



اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

غررالحکم و درر الکلم - مرحوم آمدی - شرح فارسی

نام کتاب: غرر الحکم و درر الکلم

نویسنده: عبد الواحد تمیمی آمدی

شرح آقا جمال الدین خوانساری

موضوع: گوناگون

تاریخ وفات مؤلف: ۵۵۰ ق

زبان: عربی

تعداد جلد: ۱

ناشر: دفتر تبلیغات

مکان چاپ: قم

سال چاپ: ۱۳۶۶ ش

نوبت چاپ: اول

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ (اما بعد) اگر چه بر حسب وظیفه باید نگارنده در این مقدمه از سه موضوع سخن گوید:

۱- شخصیت قائل و گوینده کلمات مورد شرح.

۲- شخصیت جامع و گرد آورنده کلمات مورد شرح.

۳- شخصیت شارح و گزارنده کلمات مورد شرح.

با وجود این نسبت بموضوع دوم و سوم باین وظیفه عمل خواهد کرد اما متأسفانه نسبت بموضوع اول نمی‌تواند از عهده انجام این وظیفه بیرون آید پس طبق مضمون کریمه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» خود را مکلف و موظف بانجام آن نمی‌داند توضیح آنکه مراد از بیان شخصیت ذکر فضائل و کمالات و آثار و خدمات و سوانح مهمه حیاتیه شخص مورد بحث است و این معنی در حقّ امیر المؤمنین علی علیه السلام در نظر افراد مسلمین حاصل است برای این که تاریخ آن حضرت از روز ولادت بلکه از بدو پیدایش حمل تا روز وفاتش مضبوط و معین و تاریخ ولادت و وفاتش هنوز هم روز جشن و حزن پیروان و علاقه‌مندان است و کتب بی‌شمار در شرح حال و بیان فضائل و مناقب و کرامات و معجزات و خوارق عادات و آثار و خدماتش نسبت پیشرفت اسلام تألیف و تصنیف شده است بلکه در باب هر یکی از سوانح حیاتیه و وقایع مهمه تاریخی آن حضرت از قبیل بیعت در غدیر خم و غزوات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲

جمل و صقین و نهروان و همچنین فضائل و مناقب و همچنین غزوات زمان پیغمبر اکرم کتابهای مهمّ مستقّلی نوشته شده است پس علاوه بر این که این امر نسبت بمسلمانان چندان مفید نیست ذکر شمه هر یک از آنها اگر مستلزم تألیف کتابی نشود بدون هیچ شکّ و تردیدی رساله مستقّلی لازم خواهد داشت پس وضع آنها و لو بنهایت اختصار در این مقدمه که از چند صفحه و ورق متجاوز نخواهد بود میسر و مقدور نیست بنا بر این طبق مضمون قول شاعر معروف ابو نواس در حقّ حضرت رضا سلام الله علیه که گفته است:

قیل لی أنت أوحّد النَّاسَ طرّاً فی فنون من الکلام النبیه

لک من جوهر الکلام بدیع یثمر الدّرّ فی یدی مجتنبیه

فعلی م ترکت مدح ابن موسی و الخصال الّتی تجمعن فیه

قلت: لا أهتدی لمدح امام کان جبریل خادماً لابیّه

از بحث در این موضوع نظر بعجز و درماندگی خودداری میکند مخصوصاً بعد از اعتقاد باین که آن حضرت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افضل موجودات و اشرف مخلوقات و سرور کائنات و بهتر ممکنات است چنانکه عقیده مستقرّه فرقه حقّه امامیه رضوان الله علیهم است تعرّض بیان شخصیت آن حضرت از قبیل توضیح واضحات که تحصیل حاصل و تطویل بلاطائل است خواهد بود و آن هم بنزدیک اهل عقل و دانش زیبا نیست چنانکه گفته‌اند:

و لیس یصحّ فی الافهام شیء اذا احتاج النهار الی دلیل

یعنی

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رخ متاب

بلکه نوعی از خلاف ادب نیز بشمار خواهد رفت زیرا جائی که خدا و رسول آن حضرت را مدح کرده باشند کسان دیگر را نوبت سخن نمی‌رسد چنانکه خواجوی کرمانی گفته:

گفته ز تعظیم شأن محمدتش مصطفی خوانده ز فرط جلال منقبتش ذو المنن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۳

و از طرفی هم عدم تعرّض باین مطلب شبیه بنوعی از اضاعه فرصت میباشد زیرا سیره کسانی که پی بفضائل و کمالات آن حضرت در خور فهم خودشان برده‌اند بر این جاری شده که رؤس کتب و عناوین دفاتر خود را در هر موضوعی که باشد بذکر شمه از فضائل و مناقب او زینت و آرایش دهند پس در این صورت در مقدمه چنین کتابی که مجموعه از کلمات طیبات آن حضرت است هیچگونه تعرّض باین امر نکنیم فرصتی را از دست خواهیم

داد اینک از باب جمع بین الحقیقین در این باره اکتفا می‌کنیم به آن چه ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی در مقدمه شرح نهج البلاغه گفته با توجه بمضمون این بیت:

ما ان مدحت محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمّد

تا این مقدمه باره باندکی از فضائل آن حضرت زینت و آرایش یابد و نصّ عبارت ابن ابی الحدید هنگام شروع باین امر این است: (فأما فضائله عليه السلام) فانها قد بلغت من العظم و الجلال و الانتشار و الاشتهار مبلغا يسمح معه التعرّض لذكرها و التصدّي لتفصيلها فصارت كما قال ابو العیناء لعبيد الله بن يحيى بن خاقان وزير المتوكل و المعتمد: رأيتني فيما أتعاطي من وصف فضل كالمخبر عن ضوء النهار الباهر و القمر الزاهر الذي لا يخفى على الناظر فأيقنت أنّي حيث انتهى بي القول منسوب الى العجز مقصّر عن الغاية فانصرفت عن الثناء عليك الى الدعاء لك و وكلت الاخبار عنك الى علم الناس بك و ما أقول في رجل أقرّ له أعداؤه و خصومه بالفضل (تا آخر بیانات او) (محصل ترجمه آنکه):

صیت عظمت و جلالت و آوازه فضائل و کمالات و مناقب و مقامات آن حضرت گوش تا گوش دنیا و کران تا کران عالم را نه چنان پر کرده و در آفاق جهان نه چنان طنین انداز است که بتوان با آن حال بذکر و تفصیل آن پرداخت و یا سمنند همّت بمیدان تعرّض آن تاخت یعنی این مطلب چندان واضح و عیان است که مستغنی از شرح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴

و بیان است بلکه از وضوح بمرتبه رسیده که اگر کسی بمقام معرفی آن برآید در نظرها زشت آید و نکو ننماید پس امر در این موضوع چنانست که ابو العیناء بعبید الله بن خاقان وزیر متوکل و معتمد در مقام اعتذار از تعرّض بمدح و ثنای او گفته: من خود را در ستایش تو مانند کسی می‌بینم که بخواهد روز روشن را بستاید یا ماه تابان را بمردم معرفی نماید پس چون بیقین می‌دانم که اگر رخس همّت بزم مدح تو برانم در آخر عاجز و درمانده خواهم شد و بغایت نخواهم رسید از آغاز امر خود را بآن مشغول نمی‌سازم و بعوض ثنای تو بدعای تو می‌پردازم پس دست از شرح و بیان خود در این موضوع برمیدارم و زمام شناخت آنرا بدست معلومات مردم می‌سپارم.

چه گویم در باره مردی که دشمنان او بفضل او اقرار کردند».

نگارنده گوید: چون کلام ابن ابی الحدید هم مفصل است و هم عربی است و نظر باین دو جهت مقام مقتضی نقل تمام آنها نیست اکتفا می‌کنیم به آن چه علامه مجلسی (ره) از این کلام ملخصا در حقّ الیقین ترجمه کرده است و آنرا بقلم او بعینه در اینجا می‌نگاریم و آن این است: ابن ابی الحدید گفته: اما فضائل آن حضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرّض ذکر و بیان آن شدن سماجت است و بعد از آن گفته:

چگونه در شأن مردی که اعدایش اقرار و اذعان بفضالش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایش نتوانستند کردن و معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک شرق و غرب عالم شدند و نهایت سعی و حيله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر سبّ و لعن او کردند و مادحان و شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدّی که بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری گردانند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی تمام بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیع‌تر شد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵

آفتاب که بکف دست پوسیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم آنرا نبیند چندین چشم دیگر او را ببیند و چه گویم در شأن کسی که همه فضائل منسوب باو و سلسله جمیع کمالات منتهی باو می‌گردد و سر کرده همه فضیلتها و سرچشمه همه مکرمتها و معدن جمیع فضائل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او بوده، و بعد از او هر کسی که نصیبی و بهره از فضیلت داشته از او داشته و هر که بهره از کمال یافته از او یافته، پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت إلهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته، و راه خدا بشمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دل‌های علما سرشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فنّ استاد مردمند شاگردان اویند و اشاعره نیز عاشیه بر دوش این تک و پو و هوادار این سر گویند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله و اصل بن عطاست و او شاگرد ابو هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین (ع) و امامیه و زیدیه انتسابشان بآن حضرت ظاهرست.

و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که بتمامی از او مأخوذ است و ابن عبّاس که استاد مفسرین است و اکثر این علم از او مأخوذ است شاگرد اوست و از او پرسیدند که علم تو با علم ابن عمّت چونست؟ گفت: مثل قطره باران بدریای محیط «۱»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۶

و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوّف است که ارباب این فنّ در بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سّری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت دروغ «۱» فخر می کرده اند و خرّقه که شعار ایشان است بسند متّصل باعتقاد خود به آن حضرت می رسانند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۷

و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابوالاسود دثلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از آن جمله آنست که: اقسام کلام اسم و فعل و حرف است و کلمه منقسم می شود بمعرفه و نکره، و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جرّ و جزم و فاعل مرفوع و مفعول منصوب، و مضاف الیه مجرور است، و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه فضائل نفسانی و خصایص انسانی نمائی می دانی که رایت جلالتش در رفعت بکجا رسیده است و شارق همتش از کدام مشرق دمیده. اما شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد مردم برده و نام آیندگان را بر زبانها فسرده، مقاماتش در حروب مشهور، و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است، اوست شجاعی که هرگز نگرینخته و از هیچ لشکر نترسیده، و هرگز خصمی برابرش نیامده که از او نجات یافته باشد، و هرگز ضربتی نزده که احتیاج بضربت دیگر باشد، شجاعی را که او می کشت قومش افتخار می کردند باین که کشته اوست چنانکه بعد از آنکه آن حضرت عمرو بن عبدودّ را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفته که مضمونش این است: اگر کشنده عمرو دیگری می بود تا زنده بودم بر او می گریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت سرفراز کشتن او را عاری و کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مگّه بود و شجاعی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸

لحظه در برابرش ایستاده همیشه بآن افتخار می نمود روزی معاویه بدبخت بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبدالله پسر زبیر در برابرش ایستاده عبدالله از روی مزاح باو گفت: ای امیر اگر می خواستم می توانستم یعنی ترا کشت، معاویه گفت: دعوی شجاعت میکنی؟! گفت: مگر انکار شجاعت من می توانی کرد من در صف قتال برابر علی بن ابی طالب ایستاده ام معاویه گفت: اگر راست میگوئی ترا و پدر ترا بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بیکار مانده طلب دیگری می نمود مجمل این که هر شجاعی در مشرق و مغرب او را مسلّم می دارد و بنام او مثل می زند. اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق، و هیچ کس بقوّت او نبوده باتفاق، در خیبر را بیک دست از جا کند و چندین کس نتوانستند که حرکتش دهند، و سنگی عظیم را از سر چاهی بر گرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند.

اما سخاوت وجودش از آن مشهورتر است که باید گفت، روزها روزی می گرفت و شبها بگرسنگی می گذرانید و قوت خود را بدیگران می داد و سوره «هل اتی» باین سبب نازل شد و آیه کریمه «الذین ینقون أموالهم باللیل و النهار سرّاً و علانیة» در شأن او آمد و مرویست که برای نخلستانی از یهود بدست خود آبی می کشید آن قدر که دست حق پرستش مجروح می شد و اجرتش را تصدّق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند که: آن حضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود بحدّی بود که خدا خواسته و پسندیده، و هرگز بسائل «نه» نگفته حتّی آنکه منافقی از خدمت آن حضرت روگردان شده بنزد معاویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بآن حضرت و نهایت سعی در تهمت و عیب و منفعت او می نمود و گفت: از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معاویه گفت: وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بتصدّق می دهد تا هیچ از آن نماند اوست که خانه های اموال را تصدّق میکند تا آنکه جاروب کرده بر جایش نماز می گزارد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۹

اوست که بمالهای دنیا خطاب میکرد و می گفت: دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق می گفتم که هرگز رجوعی ندارد، و با آنکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت.

و اما حلم و عفو، حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی می نمود و صحت این معلوم است از آنچه کرد با اعدی عدوّ خود مروان بن الحکم و عبدالله بن الزّبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلّط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرّضشان نشد و تلافی نمود و با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام می داد و بلفظ لثیم و أحمق نام می برد وقتی که او را اسیر کرد او را سر داد و گفت: برو تا ترا نبینم و بیش از این نگفت و از آنچه عایشه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت شفقت و مهربانی با او فرمود، و اهل بصره شمشیر بر او و اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولادشان را نگذاشت غارت کنند، آنچه در جنگ صفّین با معاویه کرد که اول لشکر او سر آب را گرفته ملازمان آن حضرت را از آب منع کردند بعد از آن حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصرهای بی آبی راند اصحاب گفتند: تو هم آب را از ایشان منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود: نه و الله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود طرفی از آب را گشودند تا آنها آب بردارند.

و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سیّد مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچ کس دیگر را سوای او جهاد نیست و در این باب اطّنباب بی فایده است زیرا که جهاد آن حضرت از امور ضروریّه متواتره است.

و اما فصاحت، آن حضرت امام فصحا و سیّد بلغا و استاد خطباست بلغا گفته اند:

کلام او را که: دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق است کسی از خدمت آن حضرت نزد معاویه رفت و گفت: از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده‌ام گفت: وای بر تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰

او را عاجز میگوئی و الله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخنوری را سوای او کسی تعلیم ننموده. و اما حسن خلق و شکفته‌روئی آن حضرت ضرب المثل است تا حدی که اعدایش او را باین عیب کردند عمرو بن عاص می‌گفت: او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این را از قول عمر برداشته که او برای عذر این که خلافت را بآن حضرت نداد گفت: بازیگرست، و صعصعه بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند: در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که می‌خواندیم می‌آمد و هر چه می‌گفتیم می‌شنید و هر جا که می‌گفتیم می‌نشست، و با این حال از او می‌ترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر بر همه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند، روزی معاویه بقیس بن سعد می‌گفت: خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شکفته‌رو و خوش طبع بود قیس گفت: بلی چنین بود و رسول خدا (ص) هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معاویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد دُمَش کردی، والله که او بآن شکفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لثام شام از تو دارند و آن تا امروز از او در میان دوستان و اولیای او مانده است، و هم چنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است.

و اما زهد در دنیا، او سید زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت‌تر بود نان ریزهای خشک را می‌خورد و سر انبان را مهر میکرد که مبادا فرزندان او از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بیالایند و جامه خود را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرمائی و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر آستینش دراز بود می‌برید و نمی‌دوخت و رشته رشته بر سر دستش می‌ریخت تا وقتی که تمام شود، و کم بود که نان خورش با نان ضمّ کند و اگر گاهی میکرد نمک یا سرکه بود، و اگر ترقّی میکرد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱

سبزی بود، و اگر از این هم ترقّی میکرد شیر شتر بود، گوشت نمی‌خورد مگر گاهی و می‌گفت: شکم خود را مقبره حیوانات مکنید، و با این حال قوّت و زورش از همه بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معاویه بود اموال پیش او می‌آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد. و اما عبادت، اُبد ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر بود و روزه‌اش از همه کس فزونتر، مردم از آن حضرت نماز شب و ملازمت او راد و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند، چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه از آن این است که در لیلۀ الهّیر در صقین بین الصقین نطعی برایش گسترده بودند و بر آن نماز میکرد و تیر از دست راست و چپ او می‌گذشت و در پیش او بر زمین می‌آمد و هیچ پروا نمی‌کرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانش از طول سجود مانند پای شتر پینه کرده بود و اگر مناجات و دعواتش را تأمل کنی و آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی می‌توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که: عبادت تو با عبادت جدّت چون است؟- گفت: چنانکه عبادت جدّم با عبادت حضرت رسالت پناه بود.

و اما قرائت قرآن، او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر این که در زمان حضرت رسول (ص) تمام قرآن را غیر او کسی نمی‌دانست و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اوّل کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی دانی که استادان قرائت همه شاگردان اویند و قرائت همه منتهی باوست و همه پناه باو می‌جویند.

و اما تدبیر و رأی، رایش از همه صواب‌تر و تدبیرش از همه صحیح‌تر بود و در تدبیر امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو می‌نمودند، عمر را او از هلاک نگه داشت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۲

و عثمان را مخالفت امر او در آن بلیّه گذاشت، اگر اطاعت رأی او میکرد جان خود را از این ورطه بدر می‌برد، و آنکه دشمنانش گفتند که: او صاحب رأی نبود، سببش آن بود که موافقت شریعت می‌نمود و خلاف حکم دین نمی‌فرمود، چنانکه خود فرمود: اگر نه رعایت تقوی بود من از همه زیرکتر بودم، و خلفای دیگر برای خود هر چه را صلاح می‌دانستند عمل می‌کردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت دین کند دنیایش بی‌نظام‌تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد.

اما سیاست و حکومت در حکم الهی، سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمی‌نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص بشری است و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم بود و امام همه عالم است و چه توان گفت از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست می‌دارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معابد خود می‌نگارند، و جمعی از ملوک ترک و ایل بویه برای تیمن و تبرک صورت آن حضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته و با خود می‌داشتند، و چگویم در شأن مردی که همه کس می‌خواهد که از او و منسوب باو باشد حتّی مردانگی و جوانمردی «۱» که مردان عالم او را سید و بزرگ خود

می‌دانند و خود را منسوب باو می‌گردانند تا حدی که در روز احد از آسمان در شأن او در حضور حضرت رسول (ص) شنیدند که ملائکه ملاً اعلی می‌گفتند که: لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذو الفقار. و چگویم در شأن کسی که پدرش ابو طالب است سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه، گفته‌اند: کم است فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابو طالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا اتمام کبر و آن حضرت را از کفار و مشرکان محافظت و حمایت می‌نمود و تا او در حیات بود آن حضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از رفتن او از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۳

دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در اینجا ناصری و یآوری نمانده است و آن حضرت با پدری باین رفعت شأن، پسر عمّش خاتم النبیین و سید الأولین و الاخرین، و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار، و زوجه‌اش سیده نساء عالمیان، و پسرانش سید شباب اهل الجنان، پدرانش پدران رسول الله، و مادرانش مادران خیر خلق الله، گوشت و خونسش بگوشت و خون او مقرون، و نور روحش بانوار او متصل و مضمون، پیش از خلق آدم تا صلب عبدالمطلب، و بعد از عبدالمطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند، و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر و ثانی هادی و چگویم در شأن کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند و هیچ کس بر او در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت در عالم افراشته، اکثر اهل حدیث برآند که او از همه کس پیشتر متابعت پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی، و شک در این نموده مگر دو کس یا یکی و آن حضرت خود فرموده است: انا الصّدیق الاکبر، و انا الفاروق الاوّل، اسلمت قبل اسلام النَّاس، و صلّیت قبل صلوتهم، و هر کسی که تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین او می‌گردد و آنچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکی است از فضائل آن حضرت و اگر خواهیم که مناقب او بتفصیل ذکر کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب (تا اینجا ترجمه کلام مجملی از ابن ابی الحدید بود).

بسیار مناسب است که این کلام منثور ابن ابی الحدید را مقرون کنیم بقسمتی از کلام منظوم او توضیح این اجمال آنکه ابن ابی الحدید هفت قصیده در مدح امیر - المؤمنین علیه السلام ساخته که آنرا علویات سبع گویند و سید سند جلیل سید محمد صاحب مدارک طیب الله مضجعه آنها را شرح فرموده و آن شرح مکرر طبع رسیده که از جمله آنها طبعهای ملحقه باخر معلقات سبع است که در ایران چاپ شده است و هم چنین است طبع دار الفکر بیروت بسال ۱۳۷۴ هجری و نگارنده در اینجا ابیاتی از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۴

قصیده عینیّه را که قصیده ششم است نقل میکند باین ترتیب که نوزده بیت اول قصیده را که تغزل و تشبیب است ذکر نمی‌کند و همچنین ۲۰ بیت آخر قصیده را و باقی ابیات قصیده را که ۴۱ بیت از قصیده است بهمان ترتیب که ساخته در اینجا می‌آورد و برخی از آنها را نیز که مهم در بیان مقصود است ترجمه میکند و آنها این ابیات است:

یا برق ان جئت الغری فقل له اتراک تعلم من بارضک مودع

ای برق اگر بسر زمین نجف گذر کنی بآن خاک پاک عرضه‌دار آیا می‌دانی که کدام بزرگوار در این سرزمین مدفون است

فیک ابن عمران الکلبم و بعده عیسی یقفیه و احمد یتبع

در این سرزمین کسی دفن شده که وارث علوم و کمالات حضرت موسی و حضرت عیسی و پیغمبر خاتم بوده پس بمثابه این است که ایشان در اینجا دفن شده‌اند

بل فیک جبریل و میکال و اسرافیل و الملاً المقدّس أجمع

بلکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و همه کروبیان عالم بالا و مقربان ملاً اعلی در تو مدفونند (این اضراب مبنی بر عقیده معتزله است که ملائکه را بر انبیا ترجیح می‌دهند)

فیک الامام المرتضی فیک الوصیّ المجتبی فیک البطین الانزع

امام مرتضی و وصی برگزیده خاتم انبیا که ملقب به «بطین انزع» بوده در تو مدفون است.

بل فیک نور الله جلّ جلاله لذوی البصائر یستشفّ و یلمع

بلکه نور خدای متعال در این سرزمین قرار گرفته که برای صاحب‌دلان می‌درخشد و چشم جهان و جهانیان را خیره میکند

الضّارب الهام المقنّع فی الوعی بالخوف للبهیم الکماء یقنّع

کسی که سرهای پوشیده بخود و کلاه آهنی را در میدان جنگ بشمشیر می‌زد و بر سر پهلوانان نامی آوازه شجاعت او کلاه بیم و خوف می‌گذاشت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۵

و السمهریّه تستقیم و تنحنی فکأنّها بین الاضالع أضلع

در صورتی که نیزه‌های بسیار خوب در پهلوها و میان دنده‌های مردم راست و کج می‌شد همچون دنده‌ها

و المترع الحوض المددع حيث لا
و الحبر يصدع بالمواعظ خاشعا
حتى اذا استعر الوغى متلظيا
متجلببا ثوبا من الدم قانيا
زهده المسيح و فتكة الدهر الذي
هذا ضمير العالم الموجود عن
او کسی است که قلب عالم امکان است و راز نهان که در آفرینش جهان بکار رفته
هدی الامانه لا يقوم بحملها
تأبی الجبال الشّم عن تقلیدها
این همان امانت است که آسمان و زمین و کوهها نتوانستند آن را حمل کنند چنانکه آیه کریمه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» بآن ناطق است
هذا هو النور الذي عذباته
كانت بجبهه آدم تتطلع
و شهاب موسى حيث أظلم ليله
رفعت له لا لاؤه تتشعشع
يا من له ردت ذكاء و لم يفز
بنظيره من قبل الآ يوشع
ای کسی که آفتاب برای او برگشته شد و بنظیر آن پیش از او فقط حضرت یوشع فائز شده و دیگری را این منقبت نصیب نشده است.
يا هازم الاحزاب لا يثنيه عن
خوض الحمام مدجج و مدرع
ای گریزاننده جماعتی کفار و دسته‌های دشمنان که هیچ پهلوان غرقه در آهن و فولاد ترا از میدان کارزار و معرکه گیرودار جلوگیری نمی کرد
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۶

یا

قالع الباب الذي عن هرها «۱»
عجرت أكف أربعون و أربع
ای کننده در خیبر که از حرکت آن چهل و چهار دست فرو می ماندند
لو لا حدوثك قلت إنك جاعل
الارواح في الاشباح و المنتزع
اگر نمی بود این که تو حادث شده می گفتم که قرار دهنده روانها در کالبدها و بیرون آرنده جانها از تنها توئی یعنی آفریننده و میراننده تو هستی.
لو لا ممالك قلت إنك باسط
الارزاق تقدر في العطاء و توسع
اگر مرگ تو نمی بود می گفتم که روزی دهنده مردم توئی که بعضی را وسعت داده و بعضی را تنگ گرفته در عطا
ما العالم العلوي إلا تربة
فيها لجثتك الشريفه مضجع
عالم بالا همچو خاکی است که برای مدفن تو و خوابگاه تن پاک تو بودن ساخته شده است.
ما الدهر إلا عبدك القن الذي
بنفوذ أمرک في البریه مولع
روزگار نیست مگر غلام خالص تو که بانجام فرمان تو حریص و آماده است
أنا في مديحك ألكن لا أهتدي
و أنا الخطيب الهبزي المصقع
با آنکه من سخنوری توانا و خطیبی ماهرم در ثنای تو فرو مانده ام که چگویم.
أقول فيك سميدع كلاً و لا
حاشا لمثلک ان يقال سميدع
نمی دانم آیا در باره تو می توان گفت که: سید بزرگوار صاحب فضیلتی است؟! چون نگاه میکنم می بینم که شأن همچو توئی از همچو مدحی بسیار بالاترست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۷

بل أنت في يوم القيامة حاكم
في العالمين و شافع و مشفع
بلکه تو در روز رستاخیز داور جهانیانی و شفاعت کننده هستی که خدا شفاعت ترا می پذیرد
و لقد جهلت و كنت أحنق عالم
أغرر عزمک أم حسامک أقطع
و فقدت معرفتی فلست بعارف
هل فضل علمک أم جنابک أوسع
لی فیک معتقد سأکشف سره
فلیصغ أرباب النهی و لیسمعوا
هی نفثه المصدور یطفی بردها
حرّ الصبابة فاعذلونی أو دعوا

باری مرا در باره تو عقیده هست که اکنون از روی آن پرده بر می‌دارم هر چه بادا باد صاحب‌دلان ملامتم کنند یا تصدیقم دارند.

تالله لو لا حیدر ما کانت
الدنیا و لا جمع البریه مجمع
بخدا سوگند اگر امیر المؤمنین علی نمی‌بود دنیا نمی‌بود و جهانیان وجود نمی‌گرفت.
من أجله خلق الزمان و ضوئت
شهب کنسن و جن لیل أدرع
بخاطر او زمان آفریده شده و ستارگان نورانی پدید گشته و شب تار بوجود آمده.
علم العیوب الیه غیر مدافع
و الصبح أبيض مسفر لا يدفع
علم غیب را باو سپرده‌اند و این معنی چون روز روشن نیازمند بدلیل و قابل انکار نیست
و الیه فی یوم المعاد حسابنا
و هو الملاذ لنا غذا و المفزع
روز رستاخیز حساب خلاق با او خواهد بود و او پناه و پناهگاه مخلوقات است
هذا اعتقادی قد کشف غطاء
سیضرت معتقدا له او ینفع

این اعتقاد من است که پرده از رویش برداشتم خواه معتقدش را ضرر رساند یا نفع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۸

یا من له فی أرض قلبی منزل
نعم المراد الرحب و المستربح
أهواک حتی فی حشاشه مهجتی
نار تشب علی هواک و تلذع
و تکاد نفسی ان تذوب صبابة
خلقا و طبعا لا کمن یتطبّع
و رأیت دین الاعتزال و انئی
أهوی لا جلك کلّ من یتشّيع

با آنکه من معتزلی هستم و شیعی نیستم بخاطر تو هر که را که شیعی باشد بلکه دعوی شیعی کند دوست می‌دارم.

آن گاه بیست بیت دیگر ساخته که مربوط بحضرت ولی عصر عجل الله فرجه است و بمراثیه سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء، هر که طالب باشد بموارد نقلش رجوع کند.

باید دانست اینها که گفتیم برای این بود که صدر این کتاب بذكر اندکی از فضائل آن حضرت آرایش یابد و اگر نه حق در این باب آنست که گفته‌اند:

«و ان رداء خیط من نسج تسعة
و عشرین حرفا عن معالیه قاصر»

یعنی فضائل او در حوصله بیان ننگند زیرا ردائی که از تار و پود حروف بافته شود و از نسیج الفاظ و عبارات ترکیب یابد از قامت رسای مدح و ثنای او کوتاه است پس بهتر آنست که زبان از سخن در بندیم.

(شخصیت آمدی و ارزش کتاب او «غرر الحکم و درر الکلم» محدث نوری (ره) در فائده سوم از خاتمه مستدرک الوسائل ضمن تعداد مشایخ ابن شهر آشوب (ره) گفته (ج ۳، ص ۴۹۱):

«الواحد و العشرون - القاضي السيد ناصح الدين ابو الفتح عبد الواحد بن محمد بن المحفوظ بن عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد التميمي الامدي، في الرياض: فاضل عالم محدث إمامي شيعي و لكن قال في شأن علي عليه السلام في ديباجة كتابه غرر الحكم هكذا: علي كرم الله وجهه، فلعله من باب التقية او هو من النساخ، و قال: اعلم أن نسبة علي ما وجدناه في بعض المواضع هكذا: القاضي السيد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۹

الی آخر ما ذکرناه، و المشهور أنه لم یکن من السادات فلاحظ قال: و بالجملة فقد عدّه جماعة من الفضلاء من جملة أجلة العلماء الامامية منهم ابن شهر آشوب فی اوائل کتاب - المناقب حيث قال فی اثناء تعداد کتب الخاصة و بیان أسانید تلك کتب: و قد أذن لی الامدی فی روایة غرر الحکم و قد عولّ علیه و علی کتابه هذا المولی الاستاد الاستناد فی البحار و جعله من الامامية و ینقل عن کتابه فيه، قال رحمه الله فی اول البحار:

و کتاب غرر الحکم و درر الکلم للشیخ عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد و ینقل عن ابن شهر آشوب أن الامدی کان من علمائنا و أجاز له روایة هذا الکتاب، ثم نقل ما فی معالم ابن شهر آشوب ففیه: عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد الامدی التميمي له غرر الحکم و درر الکلم یدکر فيه امثال امیر المؤمنین علیه السلام و بالجملة فلا مجال للشک فی کونه من علمائنا الامامية اما اولاً - فلذکر ابن شهر آشوب اياه فی المعالم كما عرفت.

و اما ثانياً - فلتصریحه بذلك فی المناقب فإنه قال فيه: فاما طرق العامة فقد صح لنا اسناد البخاری عن ابی عبد الله محمد بن الفضل و ساق اسانیده الی کتبهم فی فنون العلوم الشرعیة فی کلام طویل ثم قال: فاما أسانید کتب أصحابنا فأكثرها عن الشیخ أبی جعفر الطوسی ثم ساق أسانیده الی کتب المشایخ الی ان قال: و قد أذن لی الامدی فی روایة غرر الحکم و وجدت بخط أبی طالب الطبرسی کتابه الاحتجاج، و هذا کالتصّ منه علی أنه منّا و آلا

لأدرجه فی الذین فارقوا عنّا و أما ثالثاً - فلأن المتأمل فی هذا الکتاب الشریف، الخیر بأحادیث کتب - أصحابنا یعلم أنه جمع ما فيه منّا و استخراجه عنها و هذا متوقف علی الانس بمؤلفات اصحابنا و طول التصفح فی الاخبار المناسیبه له و هذا من غیر الامامی المخلص بعید غایته بل لم نجد فیهم من دخل فی هذا الباب و تمسک بطریقه الاصحاب.

و اما رابعا- فلآنه اخرج فيه بعض الاخبار الخاصة التي يستوحش منها المريضة قلوبهم كقوله: عليه السلام: انا قسيم النار و خازن الجنان و صاحب الاعراف، و ليس متا اهل البيت امام آلا و هو عارف باهل ولايته و ذلك لقول الله تعالى:

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۰

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ، و قوله (ع): انا كآب الدنيا لوجهها و قادرها بقدرها و رآها على عقبها، و قوله (ع): انا لننافس على الحوض و آنا لنذو دعه اعدائنا و نسقى منه اوليائنا فمن شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبدا، و قوله (ع): انا و اهل - بيتي امان لاهل الارض كما ان النجوم امان لاهل السماء، و قوله (ع): انا خليفة- رسول الله فيكم و مقيمكم على حدود دينكم و داعيكم الى جنة المأوى، و قوله (ع):

بنا اهتديتم الظلماء و تسنمتم العلياء و بنا انفجرتم عن السرار، و قوله (ع): بنا فتح الله و بنا يختم و بنا يمحو ما يشاء و يثبت، و بنا يدفع الله الزمان الكلب، و بنا ينزل الله الغيث، فلا يغرنكم بالله الغرور، و قوله (ع): لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شأنه لفعلت لكني اخاف ان تكفروا في برسول الله صلى الله عليه و آله آلا آني مفضيه الى الخاصة ممن يؤمن ذلك منه، إله، و قوله (ع):

و اعجبا ان تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة، و قوله (ع): و الذي فلق الحبة و برأ النسمة ما أسلموا و لكن استسلموا و أسروا الكفر فلما وجدوا أعوانا عليه أعلنوا ما كانوا أسروا، و أظهروا ما كانوا أبطنوا، و قوله: و لقد قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و ان رأسه لعلى صدرى و لقد سالت نفسه فى كفى فأمرتها على وجهى، و لقد و ليت غسله صلى الله عليه و آله و الملائكة أعوانى فضجت النار و الافنية، ملأ يهبط و ملأ يعرج و ما فارقت سمعى هيمنة منهم يصلون عليه حتى و اريناه صلوات الله عليه فمن ذا أحق به منى حيا و ميتا، و قوله (ع): لا تخلو الارض من قائم لله بحججه إتما ظاهرا مشهورا و إتما باطنا مغمورا لثلا تبطل حجج الله و بيناته، و قوله (ع):

نحن دعاة الحق و أئمة الخلق و أسنة الصدق، من أطاعنا ملك و من عصانا هلك، و قوله (ع): و نحن باب الحطة و هو باب الآسلام، من دخله سلم و نجا و من تخلف عنه هلك، و قوله (ع): نحن النمرقة الوسطى بها يلحق التالى و اليها يرجع الغالى، و قوله (ع): نحن امناء الله على عباده و مقيموا الحق فى بلاده، بنا ينجو الموالى و بنا يهلك المعادى، و قوله (ع): نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۱

و يبايع الحکم و معادن العلم، ناصرنا و محبنا ينتظر الرحمة و مبغضنا ينتظر السطوة، و قوله (ع): آتما الائمة قوام الله على خلقه و عرفاؤه على عباده و لا يدخل الجنة آلا من عرفهم و عرفوه، و لا يدخل النار آلا من أنكرهم و أنكروه، و قوله (ع): سلونى قبل ان تفقدونى فاتى بطرق السماء أخبر منكم بطرق الارض، و نظائر ذلك كثير فى كتابه.

ثم ان صاحب الرياض مع سعة دائره اطلاعه لم ينقل فى ترجمته احتمال عاميته عن أحد بل صرح بأن جملة من الفضلاء عدوه من العلماء الامامية فلا ينبغى التامل بعد ذلك فيه و قد شرح كتابه الغرر و الدرر العالم المحقق جمال الدين خوانساری بالفارسية بأمر سلطان عصره الشاه سلطان حسين الصفوى فى مجلدين كبيرين رزقنا الله تعالى زيارته».

ملخص ترجمه عبارت آنکه:

«قاضى سيد ناصح الدين ابو الفتح عبد الواحد تميمى آمدى از مشايخ ابن شهر اشوب است صاحب رياض العلماء گفته: آمدى نامبرده: فاضل عالم محدث و شيعى اثنى عشرى بوده و اين كه در ديباچه كتاب غرر الحکم بعد از بردن نام امير المؤمنين عليه السلام بجملة دعائيه «كرم الله وجهه» تعبير کرده است نمى توان بأن بر غير امامى بودنش استدلال كرد زيرا دلائل قاطعه بر تشيع وى دلالت کرده است پس يا براى تقيه چنان تعبير کرده است يا آن عبارت از اضافات ناسخان كتاب است و ربطى بآمدى ندارد اما اين كه در آغاز نام او كلمه «سيد» ياد شد در بعضى كتب اين چنين ياد شده بود ما هم همان طور نقل كرديم و اگر نه مشهور آنست كه او سيد يعنى قرشى نبوده است.

گروهى از بزرگان علما وى را از علمای اماميه شمرده اند و از جمله ايشان ابن شهر اشوب است كه شاگرد وى بوده است چه وى در اوائل كتاب مناقب كتاب او را در

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۲

ضمن كتب اماميه درج کرده و در معالم العلماء نيز مؤلف كتاب را از علمای اماميه و از مشايخ شيعه معرفى نموده است و علامه مجلسى (ره) نيز در مقدمه بحار همين كار را کرده يعنى او را از علمای شيعه دانسته و از كتاب وى بطريق اعتبار نقل نموده است و خلاصه آنکه در تشيع اين شخص جاى شك و شبهه نيست بچهار دليل:

۱- ابن شهر اشوب (ره) در معالم العلماء وى را شيعى شمرده است و او شاگرد وى بوده و كتاب وى را روايت مى نموده است و بصيرتر بحال او از ديگران بوده است پس حکم او بتشيع وى در اين باب كافى است.

۲- آنکه ابن شهر اشوب در مناقب نيز بتصريح غير قابل انكارى بتشيع و امامى بودن او تنصيص کرده است هر كه مى خواهد عبارت وى را ملاحظه كند.

۳- هر که در این کتاب غرر الحکم وی درست نظر کند و آن را بدقت ملاحظه نماید می فهمد که این کتاب از روی کتب علمای امامیه تألیف شده و اخبار آن از علمای ایشان اخذ شده است و قضاوت باین امر مبتنی است که قضاوت کننده از اهل خبره این کار و عارف بمذاق و مشرب علمای شیعی و سنی باشد تا بتواند از روی بصیرت حکم کند و حکمش مورد تصدیق قرار گیرد.

۴- آنکه در این کتاب احادیثی نقل شده است که غیر امامی تاب تحمل و قدرت نقل آن را ندارد یعنی از مضامین آن اخبار مطالبی فهمیده می شود که اساس عقائد و پایه معارف و مبنای مذهب شیعه است و مخالف مذهب ایشان به آنها معتقد نیست بلکه آنها را موجب ضلال و وسیله اضلال میدانند آن گاه قسمتی از این نوع اخبار را برای شاهد بودن بمطلب خود آورده سپس گفته است: نظائر این اخبار در کتاب او بسیارست و ما بمنظور استشهاد این مقدار را آوردیم هر که می خواهد استقصا کند برود کتاب غرر الحکم را سراسر مطالعه کند.

بالاتر از همه این ادله آنست که صاحب ریاض العلماء با آن همه اطلاع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۳

وسیعش از هیچکس قولی نقل نکرده است که احتمال بدهد آمدی از غیر امامیان بوده است بلکه تصریح کرده که گروهی از فضلا وی را شیعی اثنا عشری دانسته اند پس تأمل در این باره بی مورد است این کتاب غرر الحکم و درر الکلم آمدی را عالم محقق جمال الدین خوانساری بدستور سلطان زمان خود شاه سلطان حسین صفوی بفارسی ترجمه کرده و دو مجلد بزرگ شده است خدا روزی کند که ما این کتاب را زیارت کنیم چه تاکنون من آنرا ندیده ام» سید بزرگوار سید محمد باقر خوانساری در روضات الجنات در باب «ما اوله العین الهمله من سائر اطباق الفریقین» گفته (ص ۴۶۴):

«القاضی ناصح الدین ابو الفتح عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد التمیمی الامدی صاحب کتاب الغرر و الدرر الجامع لجوامع الکلم المنسوبة الی سیدنا امیر المؤمنین علیه السلام ذکره سمینا العلامه المجلسی فی مقدمات بحار الانوار فی ضمن الاشارة الی اسماء المصنفین فی الاخبار من جمله علمائنا الاخیر وعد کتابه المشار الیه ایضا من جمله الکتب المعتره الّتی ینقل عنها فی البحار فقال عند عدّه للکتب: و کتاب العیون و المحاسن لما کان مقصورا علی الحکم و المواعظ لا یضرتنا جهالة مصنفه، و عندنا منه نسخه مصححه قديمة، و هو مشتمل علی غرر الحکم و زاد علیه کثیرا من درر الکلم الّتی لم یعثر علیها الامدی و یظهر ممّا سننقل عن ابن شهر اشوب أنّ الامدی کان من علمائنا و اجاز له روایه هذا الکتاب ثم قال: و قال یعنی ابن شهر اشوب المذکور فی معالم- العلماء: عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد الامدی التمیمی له غرر الحکم و درر- الکلم یدکر فیه امثال امیر المؤمنین علیه السلام و حکمه (انتهی) و قد تقدّم الکلام علی ترجمه «آمد» فی ذیل ترجمه الحسن بن بشر الامدی النحوی و فی القاموس انه بلد بالثغور و المشهور انه بمدّ الاول و ضمّ الثانی و ان احتمال کونه بالفتح و عن صاحب کتاب تقویم البلدان انه قال: آمد بمدّالالف و کسر المیم و فی آخرها دال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۴

مهمله من بلاد الجزیره بین دجله و الفرات من دیار بکر من الاقلیم الرابع کثیره الشجر و الزرع علیها سور علی غایه الحصانه هذا و اما کتاب غرر الحکم فهو علی ترتیب حروف المعجم یدکر فیه الکلمات الجامعه المرتضویه الّتی شواهد صحه صدورها معها و من کلّ موضوعه «۱» جمعها و هو فیما یزید علی اربعه آلاف بیت کتابه و علی عشره اضعاف منها فقره و عبارة مع أنّها غیر الکلمات المائمه المشهوره نسبتها الیه (ع) و غیر ألف کلمه جمعها ابن ابی الحدید المعتزلی فی کتاب شرحه علی نهج البلاغه قرب الختام تذبیلا علی ما جمعه منها صاحب- النهج فی اواخر الکتاب مضافا الی سائر ما جمعه فضلاء الفریقین فی هذا الباب بحیث ذکر قطب الدین الکیدری الاتی ذکره و ترجمته ان شاء الله تعالی فی باب المحمّدین فی شرحه علی النهج ایضا نقلنا عن صاحب کتاب المنهاج انه قال: سمعت بعض العلماء بالحجاز ذکر انه وجد بمصر مجموعا من کلام امیر المؤمنین علیه السلام فی نیف و عشرين مجلدا قلت: و لا بدع فی ذلك لمن کان باب مدینه علم الرسول و حکمته بل ناطقا عن الله سبحانه و تعالی فی برتته كما قال فی محکم کتابه الکریم: و لو أنّ ما فی الارض من شجره اقلام و البحر یمده من بعده سبعه أبحر ما نفذت کلمات الله انّ الله عزیز حکیم.

ثم انّ صاحب الترجمة بعد ما ذکر فی اوائل کتابه المذکور أنّ أبا عثمان الجاحظ المشهور قد جمع مائه کلمه من الکلمات المختصره البلیغه له علیه السلام قال: و أنا جمعت ألف ضعف علیه، الی آخر الکلام و قد مرّ فی ترجمه مولانا الاقا جمال الدین خوانساری (ره) أنّ له شرحا بالفارسیه علی هذا الکتاب ینتظم فی ضمن مجلّدتین کبیرتین کتبه باشاره ملک وقته الشاه سلطان حسین فلیلاحظ.

محصل عبارت آنکه:

«قاضی ناصح الدین ابو الفتح عبد الواحد تمیمی آمدی صاحب کتاب غرر و درر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۵

که جامع کلمات جامعه منسوب بامیر المؤمنین علی علیه السلام است از کسانی است که علامه مجلسی (ره) در مقدمه بحار نام او را ضمن معرفی مصنفین از علماء شیعه برده و کتاب غرر الحکم او را نیز از مؤلفات معتبره دانسته و از مآخذ بحار الانوار قرار داده است.

(تا آنکه گفته) اما کتاب غرر الحکم نامبرده بر ترتیب حروف الفباء مرتب شده است مصنف آن بر این بوده که کلمات جامعه منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام را که شواهد صحت آنها طبق مضمون «قضیه قیاساتهما معها» با خود آنها بوده یعنی متن آنها نظر بعلو مضمون و عظمت معنی و فصاحت و بلاغت خارق العاده دلیل صدور آنها از آن حضرت بوده است جمع کند و مندرجات کتاب از حیث کتابت متجاوز از چهار هزار بیت است «۱» لیکن از

جهت عبارت و فقرات ده برابر آن میباشد با آنکه این کلمات قصار غیر از صد کلمه معروف است که جاحظ آنها را گرد آورده و غیر از آن هزار کلمه است که ابن ابی الحدید بعنوان مستدرک کلمات قصار نهج البلاغه جمع نموده است و در آخر شرح نهج البلاغه ذکر کرده است الی غیر ذلک زیرا علماء اسلام در جمع کلمات امیر المؤمنین علیه السلام قدمهای برجسته برداشته‌اند تا بدرجه که قطب الدین کیدری (ره) در شرحی که بر نهج البلاغه نوشته از صاحب منهج نقل کرده است که: وی گفته: از یکی از دانشمندان در حجاز شنیدم که می‌گفت: در مصر کتابی دیده است که در جمع کلمات امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده و بیست و چند مجلد بوده است و زنهار از این که از این سخن تعجب کنی و یا آنرا امری بدیع و تازه بشماری زیرا کسی که باب مدینه علم و وارث معلومات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد نسبت این قبیل امور را بوی نباید طرفه شمرد.

آمدی در آغاز غرر گفته: جاحظ با همه فضل و دانش خود صد کلمه از کلمات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۶

امام المتّقین علی علیه السلام را گرد آورده است لیکن من با آنکه در دانش بگرد او نمی‌رسم هزار برابر آن را گرد آوردم، تا آخر آنچه در مقدمه گفته است.

در ترجمه آقا جمال خوانساری یاد کردیم که وی این کتاب را بفارسی شرح نموده است و دو مجلد بزرگ شده است و سبب شرح وی خواهش شاه سلطان حسین بوده است که از وی درخواست کرده که غرر الحکم را بفارسی شرح کند تا فارسی زبانان نیز بتوانند از آن گنج گهر استفاده کنند. محدث قمی (ره) در کتاب الفوائد الرضویه گفته (ج ۱ ص ۲۵۹ - ۲۶۰):

«عبد الواحد بن محمد بن المحفوظ بن عبد الواحد التمیمیّ الامدیّ هو السید ناصح الدین ابو الفتح صاحب کتاب غرر الحکم و درر الکلم من کلام مولانا امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و قد حداه علی جمعه ما جمعه ابو عثمان الجاحظ من المأه الحکمۀ الشارده عن الاسماع الجامعۀ لانواع الانتفاع الّتی جمعها عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه فاحتقره الفاضل المذكور حیث انّ الجاحظ مع تقدّمه فی العلم و تسنّمه ذروه الفهم کیف رضی بهذا المقدار ثمّ جمع هذا الكتاب و هو کتاب کبیر ضخم مشتمل علی کلماته الحکمیّۀ و رتبه علی حروف المعجم و جعل ما تطابق من اواخر حکمه مسجعا مقرنا لیکون أوقع بسماع الاذان و أوقر فی القلوب و الاذهان جزاه الله تعالی خیر الجزاء.

و بالجمله فاضل مذکور امامی مذهب است چنانکه تصریح کرده‌اند بآن جماعتی از علما از جمله آنها قطب المحدثین ابن شهر اشوب است که یکی از اشخاصی است که از او اجازه دارد و کسی که در اخبار غرر الحکم تدبیر کند بر او معلوم می‌شود امامی بودن او و صاحب ریاض العلماء با آن کثرت اطلاع و تبخّر که جذیل محکک رجال است نقل نکرده احتمال سنی بودن او را از احدی از علما بلکه تصریح کرده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۷

که جمله از فضلا او را از علماء امامیه شمرده‌اند بلی چیزی که هست کلام در سید بودن اوست و آن بعید است و جناب عالم محقق آقا جمال الدین بامر شاه سلطان حسین کتاب غرر را فارسی کرده در دو مجلد کبیر، خداوند روزی فرماید زیارت آن را. و «آمد» من بلاد الجزیره بین دجله و الفرات من دیار بکر علیها سور علی غایه الحصانه» و در سفینه البحار در باب العین بعده الباء گفته (ج ۲، ص ۱۴۲):

«القاضی السید ناصح الدین ابو الفتح عبد الواحد بن محمد بن المحفوظ بن عبد الواحد التمیمیّ الامدیّ صاحب غرر الحکم و درر الکلم: فاضل عالم محدث امامی شیعیّ کما فی الریاض و فی المستدرک ایضا نقلا من الریاض و قال: و المشهور أنّه لم یکن من السادات فلاحظ و قال: و بالجمله فقد عدّه جماعه من الفضلاء من جمله اجلاء العلماء الامامیه منهم ابن شهر اشوب فی اوائل کتاب المناقب حیث قال فی اثناء تعداد کتب الخاصه و بیان اسانید تلك الكتب: و قد اذن لی الامدیّ فی روایه غرر الحکم و قد عوّل علیه و علی کتابه هذا المولی الاستاد الاستناد فی البحار و جعله من الامامیه و ینقل عن کتابه فیہ الی ان قال و بالجمله فلا مجال للشکّ فی کونه من علمائنا الامامیه و قال شیخنا: و قد شرح کتابه الغرر و الدرر العالم المحقق جمال الدین الخنساریّ بالفارسیّۀ بأمر سلطان عصره الشاه سلطان حسین الصفویّ فی مجلّدین کبیرین رزقنا الله زیارته انتهی.» و فی الریاض، أقول:

و قد جمع جماعه أخرى ایضا الکلمات الوجیزه لعلیّ علیه السلام منها ما آورده السید الرضیّ فی آخر نهج البلاغه و منها ما جمعه صاحب کتاب الدرّ المکنون و هو مختصر و عندنا منه نسخه و منها ما جمعه صاحب کتاب نثر الالکی من کلامه علیه السلام و ینسب هذا الكتاب الی القطب الراوندیّ و عندنا منه نسخه ایضا و منها ما جمعه اسعد بن عبد القاهر الاصفهانیّ استاد ابن طلوس فی کتاب اکسیر السعادتین فلاحظ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۸

و منها ما جمعه بعض العلماء و عندنا منه ایضا نسخه و هی مختصره متفرقه.»

و در «الکنی و الالقاب» نیز (ج ۲ ص ۵) تحت عنوان «الآمدی» (بکسر المیم) نزدیک باین بیانات را آورده و در آخر گفته است: «و الامدیّ بالهمزه الممدوده و المیم المكسوره نسبة الی «آمد» مدینه کبیره من بلاد الجزیره بین دجله و الفرات.»

مرحوم آقا میرزا محمد علی مدرس خیابانی تبریزی در ریحانه الادب (ج ۱، ص ۲۸) گفته:

«آمدی - عبد الواحد بن محمد بن محفوظ بن عبد الواحد تمیمی آمدی - عالم فاضل محدث قاضی شیعی امامی مکتبی به ابو الفتح و ملقب به سید ناصح الدین مؤلف کتاب غرر الحکم و درر الکلم در کلمات حکمیّه مرتضویّه علویّه که آقا جمال خوانساری سالف الترجمه شرحش کرده و ابن شهر آشوب متوفی در سال ۵۸۸ ه در روایت کتاب مذکور از مؤلفش اجازه داشته و در بحر الانوار نیز از آن کتاب روایت کرده و بخود آمدی و کتاب مذکور او که در بمبئی و قاهره و مصر چاپ شده اعتماد می‌نماید و آمدی در سال پانصد و دهم هجرت (۵۱۰ هجری قمری) وفات یافت و بعضی که او را از عامّه پنداشتند بخطا رفته‌اند».

دوست دانشمند عزیزم ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپه سالار (جلد دوم ص ۷۶) گفته:

«غرر الحکم و درر الکلم - جامع این کتاب که نیز مشتمل بر کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب میباشد آمدی (ره) است (ناصر الدین ابو الفتح عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد التمیمی آمدی) که بتصریح صاحب روضات (در ص ۴۶۴) معاصر سید رضی (ره) متوفی (۴۰۶) و سید مرتضی (ره) متوفی (۴۳۶) و شیخ طوسی (ره) متوفی (۴۶۱) بوده و نیز از ابن شهر آشوب نقل نموده که از شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۲۹

علماء امامیه بوده و گوید: روایتی در کتب امامیه بدو نمی‌رسد و هم از قاموس و تقویم - البلدان نقل کرده است که آمد شهری است میان دجله و فرات از دیار بکر و دارای باغها و اراضی زراعتی است و بفتح و ضمّ و کسر میم قرائت شده و صاحب معجم - المطبوعات (در ص ۹۱) وفات این مؤلف را بسال ۵۱۰ ضبط نموده و مأخذ خود را هم ننگاشته بنا بر آنچه نقل شد بسیار دور بنظر می‌آید تا این تاریخ زندگانی کرده باشد. آمدی در مقدمه این کتاب گوید:

آنچه مرا وادار بجمع آوری این کتاب کرد افتخاری است که ابو عثمان جاحظ در جمع آوری مائۀ کلمه نموده است و بسی موجب تعجب میباشد که این مرد با این که علّامه روزگار خویش بوده و در دانش و بینش یگانه عصر خود شمرده می‌شود و بمبدأ نزدیکتر بوده چگونه عظمت کلمات دیگر آن حضرت بر او مخفی شده و از آن همه کلمات بی‌شمار بدین شماری اندک قناعت نموده و من با این که شایستگی این مقام را ندارم بسیاری از کلمات آن حضرت را جمع نموده گر چه در مقابل حکم و مواظب و کلمات آن حضرت اندکی از بسیار و یکی از هزار است و آنرا بترتیب حروف معجم مرتب ساختم و اسانید آنرا برای اختصار انداختم و آخر کلمات را هم چون ذوق و طبع مائل بسجع بود و بگوش خوشتر می‌آید مسجع قرار دادم و آنرا «غرر الحکم و درر الکلم» نامیدم.

این کتاب بیش از چهار هزار بیت کتابت دارد و در مصر و بمبئی چاپ شده و عبد الکریم بن محمد یحیی قزوینی آنرا بنود و نه باب تقسیم و مطالب متفرقه راجعه بیک موضوع را جمع و در ابواب مذکوره منظم کرده پس از آن بشرح وی پرداخته و آنرا «نظم الغرر و نضد الدرر» نامیده و در این فصل آنرا مفصلاً ذکر خواهیم کرد و چنانکه در مقدمه مجلد دوم این کتاب نگاشته شده همین مؤلف «غرر الحکم» را نیز بفارسی ترجمه نموده و آنرا اصداف الدرر نام نهاده و آقا جمال خوانساری بر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۳۰

غرر الحکم شرحی فارسی نگاشته که در (ص ۳۴-۳۶) این فصل بتفصیل از آن نام برده شد.

و نیز این کتاب را بر حسب خواهش آقا میرزا احمد تبریزی متوطن شیراز میرزا موسی خوشنویس (عماد الفقرا) متخلص بحالی که از اهالی اردبیل و فضلاء آن سامانند بفارسی ترجمه نموده و قسمتی از آن ترجمه ذیل قسمتی از غرر الحکم در ضمن مجموعه که بنام «آنهار جاریه» در شیراز میرزا احمد مذکور در مطبعه خویش بسال ۱۳۴۴ طبع نموده‌اند مندرج گردیده است.

آغاز: بسملة الحمد لله الذي هدانا لتوفيقه الى جادة طريقه الخ (آن گاه شروع بمعرفی نسخه غرر الحکم و درر الکلم موجوده در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار که فهرست متعلق بکتاب آن کتابخانه است کرده است هر که طالب باشد به آنجا مراجعه کند).

(شروحنی که بر غرر الحکم و درر الکلم نوشته‌اند) تا آنجا که بر حسب تتبع ارباب تحقیق معلوم شده است دو شرح بر غرر الحکم آمدی نوشته شده است:

۱- شرح محقق بارع مرحوم آقا جمال خوانساری است که ترجمه حالش بطور مستوفی یاد خواهد شد ان شاء الله، این شرح معروفترین و مهمترین شرحی است که بر این کتاب شریف نوشته شده است بلکه شرح منحصر بفرد این کتاب است زیرا شرح دوم چنانکه معلوم خواهد شد شرح کتاب دیگری است باین معنی که شارح قبل از شرح کلمات و اخبار کتاب غرر الحکم را طبق نظر خود بر موضوعاتی تقسیم نموده و در واقع کتاب آمدی را از وضع اصلی بیرون کرده و کتاب دیگری نموده است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۳۱

سپس بشرح آن کتاب مستخرج از کتاب اصلی که خودش استخراج نموده پرداخته است لیکن آقا جمال مرحوم بدون هیچگونه تصرفی در وضع کتاب بشرح آن پرداخته است.

باید دانست که نسخه اصل این کتاب شریف را که از آغاز تا انجام (باستثنای مقدمه که آن بخط خوشنویسی نوشته شده است) بخط شارح عالی مقام آن آقا جمال خوانساری میباشد خداوند متعال باین بنده خاکسار انعام فرموده است پس احتمالاتی که در کلمات بعضی از ترجمه نویسان و فهرست نگاران بنظر خواهد رسید که «شاید شارح باتمام این شرح موفق نشده است زیرا نسخه تمام آن تاکنون در جائی نشان داده نشده است» بی مورد است و تفصیل این مطالب از بیانات ذیل روشن خواهد شد.

۲- شرحی است بنام اصداف الدرر که بر کتاب «نظم الغرر و نضد الدرر» که مستخرج از غررالحکم و درر الکلم آمدی است نوشته شده است و نسخه بسیار نفیسی از این کتاب در کتابخانه خصوصی دوست عزیزم دانشمند فاضل آقا میرزا جعفر سلطان القرآنی دام مجده موجود است و چون دوست عزیز دیگر نگارنده دانشمند متتبع آقای ابن یوسف شیرازی دام بقاؤه نسبت باین دو شرح بیانات سودمند نفیسی دارد اینک تمام بیانات او را بعین عبارت وی در اینجا یاد می کنیم و نصّ کلام او نسبت بشرح آقا جمال در مجلد دوم فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار (ص ۳۴-۳۶) این است: (بیانات ابن یوسف شیرازی در پیرامون شرح اول) «شرح غررالحکم و درر الکلم- این شرح را بفارسی آقا جمال خوانساری (ره) متوفی بسال ۱۱۲۵ که از علماء نامی امامیه بوده و در ص ۱۸ و ۳۱۹ و ۵۶۴ ج ۱ این فهرست بشرح حال مختصری از ایشان و پاره‌ای از مؤلفاتشان پرداخته شد بر کتاب «غررالحکم و درر الکلم» آمدی که در همین فصل از آن نام خواهیم برد و معرفی کامل از آن خواهیم کرد نگاشته‌اند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، مقدمه، ص: ۳۲

بعضی این کتاب را ترجمه معرفی نموده و مؤلف خود نیز در خاتمه قسمت دیگر این کتاب که ذیلا از آن نام می‌بریم آنرا ترجمه نامیده ولی در مقدمه مجلد اول گفته است: «و در عبارات غامضه و فقرات مشکله آن که محتاج باشند بکشف و بیان اکتفا بترجمه ننموده و بر وجهی که باید تقریر و تفسیر مراد و ایضاح و افصاح مقصود نماید لاجرم با وجود عدم استطاعت و قصور بضاعت بحکم «المأمور معذور» بشرح کتاب مزبور بر نهجی که منظور خاطر ملکوت ناظر والا و مطمح نظر اندیشه جهان پیمان بود پرداخت» و گذشته از این چون بخود کتاب مراجعه می‌کنیم معلوم می‌شود که مؤلف پس از نقل عبارات و کلمات و بیاری ترجمه کردن کلمات بشرح و بسط و تحقیق در آنها پرداخته و از کتب خوب فارسی است.

صاحب روضات در ص ۱۵۵ ج ۱ نگاشته‌اند که این شرح در دو مجلد است ولی در آنجا و جای دیگر نیافته‌ام که آیا شارح موفق باتمام این شرح شده‌اند یا نه فقط دو نسخه از این شرح را نگارنده دیده یکی نسخه ذیل است که متعلق باین کتابخانه است و دیگری متعلق باقای تربیت (محمد علی) میباشد که از ابتداء شرح حرف الباء تا آخر حرف الکاف میباشد و در خاتمه آن چنین نگاشته شده:

وسیله رستگاری و دست آویز رحمت کرد گاری نصیب شده باتمام این اجزاء که مجلد ثالث «۱» ترجمه کتاب مسطور است کام تمنا یافته چون بنا بر عزم سفر حج بیت الله- الحرام از سعادت ادراک ما بقی که وجهه همت است باز ماند رجاء واثق و امل صادق است که بعون الله و حسن تأییده ادراک هر یک از مقصدین میسر و محصل گردد کتب ذلک حامد الله رب العالمین و مصلیا علی خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین فی اواخر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، مقدمه، ص: ۳۳

شهر شعبان المعظم من شهر سنه ۱۱۱۳ من الهجرة النبویة علی هاجرها اکمل الصلاة و اشرف التحیة انتهی.

و بقرائن مذکوره فوق احتمال می‌دهیم که شارح موفق باتمام این شرح نفیس نگردیده و کلیه این دو مجلد موجود در حدود (۵۵۰۰۰) «۱» بیت کتابت دارد و ظاهرا کاتب نسخه آقای تربیت همین نویسنده نسخه مدرسه است.

(بیانات ابن یوسف شیرازی در پیرامون شرح دوم) (در ص ۱۰۵ جلد دوم فهرست) (نظم الغرر و نضد الدرر) عالم جلیل عبد الکریم بن محمد بن یحیی «۲» قزوینی رحمه الله علیه که از دانشمندان دوره سلطنت شاه سلطان حسین صفوی بوده و بشهادت مندرجات این کتاب و تصریح خود در مقدمه مجلد دوم آن سالها بمطالعه و مباحثه و دقت در اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله فی کل لیل و نهار اشتغال داشته، هنگامی که تشرف باستان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، مقدمه، ص: ۳۴

حضرت مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه سلام الله را یافته «۱» بر آن شده که کلمات قصار آن حضرت را که آمدی (ره) در غررالحکم (از این کتاب و مؤلف آن در ص ۷۶-۷۸ همین مجلد معرفی کرده‌ایم) بترتیب حروف تهجی مرتب نموده و بترتیب و مناسبت معنوی میان آن کلمات مبارکات منظم نماید، خوشبختانه بنا بگفته خویش در مقدمه‌های مجلدات موجوده موقفیت باین امر یافته و در نود و نه باب بشماره اسماء الله الحسنی این کتاب را تألیف و در ذیل پاره‌ای از کلمات آیه‌ای یا آیاتی از قرآن کریم و خبری یا اخباری را که از معصومین (ع) مناسب مقام بوده نقل نموده و پس از این کار برای استفاده فارسی زبانانی که استفاده از کتب عربی نمی‌توانند کرد بترجمه و شرح آن بزبان فارسی پرداخته و گذشته از بیان مراد و معنی آنها قصص و حکایات و ابیات مناسبه‌ای آورده است و تا اینجا که نگارنده تحقیق نموده و بدست آورده پنج مجلد از این شرح و ترجمه که مشتمل بر (۲۰) باب میباشد مسلما از قلم شارح خارج شده و ذیلا مجلدات و ابواب آنها ذکر خواهد شد.

(فهرست مجلدات و ابواب این کتاب تا حدیکه پیش نگارنده مسلم است) مجلد اول مشتمل بر سه باب و بدین تفصیل است: باب اول در علامات ثبات دول و بقای آن باب دوم در منافع عدالت و مضار جور. باب سوم در آداب سلوک در خدمت ملوک.

این تقسیم از مقدمه مجلد دوم که اینک در اصفهان موجود است و مالک آن آقای محسن نعمت اللّهی دامت توفیقاته بتمامه آنرا بخطّ خویش استنساخ نموده و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۳۵

برای نگارنده فرستاده و رهین امتنانم فرموده‌اند استفاده گردید و قسمتی که مبین این ابواب است از مختصر مقدمه آن که ذیلا نقل می‌گردد معلوم خواهد شد و بنا بر این مسلم می‌شود که مجلد اول دارای این مطالب است و ابواب نسخه خراسان اگر چه بنام سادس و سابع و ثامن نامیده شده ولی پس از دقت معلوم می‌شود که نویسنده اول و ثانی و ثالث را تصحیف نموده و برای تأیید خویش فهرست ابواب نسخه خراسان را ذیلا نقل می‌نمائیم: الباب السادس: فی الدّول و علامات اقبالها و ادبارها و زوالها و انتقالها و ما قاربها. الباب السابع: فی منافع العدل و الانصاف و مضارّ الجور و البغی و الاعتساف.

الباب الثامن: فی تعلیم السلوک فی خدمه الملوک و الریاسة و ما یتعلّق بالسیاسة و از آنچه صاحب وقایع الایام در حاشیه ص ۳۹۶ ج ۳ نگاشته‌اند بدست می‌آید که نسخه تبریز نیز قسمتی از مجلد اول و یا تمام آنست و در مرقومه‌ای که بنگارنده نگاشته‌اند تصریح نموده که تاریخ تحریر این نسخه سال ۱۱۱۴ و از کتب کتابخانه مرحوم حاج سید علی آقای ایروانی و اینک متعلّق به آقای سید عبد الحجه ایروانی دام عمره میباشد و عبارت وقایع الایام اینست:

و عالم جلیل میرزا عبد الکریم بن محمّد یحیی الفزونی از علمای عهد شاه سلطان حسین صفوی در کتاب نظم الغرر و ضد الدّرر بعضی از کلمات معجزات (کذا) آیات آن حضرت را آنچه متعلّق باستقرار دولت و استحکام معدلت است با ذکر بعضی از حکایات مختصره و ابیات رائقه نقل کرده و حقیر در مجلد دوم منتخب المقاصد درج کرده‌ام انتهی.

مجلد دوم: چنانکه مؤلف در مقدمه بدان تذکر داده‌اند این مجلد فقط مشتمل بر دو باب است: باب چهارم در خصائص و اسرار پیغمبر (محمّد ص) و اهل بیت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۳۶

اطهر آن سرور علیهم صلوات الله الملك الاکبر باب پنجم در علم و جهل و علامات عالم و جاهل و فضائل عالم عامل. نسخه این مجلد را فقط در اصفهان نزد آقای محسن نعمت اللّهی دام عمره و توفیقه سراغ دارم.

مجلد سوم و چهارم: مشتمل بر باب ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است و از این ابواب بس باب دهم که در منافع دوستی و آنانکه شایستگی آنرا دارند و آنانکه نیابستی بدانها دوستی کرد است و باب یازدهم که در خوشی و خوشروئی و خلق نیکو است و بضمیمه باب چهاردهم که ذیلا از آن نام می‌بریم در کتابخانه مجلس شورای ملی در تحت شماره (۲۹۲) کتب خطّی (خارج از شماره جلد اول فهرست کتب خطّی است) موجود است و بر وجود دیگر ابواب این مجلد و موضوعات آنها تاکنون اطلاعی نیافته‌ام و در ص (۱۰۶) این فهرست ذیل همین کتاب تذکر داده شد که آنچه در فهرست کتابخانه حضرت رضا علیه السلام (ص ۱۰۱ ج ۱ اخبار خطّی) در ذیل خصوصیات نسخه آن کتابخانه نوشته شده که مشتمل بر باب ششم تا نهم میباشد، موافق با واقع نیست.

مجلد پنجم: مشتمل بر هفت باب بتفصیل ذیل میباشد: باب چهاردهم در شجاعت و مذمت جبن و تهوّر و عجز و تعلیم آداب حروب و دستور برگزیدن سرداران لشکر و علامات نیک و بد ایشان و طریق محافظت ثغور مملکت و سلوک با سپاه و رعیت و غیر آن باب پانزدهم در جهاد اصغر و جهاد اکبر باب شانزدهم در نیکوئی اقتصاد و حسن تدبیر و نهی از اسراف و تبذیر باب هفدهم در تقدیر ارزاق عباد باب هیجدهم در نهی از سؤال از مخلوق و بیان مذمت آن و محو شدن رزق بسبب آن باب نوزدهم در منافع قضای حوائج مؤمنین باب بیستم در مذمت تکبر و مدح تواضع و ثمرات آن چون آمدی بعضی از فقرات خطبه قاصعه را که در موضوع تکبر بوده نقل کرده است مؤلف پس از نقل آن جمل بر آن شده که در این باب (باب بیستم) بشرح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۳۷

تمام آن خطبه بپردازد و پس از آن سائر کلمات و اخبار و آیات وارده در این باب را شرح نماید.

بدبختانه از این مجلد جز باب چهاردهم که اشارت رفت نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و این فهرست ابواب از آنجا استنساخ گردیده و باب بیستم آن که در این کتابخانه است و ذیلا بخصوصیات آن خواهیم پرداخت بدست نیآورده و از وجود سائر ابواب و حتی از فهرست آن خبری نداریم.

نگارنده تاکنون نام این کتاب را جز ما نمی‌داند چیست چرا که مؤلف خود در مقدمه مجلدات موجوده هر یک بنحوی آنرا معرفی کرده ولی از اسم کتاب و توجه بموضوع آن بنظر می‌رسد که بایستی «نظم الغرر و ضد الدّرر» نام مرتّب شده غرر الحکم آمدی در نود و نه باب باضافه اخبار و آیات مناسبه هر باب که بزبان عربی است بوده باشد و این کتاب فارسی را که باب بیستم آن در این کتابخانه و ابواب دیگر آنرا نشان دادیم شرح یا ترجمه «نظم الغرر و ضد الدّرر» نامید اما بمتابعت فهرست کتابخانه رضویه و صاحب وقایع الایام ما نیز آنرا بنام نظم الغرر و ضد الدّرر در این فهرست ذکر و ذیلا بنقل عبارات مؤلف از مقدمه مجلدات موجوده می‌پردازیم در مقدمه نسخه کتابخانه رضویه که مسلماً مجلد اول است چنین نگاشته شده:

اما بعد چون بمساعدت توفیقات ربّانی و معاضدت تأییدات یزدانی دیده بصیرت خاک قدم شیعیان ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الغفار المفتاح الى عفو- ربه الغنى المغنى عبد الكريم بن محمد بن يحيى القزوينى بمطالعه و تتبع كتاب مستطاب غرر و درر که منتخب حکم مختصره و مواظب موجزه حضرت امير المؤمنين ع ... رسيد و آن کنز رایگان و گنج شایگان که شمه آن (از ظ) کنوز عالم غیبی و شردمه از معادن اسرار لاریبیست از نظر اکثر ابنای زمان خصوصا سگان متوطنین عرصه وسیع فضای ایران جنت نشان را که تکلم بلغت فارسی واقع می شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۳۸

و هر یک از ایشان را تعلّم بلغت عرب مقذور نیست نهان و باین جهت بسیاری از شیعیان اخیر از انتفاع ... تصمیم عزیزت نمود که شرح واضحی بزبان فارسی بر فقرات اعجاز سمات آن نگارد ... و بعون الله تعالی و حسن توفیقه یک مجلد آن شرح مذکور بر وجه منظور سمت اختتام یافت ... و چون جامع کتاب مستطاب غرر و درر بنا را بر ترتیب حروف هجا در اوائل آن فقرات اعجاز آیات گذاشته تناسب معنوی را مرعی نداشته بود در طی مطالعه و مراجعه بهدایت الهام غیبی و دلالت توفیق لاریبی بخاطر قاصر رسید که در دیده بینش معنی شناسان بنای ترتیب آنها بر تناسب معنوی نظر بفضل معنی بر لفظ انسب و سهولت انتفاع ناظرین و طالبین اقرب بنماید ...

متوکلّا علی الله مشغول باین نظم و ترتیب گردید و در اندک زمانی بعون عنایت سبحانی و امداد باطن فیض موطن ناظم درر غرر آن کلمات اعجاز سمات ربّانی این کتاب مستطاب بر نود و نه باب بعدد اسماء حسنی مرتّب گشته بانجام رسانید و موسوم بنظم الغرر و نضد الدرر گردید و بعد از انجام و اتمام این مهمّ خیر اختتام بخاطر فاتر رسید که عجاله ترجمه مختصری که قریب بفهم عامّ و خاصّ باشد قلمی شود تا چنانکه منظور و مقصود است این نسخه شریفه موجب انتفاع عموم مؤمنان خصوصا اخوان دینی گردد و دعائی بجهت این سراپا تقصیر از مؤمنین بظهور رسد و چون مطابقت فارسی با سیاق عربی موجب وحشت عبارت می گردد و مقصد (مراد مقصود است و شاید غلط استنساخ شده است) از آن قسم عبارتی بفهم هر کس نمی رسد لذا در ترجمه اکثر فقرات طیبات بحاصل معنی اکتفا نمود و در ترجمه آیات و احادیث آنچه که مذکور شده یا بعنوان نقل از مفسرین و شارحین یا بطریق اظهار احتمال نگارش پیرا گردید و همت والا نهمت پادشاه جمجاه شاه سلطان حسین الموسوی الصفوی مصروف بر ترویج احادیث ائمه ع لازم و واجب دانست که این مختصر را هدیه مجلس بهشت آئین و منظور نظر فیض مظهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۳۹

ایستادگان پایه سریر معدلت قرین گرداند امید که بحلیه استحسان خاطر ملکوت ناظر متحلی گشته ثواب آن روزگار فرخنده آثار واصل و متواصل و عامه ناس را انتفاع باین کلمات اعجاز سمات حاصل گردد و من الله الاستعانه فی کلّ باب و علیه التوکل فی المبدأ و المعاد. و نیز در حاشیه نسخه کتابخانه رضویه است: توقع آنکه ارباب بصیرت نظر بر گهر گماشته صدف را در میان نه بینند و در مقام تدبّر و تفکر در آمده بر بساط اعراض و اعتراض ننشینند چه مترجم را در این تحریر نصیبی بجز منصب ترجمانی نیست و بهره غیر از شیوه سخن رانی نه. (از نقل این قسمت از مقدمه نیز بخوبی واضح و آشکار است که مقدمه مجلد. اول کتابست و آلا چون در سائر مقدمات اشاره بمجلدات پیش آن می نمود). و در مقدمه مجلد دوم است:

الحال مدتی است که لالی شاهوار کتاب درر غرر را که حاوی کلمات موجزه حضرت سید ازهر و آفتاب انور و کلام ناطق خدا و مترجم آیات حضرت حق تعالی حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه صلوات الله الملك الاکبر و مشحون بدراری سپهر معرفت و مالا مال زلال بحر دانش و حکمت است روشنی بخش سراچه دل و وسیله انحلال هر مشکل نموده و از مطالعه و تتبع آن مفاتیح باب مدینه علم نبوی ابواب معرفت بر روی خاطر ناقص خود گشوده است و بعد از آنکه در ذیل شمه از فقرات آن کتاب مستطاب برای فارسی زبانان از یاران و اصحاب شرحی به لغت فارسی بقلم ضعیف نال این شکسته بال مرقوم و به «اصداف الدرر» موسوم شد بنا بر آنکه فنون حکمت بدون رعایت تناسب در ابواب آن کتاب متفرّق بود آنرا به نود و نه باب که هر باب مشتمل بر کلمات متعلّقه بفتی از فنون حکمت بالغه باشد با انضمام احادیث مناسب هر باب ترتیب داد و این وضع و ترتیب در نظر علمای عصر کثر الله امثالهم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۰

مستحسن افتاد و ثنایا در شرح آن کلمات اعجاز طراز بترتیب معروض شروع شده بنضد الدرر موسوم گردید و بمیامن توفیقات ملک عالم و جدّ و جهد تمام یک مجلد آن که مشتمل بر علامات ثبات دول و بقای آن، و منافع عدالت و مزار جور، و آداب سلوک در خدمت ملوک بود باتمام رسید رغبت طبع همایون بملاحظه تتمه شرح مذکور بر زبان الهام بیان آن خسرو قضا فرمان گذشته و در اوان فرمان قدر توامان مجلدی دیگر از نضد الدرر چنانچه باید سمت انجام نگرفته و حلیه تمامی نپذیرفته بود لهذا نسخه اصداف الدرر که سابقا در سلک انتظام آمده بود معروض سده سنیه والا شد و در این وقت که مجلد دیگر از نضد الدرر مشتمل بر باب خصائص و اسرار پیغمبر و اهل بیت اطهار آن سرور علیهم صلوات الله الملك الاکبر و باب علم و جهل صورت انجام یافت إلخ:

و در مقدمه مجلد پنجم چنین نگاشته شده:

و درین ایام چنانچه در مجلّات سابقه بعرض ناظرین رسانیده بالهام غیبی و اشاره لاریبی بعد از ترتیب معنوی مشغول ترجمه و شرح کتاب نظم الغرر و نضد الدرر گردیده و چهار مجلد از آن بعون الله الملك المتان صورت انجام پذیرفت و بنظر خیر منظر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر رسیده پذیرائی حسن قبول یافته و حسب فرمان قضا جریان باتمام سائر مجلّات و انفاذ آن بدرگاه عرش اشتباه مأمور گشته و در این وقت یکمجلد دیگر از آن که مشتمل بر (فهرست ابواب را که قبلاً نقل نمودیم در اینجا ذکر نموده است) صورت انجام پذیرفته بود واجب دانست که هدیه سده والا و درگاه معلی نماید إلخ مقدمه مجلّدی را که در تبریز است بوسیله آقای حاجّ ملّا علی واعظ خیابانی دام علاه خواستیم از شرحی که مالک مذکور آن بایشان نوشته و عیناً آنرا برای نگارنده فرستاده بودند معلوم شد که آن نسخه را کسی عاریه گرفته و پس نداده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۱

لذا نقل مقدمه آن ممکن نشد ولی بقرینه نقلی که صاحب وقایع الایام کرده و در ص ۱۰۷ گذشت در آنجا نیز نام این کتاب «نظم الغرر و نضد الدرر» ثبت شده است آغاز سه مجلد فوق را ذیلاً می‌نگاریم:

آغاز مجله اول: بسمله حمد و ثنائی که جمیع مخلوقین و ملائکه سماوات و ارضین بامداد مداد بحار و اقلام اشجار از عهده نگارش برخی از آن عاجز آیند مالک الملکی را سزاوار إلخ.

آغاز مجلد دوم: بسمله شکر و سپاس بی‌قیاس مخصوص حضرت قادر علیم و صانع حکیمی است که نضد درر کواکب در اصداف افلاک بدست قدرت کامله او انتظام گرفته إلخ.

آغاز مجلد پنجم: بسمله و به ثقتی حمد و سپاسی که جنود نامعدود معتکفان معابد فلک و صاحبان مفاخر «نحن نستبح بحمدک و نقدّس لک» از اقدام بآن عاجز آیند إلخ انجام مجلد پنجم: اگر بر زللی یا خللی واقف شوند بر مترجم خرده نگیرند و باصلاح آن منت نهند (شعر)

ببینند مهر علی در میان نگیرند بر شارح بی‌زبان

و علی الله التکلان».

نگارنده گوید: مناسب است که این قسمت را مدّیل کنیم بنقل بیانات دیگری نیز از دوست دانشمند عزیزم آقای ابن یوسف شیرازی که ضمن بحث از استقصاء اسامی شروح نهج البلاغه یا سائر خطب و کتب حضرت امیر علیه السلام باندازه وسع خود بطور کلی در پیرامون کلمات قصار مأخوذه از امیر المؤمنین علیه السلام یا منسوب بآن حضرت افاده کرده‌اند زیرا بیانات نامبرده بسیار محققانه و نفیس است و فوائد مهمّه عالمانه را در بر دارد که خوانندگان این مقدمه از آن مستفید خواهند شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۲

(بیانات ابن یوسف شیرازی نسبت بکلم قصار مأخوذه از امیر المؤمنین علیه السلام و شروح و تراجم آنها) (در ص ۱۴۴-۱۴۸ جلد دوم فهرست) «بیش از آنچه در اینجا نام برده شد نگارنده بر شروح و ترجمه‌های قسمتهایی از نهج البلاغه و خطب و مکاتیب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دست نیافت اینک بر آنچه از شروح و ترجمه‌های کلمات قصار آن حضرت دست و خبر یافته در اینجا تذکر می‌دهد که تا حدّی این شرح و مطالب که در اطراف نهج البلاغه نوشته شده جامع باشد.

۱- نخستین کس که بجمع کلمات قصار حضرت علی (ع) مبادرت نموده جاحظ متوفی بسال ۲۵۵ بوده که بنام «مائه کلمه» مشهور گردیده و در ص ۷۸ تا ۸۱ معرفی از آن و دو شرحی که دارد شد و نیز در ص ۶۹ تا ۷۱ ترجمه‌های آنرا نیز تذکر دادیم و مکرر با ترجمه و بی ترجمه چاپ گردیده است.

و در کشف الظنون ص ۷۸ ج ۲ آمده که مصطفی بن محمد معروف به «خواجگی زاده» صد کلمه امام علی بن ابی طالب (ع) را بترکی شرح کرده است. ۲- نثر اللالی است که مؤلف آنرا ابو علی طبرسی یا [سید] علی بن [سید] فضل الله راوندی یا قطب راوندی نوشته‌اند و راجع باین کتاب و ترجمه‌های آن در ص ۱۰۲ تا ۱۰۴ شرحی نگاشته شد و این مجموعه بترتیب حروف تهجی در سی باب مرتب شده و هر بابی مشتمل بر چندین کلمه از کلمات قصار میباشد و بسال ۱۳۱۲ چاپ شده است.

شیخ عبد السلام احمد القویسنی که از دانشمندان نیمه اول قرن چهاردهم هجری بوده‌اند در ص ۱۳ تا ۲۲ کتاب «مراقی النجابه فی قواعد الکتابه» کلمات قصاری از حضرت علی (ع) نقل و آن کلمات نثر اللالی میباشد و کتاب مذکور بسال ۱۳۲۸ در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۳

مصر چاپ شده است.

جز آنچه در صفحات مذکوره بالا از شروح و ترجمه‌های این مجموعه نامبرده شده نثر اللالی ترجمه‌های ذیل را نیز دارد.

۱- ابن ساوجی ابو المحاسن محمد بن سعد بن محمد بن نخجوانی بسال ۷۳۲ هر یک از کلمات قصار نثر اللالی را بیک بیت فارسی ترجمه نموده و مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان در ص ۲۱ آورده که نام آن «بدره المعانی فی ترجمه اللالی» میباشد و بسال ۱۳۱۵ در اسلامبول چاپ شده است.

- ۲- در فهرست کتب عربی لندن نوشته شده که یوسف نصیب نثر الالکی را بترکی ترجمه نموده و نام آنرا «رشته جواهر» گذارده و بسال ۱۲۵۷ در اسلامبول چاپ شده است.
- ۳- نیز در فهرست مذکور است که معلّم ناجی کلمات قصار فوق را بترکی ترجمه نموده و بنام «أمثال علی» بسال ۱۳۰۳ در اسلامبول چاپ گردیده است.
- سوم از کلمات قصار غرر الحکم و درر الکلم آمدی است که نیز در ص ۷۶ تا ۷۸ معرفی از آن گذشت، این مجموعه بیش از (۴۰۰۰) بیت کتابت دارد و آقا جمال خونساری (ره) بر آن شرحی فارسی نوشته و در ص ۳۴-۳۶ معرفی از آن گردید و آقا میرزا محسن خوشنویس «عماد الفقرا» متخلص بحالی که از معاصرین و فضلاء کنونی و از مردمان اردبیل و ساکن آن شهر می‌باشند آنرا بفارسی ترجمه کرده‌اند.
- ۴- عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المتعظ و الواعظ است که در ص ۷۴-۷۶ همین مجلد معرفی از آن گردید، این کتاب مشتمل بر (۱۳۶۲۸) کلمه از کلمات قصار میباشد و در ج ۱ فهرست ص ۳۸۳-۳۸۶ مقدمه آن را نقل نموده‌ام. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۴
- لسان الملک سپهر در آخر یکی از مجلدات ناسخ التّواریخ (جلد دوم- احوال حضرت امیر علیه السلام) با ترجمه فارسی پاره‌ای از آن کلمات را بدون نام و اشاره بمؤلف عیون الحکم نقل نموده و این مجلد بسال ۱۲۸۹ چاپ گردیده است.
- مؤلف عیون الحکم چنانکه پیش دانسته شد علی بن محمد آللیثی و الواسطی میباشد ولی مؤلف وقایع الایام تصوّر نموده‌اند که لسان الملک خود بجمع آن کلمات موفق شده و عباراتی که ناشر در ابتدای آن کلمات نگاشته نیز موهم این تصوّر هست «۱» ولی نگارنده آنرا شناخت و با نسخه این کتابخانه مطابقه و مقابله نمود عین آن کتاب بود و این خود موجب خرسندی است که این کتاب نفیس عیون الحکم بچاپ رسیده است.
- ۵- عبد الکریم بن محمد یحیی قزوینی معاصر شاه سلطان حسین صفوی کلمات قصار موجوده در غرر الحکم را در تحت ۹۹ باب که هر بابی راجع بیکی از مباحث و موضوعات خاصّ میباشد مرتّب نموده و پس از آن بفارسی شرح کرده‌اند و در ص ۱۰۵ تا ۱۱۲ بنام «نظم الغرر و ضد الدرر» معرفی از آن گذشت.
- ۶- ابن ابی الحدید پس از شرح کلمات قصار موجوده در باب سوّم نهج البلاغه شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۵
- هزار کلمه قصار از آن حضرت (ع) جمع و بدون شرح و بسط در آخر شرح خویش گذارده و جداگانه بسال ۱۳۲۹ در بیروت چاپ گردیده و خود جامع در مقدمه آن گفته‌اند که بسیاری از این کلمات مسلّمًا از آن حضرت و برخی هم گر چه کلام آن حضرت بودن آنها مسلم نیست ولی چون مشتمل بر حکمی بود بنقل آنها مبادرت گردید.
- محدث معاصر آقای حاجّ شیخ عباس قمی سلّمه الله صد کلمه از این کلمات را انتخاب و آنها را بفارسی شرح و ترجمه نموده و بسال ۱۳۵۳ بنام «صد کلمه» در طهران چاپ گردیده و در مقدمه آن مذکور است که تمام هزار کلمه را نیز بفارسی ترجمه و شرح کرده‌اند.
- ۷- سید شهرستانی نگاشته‌اند که بر حسب خواست جمعی امین نخله که از فضلا می‌باشند نیز صد کلمه از کلمات قصار حضرت (ع) را انتخاب کرده و در مقدمه آن اظهار عجز نموده که متحیرم از این درر شاهوار کدام یک را بر گزینم.
- ۸- حسین بن یوسف هروی که بگفته مؤلف کتابخانه رضویه از علماء قرن دهم هجری بوده چهل کلمه از کلمات قصار حضرت (ع) را هر یک بیک رباعی فارسی ترجمه نموده و نسخه آن که بسال ۹۵۲ نوشته شده در آن کتابخانه موجود است.
- ۹- مکتبی شیرازی که لیلی و مجنون او مشهور است شصت کلمه از کلمات قصار حضرت را بفارسی نظم بسته و پس از ترجمه تمثیلی نیز بنظم برای توضیح هر یک آورده و مجموع اشعار آن ۱۵۰۰ بیت میباشد و نسخه آن که بسال ۱۰۳۶ نگارش یافته در کتابخانه استاد معظم آقای ملک الشعراء بهار موجود و بنام کلمات علیّه غراء بهمت آقای کوهی کرمانی بسال ۱۳۱۳ شمسی در طهران چاپ گردیده و نسخه چاپی آن در تحت شماره (۴۰۰۰) در این کتابخانه میباشد.
- ۱۰- در وقایع الایام نوشته شده که مولی میر القاری الکوکی الجیلانی از شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۶
- معاصرین شاه عباس بوده و کتابی بنام «زبدۃ الحقائق» دارد که مشتمل بر ابوابی چند بعربی و فارسی است و یکی از ابواب آن بنام «باب کلمات حضرت پیغمبر (ص) و الفاظ حضرت علی بن ابی طالب (ع)» است و تألیف این کتاب برای سلطان احمد خان حاکم گیلان میباشد و قسمتی از آنرا مؤلف وقایع الایام در تبریز دیده‌اند.
- ۱۱- الفراند و الفلاند نیز مجموعه‌ای از کلمات قصار حضرت علی (ع) میباشد و جامع آن چنانکه در مقدمه عیون الحکم و المواعظ ثبت گردیده قاضی ابو یوسف یعقوب بن سلیمان الاسفرائینی است و نسخه آن در کتابخانه مدرسه مروی در طهران موجود و نگارنده آنرا زیارت نموده و بااحتمال دانشمند فرزانه آقای امین عراقی رئیس محترم آن کتابخانه از خطوط اواخر قرن ششم هجری است.

۱۲- کمال الدوله محمد حسن قاجار در زمان سلطنت مظفر الدین شاه قاجار پاره‌ای از کلمات قصار حضرت را که جنبه اخلاقی و اجتماعی داشته به فارسی ترجمه کرده و آنها را بحروف تهجی مرتب نموده و مجموع آن کلمات ۴۳۰ جمله می‌باشد و آن را ابواب الحکم نامیده و بسال ۱۳۱۹ در طهران چاپ شده و در آخر برای تیمن و تبرک عین الفاظ یکی از کلمات حضرت (ع) را نقل نموده و آغاز آن جمله این است ثمانیه إن أهینوا فلا یلوموا آلا أنفسهم، الی آخره.

۱۳- آقای حاج سید عبد الله بهبهانی دام عمره که از علماء فعلی ایران و ساکن بندر بوشهر می‌باشند نیز پاره‌ای از کلمات قصار را انتخاب و بترجمه فارسی آنها مبادرت نموده و نام آنرا «محفظه الانوار» گذارده و بوسیله دانشمند معظم آقا شیخ عبد الکریم سعادت بسال ۱۳۴۳ در شیراز چاپ شده است.

۱۴- آقای مورخ الدوله (احمد علی سپهری) دسته‌ای از کلمات قصار را که جنبه عملی و اخلاقی داشته در حدود (۵۷۰) کلمه بنظر خویش انتخاب کرده پس از آن به فارسی بسیار فصیح و روان و فرانسه ترجمه نموده و مقدمه شیوائی در معرفی از شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۷

صاحب آن کلمات آفتاب جهان دانش و پادشاه پرهیزگاران حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز به فارسی و فرانسه نگاشته و تاکنون در طهران بنام «کلمات قصار» چند بار چاپ گردیده است.

در خاتمه این قسمت لازم است نیز تذکر داده شود که حضرت سید رضی رضی الله عنه و اعلی الله مقامه چنانکه خود در مقدمه نهج البلاغه تذکر داده‌اند و در ص ۱۲۲ ترجمه آن گذشت قسمتی از کلمات قصار و آثار آن حضرت (ع) را در آخر بابی از ابواب کتاب خصائص الائمه که شامل حالات و فضائل حضرت (ع) می‌باشد نقل نموده و چنانکه گذشت در نهج البلاغه هم ۴۹۸ کلمه از کلمات قصار را با شرح موارد لازمه از آنها جمع آوری فرموده‌اند.

نگارنده گوید: بعقیده این جانب خوض در استیعاب اسامی کسانی که بنظم یا بشرح یا بترجمه کلمات طیبات امیر المؤمنین علی علیه السلام پرداخته‌اند چندان فائده ندارد زیرا از بس کلمات آن بزرگوار شیرین و زیبا و دلنشین و شیوا و پر مغز و با معنی و قلیل الحجم و کثیر الفحوی است هر کس که اندک شعوری و فهمی داشته باشد (تا چه رسد بعلماء) و به آنها مطلع شود کم است که بفکر اشاعه آن نیفتد خواه بعین عبارت و خواه بعد از ترجمه یا نظم یا شرح، بنا بر این کسانی که در پیرامون آنها بوده‌اند و بیکی از عناوین مذکوره نشر و اشاعه آنها را وجهه همت نموده‌اند از حد حصر بیرون و از اندازه شماره و احصا افزون خواهند بود از این روی خود را آماده این کار نمی‌بینم و شایسته این امر نمی‌دانم که باین میدان فرس رانم زیرا هر قدر سعی کنم و در استقصای فحص و استفراغ وسع و بذل جهد فرو گذاری ننمایم و بجمع اسامی اشخاص مشغول باین عمل بپردازم آنچه از من فوت خواهد شد بمراتب بیشتر از آن خواهد بود که بدست من خواهد رسید پس بهتر آنست که بعنوان استقصا و استیعاب در این موضوع خط بکشیم و چند نفر را که در میان علماء معروف باین عنوان بوده‌اند و یا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۸

خدمت‌شان جنبه برجستگی و اهمیتی ولو فی الجمله دارد بپردازیم پس می‌گوئیم:

از جمله کسانی که بترجمه و نظم شرح عربی و فارسی صد کلمه مختاره از کلمات امیر المؤمنین (ع) که جاحظ اختیار کرده پرداخته است ادیب معروف رشید الدین وطواط است که دوست عزیزم ابن یوسف شیرازی نسبت بآن چنین گفته (ج ۲ ص ۷۰):

«از آن چند تن که بترجمه این کلمات قصار (صد کلمه منتخبه بوسیله جاحظ) پرداخته‌اند اول رشید الدین وطواط متوقی بسال ۵۸۳ است که از سخن سربازان شهیر بوده، وی بدوا این کلمات قصار را بنثر عربی و پس از آن بنثر فارسی و از آن پس هر کلمه‌ای را بدو بیت فارسی ترجمه و شرح نموده و چنانکه آقای محمد علی تربیت در ص ۱۰ شماره اول گنجینه معارف که بسال ۱۳۴۱ در تحت مدیریت ایشان در شهر تبریز منتشر می‌شده مرقوم داشته‌اند نسخه کامل این ترجمه و شرح در کتابخانه ولی الدین در اسلامبول بوده و شماره آن در آن کتابخانه (۲۶۳۹) است و آن را «مطلوب کلّ طالب» نام گذارده و ریو در فهرست موزه بریتانیا سال این ترجمه و شرح را ۵۵۹ دانسته و آقای اقبال آشتیانی در ص ند مقدمه حدائق السّحر نگاشته‌اند که این کتاب در اروپا و ایران چاپ شده و ترجمه یکی از کلمات را بهمان سه نحو که گذشت عینا نقل نموده چنانکه پیش از ایشان در همان شماره گنجینه معارف آقای تربیت ترجمه یکی از کلمات قصار دیگر را آورده‌اند و ترجمه نظمی رشید مکرر در ایران چاپ شده و تا هنوز در مکاتب قدیمه از کتب درسی بچه‌ها است ولی چاپ شدن مطلوب کلّ طالب را که سه ترجمه رشید الدین باشد تاکنون آگاهی نیافته‌ام» و نیز در همان جلد (ص ۴۴۰) ضمن ذکر اسامی کتب رشید وطواط بعد از یاد کرد حدائق السّحر گفته:

«و دیگری شرح صد کلمه از کلمات قصار حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۴۹

بنظم فارسی و نثر عربی و فارسی بنام «مطلوب کلّ طالب من کلام علی بن ابی طالب» است که در اروپا چاپ شده» و در ذیل صفحه گفته:

«حاجی خلیفه گوید (ص ۱۵۶ ج ۱): محمد بن محمد شهیر بوطواط متوفی بسال ۵۵۲ صد کلمه از کلمات قصار هر یک از خلفای چهار گانه را شرح نموده و برای آنها نامی مخصوص گذارده و همه آنها را در مجلّدی دیده‌ام و بترتیب نام هر یک آنها این است:

۱- تحفه الصدیق ۲- فصل الخطاب ۳- انیس اللهفان ۴- مطلوب کلّ طالب» بهتر آنست که خطبه این کتاب را با مقدمه آن از روی نسخه خطی که دارم در اینجا بیارم و آن این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم: الحمد لله على ألطاف كرمه و أصناف نعمه و الصلوة و السلام على نبيه الطاهر أعرافه الزاهر أخلاقه، و على آله الاصفياء و أصحابه الاتقياء حماة الحقّ و هداة الخلق. اما بعد چنین گوید محمد بن عبد الجليل العمريّ الرشيد وقفه الله لما يصلح دينه و دنياه و ينجح آمال آخرته و اولاه که امير المؤمنين علی بن ابی طالب صلوات الله عليه و علی اولاده الطيبين الطاهرين با آنکه امام اخیار و قدوه ابرار و سیّد فتیان و مقدّم شجاعان بود فصاحتی داشت که عقود جواهر از انفاس او در غیرت‌اند و نجوم زواهر از الفاظ او در حیرت، و عمرو بن بحر الجاحظ رحمه الله عليه که در کمال براعت و وفور بلاغت نادره این آمت و أعجوبه این ملت بود از مجموع کلام امير المؤمنين علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که جمله بدایع غرر و روایع درر است صد کلمه اختیار کرده است و هر کلمه از آن برابر هزار کلمه داشته و بخطّ خویش نبشته و خلق را یادگار گذاشته واجب دیدم من بنده که پرورده خاندان و پدید آورده دودمان مجلس عالی خداوند و خداوند زاده شاه معظّم عالم عادل مؤید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۰

مظفّر منصور جلال الدنیا و الدین تاج الاسلام و المسلمین عمده الملوک و السلاطین قطب الدولة مجد الملّة بهاء الامّة عدّة الخلافة ناصر الملک سیّد ملوک الشرق و الغرب شمس المعالی سلطان ابو القاسم محمود بن خوارزم شاه الب ارسلان بن خوارزمشاه اتسز بن خوارزمشاه محمد اعزّ الله أنصاره و ضاعف اقتداره‌ام آن صد کلمه را برسم خدمت خزانه کتب معموره او لازالت معموره ببقائه مزینة ببقائه بدو زبان تازی و پارسی تفسیر کردن و در آخر تفسیر هر کلمه دو بیت شعر از منشآت خویش که مناسب آن کلمه باشد آوردن تا فایده او تامّ تر باشد و هر دو فریق هم ارباب نظم و هم ارباب نثر در مطالعه او رغبت نمایند امیدست که این خدمت در محلّ قبول افتد و من بنده را باقبال آن قبول عزّ جاودانی و شرف دو جهانی حاصل آید اللّهم وفق و یسر.

کلمه اول: لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا. اگر و برند پوشش را نیفزایم من در یقین. معنی این کلمه بتازی: بلغت فی معرفه أحوال المعاد و أهوال یوم التناد غایه لو کشفتم عنی ستور الدنیا و عرضت علیّ امور العقبی لم ترد تلك المشاهدة الحسیة فی دینی نقیرا و لا فی یقینی قطمیرا معنی این کلمه پارسایی:

امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید که: آنچه مرا در دار دنیا که سرای حجاب است معلوم شده است و یقین گشته از امور آخرت چون حشر و نشر و ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و غیر آن اگر حجاب دنیا از میان برگیرند و مرا بدار آخرت رسانند و آن جمله را بچشم سر مشاهده کنم یک ذره در یقین من زیادت نشود چه علم الیقین من امروز همچون عین الیقین من است فردا.

حال خلد و جحیم دانستم بیقین آن چنانکه می‌باید
گر حجاب از میانه برگیرند آن یقین ذره نیفزاید»

دیگری از شروح نفیس و با اهمیت این صد کلمه شرح ابن میثم شارح نهج البلاغه است آقای ابن یوسف نسبت باین شرح چنین گفته است (ج ۲ ص ۸۰):

«شرحی ابن میثم در حدود (۵۴۷۰) بیت بر این کلمات نگاشته و نسخه‌ای از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۱

آنها استاد محترم این مدرسه آقای مشکوه بیرجندی دارند و مشتمل بر سه قسم است قسم اول: در مبادی و مقدماتی که بیان آنها لازم میباشد از قبیل تعریف نفس حیوانی و تحقیق در آن و برهان بر وجود آن و غیر از اینها. قسم دوم در شرح کلمات قصار (مائة کلمة الجاحظ). قسم سوم در لواحق و متمّمات، و در این قسم شطری از فضائل و کمالات حضرت علی علیه السلام و آنکه آن حضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه انسانیه بوده‌اند میباشد. و در ص ۵۶۶ کشف الحجب و الاستار نام این شرح را «منهاج العارفين فی شرح کلام امير المؤمنين (ع)» معرفی کرده ولی در خود کتاب این نام نیست.

آغاز این شرح این: بسمله اللهم يا ذا الجلال و الاکرام يا حیّ يا قدّوس يا سلام إلخ و انجام آن این است: اللهم وفقنا لفهم هذه الكلمات و العمل بمقتضاها كما تحبّ و ترضی و اجعل عواقب امورنا خیرا و أعذنا من شرور أنفسنا و سیّات أعمالنا و قبائح افعالنا بحقّ محمد و آله و عترته الطاهرين آمین یا ربّ العالمین».

خداوند متعال نسخه نفیسی را از این کتاب شریف باین ناچیز عنایت فرموده است که بسیار اهمیّت دارد رزقنا الله توفیق طبعه و نشره. گویند: قطب راوندی (ره) نیز این کلمات را شرح کرده است چون هیچگونه اطلاع مفصّلی برای آن در دست نیست نمی‌توان در پیرامون آن بحث کرد.

نیز یکی دیگر از شروح این صد کلمه شرحی است ادیبانه و عارفانه که در حاشیه آخر کتاب بهمان خطّ متن نوشته شده است «مؤلفه و محرّره عبد الوهّاب رحمہ اللّٰه» لیکن در متن کتاب نامی از شارح برده نشده است، در هر صورت آغاز کتاب بعد از بسمله این است «احمدک یا من بتوفیقہ تصریف القلوب الناظرۃ نحو جنبہ و بتیسیرہ توجیہ الوجوه الناظرۃ تلقاء بابہ، و أصلی علی سیدنا محمد المضموم الی حروف سیوفہ الارحاء و الاطراف و المكسور بظہور دینہ ظہور الکفرۃ من الاخلاف و الاسلاف، و علی آلہ و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۲

أصحابہ الّذین ہم قواعد لبناء الاسلام، و شواہد بالاعراب عن حجج الحقّ بین الانام.

و بعد فہذہ وریقات نمقتها علی الکلمات الشریفۃ و العبارات اللطیفۃ المنسوبۃ الی الامام الہمام جامع الکلمات العظام امیر المؤمنین و امام المتّقین علی الرضی المرتضی ابن عمّ الرسول المصطفی کرّم اللّٰه وجہہ و رزقنا فی غرف الجنان جوارہ، و أنا أسأل اللّٰه تعالی الاعانۃ علی کلّ حال، و الاستقامۃ فی الأقوال و الأفعال، ما تداولت علی الألسن الکلمات الدوّالّ، و تقابلت الازمن الحال و الماضي و الاستقبال، إنّہ بالاجابۃ جدير و هو علی کلّ شیء قدير. قال امیر المؤمنین: لو کشف الغطاء عنی ما ازددت یقینا، لو حرف شرط، و الكشف الابانۃ و ہہنا بمعنی الازالۃ، و الغطاء ما یستر بہ الشیء، و الازدیاد افتعال من الزیادۃ، و الیقین هو الاعتقاد الجازم الثابت المطابق للواقع. المعنی لو أزیل الحجاب عمّا یجب الایمان بہ من المغیبات كأحوال الآخرة مثلا اما بالموت او بالمکاشفۃ لم یطرّق الزیادۃ فی یقینی بل هو مستمرّ فی جمیع الازمان و مستقرّ علی ما کان بلا زیادۃ و لا نقصان و یتساوی معاینۃ المؤمن بہ و مغایبته.

فان قيل: «لو» لانتفاء الثاني بسبب انتفاء الاول فيلزم وقوع الزيادة قلنا:

انّ «لو» تستعمل لمعان ثلاثة احدها و هو الاصل ما ذکر و الثاني الاستدلال بانتفاء الثاني علی انتفاء الاول و منه قوله تعالی: لو کان فیہما الہة إلا اللّٰه لفسدتا و الثالث کون الجزاء لازم الوجود فی جمیع الازمنۃ فی قصد المتکلم و هو المراد ہہنا و ذلك اذا علّق الجزاء بنقیض ما یلائمہ نحو قولک: لو اہنتنی لأکرمتک و منه قوله علیہ- السّلام: نعم العبد صہیب لو لم یخف اللّٰه لم یعصہ.

و ہہنا سؤال مشہور و هو انّ إبراهیم علیہ السلام أشار بقولہ «و لكن لیطمئنّ قلبی» الی أنّ ایمانہ یرداد و یتقوی بانضمام المعاینۃ و المفہوم من ہذا الکلام أنّ علیا رضی اللّٰه عنہ لا یتقوی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۳

ایمانہ بانضمامہا و ہذا یؤدّی الی تفضیل الولیّ علی النبی علیہم الصلاۃ و السلام و الجواب أنّ علیا رضی اللّٰه عنہ قالہ علی وجہ المبالغۃ لا علی وجہ التحقیق یعنی أنّہ بالغ فی اتّصافہ بحقیقۃ الایمان و کمال الاتقان و جعل ما حصل لہ من التقویّ بتقدیر المعاینۃ بمنزلۃ غیر الحاصل او نقول: انّ درجات السلوک «۱» متفاوتۃ و المقامات غیر متناہیۃ فلا یبعد ان یکون صدور ہذا القول منہ رضی اللّٰه عنہ فی زمان صار الغیوب «۲» فیہ کالشہود و صدور ما قالہ علیہ السلام لیس كذلك و یمن ان یقال: إنّ ما أثبت صلی اللّٰه علیہ و سلّم هو الطمأنینۃ و التقویّ و ما نفاہ علی رضی اللّٰه عنہ هو الزیادۃ و هو أخصّ عن التقویّ لانّ ازدیاد العلم هو بازدیاد المعلوم و لا كذلك تقویہ فانّہ قد یکون بقوۃ اسبابہ و کثرۃ مقتضیاتہ و نفی الاخصّ لا یوجب نفی الاعمّ فلا یلزم التّفضیل.»

و عبارت آخر نسخہ این است: «و علی الخیر و الصلاح نقطع الکلام راجین من اللّٰه تعالی الفلاح و الفوز بالنّجاح إنّہ هو الوهّاب الفتّاح و شاکرین حامدین علی التّمام أنّہ هو المشکور علی اضافۃ نعمہ و المسئول خاتمۃ السّعادۃ بفضلہ و کرّمہ و الصلاۃ و السّلام الّاتّمان الأكملان علی سیدنا محمد و آلہ و أصحابہ أجمعین أکتعین أبصعین و السّلام.»

از عبارت سابق الذّکر معلوم شد کہ نسخہ بخطّ مصنّف است و نیز از بیانات مذکورہ برآمد کہ وی از اهل سنّت و جماعت بودہ و مذاق عرفان و تصوّف نیز داشته است، نسخہ متعلّق بنگارندہ و جزء کتب شخصی اوست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۴

و نیز از کتبی کہ در شرح کلمات قصار امیر المؤمنین علیہ السلام نوشته شدہ و بچاپ نیز رسیدہ است کتابی است بنام «حلیۃ الصالحین» عبارت مقدّمہ آنرا بعد از اسقاط قسمتی از آن در اینجا نقل می کنیم زیرا با آنکہ این کتاب بطبع رسیدہ نسخہ آن بسیار نایاب است و در حکم کتاب خطّی میباشد.

ملخص مقدمه حلیۃ الصالحین پس از حمد و ثنا و تحیت و تسلیم آنکہ «ما بعد- چنین گوید بنده خاکی ابن محمد علی حیدر علی عفا اللّٰه تعالی عن جرائمہا متوطنّ بلدہ فرخندہ بنیاد حیدر آباد دکن از اسباط جناب قدوۃ السّالکین و زبده العارفین امیر العرفا حضرت سید حضور اللّٰه الملّقب سیف الحقّ اعلی اللّٰه مقامہ کہ ترقّی بمعارج قرب إلهی و صعود بمدارج نعمای اخروی موقوف است بمتخلّق شدن باخلاق ربّانی و منع نمودن نفس از اخلاق ذمیمہ شیطانی و آن بواسطہ امتثال اوامر و اجتناب نواہی و استماع مواعظ دلپذیر و اصغای حکمتہای بی نظیر حاصل می شود و کلماتی کہ مبانی آن متأسّس باوامر و نواہی است و محتوی بر مواعظ و نصایح حکمی کلمات طیبات جناب امیر المؤمنین و امام المتّقین اسد اللّٰه الغالب علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه و سلامہ علیہ کہ در نہایت فصاحت و جزالت است از کتاب نہج البلاغہ کہ مؤلّف آن السید الشریف ذو الحسین رضی اللّٰه عنہ علی

الله مقامه و از کتاب درر الکلم و غرر الحکم که جامع آن عبد الواحد آمدی تمیمی رحمه الله هستند انتخاب و استخراج نموده بر طریقی که شارحین معتبرین مثل ابن ابی الحدید و ابن میثم و ملّا فتح الله رحمهم الله حلّ نموده‌اند بزبان فارسی در غایت سلاست در ترجمه و تشریح آن کوشید و تصحیح لغات و معانی آنها از کتب مستنده علم لغت همچو صراح و قاموس و منتهی الارب و منتخب و مجمع البحرین نموده بترتیب حروف تهجی درین چند اوراق نگاشت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۵

سبب تألیف کتاب آنکه در سنه هزار و دو صد و هشتاد و نه هجری در عهد همایون پادشاه جمجاه (تا آنکه بعد از ذکر وصف و نام شاه و وصف یکی از مقرّبان او گفته) سلاله خاندان مصطفوی و نقاوه دودمان مرتضوی ذو المجد و المواهب جناب میر صلابت علی صاحب مدّ ظلّه العالی بقصد زیارت عتبات عالیات چندی در محلّه قطبی کوزه سکونت پذیر شدند و از این حقیر درس کتاب درر الکلم و غرر الحکم آغاز فرمودند بعد درسی چند روزی از فقیر التماس نمودند که اگر در شرح کتاب هذا بلغت شایع و عبارت رابع جدّ و جهدی نمائید هر آینه مثمر برکات و منتج حسنات خواهد بود و بمصداق «الدالّ علی الخیر کفاعله» خود نیز مستعد و بهره ور خواهم.

شد حقیر از اقبال این متفکّر و متردّد بودم بخیال این که این ذرّه بی‌مقدار لا یعلم محض را کجا یاری که قصد این مقصد رفیع و عزم این امر بلیغ نماید اما بسبب اصرار آن عالیجناب وقتی از اوقات بخضوعی و خشوعی که داشت جهت این مطلب تفأل از قرآن مجید و فرقان حمید نمودم این آیه شریفه که در سوره کهف است بر آمد که «وهب لنا من لدنک رحمۀ و هتییٰ لنا من أمرنا رشدا» و بعد تحصیل اجازت عالیّه از جناب علّامی فهّامی و استادی قدوة المجتهدین الکاملین اسوه العلماء العاملین حجّة الاسلام فقیه اهل البیت علیهم السّلام سلطان العلماء و سیّد الفقهاء مولانا الالمعیّ جناب حضرت مولوی سیّد محمّد علی صاحب قبله و کعبه دام ظلّه العالی متوکّلاً علی الله تعالی این فقیر کم بضاعت باندک فرصتی در شرح اقوال قویّ السند این چند اوراق تحریر نمودم و قبله ممدوح بعین عنایت مطالعه فرمودند و بچشم ملاحظت و صحت ملاحظه فرمودند و به «حلیه الصالحین فی شرح کلمات طیّبات امیر المؤمنین» موسوم نمودم هر چند که منصب حقیر درین تشریح و تألیف غیر از نقل عبارت و ترجمه آن امری دیگر نیست بر این هم اگر جائی سهوی و خطائی که انسان را از آن گزیری نیست رفته باشد مأمول از صاحبان انصاف آنست که بقلم اصلاح درست فرمایند تا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۶

فایده‌اش عامّ و سعی احقر تمام شود و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و بیست و نه ابواب».

و کتاب در صد و هفتاد و شش صفحه بین رحلی و وزیری در مطبع حیدری بسال ۱۲۹۴ طبع شده است هر که طالب خصوصیات بیشتری باشد بنسخه مطبوعه مراجعه کند.

از جمله آنان نیز که بجمع کلمات امیر المؤمنین علی علیه السلام پرداخته‌اند عالم جلیل ابو السعادات اسعد بن عبد القاهر بن اسعد الاصفهانیّ الشیعیّ الامامی است.

که در کتاب شریف مطلع الصباحین و مجمع الفصاحتین که جامع کلمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است باین امر پرداخته و آغاز آن کتاب بعد از بسمله این است:

«الحمد لله الذی مهّد قواعد الدّین برسالة محمد و اکّد معاهد البقیین بامامة علیّ، اعلیٰ رایات الایمان بدولة محمد و ابدی آیات الایقان بحکمة علیّ، رفع اعلام الاسلام بنیوة محمد و وضع احکام الادیان بفتوة علیّ، بین حقائق التنزیل بهدایة محمد و عین دقائق التأویل بولایة علیّ، اوضح مناهج الحقّ بصدق لهجة محمد و أنهج مسالك العدل بنور بهجة علیّ، اراح ظلمات الکفر بانوار أنفاس محمد و أقرّ عیون المؤمنین بقرّة عین علیّ، اراح ظلمات الکفر بانوار أنفاس محمد و ازال کربات الظلم باثار بأس علیّ، اخلص مشارب الشریعة عن کدورات الشبهات ببيان محمد و اخلی مشارب الطریقة عن قاذورات الأغلوطات ببنان علیّ، اجمل مآب المخلصین بوسيلة متابعه محمد و اجزل ثواب المحسنین بفضيلة مطاوعة علیّ، صلی الله علیهما صلاة تبلّغهما الی اعلیٰ الدّرجات العلیا و المنزلة العظمی و الغایات القصوی و علی اولادهما مصابیح الدّجی و مفاتیح الهدی، و علی أصحابهما اولی الفضل و الحجی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۷

و العقل و النّهی، و الهجرة الاولى و السابقة العظمی فی الدنیا و العقبی و بعد فانّ الاوصیاء من الانبیاء صلوات الله علیهم من لدن فطره آدم الی الآخرین من هذا العالم کجزء من کلّ أوفرع من أصل، و ثمرة من شجرة و واحدة من عشرة، و یوم من شهر، و شهر من دهر، و نهر من بحر، وضوء من سراج، و لؤلؤ من تاج، او کجدار من دار و باب من مدینة و شرع من سفینة و سهم من جعبة و رکن من کعبة أو کقطر من سحاب و سطر من کتاب، و امیر المؤمنین علیّ سیّد الاوصیاء کان من سیّد الانبیاء فی الدرجة الرفیعة و الوسيلة العظيمة و الفضيلة الجسيمة و القرابة القریبة و المنزلة الخصیصة مثل ما كانت الاوصیاء من الانبیاء قبلهما و الزیادة فانه کان لكلّ نبیّ و صیّان وصیّ فی حیاته و وصیّ بعد وفاته و امیر المؤمنین علیّ علیه السلام کان وصیّ رسول الله صلی الله علیه و آله فی حالتی حیاته و مماته کیف و قد کان منه جسمه و روحه و نفسه و دمه و أخاه و صنوه و صهره كما أخبرنا به الشیخ الرشید ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد المدینیّ ثمّ الاصبهانیّ بقراءة علیه بالمدرسة العلاتیة الزیدیة فی الثانی عشر من ذی القعدة سنة ثمان و عشرين و ستمائة (فخاض فی ذکر احادیث مسنده فی الباب تدلّ علی ما ذکره فقال) فنقول: الاتّحاد فی ارواحهما و الامتزاج فی اشباحهما و الایتلاف فی

طباعتهما و أخلاقهما یوجب تشابه کلامهما و توارد خواطرهما فانّ مستقاهما من قلب و مفرغهما من ذنوب فلما تحقّق لی ذلك أردت أن ألتقط من فرائد فوائد کلمتهما ما توافقا و اقتبس من أنوار حکمهما ما تطابقا لفظا و معنى أو لفظا أو معنى من کتابی الشهاب القضویّ القضاعیّ و من النهج من جمع السيّد الرضیّ الموسویّ رضی الله عنهما و أرضاهما و غیرهما وجدت «۱» من

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۸

أحاد الاخبار و أفراد الآثار و ما أحسن ما قال الرضیّ الموسویّ رضی الله عنه فی اثناء خطبته: و کلامه علیه السلام هو الکلام الّذی علیه مسحة من العلم الالهیّ و و فيه عبقة من الکلام النبویّ، صلّی الله علیهما و علی اولادهما صلاةً تبلیغهما الی اشرف منازل الکرامة و أفضل محالّ السلامة و أنا أسأل الله تعالیّ بجمیل لطفه و جزیل فضله ان یوقّنی لاتمام هذا الجمع البدیع و النظم الغریب و آتی و ان لم أکن أحسبني من أهله ما كنت أسبق بمثله سمّيته کتاب مطلع الصباحین و مجمع الفصاحتین و ربّما یوجد من کلام أمير المؤمنین علیه السلام ما هو مطابق کلام رسول الله صلّی الله علیه و آله فی اثناء خطبة طویلة او خلال وصیّة بلیغة ما لا یفهم تناسبهما و تطابقهما لفظا أو معنى آلا بتدبّر و تفکّر فأوردت تلك الخطبة بجملتها نظرا الی انتظام الکلام و حصول المرام فی ذلك المقام و أنا أرجو ببرکة هذا السعی الجمیل و الکدّ الطویل ان یرزقني الله تعالیّ بشفاعه خیر الثقلین و أحدهما و کرامه أبی السبّین و ولدهما حصول السّعادتين و وصول النعمتين و خیر الدارين و فوز المنزلتين فانّ الله لا یضیع أجر من أحسن عملا ثمّ اعلم أيّها الخلّ الصّدیق و الحبّ الرفیق انه لما فرغت من جمع هذا الکتاب البدیع و وقفت لجمع کتب فی فضائل امیر المؤمنین علیّ (ع) کجوامع الدلائل فی مجامع الفضائل و کتاب توجيه السؤالات فی تقریر الاشکالات و کتاب رشح الولاء فی شرح الدّعاء و کتاب فضیلة الحسین و فضله و شکایته و مصیبتة و قتله و و کتاب الفائق علی الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین و غیرها (الی آخر کلامه)».

و قال فی آخره «کمل هذا الکتاب فی الجمع بین الحکم المصطفویّة و المرتضویّة مستخرجا من کتاب الشهاب القضویّ و النهج الرضویّ فی الاخبار و الآثار من کلامی النبیّ و الوصیّ علیهما السلام محفوظا فیهما توافقا لفظیّ و تطابق معانیهما من الکلمات الطیّبات و المواعظ الکافیات و النصائح الشّافیات فأراد جامعہ أن یزید علیهما و یضیف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۵۹

الیهما ما توافقا و تطابقا من الصحاح السبعة «۱» و غیرها فلم تساعده الأيام فی تحویل هذا المرام فظهر من الحوادث ما لا یخفی و اشتعل من نيران الحروب ما لا یطفی «۲» فتوزّعت الخواطر و سدرت النواظر و جمدت الفریحة و نضبت الرویة و تغیرت البلاد و تحیرت العباد و تكدّرت المشارب و تعسّرت المطالب حتّی تفرّق متّما ما کان مجتمعا و تشتّت عتّا ما کان مؤتلفا فاقتصر علی ما ذکر و اکتفی بما آتی ثمّ لما افتتح هذا الکتاب بکلام المصطفیّ و المرتضیّ اختتمه بذكر خلفهما الصالح الامام المنتظر حجّة الله فی عبادہ و عین الله علی بلاده صلوات الله علیهم ایدا سرمدنا تیمنا بکلامهم و تبرّکا باسمائهم و تتبعا لأخبارهم و تقیلا بأثارهم و ترقبا لظهورهم و ترصدّا لحضورهم جعل ذلك ذخیره لیوم المعاد و عدّة لیوم التّناد و نجاه من أهوال یوم النّشور و مصباحا لظلمات القبور لعلّ الله بفضلہ یتعمّده برحمته و یترحمه بمغفرته بمحمّد و خاصّته و ذرّیّته صلوات الله علیهم و الحمد لله ربّ العالمین و الصّلوّة علی محمّد و آله أجمعین».

باید دانست که: این عالم از علمای بسیار بزرگ و نامی شیعه است شیخ حرّ عاملی (ره) در قسم دوّم امل الامل گفته: «اسعد بن عبد القاهر بن اسعد الاصفهانیّ ابو السّعادات کان عالما فاضلا محققا له کتب منها رشح الولاء فی شرح الدّعاء، کتاب توجيه السؤالات فی حلّ الاشکالات، و کتاب منبع الفضائل و مجمع الدلائل و غیر ذلك، یروی عنه علیّ بن موسی بن طاوس و قرأ عنده المحقّق نصیر الدّین الطّوسیّ و میثم بن علیّ البحرانیّ».

صاحب روضات گفته (ص ۲۸):

«الشیخ ابو السّعادات اسعد بن عبد القاهر بن اسعد الاصفهانیّ کان عالما محققا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۶۰

فاضلا من مشایخ المحقّق الطّوسیّ و الشیخ میثم البحرانیّ و السيّد رضیّ الدّین ابن - طاوس ینقل عنه الاخیر کثیرا کالکفعمیّ أيضا فی کتبه و من مصنّفاته أيضا کتاب رشح الولاء فی شرح الدّعاء (دعاء صنمی قریش المشهور) و کتاب توجيه السؤالات فی حلّ الاشکالات و کتاب جامع الدلائل و مجمع الفضائل کما فی امل الامل» محدث نوری (ره) در خاتمه مستدرک ضمن ذکر مشایخ ابن طاوس (ره) گفته (ص ۴۷۳):

«و ثالثهم الشیخ الفاضل الجلیل ابو السّعادات اسعد بن عبد القاهر بن اسعد الاصفهانیّ العالم الفاضل المعروف صاحب کتاب رشح الولاء فی شرح دعاء صنمی قریش الّذی نقل عنه الشیخ ابراهیم الکفعمیّ فی حواشی جنّته و غیرها، قال فی الفلاح «۱»: اخبرنی فی مسکنی بالجانب الشرقيّ من بغداد الّذی أسکننی به الخلیفة المستنصر جزاه الله جلّ جلاله عتّا جزاء المحسنین فی صفر خمس و ثلاثین و ستمائة و فی الأمل: قرأ علیه الخواجه نصیر الدّین و ابن میثم».

و نیز وی (ره) در نفس الرحمن فی فضائل سلمان در باب دوازدهم ضمن بیانات خود گفته: «و قال طاوس آل طاوس فی الفصل التاسع عشر من کتاب الدروع الواقیة و هو الجزء الرابع من التتمات و المهمات:

أخبرني جماعة (الى ان قال) و أخبرني الشيخ السعيد اسعد بن عبد القاهر الاصفهاني في مسكني بالجانب الشرقي من دارالسلام في صفر سنة خمس و ثلاثين و ستمائة عن الشيخ العالم أبي الفرج علي بن السعيد أبي الحسين الراوندي الخ» و در اقبال نیز در چند جا از او روایت کرده است از آن جمله روایت غدیر است (رجوع شود بص ۶۸۴ چاپ دوم اقبال).

پوشیده نماند که این دو مورد را از خط شریف عالم عامل جلیل حاجی شیخ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۶۱

عبد الکریم ارموی معروف بمقدّس رضوان الله علیه که از علمای شهر ارومیه (رضائیه) بود و در ظهر ورقه اول کتاب منهج الفصاحتین نوشته بود استفاده کردم فرحمة الله علیه و رضوانه.

علّامه مجلسی (ره) در مجلّد هیجدهم بحار ضمن شرح دعاء صنمی قریش فصل مشبعی از رشح الولاء فی شرح الدعاء بوسيله کتب کفعمی (ره) نقل کرده است و در عنوان آن گفته: «قال شارح هذا الدعاء الشيخ العالم ابو السعادات اسعد بن عبد القاهر في كتابه رشح البلاء «۱» في شرح هذا الدعاء (الی آخر ما قال) هر کس طالب باشد رجوع کند بص ۳۹۶-۳۹۸ کتاب مذکور و چنانکه بنظرم می آید ابن طاوس در اقبال نیز از رشح الولاء نقل کرده فراجع ان شئت.

(بیانات علامه مجلسی (ره) نسبت بغرر و درر آمدی (ره)) علّامه مجلسی (ره) در مقدمه بحار در فصل اول که در بیان اصول و مآخذ بحار است گفته (ص ۸، س ۱۲): «و کتاب العیون و المحاسن للشیخ علی بن محمد الواسطی و کتاب غرر الحکم و درر الکلم للشیخ عبد الواحد الأمدی» و در فصل دوم که در بیان وثوق بر کتب مذکوره در فصل اول و عدم وثوق بر آنهاست گفته (ص ۱۴ سطر اول) و کتاب العیون و المحاسن لمّا کان مقصورا علی الحکم و المواعظ لا یضرنّ جاهالّة مؤلّفه و عندنا منه نسخه مصحّحة قدیمه و هو مشتملة علی غرر الحکم الّتی لم یعثر علیها الأمدی و یظهر ممّا سننقل عن ابن شهر آشوب أنّ الأمدی کان من علمائنا و اجاز له روایة هذا الكتاب و قال فی معالم العلماء: عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد الأمدی التیمیّ له غرر الحکم و درر الکلم یدکر فیہ امثال امیر- المؤمنین و حکمه». و در مجلّد هفدهم در صدر باب «ما جمع من جوامع کلم امیر- المؤمنین صلی الله علیه و علی ذرّیّته» گفته (ص ۱۲۶):

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۶۲

«اقول: و قد جمع الجاحظ من علماء العامّة مائة کلمة من مفردات کلامه علیه السلام و هی رسالة معروفة شایعة و قد جمع بعض علمائنا أيضا کلماته علیه السلام فی کتاب نثر اللآلی و السید الرضی رضی الله عنه قد آورد کلماته علیه السلام فی مطاوی نهج البلاغة و لا سیما فی أواخره و کذا فی کتاب خصائص الائمة علیهم السلام ثم جمع بعده الامدی من أصحابنا أيضا فی کتاب الغرر و الدرر و هو کتاب مشهور متداول ثمّ قد آوردها مع کلمات النبیّ و سائر الائمة علیهم السلام جماعه من العامّة و الخاصّة أيضا فی مؤلّفاتهم منهم الحسن بن علی بن شعبه فی کتاب تحف- العقول و الحسين بن محمد بن الحسن فی کتاب نزهة الناظر و الشّهید فی کتاب الدرّة الباهرة من الاصداف الطاهرة و کذا الشیخ علی بن محمد اللیثی الواسطی فی کتاب عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المتعظ و الواعظ الّذی قد سمّیناه بکتاب العیون و المحاسن و هو یشتمل علی کثیر من کلماته و کلمات باقی الائمة علیهم السلام و قد جمع الشیخ اسعد بن عبد القاهر أيضا من علمائنا بین کلمات النبی صلی الله علیه و آله المذكور فی کتاب الشّهاب للقاضی القضاعی من العامّة و بین کلماته علیه السلام المذكورة فی النهج فی کتاب مجمع البحرين و نحن قد آوردنا کلّ کلام له علیه السلام فی باب یناسبه فی مطاوی هذا الكتاب أعنی کتابنا بحار الانوار بقدر الامکان و الآن نذکر شطرا صالحا من ذلك ان شاء الله تعالی».

آن گاه شروع بنقل مقدار زیادی از کلمات شریفه آن حضرت کرده است (هر که طالب باشد مراجعه کند بصفحات ۱۲۶-۱۴۴) و می توان گفت که این صفحات معادل کتابی مستقل از مجموعات کلمات آن حضرت بشمار می رود.

(کسانی که در این اواخر بجمع و تألیف یا شرح و بیان کلمات امیر المؤمنین علیه السلام پرداخته اند) از جمله این دسته عالم بزرگ شیخ هادی کاشف الغطاء رحمه الله است زیرا وی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۶۳

کتابی بنام مستدرک نهج البلاغة تألیف کرده که در بیروت جزء منشورات مکتبه- الاندلس چاپ شده است.

باب سوم آنرا مانند اصل نهج البلاغة مخصوص بذکر کلم قصاری نموده که سید رضی رضوان الله علیه آنها را در نهج البلاغة نیاورده است یا بجهت غفلت یا عدم اطلاع یا غیر آنها، باری در اول باب ثالث عبارت مرحوم کاشف الغطاء مذکور بعد از بسمله این است (ص ۱۵۷):

«باب المختار من حکمه علیه السلام فی سائر أغراضه ممّا لم یورد فی النهج و لو وقع ممّا ایراد شیء ممّا ذکر فیہ فهو عن سهو و غفلة و لا عاصم الا الله و المسک ما کرّرتّه یتضوّع».

و در آخر گفته یعنی (ص ۱۷۹):

«و هذا حين الانتهاء من استلحاق الوارد و استدراک الفائت من خطب مولانا امیر المؤمنین علیه السلام و کلمه و عهوده و حکمه لا لانتهاه ماورد و الاحاطة بجمیع مانند و شرد فانه کاد ان یکاثر نجوم السماء و قطر الماء و أرانی کلمّا راجعت کتابا لم أره و سفرا لم أحط به رأیت غررا من الحکم و الآداب

تروی عنه و تعزی الیه لم یحوها النهج و لم یحم حولها مستدرکه «۱» فلا ییأس الطالب و لا یحجم الرأغب بعد مستدرکنا هذا من أن یأتی بمثله و لا یخاف الخیبة من أراد ان یعززهما بثالث و لا ینبتک مثل خبیر و قد أقعدنی العجز و الكل و ما یجری به الذهر أن أتوخی أكثر ممّا توخیت و أروی أكثر ممّا رویت، و لکنّه جهد العاجز و غنیمة المستوفز و فی السویداء رجال اولو خبره و عزم عسی أن یستشیرهم قائد التوفیق فیستخرجوا ما فی الزوايا من الخبايا و ما فی الاصداف من الدرّ و اللّٰه تعالی و لیّ التوفیق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، مقدمه، ص: ۶۴

و کان ذلك فی اوائل شهر ربیع المولود حفّ بالبرکة و السعود من شهور السنّة الثامنة و الخمسین بعد الثلاثمائة و الالف من هجرة سید المرسلین صلوات اللّٰه و سلامه علیه و علی عترته الطّاهرین و الحمد للّٰه ربّ العالمین».

و از آن جمله ترجمه ایست که آقای حاج محمد علی انصاری قمی حفظه الله تعالی و وفقه لمرضاته نوشته اند اگر چه از ملاحظه مقدمه و ترجمه این مجلد اول که چاپ شده است بر می آید که وی در فضل و کمال و تتبع و تحقیق متضلع نیست و در علوم عربیه و فنون ادبیه نیز تبحری ندارد با وجود این چون بترجمه این کتاب شریف و بطبع و نشر آن شرکت حاج محمد علی علمی بسال ۱۳۷۶ قمری ۱۳۳۵ شمسی پرداخته و بدین وسیله خدمت بعلم و ادب نموده است و باندازه وسع خود رنج برده از مقدمه کتاب وی نیز مانند سائر کتب آنچه را که مناسب ذکر در این مورد است نقل می کنیم و نصّ عبارت او این است:

«سبب ترجمه و نگارش کتاب شریف غر الحکم و شرح حال مؤلف.

در اوایل سال یک هزار و سیصد و هفتاد و پنج قمری مطابق یک هزار و سیصد و سی و پنج شمسی پس از این که از کار شرح و ترجمه کتاب شریف نهج البلاغه عزیز بنظم و نثر فارغ شده و آنرا بطرزی بدیع در ده مجلد بطبع رساندم نظرم این بود که چندی بااستراحت پردازم تا تن را قوتی و فکر را نیروئی پدید آید اتفاقاً دو سه روزی بیش نگذشته بود که بر حسب تصادف در یکی از مدارس قم وارد شده یکی از دوستان اهل علم که جوان و سید مہذبّی بود مرا بحجره خویش دعوت کرد پذیرفتم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، مقدمه، ص: ۶۵

بمحض نشستن همان طوری که دیدن و دأب عشاق علم و ادب و طلب فرهنگ و کتاب است بدیدن قفسه کتب پرداختم در میان آنها کتابی قطور که جلد کهنه آن از قدمتش حاکی بود نظرم را جلب کرد آنرا بیرون کشیده بمطالعه اش سر گرم گردیدم کتاب نه بلکه دریائی پر از گوهر و یا آسمانی پر از انجم و اختر یافتم که یاقوتهای فروزان و اختران تابانش دیدگان بیننده را در پرتو و لمعان انوار درخشانش خیره و مات می ساخت، لذت و مسرتی که در آن دم برای من دست داد نگفتنی است باول آن مراجعه کردم بیشتر بر حیرت و تعجبم افزوده گشت، زیرا دیدم این گنج شایگان که برایگان بدست من افتاد و دولت دیدارش دست داد کتاب مستطاب «غر الحکم و درر الکلم» از کلمات و حکم و آثار باب مدینه علم الہی سید الفصحاء و امیر البلغاء رئیس الموحّدین امام ابو الحسن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه و سلامه علیه میباشد که در حدود ۸۷۰ الی ۹۰۰ سال پیش بہمت یکی از بزرگان از علماء شیعه جمع و تدوین گردیده است، علت حیرت من این بود که چنین کتابی با این نفاست که در برابر فصاحت الفاظ و لطافت معانی فصحا جهان و حکمای دوران سر تسلیم و تعظیم فرود می آورند و در طول قرون گذشته بایستی مورد استفاده ملل اسلامی و پیروان مکتب علوی قرار گرفته باشد چرا اغلب ملت اسلام از آن بیخبر است و مخصوصاً در کشور شیعه نشین ایران که در طبع و نشر کتب در سالهای اخیر شاید مقام سوم جهانی را لاقلاً احراز کرده است، چرا کسی باین فکر نیفتاده است که این سخنان گرانبمایه را که زبان بیان از وصف هر یک از آنها در مانده و لال است ترجمه کند و در دسترس علاقه مندان بساحت مقدّس مرتضی علی علیه السلام قرار دهد.

این فکر چنان عشق و ذوقی در نگارنده ایجاد کرد که خستگی گذشته را فراموش کرده از متولّی کتاب که وقف خاصّ بر اولاد بود درخواست کردم که آنرا برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، مقدمه، ص: ۶۶

ترجمه و طبع و انتشار در دسترس این جانب قرار دهد با این که نسخه خطّی و بسیار زیبا و منحصر بفرد بود تقاضای من پذیرفته شد و من هم بلافاصله مشغول کار گردیدم، گر چه در اثر کنجکاووی در کتابخانه های مهمّ و همچنین در نزد بعضی از علمای اعلام نسخه های متعدّدی از این کتاب یافت شد که بعداً نام خواهیم برد لیکن بی مورد نمی دانم که مشخصات و مزایائی که در این نسخه نفیس و شیرین دیدم متذکر گردم».

آن گاه شروع بذکر مشخصات و مزایای نسخه نامبرده کرده سپس تحت عنوان «گرد آورندگان کلمات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» اسامی علمائی را که بجمع یا ترجمه و شرح کلمات آن حضرت پرداخته اند پرداخته است (لیکن ناگفته نماند که بیانات مذکوره را از فهرست آقای ابن یوسف شیرازی برداشته بی آنکه نام او را برد و کلمات و بیانات مذکوره را بقتل اصلی نسبت دهد و این خود نزد ارباب دانش و انصاف جرمی بزرگ است) تا آنکه گفته:

«و همچنین بسیاری از علماء قرون گذشته هر یک بنوبه خود در گلستان علوم علوی و حکم و آثار مرتضوی بسیر و تفرّج پرداخته و از آن گلہای گوناگون بدوق و سلیقه خویش گلسته ها بر بسته اند تازه اینها کسانی اند که آثارشان کما بیش بدست افتاده و علماء رجال از قبیل صاحب ریاض و

حاجی نوری و مرحوم خونساری در روایات نامی از آنها برده‌اند و از کجا که صدها نفر دیگر از علما و دانشمندان از این خرمن پر برکت خوشه‌ها نچیده باشند و دست حوادث ایام آنها را بباد نهب و غارت نسپرده باشد و بطور قطع می‌توان یقین کرد که همین طور است زیرا که مرحوم قطب الدین کیدری صاحب شرح کبیر بر نهج البلاغه در شرح خویش گوید «۱»:

از بعضی از علماء اهل حجاز شنیدم که می‌گفت در کشور مصر در نزد صحافی مجموعه یافت شد که آن جلد بیست و چندم از کلمات گهر بار حضرت امیر المؤمنین علیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۶۷

السلام بود و این جای شگفتی نیست زیرا که امیر المؤمنین علی علیه السلام باب مدینه علوم و حکمت‌های رسول خداست که خودش فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار در از علم بروی من بگشود که از آن هزار در یک میلیون باب علم و دانش بروی من گشوده گشت و گذشته از این زندگانی پر ماجرای حضرت در طول چهار سال و خرده خلافت از فتنه ناکشین و قاسطین و مارقین در میدانهای جنگ و جاهای دیگر ایجاب میکند که سخنان حضرت بیش از آنها باشد و دیگر این که آن حضرت علیه السلام کلام الله ناطق و علم و حکمتش را پایانی نیست کما قال الله تعالی: وَ لَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خود آن حضرت مکرر می‌فرمودند: بین دو پهلوی من علم فراوانی انباشته شده است ای کاش کسی را پیدا می‌کردم و کمی از این بار گران دانش را بدوشش می‌گذاشتم».

آن گاه تحت عنوان «ما مؤلف کتاب شریف غرر الحکم و درر الکلم» کلماتی گفته که در نقل آنها چندان فائده نیست تا آنکه گفته:

«شهرستان آمد یا آمد- مولد مؤلف صاحب کتاب تقویم البلدان گوید: آمد بکسر یا بضم میم و مد الف که در آخرش دال مهمله است یکی از شهرستانهای جزیره بین دجله و فرات و اولین شهر از دیار بکر است و این شهر دارای دژی استوار از سنگ است که بگرداگرد آن کشیده شده و آتش و سنگ بر آن کارگر نمی‌شده و در آن شهرستان چشمه سارها و باغستانهای فراوان بوده است و کشت و زرع در آن بسیار خوب می‌شده است.

ناصر خسرو در سفر نامه‌اش گوید در سال ۴۸۳ (و این درست در زمانی است که مؤلف غرر الحکم حیات داشته است «۱»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۶۸

روز ۲۶ ج ۱ بود که بشهر آمد وارد شدم و من در هیچ جا شهری باین خوبی ندیده بودم این شهر بر سر قلّه از سنگ سیاه بنا شده قلعه دارد که خشتهای صدمنی و هزار منی از سنگ برای آن تراشیده‌اند و سنگها را طوری بهم پیوند داده‌اند که ابد گل و گچی در میان آنها نیست و در سر دیوار قلعه برجها ساخته و سنگرها پرداخته‌اند که در هر کنگره‌اش مردی باسانی می‌تواند جنگ کند و مسجدی جامع در این شهر از همین سنگ سیاه بنا نهاده‌اند که دارای دویست ستون و بر سر ستونها باز ستونهای کوچکتری نصب کرده‌اند و طاق را با زیب و زینتی تمام بر سر آنها بنا گذارده‌اند و چشمه از میان این شهر و این قلّه سیاه روانست که پنج آسیا بدان می‌گردد و باغستانهای شهر را مشروب می‌سازد.

مذهب مؤلف: پیش از این یاد آور شدیم که مؤلف حتما یکی از علماء و رؤسای مذهب امامیه است و این مطلب را ابن شهر آشوب و علامه عالی‌مقدار مجلسی تأیید فرموده و جای تردیدی باقی نگذارده‌اند و اگر مؤلف غیر امامی بود البته بزرگان نامش را در ردیف علماء امامیه ذکر نمی‌کردند و اگر جزئی احتمالی در باره عامی بودنش می‌رفت صاحب ریاض العلماء با آن سعه اطلاعاتش بدان اشارتی می‌نمود در صورتی که نه تنها چنین احتمالی را نداده بلکه تصریح بامامی بودنش نموده است و البته اگر خود مرحوم آمدی اعلی الله مقامه الشریف احادیثی که در این کتاب نقل فرموده است با اسناد ذکر میکرد مجالی برای این کنجکاوین باقی نمی‌گذاشت لکن آن وقت شاید حجم کتاب چند برابر کتاب فعلی می‌شد و خود ایشان در مقدمه نوشته‌اند که «من برای فرار از اطنان اسناد کتاب را کنار زدم» از این قسمت هم که بگذریم بطوری که مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک یاد آور شده‌اند بهترین دلیل تشیع و امامی بودن مؤلف همانا احادیث شریفه ایست که در طی مطالب مندرج است و قلوب مریضه اهل سنت تاب تحمل چنین احادیثی را ندارد و آنها جز از یک امامی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۶۹

مخلص نمی‌تواند باشد کقولہ علیہ السلام: أنا قسیم النار، و خازن الجنان، و صاحب الاعراف» آن گاه احادیث را تا آخر آنچه سابقا از مستدرک نقل کردیم نقل کرده سپس گفته است:

«خلاصه این احادیث شریفه و چندین هزار حدیث نفیس و شیرین دیگر بخوبی ثابت می‌نماید که مؤلف شیعه خالص و این کلمات مقدّس و نورانی از شخص حضرت ابو الحسن امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه میباشد و همان فصاحت الفاظ و شیرینی معانی که در باقی خطب و حکم و مواظب دیگر آن حضرت موجود است بعینه در همین کلمات باهراش مشهود و آشکار است.

تألیفات دیگر مؤلف: و بطوری که صاحب ریاض العلماء از قول اربلی که از علماء عامّه است نقل میکند ابی عبد الله البستی که خود راوی احادیث عامّه است نقل کرده است که کتاب جواهر الکلام فی الحکم و الاحکام تألیف عبد الواحد آمدی را دیده است و بعد افندی گوید: این کتاب غیر از کتاب غرر الحکم و درر الکلم میباشد.

زمان مؤلف: در کتب رجال نامی از زمان تولد و فوت آمدی علیه الرحمه و الرضوان نیست لکن بنا بر این که ابن شهر آشوب آمدی را از مشایخ خویش در اول مناقب ذکر کرده است و روی این حساب که تولد ابن شهر آشوب در سال ۴۸۸ و وفاتش در سال ۵۸۸ بده روز کمتر بوده و قرآن مجید را در هشت سالگی محفوظ و در اول جوانی بطوری که نوشته‌اند در علوم شیعه وارد بوده و اجازه نقل حدیث از غرالحکم را از آمدی گرفته است لابد آمدی در آن زمان یکی از مشایخ کبار حدیث و مردی لاقلاً شصت ساله بوده است و باز از روی این قرینه که شیخ الطایفه شیخ طوسی قدس الله روحه الشریف در ماه محرم سنه ۴۶۰ در نجف اشرف وفات کرده باشند بطور حتم می‌توان گفت که آمدی در آن زمان در قید حیات بوده و لاقلاً سی سال از زمان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، مقدمه، ص: ۷۰

شیخ را درک کرده است پس از تنظیم این مقدمه بر حسب اتفاق بکتاب ریحانه الادب مرحوم خیابانی گذارم افتاد دیدم ایشان سال وفات آمدی را پیدا کرده و ۵۱۰ قمری مرقوم داشته‌اند که با حدس و تخمین نگارنده مطابق در آمد. بنا بر این شواهد زنده و روشن آمدی معاصر با شیخ طوسی و تاریخ تألیف کتاب مستطاب غرالحکم را در حدود نهمصد سال قبل می‌توان حدس و تخمین زد».

نگارنده گوید:

وفات آمدی (ره) از امور بسیار تاریک ترجمه حال وی است و باین قبیل حدس و تخمین سست و بی‌پایه که در کلام آقای انصاری ملاحظه شود نمی‌توان زیر بار قبول احتمال آن رفت برای این که دلیلی دلالت نکرده است و قرینه قائم نشده است که آمدی معاصر با شیخ طوسی بوده است تا ما مجبور شویم که مبدأ حیات وی را از زمانی قرار دهیم که مقداری از زمان حیات شیخ را دریافته باشد و قول مرحوم خیابانی مأخوذ از معجم المطبوعات است که قول صاحب آن نیز در چنین مورد بدون ذکر مأخذ هیچگونه اعتباری ندارد و ممکن است که نظر آقای انصاری متوجه بکلام صاحب روضات بوده باشد که در این باب گفته است و نصّ عبارت او در پایان ترجمه آمدی (ره) این است (ص ۴۶۵ چاپ اول): «و أما کتاب صاحب الترجمة فلم أجد اليه الى الان في كتب علمائنا سنداً ينتهي الى مؤلفه المذكور و كان المؤلف من جملة معاصري شيخنا الطوسي و سيدنا المرتضى و الرضى رحمهم الله تعالى فليلاحظ، و هو غير الامدى الاصولى صاحب كتاب الاحكام وغيره فان اسم علي بن محمد بن سالم التغلبى الامدى و سوف تأتى ترجمته بالتفصيل مع تتمه كلام فيها يتعلّق بهذا المقيّل ان شاء الله».

محصل ترجمه آنکه تاکنون در کتب دانشمندان شیعه سندی بنظر من نرسیده است که بکتاب غر و درر برسد و مؤلف آن از معاصرین شیخ طوسی و سید مرتضی و سید رضی رضوان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، مقدمه، ص: ۷۱

الله علیهم بوده است و وی غیر از آمدی اصولی است که کتاب احکام و غیر آن را تألیف کرده است زیرا نام او علی بن محمد بن سالم تغلبی آمدی بوده است که شرح حال وی عن قریب بتفصیل یاد خواهد شد ان شاء الله».

چنانکه ملاحظه می‌شود در این کلام کوچک و اشتباه و یک صواب است.

اشتباه اول - آنکه گفته: سندی برای آن کتاب یعنی غر و درر آمدی بمؤلف آن در کتب علمای ما بنظر نرسیده است، زیرا ابن شهر آشوب (ره) در مقدمه مناقب آنرا از آمدی (ره) نقل میکند چنانکه عبارتش مکرر نقل شد.

اشتباه دوم - آنکه گفته: آمدی با شیخ طوسی و سید مرتضی و سید رضی معاصر بوده است زیرا سید رضی در ۴۰۶ (چهار صد و شش) و سید مرتضی در ۴۳۶ (چهار صد و سی و شش) و شیخ طوسی در ۴۶۰ (چهار صد و شصت) فوت کرده‌اند و کسی که با اینان معاصر باشد بایستی در زمان سید رضی لاقلاً مرد سی و چهل ساله بوده باشد تا حکم تعاصر و هم عصر بودن صادق آید زیرا در عرف زید را معاصر عمرو وقتی گویند که قریب السنّ بوده باشند و مقدار معظم عمر هر دو در یک زمان گذشته باشد و هرگز چهار ساله را مثلاً با هشتاد ساله معاصر نگویند و متعاصر شمارند در این صورت عادة معقول نیست که این شخص تا زمان ابن شهر آشوب متوفی در پانصد و هشتاد و هشت زنده مانده باشد و مخصوصاً با توجه باین که اگر این شخص با سید رضی و سید مرتضی معاصر بوده باشد لابد در زمان شیخ طوسی از رجال بزرگ شیعه بوده است و کتاب غر و درر و کتاب الاحکام را تألیف نموده بوده است پس بایستی شیخ طوسی در کتاب رجال خود نام او را ببرد و همچنین در فهرست خود نام تألیفات او را بیارد و مخصوصاً با توجه باین که شیخ و همچنین نجاشی مقید بوده‌اند که نام تألیفی از علمای ما و لو کوچک باشد از کتب ایشان فوت نشود و مخصوصاً با توجه باین که علمای ما رضوان الله علیهم با قلّت توجه ایشان بذکر غالب سوانح حیاتیه علما بذکر یک امر اهمیت می‌داده‌اند و آن قید طول عمر است باین معنی در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، مقدمه، ص: ۷۲

تراجم بذکر آثار علمی و مشایخ اکتفا می‌کرده‌اند حتی غالباً تاریخ تولد و وفات را در غیر مشاهیر نمی‌آورده‌اند با وجود این اگر عالمی عمر طولانی می‌کرده آنرا می‌نوشتند چنانکه ملاحظه ترجمه سید ذو الفقار که منتجب الدین در ترجمه‌اش گفته «و کان ابن مائه و خمس عشر سنه» در صورتی که بذکر هیچ یک از سائر سوانح حیاتیه مهمّ وی نپرداخته است و همچنین قول ابن ابی طیّ نقلاً از تاریخ ری منتجب الدین نسبت بسید الدین محمود

حمصی «و عاش مائه سنه و هو صحیح السمع و البصر» الی غیر ذلک باین مطلب شهادت می دهد پس نظر باین امور نمی توان پذیرفت که آمدی معاصر سید رضی و سید مرتضی و شیخ طوسی باشد پس این قول صاحب روضات بسیار غرابت دارد و حکم «تضحک منه الثکلی» بر آن صادق است و از مثل وی بسیار بعید است که بچنین اشتباه بزرگی بیفتد لیکن لاضیر فیه فان الجواد قد یکبو، و گمان میکنم منشأ این دو اشتباه غفلت او از عبارت مقدمه مناقب ابن شهر آشوب بوده است با آنکه در صدر ترجمه بنقل این عبارت مجلسی (ره) از مقدمه بحار پرداخته «و یظهر ممّا سننقل عن ابن شهر آشوب ان الامدی کان من علمائنا و اجاز له روایه هذا الکتاب» و همچنین در ترجمه ابن شهر آشوب (ص ۶۰۳ چاپ اول) بنقل عبارت مقدمه مناقب وی که مشتمل باین کلام «و قد اذن لی الامدی فی روایه غرر الحکم» است نیز از بحار پرداخته است.

اگر چه این دو اشتباه بسیار مهم و خطای بسیار فاحشی از مثل صاحب روضات میباشد که بشهادت کتاب روضاتش از مردان این میدان است لیکن قول او «فلیلاحظ» بعد از حکم بتعاصر ایشان پای این حکم را لغزانیده و پایه آنرا سست میکند زیرا صاحب ریاض و روضات و غیر ایشان «۱» نیز این کلمه را وقتی بکار می برند که حکم بمطلبی که کرده اند مقطوع به و مورد یقین و اعتمادشان نباشد از قبیل قول «فتدبر» یا «فتأمل» که فقهاء رضوان الله علیهم غالباً در موارد شک و تردّد و مسلم نبودن مطلب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۷۳

مورد بحث بکار می برند پس در واقع مثل آنست که صاحب روضات گفته: «خود خواننده این کتاب بمقام تحقیق این مطلب بر آید زیرا من بضرر قاطع باین کلام عقیده ندارم بلکه سخنی است که در وهله اولی بدون مراجعه دقیق بمآخذ و مدارک بنظرم رسیده است. اما اصابه صاحب روضات در کلام گذشته آنست که گفته:

صاحب غرر و درر و جواهر الکلام فی الحکم و الاحکام غیر از آمدی دیگر است که موسوم بابو الحسن علی بن ابی علی محمد بن سالم بن محمد سیف الدین آمدی است که از جمله مشهورترین تألیفات او کتاب «الاحکام فی اصول الاحکام» بوده است چنانکه خود صاحب روضات در ترجمه او از الوافی بالوفیات صفدی از ابن حاجب نقل کرده (ص ۴۹۰ چاپ اول): «ما صنف فی اصول الفقه مثل کتاب سیف الدین الامدی الاحکام فی اصول الاحکام و من محبته له اختصره (الی آخر کلامه)» و دلیل درست بودن این کلام آنست که این شخص بسال ۶۳۱ (ششصد و سی و یک) مرده است پس تعدّد «آمدی» و لو با همدیگر جهات جامعه اشتراکی هم داشته باشند نظر بتقدّم زمان یکی بر دیگری مسلم می شود و این قرینه خود راه توهم اتحاد را بکلی می بندد، با آنکه اسم شخص و پدر هر دو نیز مختلف است پس نقل صاحب ریاض العلماء از تاریخ اربل و تطبیق مقصود او بکلام خود با صاحب غرر و درر بسیار درست و صحیح و حکم صاحب روضات نیز بتعدّد این دو «آمدی» صائب و بجا میباشد.

نظر به آن که تاریخ وفات آمدی بسیار مبهم و مجهول است و من نیز بالسنه خارجی و زبانهای اروپائی آن قدر آشنا نیستیم که بتوانم نظریات مستشرقین و دانشمندان اروپائی را در باره وفات آمدی ضمن ذکر کتابهای او در فهرس ایشان بدست آورم از این روی از دوست عزیز و دانشمند خود آقای دکتر حسن مینوچهر استاد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۷۴

محترم دانشگاه درخواست کردم که نظریات خودشان را در این باره استخراج فرموده برای بنده ارسال دارند ایشان نیز نظر بدقت نظری که در این قبیل امور دارند تحقیق بسیار مفیدی در این باره که جامع نظریات مستشرقین و خلاصه بیانات علمای خودمان نیز میباشد تهیه کرده و ارسال فرمودند اینک عبارت ایشان را بتمامها در اینجا درج میکنم تا ارباب فضل از آن متمتع شوند و آن این است:

«دوست محترم و دانشمند در باب تاریخ وفات قاضی ناصح الدین ابو الفتح عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد تمیمی آمدی صاحب کتاب غرر الحکم و درر الکلم مدرک معتبر قدیمی با وسائلی که فعلاً در دسترس داشتم پیدا نکردم - شرح حال مختصری از او در کتب متأخرین مثل فوائد الرضویه «۱» و هدیة الاحباب قمی «۲» و روضات - الجنات خوانساری «۳» و مستدرک الوسائل نوری «۴» و راهنمای دانشوران برقی «۵» آمده است. اما هیچ یک از این کتب حاوی اطلاع مفیدی در حالات آمدی و تاریخ وفات او و یا معاصرین او نیست - عبد الله بن عیسی التبریزی الاصفهانی مشهور بافندی صاحب ریاض العلماء با استقصاء ظاهراً تمامی که در حالات او کرده تاریخ وفات آمدی را نیاورده است.

بنا بنقل صاحب ریاض در کتاب تاریخ اربل «۶» ضمن ترجمه ابی عبد الله بستی اشاره کوچکی در باب آمدی و تألیف او شده است «انه سمع الحدیث و کان من مسموعاته کتاب جواهر الکلام فی الحکم و الاحکام تألیف ابی الفتح عبد الواحد بن محمد بن عبد - الواحد بن محمد بن عبد الواحد الامدی القاضی»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۷۵

ملاحظه می فرمائید که صاحب ریاض العلماء در حالات آمدی هر جا کوچکترین تذکری در باب او بتلویح و استطراد می دیده ذکر می کرده، و اگر در تاریخ اربل که زمان او نزدیک بزمان آمدی بوده است، تاریخ وفات او را می یافت ذکر می کرد، و این نشان می دهد که نزدیکان بزمان آمدی نیز در حالات او چیزی بدست نداده اند صاحب مناقب یعنی شیخ رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب از مردم شهر ساری مازندران (متوفی در شعبان سال ۵۸۸ یا ۵۸۵) در دو کتاب خود بمناسبت اسمی از آمدی برده است یکی در کتاب مناقب در ضمن مسانید شیعه، «۱»، که فرموده است

«و قد اذن لی الآمدی فی روایة غرر الحکم» و این شاید نشان آن باشد که آمدی و ابن شهر آشوب با هم ملاقات کرده‌اند، و ابن شهر آشوب اجازه روایت غرر الحکم را حضوراً از آمدی گرفته است. و دیگر در معالم العلماء «۲» و ظاهراً بنا بر همین دو حکایت است که مصنفان رجال، آمدی را از مشایخ ابن شهر آشوب دانسته‌اند- با این ترتیب ملاحظه می‌فرمائید که عصر زندگانی آمدی بتحقیق قرن پنجم و قسمتی از قرن ششم هجری بوده است حالا چرا عالمان برجال اهل تسنن و تشیع متعرض حالات و تاریخ وفات وی نشده‌اند علت آن بر بنده معلوم نیست شاید بعداً مدرکی یافت شود و حالات او را یکمال ذکر کرده باشد مرحوم خیابانی در ریحانة الادب «۳» تاریخ در گذشت آمدی را سال ۵۱۰ هجری آورده است و این بتحقیق از کتاب معجم- المطبوعات العربیة و المعرّبه تألیف یوسف الیان سرکیس «۴» نقل شده است زیرا مرحوم خیابانی در ذیل حالات آمدی کتاب معجم را یکی از مدارک مراجعه معرفی کرده است.

فاضل محترم آقای ابن یوسف در فهرست کتب مسجد عالی سپهسالار «۵» نیز بهمین تاریخ منقول معجم المطبوعات العربیة نظر داشته‌اند- این تاریخ وفات ظاهراً از موضوعات است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۷۶

چه مستند مؤلف معجم المطبوعات در تاریخ در گذشت آمدی کتاب روضات الجنّات «۱» بوده است و جنابعالی بخوبی می‌دانید که در شرح حال آمدی در روضات الجنّات تاریخ وفات آمدی نیامده است- چنین می‌نماید که صاحب معجم در این منقول اعتماد بقول نقلی کرده که خدای ناکرده امین نبوده است- بخصوص که صاحب معجم المطبوعات در بیان اسم آمدی چنین توضیح داده است که اسم مؤلف را از روی کتاب مخطوط مورخ بسال ۱۰۰۷ که در دست شیخ محمود مقیم بیروت در سال ۱۹۲۴ میلادی بوده، نقل کرده، و اول این مخطوط را نیز صاحب معجم ذکر نموده، و اما اسم کتاب را نیاورده است اول مخطوط این بوده است «الحمد لله الذی هدانا لتوفیقه الی جادة طریقه الخ». این اطلاع و استناد صاحب معجم نشان می‌دهد که صاحب معجم نسخه‌ای از روضات الجنّات در دست نداشته است. چه اگر نسخه روضات الجنّات در دست او می‌بود طبیعاً نام مؤلف غرر الحکم را با تفصیلی که در روضات آمده مستقیماً نقل می‌کرد و احتیاج بمراجعه بنسخه خطی در دست شیخ محمود مقیم بیروت نداشت- عین این اشتباه نیز برای بروکلن «۲» اتفاق افتاده است. چه بروکلن نیز «۳» باستناد روضات الجنّات تاریخ وفات آمدی را سال ۴۳۶ هجری مطابق سال ۱۱۴۴ مسیحی دانسته است. در این نقل بروکلن دو اشتباه شده است یکی آنکه در روضات تاریخ وفات آمدی اصلاً نیامده، و دیگر آنکه سال ۱۱۴۴ مسیحی مطابقت با سال ۵۳۹ هجرت می‌نماید.

و چنین مستفاد می‌شود که سال ۴۳۶ بغلط ذکر شده است و باید سال ۵۳۶ ذکر می‌شد.

و اگر در تطبیق سال ۵۳۶ با سال ۱۱۴۴ اشتباهی روی داده باشد ظاهراً مربوط باشباه محاسبه در تطبیق سال هجری قمری با میلادی بوده است. اهلوار «۴» در تاریخ وفات آمدی چنین تذکر داده که وی تا سال ۵۲۰ هجری در حال حیات بوده است اما مدرک این گفتار را معلوم نکرده است. بنده خیال می‌کنم مدرک این گفتار بیان حاج خلیفه در کشف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۷۷

الظنون ذیل عنوان کتاب «جواهر الکلام فی الحکم و الاحکام من قصّة سید الانام» «۱» باشد- برای اطلاع جنابعالی عین گفتار صاحب کشف الظنون را نقل می‌کنم «جواهر- الکلام فی الحکم و الاحکام من قصّة سید الانام للشیخ عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد الآمدی التیمی المتوفی سنه ... مجلد، اوله الحمد لله استمطاراً سحائب کرمه، الخ.

ذکر آنه جمعه و انتخابه متونا مجردة و رتبه علی حروف المعجم لیسهل حفظه من مسموعاته علی والده القاضی ابی نصر محمد و غیره کالشیخ احمد الغزالی بآمد سنه عشر و خمسمائة و ممّا نقله من الصحیحین و قوت القلوب و ممّا رواه ابو بکر الأجرى و القاضی ابو نصر بن و دعان الموصلی و حجة الاسلام الغزالی و الشیخ ابو اللیث السمرقندی فی تنبیه الغافلین و الشیخ ابو بکر محمد بن احمد الشاشی فی الترغیب و الترهیب» در اینجا ملاحظه می‌فرمائید که در مقدمه جواهر الکلام کنیه و اسم پدر او بصراحت ذکر شده است- کنیه پدر ابو نصر و اسمش محمد و مثل پسر، قاضی شهر آمد و محلّ سکونت هر دو شهر آمد و پدر از مشایخ روایت پسر بوده است.

آمدی در مقدمه کتاب جواهر الکلام علاوه بر کنیه و نام پدر خود از دو نفر از معاصرین خود اسم می‌برد یکی حجة الاسلام غزالی متوفی بسال ۵۰۵ هجری و دیگر شیخ احمد غزالی متوفی بسال ۵۲۰ هجری. تصوّر می‌کنم تاریخی را که اهلوار در باب تاریخ حیات آمدی ذکر نموده است همین تاریخ وفات شیخ احمد غزالی باشد که بنا بنقل آمدی از مشایخ روایت او در سال ۵۰۵ هجرت در شهر آمد بوده است. و تصوّر او خیال می‌کنم چنین بوده است که لابد شاگرد در زمان مرگ استاد و شیخ روایت خود زنده بوده است و بهمین مناسبت نگفته که در سال ۵۲۰ در گذشته بلکه تذکر داده که آمدی تا سال ۵۲۰ هجری زنده بوده است آقای ایوانف مستشرق دانشمند معروف معاصر نیز در فهرست نسخ خطی عربی کتابخانه انجمن آسیائی بنگال «۲» ذیل عنوان اکالیم امیر المؤمنین علی تاریخ در گذشت آمدی را سال ۵۲۰ ذکر کرده است. و سند این گفتار هم اهلوار بوده است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۷۸

در کتاب کشف الظنون ذیل عنوان کتاب دیگر آمدی باسم غر الحکم و درر الکلم «۱» تاریخ درگذشت آمدی سال ۵۵۰ آمده است- در سایر چاپهای این کتاب از قبیل چاپ آستانه و بولاق سال وفات آمدی ذکر نشده ولی در چاپ اخیر که مستند بنسخه دست نویس مؤلف است ذکر این تاریخ اهمیت دارد- چه در بادی امر چنین حدس زده می شود که حاج خلیفه در ضمن کتب رجال که فعلا در دسترس ما نیست تاریخ درگذشت آمدی را یافته و در کتاب خود آورده است. شاید هم سال ۵۵۰ دست نویس مؤلف کشف الظنون، تحریری از سال ۵۰۵، تاریخ حضور شیخ احمد غزالی، در شهر آمد باشد- إسماعیل پاشا بغدادی در کتاب هدیه العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین که در حالات مصنفین مذکور در کتاب کشف الظنون پرداخته «۲» چنین آورده است: «القاضی ناصح الدین ابو الفتح عبد الواحد بن القاضی محمد بن عبد الواحد التمیمی الامدی (بالهمزة الممدودة و المیم المکسورة و بعدها دال مهملة، هذه النسبة الى آمد مدينة كبيرة في ديار بكر) اخذ عن الشيخ احمد الغزالي و توفي في حدود سنة ۵۵۰ خمسين و خمسمائة. له من الكتب جواهر الكلام في شرح الحکم و الاحکام من قصة سيد الانام عليه الصلاة و السلام. الحکم و الاحکام من كلام سيد الانام. غر الحکم و درر الکلم من كلام علي بن ابي طالب كرم الله وجهه».

با این ترتیب ملاحظه می فرمائید که فعلا تا پیدا نشدن مدرک قدیمی و قطعی و بتی باید باین منقول حاج خلیفه در کشف الظنون و إسماعیل پاشا در هدیه العارفین اکتفا نمود و عصر حیات و زندگانی آمدی را از اواسط قرن پنجم تا اواسط قرن ششم و تاریخ درگذشت او را احوانا سال ۵۵۰ دانست- در خاتمه برای مزید اطلاع جنابعالی که بکار چاپ این اثر نفیس توجه فرموده اید تذکر می دهد که نسخ متعدّد خطی از این کتاب در کتابخانه های معتبر ترکیه و انگلستان و فرانسه و هندوستان و آستانه قدس رضوی و مجلس شورای ملی و مدرسه عالی سپهسالار موجود است که در صورت تمایل با شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، مقدمه، ص: ۷۹

مراجعه بفهرست کتابخانه ها و بخصوص بروکلن خصوصیات هر نسخه معلوم خواهد شد.

نکته دیگری که تذکر آن بنظر مناسب می رسد اینست که در باب انتساب کتاب «الحکم و الاحکام من کلام سید الانام» که إسماعیل پاشا در هدیه العارفین و ذیل کشف الظنون «۱» بآمدی نسبت داده باید تا موقعی که مؤیدی پیدا نشده است کمی تأمل داشت و فعلا تنها دو کتاب «غر الحکم و درر الکلم» و «جواهر الکلام فی شرح الحکم و الاحکام» را تألیف او دانست.

نگارنده گوید:

چون این نظر در باره وفات آمدی (ره) اقرب بقبول و بهتر از سائر احتمالات است بآن اکتفا کرده و رشته سخن را در این باب قطع می کنیم فقط چیزی که در این عبارت خوب بنظر نمی آید همانا احتمال این است که «شاید ۵۵۰ محرف ۵۰۵ باشد» زیرا آن با توجه بتحقیق نفیس خود ایشان از قبیل اجتهاد در مقابل نصّ است و السلام علی من اتبع الهدی.

اکنون بر می گردیم بیان باقی مطلب سابق و می گوئیم:

باید دانست که در این سالیان اخیر عده زیادی جزوه و رساله و کتابچه بنام «کلمات علی» یا «منتخبی از کلمات علی» و نظائر اینها ترجمه و نشر شده لیکن نظر به آن که معظم آنها بسیار کوچک و بعضی نیز بسیار مخدوش و بی دقت نظر میباشد لذا از ذکر آنها در اینجا معذرت می خواهم بلی ممکن است بعضی از آنها دقیق و خوب هم باشد لیکن من چون در صدد ذکر آنها نیستم بمقام تحقیق آنها در نیامدم بلی از مهمترین این دسته ترجمه منتخبی است از غر و درر که بسعی و اهتمام آقای سید ابو القاسم مرعشی مدیر محترم کتابفروشی حافظ تهیه، و متن و ترجمه بخط میرزا طاهر خوشنویس در ۳۶۹ صفحه بقطع بغلی کوچک و بسال ۱۳۶۸ هجری مطابق ۱۳۲۷ شمسی در طهران چاپ گراوری شده است آغاز آن بعد از بسمله چنین شروع می شود:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، مقدمه، ص: ۸۰

«کتاب کوچکی که بخوانندگان گرام تقدیم می شود نصایح بزرگ و پندهای مفید و دستوره های محکمی است از بزرگترین نابغه عالم انسانیت حضرت علی بن ابن طالب علیه السلام. این کلمات را یکی از علماء بزرگ عالم اسلام «آمدی» جمع آوری نموده و اکنون با اسلوبی شیوا و مطبوع در دسترس ارباب دانش و ادب نهاده می شود.

خواندن و بکار بستن این فرمایشات کافی است که سعادت حقیقی را برای انسان تأمین کند و چه قدر بجاست که اشخاص متمکن این هدیه را خریداری و تقدیم مسلمانانی که یارای خریداری آنها ندارند بنمایند تا ذخیره های برای روز رستاخیز آنها گردد و بالله التوفیق و علیه التکلان» آن گاه شروع بترجمه منتخب از کتاب غر و درر کرده و بالله بهمان ترتیب کتاب یعنی از حرف الف شروع کرده و تا بحرف یاء انتخاب و ترجمه کرده است لیکن مترجم نتوانسته است چنانکه شاید و باید از عهده ترجمه این منتخب برآید هر که می خواهد خود مراجعه فرماید.

(مطلبی قابل توجه) ناگفته نماند- از جمله کسانی که از کتاب شریف غر و درر بطور وفور استفاده کرده و اخبار آنها زینت تألیفات خود قرار داده است خاتم المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین نوری (ره) است زیرا ایشان نه تنها در مستدرک الوسائل بلکه در سائر کتب خود که از آن جمله دار السلام فی الرؤیا و المنام است اخبار بسیار از آن کتاب نقل کرده است حتی گاهی در کتاب دار السلام باندازه یک صفحه رحلی بزرگ از اخبار آن کتاب بمناسبت مقصود خود انتخاب و نقل میکند هر که طالب باشد رجوع کند بجلد دوم آن کتاب که شواهد مدعا را در آنجا مکرر بطور وضوح خواهد یافت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۱

(نفته مصدور یا نفسی سرد) در اینجا لازم می‌دانم مطلبی را بعرض خوانندگان برسانم و آن این است که: علمای اعلام و زعمای اسلام جز اهم الله عن الدین و أهله خیر الجزاء تاکنون دین و مذهب را محترم داشته‌اند و حریم ناموس ملت و شریعت را از دخول نا اهلان و ورود بیگانگان تا توانسته‌اند حفظ نموده‌اند و خودشان نیز تا صلاحیت تصدّی بامور مربوط بکتاب و سنت را احراز نموده‌اند بهیچ وجه بآن نپرداخته‌اند و اگر آحادی یکی بعد از احراز مقام صلاحیت تصدّی بامری از علوم دینی کرده و بخوبی از عهده بر نیامده است مورد حمله و هدف طعن دیگران قرار گرفته است مثلاً می‌بینیم ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه نسبت بقطب راوندی رضوان الله علیه که نهج البلاغه را شرح کرده چنین گفته است: «و لم یشرح هذا الكتاب قبلی فیما أعلمه آلا واحد و هو سعید بن هبة الله بن الحسن الفقیه المعروف بالقطب الراوندی و کان من فقهاء الامامیة و لم یکن من رجال هذا الكتاب لافتصاره مدة عمره علی الاشتغال بعلم الفقه وحده و آتی للفقیه ان یشرح هذه الفنون المتنوعة و یخوض فی هذه العلوم المتشعبة».

یعنی تا جایی که من سراغ دارم پیش از من بشرح این کتاب نهج البلاغه بجز یک نفر کسی دیگر نپرداخته است و آن کس سعید بن هبة الله بن حسن معروف بقطب راوندی است که از فقیهان شیعه بوده و عمر خود را سراسر در اشتغال بعلم فقه بسر برده است لیکن وی با این همه مرد این میدان و حریف این گوی و چوگان نبوده است زیرا فقیه از کجا می‌تواند از عهده شرح این انواع فنون و علوم پهناور گوناگون بر آید؟!.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۲

وقتی که مثل قطب راوندی (ره) که مقام او در میان علمای اسلام معلوم است و عظمت او بین فریقین خاصه و عامه محرز است چون در ادبیات بیایه ابن ابی الحدید نمی‌رسیده است بنا بر این شرح او در نظر وی بنظر قبول جلوه‌گر نشده و مورد چنین حمله قرار گیرد حال کسانی که واجد مقام وی در شهرت و عظمت و تزلّع در فضل و کمال و جامعیت در علوم نباشند چه خواهد بود؟! و نظیر آنست عبارت شیخ بهائی (ره) در جلد اول کشکول نسبت بتصدّی برخی از معاصرینش بتدریس علوم دینی در صورتی که اهل آن نبوده‌اند و نصّ عبارتش این است (ج ۱ چاپ نجم الدوله ص ۹۱): «سانحة - قد فسد الزمان و أهله و تصدّی للتدریس من قلّ علمه و کثر جهله فانحطّت مرتبة العلم و أصحابه و اندرست مراسمه بین طلابه.

سباط سبزه لگد کوب شد بیای نشاط ز بسکه عارف و عامی برقص برجستند»

پر واضح است که زمان شیخ بهائی (ره) درخشان ترین دوره علوم تشیع است زیرا امثال میرداماد و محقق اردبیلی و شیخ عبدالله تستری و میر فندرسکی و کسانی که در این ردیفند از علمای طراز اول همعصران شیخ بهائی (ره) بوده‌اند و مثل ملاً صدرا و مجلسی اول و محدث کاشانی و محقق لاهیجی و امثال ایشان محصلین آن دوره بشمار می‌رفته‌اند پس مشمول شکایت شیخ در چنین دوره کسی نخواهد بود که هیچگونه صلاحیت و لیاقت تدریس نداشته است بلکه کسی خواهد بود که نظیر خود شیخ بهائی (ره) نبوده است و نبایستی با وجود مثل شیخ و همقطاران مذکورش کسان دیگر که در عرض ایشان نبوده‌اند در برابر ایشان عرض اندام کنند پس این کلام نیز در دلالت بر مطلوب نظیر کلام گذشته است. و نظیر این است کلام سید علیخان مدنی (ره) در اعتراض بکفعمی (ره) و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۳

نصّ عبارت وی در کتاب انوار الربیع فی انواع البدیع در آخر مبحث حسن الابتداء این است (ص ۲۲ چاپ ایران):

«و قد نظم جماعة من المتأخرین بدیعیات يعرفها من وقف علیها و یحقّ أن ینشد فیها:

لقد هزلت حتّی بدا من هزالها کلاها و حتّی استامها کلّ مفلس

و لعلّ الواقف علی هذا الکلام یرمینی بسوء ظنّه، و ینسبني الی التحامل علی - المتأخرین من أهل الادب و دعوی التفرد بفتنه، فعل المعجب بفهمه و حدسه، القادح لغيره المادح لنفسه، و أنا اعوذ بالله من التزید فی المقال، فأنّها عشرة لاتقال، فمن تلك البدیعیات بدیعیة الکفعمی رحمه الله و مطلعها:

ان جئت سلمیّ فسل من فی خیامهم و من سکن منسکا عن دمیتی و دمی

ففی صرفه سلمی «۱» و تسکینه آخر الفعل الماضي ما یعنی عن الکلام علی بقیة ما فیه، و من کان هذا مبلغه من النحو فالسکوت اولی به، و لا نطوّل بذکر هذه البدیعیة فالمطلع یدلّ علی ما بعده و ما کان الغرض من اثباته آلا إقامة البینة علی ما ذکرناه و لیس المقصود بهذا کله تتبع العثرات و العیاذ بالله بل تنبیه الطالب علی اجتناب الوقوع فی مثل ذلک و من لم یستطع شیئا فلیدعه کما قیل:

اذا لم تستطع شیئا فدعه و جاوزه الی ما تستطیع».

پس وقتی که مثل کفعمی رضوان الله علیه نظر باین که در ساختن بدیعیه چنانکه شاید و باید از عهده بر نیامده باشد مورد چنین از مثل سید علیخان که مقام زهد و تقوی و علم و عمل او را آثارش و ترجمه حالش نشان می‌دهد واقع شود حال اشتباهکاران در امور مهمّه مربوط بعلم دینی چه خواهد بود؟! نظائر این کلمات در مطاوی کتب و تراجم علما بسیار است مقصود ذکر نمونه بود که بعمل آمد پس بر هر نویسنده لازم است که رعایت حدّ دانش خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۴

بنماید و پای از گلیم علم خود فراتر نگذارد تا وسیله ملامت و خسران خود را فراهم نیارد و اگر چه رعایت اهلیت و صلاحیت در مباشرت بهر امری لازم و واجب است چنانکه عقل هر عاقلی بدان حاکم است و نظامی در مقام ارشاد باین امر عقلی نیکو گفته است:

تا نکنی جای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار

لیکن رعایت آن در امور علمی و مخصوصا در علوم دینی لازمتی و واجب تر است پس نباید با اندک مایه دانش که کافی برای فهم کلمات طیبات حضرات معصومین علیهم السلام نباشد بشرح و بیان کلمات ایشان مبادرت کرد خلاصه کلام آنکه:

شست و شوئی کن و آنکه بخرابات خرام تا نگرده ز تو این دیر خراب آلوده

بالتر از این است رعایت حمای کتاب خدا و حریم قرآن مقدّس، کافی است در این باب ملاحظه حال زمخشری و فخر رازی و قاضی بیضاوی و شیخ طوسی و طبرسی و ابو الفتوح رازی و آلف الوف امثال ایشان که بعد از چه قدر احاطه و چه مایه تزلّع و چه اندازه تبحر بتفسیر قرآن مجید اقدام نموده‌اند و چون امر در این مورد بسیار واضح است بتطویل در این موضوع نمی‌پردازیم و باین مقدار که اشاره شد طبق گفتار سعدی «در خانه اگر کس است یک حرف بس است» اکتفا می‌کنیم.

پس ما را زببنده و شایسته بلکه وظیفه و فریضه است که پیشینیان بزرگوار خود را پیروی نموده حرمت دین و مذهب را نگاهداریم و دخول در حریم کتاب و سنت را بازیچه نشماریم و تا مقدمات اهلیت و صلاحیت آن را بتصدیق اهل خبره احراز نکنیم بآن نپردازیم زیرا امر گاهی بر خود شخص مشتبه می‌شود و خود را صالح بکاری و واجد مقامی می‌پندارد در صورتی که صلاحیت ندارد چنانکه گفته‌اند:

و من البلوی الّتی لیس لها فی الناس کنه أن من یعلم شیئا یدعی أكثر منه

حاصل آنکه چنانکه ملائک طبق بیان خودشان «و ما منّا آلا له مقام معلوم»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۵

هر یکی مقامی خاصّ دارد علما و دانشمندان نیز دارای مراتب مختلفه و مقامات متفاوته هستند و تا هر یک بمقام خود اکتفا میکند و از حدّ خود تجاوز نمی‌نماید فائده مترتبه بر علم او حاصل خواهد شد و حدود محفوظ خواهد ماند و اگر نه نتیجه مطلوبه و غایت مقصوده بعمل نخواهد آمد و حدود محفوظ نخواهد ماند چه نیکو گفته‌اند «گر حفظ مراتب نکنی زندیقی».

و چون قوام دین و شریعت و مذهب و ملت با محفوظ ماندن کتاب و سنت است پس اگر ناهلان بر سر این دو اثر نیز بتازند و حریم آن دو را جولانگاه خود سازند باید بر اسلام سلام گفت و بر دین و مذهب فاتحه خواند پس چنانکه پیشینیان ما این حریم را پاک و پاکیزه بما سپرده‌اند ما نیز باید در رعایت آن و حفظ مقام نزاهت آن حتّی از ادناس و اوساخ عدم صلاحیت بکوشیم و پاک و بدون آلودگی بنسل آینده بسپاریم تا عمل بوظیفه نموده و حقّ امانت را ادا کرده باشیم.

نسأل الله ان یوقننا للعلم و العمل و یعصمنا من الخطاء و الخطل بفضلہ و کرمه و بحرمة نبیّه و اهل بیته.

در خاتمه از خوانندگان معذرت می‌خواهم و امید است که معذورم بدانند زیرا گاهی دل بدرد می‌آید و چاره از بثّ الشکوی نیست چنانکه شاعر عرب گفته است:

شکوت و ما الشکوی لمثلی عادة و لكن تفیض الکاأس عند امتلائها

و نزدیک به آنست آنچه بفارسی سروده‌اند:

در محضر شیخ ار نفسی سرد بر آمد معذور بدارید که دل در خفقانست

و در ضمن شاید این گفتار بفضل خدا و توجّه امام عصر عجلّ الله فرجه اثری داشته باشد و مفید فائده‌ای واقع گردد و برخی از نفوس را از خواب غفلت و غرور بیدار کند و فکر عدم تجاوز از حدّ و مقدّس شمردن حریم علوم دینی را در مغز ایشان بپروراند تا قلم شان چنانکه شاید و باید نافع و مفید گردد و آثار مطلوبه خیر را بار آورد والسلام علی من اتّبع الهدی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۶

چون در غالب تراجم گذشته بکلام ناقد بصیر و تحریر خبیر میرزا عبد الله افندی اصفهانی صاحب ریاض العلماء رضوان الله علیه استناد شده است و در واقع می‌توان گفت که اساس این تراجم مبنی بر آنست لازم می‌دانم کلام وی را در اینجا از آغاز تا انجام بنصّ عبارت وی بیارم تا خوانندگان این مقدمه از این جهت دل نگران و مشوّش خاطر و پریشان حال نباشند و اهل تتبع و تحقیق نیز از کلفت مراجعه بریاض العلماء آسوده باشند و عبارت وی در این باب این است:

[الآمدی صاحب الغرر و الدرر] «القاضی السید ناصح الدین ابو الفتح عبد الواحد بن محمد بن المحفوظ بن عبد الواحد التیمیّیّ الآمدیّ فاضل عالم محدّث امامیّ شعیّ و لكن قال فی شأن علیّ علیه السلام فی دیباجه کتابه غرر الحکم هکذا: علیّ کرم الله وجهه، فلعلّه من باب التّقیّه أو هو من تصرّف النساخ.

ثمّ اعلم أنّ نسبه على ما وجدنا في بعض المواضع كان هكذا: القاضي السيّد ناصح الدين أبو الفتح عبد الواحد بن محمّد بن المحفوظ بن عبد الواحد التميميّ الأمديّ و المشهور أنّه لم يكن من السادات فلاحظ، و يؤخذ من تاريخ اربل كما سيأتي أنّ نسبه: ابو الفتح محمّد بن عبد الواحد بن محمّد بن عبد الواحد بن محمّد بن عبد الواحد التميميّ الأمديّ، و لا يبعدان يكون لفظه «المحفوظ» من ألقاب جدّه و كان لفظه «ابن» من غلط النسخ فتأمل.

و بالجملة فقد عدّه جماعة من الفضلاء من جملة أجلة العلماء الاماميّة منهم ابن شهر اشوب في اوائل كتاب المناقب حيث قال في اثناء تعداد كتب الخاصة و بيان أسانيد تلك الكتب: و قد أذن لي الأمديّ في رواية غرر الحکم. و قد عولّ عليه و على كتابه هذا أيضا المولى الاستاد الاستناد في البحار و جعله من الاماميّة و ينقل عن

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۷

كتابه فيه، قال رحمه الله في أوّل البحار: و كتاب غرر الحکم و درر الكلم للشيخ عبد الواحد بن محمّد بن عبد الواحد الأمديّ و يظهر ممّا سننقل عن ابن شهر اشوب أنّ الأمديّ كان من علمائنا و اجاز له رواية هذا الكتاب ثمّ نقل كلام معالم العلماء كما سننقله اقول: يريد بما سينقله عن ابن شهر اشوب كلامه في المناقب كما ذكرنا أولا أيضا.

ثمّ أنّه ألف الشيخ على بن محمّد الواسطيّ كتاب العيون و المحاسن على نهج غرر الحکم المذكور و لكن أورد فيه زيادات كثيرة على ما في غرر الحکم و بالجملة هذا الشيخ معاصر لابن شهر اشوب و متأخّر عن الشيخ الطوسيّ و له كتاب غرر الحکم و درر الكلم و هو في جمع الكلمات الوجيزة لعلّي عليه السلام من حرف الالف الى الياء يعني آخر حروف التهجيّ و قد قال في أوله: انّ الجاحظ المعتزليّ العامّيّ قد جمع مائة كلمة من الكلمات المختصرة البليغة له عليه السلام و أنّما جمعت ألف ضعف عليه فليلاحظ الى آخر ما قال و قال ابن شهر اشوب في معالم العلماء:

عبد الواحد بن محمّد بن عبد الواحد الأمديّ التميميّ له غرر الحکم و درر الكلم يذكر فيه أمثال امير المؤمنين عليه السلام انتهى.

اقول: و قد جمع جماعة أخرى أيضا الكلمات الوجيزة لعلّي عليه السلام.

فمنها- ما أورده السيّد الرضيّ في آخر نهج البلاغة.

و منها- ما جمعه صاحب كتاب الدرّ المكنون و هو مختصر و عندنا منه نسخة.

و منها- ما جمعه صاحب نثر اللآلي من كلامه عليه السلام و ينسب هذا الكتاب الى القطب الراونديّ و عندنا منه ايضا نسخة و هو مختصر أيضا.

و منها- ما جمعه اسعد بن عبد القاهر الاصفهانيّ استاد ابن طاوس في كتاب اكسير السعادتين.

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۸

و منها- ما جمعه بعض العلماء و عندنا منه ايضا نسخة و هي مختصرة متفرقة.

و الذي سمعنا من بعض الجماعة أنّ «آمد» بكسر الميم اسم مخصوص لبلد من ديار بكر و ديار بكر اسم لجميع تلك الناحية و قد رأيت بخطّ صاحب القاموس تصحيح الامديّ بكسر الميم ايضا و على أيّ حال فالآمدى هذا غير الأمديّ القاضي و هو سيف الدين الأمديّ إلخ «۱» صاحب الاحكام في اصول الفقه و أبقار الافكار في علم- الكلام و غيره و عامّة الناس يقولون «آمد» بضمّ الميم و قال في تقويم البلدان: آمد بمدّ- الالف و كسر الميم و في آخرها دال مهملة من بلاد الجزيرة بين دجلة و الفرات من ديار بكر من الاقليم الرابع و مدينة آمد أوليّة من ديار بكر و هي على غربيّ دجلة كثيرة الشجر و الزرع قال ابن حوقل: و هي مدينة عليها سور على غاية الحصانة كثيرة الخصب قال في العزيريّ «۲»: و آمد مدينة جلييلة عليها حصن عظيم و سور من الحجارة الاسود التي لا يعمل فيها و لا تضرّها النار، و السور يشتمل عليها و على عيون ماء و لها بساتين و مزارع كثيرة انتهى.

و قد رأيت في بعض المواضع نقلا عن حاشية على شرح المواقف للسيّد الشريف أنّ الأمديّ منسوب الى بلدة يقال [لها] حميد فتأمل.

ثمّ أقول: قد سبق الشيخ الفقيه ابو محمّد عبد الله بن عبد الواحد الذي يروى عن القاضي عبد العزيز و يروى عنه الشيخ شاذان بن جبرئيل القميّ و لعلّه ابن هذا الشيخ فلاحظ.

و اعلم أنّه قد قال الاربليّ من علماء العامة في تاريخ اربل في ترجمه أبي- عبد الله البستيّ من العامة أيضا: أنّه سمع الحديث و كان من مسموعاته كتاب جواهر- الكلام في الحکم و الاحكام تأليف أبي الفتح عبد الواحد بن محمّد بن عبد الواحد بن محمّد بن عبد الواحد الأمديّ القاضي، رأيت طبقه سماعه عليه في جزء منه انتهى و أقول: الظاهر أنّه كتاب آخر غير كتاب الدرّ المذكور أنفاً.

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۸۹

نگارنده گوید: این عبارت «و بالجملة هذا الشيخ معاصر لابن شهر اشوب و متأخّر عن الشيخ الطوسيّ» که ضمن بیانات این بزرگوار ملاحظه می شود

بیانات نگارنده را در باره زمان حیات آمدی نشیید میکند و کلام صاحب روضات را تضعیف، چنانکه مفضلاً گذشت. و چون روضات الجنّات مانند تلخیصی از ریاض العلماء است و غالب فوائد آن از این مأخوذ است در مواردی که صاحب روضات کلام صاحب ریاض را ملاحظه کرده باشد غالباً بیانش درست است و اگر مانند این مورد از کلام صاحب ریاض غفلت داشته باشد بیشتر بخطا می افتد زیرا در تتبع و تحقیق و نقد مطالب باندازه صاحب ریاض مقام شامخ و ید طولی نداشته است فان شئت فراجع حتّی یتبین لک جلیّة الحال.

آقا جمال خوانساری و خدمات و آثار او) جمال الدین محمد خوانساری شارح کتاب حاضر یکی از علمای نامی و دانشمندان معروف جامعه شیعه است که در نشر معارف حقّه و ترویج مذهب تشیع قدمهای بزرگی برداشته و خدمات برجسته بسیار درخشانی را انجام داده و آثار گرانبهای جاودانی از خود در صفحه روزگار باقی و پایدار گذاشته است.

این بزرگوار بعد از پدر خود استاد الکَلّ فی الکَلّ عند الکَلّ «۱» آقا حسین خوانساری بساط تدریس را در اصفهان که مرکز تعلیمات علوم دینی در ایران در آن دوره بشمار می‌رفته است پهن کرده و بتربیت اهل علم پرداخته و چون جامع معقول و منقول بوده بتدریس هر دو قسمت اشتغال نموده است و نظر به آن که سلاطین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، مقدمه، ص: ۹۰

صفویّه که با وی معاصر بوده‌اند ارادت تامّه بوی و بپدرش داشته‌اند بمقام تجلیل و تعظیم و بزرگ داشت. وی چنانکه شاید و باید بر آمده و بوظایف ترویج وی کما هو حقّه قیام نموده‌اند و در آن ضمن استفاده تمام را از کمالات وی نموده‌اند از جمله آن استفادات آنست که چون آقا جمال مرحوم علاوه بر حیات مقام بلند و پایه ارجمند فضل و کمال خوش قلم و دارای تقریر و بیان بسیار فصیح بزبان شیرین فارسی بوده است سلاطین معاصر از وی درخواست و مسئلت نموده‌اند چند کتاب مهمّ را از عربی بفارسی ترجمه یا شرح نماید وی نیز اجابت فرموده و بانجام این امر و انجاح این مسئلت پرداخته است که از آن جمله شرح حاضر است بهتر آنست که کلمات ارباب تراجم و بیانات علمای رجال را در باره وی نقل کنیم و آنچه نیز بنظر نگارنده می‌رسد در ذیل بیانات ایشان بنگاریم زیرا این روش واقع در نفوس و جایگیرتر در اذهان است پس باین امر می‌پردازیم.

شیخ حرّ عاملی (ره) در قسم دوم تذکره المتبحرین در باب الجیم گفته:

«المولی الجلیل جمال الدین بن الحسین بن جمال الدین محمد الخونساری عالم فاضل حکیم محقق مدقق معاصر له مؤلفات».

شیخ فرج الله حویزی (ره) در رجال خود که ایجاز المقال نام دارد گفته:

«المولی الجلیل جمال الدین بن الحسین بن جمال الدین محمد الخونساری ممدوح حکیم محقق له مؤلفات».

عالم جلیل مولی محمد اردبیلی (ره) در جامع الرواة در باب الجیم گفته (ج ۱ ص ۱۶۴):

«جمال الدین محمد بن الحسین بن جمال الدین محمد بن الحسین الخونساری جلیل القدر عظیم المنزله رفیع الشأن ثقة ثبت عین صدوق عارف بالاخبار و الفقه»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، مقدمه، ص: ۹۱

و الاصول و الکلام و الحکمه له تألیفات، منها شرح مفتاح الفلاح، و حاشیه علی شرح - مختصر الاصول، و حاشیه علی حاشیه الفاضل الزکی ملّا میرزا جان علیه، و حاشیه علی حاشیه الفاضل الزکی الخفزی، و له تعلیقات علی تهذیب الحدیث، و من لا یحضره الفقیه، و شرح اللّمعة، و شرح الشرائع، و الشفاء، و شرح الاشارات و غیرها مدّ الله تعالی ظلّه العالی و صانه و ابقاه» «۱» میرزا محمد طاهر نصر آبادی در تذکره خود نسبت باقا حسین خوانساری و پسرش آقا جمال چنین گفته (ص ۱۵۲):

«آقا حسین ولد ارشد و خلف امجد فضیلت و غفران پناه مولانا جمال الدین خوانساری - ذات منبع البرکاتش کویکی است از افق آگاهی لامع، و وجود شریفش اختری است از فلک هوشمندی ساطع، چرب و نرمی کلامش مرهم خستگان جفا، و رشحه خامه گوهر نثارش بیماران تحصیل را شربت شفا، بام کمالاتش را سلّم برهان، و ارشاد دروس حقائق مأنوسش مستغنی از شرح و بیان، در بساط لازم الانبساطش ملّا جلال «۲» حاشیه نشین، و در جنب متن کمالاتش حاشیه قدیم «۳» تقویم پاریس، جناب ایشان در اوّل شباب جهت تحصیل باصفهان که صدف گوهر فضلاست تشریف آورده در اندک زمانی بموجب فطرت عالی گوی سبقت از اقران بل از فحول علمای سلف ربوده، و الحال در اصفهان تشریف دارند و تدریس و تولیت مدرسه جدّه صاحبقرانی شاه عباس ثانی با ایشانست و عمدۀ فضلا در حاشیه درس آن قبله عرفا حاضر شده استفاده می‌نمایند و خود در منزل بافاده مشغولند. لمؤلفه»

ساقیان لهجه او چون شراب اندر دهند هوش گوید گوش را: هان ساغری کن ساغری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، مقدمه، ص: ۹۲

ولد امجدش آقا جمال که: الولد سرّابیه در باره ایشان صادق است بمدرسه مذکور هر روز می‌آیند و طالب علمان آن مدرسه و سایر مدارس مستفید میشوند و آن جناب گاهی بعد از مباحثه بترتیب رباعی حقایق بنیان مشغولند رباعیات این است:

تا دست بهمت رسائی نزنم بر منت خلق پشت پائی نزنم

چون حلقه مباحث در جهان چشم تهی تا هر ساعت در سرائی نزنم

ای باد صبا طرب فزا می‌آئی از طوف کدامین کف پا می‌آئی

از کوی که برخاسته راست بگو ای گرد بچشمم آشنا می‌آئی

تا کی پی هر صورت زشتی باشی
 دل پر نکنی ز قالبی چند تهی
 در مذهب آب و گل کنشتی باشی
 خاکت بر سر که کم ز خشتی باشی
 مسواک چه سود زاهد پاک روان
 صد ریشه فرو برده طمع در دل و جان
 از ذکر ریائی تو هر دم تسبیح
 دندان از غصه می زند بر دندان

نگارنده گوید: شبیه بمضمون بیت دوم دو بیتی اخیر است آنچه گفته اند:

«زاهد چه بلائی تو که این دانه تسبیح از دست تو سوراخ بسوراخ گریزد»

شیخ محمد علی حزین در رساله سوانح عمری خود ضمن ذکر علمای اصفهان در آن زمان نسبت باقا جمال خوانساری چنین گفته (ص ۲۷ چاپ هند و ص ۲۶ چاپ اصفهان):

«و از افاضل روزگار در آن بلده مرحوم مغفور آقا جمال الدین محمد خوانساری ولد اکبر علمای آقا حسین طاب ثراه بود و از غایت اشتها بی نیاز از توصیف است فقیر اگر چه بسعادت استفاده از ایشان نرسیده ام لیکن مکرر شرف حضور مجلس ایشان دریافته در سن کهولت باصفهان رحلت نمود و در جوار والد خود مدفون گردید روزگاری بافاده و عزت و احتشام گذرانیده بغایت مقدس و حمیده خصال بود»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۹۳

و نیز شیخ محمد علی حزین در آن کتاب نسبت برادر او آقا رضی الدین تحت عنوان «افاضل معاصرین» چنین گفته (ص ۱۸ چاپ هند و ص ۱۷ چاپ اصفهان):

«دیگر فاضل عالیشان آقا رضی الدین محمد است خلف علمه نحیر آقا حسین خوانساری و از ادکیای علما بود طبعی بغایت دقیق و فکرتی عالی داشت در خدمت او بسیاری از علما مستفید شدند در جوانی در گذشت فقیر در خدمت والد بخدمت ایشان رسیده».

حاجی سید شفیعی جابلقی در الروضة البهیة ضمن ذکر مشایخ مولی محمد اکمل والد وحید بهبهانی رضوان الله علیهما گفته (ص ۵۴):

«و منهم الشیخ المحقق و العالم المدقق ذو السلیقة المستقیمة و الافکار البدیعة محمد بن الحسین المعروف بجمال الدین الخوانساری، و هذا الشیخ قرأ علی والده الوحید المتقدم ذکره و علی مولانا التقی المجلسی و له کتب کثیرة منها حاشیه علی الروضة البهیة و لعمری انه لم یکتب مثله فی تعلیقات الروضة فانّ تعلیقاته من الفضلاء الاجلّة کثیرة فانه أحسن من الكلّ بیانا للعبارة و استدلالا علی المطالب الفقیهية و اطلاعا علی أقوال العلماء الاجلّة و تفریعا علی الاصول و القواعد کلّیة من الاصولیة و الفقهیة فهو من الکتب المعتبرة الفقهیة و له حاشیة علی شرح مختصر الاصول للعصديّ مشتمل علی تحقیقات لم یسبق لیها احد مهذب منقح حقیق ان یکتب بالتور علی صفحات و جنات الحور، و هذا الشیخ معروف بالتحقیق و تنقیح المطالب و الصواب فی المسائل و قلّة الخطأ و الزلل کثیر الاشتغال بالتصنیف و التألیف و التدریس.

سبقت من السید الاستاد فی مجلس المباحثه فی مقام الوعظ و النصیحة للفضلاء المشتغلین عنده: أ تزعمون انه لیس فی هذا الزمان مثل آقا جمال فی الفهم و الفطانه و و قوّة النظر و حسن التحریر و الذکاوة؟ لا فی هذا الزمان موجود مثله فی الفهم و الذکاوة، و أنتم مثله فی الفهم، نعم لستم مثله فی الاشتغال».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۹۴

سید سند بزرگوار سید علی اکبر جابلقی موسوی ملقب باقا کوچک چنانکه والد بزرگوارش حاجی سید علی اصغر جابلقی معروف بحاجی سید شفیعی سابق الذکر که از اعلام قرون اخیر بوده است در اوائل کتاب «الروضة البهیة فی طرق الشفیعیة» او را باین عنوان مذکور معنون کرده است «۱» در کتاب نفیس پر فائده «طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال» که خدای تعالی نسخه بسیار نفیسی از آن باین بنده خاکسار عنایت فرموده است و شاید نسخه منحصر بفرد آن کتاب شریف باشد در اوائل طبقه ثانیه که مشتمل بر معرفی مشایخ وحید بهبهانی و معاصرین او و مشایخ آن دسته از علمای اعلام است گفته:

«آقا جمال بن آقا حسین الخوانساری و اسمه محمد و اشتهر باللقب و هو من أساتید الزمان و نادره الدوران محقق مدقق ثقة عدل کان مرجعا فی البلاد و رئیساً علی العباد له حاشیة علی الروضة البهیة جیده یعلم تبحره فی العلم و دقته بملاحظتها و کان ظریفاً طریفاً حسن الأخلاق».

فاضل کشمیری در نجوم السماء فی تراجم العلماء گفته (ص ۱۹۱):

«جمال المحققین مولانا آقا جمال الدین بن آقا حسین بن جمال الدین محمد الخوانساری- از محققین زمانه و مدققین یگانه بود فضائل جمال و کمال علمش بر السنه جمهور و در کتب رجالیه مسطورست بالجمله جناب او مرجع علما و فضلا و ملجأ و ملاذ خاص و عام بود تکمیل علوم و فنون از

حضرت والد ماجد خود علمه آقا حسین خوانساری و از آخوند ملاً محمد تقی مجلسی رضوان الله علیهما فرموده و باقصای مراتب اجتهاد و اعلاى مدارج صلاح و سداد فائز شد همواره بدرس و افاده اشتغال داشت از مصنّفات شریفه اوست حاشیه شرح لمعه که بهترین حواشی است و نظیر ندارد و حاشیه

بر کتاب خفری و تعلیقات و حواشی بر کتاب شرایع الاسلام و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۹۵

حاشیه شرح مختصر الاصول عضدی که صاحب روضه بهیّ در وصفش آورده: و له حاشیة شرح مختصر الاصول للعضدی مشتمل علی تحقیقات لم یسبق الیها احد، مهذب منقح حقیق ان یکتب بالنور علی صفحات و جنات الحور، باز گفته: و هذا الشیخ معروف بالتحقیق و تنقیح المطالب و الصواب فی المسائل و قلّة الخطاء و الزلل کثیر - الاشتغال بالتصنیف و التألیف و التدریس انتهى.

و از تلامذه آن جناب جماعتی از علمای مجتهدین و فضلی کاملین اند، از آن جمله آقا محمد اکمل اصفهانی والد آقا باقر بهبهانی و هم از آن جناب روایت داشته و از آن جمله فاضل کامل ملّا محمد بن فرج معروف بملّا رفیع مشهدی و از آن جناب روایت داشته کذا قیل، و دیگر از علمایند که ذکر آنها در اینجا موجب تطویل است و در کلام یکی از شعرای عجم متخلّص بفتح تاریخ وفاتش چنین یافته شد قطعه تاریخ:

مردمان را حکمة العین از نظر شد ناپدید	شد شفا بیمار از مهجوری آقا جمال
بی قواعد گشت مفتاح الفلاح اهل فضل	شد جمال الصالحین مخفی ز چشم اهل حال
داشت کافی از کلام وافیش شرح اصول	مشرق الشمسین دانش بود آن نیکو خصال
رفت چون در ماه صوم آن آفتاب از شهر علم	باز کرد ابواب جنت را برویش ذو الجلال
سال فوتش را بفتح هاتفی از غیب گفت	کرد ایزد با حسین بن علی حشر جمال

بنا بر این ظاهر می شود که آقای موصوف در ماه رمضان سنه احدی و عشرين و مائه و الف وفات یافت رحمه الله تعالی. و نیز فاضل کشمیری در نجوم السماء نسبت ببرادر آقا جمال خوانساری چنین گفته (ص ۱۹۳) «آقا رضی الدین محمد بن العلامه آقا حسین الخونساری عالم المعی و فاضل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۹۶

متکلم بود از تصانیف اوست حاشیه بر حاشیه خفیه بر إلهیات شرح تجرید، شیخ علی حزین در رساله سوانح عمری خود بعد ذکر فضل و کمال علمای آقا جمال خلف ارشد آقا حسین آورده که: دیگر فاضل عالی شأن آقا رضی الدین محمد است» (آن گاه عبارت را تا آخر آنچه در صفحه صح گذشت نقل کرده و گفته: رضی الله عنه) «صاحب روضات الجنات در حق آقا جمال چنین گفته (ص ۱۱۵):

«الاقا جمال الدین بن الفاضل المحقق الاقا حسین بن جمال الدین محمد الخونساری الاصل الاصفهانی المسکن و المنشأ و المدفن و الخاتمة کان فاضلا ملیا و و عالما محلیا و مجتهدا اصولیا و متکلما حکیما و مدققا مستقیما، ولد فی حجر العلم و رتی فی کنفه و جواره و اوتی من زهره و أنواره، و جلس فی صدر مجلسه کالبدر فی کبد السماء، و اقتبس من ضوء مدرسه کل مقتبس من الاصولیین و الحكماء، الیه انتهت ریاسة التدریس فی زمانه الاسعد باصفهان، و من بركات أنفاسه المسعوذة استسعدت جملة فضلائها الاعیان و نبلاء ذلك الزمان، و کان رحمه الله تعالی علیه فی غاية ظرافة الطبع و شرافة التبّع و ملاحاة الوضع و نظافة الصنع و صباحة الوجه و جلاله القدر و فساحة الصدر و متانة الرأي و عظمة المنزلة و الفضل و الشان، و کان هو و اخوه الاقا رضی الدین محمد الثانی تلوه أيضا فی جملة من الفضائل و الفواضل ابنی اخت سمینا العلامه السبزواری المتقدم ذکره بل المتلمذین عنده و عند والدهما المحقق الخونساری الاتی ترجمته انشاء الله و لهما الروایة ایضا عنه و عن غیره من فضلاء ذلك الوقت، و لم یزد صاحب الأمل فی وصفه بعد ترجمه له فی باب الجیم علی أن قال: المولی الجلیل جمال الدین بن الحسین بن جمال الدین محمد الخونساری عالم فاضل حکیم محقق مدقق معاصر له مؤلفات انتهى و قال صاحب جامع الرواة

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۹۷

المعاصر له ایضا: جمال الدین بن الحسین بن جمال الدین خوانساری جلیل القدر عظیم - المنزلة رفیع الشان ثقة ثبت عین صدوق عارف بالاخبار و الفقه و الاصول و الحکمة له تألیفات منها شرح مفتاح الفلاح و حاشیة علی شرح مختصر الاصول و علی حاشیة الفاضل المولی میرزا جان علیه و حاشیة علی حاشیة الفاضل الذکی الخفزی و له تعلیقات علی تهذیب الحدیث و من لا یحضره الفقیه و شرح اللمعة و الشرایع و الشفاء و شرح الاشارات و غیرها مد الله تعالی ظلّه العالی و صانه و ابقاه اقول و حاشیة شرح مختصره المذكور کبیر جدا فی عدة مجلدات مشحونة بما لا مزید علیه من التّدقیقات و التحقیقات الاصولیة بل الفقهیة و الکلامیة منه و من غیره و كذلك تعلیقاته اللطیفه علی شرح اللمعة فانه ایضا کتاب کبیر مدون فی الفقه الاستدلالی ینیف علی سبعین الف بیت، و مجلدة طهارته فی نحو من عشرين الف بیت مع تمام الاستدلال و له ایضا شرح فارسی مبسوط فی مجلّدتین علی الغرر و الدرر کتبه بشارة سلطان عصره، و رساله فی شرح حدیث البساط، و اخرى فی النیة و رساله جلیله فی صلاة الجمعة کما اشیر الیه فی ترجمه جتنا السید ابی القاسم جعفر بن حسین الموسوی خوانساری الی غیر ذلك من الحواشی و الرسائل و اجوبة المسائل و یروی من لطائف طبعه المقدّس ایضا شیء کثیر بالنسبة الی الخواصّ و العوامّ بحیث لا یتحملها امثال هذه العجالة فلیراجع المحاول ایتها الی کتب التواریخ الفارسیة الّتی کتبت فی ذلك الزمان، و کان بینه و بین سمینا المجلسیّ قلیل کلام کما هو دأب اغلب المتعاصرين السّادس و العشرین من شهر رمضان المبارک سنه خمس و عشرين و مائة بعد الالف بعد وفاة والده المبرور بخمس و عشرين سنه تخمینا و دفن ایضا فی مزار تخت فولاد دار السلطنة اصفهان تحت قبة والده الّتی بناها السلطان شاه سلیمان و سیجیء زیاده بیان لحقیقه احواله الشریفه فی ترجمه والده المعظم المومی الیه انشاء الله»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۹۸

صاحب قصص العلماء بعد از ترجمه حال آقا حسین خوانساری در باره پسر او آقا جمال چنین گفته (ص ۲۰۸ نسخه مطبوعه بسال ۱۳۰۸):
«در بیان احوال آقا محمد بن آقا حسین خوانساری آقا محمد فرزند ارجمند آقا حسین خوانساری ملقب بجمال الدین و موصوف بمحقق خوانساری در تحقیق و تدقیق بی نظیر و عدیل است و از ملّا محمد تقی مجلسی اجازه دارد و تألیفات او تعلیقه بر شرح مختصر اصول و تعلیقه بر شرح لمعه که در غایت متانت و تدقیق و تعلیقه حاشیه بر خفری بر إلهیات شرح تجرید قوشچی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی. گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تأنیث بود و او بتذکیر ادا کرده بود یا بعکس، پس در این باب باو ایراد کردند جواب گفت: الامر فی التذکیر و التأنیث سهله، پس لفظ سهله را نیز مؤنث آورد.

و در سالی ملّا محسن فیض خواست که بزبارت بیت الله رود از کاشان حرکت نمود وارد اصفهان شد و بر آقا حسین میهمان شد پس آقا جمال در مجلس حضور بهم رسانید ملّا محسن مسئله از آقا جمال سؤال کرد آقا جمال از عهده جواب بر نیامد و تا آن وقت غالب اوقات را ببطالت می گذرانید پس ملّا محسن دست بر دست زد و گفت: حیف، در خانه آقا حسین بسته شد، پس این سخن در آقا جمال تأثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس ملّا محسن از مکه مراجعت کرد و بخانه آقا حسین آمد و با آقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت شده پس گفت که: این آقا جمال غیر آن آقا جمال است که ما پارسال او را دیدیم.

و در زمانی برای آقا جمال شام حاضر کردند در حالتی که آقا مشغول بمطالعه بود پس خوان را در آنجا گذاشتند و آقا هیچ ملتفت نشد تا آنکه به یک دفعه اذان صبح بلند شد آقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت که: چرا دیر آوردید؟

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۹۹

گفتند که: ما اول شب آوردیم و شما ملتفت نشدید.

و هر سالی چهار هزار تومان پادشاه باقا می داد که آقا قضاوت کند پس در زمانی یکی از اعیان در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسئله از او سؤال کرد آن جناب جواب نگفت و گفت اکنون نمی دانم پس شخصی دیگر آمد و سؤالی کرد همان جواب را شنید تا چهار نفر که چهار مسئله سؤال کردند و جواب «لا ادری» شنیدند آن کس که از اعیان دولت بود گفت که شما سالی چهار هزار تومان می گیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سؤال میکند شما می فرمائید که نمی دانم آقا جمال فرمود که من آن چهار هزار تومان را برای آن چیزهایی که می دانم می گیرم و اگر برای آنچه نمی دانم بگیرم خزینه پادشاه وفا بآن نمی کند رحمه الله علیه و علی علمائنا الماضین».

ناشر لوای حدیث و رجال و باسط بساط احادیث پیغمبر و آل حاج میرزا حسین نوری قدس الله تربته الزکیّه در خاتمه کتاب شریف مستدرک الوسائل ضمن ذکر مشایخ سید مهدی بحر العلوم طاب ثراه نسبت باقا جمال خوانساری (ره) این عبارت را گفته (ج ۳، ص ۳۸۴):

«و ثانیهم - المحقق جمال الدین محمد خوانساری العالم المدقق النقاد صاحب التصانیف الرأفة الّتی یعلم منها جوده فهمه و حسن سلیقته و صفاء - ذهنه خصوصا فی فهم ظواهر الاحادیث کما یظهر من ترجمته مفتاح الفلاح و ما علّقه علیه من الحواشی و مزاره الّذی آلفه للسلطان شاه سلطان حسین حین توجه الی زیارة الامام علی بن موسی الرضا علیهما السلام و توضیحه لالفاظ الزیارات من الجامعه و غیرها بما لا یوجد فی غیره من المؤلفات فیما أعلم و رسالته فی اصول الدین بالفارسیّه و شرحه الغرر و الدرر للآمدی و غیرها و کانت امّه أخت المحقق السبزواری صاحب - الذخیره توقی فی شهر رمضان من سنه ۱۱۲۵».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۰

(سید بزرگوار مرحوم سید حسن صدر در بغیة الوعاة فی طبقات مشایخ الاجازات) در اوائل طبقه ثانیه «۱» هنگام معرفی مشایخ سید بزرگوار میر ابراهیم بن میر محمد معصوم حسینی پدر صاحب کرامات سید حسین قزوینی (ره) گفته:
«عن جماعة من الاعلام، العلامة المجلسی و المحقق جمال الدین خوانساری المتوفی سنه ۱۱۲۵ خمس و عشرين و مائه بعد الالف فی شهر رمضان».
ادیب فاضل شیخ محمد علی سهوری قدس سره در کتاب شریف عدّة الخلف فی عدّة السلف در فصل دوم که در ذکر فقهای قرن دوازدهم هجری است در باره مؤلف چنین گفته (از نسخه مکتوب بخط مؤلف (ره) که متعلق بنگارنده است نقل شد):

«و ابن الحسین العلم الخنساری محمد جمال دین الباری»

و نسبت ببرادرش نیز بعد از ابیاتی چنین گفته:

«و ابن حسین قدوة الابرار محمد رضینا الخنساری»

و نسبت بوالد ماجدشان در فصل سوم چنین گفته:

«و ذو المشارق الحکیم الداری حسین المحقق الخنساری»

سید علیخان مدنی (ره) در سلافة العصر نسبت باقا حسین خنساری (ره) چنین گفته (ص ۴۹۹):

«و منهم الاغا حسین الخنساری علامه هذا العصر الّذی علیه المدار و إمامه الّذی تخضع لمقداره الاقدار».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۱

مامغانی (ره) در تنقیح المقال گفته (ج ۱، ص ۲۳۰):

«جمال الدین بن الحسین بن جمال الدین محمد الخونساری أمحلّ ترجمته إمّا فی باب محمّد او باب الالقاب و لکنّا ذکرناه هنا یعنی حرف الجیم تبعاً لجامع الرواء و جهات أخری، الضبط الخونساری بالخاء المعجّزة المضمومة بعدها و او ثمّ نون ساکنه ثمّ سین مهملة ثمّ ألف ثمّ راء مهملة ثمّ یاء نسبة الی خونسار و هی بلدة من بلاد العجم بین اصفهان و قم و کرمان و کاشان منها الی کلّ منها أربعة مراحل او خمسة قال فی تکملة امل الأمل: أنّه عالم فاضل حکیم مدقّق معاصر له مؤلفات انتهى و قال معاصره المولی الحاجّ محمّد الاربذیلیّ (ره) فی جامع الرواة: أنّه جلیل القدر (آن گاه عبارت او را تا آخر چنانکه نقل کردیم نقل کرده و گفته): و قد اّرخ فی روضات الجنّات وفاته بسنة الف و مائة و خمس و عشرين و يظهر من بعض موادّ التاريخ فی موته أنّه توفی سنة الف و مائة و احدى و عشرين».

نگارنده گوید: مراد بماده تاریخ مزبور همانست که از نجوم السماء نقل کردیم فراجع ان شئت.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) در کتاب «الفوائد الرضویة» گفته (ج ۱، ص ۸۳):

«جمال الدین بن الحسین بن جمال الدین الخونساری الاصفهانی - عالم محقّق مدقّق حکیم متکلم فقیه نبیه جلیل القدر عظیم المنزله رفیع الشأن صاحب تصانیف رائقه که از ملاحظه آنها معلوم می شود جودت فهم و حسن سلیقه و صفاء ذهن او، خصوص در فهم ظواهر احادیث و تراجم چنانکه ظاهر می شود از ترجمه او بر مفتاح الفلاح و تعلیقات او بر آن کتاب و مزاری که بجهت شاه سلطان حسین تألیف کرده هنگام توجّه او بزیارت حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه السلام و توضیح او بر الفاظ زیارات و آن نسخه کوچکی است که نزد شیخ خود ثقة الاسلام آقای حاج میرزا حسین نوری رحمه الله می دیدم که هنگامی که از نجف اشرف بکربلا مشرف می گشت با خود بر میداشت و نیز آقا جمال الدین مرحوم ترجمه کرده کتاب الله مجید و صحیفه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۲

سجادیّه را و شرح کرده بفارسی غرر و درر آمدی را و حواشی و تعلیقات نوشته بر تهذیب و فقیه و معالم و شرح لمعه و شرح شرایع و شرح مختصر الاصول و شفاء و شرح اشارات و غیرها و رساله بفارسی در اصول دین تصنیف کرده و بالجمله والدهاش خواهر محقّق سبزواری صاحب ذخیره است و والدش محقّق خونساری، متولد شد در حجر علم و تربیت شد در کنف فضل، و خطّ شریفش را من زیارت کردم بسیار شیرین و جید بود و در آخر آن اسم شریف خود را نوشته بود (جمال الدین محمّد بن الحسین الخونساری) و خاتم شریفش بر آن نقش بود باین عبارت (یا من له العزّة و الجمال)».

و در «الکنی و الالقاب» گفته (ج ۲، ص ۱۳۷):

«جمال الدین يطلق علی جماعه منهم المحقّق المدقّق الاغا جمال الدین محمّد بن الحسین بن جمال الدین محمّد الخونساری قال صاحب جامع الرواة فی حقّه: جلیل - القدر عظیم المنزله رفیع الشأن ثقة ثبت عین صدوق عارف بالاخبار و الفقه و الکلام و الاصول و الحکمة ثمّ عدّ تألیفاته و تعلیقاته منها تعلیقاته علی التهذیب و الفقیه و شرح اللعنة و الشرائع و الشفاء و شرح الاشارات و شرح فارسی علی الغرر و الدرر أقول: من راجع تصنیفاته یعلم منها جوده فهمه و حسن سلیقته و صفاء ذهنه خصوصاً فی فهم ظواهر الاحادیث كما یظهر من ترجمته مفتاح الفلاح و ما علّقه علیه من الحواشی و غیرها، کانت أمّه اخت المحقّق السبزواری الذی یأتی ذکره ان شاء الله تعالی، یروی عن والده المحقّق الخونساری الذی یأتی ذکره و یروی عنه السید ابراهیم بن میر معصوم الحسینی القزوینیّ (الی ان قال) و توفی الاغا جمال الدین فی ۲۶ شهر رمضان فی اصبهان سنة ۱۱۲۵ (غفکه) و دفن فی مقبره تخته فولاد عند قبر والده المحقّق و کان نقش خاتمه یا من له العزّة و الجمال (الخونساری) یأتی بعد ذلك».

و تحت عنوان «الخونساری» گفته (ج ۲، ص ۱۹۸):

«الخونساری باشباع الخاء المضمومة بلیدة قریبة من اصبهان بین جبال شاهقه و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۳

بصفوة مائها و حسن هوائها و کثرة فواکهها الطیبة یضرب المثل، ینسب الیها المحقّق الخونساری و ابنه الاغا جمال الدین رضوان الله علیهما».

نگارنده گوید: در سفینه البحار نیز در ماده «ج م ل» تحت عنوان «جمال الدین» (ج ۱ ص ۱۸۳) نظیر این بیانات را یاد کرده است و در هدیه الاحباب گفته (ص ۱۴۰):

«جمال الدین اطلاق می شود بر جماعتی از علما که یکی از آنها آقا جمال الدین بن المحقّق آقا حسین خونساری اصفهانی است که عالم محقّق مدقّق حکیم متکلم فقیه نبیه جلیل القدر صاحب تصانیف رائقه که از ملاحظه آنها معلوم می شود جودت فهم و حسن سلیقه و صفاء ذهن او، والدهاش خواهر محقّق سبزواری است وفاتش ۱۱۲۵ «غفکه» در اصفهان واقع شده مزار شریفش در تخته فولاد است نزدیک قبر والدش و اسم شریفش محمّد است و نقش خاتمش: یا من له العزّة و الجمال، روایت میکند عالم جلیل و سید نبیل صاحب کرامات باهره آسید حسین قزوینی صاحب معارج الاحکام فی شرح مسالک الافهام استاد علامه بحر العلوم از پدرش عالم متبحر آسید ابراهیم بن میر معصوم حسینی متوفی بقزوین سنه ۱۱۴۵ از آقا جمال الدین مذکور و آن جناب از والدش محقّق خونساری».

مرحوم آقا میرزا محمد علی مدرس خیابانی تبریزی در ریحانة الادب (ج ۱، ص ۲۲) گفته:

«آقا جمال خوانساری - مولانا محمد بن آقا حسین خوانساری الاصل اصفهانی المسکن و المدفن، عالم عامل حکیم محقق متکلم مدقق فقیه اصولی جلیل القدر عظیم المنزله و بجمال الدین و جمال المحققین و محقق خوانساری موصوف و باقا جمال معروف و مرجع استفاده اعیان علمای عصر خود بوده و از خال خود محقق سبزواری صاحب ذخیره و پدر نام برده خود که ترجمه حال هر یکی در محل خود از این کتاب مذکور است تلمذ نموده با ملاً میرزا شیروانی و علامه مجلسی و دیگر اکابر عصر معاصر و مصنفات بسیاری دارد ۱- اختیارات الایام و السعد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۴

النحس منها و من اللیالی و الساعات ۲- اصول الدین فی الامامه ۳- ترجمه الفصول المختاره علم الهدی ۴- حاشیه تهذیب الحدیث ۵- حاشیه شرایع ۶- حاشیه شرح اشارات ۷- حاشیه شرح لمعه ۸- حاشیه شرح مختصر الاصول ۹- حاشیه شفاء ۱۰- حاشیه من لا یحضره الفقیه ۱۱- شرح غرر و درر عبد الواحد آمدی ۱۲- شرح فارسی مفتاح الفلاح و غیر اینها که تماماً از صفای ذهن و جودت فهم و حسن سلیقه او حاکی و بر علو مراتب علمیه معقولی و منقولی او گواهی عادل هستند و در سال هزار و صد و بیست و یکم یا پنجم هجرت (۱۱۲۱ یا ۱۱۲۵ ه قمری) در بیست و ششم رمضان وفات و در قبه والد ماجدش که شاه سلیمان صفوی در تخت فولاد اسپهان بنایش کرده مدفون گردید و ظاهر امل الامل و روضات الجنات که صاحب ترجمه را در باب جیم نگاشته‌اند آنکه نام اصلی او جمال الدین بوده نه محمد و علاوه که در طی کلمات روضات اشارتی ببردش رضی الدین محمد هم رفته و مسمی بیک اسم بودن دو برادر مخالف عادت غالبی معمولی میباشد لکن چنانچه فاضل محدث معاصر و بعضی از دیگران هم موافق مشهور تصریح کرده‌اند مسمی به محمد است».

عالم جلیل مرحوم ملا عبد الکریم جزئی در تذکره القبور «رجال اصفهان» گفته (ص ۸۱):

«تکیه خوانساریها که وصل بتکیه مادر شاهزاده است در توی گنبد ایوان جلو آن قبر آقا حسین و آقا جمال خوانساری است قبر آقا حسین جلو است و آن بزرگوار از محققین علما و مجتهدین کاملین و در حق او گفته‌اند: استاد الكلّ فی الكلّ و استاد البشر بل العقل الحاد یعشر و در میان محققین کم نظیر و در فقه شاگرد آخوند ملاً محمد تقی مجلسی است و در حکمت و معقول شاگرد میرفندرسکی است و آخوند ملاً حیدر خوانساری صاحب زبده التصانیف، و اجازه از آخوند ملاً محمد باقر مجلسی و آخوند ملاً محمد باقر سبزواری و غیر ایشان دارد و خواهر سبزواری زوجه او بوده و در خانه سبزواری منزل کرده بود و شاگردهای او جماعتی از علمای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۵

محققین اند مانند آقا جمال و آقا رضی فرزندان ایشان و آقا میر محمد صالح خاتون آبادی داماد مجلسی و ملاً میرزا شیروانی و شیخ جعفر قاضی و سید نعمه الله جزایری و فاضل سراب و ملاً علی رضا تجلی شیرازی و غیر ایشان.

اوائل امر در مدرسه جنب مسجد شیخ لطف الله تحصیل می‌کرده و خیلی سخت بر او می‌گذشته از خودش نقل شده که شب زمستان یک لحاف پاره داشته دور خود می‌گرفته و توی حجره راه می‌رفته که از سرما آسوده باشد و آخر بجائی رسیده که گویند: منزل شاه سلیمان آمد شاه جبه جواهر نشانی پوشیده آقا دست زیر آن جبه کرده و تعریف نموده بعد از رفتن شاه جبه را فرستاد برای آقا با عذر خواهی.

و آن بزرگوار کتابهای خوب نوشته مشارق الشموس شرح دروس در طهارت است و ناتمام است و خیلی با تحقیق است، رساله در توحید، حاشیه بر شرح اشارات، و رساله مقدمه واجب در ردّ سبزواری، و رساله در ردّ بر مدقق شیروانی، و رساله‌های رفع شبهات، شبهه ایمان و کفر و شبهه استلزام و شبهه طفره و غیر اینها از حواشی شرح اشارات، و حاشیه جلالیه و غیر اینها.

و عمده زحمات او در کلام و حکمت بوده و استحکام قواعد ایمان و اسلام نموده و بواسطه او کسر سورت حکما شده و اشعار خوب و خطب و انشاءات خوب دارد و سنگ قبر او یشم گرانبها بوده و افغانها شکسته‌اند و بعد از مدتی سنگ آن تازه شده که خط سنگ او با قبر آقا جمال یکی است وفات او هزار و نود و نه و ماده تاریخ «امروز هم ملائکه گفتند یا حسین» و عبری «ادخلی جنتی».

و در جنب او قبر آقا جمال خوانساری ولد آقا حسین است که در فضل و کمال معروف و در علم حکمت و کلام و اصول و فقه دانا و در اصفهان ریاست تدریس با او شده خیلی از علما از مجلس درس او برخاستند و با آخوند ملاً محمد باقر مجلسی معاصر بودند و خودش نزد آقا حسین مرحوم والد خود و نزد آخوند ملاً محمد باقر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۶

سبزواری خالوی خود درس خوانده و معروف است از او شوخیها و خوش طبعیها بحیثیتی که شوخیها که نقل می‌شود و می‌گویند اگر از او نباشد هم نسبت باو می‌دهند مثل مرحوم حاجی محمد جعفر آباذهئی در این اواخر.

و صاحب کتابهای خوب است مثل حاشیه بر شرح لمعه که بسیار با تحقیق و پر فایده است و ترجمه مفتاح الفلاح شیخ بهائی در اعمال و ادعیه شبانه روزی خیلی پر فائده، حاشیه شرح مختصر، حاشیه بر شرح ملاً میرزا جان، و حاشیه بر حاشیه فخری، و حواشی بر کتاب تهذیب حدیث، و حاشیه بر من لا یحضر، و حاشیه بر شرایع، و حاشیه بر شفاء، و حاشیه بر شرح اشارات، و شرح فارسی بر غرر و درر، و شرح حدیث بساط، و رساله نیت، و رساله صلاة جمعه و غیر اینها، وفات او سنه هزار و صد و بیست و پنج.

و نقل شده که قبر مرحوم آقا رضی برادر کوچکتر آقا جمال پشت قبر آقا جمال است که عالم فاضل کامل، و دروس را شرح و صوم و اعتکاف آنرا تمام نموده آثار فضل و تحقیق از آن کتاب ظاهر می شود و دور نیست زمان افغان مرحوم شده آثار قبر هم بنحو واضح معلوم نشده است.» نگارنده گوید: تنبیه بر چند امر در اینجا ضرور است:

۱- اگر چه ترجمه حال آقا حسین خوانساری و آقا رضی خوانساری مورد بحث ما نیست با وجود این تمام کلام مرحوم جزئی را که بترجمه این دو نفر نیز شامل است نقل کردیم برای این است که این مقدمه مشتمل بر مختصری از ترجمه پدر و برادر شارح این کتاب نیز باشد چنانکه در برخی از موارد دیگر نیز نظر باین نکته عباراتی نسبت بآن دو نفر از سائر علمای تراجم آورده ایم فتفتن.

۲- ناگفته نماند که حدس مرحوم جزئی در باره وفات رضی الدین خوانساری که شاید در زمان فتنه افغان بوده با تصریح شیخ محمد علی حزین باین که وی در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۷

جوانی در گذشته سازش ندارد چنانکه بر اهل دقت نظر پوشیده نیست.

۳- چون بیانات مرحوم جزئی که از کتاب تذکره القبور در باره مزار مرحوم آقا حسین و آقا جمال و آقا رضی نقل شد از روضات الجنات مأخوذ است مناسب می دانم که نص عبارت صاحب روضات را نسبت بمدفن و مزار ایشان در اینجا بیاورم و آن این است که در آخر ترجمه آقا حسین خوانساری (ره) گفته (ص ۱۹۸ چاپ اول):

«و توفی (ره) ایضا باصفهان فی آخر سنه تسع و تسعین بعد الالف من الهجرة كما فی حدائق المقربین و دفن فی مزارها الکبیر الواقع من وراء نهر زنده رود المعروف بتخت فولاد قریبا من بقعة بابا رکن الدین العارف المتقدم المعروف فأمر له السلطان الموصوف ببناء قبة عالیة علی مرقدہ الشریف و عمارة بقعته الزاکیة بأحسن ما یکون من تشریف.

و دفن بجانبه ایضا من غیر فاصله ولده الاقا جمال الدین كما شاهدناه بل من خلفهما الاقا رضی الدین كما نقله الثقات و کان لوح مزار الاقا حسین حجرا من یشم مرتفع القیمه فکسرھا الافاغنة الملعونون آیام غلبهم علی دار السلطنة اصفهان ثم جدّد علی قبره و قبر ولده الاقا جمال حجران مرمران کتب علیهما الماجریان بخطّ واحد مع أنّ فاصله بین وفاتیهما کثیر.

و من کرامه ذلك الموضع المطهر أنه لا یوجد فی ذلك المزار فضلا عن سائر مقابر الأقطار بقعة یکون اکثر روادا منه و ادوم هجومه لیدیه فکأنه من برکات نظر سمیه الامام المظلوم علیه حیث جعل أفئدة من الناس تهوی إلیه و الیه یشیر ایضا ما عن بعض شعراء ذلك العصر فی تاریخ وفاته بالفارسیة «امروز هم ملائکه گفتند یا حسین» و أمّا تأریخها بالعربیة فهو قوله سبحانه و تعالی «دخلی جنتی» و العجب أنها ایضا خاتمة سورة الفجر الّتی هی بلسان الاخبار سورة مولانا الحسین و ضمیر المؤنث خطاب لنفسه المطهرة فی مقام التأویل.»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۸

۴- ترجمه فصول المختاره که بقلم آقا جمال الدین خوانساری میباشد در این ایام یعنی همین سال جاری (۱۳۳۹) باهتمام آقای خان بابا مشار بطبع رسید و در مقدمه آن ضمن کتبی که باقا جمال خوانساری نسبت داده شده کتبی است بنام «حرز الامان و ثمره شجره حضرت سبحان، المسمی بموائد الرحمن فی تفسیر القرآن تاج التراجم موسوم بموائد الرحمن فارسی» و این کتاب بهمین دو نام در پشت جلد و در آغاز کتاب از نسخه چاپی آن نیز بعد از مقدمه و قبل از شروع بتفسیر معرفی شده است لیکن این کتاب بهیچ وجه باقا جمال ربط ندارد بلکه کتبی است که شخصی دیگر که خیلی گمنام و بی قدر و منزلت بوده و متوطن اصفهان نیز نبوده ترجمه کرده است و مرحوم میرزا محمد ملک الکتاب نیز در آخر نسخه مطبوعه آنرا باقا جمال نسبت داده و چنین معرفی نموده است «اما بعد چون کتاب مستطاب حرز الامان و ثمره شجره حضرت سبحان المسمی بموائد الرحمن فی ترجمه القرآن که جناب فخر المحققین و المدققین و المجتهدین جامع المعقول و المنقول و حاوی الفروع و الاصول مرجع الانام و حجة الاسلام مروّج اخبار و ناقد آثار و کاشف آیات قرآنی و عارف اسرار ربّانی المولی محمد بن حسین ملقب بجمال الدین و معروف باقا جمال و موصوف بمحقق خوانساری طاب ثراه حسب فرمان شاهنشاه ایران نادر شاه افشار از آغاز تا انجام بی زیاده و نقصان حرف بحرف و لفظ بلفظ از لغت عرب بزبان فارسی ترجمه و نقل کرده (تا آخر عبارت او).»

پر واضح است که آقا جمال باتفاق همه ترجمه نویسان بعد از سال هزار و صد و بیست و پنج زنده نبوده است پس چه طور ممکن است که نادر شاه که تاریخ جلوس بسطنتش هزار و صد و چهل و هشت میباشد تقاضای ترجمه قرآن را از او در زمان سلطنتش بکند و پیش از آن دست او باقا جمال نمی رسیده و اگر هم می رسیده آن قدر و منزلت را نداشته است که از مثل آقا جمال درخواست چنین مطلبی را کند و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۰۹

با قطع نظر از این قسمت هر که مقدمه آن کتاب را بخواند و مقدمات کتب آقا جمال را از نظر بگذراند و آن تعبیرات را که نسبت بخود و نسبت بشاه می آورد بدقت ملاحظه کند یقین خواهد کرد که آن کتاب مربوط باقا جمال نیست هر که می خواهد ملاحظه فرماید تا حقیقت امر بوی روشن شود.

(سید بزرگوار سید حسن صدر رضوان الله عليه در بغية الوعاء في طبقات مشايخ الاجازات در اواخر طبقه ثامنہ ضمن ذکر مشايخ قطب راوندی رضوان الله عليه گفته):

«و عن ابن شهر اشوب ايضا عن الأمدی صاحب غرر الحکم و درر الکلم ناصح- الدین ابی الفتح عبد الواحد بن محمد التمیمی الامامی الشیعی و قد شرح کتابه الآقا جمال الدین الخونساری للشاه سلطان حسین الصفوی بالفارسیة» (ارزش معنوی غرر الحکم و درر الکلم) از ملاحظه این مقدمه تا حدی روشن شد که کتاب شریف غرر الحکم و درر- الکلم چه اندازه ارزش و اهمیت دارد زیرا معلوم شد که آن مجموعه از کلمات طیبات امیر المؤمنین علی علیه السلام است و گرد آورنده و تضمین کننده صحت آن ابو الفتح عبد الواحد آمدی است و شارح آن جمال الدین محمد خوانساری است که شمه از مناقب هر یک از آن دو نفر در این مقدمه یاد شد و این وصف خود در معرفی آن کافی است زیرا «ما وراء عبّادان قریة» یعنی بالاتر از این وصفی در این مورد نمی توان یاد کرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱۰

نظر باین اهمیت علمای اسلام از قدیم الایام تاکنون مقام آنرا محفوظ داشته و استفاده از آن را مورد علاقه و پیشنهاد همّت و مطمح نظر خود گردانیده و خلفا عن سلف یعنی پدر بر پدر و نیا بر نیا نسخ این کتاب را فراهم می کرده و در دسترس استفاده خود قرار می داده اند بزرگترین شاهد برای این مطلب ملاحظه کثرت نسخ آنست زیرا چون بکتابخانه های عمومی و خصوصی جهان و مخصوصا بلاد اسلام که از حوادث روزگار و دستبرد تلف ایام سالم مانده و بنسل کنونی رسیده است نظر می کنیم می بینیم در غالب آنها چند نسخه و یا لاقلاً یک نسخه از آن وجود دارد و بعبارت دیگر چون مقایسه نسخ کتب با همدیگر می کنیم می بینیم این کتاب جزء دسته از کتب قرار می گیرد که مسلمانان به آنها ابراز علاقه زیادی کرده و در هر عصری برای تکثیر نسخ آنها و ابقای آنها از پیش آمدهای بد و آفات گوناگون وسائلی فراهم می کرده اند دلیل بر این مطلب وجود نسخ عتیقه و قدیمه این کتاب شریف است که بطور وفور در بلاد اسلامی مشاهده می شود و غالب این نسخ دارای مزیت هایی از جهت تصحیح و ترجمه و تذهیب و داشتن جلد های قیمتی قابل ارزش بلکه داشتن قاب چوبین و غیره میباشد و این خود کشف از کثرت علاقه و فرط محبت و ابراز قدردانی مسلمین نسبت بآن میکند و هو المقصود.

چون خوض در این قسمت خارج از گنجایش و ظرفیت این مقدمه است زیرا دامنه دراز دارد بلکه خود وضع رساله بلکه کتابی را لازم دارد که تا شخص بتواند بدقت لازم و وقت کافی بآن بپردازد بلکه تصدیق آنرا بعد از بیان نکته مزبور بتدریج و توجه خود اهل فضل واگذار می کنیم لیکن از باب خالی نبودن این مطلب از ذکر هیچگونه شاهدهی مثالی می آوریم و آن این که از جمله کتابخانه های عمومی بسیار بسیار کوچک و مختصر کتابخانه حضرت عبد العظیم است چون نگاه می کنیم می بینیم در میان کتب خطی او که از چند جلد معدود در نمی گذرد یک نسخه از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱۱

غرر و درر هست که مرحوم حاج سید احمد هدایتی پدر جناب آقای دکتر محمد علی هدایتی متوالی کنونی آستانه حضرت عبد العظیم در پشت آن بخط خود چنین نوشته است «کتاب موسوم به «غرر الحکم و درر الکلم» مشهور به غرر و درر آمدی که غیر از غرر و درر سید مرتضی و کتب دیگر باین نام است- این کتاب مجموعه کلمات قصار امیر المؤمنین علی علیه السلام تألیف امام عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد آمدی است- تقریباً چهل سال پیش روزی برای کاری بخانه مرحوم شاهزاده عین الدوله رفته بودم کتاب حاضر را بمن داد و گفت متعلق بآستانه مبارکه حضرت عبد العظیم علیه السلام است که پاره و اوراق بود من دادم آنرا صحافی و جلد کردند ببرید تحویل پدرتان بدهید کتاب را گرفته خدمت پدرم مرحوم میرور حاج میرزا هدایه الله متوالی باشی رحمه الله علیه بردم چون محلّی برای ضبط آن در آستانه نبود بخودم سپردند چند بار توفیق مطالعه تمام آن دست داد و اینک که بحمد الله تعالی و بهمت فرزند ارجمندم دکتر محمد علی هدایتی آستانه مبارکه دارای کتابخانه مجلّل و آبرومندی شده کتاب را تحویل کتابخانه می نمایم که در معرض مطالعه و استفاده عموم قرار گیرد توضیح آنکه صفحه اول ناقص بود خودم از روی کتاب خطی دیگر استنساخ نموده دادم بخط خوب نوشتند الحاج سید احمد هدایتی» اینک بنقل دو شاهد دیگر که در این باب شده است نیز می پردازیم و آنها بدین قرار است:

۱- در آخر بیانات سابق الذکر آقای دکتر حسن مینوچهر مذکور است:

«نسخ متعدّد خطی از این کتاب در کتابخانه های معتبر ترکیه و انگلستان و فرانسه و هندوستان و آستانه قدس رضوی و مجلس شورای ملی و مدرسه عالی سپهسالار موجود است که در صورت تمایل با مراجعه بفهرست کتابخانه ها و بخصوص بروکلن خصوصیات هر نسخه معلوم خواهد شد».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱۲

۲- آقای محمد علی انصاری در مقدمه ترجمه خود گفته:

«در قرون گذشته که صنعت چاپ در دنیا متداول نگردیده بود علمای عالیمقدار سلام کتب گرانبها و سودمندی را که مورد نظرشان قرار می گرفت با زحمات بسیار برای خود استنساخ می نمودند کتاب شریف غرر الحکم نیز از همان کتبی است که دانشمندان اسلامی در طی قرون گذشته نسخه های از آن برداشته اند که فعلاً در کتابخانه های بزرگ از جمله ایران موجود است که برخی از آنها که نگارنده رؤیت کرده اشارتی می رود تا ثابت گردد که کتاب غرر الحکم یکی از کتب مهمه ایست که مورد نظر و احترام علمای اعلام بوده است.

۱- یک نسخه بسیار نفیس با جلد و سرفصلهای طلا کاری در کتابخانه حضرت رضا علیه الصلاة و السلام موجود است که در فواصل هر یک از جملات یک ستاره طلا مقرر داشته‌اند و در سنه ۹۶۱ یعنی ۴۱۵ سال قبل در شهر مکه معظمه بدست کاتب آن بهاء الدین حسین خاتمه یافته و شماره نمره آن ۱۸۶ میباشد.

۲- نسخه دیگری بد خط در آن کتابخانه است طی شماره ۱۱۶۸ که تاریخ نگارشش ۵۱۷ یعنی ۸۵۹ سال قبل و با زمان خود مؤلف بسیار نزدیک است.

۳- نسخه دیگری که در کتابخانه مدرسه مرحوم سپهسالار است که تاریخ اتمامش ماه مبارک رمضان ۹۹۵ یعنی ۳۸۱ سال قبل در مدینه طیبه نوشته شده و شماره آن ۲۸۴۲ میباشد.

۴- نسخه دیگری با خط نسخ و نفیس و جلد طلا کاری بسیار عالی لکن بدون تاریخ طی شماره ۳۰۹۲ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است.

۵- نسخه دیگری در کتابخانه ملی آقای ملک طی شماره ۲۴۳۷ موجود است که نویسنده اش علی بن اسماعیل بن یوسف بن خمرتکین چلبی یا حلبی آنرا در شب ۱۳ شهر رمضان ۷۱۷ یعنی ۶۵۹ سال قبل در شهر بغداد بپایان رسانیده است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱۳

همچنین نسخه‌های خطی زیبای دیگری در قم و اصفهان در نزد علمای اعلام و مهره فن بخطوط مختلف دیده شد و از جمله یک نسخه خطی بسیار نفیس و زیبا در کتابخانه مبارکه زعیم الشیعه و محیی آثار الشریعه نایب الامام حضرت آیه الله آقای حاج آقا حسین بروجرودی متع الله المسلمین بطول بقائه دیده شد و موجود است» و مزایای نسخه خود را که ملاک ترجمه قرار داده است بعد از ذکر شماره عدد کلمات کتاب که در حدود پانزده هزار معین نموده چنین یاد کرده است.

۱- خط نسخه نسخ و بسیار زیبا و در سال ۱۰۷۰ یعنی ۳۰۶ سال پیش بدست نویسنده آن محمد سلیم نامی پایان یافته است.

۲- در اوایل و اواخر و اطراف صفحات آن حواشی و تعلیقات گرانبهری است از احادیث و اشعار و حکم که بمناسبت موضوعاتی نوشته شده است.

۳- صاحب اصلی آن که خود پیدا است یکی از علمای بزرگ و محدثین سترگ بنام میرزا عبد الجواد عقیلی بوده است آن را وقف خاص بر اولاد نموده و علت بدست آوردن آنرا بخط خود چنین بیان کرده گوید: در ایام سلطنت علی مراد خان زند در نجف اشرف در نزد مرحوم آقا سید مهدی طباطبائی اعلی الله درجته (که همان بحر العلوم معروف است) درس می خواندم روزی بزیارت مولی حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه مشرف پس از زیارت عرض کردم یا مولای من از شما کتابی می خواهم که از مواعظ خودتان بوده و حقیر از آن بهره مند شوم، از حرم مطهر که بیرون آمدم ملا معصومعلی کتابفروش درب صحن مرا صدا زد که فلانی بیا این کتاب را بخر که کتاب خوبی است و بقیمت ارزانی بما داد معلوم شد التماس حقیر در نزد حضرت امیر علیه السلام قبول شده و این عطا از آن حضرت است حرره فی النجف الاشرف ۱۲۰۸».

و نیز این اشعار بخط همان میرزا عبد الجواد عقیلی در وصف این کتاب نوشته شده است:

کجائی تو ای طالب تیز رای که جویای حقی ازین در آی
بینای دانشور از هیچ باب رفیقی نباشد بسان کتاب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱۴

کتابی چنین غمزدائی کجاست	همت غمزدا هم مسرت فراست
برآرد ترا سر ز خواب گران	شود رهنمایت سوی سروران
ز انجام و آغاز هر دو سرا	نماید ز مجرا و از ماجرا
کند پاکت ز لایش نفس دون	شوی از هداة و هم از مهتدون
کند آگهت هم ز سیر سلوک	ز سیر رعایا و سیر ملوک
ز اخلاق و اطوارت آگه کند	ز دل ریشه فعل بد بر کند
نماید بتو راه و رسم صواب	ز فقرت رهند کند کامیاب
ز جهل و ز اندوه و از سوء حال	رهند رساند بفیض زلال
ز نقصان رساند باوج کمال	ز اوج کمالت بقرب وصال
چو مادر نهد بر لبش شهد ناب	چو دایه دهد از بدت اجتناب
شوی گر مصاحب مرو را رواست	که همصحبتی نیک چون کیمیاست
چنین میوه مشکبوئی لطیف	نیاید مگر از نهالی شریف
نهالی است از کوثر آن خورده آب	که هر برگ آن مایه صد سحاب

نبی گفته او را بود باب علم
علی سرور جمله اصفیاست
ز کف بحر و کان و، ز دل کوه حلم
خود از اولیا برتر از انبیاست
وجود جهان بسته جود اوست
که آن همچو مغز و جهان همچو پوست
بود این همه رشحه زان سحاب
قلیلی از آن جمع در این کتاب»

آقای محمد علی انصاری ضمن بیاناتش در مقدمه گفته:

«و از عجائب روزگار است که چنین گنج گرانبھائی که واقعا آسمانی پر از شمس و طالع و اقمار و کواکب منیره است در طول نه قرن که یک صد و ده نفر از علما و دانشمندان بشرح و ترجمه کتاب مستطاب نهج البلاغه پرداخته‌اند چرا در اطراف این کلمات مقدس که هر یک از آنها دریائی از علم و حکمت و تأمین کننده سعادت دو جهانی بشریت است بشرح و دقت نپرداخته‌اند و بطبع و انتشارش اقدام نفرموده‌اند.

بلی تنها کسی که باین فکر افتاد و در این میدان قدم نهاد عالم حکیم مدقق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، مقدمه، ص: ۱۱۵

مرحوم آقا حسین محقق خوانساری اعلی الله مقامه متوفای ۱۰۹۹ است که باین کار اقدام کرد و شرح مبسوطی بر آن زد و بطوری که حاجی نوری در خاتمه مستدرک متذکر شده است آنرا در دو جلد ضخیم ترتیب داده است لیکن حاجی هر چه کاوش کرده است آن را نیافته و آرزمند دیدارش بوده است.

نگارنده هنگامی که این عبارت را از حاجی نوری دیدم بطمع افتاده و برای زیارت آن کتاب شریف بکتابخانه‌های مهم کشور در کار نامه نگاری شدم تا این که معلوم شد یک نسخه از آن که تا خاتمه حرف الف است در کتابخانه مبارکه مرحوم سپهسالار طی شماره ۳۲۸۰ موجود است گر چه کاتب در آخر نام خویش را اظهار نکرده است لکن از قرائن و شواهد پیدا است که خط زیبای خود مرحوم خوانساری است و این نسخه را یکی از علماء بنام محمد حسین بن نور الدین الحسینی الجزائری در سال ۱۱۴۸ در شهر لکنو از بلاد هندوستان بهنگام سیاحت دیده و شناخته و آنرا خریده بایران آورده است».

نگارنده گوید: استعجاب وی که در صدر کلام کرده است بجاست لیکن دو اشتباه بسیار بزرگ در باقی کلامش بنظر می‌رسد:

۱- شارح غر و درر آقا جمال خوانساری متوفی بسال ۱۱۲۵ هجری است نه پدر او آقا حسین متوفی بسال ۱۰۹۹ چنانکه صریح کلام اوست.

۲- نسخه مدرسه سپهسالار که نشان داده و آنرا خط زیبای خود مرحوم خوانساری دانسته است درست نیست بیانی که عن قریب ذکر می‌شود ان شاء الله.

امید افتخار جاودانی چون این کتاب شریف مجموعه از کلمات طیبات اقصی الأئمه و ابو الأئمه امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب سلام الله علیه است امید آنست که نشر آن مورد قبول و منظور نظر کیمیا اثر وارث الانبیا و خاتم الاوصیا بقیة الله فی بلاده و حجته الله علی عباده اعلی حضرت امام زمان محمد بن الحسن العسکری عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه که واسطه فیوضات الهی و رابطه کمالات نامتناهی است واقع شود و اگر چنین باشد زهی سعادت که مایه افتخار جاودانی و وسیله

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، مقدمه، ص: ۱۱۶

نیکنامی دو جهانی فراهم آمده بارزوی دیرینه و دولت سرمدی که منتهی آرزوی هر فردی از افراد شیعه است موفق و نائل شده‌ایم و تأمل در سعه فضل و کرم و عفو و اعماض آن حضرت امیدوار میکند که نیات مشوبه و اغراض دنییه دنیویّه و آایشهای متنوع و گوناگون ما مانع حصول این سعادت عظمی نگردد

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

از این روی با کمال عجز و نیاز از ساحت لطف و عنایتش امید قبول این خدمت و نظر مرحمت را داریم و بزبان حال و قال مضمون این بیت را خواستاریم:

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

(سپاسگزاری و عرض تشکر) نظر به آن که نگارنده نیز تا حدی در انجام امور طبع و نشر این کتاب شرکت دارد از این روی اصله از طرف خود و نیابه از طرف مؤلف و شارح رضوان الله علیهما که بطور حتم روح هر دو از این طبع و نشر خرم و شاد است از اولیای محترم دانشگاه که در تهیه وسائل طبع و اجازه نشر این اثر مفید اقدام و بذل مساعی فرموده‌اند عموما و از استاد بزرگوار جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر دام مجده خصوصا سپاسگزاری و تشکر میکند زیرا شخص ایشان عشق و علاقه مفرطی بکتاب شریف غر و درر آمدی دارند و نظر باین جهت چندین سال است که خواستار یک مجلد از نسخ چاپی آن از نگارنده هستند متأسفانه نگارنده با کمال اهتمام که بانجام اوامر ایشان داشته و دارد تاکنون نتوانسته است که مجلدی از نسخ مطبوعه آن را با شدت تماس و ارتباطی که با مطبوعات و مراکز فروش و نشر کتاب دارد فراهم نموده بمحضرشان تقدیم کند و از خجالت بیرون آید. تفصیل این اجمال آنکه کتاب غر و درر بیشتر از سه مرتبه چاپ نشده است:

۱- نسخه‌ایست که در سال ۱۳۳۱ هجری قمری در مطبعه سعادت که از مطابع دمشق شام است با نفقه شیخ محیی الدین صبری کردی بقطع نیم وزیری چاپ شده است، این نسخه بهترین چاپ این کتاب میباشد که با تعلیقات مفیدی نیز مذبّل گردیده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱۷

است متأسفانه این نسخه ناقص چاپ شده است یعنی فقط قسمتی از حرف الف در پنجاه و شش صفحه نیم وزیری بطبع رسیده است.

۲- نسخه‌ایست که بسال ۱۳۴۹ هجری قمری در صیدا در چاپخانه عرفان باهتمام عبد الرسول شراره و شرکاء او بقطع وزیری چاپ شده است.

۳- نسخه‌ایست که باهتمام محمد باقر بن ملاً موسی در بمبئی بقطع وزیری کوچک بطبع رسیده است.

بدیهی است که این مقدار نسخه برای مسلمانان عالم بلکه تمام دانشمندان عربی دان دنیا که می‌توانند از آن استفاده کنند کافی نیست لذا نسخ چاپی

آن در قلت مانند نسخ قلیل الوجود مخطوطه نادر و کمیاب، و تحصیل نسخه از آن موقوف بر تصادف و اتفاق است، پس اکنون جا دارد که نگارنده

شخص محترم ایشان را مورد مواجهه و خطاب قرار داده بگوید: استاد عالیقدر، اینک نسخه کتابی را که در نتیجه اقدامات مجدّانه شما و تشریح

مساعی سایر همکاران تان از اولیای محترم دانشگاه بزبور طبع آراسته شده است تقدیم داشته و از عهده خجالت دیرینه تا حدّی بیرون می‌آید و امیدوار

است که ان شاء الله در ظلّ توجه حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه بهمتّ اولیای محترم دانشگاه باقی مجلّات آن نیز عن قریب طبع و نشر شده مورد

استفاده عموم قرار گیرد.

چون نسخه اصل بخطّ ریز شبیه بشکسته نوشته شده و حکّ و اصلاح و جرح و تعدیل زیاد بوسیله خود شارح (ره) بعنوان تجدید نظر در آن بطور وفور

بکار رفته است و نظر باین امور استنساخ از آن و تهیّه نسخه برای چاپ امر بسیار مشکل و دشواری بود از این روی لازم می‌دانم چند نفر را که در این

امر با نگارنده تا حدّی تشریح مساعی نموده و بذل مساعدت و همکاری کرده‌اند اسامی ایشان را در اینجا یاد کنم تا هم تشکّری از ایشان کرده باشم و

هم وسیله ذکر جمیل و یاد بودی برای ایشان در نسلهای آینده باشد سبب دعای خیری گردد.

مگر صاحب‌دلی روزی برحمت کند در حقّ درویشان دعائی

و ایشان عبارت از سه نفرند:

۱- جوانی است درستکار و پاکیزه اخلاق بنام اسد الله فرزند ید الله جهانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱۸

متولّد قریه فامرین از بلوک بزچلوی اراک که یک دوره مقدمات عربی را بنحو متوسط تحصیل کرده و قسمتی از آنها را پیش نگارنده خوانده و دارای

خطّ نسخ و نستعلیق زیبا میباشد و نعمت سرعت قلم را نیز واجد است، این شخص بیشتر از همه در امر مزبور با نگارنده همکاری کرده است احسن

الله حاله و حَقّق آماله.

۲- حاجی محمد درزی رامندی لیسانسیه رشته منقول از دانشکده علوم معقول و منقول بسال ۱۳۳۷ هجری شمسی است که او نیز رنج زیادی در این

باب برده جزاه الله خیر الجزاء.

۳- سیّد محترم فاضل خدمت‌گزار بعلم و ادب آقا سیّد جواد مصطفوی خراسانی دام توفیقه است که زحمت استنساخ قسمتی از نسخه را کشیده و

چنانکه شاید و باید آنرا انجام داده است، شخص محترم ایشان علاوه بر حیات مرتبه از فضل و کمال دارای حسن سلیقه و جودت قریحه نیز میباشد

چنانکه کتاب «الکاشف» که اخیراً بقلم ایشان برای رهبری بکلمات نهج البلاغه تألیف و طبع شده است برهان قاطعی بر این مدعا میباشد و فقه الله لما

یحبه و یرضاه بحقّ أجداده الطاهیرین.

و در خاتمه از خداوند متعال مسئلت میکنم کسانی را که در نشر این اثر مفید همراهی و همکاری کرده‌اند کائنا من کان یعنی خواه از کسانی باشند که

نام ایشان را بردم و خواه از کسانی که نام ایشان را نبردم جزای خیر دهاد و در دنیا و آخرت ایشان را مقضی المرام و کامیاب گرداناد بحقّ محمد و آله

المعصومین علیه و علیهم السلام.

مبنای طبع بر اصل نسخه بوده است پوشیده نماناد که طبع این کتاب مبتنی بر نسخه ایست که از آغاز شرح بکلمات تا انجام کتاب همه بخطّ شارح

بزرگوار آن آقا جمال خوانساری (ره) میباشد بلی مقدمه کتاب بخطّ شخص دیگری است که نسخه کتابخانه مسجد سپه- سالار از اوّل تا آخر آن مجلّد

که قسمتی از کتاب است چنانکه در سابق بشرح و بسط کامل معرفی شد (رجوع شود بص لا و لب) بخطّ او میباشد و چند کتاب دیگر نیز بخطّ وی

دیده‌ام و بنظر می‌رسد که او کاتب و خطاط مخصوص آقا جمال (ره) بوده و موظّف بوده است که کتب و مؤلّفات وی را استنساخ و کتابت کند باری

نسخه اصل متعلّق بنگارنده است اینک برای نمونه صفحه آخر آنرا که مشتمل بر تاریخ اختتام

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، مقدمه، ص: ۱۱۹

شرح نیز میباشد عکس برداری کرده برای استفاده خوانندگان در پایان مقدمه درج میکند.

از ملاحظه این صفحه معلوم شد که احتمال عدم موقّیت شارح (ره) بشرح تمام کتاب که آقای ابن یوسف شیرازی داده (ص ۳۳ لِح همین مقدمه)

بی‌مورد است نظر باین امر نگارنده طبق مضمون «لا أطلب أثراً بعد عین» اکتفا بنسخه اصل کرده و در صدد تهیّه سایر نسخ یا مراجعه به آنها بر نیامد

زیرا آن عین باقی نسخ اثر است و با وجود اصل و اساس دنبال فرع و ظل رفتن کار عاقلانه نیست چه نیکو گفته‌اند: «چون که صد آمد نود هم پیش ماست» با وجود این با دو نسخه نظر به آن که هر دو در زمان حیات شارح (ره) نوشته شده است (نسخه کتابخانه مدرسه سپه سالار و نسخه دیگری که آن نیز متعلق بنگارنده و قسمتی از شرح یعنی از حرف باء تا آخر حرف قاف است) دقیقاً مقابله شد و باختلافی اگر بنظر رسید اشاره گردید، و همچنین دخالت در مطالب شرح نکرد حتی باضافه کردن ذیل صفحه و پاورقی نیز مگر در بعضی موارد، زیرا مقصود اصلی نشر این اثر است بقلم شارحش و بس، بلی آن مقدار تصرف که لازمه طبع و نشر کنونی است از اموری که معمول به است از قبیل سر سطر قرار دادن و خط متن را مغایر خط شرح چاپ نمودن و نظائر اینها از اموری که لا بد منه در این زمان است همه از ناحیه نگارنده است پس اگر در این امور سهو و اشتباه و خبط و خطائی باشد بروی متوجه است که نسبت بآن نیز با نهایت عجز و مسکنت از خوانندگان محترم امید عفو دارد زیرا که انسان محل سهو و نسیان است آلا من عصمه الله بلطفه و رحمته.

و از جمله تصرفات نگارنده عددگذاری در اول کلمات طیبات مذکوره در کتاب است که آن نیز نظر بقوایدی که بر اهل فضل و کمال پوشیده نیست بعمل آمده است و السلام علی من اتبع الهدی و کان تحریر ذلک شب چهارشنبه ششم ربیع الثانی ۱۳۸۰ هجری مطابق ۶ مهر ۱۳۳۹ شمسی.

میر جلال الدین الحسینی الارموی «محدث»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲

جلد اول

[پیشگفتار]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غرر و درر الفاظ و معانی سلسله آرای شاهد زیبای حمد و سپاس ایزد سخن - آفرینی است که بمیانجی کلمه دو حرفی «کن» انشاء سایر حروف و کلمات فرموده بجهت غواصان بحار لغات گوناگون هر یک را در افاده مضمون مفاد صدف گوهر معنی مراد نموده، و بقرار داد السنه مختلفه هر گروهی از ارباب لسان را در تقریر مطالب نهفته خویش بلغتی جلوه فرمای در مکنون خاطر غرض اندیش ساخته از برای گشایش کار - این و آن بمفتاح زبان مقال ابواب عرض مجاری احوال بر روی درماندگی همگنان گشوده، متکلم حکیمی که بحر آلالگی کلام معجز نشانش از گردآوری فرائد اسرار حکمت آثار در مقام تحدی بحدی بساط خودنمایی گوهر اعجاز چیده که مهره گردن غواصان بحرین فصاحت و بلاغت در قبول آن از پذیرفتاری منت بیکران آب گردیده، و عین الحیات بندگی درگاه عرش آستانش در اثابه حسنات بهر یک از جرعه نوشان زلال توحید بمثابه زندگی جاوید بخشیده که موج ابد اتصال مدتش خط بطلان بر صفحه روان پروری چشمه حیوان کشیده، صانع علیمی که بگوهر نگاری صنعت باهره‌اش سپر فراخ دامن دریا که از ترکهای موج بحر پیمای بافتگی یافته ته نشان است، و بر نگین آثاری قدرت قاهره‌اش قائمه تیغ سنگین بهای کوه که از جوش - چشمه سار آگیری شده بالوان جواهر معدنیّه مرصع بنیان، نحمده حمدا یلیق بکبریائه و نشکره شکرنا نستزید به غرر نعمائه و درر آلائه.

و بلبل معانی پرور بدیع بیانی درود سرای گلشن نعت بیقیاس رسول اعجاز - قرینی است که تار مقدار نامتناهی بگلدسته بندی ازهار آیات بیناتش وفا نمی تواند نمود، و رشته رسای اعداد با وصف لاتناهی بگوهر کشی فضایل ذات مبادی صفاتش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳

رسا نمی تواند بود، و الا منزلتی که نگین خاتم بالادستی مرتبه‌اش فیروزه چرخ برین است، و مهر سپهر معجز نمائی کوبه‌اش شق ماه بدست اعجاز در آستین، روحانی خلقتی که قطع نظر از دنیا کردن برهانی است قاطع بر علو همت خدادادش، و ظل و سایه - نداشتن دلیلی است روشن بر نور سرشتی طینت علیین نژادش، آفتاب فلکی سایه نور - عالم آرای وجود بی‌مثالش، و مرتبه ملکی نخستین پایه درجات والای جاه و جلالش، طغرای منشور باهر النور رسالتش: بسم الله الرحمن الرحيم، و آیت غرآی ظهور مراتب نامحصور عظمت و جلالش: وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ مَّاهِجَةٍ «۱» علم آفتاب پیکر معجزات و شقه «۲» لوی حجت پرور خوارق عاداتش شق قمر، برهان قوی بنیان نبوت و سر علم رباب آیات بیناتش بازوی خیبر گشا و پنجه خورشید نمای حضرت امیر المؤمنین حیدر.

زهی معجز بیانی که کلام حکمت نظامش دیباچه کتاب کلمات اعجاز آیات الهی است، و غرر و درر کلمات لا کلامش عنوان صحیفه رسالات حق بینات رسالت پناهی، رضوان دربانی که در مدینه علم بودن از کتاب تمام اجزای فضل و کمالش بایی است، و قبه والای گردون از قلزم رفعت و دریای برتری پایه جاه و جلالش حبایی، علیه و عترته الطیبه الطاهره اشرف صلوات الله و افضل تسلیماته و تحیاته الظاهره «۳» الباهره. اما بعد بر شیرازه بندان صحیفه دانش و رقم نگاران صفحه بصیرت و بینش پوشیده نماناد که چون کتاب غرر و درر تألیف فاضل اوحدی عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد آمدی تمیمی باعتبار اشتغال بر کلمات حکمت آیات برگزیده جناب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴

کبریا، سلطان سریر ارتضا، تکیه فرمای چاربالش خلافت الهی اساس، بی‌توسط احدی از آحاد حق ناشناس ناس، مقتدای کافه انام، حضرت امیر المؤمنین علیه و آله شرافت - الصلاه و السلام، جامع بسی از مواظب جامعه و حاوی بسیاری از نصایح نافع ساطعه است و نواب کامیاب اعلی حضرت،

گردون حشمت، سپهر شوکت، آفتاب منزلت، مشتری سعادت، بهرام صولت، کیوان رفعت، خورشید افق سروری، درّی فلک نیک اختری و روشن- گوهری، مطلع ایوان عدل و احسان، شاه بیت قصیده غرای سلاطین زمان، آفتاب سپهر سلطنت بنیان ظلّ اللّهی، نوبهار گلشن بی خزان خوقنت و پادشاهی، رافع بنای جهانبانی، ناصب لوای گیتی ستانی، عنوان صحیفه کامله کشور خدائی، فهرست مجموعه جامعه جم حشمتی و دارائی، زینت افزای نگین نامداری، سریر آرای بارگاه سلطنت و کامکاری، یگانه گوهر بحرین لیالی و ایام، فروزنده اختر مشرقین ایمان و اسلام، شیرازه اوراق تمام اجزای کتاب اقبال، شمس ایوان والای جاه و جلال، غنچه گشای گل هر گونه مراد، گلدسته بند گلزار همیشه بهار عدل و داد، گردون وقاری که آفتاب بی زوال سلطنت باهره‌اش از مشرق اقبال دمیده، و اختر سعادت پرور پادشاهی و سروریش «۱» باوج مراتب والا درجتی و ذروه معارج برتری رسیده و از آن زمان که بهار عشرت- آثار دولت قاهره‌اش چمن آرای گلشن زمانه گردیده غنچه تنگدلی افسرده خاطران هر گل زمین بساط شکفتگی و انبساط چیده، عدو شکاری که اعادی دین و دولت اگر چون ستاره طالع وارون خود باسماں رفته‌اند که تیغ ظفر نیامش مانند هلال تابان بر گردن آن بد اختران سوار است، و دشمنان ملک و ملت اگر شاخ بر آورده پس از قرنی چون گاو زمین از بیم بزمین فرو شده‌اند که ماهی خنجر خون آشامش بر سر آن تیره بختان تبه روزگار فرمان فرمای اقتدار است، پیر و جوان سپاه نصرت دستگاهش بهر جانب که روی آرند چون تیر و کمان از هدف سینه دشمنان نشان گیرند، و زیر- دستان «۲» لشکر ظفر اثرش اگر همت والا نهمت بر قلعه گشائی حصار سپهر دوار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۵

گمارند از قبضه دبیر چرخ و قوس آسمان تیر و کمان ستانند، از بیم بازخواست شحنة سیاستش در قورق معاصی اگر مردمان جرأت آن ننمایند که جامه محرّمات بپوشند بجاست، و از اندیشه سخت گیری قهرمان قهر و سطوتش در منع از ملاعب و ملاهی اگر قمریان بتوهم ایهام لفظ قماری پراکنده از یکدیگر گشته جمعیت خود را از هم بپاشند رواست، باد دستی کف احسان گوناگونش در شیوه جهانگردی گرو از باد جهان پیما برده، و بالانشینی کوبه اقبال روز افزونش در جولانگاه عالم گیری گوی- مسابقت از خورشید عالم آرا ر بوده چون مردمک دیده بدیده اهل تماشا سپرده، باریک معاشان زمانه از درّ پاشی ابر همت بیکرانش چون رشته گوهر غرق احسانند، و تنگدستان روزگار از گهر بخشی کف برّ و امتنانش چون حلقه انگشتی در زیر بار سنگین جواهر الوان، دخل ابر نیسان با همه در افشانی بخرج گهر بخشی بحرین دست و دل گشادش برابر نتواند گردید، و بدیهه فریاد رسی کوه بلند مکان با همه حاضر جوابی بدادرسی عدل و داد خدادادش نتواند رسید، باسط بساط امن و امان، پشت و پناه کافه اسلامیان، السلطان بن السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان، ابو المظفر شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان لازالت غر- کواکب نعمه الزاهره زینة لسماء السلطنة البهیة العظمی، و درر در آری مننه الباهره حلیة لاعناق دعاء الدولة العلیة الکبری، بنا بر آنکه همواره جویای سخنان حقایق- نشان خصوصاً جوامع کلم منقوله از اهل بیت عصمت علیهم صلوات الله الملك المتان می‌باشند و باین تقریب دلپذیر علم بفوائد کتاب مستطاب مزبور بهم رسانیده از آنجا که بمقتضای شیوه مرشدانه عنایت گستری ارشاد طویف انام را که لازمه رعایت قواعد رعیت پروریست لازم می‌دانند مناسب چنین دیده‌اند که پرده نشینان مضامین صدق- آئین کتاب مسطور از سرا پرده لغت عربی که راه یافتن بان اختصاص بخواصّ دارد برآمده در عیانکده لهجه فارسی جلوه ظهور نمایند که کافه انام از خواصّ و عوام

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۶

از فواید آن مستفید گشته و ثواب آن پروردگار فرخنده آثار واصل و متواصل گردد لهذا حسب الامر الاقدس الاعلی مقرر فرمودند که نیازمند رحمت بیدریغ کردگاری داعی دوام دولت قاهره ابدیه جمال الدین محمد خوانساری بطریق مأمور شرح- نگار کتاب حکمت آداب مزبور گردد و در عبارات غامضه و فقرات مشکله آن که محتاج باشند بکشف و بیان اکتفا بترجمه ننموده بر وجهی که باید تقریر و تفسیر مراد و ایضاح و افصاح مقصود نماید لاجرم با وجود عدم استطاعت و قصور بضاعت بحکم «المأمور معذور» بشرح کتاب مزبور بر نهجی که منظور نظر خاطر ملکوت ناظر والا و مطمح بصر اندیشه جهان پیما بود پرداخت، مأمول آنکه بر وجهی احسن در آئینه توجه نمای استحسان خاطر اشرف حقایق مأمون چهره گشای حسن قبول گردد و چون خطبه کتاب مسطور کلام مؤلف است و چندان غرضی بذکر اصل عبارات آن و تطویل کلام بشرح آن متعلق نبود لهذا در آن بذکر خلاصه ترجمه آن اقتصار نمود و الله المستعان فی کلّ باب، و علیه التوکل و الیه المرجع و المآب.

ترجمه خطبه کتاب

شکر و سپاس معبودی سزااست که بهمراهی توفیق ما را بجاده طریق معرفت خویش رهنما گردیده، و بسبب آراستگی ما بزبور توحید او ما را بر همه بندگان دیگر مزیت بخشیده، حمد میکنم او را بر نعمای جداگانه و آلالی توامانش، حمدی که قاصر باشد از وصول بنهایت آن اندیشه‌های جهانیان، و عاجز ماند از شمردن احاد آن دریافتهای عالمیان، و گواهی می‌دهم که نیست معبودی مگر خدا، تنهاست نیست انبازی از برای او، مثل گواهی کسی که گویا باشد براستی زبانش، و پر باشد از اعتقاد بحق دل اخلاص نشانش، و گواهی می‌دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله برگزیده اوست از میان سایر عباد، و رسول دعوت کننده براه راستی و سداد، فرستاده است او را برسالت در حالتی که همگی امتان پیرو مذاهب باطله بودند و تابع

یکدیگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۷

در گمراهیها، پس براهنمائی پیغمبر خود صلوات الله و سلامه علیه و آله شناسانید بایشان راههای واضح دین را، و روشن کرد از ایشان پله‌های یقین را، تا این که روشن گشت حق و درخشان گردید، و هلاک شد باطل و کشته شد، درود و رحمت الهی باد بر آن حضرت و بر آل و اهل بیت او که بر گزیدگان نیکوکارند، و بر صحابه او که برگزیده شدگان نیکو کردارند، رحمتی که منقطع نشود در اوقات شب و ساعات روز بعد از حمد و صلاة گفته است اسراف کننده بر نفس خود محتاج برحمت ربّانی عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد آمدی تمیمی - خوشنود باد ازو خدا:- پس بدرستی که باعث بر تخصیص فواید این کتاب و تعلیق آنها و جمع کلمات آن و تنمیق آنها چیز است که شاد گشته بآن ابو عثمان جاحظ از خود و شمرده آنها، و نوشته آنها در دفتر خود و تحدید کرده آنها، که آن عبارت از صد کلمه حکمت است که باعتبار تازگی مضامین و معانی رمیده از اسماع و جامع انواع انتفاع اند که آنها را جمع و ضبط کرده از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، پس با خود گفتم که خدایا بفریادرس مرا !! تعجب است از این مرد که علامه زمان و یگانه امثال و اقران بوده است با وجود تقدّم در فنون علم و برآمدگی بر ذروه مراتب فهم و نزدیکی او بصدر اوّل و بخش گرفتن او در فضیلت بسهم افزونتر و بهره بزرگتر چگونه نابینا گشته از بدر منیر و راضی شده از بسیار باندک؟! و آیا هست آنچه او ذکر کرده از جمله کلمات حکمت آیات آن حضرت مگر بعضی از کلتی، و اندکی از جلتی، و شبمنی از باران بسیار بزرگ قطره، و بدرستی که من با وجود گرفتگی دل و کوتاهی مرتبه از رتبه کمال و اعتراف بعجز از دریافت غایت رتبه افاضل از صدرهای پیشینیان و قصور از جریان در میدان ایشان، و کم وزنی نسبت باوزان آن سنجیده روشن، جمع کردم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۸

اندکی از حکمت‌های قصیره آن حضرت، و قلیلی از سخنان بزرگ منزلت آن والا رتبت را که لال و بی‌زبانند ارباب بلاغت از معارضه آن، و نومیدند اهل حکمت از آوردن مثل و مانند آن، و خدا داناست که نیستم من در این باب مگر مانند کسی که از دریا بکف آب برگیرد، و مثل شخصی که معترف بتقصیر باشد هر چند مبالغه در وصف آن نماید، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه آن حضرت - بر او باد درود - بود جرعه نوش از سرچشمه علم نبوی و جمع کننده میان هر دو پهلوی خود علم الهی را چنانکه خود او می‌فرماید و قول او حق و سخن او راست است بطریقی که رسانیده‌اند پیشوایان نقل: **إنّ بین جنبتی لعلماً جمّاً لو اصبّت له حملة، یعنی بدرستی که در میان دو پهلوی من جا گرفته علم بسیاری کاشکی می‌یافتم از برای او حاملان چند را که تاب حمل و توانائی تحمل آن داشته باشند و بتحقیق که من بجهت اختصار انداخته‌ام سندهای آنچه را جمع کرده‌ام و مرتّب ساخته‌ام بترتیب حروف معجم سخنان آنها، و گردانیده‌ام آنچه را موافق بودند با یکدیگر از اواخر حکمت‌های آن حضرت و مطابق بودند با هم از خاتمه‌های کلمات آن و الا رتبت مسجّع همراه یکدیگر، بجهت آنکه کلام سجع انتظام جا کننده‌تر است در گوشها، و گران قدرتر است در دلها و خاطرها، بجهت آنکه نفوس خواهان منظوم سخنان، و دوری گزین از منثور آنانند، تا این که آسان باشد حفظ و ضبط آن بر خواننده آن، و شیرین باشد لفظش در مذاق ناظر در آن و فراگیرنده از درّهای آن، با آنکه قطع و اختصار کرده‌ام اکثر آنها را از بیم کلفت درازی در حالتی که اکتفا کرده‌ام به آن چه در آن است شفا از اندوه، و بی‌نیازی از برای خداوندان عقل و ادب، و نام کرده‌ام این کتاب را «غر الحکم و درر الکلم» در حالتی که امیدوارم از جناب اقدس الهی حسن ثواب را، و پناه جوینده‌ام بحضرت ایزدی از هر عیبی، و نیست توفیق مگر بخداوند عالمیان، و بر اوست توکل من و بسوی اوست بازگشت من.**

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۹

ابتدای نقل کلام اعلی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
حرف ألف

از جمله آنچه وارد شده از سخنان معجز نشان حکمت بنیان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه از آنچه اول آن حرف همزه باشد که گاهی مجازاً او را الف هم گویند.
و اگر نه الف حقیقت است در آن حرف معلوم ساکن مثل حرف دویم باء و تاء و ثاء، و حرف ساکن در اوّل کلام عرب واقع نمی‌شود بلکه مشهور اینست که ابتدا بساکن محال است پس آنچه از این جنس در اوّل کلام واقع شود آن همزه است مثل حرف اوّل «اب» و «اخ»، نهایت آنها گاهی مجازاً الف نیز گویند از آن جمله است قول آن حضرت علیه السلام:

۱

الدین یعصم.

دین نگاه می‌دارد یعنی رعایت دین و اهتمام در امور آن نگاه می‌دارد این کس را از حسرت و ندامت روز جزاء، و این ظاهر است، و همچنین از خفت و ذلت در دنیا، زیرا که دیندار نزد خلائق نیز عزیز و محترم باشد، و اگر آزار و اذیتی هم در راه دین بکسی برسد در نظرها خوار و بی‌اعتبار نگردد بلکه در نظر حقیقت بین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰

در علوّ قدر و سموّ رتبه او افزایش.

۲

الدنیا تسلّم.

دنیا خوار میکند یعنی حرص در طلب دنیا و قصر اوقات بر سعی در تحصیل آن خوار میکند این کس را در دنیا و عقبی، پس اگر کسی مشغول طلب امور دنیا شود باید که بعد از فراغ از لوازم سعی در مهام آخرت باشد.

و ممکنست که مراد ذم طلب دنیا باشد مطلقا هر گاه منظور مجرد دنیا باشد مثل جمع زخارف دنیوی یا تحصیل جاه و اعتبار از برای تفوّق بر امثال و اقران و زیادتى و غلبه بر ایشان، اما اگر منظور از طلب دنیا نیز تحصیل ثنوبات اخروی باشد مانند طلب مال بقدر ما یحتاج خود و عیال که واجب است شرعا، یا زیاده بر آن نیز از برای توسعه بر ایشان و اطعام صادرین و واردین و بذل بفقرا و مساکین و صرف در حجّ و زیارات و سایر سبل خیرات، یا تحصیل جاه و اعتبار از برای تمکّن از امر بمعروف و نهی از منکر و اعانت فقرا، و منع جور اقویا، پس آن در حقیقت طلب دنیا نیست بلکه از طرق سعی در آخرت و شعب آن خواهد بود که عقلا و شرعا ممدوح و مستحسن است.

۳

الدین یجلّ، الدنیا تذلّ.

دین بزرگ میکند و دنیا خوار می‌گرداند، این دو فقره نیز نزدیک بدو فقره سابق است و محتاج ببیان دیگر نیست.

۴

الدنیا آمد، الآخرة أمد.

دنیا مدتتیس در گذرنده، و آخرت زمانیسست پاینده، پس هر که را اندک بصیرتی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱

باشد باید که اهتمام او در امور آخرت باشد نه دنیا.

۵

العلم ینجد، الحکمة ترشد.

علم و دانش بلند می‌گرداند صاحب خود را، و حکمت باعث رشد و راه یافتن او می‌شود و مراد بحکمت نیز دانستن علوم دینیّه و معارف شرعیّه است و گاهی عمل نیز در مفهوم آن اعتبار می‌شود پس بمعنی علم با عمل باشد، و بنا بر معنی اخیر ظاهر است که سبب تامّ است از برای رشد و راه یافتن بمبتغا و متمنّا از سعادت ابدی و ثنوبات سرمدی، و بنا بر معنی اول اگر چه سبب تامّ نیست اما فی الجملة سبب و باعث است و اطلاق سبب و باعث بر سبب ناقص نیز شایع و ذایع است.

۶

العدل مألوف، الجور عسوف.

عدل دلپذیر است و ستم از راه بیرون برنده است، ظاهر است که عدل دلپذیر و پسندیده است و مردم را بصاحب آن الفت و رغبت باشد، و ظلم و ستم چون سبب تنفر مردم از صاحب آن و دوری گزیدن از او می‌شود پس از راه بیرون برنده است یعنی صاحب خود را براهی می‌برد خارج از راهی که جاده سلوک مردم است.

۷

الصدق وسیلة، العفو فضیلة.

راستی وسیله فوز بخیرات و سعادات است، و عفو و در گذشتن از زلّات و تقصیرات مردم عین فضیلت و زیادتی محاسن و مکارم است.

۸

السخاء سجيّة، الشرف مزیة.

سخاوت از اخلاق پسندیده و خوبیهای خوش است، یا مراد اینست که سخاوت آنست که ملکه این کس شده باشد و در او ثابت و راسخ باشد، و شرف یعنی بلندی مرتبه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲

فضیلتی است یعنی آنست که باعتبار فضیلتی درین کس باشد نه آنکه باعتبار مال و جاه یا بلندی نسب و مانند آنها باشد.

۹

الحزم بضاعة، التوانی إضاعة.

دور اندیشی و عاقبت بینی سرمایه خیرات است، و سستی و کاهلی ضایع کردن عمر و فرصت.

۱۰

الوفاء کرم، المودة رحم.

وفا کرم است، و دوستی مهربانی و نرمیست، یعنی وفا بحقوقِ الهی و گزاردن آنها و بحقوق مردم و ادای آنها کرم است و هر که وفا بهمه آنها کند کریم است هر چند زیاده بر آنها دیگر کار خیری نکند بلکه در بعضی احادیث وارد شده که نهایت کرم همانست، و دوستی آنست که با مهربانی و نرمی باشد پس هر که چنین نباشد دوست نخواهد بود.

۱۱

التواضع یرفع، التکبر یضع.

تواضع و فروتنی کردن بلند می‌سازد مرتبه این کس را، و تکبر و بزرگ منشی نمودن پست می‌سازد آنرا.

۱۲

الحکمة عصمة، العصمة نعمة.

حکمت و دانائی نگهبان این کس است و مانع او از ارتکاب قبایح و محرمات و شرور و منهیات، و این نگهبانی و منع نعمتی است از جانب خدا و لطفی از او.

۱۳

الکرم فضل، الوفاء نبل.

کرم فضل است یعنی گرامی بودن باعتبار فضلی میباشد که در این کس باشد از حسن اخلاق و نیکوئی صفات و ستودگی اعمال و افعال، نه بجهت دیگر مانند جاه و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳

مال، و وفا نجابت است، یعنی آنست که کسی وفا بحقوق خالق و خلائق نماید و از عهده آنها در آید، نه بمال و جاه و علو نسب و مانند آنها، و ممکن که مراد این باشد که کرم یعنی جود و سخاوت فضل و افزونی مرتبه است و وفا نبل است یعنی علامت و نشان نجابت یا زیرکی و فطنت یا سبب افزونی مرتبه است زیرا که «نبل» بضم نون و سکون باء یک نقطه زیر بهمه این معانی آمده است.

۱۴

العقل زین، الحمق شین.

زیرکی زینتی است از برای این کس، و حماقت عیبی و ننگی از برای او.

۱۵

أصدق أمانة، الكذب خیانة.

راستگویی نشان امانت است، و دروغگویی دلیل خیانت.

۱۶

الانصاف راحة، الشرّ وقاحة.

عدل و دادرسی سبب راحتی و آسایش مردم است، و بدی و ظلم نشان کمی شرم و حیا.

۱۷

الجود ریاسة، الملك سیاسة.

جود و بخشش سبب ریاست و سرکردگی می‌شود چنانکه مشهور است که انسان بنده احسانست، پس صاحب جود را مردم اطاعت و انقیاد کنند و فرمانفرما باشد بر ایشان، و پادشاهی نگهبانی است، یعنی نگهبانی رعیت و حفظ و حراست ایشان که بمیامن دولت او در مهد امن و امان باشند.

۱۸

الامانة ایمان، البشاشة إحسان.

امانت ایمانست، و گشاده‌روئی احسان است، و مراد بفقره اول اینست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴

امانت مشتمل است بر ایمان و متضمن آنست زیرا که حقیقت امانت خیانت نکردن در حق دیگری و ادای آنست، و ظاهر است که هر که ایمان بخدا و یا رسول نداشته باشد خیانت کرده در حقوق ایشان و ادای آنها نکرده، پس کسی که در هر باب امانت داشته باشد البته کمال ایمان بخدا و رسول خواهد داشت، و غرض از این مدح صفت امانت است و اظهار این که ایمان نیز از شعب و اقسام آنست، و ممکن است که مراد این باشد که امانت و عدم خیانت در حقوق مالی ایمانست یعنی جزء عمده ایمانست، زیرا که امانت و عدم خیانت در حقوق مالی بر اکثر مردم دشوارتر است از سایر تکالیف شرعی چنانکه بتجربه معلوم است و در احادیث نیز وارد شده و بنا بر این اگر عمل در ایمان معتبر باشد چنانکه مذهب بعضی است و از بسیاری از احادیث نیز ظاهر می‌شود پس امانت جزء اعظم اصلی ایمان خواهد بود و اگر عمل معتبر در اصل ایمان نباشد بلکه ایمان مجرد تصدیق بخدا و رسول

باشد هر چند با عصیان باشد و اعمال در کمال ایمان معتبر باشد و آن احادیث بر آن محمول باشد چنانکه مذهب مشهور است پس «ایمان» در اینجا نیز بر ایمان کامل محمول شود یعنی امانت عمده اجزای ایمان کامل است، و مراد بفقره دوم اینست که گشاده روئی از افراد عمل احسان است زیرا که اکثر مردم را گشاده روئی خوشتر آید از سایر احسانها بلکه متوقع احسانی بغیر از آن نباشند، و ممکن است که مراد این باشد که احسان آنست که با گشاده روئی باشد پس احسانی که از روی انقباض و گرفتگی و ترش روئی باشد در حقیقت احسان نیست.

۱۹

الکریم أبلج، اللّیّم ملهوج.

کریم گشاده روست یا روشن رو و درخشنده جبین است، و این کنایه است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵

از این که معروف مردم است و واضح است بر ایشان مانند چیزی که درخشنده و روشن باشد، و لئیم خام و نپخته است یعنی اعمال و افعال او محکم نیست چنانکه بسیار می شود که بسبب بخل در اندک چیزی کمال زیان و خسران بخود می رساند.

۲۰

الفکر یهدی، الصّدق ینجی.

فکر و اندیشه می رساند این کس را بحق یا راه می نماید بآن، و راستی سبب نجات و رستگاری می شود.

۲۱

الکذب یردی.

دروغ گوئی بهلاکت می اندازد یعنی بهلاکت اخروی و بسیار است که سبب هلاکت دنیوی نیز می شود.

۲۲

القناعه تغنی.

قناعت توانگر می سازد باعتبار آنکه آدمی با قناعت محتاج بطلب نمی شود پس گویا توانگرست.

۲۳

الغنی یطغی.

توانگری سرکش می سازد و طغیان می آورد.

۲۴

الفقر ینسی.

پریشانی فراموشی می آورد یا بتأخیر می اندازد یعنی بسیار می شود که پریشان از راه هم و اندوه یا بسبب اشتغال بطلب مؤنت خود و عیال فراموش میکند ذکر خدا و سعی در امور آخرت را یا تأخیر میکند در آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶

۲۵

الدّتیا تغوی.

دنیا گمراه می گرداند زیرا که بسیار است که دنیا دار بآن فریفته شده مشغول ملامهی و ملاعب می شود و از آن راه از آخرت محروم می ماند پس از الطاف حق تعالی اینست که آدمی را قدر کفافی باشد که نه چنان فقیر باشد که پریشانی سبب فراموشی او و تأخیر سعی در طلب آخرت باشد، و نه چنان توانگر که توانگری سبب گمراهی او گردد.

۲۶

الشّهوه تغری.

خواهش چیزی حریص میکند این کس را بر آن و هر چند قبیح باشد قبح آنرا کم میکند در نظر او یا بالکلّیه بر طرف میکند.

۲۷

اللذّه تلهی.

لذّت چیزی بازی می دهد این کس را و این هم نظیر فقره اول است و از فواید این دو فقره این است که اگر کسی خواهش امری داشته باشد و از آن لذّت برد اگر در احکام آن مثل حلّیت یا حرمت آن تأمل کند باید که کمال اندیشه بکار برد و زود بزود در آن بر وفق خواهش و لذّت خود حکم نکند زیرا که بسیار است که خواهش آن حریص می گرداند او را بر آن و لذّت آن بازی می دهد او را پس زینت می یابد در نظر او اندک دلیلی بر طرفی که راغب بآن است و غافل می شود از دلایل طرف خلاف آن، یا مرجوح می گردد آنها در نظر او.

۲۸

الهیوی یردی.

خواهش هلاک می‌گرداند زیرا که بسیار است که خواهش منکرات و منہیات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷

سبب ارتکاب آنها می‌شود.

۲۹

الحسد یضنی.

رشک رنجور می‌سازد، زیرا که صاحب حسد و رشک پی در پی مردم را می‌بیند که نعمتها یافته‌اند و هر یک سبب هم و اندوه او می‌شود و باین سبب رنجور و زار و نزار می‌گردد و علاج آن ازاله این صفت مذمومه است از خود.

۳۰

الحقد یذری «۱».

کینه می‌برد و فانی می‌سازد جان و عمر را، چه صاحب کینه همیشه در اندیشه انتقام و تلافی است و بآن اعتبار مرتکب امری چند می‌شود که سبب هلاکت او گردد، و اگر مرتکب آنها نشود همان غم و اندوه او را می‌گدازد و هلاک می‌سازد پس علاج این نیز قلع این صفت ردیه و قمع آنست، و در بعضی نسخه‌ها «یدوی» بواو است و بنا بر این معنی این است که پژمرده میکند تن و بدن را.

۳۱

الیقین عبادۀ.

یقین پرستش و بندگی است، یعنی اصل تحصیل یقین در معارف الهیه فی نفسه قطع نظر از آنچه مترتب بر آن شود از عبادات است بلکه افضل همه عبادات است چنانکه در احادیث دیگر وارد شده.

۳۲

المعروف سیادۀ.

احسان سروریست، یعنی احسان بمردم و بذل نعمت بایشان سبب سروری و بزرگی در میانه ایشان گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸

۳۳

الشکر زیادۀ.

شکر نعمت سبب افزونی آن گردد چنانکه حق تعالی فرموده: وَإِذْ تَأَذَّنَ.

۳۴

الفکر عبادۀ.

فکر عبادت است، یعنی تفکر در مصنوعات حق تعالی و استدلال از آنها بر وجود او و علم و قدرت و سایر صفات او عبادتست بلکه افضل عبادات است، و ممکن است که مراد این باشد که اندیشه کار خیر و قصد کردن آن عبادتست هر چند بفعل نیاید چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن شده.

۳۵

العفاف زهادۀ.

پرهیزگاری زهد در دنیاست، یعنی ترک محرمات بلکه مشتبهات نیز، یعنی بی‌رغبتی در دنیا و حریص نبودن بآن سبب پرهیزگاریست.

۳۶

الامور بالتَّجربة.

کارها بازمایش است، یعنی وقتی درست و نیکو واقع شود که بعد از تجربه باشد.

۳۷

الاعمال بالخبرة.

کارها باگاهی است یعنی وقتی نیکو واقع شود که از روی علم و دانش کرده شود.

۳۸

العلم بالفهم.

دانش بدریافتن است، یعنی علم و دانش باین حاصل شود که این کس چیزی را خوب دریافت کند و بته آن برسد نه این که چیزی چند از معلّمی بشنود و همان را یاد گیرد و حفظ کند بی آنکه خود در آن غور کند و کنه آنرا دریابد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹

۳۹

الفهم بالفطنة.

فهمیدن بزیرکی است، یعنی تا کسی را خدا زیرکی و شعوری نداده باشد چیزها را خوب نتواند فهمید پس هر که چنین باشد اشتغال او بتحصول علومی که شعور او قاصر باشد از فهم آنها لغو و عبث خواهد بود.

۴۰

الفطنة بالبصيرة.

زیرکی ببینائی است، یعنی زیرکی آن است که با بینائی باشد که بآن امتیاز میان حق و باطل تواند کرد تا اختیار حق کند نه باطل، و حاصل این دو فقره این است که در علم و دانش باید که این کس را شعوری باشد که بآن چیزی تواند فهمید پس کسی که شعور او پست باشد و در مسئله که فکر کند نتواند فهمید و عاجز شود و بهیچ طرف حکم نتواند کرد او را علم بآن حاصل نتواند شد و اشتغال او بآن لغو خواهد بود، و همچنین اگر شعوری باشد که چیزی فهمد و حکم بیک طرف بکند همان کافی نیست بلکه باید که شعور مستقیم و سلیقه راست باشد تا بطرف حق حکم کند نه بخلاف آن چنانکه مشاهده می شود که بسیاری از مردم شعوری دارند و در مسئله که تأمل کنند چنان نیست که فرو مانند و حکم بهیچ طرف نتوانند کرد نهایت سلیقه کجی دارند که در اغلب اوقات حکم بطرف باطل کنند پس چنین کسی را هم علم حاصل نشود و اشتغال او بطلب علوم لغو است بلکه اشتغال چنین کسی بآن مضر است بخلاف شخصی که شعوری نداشته باشد چه اشتغال او چنانکه نفعی ندارد ضرری هم ندارد زیرا که او از مرتبه جهل بسیطی که داشت بیرون نیاید بخلاف کسی که سلیقه کج داشته باشد که او را بعد از فکر در مسائل جهل مرکب و تصدیق بامور باطله حاصل شود نعوذ باللّٰه منه، و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰

چون راه راست در هر مسئله یکیست و اختلاف در آن کم اتفاق می افتد بخلاف راه کج که شعب مختلفه و شجون متفرقه دارد پس جعی که سلیقه ایشان راست است در اکثر افکار جمعی از ایشان با یکدیگر متفق می باشند بخلاف آنان که سلیقه کج دارند زیرا که هر یک براهی می افتند غیر راه دیگری، و قوانین و قواعدی قرار می دهند غیر قواعد و قوانین دیگری، و کم است که در آنها دو شخص از ایشان با هم موافق باشند چه جای زیاده بر آن، پس اگر کسی خواهد که تشخیص این کند که سلیقه او راست است یا کج باین معلوم تواند کرد که پاره از افکار خود را بر جمعی از علمای عصر عرض نماید یا با افکار و قواعد و قوانین علمای سابق بسنجد اگر در اکثر آنها جمعی از ایشان با او موافق باشند این دلیل استقامت طبع اوست، و اگر در اکثر کسی با او موافق نباشد و او متفرد باشد در آنها کجی ذهن او ظاهر شود و اللّٰه الموفق، و ممکن است که مراد باین فقره بیان معنی زیرکی باشد و این که آن بینائی است یعنی باین است که حق تعالی باین کس بینائی داده باشد که تواند بآن ادراک امور و امتیاز میانه حق و باطل نماید.

۴۱

التدبير بالرأى، و الرأى بالفكر.

چاره کارها برای می شود، و رأی بفکر و تأمل حاصل شود، یعنی اگر کسی خواهد که تدبیر مطلبی و چاره آن کند باید که فکر و تأمل کند تا او را در آن باب رأیی حاصل شود که بر آن قرار گیرد و ثابت باشد بعد از آن بر وفق آن رأی چاره و تدبیر آن مطلب نماید پس اگر کسی را رأیی نباشد و متوقف و متردد باشد تدبیری نتواند کرد، و همچنین اگر رأیی بهم رساند که از روی فکر و تأمل نباشد او نیز تدبیر نتواند کرد زیرا که رأیی که سرسری حاصل شود و از روی فکر و تأمل نباشد قرار و استقراری ندارد و باندک چیزی متغیر و متبدل شود و بنای تدبیری را بر آن نتوان گذاشت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱

زیرا که لمحّه دیگر که آن رأی بر هم خورد آن تدبیر نیز بر هم خورد و تدبیر دیگر باید کرد، و مدار بر آن خواهد بود تا فرصت فوت شود و دیگر چاره و تدبیر آن مطلب نتوان کرد.

۴۲

الظفر بالحزم، و الحزم بالتجارب.

فیروزی و ظفر بر دشمن یا بر مطلق مطالب و مآرب بدور اندیشی و عاقبت بینی شود، و دور اندیشی و عاقبت بینی بتجربه ها حاصل شود، پس آدمی باید که دست از تجارب امور بر ندارد تا کاری که او را اتفاق افتد تجربه در آن باب داشته باشد که بآن اعتبار حزم و دور اندیشی در آن کرده بنای کار را بر آن گذارد خصوصاً جمعی که از اهل حرب و جنگ باشند زیرا که در جنگها کمال حزم و احتیاط باید و تجربه در آنها بغایت ضرور است، و کسی که او را در آنها تجربه نباشد کم است که رأی و فکر او صواب افتد.

۴۳

المکارم بالمکاره.

مکارم بمکاره است، «مکارم» صفات و اخلاق پسندیده است که آدمی به آنها بزرگ و گرامی گردد، و «مکاره» اموری چند که مکروه طبع باشد و تحمّل آنها دشوار باشد، و مراد اینست که تحصیل مکارم بصبر بر مکاره و تحمّل آنها می‌شود، پس کسی که متحمّل آنها نتواند شد اکثر اخلاق حمیده را نخواهد داشت، و ممکن است که مراد بمکارم بزرگیها باشد و غرض این باشد که بزرگیها آمیخته است با مکاره و هر بزرگی را مکروهات در خور بزرگی او رو می‌دهد پس اگر کسی را تاب مکروهات نباشد طلب بزرگی نکند که بزرگی بی‌دردسر نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲

۴۴

الثواب بالمشقّة.

پاداش باندازه مشقّت است، پس هر عملی که مشقّت آن بیشتر باشد ثواب آن نیز بیشتر خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده که «أفضل الاعمال أحمرها» یعنی أفضل و افزونتر اعمال دشوارترین آنهاست، نهایت باید دانست که این در دو عمل است که هر دو از یک جنس باشند پس هر یک که مشقّت آن بیشتر باشد ثواب آن بیشتر باشد مثل روزه در تابستان و زمستان و حجّ در سالهای بسیار گرم یا سرد و در غیر آن، اما اگر از دو جنس باشند ممکن است که ثواب یکی که آسانتر باشد مثل نماز زیاده از ثواب دیگری باشد که دشوارتر باشد مثل حجّ چنانکه وارد شده که: نماز فریضه افضل است از بیست حجّ.

۴۵

العجب هلاک.

خود بینی تباهی است، یعنی سبب هلاکت اخروی گردد.

۴۶

الریاء إشراک

ریا و آن این است که کسی عبادتی را کند و منظور او در آن دیدن غیر خدا یا شنیدن او باشد خواه منظور همان باشد یا آن هم منظور باشد بر هر تقدیر شرک آوردن بخداست و کسی را با او شریک کردن، نعوذ باللّٰه منه.

۴۷

الجهل موت.

نادانی نوعی است از موت و جاهل از اقسام میّت است.

۴۸

التوانی فوت.

سستی و کاهلی فوت است یعنی سبب فوت بسیاری از مطالب مهمّه گردد، پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳

ازاله آن صفت از خود ضرور است.

۴۹

الشّهوات آفات.

خواهشها آفتهاست، یعنی سبب آفتهها گردد در دنیا و آخرت، پس بقدر مقدور از پی آنها نباید رفت.

۵۰

اللذات مفسدات.

لذتها فساد کننده‌هایند، یعنی فساد بسیار در دنیا و آخرت از آنها ناشی می‌شود پس تابع آنها نباید شد.

۵۱

الامانیّ اشتات.

آرزوها پراکنده است، یعنی بسیار و متفرّق است هر چه حاصل شود باز هست و تازه بهم رسد، پس اگر کسی سعی در بر آمدن آنها کند هرگز فارغ نشود پس باید دست از همه برداشت و فارغ بود.

۵۲

الیأس حرّ.

نومیدی یعنی از خلاق آزادست، یعنی سبب آزادی این کس می‌شود که نباید بندگی کسی کند زیرا که طمع از کسی می‌دارد «۱» این کس را بر نوعی بندگی از برای او، و «حرّ» خیار هر چیز را نیز گویند و ممکن است که در این عبارت باین معنی باشد و معنی این باشد که نومیدی از خلاق بهترین چیزهاست.

۵۳

الطمع مضرّ.

طمع ضرر رساننده است چه این کس را همیشه خوار و ذلیل دارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴

۵۴

المنصف کریم، الظالم لئیم.

دادگر کریم است و ستم کننده لئیم، «کریم» صاحب جود و بخشش را گویند و هر که را صفات حمیده باشد نیز کریم گویند، و «لئیم» مقابل اوست بهر دو معنی و در این عبارت مناسب معنی دویم است.

۵۵

المعروف رقّ.

احسان بندگی است یعنی قبول احسان کسی این کس را بمنزله بنده او میکند و خلاصی ازین ذلّت و خواری باین می‌شود که در عوض احسان او احسانی کند باو در خور آن چنانکه فرموده:

۵۶

المکافأة عتق.

یعنی احسانرا بمثل آن عوض دادن آزادست.

۵۷

الصّبر ملاک.

شکیبائی بنیاد است یعنی بنای ثواب بسیاری بر آن است و بآن مالک آنها توان شد.

۵۸

الجزع هلاک.

ناشکیبائی تباهی است، یعنی سبب تباه شدن اجر و ثواب می‌شود، یا تباه شدن این کس باعتبار وزر و عصیان زیاده بر آن حرمان.

۵۹

التّودد یمن.

دوستی با مردم کردن یمن و برکت است و در بعضی نسخه‌ها «التّودّة یمن».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵

و بنا بر این ترجمه اینست که تأنی و درنگ یمن و برکت است یعنی شتاب و تعجیل نکردن در کارها و از روی تأمل و تفکر و آرام و تأنی کردن.

۶۰

الاناة حسن.

بردباری و وقار نیکوئی است یعنی چندان نیکوست که گویا عین نیکوئی شده.

۶۱

السّخاء خلق.

سخاوت خوی خوشیست یا مراد اینست که سخاوت آن است که ملکه این کس شده باشد و ثابت و راسخ شده باشد در او.

۶۲

العجب حمق.

خودپسندی ابله‌ی و کم خریدست یعنی از کم خریدی ناشی می‌شود.

۶۳

السّفه خرق.

سفاهت حماقت و ابله‌یست و «سفاهت» بمعنی کمی حلم و نقیض آن و نادانی آمده و در اینجا هر یک از این سه معنی مراد می‌تواند بود چه هر یک از آنها نوعی از ابله‌یست.

۶۴

العلم کنز.

دانش گنج است.

۶۵

العبادة فوز.

بندگی حق فیروزیست.

۶۶

القناعة عزّ.

قناعت خود را عزیز داشتن است و بسؤال و طلب خوار نکردن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶

۶۷

الذین حبور.

دین شادمانیست، یعنی دین داری سبب شادمانی گردد.

۶۸

الیقین نور.

دانش راست نور و روشنائیست.

۶۹

الایمان امان.

ایمان رستگاریست یعنی سبب آن شود.

۷۰

الکفر خذلان.

کفر خواریست و سبب آن شود.

۷۱

الرضا غناء، «۱» و السخط عناء.

خوشنود بودن بدهد حق توانگریست زیرا که غنی می‌سازد این کس را از سؤال و طلب از دیگران پس گویا توانگرست، و خشمناک بودن از آن تعب و رنج، و بغیر از آن ثمره ندارد.

۷۲

التوکل کفایة.

توکل بر خدا کارگزاری همه امور است چنانکه حق تعالی فرموده: و من یتوکل علی الله فهو حسبه، یعنی هر که توکل کند بر خدا پس او بسندست او را.

۷۳

التوفیق عنایة.

توفیق عنایتی است، توفیق خدا کسی را از برای کار خیری آنست که اسباب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۷

آنها را آماده کرده باشد و مراد اینست که این معنی از برای هر که بشود عنایتی است از خدا در باره او و تفضلی بر او، پس باید که آنرا غنیمت شمارد و در کردن آن کار تقصیر و تأخیر ننماید.

و ممکن است که مراد به «توفیق» در این عبارت توفیق خدا نباشد بلکه مطلق تهیة اسباب باشد و مراد به «عنایت» نیز عنایت خدا نباشد بلکه مطلق

اهتمام باشد چنانکه معنی لغوی آنهاست و معنی این باشد که تهیة اسباب هر مطلبی اهتمام است بآن یعنی عمده همان است چه هر که در کاری

اهتمام داشته باشد غالب این است که آن ساخته می‌شود چنانکه مشهور است که: من طلب شیئا و جدّ وجد.

هر که طلب کند چیزی را و جدّ کند در آن می یابد آنرا، و بنا بر این غرض از این کلام این است که هر که کاری را خواهد بشود باید اهتمام بآن داشته باشد.

۷۴

الاخلاص غایه.

اخلاص غایت است یعنی غایت طاعات و عبادات و غرض از آنها باید اخلاص با خدا و مجرد تقرب باو باشد و دیگری با او شریک نشود، و ممکن است که غایت بمعنی غرض و علت غائی نباشد بلکه بمعنی پایان و منتهی باشد یعنی منتهای فضل و کمال اخلاص با خداست.

۷۵

الخوف امان.

ترس ایمنی است یعنی ترس از خدا ایمنی است از عذاب و عقاب روز جزاء، زیرا کسی که او را ترس از جناب اقدس ایزدی کما ینبغی باشد کاری نکند که مستحقّ سخط و غضب او گردد پس در روز جزا ایمن خواهد بود اگر کسی گوید که: بنا بر این جمعی را که معصوم باشند و گناه نکنند باید که ایشان را در دنیا خوفی از خدا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۸

نباشد با آنکه خوف و رجاء بر هر کس علی السواء واجب است؟ جواب گوئیم که:

یکی از جمله واجبات خوف از خداست پس کسی را که خوف نباشد عاصی خواهد بود پس چگونه معصوم را تواند بود که خوف نباشد. اگر کسی گوید که: هرگاه معصوم گناه نکند پس خوف او وجهی ندارد پس چرا خدا خوف را بر او هم واجب کرده باشد؟ جواب گوئیم که: هیچ کس هر چند گناه نکند از عهده شرائط بندگی الهی و شکر نعم او جلّت آلاؤه کما ینبغی بر نتواند آمد مگر آنکه با وجود آن خود را مقصّر در آن درگاه داند و همیشه خائف باشد پس با وجود آن اعتراف بتقصیر و خوف حق تعالی از راه تفضّل یا استحقاق دیگر مؤاخذه او را جایز نداند پس کسی که اعتراف بتقصیر نکند و خائف نباشد ایمن از عقاب و مؤاخذه نتواند بود هر چند عصیانی از او صادر نشده باشد و ایضا طاعات و عبادات خود را در آن درگاه چیزی دانستن و بآن اعتبار ایمن بودن کمال عجب است و آن امریست مذموم و لهدا حق - تعالی نهی از آن کرده پس همین معنی در هر که باشد بد است هر چند بد دیگر نکند پس بر هر کس خوف از حق تعالی لازم باشد و بآن اعتبار بر هر کس حتی معصومین واجب شده.

۷۶

الوجدان سلوان.

ادراک مطلب و وصول بآن تسلّی و فراموشیست یعنی بعد از حصول مطلب تسلّی بآن حاصل شود و رنج و تعب تحصیل آن فراموش گردد پس در مطالب مهمّه زحمت و مشقّت راه وصول به آن را مانع از تحصیل آن نباید ساخت.

۷۷

الفقد احزان.

نیافتن مقصود اندوههاست بعد از آنکه فرمودند که رنج و تعب سعی در مطلوب سهل است و بعد از وصول بآن فراموش می شود فرموده اند که: اما نیافتن مطلوب پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹

آن گاهست که سبب اندوهها و احزان گردد مثل مطالب اخروی که آمدی در دنیا اهمال کرده باشد در تحصیل آن و در آن نشأه بسبب آن حسرت فراوان و ندامت بی پایان باید کشید و همچنین در مطالب ضروریه دنیوی نیز هرگاه اهمال شود تا وقتی که دیگر تدارک آن نتوان کرد پس در امثال این امور البتّه رنج و تعب تحصیل را که زود فراموش شود باید بر خود گذاشت تا از آن اندوههای بی کران ایمن باشد و در بعضی نسخه ها بدل «الفقد» بدل «الفقر» براه واقع شده و معنی این است که: فقر و پریشانی اندوههاست یعنی سبب اندوهها می شود و بنا بر این مربوط بسابق نخواهد بود و این قصوری ندارد زیرا که این معلوم نیست که آن حضرت صلوات الله علیه هر دو را با هم فرموده باشد تا ربطی میانه آنها رعایت شود بسا باشد که هر یک را در مقامی علیحده فرموده باشد و مؤلف این کتاب که کلمات متفرقه آن حضرت را در آن جمع کرده این دو فقره را با هم آورده باشد و از آنچه گفتیم ظاهر می شود نیز که اگر یک مضمون مکرر مذکور شود باعتبار آن است که آن حضرت صلوات الله علیه هر یک را در مقامی فرموده که مناسب آن بوده و تکراری در آن نبوده بعد از آنکه همه در یک کتاب جمع شده مکرر شده و ممکن است که مراد به «وجدان» در فقره سابق یافتن مال باشد، و مراد به «سلوان» دوائی باشد که حزن و اندوه را برد که اطبا آن را مفرّج گویند و بنا بر این فقره ها بنا بر نسخه راء نیز مربوط بیکدیگر خواهند بود بلکه بنا بر نسخه دال نیز ممکن است حمل کلام بر این معنی باین که مراد به «فقد» نیافتن مال باشد نهایت معنی اول امتن و اجزل است و الله تعالی یعلم.

۷۸

الدین رقی، القضاء عتق.

قرض بندگی و اداء آن آزادی است. بجهت آنکه قرضدار مانند بنده فرمانبردار در اطاعت طلبکار ناچار و بدام رعایت او گرفتار است و بعد از این که ادای دین او کند از بند بندگی آزاد و مطلق العنان و آسوده جان گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰

۷۹

الصدق فضیلة، الکذب رذیلة.

راست گوئی صفتیست که باعث فزونی مرتبه این کس گردد، و دروغ گوئی خصلتیست که سبب نقص و پستی حال او شود و مشهور این است که صدق و راستی قول آنست که مطابق واقع باشد و کذب و دروغ آنکه مخالف واقع باشد، و بعضی مطابقه و عدم مطابقه با اعتقاد را در آنها اعتبار کرده‌اند پس هر قول که مطابق اعتقاد قائل آن باشد راست است هر چند مخالف واقع باشد و هر چه مخالف اعتقاد قائل آن باشد دروغ است هر چند موافق باشد، و بعضی در صدق و راستی مطابقه با واقع و اعتقاد هر دو را اعتبار کرده‌اند و در کذب و دروغ مخالفت هر دو را، و بنا بر این میانه صادق و کاذب واسطه خواهد بود و هر چه مطابق واقع باشد اما با اعتقاد مطابقه نداشته باشد یا لا مطابق باشد اما اعتقاد لا مطابقه نداشته باشد نه صادق خواهد بود و نه کاذب، و قول مشهور ظاهرتر است چنانکه در موضع خود بیان شده نهایت هر قول که مطابق اعتقاد قائل نباشد سبب ذم او می‌تواند شد هر چند موافق واقع باشد و بحسب لغت کاذب نباشد و هر چه موافق اعتقاد او باشد باعتبار آن قول مذموم نشود هر چند مخالف واقع باشد بلکه اگر مذموم شود باعتبار اعتقاد او خواهد بود که خلاف واقع است.

۸۰

المعروف حسب.

معروف حسب است، «معروف» هر صفت حمیده و کار پسندیده را گویند و خصوص صله و احسانرا نیز گویند و «حسب» امریست که سرمایه شرف و افتخار این کس باشد و ظاهر این است که معروف در این عبارت بمعنی اول و مراد این باشد که امری که سبب شرافت و افتخار گردد صفات رضیه و اعمال مرضیه است نه سایر اعتبارات دیگر مثل مال و جاه و بزرگی آباء و اجداد، و ممکن است که مراد معنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱

ثانی باشد و غرض این باشد که حسب حقیقی همین صله و احسان است چنانکه بعضی از اهل لغت گفته‌اند که: حسب بمعنی کرم است.

۸۱

المودة نسب.

دوستی خویشاوندیست یعنی از اقسام و انواع آن است بلکه در نظر حقیقت بین فرد عمده آنست چنانکه مشهور است که: القریب من تقرب لا من تنسب، یعنی خویشاوند نزدیک کسی است که نزدیکی جوید از راه دوستی و محبت نه کسی که نسبت نسبی درست کند، و بنا بر این همچنان که صله ارحام نسبی واجب است صله ارحام دوستی نیز لازم خواهد بود.

۸۲

الصمت وقار، الهذر عار.

خاموشی تمکین و وقار است، و هرزه سرائی عیب و عار.

۸۳

العسر لؤم.

پریشانی و ملامت و سرزنش است، یعنی سبب آنست و میانه اهل روزگار چنین شده پس کسی را که توانگری باشد خود را باسراف و اتلاف درویش و مورد ملامت و سرزنش ابنای زمان نسازد تا نه از برای او خواری باشد و نه از برای ایشان وزر و وبالی حاصل شود.

۸۴

اللجاج شؤم.

یعنی خصومت کردن با مردم شوم است و میمنت ندارد.

۸۵

الفکر رشد، الغفلة فقد.

فکر و تأمل کردن در کارها سبب یافتن راه حق است، و غفلت و تأمل نکردن موجب نیافتن حق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲

۸۶

الورع اجتناب.

پرهیزگاری دوری گزیدن است یعنی از مناهی یا از مشتبهات نیز.

۸۷

الشک ارتیاب.

شک اضطراب نفس است و بر طرف شدن آرام از او، یعنی در هر کاری که این کس در آن شک داشته باشد در آن قلق و اضطراب دارد وطمأنینه و آرامی ندارد پس در هر باب بقدر مقدور سعی در تحصیل علم باید کرد، و از این ظاهر می شود که اگر چیزی باشد که در حلیت و حرمت آن مثلاً شک باشد اولی آنست که آن ترک شود زیرا که در ترک آن چون یقین بعدم مفسده باشد این کس را در آن اطمینان و آرامی باشد بخلاف فعل که در صورت فعل باعتبار احتمال حرمت همیشه او را تشویش و اضطرابی باشد که مبدا حرامی کرده باشد، و اگر در وجوب و عدم وجوب آن شک باشد بهتر آنست که کرده شود زیرا که در فعل آن باعتبار حصول یقین ببراءت ذمه اطمینان و آرامی باشد بخلاف صورت ترک که باعتبار شک در براءت ذمه همواره تشویش و اضطرابی باشد که مبدا واجبی ترک شده باشد و همچنین در تدبیر امور دنیویّه نیز هرگاه کسی در امری مردّد باشد میانه چند احتمال که او را علم باشد بعدم مفسده بعضی از آنها و در بعضی در شک باشد و احتمال مفسده رود باید اختیار آن شق کند که علم بعدم مفسده آن دارد تا از تشویش خاطر و توزع بال فارغ باشد و صریح است در این معنی آنچه روایت شده از حضرت امام همام امام حسن صلوات الله و سلامه علیه که فرموده شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که می فرمود دع ما یریبک الی ما لا یریبک فان الشک ریبه و ان الصدق طمأنینه.

یعنی واگذار آنچه ترا در شک دارد و اختیار کن آنچه ترا بشک نیاورد پس بدرستی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳

که شک قلق و اضطراب است و «صدق» یعنی علم بصدق و صحت طمأنینه است و آرام، و پوشیده نیست که شک گاهی استعمال می شود در آنچه طرفین او مساوی باشد پس اگر یک طرف راجح باشد آنرا شک نگویند بلکه طرف راجح را «ظن» گویند و طرف مرجوح را «وهم»، و گاهی مستعمل می شود در مقابل جزم مطلقاً پس ظن و گمان را نیز شک گویند و دور نیست که «شک» در این کلام حضرت صلوات الله و سلامه علیه و همچنین در حدیث شریف مذکور بمعنی آخر باشد زیرا که با ظن و گمان نیز فی الجمله قلق و اضطرابی باشد هر چند کمتر باشد از آنچه در صورت تساوی طرفین باشد.

۸۸

الطاعة تنجی، المعصية تردی.

طاعت و فرمان برداری رستگاری دهد، و معصیت و نافرمانی هلاک گرداند.

۸۹

الجبن آفة، العجز سخافة.

ترس و بد دلی در کارزار یا در هر کار زیان و آفت است، و خود را بعجز و ناتوانی انداختن و چنین نمودن تنک عقلی و سخافت است.

۹۰

المصیب واجد، المخطئ فاقد.

هر که در مطلبی راه صواب را پوید یابنده آنست، و خطا کننده از راه نیابنده مقصود دلخواه، پس عمده در تحصیل هر مراد یافتن راه آن است.

۹۱

الصدق نجاح، الكذب فضاح.

راست گوئی ظفر و فیروز یست در دنیا و عقبی، و دروغ گوئی بسی رسوا کننده است در دو سرا.

۹۲

العلم عزّ، الطاعة حرز.

علم و دانائی غلبه و عزت است، و طاعت جناب کبریائی حرز و پناه از مهالک دنیا و شدائد آخرت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴

۹۳

الصبر مرفعة، الجزع منقصة.

صبر و شکیبائی رفعت رتبه و بلندی مرتبه است، و جزع و ناشکیبائی نقص عیار و پستی پایه و مقدار.

۹۴

الشجاعة زين، الجبن شين.

شجاعت و دلیری زینت و آرایش مرد است، و ترس و بد دلی عیب و عار او.

الاصابة سلامة، الخطاء ملامة، العجل ندامة.

درست اندیشی و براه صواب رفتن سبب سلامتی است، و خطا کیشی و براه غلط رفتن باعث سرزنش و ملامت، و تعجیل و شتاب در امور موجب پشیمانی و ندامت، و پوشیده نیست که این فقره اخیر مخصوص امور دنیویست زیرا که تعجیل و شتاب در کارهای دنیا بی تأمل در مصالح و مفاسد و تفکر در مال و عاقبت آنها اکثر اوقات سبب ندامت و پشیمانی گردد اما در امور آخرت پس تعجیل در آنها و پیشی گرفتن به آنها بحکم آیات کریمه و احادیث شریفه ملدوب و مرغوب است و وجه آن ظاهر است چه در شتاب در آنها احتمال مفسده نیست و در تأخیر آفتهاست اگر تأخیر شود بسا باشد که دیگر میسر نشود.

الرزق مقسوم، الحریص محروم.

روزی بخش شده است و حریص از زیاده بر قسمت خود محروم است.

بر متتبع روایات و متصفح احادیث ظاهر است که احادیث وارده در این باب بحسب ظاهر متعارض و متناقض است بسیاری از آنها بر وفق این کلام معجز نظام دلالت میکنند بر این که سعی در طلب روزی لغو و عبث است و بسیاری نیز دلالت بر این دارد که خوب است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵

بلکه ضرور و در کار است چنانکه در بعضی وارد شده که: یکی از آنها که دعای ایشان مستجاب نمی شود کسی است که در خانه بنشیند و دعا کند که: خدایا روزی بمن بده، و طلب نکند و وجه جمع میانه آنها چنانکه از تأمل در آنها ظاهر می شود این است که حق تعالی روزی را از برای بندگان قسمت کرده اما از برای آن مراتب قرار داده قدری از آن چنان است که تقدیر شده که البته باین کس برسد خواه طلب کند و خواه نکند چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که هر چند آدمی گریزد از آن از آن پی او می رود و می رسد بآن، و قدری از آن چنان مقدر شده که مشروط بسعی و طلب میباشد اگر کسی سعی و طلب کند در خور سعی و طلب او باو برسد و اگر نکند نرسد نهایت از برای این نیز مرتبه قرار داده که زیاده بر آن هر چند سعی و طلب کند لغو و عبث باشد و چیزی تحصیل نشود بنا بر این پس آنچه وارد شده که: روزی البته باین کس می رسد، آن قدر اولست و آنچه وارد شده که: سعی و طلب باید، از برای قدر دویم است، و آنچه وارد شده که: سعی فایده ندارد، آن در قدر سیم است که هزار سعی اگر کسی بکند از برای آن ثمره نبخشد، و مخفی نیست که قول آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که: «حریص محروم است» اشاره باین معنی می تواند بود زیرا که ظاهر آن این است که حرص و سعی زیاد فایده ندارد نه این که سعی اصلا فایده ندارد که اگر چنان بود ظاهر این بود که بفرمایند که: سعی محروم است، و بدانکه علما رضوان الله تعالی علیهم از برای سعی مراتب قرار داده اند قدری از آن را واجب می دانند و آن بقدر تحصیل مؤنث خود و عیال واجب التفقه است، و قدری زیاد بر آن مستحب است و آن آنست که غرض از آن صرف در مصرف خیری باشد مثل توسعه بر عیال و اطعام صادرین و واردین و اعانت فقرا و مساکین و سایر سبل خیرات و مبرات، و اما آنچه غیر این دو قسم باشد مباح می دانند مگر این که جهت رجحانی از برای فعل آن یا ترک آن از خارج باشد و بنا بر این ظاهر این است که قدر اول که مذکور شد که آن بهر کس البته برسد و محتاج بسعی نباشد بقدر قوت لایموتی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶

باشد و بقدر انفاق واجب شرعی نباشد زیرا که اگر بقدر ضروری باشد قول بوجوب سعی از برای آن وجهی نخواهد داشت.

البخیل مذموم، الحسود مغموم.

بخیل نکوهیده است و مستحق ذم، و حسود و رشک برنده بر نعمت کسی همیشه ملازم هم و غم.

الظالم ملوم.

ستم کننده سزاوار سرزنش و ملامت است.

الجفاء شین، المعصية حین.

خلاف آداب در هر باب عیب و زشتی است، و معصیت و نافرمانی سبب هلاکت و محنت.

الحازم یقظان، الغافل وسنان.

صاحب حزم و دوراندیشی بیدار است، و صاحب غفلت در پینگی و آغاز خواب.

الحرمان خذلان.

محروم بودن از خیرات خذلانیست از جانب خدا و ترک نصرت و یاری از او، و ممکن است که مراد به «حرمان» حرمان از رزق باشد و تنگ روزی بودن.

۱۰۲

القنیه «۱» احزان.

مال مکتسب حزنها و اندوههاست که در کسب آن کشیده و در ضبط و نگهداری آن خواهد کشید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷

۱۰۳

الامل خوآن.

امید بسیار خیانت کننده است زیرا که غالب این است که امیدوار را مدتتها منتظر و چشم بر راه دارد و آخر بمراد نرسد و خیانت او ظاهر گردد.

۱۰۴

اليقظة نور، الغفلة غرور.

بیداری یعنی آگاهی و با خبر از امور بودن روشنائی و نور است که این کس را در هر باب بمطلب برساند، و غفلت و بی خبری فریب و غرور که آدمی را فریب دهد و از بسیاری از خیرات محروم سازد.

۱۰۵

المکر لؤم، الخديعة شؤم.

مکر و حيله ملامت و سرزنش است یعنی سبب آن گردد، و خدعه و فریب بد یمن و شوم باشد.

۱۰۶

البخل فقر.

بخل درویشی است چه بخیل بی وقوف تنعم و رفاه خود را موقوف کرده و مانند پریشان بی سامان بتنگی معاش ساخته و چون مسکین نادار بساط فقر و اعسار انداخته.

۱۰۷

الخيانه غدر.

خیانت بی وفائی است، چه تا کسی ترک وفا نکند پیرامون خیانت نگردد، و ممکن است که این اشاره باشد باین که: مطلق بی وفائی قبیح است، مانند خیانت، حتی آنکه قبح خیانت باعتبار اینست که نوعی از بی وفائیست.

۱۰۸

الشك كفر.

شک کفر است، یعنی شک در آنچه اعتقاد بآن در اسلام ضرور است از احوال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸

مبدأ و معاد و بعضی فروع که ضروری دین اسلام شده مثل وجوب نماز و روزه و حج و مانند آنها کفر است، و کفر مخصوص انکار آنها نیست بلکه تردّد در آنها نیز کفر است خواه با ترجیح یک طرف باشد یا هر دو طرف نزد او مساوی باشد پس در آنها یقین باید.

۱۰۹

الاحسان محبة.

احسان بمردم سبب دوستی ایشان شود چنانکه گفته اند: مردمان بندگان احسانند.

۱۱۰

الشح مسبة.

بخیلی دشنام انگیز است و سبب بد گوئی و دشنام مردم گردد.

۱۱۱

العقل قربة، الحمق غربة.

عقل و زیرکی نزدیکی است یعنی سبب نزدیکی می شود و مراد نزدیکی و الفت مردم است باین کس یا نزدیکی و الفت این کس بمردم، چه این معنی عقلا و شرعا پسندیده و محمود است، پس زیرکی سبب آن تواند شد، یا نزدیکی و قرب بجناب پروردگار چه آن بمعرفت و طاعت می شود و آن هر دو بزیرکی حاصل شود، و حمق و کم خردی غریبی است یعنی سبب این می شود که مردم از این کس دوری گزینند و او را غریب گذارند، یا این که این

کس از مردم وحشت کند و کناره گیرد چنانکه بعضی صوفیّه، کنند، یا سبب غربت و دوری از درگاه حق و الطاف او گردد، و این منافات با این ندارد که ابلهان باندک سرمایه معرفت و طاعتی از اهل بهشت باشند چنانکه از احادیث ظاهر می‌شود زیرا که ایشان را هر چند رستگار باشند آن قرب و منزلت نباشد که زیرک مطیع را باشد با آنکه ممکن است که مراد در اینجا کم خردئی باشد که بمرتب به بلاهت نرسیده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹

۱۱۲

الایثار فضیله، الاحتکار رذیله.

برگزیدن مردم بر خود در اموال و بخشش بابشان از صفات ستوده برتری دهنده است و حبس مال و منع «۱» آن از اوصاف خسیسه پست کننده.

۱۱۳

الامانه صیانه.

امانت حفظ و نگهبانیست یعنی نگهبانی آنچه باو سپرده شود از اموال و اسرار.

۱۱۴

الاذاعه امانه.

فاش کردن حقّ و رواج دادن آن امانت است یعنی از جمله امانت است چه آن از امانت در دین و حفظ و نگهبانی آنست، و در بعضی نسخه‌ها «خیانت» بدل «امانت» واقع شده و بنا بر این معنی این است که: فاش کردن سرّ و مانند آن خیانت است، و این ظاهرتر است.

۱۱۵

التقیه دیانه.

ترس و پنهان داشتن دین در محلّ خوف دین داریست چنانکه امر بتقیه و مبالغه در آن در احادیث بسیار وارد شده و ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین خود نیز می‌فرموده‌اند.

۱۱۶

التقوى تعزّ، الفجور یدلّ.

پرهیزگاری عزیز می‌گرداند این کس را در دنیا و عقبی، و فجور یعنی ارتکاب معاصی خوار می‌گرداند در هر دو سرا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴۰

۱۱۷

الحزم صناعه.

دور اندیشی پیشه ایست نیکو.

۱۱۸

العجز اضاعه.

تن بعجز دادن ضایع کردن خود است، پس بقدر مقدور لازم باشد سعی در ازاله عجز و ناتوانی از خود.

۱۱۹

الورع جنه.

پرهیزگاری سپریست از برای دفع مهالک دو جهانی.

۱۲۰

الطمع محنه.

طمع رنج و محنت است، زیرا که طمعی بی‌رنج و زحمت انتظار حصول آن نباشد و در اکثر رنجهای دیگر نیز باید کشید مثل خدمات از برای شخصی که طمع از او باشد و خوش آمد و تملّق.

۱۲۱

التاجر مخاطر.

سوداگر دارد خود را بر لب هلاکت تمام یا نیل مطلب و مرام، و مراد بیان خطر این شغل است.

۱۲۲

الفاجر مجاهر.

گناهکار آشکارا کننده است، یعنی هر گناهکاری چنین است و گناه را پنهان نتوان کرد، زیرا که هر چه کرده شود بر خدا آشکار است و هرگاه بر خدا آشکار باشد و کسی از او حیا نکند پس از پنهان کردن از خلق چه سود بلکه این هم بی- شرمی دیگر که از خلق شرم کند و از خدا شرم نکند، و ممکن است که مراد این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۴۱

باشد که هر چند کسی آشکارا نکند و پنهان دارد بزودی آشکار می شود پس کسی که خواهد فسق او آشکار نشود چاره او این است که فسق نکند، و ممکن است که معنی کلام این باشد که فاجر و فاسق کسی را توان گفت که فسق و فجور را آشکارا کند پس اگر کسی آنرا پنهان دارد از مردم اگر کسی بر آن مطلع شود او را فاسق و فاجر نگویند چنانکه در شرع وارد شده که کسی که گناهی را آشکارا و علانیه کند غیبت او و نسبت آن گناه باو جائز است اما اگر پنهان دارد غیبت او جایز نیست.

۱۲۳

العلم دلیل.

دانش راهنماست یا رساننده است بحق.

۱۲۴

الاصطحاب قلیل.

مصاحبت دو کس با هم کم است، یعنی مصاحب موافق کم بهم می رسد.

۱۲۵

الحياء جميل.

شرم از خدا و خلق نیکوست.

۱۲۶

الطمع رق.

طمع بندگی است یعنی بمنزله آنست که این کس بنده شخصی باشد که از او طمع دارد زیرا سلوکی باید با او کند که بنده نسبت باقا.

۱۲۷

اليأس عتق.

نومیدی از مردم و طمع نداشتن از ایشان آزادی است و خود را ببندگی ایشان گرفتار نکردن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۴۲

۱۲۸

الاناة إصابة.

بردباری درست اندیشی است، یعنی هر که حلم و بردباری کند براه درستی رفته.

۱۲۹

الطاعة إجابة.

فرمانبرداری اجابت است یعنی امثال آنچه فرموده اند و بجا آوردن آنها نه مجرد تصدیق به آنها بی عمل.

۱۳۰

الخضوع دناءة.

فروتنی قرب و نزدیکی است یعنی فروتنی کردن بدرگاه حق تعالی سبب قرب و منزلت در آن درگاه می شود، یا فروتنی با مردم سبب نزدیکی ایشان و محبت و دوستی گردد، و ممکن است که معنی کلام آن باشد که فروتنی پستی است و مراد فروتنی با دشمن باشد یعنی کردن با دشمن سبب پستی این کس و تسلط و غلبه او گردد.

۱۳۱

الصمت منجاة.

خاموشی رستگاریست، یعنی سبب رستگاری از مفسد بسیار می شود.

۱۳۲

الأمر ألباه.

کارهای دنیا و وقایع آن اشباه یکدیگرند، باید آدمی از تجربه بعضی و معرفت حال آن عارف بطریق سلوک در نظایر آن گردد.

۱۳۳

المعروف قروض.

احسان و صلّه که مردم بیکدیگر کنند قرضی چند است، یعنی باید که کردن آن بر این کس گران نباشد زیرا که آن بمنزله قرضی است که می‌دهد، و غالب اینست که عوض آن باو می‌رسد، و همچنین کسی که احسان باو بشود باید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴۳

که آنرا قرض حساب کند و در فکر تلافی و ادای آن باشد.

۱۳۴

الشکر مفروض.

شکر نعمت و پاداش آن واجب است، و شکر عبارت از فعلی باشد که دلالت بر تعظیم آن صاحب نعمت کند باعتبار آنکه نعمت داده، خواه فعل زبان باشد مثل مدح و ثنا و دعا و خواه فعل قلب باشد مثل محبت او و حسن اعتقاد باو، و خواه فعل جوارح دیگر، و وجوب شکر عقلا و شرعا ثابت است، و پوشیده نیست که این فقره مؤکدی از برای فقره سابق تواند شد زیرا که هرگاه شکر نعمت واجب باشد پس غالب این است که هر که احسانی بکسی بکند شکری از او بعمل آید که عوض آن باشد پس آن را بمنزله قرض توان گرفت.

۱۳۵

الفتنة هداية.

زیرکی سبب راه یافتن است بحق یا رسیدن بآن.

۱۳۶

الغباوة غواية.

گودنی سبب گمراهی گردد.

۱۳۷

الطمع فقر.

طمع و پریشانی است یعنی بمنزله آن است، زیرا که صاحب طمع خود را مانند پریشانان محتاج دارد.

۱۳۸

الاشراك كفر.

شریک گردانیدن کسی با خدا کفر است، یعنی چنانکه انکار حق تعالی کفر است شریک قرار دادن از برای او نیز کفر است، و ممکن است که مراد ذمّ ریا باشد زیرا که ریا نوعی است از شریک قرار دادن از برای خدا و بنا بر این مراد این است که بمنزله کفر است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴۴

۱۳۹

الحياء محرمة.

شرم جای و یا آلت منع است یعنی آنست که منع کند صاحب خود را از ارتکاب قبائح و منهيات، پس کسی که چنین نباشد شرم نخواهد داشت، و ممکن است که معنی این باشد که مکان یا آلت محروم شدن است یعنی از روزی چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد که «الحياء يمنع الرزق» و در آنجا شرح این خواهد شد، و ممکن است مراد این باشد که شرم صفتی است که باید رعایت آن کرد و هتک آن نباید کرد، چه «حرمت» و «محرمه» (بضمّ راء و فتح آن) چیزی را گویند که حلال نباشد انتهاک آن، و ممکن است که معنی این باشد که حیا محترم است پاس آن باید داشت و این ظاهرتر است.

۱۴۰

الزلل مندمة.

لغزیدن بگناه مکان پشیمانی است یا آلت آن یعنی سبب آن شود.

۱۴۱

الزهد ثروة.

ترک دنیا توانگریست، یعنی بمنزله آن است زیرا که چنانکه توانگر محتاج نباشد تارک دنیا را نیز احتیاجی نباشد.

۱۴۲

الهبوى صبوة.

خواهش و آرزو کودکی است، یعنی کار کودکان است دیگران را لایق نیست پس هر که خواهش و آرزو کند گویا خود را کودک کرده.

۱۴۳

الحلم عشیره.

بردباری قبیله است، یعنی در رفع مکاره و مهالک از این کس کار قوم و قبیله میکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴۵

۱۴۴

الستفه جریره.

سفاهت یعنی نادانی یا کمی حلم یا عدم آن سبب «جریره» می شود یعنی گناه یا جنایت و آن گناهیست که نسبت بدیگری بشود مثل کشتن کسی یا بریدن عضوی از او.

۱۴۵

الامانی تخدع.

آرزوها فریب می دهد.

۱۴۶

الاجل یصرع.

اجل بر زمین می اندازد و چاره ندارد باید چاره کار را پیش از آن کرد.

۱۴۷

الذتیا تضر، الآخرة تسر.

دنیا بضرر می اندازد هر که را طالب آن باشد، و آخرت شاد می گرداند هر که را بدست آورده باشد.

۱۴۸

الامل یغرّ، العیش یمر.

آرزو فریب می دهد از پی آن نباید رفت، و زندگانی می گذرد فکر خود زود باید کرد.

۱۴۹

الرحیل وشیک.

کوچ شتابانست، یعنی اجل و وقت کوچ از دنیا بشتاب می آید پس تهیّه آنرا زود باید گرفت.

۱۵۰

العلم ینجیک، الجهل یردیک.

دانش رستگار می سازد ترا، و نادانی تباه می گرداند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴۶

۱۵۱

الموت مریح.

مرگ راحت دهنده است، یعنی کسی را که ساز و برگ آنرا گرفته باشد زیرا که بسبب آن از کدورات و احزان دنیا فارغ شود و بفرح و سرور جاودان

رسد

۱۵۲

البریء صحیح.

بیگناه تن درست است، یعنی کسی که در واقعه بیگناه و متهم شود صحیح ماند و چندان آفتی باو نرسد، یا مراد این است که لاغر شده تن درست است، یعنی کسی که ریاضت طاعات و عبادات او را لاغر کرده باشد او تن درست است.

۱۵۳

الامر قریب.

امر یعنی قیامت یا مرگ نزدیک است.

۱۵۴

المنافق مریب.

منافق یعنی کسی که باطن او با ظاهر موافق نباشد بگمان می‌اندازد، یعنی چنان سلوک میکند که این کس گمان وفاق باو می‌برد، یا مراد این است که هر چند تلبیس کند آخر از او چیزی ظاهر می‌شود که این کس را بشکّ یا گمان می‌اندازد که موافق نیست، یا مراد این است که خود را در اضطراب انداخته است و آرام را از خود زایل کرده زیرا که همیشه تشویش این دارد که مبدا باطن او ظاهر شود و بر آن مطلع شوند.

۱۵۵

التأیّد حزم.

خود را قوی کردن در هر باب و بعجز راضی نشدن حزم و دور اندیشی است.

۱۵۶

الاحسان غنم.

احسان و نیکوئی بمردم کردن غنیمت است، یعنی نفعی است که در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴۷

زیانی نباشد.

۱۵۷

العدل إنصاف.

عدالت انصاف است، یعنی این که کسی خود را برابر داند با دیگران در این که حقّ خود را چنانکه از برای خود می‌خواهد حقّ دیگران را هم از برای ایشان خواهد و در پی بردن حقّ کسی نباشد خواه حقّ مالی باشد و خواه غیر مالی، و همچنین میانه هر دو کس چنین حکم کند و سلوک نماید، و اطلاق «انصاف» بر این معنی باعتبار آنست که هر که چنین باشد خود را با هر که بسنجد انصاف کرده یعنی خود را یک نصف قرار داده و او را یک نصف، و همچنین هر دو کس را که با هم بسنجد هر یک را نصفی قرار داده و خود را بر دیگری ترجیح نداده و همچنین شخصی را بر شخصی.

۱۵۸

القناعة عفاف.

قناعت پارسائی است یعنی سبب آن شود، زیرا که هر که بداده حق تعالی و حلال او قناعت کند و بسازد از پی حرام نخواهد رفت و این اصل عفت و پارسائی است.

۱۵۹

المستسلم موقی.

اطاعت و انقیاد کننده خدا نگاه داشته شده است یعنی از مهالک اخروی و آلام و احزان موافق آن سرا.

۱۶۰

المحترس ملقی.

حراست کننده یعنی نگاهداری کننده خود از تعب و مشقت فرمانبرداری و طاعت یا ترک جهاد از بیم آفات آن فرستاده شده است سوی او یعنی فرستاده می‌شود بسوی او آفات و شرور دنیوی و اخروی و حسرت ابدی و ندامت سرمدی، این بنا بر این است که «ملقی» بضمّ میم و فتح لام و تشدید قاف خوانده شود، و ممکن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴۸

است که بسکون لام و تخفیف قاف خوانده شود و بنا بر این معنی این است که انداخته شده است یعنی در هلاکت ازلی و ابدی یا از نظر شفقت و مرحمت و قرب درگاه الهی مانند چیزی که بیندازند آن را بسبب هوان و خواری آن، و ممکن است مراد به «مستسلم» در فقره سابق تن دردهنده بقضای حق تعالی باشد و راضی بآن در هر باب، و به «محترس» حراست کننده خود زیاده از [حتّ] معروف و مراد این باشد که او نگاهداشته شده است از مهالک و آفات یعنی حق تعالی او را نگاهدارد از آنها، و این فرستاده شده است بسوی او آنها یا انداخته شده است در آنها بر خلاف آن.

۱۶۱

الاجل جنّة.

رسیدن وقت مرگ بهشت است یعنی نیکوکاران را، چه بآن فارغ شوند از آلام و احزان این زندان و برسند بفرح و سرور و انواع نعیم جاودان، و ممکن است که مراد به «أجل» مدت عمر باشد و «جنّة» بضمّ جیم خوانده شود و معنی این شود که مدت عمری که حق تعالی از برای این کس حتما قرار داده و تقدیر کرده که کمتر از آن نشود آن سپری است از برای او که حفظ میکند او را در مهالک و تا آن سپری نگردد بهزار تیغ تیز قطع رشته باریک عمر او نتوان کرد.

۱۶۲

التوفيق رحمةً.

توفیق خدا با هر که باشد رحم و تفضلیست بر او.

۱۶۳

العلم جلاله، الجهالة ضلاله.

دانائی بزرگیست و نادانی گمراهی.

۱۶۴

القناعة نعمة.

قناعت نعمتی است، زیرا که هر که را که باشد خلاص می شود بسبب آن از بسیاری از زحمتهای و تعبهای سعی و طلب، و سالم می ماند از اکثر زیانها و خسرانهای اخروی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۴۹

۱۶۵

الفرص خلس.

فرصتها ربودنهایست یعنی از برای ربودنهای گویهای سعادت است در میدان عمل.

۱۶۶

الفوت غصص.

فوت فرصت غصه‌هاست که در گلو ماند، یعنی سبب غصه بسیار گردد که چاره آن نتوان کرد

۱۶۷

الهيبة خيبة.

هیبت یعنی سلوک کسی بروشی که مردم از او در بیم و ترس باشند نومید است، یعنی سبب نومیدی مردم می شود از او، و مفسد آن محتاج بیان نیست، یا سبب نومیدی او می شود از درگاه خدای عزّ و جلّ باعتبار دشمنی خدا با اهل این خصلت.

۱۶۸

الصدق مرفعة.

راستی بلند است یعنی سبب سربلندی می شود.

۱۶۹

الصبر مدفعة.

شکیبائی دفع است یعنی سبب دفع مهالک اخروی و آلام و احزان آن نشأه گردد.

۱۷۰

العجز مضيعة.

تن بعجز و ناتوانی در دادن خود را ضایع کردن است.

۱۷۱

الفضل منقصة.

کاهلی یا جبن و ترس نقص است یعنی سبب نقص مرتبه و پستی قدر گردد.

۱۷۲

الصمت وقار، الهذر عار.

خاموشی تمکین و وقار است، و هرزه درائی عیب و عار، این فقره قبل از این مذکور شد ظاهراً سهوا مکرر نقل شده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۵۰

۱۷۳

الامن اغترار.

ایمنی فریب خوردنست یعنی ایمنی از خدا و ترس نداشتن از او، و همچنین ایمنی از دشمنان و چاره دفع اذیت ایشان نکردن.

۱۷۴

الخوف استظهار.

ترس پشت گرمی است یعنی ترس از خدا و همچنین ترس از دشمنان و چاره دفع باس ایشان کردن.

۱۷۵

الاعتاظ اعتبار.

پند پذیرفتن عبرت گرفتن است، پس هر که از مشاهده اوضاع دنیا و تغیرات آن و ملاحظه احوال اهل آن از نیکوکاران و بدکاران عبرت گیرد همان پند گرفتن است و حاجت بموعظه دیگری و پند گرفتن از او نیست، یا مراد اینست که غرض از پند گرفتن عبرت گرفتن است و بر وفق آن عمل کردن و اگر نه پند گرفتن یعنی شنیدن آن هرگاه تأثیری نکند ثمره نخواهد داشت.

۱۷۶

اليقظة استبصار.

بیداری بینا شدن است، یعنی بیداری حقیقی آنست که این کس بیدار یعنی بینا شود بامور و عارف گردد بنیک و بد آنها، و پی برد بعاقبت هر کار و مآل آن، و اگر نه همین که کسی را که در خواب نباشد در حقیقت بیداری نیست.

۱۷۷

الانذار إعدار.

ترسانیدن عذر گفتن است و خود را معذور ساختن، مثل این که سواری می‌آید و «پشت پشت» می‌گوید و کسی می‌شنود و پس نمی‌رود تا چاروا «۱» باو خورد و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۵۱

اذیتی رساند پس آن سوار باعتبار این که ترسانیده بود معذور است و حرجی بر او نیست، و همچنین حمالی که باری داشته باشد، یا کسی که عرّاده را ببرد یا چوبی را یا امثال آنها هرگاه مردم را خبر کند و بترساند و ایشان پس نروند تا اذیتی بایشان رسد معذور است و مؤاخذه بر او نیست، و ممکن است که معنی کلام این باشد که ترسانیدن جای عذر نگذاشتن است یعنی در وجوب اعتقاد بوجود حق تعالی و علم و قدرت او و امثال آن عقل حجت است و کافی است و حاجت بانذار پیغمبران و عید و تخویف ایشان در آنها نبوده نهایت اگر اکتفا بآن می‌شد ممکن بود که فی الجمله عذری کسی اظهار کند و گوید که عقل من قاصر بود از حکم بآن پس از برای ازاله عذر ایشان بالکلیّه و این که دیگر بهیچ وجه جای عذری نماند آن همه انذار واقع شده و همچنین در وجوب فرمان برداری حق تعالی و امتثال اوامر و اجتناب نواهی او و استحقاق عقاب بر مخالفت آنها حکم عقل کافی است و این همه انذار پیغمبران از عصیان و تهدید و وعید بر آن از برای آنست که کسی را بهیچ وجه عذری نماند.

۱۷۸

التّدم استغفار.

پشیمانی از گناه استغفار است، یعنی همین که کسی از گناهی که کرده پشیمان شد همان استغفار است و سبب آمرزش او و محتاج بلفظی و صیغه نیست.

۱۷۹

الاقرار اعتذار.

اعتراف بگناهکاری عذر گفتنی است و سبب بخشایش تواند بود.

۱۸۰

الانکار إصرار.

انکار گناه و دعوی نکردن آن، یا مجرد عدم اعتراف بآن ایستادگی است بر گناه و زیادتی در آن، و مخفی نیست که این دو فقره جاریست در هر گناهکاری و اختصاص بگناهکار درگاه کبریائی ندارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۵۲

۱۸۱

الاکثار إضجار.

بسیار گفتن سبب هلاکت و کدورت گردد.

۱۸۲

المشاورة استظهار.

مشورت کردن در کارها پشت گرمی و خاطر جمع نمودن است.

۱۸۳

المال حساب. الظلم عقاب.

مال حساب است یعنی بی حساب در آخرت نباشد، و ستم عقاب است یعنی سبب آن می شود.

۱۸۴

الشکّ ارتیاب.

شکّ اضطراب است و برطرف شدن آرام، این فقره مکرّر شده قبل از این مذکور شد و شرح شد.

۱۸۵

العلم حیاة، الايمان نجاه.

دانش زندگیست، و ایمان رستگاری.

۱۸۶

التوبة ممحاة.

بازگشت و پشیمانی از گناه محو کننده آنست.

۱۸۷

اليأس مسلاة.

نومیدی تسلّی است یعنی سبب تسلّی می شود پس اگر کسی از کسی توقع کاری داشته باشد اگر نکند باید که باو بگوید که نمیکنم تا او از رنج انتظار

فارغ باشد و بنومیدی تسلّی شود و باین ظاهر می شود نیز که اگر کسی قطع طمع کند و خود را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۵۳

از همه مردم نومید گرداند او را تسلّی کامل حاصل شود و از رنج و اندوه بسیاری فارغ گردد.

۱۸۸

التقوى اجتناب.

پرهیزگاری دوری گزیدنست یعنی از محرّمات یا از مشتبهات نیز.

۱۸۹

الظنّ ارتیاب.

گمان اضطراب است و ازاله آرام چنانکه قبل از این در شکّ مذکور شد و چنانکه قبل از این مذکور شد که «شکّ» گاهی مستعمل می شود در مطلق

تردّد که مقابل جزم باشد، و گاهی مستعمل می شود در تردّدی که طرفین در آن مساوی باشد، «گمان» نیز بدو معنی استعمال می شود یکی این که

تردّدی که با رجحان یک طرف باشد پس طرف راجح را «ظنّ» گویند و طرف مرجوح را «وهم» و دیگری مطلق تردّد که یک معنی شکّ بود بنا بر این

ممکن است که مراد به «شکّ» در آنجا و به «ظنّ» در اینجا معنی خاصّ آنها باشد پس اصلا تکراری نشده بلکه یک حکم در شکّ و ظنّ هر دو جاری

شده، و ممکن است که مراد از هر دو مطلق تردّد باشد و بنا بر این مضمون هر دو کلام یکی است و تغییر همین در لفظ شکّ و ظنّ است و چون بهر

دو لفظ نقل شده مؤلف هر دو را نقل کرده.

۱۹۰

الطمع مذلّ، الورع مجلّ.

طمع خوار کننده است، و پارسائی بزرگ کننده.

۱۹۱

المحسن معان، المسیّ مهان.

نیکوکار یاری کرده شده است، و بد کردار خوار گردانیده شده، یعنی حق تعالی او را اعانت و یاری کند، و این را سبک و خوار.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۵۴

۱۹۲

المکور شیطان.

بسیار مکر کننده و فریب دهنده شیطان است یعنی بمنزله اوست.

۱۹۳

التّانّی حزم

تأتی در کارها دور اندیشی است، و مراد یا تأخیر آنهاست، یا این که خوب تأمل در مصالح و مفسد آنها بشود و حقیقت امر ظاهر گردد یا کردن آنها از روی طمأنینه و آرام نه بر سبیل تعجیل و شتاب.

۱۹۴

الفرصة غنم.

فرصت در کارهای خیر غنیمت است نباید از دست داد.

۱۹۵

المعروف فضل، الکرّم نبل.

احسان کردن بمردم سبب زیادتی و برتریست، و کرم دلیل هوشیاری و نجابت.

۱۹۶

الغفلة ضلالة، الغرة جهالة.

غفلت سبب گمراهی است، و فریب خوردن نشان نادانی.

۱۹۷

الامل خوان.

امید بسیار خیانت کننده است زیرا که غالب اینست که بعد از رنج سعی و زحمت انتظار نومید می سازد.

۱۹۸

الجاهل حیران.

جاهل حیران است و نداند که چه کند زیرا که در هر امر ترجیح یک طرف بدانائی شود پس با جهل و نادانی چاره بجز حیرت نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۱، ص: ۵۵

۱۹۹

التّيا خسران.

دنیا زیانست، حرام آن باعتبار عذاب و عقاب، و حلال آن باعتبار حساب و کتاب، مگر این که برهنمونی توفیق در سبیل خیری صرف شود که تدارک آن زیان تواند نمود.

۲۰۰

الامل یخّده، البغی یصرع.

آرزو فریب می دهد، و سرکشی بر زمین می اندازد.

۲۰۱

الجور تبعات.

ستم مظلّمه هاست و «مظلّمه» حقّ کسی را گویند که کسی بظلم برده باشد و «بودن ستم مظلّمهها» باعتبار آنست که هرگاه کسی مال کسی را بظلم برد مظلّمه از او نزد اوست و همچنین از وارث او بعد از او زیرا که آن حقّ بعد از فوت او بوارث او می رسد و او را استحقاق مطالبه از او باشد، و همچنین از وارث او در هر مرتبه تا روز قیامت پس در روز قیامت مظلّمه هر یک نزد او باشد.

۲۰۲

الشّهوات قاتلات.

خواهشها کشندگانند که سبب هلاک اخروی گردند بلکه دنیوی نیز.

۲۰۳

اللذات آفات.

لذتها آفتهاست، زیرا که این کس از برای آنها خود را بمهالک دنیوی و اخروی می اندازد.

۲۰۴

العلم مجلّة، الجهل مضلّة.

دانش محلّ بزرگیست، و نادانی جایگاه گمراهی، یا دانش بزرگ کننده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۱، ص: ۵۶

است، و نادانی گمراه کننده.

۲۰۵

الشّره مذلّة.

غلبه حرص خوار کننده است، یا جایگاه خواریست.

۲۰۶

العقل شفاء.

خرد شفاست از امراض جهالت، چه کسی را که خرد باشد بتحصيل علوم علاج همه آنها تواند کرد.

۲۰۷

الحمق شقاء.

کمی عقل بدبختی است.

۲۰۸

الصّدقۃ کنز.

صدقه دادن گنج است، چنانکه گنج ذخیره است که گذارند از برای وقت حاجت، صدقه ذخیره است از برای روز قیامت که روز حاجت کبری است.

۲۰۹

الاخلاص فوز.

اخلاص و بی‌غشّی در طاعات و عبادات فیروزی است بمراتب بلند و درجات ارجمند.

۲۱۰

الصّدق ینجی، الکذب یردی، البخل یزری.

راست گوئی رستگاری دهد، و دروغ بهلاکت اندازد، و بخیلی خوار و بی‌مقدار گرداند.

۲۱۱

البریّ جریّ.

بی‌تقصیر دلیر است و او را خوف و اندیشه نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۵۷

۲۱۲

الصّدقه تقیّ.

صدقه دادن نگاه می‌دارد از بلاها و آفات دنیوی و اخروی.

۲۱۳

الدّین نور، الیقین حبور.

دین روشنائی است، و یقین در امور دینیّه شادمانی، یعنی سبب شادمانی جاودان.

۲۱۴

الصّبر ظفر، العجل خطر.

صبر فیروزیست برحمت، و ناشکیبائی خطر غضب و بیم آن.

۲۱۵

الغیّ اشر.

گمراهی فرحناکی است، یعنی همیشه فرحناک بودن و خوف از خدا و اندیشه روز جزا نداشتن.

۲۱۶

العیّ حصر.

عجز و درماندگی تنگی سینه است، یعنی سبب تنگی سینه و گرفتگی خاطر شود پس بقدر مقدور سعی در رفع آن باید کرد، و ممکن است که «حصر»

بمعنی بخل باشد و معنی این باشد که عمده عجز و درماندگی و مذموم آن بخل است زیرا که بخیل باختر خود را عاجز و درمانده کرده از احسان،

پس آن بدترین عجز است، و ممکن است که مراد این باشد که در غالب عجز و درماندگی در کارها بسبب بخل میباید و کریم عاجز و درمانده نشود.

۲۱۷

العدل ملاک، الجور هلاک.

عدل بنیاد فیروزی بهر سعادت است، یا بنیاد نظام عالم و انتظام احوال آن است، و جور و ستم هلاک است، یعنی هلاک این کس در عقبی و در دنیا نیز در اغلب، یا هلاک نظام عالم و انتظام آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۵۸

۲۱۸

العلم حرز.

دانش پناه است، یعنی پناهی است که حفظ میکند این کس را از شرور و آفات دنیوی و اخروی.

۲۱۹

القناعة عزّ.

قناعت عزّت است زیرا که قانع باعتبار این که طمع و طلب از کسی نکند میانه مردم عزیز و محترم میباشد و در درگاه الهی نیز عزیز باشد زیرا که حق تعالی چنانکه دوست دارد که: بنده هر چیزی را از او سؤال کند حتی نمک آش را چنانکه در حدیث وارد شده، و ناخوش دارد سؤال از غیر او را چنانکه در حدیث آمده که: جمعی استدعا کردند از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که: ضامن بهشت شود از برای ایشان، آن حضرت ضامن شد و فرمود که: اما شما هم یاری من کنید باین که سؤال از کسی نکنید، پس ایشان چنان راه سؤال بر خود بستند که اگر کسی در راهی تازیانه از دستش می افتاد بدیگری نمی گفت که: این را بمن بده، خود پیاده می شد و برمیگرفت

۲۲۰

المعروف کنز.

احسان گنجی است که این کس از برای خود بگذارد که شاید در وقت حاجت بکار او آید زیرا که احسان در روز قیامت که عمده اوقات حاجت است بکار آید و غالب اینست که در دنیا نیز بکار آید.

۲۲۱

الغفلة طرب.

غفلت سبب فرحناکی است که شرعا مذموم است زیرا که کسی که غافل نباشد و عقبات که در پیش دارد گاهی بخاطر آورد بی هم و اندوه نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۵۹

۲۲۲

اليقظة كرب.

بیداری یعنی آگاهی سبب غم و اندوه شود چنانکه در فقره سابق اشاره بآن شد

۲۲۳

الرياسة عطب.

ریاست و سرکردگی هلاکت است، زیرا که رئیس و سرکرده قومی کم است که از او حیف و میلی واقع نشود که سبب هلاکت او شود در آخرت، و در دنیا نیز تعب و رنج بسیار دارد و گاهی سبب هلاکت او نیز شود.

۲۲۴

الشهوة حرب.

خواهش سلب کننده است، یعنی سلب کننده عقل و هوش یا ایمان و تقوی

۲۲۵

الشكر مغنم.

شکر نعمت غنیمت و نفع محض است، چه بآن ادای حق نعمت شود و سبب مزید نعمت گردد.

۲۲۶

الكفر مغرم.

کفران نعمت سبب نقصان و تاوان است، چه بآن ادای حق نعمت نشده و امید زیادتی نیست بلکه بیم زوال آن نیز باید داشت.

۲۲۷

العقول مواهب، الآداب مکاسب.

عقل و خرد بکسب حاصل نشود موهبتی است از جانب خدا، و آداب بکسب حاصل شوند.

۲۲۸

الدنیا بالاتفاق، الآخره بالاستحقاق.

دنیا بخت و اتفاق حاصل شود و در آن رعایت استحقاقی نشده، و آخرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۰

باستحقاق داده شود و از برای هر کس بقدر استحقاق او خواهد بود.

اگر کسی گوید: حق تعالی ثواب بسیار در آخرت از راه تفضل دهد چنانکه از احادیث ظاهر می شود پس چون آخرت تمام بااستحقاق داده شود؟ جواب گوئیم که: تفضلات نیز بقدر استحقاق خواهد بود و در خور آن، مثلا اگر کسی استحقاق مرتبه از ثواب داشته باشد و حق تعالی از راه تفضل ده برابر آن باو بدهد هر که مثل او از راه اعمال مستحق آن مرتبه ثواب شده باشد باو نیز ده برابر آن ثواب تفضل خواهد شد، و چنین نیست که دو کس که در استحقاق مثل هم باشند بیکی تفضل شود و بیکی نشود، یا بیکی زیاد واقع شود و بدیگری کم، بلکه تفضل نیز بهمه بنسبت استحقاق ایشان و باندازه آنست، و باین اعتبار صحیح است که آخرت تمام بااستحقاق است، و مراد باین که «دنیا باتفاق است» همین است که بنای آن مثل آخرت بر استحقاق و اهلیت نیست نه این که اصلا از راه اسباب نیست و بی - سببی اتفاق افتاده که یکی زیاد دارد و دیگری کم، یا این که بخت و اتفاق سبب این تفاوتها باشد زیرا که این هر دو معنی معقول نمی نماید چنانکه در موضع خود بیان شده پس اختلافات واقعه در دنیا نیز اگر چه از راه اهلیت و استحقاق نیست [لیکن] هر یک سببی دارد ظاهر که مقتضی آنست مثلا بیکی میراثی رسیده و بیکی نرسیده، یا یکی تجارتي کرده ربح برده و یکی نکرده و ربح نبرده و یکی دوستی داشته که باو چیزی داده و یکی نداشته، و مانند این اسباب، پس آن اختلافات از این راهها بهم رسیده نه این که حق تعالی رعایت استحقاق هر یک فرموده باشد و بهر یک بقدر استحقاق باو داده باشد زیرا که دنیا را در نظر حق تعالی قدر و مقداری نیست که در دادن آن باید رعایت استحقاق شود چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که: اگر تمام دنیا نزد خدا بمقدار پرّ پشه قدر می داشت یک شربت آبی از آن بکافر نمی داد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۱

۲۲۹

المؤمن بعمله.

مؤمن مؤمن است بعمل او، قبل از این مذکور شد که بعضی عمل را جزء ایمان می دانند و فاسق را مؤمن نمی دانند، و مشهور اینست که عمل جزء ایمان نیست و اعتقادات در تحقق ایمان کافی است و عمل باعث کمال ایمان گردد، پس بنا بر اول معنی این کلام این خواهد بود که: مؤمن بعمل مؤمن است و اگر عمل نباشد مؤمن نخواهد بود، و بنا بر مشهور معنی این است که کمال ایمان مؤمن بعمل است و تفاوت میانه مؤمنین باعتبار عمل است، هر که عمل او بیشتر باشد ایمان او کامل تر، و هر که عمل او کمتر باشد ایمان او ناقص تر، و این معنی ظاهر تر است و بفقرات بعد اوفق «۱» است.

۲۳۰

الانسان بعقله.

آدمی بعقل و زیرکی او آدمی است یعنی در نظر حقیقت بین آدمیت بعقل و زیرکی است نه بصورت و جثه خاص، پس هر که عقل او بیشتر باشد آدمیت او بیشتر، و هر که عقل او کمتر باشد آدمیت او کمتر.

۲۳۱

المرء بهمته

مرد بهمت او مرد است، پس هر که همت او بیشتر باشد مردی او کامل تر، و هر که همت او کمتر باشد مردی او ناقص تر، و مراد به «همت» کرم و سخاوت است، یا نیت و قصد خیر، یا مطلق عزم و قصد است یعنی عزم و قصد مراتب بلند و فضائل ارجمند.

۲۳۲

الرجل بجاناه.

مرد بدل او مرد است، یعنی باعتبار دلیری و شجاعت، یا باعتبار صفای دل و روشنی آن باعتبار علوم و معارف، یا باعتبار قصدها و نیت های خیر، و بر هر تقدیر مراد این است که مردان بآن اعتبار از یکدیگر امتیاز یابند و مردی در ایشان متفاوت باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۲

۲۳۳

المرء بایماناه.

قدر و مقدار مرد بایمان اوست، هر که را ایمان کاملتر باشد مردی او زیاده تر و قدر و مقدار او بیشتر باشد، و کسی توهم منافات میانه این فقرات نکند باعتبار این که در یکی تفاوت را میانه مردان باعتبار همت قرار داده اند، و در یکی باعتبار دل، و در یکی باعتبار ایمان، زیرا که هر یک از اینها مناط تفاوت میشوند و در هر فقره مراد اینست که مردان از این راه از یکدیگر ممتاز میشوند، و این منافات ندارد باین که از بعضی راههای دیگر هم ممتاز

شوند زیرا که نهایت آنچه لازم می‌آید این است که اگر این امور از یکدیگر جدا شوند و همت در مردی بیشتر باشد و دل یا ایمان در دیگری، مردی در هر یک از آنها از راهی کامل‌تر باشد و ظاهر است که این محذوری ندارد.

۲۳۴

العلم بالعمل.

علم با عمل علم است، پس هرگاه با عمل نباشد در حقیقت علم نیست و کاری از آن نیاید بلکه بدتر است از جهل، زیرا که جاهل در بعضی احکام معذور باشد که عالم نباشد و در بعضی احادیث وارد شده که: علم و عمل همراهند و از یکدیگر جدا نشوند، و در بعضی وارد شده که: علم در هر که حاصل شد عمل را آواز میکند اگر اجابت او کرد و آمد نزد او می‌ماند علم در او، و اگر نه رحلت میکند از او، و بنا بر این این کلام را بر این معنی حمل می‌توان کرد یعنی علم مقرون است بعمل و از آن جدا نمی‌شود.

۲۳۵

الدنيا بالأمل.

دنیا بامید گذرد، یعنی سراسر آن امید است و هر چند آدمی مکاره و آلام آنرا می‌بیند بامید این که شاید بعد از این چنین نباشد تسلی می‌شود تا وقتی که وقت سرآید ظاهر می‌شود که بغیر امید چیزی نبوده، پس هر که را اندک عقلی باشد فریفته آن نشود و دل بآن نبندد و داند که غرض از نزول بآن و عبور از آن نیست مگر تحصیل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۳

زاد و توشه از برای منزل اقامت و سرای پایدار، پس هر که را این معنی میسر شود زهی نیک بختی و سعادت، و هر که از آن محروم ماند بسی حسرت و ندامت.

۲۳۶

البشر مبرّة، العبوس معرّة.

شکفته روئی صله و احسان است، و ترش روئی گناه و اذیت.

۲۳۷

الجهل وبال.

نادانی وبال است یعنی سبب وبال گردد، و «وبال» امری را گویند که بر این کس سخت و گران باشد و مراد گناه است باعتبار این که جزای او وبال است.

۲۳۸

التوفيق إقبال.

توفیق یعنی مهتّا بودن اسباب کار خیر از برای کسی رو آوردن بخت و سعادت است.

۲۳۹

الحرام سحت.

حرام پلید و ارتکاب آن ننگ و عار است.

۲۴۰

الموت فوت.

مردن فوت فرصت است، پس قبل از آن تهیّه خود باید گرفت، یا مراد این است که مردن حقیقی فوت فرصت کار خیر است، و اگر نه کسی را که آن فوت نشده باشد همیشه زنده است و بموت نمیرد چنانکه احادیث ناطق بآن است.

۲۴۱

الحریص تعب.

حریص همیشه در تعب است.

۲۴۲

القنیة سلب.

«سلب» اگر بکسر لام خوانده شود بمعنی رباینده است، و اگر بفتح آن خوانده شود بمعنی ربودنست و مراد مبالغه است یعنی مال که نگاه داشته شود از برای خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۴

با کسب شود رباینده است یعنی رباینده قرار و آرام زیرا که آدمی همواره در فکر و تشویش ضبط و نموّ فرمودن آن است و در بعضی نسخه‌ها بدل «القنیه»: «الفتنه» است و بنا بر این معنی این است که: فتنه رباینده است، یعنی فتنه کردن رباینده ایمان و صلاح است، یا وقوع فتنه رباینده آرام و قرار است، یا معنی کلام این است که فتنه سبک و تند می‌رود یعنی زود پهن می‌شود و سرایت میکند و نسخه اول بقره سابق اوفق است.

۲۴۳

المال عاریة.

مال بهر که داده شد عاریه است چند روزی نزد او و بزودی بدیگری منتقل خواهد شد پس در تحصیل آن نباید کوشید و بآن مغرور نباید شد.

۲۴۴

الدنیا فانیة.

دنیا فانی شونده است و پایدار نیست، پس امور آن شایسته سعی زیاد نیست بخلاف آخرت که باقی و پاینده خواهد بود پس کمال سعی از برای تحصیل رفاه در آن باید نمود.

۲۴۵

الاستقامة سلامة.

بر راه راست ایستادن سلامتی است از مهالک دنیوی و اخروی.

۲۴۶

الشرّ ندامة.

بدی پیشیمانی است، یعنی سبب آن خواهد شد.

۲۴۷

العدل حياة.

عدل زندگی است، یعنی زندگی معنوی از برای عادل و کسی که عدل ندارد گویا معنی زندگی را ندارد، یا باعث زندگی مردم شود چه مردم در زمان حاکم عادل معنی زندگی را دارند و با جور حاکم در حقیقت زندگی ندارند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۶۵

۲۴۸

الجور ممحاء.

ستم محو کردن است یعنی بزودی نام و نشان ظالم را محو کند و یا ثواب اعمال او را محو نماید و برطرف سازد، و یا مردم را محو کند و پریشان و متفرق سازد.

۲۴۹

التوکل بضاعة.

توکل بر خدا سرمایه است که بهمان تجارت توان کرد و سود بسیار توان برد، یا مراد این است که سرمایه همان است و هر که را آن نباشد هر چند متمول باشد بی‌مایه خواهد بود.

۲۵۰

الحزم صناعة.

دور اندیشی پیشه‌ایست نیکو، این دو فقره قبل از این مذکور شد ظاهراً سهوا مکرر شده باشد.

۲۵۱

العجز اضاعه.

تن بعجز دادن ضایع کردن خود است.

۲۵۲

العقل فضيلة الانسان.

عقل و زیرکی باعث فضل و برتری و زیادتی رتبه آدمی است.

۲۵۳

الصدق امانة اللسان.

راست گوئی امین بودن زبان است، هر زبانی که راست گوید امین است و هر زبانی که دروغ گوید خائن.

۲۵۴

الصبر يناضل الحدثان «۱».

صبر معارضه میکند با مصائب یعنی صبر در مصیبتی معارضه کند با مصائب دیگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۶

و مانع شود از وقوع آنها یعنی خدای عزّ و جل ببرکت صبر در بلائی یا مصیبتی بلا و مصیبت بسیار را از او دفع کند که اگر آن صبر نمی بود آنها نازل شدی، و ممکن است که مراد این باشد که صبر در مصائب معارضه میکند با آنها یعنی حق تعالی در هر مصیبتی صبری برابر آن درخور آن می دهد و اگر نه آدمی را تاب تحمل آنها نباشد چنانکه این مضمون در بعضی احادیث صریح واقع شده.

۲۵۵

الجزع من أعوان الزّمان.

جزع کردن و صبر نکردن در بلاها و مصائب از یاری کننده های روزگار است چون روزگار همیشه در پی اذیت و آزار آدمی است و جزع در بلا و مصیبت سبب نزول بلا و مصیبت دیگر شود چنانکه در فقره سابق مذکور شد و این عین مطلوب و مقصود روزگار است پس جزع گوئی امریست که سعی در حصول مطلب روزگار میکند و از یاری کننده های آن است و بر تقدیری که سبب نزول مصیبتی دیگر نشود این خود ظاهر است که سبب شماتت روزگار گردد و این مطلوب روزگار است و باین مسرور و شادمان گردد، پس همین کافی است در بودن جزع از یاری کننده های روزگار، و پوشیده نیست که نسبت امثال این امور بروزگار مجازست پس مجازا روزگار را وصف کنند به آن چه وصف اهل آن است، یا از روزگار اهل روزگار اراده شود.

۲۵۶

الاحتکار داعية الحرمان.

احتکار خواننده حرمان است یعنی باعث محروم شدن است، و مراد به «احتکار» یا حبس مال است و ادا نمودن حقوق آن از خمس و زکاة و غیر آن، یا معنی شایع آن یعنی نگاه داشتن اجناس و نفروختن آنها بطمع این که گران شود، و بر هر تقدیر این معنی سبب این شود که از آن محروم شود، یا باین که آفتی بآن برخورد و تلف شود، یا این که پیش از انتفاع بآن بمیرد و بدیگری برسد، و بنا بر معنی دوم ظاهر این است که حکم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۷

مخصوص بعضی اجناس باشد مثل گندم و جو و باقی آنچه در کتب فقهی تفصیل شده که احتکار آنها حرام است و بسیاری از اجناس که احتکار آنها شرعا حرام نیست داخل در این حکم نباشد و از برای حرمت احتکار شرایط نیز باشد که در کتب فقه تفصیل شده.

۲۵۷

الصبر رأس الايمان.

صبر سر ایمان است، و چنانکه حیوان بی سر نتواند زیست ایمان بی صبر [نیز] یافت نشود.

۲۵۸

السّخاء زين الانسان.

کرم و سخاوت زینت آدمی و آرایش اوست.

۲۵۹

العفو احسن الاحسان.

درگذشتن از گناه بهترین احسانهاست، و پوشیده نیست که این معنی بندگان عاصی را کمال امیدواری باشد زیرا که هرگاه عفو از گناه در ما بهترین احسانها باشد ظاهر این است که در باره حق تعالی نیز بطریق اولی چنین باشد، پس امید آن هست که اکثر گناهان مؤمنان بذیل عفو پوشیده شود.

۲۶۰

الفقر زينة الايمان.

فقر و پریشانی زینت و آرایش ایمان است، یعنی هرگاه آدمی بر آن صبر کند و بآن اعتبار مرتکب نامشروعی نگردد.

۲۶۱

القلب خازن اللسان.

دل خزانه دار زبان است، پس زبان هر چه را صرف کند باید که از دل بگیرد و چیزی باشد که اعتقاد قلبی باو داشته باشد و هر چه را قلبی آن نباشد نگوید که: آن دروغ است یا در حکم دروغ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۸

۲۶۲

اللسان ترجمان «۱» الجنان.

زبان ترجمه کننده سخن دل است، چون سخن دل را تا زبان بعبارت در نیاورد نتوان فهمید پس گویا بلغتی است که مردم عارف بآن نیستند و زبان بمنزله مترجم عارف بآن است و از برای ایشان بلغت ایشان ترجمه میکند، و این فقره نیز تأکید فقره سابق است و غرض این است که زبان باید که نگوید مگر آنچه اعتقادی دل باشد.

۲۶۳

الانسان عبد الاحسان.

آدمی بنده احسان است از هر که احسان دید بمنزله بنده او گردد.

۲۶۴

الانصاف عنوان النبَل.

انصاف یعنی عدل و این که کسی حق کسی را از برای خود یا دیگری نخواهد عنوان نبیل است، و «عنوان» بضمّ عین و کسر آن بمعنی سر سخن چیزی و دلیل و نشان او هر دو آمده و «نبیل» بضمّ نون و سکون باء بمعنی هوشیاری و نجابت هر دو آمده، و هر یک در این عبارت مراد می‌تواند بود.

۲۶۵

الصدق اخو العدل.

راستگوئی برادر عدل است، باعتبار این که منشأ هر دو امانت است زیرا که «امین» حق هر کسی را از برای او خواهد از برای خود یا دیگری نخواهد، و این «عدل» است، و خلاف واقع نگوید زیرا که آن خیانت زبان است چنانکه قبل از این مذکور شد.

۲۶۶

الهیوى عدوّ العقل.

خواهش دشمن عقل است، زیرا که خواهش بسیار بچیزی چند تعلق می‌گیرد که عقل آنرا باعتبار حرمت آن شرعا یا مفسده دیگر قبیح میدانند و مانع از آن می‌شود پس بآن اعتبار با عقل دشمن است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۶۹

۲۶۷

الّلهو من ثمار الجهل.

بازی و اشتغال بلهو و لعب از میوه‌های نادانی است، زیرا که دانا داند که او را چندان اشغال مهمّه اخروی و دنیوی هست که وقت لهو و لعب ندارد.

۲۶۸

الجور مضاة العدل.

میل و حیف ضدّ عدل است و با آن جمع نشود زیرا که عدل مقتضی آنست که در هیچ باب کسی از واقع نگذرد، و میل و حیف ترجیح کسی است بر دیگری در قسمتی یا امثال آن بی‌وجود مرجّحی از برای او بحسب واقع و نفس الامر پس با یکدیگر جمع نشوند.

۲۶۹

العلم ممیت الجهل.

علم میراننده جهل است و بعلم جهل بمیرد، و پوشیده نیست که ظاهر این محتاج بیان نیست پس دور نیست که مراد به «علم» علمی باشد که از روی دلیل و برهان باشد و معنی این باشد که چیزی که جهل جاهلان را زایل تواند کرد علمی است که از روی دلیل و برهان باشد زیرا که کسی که او را چنین علمی باشد تواند که حجّت بر جاهلان تمام کند و ایشان را از جهل خلاص کند اما اگر علم کسی چنین نباشد جاهل را براه نتواند آورد زیرا که بمحض این که او گوید که: فلان همچنین است، جاهل از او قبول نکند و گوید که: نه چنین نیست چنان است، و هرگاه او را حجّت نباشد عاجز شود و جواب او نتواند گفت بلکه بسیار باشد که جاهل را شبهه چند باشد که آن عالم از جواب آنها عاجز باشد و بآن اعتبار او نیز تابع آن جاهل شود و تصدیق او کند پس علمی که جهل را تواند زایل کرد علم عالمی است که از روی دلیل و برهان باشد بلکه مجرد دلیل و برهانی که عالم را باشد فایده نکند زیرا که جاهل را هرگاه شبهه باشد او نیز شبهه خود را دلیل بر گفته خود کند و گوید که: چنانکه تو بر گفته خود دلیل داری من نیز دلیل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۰

دارم پس هر دو عاجز و حیران شوند پس علمی که جهل را بالکلیّه زایل تواند کرد علم عالمی است که از روی دلیل و برهان خاطر نشان تواند کرد و او را قوت دفع شبهات و حل آنها باشد پس «علم» در این کلام معجز نظام باید بر «علم کامل» محمول شود و مراد علم مذکور باشد.

۲۷۰

الوقار حلیة العقل

تمکین و وقار زینت عقل و زیرکی است و سبب آراستگی آن گردد

۲۷۱

الوفاء توأم الصدق.

وفا توأم راست گوئی است، «توأم» طفلی را گویند که با طفل دیگر همراه از یک شکم متولد شده باشد و مراد این است که وفاء بحقوق الهی و مردم و ادای آنها با صدق بمنزله توأم است و هر دو از امانت بیبکبار متولد شده‌اند زیرا که امانت باعث وفای بحق هر کس و ادای آن گردد، و همچنین باعث راست گوئی گردد و اگر نه وفاء بحق واقع نشده باشد و با واقع خیانت کرده باشد، و ایضا راست گو البتّه وفا بحق هر کس کند و آلا هرگاه صاحب حقّ مطالبه کند اگر انکار کند دروغ گفته خواهد بود و اگر اقرار کند چاره بغیر از ادای آن ندارد.

۲۷۲

العقل رسول الحقّ.

عقل رسولی است از جانب حق تعالی چنانکه پیغمبران و رسولان در ظاهر فرستاده شده‌اند از برای تبلیغ شرایع و احکام و تعلیم ببندگان، عقل نیز در باطن فرستاده شده و داده شده از برای آن مطلب، زیرا که عقل در تعلیم بعضی از اصول دین مثل وجود حق تعالی و علم و قدرت و عدل او و بعضی از فروع نیز مثل حسن صدق و عدل و قبح کذب و جور و غیر آنها مستقل است و در باقی دخیل و در کار است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۱

۲۷۳

التوفیق مفتاح الرّفق.

توفیق کلید نرمی است، یعنی توفیق خدا و تهیّه او اسباب خیر را از برای کسی سبب نرمی و خوش خوئی او می‌شود تا این که مردم نیز با او نرمی و مهربانی کنند چنانکه حق تعالی در باره حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرموده: فِيمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأُنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ، یعنی پس بدرستی که بسبب رحمت عظیم از جانب خدا نرم و خوش خو گردیده تو از برای مردم، و اگر می‌بودی تو تند خوی درشت گوی هر آینه متفرق می‌شدند مردم از دور تو و جمعیت نمی‌کردند بر سر تو، و در بعضی نسخه‌ها بدل «التوفیق»: «الرفق» واقع شده و بنا بر این معنی این است که نرم و مهربان شدن کسی با مردم کلید نرمی و مهربانی است یعنی لطف و مهربانی حق تعالی و مردم با او، و این نسخه ظاهرتر است زیرا که متعارف استعمال «کلید» در چیزی است که بدست آن کس باشد و بآن قفل از کاری تواند گشود و سبب گشودنی که بدست این کس نباشد آنرا «کلید» نگویند و بنا بر نسخه دوم چنین است زیرا که مهربان شدن با مردم بدست این کس است بخلاف نسخه اول چه توفیق خدا بدست این کس نیست مگر این که گوئیم که: بواسطه بدست این کس است چه کردن کار خیر بسیار سبب توفیق شود.

۲۷۴

الحیاء یمنع الرزق.

شرم مانع روزی شود، در بعضی احادیث وارد شده که: حیا و شرم دو قسم است یکی از عقل و زیرکی ناشی شود، و یکی از حمق و کم خردی، بنا بر این «حیا» در این کلام معجز نظام باید که بر قسم دویم محمول شود و مراد این باشد که گاه است که شرمی که از روی حماقت باشد مانع رزق و سبب تنگی معاش شود مثل این که کسی تواند که مشغول پیشه شود که بآن بفراغت معاش تواند کرد و از راه حمق بگمان این که این معنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۲

ننگ و عاریست از برای او مشغول نشود و از روزی حلال محروم شود و تنگی کشد، و ممکن است که مراد مذمت حیا نباشد بلکه بیان این باشد که صاحب حیا اکثر اوقات محروم باشد زیرا که باعتبار شرمی که دارد اظهار احوال خود نزد کسی نکند و بسیاری از سعیها و تلاشها از او نیاید و بآن اعتبار محروم شود از توسعه در روزی و تنگی کشد، پس اهل احسان باید که متفحص احوال مردم باشند و هرگاه ظاهر شود پریشانی کسی از اهل حیا رعایت و اعانت او زیاده از دیگران نمایند.

۲۷۵

الصدق لسان الحقّ.

راستگوئی زبان حق است، مشهور میانه علما این است که «صدق» مطابق بودن خبر است با واقع و نفس الامر یعنی با حال چیزی که خبر از آن داده شده فی نفسه قطع نظر از خبر کسی، و مخفی نیست که واقع و نفس الامر را باعتبار این که ثابت است «حق» گویند زیرا که «حق» بمعنی امر ثابت است و خصوص خدای عزّ و جل را که «حق» گویند باعتبار این است که او ثابت علی الاطلاق است و هرگز زوال باو راه نیابد بنا بر این «صدق» آن است که خبر مطابق باشد با حق که عبارت از واقع و نفس الامر باشد، و ممکن است حمل این کلام معجز نظام بر این معنی باین که مراد این باشد که صدق زبان واقع است یعنی مطابق بودن خبر است با زبان او که اگر بالفرض واقع بزبان آید و از خود خبر دهد بهمان نحو خبر دهد مثلا هرگاه زید در واقع کاتب باشد پس اگر حال واقع زید خبر از خود دهد خبر از کاتب بودن او خواهد داد پس اگر کسی گوید که: زید کاتب است راست گفته خواهد

بود، باعتبار این که موافق گفته با خبر واقع، و اگر گوید که: کاتب نیست، دروغ باشد باعتبار مخالفت با خبر واقع، و ممکن است که مراد به «زبان حق» زبان حق تعالی باشد بر سبیل مجاز، و مراد تعبیر از واقع و نفس الامر باشد بخبر حق تعالی یعنی صدق آنست که خبر مطابق باشد با خبر حق تعالی یعنی اگر حق تعالی در آیات خبری بدهد بر نحوی خواهد بود از ایجاب یا سلب، پس اگر خبر ما مطابق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۳

باشد با آن نحو صادق است و اگر نه کاذب، یا این که مراد بزبان حق تعالی علم او باشد مجازا و مراد این باشد که صدق آن است که خبر مطابق باشد با آنچه در علم خداست از حال آن شیء چنانکه بعضی از علماء واقع و نفس الامر را عبارت از علم حق تعالی گرفته‌اند.

اگر کسی گوید که: خبر حق تعالی در واقعه که خبر از آن نداده باشد و همچنین علم او معلوم نیست که بر چه نحو باشد پس صدق و کذب در آنجا چون ظاهر شود؟

جواب گوئیم که: اگر بدیهه یا برهان حال شیء معلوم باشد خبر حق تعالی و علم او در آنجا معلوم باشد که موافق است با حکم بدیهه و برهان و بر خلاف آن نتواند بود، و در جائی که راهی بداشتن آن نباشد چنانکه خبر و علم حق تعالی در آنجا معلوم نباشد صدق و کذب خبر نیز معلوم نتواند شد بلکه آنچه معلوم است همین است که اگر موافق باشد با خبر حق تعالی یا علم او صادق خواهد بود و اگر نه کاذب، و تشخیص این که واقع کدام است نتواند کرد، و ممکن است که: معنی کلام این باشد که «صدق» یعنی صادق زبان ثابت است یعنی زبانی است که ثابت باشد و اگر مکرر خبر از یک واقعه بدهد بیک نحو بدهد بی‌تغییر و زیاده و نقصان بخلاف دروغگو که مکرر خبر از یک واقعه که بدهد نمی‌شود که در خبر او اختلافات نباشد بلکه بسیار است که خبری دهد و باندک فاصله نقیض آنرا خبر دهد، و ممکن است که «حق» عبارت از همان خبر صادق باشد زیرا که خبر صادق را چنانکه «صادق» گویند «حق» نیز گویند و مراد این باشد که راستی از برای خبر راست بمنزله زبان آن است که گوئیا خبر راست زبانی دارد که با مردم سخن گوید و در دلها اثر میکند بخلاف خبر دروغ که اثری در دل نکند پس گوئیا زبان ندارد این است آنچه بخاطر فاطر رسید از احتمالات در شرح این کلام و هر یک خالی از دورتی نیست و الله أعلم بحقیقه المرام.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۴

۲۷۶

الکذب عدو الصدق.

دروغگوئی دشمن راست گوئی است، پوشیده نیست که دشمنی آنها بمعنی جمع نشدن با یکدیگر در یک خبر ظاهر است و محتاج بیان نیست پس شاید که مراد این باشد که کذب دشمن صدق است و مانع از آن شود پس اگر کسی راه کذب بخود داد و یک دروغ گفت همان او را منع کند از صدق در خبر دیگر و بتدریج بمرتبه برسد که مدار او بر دروغ باشد و راست نگوید، یا مراد این باشد که دروغگو دشمن راستگو باشد زیرا که باعث رسوائی او گردد پس راستگو نباید که دروغگو را دوست خود داند و باظهار دوستی او اعتماد کند.

۲۷۷

الباطل مضاة الحق.

باطل ضد حق است و بآن جمع نشود، این فقره نیز نزدیک بقره سابق است چه تضاد حق با باطل امریست ظاهر و محتاج بیان نیست پس مراد یا این است که باطل ضد حق است و با آن دشمن، همین که کسی راه باطل بخود داد در امری آن مانع شود او را از سلوک حق در امر دیگر نیز، و همچنین تا مدار او بر باطل شود، یا این که اهل باطل را با اهل حق تضاد و دشمنی باشد پس اهل حق نباید که اهل باطل را دوست خود دانند و باظهار دوستی ایشان فریب خورند.

۲۷۸

الحلم زين الخلق.

بردباری زینت خو و خصلت است.

۲۷۹

الخیانة اخو الکذب.

خیانت برادر کذب است، و چنانکه کذب ناراستی در قول است خیانت ناراستی در فعل است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۵

۲۸۰

الحرص مطیة التعب.

حرص و آز مطیة تعب و رنج است، و «مطیة» شتری را گویند که بر آن سوار شوند یا چیزی بر آن بار کنند و مراد این است که حرص بی‌تعب نباشد و بمنزله چاروائی باشد که تعب سوار آن باشد یا بر آن بار شده باشد پس حریص را از تحمل رنج و تعب گزیری نیست.

۲۸۱

الرَّغْبَةُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ.

خواهش کلید تعب است، هر که خواهش امری کند و راغب بآن شود دری از تعب بر روی خود گشاید.

۲۸۲

الظَّفَرُ شَافِعُ الْمَذْنَبِ.

ظفر و فیروزی شفاعت کننده گنه کار است، یعنی هرگاه کسی ظفر و فیروزی بر گنه کار یافت و قادر شد بر بازخواست از او باید همین معنی شفاعت او کند و بشکرانه که این تسلط بر او یافته گناه او را عفو کند و انتقام از او نکشد.

۲۸۳

الْخَرَسُ خَيْرٌ مِنَ الْكُذْبِ.

گنگی بهتر است از دروغ گوئی.

۲۸۴

الْعِلْمُ زِينَةُ الْحِسْبِ.

علم زینت حسب است، و «حسب» چنانکه گذشت امری را گویند که سرمایه شرف و افتخار این کس باشد و مراد این است که علم در هر حسبی که باشد آنرا زینت دهد و از حسبهای دیگر برتر گرداند و اگر «حسب» بمعنی کرم باشد چنانکه بعضی از اهل لغت گفته‌اند مراد این است که علم هرگاه با کرم جمع شود زینت دهد آنرا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۶

۲۸۵

الْمَوَدَّةُ أَقْرَبُ نَسَبٍ.

دوستی نزدیکترین خویشی است، یعنی دوستی میانه دو کس بمنزله خویشی است میانه ایشان از همه خویشیها نزدیکتر، پس رعایت دوست زیاده از سایر خویشان باید کرد.

۲۸۶

الْأَدَبُ أَفْضَلُ حِسْبٍ.

ادب نیکوترین حسبی است، و زیادتی دارد بر سایر حسبهها.

۲۸۷

الصَّدَقَةُ أَفْضَلُ الْقَرَبِ.

تصدق بهترین قربتهاست، یعنی بهترین اموری که باعث قرب و منزلت نزد خدای عزّ و جلّ شود.

۲۸۸

النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

مردم دشمن آن چیزند که نمی‌دانند آنرا چنانکه بمعاشرت ایشان معلوم می‌شود حتی این که علما نیز علمی را که نمی‌دانند هر چند نافع و ضرور باشد مذمت میکنند و مذمت علم حکمت نیز که در این زمان شایع شده از این راه است با آنکه بنای معارف الهیه و و نوامیس ربوبیه بر آن است بمحض این که نمی‌دانند و تحصیل ربط بآن مشکل است چاره دفع نقص از خود در مذمت آن دیده‌اند و چون شنیده‌اند که بعضی از مذاهب حکما مخالف شرع است این را دلیل خود ساخته همه آنرا کفر و زندقه می‌خوانند با آنکه در بسیاری از مسائل آن مخالفتی با شرع بهیچ وجه نیست بلکه اثبات وجود حق تعالی و علم و قدرت و بسیاری از عقائد دینیّه و مقاصد یقینیّه مبنی بر آنهاست و بعضی دیگر که مخالف شرع باشد اصل مسئله مخالف شرع نمی‌تواند بود بلکه قول بیک طرف آن مخالف شرع می‌تواند بود، و هرگاه آن مخالف شرع باشد پس حقّ قول بطرف دیگر است زیرا که نمی‌شود که نقیضین هر دو مخالف شرع باشند پس تحقیق اصل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۷

مسئله و فکر در آن ضرری ندارد، نهایت باید که کسی که در آنها فکر کند عارف بعلم شرعیّه باشد تا این که در آن مسائل بامری که خلاف آن از شرع معلوم شده باشد قائل نشود، و اگر فکر او بچنین امری کشد داند که غلط کرده و دلیلی که او را بآن کشیده شبهه است مثلا مسئله حدوث و قدم عالم که عمده طعن بر حکما از آن راه است ظاهر است که اصل مسئله مخالف شرع نمی‌تواند بود بلکه بالضروره یکی از آن دو طرف حقّ و موافق واقع است نهایت قول بقدم که مشهور میانه حکما بوده مخالف شرع است پس در آن باید بحدوث قائل شد چنانکه متشرعین حکما بآن قائل شده‌اند و از بعضی از حکماء سابق بر اسلام نیز نقل کرده‌اند و این باعث این نمی‌شود که فکر در آن اصلا نباید کرد بلکه کسی که او را مهارتی در علم حکمت نباشد قائل

بقدم او را بآسانی اضلال تواند نمود زیرا که دلائلی که قائلین بقدم بر مطلب خود دارند شبهه‌های قویست که تا کسی کمال ربط بحکمت نداشته باشد قادر بر حل آنها نیست پس کسی که او را مهارتی در آن علم نباشد هرگاه کسی یکی از آن دلائل را بر او حجّت سازد چاره بغیر از این که بقدم قائل شود ندارد زیرا که طرح دلیل عقلی باتفاق همه علما بلکه همه عقلا معقول نیست و اگر نه اثبات شرع نیز نتوان کرد و هرگاه دلائل شرعیّه بر خلاف دلیل عقلی باشد لابد دلائل شرعیّه را تأویل باید کرد چنانکه چون دلیل عقلی قائم شده باین که خدای عزّ و جلّ جسم نیست و مکانی ندارد بسیاری از آیات کریمه که ظاهر در خلاف آنست مثل این که اثبات «ید» از برای خدای تعالی شده یا این که بر عرش قرار گرفته و مانند آنها تأویل شود پس هرگاه دلیل قدم نیز تمام باشد باید که بآن نیز قائل شد و ادله شرعیّه حدوث را تأویل کرد اما کسی که ممارست علوم حکمیّه نموده باشد و مهارتی در آنها داشته باشد حلّ آن شبهه‌ها تواند کرد و به آنها اضلال او نتوان کرد پس تحصیل حکمت باعث هدایت او باشد نه گمراهی و ضلالت، بلکه در هر عصری وجود جمعی از مهره در آن علوم ضرور است تا این که حلّ شبهه‌ها که بآن اضلال مردم توان کرد بایشان حواله شود و سائر مردم بمیامن وجود ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۸

از ضلالت و گمراهی ایمن باشند، نهایت آن جماعت را باید که ماهر در علوم شرعیّه نیز باشند که بجمع میانه هر دو استنباط حقّ توانند کرد که اگر در آنها مهارتی نداشته باشند ممکن است که بامری که خلاف شرع باشد باعتبار شبهه که آنرا دلیل دانند قائل شوند، و در ابتدا نیز کسی که شروع در تحصیل آن کند باید که نزد استادی باشد که چنانکه گفتیم ماهر بعلم عقلیّه و شرعیّه هر دو باشد تا از ضلالت در بعضی امور که خلاف شرع باشد ایمن باشد واللّه ولیّ التوفیق فی کلّ باب.

۲۸۹

النّاس بخیر ما تفاوتوا.

مردم مقرون بخیرند ما دام که میانه ایشان تفاوت باشد، یعنی در نظام امور مردم و انتظام احوال ایشان ناچار است از این که ایشان در مراتب متفاوت باشند و بعضی از ایشان را قابلیت و اهلیت اشتغال باشغال عالیه باشد و بآن مشغول شوند، و بعضی را قابلیت آن نباشد و اهلیت اشغالی باشد که یک مرتبه پست‌تر از آنها باشند، و برخی دیگر را قابلیت آنها نیز نباشد بلکه اهلیت اشغالی باشد که از آنها نیز پست‌تر باشند و همچنین تا پست‌ترین مراتب که از برای اشتغال باموری که در کمال خستت باشد در کار است، پس اگر این تفاوت میانه ایشان نباشد تعیش ایشان ممکن نباشد مثلاً اگر همه را مرتبه عالی باشد و بعلم و معارف توانند پرداخت هیچ یک باشغال خسیسه دنیّه راضی نشود و امور معاش همه معطل ماند، و اگر همه در مرتبه باشند که باشغال دنیّه راضی شوند علم و معرفت در میانه ایشان نخواهد بود پس باید که از برای هر یک از آنها جمعی باشند که اهل آن باشند و همچنین در سایر مراتب.

۲۹۰

الوفاء سچیّه الکرّام.

وفا بحقوق مردم خصلت کریمان است، یعنی اسخیا یا مردم گرمی که باوصاف نیکو موصوف باشند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۷۹

۲۹۱

الغدر شیمة اللّثام.

بی‌وفائی خو و طبیعت لثیمان است، یعنی بخیلان یا جمعی که باخلاق نکوهیده و اوصاف ذمیمه متّصف باشند.

۲۹۲

الاعمال ثمار النّیّات.

کردارها میوه‌های نیت‌هاست و نیت‌ها بمنزله درختان آنهاست، و در این اشاره است باین که عمده نیت است همین که نیت حاصل شود عمل بی‌مشقّت زیادی حاصل شود مانند کسی که مالک درخت میوه بشود چه آن خود بخود باندک محافظتی میوه دهد بخلاف کسی که نیت نداشته باشد چه آن بمنزله کسی است که هنوز مالک درخت نشده باشد.

۲۹۳

الصّدقة أفضل الحسنات.

تصدّق بهترین اعمال حسنه است.

۲۹۴

الرّفق مفتاح النّجاح.

نرمی و مهربانی با مردم کلید فیروزیست، زیرا که آن سبب لطف و مهربانی خدا و خلق باو گردد، و ظاهر است که این باعث فیروزی بمطالب دارین و مقاصد نشأتین گردد.

۲۹۵

التوفیق قائد الصلاح.

توفیق حق تعالی با هر که باشد کشاننده اوست بجانب آنچه صلاح او در آن باشد.

۲۹۶

البشر اول البرّ.

گشاده روئی اول نیکوئی است یعنی بر همه نیکوئیهها مقدّم است و از همه افضل است، یا این که اول نیکوئی که آدمی باید که بجا آورد نسبت بکسی که برخوردار از سائل یا غیر آن این است که با او گشاده روئی کند و عبوس «۱» نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۸۰

۲۹۷

الطمع اول الشّرّ

طمع اول بدیست یعنی بر همه بدیهها مقدّم است و از همه بدتر است، یا اول بدئی که کسی بکسی کند آنست که طمع از او داشته باشد و اکثر بدیههای دیگر از انواع ظلم و جور بر آن مترتب می‌شود.

۲۹۸

الکتاب ترجمان النیّة.

نوشته ترجمه کننده ضمیر است و بیان کننده آن، یعنی از کتابت و نوشته کسی استنباط بسیاری از مکنونات ضمیر او از دوستی و دشمنی و صافی و غشی و غیر آن توان نمود، یا مراد این است که کتابت بمنزله این است که کسی کلامی را که بلغتی باشد بلغت دیگر تعبیر کند پس چنانکه در آن توافق و تطابق باید در اینجا نیز در کار است پس آنچه آدمی نویسد باید موافق باشد با ضمیر او که اگر مخالف باشد مثل این خواهد بود که کسی در ترجمه خیانت کرده باشد، و از این ظاهر می‌شود که اظهار دوستی و اشتیاق و امثال آنها که در کتابات شایع شده هرگاه موافق واقع نباشد خوب نباشد و حکم کذب داشته باشد.

۲۹۹

العمل عنوان الطّویّة.

کردار دلیل بر مکنون خاطر است، پس دوستی و دشمنی و خوبی و بدی کسی و امثال آنها را از کردار و اعمال او توان معلوم کرد، پس اگر کسی مثلاً اظهار دوستی کند و از کردار او خلاف آن ظاهر شود دروغ خواهد گفت بگفته او فریب نباید خورد.

۳۰۰

الوقار ینجد الحلم.

تأنی و وقار بلند می‌گرداند رتبه حلم را، واصل «حلم» این است که کسی زود بزود غضبناک نشود و در صدد انتقام در نیاید پس هرگاه این معنی با تأنی و وقار در هر کار از اقوال و افعال باشد رتبه آن فزونتر گردد و «حلم» بمعنی عقل نیز آمده و ممکن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۸۱

است که «حلم» در اینجا بآن معنی باشد و فرق میان وقار و عقل و «بودن وقار سبب فزونی رتبه عقل» محتاج بیان نیست و در بعضی نسخهها بدل «ینجد الحلم»: «نتیجه الحلم» است و بنا بر این مراد اینست که: وقار نتیجه و ثمره حلم است، و این بفقره بعد اوفق است.

۳۰۱

التواضع ثمره العلم.

فروتنی با خدای عزّ و جلّ و خلق کردن و تکبر نداشتن میوه علم و دانش است و بر آن مترتب می‌شود.

۳۰۲

العدل خیر الحکم.

عدل بهترین حکمی است یعنی حکمی از روی عدل و انصاف میانه خود و دیگری یا میانه دو کس بهترین حکمهاست، یا خیر و خوبی حاکم بودن این است که حکم بعدلی میانه دو کس بشود و حقّ مظلومی از ظالمی گرفته شود.

۳۰۳

العلم قائد الحلم

علم کشنده حلم است، و هر که را علم و دانش باشد سبب حلم او نیز گردد

۳۰۴

الصدق خیر القول.

سخن راست بهترین سخنی است، یا مراد این است که راستی خیر و خوبی سخن است.

۳۰۵

الاخلاص خیر العمل.

اخلاص بهترین کرداریست یا خیر و خوبی عمل اخلاص است، و مراد به «اخلاص» خالص بودن باطن است با خدای تعالی بعنوانی که او را منظوری از طاعات و عبادات بغیر رضا و خشنودی او نباشد و اصلاً شائبه ریا و سمعه یعنی دیدن کسی یا شنیدن شخصی در هیچ عبادتی بخود راه ندهد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۸۲

۳۰۶

السّخاء یزرع المحبّة.

سخاوت می‌کارد دوستی این کس را در دلها.

۳۰۷

الشّحّ یکسب المسبّة.

بخیلی می‌اندوزد دشنام را، یعنی سبب طعن و ذمّ و دشنام شود.

۳۰۸

الطمع فقر حاصر.

طمع پریشانی است تنگ کننده یعنی تنگ کننده دل و سینه، یا تنگ کننده کار بر این کس، زیرا که صاحب طمع خود را همیشه محتاج دارد و از فکر و اندیشه اخذ و جرّ و سعی در طرق آن همواره دلتنگ و گرفته خاطر باشد و فرصت کار دیگر از مهمّات اخروی و دنیوی از برای خود نگذارد، و در بعضی نسخه‌ها «ظاهر» بدل «حاصر» است و بنا بر این معنی ظاهر است.

۳۰۹

الیأس غناء «۱» حاضر.

نومیدی توانگرئیست آماده، یعنی محتاج بکسب و تحصیل نیست همین که آدمی قطع طمع از مردم کرد و از ایشان خود را نومید ساخت مانند توانگران بی‌نیاز شود از مردم، و خدا کفایت امور او خواهد کرد.

۳۱۰

التّواضع یرفع الوضیع.

فروتنی کردن یعنی در درگاه حق تعالی و با خلق نیز بلند گرداند پست مرتبه را.

۳۱۱

التّکبر یضع الرّفیع.

تکبر کردن خواه بدرگاه حق تعالی و خواه با خلق پست میکند بلند مرتبه را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۸۳

۳۱۲

الرّفق مفتاح الصّواب.

نرمی و مهربانی کلید درست اندیشی و سلوک راه راست است.

۳۱۳

السّفه مفتاح السّباب.

سفاقت یعنی بردبار نبودن یا کمی بردباری یا جهل و نادانی کلید دشنام است یعنی وسیله این شود که مردم او را دشنام دهند.

۳۱۴

الهیوی آفة الالباب.

خواهش آفت عقلهاست، هر که خواهش امری داشته باشد باید در آن باب بر وفق عقل سلوک بکند، و اگر نکند آخر پشیمانی و ندامت کشد، پس باید سلب خود نمود خواهشها از تا بحکم عقل عمل تواند شد.

۳۱۵

العتاب حیوة المودة.

گله گذاری زندگی دوستی است، زیرا که هرگاه کسی امر ناخوشی از دوست ببیند یا بشنود اگر گله کند و وی طلب عفو نماید، یا محملی صحیح از برای آن اظهار کند، یا خجل شود و دیگر چنین کاری نکند، دوستی میانه ایشان باقی ماند، و اگر گله نکند آن خله «۱» خاطر شود و سبب ضعف دوستی گردد و دو سه مرتبه که چنین شد بالکلیه دوستی او بر طرف شود و از آن طرف نیز بر این قیاس.

۳۱۶

الهدیة تجلب المحبة.

هدیه از برای کسی فرستادن جلب دوستی کند زیرا که انسان بنده احسان است.

۳۱۷

الموت رقیب غافل.

مرگ نگهبانی است غافل، یعنی غافلگیر که نگهبانی این کس میکند تا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۸۴

یک بار او را غافل و بی خبر بگیرد، یا این کس غافل است از آن در اوقات نگهبانی آن نیز، یا نگهبانی است غافل، یعنی بی ادراک و شعور که با وجود آن بفرمان حق تعالی نگهبانی این کس میکند تا وقتی که وقت آن شود، و مراد به «نگهبانی کردن آن» این است که بسبب تقدیر وقتی خاص از برای آن این کس البته محفوظ می ماند تا آن وقت پس گوئیا آن حفظ و نگهبانی او میکند تا آن وقت، یا این که همه جا از عقب او می رود بمنزله نگهبانی که همراه کسی باشد و همه جا او را در نظر داشته باشد و در بعضی نسخهها بدل «رقیب» «رفیق» واقع شده و بنا بر این معنی این است که رفیقی است غافل و از آنچه در شرح نسخه اول مذکور شد وجه هر دو ظاهر شد پس حاجت اعاده نیست.

۳۱۸

الدنيا ظل زائل.

دنیا سایه ایست زایل شونده، و تعبیر بلفظ «ظل» که بمعنی سایه است اشاره است باین که پیش از زوال نیز او را در حقیقت وجودی نباشد و بمنزله سایه ایست که عدم نور است و گمان می شود که موجودیست.

۳۱۹

الموت باب الآخرة.

مرگ دروازه آخرت است که مردم از آن داخل آن جهان شوند پس خوشا حال نیکوکار که بآن رسد و وای بر بدکردار که پا در آن گذارد.

۳۲۰

التجمل مروءة ظاهرة.

تجمل مروءتی است ظاهر، «تجمل» بمعنی زینت کردن است و «مروءت» بمعنی مردی و آدمیت و انسانیت و مراد یا مدح زینت کردن است و این که از جمله آدمیت ظاهریست و یا این که زینت کردن و آراستن خود این است که این کس را مروءتی باشد آشکار که آثار آنرا مردم مشاهده کنند یعنی آن بآراستن و زینت دادن خود بلباسهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۸۵

فاخره و تزیین باسیاب مجلس و خانه و مانند آنها نمی شود بلکه بکسب اموری چند باشد که نشان مردی و آدمیت این کس باشد از فضایل و کمالات و حسن اخلاق و افعال.

۳۲۱

المواعظ حياة القلوب.

موعظه ها و پندها سبب حیات و زندگی دلها گردد.

۳۲۲

الذكر مجالسة المحبوب.

یادآوری نشستن با دوست است، یعنی یاد کردن دوست و فراموش نکردن او را بمنزله هم نشینی با اوست و در حکم آنست، و همین فقره کافی است در معرفت مرتبه فضل ذکر حق تعالی.

۳۲۳

الذین افضل مطلوب.

دین بهترین مطلوبیست که آدمی طلب آن کند.

۳۲۴

العقل صدیق مقطوع.

عقل و خرد دوستی است بریده شده، یعنی دوستی است که اکثر مردم خود را از او ببرند و دوری کنند از او و تابع او نشوند.

۳۲۵

الهوی عدو متبوع.

خواهش و آرزو دشمنی است پیروی کرده شده، که اکثر مردم تابع او شوند و پیروی او کنند.

۳۲۶

العاقل یألف مثله.

خردمند الفت گیرد و پیوند جوید با خردمندی مثل خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۸۶

۳۲۷

الجاهل یمیل الی شکله.

نادان میل کند بنادانی مانند خود، و در بعضی نسخه‌ها بدل «یمیل الی شکله» چنین واقع شده «یألفه مثله» و بنا بر این معنی اینست که: نادان الفت می‌گیرد با نادانی مانند او، و حاصل هر دو یکی است، و از فواید این دو فقره این است که هرگاه کسی خردمند و دانا باشد باید سعی در حصول الفت میانه خود و کسی که جاهل و نادان باشد نکند که دست بهم نخواهد داد و اگر بالفرض جاهلی باو الفت کند باین فریب نخورد و بر آن اعتماد نکند البته ظاهراً بجهت مطلبی چنین اظهار کند و اگر نه در دل گریزانست از او، و همچنین جاهل را سعی در الفت عاقل باو عبث است، و ایضا از این راه هرگاه کسی عقل و دانائی کسی را یا جهل و نادانی او را داند استنباط احوال مصاحبان و اهل الفت با او را تواند کرد «۱».

۳۲۸

السلامة فی التفرّد.

سلامتی در تنهائی است.

بر متتبع احادیث و اخبار ظاهر است که تنهائی و کناره گرفتن از خلق بالکلیه محمود نیست زیرا که حدیث بسیار در فضل تزویج و مذمت عزوبت وارد شده مثل این که دو رکعت نماز که متزوّجی بگذارد آنها را افضل است از هفتاد رکعت که بگذارد آنها را عز بی، و این که دو رکعت که بگذارد آنها را متزوّجی افضل است از مرد عز بی که بایستد بعبادت در شب خود و روزه بگیرد روز خود را، و این که ارادل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۸۷

موتای شما عزبانند، و این که اکثر اهل آتش عزبانند.

و ایضا در حدیث وارد شده که: هر که شب تنها بخوابد ملعون است، و هر که توشه خود را تنها بخورد ملعون است، و ایضا در احادیث بسیار وارد شده فضیلت اهتمام بامور مسلمانان و نفع رسانیدن بایشان حتی این که وارد شده که: هر که داخل صبح شود و اهتمام نداشته باشد بامور مسلمانان پس او مسلمان نیست، و وارد شده که:

خلق عیال خدای‌اند پس دوستترین خلق بسوی خدا کسی است که نفع برساند بعیال.

خدا و داخل کند بر اهل خانه سروری، و وارد شده که: دوست‌ترین مردم بسوی خدا نفع رساننده‌ترین ایشان است ب مردم.

و ایضا حدیث بسیار در باب حقّ مؤمن بر مؤمن وارد شده مثل این که: حقّ مؤمن بر برادر مؤمن او اینست که سیر کند گرسنگی او را، و ببوشاند عورت او را، و گشایش دهد از او اندوه او را، و ادا کند دین او را، پس هرگاه بمیرد او جانشین او باشد در اهل او و اولاد او.

و ایضا احادیث بسیار در باب فضل زیارت مؤمنین یکدیگر را وارد شده مثل این که: هر که زیارت کند برادر خود را در راه خدا می‌فرماید خدای عزّ و جلّ باو که:

تو مرا زیارت کردی و ثواب این بر من است و راضی نیستم از برای تو ثوابی را کمتر از بهشت، و مثل این که: هر که زیارت کند برادر خود را در خانه او می‌فرماید خدای عزّ و جلّ باو که: تو مهمان منی و زیارت کننده منی، بر من است مهمانی تو، و بتحقیق که واجب کرده‌ام برای تو بهشت را بسبب دوستی تو او را.

و ایضا احادیث بسیار در باب فضل مصافحه و معانقه واقع شده مثل این که: دو مؤمن که با هم مصافحه کنند می‌ریزد گناهان از ایشان چنانکه می‌ریزد برگ از درخت، و خدا نظر میکند بایشان تا از هم جدا شوند، و مثل این که: هر مؤمنی که بیرون رود بسوی برادر خود که زیارت کند او را در حالی که داند حقّ او را بنویسد خدا از برای او بهر گامی حسنه، و محو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۱، ص: ۸۸

شود از او گناهی، و بلند شود از برای او درجه، پس هرگاه بگوید در خانه او را گشوده شود از برای او درهای آسمان، پس هرگاه ملاقات کنند با هم و مصافحه کنند و معانقه کنند روی آورد خدا بر ایشان بر وی خود یعنی بر وی لطف و رحمت خود، بعد از آن مباحثات کند بایشان با ملائکه پس می‌فرماید که: نگاه کنید بسوی این دو بنده من زیارت یکدیگر کردند و با هم دوستی کردند در راه من، حق است بر من که عذاب نکنم ایشان را بعد از این موقف، پس هرگاه برگردد مشایعت کنند او را ملائکه بعدد نفسهای او و گامهای او و سخنان او، و محافظت میکند او را از بلای دنیا و بوائق آخرت یعنی امور عظیمه آن تا مثل آن شب از سال دیگر، پس اگر بمیرد در میانه آنها عفو کرده شود از حساب، و اگر مزور هم داند از حق زائر آنچه دانسته است زائر از حق مزور، خواهد بود از برای او نیز مثل اجر زائر.

و ایضا احادیث بسیار در باب داخل کردن سرور بر مؤمن وارد شده مثل این که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرموده: هر که سرور کند مؤمنی را پس سرور کرده است مرا، و هر که سرور کند مرا بتحقیق که سرور کرده است خدا را، و مثل این که تبسم مرد در روی برادر او حسنه است، و صرف اذیتی از او حسنه است، و عبادت کرده نشده است خدا بچیزی دوست‌تر بسوی خدا از داخل کردن سرور بر مؤمن.

و ایضا احادیث بسیار در باب فضل بر آوردن حاجت مؤمن وارد شده مثل این که بر آوردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار تن، و بهتر است از هزار اسب که سوار کند بر آنها مجاهدان در راه خدا را، و مثل این که: هر که بر آورد از برای برادر مؤمن خود حاجتی را بر آورد خدای عز و جل از برای او روز قیامت صد هزار حاجت که از جمله آنها اول آنها بهشت است، و از جمله آنها این که داخل کند خویشان او را و آشنایان او را و برادران او را ببهشت بشرط این که ناصبی و دشمن اهل بیت نباشند، و مثل این که حضرت صادق صلوات الله و سلامه علیه فرموده که: هر آینه بر آوردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۱، ص: ۸۹

حاجت مرد مؤمن دوست‌تر است بسوی من از بیست حجّ که هر حجّه انفاق کند در آن صاحب آن صد هزار یعنی صد هزار درهم یا دینار. و ایضا احادیث دیگر در نظایر این ابواب وارد شده از فضایل اموری چند که در تنهایی میسر نشود و موقوف بر بودن میانه مردم است مثل گشایش اندوه مؤمن و اطعام مؤمن و کسوه او و الطاف بمؤمن و اکرام او و خدمت او و اصلاح میانه مردم و مانند اینها.

و بالجمله احادیثی که دلالت بر افضلیت معاشرت با مردم کند از حدّ تواتر گذشته است پس مراد باین کلام بر تقدیر صحّت نسبت او بامیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه افضلیت تنهایی گزیدن و اعتزال از مردم نیست بلکه مراد یا این است که:

سلامتی از زحمت و تعب در دنیا در تنهاییست و کسی که تنها باشد او را چندان مشقّتی نباید کشید و هر چند جمعیت بر سر او زیاد شود تعب و زحمت او زیاد گردد، یا مراد سلامتی در آخرت باشد و مراد این باشد که غالب این است که در تنهایی تحصیل سلامتی در آخرت توان کرد هر چند چنین کسی را مرتبه بلندی در آخرت نباشد بخلاف کسی که بدام علایق اهل و عیال و معاشرت با مردم گرفتار باشد زیرا که سلامتی او و نیفتادن در گناه بغایت دشوار است هر چند چنین کسی اگر سالم بماند مرتبه او بسیار بلندتر از شخص تنهایی باشد که سالم مانده باشد، یا مراد تنهایی بحسب عرف باشد و این که وابستگان بسیار و تبعه زیاد نباید گرفت زیرا که غالب این است که تبعه و لحقه زیاد در تبعه «۱» و وبال اندازد، یا مراد این است که سلامتی آدمی در آن وقتی است که تنها باشد چه غالب این است که در تنهایی ضبط خود نمود اما در وقت اختلاط با مردم پس سلامتی بغایت دشوار رو دهد و کافی است شاهد بر این نظر در غیبت تنها که زینت مجالس و محافل گشته بلکه کم است که دو کس یک ساعت با هم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۱، ص: ۹۰

بنشینند و غیبتی از ایشان سرزنند و بنا بر این لازم نمی‌آید که تنهایی همیشه خوب باشد زیرا که آن بسبب جهات دیگر شرعا مذموم شده، یا مراد بتنهائی این باشد که کسی بحال خود باشد و رئیس و سرکرده جمعی نباشد زیرا که فوز بسلامتی با وجود ریاست و سرکردگی بغایت دشوار است، و ممکن است که مراد به «تفرد» این باشد که این کس مستقل باشد و تابع و محکوم کسی نباشد و بنا بر این ظاهر است که تحصیل سلامتی در تفرد آسان‌تر است و الله تعالی یعلم.

۳۲۹

الرّاحَةُ فی الرّهْد.

راحت در ترک دنیاست یعنی بحسب دنیا و اما حکم شرعی آن پس قبل از این مذکور شد که علما از برای طلب دنیا مراتبی قرار داده‌اند قدری از آن را واجب می‌دانند و قدری را مندوب و ماسوای آنها را جایز، پس ترک مرتبه اول حرام باشد، و ترک ثانی مرجوح، و ترک ثالث مثل اصل آن جایز، نهایت ترک راحت و تحمّل تعب و مشقّت بی رجحانی شرعی هر چند شرعا جایز باشد کار عقلا نیست، اینها همه وقتی است که طلب از راه حرامی مثل ربا یا مکروهی مثل صناعات مکروهه مثل جولائی یا حجامت نباشد و اگر نه بآن اعتبار حرام یا مکروه خواهد بود، و همچنین بآن اعتبار اخلاص ببعضی واجبات یا مستحبات نکند و اگر نه بآن اعتبار نیز حرام یا مرجوح خواهد بود.

۳۳۰

الجود عزّ موجود.

کرم عزت‌یست یافت شده یعنی این کس را بالفعل عزیز و گرامی دارد و غم این که مبادا یک وقتی محتاج شود نباید خورد حقّ تعالی کریم است و کریمان را محتاج نگذارد بشرط این که از حدّ کرم تجاوز نکنند و اگر نه چنانکه «بخل» شرعاً مذموم است اسراف نیز مذموم است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۱

۳۳۱

الکمال فی الدنیا مفقود.

کمال و تمامی در دنیا نایاب است یعنی خواهشهای دنیا را تمامی نباشد همین که کسی راه خواهش دنیا بخود داد دیگر خلاصی ندارد هر خواهشی که بعمل آمد خواهش دیگر کند و همیشه در رنج و زحمت باشد پس چاره آن سدّ راه خواهش است، و ممکن است مراد این باشد که نعمتها و لذت‌های دنیا هیچ یک کامل و بی نقص نیست هر لذتی با المی باشد و هر سروری آمیخته باندوهی، بخلاف نعمتهای اخروی که از شوائب نقص خالص و فرح و سرور آن که بهیچ وجه آمیخته کدورتی نباشد پس هر که را اندک عقلی باشد باید که عمده سعی او از برای آخرت باشد نه دنیا.

۳۳۲

الحسد شرّ الامراض.

حسد بدترین امراض است زیرا که امراض صوری که بیماریهای بدنی باشد اگر بحسب دنیا الم و تعبی دارند منشأ ثواب اخروی گردند و سایر امراض معنوی از اخلاق ذمیمه و افعال قبیحه اگر باعث زیان و خسران آخرتند پاره از آنها بحسب دنیا لذتی دارند و پاره دیگر اگر لذتی نداشته باشند چندان تعب و المی هم ندارند بخلاف حسد که با وجود زیان و خسران آن در آخرت لذتی ندارد و همیشه این کس را در غم و اندوه دارد نعوذ باللّه منه.

۳۳۳

الجود حارس الاعراض.

کرم نگهبان عرضهاست، چون صاحب کرم پیش همه کس عزیز باشد و کرم او نگذارد که امری که باعث هتک عرض او و نقص شأن و رتبه او باشد باو برسد پس نگهبان عرضها و حفظ کننده آنهاست، و جمعیت عرضها یا باعتبار اشخاص است یعنی کرم هر شخصی حفظ کننده عرض اوست پس اصل کرم حفظ کننده عرضهاست، و یا باعتبار این است که هر شخصی را عرضها باشد زیرا که عرض کسی امریست که این کس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۲

خواهد که آن محفوظ باشد و نقص بآن راه نیابد از امور متعلقه باو و متعلقان او و آباء و اجداد او پس هر یک از آن امور عرضی است از برای او، و کرم حفظ کننده همه اعراض او باشد.

۳۳۴

الاقتصاد ینمی القلیل.

میانہ روی که نه اسراف باشد و نه تقتیر و تنگ گیری فزایش می فرماید کم را، یعنی وجه معاش قلیل را برکت دهد.

۳۳۵

الاسراف ینفی الجزیل.

اسراف و بی اندازه خرج کردن فانی و نیست کند بسیار را، پس مسرف باین مغرور نشود که بسیار دارد بسیار با اسراف در اندک وقتی ناچیز گردد.

۳۳۶

الساعات مکنم الآفات.

ساعتها محلّ پنهان شدن آفتهاست، پس آدمی باید که در کارهای خیر که مقدور او باشد تعجیل کند و تأخیر روا ندارد هر ساعتی که آید مظنه چندین آفت است بسا باشد که ساعت دیگر آفتی باو برسد که مانع از آن گردد.

۳۳۷

العمر تفنیه اللّحظات.

عمر فانی و ناچیز گرداند آنرا لحظه‌ها، یعنی هر لحظه که گذرد چیزی از آن کم شود تا فانی و ناچیز گردد پس چنین امری را چه ثبات و بقا باشد، باید فرصت غنیمت دانست و در کارهای خیر شتاب کرد و هر لحظه را از عمر غنیمت دانست و بلغو و عبث ضایع نکرد، و «لحظه» نگاه بگوشه چشم است و شایع شده استعمال آن در زمانی که بقدر آن باشد و در اینجا نیز مراد آنست.

۳۳۸

الصّادق مکرم جلیل.

راستگو گرامی کرده شده بزرگ است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۳

۳۳۹

الکاذب مهان ذلیل.

دروغگو خوار کرده شده ذلیل است.

۳۴۰

الحياء مفتاح كل «۱» الخير.

شرم کلید هر خیر است، زیرا که هر گناهی از بی‌شرمی از خدا ناشی شود و اگر علانیه کند بی‌شرمی از خلق نیز باشد، پس کسی را که شرم باشد گناه نکند و همین کلید هر خیری است.

۳۴۱

القحة عنوان الشر.

کمی شرم سر سخن بدیست یا دلیل بر آن و نشانه آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۴

۳۴۲

الاستغفار يمحو الاوزار.

طلب آمرزش، یعنی با توبه و پشیمانی محو کند گناهان را.

۳۴۳

الاصرار شيممة الفجار.

اصرار یعنی اصرار بر گناه یعنی عزم گناه و قصد آن طبیعت و خوی گناهکاران است، پس نیکوکار نباید که عزم گناه کند چه جای آنکه آنرا بعمل آورد، و ممکن است که مراد به «اصرار» ایستادگی کردن بر گناه باشد بمرکز کردن آن یا کردن گناهی با عزم کردن آن بار دیگر هر چند هنوز نکرده باشد، و «اصرار» باین معنی را فقها گناه کبیره شمرده‌اند هر چند اصرار بر گناه صغیره باشد، و ممکن است که معنی این باشد که اصرار بر سخنی و مبالغه در آن خوی دروغ‌گویان است چنانکه شایع است که دروغگو خبری که دهد مبالغه در راستی آن کند و اکثر اوقات قسم هم بر آن یاد کند بخلاف راستگو که مبالغه در آن نکند و بنا بر این است که از عزیزی نقل کنند که کسی باو خبری داد و مبالغه در صدق آن کرد و قسم بر آن یاد نمود آن عزیز بعد از آن مراتب باو گفت که اول که تو خبر دادی باور کردم، بعد از آن که مبالغه کردی بد گمان شدم، آخر که قسم یاد کردی جزم کردم که دروغ است.

۳۴۴

الساعات تنهب الاعمار.

ساعتها بغارت می‌برند عمرها را و فانی می‌گردانند آنها را، پس قدر هر ساعتی را باید دانست و بلغو و عبث ضایع نکرد.

۳۴۵

البطننة تمنع الفطنة.

پری شکم از طعام منع میکند دریافت را، زیرا که سبب گرانی بدن و غلبه بخار بر دماغ گردد و با آن حال فکر و تأمل میسر نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۵

۳۴۶

الريبة «۱» توجب الظنة.

قلق و اضطراب موجب تهمت گردد، یعنی هر که در دعوی امری یا انکار گناهی یا حقی یا در شهادتی و امثال اینها قلق و اضطراب داشته باشد و با اطمینان و آرام نباشد متهم می‌شود باین که دروغ می‌گوید و این معنی در وهم و گمان آید پس اگر کسی در واقع خلاف نگوید باید سلب این معنی از خود کند و با اطمینان و آرام باشد و اگر نه متهم خواهد شد، یا مراد مجرد این است که قلق و اضطراب مظنه این است که خلاف می‌گوید و علامت آنست در غالب.

۳۴۷

الصبر جنّة الفاقة.

صبر سپر فقر و درویشی است، هرگاه فقیر را صبر باشد آن سپری باشد از برای او که نگاه دارد او را از هلاکتهای دنیوی و اخروی، و اگر نباشد محفوظ نباشد از آنها بلکه مرتکب امری چند شود که سبب آنها گردد.

۳۴۸

العجب رأس الحماقّة.

عجب و خود بینی سر حماقت و کم خردیست، یعنی اوّل دلیلی است بر آن، یا این که کم خردی بی آن یافت نشود چنانکه حیوان بی سر باقی نماند.

۳۴۹

الهیة مقرونه بالخیبة.

هیبت همراه است با نومیدی، یعنی سلوک کسی بعنوانی که مردم از او در ترس و بیم باشند همراه است با نومیدی یعنی سبب نومیدی مردم از این کس می شود، و ظاهر است که این در پادشاهان و حکام موجب مفساد عظیمه است، یا نومیدی این کس از درگاه حق تعالی باعتبار دشمنی حق تعالی با صاحب این خصلت.

۳۵۰

الحیاء مقرون بالحرمان.

شرم همراه است با محرومی یعنی صاحب شرم باعتبار این که اظهار احوال خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۶

نکند اکثر اوقات محروم باشد از اموال خدا و احسانهای مردم پس باید متفحص این قسم مردم بود.

۳۵۱

الیقین عنوان الایمان.

یقین سر سخن ایمان است، یعنی مراد به «یقین» اعتقاد جزمی ثابت است که خلاف آنرا بهیچ وجه احتمال ندهد و از روی دلیل و برهان باشد تا احتمال زوال در آن نباشد زیرا که هر اعتقاد که از روی دلیل و برهان باشد ثابت و برقرار باشد و هر چه از روی تقلید یا امثال آن باشد زوال آن ممکن باشد، و مراد باین که «یقین سر سخن ایمان است» یا این است که اصل ایمان و مجمل حقیقت آن یقین است و آن یقین منقسم شود و تفصیل یابد بچند یقین که یقین بهر یک از اصول دین باشد و این بنا بر مشهور است که ایمان مجرد اعتقاد باشد، یا این که اصل ایمان و عمدۀ اجزای آن یقین است، و اعمال اگر چه باید اما در مرتبه یقین نیست، و این بنا بر مذهبی است که اعمال هم جزو ایمان باشد، یا آنکه ایمان محمول شود بر ایمان کامل.

۳۵۲

الحرص علامة الفقر.

حرص علامت و نشان فقر و احتیاج است، پس توانگری که حریص باشد بعثت خود را محتاج کرده و بزحمت و مشقت طلب و طمع انداخته.

۳۵۳

الشره داعیة الشرّ.

غلبه حرص خواننده ببدی و باعث ارتکاب بیدیها و شرور دنیوی و اخروی گردد.

۳۵۴

الصدق حیوة التقوی.

راستگوئی زندگی پرهیزگاریست، یعنی بمنزله جان اوست و کسی هر چند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۷

در سایر امور پرهیزگار باشد هرگاه راستی با او نباشد پرهیزگاری او بی جان و بمنزله معدوم باشد، و در بعضی نسخهها «الدعوی» بدل «التقوی» است و بنا بر این معنی این است که راستی زندگانی دعوی است و دعوی که راست نیست بیجان و بمنزله میت است.

۳۵۵

الکتمان ملاک النجوى.

کتمان سرّ و پنهان کردن آن اصل بنای راز گفتن است تا کسی چنین نباشد که سرّ را پنهان کند باو راز نباید گفت.

۳۵۶

القسط روح الشهادة.

عدالت جان گواهی است، هر گواهی که از غیر عادل باشد حیاتی ندارد یعنی اعتباری نباشد آنرا.

۳۵۷

الفضیلة غلبة العادة.

فضیلت و برتری غلبه عادت است، یعنی فضیلتی است که با غلبه عادت باشد یعنی کار خیر است که عادت این کس بآن غالب باشد و اکثر اوقات از او صادر شود و هر چه چنین نباشد و گاهی از این کس صادر شود چندان فضیلت و مزیتی نیست، و ممکن است که «غلبه» «علیه» بعین بی نقطه و لام و

بای دو نقطه در زیر مشدده خوانده شود، و بنا بر این معنی این است که فضیلت عادت بلند مرتبه است یعنی کار نیکو یا صفت حمیده است که عادت شده باشد و ثابت و راسخ باشد و تا چنان نشود چندان فضیلتی نیست.

۳۵۸

العفو زکاة الظفر.

در گذشتن از گناه زکاة فیروزیست، یعنی هر که ظفر و فیروزی بگناهکار یابد زکاة آن و حق خدا در آن نعمت این است که بشکرانه آن عفو کند گناه او را و در گذرد از آن و انتقام نکشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۸

۳۵۹

اللاجاج بذر الشرّ.

لجاجت یعنی دشمنی با مردم کردن یا ایستادگی بر باطل جهت پیش بردن آن تخم بدی کاشتن است.

۳۶۰

المنیة و لا الدنیة.

مرگ نه پستی، یعنی مرگ خوشتر است از پستی و ذلت.

۳۶۱

الموت و لا ابتدال الخزیة.

مرگ نه خواری و رسوائی یعنی مردن خوشتر است از خواری رسوائی، و در بعضی نسخه‌ها بدل «الخزیة» «الحریة» یعنی آزادگی و بنا بر این معنی این است که مردن خوشتر است از این که آزادگی آدمی محفوظ نماند و گرفتار بندگی کسی و خوش آمد و تملق باو گردد.

۳۶۲

التقلل و لا التذلل.

کم شدن نه خوار شدن یعنی کم شدن مال و اسباب و مانند آنها خوشتر است از خوار شدن، پس در جائی که دفع خواری بدان آنها توان کرد باید داد.

۳۶۳

المروءة القناعة و التجمّل.

مروءت و مردی قناعت کردن و زینت دادن خود است بآن، یا زینت دادن در میانه مردم به آن چه میسر باشد و مناسب زیّ او باشد یعنی با وجود قناعت رعایت این معنی بقدر مقدور بکند تا این که در نظرها خفیف و ذلیل نباشد، این وقتی است که مراد به «تجمّل» زینت خود بفضائل و کمالات باشد و بنا بر این بودن آن از مروءت ظاهر است، و دور نیست که بقاء بی نقطه باشد یعنی «تحمّل» چنانکه در بعضی نسخه‌هاست، و مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۹۹

تحمّل بی ادبیها و درشتیهای مردم یا مئونات و اخراجات و دیون ایشان باشد و بودن این نیز از مروءت ظاهر است.

۳۶۴

التجارب لا تنقضی.

تجربه‌ها و آزمایشها بسر نمی‌آید، هر چند کسی تجربه بسیار کرده باشد دست از آن برندارد و باز مشغول آن باشد که آن هرگز تمام نشود.

۳۶۵

الحریص لا یکتفی.

حریص بهیچ مرتبه اکتفا نمی‌کند و دست از طلب بر نمی‌دارد هر چه تحصیل کرد زیاده بر آن خواهد و همیشه در رنج و تعب باشد پس چاره ازاله حرص است از خود.

۳۶۶

العین رائد الفتن.

چشم رائد فتنه‌هاست، و «رائد» کسی باشد که صحرائشینان در وقت کوچ او را فرستند که جای پر علفی بجوید و مراد این است که چشم بمنزله رائدی است از برای فتنه‌ها، هرگاه چیزی را دید که جای فتنه است فتنه را خبردار میکند تا در آنجا فرود آید و آدمی را گرفتار کند پس باید از چشم برحذر بود و آن را ضبط کرد، و در بعضی نسخه‌ها بدل «الفتن»: «القلب» واقع شده و بنا بر این معنی این است که چشم رائد دل است و مراد این است که

چشم از برای این است که نظر کند در چیزها و هر چه را مناسب فرود آمدن دل باشد دل را خیر کند تا دل در آن تأمل کند و عبرت گیرد، و پوشیده نیست که بنا بر این این فقره أخت و فقره بعد نخواهد بود و باید که هر یک از آنها فقره جدائی باشد.

۳۶۷

الهمّ ينحل البدن.

اندوه می‌گذارد بدن را، پس اندوه عبث از برای امور دنیوی نباید خورد و بخود راه نباید داد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۰

۳۶۸

العین برید القلب.

چشم قاصد دل است، یعنی از برای این است که نظر کند در چیزها و دل را خیر کند تا تأمل کند در آنها و عبرت گیرد و بمعارف إلهیه پی‌برد و این همان مضمون است که مذکور شد که «العین رائد القلب» بنا بر نسخه «القلب».

۳۶۹

الفکر ينير اللبّ.

فکر و تأمل روشن گرداند عقل را و نورانی سازد آن را.

۳۷۰

المرض حبس البدن.

بیماری منع کردن بدن است، یعنی بیماری حقیقی منع کردن بدن است از طاعات و عبادات و گرفتار کردن او بکسالت و کاهلی یا باشغال دنیّه دنیویّه.

۳۷۱

القنیه تجلب الحزن.

آنچه کسب کرده شود از اموال یا نگاه داشته شود از برای خود می‌کشد اندوه را در دنیا و آخرت چنانکه مکرر مذکور شد، و در بعضی نسخه‌ها بفا و تای دو نقطه بالا و نون است [یعنی] «الفتنة» و بنا بر این معنی این است که: فتنه می‌کشد اندوه را یعنی فتنه کردن میانه مردم، پس نباید کرد، یا بودن در مکان فتنه و آشوب، پس نباید در آنجا ماند.

۳۷۲

الحسد حبس الروح.

رشک منع کردن نفس است یعنی گرفتار کردن نفس است بحزن و اندوه باطل و منع او از اقبال بفرآغ بال بمهمات دنیوی و اخروی، و ممکن است که «روح» بفتح راء خوانده شود بمعنی راحت و رحمت یعنی منع آن از نفس خود و نگذاشتن که بیش او آید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۱

۳۷۳

الهمّاز مذموم مجروح.

عیب‌گو و غیبت کننده مذمت کرده شده و طعن زده شده است، یعنی خالق و خلاق او را بد دانند و مستحق ذمّ و طعن و قدح شمارند.

۳۷۴

الغمّ مرض النفس.

حزن و اندوه بیماری نفس است و بمنزله آن است، پس از برای امور دنیّه دنیویّه بیماری نفس را روا نباید داشت.

۳۷۵

الّجاج یشین النفس.

لجاجت یعنی دشمنی با مردم کردن یا ایستادگی بر هر باطلی از برای پیش بردن آن عیبناک گرداند نفس را یعنی نقص و عیب آدمی است.

۳۷۶

الایام تفید التجارب.

روزها فایده بخشد تجربه‌ها را، یعنی گذشتن روزگار و آنچه در آن واقع شود از تغییرات و تبدلات و نکبتها و امثال آنها تجربه‌ها بخشد کسی را که نظر بصیرت و دیده اعتباری باشد.

۳۷۷

المال نهب الحوادث.

مال غارت حادثات است یعنی زود بسبب حادثات بغارت رود بلکه همان منشأ و رود آن حادثات گردد پس اهتمام بسعی در تحصیل آن نباید داشت و هر که را باشد دل بآن ننهد و تا تواند در مصارف خیر صرف کند که از برای وارث است یعنی مال سبب رفاهیت «۱» او نشود و برای وارث او باقی ماند، و از دست انداز حوادث مصون

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۲

و محفوظ باشد.

۳۷۸

المال سلوة «۱» الوارث.

مال رفاهیت و کامرانی وارث است، یعنی مال سبب رفاهیت و کامرانی کسی باشد که خرج کند پس کسی که جمع کند و خرج نکند برفاهیت خودراضی نشده و آنرا از برای کسی خواسته که باو برسد و خرج کند، و ممکن است که مراد این باشد که مال سبب تسلی شدن و راضی بودن وارث است بمرگ این کس و باک نداشتن از آن بلکه خواهش و آرزوی آن داشتن، و جمع مال بغیر از این ثمره ندارد.

۳۷۹

الشفیع جناح الطالب.

شفاعت کننده پر و بال طلب کننده است و بمنزله آنست پس هر که چیزی طلب کند بهتر آنکه شفيعی از برای خود بر انگیزد، اگر از خدا طلب کند بمقربین درگاه کبریائی متوسل شود و ایشان را شفیع خود گرداند، و اگر از دیگری طلب کند هم برین قیاس.

۳۸۰

الحساب قبل العقاب، الثواب بعد الحساب.

حساب پیش از عقاب خواهد بود، و ثواب بعد از حساب، یعنی حساب خواهد شد بعد از آن هر که را مستحقّ عقاب باشد عقاب خواهند کرد و هر که را مستحقّ ثواب باشد ثواب خواهند داد، پس آدمی خود باید بحساب خود برسد اگر مستحقّ عقاب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۳

باشد در تدارک آن کوشد، و اگر مستحقّ ثواب باشد طمع آن داشته باشد و در زیادتی آن سعی نماید.

۳۸۱

المنّ یسود المنّة.

ممت گذاشتن سیاه میکند نعمت را، یعنی نعمت بکسی که بدهند و ممت گذارند بر او ممت محو و باطل کند آن نعمت را و باعث این شود که اجر و ثوابی نداشته باشد.

۳۸۲

البغی یسلب النعمة.

ظلم زایل کند نعمت را، یعنی زود باعث زوال دولت و نعمت ظالم شود.

۳۸۳

الظلم یجلب النّقمّة.

«۱» ستم می کشد غضب را و سبب آن شود.

۳۸۴

المودة أقرب رحم.

دوستی نزدیکترین خویشی است، پس رعایت دوست بیش از خویشان باید کرد چنانکه قبل از این نیز مذکور شد.

۳۸۵

الشکر یدوم النعم.

در نسخه‌ها چنین واقع شده و پوشیده نیست که این صحیح نیست زیرا که یدوم بمعنی این است که دائم می باشد پس معنی کلام چنین می شود که شکر دائم می باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۴

نعمتها، و این مربوط نیست بلکه یا باید که «بالشکر تدوم» باشد که معنی این می شود که بسبب شکر دائمی می گردد نعمتها، نهایت بنا بر این در باب با باید نقل شود نه باب الف چنانکه مؤلف کرده یا بدل «یدوم»: «دیدیم» باید که معنی این شود که شکر دائمی می گرداند نعمتها را، و ممکن است که

بدوّم بضمّ یا و تشدید واو از باب تفعلیل صحیح باشد که همان بمعنی «یدیم» باشد نهایت شایع نیست و در بعضی نسخه‌ها «۱» «بذر النعم» است و بنا بر این معنی این است که شکر تخم نعمتها است و این ظاهر است و قصوری در آن نیست.

۳۸۶

العدل حياة الاحكام.

عدالت زندگی حکمهاست، حکمی که عدلی در آن نباشد حکم میت دارد.

۳۸۷

الصدق روح الكلام.

راستی جان سخن است، سخنی که راست نباشد بمنزله شخصی بی جان است.

۳۸۸

القسط خير الشهادة.

عدل بهترین گواهی است یعنی گواهی که متضمن عدلی و رفع ظلمی از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۵

کسی باشد بهترین گواهیهاست، یا این که عدل بهترین گواهی است بر خوبی صاحب آن.

۳۸۹

السّخاء أشرف عادة.

سخاوت برترین خصلتی است [یعنی] بهترین خصلتهاست.

۳۹۰

الاخلاص ثمره العباده.

اخلاص ثمره عبادت است یعنی عبادت بسبب اخلاص بارور شود و سبب قرب و منزلت نزد خدا که ثمره عبادت است گردد، و هر عبادتی که خالص از برای خدا نباشد و در آن شائبه ریائی باشد ثمره بر آن مترتب نشود و بی حاصل باشد.

و ممکن است که مراد به «اخلاص» اخلاص کامل باشد که بهیچ وجه بغیر رضا و خوشنودی حق تعالی امری منظور نباشد حتی ثواب و عقاب او و دخول در بهشت و خلاصی از جهنم چنانکه از بعضی احادیث ظاهر می شود که عبادت کامل آنست که آنها نیز در آن منظور نباشد و بنا بر این ممکن است که این معنی ثمره عبادت باشد و مداومت بر عبادت بتدریج سبب حصول این معنی گردد و ظاهر است که اخلاص که شرط صحت عبادت است این مرتبه نیست و قول بعضی از علما باشرط آن بغایت ضعیف است بلکه در آن همین کافیست که غیر حق تعالی و ثواب و عقاب او منظوری نباشد.

۳۹۱

اليقين أفضل الزّهاده.

یقین افزون ترین و کاملترین زهداتی است زهدات و زهد ترک دنیا است، و «بودن یقین کاملترین زهداتی» باعتبار این است که کسی را که یقین صادق باحوال مبدأ و معاد حاصل شد داند که دنیا سراسر بغیر زیان و خسران چیزی نیست و سعادت و نیک-بختی بغیر تحصیل آخرت امری نه، و این سبب کمال بی رغبتی در دنیا و ترک هر امری که باعث زیان و خسران آخرت باشد می گردد، پس زهدی که بآن حاصل شود کاملتر از هر زهدیست که در امری خاصّ و بسبب دیگر باشد با آنکه یقین فی نفسه افضل اطاعات و عبادات است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۶

۳۹۲

القبر خير من الفقر.

گور بهتر است از پریشانی که این کس بر آن صبر نکند و سبب زیان و خسران آخرت بلکه دنیا نیز گردد.

۳۹۳

المراء بذر الشّرّ

جدال و ستیزه کردن با مردم تخم بدیست و سبب انواع شرور و فتنه‌ها گردد

۳۹۴

الالاح داعية الحرمان.

مبالغه کردن در سؤال خواننده است بر محروم شدن یعنی سبب آن گردد و این نسبت بمردم و اهل دنیاست زیرا مردم را از کسی که پر الحاح و ابرام کند خوش نمی آید و غالب این است که حاجت او را بر نمی آورند و محروم می ماند بخلاف درگاه حق تعالی که در آن درگاه هر چند الحاح و مبالغه در دعا بیشتر شود بهتر خواهد بود.

۳۹۵

القنیه ینبوع الاحزان.

مال کسب کرده شده یا از برای خود نگاه داشته شده چشمه اندوههاست چنانکه این مضمون مکرر گذشت.

۳۹۶

الدنیا سوق الخسران.

دنیا بازار زیان است، غالب این است که در آن سرمایه عمر بزبان و خسران فروخته شود، یا مراد این است که طلب دنیا بازار زیان است و بنا بر این حکم کلی است زیرا که کسی در طلب دنیا بغیر زیان چیزی نیابد مگر این که منظور از آن طلب آخرت باشد و خواهد که آن را وسیله تحصیل آخرت کند و در آن وقت در حقیقت طلب دنیا نخواهد بود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۷

۳۹۷

الجنه دار الامان.

بهشت خانه ایمنی است که هر که در آن داخل شد دیگر او را خوف و اندوه و ملالی هرگز نخواهد بود.

۳۹۸

الیقین عماد الایمان.

یقین ستون ایمان است و بنای ایمان بر آن است چنانکه مکرر مذکور شد.

۳۹۹

الایثار اشرف الاحسان.

اکرام و بخشش برترین نیکوئی است یا معنی این است که اختیار برترین نیکوئی است، یعنی اختیار کسی و ترجیح او بر خود بدادن چیزی باو و نگاه نداشتن از برای خود، و بنا بر این نیز بمعنی اول بر می گردد که مدح مطلق کرم باشد، یا اختیار کسی بر خود بدادن چیزی باو در وقتی که خود محتاج بآن باشد و بنا بر این مدح قسم خاصی از بخشش خواهد بود که آن بخشش چیزی باشد در وقت احتیاج خود بآن چنانکه در قرآن مجید نیز مدح بخصوص این قسم وارد شده چنانکه فرموده:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ» یعنی اختیار میکنند دیگران را بر نفسهای خود و هر چند بوده باشد ایشان را احتیاج یعنی با وجود فقر و احتیاج خود.

۴۰۰

المصائب مفتاح الاجر.

مصیبتها کلید مزد و ثواب است، و حق تعالی در عوض آن ثواب خواهد داد و مراد به «مصیبت» هر اندوه و ملالی است که باین کس برسد که خود عمدا منشأ آن نباشد خواه از جانب حق تعالی باشد مثل موت فرزندی یا دوستی، یا از جانب دیگری از راه ظلم و ستم، یا غیر آن مثل اذیتی که از سباع یا حشرات برسد، یا از خود از روی سهو و غفلت مثل افتادن از بامی یا در چاهی. و ثواب دادن حق تعالی بازای همه اینها در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۸

احادیث دیگر نیز وارد شده بلکه عقل مستقیم نیز حکم بآن کند.

۴۰۱

الدنیا مزرعة الشر.

دنیا کشتزار بدی است یعنی غالب این است که در آن تخم بدی کاشته شود یا کسی که طالب دنیا باشد و غرض او از آن تحصیل آخرت نباشد بغیر تخم بدی چیزی نکارد چنانکه در فقره، «الدنیا سوق الخسران» نیز که همین مضمون است هر دو احتمال مذکور شد.

۴۰۲

الحیلة فائدة الفکر.

چاره فایده فکر است، یعنی فکر و عبرت و اعتبار که حق تعالی در کتب سماویة و انبیا و رسل ترغیب بآن فرموده اند ثمره و فایده آن این است که سبب اطاعت و انقیادی گردد که چاره کار این کس کند و سبب نجات و رستگاری گردد.

الدُّنْيَا ضَحْكَةٌ «۱» مستعبر «۲».

دنیا چیز است که می‌خندد بر آن کسی که روان باشد اشک او یعنی بطلان دنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۰۹

و نعمتها و لذت‌های آن بمرتبه است که می‌خندد بر آن و بر کسی که فریفته آن باشد و دل بآن بسته باشد کسی که او را دیده بصیرتی باشد و بآن اعتبار از هول مآل کار خود بر حال خود گریه کند و روان باشد اشک او، پس «مستعبر» که بمعنی کسی است که روان باشد اشک او کنایه است از کسی که او را دیده بصیرتی باشد باذعای این که هر که چنین باشد البته در فکر عاقبت خود و از خوف و بیم آن گریان خواهد بود و اشک او روان باشد، و حاصل کلام این می‌شود که دنیا می‌خندد بر آن هر که او را دیده بصیرتی باشد.

و ممکن است که مراد این باشد که دنیا می‌خندد بر آن مستعبر یعنی هر که را اندک عقلی باشد اگر همه در عین گریه باشد بسببی از اسباب و اشک او روان باشد و در اثنای آن حال متوجه دنیا شود و بآن التفات کند او را خنده آید بر آن و در عین گریه بخندد «۱» پس دیگران بطریق اولی بشرط اندک عقلی که مذکور شد.

و «مستعبر» بمعنی اندوهگین نیز آمده و در این عبارت بر آن نیز حمل می‌تواند شد و بنا بر آن نیز مراد نظیر یکی از دو احتمال خواهد بود که مذکور شد.

و ممکن است «مستعبر» بمعنی کسی باشد که در پی این باشد که از چیزی عبرت گیرد یعنی هر که را دیده اعتباری باشد و خواهد که از چیزها عبرت گیرد هرگاه نظر در دنیا کند البته بخندد بر آن و بر جمعی که فریفته آن باشند و حریص در سعی از برای آن.

و ممکن است نیز که بمعنی کسی باشد که خواهد عبور کند و مراد این باشد که دنیا چیز است که می‌خندد بر آن و بر اهل آن هر که خواهد از آن عبور نماید یعنی فریفته آن نشده باشد و داند که آن محل عبور است نه جای آرام و قرار، و پوشیده نیست که جز الت کلام و لطف آن بر تقدیر حمل «مستعبر» بر معنی اول که معنی شایع آن است بیشتر است پس اولی و اصوب حمل بر آن است و بنا بر این ممکن است نیز که «ضحکه» بفتح ضاد خوانده شود نه بضم آن که بنای احتمالات مذکوره بر آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۰

بود و بنا بر این معنی این باشد که دنیا یک خنده کسی است که در اثنای گریه بسبب تعجبی بخندد یعنی بقدر آن است و این نهایت مبالغه است در کوتاهی مدت آن چه بر ظاهر است که یک خنده چنین کسی امتدادی ندارد.

و ممکن است که مراد این باشد که لذت و فرح و سرور آن مشوب و آمیخته است بآلام و مکاره و احزان بلکه غالب آنهاست و اینها گاهی بر سبیل ندرت در اثنای آنها اتفاق افتد مانند یک خنده که از کسی در اثنای گریه اتفاق افتد و الله تعالی یعلم.

العقل مصلح کلّ امر.

عقل بصلاح آورنده هر چیز است یعنی هر کاری را که بنای آن را بر عقل گذارند و بر وفق عقل و خرد کرده شود صلاح در آن خواهد بود و پشیمانی نیاورد.

العیون طلائع القلوب.

چشمها جاسوسان دلهایند «۱» که هر چه مشاهده کنند خبر آنها را از برای دلها بیاورند تا تفکر در آنها نمایند و از آن پی باسرار معارف الهیه برند و استنباط خواص و آثار نمایند.

اللجاج مثار الحروب.

لجاجت یعنی دشمنی با مردم کردن یا ایستادگی بر باطل از برای پیش بردن آن سبب بر انگیختن جنگها گردد.

الصدر رقیب البدن.

سینه نگهبان بدن است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۱

پوشیده نیست که محافظت و نگهبانی بدن از مضار و مهالک دنیوی و اخروی بعقل و دریافت علوم و معارف شود و محل آنها چنانکه وجدان حکم بآن میکند سینه است یا خصوص دل که در سینه است و از برای هر یک شواهد بسیار از نصوص شرعیّه باشد و بر هر تقدیر سینه را محل آنها توان گرفت

پس بآن اعتبار سینه را محافظ و نگهبان بدن توان گرفت، و اما آنچه حکما گفته‌اند که: در غیر علم حضوری علم بحصول صور اشیاست و صور کلیات یعنی اموری که نفس تصوّر آنها مانع از وقوع شرکت میانه کثیرین نباشد مثل حقیقت انسان در بدن و اجزای آن حاصل نتواند شد بلکه باید که محلّ آنها مجرد باشد از ماده و توابع آن مثل مقدار و شکل و مانند آنها پس محلّ آنها نفسی باشد مجرد که او را تعلّقی باشد ببدن بتدبیر امور آن و تصرف در آن، و صور جزئیات یعنی اموری که نفس تصوّر آنها مانع باشد از وقوع شرکت میانه کثیرین مثل زید حاصل در بدن و اعضای آن تواند شد، اما محلّ آنها دل و سینه نیست بلکه حواس پنج گانه باطنه است که حالّ در دماغند یعنی مغز سر، و از برای هر یک از آن حواسّ موضعی خاصّ از آن تعیین کرده‌اند بدلیل این که اگر آفتی بخصوص آن موضع برسد فعل حاسّه حالّ در آن مختلّ شود بخلاف حواسّ حالّه در مواضع دیگر و مدرک در همه نفس است چنانکه مذهب محققین ایشان است یا مدرک نیز بر این تفصیل است یعنی مدرک کلیات نفس است و مدرک جزئیات قوای مذکوره چنانکه مذهب جمعی دیگر از ایشان است، و بر هر تقدیر دل و سینه محلّ علوم نیست پس دلائل ایشان بر آن تمام نیست و بآن دلائل عدول از ظواهر کتاب و سنت نتوان کرد و بر تقدیر حقیقت قول ایشان در تأویل ظواهر مذکوره توان گفت که: اگر چه دل و سینه محلّ علوم نباشد لیکن نفس مجردی را که ایشان اثبات کرده‌اند و صور کلیّه را حالّ در او می‌دانند و صور جزئیّه را در قوی و آلات او اعتقاد محققین ایشان این است که او اولاً تعلّق بدل گیرد و بعد از آن بسایر اعضا پس از آن راه او را بدل و سینه که محلّ دل است ربطی زیاد باشد که بسایر اعضا نباشد پس بآن اعتبار صفت او را نسبت بدل شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۲

و سینه توان داد که از قبیل مجاز عقلی باشد.

و ممکن است نیز که دل و سینه گفته شده باشد و مراد نفس باشد باعتبار کمال علاقه میانه ایشان که از قبیل مجاز لغوی باشد خصوصاً هرگاه نفس مجرد امری باشد که او را باکثر مردم آن زمان نمی‌توانست فهماند پس اگر از آن عدول شده باشد بامری که ایشان فهمند با وجود علاقه مصحّحه چندان استبعادی ندارد واللّه تعالیٰ یعلم.

۴۰۸

العمل شعار المؤمن.

عمل شعار مؤمن است، مراد به «عمل» اطاعت و انقیاد است و امتثال اوامر و اجتناب مناهی، و «شعار» جامه را گویند که ملاصق بدن و ملاقی موی آن باشد و چون آدمی اکثر اوقات با چنین جامه باشد و نادر است که بالکلیّه از لباس عاری گردد بخلاف جامه که بر روی جامه دیگر بیوشد که آن را «دثار» گویند زیرا که از بر کردن آن چندان خلاف معتاد نیست شایع شده استعمال «شعار» در هر امری که لازم کسی باشد و یا جدا نشود از او مگر بندرت، پس مراد این است که: مؤمن از عمل عاری نگردد هرگز یا مگر بندرت، پس کسی که ملازم عمل نباشد این نشان عدم ایمان اوست، و این فقره ظاهر در این است که عمل جزو ایمان نباشد چنانکه مذهب مشهورست.

۴۰۹

الدّنيا دار المحن.

دنیا سرای محنتهاست، و کم وقتی است که آدمی در آن بچندین محنت و زحمت مبتلی نباشد خصوصاً مؤمنان.

۴۱۰

الرّضا ینفی الحزن.

خشنود بودن زایل میکند اندوه را، یعنی هر که خود را راضی و خوشنود بقضای حقّ تعالیٰ و قدر او کرد و دانست که هر چه برسد باو از مصائب و بلاها که خود سبب آن نباشد چنین از برای او مقدر شده و مصلحتی در آن بوده، دیگر او را رنج و اندوهی نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۳

۴۱۱

الصّبر ثمرة الیقین.

شکیبائی میوه یقین است، چه هر که را یقین بعدل حق تعالیٰ باشد داند که بازای هر مصیبتی و بلائی عوض و ثوابی باشد که هر عاقلی که آنها را با هم سنجد راضی شود بآن مصیبت از برای رسیدن بآن ثواب، و داند که صبر ثواب او را مضاعف گرداند و جزع باعث نقص آن یا حبط آن گردد و با وجود علم باین امور البتّه صبر را اختیار خواهد کرد و راه جزع بخود نخواهد داد.

۴۱۲

الرّزق ثمرة الدّین.

ترک دنیا یعنی محرّمات آن یا مشتبهات نیز ثمره دینداریست و هر که را دین باشد این زهد خواهد بود.

۴۱۳

العبد حرّ ما قنع، الحرّ عبد ما طمع.

بنده آزاد است و بمنزله آنست چندان که قناعت کند، و آزاد بنده است و بمنزله آنست ما دام که طمع کند.

۴۱۴

العجب رأس الجهل.

خود بینی سر نادانی است، یعنی اول مراتب آن است، یا این که نادانی بی آن یافت نشود چنانکه حیوان بی سر نماند، پس هر که آنرا از خود سلب کند نادانی را هم سلب کرده خواهد بود و سبب علم و دانائی او گردد.

۴۱۵

التواضع عنوان النبیل.

فروتنی کردن یعنی بدرگاه حق تعالی و با مردم نیز سر سخن نجابت است و اول امریست که نجابت بی آن نباشد، یا مراد این است که دلیل نجابت و علامت آن است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۴

۴۱۶

العجز سبب التّضییع.

خود را در کارها بعجز انداختن و بآن از خود راضی شدن سبب ضایع کردن خود است چه هر که باین عادت کند از اکثر فضائل اخروی که بی رنج و تعب سعی نباشد محروم ماند و مهمّات دنیوی او نیز مهمل و مختل گردد پس سبب ضایع کردن دین و دنیا گردد.

۴۱۷

الجنّة جزاء المطیع.

بهشت پاداش اطاعت کننده و فرمان برنده است، پس آدمی باید که نظر کند در عمل خود و قدر و قیمت آن و در رتبه و منزلت جز او ثوابی که حق تعالی بازای آن تفضّل کند و شرم کند که با وجود چنین جزائی عظیم پایدار در عوض چنین عملی بی قدر و مقدار تکاهل در آن عمل کند و کمال اهتمام بآن نکند با آنکه چندان نعمت در دنیا داده که اعمال وفا بشکر برخی از آنها نتواند کرد هر چند ثوابی دیگر بازای آنها نباشد، و هر که خواهد که این معنی بر او خوب ظاهر شود نظر کند در قیمت اعمال خود، عمده اعمال نماز و روزه و حجّ است جمعی که خود را باجاره می دهند از برای آنها اعلاّی وجه اجاره یک سال نماز با یک ماه روزه یک تومان است، و اعلاّی وجه اجاره حجّه بیست سی تومان «۱»، و باقی اعمال بر این قیاس، پس هر که در دنیا از او پست تر نباشد نظر کند در عبادات یک ساله خود، وفا بشکر کدام نعمت که در آن سال باو رسیده از حیات و غیر آن می تواند کرد هر چند بازای آنها ثوابی دیگر اصلا نباشد پس هرگاه با وجود این مراتب بازای این قسم اعمال بهشت و نعمتهای جاودان داده شود تکاهل در آنها زهی حماقت و ابلهّی واللّه الموقّق.

۴۱۸

اللسان جموح بصاحبه.

زبان بسیار سرکشی کند بصاحب خود و خواهد که او را در بلاهای دنیوی و اخروی اندازد، پس باید که عنان او را محکم داشت و از او غافل نشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۵

۴۱۹

الشّرّ یکبو براكبه.

بدی بر رو در می اندازد سوار خود را، یعنی عمده ضرر بدی بصاحب آن برگردد که او را بر رو در اندازد در مهالک دنیوی و اخروی پس احتراز از آن از برای خود ضرورت تر است و اگر نه نسبت بهر که واقع شود حق تعالی تدارک او را در دنیا و آخرت بکند بر وجهی که او راضی و خوشنود بآن شود.

۴۲۰

اخوک مواسیک فی الشّدّة.

برادر تو کسی است که مواسات کند با تو در سختی «۱» یعنی هرگاه تو در سختی باشی در آنچه دارد خود را با تو برابر داند و ترا در آنها با خود شریک گرداند.

۴۲۱

الغشّ سجّیة المردّة.

غشّ یعنی صاف نبودن با مردم و اظهار کردن از برای کسی خلاف آنچه را در دل باشد خود خصلت سرکشان است که خواهند بمکر و حيله تفوّق و تسلّطی بر مردم حاصل کنند.

۴۲۲

الحقد شیمة الحسدة.

کینه طبیعت و خصلت حسودان است، «حسد» آنست که کسی نعمتی که در کسی ببیند آرزو کند که از او منتقل باو شود، یا از او سلب شود هر چند منتقل باو نشود، و «کینه» این است که کسی عداوت کسی را در دل گیرد و انتظار فرصت کشد که باو اذیتی رساند، و ظاهر است که هر حسودی همین که نعمتی در کسی ببیند و از او بر وفق آرزوی او زائل نشود غالب این است که دشمنی او را در دل گیرد و انتظار این برد که فرصتی یابد که آن نعمت را از او زایل کند، پس کینه خصلتی است که در حسودان غالب باشد و در غیر ایشان نیز اگر چه یافت شود اما چنان غالب نباشد، و مراد مذمت کینه است و این که آن طور و طریقه حسودان است پس دیگری که کینه داشته باشد خود را شبیه ایشان کرده و بطور ایشان سلوک کرده و این اشاره است باین که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۶

حسد چندان مذموم است که کینه باعتبار این که خصلت حسودان است مذموم شده، و ممکن است که مراد مذمت حسد باشد باین که با وجود قبح آن فی نفسه کینه نیز که از صفات مذمومه است از لوازم آن است در غالب، و کم است که از آن جدا شود.

۴۲۳

المرء عدو ما جهل.

مرد دشمن است با آنچه نداند آنرا، چنانکه قبل ازین نیز مذکور شد و شرح شد.

۴۲۴

المرء صديق ما عقل.

مرد دوست است با هر چه داند آنرا، پس آدمی هر کار یا علمی را که داند هرگاه نظر کند در خوبی یا بدی آن بی تأمل نیکو حکم بخوبی آن نکند زیرا که ممکن است که صداقت جلی او با آن آنرا در نظر او ترجیح داده باشد و او را از جهات بدی او غافل کرده باشد پس باید که قطع نظر از صداقت و الفت خود کرده مکرر تأمل در جهات خوبی و بدی آن بکند تا هر چه بر او خوب ظاهر شود حکم بآن کند.

۴۲۵

اللجاج ینبو براکبه.

لجاجت یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی بر باطل از برای پیش بردن آن کند میکند صاحب خود را، یعنی غالب این است که او را عاجز و درمانده کند مانند شمشیری که کند شود و نتواند برید، یا زبانی که کند باشد و عاجز باشد در گفتگو پس مرتکب لجاج نباید شد.

۴۲۶

البخل یزری بصاحبه.

بخیلی عیب ناک گرداند صاحب خود را، یعنی نقص و عیب اوست.

۴۲۷

العقل لا ینخدع.

عقل و دریافت صحیح فریب نمی خورد، فریب خوردن از نقصان عقل است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۷

۴۲۸

الجاهل لا یرتدع.

نادان باز نمی ایستد از بدئی که کند، یعنی غالب این است که باز نایستد بخلاف عالم که غالب در او این است که اگر بدئی کند بزودی باز ایستد از آن و ترک کند آن را.

۴۲۹

الظلم وخیم العاقبه.

ستم کردن ناگوار است عاقبت و انجام کار آن.

۴۳۰

الحرص ذمیم المغبۀ.

حرص مذموم است عاقبت آن، زیرا که همین که کسی راه حرص در دنیا بخود داد مشغول سعی از برای آن شود و بتدریج آن زیاد شود و گرفتار آن باشد و از سعی در امور آخرت محروم ماند، و وقتی خبردار شود که فرصت از دست رفته و مذمت خود کند و چاره نداشته باشد.

۴۳۱

الاعذار یوجب الاعتذار.

عذر گفتن واجب می‌سازد پذیرفتن عذر را، یعنی اگر کسی تقصیری یا بدئی کرده باشد و عذری از برای آن بگوید در شریعت احسان و مروّت باید که عذر او قبول شود و از پی تحقیق و تفتیش آن نرفت که راست می‌گوید یا نه، و اگر در واقع او را عذری باشد که باعث آن تواند شد پس قبول عذر او عقلا و شرعا واجب است و با وجود آن مؤاخذه او معقول نیست، و ممکن است مراد این باشد که هر که از برای تقصیر و گناه خود نزد کسی عذری بگوید و ممرات و تلخی و خوف رده آن را بکشد واجب می‌سازد بر خود قبول عذر دیگری را که از برای تقصیری که نسبت باو کرده باشد گوید و البته رده آن نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۸

۴۳۲

العجل یوجب العثار.

شتاب و تعجیل در کارها و کردن آنها بی تأمل و تفکر موجب لغزیدن است و این ظاهر است، و در بعضی نسخه‌ها بدل «العجل»: «العجب» است و بنا بر این معنی این است که خود بینی سبب لغزیدن گردد زیرا که صاحب عجب و خود بینی را بخود اعتقاد این است که هر رأی که ببیند و هر چه کند محض خیر و ثواب است و بآن اعتبار چندان تأمل در کارها نکند و با کسی مشورت ننماید و در اکثر اوقات بلغزد و ضررهای دنیوی و اخروی بخود رساند.

۴۳۳

التأنی یوجب الاستظهار.

تأنی سبب پشت گرمی است، یعنی هر که کارها را از روی تأنی و آرامی و تأمل و تفکر کند و شتاب در آنها نکند پشت گرم و ایمن باشد از خطا و غلط بخلاف کسی که بی تفکر و تدبّر شتاب در آنها کند او را پشتگرمی و ایمنی از خطا و غلط نباشد.

۴۳۴

الاصرار یوجب النار.

اصرار موجب آتش است، یعنی هرگاه کسی گناهی کرده باشد و اصرار بر آن داشته باشد یعنی از آن پشیمان نباشد و باز عزم کردن آن گناه یا گناه دیگر داشته باشد این معنی موجب دخول جهنّم گردد پس اگر از کسی گناهی صادر شود خواه صغیره و خواه کبیره باید که دیگر عزم آن نداشته باشد که اگر باز عزم آن داشته باشد گناه او کبیره شود هر چند اصل گناه صغیره باشد و گناه کبیره موجب وصول جهنّم است مگر این که از راه تفضّل عفو شود و جمعی از علما عزم گناه دیگر را نیز سبب اصرار می‌دانند هر چند غیر آن گناهی باشد که کرده و در بعضی نسخه‌ها «الاضرار» بضاد نقطه دار است و بنا بر این معنی این است که ضرر رسانیدن موجب آتش است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۱۹

۴۳۵

الامانیّ شیمه الحمقی.

آرزوها خصلت کم خردان است، عاقل آنست که آرزو را بخود راه ندهد.

۴۳۶

التوانی سچیّه النوکی.

سستی و کاهلی خود طبیعت کم عقلان است، کسی را که عقل کامل باشد سستی و کاهلی در مهمّات نکند.

۴۳۷

الدنیا دار الاشقیاء.

دنیا خانه بدبختان است زیرا که غالب این است که بدبختان در آن در وسعت و رفاهیت باشند، و بر تقدیری که در تنگی و زحمت باشند هرگاه آن حال ایشان سنجیده شود با حالی که در آخرت خواهند داشت از دخول در جهنّم و گرفتاری بانواع عذاب و نکال، آن حال از برای ایشان کمال رفاهیت باشد بلکه بهشتی باشد از برای ایشان.

۴۳۸

الجنّه دار الاتقیاء.

بهشت خانه پرهیزگاران است، زیرا که غالب این است که ایشان را در دنیا وسعت و فراغتی نباشد پس خانه ایشان که در آن آرام گیرند بهشت خواهد بود، و بر فرضی که در دنیا کمال فراغت و رفاهیت ایشان را باشد آن حال قیاس بحال آخرت ایشان و آنچه مهتّا شده از برای ایشان از جنّات و قصور و

غلمان و حور و آنچه بتابد بر ایشان از انوار رضا و خوشنودی حق تعالی که از همه برتر و اکبر است کمال شدت و سختی خواهد بود، پس پرهیزگار همیشه در دنیا بمنزله این است که در زندان باشد و خانه آرام و قرار او بهشت خواهد بود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲۰

۴۳۹

الدنيا معبرة الآخرة.

دنیا گذرگاه آخرت است، پس اگر کسی سعی در تعمیر آن کند باید که زیاده از حدی که در خور توقف دوروزه آنجا باشد نباشد، بخلاف آخرت که مقصد اصلی و محل اقامت لایزالی باشد آنچه در باب تعمیر منازل آن سعی شود بجا، و هر چند بیشتر بهتر خواهد بود.

۴۴۰

الطمع مذلة حاضرة.

طمع محلّ خواربست یا خوارئی است حاضر یعنی خواری طمع خوارئی است حاصل بالفعل و ترتب اثری بر آن و حصول عزّتی از آن راه مجرد احتمالی است و هیچ عاقلی خواری حاضر را بمجرد احتمال حصول عزّتی بسبب آن بر خود قرار ندهد.

۴۴۱

الدنيا مطلقة الاكياس

دنیا طلاق داده شده صاحبان عقل و کیاست است، یعنی هر که را عقلی و کیاستی باشد دنیا را طلاق داده و رها کرده و قطع علاقه خود از آن نموده

۴۴۲

العاجلة منية الارجاس.

سرای عاجل دنیا آرزوی پلیدان است، و هر که را نطافت و نزاهتی باشد تمنای آن نکند و بغیر آخرت او را تمنائی نباشد.

۴۴۳

العز مع اليأس.

عزّت با نومیدی است، یعنی هر که خود را نومید از خلق کرد و قطع طمع از ایشان نمود پیش خدا و خلق عزیز و محترم باشد.

۴۴۴

الدّل في مسألة الناس.

خواری در سؤال و خواستن از مردم است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲۱

۴۴۵

الدّل مع الطمع.

خواری با طمع است، و کسی که قطع طمع از مردم کرد او را خواری نباشد و در نظر همه عزیز گردد.

۴۴۶

الكريم يتغافل و يتخدد.

صاحب کرم خود را غافل می‌نماید و فریب می‌خورد، یعنی خود را چنین می‌نماید که مردم گمان میکنند که فریب خورده چنانکه از عبد الله بن حسن «۱» که بسخاوت معروف بود.

نقل کرده‌اند که: از دوشاب فروشی دوشاب بسیاری خرید و خیکهای دوشاب در دهلیز خانه او افتاده و دوشاب فروش مشغول گرفتن زر بود که دید جمعی کثیر از خارج با طاسها و کاسها آمدند و در ساعت تمام دوشابها را در ظرفهای خود کردند و بردند و او ایستاده بود و می‌دید و هیچ نمی‌گفت، دوشاب فروش با خود گفت که عجب مرد مبهوتی است باید این را فریب داد، با آنکه زر را تمام در حضور او گرفته بود لمحّه صبر کرد بعد از آن باز باو عرض کرد که: فلان قدر دوشاب از من خریدید بفرمائید که قیمت آنرا بمن بدهند، او بی‌مضایقه یکی از ملازمان را طلبید و فرمود که: فلان مبلغ قیمت دوشابها را بده بار دویم نیز در حضور او گرفت و لحظه صبر کرد و باز عرض کرد که قیمت دوشابها را بفرمائید که بمن بدهند، باز یکی دیگر از ملازمان خود را طلبید و فرمود که فلان مبلغ قیمت دوشابها را باین بده و آهسته بدوشاب فروش فرمود که: این سه مرتبه، آن وقت دوشاب فروش دانست که این همه از او از روی همت و سخاوت بوده نه از روی بهت و غفلت.

و قبل از این مذکور شد که «کریم» صاحب سخاوت را گویند و هر که را نیز که بصفات حمیده و ملکات پسندیده موصوف باشد هر چند سخاوت نباشد، و پوشیده نیست که در این فقره «کریم» بمعنی دویم نیز مراد می‌تواند بود زیرا که غیر صاحب سخاوت نیز از صاحبان اخلاق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲۲

مذکوره از تفصیلات مردم و بدیهای ایشان تغافل و اغماض کنند و کسی که با ایشان حيله یا مکاری کند با وجود اطلاع بر آن بر روی او نیاورند و چنان سلوک کنند که [دیگران] گمان کنند که نفهمیده و فریب خورده و مخفی نیست که بنا بر آنچه تقریر کردیم خود را چنین می‌نماید که فریب خورده نه این که در واقع فریب می‌خورد و دفع می‌شود منافات میانه این فقره و آنچه قبل از این مذکور شد که «العقل لا ینخدع» یعنی عقل فریب نمی‌خورد و لازم نمی‌آید که کریم را عقل نباشد زیرا که مراد آنجا آنست که در واقع فریب نمی‌خورد.

و ممکن است که در اینجا نیز بر فریب خوردن واقعی محمول شود و دفع منافات باین شود که مراد در آنجا فریب نخوردن عقل است و بنای کار بر عقل گذاشته شود نه فریب نخوردن عاقل مطلقاً هر چند عقل را بکار نبرد و این ظاهر است و مراد در اینجا فریب خوردن کریم است در امور دنیا باعتبار عدم اهتمام به آنها و کار نغرمودن عقل در آنها، پس منافاتی میانه آنها نباشد. و ممکن است نیز دفع منافات باین که فریب نخوردن عقل در جایی است که عقل را در آن راهی باشد و حکمی تواند کرد و فریب خوردن کریم در بعضی امور دنیویست که عقل در آنها قاصر است و راهی بحکم در آنها ندارد پس منافاتی میانه آنها نباشد.

۴۴۷

المراء ابن ساعته.

مرد فرزند زمان خود است، یعنی باید که تابع اهل روزگار باشد و بنحو ایشان سلوک کند و با ایشان مدارا کند در جایی که مستلزم خلاف شرعی نباشد. و ممکن است که مراد همین باشد که غالب این است که مردم ابن الوقتند نه این که باید که چنین باشند و از فواید بیان این معنی این باشد که هر کسی داند که مصلحت در معارضه با کسی که مرتبه او در دنیا بزرگتر از او باشد نیست زیرا که اکثر مردم رعایت او کنند و بطرف او روند و این کس مغلوب گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲۳

۴۴۸

العاقل عدو لذته.

عاقل دشمن لذت خود است، زیرا که در غالب لذتها سبب ارتکاب مناهی گردد.

۴۴۹

الجاهل عبد شهوته.

نادان بنده خواهش خود است و اطاعت آن کند هر چند خلاف شرع و عقل باشد.

۴۵۰

القنیه نهب الاحداث.

مال کسب کرده شده یا از برای خود نگاه داشته شده غارت حوادث است و بزودی بسبب حادثات بتاراج رود بلکه همان منشأ ورود آن حادثات بر او گردد پس حریص در کسب مال و نگاه داشتن آن نباید بود و هر که را باشد تا تواند در مصارف خیرات و مبرات صرف کند تا از برای او باقی باشد و از دست انداز حوادث مصون و محفوظ مانع و خود نیز از بسیاری از مفاصد و آفات ایمن گردد.

۴۵۱

المال سلوة الوراث.

مال رفاهیت و کامرانی وارثان است، و مراد این است که مال سبب رفاهیت و کامرانی کسی باشد که خرج کند پس کسی که جمع کند و خرج نکند بر رفاهیت خود راضی نشده و آنرا از برای کسی خواسته که باو برسد و خرج کند.

و ممکن است که معنی این باشد که: مال سبب تسلی شدن و راضی بودن ورثه است بمرگ این کس بباک نداشتن از آن بلکه خواهش و آرزوی آن داشتن و جمع مال بغیر از این ثمره ندارد و این دو فقره قبل از این نیز باندک تغییری در لفظ مذکور شد.

۴۵۲

الصمت آیه الحلم.

خاموشی علامت حلم است، یعنی بردباری یا عقل و دانائی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲۴

۴۵۳

الفهم آیه العلم.

دریافت نشانه علم است، یعنی عالم کسی باشد که معانی را فهمد و دریابد نه آنکه عبارت را یاد گرفته باشد و معانی آنها را نفهمد چنانکه جمعی آیات و احادیث بسیار در خاطر دارند اما معانی آنها را نمی‌فهمند، یا مراد این است که عالم کسی باشد که چیزها را خوب دریافت کند و بته آنها برسد نه آنکه چیزی چند از معلمی بشنود و همان را یاد گیرد و حفظ کند بی آنکه خود در آن غور کند و کنه آنرا دریابد.

و ممکن است که مراد این باشد که فهم و شعور علامت علم است پس هر که را فهم و شعور تندتر باشد اعتماد بر علم و حکم او بیشتر است و غالب این است که حکم او حق و علم است و حکم دیگری که فهم و شعور او کندتر باشد غلط و جهل است پس در وقت مخالفت دو عالم با هم در حکمی باید که تابع آن شد که فهم و شعور او بیشتر باشد.

۴۵۴

الفرح بالتّيا حقم.

شادمانی بدنیا و رو آوردن آن کم خردی است زیرا که غالب این است که بی‌وزر و وبال نباشد و بر تقدیری که بی آن نیز باشد چه ثبات و بقائی باشد آنرا که کسی بآن شادمان و مسرور گردد و از هم و غم فکر آخرت و عقبات آن برآید.

۴۵۵

الاغترار بالعاجلة خرق.

مغرور شدن بدنیا و فریب خوردن از آن و مشغول شدن بآن و غافل شدن از آخرت حقم و کم عقلی است.

۴۵۶

الاسلام ابلخ المناهج.

اسلام روشن و درخشنده راههاست، یعنی چندان دلایل واضح بر حقیقت آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۱۲۵

هست که گویا راهی است روشن‌تر و درخشنده‌تر از هر راهی.

۴۵۷

الایمان واضح الولايج.

ایمان واضح و ظاهر و لایح است، «ولایح» جمع ولیجه است و «ولایجه» کسی را گویند که خود را باین کس چسبانده باشد و از خواص و معتمدین او باشد و مراد این است که کسی که ظاهر و واضح است اهلّیت او از برای این که ولیجه این کس باشد و از خواص و معتمدین او گردد ایمان است که بیقین دوستی است صاف و صدیقی بی‌غش منافع آن بصاحب آن رسد و از ضرر آن ایمن باشد.

و مخفی نماند که اسلام در لغت بمعنی اطاعت و انقیاد است و در اصطلاح اقرار و تصدیق بوجود حق تعالی و توحید او و نبوت سید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و حقیقت جمیع آنچه آن حضرت خبر از آن داده باشد و «ایمان» در لغت بمعنی تصدیق است و در اصطلاح گاهی استعمال شود بمعنی اسلام که عبارت از تصدیق بخدا و رسول باشد و گاهی استعمال شود در دو تصدیق مذکور با تصدیق بامامت ائمه صلوات الله و سلامه علیهم، و گاهی استعمال شود «اسلام» بمعنی اقرار بخدا و پیغمبر بزبان خواه با اعتقاد قلبی باشد و خواه نباشد و ایمان استعمال شود در اقراری که با اعتقاد قلبی باشد و پوشیده نیست که اسلام و در این دو فقره ممکن است که هر دو بیک معنی باشد و حمل بر اصطلاح دویم نیز بمعنی باشد و حمل بر اصطلاح دویم نیز بمعنی باشد و ماست بعید نیست.

۴۵۸

الصدق لباس الدین.

راستگویی جامه دین است که دین از آن عاری نگردد پس دیندار دروغ نگوید.

۴۵۹

الزهد ثمره الیقین.

ترک دنیا ثمره یقین بروز جزاست، و هر که را یقین بآن باشد مرتکب محرمات دنیا نگردد و بسا یقین کامل که سبب ترک مشتههات دنیا نیز گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۱۲۶

۴۶۰

الغنی یتود غیر السّید.

توانگری بزرگ می‌گرداند غیر بزرگ را، و هر چند کسی وضع و پست باشد چون توانگر شد در نظرها بزرگ و محترم گردد.

۴۶۱

المال یقوی غیر الایتد.

مال قوت می‌دهد غیر صاحب قوت را، و هر چند کسی ضعیف باشد بمال قوی گردد.

۴۶۲

الحياء غضّ الطّرف.

شرم باین انداختن چشم است یعنی پوشیدن چشم از محرّمات و نظر بسوی آنها نکردن و بنا بر این مراد بیان شرم از خداست. و ممکن است که مراد بآن این باشد که پرنگاه بصورت مردم نکند و چشم بچشم ایشان ندوزد که آن از بی‌شرمی است و بنا بر این مراد این است که این معنی نیز از افراد شرم است و صاحب شرم باید که چنین باشد نه این که عمده افراد آن این است، یا مراد این است که این معنی علامت کمال شرم است و هر که این در او باشد افراد دیگر آنرا نیز خواهد داشت.

و ممکن است که مراد اغماض عین باشد از بدیها و عیوب مردم و تفحص و تجسس آنها نکردن، یا پنهان داشتن آنها و اظهار نکردن، یا اغماض از بدیها و و تقصیراتی که نسبت باو کرده باشند و عفو کردن آنها و تلافی نکردن، و بر هر تقدیر مراد بیان فرد عمده از شرم باشد.

۴۶۳

النزاهة عين الطّرف.

پاکیزگی عین کیاست و عاقلی است و مراد پاکیزگی از همه ارجاس و ادناس ظاهری و باطنی و صوری و معنوی است و بودن آن عین کیاست و عاقلی ظاهر است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲۷

۴۶۴

البخیل خازن لورثته.

بخیل گنجینه داری است از برای ورثه خود.

۴۶۵

المحتكر محروم نعمته «۱».

نگاه دارنده مال محروم است از نعمت خود، و ظاهر است که این بدترین محرومیهاست. و ممکن است و ممکن است که مراد به «محتکر» کسی باشد که اجناس را حبس کند و نفروشد بطمع این که گران شود چنانکه معنی شایع آنست و محروم بودن او از نعمت خود باعتبار این باشد که خدای عزّ و جلّ او را محروم کند و نگذارد که از آن بهره برد.

۴۶۶

البشر اوّل البرّ.

گشاده روئی اوّل نیکوئی است یعنی اوّل نیکوئی که کسی بسائل و امثال آن بکند این است که با او گشاده روئی کند و عبوسی نکند یا این که این بر همه نیکوئیها مقدم است و از همه برتر است چنانکه قبل از این مذکور شد.

۴۶۷

الطّلاقه شيمه الحرّ.

گشاده روئی خو و خصلت مرد آزاده است یا مرد برگزیده.

۴۶۸

الشّكر حصن النّعم.

شکر پناه نعمتهاست که نعمتها بآن محفوظ و مصون باشند از راه یافتن زوال و نقص به آنها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲۸

۴۶۹

الحياء تمام الكرم.

شرم تمام کرم است، و مراد به «کرم» در اینجا هر امریست که باعث گرمی بودن و برتری و بلندی مرتبه باشد نه خصوص سخاوت، و «بودن شرم تمام کرم» باین معنی باعتبار این است که کمال کرم باطاعت و انقیاد حق تعالی و امتثال اوامر و اجتناب منهیات او حاصل شود و هر که را شرم از خدای عزّ و جلّ باشد در آنها تکاهل و تهاون نخواهد کرد پس بسبب شرم کمال کرم حاصل شود پس گویا تمام آنست.

۴۷۰

المعروف زكاة النّعم.

احسان بمردم زکاة نعمتهاست، و چنانکه مالی که در آن زکاة باشد بادای زکاة افزایش کند تمام نعمتها بصله و احسان بمردم افزایش کنند.

۴۷۱

الحزم اسد الاراء.

دور اندیشی و عاقبت بینی در کارها محکمترین رایها و اندیشه‌هاست.

۴۷۲

النفلة اضرّ الاعداء.

غفلت و بی‌خبری زیان رساننده‌ترین دشمنان است.

۴۷۳

العقل داعی الفهم.

خرد و شعور دعوت کننده فهم است، یعنی مردم را دعوت کند و بخواند بتحصیل فهم و علم.

۴۷۴

البخل یکسب الذمّ.

بخیلی می‌اندوزد نکوهش و ذمّ را و سبب آن می‌گردد، چه ظاهر است که بخیل نزد خدا و خلق مذموم است.

۴۷۵

العقل اقوی أساس.

عقل و خرد محکمترین اساسی است از برای بنای کارها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۲۹

۴۷۶

الورع أفضل لباس.

پرهیزگاری برترین جامه است که آدمی خود را بآن زینت دهد.

۴۷۷

الجنة غاية السابقين.

بهشت انجام کار پیشی گیرندگان است یعنی جماعتی که پیشی گیرند در اطاعت حق تعالی و تعجیل کنند در آن.

۴۷۸

النار غاية المفرطين.

جهنم عاقبت تقصیرکنندگان است یعنی جمعی که تقصیر کنند در فرمان برداری خدای عزّ و جلّ.

۴۷۹

العقل أفضل مرجو.

عقل برترین امید داشته شده است، یعنی اگر آدمی در هر کار رجوع بعقل کند و فرمان برداری او نماید از آن چندان خیر و نفع باو برسد که از جمعی که از ایشان امید خیر و نفع داشته باشد نرسد.

۴۸۰

الجهل انکی عدو.

نادانی فانی کننده‌ترین یا زخم زنده‌ترین دشمنی است، زیرا که بسیار باشد که جهل و نادانی دنیا و آخرت این کس را بر باد دهد و دشمنان دیگر اگر ضرری بدنای این کس برسانند بآخرت نتوانند رسانید بلکه در آخرت عوض ضرر ایشان را باضعاف مضاعفه خواهد یافت پس چه دشمنی با آن برابری تواند کرد؟!

۴۸۱

العلم افضل شرف.

علم برترین شرفی است و هیچ شرف و فضیلتی با او برابری نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۰

۴۸۲

العمل أكمل خلف.

عمل نیکو و کاملترین فرزند صالحی است که از این باقی ماند چون عمل این کس از او بهم رسیده و باقی می ماند تا در قیامت جزای آنرا یابد حکم فرزندی دارد که بعد از او بماند و ظاهر است که نفع عمل صالحی که آمدی خود کرده باشد باو زیاده است از نفعی که فرزند صالح باو بعد از او رساند پس عمل صالح از سایر فرزندان صالح کاملتر باشد.

۴۸۳

النفاق اخو الشّرك.

نفاق برادر شرک بخدای عزّ و جلّ و شریک از برای او قرار دادنست و مراد به «نفاق» این است که باطن او با ظاهر موافق نباشد پس اگر نفاق با خدای عزّ و جلّ باشد ظاهر است که آن برادر شرک و کفر ظاهریست و هر چند در ظاهر احکام مسلمانان بر منافق جاریست اما در باطن کافر است و با کفّار در جهنّم مخلّد خواهد بود بلکه چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده در پست‌ترین درجات جهنّم خواهد بود، و اگر نفاق با دیگری باشد حکم نبودن آن برادر شرک اگر کلام شامل آن نیز باشد و مراد خصوص قسم اوّل نباشد باید که بر مبالغه در قبح و بدی آن محمول شود که گویا بمنزله شرک است چنانکه در ریا نیز وارد شده که: شرک است، و بر آن محمول می‌شود.

۴۸۴

الغیبة «۱» شرّ الافک.

یاد کردن کسی غایبانه او ببدی بدترین بهتانی است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۱

پوشیده نیست که در بدی غیبت و حرمت آن شکّ و شبهه نیست بشرطی چند که در کتب فقه تفصیل شده، نهایت حکم نبودن آن بدترین بهتانی چنانکه در این کلام معجز نظام وارد شده اشکالی دارد زیرا که هر غیبتی لازم نیست که دروغ و بهتان باشد بلکه یاد کردن کسی ببدی غایبانه او هر چند راست باشد غیبت است و حرام بلکه شایع استعمال غیبت در آن است که راست باشد. و ممکن است که آن باعتبار این باشد که از راه کمال قبح و بدی این کار حق تعالی مطلق آنرا خواه راست و خواه دروغ حکم دروغ و بهتان داده باشد و عذاب دروغ و بهتان بر همه جاری سازد نظیر آنکه در قرآن مجید در حکایت افک فرموده: فاذا یأتوا بالشهداء فأولئك عند الله هم الکاذبون، یعنی پس چون نیاوردند چهار گواه پس ایشان نزد خدا دروغگویند با آنکه بمجرد این که شهدا نیاورده باشند، لازم نیست که دروغ گفته باشند، پس مراد این است که چون شهدا نیاوردند در حکم خدا دروغگویند و حق تعالی حکم دروغگوینان بر ایشان جاری ساخته.

۴۸۵

الجهل یزلّ القدم.

نادانی می لغزاند پا را و می اندازد این کس را در مهالک دنیوی و اخروی.

۴۸۶

البغی یزیل النعم.

بغی زایل گرداند نعمتها را، یعنی باعتبار کمال قبح و بدی آن نزد حق تعالی باعث این شود که حق تعالی نعمتها که بصاحب آن داده زایل کند، و بنکبت و خواری گرفتار گردد و «بغی» بمعنی ستم و سربلندی نمودن و دروغ و عدول از حقّ همه آمده، و هر یک در اینجا مراد می‌تواند بود نهایت یکی از دو معنی اوّل ظاهرتر است.

۴۸۷

الزهد اصل الدین.

ترک دنیا یعنی محرّمات آن اصل دین است یعنی عمده اعمالی است که در دین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۲

لازم شده و صعب‌ترین آنهاست.

۴۸۸

الصّدق لباس الیقین.

راستگوئی جامه یقین است که یقین همیشه آنرا در بر دارد، پس هر که را یقین در دین باشد دروغ نگوید و در بعضی نسخه‌ها «لباس المتّقین» است و بنا بر این معنی این است که راستگوئی جامه پرهیزگاران است یا آنانکه از خدا ترسند «۱».

۴۸۹

الدّین اقوی عماد.

دین قوی‌ترین ستونی است پس بنای هر امری که بر آن گذاشته شود مصون و محفوظ باشد.

۴۹۰

التقوی خیر زاد.

پرهیزگاری و ترس از خدا بهترین توشه‌ایست از برای سفر آخرت بلکه در دنیا نیز، زیرا که حق تعالی چنانکه در قرآن مجید فرموده از برای پرهیزگار در هر تنگی بدرشدی قرار دهد و روزی دهد او را از آنجا که گمان نداشته باشد.

۴۹۱

الطاعة احرز عتاد.

«۲» طاعت حق تعالی و فرمانبرداری او پناه دهنده‌ترین یا محکم‌ترین مهیتا کرده شده است، یعنی آنچه را آدمی مهیتا کند جهت حفظ خود از سلاح و دواب و آلات حرب و امثال آنها طاعت از آنها همه محکم‌تر است یا حفظ‌کننده‌تر، زیرا که بییقین از مهالک دنیوی نیز حفظ کند و کدام سلاح و اسباب مهیتا تواند شد که در آخرت بکار آید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۳

۴۹۲

التوکل خیر عماد.

توکل بر خدا بهترین ستونی است، بنای هر چه بر آن گذاشته شود خراب و منهدم نگردد.

۴۹۳

الورع خیر قرین.

پرهیزگاری بهترین همنشینی است، زیرا که بییقین مصاحب خود را رستگار گرداند و بغیر از آن کدام هم نشین چنین باشد.

۴۹۴

الاجل حصن حصین.

اجل یعنی مدت عمری که حق تعالی از برای هر کس حتما قرار داده و تقدیر فرموده که کمتر از آن نشود حصاریست محکم از برای او که تا در پناه آن باشد اگر عالم و عالمیان در هلاک او سعی نمایند راهی بآن نیابند «۱».

۴۹۵

العقل یحسن الرویة.

عقل نیکو میکند فکر را، پس هر که عاقل‌تر باشد اعتماد بر رأی و فکر او بیشتر است، یا مراد این است که فکری که از روی عقل باشد نیکوست نه آنچه از روی شیطنت و مکر و تزویر و مانند آنها زیرا که آنها هر چند درست آید عاقبتی ندارد.

۴۹۶

العدل یصلح البریة.

عدل با صلاح می‌آورد حال خلاق را، چه ظاهر است که هرگاه مردم همه بعدل سلوک کنند و ستم و ظلمی نباشد کار همه کمال انتظام و استحکام خواهد داشت.

۴۹۷

المعذرة «۲» برهان العقل.

معذور داشتن دلیل عقل است، یعنی هر که گنهکار و صاحب تقصیر را معذور

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۴

دارد و از سر تقصیر او بگذرد این دلیل بر عقل اوست زیرا که عفو شرعا و عقلا مستحسن است و باعث جلب قلوب و ذکر خیر گردد و وسیله این شود که او هم اگر تقصیری کرده باشد یا بکند نسبت بدیگری عفو شود و مؤاخذه نشود خصوصا نسبت بدرگاه حق تعالی زیرا که خدای عز و جل از آن کریم‌تر است که عفو نکند تقصیر کسی را که او تقصیرات دیگران را نسبت بخود عفو نماید بخلاف انتقام که بر آن چندان نفعی مترتب نگردد.

۴۹۸

الحلم عنوان الفضل.

حلم و بردباری سر سخن برتری و فزونی مرتبه است یا دلیل بر آن است.

۴۹۹

العفو عنوان التّلب.

در گذشتن از گناه و تقصیر مردم سر سخن یا دلیل نجابت است یا ذکاء و فطنت.

۵۰۰

الحق أضرّ الاصحاب.

کم خردی زبان رساننده‌ترین مصاحبان است، و هیچ مصاحبی آن قدر ضرر نتواند رسانید که گاهی احمق خود بخود می‌رساند.

۵۰۱

الشّرّ اقبح الابواب.

بدی زشت‌ترین درهاست، زیرا که دریست که از آن بجهنم روند پس چه دری بزشتی آن باشد؟! و ممکن است که «أقبح» (بفاد و باء یک نقطه زیر) نباشد بلکه «أفتح» (بفاء و تاء دو نقطه فوق) خوانده شود و معنی این باشد که: بدی گشاده‌ترین و گشوده‌ترین درهاست و سدّ آن کردن بغایت دشوار است مگر بعصمت و نگهداری حق تعالی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۵

۵۰۲

العاقل من عقل لسانه.

عاقل کسی است که ببندد زبان خود را یعنی از غیبت و فحش و امثال آن، و هم چنین از سخن بسیار، زیرا که خاموشی اولی است مگر بقدر ضرورت، چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که: لقمان پسر خود فرموده که اگر گمان کنی که کلام از نقره است پس بدرستی که خاموشی از طلاست.

۵۰۳

الحازم من داری زمانه.

دوراندیش کسی است که مدارا کند زمان خود را یعنی با اهل زمان خود، و احادیث در ترغیب بمدارا و تحریص بر آن از طرق شیعه و اهل سنت بسیار است حتی آنکه روایت شده از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: مدارا کردن با مردم نصف ایمان است، و مراد به «مدارا» نرمی کردن با مردم و حسن سلوک و نیکو صحبت داشتن با ایشان است.

۵۰۴

الشّرّ منطوق وبیّ.

«۱» بدی گفتاریست ناگوار یعنی از افراد عمده بدی گفتار ناگوار است و مراد بآن ناگوارئی است که شامل نامشروعی هم باشد مثل دشنام و غیبت و بنا بر این ظاهر است که از افراد عمده شرّ است، و ممکن است که مراد به «منطوق» گفتار زبانی نباشد بلکه اعتقاد باشد و شکی نیست که اعتقاد ناگوار که شامل هر اعتقاد فاسدی باشد عمده‌ترین افراد شرّ است، و دور نیست که «شرّ» بشین نقطه دار چنانکه در نسخه‌هاست سهو و تصحیف باشد و بسین مکسوره بی نقطه باشد یعنی راز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۶

گفتن و سرگوشی کردن، و ظاهر است که آن گفتاریست ناگوار زیرا که سبب کدورت حاضرین می‌شود از راه دلالت بر نامحرمی ایشان، بلکه بسیار باشد که توهم کنند که غیبت یکی از ایشان است و از آن راه مکتدر شوند خصوصاً هرگاه غیر آنکه راز باو گفته می‌شود همین یکی باشد چه در این صورت چون منحصر می‌شود نامحرمی در او، و همچنین توهم غیبت بیشتر باعث کدورت باشد بخلاف این که زیاده بر یکی باشد چه هر یک احتمال این می‌دهند که نامحرم دیگری باشد و اگر غیبت باشد دیگری باشد پس سبب کدورت زیادی از برای هیچ یک نشود.

۵۰۵

الخرس خیر من العیّ.

«عیّ» بعین بی نقطه مکسوره است و معنی این است که گنگی بهتر است از عاجز بودن در گفتگو، یعنی از این که کسی مطلب و مرام خود را تمام و محکم نتواند کرد و عاجز شود از آن، و بنا بر این ظاهر است که گنگی بهتر است از آن، چه گنگی عیبی است صوری و این عیبی است معنوی. و ممکن است که مراد عجز در سخن گفتن باشد باعتبار گرفتن زبان و نحو آن و «بهتری گنگی» باعتبار این باشد که این سبب تمسخر و استهزای مردم زیاده از گنگی باشد و در بعضی نسخه‌ها «غیّ» بعین نقطه دار [مفتوحه] واقع شده و بنا بر این معنی این است که: گنگی بهتر است از گمراهی یعنی از سخنی که باعث گمراهی کسی شود یا از گمراهی کسی سرزند و در بهتری گنگی از آن شبهه نیست، نهایت نسخه اول ظاهرتر است چنانکه بر متأمل مخفی نیست.

۵۰۶

الطّاعة غنیمة الاکياس.

طاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی غنیمت زیرکان است یعنی زیرکان آنرا غنیمت دانند و «غنیمت» آن مالی را گویند که از کفّار بجنگ بدست آید و بعد از آن هر مال یا نفعی را که بی معاوضه بدست آید «غنیمت» گویند و «بودن طاعت غنیمت»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۷

بمعنی دویم است یا بمعنی اوّل باعتبار این که طاعت بمجاهده با نفس بدست آید.

۵۰۷

العلماء حکام علی الناس.

علما حاکمانند بر مردم، یعنی مردم باید که حکم ایشان را قبول کنند و از آن تجاوز نکنند.

۵۰۸

الرجال تفید المال، ما افاد الرجال.

مردان می‌بخشند مال را، و مال نمی‌بخشد مردان را، یا معنی این است که: مردان کسب می‌کنند مال را و مال کسب نمی‌کند مردان را، و بر هر تقدیر مراد این است که آدمی باید که سعی کند که مردی شود بهتر از آن است که سعی کند از برای تحصیل مال.

و ممکن است که معنی فقره اوّل این باشد که مردان می‌بخشند مال را یعنی آنچه را از صحبت ایشان کسب شود مال حقیقی آن است و بعد از آن از برای تأکید این معنی و توضیح آن فقره دویم را فرموده باشند و معنی آن این باشد که مال آنست که مردان بخشند و از صحبت ایشان کسب شود.

۵۰۹

الجود من کرم الطبیعة.

بخشش از گرمی بودن و شرافت طبع و خصلت است و از آن ناشی شود.

۵۱۰

المنّ مفسدة الصنّیعة.

منّت گذاشتن بر کسی که احسانی با او کنند فاسد کننده و باطل کننده آن احسان است و اجر و ثوابی بر آن مترتب نشود.

۵۱۱

التجنی اوّل القطیعة.

تجنی اوّل قطع رحم و بریدن از آن است و «تجنی» بمعنی چیدن و جمع کردن میوه و علف و مانند آنهاست و مراد این است که چیدن خود و جمع کردن و منقبض شدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۸

و انبساط نکردن با خویشان اوّل مراتب قطع رحم و بریدن از خویشان است یعنی این هم داخل قطع رحم است و قطع رحم بمجرد این بشود هر چند در سایر مراتب صلّه و احسان تقصیری نشود یا این که این اوّل مراتب آن و عمده‌ترین آنهاست و بدی هیچ مرتبه از قطع صلّه و احسان باین نمی‌رسد بنا بر این که اکثر مردم توقع حسن سلوک در وقت ملاقات را زیاده از سایر صلّه‌ها و احسانها دارند در ترک آن بیشتر متأثر میشوند از قطع سایر مراتب

«۱»

۵۱۲

العیش یحلّو «۲» و یمرّ.

زندگانی گاه شیرین میباشد و گاه تلخ، یعنی همیشه چنین است و نباید آدمی توقع آن داشته باشد که زندگانی او همیشه شیرین باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۳۹

۵۱۳

الدنیا تغرّ و تضرّ و تمرّ.

دنیا فریب می‌دهد و زیان می‌رساند و می‌گذرد و بقائی ندارد پس باید از آن بر حذر بود و حریص آن نبود.

۵۱۴

الاقتصاد ینمی الیسیر.

میانه روی کردن در معاش که نه اسراف باشد و نه تنگ گیری فزایش فرماید و برکت دهد اندک وجه معاشی را.

۵۱۵

الاسراف یغنی الکثیر.

اسراف نیست گرداند بسیار را یعنی هر چند بسیار باشد با وجود اسراف بزودی تلف گردد پس کسی بپشت گرمی بسیاری مال اسراف نکند.

۵۱۶

الزهد اساس الیقین.

ترک دنیا و اشتغال بآن اصل بنای یقین است.

پوشیده نیست که ظاهر این می‌نماید که یقین اصل بنای ترک دنیا باشد و بنای ترک دنیا بر یقین باشد و بتحصیل یقین آن حاصل گردد موافق آنچه قبل از این مذکور شد که «الزهد ثمره البقین» ترک دنیا میوه یقین است، و می‌توان گفت که:

هر یک را اساس دیگری می‌توان گرفت باعتبار این که آدمی اولاً تا قدری ترک دنیا و اشتغال بآن نکند و تفکر و تأمل در احوال مبدأ و معاد ننماید او را یقین حاصل نشود و تا یقین حاصل نشود ترک دنیا در او کامل و راسخ و ثابت نگردد، پس هر یک را از راهی اساس دیگری می‌توان گفت. و ممکن است که در اینجا از راه مبالغه ثمره یقین را اصل آن فرموده باشند اشاره باین که اصل هر شیء و عمده اجزای آن در نظر اهل بصیرت ثمره آنست.

۵۱۷

الصدق رأس الدین.

راستگویی سر دین و دینداری است، و دین بی آن در کسی باقی نماند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۰

۵۱۸

السامع شریک القائل.

شنونده شریک گوینده است، یعنی هر کلامی که باعث اجر و ثواب باشد مثل قرآن مجید و اذکار و صلوات چنانکه از برای خواننده و گوینده آن اجر و ثواب باشد از برای شنونده آن نیز هرگاه قصد آن کند و گوش بآن اندازد اجر و ثواب باشد، و همچنین هر کلامی که سبب وزر و عقاب باشد مثل غیبت و دشنام شنونده نیز با گوینده شریک است در گناه هرگاه قصد آن کند و متوجه آن باشد، و غرض زجر و منع قائل نباشد.

۵۱۹

البشر أول النائل.

شکفته روئی اول عطائی است که کسی بسائل و امثال او بکند چنانکه مکرر مذکور شد.

۵۲۰

العفو تاج المکارم.

در گذشتن از گناه و تقصیر مردم افسر مکرمتهاست، و «مکرمت» «۱» بضمّ راء هر کار نیکویی را گویند که آدمی بسبب آن گرامی گردد.

۵۲۱

المعروف أفضل المغانم.

احسان بمردم افضل غنیمتهاست، زیرا که ثواب آن در آخرت عظیم است و غالب این است که در دنیا نیز اثرهای نیکو کند.

۵۲۲

التواضع ينشر الفضيلة.

فروتنی کردن بمردم منتشر و پهن می‌گرداند فضیلت و فروتنی آدمی را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۱

۵۲۳

التكبر يظهر الرذيلة.

تکبر کردن ظاهر می‌سازد فرومایگی این کس را.

۵۲۴

المتعرض للبلاء مخاطر.

کسی که خود را در معرض بلا در آورد و کاری کند که مظنه بلا باشد خود را در هلاکت اندازنده است، یعنی حکم آن دارد که دانسته خود را هلاک کند عاقل باید که کاری نکند که مظنه بلا باشد.

۵۲۵

المعلن بالمعصية مجاهر.

کسی که علانیه گناه کند مجاهر است، یعنی به آواز بلند خبر دهد از اطاعت نکردن خدا و پروا نداشتن از او.

و ممکن است که مراد از «مجاهر» آن باشد که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده که: غیبتی نیست از برای مجاهری یعنی آنکه غیبت او قصور ندارد کسی که علانیه گناه کند و از مردم پنهان ندارد.

۵۲۶

اللّسان ترجمان العقل.

زبان ترجمه کننده سخن عقل است و تفسیر کننده آن یعنی کار زبان این است که سخن عقل را خاطر نشین مردم کند نه گفتگوهای بیحاصل و سخنان بلا طائل.

۵۲۷

التنزه أوّل النّبل.

پاکیزگی یعنی از گناهان و معاصی اوّل نبل است و بر سایر صفاتی که علامت آن باشد مقدّم است و «نبل» (بضمّ نون و سکون باء) بمعنی نجابت است و تندی فهم و فطنت و هر دو در اینجا محتمل است نهایت معنی دویم انساب است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۲

۵۲۸

الضیافه رأس المروّة.

مهمانی کردن سر مردی است و مردی بی آن یافت نشود، یا مراد این است که بر همه علامات و نشانهای مردی مقدّم است موافق بعضی نسخه‌ها که بدل رأس «اوّل» واقع شده، و در بعضی نسخه‌ها «الصّیانه» بدل «الضیافه» واقع شده و بنا بر این معنی این است که نگاهداری اوّل مردی است یعنی حفظ و نگاهداری خود از ارتکاب محرّمات و امور ناشایست.

۵۲۹

العفه أفضل الفتوة.

پرهیزگاری افضل جوانمردیست، یعنی افضل و فزونتر علامات جوانمردیست، و در بعضی نسخه‌ها بدل «افضل»: «اصل» واقع شده و ترجمه این است که: پرهیزگاری اصل و بیخ جوانمردیست.

۵۳۰

الحقد مثار الغضب.

کینه جایگاه برانگیختن خشم است و سبب آنست، زیرا که کسی که کینه کسی را داشته باشد باندک کار ناگواری از او خشمناک گردد بر او، و غرض این است که کینه با آنکه خود فی نفسه خصلت نکوهیده است سبب خشم گردد که آن نیز مذموم است چنانکه روایت شده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که: غضب فاسد میکند ایمان را چنانکه فاسد میکند سرکه عسل را، و روایت شده از امام همام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله علیه که: غضب کلید هر شریست، و غیر این احادیث که در باب مذمت غضب وارد شده.

۵۳۱

الشّرّ عنوان العطب.

بدی سر سخن هلاکت است یا دلیل بر آن یعنی هلاکت اخروی و گاهی دنیوی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۳

نیز، و در بعضی نسخه‌ها بدل «الشّرّ» «الشّره» «۱» است و ترجمه این است که: غلبه حرص عنوان هلاکت است.

۵۳۲

التّجنّی رسول القطیعة.

چند فقره قبل از این مذکور شد که «تجنّی اوّل قطیعه» است و شرح آن شد و در اینجا فرموده‌اند که: رسول قطیعه است، و «رسول» کسی را گویند که کسی فرستاده باشد نزد کسی از برای پیغامی و این معنی در اینجا چندان مناسبتی ندارد «۲» و کسی را که برابر باشد با کسی در تیراندازی و کشتی گیری و مانند آن نیز گویند و ظاهر این است که در اینجا این معنی مراد باشد و معنی این باشد که منقبض شدن و انبساط نکردن با خویشان برابر است با بریدن از ایشان و هم زور است با آن و کم از آن نیست.

۵۳۳

الصّبر یهون الفجیعة.

شکیبائی سهل گرداند مصیبت را و هر چند کسی در آن جزع بیشتر کند دشوارتر گذرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۴

۵۳۴

الاداب حلل مجددة.

ادبها جامه‌هائی است نو و تازه، یعنی ادبها که در شرع اقدس مقرر شده، و ممکن است که شامل آدابی نیز باشد که میانه هر قومی شایع شده هرگاه مخالف شریعت مقدسه نباشد.

۵۳۵

العمر انفاس معددة.

عمر و زندگانی نفسی چند است شمرده شده، و بزودی بانجام رسد پس قدر هر نفسی را باید دانست و ضایع نباید کرد.

۵۳۶

العلم مصباح العقل.

علم چراغ عقل است، یعنی چراغی است که عقل آنرا افروخته و بآن تاریکی جهل را زایل کرده.

۵۳۷

الصواب اسد الفعل.

کار راست و درست محکمترین و ثابت‌ترین کاریست، بخلاف آنچه خطائی در آن شده باشد که زود باطل گردد.

۵۳۸

المعرفة نور القلب.

«معرفت» یعنی شناختن حق تعالی یا معرفت هر چه دانستن آن خوب باشد نور و روشنائی دل است.

۵۳۹

التوفيق من جذبات الرب.

توفیق حق تعالی یعنی مهیا کردن اسباب خیر از برای کسی از جمله جذبه‌های پروردگار و کششهای اوست او را بسوی ساحت قرب خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۵

۵۴۰

التوحيد حيوة النفس.

یگانه دانستن حق تعالی یا علم باو و بهمه صفات جمال و جلال (زیرا که «توحید» بهر دو معنی مستعمل می‌شود) حیوة حقیقی نفس است و در نظر حقیقت جان بآن زنده گردد و بی آن حکم میت دارد.

۵۴۱

الذكر مفتاح الانس.

ذکر حق تعالی و یاد آوری او کلید انس و آرام باوست هر که خواهد او را انس و آرام بحق تعالی و انقطاع و بریدگی از خلق حاصل شود پس بذکر خدا متوسطل شود.

۵۴۲

المعرفة الفوز بالقدس.

معرفت یعنی شناخت حق تعالی یا مطلق علوم دینیّه فیروزی یافتن است بپاکی و تنزه از معاصی و منهیّات و صفات ذمیمه و ملکات رذیله یعنی سبب آن گردد، یا معرفت حقیقی آنست که با تقدّس و تنزه باشد و معرفتی که با آن نباشد در حقیقت معرفت نیست.

۵۴۳

الشريعة رياضة النفس.

شریعت ریاضت نفس است، «شریعت» جائی را گویند که مردم آنجا روند از برای آب خوردن یا آب برداشتن و دین و ملت را نیز گویند باعتبار تشبیه آن بجای مذکور.

و در اینجا ممکن است مراد معنی اول باشد و معنی این باشد که: شریعت حقیقی و جائی که از آن سیراب توان شد ریاضت فرمودن نفس و رام کردن آنست باطاعت و فرمانبرداری حق تعالی و امتثال اوامر و اجتناب از نواهی او.

و ممکن است مراد معنی دویم باشد و معنی این باشد که: غرض از شریعت و قرار دادن آن رام فرمودن نفس است باطاعت و فرمانبرداری و امتثال اوامر و اجتناب از نواهی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۶

۵۴۴

التوکل حصن الحکمة.

توکل حصار حکمت است مراد به «توکل» حواله کردن امور خود بحق تعالی است و اعتماد بر او داشتن در هر باب، و مراد این است که این معنی حصاریست از برای حفظ از شرور و بلاها و پناهی است از برای ایمنی از آنها که حکمت یعنی دانستن اشیاء و معرفت آنها بر وجه راست و درست آنرا حصن کرده و حکم کرده بودن آن حصن و پناه.

۵۴۵

التوفیق اول النعمة.

توفیق یعنی مهیا نمودن حق تعالی اسباب خیر را از برای کسی اول نعمت است یعنی از همه نعمتها برتر است و بر همه مقدم است، یا مراد این است که نعمت حقیقی یا فرد کامل نعمت صدور خیرات است و اول مقدمات آن توفیق حق تعالی است.

۵۴۶

الصمت روضة الفكر.

خاموشی باغ فکرت، یعنی چنانکه مردم از سیر و گشت باغ خرم و مسرور گردند فکر یا صاحب آن از سیر و گشت خاموشی شکفته و شادمان گردد.

۵۴۷

الغلّ بذر الشرّ.

کینه تخم بدیست که بهر سینه که کشته شود رستنگاه بدی گردد.

۵۴۸

الحقّ سيف قاطع.

حق شمشیر است برنده یعنی حکم حق شمشیر است برنده که بی حيله و تزویری قطع و فصل هر دعوی و خصومتی کند، یا سخن حق مطلقا شبیه بشمشیر برنده است که هر چه کند مکر و حيله در آن نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۷

۵۴۹

الباطل غرور خادع.

باطل فریب دهنده ایست مکر کننده، یعنی حکم باطل یا سخن باطل یا سخن باطل مطلقا از راه فریب و مکر پیش رود و اگر آمیخته بآن نشود کاری از آن نیاید.

۵۵۰

الزهد متجر راجح.

ترک دنیا تجارتی است سود کننده.

۵۵۱

العمل ورع راجح.

عمل پرهیزگاری است راجح، یعنی عملی که بکار این کس آید و در حقیقت آن را عمل توان گفت پرهیزگاریست که راجح باشد یعنی غالب باشد بر خلاف آن، و مراد و الله تعالی يعلم این است که: أقلّ مراتب عمل این است که پرهیزگاری بر خلاف آن راجح باشد پس کسی که خلاف پرهیزگاری در او غالب باشد یا پرهیزگاری و خلاف آن در او برابر باشد عمل او عمل نیست و گویا در اصل کار نیکی نکرده پس عملی را که فی الجملة عمل توان گفت عمل کسبست که پرهیزگاری در او غالب باشد و هر چند غلبه آن بیشتر باشد او کاملتر باشد تا بمرتب که دیگر خلاف پرهیزگاری اصلا از او سرزنند که مرتبه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم باشد و دیگری را آن رتبه میسر نشود و در بعضی نسخهها «الورع عمل راجح» است و بنا بر این ترجمه این است که: پرهیزگاری عملی است راجح، یعنی سنگین در میزان عمل.

۵۵۲

الکذب عیب فاضح.

دروغ عیبی است رسوا کننده، زیرا که غالب این است که ظاهر می شود دروغ بودن آن پس رسوا می گرداند قائل را، و ممکن است که مراد این باشد که: رسوا کننده است در آن نشأه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۸

۵۵۳

الایمان شفیع منجح.

ایمان شفاعت کننده است فیروزمند، ظاهر این است که مراد به «ایمان» اسلام باشد و «بودن آن شفاعت کننده فیروزمند» یعنی شفاعت کننده که شفاعت او البته باجابت رسد و قبول شود، باعتبار این است که بعد از اسلام گناهان گذشته تمام عفو شود چنانکه حدیث مشهور «الاسلام یجب ما قبله» یعنی اسلام قطع میکند آنچه را پیش از آن باشد، دلیل است بر آن، پس گویا او شفاعت همه آنها کرده و شفاعت او قبول شده، و ممکن است که: مراد بایمان معنی اصطلاحی آن باشد یعنی اسلام با اعتقاد بآئمه حقّ که ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر باشد، و مراد این باشد که: ایمان شفاعت بسیاری از گناهان مؤمن را یا همه آنها را کند و شفاعت آن اجابت شود چنانکه بعضی احادیث دیگر نیز شاهد بر این باشد و الله تعالی یعلم.

۵۵۴

البرّ عمل مصلح.

نیکوئی عملی است که بصلاح آورد حال این کس را یعنی در آخرت و دنیا.

۵۵۵

العجب عنوان الحماقه.

خود بینی سر سخن یا دلیل کم خردی است، چنانکه مکرّر مذکور شد.

۵۵۶

القناعه عنوان الفاقه.

قناعت علامت پریشانی است، یعنی سائل و امثال او را هرگاه هر چه بدهند بآن قانع شود و سماجت و ابرام نکند که این کم است و دیگر بدهید این نشان پریشانی اوست، و هرگاه بر خلاف این باشد نشان این است که در واقع پریشان نیست، و در بعضی نسخه‌ها «عون الفاقه» است و بنا بر این معنی این است که: قناعت یاری کننده پریشانی است یعنی پریشانی را باید بآن یاری و مدد کرد تا سخت و دشوار نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۴۹

۵۵۷

الغلّ داء القلوب.

کینه بیماری دلهاست و در هر که باشد باید علاج کند تا دل او از آن کوفت صحت یابد.

۵۵۸

الحسد رأس العیوب.

رشک سر عیبهاست، یعنی در بدی بر همه مقدّم است زیرا که دنیا و آخرت این کس را فاسد کند چنانکه مکرّر مذکور شد بخلاف عیوب دیگر که باعث فساد دنیا یا آخرت‌اند.

۵۵۹

الکبر شرّ العیوب.

تکبر بدترین عیبهاست، زیرا که دلالت بر کمال حماقت کند که کسی که دیروز نطفه بود و فردا جیفه گردد تکبر او چیست؟! و پوشیده نیست که هرگاه چند عیب باشند که هر یک از راهی بدتر از سایر عیوب باشند هر یک را می‌توان گفت که: بدترین عیبهاست، و لازم نیست که بدترین عیبها بدتر از همه باشد من جمیع الجهات پس بنا بر این منافاتی نیست میانه این فقره و فقره سابق که فرمودند که: رشک سر عیبهاست، چه هر یک از راهی ممکن است که از همه بدتر باشند مثلاً «رشک» باعتبار این که مفسده دنیوی و اخروی هر دو دارد سر عیبها باشد، و «کبر» باعتبار این که مفسده اخروی آن از همه عظیم‌تر باشد از همه بدتر باشد، با آنکه در امثال این مقامات مبالغه شایع است و کافی است بحسب عرف در اطلاق بدترین عیبها بر عیبی این که بدتر باشد از بسیاری از عیبها، و لازم نیست که از همه بدتر باشد، و بنا بر این چند عیب ممکن است که هر یک بدترین عیبها باشند. و ایضا هرگاه چند عیب باشد که با هم مساوی باشند و از سایر عیوب بدتر باشند هر یک را می‌توان گفت که: بدترین عیبهاست، یعنی از جمله بدترین عیبهاست،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۰

و همه این احتمالات جاریست در جائی نیز که در مقام صفتی گویند که: بهترین صفتهاست هرگاه چنین حکمی در باره دو صفت واقع شود، پس در آنجا نیز دفع منافات بهر یک از احتمالات مذکوره توان کرد.

۵۶۰

الرفق یقلّ حدّ المخالفه.

نرمی رخنه میکند و کند می‌گرداند تندی مخالفت را، یعنی هر که با کسی در مقام مخالفت و ناسازگاری باشد بنرمی و مهربانی تندی مخالفت او را توان شکست و او را بهم‌واری موافق توان کرد.

۵۶۱

البشر یطفی نار المعاندة.

شکفته روئی خاموش می‌گرداند آتش دشمنی را، و این نیز بمنزله تأکید فقره سابق است.

۵۶۲

الجفاء یفسد الاخاء.

ترک صلّه و نیکوئی فاسد می‌گرداند برادری را، هر که برادری و دوستی کسی را خواهد باید که صلّه او را بجا آورد و نیکوئی کند با او، و اگر نه دوستی و برادری نماند.

۵۶۳

الوفاء عنوان الصفاء.

وفا سر سخن یا دلیل و علامت صافی باطن است، یعنی هر که وفا کند بوعده‌ها که بمردم کند این علامت این است که باطن او از مکر و حیلّه صاف و پاک است.

۵۶۴

المزیع و الخائن سواء.

میل فرماینده و خیانت کننده برابند، یعنی کسی که میل فرماید کسی را از حقّ و دلالت کند او را بر خلاف حقّ و راه نماید بآن با آن کس که بدلالت او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۱

خیانت کرده و بخلاف حقّ رفته برابند در وزر و وبال، مثلاً ظالم و کسی که راه نموده باشد او را بآن ظلم برابند و شریکند در جزا و عقاب آن.

۵۶۵

الاقتصاد نصف المؤمنة.

میانه روی کردن که نه اسراف باشد و نه تنگ گیری نصف مؤنت و ما یحتاج معاش این کس است، و این ممکن است باعتبار این باشد که بسبب میانه روی و ترک اسرافها که شایع و متعارف شده اخراجات این کس در واقع بقدر نصف کم شود پس بسبب میانه روی گویا نصف مؤنت را تحصیل کرده و در نصف دیگر باید سعی کند، و یا باعتبار این که در واقع ببرکت میانه روی حقّ تعالی نصف مؤنت او را در حال میانه روی بی سعی او بدهد و او را همین سعی در تحصیل نصف دیگر باید کرد.

۵۶۶

التدبیر نصف المعونة.

چاره جوئی نصف یاریست، این فقره نیز ممکن است تأکید فقره سابق باشد و مراد این باشد که نصف یاری خود و تحصیل مؤنت بتدبیر و چاره توان کرد بترک اسرافها و تخفیف بعضی اخراجات غیر ضروری، پس تحصیل مؤنت ضرور نیست مگر بقدر نصف دیگر، یا این که ببرکت تدبیر مذکور نصف مؤنت او در حال تدبیر بی سعی حاصل شود و ضرور نباشد او را مگر سعی در نصف دیگر. و ممکن است که مراد این باشد که تدبیر از برای کسی کردن در کاری و دلالت کردن او بر چاره او در آن باب بمنزله نصف یاری کردن اوست، یعنی بمنزله این است که یاری او کرده باشد در آن کار بکردن نصف آن کار از برای او.

۵۶۷

العفاف افضل شیمة.

پرهیزگاری و باز ایستادن از آنچه حلال نباشد برترین خصلتی است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۲

۵۶۸

الکرم معدن الخیر.

جود و بخشش یا مطلق نیکوکاری کان خیر است و خیر دنیا و آخرت در آن اقامت کرده.

۵۶۹

اللّؤم أسّ الشرّ.

بخیلی یا مطلق بد کرداری اصل بنای شرّ است یعنی شرّ آخرت بلکه دنیا نیز.

۵۷۰

الانصاف شیمة الاشراف.

عدل خصلت اشراف است یعنی بزرگان یا عالی نسیبان یا بلند حسابان.

۵۷۱

الحياء قرین العفاف.

شرم همراه پرهیزگاریست و از آن جدا نشود زیرا که عمده شرم شرم از خداست و آن از پرهیزگاری جدا نشود.

۵۷۲

الشجاعة عزّ حاضر، الجبن ذلّ ظاهر.

شجاعت و دلیری عزت‌یست حاضر، و جبن و ترسناکی خواری است آشکارا، یعنی هر که دلیری کند و نترسد خود را بالفعل عزیز داشته و خوار نکرده و عاقبت آن خود غیب است و معلوم نیست، و هر که خوف کند و بترسد بالفعل خود را خوار و ذلیل کرده و عاقبت آن هم معلوم نیست پس اولی اختیار دلیریست و ترک جبن.

۵۷۳

المال یعسوب الفجار.

مال پادشاه یا رئیس اهل فسق و فجور است، یعنی اطاعت و پیروی آن کنند مانند پادشاه یا رئیس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۳

۵۷۴

الفجور من شیم الکفار.

زنا یا مطلق برانگیختن در معاصی از خصلتهای کفار است، پس مسلمان را باید که کمال ننگ و عار باشد از آن.

۵۷۵

المال مادة الشهوات.

مال سرمایه خواهشها و آرزوهاست و سبب آنها گردد.

۵۷۶

الدنيا محلّ الآفات.

دنیا محلّ آفتهاست، پس در آن بقدر مقدور تعجیل در خیراتی که میسر باشد باید کرد مبدا که آفتی رو دهد که دیگر میسر نشود، یا غرض این است که:

حریص بر آن نباید بود زیرا که امری که محلّ آفت باشد شایسته حرص بر آن نیست.

۵۷۷

المال یقویّ الآمال.

مال تقویت کند و قوی گرداند امیدها و آرزوها را.

۵۷۸

الأجال تقطع الآمال.

اجلها قطع میکند امیدها را، یعنی رسیدن وقت مرگ قطع کند امیدها را پس چیزی که قطع آن در هر آن محتمل باشد سعی از برای آن و اهتمام بآن از کم خردی است.

۵۷۹

العاقل یطلب الکمال، الجاهل یطلب المال.

خردمند طلب کمال میکند نه مال، و نادان طلب مال میکند نه کمال.

۵۸۰

الهوی شریک العمی.

خواهش شریک کوریست، زیرا که کسی که خواهش امری داشته باشد دیده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۴

بصیرت او کور گردد و قبح و مفسده آن را نبیند، پس کسی که خواهد که در همه چیز بینا باشد باید که هوی و خواهشی بخود راه ندهد.

۵۸۱

الاذی یجلب القلی.

اذیت بکسی رساندن سبب دشمنی او گردد، پس کسی را که از دشمنی او بر حذر باشند ایذا نباید کرد، و کسی را که ایذا کرده باشند بر او اعتماد نباید کرد.

۵۸۲

البلاء ردیف الرّحاء.

بلا در پی توسعه عیش است، و غالب این است که بعد از کمال وسعت بلائی باشد پس طالب آن نباید بود و هر که را رو دهد باید که بدعا و تصدق سعی در رفع بلا نماید.

۵۸۳

الشّهوات مصاد الشّیطان.

خواهشها دامهای شیطان است که به آنها مردم را صید کند و تابع خود گرداند.

۵۸۴

العدل فضیلة السلطان.

عدل و دادرسی برتری پادشاه است، یعنی برتری پادشاه و فزونی مرتبه او بعدل است، پس هر پادشاهی که عدل نکند او را فضیلتی نباشد.

۵۸۵

العفو أفضل الاحسان.

در گذشتن از گناه و تقصیر افزونتر احسانی است، و از سایر احسانها افضل است.

۵۸۶

البذل مائة الامکان.

دهش سرمایه تمکین است، یعنی جود و بخشش آدمی را صاحب مکان و منزلت گرداند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۵

۵۸۷

الاعتذار منذر ناصح.

اعتذار ترساننده است صاف بی غش، معنی شایع «اعتذار» عذر خواهی و طلب معذور داشتن است و بنا بر این ممکن است مراد این باشد که کسی که تقصیری کرده باشد نسبت بشخصی و عذر خواهی کند و طلب این کند که آن شخص او را معذور دارد همان خجالت و انفعال که در آن حال کشد ترساننده است صاف بی غش او را از کردن گناه و تقصیر دیگر، و اگر او را ادنی بصیرتی باشد دیگر کاری نکند که چنان انفعال و خجالتی بکشد، یا این که از برای هر کسی از ارباب بصیرت ملاحظه خجالت و انفعالی که در وقت عذر خواهی باید کشید ترساننده است از کردن گناه و تقصیر و کافی است در منع آن، و «اعتذار» بمعنی مندرس شدن رسم نیز آمده، و ممکن است در اینجا باین معنی باشد و مراد این باشد که مندرس شدن رسوم و آثار گذشتگان ترساننده است صاف بی غش زیرا که کسی که او را ادنی دریافتی باشد هرگاه مشاهده آنها کند داند که دنیا با این عدم ثبات و بقا شایسته حرص بر آن و سعی در آن نیست و بهر نحو که رو دهد بزودی بگذرد چاره کار آخرت باید کرد که تحمل عذاب ابدی و عقاب سرمدی نتوان کرد. و در بعضی نسخهها «الاعتبار» بدل «الاعتذار» است و بنا بر این معنی این است که: عبرت گرفتن ترساننده ایست صاف، و از آنچه در وجه آخر مذکور شد توجیه آن ظاهر می شود و محتاج بیان علیحده نیست و این نسخه ظاهرتر است.

۵۸۸

الطاعة متجر رابح.

فرمانبرداری حق تعالی تجارتی است سودمند.

۵۸۹

الحق افضل سبیل.

طلب حق در هر باب بهترین راهی است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۶

۵۹۰

العلم خیر دلیل.

دانش بهترین راهنمایی است، یا بهترین رساننده است بمطلب.

۵۹۱

الخشبة شیمه السعداء.

ترس از خدای عزّ و جلّ خصلت نیک بختان است.

۵۹۲

الورع شعار الاتقیاء.

ورع شعار متقیان است، «ورع» پرهیزگاریست یعنی اجتناب از آنچه خدا حرام کرده باشد چنانکه از حضرت امام همام باقر علوم الاولین و الآخرین امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که: خدای عزّ و جلّ فرموده: ای پسر آدم اجتناب کن از آنچه حرام کرده‌ام بر تو پس باشی اورع مردم، و «شعار» چنانکه گذشت جامه است که ملاصق بدن باشد و بشعر یعنی مو برسد و متقی کسی است که ترس خدا داشته باشد و مراد این است که پرهیزگاری جامه است که جمعی که ترس از خدای عزّ و جلّ دارند همیشه آنرا مانند جامه ملاصق بدن با خود دارند و از خود دور نکنند.

۵۹۳

اللثام اصبر اجسادا.

مردم لثیم بدکردار صبر کننده ترند بدنهای، یعنی بدنهای ایشان تاب صدمات بسیار دارد و از آن باک ندارند اما نفوس ایشان صبر ندارد و در مصیبتها جزع کنند و بر خود زنند و انواع اذیت بدن خود رسانند.

۵۹۴

الکرام اصبر أنفسا.

مردم کریم نیکوکار صبر کننده ترند بنفوس یعنی نفوس ایشان در مصائب و نوائب شکیبها باشد و جزع نکنند اما ابدان ایشان چندان تاب صدمات ندارد و پوشیده نیست که ظاهر این فقره‌ها این است که در آدمی نفس مجردی بغیر بدن باشد چنانکه مذهب حکماست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۷

۵۹۵

المؤمنون أعظم أحلاما.

مؤمنان بزرگترند بعقلها، یعنی عقلهای ایشان زیاده است از دیگران.

۵۹۶

الیقین جلاب الکیاس.

یقین یعنی علم قطعی به آن چه یقین در آن باید مثل احوال مبدأ و معاد پیراهن زیرکان است، و هرگز آنرا از بر نیفکنند.

۵۹۷

الاخلاص شیمه أفاضل الناس.

خالص بودن با خدای عزّ و جلّ و شریک نکردن کسی با او بهیچ وجه در طاعات و عبادات خصلت برتران و افزونتران مردم است.

۵۹۸

الجهل یفسد المعاد.

نادانی فاسد میکند آخرت را.

۵۹۹

الاعجاب یمنع الازدیاد.

خودپسندی منع میکند زیادتی را یعنی زیاد شدن کمال و افزونی مرتبه را، زیرا که خود پسند را اعتقاد آن باشد که بکمال رسیده و سعی در زیادتی نکند پس در همان مرتبه بماند.

۶۰۰

العجب أضر قرین.

خود بینی زیان رساننده تر امریست که با این کس همراه باشد زیرا که بدترین خصال است چنانکه روایت شده از حضرت امام باقر ناطق امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرموده که: خدا دانسته که گناه بهتر است از برای مؤمن از عجب و اگر نمی بود این مبتلی نمی شد هیچ مؤمنی بگناهی هرگز، و روایت شده نیز از آن حضرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۸

صلوات اللّٰه و سلامه علیه که: فرموده: هر که داخل او شود عجب هلاک شود، و روایت شده نیز از آن حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه که فرموده که: حضرت موسی علیه السلام فرمود بشیطان که: خبر ده مرا بآن گناهی که هرگاه بکند آنرا پسر آدم مسلّط و غالب می‌شوی تو بر او، گفت: هرگاه بعجب آورد او را نفس او و بسیار شمارد عمل خود را و کم نماید در چشم او گناه او.

و باز در این حدیث فرموده که: خدای عزّ و جلّ بحضرت داود علیه السلام فرمود که: ای داود بشارت ده گنهکاران را و بترسان صدیقان را، حضرت داود پرسید که: چگونه بشارت دهم گنهکاران را و بترسانم صدیقان را یعنی جمعی را که ملازم صدق و راستی و درستی باشند؟- فرمود که: ای داود بشارت ده گنهکاران را باین که من قبول میکنم توبه را و در می‌گذرم از گناه، و بترسان صدیقان را تا این که عجب نیاورند بسبب اعمال خود، پس بدرستی که نیست هیچ بنده که بر پای دارم من او را از برای حساب مگر این که هلاک شود، یعنی هر بنده را که من با او از روی حساب و موافق اعمال او جزا دهم و لطف و تفضّل نکنم هلاک شود و مستحقّ هلاکت باشد، پس عمل هیچ کس شایسته آن نیست که بآن عجب آورد، و هر کس باید عمل خود را چیزی نداند و امید بلطف و تفضّل من داشته باشد.

و روایت شده نیز از آن حضرت علیه السلام که فرمود: آمد عالمی به پیش عابدی و پرسید که: چگونه است نماز تو؟- عابد گفت که: مثل من کسی را می‌پرسند از نماز او؟! و حال آنکه من عبادت خدا میکنم از ابتدای فلان و فلان مدت، باز عالم پرسید که: چگونه است گریه تو؟- عابد گفت که: گریه میکنم تا روان می‌شود اشکهای من، پس گفت باو عالم که: بدرستی که خنده تو و حال آنکه تو ترسناک باشی افضل است از گریه تو و حال آنکه تو مدلّ باشی بدرستی که مدلّ بالا نمی‌رود از عمل او چیزی. و «مدلّ» کسی است که ناز کند و بحسن و جمال خود یا اعمال و افعال خود بنزد و گاهی مستعمل می‌شود در هر که منبسط باشد و ترسی نداشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۵۹

و روایت شده نیز از آن حضرت یا از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه و سلامه علیهما که فرموده: دو مرد داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق، پس بیرون آمدند از مسجد، فاسق صدّیق بود و عابد فاسق، و این بسبب این بود که عابد داخل مسجد شد در حالی که ناز کننده بود بعبادت خود و ناز میکرد بآن و اندیشه آن داشت، و اندیشه فاسق در پشیمانی بر فسق خود بود و طلب آمرزش میکرد از خدای عزّ و جلّ از آنچه کرده بود از گناهان، و احادیث دیگر نیز در این باب بسیار است.

۶۰۱

الیهوی داء دفين.

خواهش بیماری است پنهان، یعنی بیماری است معنوی که اثر آن در بدن ظاهر نباشد پس علاج آن بتفکر و تأمل در مفاصد و مضارّ آن باید کرد تا زائل گردد چنانکه بیماریهای صوری بادویه معالجه شود.

۶۰۲

الذکر نور و رشد.

بادآوری حقّ تعالی نور و روشنی است و سلوک راه است.

۶۰۳

النسیان ظلمة و فقد.

فراموشی حقّ تعالی و ترک ذکر او تاریکی است و نیافتن راه حقّ.

۶۰۴

التوکل أفضل عمل.

توکل بر خدا و واگذاشتن امور خود باو افضل عملی است.

۶۰۵

الثقة بالله أقوى امل.

اعتماد بر خدا داشتن قوی‌ترین امیدی است.

۶۰۶

الایثار شیمة الابرار.

ایثار خصلت نیکوکاران است و مراد بایثار اکرام «۱» و بخشش است یا اختیار کسی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۰

بر خود بدادن چیزی باو در وقتی که خود محتاج بآن باشد که قسمی خاصّ از بخشش باشد چنانکه قبل از این مذکور شد.

۶۰۷

الاحتکار شیمه الفجار.

احتکار خوی گناهکاران است، «احتکار» بمعنی جمع اجناس است مثل جو و گندم و حبس آنها بانظار این که گران شود و بودن آن خوی گناهکاران ظاهر است چه این معنی خود گناهی است هر گاه بشرایطی باشد که در کتب فقهی مذکور است، و ممکن است که مراد در اینجا مطلق حبس مال و نگاه داشتن آن باشد و مراد حبس آن باشد بروشی که در حقوق واجبه نیز مثل زکاة و خمس صرف نشود و «بودن این نیز خو و خصلت گناهکاران» ظاهر است بلکه ظاهرتر است، یا مراد جمع مال زیاد باشد و صرف نکردن آنها در وجوه خیرات و مبرات هر چند حقوق واجبه آن ادا شده باشد و بنا بر این باید مراد کراهت این معنی باشد و مراد این باشد که این خصلت گناهکاران است یعنی غیر گناهکاران چنین نکنند و تا کسی از راهی گناهکار نباشد چنین نکند هر چند این معنی فی نفسه گناه نباشد و مجرد کراهتی داشته، باشد، یا مراد این باشد که اصل حبس مال خصلت گناهکاران است و طریقه ایشان است پس این معنی مطلقا ناخوش است باعتبار تشبه ایشان هر چند حبسی باشد که گناه نباشد و صاحب آن از راه دیگر نیز گناه کار نباشد.

۶۰۸

الایمان بریء من الحسد.

ایمان بیزار است از حسد و رشک، یعنی ایمان کامل جمع نشود با حسد و دوری کند از آن پس گویا بیزار است از آن، یا مراد به «ایمان» مجازا مؤمن است و مراد این است که: مؤمن کامل بیزار است از حسد و حسد نمی‌دارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۱

۶۰۹

الحزن یهدم الجسد.

اندوه خراب میکند بدن را، پس راه آن بخود نباید داد مگر اندوهی که شرعا محمود باشد و سبب اجر و ثوابی گردد مثل اندوه بر آنچه واقع شده باشد از معاصی و تقصیرات و اندوه بسبب تفکر در عاقبت حال خود.

۶۱۰

الظالم ینتظر العقوبة.

ستمگر انتظار می‌کشد عقوبت را، یعنی عاقبت حال او عذاب و عقوبت است پس گویا انتظار آن می‌کشد.

۶۱۱

المظلوم ینتظر المثوبة.

مظلوم انتظار می‌کشد اجر و ثواب را، یعنی عاقبت از برای او اجر و ثواب باشد هر چند انتظار نکشد، پس هر که را اندک بصیرتی باشد داند که ظالم بودن ننگ و عار است نه مظلوم بودن.

۶۱۲

العلم أجلّ بضاعة.

دانش برترین سرمایه‌ایست، زیرا که سرمایه سعادت اخروی است.

۶۱۳

التقوی ازکی زراعة.

پرهیزگاری افزایش‌کننده‌ترین یا پاکیزه‌ترین زراعتی است، زیرا که زراعتی است که حاصل آن سعادت ابدی و نیک بختی سرمدی است.

۶۱۴

النصح یثمر المحبة.

خالص بودن و صاف بودن با کسی مثمر دوستی اوست، یعنی دل هر که با کسی صاف باشد و غش نداشته باشد این سبب گردد که محبت و دوستی او در دل آن کس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۲

افتد چنانکه مشهور است که: دل را بدل رهی است، پس خالص بودن با خدای عزّ و جلّ نیز سبب دوستی حقّ تعالی گردد.

۶۱۵

الغشّ یکسب المسبّة.

غشّ یعنی ناصف بودن با مردم و اظهار کردن بایشان چیزی را که اعتقادی نباشد سبب دشنام گردد زیرا که هر که با مردم غشّ کند هر گاه ظاهر شود بر ایشان که غشّ کرده دشنامش دهند یا جای آن باشد که دشنامش دهند.

۶۱۶

الطاعة همّة الاكياس.

«۱» فرمانبرداری خدای عزّ و جلّ پیش نهاد خاطر خردمندان است.

۶۱۷

المعصية همّة الارجاس.

«۲» نافرمانی قرارداد ضمیر پلیدان و ناپاکان است.

و غرض از این دو فقره اشاره باین است که چنانکه فرمانبرداری حقّ تعالی در وقت هر فرمانی واجب است عزم بر آن نیز همیشه در کار است، و مؤمن باید که همیشه عزم این داشته باشد که در وقت هر فرمانی آنرا بجا آورد، و کسی که قصد خلاف این داشته باشد ناپاک و پلید باشد، و پوشیده نیست که از این کلام ظاهر نمی‌شود مگر قبح و بدی عزم بر معصیت و این که آن خصلت ناپاکان است و از این لازم نمی‌آید که سبب عذاب و عقاب گردد، زیرا که ممکن است که بد باشد و سبب استحقاق عقاب گردد اما حقّ تعالی از راه تفضّل و ترحمّ عقاب نکند تا نافرمانی بعمل نیاید، پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۳

این منافاتی ندارد با آنچه در احادیث وارد شده که: حقّ تعالی بسبب عزم بر کار خیر ثواب دهد هر چند آن کار بعمل نیاید، و بسبب عزم بر کار بد عقاب نکند ما دام که آن بد بعمل نیاید، زیرا که ممکن است که عقاب نکردن بمجرد عزم از راه تفضّل باشد چنانکه مذکور شد.

۶۱۸

الطاعة أوفى «۱» حرز.

فرمانبرداری حقّ تعالی رساترین حرز است، و «حرز» بمعنی تعویذ است و موضع محکم، و هر دو معنی مناسب است، و بودن «طاعت رساترین حرزی» باعتبار این است که این کس بسبب آن از تمام آفات اخروی و بسیاری از دنیوی نیز محفوظ و مصون ماند پس چه حرزی غیر آن باین رسانی باشد؟! و در بعضی نسخه‌ها «اوقی» بقاف «۲» واقع شده یعنی حفظ کننده‌ترین حرزی است، و در بعضی «اقوی» «۳» یعنی قوی‌ترین و محکمترین حرزی است.

۶۱۹

القناعة أبقى عزّ.

قناعت پاینده‌ترین عزّتی است، زیرا که عزّتی که بسبب قناعت و بریدن طمع از مردم حاصل شود عزّت دنیا و آخرت است و اخروی آن پاینده و مستدام باشد و دنیوی آن را نیز بمدامت بر قناعت باقی توان داشت بخلاف بسیاری از عزّت‌ها مثل آنچه بمال و جاه باشد چه مجرد عزّتی است دنیوی و در معرض آفات، زیرا که تابع مال یا جاه باشد که هر یک در معرض آفات باشند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۴

۶۲۰

العلم أعظم كنز.

دانش بزرگترین گنجی است، زیرا که گنجی است که بخرج کردن تمام نشود، بلکه اگر زیاد نشود نقصان نپذیرد و بغیر از آن گنجی چنین نتوان یافت.

۶۲۱

الاخلاص أعلى فوز.

اخلاص با خدای عزّ و جلّ برترین فیروزیست، زیرا که فیروزیست بسعدت دنیوی و اخروی، و کدام فیروزی بآن رسد؟!

۶۲۲

المعصية تفریط العجزة.

«۱» نافرمانی تقصیر ناتوانان است، یعنی تقصیر است از جمعی که نتوانند نفوس خود را آرام کرد و بر طاعت داشت، و غرض تعبیر و سرزنش عاصیان است باین که چرا این قدر عاجز و ناتوان باشند.

۶۲۳

المکر شيممة المردة.

مکر و حيله خصلت سرکشان است، چه غالب این است که کسی را که سر - کشی در طبع باشد از برای تحصیل تسلط و ریاستی بمکرها و حيله‌ها متوسل شود، و غیر ایشان کم بفکر مکر و حيله افتند.

و ممکن است که مراد سرکشان از اطاعت حق تعالی باشد و بنا بر این ظاهر است که «مکر» مخصوص ایشان است زیرا که کسی که بهیچ وجه سرکشی از اطاعت حق تعالی نکند مکر و حيله نکند چه مکر و حيله چاره‌ایست که از برای اثبات خلاف حقی کنند پس کسی که خلاف حق نکند مکر و حيله نخواهد کرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۵

۶۲۴

المستريح من الناس القانع.

راحت یابنده از مردم کسی است که قانع باشد چه او را راحتی تواند بود، و کسی که قانع نباشد بهیچ مرتبه راضی نشود، و همیشه در رنج و تعب سعی باشد و در اندوه و حزن بر فقدان مطلب و مقصدی.

۶۲۵

الحريص عبد المطامع.

حریص بنده طمعهاست، و همیشه مانند بندگان سعی از برای آنها کند.

۶۲۶

الحرص علامة الاشقياء.

حرص و آز نشانه بدبختان است.

۶۲۷

القناعة علامة الاتقياء.

قناعت و سازگاری علامت پرهیزگاران است.

۶۲۸

المواصل للذتيا مقطوع.

کسی که صله دنیا بجا آورد و بآن پیوند جوید و رعایت آن کند بریده شده است یعنی از خدای تعالی و از آخرت.

و ممکن است معنی این باشد که کسی که پیوند جوید با کسی وصله او بجا آورد از برای دنیا و اغراض دنیوی بریده شده است یعنی بزودی بریده خواهد شد و صله او را بقا و ثباتی نباشد بخلاف کسی که صله او از برای آخرت باشد که صله او بقا و استمراری تواند داشت.

۶۲۹

المغتر بالامال مخدوع.

فریفته شده بامیدها و حریص در آنها فریب خورده شده است یعنی فریب شیطان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۶

خورده یا بمنزله کسی است که فریب خورده باشد بگمان نفع و مرتکب امری شود که زیان او در آن باشد.

۶۳۰

الاماني بضائع التوكي.

آرزوها سرمایه‌های کم خردان است، که مدار سودهای ایشان بر آنها است.

۶۳۱

الامال غرور الحمقى.

امیدها فریب دهنده احمقان است.

۶۳۲

الامال تدنى الآجال.

امیدها نزدیک می‌گرداند اجلها را، زیرا که صاحب امیدهای دور و دراز از برای خود عمری قرار داده در خور آنها، پس هرگاه اجل در رسد و آنها بعمل نیامده باشد گمان کند که زود آمده.

و ممکن است که باعتبار این باشد که صاحب امیدها تمام عمر مشغول سعی از برای آنها گردد و زمانی که بر صاحب شغل زیاد گذرد در نظر او بسیار کمتر نماید از همان زمان در نظر کسی که چندان شغلی نداشته باشد پس وقت رسیدن اجل تمام عمر او در نظر او اندکی نماید پس گویا امیدها اجل او را نزدیک گردانیده و محتمل است نیز که امید بسیار سبب کوتاهی عمر گردد و در واقع مانند بعضی امور دیگر که در احادیث وارد شده که سبب کوتاهی عمر گردند مثل ترک صله رحم و غیره.

۶۳۳

المطامع تذلل الرجال.

طمعها یا چیزهائی که جای طمع اند و طمع به آنها تعلق گیرد خوار می گردانند مردان را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۷

۶۳۴

البشر أوّل النّوال.

شکفته روئی اوّل عطا و بخشش است، یعنی بر همه عطاها مقدّم است و از همه افضل است، یا اوّل عطائی که بسائل و امثال آن باید کرد این است که با او شکفته روئی کنند چنانکه مکرّر مذکور شد.

۶۳۵

المطل «۱» عذاب النّفس.

مماطله عذاب نفس و جان است یعنی عذاب روحانی است و «مماطله» آن است که کسی وعده احسانی را یا ادای قرضی را پس اندازد و هر وقت بوقت دیگر اندازد و ظاهر است که این معنی عذاب نفس و جان است و نومیدی بسیار به از آن.

۶۳۶

الیأس یریح النّفس «۲».

نومیدی راحت و آسایش دهد جانرا، بمنزله تأکید فقره سابق است.

۶۳۷

الاجل یفضح الامل.

اجل یعنی رسیدن مرگ رسوا میکند امید را، یعنی امیدهای دنیوی را زیرا که آن وقت ظاهر می شود که همه آنها پوچ بوده و بغیر زیان ثمره نداشته.

۶۳۸

الاجل حصاد «۳» الامل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۸

اجل درو امید است و همه امیدها بآن قطع شود پس چیزی که هر لحظه احتمال آن باشد که امری آید که آنرا قطع کند شایسته سعی و اهتمام نباشد.

۶۳۹

الآمال لا تنتهی.

امیدها تمام نشود، هر که راه امید بخود داد هرگز فارغ نشود، هر امیدی که حاصل شود امید دیگر پیش گیرد تا وقت مرگ که همه یک بار بریده شود.

۶۴۰

الجاهل لا یرعوی.

نادان بر نمی گردد، یعنی غالب این است که از بدیها که کند بر نمی گردد بخلاف دانا که غالب این است که اگر بدی بکند زود رجوع نماید و توبه کند.

۶۴۱

الحي لا یکتفی.

زنده اکتفا نمی کند یعنی زنده حریص اکتفا نمی کند و هیچ قدری را کافی خود نمی داند بلکه تا زنده است سعی میکند در زیادتی، یا غالب این است که آدمی تا زنده است اکتفا نمی کند چون غالب این است که حریص می باشد، یا باید که زنده اکتفا نکند یعنی بهیچ قدری از کمالات و تحصیل خیرات و ثوابت بلکه تا زنده است سعی کند در زیادتی آنها «۱».

۶۴۲

الغلّ یحبط الحسنات.

کینه حبط میکند نیکوئیها را، یعنی باطل میکند و بر طرف می سازد ثواب آنها را، و مراد بنا بر آنچه از مذاهب علما ظاهر می شود این است که کمال و فضیلت آنها باطل شود بسبب کینه، نه این که در اصل عبادات صاحب کینه مقبول نباشد، زیرا که قولی بآن از احدی از علماء ظاهر نمی شود.

و باید دانست که حبط عملی بعملی دیگر دو احتمال دارد:

یکی - آنکه عمل نیک بالکلیه یا فضیلت آن بعمل بد باطل شود و عمل بد بحال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۶۹

خود بماند و اصلاً تخفیفی در عذاب آن بهم نرسد و عقابی که بر آن عمل بد مترتب می‌شود بر تقدیری که آن عمل نیک نمی‌بود همان عقاب بر آن مترتب شود و مع هذا عمل نیک را هم بالکلّیه یا فضیلت آنرا باطل کند.

و احتمال دویم - آنکه میانه عمل نیک و بد موازنه شود پس اگر ثواب عمل نیک و عقاب عمل بد در یک مرتبه باشد عمل بد حبط عمل نیک کند و هر دو کم هم در روند و بمنزله آن شود که نه عمل نیک را کرده باشد و نه عمل بد را، و اگر عمل بد عظیم‌تر باشد بقدر ثواب عمل نیک از عقاب آن کم شود و تتمه عقاب آن بماند، و اگر عمل نیک عظیم‌تر باشد بقدر عقاب عمل بد از ثواب آن کم شود و تتمه ثواب آن بماند.

و مشهور میانه علماء شیعه این است که احباط بهر دو معنی باطل است و معقول نیست و همچنین تکفیر که عکس احباط است و آن اینست که کسی عمل نیکی کند که عمل بدی که کرده باشد بآن محو شود آن نیز دو احتمال دارد:

یکی آنکه - عمل بد محو شود و هیچ تفاوتی در ثواب عمل نیک بهم نرسد و ثوابی که از برای آن عمل نیک بکسی دهند که عمل بدی نکرده باشد همان ثواب را با وجود عمل بد نیز دهند و با وجود آن تکفیر عمل بد او نیز شود.

احتمال دیگر - آنکه موازنه شود چنانکه مذکور شد و بقدر آنچه عقاب عمل بد را محو کرده از ثواب آن کم شود و اگر در یک طرف زیادتى باشد آن زیادتى بماند، و مشهور میانه علماء این است که تکفیر نیز بهر دو معنی باطل است و معقول نیست با آنکه آیات و احادیث بسیار دلالت بر وقوع احباط و تکفیر هر دو کند و مخفی نماند که عدم جواز احباط بمعنی اول اگر چه ظهوری دارد و ظلم می‌نماید و آیه کریمه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ [یعنی] هر که عمل کند همسنگ مورچه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۰

خیری را می‌بیند آنرا، و هر که عمل کند بوزن مورچه بدی را می‌بیند آن را، ظاهر در بطلان آن است، اما دالّه عدم جواز احتمال دویم تمام نیست پس اگر عدم جواز آن اجماعی نباشد قول بجواز بعید نیست و بر تقدیری که جایز نباشد آیات و احادیث که دلالت بر احباط کند بر این محمول شود که گاهی عمل نیکی مشروط باشد باین که فلان عمل بد از صاحب آن صادر نشود پس اگر آن صادر شود معلوم شود که آن عمل در اصل صحیح نبوده، و مراد به «احباط» این باشد نه این که آن عمل با وجود صحت در وقت وقوع و استکمال جمیع شرایط صحت آخر باطل شود تا این که منافی مذاهب علما باشد، و همچنین در مسئله تکفیر ظاهر جواز معنی دویم است بلکه معنی اول نیز هرگاه بمجرد تفضل باشد چه ظاهر است که عقل ابائی از این ندارد که حق تعالی بعد از صدور فعل نیکی از کسی تفضل کند بر او و گناهان او را یا گناه خاصی از او را عفو کند بی آنکه از ثواب آن چیزی کم کند پس آیات و احادیث دالّه بر وقوع تکفیر بر یکی از این دو وجه محمول می‌تواند بود و بر تقدیر تسلیم بطلان هر دو می‌گوئیم: بر قیاس آنچه در احباط مذکور شد که می‌تواند بود که ترتّب عقابی خاص بر فعلی مشروط باشد بعدم صدور فلان کار نیک از صاحب آن که اگر آن کار صادر شود آن فعل سبب عقاب نباشد در اصل یا موجب تمام آن عقاب نباشد بلکه موجب عقابی کمتر از آن باشد، و مراد به «تکفیر» در آیات و اخبار این باشد، نه تکفیر اصطلاحی که فعل بد در واقع موجب آن عقاب باشد و بسبب فعل نیک عقاب محو شود بالکلّیه یا آن عقاب محو شود و عقاب دیگر کمتر از آن مترتب شود، و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

۶۴۳

الغدر یضاعف السّیئات.

بی‌وفائی دو چندان میکند گناهان را، یعنی کسی که بی‌وفا باشد و وفا نکند بنذور و عهود و ایمان خود، یا ببرد امانات مردم و امثال آن را، یا بوعدها که کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۱

بمردم، گناهان او دو چندان گردد.

و مخفی نماند که شاهدهی دیگر بر این معنی بنظر این قاصر نرسیده و ممکن است که مراد دو چندان شدن بعضی گناهان باشد بسبب بی‌وفائی مثل این که هرگاه کسی امانت کسی را پس ندهد گناه آن باعتبار بی‌وفائی دو چندان باشد نسبت بگناه این که همان چیز را غصب کند و بنا بر این در زیادتى آن گناه شبهه نیست و شواهد از اخبار دیگر بر آن باشد مثل اخباری که وارد شده که: کسی که طلبی از کسی داشته باشد و او ندهد از مال او تقاصّ می‌تواند کرد مگر از مالی که نزد او بامانت سپرده باشند که از آن تقاصّ جایز نیست باعتبار این که حق تعالی امر کرده بادای امانتها باهل آنها، اما شاهد دیگر بر خصوص دو چندان شدن بخاطر نمی‌رسد.

۶۴۴

المکر سجیة اللّٰثام.

مکر خصلت لثیمان است، یعنی بخیلان یا جمعی که بصفات نکوهیده موصوف باشند.

۶۴۵

الشّرّ حمّال الاثام.

بدی بردارنده گناهان است، و در بعضی نسخه‌ها «جالب آلائم» است یعنی کشنده گناهان است، و بر هر تقدیر مراد این است که: صدور یک بدی باعث جرأت بر گناه می‌شود و در اندک زمانی گناه بسیار جمع شود پس باید راه بدی بخود نداد، و دور نیست که «الشّر» در نسخه‌ها سهو شده باشد و صحیح «الشّره» باشد و معنی این باشد که: غلبه حرص بردارنده یا کشنده گناهان است یعنی سبب گناه بسیار شود.

۶۴۶

اللّؤم جماع المذام.

بخیلی بسیار گرد آورنده مذمتهاست، زیرا که مردم بخیل را انواع مذمته‌ها کنند بلکه سبب کاری چند شود که بهر یک مستحق مذمتی شود.

۶۴۷

المودة نسب مستفاد.

دوستی خویشی است کسب کرده شده یعنی از افراد نسب است بلکه در نظر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۲

حقیقت عمده افراد آن است و این خوبی دارد که کسب توان کرد بخلاف سایر نسبها که بکسب حاصل نشود.

۶۴۸

الفکر یهدی الی الرّشاد.

فکر راه می‌نماید یا می‌رساند بسوی راه راست درست، پس در هر امری که خواهند درست واقع شود باید که بعد از فکر و تأمل باشد.

۶۴۹

المودة أقرب رحم.

دوستی نزدیکترین خویشی است، چنانکه مکرر مذکور شد.

۶۵۰

الصفح أحسن الشّیم.

در گذشتن از گناه و تقصیر مردم نیکوترین خصلتها است.

۶۵۱

التّخمة تفسد الحکمة «۱».

تخمه و آن حالتی است که بسبب فساد غذا باعتبار امتلاء بهم‌رسد فاسد میکند گفتار و کردار درست را، پس آدمی باید که تقلیل در غذا بکند بقدری که مظنه آن نباشد.

۶۵۲

البطنه تحجب الفطنة.

پری شکم منع میکند فهم و دریافت را، پس کسی که خواهد که در مسائل دقیقه یا امثال آنها فکر کند باید که از آن اجتناب کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۳

۶۵۳

الجزع يعظّم المحنة.

جزع و ناشکیبائی عظیم می‌گرداند زحمت و رنج مصیبت را.

۶۵۴

الصّبر يمحصّ الرّزیه.

صبر و شکیبائی کم می‌گرداند مصیبت را، یعنی رنج و زحمت آنرا یا کم میکند اصل مصیبت را و مانع می‌شود از وقوع مصیبت دیگر بخلاف جزع و بی‌صبری که باعث وقوع مصیبت دیگر شود.

۶۵۵

العجز شرّ مطیّة.

عجز و ناتوانی بد مطیّه است و «مطیّه» چنانکه گذشت شتری را گویند که کسی سوار آن شود یا چیزی بار آن کند و مراد این است که: آدمی باید که تن بعجز و ناتوانی ندهد و بنای کار خود را بر آن نگذارد که باعث زیان دنیا و آخرت است بلکه باید که سعی کند که در هیچ کاری عاجز و فرومانده نباشد.

۶۵۶

البشر شیمه الحرّ.

شکفته روئی خصلت مرد آزاده است که خود را گرفتار آلام و احزان دنیا نکرده.

۶۵۷

العقل ینبوع الخیر.

عقل چشمه نیکی است، زیرا از آن بغیر از راهنمایی بخیرات چیزی نجوشت و مراد به «عقل» ذهن سلیم و دریافت مستقیم است، یا علم و دانائی بقرینه مقابله با جهل در فقره دوم.

۶۵۸

الجهل معدن الشرّ

نادانی کان و محلّ اقامت بدیست، زیرا که منشأ بسیار بدیها شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۴

۶۵۹

الشّبع یفسد الورع.

سیری فاسد میکند پرهیزگاری را، چه باعث امری چند شود که منافی پرهیزگاری باشد مثل کسالت و گرانی در عبادات و طاعات و تأخیر آنها از اوائل اوقات و امثال آن.

۶۶۰

الشرّه أوّل الطّمع.

زیادتی حرص اوّل طمع است یعنی مبدأ طمع است و طمع از آن ناشی شود و اگر آن نباشد کسی بخواری طمع راضی نشود.

۶۶۱

الانفراد راحة المتعبّدين.

تنهایی آسایش بسیار عبادت کنندگان است، زیرا که در تنهایی بفرغ بال مشغول هر قدر عبادت که خواهند شوند و از وسوسه ریا و شائبه آن ایمن باشند.

۶۶۲

الزّهد سچیّة المخلصین.

ترک دنیا خصلت مخلصان است یعنی جمعی که خود را خالص کرده اند از برای خدای تعالی و طلب رضای او و تقرّب باو، و ممکن است «مخلصین» بفتح لام خوانده شود یعنی جمعی که خالص گردانیده شده اند یعنی حقّ تعالی ایشان را خالص گردانیده است از برای محبت و بندگی خود، یا ایشان خود خالص گردانیده اند خود را از برای آن.

۶۶۳

الشّوق شیمه الموقنین.

شوق خصلت اهل یقین است، یعنی جمعی را که یقین بمعارف الهیه و احوال مبدأ و معاد حاصل شده باشد شوق آخرت و رسیدن بآن سرای بی زحمت و کلفت در ایشان ثابت و محکم باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۵

۶۶۴

الخوف جلباب العارفين.

ترس از خدای عزّ و جلّ پیراهن عارفان است، یعنی جمعی که تحصیل معارف الهیه کرده باشند چه بر ایشان قدری از مراتب عظمت و بزرگواری حقّ تعالی و شدت غضب و بأس او و علم او به آن چه هر کس کند یا بخاطر او گذرد و کمال قدرت او بر هر نحو انتقام که خواهد ظاهر و روشن است، و ظاهر است که معرفت این معانی سبب کمال خوف و ترس از او و از نافرمانی او گردد چنانکه حقّ تعالی فرموده:

«انما یخشی الله من عباده العلماء» بدرستی که نمی ترسد از خدا از جمله بندگان او مگر علما یعنی ترس کامل و ترسی که باید و در کار است بغیر علما ندارند.

۶۶۵

الفکر نزهة المتّقین.

فکر نزهت یعنی سیرگاه پرهیزگاران است.

و پوشیده نیست که استعمال «نزهدت» باین معنی شایع است نهایت بعضی از اهل لغت گفته‌اند که: این غلط است و باین معنی نیامده بلکه تنزه بمعنی دوری کردن است از چیزی و «نزهدت» بمعنی دوریست و «نزه» مکانی است که از چیزی دور باشد چنانکه عمر گفته: جایبه زمینی است نزه، یعنی دور از وبا و طاعون، و جایبه دهی است در دمشق، و بر متأمل ظاهر است که بر تقدیری که «نزهدت» باین معنی بر سیل حقیقت نیامده باشد بر سیل مجاز مستعمل تواند شد زیرا که سیرگاهها مثل بساتین و باغها و سبزه‌زارها دورند از کدورت و بیدماغی، پس بآن اعتبار «نزهدت» بر آنها اطلاق توان کرد پس ممکن است از این راه شایع شده باشد.

۶۶۶

السَّهْرُ رَوْضَةُ الْمُشْتَقِّينَ.

بیداری باغ مشتاقان است، و چنانکه مردم از سیر باغ خرم و شاد گردند مشتاقان از بیداری شبها و اشتغال در آن بطاعات و عبادات مبتهج و مسرور کردند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۶

۶۶۷

الْإِخْلَاصُ عِبَادَةُ الْمُقَرَّبِينَ.

اخلاص عبادت مقربان درگاه الهی است، یعنی عمده عبادت ایشان اخلاص است یعنی خود را خالص کردن از برای رضای حق تعالی و خوشنودی او، و بهیچ وجه منظور دیگر نداشتن، و ممکن است که مراد این باشد اخلاص یعنی عبادت با اخلاص عبادت مقربان است و عبادت دیگران کم است که از روی اخلاص محض باشد و هیچ غرضی از ریا و غیر آن از اغراض دنیویّه با آن نباشد خصوصا اگر گوئیم که: اخلاص آن است که هیچ غرضی بغیر امثال فرمان حق تعالی و خوشنودی او منظور نباشد حتی ثواب و عقاب او و رغبت در بهشت یا خوف از جهنم چنانکه بعضی از علماء گفته‌اند، چه بنا بر این ظاهر است که اخلاص در غیر عبادت مقربان نباشد.

۶۶۸

الْوَجَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِينَ.

ترس از خدای عزّ و جلّ شعار مؤمنان است و ته‌ترین جامه‌های ایشان.

۶۶۹

الْبِكَاءُ سَجِيَّةُ الْمُشْفَقِينَ.

گریه خصلت مشفقان است، یعنی مشفقان بر خود، و «مشفق» بر کسی آن است که کمال حرص داشته باشد بر اصلاح احوال او و ترسد از این که ضرری باو رسد.

۶۷۰

الذِّكْرُ لَذَّةُ الْمُحِبِّينَ.

یاد آوری خدای تبارک و تعالی لذت دوستان اوست، یعنی امریست که از آن لذت برند و محظوظ گردند و حقیقت «لذت» ادراک ملایم است پس لذت جسمانی ادراک امری است که ملایم یکی از اقوای جسمانیّه باشد مثل طعمی که ملایم ذائقه باشد، و لذت عقلی ادراک امریست که ملایم عقل باشد و عقل آنرا خوب و نیکو داند، و لذت ذکر از لذت عقلیه است که اقوای لذات است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۷

۶۷۱

الهُوَى أَفَةُ الْإِلْبَابِ

هوی و هوس آفت عقلهاست، زیرا که بسیار باشد که غالب شود بر عقل، و امری را که عقل و خرد بد و قبیح داند و تنفر نماید از آن باعتبار غلبه خواهش آدمی مرتکب گردد، پس بقدر مقدور سعی در ازاله هوی و هوس باید نمود.

۶۷۲

الْإِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ.

خود پسندی ضدّ درست اندیشی است و با آن جمع نشود، هر که خواهد که درست- اندیش باشد خودپسندی را باید که از خود سلب کند.

۶۷۳

العقل حفظ التَّجَارِبِ.

عقلی یاد نگاه داشتن تجربه‌ها و آزمایشهاست، یعنی عاقل باید که تجربه‌ها که کرده باشد در خاطر نگاه دارد تا هر یک را در وقت نظیر آن بکار برد، یعنی از امری که متضرر شده باشد از نظیر آن اجتناب کند، و از امری که منتفع شده باشد در اشباه آن نیز آنرا اختیار نماید.

۶۷۴

الصّدیق أقرب الاقارب.

دوست راست نزدیک‌ترین خویشان است و او بیش از سایر خویشان بکار آید.

۶۷۵

المرء أحفظ لسرّه.

مرد نگاه دارنده‌تر است مرسرّ خود را از هر کس، پس سرّی را که خواهد فاش نشود باید که خود نگاه دارد و بکسی نگوید که هیچ کس مثل او نگاه ندارد.

۶۷۶

الحریص متعوب فیما یضّرّه «۱».

حریص در تعب انداخته شده است در آنچه زیان رساند باو، مراد حریص در دنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۸

است که همواره خود را تعب دهد در چیزی چند که ضرر کند بآخرت او، بلکه بدنیا یا او نیز.

مخفی نماند که اهل لغت گفته‌اند که: «متعوب» غلط است بلکه تعب کشنده را «تعب» گویند و تعب انداخته شده را «متعّب»، بنا بر این «متعوب» در این عبارت سهوی خواهد بود از یکی از کتاب یا راویان کلام و صحیح «تعب» یا «متعّب» باشد، یا کلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه نباشد و از کسی باشد که او را مهارتی بلغت عرب نبوده و سهوا داخل کلمات آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نقل شده.

۶۷۷

العاقل یضع نفسه فیرتفع.

خردمند پست می‌گرداند نفس خود را و فروتنی می‌نماید پس بلندتر می‌شود، و همین معنی سبب بلندی مرتبه او گردد.

۶۷۸

الجاهل یرفع نفسه فییتضع.

نادان بلند می‌گرداند نفس خود را و سربلندی میکند پس پست می‌شود، و همین معنی سبب پستی مرتبه او گردد.

۶۷۹

الصّبر ثمره الایمان.

صبر در مصائب میوه ایمان است، و هر که را ایمان کامل باشد ملازم صبر و شکیبائی باشد چه یقین داند که بصبر حسنه او مضاعف گردد و جزع را بغیر زیان دنیا و آخرت ثمره نباشد.

۶۸۰

المنّ ینکد الاحسان.

منّت گذاشتن کم و سبک می‌گرداند احسان را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۷۹

۶۸۱

الکذب مجانب الایمان.

دروغ بیگانگی کننده است با ایمان، یعنی آشنائی با ایمان کامل نکند و با آن جمع نشود.

۶۸۲

الصّدق نجاة «۱» و کرامه.

راستی رستگاری و کرامت است، و «کرامت» و «کرم» هر امری را گویند که باعث برتری و گرامی بودن این کس گردد.

۶۸۳

الکذب مهانه و خیانه.

«۲» دروغ گوئی خواری و خیانت است

۶۸۴

الصّمّت «۳» وقار و سلامه.

خاموشی لنگر است و سلامتی از مفاصدی که در غالب بر کلام مترتب گردد.

العدل فوز و کرامه.

«۴» عدل و فیروزی و کرامت است، یعنی فیروزی بخیرات اخروی و دنیوی.

مخفی نیست که از برای عدل و عدالت دو معنی مشهور است:

یکی - مقابل فسق است و آن بنا بر قول ظاهرتر که مشهور شده میانه متأخرین فقهاء این است که آدمی گناه کبیره نکند و اصرار بر صغیره نکند یعنی صغیره از او بسیار صادر نشود خواه از یک نوع باشد و خواه از چند نوع، و بعضی گفته‌اند که: منافای عدالت اصرار بر نوع واحد است پس اگر چند صغیره صادر شود هر یک از نوعی منافای عدالت نیست. و در حکم اصرار است این که صغیره را بکند و باز قصد کردن صغیره داشته باشد خواه همان صغیره باشد یا صغیره دیگر بعضی گفته‌اند که: منافای عدالت قصد کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۰

همان صغیره است هر چند هنوز نکرده باشد پس اصرار بهر دو وجه از عدالت بیرون برد.

در تعیین کبیره و صغیره خلاف بسیاری واقع شده بعضی گفته‌اند که: «کبیره» گناهی است که در شرع اقدس حدی بر آن مقرر شده باشد و بعضی گفته‌اند که:

آنست که وعید شدیدی بر آن شده باشد در قرآن مجید یا سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله.

و بعضی گفته‌اند که: گناهی است که خدا وعده آتش بر آن کرده باشد. و این قول ظاهرتر است و چندین حدیث بر این دلالت دارد و در بعضی احادیث وارد شده که: هفت گناه است، و در بعضی این که: بهفتاد نزدیکتر است، و جمعی از فقها گفته‌اند که: هر گناهی «کبیره» است هر چند بعضی نسبت ببعضی «صغیره» باشد مثل بوسیدن حرام نسبت بزنا، و غضب درهمی نسبت بغضب دیناری، و بنا بر این عادل آن باشد که هیچ گناهی نکند. و گاهی در عدالت امر دیگر نیز اعتبار میکنند و آن این است که خلاف مروّت نیز از او صادر نشود و مراد بآن این است که کاری نکند که باعث خفت و ذلت او در نظرها باشد و سبب استهزاء مردم باو شود [«۱» هر چند صغیره باشد و اصرار بر آن نکند مثل دزدیدن «۲» لقمه و امثال آن، یا در اصل گناه نباشد مثل سر برهنه یا بدن برهنه ببازار رفتن از برای کسی که اهل آن نباشد و پوشیدن فقیه لباس سپاهی، و پوشیدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۱

تاجر لباس حمالان، و بوسیدن کسی زوجه یا کنیز خود را میانه مردم، و حکایات مضحکه بسیار کردن، و امثال اینها، و بعضی از علما این ترک خلاف مروّت را جزو معنی عدالت نمی‌دانند و می‌گویند که: هر چند این معنی در گواه شرط است اما این جزو معنی عدالت نیست بلکه شرط دیگر است و چنانکه عدالت باید این هم باید و عدالت همان ترک گناه است بتفصیلی که مذکور شد.

دویم - مقابل ظلم و جور است و شایع در عدل که در پادشاهان و حکام استعمال کنند این معنی است یعنی بهیچ وجه ستم و تعدی نه در مالیات و نه غیر آن بر مردم نکند و گاهی بلکه اکثر اوقات امری دیگر نیز در آن اعتبار میکنند و آن این است که دادرسی کند و بقدر مقدور نگذارد که کسی بر کسی ظلم و جوری کند و هرگاه بر ظلم و جور احدی مطلع شود تدارک و تلافی از آن بکند و حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد، و ظاهر است که عدل بهمه این معانی کرامت است یعنی سبب گرامی بودن و برتری مرتبه این کس گردد، و همچنین فیروزیست بخیرات اخروی بلکه دنیوی نیز، و ممکن است نیز خصوصاً در معنی دویم که مراد فیروزی و ظفر بر دشمنان و غلبه بر ایشان باشد.

العدل اغنی الغناء «۱»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۲

عدل توانگرترین توانگریست، یعنی برترین توانگریهاست، زیرا که عدل بهمه معانی که در فقره سابق مذکور شد بیقین سبب توانگری اخروی گردد و آن برترین توانگریهاست، و پوشیده نیست که عدل مقابل ظلم و جور بیقین سبب توانگری مردم در دنیا نیز گردد، و اگر ستم اصلاً نشود یک فقیر و محتاج در عالم نماند، زیرا که پریشانی بعضی مردم باعتبار ظلم و ستم دیگران بر ایشان شده، اگر اموال ایشان که بظلم گرفته شده بایشان داده شود توانگر شوند، و بعضی دیگر که چنین نباشند اگر حقوقی که حقّ تعالی از برای مستحقین واجب کرده از زکاة و خمس و غیر آن بایشان داده شود و در آن جور و حیف و میلی نشود همه را کافی باشد و احدی محتاج و دست تنگ نماند چنانکه در احادیث وارد شده.

الحق أدواً الداء.

کم خردی بدترین مرضی است چنانکه مکرّر مذکور شد.

۶۸۸

العلم حياء و شفاء.

علم زندگانی است و شفاست، یعنی زندگی حقیقی است و شفای امراض معنوی.

۶۸۹

الجهل داء و عیاء.

نادانی بیمارئست یعنی بیماری روحانی و فروماندگی است، یعنی سبب فروماندگی شود در بسیاری از مهمّات آخرت و دنیا.

۶۹۰

القناعة عزّ و غناء.

قناعت عزّت است و توانگری، چنانکه مکرّر مذکور شد.

۶۹۱

الحرص ذلّ و عناء.

حرص خوارئست و رنج و تعب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۳

۶۹۲

البخیل متعجل الفقر.

بخیل شتاب کننده فقر و پریشانی است، یعنی شتاب کند و هنوز فقیر نشده خود را فقیر سازد و بروش فقرا سلوک نماید.

۶۹۳

الدّنيا مزرعة الشّرّ.

دنیا کشت زار بدئست، و غالب این است که در آن بغیر بدی چیزی کشته نشود.

۶۹۴

الدّنيا منیة الاشقیاء.

دنیا آرزوی بدبختان است و بغیر بدبختان آرزوی دنیا نکنند.

۶۹۵

الآخرة فوز السّعداء.

آخرت فیروزی نیک بختان است، یعنی ایشان در آخرت فیروزی بمطالب و مآرب خود یابند.

۶۹۶

الملوک حماة الدّین.

پادشاهان حمایت کنندگان و نگهبانان دین‌اند، و پادشاهی از برای این کار قرار شده، پس پادشاهی که حمایت دین نکند پادشاهی را بناحق دارد.

۶۹۷

العدل قوام الرّعیة.

عدل یعنی عدل پادشاهان و حکام و ظلم نکردن ایشان و دادرسی کردن برپا دارنده رعیت است و بآن زندگانی توانند کرد.

۶۹۸

الشّریعة صلاح البریة.

شریعت مقدّسه که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله قرار داده یا شریعت هر پیغمبری از پیغمبران السلام صلاح خلایق است یعنی احکامی که در آن مقرر شده از برای مصلحت ایشان است بحسب آخرت یا دنیا زیرا که هیچ حکمی عبث قرار نشده و مصلحت آن بحق تعالی راجع نتواند بود، پس بغیر از این که از برای صلاح خلایق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۴

باشد احتمالی نیست «۱»

۶۹۹

التّوکل من قوّة الیقین.

توکل بر خدا کردن و حواله امور خود باو کردن از قوت یقین است یعنی از آن ناشی شود، یا از جمله اجزای آن است.

۷۰۰

الشکّ یفسد الدّین.

شکّ تباہ کند دین را، و چنانکه انکار اموری که اعتقاد به آنها در دین ضرور است دین را فاسد کند، همچنان شکّ در آنها دین را فاسد کند، خواه با تساوی طرفین باشد و خواه با رجحان یک طرف.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۵

۷۰۱

الجنود حصون الرّعیّة.

لشکرها قلعه‌های رعیت‌اند و حصارهایند از برای ایشان، پس بر پادشاهان که نگهبانان رعیت‌اند نگاه داشتن لشکریان و تعمیر ایشان ضرورست.

۷۰۲

العاده طبع ثان.

عادت طبع دومی است، یعنی کاری را که آدمی مکرّر کرد و بآن عادت کرد چنان راغب بآن می‌شود که گویا در او طبعی بهم رسیده غیر طبعی که بر آن مخلوق شده که آن طبع دوم او را بآن کار می‌دارد چنانکه طبعهای خلقی منشأ کارها میشوند، و مراد به «طبع» خو و خصلت است، پس آدمی باید بقدر مقدور عادت بکارهای خیر کند که دیگر بالطبع مایل به آنها شود و ترک نکند، و همچنین اجتناب کند از عادت بکار بد که بعد از عادت ترک آن بر او بسیار دشوار شود.

۷۰۳

العدل فضیلة السّلطان.

عدل برتری پادشاه است یعنی برتری و فزونی مرتبه پادشاه بعدل می‌شود پس هر پادشاه که عدل او بیشتر باشد افضل و بلند مرتبه‌تر باشد و قبل از این مذکور شد که عدل که در پادشاهان گویند ظاهر از آن مقابل ظلم است با دادرسی نمودن.

۷۰۴

الاحزان سقم القلوب.

اندوهها بیماری دلهاست، و با وجود اندوه دل متوجه کار خود نتواند شد چنانکه گویا بیمار است، و مراد به «دل» یا معنی ظاهر آن است بنا بر این که محلّ فکر و علوم آن باشد، یا نفس ناطقه اوّل تعلق بآن گیرد، و یا نفس ناطقه است باعتبار تعلق او اولاً بدل چنانکه قبل از این مذکور شد، و غرض از این فقره این است که آدمی باید که بخود راه اندوه از برای امور باطله دنیویّه ندهد که اندوه دل او را بیمار گرداند و از ذکر و فکر در مهمّات باز دارد.

۷۰۵

الخلف مثار الحروب.

ناسازگاری برانگیختن جنگهاست، یعنی سبب آن شود، پس بقدر مقدور بر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۶

هر کسی سازگاری با مردم لازم است خصوصاً پادشاهان که ناسازگاری ایشان با یکدیگر منشأ جنگهای عظیم و فتنه‌های زیاد گردد.

۷۰۶

الخطّ لسان الید.

خطّ زبان دست است، یعنی بمنزله زبانی است از برای او که بآن مطالب را بدیگران بفهماند، پس دستی که خطّ نداشته باشد گنگ و ناقص است.

۷۰۷

الفکر یهدی الی الرّشد.

فکر راه می‌نماید برشد یعنی امر درست و صواب در هر باب.

۷۰۸

الستاعات تنهب الأجال.

ساعتها بغارت برند اجلها را، یعنی مدّت عمرها را، و هر ساعتی که بگذرد قدری از آن کم شود تا بزودی فانی گردد پس هر ساعتی را باید غنیمت شمرد و در آن بقدر مقدور سعی در خیرات نمود.

۷۰۹

الأجال تقطع الأمال.

اجلها می‌برند امیدها را، «اجل» بمعنی مدّت عمر و وقت رسیدن مرگ هر دو استعمال شود، و در فقره اوّل بمعنی اوّل بود و در این فقره بمعنی دویم، و غرض از این فقره چنانکه قبل از این مذکور شد این است که باجل امیدها بریده شود و هر لحظه احتمال رسیدن اجل هست پس کسی را که اندک بصیرتی باشد داند که سعی و اهتمام از برای چنین امری که هر لحظه احتمال زوال آن بالکلیّه باشد سفاهت و کم خردی است.

۷۱۰

الظلم یطرد النعم.

ستم منع کند نعمتها را و باعث زوال آنها شود از ستمگر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۷

۷۱۱

البغی یجلب النقم.

سرکشی و نافرمانی می‌کشد عقوبتها را و سبب آنها شود در دنیا و آخرت.

۷۱۲

العجز یثمر الهلکة.

عجز و فروماندگی بر می‌دهد هلاکت یعنی زیان دنیوی و اخروی را، پس آدمی باید که سعی کند که در هیچ کار از مهمّ دنیا و آخرت عاجز و فرومانده نباشد تا از آن راه باو زبانی نرسد.

۷۱۳

الکریم یجمل الملكة.

گرامی و نیکوکار نیکو میکند بندگی را یعنی بندگی خود را بعنوانی که باید و خوب باشد میکنند، یا مراد این است که نیکو میکند آنچه را مالک آنست از صفات و اخلاق و سعی میکنند در تهذیب آنها.

۷۱۴

المؤمن کیس عاقل.

مؤمن زیرک عاقل است یعنی خردمند یا دانا بقرینه مقابله با جاهل در فقره بعد.

۷۱۵

الکافر فاجر جاهل.

کافر فاجر است و نادان و «فاجر» بمعنی فاسق و عاصی و دروغگو و تکذیب کننده و مخالفت کننده همه آمده، و همه مناسب است.

۷۱۶

الحقّ اقوی ظهیر.

حقّ قویترین پشتیبانی «۱» است یعنی هرگاه کسی حقّ با او باشد در مقدّمه همین معنی قویترین پشتیبانی است از برای او و کافی است از برای آخرت او در آن باب و ظهور غلبه او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۸

۷۱۷

الباطل اضعف نصیر.

باطل ضعیفترین یاری کننده است یعنی هرگاه یاری کننده کسی در امری باطل باشد از قبیل مکر و حیله و امثال آنها آن ضعیفترین یاری کننده باشد از برای او و بزودی خوار و رسوا گردد.

۷۱۸

التوفیق ممدّ العقل.

توفیق حقّ تعالی امداد کننده عقل است، و ظاهر این است که مراد به «عقل» در اینجا دانش باشد بقرینه مقابله با جهل در فقره بعد.

۷۱۹

الخذلان ممدّ الجهل.

ترک یاری خدای عزّ و جلّ مدد کننده نادانی است، و مراد این است که: حقّ تعالی عالم را توفیق دهد و این مدد کند علم او را در رسانیدن او بخیرات و سعادات، و جاهل را واگذارد بحال خود و یاری او نکنند و این مدد کند جهل او را در محروم کردن او از آنها.

۷۲۰

العلم حجاب من الآفات.

علم منع کننده است از آفتها، یعنی آفتهای اخروی و بسیاری از دنیوی نیز.

۷۲۱

الورع جنه من السيئات.

پرهیزگاری سپریست از گناهان یعنی سپریست که مانع شود از آنها یعنی نگذارد که آدمی مرتکب آنها شود.

۷۲۲

التقوى رأس الحسنات.

خوف از خدای عزّ و جلّ سر نیکوئیهاست و بر سایر آنها مقدم است باعتبار آنکه منشأ آنها گردد، یا از همه آنها افضل است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۸۹

۷۲۳

الشكّة يحبط الايمان.

شکّ باطل میکند ایمان را زیرا که ایمان تصدیقی است که بعنوان جزم و قطع باشد پس همین که احتمال خلاف دهد هر چند احتمال مرجوحی باشد

مؤمن نباشد.

۷۲۴

الحرص يفسد الايقان.

حرص در دنیا فاسد میکند یقین را یعنی علامت فساد یقین حریص است بموت و امور آخرت، و اگر نه با وجود یقین به آنها حرص در این امور فانیه

معقول نباشد، یا این که بتدریج فاسد میکند یقین را و باعث زیان آن می شود.

۷۲۵

الشكّة ثمرة الجهل.

شکّ میوه نادانی است زیرا که جاهل اگر جزم بامری داشته باشد از روی تقلید خواهد بود و باندک شبهه جزم او زایل شود و شکّ کند بخلاف کسی که

عالم باشد چه جزم او از روی دلیل و برهان باشد و با وجود دلیل و برهان مجال شکّ نماند.

۷۲۶

العجب يفسد العقل.

خود بینی فاسد میکند عقل را، یعنی علامت فساد خرد است، و اگر نه عقل مستقیم تجویز آن نکند، یا این که باعث فساد آن می شود زیرا که خود بین

هر امری و اندیشه که بخاطر او رسید می پسندد و تأمل در آن نمی کند و با کسی مصلحت نمی کند و این معنی باعث این شود که عقل او کامل نگردد

و بتدریج فاسد شود.

۷۲۷

الاخلاص غاية الدين.

اخلاص غایت دین است یعنی غرض و مقصود از دین و طاعات و عبادات که در هر دین مقرر شده تحصیل اخلاص بخدا یتعالی است و یک جهت با او

بودن و بغیر رضا و خوشنودی او منظوری دیگر نداشتن، پس هر که را این معنی نباشد در حقیقت او را دین نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۰

۷۲۸

الرضا ثمرة اليقين.

رضا و خوشنودی میوه یقین است یعنی هر که را یقین بخدای تبارک و تعالی و عدل او باشد البتّه راضی و خوشنود باشد به آن چه وارد شود بر او از

مصائب و نوائبی که خود منشأ آن نباشد، زیرا که اگر از جانب حقّ تعالی است یقین داند که مصلحت او در این بوده و بعوض اندوه و حزنی که او را

روی داده چندان اجر و ثواب باو دهد که او را کمال رضا و خوشنودی بآن اندوه حاصل شود، و همچنین اگر از دیگری بظلم و تعدّی واقع شود حقّ

تعالی تلافی و تدارک آن بر وجه احسن خواهد کرد پس بر هر تقدیر باید راضی و خرسند بود.

۷۲۹

العفة شيمه الاكياس.

باز ایستادن از آنچه حلال نباشد خصلت زیرکان است، زیرا که هیچ عاقلی و زیرکی از برای لذّت یک لحظه یا دو روزه عمر کاری نکند که مستحقّ

عذاب الهی و دخول جهنّم گردد.

۷۳۰

الشَّره سَجِيَّةُ الارْجاس.

غلبه حرص خصلت پلیدان و ناپاکان است.

۷۳۱

العلم اعلى فوز.

دانش برترین فیروزست چه آن فیروزست بمراتب عالی و مدارج متعالیه.

۷۳۲

الطَّاعَةُ ابقى عَزّ.

فرمانبرداری حقّ تعالی پاینده‌ترین عزّتی است، زیرا که آن عزّتی است ابدی که زوال و انقطاع را بآن راهی نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۱

۷۳۳

الکَیْس من قصر آماله.

«۱» زیرک کسی است که کوتاه باشد امیدهای او.

۷۳۴

الشَّریف من شرفت خلاله.

بلند مرتبه کسی است که بلند باشد خصلت‌های او.

۷۳۵

النِّفاق شین الاخلاق.

نفاق یعنی موافق نبودن باطن با ظاهر عیب خوفا و خصلتهاست، یعنی عیبی است از جمله خصلتها، یا عیبی است از برای همه خصلتها که همه خصلت‌های این کس بآن عیبناک شود.

۷۳۶

البشر یونس الرِّفاق.

شکفته روئی انس می‌دهد رفیقان را باین کس.

۷۳۷

النِّفاق اخو الشَّرک.

نفاق یعنی با خدای تعالی یا با هر کس برادر شرک است بخدا و شریک از برای او قرار دادن، چنانکه قبل از این مذکور و شرح شد.

۷۳۸

الخیانَةُ صنو الافک.

خیانت صنو دروغ است و «صنو» شاخی را گویند که با شاخ دیگر از یک اصل رسته باشد یعنی خیانت برادر دروغ است و با او از یک اصل رسته، و ظاهر این است که مراد به «خیانت» در اینجا ناصح و خالص نبودن است در مصلحت‌ها و مشورت‌ها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۲

یعنی هرگاه کسی با کسی مصلحت بیند و مشورت کند پس اگر آن کس خیانت کند با او و شرط نصیحت و خلوص بجا نیاید و آنچه را صلاح او داند باز نگوید این بمنزله این است که دروغ گفته باشد.

۷۳۹

النِّفاق توأم الکفر.

نفاق توأم کفر است، «توأم» طفلی را گویند که با طفل دیگر از یک شکم همراه متولد شود و «بودن نفاق توأم کفر» هرگاه نفاق با خدای عزّ و جلّ باشد ظاهر است، و اگر نفاق با دیگران نیز مراد باشد باید که محمول شود بر مبالغه در بدی و قبح نفاق و این که آن بمنزله کفر است چنانکه قبل از این مذکور شد.

۷۴۰

الغشّ شرّ المکر.

غشّ بدترین مکرست و مراد به «غشّ» صاف و خالص نبودن و موافق نبودن ظاهر است با باطن، یا در مصلحت‌ها و مشورت‌ها خلاف اعتقاد خود را گفتن.

۷۴۱

التَّفَاقُ يَفْسِدُ الْإِيْمَانَ.

نفاق فاسد میکند ایمان را، ظاهر این است که مراد نفاق با مردم است و این که آن ایمان را ناقص میکند، و گاه می‌شود که بتدریج سبب فساد و بطلان آن گردد، و ممکن است که مراد نفاق با خدا باشد و مراد این باشد که ایمان بانفاق فاسد است و ایمان نیست.

۷۴۲

الْكَذِبُ يِزْرِي بِالْإِنْسَانَ.

دروغ عیبناک گرداند آدمی را و عیب او باشد.

۷۴۳

الرَّفْقُ عِنْوَانُ النَّبْلِ.

نرمی و مهربانی با مردم سر سخن یا دلیل نبل است یعنی نجابت یا ذکا و فطنت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۳

۷۴۴

الْإِحْسَانُ رَأْسُ الْفَضْلِ.

احسان بمردم کردن سر برتری و فزونی مرتبه است و بر همه اسباب آن مقدم است.

۷۴۵

الْحَقُّ أَوْضَحُ سَبِيلٍ.

راه حق در هر باب روشن‌ترین راهی است از برای هر که طالب حق باشد.

۷۴۶

الصَّدَقُ أَنْجَحُ دَلِيلٍ.

راستی فیروزمندترین راهنمایی است، یعنی راهنمایی است بخیر و سعادت از همه راهنماها فیروزمندتر، یعنی ظفر یابنده‌تر از سایر آنها بر مطلوب و رساننده‌تر بآن.

۷۴۷

الْكَذِبُ يُوجِبُ الْوَقِيعَةَ.

دروغ باعث غیبت مردم می‌شود زیرا که زود ظاهر گردد و صاحب خود را در نظرها بی‌وقع گرداند، پس مردم که بالطبع مایل بمدمت و غیبت‌اند ماده به از او از برای آن نیابند.

۷۴۸

الْمَنُّ يَفْسِدُ الصَّنِيعَةَ.

منت گذاشتن بر کسی که احسانی باو کنند فاسد کند آن احسان را و باطل کند ثواب آنرا.

۷۴۹

الرَّهْدُ مِفْتَاحُ صِلَاحٍ.

ترک دنیا یعنی محرّمات آن یا مشتبهات نیز کلید صلاح حال این کس باشد و بآن توان بآن رسید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۴

۷۵۰

الْوَرَعُ مِصْبَاحُ نِجَاحٍ.

پرهیزگاری چراغ فیروزی و ظفر یافتن بسعادت و نیک بختی است.

۷۵۱

التَّقْوَى رَئِيسُ الْإِحْلَاقِ.

ترس از خدای عزّ و جلّ سر کرده خصلتهای نیکوست.

۷۵۲

الْإِحْتِمَالُ زِينُ الرَّفَاقِ.

متحمل شدن یعنی متحمل شدن امور ناگوار که کسی از رفقا ببیند و گذرانیدن آنها، یا متحمل شدن مؤنات و اخراجات رفقا، یا متحمل شدن تعب و زحمت از برای آسایش رفقا زینت و آرایش رفاقت است، یا زینت رفاقت، یعنی هرگاه همه با هم چنین سلوک نمایند.

۷۵۳

الورع خیر قرین.

پرهیزگاری بهترین چیز است که با این کس همراه باشد.

۷۵۴

التقوی حصن حصین.

ترس از خدای عز و جلّ قلعه است محکم از برای حفظ از آفات اخروی و بسیاری از دنیوی نیز.

۷۵۵

الطمع رقّ مخلّد.

طمع بندگگی است دائمی زیرا که صاحب طمع همیشه خود را بمنزله بنده جمعی نماید که از ایشان طمع دارد.

۷۵۶

الیأس عتق مجدّد.

نومیدی آزادی است نو و تازه یعنی نومیدی بعد از طمع آزادی است تازه بعد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۵

از آن آزادی که اول داشت و بسبب طمع زایل شده بود.

۷۵۷

الصبر عدّة للبلاء.

صبر مهیا کرده شده‌ایست از برای بلا یعنی از برای دفع بلا و این که بلائی که نازل شود آسان بگذرد و باعث این شود که دیگر بلائی باو نرسد.

۷۵۸

الشکر زینة للنعماء.

شکر زینت و آرایشی است از برای نعمت چون نعمتی که شکر آن بشود ادای حق آن شده و باز خواستی بر آن نیست و امید زیادتی آن باشد پس آن نعمتی است آراسته و با زینت بخلاف نعمتی که شکر او نشود زیرا که بسبب آمیختگی بخوف مؤاخذه بر آن و بیم زوال آن زینت و آراستگی ندارد.

۷۵۹

القنوع عنوان الرضا.

راضی بودن بنصیب و قسمت خود از دنیا سر سخن یا دلیل رضاست، یعنی رضا و خوشنودی بمطلق تقدیرات حقّ تعالی در هر باب.

۷۶۰

الصبر کفیل بالظفر «۱».

صبر کفیل و ضامن تن فیروز است هر که در بلاها و مصائب صبر کند صبر فیروزی بخیرات و سعادات را از برای او حاضر سازد.

۷۶۱

الصبر عنوان النصر.

صبر سر سخن یا علامت یاریست یعنی یاری کردن حقّ تعالی صاحب آنرا.

۷۶۲

الصبر أذع للبلاء.

صبر دفع کننده‌تر است مر بلا را از هر چیز، زیرا که بلائی آمده را سهل و آسان کند و مانع شود از نیامده و دفع کند آنرا و چنین دافعی دیگر از برای آن نتوان یافت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۶

۷۶۳

الصبر یرغم الاعداء.

صبر بر خاک می‌مالد بینی دشمنان را یعنی ذلیل و خوار گرداند ایشان را، زیرا که در بلاها و مصائب دشمنان را توقع آنست که مبتلی جزع کند و قلق و اضطراب نماید تا بر او شماتت کنند پس هرگاه بر خلاف آن صبر و آرام او را مشاهده کنند از خجالت خطای گمان خود ذلیل و خوار گردند.

و ایضا هرگاه منافع صبر بحسب دنیا و آخرت معلوم شد و ظاهر است که هر نفعی از برای کسی خصوصاً منافع عظیمه باعث کدورت دشمنان او و ذلت و خواری ایشان گردد پس ظاهر است که صبر ذلیل و خوار گرداند ایشان را.

۷۶۴

الصبر ادفع للضرر.

صبر دفع کننده‌ترین امریست مر زیان و ضرر را، زیرا که دفع ضرر بلای حاضر و شدت و سختی آن کند و دفع ضرر حبط ثواب آن بسبب جزع نماید و مانع بلاهای دیگر گردد پس چنین دافع ضرری دیگر کجا باشد؟!

۷۶۵

الصبر عدّة الفقر.

صبر مهیّا کرده شده است از برای فقر و پریشانی، یعنی از برای آنکه فقر و پریشانی بر این کس صعب و دشوار نباشد و تعب و زحمت آن بسبب صبر سهل و آسان گردد.

۷۶۶

الصبر عون علی کلّ امر.

صبر یاری است بر هر کاری یعنی یاری کننده است زیرا که هر کاری که بعد از تأمل و از روی طمأنینه و آرام کرده شود یقین بهتر خواهد بود از آنچه بر خلاف آن واقع شود و تأمل و آرام بی صبر نشود پس صبر در هر کار یاری کننده باشد و ظاهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۷

است نیز که در بسیاری از امور صبر یاری کند در وقوع آن امر و اگر کسی بی صبری کند و متوجه آن شود صورت نبندد.

۷۶۷

الصبر افضل العدد.

صبر افضل ذخیره‌ها و برترین آنهاست یعنی ذخیره‌های آخرت.

۷۶۸

الکرم افضل السؤدد.

کرم یعنی جود و بخشش یا مطلق نیکو کاری برترین بزرگیها و سروریهاست یعنی بهترین اسباب آنهاست، یا سروری که بکرم حاصل شود برترین سروریهاست

۷۶۹

التواضع ثمرة العلم.

فروتنی کردن بدرگاه حق تعالی و با مردم نیز میوه علم و دانش است پس عالمی که چنین نباشد و تکبر کند علم او را ثمره نباشد.

۷۷۰

الکظم ثمرة الحلم.

فرو بردن خشم میوه حلم و بردباریست پس حلیمی که در وقت خشم ضبط خود نکند و خشم را فرو نخورد حلم او را ثمره نباشد.

۷۷۱

الحلم رأس الرياسة.

بردباری سر ریاست و سرکردگی است یعنی اول صفاتی است که در رئیس و سر کرده ضرور است، یا این که ریاست بی آن باقی نماند.

۷۷۲

الاحتمال زین السیاسة.

تحمل زینت و آرایش مهتری و حکومت است، یعنی گذرانیدن بعضی امور ناگوار را از اتباع خود، یا تحمل تعبها و مشقتها از برای رفاهیت ایشان، یا متحمل شدن مؤنات و اخراجات محتاجان ایشان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۸

۷۷۳

العفو زین القدرة.

در گذشتن از گناه و تقصیر زینت و آرایش قدرت و توانائی است، هر که را قدرت بر انتقام باشد و عفو کند قدرت او در نظرها زینت یابد و آراسته شود.

۷۷۴

العدل نظام الامرّة.

عدل نظام و پیوند کار امیری و فرمانفرمائی است، فرمانفرمائی که دادرسی نکند کار او انتظام نیابد.

۷۷۵

العفو یوجب المجد.

عفو و در گذشتن از تقصیر و گناه موجب شرف و کرم باشد.

۷۷۶

البذل یکسب الحمد.

بذل مال و بخشش فراهم می آورد ستایش را یعنی سبب مدح و ستایش مردم گردد.

۷۷۷

السّخاء خلق الانبیاء.

سخاوت وجود خو و خصلت پیغمبران است.

۷۷۸

الدّعاء سلاح الاولیاء.

دعا سلاح اولیاست که بآن دفع دشمنان و آفات و بلاها کنند و مراد به «اولیاء» اولیاء خداست یعنی نزدیکان و مقربان درگاه او، یا دوستان او، یا جمعی که از جانب او سلطنت و امارتی داشته باشند.

۷۷۹

السّخاء یشمر الصّفاء.

سخاوت میوه دهد صفا را یعنی باعث صفای باطن مردم با صاحب آن و محبت قلبی ایشان با او گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۱۹۹

۷۸۰

البخل یوجب البغضاء.

بخیلی موجب کمال دشمنی و عداوت مردم گردد.

۷۸۱

البخیل ابدا ذلیل.

بخیل همیشه ذلیل است و خوار.

۷۸۲

الحسود ابدا علیل.

صاحب حسد و رشک پیوسته رنجور است و بیمار، اگر «علیل» بعین بی نقطه خوانده شود چنانکه در نسخه‌ها واقع شده، و ظاهرتر این است که «بغین نقطه‌دار» باشد بمعنی تشنه یا کسی که گرمی و سوزش در دل و جان او باشد.

۷۸۳

الاحسان یستعبد الانسان.

احسان بنده می گرداند آدمی را، یعنی فرمان بردار و بمنزله بنده می گرداند شخصی را که احسان با او شود.

۷۸۴

المنّ یفسد الاحسان.

منت گذاشتن فاسد کند احسان را و باطل کند ثواب آنرا.

۷۸۵

السّکینه عنوان العقل.

آرامی عنوان عقل و خرد است، یعنی علامت آن یا سر سخن آن، یعنی اول آثار آن.

۷۸۶

الوقار برهان النّبیل.

لنگر دلیل نبل است یعنی نجابت یا ذکا و فطنت، و این بمنزله تأکید فقره سابق است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۰

۷۸۷

الخرق شین الخلق.

خرق عیب خو و خصلت است.

۷۸۸

الخرق شرّ خلق.

خرق بدترین خصلتی است اگر «خلق» بضمّ خاء خوانده شود، و اگر بفتح خوانده شود معنی این می‌شود که: بدترین آفریده شده است. پوشیده نماند که «خرق» بضمّ خاء و سکون راء بمعنی درشتی و کم خردی هر دو آمده و بنا بر این ممکن است در هر دو فقره بیک معنی باشد و هر دو مذمت درشتی باشد، یا هر دو مذمت کم خردی، یا در یک فقره مراد درشتی باشد و در فقره دیگر کم خردی.

۷۸۹

الطّیش ینکد العیش.

طیش یعنی سبکی و از جا برآمدن در وقت غضب یا مطلق سبکی و بی‌لنگری سخت و دشوار می‌گرداند زندگانی را.

۷۹۰

اللؤم یوجب الغشّ.

لؤم یعنی بخیلی یا مطلق بدی خو و خصلت واجب سازد و لازم دارد غشّ را یعنی موافق نبودن باطن را با ظاهر، زیرا که بخیل بلکه هر که صفت ذمیمه و خوی بدی داشته باشد آنرا پنهان کند و خلاف آنرا در خود اظهار کند پس بخل بلکه هر صفت ذمیمه با وجود بدی آن فی نفسه مستلزم غشّ نیز باشد که صفتی است بغایت نکوهیده و مذموم.

۷۹۱

المتأتی حرّیّ بالاصابة.

کسی که بتأتی و آرام باشد در کاری سزاوارست بدرست کردن و رسیدن بمطلب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۱

۷۹۲

المعصیة تمنع الاجابة.

عصیان و نافرمانی مانع شود از اجابت دعا و قبول آن.

۷۹۳

المخلص حرّیّ بالاجابة.

خالص کننده خود در اطاعت و فرمانبرداری سزاوار است باجابت دعای او و قبول آن

۷۹۴

الظلم یوجب النار.

ستم واجب می‌سازد آتش و دخول جهنّم را.

۷۹۵

البغی یوجب الدمار.

سرکشی واجب می‌سازد هلاک ساختن را یعنی هلاک ساختن صاحب آن را در آخرت و گاهی در دنیا نیز.

۷۹۶

التقوی ذخیره معاد.

ترس از خدا یا پرهیزگاری ذخیره و پس اندوز روز بازگشت است.

۷۹۷

الرفق عنوان سداد.

نرمی کردن با مردم علامت یا سر سخن سلوک راه درست است.

۷۹۸

الیمن مع الرفق.

میمنت و فرخندگی و برکت با نرمی است.

۷۹۹

النَّجَاءُ مَعَ الصَّدَقِ.

رستگاری با راستگویی است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۲

۸۰۰

الشَّرُّهُ يَكْثُرُ الْغَضَبِ.

غلبه حرص برمی‌انگیزد خشم را یعنی خشم خدای عزّ و جلّ را بر صاحب او، یا خشم او را بر مردم باندک امری که منافی خواهش او باشد.

۸۰۱

الْجَاجُ عِنْوَانُ الْعَطَبِ.

لجاج یعنی خصومت کردن با مردم، یا ایستادگی نمودن بر باطل عنوان هلاکت یعنی مبدأ آن شود.

۸۰۲

العسر يفسد الاخلاق.

سخت گیری فاسد میکند خصلت‌ها را یعنی سخت گیری بر اهل و عیال و یا کسی که طلبی از او باشد یا معامله با او کند فاسد میکند بسیاری از اخلاق را، پس احتراز از آن باید کرد و قدری تساهل و تسامح در آنها باید نمود، و ممکن است که مراد این باشد که سختی و تنگی حال یعنی پریشانی فاسد میکند خویها را پس اگر از پریشانی بدخوئی دیده شود باید معذور داشت و اگر کسی از برای احتراز از این معنی سعی کند که از پریشانی بر آید مثاب و مأجور باشد.

۸۰۳

التَّسَهُّلُ يَدْرُ الْارْزَاقِ.

سهل گرفتن روان میکند روزیها را، یعنی سهل گرفتن بر اهل و عیال و تنگی ندادن بر ایشان و همچنین در معاملات سهل گرفتن و سخت گیری ننمودن باعث سیلان و روانی روزی و وسعت و فراوانی آن گردد.

۸۰۴

الظُّلْمُ أَلَامُ الرَّذَائِلِ.

ستم نکوهیده‌ترین و مذموم‌ترین صفات نکوهیده ذمیه است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۳

۸۰۵

الانصاف افضل الفضائل.

انصاف فزونترین فضیلتهاست یعنی صفاتی که سبب فزونی و زیادتی مرتبه این کس گردد و قبل از این تحقیق معنی «انصاف» شد و حاصل آن بمعنی عدل است چنانکه بعضی از اهل لغت آنرا بعدل تفسیر کرده‌اند.

۸۰۶

العدل قوام البريّة.

عدل برپا دارنده خلاق است و بآن زندگانی توانند کرد یعنی عدل پادشاه یا عدل همه مردم و راضی شدن هر یک بحقّ خود.

۸۰۷

الظلم بوار الرعيّة.

ستم هلاک رعیت است و سبب آن گردد، یعنی ستم پادشاه و حاکم یا رعیت بعضی بر بعضی.

۸۰۸

الغضب مركب الطيش.

خشم چاروای سواری سبکی و از جا در آمدن است، یعنی هر که غضبناک شود و خشم گیرد زود از جا در آید و کاری چند کند که باعث خفت و سبکی او شود، پس باید سعی نمود در رسوخ بردباری و راه غضب بخود نداد.

۸۰۹

الحسد ينكد العيش.

رشک سخت و دشوار می‌گرداند زندگانی را، زیرا که صاحب رشک همیشه در غم و اندوه است بسبب مشاهده نعمتها که بمردم می‌رسد و کدام زندگانی سخت‌تر است از آن که با حزن و اندوه دائم باشد.

۸۱۰

الغفلة اضر الاعداء.

غافل زیان رساننده‌ترین دشمنان است و سبب زبانی چند شود در دنیا و آخرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۴

که هیچ دشمنی آن قدر زیان نتواند رسانید پس باید که راه غفلت بخود نداد و همیشه متوجه اصلاح احوال دنیا و آخرت خود بود.

۸۱۱

الاصرار شر الآراء.

اصرار بدترین رأیها و اندیشه‌هاست، یعنی اصرار بر گناه و ایستادگی بر آن بدترین چیزهاست که رأی و اندیشه بآن تعلق گیرد، یا مراد به «اصرار» خصوص عزم بر گناه دیگر باشد بعد از صدور گناهی چنانکه قبل از این مذکور شد که این نیز از جمله اصرار بر گناه است و گناه کبیره است، و بنا بر این «بدترین رأیهاست» بر ظاهر آن محمول است، یعنی بدترین عزمهاست زیرا که حق تعالی بر هیچ عزمی سوای آن عقاب نکند چنانکه قبل از این مذکور شد، و ممکن است که مراد اصرار بر گناه نباشد بلکه اصرار در هر رأی و مصلحتی باشد که از برای کسی بیند که با او مشورت کند و مراد این باشد که کسی که با کسی مشورت کند در امری باید آنچه مصلحت داند باو بگوید اما اصرار زیاد نباید کرد که آن بدترین رأیهاست زیرا که بسا باشد که درست ننشیند «۱» و باعث خجالت گردد بلکه مظنه تهمت نیز شود که او را غرضی بوده در آن و اصرار بر آن از آن راه بوده بلکه اولاً نیز مظنه تهمت است و بسا باشد که باعث این شود که برای او عمل نشود.

۸۱۲

العلم أفضل قنیة.

علم فزونترین و برترین چیز است که کسی کسب کند.

۸۱۳

العقل أحسن حلبة.

خرد نیکوترین زمینتی است از برای این کس.

۸۱۴

العقل یوجب الحذر.

عقل واجب می‌سازد حذر را یعنی حذر کردن از نافرمانی و معاصی و احتراز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۵

از آن یا حذر کردن در هر امر و از هر کس و با خبر بودن که مبادا خطائی شود یا فریب و مکرری خورد.

۸۱۵

الجهل یجلب الغرر «۱»

نادانی می‌کشد فریبه‌ها را و سبب آن شود که فریب بسیار خورد در امور دنیا و آخرت.

۸۱۶

العقل مرکب العلم.

عقل مرکب علم است و شبیهه باسیبی است که علم بر آن سوار باشد، پس هر که را عقل باشد علم و دانش باشد.

۸۱۷

العلم مرکب الحلم.

علم مرکب حلم و بردباریست، پس هر که را علم باشد حلم نیز باشد و مراد ترغیب در تحصیل علم است که سبب حلم نیز گردد که آن نیز از عمده فضائل است.

۸۱۸

العلم اصل کلّ خیر.

علم اصل و بیخ هر خیر و نیکوئی است و همه خیرات از فروع و شاخهای علم است زیرا که علم منشأ همه آنها شود.

۸۱۹

الجهل أصل كل شرّ.

نادانی اصل و بیخ هر شرّ و بدی است و تمامی شرور از شاخهای آنست.

۸۲۰

الجهل أدوأ الداء.

نادانی بدترین کوفتها و قبیح‌ترین عیبهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۶

۸۲۱

الشّهوة أضّر الاعداء.

خواهش زیان رساننده‌ترین دشمنان است چنانکه ظاهر است و مکرر مذکور شد.

۸۲۲

التّقوی اقوی اساس.

تقوی یعنی ترس از حقّ تعالی یا پرهیزگاری و اجتناب از محرّمات محکمترین بنیادی است اگر کسی بنای اعمال و افعال خود بر آن گذارد.

۸۲۳

الصّبر اقوی لباس.

شکیبائی قویترین یعنی بهترین جامه‌ایست که آدمی آنرا پوشد از برای زینت یا از برای حفظ، زیرا که زینت علم زینتی است معنوی و زیباتر از زینتهای صوری که بسایر جامه‌ها حاصل شود، و همچنین حفظ آن حفظ است از عقاب و بطلان اجر و ثواب و رسیدن مصائب و نوائب و کجاست آن با حفظی که سایر جامه‌ها کند از گرمی یا سردی و امثال آنها؟!.

۸۲۴

العقل حسام قاطع.

خرد شمشیر است برنده، که بآن در هر باب قطع و فصل حقّ از باطل توان کرد.

۸۲۵

الصّدق حقّ صادع.

راستی حقّی است صادع، «حقّ» امری را گویند که ثابت باشد و باطل و زایل نشود و «صادع» بمعنی درخشنده و ظاهر و واضح و شکافنده و جدا کننده حقّ از باطل و بلند گوینده امری و آشکارا کننده آن آمده، و هر یک از اینها مناسب است چنانکه بر متأمل مخفی نیست.

۸۲۶

اليقین يرفع الشک.

یقین زایل میکند شکّ و تردّد را، و مراد به «یقین» اعتقاد مطابق واقعی است که بعنوان جزم باشد و از روی دلیل و برهان باشد نه تقلید و امثال آن، و مراد این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۷

است که چیزی که شکّ را بالکلیّه زایل کند چنین اعتقاد است و بغیر این زایل نشود زیرا که اگر بعنوان جزم نباشد ظاهر است که شکّ باقی است و اگر مطابق واقع نباشد هر چند بعنوان جزم باشد و شکّ بالفعل نباشد شکّ واقع شد بلکه جزم بخلاف نیز واقع تواند شد باین که واقع بر او ظاهر شود و قطع بآن حاصل شود، و اگر مطابق واقع باشد اما از روی دلیل و برهان نباشد ممکن است هر چند جزم بآن باشد نیز که بسبب شبهه شکّ عارض شود پس گویا شکّ زایل نشده بالکلیّه پس چیزی که شکّ را بالکلیّه زایل کند اعتقاد است که همه این شرایط با آن باشد.

۸۲۷

الارتیاب یوجب الشّرک.

شکّ و تردّد موجب شرک است مراد به «شرک» مطلق کفر است نه خصوص شریک قرار دادن، و مراد این است که: تردّد نیز در وجود حقّ تعالی موجب کفر است و کفر منحصر در انکار نیست، و یا مراد تردّد در شرک و احتمال وجود شریک است و شرک بر ظاهر محمول است و مراد این است که این نیز شرک است و شرک منحصر در شریک قرار دادن نیست، و ممکن است که مراد به «ارتیاب» شکّ و تردّد نباشد بلکه قلق و اضطراب باشد که اصل معنی ارتیاب است و بعد از آن استعمال آن در شکّ و تردّد شایع شده و مراد این باشد که قلق و اضطراب در مصائب و نوائب در نظر حقیقت موجب شرک و علامت آنست زیرا که اگر نعوذ باللّٰه کسی شریکی از برای خدا قرار دهد که مصدر شرور تواند شد قلق و اضطراب در اینها جا دارد

باعتبار این که شاید از آن شریک بی جا واقع شده باشد اما اگر شریکی از برای خدا قرار ندهد و همین بحق تعالی که عدل او بدلیل و برهان ثابت شده قائل باشد پس قلق و اضطراب صورتی ندارد چه هر چه واقع شود که آدمی خود سبب آن نباشد یقین خیر و صلاح این کس خواهد بود چنانکه مکرر مذکور شد و بنا بر این قلق و اضطراب در آن معقول نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۸

۸۲۸

العلم عنوان العقل.

دانش نشانه خرد است، پس هر که را دانش باشد خرد خواهد بود و باو در امور مشورت توان کرد.

۸۲۹

المعرفة برهان الفضل.

معرفت دلیل فزونی و برتری است، و در بعضی نسخه‌ها بدل «الفضل»: «النبل» واقع شده و بنا بر این معنی این است که دلیل ذکاء است یا نجابت. پوشیده نیست که معرفت گاهی استعمال شود بمعنی مطلق علم و دانش، و گاهی استعمال شود در خصوص دانستن بسائط یعنی چیزی چند که مرکب نباشند و جزوی نداشته باشند خواه بعنوان تصور آنها باشد و خواه بتصدیق ثبوت حالی از برای آنها و از این راه شایع شده که علم بواجب الوجود و صفات او را معرفت می‌گویند باعتبار این که ترکیب در آنجا نیست، و گاهی استعمال شود در خصوص علم بجزئی یعنی چیزی که بر کثیرین صادق نتواند آمد خواه بعنوان تصور او باشد یا تصدیق بثبوت حالی از برای آن، و گاهی استعمال شود در علمی که بعد از جهل باشد و باین اعتبار حق تعالی را عالم گویند و عارف نگویند که مبدا توهم این معنی شود، و پوشیده نیست که معرفت در این فقره ممکن است بمعنی اول باشد زیرا که مطلق علم دلیل فضل یا نبل باشد، و ممکن است بمعنی دویم باشد و مراد خصوص معارف الهیه باشد که افضل علوم و اکمل آنهاست.

۸۳۰

العلم لقاح المعرفة.

علم آبستنی معرفت است، ظاهر این است که مراد به «معرفت» معرفت حق تعالی باشد بنا بر معنی دویم که از برای معرفت در فقره سابق مذکور شد و مراد این باشد که:

علم آبستنی معرفت است و شناخت حق تعالی بآن حاصل شود نه بتقلید، یا مراد این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۰۹

باشد که علم یعنی علمی که بکار آید آنست که سبب شناختن حق تعالی باشد و در آن دخلی داشته باشد [و علمی که این نتیجه ندهد بکاری نیاید] «۱» و احتمال بعیدی هست که مراد بآن علم بجزئیات و فروع باشد بنا بر معنی سیم که در فقره سابق مذکور شد و مراد این باشد که علم و دانش آنست که آدمی بسبب آن آبستن بمعرفت شود یعنی استنباط جزئیات و فروع از آن تواند کرد که عبارت از اجتهاد باصطلاح فقها باشد پس کسی که قادر بر آن نباشد علم و دانش او چندان کمالی نباشد و باز آدمی در نقص و پستی تقلید باشد و بنا بر این کلام در علوم فقهیه باشد.

۸۳۱

النزاهة آية العفة.

نزاهت علامت پرهیزگاریست «نزاهت» بمعنی پاکی و پاکیزگی آمده و بمعنی دوری کردن از چیزی و اجتناب از آن نیز آمده، و بنا بر اول ممکن است که مراد این باشد که: پاکی و پاکیزگی وضع کسی یعنی در لباس و خانه و فروش و ظروف و امثال آنها علامت پرهیزگاری اوست و عفت او از محرّمات چنانکه گویند: «الظاهر عنوان الباطن»، و بنا بر دویم ممکن است که مراد این باشد که:

دوری کردن کسی از دنیا و اشتغال بآن یا از اهل دنیا و فجّار و اشرار ایشان و آمیزش با ایشان نکردن نشانه عفت و پرهیزگاریست و بر هر تقدیر ظاهر است که علامت آنست که بآن ظنی حاصل شود و تخلف حکم از آن جایز باشد پس اگر گاهی در هر یک از دو معنی تخلف واقع شود منشأ ایرادی بر آن معنی نخواهد شد

۸۳۲

العلم ينجد الفكر.

دانش یاری میکند فکر را و قوت می‌دهد آنرا، پس در مشورتها رأی صاحب علم و دانش را باید ترجیح داد بر رأی کسی که علم و دانش نداشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۰

۸۳۳

الاحتمال يجلب القدر.

احتمال بزرگ می‌گرداند قدر را، «احتمال» بمعنی برداشتن چیز نیست و ظاهر این است که مراد این باشد که تحمّل کردن از مردم و گذراندن بی‌آدابیها و بدسلوکیهای ایشان و حلم ورزیدن و از جا بر نیامدن بسبب آنها سبب بزرگی قدر این کس گردد، و احتمال دارد که مراد تحمّل اخراجات و مؤنات مردم و بر خود گرفتن دیون و قروض ایشان و مانند اینها باشد از افراد سخاوت.

۸۳۴

السّفة یجلب الشّرّ.

کم خردی می‌کشد بدی را و می‌دارد آدمی را بر آن.

۸۳۵

الذّکر یشرح الصدر.

پاد خدا گشایش می‌دهد سینه را و زایل میکند تنگی و گرفتگی آنرا.

۸۳۶

العقل سلاح کلّ آمر.

خرد سلاح هر کاریست، «سلاح» آلات جنگ را گویند، و مراد این است که عقل و خرد سلاحی است از برای حفظ هر کار و دفع دشمنان آن و موانع از آن، و ممکن است که «امر» بکسر همزه با همزه در آخر باشد بمعنی مرد یا آدم و معنی این شود که سلاح هر مرد یا هر آدمی است و این بحسب معنی ظاهر است و در بعضی نسخه‌ها «صلاح» بصاد واقع شده و بنا بر این معنی این است که عقل صلاح هر کاریست یعنی هر کاری که بر وفق عقل کرده شود صلاح و صواب باشد، یا صلاح هر مرد یا هر آدم است یعنی آنچه صلاح حال او باشد باو گوید.

۸۳۷

العلم نعم دلیل.

علم نیکو راهنمائی است، یا رساننده است بسعدت و نیک بختی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۱

۸۳۸

الحیاء خلق جمیل.

شرم خصلتی است نیکو یعنی شرم از خدا و از خلق نیز.

۸۳۹

المریب ابدأ علیل.

مریب یعنی صاحب شکّ یا قلق و اضطراب یا کسی که بدگمان باشد بمردم و متّهم دارد ایشان را همیشه بیمار است یعنی در رنج و تعب است مانند بیمار، یا بیمار و رنجور معنوی است، پس بقدر مقدور در هر باب باید سعی کرد که بنای کار بر یقین گذاشته شود و در آن باب شکّی نباشد، یا در هر کار باید با اطمینان و آرام بود، یا باید که بمردم بدگمان نبود و ظنّ خیر و خوبی داشت مگر این که خلاف آن ظاهر شود از کسی و بعد از آن نیز بقدر مقدور باید سعی کرد در اصلاح حال او تا جمع شود خاطر از او و زایل شود بدگمانی باو.

۸۴۰

الطّامع أبدا ذلیل.

طمعکار پیوسته ذلیل و خوار است

۸۴۱

العلم قائد الحلم.

علم کشنده حلم است و سبب آن می‌شود.

۸۴۲

الحلم ثمرة العلم.

حلم ثمره علم است، این فقره تأکید فقره سابق است.

۸۴۳

الیقین یثمر الزّهد.

یقین میوه می‌دهد زهد و ترک دنیا را، یعنی ترک محرّمات آنرا یا حرص بر آن را، یعنی کسی را که یقین کامل بخدای عزّ و جلّ و مراتب جلال و بزرگی او باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۲

و همچنین بآخرت و آنچه مهیا شده در آن از برای اطاعت کنندگان از بهشت و نعمتهای ابدی آن و آنچه مقرر شده از برای گنهکاران از دوزخ و انواع عذاب و نکال آن از برای خواهش و لذت یک لحظه عصبان «۱» و مخالفت چنین پروردگاری را بر خود روا ندارد و کاری نکند که سبب محرومی از آن نعمتها و گرفتاری بآن بلاها و باعث خزی و رسوائی میانه اولین و آخرین گردد و همچنین حریص بر طلب دنیای دنیّه فانیه نخواهد بود بلکه تمامی حرص و سعی او مقصور بر تحصیل سعادت اخروی خواهد بود.

۸۴۴

النصیحة تثمر الودة.

نصیحت میوه می دهد دوستی را یعنی سبب آن می گردد و نصیحت آن است که کسی بکسی چیزی چند گوید که دلالت کند بر این که خیر او را می خواهد و گاهی استعمال می شود بمعنی «نصح» یعنی خالص بودن با کسی و در باطن با اوصاف بودن و نصیحت کسی بمعنی اول ظاهر است که مثمر دوستی او گردد و بمعنی دویم نیز چنین است زیرا که دلها را بیکدیگر راهی است و خلوص و محبت یکی هر چند اظهار نکند باعث خلوص و محبت بآن دیگری شود چنانکه مشهور است و گفته اند:

دل را بدل رهیست درین گنبد سپهر از روی کینه کینه خیزد و از روی مهر مهر

۸۴۵

المروءة انجاز الوعد.

مروءت یعنی مردی بجا آوردن وعده است یعنی وفا کردن بهر وعده که بکسی کند.

۸۴۶

العلم افضل هداية.

علم فزونترین و برترین راهنمایی است یا رسانیدنی بمطلب یعنی فزونترین راهنماینده ایست یا رساننده سعادت و نیک بختی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۳

۸۴۷

الصدق اشرف رواية.

راستی بهترین روایتی است یعنی بهترین روایات و حکایات آنست که راست باشد، یا برترین فضیلتی است که از کسی روایت و نقل شود، یا برترین محاسن روایت است.

۸۴۸

الجهل يفسد المعاد.

نادانی فاسد و باطل کند آخرت را

۸۴۹

العجب يمنع الازدياد.

عجب و خود پسندی منع کند زیادتی را زیرا کسی که خود پسند شد خود را کامل داند و دیگر سعی در زیادتی کمال و افزونی مرتبه نکند.

۸۵۰

الایمان اعلی غاية.

ایمان بلندترین غرضی است و از هر غرضی که آدمی قصد آن کند اشرف است، یا بلندترین نهایی است یعنی اگر کسی از برای فضایل مراتب قرار دهد و هر مرتبه را منتهی سازد بمرتبه افضل از آن، ایمان بلندترین آن نهاییات است و آخر مراتب است، و مرتبه بالاتر از آن و اشرف از آن نباشد، یا این که هر سلسله را نهایی باشد و ایمان نهایت سلسله فضایل است پس آن بلندترین نهاییات است یعنی افضل و اشرف از همه آنهاست.

۸۵۱

الایخلاص اشرف نهاییة.

ایخلاص با خدای عزّ و جلّ و خالص ساختن خود در بندگی او شریفترین نهایی است بیکی از آن دو معنی که در فقره سابق بر تقدیر حمل «غایت» بر «نهایت» مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۴

۸۵۲

الیقین رأس الدین.

یقین یعنی اعتقاد جزمی که از روی دلیل و برهان باشد سر دین است، و مانند سر که بر سایر اعضا مقدم است و از همه عمده تر است بر سایر ارکان دین مقدم است و از همه عمده تر است.

۸۵۳

الاخلاص ثمرة اليقين.

اخلاص میوه یقین است، چه ظاهر است که کسی را که یقین بمبدأ و معاد حاصل شود خود را خالص گرداند در بندگی حق تعالی و طاعات و عبادات او.

۸۵۴

الحنن شعار المؤمنین.

اندوه جامه تن مؤمنان است، یعنی مؤمنان کامل که پیوسته در اندیشه عاقبت حال خوداند و از آن راه حزین و اندوهناکند.

۸۵۵

الشوق خلصان العارفين

شوق خالص شدن «۱» عارفان است یعنی شوق بطاعات و عبادات یا بملاقات پروردگار و رسیدن بمشاهده انوار جلال و بزرگی او، یا رضوان و خوشنودی او خالص شدن و جدا شدن عارفان است، یعنی عارفان بمعارف إلهیه از غیر ایشان بآن شوق جدا شوند و ممتاز گردند هر که را آن شوق باشد عارف باشد، و هر که را نباشد عارف نباشد، یا عارفان از یکدیگر بآن شوق ممتاز گردند هر که را آن بیشتر باشد معرفت او اکمل باشد، و ممکن است که مراد این باشد که شوق خالص بودن عارفان است یعنی دلیل بر آن است و عارفی که او را شوق مذکور بوده باشد معلوم می شود که خود را خالص و یک جهت کرده با خدای عز و جل، و هر عارفی که او را آن شوق نباشد نشان این است که هنوز خالص نشده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۵

۸۵۶

اليقين أفضل عبادة.

یقین یعنی بمعارف إلهیه افزونتر عبادتی است و از همه عبادات برتر است چنانکه مکرر مذکور شد.

۸۵۷

المعروف أشرف سيادة.

معروف یعنی احسان بمردم یا مطلق نیکوئی برتر خواجگی است یعنی برترین چیزهائی است که سبب خواجگی و بزرگی گردد.

۸۵۸

التوفيق رأس السعادة.

توفیق خدا و تهیّه او اسباب خیر را از برای کسی سر نیک بختی است و بر همه اسباب آن مقدم است.

۸۵۹

الاخلاص ملاك العبادة.

اخلاص اصل بنای عبادت است و عبادتی که از روی اخلاص نباشد و آمیخته بریا و امثال آن باشد بنیاد آن فاسد است.

۸۶۰

الاخلاص أعلى الايمان.

اخلاص بلندترین ایمانست، یعنی بلندترین امور است که در ایمان باید و هیچ یک از اجزاء و شرایط و فروع آن رتبه آن را ندارد.

۸۶۱

الايتار غاية الاحسان.

ایثار یعنی جود و بخشش یا بخشش در حالی که این کس خود محتاج بآن باشد نهایت نیکوئی است و برترین همه نیکیهاست.

۸۶۲

اليقين جلباب الاكياس.

یقین پیراهن زیرکان است یعنی عاقلان و زیرکان از یقین بمعارف إلهیه دوری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۶

نکنند و آنرا بمنزله پیراهن تن خود دارند.

۸۶۳

العدل أقوى أساس.

عدل قویترین بنیاد است و بنیاد هر چه بر آن گذاشته شود ثابت و محکم باشد.

۸۶۴

النعم يسلبها الكفران.

نعمتها زایل میکند آنها را کفران نعمت و شکر نکردن آن.

۸۶۵

القدرة يزيلها العدوان.

قدرت و توانائی برطرف میکند آنرا ظلم و ستم، و ظالم بزودی عاجز و ناتوان گردد.

۸۶۶

الاساءة يمحاها «۱» الاحسان.

بدی بکسی محو میکند آنرا احسان باو، یعنی احسانی که تلافی آن تواند کرد و بآن راضی شود آن شخص، و ممکن است مراد این باشد که بدی را محو میکند نیکوئی یعنی حسنه محو میکند سیئه را چنانکه در قرآن مجید فرموده:

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ، بدرستی که حسنات می‌برند سیئات را، و پوشیده نماید از جمله حسناتی که سیئات را می‌برند نمازهای پنجگانه است چنانکه آیه کریمه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۷

اشعاری بآن دارد باعتبار این که بعد از امر به آنها واقع شده و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت شده که نمازی تا نمازی کفار ما بین آنهاست ما دام که اجتناب کرده شود کبائر و روایت شده از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرموده که: حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرموده که: شنیدم از دوست خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: امیدوار کننده‌ترین آیه در کتاب خدا این آیه است و فرمود که: ای علی قسم بکسی که برانگیخته مرا بحق بشارت دهنده و ترساننده که بدرستی که احدی از شما هر آینه برمیخیزد بسوی وضو پس می‌ریزد از اعضای او گناهان، پس هرگاه رو آورد بجانب خدا بدل خود و روی خود بر نمی‌گردد و حال آنکه بوده باشد بر او چیزی از گناهان چنانکه زائیده است او را مادر او، یعنی از نماز که فارغ شود همه گناهان او آمرزیده شود و گناهی بر او نباشد چنانکه در وقتی که از مادر متولد شده بود، و اگر صادر شود از او گناهی میانه دو نماز در نماز دیگر ساقط شود و همچنین تا آخر پنج نماز، بعد از آن فرمودند که: ای علی نیست مثل نمازها از برای امت من مگر مثل نهی جاری بر در خانه احدی از ایشان پس چه گمان دارد احدی از ایشان هر گاه بوده باشد در بدن او چرکی بعد از آن غسل کند در آن نهر پنج مرتبه آیا باقی می‌ماند در بدن او چرکی؟! پس همچنین است و الله نمازهای پنج گانه از برای امت من.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه در تفسیر این آیه روایت شده که:

فرموده نماز مؤمن در شب می‌برد آنچه را کرده باشد از گناهی در روز و ظاهر این نماز شب است پس آن هم از جمله حسنات مزبوره باشد و ظاهر این است که غیر نماز نیز حسنات باشند که سیئات را محو کنند بلکه روایت شده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که: بدرستی که خدای عز و جلّ می‌پوشاند و زایل میکند بهر حسنه یک سیئه را، تمام شد حدیث.

پس بقدر مقدور سعی در حسنات از هر نوع و هر صنف باید کرد شاید که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۸

تدارک سیئات به آنها بشود و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که: اگر بنده سیئه را بکند تأخیر می‌شود در نوشتن آن هفت ساعت و می‌گوید فرشته که نویسنده حسنات است بفرشته دیگر که نویسنده سیئات است و آن فرشته ایست که بر دست چپ می‌باشد که: تعجیل مکن در نوشتن بسا باشد که از عقب این بکند حسنه را که محو کند این را پس بدرستی که خدای عز و جلّ می‌فرماید: وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيَّ، یا استغفار کند پس اگر بگوید: أستغفر الله الذي لا إله إلا هو عالم الغيب و الشهادة العزيز الحكيم الغفور الرحيم ذوالجلال و الاكرام، نوشته نشود بر او چیزی، و اگر بگذرد هفت ساعت و از پی آن سیئه نکند حسنه و نه استغفاری می‌گوید فرشته نویسنده حسنات بفرشته نویسنده سیئات که: بنویس بر این بدبخت محروم.

۸۶۷

الكفر يمحاها «۱» الايمان.

کفر محو می‌گرداند آنرا ایمان و بعد از ایمان عذابی بر کفر سابق نباشد بلکه همه گناهان ایام کفر نیز محو شود چنانکه دلالت میکند بر این حدیث مشهور «الاسلام يجب ما قبله» اسلام قطع میکند آنچه را قبل از آن باشد.

۸۶۸

الشّرّ یزری و یردی.

بدی عیبناک می‌گرداند و هلاک می‌گرداند، یا می‌اندازد یعنی در مهالک دنیوی و اخروی.

۸۶۹

الحرص یذلّ و یشقی.

حرص خوار می‌گرداند و بدبخت میکند این کس را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۱۹

۸۷۰

الزهد متجر رابح.

زهد یعنی ترک دنیا یعنی محرّمات آن یا مشتبهات آن نیز سوداگری است سود دهنده.

۸۷۱

البرّ عمل صالح.

صله و احسان بمردم عملی است صالح یعنی از افراد عمده عمل صالح است، و ممکن است که مراد به «برّ» مطلق کار خیر باشد و مراد این باشد که کار خیر عمل صالح است و بغیر از آن عمل صالحی نباشد زیرا که هرچه غیر از آن باشد اگر گناه باشد فساد آن ظاهر است و اگر نه خیر و نه شرّ باشد باز در حقیقت صالح نباشد و فاسد باشد زیرا همین که کرده شد فاسد شود و اثری بر آن مترتب نشود بخلاف کار خیر که فاسد نشود و چون اثر آن باقی است گویا اصل آن باقی است و فاسد نشود.

۸۷۲

الزهد قصر الامل.

زهد و ترک دنیا کوتاهی امید است یعنی ترک دنیا که مستحسن است زیاده بر ترک محرّمات آن یا مشتبهات نیز این است که کسی حریص بر آن نباشد و امیدهای دور و دراز از برای خود قرار ندهد و در آنها سعی نکند نه این که بالکلّیه ترک کند زیرا که ترک آن بالکلّیه خوبی ندارد بلکه طلب آن قدری واجب و قدری مستحبّ است چنانکه قبل از این مذکور شد.

۸۷۳

الایمان إخلاص العمل.

ایمان خالص گردانیدن عمل است از برای خدای عزّ و جلّ و شریک نگردانیدن کسی با او در طاعات و عبادات بهیچ وجه و مراد این است که ایمان کامل آن است که با اخلاص عمل باشد و اگر نه بنا بر مشهور اصل ایمان همان اعتقادات است و عمل در اصل جزو آن نیست چه جای اخلاص در آن. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲۰

۸۷۴

الامل ینسی الاجل.

امید فراموش می‌گرداند مرگ را زیرا که صاحب امید و حریص بر تحصیل آن چندان مشغول سعی از برای آن شود که مرگ و تهیّه گرفتن از برای آن بیاد او نیاید.

۸۷۵

الظلم تبعات موفقات.

ستم مظلّمه‌های هلاک کننده است «مظلّمه» حقّ کسی را گویند که کسی بظلم برده باشد و مظلوم را طلب آن رسد و «بودن ظلم مظلّمه‌ها» باعتبار آنست که غالب این است که ظالم بیک ظلم اکتفا نکند و هرگاه چندین ظلم کند چندین مظلّمه نزد او باشد که هر یک هلاک کننده آخرت و گاهی هلاک کننده دنیا نیز باشند، و یا باعتبار این است که یک ظلم هرگاه مالی باشد چنانکه غالب ظلم است سبب چندین مظلّمه باشد زیرا که کسی که حقّ کسی را بظلم ببرد مظلّمه از او نزد اوست، و همچنین از وارث او بعد از او زیرا که آن حقّ بعد از فوت او بوارث او می‌رسد و او را استحقاق مطالبه از او باشد، و همچنین وارث در هر مرتبه تا روز قیامت، پس در قیامت مظلّمه هر یک نزد او باشد.

۸۷۶

الشّهوات سموم قاتلات.

خواهشها زهرهای کشنده‌اند که سبب هلاک اخروی بلکه دنیوی نیز گردند.

۸۷۷

الفوت حسرات محرقات.

فوت شدن فرصت و تهیّه نگرفتن از برای آخرت تا وقتی که وقت نماند پشیمانیهای است سوزنده، زیرا که در هر موفقی از مواضع آخرت و برسیدن هر نوع از الم و عذاب و تصوّر فوت هر گونه نعمت و ثواب حسرتی حاصل شود سوزنده دل و جان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲۱

۸۷۸

الفکر یفید الحکمه.

فکر می‌بخشد حکمت را، یعنی سبب گفتار و کردار درست گردد.

۸۷۹

الاعتبار یثمر العصمه.

عبرت گرفتن میوه دهد نگاهداری را، یعنی میوه و فایده عبرت گرفتن از دنیا و گذشتن دولتها و نکبتها بزودی و عدم بقای اثری از آنها بعد از اندک وقتی و همچنین از آنچه مشاهده می‌شود از عاقبت حال ظالمان و ستمکاران و امثال آنها در اغلب اوقات این است که آدمی خود را نگاهدارد از حرص بر دنیا و مبالغه سعی در آن، و باز دارد از ظلم و ستم و امثال آن از آنچه مشاهده کرده بدی عاقبت آنها را

۸۸۰

الاصرار أعظم حوبه.

اصرار بر گناه عظیم‌تر است بحسب گناه، یعنی گناه آن عظیم‌تر است از گناهان دیگر، این بنا بر این است که «حوبه» بنصب خوانده شود و ممکن است «حوبه» بجرّ خواند شود و بنا بر این معنی این است که: اصرار عظیم‌تر گناهی است و بر هر تقدیر مراد این است که: از گناهان کبیره است هر چند اصرار بر گناه صغیره باشد چنانکه روایت شده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: صغیره نیست با اصرار و نه کبیره با استغفار یعنی صغیره با اصرار کبیره شود و کبیره با توبه و استغفار محو گردد، و ممکن است که مراد این باشد که گناه اصرار از سایر گناهان کبیره نیز عظیم‌تر است و مؤید این می‌تواند شد آنچه روایت شده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرمودند: والله قبول نمی‌کند خدا چیزی را از طاعت او با اصرار بر چیزی از معاصی او و «اصرار» چنانکه قبل از این مذکور شد این است که [یک گناه] بسیار از او صادر شود، یا این که گناهی بکند و باز عزم کردن آن گناه داشته باشد یا گناه دیگر. و بعضی از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲۲

علما گفته‌اند که: در اصرار عزم کردن همان گناه باید هر چند واقع نشده باشد و روایت شده از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرموده که: اصرار این است که کسی گناهی بکند پس استغفار نکند و حدیث نکند نفس او بتوبه یعنی در باطن توبه نکند و از این حدیث شریف ظاهر می‌شود که بمجرد توبه نکردن بعد از گناه اصرار بعمل آید هر چند عزم کردن گناه نکرده باشد بلکه متردد باشد، یا کردن گناه و نکردن آن در اصل بخاطر او نرسیده باشد.

۸۸۱

البعی أعجل عقوبه.

بعی یعنی ظلم و ستم یا سر بلندی کردن شتابان‌تر است بحسب عقوبت و سزا، یعنی عقوبت و سزای آن زودتر رسد از عقوبت سایر گناهان و غالب این است که عقوبت آن در دنیا واقع شود این بنا بر این است که «عقوبت» بنصب خوانده شود و اگر بجرّ خوانده شود معنی این است که یعنی ظلم و ستم شتابان‌تر عقوبتی است.

و این یا بر سبیل مبالغه است در این که عقوبت شتابانی لازم آنست که گویا عین عقوبت شتابان شده باشد، یا تقدیری در کلام باید کرد یعنی عقوبت بعی شتابان‌تر عقوبتی است.

۸۸۲

الایثار شیمه الابرار.

ایثار یعنی جود و بخشش یا بخشش چیزی با وجود احتیاج خود بآن خصلت نیکوکاران است.

۸۸۳

الاحتکار شیمه الفجار.

احتکار خوی فاسقان است، و مراد به «احتکار» چنانکه قبل از این مذکور شد یا حبس مال است و ادا نکردن حقوق آن، یا نگاه داشتن اجناس بطمع این که گران شود، یا مطلق جمع کردن مال بسیار و صرف نکردن آن در وجوه خیرات و مبرّات، و ظاهر است که اول فسق است و خصلت فاسقان و همچنین دویم هرگاه شرایط حرمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲۳

آن محقق باشد چنانکه در کتب فقه تفصیل شده و بنا بر سیم مراد کراهت آن است و این که آن خصلت فاسقان است پس غیر فاسق ناخوش است که خود را شبیه ایشان کند و تتبع خصلت ایشان نماید هر چند متضمن فسقی نباشد.

۸۸۴

الحسود لا یبرأ.

حسود یعنی صاحب رشک صحت نمی یابد یعنی نادرست که از مرض حسد که مرض روحانی است صحت یابد مگر بمجاهده با نفس و مواظبت بر تأمل و تفکر در مفاسد و مضار آن، و ممکن است که مراد این باشد که صحت نمی یابد از مرض غم و اندوه که مرضی است روحانی و ما دام که حسد با اوست باین مرض مبتلاست زیرا که هر وقت صاحب نعمتی باشد که حسود بر او رشک برد و از آن حزین و غمگین گردد و زمان از این خالی نتواند بود پس هرگز از حزن و اندوه رهائی نیابد.

۸۸۵

الشّره لا یرضی.

صاحب حرص راضی و خوشنود نمی شود بلکه هر چه تحصیل کند زیاده از آن خواهد پس تا علاج حرص نکند فارغ نگردد.

۸۸۶

الحسود لاخلة له.

حسود دوستی نباشد از برای او، زیرا که با هر که کمال دوستی داشته باشد چون نعمتی باو برسد رشک برد بر او و سعی کند در زوال آن، یا خواهد که زایل شود هر چند سعی در آن نکند و بر هر تقدیر این منافی دوستی است پس بر دوستی حسود اعتماد نباید کرد.

۸۸۷

الّجوج لا رأی له.

لجوج نیست رأی و اندیشه از برای او یعنی کسی که بالطبع لجاجت کند در کردار و گفتار خود و ایستادگی زیاد نماید بر آنها اعتماد بر رأی و اندیشه او نیست زیرا که مدار او بر این است که کاری که کرد یا حرفی که گفت زینت دهد و ترویج نماید آنرا به هر چه بخاطر او برسد بی آنکه تأمل و تفکر نماید در صحت و فساد آن بلکه هر چند فساد آن بر او ظاهر باشد پس در مصلحتها و مشورتها اعتماد بر رأی او نباید کرد.

۸۸۸

الخائن لا وفاء له.

خائن نباشد وفائی از برای او یعنی کسی که با کسی خیانت کرد اعتمادی نیست بر وفاداری او، و چنانکه با او خیانت کرده با هر کس تواند کرد پس پادشاهان و بزرگان کسی را که با پادشاه خود یا آقای خود خیانت کرده باشد هر چند از برای ایشان کرده باشد باید محلّ اعتماد ندانند زیرا که چنانکه با آقای خود از برای غرضی خیانت کرده دور نیست که با ایشان نیز از برای غرضی دیگر خیانت کند.

۸۸۹

التکبر عین الحماقة.

تکبر کردن بر مردم عین حماقت و کم خردی است زیرا که از صفاتی است که نزد خدا و خلق مذموم است و اصلاً نفعی و لذتی در آن متصور نیست.

۸۹۰

التبذیر عنوان الفاقة.

اسراف کردن عنوان فقر و احتیاج است یعنی مبدأ آنست و سبب آن گردد، یا علامت آنست و دلیل بر این که زود فقیر و محتاج خواهد شد.

۸۹۱

النّجاة مع الايمان.

رستگاری با ایمان است و غیر مؤمن رستگار نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۲۵

۸۹۲

الفضل مع الاحسان.

فزون و برتری با احسان بمردم است و هر که احسان و نیکویی کند بمردم مرتبه او فزون شود و قدر او برتر گردد.

۸۹۳

الّلؤم مع الامتنان.

ملاط و سرزنش یا پستی مرتبه و دناٹ با مَنّت گذاشتن است یعنی کسی که احسانی بکسی کند و مَنّت بر او گذارد ملاط کرده شود یا پست مرتبه و دنی باشد.

۸۹۴

النَّدَم علی الخطیئة یمحوها.

پشیمانی بر گناه محو کند آنرا، زیرا که حقیقت توبه همان است و در محو شدن گناه بتوبه خالص شبهه نیست و آیات و اخباری که دلالت بر آن کند زیاده از حدّ و حصر است.

۸۹۵

العجب بالحسنة یحبطها.

عجب بحسنة یعنی فخر کردن و ناز کردن بآن باطل می‌گرداند آن حسنة را چنانکه قبل از این نیز مذکور شد.

۸۹۶

العاجلة غرور الحمقى.

دنیا غرور کم خردان است و «غرور» بضمّ غین بمعنی فریب است و بفتح آن فریب دهنده و بنا بر ثانی کلام بر ظاهر محمول است و بنا بر اول باید که بر مبالغه محمول شود یعنی چندان فریب دهنده است که گویا عین فریب شده یا از فریب مجازا فریب دهنده اراده شده و هر دو وجه در کلام عرب شایع است.

۸۹۷

الغفلة شیمة النّوکی.

غفلت و بی‌خبری خصلت احمقان است کسی را که عقل کامل باشد باید که از مهمّ آخرت و دنیای خود غافل نگردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲۶

۸۹۸

الاصرار سجيّة الهلکی.

اصرار خصلت هالکان و تبه‌کاران است یعنی اصرار بر گناه چنانکه مکرّر مذکور شد، یا اصرار بر نقل خود و مبالغه در صدق و راستی آن چنانکه قبل از این مذکور شد که این نشان کذب آن است، یا اصرار بر حرف و رأی خود با وجود ظاهر شدن فساد آن چه این نیز خصلتی است مذموم و سبب هلاکت دنیا و آخرت گردد.

۸۹۹

الغیبة آية المنافق.

مذمت کردن غایبانه علامت و خصلت منافق است یعنی کسی که دو رو باشد و ظاهر او با باطن موافق نباشد و اگر کسی چنین نباشد بدی که از کسی دید اگر میسر باشد باید بخودش اظهار کند و منع کند او را از آن و آلا بالکلیه خاموش باشد از آن و اظهار نکند، و قبل از این مذکور شد که علامت چیزی آنست که مظنه آن باشد و بحسب غالب دلالت بر آن کند هر چند گاهی تخلف کند از آن و بنا بر این این کلام منافات ندارد با جواز غیبت در بعضی اوقات چنانکه علماء تحقیق کرده‌اند مثل این که مظنه این باشد که اگر غایبانه او مذمت کند خیر باو برسد و باعث ترک او گردد پس غیبت او بقصد این معنی جایز بلکه نیکو و مستحسن باشد و اگر علاج ترک او را منحصر در این داند واجب گردد.

و اما جواز غیبت کسی که بدی را علانیه و آشکارا کند پس آن باعتبار این است که این در حقیقت غیبت نیست زیرا که غیبت آنست که کسی را غایبانه یاد کنند بامری که اگر بشنود بد آید او را از آن، و هرگاه کسی بدی را علانیه کند پس او را از اظهار آن بد نیاید و اگر نه علانیه نمی‌کرد پس اظهار آن غایبانه او غیبت نباشد این است که اگر چنین کسی گناه دیگر نیز کند که آنرا پنهان کند و علانیه نکند غیبت او بآن گناه جایز نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲۷

۹۰۰

النّمیمة شیمة المارق.

سخن چینی و نقل سخن کسی را بدیگری از برای افساد میانه ایشان خصلت «مارق» است یعنی کسی که از دین بیرون رفته باشد و بی‌دین باشد و غرض اظهار کمال بدی این خصلت است و این که آن در بی‌دینان باشد و دیندار معقول نیست که آنرا داشته باشد، یا این که بدی آن بمرتبه است که این کس بسبب آن گویا از دین بیرون می‌رود و بی‌دین می‌گردد.

۹۰۱

الستلم ثمرة الحلم.

آشتی میوه بردباریست یعنی بردبار مردم با او همیشه در مقام صلح و آشتی باشند و از او رنجشی بهم نرسانند، یا این که بردبار از کسی که قهر کند و رنجشی بهم رساند میوه بردباری او این است که زود صلح و آشتی کند.

۹۰۲

الرَّفَقُ يُوَدِّي إِلَى السَّلْمِ.

نرمی و مهربانی با مردم کردن می‌کشانند بسوی آشتی یعنی سبب این می‌شود که مردم با او همیشه آشتی باشند و نرنجند، یا این که نرمی کردن با کسی که رنجیده باشد و قهر کرده باشد می‌کشد بسوی آشتی او، و باعث این شود که زود آشتی کند.

۹۰۳

التَّجَوُّعُ أَنْفَعُ الدَّوَاءِ.

خود را گرسنه داشتن سودمندترین دوائی است زیرا که سیر نخوردن و خود را همیشه قدری گرسنه داشتن مانع از امراض بسیار شود که از هیچ دوائی آن نیاید، و همچنین بعد از عروض کوفت امساک و گرسنگی در دفع اکثر امراض نفعی کند که هیچ دوائی نکند چنانکه بتجربه معلوم است و اطباء نیز تصریح بآن کرده‌اند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲۸

۹۱۲

الشَّبَعُ يَكْثُرُ الْإِدْوَاءَ «۱».

سیری بسیار گرداند بیماریها را و سبب امراض بسیار شود.

۹۱۳

الاسْتِغْفَارُ دَوَاءُ الذَّنُوبِ.

استغفار یعنی طلب آمرزش کردن دواء گناهان است و بآن همه گناهان علاج شود و محو گردد، و مراد طلب آمرزشی است که بعد از پشیمانی از گناه باشد بلکه استغفار در عرف باین معنی شده پس طلب آمرزشی که بی‌پشیمانی باشد چندان سود ندهد.

۹۱۴

السَّخَاةُ سِتْرُ الْعِيُوبِ.

سخاوت و جود پوشیدن عیبهاست و عیبها در نظر مردم بآن پوشیده شود، و ممکن است که «ستر» بکسر سین خوانده شود و بمعنی پرده باشد و معنی این شود که سخاوت پرده عیبهاست، و حاصل هر دو یکی است.

۹۱۵

الكَرْمُ أَفْضَلُ الشَّيْمِ.

کرم و جود فزونترین خصلتهاست و هیچ خصلتی بمرتب آن قدر این کس را افزون و بلند نگرداند.

۹۱۶

الْإِيثارُ أَشْرَفُ الْكِرْمِ.

ایثار اشرف انواع کرم است، قبل از این مذکور شد که «ایثار» بمعنی جود و بخشش آمده و بمعنی بخشش چیزی با وجود احتیاج بآن نیز آمده و «کرم» نیز بمعنی جود و سخاوت آمده و بمعنی هر شرافتی و کرامتی که بسبب خصلتی یا عملی حاصل شود نیز آمده و بنا بر این اگر کرم در این عبارت بمعنی اول باشد باید که ایثار بمعنی دویم باشد و معنی این شود که بخشش چیزی با وجود احتیاج بآن اشرف افراد جود و بخشش است و اگر «کرم» بمعنی دویم باشد «ایثار» بهر یک از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۲۹

دو معنی می‌تواند بود و معنی این می‌شود که جود و بخشش یا جود و بخششی که با وجود احتیاج بآن باشد اشرف اموریست که باعث گرامی بودن این کس و برتری رتبه و فزونی مرتبه او گردد.

۹۱۷

الْخَيْرُ لَا يَفْنَى.

کار خیر فانی نشود و اثر آن در آخرت همیشه باقی باشد.

۹۱۸

الشَّرُّ يَعَاقِبُ عَلَيْهِ وَيَخْزِي «۱».

بدی عقاب کرده می‌شود این کس بر او و رسوا گردانیده می‌شود یعنی در آخرت و گاهی در دنیا نیز.

۹۱۹

الاعمال ثمار النّیات.

عملها میوه‌های نیتها و قصدهاست، یعنی نیتها بمنزله درختان است و عملها بمنزله میوه‌های آنها، و چنانکه درختان خود بخود باندک محافظتی میوه دهند نیتها نیز چنین باشد، پس اگر کسی نیت خیر داشته باشد بآسانی خیرات از او صادر شود و اگر نیت بد داشته باشد همچنین بدیها از او بعمل آید، پس عمده سعی در نیت است و خوب کردن آن که اعمال تابع آنست.

۹۲۰

العقاب ثمار السّیئات.

پاداش ببدی یعنی انواع آن میوه‌های گناهان است، و هر گناهی بمنزله درختی باشد که میوه مخصوص بآن آورد پس تا وقت دادن میوه آن اگر آن گناه باقی باشد آن میوه را خواهد داد، و ایمن بودن بااحتمال این که شاید میوه ندهد حماقت و کم- خریدیست، پس چاره آنست که آن درخت را پیش از وقت رسیدن میوه آن بتوبه و پشیمانی از بیخ بر کند تا از میوه آن ایمن گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۰

۹۲۱

الدنیا مصرع العقول.

دنیا جای افتادن و لغزیدن عقلهاست، و باندک غفلتی عقلها در آن بلغزند و فریب آن خورند پس کمال حذر را از آن باید داشت که بغریب شهوات و لذت‌های آن عقل نیفتد و مغلوب نگردد.

۹۲۲

الشّهوات تسترقّ الجهول.

خواهشها بنده می‌گرداند نادان را، یعنی نادان بمنزله بنده مطیع و فرمانبردار خواهشهای خود باشد و اصلاً بفکر عاقبت و سعی از برای آخرت نباشد.

۹۲۳

الانصاف زین الامرّة.

انصاف یعنی عدالت چنانکه قبل از این تحقیق شد زینت و آرایش امارت و حکومت است.

۹۲۴

العفو زکاة القدرّة.

عفو و در گذشتن زکاة قدرت بر انتقام است، یعنی کسی را که قدرت بر انتقام از صاحب تقصیر و گناه باشد یا حاصل شود زکاة این نعمت که حقّ تعالی باو داده این است که عفو کند از او و بگذرد از تقصیر او و چنانکه زکاة اموال باعث پاکیزگی آنها و فزایش آنها گردد عفو نیز سبب پاکیزگی قدرت و توانائی و فزایش و زیادتی آن گردد.

۹۲۵

الموعظة نصیحة شافیة.

موعظه یعنی ذکر کردن از برای کسی چیزی را که نرم گرداند دل او را از ثواب و عقاب و مانند آنها نصیحتی است شفا دهنده یعنی شفا دهنده از امراض نفسانی و بیماریهای روحانی و غرض ترغیب بموعظه کردن و شنیدن آن است، و نصیحت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۱

چنانکه قبل از این مذکور شد این است که کسی پند دهد کسی را به آن چه دلالت کند بر خیر خواهی او و خالص بودن با او و اصل آن «نصح» بمعنی خالص بودن است و دور نیست که در تفسیر موعظه بآن اشاره باشد باین که واعظ باید که خالص باشد و غرضی از آن موعظه بغیر هدایت و راهنمایی و اصلاح حال جمعی که موعظه ایشان میکند نداشته باشد پس اگر آمیخته بغرضی دیگر از اغراض دنیویّه از برای خود باشد موعظه او را اثری نباشد و شفائی نبخشد.

۹۲۶

الفکره مرآة صافیة.

فکر آئینه‌ایست صاف که می‌نماید در آن صورت هر کار و زیبایی و زشتی آن، پس از برای هر کار نظر در آن در کار است بلکه صور سایر حقایق و اسرار نیز ننماید مگر در آن، پس تحصیل هیچ علم و معرفتی بی‌نظر در آن صورت نبندد.

۹۲۷

العجلة تمنع الاصابة.

تعجیل و شتاب در کارها منع میکند از رسیدن بصلاح و صواب، پس در هر کاری صبری باید که تأمل کند در عاقبت و مصالح و مفسد آن.

۹۲۸

المعصیة تمنع الاجابة.

عصیان و نافرمانی حقّ تعالی منع میکند از اجابت دعوات و بر آوردن مدّعیات، یعنی غالب این است که با عصیان دعاها مستجاب نشود.

۹۲۹

اللاجاج بذر الشرّ.

لجاجت یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی کردن بر امر باطل تخم بدیست و بغیر بدی بار نیاورد.

۹۳۰

الجهل فساد کلّ امر.

نادانی فساد هر امرست یعنی نادانی در هر کار باعث فساد آن شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۲

۹۳۱

الیأس عتق مریح.

نومیدی یعنی از خلق آزادی است راحت دهنده که آسوده سازد این کس را از رنج و تعب سعی و حزن و اندوه انتظار که لازم طمع است.

۹۳۲

الاحتمال خلق سجویح.

متحمل شدن یعنی سلوک ناگوار مردم را و گذراندن از ایشان خو و خصلتی است نرم معتدل.

۹۳۳

القناعة أهناً عیش.

قناعت گواراترین زندگانی است.

۹۳۴

الغضب یثیر الطّیث.

غضب و خشم بر می‌انگیزد طیث را یعنی سبکی و از جا بر آمدن یا رفتن عقل و زوال آن، پس راه غضب بخود نباید داد و حلم باید ورزید.

۹۳۵

الفکر جلاء العقول.

فکر جلای عقلها و سبب زیادتی روشنی آنها گردد مانند آئینه که جلا دهند.

۹۳۶

الحق یوجب الفضول.

حماقت و کم خردی لازم سازد کارهای زیاد را و اشتغال بچیزی چند که بکار او نیاید.

۹۳۷

اللهو قوت الحماقّة.

بازی قوت و خورش حماقت است و حماقت بی‌لهو و لعب زندگانی نتواند کرد.

۹۳۸

العجب رأس الحماقّة

خود پسندی سر حماقت است یعنی بر سایر علامات آن مقدّم است، یا این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۳

حماقت آن باقی نماند چنانکه حیوان بی‌سر نماند.

۹۳۹

التّواضع زکاة الشّرف.

فروتنی کردن بمردم زکاة شرف و بزرگی است و بر بزرگان مانند زکاة مال لازم و سبب فزایش و زیادتی شرف ایشان گردد.

۹۴۰

العجب آفة الشرف.

خود پسندی آفت شرف و سبب نقص یا زوال آن گردد.

۹۴۱

التقوى مفتاح الصلاح.

ترس از خدا یا پرهیزگاری کلید صلاح حال و درستی آن است یعنی بوسیله آن صلاح حال دنیا و آخرت توان بدست آورد.

۹۴۲

التوفيق رأس النجاح.

توفیق خدا و تهیة او اسباب خیر را از برای کسی سر فیروزی بخیر و سعادت است و بر همه اسباب آن مقدم است.

۹۴۳

الحسد يضمن «۱» الجسد.

حسد و رشک لاغر میکند تن را بسبب غم و همی که لازم آنست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۴

۹۴۴

الكرم برىء من الحسد.

کرم یعنی جود و سخاوت یا مطلق نیکو کاری بیزار است از حسد، و کریم حسود نمی‌باشد.

۹۴۵

المنایا تقطع الامال.

مرگ‌ها می‌برند امیدها را، چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۴۶

الامانى همّة الرجال.

آرزوها همّت مردان است یعنی آرزوهائی که مردان می‌دارند و مناسب ایشان است قصد کارهای خیر است که داشته باشند که بکنند و بغیر از این

آرزوئی از مردان قبیح است.

۹۴۷

القناعة سيف لا ينبو.

قناعت شمشیر است که کند نشود، و تشبیه آن بشمشیر باعتبار این است که بآن قطع امیدها و آرزوها و تعبها و رنجها از برای تحصیل دنیا و آلام و

احزان که لازم آنهاست توان کرد پس گویا شمشیر است برنده و کند نشدن آن ظاهر است بلکه هر چند کار فرموده شود برنده تر گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۵

۹۴۸

الایمان شهاب لا یخبو.

ایمان شعله آتشی است افروخته که خاموش نمی‌شود.

۹۴۹

الصبر مطیة لا تکبو.

صبر شتر است که بسر در نمی‌آید پس هر که سوار آن باشد ایمن باشد از آن.

۹۵۰

العیون موائد الشیطان.

چشمها دامهای شیطان است که به آنها مردم را صید کند پس از آنها باخبر و بر حذر باید بود.

۹۵۱

الایثار أعلى الاحسان.

ایثار یعنی جود یا بخشش در حالی که خود محتاج بآن باشد برترین افراد احسان و نیکوکاریست، و در بعضی نسخه‌ها بدل «الاحسان»: «الایمان» واقع

شده و معنی این است که ایثار برترین ایمان است یعنی برترین صفات مؤمن است.

۹۵۲

التوفيق عناية الرحمن.

توفیق عنایت و توجه پروردگارست بهر که او را عنایتی باشد بهمان توفیق یابد و همه اسباب خیر از برای او مهیا گردد.

۹۵۳

القدرة تنسى الحفیظة.

قدرت فراموش می‌گرداند حفیظه را، «قدرت» بمعنی قوت و توانائی و غنی و توانگری آمده و «حفیظه» بمعنی حمیت و غضب آمده و بمعنی منع و زجر خود از محرّمات و منکرات نیز آمده پس قدرت در این کلام معجز نظام اگر بمعنی اول باشد «حفیظه» بهر یک از دو معنی محمول می‌تواند شد و بنا بر اول معنی چنین می‌شود که:

قوت و توانائی منع میکند حمیت و غضب را، یعنی باید که منع کند آنرا، و هرگاه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۶

کسی را قدرت بر انتقام حاصل شد حمیت و غضب را از خود زایل کند و گناهان و تقصیرات مردم را عفو کند، و بنا بر ثانی معنی این است که: در وقت قدرت بر معاصی غالب این است که منع و زجری که آدمی خود را از محرّمات میکرد فراموش می‌گردد، پس آدمی همیشه باید که باخبر خود باشد و این معنی را در خود راسخ گرداند که در وقت قدرت منع و زجر خود از منکرات نماید و اگر نه در وقت عدم قدرت اکثر مردم پارسا و پرهیزگارند و اگر قدرت بمعنی دویم باشد ظاهر این است که حفیظه نیز بمعنی دویم باشد و مراد این باشد که توانگری فراموش می‌گرداند منع و زجر خود را از محرّمات یعنی در اغلب چنین باشد پس آدمی در وقت توانگری باید محافظت خود کند و با خبر خود باشد که آن از یاد او نرود.

۹۵۴

العجب يظهر التقيصة.

عجب و خودپسندی آشکارا می‌گرداند خو و خصلت پست این کس را، یعنی دلیل دنائت و پستی خصلت اوست.

۹۵۵

الستلّو حاصد الشوق.

فراموشی درو کننده شوق است یعنی فراموشی خدای عزّ و جلّ و ذکر او نکردن قطع کننده شوق بطاعات و عبادات و ملاقات پروردگار و رضوان و رحمت اوست، و هر چند ذکر او بیشتر شود آن شوق افزون گردد.

۹۵۶

الصدق لباس الحقّ.

راستگوئی جامه حقّ است، و اهل حقّ هرگز آنرا از بر نیفکنند، و در بعضی نسخه‌ها «لسان الحقّ» واقع شده، و بنا بر این معنی این است که راستگوئی زبان حقّ است، و این فقره موافق این نسخه بعینه قبل از این مذکور شد، و چند احتمال در شرح آن بقلم آمد که هر یک خالی از دورئی نبود و دور نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۷

که در آنجا نیز سهوی شده باشد و صحیح لباس باشد موافق اکثر نسخه‌ها در اینجا.

۹۵۷

الهوى قرين مهلك.

هوی و هوس همراهی است هلاک کننده یعنی تباه کننده آخرت بلکه دنیا نیز.

۹۵۸

العادة عدوّ متملك.

عادت دشمنی است مالک این کس یعنی عادت کسی ببدی دشمنی است از برای او که مالک او شده و او مانند بنده مطیع و فرمان بردار اوست و ترک آن بدی نتواند کرد مگر بزحمت و مشقّت تمام پس آدمی باید که سعی کند که عادت ببدی نکند، و ممکن است «متملك» بفتح لام باشد و بنا بر این معنی این است که عادت ببدی دشمنی است که آدمی خود را مالک آن کرده و بمنزله این است که دشمنی از برای خود خریده باشد.

۹۵۹

العافل مهموم مغموم.

عافل همیشه اندوهناک و غمگین است یعنی از برای آخرت خود.

۹۶۰

التكرم مع الامتنان لؤم.

خود را کریم کردن با منت گذاشتن لؤم است، یعنی بخیلی است، یا دنائت و پستی است، یا ملامت است، یعنی چنین کرمی در حقیقت بخیلی است یا از دنائت و پستی ناشی شود، یا سبب این شود که مردم او را ملامت کنند و چون صیغه تفعل بمعنی بستن کاری بخود می‌آید چنانکه متطبب کسی را گویند که طبابت را بخود بسته باشد و طبیب نباشد دور نیست که لفظ تکرم در اینجا باین معنی باشد و اشاره باشد باین که کرم با منت در حقیقت کرم بخود بستن است و کرم نیست، و ممکن است که «تکرم» بمعنی قبول کرم از کسی آمده باشد و بنا بر این معنی این می‌شود که قبول کرم با منت لؤم است بیکی از معانی که مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۸

۹۶۱

الحزم حفظ التجربة.

دور اندیشی در یاد داشتن تجربه است یعنی دور اندیش باید که تجربه‌ها که کرده باشد در یاد نگاه دارد تا در جائی که محتاج شود بکار برد، یا مراد این است که دور اندیش باید که تجربه‌ها بکند تا در هر امری تجربه در یاد داشته باشد که بکار او آید در آن باب.

۹۶۲

التوفيق أفضل منقبة.

توفیق افزونترین منقبتی است «منقبت» صفتی را گویند که دلالت بر بزرگی و سرکردگی کند و مراد این است که زیادترین مناقب و بهترین آنها توفیق خداست که با این کس باشد پس باید سعی در اطاعت و فرمانبرداری او کرد تا همیشه توفیق او رفیق باشد که هیچ منقبتی باین نرسد.

۹۶۳

الشرف اصطناع العشيرة.

شرف یعنی بزرگی و بلندی مرتبه احسان کردن با عشیره است یعنی خویشان یا قبيله.

۹۶۴

الكرم احتمال الجريرة.

جود و بخشش یا نیکوئی و بلندی مرتبه تحمل تقصیر و گناه است یعنی گذراندن آن و انتقام نکشیدن، و مراد این است که این از همه اقسام بخشش یا مطلق نیکوئی عمده‌ترست و برترست.

۹۶۵

الغضب نار القلوب.

خشم آتش دلهاست، پس هرگاه افروخته شود بی‌ضرر به آنها نباشد باید آنرا بآب حلم و بردباری فرونشاند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۳۹

۹۶۶

الحقد الأم العيوب.

کینه پست‌ترین و بدترین عیبهاست.

۹۶۷

الادب احسن سجية.

ادب نیکوترین خصلتی است.

۹۶۸

المروة «۱» اجتناب الدتية.

مروّت و مردی دوری گزیدن است از صفات و خصلتها و کردارهای پست - مرتبه که باعث نقص این کس باشد.

۹۶۹

الخيانة رأس النفاق.

خیانت کردن سر نفاق است و بر هر نفاقی یا بر سایر ارکان نفاق در بدی مقدم است و «نفاق» چنانکه قبل از این مذکور شد دورویی است و این که ظاهر کسی با باطن موافق نباشد.

۹۷۰

الكذب شين الأخلاق.

دروغگوئی ننگ و عیب خصلتهاست، یعنی از همه خصلتهای ذمیمه بدترست یا این که هر چند آدمی اخلاق حمیده داشته باشد دروغگوئی همه آنها را عیبناک سازد.

۹۷۱

الانصاف أفضل الشیم.

انصاف و عدل افزونترین و برترین خصلتهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۰

۹۷۲

الافضال افضل الکرم.

احسان و انعام بمردم افزونترین و برترین نیکوئی است.

۹۷۳

العافیة أهني النعم.

عافیت گواراترین نعمتهاست و «عافیت» سلامتی از کوفتها و بلاهاست.

۹۷۴

الرفق أخو المؤمن.

نرمی و مهربانی برادر مؤمن است و از او جدا نشود.

۹۷۵

العمل رفیق المؤمن.

عمل یعنی بجا آوردن فرمانهای الهی رفیق و همراه کسی است که او را یقین بمبدأ و معاد باشد.

۹۷۶

العقل أشرف مزیة.

عقل و خرد شریفترین مزیّت و برتریست.

۹۷۷

العدل أفضل سچیة.

عدل افزونترین خصلتی است.

۹۷۸

المرء مخبوء تحت لسانه «۱».

مرد پنهان است زیر زبان خود و تا سخن نگوید قدر و مرتبه و عیب و هنر او ظاهر نگردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۱

۹۷۹

الکریم من بدأ باحسانه.

کریم آنست که ابتدا کند باحسان خود یعنی پیش از طلب و سؤال بدهد، یا این که پیش از این که کسی باو احسانی کند احسان کند، و احسان بکسی که احسانی کرده باشد باو کرم نیست.

۹۸۰

المعروف ذخيرة الابد.

احسان بمردم ذخیره و پس اندوز «ابد» است یعنی ذخیره است که همیشه باقی باشد، یا ذخیره آخرت است که همیشه باقی باشد.

۹۸۱

الحسد یذیب الجسد.

حسد می گدازد بدن را بسبب اندوه و حزنی که لازم آن است.

۹۸۲

الحرص عناء مؤبد.

حرص تعب و رنجی است دائمی، زیرا که حریص بهیچ مرتبه قانع نشود و هر چه تحصیل کند زیاده بر آن خواهد پس همیشه در رنج و تعب باشد.

۹۸۳

الطَّمَع رِقَّ مَخْلَد.

طمع بندگی است همیشه زیرا که صاحب طمع با کسی که طمع از او دارد مانند بندگان سر کند، و طمع او را نهایتی نباشد هر چه بعمل آید باز طمع دیگر کند و همیشه در بندگی کسی باشد.

۹۸۴

التَّوَّاضِعُ أَشْرَفُ السَّوْدِدِ.

فروتنی کردن یعنی بدرگاه حق تعالی و با مردم نیز شریفترین مهتری و بزرگی است یعنی سبب شریفترین و بهترین مهتری و بزرگی گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۲

۹۸۵

الْبِرُّ غَنِيمَةُ الْحَازِمِ.

بر یعنی صلح و احسان کردن ب مردم، یا مطلق نیکوئی و کار خیر غنیمت دوراندیش است یعنی دوراندیش آنرا غنیمت و نفعی عظیم داند که عاقبت بکار او آید.

۹۸۶

الْإِيْثَارُ أَعْلَى الْمَكَارِمِ.

ایثار یعنی بخشش، یا بخشش در وقت احتیاج خود برترین مکرمتها و صفاتی است که این کس به آنها گرامی و برتر گردد.

۹۸۷

التَّفْرِيطُ مَصِيبَةُ الْقَادِرِ.

تقصیر مصیبت قادر و تواناست، یعنی هر که در کار خیری تقصیر کرده باشد با وجود قدرت بر آن و توانائی آن در قیامت آن تقصیر مصیبتی باشد از برای او و کمال حزن و اندوه او.

۹۸۸

الْقَدْرُ يَغْلِبُ الْحَازِرَ.

قدر یعنی قضا و تقدیر حق تعالی غالب می شود بر حذر کننده، و مراد این است که حذر اصلا نفعی ندارد و هر چه حق تعالی تقدیر کرده البته چنان خواهد شد، و هر چه تقدیر نکرده البته واقع نخواهد شد، پس حذر اصلا سودی نبخشد چنانکه بعضی مردم گمان دارند زیرا که امر بحذر و منع از انداختن خود در مهلکه از قرآن مجید و احادیث بسیار ظاهر می شود و همچنین این که دعا و تصدق و امثال آنها دفع بلا کند و عمر را زیاد کند در احادیث بسیار وارد شده و این منافات دارد با قول مذکور و جواب شبهه ایشان این است که در بعضی جاها حق تعالی را تقدیری مشروط باشد که اگر فلان چیز واقع شود این امر بشود و اگر آن نشود این نشود مثلا تقدیر شده که اگر کسی برود و خود را از بام بیندازد بمیرد و اگر نیندازد نمیرد پس از آن راه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۳

واجب شده که کسی عمدا خود را از بام نیندازد و از آن حذر کند که اگر نکند خود را بدست خود کشته و همچنین تقدیر شده که اگر دعا یا تصدق کند از فلان مرض یا بلا نجات یابد و اگر نکند رهائی نیابد پس در آنجا دعا یا تصدق نفع کند و حذر را اثری باشد، پس مراد یا این است که حذر زیاد و مبالغه در آن زیاد از معتاد نفعی ندارد تقدیر حق تعالی غلبه کند بر آن بلکه کافی است این که حذر شود به آن چه شرعا امر بآن شده از احتراز از آنچه مظنه ضرر باشد، یا این که شرعا خوب شمرده شده مثل احتراز از بلاها بدعا و تصدق و امثال آنها، و آنچه زیاد بر آن باشد چندان سودی ندهد، و یا مراد این است که در جائی که حذر شرعا خوب نباشد حذر کردن کسی فایده ندارد هرگاه خدا خواهد امری را تقدیر حق تعالی غالب می شود بر تدبیر او، و آنچه حذر میکند از آن البته می رسد باو هر چند او حذر کند و بگریزد از آن پس حذر او را بغیر زیان و خسران اثری نباشد مثلا کسی بجهد یا حج نرود که مبدا کشته شود یا آفتی باو برسد با وجود امر حق تعالی به آنها معقول نیست زیرا که اگر خدا خواهد که او کشته شود یا آفتی باو برسد چنان خواهد شد هر چند او در حصار آهنینی گریزد پس حذر کردن از فرمان چنین کسی و گریختن از او محض حماقت و بی خریدیست و بغیر وزر و وبال اثری نبخشد بلکه باید دانست که آنچه او فرموده عین نفع و صلاح این کس است و اگر بسبب آن ضرری بحسب ظاهر برسد در حقیقت نفع آن در آن باشد و عوض آن اضعاف مضاعفه باو خواهد رسید، و اگر عصیان از آن ورزد ممکن است که همان ضرر باو برسد با وزر و وبال عصیان و بر تقدیری که بسبب عصیان از آن ضرر سالم ماند خود را از آنچه نفع و صلاح حال او بوده خود بیقین محروم کرده و حسرت و ندامت آنرا در روز جزا خواهد کشید پس حذر کردن و گریختن از کسی معقول باشد که خواهد ضرری باین کس رساند و او را بر تقدیر گریختن و حذر دستی بر این کس نباشد زیرا که چنین کسی می تواند بود که غرض او مجرد اضرار باشد و بحذر و گریختن از ضرر او سالم توان ماند اما حق تعالی که قادر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۴

بر همه چیز باشد و قصد ضرر در باره او متصور نباشد پس حذر از فرمان او و گریختن از او محض جهل و نادانی است و سبب خزی و رسوائی، و ممکن است مراد این باشد که قدر حقّ تعالی در جائی که حتما تقدیر شده باشد که چنین شود غلبه میکند بر حذر کننده و در آنجا حذر را سودی نباشد پس آدمی در هر بلا و مصیبتی گمان این نکند که اگر فلان تدبیر می‌کردم چنین نمی‌شد چنانکه طریقه اکثر عوام است و از آن راه در هر بلا و مصیبتی حزن و اندوه زیاد کشند و الله تعالی يعلم.

۹۸۹

الاطراف مجالس الاشراف.

کنارها نشستنگاههای مردم بزرگ و بلند مرتبه است زیرا که بالا نشینی منظور ایشان نباشد پس در هر کناری که خلوت‌تر باشد و جا بر مردم تنگ نشود در آنجا نشینند، و ممکن است که مراد شامل خانه و منزل نیز باشد چه اشراف اکثر اوقات در کنار شهرها و منازل جا گیرند باعتبار این که خلوت‌تر است و فارغ‌تر توانند بود.

۹۹۰

الورع ثمره العفاف.

ورع ثمره و میوه عفاف است پوشیده نیست که «ورع» چنانکه اهل لغت گفته‌اند بمعنی تقوی است یعنی پرهیزگاری، یا خوف و ترس از خدای عزّ و جلّ، و «عفاف» بمعنی بازداشتن خود است از آنچه حلال نباشد و این عین معنی پرهیزگاریست و مترتب بر خوف و ترس از خدای عزّ و جلّ، و بر هر تقدیر بودن عفاف ثمره ورع اشکالی دارد مگر این که مراد این باشد که عفاف سبب ثبات و زیادتی خوف و ترس از خدای عزّ و جلّ گردد و مخالفت آن باعث زوال و ضعف آن پس آدمی باید که راه عصیان بهیچ وجه بخود ندهد تا خوف حقّ تعالی در دل او باشد و مانع او گردد از شقاوت و بدبختی، و اگر نه همین که این راه بخود داد و یک عصیان یا چند عصیان از او صادر شد خوف حقّ تعالی از دل او برود و بی‌باک گردد از هر عصیانی و مدار او بر عصیان گردد و بشقاوت ابدی و بدبختی سرمدی گرفتار گردد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۵

و ممکن است نیز که مراد به «عفاف» خصوص عقّت بطن و فرج باشد زیرا که معنی عفاف در لغت اگر چه اعمّ از آنست چنانکه مذکور شد نهایت استعمال آن در خصوص این دو عقّت شایع شده و بنا بر این مراد این باشد که نگاهداری بطن و فرج سبب پرهیزگاری در هر باب شود پس ورع تامّ ثمره آن عقّت باشد و آنچه در احادیث بسیار وارد شده که: عبادتی افضل از عقّت بطن و فرج نباشد، مؤید این معنی تواند بود بلکه ممکن است که همین سرّ افضلیت آنها باشد.

۹۹۱

الکتب بساتین العلماء.

کتابها باغهای علماست که از مطالعه آنها چنان مبتهج و مسرور گردند که دبگران از سیر باغها.

۹۹۲

الحکم ریاض النبلاء.

حکمتها و دانشهای راست و درست بوستانهای اهل ذکا و فطنت است، یا مردم نجیب

۹۹۳

العلوم نزهة الادباء.

علوم نزهت یعنی سیرگاه ادیبان است یعنی زیرکان و آنان که نیکو فرا گیرند آنچه را بشنوند یا ببینند و قبل از این مذکور شد که استعمال «نزهت» باین معنی شایع است نهایت بعضی از اهل لغت آنرا غلط شمرده‌اند و بر تقدیر تسلیم صحت قول ایشان توجیه استعمال آن باین معنی بر سبیل مجاز مذکور شد پس حاجت اعاده نیست.

۹۹۴

الحلم فدام السفیه.

بردباری دهن بند ابله است یعنی هرگاه ابلهی هرزه بگوید اگر کسی بردباری کند و از او بگذراند دهن او بسته شود و خاموش گردد، و اگر کسی جواب گوید بدتر کند و دیگر هرزه گوید و ترک ندهد، و تخصیص این معنی بابله با آنکه در غیر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۶

ابله نیز چنین باشد باعتبار این است که در غیر ابله گاهی خود بقبح آن می‌رسد و ترک می‌دهد بخلاف ابله که تا جواب می‌گوئی او می‌گوید و هر بار بدتر میکند، یا اشاره است باین که کسی که هرزه گوید حکم ابله دارد تا سفیه و ابله نباشد هرزه نگوید و ایذای مردم نکند.

۹۹۵

الورع شیمه الفقیه.

پرهیزگاری خصلت فقیه است یعنی دانا یا دانای باحکام شرعیته.

۹۹۶

الادب صورة العقل.

ادب صورت و شبیه عقل است اگر کسی خواهد بعقل و خرد کسی نظر کند بادب او نگاه کند عقل او بقدر ادب اوست و «ادب» حسن سلوک و محاسن اوضاع و اطوار کسی را گویند در گفتار و کردار و بمعنی خوب فراگرفتن و آموختن نیز آمده و معنی اول در این فقره مناسب‌تر است و بمعنی زیرکی نیز آمده و آن عین عقلی است که ادب را صورت آن فرموده‌اند، پس باین معنی مناسب نیست.

۹۹۷

الامل حجاب الاجل.

امید پرده مرگ است یعنی نگذارد صاحب خود را که نظر بمرگ کند و بفکر آن افتد و تهیته آن نماید پس گویا پرده است که می‌پوشاند آنرا.

۹۹۸

الأدب کمال الرجل.

ادب کمال و تمامی مرد است و «ادب» در اینجا بهر یک از سه معنی که در فقره سابق مذکور شد می‌تواند بود.

۹۹۹

المرء لا یصحبه إلا العمل.

مرد همراه و یار او نخواهد بود مگر عمل، پس باید که کمال سعی او در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۷

حسن عمل باشد که رفیق او باشد بعد از مفارقت از این سرا نه در آنچه نهایت مصاحبت آن دو روزه عمر باشد و مراد به «همراه بودن عمل» این است که اثر آن از نفع و ضرر باقی باشد از برای او و باو برسد، و ممکن است که بر ظاهر آن محمول شود و بنا بر آنچه در احادیث وارد شده که عمل این کس مجسم و مصور شود و با او باشد در قبر و روز حشر تا وقتی که عرض شود بر خدای عزّ و جلّ «۱» و عمل خوب مصور شود و بصورت شخصی در کمال حسن و خوبی منظر و خوشبوئی و بشارت دهد او را بروح و ریحان و جنت نعیم، و عمل بد مصور شود بصورت زشت‌ترین خلق خدا و بد بوتترین ایشان و مژده دهد او را بحمیم و جحیم نعوذ بالله منه، و پوشیده نیست که تجسم اعمال که اعراضی چند باشند معدوم شده باین معنی که عین ذات آنها شخصی شود مجسم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۸

بحسب ظاهر معقول نمی‌نماید و دور نیست که مراد این باشد که حقّ تعالی بازای عمل خوب و بسبب آن شخصی نیکو صورت خلق کند و بازای عمل بد و بسبب آن شخصی زشت خلق کند که هر یک با صاحب آن عمل رفیق شود و اخبار خوش یا موحش باو دهد واللّه تعالی یعلم.

۱۰۰۰

التکبر فی الولاية ذل فی العزل.

تکبر کردن با مردم در زمان حکومت خواریست در وقت عزل یعنی سبب خواری گردد بعد از معزولی، زیرا که مردمی که از او در آن وقت تکبر دیده بودند و ناچار گذرانیده بودند بعد از معزولی در صدد تلافی بر آیند و او را ذلیل و خوار گردانند و بر تقدیری که ایشان تلافی نکنند این خود معلوم است که بعد از معزولی آن سلوک نتواند کرد و باید تغییر آن نماید و همین کافی است در ذلت و خواری او، پس باید در وقت حکومت سلوکی با مردم کرد که اگر معزول شود نیز آن سلوک نتواند کرد.

۱۰۰۱

التعزز بالتکبر ذلّ.

خود را عزیز کردن بتکبر خواریست یعنی آنچه گمان میکنند بعضی که بتکبر کردن با مردم عزیز میشوند میانه ایشان چنین نیست بلکه تکبر سبب خواری ایشان گردد و باعث این شود که مردم در مذمت و غیبت او افتند و هر یک بقدر مقدور سعی کند در تلافی تکبر او و رسانیدن خفت و خواری باو، این در دنیا است و ذلت و خواری که بار آورد در آخرت جداست، زیرا که تکبر از صفاتی است که بحسب شرع اقدس بغایت مذموم است و سزای آن معلوم است که چه خواری و رسوائی خواهد داشت چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که حقّ تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه‌ها حشر کند و مردم ایشان را در زیر پا گیرند لگد کوب مردم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۴۹

گردند تا وقتی که همه از حساب فارغ شوند بعد از آن شروع در حساب ایشان شود و غیر از این از احادیث که در این باب وارد شده.

۱۰۰۲

التَّكْبَرُ بِالْدُّنْيَا قَلٌّ.

تکبر کردن بسبب دنیا و بزرگی در آن کمی است یعنی از کمی بصیرت و پستی فطرت است و کسی که او را اندک علو فطرتی باشد داند که دنیا را نه قدر و مقداری باشد و نه ثبات و بقائی که سبب تکبر تواند گردید.

۱۰۰۳

العلم أصل الحلم.

دانش اصل و بیخ حلم است و حلم از فروع و شاخهای آن است.

۱۰۰۴

الحلم زينة العلم.

حلم زینت علم است و سبب آراستگی آن گردد.

۱۰۰۵

الحسود لا شفاء له.

حسود نیست شفائی از برای او، یعنی هرگز از مرض حزن و اندوهی که لازم حسد است شفا نیابد و بصحت نگراید بلکه هر روز بکسی نعمتی تازه رسد که سبب حزن و اندوه او گردد و از هم و غم آن بگذارد پس اگر از آن مرض بی‌باک و بیماری دردناک شفا و نجات خواهد باید که بقانون عقل و حکمت و منهاج تأمل و فکرت حسد را از خود زایل کند.

۱۰۰۶

الخائن لا وفاء له.

خائن نیست وفائی از برای او، و این فقره تخمیناً یک جزو قبل از این مذکور و شرح شد حاجت اعاده نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵۰

۱۰۰۷

الحقود لا راحة له.

صاحب کینه نیست آسایشی از برای او زیرا که کسی که این خو و خصلت داشته باشد وقتی نگذرد بر او که کینه کسی نداشته باشد و در فکر و اندیشه انتقام از او نباشد پس همیشه در رنج و تعب باشد.

۱۰۰۸

المعجب لا عقل له.

خود پسند نیست عقلی از برای او، عجب و خود پسندی از بی‌خردی باشد.

۱۰۰۹

الملوک «۱» لا مودة له.

پادشاه دوستی نمی‌باشد از برای او، هر چند با کسی دوست باشد باندک تقصیری دوستی را فراموش کند و غضب کند بر او پس از راه اعتماد بر دوستی و شفقت پادشاهان راه مساهله و تقصیر در خدمات ایشان بخود نباید داد.

پوشیده نماند که «ملوک» بفتح میم بمعنی پادشاه چنانکه ترجمه شده اگر چه محتمل است متعارف نیست و ظاهر این است که بضم میم باشد یعنی پادشاهان و «له» سهوی باشد از نساخ و صحیح «لهم» باشد یعنی پادشاهان نیست وفائی از برای ایشان.

۱۰۱۰

الامل لا غاية له.

امید نیست نهایی از برای آن، کسی که راه امید از مردم بخود داد هر امیدی که حاصل شود امید دیگر پیش گیرد و همیشه در رنج و تعب سعی و انتظار گرفتار باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵۱

۱۰۱۱

الخائف لا عيش له.

کسی را که خوف و بیمی باشد نیست زندگانی از برای او، پس کاری نباید کرد که باعث خوف و بیم باشد و در جایی که امنیت نباشد بدون ضرورتی نباید ماند.

۱۰۱۲

اللئیم لا مروءه له.

لئیم یعنی بخیل یا هر پست مرتبه بد کرداری نیست مروءتی یعنی مردئی یا آدمیتی از برای او.

۱۰۱۳

الفاسق لا غیبه له.

فاسق نیست غیبتی از برای او، یعنی غیبت او قصوری ندارد و باید که بر فاسقی حمل شود که فسقی را علانیه و آشکارا کند و از کسی پنهان ندارد پس غیبت او از آن راه حرام نیست و قصوری ندارد اما فاسقی که فسق خود را از مردم پنهان دارد و علانیه نکند اگر کسی بر آن مطلع گردد غیبت او نتواند کرد مگر این که امری مجوز غیبت باشد مثل این که بقصد این کند که خبر باو برسد و باعث ترک او شود و احتمال این دهد که او بسبب این ترک دهد، و اگر کسی فسقی را آشکارا کند و فسقی را پنهان دارد غیبت او بآن فسقی که علانیه کند جایز باشد و بآن فسقی که پنهان کند جایز نباشد چنانکه قبل از این نیز اشاره بآن شد، و تفصیل احکام غیبت چنانکه باید در رساله که زیدة العلماء المتورعین شیخ زین الدین رحمه الله تعالی در باب غیبت «۱» نوشته مذکور است هر که خواهد بآن رجوع نماید و این کتاب جای تفصیل آن نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۵۲

۱۰۱۴

المرتاب لا دین له.

مرتاب یعنی صاحب شک نیست دینی از برای او، یعنی در اموری که اعتقاد به آنها باید در دین، یقین می‌باید، و چنانکه با انکار آنها دین نباشد همچنان با شک در آنها دین نباشد خواه بعنوان تساوی طرفین باشد و خواه با رجحان یک طرف، و ممکن است که مراد به «مرتاب» صاحب قلق و اضطراب باشد و مراد این باشد که صاحب قلق و اضطراب در عبادات نیست دینی از برای او، صاحب دین باید که طاعات و عبادات او از روی آرام و اطمینان باشد، یا مراد این باشد که کسی که جزع و قلق و اضطراب در مصائب و نوائب کند دینی نیست از برای او، زیرا که اگر دین کسی کامل باشد داند که آنچه واقع شود بغیر اختیار او خیر او در آن باشد و جزع و قلق و اضطراب بسبب آن معقول نباشد.

۱۰۱۵

الشاک لا یقین له.

شک کننده نیست یقینی از برای او.

پوشیده نیست که این بحسب ظاهر امریست که محتاج بیان نیست زیرا که «یقین» آنست که احتمال خلاف در آن بهیچ وجه نرود پس هرگاه کسی در امری «شک» داشته باشد یعنی طرفین او را مساوی داند چنانکه معنی متعارف «شک» است یا فی الجمله تردیدی داشته باشد هر چند یک طرف راجح باشد چنانکه گاهی شک باین معنی نیز استعمال می‌شود بر هر تقدیر ظاهر است که او را در آن باب یقینی نباشد و در آن خفائی نیست که محتاج بیان و تنبیه باشد.

و ممکن است که مقصود این باشد که شک کننده یعنی کسی که عادت کند بشک یقین حاصل نشود او را در هیچ باب، یا در اکثر مطالب، پس آدمی باید که خود را عادت دهد بتحصیل یقین در هر مطلب و بر شک نایستد که اگر عادت کند بآن باعث این شود که در اکثر جاها در شک ماند و از پی یقین نرود، یا این که طبع و ذهنی که عادت بشک کرد در اکثر جاها او را یقین حاصل نشود و هر چند حکم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۵۳

واضح باشد و عقل مستقیم را یقین بآن حاصل شود او شکوک و احتمالات خلاف بدیهه پیدا کند و بآن اعتبار او را یقین حاصل نشود پس در ابتدا خود را بشکوک و شبهات عادت نباید داد، و در مسائلی که محل آنها باشد تفکر نباید کرد چنانکه حکما در آداب تعلیم گفته‌اند که: باید ابتدا نمود بعلم یقینی که شک و شبهه در آنها نرود مثل هندسه و حساب تا ذهن عادت کند بیقین.

و ممکن است که مراد به «یقین» دین باشد موافق فقره سابق بنا بر معنی اول که از برای آن مذکور شد و تعبیر از «دین» به «یقین» نیز اشاره باشد باین که دین باید بعنوان یقین باشد و ظن و تقلید در آن کافی نیست، یا مراد به «یقین» علم باشد و مراد این باشد که: شک کننده را علمی نیست یعنی علمی که کار آید از علوم دینی آنست که بنای آن بر یقین باشد و بدلیل و برهان ثابت شود و شک را در آن بهیچ وجه راهی نباشد و تعبیر از علم به «یقین» نیز اشاره باین باشد و تأکید این معنی کند.

اگر کسی گوید که بنا بر این در علم بفروع فقهیه نیز یقین باید با آنکه مشهور میانه علما بلکه اجماعی ایشان این است که ظن از برای مجتهد کافی است و و تحصیل یقین در کار نیست؟

جواب گوئیم که: تخصیص کلام بغیر علم بفروع ممکن است و بر تقدیری که تخصیص داده نشود می گوئیم که: اکتفاء مجتهد بظن بنا بر آن است که ایشان در علم اصول فقه ثابت کرده اند و وجوب عمل به آن چه ظن مجتهد بآن تعلق گیرد از فروع هرگاه یقین میسر نباشد و این معنی از برای ایشان یقینی شده و بنا بر این هر حکمی که مجتهد را ظن آن بهم رسد هر چند مظنون باشد وجوب عمل بآن یقینی است پس احکام مجتهد تمام بعد از ضمیمه ثبوت اصل مذکور بیقین راجع شود پس بآن اعتبار کلام را شامل علم بفروع نیز توان گرفت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵۴

۱۰۱۶

الفجور لا تقیة له.

«فجور» بفتح فاء و ضمّ جیم چنانکه در بعضی نسخه‌ها واقع شده بمعنی «فاجر» است یعنی زنا کننده، یا هر که برانگیخته شده باشد در معاصی و حریص باشد در آنها و بنا بر این معنی این است که: زناکار یا حریص در معاصی نیست ترسی از برای او، یعنی بهیچ وجه ترسی از خدای عزّ و جلّ در او نیست که اگر کسی را فی الجمله خوف و ترسی از خدا باشد جرأت بر مثل زنا گناهی عظیم نکند، یا حریص بر معاصی و بی‌باک از آنها نباشد. و ممکن است که مراد این باشد که فجور بیکی از دو معنی که مذکور شد تقیة نیست از برای او، یعنی بسبب تقیة حرامی بر او حلال نمی‌شود و حقّ تعالی بسبب کمال عصیان بر او سخت گرفته و بسبب تقیة حکمی را از او تخفیف نداده نظیر این که اکل میته در حال اضطرار حلال شده از برای غیر باغی و عادی و بر ایشان حرام است هر چند خوف هلاک داشته باشند، و مراد به «باغی» کسی است که بر امام خروج کرده باشد، یا این که راغب باکل میته باشد و به «عادی» کسی که قطع طریق و راهزنی کند، یا عادی باشد بسبب معصیت و بعضی گفته‌اند که: این است که تجاوز کند از قدر سیری یا از سدّ جوع، و بنا بر این رخصت ندادن آن باعتبار این است که در زیاده مضطرّ نیست و نظیر ما نحن فیه نخواهد بود، و این معنی بحسب عبارت ظاهرتر است، نهایت این حکم در جای دیگر بنظر نرسیده.

و در بعضی نسخه‌ها «الفخور» بخاء با نقطه واقع شده بمعنی بسیار فخر کننده و بنا بر این ممکن است مراد این باشد که بسیار فخر کننده نیست حذری از برای او یعنی حذر از چیزی چند که باعث زیان و خسران او باشد نکند زیرا که بسیار فخر کننده را برای او تدبیر خود در هر باب اعتقاد تمام باشد که خود را محتاج بمصلحت و مشورت با کسی نمی‌داند بلکه محتاج بفکر و تأمل نیز نمی‌داند، و ظاهر است که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵۵

چنین کسی بسیار کاری چند کند که باعث ضرر و زیان او باشد پس او را حزم و حذری نباشد و نسخه اوّل ظاهرترست.

۱۰۱۷

الحسود لا یسود.

حسود بزرگی و برتری نمی‌یابد، و این یا باعتبار این است که این خصلت بالخاصیّه این اثر کند، یا این که چون حقّ تعالی میدانند که اگر او را دستی باشد سعی کند در زوال نعمتهای زیردستان خود و از ایشان زایل کند باین سبب نگذارد که او بزرگ و سرکرده شود، یا باعتبار این است که او از راه حرصی که دارد در زایل کردن نعمت مردم گاهی کاری چند کند که در نظرها بسبب آنها خفیف و سبک گردد و از عرضه بزرگی و مهتری افتد.

۱۰۱۸

الفائت لا یعود.

چیزی که فوت شد و از دست رفت بر نمی‌گردد، یعنی کم است که برگردد پس آدمی دولت و نعمتی که داشته باشد باید پاس آن بدارد و کاری چند نکند که باعث زوال آن شود که دیگر برگشتن آن کم اتفاق افتد.

و ممکن است که مراد این باشد که وقت و فرصت طاعات و عبادات را نباید فوت کرد و از دست داد زیرا که از آنها هر چه فوت شود دیگر بر نمی‌گردد پس تدارک و تلافی آن نتوان کرد و وقت دیگر که بیاید آنچه در آن کرده شود از عبادات و طاعات بهره آن وقت است و تدارک گذشته نکند اگر آن را فوت نکرده بود نیز آنچه در این وقت بکند باز می‌توانست کرد پس آنچه در آن وقت از او فوت شده از دست او رفت و دیگر بر نمی‌گردد.

۱۰۱۹

المسألة مفتاح الفقر.

سؤال از خلق و خواستن چیزی از ایشان کلید فقر و پریشانی است یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵۶

هرگاه کسی با وجود عدم احتیاج سؤال کند و چیزی از مردم خواهد این معنی باعث این شود که فقیر و پریشان گردد و محتاج بطلب شود پس گوئیا آن کلیدی است که بآن در پریشانی بر روی این کس باز شود.

۱۰۲۰

اللجاج یعقب «۱» الضّرّ.

لجاج یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی کردن بر امر باطل از عقب آوردن زیان را یعنی سبب زیان و خسران دنیا و آخرت گردد.

۱۰۲۱

الاستشارة عين الهداية.

مشورت کردن عین هدایت است یعنی مشورت کردن با مردم و مصلحت دیدن در امور مهمه سبب رسیدن بصواب و سداد است یا سبب نمودن ایشان راه صواب را باو، پس گویا عین هدایت است یعنی رسیدن بمطلوب یا نمودن راهی که برساند بمطلوب.

۱۰۲۲

الصدق أفضل رواية.

راستی افزونتر روایتی است یعنی افضل مناقبی است که از کسی روایت و نقل شود، یا این که افضل محاسن روایت و حکایت راستی است، یا این که افضل روایات و حکایات آنست که راست باشد.

۱۰۲۳

العلم أشرف هداية.

دانش برترین هدایتی است، یعنی هدایت کننده یا مراد این است که هدایتی که از علم حاصل شود برترین هدایتی است و «هدایت» چنانکه مکرر مذکور شد رساندن بحق است، یا نمودن راه حق و غرض ترجیح هدایتی است که از راه علم و دانش باشد بر آنچه از راه تقلید و مانند آن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵۷

۱۰۲۴

الجنة أفضل غاية.

بهشت یعنی دخول در آن افزونتر غایتی است یعنی غرض و فایده یا انجام کار و عاقبتی، زیرا که بهتری آن از اغراض دنیویّه ظاهر است و سایر اغراض اخرویّه بر این مترتب می شود پس آن بهترین اغراض است و هیچ عاقبتی بآن نرسد، پس آمدی باید که سعی کند در آنچه وسیله آن شود.

۱۰۲۵

القدر يغلب الحذر.

قضا و قدر حق تعالی غالب می شود بر حذر این کس، این همان مضمون است که چند ورق قبل از این مذکور شد که «القدر يغلب الحاذر» و شرح آن شد پس حاجت باعاده نیست.

۱۰۲۶

الزمان يريك العبر.

روزگار می نماید بتو عبرتها و پندها، یعنی هر که را دیده بصیرتی باشد از مشاهده احوال روزگار و تغیرات و تبدلات و ترقیّات و تنزلات که در آن واقع شود و سایر آنچه رو می دهد او را پندها حاصل شود که سلوک بر وفق آنها صلاح حال و کار او باشد.

۱۰۲۷

الدنيا محلّ الغير.

دنیا محلّ حوادثی است تغییر دهنده اوضاع و احوال، پس هر که را حال خوش باشد بآن مغرور نشود و دست از اموری که باعث حفظ آن باشد مثل شکر حق تعالی و حسن سلوک با مردم و مانند آنها بر ندارد و هر که در سختی و تنگی باشد صبر کند و نومید نباشد بسا باشد که بزودی او را فرج و گشایشی رو نماید.

۱۰۲۸

العقل يوجب الحذر.

عقل و خرد واجب می سازد حذر را یعنی از آنچه باعث زیان و خسران او باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵۸

بحسب آخرت و همچنین در دنیا مگر این که در زیان دنیوی نفع اخروی باشد که تلافی آن کند.

۱۰۲۹

الهوة ضدّ العقل.

خواهش یعنی قوت شهوی که مبدأ خواهشهاست ضدّ عقل است و با عقل جمع نشود یعنی مقتضای هر یک منافی مقتضای آن دیگری است قوت شهوی آمدی را خواند به آن چه خواهش آن داشته باشد بی ملاحظه حسن و قبح آن و عقل مانع او باشد از قبائح، پس تابع هر دو نتوان بود، هر که تابع

عقل شود و عقل در او کامل و غالب باشد تابع قوت شهوی نگردد و دست از خواهشها بردارد، و در هر که قوت شهوی غالب باشد و عقل ناقص و مغلوب، دست از عقل بردارد و تابع خواهشها و هوسها باشد.

۱۰۳۰

العلم قاتل الجهل.

علم کشنده جهل است.

پوشیده نیست که بودن علم زایل کننده جهل و کشنده آن امریست ظاهر و محتاج بیان نیست مگر آنکه مراد به «علم» دانشی باشد که قطعی و از روی دلیل باشد و مراد این باشد که کشنده جهل و نادانی و زایل کننده آن بالکلیه دانشی است که از روی قطع و دلیل باشد و اما دانشی که از راه تقلید باشد یا از روی ظنّ باشد اگر چه فی الجمله جهل را زایل کند کشنده آن و زایل کننده آن بالکلیه نباشد باز جهل باقی است و بسا باشد که باز عود کند و کامل گردد زیرا که تقلید و ظنّ زایل تواند شد بخلاف علم قطعی که از روی دلیل باشد که دیگر زایل نشود.

۱۰۳۱

الغفلة ضدّ الحزم.

غفلت و بی خبری ضدّ حزم و دور اندیشی است و بآن جمع نشود هر که خواهد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۵۹

حزم و احتیاط در امور بکار برد باید پنبه غفلت از گوش برآرد و از هر چیز بقدر مقدور خبر گیرد تا در کاری که رو دهد حزم و دور اندیشی تواند کرد.

۱۰۳۲

العلم داعی الفهم.

علم دعوت کننده فهم است یعنی هر که را علم و دانشی باشد و لذت آنرا دریافته باشد علم او خواند او را بفهم یعنی بفهم و علم دیگر، و همچنین چون علوم را نهایتی نباشد پس عالم همیشه بتحصيل علم مشغول است چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که دو حریص اند که سیر نمی شوند یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم «۱».

۱۰۳۳

العقل مرکب العلم.

عقل و خرد مرکب علم و دانش است یعنی بی آن نمی باشد چنانکه مرکب بی راکب نباشد پس هر که را عقل و فطنت باشد کم است که علم و دانش تحصیل نکند.

۱۰۳۴

الصدق خیر مینی.

راستی خیری است بنا گذاشته شده و قرار داده شده، و ممکن است که بطریق اضافه خوانده شود [یعنی: خیر مینی] و معنی این باشد که بهترین بنا گذاشته شده است و در بعضی نسخه ها «مینی» بصیغه اسم فاعل از «انباء» بمعنی اخبار واقع شده و بنا بر این معنی این است که: راستی بهترین خبر دهنده است یعنی خبر دهنده راست بهترین خبر دهنده است، یا مراد این است که راستی در خبر بهترین محاسن خیر است، یا معنی این است که راستی بهترین خبر دهنده است از فضیلت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۰

و برتری، یا از سعادت و نیکیبختی یعنی دلالت راستگوئی بر آنها از سائر فضائل قوی تر است.

۱۰۳۵

الحیاء خلق مرضی.

شرم خصلتی است پسندیده.

۱۰۳۶

التّجارب علم مستفاد.

تجربه ها و آزمایشها علمی است فایده برده شده یعنی آدمی از هر تجربه علمی استفاده کند و ظاهر است که علم بی فایده نشود.

۱۰۳۷

الاعتبار یفید الرّشاد.

عبرت گرفتن و پند پذیرفتن فایده می بخشد رشاد را یعنی سبب این فایده شود و «رشاد» راه یافتن است یا رسیدن بمطلوب.

۱۰۳۸

الحسد ینشیء الکمد.

حسد پدید می‌آورد کمد را یعنی سبب و منشأ آن می‌گردد و «کمد» بفتح کاف و میم بمعنی تغییر رنگ و رفتن صفای آن است و اندوه شدید و مرضی که در دل باشد و حسد منشأ همه آنها می‌شود.

۱۰۳۹

الهمّ یدیب الجسد.

غم و اندوه می‌گدازد بدن را پس راه اندوه از برای امور باطله دنیا بخود نباید داد چنانکه مکرّر مذکور شد.

۱۰۴۰

النّیة أساس العمل.

نیت و قصد اصل بنای عمل است تا کسی آنرا خوب محکم نگرداند باین که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۱

خالص از برای رضا و خوشنودی حقّ تعالی باشد اعمال او محکم نباشد، و ممکن است که مراد این باشد که اصل بنای عمل نیت است همین که آن حاصل شد عمل بآسانی حاصل شود مانند عمارتی که پی‌های آن بلند شده باشد پس عمده این است که آدمی قصد خیر و نیت آن داشته باشد.

۱۰۴۱

الأجل حصاد الامل.

رسیدن وقت مرگ درودن «۱» امید است و همه امیدها بآن درو شود پس چیزی که هر لحظه احتمال آن باشد که درو شود چرا کسی گرفتار آن گردد و تعب و زحمت از برای آن کشد.

۱۰۴۲

الامل رفیق مونس.

امید رفیقی است انس دهنده یعنی آدمی را زود بخود انس دهد و چنان کند که از او جدا نتواند شد پس باید که راه آن بخود ندهد و اگر نه همیشه گرفتار آن باشد.

۱۰۴۳

التبذیر قرین مفلس.

اسراف و بی‌اندازه خرج کردن همراهی است پریشان و بی‌چیز یعنی از آن اصلاً نفعی باین کس نرسد یا چون سبب افلاس و پریشانی این کس گردد مجازاً آنرا مفلس فرموده‌اند.

۱۰۴۴

الوفاء حصن السؤدد.

وفا حصن بزرگی و مهتریت یعنی کسی که وفا بعهد و پیمان و وعدها کند بزرگی و مهتری او محفوظ ماند و گویا در حصنی است و «حصن» قلعه و هر موضع محکمی را گویند که رخنه در آن نتوان کرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۲

۱۰۴۵

الاخوان أفضل العدد.

برادران برترین آماده شده‌هاست یعنی از برای امداد و اعانت این کس در شدائد و سختیها و دفع ضرر دشمنان و اذیت اهل روزگار، و مراد برادران نسبی است یا همه دوستان.

۱۰۴۶

التقوی حصن المؤمن.

پرهیزگاری حصن مؤمن است و بمنزله حصار است از برای او که حفظ کند او را از آفات اخروی و بسیاری از دنیوی نیز.

۱۰۴۷

اللحظ رائد الفتن.

لحظ رائد فتنه‌ها است، «لحظ» نگاه بگوشه آخر چشم است یعنی آنکه بطرف گوش است و «رائد» کسی را گویند که صحرا نشینان در وقت کوچ پیش فرستند از برای طلب موضعی که آب و علفی داشته باشد و مراد این است که از نگاه حتی بگوشه چشم باید با خبر و بر حذر بود که آن بمنزله خبر آوری است از برای فتنه‌ها، و بسیار باشد که نگاه بگوشه چشمی فتنه‌ها را خبر کند که رو باین کس آورند که در دنیا و آخرت گرفتار آنها باشد.

۱۰۴۸

الهوی أسّ المحن.

هوی و هوس اصل بنای محنتهاست و اکثر محنتهای اخروی و دنیوی بر آن مترتب می‌شود.

۱۰۴۹

الحیاء تمام الکرّم.

شرم تمام نیکو کاری است زیرا که عمده شرم شرم از حقّ تعالی است و ظاهر است که کسی را که شرم از حقّ تعالی باشد عصیان او نکند و این تمام نیکو کاریست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۳

۱۰۵۰

الصّحة أفضل النّعم.

صحت بدن افضل نعمتها و افزونترین آنهاست.

۱۰۵۱

التّواضع سلّم الشّرف.

فروتنی نردبان شرف و برتری است یعنی فروتنی با خدای عزّ و جلّ و خلق این کس را بلند گرداند و بپایه شرف رساند پس گویا نردبانی است از برای آن.

۱۰۵۲

التّکبّر أسّ التّلف.

تکبر یعنی با خدای عزّ و جلّ و با خلق نیز اصل بنای تلف است یعنی تلف دین و دنیا نیز در اغلب اوقات.

۱۰۵۳

اللّئیم لا یستحیی.

لئیم یعنی بخیل یا هر بدکرداری شرم نمی‌کند، بخیلان و بعضی گنهکاران نه شرم از خدا کنند و نه از خلق، و بعضی دیگر شرم از خدا نکنند.

۱۰۵۴

العلم لا ینتهی.

علم و دانش بی‌پایان نمی‌رسد، هر چند آدمی در علوم ماهر باشد باز هر قدر فکر کند حقایق و معارفی بر او ظاهر گردد که مجهول او بوده چنانکه از بو ذر جمهر حکیم نقل کنند که کسی هفتاد مسئله از او پرسید و او در هر یک اعتراف بجهل و نادانی خود کرد سائل گفت که: تو بازای علم و حکمت هر سال مبلغهای خطیری از پادشاه می‌گیری و پایه معرفت تو این است؟! - جواب گفت که: آنچه من می‌گیرم بازای قدری یسیر است که می‌دانم، و اگر بازای آنها هم که نمی‌دانم بگمان این که می‌دانم بمن چیزی می‌دادند اگر تمام عالم را بمن می‌دادند وفا نمی‌کرد و کافی است شاهد بر این که علوم را پایانی نباشد این که حق تعالی بسید کائنات و اشرف ممکنات صلّی اللّٰه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۴

علیه و آله با آن همه علم و دانش آن حضرت امر کرده که بگو «ربّ زدنی علما» یعنی «ای پروردگار من زیاد کن مرا علمی» و از آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله روایت شده که فرموده که: هرگاه بباید بر من روزی که زیاد نکنم در آن علمی را که نزدیک گرداند مرا بسوی خدا پس برکت و میمنت ندهد خدا از برای من در طلوع آفتاب آن روز «۱».

۱۰۵۵

الحلم تمام العقل.

حلم تمام عقل است یعنی دلیل و نشان تمامی عقل و کمال آنست، یا چیز است که عقل بآن تامّ و کامل شود و عقلی که بی‌حلم باشد ناقص است.

۱۰۵۶

الصّدق کمال التّبل.

راستگویی کمال نبل است یعنی دلیل بر آن است یا نبل بآن کامل شود و بی- آن ناقص باشد و «نبل» چنانکه مکرر مذکور شد نجابت است یا ذکاء و تندی فطنت.

۱۰۵۷

العفو احسن الاحسان.

در گذشتن از گناه و تقصیر مردم بهترین احسان است و افضل افراد آن.

۱۰۵۸

الاحسان یسترقّ الانسان.

احسان بنده می‌گرداند آدمی را یعنی کسی را که احسان باو شود.

۱۰۵۹

الفتنة مقرونة بالعناء.

فتنه و آشوب همراه است با رنج و تعب یعنی سبب آن گردد پس فتنه انگیز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۵

نباید بود و در محلّ فتنه نباید ماند و در بعضی نسخه‌ها «القلنیة» بقاف و نون و یاء دو نقطه زیر واقع شده و بنا بر این معنی این است که ذخیره کردن مال و نگاهداشتن آن همراه است با رنج و تعب، پس هر که خواهد رنج نکشد خرج کند و نگاه ندارد.

۱۰۶۰

المحنة مقرونة بحبّ الدنيا.

محنت و رنج همراه است با حبّ دنیا و دوستی آن، یعنی دنیا البتّه سبب آن گردد پس کسی که آن را نخواهد باید که حبّ دنیا را از خود زائل کند.

۱۰۶۱

الهوى مطیة الفتن.

هوی و هوس مطیّه فتنه‌هاست «مطیّه» چنانکه مکرر مذکور شد شتر سواریست یا بار، و مراد این است که فتنه‌ها بر هوی و هوس سوار یا بار است پس راه آن بخود نباید داد تا از آنها محفوظ و مصون توان ماند.

۱۰۶۲

الدنيا دار المحن.

دنیا خانه محنتها و رنجهاست پس گرفتار آن نباید شد و بقدر مقدور از آن دوری باید گزید و توقع راحت و آسایش در آن نباید داشت.

۱۰۶۳

الطاعة عزّ المعسر.

اطاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی عزّت شخص سخت روزگار پریشان احوال است یعنی با آنکه اعسار و پریشانی سبب ذلّت و خواری این کس گردد در دنیا اطاعت و فرمان برداری حقّ تعالی جبران کند و باعث عزّت در دنیا نیز شود.

۱۰۶۴

الصدقة كنز الموسر.

صدقه دادن گنج توانگریست یعنی توانگر گنجی که بگذارد که کار او آید صدقه است نه گنج سیم و زر، یا مراد این است که صدقه گنجی است که توانگر تواند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۶

گذاشت و فقیر قادر بر آن نیست «۱».

۱۰۶۵

المقرّ بالذنوب تائب.

اقرار کننده بگناهان یا بگناه بنا بر نسخه «بالذنب» توبه کننده است یعنی کسی که اعتراف کند باین که گناه کار است و بد کرده همین توبه است.

و پوشیده نیست که در توبه از عصیان حقّ تعالی همین کافی نیست و باید که پشیمان باشد از آنچه کرده و دیگر قصد عصیان و عزم آن نداشته باشد پس این باید که محمول شود بر گناهان و تقصیرات که نسبت بدیگران باشد، و مراد این باشد که کسی که تقصیری و گناهی کرده باشد نسبت

بشخصی همین که اعتراف کند باین که بد کرده و تقصیر کرده باید که آن شخص عفو کند و از سر تقصیر او بگذرد، یا این که گوئیم که: اقرار بگناهان در درگاه حقّ تعالی نیز یک فردی از توبه است و بآن بعضی از گناهان محو شود هر چند توبه که محو کننده جمیع گناهان باشد نباشد و آن توبه باشد

که با پشیمانی و عدم عزم بر عصیان دیگر باشد، یا گوئیم که: مراد به «اقرار بگناهان» اقرار است که از صمیم قلب باشد بیدی و قبح آنها بر سبیل تحقیق و اقرار بر این نحو بی پشیمانی و عدم عزم بر عصیان دیگر نمی شود زیرا که اگر کسی پشیمان نباشد و باز عزم گناه داشته باشد در حقیقت آن را چندان بد و قبیح و گناه نمی داند و اعترافی کند که بزبان است یا بدل نیز اعترافی بحسب ظاهر، و چون خوب تأمل کند حقیقت اعتراف با او نباشد. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۷

۱۰۶۶

المغلوب بالحقّ غالب.

کسی که مغلوب باشد بحقی یعنی حقی را بغلبه و جور از او گرفته باشند غالب است یعنی در حقیقت غالب اوست و مغلوب آنکه بر او غالب شده، زیرا که حقّ تعالی او را عوضی بهتر دهد و از غالب انتقام کشد پس در واقع و نفس الامر آن غالب باشد و این مغلوب.

۱۰۶۷

الساعات تنقّص «۱» الاعمار.

ساعتها کم می گردانند عمرها را یعنی هر ساعتی از عمر می رود و کم می گرداند آن را پس قدر آنها باید دانست و بعثت صرف نباید کرد.

۱۰۶۸

الظلم یدمّر الدّیّار.

ستم هلاک و خراب میکند خانه ها را.

۱۰۶۹

التّوبه تستنزل الرّحمة.

توبه و بازگشت فرود می آورد رحمت و آمرزش را.

۱۰۷۰

الاصرار یجلب «۲» النّقمه.

اصرار و ایستادگی بر گناه می کشد مکافات و انتقام خدای عزّ و جلّ را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۸

۱۰۷۱

الطّاعة تستدرّ المثوبة.

فرمانبرداری حقّ تعالی فرو می ریزد ثواب و مزد پاداش نیک را.

۱۰۷۲

المعصية تجتلب العقوبة.

نافرمانی خدای عزّ و جلّ می کشد عقاب و جزای بد را.

۱۰۷۳

الغیبة جهد العاجز.

غیبت یعنی یاد کردن کسی بیدی غایبانه او جهد عاجز ناتوان است.

و «جهد» بفتح جیم و ضمّ آن و سکون هاء بمعنی طاقت و مشقّت هر دو آمده و بنا بر اوّل معنی این است که غیبت منتهای طاقت و توانائی کسی است که عاجز و فرو مانده باشد و منع و زجر آن شخص از بدی نتواند کرد بنا بر آن بغیبت دل خود را خوش کند، و بنا بر دویم معنی این است که غیبت تعب و مشقّتی است که عاجز ناتوان بخود گذارد و غیر عاجز آن را نقص خود داند و بر خود روا ندارد، و بر هر تقدیر مراد ذمّ غیبت است و این که آن نشان عجز و فروماندگی این کس است، پس کسی را که مردی و علوّ طبعی باشد نباید که بآن راضی شود و غرض بیان حکم شرعی آن نیست که از برای عاجز جایز است و از برای غیر آن جایز نیست بلکه حکم شرعی آن چنانکه قبل از این اشاره بآن شد این است که اگر غرض شرعی در آن داشته باشد مثل این که خبر باو برسد و باعث ترک او گردد در جائی که احتمال این معنی باشد جایز است و اگر نه جایز نیست مگر این که کسی فسقی را علانیه کند که غیبت او از آن راه مطلقا جایزست و بنا بر این ذمّ آن باید محمول شود بر ذمّ آن در صورتی که جایز نباشد، یا در صورت جواز نیز هر گاه رجحانی شرعا نداشته باشد و اما در صورتی که رجحانی شرعی داشته باشد مثل این که غرض ترک او باشد با وجود احتمال آن پس هر چند نشان عجز باشد باعتبار آن رجحان پسندیده و مستحسن گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۶۹

۱۰۷۴

الجنة مآل الفائز.

بهشت انجام کار فیروزمندست یعنی کسی که فیروزی یافته باشد بطاعت و فرمانبرداری حق تعالی.

۱۰۷۵

البشاشة حباله «۱» المودة.

بشاشت یعنی انبساط رو و شکفتگی آن دام دوستی است و دوستی مردم را بآن توان صید کرد.

۱۰۷۶

الانصاف يستديم المحبة.

بانصاف و عدل با مردم سلوک کردن دایم و پاینده دارد دوستی ایشان را.

۱۰۷۷

الحزم باجاله الرأي.

حزم و دور اندیشی بجولان دادن رأی و اندیشه است یعنی تفکر کردن و اندیشه هر طرف کردن تا يتأمل نیکو در مصالح و مفاسد هر احتمال آنچه صلاح حال باشد ظاهر گردد پس کسی که خواهد که دور اندیش و عاقبت بین باشد باید کاری را بی تأمل و تدبیر بلکه بی مصلحت و مشورت نیز نکند.

۱۰۷۸

اللجاج يفسد الرأي.

لجاجت فاسد میکند رأی و اندیشه را.

«لجاجت» چنانکه مکرر مذکور شد دشمنی کردن است با مردم یا ایستادگی زیاد بر سر قول و رأی خود کردن و خواستن که آن البته پیش رود، و بنا بر اول فاسد کردن آن رأی را باعتبار این است که خصومت و دشمنی با مردم سبب تشویش خاطر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۷۰

و تفرق بال گردد و ظاهر است که رأی و اندیشه با آن حال اکثر فاسد و باطل باشد و دیگر آنکه چنین کسی چندان خواهان غلبه بر دشمنان است که هر چه بخاطر او رسد که نفعی در آن باب داشته باشد آن را پسندد و راجح داند و تأمل در مفاسد آن نکند و رأی او بر آن قرار گیرد و چنین رایی اکثر فاسد بر آید، و همچنین هر که زیاد خواهان مطلبی باشد اعتمادی بر رأی و اندیشه او در آن باب نباشد بلکه رای و اندیشه کسی محلّ اعتماد باشد که او در آن باب محلی بطبع باشد و خواهش زیاد بطرفی نداشته باشد، و بنا بر معنی دویم فساد رأی او باعتبار این است که کسی که عادت او ایستادگی بر رأی و قول خود باشد هر چند ظاهر شود بر او فساد آن لجاجت کند و از رأی خود برنگردد و اندیشه‌های فاسد و تدبیرهای باطل کند از برای ترویج آن و از پیش بردن آن، و ممکن است که باعتبار این باشد که ایستادگی زیاد مطنّه این می‌شود که او را غرضی در آن باشد و این سبب این می‌شود که عمل برآی او نکند پس از این راه رای او را فاسد میکند یعنی بی اعتبار می‌گرداند.

۱۰۷۹

العجز يطمع الاعداء.

عجز و ناتوانی بطمع می‌اندازد دشمنان را، پس هر کس باندازه خود باید که سعی کند در این که عاجز دشمن نباشد و تهیّه اسباب دفع آن داشته باشد خصوصاً پادشاهان که ایشان را دشمن بسیار باشد همین که عجز یکی از ایشان ظاهر شود همه بطمع دفع او و انتزاع ملک از او افتند پس باید که همیشه لشکر و اسباب قتال و جدال ایشان آراسته و مهیّا باشد تا عاجز دشمنان نباشد و هر کسی از گوشه بهوای گرفتن ملک ایشان سر بر نیورد.

۱۰۸۰

الخلاف يهدم الآراء.

مخالفت و ناسازگاری خراب میکند رأیها و اندیشه‌ها را، یعنی هرگاه ارباب حلّ و عقد دولتی یا اصحاب هر مصلحت و مشورتی در پی مخالفت و

ناسازگاری با

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۷۱

یکدیگر باشند و با هم صاف و موافق نباشند این معنی خراب و باطل کند رأیها و اندیشه‌های ایشان را، زیرا که هر یک از ایشان که رایی اظهار کند هر چند همه صلاح و صواب دانند از برای مجرد مخالفت او تخطئه آن کنند و از برای آن مفاسد گویند و آخر الامر رأی بر امری قرار نگیرد و همه اینها خراب گردد و کار مختلّ و مهمل ماند پس اولیای هر دولتی و اصحاب هر مشورتی باید که با هم صاف و بی غشّ باشند تا هر رایی که بنظر ایشان صواب نماید بر آن اتفاق کنند و از برای اغراض خود مخالفت آن نکنند و در هدم آن نکوشند و چون این معنی در میانه اساطین سلطنتها و ارکان دولتهای عظیم کم اتفاق می‌افتد پس باید که در ایشان این رعایت شود که مردمی باشند خردمند دانا که اگر با یکدیگر صاف نباشند این را دانند که خیانت با صاحب دولت و نمک بحرامی او ثمره و نتیجه ندارد پس در مقام تدبیر ملک و انتظام امور مملکت او در آنچه صلاح و صواب باشد با یکدیگر

موافقت کنند و رأی نیکو و تدبیر لایق هر یک که گویند همه تحسین او کنند و در ترویج آن کوشند تا سلطنت و دولت او که همه بدولت او سربلندی یافته‌اند منتظم باشد و دشمنان در آن رخنه نتوانند کرد هر چند در غیر چنین امری با یکدیگر مخالفتی کنند که ضرری بصاحب ملک و دولت نرساند.

۱۰۸۱

الرأی بتحصین الاسرار.

رأی و اندیشه بمحکم نگاه داشتن سرّها است یعنی رأی و تدبیر خصوصاً در حربها و جنگها و امثال آنها وقتی سودمند افتد که در هر باب آنچه سرّ باشد و باید پنهان داشت محکم نگاه دارند و کسی بر آن مطلع نشود که همین که غیری مطلع شد زود فاش شود و خبر بدشمنان رسد و علاج و چاره آن کنند و آن رأی و تدبیر مفید نیفتد.

۱۰۸۲

الاذاعة شيمه الاغيار.

فاش کردن سرّ خصلت اغیار است یعنی آشنا و دوست کسی باید که سرّ او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۷۲

نگاهدارد و فاش نکند، هر که فاش کند او در حقیقت با این کس آشنا و دوست نیست بلکه از اغیار و بیگانگان است، و ممکن است که مراد این باشد که خصلت هر که غیر این کس باشد و غالب حال ایشان این است که سرّ را فاش کنند پس اگر کسی خواهد که سرّ او فاش نشود باید بقدر مقدور بغیر خود اظهار نکند چنانکه مشهور است «کلّ سرّ جاور الاثنین شاع» «۱» یعنی «هر سرّی که تجاوز کند از دو تا شایع گردد» و بعضی از اکابر گفته‌اند: «المراد بالاثنین لشفنان» یعنی مراد به «دو تا» دو لب است نه دو کس.

۱۰۸۳

اضاعة الفرصة غصة.

ضایع کردن فرصت غصّه است «غصّه» چیزی است که در گلو ماند و فرو نتوان برد یعنی هر که فرصت را ضایع کند بعد از آنکه خبردار شود آن غصّه باشد در گلو او که علاج نتواند کرد و همیشه در حسرت و ندامت آن باشد.

۱۰۸۴

اوقات السرور خلسة «۲».

زمانهای شادی ربودنی است یعنی بقدر ربودن چیزی است، یا این که زود ربوده شود و بر هر تقدیر مراد این است که سرور و شادی دنیا را ثبات و بقائی نباشد پس توقع آن نباید داشت و حریص در طلب آن نباید بود و هر که را رو دهد بآن مغرور نشود.

۱۰۸۵

الغالب بالشر مغلوب.

غلبه کننده ببدی مغلوب است یعنی کسی که غلبه کند بر کسی برساندن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۷۳

شرّی با او در حقیقت مغلوب شده و مغلوب غالب شده بر او، زیرا که از برای مغلوب ثواب و عوض خیر باشد در آخرت و گاهی در دنیا نیز و از برای غالب وبال و نکال اخروی و گاهی دنیوی نیز.

۱۰۸۶

المحارب للحق محروب.

جنگ کننده از برای گرفتن حقّ کسی و بردن آن بظلم غارت کرده شده است یعنی در حقیقت ضرر باو رسیده و او تهی دست و بی چیز مانده نه صاحب حقّ زیرا که عوض حقّ او و زیاده بر آن باو خواهد رسید در آخرت و گاهی در دنیا نیز.

۱۰۸۷

القلب مصحف الفكر.

دل مصحف فکرس است یعنی آنچه بفکر دانسته شود باید در آنجا نوشته شود و ثبت شود تا در خاطر باشد.

۱۰۸۸

النعم تدوم بالشکر.

نعمتها دائمی و پاینده می ماند بشکر و سپاس حقّ تعالی.

۱۰۸۹

الولايات مضامير الرجال.

امارتها و حکومتها میدانهای مردان است که در آنها معلوم می شود هنر و بی هنری هر مردی و مرتبه او در وقوف و رشد و کاردانی و عدل و دادرسی و بی طمعی و مقابلات آنها.

۱۰۹۰

الاعمال تستقیم بالعمال.

کارها راست می شود بکارگزاران، یعنی مردم بزرگ کارهای ایشان راست نمی شود مگر بکارگزاران، و میسر نیست ایشان را رسیدن بهمه کارها، پس باید که سعی و اهتمام کنند در تحصیل کارگزاران امین معتمد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۷۴

۱۰۹۱

الیأس یعزّ الاسیر.

نومیدی عزیز می گرداند اسیر را، یعنی کسی که اسیر و گرفتار طمع باشد هرگاه قطع طمع کند و خود را نومید از خلق گرداند عزیز گردد و از مذلت و خواری که داشت برآید.

۱۰۹۲

الطمع یذلّ الامیر.

طمع خوار می گرداند امیر و فرمانفرما را.

۱۰۹۳

الستخاء یکسب الحمد.

سختاوت وجود سبب مدح و ستایش مردم گردد.

۱۰۹۴

العفو یوجب المجد.

در گذشتن از گناه و تقصیر مردم موجب مجد و بزرگی می گردد.

۱۰۹۵

الامامة نظام الامّة.

امامت و پیشوائی نظام امت است یعنی تعیین هر امت و قومی امام و پیشوائی از برای خود باعث نظام احوال و انتظام امور ایشان می گردد، چه ظاهر است که هیچ جمعیتی بی فرمانفرمائی که همه مطیع و منقاد او باشند و از سجن و صلاح او تجاوز نمایند خواه عادل و خواه جائر منتظم نتواند شد و اگر نه هر یک بر وفق هوی و هوس خود سلوک نمایند و در اندک فرصتی هرج و مرج شود و همه پراکنده و متفرق شوند پس باید که فرمانفرمائی باشد که همه از او ترس و بیم داشته باشند و از خوف او تعدی زیاد نکنند و هر چند او ظالم باشد و جود او بهتر است از این که در اصل حاکمی نباشد چه ظلم یک کس هر چه باشد برابری با مفاسد هرج و مرج نکند، و بر تقدیری که با یکدیگر بعدل و انصاف سلوک نمایند معلوم است که هر قومی که حاکمی نداشته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۷۵

باشند و در ظلّ حمایت فرمانفرمائی نباشند از اطراف و اکناف قصد تاراج و غارت ایشان کنند و معارضه و مقابله با ایشان بی حاکم و فرمانفرما صورت نیندد.

و ممکن است که مراد به «امامت» مطلق پیشوائی و فرمانفرمائی نباشد بلکه پیشوائی باشد که از جانب حقّ تعالی باشد چنانکه در اعتقاد بامامت که یکی از اصول دین است باین معنی است و بودن «امامت» باین معنی و اطاعت چنین امامی سبب نظام احوال کلّ امت محتاج بیان نیست چه فوایدی که بر وجود مطلق پادشاه مترتب می شود بر وجود او با بلوغ و اکمل وجهی مترتب گردد و با وجود آن باعث رواج ملت بیضاء و شریعت غرّاً و تشیید قواعد و ارکان و تهذیب شرایع و احکام آن گردد پس اطاعت او منتج سعادت دنیوی و اخروی باشد این است که علماء شیعه نصب امام را بر خدای عزّ و جلّ واجب می دانند و استدلال میکنند بر آن باین که آن لطف است یعنی امریست که سبب نزدیکی مکلفین بطاعت و دوری ایشان از معصیت می گردد و «لطف» باین معنی بر حقّ تعالی واجب است چنانکه بتفصیل در کتب اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مذکور است.

۱۰۹۶

الطاعة تعظیم الامامة.

طاعت و فرمانبرداری تعظیم امامت است و بزرگ شمردن آن، اگر مراد به «امامت» پیشوائی باشد که از جانب حقّ تعالی باشد ظاهر است که تعظیم این منصب و بزرگ شمردن آن و همچنین تعظیم امام و اعتقاد بزرگی او فرد عمده طاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی است بلکه آن عین معنی ایمان

است و هیچ طاعتی و عبادتی بی - آن مقبول نیست چنانکه احادیث در آن باب متواتر است و اگر مراد مطلق پیشوائی و فرمانفرمائی باشد مراد بتعظیم امامت تعظیم امام است و «بودن تعظیم هر فرمانفرمائی از جمله طاعت و فرمانبرداری حق تعالی» باعتبار این است که بسبب آن دفع اذیت و ضرر او از این کس شود و اگر منافی آن بعمل آید مظنه ضرر است پس بآن اعتبار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۷۶

تعظیم هر فرمانفرمائی خواه مسلمان و خواه کافر طاعت است، و اگر مؤمن باشد و حمایت و حراست مؤمنین کند، ظاهر است که تعظیم او و دعای او طاعتی است عظیم، زیرا که وجود چنین فرمانفرمائی خیر محض و محض خیر است و نفعی است عام از برای مؤمنین که بر وجود هیچ مؤمنی آن نفع مترتب نتواند شد بلکه اگر مؤمن هم نباشد اما حفظ و حراست مؤمنین کند و اگر او نباشد مظنه تسلط ظالمی بر مؤمنین باشد دور نیست که تعظیم و دعای او از آن راه خوب و طاعت باشد.

و در حدیث وارد شده که وقتی که نمود حضرت ابراهیم علی نبینا «۱» و علیه الصلاة.

و السلام را از ملک خود بیرون کرد و آن حضرت بملک پادشاه دیگر عراده نام رسید و حکایت آن طولی دارد بعد از آنکه از ملک او نیز بیرون می‌رفت بطرف شام عراده بمشایعت آن حضرت بیرون آمد و با آنکه کافر بود چون معجزه از آن حضرت مشاهده کرده بود از برای تعظیم آن حضرت در عقب آن حضرت می‌رفت پس وحی رسید بآن حضرت که بایست و پیشاپیش این جبار متسلط مرو و او را پیش کن و تو از عقب او برو پس بدرستی که او سلطنت دارد و ناچار است از سلطنتی در زمین نیکوکار یا بد - کردار، پس آن حضرت ایستاد و فرمود بپادشاه که: پیش برو بدرستی که پروردگار من وحی فرستاد بسوی من در این ساعت که تعظیم کنم ترا و مقدم دارم پیشاپیش خود، و بروم عقب تو از برای اجلال تو. و هرگاه مثل حضرت ابراهیم پیغمبری عظیم الشان باید که تعظیم پادشاه کافری بکند و پیشاپیش او نرود پس دیگران و پادشاهان بر آن قیاس خواهد شد.

۱۰۹۷

الدتیا دار المحنة.

دنیا خانه رنج و محنت است چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۹۸

الهوی مطیة الفتنة.

هوی و هوس مطیة و شتر سواری یا بار فتنه و آشوب است چنانکه مکرر مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۷۷

۱۰۹۹

العفو أحسن الانتصار.

درگذشتن از گناه و تقصیر مردم بهترین انتقام است زیرا که خجالت و انفعال که گنه‌کار در آن وقت کشد اگر او را اندک غیرتی باشد بس باشد از برای آزار او و با وجود آن سبب اجر و ثواب و مدح و ذکر خیر این کس می‌گردد پس چه انتقام باین می‌رسد؟!

۱۱۰۰

الباطل یزل براکبه.

باطل می‌لغزاند سوار خود را یعنی می‌اندازد او را.

۱۱۰۱

الظلم یردی صاحبه.

ستم هلاک می‌گرداند صاحب خود را، یعنی در آخرت و گاهی در دنیا نیز، یا معنی این است که می‌اندازد صاحب خود را یعنی در هلاکت موافق معنی اول، یا از علو مرتبه و عزت بیستی و خواری.

۱۱۰۲

الکرم حسن الاضطبار.

نیکوئی خوبی صبر است یعنی از افراد عمده نیکوئی این است که کسی در مصائب و نوائب صبر نیکو داشته باشد و اصلا جزع نکند.

۱۱۰۳

الحزم شدة الاستظهار.

حزم و دور اندیشی شدت و سختی استظهار است، «استظهار» در اصل بمعنی یاری جستن و پشت خود را قوی کردن است و بآن اعتبار استعمال می‌شود در احتیاط کردن در هر کاری تا این که خاطر او جمع شود و از مفسده آن ایمن گردد، و مراد این است که حزم این است که این کس در هر کار کمال استظهار و نهایت احتیاط بعمل آورد و تا خاطر خود را از آن جمع نکند مرتکب آن نگردد، و همچنین در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۷۸

دقت کردن آنچه اهمی بآن باشد مثل طاعات و عبادات و امور مهمه دنیا نیز کمال احتیاط بجا آورد که بر وجهی که باید بعمل آید و خطائی در آن نشود.

۱۱۰۴

التَّجْرِبَةُ ثَمَرُ الْعِتَابِ.

تجربه و آزمایش میوه دهد عبرت گرفتن را، یعنی میوه و فایده تجربه این است که آدمی عبرت گیرد از آن و از هر چه ضرر دیده دیگر مرتکب مثل آن نگردد چنانکه در حدیث وارد شده «لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین» گزیده نمی شود مؤمن از سوراخی دو مرتبه» یعنی از هر چه گزیده شد از آن دیگر ارتکاب مثل آن نکند پس دو بار از یک راه گزیده نشود.

۱۱۰۵

العزّ ادراک الانتصار.

عزت و غلبه دریافتن انتقام است یعنی همین که کسی رسید باین که انتقام تواند کشید همین کافی است در عزت و غلبه او، و حاجت نیست که انتقام بکشد بلکه اولی عفو و در گذشتن است چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۱۰۶

القناعة رأس الغنى.

قناعت سرمایه توانگریست، و بآن توانگری دنیا و آخرت توان بدست آورد.

۱۱۰۷

الورع أساس التقوى.

ورع اصل بنای تقوی است، پوشیده نیست که ورع و تقوی هر دو بمعنی پرهیزگاری است یا ورع بمعنی پرهیزگاری است و «تقوی» بمعنی خوف و ترس از حقّ تعالی و بر هر تقدیر ورع را اساس تقوی گفتن مشکل است بلکه بنا بر اول هر دو بیک معنی‌اند، و بنا بر دویم تقوی اساس ورع باشد مگر این که از راه مبالغه فایده چیزی را اساس آن گویند بنا بر آن ورع را که فایده تقوی بمعنی دویم است اساس آن توان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۷۹

گفت، یا این که مراد این باشد که ورع اساس بقای تقوی بمعنی دویم است و موجب ثبات آن است، و همین که کسی خلاف پرهیزگاری بعمل آورد و مرتکب نامشروعی شد خوف حقّ تعالی از دل او برود و دیگر در محرمات بی‌پاک شود و مدار او بر ارتکاب آنها گردد، پس باید بهیچ وجه راه خلاف ورع بخود نداد، یا این که مراد به «ورع» خصوص پرهیزگاری از افعال حرام باشد و مراد این باشد که این معنی اصل بنای تقوی است بمعنی پرهیزگاری حقیقی که شامل امتثال اوامر و ترک مناهای همه باشد.

۱۱۰۷

الحرص یزری بالمرؤة.

حرص عیبناک می‌گرداند مروّت و مردی را.

۱۱۰۸

الملل یفسد الأخوة.

آزرده کردن باطل میکند برادری را، یعنی هر چند کسی برادر نسبی کسی باشد یا دوست و برادر معنوی باید که او را آزرده نکرد که آزرده‌گی فاسد و باطل کند برادری را پس نتوان از راه اعتماد بر برادری کسی کردن که باعث آزرده‌گی او شود و در بعضی نسخه‌ها «الملک» واقع شده یعنی پادشاهی و بنا بر این معنی است که پادشاهی فاسد کند برادری را یعنی پادشاه رعایت برادری و دوستی نکند بلکه باندک تقصیری همه را فراموش کند و غضب کند پس کسی هر چند با پادشاه در مرتبه برادری و دوستی باشد باید که تکیه بر آن نکند و در خدمات او راه مساهله و تقصیر بخود ندهد.

و ممکن است که مراد این باشد که در باب پادشاهی و بر سر آن دیگر کسی رعایت برادری و دوستی نکند پس در حفظ و حراست ملک و مملکت اعتماد بر آن نتوان کرد پادشاه هر چند پادشاه دیگر با او دوست و برادر باشد باید که از او بر حذر باشد و ضبط ملک خود نماید و اعتماد بر این نکند که فلان با ما دوست و برادر است متعرض ملک ما نخواهد شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۸۰

۱۱۰۹

العزلة حسن التقوی.

عزلت و گوشه گیری نیکوئی پرهیزگاری است یعنی این است که آدمی پرهیزگاری نیکو داشته باشد و از محرّمات کناره کند و گوشه گیرد و با مردم آمیزش نکند، و ممکن است که مراد این باشد که عزلت حسن پرهیزگاری است یعنی سبب زیادتی حسن آن گردد و بنا بر این باید که محمول شود بر عزلت از مردم بد و جمعی که مظنه این باشد که اختلاط و آمیزش ایشان رخنه در پرهیزگاری این کس کند نه عزلت از همه مردم زیرا که آن خوبی ندارد بلکه مذموم است چنانکه قبل از این بیان شد.

و در بعضی نسخه‌ها «حصن» بصاد واقع شده و بنا بر این معنی این است که عزلت قلعه و حصار پرهیزگاری است یعنی حصاری است از برای حفظ پرهیزگاری که بآن آفتی نرسد و بنا بر این نیز باید بر عزلت از بعضی مردم حمل شود.

۱۱۱۰

الدنيا غنیمة الحمقى.

دنیا غنیمت کم خردان است یعنی ایشان آن را غنیمت شمارند و آنرا نفعی عظیم دانند و کسی را که بصیرتی باشد در نظر او بسیار سهل و خوار باشد مگر این که وسیله تحصیل سعادت اخروی گردد که بآن اعتبار غنیمت توان شمرد نهایت در آن صورت در حقیقت باز دنیا غنیمت نیست بلکه «۱» آخرتی است که بسبب صرف دنیا و گذشتن از آن حاصل شود.

۱۱۱۱

الحليم من احتمال اخوانه.

حلیم کسی است که بردارد برادران خود را یعنی متحمل سلوکه‌های بد ایشان باشد و در مقام انتقام بر نیاید، یا متحمل اخراجات و مؤنات بیچارگان و مضطّرّان ایشان گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۸۱

۱۱۱۲

الكاظم من امان أضعافه.

فرو برنده خشم کسی است که میرانده باشد و زایل کرده باشد کینه‌های خود را یعنی همین که در وقت خشم بر کسی فرو برد آنرا و انتقام نکشد کافی نیست بلکه باید که کینه او را نیز در دل نگیرد و در باطن با اوصاف باشد چنانکه اگر ضرری باو برسد مسرور نگردد و احسانی که باو و امثال او میکرد باین سبب ترک نکند و مراد این است که فرد کامل فرو برنده خشم این است، نه این که مجرد انتقام نکشیدن در اصل فضیلتی ندارد.

۱۱۱۳

العاقل من احرز أمره.

خردمند کسی است که محکم کرده باشد کار خود را، یعنی همه مهمّات اخروی و دنیوی خود را.

۱۱۱۴

الجاهل من جهل قدره.

نادان کسی است که نداند قدر و پایه خود را، و کاری چند کند که باعث خفت و ذلت او باشد، یا مرتبه از برای خود قرار دهد که رتبه آنرا نداشته باشد.

۱۱۱۵

الصدق صلاح کلّ شيء.

راستی صلاح هر چیزی است و در هر باب کسی که راستی پیش آورد کار او بصلاح آید. «۱»

۱۱۱۶

الكذب فساد کلّ شيء.

دروغ فساد هر چیزی است و هیچ کاری بسبب دروغ صلاح نیابد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۸۲

پوشیده نیست که این باید تخصیص داده شود بدروغی که شرعا حرام باشد زیرا که دروغی که در شرع تجویز شده باشد البته متضمّن صلاحی باشد و اگر نه تجویز آن قبیح خواهد بود و دروغی که در شرع تجویز شده دروغی است که از برای اصلاح میانه مردم باشد چنانکه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که فرموده که: کلام سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میانه مردم، کسی گفت بآن حضرت که: بگردم فدای تو، چیست اصلاح میانه مردم؟- فرمود که: تسمع من الرجل کلاما تبّله فتخبث نفسه فتلقاه فتقول: سمعت من فلان قال فیک من الخیر کذا و کذا خلاف ما سمعته منه، یعنی می‌شنوی از مردی کلامی که برسانی یعنی بکسی پس فاسد کنی نفس او را پس ملاقات میکنی تو او را

پس میگوئی شنیدم من از فلان که گفت در باره تو از خیر چنین و چنینی خلاف آنچه شنیده بودی از آن و حاصل کلام این است که کسی بتو پیغامهای درستی می‌دهد که بکسی بگوئی و برنجانی و آزرده سازی او را و تو از برای اصلاح میانه ایشان خلاف آن را باو میگوئی و میگوئی او در باره تو از خیر چنین و چنینی می‌گفت.

و در بعضی نسخه‌ها «بسمع» بیای دو نقطه در زیر واقع شده و بنا بر این «تبلیغه» باید «یبلغه» بیای دو نقطه در زیر از باب «ینصر» باشد پس معنی کلام این می‌شود که:

می‌شنود یعنی کسی از مردی کلامی که می‌رسد باو یعنی می‌شنود باین نحو که می‌رسد باو که آن مرد در باره تو چنین گفت پس آزرده می‌شود و می‌رنجد از او بجان پس تو ملاقات میکنی آن کس را و میگوئی که: من شنیدم از فلان یعنی آن مرد مذکور که گفت در باره تو از خیر چنین و چنینی، خلاف آنچه تو شنیده از او یعنی خلاف آنچه رسیده بتو که او گفته یعنی تو از برای اصلاح میانه ایشان میگوئی که آنچه بتو نقل کرده‌اند که او گفته غلط است و من خلاف آن را از او شنیده‌ام که مدح تو میکرد.

و روایت شده نیز از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: اصلاح کننده کذاب نیست و لفظ «کذاب» که صیغه مبالغه است ظاهرا اشاره باین باشد که هر چند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۸۳

از برای اصلاح دروغ بسیار بگوید کذاب نباشد.

و روایت شده از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: نیست دروغی بر اصلاح کننده، بعد از آن خواند این آیه کریمه را اَيَّتْهَا الْعَبْرُ اِنْتُمْ لَسَارِقُونَ بعد از آن فرمود که: و الله که ایشان دزدی نکرده بودند و او دروغ نگفته بود بعد از آن خواند این آیه کریمه را بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْتَلَوْهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ بعد از آن فرمود که: و الله که آنها یعنی بتان نکرده بودند آن را و او دروغ نگفته بود.

(توضیح این حدیث شریف این است که) استشهد شده بر این که دروغ بر اصلاح کننده نمی‌باشد بدو آیه کریمه که یکی در حکایت حضرت یوسف علیه السلام وارد شده و یکی در حکایت حضرت ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه و استشهد بآیه اول باعتبار این است که منادی حضرت یوسف علیه السلام بامر آن حضرت آمد نزد قافله برادران آن حضرت و ندا کرد که: ای مردم قافله بدرستی که شما دزدانید، با آنکه ایشان دزدی نکرده بودند و او دروغ نگفته بود و وجه این بود که آن از برای اصلاح بود و با قصد اصلاح دروغ نباشد و مجمل حکایت این است که حضرت یوسف علیه السلام صلاح در این دیده بود که بنیامین برادر خود را از برادران دیگر بگیرد و پیش خود نگاه دارد و این ممکن نبود مگر باین نحو که حجتی بر ایشان تمام شود که منازعه نتوانند کرد پس چاره کار را در این دیدند که یک چیزی در میان اسباب برادر خود بنیامین پنهان کنند و بعد از آن چنین ظاهر سازند که او دزدیده و چون حکم در شریعت آل - یعقوب علیه السلام این بود که هر که دزدی کند دزد را یک سال ببندگی نگاه دارند بنا بر این ایشان را بمذهب خود الزام کنند و بنیامین را از ایشان بگیرند که او شرعا باید یک سال در بندگی باشد پس چنان کردند و مشربه پادشاه را در میان اسباب بنیامین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۸۴

پنهان کردند و آن مشربه بود که بقدر صاعی بود که بآن کیل هم می‌کردند و بعضی گفته‌اند که: از قبیل سطلی بود که چارواها را بآن آب می‌دادند و صاع هم بود و از طلا بود یا نقره بنا بر اختلاف مفسرین و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده که: آن طاسی بود که از آن پادشاه آب می‌خورد و از حضرت صادق صلوات الله علیه که: قدحی بود از طلا و صاع حضرت یوسف بود که هرگاه می‌خواست چیزی را کیل کند بآن کیل میکرد و بعد از آن منادی آمد ببیش قافله ایشان و ندا کرد که «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ» ای قافله بدرستی که شما هر آینه دزدانید ایشان گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟- گفتند که: صاع ملک را نمی‌بابیم و از برای هر که بیاورد آن را یک خروار شتری طعام است یعنی بجعله او داده می‌شود، ایشان قسم خوردند که شما می‌دانید که ما نیامده‌ایم از برای این که فساد کنیم در زمین و ما نبوده‌ایم دزدان، پس گفتند بایشان که: چه چیز است سزای آن اگر شما دروغ گوئید؟- گفتند که: جزای آن این است که هر که یافت شود آن در میان بار او پس آن شخص خودش سزای آنست یعنی باید که او را ببندگی گرفت چنانکه شریعت آل یعقوب (ع) بود پس ابتدا کرد آن منادی و بعضی گفته‌اند که: این معنی بعد از برگرداندن ایشان بود بخدمت حضرت یوسف (ع) و آن حضرت خود ابتدا کرد بکاویدن ظروف «۱» برادران دیگر غیر بنیامین تا این که مظنه تهمت نشود و بعد از آن آن را بیرون آورد از میان ظرف بنیامین و او را نگاه داشتند، تا آخر حکایت.

پوشیده نیست که ظاهر این حدیث شریف این است که آن دروغ چون از برای مصلحتی بود جایز بود و علما در توجیه آن وجوه دیگر نیز گفته‌اند:

اول - آنکه این ندا بامر حضرت یوسف (ع) نبوده بلکه ایشان از پیش خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۲۸۵

این ندا کرده بودند چون دیدند که صاع پیدا نیست گمان کرده بودند که ایشان دزدیده‌اند و منادی چنین ندا کرده بود و کسی که تأمل در آیات کریمه کند داند که این وجه خالی از بعدی نیست.

دویم- آنکه این بعنوان توره بود و مراد این نبود که شما صاع را دزدیده‌اند بلکه این که حضرت یوسف را دزدیده‌اید چنانکه از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما نیز روایت شده و کلام را هرگاه معنی راستی باشد دروغ نیست هر چند دیگران معنی دروغی از آن بفهمند. سیم- آنکه کلام خبر نبود بلکه بر سبیل استفهام و استفسار بود که: آیا شما دزدانید؟ و بنا بر این صدق و کذبی در آن نباشد، و مؤید این است این که در مصحف ابن مسعود «أئنکم» با همزه استفهام واقع شده و ایضا ظاهر قول ایشان که نمی‌یابیم صواع پادشاه را و هر که بیاورد فلان می‌دهیم اشعاری دارد باین که کلام سابق بر سبیل استفسار بوده و بر سبیل خبر نبوده، و ممکن است که تصریح نکردن باستفهام نیز از برای توره باشد و غرض این باشد که ایشان خبر بفهمند تا راضی شوند بتفحص بارهای ایشان و الله تعالی یعلم.

و اما آیه کریمه دویم پس استشهاد بآن باعتبار این است که چون حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلاة والسلام بتنهائی را که عم و قوم او عبارت آنها می‌کردند شکست و خورد کرد و ایشان بعد از این که مطلع شدند بر آن تفحص می‌کردند که کرده باشد این را؟ و جمعی گفتند که: ما شنیدیم که: ابراهیم آنها را ببدی یاد بآلهه یعنی می‌کرد، آن حضرت را آوردند و از او پرسیدند که ای ابراهیم آیا تو کرده این کار را بآلهه یعنی إلهان؟- آن حضرت فرمود: قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا، یعنی بلکه کرده است آنرا بزرگ آنها این یعنی اشاره بآن بت که از همه بزرگتر بود کرد و فرمود که: بلکه این کرده است پس پرسید از آنها اگر ایشان حرف می‌زنند پس ایشان فکری شدند و تأمل کردند و یافتند که ایشان خود ظالم و گمراهند و دانستند که چیزی که حرف نتواند زد و نتواند گفت: که کرده، خدا نتواند بود، و با

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۸۶

وجود آن باز بر سر مجادله رفتند و گفتند که: هر آینه تو بتحقیق می‌دانی که اینها حرف نمی‌زنند پس چگونه امر میکنی پرسیدن از آنها؟- آن حضرت فرمود: آیا پس شما عبادت می‌کنید چیزی را که نفعی بشما نمی‌رساند و ضرری نمی‌کند آفت از برای شما و از برای آنچه عبادت می‌کنید بغیر خدا! آیا نمی‌باید شما قبح کار خود را؟! و با وجود همه این مراتب و ظهور فساد طریقه ایشان باز ایستادگی کردند بر کفر خود و گفتند که: بسوزانید این را و یاری کنید آلهه خود را تا این که حق تعالی آتش را بر او سرد و سلامتی گردانید و مناط استشهاد در این حدیث شریف قول آن حضرت است که فرمود «بلکه کرده است آنرا بزرگ آنها» زیرا که آن چنین نبوده. نهایت چون مصلحت شرعی در این قول بوده و بآن حجّت بر ایشان تمام می‌شد اگر مباحته و عناد نمی‌کردند بنا بر این آن حضرت آن را فرمود.

و علما در توجیه این نیز وجوه دیگر گفته‌اند:

یکی- این که این بر سبیل الزام است و اجرای کلام بنا بر اعتقاد ایشان و مراد این نیست که در واقع او کرده تا دروغ باشد بلکه مراد این است که بنا بر آنچه شما اعتقاد دارید که اینها آلهه‌اند شاید که بزرگ آنها کرده باشد این را پس پرسید از ایشان و بنا بر این شائبه کذبی در آن نیست. دویم- این که آن بت بزرگ را ایشان تعظیم و توقیر زیاد می‌کردند و این سبب زیادی خشم آن حضرت بر آنها شد و باعث این شد که آنها را شکست پس آن بزرگ سبب شکستن آنها بوده و بآن اعتبار اسناد شکستن بآن شده و اسناد فعل بسبب امری است شایع و متعارف.

سیم- این که این بر سبیل توره بوده و کلام را محمل صحیحی بغیر ظاهر آن باشد که قصد آن شده باین نحو که «کبیرهم» فاعل «فعله» نباشد بلکه فاعل آن محذوف باشد «و کبیرهم هذا» ابتدای کلامی باشد و معنی این باشد که بلکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۸۷

کرده است آنرا آنکه کرده است، و بعد از آن فرموده‌اند که: بزرگ آنها این است پس پرسید از آنها اگر حرف می‌زنند و موافق این است آنچه نقل کرده‌اند از کسانی که وقف می‌کرده بر «فعله» و یا باین نحو که «کبیرهم» فاعل «فعله» باشد و «هذا» ابتدای کلامی باشد و مراد بکبیر آنها بت بزرگ نباشد بلکه آن حضرت خود مراد باشد باعتبار این که آدمی از هر بتی بزرگتر است و معنی کلام چنین شود که بلکه کرده است این را بزرگ آنها که من باشم و موافق این احتمال است آنچه نقل کرده‌اند از بعضی قراء که وقف می‌کرده بر «کبیرهم» و معنی «هذا» تا آخر این باشد که این معنی پرسید آن را از ایشان اگر حرف می‌زنند، یا «هذا» جمله علیحده باشد و تقدیری خواهد یعنی «هذا هکذا این چنین است» یا «خذ هذا فراگیر این را» یا «علم هذا بدان این را» یا «هذا» جمله تمامی باشد و تقدیری نخواهد باین نحو که «ها» حرف تنبیه باشد و «ذا» اسم اشاره باشد یعنی متنبّه و آگاه شو این راه، و بر هر تقدیر «فاسئلوهم» جمله علیحده باشد که بعد از آن فرموده باشد که: پرسید از ایشان اگر حرف می‌زنند، و ممکن است نیز که «هذا» تتمّه سابق باشد و اشاره بذات مقدّس خود فرموده باشند یعنی بلکه کرده است آنرا بزرگ آنها این یعنی من، و پوشیده نیست که بنا بر این احتمالات که مراد به «کبیرهم» آن حضرت خود باشد لفظ «بل» که از برای اضراب از سابق است و معنی آن این است که چنان نیست بلکه چنین است محتاج بتوجیهی است زیرا که سؤال ایشان این بود که: آیا تو کرده؟

و هرگاه مراد آن حضرت این باشد که من کرده‌ام اضراب از آن نشده بلکه تصدیق آن فرموده‌اند پس لفظ «بل» هر چند بنا بر معنی ظاهر صحیح است بنا بر معنی مراد درست نمی‌شود و ظاهر این است که در توره باید همه الفاظ بنا بر معنی مراد نیز در موقع خود باشد، و ممکن است توجیه آن باین که «بل» اضراب از اصل کردن خود نباشد بلکه از تردّد و استفهام ایشان باشد یعنی بلکه جای پرسیدن و محلّ تردّد نیست من کرده‌ام، یا این که بر سبیل تمسخر و استهزاء باشد چنانکه کسی بکسی گوید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۸۸

که این کار را تو کرده؟- جواب گوید که: بلکه پسر خواهر خاله من کرده است که همان خودش باشد و غرض استهزاء باشد، و ممکن است که مراد به «کبیرهم» حقّ تعالی باشد و معنی این باشد که بلکه کرده است آن را بزرگ آلهه که حقّ تعالی باشد و نسبت آن بحقّ تعالی باعتبار آن باشد که بوحی و فرمان او شده و بنا بر این توجیه لفظ «بل» ظاهر است.

چهارم- این که «بل فعله» متعلق به «ان کانوا ینطقون» باشد و «فاسئلوههم» جمله باشد معترضه که در میان در آمده باشد و معنی این باشد که بلکه کرده است آن را بزرگ آنها اگر حرف می‌زنند پس بپرسید از ایشان پس نسبت فعل بکبیر در واقع داده نشده که دروغ باشد بلکه بر تقدیر حرف زدن ایشان و هرگاه شرط نباشد مشروط هم نباشد و معلوم می‌شود که غرض مجرد توبیخ و تقریر ایشان است در عبادت کردن چیزی چند که قادر نباشند بر حرف زدن و خبر از احوال خود دادن.

پنجم- آنکه- اضراب از کلام ایشان و نفی آن بر سبیل تعریض واقع شده و مراد این است که ظاهر است که من کرده‌ام و دیگری نکرده چنانکه خوش- نویسی که قطعه خوبی نوشته باشد و اعتقاد این داشته باشد که دیگری مثل آن نمی‌تواند نوشت از او بپرسیم که این قطعه خطّ شماست؟- گاه است که می‌گوید که: خیر خطّ شماست، یا خطّ فلان است، از مردمی که در شأن ایشان نباشد که چنان قطعه بنویسند و مراد او این است که: ظاهر است که خطّ من است و دیگری چنین قطعه نمی‌تواند نوشت و الله تعالی یعلم.

و روایت شده نیز از حسن صیقل که گفته: گفتم بحضرت امام جعفر صادق (ع) که بدرستی که روایت رسیده بما از حضرت امام محمد باقر (ع) در قول حضرت یوسف (ع) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ، که فرموده آن حضرت که: و الله که ایشان ندزدیده بودند و او دروغ نگفته بود، و در قول حضرت ابراهیم (ع) «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا» که آن حضرت فرموده که: و الله که ایشان نکرده بودند و او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۸۹

دروغ نگفته بود؟- پس حضرت صادق (ع) فرمود که: چیست نزد شما ای صقیل در اینها؟ یعنی شما در باب اینها چه اعتقاد دارید؟- گفتم: نزد ما نیست در اینها مگر تسلیم آنچه بفرمائید پس فرمود آن حضرت که: بدرستی که خدا دوست داشته دو چیز را و دشمن داشته دو چیز را، دوست داشته خطر را میانه دو صف یعنی در جهاد، و «خطر» آنست که کسی از روی تکبر و عجب راه رود و دوست داشته دروغ را در اصلاح، و دشمن داشته خطر را در راهها و دشمن داشته دروغ را در غیر اصلاح، بدرستی که حضرت ابراهیم (ع) نگفته بود «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» مگر از برای اراده اصلاح و دلالت بر این که آنها نمی‌کنند، و همچنین یوسف (ع) گفته بود آن را از برای اراده اصلاح و مضمون این حدیث شریف نیز نزدیک بمضمون حدیث اول است و بعد از آنچه در شرح آن نوشته شده محتاج بتوضیح نیست.

و پوشیده نیست که از این احادیث ظاهر می‌شود که اصلاح که کذب از برای آن تجویز شده مخصوص اصلاح ذات بین و رفع دشمنی و کلفت میانه دو کس یا چند کس نیست بلکه شامل بعضی مصلحتهای شرعی نیز هست چنانکه در کلام حضرت ابراهیم و حضرت یوسف صلوات الله و سلامه علیهما بوده اما تحدید و تعیین آن که از برای چه نحو مصلحتی تجویز شده، از آنها معلوم نمی‌شود، و اولی و احوط اجتناب از آن است مگر در جائی که جواز آن معلوم باشد مثل این که بی‌گناهی از دست ظالمی گریزد و در جائی پنهان شود و ظالم از عقب او آید باراده قتل او یا اذیت دیگر و نشان او را پرسد پس نشان دادن او حرام است و انکار دیدن او هرگاه مضطرّ شود بآن واجب است، نهایت اگر توریه تواند کرد که کلام او محمل راستی داشته باشد احوط آن است که توریه بکند مثل این که بعد از آمدن او از جای خود برخیزد و جای دیگر بنشیند و وقتی که ظالم آید و نشان او را پرسد بگوید که: تا من اینجا نشسته‌ام چنین کسی نیامد، و اگر توریه او را ممکن نباشد دروغ در چنین صورتی قصور ندارد بلکه ماثب و مأجور خواهد بود در آن و همچنین اگر امانتی از کسی نزد ما باشد و غاصبی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۰

خواهد آن را غصب کند پس انکار آن واجب است و اقرار بآن حرام، نهایت اگر توریه تواند کرد احوط آن است که توریه کند و اگر نه دروغ محض هم مجوز است و در این صورتهای خلافی میانه مسلمانان در جواز دروغ نیست و ظاهر احادیث مذکوره و غیر آن این است که دروغ از برای اصلاح میانه مؤمنین هم قصوری ندارد و محتاج بتوریه هم نیست پس قول بجواز آن خالی از قوتی نیست.

و در بعضی احادیث تجویز سه دروغ شده چنانکه روایت شده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که می‌فرموده که: هر دروغی پرسیده می‌شود از آن صاحب آن روزی مگر دروغی که در سه چیز باشد مردی که مکر کند در جنگ پس آن ساقط است از او، یا مردی که اصلاح کند میانه دو کس، ملاقات میکند این را بغیر آنچه ملاقات میکند بآن آن را و اراده میکند باین اصلاح میانه ایشان، یا مردی که وعده کند اهل خود را چیزی و حال آنکه او قصد ندارد که وفا کند بآن از برای ایشان.

و پوشیده نیست که اکثر عبارات روایات مذکوره دلالت میکند بر این که آنچه بقصد اصلاح گفته شود دروغ نیست و روایت آخر و بعضی عبارات روایات قبل از آن دلالت میکند بر این که دروغی است جائز، و وجه جمع میانه آنها این است که آنچه دلالت میکند بر این که آن دروغ نیست حمل شود بر

این که دروغ حرام نیست موافق دو حدیث دیگر، یا بر این که بحسب شرع داخل دروغ نیست و اطلاق دروغ بر آن در دو حدیث دیگر بنا بر معنی لغوی آن باشد پس منافاتی نیست و الله تعالی يعلم.

۱۱۱۷

الموت يأتي على كل حى.

مرگ می آید بر هر زنده پس هر کس باید که تهیّه آن بگیرد و از آن غافل نشود و کسی بمرگ دیگری شادی نکند چه او را هم همین راه در پیش است.

۱۱۱۸

الصدق ينجيك و ان خفته.

راستی رهائی می دهد ترا و اگر چه بترسی از آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۱

۱۱۱۹

الكذب يرديك و ان امنته.

دروغ هلاک میکند ترا یا می اندازد ترا و اگر چه ایمن باشی از آن، و از آنچه در شرح فقره سابق تفصیل داده شد ظاهر می شود که این دو فقره باید که بر غالب و اکثری محمول شود.

۱۱۲۰

التزهد يؤدى الى الزهد.

خود را بر ترک دنیا داشتن می کشاند بترک آن، یعنی ترک محرّمات دنیا هر چند از روی اخلاص نباشد خوبست بتدریج می کشاند این کس را بترک آنها از روی اخلاص.

۱۱۲۱

الاعتبار يقود الى الرشد.

عبرت گرفتن می کشاند بسوی رشد یعنی راه صواب درست.

۱۱۲۲

السعادة ما افضت الى الفوز.

نیک بختی آن چیزی است که می رساند بسوی فیروزی یعنی صفات و اعمالی است که می رساند آدمی را بفیروزی بثواب و قرب و منزلت درگاه حق تعالی نه آنچه مشهور شده از بخت و اقبال بحسب دنیا و در بعضی نسخه ها لفظ «ما» نیست و بنا بر این معنی این است که نیکبختی رساننده است آدمی را بسوی فیروزی یعنی هر که نیک بخت باشد باین که اطاعت و انقیاد فرمان حق تعالی در هر امر نماید البته فیروزی یافته در هر باب به آن چه خیر و صلاح او در آن باشد، و چیزی که از برای او در حقیقت بد باشد باو نرسد.

۱۱۲۳

القناعة تؤدى الى العز.

قناعت می کشاند بسوی عزّت و عزیز می گرداند صاحب خود را.

۱۱۲۴

العالم حى و ان كان ميتا.

عالم زنده است و اگر چه مرده باشد، یا باعتبار این که غایت قصوای زندگی علم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۲

و معرفت است و هرگاه او را تحصیل کرده باشد پس او در نظر حقیقت همیشه زنده است و موت ظاهری که مفارقت چند روزه بدن باشد منافات با حیات حقیقی ندارد با آنکه مدت آن نسبت بحیات جاوید که خواهد یافت قدر و مقداری ندارد که بحساب آید، و یا باعتبار این که بعد از مفارقت از این بدن نیز حیات ظاهری نیز با او باشد، یا بنا بر آنچه در احادیث وارد شد که مؤمن بعد از موت روح او تعلق گیرد بدنی شبیه بدن او در دنیا چنانکه اگر آشنائی او را ببیند بگوید که:

فلان است و بخورد و بیاشامد و با یکدیگر بنشینند و گفتگو کنند و همه در درختی باشند از بهشت یا در حجره ها باشند در بهشت یا در وادی السلام که ظهر کوفه است یعنی نجف اشرف و صحرای آن بنا بر اختلاف احادیث و وجه جمع میانه آنها این است که هر مؤمنی که فوت شود اولاً بوادی السلام رود و بعد از آن همه ایشان یا جمعی از ایشان ببهشت روند، یا گاهی ببهشت روند و در آنجا جمعی در حجره ها باشند و جمعی بر درختی، یا

این که گاهی در اینجا باشند و گاهی در آنجا، با آنکه وادی السلام نیز چنانکه در بعضی احادیث وارد شده بقیه است از بهشت عدن یعنی داخل آن خواهد شد، یا بالفعل بقیه از آن باشد و الله يعلم، و در بعضی احادیث وارد شده که: حق تعالی را بهشتی باشد در مغرب که آب فرات از آنجا می آید و ارواح مؤمنان هر شام به آنجا می روند و از میوه های آن می خورند و تنعم میکنند در آن و با یکدیگر ملاقات میکنند و آشنائی می دهند و صبح که طلوع کرد بیرون می آیند از آن و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و می روند و می آیند و در هوا نیز با یکدیگر ملاقات میکنند و آشنائی میکنند و آفتاب که طلوع کرد بقبرهای خود می روند، و یا بنا بر آنچه حکما و محققین متکلمین می گویند که نفس آدمی مجرد است و بعد از قطع تعلق از بدن هر چند بدن دیگر تعلق گیرد باقی باشد و معلوم و معارفی که تحصیل کرده مبتهج و مسرور باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۳

۱۱۲۵

الجاهل میت و ان کان حیاً.

جاهل مرده است و اگر چه زنده باشد، زیرا که زندگی که فایده و اثر آن که علم و معرفت باشد بر آن مترتب نشود بمنزله عدم است پس صاحب چنین زندگی گویا همیشه مرده است.

۱۱۲۶

المواعظ کفف لمن و عاها «۱»

موعظه ها و پندها پناهی است از برای کسی که حفظ کند آنها را یعنی یاد نگاه دارد و رعایت کند.

۱۱۲۷

الامانة فوز لمن رعاها.

«۲» امانت فیروزی است از برای کسی که رعایت کند آن را یعنی هر که امانت شخصی را نگاه دارد و رعایت شروط حفظ آن کند تا وقتی که ادا کند بصاحب آن این فیروزی است از برای او بخیر و ثواب زیرا که آن احسانی است بصاحب آن و اجر و ثواب احسان عظیم است و کافی است شاهد بر این آیاتی که در باره محسنین وارد شده مثل این که خدا دوست می دارد محسنین را، و این که نگردانیده از برای کسی بر محسنین تسلط و راهی، و ممکن است که مراد به «امانت» اعتقاد بامانت باشد چنانکه در احادیث «امانت» در آیه کریمه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بِأَمَامَتِ تَفْسِيرِ شَدَّة و بنا بر این مراد این است که اعتقاد بامامت حق که امانتی است از حق تعالی که باین کس سپرده فیروزی است بسعادت ابدی و نیک بختی سرمدی از برای کسی که رعایت کند آن را و شرایط اطاعت و انقیاد امام را بجا آورد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۴

۱۱۲۸

التقوى حرز لمن عمل بها.

تقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدای عز و جلّ حرزی است یعنی تعویذی است یا قلعه و حصاری است از برای کسی که عمل کند بآن یعنی بجا آورد آن را یا عمل کند بمقتضای آن.

۱۱۲۹

الشّره جامع لمساوی العیوب.

غلبه حرص جمع کننده و فراهم آوردنده بدهای عیبهاست.

۱۱۳۰

الانصاف یألف «۱» القلوب.

انصاف و عدل می پیوندد و الفت می دهد دلها را و میل می فرماید بصاحب خود.

۱۱۳۱

الحرص موقع فی کثیر العیوب.

حرص می اندازد آدمی را در بسیاری از عیبها و در بعضی نسخه ها «کبیر» بباء یک نقطه در زیر واقع شده و بجای «عیوب» لفظ «ذنوب» آمده «۲» و بنا بر این معنی این است که: می اندازد در بزرگ گناهان یعنی گناهان کبیره، و قبل از این تحقیق گناه کبیره و صغیره شد.

۱۱۳۲

الکبر مصیدة «۳» إبلیس العظمی.

تکبر دام صید بزرگ شیطان است یعنی بزرگترین دامهای اوست که به آنها مردم را صید کند و بزرگترین آن یا باعتبار این است که جمعی کثیر را در این دام انداخته که بهیچ دامی آن قدر مردم را نگرفته، و یا باعتبار این است که از همه دامهای او محکمتر است و کسی که باین دام افتاد بسیار دشوار بیرون تواند آمد چنانکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۵

شیطان خود از این راه بلعن ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار شد. «۱»

۱۱۳۳

الحسد مقنصه ابلیس الکبری.

حسد آلت صید بزرگتر شیطان است یعنی بزرگترین آلهای صید اوست که مردم را به آنها صید کند و ممکن است که عظیم‌تری و بزرگتری کبر و حسد هر دو از یک راه باشد و نسبت بما سوای آنها باشد تا بزرگتری هر یک از دیگری لازم نیاید، یا از یکی باعتبار توسعه و مقدار باشد و از دیگری باعتبار استحکام و دشواری خلاصی از آن، پس هر یک بزرگتر از دیگری نیز باشند از راهی و در بعضی نسخه‌ها «منقصه» «۲» بتقدیم نون بر قاف واقع شده بنا بر این معنی این است که صفت نقص بزرگتر شیطان است و نسخه اول ظاهرتر است.

۱۱۳۴

ألوعده مرض و البرء انجازه.

وعده کردن بیماری است و صحت از آن بجا آوردن آن است یعنی بمنزله بیماری است باعتبار این که آدمی همیشه باید که در فکر وفای بآن باشد و خوف آن داشته باشد که مبادا بجا نتواند آورد، یا بمنزله بیماری است از برای کسی که وعده شده از برای او باعتبار این که همیشه در الم انتظار آن باشد و تا صاحب وعده آن را بجا نیاورد او از آن الم بر نیاید، و بر هر تقدیر غرض این است که تا ممکن باشد باید که احسان در حال کرده شود و بوعده نیفتد و بر تقدیری که افتد وفای بآن زود بشود.

۱۱۳۵

الاحسان ذخر و الکریم من حازه.

«۳» احسان کردن ذخیره است و کریم و گرامی کسی است که جمع کند آنرا یعنی بعمل آورد و این ذخیره را از برای خود بگذارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۶

۱۱۳۶

الارتقاء الی الفضائل صعب منج.

بالا رفتن بسوی فضیلتها یعنی صفات و اخلاقی که باعث افزونی مرتبه این کس گردد صعبی است نجات دهنده، و «صعب» هر چیز سخت و کار دشوار را گویند و شتری را که رام نباشد و اطاعت نکند گویند و این معنی در این مقام مناسب تر است، و مراد این است که بالا رفتن بسوی فضیلتها بمنزله شتری است که رام نباشد زیرا که تا کسی سعی بلیغ و اهتمام تمام در رفتن علائق و نقض عوائق و ترک هوی و هوس ننماید نزدیک آن نتواند رفت اما با وجود این معنی نجات دهنده است و خطری ندارد و آدمی را سالم بمنزل رساند و خوف افتادنی از آن نیست بخلاف سائر شتران صعب که بی خوف و خطر و دغدغه افتادن نباشد.

۱۱۳۷

الانحطاط الی الرذائل سهل مرد.

پائین آمدن بسوی رذائل یعنی صفات دنییه و ملکات ذمیمه سهلی است هلاک کننده یا اندازنده در هلاکت یا پستی و بدبختی و «سهل» ضد صعب است هر چیز نرم و کار آسان را گویند و دور نیست که خصوص شتر رام را نیز گویند و همچنین خصوص زمین هموار و نرم را گویند و بر هر تقدیر سهل بودن آن ظاهر است زیرا که در کمال سهولت حاصل شود، و کافی است در آن واگذاشتن نفس بخود و فی الجمله ارجاء عنان آن اما با وجود سهولت آن هلاک میکند آدمی را یا می اندازد در هلاکت یا بدبختی و این نیز ظاهر است و پوشیده نیست که حمل «سهل» بر معنی آخر انسب است چنانکه حمل «صعب» نیز در فقره سابق بر معنی آخر مذکور شد که انسب است زیرا که حاصل هر دو فقره بنا بر این می شود که بالا رفتن بسوی فضیلتها شتری است صعب که خطری ندارد و پائین آمدن بسوی رذایل زمینی است هموار نرم که هلاک میکند آدمی را یا می اندازد و ظاهر است که این معنی که شتر صعب بی خطر باشد و زمین هموار نرم هلاک کند یا بیندازد بسیار غریب و الطف است از این که بگوئیم که: آن شتری است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۷

صعب بی خطر و این شتری است رام با خطر، یا آن دشواری است بی خطر و این آسانی است با خطر.

۱۱۳۸

المحسن من صدق اقاله افعاله.

نیکو کار کسی است که راست گرداند گفتارهای او را کردارهای او، یعنی خود عمل کند به آن چه گوید از مواظ و نصاب و وفا کند بوعدها که کند
۱۱۳۹

الکيس من عرف نفسه و اخلص اعماله.

زیرک کسی است که بشناسد نفس خود را و خالص گرداند عملهای خود را، مراد به «شناختن نفس خود» یا معرفت نفس است و احوال نفس و شناختن آنچه رعایت شده در خلق آن از حکمتها و مصلحتها، تا این که استدلال کند به آنها بر وجود مبدأ و خالق از برای او و کمال علم و قدرت او و سائر صفاتی که از احوال نفس پی به آنها توان برد چنانکه حدیث مشهور «من عرف نفسه فقد عرف ربه» [یعنی] هر که شناخت نفس خود را پس بتحقیق که شناخته پروردگار خود را «۱» ظاهر در این معنی است، و یا مراد دانستن قدر و پایه خود است و خود را خفیف و ذلیل نکردن نزد حق تعالی بنافرمانی و عصیان، و نزد خلق بطمع و مانند آن. و همچنین تجاوز نکردن از حد خود در سلوک با مردم و توقع سلوک از مردم، و مراد به «خالص گردانیدن عملها» خالص گردانیدن آنهاست از برای حق تعالی و آمیخته نساختن بشائبه ریا و مانند آن.

۱۱۴۰

اظهار الغنى من الشکر.

اظهار توانگری از جمله شکر است یعنی از جمله شکر توانگر این است که توانگری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۸

خود را پنهان ندارد و بوضع درویشان و محتاجان سلوک نکند بلکه بقدر استطاعت خود بذل وجود کند و مردم را بر سفره و خوان خود خواند و دور نیست که اظهار آن بزبان نیز خوب و از جمله آن باشد و آیه کریمه وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ نیز احتمال هر دو حدیث دارد یعنی حدیث فعلی یا قولی
«۱»

۱۱۴۱

اظهار التباؤس يجلب الفقر.

اظهار فقر و پریشانی می کشد فقر را یعنی هرگاه کسی پریشان و فقیر نباشد و خود را چنین نماید یا بزبان یا بوضع و سلوک، این معنی باعث این شود که در واقع فقیر و پریشان شود زیرا که این معنی در حقیقت کفران نعمت است و کفران نعمت سبب زوال آن گردد.

۱۱۴۲

المعين على الطاعة خير الاصحاب.

باری کننده بر طاعت و فرمانبرداری حق تعالی بهترین مصاحبان است.

۱۱۴۳

الفرص تمر مَرَّ السحاب.

فرصتها می گذرد مانند گذشتن ابر یعنی بشتاب و زودی، پس باید که غنیمت دانست آنها را و تعجیل کرد در کردن خیرات در آنها.

۱۱۴۴

الغیبة قوت كلاب النار.

غیبت یعنی یاد کردن کسی ببدی غایبانه او چنانکه مکرر مذکور شد خورش سگان جهنم است، ممکن است که مراد به (سگان جهنم) غیبت کنندهها باشند که در جهنم بصورت سگ شوند، یا اطلاق «سگ» بر ایشان از برای مبالغه در بدی و مذمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۲۹۹

ایشان باشد و بنا بر این «بودن غیبت خورش آنها» ظاهر است چه غیبت کسی بمنزله خوردن گوشت اوست چنانکه در قرآن مجید و احادیث دیگر نیز بآن تشبیه شده پس غیبت خورش سگان جهنم شد، و ممکن است که در جهنم سگان باشد که غیبت کنندهها را بسزای غیبت در پیش آنها اندازند که بخورند پس باین اعتبار غیبت را خورش آنها فرموده باشند، و محتمل است که اصل غیبت خورش آنها باشد و بآن زندگانی کنند و الله تعالی یعلم.

۱۱۴۵

الامل خادع غار ضار.

امید مکر کننده، فریب دهنده، ضرر رساننده است، یعنی امید از خلق یا امید امور باطله دنیویته مثل تحصیل مال و جاه و مانند آنها.

۱۱۴۶

اخفاء الفاقة و الامراض من المروءة «۱».

پنهان داشتن پریشانی و امراض از مردی است زیرا که پریشانی در نظر اهل - روزگار عیب و عار گشته و مرد اظهار عیب و عار خود نکند، و دیگر آنکه اظهار آن بی شائبه شکوه از حقّ تعالی نباشد و آن منافی مردی است، و ظاهر این است که مراد به «امراض» نیز امراضی باشد که ظاهر نباشد و در نظرها عیب و نقص باشد و پنهان کردن آنها بآن اعتبار باشد و مراد پنهان کردن آنها از غیر طیبیب و معالج باشد اگر قابل علاج باشند.

۱۱۴۷

التّفکّر فی آلاء اللّٰه نعم العبادۃ.

فکر کردن در نعمتهای خدا خوب عبادتی است یعنی فکر کردن در آنها از برای تحصیل معارف الهیّه و استدلال به آنها بر وجود حقّ تعالی و کمال علم و قدرت او و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰۰

سائر آنچه از آنها استنباط توان نمود از احوال مبدأ و معاد، و ظاهرست که چنین تفکّر خوب عبادتی است زیرا که وسیله معرفت شود که بهترین عبادات است و باعث ادای شکر نعمت نیز گردد چه شکر فعلی است که منبئی از تعظیم صاحب نعمت باشد خواه بزبان باشد و خواه بدل و خواه بآرکان، و ظاهرست که تفکّر مذکور باعث اعتقاد عظمت و بزرگواری حقّ تعالی گردد پس شکر جنائی بعمل آید هر چند دو قسم دیگر آن از آن تخلف تواند نمود.

۱۱۴۸

الایثار افضل عبادۃ و اجلّ «۱» سیاده.

ایثار یعنی جود و بخشش یا بخشش چیزی در حالی که خود محتاج بآن باشد فزونتر عبادتی است و عظیمتر بزرگنی است.

۱۱۴۹

الواحد من الاعداء کثیر.

یکی از دشمنان بسیار است چه یک دشمن هر چند حقیر باشد گاه باشد که این کس را مستأصل سازد پس باید که آدمی چنان سلوک کند که کسی را دشمن خود نکند.

۱۱۵۰

الملک المنتقل الزّائل حقیر یسیر.

پادشاهی ناپایدار که منتقل شود از این کس و زائل گردد حقیر است یعنی کوچک و یسیر است یعنی خوار یا کم و اندک، زیرا که هر چه زائل شود بعد از آنکه زائل شد بمنزله این است که هرگز نبوده بلکه حزن و اندوه بر فقد آن دائمی باشد پس چنین نعمتی را یقین در نظر اهل بصیرت وقعی نباشد و حقیر و یسیر باشد، پس باید که کمال سعی آدمی در تحصیل نعمتی باشد که دائمی باشد و راه زوال و انتقال بآن نباشد و آن نعمتهای اخروی است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰۱

۱۱۵۱

الصّدیق من صدق غیبه «۱».

دوست کسی است که راست باشد پنهانی او یعنی غایبانه با این کس راست باشد و دوستی کند، یا راست باشد نهان او یعنی باطن او با این کس دوست و صاف باشد، و مجرد محبت ظاهری کافی نباشد.

۱۱۵۲

المنقوص مستور عنه «۲» عیبه.

کم کرده شده از او پوشیده شده است از او عیب او یعنی کسی را که نقص و عیبی در صفات و اخلاق باشد غالب این است که آن پوشیده باشد از او و ظاهر نباشد بر او، پس آدمی باید که همیشه در احوال خود تأمل و تفکّر نیکو نماید تا این که نقص و عیبی که داشته باشد بر او ظاهر شود و در تدارک آن کوشد، و همچنین دوستان هر کس باید که او را بر آن مطلع سازند تا در رفع و ازاله آن سعی نماید.

۱۱۵۳

القدرۃ تظهر محمود الخصال و مذمومها.

قدرت و توانائی ظاهر می سازد پسندیده خویها و خصلتها و نکوهیده آنها را، یعنی خوبی و بدی خصلتهای کسی وقتی ظاهر می شود که او را قدرت و توانائی باشد مثلاً اگر کسی را مالی باشد و بذل کند جود او معلوم شود، و اگر کسی را فسق و فجور میسر باشد و نکند عفت او معلوم می شود، و اگر بر خلاف آن سلوک کند بخل یا فسق او ظاهر شود، اما کسی را که مالی نباشد جود و بخل او معلوم نشود گاه باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰۲

که از ظاهر حال او کمال جود استنباط شود یا کمال بخل، و وقتی که تمولی بهم رساند بر خلاف آن باشد، و همچنین کسی را که فسقی میسر نباشد عفت او در آن باب یا خلاف آن معلوم نتواند شد و بر این قیاس سایر صفات، و غرض این است که اعتماد در هر باب بر کسی توان کرد که حال او با وجود قدرت ظاهر شود و با وجود عدم قدرت هر چند در ظاهر خوب نماید اعتماد بر او نتوان کرد.

۱۱۵۴

الغنی و الفقر یکشفان جواهر الرجال و اوصافها.

توانگری و درویشی آشکارا میکند گوهرهای مردان و اوصاف آنها را یعنی خوبی و بدی ذوات و صفات ایشان را، مراد به «گوهرها» ذوات و نفوس ایشان است و به «آشکارا نمودن آنها» آشکارا نمودن خوبی و بدی آنهاست باعتبار آنچه ظاهر گردانند از اوصاف جمیله «۱» یا ذمیمه آنها و «آشکارا نمودن توانگری و درویشی آنها را» باعتبار این است که بعضی اوصاف در توانگری ظاهر شود مثل سخاوت و بخل و رغبت ببعضی فسوق، و عفت از آن، و بعضی در پریشانی مثل صبر بر تنگی معاش و شکوه نکردن از آن و اجتناب از مال حرام و مشتبه با وجود احتیاج بآن و خلاف آنها.

۱۱۵۵

المال یبدي جواهر الرجال و خلائقها.

مال ظاهر می‌سازد گوهرهای مردان را و طبیعت‌های آنها را یعنی خو و خصلت هر گوهری را و این بعینه مضمون یک جز و فقره سابق است و ظاهر این است که این دو فقره در کلام حضرت صلوات الله و سلامه علیه با هم نبوده بلکه هر یک را در موضعی که مناسب آن بوده فرموده‌اند و مؤلف هر دو را با هم آورده.

۱۱۵۶

التفاح مبنی علی المین.

نفاق یعنی موافق نبودن باطن با ظاهر بنا گذاشته شده بر دروغ یعنی بنای آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰۳

بر دروغگوئی است و تا کسی دروغگو نباشد نفاق نکند یا این که حکم دروغگوئی دارد و بمنزله آن است گویا دروغی است فعلی.

۱۱۵۷

البغی سائق الی الحین.

بغی یعنی ظلم یا دروغ یا سربلندی نمودن یا عدول از حق میراند صاحب خود را بسوی «حین» یعنی هلاکت یا محنت.

۱۱۵۸

الفقد الممرض فقد الاحباب.

نیافتن بیمار کننده نیافتن دوستان است و در بعضی نسخه‌ها «الممرض» بدل «الممرض»: واقع شده و بنا بر این معنی این است که نیافتن بدرد آورنده یا سوزاننده نیافتن دوستان است و بر هر تقدیر غرض این است که فقد بد، فقد دوستان و بر طرف شدن ایشان است که این کس را رنجور و بیمار کند یا دل این کس را بدرد آورد یا بسوزاند و فقدهای دیگر مثل فقد مال و جاه و مانند آنها چندان ضرری ندارد.

۱۱۵۹

الثواب عند الله سبحانه و تعالی علی قدر المصاب.

ثواب نزد خدای سبحانه و تعالی بر اندازه مصیبت است، هر چند مصیبت عظیم‌تر باشد ثواب آن بیشتر باشد، و «ثواب» عوض نیکی را گویند که بکسی بازای عمل خیری یا مصیبتی از روی تعظیم داده شود.

۱۱۶۰

الستکوت علی الاحمق افضل جوابه.

خاموشی بر کم خرد و متعرض جواب او نشدن بهترین جواب اوست چنانکه مشهور است «جواب ابلهان خاموشی آمد».

۱۱۶۱

التعریض للعاقل اشدّ عتابه.

تعریض از برای عاقل سخت‌ترین ملامت اوست «تعریض» خلاف تصریح است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰۴

و مراد این است که سخت‌ترین ملامت عاقل این است که او را بعنوان تعریض ملامت کنند و بالاتر از تعریض از برای او در کار نیست چنانکه مشهور است «العاقل یکفیه الاشارة عاقل کافی است او را اشاره» و ممکن است که مراد این باشد که بر عاقل تعریض سخت‌تر آید از تصریح و در او بیشتر اثر کند چنانکه هر عاقلی که رجوع کند بحال خود گواهی دهد باین.

۱۱۶۲

الجاهل کرلة العالم صوابه.

نادان صواب او یعنی رأی و اندیشه درست او مثل لغزیدن داناست یعنی نهایت مرتبه او این است که اگر در مطلبی بلغزد و رأی را اختیار کند که بهترین رأیها باشد نسبت بدریافت او رأیی باشد که اگر عالم بلغزد و خطا کند آن رأی را اختیار کند پس در مشورتها باید که تابع رأی عالم شد. و ممکن است که غرض اشاره نیز باین باشد که در امور دینیّه که اعتقاد به آنها از روی دلیل باید اعتقاد او که درست و موافق حق باشد مقبول شود و خطائی که کرده که آن را بدلیل ندانسته باعث ردّ و فساد آن نشود چنانکه عالم خطائی که در اجتهاد کند از او موضوع باشد و بر آن مؤاخذه نشود و همچنین در اعمال نیز هر عملی که از او درست واقع شود مقبول باشد هر چند چنانکه باید در آن تقلید مجتهدی نکرده باشد و الله تعالی یعلم.

۱۱۶۳

التّوحد ان لا تتوهم.

توحید یعنی اعتقاد بیگانگی حقّ تعالی داشتن این است که توهم نکنی یعنی احتمال شریکی از برای او ندهی هر چند احتمال مرجوحی باشد که آن را وهم گویند، و ممکن است مراد این باشد که از جمله توحید حقّ تعالی این است که او را توهم نکنی یعنی دانی که کنه حقیقت ذات مقدّس او در عقل و فهم تو درنیاید و آنچه را تو تصوّر کنی غیر ذات مقدّس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۳۰۵

اوست پس هر که گمان کند که ذات حق تعالی را تصوّر کرده در حقیقت شریکی از برای او قرار داده چه آنچه را او تصوّر کرده در واقع خدا نیست پس هرگاه او را خدا داند بخدائی غیر خدا قائل شده و گاهی «توحید» مستعمل می‌شود در آنچه اعتقاد بآن در کار باشد از امور متعلّقه بذات و صفات حق تعالی هر چند بیگانگی و نفی شریک متعلّق نباشد و در مشهور که اصول دین را پنج شمرده‌اند توحید و عدل و نبوّت و امامت و معاد از «توحید» این معنی اراده شده و بنا بر این ممکن است که «توحید» در اینجا نیز باین معنی باشد و مراد این باشد که از جمله اعتقادات که در باب ذات و صفات حق تعالی باید داشت این است که دانی که فزون از مرتبه ادراک امکانی است و بنا بر این محتاج نیست بتوجیهی که ذکر شد از برای ربط این بمسأله توحید بمعنی مشهور، و باید دانست که امتناع تصوّر کنه ذات حق تعالی مذهب حکما و بعضی از متکلمین است و کلام اکثر صوفیّه نیز مشعر بآن است و بعضی از متکلمین در آن توقّف کرده‌اند و ادله عقلیّه حکماء بر امتناع آن اگر چه مجال مناقشه باشد اما اخبار و آثار که دلالت بر آن میکند متضافر «۱» بلکه متواتر است.

۱۱۶۴

التّسليم ان لا تتهم.

تسليم یعنی اطاعت و انقیاد حقّ تعالی یا رضا و خشنودی بکرده او این است که او را متهم نداری یعنی این که دانی که آنچه او کند همه بر وفق عدل است و یک سر مو در آنها ظلم و جور و حیف و میل نشده و تا کسی این اعتقاد نداشته باشد حقیقت تسلیم و انقیاد نداشته باشد هر چند همه اوامر و نواهی او را اطاعت کرده باشد یا حقیقت رضا و خشنودی نخواهد داشت هر چند خود را راضی و خوشنود کرده باشد بکرده حق تعالی.

۱۱۶۵

المکر بمن ائتمنک کفر.

مکر کردن بکسی که امین کرده باشد ترا کفر است یعنی بمنزله کفر است کلام

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۳۰۶

شامل هر مکاری است با کسی که باو چیزی بامانت سپرده باشد در آن باب خواه مال باشد و خواه غیر آن از اسرار و مانند آنها.

۱۱۶۶

اذاعة سرّ اودعته غدر.

فاش کردن سرّی که سپرده شده باشی تو آن را یعنی آنرا بتو سپرده باشند غدر و بی‌وفائی است یعنی از جمله غدر و بی‌وفائی است که بغایت مذموم است خواه سرّ از دوست باشد و خواه از دشمن.

۱۱۶۷

الشّره اس کلّ شرّ.

غلبه حرص اصل بنای هر شرّی است.

۱۱۶۸

العقّة رأس کلّ خیر.

عفت یعنی بازداشتن خود از آنچه حلال نباشد یا خصوص عفت بطن و فرج که استعمال عفت در خصوص آن شایع شده سر هر خیری است یعنی هیچ خیری بی آن یافت نتواند شد چنانکه حیوان بی سر نباشد یا این که رکن مقدم هر خیری است چنانکه سر هر چیز جزء مقدم آن است و بر هر تقدیر غرض مبالغه در امر بآن است و این که هیچ خیری بی آن کامل نباشد پس گویا جزء اعظم همه خیرات است.

۱۱۶۹

المواعظ شفاء لمن عمل بها.

موعظه‌ها و پندها شفاست از برای هر که عمل کند به آنها.

۱۱۷۰

الامانة فضیلة لمن اداها.

امانت فزونی و برتریست از برای کسی که ادا کند آن را یعنی نگاه داشتن امانت از برای کسی که ادا کند آن را و خیانتی در آن نکند فضیلتی است از برای او و فزونی مرتبه، زیرا که از جمله افراد احسان است و فضیلت احسان ظاهر است چنانکه قبل از این نیز مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰۷

۱۱۷۱

السامع للغیبة کالمعتاب.

شنونده غیبت مثل غیبت کننده است یعنی شنونده که گوش اندازد بآن و متوجه آن باشد و مراد مساوات است در اصل گناه بودن از برای هر دو یا در قدر آن نیز.

۱۱۷۲

المصیبة بالصبر اعظم المصاب.

مصیبت بصبر عظیم‌ترین مصیبت است «مصیبت» مکروه و ناخوشی را گویند که وارد شود بر آدمی و مراد این است که اعظم مصیبت‌ها مصیبت فوت صبر است زیرا که هر مصیبتی غیر آن متضمن اجر و ثوابی باشد که تدارک آن مصیبت بکند بخلاف فوت صبر که سبب زیان و خسران دنیا و آخرت گردد.

۱۱۷۳

الدهر موکل بتشتیت الآف.

روزگار وکیل کرده شده است بپراکنده کردن جمعی که با یکدیگر الفت و انس داشته باشند یعنی کار روزگار این است و گویا کسی آن را وکیل کرده و نصب کرده از برای این کار، و غرض این است که در روزگار چاره نیست از این، پس کسی را که این معنی رو دهد باید که از آن چندان حزین و غمگین نگردد.

۱۱۷۴

الامور المنتظمة یفسدها الخلف.

کارهای با انتظام یعنی پیوسته بیکدیگر که گویا در یک رشته کشیده شده‌اند فاسد و مختل میکنند آنها را مخالفت و ناسازگاری میانه ارباب آنها، یعنی غالب این است که هرگاه جمعی با هم موافق باشند کارهای ایشان منتظم باشد و همین که با هم مخالفت و ناسازگاری کنند مختل و فاسد گردد پس از مخالفت و ناسازگاری باید حذر کنند.

۱۱۷۵

التّجمل من اخلاق المؤمنین.

زینت کردن از خصلتهای مؤمنان است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰۸

۱۱۷۶

التکلف من اخلاق المنافقین.

تکلف یعنی کلفت و زحمت بر خود قرار دادن از خصلتهای منافقان است یعنی آنها که ظاهر و باطن ایشان با هم موافق نیست، ظاهر این است که مراد زحمت دادن خود است بپوشیدن جامه‌های درشت و خوردن غذاهای غلیظ چنانکه شیوه جمعی است که در ظاهر خود را زاهد و پارسا نمایند و در

باطن بر خلاف آن باشند و بنا بر این باید که تخصیص داده شود بغیر امام در زمان تسلط زیرا که از برای او سنت است که در خورش و پوشش بنحوی سلوک کند که ادنای رعیت او را میسر باشد چنانکه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه مشهور است، و ممکن است که مراد زحمت بخود دادن باشد از برای تنعمات و تکلفات در پوشش و وضع، و مراد از هر دو فقره این باشد که مؤمن زینت کند اما به آن چه میسر باشد او را و کلفت و زحمتی نباشد بر او، و منافق خود را بکلفت و زحمت اندازد از برای آن و امثال آن و «تکلف» بمعنی متعرض شدن چیزی چند که بکار این کس نیاید نیز آمده، و ممکن است که مراد در این فقره این معنی باشد و این خصلتی نباشد مقابل خصلتی که در فقره سابق از برای مؤمنین مذکور شد بلکه غرض مجرد مدح آن خصلت باشد و این که آن خصلت مؤمنان است و ذمّ این و این که این خصلت منافقان است هر چند خصلتها مقابل یکدیگر نباشند و «بودن این معنی خصلت منافقین» ظاهر است.

۱۱۷۷

الجدل فی الدین یفسد الیقین.

جدل یعنی دشمنی کردن در دین فاسد و باطل میکند یقین را یعنی بحث و گفتگوی متعلق بامور دین باید که از روی کمال انصاف باشد و دشمنی با یکدیگر منظور نباشد تا یقین و علم بحق حاصل شود زیرا که کسی که از روی تعصب و عناد بحث کند باعتبار خواهش و میل نفس او بغلبه خود و حقیقت رأی خود غالب این است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۰۹

که اذعان کند بچیزی چند که سند رأی او تواند شد و ردّ کند مقدمات دلایل خصم را و قبول نکند آنها را با آنکه اگر مخلی بطبع باشد بدیهه عقل او بعکس آن حکم کند پس جدل فاسد کند یقین او را یعنی باعث این شود که او را یقین و علم بحق حاصل نشود و ممکن است که مراد به «جدل» معنی اصطلاحی حکما باشد یعنی بنا گذاشتن بر مقدمات مشهوره بی تحقیق حال و ثبوت حقیقت آنها و ظاهر است که جدل باین معنی فاسد کند یقین را یعنی آنچه نتیجه آن باشد باطل و مخالف یقین باشد و گاه باشد که اولاً او را یقین و علم بحق باشد و بعد از جدل آن اعتقاد او زایل گردد و بخلاف آن اعتقاد کند پس یقین او فاسد شود پس آدمی در امور دینیّه باید که بنای اعتقاد خود را بر مقدماتی گذارد که حقیقت آنها بدیهه یا برهان و دلیل ثابت باشد و بشهرت و مسلم بودن آنها میانه جمهور اکتفا نکند.

۱۱۷۸

التّاس أبناء ما یحسنون.

مردمان پسران آن چیزی اند که خوب میکنند آنرا یعنی قدر و قیمت مردم بقدر دانش و باندازه هنر ایشان است در حقیقت پدر هر کس که باو فخر تواند کرد علم و هنر اوست نه پدری که از او متولد شده، و ممکن است که هر کاری را خوب تواند کرد و مهارتی در آن داشته باشد پیرو آن است و آنرا مدح کند و بجا آورد و رعایت اهل آن کند پس آدمی در ابتدا باید پیشه و صنعتی پیش گیرد که پیروی آن مستحسن باشد و لااقلّ بد نباشد و هر صاحب هنری که خواهد که بکسی از اهل دنیا مربوط شود که از او منتفع گردد و اگر کسی از ایشان باشد که آن هنر را داشته باشد پیش او رود که او قدر و قیمت او را بیش از دیگران داند.

۱۱۷۹

الصّاحب کالرّقعة فاتّخذة مشکلا.

مصاحب تو مثل رقعہ است پس فراگیر آنرا مشاکل خود یعنی مصاحب تو نسبت بتو بمنزله پاره است که جامه را بآن پینه کنند نسبت بآن جامه پس چنانکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۰

آن پاره باید که از جنس آن جامه باشد و شبیه بآن باشد مصاحب تو نیز باید از جنس تو و همسر تو باشد.

۱۱۸۰

الرفیق کالصّدیق فاختره موافقا.

رفیق بمنزله دوست است پس اختیار کن او را موافق یعنی رفیق سفر یا غیر آن بمنزله صدیق و دوست تو است پس چنانکه از برای صداقت و دوستی باید که کسی را پیدا کنی که موافق باشد با تو و نامناسب نباشد در رفیق نیز باید که اختیار کسی کنی که موافق و مناسب تو باشد هر چند مجرد رفاقتی باشد و طرح صداقت و دوستی منظور نباشد.

۱۱۸۱

الکذب یؤدی الی النّفاق.

دروغ می کشاند بسوی نفاق.

ممکن است که مراد نفاق با حق تعالی باشد و سلب ایمان از دل، و خاصیت دروغ باشد خصوصاً وقتی که بسیار گفته شود این که ایمان را از دل صاحب خود زایل کند و او را منافق گرداند. و مؤید این است آنچه روایت شده از امام همام امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: بدرستی که دروغ خراب ایمان است و آنچه روایت شده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که فرمود: نمی یابد بنده مزه-ایمان را تا ترک نکند دروغ را، بازی آنرا و جد آنرا.

و ممکن است که مراد نفاق با مردم باشد و کشاندن دروغ بسوی آن باعتبار این باشد که کسی که باکی از دروغ نداشته باشد غالب این است که در ظاهر با مردم که برخورد چیزی چند گوید از مراتب دوستی و صداقت و مانند آن که اصلاً در دل او نباشد پس دروغ با وجود قبح آن فی نفسه سبب این خصلت ذمیمه نیز شود.

۱۱۸۲

الشّر من مساوی الاخلاق.

غلبه حرص از نکوهیده های خصلتهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۱

۱۱۸۳

اعجاب المرء بنفسه حمق.

بعجب آمدن مرد از خود و خود بینی نمودن حماقت و کم خردی است.

۱۱۸۴

الافراط فی المرح خرق.

افراط کردن در مزاح و خوش طبعی خرق است یعنی نادانی یا حماقت و کم- عقلی زیرا که باعث سبکی و عدم وقع این کس در نظرها گردد.

۱۱۸۵

الحلم نور جوهره العقل.

حلم و بردباری نور و روشنی است که گوهر آن عقل و خرد است یعنی ذاتی که آن نور دهد و منشأ آن باشد عقل و خرد است یا معدنی که آن نور از آن بیرون آید عقل و خرد است و در بعضی از نسخه ها «الحکمة» بدل «الحلم» است «۱» و معنی این است که علم راست و درست نوری است تا آخر، و این ظاهرتر است چه تشبیه «علم» به «نور» انسب است از تشبیه حلم بآن و در بعضی نسخه ها بدل «جوهره» «جوهرته» است «۲» و «تاء» در آن از برای تأنیث است باعتبار تأنیث موصوف آن مثل ذات یا ماده.

۱۱۸۶

السّخاء عنوان المروءة و النبیل.

جود و بخشش عنوان یعنی سر سخن یا علامت مروءت و نبیل است و «مروءت» بمعنی مردی و آدمیت است و «نبیل» بمعنی نجابت یا تندی فطنت چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۱۸۷

الصّواب من فروع الرویة.

صواب یعنی درست رفتن و خطا نکردن از شاخهای رویت است یعنی تفکر و تأمل بر آن مترتب می شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۲

۱۱۸۸

المروءة من کلّ خناء عریة بریة.

مروءت یعنی مردی یا آدمیت از هر فحش و دشنامی برهنه و بیزار است.

۱۱۸۹

العاقل من وعظته التجارب.

عاقل کسی است که پند گرفته باشد او را تجربه ها و آزمایشها یعنی تجربه ها که کرده باشد در او اثر کرده باشد و پند گرفته باشد از آنها، یا تجربه ها کرده باشد و پند گرفته باشد از آنها.

۱۱۹۰

الجاهل من خدعته المطالب.

نادان کسی است که فریب داده باشد او را مطلبها یعنی از برای مطالب دنیویّه کاری کرده باشد که باعث زیان و خسران آخرت باشد.

۱۱۹۱

السلطان الجائر یخیف البری.

پادشاه ستم کننده در خوف دارد بی گناه را یعنی بی گناهان نیز از او در ترس و بیم باشند و کسی از او ایمن نباشد زیرا که هر چند کسی بی گناه باشد احتمال این دهد که ستمی بکند.

و ممکن است که مراد این باشد که غالب این است که بی گناهان از او در خوف باشند و گنهکاران از او خایف نباشند زیرا که ایشان اکثر از اعوان و انصار او گردند و از ظلم او ایمن گردند، یا اگر ستمی بر ایشان بشود ایشان نیز بر دیگران ستم کنند و تدارک آن ستم نمایند.

۱۱۹۲

الامیر السوء یصطنع البدی.

امیر و فرمانفرمای بد احسان کند «۱» بفحش گو یعنی بجمعی که فحش گویند بمردم و ایشان را نسبت دهند بامور قبیحه تا این که بهانه باشد از برای جریمه کردن ایشان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۳

۱۱۹۳

الجمال الظاهر حسن الصورة، الجمال الباطن حسن السریرة.

جمال ظاهر نیکوئی صورتست، و جمال باطن نیکوئی سریرت است، یعنی آنچه نهان است از خواها و خصلتها و عزمها و قصدها.

۱۱۹۴

العاقل من امات شهوته.

عاقل کسی است که میرانده باشد خواهش خود را، و خواهش امری که سبب زیان و خسران او باشد نکند.

۱۱۹۵

القوی من قمع لذته.

قوی و توانا کسی است که قمع کرده باشد یعنی کوبیده باشد یا مقهور و مغلوب کرده باشد، یا خوار و ذلیل کرده باشد لذت خود را، یعنی نفس او تابع لذات نباشد بلکه آنها مقهور و مغلوب او باشند و هر چه را از آنها سبب زیان و خسران باشد بخود راه ندهد.

۱۱۹۶

التفاق من ائافی الذلّ.

نفاق یعنی موافق نبودن باطن با ظاهر از ائافی خواری است، «ائافی» «۱» سنگهائی را گویند که دیک را بر روی آنها بار کنند و مراد این است که نفاق خواه با حق تعالی باشد و خواه با خلق از پایه‌ها و ارکان خواری است و ذلت و خواری بر آن بار باشد یعنی ذلت و خواری در آخرت و در دنیا نیز در اغلب اوقات.

۱۱۹۷

الحکم من ثمار الجهل.

حماقت از میوه‌های نادانی است، کسی که دانا شود زیرک گردد و حماقت نکند پوشیده نیست که حماقت بمعنی کم عقلی است و آن دو قسم است: یکی آنکه بحسب خلقت باشد که کسی ابله مخلوق باشد و قابل علم و دانش نباشد.

دیگری آنکه بحسب خلقت نباشد بلکه قدری از شعور که از برای تحصیل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۴

دانش در کار باشد داشته باشد نهایت تحصیل دانشی نکرده باشد و بآن اعتبار عقل او قوتی نیافته باشد و بحسن و قبح اشیاء چندان مطلع نباشد و کاری چند کند که ابلهان کنند و حماقتی که از میوه‌های نادانی است این قسم است و استعمال «حماقت» در خصوص این شایع‌تر است و قسم اول میوه نادانی نیست بلکه منشأ آن است و چون اختیاری نیست سبب لوم و سرزنش نباشد بلکه آنچه در حدیث وارد شده که «اکثر اهل بهشت ابلهان‌اند» ممکن است که ابلهان بآن معنی باشد و باعتبار کم عقلی چندان تکلیف بر ایشان نباشد و بمحض تفضّل بهبهشت روند نهایت بعضی از محققین علما گفته‌اند که: مراد در حدیث ابله بآن معنی نیست بلکه جمعی‌اند که مطبوع‌اند بر خیرات و غافلند از شرور که گویا ابلهند و نمی‌فهمند آنها را و بعضی گفته‌اند که:

آنها جماعتی‌اند که سینه‌های پاک و حسن ظنّ بمردم دارند و بآن اعتبار حذاقتی در امور دنیا و تصرف در آنها ندارند پس مهمل گذاشته‌اند آنها را و رو آورده‌اند بامور آخرت و مشغول ساخته‌اند نفوس خود را بآن چنانکه مردم گمان کنند که ابله‌اند و عقلی ندارند و آنچه در بعضی احادیث وارد شده که

«خواهد آمد زمانی که نجات نمی‌یابد در آن از صاحبان دین مگر کسی که گمان کنند که او ابله است و صبر فرماید نفس خود را بر این که گفته شود که او ابله است نیست عقلی از برای او» مؤید تأویل حدیث مذکور تواند شد.

۱۱۹۸

الجزع اتعب من الصبر.

جزع و ناشکیبائی تعب‌دارتر از صبر است.

۱۱۹۹

الخير اسهل من فعل الشرّ.

نیکی کردن آسان‌تر از کردن بدی است زیرا که در کردن خیرات بیم و ترسی نباشد از اطلاع کسی بر آن بخلاف بدیها که باید از اکثر مردم پنهان داشت و در تشویش بود که مبادا بر آن مطلع شوند و اگر بدی ایذاء و اذیتی باشد نسبت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۵

بدیگری در حذر از انتقام و تلافی او نیز باید بود و از آن راه همیشه باید خائف بود و ایضا تحصیل خیرات بعزمها و قصدها حاصل شود هر چند او را میسر نشود بخلاف بدی که تا بعمل نیاید بر او نوشته نشود پس ترک کردن امر آسان با همه امید فضل و احسان حقّ تعالی بازای آن و پرداختن بامر دشوار با همه خوف وبال و نکال آن غایت حماقت و ابله‌ی است.

۱۲۰۰

الاشتغال بالفائت یضیع الوقت.

مشغول شدن بامری که زایل شود یعنی مطالب دنیویّه ضایع میکند وقت را و باعث این می‌شود که صرف نشود در آنچه باید از تحصیل خیرات ابدیّه و سعادات سرمدیّه.

۱۲۰۱

الرغبة فی الدنیا توجب المقت.

رغبت در دنیا و حرص بر آن موجب مقت و دشمنی حقّ تعالی می‌گردد.

۱۲۰۲

المشيب رسول الموت «۱»

سفیدی مو پیغام‌آور مرگ است، پس بعد از آن تأخیر در تهیّه سفر آخرت کمال سفاهت و بی‌عقلی است.

۱۲۰۳

المجرّب «۲» احکم من الطّيب.

تجربه و آزمایش کننده داناترست از طیب یعنی کسی که خود نفع و ضرر امری را تجربه کرده باشد ظنّ او در آن باب قوی‌تر از ظنّ طیب است که باسیاب و علامات یا تجربه بعضی موادّ حاصل شده باشد، پس کسی که بقول طیب عمل کند روا نباشد که بتجربه‌های خود در هر باب عمل نکند، و چیزی که از آن ضرری دیده باشد ارتکاب نماید یا آنچه را از آن منتفع شده باشد ترک نماید.

۱۲۰۴

الغریب من لیس له حبيب.

غریب کسی است که نبوده باشد از برای او دوستی، پس هر که در جائی دوستی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۶

داشته باشد هر چند در غربت نباشد، و کسی که دوستی نداشته باشد هر چند در وطن باشد غریب باشد پس کسی که باطاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی خدا را دوست خود کرده باشد هیچ جا غریب نباشد.

۱۲۰۵

الدنیا کیوم مضی و شهر انقضی.

دنیا مانند روزی است که رفته باشد و ماهی است که بسر آمده باشد یعنی کسی که بدنیا آمد چون مدت بقای او در آن فانی است و زایل شود در همان وقت تمام آن در نظر بصیرت بمنزله روزی یا شهری است که گذشته و بسر آمده باشد پس کسی را که اندک بصیرتی باشد بآن نپردازد و سعی زیاد از برای آن نکند بلکه کمال سعی و تمام اهتمام او از برای آخرت باشد که پاینده و باقی است.

۱۲۰۶

الدّنيا دار الغرباء و موطن الاشقياء.

دنیا خانه غریبان و وطن بدبختان است یعنی در حقیقت خانه‌ایست از برای غریبان که چند روزی در آنجا فرود آیند و از آنجا روانه وطن اصلی خود گردند پس چنانکه غریب سعی در تعمیر چنین خانه نکند اهتمام در تعمیر دنیا نیز نباید کرد نهایت بدبختان آنرا وطن و محلّ اقامت خود فرا گرفته‌اند و زبده اوقات خود را صرف تعمیر آن نمایند.

۱۲۰۷

المستشير متحصن من السقط «۱».

مشورت کننده در پناه است از راه افتادن یعنی در زیان و خسران دنیا و آخرت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۷

۱۲۰۸

المستبدّ متهوّر فی الخطأ و الغلط.

متهوّر برای خود تهوّر کننده است در خطا و غلط، و «تهوّر» افتادن در چیز است بی‌باکانه.

۱۲۰۹

أطراح «۱» الکلف اشرف قنیة.

انداختن کلفتها و مشقّتها که در تحصیل دنیا و حرص بر آن باید کشید برترین مال کسب کرده شده است یا اندوخته شده.

۱۲۱۰

الوله بالدّنيا اعظم فتنة.

شیفته شدن دنیا عظیمترین فتنه است زیرا که فتنه است که فتنه‌ها در دنیا و آخرت در دنبال دارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۸

۱۲۱۱

التّدم علی الخطیئة استغفار.

پشیمانی بر گناه استغفار است یعنی همین که کسی پشیمان شد از گناه همان توبه و استغفار است و صیغه و لفظی در آن در کار نیست و «استغفار» بمعنی طلب آمرزش است و مراد در اینجا طلب آمرزشی است که سبب آمرزش شود.

۱۲۱۲

المعاودة الی الذّنب اصرار.

عود کردن بسوی گناه و بار دیگر مرتکب آن شدن اصرار و ایستادگی بر گناه است که از گناهان کبیره است هر چند آن گناه صغیره باشد و مراد عود بگناه دیگر است هر چند از جنس سابق نباشد چنانکه مذهب جمعی از علماء است یا بگناهی که از جنس سابق باشد پس اگر از جنس دیگر باشد اصرار بر آن بعمل نیاید چنانکه مذهب بعضی دیگر از علماء است.

۱۲۱۳

الرأی کثیر و الحزم قلیل.

رأی بسیار است و حزم و دور اندیشی کم است، پس در مسائل و غیر آنها از مصلحتها و مشورتها اعتماد بر رأی هر کس نتوان کرد تا ظاهر نشود حزم و دور اندیشی او، و مراد به «دور اندیشی» این است که در هر چه فکر کند همه اطراف آنرا از روی کمال ضبط ملاحظه کند و بعد از آن رأی او را حاصل شود که اعتمادی بر آن داشته باشد نه مثل اکثر مردم که باندک مرجّحی که بخاطر ایشان رسید از برای یک طرف رأی ایشان بر ترجیح آن قرار گیرد بی‌آنکه تأمل در سایر جهات آن کنند.

۱۲۱۴

البریء صحیح و المریب علیل.

بری یعنی پاک دامن و بی‌تقصیر صحیح است یعنی تندرست است و او را آرام و اطمینانی باشد یا این که صحت و صدق سخن او از جوهر کلام او مستفاد و مستنبط می‌شود و «مریب» یعنی صاحب تقصیر و گناه که مردم را بخود بدگمان کرده باشد علیل است، یعنی بمنزله بیمار در خوف و قلق و اضطراب است، یا این که سقم و فساد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۱۹

سخن او از اصل کلام او ظاهر می‌گردد، و ممکن است که مراد به «بریء» کسی باشد که خود را بری و فارغ کرده باشد از حرص بر دنیا و طمع در آن، و به «مریب» کسی که در اضطراب و قلق باشد از برای سعی در دنیا و تحصیل آن، و ظاهر است که آن بمنزله تندرست است و این بمنزله بیمار.

۱۲۱۵

الحق أحق أن يتبع.

یعنی راستی سزاوارتر است باین که پیروی کرده شود یعنی در هر باب کسی پیرو راستی باشد و آنچه راست باشد بگوید هر چند خوف ضرر از آن داشته باشد سزاوارتر است از خلاف آن هر چند گمان نفع از آن داشته باشد، و ممکن است که مراد به «حق» امر ثابت پاینده باشد و غرض این باشد که پیروی آخرت که ثابت و پاینده است و سعی از برای آن سزاوارتر است از پیروی دنیای فانی و سعی از برای آن.

۱۲۱۶

الوعظ النافع ما ردع.

موعظه سودمند آن است که باز دارد یعنی باز دارد واعظ را از آنچه منع میکند از آن چنانکه در حدیث وارد شده که: کسی که عمل نکند به آن چه می گوید می لغزد موعظه او از دلها چنانکه می لغزد باران از سنگ صاف نرم، و ممکن است که مراد این باشد که باز دارد شنونده را، و غرض اشاره باشد بموعظه کسی که خود عمل کند بآن، چه موعظه که باز دارد شنونده را همین موعظه اوست، یا غرض این باشد کسی که معلوم باشد که موعظه او را باز نمی دارد موعظه کردن او لغو است و مشغول آن نباید شد، یا این که کسی که عمل بموعظه نکند بشنیدن موعظه نرود که از برای او نفعی ندارد بلکه ضرر دارد.

۱۲۱۷

المستشير على طرف النجاج.

مشورت کننده بر جانب رستگاری است یعنی کسی که در کارها مشورت کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۰

و آنچه صلاح دانند بکنند مشرف بر رستگاری است و غالب این است که او رستگار شود و زیان و خسروانی نکند بخلاف کسی که مستقل برأی خود باشد و کارها را بی مشورت کند.

۱۲۱۸

المستدرک على شفا صلاح.

تدارک کننده بر کنار صلاح است یعنی کسی که تدارک لغزشها و خطاهای خود کند و در پی تلافی و باز یافت آنها باشد مشرف است بر این که برسد به آن چه صلاح حال و خیر مآل او باشد.

۱۲۱۹

اللسان سبع ان اطلقته عقر.

زبان درنده ایست که اگر رها کنی آنرا زخم زند یعنی بر مردم یا بر تو نیز باعتبار سزای آنچه از آن سر زند.

۱۲۲۰

الغضب شرّ ان اطعته دمّر.

خشم بدی است که اگر فرمان آن بری هلاک کند یعنی ترا در آخرت یا در دنیا نیز، یا کسی را که خشم بر اوست یعنی فرو ننشیند تا او را هلاک نکند.

۱۲۲۱

البعی اعجل شیء عقوبه.

بعی یعنی ستم یا سربلندی کردن یا دروغ شتابنده تر چیزی است از روی عقوبت و سزای ببدی و در بعضی نسخه ها «اجل» بدل «اعجل» واقع شده و بنا بر این معنی این است که بزرگتر چیزی است از روی عقوبت.

۱۲۲۲

البرّ اعجل شیء مثوبه.

احسان بمردم شتابنده تر چیزی است از روی پاداش بنیکوئی یعنی ثواب و عوض آن زودتر از همه کار خیری باین کس برسد و بسیار باشد که در دنیا نیز عوض آن باو برسد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۱

۱۲۲۳

العلم کثیر و العمل قلیل.

علم بسیار است و عمل کم است، و غرض این است که علم با عمل کم است و علمی که بکار آید آنست که با عمل باشد و علم بی عمل بکار نیاید، بلکه باعث زیادتی وبال و نکال گردد، چنانکه عقل و نقل حاکم است بآن، نه این که مطلق عمل کمتر از علم است و اشرف از آن است زیرا که عمل بی علم بسیار است و زیاده از علم است و علم اشرف از همه فضائل است چنانکه اخبار و آثار متواتر است در آن.

۱۲۲۴

الدین ذخر و العلم دلیل.

دین یعنی آنچه پرستش خدای عزّ و جلّ شود بآن ذخیره است از برای آخرت، و علم راهنمایی است یا رساننده بآن.

۱۲۲۵

الکریم یشکر القلیل، و اللّئیم یکفر الجزیل.

گرامی و نیکوکار شکر و ستایش میکند اندک را یعنی اندک نعمتی را چه جای زیادتر از آن راه، و پست مرتبه و بدکردار کفران میکند بزرگ را یعنی نعمتهای بزرگ را چه جای کمتر از آن را

۱۲۲۶

الدولة «۱» كما تقبل تدبر.

دولت همچنان که رو می آورد پشت می گرداند، پس کسی را که باو رو آورد باید که بآن مغرور نشود و فرصت را غنیمت داند تا پشت نگردانیده ذخیره آخرتی در آن از برای خود تحصیل کند.

۱۲۲۷

الدّنيا كما تجبر «۲» تکسر.

دنیا چنانکه جبر و اصلاح شکستگی می کند می شکند یعنی چنانکه دنیا دار اصلاح بسیاری از شکستگیهای دنیا و آخرت بآن می تواند کرد همچنان بسیاری از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۲

شکستگیهای دنیا و آخرت ممکن است که بسبب آن از برای او حاصل شود، پس حریص بر طلب دنیا نباید بود و بهر که رو آورد بقدر مقدور باید که سعی کند در اصلاح شکستگیهای خود بآن و حذر کند از شکستگی بسبب آن.

۱۲۲۸

العجول مخطئ و ان ملک.

شتاب کننده خطا کار است هر چند پادشاه شود و یا مالک شود یعنی امری را که شتاب در آن کرده و برسد بمطلب، و غرض این است که سلوک صواب این است که کسی در کارها شتاب و تعجیل نکند و بعد از تأمل و تدبّر بکند و کسی که تعجیل کند هر چند بمطلب برسد یا پادشاه شود چنین نیست که درست کرده باشد بلکه او هم خطا کرده نهایت اتفاق افتاده که از برای او درست نشسته و بمجرد احتمال چنین اتفاقی از طریق عقل بیرون نتوان رفت.

۱۲۲۹

المتأني مصيب و ان هلك.

تأنی کننده درستکار است هر چند هلاک شود یعنی طریق صواب این است که آدمی در کارها تأنی کند و بعد از تفکّر و تدبّر و از روی اطمینان و آرام بکند و کسی که چنین کند درست کرده هر چند هلاک شود هلاکت او مجرد اتفاقی است و از خطای او نیست.

۱۲۳۰

امارات الدّول انشاء الحیل.

امارات و نشانههای دولتها یعنی منقلب شدنهای روزگار و تغیرات آن پدید آوردن حیلهاست یعنی هرگاه اهل دولتی حیلها پدید آورند و مکر پیشه خود کنند این نشان این است که تغیری در روزگار بشود و دولت ایشان بجمعی دیگر منتقل شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۳

۱۲۳۱

امارات السعادة اخلاص العمل.

علامات و نشانههای نیک بختی خالص گردانیدن عمل است یعنی از برای خدای تعالی و آمیخته نساختن آن بشائبه ریا و مانند آن، و «بودن اخلاص علامات» باعتبار این است که اخلاص هر کسی علامتی است از برای نیکبختی او، یا در یک کس نیز اخلاص هر عملی علامت است از برای نیکبختی او.

۱۲۳۲

اصطناع العاقل أحسن فضیلة.

احسان کردن عاقل که میداند که چه نحو کند و بکه کند بهترین فضیلتی و افزونی مرتبه است.

۱۲۳۳

اصطناع اللئیم اقبیح رذیلة.

احسان کردن لئیم یعنی بخیل زشت‌ترین رذیلتی است، «رذیلت» مقابل «فضیلت» است یعنی صفتی که باعث پستی مرتبه باشد، و «بودن احسان بخیل زشت‌ترین رذیلتی» باعتبار این است که بخیل اگر احسانی کند بی‌منت تمام نباشد و احسان با منت بغایت مذموم است، و ممکن است که مراد به «لئیم» مطلق بد کردار باشد و بدی احسان او نیز باعتبار منت باشد، یا باعتبار این که اکثر بجمعی احسان کند که مانند او بدکردار باشند و در مصارف بد صرف کنند.

۱۲۳۴

العلم کنز عظیم لا یفنی.

علم گنج عظیمی است که بخرج کردن تمام و فانی نشود بلکه زیاده گردد.

۱۲۳۵

العقل ثوب جدید لا یبلی.

عقل و خرد جامه نویست که کهنه نمی‌شود یعنی بمنزله جامه نو باعث زینت این کس است نهایت جامه نویست که کهنه نمی‌شود بلکه روز بروز تازه‌تر و زیباتر گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۴

۱۲۳۶

الاحمق لا یحسن بالهوان

کم خرد نیکو نمی‌شود بخوار شدن یعنی هر چند خوار شود بسزای بدی که کند ترک آن نکند و خوب نشود.

۱۲۳۷

الجزاء علی الاحسان بالاسائة کفران.

پاداش دادن در عوض احسان ببدی کفران است، «کفران» بمعنی کفر مقابل ایمان آمده و بمعنی پوشیدن نعمت کسی و انکار آن نیز آمده، و ظاهر این است که در اینجا بمعنی اول باشد و مراد این باشد که در عوض احسان کسی بدی کردن باو بمنزله کفر بخدای عز و جل است و حکم آن دارد، و حمل بر معنی دوم نیز اگر چه صحیح است چه ظاهر است که در عوض احسان کسی بدی کردن باو کفران نعمت اوست، نهایت این معنی معنی ظاهری است و رتبه آن ندارد که کلام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بر بیان آن محمول شود.

۱۲۳۸

العالم من عرف قدره.

دانا کسی است که بشناسد قدر خود را یعنی قدر و مرتبه خود را داند و کاری نکند که از آن مرتبه افتد و خفیف و ذلیل گردد و در سلوک با مردم و توقع سلوک از ایشان بلکه در هر باب از ابواب معاش پا از اندازه خود بیرون نگذارد.

۱۲۳۹

الجاهل من جهل أمره.

نادان کسی است که نداند امر خود را یعنی کار خود را و طریق سلوک خود را از برای انتظام معاش و معاد.

۱۲۴۰

العاقل یعتمد علی عمله، الجاهل یعتمد علی امله.

عاقل تکیه میکند بر عمل خود و جاهل تکیه میکند بر امید خود یعنی عاقل آنچه را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۵

خواهد که بشود از امور دنیا و آخرت کاری چند کند که مثمر و منتج آن باشد و از آن راه توقع و امید آن داشته باشد نه باین معنی که عمل خود را مستقل در آن داند بلکه کمال توکل و اعتماد او بر لطف حق تعالی است و عمل خود را منشأ حصول فی الجملة اهلیت و استحقاقی از برای آن میداند بخلاف جاهل که تمام تکیه او بر محض امید است چنانکه در دنیا امیدی چند داشته باشد و منتظر آنها باشد بی‌باعثی و منشأی از برای حصول آنها بحسب مجاری عادات، و همچنین امید رستگاری آخرت و فوز بمراتب عالیه آن داشته باشد بی‌آنکه اطاعت حق تعالی نماید و کاری کند که سبب

خوشنودی او گردد، و ممکن است که مراد به «عمل» خصوص طاعات و عبادات باشد و مراد به «امید» امیدهای دنیوی، و مراد این باشد که: عاقل اعتماد و میل و ایستادگی او بر طاعات و عبادات اوست و اهتمام او در آنهاست و اعتماد و میل جاهل بر امیدهای دنیوی و سعی در تحصیل آنها.

۱۲۴۱

العالم ينظر بقلبه و خاطره، الجاهل ينظر بعينه و ناظره.

عالم نگاه میکند بدل خود و خاطر خود و جاهل نگاه میکند بچشم خود و مردمک خود، یعنی عالم نگاه میکند در چیزها بدل و ضمیر خود و تفکر و تدبیر میکند در آنها از برای استنباط حقایق و معارف از آنها و عبرت گرفتن از آنچه سبب عبرت تواند شد، و جاهل نگاه او همین نگاه بچشم و مردمک است و تأمل و تفکری و استنباط معرفتی یا عبرتی از برای او نیست.

۱۲۴۲

الشکة يطفىء نور القلب.

شکة فرو می‌نشانند افروختگی نور دل را، ظاهر این است که مراد شکة در عقائد دینیّه باشد و این که در آنها تحصیل یقین باید، و ممکن است که مراد مطلق شکة باشد و این که آن امریست که دل را تاریک می‌گرداند پس هر چند شکة کمتر باشد و یقین زیاد شود دل روشن‌تر گردد، پس در هر باب تحصیل یقین اولی باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۶

۱۲۴۳

الطاعة تطفىء غضب الربّ.

طاعت و فرمان برداری حق تعالی فرو می‌نشانند خشم پروردگار را یعنی هر چند کسی کاری چند کرده باشد که باعث غضب و خشم حق تعالی شده باشد چون بطاعت و فرمان برداری گراید خشم حق تعالی فرو نشیند و رحم کند او را.

۱۲۴۴

الایمان بریء من النفاق.

ایمان بیزار است از نفاق، یعنی مؤمن نفاق نمی‌دارد نه با حق تعالی و این ظاهر است و نه با خلق هرگاه ایمان او کامل باشد.

۱۲۴۵

المؤمن منزّه عن الزیغ و الشقاق.

مؤمن پاکیزه است از میل از حق و دشمنی یعنی مؤمن کامل در هیچ امری میل از حق نکند و با مردم خصومت و دشمنی نکند.

۱۲۴۶

الصّادق علی شرف «۱» منجاء و کرامه.

راستگو بر بلندی رستگاری و گرامی بودن است.

۱۲۴۷

الکاذب علی شفا مهوأة و مهانة.

دروغگو بر کنار چاه عمیق و خواری است و این بمنزله تفسیر چاه عمیق است زیرا که مراد بآن نیز پستی و مذلت است که تشبیه شده بچاهی عمیق که کسی در آنجا افتد و ممکن است که مراد بآن مرتبه پست گوی «۲» از درکات جهنّم باشد یا چاهی از چاههای آن، و بنا بر این تفسیر نباشد و مراد این است که دروغگو پیش از گفتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۷

دروغ بر لب آنها ایستاده و همین که دروغ بگوید در آنها افتد، یا بعد از گفتن دروغ بر لب آنها ایستاده که اگر بزودی تدارک آن نکند بتوبه یا کاری که جبران در آنها افتد.

۱۲۴۸

الصبر اعون شیء علی الدّهر.

صبر یاری کننده‌تر چیزی است بر روزگار یعنی از برای ضرر رسانیدن بروزگار و غلبه کردن بر آن، چون روزگار همیشه در پی این است که ضرر بمردم رساند و مصائب و نوائب بر ایشان وارد سازد که ایشان بسبب آنها قلق و اضطراب کنند پس هرگاه کسی در مصیبتی صبر کند و قلق و اضطراب نکند خلاف مقصود روزگار بعمل آید پس گویا آن کس غالب شده بر روزگار و ضرر باو رسانده و ایضا چون صبر بر مصیبت باعث دفع مصائب دیگر شود چنانکه در احادیث دیگر وارد شده و این بر خلاف خواهش روزگار است پس از آن راه نیز روزگار از صبر مکدر و غمگین گردد و آن یاری کننده باشد بر او و پوشیده نیست که امثال این سخنان بر سبیل حقیقت نیست بلکه از تمثیلات و مجازاتی است که میانه مردم شایع شده زیرا که ظاهر است که

روزگار که در لغت عرب آنرا زمان و دهر گویند بر تقدیری که امری باشد موجود و از امور اعتباریه نباشد فهم و شعوری ندارد که با کسی خصومت و دشمنی کند و ایضا سایر اموری که بآن نسبت داده می‌شود هیچ یک از آنها کار و فعل زمان نباشد بلکه هر یک از آنها را سبب و فاعلی باشد معلوم، نهایت چون در روزگار غالب این است که مصائب و نوائب بسبب اسباب آنها پی در پی بر مردم نازل شود شایع شده تشبیه آن بشخصی که با مردم خصومت و دشمنی کند و در پی ایذاء و اذیت ایشان باشد و از لوازم این معنی این است که کسی که دفع مکروهی و مصیبتی از خود کند بر او غلبه کرده باشد و ضرری با او رسانده باشد و مراد مجرد همین است که صبر باعث این شود که این کس از ضرر جزع و اضطراب فارغ و دفع بعضی مصائب دیگر کند، یا این که چون اکثر اهل روزگار در پی شماتت بر مردم‌اند و صبر باعث این شود که ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۸

چندان شماتت نتوانند کرد و مقهور و مغلوب گردند پس این معانی بروزگار بر سیبیل مجاز عقلی نسبت داده شود از قبیل نسبت حال اهل جائی به آنجا مثل «و اسأل القرية» که امر شده در آن بسؤال از قریه و مراد سؤال از اهل آن است.

۱۲۴۹

الحزم و الفضيلة فی الصبر.

دور اندیشی و افزونی مرتبه در صبر است چه ظاهر است که صبر در کارها و نکردن آنها مگر بعد از تأمل و تدبّر حزم و دوراندیشی است و سبب افزونی مرتبه نیز گردد باعتبار این که آنچه بعد از تأمل و تفکّر کرده شود نیکو واقع شود و صبر در مصائب و نوائب افزونی مرتبه است و باعتبار آنچه مترتب می‌شود بر آن از منافع دنیوی و اخروی حزم و دوراندیشی نیز باشد.

۱۲۵۰

العقل منزّه عن المنکر أمر بالمعروف.

عقل و خرد پاکیزه کننده است یعنی صاحب خود را از بدی، و امر کننده است به نیکویی.

۱۲۵۱

العقل حیث کان آلف مألوف.

عقل هر جا که بوده باشد انس دهنده‌ترین انس گرفته شده است.

۱۲۵۲

الصبر خیر جنود المؤمن.

صبر بهترین لشکرهای مؤمن است و زیاده بر سائر صفات و افعال او سبب فتح و فیروزی او گردد.

۱۲۵۳

الصدق اشرف خلائق الموقن.

راستگوئی برترین خصلتهای موقن است یعنی کسی که او را یقین در دین باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۲۹

۱۲۵۴

العقل شجرة ثمرها السخاء و الحياء.

عقل درختی است که میوه آن سخاوت و حیاست، و عاقل بی آنها نباشد.

۱۲۵۵

الدین شجرة اصلها التسليم و الرضا.

دین درختی است اصل آن اطاعت و خوشنودی است یعنی اطاعت حق تعالی در آنچه فرموده از اوامر و نواهی، و خوشنودی به آن چه او کرده و قسمت و نصیب هر کس قرار داده از روزی و غیر آن، و «دین» در اصل بمعنی جزا و سزاست و بعد از آن اسلام و هر شریعت و ملتّی را «دین» گویند باعتبار آنچه مقرر شده در آنها از جزای خیر برای طاعات و سزای بد بر معاصی.

۱۲۵۶

آلة الریاسة سعة الصدر.

آلت و افزار ریاست و سرکردگی گشادگی و فراخی سینه است یعنی رئیس و سرکرده باید که وسعت خلقی داشته باشد و زود دلتنگ نشود و بد خوئی نکند که آن باعث رمیدن مردم از او گردد و سرکردگی و ریاست او صورت نبیند.

۱۲۵۷

اول العبادۃ انتظار الفرج بالصبر.

اول عبادت و بندگی حق تعالی انتظار گشایش است بصیر کردن یعنی اول عبادات بحسب فضیلت و افضل آنها این است که کسی در بلا صبر و شکیبائی کند و انتظار گشایش کشد و ممکن است «۱» مراد خصوص صبر بر غیبت اعلی حضرت صاحب- الزمان صلوات الله و سلامه علیه باشد که عظیمترین بلاهاست از برای مؤمنین و انتظار کشیدن گشایش بظهور آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه.

۱۲۵۸

البخل بالموجود سوء الظنّ بالمعبود.

بخل کردن بیافت شده بد گمانی است عبادت کرده شده یعنی کسی که بخل کند به آن چه دارد این در حقیقت بد گمانی است بحق تعالی زیرا که منشأ بخل او بغیر این معنی نمی تواند بود که اگر این را صرف کنم مبادا محتاج بمانم و چاره آن نتوانم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۰

کرد، و کسی که بد گمان بحق تعالی نباشد بیقین میداند که کسی هرگاه نعمت او را صرف کند در آنچه امر کرده بآن یا ترغیب کرده بآن و افضل گردانیده او کریمتر است از این که او را محتاج بگذارند و کفایت او نکند.

۱۲۵۹

الزهد ان لا تطلب المفقود حتی یعدم الموجود.

زهد و ترک دنیا این است که طلب نکنی آنچه را نداشته باشی تا وقتی که نایاب شود آنچه که داری و می یابی یعنی زهد و ترک دنیا این نیست که کسی در اصل طلب دنیا نکند بلکه این است که هرگاه بقدر احتیاج داشته باشد اکتفا کند بآن و دیگر طلب نکند تا وقتی که آن صرف شود و محتاج شود بچیزی که نداشته باشد آنرا آن وقت طلب آن کند.

۱۲۶۰

الکریم من بذل احسانه.

کریم کسی است که بذل کند احسان خود را یعنی بی این که منت گذارد بقرینه فقره بعد و ممکن است استنباط این معنی از لفظ «بذل» که بمعنی جود است یا از لفظ «احسان» زیرا که بخشش با منت نه جود باشد و نه احسان.

۱۲۶۱

اللئیم من کثر امتنانه.

لئیم و بخیل کسی است که بسیار باشد منت گذاشتن او یعنی مخصوص نیست باین که عطا نکند و این که منت بسیار بگذارد آن هم لئیم است و پوشیده نیست که از این عبارت مفهوم می شود که منت اگر زیاد نباشد چنین نباشد و ممکن است که این باعتبار این باشد که هر چند مطلق منت بد باشد خواه زیاد خواه کم، نهایت بخشنده را با منتی که زیاد نباشد و باعث خجلت و انفعال آن شخصی که احسان با او می شود نگردد لئیم نگویند، یا اشاره باین باشد که منت هر قدر که باشد گرانست و در حقیقت بسیار باشد پس هر که منت گذارد منت او بسیار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۱

است و لئیم باشد، یا مراد بسیاری منت باشد در عطاها بسیار و مراد این باشد که هر چند کسی عطاها بسیار کند باز لئیم است اگر در عطاها منت گذارد و بآن اعتبار منت او هم بسیار شود.

۱۲۶۲

العاقل من بذل نداء.

عاقل کسی است که بذل کند ندای خود را و «نداء» در اصل بمعنی باران و تری است و شایع شده استعمال آن در عطا و بخشش چنانکه تشبیه می شود دست صاحب جود و کرم بدریا و ابر.

۱۲۶۳

الحازم من کفّ اذاه.

دوراندیش و عاقبت بین کسی است که باز دارد اذیت خود را یعنی اذیت و آزار کسی نکند.

۱۲۶۴

اخلاص التوبة یسقط الحوبة.

خالص گردانیدن توبه یعنی پشیمان شدن از گناه و بازگشت بسوی خدا هرگاه خالص باشد و از برای محض رضا و خوشنودی حق تعالی باشد ساقط میکند و می اندازد گناه را.

۱۲۶۵

احسان النیة یوجب المثوبة.

نیکو کردن نیت واجب می‌گرداند ثواب و جزای نیک را یعنی عزم و قصد کارهای نیکو داشتن سبب ثواب می‌شود هر چند آن کارها میسر نشود چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن شده.

۱۲۶۶

الحصر خیر من الهدر.

عاجز بودن از حرف زدن بهتر است از هرزه و پوچ گفتن یا از بسیار گفتن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۲

۱۲۶۷

الهدر مقرب من الغیر.

هرزه گوئی یا بسیار گوئی نزدیک می‌گرداند صاحب خود را بحادثه‌های ضرر رساننده تغییر دهنده احوال.

۱۲۶۸ و ۱۲۶۹

الحصر یضعف الحجّة.

الهدر یأتی علی المهجّة. «۱».

عاجز بودن از حرف زدن ضعیف می‌گرداند حجّت را و هرزه گوئی یا بسیار گوئی می‌آید بر مهجه یعنی خون یا روح، و جان غرض بیان این است که حصر بهتر است از هذر چنانکه در فقره سابق سابق اشاره بآن شد زیرا که هذرگاه هست که می‌آید بر قتل این کس و سبب آن می‌شود و حصر ضعیف می‌گرداند حجّت را یعنی مفسده آن این است که آدمی خوب غلبه نتواند کرد بر مردم در گفتگو و سست شود حجّت گرفتن او بر ایشان و این چندان ضرری نیست نسبت بضرر هذر و ممکن است که مراد به «ضعیف کردن حجّت» این باشد که غلبه مردم را بر او ضعیف گرداند و نتوانند بر حجّتی بر او گرفت و بنا بر این اشاره است بنفعی از برای حصر، و بهتری آن از هذر ظاهرتر گردد.

۱۲۷۰

الحسود غضبان علی القدر.

حسود یعنی رشک برنده خشمناک است بر قدر یعنی بر تقدیر حق تعالی و قسمتی که هر چیز را از برای مردم کرده زیرا که نعمتی که بهر کس رسد بتقدیر اوست پس رشک بردن بر نعمت کسی و خواستن که از او زایل شود که حقیقت رشک و حسد است بغیر عدم رضا بتقدیر او و خشمناک بودن بر آن نیست.

۱۲۷۱

المخاطر متهجم علی الغرر.

مخاطر یعنی کسی که کاری کند که محلّ خطر و دغدغه هلاکت یا زیان و خسران در آن باشد داخل شونده است بر غرر و فریب یعنی چنین کاری فریب خوردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۳

است و عاقل که فریب نفس و خواهشهای آن نخورد چنین کاری نکند و بمجرد احتمال نفعی و حصول خواهشی خود را در معرض خطر در نیورد و ممکن است که معنی کلام این باشد که «مخاطر» یعنی کسی که گرو بندد داخل شونده است بر غرر یعنی امری که ظاهر آن فریب دهد این کس را و باطن آن مجهول باشد و عاقبت آن معلوم نباشد و غرض منع از گرو بندی و ذمّ آن باشد باعتبار این که غالب این است که عاقبت آن معلوم نیست و احتمال نفع و ضرر هر دو دارد و عاقل چنین کاری نکند و بنا بر این باید که تخصیص داده شود بغیر گروهائی که در شرع اقدس تجویز آن شده و آن گرو- بندی است در اسب دوانی و همچنین استر و الاغ و شتردوانی و همچنین فیل خواه نر و خواه ماده و در آنچه پیکان یا تیغ داشته باشد چنانکه بطریق شیعه و اهل سنت هر دو از حضرت رسالت پناهی روایت شده که فرموده:

لا سبق «۱» الا فی نصل او خفّ او حافر.

نباشد گرو بندی مگر در «نصل» یعنی آنچه تیغ یا پیکان داشته باشد یا «حافر» یعنی سر شکافته یا «خفّ» یعنی آنچه ته پای آن هموار باشد مثل شتر و در بعضی روایات اهل سنت از آن حضرت صلی الله علیه و آله استثنای «پر» نیز شده و ظاهر این است که مراد استثنای گرو بندی در مسابقت مرغان باشد مثل کبوتر و مانند آن و مشهور میانه علمای ما رضوان الله تعالی علیهم این است که گرو بندی در آنها جایز نیست و حدیث مذکور را حمل می‌نمایند بر خصوص تیر و خالی از بعدی نیست زیرا که تیر داخل «نصل» است که در حدیث مذکور استثنا شد پس استثنای آن علیحده بلفظ «پر» در کار نیست بعضی از علما آن حدیث را از احادیث موضوعه شمرده‌اند و حکایتی از برای وضع آن نقل کرده‌اند نهایت شیخ صدوق محمد بن بابویه طاب ثراه که از اعظم محدثین ماست در کتاب من لایحضره الفقیه از علاء بن سیابه نقل کرده که او گفته:

سؤال کردم از امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه از گواهی کسی که بازی میکند بکبوتر؟- آن حضرت فرمود: بآسی نیست یعنی قصوری ندارد هرگاه معروف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۴

نباشد بفسقی، گفتم که: پس بدرستی که جمعی که پیش ما یابند یعنی از علماء اهل سنت می گویند که: آن یعنی کبوتر یا کسی که بازی میکند بآن شیطان است، فرمود:

سبحان الله آیا ندانسته که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: بدرستی که ملائکه هر آینه می گریزند نزد گرویندی و لعن میکنند صاحب آن را بغیر حافر و خفّ و پر و نصل پس بدرستی که حاضر میشوند آنرا ملائکه و این حدیث موافق است با آنچه اهل سنت نقل کرده اند و معلوم می شود که حکایت وضع آن بر آن نحوی که بعضی نقل کرده اند اصلی ندارد و معلوم می شود نیز که مراد به «پر» در آن تیر نیست بلکه یا کبوتر است یا چیزی که شامل آن باشد و چون شیخ صدوق در دیباجه کتاب مذکور گفته: «که آنچه نقل میکنم از احادیث در این کتاب از آنهایی است که فتوی می دهم بآن و حکم میکنم بصحّت آن و اعتقاد دارم در آن این که آن حجّت است میانه من و میانه پروردگار من تعالی ذکره» پس ظاهر این است که بمضمون حدیث مذکور فتوی دهد و مذهب او باشد نهایت مشهور میانه علماء ما این است که گرویندی در غیر نصل و خفّ و حافر جایز نیست و خلافی در آن نقل نکرده اند نه از شیخ صدوق و نه از غیر او بلکه شیخ محقق شیخ زین الدین رحمه الله در کتاب شرح شرایع دعوی اجماع اصحاب ما بر این کرده و اگر اجماع مذکور ثابت شود باید که حدیث مذکور طرح شود و قابل تأویل نیست و اما آنچه در حدیث مذکور واقع شده از عدم قصوری در گواهی کسی که کبوتر بازی کند هرگاه معروف نباشد بفسقی پس ظاهر آن موافق است با مذهب بعضی از اصحاب ما مثل شیخ محقق شهید سعید محمد بن مکی قدس سرّه که کبوتر بازی را حرام نمی دانند بلکه مکروه می دانند و بنا بر مذهب بعضی دیگر که حرام می دانند مثل فاضل محمد بن ادریس ممکن است که حمل شود بر کسی که بپراند آنرا از برای تربیت جهت نامه بردن و تعلیم آن چون متضمّن مصلحتی است و گاه باشد که در جهاد و مانند آن نیز محتاج بآن شوند و گوئیم که حرام وقتی است که از برای محض لهو و لعب باشد نهایت این معنی خلاف ظاهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۵

حدیث مذکور است والله تعالی يعلم و اما گرویندی در غیر اینها مثل گرویندی در مسابقت در دویدن و کشتی گرفتن و کشتی دواندن و برداشتن سنگها و انداختن آنها پس ظاهر این است که خلافی میانه اصحاب ما در حرمت آنها نیست و بعضی از علمای اهل سنت تجویز گرویندی در بعضی از آنها کرده اند مثل کشتی گرفتن و دویدن باعتبار این که ممارست آنها در جهاد و مانند آن بکار آید و بعضی احادیث نیز دلیل بر آن نقل کرده اند و آن احادیث در طرق ما نقل نشده و مجرد وجود مصلحتی در ممارست در آنها باعث تجویز گرویندی در آنها نمی شود با وجود تصریح آن حضرت صلی الله علیه و آله بنفی گرویندی در غیر سه چیز یا چهار چیز که در دو حدیث سابق که بطرق ما و ایشان هر دو نقل شده و اما مسابقت در امثال این امور بی گرویندی پس جمعی از علمای ما آنرا نیز حرام می دانند و جمعی دیگر جایز می دانند و تخصیص می دهند حرمت را بصورتی که با گرو باشد و دلیل قول اول ضعیف است و قول بجواز قوی تر است مگر آنچه متضمّن مصلحت و فایده اصلا نباشد و مجرد لهو و لعب باشد با آنکه حکم بحرمت هر لهو و لعبی نیز خالی از اشکالی نیست والله تعالی يعلم.

۱۲۷۲

الغنی من استغنی بالقناعة.

توانگر کسی است که بی نیاز شده باشد بسبب قناعت زیرا که آن توانگری است بحسب دنیا و آخرت و ایضا آنرا ثبات و بقائی باشد بخلاف توانگری بمال و اسباب که آن همین توانگری بحسب دنیاست و در معرض زوال و فنا.

۱۲۷۳

العزیز من اعتزّ بالطاعة.

عزیز کسی است که عزیز شده باشد بطاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی زیرا که آن عزّتی است بحسب دنیا و آخرت و پاینده و لایزال و عزّتهای دیگر اگر باشد همین بحسب دنیاست و در معرض تغییر و زوال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۶

۱۲۷۴

الاباطیل موقعة فی الاضاليل.

ناحقها می اندازند در گمراهیها یعنی کسی که ناحقی را ارتکاب کرد غالب این است که بسبب آن بگمراهیهای دیگر نیز افتد تا این که ناحقّ خود را صورتی دهد و حقّ نماید، یا مراد این است که دیگری را نیز در گمراهی اندازد و گناه این نیز باو عاید گردد چنانکه ناحقّ که در باب خلافت سبب گمراهی جمعی کثیر شد در هر عصری تا حال و دیگر که خواهد شد وزر و وبال همه آنها تا قیام قیامت بروزگار بانی آن و اعوان و انصار او خواهد رسید

و ممکن است مراد این باشد که باطل و ناحقّ زود می‌اندازد مردم را در گمراهی و تابع آن شوند باعتبار آنکه اکثر طبعها مایل بباطل‌اند و شیطان معین بر آن باشد بخلاف حقّ که کم کسی تابع آن شود و مردم زود بزود بآن نگرند.

۱۲۷۵

البخیل متحجّج «۱» بالمعاذیر و التّعالیل.

بخیل حجّت گوید و غلبه جوید بعذرها و علّتها یعنی از برای ندادن چیزی بکسی که از او طلب کند چندان عذرها و علّتها گوید که غالب شود و آن کس را عاجز کند و آن همه بهانه باشد و علّتی بغیر بخل او نباشد.

۱۲۷۶

العقل زین لمن رزقه.

عقل و خرد زینتی است از برای کسی که روزی داده شده باشد او عقل را یعنی حقّ تعالی باو عقل داده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۷

۱۲۷۷

العلم رشد لمن عمل به.

علم رشدی است از برای کسی که عمل کند بآن و «رشد» بمعنی استقامت بر راه حقّ است و تصلّب در آن.

۱۲۷۸

الفکر فی غیر الحکمة هوس.

فکر کردن در غیر حکمت هوسی است و «هوس» چنانکه اهل لغت گفته‌اند پاره است و نوعی است از جنون و شایع شده استعمال آن در خواهشهای پوچ بیحاصل، و مراد به «حکمت» حکمتی است که مذکور شد در آیه کریمه یُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا می‌بخشد

خدا حکمت را بهر که می‌خواهد و هر که بخشیده شود او را حکمت پس بتحقیق که بخشیده شده است او را خیری بسیار یعنی هر خیری بسیار چنانکه مفسران گفته‌اند و مفسران «حکمت» را در اینجا تفسیر کرده‌اند بتحقیق علم و محکم کردن عمل یعنی تحقیق علوم دینیّه که دانستن آنها در دین در کار باشد و محکم کردن عمل به آن چه از آنها متعلّق بعمل باشد مثل علم فقه و قریب است باین آنچه روایت شده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در تفسیر این آیه فرموده که «حکمت طاعت خدا و معرفت امام است» و در حدیث دیگرست از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که «معرفت امام است و اجتناب کبائری که واجب کرده است خدا بر آنها آتش را» و در حدیث دیگر که «معرفت و فقه در دین است پس هر که فقیه شود از شما پس او حکیم است و نیست احدی که بمیرد از مؤمنین دوست‌تر بسوی شیطان از فقیهی».

و پوشیده نیست که مراد بمعرفت در این حدیث شریف ممکن است که معرفت مبدأ و معاد باشد و مراد بفقّه علم باحکام باشد و قول آن حضرت (ع) که هر که فقیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۸

شود از شما پس او حکیم است بنا بر این باشد که علم بفقّه موقوف است بر معرفت بمعنی مذکور و ممکن است که مراد بمعرفت همان فقه در دین باشد و فقه در دین تفسیر آن باشد و بنا بر این مراد بفقّه در دین دانائی در دین باشد که شامل علم باصول و فروع هر دو باشد و رئیس محدثین محمّد بن بابویه رحمه الله در کتاب خصال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که سر حکمت ترس از خداست و در خصال و کافی روایت شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله روزی در بعضی سفرهای خود بود که ناگاه برخوردند به آن حضرت سواری چند پس گفتند که: السلام علیک یا رسول الله، پس آن حضرت التفات فرمود بسوی ایشان و فرمود که: چه کسانیید شما؟- گفتند: مؤمنائیم، فرمود که: چیست حقیقت ایمان شما؟- گفتند: رضا بقضای خدا و تسلیم فرمان او و تفویض بسوی خدا، پس آن حضرت فرمود: علماء حکماء یعنی جمعی که بر این صفات باشند علمای حکمای‌اند و ممکن است که این کلام را آن حضرت صلی الله علیه و آله بدیگران فرموده باشد و مراد این باشد که این سواران علمای حکمای‌اند بنا بر آن که صدق ایشان را می‌دانسته بعد از آن باز بایشان التفات کرده باشد و فرموده باشد که پس اگر راست گویایند، تا آخر و این منافات ندارد با این که صدق ایشان را در واقع می‌دانسته باشد چنانکه مخفی نیست که علمای حکمای‌اند که نزدیک باشند که بوده باشند بسبب حکمت پیغمبران پس اگر راست گویایند پس بنا مکنید آنچه را نمی‌نشینید، و جمع مکنید آنچه را نمی‌خورید، و بترسید از عذابی که بسوی او بازگشت کنید و در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده که: بدرستی که خدای تعالی عطا کرده مرا قرآن و عطا کرده مرا از حکمت مثل قرآن، و نیست خانه که نباشد در آن چیزی از حکمت مگر این که بوده باشد خراب، آگاه باشید پس فقیه شوید و بیاموزید و ممیرید جاهلان.

۱۲۷۹

الصّمّت بغیر تفکّر خرس.

خاموشی بی فکر کردنی گنگی است یعنی بمنزله آنست خاموشی که مستحسن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۳۹

است آن است که این کس در آن مشغول فکری باشد که بکار او آید.

۱۲۸۰

الخلق المحمود من ثمار العقل.

خوی پسندیده از میوه‌های عقل و خرد است و ممکن است مراد به «عقل» در اینجا علم و دانش باشد بقرینه مقابله با جهل در فقره بعد.

۱۲۸۱

الخلق المذموم من ثمار الجهل.

خوی نکوهیده از میوه‌های جهل و نادانی است.

۱۲۸۲

اللسان میزان الانسان.

زبان ترازوی آدمی است زیرا که مقدار و وزن عقل و خرد هر کس از زبان و سخن او ظاهر شود.

۱۲۸۳

الكذب شين اللسان.

دروغ عیب زبان است.

۱۲۸۴

العاقل من اتعظ بغيره.

عاقل کسی است که پند بگیرد از غیر خود یعنی مشاهده نفع و زیان دیگران کافی باشد در آگاهی او و اقدام بر امور و اجتناب از آنها نه این که خود را

آلت تجربه کند و دیگران از او پند و عبرت گیرند.

۱۲۸۵

الجاهل من انخدع لهواه «۱» و غروره.

نادان کسی است که فریب خورده باشد از برای خواهش خود و غرور خود یعنی آنچه فریفته شده بآن و زینت داده آنرا در نظر خود از مطالب باطله

دنیویّه.

۱۲۸۶

المغبوط من قوی يقينه.

مغبوط کسی است که قوی باشد یقین او، «مغبوط» کسی را گویند که نعمتی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۰

داشته باشد که کسی آرزوی آن کند و خواهد که مثل آن را داشته باشد نه این که آن منتقل شود از صاحب آن باو، و مراد این است که: نعمتی که

کسی داشته باشد که قابل این باشد که مردم آرزوی آن کنند یقین او قوی است یعنی باحوال مبدأ و معاد.

۱۲۸۷

المغبون من فسد دينه.

مغبون کسی است که فاسد شده باشد دین او، «مغبون» کسی را گویند که فریب خورده باشد چنانکه گویند که: فلان در خرید یا فروخت مغبون است،

یعنی فریب خورده و بزاید از قیمت واقع خریده یا بکمتر از قیمت واقع فروخته، و مراد این است که غبن عمده این است که کسی کاری بکند که

ضرری بدین او رساند و هر چند نفع دنیای آن در آن باشد و غبنهای دیگر که در آن همین زیان دنیا باشد سهل است.

۱۲۸۸

المؤمن منيب مستغفر تواب.

مؤمن یعنی کسی که تصدیق بخدا و رسول و گفته‌های ایشان داشته باشد انابت کننده استغفار کننده توبه کننده است، و مراد این است که: مؤمن باید

که چنین باشد و کسی که چنین نباشد ایمان او کامل نیست و گویا که مؤمن نیست و «انابت» بمعنی رجوع از گناه است یعنی پشیمانی بر آن و

بازگشت بحق تعالی و اطاعت و انقیاد او و توبه نیز بهمین معنی است و ذکر آن از برای تأکید است، و «استغفار» بمعنی طلب آمرزش است و گاهی

استعمال شود در طلب آمرزشی که با توبه و پشیمانی باشد و بر هر تقدیر ذکر آن بمنزله تأکید است.

۱۲۸۹

المنافق مکور مضر مرتاب.

منافق یعنی کسی که اظهار ایمان کند و در باطن ایمان نداشته باشد مکر کننده و ضرر رساننده و مرتاب است یعنی علامت منافق این است که بسیار مکر کند با مؤمنان و ضرر رساند بایشان و مرتاب باشد یعنی بدگمان باشد بمؤمنان و بر ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۱

اعتماد نداشته باشد یا کاری چند کند که مؤمنان باو بدگمان شوند.

۱۲۹۰

أصاب متأنّ او كاد، أخطأ مستعجل او كاد.

درست رفته تأنّی کننده یا نزدیک است یعنی هر که تأنّی کند در کاری و بی تأمل و تفکر نکند، یا درست رود و بمطلب رسد، یا نزدیک باشد بآن و پردرد نباشد از آن، و کسی که شتاب کند خطا کند، یا نزدیک باشد بآن، و صوابی که دور باشد از خطا از او صادر نشود.

۱۲۹۱

العقل فی الغربة قربة.

عقل در غریبی نزدیکی است یعنی بمنزله نزدیکی است بوطن، و عاقل هر جا که باشد حکم آن دارد که در وطن باشد زیرا که بسبب عقلی که دارد چنان سلوکی کند با مردم هر جا که با او انس و الفت گیرند و دوست شوند و مهربانی کنند بمنزله مردم وطن.

۱۲۹۲

الحق فی الوطن غربة.

کم خردی در وطن غریبی است یعنی بمنزله غریبی است زیرا که احمق چنان سلوکی کند که مردم از او تنفر کنند و با او الفت نکنند و در وطن حکم غریب داشته باشد.

۱۲۹۳

السّعيد من أخلص الطّاعة.

نیکبخت کسی است که خالص گرداند طاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی را و آمیخته بریا و مانند آن نسازد.

۱۲۹۴

الغنى من أثر القناعة.

توانگر کسی است که برگزیند قناعت را یعنی توانگری عمده این است که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۲

کسی قناعت کند و خود را محتاج دیگری نسازد زیرا که این توانگریست که فتوری بآن بر نخورد بخلاف توانگریهای دیگر که بملک و مال باشد چه آنها در معرض زوال و اختلال باشد.

۱۲۹۵

الدّین یصدّ عن المحارم.

دین باز می‌دارد از حرامها یعنی کسی که دیندار باشد و متصلّب باشد در دین خود را باز دارد از حرامها و مرتکب آنها نگردد.

۱۲۹۶

المروءة تحث علی المکارم.

مروّت یعنی مردی یا آدمیت بر می‌انگیزاند بر نیکوئیها یعنی می‌دارد صاحب خود را بر کردن کارهای نیکو و اکتساب اخلاق و خصال نیک.

۱۲۹۷

الکرم تحمّل اعباء المغارم.

کرم برداشتن بارها و سنگینیهای قرضهاست یعنی فرد کامل کرم این است که کسی قروض مردم را بر خود گیرد و ایشان را از بار قرض و سنگینی آن خلاص کند و ممکن است مراد به «مغارم» چیزی چند باشد که بر این کس ادای آن لازم باشد مثل زکاة و خمس و نفقه جمعی که واجب التّفقه او باشند و مراد این باشد که کرم این است که کسی تحمّل کند سنگینیهای آنچه را شرعا ادای آن بر او واجب باشد پس هر که متحمّل همه آنها شود و از عهده آنها برآید و اخلال بچیزی از آنها نکند او کریم است بلکه این نهایت کرم است چنانکه در بعضی احادیث وارد شده.

۱۲۹۸

النّصيحة من اخلاق الکرام.

نصیحت یعنی خالص بودن با مردم و غشّ نکردن با ایشان از خصلتهای نیکو - کاران است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۳

۱۲۹۹

الغش من اخلاق اللّثام.

غش یعنی صاف نبودن با مردم و ظاهر کردن از برای ایشان خلاف آنچه را در باطن باشد از خویهای مردم لئیم بدکردارست.

۱۳۰۰

الشکر ترجمان النیه و لسان الطویة.

شکر ترجمان نیت و زبان طویت است «ترجمان» کسی را گویند که کلام کسی را که بلغتی گفته باشد بلغتی دیگر تفسیر و بیان کند و «طویت» بمعنی ضمیر است یعنی آنچه در خاطر باشد و مراد این است که شکر نعمت حقّ تعالی که واجب شده از برای این است که آدمی نیت خود را و آنچه در ضمیر اوست بیان کند و ظاهر سازد و اصل در آن نیت و ضمیر اوست پس عمده اعتقاد قلبی و تعظیم باطنی است و شکر که بزبان یا جوارح دیگر باشد باید که موافق باشد با آن و ناشی باشد از آن و اگر نه آن شکر نباشد و اثری بر آن مترتب نشود و پوشیده نیست که «شکر» چنانکه قبل از این مذکور شد هر فعلی است که منبئی باشد از تعظیم صاحب نعمت خواه بزبان باشد و خواه بجوارح دیگر و خواه بدل، نهایت چون اشهر افراد آن و اظهار آنها آن است که بزبان باشد یا آنچه بجوارح دیگر نیز باشد پس شکر در این فقره نیز در یکی از آنها استعمال شده چنانکه از تأمل در شرح آن ظاهر می شود.

۱۳۰۱

اخلاص العمل من قوّة اليقين و صلاح النية.

خالص گردانیدن عمل از قوت یقین و درستی نیت است یعنی خالص گردانیدن طاعات و عبادات از برای حقّ تعالی و امتثال فرمان او و تحصیل رضای او و تقرّب بسوی او و آمیخته نساختن آنها بغرضی دیگر از قوت یقین است یعنی ناشی از آن شود و کسی را که یقین باحوال مبدأ و معاد قوی باشد طاعات و عبادات خود را خالص گرداند و از درستی نیت است یعنی معتبر در صحت و درستی نیت است و نیتی که در طاعات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۴

خالص نباشد صحیح و درست نباشد، یا این که ناشی از نیت درست است و تا نیت درست و صحیح نباشد در عملها خالص نباشد و مآل هر دو یکی است.

۱۳۰۲

المصائب بالسوئية مقسومة بين البرية.

مصیبتها بر سبیل سویت و عدل قسمت شده است میانه خلاق، غرض این است که کسی گمان نکند که در قسمت آنها حیف و میلی شده بلکه از روی کمال عدل و سویت قسمت شده و بهر که هر مصیبتی رسیده یا باعتبار گناهی مستحق آن شده یا مصلحت حال او در این بوده که اجر و ثواب آن باو برسد و دیگری قابل آن اجر و ثواب نبوده:

۱۳۰۳

العالم الذي لا يمل من تعلم العلم.

عالم آن کسی است که ملول و دل‌تنگ نشود از آموختن علم یعنی با وجود علمی که دارد باز سعی کند در آموختن علوم دیگر که نداند و مشعوف باشد بآن و ملالتی حاصل نشود او را از آن و ممکن است مراد این باشد که ملول نشود از تعلّم دیگران علم را از او و تعلیم نمودن ایشان، یا مراد این باشد که عالم کسی شود که آن قدر شوق داشته باشد که از تعلّم علم اصلاً ملول و مکدر نشود.

۱۳۰۴

الحليم الذي لا يشقّ عليه مؤنة الحلم.

حلیم و بردبار آن کسی است که دشوار نباشد بر او مؤنت حلم و قیام به آن چه در کار باشد از برای بردباری مثل فرو بردن خشم و فرونشاندن غضب و تأمل و تفکر در امری چند که سبب آنها شود.

۱۳۰۵

المؤمن غريزة النصح و سجيته الكظم.

مؤمن خصلت او خالص بودن است با مردم و غش و بد نکردن با ایشان و خوی او فرو بردن خشم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۵

۱۳۰۶

الایام توضح السرائر الكامنة.

روزها آشکارا میکند سرهای پوشیده را یعنی سرهای پوشیده بمرور ایام آشکارا می‌شود، و از فواید این معنی این است که جمعی که نخواهند که مردم بر بدیهای ایشان مطلع شوند باید که بدی نکنند و اگر نه هر چند پنهان دارند بعد از اندک وقتی آشکارا شود.

۱۳۰۷

الاعمال فی الدنیا تجارة الآخرة. «۱».

کردارها در دنیا بازرگانی آخرت است یعنی بمنزله متاعی چند است که مردم در دنیا تمام میکنند از برای این که بآخرت ببرند و در آنجا بفروشند پس باید که سعی کنند در تحصیل متاعی چند که مظنه شود و ربح باشد نه زیان و خسران.

۱۳۰۸

الفقر مع الدین الموت الاحمر.

درویشی با قرض موت احمر است یعنی بمنزله آن است و مراد به «موت احمر» کشته شدن است یا مردن سخت و دشوار، و بر هر تقدیر غرض بیان سختی و دشواری تحمل آن است تا مردم باسراف و اتلاف خود را گرفتار آن نکنند و دعا کنند و بقدر مقدور سعی نمایند که بآن مبتلا نشوند نه مذمت حال اخروی چنین کسی مطلقاً، هر چند بی‌تقصیری از او باشد چه ظاهر است که این معنی هرگاه بی‌اختیار باشد ضرری بآخرت ندارد بلکه صبر آن باعث اجر عظیم و ثواب جسیم گردد.

۱۳۰۹

الفقر مع الدین الشفاء الاکبر.

درویشی با قرض بدبختی بزرگتر است، این فقره نیز مذمت درویشی با قرض است بعبارتی دیگر و مراد بدبختی بحسب دنیاست نه بحسب آخرت چنانکه از شرح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۶

فقره سابق معلوم می‌شود و ممکن است «دین» بکسر دال نه بفتح آن خوانده شود و «شفا» بفا خوانده شود نه بقاف و معنی این باشد که: درویشی با دینداری شفای بزرگتر است یعنی در آخرت از دردها و المها شفائی است بزرگتر از همه شفاها.

۱۳۱۰

التأنی فی الفعل یؤمن الخطل.

تأنی و آهستگی در کردار و تعجیل نکردن در آن بی‌تأمل و تفکر ایمن می‌سازد از خطل یعنی سستی کار و محکم نبودن آن یا فحش و سخنان فاسد یعنی از این که مردم او را دشنام دهند و بد گویند.

۱۳۱۱

التروی فی القول یؤمن الزلل.

اندیشه کردن در گفتار و سخن نگفتن مگر بعد از تأمل و تفکر ایمن می‌سازد از لغزش.

۱۳۱۲

المواساة افضل الاعمال.

مواسات با مردم افضل و افزونترین کردارهاست «مواسات» برابر دانستن کسی است با خود و شریک و سهیم گردانیدن او در اموال خود و مراد به «افضلیت» آن از سایر اعمال این است که آن یعنی مواسات زیاده از هر کاری سبب افزونی قدر و علو رتبه میانه مردم شود هر چند اجر و ثواب اخروی بعضی اعمال مثل نماز و حج زیاده از آن باشد چنانکه در حدیث وارد شده که: نماز فریضه بهتر است از بیست حج، و حجی بهتر است از یک خانه مملو از طلا که تصدق کنند از آن تا تمام شود، یا مراد افضلیت آن است بحسب اجر و ثواب نسبت باکثر اعمال، و بعضی اعمال که ثواب آنها زیاد باشد از آن مستثنی باشد، زیرا که تخصیص در عمومات امری است شایع بلکه مشهور است که: هیچ عامی نیست مگر این که تخصیص داده شده و ممکن است که اجر و ثواب این مرتبه جود و بخشش که مردم را با خود برابر داند در مال خود زیاده باشد از همه اعمال و گوئیم که: آنچه در باب نماز و حج وارد شده منافاتی با

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۷

آن ندارد زیرا که ممکن است که ثواب حج زیاده باشد از تصدق یک خانه مملو از طلا که از فضل مال و زیاده بر ما یحتاج خود باشد چنانکه متعارف تصدقات است و این منافات ندارد با این که کسی که خود و سایر محتاجین را در مال خود خواه کثیر و خواه قلیل برابر داند و خود را بر ایشان ترجیح ندهد اجر و ثواب او زیاده از نماز و حج نیز باشد و الله تعالی یعلم.

۱۳۱۳

المدارة أحمد الخلال.

مدارا کردن با مردم ستوده‌ترین خصلتهاست و «مداراء» این است که کسی نرمی کند با مردم و نیکو مصاحبت کند با ایشان و بگذراند خلاف آداب و سلوکیهای ناهموار ایشان را. «۱»

۱۳۱۴

اخو العز من تحلی بالطاعة.

برادر عزت یعنی رفیق و مصاحب آن کسیست که زینت یافته باشد بطاعت و فرمانبرداری حق تعالی.

۱۳۱۵

اخو الغنی من التحف بالقناعة.

برادر توانگری و رفیق و مصاحب آن کسی است پوشیده باشد قناعت و سازگاری را یعنی قناعت سراپای او را گرفته باشد و بسبب آن احوال او از مردم پوشیده باشد و پوشیده نیست که چنین کسی بی‌نیاز باشد از مردم و توانگر در حقیقت بجز چنین کسی نباشد.

۱۳۱۶

الزهد فی الدنيا الراحة العظمی.

ترک دنیا آسایش بزرگتر است یعنی بزرگترین آسایشهاست زیرا که آسایش دنیا و آخرت است و مراد ترک زیاده از قدر ضرورت است چنانکه قبل از این اشاره بآن شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۸

۱۳۱۷

الاستهتار بالنساء شیمه النوکی.

استهتار بزنان خصلت احمقان و کم خردان است و استهتار بچیزی حریص بودن بر آن است بعنوانی که پروا نکنند از آنچه گویند از برای او در آن باب و پاک نکنند از مذمت و تشنیع مردم، و مراد حریص بودن بزنان بعنوان محبت مفرط و دوستی زیاد است که آنرا عشق گویند نه حریص بودن بر مقاربت ایشان زیرا که کثرت مقاربت ممدوح و از سنن پیغمبران است چنانکه در احادیث وارد شده و ممکن است که افراط زیاد در آن نیز هرگاه بمرتبه برسد که باعث مذمت و تشنیع مردم شده باشد و آنچه مدح آن واقع شده آن باشد که بآن مرتبه نرسد و بعضی از اهل لغت گفته‌اند که استهتار بچیزی این است که کسی حریص باشد بر آن و سخن نگوید بغیر آن و نکند غیر آن و بنا بر این ظاهر است که استهتار بزنان بهر دو وجه خصلت احمقان است.

۱۳۱۸

الاتکال علی القضاء اروح.

اعتماد بر تقدیر و قضای حق تعالی راحت دهنده‌ترست، مراد چنانکه از احادیث دیگر ظاهر می‌شود و قبل از این اشاره بآن شد بهتری ترک سعی در امور دنیا بالکلّیه و حواله همه آنها بر تقدیر و قضا نیست بلکه بهتری اقتصار در آنها بر فی الجمله سعیی از برای قدر ضروری وجه معاش و اعتماد در باقی آنها بر قضا و تقدیر پروردگار و بنا بر این در «بودن این معنی راحت دهنده‌تر» مجال شک و شبهه نیست.

۱۳۱۹

الاشتغال بتهذیب النفس أصلح.

مشغول شدن بپاکیزه کردن نفس یعنی از صفات نکوهیده و افعال ناپسندیده اصلح است یعنی صلاح حال در آن بیشتر است از اشتغال بامور دنیویّه که در فقره سابق مذکور شد که ترک سعی در آنها و اعتماد بر قضا و تقدیر حق تعالی راحت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۴۹

دهنده‌تر است زیرا که ثمره آن معلوم نیست و بر تقدیری که باشد زایل و فانی خواهد شد و ثمرات این متیقّن و پاینده و مستدام خواهد بود.

۱۳۲۰

العمل بطاعة الله اربح.

عمل کردن بطاعت و فرمانبرداری خدا سودمندتر است یعنی از هر کاری غیر آن.

۱۳۲۱

الرجاء لرحمة الله انجح.

امید برحمت خدا فیروزی دهنده‌ترست یعنی از هر چیز غیر آن.

۱۳۲۲

الحرّ حرّ و ان مسّه الضّرّ، العبد عبد و ان ساعده القدر.

آزاد آزاد است هر چند برسد باو سختی و زیان، و بنده بنده است و اگر چه یاری کند او را تقدیر حق تعالی یعنی کسی که خود را آزاد کرده از بندگی طمع و توقع و اسیر هوی و هوس نیست همیشه آزاد است و هر چند در شدت و سختی افتد تن در ندهد ببندگی مردم و تملق و فروتنی از برای ایشان، و کسی که خود را بنده و اسیر آنها کرده همیشه بنده است و هر چند یاری کند او را تقدیر حق تعالی و برسد بمطالب خود و ترک خصلت خود نکند و باز هوی و هوس دیگر پیش گیرد و از برای آنها بندگی مردم کند.

۱۳۲۳

الکرم ایثار العرض علی المال.

کریمی یعنی شرافت و گرمی بودن اختیار عرض است بر مال یعنی هرگاه ببذل مال عرض خود را نگاه تواند داشت بذل کند و عرض خود را حفظ کند و راضی نشود باین که مال را نگاه دارد و هتک عرض او بشود.

۱۳۲۴

اللؤم ایثار المال علی الرجال.

یعنی خست و دنائت اختیار مال است بر مردان یعنی این است که کسی مال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۰

را ترجیح دهد بر مردان و حفظ مال را بهتر داند از حفظ مرد، راضی شود بهتک عرض مرد از برای حفظ مال.

۱۳۲۵

العقل رقیّ الی علیین.

عقل و خرد بالا رونده است بسوی علیین یعنی صاحب خود را بلند میکند و می‌رساند به آنجا و «علیین» اسم موضعی است در آسمان هفتم و ممکن است مراد در اینجا اعلی مراتب شرافت و بندگی باشد یا اعلی درجات بهشت.

۱۳۲۶

الهوی هویّ الی اسفل سافلین.

هوی و خواهش پائین آینده است بسوی اسفل سافلین یعنی پست‌ترین جاهای پست یعنی صاحب خود را پست کند و رساند بیست‌ترین مراتب سبکی و خواری یا عصیان و گمراهی یا پست‌ترین درکات جهنم.

۱۳۲۷

التعاون علی اقامه الحقّ امانه و دیانه.

یاری کردن یکدیگر بر اقامت حقّ امانت و دیانت است مراد بامانت حقّ بر پای داشتن حقوق إلهیه است و رواج دادن آنها بامر به آن چه امر آن باید و نهی از آنچه نهی از آن باید بتفصیلی که در باب امر بمعروف و نهی از منکر در کتب فقهیه مذکور است و «بودن این معنی دیانت یعنی دینداری» ظاهرست و «بودن آن امانت» باعتبار این است که هر کسی بر دیگری حقّ این دارد که یاری او در این باب بکند پس هر که آنرا بکند ادای حقّ او کرده و گویا امانت او را باو پس داده و امین بوده در حفظ آن.

۱۳۲۸

التظافر علی نصر الباطل لؤم و خیانه.

فیروزی دادن یکدیگر بر یاری کردن باطل ملامت است و خیانت یعنی سبب ملامت و استحقاق آن و خیانت با حقّ تعالی بلکه با آن کسی نیز که یاری او کرده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۱

زیرا که حقّ او بر هر کسی این است که منع کند او را از باطل پس کسی که یاری او کند بر آن خیانت کرده با او و ادای حقّ او نکرده بلکه ضدّ آن را بجا آورده.

۱۳۲۹

المعروف انمی زرع و افضل کنز.

احسان بمردم زیاده شونده تر زرعی است یعنی کشته شده و افزونتر گنجی است زیرا که زرع و گنجی است که در آخرت بکار آید و اکثر اوقات در دنیا نیز و چنین زرع و گنجی دیگر، کجا باشد؟!

۱۳۳۰

التقوی أوفق حصن و اوقی حرز.

تقوی یعنی پرهیزگاری و ترس از خدای عزّ و جلّ محکم‌تر قلعه است و نگاه دارنده‌تر حرزی یعنی تعویذی یا موضع محکمی و در بعضی نسخه‌ها اوفی
بفا واقع شده نه بقاف و بنا بر این معنی رساتر است نه نگاه دارنده‌تر.

۱۳۳۱

الغنی عن الملوک أفضل ملک.

بی‌نیازی از پادشاهان و طمع نداشتن از ایشان افزون‌تر پادشاهی است یعنی برترین و بهترین پادشاهیست.

۱۳۳۲

الجرأة «۱» علی السلطان أعجل هلك.

جرأت کردن بر پادشاه یعنی دلیری نمودن بر او بگفتن حرفی یا کردن کاری که او را بد آید شتابنده‌تر هلاکتی است یا هلاک گردانیدنی است خود را

۱۳۳۳

العجل قبل الامکان یوجب الغصّة.

تعجیل کردن در کاری پیش از امکان آن واجب می‌سازد غصّه را یعنی سبب آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۲

می‌شود و پوشیده نیست که امکان گاهی مستعمل می‌شود در این که چیزی تواند بود و وجود آن محال نباشد و گاهی در این که زیاده بر آن استعداد
وجود بهم‌رسانیده باشد باین که شرایط وجود آن حاصل و موانع آن زایل شده باشد و ظاهر این است مراد به «امکان» در این مقام این است و غرض
این است که هر کاری را باید در وقت استعداد آن کرد و کسی که پیش از آن تعجیل کند و شروع در آن کند باید که غصّه نخورد و غصّه در اصل
چیزی است که در گلو مانده باشد و شایع شده استعمال آن در هر غم و اندوهی که عارض کسی شود.

۱۳۳۴

الصّبر علی المضض یؤدی الی اصابة الفرصّة.

صبر بر درد مصیبت و الم آن می‌کشاند بسوی رسیدن بفرصت «فرصت» بمعنی نوبت است و بهره و حصّه که کسی از آبی داشته باشد و مراد این است
که صبر بر مصیبت باعث این می‌شود که صاحب آن نوبت کارهای خیر و ثواب داشته باشد یا بهره و حصّه از آنها بنا بر این که تشبیه شده باشد کار
خیر بآب باعتبار کثرت منافع هر دو و این که هر یک سبب نوعی از حیات گردند زیرا که صبر خود از خیرات است و اجر و ثواب آن عظیم است و با
وجود این فارغ می‌سازد این کس را از برای کارهای خیر دیگر و نوبت آنها یا بهره از آنها می‌تواند یافت بخلاف کسی که صبر نکند چه کم است که
کسی در دنیا فارغ باشد از مصیبتی خصوصاً این که صبر نکردن باعث زیادتی درد و مصیبت گردد چنانکه در حدیث وارد شده پس اکثر اوقات مشغول
جزع و قلق و اضطراب بر مصائب بوده و نوبت کردن کارهای خیر نمی‌ماند و بهره از آنها نتوان گرفت.

۱۳۳۵

الستّم علّة السّلامه و علامه الاستقامه.

صلح با مردم و نزاع و جدال نکردن سبب سلامتی و نشانه راست رفتن است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۳

۱۳۳۶

الحلم حلیه العلم و علّة الستّم.

بردباری زینت دانش است و سبب صلح و آشتی یعنی میانه صاحب آن و مردم و نزاع و جدال نداشتن او با کسی و کسی با او.

۱۳۳۷

الغضب عدوّ فلا تملّکه نفسک.

غضب و خشم دشمن تست پس مگردان آن را مالک خود یعنی چنان مکن که او بر تو مسلط شود و مطیع و فرمانبردار او باشی، چه ظاهر است که او
هرگاه دشمن تو باشد و تو مطیع او باشی ترا بر کاری چند دارد که سبب زیان و خسران تو باشد.

۱۳۳۸

اللّؤم قبیح فلا تجعله لبسک.

بخیلی قبیح است پس مگردان آنرا پوشش خود و تشبیه بپوشش باعتبار این است که بخیل بخل ملکه اوست و از او جدا نشود مانند پوشش او.

۱۳۳۹

الجهل یزل القدم و یورث التّدم.

نادانی می‌لغزاند پای را و بار می‌آورد پشیمانی را پس بقدر مقدور سعی در تحصیل علم باید کرد.

۱۳۴۰

الحیاء تمام الکرّم و أحسن الشّیّم.

شرم تمام کرم و نیکوکاری است و بهترین خصلتهاست زیرا که کسی را که شرم از خدای عزّ و جلّ باشد کاری نکند که باعث خجالت و انفعال در آن درگاه باشد و این تمام نیکوکاری است بلکه شرم از خلق نیز باعث ترک بسیاری از قبایح گردد و ظاهر است که چنین خصلتی بهترین خصلتهاست.

۱۳۴۱

الدّین لا یصلحه آلا العقل.

دین بصلاح نمی‌آورد آنرا مگر عقل و خرد یعنی تا کسی کمال عقل و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۴

خرد نداشته باشد دین داری را بر وجهی که باید نتواند کرد و کم خرد نمی‌شود که چیزی از دین خود را فاسد نکند.

۱۳۴۲

الرّعیة لا یصلحها آلا العدل.

رعیت بصلاح نمی‌آورد احوال ایشان را مگر عدل، یعنی عدل پادشاه و حاکم و همچنین عدل ایشان و ظلم نکردن بر یکدیگر.

۱۳۴۳

الصّمت آیه النّبل و ثمره العقل.

خاموشی علامت نبل است و میوه عقل، و «نبل» چنانکه مکرّر مذکور شد نجابت است و تندی فطنت و دریافت.

۱۳۴۴

الاحسان الی المسیء أحسن الفضل.

احسان کردن بسوی گنهکار و در گذشتن از او بهترین فضل و افزونی مرتبه است و هرگاه در باره ما چنین باشد در شأن حق تعالی نیز بطریق اولی چنین خواهد بود و این باعث کمال امیدواری ما گنهکاران گردد.

۱۳۴۵

التّوّد الی النّاس رأس العقل.

دوستی کردن با مردم سر عقل و خرد است زیرا که اصلاح بسیاری از احوال دنیا و آخرت بر آن مرتب گردد.

۱۳۴۶

الجهاد عماد الدّین و منهج السعداء.

جهاد ستون دین است و راه روشن نیک بختان است، و مراد به «جهاد» جنگ با دشمنان دین است بفرموده پیغمبر یا امام، و در حکم این است جنگ جمعی از مؤمنین با جمعی که بر سر ایشان آیند از برای قتال یا تاخت و تاراج از برای مدافعه ایشان خواه کافر باشند و خواه مسلمان غیر مؤمن یا مؤمن، و همچنین جنگ هر مؤمنی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۵

معاونت ایشان نماید در دفع آن گروه هر چند ایشان را با او کاری نباشد و وجه «بودن این قسم جنگها در حکم جهاد» این است که خصوص این قسم جنگی که واقع شود هر چند بفرموده پیغمبر یا امام نیست اما مطلق آن باذن و فرموده ایشان است و همان کافی است زیرا که حکم عامّ ایشان نیز در حکم فرمان خاصّ است، و ممکن است که کلام شامل جهاد با نفس نیز باشد که جهاد اکبر است چنانچه در احادیث وارد شده و مراد بآن جهاد آدمی است با نفس خود از برای رام کردن او و داشتن او بر طاعات و منع از معاصی.

۱۳۴۷

المجاهدون تفتح لهم أبواب السّماء.

جهاد کنندگان گشوده می‌شود از برای ایشان درهای آسمان، یا از برای مشاهده و نظاره ملائکه ایشان را و جنگ ایشان را جهت تعظیم و تکریم، یا جهت معاونت هر که مصلحت در معاونت او باشد بدعا یا غیر آن، یا از برای این که ملائکه که اعمال ایشان را بالا برند داخل شوند، بر سبیل مجاز اگر مجرد باشند یا حقیقت اگر جسمانی باشند از هر دری که خواهند یا از همه درها بنا بر این که از برای تعظیم اعمال ایشان ملک بسیاری آنها را بالا برد و از هر دری بعضی از ایشان داخل شوند.

یا از برای بالا رفتن دعاهای ایشان در آن حال، یا بعد از آن نیز اگر باقی مانند بر سبیل مجاز از هر دری که خواهند، یا از همه درها، یا از برای بالا رفتن ملائکه که حمله دعاهای ایشان باشند بر یکی از وجهین بر سبیل مجاز نیز یا حقیقت، یا از برای مشاهده مجاهدین منازل خود را در بهشت، یا از برای داخل شدن ارواح ایشان بر سبیل مجاز یا حقیقت باین که ببدنهای مثالی تعلق گیرد و الله تعالی یعلم.

۱۳۴۸

المتّقون قلوبهم محزونة و شرورهم مامونة.

متّقیان یعنی پرهیزگاران یا آنان که ترس از خدا دارند دل‌های ایشان محزون است و شرور ایشان مأمون است یعنی ایشان خود بسبب اندیشه احوال آخرت و عقبات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۶

و احوال آن حزین و غمگین‌اند و مردم از شرّهای ایشان ایمن‌اند و می‌دانند که بکسی از ایشان شرّی و بدی نمی‌رسد.

۱۳۴۹

المؤمنون خیراتهم مامولة و شرورهم مامونة.

مؤمنان خیرات ایشان امید داشته شده است و شرور ایشان مأمون است یعنی مردم امید خیرات ایشان دارند و از شرور ایشان ایمن‌اند.

۱۳۵۰

الایمان صبر فی البلاء و شکر فی الرّخاء.

ایمان صبر است در بلا و شکر است در فراخی زندگانی، یعنی کمال ایمان این است که کسی صبر کند بر بلا و شکر کند در فراخی عیش، یا این که ایمان کامل سبب این می‌شود، یا این که مؤمن باید که چنین باشد.

۱۳۵۱

الشکر زینة الرّخاء، و حصن النّعماء.

شکر زینت و آراستگی توسعه زندگانی است و قلعه است از برای حفظ نعمت و راه نیافتن زوال بآن.

۱۳۵۲

المغبون من باع جنّة علیّه بمعصیة دنیّة.

مغبون کسی است که بفروشد بهشت بلند مرتبه را بگناهی پست مرتبه، قبل از این مذکور شد که «مغبون» کسی را گویند که فریب خورده باشد و چیزی را بکمتر از قیمت خود فروخته باشد، یا زیاد از قیمت آن خریده باشد، و مراد این است که غبن عمده این است که کسی بفروشد بهشت بلند مرتبه و لذت‌ها و نعمت‌های پاینده آنرا که بوصف نیاید بگناهی پست مرتبه یعنی گناهی که لذت آن در کمال پستی و زبونی است و یک لحظه یا ده روز بیش نیست.

۱۳۵۳

احتمال الدّتیّة من کرم السّجیّة.

احتمال دنیّت از نیکوئی خو و خصلت است و مراد به «احتمال دنیّت» بر خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۷

گرفتن نزدیکان و خویشان است و متکفّل شدن مؤنات و اخراجات محتاجان ایشان یا متحمّل شدن سلوک‌های پست مردم و بی‌آدابیهای ایشان و گذرانیدن آنها و تلافی نکردن و در بعضی نسخه‌ها «الاذیّة» بدل «الدّتیّة» است و بنا بر این معنی این است که متحمّل شدن اذیت مردم و موافق است با معنی دویم که از برای «احتمال دنیّت» مذکور شد.

۱۳۵۴

المواعظ صقال النفوس و جلاء «۱» القلوب.

موعظه‌ها و پندها جلاء نفس‌ها و پرداز دلهاست یعنی آنها را از زنگ کدورات علائق دنیویّه و گرفتگی و تیرگی اکتساب خطاها و گناهان جلا و پرداز دهد و صاف و پاک گرداند.

۱۳۵۵

التّوبة تطهّر القلوب و تغسل الدّنوب.

توبه یعنی پشیمانی بر گناه و بازگشت بسوی حق تعالی پاک می‌گرداند دلها و می‌شوید گناهان را.

۱۳۵۶

الغضب یفسد الالباب و یبعد من «۲» الصّواب.

غضب و خشم فاسد میکند عقلها را، و دور میکند از درست اندیشی، پس باید از آن بر حذر بود و آتش آنرا بآب حلم فرو نشاند.

۱۳۵۷

الاعجاب ضدّ الصّواب و آفة الالباب.

خود بینی ضدّ و منافی درست اندیشی است و آفت عقلهاست، زیرا که خود بین هر چه بخاطر او رسید آنرا درست و صواب داند و عقل خود را نگذارد که تأمل و تفکر در آن کند و بموعظه و پند دیگری گوش نکند و ظاهر است که این معنی ضدّ صواب و آفت عقل است پس راه آن بخود نباید داد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۸

۱۳۵۸

الامل یفسد العمل و یفنی الاجل.

امید فاسد میکند عمل را و فانی میکند اجل را یعنی مدت عمر را، مراد این است که راه امید و آرزوی دنیا بخود نباید داد زیرا که هر که راه آن بخود داد تمام اهتمام او در تحصیل آنچه امید آن دارد خواهد بود و هرگاه آن حاصل شود امید و آرزوی دیگر پیش گیرد و همچنین تا یک بار خبردار شود که مدت عمر تمام شده و آنچه کرده فاسد و باطل بوده و تهیّۀ سفر آخرت که کار او آید بر وجهی که باید نشده، و ممکن است که مراد این باشد که امید حیات و بقای زیاد از برای خود نباید داشت زیرا که کسی که این امید داشته باشد غالب این است که در کارهای خیر تأخیر و تسویف کند و هر روز می گوید که: خوب امروز نشود فردا خواهیم کرد، و همچنین تا وقتی که وقت نماند و عمل او فاسد و ناقص ماند، و بنا بر هر دو وجه مراد به «فانی کردن مدت عمر» ضایع کردن آن است، و ممکن است که بر حقیقت محمول باشد و امیدهای زیاد در واقع باعث کوتاهی عمر شود واللّه تعالیٰ یعلم.

۱۳۵۹

التّثبت فی القول یؤمن العثار و الزّلل.

ایستادگی کردن در گفتار و حرف نگفتن مگر بعد از تأمل و تفکر ایمن می گرداند از برو در افتادن و لغزیدن.

۱۳۶۰

اخوان الدّین ابقی مودّة.

برادران دین یعنی آنان که دوستی ایشان با این کس از برای دین باشد باقی - ترند از روی دوستی یعنی دوستی ایشان باقی تر و پاینده تر باشد از برادران نسبی.

۱۳۶۱

الصّدق أفضل عدّة.

راستی افزونترین و بهترین عدّه است «عدّه» چیزی را گویند که آدمی آماده و مهیّا کرده باشد از برای وقت شدت و سختی، و ممکن است که «عدّه» بجر خوانده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۵۹

نشود بلکه بنصب خوانده شود موافق فقره اوّل و بنا بر این معنی این است که راستی افزونتر است از روی عدّه، و مأل هر دو یکی است.

۱۳۶۲

أخ تستفیده خیر من أخ تستزیده.

برادری که تازه بهم رسانی او را بهتر است از برادری که زیاد کنی او را، یعنی هرگاه احسان کنی بشخصی و او را تازه دوست خود کنی بهتر است از این که آن احسان را بدوستی که داشته باشی بکنی زیاده بر احسانی که باو می کرده باشی، چه هر چند دوست بیشتر شود بهتر است از این که کم باشد و احسان زیاد باو بشود، و ممکن است که معنی این باشد که برادری که استفاده کنی او را یعنی که استفاده کنی از او و چیزی از او فراگیری بهتر است از برادری که طلب زیادتی او کنی و خواهی که او از تو چیزی فراگیرد تا مرتبه او زیاد شود و مراد این است که بهتر این است که آدمی با کسی رفیق و صاحب شود که کسب کمالی از او بکند و باعث ترقی او شود و رفاقت و مصاحبت کسی که او کسب کمال از این کس بکند آن هم خوب است نهایت آن چندان نفعی باین کس ندهد بلکه عمده نفع آن از برای رفیق است.

۱۳۶۳

ادمان الشّبّع یورث أنواع الوجع.

مداومت بر سیری از پی می آورد انواع دردها را.

۱۳۶۴

الشّبّع یورث الاشر و یفسد الورع.

سیری از پی می آورد فرحناکی و فاسد میکند پرهیزگاری را.

۱۳۶۵

أسباب الدّنیّا منقطّة و عواریها مرتجعة.

اسباب دنیا بریده شده است و عاریه‌های آن برگردنده است، «اسباب» جمع «سبب» است بمعنی ریسمان یا آنچه بآن برسند بچیز دیگر و وسیله آن شود و مراد این است که وسیله‌های امور دنیوی بزودی بریده شود و عاریه‌های آن یعنی متاع دنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۰

که نزد هر کسی چند روزی بعاریت است زود بر گردد بدیگری «۱» پس حریص بر سعی از برای آنها نباید بود و اهتمام تمام در امور آخرت باید داشت که پاینده و مستدام است.

۱۳۶۶

ایثار الدعة یقطع أسباب المنفعة.

برگردیدن آسایش و رفاهیت قطع میکند اسباب منفعت را، زیرا که هیچ سببی از اسباب منافع دنیا و آخرت بی تعب و زحمت نباشد پس هر که اختیار آسایش و راحت کند همه آنها را از خود قطع کند.

۱۳۶۷

الاطراء یحدث الزهو و یدنی من الغرة.

مبالغه در مدح کسی پدید می‌آورد در او تکبر و نزدیک می‌گرداند او را بفریب، و غرض منع از آن است.

۱۳۶۸

القناعة و الطاعة توجبان الغنى و العزة.

قناعت و فرمانبرداری حق تعالی واجب می‌سازند توانگری و عزت نزد خدا و خلق را، «بودن قناعت سبب توانگری و عزت» ظاهر است، و همچنین «بودن طاعت سبب عزت»، و اما «بودن آن سبب توانگری» پس بدلیل قول حق تعالی: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، هر که بترسد از خدا بگرداند خدا از برای او بدر شدی یعنی از آفتها و تنگیها، و روزی دهد او را از آنجا که گمان نداشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۱

۱۳۶۹

الحرص و الشره یکسبان الشقاء «۱» و الذلة.

آز و غلبه حرص می‌اندوزند بدبختی و خواری را.

۱۳۷۰

الحریص اسیر مهانة لا یفک أسره.

حریص اسیر و دربند خواری است که جدا نمی‌شود بند او.

۱۳۷۱

المستثقل النائم تکذبه احلامه.

سنگین خوابیده دروغگو می‌گرداند او را خوابهای او، مراد این است که کسی که از سیری سنگین شده باشد خوابهای او اعتبار ندارد و بی‌اصل و منشأ است و هرگاه نقل کند آنها را دروغ برآید پس گویا خوابهای او او را دروغگو می‌گرداند.

۱۳۷۲

المتکبر «۲» الظالم توبقه آثامه.

متکبر ظلم کننده هلاک می‌گرداند او را گناهان او، یعنی در آخرت و گاهی در دنیا نیز.

۱۳۷۳

المؤمن مغموم بفکرته ضنین بخلته.

مؤمن فرو گرفته شده است باندیشه خود، بخل کننده است بدوستی خود، یعنی چندان در فکر و اندیشه اصلاح حال خود باشد که فکر و اندیشه او را فرو گرفته باشد و بما سوی آن نپردازد، و بخیلی کند بدوستی خود یعنی بهر کس طرح دوستی نیندازد و تا کسی را مؤمن و پرهیزگار نداند با او دوستی نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۲

۱۳۷۴

الفقر یخرس الفطن عن حجتته.

درویشی گنگ می‌گرداند زیرک را از دلیل خود یعنی چندان باعث تشویش بال و اضطراب حال او می‌گردد که هر چند زیرک باشد حجت و دلیلی که بر مطلبی داشته باشد نتواند بیان کرد و گویا گنگ گردد از آن و غرض مذمت درویشی و پریشانی است از این راه و این که اگر درویشی در گفتگو عاجز شود این را بر او عیب نکنند و علامت نادانی او نسازند.

۱۳۷۵

الامانیّ تعمی عیون البصائر.

آرزوها کور می‌گرداند دیده‌های بصیرتها و بینش‌ها را، و هر چند کاری مفسده آن بر صاحب بصیرت و بینش ظاهر باشد هرگاه موافق آرزوی او باشد و آن را وسیله آن داند مرتکب آن گردد و بفکر مفسده او نیفتد پس گویا آرزوی او بصیرت او را کور کرده.

۱۳۷۶

الاسن تترجم عمّا تجتّه «۱» الضّمائر «۲».

زبانها تعبیر میکنند از آنچه می‌پوشد آن را ضمیرها یعنی زبان از برای این است که آنچه در خاطر پوشیده و پنهان است بعبارت در آید و هر که را خواهند بر آن مطلع شود پس آنچه گفته شود باید که موافق باشد با آنچه در خاطر است و خلاف آنرا نباید گفت.

۱۳۷۷

الذکر جلاء «۳» البصائر و نور السرائر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۳

یاد خدا جلاء و پرداز بصیرتها و بیناییهاست و نور و روشنی سرائر است یعنی سرّها و پوشیده‌ها یعنی خاطرها و باطنها که پوشیده‌اند یا محلّ اسرارند، و ممکن است که مراد این باشد که نور اصل اسرار است یعنی حقایق و معارفی که در ضمائر پوشیده باشد و معنی این باشد که کسی که یاد خدا کند حقایق و معارف او را واضح و روشن باشد و التباس و اشتباهی در آنها نباشد.

۱۳۷۸

الحسد مرض لا یؤسی «۱».

حسد و رشک مرضی است که قطع کرده نمی‌شود یعنی خود بخود هرگز بر طرف نشود باید که بتأمل و تفکر مفاسد و مضارّ آن و ملاحظه عدم نفعی از برای آن آن را از خود زائل کرد، یا مراد این است که قطع آن دشوار است و محتاج بسعی بلیغ است، یا این که بعد از این که مستحکم شد در این کس قطع نشود و علاج نتوان کرد باید قبل از آن بتأمل و تفکر چاره قطع آن کرد.

۱۳۷۹

الظلم جرم لا ینسی.

ستم گناهی است که ترک کرده نمی‌شود یا فراموش کرده نمی‌شود.

۱۳۸۰

النمیمه ذنب لا ینسی.

«نمیمه» یعنی سخن چینی گناهی است که ترک کرده نمی‌شود یا فراموش کرده نمی‌شود یعنی کسی که بآن عادت کرد ترک آن ندهد و آنرا فراموش نکند باید که راه آن بخود ندهد و ممکن است که ترک نشدن یا فراموش نشدن کنایه باشد از این که حیط نشود و هیچ طاعت و عبادتی آن را ساقط نکند مگر این که ترک آن کند و توبه کند و پشیمان گردد بر آنچه کرده و یا ابراء ذمه خود نماید از آنچه کرده،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۴

یا مراد به «ترک نشدن» این باشد که واگذاشته نشود یعنی عقاب آن تأخیر نشود و بزودی در دنیا مؤاخذه بر آن شود، یا این که فی الحال نوشته شود و مانند سایر گناهان نیست که در احادیث وارد شده که: مؤمن هرگاه گناهی بکند مهلت داده شود و ننویسند بر او تا هفت ساعت، اگر تا هفت ساعت توبه کرد ننویسند و اگر نکرد بعد از آن بنویسند.

۱۳۸۱

المؤمن لین العریکه سهل الخلیقه.

مؤمن نرم خوی شکسته نخوت هموار طبیعت است، یعنی مؤمن کامل البته چنین است یا مؤمن باید که چنین باشد.

۱۳۸۲

الکافر شرس «۱» الخلیقه سیّء الطریقه.

کافر سخت طبیعت بد طریقت است یعنی اکثر یا همه چنین باشند.

۱۳۸۳

المؤمن لا يظلم و لا يتأثم.

مؤمن ستم نمی‌کند و گنهکار نمی‌شود یعنی مؤمن کامل چنین باشد یا مؤمن باید که چنین باشد.

۱۳۸۴

التبیا حلم و الاغترار بها ندم.

دنیا خوابی است و مغرور شدن و فریفته شدن بآن پشیمانی است، یعنی پشیمانی بار آورد.

۱۳۸۵

المصيبة بالذین أعظم المصائب.

مصیبتی که بدین این کس رسد و ضرری بآن رساند عظیم‌ترین مصیبت‌هاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۵

۱۳۸۶

الظنّ الصّواب من شیم اولی الالباب «۱».

گمان درست از خصلتهای صاحبان عقل‌هاست یعنی صاحب عقل گمان او درست باشد و خطا نشود چه جای جزم او، یا مراد این است که بد گمان

بمردم نباشد و تا ممکن باشد افعال مردم را بر محمل صحیح و وجه درست حمل کند.

۱۳۸۷

الکفّ عمّا فی ایدی الناس عفة و کبر همّة.

باز ایستادن از آنچه در دستهای مردم است و طمع نکردن در آنها پرهیزگاری است و بزرگی همّت.

۱۳۸۸

الفعل الجمیل ینبئ عن علوّ الهمة.

کردار نیکو خبر می‌دهد از بلندی همّت و دلیل بر آن است.

۱۳۸۹

الکریم من سبق نواله سؤاله.

کریم کسی است که پیشی گیرد بخشش او بر سؤال از او یعنی بخشش کند پیش از این که از او سؤال کنند و بخواهند.

۱۳۹۰

العاقل من صدق «۲» اقواله افعاله.

عاقل کسی است که تصدیق کند گفتارهای او را کردارهای او یعنی به آن چه بگوید از مواعظ و نصایح و امر بمعروف و نهی از منکر خود عمل کند نه

این که از برای مردم گوید و خود عمل بآن نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۶

۱۳۹۱

العاقل من وقف حیث عرف.

عاقل کسی است که بایستد هر جا که بشناسد یعنی هرگاه حقّ بر او ظاهر شود بایستد بر آن و اعتراف کند بآن و جدال نکند هر چند خصم او گفته

باشد و و خلاف گفته او باشد.

۱۳۹۲

الحازم من اطّرح المؤمن و الکلف.

دور اندیش کسی است که بیندازد مؤنّتها و کلفتها را یعنی اخراجات زیاد و اموری چند که باعث کلفت و مشقّت او باشد و ضرور نباشد بر خود قرار

ندهد.

۱۳۹۳

الحیاء یصدّ عن فعل القبیح.

شرم منع میکند از فعل قبیح یعنی شرم از حقّ تعالی هر که را باشد مانع شود او را از کردن قبیح و هر که مرتکب قبیحی شود نشان این است که شرم

ندارد از حقّ تعالی بلکه هر که را شرم از خلق نیز باشد مانع شود او را از کردن بسیاری از قبیاح.

۱۳۹۴

الجاهل من استغشّ النّصیح.

نادان کسی است که صاحب غشّ شما رد نصیحت کننده را یعنی کسی که با او صاف باشد و نصیحت کند او را به آن چه خیر او در آن باشد او را با خود صاحب غشّ و نا صاف شمارد.

۱۳۹۵

الفکر فی الخیر یدعو الی العمل به.

فکر کردن در کار خیر می خواند بسوی کردن آن، یعنی هر که اندک فکر کند در کار خیری که قادر بر آن باشد و بخاطر آورد آنچه را مترتب بر او می شود از قرب و منزلت درگاه حقّ تعالی و ثواب ابدی و نعمتهای سرمدی می خواند او را فکر او بکردن آن کار و سبب این می شود که بکند آن را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۷

۱۳۹۶

استفتاح الشّرّ یحدو علی «۱» تجنبه.

ابتدا کردن کار بد میراند این کس را بر اجتناب از آن، یعنی کسی را که بصیرتی باشد هرگاه ابتدا بکار بدی کند چندان قبیح نماید در نظر او که باعث ترک آن گردد اما بعد از این که عادت شد قبیح آن در نظر او بر طرف شود و ترک آن دشوار شود این معنی بنا بر این است که «استفتاح» بفاء و تاء دو نقطه بالا باشد «۲» چنانکه در نسخه ها که بنظر رسیده واقع شده، و ممکن است که «استقباح» بقاء و بای یک نقطه در زیر باشد «۳» و بنا بر این معنی این است که قبیح شمردن کار بد و بد دانستن آن کسی را که اندک بصیرتی باشد میراند او را بر اجتناب و دوری گزیدن از آن پس کسی که مرتکب آن شود نشان این است که آن را قبیح و بد نمی داند و این دلیل ضعف دین و سستی اعتقاد او باشد.

۱۳۹۷

المعروف یکذره تکرار «۴» المنّ به.

احسان ناصف می گرداند آن را مکرّر منتّ گذاشتن بآن و پوشیده نیست که مطلق منتّ گذاشتن بد است و احسان را ناصف گرداند اگر همه یک مرتبه باشد پس تخصیص بتکرار «۵» شاید باعتبار زیادتی بدی او باشد یا تعریض بجمعی باشد که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۸

احسانی بکسی کنند مکرّر در مجالس و محافل ذکر کنند و منتّ گذارند و ممکن است اشاره باین باشد که اصل احسان بکسی کردن در حقیقت منتّی است هر چند صاحب احسان بهیچ وجه منتّ نگذارد و آن را چاره نتوان کرد و اگر دیگر حرفی گوید یا کاری کند که دلالت بر منتّ گذاشتن کند آن در حقیقت تکرار منتّ گذاشتن است و بد است.

۱۳۹۸

التّدم علی الذنب یمنع من معاودته.

پشیمانی بر گناه منع میکند از بازگشتن بآن یعنی کسی که در واقع پشیمان شده باشد از گناه، و پشیمانی او ظاهری و از برای غرضی نباشد بلکه خالص از برای ترس از خدای عزّ و جلّ و اطاعت فرمان او باشد دیگر بازگشت بگناه نکند.

۱۳۹۹

العلم کلّه حجّه آلا ما عمل به.

علم همه آن حجّت است مگر آنچه عمل کرده شود بآن یعنی هر که عالم بحکمی از احکام شرعیّه باشد و عمل بآن نکرده باشد در وقت حساب حجّت بر او تمام است و معذور نباشد بخلاف جاهل که در بعضی از احکام بسبب نادانی معذور باشد و مؤاخذه بر او نباشد چنانکه کسی که وجوب جهر و اخفات در نمازهای جهریّه و اخفاتیّه را نداند اگر در موضع جهر اخفات کند یا در موضع اخفات جهر کند معذور است، و همچنین کسی که وجوب قصر در سفر را نداند و نماز را تمام کند معذور است، بلکه در بسیاری از احکام دور نیست که جاهل معذور باشد چنانکه بعضی از احادیث دلالت بر آن میکنند.

۱۴۰۰

العمل کلّه هباء آلا ما اخلص فیه.

عمل یعنی طاعات و عبادات همه آن هباء است مگر صاحب آن در آن آنچه اخلاص ورزیده باشد یعنی خالص از برای خدای عزّ و جلّ کرده باشد و دیگری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۶۹

بهیچ وجه منظور او نباشد و «هباء» بمعنی غبار است یا گردی که شبیه بدود باشد و ریزه های خاک که بلند و پراکنده شود بر روی زمین و بر هر تقدیر کنایه از این است که پوچ و باطل و بی حاصل است.

۱۴۰۱

الطَّاعَةُ لِلَّهِ اقْوَى سَبَب.

فرمانبرداری حق محکمترین دست آویز و وسیله‌ایست از برای تحصیل سعادت دنیا و آخرت.

۱۴۰۲

المَوَدَّةُ فِي اللَّهِ اقْرَبُ نَسَب.

دوستی در راه خدا نزدیک‌ترین خویشی است یعنی دوستی که دوستی او لله باشد در حقیقت از همه خویشان نزدیک‌تر است و رعایت وصله او از همه بیشتر باید کرد.

۱۴۰۳

الذِّكْرُ هِدَايَةُ الْعُقُولِ وَ تَبْصُرَةُ النَّفُوسِ.

یاد حق تعالی هدایت عقلها و بینائی نفسهاست یعنی سبب هدایت و بینائی شود و «هدایت» چنانکه مکرر مذکور شد راه یافتن است بمطلوب یا رسیدن بمطلوب.

۱۴۰۴

الْغَفْلَةُ ضَلَالُ النَّفُوسِ وَ عِنْوَانُ النَّحُوسِ.

غفلت و بی‌خبری گمراهی نفسها و عنوان انواع بدبختیهاست و «عنوان چیزی» چنانکه مکرر مذکور شد سر سخن آن است یا علامت آن.

۱۴۰۵

الْقَانِعُ غَنِيٌّ وَ اِنْ جَاعَ وَ عَرِيَ.

قناعت کننده توانگر و بی‌نیاز است و اگر چه گرسنه باشد و برهنه باشد زیرا که هر چند گرسنه باشد یا برهنه باشد صبر کند بر آن و خود را توانگر نماید و راه خواری سؤال و طلب بخود ندهد تا این که حق تعالی از برای او گشایشی دهد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۰

۱۴۰۶

الظَّنُّ يَخْطِئُ وَ الْيَقِينُ يَصِيبُ وَ لَا يَخْطِئُ.

گمان خطا میکند و غلط می‌رود و یقین یعنی علمی که از روی دلیل و برهان باشد درست می‌رود و خطا نمی‌کند، پس در هر باب بقدر مقدور سعی در تحصیل یقین باید کرد.

۱۴۰۷

الْحِظُّ يَسْعَى اِلَى مَنْ لَا يَخْطِئُهُ.

بهره می‌شتابد بسوی کسی که خواستگاری آن نمی‌کند یعنی بهره که از برای هر کس مقدّر شده در دنیا می‌شتابد بسوی او هر چند او خواستگاری او نکند و بطلب آن نرود، و قبل از این مذکور شد که این چنانکه از احادیث دیگر ظاهر می‌شود در قدری از بهره است که حق تعالی از برای هر کس حتما مقدّر کرده و مشروط بشرطی نکرده و قدری دیگر ممکن است که مشروط بطلب باشد اگر طلب کند باو برسد و اگر نکند نرسد و امر بسعی و طلب در احادیث دیگر از برای آن باشد.

۱۴۰۸

الرِّزْقُ يَطْلُبُ مَنْ لَا يَطْلُبُهُ.

روزی طلب میکند کسی را که او طلب نمی‌کند آنرا، این بمنزله تأکید فقره سابق است و باید که محمول شود بر آنچه مذکور شد.

۱۴۰۹

الْبِخْلُ يَذَلُّ مِصْحَابَهُ وَ يَعِزُّ مِجَانِبَهُ.

بخیلی خوار می‌گرداند مصاحب خود را و عزیز می‌گرداند دوری‌گزیننده از آن را.

۱۴۱۰

الْمُؤْمِنُ يَنْصَفُ مَنْ لَا يَنْصَفُهُ.

مؤمن بانصاف و عدل سر میکند با کسی که او بعدل و انصاف با او سر نمی‌کند یعنی با همه کس حتی چنین کسی بعدل و انصاف سر میکند و مراد این است که مؤمن چنین است، یا این که هر مؤمن باید که چنین باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۱

۱۴۱۱

الذِّتِيَا سَمَّ «۱» اَكَلَهُ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ.

دنیا زهر است خورنده آن کسی است که نمی‌شناسد آنرا، یعنی خورنده آن زیاده از قدری که حق تعالی حلال کرده.

۱۴۱۲

المقادیر لا تدفع بالقوة و المغالبة.

تقدیرهای خدای عز و جلّ دفع کرده نمی‌شود بتوانائی و زیادتی غلبه یعنی هر چند کسی توانائی و تسلط و غلبه زیاد داشته باشد تقدیرات خدا را بر نتواند گردانید پس ضعیف و قوی همه باید متوسل بآن جناب باشند و قوی بقوت و غلبه خود مغرور نگردد، و از این ظاهر می‌شود نیز که حسرت و تأسف زیاد بر هر امری که بر خلاف خواهش این کس واقع شود نباید خورد بگمان این که اگر فلان چاره می‌کردیم چنین نمی‌شد زیرا که بسیاری از امور باشد که تقدیر حتمی حق تعالی به آنها تعلق گرفته باشد و چاره و تدبیر در آنها راهی نداشته باشد.

۱۴۱۳

الارزاق لا تنال بالحرص و المطالبة.

روزبها رسیده شده نشوند یعنی مردم به آنها نرسند بحرص و زیادتی طلب، بلکه هر قدر که تقدیر شده که زیاده بر آن باین کس نرسد هر چند کسی حریص باشد و زیاده طلب کند یکجو زیاده بر آن تحصیل نتواند کرد، و این فقره ظاهر است در منع از حرص و زیادتی طلب نه از اصل سعی و طلب و مؤید آنست که قبل از این در وجه جمع میانه احادیث وارده در این باب مذکور شد.

۱۴۱۴

العزلة افضل شیمم الأکیاس.

گوشه گیری افزونترین خصلتهای زیرکان است، یعنی آمیزش زیاد و اختلاط با مردم نامناسب نکردن نه ترک آمیزش بالکلیّه چنانکه قبل از این معلوم شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۲

۱۴۱۵

الیأس خیر من التضرع الی الناس.

نومیدی بهتر است از تضرع و زاری کردن بسوی مردم.

۱۴۱۶

الکرم اعطف من الرّحم.

کرم مهربان ترست از خویشی، یعنی بیشتر سبب مهربانی می‌شود با مردم از خویشی.

۱۴۱۷

التدبیر قبل العمل يؤمن التدم.

تدبیر کار کردن پیش از کردن آن ایمن می‌سازد از پشیمانی، یعنی هرگاه کسی پیش از کردن کاری تدبیر آن کند و تأمل و تدبّر در مصالح و مفساد آن کند و داند که مصلحت در آن است و مفسده ندارد یا اگر دارد چاره آن توان کرد دیگر بعد از کردن آن پشیمانی نکشد بخلاف این که هرگاه پیشتر تدبیر آن نکرده باشد چه ممکن است که مفسده بر آن مترتب شود که چاره آن نتواند و سبب ندامت و پشیمانی او شود.

۱۴۱۸

الصمت زین العلم و عنوان الحلم.

خاموشی زینت علم است و عنوان بردباری یعنی علامت آن یا سر سخن آن.

۱۴۱۹

الایثار اعلی مراتب الکرم و افضل الشیمم.

«ایثار» یعنی بخشش یا چیزی در حالی که خود محتاج بآن باشد اعلای مراتب کرم است یعنی گرامی بودن و شرافت یا جود و بخشش بنا بر احتمال دویم، و افزونترین خصلتهاست.

۱۴۲۰

الحلم نظام امر المؤمن.

بردباری باعث انتظام کار مؤمن است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۳

۱۴۲۱

الجنة جزاء کلّ مؤمن محسن.

بهشت پاداش هر مؤمن احسان کننده است.

۱۴۲۲

الفقیر فی الوطن ممتهن «۱».

درویش در وطن خوار است غرض مذمت فقر است از راه این که سبب خواری می گردد در دنیا حتی در وطن.

۱۴۲۳

الغنی فی الغربة وطن «۲».

توانگر در غریبی در وطن است یا توانگری در غریبی وطن است یعنی بمنزله وطن است.

۱۴۲۴

المرأة عقرب حلوة اللسعة.

زن عقربی است شیرین گزندگی و در بعضی نسخهها «حلوة اللبنة» «۳»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۴

واقع شده و بنا بر این معنی اینست که شیرین لبه است و لبه منجر است یعنی گوی «۱» که در سینه میباید که شتر را از آنجا نحر میکند و نسخه اول ظاهر ترست.

۱۴۲۵

الفقر فی الوطن غربة.

پریشانی در وطن غریبی است یعنی بمنزله غریبی است.

۱۴۲۶

القلوب اقفال مفاتها السؤل.

دلها قفل کرده است و کلیدهای آنها سؤال است یعنی پرسیدن مسائل پس هرگاه کسی از آنها سؤال کند و بیاموزد گشوده می شود قفل دل او.

۱۴۲۷

المال یفسد المال و یوسع الامال.

مال فاسد میکند مال و عاقبت این کس را و گشایش می دهد امیدها را، یعنی غالب این است که باعث تباهی آخرت و بسیاری آرزو و امید می شود.

۱۴۲۸

اعادة الاعتذار تذکیر بالذنب.

اعاده کردن عذر گفتن بیاد انداختن گناه است یعنی هرگاه کسی گناهی نسبت بشخصی کرده باشد همین که یک مرتبه عذر بخواند بس است و مکرر نخواهد زیرا که هر بار که اعاده آن میکند گناه خود را بیاد آن کس آورد و باعث آزردهی او شود.

۱۴۲۹

التقریر اشد من مصض الضرب «۲».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۵

سرزنش کردن سخت تر است از وجع کتک یعنی الم سرزنش کردن زیاده از درد کتک است پس کسی را که کتک زنند بطریق اولی باید سرزنش نکنند و آدمی باید که کاری نکند که باعث سرزنش مردم شود.

۱۴۳۰

الوفاء عنوان وفور الدین و قوّة الامانة.

وفا کردن یعنی بندرها و عهدهها و قسمها و وعدهها عنوان یعنی سر سخن یا علامت وفور و زیادتی دین و قوت امانت است.

۱۴۳۱

الخیانة دلیل علی قلة الورع و عدم الدیانة.

خیانت کردن یعنی در اموال مردم یا وفا نکردن بندرها و عهدهها و قسمها و وعدهها دلیل است بر کمی پرهیزگاری و عدم دینداری.

۱۴۳۲

المؤمن آلف مألوف متعطف.

مؤمن الفت گیرنده با مردم و مألوف مردم است و مهربانی کننده با ایشان است یعنی در واقع چنین است، یا باید که چنین باشد و مألوف مردم شدن باعتبار این است که سلوکی می توان کرد که باعث الفت ایشان شود.

۱۴۳۳

المتقی قانع متنزه متعفف.

کسی که ترس از خدا داشته باشد قناعت کننده است و اجتناب کننده است یعنی از محرّمات دنیا یا مشتههات آن نیز و پرهیزگارست یعنی اجتناب کند «۱» از هر عصیانی و نافرمانی حق تعالی.

۱۴۳۴

النزاهة من شیم النفوس الطاهرة.

پاکیزگی از خصلتهای نفسهای پاک است، و مراد پاکیزگی در خورش و پوشش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۶

و خانه و اسباب آن است، و مراد به «نفسهای پاک» پاک از گناهان و امور ناشایست و صفات نکوهیده است، یا مراد به «پاکیزگی» پاکیزگی از گناهان و افعال بدست و به «نفسهای پاک» پاک از صفات بدست.

۱۴۳۵

الموت اول عدل الآخرة.

مرگ اول عدالتی است که در آخرت بعمل آید زیرا که ثواب مطیع و عقاب عاصی که در آخرت از روی عدالت بعمل آید موقوف بر مرگ است و اول مراتب آنها مرگ است با آنکه مرگ هم نسبت بمردم مختلف باشد و از برای مؤمنان و صالحان در کمال آسانی گذرد و بر کفار و عاصیان در کمال دشواری، و این اول عدالتی است که در آخرت بعمل آید، و مراد به «آخرت» ما بعد حیات دنیاست که شامل وقت مرگ هم باشد.

۱۴۳۶

الورع يحجز عن ارتكاب المحارم.

پرهیزگاری و ترس از حق تعالی مانع می شود از ارتکاب حرامها.

۱۴۳۷

العدل يريح العامل به من تقلد المظالم.

عدالت سر کردن آسایش می دهد عمل کننده بآن را از بر گردن گرفتن مظلّمه های مردم و حقوق ایشان را.

۱۴۳۸

التفّاق من ائافی الذلّ.

بنفّاق سر کردن یعنی با حقّ تعالی یا خلق از ائافی خواربست و «ئافی» کلّوخی چند را گویند که دیک را بر روی آنها بار کنند، و مراد این است که از پایه های خواربست و خواری بار آورد «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۷

۱۴۳۹

الطامع ابدأ فی وثاق «۱» الذلّ.

طمع کننده همیشه در بند خواری است و خود را خوار کند.

۱۴۴۰

المقلّ غریب فی بلدته.

فقیر غریب است در شهر خود و مثل غریبان احوال گذراند.

۱۴۴۱

البخیل ذلیل بین اعزّته.

بخیل خوار است میانه اعزّه خود یعنی در نظر مردم عزیز که با او آشنا باشند، یا این که هر چند از مردم عزیز باشد هرگاه بخیل باشد در میانه ایشان خوار گردد و عزّتی از برای او نماند.

۱۴۴۲

الصبر ينزل علی قدر المصیبة.

صبر نازل می شود بر قدر مصیبت، هر چند مصیبت عظیمتر باشد صبر از جانب حق تعالی بیشتر نازل شود، پس آدمی باید که آن صبر را فرا گیرد و از آن اعراض نکند و جزع و اضطراب را شیوه خود نسازد.

۱۴۴۳

الثواب على المصيبة اعظم من قدر المصيبة.

ثواب و پاداش بر مصیبت عظیمتر است از قدر مصیبت بعنوانی که هرگاه ثواب صاحب مصیبت باو برسد مصیبت را با آن ثواب ترجیح دهد بر این که آن مصیبت باو نرسیده باشد و از آن ثواب محروم باشد.

۱۴۴۴

الحق سيف على اهل الباطل.

حق یعنی حقّ تعالی یا حاکم بحقّ یا حکم حق شمشیری است بر اهل باطل که ایشان را بقتل آورد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۸

۱۴۴۵

الحقّ منجاء «۱» لكلّ عامل «۲».

حقّ رستگاریست از برای هر که عمل کند بآن.

۱۴۴۶

الورع خير من ذلّ الطمع.

پرهیزگاری و طمع نکردن از مردم بهتر است از خواری طمع هر چند بطمع چیزی از برای او حاصل شود.

۱۴۴۷

الجوع خير من الخضوع.

گرسنگی بهتر است از خضوع و فروتنی کردن بمردم از برای گرفتن چیزی از ایشان.

۱۴۴۸

المال للفتن سبب و للحوادث سلب.

مال از برای فتنه‌ها سبب و وسیله است، و از برای حادثه‌ها ر بوده شده، یعنی سبب و وسیله فتنه‌ها شود در دنیا و آخرت، و بحادثات که رو دهد زود ر بوده شود و بتاراج رود.

۱۴۴۹

المال داعية التعب و مطية التّصب.

مال دعوت کننده بسوی تعب است یعنی صاحب خود را بزحمت و تعب می‌اندازد و شتری است که زحمت بر آن سوار است.

۱۴۵۰

الكرم ملك اللسان و بذل الاحسان.

کرم و گرامی بودن این است که کسی مالک زبان خود باشد و از دروغ و فحش و هرزه و مانند آنها نگاهدارد، و بذل احسان کند بمردم یعنی عمده انواع کرم این است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۷۹

۱۴۵۱

الصدق امانة اللسان و حلية الايمان.

راست گفتن امانت زبان است و خیانت نکردن آن، و زینت ایمان است.

۱۴۵۲

المال لا ينفك حتى يفارقك.

مال نفع نمی‌دهد ترا تا جدا نشود از تو و صرف نشود در مصرفی که نفعی بآخرت یا دنیا دهد پس ضبط مال و جمع آن فائده و حاصلی ندارد.

۱۴۵۳

الامانيّ تخذعك و عند الحقائق تدعك.

آرزوها فریب می‌دهد ترا و نزد حقیقتها وامی‌گذارد ترا، و مراد به «حقیقتها» امور ثابت است که امور آخرت باشند که همیشه ثابت و باقی باشند یا امری که اصلی داشته باشد از امور دنیا و آخرت، یعنی ترا فریب می‌دهد بامور پوچ و بی‌حاصل می‌خواند، و نزد اموری که اصلی داشته باشد و نفعی در آنها باشد ترا وامی‌گذارد.

۱۴۵۴

المؤمن هين لين سهل مؤتمن.

مؤمن آسان گیر نرم خوی سهل انگارست و مؤتمن و معتمد مردم باشد، و بنا بر این «سهل» تأکید «هین» است، و ممکن است که «هین» نیز بمعنی نرم خو باشد و ثانی تأکید اول باشد و مراد این است که مؤمن کامل البته برین صفات است یا مؤمن باید که چنین باشد پوشیده نماند که «هین» و «لین» مخفف «هین» و «لین» است و بهر دو وجه می توان خواند نهایت بتخفیف شایع ترست.

۱۴۵۵

الکافر حَبّ «۱» ضَبّ جاف خائن.

کافر فریب دهنده میل کننده از حق سنگین دل خیانت کننده است.

۱۴۵۶

الشَّيب آخر مواعيد الفناء.

«شيب» یعنی سفید شدن مو یا پیری آخر وعدهای فناست یعنی کسی که پیر شد وقت فناست و دیگر وعده فنائی از برای او بعد از آن نباشد پس باید البته تهیّه فنا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۰

گرفت و مشغول کاری چند شد که از برای آن راه در کار باشد.

۱۴۵۷

الموت مفارقة دار الفناء و ارتحال الی دار البقاء.

مرگ جدا شدن از خانه فناست و رحلت کردن بسوی خانه بقا که دائم و سرمد باشد پس عاقل تهیّه آن را کما ینبغی باید بگیرد.

۱۴۵۸

الانقياد للشهوة ادواً الداء.

فرمانبرداری خواهش کردن بدترین کوفتهاست، زیرا که ضرر آن بدنیا و آخرت هر دو رسد و هیچ کوفتی چنین نباشد.

۱۴۵۹

الصبر علی المصائب من افضل المواهب.

صبر بر مصیبتها از افزونترین موهبتها و عطاهاست که حق تعالی باین کس کرده باشد.

۱۴۶۰

الفکر فی العواقب ینجی من المعاطب.

فکر در عاقبتهای کارها رستگار میکند از هلاکتها یعنی هر که کاری را خواهد بکند هرگاه قبل از آن فکر در عاقبت آن بکند و تا نداند که مفسده بر آن مترتب نمی شود نکند رستگار شود از هلاکت و رسیدن ضرری باو از آن، بخلاف کسی که بی تأمل و تفکر کارها را بکند چه بسیارست که بمفسدههای عظیم گرفتار شود.

۱۴۶۱

النوم راحة من الم و ملائمه الموت.

خواب راحتی است از الم و ملایم و موافق آنست مرگ، چنانکه شایع است که خواب را برادر مرگ می گویند.

۱۴۶۲

القول بالحق خیر من العی و الصمت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۱

گفتن حق بهتر است از عاجز شدن و خاموشی.

۱۴۶۳

العلم جمال لا یخفی و نسیب لا یجفی «۱».

دانش جمالی است که پوشیده نیست و خویشی است که قطع صله خویش نمی کند و آنرا «خویش» گفتن بر سبیل مجاز است و «جمال» بمعنی نیکوئی خلق و خلق است.

۱۴۶۴

الجهل ممیت الاحیاء و مخلد الشقاء.

نادانی میراننده زنده هاست زیرا که زنده جاهل بمنزله مرده است، و مخلد و دائم کننده بدبختی است.

۱۴۶۵

المکور شیطان فی صورة انسان.

مکر کننده شیطانی است در صورت آدمی، و ظاهر اینست که این بر سبیل مجاز و تشبیه مکر کننده باشد بشیطان نه این که در حقیقت شیطان باشد و بصورت آدمی آمده باشد.

۱۴۶۶

الثقة بالنفس من اوثق فرص الشيطان.

اعتماد بر نفس خود کردن از محکمترین فرصتهای شیطان است، یعنی هر که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۲

اعتماد بر نفس خود کند و اعتقاد این داشته باشد که مرتکب بدی نشود و هر چه کند خوب است و از افعال خود خوف نداشته باشد و اعتماد او بر عصمت خدا و تفضل او نباشد این از محکمترین فرصتهای شیطان است از برای اضلال و گمراه نمودن او.

۱۴۶۷

اهل الذکر اهل الله و حامته «۱».

اهل ذکر خدا و یاد آوری او اهل خدا و خواص اویند.

۱۴۶۸

اهل القرآن اهل الله و خاصته «۲».

اهل قرآن اهل خدا و خواص اویند

۱۴۶۹

الحزن و الجزع لا یردان الفات.

اندوه و جزع بر نمی گردانند فوت شده را پس حزن و جزع بر چیزی که فوت شده خواه آدمی و خواه غیر آن لغو و بی حاصل است.

۱۴۷۰

الصبر علی المصیبة یفلّ حدّ الشامت.

صبر بر مصیبت می شکند تندی شامت کننده را و باعث این می شود که پر شماتت نتواند کرد.

۱۴۷۱

المؤمن قلیل الزلل کثیر العمل.

مؤمن کم لغزش بسیار عمل است یعنی از طاعات و عبادات.

۱۴۷۲

الحسد داب السفل «۳» و اعداء الدول.

حسد شیوه آدم فرومایه پست مرتبه و طریقه دشمنان دولتهاست یعنی جمعی که دشمنان دولتهایند و دولت در کسی نمی تواند دید حسد می برند بر کسی که بدولتی برسد، و ممکن است که اینها هم از مردم فرومایه باشند یا اینها از غیر فرومایه باشند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۳

۱۴۷۳

الدنیا معدن الشرّ و محلّ الغرور.

دنیا کان شرّ و بدیست و محلّ اقامت آن و جایگاه فریب است.

۱۴۷۴

الحاسد یفرح بالشرور و یغتم بالسرور.

حسد برنده شاد می شود بشرور و بدیها، و غمناک می شود بمسرت و شادی، یعنی شرور و مسرت که بدیگران برسد.

۱۴۷۵

المروءة تمنع من کلّ دنیة.

مروت یعنی مردی یا آدمیت منع میکند از هر صفت پست مرتبه.

۱۴۷۶

المروءة من کلّ لؤم بریة.

مروت یعنی مردی یا آدمیت از هر ملامت یعنی امری که سبب ملامت و سرزنش شود بیزار است.

۱۴۷۷

الکرم نتیجۃ علو الهمة.

کرم یعنی بخشش یا گرامی بودن نتیجه بلندی همت است.

۱۴۷۸

الحاسد لا یشفیہ آلا زوال النعمة.

رشک برنده شفا ندهد او را مگر زائل شدن نعمت یعنی از همه کس، و اگر نه هر که را نعمتی باشد او رشک برد بر او، و ظاهر است که این شفا هرگز میسر نشود، پس همیشه مبتلا باین مرض باشد مگر این که ترک حسد کند.

۱۴۷۹

استفساد الصّدیق من عدم التّوفیق.

طلب فساد دوست کردن و کاری کردن که او برنجد و دوستی او زائل شود از عدم توفیق است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۴

۱۴۸۰

استدراک فساد النّفس من انفع التّحقیق.

تدارک کردن فساد نفس از سودمندترین تحقیق است، یعنی تحقیقی سودمندتر ازین نیست که آدمی در پی تدارک و تلافی فساد و گناهی باشد که کرده باشد بتوبه کردن در حقوق خدا و در حقوق مردم بتوبه با راضی کردن ایشان.

۱۴۸۱

العلماء باقون ما بقى اللیل و النهار.

علما باقی‌اند ما دام که باقی باشد شب و روز، یعنی حق تعالی هیچ عصری را بی‌علما نگذارد و باید که همیشه جمعی از ایشان باشند، و ممکن است که مراد این باشد که همیشه ایشان زنده‌اند یا باعتبار این که آثار ایشان باقی است پس گویا ایشان باقی‌اند، و یا باعتبار این که ایشان بعد از موت نیز زنده باشند چنانکه در بعضی احادیث در باره مؤمن وارد شده، و بنا بر این ممکن است که «علما» شامل هر مؤمنی باشد چه هیچ مؤمنی بی‌علم نباشد.

۱۴۸۲

التّدبیر قبل الفعل یؤمن العثار.

تدبیر کار پیش از کردن آن ایمن می‌سازد از لغزش، چنانکه قبل از این مذکور شد.

۱۴۸۳

اشتغالک بمعایب نفسک یکفیک العار.

مشغول شدن تو بعیبهای نفس خود کافی است ترا از برای عار یعنی هرگاه کسی مشغول شود بعیبهای خود و به آنها پردازد کافی است این از برای این که او را عار باشد و شرم کند از این که بد و عیب دیگران را گوید، و ممکن است که معنی این باشد که مشغول شدن بعیبهای خود و در پی تلافی و تدارک آنها بودن کفایت میکند عار را و با وجود آن دیگر از برای او عیب و عاری نماند، عار وقتی است که کسی بدی کرده باشد و تدارک آن نکند و بنا بر این نزدیک می‌شود بمضمون فقره

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۵

بعد از این، و ممکن است مراد به «عار» خصوص عیب مردم گفتن باشد که ننگ و عاریست از برای گوینده، و مراد این باشد که کفایت میکند عار را یعنی باعث این می‌شود که دیگر بعیب دیگران پردازد و بد ایشان را نگوید و خلاص باشد از این ننگ و عار و بعضی از اهل لغت «۱» «عار» را بعیب گفتن تفسیر کرده‌اند و بنا بر این معنی آخر محتاج بتکلفی نیست.

۱۴۸۴

اشتغالک باصلاح معادک ینجیک من عذاب النار.

مشغول شدن تو بصلاح آوردن آخرت خود رستگار میکند ترا از عذاب آتش و در بعضی نسخه‌ها «۲» بجای «معادک»: «المعاد» نقل شده و بنا بر این ترجمه این است «و بصلاح آوردن آخرت».

۱۴۸۵

الحرّیة منزّهة من الغلّ و المکر.

آزادگی پاک است از کینه و مکر یعنی کسی که آزاده باشد از علائق پوچ دنیوی و خود را گرفتار آنها نکرده باشد او را کینه و مکر نباشد.

۱۴۸۶

المروءة بريئة من الخناء و الغدر.

مروءت یعنی مردمی یا آدمیت بیزار است از فحش گفتن و بی‌وفائی.

۱۴۸۷

الحازم من ترک الدتیا للآخرة.

دور اندیش کسی است که ترک کند دنیا را از برای آخرت یعنی محرّمات دنیا را بلکه مشتبهات آن را نیز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۶

۱۴۸۸

الرأبیح من باع العاجلة بالاجلة.

سودمند کسی است که بفروشد دنیا را بآخرت.

۱۴۸۹

الحزم حفظ ما کلفت و ترک ما کفیت.

دور اندیشی نگاهداشتن و بجا آوردن آن چیز است که تکلیف کرده شده بآن یعنی طاعات و عبادات و ترک آنچه کفایت کرده شده آن را یعنی دیگری متکفل و ضامن آن شده و مؤنت و زحمت آن را از گردن تو انداخته یعنی روزی که حق تعالی ضامن آن شده.

۱۴۹۰

العجز اشتغالک بالمضمون لک عن المفروض علیک و ترک القناعة بما اوتیت.

بیچارگی مشغول شدن تست به آن چه دیگری از برای تو ضامن شده از آنچه واجب شده بر تو یعنی مشغول شدن بآن و ترک این و آن را مانع از این ساختن، و این بمنزله تأکید فقره سابق است، و همچنین بیچارگی ترک قناعت است به آن چه عطا کرده شده آن را یعنی حق تعالی بتو عطا کرده و نصیب و قسمت تو کرده.

۱۴۹۱

امام عادل خیر من مطر وابل.

پیشوائی عادل بهتر است و نفع رساننده‌تر از باران سخت بزرگ قطره.

۱۴۹۲

السّخاء حبّ السائل و بذل التّائل.

سخاوت دوست داشتن سائل است و بذل عطا.

۱۴۹۳

آیة البلاغة قلب عقول و لسان قائل.

علامت بلاغت دلی است ادراک کننده و زبانی است گوینده، «بلاغت کسی» باصطلاح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۷

علما ملکه‌ایست یعنی صفت راسخی در او که بآن قادر باشد بر تألیف کلام بلیغ، و «کلام بلیغ» آن است که فصیح باشد و موافق مقتضای حال باشد یعنی اگر مقام و حال اقتضای تأکید کند مثل این که خبری بکسی بدهند که منکر آن باشد تأکید کنند، و اگر اقتضای تأکید نکند تأکید نکنند، و همچنین اگر اقتضای ذکر مسند الیه یا مسند کند آن را ذکر کنند، و اگر اقتضای حذف یکی از آنها کند آن را حذف کنند، و همچنین سایر تفصیلی که در علم معانی مذکور است، و مراد به «کلام فصیح» آنست که خالی باشد از ضعف ترکیب و تنافر کلمات و تعقید و پیچیدگی که مطلب از آن خوب فهمیده نشود و مفرداتش فصیح باشد یعنی مرکب از حروف متنافره و غریب و مخالف قیاس لغوی نباشد بتفصیلی که در ترکیب معانی مذکور شده و بنا بر این ظاهر است که دل ادراک کننده که معانی را خوب فهمد و زبان گوینده که روان باشد در ترکیب و تألیف عبارات نشان بلاغت است و در بعضی نسخه‌ها «۱» «آلة» بدل «آیة» واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: آلت و افزار بلاغت دلی است ادراک کننده و زبانی است گوینده.

۱۴۹۴

البغی یصرع الرّجال و یدنی الآجال.

بغی یعنی ستم یا سربلندی کردن یا عدول از حق یا دروغ بر کسی بستن می‌اندازد مردان را، و نزدیک می‌سازد اجلها را، یعنی باعث کوتاهی عمر می‌شود.

۱۴۹۵

الاصرار اعظم حوبة و اسرع عقوبة.

اصرار یعنی ایستادگی بر گناه، و تحقیق معنی آن مکرر مذکور شد بزرگترست بحسب گناه، و شتابان ترست بحسب عقاب، و در بعضی نسخه‌ها «۲»
«الاضرار» بضاد نقطه دار واقع شده و آن بمعنی ضرر رسانیدن است و بنا بر این مذمت مذکور از برای آن خواهد بود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۸

۱۴۹۶

الاستغفار اعظم جزاء و اسرع مثوبة.

طلب آمرزش بزرگتر است از روی پاداش و شتابان تر است از روی ثواب، یعنی ثواب آن از ثوابهای دیگر زودتر باین کس برسد یا اجر «۱» بنا بر نسخه
«اجرا» بجای «جزاء» چنانکه در بعضی نسخه‌هاست.

۱۴۹۷

الرفق بالاتباع من کرم الطباع.

لطف و مهربانی با وابستگان و پیروان از کرم یعنی نیکویی یا جود طبیعت است یعنی ناشی از آن شود.

۱۴۹۸

اصطناع الاکارم افضل ذخرو اکرم اصطناع.

احسان کردن بنیکان افزونتر ذخیره و اندوخته شده است و نیکوتر احسانی است یعنی احسان بهمه کس خوب است و بنیکان نیکوترست.

۱۴۹۹

الحقد داء دوی و مرض موبی «۲».

کینه کوفتی است کوفت‌ناک و این مبالغه است در شدت و سختی آن، از قبیل «ظلّ ظلیل» یعنی سایه سایه‌دار که مبالغه در عظمت آن است، و مرضی
است صاحب وبا و این هم مبالغه است در شدت و سختی آن یعنی چنان مرضی است که گویا وبا دارد و وبا هر کوفتی را گویند که عام شود میانه
مردم.

۱۵۰۰

الحقد خلق دنی و مرض مردی.

کینه خوئی است پست و بیماری است هلاک کننده یا اندازنده یعنی در هلاک یا بلاها یا پستی.

۱۵۰۱

المؤمن سیرته القصد و سنته الرشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۸۹

مؤمن شیوه او میانه رویست و طریقه او رشدست یعنی ایستادگی بر راه حق با تصلب در آن.

۱۵۰۲

المؤمن یعاف اللهو و یألف الجد «۱».

مؤمن ناخوش می‌دارد بازی را و الفت دارد با جد یعنی اجتهاد در امور و بذل جهد در آنها یا آنچه بازی و لهو نباشد یا تحقیق در امور محققه که مبالغه
در آنها باید بشود.

۱۵۰۳

البشر اسداء الصنعية بغیر مؤنة.

گشاده‌روئی احسان کردن بنیکویی است بی‌خرجی.

۱۵۰۴

السید من تحمّل المؤنة و جاد بالمعونة.

بزرگ و مهتر کسی است که بر خود گیرد خرج مردم را و بخشش کند به آن چه یاری مردم در آن باشد.

۱۵۰۵

التواضع من مصائد الشرف.

فروتنی کردن یعنی با خدای عز و جل و خلق از دامهای صید و شکار شرف و برتریست.

۱۵۰۶

الحازم من تجنّب التبذیر و عاف السرف.

دور اندیش کسی است که دوری کند از تبذیر یعنی اسراف و خرج زیاد از اندازه خود، و ناخوش دارد اسراف را، و این تأکید سابق است.

۱۵۰۷

الكذب و الخيانة ليسا من اخلاق الكرام.
دروغ و خیانت نیستند از خوبیهای نیکوکاران.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۰

۱۵۰۸

الفحش و التفحش ليسا من الاسلام.

فحش یعنی دشنام دادن یا زنا یا هر چه بسیار قبیح باشد از گناهان و معاصی و تفحش که همان تأکید فحش باشد یا بمعنی دشنام شنیدن یعنی کاری کردن که سبب دشنام شنیدن باشد یا تحمل کردن آن کسی که قادر بر زجر دشنام دهنده باشد نیستند از اسلام یعنی مسلمان کامل چنین نباشد یا مسلمان نباید که چنین باشد.

۱۵۰۹

المشورة تجلب لك صواب غيرك.

مشورت کردن می‌کشد از برای تو رأی درست غیر تراء، یعنی باعث این می‌شود که فکر درستی را که غیر تو بکند و بخاطر تو نرسد از برای تو بگوید و نفع آن بتو عائد گردد.

۱۵۱۰

الاستبداد برايک يزلک و يهورک في المهاوی «۱».

تنها بودن برای خود و مشورت نکردن می‌لغزاند تراء و می‌اندازد تراء در افتادنگاهها.

۱۵۱۱

العفاف «۲» اشرف الاشراف.

عفاف یعنی پرهیزگاری از آنچه حلال نباشد برتر برترهاست، یعنی بهترین و افزونترین صفات و افعال نیکو و برترست.

۱۵۱۲

الرضا بالكفاف يؤدى الى العفاف.

راضی شدن بکفاف یعنی قدری که کافی باشد این کس را و اکتفا بآن تواند کرد می‌کشاند بعفاف یعنی پرهیزگاری از آنچه حلال نباشد، و مراد این است که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۱

قدر کفاف از حلال بهر کس البته می‌رسد هر چند بعد از سعی باشد پس هر که راضی شود بآن و طلب زیادتی نکند و مرتکب حرام نشود.

۱۵۱۳

اصطناع الكفور من اعظم الجرم.

احسان کردن بکسی که کفران نعمت کند و شکر نکند از بزرگترین گناه است.

۱۵۱۴

الطمأنينة قبل الخبرة خلاف الحزم «۱».

آرام گرفتن پیش از آگاهی ضدّ و منافی دوراندیشی است یعنی هرگاه کسی بشنود که دشمنی یا بلائی متوجه اوست آرام گرفتن و پروا نکردن از آن پیش از این که آگاه شود بر حقیقت آن و این که دفع آن می‌تواند کرد خلاف دور اندیشی است، دوراندیش باید که آرام نگیرد تا تفحص کند از آن و ظاهر شود بر او حقیقت آن و تأمل کند در طریق دفع آن تا وقتی که خاطر از آن راه جمع کند آن وقت آرام گیرد، و ممکن است که مراد این باشد که آرام گرفتن در دنیا و خوف نداشتن و خاطر جمع بودن پیش از علم و آگاهی که در قیامت حاصل خواهد شد خلاف دور اندیشی است، دور اندیش باید که همیشه در فکر عاقبت خود باشد و خوف از آن داشته باشد و در تهیه اسباب رستگاری در آن نشأه باشد.

۱۵۱۵

الصدقة تقي مصارع السوء.

صدقه نگاه می‌دارد آدمی را از افتاد نگاههای بد.

۱۵۱۶

المدنّب علی بصيرة غير مستحقّ للعفو.

«۲» گناهکار از روی دانائی و علم مستحقّ بخشایش نیست، اگر بخشیده شود از راه محض تفضّل است بخلاف کسی که گناهی را ندانسته کرده باشد که او فی الجمله استحقاق بخشایش دارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۲

۱۵۱۷

الاحسان الى المسیء يستصلح العدو.

احسان کردن بسوی کسی که بد کرده باشد با این کس بصلاح می‌آورد دشمن را و باعث این می‌شود که دست از دشمنی بردارد و بطمع احسان بدوستی گراید.

۱۵۱۸

الصدقة فی السر من افضل البرّ.

صدقه دادن در پنهانی از افزونترین نیکوئی است.

۱۵۱۹

الزّهو فی الغنی یبذّر الذّلّ فی الفقر.

فخر کردن در توانگری می‌کارد تخم خواری را در پریشانی، زیرا که مردمی که در آن وقت آن سلوک او را دیده باشند و باعتبار توانگری او تلافی نمی‌توانستند کرد چون پریشان شود و قادر شوند بر تلافی، او را بتلافی آن خوار و ذلیل کنند، پس توانگر در توانگری باید که سلوکی با مردم کند که اگر پریشان شود کسی از او آزرده نباشد و در صدد تلافی در نیاید و در بعضی نسخه‌ها «۱» «ینذر بالذلّ» بدل: «یبذّر الذّلّ» واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: فخر کردن در توانگری اعلام میکند و تخویف می‌نماید از خواری در پریشانی، یعنی منتج آنست و گویا خبر می‌دهد و می‌ترساند از آن.

۱۵۲۰

الحسود کثیر الحسرات متضاعف السيئات.

حسود بسیار حسرت‌هاست و دو چندان گردیده گناهانش، یعنی حسرت‌های او بسیار است زیرا که حسود بر اکثر مردم که نعمتی داشته باشند رشک برد و خواهد که آن نعمت از او زائل شود پس هرگاه نشود حسرت برد و ظاهر است که این بسیار می‌شود و مراد به «دو چندان گردیدن گناهان او» عظیم بودن گناهان اوست که عبارت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۳

از حسدها و رشک‌های او باشد نه این که عقاب آنها دو برابر قدری شود «۱» که مستحقّ آن باشد زیرا که این معنی ظلم است و بر حقّ تعالی جایز نیست، و ممکن است که مراد دو چندان گشتن سایر گناهان و مضاعف شدن عقاب آنها باشد و حسد که صفتی است بسیار ذمیمه سبب این شود که صاحب آن مستحقّ این شود که هر گناهی که کند عقاب آن دو چندان شود نسبت بکسی که آن گناه را کند و حسد نداشته باشد.

۱۵۲۱

المحسن حیّ و ان نقل الى منازل الاموات.

نیکو کار زنده است و اگر چه نقل کرده شود بمنزلهای مردگان، و این یا باعتبار این است که نام او و اثر اعمال او باقی است پس گوئیا که زنده است هر چند در حقیقت دو روزی «۲» مرده باشد، و یا باعتبار این که بعد از مرگ نفس او بدن مثالی تعلّق گیرد و در حقیقت زنده باشد و بخورد و بیاشامد چنانکه در بسیاری از احادیث وارد شده، و کنایه از باقی بودن نفس او نیز می‌تواند بود بنا بر این که نفس دیگران باقی نماند بلکه معدوم شوند و عود کنند بنا بر قول بجواز اعاده معدوم، و بر تقدیر قول ببقاء هر نفسی می‌توان گفت: چون نیکوکار باقی است با حال خوش پس گوئیا زنده است، یا زندگی در حقیقت عبارت از همین باشد بخلاف غیر نیکوکار که هر چند باقی باشد چون حال خوشی ندارد زنده یا بمنزله زنده نباشد.

۱۵۲۲

اجتناب السيئات اولی من اکتساب الحسنات.

دوری گزیدن از گناهان بهتر است از کسب کردن کارهای خیر.

۱۵۲۳

العاقل من یزهد فیما یرغب فیہ الجاهل.

عاقل کسی است که زهد ورزد در آنچه رغبت میکند در آن جاهل یعنی دنیا، و مراد بزهد در آن ترک محرّمات آن است یا مشتبهات نیز یا زیاد از قدر کفاف از حلال نیز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۴

۱۵۲۴

الکبیس صدیقه الحق و عدوه الباطل.

زیرک دوست او یعنی چیزی را که او دوست دارد حق است یعنی قوی که مطابق واقع باشد و فعلی که باقی ماند و هرزه و عبث نباشد یا هر چه باقی بماند و هرزه و عبث نباشد از قول و فعل، و دشمن او یعنی چیزی را که او دشمن دارد باطل است یعنی اقوال و افعالی که ناحق یا عبث و لغو باشد.

۱۵۲۵

الحکیم یشفی السائل و یجود بالفضائل.

«حکیم» و تحقیق معنی آن قبل از این شد شفا بخشد سؤال کننده را یعنی کسی که از او مسئله پرسد جوابی گوید که باعث شفای او باشد از آن جهل و نادانی، و بخشش کند بافزونیها یعنی بتعلیم علوم که باعث افزونی مرتبه مردم شود.

۱۵۲۶

العلم زین الاغنیاء و غنی الفقراء.

علم زینت توانگران است و توانگری درویشان است، یا باعتبار این که بهمان علم که دارد خوشنود شود و باکی از پریشانی ندارد پس توانگر و بی نیاز باشد، و یا باعتبار این که در واقع سبب توانگری او شود.

۱۵۲۷

الاخوان زینة فی الرّحاء و عدّة فی البلاء.

برادران یعنی برادران حقیقی یا آنچه شامل دوستان هم باشد زینتی اند در حال فراخی عیش و مهیّا کرده شده اند در بلا، زیرا که سعی کنند در رفع هر چه مقدور باشد از آن، و اگر مقدور نباشد هم تسلی دهند این کس را و تنها نگذارند و بایشان آرام گیرد و بلا چندان ننماید.

۱۵۲۸

الکریم اذا وعد وفی و اذا توعد عفی.

کریم یعنی صاحب جود یا هر گرامی افزون مرتبه هرگاه وعده کند وفا کند بآن و هرگاه بیم دهد و وعده بمکروهی کند عفو کند و ببخشد یعنی گاهی عفو کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۵

و وفای به آن را لازم نداند بخلاف وعده که البته وفای بآن کند یا اکثر اوقات عفو کند.

۱۵۲۹

اللّئیم اذا قدر افحش و اذا وعد اخلف.

لئیم یعنی بخیل یا هر پست مرتبه هرگاه قادر باشد و تواند دشنام می دهد بمردم یا تعدی میکند بر ایشان و هرگاه وعده کند خلف کند و وفا نکند بآن.

۱۵۳۰

الکریم اذا ایسر اسعف، و اذا اعسر خفف.

کریم هرگاه مالدار باشد حاجت مردم بر آرد و هرگاه پریشان باشد تخفیف دهد یعنی بر آوردن حاجت مردم را بعلت پریشانی تخفیف دهد و کم کند اما ترک نکند بلکه بقدر مقدور بجا آورد، یا مراد این است که تخفیف دهد در اخراجات خود و سبک گیرد تا محتاج بطلب از مردم نشود.

۱۵۳۱

النّاس رجلان طالب لا یجد و واجد لا یکتفی.

مردمان دو مردند طلب کننده که نمی یابد و یابنده که اکتفا نمی کند، یعنی کسی نیست از مردم که طلب دنیا نکند نهایت دو قسم اند یکی آنکه طلب کند و نیابد و همیشه در طلب باشد و دیگری آنکه می یابد و اکتفا بآن نمی کند و باز طلب زیاده میکند و مراد بمردمان اوساط النّاس است پس جمعی از اولیا و اتقیا که اکتفا کنند به آن چه یابند منافی این قول نیست.

۱۵۳۲

النّاس رجلان جواد لا یجدو واجد لا یسعف.

مردمان دو مردند صاحب جودی که نمی یابد چیزی که جود کند و یابنده که حاجت مردم بر نیآورد، و مراد این است که اکثر مردم یکی از این دو قسم اند یکی آنکه صاحب جود است اما پریشان است و دیگری آنکه توانگر است و بخیل که بحاجت کسی نپردازد «۱» و هرگاه مراد اکثر مردم باشد پس صاحب جودی اگر در میان توانگران یافت شود منشأ اعتراضی نخواهد شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۶

۱۵۳۳

اللَّيْمُ إِذَا أَعْطِيَ حَقَّهُ وَ إِذَا أَعْطِيَ جِدَّهُ.

لئیم یعنی بخیل یا شخص پست مرتبه هرگاه چیزی ببخشد کینه بهم رساند یعنی کینه آن کس را که چیزی باو داده، و هرگاه بخشیده شود انکار کند یعنی هرگاه کسی چیزی باو ببخشد کفران کند و نزد مردم انکار آن کند، و ممکن است که مراد شامل بخشیدن حقّ تعالی هم باشد و مراد این باشد که هرگاه عطا کرده شود و صاحب چیز باشد انکار کند و اظهار عسرت و پریشانی نماید.

۱۵۳۴

الجاهل إذا جمده «۱» وجد و إذا وجد الحد.

نادان هرگاه بخل کند و کم خیر باشد صاحب چیز شود و هرگاه صاحب چیز شود الحد آورد یعنی میل کند از حقّ و عدول کند از راه راست یا ستم و ظلم کند یا مجادله کند با مردم.

۱۵۳۵

العامل بالعلم كالستائر على الطريق الواضح.

عمل کننده بعلم مثل کسی است که برود بر راه واضح روشن.

۱۵۳۶

الفقر الفادح اجمل من الغنى الفاضح.

پریشانی گران کننده سخت نیکوتر است از توانگری رسوا کننده یعنی توانگری که باعث این شود که آدمی کاری چند کند که باعث رسوائی او شود در آخرت یا در دنیا و آخرت.

۱۵۳۷

الشكر مأخوذ على اهل النعم.

شکر فرا گرفته شده است بر اهل نعمتها یعنی بر ایشان واجب و لازم شده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۷

۱۵۳۸

المودة في الله آكد من وشيخ الرحم.

دوستی در راه خدا محکم تر است از پیوند خویشی یعنی دوست چنین بیشتر بکار آید از خویش نسبی و رعایت او بیشتر باید کرد.

۱۵۳۹

المعروف كنز فانظر عند من تودعه.

احسان گنجی است پس نگاه کن که نزد که بامانت می سپاری آنرا، یعنی بکسی احسان بکن که اهل آن باشد تا در قیامت اجر و ثوابی از برای تو باشد.

۱۵۴۰

الاصطناع ذخر فارتد عند من تضعه.

احسان ذخیره است که می اندوزی آنرا پس طلب کن نزد کسی که می گذاری آنرا، یعنی طلب کن و از برای آن کسی را بیاب که سزاوار آن باشد و این تأکید فقره سابق است.

۱۵۴۱

المخذول من له الى اللئام حاجة.

خوار کرده شده کسی است که او را بسوی لئیمان یعنی بخیلان یا مردم پست مرتبه فرو مایه حاجتی افتد.

۱۵۴۲

اللجاجة تورث ما ليس للمرء اليه حاجة.

لجاجت یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی کردن بر باطل از پی آورد چیزی را که نباشد مرد را بسوی او حاجتی، یعنی بر گردن می اندازد کاری چند را که اگر لجاجت نمی کرد اصلاً محتاج به آنها نمی شد و زحمت آنها را نبایست کشید.

۱۵۴۳

التجارب لا تنقضى والعامل منها فى زيادة.

تجربه ها تمام نمی شود و عاقل از آنها در زیادتی است یعنی باعث زیادتی و افزونی مرتبه او می شود یا این که هر چند تجربه کند داند که زیاد بر آن باشد و بنا بر این تأکید سابق باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص: ۳۹۸

۱۵۴۴

الکاتم للعلم غیر واثق بالاصابه فیه.

«۱» کسی که پنهان کند علم خود را اعتماد ندارد باین که درست رفته باشد در آن، زیرا که خطا و غلط بسیار می‌شود پس عالم باید که افکار خود را جمعی از علما که اعتماد بر ایشان داشته باشد نقل کند تا اگر خطا و غلطی کرده باشد باو بگویند و خاطر نشین او کنند تا از آن برگردد.

۱۵۴۵

التارک للعمل غیر موقن بالثواب علیه.

«۲» ترک کننده عمل یعنی طاعات و عبادات واجبه غیر صاحب یقین است بثواب بر آن عمل، زیرا که کسی را که یقین کامل بآن باشد معنی ندارد که ترک آن عمل کند با وجود آن ثواب هر چند زحمتی در آن عمل باشد.

۱۵۴۶

الفقر و الغنی بعد العرض علی الله سبحانه «۳».

پریشانی و توانگری بعد از عرض بر خداست که پاک است او، یعنی پریشانی و توانگری دنیا چیزی نیست، عمده پریشانی و توانگری آخرت است هرگاه اعمال عرض شود بر خدای عز و جل، هر که در آن وقت پریشان باشد و عمل خیری نداشته باشد یا کم داشته باشد او پریشان حقیقی است، و بد حال او، و هر که اعمال خیر بسیار داشته باشد او توانگر حقیقی است و خوشا مال او

۱۵۴۷

العفو مع القدره جنه من عذاب الله سبحانه

در گذشتن از گناه کسی با قدرت بر انتقام از او سپری است از عذاب خدا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۳۹۹

پاک است او، یعنی باعث این می‌شود که خدای عز و جل گناهان او را عفو کند و او را بر آنها عذاب نکند پس گویا که سپری است که نمی‌گذارد که عذاب باو برسد.

۱۵۴۸

الحياء من الله يمحو كثيرا من الخطايا.

شرم از خدا محو میکند بسیاری از خطاها و گناهان را یعنی باعث این می‌شود که آنها از او صادر نشود یا این که بعد از این که صادر شده باشد هرگاه شرم از خدا حاصل شود آنها محو شود باعتبار این که شرم از خدا باعث توبه شود و بتوبه آنها محو شود و بنا بر این تخصیص به «بسیار» با آنکه توبه باعث سقوط هر گناهی باشد شاید باعتبار این باشد که هر چه حقوق مردم باشد بمجرد توبه محو بالکلیه نشود بلکه باید که ایشان را راضی کرد و اگر آن میسر نشود آن گناه در نامه اعمال او باقی باشد و محو نشود تا در روز قیامت حق تعالی صاحب آن را ثوابی دهد که او بآن راضی شود و دیگر مطالبه از آن گناهکار نکند و ظاهر لفظ «محو» مؤید معنی آخر است.

۱۵۴۹

الرضا بقضاء الله يهون عظيم الرزاي.

خوشنودی بقضای خدا آسان میکند بزرگ مصیبتها را، زیرا که کسی که بقضا و تقدیر حق تعالی راضی و خوشنود باشد هر مصیبتی که از جانب او باشد که اعظم مصیبتها باشد بر او گوارا باشد و داند که خیر او در آن باشد و مراد به «عظیم مصیبتها» مصیبتهای خدائست که عظیمترین مصیبتها باشد و ممکن است که مراد این باشد که هر مصیبتی را آسان کند و ذکر «عظیم» باعتبار این باشد که هرگاه عظیم آنها آسان شود پس باقی دیگر بطریق اولی آسان شود و «آسان شدن مصائبی که از جانب خدا نباشد» باعتبار این باشد که هر چند آنها از جانب دیگران باشد نهایت چون داند که قضای خدا یعنی علم او بآن تعلق گرفته و قدرت بر منع آن داشته و منع نکرده پس داند که البته مصلحت او را در این دانسته که این مصیبت باو برسد تا خدای عز و جل در قیامت تلافی آن بر وجه اکمل بطریقی که او اشد رضا بآن داشته باشد بکند و با وجود علم باین آن مصیبت بر او آسان گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۱، ص: ۴۰۰

۱۵۵۰

الحرص ينقص قدر الرجل و لا يزيد في رزقه.

حرص کم میکند قدر و اندازه مرد را و زیاد نمی‌کند در روزی او.

۱۵۵۱

المخاضمة تبدی سفة الرجل و لا تزيد في حقه.

دشمنی کردن با مردم ظاهر میکند سفاقت یعنی سبکی حلم یا سبکی عقل یا نادانی مرد را و زیاد نمی کند در حق او یعنی در باره او چیزی را یا در آنچه حق اوست یعنی ثابت و مقدر شده از برای او.

۱۵۵۲

الصدق مطابقة المنطق للوضع الالهي.

«۱» راستی موافقت گفتار است با وضع الهی یعنی نسبت خدا آفرین میانه خبر و مخبر عنه، پس اگر نسبت خدا آفرین میانه آنها ایجاب است و در خبر هم اثبات این از برای آن کرده باشند گفتار راست است، و همچنین اگر هر دو سلب باشند، و اگر یکی ایجاب باشد و دیگری سلب، گفتار دروغ خواهد بود، و مراد به «نسبت خدا آفرین» نسبتی است که میانه آنها باشد در واقع و نفس الامر و بر نحوی که بر آن نحو باشند قطع نظر از خبر آن شخص، و چون اکثر امور واقعیته خدا آفرین است بآن اعتبار آن را «وضع خدا آفرین» فرموده اند و اگر نه امر واقعی گاه هست که وضع الهی نباشد مثل این که گوئیم که: فلانی بظلم فلان را کشت، پس در راستی این کافی است همین که در واقع چنین باشد و او را بظلم کشته باشد هر چند کشتن او بوضع و قرار داد خدا نباشد.

۱۵۵۳

الكذب زوال المنطق عن الوضع الالهي «۲».

دروغ زائل شدن و گشتن گفتار است از وضع الهی چنانکه از شرح فقره سابق معلوم شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جزء دوم شرح غرر و درر

[باقیمانده حرف الف]

۱۵۵۴

الينا يرجع الغالی و بنا يلحق التالی

بسوی ما برمیگردد غالی و بما لا حق می شود قالی، مراد به «ما» آن حضرت و باقی ائمه اثنی عشراند صلوات الله وسلامه علیهم، و مراد به «غالی» کسی است که بایشان رسیده باشد و اقرار کرده باشد و از حد در گذشته باشد و در باره ایشان بامری که ایشان بآن راضی نباشند قائل شده باشد مثل جمعی که بالوهیت آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه قائل شده اند و مراد به «تالی» کسی است که در عقب ایشان مانده باشد و خود را بایشان نرسانده باشد و اقرار بایشان نکرده باشد یا این که ایشان را ترک کرده باشد و وا گذاشته باشد یا ترک یاری ایشان کرده باشد و اقرار بایشان نکرده باشد، و مراد این است که «غالی» باید که برگردد و بفرموده ما قائل شود و از آن در نگذرد و اگر نه بجهنم رود، و همچنین «تالی» باید که خود را بما رساند و بما اقرار کند و اگر نه بجهنم رود پس همه مردم را ناچار است اقرار بما و تجاوز نکردن از فرموده ما و اگر نه بجهنم روند.

۱۵۵۵

النفس الکریمه لا تؤثر فیها النکبات.

نفس گرامی اثر نمی کند در او مصیبتها و به آنها اضطراب و جزع نکند.

۱۵۵۶

النفس الشریفه لا تثقل علیها المؤمنات.

نفس شریف بلند مرتبه گران نیست بر او اخراجات، یعنی صرف کردن مال در آنچه ما یحتاج او و اهل و عیال او باشد و همچنین در مصارفی که شرعا مستحسن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲

۱۵۵۷

النفس الدنیة لا تنفک عن الدتاءات.

نفس پست مرتبه جدا نمی شود از دنااتها و کارها که دلالت کند بر پستی مرتبه او.

۱۵۵۸

التقوی حصن حصین لمن لجا الیه.

تقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدا قلعه است محکم از برای کسی که پناه برد بسوی او.

۱۵۵۹

التوکل کفایة شریفه لمن اعتمد علیه.

توکل بر خدای عزّ و جلّ یعنی اظهار عجز خود کردن و اعتماد بر او نمودن کارگزاری بلندی است از برای کسی که اعتماد کند بر آن، زیرا که کسی که توکل کند بر خدای عزّ و جلّ از روی اعتماد بر آن حق تعالی کارگزاری همه کارهای ضروری او کند چنانکه فرموده: و من یتوکل علی الله فهو حسبه، هر که توکل کند بر خدا پس او بسند و کافی است از برای او، و کدام کارگزاری را این مرتبه باشد؟!...

۱۵۶۰

الاخلاص خطر عظیم حتی ینظر بما یختم له.

«اخلاص» یعنی خالص کردن طاعات و عبادات از برای خدای عزّ و جلّ و آمیخته بقصد دیگر نکردن خطر عظیم است تا این که نگاه کرده شود به آن چه ختم می‌شود از برای او، «خطر» بمعنی بلندی قدر و مرتبه باشد و بمعنی مشرف بودن بر هلاکت نیز آمده و بنا بر اول ممکن است مراد این باشد که اخلاص باعث قدر و بلندی مرتبه این کس شود یعنی نزد حق تعالی، یا در دین نزد مردم نیز تا این که نگاه کرده شود به آن چه ختم می‌شود از برای او و عاقبت کار او خواهد بود از دخول در بهشت و وصول بنعمتهای آن که بوصف نیاید و بیان نتوان کرد، و ممکن است که مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳

این باشد که اخلاص باعث بلندی قدر و مرتبه این کس باشد تا این که نگاه کنند به آن چه خاتمه مآل او باشد پس اگر آن اخلاص باقی باشد پس زهی سعادت او و آلا اخلاص سابق فایده نکند و شقی و بدبخت گردد و بنا بر معنی دوم مراد این است که اخلاص مشرف بر هلاکت است و بآن خاطر جمع نتوان کرد تا نگاه کرده شود بخاتمه کار و عاقبت احوال او، پس اگر اخلاص در آن وقت باقی باشد بکار او آید و آلا بسا محرومی و زیان و خسران او.

۱۵۶۱

الحرص ذلّ و مهانه لمن یستشعره.

حرص ذلّت و خواریست از برای کسی که دریابد آن را و فهمد ذلّت و خواری را.

۱۵۶۲

الجزع عند المصیبة اشدّ من المعصیبة.

زاری کردن نزد مصیبت سخت‌تر است از مصیبت، زیرا که با وجود زیادتی محنت آن و شماتت دشمنان بر آن اجر و ثوابی ندارد بلکه باعث حبط یا نقص ثواب مصیبت گردد بخلاف مصیبت که صبر بر آن اگر چه زحمت دارد زحمت جزع اضافه آن نشود و باعث این شود که دشمنان پر شماتت نکنند و اجر و ثواب خود از برای او مهیا باشد.

۱۵۶۳

الجزع عند البلاء من تمام المحنة.

زاری کردن نزد بلاء از تمامی محنت است چنانکه از شرح فقره سابق ظاهر شد.

۱۵۶۴

الکبر داع الی التّقحم فی الذّنوب.

تکبر می‌خواند بافتادن در گناهان یعنی باعث این می‌شود که صاحب آن در گناهان بیفتد زیرا که سبب این می‌شود که بسیاری از حقوق مردم در سلوک با ایشان بعمل نیاید و هر یک از آنها که بجا نیاید گناهی است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴

۱۵۶۵

الکریم من تجنّب المحارم و تنزّه عن العیوب.

کریم یعنی گرامی و بلند مرتبه کسی است که دوری گزیند از حرامها و پاک باشد از عیبها یعنی از صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده که عیبهای آدمی‌اند.

۱۵۶۶

المبادرة الی العفو من اخلاق الکرام.

شتافتن بعفو و در گذشتن از گناه از خصلتهای کریمان است یعنی مردم گرامی بلند مرتبه.

۱۵۶۷

المبادرة الى الانتقام من شيم اللّام.

پیشی گرفتن بانتقام و بازخواست گناه از خویهای لئیمان است یعنی مردم دنی پست مرتبه.

۱۵۶۸

الکریم من جاء بالموجود.

کریم یعنی صاحب جود کسی است که ببخشد به آن چه باشد و میسر باشد او را یعنی هر که ببخشد آنچه را داشته باشد داخل کریمان است هر چند اندکی باشد و لازم نیست که چیزی بسیار بدهد تا کریم باشد.

۱۵۶۹

السعيد من استهان بالمفقود.

نیک بخت کسی است که خوار شمارد آنچه را نداشته باشد و سعی در تحصیل آن نکند.

۱۵۷۰

الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله سبحانه.

وفا کردن باهل بی‌وفائی بی‌وفائی است و بمنزله آنست نزد خدا که پاک است او.

۱۵۷۱

الغدر لاهل الغدر وفاء عند الله سبحانه.

بی‌وفائی کردن با اهل بی‌وفائی وفاداری است و در حکم آنست نزد خدا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵

پاک است او، و ظاهر این است که مراد از این دو فقره این باشد که هر گاه کسی با کسی بی‌وفائی کرده وفاداری همان شخص با او در حکم بی‌وفائی است نزد خدای عز و جلّ و بی‌وفائی با او در مقابل بی‌وفائی او و باندازه آن بمنزله وفاداریست نزد خدای سبحانه تا باعث آگاهی او شود و بی‌وفائی را که از صفات ذمیمه است از خود ذایل کند، نه این که هر گاه کسی بی‌وفائی با شخصی کرده باشد، دیگری هم خوب باشد که بی‌وفائی کند با او و بد باشد که وفاداری کند با او، و ممکن است که مراد شامل این هم باشد و مراد «بیوفائی» نباشد که متضمن بردن حقی از او باشد یا خلف وعدی بلکه مراد به «بی‌وفائی» مجرد انقطاع و بریدن از او و اختلاط نکردنی با او باشد و «بوفای با او» آمیزش کردن با او و دوستی کردن و شرائط آن بجا آوردن باشد و الله تعالی يعلم.

۱۵۷۲

اكتساب الحسنات من افضل المكاسب.

کسب کردن نیکوئیها از افزونترین کسبهاست.

۱۵۷۳

الفکر فی العواقب يؤمن مکروه التّوائب.

فکر در عاقبت‌ها یعنی عاقبت هر کاری که آدمی خواهد که بکند ایمن می‌سازد از ناخوشی حادثه‌ها و مصیبتها یعنی از اکثر آنها که بر کارهای بی‌فکر و تأمل این کس مترتب می‌شود.

۱۵۷۴

الحرص رأس الفقر و أسّ الشّرّ.

حرص سرپریشانی واصل بنای بدی است، «بودن آن سر پریشانی یعنی عمده‌ترین اجزای آن مانند سر که عمده اجزاست» باعتبار این است که صاحب حرص مانند مردم پریشان در محنت و رنج طلب و سعی است و همیشه گرفتار آن است و از آن خلاصی ندارد، بخلاف مردم پریشان دیگر که همین که قدر کفافی تحصیل کنند اکتفا کنند بآن و فارغ باشند و «بودن آن اصل بنای بدی» ظاهر است زیرا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶

بدی بسیار بر آن مترتب می‌شود و بسیار است که سبب ارتکاب محرّمات می‌گردد.

۱۵۷۵

الغشوش لسانه حلو و قلبه مرّ.

«غشوش» یعنی کسی که با مردم غش کند و صاف نباشد زبان او شیرین است و دل او تلخ، زیرا که بزبان گوید چیزی چند که آدمی را خوش آید و در دل گیرد فکری چند که ضرر باین کس داشته باشد و تلخ باشد.

۱۵۷۶

المنافق لسانه یسرّ و قلبه یضّر.

«منافق» یعنی کسی که ظاهر او موافق باطن نباشد زبان او شاد می‌گرداند و دل او ضرر می‌رساند، و این بمنزله تأکید فقره سابق است.
۱۵۷۷

المرائی ظاهره جمیل و باطنه علیل.

روبین که طاعات و عبادات او از برای ریا و دیدن مردم باشد ظاهر او نیکوست و زیبا و باطن او بیمار است.
۱۵۷۸

المنافق قوله جمیل و فعله الّداء التّخیل.

منافق گفتار او نیکوست و کردار او بیماری است که داخل می‌شود در باطن این کس یعنی کاری چند کند که دل این کس را بدرد آورد.
۱۵۷۹

الصدق اقوی دعائم الایمان.

راستی محکمترین ستونهای ایمان است که ایمان به آنها برپاست.
۱۵۸۰

الصّبر أوّل لوازم الاتقان.

صبر و شکیبائی اوّل چیزهایی است که لازم محکم کردن است یعنی محکم کردن دین یا کار خود و در بعضی نسخه‌ها «الایقان» بیای دو نقطه زیر واقع شده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷

و بنا بر این ترجمه این است که صبر اوّل لوازم یقین داشتن است یعنی با حوال مبدأ و معاد، زیرا که هر که یقین بعدل حق تعالی داشته باشد داند که آنچه واقع شود بر او خیر او در آن بوده یا تلافی آن بر وجه احسن خواهد شد و این موجب صبر او گردد.

۱۵۸۱

العلم یهدی الی الحقّ.

دانش هدایت میکند بسوی حق یعنی می‌رساند یا راه می‌نماید.
۱۵۸۲

الامانة تؤدّی الی الصدق.

امانت می‌کشاند این کس را بسوی راست گوئی، زیرا که دروغ گفتن در حقیقت خیانت است پس هر که خواهد که امانت داشته باشد باید که بغیر راست نگوید.

۱۵۸۳

العلم مصباح العقل و ینبوع الفضل.

دانش چراغ خرد است و چشمه افزونی و بلندی مرتبه.
۱۵۸۴

العلم قاتل الجهل و مکسب النّبل.

علم کشنده جهل و کسب کننده نبل است یعنی نجابت یا تندی فطنت، و ممکن است که «مکسب» بفتح میم یا کسر آن خوانده شود یعنی محلّ کسب یا آلت آن.

۱۵۸۵

الجهل و البخل مساءة و مضرة.

نادانی و بخیلی بدی و ضرر است.
۱۵۸۶

الحسود و الحقود لا تدوم لهما مسرة.

صاحب رشک و صاحب کینه دائم نمی‌باشد از برای ایشان شادمانی یعنی شادمانی ایشان امتدادی ندارد و زود زائل گردد زیرا که حسود کم است که نعمتی با کسی نبیند که رشک برد بر او و از آن راه غمناک نگردد و صاحب کینه هم کم است که کینه کسی نداشته باشد و در پی انتقام نباشد و از آن راه مکذّب؟؟؟ ر و اندوهگین نگردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸

۱۵۸۷

العلم بلا عمل وبال.

علم بی عمل وبال است و [وبال] بمعنی سختی و گرانی است یعنی باعث این می‌شود که بر او سخت گیرند و گناهان او گران گردد.

۱۵۸۸

العمل بلاعلم ضلال.

عمل بی علم گمراهی است یعنی هر گاه عمل از روی علم نباشد بسیار است که این کس را بگمراهی می‌اندازد یا مراد این است که هر چند موافق صواب کرده باشد چون بی علم است گمراهی است و صحیح نیست و مراد بعلم در اینجا اعم از یقین و ظن و تقلید است در هر جا که ظن کافی باشد مثل فروع دین، و بر هر که تقلید جایز باشد مثل جمعی که رتبه اجتهاد نداشته باشند زیرا که ظن و تقلید هم بعد از ثبوت جواز آنها بعلم منتهی شود.

۱۵۸۹

العلم کنز عظیم لا یفنی.

علم گنج عظیمی است که نیستی و تمام شدن نمی‌پذیرد.

۱۵۹۰

العقل شرف کریم لا یبلی.

خرد شرف گرامی است که کهنه نمی‌شود بلکه هر روز نوتر و زیباتر گردد.

۱۵۹۱

العاقل من عقل لسانه.

خردمند کسی است که بسته دارد زبان خود را یعنی از فحش و هرزه بلکه تا ضرور نشود بخاموشی گذارند.

۱۵۹۲

الحازم من داری زمانه.

دور اندیش کسی است که مدارا کند با زمان خود یعنی (سازش کند) با اهل زمان خود و سلوکی کند با ایشان که از او نرنجند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۹

۱۵۹۳

الکاظم من امانت اضغانه.

فرو برنده خشم کسی است که بمیراند کینه‌های خود را یعنی همین در آن کافی نیست که تلافی نکند و انتقام نکشد بلکه باید که کینه او را هم در دل نگیرد.

۱۵۹۴

المکرو الغلّ مجانباً الایمان.

مکر و غلّ یعنی غش یا کینه دوری کننده‌اند از ایمان.

۱۵۹۵

المطل و المنّ منکذاً الاحسان.

مطل یعنی پس انداختن وعده و منت گذاشتن سخت دو دشوار کننده احسانند یعنی احسانی که با یکی از آنها باشد قبول آن سخت و دشوار باشد و چنین احسانی تباه و فاسد شود.

۱۵۹۶

المؤمن صدوق اللسان بذول الاحسان.

مؤمن بسیار راست گو زبان و بسیار دهنده احسان است یعنی مؤمن کامل چنین است یا مؤمن باید که چنین باشد.

۱۵۹۷

الصّبر علی المصیبه یجزل المثوبه.

شکیبایی بر مصیبت عظیم میکند ثواب آن را.

۱۵۹۸

الکذب یردی مصاحبه و ینجی مجانبه.

دروغ هلاک میکند مصاحب خود را و رستگار می‌گرداند کسی را که دوری کند از آن.

۱۵۹۹

العسر یشین الاخلاق و یوحش الرفاق.

پریشانی زشت می‌گرداند خصلتها را و بوحشت می‌اندازد رفیقان را یعنی باعث این می‌شود که دیگر با او انس نگیرند و از او دوری کنند و غرض بیان بعضی از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۰

مفاسد پریشانی است و اشاره باین که اگر شخصی پریشان بدخوئی کند معذور است باید از او گذراند، پریشانی او را بر این می‌دارد.

۱۶۰۰

الستخاء یکسب المحبّة و یزین «۱» الاخلاق.

سخاوت و دهش کسب میکند دوستی را یعنی باعث این می‌شود که مردم با این کس دوست شوند و زینت و آرایش می‌دهد خویها و خصلتها را.

۱۶۰۱

الوفاء حلیة العقل و عنوان النبل.

وفاداری زیور عقل و خرد و عنوان یعنی سر سخن یا علامت نبل است یعنی نجابت یا تندی فطنت.

۱۶۰۲

الاحتمال برهان العقل و عنوان الفضل.

احتمال یعنی متحمل شدن اذیت و خلاف آداب دیگران و تلافی نکردن یا برخورد گرفتن گرانیها و اخراجات مردم دلیل عقل و عنوان فضل است یعنی فزونی مرتبه و برتری آن و معنی عنوان در فقره سابق و مکرر قبل از این مذکور شد.

۱۶۰۳

المعرفة دهش و الخلو منها غطش «۲».

معرفت حیرانی است و خالی بودن از آن شبکوری است یعنی معرفت حق تعالی بجائی نمی‌رسد که شناختن آن ذات اقدس بروشی که هست بعمل آید همین قدر می‌شود که آدمی حیران و واله شود و داند که حق معرفت او ممکن نیست اما خالی بودن از معرفت و اصلا از پی آن نرفتن ضعف بصیرت است و بمنزله شبکوری است پس باید که آدمی در آن تفکر نماید هر چند حق معرفت او ممکن نباشد هر قدر معرفت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱

که ممکن باشد باید تحصیل کرد و در بعضی نسخه‌ها بدل «غطش» بعین نقطه‌دار «عطش» بعین بی نقطه واقع شده «۱» و بنا بر این معنی این است که خالی بودن از آن تشنگی است و نسخه اول ظاهرتر است.

۱۶۰۴

السیء الخلق کثیر الطیش منغص العیش.

شخص بدخو بسیار طیش است و مکدر عیش یعنی طیش و سبکی بسیار کند و زندگانی او همیشه مکدر است و صاف نباشد بلکه آمیخته بغم و اندوه باشد.

۱۶۰۵

المطل احد المنعین.

«مطل» یعنی پس‌انداختن وعده یا دادن حق یکی از دو منع است یعنی منع حق مردم و ندادن آن و همچنین منع سائل و مانند آن و ندادن چیزی بایشان دو نوع است یکی منع بالکلیه و دیگر این که وعده کند و در وقت وعده پس‌اندازد و همچنین و این هم حکم ندادن دارد و بمنزله آن است و از افراد آن شمرده می‌شود.

۱۶۰۶

الیأس احد التّجحین.

نومیدی یکی از دو فیروزی است یعنی فیروزی بمطلب دو قسم است یکی آنکه برسد بآن و دیگری آنکه نومید شود از آن و این هم بمنزله رسیدن بمطلب است و حکم آن دارد و از افراد فیروزی شمرده می‌شود باعتبار این که این کس بعد از آن از زحمت و رنج سعی و طلب فارغ شود و آسایش یابد پس کسی که مطلب کسی را برنیورد باید که باو بگوید که نمیکنم تا از رنج طلب و کدورت انتظار فارغ شود و او را بوعده که وفای بآن نکند سر گردان نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲

۱۶۰۷

السامع للغيبه احد المغتابين.

شنونده غیبت و بدگوئی کسی غایبانه او یکی از دو غیبت کننده است یعنی شنونده هم حکم غیبت کننده دارد و بمنزله اوست یعنی در اصل گناه یا در قدر آن نیز.

۱۶۰۸

المصيبة بالصبر اعظم المصیبتین.

مصیبت صبر و شکیبائی عظیمترین دو مصیبت است یعنی مصیبت و ماتم دو قسم است یکی این که بصبر این کس برخورد و صبر را از این کس زایل کند و دیگری آنکه بچیز دیگر باشد مثل موت ولد و مانند آن و قسم اول عظیمتر و بزرگتر است زیرا که با وجود رنج و زحمت بی صبری ثوابی بر آن مترتب نشود بلکه باعث حبط یا نقض ثواب مصیبت دیگر که بر آن صبر نکرده می شود بخلاف مصیبتهای دیگر.

۱۶۰۹

الظنّ الصواب احد الرأیین.

گمانی که درست رفته باشد یکی از دو درست رفتن است یعنی درست رفتن دو قسم است یکی این که از روی جزم باشد و دیگری این که بعنوان گمان باشد و این هم حکم قسم اول دارد و بمنزله آن است و از افراد درست روی شمرده می شود.

۱۶۱۰

الرؤیا الصالحة إحدى «۱» البشارتین.

خواب درست و راست یکی از دو بشارت و مژده است یعنی مژده و بشارتی که بمؤمنین داده می شود در باب خوبی احوال آن نشأه او دو قسم است یکی آنکه در وقت مرگ داده می شود و دیگری آنکه در خوابهای راست داده می شود و ممکن است که مراد مطلق بشارت و مژده باشد که باین کس داده می شود خواه در باب امور دنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳

و خواه در باب امور آخرت و دو قسم یکی بشارتها باشد که در بیداری بکسی داده شود و دیگری آنچه در خوابهای راست داده شود.

۱۶۱۱

الکفّ عمّا فی ایدی الناس احد السخائین.

باز ایستادن از آنچه در دستهای مردم است یکی از دو سخاوت وجود است یعنی سخاوت دو قسم است یکی جود و بخشش بمردم و دیگر طمع نکردن در آنچه در دست مردم است.

۱۶۱۲

الذکر الجمیل احدی «۱» الحیاتین.

یاد نیکو که از کسی بماند یکی از دو زندگی است یعنی آن هم حکم زندگی حقیقی دارد و بمنزله آن است.

۱۶۱۳

البشر احد العطائین.

شکفته روئی یکی از دو بخشش است یعنی شکفته روئی بسائل و مانند آن حکم بخشش چیزی دارد باو و بمنزله آن است هر چند چیزی باو ندهد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴

۱۶۱۴

الزوجة الصالحة احد الکسیین.

زن صالحه یکی از دو کسب است یعنی کسبی که کسی کند از آن منتفع شود دوتاست یکی زن صالحه و دیگری سایر چیزهای دیگر از اموال و غیر آن.

۱۶۱۵

الکتاب احد المحدثین.

کتاب یکی از دو حدیث کننده است یعنی حدیث کننده دوتاست یکی شخصی که حدیث نقل کند از برای کسی و دیگری کتاب حدیث که کسی مطالعه آن کند «۱» ممکن است و الله يعلم که مراد از محدثین کتاب خدا یعنی قرآن و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوده باشد بشهادت حدیث مشهور نبوی صلی الله علیه و آله که «انّی تارک فیکم الثقلین» و غیر این از احادیثی که دلالت میکنند بر این که ائمه معصومین علیهم السلام قرآن ناطقند و غیر آن.

۱۶۱۶

الفکر احدی «۲» الهدایتین.

فکر یکی از دو هدایت است یعنی بمطلب رسیدن یا نمودن راهی که بمطلب رساند یعنی هدایت چنانکه شخصی می‌شود که هادی باشد از پیغمبران و اوصیا و غیر ایشان گاه هست که در بعضی امور بفکر هم می‌شود.

۱۶۱۷

الاغتراب احد الشتاتین.

رفتن از وطن یکی از دو پراکندگی است یعنی پراکندگی از دوستان بر رفتن از وطن حکم پراکندگی بمرگ دارد و بمنزله آن است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵

۱۶۱۸

اللبن أحد اللحمین.

شیر یکی از دو گوشت است یعنی حکم گوشت دارد و کار گوشت از آن می‌آید از قوت دادن و غیر آن.

۱۶۱۹

العجیزة احد الوجهین.

سرین یکی از دو روست یعنی چنانکه آدمی در زنان رعایت خوبی رومیکنند باید که رعایت خوبی سرین هم بکنند که آن هم بمنزله یک روست و حکم آن دارد.

۱۶۲۰

الدعاء للسائل احدی «۱» الصدقتین.

دعا از برای سائل یکی از دو صدقه است یعنی چنانکه چیزی دادن بسائل صدقه است دعا از برای او کردن هم صدقه است و ثواب صدقه دارد.

۱۶۲۱

الادب احد الحسبین.

ادب یکی از دو حسب است مراد به «ادب» سلوکی است با مردم که مستحسن باشد شرعا یا عرفا اگر چند متضمن ثواب اخروی نباشد مثل لقمه از پیش خود برداشتن نه از پیش رفیق و گاه است که بمعنی شامل مستحبات شرعیّه و ترک مکروهات نیز استعمال شود و «حسب» هر چیزی است که آدمی بشمارد آنرا از مفاخر پدران خود و بآن مباهات کند و گاهی بمعنی دین مستعمل می‌شود و گاهی بمعنی مال و مراد این است که حسب که سبب شرف و فخر آدمی است در قسم است یکی مفاخر پدران یا دین یا مال و دیگری رعایت ادب کردن و بنا بر این اگر ادب مخصوص چیزی چند باشد که مستحسن باشد و متضمن ثواب اخروی نباشد دین شامل مستحبات و ترک مکروهات نیز باشد و اگر ادب شامل آنها نیز باشد باید که مراد بدین همین فعل واجبات و ترک محرمات باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶

۱۶۲۲

الدین اشرف النسبین.

دین اشرف دو قسم پیوند و خویشی است یعنی چنانکه نسب بخویشی حقیقی باشد بموافقت در دین هم باشد و این اشرف و برتر از قسم اول است و رعایت آن بیشتر باید کرد.

۱۶۲۳

المصیبة واحدة و ان جزعت صارت اثنتین.

مصیبت یکی است و اگر جزع کنی می‌گردد دو تا یکی اصل مصیبت و یکی جزع و اضطراب که باعث زیان و خسران دنیا و آخرت است و در بعضی نسخه‌ها «فان جزعت کانت اثنتین» و بنا بر این ترجمه این است پس اگر جزع کنی خواهد بود دو تا.

۱۶۲۴

النیة الصالحة احد العملین.

نیت راست نیکو یکی از دو عمل است یعنی حکم عمل صالح دارد باعتبار این که ثواب بر آن مترتب شود هر چند آن عمل میسر نشود و بفعل نیاید چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن شده.

۱۶۲۵

الستقر احد العذابین.

سفر یکی از دو عذاب است که یکی عذاب جهنم باشد و دیگری عذاب سفر و رنج و محنت آن چنانکه در احادیث دیگر وارد شده که «السفر قطعاً من السفر» سفر پاره است از جهنم.

۱۶۲۶

العلم إحدى «۱» الحياتين.

علم یکی از دو زندگانی است که یکی زندگانی حقیقی باشد و یکی علم که حکم زندگانی دارد و بمنزله آن است هر چند بعد از فوت عالم باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷

۱۶۲۷

المودة إحدى «۱» القرابتين.

دوستی یکی از دو خویشی است که یکی خویشی حقیقی باشد و دیگری دوستی باشد که بمنزله خویشی است و رعایت دوست مثل رعایت خویش باید کرد بلکه زیاده بر آن چنانکه در احادیث دیگر وارد شده.

۱۶۲۸

الذکر الجمیل احد العمرين.

یار نیکو یکی از دو زندگانی است و در بعضی نسخه‌ها این فقره نیست باعتبار این که اندکی قبل از این مذکور شد که «الذکر الجمیل احد الحياتين» و معنی هر دو یکی است.

۱۶۲۹

الحرص أحد الشقائين.

حرص یکی از دو بدبختی است یکی بدبختی باعتبار گناهان و فسوق و یکی بدبختی از راه حرص که باعث رنج و محنت گران باشد هر چند سبب گناه و عصبانی نگردد.

۱۶۳۰

البخل احد الفقيرين.

بخیلی یکی از دو پریشانی است که یکی پریشانی حقیقی باشد و یکی بخیلی که بمنزله پریشانی است زیرا که بخیل خود را پریشان نماید و همیشه بروش ایشان سلوک کند و بر خود و اهل و عیال تنگ گیرد.

۱۶۳۱

السجن احد القبرين.

زندانی یکی از دو قبر است که یکی قبر حقیقی باشد و یکی زندانی که بمنزله آن است.

۱۶۳۲

المنزل البهیّ أحد الجنّتين.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸

که آدمی فرود آید هر چند در سفر باشد یا خانه نباشد چنانکه در احادیث دیگر تصریح بان شده یکی از دو بهشت است که یکی بهشت حقیقی باشد و یکی منزل نیکو یا وسیع که بمنزله آن است.

۱۶۳۳

الزوجة الموافقة إحدى «۱» الرّاحتين.

زن موافق یکی از دو راحت و آسایش است که یکی آن باشد و دیگری سایر راحتها و آسایشها.

۱۶۳۴

الهمّ أحد الهرميين.

اندوه یکی از دو پیری است که یکی پیری حقیقی باشد و یکی غم و اندوه که بمنزله پیری است و آدمی را مثل پیران ضعیف و نحیف گرداند و باعث ضعف همه قوی گردد.

۱۶۳۵

الحسد أحد العذابين.

حسد یکی از دو عذاب است یکی حسد که همیشه آدمی را در غم و اندوه دارد و دیگری سایر عذابهای دنیوی و اخروی.

۱۶۳۶

المرض أحد الحبسين.

بیماری یکی از دو حبس است یعنی آن هم بمنزله حبس است و حکم آن دارد
۱۶۳۷

الظالم طاغ ينتظر إحدى النقمتين.

ستمگر طاغی است یعنی از حد در گذشته درگناه انتظار می برد یکی از دو عذاب را یعنی عذاب دنیوی یا اخروی را و چون در معرض یکی از این دو تا است و بیکی از آنها البته گرفتار خواهد شد پس گویا انتظار یکی از آنها می کشد.
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹

۱۶۳۸

العادل راع ينتظر أحد الجزائين «۱».

عادل راعی است یعنی رعایت کننده است شرع و دین را یا حاکم عادل نگهبان است مردم را، انتظار می کشد یکی از دو پاداش نیکو را که یکی در دنیا باشد و یکی در آخرت. و در بعضی نسخه ها بدل «الجزائين «۲»» «أحسن الجزائين» است و بنا بر این معنی این است که انتظار می کشد بهترین دو پاداش نیکو را یعنی هر یک از آنها که از برای او بهتر باشد باو خواهد رسید.

۱۶۳۹

المؤمن يقظان ينتظر إحدى الحسنتين.

مؤمن بیدار است یعنی آگاه است انتظار می برد یکی از دو حسنه را یعنی باعتبار آگاهی که دارد البته یکی از دو حسنه که یکی حسنه دنیا باشد و دیگری حسنه آخرت باو خواهد رسید و ممکن است «الحسنين» بصیغه تثنیه «حسني» مؤنث «احسن» بصیغه تفضیل خوانده شود و ترجمه این باشد که انتظار می برد یکی از دو حسنه نیکوتر را یعنی هر یک از آنها نیکوتر باشد باو خواهد رسید.

۱۶۴۰

العفو أعظم الفضيلتين.

درگذشتن از گناه و عفو از آن عظیمترین دو فضیلت و افزونی است که یکی عفو باشد و دیگری سایر اخلاق و اعمال که باعث فضیلت و افزونی مرتبه این کس گردد.

۱۶۴۱

الصبر احد الظفرين.

صبر یکی از دو فیروزی است یعنی سبب فیروزی بمطلب دو چیز شود یکی صبر و دیگری سایر اسباب.

۱۶۴۲

التوفيق اشرف الحظين.

توفیق بهترین دو بهره است یعنی توفیق خدا و تهیّه او اسباب خیر را از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۰

کسی برترین و بلندترین دو بهره است که یکی توفیق باشد و دیگری سایر بهره های نیکو.

۱۶۴۳

التواضع افضل الشرفين.

فروتنی کردن یعنی بدرگاه حق تعالی و با خلق نیز افزونترین دو شرف و بلندی مرتبه باشد که یکی آن باشد که از فروتنی بهم رسد و دیگر آنکه بسایر اسباب آن حاصل شود.

۱۶۴۴

السّخاء إحدى «السّعادتين».

سخاوت یکی از دو نیک بختی است که یکی آن باشد که سخاوت سبب آن گردد و دیگری آنکه بسایر اسباب نیک بختی حاصل شود.

۱۶۴۵

الطمع احد الدّلين.

طمع یکی از دو خواری است که یکی آن باشد که بسبب طمع بهم رسد و دیگری آنکه بسائر اسباب خواری حاصل شود.

۱۶۴۶

الوعد احد الرّقين.

وعده یکی از دو بندگی است یعنی وعده بکسی کردن آن کس را بمنزله بنده کند و گرفتار انتظار و خوش آمد و تملق باو کند تا وفا بوعده کند.

۱۶۴۷

انجاز الوعد احد العتقین.

وفای بوعده و بجا آوردن آن یکی از دو آزادی است زیرا که آن شخص را که وعده باو شده از قید بندگی چنانکه در فقره سابق مذکور شد خلاص کند.

۱۶۴۸

الحلم أحد المنقبتین.

بردباری یکی از دو منقبت است که یکی بردباری باشد و دیگری سایر مناقب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱

و «منقبت» صفتی را گویند که باعث علو و شرف این کس باشد.

۱۶۴۹

المودة فی الله اکمل النسبین.

دوستی در راه خدا کاملترین دو خویشی است یعنی دوستی که دوستی او در راه خدا باشد و از برای اغراض و مطالب دنیویّه نباشد از افراد خویش

نسبی این کس است بلکه خویشی او کاملتر و تمامترست از سایر خویشان و در بعضی نسخهها «اکمل السببین» واقع شده یعنی کاملتر دو سبب و

وسیله است که باعث رعایت می شود که یکی دوستی مذکور باشد و یکی خویشی نسبی و در بعضی نسخهها بدل «اکمل آكد» واقع شده یعنی محکمتر

دو نسب است یا دو سبب.

۱۶۵۰

الحسد الام الرذیلتین.

حسد پست تر دو صفت پست مرتبه است که یکی حسد باشد و دیگری سایر صفات پست مرتبه و ممکن است که مراد این باشد که حسد را با هر صفت

پستی که بسنجد حسد از آن پست تر است.

۱۶۵۱

الزهد افضل الراحاتین.

ترک دنیا افزونتر دو راحت و آسایش است که یکی آن باشد و دیگر سایر راحتها، یا این که آن را با هر راحتی که بسنجد آن افضل و افزونتر است از

آن دیگری.

۱۶۵۲

العافیه افضل اللباسین.

عافیت یعنی از کوفت و ترس افزونتر دو لباس و پوشش است که یکی آن باشد و دیگری سایر لباسها، یا این که آنرا با هر لباسی که بسنجد عافیت

افضل و افزونتر است از آن و در بعضی نسخهها «اشرف» بدل افضل واقع شده و مأل هر دو یکی است.

۱۶۵۳

الفکر أحد الهدایتین.

این فقره بعینها اندکی قبل از این مذکور شد و سهوا مکرر شده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲

۱۶۵۴

العلم افضل الانیسین.

علم افزونتر دو انیس است که آدمی به آنها انس و آرام گیرد که یکی علم باشد و دیگری هر انیسی یا افضل است از هر انیسی که آنرا با او سنجد.

۱۶۵۵

العمل الصالح افضل الزادین.

عمل نیکو افضل و افزونتر دو توشه است بیکی از دو معنی که در فقره های سابق مذکور شد.

۱۶۵۶

العدل افضل السیاستین.

عدل و دادگری افزونتر دو سیاست است بیکی از دو معنی که در فقره‌های سابق مذکور شد و «سیاست رعیت» بمعنی امر و نهی کردن و نسق کردن ایشان است و مراد این است که عدل و داد مظلوم از ظالم گرفتن افزونتر است از همه نسقهای دیگر یا آنکه آن را با هر سیاست و نسقی که بسنجند دادگری افضل است از آن.

۱۶۵۷

الجور احد المدمّرين.

ستم یکی از دو هلاک کننده است یعنی هلاکت دنیوی و اخروی دو سبب دارد یکی ظلم و ستم و دیگری سایر اسباب آن.

۱۶۵۸

الخلق ألسجیح احد النعمتين.

خوی نرم هموار یکی از دو نعمت است که یکی آن باشد و یکی سایر نعمتها یعنی آن برابری کند با همه آنها.

۱۶۵۹

الصورة الجميلة اقل السعادتین.

صورت نیکو اول دو نیکبختی است یعنی اول نیک بختیها این است که آدمی بصورت نیکو خلق شود و آن برابر است با سایر نیک بختیهای دیگر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳

۱۶۶۰

الصحة اهنأ اللذتين.

صحت گوارتر دو لذت است یعنی همه لذتها یک طرف است و صحت یک طرف و آن گوارتر است از همه آنها، یا این که آن را با هر لذتی که بسنجند صحت گوارتر است از آن.

۱۶۶۱

الشهوة احد المغویین.

خواهش یکی از دو گمراه کننده‌ایست برابر با تمام گمراه کننده‌های دیگر.

۱۶۶۲

الشجاعة احد العزین.

شجاعت یکی از دو عزت است یعنی عزتی است برابر با تمام عزتهای دیگر.

۱۶۶۳

الفرار احد الذلین.

گریختن یکی از دو خواری است یعنی خواری است برابر با تمام خواریهای دیگر.

۱۶۶۴

القرآن افضل الهدایتین.

قرآن افزونتر دو هدایتی است یعنی دو هادی بمعنی راهنماینده یا رساننده بمطلب و مراد این است که قرآن یک طرف است و تمام هادیهای دیگر یک طرف و قرآن افضل است از همه آنها، یا این که قرآن را با هر هادی که بسنجند قرآن افضل است از آن.

۱۶۶۵

الولد الصالح اجمل الذکرین.

فرزند صالح نیکوتر دو یاد است یعنی اسباب یاد کسی بنیکوئی دو تا است یکی فرزند صالح که از او بماند و دیگری سایر اسباب آن و فرزند صالح نیکوتر از همه آنها است یا این که آن را با هر سببی که بسنجند آن نیکوتر است از آن سبب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴

۱۶۶۶

الایمان افضل الامانتین «۱».

ایمان افزونتر دو امانتی است چون حق تعالی از هر کس عهد و پیمان گرفته که ایمان بیاورند پس هر که وفا کند بآن امانت داری کرده و آن افضل است از همه امانت داریهای دیگر تا از هر امانت داری که بآن بسنجند.

۱۶۶۷

الخلق السیء احد العذابین.

خوی بد یکی از دو عذاب است که یکی آن باشد و دیگری سایر عذابهای دیگر دنیوی و اخروی زیرا که آدمی بسبب آن در دنیا همیشه در رنج و تعب است و در آخرت در عذاب و عقاب.

۱۶۶۸

الولد احد العدوین.

فرزند یکی از دو دشمن است یعنی دشمنی است برابر با سایر دشمنهای دیگر زیرا که در دنیا سبب غم و اندوه بسیار شود و بسیار باشد که آدمی از برای او آخرت را هم از دست دهد.

۱۶۶۹

الصدیق افضل الذّخرین.

دوست افزونتر دو ذخیره است یعنی ذخیره است افضل از تمام ذخیره‌های دیگر یا از هر ذخیره که با آن بسنجند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵

۱۶۷۰

المركب الهنيء احد الرّاحتين.

چارپای سواری هموار بی تعب یکی از دو آسایش و راحتی است.

۱۶۷۱

العلم أفضل الجمالين.

علم افزونتر دو جمال است یعنی از تمام جمالهای دیگر یا از هر یک از آنها که با آن بسنجند و «جمال» نیکوئی خلق و خلق را گویند.

۱۶۷۲

الذّكر أفضل الغنيمتين.

یاد خدا افزونتر دو غنیمت است یعنی آن یک طرف است و سایر غنیمت‌های دیگر یک طرف و یاد خدا افضل از تمام آنها است یا این که آن افضل است از هر غنیمت دیگر که با آن بسنجند و «غنیمت» بمعنی فیروزی یافتن بچیزی است بی مشقت و یا آنچه در جنگ بدست آید و مراد در اینجا معنی اول است یعنی منفعتی که بی تعب و مشقت بدست آید.

۱۶۷۳

الصدقة أعظم الرّبحين.

آنچه بصدقه بدهند عظیمترین دو سود است یعنی صدقه یک طرف است و تمام سوده‌های دیگر یک طرف و صدقه عظیمتر است از همه آنها یا از هر سودی که با آن بسنجند.

۱۶۷۴

العلم بالله أفضل العلمين.

علم بخدا افزونتر دو علم است بیکی از دو معنی که در فقره‌های سابق مذکور شد.

۱۶۷۵

المعرفة بالنّفس أنفع المعرفتين.

شناسائی بنفس خود سودمندترین دو معرفت است یعنی معرفت بنفس یک طرف است و تمام معرفتهای دیگر یک طرف و آن سودمندتر است از همه آنها یا از هر یک از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۶

آنها که با آن بسنجند و سودمندتر بودن آن باعتبار این است که از معرفت نفس بی بمعرفت حق تعالی و بسیاری از صفات بآن توان برد چنانکه در حدیث مشهور وارد شده که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هر که شناخت نفس خود را پس بتحقیق که شناخته پروردگار خود را.

۱۶۷۶

اللاخذ على العدو بالفضل أحد الظّفرين.

گرفتن بر دشمن بتفضّل و احسان یکی از دو فیروزی است یعنی یک قسم فیروزی یافتن بر دشمن این است که تفضّل و احسان باو بکنند تا او را دوست خود کنند.

۱۶۷۷

القناعة أفضل الغنائين.

قناعت افزونتر توانگری است یعنی توانگرئی است در برابر همه توانگریهای دیگر و افضل از تمام آنها یا از هر توانگری که با آن بسنجند.

۱۶۷۸

الهوی أعظم العدوین.

هوی و هوس عظیمترین دو دشمن است بیکی از دو معنی که در فقره‌های سابق مذکور شد.

۱۶۷۹

الصدقة أفضل الذّخرین.

صدقه افزونتر دو ذخیره است بیکی از دو معنی که مذکور شد.

۱۶۸۰

النساء اعظم الفتنتین.

زنان عظیم‌ترین دو فتنه‌اند بیکی از دو معنی که مذکور شد.

۱۶۸۱

المعروف أفضل الكنزین.

احسان افزونتر دو گنج است بیکی از دو معنی که در فقره‌های سابق مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷

۱۶۸۲

الصلوة أفضل القربتین.

نماز افضل دو قربت است بیکی از دو معنی که مذکور شد و «قربت» چیزی را گویند که سبب نزدیکی معنوی بحق تعالی و رضا و خوشنودی او گردد.

۱۶۸۳

الصّیام احد الصّحتین.

روزه یکی از دو صحت است یعنی سببی است از برای صحت برابر همه اسباب آن.

۱۶۸۴

السّهر أحد الحیاتین.

بیداری شبها یکی از دو زندگی است بر قیاس فقره‌های سابق.

۱۶۸۵

القناعة أفضل العفتین.

قناعت افضل دو پرهیزگاری است بیکی از دو معنی که در فقره‌های سابق مذکور شد.

۱۶۸۶

الشکر أحد الجزائین.

شکر یکی از دو پاداش است یعنی پاداش نعمت کسی دو قسم است یکی این که در برابر آن نعمتی باو بدهند و دیگری این که شکر نعمت او بکنند.

۱۶۸۷

الدّین أحد الرّقین.

قرض یکی از دو بندگی است یعنی بندگی دو قسم است یکی بندگی حقیقی و یکی بندگی قرض‌دار نسبت بقرض دهنده، پس تا ممکن باشد باید آدمی قرض نکند و خود را بنده کسی نسازد.

۱۶۸۸

التّقریر أحد العقوبتین.

سرزنش کردن یکی از دو عقوبت است بر قیاس فقره‌های سابق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۸

۱۶۸۹

النّدم أحد التّوبتین.

پشیمانی یکی از دو توبه است ممکن است مراد بدو توبه یکی پشیمانی باشد در دل هر چند بآن اظهار نکند و یکی پشیمانی باشد در دل با اظهار بزبان یا یکی از حقوق حق تعالی باشد که توبه در آنها مجرد پشیمانی باشد و دیگر در حقوق مردم که توبه در آنها پشیمانی است با تحصیل ابراء ذمه صاحب حق.

۱۶۹۰

الغدر أقبح الخيانتين.

بی وفائی قبیح ترین دو خیانت است یعنی آن یک خیانت است و سایر خیانتها یک خیانت و آن از همه آنها قبیح تر است یا این که آنرا با هر خیانتی که بسنجند آن قبیح تر است از آن خیانت.

۱۶۹۱

الصدیق أفضل العديتين.

دوست افزونتر دو عده است و مراد بعدته چیزی است که آدمی مهیّا کرده باشد از برای خود در وقت حاجت بکار او آید و مراد این است که آن یک عده است و سایر عده های دیگر بمنزله یک عده و دوست افضل است از همه آنها، یا این که او را بر عده که بسنجند او افضل است از آن.

۱۶۹۲

البشاشة أحد القرائين.

شکفتگی کردن با کسی یکی از دو مهمانی کردن است یعنی حکم مهمانی کردن دارد و از اقسام آن است.

۱۶۹۳

الدين و الادب نتيجة العقل.

دین داری و رعایت ادب نتیجه عقل است و هر که عاقل باشد هر دو را بعمل آورد

۱۶۹۴

الحرص و الشره و البخل نتيجة الجهل.

حرص و شره که آن هم بمعنی غلبه حرص است و بخیلی نتیجه نادانی اند و از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۹

آن ناشی شوند.

۱۶۹۵

الكرم حسن السجية و اجتناب الدنية.

کرم یعنی گرمی بودن نیکوئی خو و خصلت است و دوری گزیدن از صفات پست مرتبه.

۱۶۹۶

الامل يقرب المنية و يباعد الامنية.

امید نزدیک می گرداند مرگ را و دور می گرداند آرزو را، «نزدیک گردانیدن مرگ» یا باعتبار این است که صاحب امید دراز عمر درازی از برای خود قرار می دهد پس وقتی که اجل رسید و بقدر آنچه او قرار داده نیست کم می شمارد آنرا پس گویا مرگ را از برای او نزدیک کرده و یا باعتبار این که خاصیت آن این باشد که عمر را کوتاه کند و مرگ را نزدیک، و «دور گردانیدن آرزو» باعتبار این است که صاحب امید دراز تعجیل در بر آوردن آرزو نکند بگمان این که وقت آن بسیار است تا وقتی که ناگاه مرگ در رسد و از همه آرزوها دور ماند و ممکن است که مراد بدور گردانیدن آرزو این باشد که آرزوهای دور و دراز از برای خود قرار دهد.

۱۶۹۷

العاقل من تغمد الذنوب بالغفران.

عاقل کسی است که پیوسته گناهان را بآمرزش یعنی باین که کاری بکند که سبب آمرزش و پوشیدن گناهان او شود مثل توبه یا بیوشاند گناهان مردم را که نسبت باو کرده باشند بعفو از آنها و پوشیدن آنها و بکسی اظهار نکردن.

۱۶۹۸

الحكيم من جازى الاساءة بالاحسان.

کریم یعنی گرمی بلند مرتبه یا صاحب جود و بخشش کسی است که پاداش دهد بدی را بنیکوئی و در برابر بدی که کسی باو کرده باشد احسان کند

باو.

۱۶۹۹

المحسن من عمّ النَّاسِ بِالاحسان.

نیکوکار کسی است که فرا گیرد همه مردم را باحسان یعنی خواهد که احسان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰

کند بهمه مردم و بهیچ کس بدی نکند و این معنی مخصوص جمعی خاص که غرضی بخصوص ایشان تعلق گرفته باشد نباشد.

۱۷۰۰

الشَّجَاعَةُ نصرَةٌ حاضرةٌ و فضيلةٌ ظاهرةٌ.

شجاعت یاری است حاضر آماده یعنی یاری کننده است از برای صاحب خود که همیشه حاضر است نزد او و فضیلت و برتری است ظاهر و آشکارا و در بعضی نسخه‌ها «قبیلة» بدل «فضیلة» واقع شده و بنا بر این مراد این است که شجاعت بمنزله قبیله است آشکارا که یاری این کس کنند و نسخه اول ظاهرتر است.

۱۷۰۱

العلم وراثتهٌ کریمهٌ و نعمةٌ عمیمةٌ.

علم میراث بردنی است گرمی زیرا که هر که را علم باشد در حقیقت آن را میراث برده از انبیاء و اوصیاء و سایر علماء و نعمتی است عام که اثر آن بسیاری مردم برسد.

۱۷۰۲

الانصاف یرفع الخلاف و یوجب الائتلاف.

انصاف یعنی عدل و دادگری زایل میکند مخالفت مردم را و باعث الفت ایشان می‌شود بصاحب آن.

۱۷۰۳

التَّقوی جماع التَّنزه و العفاف.

ترس از خدا بسیار جمع کننده و فراهم آورنده پاکیزگی در پرهیزگاری است مراد به «پاکیزگی» همان پرهیزگاری است که پاکیزگی از گناهان است یا پاکیزگی لباس و وضع و سایر اسباب این کس است و بنا بر این پرهیزگاری تأکید سابق نخواهد بود.

۱۷۰۴

العدل رأس الایمان و جماع الاحسان.

عدل و دادگری سر ایمان و اشرف اجزای آن است و گرد آورنده نیکوئی است یعنی باعث این شود که نیکوئی کار در صاحب آن جمع شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱

۱۷۰۵

الایثار أحسن الاحسان و أعلى مراتب الایمان.

ایثار یعنی جود و بخشش یا برگزیدن کسی بر خود و دادن چیزی باو در حالی که خود محتاج بآن باشد بهترین و بلندترین پایه‌های ایمان است.

۱۷۰۶

البخل یکسب العار و یدخل النار.

بخیلی می‌اندوزد عار و ننگ را و داخل میکند صاحب خود را در آتش.

۱۷۰۷

الظلم فی الدنیا بوار و فی الآخرة دمار.

ظلم و ستم در دنیا هلاکت است یعنی سبب آن شود و در آخرت نیز هلاک گردانیدن خود است.

۱۷۰۸

الکذب فی العاجلة عار و فی الاجلة عذاب النار.

دروغ گوئی در دنیا عار و ننگ است و در آخرت عذاب آتش یعنی سبب آن شود.

۱۷۰۹

الغضب یردی صاحبه و یردی معایبه.

خشم می‌اندازد صاحب خود را یعنی در بلا و عذاب دنیوی و اخروی یا این که پست میکند مرتبه او را و ظاهر می‌سازد عیبهای صاحب خود را زیرا که صاحب خشم کاری چند میکند که عیبهای او ظاهر می‌گردد.

۱۷۱۰

اللجاج یکبو براكبه.

لجاجة یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی نمودن بر باطل برو در می‌اندازد سوار خود را یعنی صاحب خود را و کند می‌گرداند صاحب خود را یعنی عاجز می‌گرداند او را از چاره کار خود.

۱۷۱۱

العالم من شهدت بصحة أقواله أفعاله.

دانا کسی است که گواهی دهد بدرستی گفتارهای او کردارهای او یعنی به آن چه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲

گوید از مواعظ و نصایح خود عمل کند.

۱۷۱۲

الورع من نزهت نفسه و شرفت خلاله.

پرهیزگار کسی است که پاکیزه باشد نفس او و بلند باشد خصلتها و خویهای او

۱۷۱۳

الزهد شيمه المتقين و سجيّة الأوابين.

زهد یعنی ترک دنیا یعنی محرّمات آن یا مشتبهات آن نیز یا زیاد از قدر کفاف از حلال نیز شیوه متّقیان است یعنی پرهیزگاران یا آنان که ترس از خدا

دارند و خوی بازگشت کنندگان بخدای عزّ و جلّ.

۱۷۱۴

التقوى ثمرة الدين و أماره اليقين.

پرهیزگاری میوه دینداری و علامت یقین باحوال مبدأ و معاد است.

۱۷۱۵

الحكمة روضة العقلاء و نزهة التّبالء.

حکمت و قبل از این تحقیق معنی آن شد بوستان خردمندان است و سیرگاه تند فطنتان یا مردم نجیب.

۱۷۱۶

الجاهل لن يلقى «۱» أبدا إلا مفرطا أو مفرطا.

نادان ملاقات نمی‌کند مگر تقصیر کننده یا از حدّ در گذرنده را یعنی مدار صحبت و اختلاط او با یکی از آنها است و با کسی که بر راه راست درست

باشد مصاحبت نکند.

۱۷۱۷

العقل غريزة تريد بالعلم و التّجارب.

علم خوئی است که زیاد می‌شود بسبب علم و آزمایش‌ها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳

۱۷۱۸

اللجاج ينتج الحروب و يوغر القلوب.

لجاجة کردن یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی کردن بر باطلی می‌زاید جنگها را یعنی سبب آنها گردد و بکینه آورد دلها را یا افروخته کند

آنها را از خشم.

۱۷۱۹

العلماء غرباء لكثرة الجهّال.

علما غریبانند بسبب بسیاری جاهلان، پس هر جا که عالمی باشد در میان جاهلان تنها و غریب باشد.

۱۷۲۰

الناجون من النار قليل لغلبة الهوى و الضّلال.

رستگاران از آتش کمانند بسبب غلبه هوا و هوس و گمراهی بر مردم.

۱۷۲۱

الدّنيا لا تصفو لشارب و لا تفي لصاحب.

دنیا صاف نباشد از برای آشامنده بلکه آمیخته باشد بگل و لای کدورات و آلام، و وفا نکند از برای هیچ صاحبی بلکه بزودی زایل شود از او و منتقل شود بدیگری،

۱۷۲۲

الصبر علی التوائب ینیل شرف المراتب.

شکیبائی بر مصیبت‌ها می‌رساند ببلندی مرتبه‌ها و پایه‌ها و در بعضی نسخه‌ها «المطالب» بدل «المراتب» واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که می‌رساند به برتری مطلبها یعنی بمطالب بلند مرتبه.

۱۷۲۳

المذنب عن غیر علم بریء من الذنب.

گناهکار از روی ندانستگی بری است از گناه یعنی گناهی ندارد گناه کار آن است که گناه را دانسته کرده باشد و این در بسیاری از جاهاست مثل این که در مکان عصبی نشسته باشد یا نماز کند و نداند که غصب است و در جامه نجس نماز کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۴

و نداند که نجس است یا زنی را که حرام باشد بر او خواسته باشد و نداند که این آن زن است و اما اگر حکم شرعی را نداند و بآن اعتبار گناهی را کرده باشد مثل این که نداند که با زنی که شیر خورده باشد بشرایط آن حرام می‌شود پس احتمال است که او هم معذور باشد در همه جا و گناهی بر او نباشد لیکن مشهور میانه علماء این است که او در بعضی مسائل معذور است و در بسیاری از آنها معذور نیست چنانکه در کتابهای فقهی تفصیل داده شده.

۱۷۲۴

الذتیا ملیئة بالمصائب طارقةً بالفجائع و التوائب.

دنیا مالا مال است بمصیبت‌ها و طارق است بدردها و حادثه‌ها و [طارق] در اصل کسی را گویند که نزد کسی در شب آید و گاهی استعمال شود در مطلق کسی که نزد کسی رود و بنا بر معنی دوم مراد ظاهر است و بنا بر اول تخصیص بآمدن در شب باعتبار این است که اکثر بلاها و حادثه‌ها در شب نازل شود.

۱۷۲۵

العلم ینجی من الارتباك فی الحیره.

علم رستگار میکند از فرو رفتن در حیرانی یعنی در این که حیران ماند در احکام و نداند که چه باید کرد یا از حیرانی در آخرت که نداند که چاره کار خود را چون کند زیرا که عالم کاری نکند که باعث حیرانی او شود در آنجا.

۱۷۲۶

الصديق أفضل عدّة و أبقى مودّة.

دوست که دوستی او در راه خدا باشد و از برای دین باشد افزونتر مهیّا کرده شده است و پاینده‌تر است از روی دوستی یعنی دوستی او پاینده‌تر است از دوستی خویشان و سایر اغیار که از برای اغراض دیگر دوست باشند.

۱۷۲۷

العاقل من هجر شهوته و باع دنیا بآخرته.

عاقل کسی است که دوری کند از هوا و هوس خود و بفروشد دنیای خود را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۵

بآخرت خود یعنی از سر تحصیل دنیا بگذرد از برای تحصیل آخرت یا دنیا را صرف کند در آنچه موجب تحصیل آخرت باشد.

۱۷۲۸

الاحمق غریب فی بلدته مهان بین أعزته.

کم عقل غریب است در شهر خود و خوار است در میان عزیزان خود.

۱۷۲۹

الجاهل لا یرتدع و بالمواعظ لا ینتفع.

نادان باز نمی‌ایستد یعنی از آنچه کند از بدیها، و بموعظه‌ها و پندها یا بموعظه و پند بنا بر اختلاف نسخه‌ها «بالموعظة» سودمند نگردد و براه راست نیاید.

۱۷۳۰

المؤمن عفيف مقتنع متنزه متورع.

مؤمن عفيف است یعنی باز دارنده خود است از آنچه حلال نباشد قناعت کننده است به آن چه داده شده و سعی از برای زیاد بر آن نکند و دوری کننده است یعنی از محرّمات که تأکید عفيف باشد یا زیاده از قدری که قناعت بآن تواند کرد که تأکید مقتنع باشد پرهیزگار است و این بمنزله تأکید عفيف است.

۱۷۳۱

الصبر على طاعة الله أهون من الصبر على عقوبته.

صبر بر طاعت خدا و رحمتی که در آن باشد از فعل واجبات و ترک محرّمات آسان تر است از صبر بر عقاب خدا یعنی از عقابی که بر ترک طاعت یا فعل معصیت مترتب شود.

۱۷۳۲

العاقل لا يتكلم إلا بحاجته أو حجته.

عاقل سخن نگوید مگر به آن چه محتاج باشد بآن یا حجت خود یعنی دلیلی که بگفته خود داشته باشد، و مشغول نشود مگر به آن چه صلاح آخرت او در آن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶

۱۷۳۳

الباخل في الدنيا مذموم و في الآخرة معدّب ملوم.

بخیلی کننده در دنیا مذمت کرده شده است و در آخرت عذاب کرده شده و سرزنش کرده شده.

۱۷۳۴

الظلم يزلّ القدم و يسلب النعم و يهلك الأمم.

ستم می لغزاند پا را، و زایل میکند نعمتها را که بستمگر داده شده و هلاک می گرداند امتها را و امت جماعتی را گویند که پیغمبری بایشان فرستاده باشد و همچنین صنفی از هر قبیله را نیز گویند و هلاک شدن امتها بسبب ستم وقتی است که همه ستم کنند، و یا بعضی ستم کنند و بعضی مانع توانند شد و مانع نشوند، و گاه باشد که بسبب بسیاری ستمگر در میانه قومی عذاب دنیوی بر تمام آن قوم بشامت آن ستمگران نازل شود هر چند بعضی از ایشان هیچ گناه نداشته باشند نهایت بر حق تعالی لازم است که در این صورت تلافی و تدارک از برای آن بی گناهان در آن نشأه بکند بعنوانی که ایشان بآن راضی و خوشنود شوند و اگر نه ظلم خواهد بود برایشان تعالی الله عنه.

۱۷۳۵

العلم يدلّ على العقل فمن علم عقل.

علم دلالت میکند بر عقل پس هر که علم دارد البتّه عقل دارد.

۱۷۳۶

العلم محیی النفس و منیر العقل و ممیت الجهل.

علم زنده کننده نفس است باعتبار این که جاهل بمنزله مرده است چنانکه مکرّر مذکور شد، و روشن کننده عقل است، و میراننده جهل و نادانی است یعنی آنرا زایل کند.

۱۷۳۷

العاقل من تورّع عن الذنوب و تنزه من العيوب.

عاقل کسی است که بپرهیزد از گناهان و پاک باشد از عیبها که همان گناهان باشد و تأکید سابق باشد و ممکن است که مراد بگناهان افعال بد باشد و بعیبها و خوبیها و خصلتهای بد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷

۱۷۳۸

السّخاء يمحّص الذنوب و يجلب محبّة القلوب.

سخاوت وجود کم می گرداند گناهان را و می کشد دوستی دلها را یعنی دلهای مردم را بصاحب خود دوست گرداند.

۱۷۳۹

الکفّيس أصله عقله و مروءته خلقه و دینه حسبه.

زیرک اصل و بنیاد او عقل اوست و مروّت او یعنی آدمیت یا مردی او خوی اوست یعنی از خوی او مروّت او معلوم می‌شود و دینداری او حسب اوست و [حسب] چنان که قبل از این مذکور شد آن چیزی است که آدمی بآن فخر کند از مفاخر پدران خود یا مال یا دین و مراد در اینجا یکی از دو معنی اوّل است یعنی آنچه باو فخر تواند کرد یا مال او همان دین اوست.

۱۷۴۰

العالم من لا یشبع من العلم و لا یتشبع به.

عالم کسی است که سیر نشود از علم و نه بندد بخود سیری از آن را بلکه هر چه را تحصیل کند باز در پی تحصیل علمی دیگر باشد.

۱۷۴۱

العاقل من عقل لسانه آلا عن ذکر الله.

عاقل کسی است که بسته باشد زبان خود را مگر از ذکر خدا یعنی زیاده از قدر احتیاج سخن نگوید مگر بذكر خدا.

۱۷۴۲

المؤمن من كان حبه لله و بغضه لله و أخذه لله و تركه لله.

مؤمن کسی است که بوده باشد دوستی او از برای خدا، و دشمنی او از برای خدا، و گرفتن او از برای خدا، و وا گذاشتن او از برای خدا، یعنی گرفتن چیزی از کسی و وا گذاشتن آن یا گرفتن کسی و ایذا کردن او وا گذاشتن او.

۱۷۴۳

المؤمن شاکر فی السراء صابر فی البلاء خائف فی الرّخاء.

مؤمن شکر کننده است در شادمانی، صبر کننده است در بلا، ترسناک است در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸

فراخی یعنی ترس دارد که مبادا آن از راه استدراج باشد چنانکه گاهی نسبت بعاصیان می‌شود، و ممکن است مراد این باشد که در وقت وسعت و فراخی نیز ترس از خدا دارد و بسبب آن طغیان و سرکشی بهم نمی‌رساند.

۱۷۴۴

المؤمن عقیف فی الغنی متنزه عن الدّنیاء.

مؤمن پرهیزگار است در توانگری یعنی هر چند توانگر باشد و قدرت بر فسوق او را باشد پرهیزگاری کند و آلوده آنها نشود، پاک است از دنیا یعنی مرتکب محرمات آن یا مشتههات آن نیز یا زیاده از قدر احتیاج از حلال نیز نشود.

۱۷۴۵

الزینة بحسن الصّواب لا بحسن الثّیاب.

زینت و آرایش آدمی بنیکوئی راست روی است نه بنیکوئی جامه‌ها.

۱۷۴۶

الرفق مفتاح الصّواب و شیمه ذوی الالباب.

لطف و نرمی کردن بمردم کلید راست روی است و شیوه و خصلت صاحبان عقل.

۱۷۴۷

العاقل من عصى هواه فی طاعة ربّه.

عاقل کسی است که نافرمانی کند خواهش خود را در طاعت پروردگار خود، یعنی هرگاه خواهش او در خلاف طاعت پروردگار باشد فرمان آن را نبرد و مشغول طاعت شود.

۱۷۴۸

الجاهل من اطاع هواه فی معصية ربّه.

جاهل کسی است که فرمان خواهش خود برد در عصیان و نافرمانی پروردگار خود.

۱۷۴۹

الحظّ للانسان فی الاذن لنفسه و فی اللسان لغيره.

بهره آدمی و نفع او در گوش برای نفس اوست و در زبان برای غیر اوست زیرا که عمده منفعت گوش این است که حقایق و معارف را بشنود و اعتقاد نماید و احکام شرع را بشنود و عمل کند به آنها، و این بهره است از برای خودش و عمده منفعت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹

زبان این است که آنها را بیان نماید از برای مردم و امر کند بمعروف و نهی کند از منکر، و عمده بهره این از برای ایشان است هر چند از برای خودش نیز بسبب این بهره و ثوابی باشد.

۱۷۵۰

الوصله بالله فی الانقطاع عن الناس.

پیوستن بخدا در بریدن از مردم است یعنی در هیچ باب متوسل نشدن بایشان و اعتماد نکردن بر ایشان بلکه توکل بر خدا کردن در جمیع امور.

۱۷۵۱

الخلاص من أسر الطمع باکتساب الیاس.

رهائی از بند طمع بکسب کردن نومیدی است یعنی باین است که خود را از مردم نومید گرداند و داند که از ایشان تا خدا نخواهد هیچ کاری بر نیاید این معنی را که دانست دیگر گرفتار طمع از ایشان نشود و در همه امور متوسل بحق تعالی گردد.

۱۷۵۲

العلم ثمرة الحکمة و الصواب من فروعها.

دانش میوه حکمت است و صواب یعنی راست روی یا گفتن درست از شاخهای آن است قبل از این مذکور شد که مراد بحکمت دانش است و گفتار درست است و بنا بر این مناسب این می‌نماید که علم اصل و بیخ حکمت باشد و مؤید این است این که در متعارف اصل را در مقابل فروع اندازند نه میوه را پس دور نیست که ثمره سهوی باشد از ناسخ و صحیح اصل الحکمة باشد یا این که مراد بثمره مجازا جزو عمده باشد و الله تعالی یعلم.

۱۷۵۳

الحریص فقیر و لو ملک الدنیا بحذافیرها.

صاحب حرص پریشان است هر چند مالک شود دنیا را بتمامی آن، زیرا که حرص در هیچ مرتبه نایستد پس هر چند مالک چیزی شود باز طلب زیاده کند و خود را فقیر و پریشان نماید و بروش ایشان سلوک نماید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۰

۱۷۵۴

الصدق عماد الاسلام و دعامة الایمان.

راست‌گوئی ستون مسلمانی است و پشتیبان ایمان است هر که را آن نباشد گویا مسلمانی و ایمان او خراب و منهدم گردد و مراد بایمان همان مسلمانی است یا باسلام همان ایمان است و بر هر تقدیر [دعامة الایمان] بمنزله تأکید فقره سابق است یا مراد باسلام چنانکه اصطلاح شده اقرار بخدا و پیغمبر است صلی الله علیه و آله و ایمان اقرار بایشان با اقرار بائمّه صلوات الله و سلامه علیهم.

۱۷۵۵

الایمان قول باللسان و عمل بالارکان.

ایمان گفتن بزبان است و عمل باعضا یعنی اقرار به آن چه در ایمان ضرور است از تصدیق بخدا و پیغمبر و امام و آنچه ایشان فرموده‌اند از معاد و غیر آن و عمل کردن بفرموده‌های ایشان مشهور میانه علماء این است که ایمان همان تصدیق بدل است با اقرار بزبان و عمل جزء آن نیست بلکه واجبی است علیحده پس آدمی بترک آن فاسق باشد و از ایمان بدر نرود و در بسیاری از احادیث مثل این کلام معجز نظام عمل هم جزو ایمان شمرده شده و ممکن است حمل آنها بر این که مراد بایمان در آنها ایمان کامل باشد پس منافات نداشته باشد باین که بمجرد تصدیق و اقرار اصل ایمان بعمل آید چنانکه مشهور است میانه علماء و اما این که اعتقاد را از اجزای آن نشمرده‌اند و اکتفا باقرار بزبان فرموده‌اند با آنکه شکی نیست که اعتقاد در ایمان ضرور است و مجرد اقرار بزبان کافی نیست یا بنا بر ظهور آن است و یا بنا بر این است که مراد بایمان ایمانی است که بحسب ظاهر حکم بآن شود و کسی را بسبب آن داخل مؤمنان شمارند و احکام مؤمنان بر او جاری سازند و ظاهر است که در این مجرد اقرار بزبان کافی است و اعتقاد کسی را دیگری بغیر حق تعالی یا باعلام او نداند پس کسی را که اعتقاد نباشد به آن چه اقرار کرده در واقع و نفس الامر ایمان نباشد و در قیامت داخل مؤمنان محشور نشود هر چند در دنیا بنا بر ظاهر از زمره مؤمنان شمرده شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱

۱۷۵۶

الجود فی الله عبادة المقربین.

بخشش کردن در راه خدا عبادت نزدیکان درگاه اوست.

۱۷۵۷

الخشية من عذاب الله شيمه المتقين.

ترس از عذاب خدا شیوه پرهیزگاران است.

۱۷۵۸

التنزه عن المعاصی عبادة التوابین.

پاکیزگی از گناهان عبادت جمعی است که توأبند یعنی رجوع و بازگشت ایشان در هر امر بحق تعالی است.

۱۷۵۹

الحزم تجرّع الغصّة حتی تمکن الفرصة.

دور اندیشی فرو بردن غصّه است تا ممکن شود فرصت یعنی هر گاه کسی خواهد که تلافی و تدارک ایدائی که از کسی باو رسیده باشد بکند دور اندیشی این است که تعجیل در آن نکند بلکه غصّه آن را بیاشامد تا وقتی که فرصت ممکن شود و استعداد آن باشد.

۱۷۶۰

التوانی فی الدنیا إضاعة و فی الآخرة حسرة.

سستی و کاهلی در دنیا ضایع کردن است و در آخرت حسرت خوردن یعنی کاهلی در مهمّات دنیا ضایع کردن آنهاست و در امور آخرت سبب حسرت و ندامت در آن نشأه و ممکن است که مراد همین کاهلی در آخرت باشد و این که آن در دنیا ضایع کردن عمر و فرصت است و در آخرت حسرت خوردن و پشیمانی کشیدن.

۱۷۶۱

الکرم بذل الجود و انجاز الموعد.

کرم یعنی جود یا گرمی و بلند مرتبه بودن بذل و دادن عطاست و وفا کردن به آن چه وعده بآن شده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲

۱۷۶۲

أصل الدین أداء الامانة و الوفاء بالعهد.

اصل دینداری ادای امانت و بجا آوردن عهدهاست ممکن است مراد ظاهر آنها باشد که پس دادن امانت‌ها باشد که باو سپرده باشند و بجا آوردن عهدها که با مردم کرده باشد و «بودن اینها اصل دینداری» باعتبار اینست که عمده دینداری در مالیات است و کسی که در آنها مقید باشد کم است که در امور دیگر بی قید باشد و ممکن است که مراد بعهدها شامل عهدها و پیمانهای باشد که حق تعالی گرفته از مردم از اقرار باو و پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و عمل بفرموده‌های ایشان بلکه ممکن است که ادای امانت نیز شامل اینها باشد و بجا آوردن عهدها تأکید آن باشد و بنا بر این بودن این معنی اصل دینداری باین معنی است که مجمل دینداری همین است.

۱۷۶۳

السّید محسود و الجواد محبوب مودود.

بزرگ و مهتر رشک برده شده است یعنی مردم رشک و حسد بر او برند و بخشنده محبوب و دوست داشته شده است و این تأکید محبوب است.

۱۷۶۴

الحسود أبدا علی و البخیل أبدا ذلیل.

حسود رشک برنده همیشه بیمار است یعنی بیماری معنوی بلکه اکثر اوقات بیماری ظاهری نیز بسبب غم و غصّه که می‌خورد و بخیل همیشه خوار و ذلیل است.

۱۷۶۵

الجنة خیر مال و النار شرّ مقیل.

بهشت بهترین انجام و عاقبتی است، پس باید سعی کرد در آنچه سبب دخول بآن باشد، و آتش بدترین خوابگاهی است، پس باید اهتمام کرد در آنچه سبب رستگاری از آن باشد، و مراد به «مقیل» خوابگاه در پیشین باشد چنانکه اصل معنی آن است نزد بعضی از اهل لغت یا در پیشین در تابستان چنانکه بعضی دیگر گفته‌اند و بر هر تقدیر وجه تخصیص بدی بآن وقت باعتبار زیادتی بدی آن است زیرا که پیشین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳

وقت گرمی هواست خصوصا در تابستان و در آن وقت آدمی خوابگاه خنکی می‌خواهد پس وای بر کسی که خوابگاه او در آن وقت جهنّم باشد.

۱۷۶۶

المعونة تنزل من الله علی قدر المؤنة.

یاری فرود می‌آید از جانب خدا بقدر خرج، پس از بسیاری عیال و کثرت خرجی که شرعا مذموم نباشد غمگین و ترسناک نباید بود.

۱۷۶۷

المزاح فرقة تتبعها ضعینة.

مزاح و خوش طبعی کردن با کسی جدائی است میانه این کس و او یعنی غالب این است که سبب کدورت او و جدائی او می شود و در پی آن جدائی باشد کینه آن شخص و مراد این است که مزاح بسیار و بعضی مزاحها چنین است نه این که در اصل مزاح نباید کرد زیرا که مشهور است که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه گاهی مزاح می فرمودند و همچنین از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مزاحها نقل کرده اند.

۱۷۶۸

الافراط فی الملامة یشب نار اللجاجة.

افراط و تجاوز از حد کردن در سرزنش کسی می افروزد آتش لجاجت را یعنی دشمنی او را یا ایستادگی او را بر باطل، پس باید که سرزنش کسی اگر ضرور شود باندازه باشد و افراط در آن نشود که باعث لجاجت او گردد.

۱۷۶۹

الجوع خیر من ذلّ الخضوع.

گرسنگی خوردن بهتر است از خواری فروتنی کردن بمردم از برای تحصیل چیزی.

۱۷۷۰

القانع ناج من آفات المطامع.

قناعت کننده رستگار است از آفتهای طمعها یعنی آفتهها که در دنیا و آخرت بر طمعها مترتب گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۴

۱۷۷۱

الکریم یزدجر عما یفتخر به اللئیم.

یعنی صاحب جود یا گرامی بلند مرتبه منع کرده می شود از آنچه فخر میکند بآن لئیم یعنی بخیل یا پست مرتبه یعنی خود را از آن منع میکند و ناخوش می دارد آن را و مراد به «آنچه فخر میکند بآن لئیم» جمع مال است که لئیم فخر و مباهات میکند که فلان قدر مال جمع کرده ام و کریم آن را مکروه و ناخوش دارد.

۱۷۷۲

الجاهل یستوحش مما یأنس به الحکیم.

نارن می رمد از آنچه انس و آرام می گیرد بآن حکیم یعنی دانای راست گفتار درست کردار و مراد بآن تحصیل علوم و معارف و سعی در کسب حقایق و دقایق است.

۱۷۷۳

المعروف غلّ لا یفکّه إلا شکر او مکافاة.

احسان غلّی است بر گردن این کس که نمی گشاید آن را مگر شکر آن کردن یا مکافات آن کردن و برابر آن عوض دادن.

۱۷۷۴

الحقّ أبلج منزّه عن المحاباة و المرایاة.

حق یعنی سخن راست که واقع موافق آن باشد درخشنده و روشن است دور است از یاری کردن یعنی از این که محتاج بیاری کردن باشد بلکه حقیقت آن از جوهر آن ظاهر و باهر است و از انکار و جدال یعنی از این که انکار آن توان کرد و جدال در آن توان نمود.

۱۷۷۵

المؤمن بین نعمه و خطیئة لا یصلحهما إلا الشکر و الاستغفار.

مؤمن میانه نعمتی است و خطائی که صلاح نمی آورد آنها را مگر شکر و استغفار یعنی از مؤمن عمدا گناهی صادر نشود بلکه حال او که تدارکی خواهد منحصر در دو چیز است یکی نعمت که باو داده شده باشد و دیگری خطائی که کرده باشد و تدارکی نمی خواهند آنها مگر شکر در اول و استغفار در دوّم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۵

۱۷۷۶

الحلم عند شدّة الغضب یؤمن غضب الجبّار.

بردباری نزد سختی خشم ایمن می‌سازد از خشم جبار یعنی حق تعالی و حق تعالی را جبار گویند باعتبار این که جبر بمعنی بستن استخوان شکسته و اصلاح آن است و حق تعالی اصلاح شکستگی احوال مردم کند و همچنین جبر بمعنی اکراه کردن بامری و بقهر و غلبه کسی را بر کاری داشتن آمده و حق تعالی هر که را خواهد و بر هر چه خواهد بقهر و غلبه اکراه کند و همچنین درخت بلندی را که دست بآن نرسد جبار گویند و حق تعالی بلندتر از هر چیزی است.

۱۷۷۷

الکمال فی ثلاث الصبر علی النوائب و التورع فی المطالب و إسعاف الطالب.

کمال و تمامی در سه چیز است یعنی سه چیز است که در خوبی و فضیلت تمام است یکی صبر و شکیبائی بر مصیبتها، و دیگری پرهیزگاری در مطلبها یعنی در آنچه طلب کند کسی و خواهد وسیعی کند در تحصیل آن و دیگری بر آوردن حاجت کسی که چیزی از این کس طلب کند.

۱۷۷۸

الرفق بیسر الصعاب و یسهل شدید الاسباب.

نرمی و مهربانی آسان میکند دشواریها را و سهل می‌گرداند سخت سببها و وسیله‌ها را.

۱۷۷۹

العالم یعرف الجاهل لانه کان قبل جاهلا.

عالم می‌شناسد جاهل را، از برای آنکه پیش از این جاهل بوده.

۱۷۸۰

الجاهل لا یعرف العالم لانه لم یکن قبل عالما.

جاهل نمی‌شناسد عالم را، از برای آنکه نبوده پیش از این عالم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶

۱۷۸۱

التوفیق و الخذلان یتجادبان النفس فایهما غلب کانت فی حیثه.

توفیق و خذلان می‌کشند نفس را پس هر کدام غالب شوند خواهد بود نفس در جایگاه آن یعنی توفیق حق تعالی و تهیّه اسباب خیر از برای هر نفسی و خذلان یعنی ترک یاری او و واگذاشتن او هر کسی را بحال خود می‌کشند هر یک نفس را بجانب خود پس اگر در کسی توفیق غالب شود باعتبار غلبه خوبی او در صفات و افعال و زیادتی توفیق او بسبب آن خواهد بود نفس او در مکانی که مقتضای توفیق است یعنی مکان رستگاران که بهشت باشد و اگر در کسی ترک نصرت حق تعالی و واگذاشتن او را بحال خود غالب شود بسبب عدم اهلیت او از برای توفیق زیاد باعتبار بدی اخلاق و افعال او خواهد بود نفس او در مکانی که مقتضای خذلان است که مکان عاصیان باشد یعنی جهنم و ممکن است که مراد بخذلان ترک یاری نباشد بلکه بمعنی خواری باشد و مراد این باشد که هر نفسی را توفیق حق تعالی و خواری که از برای او بسبب افعال و اعمال او حاصل شود می‌کشند بجانب خود پس هر کدام که غالب شوند خواهد بود آن نفس در جایگاه آن.

۱۷۸۲

المؤمن حذر من ذنوبه أبدا یخاف البلاء و یرجو رحمة ربّه.

مؤمن بیدار است و ترسناک از گناهان خود همیشه ترس بلا دارد بسبب آنها و امید دارد آمرزش پروردگار یعنی هم خوف دارد و هم امید چنانکه در مؤمن هر دو باید.

۱۷۸۳

العقل و العلم مقرونان فی قرن لا یفترقان و لا یتباینان.

عقل و علم همراهند در یک رسن، [قرن] [بفتح قاف وراء] رسنی را گویند که دو شتر را در آن بهم بندند، جدا نمی‌شوند از یکدیگر و دور نمی‌شوند از هم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷

۱۷۸۴

الایمان و الحیاء مقرونان فی قرن و لا یفترقان.

ایمان و شرم همراهند در یک رسن و جدا نمی‌شوند از یکدیگر.

۱۷۸۵

الایمان و العلم أخوان توأمان و رفیقان لا یفترقان.

ایمان و علم دو برادر توأمند که با هم زائیده شده‌اند و دو رفیق‌اند که جدا نمی‌شوند از یکدیگر و در بعضی نسخه‌ها «العمل» بدل «العلم» واقع شده و بنا بر این معنی این است که ایمان و عمل دو برادر توأمند و دو رفیق‌اند که جدا نمی‌شوند از یکدیگر و این بنا بر این که عمل در ایمان در کار باشد چنانکه قبل از این مذکور شد ظاهر است و بنا بر مشهور که در تحقق اصل ایمان عمل معتبر نیست بلکه کافی است در آن مجرد تصدیق بدل و اقرار بزبان محمول می‌شود بر ایمان کامل یعنی تصدیقی که در درجه کمال باشد از عمل جدا نشود.

۱۷۸۶

الایمان شجرة أصلها اليقين و فرعها التقى و نورها الحياء و ثمرها السخاء.

ایمان درختی است که اصل و بیخ آن یقین است یعنی باحوال مبدأ و معاد و شاخ آن پرهیزگاری است و شکوفه آن شرم است یعنی از خدا و خلق و میوه آن سخاوت است و از این عبارت کلام معجز نظام نیز ظاهر می‌شود که پرهیزگاری و عمل جزو ایمان باشد زیرا که بمنزله شاخ درخت شمرده شده که جزو درخت است و بنا بر مشهور باید که حمل شود بر ایمان کامل چنانکه قبل از این مکرر مذکور شد.

۱۷۸۷

الغضب نار موقدة، من كظمه أطفأها و من اطلقه كان أول محترق بها.

خشم آتشی است افروخته هر که فرو خورد آن را خاموش کند آن آتش را، و هر که رها کند آن را خواهد بود اول کسی که سوخته شود بآن آتش و «بودن او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۸

اول کسی که سوخته شود بآن آتش» یا باعتبار این است که کسی خشم را فرو نخورد و خواهد که انتقام بکشد اول او را طیش سبکی عارض شود و بعد از آن اذیتی بآن شخص رسد، و یا باعتبار مرتبه است هر چند در زمان ضرر باو آخر رسد یعنی ضرر آن باو بیشتر باشد از ضرر آن بآن کسی که خشم بر او شده و بحسب مرتبه اول سوخته شده و این معنی اگر خشم او ناحق باشد ظاهر است زیرا که او بسبب آن مستحق عقاب الهی شود و آن شخص که خشم بر او شده ضرری که باو رسد همان آزاری است که از آن شخص باو رسد و آن بعد از الهی چه نسبت تواند داشت با آنکه تلافی و تدارک آن در آن نشأه بر وجه اکمل بشود، و اگر خشم او ناحق نباشد و آن شخص مستحق آزاری که باو رسد باشد و صاحب خشم در آن معذور باشد پس بودن او اول کسی که سوخته شود بآن آتش، شاید باعتبار این باشد که اگر خشم را فرو می‌خورد و عفو میکرد مستحق ثواب جزیل و ثنای جمیل می‌شد پس آن را از خود فوت کردن بمنزله سوختن است بآتش، و ضرر آن باو بیشتر است از ضرر بآن شخص که خشم بر او شده، زیرا که ضرر باو همان ضرری است که از آن شخص باو رسیده و آن در جنب فوت ثواب مذکور چندان قدری ندارد خصوصا این که هر گاه مستحق آن بوده باعث رفع عقاب او و یا تخفیف آن گردد پس نفع او در آن باشد نه نقصان.

۱۷۸۸

العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن كل ما يبغدها و يوبقها.

شناسا کسی است که بشناسد نفس خود را پس آزاد کند او را و پاک گرداند او را از هر چه دور میکند او را و هلاک می‌گرداند او را یعنی بشناسد نفس خود را و داند که چه کرده است از گناهان پس آزاد کند او را بتوبه و بازگشت و پاک کند او را از هر چه دور میکند او را از درگاه الهی و هلاک می‌گرداند او را در آن نشأه.

۱۷۸۹

الشهوات اعلال قاتلات و افضل دوائها اقتناء الصبر عنها.

خواهشها علتهاست کشنده و افضل علاج آنها کسب کردن صبر از آنهاست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۹

یعنی صبر بر نداشتن آنچه آرزوی آن دارد و برطرف کردن آرزوی آنها از نفس.

۱۷۹۰

الاحمق لا يحسن بالهوان و لا ينفك عن نقص و خسران.

کم عقل نیکو نمی‌شود بخواری یعنی باین که او را خوار کنند بر هر کار بدی که بکنند، و جدا نمی‌شود از نقصان و زیان.

۱۷۹۱

البكاء من خيفة الله للبعد عن الله عبادة العارفين.

گریه از ترس خدا از برای دوری از خدا یعنی از برای کاری که کرده باشد که باعث دوری از خدا شود عبادت و پرستش عارفان است یعنی جمعی که حق تعالی را شناخته باشند و معرفت او را بقدر مقدر کسب کرده باشند.

۱۷۹۲

التّفکر فی ملکوت السّموات و الارض عبادة المخلصین.

فکر کردن در پادشاهی آسمانها و زمین پرستش مخلصان است یعنی فکر کردن در آن از برای استدلال باحوال مبدأ و معاد و پی بردن از آنها باسرار معرفت حق تعالی عبادت و پرستش جمعی است که مخلص اند یعنی عبادت خود را خالص کرده اند از برای حق تعالی و بهیچ غرض دیگر آمیخته نکرده اند، و ممکن است که «مخلصین» بفتح لام خوانده شود و بنا بر این معنی این است که جماعتی که حق تعالی ایشان را خالص کرده از برای عبادت خود و ایشان را از برای این کار آفریده و از کارهای دیگر فارغ ساخته یا خالص گردانیده از بدیها و گناهان، یا از این که در عبادت او غرض دیگر بغیر از تقرب باو داشته باشند، و پوشیده نیست که این فکر در ملکوت و استدلال به آنها بر معارف إلهیه طریقه حکماء طبیعی است چنانکه شیخ رئیس ابو علی بن سینا در کتاب اشارات اشاره بآن کرده.

۱۷۹۳

الحق داء لا یداوی و مرض لا یبرأ.

حمایت و کم عقلی دردیست که دوا نپذیرد و بیماری است که بصحت نگراید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰

۱۷۹۴

الحجر الغصب فی الدّار رهن لخرابها.

سنگ غصب در خانه در گرو خراب آن است یعنی اگر سنگی بی رخصت صاحب آن در خانه کار رود آن در عوض خرابی آن خانه است یعنی بزودی آن خانه را خراب کند.

۱۷۹۵

الاخوان فی الله تعالی تدموم مودّتهم لدوام سببها.

برادران در راه خدای بلند مرتبه پاینده است دوستی ایشان بسبب پاینده بودن سبب آن، زیرا که هر گاه دوستی از برای محض رضای خدای باشد و غرض دیگر منظور نباشد سبب دوستی همیشه خواهد بود بخلاف این که اگر از برای غرضی دیگر باشد زیرا که همین که آن غرض بعمل نیاید و یا این که بعمل آمد آن دوستی برهم خورد.

۱۷۹۶

اخوان الدّیتیا تنقطع مودّتهم لسرعة انقطاع أسبابها.

برادران دنیا که دوستی ایشان از برای اغراض دنیویّه باشد بریده می شود دوستی ایشان از برای زودی بریده شدن سببهای آن دوستی، زیرا که هر گاه غرضی که منظور باشد در دوستی بعمل نیاید سبب آن بریده شود و آن دوستی هم بریده شود و همچنین اگر بعمل آید چون غرض تحصیل آن مطلب بوده بعد از آنکه حاصل شد آن سبب در حقیقت بریده شود دوستی هم باقی نماند چنانکه این معنی بمشاهده و تتبع احوال مردم ظاهر گردد.

۱۷۹۷

الکبیس من کان یومه خیرا من أمسه و عقل الذّم عن نفسه.

زیرک کسی است که بوده باشد هر روز او بهتر از روز گذشته یعنی بسبب این که کار خیر او در آن روز زیاده باشد از روز پیش، و بند کند مذمت را از نفس خود یعنی کاری نکند که مردم بسبب آن او را مذمت و نکوهش کنند، و ممکن است که مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۱

اشاره باین باشد که هر که چنین سلوک کند که هر روز او بهتر از روز پیش باشد او بند کرده است مذمت را از نفس خود و دیگر مذمت و نکوهش او معقول نیست، یا مراد این باشد که بند کرده باشد مذمت دیگران را از نفس خود و مذمت و نکوهش کسی نکند و بنا بر این باید که تخصیص داد باین که مذمت او شرعا از برای امر بمعروف و نهی از منکر در کار نباشد.

۱۷۹۸

العاقل من أحسن صنائعه و وضع سعیه فی مواضعه.

عاقل کسی است که نیکو کند احسانهای خود را و بگذارد سعی خود را در جایگاههای آن، مراد «به نیکو کردن احسانها» این است که شرایط حسن آنرا شرعا بجا آورد مثل این که خالص باشد از برای خدا عزّ و جل و از منت و اظهار و از چیزهای خوب داده شود، و مراد بگذاردن سعی در جایگاههای آن این است که بجمعی احسان کند که اهلیت آن داشته باشند و بمصارف غیر مشروعه صرف ننماید خواه فقیر باشد و خواه غنی، زیرا که احسان بهر دو طایفه شرعا مستحسن و نیکو است نه بجمعی که آدمی داند که در مصارف غیر مشروعه صرف می نمایند و ممکن است که مراد بآن خصوص سعی در دادن احسان نباشد بلکه این که سعی در هر کار که کند بجا و بموقع باشد و سعی بیجا و بی موقع در هیچ باب نکند.

۱۷۹۹

الشقی من اغتر بحاله و انخدع لغرور آماله.

بدبخت کسی است که مغرور شود بحال خود و فریب خورد از فریب دادن امیدهای او، یا معنی این است که از برای انداختن امیدهای او او را در طمع در باطل یعنی بدبخت کسی است که مغرور شود بحال خود از توانگری یا علم یا صلاح و مانند آنها و فریب خورد بسبب فریب دادن امیدها او را و از برای تحصیل آنها مرتکب حرامی شود، یا فریب خورد بسبب این که امیدهای او او را بیندازند و در طمع در باطل و حرام.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲

۱۸۰۰

اللئیم اذا بلغ فوق مقداره تنگت أحواله.

لئیم یعنی بخیل یا شخص پست مرتبه هرگاه برسد ببالاتر از اندازه خود متغیر می شود احوال او و احوال خوش آینده او ناخوش و مکروه شود.

۱۸۰۱

التقرب إلى الله تعالى بمسألته و إلى الناس بتركها.

نزدیکی جستن بسوی خدای بلند مرتبه بسؤال از اوست و بخواستن مطالب از او، و نزدیکی جستن بسوی مردم بترک سؤال است از ایشان، زیرا که مردم را خواستن چیزی از ایشان ناخوش باشد و کسی که از ایشان چیزی نخواهد عزیز و گرامی باشد نزد ایشان، و حق تعالی دوست دارد که مردم بغیر او متوسل نشوند و هر مطلبی را از او سؤال کنند حتی نمک طعام را چنانکه در بعضی احادیث وارد شده پس سؤال از او باعث قرب بدرگاه اوست.

۱۸۰۲

الدنيا منتقلة فانية إن بقیت لك لم تبق لها.

دنیا منتقل است از هر شخصی بزودی نقل شود بدیگری و بزودی فانی و نیست شود و اگر بالفرض باقی بماند از برای تو، باقی نمی ماندی تو از برای آن، پس قابل آن نیست که کسی از برای آن سعی زیاد کند و در امور آخرت تکاهل و تهاون نماید.

۱۸۰۳

العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد.

تعجب است از غافل بودن حسودان از سلامتی بدنهای، یعنی تعجب است که حسودان که بر هر نعمتی که بمردم داده شود حسد و رشک می برند و می خواهند که از ایشان زایل شود چرا بر سلامتی بدنهای ایشان که اعظم نعمتهاست رشک نمی برند و اگر بر آن نیز رشک برند باید که هرگز از غم و اندوه فارغ نشوند.

۱۸۰۴

الدنيا أصغر و أحقر و أنزر من ان تطاع فيها الاحقاد.

دنیا کوچکتر و خوارتر و اندکتر است از این که فرمان برده شود در باب آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳

کینهها، یعنی از این که آدمی از برای امور دنیا کینه کسی را در دل گیرد و فرمان این کینه برد و خواهد که اذیتی باو رساند.

۱۸۰۵

إخوان الصدق زينة في السراء و عذة في الضراء.

برادران راستی یعنی آنان که دوستی ایشان راست باشد و بمحض زبان نباشد زینت و آرایشی اند در شادی و سرور، و مهیتا کرده شده اند در سختی یعنی مهیتا کرده شده اند از برای این که در سختیها مدد این کس کنند و اگر نتوانند دفع بلا و اذیت از این کس کنند و اگر نه رفیق و همراه باشند با این کس، و بایشان انس و آرام گیرد و بلا و مصیبت چندان ننماید.

۱۸۰۶

الدولة تردّ خطأ صاحبها صوابا و صواب ضده خطأ.

دولت برمیگرداند خطای صاحب آنرا صواب و درستی خلاف آنرا خطا، یعنی صاحب دولت اگر خطائی بکند مردم آنرا صواب و درست وانمایند و خلاف آنرا که صواب و درست باشد خطا گویند و غلط شمارند.

۱۸۰۷

الخرق معادة الاراء و معادة من يقدر على الضراء.

حماقت و کم عقلی دشمنی کردن است با رأیها و اندیشهها و دشمنی کردن با کسی که قادر باشد بر ضرر رساندن باین کس، و مراد به «دشمنی کردن با رأیها» این است که هرگاه رأی مردم بر چیزی قرار گیرد دشمنی کند با آن رأیها و حکم بخطای آنها کند و گوید که رأی صواب فلان است خلاف رأی ایشان، و این در وقتی است که داند که رأی ایشان درست است و رأی او غلط، و از راه عداوت با صاحب رأیها چنین کند، و ممکن است که مطلق

باشد و شامل صورتی نیز باشد که در واقع رأی ایشان را غلط داند و رأی خود را صواب داند و «کم عقلی بودن آن» باعتبار این باشد که کم است جمعی در رأیی متفق باشند و غلط کرده باشند و رأی او بتنهائی صواب باشد پس جرأت بر چنین امری کردن و قرار بر رأی خود دادن حماقت و کم عقلی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۴

است، و در بعضی نسخه‌ها بلکه اکثر آنها «الامراء» بدل «الاراء» واقع شده و بنا بر این معنی واضح است چه ظاهر است که دشمنی کردن با امراء و فرمانفرمایان حماقت و کم عقلی است.

۱۸۰۸

العلم أفضل شرف من لا قدیم له.

علم افزونتر شرف کسی است که نباشد قدیمی از برای او، یعنی کسی را که اصل و نسبی یا شرف و بلندی مرتبه سابقی نباشد و خواهد که شرفی تحصیل کند علم از برای او افضل شرفی است علم تحصیل کند که کمال شرف از برای او حاصل شود.

۱۸۰۹

الجاهل لا يعرف تقصيره و لا يقبل من التّصحيح له.

نادان نمی‌شناسد تقصیر خود را و قبول نمی‌کند از کسی که نصیحت کند او را و خالص باشد با او و پند دهد او را.

۱۸۱۰

العطیة بعد المنع أجمل من المنع بعد العطیة.

عطا کردن بعد از منع نیکوتر است از منع بعد از عطا کردن، یعنی هر گاه سائلی را یا مانند او را یک بار منع کرده باشد و چیزی نداده باشد و بار دیگر که بیاید عطا کند و چیزی بدهد بهتر است از این که بار اول عطا کند و بار دیگر منع کند و چیزی ندهد، زیرا که در صورت اول عاقبت این کس خیر است و اولش بد، و در صورت دوم بر عکس، و ظاهر است که اول بهتر است و ایضا کسی را که بار اول منع کرده باشد چندان در آن اثر نکند و هر گاه بار دیگر چیزی بدهد نعمت غیر مترقبه است از برای او و باعث کمال خوشحالی او می‌شود بخلاف این که او را اول عطا کرده باشد و بعد از آن منع کند زیرا که او دربار دوم نیز متوقع همان است پس هر گاه منع شود آن بیشتر در او اثر میکند از منعی که اول بار بشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵

۱۸۱۱

التّهر یخلق الأبدان و یجدد الامال و یدنی المنیة و یباعد الامنیة.

روزگار کهنه میکند بدنها را، و تازه میکند امیدها را، و نزدیک می‌گرداند مرگ را، و دور می‌گرداند آرزو را، کهنه شدن بدنها بمرور روزگار ظاهر است و همچنین تازه شدن امیدها، زیرا که آدمی هر چندی امید تازه بهم رساند بلکه هر چند پیرتر شود امید او بیشتر گردد، و «نزدیک شدن مرگ نیز بمرور روزگار» ظاهر است و «دور شدن آرزو» باعتبار این است که هر چند آدمی پیرتر شود آرزوهای او دور و درازتر شود.

۱۸۱۲

أواخر مصادر التّوقی أوائل موارد الحذر.

آخرهای جایگاههای توقی یعنی خود را نگاه داشتن و حفظ کردن اولهای مکانهای ورود و نزول حذر و احتراز است یعنی آدمی باید که کاری که خواهد بکند فکر و تأمل کند در عاقبت آن و مفسده‌های آخر آن کار را که به آنها که رسد جهت حفظ و نگاهداشتن خود از آنجا بر گردد در اول فکر بخاطر رساند و محل ورود و نزول حذر و احتراز سازد و حاصل این که مفسده‌های آخری که بر آن کار مترتب می‌شود در اول بخاطر آورد و از آنها حذر نماید و از آن کار دوری جوید.

۱۸۱۳

العاقل إذا سکت فکر و إذا نطق ذکر و إذا نظر اعتبر.

عاقل هر گاه خاموش شود فکر کند، و هر گاه گویند ذکر خدا کند، و هر گاه نگاه کند عبرت گیرد یعنی از آن پند گیرد و پی باسرار و دقایق برد.

۱۸۱۴

الدّاعی بلا عمل كالقوس بلا وتر.

دعا کننده بی عمل صالح همچو کمان بی‌زه است یعنی بر دعای او اثری مترتب نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۶

۱۸۱۵

المروءة اجتناب الرّجل ما یسینه و اکتسابه ما یزینه.

مرّوت یعنی مردی یا آدمیت احتراز و دوری کردن مرد است از آنچه ننگ و عیب او باشد، و کسب کردن اوست آنچه را زینت دهد او را و سبب آرایش او باشد.

۱۸۱۶

الرّفیق فی دنیاہ کالرّفیق فی دینہ.

رفیق و همراه کسی در دنیای او مثل رفیق اوست در دین او، چنانکه رعایت و اعانت رفیق در دین در کار است اعانت و رعایت رفیق در دنیا نیز در کار است، و چنانکه رفیق در دین را باید که از مردم خوب گرفت رفیق در دنیا را نیز باید که از خوبان گرفت تا خوبی او نیز در این کس اثر کند و بدی او باین کس سرایت نکند زیرا که کم است که اخلاق و افعال رفیق در رفیق دیگر سرایت نکند.

۱۸۱۷

الغنی بالله أعظم الغنی.

توانگری بخدا یعنی بتوکل بر خدا و اعتماد بر او در هر باب عظیمترین توانگری است.

۱۸۱۸

الغنی بغير الله أعظم الفقر و الشقاء.

توانگری بغير خدا عظیمترین پریشانی و بدبختی است.

۱۸۱۹

العلم أكثر من ان يحاط به فخذوا من كلّ علم أحسنه.

علم بیشتر است از این که احاطه بآن توان کرد و تمام آنرا توان فرا گرفت پس فرا گیرید از هر علمی نیکوتر آنرا، یعنی قدری را که ضرورتی باشد و فایده آن بیشتر باشد.

۱۸۲۰

السّخاء و الشّجاعة غرائز شريفة يضعها الله سبحانه فيمن أحبّه و امتحنه.

سخاوت و شجاعت خویهای بلند مرتبه‌ایست که می‌گذارد آنها را خدا که پاک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷

است او در کسی که دوست دارد او را و آزمایش کرده باشد او را یعنی در ازل علم بخوبی او داشته باشد، مثل کسی که کسی را امتحان و آزمایش کرده باشد و خوبی او بر او ظاهر شده باشد، چه ظاهر است که حق تعالی بعلم غیب عالم بهمه چیز و احوال همه کس باشد و محتاج بآزمایش نباشد.

۱۸۲۱

الصّبر علی البلاء أفضل من العافیة فی الرّخاء.

صبر بر بلا افضل است از عافیت در وسعت زندگانی، زیرا که آن باعث اجر اخروی باشد بخلاف این که همین نعمت دنیوی باشد و نعمت اخروی را بدنیوی چه نسبت باشد.

۱۸۲۲

العقل أغنی الغناء و غایة الشّرف فی الاخرة و الدّنيا.

عقل توانگر کننده‌ترین توانگری است و نهایت برتریست در آخرت و دنیا.

۱۸۲۳

الکریم یجفو إذا عتّف و یلین إذا استعطف.

کریم یعنی صاحب جود یا شخص گرامی بلند مرتبه قطع صلّه و احسان کند هرگاه بعنف و تعدّی خواهند از او چیزی بگیرند، و نرمی میکند هرگاه طلب مهربانی از او کرده شود.

۱۸۲۴

اللّئیم یجفو إذا استعطف و یلین إذا عتّف.

لئیم یعنی بخیل یا شخصی پست مرتبه قطع صلّه و احسان کند هرگاه سؤال کرده شود که مهربانی کند، و نرمی میکند هرگاه بعنف و تعدّی از او خواهند.

۱۸۲۵

المؤمن إذا سئل أسعف و إذا سأل حَفّف.

مؤمن هر گاه سؤال کرده شود و از او چیزی خواهند بر می آورد حاجت سائل را، و هرگاه او سؤال کند سبک گیرد و بأقل آنچه محتاج بآن باشد اکتفا کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۸

۱۸۲۶

المحاسن فی الاقبال هی المساوی فی الادبار.

نیکوئیها در وقت رو آوردن بخت و دولت، آنها بدیهاست در وقت پشت کردن بخت و دولت یعنی در نظر مردم چنین نماید و در وقت اقبال کاری را که گویند که خوب کرده است همانها را در وقت ادبار هرگاه بکنند گویند که بد کرده، یا این که در واقع کاری چند در وقت اقبال که نیکو نشیند و اثر خوب کند در وقت ادبار همان کارها درست ننشیند و ضرر کند.

۱۸۲۷

الصمت یکسیک الوقار و یکفیک مؤنة الاعتدا.

خاموشی می پوشاند ترا وقار و لنگر، و کفایت میکند از تو زحمت کارگزاری عذر گفتن را، یعنی هر گاه کسی سخن گوید بسیار می شود که حرفی گوید که محتاج شود که در آن باب عذری از کسی خواهد، و هرگاه خاموش باشد این زحمت نباید کشید.

۱۸۲۸

الامل سلطان الشیاطین علی قلوب الغافلین.

امید تسلط و غلبه شیطانهاست بر دل‌های بی خبران، یعنی باعث تسلط و غلبه ایشان می شود یا این که ایشان آنرا مسلط میکنند تا از آن راه دست توانند یافت بر ایشان که گمراه کنند ایشان را.

۱۸۲۹

الحکمة ضالة کل مؤمن فخذوها و لو من أفواه المنافقین.

حکمت گم شده هر مؤمن است پس بگیرد آنرا و اگر چه از دهانهای منافقان باشد یعنی حکمت که علم درست باشد در حقیقت مال مؤمنان است و هر گاه کسی چیزی از آنرا نداشته باشد گوئیا گم شده از او پس هر جا که بیابد بگیرد او را و اگر همه از دهانهای منافقان باشد، زیرا که اعتبار بصحت و درستی علم است نه گوینده آن، هر گاه آن صحیح و درست باشد باید آموخت نزد هر کس که باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۹

۱۸۳۰

الجهل فی الانسان أضرّ من الاکلة فی البدن.

نادانی در آدمی ضرر رساننده ترست از خوره در بدن.

۱۸۳۱

السّعيد من خاف العقاب فامن و رجا الثّواب فأحسن.

نیکیبخت کسی است که بترسد از عقاب حق تعالی پس ایمن آورد، و امید ثواب داشته باشد پس نیکوئی کند، این بنا بر این است که «امن» از باب افعال خوانده شود و ممکن است که «امن» از باب علم خوانده شود و بنا بر آن معنی این است که بترسد از عقاب پس ایمن شود یعنی در آن نشأه، زیرا که هر که را در دنیا خوف عقاب باشد کاری نکند که مستحق آن گردد و در آن نشأه ایمن گردد از آن.

۱۸۳۲

الحاسد یری أنّ زوال النّعمة عمّن یحسده نعمةً علیه.

رشک برنده گمان میکند که زایل شدن نعمت از کسی که رشک او را می برد نعمتی است برو یعنی چنین گمان میکند و فساد گمان او ظاهر است زیرا که از زوال نعمت او هیچ نفعی باین نرسد بلکه بسا باشد که ضرر باو برسد هر گاه کسی باشد که هرگاه نعمتی داشته باشد احسانی باو بکند.

۱۸۳۳

السّاعی کاذب لمن سعی الیه ظالم لمن سعی علیه.

سخن چینی دروغگوست از برای کسی که سخن کسی را برای او برد، و ستم - کننده است نسبت بکسی که سخن او را برده باشد یعنی سخنی که از برای او نقل کند بمنزله دروغی است که باو گفته باشد و عقاب دروغ بر آن مترتب شود هر چند در واقع راست باشد، و همچنین عقاب ستم نیز بر آن مترتب شود باعتبار این که اصل این معنی جور و ستمی است بر آن شخص که سخن چینی او کرده هر چند سبب ستمی دیگر بر او نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰

۱۸۳۴

العلم حاکم و المال محکوم علیه.

علم حاکم است و مال محکم کرده شده است بر او، مراد بیان ترجیح علم است بر مال باعتبار این که علم حاکم است و مردم باید که حکم عالم را بشنوند و جاری سازند و صاحب مال را حکم کنند بر او و مطالبه نمایند از او پاره بحق و پاره بغير حق، و ظاهر است که حاکم اشرف است از کسی که حکم شود بر او.

۱۸۳۵

العلم یرشدک الی ما أمرک الله به و الزهد یسهل لک الطریق الیه.

علم راه می‌نماید ترا به آن چه امر کرده است ترا خدای عزّ و جلّ بآن، و زهد و ترک دنیا هموار و آسان میکند از برای تو راه بسوی آنرا.

۱۸۳۶

المال یکرم صاحبه فی الدنیا و ینهینه عند الله سبحانه.

مال گرامی می‌گرداند صاحب خود را در دنیا، و خوار می‌گرداند او را نزد خدا که پاک است او، یعنی در دنیا همیشه گرامی می‌گرداند صاحب خود را و گاه هست که خوار می‌گرداند نزد خدای عزّ و جلّ یا اکثر اوقات چنین است باعتبار این که حقوقی که صاحب مال باید بدهد نمی‌دهد و اما اگر حقوق آن داده شود پس سبب خواری نگردد بلکه بمال بسبب کارهای خیر کسب شرف و عزّت نزد خدا نیز توان نمود چنانکه در یک فقره بعد از این اشاره بآن می‌شود.

۱۸۳۷

الجبن و الحرص و البخل غرائز سوء یجمعها سوء الظنّ بالله سبحانه.

ترس و حرص و بخیلی خویهای بدانند که جمع میکند آنها را در آدمی بدگمانی بخدا که پاک است او، زیرا که کسی که بدگمان نباشد بخدا میدانند که او بهترین حافظی است، پس هر که متوسل شود باو جانب او را رعایت کند او نیز رعایت کند او را و حفظ کند او را پس از غیر او نباید ترسید و خلاف فرموده او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۱

بسبب ترس از دیگران نباید مرتکب شد، و همچنین کسی که بدگمان نباشد بخدا همیشه روزی باو می‌رسد و زیاده بر آن قدری که تقدیر کرده هر چند سعی کند نخواهد یافت پس حرص را فایده نباشد، و همچنین داند که هرگاه بخل نکند و مال خود را در مصارف آن صرف کند حق تعالی در دنیا و آخرت عوض باو بدهد پس بخل وجهی ندارد.

۱۸۳۸

المال یکرم صاحبه ما بذله و ینهینه ما بخل به.

مال گرامی می‌گرداند صاحب خود را یعنی نزد خدا و خلق ما دام که بذل کند آن را، و خوار می‌گرداند او را ما دام که بخل کند بآن، یعنی همچنان نزد خدا و خلق.

۱۸۳۹

الفقیه کلّ الفقیه من لم یقنط الناس من رحمۃ الله و لم یؤمنهم من روح الله.

دانای تمام دانا کسی است که نومید نکند مردم را از رحمت خدا و نا امید نگرداند ایشان را از راحت خدا، زیرا که این معنی برترین گناهان است پس مردم را نباید چنان از حق تعالی ترسناک کرد که گنه کاران از رحمت او نومید گردند بلکه باید خاطر نشین ایشان کرد که کفر و هر گناهی که عظیم‌تر از آن نباشد هر گاه این کس ایمان آورد و توبه کند از آن و بازگشت کند بسوی خدای عزّ و جلّ، حق تعالی بیامرزد آنرا و خشنود شود از او، چنانکه آیات کریمه و احادیث شریفه در این باب زیاده از حدّ و حصر وارد شده.

۱۸۴۰

العالم کلّ العالم من لم یمنع العباد الرجاء لرحمۃ الله و لم یؤمنهم مکر الله.

عالم بغایت عالم کسی است که منع نکند بندگان را از امید داشتن مر رحمت خدا را چنانکه در فقره سابق مذکور شد، و ایمن نگرداند ایشان را از مکر خدا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۲

یعنی جمعی را که در دنیا و رفاه و توسعه دارند ایمن نگرداند که این از راه خوشنودی حق تعالی است از ایشان بلکه خاطر نشین ایشان کند که این معنی گاه هست که از راه این است که حق تعالی از ایشان راضی نیست پس ایشان را مهلت و نعمت دهد تا مغرور شوند بآن و یک بار همه را از ایشان

بگیرد تا بر ایشان بغایت دشوار نماید و چون این فعل خدا شبیه بمکر است و در مقابل مکرهاست که ایشان بگمان خود با حق تعالی کنند باین اعتبار اطلاق «مکر» بر آن شده و اگر نه حق تعالی منزّه است از این که مکر با کسی کند.

۱۸۴۱

المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و العمل الصالح حرث الاخرة.

مال و پسران زینت و آرایش زندگانی دنیایند و عمل شایسته کشته آخرت است یعنی کشته از برای آخرت است.

۱۸۴۲

المحتکر البخیل جامع لمن یشکره و قادم علی من لا یعذره.

محتکر بخیل یعنی محتکر شرعی که حبس گندم و جو و امثال آنها کند و نفروشد بطمع این که گران شود، یا هر که حبس مال کند و حقوق شرعی آنرا ندهد فراهم آورنده است از برای کسی که شکر نکند او را یعنی جمع کند تا آخر بدیگری برسد از وارث و باو هیچ نفعی نداشته باشد حتی این که شکر او نیز نکند و فرود آینده است بر کسی که معذور ندارد او را یعنی با این عمل البته برود نزد کسی که معذور ندارد او را و باز خواست آن کند یعنی حق تعالی.

۱۸۴۳

الکرم ایثار عذوبة الثناء علی حب المال.

کرم یعنی جود یا گرمی و بلند مرتبه بودن اختیار گوارائی مدح و ثناست بر دوستی مال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۳

۱۸۴۴

الزهد تقصیر الامال و اخلاص الاعمال.

زهد و ترک دنیا کوتاه کردن امیدهاست و خالص و پاکیزه کردن طاعتهاست یعنی از آمیختگی باغراض دنیویته.

۱۸۴۵

الاخ المکتسب فی الله أقرب الاقرباء و أحرم من الایماء و الایماء.

برادری که آدمی کسب کرده باشد در راه خدا نزدیک ترین خویشان است و خویشتن است از پدران و مادران، و در بعضی نسخهها «أرحم» بدل «أحم» واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که مهربان تر است از مادران و پدران.

۱۸۴۶

اللؤم ایثار حب المال علی لذة الحمد و الثناء.

لؤم یعنی بخیلی یا پست مرتبه بودن اختیار دوستی مال است بر لذت سپاس و ستایش!

۱۸۴۷

العامل بجهل کالستائر علی غیر طریق فلا یزیده جدّه فی السیر إلا بعدا عن حاجته.

عمل کننده با نادانی مثل کسی است که برود بر غیر راه پس زیاد نمی کند او را جدا و در رفتن مگر دوری را از مطلب خود، قبل از این مذکور شد که این باعتبار این است که با نادانی بسیار این است که بر غیر راه برود، و یا باعتبار این که اگر بر راه هم که رفته باشد چون از روی جهل است و بعنوانی نیست که حق تعالی فرموده که باید آدمی خود عالم باشد یا از عالم اخذ کند طاعات او اصلا مقبول نباشد، و بر هر تقدیر مراد بجهل این است که با جهلی باشد که تقلید عالمی هم نکرده باشد زیرا که مقلد هم حکم عالم دارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴

۱۸۴۸

المرء یوزن بقوله و یقوم بفعله فقل ما ترجح «۱» زنته و افعل ما تجلّ قیمته.

مرد سنجیده می شود بگفتار او و قیمت کرده می شود بکردار او، پس بگو آنچه را افزون باشد و زن آن و بکن آنچه را گران باشد بهای آن.

۱۸۴۹

الکذاب متهم فی قوله و إن قویبت حجته و صدقت لهجته.

دروغگو تهمت زده شده است در آنچه گوید هر چند محکم باشد دلیل او و راست باشد زبان او، یعنی هر چند راست گفته باشد و دلیل محکم داشته باشد بر راستی گفته خود چون مردم از او دروغ بسیار شنیده اند متهم دارند او را و تصدیق قول او نکنند پس کسی که خواهد از این تهمت فارغ باشد باید که راه دروغ بخود ندهد.

۱۸۵۰

النّاس أبناء الدّتیا و الولد مطبوع علی حبّ أمّه.

مردم پسران دنیایاند و فرزند مخلوق شده بر دوستی مادر خود، پس این است که دنیا را دوست دارند.

۱۸۵۱

العافل من آتهم رأیه و لم یثق بکلّ ما تسوّل له نفسه.

عافل کسی است که متهم دارد رای و اندیشه خود را یعنی احتمال خطا و غلط در آن بدهد و اعتماد نکند بر همه آنچه زینت و آرایش دهد از برای او نفس او، یعنی او باید که در هر باب مشورت با دیگران نیز بکند بعد از آن هر چه ظاهرتر باشد بر آن قرار دهد.

۱۸۵۲

المؤمن حیّی غنیّ موقن تقیّ.

مؤمن شرمناک توانگر یقین دان پرهیزگار است یعنی باید که بر این اوصاف باشد، یا این که مؤمن کامل همه اینها را دارد و توانگری او باعتبار قناعت و ساختن اوست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵

به آن چه برسد پس بمنزله توانگر است و «یقین دانی او» در اموری است که یقین در آنها در کار باشد از احوال مبدأ و معاد.

۱۸۵۳

المنافق وقح غبیّ متملّق شقیّ.

منافق یعنی کسی که باطن او با ظاهر او موافق نباشد با حق تعالی یا با خلق نیز بی شرم کودن تملّق کننده بدبخت است و «تملّق» آن است که بزبان اظهار دوستی و یک جهتی کند و در دل چنین نباشد.

۱۸۵۴

الکلام بین خلّتی سوء هما الاکثار و الاقلال فالاکثار هذر و الاقلال عیّ و حصر.

سخن گفتن میانه دو خوی بد است که آنها پرگوئی است پس بسیار گوئی بیهوده گوئی است و کم گوئی عاجز بودن و در مانده شدن در گفتگوست، مراد این است که سخن باید بقدری گفت که بی رگوئی نرسد که مردم این کس را هرزه گو گویند، و کم هم نباشد که وفا بادای مطلب نکند و از بیان مراد قاصر باشد پس مردم گویند که عاجز است در سخن گفتن، بلکه باید که باندازه مطلب و مراد باشد که ضرور شود و تا ضرور نشود سخن نگوید تا نه پرگو باشد و نه کم گو.

۱۸۵۵

الایمان و الاخلاص و الیقین و الورع الصّبر و الرّضا بما یأتی به القدر.

ایمان و اخلاص و یقین و پرهیزگاری صبر است و خوشنودی به آن چه بیاورد آن را قضا و قدر حق تعالی، یعنی این صبر و خوشنودی مشتمل بر همه آن چار صفت باشد و دلیل بر این باشد که همه آنها در صاحب آن باشد.

۱۸۵۶

الصّدیق إنسان هو أنت إلّا أنه غیرک.

دوست آدمی است که او توئی إلّا این که او غیرتست یعنی دوست کسی است که با تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶

بحسب معنی یگانگی داشته باشد و ترا بمنزله خود داند الا این که بحسب ظاهر غیر تو باشد و تا کسی باین مرتبه یگانگی نداشته باشد دوست حقیقی نیست.

۱۸۵۷

المشاورة راحة لک و تعب لغيرک.

مشورت کردن آسایشی است برای تو و زحمت و تعبی است از برای غیر تو، «آسایش بودن از برای او» باعتبار این است که باسانی رای صواب از برای او حاصل شود و مطمئن گردد، و «تعب بودن از برای غیر او» باعتبار این است که مشورت با هر که کند باید که او مشغول فکر و تأمل شود و این تعبی است از برای او.

۱۸۵۸

الذّکر یونس اللبّ و ینیر القلب و یستنزل الرّحمة.

ذکر و یاد خدا آرام می دهد عقل را، و روشن می گرداند دل را، و فرود می آورد رحمت و آمرزش خدا را.

۱۸۵۹

أول عوض الحليم عن حلمه أن الناس كلهم أنصاره على خصمه.

اول عوضی که بحلیم می‌رسد از حلم او آنست که مردم تمام ایشان یاری کنندگان او میشوند بر دشمن او یعنی بر دفع و ایذاء دشمن او.

۱۸۶۰

الدنيا سجن المؤمن و الموت تحفته و الجنة مأواه.

دنیا زندان مؤمن است، و مرگ تحفه اوست، و بهشت منزل و جایگاه اوست، «بودن دنیا زندان او» باعتبار این است که اکثر مؤمن در دنیا در رنج و تعب است و اگر بعضی از مؤمنین در رنج و تعب نباشند باز دنیا از برای او نسبت بجای او که در بهشت خواهد داشت بمنزله زندان است خصوصاً این که همه ایشان همیشه در خوف آخرت و عاقبت باشند، و هر گاه دنیا زندان باشد از برای او ظاهر است که مرگ از برای او تحفه خواهد بود که از برای او بیاورند و از زندان بسبب آن خلاص شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۷

۱۸۶۱

الدنيا جنة الكافر و الموت مشخصه و النار مثواه.

دنیا بهشت کافر است، و مرگ بر کننده اوست، و آتش منزل و محل اقامت اوست، «بودن دنیا بهشت از برای کافر» باعتبار این است که اکثر ایشان در آن در نعمت و راحتاند و خوف آخرتی ندارند و اگر بعضی از ایشان در رنج و تعب باشند باز نسبت بجای ایشان در آخرت که جهنم باشد بمنزله بهشت است، و مرگ بر کننده اوست یعنی او را از بیخ بر کند و هلاک ابدی بخشد، و بعد از مرگ دیگر او را حیاتی در حقیقت نباشد و بعداب و عقاب سرمدی گرفتار گردد.

۱۸۶۲

العمل بطاعة الله أربح و لسان الصدق أزين و أنجح.

عمل کردن بفرمان برداری خدا سودمندترست، و زبان راستی آراسته‌تر و فیروزمندتر، یعنی هر چند در فرمان برداری نکردن نفع دنیوی باین کس رسد باز فرمان برداری کردن سودمندتر است باعتبار این که نفع آن اخروی است و نفع اخروی را نسبتی بنفع دنیوی نباشد، و همچنین هر چند دروغی سبب آراستگی و رسیدن بمطلبی بحسب دنیا بشود باز زبان راستی آراسته‌تر و فیروزمندتر باشد، زیرا که اگر بالفرض در دنیا درست ننشیند شکی نیست که در آخرت خود سبب زینت او و فیروزمندی او بحاجات خواهد بود و ترجیح آن بر آراستگی و فیروزمندی دنیا ظاهرست.

۱۸۶۳

الكریم إذا قدر صفح و إذا ملك سرح و إذا سئل أنجح.

کریم یعنی صاحب جود یا شخص گرامی بلند مرتبه هرگاه قادر شود بر انتقام در گذرد و عفو کند، و هر گاه مالک چیزی باشد بخشش کند، و هر گاه سؤال کرده شود بر آورد حاجت سؤال کننده را.

۱۸۶۴

القدر بكلّ أحد قبيح و هو بذو القدرة و السلطان أقبح.

بی‌وفائی بهر کس یعنی از هر کسی زشت و قبیح است و آن از صاحبان توانائی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۸

و سلطنت زشت‌تر و قبیح‌تر است.

۱۸۶۵

الوفاء توأم الامانة و زين الأخوة.

وفاداری همزاد امانت است و هر دو بیکبار از یک شکم متولد شده‌اند و آرامش برادری است.

۱۸۶۶

الشّره يشين النفس و يفسد الدّين و يزري بالفتوة.

غلبه حرص عیبناک و صاحب ننگ می‌سازد نفس را، و فاسد و تباہ میکند دین را، و عیب‌دار می‌گرداند جوانمردی را.

۱۸۶۷

الورع يصلح الدّين و يصون النّفس و يزين المروءة.

پرهیزگاری بصلاح می‌آورد دین را، و نگاه می‌دارد نفس را، و آرایش می‌دهد مروت را، یعنی مردی یا آدمیت را، و مراد به «نگاهداشتن نفس» نگاهداشتن اوست از هلاکت و عذاب و عقاب.

۱۸۶۸

العافل من زهد فی دنیا فانیةً دنیةً و رغب فی جنةً سنیةً خالدةً عالیةً.

عافل کسی است که بی‌رغبت باشد در دنیای پست مرتبه نیست شونده، و رغبت کند در بهشت بلند جاوید بلند مرتبه.

۱۸۶۹

الصبر أفضل سچیةً و العلم أشرف حلیةً و عطیةً.

شکیبایی افزونتر خوئی است، و علم بلندتر زیوری و بخشیده شده است.

۱۸۷۰

انتباه العیون لا ینفع مع غفلةً القلوب.

بیداری چشمها نفعی ندارد با غافل بودن دلها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۹

۱۸۷۱

المتقی من اتقى الذنوب و المتنزه من تنزه عن العیوب.

پرهیزگار کسی است که پرهیزد از گناهان، و پاکیزه کسی است که پاکیزه باشد از عیبها یعنی صفات بدو افعال ناشایست.

۱۸۷۲

الفکر فی الأمر قبل ملا بسته یؤمن الزل.

فکر در هر کار پیش از کردن آن ایمن می‌سازد از لغزش.

۱۸۷۳

أطاعة جنة الرعیة و العدل جنة الدول.

فرمان برداری سپر رعیت است و عدل و دادگری سپر دولتها، یعنی هرگاه رعیت اطاعت حاکم بکنند و فرمان او ببرند این سپری است از برای ایشان جهت دفع بسیاری از ضررها و زینها، و صاحبان دولتها اگر عدل و دادگری کنند این سپری است از برای ایشان جهت حفظ دولتهای ایشان و دفع زوال و نقص از آنها.

۱۸۷۴

الصبر أن یحتمل الرجل ما ینوبه و یکظم ما یغضبه.

صبر و شکیبایی این است که متحمل شود مرد مصیبتی را که برسد باو و جزع نکند در آن، و فرو خورد آنچه را بخشم آورد او را و بصدد تلافی و تدارک آن در نیاید.

۱۸۷۵

الصّح ان یعفو الرجل عمّا یجنى علیه و یحلم عمّا یغیظه.

درگذشتن این است که درگذرد مرد از آنچه گناه کرده می‌شود بر او، و بردباری کند از آنچه بخشم می‌آورد او را.

۱۸۷۶

الجزع لا یدفع القدر و لكن یحبط الأجر.

زاری در مصیبتی که نازل شده باشد دفع نمی‌کند و بر نمی‌گرداند تقدیر خدا را و لیکن تباه میکند اجر و ثواب آن را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۰

۱۸۷۷

الحرص لا یزید فی الرّزق و لكن یدلّ القدر.

حرص زیاد نمی‌کند در روزی و لیکن خوار می‌گرداند قدر و مرتبه را.

۱۸۷۸

الحازم من لا یشغله التّعمّة عن العمل للعاقبة.

دور اندیش کسی است که مشغول نسازد او را نعمت از عمل از برای عاقبت.

۱۸۷۹

الرّابح من باع الدّتیا بالآخرة و استبدل بالاجلة عن العاجلة.

سودمند کسی است که بفروشد دنیا را بآخرت، و عوض گیرد آن نشأه آینده را از این نشأه حاضر.

۱۸۸۰

الشّرّ مرکب حرص و الهوی مرکب الفتنة.

بدی محلّ سواری حرص است یعنی صاحب حرص نمی‌شود که بد نباشد و بدی او باعث حرص او نباشد، و هوی و خواهش محلّ سواری فتنه است یعنی خود را بفتنه انداختن و بچیزی چند که باعث زیان و خسران باشد از هوی و هوس ناشی شود.

۱۸۸۱

البلاغه ما سهل علی المنطق و خفّ علی الفطنة.

بلاغت این است که آسان باشد بر زبان و سبک باشد بر دریافت، یعنی این است که کلام کسی آسان باشد بر زبان، و لفظهای غریب و سنگین نباشد در آن، و سبک باشد بر شعور و دریافت فهمیدن آن، و تعقید و پیچیدگی نداشته باشد، و قبل ازین معنی «بلاغت» بتفصیل مذکور شد.

۱۸۸۲

النّاس کصور فی الصّحیفه «۱» کَلَمًا طوی بعضها نشر بعضها.

مردمان مانند صورتی چنداند که در طوماری کشیده شده باشند هر چند در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۱

نور دیده شود بعضی از آنها، گشوده شود بعضی دیگر از آنها و ظاهر گردد، مراد این است که تمام مردم بترتیبی که موجود میشوند مقدر شده که چنان موجود شوند و زیاده و کمی در آن نرود و بمنزله طوماری است که در آن صورتهای کشیده شده و هر قدری که پیچیده شود آن و در نور دیده شود ظاهر شود صورتهای دیگر، تا تمام شود طومار.

۱۸۸۳

الدّنيا صفة مغبون و الانسان مغبون بها.

دنیا فروخته شده بمغبونی است یعنی بکسی که زیان کرده باشد در آن خرید و آمدی است که مغبون است بآن، یعنی خریده است آن را و زیان کرده در آن.

۱۸۸۴

البخیل یبخل علی نفسه بالیسیر من دنیا و یسمح لوراثه بکلّها.

بخیل بخل میکند بر خودش باندک چیزی از دنیای خود، و می‌بخشد بوارثان خود تمام دنیای خود را.

۱۸۸۵

المال یرفع صاحبه فی الدّنيا و یضعه فی الآخرة.

مال بلند مرتبه می‌گرداند صاحب خود را در دنیا و پست مرتبه می‌گرداند در آخرت، و قبل از این مذکور شد که این وقتی است که آدمی بخل کند بآن و حقوق آن را ندهد و اما اگر حقوق آن را بدهد پس در آخرت نیز بلند مرتبه گردد خصوصاً هرگاه خیرات دیگر نیز بکند.

۱۸۸۶

أعمال العباد فی الدّنيا نصب أعینهم فی الآخرة.

عملهای بندگان در دنیا برابر چشمهای ایشان باز داشته می‌شود در آخرت، پس آدمی باید که کاری چند کند که در آن وقت حسرت و ندامت نکشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۲

۱۸۸۷

المرأة شرّ کلّها و شرّ منها أنه لا بد منها.

زن بد است همه آنها، و بدتر از او این که ناچار است از او، مراد بهمه آنها اکثر آنهاست و اگر نه در خوبی بعضی زنان سخنی نیست.

۱۸۸۸

الشّهوات آفات قاتلات و خیر دوائها اقتناء الصّبر عنها.

خواهشها و آرزوها آفتهائی‌اند کشنده‌ها یعنی هلاک کننده‌ها در آخرت و بهترین دوی آنها کسب کردن صبرست از آنها.

۱۸۸۹

الحسد داء عیاء لا یزول إلّا بهلک الحاسد أو موت المحسود.

رشک مرضی است که به نشود و زایل نشود مگر بهلاک شدن رشک برنده یا مردن کسی که رشک بر اوست، مراد این است که اکثر این است که به نشود و زایل نشود مگر باین نحو و اگر نه زایل کردن حسد از خود بتأمل و تفکر در مفاصد آن و عدم ترتب نفعی بر آن ممکن است چنانکه در کتب اخلاق بیان کرده‌اند هر چند بغایت دشوار است، و اگر ممکن نبودی مذمت آن و عقاب بر آن معقول نبودی و ایضا بزوال نعمت از محسود نیز زایل شود پس باید که کلام بر غالبی و اکثری حمل شود.

۱۸۹۰

الذّنوب الدّاء و الدّواء الاستغفار و الشّفاء ان لا تعود.

گناهان بیماریند یعنی بیماری روحانی، و دوی آنها استغفار و طلب آمرزش است، و شفای از آنها این است که دیگر عود نکنی بگناه.

۱۸۹۱

الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب.

رشک می خورد اعمال نیکو را چنانکه می خورد آتش همیشه را یعنی حبط و باطل میکند آنها را.

۱۸۹۲

الصّبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عمّا تحبّ.

صبر دو صبر است، صبر بر آنچه ناخوش داری و صبر از آنچه دوست داری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۳

اول مثل صبر بر مصیبتها و بر زحمت و تعب طاعات و عبادات و دوّم صبر از چیزی است که دوست دارد و شرعا حرام یا مکروه باشد، پس صبر از آن و مرتکب آن نشدن اگر حرام باشد واجب است و اگر مکروه مستحب، و بر هر تقدیر پسندیده و محمود است.

۱۸۹۳

الصّبر أحسن خلل الايمان و أشرف خلائق الانسان.

صبر بهترین جامه های ایمان است و بلندترین خویهای آدمی مراد به «جامه های ایمان» صفاتی چند است که فرو گرفته اند ایمان را و جدا نشود ایمان از آنها مانند جامه که فرو گیرد آدمی را و آدمی بی جامه نباشد.

۱۸۹۴

الشّک یفسد الیقین و یبطل الدّین.

شک فاسد می گرداند یقین را و باطل می گرداند دین را، مراد شکی است که در امور دینی باشد از احوال مبدأ و معاد که یقین در آنها باید و پوشیده نیست که «یقین» اعتقادی را گویند که احتمال خلاف در آن بهیچ وجه ندهد پس فاسد کردن شک آن را امری است ظاهر و محتاج بیان نیست مگر این که از برای توطئه و تمهید، و یبطل الدّین باشد و مراد این باشد که شک فاسد میکند یقین را پس باطل میکند دین را زیرا که در دین یقین باید و ممکن است که مراد بیقین در اینجا معنی متعارف نباشد بلکه بمعنی اعتقاد صحیح مقبول باشد و مراد بشک آن باشد که احتمال خلاف در آن دهد هر چند احتمال بعیدی باشد که در اصطلاح آن را و هم گویند و مراد این باشد که اعتقاد صحیح مقبول آن است که احتمال خلاف در آن ندهد پس اگر احتمال خلاف دهد هر چند بعید داند اعتقاد مقبول نباشد و دین باطل گردد.

۱۸۹۵

الکبّیس من أحیا فضائله و أمات ردائله بقمعه شهوته و هواه.

زیرک کسی است که زنده کرده باشد فضائل خود را یعنی صفاتی را که باعث

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۴

بلندی مرتبه او باشد، و بمیرانده باشد ردائل خود را یعنی صفاتی را که سبب پستی مرتبه او گردد باین که از بیخ برکنده باشد خواهش خود را و هوای خود را.

۱۸۹۶

الامل کالسرّاب یغر من رآه و یخلف من رجاه.

امید مثل سراب است که فریب دهد هر که را ببیند آنرا و خلف کند وعده هر که را امیدوار آن شود «سراب» معروف است و مراد این است که چنانکه سراب فریب می دهد کسی را که ببیند آنرا و گمان میکند که آب است و امیدوار می شود بآن و بمنزله این است که وعده کرده باشد باو که رفع تشنگی و حاجتهای او بآب کند و او را بزحمت و تعب می اندازد که برود تا آنجا و چون می رسد باو خلف وعده میکند و ظاهر می شود که فریب خورده، همچنین امید فریب می دهد مردم را و وعدهها میکند بایشان و بتعب و زحمت سعی می اندازد و اکثر اوقات این است که بعمل نمی آید و خلف وعدهها می شود.

۱۸۹۷

السّلطان الجائر و العالم الفاجر أشدّ النّاس نکایة.

پادشاه ستمکار و عالم بد کردار سخت ترین مردم اند در کاویدن «۱» بایشان و ایذاء کردن بایشان یعنی در آخرت اول باعتبار این که با وجود پادشاهی و سلطنت و سپردن رعیت باو و امر او بمحافظت و مراقبت احوال ایشان و دفع ستم دیگران بر ایشان ستم او خود بر ایشان کمال قبح و رسوائی دارد و

دویم باعتبار این که عصیان و نافرمانی با وجود علم و دانش بسیار قبیح‌تر است از گناهی که از جاهلی نادان سرزند و ممکن است مراد این باشد که ایشان سخت‌ترین مردمند در کاویدن بمردم و ضرر رسانیدن بایشان و ناسور کردن زخم ایشان، اول بحسب دنیا و دویم بحسب دنیا و آخرت.

۱۸۹۸

استکانة الرّجل فی العزل بقدر شرّه فی الولاية.

فروتنی یا خواری مرد در معزولی بقدر بدی اوست در حکومت، پس هر حاکمی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۵

که خواهد در معزولی فروتنی بمردم نکند یا خوار و ذلیل نشود باید که در حکومت بدی نکند.

۱۸۹۹

اکمال المعروف أحسن من ابتدائه.

تمام کردن احسان نیکوتر است از آغاز کردن آن یعنی هر گاه کسی احسانی بکسی کرده باشد و ناتمام باشد آنرا تمام کردن بهتر است از ابتدا کردن

باحسان دیگری، زیرا که کسی که احسانی ناتمام باو بشود قدری امیدوار گردد و همیشه در غم و اندوه ناتمامی آن است پس تمام کردن آن باعث کمال فرح و سرور او گردد بخلاف کسی که هنوز احسانی باو نشده باشد چه او را چندان غم و غصّه نباشد پس ابتدای احسان باو در اجر و ثواب بمنزله خلاص کردن اولی از غم و غصّه نباشد.

۱۹۰۰

الکافر حبّ «۱» لثیم خؤن مغرور بجهله مغبون.

کافر مکر کننده لثیم خیانت کننده فریب خورده شده بنادانی خود مغبون است، «لثیم» چنانکه مذکور شد بخیل است یا شخص پست مرتبه و «مغبون» کسی است که چیزی را بکمتر از قیمت آن فروخته باشد یا بزیاده از آن خریده باشد، و بنا بر این ظاهر است که کافر که آخرت را بدنیا فروخته مغبون است.

۱۹۰۱

المؤمن غرّ کریم مأمون علی نفسه حذر محزون.

مؤمن فریب خورنده کریم مأمون بر نفس خود حذر کننده اندوهناک است، قبل از این مذکور شد که مراد به «بودن مؤمن فریب خورنده» یا این است که باعتبار صدق و راستی که خود دارد همه کس را مثل خود داند و بآن اعتبار در امور دنیا گاهی فریب خورد یا این که در آنها دانسته مسامحه و سهل انگاری کند که مردم گمان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۶

کنند که فریب خورده و مراد به «کریم» صاحب جود و بخشش است یا گرمی بلند مرتبه و «مأمون است بر نفس خود یعنی مردم ایمن‌اند از این که از او شری و بدی بایشان رسد و حذر کننده است یعنی احتراز و اجتناب کند از آنچه ضرر و زیان کند بآخرت او.

۱۹۰۲

الراضی عن نفسه مغبون، و الواثق بها مفتون.

کسی که خوشنود باشد از نفس خود غبن دارد بلکه هر چند آدمی در طاعت و فرمانبرداری حق تعالی سعی کند باز باید که خود را مقصّر داند و خوف آن داشته باشد که از عهده تکلیفات او بر نیامده باشد و طاعات او مقبول در گاه او نباشد که اگر حکم کند بقبول آنها و خوبی خود «عجب» خواهد بود و آن بدترین صفات است، و کسی که اعتماد دارد بر نفس خود بفتنه افتاده است و این یا بمنزله تأکید سابق است یا مراد این است که کسی که اعتماد دارد بر خود که بعد از این نیز خوب خواهد بود و عاقبت او بخیر خواهد بود چنین کسی البتّه بفتنه افتاده است و بعجب عظیمی گرفتار شده بلکه آدمی هر چند خوب باشد باید که خوف این داشته باشد که مبدا بر گردد از آن و عاقبت او بد بشود و بحق تعالی متوسّل شود که او را از آن نگاه دارد.

۱۹۰۳

الشّریر لا یظنّ بأحد خیرا لأنّه لا یراه إلّا بطبع نفسه.

آدم بسیار بد گمان نمی‌برد بکسی نیکی را از برای این که نمی‌بیند کسی را مگر بخو و خصلت خود یعنی گمان او این است که همه کس مثل او و بخو و خصلت اویند پس خیری در هیچ کس نمی‌داند.

۱۹۰۴

الصّدیق الصّدوق من نصحک فی عیبک و حفظک فی غیبک و أثارک علی نفسه.

دوست راستگو کسی است که ناصح باشد با تو در عیب تو، و نگاه دارد ترا در غایبانه تو، و اختیار کند ترا بر نفس خود مراد به «ناصح بودن در عیب او» این است که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۷

خالص باشد با او در عیب او و عیب او را باو بگوید و اغماض نکند یا این که پند دهد او را در آن باب تا ترک کند آنرا و مراد به «نگاهداشتن او در غایبانه او» این است که غیبت او نکند و امداد و اعانتی که تواند او را بکند اگر همه بدعا و ذکر خیر باشد و مراد به «اختیار کردن او بر نفس خود» این است که اگر چیزی داشته باشد که هر دو احتیاج بآن داشته باشند باو بدهد و او را بر خود اختیار کند و همچنین ضرر و زیان خود را بر ضرر و زیان او ترجیح دهد.

۱۹۰۵

المرء حیث وضع نفسه بریاضته و طاعته فان نزهتها تنزهت و ان دنسها تدنست.

مرد در جائی است که بگذارد نفس خود را در آنجا برام کردن او و فرمانبرداری او پس اگر پاک دارد آن را پاک گردد و اگر چرکن «۱» دارد آن را چرکن «۲» گردد، مراد این است که خوبی و بدی هر کس باختیار اوست و چنین نیست که بعضی بی اختیار خوب باشند و بعضی بی اختیار بد بلکه هر که هست اگر نفس خود را رام کند و بطاعت و عبادت وارد و پاک نگاه دارد از آلودگی معاصی پاک باشد و اگر چرکن «۳» کند او را بالودگی معاصی چرکن «۴» گردد.

۱۹۰۶

الرجل حیث اختار لنفسه ان صانها ارتفعت و ان ابتذلها اتضعت.

مرد در مرتبه است که اختیار کند و بگزیند از برای نفس خود اگر نگه دارد او را بلند شود و اگر نگاهداری نکند او را پست گردد، مراد این است که عزت و خواری اوست مثل فحش و هرزه گوئی و طمع از مردم و ایذاء ایشان و مانند آنها بلند مرتبه گردد و اگر نگاه ندارد خوار و ذلیل شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۸

۱۹۰۷

العوافی اذا دامت جهلت و اذا فقدت عرفت.

عافیتها هر گاه دائم و پاینده باشد دانسته نشود و هر گاه زائل شود شناخته شود، یعنی عافیتی از کوفت و خوف و مانند آنها اگر دائمی باشد آدمی قدر آن را نداند و وقتی که زائل شود آدمی قدر آن نعمت را داند و این یکی از منافع و فوائد بیماریهاست.

۱۹۰۸

الذتی ان انجلت انجلت و اذا جلت ارتحلت.

دنیا اگر گشوده شود گشوده شود و اگر پراکنده شود برود، یعنی غالب در دنیا این است که اگر گشوده شود از برای کسی و رو باو آورد گشوده شود فراوان، و اگر متفرق شود از کسی و روبگرداند برود از دست او بالکلیه و منتقل شود بدیگری، و در بعضی نسخهها «و اذا حلت ارتحلت» است و بنا بر این معنی این است که: و هرگاه فرود می آید شتران با جهاز بسیار دارد و این بمنزله تأکید سابق است «۱».

۱۹۰۹

الجواد محبوب محمود و ان لم یصل من جوده الی مادحه شیء و البخیل ضد ذلك.

صاحب جود دوست داشته شده ستایش کرده شده است هر چند نرسیده باشد از بخشش او بستایش کننده او چیزی، و بخیل برخلاف این است، یعنی مردم دشمن دارند او را و مذمت کنند حتی کسی که رسیده باو از او چیزی.

۱۹۱۰

الجائر ممقوت مذموم و ان لم یصل من جوره الی ذامه شیء و العادل ضد ذلك.

ستم کننده دشمن داشته شده مذمت کرده شده است و اگر چه نرسیده باشد از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۷۹

ستم او بمذمت کننده او چیزی، و دادگر بخلاف این است یعنی مردم او را دوست دارند و مدح و ثنا کنند حتی جمعی که نرسیده باشد از دادگری او بایشان نفعی.

۱۹۱۱

العافل من وضع الاشياء مواضعها و الجاهل ضد ذلك.

عافل کسی است که بگذارد چیزها را در جایگاههای آنها و نادان بر خلاف این است، و پوشیده نیست که از جمله گذاشتن هر چیز در جای آن این است که اگر احسان کند بکسی کند که اهلیت آن داشته باشد و اگر منع کند از کسی کند که مستحق منع باشد مثل این که داند که در مصارف بد صرف میکند و اگر مدح کند کسی را کند که سزاوار آن باشد و اگر مذمت کند کسی را کند که مستحق آن باشد و همچنین این که سلوک کند با هر کسی بقدر رتبه و پایه او، و بر این قیاس در سایر امور.

۱۹۱۲

العالم و المتعلم شریکان فی الاجر و لا خیر فیما بین ذلک.

عالم و کسی که از او تعلیم گیرد هر دو شریکند در اجر و ثواب و خیری نیست در آنچه در میانه این باشد یعنی در کسی که نه عالم باشد و نه متعلم، و در احادیث بسیار وارد شده که مراد به «عالم» ائمه است صلوات الله علیهم و به «متعلم» شیعیان ایشان، و غیر ایشان بمنزله خس و خاشاکی چندند.

۱۹۱۳

الدنیا دول فأجمل فی طلبها و اصطر بر حتی تأتیک دولتک.

دنیا دولت‌هایی است پس رعایت وسط کن در طلب آن و افراط مکن و صبر کن تا بیاید بتو دولت تو، یعنی دنیا بر یک دولت قرار نگیرد و هر چندی دولت جمعی باشد پس بر سعی مکن در طلب دنیا و در دولتی که دانی نفعی بتو ندارد طلب مکن و تعب و زحمت عبث مکش، و صبر کن تا بیاید دولت تو اگر از اهل دولت باشی.

۱۹۱۴

الحق الاستهتار بالفضول و مصاحبة الجهول.

حماقت و کم عقلی مشغول شدن بزباده‌هاست و مصاحبت با نادان، مراد به

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۰

«زیادتیها» چیزی چند است که در کار نیست و زیاد است بر مهمات این کس.

۱۹۱۵

الحزم النظر فی العواقب و مشاوره ذوی العقول.

دور اندیشی نگاه کردن است در عاقبت‌ها یعنی عاقبت هر کار که اراده کردن آن داشته باشد و مشورت کردن با خردمندان و صاحبان عقلها.

۱۹۱۶

التوکل التبری من الحول و القوه و انتظار ما یأتی به «۱» القدر.

توکل بیزاری جستن است از حول و قوت و خود را خالی دانستن از آن، و انتظار کشیدن آنچه را بیاید بآن قضا و تقدیر حق تعالی، «حول» نیز بمعنی قوت و توانائی است و ذکر «قوت» بعد از آن تأکید است.

۱۹۱۷

التهر یومان یوم لک و یوم علیک فاذا کان لک فلا تبطر و اذا کان علیک فاصطر.

دنیا دو روزست روزی از برای تست یعنی نفع تو در آن است، و روزی برتست یعنی ضرری بتو رساند، پس هرگاه از برای تو بوده باشد پس شادی مکن و طغیان و یا سرکشی مکن و هر گاه بوده باشد بر تو پس صبر و شکیبائی کن.

۱۹۱۸

اخوک فی الله من هداک الی رشاد و نهاک عن فساد و اعانک الی اصلاح معاد.

برادر تو در راه خدا کسی است که هدایت کند ترا یعنی راه بنماید یا برساند بسوی راه راست، و نهی کند ترا از فساد، و یاری کند ترا برساز راه روز بازگشت.

۱۹۱۹

الکیس تقوی الله سبحانه و تجنّب المحارم و اصلاح المعاد.

زیرکی ترس از خداست که پاک است او و دوری گزیدن از حرامها و گرفتن ساز راه آخرت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۱

۱۹۲۰

اللئیم لا یتبع آلا شکله و لا یمیل آلا الی مثله.

لئیم یعنی بخیل یا پست مرتبه پیروی نکند مگر مانند خود را و میل نکند مگر بسوی مثل خود، پس هر که را لئیم پیروی کند بسوی او بهمین حال او معلوم می‌شود، و غیر لئیم نباید که امداد و اعانت از لئیم جوید.

۱۹۲۱

الحازم من جاد بما فی یده و لم یؤخر عمل یومه الی غده.

دور اندیش کسی است که بخشش کند به آن چه در دست اوست و پس نیندازد کار روز او را بفردای او، یعنی کار خیری را که امروز تواند کرد بفردا نیندازد.

۱۹۲۲

الحكمة لا تحلّ قلب المنافق ألّا و هي على ارتحال.
حکمت یعنی دانش راست درست در نمی‌آید بدل منافق مگر بر این نحو که در آید و از آنجا بیرون رود، و مراد به «منافق» کسی است که باطن او موافق نباشد با ظاهر با حق تعالی یا با مردم نیز.

۱۹۲۳

العلم خير من المال، العلم يحرسك و انت تحرس المال.
علم بهتر است از مال، علم نگهبانی میکند ترا یعنی در دنیا و آخرت و تو نگهبانی میکنی مال را.

۱۹۲۴

الشرف عند الله سبحانه بحسن الأعمال لا بحسن الاقوال.
برتری نزد خدا که پاک است بنیکوئی کردارهاست نه بنیکوئی گفتارها.

۱۹۲۵

الفضيلة بحسن الكمال و مكارم الافعال لا بكثره المال و جلاله الاعمال.
برتری بخوبی کمال و کردارهای نیکوست نه بسیاری مال و بزرگی عملها و منصبها.
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۲

۱۹۲۶

الاستصلاح للاعداء بحسن المقال و جميل الافعال اهون من ملاقاتهم و مغالبتهم بمضيض القتال.
بصلاح آوردن دشمنان یعنی باین که ترک دشمنی کنند بخوبی گفتار و زیبایی کردارها آسانترست از بهم رسیدن بایشان و غالب شدن بر ایشان بمضیض جنگ یعنی اندوه آن یا درد مصیبت آن.

۱۹۲۷

الصبر عن الشهوة عفة و عن الغضب نجدة و عن المعصية ورع.
صبر از خواهش عفت است، و از خشم بلندی مرتبه است، و از گناه ورع و پرهیزگاریست، یعنی عفت این است که آدمی از پی خواهش نفس و آرزوی آن نرود هر چند امر مشروعی باشد، و صبر از غضب و خشم و فرو خوردن آن و انتقام نکشیدن رفعت و بلندی مرتبه این کس است، و صبر از گناه و مرتکب آن نشدن پرهیزگاری است که امر بآن شده، و پوشیده نیست که «بودن صبر از خشم بلندی مرتبه و از گناه پرهیزگاری» محلّ سخن نیست، اما «بودن عفت بمعنی مذکور» شاید که در عرف آن زمان باشد چنانکه در عرف این زمان «عفیف» کسی را گویند که بطن و فرج خود را از محرّمات نگاه دارد، اما اهل لغت پس عفت را بمعنی بازداشتن از هر چه حلال نباشد گفته‌اند و بنا بر این بمعنی پرهیزگاری خواهد بود.

۱۹۲۸

السّخاء ان تكون بمالك متبرّعا و عن مال غيرك متورّعا.
سخاوت این است که بوده باشی بمال خود متبرّع و بمال غیر خود پرهیزگار، «متبرّع» کسی است که چیزی را دهد از روی تفضّل بی این که واجب باشد بر او، و مراد به «پرهیزگاری از مال غیر» این است که آن را بی اذن مالک بهیچ وجه تصرف نکند.
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۳

۱۹۲۹

الفقير الرّاضی ناج من حبائل إبليس و الغنى واقع في حبائله.
درویش خشنود بحال خود و راضی بآن رستگار است از دامهای شیطان، و توانگر افتاده است در دامهای او.

۱۹۳۰

اللئيم لا يرجی خيره و لا یسلم من شرّه و لا یؤمن من غوائله.

لئیم یعنی بخیل یا شخص پست مرتبه امید داشته نشده است نیکوئی او، و سلامتی نیست از شرّ او، و ایمنی نیست از مصیبت‌های او، یعنی مردم امید خیر او ندارند و از شرّ او سالم نیستند و ایمن نیستند از مصیبت‌ها و اذیت‌ها که از او بایشان برسد.

۱۹۳۱

المتّقون انفسهم عفیفة و حاجاتهم خفیفة و خیراتهم مأمولة و شرورهم مأمونة.

پرهیزگاران نفسهای ایشان عفیف است، و حاجتهای ایشان سبک است، و خیرات ایشان امید داشته شده است، و بدیهای ایشان ایمنی داشته شده است «عفیف» بنا بر آنچه اهل لغت گفته‌اند چنانکه اندکی قبل ازین مذکور شد کسی است که خود را باز دارد از هر چه حلال نباشد بر او و بنا آنچه در آن

فقره مذکور شد کسی است که از پی خواهش و آرزوی نفس نرود هر چند حلال باشد و مراد به «بودن خیرات ایشان ایمن داشته شده» این است که مردم امید خیرات ایشان ایمن داشته شده» این است که مردم امید خیرات ایشان دارند که بایشان برسد و از بدیهای ایشان ایمن اند و خاطر جمع دارند که از ایشان بدی بایشان نرسد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۴

۱۹۳۲

المتقون انفسهم قانعاً و شهواتهم میتةً و وجوههم مستبشرةً و قلوبهم محزونةً.

پرهیزگاران نفسهای ایشان قناعت کننده و سازگار است، و آرزوهای ایشان مرده است، و رویهای ایشان شکفته است، و دلهای ایشان اندوهگین است، یعنی از برای ترس از بدی عاقبت حال و مآل احوال.

۱۹۳۳

المؤمن دائم الذکر کثیر الفکر علی النعماء شاکر و فی البلاء صابر.

مؤمن دائم الذکر است، کثیر الفکر است، بر نعمت شکر کننده است، و در بلا صبر کننده است، «دائم الذکر است» یعنی همیشه در ذکر و یاد خداست، و «کثیر الفکر است» یعنی بسیار فکر میکند در حقائق و معارف و مسائل دینی و از برای اصلاح احوال و اعمال خود.

۱۹۳۴

الذتیا عرض حاضر يأکل منه البرّ و الفاجر، و الاخرة دار حقّ یحکم فیها ملک قادر.

دنیا متاعی است حاضر می خورد از آن نیکوکار و بدکردار، و آخرت خانه است ثابت پا برجای. حکم میکند در آن پادشاهی توانا، «متاع» چیزی را گویند که از آن تمتع و بهره توان گرفت و مراد این است که دنیا بقائی ندارد و غرض از آن محض بهره است که در حال مردم از آن بیابند خواه نیکوکار باشند و خواه بد کردار، و خانه باقی دائمی آخرت است «حکم میکند در آن پادشاهی توانا» که حق تعالی باشد از برای هر کسی بقدر استحقاق او و اهلیت تفضّل بر او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۵

۱۹۳۵

الاسلام هو التّسلیم، و التّسلیم هو الیقین، و الیقین هو التّصدیق، و التّصدیق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء، و الاداء هو العمل.

اسلام یعنی مسلمانی آن تسلیم است، یعنی قبول داشتن، و تسلیم یقین است، یعنی بعد از یقین که علم درست باشد بهم رسد، و یقین تصدیق است، یعنی اعتقاد بصدق و حقیقت چیزی، و مراد اینجا تصدیق بحقیقت خدا و رسول اوست صلی الله علیه و آله، و تصدیق اقرار است، یعنی لازم دارد اقرار و اعتراف را، و اقرار اداست یعنی ادای فرمانهای ایشان و بجا آوردن آنها و «ادا عمل است» یعنی کردن طاعات و عبادات، و غرض این است که اسلام بی کردن طاعات و عبادات نشود، پس اگر عمل جزء اسلام و ایمان باشد چنانکه قبل ازین مذکور شد که از احادیث بسیار ظاهر می شود اشکالی نیست. و اگر گوئیم که عمل در اسلام و ایمان معتبر نیست بلکه آنها مجرد اعتقاد بدل و اقرار بزبان است، و عمل واجب علیحده است، چنانکه مشهور میانه علماء است، باید که محمول شود این بر اسلام کامل، و قرینه بر این این که بعضی دعاوی مذکوره مثل دعوی این که اقرار اداست در اصل آنها خالی از اشکالی نیست بخلاف این که بر کامل آنها حمل شود.

۱۹۳۶

العاقل اذا علم عمل و اذا عمل اخلص و اذا اخلص اعتزل.

عاقل هر گاه بداند چیزی را عمل میکند، و هرگاه عمل کند خالص می گرداند یعنی پاک می گرداند آن را از آمیختگی باغراض دنیویته، و هر گاه خالص گرداند گوشه گیرد، و قبل از این مذکور شد که مراد «گوشه گرفتن از مردم بد است، و اختلاط زیاد نکردن با مردم نه گوشه گرفتن بالکلیه و ترک اختلاط همه مردم» زیرا که آن شرعاً محمود نیست و اختلاط مؤمنان با یکدیگر و تردد با هم بحسب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۶

شرع مستحسن و باعث اجر و ثواب عظیم است.

۱۹۳۷

التّؤدة ممدوحة فی کلّ شیء آلا فی فرض الخیر.

تأنی و درنگ ستوده است در هر چیزی مگر در فرصتهای خیر که تعجیل در آنها بهتر است که مبادا فرصت فوت شود.

۱۹۳۸

الاسراف مذموم فی کلّ شیء آلا فی افعال البرّ.

اسراف یعنی تجاوز از حدّ کردن نکوهیده و مذمت کرده شده است در هر چیزی مگر در کردارهای نیکو که هر چند آنها را بیشتر کند و تجاوز از حدّ کند بهتر است.

۱۹۳۹

الافضال أفضل قنیة و السّخاء أحسن حلیة.

احسان کردن بمردم افضل و افزونتر ذخیره و اندوخته شده است و سخاوت بهترین زیوری است.

۱۹۴۰

العقل أجمل زینة و العلم أشرف مزیة.

عقل زیباتر آرایشی است و علم بلندتر مزیتی است، «مزیت» صفتی را گویند که باعث افزونی و زیادتی مرتبه این کس گردد.

۱۹۴۱

الشّركة فی الملك تؤدّی الی الاضطراب.

شرکت در پادشاهی می‌کشانند باضطراب یعنی بی نسقی و بی انتظامی، زیرا که اتفاق نیفتد که دو کس با هم در هر رأی متفق باشند و در میانه ایشان با شرکت در پادشاهی اختلاف و نزاع نشود و با وجود اختلاف و نزاع ظاهر است که ملک نسق «۱» نشود بلکه غالب این است که میانه ایشان بجنگ و جدال رسد و باعث خرابی ملک و فتنه و فساد عظیم گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۷

۱۹۴۲

الشّركة فی الرّأی تؤدّی الی الصّواب.

شرکت در رأی می‌کشانند بسوی راه درست، مراد به «شرکت در رأی» با هم مشورت کردن است که هر گاه با هم مشورت کنند و هر یک رأی خود را گویند رأی درست از آنها ظاهر گردد و بسوی صواب رسانند.

۱۹۴۳

العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل.

علم همراه است با عمل پس هر که عالم شود عمل هم کند، و این بنا بر اکثری و غالب است، و یا بنا بر آن است که در فقره بعد مذکور خواهد شد که اگر عمل پیش علم نیاید علم هم برود.

۱۹۴۴

العلم یهتف بالعمل فان أجابه و آلا ارتحل.

علم آواز میکند عمل را پس اگر اجابت کرد او را و رفت بنزد او خوب و اگر نه علم هم می‌رود از نزد او، یا باین نحو که آن شخص مشغول کارهای دیگر شود تا تارک شود و فراموش کند آنچه را می‌دانست، و یا باین نحو که در مسائل براههای غلط افتد و خلاف واقع را اعتقاد کند و علم او بجهل مبدل گردد.

۱۹۴۵

المؤمن الدّینیا مضماره، و العمل همّته، و الموت تحفته، و الجنّة سبقته.

مؤمن دنیا میدان اوست، و عمل همّت اوست، و مرگ تحفه اوست، و بهشت سبقه اوست، «دنیا میدان اوست» یعنی در آنجا مشق کند که بر دیگران پیشی گیرد و گرو از ایشان ببرد، «و عمل همّت اوست» یعنی قصد و دلبستگی عمده او در دنیا همان است، «و بهشت تحفه اوست» باعتبار این که بسبب آن از رنج و زحمت دنیا خلاص شود و بنعمت جاوید رسد چنانکه قبل از این مذکور شد، «و بهشت سبقه اوست»، «سبقه» مالی را گویند که بر سر آن گرو بندند و هر که گرو را ببرد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۸

آن را بردارد یعنی هر گاه در میدان دنیا پیشی گیرد در عمل بهشت بگیرد و آن از برای او بمنزله مالی باشد که گرو بر آن بندند.

۱۹۴۶

الکافر الدّینیا جنّته، و العاجلّة همّته، و الموت شقاوته، و النّار غایته.

کافر دنیا بهشت اوست، و نعمت حاضر عزم و دلبستگی اوست، و مرگ بد-بختی اوست، و جهنّم عاقبت اوست، «بودن دنیا بهشت کافر» مکرر شرح شد، و «بودن نعمت حاضر عزم و دلبستگی او» ظاهر است، زیرا که او دست از آخرت برداشته و همّت خود را مقصور کرده بر نعمت دنیا، و «بودن مرگ بدبختی او» نیز ظاهر است زیرا که مرگ بر او بسیار دشوار گذرد و بعد از آن گرفتار عذاب و عقاب گردد و چه بدبختی باین می‌رسد؟!

۱۹۴۷

الامور بالتّقدیر لا بالتّدبیر.

امرها که واقع شود بتقدیر خداست نه بتدبیر بنده یعنی بسیاری از آنها چنین است و اگر نه تدبیر را چنانکه از جاهای دیگر ظاهر می‌شود در بعضی امور دخلی باشد و تقدیر خدا در آنها مشروط باشد که اگر تدبیر کنند فلان نحو بشود و اگر نکنند فلان نحو، و امر بتدبیر و سعی که وارد شده، از برای آن است، نهایت حق تعالی عالم است باین که چه نحو واقع خواهد شد و تدبیر خواهد کرد یا نخواهد کرد «۱» و این باعث این نمی‌شود که آدمی در اصل تدبیر نکند چنانکه در مبحث آن تحقیق این شده

۱۹۴۸

القلیل مع التّدبیر أبقى من الكثير مع التّبذیر.

اندکی با تدبیر باقی‌تر و پاینده‌تر است از بسیار با اسراف.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۸۹

۱۹۴۹

التّثبت خیر من العجلة آلا فی فرض البرّ.

ایستادگی و درنگ کردن در کارها بهتر است از شتاب کردن مگر در فرصتهای کار خیر که تعجیل در آن بهتر است مبادا که فرصت فوت شود.

۱۹۵۰

العجلة مذمومة فی کلّ امر آلا فیما یدفع الشّرّ.

شتاب مذمت کرده شده و نکوهیده است در هر کاری مگر در آنچه دفع کند شرّ را، مذمت شتاب در هر امری باعتبار این است که کار با شتاب چندان تأمل و تفکر در عاقبت آن نتواند شد و بسیار است که مفسد بر آن مترتب شود، و آنچه دفع کند شرّ را که شتاب در آنجا خوب است مثل ترک گناهی که آدمی مواظبت بر آن کند هر چند در آن شتاب کند بهتر است، و همچنین هرگاه دشمنی یا مانند آن از آنچه اذیت باین کس رساند متوجه این کس باشد و بیاید تعجیل در دفع آن خوب است زیرا که در صبر و درنگ خوف فوت فرصت است.

۱۹۵۱

الانصاف من النّفس کالعدل فی الامرّة.

انصاف از نفس در هر باب مثل عدل و دادگریست در امارت و حکومت، یعنی اجر و ثواب آن را دارد.

۱۹۵۲

التّواضع مع الرّفعة کالعفو مع القدرّة.

فروتنی کردن یعنی با مردم با بلندی مرتبه مثل عفو و در گذشتن از گناه کسی است با قدرت و توانائی انتقام کشیدن از او یعنی در اجر و ثواب.

۱۹۵۳

الجنود عزّ الدّین و حصون الولاة.

لشکرها عزّت و غلبه دین‌اند یعنی سبب آن گردند و قلعه‌های فرماندهانند، یعنی چنانکه قلعه‌ها هرگاه کسی پناه به آنها ببرد محفوظ ماند از دشمن هر گاه لشکرها آماده باشند حکم آنها دارند و پادشاهان و فرماندهان را حفظ کنند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۹۰

۱۹۵۴

العدل قوام الرّعیة و جمال الولاة.

عدل و دادگری بر پا دارنده رعیت است و زینت و زیبائی و لیان و فرماندهان.

۱۹۵۵

العاقل من صان لسانه عن الغیبة.

عاقل کسی است که نگاه داشته باشد زبان خود را از غیبت مردم.

۱۹۵۶

المؤمن من طهر قلبه من الدّنیة.

مؤمن کسی است که پاک گردانیده باشد دل خود را از اخلاق و صفاتی که باعث پستی مرتبه باشد و در بعضی نسخه‌ها «من الرّیبة» بدل «من الدّنیة» واقع شده و بنا بر این معنی این است که پاک گردانیده باشد دل خود را از بدگمانی و تهمت یعنی نسبت بمردم، یا از شک و شبهه یعنی در آنچه اعتقاد بآن باید داشت از احوال مبدأ و معاد.

۱۹۵۷

المال و بال علی صاحبه آلا ما قدّم منه.

مال و بالی است بر صاحب آن مگر آنچه پیش فرستاده باشد از آن یعنی در کار خیری صرف کرده باشد، و «وبال» چنانکه قبل از این مذکور شد بمعنی گرانی و سختی است.

۱۹۵۸

النساء لحم علی و ضم آلا ما ذبّ عنه.

زنان گوشتی‌اند بر و ضمی مگر آنچه دفع کرده شود از آن، «و ضم» چیز است که گوشت را بر روی آن گذارند که بزمین نخورد از تخته و مانند آن، و مراد این است که زنان مثل گوشتی که بر روی تخته یا مانند آن گذارند محلّ آفات بسیارند مگر این که این کس متوجه ایشان باشد و ایشان را حفظ کند و دفع آفات از ایشان کند مثل کسی که بر سر گوشت باشد که گربه و مانند آن آن را نبرند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۹۱

۱۹۵۹

العقل اصل العلم و داعیة الفهم.

عقل و خرد اصل و بیخ علم و دانش است و خواننده بفهم و دریافت، زیرا که کسی را که عقل و شعور باشد کم است که بفکر تحصیل علم و دانش و فهم و دریافت نیفتد و مشغول آن نشود.

۱۹۶۰

الدّنيا ظلّ الغمام و حلم المنام.

دنیا سایه ابر است و خوابی است که آدمی در خواب ببیند یعنی آنرا ثبات و بقائی نباشد.

۱۹۶۱

الموت ألزم لكم من ظلکم و أملك بكم من أنفسکم

مرگ لازم‌تر و جدا نشونده‌ترست مر شما را از سایه شما و مالک‌ترست شما را از نفسهای شما، زیرا که بسیارست که آدمی مالک خود نیست و اختیار خود ندارد و محال است که کسی بملکیت مرگ در نیاید و از او تواند گریخت و آن صاحب اختیار او نگردد و در بعضی نسخه‌ها «أملككم» بدل «أملك بكم» واقع شده و بر هر تقدیر معنی یکی است. «۱»

۱۹۶۲

الحقود معدّب النفس متضاعف الهمّ.

صاحب کینه عذاب کرده شده است نفس او، دو چندان است اندوه او، مراد به «عذاب کرده شدن نفس او» این است که همیشه در رنج و تعب است از برای سعی در تلافی و انتقام از آنکه کینه او دارد یا این که در آن نشأه معدّب خواهد بود، و مراد به «دو چندان بودن اندوه او» این است که اندوه بسیار کشد.

۱۹۶۳

الحسود دائم السقم و ان كان صحيح الجسم.

صاحب حسد و رشک همیشه است بیماری او و اگر چه تندرست باشد، یعنی همیشه بیماری روحانی و غم و اندوه دارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۹۲

۱۹۶۴

المؤمن قریب أمره، بعید همّه، کثیر صمته، خالص عمله.

مؤمن نزدیک است کار او، دور است اندوه او، بسیار است خاموشی او، خالص است عمل او، مراد به «نزدیکی کار او» این است که در امور دنیوی کارهای دور و دراز که از طول امل ناشی شود پیش نگیرد بلکه هر کاری که ضرور شود بقدر ضرورت مرتکب شود، و غالب این است که آنها نزدیک باشد و زود بعمل آید، و «دور است اندوه او» یعنی غم و اندوه دور و دراز دارد باعتبار ترس از خدا و خوف از بدی حال او در آن نشأه، و «خالص است عمل او» یعنی از آمیختگی بغرض دیگر غیر رضا و خشنودی حق تعالی.

۱۹۶۵

المتّقون أعمالهم زاکیة و أعینهم باکیة و قلوبهم و جلة.

متقیان یعنی پرهیزگاران یا آنانکه ترس خدای عزّ و جلّ دارند کردارهای ایشان پاک است، و چشمهای ایشان گریان است، و دل‌های ایشان ترسناک است، ظاهر است که گریه و ترس ایشان از جهت آخرت است نه دنیا.

۱۹۶۶

العافل یجتهد فی عمله و یقصر من أمله.

عافل جهد میکند در کار خود یعنی طاعات و عبادات، و کوتاه می‌گرداند از امید خود.

۱۹۶۷

الجاهل یعتمد علی أمله و یقصر فی عمله.

جاهل اعتماد میکند بر امید خود، و کوتاهی میکند در عمل خود، یعنی اعتماد و میل او بر امیدهاست که دارد در دنیا، و ایستادگی میکند بر آنها و کمال سعی می‌نماید از برای آنها، و کوتاهی میکند در طاعات و عبادات.

۱۹۶۸

الکبر خلیقه مردیه من تکثر بها قلّ.

تکبر خوئی است هلاک کننده یا اندازنده یعنی در خفت و ذلت، هر که طلب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۹۳

بسیاری کند بآن کم شود، یعنی هر که خواهد که بسبب تکبر بسیار شود و مردم تابع او شوند چنین نیست بلکه تبعه او بسبب این ازو متفرق شوند و بسبب این کم شود نه زیاد.

۱۹۶۹

الجهل مطیه شמוש من رکبها زلّ و من صحبها ضلّ.

نادانی مطیه است چموش هر که سوار شود بر آن بلغزد، و هر که همراه باشد با آن گمراه شود، و «مطیه» شتری را گویند که بر آن سوار شوند یا بار کنند چنانکه قبل ازین مذکور شد.

۱۹۷۰

اللسان معیار أرجحه العقل و أطاشه الجهل.

زبان معیاری است افزون گردانیده است آن را عقل و سبک گردانیده است آن را جهل، «معیار» آلتی است که بآن عیار و وزن چیزی معلوم شود، و مراد این است که عیار و وزن هر کس بزبان او معلوم شود، و اگر او را عقل باشد یعنی خرد، یا علم بقرینه مقابله با جهل، افزون باشد پله آن، و اگر جاهل باشد سبک باشد.

۱۹۷۱

اكتساب الثواب أفضل الارباح و الاقبال علی الله رأس التجاح.

کسب کردن ثواب افضل و افزونترین نفعها و سودهاست، و رو آوردن بر خدا سر فیروزی است.

۱۹۷۲

المفلح من نهض بجناح او استسلم فاستراح.

فیروزمند کسی است که پرواز کند بپری، یا اطاعت و انقیاد کند پس آسایش یابد، یعنی فیروزمند در دنیا کسی است که بال و پری و اعوان و انصاری داشته باشد که بآن تواند مرتبه بلند یافت، یا کسی که مرتبه بلند نطلبد و اطاعت و انقیاد صاحب سلطنت و حکم کند پس آسایش یابد و زحمتی او را نباید کشید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۹۴

۱۹۷۳

العجز مع لزوم الخیر خیر من القدرة مع رکوب الشرّ.

عاجز و ناتوان بودن با همراهی نیکوئی و جدا نشدن از آن بهترست از قدرت و توانائی با ارتکاب بدی.

۱۹۷۴

الحرفة مع العفة خیر من الغنی مع الفجور.

پیشه با پرهیزگاری بهتر است از توانگری با عصیان، یعنی کسی پیشه داشته باشد که کسب معاش خود از آنجا کند و متحمل زحمت آن شود هر گاه با پرهیزگاری باشد بهترست از این که توانگر باشد و زحمتیش نباید کشید هرگاه با فسق و فجور باشد.

۱۹۷۵

الموقنون و المخلصون و المؤثرون من رجال الأعراف.

صاحبان یقین یعنی علم راست درست و مخلصان یعنی آنانکه اعمال خود را خالص گردانیده‌اند از برای حق تعالی، ممکن است که «مخلصون» بفتح لام خوانده شود یعنی جمعی که حق تعالی ایشان را پاک گردانیده از بدیها، یا خالص گردانیده از برای بندگی و اطاعت او، و «مؤثرون» یعنی

بخشندگان یا آنانکه اختیار کنند دیگران را بر خود و بایشان چیزی ببخشند در حالی که خود محتاج بآن باشند از مردان اعرافند یعنی این هر سه طایفه از جمله مردان اعرافند که در قرآن مجید مذکور شده آنجا که فرموده: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمًا بَسِيمًا هُمْ تَا آخِرَ آيَاتٍ يَعْنِي «بر اعراف مردانی باشند که می‌شناسند هر یک از اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بسیمای ایشان یعنی بعلامتی که حق تعالی نشان کرده ایشان را بآن».

و باید دانست که «اعراف» جمع «عرف» است یعنی جای بلند مأخوذ از «عرف اسب» بمعنی یال او، و بعضی گفته‌اند که: هر چه بلند باشد از چیزی آن را «عرف» گویند باعتبار این که اعراف است از غیر آن، و مراد به «اعراف» در اینجا بلندبهای حجاب و حصار است که میانه بهشت و دوزخ است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۹۵

و «مردانی که بر اعراف‌اند» برای آن دو تفسیر شده یکی - این که طائفه‌اند از مسلمانان که کوتاهی کرده‌اند در عمل پس حبس کرده میشوند در اعراف تا این که حکم کند حق تعالی در باره ایشان به آن چه خواهد.

و موافق این تفسیر است آنچه روایت شده از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه که پرسیدند از آن حضرت از اصحاب اعراف، پس فرمود که: ایشان قومی‌اند که برابر است حسنت و سیئات ایشان پس کوتاهی کرده است بایشان اعمال ایشان و ایشان بر آن نحویند که خدای عز و جل فرموده است، و همچنین آنچه روایت شده از حضرت امام باقر صلوات الله علیه این که پرسیده شد آن حضرت از ایشان، پس فرمود که: قومی‌اند که مساوی است حسنت و سیئات ایشان پس اگر داخل کند خدا ایشان را بجهنم پس بسبب گناهان ایشان است و اگر داخل کند ایشان را بهشت پس بسبب رحمت اوست و در بعضی روایات چنین واقع شده: پس اگر داخل کند خدا ایشان را بهشت پس بسبب رحمت اوست و اگر عذاب کند ایشان را ظلم نکرده خواهد بود ایشان را.

و تفسیر دویم این که - قومی‌اند بلند مرتبه مثل انبیاء یا شهدا یا بر گزیدگان مؤمنان و علمای ایشان یا ملائکه‌اند که دیده میشوند در صورت مردان که ایشان بر اعراف روند تا اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ را نشان دهند و امر کنند که هر کس را بجای او برند.

و این کلام معجز نظام موافق این تفسیر است، و همچنین آنچه روایت شده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که فرموده که ما واداشته می‌شویم روز قیامت میانه بهشت و دوزخ پس هر که یاری میکند ما را می‌شناسیم او را بسیمای او پس داخل می‌کنیم او را بهشت و هر که دشمن داشته است ما را می‌شناسیم او را بسیمای او پس داخل می‌کنیم او را در آتش، و همچنین آنچه روایت شده از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که در تفسیر این آیه کریمه فرموده که: ما بر اعرافیم می‌شناسیم یاری کنندگان ما را بسیمای ایشان، و ما اعرافیم که شناخته نمی‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۹۶

خدای عز و جل مگر براه شناخت ما، و ما اعرافیم او را می‌دارد ما را خدای عز و جل روز قیامت بر صراط، پس داخل نمی‌شود بهشت مگر کسی که شناخته باشد ما را و شناخته باشیم ما او را، و داخل نمی‌شود جهنم مگر کسی که نداند ما را و ندانیم ما او را یعنی او را از دوستان خود ندانیم، و در بعضی روایات بدل «وامی دارد ما را خدای عز و جل بر صراط» چنین واقع شده: «بازداشته می‌شویم روز قیامت میانه بهشت و دوزخ پس داخل نمی‌شود، تا آخر» و همچنین آنچه روایت شده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: اعراف تلهاست میانه بهشت و دوزخ و مردان ائمه‌اند صلوات الله و سلامه علیهم، می‌ایستند بر اعراف با شیعه خود، تا «آخر حدیث» و همچنین آنچه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که فرموده: ایشان آل محمدند داخل نمی‌شوند بهشت را مگر کسی که شناخته باشد ایشان را و شناخته باشند ایشان او را، و داخل نمی‌شود آتش را مگر کسی که نداند ایشان را و نداند ایشان او را، و همچنین آنچه روایت شده از آن حضرت صلوات الله علیه که فرموده: مردان ایشان ائمه‌اند از آل محمد علیهم السلام، و «اعراف» پلی است میانه بهشت و دوزخ پس هر که شفاعت کند از برای او ائمه از ما از مؤمنان گنه کاران رستگاری یابد و هر که شفاعت نکنند بیفتد، و همچنین آنچه روایت شده از آن حضرت علیه السلام که فرموده: ما آن مردانیم که ائمه از ما می‌شناسند هر که را داخل می‌شود بدوزخ و هر که را داخل می‌شود بهشت چنانکه می‌شناسید شما در قبیله‌های خود، مردی از شما می‌شناسد هر که را در قبیله او باشد از صالحی یا گنه کاری، و همچنین آنچه روایت شده از حضرت سلمان علیه السلام که فرموده:

شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله که می‌فرمود بحضرت علی علیه السلام: زیاده از ده مرتبه: ای علی بدرستی که تو و اوصیاء بعد از تو اعرافند میانه بهشت و دوزخ، و داخل نمی‌شود بهشت را مگر کسی که شناخته باشد شما را و شناخته باشید شما او را، و داخل نمی‌شود دوزخ را مگر کسی که نداند شما را و شما ندانید او را، و همچنین آنچه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۹۷

روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرموده: هر امتی را حساب میکند ایشان را امام زمان ایشان و می‌شناسند ائمه دوستان خود را بسیمای ایشان و این است قول حق تعالی: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمًا بَسِيمًا هُمْ تَا آخِرَ آيَاتٍ يَعْنِي پس می‌روند بسوی بهشت بی حسابی، و می‌دهند بدشمنان خود نامه ایشان را بدست چپ ایشان، پس می‌روند بسوی جهنم بی حسابی، و اخبار در این باب بسیار است.

و پوشیده نیست که چون آیات قرآنی را معانی بسیار باشد ممکن است که هر یک از این دو معنی مراد باشد پس منافاتی میانه احادیث نیست، و ممکن است نیز که ائمه صلوات الله و سلامه علیهم بر اعراف باشند از برای نشان دادن مردم و جمعی از گنه کاران نیز با ایشان باشند تا وقتی که ائمه فارغ شوند از کار خود و بروند بهشت و آن گنهکاران بمانند تا هر وقت که خدا خواهد پس مراد به «مردان که بر اعرافند» در آیه کریمه هر دو طایفه باشند و این یک معنی باشد از برای آیه کریمه، نهایت در احادیث اخیرا اکتفا بذکر اصل ایشان شده باشد که ائمه باشند صلوات الله و سلامه علیهم، و در احادیث اول جمعی مذکور شده باشند که در اعراف قدری باقی مانند و پوشیده نیست که وصف باین که می‌شناسند هر یک را بسیمای ایشان بتفسیر دوم آنسب است و بنا بر جمع مذکور ممکن است که وصف بعضی از ایشان باشد که اصل و عمده‌اند و همچنین منافاتی نیست میانه این که «اعراف» هم آن بلندیها را گویند باعتبار بلندی آنها چنانکه در پاره احادیث مذکوره واقع شده و هم ائمه را گویند باعتبار معرفت ایشان بهمه مردم چنانکه در بعضی واقع شده نهایت در آیه کریمه چون واقع شده که «بر اعرافند مردانی چند» مراد معنی اول باشد و از احادیث مذکوره ظاهر نمی‌شود که مراد باعراف در آیه کریمه ائمه‌اند بلکه همین ظاهر می‌شود که ایشان را نیز اعراف می‌گویند، و اما آنچه در بعضی احادیث مذکوره واقع شده که اعراف تلهاست میانه بهشت و دوزخ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۹۸

و در بعضی واقع شده که پلی است که ائمه صلوات الله علیهم بر سر آن می‌ایستند پس ممکن است جمع میانه آنها باین که هر دو را اعراف گویند و ائمه صلوات الله علیهم بر هر دو بایستند و اهل بهشت و دوزخ را نشان دهند یا این که چشمه‌های پل مذکور که میانه بهشت و دوزخ واقع شده بسیار بلند شده باشد که هر یک بمنزله تلی «۱» باشد، و پوشیده نیست که بودن پل مذکور میانه بهشت و دوزخ ممکن است باین نحو باشد که بهشت در یک پهلوئی آن باشد و جهنم در پهلوئی دیگر، یا این که پل بر روی جهنم باشد و جهنم در زیر آن و بهشت بر بالای آن. و از نمایس تحقیقات این است که بعضی از محققین علمای متأخرین «۲» گفته‌اند که البته جهنم باید که در زیر باشد و بهشت بالای آن، زیرا که میوه‌های بهشت را ناچار است از طبخ و نضجی و آفتابی خود نیست در بهشت پس باید که بر روی جهنم باشد که طبخ و نضج میوه‌های آن از آتش زیر باشد و این قدر نفهمیده که حق تعالی قادر است بر طبخ و نضج میوه‌ها و رساندن آنها بی‌آفتاب و آتش و این که بهشت برتر از آنست که طبخ و نضج میوه آن بآتش جهنم باشد، و روایت شده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده که: اعراف تلهاست میانه بهشت و دوزخ، می‌ایستند بر آنها هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری با گنهکاران از اهل زمان خود، چنانکه می‌ایستند صاحب لشکر با ضعفاء از لشکر خود، و بتحقیق که پیشی گرفته‌اند نیکو کاران بسوی بهشت پس می‌گوید آن خلیفه بگنهکارانی که ایستاده‌اند با او: نگاه کنید بسوی برادران شما که نیکو کارند بتحقیق که ایشان پیشی گرفته‌اند بسوی بهشت پس سلام میکنند بر ایشان آن گنهکاران و این است که حق تعالی فرموده: وَ يَبْنِيهِمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۹۹

وَ هُمْ يَطْمَعُونَ یعنی ندا میکنند اصحاب اعراف بهشت را که سلام بر شما باد داخل نشده‌اند آن اصحاب اعراف بهشت را و حال آنکه ایشان طمع دارند، آن حضرت می‌فرماید در تفسیر این آیه: که داخل نشده‌اند و حال آنکه طمع دارند که داخل کند خدا ایشان را بهشت بشفاعت پیغمبر و امام و نگاه میکنند ایشان بسوی اهل جهنم پس می‌گویند: رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ای پروردگار ما مگردان ما را با قوم ستمکاران و ندا میکنند اصحاب اعراف «۱» و ایشان پیغمبران و خلفایند مردانی چند را از اهل جهنم و رؤساء کفار می‌گویند مر ایشان را سرزنش کننده: کفایت نکرد «۲» از شما جمعیت شما و تکبر ورزیدن شما آیا اینها آنان‌اند که قسم خوردید که نمی‌رساند خدا بایشان رحمتی اینها اشاره است باهل بهشت که رؤساء ضعیف می‌شمرند ایشان را و حقیر می‌دانستند ایشان را بسبب درویشی ایشان و سر بلندی می‌کردند بر ایشان بسبب دنیائی که داشتند، و قسم می‌خوردند که بدرستی که خدا داخل نمی‌کند ایشان را بهشت «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ»* می‌گویند اصحاب اعراف باین جماعت که ضعیف شمرده بودند از روی فرمانی که امر کرده بود خدای عز و جل ایشان را باو «أ هؤلأ الذین أفسمتهم لا ینألهم الله برحمة ادخلوا» داخل شوید بهشت را نیست ترسی بر شما و نه اندوهگین خواهید بود یعنی داخل بهشت شوید نه ترسندگان و نه اندوهگینان، و روایت شده نیز از آن حضرت علیه السلام اعراف تلهاست میانه بهشت و دوزخ و مردان ائمه‌اند صلوات الله علیهم می‌ایستند بر اعراف با شیعه خود و بتحقیق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۰۰

که پیشی گرفته‌اند مؤمنان بسوی بهشت پس می‌گویند ائمه بشیعه خود از اصحاب گناهان: نگاه کنید بسوی برادران خود در بهشت بتحقیق که پیشی گرفته‌اند بسوی آن بی حسابی و این است قول خدای تعالی: وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ فِي النَّارِ فَو نادى أصحاب الأعراف رجالاً يعرفونهم بسيماهم قالوا ما، یعنی هرگاه برگردانیده شود دیده‌های ایشان بجانب اصحاب جهنم می‌گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با قوم ستمکاران و ندا میکنند اصحاب اعراف مردانی چند را که می‌شناسند ایشان را بسیمای ایشان در جهنم پس می‌گویند که کفایت نکرد از شما جمعیت شما در دنیا و آنچه بودید شما در دنیا که تکبر می‌کردید بعد از آن می‌گویند یعنی هر یک از اصحاب اعراف از ائمه صلوات الله علیهم بجمعی که در جهنم‌اند از دشمنان ایشان:

اینها یعنی این جماعت که در بهشتند از شیعه هر یک از ایشان شیعه من اند و برادران من اند که بودید شما که قسم می خوردید در دنیا که نمی رساند خدا بایشان رحمتی بعد از آن می گویند ائمه بشیعه خود که: داخل بهشت شوید نیست ترسی بر شما و نه شما اندوهگین خواهید بود. و پوشیده نیست که حدیث اول صریح است در این که «گنه کاران هر زمانی می ایستند بر اعراف با پیغمبر یا امام آن زمان» و باین جمع می شود میانه احادیث مذکوره چنانکه در وجه دوم ذکر کردیم نهایت قول آن حضرت صلوات الله علیه در آخر حدیث اول «می گویند اصحاب اعراف باین جماعت که ضعیف شمرده بودند» ظاهر این است که مراد بآن همان جماعت گنه کاران است که با ایشان بودند نه جمعی از نیکو کاران که داخل بهشت شده بودند و مذکور شد که اصحاب جهنم ایشان را ضعیف می شمردند زیرا که امر ایشان بداخل شدن بهشت بعد از این که ایشان داخل شده بودند معنی ندارد و ظاهرست که اهل جهنم تمام شیعه را ضعیف می شمردند پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۰۱

اطلاق «مستضعف» بر هر طایفه از ایشان صحیح باشد و بنا بر این پس مکث گنه کاران هم در اعراف ظاهر این است که بقدر مکث ائمه صلوات الله علیهم باشد و بعد از امر امام ایشان را بداخل شدن بهشت ایشان بی فاصله داخل شوند پس مراد به «اصحاب اعراف» بنا بر اول قومی اند که بسبب اعمال مستحق بهشت نشده اند و این است که با نیکوکاران پیشی نگیرند بهبهشت بلکه احتمال داخل شدن بهشت و دوزخ هر دو در باره ایشان می رود تا وقتی که امام شفاعت ایشان میکند و مرخص می شود که همه ایشان را بهبهشت ببرد پس امر میکند همه را بداخل شدن بهشت و مراد بشیعه خود در اول حدیث دوم گنه کاران شیعه خود است نه تمام ایشان موافق حدیث اول. و مؤید این است این که ثانیاً قید شده شیعه خود باصحاب گناهان و این که فرمودند «که نگاه کنید بسوی برادران خود در بهشت» زیرا که ظاهر این است که برادران ایشان جمعی از شیعه بودند که داخل بهشت شده بودند، پس معلوم شد که همه ایشان با اصحاب اعراف نبودند و همچنین آنچه در آخر حدیث مذکور است که «اینها شیعه من اند و برادران من اند» بر وجهی که شرح شد و بنا بر این مراد بشیعه در آخر حدیث نیز که فرمودند «بعد از آن می گویند ائمه بشیعه خود» گنهکاران شیعه هر امامی است موافق آنچه در اول حدیث مذکور شد و بنا بر این حدیث دوم نیز موافق است با حدیث اول و دلالت کند بر آنچه حدیث اول دلالت بر آن میکرد چنانکه مذکور شد.

۱۹۷۶

الرّضا بالكفاف خیر من السّعی فی الاسراف.

راضی و خشنود بودن بقدر کفاف از روزی بهتر است از سعی کردن در اسراف یعنی از برای این که خرج زیاد بکند و «قدر کفاف» قدری است که اکتفا بآن تواند کرد و باندازه خرج وسط این کس و عیال او باشد.

۱۹۷۷

الامر بالمعروف أفضل اعمال الخلق.

امر کردن بمعروف افضل عملهای آفریدگان است، مراد به «معروف»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۰۲

چیزیست که در شریعت مقدّس واجب باشد یا هر چه در آن مستحسن باشد خواه واجب و خواه مستحب، نهایت بنا بر این امر بهر یک باید که بر نحوی باشد که در شریعت مقدّس وارد شده یعنی امر بواجبات بعنوان وجوب بشود و بمستحبات بعنوان استحباب و اکتفا بامر بمعروف و ضمّ نکردن نهی از منکر بآن باعتبار این است که هر یک شامل دیگری تواند بود زیرا که نهی از منکر امر بترک آن است امر و آن بمعروف است و امر بمعروف نهی از ترک آنست و آن نهی از منکر است.

۱۹۷۸

الاستغناء عن العذر أعزّ من الصّدق.

مستغنی و بی نیاز شدن از عذر گفتن عزیز تر و کمیاب ترست از راستگویی، ممکن است مراد این باشد که راستگویی عزیز و کمیاب است نهایت کاری نکردن که عذر از آن باید خواست عزیزتر و کمیاب ترست از آن، و غرض تحریص بر این باشد که باید آدمی کاری نکند که محتاج بعذر خواهی شود، یا مراد این باشد که در جائی که آدمی راستی گوید که محتاج بعذر خواهی از آن شود بهتر اینست که خاموش باشد از آن و آن راست را هر چند راست باشد نگوید تا محتاج بعذر خواهی نشود زیرا که مستغنی شدن از عذر خواهی عزیزتر از راستگویی است، و پوشیده نیست که این در وقتی است که گفتن آن راست بحسب شرع رجحانی بعنوان وجوب یا استحباب نداشته باشد و اما آنچه رجحانی شرعا داشته باشد پس در گفتن آن حاجت بعدری نیست پس این کلام شامل آن نباشد و در بعضی نسخه ها «الاستغفاء» بدل «الاستغناء» واقع شده و بنا بر این معنی این است که طلب در گذشتن از عذر خواهی عزیزتر است از راستگویی، و این هم بر هر یک از دو معنی که مذکور شد محمول می تواند شد.

۱۹۷۹

الرّکون الی الدّتیّا مع ما یعیّن من غیرها جهل.

رکون دنیا با آن چه مشاهده می شود از حادثه های آن نادانی است و «رکون»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۱۰۳

بمعنی میل است یا اندک میلی، چنانکه بعضی از اهل لغت گفته اند، و بمعنی آرام گرفتن نیز آمده، و بر هر تقدیر «بودن رکون دنیا با آنچه مشاهده می شود از حادثه ها و مصیبت ها و تغیرات و تبدلات آن جهل و نادانی» ظاهر است و محتاج بیان نیست.

۱۹۸۰

الطَّمَانِينَةُ الی کلِّ احد قبل الاختبار من قصور العقل.

آرام گرفتن بهر کس پیش از آزمایش کردن از کوتاهی عقل است، ممکن است مراد آرام گرفتن و صداقت و دوستی باشد پیش از آزمایش کردن کسی و ظاهر شدن صلاح و خوبی او، یا اعتماد کردن بر هر کس باشد پیش از آزمایش کردن او و ظاهر شدن این که محلّ اعتماد است.

۱۹۸۱

التقصیر فی العمل لمن وثق بالثواب علیه غبن.

کوتاهی کردن در عمل از برای کسی که اعتماد داشته باشد بثواب بر آن عمل غبن است یعنی زیان و خسران و تحقیق معنی «غبن» قبل از این مکرر مذکور شد.

۱۹۸۲

اشتغال النفس بما لا یصحابها بعد الموت من أكثر الوهن.

مشغول شدن نفس به آن چه همراه او نباشد پس از مرگ از بیشترین ضعف عمل است یعنی ضعف عملی بیش از آن نباشد و در بعضی نسخه ها «اکبر» بباء یک نقطه زیر واقع شده و بنا بر این معنی این است که از بزرگترین ضعف عمل است و ضعف عملی بزرگتر از آن نباشد.

۱۹۸۳

العاقل من غلب هواه و لم یبع آخرته بدنیه.

عاقل کسی که غالب باشد بر خواهش خود، و نفروخته باشد آخرت خود را بدنای خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۱۰۴

۱۹۸۴

الحازم من لم یشغله غرور دنیا عن العمل لاخراه.

دور اندیش کسی است که مشغول نساخته باشد او را فریب دنیای او از عمل برای آخرت او، یعنی چنین نباشد که فریب دنیا خورد و مشغول آن شود و از عمل از برای آخرت باز ماند، یا این که دنیا داشته باشد و بآن مغرور شود و فریب خورد و در عمل آخرت تقصیر کند.

۱۹۸۵

العمر الذی أَعذر الله سبحانه فیهِ الی ابن آدم و أنذر الستون.

عمری که زائل کرده است عذر را خدا- که پاک است او- در آن عمر بسوی فرزند آدم و ترسانیده است شصت سال است، یعنی عمری که فرزند آدم بآن عمر که رسید حق تعالی او را گناهی که کند معذور ندارد و ترسانیده او را که دیگر معذور نمی دارم شصت سال است پس کسی که بآن سن رسید باید که حزم و احتیاط او زیاده باشد و راه تقصیر بهیچ وجه بخود ندهد که امید معذور بودن از برای او نیست.

۱۹۸۶

العمر الذی یبلغ الرجل فیهِ الاشدّ الاربعون.

عمری که می رسد مرد در آن به «أشدّ» چهل سال است مراد به «أشدّ» سنّ قوّت است چنانکه حق تعالی در باره حضرت یوسف علیه السلام فرموده: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا یعنی چون رسید بسنّ قوّت بخشیدیم باو حکمتی و دانشی و بعضی مفسرین گفته اند که: آن سنّ وقوف است که آدمی می ایستد در آن بحال خود و نمو نمی کند و آن میانه سی است و چهل، و بعضی گفته اند، سنّ جوانی است از ابتدای بلوغ تا سی سال، و بعضی از اهل لغت گفته اند: که آن از هیجده سالگی است تا سی سالگی، و در این فقره بچهل سال تفسیر شده، و این بنا بر این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۱۰۵

است که مراد بقوّت قوّت عقل و دانش و رأی باشد زیرا که ابتدای کمال آن چهل سال است، و این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در چهل سالگی مبعوث شد بلکه بعضی گفته اند که: مبعوث نشد هیچ پیغمبری مگر بعد از چهل یعنی بعد از رسیدن بچهل، و بنای تفاسیر ایشان بر این است که مراد قوّت و توانائی جسم باشد، و مؤید تفسیر اینجاست آنچه در قرآن مجید واقع شده: حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً حَتَّىٰ إِنَّهُ رَسَدَ أَدَمِي فَأَشَدُّ خُودَ وَ نَمُوَ نَمِي كُنْدَ وَ أَنْ مِيَانَه سِي اسْتِ وَ چهل، و بعضی گفته اند، سنّ جوانی است از ابتدای بلوغ تا سی سال، و بعضی از اهل لغت گفته اند: که آن از هیجده سالگی است تا سی سالگی، و در این فقره بچهل سال تفسیر شده، و این بنا بر این

نیکوتر باشد، یعنی بر وجهی که صرفه و غبطه یتیم در آن باشد تا وقتی که برسد باشد خود یعنی تصرف بر وجه نیکوتر تا وقتی است که برسد او باشد خود و بعد از آن باید که مال او را بخودش بدهند یا این که در آن وقت نزدیک مال او توان رفت باذن او بهر نحو که اذن بدهد هر چند که بر وجه احسن نباشد، و ظاهر است که مراد به «رسیدن باشد» در اینجا رسیدن بسن بلوغ است پس ظاهر این است که «أشد» بمعنی رسیدن بقوت ظاهری و باطنی هر دو مستعمل می‌شود.

۱۹۸۵

العارف وجهه مستبشر متبسم و قلبه و جل محزون.

عارف یعنی صاحب معرفت و دانش روی او شکفته و تبسم کننده است و دل او ترسناک و اندوهگین است، یعنی از برای آخرت.

۱۹۸۶

الکيس من كان غافلا عن غيره و لنفسه كثير التقاضى.

زیرک کسی است که بوده باشد از غیر خود بی خبر و از برای نفس خود بسیار تقاضا کننده، یعنی تفتیش و تفحص احوال غیر خود نکند و از ایشان بی خبر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۰۶

باشد و از برای نفس خود بسیار بازخواست کننده باشد و نگذارد که اخلال کند بفعل واجبی و یا ترک حرامی.

۱۹۸۷

الخوف سجن النفس عن الذنوب و رادعها عن المعاصى.

ترس یعنی ترس از خدای عز و جل زندان نفس است از گناهان یعنی زندانی است که منع کند او را از گناهان، و باز گرداننده آن است از معاصی و نافرمانیها.

۱۹۸۸

المال فتنة النفس و نهب الرزایا.

مال فتنه نفس است و غارت مصیبتها یعنی نفس را بفتنه دنیوی و اخروی اندازد و بمصیبتها و حادثه‌ها زود بغارت و تاراج رود.

۱۹۸۹

العفاف يصون النفس و ينزهها عن الدنيا.

پرهیزگاری نگاه می‌دارد نفس را و پاک میکند آن را از پستیها، یعنی اموری که باعث پستی مرتبه این کس گردد.

۱۹۹۰

التقوى ظاهره شرف الدنيا و باطنه شرف الاخرة.

تقوی یعنی ترس از خدا یا پرهیزگاری ظاهر و بیرون آن بلندی مرتبه دنیا است، و باطن و اندرون آن بلندی مرتبه آخرت است.

۱۹۹۱

الشرف بالهمم العالیة لا بالرّمم البالیة.

شرف و بلندی مرتبه بهمتهای بلند است نه باستخوانهای کهنه شده، یعنی نه باین که پدران و اجداد من چنین و چنان بوده‌اند.

۱۹۹۲

الحكمة شجرة تنبت في القلب وثمر على اللسان.

حکمت یعنی علم راست درست درختی است که می‌روید در دل و میوه می‌دهد بر زبان، یعنی باعث این می‌شود که هر چه گوید راست و درست باشد و بزبان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۰۷

چیزی چند گوید که سبب هدایت مردم و رفع جهل ایشان شود.

۱۹۹۳

الصدق رأس الايمان وزین الانسان.

راستگوئی سر ایمان و آرایش آدمی است.

۱۹۹۴

المؤمن على اطاعات حريص و عن المحارم عفت.

مؤمن بر طاعتها حریص است و از حرامها بازدارنده، یعنی باز دارنده خود و منع کننده او از آنها.

۱۹۹۵

العاقل لا یفرط به عنف و لا یقعد به ضعف.

عاقل از حدّ نگذراند او را عنف و درشتخوئی، یعنی عنف و درشتخوئی کسی باو از برای این که او از حدّ چیزی بگذرد، و «نمی‌نشانند او را ضعفی» یعنی ضعف و ناتوانی باعث این نشود که او از واجبی بنشیند و ترک کند آن را.

۱۹۹۶

الکریم یأبی العار و یکرّم الجار.

کریم صاحب همّت یا بلند مرتبه ناخوش دارد ننگ و عار را، و اکرام کند همسایه را.

۱۹۹۷

اللئیم یدرع العار و یؤذی الاحرار.

لئیم یعنی بخیل یا پست مرتبه درع خود میکند عار را و اذیت می‌رساند بآزادگان، «درع خود میکند عار را» یعنی پیراهن تن خود میکند و از آن جدا نشود، یا زره خود میکند بگمان این که بآن دفع بعضی از اخراجات خود میکند.

۱۹۹۸

المتقی مینتة شهوته، مکظوم غیظه، فی الرّخاء شکور، و فی المکاره صبور.

متقی یعنی ترسنده از خدایا پرهیزگار مرده است خواهش و آرزوی او،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۰۸

فرو خورده شده است خشم او، در فراخی بسیار شکر کننده است، و در ناخوشیها بسیار صبر کننده.

۱۹۹۹

الذکر نور العقل و حیاة النّفوس و جلاء الصّدور.

ذکر خدا یعنی یاد او یا ذکر بزبان روشنی عقل است (یا عقلها بنا بر نسخه العقول) «۱» و زندگی نفسها و پرداز «۲» سینه‌ها.

۲۰۰۰

الصّبر صبران صبر فی البلاء حسن جمیل، و احسن منه الصّبر عن المحارم.

صبر در بلا و آن خوب و زیباست و نیکوتر از آن صبر از حرامهاست یعنی حرامهائی که خواهش آنها داشته باشد و صبر کند و مرتکب آنها نگردد.

۲۰۰۱

الانقباض عن المحارم من شیم العقلاء و سچیة الاکارم.

گرفتگی از محارم یعنی بازداشتن خود از آنها از خویهای عاقلان است و خصلت مردم گرامی بلند مرتبه.

۲۰۰۲

آسید من تحمّل اثقال اخوانه و احسن مجاوره جیرانه.

مهمتر کسی است که بردارد سنگینی برادران خود را و نیکو کند همسایگی همسایگان خود را، مراد به «برداشتن سنگینی برادران» این است که بارهای ایشان را بردارد و متحمّل مؤنات و اخراجات ایشان بشود، یا این که سلوک بد و خلاف آدابی که نسبت باو بکنند بگذراند و در صد تلافی و انتقام در نیاید.

۲۰۰۳

الفرار فی اوانه یعدل الظفر فی زمانه.

گریختن در هنگام آن یعنی هنگامی که باید گریخت و صرفه در ایستادن نباشد برابر است با فیروزی یافتن در زمان آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۰۹

۲۰۰۴

الادب فی الانسان کشجرة اصلها العقل.

ادب در آدمی مانند درختی است که بیخ آن عقل و خرد است و تحقیق معنی «ادب» مکرر مذکور شد.

۲۰۰۵

الخلال المنتجة للشرّ الکذب و البخل و الجور و الجهل.

خویهای که زاینده‌اند مر بدی را دروغ است و بخیلی و ستم و نادانی، یعنی این خصلتها بدیهای دیگر را زاینند و سبب آنها شوند.

۲۰۰۶

ازراء الرّجل علی نفسه برهان رزانة عقله و عنوان وفور فضله.

عیب کردن مرد بر نفس خود یا عتاب کردن او را دلیل پا بر جا بودن عقل اوست، و عنوان بسیاری فضل او یعنی علامت آن یا سر سخن آن.

۲۰۰۷

اعجاب المرء بنفسه برهان نقصه و عنوان ضعف عقله.

نازیدن مرد بنفس خود دلیل نقصان اوست و عنوان سستی عقل او.

۲۰۰۸

المنافق لنفسه مداهن و علی الناس طاعن.

منافق که ظاهر و باطن او یکی نیست با نفس خود مداهنه کننده است و بر مردم طعنه زننده، «مداهنه» بمعنی غشّ کردن است و اظهار کردن خلاف آنچه را در خاطر باشد.

۲۰۰۹

الاكثر یزلّ الحکیم و یملّ الحلیم فلا تکثر فتضجر و تفرط فتهن.

بسیار گوئی می لغزاند حکیم را و ملول می سازد حلیم را، پس بسیار مگو که دلگیر کنی و کوتاهی مکن که خوار شوی، یعنی باید در سخن رعایت وسط کرد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۰

نه بسیار گفت که باعث ملالت مردم شود، و نه کم که مطلب از آن خوب ظاهر نشود و مردم او را بعجز و نادانی نسبت دهند و بآن سبب خوار شود، و ممکن است «تفرط» از باب تفعیل خوانده نشود بلکه «تفرط» از باب افعال خوانده شود و بنا بر این معنی این است که: «و از حدّ نگذران پس خوار شوی» و بمنزله تأکید سابق خواهد بود

۲۰۱۰

المغبون من شغل بالدنیا و فاته حظّه من الآخرة.

مغبون کسی است که مشغول شود بدنیا و فوت شود او را بهره او از آخرت، و معنی «مغبون» مکرر مذکور شد.

۲۰۱۱

الکبر یساور القلوب مساورة السّموم القاتلة.

تکبر جنگ میکند با دلها مانند جنگ کردن زهرهای کشنده، یعنی ظاهر این است که مراد «دلهای مردم است» یعنی تکبر کسی با مردم اثر میکند در دلهای ایشان اثر زهرهای کشنده، و ممکن است مراد دلهای صاحبان تکبر باشد «یعنی آفت آنهاست و هلاک میکند آنها را هلاک کردن زهرهای کشنده».

۱۰۱۲

الموقن اشدّ الناس حزنا علی نفسه.

صاحب یقین و علم درست سخت ترین مردم است بحسب اندوهگینی بر نفس خود یعنی از ترس و خوف آخرت.

۲۰۱۳

الخائن من شغل نفسه بغير نفسه و كان یومه شرّاً من امسه.

خیانت کننده کسی است که مشغول کند نفس خود را بغير نفس خود، و بوده باشد امروز او بدتر از دیروز او، مراد به «مشغول کردن نفس خود بغير نفس خود» این است که مشغول شود بتفحص احوال غیر خود و عیبجوئی ایشان، و بنفس خود نپردازد، و بصدد برطرف کردن عیوب خود در نیاید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۱

۲۰۱۴

اخوک الصّدیق من وفاق بنفسه و آثرک علی ماله و ولده و عرسه.

برادر دوست تو کسی است که نگاه دارد ترا بنفس خود، و اختیار کند ترا بر مال خود، و فرزند خود، و زن خود، یعنی از برای حفظ و نگهداری تو نفس خود را در معرض بلا و هلاکت اندازد و ترا بر مال و فرزند خود و زن خود ترجیح دهد.

۲۰۱۵

العاقل من یملك نفسه اذا غضب و اذا رغب و اذا رهب.

عاقل کسی است که مالک باشد نفس خود را هر گاه خشمگین شود و هر گاه رغبت کند در چیزی و خواهش آن داشته باشد، و هر گاه ترسد از کسی، یعنی نفس در فرمان او باشد و هرگاه خشمگین شود فرو خورد خشم خود را، و نگذارد که نفس انتقام بکشد، و در وقت خواهش چیزی و رغبت بآن هر

گاه آن چیز نامشروع باشد نگذارد که مرتکب آن شود، و همچنین هرگاه از کسی ترسد نگذارد که از برای او مرتکب نامشروعی شود، و باید که تخصیص داده شود این باین که ترس از او بمرتبه تقیه نباشد که تجویز شده بلکه امر بآن شده و می‌توان گفت که حاجت تخصیص نیست زیرا که اگر بآن مرتبه باشد نامشروع نخواهد بود پس اگر نفس مرتکب آن شود قصوری ندارد.

۲۰۱۶

البكاء من خشية الله ينير القلب و يعصم من معاودة الذنب.

گریه از ترس خدا روشن می‌گرداند دل را، و نگاه می‌دارد از بازگشتن بگناه، یا باعتبار این که حق تعالی چنین کسی را توفیق دهد که دیگر گناه نکند، و یا باعتبار این که کسی که ترس او از خدای عز و جل بمرتبه باشد که گریه کند بعید است که دیگر مرتکب گناه شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۲

۲۰۱۷

الامل ابدأ في تكذيب و طول الحياة للمرء تعذيب.

امید همیشه در تکذیب است و درازی زندگانی از برای مرد عذاب کردنی است او را «تکذیب کسی» بمعنی حکم بدروغ گفتن اوست، و «تکذیب بچیزی» بمعنی انکار آن است، و «تکذیب کسی» بمعنی داشتن او بر دروغ نیز آمده، و بنا بر دو معنی اول ممکن است مراد این باشد که امید همیشه در تکذیب مردم است، یعنی هر که خبری دهد که منافی آن امید باشد صاحب آن حکم باین کند که دروغ می‌گوید و تصدیق آن نکند، و هر چه ببیند که منافی امید او باشد انکار کند آن را و اقرار بآن نکند تا از پی امید خود تواند رفت و بنا بر معنی سیم ممکن است معنی این باشد که امید همیشه صاحب خود را بر دروغ گوئی دارد، و کسی که امید امری در آن مستحکم شود مؤیدات و مقویات از برای حصول آن گاهی خیال کند و خبر دهد به آنها و گاهی عمدا دروغ بزند و بر هر تقدیر دروغ باشد بنا بر مشهور که دروغ آن است که مخالف واقع باشد هر چند موافق اعتقاد باشد و «بودن زندگانی دراز عذاب فرمودن مرد» ظاهر است چه کسی که زیاد پیر شود قوای او همه از کار رود و ضعف و سستی بر او غالب شود و همیشه در رنج باشد و همچنین مصائب بسیار مثل مرگ فرزندان و برادران و دوستان بر او وارد شود که از آن راه نیز از زندگانی بیزار شود.

۲۰۱۸

أنس الامن تذهبه وحشة الوحدة و أنس الجماعة ينكده وحشة المخافة.

آرام امنیّت می‌برد آن را وحشت تنهائی، و آرام جماعت سخت و دشوار کند آن را ترس و خوف، مراد این است که هر گاه امنیّت باشد هر چند آن سبب آرام شود اما با وجود آن اگر کسی تنها باشد وحشت تنهائی آرام او را برد و اگر کسی با جماعت باشد هر چند جمعیت باعث آرام شود اما اگر کسی تنها باشد وحشت تنهائی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۳

تنهائی آرام او را برد و اگر کسی با جماعت باشد هر چند جمعیت باعث آرام شود اما اگر با وجود آن ایمنی نباشد و خوف و ترسی باشد سخت و دشوار گذارد پس رفاهیت زندگی در این است که این کس ایمن باشد و جمعی با او باشند که نه وحشت تنهائی داشته باشد و نه وحشت خوف و ترس.

۲۰۱۹

الفرصة سريعة الفوت و بطيئة العود.

فرصت زود فوت شود و دیر برگردد، پس کسی را که فرصت کار خیری باشد باید غنیمت شمارد آن را و شتاب کند در آن که مبادا فرصت از دست رود و دیگر بر نگردد.

۲۰۲۰

اتباع الاحسان بالاحسان من كمال الجود.

از پی کردن احسان باحسان دیگر از تمامی جود و بخشش است.

۲۰۲۱

الزهد أقلّ ما يوجد و أجلّ ما يعهد و يمدحه الكلّ و يترکه الجلّ.

زهد یعنی بی‌رغبتی بدنیا و ترک آن کمترین چیزی است که یافت می‌شود، و بزرگترین چیزی است که برخوردارده می‌شود یا شناخته می‌شود، ستایش میکند آن را همه کس، و ترک میکند آن را اکثر مردم.

۲۰۲۲

الصبر على الفقر مع العزّ أجمل من الغنى مع الدلّ.

صبر بر درویشی با عزّت نیکوتر است از توانگری با خواری.

۲۰۲۳

السّرور يبسط النّفس و يثير النّشاط.

شادی می‌گشاید نفس را و بر می‌انگیزاند نشاط را یعنی نیکوئی نفس را از برای عمل و غیر آن یعنی باعث این می‌شود که آدمی رغبت باعمال کند و آنها بر او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۴

گران و دشوار نباشد.

۲۰۲۴

الغمّ يقبض النّفس و يطوى الانبساط.

غم و اندوه گرفته میکند نفس را و در می‌نوردد گشادگی را، مراد از این دو فقره این است که آدمی از برای امور دنیا باید که راه غم و اندوه بخود ندهد و همیشه خود را شاد دارد زیرا که تیمار «۱» امور دنیا سهل است، و مفسده غم و اندوه عظیم.

۲۰۲۵

التّطّاف في الحيلة أجدى من الوسيلة.

مهربانی کردن در چاره‌گری سودمندتر است از وسیله و دست آویز، یعنی بسیاری از امور هست مثل دفع دشمنیها و نزاعها و جدالها که چاره آنها بمهربانی کردن بهتر شود از وسیله و دست آویز جستن، و ممکن است که مراد این باشد که تأمل کردن در باطن و چاره هر کاری و تعمق در آن سودمندتر است از وسیله، زیرا که هیچ کاری نیست که اگر کسی نیکو تأمل کند در چاره آن چاره از برای آن نتواند یافت یا مراد این باشد که چاره لطیف و دقیق یافتن از برای کارها سودمندتر است از وسیله، پس در هر کاری باید فکر کند شاید چاره لطیفی بخاطر رسد.

۲۰۲۶

الحازم من تخيّر لخلّته فانّ المرء يوزن بخليله.

دور اندیش کسی است که برگزیند از برای دوستی خود پس بدرستی که مرد سنجیده می‌شود بدوست او یعنی هر گاه آدمی دوستی خواهد بگیرد باید تأمل کند و کسی را اختیار کند که اهلیت آن داشته باشد و متّصف بفضائل و نیکوئیها باشد زیرا که مردم هر کس را با دوست او بسنجند و قدر و قیمت او را مثل قدر و قیمت دوست او دانند.

۲۰۲۷

الدّنيا مليئة بالمصائب طارقة بالفجائع و النّوائب.

دنیا پر است بمصیبتها، آینده است بدردها و ماتمها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۵

۲۰۲۸

الحازم من حنكته التجارب و هذبته النّوائب.

دور اندیش کسی است که مالیده باشد کام او را آزمایشها، و پاکیزه کرده باشد او را مصیبتها، «مالیده باشد کام او را آزمایشها» یعنی مزه و چاشنی تجربه و آزمایش را یافته باشد، چه ظاهر است که هر که مزه آنها را یافت دیگر ترک نکند و باعث حزم و دور اندیشی او گردد، و ممکن است که معنی کلام این باشد که محکم کرده باشد او را آزمایشها و پاکیزه کرده باشد او را مصیبتها یعنی مصیبتها بر او وارد شده باشد که بر آنها صبر کرده باشد و بآن سبب اخلاق او پاکیزه باشد.

۲۰۲۹

الاحسان غريزة الاخيار و الاساءة غريزة الاشرار.

احسان کردن خصلت نیکوکاران است، و بدی کردن با مردم خوی مردم بد.

۲۰۳۰

السّاعات تخترم الاعمار و تدنى من البوار.

ساعتها فرا می‌گیرد یا بر می‌کند و مستأصل می‌گرداند عمرها را، و نزدیک می‌گرداند بمرگ و هلاک، مراد این است که قدر هر ساعتی را باید دانست و در کاری باید صرف کرد که ذخیره این کس باشد که اگر بعثت و باطل صرف شود یک بار آدمی خبر دار شود که عمر رفت و مرگ آمد و بی‌تهیه و استعداد باید متوجه سفر آخرت شد، نعوذ باللّٰه منه.

۲۰۳۱

الكريم يري مكارم أفعاله دينا عليه يقضيه.

کریم یعنی صاحب جود یا بلند مرتبه بیند افعال نیکوی خود را که فوت شده از او قرضی بر خود که باید قضا کند آن را، یا مراد این است که می بیند آنها را قرض بر خود و قضا میکند آنها را و مراد به «دیدن» دانستن است، یعنی چنان داند و پندارد.

۲۰۳۲

اللّٰئیم یری سوائف احسانه دینا له یقتضیه.

لئیم یعنی مقابل کریم بیکی از دو معنی که مذکور شد می بیند احسانهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۶

گذشته خود را که کرده باشد قرضی از برای خود که پیش مردم داشته باشد و باید که پس گیرد آنها را یا این که چنین داند و طلب پس گرفتن آنها کند.

۲۰۳۳

الکریم یرفع نفسه فی کلّ ما أسداه عن حسن المجازاة.

کریم بلند می گرداند نفس خود را در هر چه احسان کرده باشد از نیکوئی عوض، یعنی مرتبه خود را بلندتر دارد از این که در احسانی که بکسی کرده باشد پاداش و عوض نیکو خواهد.

۲۰۳۴

اللّٰئیم یعلی همته فیما جنی علیه من طلب سوء المكافاة.

بردبار بلند می دارد همّت خود را در گناهی که واقع شده باشد بر او از خواستن بدی مکافات یعنی از این که خواهد که صاحب گناه را ببدی مکافات کند و جزا دهد.

۲۰۳۵

المال تنقصه التّفقّة و العلم یزکو علی الانفاق.

مال کم میکند آن را خرج کردن و علم فزایش کند بر خرج کردن، زیرا که نمی شود که در اثنای خرج آن امور دیگر معلوم او نشود که باعث فزایش علم او گردد.

۲۰۳۶

أحوال الدتیا تتبع الاتّفاق و أحوال الاخرة تتبع الاستحقاق.

احوال دنیا تابع اتفاق است و اهلیت و استحقاقی در آن معتبر نیست، و احوال آخرت تابع اهلیت و استحقاق است، و این مضمون بعینه در اوایل کتاب مذکور و شرح شد.

۲۰۳۷

الرکون إلی الدتیا مع ما یعاین من سوء تقلّیها جهل.

رکون بدنیا یعنی میل بآن و یا اعتماد بر آن با آنچه مشاهده می شود از بدی گردش آن جهل و نادانی است.

۲۰۳۸

البخل باخراج ما افترضه الله سبحانه من الاموال أقبح البخل.

بخیلی بیرون کردن آنچه فرض کرده است خدای - که پاک است - از اموال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۷

قبیح ترین بخیلی است «از اموال» متعلّق به «بیرون کردن» است یعنی بیرون کردن آن از اموال یا متعلّق به «فرض کرده» یعنی فرض کرده آنرا از اموال، و مراد به «بخیلی بیرون کردن» این است که بخیلی کند در آن و آن را بیرون نکند، و «بودن آن قبیح ترین بخیلیها» باعتبار شدت عذاب و عقاب آن است با آنچه وارد شده از این که اخراج زکاة که عمده آنهاست که فرض شده سبب افزایش مال گردد پس بخیلی در آن کردن در حقیقت تکذیب آنهاست.

۲۰۳۹

السّخاء ما کان ابتداء فان کان عن مسئله فحیاء و تدمّم.

سخاوت آن است که ابتداء باشد و پیش از خواستن کسی، پس اگر بعد از سؤال و خواستن کسی باشد، پس آن حیاء است و ننگ و عار داشتن یعنی بعد از سؤال آنچه داده شود از سخاوت نیست بلکه از این راه است که آدمی را شرم آید از این که کسی از او چیزی خواهد و باو ندهد و ننگ و عار داند این معنی را.

۲۰۴۰

الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يندم فان لم يندم فجنونه مستحکم.

تندخوئی قسمتی است از دیوانگی از برای آنکه صاحب آن پشیمان می‌شود بر آن، پس اگر پشیمان نشود پس دیوانگی او قوی و محکم شده است یعنی صاحب تندخوئی اگر پشیمان شود بر آن چنانکه متعارف مردم تند خوست پس آن یک نوعی است از دیوانگی، و اگر پشیمان نشود پس آن دیوانگی است که قوی و محکم شده.

۲۰۴۱

العقل منفعة و العلم مرفعة و الصبر مدفعة.

عقل و خرد نفع و سود است، و علم بلندی است یا آلت آن، و صبر دفع نمودن است یا آلت آن، اما اول پس باعتبار این است که خردمند عاقل کاری نکند تا سود و نفع او در آن نباشد، و «بودن علم سبب بلندی مرتبه در دنیا و آخرت» ظاهر است و «صبر دفع نمودن است» یعنی صبر کسی بر مصیبتی دفع میکند سختی و شدت آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۸

مصیبت را و سبب این است که آن مصیبت بر او سهل و آسان گذرد یا سبب دفع مصائب دیگر شود چنانکه در احادیث دیگر وارد شده.

۲۰۴۲

الدنيا مصائب مفعلة و منايا موجهة و عبر مقطعة.

دنیا مصیبت‌هاست درد آورنده و مرگ‌هاست الم آورنده، و عبرتهاست برنده، «بودن دنیا مصیبت‌های درد آورنده» ظاهر است، و «بودن آن مرگ‌های الم آورنده» باعتبار این است که در دنیا کم است کسی که مرگ‌های درد آورنده از خویشان و دوستان بر او وارد نشود و ممکن است که اوضاع و احوال دنیا بمرگ‌های درد آورنده تشبیه شده باشد و مراد به «بودن آن عبرت‌های برنده» این است که آدمی باید که از اوضاع و احوال و تغیرات و تبدلات آن عبرت و پند گیرد چنان عبرت و پندی که ببرد دل و جگر این کس را و در بعضی نسخه‌ها بدل «مقطعة» [مفطعة] واقع شده و بنا بر این معنی این است که عبرتهائی است سخت و شنیع یعنی هر که پند بگیرد از آن داند شناعت احوال خود را و ممکن است که «عبر» بعین بی نقطه و بای یک نقطه زیر خوانده نشود بلکه بعین نقطه دارو یای دو نقطه زیر خوانده شود و بنا بر این معنی این است که حادثه‌هائیسست برنده یا سخت و شنیع بنا بر اختلاف نسختین.

۲۰۴۳

الجزع عند المصيبة يزيدها و الصبر عليها يبيدها.

زاری نزد مصیبت زیاد می‌گرداند مصیبت را، و صبر بر مصیبت هلاک می‌گرداند آن را، «زیاد شدن مصیبت بزاری» یا باعتبار این است که الم و اندوه زاری و قلق و اضطراب زیاد می‌شود بر اصل مصیبت و همچنین شماتت دشمنان بر آن، و یا باعتبار این است که جزع بر مصیبت سبب این شود که مصیبت دیگر وارد شود بر او، و «بودن صبر هلاک کننده مصیبت»، نیز بر قیاس مذکور دو احتمال دارد:

یکی آنکه باعث این شود که مصیبت سهل و آسان گذرد و شدت و سختی نداشته باشد.

و دیگری آنکه باعث این شود که دیگر مصیبتی بر او وارد نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۱۹

۲۰۴۴

الشكر على النعمة جزاء لماضيها و اجتناب لآتيها.

شکر بر نعمت پاداش است مر گذشته آن را و کشیدنی است مر آینده آن را، یعنی پاداش آن نعمت که گذشته بآن بعمل آید و سبب این شود که نعمت دیگر بر آن زیاد شود زیرا که شکر نعمت سبب زیادتی نعمت شود چنانکه در قرآن مجید تصریح بآن شده.

۲۰۴۵

التبجح بالمعاصي أقبح من ركوبها.

شاد بودن بگناهان قبیح‌تر است از ارتکاب آنها یعنی هرگاه کسی گناهی کرده باشد و شاد باشد باین که چنین کاری کرده، شادی او بآن قبیح‌تر است از اصل آن گناه، و عقاب آن زیاده است از عقاب آن گناه، چه ظاهر است که بی‌باکی و استخفاف بدین در آن بیشتر است از اصل آن گناه که آدمی بسبب غلبه شهوت مرتکب آن شده باشد.

۲۰۴۶

القلب ينبوع الحكمة و الاذن مغيضها.

دل چشمه حکمت است و گوش محل فرو رفتن آنست یعنی حکمت و علم راست درست از دل می‌جوشد و در گوش‌های مردم فرو رود.

۲۰۴۷

التبیا شرک النَّفوس و قراره کلّ ضرّ و بؤس «۱».
دنیا دام نفسهاست و جایگاه هر زیان و امر سنگین گرانی است.

۲۰۴۸

النَّفوس طلقه لکنّ أیدی العقول تمسک أعتتها عن النَّحوس.

نفسها رها کرده شده است لیکن دستهای عقلها نگاه می‌دارد عنانهای آنها را از بدبخت نمودن و بتعب انداختن یا از امرهای تاریک یعنی ضلالتها و گمراهیها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۰

۲۰۴۹

الآیام صحائف آجالکم فخلّدوها أحسن أعمالکم «۱».

روزها نامه‌های عمرهای شماست پس جاوید دارید آنها را بهترین اعمال شما، یعنی روزها فردهای دفتر عمرهای شماست پس جاوید دارید آنها را یعنی در آنها بهترین اعمال شما را یعنی چنین کنید که در هر روز بهترین اعمال شما بعمل آید و جاوید و دائم بماند آن از برای شما، و ممکن است که در «احسن» حذف و ایصال شده باشد و معنی این باشد که جاوید دارید آنها را بهترین اعمال خود یعنی بهترین اعمالی را که توانید کرد در آنها بکنید تا جاوید ماند آنها یعنی اثر آنها و اجر و ثوابی که در آنها برای شما نوشته شود و متحمل است که معنی «فخلّدوها» این باشد که بگردانید دل آنها را یعنی آنچه را در آنها بکنید و بمنزله دل آنها باشد بهترین اعمال خود یعنی بهترین آنچه توانید کرد. و ممکن است که «خلّدوها» بخاء چنانکه در نسخه‌ها واقع شده نباشد بلکه به «جیم» باشد و معنی این باشد روزها صحیفه‌های اعمال شمایند و هر روز بمنزله صحیفه ایست که در آن اعمال شما نوشته شود پس بگردانید جلد آن صحیفه‌ها را بهترین اعمال خود، یا جلد کنید آنها را ببهترین اعمال خود، یعنی بهترین اعمال خود را در اول و آخر آنها بکنید تا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۱

بمنزله جلدی شوند از برای آنها و حقّ تعالی ببرکت حسن فاتحه و خاتمه آنها آنچه در اثنای آنها واقع شود از خطایا شاید عفو نماید، این است آنچه بخاطر فاتر رسید در حلّ این عبارت و هر یک از وجوه خالی از قصوری نیست و الله تعالی یعلم.

۲۰۵۰

الآخره دار مستقرکم فجهّزوا الیها ما ببقی لکم.

آخرت خانه قرار شماست پس تهیّه کنید بسوی آن چیزی را که باقی بماند.

از برای شما.

۲۰۵۱

البکاء من خشية الله مفتاح الرحمة.

گریه از ترس خدا کلید آمرزش است.

۲۰۵۲

العمل بالعلم من تمام النعمة.

عمل کردن بعلم از تمامی نعمت است یعنی نعمت تمام کامل این است که آدمی عالم باشد و بعلم خود عمل کند.

۲۰۵۳

التبیا غرور حائل و سراب زائل و سناد مائل.

دنیا فریب دهنده است گردنده، و سرابی است زایل شونده، و تکیه گاهی است میل کرده، یعنی دنیا فریب دهنده است و آن را اصلی و حقیقتی نباشد و با وجود این آن امر خیالی گردنده است و بقائی از برای کسی نکند و هر چند روز رو بکسی آورد، و «سرابی است زایل شونده» یعنی مانند سراب آنرا اصلی نباشد و با وجود این زود زایل و فانی گردد، و تکیه گاهی است که میل کرده و مشرف بر افتادن است و هیچ عاقلی تکیه بر چنین تکیه گاهی نکند.

۲۰۵۴

الجهل بالفضائل من أقبیح الرذائل.

جهل بفضائل از زشت‌ترین رذائل است «فضائل» صفاتی را گویند که باعث افزونی مرتبه این کس گردد و «رذائل» صفاتی را گویند که باعث پستی مرتبه این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۲

کس گردد، و مراد این است که زشت‌ترین و قبیح‌ترین رذائل این است که آدمی نداند که فضائل کدام است و آنچه سبب افزونی مرتبه او گردد چه چیز است.

۲۰۵۵

الحظوة عند الخالق بالرغبة فيما لديه، الحظوة عند المخلوق بالرغبة عما في يديه.

بهره یافتن نزد خالق یا مکان و منزلت نزد او برغبت کردن است در آنچه نزد اوست، و بهره یافتن نزد مخلوق برغبت کردنست از آنچه در دستهای اوست، یعنی طلب و خواهش نکردن آن.

۲۰۵۶

المتقرب بأداء الفرائض و النوافل متضاعف الأرباح.

نزدیکی جوینده یعنی بحق تعالی بجا آوردن واجبه و سنتها دو چندان سودهاست یعنی سودهای او دو چندان است یعنی سودهای زیاد دارد.

۲۰۵۷

المودة تعاطف القلوب في ايتلاف الأرواح.

دوستی میل کردن دلهاست بیکدیگر در الفت و آرام روحها یعنی بسبب الفت و انس نفسها با یکدیگر پیش از خلق ابدان چنانکه از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «الأرواح جنود مجتدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر اختلف» نفسها لشکرهایند ترتیب داده شده پس آنچه آشنا بوده‌اند با یکدیگر از آنها الفت دارند با یکدیگر و آنچه نمی‌شناخته‌اند یکدیگر را اختلاف دارند. و مراد این است که نفوس مردم را پیش از خلق ابدان بعضی را با بعضی الفت و آرام بوده و بعضی را با بعضی الفت نبوده و یکدیگر را نمی‌شناخته‌اند پس هر که را در آن وقت الفتی با یکدیگر بوده حالا نیز بعد از خلق ابدان میانه ایشان الفت و ربط باشد و آنچه در آن وقت یکدیگر را نمی‌شناخته‌اند حالا بعد از خلق ابدان نیز میانه ایشان اختلاف و جدائی باشد و میانه ایشان الفت و ربطی حاصل نشود. و در بعضی نسخه‌ها «و ایتلاف» بدل «فی ایتلاف» واقع شده و بنا بر این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۳

معنی این است که: دوستی میل کردن دلهاست و الفت و آرام روحها یا بهمان معنی که مذکور شد و یا باین معنی که دوستی این است که میل قلبی و الفت و آرام نفسانی میانه دو کسی باشد نه مجرد ربط و اختلاط ظاهری.

۲۰۵۸

التيقظ في الدين نعمة على من رزقه.

بیداری در دین یعنی آگاهی در آن نعمتی است بر کسی که روزی کرده شده باشد این معنی او را یا روزی کرده شده باشد آن کس این معنی را.

۲۰۵۹

الأصدقاء نفس واحدة في جسوم متفرقة.

دوستان یک نفس‌اند در تنهای جدا جدا یعنی دوستان حقیقی آنانند که بمنزله این باشند که یک نفس باشند در چند بدن.

۲۰۶۰

العلم يبرشدك و العمل يبلغ بك الغاية.

علم راه می‌نماید ترا و عمل می‌رساند ترا بیمنت‌های مطلب.

۲۰۶۱

العلم أول دليل و المعرفة آخر نهاية.

علم اول راهنمایی است و شناخت یعنی شناخت حق تعالی آخر پایانی است که آدمی به آنجا می‌رسد.

۲۰۶۲

الكلام في وثاقتك ما لم تتكلم به فاذا تكلمت صرت في وثاقتك.

سخن در بند تست ما دام که نگفته باشی آن را، پس هر گاه گفتمی می‌گرددی تو در بند آن، یعنی در بند ترس ضرر و زیان آن، پس تا ممکن باشد باید که آدمی سخن را نگاه دارد و نگوید تا ببند آن نیفتد.

۲۰۶۳

الحلم يطفئ نار الغضب و الحدة تؤجج إحراقه.

بردباری فرو می‌نشاند آتش خشم را و تندگی بر می‌افروزد سوزش آن را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۴

یعنی خشم مانند آتش سوزاننده است پس اگر کسی را بردباری باشد آن فرو نشاند آتش آن را و اگر تندی باشد و بردباری نباشد این بر افروزد آن آتش و سوزانیدن آن را.

۲۰۶۴

المؤمن نفسه أصلب من الصلّد و هو أذلّ من العبد.

مؤمن نفس او سخت ترست از سنگ سخت و او فروتنی کننده ترست از بنده، سختی او در جایی است که سختی در آنجا باید مثل اهتمام باطاعت حق تعالی و بر نگشتن بعضیان او و فروتنی کردن او بدرگاه حق تعالی است و با مؤمنین.

۲۰۶۵

الشّدّ بالقدّة و لا مقارنةً بالصدّة.

بستن بتسمه و نه همراه بودن با دشمنی یعنی کسی را بتسمه بند کنند بهتر است از این که رفیق و همراه باشد با دشمن.

۲۰۶۶

العاقل يتقاضى نفسه بما يجب عليه و لا يتقاضى لنفسه بما يجب له.

عاقل باز خواست میکند نفس خود را به آن چه واجب می شود بر او، و بازخواست نمی کند از برای نفس خود به آن چه واجب می شود از برای او، یعنی از نفس خود می طلبد کردن آنچه را واجب می شود بر او و می دارد او را بر کردن آنها، و نمی طلبد از برای خود آنچه را واجب می شود بر دیگران از برای او، یعنی اگر کسی بجا نی آورد آن را در گذرد از او و عفو کند، و مراد به «و جوب» در موضعین وجوب شرعی است یا مطلق ثبوت و لزوم، هر چند بحسب عرف و عادت باشد.

۲۰۶۷

الفجور دار حصن ذليل لا يمنع أهله و لا يحرز من لجأ إليه.

برانگیخته شدن در گناهان خانه حصار خواری است که منع نمی کند از اهل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۵

خود و نگاه نمی دارد کسی را که پناه ببرد بسوی آن یعنی مرتکب گناهان شدن خانه حصار است ذلیل و خوار که منع نمی کند از اهل خود هیچ آفتی را، و نگاهداری نمی کند کسی را که پناه برد بسوی آن از هیچ بلائی.

۲۰۶۸

الکریم اذا احتاج اليک أفاک و اذا احتجت إليه کفاک.

کریم یعنی صاحب جود یا شخص گرمی بلند مرتبه هرگاه محتاج شود بسوی تو معاف دارد ترا، و با وجود احتیاج بتو طلب نکند از تو، و هر گاه محتاج شوی تو بسوی او کفایت کند ترا یعنی کارگزاری کند مطلب ترا و بر آورد آن را از برای تو.

۲۰۶۹

اللّئیم إذا احتاج إليك أجفاک و إذا احتجت إليه عناک.

لئیم یعنی مقابل کریم بیکی از دو معنی مذکور هر گاه محتاج شود بسوی تو بتعب اندازد ترا و هر گاه محتاج شوی تو بسوی او برنج اندازد ترا، «أجفاک» ممکن است بجیم خوانده شود یعنی بتعب اندازد ترا چنانکه ترجمه شده یعنی بسکه ابرام کند با تو و ممکن است که به «حای بی نقطه» خوانده شود یعنی مبالغه کند در سؤال و خواستن مطلب خود و حاصل هر دو یکی است و این که فرموده: «برنج اندازد ترا» یا باعتبار این که مطلب ترا بر نی آورد و یا اگر بر آورد بر نی آورد مگر بعد از زحمت بسیار و رنج و تعب انتظار.

۲۰۷۰

المتعبد بغیر علم کحمار الطّاحونة یدور و لا یبرح من مکانه.

عبادت کننده بی علم و دانش مثل الاغ آسیاست که می گردد و بیرون نمی رود از جای خود یعنی او را بسبب عبادت ترقی حاصل نشود و مرتبه او بلند نگردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۶

بخلاف کسی که با علم و دانش عبادت کند زیرا که بسبب عبادت از جای خود بیرون رود و مرتبه او بلند گردد.

۲۰۷۱

الکریم یعفو مع القدرة و يعدل فی الامرّة و یکفّ اسائته و یبذل احسانه.

کریم یعنی شخص گرمی بلند مرتبه یا صاحب سخاوت وجود در می گذرد از گناه مردم نسبت باو با وجود قدرت بر انتقام، و عدالت و دادگری میکند در امارت و حکومت، و باز می دارد بدی خود را از مردم، و بذل میکند احسان خود را.

۲۰۷۲

التَّوْبَةُ ندم بالقلب و استغفار باللسان و ترک بالجوارح و إضمار ان لا يعود.

توبه پشیمانی است بدل، و طلب آمرزش است بزبان، و ترک کردن است باعضا، و قصد این داشتن که دیگر بر نگردد، پوشیده نیست که توبه از گناه پشیمانی است و پشیمانی از چیزی لازم دارد که ترک کند آن را و قصد این داشته باشد که دیگر بر نگردد بآن و «اما طلب آمرزش بزبان» پس ظاهر این است که از برای اصل توبه ضرور نباشد بلکه اگر آن را نیز اضافه کند توبه او کاملتر باشد و ممکن است حمل کلام بر بیان توبه کامل، و مخفی نیست نیز که میانه علما خلاف واقع شده که توبه از بعضی گناهان دون بعضی صحیح است یا نه بلکه در صحت توبه باید که از جمیع گناهان توبه کند و پشیمان باشد و عزم این داشته باشد که دیگر هیچ گناهی نکند؟ و این کلام معجز نظام احتمال هر دو دارد و از آن ترجیح یک مذهب ظاهر نمی شود نهایت ظاهر بعضی احادیث دیگر قول دوم است و موضع تحقیق مسئله بر وجهی که باید کتب و رسایل کلامیه است.

۲۰۷۳

الجود من غیر خوف و لا رجاء مکافاة حقیقة الجود.

بخشش بی ترسی و بی امید مکافات و تلافی حقیقت جود است یعنی بخششی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۷

که با ترس از کسی باشد که چیزی باو بخشد یا بامید مکافات و تلافی باشد در حقیقت جود و کرم نباشد حقیقت جود و کرم آن باشد که بخشش کند بی ترس و امید مذکورین.

۲۰۷۴

إعطاء هذا المال فی حقوق الله دخل «۱» فی باب الجود.

بخشیدن این مال در حقوق خدا داخل شده «۲» در باب جود یعنی دادن مال در مصارفی که حق تعالی واجب کرده مثل زکاة و خمس در حقیقت جود نیست و خود را بزور داخل کرده در آن باب بلکه این قسم بخشش در حقیقت دادن حق کسی است بصاحب آن و این معنی جود و بخشش نباشد جود آن باشد که این کس مال خود را بدیگری بدهد بی عوضی و غرضی.

۲۰۷۵

المؤمن اذا نظر اعتبار و اذا سکت تفکر و اذا تکلم ذکر و اذا أعطى شکر و اذا ابتلى صبر.

مؤمن هر گاه نگاه کند پند گیرد، و هر گاه خاموش شود فکر کند، و هر گاه سخن گوید ذکر کند، و هر گاه بخشیده شود شکر کند، و هر گاه گرفتار شود صبر کند، یعنی هر گاه نگاه کند بچیزی پند گیرد از آن و استنباط کند از آن امری چند که نفع کند او را از برای آن نشأه، و هر گاه خاموش شود فکر کند در اموری چند که نافع باشد از برای او از حقایق و معارف و مانند آنها، و هر گاه بسخن آید ذکر خدا کند یعنی سخن او بی ذکر خدا نباشد، و هر گاه بخشیده شود یعنی چیزی باو داده شود از جانب خدا یا دیگری، شکر کند، و هر گاه گرفتار شود ببلا یا مصیبتی صبر کند در آن و جزع نکند.

۲۰۷۶

المؤمن اذا وعظ ازدجر و اذا حذر حذر و اذا عبّر اعتبر و اذا ذکر ذکر و اذا ظلم غفر.

مؤمن هر گاه موعظه کرده شود باز ایستد، و هر گاه ترسانیده شود کناره کند،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۸

و هر گاه پند داده شود پند گیرد، و هر گاه بیاد آورده شود بیاد آورد، و هر گاه ستم کرده شود در گذرد، یعنی هر گاه موعظه کرده شود و نهی کرده شود از منکری باز ایستد از آن و مرتکب آن نگردد، و هر گاه ترسانیده شود کناره کند، بمنزله تأکید سابق است، و هر گاه پند داده شود بامری که خیر او در آن باشد از کردن معروفی یا ترک منکری، پند گیرد و عمل کند بآن، و این مشتمل بر سابق است با زیادت، و هر گاه بیاد او آورند خدا را یا روز قیامت را یا امثال آن را یاد کند آن را و بر وفق آن عمل کند، و هر گاه کسی ستمی بر او کرده باشد در گذرد از آن و عفو کند او را.

۲۰۷۷

الفقر صلاح المؤمن و مریحه من حسد الجیران و تملق الاخوان و تسلط السلطان.

درویشی مصلحت مؤمن است، و آسایش دهنده اوست از رشک همسایگان، و تملق کردن برادران، و تسلط پادشاه، «بودن درویشی مصلحت مؤمن» باعتبار این است که بسبب آن از اکثر معاصی و گناهان محفوظ ماند و اگر صبر کند بر آن و خود را نگاه دارد از کسب حرامی اجر و ثواب عظیم خواهد داشت و با وجود این مصلحتهای دیگر نیز در آن باشد چنانکه فرموده اند که آسایش می دهد او را از رشک بردن همسایگان و آذیت و آزار ایشان بسبب آن، و همچنین «از تملق برادران» یعنی تملق کردن بایشان از برای معاونت و یاری ایشان او را در ضبط و حفظ اموال و منع تعدی و ظلم دیگران یا

تملق برادران باو از برای اخذ و جرّ نفع، و همچنین آسایش می دهد از تسلط پادشاه، چه ظاهرست که پادشاه بدرویش کاری ندارد بخلاف توانگر که بر او حواله ها از جهات شود.

۲۰۷۸

الصّدیق من کان ناهیا عن الظلم و العدوان معینا علی البرّ و الاحسان.

دوست کسی است که منع کننده باشد از ستم و تعدی، یاری کننده باشد بر نیکویی و احسان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۲۹

۲۰۷۹

التّقوی آكد سبب بینک و بین الله ان أخذت به و جنّة من عذاب أليم.

تقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدای عزّ و جلّ محکمتر وسیله است میان تو و میان خدا اگر فرا گیری آن راه، و سپری است از عذاب دردناک.

۲۰۸۰

الکرامه تفسد من اللّئیم بقدر ما تصلح من الکریم.

احسان فاسد می شود از لئیم باندازه آنچه صالح می باشد از کریم یعنی احسانی که لئیم یعنی بخیل یا پست مرتبه بکند فاسد و باطل می شود بقدر آنچه از کریم صالح و بی فساد باشد. و این باعتبار این است که لئیم نمی شود که در آن احسان غرض فاسدی نداشته باشد بخلاف کریم که منظوری بغیر حسن احسان ندارد و آمیخته بغرض دیگر نسازد و ممکن است که «تفسد و تصلح» از باب افعال خوانده شود و معنی این باشد که فاسد میکنند از لئیم بقدر آنچه صالح می گرداند از کریم یعنی بقدر آنچه احسان کریم باعث صلاح حال او گردد باعتبار اجر و ثوابی که بر آن مترتب شود احسان لئیم باعث فساد حال او گردد باعتبار این که آنچه دهد از وجوهی باشد که مشروع نباشد پس احسان از آنها بغیر وزر وبال ثمره نداشته باشد یا این که بی موقع دهد و بکسی دهد که در مصارف غیر مشروع صرف کند و او را نیز باعتبار اعانت بر آن بهره از گناه باشد.

۲۰۸۱

الجاهل صخره لا ینفجر ماؤها، و شجرة لا یخضر عودها، و أرض لا یظهر عشبها.

نادان سنگی است که نمی گشاید آب آن، و درختی است که سبز نمی شود چوب آن، و زمینی است که آشکارا نمی گردد گیاه آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۰

۲۰۸۲

التّاس طالبان طالب و مطلوب، فمن طلب الدّتیا طلبه الموت حتّی یخرجه عنها، و من طلب الاخره طلبته الدّتیا حتّی یتوفی رزقه منها.

مردم دو طلب کننده اند طلب کننده و طلب کرده شده پس هر که طلب کند دنیا را طلب کند او را مرگ تا این که بیرون برد او را از دنیا، و هر که طلب کند آخرت را طلب میکند او را دنیا تا این که استیفای روزی خود نماید از دنیا یعنی مردم دو قسم طلب کننده اند که هر یک هم طلب کننده و هم طلب کرده شده باشند یکی طلب کننده دنیا که او طلب دنیا کند و مرگ طلب او کند تا بیرون برد او را از دنیا و دیگری طلب کننده آخرت که او طلب آخرت کند و دنیا طلب او کند تا این که او استیفای روزی خود از آن بکند و بنا بر این ظاهر است که هیچ عاقلی اختیار طلب دنیا بر طلب آخرت نکند.

۲۰۸۳

الامانة و الوفاء صدق الأفعال و الکذب و الافتراء خیانة الاقوال.

امانت و وفاداری راستی افعال است و دروغ و بهتان خیانت اقوال، مراد این است که راستی چنانکه در اقوال می باشد در افعال نیز باشد و راستی افعال امانت و وفاداری است و خیانت چنانکه در افعال باشد در اقوال نیز باشد و خیانت اقوال دروغ و افتراء باشد و «دروغ» چنانکه قبل از این مذکور شد خبری است که موافق واقع نباشد خواه مخبر داند که موافق واقع نیست و خواه نداند و «افتراء» خصوص آن قسم است که مخبر داند که مخالف واقع است و دانسته بخلاف واقع خبر دهد.

۲۰۸۴

البخیل یسمح من عرضه بأكثر ممّا أمسک من عرضه و یضیع من دینه أضعاف ما حفظ من نشبه.

بخیل می گذرد از عرض خود بزیاده از آنچه نگاه می دارد از متاع خود، و ضایع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۱

میکند از دین خود چندین برابر آنچه حفظ میکند از اصل مال و عقار خود یعنی از برای این که اندک چیزی از متاع خود نگاه دارد از سر زیاده از آن از عرض خود بگذارد و آن را بباد دهد، و معنی باقی کلام ظاهر است.

۲۰۸۵

الرّاضی بفعل قوم کالداخل فیهم معهم و لكلّ داخل فی باطل إثم إن الرضا به و إثم العمل به.

کسی که خشنود شود بکار جماعتی مثل کسی است که داخل شود در آن کار با ایشان و از برای هر که داخل شود در باطلی دو گناه است یکی گناه خشنودی بآن باطل و دیگری گناه عمل بآن.

۲۰۸۶

الاجل محتوم و الرزق مقسوم فلا یغمّن أحدکم إبطاؤه فان الحرص لا یقدّمه و العفاف لا یؤخره و المؤمن بالتحمّل خلیق.

مرگ تقدیر شده و روزی قسمت شده، پس اندوهگین نسازد کسی از شما را درنگ کردن روزی و دیر رسیدن آن پس بدرستی که حرص پیش نمی‌اندازد آن را و عفت پس نمی‌اندازد آن را، و مؤمن بتحمّل کردن سزاوار است. غرض از ذکر این که «مرگ تقدیر شده» شاید این باشد که اگر چنین نبود و ممکن بود که کسی همیشه در حیات باشد حرص فی الجمله گنجایش داشت و اما هر گاه مقدر باشد و البته برسد پس از برای اندک زمانی گنجایش حرص نیست با وجود این که قسمت روزی را که حق تعالی کرده باشد و قسمت هر کس البته باو خواهد رسید و مراد بقول آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه «پس اندوهگین نسازد» این است که هر گاه روزی قسمت شده و رسد هر کس البته باو خواهد رسید پس اگر دیر رسد نباید از این اندوهگین شد آخر خواهد رسید و با وجود این حرص فایده ندارد و پیش نتواند انداخت آن را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۲

و عفت و خودداری ضرری ندارد و پس نتواند انداخت آن را، و قبل از این مذکور شد که این که روزی البته برسد در قدری از آن است یا در همه آن است بعد از سعی بعنوان متعارف و غرض نهی از سعی بالکلیّه نیست بلکه از حرص در آن، و در این کلام معجز نظام نیز اشاره باین معنی شده، زیرا که فرموده‌اند که «پس بدرستی که حرص پیش نمی‌اندازد» و فرمودند که سعی پیش نمی‌اندازد، و نیز فرمودند که: عفت پس نمی‌اندازد، و عفت نگاهداشتن خود است از آنچه حلال نباشد پس ظاهر شد از این که عفت ضرری ندارد و پس نمی‌اندازد آن را نه این که ترک سعی بالکلیّه و بعنوان حلال نیز ضرری ندارد و الله تعالی یعلم «و مؤمن بتحمّل کردن سزاوار است» یعنی سزاوار است به آن که صبر کند بر تنگی روزی و تحمّل کند مشقت آن را تا این که مرتبه و درجه او در آخرت بلند گردد.

و در بعضی «۱» نسخه‌ها «تحمّل» بجیم واقع شده و بنا بر این معنی این است که مؤمن بزینت یافتن سزاوار است یعنی بزینت یافتن بصفات نیکو و غرض تحریص مؤمنان است بر شنیدن آنچه پند داده شوند بآن از پند مذکور و غیر آن از آنچه شنیدن آن سبب زینت ایشان شود، و ممکن است که مراد این باشد که باکی نیست در زینت کردن مؤمن بلکه مؤمن سزاوار است بآن و اولی است از دیگران و این حکمی دیگر باشد که اشاره بآن شده باشد بعد از بیان حکم روزی.

۲۰۸۷

النّاس ثلاثه فعالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجاه و همج رعاع اتباع کلّ ناعق لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق. مردمان سه گروه‌اند عالم ربّانی و متعلّم بر سبیل رستگاری و کم عقلان از ارادل و مردم پست مرتبه پیروان هر چوپان که روشنی نیافته‌اند بروشنی علم و پناه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۳

نبرده‌اند بر کنی محکم، «عالم ربّانی» کسی است که علم او از جانب پروردگار بی کسب و تعلیمی فائز شود مانند پیغمبر و اوصیای او صلوات الله علیهم، و «متعلّم بر سبیل رستگاری» کسی است که از ایشان یاد گرفته باشد یا بواسطه علم او منتهی شود بایشان، و کم عقلان از ارادل و مردم پست مرتبه سایر مردم‌اند که دست از رسول و آل او صلوات الله و سلامه علیهم بر داشته‌اند و پیرو نادانی چند شده‌اند و «همج» مردم احمق کم عقل را گویند چنانکه ترجمه شده و مگسهای کوچک را نیز گویند مثل پشه‌ها که می‌نشینند بر روهای گوسفندان و الاغهای لاغر، و هر دو معنی در این مقام مناسب است.

۲۰۸۸

الرّاضی عن نفسه مستور عنه عیبه ولو عرف فضل غیره کساه ما به من النّقص و الخسران.

کسی که خشنود باشد از نفس خود پوشیده شده است از او عیب او، و اگر داند افزونی غیر خود را پوشاند بخود آنچه را در اوست از کمی و زیان یعنی آدمی باید که هرگز راضی و خشنود از خود نگردد و همیشه در تفحص نقص و عیب خود باشد زیرا که کسی که از خود راضی و خشنود شد نقص و عیب او دیگر از او پوشیده می‌شود و گمان میکند که کسی را بر او افزونی و زیادتی نباشد که اگر داند زیادتی دیگری را بر او بپوشاند بخود آنچه را دارد از کمی و زیان یعنی قائل شود بآن و سعی کند در رفع و زایل نمودن آن و خشنود نباشد از خود، و در بعضی نسخه‌ها «لساه» بدل «کساه» واقع شده و بنا بر این معنی این است که اگر داند افزونی غیر خود را هر آینه دلگیر سازد او را آنچه در اوست از کمی و زیان پس خشنود نباشد از خود و این ظاهرتر است بلکه ظاهر این است که در نسخه اول تصحیف شده.

۲۰۸۹

المراء باصغریه بقلبه و لسانه ان قاتل قاتل بجنان و ان نطق نطق ببیان.

مرد بد و کوچک اوست بدل او و زبان او، اگر جنگ کند جنگ کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۴

بدل، و اگر گوید گوید بیجان، یعنی فصاحت و زبان آوری، یعنی آدمی سنجیده می شود بدو پارچه گوشت کوچک خود، که آن دل و زبان اوست و این مثلی است شایع میان عرب، یعنی قدر و قیمت هر کس باین دو تا ظاهر می شود اگر جنگ کند وقتی کند که دل او قوی باشد و اگر گویا شود بفصاحت و زبان آوری، و عمده تر از این دو صفت در آدمی نباشد، پس عمده فضائل او باین دو پارچه گوشت است.

۲۰۹۰

النَّعْمَةُ مَوْصُولَةٌ بِالشُّكْرِ وَ الشُّكْرُ مَوْصُولٌ بِالْمَزِيدِ وَ هُمَا مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَلَنْ يَنْقَطِعَ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الشَّاكِرِ.

نعمت پیوسته است بشکر و شکر پیوسته است بزیادتی و هر دو همراهاند در یک شاخ پس بریده نمی شود زیادتی از خدای - که پاک است او - تا این که بریده شود شکر از شکر کننده، مراد باین که «نعمت پیوسته است بشکر» این است که در برابر نعمت شکر باید، و هر که را عقلی باشد البته بازای آن شکر کند، یا این که بقای آن پیوسته است بشکر و اگر شکر آن نشود زایل گردد و شکر پیوسته است بزیادتی یعنی سبب زیادتی نعمت گردد چنانکه در قرآن مجید تصریح بآن شده.

۲۰۹۱

الذِّكْرُ لَيْسَ مِنْ مَرَامِ اللِّسَانِ وَ لَا مِنْ مَنَاسِمِ الْفِكْرِ وَ لَكِنَّهُ أَوَّلُ مِنَ الْمَذْكُورِ وَ ثَانٍ مِنَ الذِّكْرِ.

یاد نیست از وظیفه های زبان و نه از مذهبهای فکر و لیکن آن اولی است از یاد کرده شده و دومی است از یاد کننده یعنی چنین نیست که ذکر وظیفه زبان باشد و نتواند زبان که ذکر نکند و این در ذکر زبانی است، و نه این که از مذهبهای فکر و اندیشه باشد و البته آنها باین راه روند و نتوانند که باین راه نروند و این در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۵

ذکر و یاد بدل است بلکه اولی است یعنی مبدأ آن یاد کرده شده است یعنی حق تعالی که باید که توفیق این معنی بدهد و اسباب آن را از برای او مهیا سازد و دومی است از یاد کننده که متصدی و مباشر آن گردد.

۲۰۹۲

العقل خلیل المؤمن و العلم وزیره و الصبر امیر جنوده و العمل قیّمه.

عقل دوست مؤمن است، و علم وزیر اوست، و صبر امیر لشکرهای اوست، و عمل قیّم اوست، «بودن عقل دوست مؤمن» ظاهر است چه دوست کسی کسی است که آنچه مصلحت آن کس باشد باو بگوید و عقل با مؤمن چنین باشد و تخصیص بمؤمن باعتبار این است که در غیر مؤمن عقل نباشد و اگر نه در هر که باشد با او دوست باشد، و «بودن علم وزیر او» باعتبار این است که وزیر کسی است که اشتغال و ائصال او را بر خود گیرد مشتق از «وزر» بمعنی گناه و گرانی و سنگینی، یعنی گناه و گرانیها و سنگینیهای اشغال او را بر خود گرفته باشد باعتبار این که او مباشر آنها شود و ظاهرست که علم در هر کس وزیر اوست و هرگاه بقول او عمل شود دیگر گناه و ثقل و گرانی بر این کسی نماد، و «بودن صبر امیر لشکرهای او» باعتبار این است که بسبب صبر و تحمّل أعوان و أنصار او بسیار گردد پس آنها بمنزله لشکرها می آید که صبر امیر ایشان است و «عمل قیّم اوست» یعنی کار گزار اوست که کارهای او را بعمل آورد یا نصب کرده شده است از برای تربیت و تأدیب او.

۲۰۹۳

الزَّمان یخون صاحبه «۱» و لا یستعتب لمن عاتبه.

روزگار خیانت کند با صاحب خود یعنی با هر که در آن باشد و خشنود نگرداند هر کسی را که ملامت او کند یعنی ملامت و مذمت کردن آن فایده ندارد بسبب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۶

این کسی را خشنود نکند و دست از خو و خصلت خود بردارد و پوشیده نیست که امثال این سخنان بر طریقه اهل روزگار و تخیلات ایشان است که مدح و ذمّ روزگار کنند «۱» و بنای آن بر تحقیق نیست چنانکه قبل از این اشاره بآن شد.

۲۰۹۴

الایمان و العمل أخوان توأمان و رفیقان لا یفترقان لا یقبل الله احدهما الا بصاحبه.

ایمان و عمل یعنی طاعت و فرمانبرداری دو برادرند که با هم زائیده شده اند و دو رفیق اند که جدا نمی شوند از یکدیگر و قبول نمی کند خدای عزّ و جلّ یکی از آن را مگر همراه صاحب آن این مضمون قبل از این مذکور و شرح شد.

۲۰۹۵

المذلّة و المهانة و الشقاء فی الطّمع و الحرص.

مذلت و خواری و بدبختی در طمع است و حرص.

۲۰۹۶

الصبر علی مضم الغصص یوجب الظفر بالفرض.

صبر بر درد غصه‌ها سبب فیروزی است بفرصتها.

۲۰۹۷

الناس کالشجر شرابه واحد و ثمره مختلف.

مردم مانند درخت‌اند که آب آن یکی است و میوه آن مختلف است یعنی هر چند همه با هم شریک باشند در خوراک و پوشش و مانند آنها، هر قومی از ایشان را ذاتی باشد بر خلاف ذات قومی دیگر مثل اختلافی که میان درختان است با آنکه همه از یک آب خورند پس از همه یک میوه توقع نباید داشت و همه را در یک مرتبه نباید دانست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۷

۲۰۹۸

الطمع مورد غیر مصدر و ضامن غیر موف.

طمع وارد سازنده است غیر برگرداننده و ضامن شونده است غیر وفا کننده یعنی خفت و ذلت و رنج و تعب بر صاحب خود وارد سازد و چیزی از آنها را بر نگرداند یا اخراجات بر این کس وارد سازد و چیزی از اخراجات و مؤنات را برنگرداند و ضامن شود که از برای این کس نفعی حاصل کند اما وفا بآن نکند و ضرر آن بیش از نفع آن باشد.

۲۰۹۹

العقل صاحب جیش الرحمن، و الهوی قائد جیش الشیطان، و النفس متجاذبه بینهما فأیهما غلب کانت فی حیظه.

عقل سردار لشکر پروردگار است، و هوی و خواهش کشنده لشکر شیطان، و نفس کشیده شونده میانه ایشان، پس هر یک از ایشان غالب شوند نفس خواهد بود در جایگاه آن.

۲۱۰۰

العقل و الشهوة ضدان و مؤید العقل العلم و مزین الشهوة الهوی، و النفس متنازعة بینهما فأیهما قهر کانت فی جانبه.

عقل و خواهش دو دشمن‌اند با یکدیگر، و یاری دهنده عقل علم است و آرایش دهنده خواهش آرزو و هوس، و نفس نزاع کرده شده است بر سر آن میانه آنها پس هر کدام از ایشان غلبه کند بر دیگری خواهد بود نفس در طرف او.

۲۱۰۱

الستید من لا یصانع و لا یخادع، و لا تغره المطامع.

بزرگ و مهتر کسی شود که بصنعت و پیشه کار نکند «۱» و فریب ندهد مردم را و فریب ندهد او را طمعها، و ممکن است که «یصانع» بمعنی آن باشد که رشوه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۸

ندهد زیرا که رشوه کسی دهد که طلب حاجتی از کسی کند و بزرگ و مهتر طلب حاجت از کس نکند.

۲۱۰۲

العلم علمان مطبوع و مسموع و لا ینفع المطبوع اذا لم یک مسموع.

علم دو علم است مطبوع و مسموع، و سود نمی‌بخشد مطبوع هر گاه نبوده باشد مسموع، مراد به «مطبوع» علمی است که بطبع و سلیقه توان یافت و پی به آنها توان برد مثل علوم عربیت و به «مسموع» آن است که باید از پیغمبر یا امام بی‌واسطه یا بواسطه شنید مثل علوم شرعیه و ظاهر است که اگر علوم شرعیه در کار نبودی فایده در علوم مطبوعه نبودی چه نفع آنها در این است که در علوم مسموعه بکار رود، و پوشیده نماند که علوم عقلیه اگر چه نفع آنها موقوف بر علوم سمعیه نیست بلکه مبنای علوم سمعیه بر آنهاست نهایت چون استقلال عقل در بعضی مباحث آنهاست و در اکثر مباحث آنها عقلی که آن را خبری از شرع نباشد حکمی در آنها نمی‌تواند کرد و این است که اکثر آنها میانه ایشان محل نزاع و خلاف است پس بنا بر این علوم عقلیه را نیز داخل مطبوع می‌توان گرفت و «سود نمی‌بخشد مطبوع هر گاه نبوده باشد مسموع» باعتبار اکثر مباحث آنها صحیح است و الله تعالی یعلم.

۲۱۰۳

المؤمن دأبه زهادته، و همه دیانتته، و عزه قناعتته، و جدّه لأخرته، قد کثرت حسناته و علت درجاته و شارف خلاصه و نجاته.

مؤمن طریقه او زهد اوست، و قصد او دینداری اوست، و عزت او قناعت اوست، و کوشش او از برای آخرت اوست، بتحقیق که بسیار شده است نیکوئیهای او، و بلند شده است مرتبه‌های او، و مشرف شده است بر رهائی خود و رستگاری خود،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۳۹

مراد به «زهده» چنانکه قبل از این مذکور شد ترک محرّمات دنیاست یا مشتبهات نیز یا زیاد از قدر کفاف از حلال نیز، و «عزت او قناعت اوست» یعنی بسبب قناعتی که میکند و از کسی طمع و طلب نمی‌کند همیشه نزد مردم عزیز و گرامی است، و «مشرف شدن او بر رهایی خود و رستگاری خود» باعتبار این است که رهایی او همین موقوف بر مرگ مانده بعد از مرگ او را دیگر رنجی و محنتی نباشد.

۲۱۰۴

الکذّاب و المیت سواء فانّ «۱» فضیلة الحیّ علی المیت الثّقّة به فاذا لم یوثق بکلامه بطلت حیاته.

دروغگو و مرده برابرنند پس بدرستی که مزیت زنده بر مرده این است که زنده اعتماد با او را شاید پس هرگاه اعتماد نباشد بر سخن او باطل شده است زندگی او.

۲۱۰۵

الحاسد یظهر وده فی أقواله و یخفی بغضه فی أفعاله فله اسم الصّدیق و صفة العدو.

رشک برنده آشکارا میکند دوستی خود را در گفتارهای خود و پنهان می‌دارد دشمنی خود را در کردارهای خود، پس مر او راست نام دوست و صفت دشمن.

۲۱۰۶

النفس الامّارة المسؤلة تملّق تملّق المنافق و تتصنّع بشیمة الصّدیق الموافق حتّی إذا خدعت و تمکّنت تسلّطت تسلّط العدو و تحکّمت تحکّم العتوّ فأوردت موارد السّوء.

نفس امّاره مسؤله تملّق میکند تملّق کردن منافق، و احسان میکند بطریقه دوست موافق، تا این که هر گاه فریب داد و جای گرفت مسلط می‌شود بطریق مسلط شدن دشمن و بزور حکم میکند مانند بزور حکم کردن تکبّر کردن و از حدّ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۰

در گذشتن، پس فرود آورد صاحب خود را بجایگاههای بدی، «اماره» یعنی فرمان دهنده یعنی فرمان دهد بر بدن و امر و نهی او کند، و «مسؤله» یعنی آرایش دهنده یعنی کارها را زینت و آرایش دهد نزد این کس و آدمی را رغبت فرماید به آنها و مراد این است که نفس اول تملّق کند تا وقتی که فریب دهد و آدمی را در فرمان خود کند آن وقت مسلط شود مسلط شدن دشمن و وادارد او را بر کاری چند که سبب زیان و خسران او باشد، و حکم کند بحکمهایی که از تکبّر و تجاوز از حدّ ناشی شود، پس فرود آورد این کس را بجایگاههای بدی، پس فریب او نباید خورد و از اول هر چه او خواهش کند بر خلاف او باید کرد تا او رام این کس گردد و مطیع و فرمانبردار، و ممکن است «عتوّ» بفتح عین خوانده شود بنا بر این بمعنی تکبّر کننده و تجاوز کننده از حدّ است.

۲۱۰۷

الحکماء أشرف النّاس أنفسا و أكثرهم صبرا و أسرعهم عفوا و أوسعهم أخلاقا.

حکما یعنی صاحبان علم راست درست بلندترین مردم اند از روی نفسها، و بیشترین ایشانند از راه صبر، و شتابانترین ایشانند از راه در گذشتن، و وسیعترین ایشانند بحسب خوبیها و خصلتها، یعنی نفسهای ایشان بلند مرتبه‌تر از سایر نفوس باشد، و صبر ایشان بیشتر از صبر دیگران، و عفو و در گذشتن ایشان از گناه کسی که نسبت بابشان کرده باشد شتابانتر از عفو و در گذشتن سایر مردم، و خلق ایشان وسیعتر از خلق دیگران.

۲۱۰۸

العلماء أظهر النّاس أخلاقا و أقلّهم فی المطامع أعرافا

علما پاکترین مردم اند بحسب اخلاق و خوبیها، و کمترین ایشانند در ریشه‌ها دوانیدن در طمعها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۱

۲۱۰۹

الأنس فی ثلاثة، الزّوجة الموافقة و الولد الصّالح و الأخ الموافق.

انس و آرام در سه کس باشد، زنی که موافق باشد با این کس و فرزند صالح و برادر موافق.

۲۱۱۰

السّؤال یضعف لسان المتکلم و یکسر قلب الشّجاع البطل و یوقف الحرّ العزیز موقف العبد الدّلیل و یذهب بهاء الوجه و یمحق الرّزق.

سؤال یعنی طلب کردن چیزی از مردم سست میکند زبان متکلم را، و می‌شکند دل دلیر شجاع را، و بازمیدارد آزاده مرد عزیز را در جایگاه بنده خوار، و می‌برد نیکی او را، و محق میکند روزی را، یعنی طلب کننده اگر متکلم و زبان آورست بسبب طلب زبان او سست گردد، و اگر شجاع و دلاور است دل

او بشکند و شجاعت و دلاوری او ضعیف گردد، و مراد به «محق کردن روزی» یعنی باطل کردن آن این است که حق تعالی روزی او را بسبب آن طلب کم کند یا این که برکت را از آن ببرد.

۲۱۱۱

الطَّعامُ يُوَكَّلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرَبٍ، مع الاخوان بالسُّرور و مع الفقراء بالايثار و مع أبناء الدنيا بالمروءة.

طعام خورده می شود بر سه قسم، با برادران بشادی، و با درویشان ببخشش و دهش بایشان، و با ابنای روزگار بمروّت یعنی مردی یا آدمیت، یعنی ضیافت کردن برادران از برای سرور و شادی است، و ضیافت کردن درویشان از برای بخشش و دهش بایشان است، و ضیافت کردن سایر ابنای روزگار بنا بر اقتضای مروّت است یعنی مردی یا آدمیت اقتضای آن میکند که این کس گاهی ایشان را هم ضیافت کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۲

۲۱۱۲

المروءة العدل في الأمرة و العفو مع القدرة و المواساة في العشرة.

مروّت یعنی مردی یا آدمیت دادگری است در حکومت و امارت، و در گذشتن است با توانائی انتقام، و مواسات است در معاشرت، یعنی با هر که معاشرت و مصاحبت کند و «مواسات با کسی» رسانیدن مال است با او و او را با خود برابر دانستن در آن. و بعضی گفته اند که این وقتی است که از کفاف خود بدهد که اگر از زیاده از کفاف خود بدهد آن را «مواسات» نگویند و بعضی گفته اند که برابر دانستن اوست با خود در اموال خود و روا داشتن این که او تصرف کند در آنها مانند تصرف او، و در بعضی نسخه ها: «العسرة» بضمّ عین و سین بی نقطه واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که و مواسات است در درویشی یعنی مواسات نمودن با وجود درویشی و تنگدستی یا مواسات در وقت درویشی و پریشانی آنکه مواسات با او می شود.

۲۱۱۳

الذّل بعد العزل يوازي عزّ الولاية.

خواری بعد از عزل برابر است با عزّت امارت پس بامید آن عزّت تلاش امارت نتوان کرد زیرا که خواری عزل نیز در عقب آن است و برابر است با آن.

۲۱۱۴

الحازم من شکر التّعمة مقبله و صبر عنها و سلاها مؤتية مدبرة.

دوراندیش کسی است که شکر کند نعمت را در حالی که بیاورد، و صبر کند از آن و فراموش کند آنرا در حالی که برگردد و پشت گرداند، مراد به «فراموش کردن» این است که خواهش آن را از خود زایل کند و بسبب رو گردانیدن آن اندوهگین نباشد.

۲۱۱۵

المتعدّي كثير الأضداد و الأعداء.

ستمکار تجاوز کننده از حدّ بسیار دشمنان و اعداست یعنی دشمنان و اعدای او بسیارند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۳

۲۱۱۶

المنصف كثير الأولياء و الأوداء.

عادل دادگر بسیار اولیا و دوستان است یعنی اولیا و دوستان او بسیارند.

۲۱۱۷

العالم حتى بين الموتى.

عالم زنده است میانه مردگان که جاهلان باشند.

۲۱۱۸

الجاهل ميت بين الأحياء.

نادان مرده است میانه زندگان که علما باشند.

۲۱۱۹

الاخوان جلاء الهموم و الأحزان.

برادران جلاء و پرداز غمها و اندوههایند.

۲۱۲۰

الصدق جمال الانسان و دعامة الايمان.

راستگوئی جمال آدمی و ستون ایمان است، «جمال» بمعنی حسن خلق و خلق است چنانکه مکرر مذکور شد.

۲۱۲۱

الشّهوات مصاید الشیطان.

خواهشها دامهای شکار شیطان است که آدمی را به آنها فریب دهد و شکار کند.

۲۱۲۲

الحیاء من الله سبحانه تقی عذاب النار.

شرم از خدا- که پاک است او- نگاه می‌دارد از عذاب آتش.

۲۱۲۳

التّهجم علی المعاصی یوجب عقاب النار.

داخل شدن بر گناهان واجب می‌گرداند عقاب آتش را.

۲۱۲۴

الفکر یوجب الاعتبار و يؤمن العثار و یثمر الاستظهار.

فکر کردن واجب می‌سازد پند گرفتن را، و ایمن می‌سازد از لغزش، و میوه می‌دهد پشت گرمی را، یعنی باعث این می‌شود که آدمی در کاری که آنرا بفکر کرده باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۴

پشت گرم باشد و چندان خوف زیان و خسران آن نداشته باشد.

۲۱۲۵

الغفلة تکسب الاغترار و تدنی من البوار.

بیخبری کسب میکند فریب خوردن را، و نزدیک می‌سازد از هلاکت یعنی سبب فریب خوردن می‌شود، و نزدیک می‌سازد این کس را بهلاکت دنیوی و اخروی، پس آدمی باید که بقدر مقدور خود را آگاه و خبردار گرداند از خود، و در پی اصلاح احوال دنیا و آخرت خود باشد.

۲۱۲۶

المؤمن ینظر الی الدنیا بعین الاعتبار و یقتات فیها «۱» بیطن الاضطرار و یسمع فیها بأذن المقت و الابغاض.

مؤمن نگاه میکند بسوی دنیا بچشم عبرت و پند گرفتن، و قوت می‌خورد در آن بشکم ناچاری یعنی بقدری که ضرور و ناچار باشد، و می‌شنود در آن بگوش عداوت و دشمنی یعنی با دنیا.

۲۱۲۷

الجلوس فی المسجد من بعد طلوع الفجر الی حین طلوع الشمس للاشتغال بذكر الله سبحانه أسرع فی تیسیر الرزق من الضرب فی أقطار الأرض.

نشستن در مسجد بعد از طلوع صبح تا وقت طلوع آفتاب از برای مشغول بودن بذكر خدا- که پاک است او- شتابان‌تر است در آسان کردن روزی از حرکت در اطراف زمین یعنی از رفتن باطراف زمین از برای تجارت.

۲۱۲۸

العبادة الخالصة ان لا یرجو الرجل إلاً ربه و لا یخاف إلاً ذنبه.

پرستش خالص این است که امید نداشته باشد مرد مگر پروردگار خود را و نترسد مگر از گناه خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۵

۲۱۲۹

المسألة طوق المذلة تسلب العزیز عزه، و الحسیب حسبه.

سؤال و طلب طوق خواریست می‌رباید از عزیز عزت او را و از حسیب حسب او را، و «حسب» آن چیز است که آدمی می‌شمارد آنرا از مفاخر پدران خود با شرفی که خود بافعال خود کسب کرده باشد.

۲۱۳۰

العقل أنک تقتصد فلا تسرف و تعد فلا تخلف و إذا غضبت حلمت.

عاقلی این است که میانه روی می‌کنی پس اسراف نمی‌کنی، و وعده می‌کنی پس خلف نمی‌کنی و بجای می‌آوری آن را، و هر گاه خشمناک شوی حلم و بردباری آوری.

۲۱۳۱

العدل أنك إذا ظلمت أنصفت و الفضل أنك إذا قدرت عفت.

عدل و دادگری این است که تو هر گاه ستم کرده باشی انصاف دهی، و حقّ مظلوم را از خود بگیری، و فضل و افزونی مرتبه این است که هر گاه قادر شوی بر انتقام از گناه کسی عفو کنی و در گذری این بنا بر این است که «ظلمت» بفتح ظاء بصیغه معلوم خوانده شود و ممکن است که بضم آن بصیغه مجهول خوانده شود و بنا بر این معنی این است که عدل و دادگری این است که اگر ستم کرده شوی انصاف ورزی و تلافی او را بمثل آنچه او کرده بکنی نه زیاد بر آن، و افزونی مرتبه این است که هر گاه قادر شوی عفو کنی و در گذری.

۲۱۳۲

الوفاء حفظ الذمام، و المروءة تعهد ذوی الارحام.

وفاداری نگاهداشتن حقّ و حرمت مردم است، و مروّت یعنی مردی یا آدمیت بازرسی بخویشان است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۶

۲۱۳۳

المرء يتغير في ثلاث، القرب من الملوک و الولایات و الغناء من الفقر، فمن لم يتغير في هذه فهو ذو عقل قويم و خلق مستقیم.

مرد تغییر میکند در سه چیز، نزدیکی پادشاهان، و امارتها، و توانگری بعد از درویشی، پس هر که تغییر نکند در اینها پس او صاحب عقل درست و خوی راست است، و بود آن حضرت علیه السلام چنین که هر گاه ثنا می کردند بر او در برابر روی او، می فرمود: اللهم إنک أعلم بی من نفسی و أنا أعلم بنفسی منهم اللهم اجعلنی خیرا ممّا یظنون، و اغفر لی ما لا یعلمون، خداوندا بدرستی که تو داناتری بمن از نفس من و من داناترم بنفس خود از ایشان، خداوندا بگردان مرا بهتر از آنچه گمان دارند، و بیامرز از برای من آنچه را نمی دانند. ظاهر این است که این دعا از برای تعلیم مردم است و اگر نه در آن حضرت امری نبود که ایشان ندانند و محتاج بآمزش باشد، یا مراد خلاف اولائی چند باشد که گاه باشد که صادر شده باشد از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه چنانکه عصیان حضرت آدم و بعضی انبیای دیگر صلوات الله و سلامه علیهم که در قرآن مجید وارد شده بر آن محمول می شود.

۲۱۳۴

المؤمنون لأنفسهم متهمون، و من فارط زلهم و جلون، و للذتیا عائفون، و الی الاخرة مشتاقون، و الی الطاعات مسارعون.

مؤمنان از برای نفسهای خود تهمت زنده اند یعنی بدگمان اند به آنها و اعتماد ندارند بر آنها، و از گذشته لغزشهای خود ترسناک اند، و مر دنیا را مکروه و ناخوش دارند، و بسوی آخرت مشتاقانند، و بسوی طاعات شتاب کنندگان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۷

۲۱۳۵

السيف فاتق و الذین راتق، فالذین یأمر بالمعروف و السیف ینهی عن المنکر، قال الله تعالی: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ.

شمشیر شکافنده است و دین بهم آورنده، پس دین امر میکند بنیکوئی و شمشیر نهی میکند از بدی، فرموده است خدای تعالی: از برای شماست در قصاص زندگی، غرض اشاره است باین که در نظام هر دولتی ناچار است از فتق و رتق یعنی شکافتن و بهم آوردن، پس شکافتن کار شمشیر است که نهی کند مردم را از منکرات و جدا کند ایشان را از آنها، و اگر نشنوند برسد به آن چه برسد از زخم و قطع و قتل، و همچنین باید الفت و التیام دادن مردم بیکدیگر تا این که مظاهر و معاون هم باشند پس این بود که در شرع اسلام شمشیر در کار بود از برای فتق و لطف و مهربانی و امر باحسان بیکدیگر و اجتماع با هم در نماز و غیر آن می شد از برای رتق، بعد از آن از برای اشاره ببعضی فواید شمشیر آیه کریمه را تلاوت فرموده اند که وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ یعنی از برای شماست در حکم بقصاص و اجرای آن زندگانی، زیرا که هرگاه مردم دیدند که جرح و قتل تلافی بمثل و مانند می شود خوف کنند و جرأت بر آنها نکنند و باعث زندگانی و ایمنی مردم گردد، بخلاف این که هرگاه قصاص نباشد، زیرا که مردم را ترس نباشد و باندک چیزی مبادرت بجرح و قتل کنند و زندگانی مردم محفوظ نماند.

۲۱۳۶

المعروف لا يتم إلا بثلاث، بتصغيره و تعجيله فانك إذا صغرته فقد عظمته، و إذا عجلته فقد هتأته، و إذا سترته فقد تممته.

احسان تمام نمی شود مگر سه چیز، بکوچک شمردن آن، و شتاب کردن در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۸

آن، و پوشانیدن آن، پس بدرستی که هرگاه کوچک بشماری آن را پس بتحقیق که عظیم گردانیده آن را، یعنی نزد آن کس که احسان شده بآن، و هر گاه شتاب کنی در آن پس بتحقیق که گوارا گردانیده آن را، بخلاف این که بعد از رنج و تعب انتظار باشد، و هر گاه بپوشانی آن را پس تمام کرده آن را، که باعث این می شود که خجالتی نباید کشید از کسی که مطلع شود بر آن.

۲۱۳۷

الأقویل محفوظه، و السرائر مبلوّه، و کلّ نفس بما کسبت رهینه.

گفتارها نگاه داشته شده است، و سرّها آزموده شده است، و هر نفسی به آن چه کسب کرده باشد در گروست، یعنی هر که هرچه بگوید نگاه داشته شود و نوشته شود بر او از برای حساب، و حق تعالی آزموده است اسرار و نهانیهای هر کس را و مطلع است بر آنها هر چند اظهار نکرده باشند بکسی اصلا و آنها نیز باعث بلندی و پستی مراتب مردم گردد نزد او، و هر نفسی به آن چه کسب کند در گروست، یعنی حق تعالی او را در گرو دارد که اگر بد کند انتقام از او کشد و اگر خوب کند پاداش خوب باو دهد.

۲۱۳۸

النّاس منقوصون مدخولون إلّا من عصم الله سبحانه، سائلهم متعنّت و مجیبهم متكلّف يكاد أفضلهم رأيا ان يردّه عن فضل رأيه الرّضى و السّخط، و يكاد أصلهم عودا تنكأه اللّحظة و تستحيله الكلمه الواحدة.

مردم کم عقل شده‌اند و در عقل ایشان علتی داخل شده، مگر کسی که نگاه داشته باشد خدا- که پاک است او- سؤال کننده ایشان متعنّت است یعنی غرض او از سؤال تحقیق مسئله نیست بلکه غرض او این است که شخصی را که از او سؤال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۴۹

کرده بلغزاند تا فضل او بر او ظاهر شود، و جواب گوینده ایشان متكلّف است یعنی متعرض چیزی چند شود که مقصود او نباشد تا سائل را حیران و سرگردان کند و لغزش او ظاهر نشود، نزدیک است که هر یک از ایشان که افضل و افزونتر باشد بحسب رای و اندیشه برگرداند او را از فضل رای او یعنی از رای او که افضل رایهای ایشان است خشنودی و غضب، یعنی اعتماد بر علما نمانده و نزدیک است که هر کدام که رای ایشان افضل باشد از رای خود بر گردد بمجرّد خشنودی از طرف دیگر یا خشم بر این طرف که رای او از برای او حکم کرده، و نزدیک است که هر کدام که صلب تر باشند بحسب چوب یعنی در کارها سخت تر و ایستادگی کننده تر باشند، ناسور کند زخم او را یک نگاه و بر گرداند او را یک کلمه یعنی یک نگاه از کسی که بترسد از او «ناسور کند زخم او را» یعنی اثر کند در او مثل اثر ناسور کردن زخم، پس بترسد از آن و برگردد از رای خود، و ممکن است که مراد این باشد که یک نگاه تند یا بی‌موقع از کسی که رای او از برای او حکم کرده بغضب آورد او را و باعث این شود که از رای خود برگردد، و همچنین «برگرداند او را یک کلمه» یعنی یک کلمه از کسی که ترسد از او یا رعایت او کند هر گاه بر خلاف رای او گوید یک کلمه مشتمل بر تطمیع و رشوه از برای این که برگردد از رای خود.

۲۱۳۹

النّاس فی الدّنيا عاملان عامل فی الدّنيا للذّنيا قد شغلته دنياه عن آخرته یخشی علی من یخلف الفقر و یأمنه علی نفسه فیفنی عمره فی منفعة غیره، و عامل فی الدّنيا لما بعدها فجائه الذی له بغير عمل فأحزر الحظین معا و ملک الذّارین جمیعا.

مردم در دنیا دو کار کننده‌اند یکی کار کننده است در دنیا از برای دنیا بتحقیق که مشغول کرده است او را دنیای او از آخرت او می‌ترسد بر کسی که از عقب خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۰

می‌گذارد درویشی را و ایمن است از درویشی بر نفس خود پس تباه میکند عمر خود را در منفعت غیر خود، و دیگری کار کننده است در دنیا از برای آنکه بعد از آن باشد یعنی آخرت پس بیاید از برای او آنچه از برای او باشد یعنی آنچه رسد «۱» او باشد از دنیا بی‌عملی پس جمع کرده باشد بهره دنیا و آخرت را با هم و مالک شده باشد خانه دنیا و آخرت را هر دو، مراد باین که «ایمن است از درویشی بر نفس خود» این است که آن قدر دارد که ایمن است که آن کافی است او را تا باشد و باز سعی میکند از برای دنیا از ترس این که مبادا یک وقتی ورثه او محتاج شوند.

۲۱۴۰

أللهمّ احقن دماننا و دمائهم و أصلح ذات بیننا و بینهم و أنقذهم من ضلالتهم حتّی یعرف الحقّ من جهله و یرعوی عن الغیّ و الغدر من لهج به. این دعائی است که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه می‌فرمودند از برای خود و همه دوستان و دشمنان خود از مسلمانان، خداوندا نگاهدار خونهای ما را و خونهای ایشان را، و بصلاح آور میانه ما و میانه ایشان، و برهان ایشان را از گمراهی ایشان تا این که بشناسد حق را کسی که نداند آن را و بر گردد از گمراهی و بی‌وفائی کسی که حریص بود بآن. و در بعضی نسخه‌ها بدل «و أنقذهم» که [برهان ایشان را] ترجمه شده «و اهدهم» واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که [هدایت کن ایشان را] یعنی راه بنما یا بحق برسان.

۲۱۴۱

العقل ان تقول ما تعرف و تعمل بما تنطق به.

عقل این است که بگوئی آنچه را می‌دانی و عمل کنی به آن چه می‌گوئی آن را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۱

۲۱۴۲

أربع من أعطيهنّ فقد أعطى خير الدنيا والاخرة، صدق حديث، و أداء أمانة، و عقّة بطن، و حسن خلق.

چهار چیز است که هر که بخشیده شده باشد آنها را یعنی حق تعالی آنها را باو داده باشد پس بتحقیق که بخشیده شده باشد خیر دنیا و آخرت را، و آن چار راستی است و باز دادن امانت و نگاهداشتن شکم یعنی از حرام و مشتبه نیز و نیکوئی خو.

۲۱۴۳

أربع تشين الرجل، البخل، و الكذب، و الشرّ، و سوء الخلق.

چهار چیز است که عیبناک می گرداند مرد را، بخیلی و دروغ و غلبه حرص و بدی خو و خلق.

۲۱۴۴

التواضع رأس العقل و التّكبر رأس الجهل.

فروتنی سر عقل است و تکبر سر جهل و نادانی، زیرا که فروتنی مؤنت و فرجی نخواهد و باعث رضا و خشنودی خدا و خلق گردد، و تکبر نفعی ندارد و سبب سخط خدا و دشمنی و عداوت خلق گردد، پس عاقل البتّه فروتنی کند و تا کسی جاهل نباشد تکبر نکند.

۲۱۴۵

السّخاء ثمرة العقل و القناعة برهان النبيل.

سخاوت وجود میوه عقل و خرد است، و قناعت دلیل «نبیل» یعنی نجابت یا تندی فطنت چنانکه مکرر مذکور شد.

۲۱۴۶

الكريم عند الله محبوب مثاب، و عند الناس محبوب مهاب.

کریم یعنی صاحب جود و یا گرامی بلند مرتبه نزد خدا شادمان و پاداش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۲

داده شده است، و نزد مردم دوست داشته شده و با هیبت و شکوه است.

۲۱۴۷

الشرّ أقيح الأبواب و فاعله شرّ الأصحاب.

بدی یعنی دری که ببدی باز شود زشت ترین درهاست، و بد کننده بدترین یاران است.

۲۱۴۸

العقّة تضعف الشهوة.

عقّت یعنی نگاه داشتن بطن و فرج ضعیف می گرداند شهوت را، یعنی هرگاه کسی خود را بآن عادت داد بتدریج شهوت و خواهش او ضعیف شود و بهواها و هوسها بی رغبت گردد.

۲۱۴۹

الصدقة تستنزل الرحمة.

صدقه دادن فرود می آورد رحمت و آمرزش را.

۲۱۵۰

البلاغة أن تجيب فلا تبطىء و تصيب فلا تخطىء.

بلاغت این است که جواب بگوئی پس درنگ نکنی و درست بگوئی پس خطا نکنی، یعنی بلاغت این است که آنچه بپرسند زود جواب بگوئی و درست بگوئی این مجمل معنی بلاغت است و قبل از این تفصیل آن مذکور شد.

۲۱۵۱

العقل يهدى و ينجى و الجهل يغوى و يردى.

عقل یعنی خرد یا علم بقرینه مقابله با جهل هدایت میکند و رستگاری می دهد، و [هدایت] بمعنی راه نمودن است یا رسانیدن بمطلوب، و جهل و نادانی گمراه میکند و هلاک می گرداند.

۲۱۵۲

الجواد فى الدنيا محمود و فى الآخرة مسعود.

بخشنده در دنیا ستوده شده است و در آخرت نیک بخت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۳

۲۱۵۳

التَّيْلُ بِالتَّحَلِّيِ بِالْجُودِ وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ.

«نیل» یعنی سخاوت و تندی فطنت بآراستگی بچود و بخشش است و وفا کردن بعهدها و پیمانها.

۲۱۵۴

التَّقْوَى لَا عَوْضَ عَنْهُ وَ لَا خَلْفَ فِيهِ.

تقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدا نیست عوضی از آن و نه جانشینی در آن، یعنی هیچ صفت نیکوئی و فعل خیری عوض و جانشین آن نتواند شد و در فضیلت مثل آن نباشد.

۲۱۵۵

الْمُؤْمِنُ مِنْ تَحَمُّلِ أَدَى النَّاسِ وَ لَا يَتَأَدَّى أَحَدًا بِهِ.

مؤمن کسی است که تحمل کند و بردارد آزار مردم را و بازار نیفتد کسی بسبب او.

۲۱۵۶

الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يُؤْمِنُ الْخَوْفُ فِي الْآخِرَةِ مِنْهُ.

ترس از خدا در دنیا ایمن می‌سازد از ترس در آخرت از او، زیرا که کسی که در دنیا ترس از خدا داشته باشد کاری نکند که در آخرت بسبب آن ترسی داشته باشد.

۲۱۵۷

الْقَرِينُ النَّاصِحُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ.

همراه ناصح یعنی صاف بی‌غشّ عمل صالح که با این کس همه جا همراه باشد چنانکه قبل از این مذکور شد و صاف و بی‌غشّ باشد.

۲۱۵۸

الطَّاعَةُ وَ فِعْلُ الْبِرِّ هُمَا الْمَتَجَرَّ الرَّابِحُ.

طاعت یعنی فرمانبرداری حق تعالی و کردن نیکوئی آنها بازرگانی سودمند است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۴

۲۱۵۹

الكَرِيمُ مَنْ صَانَ عَرْضَهُ بِمَالِهِ وَ اللَّئِيمُ مَنْ صَانَ مَالَهُ بِعَرْضِهِ.

کریم یعنی گرامی بلند مرتبه یا صاحب جود و بخشش کسی است که نگاه دارد عرض خود را بمال خود یعنی مال خود را صرف کند از برای نگاه داشتن عرض خود، و لئیم یعنی مقابل کریم بیکی از دو معنی که مذکور شد کسی است که نگاه دارد مال خود را بعرض خود یعنی عرض خود را بیاد دهد از برای این که مال خود را نگاه دارد.

۲۱۶۰

الْمُؤْمِنُ مَنْ وَقَى دِينَهُ بِدُنْيَا، وَ الْفَاجِرُ مَنْ وَقَى دُنْيَا بِدِينِهِ.

مؤمن کسی است که نگاه دارد دین خود را بدنای خود یعنی دنیای خود را صرف کند یا از سر آن بگذرد از برای نگاه داشتن دنیای خود.

۲۱۶۱

الْوَرَعُ الْوَقُوفُ عِنْدَ الشَّبْهِةِ.

ورع و پرهیزگاری ایستادن نزد شبهه است یعنی مجرد این نیست که آدمی خود را از حرام یقینی باز دارد بلکه آن است که نزد شبهه نیز بایستد و مرتکب آن نشود.

۲۱۶۲

التَّقْوَى أَنْ يَتَّقَى الْمَرْءُ «۱» كَلِّمَا يُؤْتِمُهُ.

تقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدا این است که بپرهیزد مرد از هر چه گنهکار سازد او را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۵

۲۱۶۳

الْعَاقِلُ مَنْ لَا يَضِيعُ لَهُ نَفْسًا فِيمَا لَا يَنْفَعُهُ وَ لَا يَقْتَنِي مَا لَا يَصِحُّبُهُ.

عاقل کسی است که ضایع نسازد از برای خود نفسی را در آنچه ندهد باو سودی راه، و ذخیره نکند آنچه را همراه نباشد با او، مراد این است که نفس خود را ضایع نسازد در آنچه سودی باو ندهد مثل اشتغال بامور دنیا و مراد باین که فرموده و «آنچه را همراه او نباشد» آن است که مال را نگاه دارد و در خیرات صرف نکند.

۲۱۶۴

الغضب یشیر کوا من الحقد.

خشم بر می‌انگیزاند نهانیهای کینه را یعنی هر گاه کسی بسبب کینه که با کسی داشته باشد بدیها با او در خاطر داشته باشد و آنها را پنهان دارد از مردم هر گاه خشم بگیرد او را بر او آن نهانیها ظاهر گردد و ممکن است که مراد بنهانیهای کینه کینه‌های نهانی باشد یعنی هر گاه کسی کینه کسی را داشته باشد و پنهان دارد در وقت خشم بر او ظاهر گردد.

۲۱۶۵

اللّهو یفسد عزائم الجدّة.

بازی و اشتغال بآن فاسد میکند عزمهای جدّ را یعنی عزمهای درست را که بعنوان بازی نباشد و البته خواهد که واقع شود یعنی اشتغال بلهوی و بازی مانع شود از پرداختن به آنها و باعث این شود که آنها بعمل نیاید.

۲۱۶۶

المراء بفطنته لا بصورته.

مرد بدریافت اوست نه بصورت او یعنی نظر بدریافت او باید کرد و قدر و منزلت او را از آن راه قرار داد نه بخوبی و بدی صورت او.

۲۱۶۷

المراء بهمتته لا بقنیته.

مرد بهمت اوست نه بذخیره او یعنی بهمت او سنجیده می‌شود نه بذخیره او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۶

پس هر که راهمت باشد قدر و منزلت باشد هر چند ذخیره نداشته باشد، و هر که بخیل باشد او را قدری نباشد هر چند ذخیره داشته باشد.

۲۱۶۸

البشر منظر مونیق و خلق مشرق.

گشاده روئی دیداری است خوش آینده و خوئی است درخشنده.

۲۱۶۹

السّخاء و الحیاء أفضل الخلق.

سخاوت و شرم افضل و افزونتر خوئی است.

۲۱۷۰

الفتوة نائل مبذول و اذی مکفوف.

جوانمردی عطائی است بذل کرده شده و آزاری است بازداشته شده یعنی این است که این کس بذل عطا بمردم بکند و کسی را اذیت و آزار نکند.

۲۱۷۱

المروءة بثّ المعروف و قرى الضیوف.

مروّت یعنی مردی یا آدمیت چنانکه مکرّر مذکور شد پراکنده کردن احسان است و مهمانی کردن مهمانان.

۲۱۷۲

النّاس من خوف الدّلّ متعجّلوا الدّلّ.

مردم از ترس خواری شتاب کننده‌اند بخواری مثل این که بی‌احتیاجی بالفعل متوسّل باهل دنیا میشوند و کمال تملّق و فروتنی میکنند و نهایت خواری می‌کشند که شاید یک وقتی بکار آیند و دفع خواری از ایشان کنند.

۲۱۷۳

اللّجاج أكثر الأشياء مضرّة فی العاجل و الأجل.

لجاجت یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی نمودن بر باطل بیشترین چیزهاست بحسب ضرر و زیان در دنیا و آخرت، و در بعضی نسخه‌ها «اکبر» بجای یک نقطه زیر بدل «اکثر» بئاء سه نقطه بالا واقع شده و بنا بر این معنی این است که بزرگترین چیزهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۷

۲۱۷۴

العلم أكثر من أن يحاط به فخذوا من كلّ علم أحسنه.

علم بیشتر از آن است که فرو گرفته شود تمام آن، پس فرا گیرید از هر علمی بهتر آن را، یعنی آنچه را بیشتر بکار آید و نفع آن بیشتر باشد.

۲۱۷۵

الرَّجُلُ السَّوُّ لَا يَظُنُّ بِأَحَدٍ خَيْرًا لِأَنَّهُ لَا يَرَاهُ إِلَّا بِوَصْفِ نَفْسِهِ.

مرد بدگمان نمی‌برد بکسی نیکویی را، از برای این که او نمی‌بیند او را مگر بصفی خود یعنی اعتقاد او این است که همه مردم مثل اویند در بدی.

۲۱۷۶

الشُّكْرُ أَكْبَرُ قَدْرًا مِنَ الْمَعْرُوفِ لِأَنَّ الشُّكْرَ يَبْقَى وَالْمَعْرُوفَ يَفْنَى.

شکر عظیمتر است بحسب قدر از احسان از برای این که شکر باقی می‌ماند و احسان فانی می‌گردد یعنی هرگاه بکسی نعمتی داده شده باشد ظاهر است که آن نعمت باقی نماند اما اگر شکر آن را بجای آورد سبب دادن نعمت دیگر گردد و همچنین پس قدر شکر عظیمتر است از قدر نعمت و احسان زیرا که آن باقی نماند و شکر باقی ماند و ممکن است که مراد این باشد که شکر یعنی پاداشی که حق تعالی در عوض احسان بکسی دهد عظیمتر است قدر آن از آن احسان از برای این که پاداش حق تعالی پاینده و دائم باشد و احسان او فانی می‌گردد «۱» یا این که شکر کسی که نعمت باو داده شود عظیمتر است از احسانی که باو شود زیرا که شکر و یاد خیر او گاهی باقی می‌ماند مدت مدید و نعمتی که باو داده شود بزودی فانی می‌شود یا این که آن باقی است باعتبار این که موجب اجر و ثوابی شود که آن همیشه باقی است هرگاه شکر او دعائی باشد از برای آخرت او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۸

۲۱۷۷

اللُّؤْمُ مَضَادٌّ لِسَائِرِ الْفَضَائِلِ وَ جَامِعٌ لِجَمِيعِ الرِّذَائِلِ وَ السَّوِّاتِ وَ الدَّنَائِيَا.

لؤم یعنی بخیلی یا پستی مرتبه ضد است با تمامی فضائل و افزودنیها و جمع نشود با آنها، و فراهم آورنده است جمیع رذایل و بدیها و پستیها را و «رذایل» چنانکه قبل از این مذکور شد مقابل فضائل است یعنی صفاتی که باعث فرومایگی و پستی مرتبه صاحب آن گردد.

۲۱۷۸

المَرْوَةُ اسْمُ جَامِعٍ لِسَائِرِ الْفَضَائِلِ وَ الْمَحَاسِنِ.

مروت یعنی مردی یا آدمیت نامی است جمع کننده مرهمه فضائل و نیکوئیها را یعنی هر نیکویی و هر صفتی که باعث فضیلت و افزونی مرتبه این کس گردد داخل مروت است.

۲۱۷۹

الْحَازِمُ مَنْ يُؤَخِّرُ الْعُقُوبَةَ فِي سُلْطَانِ الْغَضَبِ وَ يَعْجَلُ مَكَافَاةَ الْإِحْسَانِ اغْتِنَامًا لِفُرْصَةِ الْإِمْكَانِ.

دور اندیش کسی است که واپس می‌اندازد بازخواست را در وقت تسلط خشم و شتاب میکند پاداش دادن نیکویی را از برای غنیمت شمردن فرصت توانائی بر آن.

۲۱۸۰

الْكَيْسُ مِنَ الْمَلِكِ عَنَانٌ شَهْوَةٌ.

زیرک کسی است که مالک باشد لجام خواهش خود را یعنی تابع آن نشود و هر خواهشی را که مصلحت در آن نداند از پس آن نرود.

۲۱۸۱

الْعَاقِلُ مَنْ غَلَبَ نَوَازِعَ أَهْوِيَّتِهِ.

عاقل کسی است که غلبه کرده باشد بر از جابر کننده‌های هواهای خود یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۵۹

بر هواها و هوسهای خود که بر میکنند آدمی را از جای خود و مشغول میکنند بسعی در تحصیل آنها.

۲۱۸۲

الكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ.

سخن مانند دواست اندکش سودمند است و بسیارش کشنده است.

۲۱۸۳

الْمَنْعُ الْجَمِيلُ أَحْسَنُ مِنَ الْوَعْدِ الطَّوِيلِ.

منع نیکو بهتر است از وعده دراز یعنی هر گاه از کسی چیزی بطلبند پس بملایمت و همواری ندهد بهتر است از این که وعده دور و درازی باو دهد و او را در آن مدت رنج و تعب انتظار فرماید.

۲۱۸۴

الْمَكَانَةُ مِنَ الْمَلُوكِ مِفْتَاحُ الْمَحْنَةِ وَ بَذْرُ الْفِتْنَةِ.

منزلت نزد پادشاهان کلید محنت و رنج است و تخم فتنه است، «بودن آن سبب محنت و رنج» باعتبار این است که کسی را که قرب و منزلت نزد پادشاه باشد باید که اکثر اوقات خود را صرف خدمت او کند و رنج و محنت گرما و سرما و سفرها و جنگها و غیر آنها را بر خود گذارد و با وجود این مردم بر سر این کس هجوم کنند و هر یک مطلب و مهمی پیش گیرند که پادشاه خود از عهده اسعاف و بر آوردن همه آنها بر نیاید و هر کدام از آنها که بر نیاید اگر سبب عداوت و دشمنی نگردد باعث خجالت و انفعال خود یقین گردد و «بودن آن تخم فتنه» قطع نظر از بعضی اسباب مذکوره باعتبار این است که طبع پادشاهان بسیار نازک است باندک چیزی ممکن است که منحرف گردد و بعد از آن بر تقدیری که هیچ آفتی باو نرسد از پله اعتبار افتد و بمذلت و خواری گرفتار گردد.

۲۱۸۵

التسلط على الضعيف و المملوك من لزوم القدرة.

دست یافتن بر ضعیف و بنده از وابسته قدرت و توانائی است یعنی قدرت و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۰

توانائی در دنیا بی تسلط بر ضعیف و بنده چند نشود پس هر که آن را خواهد باید که رعایت و بازرسی ایشان را بر خود قرار دهد و ایشان را از خود راضی دارد تا دولت او محفوظ ماند بلکه افزون و زیاد گردد و در بعضی نسخه‌ها «لؤم» بدل لزوم واقع شده و بنا بر این معنی این است که تسلط بر ضعیف و بنده از توانائیهای پست مرتبه است اگر کسی قدرت و توانائی در دنیا خواهد بآن راضی نشود.

۲۱۸۶

الضمان الصّحاح أصدق شهادة من الألسن الفصاح.

ضمایر و خاطرهای درست راستگوترند بحسب گواهی از زبانهای فصیح یعنی در بسیاری از مواضع هر گاه کسی را ضمیر و ذهن صحیح باشد ضمیر و ذهن او گواهی دهد بر صدق یا کذب مدعی راست‌تر از گواهی که گواهان بزبان فصیح بدهند.

۲۱۸۷

الرفق لفاح الصّلاح و عنوان التّجاج.

نرمی و مهربانی با مردم آبستنی مصلحت است و عنوان فیروزی یعنی آبستن بمصلحت و منتج اموری است که مصلحت این کس در آنها باشد و از برای مبالغه فرموده‌اند که «آبستنی مصلحت است» مثل «زید عدل» است و عنوان بمعنی علامت و سر سخن است چنانکه مکرر مذکور شد.

۲۱۸۸

أوقات الدتیا و ان طالت قصیره و المتعّة بها و ان کثرت یسیره.

وقتهای دنیا هر چند دراز باشد کوتاه است و بهره یافتن بآن و اگر چه بسیار باشد اندکی است زیرا که چیزی که تمام شود هر چند که طول داشته باشد مدت آن چه قدر و اندازه تواند داشت پیش امری که همیشه باقی و دایم باشد مثل نعمتهای بهشت زیرا که متناهی را با غیر متناهی هیچ نسبت نتوان داد و در بعضی نسخه‌ها «و المنعّة» بنون بدل «و المتعّة» بتای دو نقطه واقع شده و بنا بر این معنی این است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۱

که عزّت و بزرگی یافتن بآن و اگر چه بسیار باشد اندکی است.

۲۱۸۹

الصنعيّة إذا لم تربّ أخلقت كالثوب البالی و الأبنیة المتداعیة.

احسان هرگاه تربیت کرده نشود یعنی هر چندگاه در عقب آن احسان دیگر نکنند و آنرا تازه نکنند کهنه شود مانند جامه کهنه شده و بناهای درهم شکسته.

۲۱۹۰

الشّر کامن فی طبیعة کلّ أحد فان غلبه صاحبه بطن و ان لم یغلبه ظهر.

بدی پنهان است در طبع و خوی هر احدی، پس اگر غلبه کند بر آن صاحب آن پنهان ماند و اگر غلبه نکند آشکار گردد.

۲۱۹۱

القدر یعظم الوزر و یزری بالقدر.

بی‌وفائی بزرگ می‌گرداند گناه را یعنی گناه بزرگی است و عیبناک می‌گرداند قدر این کس را.

۲۱۹۲

المقادیر تجری بخلاف التّقدیر و التّدبیر.

تقدیرهای خدائی روان می‌شود بر خلاف تقدیر و تدبیر بنده یعنی همه جا تقدیر و تدبیر بنده سود ندهد بلکه در بسیاری از جاها قضا و قدر خدا بر خلاف آن روان گردد.

۲۱۹۳

إنجاز الوعد من دلائل المجد.

بجای آوردن وعده از دلیلهای مجد است و «مجد» بمعنی شرف و بلندی مرتبه و بمعنی کرم آمده و بعضی گفته‌اند که بمعنی شرف یا کرم پدران این کس است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۲

۲۱۹۴

التَّشَمُّرُ لِلجِدَّةِ مِنْ سَعَادَةِ الجِدَّةِ.

دامن بر میان زدن از برای کوشش از نیکوئی بخت است یعنی کوشش در طاعات و عبادات و کارهای خیر، و «دامن بر میان زدن از برای کاری» کنایه از نهایت سعی در آن و اهتمام بکردن آن است.

۲۱۹۵

العاقل من سلّم الى القضاء و عمل بالحزم.

عاقل کسی است که واگذار بسوی قضا و تقدیر حق تعالی و عمل کند بدور اندیشی یعنی در هر کاری که خواهد بکند شرائط حزم و دور اندیشی بجا آورد چنانکه امر بآن شده و با وجود این واگذار بقضا و قدر حق تعالی که حق تعالی هر نحو که مصلحت داند آن بعمل آید.

۲۱۹۶

الکئیس من تجلبب الحياء و اذرع الحلم.

زیرک کسی است که پیراهن خود کند شرم را و زره خود کند بردباری را «پیراهن کردن چیزی» کنایه است از جدا نکردن آن از خود و «زره نمودن بردباری» باعتبار این است که کسی حلیم و بردبار را اذیت و آزاری نکنند پس گویا حلم و بردباری او را مانند زره نگاه دارد از طعن و ضرب مردم.

۲۱۹۷

الکامل من غلب جدّه هزله.

شخص کامل تمام کسی است که غلبه کرده باشد جدّ او بر بازی او یعنی اشتغال بکارهایی که در آن جدّ داشته باشد مانع شده باشد او را از مشغول شدن بلهو و لعب.

۲۱۹۸

العاقل من قمع هواه بعقله.

خردمند کسی است که کوبیده باشد هوا و آرزوی خود را بعقل خود یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۳

بعقل خود دفع هوا و هوس از خود کرده باشد و در بعضی نسخه‌ها بدل «العاقل» «الکامل» است و بنا بر این معنی این است که کامل تمام عیار کسی است که کوبیده باشد هوای خود را بعقل خود.

۲۱۹۹

الدّهر ذو حالتین إِبَادَةٌ و إِفَادَةٌ، فما أباده فلا رجعة له، و ما أفاده فلا بقاء له.

روزگار صاحب دو حالت است هلاک کردن و بخشیدن پس آنچه هلاک کند آن را پس نیست بازگشتی از برای آن، و آنچه ببخشد آنرا پس نیست بقائی از برای آن، مراد این است که پس از روزگار توقع خیری نباید داشت.

۲۲۰۰

الاستطالة لسان الغواية و الجهالة.

سربلندی کردن و گردنکشی نمودن زبان گمراهی و نادانی است یعنی بمنزله این است که آنها را بزبان آورده که خبر دهند از وجود خود در آن شخص یا بمنزله زبانی است که خبر دهد از وجود آنها در صاحب خود.

۲۲۰۱

الافتخار من صغر الأقدار.

فخر کردن از کوچکی قدرهاست یعنی کسی را که قدر کوچک باشد باندک چیزی فخر کند و بزرگ مرتبه بهیچ فضیلت و مرتبتی فخر نکند.

۲۲۰۲

الحقد من طبائع الأشرار.

کینه از خویهای مردم بد است.

۲۲۰۳

الحقد نار لا تطفئ إلا بالظفر.

کینه آتشی است که فرو نشیند مگر بدست یافتن و در بعضی نسخه‌ها «نار کامنه لا یطفئها الا موت او ظفر» و بنا بر این معنی این است که: آتشی است پنهان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۴

که فرو نمی‌نشانند آن را مگر مرگی یا دست یافتنی.

۲۲۰۴

المؤمن أمين على نفسه مغالب لهواه و حسه.

مؤمن امین است بر نفس خود، غلبه کننده است بر هوا و حسّ خود یعنی تابع هوا و هوس و خواهش حواس خود نیست بلکه بر همه غلبه کرده و همه را تابع خود کرده و هر یک را از هر چه منع فرماید ممنوع شوند و در بعضی نسخه‌ها «مجاهد» بدل «مغالب» واقع شده و بنا بر این معنی این است که: جنگ کننده است با هوا و حسّ خود.

۲۲۰۵

الحسد عيب فاضح و شحّ فادح لا یشفی صاحبه إلا بلوغ أماله فیمن یحسده.

رشک عیبی است رسوا و بخیلی است سنگین و گران شفا ندهد صاحب آن را مگر رسیدن بآرزوهای خود (یا بآرزوی خود بنا بر نسخه «أمله» در باره آنکه رشک می‌برد بر آن و در بعضی نسخه‌ها «شجی» بدل «شح» واقع شده و بنا بر این معنی این است و غصه ایست سنگین گران.

۲۲۰۶

الألفاظ قوالب المعانی.

لفظها قالبهای معنیهایند پس کلام باید که باندازه معانی باشد و زیاده و کم نباشد.

۲۲۰۷

الاعتراف شفیع الجانی.

اعتراف کردن بگناه شفاعت کننده گنهکار است یعنی بهمان باید او را عفو کرد و از سر گناه او گذشت.

۲۲۰۸

الایثار سچیّة الابرار و شیمة الاخیار.

ایثار یعنی بخشش چیزی در حالی که خود محتاج بآن باشد چنانکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۵

مکرّر مذکور شد خوی نیکوکاران است و شیوه نیکان.

۲۲۰۹

السبب الذى أدرک به العاجز بغیته هو الذى أعجز القادر عن طلبته.

وسیله که دریابد بسبب آن بیچاره مطلب خود را همان وسیله است که عاجز کرده است توانا را از مطلب خود، مراد حق تعالی است یعنی خدای عزّ و جلّ هر گاه خواهد چنان کند که عاجز دریابد مطلب خود را و توانا عاجز گردد از مطلب خود.

۲۲۱۰

السجود الجسمانی هو وضع عنائق الوجوه على التراب و استقبال الأرض بالرائحتین و الکفّین و أطراف القدمین مع خشوع القلب و إخلاص النیّة.

سجده کردن بدنی آن گذاشتن جاهای نیکوی روهاست بر خاک و رو آوردن بسوی زمین براحتها و کفهای دستها و کنارهای پاها با خشوع دل و خالص کردن نیت از آمیختگی بغیر رضا و خشنودی حق تعالی «کفها» تأکید راحتها است زیرا که مراد براحت نیز کف دست است و در بعضی نسخه‌ها و «الرتبتین» بدل و «الکفّین» واقع شده و بنا بر این معنی و «زانوها» ست و تأکید نیست و این ظاهرتر است و خشوع بمعنی اطمینان و آرام و فروتنی کردن و خواری نمودن است و همه اینها در این مقام مناسب است.

۲۲۱۱

و السجود النفسانی فراغ القلب من الفانیات و الاقبال بکنه الهمة على الباقیات و خلع الکبر و الحمیّة و قطع العلائق الدنیویّة و التّحلی بالخلائق النبویّة. و سجود نفسانی فارغ بودن دل است از امور فانیه و رو آوردن بکنه همت بر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۶

امور پاینده و از برافکندن تکبر و حمیت و بریدن پیوندهای دنیوی و آراسته شدن بخوبیهای نبوی «کنه چیزی» بمعنی جوهر و ذات آن و قدر و اندازه آن و روی آن آمده و در این مقام هر یک احتمال دارد.

۲۲۱۲

الصلوة حصن من سطوات الشیطان.

نماز قلعه است از حمله‌های شیطان یعنی قلعه و مکان محکمی است که نگاه دارد این کس را از حمله‌های شیطان.

۲۲۱۳

الصلوة حصن الرّحمن و مدرحة الشیطان.

نماز قلعه خدای بسیار مهربان است و آلت دور کردن شیطان یعنی قلعه‌ایست که خدای عزّ و جلّ از برای نگاهداری بندگان قرار داده و شیطان را بآن از خود دور توان نمود.

۲۲۱۴

الصلوة تستنزل الرّحمة.

نماز فرود می‌آورد رحمت و آمرزش خدا را.

۲۲۱۵

الصدقة تستدفع البلاء و النّعمة «۱»

صدقه دادن دفع میکند بلا و عقوبت را.

۲۲۱۶

البطر یسلب النّعمة و یجلب «۲» النّعمة.

بطر یعنی گردنکشی کردن بسبب نعمت یا فرحناکی و بیغمی می‌رباید نعمت را و می‌کشد عقوبت را.

۲۲۱۷

الهوى إله معبود.

هوا و خواهش خدائی است پرستیده شده یعنی هر که تابع و پیرو هوا و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۷

خواهش شود بمنزله این است که آنرا بتی قرار داده و عبادت آن میکند.

۲۲۱۸

العقل صديق محمود.

عقل دوستی است ستایش کرده شده.

۲۲۱۹

اللیل و النهار دائبان فی طیّ الباقین و محو آثار الماضین.

شب و روز دو جدّ کننده‌اند یا دو تعب کننده‌اند در نور دیدن جمعی که باقی مانده‌اند و محو کردن آثار گذشتگان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۸

[حرف الف بلفظ امر در خطاب بمفرد]

(و از آنچه وارد شده از حکمتهای اعلیٰ حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ امر در خطاب بمفرد یعنی با یک

شخص نه بلفظ جمع) فرموده است آن حضرت بر او باد درود:

۲۲۲۰

اسلم تسلّم.

اطاعت کن تا سلامت باشی یعنی اطاعت و انقیاد خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله یا اطاعت هر صاحب فرمانی در زمان او چه این معنی باعث سلامتی است بخلاف نزاع و شورش با او که سبب فتنه است تا بجای برسد.

۲۲۲۱

اسأل تعلم.

بپرس تا بدانی.

۲۲۲۲

أطع تغنم.

فرمانبرداری کن تا سود کنی و این نظیر فقره اول باب است و دو احتمال دارد که مذکور شد.

۲۲۲۳

اعدل تحکم.

دادگری کن تا فرمانده باشی.

۲۲۲۴

اسمح تکرم.

بخشش کن تا گرامی و بلند مرتبه شوی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۶۹

۲۲۲۵

افکر تفق.

فکر کن تا هوشمند شوی و ممکن است که «تفق» بفتح تا خوانده شود نه بضم آن و بنا بر این معنی این است که: فکر کن تا بلند مرتبه گردی، و ممکن است که معنی این هم باشد و الله يعلم که فکر کن در هر گفتگوئی تا فائق آئی بر آنکه فکر نکرده.

۲۲۲۶

ارفق توفق.

نرمی و مهربانی کن تا توفیق بیابی یعنی حق تعالی اسباب خیر را برای تو مهیا کند.

۲۲۲۷

أحسن تسترق.

نیکی کن تا بنده بسازی یعنی مردم را بنده خود سازی زیرا که مردمان بندگان احسانند.

۲۲۲۸

استغفر ترزق.

استغفار کن تا روزی داده شوی، از این ظاهر می شود که استغفار سبب زیادتی روزی می شود و استغفار بمعنی طلب آمرزش است، و ممکن است مراد این باشد که استغفار کن تا مغفرت روزی تو شود.

۲۲۲۹

احلم تکرم.

بردباری کن تا گرامی و بلند مرتبه گردی.

۲۲۳۰

أفضل تقدّم.

احسان کن تا مقدم شوی بر دیگران، و ممکن است مراد این باشد که افزون شوی یعنی بسبب کسب کمالات تا مقدم شوی.

۲۲۳۱

أصمت تسلّم.

خاموش باش تا سلامت باشی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۰

۲۲۳۲

اصبر تظفر.

صبر کن تا فیروزی یابی.

۲۲۳۳

أعف تنصر.

در گذر یعنی از گناه مردم تا یاری کرده شوی.

۲۲۳۴

ارهب تحذر.

بترس تا کناره گیری یعنی بترس از خدای عزّ و جلّ تا کناره گیری از عصیان او، و ممکن است که «تحذر» «۱» بصیغه مجهول خوانده شود و بنا بر این معنی این است که: بترس یعنی از خدای عزّ و جلّ تا مردم بترسند از تو.

۲۲۳۵

أحسن تشکر.

احسان کن تا شکر کرده شوی یعنی جزای خیر بسبب آن داده شوی.

۲۲۳۶

اعمل تدّخر.

عمل کن یعنی اعمال خیر تا ذخیره گذاری.

۲۲۳۷

اعتبر تزدرجر.

پند گیر تا باز ایستی یعنی از بدیها و گناهان و حرص در دنیا.

۲۲۳۸

اصحب تختبر.

همراه شو تا آزمایش کنی یعنی اگر کسی را خواهی آزمایش کنی و خوبی و بدی او بر تو ظاهر شود باید که مصاحبت کنی با او و همراه باشی در کثرت و خلوت تا حال او بر تو ظاهر گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۱

۲۲۳۹

أفکر «۱» تستبصر.

فکر کن تا بینا گردی.

۲۲۴۰

أحلّم توقّر.

بردبار باش تا توقیر کرده شوی یعنی مردم تعظیم و توقیر تو کنند.

۲۲۴۱

أطع تریح.

فرمانبری کن تا سود کنی، این هم نظیر فقره اول باب است و احتمال دو معنی مذکور دارد.

۲۲۴۲

أیقن تغلج.

یقین درست حاصل کن تا رستگار کردی این بنا بر این است که «ایقن» بیای دو نقطه زیر خوانده شود چنانکه در اکثر نسخه‌ها واقع شده، و ممکن است که بتای دو نقطه بالا خوانده شود و بنا بر این معنی این است که: محکم کن تا رستگار گردی یعنی محکم کن امور دنیا و آخرت خود را تا رستگار گردی در دنیا و آخرت.

۲۲۴۳

ارض تسترح.

خشنود باش تا راحت یابی یعنی خشنود باشی به آن چه خدا تقدیر کرده و قسمت تو نموده تا آسایش یابی و از رنج و تعب سعی فارغ گردی.

۲۲۴۴

أصدق تنجح «۲».

راست بگو تا رستگاری یابی.

۲۲۴۵

أخبر تقل.

آگاه شو تا بگوئی یعنی چیزی را که خواهی بگوئی تا عالم نشوی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۲

بأن نگو آن را.

۲۲۴۶

اصبر تنل «۱».

صبر کن تا برسی یعنی بمراد و مطلب و مراتب عالیہ.

۲۲۴۷

اقل تقل.

در گذر تا گذرانیده شوی یعنی در گذر از گناه مردم نسبت بتو تا در گذرد حق تعالی یا مردم نیز از گناه تو، و ممکن است که «أقلّ» و «تقلّ» بتشدید لام خوانده شود و معنی این باشد، برادر و تحمل کن یعنی بدسلوکی و خلاف آداب مردم را یا اُنقال و گرانیهای ایشان را تا برداشته شوی و تحمل کرده شوی تو، بیکی از دو معنی مذکور، یا معنی این باشد که کم کن یعنی سخن گفتن تا کم کرده شوی یعنی کم یابند ترا یعنی مثل ترا کم یابند و گویند که: مثل او کم است.

۲۲۴۸

اخلص تنل.

خالص گردان تا برسی، یعنی خالص گردان اعمال خود را از برای خدای عزّ و جلّ و آمیخته مساز بغرض دیگر تا برسی بمراتب عالیہ و ثواب و پاداش او.

۲۲۴۹

انس رفدک اذکر وعدک.

فراموش کن عطای خود را، یاد نگاهدار وعده خود را، یعنی عطائی که بکسی کرده باشی فراموش کن یعنی هرگز اظهار مکن که گویا فراموش کرده، و وعده که کرده باشی یاد نگاهدار تا وفا کنی بآن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۳

۲۲۵۰

أتضع ترتفع.

فروتنی کن تا بلند مرتبه شوی.

۲۲۵۱

اعط تستطع «۱».

بخشش کن تا توانا گردی.

۲۲۵۲

اعتبر تقنتع.

عبرت و پندگیر تا قانع و سازگار شوی.

۲۲۵۳

اعدل تملک.

عدل و دادگری کن تا پادشاه شوی «۲».

۲۲۵۴

اعقل تدرک.

عاقل و خردمند شو تا دریابی یعنی خوب و بد امور را و هر چه را علم باو باید حاصل کرد.

۲۲۵۵

اسمح تسد.

بخشش کن تا مهتر و بزرگ گردی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۴

۲۲۵۶

اشکر تزد.

شکر نعمت کن تا زیاد گردانی، و ممکن است «تزد» بصیغه مجهول خوانده شود یعنی زیاد گردانیده شوی یعنی نعمت تو زیاد شود.

۲۲۵۷

انعم تحمد.

نعمت بده تا ستایش کرده شوی.

۲۲۵۸

اطلب تجد.

بجوی تا بیابی، یعنی مطلبی را که خواهی که برسی بآن طلب کن تا بیابی آن را، زیرا که کم است که کسی بی سعی و طلب بمطلب رسد «۱»، و همچنین کم است که هر گاه کسی مطلبی را نیکو طلب کند و مبالغه در آن، نرسد بآن، چنانکه مشهور است که: من دقّ بابا و لج و لج هر که بکوبد دری را و ایستادگی کند در آن بگشاید آن را یعنی داخل شود آنرا»

۲۲۵۹

آتق تفر.

پرهیزگاری کن تا بترس از خدا تا فیروزی یابی.

۲۲۶۰

اقنع تعزّ «۲».

قناعت کن تا عزیز گردی یعنی نزد خدا و خلق.

۲۲۶۱

آمن تأمن.

ایمان بیار تا ایمن گردی یعنی در دنیا و آخرت، و ممکن است که مراد این باشد که ایمن گردان مردم را از خود تا آزار و اذیت تو بایشان نرسد، و «تا ایمن گردی» یعنی از خدا و خلق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۵

۲۲۶۲

اعن تعن.

یاری کن تا یاری کرده شوی.

۲۲۶۳

اطع العاقل تغنم.

فرمان عاقل ببر تا نفع ببری.

۲۲۶۴

اعص الجاهل تسلّم.

نافرمانی نادان کن تا سلامت باشی.

۲۲۶۵

اعدل فیما ولیت، اشکر لله فیما اولیت.

عدل و دادگری کن در آنچه حاکم و والی شده باشی، و شکر کن خدا را در آنچه بخشیده شده باشی، و در بعضی نسخه‌ها «اشکر علی ما اولیت» واقع شده یعنی شکر کن بر آنچه بخشیده شده باشی.

۲۲۶۶

ابدل معروفک و کفّ اذاک.

بذل کن احسان خود را و بازدار اذیت و آزار خود را، یعنی از مردم.

۲۲۶۷

اطع اخاک و ان عصاک وصله و ان جفاک.

فرمان ببر برادر خود را و هر چند او نافرمانی کند ترا، وصله و احسان او را بجا آور و اگر چه او ببرد از تو.

۲۲۶۸

اکرم و ذک و احفظ عهدک.

گرامی دار دوستی خود را و نگاهدار عهد و پیمان خود را یعنی با هر که دوستی کردی رعایت او بکن و دوستی خود را خوار مکن، و با هر که عهد و پیمانی کردی وفا کن بآن، یا این که «۱» گرامی دار دوستی خود را و دوستی مکن مگر با

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۶

کسی که اهلیت آن داشته باشد و همچنین عهد و پیمان مکن مگر با کسی که سزاوار آن باشد.

۲۲۶۹

ابق یبق علیک.

ابقا کن بر مردم تا ابقا کرده شود بر تو، «ابقاء» این است که کسی را که خواهند ضایع و فاسد کنند مبالغه در ضایع کردن او نکنند و او را مستأصل نسازند.

۲۲۷۰

احسن یحسن الیک.

نیکوئی کن تا نیکوئی کرده شود بسوی تو.

۲۲۷۱

الزم الصّمت یستر فکرک.

جدائی مکن از خاموشی تا بپوشد اندیشه ترا، یعنی اگر خطائی کرده باشی پوشیده باشد و بر مردم ظاهر نشود، و ممکن است که پوشیدن اندیشه از برای این باشد که عدم اطلاع مردم بر اندیشه و فکر این کس صلاح اوست زیرا که همین که مطلع شوند دشمنان بفکر این می‌افتند که مانع او شوند از آن و نگذارند که آن بعمل آید، و در بعضی نسخه‌ها «یستتر فکرک» است یعنی تا این که روشن گردد فکر تو، و این بنا بر این است که کسی که خاموشی گزیند بیشتر و بهتر فکر تواند کرد پس فکر او واضح و روشن باشد و خطا در او کم باشد.

۲۲۷۲

اغلب الشّهوة تکمل لک الحکمة.

غالب شو بر خواهش و آرزو تا تمام شود از برای تو حکمت، یعنی علم و عمل درست.

۲۲۷۳

احسن الی المسیء تملکه.

احسان کن بگنجهکار تا مالک شوی او را، یعنی او خود را بمنزله بنده تو گرداند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۷

۲۲۷۴

استدم الشکر تدم علیک النعمه.

دائم دار شکر را تا دائم بماند بر تو نعمت.

۲۲۷۵

ازهد فی الدنیا تنزل علیک الرّحمة.

زهد کن در دنیا تا فرود آید بر تو رحمت خدا، و مراد به «زهد» چنانکه مکرر مذکور شد ترک دنیاست یعنی ترک محرّمات آن، یا مشتبهات نیز، یا قدر زیاد از کفاف نیز هر چند حلال باشد.

۲۲۷۶

اطلب العلم تزدد علما.

طلب کن علم را تا زیاد کنی علمی را، یعنی هر چند عالم باشی باز طلب علم بکن تا زیاد کنی علمی دیگر را، زیرا که مراتب علم بجائی منتهی نشود، و کافی است شاهد از برای این معنی این که حق تعالی با کمال علم حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله امر فرموده او را که بگو: «ربّ زدنی علما ای پروردگار من زیاد کن از برای من علمی را».

۲۲۷۷

اعمل بالعلم تدرک غنما.

عمل کن بعلم تا دریایی غنیمتی را، و «غنیمت» بمعنی فیروزی بمطلب است بی مشقّتی، و هر نفع عمده را نیز «غنیمت» گویند.

۲۲۷۸

اکظم الغیظ تزدد حلما.

فرو خور خشم را تا زیاد کنی بردباری را.

۲۲۷۹

اصمت دهرک یجل امرک.

خاموش باش در روزگار خود تا بزرگ شود کار تو.

۲۲۸۰

افضل علی الناس يعظم قدرک.

احسان کن بر مردم تا بزرگ شود قدر و مرتبه تو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۸

۲۲۸۱

اعن اخاک علی هدایتته.

یاری کن برادر خود را بر هدایت او یعنی راهنمایی او، یا رساندن او بمطلوب

۲۲۸۲

احی معروفک باماتته.

زنده دار احسان خود را بمیرانیدن آن یعنی باین که هرگز یاد آن نکنی چنانکه گویا آن مرده است، زیرا که هرگاه کسی چنین کند آن احسان زنده

ماند و سبب اجر و ثواب گردد.

۲۲۸۳

اقلل الکلام تأمن الملام.

کم کن سخن را تا ایمن گردی از سرزنش، زیرا که مردم بر بسیار گفتن سرزنش کنند یا این که آدمی که بسیار گوید نمی شود که در میان سخنان او

سخنی نباشد که باعث سرزنش او شود.

۲۲۸۴

احفظ بطنک و فرجک من الحرام.

نگاه دار شکم خود را و فرج خود را از حرام.

۲۲۸۵

اعدل تدم لک القدرة.

عدالت و دادگری کن تا پاینده بماند از برای تو توانائی.

۲۲۸۶

احسن العشرة «۱» و اصبر علی العسرة و انصف مع القدرة.

نیکو گردان معاشرت و آمیزش با مردم را، و صبر کن بر سختی و تنگی، و انصاف بده با توانائی، یعنی دادگری کن وقتی که توانائی آن داشته باشی یا

نسبت بخود انصاف بیاور، و هرگاه حق بجانب خلاف تو باشد اعتراف کن بآن در وقتی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۷۹

توانائی داشته باشی و توانی که باطل را از پیش برد.

۲۲۸۷

احسن الی من اساء الیک و اعف عمّن جنی علیک.

احسان کن بسوی کسی که بدی کرده باشد بسوی تو، و در گذر از کسی که گناهی کرده باشد بر تو.

۲۲۸۸

اجعل همّک و جدّک لآخرتک.

بگردان اندوه خود را و کوشش خود را از برای آخرت خود.

۲۲۸۹

احفظ بطنک و فرجک ففیهمما فتنتک.

نگاه دار شکم خود را و فرج خود را پس در این دو تاست فتنه تو، یعنی عمده بفتنه افتادن بسبب این دو تاست.

۲۲۹۰

استر عوره اخیک لما تعلمه فیک.

پوشان عورت برادر خود را بسبب آنچه می‌دانی آنرا در خود، «عورت» چیزی را گویند که باید پوشید از مردم مثل گناه و لغزشی که کسی کرده باشد، و غرض این است که اگر بر چنین امری از برادر خود مطلع شوی بیپوشان آن را و اظهار مکن آنرا بکسی بسبب آنچه می‌دانی آن را در خود، یعنی بسبب گناهان و لغزشها که در خود می‌دانی، زیرا که اظهار گناه کسی و عیب و ملامت کردن او بر آن با وجود علم بمثل آن بلکه اضعاف آن در خود کمال بی‌شرمی است.

۲۲۹۱

اقم الرغبه الیک مقام الحرمة بک.

بپای دار رغبت بسوی ترا در جای محرومی بسبب تو یعنی چنین کن که مردم امید داشته باشند بتو و رغبت کنند بسوی تو نه این که محروم باشند از تو و امیدی نداشته باشند بتو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۰

۲۲۹۲

اغترف زله صدیقک یزکک عدوک.

در گذر از لغزش دوست خود تا این که حکم بپاکی و خوبی تو بکنند دشمن تو، زیرا که در گذشتن از گناه را دوست و دشمن همه خوب می‌دانند.

۲۲۹۳

احصد الشر من صدر غیرک بقلعه من صدرک.

درو کن بدی را از سینه غیر خود بکندن آن از سینه خود، زیرا که کسی که قصد این کند که بدی بکسی نرساند هیچ کس قصد بدی با او نکند.

۲۲۹۴

ارفع ثوبک فانه انقی لک و اتقی لقلبک و ابقی علیک.

بالاگیر جامه خود را، یعنی چنان کن که بالا بایستد و پر بلند نباشد که بزمین بکشد چنانکه در آن وقت متعارف عربان بوده از برای این که پاکیزه‌تر است از برای تو و زود کثیف و چرکن «۱» نشود و پرهیزگارت تر است از برای دل تو، زیرا که دغدغه خوردن بنجاستی در آن نرود، و پاینده‌تر است بر تو، زیرا که پر بلند که باشد پا و غیر آن آن را بگیرد و زود پاره کند، و در بعضی نسخه‌ها اول «أنقی» بتاست، و دوم «أنقی» بنون، و بنا بر این معنی این است که «پرهیزگارت تر است از برای تو و پاکیزه‌تر است از برای دل تو» و از آنچه در شرح آن نسخه ذکر کردیم شرح این نیز ظاهر می‌شود.

۲۲۹۵

اخزن لسانک کما تخزن ذهبک و ورقک «۲».

محکم نگاه دار زبان خود را چنانکه محکم نگاه می‌داری طلای خود را و دراهم خود را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۱

۲۲۹۶

اغترف ما اغضبک لما أرضاک.

در گذر از آنچه بخشم آورد ترا از برای آنچه خشنود سازد ترا یعنی آمرزش و خشنودی خدای عزّ و جلّ، زیرا که در گذشتن از کسی آنچه بخشم آورد او را سبب آمرزش و خشنودی حق تعالی می‌گردد و این معنی خشنود سازد او را، پس اگر کسی در گذرد از آن برای این مطلب که خشنود گردد می‌تواند بود.

۲۲۹۷

ارکب الحقّ و ان خالف هواک، و لا تبع آخرتک بدنیاک.

سوار شو بر حق یعنی راستی و درستی و هر چند بر خلاف خواهش تو باشد و مفروش آخرت خود را بدنای خود.

۲۲۹۸

اعزف عن دنیاک تسعد بمنقلبک و تصلح مثواک.

رغبت بگردان از دنیای خود تا این که نیکبخت گردی در بازگشت خود و بصلاح آوری منزل خود را یعنی قبر را یا خانه آخرت را.

۲۲۹۹

اسمع تعلم و اصمت تسلّم.

بشنو تا دانا شوی، و خاموش باش تا بسلامت باشی.

۲۳۰۰

ارهب تحذر و لا تهزل فتحتقر.

بترس یعنی از خدای عز و جلّ تا اجتناب کنی یعنی از محرّمات او، و بازی مکن پس کوچک شمرده شوی یعنی اگر بازی کنی در نظرها کوچک و حقیر گردی.

۲۳۰۱

امح الشّرّ من قلبک تتزکّ نفسک و يتقتل عملک.

محو کن بدی را از دل خود تا پاکیزه شود نفس تو و قبول شود عمل تو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۲

۲۳۰۲

اجعل رفیقک عملک و عدوک أملك.

بگردان رفیق خود عمل ترا، و دشمن تو امید ترا.

۲۳۰۳

اقصر همّتک علی ما یلزمک «۱» و لا تخض فیما لا یعینک.

بگردان همه همّت خود را بر آنچه لازم است ترا، و فرو مرو در آنچه مهمّ تو نیست یعنی مشغول مشو به آن چه بکار تو نیاید و از فوت آن اندوهگین نشوی یعنی در واقع ضرری بتو ندارد و باید که از آن اندوهگین نشوی و مراد بآن امور دنیوی است یا آنچه زیاد بر قدر ضروری باشد از آن.

۲۳۰۴

اصلح المسیء بحسن فعالک و دلّ علی الخیر بجمیل مقالک.

بصلاح آور گنهکار را بنیکوئی کردار خود و دلالت کن بر نیکوئی بزبانی گفتار خود، «بصلاح آوردن گنه کار بنیکوئی کردار» یا باعتبار این است که غالب این است که مردم تقلید یکدیگر کنند پس هر گاه گناهکار افعال نیکوی او را ببیند تقلید او کند و ترک افعال خود نماید، و یا باعتبار این که با وجود حسن افعال او هر گاه گنهکار را منع کند اثر کند در او و ترک گناه کند، و ممکن است که مراد به «مسیء» بد کننده نسبت باو باشد یعنی بصلاح آور کسی را که با تو بد کند بنیکوئی کردار خود، یعنی باین که با او نیکوئی کنی تا خجل شود و ترک بدی با تو کند و بنا بر این ظاهرتر این است که مراد بددلت کردن بر خیر نیز دلالت کردن او باشد و خیر و ترک بدی بگفتار زیبا، و می تواند بود نیز که عامّ باشد و اختصاص باو نداشته باشد چنانکه ظاهر عبارت است.

۲۳۰۵

احفظ أمرک و لا تنکح خاطبا سرک.

نگاه دار کار خود را و بزنی مده بهیچ خطبه کننده سرّ خود را، یعنی هر که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۳

خواهد فرا گیرد سرّ ترا و مطلع گردد بر آن مده باو سرّ خود را و مگو باو، پس تشبیه شده کسی که خواهد مطلع شود و فرا گیرد سرّ کسی را بکسی که خطبه کند دختری را یعنی خواستگاری نماید باعتبار این که سرّ و دختر هر دو را باید مستور داشت.

۲۳۰۶

انفرد بسرک و لا تودعه «۱» حازما فیزلّ و لا جاهلا فیخون.

تنها باش بسرّ خود و مسپار آنرا بدور اندیشی پس بلغزد، و نه بنادانی پس خیانت کند یعنی سرّ خود را همین خود نگاهدار و بهیچ کس اظهار مکن از برای آنکه اگر بدانای دوراندیشی بسپاری ممکن است که بلغزد و بکسی اظهار کند که مفسده بر آن مترتب شود زیرا که مرد هر چند دانا و دوراندیش باشد احتمال لغزش و سهو و خطا در او می رود، و اگر بنادانی بسپاری او خیانت کند و اظهار کند بمردم و باکی از آن نداشته باشد.

۲۳۰۷

افعل المعروف ما امکن و ازجر المسیء بفعل المحسن.

بکن احسان ما دام که ممکن باشد و منع کن گنه کار را بکردار نیکوئی کننده یعنی بکردار خود که نیکوئی کنی و «منع کردن گنه کار بکردار خود که نیکوئی کند» بیکی از چند وجه است که در شرح فقره «اصلح المسیء بحسن فعالک ...» که قبل از دو فقره قبل از این گذشت، مذکور شد.

۲۳۰۸

اجعل همّک لمعادک تصلّح.

بگردان اهتمام خود را از برای هنگام بازگشت خود تا باصلاح باشی یعنی صلاح کار خود.

۲۳۰۹

اطع العلم و اعص الجهل تفلح.

فرمان ببر علم را و نافرمانی کن نادانی را تا رستگار گردی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۴

۲۳۱۰

استرشد العقل و خالف الهوی تنجح.

بخواه راه راست را از عقل، و مخالفت کن با خواهش تا فیروزی یابی.

۲۳۱۱

احسن الی من شئت و کن «۱»، امیره.

احسان کن بسوی هر که خواهی و باش امیر و فرمان فرمای او، زیرا که هر که کسی احسان کند باو اطاعت او کند و فرمان او برد.

۲۳۱۲

استغن عمّن شئت و کن «۲» نظیره.

بی نیازی جوی از هر که خواهی و باش مثل او، زیرا که کسی که از کسی بی نیاز باشد و طمع نکند تملّق و فروتنی باو نباید بکند و هر نحو که او با این سلوک کند این هم با او سلوک تواند کرد پس گویا مثل اوست.

۲۳۱۳

احتج الی من شئت و کن «۳» اسیره.

حاجت ببر بسوی هر که خواهی و باش اسیر او، زیرا که هر که حاجتی بکسی داشته باشد تملّق و فروتنی کند باو مانند کسی که اسیر او باشد و در بند او افتد.

۲۳۱۴

الزم الصّمت فادنی نفعه السّلامه.

جدا مشو از خاموشی پس کمتر نفع او سلامتی است، یعنی از مفاسدی که بر سخن گفتن مترتب می شود.

۲۳۱۵

اجتنب الهذر فایسر جنایته الملامه.

دوری کن از بیهوده گوئی پس آسانتر زیان آن ملامت و سرزنش است، مراد به

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۵

«بیهوده گوئی» این است که بسیار گوید در خطا و باطل یا سخنان پست مرتبه بی رتبه.

۲۳۱۶

البس ما لا تشتهر به و لا یزری بک.

بپوش جامه که مشهور نشوی بآن و عیبناک نگرداند ترا، مراد به «جامه که مشهور شود بآن» این است که در کمال نفاست باشد بعنوانی که مشهور شود که فلانی چنین جامه پوشیده، یا در کمال درستی و زبونی باشد که از آن راه چنان شهرت کند، و پوشیدن لباس شهرت که علما مکروه شمرده اند شامل هر دو قسم باشد، و بنا بر این مراد به «جامه که عیبناک گردد بآن» یا جامه ایست که پوشیدن آن حرام باشد، یا جامه زبونی است که مناسب زنی او نباشد، و پوشیدن او آنرا سبب خفت و ذلت او گردد، هر چند بمرتبه لباس شهرت نباشد، و ممکن است که مراد به «لباس شهرت» در این مقام آن باشد که از راه خوبی و نفاست سبب شهرت گردد و به «آنچه عیبناک گرداند او را» آنکه سبب خفت و سبکی او گردد از راه پستی و زبونی، و این شامل قسم دوم لباس شهرت نیز باشد.

۲۳۱۷

امش بدأبک ما مشی بک.

راه رو برسّم خود بهر نحو که ببرد ترا، ممکن است مراد ظاهر آن باشد یعنی هرگاه در راه رفتن طریقه داشته باشی که بر آن مخلوق شده باشی و عادت کرده باشی بهمان نحو راه رو هر نحو که ببرد ترا و تغییر مده آنرا که خوش نیاید، و ممکن است که مراد این باشد که بهر طریق که با مردم سلوک کرده باشی بهمان نحو سلوک کن و تغییر مده که تغییر سلوک بدنماید، و بنا بر این تخصیص باید داد باین که سلوک سابق سلوک بدی نباشد زیرا که اگر سلوک بد باشد تغییر آن لازم و خوش نما باشد، و پوشیده نیست که اگر سلوک سابق سلوکی باشد که مشتمل بر فعل خیری باشد و ترک آن کند بسیار بد است، و بسیار شود که سبب زوال دولت و نعمت او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۶

گردد چنانکه حق تعالی فرموده: لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَدْبَارِهِ. بدوستی که خدا تغییر نمی دهد نعمتی را که بقومی داده باشد تا این که تغییر دهند ایشان آنچه را بنفسهای ایشان بوده یعنی خیرات و مبرات که طریقه ایشان بوده «۱» و در بعضی نسخه ها «بدائک» است (بجای «بدأ بک») و بنا بر این معنی این است که:

راه بر بیماری خود را ما دام که آن براه برد ترا، یعنی مماشات و مدارا کن با آن ما دام که آن مماشات و مدارا کند با تو، و تا با آن توان ساخت و پر زیاد نباشد متعرض مداوا و معالجه مشو خصوصا معالجه های دشوار و خطیر.

۲۳۱۸

افرح بما تنطق به اذا كان عرياً من الخطأ.

شادمان شو به آن چه بگوئی هرگاه خالی و برهنه باشد از خطا.

۲۳۱۹

اغض على القذى و آلا لم ترض ابدا.

چشم بیوشان برخاشاک و خار روزگار که در چشم اندازد و اگر نه خشنود نخواهی شد هرگز، یعنی آدمی باید که از آزارها و اذیت های روزگار چشم بپوشد و با آنها بسازد و اگر نه هرگز خشنود نگردد زیرا که هرگز نیست که از روزگار آزار و ایدائی بآدمی نرسد.

۲۳۲۰

اشتغل بشكر النعمة عن التطرب بها.

مشغول شو بشکر نعمت از شادمانی کردن بآن.

۲۳۲۱

اشتغل بالصبر على الرزية عن الجزع لها.

مشغول شو بصبر کردن بر مصیبت از جزع و زاری کردن از برای آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۷

۲۳۲۲

اكرم نفسك ما اعانتك على طاعة الله.

گرامی دار نفس خود را ما دام که یاری کند ترا بر فرمانبرداری خدا.

۲۳۲۳

اهن نفسك ما جمحت بك الى معاصي الله.

خوار گردان نفس خود خود را ما دام که سرکشی کند با تو بسوی نافرمانی های خدا، یعنی خواهد که ترا بسوی آنها برد.

۲۳۲۴

استشعر الحكمة و تجلبب الستينة فانهما حلية الابرار.

بگردان حکمت را شعار خود و بگردان پیراهن خود آرام را پس بدوستی که حکمت و آرام زینت نیکوکاران است، «شعار» جامه را گویند که ملاصق بدن باشد و بموی بدن برسد و «گردانیدن حکمت جامه چنین» کنایه است از این که هرگز آن را از خود جدا، نکنند، و همچنین «گردانیدن آرام پیراهن» کنایه از این است، و «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم درست و گفتار راست است.

۲۳۲۵

الزم الصدق و الامانة فانهما سجيّة الابرار.

ملازم شو راستی و امانت را یعنی از آنها جدا مشو پس بدوستی که آنها شیوه نیکان است.

۲۳۲۶

افعل الخير و لا تحقر منه شيئا فانّ قليله كثير و فاعله مجبور.

بکن نیکوئی و کوچک مشمار از نیکوئی چیزی را، پس بدوستی که اندک آن بسیار است و کننده آن شادمان است، «بودن اندک آن بسیار» باعتبار این است که هر چند اندک باشد باعث ثواب گردد و ثواب حق تعالی پاینده و دائم باشد و آدمی بسبب آن همیشه شادمان و خرم باشد و ظاهر است که این معنی «بسیار» است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۸

۲۳۲۷

اکذب الامل و لا تثق به فآته غرور و صاحبه مغرور.

دروغگو بیاب امید را، و اعتماد مکن بر آن، پس بدرستی که آن فریب است و صاحب آن فریب خورده.

۲۳۲۸

ارض بما قسم لک تکن مؤمنا.

خشنود باش به آن چه قسمت شده از برای تو یعنی حق تعالی قسمت و نصیب تو کرده تا این که مؤمن باشی، و این اشاره است باین که کسی که خشنود بآن نباشد مؤمن نیست و باید که اعتقاد این داشته باشد که حق تعالی در آن قسمت عدل نورزیده.

۲۳۲۹

ارض للناس بما ترضاه لفسک تکن مسلما.

خشنود باش از برای مردم به آن چه خشنود باشی بآن از برای نفس خود تا این که مسلمان باشی، و این اشاره است باین که کسی که راضی شود از برای دیگری بچیزی که راضی نباشد بآن از برای خود مسلمان نیست یعنی مسلمان کامل نیست.

۲۳۳۰

آء الامانة الی من ائتمنک و لا تخن من خانک.

باز ده امانت را بکسی که بامانت داده بتو و خیانت مکن با کسی که خیانت کرده باشد با تو، یعنی هر چند او خیانت کرده باشد با تو تو با او خیانت مکن و حق خود را از امانت او تقاص مکن چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده و مشهور است میانه علما رضوان الله علیهم أجمعین.

۲۳۳۱

اقتن العلم فانک ان کنت غنیئا زانک و ان کنت فقیرا مانک.

کسب کن علم را پس بدرستی که اگر باشی تو توانگر زینت دهد ترا و اگر باشی درویش متحمل شود مؤنث و خرج ترا، و این یا باعتبار این است که خاصیت علم این باشد که مؤنث و خرج صاحب آن سهولت حاصل شود، یا باعتبار این که مردم رعایت صاحب علم بکنند و مؤنثات و اخراجات او را باو بپرسانند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۸۹

۲۳۳۲

ارض من الرزق بما قسم لک تعش غنیئا.

خشنود شو از روزی به آن چه قسمت شده از برای تو تا زندگانی کنی توانگر، زیرا که هر که راضی شود بقسمت خود دیگر طلب از کسی نکند و مانند توانگران بی نیاز باشد از دیگران.

۲۳۳۳

اقنع بما اوتیته تکن مکفیئا.

قناعت کن به آن چه داده شده باشی تا باشی کفایت کرده شده، یعنی حق تعالی کفایت مؤنث و خرج تو کرده باشد و محتاج بطلب از دیگری نباشی.

۲۳۳۴

اصحبا ابا التقی و الدین تسلما و استر شده تغنم.

مصاحب و همراه شو با برادر پرهیزگاری و دینداری تا سلامت باشی، و طلب راه درست کن از او تا غنیمت و نفع یابی.

۲۳۳۵

اقصر رأیک علی ما یلزمک تسلما و دع الخوض فیما لا یعنیک تکرم.

برگمار رأی و اندیشه خود را بر آنچه لازم و ضرور باشد ترا تا سلامت باشی، و واگذار فرو رفتن در چیزی که مهم نباشد ترا تا این که گرامی گردی، مراد به «اول» امور آخرت است و قدر ضروری از امور دنیا، و مراد به «دوم» امور دنیاست که زیاده بر قدر ضروری باشد.

۲۳۳۶

اقلل طعاما تقلل سقاما.

کم کن خورش را تا کم کنی بیماری را.

۲۳۳۷

اقلل کلامک تأمن ملاما.

کم کن سخن خود را تا ایمن باشی از ملامت و سرزنش «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۰

۲۳۳۸

اعلم انّ أوّل الدّین التّسلیم و آخره الاخلاص.

بدان که اوّل دینداری اطاعت و انقیاد است و آخر آن اخلاص است یعنی خالص کردن طاعت و عبادات از برای حق تعالی و آمیخته نساختن آنها بهیچ غرض دیگر.

۲۳۳۹

انتقم من حرصک بالقنوع کما تنتقم من عدوک بالقصاص.

انتقام بکش و کینه خود بخواه از حرص خود بقناعت و سازگاری چنانکه انتقام می‌کشی از دشمن خود بقصاص یعنی بباز خواست کردن او بمانند آنچه او کرده باشد از زخم و قطع و قتل.

۲۳۴۰

ابق لرضاک من غضبک و اذا طرت فقع شکیرا.

باقی بگذار از برای خشنودی خود از خشم خود، و هر گاه پرواز کنی پس فرود آی شکر کننده «۱» یعنی هر گاه خشمناک شوی بر کسی چنان سلوک کن با او که اگر خشنود شوی از او خجل و منفعل نباشی از او، و هر گاه پرواز کنی یعنی قهر و خشم ترا از جا برآرد و بلند کند پس فرود آی شکر کننده بر این که قدرت انتقام داری پس بهمین اکتفا کن و از طیش فرود آی و از او در گذر، و ممکن است مراد این باشد که هر گاه بلند مرتبه گردی پس افتادگی کن شکر کننده یعنی افتادگی کن بقصد شکر رسیدن بآن مرتبه، یا افتادگی و شکر هر دو را بکن و در بعضی نسخه‌ها «۲» «ابق من رضاک لغضبک» است و بنا بر این معنی این است که باقی بگذار از خشنودی خود از برای خشم خود یعنی قدری از خشنودی در وقت خشم آمیخته کن بآن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۱

و خشم صرف بر کسی مکن که اذیت زیاد رسانی با او و راه آشتی و خشنودی نگذاری.»

۲۳۴۱

اکرم ضیفک و ان کان حقیرا و قم عن مجلسک لا بیک و معلّمک و ان کنت امیرا.

گرامی دار مهمان خود را و اگر چه او بوده باشد حقیر و کوچک، و برخیز از جای خود از برای پدر خود و استاد خود و اگر چه باشی امیر و فرمان فرما.

۲۳۴۲

اقلل المقال و قصر الامال و لا تقل ما یکسبک «۱» وزرا أو ینقر عنک حرّا.

کم کن گفتار را، و کوتاه کن امیدها را، و مگو آنچه را کسب کند از برای تو گناهی را یا بر ماند از تو آزاده را، یعنی شخصی را که بی‌گناه باشد نسبت بتو یا مرد خوبی را که بی‌علاقه باشد بدنیا، و تخصیص باین جهت زیادتی اهتمام بآن است و اگر نه ماندن هر کس بی این که کاری کرده باشد که مستحق آن شده باشد بد است و در بعضی نسخه‌ها «۲» «و ینقر» بدل «او ینقر» است و بنا بر این ترجمه این است که: «و برماند.»

۲۳۴۳

اندم علی ما أسأت و لا تندم علی معروف صنعت.

پشیمان شو بر آنچه بد کرده باشی و پشیمان مشو بر احسانی که کرده باشی.

۲۳۴۴

اصلح اذا انت افسدت و اتمم اذا انت احسنت.

اصلاح کن هر گاه تو فاسد کرده باشی، و تمام کن هرگاه تو احسان کرده باشی،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۲

و «فاسد کرده باشی» یعنی چیزی را از کسی، یا میانه دو کس را.

۲۳۴۵

اکثر سرورک علی ما قدّمت من الخیر، و حزنک علی ما فات منه.

بسیار کن شادی خود را بر آنچه پیش فرستاده باشی از کار خیر، و اندوه خود را بر آنچه فوت شده باشد از آن، و در بعضی نسخه‌ها «فاتک» بجای «فات» است و بنا بر این ترجمه این است: یا فوت شده باشد ترا از آن.

۲۳۴۶

استخر و لا تتخیر فکم من تخیر امرا کان هلاکه فیه.

استخاره کن و خود اختیار مکن پس بسا کسی که اختیار کرده باشد کاری را که بوده باشد هلاک او در آن، مراد به «استخاره» طلب خیر است از حق تعالی بیکی از طریقی که در شرع وارد شده باشد و از آن ظاهر شود که خیر در کردن آن کار است یا نکردن آن، یا محض طلب خیر از خدای عزّ و جلّ و حواله آن کار بر او که آنچه در آن باب خیر او باشد از کردن و نکردن چنان کند و اگر این معنی با دعائی باشد از دعاهاست که در این باب وارد شده یقین بهتر خواهد بود.

۲۳۴۷

استعمل مع عدوّک مراقبۀ الامکان و انتها ز الفرصۀ تظفر.

بکار بر با دشمن خود انتظار قدرت و توانائی و غنیمت شمردن فرصت را تا فیروزی یابی، یعنی در دفع دشمن اگر کسی خواهد که فیروزی یابد بر او نباید تعجیل کرد بلکه باید انتظار وقتی بکشد که بحسب ظاهر قدرت و توانائی بر آن باشد و وقتی که فرصت این معنی حاصل شود فرصت را غنیمت شمارد و تأخیر نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۳

۲۳۴۸

انعم «۱» تشکر و اربّ تحذر و لا تمازح فتحقّر «۲».

نعمت بده بمردم تا سپاس کرده شوی، و بترس از خدا تا اجتناب کنی از معاصی او، و مزاح و خوش طبعی مکن پس حقیر و کوچک شمرده شوی، یعنی اگر مزاح بکنی حقیر و کوچک شمرده شوی و وقع تو در نظرها کم شود. و قبل از این مذکور شد که مراد مزاح زیاد کردن است نه این که در اصل مزاح نکنند، زیرا که گاهی مزاح باعث این نشود که وقع او کم گردد چنانکه از آن حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه نیز نقل کرده‌اند که گاهی مزاح می‌فرمود و با وجود آن در کمال هیبت بود بلکه از اعلیٰ حضرت رسالت پناهی نیز نقل کرده‌اند که گاهی مزاح می‌فرمودند، و پوشیده نیست که آنچه نوشته شده در معنی «و اربّ تحذر که بترس از خدا تا اجتناب کنی از معاصی او» بنا بر این است که «تحذر» بفتح تاء بصیغه معلوم خوانده شود، و ممکن است که بضمّ تاء بصیغه مجهول خوانده شود و بنا بر این معنی این است که: بترس از خدا تا مردم از تو حذر کنند و در اندیشه باشند.

۲۳۴۹

اذکر عند الظلم عدل اللّٰه فیک، و عند القدرة قدره اللّٰه علیک.

یاد کن نزد ستم کردن عدل و دادگری خدا را در باره تو، و نزد توانائی توانائی خدا را بر تو یعنی هرگاه خواهی ستمی بر کسی بکنی یاد کن که خدای عزّ و جلّ دادگری خواهد کرد و انتقام آن را خواهد کشید تا این معنی باعث این شود که ستم نکنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۴

و هرگاه قدرت بر کسی بهم‌رسانی که تلافی گناهی که کرده باشد بکنی یاد کن که خدای عزّ و جلّ قدرت بر تو دارد و تو بی‌گناه نیستی پس هرگاه تو انتقام بکشی حق تعالی نیز بسا باشد که انتقام بکشد پس بهتر این که عفو کنی و در گذری از گناه او شاید که باین وسیله حق تعالی نیز از سر گناه تو بگذرد و عفو کند آنرا.

۲۳۵۰

اضرب خادمک اذا عصی اللّٰه و اعف عنه اذا عصاک.

بزن خدمتکار خود را هرگاه عصیان کند خدا را، و عفو کن هرگاه عصیان کند ترا.

۲۳۵۱

اصبر علی عمل لایبّ لک من ثوابه، و عن عمل لا صبر لک علی عقابه.

صبر کن بر عملی که ناچار است ترا از ثواب آن یعنی بر تعب و زحمت عباداتی که بر تو واجب شده و باید که ثواب آنها بتو رسد و از عملی که صبری نباشد ترا بر عقاب آن یعنی هرگاه خواهش حرامی داشته باشی صبر کن و مرتکب آن مشو از برای آنکه صبر نتوانی کرد در آخرت بر عقاب آن.

۲۳۵۲

اعمل عمل من یعلم أنّ اللّٰه مجازیه بإساءته و احسانه.

عمل کن عمل کسی که بداند که خدا جزا دهنده اوست ببدی کردن او و نیکوئی کردن او یعنی بداند که خدا جزای او را می‌دهد اگر بد کند ببدی و اگر خوب کند بنیکوئی و با وجود این ترک خوب کردن و مرتکب بد شدن کمال سفاهت و حماقت است.

۲۳۵۳

الزم الصدق و ان خفت ضره فانه خیر لک من الکذب المرجو نفعه.

ملازم باش راستی را و از آن جدا مشو و اگر چه بترسی از زیان آن پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۵

بدرستی که بهتر است از برای تو از دروغی که امید داشته شده باشد نفع آن.

۲۳۵۴

استر العورة ما استطعت یستر الله سبحانه منک ما تحب ستره.

پوشان عورت را یعنی عورت مردم را آن قدر که توانائی آن داشته باشی تا این که بپوشاند خدا- که پاک است او- از تو آنچه را دوست می‌داری پوشانیدن آن را، و «عورت» چنانکه قبل از این مذکور شد چیز است که آدمی پنهان کند آنرا از دیگران و نخواهد که غیر او بر آن مطلع شود از عیب و گناه و لغزش و خطا و مانند آنها.

۲۳۵۵

اغتنم صنائع الاحسان و ارع ذمم الاخوان.

غنیمت شمار کرده‌های احسان را، و رعایت کن عهدها و پیمانها که با برادران کرده باشی.

۲۳۵۶

اشعر قلبک التّقوی و خالف الهوی تغلب الشّیطان.

بگردان شعار دل خود پرهیزگاری را، و مخالفت کن خواهش را تا غالب شوی بر شیطان، و «شعار» چنانکه قبل از این مذکور شد جامه‌ایست که زیر جامه‌ها پوشیده باشند و بدن برسد و مراد این است که چنین کن که پرهیزگاری لازم دل تو باشد و از آن جدا نشود.

۲۳۵۷

اطرح عنک واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن الیقین.

ببنداز از خود فرود آینده‌های اندوهها را بعزیمتهای صبر و نیکوئی یقین یعنی دفع کن اندوهها را که وارد شود بر تو بصبرها که عزم بر آنها کرده باشی و تخلف نکنی از آنها و به «نیکوئی یقین» یعنی یقین بعدل حق تعالی و این که هر چه میکند مصلحتی در آن هست و صبر را اجر عظیم دهد و بر وجه احسن تلافی کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۶

۲۳۵۸

احب فی الله من یجاهدک علی صلاح دین و یکسبک حسن یقین.

دوست دار در راه خدا کسی را که جنگ کند با تو بر سر امری که صلاح دین تو در آن باشد، و بپوشاند بتو نیکوئی یقین یعنی علم راست درستی تعلیم تو کند.

۲۳۵۹

اتق الله بعض التّقی و ان قلّ و اجعل بینک و بینه سترا و ان رقّ.

بترس از خدا بعضی از ترسیدن و اگر چه اندک باشد و بگردان میانه خود و میانه او پرده و اگر چه تنک «۱» باشد یعنی اگر روشی «۲» که باید ترس از خدا نداشته باشی یعنی ترسی که مانع تو شود از جمیع عصیانها پس البتّه یک قدری ترس از او داشته باش «۳» و پرده میانه خود و میانه او بگذار و اگر چه تنک باشد که اگر کسی بالکلیّه ترس از او نداشته باشد و هیچ پرده میان خود و خدا نگذارد آن کس بمنزله کافر خواهد بود نعوذ بالله منه.

۲۳۶۰

الزم الحقّ ینزلک منازل اهل الحقّ یوم لا یقضی الاّ بالحقّ.

لازم باش حق را و جدا مشو از آن تا فرود آورد ترا بمنزله‌های اهل حق در روزی که حکم کرده نمی‌شود مگر بحق.

۲۳۶۱

الن کنفک و تواضع لله یرفعک.

نرم گردان جانب خود را و فروتنی کن از برای خدا تا این که بلند گرداند ترا، مراد به «نرم کردن جانب» نرمی و مهربانی کردن با مردم است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۷

۲۳۶۲

ازهد فی الدنیا بیصترک الله عیوبها و لا تغفل فلست بمغفول عنک.

بی‌رغبت باش در دنیا تا این که بینا گرداند ترا خدا بعیبهای آن، و غافل و بی‌خبر مباش پس نیستی تو بغافل شده از تو، یعنی از تو غافل نیستند و هر چه کنی نوشته شود از برای حساب و کتاب، پس تو هم غافل و بیخبر از صلاح حال خود مباش و کاری کن که باعث رستگاری تو شود.

۲۳۶۳

اکظم الغیظ عند الغضب و تجاوز مع الدّولة تکن لک العاقبة.

فرو خور خشم را نزد غضب و در گذر از گناه مردم با دولت و قدرت بر انتقام تا بوده باشد از برای تو عاقبت یعنی عاقبت نیکو.

۲۳۶۴

اقل العثره و ادراً الحدّ و تجاوز عمّا لم یصرّح لک به.

بگذر از لغزش، و دفع کن حدّ را، و بگذر از آنچه تصریح کرده نشود از برای تو بآن، یعنی بگذر از لغزش و گناهی که مردم نسبت بتو کرده باشند و «دفع کن حدّ را» یعنی تندی را یا سختی را یا عذاب را یعنی عذاب کردن تو ایشان را یا عذاب کردن حق تعالی ترا بنا بر این که عفو تو از ایشان سبب این می شود که خدای عزّ و جلّ نیز گناهان ترا عفو کند و عذاب نکند ترا بر آنها و در گذر از سر آنچه تصریح نشده باشد از برای تو بآن یعنی هر گاه کسی مذمت کند ترا بعنوان کنایه و تصریح نشده باشد از برای تو بآن یعنی هر گاه کسی مذمت کند ترا بعنوان کنایه و تصریح نکند از برای تو بآن یعنی کلام او صریح در مذمت تو نباشد و احتمال دیگری داشته باشد در گذر از آن و آن را بر مذمت خود حمل مکن هر چند دانی که کنایه با تو است. و ممکن است که کلام آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه «و ادراً الحدّ بالشّبهه» باشد و لفظ «بالشّبهه» بسهوی یکی از راویان افتاده باشد و بنا بر این معنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۸

این است که: دفع کن حدّهائی را که حق تعالی قرار داده از برای بعضی گناهان مثل زنا و شراب و مانند آنها بمجرّد شبهه و احتمالی چنانکه مشهور است که حضرت رسالت پناهی (ص) فرموده اند: «ادرءوا الحدود بالشّبهات» دفع کنید حدّها را بشبهه‌ها یعنی هر گاه شبهه و اشتباهی در آن بهم رسد حدّ مزید مثل این که کسی را می بینیم که نشسته و بر وضع شراب خواران شراب می خورد اما احتمال بعیدی رود که او تقلید شراب خواران کند و آنچه خورد آب انار یا مانند آن باشد پس بمجرّد این احتمال کاری باو نباید داشت و حدّ نتوان زد، و همچنین اگر کسی اقرار کند بامری که موجب حدّ باشد اما گوید که: من حرمت این را نمی دانستم و این احتمال در باره او رود مثل این که مردی باشد که تازه مسلمان شده باشد و باحکام شرع ما خوب عارف نشده باشد باز باعتبار این شبهه حدّ بر او نتوان زد، و بنا بر این مراد بقول آن حضرت: «و در گذر از سر آنچه تصریح نشده باشد از برای تو بآن» این باشد که: هر گاه کسی اقرار کند نزد تو بامری که موجب حدّ باشد اما صریح در آن نباشد بلکه احتمال دیگر نیز داشته باشد هر چند بعید باشد و ظاهر این باشد که اقرار او بامری باشد که موجب حدّ است پس در گذر از آن و حدّ مزین بر آن تا صریح اقرار نکند به آن چه موجب حدّ است بر وجهی که احتمال دیگر و شبهه در آن نماند چنانکه در احادیث دیگر نیز تصریح باین معنی شده مثل این که نقل شده که ماعز بن مالک اقرار کرد بزنا نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در چهار موضع و آن حضرت (ص) او را تردّد می فرمود و باز می داشت عزم او را شاید که بر گردد و می فرمود که: بسا باشد که تو بوسیده باشی یا فشاری داده باشی یا نگاه کرده باشی، و او جواب می گفت که: نه، بعد از آن فرمود که: آیا «نیک» بعمل آمد از تو، و کنایه و مجاز نمی گوئی؟- گفت: بلی، فرمود که تا این که پنهان شد فلان از تو در فلان از آن زن؟- گفت: بلی، فرمود که: چنانکه پنهان می شود میل در سرمه دان و ریسمان در چاه؟- گفت: بلی، فرمود که: آیا می دانی که چه چیز است زنا؟- گفت: بلی، اتیان کردم از آن زن بعنوان حرام آنچه را اتیان میکند بآن مرد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۱۹۹

از زن خود بعنوان حلال، پس بعد از همه این مراتب که دیگر بهیچ وجه احتمالی که باعث سقوط حدّ باشد نماند امر فرمود بسنگسار کردن او، و «نیک» نام صریح جماع است و جماع و الفاظ دیگر همه بعنوان مجاز مستعمل می شود در آن و ممکن است که «بالشّبهه» نیفتاده باشد نهایت مراد دفع حدود باشد در آن صورت بنا بر حدیث مشهور نبوی، و ممکن است نیز که «و تجاوز (تا آخر)» تتمّه سابق باشد و مراد دفع حدود باشد و گذشتن از آن در صورتی که تصریح نشده باشد از برای حاکم به آن چه موجب حدّ است هر چند ظاهر در آن باشد و الله تعالی یعلم.

۲۳۶۵

احتجب عن الغضب بالحلم و غضّ عن الوهم بالفهم.

پنهان شو از خشم ببردباری و چشم بپوش بروهم بدریافت، یا از وهم بدریافت بنا بر اختلاف نسخه‌ها که در بعضی «علی الوهم» واقع شده و در بعضی «عن الوهم» یعنی بردباری را حجاب و پرده خود کن که بسبب آن از تسلّط خشم ایمن گردی و هر گاه در باره کسی توهم امر بدی بکنی چشم بپوشان از آن و حکم مکن بآن بسبب فهم و دریافتی که حکم میکنند باین که بمحض توهم حکم بجیزی نتوان کرد و باید که علم بآن حاصل شود.

۲۳۶۶

املک علیک هواک و شخّ بنفسک عمّا لا یحلّ لک فانّ الشخّ بالنفس حقیقه الکرّم.

مالک شو بر خود هوای خود را، و بخیلی کن بنفس خود از آنچه حلال نیست از برای تو، پس بدرستی که بخیلی کردن بنفس حقیقت جود و کرم است یعنی مالک خواهش خود شو که در فرمان تو باشد و مسلّط بر تو نباشد و «بر تو» یعنی از برای ضرر رسانیدن بنفس خود زیرا که نفس می خواهد که تابع هوا و خواهش باشد و هر چه خواهد بکند پس هر گاه کسی مالک هوای خود شود و او را بفرمان خود کند پس ضرر بنفس خود رسانیده یعنی بگمان نفس هر چند این معنی عین صلاح او باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۰۰

در واقع بخیلی کن بنفس خود از آنچه حلال نیست از برای تو یعنی نفس خود را به آنها مده و مگذار که آلوده آنها شود پس بدرستی که این بخیلی حقیقت جود و کرم است.

۲۳۶۷

اعط الناس من عفوك و صفحك مثل ما تحب ان يعطیک الله سبحانه، و علی عفو فلا تندم.

بخش مردم را از عفو خود و در گذشتن خود مثل آنچه دوست می‌داری که ببخشد ترا خدا که پاک است او، و بر هیچ عفوی و در گذشتنی پشیمان مشو.

۲۳۶۸

اکرم من و ذک و اصفح عن عدوک یتّم لک الفضل.

احسان کن یا گرامی دار کسی را که دوست داشته باشد ترا و در گذر از دشمن خود تا این که کامل شود از برای تو فضل و افزونی.

۲۳۶۹

احفظ رأسک من عثره لسانک و ازممه بالنّهی و الحزم و التّقی و العقل.

نگاهدار سر خود را از لغزش زبان خود و مهار کن زبان خود را بمنع کردن و دور اندیشی و پرهیزگاری و عقل و خرد، زیرا که اینها نگاه دارند آن را از گفتن سخنی که بیاد دهد سر او را یا ضرر کند باو، و ممکن است که «نهی» بضمّ نون بر وزن تقی خوانده شود بمعنی عقل و ذکر عقل در آخر تأکید باشد.

۲۳۷۰

اغتنم من استقرضک فی حال غناک لیجعل قضاءه «۱» فی یوم عسرتک.

غنیمت شمار کسی را که قرض بگیرد از تو در حال توانگری تو تا این که بگرداند پس دادن آن را در روز پریشانی تو، مراد خدای عزّ و جلّ است که خیرات را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۰۱

از توانگران بعنوان قرض قبول کند که در روز قیامت که روز پریشانی ایشان است یکی را ده عوض بدهد.

۲۳۷۱

ارتد لنفسک قبل یوم نزولک و وطّ المنزل قبل حلولک.

اختیار کن از برای خود منزلی پیش از روز فرود آمدن خود و نرم کن منزل را یا آماده کن پیش از در آمدن تو در آن یعنی اختیار کن منزل نیکی از برای خود بکردن طاعات و عبادات پیش از روز فرود آمدن تو در آن، و نرم و نیکو کن یا آماده کن منزل خود را باطاعت و فرمانبرداری و فعل خیرات و میرات پیش از در آمدن تو در منزل.

۲۳۷۲

اتّق الله بطاعته و اطع الله بتقواه.

بترس از خدا باطاعت و فرمانبرداری او و اطاعت و فرمانبرداری کن خدا را بترس از او یعنی باید که بترسی از خدا باین نحو که اطاعت و فرمانبرداری او کنی و اطاعت و فرمانبرداری کنی خدا را باین که بترسی از او.

۲۳۷۳

استدلّ علی ما لم یکن بما کان «۱» فانّ الامور اشباه.

دلیل بگو بر آنچه نیامده به آن چه آمده پس بتحقیق که کارها شبیه یکدیگرند یعنی قیاس کن هر چه را نیامده بر آنچه آمده زیرا که امور دنیا شبیه و نظیر یکدیگرند و فواید این مضمون بسیار است چنانکه بتأمل ظاهر می‌شود.

۲۳۷۴

اشحن الخلوّة بالذّکر و اصحب النّعم بالشّکر.

پر گردان خلوت را بپاد خدا، و همراه گردان نعمتها را با شکر، یعنی چندان یاد خدا بکن در خلوت که پر شود و تعب تنهائی در خلوت نکشی و نعمتها که داشته باشی مصاحب شو آنها را و آمیزش کن با آنها با شکر یعنی شکر آنها را بکن و ممکن است که مراد این باشد که مصاحبت کن نعمتها را بسبب شکر یعنی شکر نعمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۰۲

بکن تا مصاحب نعمتها شوی بنا بر آن که شکر باعث زیادتی نعمت شود و ممکن است که «اصحب» از باب افعال خوانده شود و معنی این باشد که بگردان نعمتها را مصاحب شکر و مراد همان باشد که شکر آنها را بکن.

۲۳۷۵

اکثر النَّظَرِ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ.

بسیار کن نگاه بسوی کسی که تو افزونی داده شده بر او پس بدرستی که این از درهای شکر است یعنی بسیار نگاه کن بر جمعی که در دنیا پست مرتبه‌ترند از تو و تو برایشان زیادتی داری تا شکر این معنی بکنی که مثل ایشان نیستی بخلاف این که آدمی نگاه ببالاتر از خود کند که آن سبب شکر نشود بلکه بسا باشد که در بعضی مردم سبب ناشکری گردد.

۲۳۷۶

إِنَّ كَنْفَكَ فَإِنَّ مَنْ يَلِنُ كَنْفَهُ يَسْتَدِمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَحَبَّةَ.

نرم گردان جانب خود را یعنی نرمی و مهربانی کن با مردم پس بدرستی که هر که نرم کند جانب خود را پاینده دارد از قوم خود دوستی را یعنی باعث این شود که قوم او همیشه او را دوست دارند.

۲۳۷۷

الزَّمِ الصَّبْرَ فَإِنَّ الصَّبْرَ حَلْوُ الْعَاقِبَةِ مِثْمُونَ الْمَغْبَةِ.

لازم باش صبر را و جدا مشو از آن پس بدرستی که صبر شیرین عاقبت مبارک - انجام است.

۲۳۷۸

احتمل ما يَمْرَ عَلِيكَ فَإِنَّ الاحْتِمَالَ سِتْرُ الْعِيُوبِ وَإِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفَهُ احْتِمَالٌ وَ نِصْفَهُ تَغَافُلٌ.

متحمل شو آنچه را می‌گذرد بر تو پس بدرستی که متحمل شدن پوشیدن عیبهاست و بدرستی که عاقل نصف او تحمل است و نصف او تغافل یعنی امور ناخوشی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۰۳

که بر تو بگذرد در روزگار متحمل شو آنها را و شکوه و اظهار مکن زیرا که در این متحمل شدن پوشیدن عیبهاست و بدرستی که عاقل باید که نصف او تحمل باشد یعنی تحمل مکروهات و ناخوشیها و نصف او تغافل یعنی این که خود را نادان و بی‌خبر نماید چنانکه هرگاه خلاف ادبی نسبت باو واقع شود چنان نماید که با خبر نشده از آن.

۲۳۷۹

ابداً بِالْعَطِيَّةِ «۱» مَنْ لَمْ يَسْئَلْكَ وَ ابْذَلَ مَعْرُوفَكَ لِمَنْ طَلَبَهُ وَ اِيَّاكَ انْ تَرَدَّ السَّائِلُ.

ابتدا کن بخشش کسی «۲» را که سؤال نکرده باشد از تو و بذل کن احسان خود را از برای کسی که بطلبد آنرا و بپرهیز از این که برگردانی سائلی را یعنی چیزی نداده باو.

۲۳۸۰

اجعل زمان رخاكت عده لايتام بلائك.

بگردان زمان فراخی و وسعت خود را ذخیره از برای روزهای بلای خود یعنی در زمان وسعت و فراخی چندان احسان بمردم بکن که آنها ذخیره تو باشد و کار تو آید در روزهایی که ببلائی گرفتار گردی.

۲۳۸۱

ارفق باخوانك و اكفهم غرب لسانك و اجر عليهم سيب احسانك.

نرمی کن با برادران خود و نگاهدار از ایشان تندی زبان خود را و روان کن بر ایشان بخشش احسان خود را.

۲۳۸۲

انصر الله بقلبك و لسانك و يدك فان الله سبحانه قد تكفل بنصرة من ينصره.

یاری کن خدا را بدل خود و زبان خود و دست خود پس بدرستی که خدا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۰۴

پاک است او ضامن شده یاری کردن کسی را که یاری او کند مراد بیاری کردن خدا را اطاعت و انقیاد اوست و یاری کردن دین و شرع او و پیغمبر و خلفای او صلوات الله عليهم أجمعین.

۲۳۸۳

اطل يدك في مكافاة من احسن إليك فإن لم تقدر فلا أقل من أن تشكره.

دراز کن دست خود را در جزا و عوض دادن کسی که احسان کرده باشد بسوی تو پس اگر توانائی نداشته باشی پس کم از این نباشد که شکر گوئی و ستایش کنی او را.

۲۳۸۴

ابدل مالک فی الحقوق و واس به الصدیق فإن السخاء بالحرّ أخلق.

بذل کن مال خود را در حقها و مواسات کن در آن با دوست پس بدرستی که بخشش بازاده سزاوارتر است، مراد بحقها حقهائی است که حق تعالی قرار داده مثل زکاة و خمس و انفاق بر اهل و عیال و مانند آنها و «مواسات با کسی» چنانکه قبل از این مذکور شد بمعنی رساندن مال است باو یا وقتی که از قدر کفاف خود باشد پس اگر از زاید از کفاف بدهد آن را مواسات نگویند یا این که او را با خود برابر داند در اموال خود و مراد بازاده کسی است که خود را گرفتار طلب و سؤال نکرده و چندان علاقه بدنیا ندارد و مراد این است که مواسات کن با دوست خود که غالب این است که آزاده است زیرا که بخشش بازاده سزاوارتر است از بخشش به آنها که سؤال و طلب کنند.

۲۳۸۵

اخلط الشدة برفق و ارفق ما كان الرفق أوفق.

آمیخته کن شدت و سختی را بنرمی و نرمی کن ما دام که نرمی موافق تر باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۰۵

یعنی ما دام که کار بنرمی پیش رود نرمی کن و در جائی که شدت و سختی ضرور باشد باز پرسخت مگیر و نرمی بآن آمیخته کن و در بعضی نسخهها «بضعت من اللین» بدل «برفق» واقع شده و بنا بر این معنی این است که آمیخته کن سختی را بمشستی از نرمی یعنی بقدری از آن و اصل «ضعت» مشتی است که فرا گرفته شود از گیاه آمیخته تر و خشک بیکدیگر.

۲۳۸۶

انظر الى الدنيا نظر الزاهد المفارق و لا تنظر اليها نظر العاشق الوامق.

نگاه کن بدنیا نگاه کردن کسی که بی‌رغبت باشد بآن و جدائی جوید از آن، و نگاه مکن بسوی آن نگاه کردن عاشق دوست.

۲۳۸۷

امسك عن طريق اذا خفت ضلالته.

بازدار خود را از راهی هرگاه بترسی از گمراهی آن یعنی راهی که بر وی باید راهی باشد که خاطر از آن جمع باشد که صواب و درست است و همین که احتمال ضلالت و گمراهی آن دهی خود را نگاه دار از آن و بآن راه مرو.

۲۳۸۸

اعترم بالشدة حين لا يغني عنك آلا الشدة.

بدخو شو بسختی در هنگامی که دفع نکند از تو مگر سختی یعنی در جائی که سختی ضرور باشد و بنرمی کار پیش نرود سختی کن و بدخو بنما خود را و در بعضی نسخهها «اعتزم» بزای نقطه‌دار واقع شده و بنا بر این معنی این است که عزم کن بسختی یعنی بر آن.

۲۳۸۹

الحيء نفسك في الامور كلها الى الهك فانك تلجئها الى كهف حريز.

پناه بفرما نفس خود را در کارها همه آنها بسوی خدای خود پس بدرستی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۰۶

پناه می‌فرمائی آنرا بپناهی محکم نگاهدارنده.

۲۳۹۰

اعتصم في احوالك كلها بالله فانك تعتصم منه سبحانه بمانع عزيز.

دست در زن در احوال خود همه آنها بخدا پس بدرستی که دست می‌زنی تو از او- که پاک است او- بمنع کننده غالب یعنی هر گاه دست زنی باو دست زنی از او بمنع کننده غالب که منع کند از تو بلاها و آفتها را.

۲۳۹۱

احي قلبك بالموعظة و امته بالزهادة و قوه باليقين و دله بذكر الموت و قرره بالفناء و بصره فجائع الدنيا.

زنده گردان دل خود را بپند، و بمیران آن را بترک دنیا، و قوت ده آن را بیقین، و رام گردان آن را بیاد مرگ و آرام ده آن را بفانی شدن و بینا گردان او را بمصیبتهای دنیا یعنی زنده گردان دل خود را یعنی نفس خود را بگرفتن پندی که باعث زندگی اخروی او باشد و او را از هلاکت در آن نشأه خلاص کند، و بمیران آن را بترک دنیا و بی‌رغبتی در آن که گویا نسبت بامور دنیا مرده است و خواهش چیزی از آنها ندارد، و قوت ده آن را بیقین یعنی

بتحصيل يقين و علم راست درست و رام کن آن را و دفع کن طغیان و سرکشی آن را بباد مرگ و آرام ده آن را بفانی شدن یعنی تسلی ده آن را از مکاره و اندوههای دنیا باین که پاینده نیست و فانی خواهد شد تا باین آرام گردد و شاد و خرم گردد، و بینا گردان آن را بمصیبتهای دنیا تا داند که دنیا اهلیت آن ندارد که کسی رغبت کند بآن و حریص باشد بر آن.

۲۳۹۲

اشعر قلبک الرّحمۃ لجمیع النّاس و الاحسان الیهم و لا تنلهم حیفا و لا تکن علیهم سیفا.
بگردان شعار دل خود و جامه ملاصق بآن مهربانی با جمیع مردم را و احسان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۰۷

نمودن بسوی ایشان را، و مرسان بایشان ستمی و مباحث بر ایشان شمشیری یعنی چنین که ضرری از تو به آنها رسد.

۲۳۹۳

اذکر أخاک اذا غاب بالذی تحبّ ان یذکرک به و ایتاک و ما یکره، و دعه ممّا تحبّ ان یدعک منه.

یاد کن برادر خود را هرگاه غایب باشد به آن چه دوست می داری که او یاد کند ترا بآن، و بپرهیز از آنچه ناخوش دارد یعنی از یاد کردن بآن، و واگذار او را از آنچه دوست می داری که واگذارد او ترا از آن، یعنی بعضی تکالیفی شاقّ که تو دوست می داری که او بتو نکند تو نیز او را چنین تکالیف مکن و واگذار او را از آنها.

۲۳۹۴

اتق الله الذی لابدّ لک من لقائه، و لا منتهی لک دونه.

بترس از خدائی که ناچارست مر ترا از ملاقات و رسیدن باو، و نیست پایانی مر ترا غیر او.

۲۳۹۵

ادّ الامانۃ اذا ائتمنت و لا تتهم غیرک اذا ائتمنته فانّه لا ایمان لمن لا امانۃ له.

باز ده امانت را هر گاه امانت داده شوی تو، و تهمت مزین غیر خود را هرگاه امانت سپرده باشی باو، پس بدرستی که ایمان نیست از برای کسی که امانت نیست از برای او یعنی کسی را که امانتی باو سپرده باشی او را متهم مدار باین که خیانت کرده در آن مگر این که بر تو معلوم شود زیرا که خیانت در امانت گناه عظیمی است و بمنزله این است که ایمان نداشته باشد پس کسی را بآن متهم نمی توان داشت مگر این که معلوم شود و ممکن است که این تعلیل جزو اوّل باشد یعنی امر بادای امانت و بنا بر این توجیه آن ظاهر است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۰۸

۲۳۹۶

احرس منزلتک عند سلطانتک و احذر ان یحطّک عنها التّهانون عن حفظ ما رفاک الیه.

نگاهبانی کن منزلت و مرتبه خود را نزد پادشاه خود و حذر کن از این که فرود آورد ترا از آن مرتبه سهل انگاری از نگاهداری آنچه بلند کرده است ترا بسوی او، یعنی حذر کن از این که فرود آورد ترا از آن مرتبه اهتمام نکردن بنگهداری آنچه ترا بلند کرده است بآن مرتبه و سهل و سبک شمردن آن بلکه باید که در آن باب اهتمام کنی تا مرتبه تو محفوظ ماند و خفیف و ذلیل نگردی.

۲۳۹۷

اصحب من لا ترأه الا و کأنه لاغناء به عنک و ان أسأت الیه احسن الیک و کأنه المسیی.

یار شو با کسی که نمی بینی تو او را مگر چنین که نباشد بی نیازی او را از تو و اگر بدی کنی بسوی او نیکوئی کند او بسوی تو و گویا که او گنهکار است یعنی یار شو با خدای عزّ و جلّ که چنین سلوک کند با تو که گویا محتاج است بتو و هر چند بدی کنی باو احسان کند بتو و نعمت دهد ترا که گویا او بد کرده.

۲۳۹۸

ازهد فی الدتیا و اعزف عنها و ایتاک ان ینزل بک الموت و انت ابق من ربّک فی طلبها فتشقی.

بی رغبت باش در دنیا و برگرد از آن یا ناخوش دار آن را و بپرهیز از این که فرود آید بتو مرگ و تو گریخته باشی از پروردگار خود در طلب دنیا پس بدبخت گردی.

۲۳۹۹

استقبیح من نفسک ما تستقبحه من غیرک و ارض للنّاس بما ترضاه لنفسک.

قبیح و زشت شمار از نفس خود آنچه را قبیح و زشت شماری از غیر خود یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۰۹

مثل اکثر مردم مباش که اگر دیگری گناهی بکند قبیح شمارند آن را، و خود همان گناه را کنند و قبیح ندانند، و راضی باش از برای مردم به آن چه راضی باشی بآن از برای نفس خود یعنی روا مدار بر ایشان چیزی را که راضی نباشی بآن از برای خود. و در بعضی نسخه‌ها بلکه اکثر آنها «من الناس» است و بنا بر این معنی این است که: راضی باش از مردم به آن چه راضی باشی بآن از برای نفس خود یعنی از سلوکی که ایشان با تو بکنند راضی باش بمانند سلوکی که تو راضی باشی بآن که با ایشان بکنی و توقع زیاد بر آن مدار پس اگر سلوکی که راضی نباشی که با تو بکنند تو نیز آن نحو سلوک با ایشان مکن و نسخه اول ظاهرتر است.

۲۴۰۰

و اخلص لله عملک و عملک و حبک و بغضک و اخذک و ترکک و کلامک و صمتک.

خالص گردان از برای خدا کردار خود را و علم خود را و دوستی خود را و دشمنی خود را و گرفتن خود را و واگذاشتن خود را و گفتار خود را و خاموشی خود را یعنی جمیع کارهای خود را خالص گردان از برای خدا که از برای محض تقرب باو و امثال فرمان او باشد و آمیخته بغرض دیگر نباشد و مراد بگرفتن و واگذاشتن یا گرفتن مردم و واگذاشتن ایشان است یعنی هر که را که بگیری از برای این که آزاد کنی و هر که را که واگذاری همه از برای خدا باشد یا گرفتن چیزی از کسی و واگذاشتن آن یعنی هر جا چیزی بگیری از هدیه یا زکاة یا غیر آن و هر جا نگیری و واگذاری، همه خالص باشد از برای خدای عز و جل.

۲۴۰۱

اسع فی کدحک و لا تکن خازنا لغيرک

سعی کن در عمل از برای خود و مباش خزانه‌دار از برای غیر خود یعنی چنین که سعی کنی در جمع کردن دنیا و صرف نکنی آن را و بگذاری از برای دیگری.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۰

۲۴۰۲

ادم ذکر الموت و ذکر ما تقدم عليه بعد الموت و لا تتمن الموت آلا بشرط وثيق.

دایم‌دار مرگ را و یاد آنچه را وارد شوی بر آن بعد از مرگ یعنی از عقبات قیامت و احوال حساب و کتاب و غیر آن، و آرزو مکن مرگ را مگر بشرطی محکم و آن این است که گمان عسبانی بخود نداشته باشی و اما بی آن پس آرزوی مرگ مکن زیرا که اگر در دنیا بمانی ممکن است که توفیقی نیابی که تدارک گذشته بکنی و رستگار گردی و اقلًا این که پیر شوی و حق تعالی بر پیری تو رحم کند و ترا ببخشد چنانکه در احادیث وارد شده که: حق تعالی شرم می‌دارد که ریش سفید را عذاب کند.

۲۴۰۳

انصف الناس من نفسک و اهلک و خاصتک و من لک فيه هوی و اعدل فی العدو و الصديق.

انصاف بیار با مردم و داد ایشان را بخواه از نفس خود و اهل خود و خاصان خود و هر که بوده باشد مر ترا در او خواهشی، و عدالت کن در باره دشمن و دوست.

۲۴۰۴

افق ايتها السامع من سكرتك و استيقظ من غفلتك و احتصر من عجلتك.

بهوش آ ای شنونده از مستی خود، و بیدار شو از غفلت خود، و بازایست از شتاب خود یعنی شتاب خود بسوی معاصی و گناهان یا طلب دنیا. و در اکثر نسخه‌ها «اختصر» بخواه نقطه‌دار است و بنا بر این ظاهرا معنی این باشد که: کم کن از شتاب خود یعنی از شتاب خود در کارهای دنیوی یا طلب دنیا.

۲۴۰۵

امسک من المال بقدر ضرورتک و قدم الفضل لیوم فاقتک

نگاه دار از مال بقدر ضرورت خود، و پیش فرست زیادتی را از برای روز حاجت خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۱

۲۴۰۶

اعقل عقلک و املک امرک و جاهد نفسک و اعمل للاخرة جهدک.

دانا گردان عقل خود را، و مالک شو کار خود را، و جنگ کن با نفس خود، و کار کن از برای آخرت بقدر طاقت خود، و ممکن است که «عقل» از باب ضرب خوانده شود یعنی بند کن عقل خود را یعنی نگاه‌دار آن را و حفظ کن و مگذار که بسبب غلبه هوا و هوس یا و هم فاسد و باطل گردد.

۲۴۰۷

اتق الله فی نفسک و نازع الشيطان قيادک و اصرف الی الاخرة وجهک و اجعل لله جدک.

بترس از خدا در باره نفس خود و بکش از شیطان ریسمانی را که می کشد ترا بآن او بگردان بسوی آخرت روی خود را، و بگردان از برای خدا کوشش خود را، «بکش از شیطان ریسمانی را که می کشد ترا بآن» یعنی آنچه را بآن می کشد ترا بجانب خود مثل ترغیب بحرّامی آن را بگیر از او باین که ترک کنی آن را یا اطاعت او نکنی در آن، و «بگردان بسوی آخرت روی خود را» یعنی متوجه عمل از برای آن شو.

۲۴۰۸

استعن علی العدل بحسن النبیة فی الرعیة و قلّة الطّمع و کثرة الورع. یاری بجوی بر عدل و داد بنیکوئی نیت و قصد در باره رعیت و کمی طمع و بسیاری پرهیزگاری، یعنی از برای یاری بر عدل و داد این صفات را تحصیل کن زیرا که هرگاه آنها را داشته باشی البتّه عدل و داد خواهی کرد.

۲۴۰۹

اطع الله فی جمل امورک فانّ طاعة الله فاضلة علی کلّ شیء و الزم الورع. فرمانبرداری کن خدا را در همه کارهای خود پس بدرستی که فرمانبرداری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۲

خدا افزون است بر هر چیز، و لازم باش پرهیزگاری را یعنی از آن جدا مشو.

۲۴۱۰

اجمل ادلال من ادلّ علیک و اقبل عذر من اعتذر الیک و احسن الی من اساء الیک.

نیکو گردان ادلال کسی را که ادلال کند بر تو، و قبول کن عذر کسی را که عذر بگوید، و احسان کن بسوی کسی که بد کرده باشد بسوی تو، «ادلال بر کسی» بمعنی انبساط و گشاده روشن شدن با او آمده، و بمعنی محکم کردن دوستی و افراط در آن نیز آمده، و هر یک در این مقام مناسب است یعنی هر که با تو انبساط و گشاده روئی کند تو هم نیکو گردان انبساط و گشاده روئی با او را، یا هر که محکم کند دوستی را با تو و افراط کند در آن تو هم نیکو گردان محکم کردن دوستی را با او و افراط در آن را، و در بعضی نسخه ها «حمل» بجا بی نقطه واقع شده و بنا بر این معنی این است که:

متحمّل شو و بردار ناز کسی را که ناز کند بر تو، یعنی از دوستان و مؤمنان، و «قبول کن عذر کسی را که عذر گوید» یعنی هر گاه کسی گناهی و تقصیری بحسب ظاهر نسبت بتو کرده باشد و عذری گوید قبول کن عذر او را و از سر آن گناه و تقصیر بگذر.

۲۴۱۱

استفرغ جهدک «۱» لمعادک تصلح مثواک و لا تبع آخرتک بدنیاک.

بذل کن طاقت خود را از برای هنگام برگشتن خود تا نیکو گردانی جایگاه خود را یعنی در آن نشأه، و مفروش آخرت خود را بدنیا خود، «بذل کن طاقت خود را از برای هنگام برگشتن خود» یعنی بقدر طاقت خود سعی کن در عملی چند که در آن وقت بکار تو آید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۳

۲۴۱۲

استصلح کلّ نعمة انعمها الله علیک و لا تضع نعمة من نعم الله عندک.

طلب کن صلاح هر نعمتی را که انعام کرده است آن را خدا بر تو، و ضایع مکن نعمتی از نعمتهای خدا را که نزد تو باشد یعنی سعی کن که هر نعمتی که بر تو شده در مصرف آن صرف شود و ضایع نگردد باین که در غیر مصرف مثل مصرفهای نامشروع صرف شود.

۲۴۱۳

ولیر علیک اثر ما انعم الله سبحانه به علیک.

و باید که دیده شود بر تو نشان آنچه انعام کرده است خدا- که پاک است او- بآن بر تو یعنی باین که اظهار کنی آن را و شکر گوئی و صرف کنی در مصارف نیکو، نه این که نگاه داری و پنهان داری از مردم تا وقتی که بدیگری برسد.

۲۴۱۴

املک حمیة نفسک و سورة غضبک و سطوة یدک و غرب لسانک و احترس فی ذلک کله بتأخیر البادرة و کفّ السطوة حتی یسکن غضبک و یتوب الیک عقلک.

مالک شو حمیت نفس خود را و تندی خشم خود را، و حمله کردن دست خود را و تیزی زبان خود را و نگاه دار خود را در همه اینها سپس انداختن تندی نمودن و باز داشتن از حمله آوردن تا این که بآرام آید خشم تو و باز گردد بسوی تو عقل تو، «مالک شدن حمیت و غیر آن» کنایه از این است که آنها را زیر دست خود کند و چنان کند که از فرمان او بدر نروند، نه این که آنها غالب باشند بر این کس و این کس بر وفق خواهش آنها عمل کند، و مراد به «حمیت» عار و ننگ داشتن از چیز بیست هر چند مستحق آن چیز باشد و شرعا بر او لازم شده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۴

۲۴۱۵

اومر بالمعروف تکن من اهله و انکر المنکر بیدک و لسانک و باین من فعله بجهدک «۱».

امر کن بنیکوئی تا بوده باشی از اهل آن، و منع کن از بدی بدست خود و زبان خود، و جدائی کن از کردن بدی بقدر طاقت خود «۲»، و ممکن است که «من فعله» بفتح میم و صیغه ماضی (یعنی «من فعله») خوانده شود و بنا بر این ترجمه این است که جدائی کن از کسی که کرده باشد آن را بقدر طاقت خود، یعنی جدائی کن از او بقدر طاقت خود.

۲۴۱۶

اجتنب مصاحبة الکذاب فان اضطررت الیه فلا تصدقه و لا تعلمه آنک تکذبه فانه ینتقل عن و ذک و لا ینتقل عن طبعه.

کناره کن از مصاحبت بسیار دروغگو پس اگر مضطرب شوی بسوی آن پس تصدیق مکن آن را و اعلام مکن او را این که تو تکذیب او میکنی پس بدرستی که او بر می‌گردد از دوستی تو و بر نمی‌گردد از خوی خود که دروغگوئی است.

۲۴۱۷

احسن رعاية الحرمات و اقبل علی اهل المروءات فان رعاية الحرمات تدلّ علی کرم الشیمة و الاقبال علی ذوی المروءات یعرب عن شرف الهمّة.

نیکو کن رعایت حرمتها را یعنی آنچه را حرمت آن را باید نگاه داشت و قیام بآن باید کرد و رو بیاور بر اهل مروآت یعنی بر صاحبان مردی یا آدمیت پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۵

بدرستی که رعایت حرمتها دلالت میکند بر نیکوئی خوی و رو آوردن بر صاحبان مروآت ظاهر می‌ساز بلندی همت را «۱»، و در بعضی نسخه‌ها لفظ «ذوی» نیست و بنا بر این باید لفظ «صاحبان» از ترجمه بیفتد.

۲۴۱۸

افعل الخیر و لا تفعل الشرّ فخير من الخیر من یفعله و شرّ من الشرّ من یأتیه بفعله.

بکن خیر را و مکن شرّ را پس بهتر است از خیر کسی که میکند آنرا و بدتر است از شرّ کسی که می‌آید نزد آن بکردن آن یعنی کسی که میکند آن را و در بعضی نسخه‌ها «بفعله» نیست بنا بر این «بکردن آن» از ترجمه می‌افتد و مراد بآمدن نزد آن کردن آن است.

۲۴۱۹

اقم الناس علی سنتهم و دینهم و لیأمنک برئهم و لیخفک مریبهم و تعاهد ثغورهم و أطرافهم.

برپای دار مردم را بر طریقه ایشان و دین ایشان و باید که ایمن باشد از تو بی‌گناه ایشان، و بترسد از تو کسی که گمان کنایه باو باشد، و بازرس بسر حدّهای ایشان و اطراف ایشان و در بعضی نسخه‌ها «و اطراف بلادهم» است یعنی اطراف شهرهای ایشان ظاهر این است که این کلامی است که بحکامی که نصب می‌کرده‌اند می‌فرموده‌اند.

۲۴۲۰

اقبل اعذار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم.

قبول کن عذرهای مردم را تا بهره‌مند گردی ببرداری ایشان، و برخورد بایشان با روی گشاده تا بمیرانی کینه‌های ایشان را، یعنی هرگاه قبول عذرهای مردم را کنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۶

برادری کنند با تو و از برادری ایشان بهره‌برداری و اگر قبول نکنی رم کنند از تو و دوری کنند و از ایشان بهره‌بتو نرسد، و هرگاه بمردم بگشاده روئی برخوردی هرکه از ایشان کینه ترا داشته باشد کینه او بمیرد و زایل شود و با تو صاف گردد.

۲۴۲۱

ازهد فی الدتیا و اعزف عنها و ایتاک ان ینزل بک الموت و قلبک متعلّق بشیء منها فتهلک.

بی رغبت باش در دنیا و بگرد از آن یا ناخوش دار آن را و بهره‌یز از این که فرود آید بتو مرگ و دل تو آویخته و وابسته باشد بچیزی از دنیا پس هلاک گردی یعنی گرفتار عذاب گردی در آخرت اگر حرام باشد آن و باعث پستی مرتبه تو گردد اگر حلال باشد.

۲۴۲۲

ارحم من دونک یرحمک من فوقک و قس سهوه بسهوک و معصیته لک بمعصیتک لرتبک و فقره الی رحمتک بفقرک الی رحمة رتبک.

رحم کن کسی را که پست‌تر از تو باشد تا رحم کند ترا کسی که بالاتر از تو باشد و قیاس کن سهو او را بسهو خود و نافرمانی او را از برای تو بنافرمانی تو مر پروردگار خود را و حاجت او را بسوی رحمت تو بحاجت تو بسوی رحمت پروردگار تو.

۲۴۲۳

اشکر من انعم عليك و انعم على من شکرک فانه لا زوال للنعمة اذا شکرک و لا بقاء لها اذا کفرت.

شکر کن کسی را که انعام کند بر تو و انعام کن بر کسی که شکر کرده باشد ترا، پس بدرستی که نیست زوالی از برای نعمت هرگاه شکر کرده شود، و نیست بقائی مر آن را هر گاه کفران آن شود و شکر آن بجا نیاید، ظاهر این است که این دلیل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۷

این است که شکر کن کسی را که انعام کند بر تو و دلیل این که انعام کن بر کسی که شکر کرده باشد ترا مذکور نیست و بظهور حواله شده زیرا که او بسبب شکر کردن نعمت سابق مستحقّ این گردد که نعمت دیگر باو داده شود چنانکه حق تعالی فرموده که اگر شکر کنید هر آینه زیاد میکنم از برای شما نعمت را.

۲۴۲۴

املك عليك هواك و شجى نفسك فانّ شجى النفس الانصاف منها فيما احبّت و کرهت.

مالک شو بر خود خواهش خود و غصّه نفس خود را، پس بدرستی که غصّه نفس داد خواستن است از او در آنچه دوست دارد و ناخوش دارد یعنی مالک شو بر رگم نفس خود و ضرر رساننده باو هوا و خواهش خود را و غصّه نفس خود را و مراد به «مالک شدن نفس خواهش خود را» این است که آن را مغلوب و فرمانبردار خود کند و آنرا مسلط بر خود نسازد، و به «مالک شدن غصّه نفس» این است که تحصیل کند امری را که سبب آن گردد و آن چنانکه فرموده‌اند این است که انصاف بیاورد نفس و عدل بورزد در آنچه دوست می‌دارد و ناخوش می‌دارد یعنی در هر امری خواه دوست دارد آن را و خواه ناخوش دارد و «بودن این معنی سبب غصّه نفس» باعتبار این است که هر گاه امری را دوست دارد و انصاف و عدل در ترک آن باشد و انصاف ورزد و ترک کند آنرا سبب غصّه نفس گردد و هرگاه امری را ناخوش دارد و عدل در فعل آن باشد و عدل کند و بکند آن را سبب غصّه نفس گردد، یا مراد این است که انصاف کند در هر باب خواه باعث امری شود که او دوست دارد و خواه باعث امری شود که او ناخوش دارد و «بودن این سبب غصّه نفس» باعتبار جزو دوّم است و اصل «غصّه» چنانکه قبل از این مذکور شد چیزی است که در گلو ماند مثل استخوان و مانند آن و شایع شده استعمال آن در حزن و اندوه زیرا که آنها بمنزله چیزی‌اند که در گلو مانده باشد و پوشیده نیست که مالک شدن این دو امر بمعنی مذکور هر دو محض نفع نفس است و باعث

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۸

بلندی مرتبه او گردد پس امر بمالک شدن آنها از برای ضرر رسانیدن بنفس بنا بر گمان نفس و خواهش اوست چون نفس بهیچ یک از آنها راضی نیست و ممکن است که مراد این باشد که «ضرر رساند باو نفس منطبعه حیوانی» که مقتضی شهوت و غضب است چنانکه بعضی از حکماء گفته‌اند و بنا بر این ظاهر است که مالک شدن دو امر مذکور ضرر رساند باو زیرا که باعث ضعف او و غلبه نفس ناطقه بر او گردد و ممکن است که مراد بمالک شدن غصّه نیز مغلوب کردن آن باشد و راه ندادن آن بخود بر قیاس مالک شدن خواهش و معنی این باشد که مراد بغصّه نفس غصّه اوست بر عدل در آنچه دوست دارد و ناخوش دارد، و این غصّه امری است که باید بخود راه نداد پس بر رگم نفس راه آن بخود مده و عدل کن در هر امر و غصّه مخور بر آن.

۲۴۲۵

الصق باهل الخیر و الورع و رضهم على ان لا يطروک فانّ کثرة الاطراء تدنى من العزة و الرضا بذلک یوجب من اللّٰه المقت.

بچسب باهل خیر و پرهیزگاری یعنی آمیزش کن با ایشان و خود را بچسبان بایشان و دوری مکن از ایشان و خشنود ساز ایشان را بر این شرط که مبالغه در مدح تو نکنند پس بدرستی که بسیاری مبالغه در مدح نزدیک می‌سازد از فریب یعنی نزدیک می‌سازد باین که آدمی باور کند آنرا و فریب خورد و راضی و خشنود بودن بآن واجب می‌سازد از خدا دشمنی را یعنی سبب بغض و دشمنی خدا گردد.

۲۴۲۶

اجعل نفسک میزانا بینک و بین غیرک واجبّ له ما تحبّ لنفسک و اکره له ما تکره لها و احسن کما تحبّ ان یحسن الیک و لا تظلم کما تحبّ ان لا تظلم.

بگردان نفس خود را ترازویی میانه خود و میانه غیر خود و دوستدار از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۱۹

او آنچه را دوست می‌داری از برای نفس خود و ناخوش‌دار از برای او آنچه را ناخوش می‌داری از برای نفس خود و احسان کن چنانکه دوست می‌داری که احسان کرده شود بسوی تو و ستم مکن چنانکه دوست می‌داری که ستم کرده نشوی.

۲۴۲۷

اغتنم الصّدق فی کلّ موطن تغنم، و اجتنب الشرّ و الکذب تسلّم.

غنیمت شمر راستی را در هر جائی تا این که غنیمت و نفع بری و کناره کن از بدی و دروغ تا این که بسلامت باشی.

۲۴۲۸

اكرم نفسك عن كلّ دنيّة و ان ساقتك الى الرّغائب فانك لن تعتاض عمّا تبذل من نفسك عوضا.

گرامی دار نفس خود را از هر صفت پست مرتبه و اگر چه بکشد ترا بسوی عطاهاى بسیار پس بدرستی که عوض نخواهی یافت از آنچه بذل کنی از نفس خود عوضی یعنی هر گاه آدمی خود را خفیف و ذلیل کند گوئیا یک چیزی از نفس خود را بذل کرده و هیچ چیز برابری با آن نکند و عوض آن نتواند شد پس خود را از برای دنیا خفیف و ذلیل نباید کرد هر چند وسیله عطاهاى بسیار گردد.

۲۴۲۹

اجعل من نفسك على نفسك رقيبا و اجعل لآخرتك من دنياك نصيبا.

بگردان از نفس خود بر نفس خود نگاهبانی و بگردان از برای آخرت خود از دنیای خود بهره یعنی قدری از دنیای خود را از برای آخرت خود صرف کن.

۲۴۳۰

ارض بمحمّد صلّى الله عليه و آله رائدا و الى النّجاة قائدا.

راضی باش بمحمّد - رحمت کند خدا بر او و بر آل او - راندی و بسوی رستگاری کشنده، یعنی راضی و خشنود باش باین که او راند تو باشد و بسوی رستگاری کشنده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۰

تو باشد و «رائد» کسی را گویند که صحرا نشینان پیش فرستند از برای طلب زمینی که آب و علف داشته باشد و مراد این است که راضی باش باین که او پیش رو تو باشد و جا بگیرد از برای تو یعنی متوسّل بآن حضرت شو در این باب که هر گاه او وسیله تو شود منزل نیکو خواهد گرفت از برای تو اگر همه بشفاعت باشد.

۲۴۳۱

أكثر ذكر الموت و ما تهجم عليه و تفضى اليه بعد الموت حتّى يأتيك و قد أخذت له حذرک و شدت له از رک و لا يأتیک بغتة فيبهرک.

بسیار کن یاد مرگ را و آنچه را خواهی رسید بآن ناگاه و فرو افتی بر آن بعد از مرگ تا این که بیاید مرگ ترا و حال آنکه فرا گرفته باشی از برای آن حذر خود را و بسته باشی از برای آن پشت خود را، و نیاید ترا ناگاه پس غلبه کند بر تو، «حذر» بمعنی احتراز و اجتناب است و مراد در این مقام سلاح و اسباب حذر است و مراد به «فرا گرفتن سلاح خود و بستن پشت خود از برای آن» این است که تهیّه آن را گرفته باشد و داند که چنین دشمنی بر سر او خواهد آمد تا با او مقاومت تواند کرد و از او اذیتی باو نرسد و بهمواری و آسانی قبض روح او بشود نه بشدت و عنف چنانکه نسبت بکسی که تهیّه آن نگرفته باشد خواهد شد، و همچنین عقبات بعد از مرگ بر او هموار و آسان گردد و شدید و سخت نگذرد چنانکه نسبت بجمعی که تهیّه آن نگرفته باشند خواهد گذشت.

۲۴۳۲

اجعل لكلّ انسان من خدمك عملا تأخذ به فانّ ذلك اجرى ان لا يتواكلوا في خدمتك.

بگردان از برای هر آدمی از خادمان خود کاری که بگیری او را بآن کار یعنی آن کار را از او خواهی پس بدرستی که این سزاوارتر است از برای این که هر یک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۱

اعتماد بر یکدیگر نکنند در خدمت تو یعنی هر گاه هر یک خدمت خاصی داشته باشند که خصوص آن از او طلب شود هر یک در کار خود اهتمام کنند و حواله بدیگری نکنند بخلاف این که هرگاه چنین نباشد هر یک حواله بدیگری کند و به هر یک که کسی اعتراض کند که چرا فلان خدمت را نکردی؟ گوید: که چرا دیگرها نکردند، یا گوید که: من گمان داشتم که دیگرها آن را نکنند.

۲۴۳۳

اجعل الدّين كهفك و العدل سيفك تنج من كلّ سوء و تظفر على كلّ عدوّ.

بگردان دین را پناه خود، و عدالت و دادگری را شمشیر خود تا رستگاری بیابی از هر بدئی و فیروزی بیابی بر هر دشمنی، و در بعضی نسخه‌ها «تظهر» بدل «تظفر» واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که «و غلبه کنی بر هر دشمنی».

۲۴۳۴

اقبل على نفسك بالادبار عنها.

رو کن بر نفس خود بیشت گردانیدن از آن و در بیان معنی این کلام فرموده‌اند: اعنی ان تقبل على نفسك الفاضلة المقتبسة من نور عقلك الحائلة بینک و بین دواعی طبعک و أعنی بالادبار الادبار عن نفسك الامارة بالسوء المصافحة بید العتوّ.

می‌خواهم من این که رو آوری بر نفس خود که افزون مرتبه است، و روشنی گیرنده است از نور عقل تو، و منع کننده است میانه تو و میانه خواهشهای طبع تو، و می‌خواهم برو گرداندن رو گرداندن از نفس تو که بسیار امر کننده است ببدی و مصافحه کننده است بدست عتوّ یعنی تکبّر یا تجاوز از حدّ «مصافحه با کسی» بمعنی گرفتن دست اوست و ممکن است که مراد این باشد که مصافحه کند با مردم بدست عتوّ یعنی از روی تکبّر یا تجاوز از حدّ یا مراد بعوّ در اینجا ظلم و ستم باشد و مراد این باشد که بحسب ظاهر با مردم مهربانی کند و با ایشان مصافحه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۲

کند اما بدست ستم یعنی در باطن در پی ستم ایشان باشد یا این که مصافحه نکند با مردم مگر بدست ستم یعنی بر نخورد بایشان مگر بظلم و ستم یا این که مصافحه او با دست ستم باشد یعنی اختلاط و مصاحبت او با ظلم و ستم باشد و پوشیده نیست که ظاهر این کلام و بعضی احادیث دیگر نیز این است که در آدمی دو نفس است و بیکی باید که رو آورد و از دیگری پشت گرداند و بنا بر این مراد بنفس فاضله نفس ناطقه است که مجرد است و داعی بخیرات و سعادات، و بنفس اماره نفس منطبعه حیوانی است که معارض نفس ناطقه است و منشأ شهوت و غضب و امور ناخوش، چنانکه بعضی از حکما گفته‌اند، و ممکن است که مراد بهر دو نفس همان نفس ناطقه باشد و مراد این باشد که ما دام که نفس چنان است باید که پشت گرداند از او، بلکه مراد این باشد که باید پشت گرداند از نفس و اطاعت و انقیاد او نکرد تا همین معنی اقبال و رو آوردنی باشد باو و باعث این شود که نفس اماره فاضله گردد و الله تعالی یعلم.

۲۴۳۵

اهجر اللّٰهُ فانّک لم تخلق عبثاً فتلهو و لم تترک سدی فتلغو.

دوری کن از بازی پس بدرستی که تو آفریده نشده عبث تا بازی کنی و واگذاشته نخواهی شد «۱» مهمل تا هرزه گوئی یعنی حق تعالی ترا بعث خلق نکرده تا توانی مشغول بازی شد و بلکه غرضی و غایتی در خلق تو دارد و آن این است که بطاعت و عبادت مستحق مراتب عالیّه گردی پس باید مشغول آن شد و بلهو و لعب اوقات خود را ضایع نکرد، و همچنین بعد از این ترا مهمل وانخواهد گذاشت «۲» که بتو نپردازد تا این که توانی هرزه گفت بلکه بحساب و کتاب تو رسد پس باید ترک لهو و لغو کردن و مشغول کاری شدن که در وقت حساب بکار آید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۳

۲۴۳۶

اجعل جدّک لا عداد الجواب لیوم المسأله «۱» و الحساب.

بگردان کوشش خود را از برای آماده کردن جواب از برای روز پرستش و حساب.

۲۴۳۷

احبس لسانک قبل ان یطیل حبسک و یردی «۲» نفسک فلا شیء اولی بطول سجن من لسان یعدل عن الصّواب و یتسرّع الی الجواب. حبس و بند کن زبان خود را پیش از این که دراز گرداند حبس و بند ترا و هلاک گرداند نفس ترا، پس هیچ چیز سزاوارتر نیست بدرازی حبس و زندان از زبانی که در گذرد از راستی و درستی و شتاب کند بسوی جواب، «دراز گرداند حبس و بند ترا» یعنی حرفی گوید که باعث این شود که در حبس و بند دراز آفتی در آخرت یا دنیا، به «درازی حبس و زندان» یعنی باین که حبس آن را دراز کنند و اکثر اوقات آن را در حبس و زندان دارند یا این که باین که سبب درازی حبس و زندان صاحب خود گردد و شتاب کند بسوی جواب یعنی شتاب کند بسوی جواب گفتن مسائل و غیر آنها بی‌علم و دانش و یا بی این که تأمل کند در آن و ظاهر شود بر او صحت آنچه می‌گوید، یا این که سؤالی از دیگری میکنند و او شتاب میکند و جواب می‌گوید.

۲۴۳۸

اجعل کلّ همّک و سعیک للخلّاس من محلّ الشّقاء و العقاب و النّجاة من مقام البلاء و العذاب.

بگردان همگی همّت و سعی خود را از برای رهایی از جایگاه بدبختی و عقاب و رستگاری از محلّ بلا و عذاب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۴

۲۴۳۹

احفظ عمرک من التّضییع له فی غیر العباده و الطّاعات.

نگاهدار عمر خود را از ضایع کردن آن در غیر عبادت و طاعتها.

۲۴۴۰

امنع نفسک من الشّهوات تسلّم من الافات.

بازدار نفس خود را از خواهشها تا بسلامت مانی از آفتها.

۲۴۴۱

امحض اخاک النّصیحه حسنه کانت او «۱» قبیحه.

خالص گردان از برای برادر خود نصیحت را خواه نیکو باشد آن و خواه زشت باشد یعنی آنچه از برای برادر خود خالص باشد از برای پند و نصیحت او بجای آور خواه نیکو باشد آن نصیحت مثل آنچه بلطف و مهربانی باو گفته شود هرگاه نفع کند آن و خواه قبیح و زشت باشد مثل آنچه بدرستی و عنف و تعدی گفته شود یا کرده شود.

۲۴۴۲

اکذب السّعیة و النّمیمة باطله کانت او صحیحة.

دروغ پندار چغلی «۲» و سخن چینی را خواه باطل باشد و خواه صحیح یعنی تو حکم بدروغی آن کن و آن را دروغ بشمار و عمل مکن بر وفق آن خواه در واقع دروغ باشد و خواه صحیح باشد.

۲۴۴۳

أطع الله سبحانه فی کلّ حال و لا تخل قلبک من خوفه و رجائه طرفه عین و الزم الاستغفار.

فرمانبرداری کن خدا را- که پاک است او- در هر حالی، و خالی مگردان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۵

دل خود را از ترس او و امید او بقدر چشم بر هم زدنی، و لازم باش استغفار و طلب آمرزش را و جدا مشو از آن.

۲۴۴۴

أعط ما تعطیه معجلاً مهناً و ان منعت فلیکن فی إجمال و اعدار.

بده آنچه می دهی آن را بتعجیل و گوارائی، و اگر منع کنی و ندهی پس باید که بوده باشد در نیکوئی و عذر گفتن، مراد به «تعجیل» این است که: هر چه دهی در حال بده و وعده بوقت دیگر مکن که رنج و زحمت انتظار کشد و به «گوارائی» این که بمهربانی و عزّت بده که گوارا باشد نه بعنوانی که باعث خفت و ذلت او گردد.

۲۴۴۵

اجعل لنفسک فیما بینک و بین الله سبحانه افضل المواقیت و الأقسام.

بگردان از برای نفس خود در میانه خود و میانه خدا- که پاک است او- افضل وقتها و بخشها را، یعنی وقتی را که از برای خود قرار دهی از برای طاعت و عبادت حق تعالی افضل وقتها و حصّه‌ها مثل اول اوقات از برای نمازها نه این که خلاصه اوقات را از برای کارهای دیگر قرار دهی و آنچه بماند از آن از برای بندگی حق تعالی.

۲۴۴۶

احذر الحیف و الجور فانّ الحیف یدعو الی الّسیف و الجور یعود بالجلاء و یعجل العقوبه و الانتقام «۱»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۶

کناره کن از حیف و جور از برای آنکه حیف می خواند بسوی شمشیر، و جور بر می گردد بجلای، و بشتاب می آورد عقوبت و انتقام را، پوشیده نماند که جمعی از اهل لغت «حیف» را نیز بمعنی جور گفته اند یعنی ظلم و عدول از حق، و ظاهر این کلام معجز نظام این است که بمعنی دیگر باشد و بقرینه این که فرموده اند که می خواند بشمشیر ممکن است که مراد بآن تقلّب و تصرفی باشد که در بیت المال شود و خطاب بجمعی باشد که دستی در بیت المال داشته باشند و مراد این باشد که تقلّب و خیانت در آن زود باعث این می شود که لشکری شمشیر بر این کس بکشند چنانکه نسبت بعثمان کردند و بعضی از اهل لغت گفته اند که: «حیف» خصوص جوری است که در حکم شود، و ممکن است که بنای این کلام بر این باشد و مراد بخواندن حیف باین معنی بسوی شمشیر این باشد که حاکم جائز غالب این باشد که کشته شود، یا مراد این باشد که مستحقّ قتل باشد، و مؤید این است آنچه در قرآن مجید واقع شده که «هر که حکم نکند به آن چه خدا نازل کرده پس ایشان کافراند» و الله تعالی یعلم و «ستم بر می گردد بجلای» یعنی باعث این می شود که رعیت زود جلای وطن کنند و ملک خراب گردد و بشتاب می آورد و عقوبت و انتقام را یعنی حق تعالی ستمکار را بزودی عقوبت کند در دنیا و انتقام کشد از او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۷

۲۴۴۷

الزم الصّمت یلزمک النّجاة و السّلامه و الّزم الرّضا یلزمک الغناء و الکرامه.

لازم باش خاموشی را و جدا مشو از آن تا لازم باشد ترا رستگاری و سلامتی و جدا نشوند از تو، و لازم باش رضا و خشنودی را یعنی به آن چه قسمت و نصیب تو باشد تا این که لازم باشد ترا توانگری و گرمی بودن، زیرا که کسی که خشنود باشد بنصیب و قسمت خود، طمع و طلب از کسی نکند پس مانند توانگران بی نیاز است از مردم پس گویا توانگرست، و ظاهر است که چنین شخصی عزیز و گرمی باشد.

۲۴۴۸

أخرج من مالک الحقوق و أشرك فيه الصديق و لیکن کلامک فی تقدیر و همّتک فی تفکیر تأمن الملامه و التّدامه. بیرون کن از مال خود حقّها را، و شریک گردان در مال خود دوست را، و باید که بوده باشد سخن تو در اندازه، و همّت تو در فکر کردن تا ایمن باشی از سرزنش و پشیمانی، مراد از «حقّها» حقّهائی است که حقّ تعالی بر این کس واجب کرده ادای آنها را مثل زکّاء و خمس و انفاق بر جمعی که واجب النّفقه این کس باشند، و همچنین حقوق مردم که در ذمه این کس باشد، «و بوده باشد سخن تو در اندازه» یعنی بقدری باشد که زیاد نباشد که مردم گویند که: پرگوست، و کم نیز نباشد که کوتاهی کند از بیان مراد و مردم گویند که، عاجز است، و مراد به «فکر» فکر در مسائل دینیّه است یا فکر در آنچه باعث اصلاح احوال این کس و سبب رستگاری او باشد در آخرت، و در بعضی نسخه‌ها «و صمتک» بدل «و همّتک» واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: «و خاموشی تو در فکر کردن» و این انساب است بمقابله با کلام.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۸

۲۴۴۹

اذکر مع کلّ لذّة زوالها، و مع کلّ نعمه انتقالها، و مع کلّ بلیّه کشفها، فانّ ذلك أبقى للنعمه و أنفی للشهوه، و أذهب للبطر، و أقرب الی الفرج، و أجدر بکشف الغمّه و درک المأمول.

یاد کن با هر لذتی زایل شدن آن را، و با هر نعمتی انتقال و رفتن آن را، و با هر بلیّه گشایش آن را، پس بدرستی که این پاینده‌تر دارد نعمت را «۱»، و نیست کننده‌تر باشد خواهش و آرزو را، و برنده‌تر باشد فرحناکی را، و نزدیک‌تر باشد بسوی گشایش، و سزاوارتر باشد بگشودن اندوه و دریافتن امید داشته شده، «پاینده‌تر داشتن نعمت» باعتبار این است که هرگاه کسی با هر لذتی زایل شدن آنرا یاد کند و با هر نعمتی انتقال آنرا، یقین شکر آن خواهد کرد تا زوال و انتقال بآن راه نیابد پس نعمت را پاینده‌تر دارد، و «نیست کننده‌تر بودن آن خواهش و آرزو را» باعتبار این است که هر گاه داند که هر لذتی و نعمتی را زوال و انتقال باشد و دائم نماند خواهش و آرزوی او سست و ضعیف گردد بخلاف این که اگر نعمتی از برای این کس دائمی می‌بود چه آدمی پر حریص می‌شد در آن و «بودن آن برنده‌تر فرحناکی را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۲۹

یعنی زایل کننده‌تر نشاط و شادمانی زیاد را» ظاهرست و «بودن آن نزدیک‌تر بسوی گشایش و سزاوارتر بگشودن اندوه و دریافتن امید داشته شده» باعتبار یاد کردن گشایش است با هر بلیّه زیرا که هرگاه یاد آن کند و داند که حقّ تعالی هر بلائی را گشایش دهد بهمین معنی او را فی الجمله آرام و گشایش حاصل شود و اندوه او کم گردد و گویا مأمول خود را که رفع آن بلیّه و اندوه باشد دریافته و ایضا باعث بر دعا و تصدّق و مانند آنها شود که سبب گشودن اندوه و ادراک مأمول گردند.

۲۴۵۰

احمل نفسک عند شدّة أخیك علی اللّین، و عند قطیعته علی الوصل، و عند جموده علی البذل، و کن للذی یدو منه حمولا و له وصولا. بدار نفس خود را نزد سختی و درشتی برادر تو بر نرمی و مهربانی، و نزد بریدن او از تو بر صلّه و پیوند باو، و نزد خشکی او بر بذل و دهش باو، و باش از برای آنچه ظاهر می‌شود از او یعنی از بد سلوکی و خلاف آداب بر دارنده و تحمّل کننده، و مر او را صلّه و پیوند کننده.

۲۴۵۱

أكرم عشیرتك فانّهم جناحک الذی به تطیر و أصلک الذی إلیه تصیر و یدک الّتی بها تصول. گرامی دار قبیله خود را پس بدرستی که ایشان بال تواند که بآن پرواز میکنی، و اصل تواند که بسوی آن بر می‌گرددی، و دست تواند که بآن حمله میکنی.

۲۴۵۲

احمل نفسک مع أخیك عند صرمة علی الصلّه، و عند صدوده علی اللّطف و المقاربه، و عند تباعده علی الدتو، و شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۰

عند جرمة علی العذر حتّی کأنّک له عبد و كأنّه ذو نعمه علیک، و ایاک أن تضع ذلک فی غیر موضعه او تفعله مع غیر أهله. بدار نفس خود را با برادر خود نزد بریدن او بر صلّه و پیوند، و نزد اعراض کردن و رو گردانیدن او بر لطف کردن و نزدیکی نمودن، و نزد دوری نمودن او بر نزدیک شدن، و نزد گناه او بر معذور داشتن حتّی این که گویا که تو از برای او بنده، و گویا که او صاحب نعمتی است بر تو، و بپرهیز از این که بگذاری این سلوک را در غیر جای خود یا این که بکنی این کار را با غیر اهل آن.

۲۴۵۳

اجعل همّک لأخرتک و حزنک علی نفسک فکم من حزین و فدبه حزنه علی سرور الابد و کم من مهموم أدرک امله.

بگردان اندوه خود را از برای آخرت خود و غمگینی خود را بر نفس خود، پس بسا اندوهناکی که فرود آورد او را اندوه او بر شادمانی دائمی، و بسا غمناکی که دریابد امید خود را، پوشیده نیست که اندوهناکی که فرود آورد او را اندوه او بر شادمانی دائمی و همچنین غمناکی که دریابد امید خود را کسی است که اندوه و غم او از برای آخرت باشد.

۲۴۵۴

أحسن الی من تملک رقه یحسن الیک من تملک رقه.

نیکوئی کن بسوی کسی که مالک می‌شوی بندگی او را تا این که نیکوئی کند بسوی تو کسی که مالک شده بندگی ترا یعنی خدای عز و جل، و در اکثر نسخه‌ها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۱

«یملک» دوّم بیای دو نقطه زیر بصیغه مضارع واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: تا این که نیکوئی کند بسوی تو کسی که مالک می‌شود بندگی ترا و پوشیده نیست که «تملک» بتای دو نقطه بالا و تشدید لام بصیغه ماضی چنانکه ترجمه شد آنسب می‌نماید «۱».

۲۴۵۵

اصحب الناس بما تحب ان یصحبوک تأمنهم و یأمنوک.

مصاحبت کن با مردم بآن روشی که دوست می‌داری که ایشان مصاحبت کنند با تو تا ایمن شوی از ایشان و ایمن شوند ایشان از تو.

۲۴۵۶

انصف من نفسک قبل ان ینتصف منک فانّ ذلک أجلّ لقدرک و أجدر برضا ربّک.

انصاف بیاور از نفس خود پیش از این که داد ستانیده شود از تو پس بدرستی که این بزرگترست از برای قدر تو و سزاوارترست بخشودنی پروردگار تو یعنی انصاف بیاور و عدل کن از جانب نفس خود و حقّ کسی که پیش تو باشد ادای آن بکن پیش از این که حاکم یا غیر او در دنیا یا حق تعالی در آخرت داد او را از تو بستاند زیرا که هرگاه چنین کنی این معنی بزرگتر دارد قدر ترا، و سزاوارترست باین که پروردگار تو از تو خوشنود گردد.

۲۴۵۷

ابدء الّسائل بالنّوال قبل الّسؤال فانّک ان أحوجته الی سؤالک أخذت من حرّ وجهه أفضل ممّا أعطیته.

ابتدا کن سائل را ببخشش پیش از سؤال پس بدرستی که اگر او را محتاج گردانی بسؤال از تو می‌گیری از آبروی او زیاده از آنچه عطا کنی او را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۲

۲۴۵۸

اکرم ذوی رحمک و وقر حلیمهم و احلم عن سفیههم و تیسّر لمعسرهم فانّهم لک نعم العدّة فی الشدّة و الرّخاء.

گرامی دار صاحبان خویشی را با تو، و تعظیم و تبجیل کن بردبار ایشان را، و بردباری کن از سفیه و کم عقل ایشان، و سهل گیری کن با تنگدست ایشان پس بدرستی که ایشان از برای تو نیکو آماده کرده شده‌اند در تنگی و وسعت.

۲۴۵۹

«۱» الق دواتک، و اطل جلفه «۲» قلمک، و فرّق بین سطورک، و قرمط بین حروفک، فانّ ذلک اجدر بصباحه الخطّ.

لیقه بگذار دوات خود را، و اصلاح کن مرگب آنرا، و دراز کن زبانه قلم خود را، و جدا کن میانه سطرهای خود، و نزدیک بیکدیگر بنویس حرفهای خود را، پس بدرستی که این سزاوارترست بحسن خطّ.

۲۴۶۰

الزم الاخلاص فی السّرّ و العلانیة، و الخشیة فی الغیب و الشّهادة، و القصد فی الفقر و الغنی، و العدل فی الرضا و السخّط.

لازم باش و جدا مشو از اخلاص در نهان و آشکار، و ترس در غایبانه و حضور،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۳

و میانه‌روی در درویشی و توانگری، و عدالت گستری در خشنودی و خشم، مراد اخلاص بخدای عزّ و جلّ است و خالص گردانیدن طاعات و عبادات از برای او و آمیخته نساختن آنها بغرض دیگر، و همچنین ترس از او در غایبانه مردم و حضور ایشان، «و عدالت در خشنودی و خشم» یعنی خواه از کسی راضی و خشنود باشی و خواه غضبناک و خشمگین باید با او بعدالت سر کرد.

۲۴۶۱

اختر من کلّ شیء جدیده و من الاخوان أقدمهم.

برگزین از هر چیز تازه آن را، و از برادران قدیمی‌تر ایشان را.

۲۴۶۲

استشر أعداءک تعرف من رایهم مقدار عداوتهم و مواضع مقاصدهم.

مشورت کن با دشمنان خود تا بدانی از رأی ایشان مقدار دشمنی ایشان را، و جایگاههایی را که مقصدهای ایشان است یعنی این را که مقصد هر یک چیست و این کس را خواهد که بچه جا فرستد و بچه بلا مبتلا کند.

۲۴۶۳

ابدل لصديق كل المودة و لا تبذل له كل الطمأنينة و أعطه من نفسك كل المواساة و لا تقص اليه بكل أسرارک.

بکاربر از برای دوست خود همگی دوستی را، و بکار مبر از برای او همه آرام را، و ببخش او را از نفس خود تمام مواسات، و حکایت مکن از برای او همه سرهای خود را، «بکار بر از برای او همه آرام را» یعنی چنین مکن که از برای او و سعی در حوائج و مطالب او بی آرام گردی و طاعات و عبادات خود را بی آرام و طمأنینه بجا آوری، و معنی «مواسات بکسی» مکرر مذکور شد که یا رسانیدن مال است باو و یا هر گاه از قدر کفاف خود باشد و اگر از زیادتی بر آن باشد آن را مواسات نگویند یا برابر دانستن او با خود در اموال خود. و «حکایت نکردن همه اسرار»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۴

باعبار این است که بعضی اسرار این کس را باید غیر خود کسی بر آن مطلع نشود حتی دوست، و دیگر این که هر دوستی ممکن است که یک وقتی دوستی او بر هم خورد و دشمن گردد پس هرگاه بر همه اسرار این کس مطلع باشد بسا مفسده که بر آن مترتب گردد.

۲۴۶۴

اصحب السلطان بالحذر، و الصديق بالتواضع و البشیر، و العدو بما تقوم به علیه حجّتک.

مصاحبت کن با پادشاه بحذر و احتیاط، و با دوست بفروتنی و گشاده روئی، و با دشمن به آن چه بر پا گردد بآن بر او حجّت تو یعنی روشی که هر که آن را ملاحظه کند گوید که تو تقصیری نداری و دشمنی او بیجاست.

۲۴۶۵

افتح بریة قلمک و اسمک شحمته، و ایمن قطّک یجد خطّک.

واکن تراشیده قلم خود را، و ستبر گردان پره آن را، و راست بزق قطّ زدن خود را تا نیکو شود خطّ تو، مراد به «وا کردن تراشیده قلم» این است که شقّ کند آن را یا در وقت نوشتن واکند شقّ آن را، و در بعضی نسخه‌ها «افسح» بدل «افتح» است و بنا بر این معنی این است که گشاد کن آن را یعنی شقّ گشادی بکن، و ممکن است مراد بلند کردن آن باشد موافق آنچه در فقره سابق که در باب تعلیم خطّ بود مذکور شد نهایت خالی از دوری نیست «و ستبر گردان پره آن را» یعنی زبانه آن را پرگوشت کن و تنک مکن و «راست بزق قط را» یعنی بدست راست قط بزق، و ممکن است که معنی این باشد که بجانب راست برو در قط زدن یعنی ابتدا کن از جانب چپ قلم و بطرف راست آن برو، و مراد راست و چپ آن باشد در وقت قط زدن بنا بر این که شخص فرض شده روبروی این کس پس چپ آن آن باشد که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۵

مقابل جانب راست آن کس باشد و راست آن آنکه مقابل چپ باشد و ممکن است که «ایمن» از باب افعال خوانده نشود بلکه «ایمن» از باب علم یا منع باشد و بنا بر این معنی این است که بیا از جانب راست آن یعنی ابتدا کن از جانب راست آن و بنا بر این مراد به «راست و چپ قلم» آن است که مقابل راست و چپ این کس باشد در وقت قط زدن بنا بر این که آن شخص فرض نشده باشد که خود راست و چپ داشته باشد پس موافق می‌شود با احتمال دوم که مذکور شد.

۲۴۶۶

ابدل لصديق نصحك و لمعارفک معونتک و لكافة الناس بشرک.

عطا کن از برای دوست خود نصح خود را یعنی خالص و صاف بودن با او را، یا نصیحت کردن و پند دادن او را، و از برای آشنایان خود یاری و امداد خود را، و از برای همه مردمان گشاده روئی خود را.

۲۴۶۷

احتمل دالة من أدلّ «۱» عليك و اقبل العذر ممّن اعتذر اليك، و اغتفر لمن جنی عليك.

بردار ناز کسی را که ناز کند بر تو، و قبول کن عذر را از کسی که عذر گوید بسوی تو، و ببخش هر کسی را که گناهی کرده باشد نسبت بتو، و در بعضی نسخه‌ها بدل «و اغتفر (تا آخر)» «و لن لمن جفا عليك» واقع شده یعنی: و نرمی کن از برای کسی که جفا کند بر تو یعنی صلّه و احسان ترا بجا نیاورد.

۲۴۶۸

اجعل جزاء النعمة عليك الاحسان الي من أساء اليك.

بگردان پاداش نعمتی را بر تو نیکوئی کردن بسوی کسی که بد کرده باشد بسوی تو یعنی نعمتها که حق تعالی بتو داده و یا نعمت این که ترا قدرت انتقام از او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۶

داده باشد و در «۱» بعضی نسخه‌ها بدل «الاحسان» «الی من» «العفو ممّن» واقع شده و بنا بر این معنی این است که: بگردان پاداش نعمت خود را بر تو در گذشتن از کسی که بد کرده باشد بسوی تو.

۲۴۶۹

ابدل مالک لمن بذل لک وجهه فانّ بذل الوجه لا یوازیه شیء.

عطا کن مال خود را از برای کسی که بکار برد از برای تو روی خود را پس بدرستی که بکار بردن رو برابری نمی‌کند با آن هیچ چیز، مراد به «کار بردن رو از برای او» این است که رو بیندازد باو و روی خود را کهنه کند بسبب آن و آبرو را بریزد، و ممکن است که «بذل» دوّم نیز بمعنی عطا باشد و بمعنی این باشد که از برای کسی که عطا کند از برای تو روی خود را و مراد باین نیز رو انداختن باشد که مذکور شد، و ممکن است که «یوازیه» بیا خوانده نشود بلکه «یوازنه» بنون خوانده شود و بنا بر این معنی این است که: هم وزن نیست با آن هیچ چیز.

۲۴۷۰

ابدل معروفک للنّاس کافّة فانّ فضیلة فعل المعروف لا یعدلها عند اللّٰه سبحانه شیء.

عطا کن یا بکاربر احسان خود را از برای مردمان همگی پس بدرستی که فضیلت کردن احسان برابری نمی‌کند با آن نزد خدا- که پاک است او- هیچ چیز.

۲۴۷۱

استشر عدوک العاقل و احذر رأی صدیقک الجاهل.

مشورت کن با دشمن عاقل خود و حذر کن از رأی دوست نادان خود «۲» زیرا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۷

که دشمن عاقل داند که هرگاه کسی با او مشورت کند خیانت کردن با او معقول نیست باید آنچه صلاح او باشد باو گفت و چون عاقل است اعتماد بر رأی او هست بخلاف دوست نادان که اعتماد بر رأی او نیست.

۲۴۷۲

اصبر علی مرارة الحقّ و اّیاک ان تنخدع لحلاوة الباطل.

صبر کن بر درد تلخی حق و بپرهیز از این که فریب خوری از برای شیرینی باطل یعنی هرگاه حرف حقی بتو گویند که مکروه تو باشد و تلخ باشد پیش تو صبر کن بر درد تلخی آن، و هر گاه باطلی گویند که موافق خواهش تو باشد و بآن اعتبار شیرین باشد نزد تو از برای شیرینی آن فریب مخور.

۲۴۷۳

اجعل شکواک الی من یقدر علی غناک.

بگردان شکوه خود را بسوی کسی که قادر باشد بر توانگر کردن تو یعنی شکوه فقر و درویشی خود را بکسی بکن که تواند ترا توانگر کرد که حق تعالی باشد.

۲۴۷۴

الزم السکوت و اصبر علی القناعة بایسر القوت تعزّ فی دنیاک و تعزّ فی آخراک.

جدا مشو از خاموشی و صبر کن بر قناعت باندک قوتی تا عزیز گردی در دنیای خود و عزیز گردی در آخرت خود و در بعضی نسخه‌ها بدل و «تعزّ» «تعزّ» واقع شده بنا بر این ترجمه این است که: فیروزی یابی در آخرت خود.

۲۴۷۵

أطع من فوقک یطعک من دونک، و اصلح سریرتک یصلح اللّٰه علانیتک.

فرمان بر کسی را که بالاتر از تو باشد تا فرمان برد ترا کسی که پست‌تر از تو باشد و اصلاح کن نهان خود را تا اصلاح کند خدا آشکار ترا فرمان بردن پست‌تر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۸

آن کسی را بر تقدیر فرمان بردن او بالاتر آن را یا باعتبار این است که حق تعالی چنین کند که پست‌تر آن فرمان او برند هرگاه او فرمان بالاتر آن برد و یا از این راه است که مردم اکثر تقلید یکدیگر کنند پس هرگاه پست‌تر آن ببینند که او فرمان بالاتر از خود می‌برد ایشان نیز فرمان او که بالاتر از ایشان است ببرند.

۲۴۷۶

استکثر من المحامد فان المذام قل من ینجو منها.

طلب کن محامد بسیار را پس بدرستی که مذام کم است کسی که رستگار باشد از آنها، «محامد» صفات و افعالی است که باعث استحقاق مدح و ستایش گردد «مذام» مقابل آن است که سبب مذمت و نکوهش گردد و مراد این است که سعی کن که محامد بسیار تحصیل کنی از برای این که کم است کسی که از مذام رستگار باشد پس هرگاه کسی محامد بسیار تحصیل کند برابری کند با مذامی که در او باشد.

۲۴۷۷

اكره نفسک علی الفضائل فان الرذائل انت مطبوع علیها.

جبر کن نفس خود را بر فضایل پس بدرستی که رذایل تو خو گرفته بر آنها، «فضائل» صفاتی است که باعث افزونی مرتبه این کس گردد و «رذائل» مقابل آنهاست یعنی صفاتی که باعث پستی مرتبه این کس گردد و ممکن است که مراد از این فقره نیز موافق فقره سابق این باشد که: جبر کن نفس خود را بر فضایل از برای آنکه تو خو گرفته برذایل، و گویا مخلوق شده بر آنها، پس جبر کن نفس خود را بر تحصیل فضایل تا برابری کنند با آنها، یا مراد این باشد که تو خو گرفته با رذایل پس تا جبر نکنی نفس خود را رغبت نکند در فضایل و تحصیل آنها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۳۹

[حرف الف بلفظ «أمر» در خطاب با جمع]

(از آنچه وارد شده از حکمت‌های اعلی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «أمر» در خطاب با جمع فرموده است آن حضرت علیه السلام):

۲۴۷۸

اطلبوا العلم ترشدوا «۱».

طلب کنید علم را تا راه راست و درست یابید.

۲۴۷۹

اعملوا بالعلم تسعدوا.

عمل کنید بعلم تا نیک شوید.

۲۴۸۰

اخلصوا اذا عملتم.

خالص گردانید هر گاه عمل کنید یعنی خالص گردانید از برای خدای عز و جل.

۲۴۸۱

اعملوا اذا علمتم.

عمل کنید هر گاه دانستید زیرا که علم بی عمل ثمره ندارد بلکه ضرر کند چنانکه مکرر مذکور شد.

۲۴۸۲

اسمحووا اذا سئلتم.

بخشش کنید هرگاه سؤال کرده شوید.

۲۴۸۳

اتقوا الله جهة ما خلقكم له.

به پرهیزید از خدا در جهت آنچه آفریده است شما را از برای آن یعنی عبادت و بندگی پس به پرهیزید از عصیان و فرمان نبردن در آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴۰

۲۴۸۴

اطيعوا الله حسب ما امرکم به رسله.

فرمان برید خدا را چنانکه امر کرده‌اند شما را بآن پیغمبران او.

۲۴۸۵

الزموا الحق تلزمکم النجاء.

لازم باشید حق را و جدا مشوید از آن تا لازم باشد شما را رستگاری و جدا نشود از شما.

۲۴۸۶

اكتسبوا العلم یکسبکم الحیاء.

کسب کنید علم را تا کسب کند از برای شما زندگی یعنی زندگی معنوی را در دنیا و آخرت.

۲۴۸۷

استنزلوا الرزق بالصدقة.

فرود آورید روزی را بصدقه دادن.

۲۴۸۸

الزموا الجماعة و اجتنبوا الفرقة.

لازم باشید جماعت را یعنی جماعت مؤمنین را و کناره کنید از جدائی از ایشان، زیرا که هرگاه با هم متفق باشند یاری یکدیگر کنند و از ظلم و تعدی دیگران محفوظ مانند بخلاف این که هرگاه پراکنده باشند و با هم متفق نباشند.

۲۴۸۹

املکوا انفسکم بدوام جهادها.

مالک شوید نفسهای خود را باین که همیشه در جنگ باشید با آنها یعنی از برای این که آنها را بفرمان خود در آورید و مانع شوید آنها را از خواهشها و هوس آنها.

۲۴۹۰

اعتصموا بالذم فی اوتادها.

دست در زنید بعهدها و پیمانها در میخهای آنها یعنی در جمعی که عهد و پیمان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴۱

آنها محکم است مانند ریسمانی که او را بمیخی بسته باشند و محکم کرده باشند، و مراد این است که اگر عهد و پیمانی بگیری از دشمنی یا غیر آن باید که از کسی باشد که اعتمادی بر عهد و پیمان او باشد تا دست بآن عهد و پیمان توان زد و اعتماد بر آن توان کرد اما کسی که چنین نباشد بر عهد و پیمان او اعتماد مکنید هر وقت خواهد همه را بر هم زند، و ممکن است «۱» که مراد این باشد که عهد و پیمان با جمعی کنید که اهلیت آن داشته باشند و عهد و پیمان با ایشان محکم باشد و باعث فیروزی نجات شما گردد نه جمعی که عهد و پیمان با ایشان سست است و هر که دست زند بآن بیفتد و هلاک گردد که ائمه جور و ضلال باشند.

۲۴۹۱

استعدوا للموت فقد اطلکم.

مهیّا شوید از برای مرگ یعنی تهیّه اسباب آن را بگیری پس بتحقیق که مشرف شده است بر شما، این بنا بر این است که «أطلکم» بطای بی نقطه باشد، و ممکن است که بطای نقطه دار باشد یعنی نزدیک شده است بشما و سایه انداخته است بر شما، و حاصل هر دو یکی است.

۲۴۹۲

اسمعوا دعوة الموت اذانکم قبل ان یدعی بکم.

بشنوید خواندن مرگ را بگوشهای خود پیش از این که خوانده شوید شما یعنی پیش از این که مرگ شما را بخواند بشنوید گوشهای خود را خواندن مرگ و دعوت کردن آن هر کس را، تا تهیّه اسباب آن بکنید و ساز و برگ آن سفر خطیر بگیری.

۲۴۹۳

استمعوا من ربّانیکم و احضروه قلوبکم و اسمعوا ان هتف بکم.

گوش بیندازید از کسی که از جانب پروردگار شما باشد و حاضر گردانید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴۲

از برای او دلهای خود را و بشنوید اگر آواز کند شما را، ظاهر این است که مراد به «کسی که از جانب پروردگار شما باشد» پیغمبر و امام باشد، و ممکن است که شامل هر عالم بحقی باشد، و مراد به «گوش انداختن از او» گوش انداختن بپند و نصیحت اوست، و «بشنوید اگر آواز کند شما را» یعنی هر گاه آواز کند شما را از برای کاری، اطاعت کنید و فرمان برید

2494

اسمعوا النصیحة ممّن اهداها الیکم و اعقلوها علی انفسکم

بشنوید نصیحت و پند را از کسی که بهدیّه آورد آن را بسوی شما، و ببندید آن را بر نفسهای خود، یعنی حفظ کنید آنرا و در خاطر نگاهدارید تا هر وقت در کار باشد بکار برید «۱»، و در بعضی نسخهها بجای «اسمعوا»: «اقبلوا» است یعنی قبول کنید نصیحت را

2495

اتعظوا ممن كان قبلکم قبل ان يتعظ بکم من بعدکم
پند بگیرید از جمعی که بودند پیش از شما پیش از این که پند بگیرند از شما جمعی که بعد از شما باشند، یعنی پند بگیرید از آن جمعی که پیش از شما بودند و بسبب عصیان و نافرمانی حق تعالی ببلایا گرفتار شدند پس ترک عصیان و نافرمانی کنید و چنین نکنید که شما هم عصیان و نافرمانی کنید تا بلائی بر شما نازل شود و جمعی که بعد از شما باشند از شما پند و عبرت گیرند

2496

ارفضوا هذه الدتيا ذميمة فقد رفضت من كان اشعف بها منکم
ترک کنید این دنیا را در حالی که نکوهیده است یا ترک کنید و واگذارید آنرا نکوهیده چنانکه هست پس بتحقیق که ترک کرد دنیا جمعی را که دوست تر
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۴۳
بودند دنیا از شما، یعنی پس هرگاه بایشان وفا نکرده باشد بشما کجا وفا کند و «اشعف» بعین بی نقطه و نقطه دار هر دو می توان خواند، و حاصل هر دو یکی است یعنی «دوست تر» چنانکه ترجمه شده

2497

اسهروا عيونکم و ضمّروا بطونکم و خذوا من أجسادکم تجودوا بها علی انفسکم
بیدار دارید چشمهای خود را و لاغر گردانید شکمهای خود را و یا بیشت بچسبانید آنها را و بگیرید از بدنهای خود و بخشید «۱» آنها را بنفسهای خود، مراد از «بیدار داشتن چشمها» یا بیدار داشتن آنهاست در شبها از برای طاعت و عبادت، یا کنایه است از آگاه بودن و غافل نشدن از احوال خود، و مراد به «گرفتن از بدنها و بخشیدن آنها بنفسهها» این است که بتعب قناعت و زحمت طاعت و عبادت بدنها را لاغر کنید و هر چه آنها از این راه لاغر شوند نفسها قوی و محکم گردند پس گویا آنچه از بدنها گرفته می شود بنفسهها بخشیده می شود

2498

اشغلو انفسکم بالطاعة و ألسنتکم بالذکر و قلوبکم بالرّضا فیما احببتم و کرهتم
مشغول سازید نفسهای خود را بفرمانبرداری، و زبانهای خود را بذکر خدا، و دلهای خود را بخشش خودی بتقدیر خدا در آنچه دوست دارید آن را و ناخوش دارید آن را

2499

الزموا الارض و اصبروا علی البلاء و لا تحرّکوا بایدیکم و هوی ألسنتکم
لازم باشید زمین را و جدا مشوید از آن و صبر کنید بر بلا، و حرکت نکنید
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۴۴

بدستهای خود و آرزوی زبان خود، «لازم باشید زمین را» یعنی افتادگی کنید و خود را بلند مگیرید یا بیفتید بر زمین و بطپید بر آن و هر چند لگدکوب مردم شوید بمعارضه و منازعه کسی بر مخیزید، یا لازم شوید همین زمینی را که دارید یعنی کوفه را و از اینجا حرکت نکنید، و «حرکت مکنید بدستهای خود» یعنی دستهای خود را حرکت مدهید از برای جنگ و نزاع با کسی، و حرکت مکنید بگفتن آنچه زبان شما آرزو دارد که بگوید که: فلان خواهم کرد و فلان خواهم کرد از انواع تهدیدات و یا تندی و درشتی با مردم، و ممکن است که «هوی ألسنتکم» بمعنی آرزوی زبان نباشد بلکه بمعنی افتادن زبان باشد و مراد این باشد که حرکت مکنید باین که زبان شما بلغزد و بیفتد و هر چه خواهد بگوید از تندی و درشتی با مردم، و پوشیده نیست که باید که این نصیحت در وقتی باشد که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه می دانسته که مصلحت مخاطبان در آن بوده باشد و چاره ایشان را بغیر از افتادگی نبوده باشد نه این که همیشه مردم باید که عمل بآن کنند بلکه دور نیست که این اخباری باشد از نزدیک شدن رحلت آن حضرت و مراد این باشد که بعد از من چنین سلوک کنید که دیگر شما را ناصری و معاونی نباشد

2500

اخرجوا الدتيا من قلوبکم قبل ان تخرج منها اجسادکم ففیها اختبرتم و لغيرها خلقتم
بیرون کنید دنیا را از دلهای خود پیش از این که بیرون رود از دنیا بدنهای شما، پس در آن آزمایش کرده شده اید و از برای غیر آن آفریده شده اید، یعنی شما را از برای دنیا و کسب آن نیافریده اند بلکه از برای کسب آخرت آفریده شده اید و دنیا از برای این است که آزمایش کرده شوید که در آن که سعی از برای آخرت میکند و که نمی کند تا هر یک بر وفق آن جزا داده شود

2501

انتهزوا فرص الخیر فانها تمرّ مرّ السحاب
غنیمت دانید فرصتهای خیر را پس بدرستی که آنها می گذرد مانند گذشتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴۵

ابر یعنی هرگاه فرصت کار خیری از برای شما بشود غنیمت دانید آن را و آن کار را بکنید و تأخیر مکنید، زیرا که فرصت زود بگذرد مانند گذشتن ابر
2502

اکذبوا أَمَالِكُمْ وَاغْتَنِمُوا أَجَالَكُمْ بِأَحْسَنِ أَعْمَالِكُمْ وَاذَرُوا مَبَادِرَهُ أُولَى النَّهْيِ وَالْإِلْبَابِ

دروغگو دانید امیدهای خود را و غنیمت دانید زمانهای زندگی خود را بهترین عملهای خود، یعنی از برای کردن بهترین عملهای خود، و بشتابید یعنی بکردن آن بهترین اعمال، شتاب کردن صاحبان خرد و عقلها یعنی مانند شتاب کردن ایشان در کارهای خیر
2503

استحيوا من الفرار فإنه عار في الاعقاب و نار يوم الحساب

شرم کنید از گریختن یعنی در جهاد پس بدرستی که آن ننگ و عار است در اعقاب، یعنی از برای اولادی که بعد از این کس باشند، و آتش است در روز حساب، یعنی سبب آتشی گردد
2504

اذكروا عند المعاصي ذهاب اللذات و بقاء التبعات

یاد کنید نزد گناهان رفتن لذتها را و باقی ماندن و زر و بالهای آنها را
غرض «۱» این است که یاد کنید این معنی را تا آن مانع شود از کردن گناهان
2505

اهجروا الشهوات فأنها تقودكم الى ركوب الذنوب و التهجم على السيئات

دوری کنید از خواهشها و هواها پس بدرستی که آنها می کشد شما را بسوی سواری گناهان و داخل شدن بر بدیها
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴۶
2506

اتقوا الله الذي ان قلمتم سمع و ان اضمرتم علم

بترسید از خدائی که اگر بگوئید می شنود و اگر بخاطر بگذرانید میداند
2507

احترسوا من سورة الغضب و أعدوا له ما تجاهدونه به من الكظم و الحلم

نگاهدارید خود را از حدت و تندی خشم، و آماده کنید از برای خشم چیزی را که جنگ کنید با آن بآن چیز از فرو خوردن و بردباری
2508

اتقوا ظنون المؤمنين فان الله سبحانه أجرى الحق على ألسنتهم

بترسید از گمانهای مؤمنین پس بدرستی که خدا- که پاک است او- روان کرده است حق را بر زبانهای ایشان، مراد این است که کار بد مکنید اگر همه پنهان دارید آن را، زیرا که هر چند پنهان کنید آن را مؤمنان گمان می برند و بفراست می یابند و باعث رسوائی شما گردد
2509

استجيبوا لانبیاء الله و سلّموا لأمرهم و عملوا بطاعتهم تدخلوا فی شفاعتهم

اجابت کنید مر پیغمبران خدا را، و اطاعت کنید فرمان ایشان را، و عمل کنید بفرمانبرداری ایشان تا این که داخل شوید در شفاعت ایشان
2510

اتقوا دعوة المظلوم فإنه يسأل الله حقه و الله سبحانه أكرم من ان يسئل حقاً إلا أجاب

بترسید از نفرین مظلوم پس بدرستی که او می خواهد حق خود را و خدا- که پاک است او- گرامی تر است از این که خواسته شود حقی را مگر این که اجابت کند
2511

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴۷

اجعلوا كل رجائكم لله سبحانه و لا ترجوا أحدا سواه فإنه ما رجا أحد غير الله تعالى إلا خاب

بگردانید تمام امید خود را از برای خدا- که پاک است او- و امید مدارید کسی را غیر از او پس بدرستی که امید نداشت هیچ کسی غیر خدا را- که بلند است مرتبه او مگر این که نومید شد
2512

أفيضوا في ذكر الله فإنه أحسن الذكر

روان شوید ببیاری در یاد خدا پس بدرستی که آن بهترین ذکر است

2513

اقمعوا نواجم الفخر و اقدعوا لوامع الکبر

بکوبید یا مغلوب و خوار گردانید ستاره‌های فخر و نازش بخود را یا طلوع کننده‌ها و ظاهر شونده‌های فخر، را یعنی هر فخری را که سرزند از شما و ظاهر شود یا اصلها و بیخهای فخر را، و باز دارید درخشنده‌های تکبر و سرکشی را یعنی نگذارید که تکبر و سرکشی در شما ظاهر و درخشنده گردد و در بعضی نسخه‌ها «طالع» بدل «لوامع» واقع شده و بنا بر این معنی این است که طلوع کننده‌ها و ظاهر شونده‌های تکبر را، اطلاق ستاره بر فخر و نازش باعتبار این است که طلوع و ظهوری دارد مانند ستاره یا باعتبار بلندی و ارتفاعی که صاحب آن از برای خود قرار می‌دهد، «۱» و در بعضی نسخه‌ها و «اقرعوا» براء است نه بدال چنانکه ترجمه شده یعنی بکوبید

2514

ارغبوا فیما وعد الله المتقين فان صدق الوعد میعاده

رغبت کنید در آنچه وعده کرده است خدا پرهیزگاران را پس بدرستی که راست‌ترین وعده وعده اوست، و مراد به «رغبت کردن در آن» این است که خواهش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴۸

آن کنند باین نحو که پرهیزگار شوند تا آن وعده‌ها از برای ایشان نیز باشد

2515

استحقوا من الله ما أعدتکم بالتنجز لصدق میعاده و الحذر من هول معاده

سزاوار شوید از جانب خدا آنچه را آماده کرده است از برای شما بطلب فیروزی کردن مر راست شدن وعده او را و حذر کردن از هول روز بازگشت او یعنی روز بازگشت بسوی او یا روز بازگشتی که او قرار داده، مراد این است که حق تعالی بهشت را آماده کرده از برای کسی که طلب فیروزی کند باین که خود را مصداق وعده او کند و وعده خدا در باره او راست شود و بعمل آید باین که اطاعت و فرمانبرداری او کند، یا این که دعا کند و سؤال کند از خدا که آنچه وعده کرده از برای نیکو کاران در باره او بعمل آید و حذر کند از روز بازگشت او باین که اجتناب کند از اموری که در آن روز ضرر کند پس شما سزاوار شوید آنچه را آماده کرده باین که خود را از اهل آن طلب و حذر کنید تا آن از برای شما هم آماده باشد و از آنچه تقریر کردیم ظاهر می‌شود که «بالتنجز» تا آخر ممکن است که متعلق به «أعدت» باشد یعنی مهیا کرده است بسبب تنجز و حذر، و می‌تواند که متعلق به «استحقوا» باشد یعنی سزاوار شوید باین تنجز و حذر یعنی بسبب تحصیل آنها، و در بعضی نسخه‌ها «ایعاده» بدل «میعاده» واقع شده و بنا بر این معنی این است که

از هول ترسانیدن او وعده او بعذاب بر نافرمانیها

2516

اتعظوا بالعبر و اعتبروا بالغير و انفعوا بالنذر

پند بگیرید بعبرتها، و عبرت بگیرید بتغییرات و گردشها یا مصیبت‌ها، و سودمند شوید بترسانیدن‌ها و بیمها که خدا از معاصی فرموده یعنی اجتناب کنید از آنها تا سودمند شوید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۴۹

2517

امتاحوا «۱» من صفو عین قدر وقت من الکدر

آب بردارید از صاف چشمه که صاف گردانیده شده از تیرگی، مراد این است که علوم را بیاموزید از ائمه علیهم السلام که سهو و خطائی در علوم ایشان نرود و بمنزله چشمه‌اند که صاف باشد و آمیخته بتیرگی نباشد

2518

اسعوا فی فکاک رقابکم قبل ان تغلق رھائنھا

سعی کنید در رهانیدن گردنهای خود پیش از این که بسته شود گروه‌های آنها، یعنی پیش از این که آنچه از نفوس شما در گرو اعمال خود است بسته شود یعنی نگاهداشته شود از برای این که انتقام از او کشیده شود و دیگر رها نشود باعتبار این که وقت عمل گذشته باشد، پس آن تشبیه شده بگروی که مرتهن تصرف در آن کند و آن را از برای خود در جائی ببندد تا محفوظ ماند

2519

احسنوا جوار نعم «۲» الدین و الدنیا بالشکر لمن دل «۳» علیھا

نیکو کنید همسایگی نعمتهای دین و دنیا را بشکر کردن مر کسی را که راه نموده باشد به آنها، یعنی شکر راه نماینده بر نعمت نیکو همسایگی کردن است با آن نعمت، و هرگاه شکر او در کار باشد پس شکر صاحب نعمت بطریق اولی در کار باشد

2520

استتموا نعم الله عليكم بالصبر على طاعته و المحافظة على ما استحفظكم من كتابه

تمام گردانید نعمتهای خدا را بر خود بصبر کردن بر فرمانبرداری او و نگاهداری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۰

کردن آنچه طلب نگاهداری آن کرده از شما از کتاب خود، یعنی قرآن مجید، و مراد به «نگهداری آن» عمل باحکام آن است و تعظیم و توقیر آن و

حفظ آن از آنچه لایق آن نباشد و بی آدابی باشد نسبت بآن

2521

اتقوا الله حقّ تقاته، و اسعوا فی مرضاته، و احذروا ما حذرکم من الیم عذابه

بترسید از خدا بر آن نحو که حقّ ترسیدن از اوست، و سعی کنید در خشنودی خدا، و حذر کنید از آنچه حذر فرموده شما را از آن از عذاب دردناک

خود، «حقّ ترسیدن از خدا» ترسی است که باعث اطاعت او و مانع از نافرمانی او شود، و «سعی کنید در خشنودی خدا» یعنی در آنچه سبب این شود

که خدا از شما راضی و خشنود گردد

2522

اتقوا شرار النساء و کونوا من خیارهنّ علی حذر

بپرهیزید از زنان بد و باشید از خوبان ایشان بر حذر، یعنی از زنان بد بپرهیزید و دوری کنید و از خوبان ایشان نیز بترسید و حذر کنید و با خبر باشید

مبادا شما را بمصیبتی دنیوی یا آخروی گرفتار کنند

2523

اتقوا البغی فانّه یجلب النقم و یسلب النعم و یوجب الغیر

بپرهیزید از بغی پس بدرستی که آن می‌کشد خشمها را یعنی خشمهای حق تعالی را، و می‌رباید نعمتها را، و واجب می‌سازد مصیبتها را یا تغیرات

دولتها را، و «بغی» بمعنی ستم است و سربلندی و سرکشی کردن و عدول کردن از حقّ و دروغ گفتن و هر یک در اینجا محتمل است و اول

ظاهر ترست

2524

اتقوا معاصی الخلوّات فانّ الشاهد هو الحاکم

بپرهیزید از گناهان خلوتها و پنهانیا پس بدرستی که گواه در آنها خود حاکم است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۱

پوشیده نماند که در همه معاصی خواه در خلوت باشد و خواه در غیر آن حاکم خود که حق تعالی باشد گواه است بر آن پس مراد این است که از

گناهان خلوتی هم بپرهیزید و گمان نکنید که چون کسی بر آنها مطلع نمی‌شود با کی نیست از آنها پس حاکم خود بر آنها گواه است و بس است از

برای گواهی، یا آنکه گویم که: چون گواه در آنها همین حق تعالی است و دیگری بر آنها گواه نیست و با آن اعتبار بی‌باکی شده در آنها و حذر از آنها

نشده و اعتنائی باطلاع حق تعالی نشده پس حق تعالی اهتمام بعد از آنها زیاد کند پس از آنها بیشتر باید ترسید

2525

ابعدوا عن الظلم فانّه أعظم الجرائم و أكبر المآثم

دوری کنید از ستم پس بدرستی که او عظیم‌ترین معاصی و بزرگترین گناهان است

2526

احیوا المعروف باماتته فانّ المنّة تهدم الصنیعة

زنده کنید احسان را بمیراندن آن، پس بدرستی که منت گذاشتن خراب میکند احسان را، مراد به «میراندن آن» این است که منت نگذارد باین که در

وقت دادن سهل شمارد آن را و عظیم و نماید، و بعد از آن نیز دیگر یاد آن نکند

2527

اغلبوا الجزع بالصبر فانّ الجزع، یحبط الاجر و یعظم الفجیعة

غلبه کنید بر جزع و زاری بصبر و شکیبائی پس بدرستی که جزع باطل میکند اجر را و عظیم می‌گرداند مصیبت را، و قبل از این مکرر این مضمون

مذکور و شرح شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۲

2528

«التوا فی أطراف الرّماح فانّه أمور للاثّنة ۱»

پیچیده شوید در کناره‌های نیزه‌ها پس بدرستی که این روان کننده‌ترست مر نیزه‌ها را، یا پیچید در اطراف نیزه‌ها زیرا که آن کارگرت است مر سنانها را یعنی بنین نیزه را در زیر بغل بگیری و زراع را بر آن پیچید و سنین را بکار برید زیرا که این نحو نیزه بکار بردن کارگرت است جهت آنکه در این حال نیزه بسه قوت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۳

بکار برده می‌شود اول زیر بغل دوم ذراع سوم کف بخلاف آنکه بوضع متعارف که آن باین ماثبه نیست، و احتمال دارد که مراد پیچیدن چیزی باشد در اطراف نیزه مثل زه و پی و مانند آن که در این وقت محفوظتر است از آفت و احتمال می‌رود که «التواء» بمعنی اختیار و برگزیدن باشد یعنی برگزینید در اطراف رماح یعنی اطراف نیکو بدست آورید که عبارت از فولاد خوب که آگیری نیکو شده باشد یا آنکه بمعنی پیچیدگی سنین و بنین نیزه باشد یعنی طرفین نیزه مانند مارپیچ باشد، و احتمال می‌رود که پیچیدن در اطراف کنایه از پیچیدن خود باشد یعنی در وقت کار فرمودن نیزه در یک طرف میل کند که سنانها زود از شما در گذرد و «أمور» بمعنی تجاوز کننده باشد و در بعضی از نسخ بدل «فی» [علی] واقع شده چنانچه در کتاب کافی است و ممکن است که فقره شریفه کنایه از مشق کردن نیزه باشد یعنی مداومت و ممارست نمائید در اطراف رماح که آن در وقت حاجت کارگرت خواهد بود نسبت بکسی که ممارست و مهارت نداشته باشد زیرا که بی‌وقوف نیزه را بمدعی کار نمی‌تواند فرمود، و احتمال می‌رود که معنی این باشد که در وقت کار فرمودن نیزه باید که آن را حرکت داد تا بیشتر کارگر شود جهت آنکه اگر در وقت کار فرمودن نیزه حرکت داده شود کار دشمن را زودتر بانجام می‌رساند و مهلت زیستن نمی‌دهد و الله أعلم و رسوله و أخ رسوله

2529

اقبلوا علی من اقبلت علیه الدتیا فانه اجدر بالغنی

رو بیاورید بر کسی که رو آورده باشد بر او دنیا پس بدرستی که او سزاوارتر است بتوانگری یعنی کسی را که دنیا رو باو آورده باشد غالب این است که توانگر گردد پس اگر بکسی خواهید که رو آورید بچنین کسی رو آورید نه بکسی که اقبال و ادبار دنیا نسبت باو معلوم نباشد یا کسی که دنیا از او رو گردانیده باشد

2530

اتقوا الحرص فان صاحبه رهین ذلّ و عناء

بپرهیزید از حرص پس بدرستی که صاحب آن در گرو خواری و رنج است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۴

یعنی با آنهاست و از آنها جدا نشود مانند چیزی که نزد کسی گرو باشد

2531

اطلبوا العلم تعرفوا به، و اعملوا به تکونوا من أهله

طلب کنید علم را تا شناخته شوید بآن و عمل کنید بعلم تا بوده باشید از اهل آن تا شناخته شوید بآن یعنی همچو طلب کنید که مردم شما را باین وصف بشناسند یعنی اهتمام تمام بآن داشته باشید و ممکن است که غرض از «شناختن مردم ایشان را باین وصف» این باشد که اعزاز و احترام ایشان نمایند و سلوک ناهمواری با ایشان نکنند و «عمل کنید بعلم تا بوده باشید از اهل آن» یعنی تا عمل بعلم نکنید از اهل علم نباشید و فضیلت و مزیتی که در باره اهل علم وارد شده نخواهید داشت، و ممکن است مراد این باشد که همین که طلب علم می‌کنید مردم شما را باین وصف می‌شناسند و داخل اهل علم می‌دانند اما تا عمل بآن نکنید در واقع از اهل آن نگردید

2532

افعلوا الخیر ما استطعتم فخیر من الخیر فاعله

بکنید نیکوئی را بقدر استطاعت و توانائی خود پس بهتر است از نیکوئی کننده آن

2533

اجتنبوا الشرّ فان شرّاً من الشرّ فاعله

دوری بجوئید از بدی پس بدرستی که بدتری از بدی کننده آن است

2534

اعملوا فی غیر ریاء و لاسمعه فانه من یعمل لغير الله یکله الله سبحانه الی من عمل له

عمل کنید در غیر ریائی و نه سمعه پس بدرستی که هر که عمل کند از برای غیر خدا حواله میکند او را خدا که پاک است او بسوی کسی که عمل کرده است از برای او، مراد به «ریا» این است که کسی کاری بکند از برای این که دیگری ببیند و به «سمعه» این که کاری بکند از برای این که دیگری بشنود و در عبادات هر دو بد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۵

است و قصد هر یک باعث بطلان عبادت است بلکه باید که اطلاع دیگری غیر حق تعالی بر آن بهیچ وجه منظور نباشد

2535

اغتموا الشکر فادنی نفعه الزیاده

غنیمت دانید شکر را پس پست‌ترین نفع آن افزونی است یعنی افزونی نعمت که از منافع دنیوی است و ظاهر است که منافع دیگر آن که ثوابهای اخرویست نسبت بآن ندارد

2536

استدیموا الذکر فانه ینیر القلب و هو افضل العباده

همیشه دارید ذکر خدا را پس بدرستی که آن روشن میکند دل را و آن افضل عبادتهاست

2537

اطلبوا الخیر فی اخفاف الابل طارده و وارده

طلب کنید خیر را در پاهای شتر در حالی که بار افکننده و فرود آینده است یعنی شتر در وقتی که بار بیاورد و فرود آید بر این کس محلّ خیر و نفع است پس نگاهدارید شتر را از برای طلب آن خیر، و ممکن است که «طارده» بمعنی بار افکننده و دور کننده آن نباشد بلکه بمعنی رونده باشد یعنی طلب کنید خیر را در پاهای شتر در حالی که می‌رود از نزد شما و در حالی که وارد می‌شود بر شما، و بر هر تقدیر آنچه در احادیث دیگر وارد شده از مذمت شتر و این که اقبال آن ادبار است و ادبار آن ادبار ممکن است که بر شتری محمول شود که از برای نتاج کسی نگاهدارد نه از برای بار آوردن تا منافاتی با این نداشته باشد، و ممکن است که مراد در این مقام این باشد که طلب خیر از حق تعالی بکنید در وقتی که شتر فرود آید و بار بیفکند یعنی بدعا که خیر پیش شما آورد یا بقدری تصدق از آنچه شتر آورده است و همچنین اگر «طارده» بمعنی رونده باشد بدعا در وقت رفتن نیز، و بنا بر این منافاتی ندارد با این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۶

نگاه داشتن شتر نفعی نداشته باشد چنانکه ظاهر آن احادیث است

2538

أجملوا فی الطلب فکم من حریص خائب و مجمل لم یخب

نیکوئی کنید در طلب یعنی بوجه نیکو طلب معیشت کنید و حریص مباشید در آن پس بسا حریصی که نومید باشد، و بسا نیکو طلب کننده که نومید نشده باشد

2539

احترسوا من سورة الاطراء و المدح فان لهما ریحا خبیثه فی القلب

نگاهدارید خود را از سورت مبالغه در ثنا و مدح پس بدرستی که از برای آنها بادیست گنده در دل، «سورت» بمعنی حدت و تندی و اثر و علامت و ارتفاع و بلندی آمده و هر یک در اینجا مناسب است و بنا بر اول مراد به «تندی اطراء و مدح» زیادتی آنهاست و اغراق و گزاف در آنها، یا حدت و تندی که در نفس ممدوح بسبب آنها حاصل شود، و بنا بر دوم مراد به «اثر و علامت آنها» عجب و فخریست که در نفس بسبب آنها پدید آید، و بنا بر سوم ترقع و سربلندیست که بسبب آنها در نفس بهم رسد و مراد این است که خود را از سورت آنها نگاهدارید و مگذارید که کسی مبالغه در ثنای شما یا مدح شما کند زیرا که آنها اثری گنده در دل کند که آن احداث عجیب و فخری در آن باشد

2540

اعملوا و العمل ینفع و الدعاء یسمع و التوبه ترفع

عمل کنید و عمل نفع می‌دهد، و دعا شنیده می‌شود، و توبه بلند کرده می‌شود، یعنی عمل نیک کنید که عمل نیک نفع می‌دهد (تا آخر) یا این که عمل کنید در حالی که عمل نفع می‌دهد و دعا شنیده می‌شود و توبه بلند کرده می‌شود، یعنی پیش از وقت مرگ و ظاهر شدن احوال آن نشأه که آن وقت دیگر عمل سودی ندهد و دعا شنوده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۷

نشود و توبه بلند کرده نشود، و بر هر تقدیر «بلند شدن توبه» کنایه از قبول شدن آن است گویا هر چه قبول شود بلند شود تا بحق تعالی برسد تا آن را قبول کند یا بلند شود بجانب آسمان

2541

اصدقوا فی اقوالکم، و اخلصوا فی اعمالکم، و تزکّوا بالورع

راست گوئید در گفتارهای خود، و اخلاص کنید در کردارهای خود، و پاکیزه شوید بپرهیزگاری

2542

الزمو الصبر فانه دعامة الايمان و ملاك الامور

لازم شويد صبر را و جدا نشويد از آن پس بدرستی که صبر ستون ايمان است و اصل کارهاست

2543

احسنوا تلاوة القرآن فانه انفع القصص، و استشفوا به فانه شفاء الصدور

نيكو كنيد خواندن قرآن را پس بدرستی که آن سودمندترین امری است یا سودمندترین حدیث و گفتگوئی است، و در بعضی نسخه‌ها: «أحسن» بدل «أنفع» واقع شده و بنا بر این بمعنی سودمندتر نخواهد بود بلکه بمعنی بهتر خواهد بود، و طلب شفا كنيد از آن پس بدرستی که آن شفای سینه‌هاست، مراد به: «نيكو کردن خواندن قرآن» این است که درست خوانده شود و با تأمل و تدبیر باشد و مواظبت بر آن نموده شود

2544

اتبعوا النور الذي لا يطفأ و الوجه الذي لا يبلى، و استسلموا و سلموا لامره فانكم لن تضلوا مع التسليم

پیروی كنيد آن نوری را که خاموش نمی‌شود، و آن روئی را که کهنه نمی‌شود،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۸

و اطاعت كنيد و قبول كنيد مر فرمان او را پس بدرستی که شما گمراه نمی‌شوید با قبول فرمان او، مراد به: «آن نور» و «آن رو» قرآن است بقرینه فقره سابق، و ممکن است که: مراد خدای عزّ و جلّ باشد و بر هر تقدیر اطلاق «نور» و «رو» بر او بر سبیل مجاز است

2545

استصبحوا من شعله واعظ متعظ، و اقبلوا نصيحة ناصح متيقظ، وقفوا عند ما افادكم من التعليم

چراغ بر فروزید از شعله پند دهنده که خود پند گرفته باشد، و قبول كنيد نصيحت کننده بيداری راه، و بایستید نزد آنچه عطا کند شما را از آموزاندن یعنی عمل كنيد به آن چه بیاموزد بشما و از آن تجاوز مکنید

2546

اقتدوا بهدي نبیکم فانه اصدق الهدی، و استنوا بسنته فانها اهدی السنن

پیروی كنيد راهنمائی پیغمبر خود را پس بدرستی که آن راست‌ترین راهنمائی است، و سیرت و طریقه خود كنيد سیرت او را پس بدرستی که آن راه نماینده‌ترین سیرت‌هاست

2547

اتقوا الله تقيّة من سمع فخشع، و اقرت فاعترف، و علم فوجل «۱»، و حذر فبادر، و عمل فاحسن

بترسید از خدا ترسیدن کسی که شنیده باشد پس فروتنی کرده باشد، و کسب کرده باشد پس اعتراف کرده باشد، و دانسته باشد پس بیم داشته باشد، و حذر کرده باشد پس شتاب کرده باشد، و عمل کرده باشد پس نیکو کرده باشد، یعنی شنیده باشد اوامر و نواهی او را پس فروتنی کرده باشد باطاعت و انقیاد آنها، و کسب گناه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۵۹

کرده باشد پس اعتراف کرده باشد بآن و خود را گناهکار داند، و دانسته باشد احکام او را پس بیم داشته باشد از مخالفت آنها یا از این که آیا از عهده آنها بر آمده باشد یا نه، و حذر کرده باشد و کناره گرفته باشد از آنچه نهی کرده باشد از آن پس شتاب کرده باشد در این حذر و تأخیر نکرده باشد در آن.

2548

اتقوا الله تقيّة من دعی فاجاب، و تاب فاناب، و حذر فحذر، و عبر فاعتبر، و خاف فامن

بترسید از خدا ترسیدن کسی که خوانده شده پس اجابت کرده، و توبه کرده پس انابت کرده، و ترسانیده شده پس حذر کرده، و عبور کرده پس عبرت گرفته، و ترسیده پس ایمن شده یعنی حق تعالی او را خوانده از برای اوامر و نواهی پس اجابت کرده بتسلیم و انقیاد آنها، و توبه کرده یعنی برگشته از گناه پس انابت کرده یعنی رو آورده بدرگاه حق تعالی، و ترسانیده شده یعنی از معاصی پس حذر کرده و کناره جسته از آنها، و عبور کرده یعنی گذشته بر چیزها پس عبرت و پند گرفته از هر چیزی به آن چه از آن توان پند گرفت، و ممکن است که: «عبر» بضمّ عین و تشدید باء خوانده شود و بنا بر این معنی این است که: عبرت فرموده شده باشد یعنی پند داده شده باشد پس پند گرفته باشد و در بعضی نسخه‌ها «عبر» بضمّ عین و تشدید یای دو نقطه در زیر واقع شده، و بنا بر این معنی این است که: سرزنش کرده شده باشد پس عبرت گرفته باشد و ترک کرده باشد آنچه را سبب سرزنش نشود، و «ترسیده پس ایمن شده» یعنی ترسیده از خدا و عصیان او پس ترک معاصی کرده و ایمن شده

2549

اقتنوا بالقليل من دنياکم لسلامة دينکم فان المؤمن بالبلغّة اليسيرة من الدنيا تقنعه

قناعت کنید باندکی از دنیای خود از برای سلامتی دین خود پس بدرستی که مؤمن اندک بلغه از دنیا قانع می‌سازد او را، «بلغه» بضم قاف و سکون لام و فتح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۶۰

غین چیزی است که اکتفاء بآن توان نمود از وجه معاش

2550

اقیلوا ذوی المروءات عثراتهم فما یعثر «۱» منهم عاثر آلا و ید الله ترفعه

در گذرید صاحبان مروّت را یعنی مردی یا آدمیت را از لغزشهای ایشان پس بدرستی که نمی‌لغزد از ایشان لغزنده مگر این که دست خدا بلند می‌گرداند او را یعنی برمیخیزاند او را از آنچه لغزیده بر آن و افتاده در آن یعنی رهائی دهد او را اگر در بلائی افتاده و عفو کند از او اگر در گناهی افتاده بسبب مروّتی که دارد و هرگاه حق تعالی با ایشان چنین سلوک کند پس شما نیز خوب است که چنین کنید و از لغزشهای ایشان بگذرید

2551

اهربوا من الدنیا و اصرفوا قلوبکم عنها فانّما سجن المؤمن، حظّه منها قلیل و عقله بها علیل و ناظره فیها کلیل

بگریزید از دنیا و بگردانید دل‌های خود را از آن، پس بدرستی که آن زندان مؤمن است، بهره او از آن اندکی است، و عقل او بآن یعنی در امور آن بیمار است، و نظر کننده او که همان عقل و شعور او باشد در آن یعنی در باره امور آن کند است، مراد این است که مؤمن نسبت بدنیا چنین است پس اگر خواهید که مؤمن باشید باید که بگریزید از دنیا و بگردانید دل‌های خود را از آن یعنی رغبت بآن نداشته باشید بلکه مکروه شما باشد

2552

اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل درایه لا عقل روایه فانّ رواه العلم کثیر و رعاته قلیل

دریابید خبر را یعنی حدیث را هر گاه بشنوید آن را دریافتن دانستن و فهمیدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۶۱

نه دانستن روایت و نقل کردن، پس بدرستی که روایت کنندگان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن اندک یعنی رعایت کنندگان آن بفهمیدن آن و اطلاع بر مقاصد آن و پی بردن بمطالب آن و بنا بر این دلیل سابق تواند شد، و ممکن است که مراد به «رعایت کنندگان آن» ظاهر آن باشد یعنی رعایت کنندگان آن بعمل کردن بآن و بنا بر این باید که سابق آن را تأویل کرد و دریافت فهمیدن را حمل کرد بر دریافتی که سبب عمل بآن شود بنا بر ادعای این که کسی که عمل بآن نکند گویا که نفهمیده آن را

2553

الجئوا الی التقوی فانّه جنة منیعة، من لجأ الیها حصنته و من اعتصم بها عصمته

پناه برید بپرهیزگاری پس بدرستی که آن نگاهدارنده‌ایست منیع، هر که پناه برد بسوی آن نگاهدارد او را، و هر که دست زند باو نگهداری کند او را، «منیع» یعنی منع کننده و باز دارنده کسی را که خواهد که کسی را یا چیزی را از آنجا بیرون آورد یا از او بگیرد

2554

اعتصموا بتقوی الله فانّ لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته

پناه برید بترس از خدا پس بدرستی که از برای آن است ریسمانی محکم محلّ دست گرفتن آن و محلّ پناه آوردنی منیع بلندی آن، تشبیه شده پرهیزگاری بچیزی که ریسمانی باو بسته باشند که هر گاه کسی خواهد بآن چیز پناه برد دست زند بآن ریسمان، و محلّ دست زند آن ریسمان محکم باشد، باز تشبیه شده بکوهی و مانند آن که محلّ پناه آوردنی داشته باشد بلند که آن منیع باشد یعنی منع کند کسی را که خواهد کسی را از آنجا بیرون برد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۶۲

2555

استعیذوا بالله من سكرة الغنی فانّ له سكرة بعیده الافاقه

پناه برید بخدا از مستی توانگری پس بدرستی که از برای آن مستی است که دور است بهوش آمدن از آن یعنی هر گاه توانگر باشید پناه برید بخدا از مستی آن توانگری یا این که پناه برید بخدا از این که چنین توانگری از برای شما رو دهد

2556

استعیذوا بالله من لواقح الکبر کما تستعیذون به من طوارق الذهر، و استعدّوا لمجاهدته حسب الطاقه

پناه ببرید بخدا از لواقح تکبر یعنی صفاتی که آستن بتکبر باشند و تکبر از آنها زاید چنانکه پناه می‌برید باو از مصیبت‌های روزگار، و مهتبا باشند از برای جنگ کردن با آن باندازه طاقت یعنی جنگ کردن با تکبر و دفع نمودن آن از خود

2557

ائتمروا بالمعروف و أمروا به، و تناهوا عن المنکر و انهوا عنه

فرمانبرداری کنید بمعروف و امر کنید بآن، و باز ایستید از منکر و نهی کنید از آن، یعنی هرگاه شما را امر کنند بمعروف فرمان برید و بجا آورید آن را و شما خود نیز امر کنید دیگران را بآن، و هرگاه شما را نهی کنند از منکر، باز ایستید از آن و هرگاه شما نیز نهی کنید از آن، و مراد به «معروف» چیزی چند است که حق تعالی نیکو دانسته و واجب کرده، و به «منکر» چیزی چند که بد دانسته و حرام کرده، و ممکن است که «معروف» شامل مستحبات نیز باشد و «منکر» شامل مکروهات نیز باشد نهایت امر بفرمانبرداری در آنها و امر مردم به آنها نیز بر سبیل استحباب خواهد بود و همچنین باز ایستادن از مکروهات و نهی مردم از آنها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۶۳

2558

اعرضوا عن کلّ عمل بکم غنی عنه، و اشغلو انفسکم من امر الاخره بما لا بدّ لکم منه

اعراض کنید از هر عملی که بوده باشد شما را بی‌نیازی از آن، و مشغول سازید نفسهای خود را از امر آخرت به آن چه ناچار است شما را از آن، یعنی واگذارید هر کاری را که ضرور نباشد از برای شما و از آن مستغنی شوید مثل اکثر اشغال دنیوی، و مشغول سازید خود را به آن چه ضرور باشد شما را از امور آخرت

2559

اقمعوا هذه النفوس فانها طلعت ان تطيعوها تزغ بکم الی شرّ غایه

بکوبید این نفسها را پس بدرستی که آنها ننگهبانند اگر اطاعت کنید آنها را بر میکنند شما را بسوی بدتر عاقبتی، یعنی نفس آدمی ننگهبان این کس است و همیشه در ملاحظه احوال این کس است هر گاه ببیند که شما طاعت او می‌کنید غنیمت داند این را و بر میکند شما را از جای خود و می‌برد بجانب هوا و هوس خود و می‌رساند بدترین عاقبتی

2560

اغلبوا اهوانکم و هاربوها فانها ان تقیدکم توردکم من الهلکه ابعده غایه

غلبه کنید بر خواهشهای خود و جنگ کنید با آنها، پس بدرستی که آنها اگر ببند کشند شما را وارد می‌سازند شما را از هلاکت بدورتر پایانی یعنی اگر خواهشها مسلط شوند بر شما و شما را در بند خود در آرند چنین کنند با شما، پس جنگ کنید با آنها و دفع کنید آنها را از خود تا از ضرر آنها ایمن گردید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۶۴

2561

انظروا الی الدنیا نظر الزاهدین فیها الصّارفین عنها، فانها و الله عمّا قليل تزیل الثّاوی السّاکن و تفجع المترف الآمن

نگاه کنید بسوی دنیا نگاه کردن جمعی که بی‌رغبتند در آن و برگردانده‌اند خود را از آن، پس بدرستی که آن قسم بخدا پس از اندک وقتی زایل کند اقامت کننده ساکن را، و دردناک گرداند مترف ایمن را، یعنی بعد از اندک وقتی زایل و فانی گرداند کسی را که اقامت کرده باشد در آن و ساکن باشد در آن، و دردناک گرداند «مترف» را یعنی کسی را که همیشه در تنعم باشد و منع کرده نشود از آن، و «ایمن» یعنی ایمن از نزول بلا و مصیبت باو، باعتبار این که هرگز نرسیده باشد باو و مراد این است که نهایت مرتبه دنیا این است که کسی در آن چنین باشد و چنین کسی نیز بعد از اندک وقتی دردناک گردد بموت و عقبات بعد از آن پس کسی را که اندک عقلی باشد رغبت بآن نکند

2562

اتقوا غرور الدنیا فانها تسترجع ابدًا ما خدعت به من المحاسن و تزعج المطمئنّ الیها و القاطن

بپرهیزید از فریب دنیا پس بدرستی که آن پس می‌گیرد آنچه را فریب دهد بآن از نیکوئیها، و بر میکند از جای خود کسی را که آرام گرفته باشد بسوی آن و ساکن شده باشد در آن، «پس گرفتن دنیا آنچه را فریب دهد بآن» ظاهر است چه نعمتهای دنیا بمرگ البته خود زایل شود اگر از راه دیگر نشود «پس گوئیا دنیا آنها را که داده پس گیرد ۱»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۶۵

2563

اتقوا خداع الآمال فکم من مؤتمل یوم لم یدرکه، و بانی بناء لم یسکنه، و جامع مال لم یأکله، و لعلّه من باطل جمعه و من حقّ منعه، اصابه حراما و احتمال به ائاما

بپرهیزید از فریب امیدها پس بسا کسی که امیدوار شده باشد روزی را که در نیافته باشد آن را، و بنا کننده بنائی که ساکن نشده باشد در آن، و جمع کننده مالی که نخورده باشد آن را، و گویا از راه باطلی جمع کرده آن را و از حقی که نداده آن را، رسیده بآن مال بعنوان حرامی و برداشته بسبب آن آنچه را جزای گناه باشد و عقاب آن

2564

اعرفوا الحق لمن عرفه لكم صغيرا كان او كبيرا، وضيعا كان او رفيعا.
بشناسيد حق را از برای کسی که بشناسد آن را از برای شما، کوچک بوده باشد یا بزرگ، پست مرتبه بوده باشد یا بلند مرتبه، مراد این است که: هر که حق شما را شناسد شما هم حق او را شناسيد خواه کوچک باشد و خواه بزرگ، خواه پست مرتبه و خواه بلند مرتبه

2565

احترسوا من سورة الجمد و الحقد و الغضب و الحسد، و اعدوا لكل شيء من ذلك عدة تجاهدونه بها من الفكر في العاقبة و منع الرديلة و طلب الفضيلة و صلاح الآخرة و لزوم الحلم

نگاهداريد خود را از حدت و تندی بخیلی و کینه و خشم و رشک، و آماده کنید از برای هر چیزی از اینها آماده کرده شده که جنگ کنید با آن چیز بآن آماده کرده شده از فکر در عاقبت و منع کردن پستی مرتبه و طلب نمودن افزونی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۶۶

مرتبه، و سازگار آخرت، و جدا نشدن از بردباری، بخیلی که ترجمه شده بنا بر این است که: «الجمد» بجیم مکسور خوانده شود نهایت در نسخه‌ها که بنظر رسیده «الحمد» بحای بی نقطه مفتوح واقع شده بمعنی ستایش و بنا بر این مراد این است که پناه ببرید از حدت و تندی که حاصل شود شما را بسبب ثنا و ستایش مردم شما را باعتبار عجیبی که حاصل شود از آن، نهایت گمان فقیر این است که با جیم است چنانکه ترجمه شده نه حا، چنانکه در نسخه‌ها واقع شده و باقی کلام ظاهرست و محتاج بشرح نیست

2566

اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم و يتكلم بلحم و يسمع بعظم و يتنفس من خرم.
تعجب کنید از این آدمی که نگاه میکند بپاره پیه و سخن می گوید بپارچه گوشتی، و می شنود باستخوانی، و نفس می کشد از رخنه، مراد این است که: تعجب کنید از اینها و استنباط کنید از اینها کمال قدرت حق تعالی را

2567

اضربوا بعض الرأى ببعض يتولد منه الصواب

بزنید بعضی رأی را ببعضی می زاید «۱» از آن آنچه راست و درست باشد یعنی هرگاه در باب کاری با یکدیگر مشورت کنید رأی هر یک را با رأی دیگری بسنجید تا از آن ظاهر می شود [یا شود] آنچه رأی درست باشد باین نحو که رجحان رأی یکی ظاهر می شود یا ظاهر می شود رجحان رأی مرکب از چند رأی باین نحو که از رأی هر یک جزوی در آن باشد

2568

اجملوا في الخطاب تسمعوا جميل الجواب

نیکوئی کنید در خطاب تا بشنوید جواب نیکو، یعنی هرگاه از کسی چیزی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۶۷

سؤال کنید خطاب با او را نیکو کنید یعنی از روی ادب با او سخن گوئید تا جواب نیکو از او بشنوید

2569

امخضوا «۱» الرأى مخض السقاء ينتج سديد الآراء

بجنابند اندیشه را مانند جنابیدن سقا تا بزاید نیکوی رأیها را یعنی هرگاه در کاری فکر و اندیشه کنید رأی را حرکت دهید مانند حرکت دادن سقا «۲» خیک آب را یعنی بهر طرف حرکت دهید آن را تا ملاحظه همه اطراف و جوانب آنرا بکنید تا بعد از آن رأی درست از برای شما ظاهر شود، و ممکن است که مراد موافق فقره اول این باشد که هرگاه در کاری با یکدیگر مشورت کنید بجنابند رأیها را مانند جنابیدن سقا خیک آب را یعنی رأیها را بر یکدیگر زنید تا از میان آنها رأی درستی ظاهر شود

2570

اتهموا عقولكم فأنه من الثقة بها يكون الخطاء

متهم دارید عقلهای خود را پس بدرستی که از اعتماد بر آنها میباشد خطا، یعنی متهم دارید آنها را باین که خطا و غلط میکنند تا در کارها اعتماد بر محض عقل خود نکنید و مشورت کنید با جمعی از دوستان عاقل پس بدرستی که اکثر خطاها از این می شود که این کس اعتماد بر عقل خود کند و بمجرد رأی او بی مشورتی بدیگری کارها کند پس بعضی صواب آید و بعضی خطا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۶۸

2571

اعملوا و أنتم في أونة البقاء و الصّحف منشورة و التّوبة مسبوطة و المدبر يدعى و المسىء يرجى قبل ان يخمد العمل و ينقطع المهمل و تنقضى المدّة و يسدّ باب التّوبة

عمل کنید و حال آنکه شما در اوقات بقای درد نیائید، و نامه‌های اعمال گشوده است، و توبه گسترده است، و کسی که رو گردانیده باشد خوانده می‌شود، و گنهکار تأخیر کرده می‌شود پیش از این که خاموش شود عمل، و بریده شود مهلت، و بسر آید مدت، و بسته شود در توبه یعنی طاعت و عبادت کنید در حالی که در اوقات بقای در دنیا پیش از رسیدن وقت مرگ و ظاهر شدن آثار و علامات آن و در وقتی که هنوز نامه اعمال شما گشوده است یعنی ملکین نامه اعمال را هنوز در نور دیده ننموده‌اند و هر چه بکنید نوشته می‌شود در آن، و توبه از برای شما گسترده است، و هر که توبه کند قبول شود و رهائی یابد، و این هر دو پیش از این است که مرگ در رسد و آدمی مشاهده بعضی احوال و اوضاع آن نشأه کند و آن وقت که شد دیگر نامه پیچیده شود باعتبار این که عمل بعد از آن سودی ندارد و نوشته نمی‌شود، و همچنین توبه دیگر مقبول نیست «و کسی که رو گردانیده باشد خوانده می‌شود» یعنی رو گردانیده باشد از درگاه خدا خوانده می‌شود و دعوت می‌شود باین که رو بیاورد بسوی او، یا این که اگر رو بیاورد خوانده می‌شود یعنی حقّ تعالی او را بجانب خود می‌خواند و گناه او را عفو میکند، و «گناهکار تأخیر کرده می‌شود» یعنی تأخیر کرده می‌شود در حکم بعذاب و عقاب او باعتبار این که هنوز وقت توبه باقی است، و ممکن است که توبه کند و گناه خود را رفع نماید و اینها نیز پیش از وقتی است که مذکور شد و بعد از آن تأکید مضمون سابق فرموده‌اند و فرموده‌اند که: «پیش از این که خاموش شود عمل» یعنی دیگر عمل نتوان کرد، یا این که اگر توان کرد اعتباری نداشته باشد و آن در وقتی است که اشاره بآن شد که حیات باقی باشد اما مشاهده بعضی احوال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۲، ص: ۲۶۹

و اوضاع آن عالم بشود «و بریده شود مهلت» یعنی دیگر مهلت عمل نباشد و «بسر آید مدت» و «بسته شود در توبه» و اینها همه پیش از وقت مذکور است، یاری کند خدای عزّ و جلّ، و همه مؤمنین را در آن وقت

2572

اتقوا باطل الأمل فربّ مستقبل يوم ليس بمستدبره و مغبوط في أوّل ليلة قامت بواکيه في آخره

بپرهیزید از امید باطل پس بسا رو آورنده بروزی که نباشد پشت گرداننده آنرا، و بسا کسی که مردم آرزوی مثل حال او کنند در اوّل شبی که برخیزند گریه کننده‌هایی بر او در آخر آن شب، «رو آورنده بروزی که نباشد پشت گرداننده بآن» کسی است که نماند بعد از آن روز تا پشت گرداند بآن، و مراد این است که: اعتبار حیات بر این نحو است و با وجود این امید باطل داشتن مثل اکثر امیدهای دنیوی از کمال بی‌عقلی است

2573

استعدّوا لیوم تشخص فيه الابصار و تتدلّه لهوله العقول و تتبدل البصائر

آماده شوید از برای روزی که گشوده می‌شود در آن چشمها و نتوان بر هم زد، و مدهوش می‌شود بسبب هول آن عقلا، و کند می‌شود در آن بیناییها، مراد روز قیامت است یا روز مرگ، و ممکن است که: «تشخص فيه الابصار» باین معنی باشد که بلند می‌شود در آن چشمها یعنی همواره آدمی در آن متوجّه عالم بالا است که شاید از آن عالم امری که باعث آرام و امیدواری او باشد باو برسد

2574

اعملوا لیوم تذخر له الذّخائر و تبلى فيه السّرائر

عمل کنید از برای روزی که ذخیره می‌شود از برای آن روز ذخیره‌ها و خبر داده می‌شود در آن روز نهانیها یعنی حق تعالی در آن روز از اسرار و نهانیهای مردم خبر دهد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۲، ص: ۲۷۰

2575

اذکروا هادم اللذات و منغص «۱» الشّهوات و داعی الشّتات

یاد کنید خراب کننده لذتها و تیره کننده خواهشها و خواننده بسوی پراکندن را یعنی مرگ را یا حق تعالی را که باعتبار میرانیدن موصوف بصفات مذکوره گردد

2576

اذکروا مفرّقا الجماعات و مبادئ الامنیات و مدنی المنیات و المؤذن بالبیین و الشّتات

یاد کنید پراکنده کننده جماعتها، و دور کننده آرزوها، و نزدیک کننده مرگها، و اعلام کننده بدوری و پراکندگی را مراد، حق تعالی است که جماعتها را پراکنده سازد گاهی بمرگ و گاهی باسباب دیگر، و آرزوها را از مردم دور کند بمرگ یا بغیر آن، و همچنین مرگها را نزدیک کند بمردم و اعلام کند ایشان را بدوری و پراکندگی از یکدیگر بسبب موت

2577

ارفضوا هذه الدنیا التّارکة لکم و ان لم تحبّوا ترکها و المبلیة اجسادکم علی محبّتکم لتجدیدها

ترک کنید این دنیا را که ترک کننده است مر شما را و هر چند دوست ندارید ترک آن را، و کهنه کننده است بدنهای شما را بعوض دوستی شما نو کردن آن را، یعنی با وجود این که شما همیشه دوست می داشتید که آن را زینت دهید و نو و تازه گردانید، آن بجزای این بدنهای شما را کهنه گرداند و بپوشاند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۱

از آنچه وارد شده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - یعنی بر او باد درود در حرف الف بلفظ «احذروا» یعنی حذر (کنید و این هم داخل است در الف امر

زیرا که: «احذروا» یک فردی است از امر، نهایت چون بخصوص این لفظ کلام بسیاری نقل شده آن را علیحده جمع نموده و در بعضی نسخهها بلفظ «احذر» واقع شده و این بهتر است زیرا که: بعضی فقرات در نسخهها بلفظ «احذر» واقع شده، پس اولی «احذر» است که شامل «احذروا» هم باشد، (فرموده است آن حضرت علیه السلام

2578

احذروا اللسان فانه سهم یخطی

حذر کنید یعنی کناره جوئید از زبان پس بدرستی که آن تیری است که خطا میکند

2579

احذروا الشّره فانه خلق مردی

حذر کنید از غلبه حرص پس بدرستی که آن خوئی است هلاک کننده، یا اندازه، یعنی اندازنده در مهالک و فتنهها

2580

احذروا التفریط فانه یوجب الملامه

حذر کنید از تقصیر پس بدرستی که آن واجب سازد ملامت را، یعنی سبب ملامت و سرزنش گردد، و مراد تقصیر در طاعات و عبادات و غیر آنهاست از اموری که کردن آنها ضرور باشد هر چند از امور دنیویّه باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۲

2581

احذروا العجله فانه تثمر التدامه

حذر کنید از شتاب کردن پس بدرستی که آن میوه دهد پشیمانی را

2582

احذروا الجبن فانه عار و منقصه

حذر کنید از ترس پس بدرستی که آن ننگ است و منقصت یعنی سبب نقص و کمی مرتبه این کس، یا نقصان و زیان او

2583

احذروا البخل فانه لؤم و مسبه

حذر کنید از بخیلی پس بدرستی که آن پستی مرتبه است و جای دشنام دادن، یعنی باعث این می شود که مردم صاحب آن را دشنام دهند

2584

احذروا الغفله فانه من فساد الحسن

حذر کنید از غافلی و بی خبری پس بدرستی که آن از فساد دریافت است، چه ظاهر است که کسی را که دریافت صحیحی باشد همیشه از خود با خبر باشد و از اموری که باعث صلاح حال او باشد غافل نشود و در پی تحصیل آنها باشد

2585

احذروا الحسد فانه یزری بالنفس

حذر کنید از حسد پس بدرستی که آن عییناک می گرداند نفس را

2586

احذروا الامل المغلوب و التّعیم المسلوب

حذر کنید از امید غلبه کرده شده و از نعمت ربوده شده، یعنی از امید امور دنیویّه که البته غلبه کرده شود و از این کس زائل گردد، و همچنین از نعمتهای دنیا که آخر ربوده شود از این کس یعنی از سعی در تحصیل آنها و اهتمام در آن

2587

احذروا الزائل الشّهی و الفانی المحبوب

حذر کنید از زایل شونده دلکش و فانی شونده دوست داشته شده، یعنی از سعی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۳

در تحصیل آنچه خواهش آن داشته باشید و دوست دارید آن را از امور دنیوی که زایل و فانی گردد بلکه باید که سعی و اهتمام از برای چیزی باشد که پابنده و باقی باشد و آن نعمتهای اخروی است

2588

احذروا الغضب فآته نار محرقة

حذر کنید از خشم پس بدرستی که آن آتشی است سوزاننده، زیرا که سبب کاری چند شود که صاحب خود را بآتش فرستند

2589

احذروا الامانی فآنها منایا محققة

حذر کنید از آرزوها پس بدرستی که آنها مرگ‌هایند تحقیق کرده شده، یعنی بتحقیق مرگ‌هایند، باعتبار این که آدمی را در هلاکتهای اخروی و دنیوی اندازند و همیشه در رنج و تعب دارند

2590

احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه استحیی منه و أنکره

حذر کن از هر کاری که هرگاه سؤال کرده شود از آن صاحب آن شرم کند از آن و انکار کند آن را، یعنی این معنی نشان بدی آن کار است پس باید که از آن حذر کرد و در بعضی نسخه‌ها «۱» بجای «صاحبه»: «عامله» است یعنی کننده آن

2591

احذر کل امر اذا ظهر ازری بفاعله و حقره

حذر کن از هر کاری که هرگاه آشکارا شود عیبناک گرداند کننده آن را و کوچک گرداند او را

2592

احذر الشریع عند اقبال الدولة لئلا یزیلها عنک و عند ادبارها لئلا یعین علیک

حذر کن از شریع نزد رو آوردن دولت از برای این که مبادا زایل کند آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۴

دولت را از تو و نزد پشت گردانیدن آن از برای این که مبادا که یاری کند بر تو، مراد این است که آدم شریع بد ذات را پیش خود راه مده نه در ابتدای دولت زیرا که از او ایمن نتوان بود مبادا کاری کند که آن دولت را از تو زایل کند و نه در وقتی که دولت رو از تو گرداند زیرا که هرگاه بد ذات باشد و مطلع بر احوال تو شود ممکن است که آن وقت حرفی چند گوید که باعث زیان و خسران تو باشد چنانکه مشاهده می‌شود که بعضی از ملازمان ارباب دولت بعد از عزل ایشان شروع میکنند در ابواب «۱» و تقریر «۲» ایشان

2593

احذر الاحمق فان مداراته تعنیک و موافقته تردیک و مخالفته تؤذیک و مصاحبتة وبال علیک

حذر کن از احمق یعنی کم عقل از برای این که مدارا کردن با او بتعب و رنج می‌اندازد ترا، و موافقت کردن با او هلاک می‌گرداند ترا، و مخالفت کردن با او آزار می‌دهد ترا، و هم صحبتی با او وبالی است بر تو، مراد به «مدارا» این است که با او سازگاری کند نه موافقت کند و نه مخالفت کند، و ظاهر است که این معنی بر این کس بسیار دشوار است و دیدن امور ناشایست و سازگاری کردن رنج و تعب تمام دارد، و آنچه در ترجمه نوشته شده که «بتعب و رنج می‌اندازد ترا» بنا بر این است که «تعنیک» بنون با تشدید و یای دو نقطه زیر خوانده شود، و ممکن است که هر دو بیای دو نقطه زیر خوانده شود [یعنی «تعنیک»] و بنا بر این معنی این است که

عاجز می‌گرداند ترا، «و موافقت کردن با او هلاک می‌گرداند ترا» زیرا که او کاری چند کند که سبب هلاک دنیوی و اخروی گردد، «و مخالفت با او آزار می‌دهد ترا»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۵

یا باعتبار این که بسبب مخالفت بیم آن هست که آزار او باین کس برسد، و یا باعتبار این که مخالفت با رفیق بر مردمی که علو مرتبه داشته باشند دشوار است و آزار است از برای ایشان، و «هم صحبتی با او وبال است بر تو» یا بنا بر آنست که مذکور شد از مفاسد مدارا و موافقت و مخالفت، پس بمنزله نتیجه کلام سابق است، و یا مراد این است که اصل هم صحبتی با احمق قطع نظر از مفاسد مزبوره وبال است یعنی سخت و گران است

2594

احذر من «۱» کل عمل یعمل فی السرّ و یستحیی منه فی العلانیة

حذر کن از هر کاری که کرده شود در نهانی و شرم داشته شود از آن در آشکارا، زیرا که این معنی علامت بدی آن است

2595

احذر کلّ امر یفسد الآجله و یصلح الدائیه

حذر کن از هر کاری که فاسد گرداند آخرت را و بصلاح آورد دنیا را، مراد از وصف دوّم ذکر محذوری دیگر از برای آن نیست بلکه مراد این است که هر چند دنیا را بصلاح آورد چون آخرت را فاسد کند باید از آن حذر کرد

2596

احذر کلّ عمل یرضاه عامله لنفسه و یرکبه لعامه المسلمین

حذر کن از هر کاری که راضی باشد کننده آن بآن از برای نفس خود و ناخوش دارد آن را از برای عامّه مسلمانان زیرا که این معنی نشان بدی آن کار است چنانکه ظاهر است

2597

احذر کلّ قول و فعل یؤدی الی فساد الآخرة و الدین

حذر کن از هر گفتار و کرداری که می‌کشانند بفساد آخرت و دین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۶

2598

احذر مصاحبه کلّ من یقبل رأیه و ینکر عمله فانّ الاصحاح معتبر بصاحبه

حذر کن از مصاحبت کسی که قبول می‌شود رأی و اندیشه او و ناخوش داشته می‌شود کردار او، زیرا که مصاحب بوزن در آید بمصاحب او، یعنی مردم مصاحب هر شخصی را هم وزن او و مثل او دانند پس هرگاه کسی با چنین شخصی که مردم کردار او را بد دانند مصاحبت کند کردار او را نیز بد دانند، و مخفی نیست که وصف اوّل وصفی نیست که سبب بدی باشد بلکه بدی او باعتبار وصف دوّم است، و مراد این است که هر چند کسی از اهل رأی و تدبیر باشد و مردم رأی و اندیشه او را قبول کنند باز با او مصاحبت مکن که متهم گردی

2599

احذر مجالسه قرین السوء فانه یهلک مقارنه و یردی مصاحبه

حذر کن از همنشینی هم نشین بد، پس بدرستی که او هلاک می‌گرداند هم نشین خود را و هلاک می‌گرداند مصاحب خود را، یا می‌اندازد او را، یعنی:

«در مهالک دنیوی و اخروی، یا پست مرتبه می‌گرداند او را، و در بعضی نسخه‌ها بجای «مصاحبه

صاحبه» است و هر دو بیک معنی است»

2600

احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلّة الاعوان علی طاعة الله

حذر کن از جایگاههای غفلت و جفا و کمی یاری کنندگان بر طاعت خدا، «جفا» خلاف نیکوئی و احسان است، و مراد این است که اقامت و سکنی مکن در جاهائی که اهل آنها غافل و بیخبر باشند از احکام شرع و محاسن و نیکوئیها، یا از اصلاح حال خود، و از اهل نیکوئی و احسان نباشند و یاری کنندگان بر طاعت خدا در آنها کم باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۷

2601

احذر مصاحبه الفساق و الفجار و المجاهرین بمعاصی الله

حذر کن از مصاحبت فاسقان و فاجران و جمعی که آشکارا کنند معاصی خدا را، «فاسق» چنانکه قبل از این مذکور شد کسی است که مرتکب کبیره شده باشد یا اصرار بر صغیره نماید، و توبه نکرده باشد، و «فاجر» نیز بمعنی فاسق است و تأکید است و گاهی خصوص زنا کننده را و گاهی خصوص دروغگو را گویند، و بنا بر این دو احتمال ذکر خصوص او از برای زیادتی اهتمام بحذر از اوست چنانکه ذکر «مجاهرین بمعاصی خدا» نیز از برای این معنی است، زیرا که از مصاحبت فساق و فجار مطلقاً حذر باید کرد خواه آشکارا کنند معاصی را و خواه پنهان، و ذکر خصوص آنها که آشکارا میکنند آنها را از برای زیادتی اهتمام است باحتراز از ایشان

2602

احذر الشره فکم «۱» اكله منعت اکلات

حذر کن از غلبه حرص پس بسا خوردنی که منع کند از چندین خوردن، و ممکن است که «اکله» بفتح همزه خوانده نشود بلکه بضمّ آن خوانده شود و بنا بر این معنی این است که بسا لقمه که منع کند از چندین لقمه، و مصداق این کلام معجز نظام در امراء و حکام ظاهر است چه هر کدام از ایشان حریص باشد و زیادتی بر رعایا کند همین که حال او بر ایستادگان پایه سریر گردون مسیر ظاهر گردد معزول شود و مدتها بزحمت و تعب مدارا کند و هر که پریزادتی نکند دولت او باقی باشد و هر چند کم گیرد باعتبار امتداد زمان دولت او اضعاف مضاعف آنچه آن حریص گرفته بگیرد

2603

احذر الهزل و اللَّعب و كثرة المرح و الضحك و الترهات

حذر کن از هزل و بازی و بسیاری مزاح و خنده و سخنان باطل و بی‌فایده،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۸

هزل» قول یا فعلی است که بعنوان «جدّ» نباشد بلکه از راه لعب و بازی باشد پس ذکر بازی بعد از آن تأکید است»

2604

احذر اللئیم اذا اکرمته «۱» و الرذل اذا قدّمته، و السفلة اذا رفعته

حذر کن از لئیم هرگاه گرامی گردانی او را، و از رذل هرگاه پیش داری او را، و از سفله هرگاه بلند گردانی او را، «لئیم» و «رذل» و «سفله» نزدیک بیکدیگرند و کسی را گویند که پست مرتبه و دون و خسیس باشد پس غرض از کلام تأکید است و مراد این است که مردم فرومایه پست مرتبه را نباید عزیز و گرامی کرد و پیش داشت و بلند گردانید، زیرا که ایشان حوصله آن ندارند و هرگاه دست یابند ضرر و اذیت ایشان بمردم بسیار خواهد رسید پس هر که چنین کسی را بلند کند باید حذر کند از او و از عاقبت کار خود

2605

احذر الکریم اذا اهنته، و الحلیم اذا جرحته، و الشجاع اذا اوجعته

حذر کن از کریم هرگاه خوار کنی او را، و از بردبار هرگاه ریش سازی او را، و از دلیر هرگاه دردناک گردانی او را «۲»، «حذر کردن از ایشان» باعتبار این است که ایشان را صبر بر اهانت و خفت بسیار مشکل است پس بقدر مقدور سعی در تلافی و انتقام خواهند کرد پس باید حذر از آن داشت و این معنی در غیر حلیم ظاهر است، و در حلیم باعتبار این است که حلیم و بردبار اگر چه حلم دارد و از مردم بگذراند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۷۹

اما وقتی که از حدّ بگذرانند و او را زیاد برنجاندند او هم از جا برآید و خشم او زیاد باشد از غیر حلیم چنانکه مشهور است «نعوذ باللّه من غضب الحلیم» پناه می‌بریم بخدا از خشم حلیم» و هرگاه دستی نداشته باشد که تواند انتقام کشید شکوه بدرگاه حق تعالی برد که منتقم حقیقی است و حذر از آن زیاده باید کرد

2606

احذر مجالسة الجاهل كما تأمن من مصاحبة العاقل

حذر کن از همنشینی جاهل چنانکه ایمنی از مصاحبت عاقل، و بقرینه مقابله با «عاقل» دور نیست که مراد به «جاهل» مقابل «عاقل» باشد نه مقابل «عالم»

2607

احذر فحش القول و الکذب فأنهما یزیران بالقائل

حذر کن از سخن دشنام و دروغ پس بدرستی که آنها عیبناک گردانند گوینده را

2608

احذر الدنیا فأنها شبکة الشیطان و مفسدة الایمان

حذر کن از دنیا پس بدرستی که آن دام شیطان است و جایگاه فساد ایمان

2609

احذر الکبر فأنه رأس الطغیان و معصیة الرّحمان

حذر کن از تکبر پس بدرستی که آن سر طغیان و سرکشی است و نافرمانی پروردگار مهربان، چنانکه شیطان از راه تکبر سجده حضرت آدم نکرد و خود را ملعون ازل و ابد گردانید

2610

احذر الحذر إیها المستمع، و الجدّة الجدّة إیها العاقل و لا ینبئک مثلُ خبیّر

طلب کن حذر را ای شنونده طلب کن حذر را، و طلب کن کوشش را طلب کن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۸۰

کوشش را ای عاقل، یا ای غافل «۱» چنانکه در بعضی نسخه‌ها واقع شده و خبر نمی‌دهد ترا مثل دانائی، مراد حذر از عصیان و نافرمانی حق تعالی است و کوشش در اطاعت و بندگی حق تعالی است، و تکرار هر یک از برای تأکید است، و مراد به «دانائی» آن حضرت خود است صلوات الله و سلامه علیه یعنی دیگر مثل من دانائی خبر نمی‌دهد ترا پس باید حرف مرا بشنوی و از آن تجاوز نکنی، و پوشیده نیست که «الحذر الحذر»، و همچنین «الجدّة الجدّة» ممکن است که بنصب خوانده شود و معنی چنان باشد که ترجمه شده، و ممکن است که برفع خوانده شود و بنا بر این ترجمه این است که: «حذر مطلوب است حذر مطلوب است، کوشش باید کوشش باید»

2611

الحذر الحذر ایها المغرور و الله لقد ستر حتی کأنه قد غفر

طلب کن حذر را طلب کن حذر را یا حذر باید حذر باید ای فریب خورده قسم بخدا که بتحقیق پوشیده است تا این که گویا آمرزیده است یعنی گناهان را چنان پوشیده و رسوا نکرده که گویا آمرزیده آنها را، و این اشاره است بوجهی از برای فریب خوردن مردم و این که فریب خوردن ایشان از راه سلوکی است که حق تعالی از روی مهربانی با ایشان میکند، و ممکن است که مراد مجرد این باشد که حق تعالی باین مهربانی با تو سلوک کند پس تو نیز فریب دنیا مخور و حذر کن از نافرمانی و عصیان او

2612

احذر ان یخدعک «۲» الغرور بالحائل الیسیر او یستزک السرور بالزائل الحقیق

حذر کن از این که فریب دهد ترا فریب خوردن باندک مانعی یا این که بلغزاند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۸۱

ترا شادمانی بزایل شونده کوچکی «حذر کن از این که فریب دهد ترا» یعنی از این که فریب خوری تو بدنیا که اندک حایل و مانعی است میانه تو و آخرت، و باندک فرصتی منقضی گردد و ترا رجوع بآخرت باید کرد پس حذر کن از این که فریب خوری بآن و مشغول گردی بآن و مانع شود آن از عمل از برای آخرت، و مراد از «زایل شونده کوچک» نیز همان دنیاست، و مراد این است که حذر کن از این که شادمانی بدنیا فانی کوچک مرتبه ترا بلغزاند و مشغول بخود سازد و از آخرت باز دارد

2613

احذر الموت و احسن له الاستعداد تسعد بمنقلبک

حذر کن از مرگ و نیکو گردان از برای آن آماده شدن را تا نیکبخت شوی در جای بازگشت خود، مراد از حذر کردن از مرگ حذر کردن از آنست بی این که آماده آن شده باشد و «نیکوگردان از برای آن آماده شدن را» اشاره به آنست و اگر نه از مرگ حذر نتوان کرد

2614

احذر قلّة الزّاد و اکثر من الاستعداد لرحلتک

حذر کن از کمی توشه و بسیار گردان آماده شدن را از برای رفتن خود یعنی رفتن بسفر آخرت و در بعضی نسخه‌ها «۱» بجای «لرحلتک» «تسعد برحلتک» است و بنا بر این ترجمه این است که بسیار گردان تهیّه و استعداد را تا این که فیروزی یابی برفتن خود یعنی با فیروزی بروی

2615

احذروا صولة الکریم اذا جاع و اشر اللّئیم اذا شبع

حذر کنید از سطوت و سربلندی کریم هرگاه گرسنه شود، و از نشاط و فرحناکی لئیم هرگاه سیر شود، مکرر مذکور شد که «کریم» صاحب جود را گویند و همچنین شخص بلند مرتبه را، و «لئیم» مقابل اوست بهر دو معنی و در این مقام نیز هر یک احتمال دارد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۸۲

2616

احذروا سطوة الکریم اذا وضع و سورة اللّئیم اذا رفع

حذر کنید از سطوت و سربلندی کریم هرگاه پست گردانیده شود، و از حدّت و تندی لئیم هرگاه بلند کرده شود

2617

احذروا نفار التّعّم فما کلّ شارد بمرود

حذر کنید از گریختن نعمتها پس نیست هر گریخته برگردانیده شده یعنی کاری مکنید که باعث گریختن دولت و نعمتهای شما شود مثل ظلم و ستم و تغییر وضع و ترک داد و دهش و امثال آن از کارهای خیر که عادت بآن کرده باشید زیرا که چنین نیست که هر چه بگریزد باز گردد گاه باشد که دولت شما که بگریزد دیگر بر نگردد چنانکه غالب آنست

2618

احذروا ضیاع «۱» الاعمار فیما لا یبقی لکم ففائتها لا یعود

حذر کنید از ضایع شدن عمر در آنچه باقی نمی ماند از برای شما پس رفته عمرها بر نمی گردد، مراد به «آنچه باقی نمی ماند» همه امور دنیویّه است که هیچ یک از آنها باقی نماند، و «رفته عمرها بر نمی گردد» بیان وجه وجوب حذر است از ضایع شدن عمرها، زیرا که هرگاه برنگردد پس آنچه ضایع شود از کیسه این کس برود و تدارک آن ممکن نباشد

2619

احذروا ناراً حرّها شدید و قعرها بعید و حلّیها حدید

حذر کنید از آتشی که گرمی آن سخت است، و ته آن دور است، و زیورهای آن آهن است، یعنی زنجیرها و مانند آنها که ظاهر است که وقتی که گرم شود چه میکند ببدن، نعوذ باللّه منه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۸۳

2620

احذروا نارا لجبها عتید، و لهیها شدید، و عذابها ابدًا جدید

حذر کنید از آتشی که فریاد آن یا اضطراب موج آن یا کشش آن یعنی کشش آن کسی را که نزدیک آن رود بجانب خود که مهیاست، و زبانه آن سخت است، و عذاب آن همیشه تازه است یعنی هر لحظه تازه می شود چنانکه در قرآن مجید فرموده که هرگاه پوستهای ایشان پخته شود تبدیل می کنیم ایشان را پوستهای دیگر تا بچشند بآن وبال کار خود را

2621

احذروا الذنوب المورطة و العيوب المسخطة

حذر کنید از گناهان که در هلاکت می اندازند و عیبها که خشم می آورند یعنی هلاکت اخروی و گاهی دنیوی نیز، و مراد به «عیبها» نیز گناهان است که باعث خشم خدای عزّ و جلّ گردد

2622

احذروا من الله كنه ما حذر کم من نفسه، و اخشوه من خشية تجزكم عما يسخطه

حذر کنید از خدا بر حقیقت آنچه حذر فرموده شما را از خود، و بترسید از او ترسیدنی که منع کند شما را از آنچه بخشم آورد او را

2623

احذروا عدوًا نفذ في الصدور خفيًا و نفث في الأذان نجيا

بترسید از دشمنی که گذر کرده در سینه ها پنهان و دمیده نفسها را در گوشها رازگو یعنی شیطان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۸۴

2624

احذروا هوى هوى بالانفس هويتا و بعدها عنه قرارة الفوز قصيا

حذر کنید از خواهشی که فرو آورده است نفسها را از بلندی بپستی فرود آوردنی، و دور کرده است آنها را از قرارگاه فیروزی دوری دور، و ممکن است که معنی این باشد که دور کرده است آنها را از فیروزی که محلّ قرار و آرام است دوری دور، و مراد این است که خواهش و پیروی آن دور کرده است نفسها را از محلّ قرار فیروزی سعادت و نیکبختی، یا از سعادت و نیکبختی که محلّ قرار و آرام است دوری دور

2625

احذروا عدو الله ابليس ان يعديكم بدائه او يستفزكم بخيله و رجله فقد فوّق لكم سهم الوعيد و رماكم من مكان قريب

حذر کنید از دشمن خدا شیطان این که از حدّ در گذراند یا این که برانگیزاند شما را بمکر خود، یا این که برانگیزاند شما را بسواران خود و پیادگان خود پس بتحقیق که در کمان گذاشته است از برای شما فاق تیر ترسانیدن را، و انداخته بشما از مکانی نزدیک یعنی برانگیزاند شما را بسوی معاصی و گناهان بمعاونت سواران و پیادگان که تابع اویند، بتحقیق که در کمان گذاشته از برای شما فاق تیر ترسانیدن را یعنی ترسانیدن شما را از خود و انداخته بشما از مکانی نزدیک پس خورده تیر او بشما و شما را از خود ترسانیده و تابع خود کرده پس حذر کنید از او و از مکر او و ترک پیروی او کنید

2626

احذروا الشّخ فأنه يكسب المقت و يشين المحاسن و يشيع العيوب

حذر کنید از بخیلی پس بدرستی که آن کسب میکند دشمنی را، و عیبناک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۸۵

می گرداند صفات نیکو را، و فاش می گرداند عیبها را، مراد دشمنی خدای عزّ و جلّ است یا دشمنی مردم یا هر دو

2627

احذروا اهل التّفاق فأنهم الضّالّون المزلّون الرّالّون المزلّون قلوبهم دويّة و صحافهم «۱» نقيّة

حذر کنید از اهل نفاق یعنی جمعی که باطن ایشان با ظاهر موافق نیست و مراد نفاق با حق تعالی است یا بخلق نیز پس بدرستی که ایشان گمراهان گمراه کنندگان لغزیدگان لغزانندگانند، و دلهای ایشان بیمارست یا کم عقل است، و صفحه های روهای ایشان پاکیزه است

2628

احذروا منافخ الكبر و غلبة الحميّة و تعصّب الجاهليّة

حذر کنید از آلات دمیدن کبر یعنی از آنچه سبب این می‌شود که تکبر در این کس بهم رسد و از غلبه حمیت و تعصب جاهلیت، «حمیت» بمعنی غیرت و ننگ داشتن است و مراد ننگ داشتن از چیزی چند است که بحسب شرع ناخوشی نداشته باشد و ننگ از آن نباید داشت و «تعصب جاهلیت» یعنی تعصب کشیدن از برای خویشان و دوستان با آنکه حق بجانب ایشان نباشد مانند تعصب جاهلیت یعنی تعصبی که عربان در زمان جاهلیت پیش از اسلام داشتند، و ممکن است که مراد به «جاهلیت» مطلق نادانان باشد چه غالب این است که در نادانان تعصبی باشد

2629

احذروا یوما تفحص فیہ الاعمال، و تكثر فیہ الزلزال و تشیب فیہ الاطفال
حذر کنید از روزی که پرسیده می‌شود در آن کردارها، و بسیار می‌شود در آن
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۸۶

لرزش زمین، و پیر میشوند در آن کودکان، مراد روز قیامت است و در قرآن مجید نیز اشاره بزلزله آن شده آنجا که فرموده: یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یعنی ای مردمان بترسید از پروردگار خود بدرستی که زلزله ساعت یعنی روز قیامت چیز است عظیم بعضی از علما گفته‌اند که: آن زلزله‌ایست که خواهد شد پیش از طلوع آفتاب از مغرب، و آن از علامات قیامت است که پیش از آن واقع خواهد شد، و «زلزال» بمعنی بلاها نیز آمده است، و ممکن است مراد در این کلام آن باشد و پیر شدن اطفال در آن روز نیز در قرآن مجید ذکر شده یوما یجعل الولدان شیبا یعنی روزی که می‌گرداند کودکان را پیر، و مفسرین گفته‌اند که: این باعتبار شدت أهوال آن روز است

2630

احذروا سوء الاعمال، و غرور الآمال، و نفاذ الامل، و هجوم الاجل
حذر کنید از بدی کردارها و فریب دادن آمیدها، و از بریده شدن امید، و ناگاه رسیدن مرگ. مراد به «بریدن امید» نیز رسیدن وقت مرگ است که همه امیدها در آن بریده شود و مراد به «حذر کردن از آن» این است که حذر کنند از رسیدن آن بی این که تهیّه آن گرفته باشند و آماده آن شده باشند و توشه آن راه را گرفته باشند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۸۷

[«حرف الف بلفظ «ایاک» و «ایاکم»]

از آنچه وارد شده از حکمتهای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- بر او باد درود- در حرف الف بلفظ «ایاک» و این نیز داخل است در باب امر و حذر (فرمودن زیرا که «ایاک» نیز بمعنی امر بحذر است و تفاوت همین در لفظ است، فرموده است آن حضرت علیه السلام

2631

ایاک و فعل القبیح فانه یقبح ذکرک و یكثر وزرک
برتست که بهره‌یزی از کار قبیح یا از کردن قبیح، پس بدرستی که آن قبیح می‌گرداند ذکر ترا، و بسیار می‌گرداند گناه ترا، «قیح می‌گرداند ذکر ترا» یعنی باعث این می‌شود که مردم ترا بزشتی یاد کنند

2632

ایاک و الغیبة فانه تمقتک الی الله و الناس و تحبط اجرک
برتست که بهره‌یزی از غیبت، پس بدرستی که آن دشمن می‌گرداند ترا بسوی خدا و مردم و باطل میکند اجر ترا، یعنی در کارهای خیری که کرده باشی

2633

ایاک و الحرص فانه شین الدین و بشس القرین
برتست دوری از حرص، پس بدرستی که آن عیب دین‌داریست و بد همنشینی است

2634

ایاک و الشک فانه یفسد الدین و یبطل الیقین
دوری کن از شک پس بدرستی که آن فاسد میکند دین را و باطل میکند
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۸۸

یقین را، قبل از این مذکور شد که شک در چیزی آن است که احتمال وجود و عدم آن نزد این کس مساوی باشد و گاهی استعمال می‌شود در این که جزم بیک طرف آن نداشته باشد و احتمال طرف دیگر نیز دهد هر چند یک طرف نزد او راجح و مظنون باشد

پوشیده نیست که «شک» بمعنی اول در اصول و فروع باعث فساد دین است زیرا که در اصول جزم باید و در فروع جزم یا ظن، پس بر شک ایستادن مقبول نیست مگر این که کسی را تحصیل جزم یا ظن در مسئله باعتبار تعارض أدله ممکن نباشد در آن وقت بر شک می‌ایستد و توقف میکند و حکم نمی‌کند، و اما شک بمعنی دوم پس در اصول دین باعث فساد آن گردد و در فروع ضرری ندارد، و اما این که «شک باطل میکند یقین را» پس بهر دو

معنی صحیح است زیرا که در یقین جزم باید یا جزمی که احتمال خطا و زوال در آن نرود و بر هر تقدیر با شکّ به هر یک از دو معنی مذکور جمع نشود نهایت این معنی است ظاهر و قابل بیان نیست پس باید که «یقین» در اینجا بر معنی متعارف حمل نشود بلکه مراد بآن علم صحیح درست باشد و مراد این باشد که شکّ یعنی بمعنی دوّم در اصول دین باطل میکند علم صحیح و درست را، و همین که احتمال خلاف بدهید دیگر آن علم صحیح نیست پس باید که شکّ را در آنها بخود راه ندهید

2635

ایّاک و الغضب فأوله جنون و آخره ندم

دوری کن از خشم پس اول آن دیوانگی است و آخر آن پشیمانی یعنی از پیروی خشم و عمل بمقتضای آن از انتقام کشیدن و آزار نمودن کسی که خشم بر او باشد

2636

ایّاک و العجل فأنه عنوان الفوت و الندم

دوری کن از شتاب کردن پس بدرستی که آن عنوان یعنی علامت یا سر سخن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۸۹

فوت است و پشیمانی یعنی فوت آن مطلب که شتاب در آن می‌شود یا بالکلّیه یا بر آن نحوی که باید و سزاوار باشد و بر هر تقدیر سبب پشیمانی گردد

2637

ایّاک و الهذر فمن کثر کلامه کثرت آثامه

دوری کن از بسیار گوئی پس کسی که بسیار باشد سخن او بسیار باشد گناهان او، زیرا که کم است که در سخن بسیار غیبت و دروغ و باطل و مانند آنها نباشد

2638

ایّاک و الظلم فمن ظلم کرهت آیامه

دوری کن از ستم کردن پس هر کم ستم کند ناخوش گردد روزگار او

2639

ایّاک و البطنة فمن لزمها کثرت اسقامه و فسدت احلامه

دوری کن از پری شکم پس هر که لازم باشد آن را و از آن جدا نشود یعنی اکثر اوقات چنین باشد بسیار شود بیماریهای او، و فاسد شود خوابهای او، یعنی خوابهای او را اعتباری نباشد و اثری بر آنها مترتب نشود

2640

«ایّاک و مصاحبة الفساق فان الشّر بالشّر يلحق» ۱

دوری کن از مصاحبت فاسقان پس بدرستی که بد ببد می‌پیوندد پس هر که با بدان مصاحبت کند نشان بدی اوست

2641

ایّاک و معاشره الاشرار فانهم کالتار مباشرتها تحرق

دوری کن از آمیزش با بدان پس بدرستی که ایشان مثل آتش‌اند که مباشرت آن یعنی رسیدن آن بیوست این کس می‌سوزاند و پوشیده نیست که سوزانیدن بدن یا باعتبار این است که نمی‌شود که آخر بدی ایشان باین کس نرسد و یا باعتبار این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۹۰

باعث این می‌شود که این کس مثل ایشان بد شود و این بدترین سوزانیدنی است،

2642

ایّاک أن ترضی عن نفسک فیکثر الساخط علیک

دوری کن از این که راضی و خشنود باشی از خود پس بسیار شود غضبناک بر تو، زیرا که کسی که خشنود باشد از خود، حق تعالی و ملائکه و انبیاء و مرسلین و جمیع مقرّبین بر او خشمناک گردند، بلکه مؤمن باید که هرگز بی‌ترس و بیم نباشد و همیشه احتمال تقصیر بخود راه دهد

2643

ایّاک و الظلم فأنه یزول عمّن تظلمه و یبقی علیک

بپرهیز از ستم کردن پس بدرستی که آن زایل می‌شود از آنکه ستم میکنی او را و باقی می‌ماند بر تو

2644

ایّاک ان تخدع عن صدیقک أو تغلب عن عدوک

پرهیز از این که فریب خورده شوی از دوست خود یا غلبه کرده شوی از دشمن خود، یعنی باید که از دوست خود نیز برحذر باشی مبادا از او فریب خوری و کاری کنی که باعث زیان و خسران دنیا یا آخرت تو باشد، یا مراد این است که پرهیز از این که بگفته کسی فریب خوری و از دوست خود برگردی و «با غلبه کرده شوی از دشمن خود» یعنی سلوکی یا کاری کنی که دشمن تو بر تو غالب گردد بلکه باید که بنحوی سلوک کنی که او بر تو غلبه نتواند کرد

2645

ایاک و مصادفة الاحمق فانه یزید ان ینفک فیضرک

بپرهیز از دوستی کردن کم عقل پس بدرستی که او می خواهد که نفع برساند بتو پس زیان می رساند یعنی بسبب کم عقلی که دارد

2646

ایاک و مصادفة البخیل فانه یقعد عنک أحوج ما تکون إلیه

دوری کن از دوستی کردن با بخیل پس بدرستی که او می نشیند از تو در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۹۱

وقتی که محتاج ترین اوقات باشی بسوی او یعنی در چنین وقتی ترک دوستی تو کند که مبادا باید که مددی بتو کند «و در بعضی نسخه ها «۱»

«بک» بدل «عنک» است و بنا بر این معنی این است که می نشاند ترا یعنی وامی گذارد ترا و پیش تو نمی آید و حاصل هر دو یکی است

2647

ایاک أن تعتمد علی اللئیم فانه یخذل من اعتمد علیه

دوری کن از این که اعتماد کنی بر لئیم یعنی بخیل یا ناکس پست مرتبه پس بدرستی که او یاری و مدد نکند کسی را که اعتماد کرده باشد بر او

2648

ایاک و مصاحبة الاشرار فانهم یمنون علیک بالسلامة منهم

دوری کن از مصاحبت با بدان پس بدرستی که ایشان منت می گذارند بر تو سلامتی از ایشان یعنی بهمین که بدی با تو نکنند و تو سلامت باشی از

ایشان منت می گذارند بر تو و این را امر عظیمی می دانند و احتمال رسیدن نفعی دیگر از ایشان بتو نیست پس مصاحبت با چنین جمعی چه حاصل

دارد

2649

ایاک و معاشره متتبعی عیوب الناس فانه لم یسلم مصاحبهم منهم

دوری کن از آمیزش با جمعی که از پی روند عیبهای مردم را و جوینده آنها باشند پس بدرستی که سلامت نمی ماند مصاحب ایشان از ایشان یعنی

چنین جمعی از پی عیب مصاحب خود نیز روند و او را هم سلامت نگذارند بلکه چون مصاحبانند باسانی بر عیبهای او مطلع گردند پس باید از

«مصاحبت با ایشان دوری کرد و در «۲»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۹۲

بعضی نسخه ها «متتبعی الذنوب» بدل «متتبعی عیوب الناس» است و بنا بر این معنی این است که دوری کن از آمیزش طلب کنندگان گناهان یعنی

جمعی که خواهان آنها باشند و مرتکب آنها شوند پس بدرستی که سلامت نمی ماند مصاحب ایشان از ایشان یعنی نمی شود که مصاحب خود را نیز

آلوده به آنها نکنند

2650

ایاک و مصادفة الکذاب فانه یقرّب علیک البعید و یبعّد علیک القریب

دوری کن از دوستی کردن با دروغگو پس بدرستی که او نزدیک می گرداند بر تو دور را و دور می گرداند بر تو نزدیک را یعنی امری را که دور است از تو

و رسیدن آن بسیار صعب و دشوار است چنان می نماید بتو که آن نزدیک است بتو و می دارد ترا بر سعی از برای آن، و امری را که نزدیک است بتو و

تحصیل آن آسان است آن را چنان می نماید که دور است از تو و مانع تو می شود از سعی از برای آن

2651

ایاک و التّحلی بالبلخ فانه یزری بک عند القریب و یمتکت الی التّسیب

دوری کن از آراستگی بخیلی پس بدرستی که آن عیبناک می گرداند ترا نزد نزدیک و دشمن می سازد ترا بسوی خویش، لفظ آراستگی بعنوان استهزاء

است و مراد این است که بخیلی این کس را نزد نزدیکان خود عیبناک سازد و خویشان او را با او دشمن سازد چه جای مردم دور و بیگانه و در بعضی

نسخه ها «۱» «غریب» بغین واقع شده نه بقاف، و بنا بر این معنی این است که عیبناک می گرداند ترا نزد بیگانه، و این ظاهر تر است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۹۳

2652

ایاک و الکبر فأنه اعظم الذنوب و الأم العیوب و هو حلیة ابلیس

بپرهیز از تکبر پس بدرستی که آن بزرگترین گناهان است و پست‌ترین عیبهاست و آن زیور شیطان است، و ممکن است که «الأم العیوب» بمعنی: پست‌ترین عیبها، چنانکه ترجمه شده نباشد بلکه بمعنی دردناک‌ترین عیبها باشد یعنی زیاده از همه عیبها یعنی گناهان سبب درد و وجع خواهد شد، و مؤید این است این که در نسخه‌ها «الأم» بalf نوشته شده و بنا بر معنی اول متعارف این است که «الوم» باوا نوشته شود

2653

ایاک و الحسد فأنه شرّ شیمة و اقبح سچیة و خلیقة ابلیس

دوری کن از حسد پس بدرستی که آن بدتر خصلتی است و زشت‌تر خوئی است و خوی شیطان است، و «حسد» چنانکه قبل از این مذکور شد آن است که کسی آرزو کند زوال نعمت دیگری را مثل مالی یا جاهی یا علمی و مانند آنها خواه خواهد که باو برسد یا نه، و این مذموم و حرام است، و اما اگر مثل آن را از برای خود آرزو کند آن حسد نیست بلکه آن را غبطه گویند، و اگر آن نعمتی که آرزوی مثل آن کرده امری باشد که رجحان دینی داشته باشد مثل علم، غبطه آن محمود و پسندیده است، این است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه در روایت فضیل بن عیاض فرموده که: بدرستی که مؤمن غبطه می‌دارد و حسد نمی‌دارد و منافق حسد می‌دارد و غبطه نمی‌دارد

2654

ایاک و الخرق فأنه شین الاخلاق

دوری کن از بدخوئی پس بدرستی که آن عیب خصلتهاست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۹۴

2655

ایاک و الستفه فأنه یوحش الرفاق

دوری کن از سفاهت پس بدرستی که آن میراند رفیقان را و «سفاهت» بمعنی کمی حلم و نقیض آن و جهل هر سه آمده، و در این عبارت معنی دوم مناسب‌تر است زیرا که کسی را که حلم اصلاً نباشد رفاقا از او زود وحشت کنند و برمند و کمی حلم و جهل چندان سبب رمیدن ایشان نمی‌شود

2656

ایاک و التسرّع الی العقوبة فأنه ممقتة «۱» عند الله و مقرب من الغیر

بپرهیز از شتاب کردن بسوی عقوبت یعنی عقوبت کردن کسی که گناهی نسبت بتو کرده باشد پس بدرستی که آن جای دشمنی است یا آلت دشمنی است نزد خدا یعنی حق تعالی با این خصلت دشمن است یا آن سبب دشمنی حق تعالی گردد، و نزدیک گرداننده است بحادثه‌ها که تغییر دهند دولتها و نعمتها را

2657

ایاک و البغی فأنه یعجل الصرعة و یحلّ بالعامل به العبر

بپرهیز از بغی یعنی ستم یا سرکشی و بلندی کردن یا دروغ، پس بدرستی که آن شتاب میکند انداختن را و فرود می‌آورد بعمل کننده بآن اندوهها را یا گریه‌ها را، یعنی صاحب خود را زود می‌اندازد در بلاها و هلاکت و عاقبت فرود آورد باو اندوهها یا گریه‌ها را

2658

ایاک و الشحّ فأنه جلباب المسکنة و زمام یقاد به الی کلّ دناءة

بپرهیز از بخیلی پس بدرستی که آن پیراهن درویشی است، و مهاربست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۹۵

می‌کشند بآن بسوی هر پستی، «پیراهن درویشی است» یعنی همراه درویشی است و از آن جدا نشود پس در هر که باشد عاقبت سبب درویشی او گردد، و ممکن است که مراد درویشی و پریشانی در آخرت باشد و ظاهر است که بخیلی سبب آن می‌شود، و ممکن است نیز که چون بخیل مانند درویشان سلوک میکند بآن اعتبار بخیلی را پیراهن درویشی فرموده باشند، و «مهاربست که می‌کشند بآن بسوی هر پستی» یعنی سبب این می‌شود که صاحب آن را بسوی هر خفت و ذلتی خواهند بکشند توانند کشید

2659

ایاک و انتهاک المحارم فأنها شیمة الفساق و اولی الفجور و الغوایة

بپرهیز از مبالغه در دریدن حرامها و اتیان به آنها پس بدرستی که آن خوی فاسقان و صاحبان فجور و گمراهی است، «فجور» بر انگیختن در گناهان است و تخصیص امر بپرهیز بمبالغه مذکوره با آنکه پرهیز از مطلق اتیان بحرام باید، باعتبار زیادتی و قبح مبالغه مذکوره است و آن است که خوی فاسقان و صاحبان فجور و گمراهی است و اگر نه بغیر معصومین صلوات الله علیهم کم است که کسی اتیان بحرامی نادرا نکند

2660

آیتاک و العجل فأنه مقرون بالعثار

بپرهیز از شتاب پس بدرستی که آن همراه است با لغزش، یعنی از شتاب کردن در کارها و کردن آنها بی تأمل و تفکر در عواقب آنها، زیرا که کم است که آن باعث لغزش نشود

2661

آیتاک و الشره فأنه یفسد الورع و یدخل النار

بپرهیز از غلبه حرص پس بدرستی که آن فاسد میکند پرهیزگاری را و در می آورد در آتش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۹۶

2662

آیتاک و الجفاء فأنه یفسد الاخاء و یمقت الی الله و الناس

بپرهیز از ترک صلّه و احسان پس بدرستی که آن فاسد میکند برادری را و دشمن می گرداند بسوی خدا و مردم یعنی هر گاه آدمی ترک صلّه و احسان برادران کند برادری ایشان باطل شود و بر هم خورد و «دشمن می گرداند او را بسوی خدا و مردم» یعنی خدای عزّ و جلّ مردم را دشمن او می گرداند

2663

آیتاک و التمیمه فأنها تزرع الضغینه و تبعد عن الله و الناس

بپرهیز از سخن چینی پس بدرستی که آن می کارد کینه را یعنی در دل های مردم، و دور می گرداند از خدا و مردمان

2664

آیتاک و الغدر فأنه اقبح الخیانه و انّ الغدور لمهان عند الله

بپرهیز از بی وفائی پس بدرستی که آن زشت ترین خیانت است، و بدرستی که بیوفائی هر آینه خوار کرده شده است نزد خدا بسبب بی وفائی او

2665

آیتاک و الظلم فأنه اکبر المعاصی و انّ الظالم لمعاقب یوم القیامه بظلمه

بپرهیز از ستم کردن پس بدرستی که آن بزرگتر گناهان است و بدرستی که ستم کننده هر آینه عقاب کرده شود روز قیامت بسبب ستم او

2666

آیتاک و الاساءه فأنها خلق اللّثام و انّ المسیء لمرتدّ فی جهنّم باساءته

بپرهیز از بدی کردن بمردم پس بدرستی که آن خوی مردم پست فرومایه است بدرستی که بد کننده بمردم هر آینه افتاده شده است در جهنّم بسبب بد کردن او یعنی افتاده خواهد شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۲۹۷

2667

آیتاک و الخیانه فأنها شرّ معصیه و انّ الخائن لمعدّب بالنار علی خیانته

برتست دوری از خیانت پس بدرستی که آن بدترین گناهیست و بدرستی که خیانت کننده هر آینه عذاب کرده شده است بآتش بسبب خیانت او، یعنی عذاب کرده خواهد شد

2668

آیتاک و الشره فأنه رأس کلّ دنیئه و اس کلّ ردیله

برتست دوری از غلبه حرص پس بدرستی که آن سر هر دنیّه است و اصل بنای هر ردیله، «دنیّه» و «ردیله» صفات و اخلاقی را گویند که سبب پستی مرتبه این کس و نقص او باشد

2669

آیتاک و حبّ الدنیا فأنها اصل کلّ خطیئه و معدن کلّ بلیئه

برتست دوری از دوستی دنیا پس بدرستی که دنیا اصل و بیخ هر گناهی است و جایگاه اقامت هر بلائی، و مراد به «بودن دنیا چنین و چنان» این است که دوستی آن و سعی در آن چنین و چنان است، و ممکن است که ضمیر راجع به «حبّ دنیا» باشد نه بدنیا، بنا بر این که در مصادر تذکیر و تأنیث هر دو جایز است و بنا بر این محتاج بتأویلی نیست

2670

آیتاک و الجور فانّ الجائر لا یریح رائحه الجنّه

برتست دوری از ستم کردن پس بدرستی که ستم کننده نمی یابد بوی بهشت را

2671

آیتاک و طاعه الهوی فأنه یقود الی کلّ محنه

برتست دوری از فرمان بردن خواهش پس بدرستی که آن می کشاند بسوی هر محنت و رنجی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۹۸

2672

ایاک و الاعجاب و حبّ الاطراء فانّ ذلك من أوثق فرص الشّيطان

برتست دوری از خود بینی و دوستی مبالغه در مدح یعنی مبالغه مردم در مدح تو پس بدرستی که این از محکمترین فرصتهای شیطان است یعنی از

برای در دام کشیدن آدمی و گمراه نمودن او

2673

ایاک و المنّ بالمعروف فانّ الامتنان یکدّر الاحسان

برتست دوری از منّت گذاشتن باحسان کردن پس بدرستی که منّت گذاشتن تیره و ناصاف می گرداند احسان را

2674

ایاک و مذموم اللّجاج فانّه یثیر الحروب

برتست دوری از مذموم لجاجت پس بدرستی که آن بر می انگیزد جنگها را، مراد به «لجاجت» چنانکه مکرر مذکور شد دشمنی کردن است با مردم یا

ایستادگی کردن بر باطل، و «مذموم لجاجت» از قبیل اضافه صفت است بموصوف یعنی لجاجت که مذموم است

2675

ایاک و مستهجن الکلام فانّه یوغر القلب

برتست دوری از زشت شمرده شده کلام یعنی سخنان زشت قبیح پس بدرستی که آن بر می افروزد دلها را از خشم یا بکینه می آورد آنها را

2676

ایاک و الاصرار فانّه من اکبر الكبائر و اعظم الجرائم

بر تست دوری از اصرار پس بدرستی که آن از بزرگترین گناهان کبیره است و از عظیمترین گناهان، این تأکید است و مراد به «اصرار» اصرار بر گناه

است یعنی مکرر کردن آن یا کردن گناهی و عزم بر کردن آن بار دیگر هر چند هنوز مکرر نکرده باشد چنانکه مکرر مذکور شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۲۹۹

2677

ایاک و المجاهره بالفجور فانّها من اشدّ الماثم

برتست دوری کردن از مجاهره بگناه یعنی از علانیه کردن آن پس بدرستی که آن از سخت ترین گناهان است

2678

ایاک و التّقۀ بنفسک فانّ ذلك من اکبر مصاید الشّيطان

برتست دوری از اعتماد بر نفس خود، پس بدرستی که آن از بزرگترین دامهای شیطان است، مراد به «اعتماد بر نفس» این است که او را خوب داند و

خاطر جمع باشد از او و او را واگذارد بخود، و ظاهر است که چنین کسی زود بدام شیطان افتد و شکار او گردد بلکه آدمی همیشه باید که مراقب و

نگهبان نفس خود باشد و با وجود این اعتماد او در حفظ و نگاهداری او بر حق تعالی باشد و باو متوسّل شود در آن

2679

ایاک ان تعجب بنفسک فیظهر علیک التّقص و الشّنان

بر تست دوری از عجب آوردن بخود پس ظاهر شود بر تو کمی و دشمنی، یعنی اگر عجب آوری بخود بهمان ظاهر می شود بر تو کمی مرتبه تو و

دشمنی یعنی دشمنی خدا و خلق با تو، و «بر تو» یعنی ظاهر شود آنها در مقام ضرر بر تو، یا این که ظاهر شود بر تو و معلوم تو شود، و «ظاهر شدن

دشمنی خلق با او بر او» ظاهر است و «ظاهر شدن دشمنی خدا» باعتبار مذمتهائی است که در شرع وارد شده بر عجب، و دلالت میکند بر این که آن

سبب دشمنی خدا می گردد

2680

ایاک و کثرة الکلام فانّه یکثر الزّلل و یورث الملل

بر تست دوری از بسیاری کلام پس بدرستی که آن بسیار می گرداند لغزش را و در پی می آورد ملالت را یعنی ملالت مردم را، یا ملالت او را هر گاه

ظاهر شود لغزش او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰۰

2681

ایاک و ادمان الشّبع فانّه یهیّج الاسقام و یثیر العلل

بر تست دوری از دایم داشتن سیری، پس بدرستی که آن بر می انگیزاند امراض را و بر می انگیزاند کوفتها را

2682

ایاک ان تذکر من الکلام مضحکا «۱» و ان حکيته عن غيرک

برتست دوری از این که ذکر کنی از کلام سخن مضحکی را و اگر چه حکایت کنی آن را از غیر خود، و این نهی باعتبار این است که سخنان مضحک که باعث خنده زیاد باشد هر چند حکایتی باشد از غیر خود باعث سبکی و عدم وقع گوینده گردد

2683

ایاک ان تستکبر من معصیة غیرک ما تستصغره من نفسک او تستکثر من طاعتک ما تستقله من غیرک

دوری کن از این که بزرگ شماری از گناه غیر خود آنچه را کوچک شماری آن را از نفس خود، یا این که بسیار شماری از طاعت خود آنچه را کم شماری آن را از غیر خود

2684

ایاک و الاتکال علی المنی فانها بضائع التوکی

دوری کن از تکیه کردن بر آرزوها پس بدرستی که آنها سرمایه‌های کم عقلان است، مراد تکیه کردن در امور دنیوی و اخروی بر مجرد آرزو و امید است بی این که در امور اخروی طاعت و عبادتی کند که سبب استحقاق آنها شود، و همچنین در امور دنیوی بی این که کاری چند کند که وسیله وصول به آنها تواند شد، یا مراد اعتماد بر آرزوها در امور دنیوی است و اهتمام و سعی زیاد از برای آنها که مانع سعی از برای امور اخروی باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰۱

2685

ایاک و الثقة بالآمال فانها من شیم الحمقی

دوری کن از اعتماد بر امیدها، پس بدرستی که آن از خوبیهای احمقان است، این بمنزله تأکید فقره سابق است و مراد یکی از آن دو معنی است که در شرح آن مذکور شد

2686

ایاک ان تغفل عن حقّ اخیک اتکالا علی واجب حقّک علیه، فانّ لاخیک علیک من الحقّ مثل الذی لک علیه

دوری کن از این که غافل شوی از حقّ برادر خود از روی اعتماد بر واجب حقّ تو بر او، پس بدرستی که از برای برادر تو بر تو از حقّ مثل آن است که از برای تست بر او، یعنی دوری کن از این که ترک کنی بجا آوردن حقّ برادر ترا بر تو از صله و احسان از روی اعتماد بر این که حقّ تو نیز بر او واجب است و او ترک کرده باشد آن را چنانکه حقّ تو بر او واجب است پس تو نیز بتلافی آن ترک حقّ او کنی زیرا که حقّ برادر تو بر تو واجب است پس اگر ترک کنی آن را بسبب این که او ترک کرده حقّ ترا پس تو نیز بد کرده خواهی بود چنانکه او بد کرده که ترک حقّ تو کرده

2687

ایاک ان تخرج صدیقک اخراجا یخرجه عن موذتک و استبق له من انسک موضعا یثق بالرجوع الیه

دوری کن از این که بیرون کنی دوست خود را بیرون کردنی که بیرون کند او را از دوستی تو، و باقی گذار از برای او از پیوند خود قدری را که جای آن باشد که او اعتماد کند باز گشت بسوی او یعنی هرگاه از دوست خود از راهی آزرده شوی بیرون مکن او را چنان بیرون کردنی که نومید شود از تو بالکلیه و سبب این شود که بیرون رود از دوستی تو یعنی ترک دوستی تو کند، بلکه باقی بگذار از برای او از پیوند و نبریدن از او آنچه را جای آن باشد که اعتماد کند باین که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰۲

بازگشت خواهی کرد بسوی او و دوستی او تا این که ترک دوستی تو نکند

2688

ایاک ان تهمل حقّ اخیک اتکالا علی ما بینک و بینه فلیس لک باخ من اضعقت حقّه

دوری کن از این که واگذاری حقّ برادر خود را بسبب اعتماد بر آنچه میانه تو و میانه اوست پس نیست از برای تو برادر کسی که ضایع کنی حقّ او را یعنی اهمال مکن در بجای آوردن حقّ برادر خود، و وامگذار آن را بجهت اعتماد بر آنچه میانه تو و میانه او باشد از دوستی و محبت، بگمان این که او با وجود آن توقع بجا آوردن حقّ او نخواهد داشت زیرا که کسی که ضایع کنی حقّ او را او برادر تو نیست یعنی برادری او باقی نماند و زود زایل گردد

2689

ایاک ان توحش موادک وحشه تفضی به الی اختیاره البعد عنک و ایثار الفرقة

برتست دوری از این که برمانی دوستی کننده را با تو چنان رماندنی که بکشاند او را بسوی این که اختیار کند دوری از ترا و برگزیند جدائی را، این فقره نیز موافق است با فقره «ایاک ان تخرج» که قبل از فقره سابق مذکور شد و مراد آن است که در آنجا شرح شد

2690

ایاک و التّغایر فی غیر موضعه فانّ ذلک یدعو الصّحیحة الی السّقم و البریئة الی الرّیب

برتست دوری از غیرت ورزیدن در غیر جای آن، پس بدرستی که این می‌خواند نفس تندرست را بسوی بیماری و نفس فارغ را بسوی قلق و اضطراب یعنی دوری کن از غیرت ورزیدن بی‌جا که از راه تعصب باشد مثل این که کسی حق خود را از تو گرفته باشد و تو از راه غیرت و تعصب خواهی از او پس گیری یا اذیتی باو برسانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰۳

زیرا که این معنی باعث این می‌شود که نفس تندرست بیمار شود چه کسی که رعایت تعصب و غیرتهای بیجا کند کم است که چنین امری رو ندهد او را پس همیشه باید که در رنج و تعب باشد، و مراد به «بیماری» ممکن است همان رنج و تعب باشد یا بیماری باشد که بسبب رنج و تعب و غصه و غم در اکثر اوقات عارض شود یا بیماری روحانی و هلاکت اخروی باشد که بر چنین تعصب و غیرتی مترتب شود و نفس فارغ را بسوی قلق و اضطراب کشاند یعنی چنین غیرتها باعث این شود که نفسی که فارغ باشد از قلق و اضطراب همیشه در قلق و اضطراب افتد از برای سعی در تلافی و تدارک آنها.

2691

اِیَّاکَ ان تَتَخَيَّرَ لِنَفْسِكَ فَاِنَّ اَكْثَرَ النَّجْحِ فِيمَا لَا يَحْتَسِبُ

دوری کن از این که برگزینی از برای خود، پس بتحقیق که بیشتر فیروزی در چیزی است که گمان داشته شده نباشد، یعنی دوری کن از این که کسی را یا کاری را اختیار کنی و برگزینی از برای خود که امید زیاد و اعتماد تمام بر او یا آن داشته باشی پس بتحقیق که بیشتر اوقات فیروزی بمطلب در چیزی است که آدمی گمان آن ندارد پس باید که توکل تام بر حق تعالی کرد و قطع امید از دیگران نمود تا این که او از هر راه که خواهد آدمی را فیروزمند گرداند و اگر سعی کند از برای این که امر بآن شده اعتماد بر آن نکند و امید زیاد بآن نداشته باشد بلکه عمده امید اعتماد او برحق تعالی باشد

2692

اِیَّاکَ وَ صَحْبَهُ مِنَ الْهَآکِ وَ اِغْرَآکَ فَاِنَّهُ يَخْذَلُکَ وَ يُوْبِقُکَ

دوری کن از صحبت کسی که غافل گرداند ترا و حریص گرداند پس بدرستی که او خوار می‌گرداند ترا و هلاک می‌سازد ترا، یعنی غافل گرداند ترا از آخرت و حریص گرداند بر طلب دنیا سعی در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰۴

2693

اِیَّاکَ ان یفْقِدَکَ رِبْکَ عِنْدَ طَاعَتِهِ اَوْ یِرَآکَ عِنْدَ مَعْصِیْتِهِ فِیْمَقْتَدُکَ

دوری کن از این که نیابد ترا پروردگار تو نزد طاعت او، یا این که ببیند ترا نزد عصیان او پس دشمن دارد ترا، و در بعضی نسخه‌ها «۱» بعد از «طاعته» و پیش از «یراک» «فلا یجدک» نیز هست یعنی پس نیابد ترا، و پوشیده نیست که «یفقدک» نیز بمعنی این است که «نیابد ترا» چنانکه ترجمه شده پس تفریع «فلا یجدک» بر آن مناسب نیست و ظاهر این است که بنا بر وجود آن «یفقدک» سهوی از ناسخین باشد و صحیح «یتفقّدک» یا «یستفقّدک» باشد و معنی آن باشد که: بهره‌یز از این که طلب کند ترا پروردگار تو پس نیابد ترا نزد طاعت او

2694

اِیَّاکَ وَ التَّفَاقُ فَاِنَّ ذَا الْوَجْهِیْنَ لَا یُکُونُ وَجِیْهًا عِنْدَ اللّٰهِ

بر تست دوری از نفاق یعنی با مردم پس بدرستی که صاحب دو رو نمی‌باشد وجیه نزد خدا یعنی صاحب جاه و منزلت نزد او

2695

اِیَّاکَ وَ التَّجَبَّرَ عَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ فَاِنَّ کُلَّ مُتَجَبِّرٍ یَقْصِمُهُ اللّٰهُ

بر تست دوری از تکبر کردن بر بندگان خدا پس بدرستی که هر متکبری می‌شکند او را خدا

2696

اِیَّاکَ وَ الْمَلِیْقَ فَاِنَّ الْمَلِیْقَ لَیْسَ مِنْ خَلَآئِقِ الْاِیْمَانِ

دوری کن از تملق کردن پس بدرستی که تملق نیست از خوبیهای ایمان یعنی صاحب ایمان، و مراد به «تملق» این است که بزبان از دوستی و اخلاص چیزی چند گوید که در دل نباشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰۵

2697

اِیَّاکَ وَ الْفِرْقَةَ فَاِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّیْطَانِ

دوری کن از جدائی پس بدرستی که نادر از مردم از آن شیطان است، مراد مذمت گوشه گیری و جدا شدن از مردم است بالکلّیه و «نادر از مردم» یعنی کسی که بیرون باشد از ایشان و در میان ایشان نباشد «از آن شیطان است» باعتبار این که شیطان او را فریب دهد و گمراه کند

2698

ایاک و محاضر الفسوق فانها مسخطة للرحمن مصلية للتيران
«ببرهیز از جایگاههای حضور فسقها، پس بدرستی که آنها بخشم آورنده خدای مهربانند و بر فروزنده آتش اند» ۱

2699

ایاک و مقاعد الاسواق فانها معارض الفتن و محاضر الشيطان
ببرهیز از محلّ نشستنگاههای بازاریها «۲» پس بدرستی که آنها جایگاههای ظاهر شدن فتنه‌هایند و جایهای حاضر شدن شیطان

2700

ایاک ان ينزل بك الموت و انت ابق عن ربك في طلب الدنيا
ببرهیز از این که فرود آید بتو مرگ و تو گریخته باشی از پروردگار خود در طلب دنیا یعنی بسبب طلب دنیا و از برای آن

2701

ایاک ان تتبع حظك من ربك و زلفتك لدية بحقير من حطام الدنيا
ببرهیز از این که بفروشی بهره خود را از پروردگار خود و قرب و منزلت
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰۶

خود را نزد او بکوچکی از حطام دنیا، «حطام» گیاه خشک شده درهم شکسته را گویند و مراد این است که کسی که سعی نکند در آخرت و تحصیل
قرب و منزلت نزد پروردگار و سعی کند از برای تحصیل دنیا پس آنچه او از دنیا کسب کند اندکی باشد بمنزله گیاهی خشک شده درهم شکسته پس
در حقیقت بهره خود را از پروردگار و قرب و منزلت نزد او را فروخته بچنین چیزی

2702

ایاک و مصاحبة أهل الفسوق فان الرأى بفعل قوم كالدخال معهم
ببرهیز از مصاحبت اهل فسقها، پس بدرستی که راضی بکردار قومی بمنزله کسی است که داخل باشد با ایشان

2703

ایاک ان تحب أعداء الله او تصفى ودك لغير أولياء الله فان من احب قوما حشر معهم
ببرهیز از این که دوست داری دشمنان خدا را یا این که صاف گردانی دوستی خود را از برای غیر دوستان خدا پس بتحقیق که هر که دوست دارد
قومی را محشور خواهد شد با ایشان یعنی بر انگیزته خواهد شد در قیامت با ایشان

2704

ایاک و الخديعة فان الخديعة من خلق اللئيم
ببرهیز از فریب دادن پس بدرستی که فریب دادن از خوی شخص پست مرتبه است

2705

ایاک و المكر فان المكر لخلق ذميم
ببرهیز از مکر کردن پس بتحقیق که مکر کردن خوئی است نکوهیده
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۰۷

2706

ایاک و المعصية فان اللئيم «۱» من باع جنّة المأوى بمعصية دنية من معاصي الدنيا
ببرهیز از نافرمانی خدا، پس بتحقیق که لئیم یعنی پست مرتبه دنی کسی است که فروخته باشد جنّة الماوی را بنافرمانی پست مرتبه از نافرمانیهای
دنیا، یعنی بلدت دنی پست مرتبه که بوده باشد در عصیانی از عصیانها که در دنیا واقع می شود و «جنّت» بمعنی بهشت است، و «مأوی» بمعنی منزل،
و [جنّة الماوی] نام بهشت است یا نام بهشت خاصی

2707

ایاک و الوله بالدنيا فانها تورثك الشقاء و البلاء و تحذوك على بيع البقاء بالفناء
ببرهیز از واله شدن بدنیا، پس بدرستی که دنیا در پی می آورد از برای تو بدبختی و بلا را، و میراند ترا برفروختن بقا بفنا، «واله شدن کسی بکسی یا
چیزی» این است که محبت زیادی باو بهم رسانیده باشد بعنوانی که حیران او شده باشد و همیشه اندوهگین باشد از جدائی از آن یا از خوف جدائی از
آن، و بسبب آن عقل او رفته باشد، و مراد به «فروختن بقا بفنا» فروختن آخرت است که باقی است بدنیاوی فانی

2708

ایاک ان تغلبك نفسك على ما تظنّ و لا تغلبها على ما تستيقن فان ذلك من اعظم الشرّ

پرهیز از این که غلبه کند بر تو نفس تو بر آنچه گمان دارد آن را، و غلبه نکنی تو بر او بر آنچه یقین می‌دانی، پس بدرستی که این از بزرگترین شرّ و بدیست، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۰۸

غلبه کند نفس تو بر تو و بدارد ترا بر طلب دنیا که گمان دارد که حاصل شود بسعی و طلب، و غلبه نکنی تو بر او باین که بداری او را بر سعی در طلب. آخرت که یقین داری آن را

2709

إِیَّاکَ ان تَسِیءَ الظَّنَّ فَانَّ سِوَاءَ الظَّنِّ یَفْسِدُ العِبَادَةَ وَ یُعْظَمُ الوزر

پرهیز از این که بدگردانی گمان را، پس بدرستی که بدی گمان فاسد میکند عبادت را، و بزرگ می‌گرداند گناه را، ممکن است مراد بدگمانی بحق تعالی باشد و گمان این که آنچه قسمت کرده میانه مردم از ارزاق و اعمار و مانند آنها «۱» بر سبیل عدل نیست و بنا بر این «فاسد کردن آن عبادت را و بزرگ گردانیدن گناه را» ظاهر است، و ممکن است که مراد بدگمانی بمردم باشد لیکن ظاهر این است که اصل بدگمانی بکسی هر گاه امارات و علاماتی باشد که افاده ظنّ بدی او کند اختیاری این کس نباشد و گناه بودن آن معقول نمی‌نماید چه جای این که گناهی باشد بزرگ که فاسد کند عبادت را، پس بنا بر این باید که مراد عمل بآن گمان باشد و حکم بآن و بد کردن با کسی بمجرّد گمان بدی که در باره او رود بلکه تا جزم نشود حکم بدی کسی نباید کرد و اقوال و افعال او را تا بر محمل صحیح حمل توان کرد او را مؤاخذه بر آنها نتوان کرد

2710

إِیَّاکَ ان تَسَلَفَ المعصیة وَ تَسَوَّفَ بالتَّوْبَةِ فتعظم لك العقوبة

پرهیز از این که پیش کنی عصیان را و تأخیر نمائی توبه و بازگشت را، پس عظیم شود از برای تو عقوبت، یا باعتبار این که بعد از آن گناه باشد که توفیق توبه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۰۹

نیابد و بی‌توبه برود و مستحق عقوبت عظیم گردد، و یا باعتبار این که اصل تأخیر توبه از گناه هر چند آن صغیره باشد گناهی است بزرگ و سبب عقوبت عظیم گردد چنانکه مکرّر مذکور شد که «اصرار بر گناه کبیره است» پس ممکن است که پس انداختن توبه مطلقاً حکم اصرار داشته باشد، یا مراد پس انداختن آن باشد باعتبار این که باز عزم بر کردن آن گناه داشته باشد و پس انداختن بر این نحو شبهه نیست که داخل اصرارست چنانکه مکرّر مذکور شد

2711

إِیَّاکَ ان تَکونَ علی النَّاسِ طاعنا و لنفسک مداهنا فتعظم علیک الحوبة و تحرم المثوبة

پرهیز از این که بوده باشی بر مردم طعنه زننده و از برای نفس خود سهل انگار، پس عظیم شود بر تو گناه و محروم گردی از ثواب، یعنی اگر چنین باشی عظیم گردد گناه تو و محروم گردی از ثواب

2712

إِیَّاکَ و الامساک فانّ ما أمسکتہ فوق قوت یومک کنت فیہ خازنا لگیرک

پرهیز از نگاهداشتن، پس بدرستی که آنچه نگاهداری تو آن را زیاده از قوت روز خود، باشی تو در آن خزانهدار غیر خود، یعنی ممکن است که نمایی تو و آن بدیگری برسد پس تو خزانهدار او باشی و این نهی بر سبیل اولیّت و افضلیّت است خصوصا از برای اولیا و اصفیا نه این که نگاهداشتن زیاده از قوت همان روز حرام باشد

2713

إِیَّاکَ و ملابسة الشّرّ فانّک تنیله نفسک قبل عدوک و تهلک به دینک قبل ایصاله الی غیرک

پرهیز از پوشیدن شرّ پس بدرستی که می‌رسانی تو آن را بنفس خود پیش از دشمن خود، و هلاک می‌گردانی بآن دین خود را پیش از رسانیدن آن بسوی غیر تو،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۱۰

مراد به «شرّ» در اینجا بدی کردن با مردم است و مراد به «پوشیدن آن» این است که بکند آن را و همراه گردد با آن چنانکه آمدی همراه است با جامه، و «رسانیدن آن بنفس خود پیش از دشمن خود» باعتبار این است که همین که کسی مباشر کاری شود بقصد ضرر بدیگری گناه آن را می‌نویسند بر او پس ضرر آن باو می‌رسد و بسیار است که ضرر آن بآن شخص بعد از مدتی می‌رسد، و ممکن است که همه جا ضرر آن باو پیشتر برسد باعتبار این که گناه آن پیش از کردن آن بمجرّد عزم و اراده تامّه نوشته شود و ضرر آن بدیگری نمی‌باشد مگر بعد از کردن آن، و این منافات ندارد با آنچه وارد شده که: «بعزم بر گناه گناه ننویسند» زیرا که آن عزمی است که بکند و آخر بفعل نیاید، و این عزمی است که البته بفعل بیاید، و تخصیص

دشمن بذکر باعتبار این است که کسی بدی بغیر دشمن نکند و «هلاک گردانیدن او دین خود را پیش از رسانیدن آن بسوی غیر» بمنزله تأکید سابق است و توجیه آن نیز بیکی از دو وجه است که مذکور شد

2714

إِيتَاكَ ان تثنى على احد بما ليس فيه فان فعله يصدق عن وصفه و يكذبك

بپرهیز از این که ستایش کنی بر کسی به آن چه نبوده باشد در او، پس بدرستی که کار او راست می گوید از صفت او و تکذیب میکند ترا یعنی بپرهیز از این که مدح کنی کسی را به آن چه نباشد در او، زیرا که فعل چنین کسی برخلاف گفته تو خواهد بود و خبری که آن از صفت او می دهد ظاهر است که راست است پس آن تکذیب تو میکند و ترا دروغگو بر می آورد

2715

إِيتَاكَ و طول الامل فكم من مغرور افتتن بطول امله و افسد «۱» عمله و قطع اجله فلا امله ادرک و لا ما فاته استدرک

بپرهیز از درازی امید، پس بسا فریب خورده شده که بفتنه افتاده باشد بسبب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۱

درازی امید او و فاسد کرده باشد عمل خود را و بریده باشد زمان عمر خود را پس نه امید خود را دریافته باشد و نه آنچه را فوت شده از او بازیافت کرده، مراد این است که طول امل یعنی امید دراز از برای خود قرار مده زیرا که بسیار کس فریب خورده است که بفتنه افتاده است بسبب طول امل، باعتبار این که بسبب آن مشغول شده بسعی از برای آن و مسامحه و مساهله کرده در طاعات و عبادات، و فاسد کرده عمل خود را تا وقتی که طی کرده زمان عمر خود را، نه «۱» دریافته آنچه را امید آن داشته و نه آنچه را فوت شده بازیافت نموده، یعنی نتواند که آنچه را فوت شده از او در این مدت تدارک و بازیافت نماید باعتبار این که وقتی از برای او باقی نمانده یا این که مشغول شده بسعی از برای آن نه بتدارک و تلافی آنچه فوت شده از او قبل از آن و از این راه فاسد کرده کار خود را تا وقتی که طی کرده مدت عمر خود را، نه «۲» دریافته آنچه را امید آن داشته و نه تدارک کرده آنچه را قبل از آن از او فوت شده، پس آدمی باید که قطع امیدهای دور و دراز از خود نماید و همیشه مشغول تدارک و تلافی آنچه فوت شده از او باشد، و ممکن است که مراد این باشد که طول امل مدار زیر که کسی که طول امل داشته باشد یا باین است که امید عمر دراز دارد یا امید تحصیل مطلبی که دور باشد و موقوف بر عمر دراز باشد و بر هر تقدیر عمر درازی از برای خود قرار دهد و بسیار است که آدمی بسبب آن مشغول تدارک و تلافی ما فات نشود بامید این که وقت بسیار است و بعد از این خواهیم کرد و فاسد کرده کار خود را تا وقتی که تمام شده مدت عمر او، نه «۳» بامید خود رسیده و نه تدارک ما فات کرده، نعوذ بالله منه

2716

إِيتَاكَ و مساماة الله سبحانه في عظمته فان الله تعالى يذل كل جبار و يهين كل مختال

بپرهیز از معارضه کردن یا مفاخره کردن با خدای سبحانه در بزرگی او، پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۲

بدرستی که خدای تعالی خوار می گرداند هر گردنکشی را و ذلیل میکند هر متکبری را یا هر صاحب عجب و خود بینی را، مراد به «معارضه کردن با خدا در بزرگی او» این است که خود را نیز بزرگ داند مانند او، یا این که «۱» در جنب بزرگی او بزرگی از خود نیز قرار دهد هر چند کمتر از بزرگی او باشد، و یا این که خواهد که بر خلاف تقدیر او کاری کند و مراد به «مفاخره کردن با او در بزرگی» نیز همان معنی اول است

2717

إِيتَاكَ و الغفلة و الاغترار بالمهلة فان الغفلة تفسد الاعمال و الاجال تقطع الامال

بپرهیز از غفلت و فریب خوردن بمهلت پس بدرستی که غفلت فاسد میکند کردارها را، و اجلها می برند امیدها را، یعنی بپرهیز از این که غافل و بیخبر باشی از خود و به آن چه صلاح حال دنیا و آخرت تو در آن باشد نپردازی، زیرا که غفلت فاسد میکند کردارها را یعنی کسی که غافل و بی خبر باشد از خود، و در پی اصلاح احوال خود نباشد اعمال او فاسد و تباه است و کاری نکند که بکار او آید، و فریب مخور باین که مهلتی هست و بعد از این باحوال خود خواهیم پرداخت، از برای این که اجلها قطع میکنند امیدها را یعنی اجل هر کسی و رسیدن وقت مرگ او قطع میکند امیدهای او را، و ظاهر است که وقت آن معلوم نیست و این که احتمال این هست که لمحہ دیگر در رسد و امید تدارکی نماند

2718

إِيتَاكَ و القحة فانها تحدوك على ركوب القبائح و التهجم على السّيئات

بپرهیز از بی شرمی یعنی از خدا و خلق، پس بدرستی که آن میراند ترا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۳

بر سواری قبایح یعنی ارتکاب آنها و «بر تهجم بر گناهان» یعنی رسیدن به آنها یا داخل شدن بر آنها

2719

إِيَّاكَ وَالْبَغِيَّ فَإِنَّ الْبَاغِيَ يَعْجَلُ اللَّهُ لَهُ النَّقْمَةَ وَ يَحِلُّ بِهِ الْمَثَلَاتُ

بپرهیز از بغی، پس بدرستی که صاحب بغی تعجیل میکند خدا از برای او مکافات بعقوبت را، و فرود می‌آورد باو عقوبتها را، و «بغی» بمعنی ستم و سربلندی کردن و عدول از حق و دروغ آمده و هر یک در اینجا محتمل است

2720

إِيَّاكَ وَ فُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يَظْهَرُ مِنْ عِيُوبِكَ مَا بَطْنُ، وَ يَحْرُكَ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ

بپرهیز از زیادتیه‌های کلام، پس بدرستی که آن ظاهر میکند از عیبهای تو آنچه را پنهان باشد و بجنبش در می‌آورد بر تو از دشمنان تو آنچه را آرمیده باشد، یعنی زیاده گفتن ظاهر میکند عیبهای پنهانی ترا، و بحرکت در می‌آورد از برای ضرر بر تو از دشمنان تو آنچه را آرمیده باشد، یعنی دشمنی را که آرمیده باشد یا عزم و قصد ایشان را که آرمیده باشد و بر هر تقدیر مراد این است که از بسیار گفتن وقع تو در نظرها کم شود و دشمنان تو که آرمیده باشند و جرأت بر ضرر رسانیدن بتو نداشته باشند یا عزم و قصد ایشان که آرمیده باشد و جرأت بر آن نکنند بحرکت آید و در صدد اذیت و آزار تو در آیند، و ممکن است که سبب آن حرکت این باشد که زیاد گویم است که چیزی چند نسبت بدشمنان خود نگوید که باعث این شود که ایشان بحرکت آیند و متعرض ایداء و اهانت او گردند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۴

2721

إِيَّاكَ وَ كَثْرَةَ الْوَلَهِ بِالنِّسَاءِ وَ الْإِغْرَاءِ «۱» بِلَذَّاتِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْوَلَهَ بِالنِّسَاءِ مَمْتَحِنٌ وَ الْغَرَى بِاللَّذَّاتِ مَمْتَهِنٌ

بپرهیز از بسیاری شیفتگی بزنان و از بر انگیختن نفس بلذتهای دنیا، پس بدرستی که شیفته شده بزنان برنج و محنت افتاده شده است و بر انگیخته شده بلذتها خوار گردانیده شده است، اگر «ممتهن» بفتح هاء خوانده شود یا خوار است اگر بکسر آن خوانده شود

2722

إِيَّاكَ وَ مَا يَسْتَهْجِنُ مِنَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يَحْبِسُ عَلَيْكَ اللَّثَامَ وَ يَنْقُرُ عُنُقَ الْكِرَامِ

بپرهیز از آنچه قبیح شمرده شود از سخن، پس بدرستی که آن حبس میکند بر تو لثیمان پست مرتبه را، و می‌رماند از تو مردم گرامی بلند مرتبه را، «حبس میکند بر تو لثیمان را» یعنی باعث این می‌شود که نزد تو آیند و از تو جدائی نکنند از برای شنیدن آن سخنان قبیح، و در بعضی نسخه‌ها «۲» بدل «یحبس» «یحیس» است بیای دو نقطه در زیر و شین نقطه‌دار و بنا بر این معنی اینست که: «جمع میکند بر تو لثیمان را» و این ظاهرتر است

2723

إِيَّاكَ وَ الْوُقُوعَ فِي الشَّبَهَاتِ وَ الْوُلُوعَ بِالشَّهَوَاتِ فَإِنَّهُمَا يَقْتَادَانِكَ إِلَى الْوُقُوعِ فِي الْحَرَامِ وَ رُكُوبِ كَثِيرٍ مِنَ الْإِثَامِ

بپرهیز از افتادن در شبهه‌ها و حریص بودن بخواهشها، پس بدرستی که آنها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۵

می‌کشاند ترا بسوی افتادن در حرام و سواری بسیاری از گناهان مراد به «شبهه‌ها» مالهای شبهه‌ناک و هر کاریست که حکم آن مشتبه باشد و حلیت آن معلوم نباشد و «کشانیدن حرص بخواهشها، بسوی افتادن در حرام و ارتکاب گناهان» ظاهر است و اما «کشاندن وقوع در شبهه‌ها، بآن» پس ممکن است که باعتبار این باشد که کسی که خود را نگاه ندارد از آنها بتدریج جرأت بر محرّمات نیز کند و مرتکب آنها گردد، و ممکن است که از این راه باشد که در میان شبهات از اموال و افعال حرام واقعی و گناه نفس الامری بسیار باشد پس کسی که در شبهات بسیار افتد نمی‌شود که در حرام واقعی نیفتد و مرتکب گناهان نفس الامری بسیار نشود هر چند بر او شبهه باشد، و ظاهر است که اجتناب از چنین امری اگر واجب نباشد اولی و احوط خواهد بود.

2724

إِيَّاكَ أَنْ تَجْعَلَ مَرْكِبَكَ لِسَانَكَ فِي غَيْبَةِ إِخْوَانِكَ أَوْ تَقُولَ مَا يَصِيرُ عَلَيْكَ حِجَّةً وَ فِي الْإِسَاءَةِ إِلَيْكَ عِلَّةً

بپرهیز از این که بگردانی مرکب خود زبان خود را در غایبانه برادران خود، یا این که بگوئی چیزی را که بگردد بر تو حجتی، و در بد کردن بسوی تو علتی، «بگردانی مرکب خود زبان خود را» یعنی بر زبان خود سوار شوی و در غایبانه برادران خود آنچه بزبان تو آید از مذمت ایشان بگوئی، و ممکن است که غیبت بفتح غین خوانده نشود بلکه بکسر آن خوانده شود بنا بر این بمعنی غایبانه نباشد بلکه بمعنی مذمت کردن غایبانه باشد و مأل هر دو یکی است، و «بگردد بر تو حجتی» یعنی آن را کسی تواند حجت بر تو کرد و بآن غلبه کند بر تو در نزاعی که با تو داشته باشد، و «در بدی کردن بسوی تو علتی» یعنی بگوئی چیزی را که بگردد سبب و علتی از برای بدی کردن کسی با تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۶

2725

إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَسْهَلَ رُكُوبَ الْمَعَاصِي فَإِنَّهَا تَكْسُوكَ فِي الدُّنْيَا ذَلَّةً وَ تَكْسِبُكَ فِي الْآخِرَةِ سُخْطَ اللَّهِ

بپرهیز از این که سهل شماری سواری گناهان را، پس بدرستی که می‌پوشانند آنها ترا در دنیا خواری، و کسب میکنند از برای تو در آخرت خشم خدا را.

2726

ایاک و مائل انکاره و ان کثر منک اعتذاره فما کلّ قائل نکرا یمکنک ان توسعه عذرا

بپرهیز از چیزی که کم باشد انکار آن و هر چند بسیار باشد از جانب تو عذر آن، پس نیست هر گوینده منکری را این که ممکن باشد ترا این که گنجایش دهی او را از برای عذری، یعنی بپرهیز از قولی یا فعلی که کم باشد انکار آن یعنی قلیلی از مردم انکار آن کنند و آن را بد دانند چه جای این که انکار آن زیاد باشد و هر چند تو عذر بسیار از برای آن داشته باشی، زیرا که چنین نیست که هر که بدی گوید یعنی بد ترا گوید بسبب آن قول یا فعل توانی تو که گنجایش داد او را از برای عذری یعنی توانی که عذری را خاطر نشین او کرد که در ذهن او قرار گیرد و حاصل کلام این است که: کاری مکن که محتاج بعذر باشد هر چند پیش قلیلی از مردم چنین باشد و عذر تو در آن بسیار باشد زیرا که بسیار باشد که کسی که انکار آن کند نتوان عذر گفت باو یا نتوان خاطر نشین کرد آن را باو، پس اولی این است که کسی تا تواند چنین کاری نکند

2727

ایاک و کلّ عمل ینقر عنک حرّاً، او یدلّ لک قدرا، او یجلب علیک شرّاً، او تحمل به الی القیامه وزرا

بپرهیز از هر کرداری که برماند از تو آزاده را، یا خوار کند از برای تو قدری را، یا بکشد بر تو یعنی از برای ضرر بر تو شری را، یا برداری تو بسبب آن شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۷

بسوی قیامت و زری را یعنی گناهی را یا سنگینی را یعنی سنگینی گناهی را

2728

ایاک و ما یسخط ربک و یوحش الناس منک، فمن اسخط ربّه تعرّض للمنیّه، و من اوحش الناس تبرّاً من الحرّیه

بپرهیز از آنچه بخشم آورد پروردگار ترا و برماند مردم را از تو، پس کسی که بخشم آورد پروردگار خود را در عرضه در آورده است خود را از برای مرگ، و کسی که برماند مردم را جدا شود از او آزادگی، مراد به «مرگ» هلاکت اخروی است و «جدا شود از آزادگی» یعنی داخل آزادگان نباشد و «آزاده هر چیز» برگزیده آن است

2729

ایاک و خبت الطویّه و افساد النیّه و رکوب الدتیّه و غرور الامنیّه

بپرهیز از بدی باطن و فاسد کردن نیت و سواری دنیّت، و فریب خوردن امید، مراد به «فاسد کردن نیت» اینست که عزم و قصد کارهای بد داشته باشد یا این که نیت طاعات و عبادات را فاسد کند باین که خالص نگرداند از برای خدای عزّ و جلّ و آمیخته باغراض دیگر گرداند، و «سواری دنیّت» یعنی ارتکاب اموری چند که باعث پستی مرتبه این کس باشد یا اتّصاف بصفات و اخلاقی چند که نشان آن باشد و «فریب خوردن آرزو» یعنی از آرزو باین که مشغول آرزوها و سعی در آنها شود و از اصلاح احوال امور آخرت غافل گردد

2730

ایاک و الاستیثار بما للناس فیه اسوه و التّغابی عمّا وضح للنّاظرین فانه مأخوذ منک لغیرک

بپرهیز از تنها بودن به آن چه بوده باشد از برای مردم در آن اسوه، و تغافل زدن از آنچه واضح شده از برای بینندگان، پس بدرستی که آن گرفته شده است از تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۸

از برای غیر تو، «أسوه» بمعنی تساوی و برابری است و بمعنی قدوه یعنی کسی که باو اقتدا کنند در کاری، و مراد این است که چیزی که مردم را در آن تساوی باشد یعنی همه در آن برابر و مساوی باشند و اختصاصی ببعضی نداشته باشد یا هر یک قدوه دیگری توانند شد در آن، و چنانکه این تصرّف تواند کرد در آن، آن نیز تصرّف تواند کرد مثل آبهای مباح و هیمه و علف صحرا، بپرهیز از این که چنین چیزی را بتنهائی تصرّف کنی و مخصوص خودگردانی و مانع دیگران شوی از تصرّف در آن، و «تغافل کردن از آنچه واضح شده از برای بینندگان» بمنزله تأکید سابق است یعنی بپرهیز از این که چیزی چند که آشکار شده از برای هر که ببینند و اختصاصی ببعضی نداشته باشد تغافل کنی از آن از برای دیگران و آن را مخصوص خود گردانی، و ممکن است که مراد باین خصوص هدیه باشد که از برای کسی بیاورند در حضور جمعی و واضح شود این بر ایشان، و مراد نهی از تغافل کردن از آن باشد یعنی از این که تغافل کند و حصّه از آن بایشان ندهد بلکه باید که بایشان نیز حصّه از آن بدهد چنانکه در احادیث دیگر نیز امر بان شده «پس بدرستی که آن گرفته شده است از تو از برای غیر تو» یعنی هرگاه چنین چیزی را مخصوص خودگردانی عاقبت آن گرفته شود از تو از برای غیر تو یعنی خصوص آن چیز گرفته شود، یا دولتی که بان اعتبار می‌تواند که چنین چیزی را مخصوص خود کند یا از آن راه هدایا از برای او آورند آن دولت گرفته شود از او از برای غیر او، و در بعضی نسخه‌ها «بالاستیثار» بدل «بالاستیثار» واقع شده و بنا بر این معنی این است که: بپرهیز از پنهان کردن آنچه مردم را در آن اسوه باشد، و بنا بر این «تغابی» نیز ممکن است که بمعنی پنهان کردن باشد و مراد این باشد که: بپرهیز از پنهان کردن چیزی که

مردم را در آن قدوه باشد یعنی هرگاه آشکارا کنی مردم در آن بتو اقتدا کنند، چنانکه علما گفته‌اند که: مستحب است آشکارا دادن زکاة و نحو آن از برای این که دیگران

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۱۹

اقتدا باو کنند در آن، و «از پنهان کردن چیزی که واضح شده از برای مردمان» یعنی چیزی که آشکار شود از برای مردمان بسبب این که گرفته شود از تو برای غیر تو مثل زکاة و مانند آن پس ناچار بر آن غیر آشکار شود پس چنین چیز را پنهان مکن بلکه آشکار بده بقصد اقتدای دیگران بتو در آن بخلاف چیزی که اطلاع دیگری بر آن لازم نباشد مثل نماز و روزه سنت و مانند آنها که پنهان کردن آنها بهتر باشد. این است آنچه بخاطر فاطر رسید در حل این کلام معجز نظام، و الله يعلم حقیقه المرام

2731

ایاک و مودة الاحمق فانه یضرك من حیث یری آته ینفک و یسوءک و هو یری آته یسرک

بپرهیز از دوستی کم عقل پس بدرستی که او ضرر می‌رساند بتو از آنجا که گمان دارد که نفع می‌بخشد ترا، و میکند از برای تو آنچه را ناخوش داری. آنرا و او گمان میکند که بدرستی که او شادمان می‌گرداند ترا

2732

ایاک ان تستخف بالعلماء فان ذلک یزری بک و یسیء الظن بک و المخیلة فیک

بپرهیز از این که سبک شماری علما را، پس بدرستی که این عیبناک میکند ترا، و بد می‌گرداند گمان را بتو و ظن را در باره تو

2733

ایاک ان تغتر بما تری من اخلاص اهل الدنیا الیها و تکالبهن علیها فقد نبأک الله عنها و تکشفت لک عن عیوبها و مساویها

بپرهیز از این که فریب خوری به آن چه می‌بینی از میل اهل دنیا بسوی آن و بر جستن ایشان بر آن، پس بتحقیق که خبر داده است ترا خدا از آن و پرده برداشته دنیا خود از عیبهای آن و بدیههای آن، یعنی هرگاه خدای عز و جل خبر داده ترا از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲۰

دنیا و بی اعتباری آن، و این که نیست زندگانی دنیا مگر متاع غرور، و این که نیست آن مگر بازی و لهو، و این که نیست آن مگر بهره یافتن چند روزه و محل قرار آخرت است و سایر آیات کریمه که در این باب نازل شده، و همچنین دنیا پرده برداشته از عیبهای خود و بدیههای خود از برای کسی که بعین اعتبار نظر در آن کند پس با وجود اینها نباید فریب خورد باین که اهل دنیا میل دارند و بر می‌جهند بر آن، این از کم عقلی و غفلت ایشان است. نه این که آن در واقع قابلیت اینها دارد

2734

ایاک ان تخدع عن دار القرار و محل الطیبین الاخیار و الاولیاء الابرار آتی نطق القرآن بوصفها و اثنی علی اهلها، و ذلک الله سبحانه علیها و دعاک الیها بپرهیز از این که فریب خوری از خانه آرام و قرار، و جایگاه پاکیزگان برگزیدگان، و دوستان نیکوکاران، آن خانه که گویا شده است قرآن بوصف آن و ستایش کرده بر اهل آن، و راه نموده ترا خدا که پاک است او بر آن، و خوانده است ترا بسوی آن، مراد از این خانه بهشت است و از فریب خوردن از آن غافل شدن از آن وسعی نکردن از برای آن بسبب کاهلی یا مشغول شدن بدنیا، یا پیروی هواها و خواهشها

2735

ایاک و الکلام فیما لا تعرف طریقه و لا تعلم حقیقه فان قولک یدل علی عقلک، و عبارتک تنبیء عن معرفتک فتوق من طول لسانک ما امنته و اختصر من کلامک ما استحسنته فانه بک اجمل و علی فضلک ادل

بپرهیز از سخن گفتن در آنچه شناسی راه آن را، و ندانی حقیقت آن را، پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲۱

بدرستی که گفتار تو راه می‌نماید بر عقل تو و کلام تو خبر می‌دهد از شناخت تو، پس نگاهدار از درازی زبان خود آنچه را ایمن باشی از آن، و اختصار کن از سخن خود آنچه را نیکودانی آن را، پس بدرستی که این از برای تو زیباتر است و بر افزونی مرتبه تو راه نماینده‌تر، مراد این است که مقدار عقل و خرد تو و مرتبه شناخت و دانش تو از گفتار و کلام تو ظاهر می‌شود پس سخن مگو در آنچه شناسی راه آن را و ندانی حقیقت آن را، زیرا که در آنها نیکو نتوانی سخن گفت پس آنچه بگوئی در آنها دلالت کند بر کمی عقل تو و نقصان شناخت تو، و «نگاهدار از درازی زبان خود آنچه را ایمن باشی از آن» یعنی آنچه را ایمن باشی از آن و خاطر جمع باشی که در آن باب نیکو توانی سخن گفت، حفظ کن آن را از این که بسبب درازی زبان چیزی چند بر آن زیاد کنی و بگوئی که معرفتی به آنها چنانکه باید نداشته باشی و باین سبب همه کلام خود را ضایع کنی و آنچه را ایمن باشی از آن نیز بسبب آمیختگی بآن زوائد فاسد گردد و محل اعتماد و استناد نباشد، و «اختصار کن از سخن خود آنچه را نیکودانی آن را» بمنزله تأکید سابق است

2736

ایاک و مشاوره النساء فان رأیهنّ الی افن، و عزمهنّ الی وهن، و اکف علیهنّ من ابصارهن فحجابک لهنّ خیر من الارتیاب بهنّ و لیس خروجهنّ بشرّ من ادخالک من لا یوثق به علیهنّ و ان استطعت ان لا یعرفن غیرک فافعل

پرهیز از مشورت کردن با زنان پس بدرستی که رأی ایشان بسوی ضعف است، و عزم ایشان بسوی سستی، و بازدار بر ایشان از دیدن ایشان پس حجاب تو ایشان را بهتر است از شکّ زده شدن بایشان، و نیست بیرون رفتن ایشان بدتر از داخل کردن تو بر ایشان کسی را که اعتمادی نباشد باو بر «ایشان، و اگر توانی که چنین کنی که نشناسند ایشان غیر تو را پس بکن، «بازدار بر ایشان از دیدن ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲۲

یعنی منع کن ایشان را از دیدن ایشان مردم را یا دیدن مردم ایشان را یعنی مگذار که کسی ایشان را ببیند، و ممکن است که «ابصارهن» بفتح همزه خوانده شود نه بکسر آن، و بنا بر این معنی این است که بازدار بر ایشان از چشمهای ایشان، و مراد منع اول است یعنی منع ایشان از دیدن ایشان مردم را، پس بدرستی که حجاب تو ایشان را یعنی منع کردن تو یا پوشاندن تو ایشان را از این که کسی را ببینند یا کسی ایشان را ببیند بهتر است از این که چنین نکنی و آخر شکّ زده شوی در باره ایشان، یا گمان بد ببری، و «نیست بیرون رفتن ایشان» یعنی چنانکه بیرون رفتن ایشان بد است و باعث شکّ در ایشان می شود همچین داخل کردن تو بر ایشان کسی را که اعتمادی نباشد بر او یعنی گذاشتن که چنین کسی داخل شود بر ایشان و ایشان ببینند او را یا او ببیند ایشان را بد است و باعث شکّ در ایشان می شود، «و آن بدتر نیست از این [تا آخر]» پس چنانکه منع می کنی از آن منع کنی از این، پس این بمنزله وجه و علت حکم سابق است، و مراد به «کسی که اعتماد نباشد بر او» مردان نامحرم است و همچنین زنانی که خاطر از ایشان جمع نباشد و احتمال این رود که ایشان را بد راه کنند، و «نشناسند ایشان غیر ترا» یعنی نه بعنوان این که ببینند غیر ترا و بشناسند یا اوصاف و احوال غیر تو نزد ایشان مذکور شود پس از آن راه بشناسند او را، زیرا که آن نیز گاهی مفسده میکند و مراد گیری است که اعتمادی بر او نباشد از مردان و زنان چنانکه پیش از آن مذکور شد، و در بعضی نسخه ها «یعرفن» بدل «یعرفن» واقع شده و بنا بر این معنی این است که: اگر توانی که چنین کنی که نشناسد ایشان را غیر تو پس بکن، و این نیز شامل شناخت بدیدن و معرفت باوصاف هر دو باشد چنانکه در نسخه اول مذکور شد

2737

ایاکم و التّدابّر و التّقاطع و ترک الأمر بالمعروف و التّهی عن المنکر

پرهیزید از پشت گردانیدن بیکدیگر و بریدن از یکدیگر و ترک امر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲۳

بکار خوب و نهی از کار بد، «از پشت گردانیدن» یعنی از این که الفت بیکدیگر نداشته باشید و رو بیکدیگر نیاورید و از یکدیگر ببریید و صلّه و احسان هم بجا نیاورید

2738

ایاکم و مصادقه الفاجر فانه یبیع مصادقه بالتّافه المحترق

پرهیزید از دوستی کردن با فاسق پس بدرستی که او می فروشد دوستدار خود را بتافه خوار کرده شده «تافه» چیز اندک را گویند یا زبون پست یا بی مزه و هر یک مناسب است

2739

ایاکم و صرعات البغی و فضحات الغدر و اثاره کامن الشّرّ المذمّم

پرهیزید از افتادندهای بغی و رسوائیهای بی وفائی و برانگیختن پنهان شرّ نکوهیده «بغی» چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی ستم است و سرکشی کردن و عدول از حق و دروغ گفتن، و بی هریک در اینجا مناسب است، و مراد به «پرهیز نمودن از افتادندهای بغی» پرهیز نمودن از بغی است تا سالم بمانند از افتادنها که بسبب آن حاصل شود یعنی افتادنها در مهالک دنیوی و اخروی، و همچنین «پرهیز نمودن از رسوائیهای بی وفائی» یعنی رسوائیهای دنیا و آخرت که بسبب بیوفائی حاصل شود پرهیز نمودن از بی وفائی است «و برانگیختن پنهان شرّ نکوهیده» یعنی پرهیزید از این که شرّ مذموم نکوهیده که در طبعهای شما پنهان باشد باقتضای قوت شهویه و غضبیه برانگیخته شود و از شما صادر گردد خواه شرّی باشد نسبت بمردم یا بدی باشد از برای خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲۴

2740

ایاکم و الغلوّ فینا، قولوا: انا مربوبون و اعتقدوا فی فضلنا ما شئتم

پرهیزید از تجاوز کردن از حدّ در ما، بگوئید که ما پرورده شده ایم و اعتقاد کنید در افزونی مرتبه ما آنچه را خواهید، مراد به «ما» آن حضرت و سایر ائمه اند صلوات الله و سلامه علیهم، و مراد به «تجاوز کردن از حدّ در باره ایشان» این است که گمان الوهیت بعضی از ایشان کنند چنانکه اشاره باین معنی فرموده اند باین که «بگوئید که ما پرورده شده ایم» یعنی مخلوقیم و حق تعالی پروردگار ماست، و بعد از آن اعتقاد کنید در فضیلت و افزونی

مرتبه ما آنچه را خواهید یعنی بالوهیت قائل مشوید مانند غالیان لعنهم الله، و دیگر بهر فضلی که خواهید اعتماد کنید زیرا که هر فضلی که در باره ایشان اعتقاد شود حق است و زیاده بر آنند

2741

ایاکم و تحکم الشهوات علیکم فان عاجلها ذمیم و آجلها وخیم

بپرهیزید از بزور حکم کردن خواهشها بر شما، پس بدرستی که حاضر خواهشها نکوهیده است، و آینده آنها گران است، یعنی در دنیا سبب نکوهش و مذمت مردم است و در آخرت باعث عذاب گران

2742

ایاکم و البطنة فانها مقساء للقلب مکسله عن الصلوة مفسده للجسد

بپرهیزید از پری شکم پس بدرستی که آن محلّ درستی و سختی دل است و جایگاه کاهلی از نماز و جای فاسد شدن بدن، یعنی سبب این امور می شود، و ممکن است که هر یک از «مقساء» و «مکسله» و «مفسده» بکسر میم خوانده شود و ترجمه آن باشد که «بدرستی که آن آلت درستی و سختی دل است و آلت کاهلی از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲۵

نماز و آلت فاسد شدن بدن است»، و ممکن است که «مفسده» بضم میم و کسر سین باشد نه بفتح هر دو، و بنا بر این معنی این است که «فاسد کننده بدن است

2743

ایاکم و دناءة الشره و الطمع فانه رأس کل شرّ و مزرعة الدلّ و مهین النفس و متعب الجسد

بپرهیزید از دنائت حرص و طمع پس بدرستی که آن سر هر بدی است، و کشتزار خواری، و خوار کننده نفس و بتعب و رنج اندازنده بدن، «از دنائت و حرص و طمع» یعنی خست و پستی مرتبه که از حرص و طمع حاصل شود

2744

ایاکم و غلبه الدنيا علی انفسکم فان عاجلها نغصه و آجلها غصه

بپرهیزید از غلبه کردن دنیا بر نفسهای شما، پس بدرستی که حاضر آن نغص است و آینده آن غصه است، «نغص» بمعنی ناتمامی مراد است و مکتور و ناصاف بودن عیش و زندگانی، و هر دو در اینجا مناسب است، و مراد این است که: غلبه دنیا و خواهش آن بر نفس در دنیا سبب ناتمامی مراد است یا ناصافی عیش و زندگانی گردد و در آخرت سبب غصه و غم و اندوه و الم

2745

ایاکم و تمکن الهوی منکم فان اوله فتنه و آخره محنة

بپرهیزید از تمکن خواهش از شما، پس بدرستی که اول آن فتنه است و آخر آن محنت، مراد به «تمکن خواهش از ایشان» مسلط شدن آن است بر ایشان و قادر بودن آن بر تحکم بر ایشان، و «اول آن فتنه است» یعنی در دنیا آدمی را در فتنه اندازد و در آخرت سبب رنج و محنت گردد یا در دنیا اول آدمی را در فتنه اندازد و آخر سبب رنج و محنت گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲۶

2746

ایاکم و غلبه الشهوات علی قلوبکم فان بدايتها ملکه و نهايتها هلکه

بپرهیزید از غلبه کردن خواهشها بر دلهای شما پس بدرستی که ابتدای آن بندگی است و انتهای آن هلاکت است یعنی در دنیا سبب بندگی مردم و فروتنی و تملق بایشان می شود بامید بر آوردن مطالب که خواهش آنها باشد و در آخرت سبب هلاکت و عذاب و عقاب

2747

ایاکم و الفرقة فان الشادّ عن اهل الحقّ للشیطان كما ان الشادّ من الغنم للذئب

بپرهیزید از جدا شدن، پس بدرستی «۱» که تنهائی که جدا شده باشد از اهل حقّ از برای شیطان است چنانکه گوسفندی که تنها شود و جدا شود از گوسفندان از برای گرگ است، مراد مذمت جدا شدن از مؤمنین است و گوشه گیری و تنهائی

2748

ایاکم و البخل فانّ البخیل یمقته الغریب و ینفر منه القریب

بپرهیزید از بخیلی، پس بدرستی که بخیل دشمن می دارد او را بیگانه و رم میکند از او نزدیک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۲۷

2749

ایاک ان تغترّ بغلطة شریر بالخیر

پرهیز از این که فریب خوری بغلط کردن بدکرداری بخیر یعنی هرگاه کسی غالب در او شرّ و بدی باشد بمجرّد این که بغلط کار خیری بکند فریب مخور بآن و اعتنا مکن باو این غلطی است که صادر شده از او

2750

إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَوْحِشَ مِنْ غَلَطَةٍ خَيْرٌ بِالشَّرِّ

پرهیز از این که رم کنی از غلط کردن نیکوکاری ببدی یعنی هر گاه غالب در کسی کار خیر و نیک باشد بمحض این که بدی بکند وحشت و رم مکن از او، آن غلط و خطائی است از او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۲۸

[حرف الف بالف استفتاح]

از آنچه وارد شده از حکمتهای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف «بالف استفتاح» و مراد بالف استفتاح الفی است که (در کلمه «الا» است و همچنین کلمه «اما» که مرکب است از همزه استفهام بالا که حرف نفی است و آن را حرف استفتاح گویند باعتبار این که در اول کلام واقع شود و استفتاح کلام بآن نمایند و اصل معنی آن استفهام از نفی است یعنی «آیا نیست» و گاهی استفهام در آن بر حقیقت محمول است و اکثر این است که از برای انکار است و غرض تحقیق و اثبات جمله بعد است زیرا که انکار نفی چیزی لازم دارد اثبات و تحقیق آن را، و باین اعتبار آن را «حرف تنبیه» گویند یعنی غرض از آن تنبیه و آگاه کردن مخاطب است بر تحقیق مضمون جمله که بر آن داخل شده و بسیاری از فقرات مذکوره در این باب از این قبیل است چنانکه ظاهر شد، و گاهی مستعمل می شود از برای توبیخ و سرزنش و مراد این است که چرا چنین نیست، و گاهی از برای عرض و تحضیض، و هر دو از برای طلبند نهایت «عرض» طلبی است از روی نرمی و همواری مثل وَ لَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ» آیا دوست نمی دارید که بیمارزد خدا مر شما را و «تحضیض» تحریص کسی است بر چیزی و طلب آن از روی شدت نو از آنچه نقل شده از آن حضرت صلوات الله علیه در این باب این است که فرموده

2751

إِلا مَنَّتِيهِ «۱» مِنْ رَقْدَتِهِ قَبْلَ حِينِ مَنَّتِيهِ

آیا نیست بیداری از خواب خود پیش از هنگام مرگ خود؟! یعنی کسی که آگاه و با خبر باشد از خود و در خواب غفلت نباشد پیش از هنگام مرگ که همه را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۲۹

آگاه و بیدار خواهد کرد نهایت بیداری آن وقت سودی ندارد و اصلاح احوال خود در آن نتوان کرد، هر که پیش از آن آگاه شود اصلاح احوال خود تواند کرد.

2752

إِلا مَسْتَيْقِظُ مِنْ غَفْلَتِهِ قَبْلَ نِفَادِ مَدَّتِهِ

آیا نیست بیداری از غفلت و بی خبری خود پیش از تمام شدن مدت او؟! یعنی مدت زندگانی او، و این فقره نیز بمضمون فقره سابق است

2753

إِلا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُوْءِهِ

آیا نیست کار کننده از برای نفس خود پیش از روز سختی حاجت او؟! یعنی روز مرگ و بعد از آن که سخت باشد در آن حاجت او به آن چه کرده باشد از اعمال صالحه و خیرات

2754

إِلا مَسْتَعِدًّا لِلِقَاءِ رَبِّهِ قَبْلَ زَهْوَقِ نَفْسِهِ

آیا نیست آماده شونده از برای ملاقات پروردگار خود پیش از بیرون آمدن نفس او؟! یعنی وقت مرگ که جان و روح حیوانی بیرون آید از او و زایل گردد نفس مجرد او بنا بر قول بآن قطع تعلق کند از آن

2755

إِلا مَتَزَوِّدٌ لِأَخْرَجَتِهِ قَبْلَ أَزْوَفِ رَحْلَتِهِ

آیا نیست توشه برگیرنده از برای آخرت خود پیش از نزدیک شدن کوچ کردن او، یعنی کوچ کردن و رفتن او از دنیا

2756

إِلا تَائِبٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ حُضُورِ مَنِّيَتِهِ

آیا نیست توبه کننده از گناه خود پیش از حاضر شدن مرگ او؟! و غرض در همه این فقرات تا اینجا توبیخ و سرزنش است که چرا مردم چنین نیستند یا تحریص بر این که چنین شوند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳۰

2757

الا ان ابصر الابصار من نفذ فی الخیر طرفه

آگاه شو و بدان بدرستی که بیناترین دیده‌ها کسی است که نفوذ کند در نیکوئی نگاه او، یعنی بیناترین دیده‌ها دیده کسی است که چنین باشد و نفوذ کند نگاه او در نیکوئی، یعنی نگاه او متوجه کارهای نیک شود و بته آنها رسد و این باعث این شود که آنها را بعمل آورد. پوشیده نیست که «الا» در این فقره و در اکثر فقرات بعد از این از برای تنبیه است

2758

الا ان اسمع الاسماع من وعی التذکیر و قبله

آگاه باش بدرستی که شنواترین گوشها کسی است که حفظ کند یاد آوری و پند را و قبول کند آن را، یعنی شنواترین گوشها گوش کسی است که چنین باشد

2759

الا و ان اعطاء هذا المال فی غیر حقّه تبذیر و اسراف

آگاه باش و بدرستی که بخشیدن این مال یعنی مالی که دارید در غیر حق آن یعنی در غیر جای آن که شرعا صرف در آن جایز باشد تبذیر و اسراف است، مراد به «تبذیر» همان اسراف است یعنی پراکنده کردن مال بیجا و بزیاده روی، و مراد این است که هر چه از مال در مصرفی صرف شود که شرعا جایز نباشد داخل تبذیر و اسراف است هر چند قلیلی باشد و مذمتها که در باره آنها وارد شده بر آن صادق است مثل این که در قرآن مجید واقع شده که: تبذیر کنندگان برادران شیاطین‌اند، و این که: خدا دوست نمی‌دارد اسراف کنندگان را، و تبذیر و اسراف مخصوص این نیست که خرج زیادی بشود

2760

الا و ان القناعه و غلبه الشهوة من اکبر العفاف

آگاه باش و بدرستی که قناعت و غلبه کردن خواهش از بزرگترین پرهیزگاری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳۱

است یعنی غلبه کردن بر خواهش و پیروی نکردن آن یا قناعت کردن در حال غلبه خواهش یعنی خواهش خلاف قناعت و میل نفس بتبذیر و اسراف

2761

الا و انی لم ارا الجنة نام طالبها و لا کالتار نام هاربها

آگاه باش و بدرستی که من ندیده‌ام مثل بهشت در خواب است طلب کننده آن، و نه مانند جهنم در خواب است گریزنده از آن، یعنی ندیده‌ام مثل بهشت چیزی که خواهنده آن در خواب باشد و غافل باشد از آن و اهتمام نکنند در خلاصی از آن

2762

الا و ان الدتیا دار لا یسلم منها الا بالزهد فیها، و لا ینجی منها بشيء کان لها

آگاه باش و بدرستی که دنیا خانه ایست که سلامت نماند کسی از آن مگر بترک زینت در آن، و رهائی داده نشود از آن بچیزی که بوده باشد از برای آن، یعنی بهیچ امری از امور دنیوی و اشغال آن

2763

الاحر یدع هذه اللماظة لاهلها

آیا نیست آزاده مردی که واگذارد این «لماظه» را از برای اهل آن، «لماظه» بضم لام بقیه ایست از طعام که مانده باشد در دهن، و مراد بآن در اینجا دنیاست، و تشبیه دنیا بآن باعتبار اشتراک در حقارت و بی قدری است و اشاره است باین که دنیا پس مانده ایست از دیگران و این که باید تنفر از آن داشت چنانکه طبایع از بقیه طعامی که در میان دندانها یا در دهن مدتی مانده باشد تنفر دارند، بلکه دنیا لماظه دیگران است و طبایع از لماظه دیگران مطلقا تنفر دارند

2764

الا انه لیس لا نفسکم ثمن الا الجنة فلا تبعوها الا بها

آگاه باشید بدرستی که نیست از برای نفسهای شما بهائی مگر بهشت، پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳۲

مفروشید آنها را مگر بآن، یعنی قیمت و بهائی که قابل این باشد که آدمی نفس خود را بآن فروشد نیست مگر بهشت پس مفروشید مگر بآن، باین که اطاعت و بندگی حق تعالی کنید و بهشت در عوض بگیرید نه این که مشغول امور دنیوی شوید و بهای شما همان باشد که حاصل شود از برای شما از دنیا.

2765

الا و انّ الدنیا قد تصرّمت و آذنت بانقضاء و تنکّر معروفها و صار جدیدها رثا و سمینها غتا
آگاه باشید بدرستی که دنیا بتحقیق که بریده شده است و اعلام کرده است بآخر شدن، و ناخوش شده است نیکوئی آن، و گردیده است نو آن کهنه، و فربه آن لاغر، مراد این است که دنیا در این زمانها که آخر الزمان است باین اوصاف شده، یا این که همیشه چنین است زیرا که هر چه منتهی شود و آن را آخری باشد در نظر حقیقت و دیده بصیرت همین که موجود شود در حقیقت بریده شده و منقضی گشته و اعلام کرده بآخر شدن، و نیکوی آن ناخوش است، و نو آن کهنه، و فربه آن لاغر

2766

الا و انّ اخوف ما اخاف علیکم اتباع الهوی و طول الامل
آگاه باشید و بدرستی که خوفناکترین آنچه می ترسم بر شما پیروی خواهش و درازی امید است

2767

الا و انّ من لا ینفعه الحقّ یصرّه الباطل و من لا یستقم به الهدی یجرّ به الضلال الی الردی
آگاه باشید و بدرستی که کسی که سود ندهد او را حقّ زیان رساند او را باطل، و کسی که براه راست نیآورد او را راه نمودن راه راست می کشد او را گمراهی بسوی هلاکت یعنی در هر باب باید اختیار حق کرد و بآن راضی شد که اگر کسی حقّ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳۳
او را نفع ندهد یعنی حق را داند و اختیار آن که نافع است از برای او نکند زیان رساند باطل یعنی باطلی که اختیار آن کند و عدول کند از حق بآن زیان رساند باو زیرا که البته زیان اخروی باو رساند هر چند بالفرض از برای دنیای او سود دهد، و کسی که راه راست را باو نمایند و برآستی نگراید و از آن عدول کند البته گمراهی می کشاند او را بسوی هلاکت یعنی هلاکت اخروی هر چند از برای دنیای او خوب باشد، و در بعضی نسخه ها «الی الردی» نیست و بنا بر این ترجمه همین است که: می کشد او را گمراهی یعنی بهلاکت، موافق نسخه که «الی الردی» دارد

2768

الا و ما یصنع بالدنیا من خلق للآخرة، و ما یصنع بالمال من عمّا قلیل یسلبه و یبقی علیه حساب و تبعته
آگاه باشید و چه میکنند دنیا را کسی که خلق شده از برای آخرت، و چه میکنند مال را کسی که پس از اندک زمانی ربوده می شود مال از او، و باقی می ماند بر او حساب آن و وبال آن. مراد به «کسی که خلق شده از برای آخرت» همه آدمیان است چه خلق همه از برای این است که تحصیل آخرت کنند و بنعمای ابدی و آلاء سرمدی آن متمتع و بهره مند گردند نه از برای دنیای پست مرتبه زایل فانی، و همچنین «کسی که پس از اندک زمانی ربوده می شود مال از او و باقی می ماند بر او حساب و وبال آن، هر مالدار نیست زیرا که هر که باشد هر چند بمال او هیچ آفتی نخورد مرگ را خود چاره نتواند کرد پس بعد از اندک زمانی ربوده شود بسبب آن از او مال و باقی ماند بر او حساب و وبال آن

2769

الا و انّ التقوی مطایا دلل حمل علیها اهلها و اعطوا أزمتهما فأوردتهم الجنّة
آگاه باشید و بدرستی که تقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدا شتران
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳۴

رامند که سوار کرده شده اند بر آنها اهل تقوی، و داده شده بایشان مهارهای آنها، پس وارد سازند آنها ایشان را بهبهشت، و مراد ظاهر است و «بودن تقوی شتران» باعتبار این است که تقوای هر کس بمثابه شتری است از برای او

2770

الا و انّ الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها و خلعت لجمها فأوردتهم النار
آگاه باشید و بدرستی که گناهان اسبانیند چموش، سوار کرده شده اند بر آنها اهل گناهان، و کنده شده است لجامهای آنها پس فرود آورده اند ایشان را در جهنّم

2771

الا و انّ الیوم المضمّار و غدا السّباق و السّبیقة الجنّة و الغایة النار
آگاه باشید و بدرستی که مضمّار امروز است، و پیش دوانیدن فرداست، و آنچه پیشی گیرند بآن بهشت است، و نهایت آتش است، «مضمّار» زمانی است که چاروا را بخشگ بندند بعد از علف، و آن را «مضمّار» گویند باعتبار این که «ضمّر» بمعنی لاغریست و چاروا بعد از این که آن را بخشگ بندند قدری

لاغر شود و گوشتی که از علف بهم رسیده کم شود و چون استعداد چنین چاروائی از برای دویدن زیاد است از چاروائی که بسیار فربه باشد و پرگوشتی باشد که از علف بهم رسیده بنا بر آن زمانی را که چاروا را ورزش دهند در آن از برای دوانیدن آن را هم «مضمار» می‌گویند باعتبار این که در آن قدری چاروا لاغر گردد، و همچنین میدان را «مضمار» گویند چنانکه بعضی از اهل لغت تفسیر مضمار بآن کرده‌اند باعتبار این که ورزش دویدن و لاغری در آن واقع شود، و مراد این است که: امروز یعنی ایام حیات زمانی است که باید که آدمی خود را بطاعات و عبادات لاغر سازد و مستعداً این گرداند که فردا یعنی در آن نشأه پیشی گیرد ببهشت، و نهایت و انجام کار کسی که چنین نکند جهنم و آتش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳۵

است و مراد «بسیقه» بفتح سین آن چیزی است که پیشی گیرند بآن یعنی آن چیز است که هر که اول برسد بآن او سابق باشد و بضم سین آن چیز است که بر آن گرویندند و هر که پیش افتد آن را ببرد و این نیز در این کلام مناسب است چنانکه مخفی نیست نهایت چون در نسخه‌های نهج البلاغه که این عبارت در آنجا نیز نقل شده بفتح سین اعراب شده موافق آن ترجمه شد

2772

الا و آنکم فی ایام امل من ورائه اجل، فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله نفعه عمله و لم یضره اجله آگاه باشید و بدرستی که شما در روزهای امیدی آید که از عقب آن مرگی است پس هر که عمل کرد در روزهای امید خود پیش از حاضر شدن مرگ او، سود دهد او را عمل او و ضرر نرساند باو مرگ او، مراد این است که شما در ایام حیات در زمان امیدید یعنی در زمانی که امید آن است که خود را در آن رستگار سازید و پس از آن مرگی خواهد بود، پس هر که از شما در این زمان پیش از رسیدن مرگ او عمل کرد یعنی بجا آورد اعمالی چند که سبب رستگاری او گردد نفع دهد او را عمل او و ضرر نرساند باو مرگ او، بلکه سبب وصول بسعدت ابدی و نیک بختی سرمدی گردد، و هر که تقصیر کند در عمل پس زیان کرده و ضرر رساند باو مرگ او، زیرا که باعث رسیدن بعذاب و عقاب گردد

2773

الا و انّ اللسان بضعة «۱» من الانسان فلا یسعه القول اذا امتنع و لا یمهله التّطق إذا اتّسع آگاه باشید و بدرستی که زبان پاره‌ایست از آدمی پس یاری نمی‌کند او را سخن گفتن هرگاه امتناع کند زبان و ابا کند از آن، و انتظار نمی‌فرماید او را گویائی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳۶

هر گاه گنجایش داشته باشد زبان، مراد بیان عجز آدمی است و این که زبان با آنکه پاره است از او هرگاه ابا کند از گفتن و نتواند گفت هر چند او خواهد که سخن گوید یاری نکند او را سخن گفتن یعنی نتواند سخن گوید و هر گاه آن گنجایش سخن گفتن داشته باشد و روان باشد انتظار نفرماید او را گویائی یعنی هر وقت که خواهد سخن گوید انتظاری نباید کشید از برای آن، پس همین کافی است دلیل بر کمال قدرت حق تعالی که پارچه گوشتی جزو آدمی را گاهی چنان خلق کند و گاهی چنین، فتبارک الله أحسن الخالقین

2774

و انا لامراء الکلام فینا تشبّث فروعه «۱» و علینا تهدّلت اغصانه و بدرستی که ما امیران و فرمانفرمایان کلامیم در ما پراکنده شده است فرعیهای آن و بر ما آویخته شده شاخهای آن، مراد به «ما» آن حضرت و سایر ائمه‌اند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و مراد به «کلام» قرآن مجید است که کلام الهی است و تشبیه شده آن بیادشاهی و ایشان بامرای او که احکام و فرامین او را جاری سازند میانه مردم و «در ما پراکنده شده فرعیهای آن» (تا آخر) بیان وجه اختصاص ایشان است باین معنی، و حاصل آن این است که آنچه رسته از آن از فروع یعنی شاخها در میانه ما رسته از آن و پراکنده شده باطراف و «بر ما آویخته آنچه آویخته و سرازیر شده شاخهای آن» پس ما مطلعیم بر همه فروع و جزئیات آن و بآن اعتبار بمنزله امراء و حکام اوئیم که احکام او را در اطراف و اکناف نافذ نمائیم

2775

الا و انّ من البلاء الفاقه، و اشدّ من الفاقه مرض البدن و اشدّ من مرض البدن مرض القلب بدانید و بتحقیق که از جمله بلاست بی‌چیزی و فقر، و سخت‌ترست از فقر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۳۷

بیماری بدن، و سخت‌ترست از بیماری بدن بیماری دل، یعنی بیماری معنوی نفس که بسبب صفات و ملکات نکوهیده و اعمال و افعال ناشایست حاصل شود

2776

الا و انّ من التّعم سعة المال، و افضل من سعة المال صحّة البدن، و افضل من صحّة البدن تقوی القلب بدانید و بدرستی که از جمله نعمتها توسعه مال است، و افزون‌تر از توسعه مال صحت بدن است، و افزون‌تر از صحت بدن پرهیزگاری دل است، یعنی پرهیزگاری نفس، وجه افزونتری هر یک ظاهر است و محتاج بیان نیست

2777

الا و انّ من تورّط فی الامور من غیر نظر فی العواقب فقد تعرّض لمفدحات التّوائب
بدانید و بدرستی که هر که بیفتد در کارها بی فکر و اندیشه در عاقبت‌های آنها پس بتحقیق که خود را در آورده در عرضه مصیبت‌های گران سنگین

2778

الا و انّ اللّیب من استقبال وجوه الآراء بفکر صائب و نظر فی العواقب
بدانید و بدرستی که خردمند کسی است که رو آورد بجانب روی‌های اندیشه‌ها بفکری درست و تفکری در عاقبت‌ها

2779

الا لا يعدلنّ احدکم عن القرابة یری بها الخصاصة ان یسدّها بالذی لا یزیده ان امسکه و لا ینقصه ان انفقه
بدانید که باید تجاوز نکند احدی از شما از خویشاوندی که ببیند باو درویشی این که ببندد رخنه آن درویشی را به آن چه زیاد نمی‌کند او را اگر
نگاهدارد آن را، و کم نمی‌کند او را اگر خرج کند آن را، «این که ببندد» بدل از خویشاوند است یعنی تجاوز نکند از این که سدّ کند رخنه درویشی او
را بدادن چیزی باو که اگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۲۸

نگاهدارد آن چیز را زیاد نکند مرتبه او را و، اگر خرج کند آن را کم نکند رتبه او را، و این اشاره است بوجه این که نباید تجاوز کرد زیرا که هرگاه
نگاهداشتن آن سودی نداشته باشد از برای این کس و دادن آن چیزی کم نکند آن را، پس چرا کسی تجاوز کند بآن از خویشان پریشان و نخرد بآن
بهشت جاویدان

2780

الا و انّ اللّسان الصادق یجعلہ اللّہ للمرء فی النّاس خیر من المال یورثه من لا یحمده

بدانید که زبان راست که می‌گرداند آن را خدا از برای مرد در میانه مردم بهتر است از مال که بمیراث دهد آن را بکسی که ستایش نکند او را یعنی این
معنی که بگرداند خدا از برای مردی زبان راستی در میانه مردم باین که بدهد باو مالی و توفیق دهد او را که بذل کند و مردم او را مدح و ستایش کنند
به آن چه راست باشد در باره او و از قبیل مدح‌هایی نباشد که گاهی مردم جمعی را کنند به آن چه دروغ باشد بهتر است از این که مال را نگاهدارد و
بمیراث دهد بکسی که آن را ببرد و ممنون نگردد و مدح و ستایش او نکند

2781

الا و انه قد ادبر من الدنیا ما کان مقبلا و اقبل منها ما کان مدبرا

بدانید و بدرستی که پشت گردانیده است از دنیا آنچه بود رو آورنده، و رو آورده است از آن آنچه بود پشت کننده، مراد یا مذمّت آن زمان است و این
که در آن پشت گردانیده از نیکوئی‌های دنیا آنچه قبل از آن رو آورده بود و رو آورده از مکروهات آن آنچه پیش از آن پشت گردانیده بود، یا مراد مذمّت
دنیاست همیشه و این که آنچه رو آورده از آن از لذّات باعتبار این که زایل و فانی است در نظر حقیقت بین پشت گردانیده و رفته، و آنچه پشت
گردانیده از مکروهات آن از برای کسی که مکروهی نرسد باو در دنیا در حقیقت رو کرده باو و بعد از اندک مدتی خواهد رسید باو اگر همه بعد از مرگ
باشد چه دنیادار لا اقلّ از عهده حساب باید بر آید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۳۹

اگر مؤاخذه دیگر بر او نباشد و همین مکروه کم نیست

2782

و از مع التّرحال عباد اللّہ الاخیار و باعوا قلیلا من الدنیا لا یبقی بکثیر من الآخرة لا یفنی

و بدانید که عزم کردند کوچ را بندگان نیکوکار خدا، و فروختند اندکی از دنیا را که باقی نمی‌ماند ب بسیاری از آخرت که فانی نمی‌شود، و مراد به
«کوچ» رفتن بسفر آخرت است و مراد به «عزم آن» این است که همیشه در فکر آن و تهیّه اسباب آن و تحصیل زاد و توشه از برای آنند و «قلیلی از
دنیا که فروخته‌اند» آن است که صرف کرده‌اند آن را در راه خدا یا گذاشته‌اند از سر آن از برای مشغول شدن بامور اخروی، چه همه دنیا قلیلی است و
هیچ قدر ندارد نسبت بنعمای آخرت، پس قدری از آن که احدی صرف کند یا از سر آن بگذرد چه قدر خواهد داشت؟

و مراد به «ب بسیاری از آخرت» آن قدری است که داده می‌شود از آن بهر نیکو کاری چه اُندای مراتب آن بسیار است و زیاده است از تمام دنیا چنانکه در
احادیث وارد شده و «باقی نماندن دنیا و فانی نشدن آخرت» ظاهر است، و ظاهر است که نعمت باقی هر چند اندک باشد بهتر است از آنچه زایل شود
هر چند بسیار باشد چه جای این که باقی بسیار باشد و فانی اندک

2783

الا و قد امرتم بالظّعن و دلّتم علی الزّاد فتزوّدوا من الدنیا ما تحوزون «۱» به انفسکم غدا

بدانید و بتحقیق که فرمان داده شده‌اید بسفر و راه نموده شده‌اید بتوشه، پس تو شد بردارید از دنیا آنچه را جمع کنید بآن نفسهای خود را فردا، یعنی مالک آنها شوید و حفظ کنید آنها را از عذاب و عقاب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۴۰

2784

الا و انّ الجهاد ثمن الجنّة فمن جاهد نفسه ملكها و هي اكرم ثواب الله لمن عرفها

بدانید و بدرستی که جهاد قیمت و بهای بهشت است پس هر که جهاد کند با نفس خود مالک شود بهشت را و آن گرامی‌تر پاداش خداست از برای کسی که داند آن را، مراد به «جهاد» در اینجا بقرینه تفریع مذکور خصوص جهاد و جنگ با نفس است از برای منع کردن آن از معاصی و داشتن بر طاعات که جهاد اکبر است یا معنیی که شامل آن نیز باشد، و مراد به «بودن بهشت گرامی‌تر پاداشی از خدا» گرامی‌تر بودن آن است از پاداشی که دهد بر کار خیر در دنیا بکسی که مستحق بهشت نباشد یا دهد باو در دنیا هر چند در آخرت نیز بهشت باو دهد نه گرامی‌تر بودن از سایر پاداشهای اخروی بلکه رضوان و خوشنودنی از خدا اکبر و عظیم‌تر است از آن و از نعمتهای آن چنانکه در قرآن مجید فرموده وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و از برای کسی که داند آن را میداند که آن گرامی‌تر است نه این که گرامی بودن آن در واقع از برای چنین کسی است و کسی که نداند آن را در واقع از برای او گرامی‌تر نیست

2785

الا و انّ شرايع الدّين واحدة و سبله قاصدة فمن اخذ بها لحق و غنم و من وقف عنها ضلّ و ندم

بدانید و بدرستی که شریعتهای دین یکی است و راههای آن راست است پس هر که فراگیرد آنها را برسد بمطلب و فیروزی یابد، و هر که بایستد از آنها گمراه شود و پشیمان گردد، «شریعت» راهی را گویند که روند در آن بجائی که آب بردارند مثل نهری یا غدیری و امثال آنها، و بآن اعتبار هر دینی از دینهای حق را شریعت گویند، و همچنین هر حکمی از احکام آن دینها را، و مراد به «بودن شریعتهای دین یکی» این است که آنچه از آنها متعلق باصول دین باشد یکی است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۴۱

و همه ادیان حقّه در آن موافق‌اند، اما آنچه متعلق بفروع باشد پس ادیان مختلف توانند شد در آن بحسب اختلاف مصالح اشخاص و ازمان، یا مراد این است که اصل و بنای همه یکی است چه بنای فروع نیز در هر دینی بر اوامر و نواهی حق تعالی است، پس هر چه امر کرده باشد بآن در هر دینی یا نهی کرده باشد باید اطاعت کرد و همه دینها موافق‌اند در این معنی هر چند در مأمورات و منهیات اختلافی باشد در بعضی ادیان باعتبار مصالح

مذکوره

2786

الا و انا اهل البيت ابواب الحكم و انوار الظلم و ضياء الامم

بدانید و بتحقیق که ما اهل بیت رسول خدا درهای حکمتها و نورهای تاریکیها و روشنی اتمتهائیم یعنی درهائیم که مردم از آنها بعلوم راست درست روند، و نورهائیم که تاریکیهای جهالتها و ضلالتها را زایل کنند، و «امت» در اصل بمعنی طریقت و دین است و بعد از آن اهل هر دینی را امت گویند بلکه هر طایفه از اهل هر دینی را نیز امت گویند و مراد به «امتها» در اینجا طوایف مسلمانان است یا همه اتمتهای پیغمبران یعنی اتمتهائی که تابع ایشان شده‌اند هر چند در واقع امت پیغمبر ما باشند و باید که اطاعت او کنند صلی الله علیه و آله، و مراد این است که ما روشنی‌ایم از برای هر امتی که اگر بما گروند از تاریکیهای جهالت و ضلالت رهائی یابند، و مراد «۱» به «اهل بیت» آن حضرت است و حضرت فاطمه و باقی ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین چنانکه در کتب اصحاب ما بر وجه کافی شافی بیان شده

2787

الا لا يستحيين من لا يعلم ان يتعلم فان قيمة كل امرء ما يعلم

بدانید باید که شرم نکند کسی که نمی‌داند از این که تعلیم گیرد و بیاموزد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۴۲

پس بدرستی که قیمت و بهای هر مردی آنست که میداند یعنی قیمت هر مردی بقدر دانش اوست پس شرم نکند و تعلیم گیرد آنچه را نمی‌داند تا بقدر آن قیمت او در میزان اعتبار زیاد گردد

2788

الا لا يستقبحن من سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم

بدانید که باید قبیح و زشت نشمارد کسی که سؤال کرده شود از چیزی که نمی‌داند این را که بگوید نمی‌دانم یعنی این معنی را قبیح نشمارد و بگوید که نمی‌دانم نه این که مانند بسیاری از مردم ندانسته جوابی گوید که مبادا مردم او را نادان شمارند

2789

الا فاعملوا و الالسن مطلقه و الابدان صحیحه و الاعضاء لدنه و المنقلب فسیح و المجال عریض قبل ازهاق الفوت و حلول الموت فحققوا علیکم حلوله و لا تنتظروا قدومه

بدانید پس عمل کنید و حال آنکه زبانها گشاده‌اند، و بدنها صحیح‌اند، و عضوها نرمند، و بازگشت وسعت دارد، و مجال پهن است، پیش از باطل کردن فوت و رسیدن مرگ، پس محقق کنید بر خود فرود آمدن آن را و انتظار مکشید رسیدن آن را یعنی بپردازید باعمال خیر تا فرصتی دارید و زبانها گشاده است و ببند نیامده چنانکه نزدیک مرگ خواهد شد و «عضوها نرمند و خشک نشده‌اند» چنانکه در آن وقت خواهند شد و دیگری کاری از آنها نیاید و «بازگشت» یعنی زمان بازگشت بسوی خدا پس جهت تدارک احوال خود و کردن خیرات و میرات وسعتی دارد، و «مرگ نزدیک نشده» که دیگر بر وقت کردن عمل خیری نباشد، و ممکن است مراد بازگشت بسوی خدا باشد بمرگ، و به «وسعت داشتن آن» این که هنوز نزدیک نشده و «قدری زمان مانده تا آن و «مجال یعنی زمان جولان و حرکت از برای آن اعمال پهن است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۴۳

یعنی وسعتی دارد، «پیش از باطل کردن فوت» یعنی باطل کردن آن مجال و فرصت را پس محقق کنید بر خود فرود آمدن آن را یعنی بیقین دانید آن را و بسبب این یقین مشغول شوید بتهیه اسباب آن سفر پرخطر و تحصیل زاد و توشه از برای آن، و انتظار مکشید رسیدن آن را که بعد از رسیدن آن دیگر تهیه نتوان گرفت

2790

الا و قد امرنی الله بقتال اهل النکث و البغی و الفساد فی الارض، فاما التاکثون فقد قاتلت، و اما القاسطون فقد جاهدت، و اما المارقه فقد دوتخت، و اما شیطان الردهه فانی کفیته بصعقه سمعت لها وجیب قلبه و رجته صدره

آگاه باشید و بتحقیق که امر کرده است مرا خدا بجنگ کردن با اهل نکث یعنی شکستن بیعت، و اهل بغی یعنی ظلم یا سرکشی و عدول از حق، و اهل فساد در زمین، پس اما ناکثان یعنی آنان که شکسته بودند بیعت را پس بتحقیق که جنگ کردم با ایشان، و اما قاسطان یعنی اهل ظلم یا عدول از حق پس بتحقیق که جهاد کردم، و اما مارقان یعنی آنان که از دین بدر رفته بودند و فرقه سیم یعنی اهل فساد در زمین اشاره بایشان بود پس بتحقیق که خوار گردانیدم، و اما شیطان ردهه پس کفایت کرده شدم او را بصعقه که شنیدم بسبب آن اضطراب دل او را و حرکت سینه او را، مراد به «اهل شکستن بیعت» طلحه و زبیر است که بیعت کردند با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و بزودی شکستند و رفتند نزد عایشه و او را رفیق خود کردند و لشکری بر سر خود جمع کردند از برای جنگ با آن حضرت و روانه بصره شدند در آنجا نیز جمعی بایشان ملحق شدند و آن حضرت از عقب ایشان رفت و با ایشان جنگ کرد در بصره، و طلحه و زبیر هر دو کشته شدند و آن را جنگ جمل گویند، باعتبار این که «جمل» شتر است و عایشه در آن جنگ بر شتری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۴۴

سوار بود و حکایت آن مشهور است، و مراد به «اهل بغی» معاویه و اتباع او بودند که ظالم بودند و سرکشی می کردند و از حق که اطاعت آن حضرت بود عدول نمودند و آن حضرت با ایشان جنگ کرد در صفین که موضعی است در کنار فرات، و حکایت آن جنگ نیز مشهور است، و مراد به «اهل فساد در زمین» خواراند که بعد از حکایت صفین برگشتند از آن حضرت و از دین بیرون رفتند و فساد می کردند در زمین و حضرت با ایشان نیز جنگ کرد و همه ایشان کشته شدند بغیر نه نفر از ایشان که گریختند و از اصحاب آن حضرت نه نفر شهید شدند و آن حضرت قبل از آن از این معنی خبر داده و این از معجزات ظاهر آن حضرت بود صلوات الله و سلامه علیه، و حکایت آن نیز مشهور است و حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله - از این سه جنگ خبر داده بود چنانکه مشهور است که فرموده: ای علی بزودی جنگ خواهی کرد بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان و «ردهه» گوی «۱» است که در کوهی باشد که در آن آب بایستد و بعضی گفته‌اند که: مراد به «شیطان ردهه» ذو الثدیّه است که رئیس خوارج بود و یک دست او بشکل پستان زنان بود و باین اعتبار او را «ذو الثدیّه» می گفتند یعنی صاحب پستان و بنا بر این حکایت او از تتمه جنگ سیم خواهد بود، و بعضی گفته‌اند که: مراد معاویه بوده در روزی که اصحاب او گریختند و بعد از آن حيله کرده قرآنها را بر سرنیزه‌ها کرده و مردم را بحکم قرآن دعوت کرد تا بحکمین قرار شد چنانکه تفصیل آن حکایت مشهور است و بنا بر این حکایت او متعلق بجنگ دوم خواهد بود، و این قول بعید است و وجه اطلاق «شیطان ردهه» بر معاویه ظاهر نیست مگر این که تولد او یا خانه او در ابتدا در چنین جایی بوده باشد و بنا بر اول ممکن است که اطلاق «شیطان ردهه» بر او باعتبار تشبیه پستان او باشد چون شیر داشت بکوهی که آب در آنجا باشد، و بعضی گفته‌اند که «ردهه» گوی بوده در نهروان که در آن آب بود و بعد از قتل خوارج ذو الثدیّه را در آن گو یافتند، و بعضی گفته‌اند که: «شیطان ردهه» شیطانی بود از سر کشان شیاطین تبعه ابلیس، و حدیثی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۴۵

نقل کرده‌اند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه می جست بخدا از او، و آن حضرت او را کشته و شاید قتل او در «ردهه» باشد. و بعضی گفته‌اند که: از آن جنیان بود که در وقت نزول حضرت رسالت پناه (ص) در جحفه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه با ایشان جنگ کرد در چاهی که معهود بود در آن موضع و مردم نمی توانستند از آن آب کشید و ایشان را بقتل آورد و بنا بر این دو احتمال، حکایت شیطان ردهه حکایتی خواهد بود

علیحه، و متعلق بهیچ یک از آن سه جنگ نخواهد بود، «پس کفایت کرده شدم او را بصعقه» ظاهر این است که مراد به «صعقه» نعره است و معنی این است که: یک نعره زدم باو که کفایت کرد از برای من شغل او را، یعنی فارغ ساخت مرا از کار او و همان نعره کار او را ساخت، چنان نعره بود که شنیدم آواز لرزش دل و طپش سینه او را بسبب آن، و موافق این است آنچه روایت شده که آن حضرت روز جنگ نهروان نعره زد که «ذوالثدیّه» از تاب آن صیحه گریخته در آن گو افتاد و او را مرده در آن گو یافتند، و بعضی گفته‌اند که: «ذو الثدیّه» کشته نشد بشمشیر بلکه حق تعالی زد او را بصاعقه و مراد به «صعقه» آن صاعقه است، و پوشیده نیست که اگر مراد به «شیطان رده» جَنّی باشد چنانکه در دو احتمال آخر مذکور شد باز «صعقه» دو احتمال مذکور دارد، و اگر مراد معاویه باشد پس بمعنی اول است، و مراد این است که: نعره زدم باو که از ترس آن گریخت و نایستاد و مرا فارغ کرد از کار او.

2791

الا وَاِنَّ الظَّالِمِ ثَلَاثَةٌ فَظَلَمَ لَا يَغْفِرُ وَ ظَلَمَ لَا يَتْرَكَ وَ ظَلَمَ مَغْفُورٌ لَا يَطْلُبُ، فَاَمَّا الظَّالِمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُ فَالشَّرْكَ بِاللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى اِنَّ اللّهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ*، وَاَمَّا الظَّالِمُ الَّذِي يَغْفِرُ فَظَلَمَ المَرْءَ لِنَفْسِهِ عِنْدَ شَرْحِ اَقَا جَمَالِ الدِّينِ خَوَانَسَارِي بِرِ غَرْرِ الحَكْمِ، ج ۲، ص: ۳۴۶

بعض الهنات، و اما الظالم الذي لا يترك فظلم العباد بعضهم بعضا، العقاب هنالك شديد ليس جرحا بالمدي «۱» و لا ضربا بالسيّاط و لكنّه ما يستصغر ذلك معه

آگاه باشید و بدرستی که ظلم سه تاست، پس ظلمی است که آمرزیده نمی‌شود، و ظلمی است که واگذاشته نمی‌شود، و ظلمی است که آمرزیده شود و بازخواست نشود، پس اما ظلمی که آمرزیده نشود پس شرک بخداست بسبب آنکه حق تعالی فرموده

بدرستی که خدا نمی‌آمرزد این را که شریک قرار داده شود از برای او و می‌آمرزد آنچه را ورای آن باشد از برای هر که می‌خواهد، و اما ظلمی که آمرزیده می‌شود پس ظلم مردست بر نفس خود نزد بعضی خصلت‌های بد، و اما ظلمی که واگذاشته نمی‌شود پس ظلم بندگان است بعضی از ایشان بعضی دیگر را، عقاب در آنجا سخت است نیست زخم زدن بکاردها و نه زدن بتازبان‌ها و لیکن آن چیزی است که کوچک شمرده می‌شود این با آن، مراد به «ظلمی که بخشیده نمی‌شود» آن است که هرگز بخشیده نشود و صاحب آن مخلّد باشد در جهنّم و آن شرک است، و همچنین سایر اقسام کفر مثل انکار اصل وجود حق تعالی یا انکار پیغمبری از پیغمبران او که پیغمبری او ثابت باشد، و تخصیص آیه کریمه بشرک منافاتی با آن ندارد زیرا که ممکن است که ذکر خصوص شرک باعتبار تعلق غرضی باشد بخصوص آن، مثل این که نزول آن از برای ترسانیدن جمعی باشد که مشرک بودند («۲» یا چنانکه نقل کرده‌اند از برای امیدواری جمعی که مشرک بودند و می‌خواستند که مسلمان شوند و می‌ترسیدند که اسلام ایشان درست و قبول نشود) و می‌توان گفت که: هرگاه شرک بخشیده نشود پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۴۷

کفری که باعتبار انکار وجود حق تعالی باشد بطریق اولی بخشیده نخواهد شد، چه پر ظاهر است که آن عظیم‌تر از شرک است و سایر اقسام کفر نیز در حقیقت راجع بآن می‌گردد، زیرا که کسی که منکر حق تعالی نباشد معقول نیست که انکار پیغمبر او کند با وجود معجزه از جانب او، و قول حق تعالی که فرموده وَ يَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ* بنا بر این باین معنی خواهد بود که: می‌آمرزد ماورای شرک را و آنچه عظیم‌تر از شرک باشد بقرینه مفهوم جزو اول، با این که ممکن است که [اما دون ذلک] بمعنی «و ماورای آن» نباشد بلکه بمعنی [پست‌تر از آن] باشد یعنی گناهانی را که کمتر از شرک باشند، و بنا بر این آنچه عظیم‌تر از آن باشد یا مساوی آن باشد داخل نخواهد بود، با آنکه آن دلالت نمی‌کند بر این که غیر شرک البته آمرزیده می‌شود بلکه بر این که غیر آن آمرزیده می‌شود از برای هر که خدا خواهد، و هرگاه ثابت شده باشد باجماع و اخبار که مطلق کافر هرگز آمرزیده نمی‌شود، معلوم می‌شود که مطلق کفر چنین است که صاحب آن هرگز مشیّت خدا بآمرزیدن او تعلق نمی‌گیرد، نهایت ذکر خصوص شرک در اول باعتبار غرضی خاصّ بآن بوده چنانکه مذکور شد [نزد شرک «۱» چنانکه جمعی از اهل لغت گفته‌اند که: بمعنی کفر نیز آمده و همچنین شرک بمعنی کفر آمده و بنا بر این ظلمی که آمرزیده نمی‌شود کفر بخداست و در آن اشکالی نیست زیرا که مطلق کفر بر می‌گردد بکفر بخدا چنانکه بر متأمل پوشیده نیست]، و مراد به «ظلمی که آمرزیده می‌شود» این است که گاهی آمرزیده می‌شود و از برای هر که خواهد آمرزیده می‌شود نه این که آن مطلقا آمرزیده می‌شود، و فرق میانه آن و قسم اول این است که در قسم اول خواستن آمرزش احتمال ندارد بنا بر آنچه خبر داده حق تعالی که شرک را نمی‌آمرزد، و در این قسم احتمال آمرزش هست، و از برای جمعی که خدا خواهد آمرزیده خواهد شد نه این که در قسم اول از برای کسی که خدا خواهد نیز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۴۸

آمرزیده نخواهد شد چه پر ظاهر است که آنچه خدا خواهد البته واقع خواهد شد، و فرق میانه این قسم و قسم سیّم این است که در این قسم احتمال آمرزش هست باین نحو که بالکلّیه آمرزیده شود و اصلا مؤاخذه بر آن نشود بخلاف قسم سیّم که اگر چه محتمل است که آمرزیده شود نهایت آن مطلق نتواند شد بلکه بعد از استرضای مظلوم می‌شود یا بقدری عقاب ظالم که در خور ظلم او باشد و یا بگرفتن بعضی از حسنات ظالم و دادن بمظلوم باندازه حقّ او، و ممکن است که گاهی باعتبار بعضی حسنات که ظالم کرده باشد حق تعالی از جانب خود تفضّل کند و بمظلوم ثوابی بدهد که او راضی

شود بآن و از سر مؤاخذه ظالم بگذرد بی این که عقاب کرده شود، یا از حسنات او چیزی کم شود و بمظلوم داده شود، و «عقاب در آنجا سخت است» یعنی در هر جا که عقاب باشد از اقسام مذکوره عقاب آن سخت است و از قبیل زخم و کتک نیست بلکه اینها پیش آن بسیار سهل شمرده شود پس باید برحذر بود از آن

2792

الافاعملوا عباد الله و الخناق مهمل و الروح مرسل فی قنیة «۱» الارشاد و راحة الاجساد و مهل البقیة و انف المشیة و انظار التوبة و انفساح الحوبة قبل الضنک و المضیق و الردع و الزهوق قبل قدوم الغائب المنتظر و اخذة العزیز المقتدر آگاه باشید پس عمل کنید ای بندگان خدا و حال آنکه گلو واگذاشته شده است، و روان فرستاده شده است در ذخیره کردن راهنمایی، و آسایش بدنها، و مهلت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۴۹

یافتن بقیه، و ابتدای اراده، و تأخیر توبه، و وسعت گناه پیش از تنگی و مضیق و بازداشتن و باطل شدن، پیش از آمدن غائب انتظار برده شده، و گرفتن غالب توانا، مراد این است که: مشغول شوید باعمال خیر تا فرصتی هست و گلو گرفته نشده است بمرگ و روان جاری است در بدن در ذخیره کردن ارشاد، «ارشاد» بکسر همزه یعنی راهنمایی یعنی در زمانی که توانید ذخیره راهنمایی نمائید یعنی راهنمایی شما مردم را، یا راهنمایی دیگران شما را، و ممکن است که «ارشاد» بفتح همزه باشد جمع «رشد» بمعنی راست ایستادن بر راه حق، یعنی در زمانی که توانید ایستادهای بر راههای حق را از برای خود ذخیره نمائید، و «آسایش بدنها» یعنی ذخیره آسایش بدنها در آخرت یا در زمانی که ذخیره ارشاد توانید نمود، و «در زمان آسایش بدنها» یعنی از کوفتها و مرضها و ضعف و ناتوانی که در پیری رو دهد، و «مهلت یافتن بقیه» یعنی در زمان مهلت یافتن از برای بقیه عمری پیش از این که اجل در رسد و بقیه نماند، و «ابتدای اراده» یعنی در اول زمانی که اراده اعمال توانید کرد و تأخیر مکنید از آن بوقت دیگر، و ممکن است که «أنف المشیة» بمعنی ابتدای اراده نباشد بلکه بمعنی قوت اراده باشد یعنی در زمانی که اراده شما قوی باشد و آنچه اراده کنید توانید کرد پیش از این که وقت اراده نماند یا این که آنچه اراده کنید قادر بر آن نباشید بسبب ضعف و پیری، و «تأخیر توبه» یعنی در وقتی که هنوز وقت قبول توبه تمام نشده و تأخیر شده تا مدتی بعد از آن یعنی پیش از رسیدن مرگ و مشاهده احوال آن نشأه که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۵۰

دیگر توبه قبول نشود، و «وسعت گناه» «۱» یعنی وسعت وقت مؤاخذه آن یعنی پیش از این که وقت مؤاخذه بگناه برسد، یا وسعت وقت چاره آن یعنی پیش از این که بتوبه و بازگشت چاره دفع آن نتواند کرد، و در بعضی نسخهها «و انفساخ الجنة» است یعنی وسعت بهشت یعنی وسعت وقت تحصیل آن و تا فرصتی هست از برای کردن اعمالی که سبب استحقاق آن شود «پیش از تنگی و مضیق» [مضیق] هم بمعنی تنگی است و تأکید است و مراد این است که: عمل کنید پیش از این که وقت تنگ شود بنزدیک شدن مرگ، و «بازداشتن» یعنی بازداشتن شما از عمل برسیدن اجل، و «باطل شدن» یعنی باطل شدن وقت و فرصت، و ممکن است که «زهوق» در اینجا بمعنی باطل شدن نباشد بلکه بمعنی بیرون رفتن جان باشد، و «غایب انتظار برده شده» ملک الموت است که پنهان است و چون آمدن آن یقینی است گویا آدمی انتظار او می برد، و ممکن است «منتظر» بکسر طاء خوانده شود بمعنی انتظار کشنده، چه او انتظار وقت رسیدن اجل هر کس می کشد از برای قبض روح او، «و گرفتن غالب توانا» یعنی پیش از گرفتن حق تعالی که غالب است بر هر کس و تواناست بر هر چیز، شما را از برای بردن بآن نشأه یا از برای حساب و کتاب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۵۱

[حرف الف بalf استفهام]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بalf استفهام یعنی الفی که در حرف (استفهام باشد) و [حرف استفهام] حرفی را گویند که دلالت کند بر سؤال از چیزی از برای فهمیدن و دانستن آن مثل «این» یعنی کجاست؟ و «هل» یعنی آیا چنین است؟

نو از آن جمله است آنچه فرموده آن حضرت علیه السلام

2793

این العمالقة و أبناء العمالقة

کجایند عمالقه و پسران عمالقه؟ «عمالقه» قومی بودند بسیار قوی هیکل صاحب زور و قوت از اولاد عملیق بن لاوز بن ارم بن سام بن نوح و پوشیده نیست که استفهام در کلام آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بر حقیقت محمول نیست که مراد سؤال از چیزی باشد از برای دانستن آن، بلکه غرض این است که مخاطبان متوجه آن معنی شوند و از آن پند و عبرت گیرند

2794

این الجبابرة و أبناء الجبابرة

کجایند متکبران و پسران متکبران یعنی متکبران گذشته که از ایشان نام و نشانی نمانده

2795

این اهل مدائن الرّسّ آلّذین قتلوا النّبیین و اطفئوا نور المرسلین

کجایند اهل شهرهای رسّ آنانکه کشتند پیغمبران را و خاموش کردند نور

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۲، ص: ۳۵۲

رسولان را، و «رسّ» چنانکه اهل لغت گفته‌اند چاهی بود از بقیه اولاد ثمود که تکذیب کردند پیغمبر خود را و انداختند او را در آن چاه و پر کردند چاه را.

شیخ صدوق محمّد بن بابویه طاب ثراه در کتاب عیون الاخبار و کتاب علل الشّرایع روایت کرده از حضرت امام ثامن ضامن امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما افضل التّحیّه و الثّنا که آن حضرت نقل فرموده از آبای عظام کرام خود تا حضرت سیّد الشهداء صلوات اللّٰه و سلامه علیهم أجمعین که آن حضرت فرموده که: آمد نزد امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه و سلامه علیه پیش از شهادت آن حضرت سه روز مردی از بزرگان قبیله تمیم که او را عمرو می‌گفتند پس گفت: ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از اصحاب رسّ که در کدام عصر بودند ایشان؟ و کجا بود منازل ایشان؟ و که بود پادشاه ایشان؟

و آیا فرستاده خدا بسوی ایشان پیغمبری یا نه؟ و بچه چیز هلاک کرده شدند ایشان؟

پس بدرستی که من می‌یابم در کتاب خدا ذکر ایشان را و نمی‌یابم خبر ایشان را، پس فرمود باو آن حضرت علیه السلام: بتحقیق که سؤال کردی تو از حدیثی که سؤال نکرد مرا از آن احدی پیش از تو و حدیث نخواهد کرد ترا بآن احدی بعد از من مگر این که از من باو رسیده باشد، و نیست در کتاب خدای تعالی آیه مگر این که من می‌دانم آن را و می‌دانم تفسیر آن را، و این که در چه مکانی نازل شده از زمین هموار یا کوه، و در چه وقت نازل شده از شب یا روز، و بدرستی که در اینجا علم بسیار است و اشاره فرمودند بسینه خود، و لیکن طلب کنندگان آن کمند، یعنی پس از اندک وقتی که نخواهند یافت مرا پشیمان خواهند شد که: چرا تحقیق علوم از او نکردیم و پس از اندک وقتی پشیمان خواهند شد اگر نیابند مرا بود از قصه ایشان ای برادر تمیمی این که

بودند ایشان قومی که عبادت می‌کردند درخت صنوبری «۱» را که آن را «شاه درخت» می‌گفتند که یافت پسر نوح کاشته بود آن را بر کنار چشمه که می‌گفتند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۲، ص: ۳۵۳

آن را «روشاب» و شکافته شده بود آن چشمه از برای نوح علیه السلام بعد از طوفان، و بدرستی که نامیده نشدند ایشان به «اصحاب رسّ» مگر بجهت این که دفن کردند یعنی زنده پیغمبر خود را چنانکه مذکور خواهد شد در زمین، و «رسّ» بمعنی کندن زمین و دفن کردن میت است و این بعد از سلیمان بن داود بود علیهما السلام، و بود از برای ایشان دوازده قریه یعنی شهر بر کنار نهری که می‌گفتند آن را رسّ از بلاد مشرق و بنام ایشان نامیده شده آن نهر، و نبود در آن وقت در زمین نهری پر آب تر از آن و نه گواراتر از آن و نه قریه‌هایی بزرگتر و نه آبادان تر از آنها، نامیده می‌شد یکی از آنها آبان، و دویم آذر، و سیم دی، و چهارم بهمن، و پنجم اسفندار، و ششم فروردین، و هفتم اردی بهشت، و هشتم خرداد، و نهم مرداد، و دهم تیر، و یازدهم مهر، و دوازدهم شهریور. و بود بزرگترین شهرهای ایشان اسفندار و آن شهری بود که در آن می‌بود پادشاه ایشان و نامیده می‌شد آن پادشاه ترکوذب غابور بن یارش بن سازن بن عمرو بن کنعان فرعون «۱» ابراهیم علیه السلام و در آن شهر بود آن چشمه و آن درخت و بتحقیق که کاشته بودند در هر شهری از آن شهرها دانه از بار آن صنوبر پس روئیده بود آن دانه و گردیده بود درخت بزرگی، و حرام گردانیده بودند آب آن چشمه و نهرها را یعنی نهرهایی که از آن چشمه جدا می‌شد پس نمی‌آشامیدند از آنها نه خود و نه چاروهای ایشان، و کسی که میکرد آن را می‌کشتند او را، و می‌گفتند که آن زندگانی خداهای ماست پس سزاوار نیست از برای احدی این که کم کند از زندگانی آنها، و می‌آشامیدند ایشان و چاروهای ایشان از نهر رسّ که شهرهای ایشان بر کنار آن بود، و بتحقیق که گردانیده بودند در هر ماهی از سال در هر شهری عیدی که جمعیت می‌کردند در آن اهل آن شهر پس می‌زدند بر بالای درختی که در آنجا بود پرده تنکی «۲» از حریر که در آن بود از انواع صورتها، بعد از آن می‌آوردند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۲، ص: ۳۵۴

گوسفند و گاو می‌کشتند آنها را از برای قربانی از برای آن درخت و می‌افروختند در آن قربانی آتش بچوب، پس هرگاه بلند می‌شد دود آن قربانیا و بوی آنها در هوا و حایل می‌شد میان ایشان و میان نظر بسوی آسمان، می‌افتادند سجده کنندگان از برای آن درخت و می‌گریستند و تضرّع می‌نمودند بسوی آن که راضی شود از ایشان و شیطان یعنی شیطانی از شیاطین تبعه ابلیس می‌آمد و حرکت می‌داد شاخهای آن درخت را، و آواز می‌داد از ساق آن درخت آواز طفلی که: بدرستی که من بتحقیق راضی شدم از شما ای بندگان من، پس خوش باشید بحسب نفس یعنی نفس شما خوش باشد و قرار گیرید از راه چشم یعنی چشم شما قرار گیرد و بلند نشود بالاتر از آن، و ممکن است که معنی این باشد که خنک باشید بحسب چشم یعنی چشم شما خنک باشد و این کنایه است از شادی و سرور باعتبار این که اشک در وقت اندوه گرم باشد و در شادی سرد، پس بر می‌داشتند سرهای خود را نزد

این و می‌آشامیدند شراب، و می‌زدند ملاهی مثل عود و طنبور و فرا می‌گرفتند دست بند «۱» پس می‌بودند بر این حال آن روز و آن شب، بعد از آن بر می‌گشتند و بدرستی که نامیده‌اند عجم ماههای خود را به «آبان ماه» و «آذر ماه» و غیر آنها مگر بیرون آورده شده از نامهای آن شهرها بسبب قول بعضی از ایشان بیعضی دیگر: این عید «۲» ماه فلان است، و عید ماه فلان است، تا این که هر گاه بود عید شهر بزرگتر ایشان جمعیت می‌کردند بسوی آن کوچک ایشان و بزرگ ایشان پس می‌زدند نزد آن صنوبر و آن چشمه سراپرده از دیبا که بر آن می‌بود انواع صورتها و از برای آن می‌بود دوازده در، هر دری از برای اهل شهری از ایشان، و سجده می‌کردند از برای آن صنوبر در بیرون سراپرده، و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۵۵

قربانی می‌کردند از برای آن قربانیها اضعاف آنچه قربانی می‌کردند از برای درختی که بود در شهرهای دیگر ایشان، پس می‌آمد ابلیس که شیطان اصل بود نزد این پس حرکت می‌داد آن صنوبر را حرکت دادنی سخت، پس حرف می‌زد از جوف آن سخن گفتن بلندی، و وعده می‌داد ایشان را و امیدوار می‌گردانید ایشان را زیاده از آنچه وعده داده بود و امیدوار کرده بود آن شیطانها همه آنها را، پس بر می‌داشتند سرهای خود را از سجده و با ایشان بود از فرح و نشاط آنچه بهوش نمی‌آمدند و سخن نمی‌گفتند از شراب خواری و ساز زدن یعنی آن قدر مدهوش آن فرح و سرور بودند که بفکر شراب و ساز نمی‌افتادند و سخن نمی‌گفتند از آن، پس می‌بودند بر این حال دوازده روز و شب بعدد عیدهای ایشان در تمام سال، بعد از آن بر می‌گشتند، پس چون بطول انجامید کفر ایشان بخدا و عبادت ایشان غیر او را فرستاد خدای سبحانه بسوی ایشان پیغمبری از بنی اسرائیل از اولاد یهود بن یعقوب پس ماند در میان ایشان روزگار درازی می‌خواند ایشان را بسوی پرستش خدای عزّ و جلّ و شناخت پروردگاری او، پس پیروی نمی‌کردند او را، پس چون دید سختی کشیدن ایشان را در گمراهی و ضلالت و ترک ایشان قبول آنچه را خواند ایشان را بسوی او از راه درست و فیروزی، و حاضر شد عید شهر بزرگتر ایشان گفت: ای پروردگار من بدرستی که بندگان تو ابا کردند مگر تکذیب مرا و کفر بتو را، و گردیدند چنین که بامگاه عبادت میکنند درختی را که سودی نمی‌دهد و ضرری نمی‌رساند، پس بخشگان درختهای ایشان را تمام و بنما بایشان قدرت خود را و پادشاهی خود را، پس داخل صباح شدند قوم و حال آنکه بتحقیق خشک شده بود درختهای ایشان. پس هولناک گردانید ایشان را این و شنیع ساخت ایشان را زیاد از حدّ، پس گردیدند دو فرقه، یک فرقه گفتند که

سحر کرده است خداهای شما را این مرد که دعوی کرد که رسول پروردگار آسمان و زمین است بسوی شما تا این که بگرداند رویهای شما را از خداهای شما بسوی خدای او، و فرقه گفتند که: نه بلکه خشمناک شده‌اند خداهای شما وقتی که دیدند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۵۶

این مرد را که عیب میکند آنها را و می‌افتد در مذمت آنها، و می‌خواند شما را بسوی پرستش غیر آنها پس پنهان کردند نیکویی خود را و حسن خود را تا این که خشمناک شوید شما بر او پس انتقام بکشید از او، پس عزم کرد رأی همه ایشان بر کشتن او، پس فرا گرفتند انبوههای بلند از قلع گشاد دهنهای آنها، بعد از آن فرستادند آنها را در ته آب تا بالای آب یکی بر روی دیگری مانند تنبوشها، و کشیدند آنچه در آنها «۱» از آب، بعد از آن کردند در ته آن چاهی سر تنگ بسیار گو و انداختند در آن پیغمبر خود را و گرفتند دهن آن را بسنگ بزرگی، بعد از آن بیرون آوردند انبوهها را از آب و گفتند: امیدواریم حالا این که خوشنود شوند از ما خداهای ما هرگاه دیدند که ما بتحقیق کشتیم کسی را که بود آنکه می‌افتاد در مذمت آنها و منع میکرد از پرستش آنها، و دفن کردیم زیر بزرگ آنها تا تشفی بجوید از او، پس بر گردد از برای ما نور آنها و خرمی آنها چنانکه بود «۲»، پس باقی ماندند ایشان اکثر آن روز را می‌شنیدند ناله پیغمبر خود را علیه السلام و او می‌گفت: ای بزرگ من بتحقیق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۵۷

که می‌بینی تنگی جای مرا، و سختی اندوه مرا پس رحم کن سستی جانب مرا و کمی چاره مرا، یا سستی قوت دهنده و یاری کننده مرا، و شتاب کن در قبض روح من، و تأخیر مکن اجابت دعای مرا، تا این که مرد علیه السلام، پس فرمود خدا که- بزرگ است بزرگی او- مر جبرئیل را علیه السلام: ای جبرئیل آیا گمان میکنند بندگان من اینها که فریب داده است ایشان را حلم من، و ایمن شده‌اند از مکر من، و پرستش کرده‌اند غیر مرا، و کشته‌اند رسول مرا، این که برخیزند یعنی برخیزند از برای این که معارضه کنند با خشم من و دفع کنند آن را، یا بجائی روند که دیگر من تسلطی برایشان نداشته باشم از برای خشم من، یا بیرون روند از سلطنت من، چگونه چنین باشد و من انتقام کشنده‌ام از کسی که نافرمانی کرده باشد مرا و نترسیده باشد از عقاب من، و بدرستی که من قسم یاد کرده‌ام بعزت خود که: بگردانم ایشان را عبرتی و نکالی از برای عالمیان پس نترسانید ایشان را (و ممکن است که معنی عبارت حدیث این باشد که رعایت نکرد ایشان را) مگر ببادی تند و آن را «رعایت» گفتن از باب استهزا و تمسخر شود چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده: بشارت ده ایشان را بعدایی دردناک، و حال این که ایشان در روز عید خود بودند آن عید که مذکور شد مگر ببادی تند بسیار سرخ پس متحیر شدند در آن و خوف کردند از آن و پیوستند بعضی از ایشان بیعضی دیگر بعد از آن گردید زمین زیر ایشان سنگ کبریت که می‌افروخت و سایه انداخت بر سر ایشان ابری سیاه پس انداخت بر ایشان مانند قبه اخگری «۱» که زبانه می‌کشید پس گداخت بدنهای ایشان چنانکه می‌گدازد قلع در آتش، پس پناه می‌بریم بخدا که- بلند است ذکر او- از خشم او و فرود آمدن عذاب او، و نیست حولی و نه قوتی مگر بخدای بلند مرتبه بزرگ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۵۸

2796

این الذین عسکروا و العساکر و مدتوا المدائن
کجایند آنانکه آراستند لشکرها و ساختند شهرها

2797

این الذین قالوا من أشدّ منّا قوّة و أعظم جمعا

کجایند آنانکه گفتند: کیست که سخت تر باشد از ما بحسب قوت و توانائی؟! و عظیمتر باشد بحسب جمعیت (یعنی کثرت و بسیاری)؟

2798

این الذین کانوا أحسن آثارا و اعدل أفعالا و اکبر ملکا

کجایند آنانکه بودند نیکوتر بحسب اثرها، و عادلتر بحسب کردارها، و بزرگتر بحسب پادشاهی

2799

این الذین هزموا الجیوش و ساروا بالالوف

کجایند آنانکه گریزاندیدند لشکرها را و رفتند خود با هزاران؟ یعنی می رفتند هر جا که می رفتند با هزاران از تبعه و لشکری

2800

این الذین شیّدوا الممالک و مهّدوا المسالک و اغاثوا الملهوف و قروا الضیوف

کجایند آنانکه محکم کردند مملکتها را، و گسترانیدند راهها را، و فریاد رسی نمودند مظلوم بیچاره را، و مهمانی کردند مهمانان را

2801

این من سعی و اجتهد و اعدّ و احتشد

کجاست آنکه سعی کرد و بذل طاقت نمود و آماده گردانید و وانگذاشت چیزی از جدّ و جهد را؟ یعنی کجایند آنانکه چنین بودند در امور دنیا، رفتند و

نام و نشان ایشان نیست پس عاقل از برای چنین امری فانی خود را تعب و زحمت ندهد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۵۹

2802

این من بنی و شیّد فرش و مهّد و جمع و عدّد

کجاست آنکه بنا کرد و محکم کرد، و فرش کرد و گسترانید، و جمع کرد و آماده ساخت، مراد بنای عمارات است و محکم کردن آنها، و فرش کردن و

گسترانیدن فروش در آنها، و جمع کردن مال و آماده ساختن آن از برای روز نیک و بد

2803

این کسری و قیصر و تبّع و حمیر

کجاست کسری و قیصر و تبّع و حمیر «کسری» بکسر کاف و فتح آن لقب جمعی از پادشاهان فرس بوده معرّب «خسرو» است که ایشان را آکاسره

می گفتند و آخر ایشان «یزدجرد بن شهریار» بود که از او پادشاهی باهل اسلام منتقل شد، و «قیصر» لقب پادشاهان روم بود که از ایشان پادشاهی

باهل اسلام منتقل شد و بعد از آن نیز پادشاهان روم را قیصر می گویند، و «تبّع» لقب پادشاهان یمن بود و «حمیر» پدر قبیله بود از یمن که پادشان

آنجا در اول از ایشان بودند

2804

این من اذخر و اعتقد و جمع المال علی المال فاکثر

کجاست آنکه ذخیره کرد و فرا گرفت اموال و فراهم آورد مال بر روی مال پس بسیار شد مال او

2805

این من حصن و اكدو زخرف و نجد

کجاست کسی که حصار ساخت و محکم گردانید، و زینت کرد و آرایش نمود، این تأکید است و ممکن است مراد به «زخرف» این باشد که طلا کاری

کرد چنانکه اصل معنی آن است و بنا بر این ذکر «نجد» بعد از آن ذکر عامّ بعد از خاصّ است

2806

این من جمع فاکثر و احتقب و اعتقد، و نظر بزعمه للولد

کجاست کسی که جمع کرد پس بسیار شد مال او، و ذخیره کرد و فرا گرفت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۰

أموال، و عاقبت اندیشی کرد بگمان خود از برای فرزند

2807

این من کان منکم اطول اعمارا او اعظم آثارا
کجایند آنانکه بودند از شما درازتر بحسب عمرها و بزرگتر بحسب اثرها

2808

این من کان اعدّ عديدا و اکثف جنودا و اعظم آثارا
کجاست کسی که آماده کرد عددی راه، و یاری کرد لشکرها راه، و بزرگ گردانید اثرها راه، «آماده کرد عددی راه» یعنی عددی از معاونان و سپاهیان راه، و ممکن است که معنی عبارت این باشد که: کجایند آنانکه بودند شمرده شونده تر بحسب عدد، و یاری کننده تر بحسب لشکرها، و بزرگتر بحسب آثارها یعنی عدد ایشان زیادتر بود چه هر چه عدد آن زیادتر باشد شمار آن بیشتر باشد، و یاری کننده تر بودند بحسب لشکرها یعنی لشکرها را ایشان یاری ایشان زیاد می کرد از لشکرها دیگر «۱»، و در بعضی نسخه ها «اکثف» بئای سه نقطه است و بنا بر این عبارت بر معنی دوّم محمول شود و معنی «اکثف جنودا» این است که: و بسیار تر یا گران تر و سنگین تر بحسب لشکر

2809

این الملوک و الاکاسرة
کجایند پادشاهان و خسروان

2810

این بنوا الاصفر و الفراعنة
کجایند اولاد اصفر که پادشاهان روم بودند و جدّ ایشان اصف بن روم بود، و بعضی گفته اند که لشکری از حبشه غلبه کرد بر رومیان و زنان ایشان آبستن شدند از ایشان و اولادی از ایشان بهم رسید زرد رنگ و چون آن پادشاهان از آنها بودند باعتبار این که عامّه اهل آن دیار چنین بودند ایشان را بنو اصف می گفتند، و فرعونان که پادشاهان مصر بودند
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۱

2811

«این الذین ملکوا من الدنيا اقصیها» ۱
کجایند آنانکه مالک شدند از دنیا تا اطراف دور آن را

2812

«این الذین استذلّوا الاعداء و ملکوا نواصیها» ۲
کجایند آنانکه خوار گردانیدند دشمنان راه، و مالک شدند پیشانیهای ایشان راه، «مالک شدن پیشانی کسی» کنایه از تسلّط بر اوست

2813

این الذین دانت لهم الامم
کجایند آنانکه فروتنی کردند از برای ایشان امتها یعنی اهل دنیا یا طوایف مردم

2814

این الذین بلغوا من الدنيا اقصی الهمم
کجایند آنانکه رسیدند از دنیا بنهایتها یعنی به آن چه نهایت همتهای مردم بود و کسی همّت بر زیاد بر آن نگمارد

2815

این تختدعکم کواذب الآمال
کجا فریب می دهد شما را امیدهای دروغ یعنی امیدهای دروغ که فریب می دهد شما را و مشغول می گرداند سعی از برای آنها، «کجا می برد شما را» یعنی بکجا می رساند عاقبت حال شما راه، و دروغ بودن آنها باعتبار آنست که بعمل نیاید

2816

این یغرکم سراب الال
کجا فریب می دهد شما را سراب آل، «آل» نیز بمعنی سراب است و غرض تأکید است یا مخصوص آن است که در اوّل روز دیده شود و بنا بر این از قبیل اضافه عامّ بخاصّ است و مراد بآن آرزوهای بی اصل و امیدهای باطل است و تخصیص بآل
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۲

بنا بر تفسیر دوّم اشاره است باین که آن آرزوها از اوّل عمر آدمی را فریب می دهد مانند سرابی که اوّل روز نمایان گردد

2817

این تذهب بکم المذاهب

کجا می برد شما را مذاهب یعنی راهها که می روید و طریقهها که سلوک می کنید؟
یا دینهای مختلف که دارید؟

2818

این تئیه بکم الغیاهب و تختدعکم الکواذب

کجا حیران میکند شما را تاریکیهای ضلالت و جهالت که دارید؟ و فریب می دهد شما را دروغگویان؟ یعنی امیدهای دروغ که بعمل نمی آید و آنچه وعده میکند بشما دروغ است، یا ائمه دروغگو که اعتقاد داشتند بایشان

2819

این تئیهون و من این توتون و آئی توفکون و علام تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم ازمه الصدق و السنه الحق
کجا حیران می روید؟ و از کجا آمده می شوید؟ و کجا برگردانیده می شوید؟

و بر چه چیز می گردید در گمراهی؟ و حال آنکه در میان شماسست عترت پیغمبر شما، و ایشان عنانهای راستی و زبانهای حق آند، یعنی شما کجا می روید و از کجا مردم پیش شما می آیند، و «کجا برگردانیده می شوید؟» یعنی بر گردانیده می شوید از راه و دین حق که بکجا بروید؟! و برای چه گمراه می شوید؟ و حال آنکه وجهی از برای آنها نیست زیرا که در میان شماسست عترت پیغمبر شما یعنی اولاد و نزدیکتران خویشان او صلی الله علیه و آله و ایشان عنانهای راستی و زبانهای حق آند یعنی عنان راستی بدست ایشان است و آنچه گویند تمام حق است چنانکه گویا ایشان زبان حق آند پس با وجود این تحیر و تردّد و برگشتن از رای حق و گمراه شدن وجهی ندارد باید تابع ایشان شد و سعادت ابدی و سرمدی یافت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۳

2820

این تضلّ عقولکم و تزیغ نفوسکم أ تستبدلون الکذب بالصدق و تعاضون الباطل بالحقّ

کجا گمراه می شود عقلهای شما و میل میکند نفسهای شما؟ آیا بدل می کنید دروغ را بر راستی و عوض می گیرید باطل را از حق؟ یعنی اختیار می کنید دروغ و دروغگو را بجای راست و راستگو و باطل را بعوض حق

2821

این القلوب آتی وهبت لله و عوقدت علی طاعة الله

کجاست دلها که بخشیده شده اند از برای خدا؟ و بسته شده اند بر طاعت خدا؟

مراد به «دل» عقل است یا عضو مخصوص بنا بر این که محل ادراک و دریافت باشد چنانکه مذهب متکلمین است چنانکه قبل از این مذکور شد «و بخشیده شده اند از برای خدا» یعنی داده شده اند بصاحبان آنها از برای این که بدارند ایشان را بر اطاعت خدا و فرمانبرداری آنچه فرموده باشد، و «بسته شده اند بر طاعت خدا» بمنزله تأکید سابق است یعنی با آنها عهد و پیمان بسته شده که اطاعت خدا نمایند یعنی صاحب خود را بر آن دارند چه هرگاه خلق ایشان از برای این معنی شده باشد پس گویا با ایشان این عهد و پیمان بسته شده، و مراد باین استفهام توبیخ و سرزنش مخاطبین است باین که دلهای شما چنین نیست و آنچه غرض از آنهاست بعمل نمی آورید و وفا بعهد و پیمان نمی کنید و بر این قیاس در نظایر این فقره

2822

«این الذین اخلصوا اعمالهم لله و طهروا قلوبهم بمواضع ذکر الله ۱»

کجایند آنانکه خالص گردانیدند کردارهای خود را از برای خدا؟ و پاک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۴

ساختند دلهای خود را از برای جایگاههای ذکر خدا یعنی پاک ساختند آنها را از اندیشهها و فکرهای بیحاصل از برای این که جایگاههای ذکر و یاد خدا باشد و همیشه بآن اشتغال نمایند

2823

این الموقنون الذین خلعوا سراويل الهوى و قطعوا عنهم علائق الدنيا

کجایند اهل یقین آنانکه از برفکنندند پیراهنهای هوی و خواهش را، و بریدند از خود پیوندهای دنیا را

2824

این العقول المستصبحة «۱» لمصابیح الهدی

کجایند عقلهایی که فروخته اند چراغهای هدی را یعنی راه یافتن یا رسیدن بمطلوب

2825

این الابصار اللامحة منار التقوی

کجایند دیدههای بینابینشان و علامت راه پرهیزگاری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۵

2826

این آذین زعموا آنها هم الراسخون فی العلم دوننا کذبا و بغیا علينا و حسدا لنا ان رفعنا الله سبحانه و وضعهم، و اعطانا و حرمهم، و ادخلنا و اخرجهم، بنا يستعطي الهدی و يستجلی العمی لا بهم

کجایند آنان که دعوی کردند که ایشانند راسخان در علم نه ما، از روی دروغگوئی و سربلندی بر ما و رشک بر ما، این که بلند گردانیده است ما را خدای سبحانه و پست کرده ایشان را، و بخشیده ما را و محروم کرده ایشان را، و داخل گردانیده ما را و بیرون کرده ایشان را، بما سؤال کرده می شود بخشیدن هدی، و سؤال کرده می شود گشودن کوری نه ایشان، مراد کسانی است که دعوی امامت و خلافت کردند و حق آن حضرت و اولاد او را غصب نمودند، و غرض از استفهام این که «کجایند» این است که در اندک وقتی رفتند و الحال بجزای خود رسیده اند پس دولت دنیا قابل این نیست که کسی از برای آن چنین دعوای دروغ کند و خود را بشقاوت ابدی و بدبختی سرمدی گرفتار نماید، و «راسخ» بمعنی ثابت و پای برجاست و ایشان اگر چه دعوی زیادتی در علم بر آن حضرت بلکه مساوات با آن حضرت نیز در علم نمی نمودند بلکه بأعلمیت آن حضرت در اکثر اوقات قائل می شدند: چنانکه عمر هر مسئله که بر او مشکل می شد از آن حضرت سؤال میکرد و مکرر می گفت که

اگر نمی بود علی هلاک می شد عمر، نهایت چون خلیفه و امام باید که راسخ در علم باشد یعنی ثابت باشد در آن و تغییر در رای او نرود باعتبار این که علم او لدنی باشد و از روی فکر و اجتهاد که تغییر و تبدیل در آن می رود نباشد و افضل از همه رعیت باشد پس دعوی امامت ایشان و غصب آن از اهل بیت صلوات الله علیهم بمنزله دعوی این است که: ما راسخان در علمیم نه ایشان، پس آن حضرت جهت اشاره بلزوم این معنی شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۶

در امام این دعوی را نسبت بایشان داده، «این که بلند گردانیده است» یعنی از برای رشک و حسد بر ما در این امور، یا از برای ناخوش داشتن این مزایا در ما مرتکب این دعوای باطل شدند تا فضایی که حق تعالی به آنها ما را از ایشان و غیر ایشان ممتاز گردانیده بر مردم ظاهر نگردد و پنهان ماند، و «بخشیده ما را» یعنی علوم و مراتب عالیه و محروم کرده ایشان را از آنها، و «داخل گردانیده ما را» یعنی در قرب و منزلت درگاه خود و نسبت پیوند با رسول او و خلافت و جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله، و «هدی» بمعنی راه راست یافتن است یا رسیدن بحق، و «بما سؤال کرده می شود بخشیدن هدی و گشودن کوری» یعنی هر که هدایت خواهد و طلب کند باید که بسبب ما و از ما طلب کند نه بسبب ایشان و از ایشان، و همچنین گشایش کوری جهالت و ضلالت را، و این نیز از جمله اموری است که حق تعالی ایشان را به آنها امتیاز داده از دیگران، و معاندان ایشان رشک می بردند بر آن و ناخوش می داشتند آن را

2827

ایسرک ان تلقی الله غدا فی القیامه و هو علیک «۱» راض غیر غضبان کن فی الدنیا زاهدا و فی الاخره راغباً، و علیک بالتقوی و الصدق فهما جماع الدین، و الزم اهل الحق و عمل عملهم تکن منهم

آیا شاد می گرداند ترا این که ملاقات نمائی خدا را فردا در قیامت و او بر تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۷

خشنود باشد نه خشمناک، باش در دنیا بی رغبت و در آخرت رغبت کننده، و برتست پرهیزگاری و راستی پس این دو تا جمع کننده دین اند، و لازم باش اهل حق را و بکن کردار ایشان را تا باشی از ایشان، مراد این است که اگر شاد میکند ترا آنچه گفتم و می خواهی آن را باش در دنیا چنین و در آخرت چنان تا بان مطلب برسی و «لازم باش اهل حق را» یعنی با ایشان باش و از ایشان جدا مشو

2828

ایسرک ان تکون من حزب الله الغالبین، اتق الله سبحانه و احسن فی کل امورک فان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون

آیا شاد می گرداند ترا این که بوده باشی از گروه خدا که غالبند بترس از خدا- که پاک است او- و نیکوئی کن در همه کارهای خود پس بدرستی که خدا با آنان است که ترسیده اند و آنان که ایشان نیکوکارند، مراد این است که اگر شاد میکند ترا آن معنی پس بترس از خدا و نیکوئی کن در همه امور تا آن معنی حاصل شود از برای تو

2829

ا و لستم ترون اهل الدنیا یمسون و یصبحون علی احوال شتی فمیت یبکی و حی یعزی و صریع مبتلی و عائد یعود و آخر بنفسه یجود و طالب للدنیا و الموت یطلبه و غافل لیس بمغفول عنه و علی اثر الماضین ما یمضی الباقون

آیا و نیستید شما چنین که می بینید اهل دنیا را که داخل شام میشوند و داخل صبح میشوند بر حالهای پراکنده، یکی مرده است که گریسته می شود بر او، یکی زنده است که تعزیه داده می شود، یکی افتاده است مبتلا بکوفت، و یکی عبادت کننده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۸

است که عیادت میکند، و یکی در جان دادن است، و یکی طلب کننده است مر دنیا را و مرگ طلب میکند او را، و یکی غافلی است که غافل نیستند از او، و بر پی گذشتگان است رفتن آنانکه باقی اند، این استفهام انکاری است و مراد این است که می بینید که مردم چنین اند پس با وجود این رغبت بدنیا و حرص در آن از کمال بر عقلی است، و «بر پی گذشتگان است رفتن آنانکه باقی اند» یعنی چنانکه گذشتگان رفته اند و از ایشان نام و نشان نمانده جمعی که باقی اند نیز خواه موجود باشند و خواه بعد از این موجود شوند چنین خواهند رفت، پس دنیا برای هیچ کس شایسته دلبستگی بآن نیست شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۶۹

[«حرف الف بر وزن «افعل»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز اعلی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بر وزن «افعل» و تعبیر میکنند از (:آن بالف تعظیم اینست که فرموده

2830

اعقلکم اطوعکم

عاقل تر شما اطاعت کننده تر شماست یعنی فرمانهای حق تعالی را

2831

اعلمکم اخوفکم

دانای تر شما ترسناک تر شماست یعنی از حق تعالی

2832

احزمکم ازهدکم

دور اندیش تر شما زاهدتر شماست یعنی ترک کننده تر مر دنیا را و بی رغبت تر در آن

2833

احیاکم احلمکم

شرم دار تر شما بردبار تر شماست

2834

اغناکم اقنعکم

توانگر تر شما قناعت کننده تر شماست

2835

اشقاکم احرصکم

بدبخت تر شما حریص تر شماست، زیرا که حرص زیاد باعث تعب و رنج در دنیا و عذاب و عقاب در آخرت می شود و این نهایت بدبختی است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۰

2836

ابترکم اتقاکم

نیکوکار تر شما پرهیزگار تر شماست

2837

اعفکم احیاکم

عفیف تر شما شرمناک تر شماست یعنی هر که از شما شرم او از خدا و خلق بیشتر باشد عفیف تر باشد، و «عفیف» چنانکه قبل از این مذکور شد کسی

است که خود را نگاهدارد از آنچه حلال نباشد بر او

2838

انجحکم اصدقکم

فیروزمند تر شما یعنی بسعادت دنیوی و اخروی راستگوتر شماست

2839

اکیسکم اورعکم

زیرک تر شما پرهیزگار تر شماست

2840

اسمحکم اریحکم

صاحب جود تر شما سودمند تر شماست

2841

.اخسرکم اظلمکم

.زیانکارتر شما ستم کننده تر شماست

2842

.اخوفکم اعرفکم

.ترسناک تر شما شناسا تر شماست یعنی دانای تر بمعارف الهیه

2843

.اغنی الغنی العقل

.توانگرتر توانگری عقل است یعنی عقل توانگرئی است که توانگرئی زیادتر از آن نباشد چه هر که را عقل باشد همه چیز باشد و بی نیاز شود از دیگران

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۱

2844

.اعظم المصائب الجهل

.بزرگترین مصیبتها نادانی است زیرا که سبب انواع مصائب دنیوی و اخروی گردد

2845

.اصدق شیء الاجل

.راست تر چیزی مرگ است یعنی چیزی راست تر از آن نباشد

2846

.اکذب شیء الامل

.دروغتر چیزی امیدست یعنی چیزی از آن دروغ تر نباشد، و مراد این است که بسیار کمست که امید راست شود یا مراد این است که دروغگوتر چیزی

.امید است چه اکثر وعدهای او دروغ است و راست نمی شود

2847

.احسن شیء الخلق

.بهتر چیزی خوی نیکوست

2848

.اقبح شیء الخرق

.زشت تر چیزی خرق است یعنی درشتی و بد خوئی یا حماقت و ابلهیی

2849

.افقر الفقر الحمق

.درویش تر درویشی حماقت است (یعنی کم عقلی) زیرا که کم عقل هر چند صاحب چیز باشد در اندک وقتی خود را پریشان و محتاج گرداند در دنیا، و

«بودن کم عقلی عظیم تر سببی از برای فقر و درویشی در آخرت» خود ظاهر است

2850

.اجل شیء الصدق

.بزرگتر چیزی راستی است

2851

.افضل شیء الرفق

.افزون تر چیزی نرمی است یعنی نرمی و همواری و مهربانی کردن با مردم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۲

2852

.اکیس الکیس التقوی

.زیرک تر زیرکی پرهیزگاری است

2853

.اهلک شیء الهوی

.تباه تر و فاسدتر چیزی هوی و خواهش است

2854

أوحش الوحشة العجب

وحشی تر وحشتی خودبینی است یعنی هیچ صفتی زیاده از خودبینی باعث وحشت مردم از این کس نمی‌شود، و «وحشت» مقابل انس و آرام گرفتن است و ظاهر است که صاحب عجب و خودبینی دیگران را در نظر او واقعی نباشد و رعایت ایشان را چنانکه باید نکند و این باعث این می‌شود که مردم از او رم کنند و دوری گزینند و باو انس و آرام نگیرند، و «وحشت» بمعنی هم و اندوه نیز آمده است و بنا بر این ممکن است که مراد این باشد که: هیچ صفتی زیاده از آن باعث اندوه در آن نشأه نشود بلکه بنا بر معنی اول نیز ممکن است مراد وحشت صاحب آن باشد در قبر و در آن نشأه

2855

أقبح الخلائق الكذب

زشت‌ترین خویها دروغگوئیست

2856

أفضل من طلب التوبة ترك الذنب

افزون تر از طلب کردن توبه ترک گناه است

2857

أقبح البذل السرف

زشت‌ترین عطا و دهش اسراف است یعنی خرج کردن زیاده از اندازه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۳

2858

أدوأ الداء الصلّف

بدترین درد صلف است، و «صلف» این است که کسی از روی تکبر دعوی کiasat و زیرکی کند زیاد بر آنچه داشته باشد، و دور نیست که در مطلق لاف زدن در هر باب نیز مستعمل شود، و بمعنی این نیز آمده که کسی بسیار وعدها کند که وفا نکند به آنها و بجای نیاورد، و بمعنی این نیز آمده که گران باشد بر مردم و محفوظ نباشند از او، و همه این معانی در این کلام محتمل است

پوشیده نیست که علاج این در دنیا بر دو معنی اول ظاهر است، و همچنین بنا بر معنی آخر، زیرا که گرانی بر مردم نمی‌شود مگر بسبب صفاتی چند ذمیمه یا افعالی ناشایسته، پس علاج آن سلب آنهاست از خود

2859

أشرف الخلائق الوفاء

برترین خویها وفاست یعنی بعهدها و پیمانها و وعدها

2860

أعظم البلاء انقطاع الرجاء

بزرگترین بلا بریده شدن امید است، ممکن است مراد بریده شدن امید از درگاه حق تعالی باشد باین که کاری چند کند که دیگر از آن درگاه امیدی نداشته باشد، و ممکن است که مراد این باشد که بریدن امید از آن درگاه بدترین بلاها و گناهان است بلکه هر چند آدمی گنه کار و بدکردار باشد باید که قطع امید از آن درگاه نکند که آن از همه گناهان او بدتر است چنانکه از احادیث دیگر مستفاد می‌شود، و ممکن است که مراد بریدن امیدی باشد که در وقت مرگ و معاینه احوال آخرت حاصل می‌شود چه بعد از آن دیگر امید بر قبول توبه نیست و آن بزرگترین بلاها است، پس باید که آدمی تأخیر توبه و انابت از گناهان خود ننماید که مبادا ناگاه امید او از قبول توبه بریده شود هر چند امید عفو و بخشایش باشد، و ممکن است که مراد بریدن امید مردم باشد از این کس و از خیر و احسان او در جمعی که مردم توقع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۴

خیر و احسان از ایشان داشته باشند مثل پادشاهان، و «بودن این بزرگترین بلاها» باعتبار این باشد که با وجود قبح این معنی و خسران و زیان در آخرت در دنیا نیز منشأ ضررها گردد بلکه بسا باشد که مردم بزودی در صدد دفع او در آیند و او را هلاک کنند یا از آن مرتبه بیندازند

2861

أعقل الناس من أطاع العقلاء

خردمندترین مردم کسی است که فرمانبرداری کند خردمندان را

2862

أغنى الناس القانع

توانگرترین مردم کسی است که قناعت کند زیرا که چنین کسی محتاج بدیگری نشود و هیچ توانگری چنین نباشد

2863

أفقر النَّاسِ الطَّامِع

.محتاج‌ترین مردم کسی است که طمعکار باشد

2864

.افضل العقل الرَّشَاد

.افزونترین عقل راه یافتن است یا رسیدن بحق یعنی عقلی است که باعث آن شود و عقل و زیرکی در امور دیگر چندان ثمره ندارد

2865

.احسن القول السَّدَاد

.بهترین گفتار قولی است که راست و درست باشد

2866

.اکرم الحسب الخلق

.گرامی‌ترین حسب خوی نیکوست، و «حسب» چنانکه مکرر مذکور شد چیزی است که باعث مزیت این کس باشد و بآن افتخار توان نمود

2867

.اکبر البرِّ الرَّفِيق

.بزرگترین صله و احسان نرمی و مهربانی است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۵

2868

.افضل الدِّين اليقين

.افزونترین دین یقین است یعنی باحوال مبدأ و معاد، چه ظاهر است که اصل دین اعتقاد و یقین به آنهاست، و اعمال بنا بر مشهور چنانکه مکرر مذکور

شد از جمله فروع است، و اخلال به آنها هر چند باعث فسق شود ضرری باصل دین نرساند و بر تقدیری که آنها هم در دین معتبر باشد ظاهرست که

.عقاید عمده‌تر از آنهاست

2869

.افضل السَّعَادَةِ استقامة الدِّين

.افزونترین نیک بختی راستی و درستی دین است

2870

.أفضل الايمان الاحسان

.افزون‌تر ایمان یعنی اعمال مؤمن احسان است

2871

.اقبح الشَّيْمِ العدوان

.زشت‌ترین خصلتها ستمکاری است

2872

.افضل العبادة الزَّهَادَةُ

.افزونترین عبادت بی‌رغبتی در دنیا است

2873

.افضل العبادة غلبَةُ العادة

.افزونترین عبادت غالب شدن عادت است یعنی عبادتی است که این کس عادت غالبی بآن کرده باشد و اکثر اوقات آن را در وقت آن بجای آورد نه آنچه

گاهی کرده شود و عادت بآن نکرده باشد، و ممکن است که مراد بغلبه عادت تسلط بر خو و خصلت باشد و این که ترک عادت تواند کرد تا اگر خوی

بدی داشته باشد آن را از خود زایل کند یا بمقتضای آن عمل نکند

2874

.اضرُّ شَيْءٍ الشَّرْكَ

.زیان‌رسان‌تر چیزی شرک است یعنی شریک قرار دادن از برای خدا و ظاهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۶

این است که مراد بآن در اینجا مطلق کفر است بنا بر این که کسی نیست که انکار مطلق خدا و مبدأ موجودات کند پس کفر منحصر در این است که یا شریکی از برای او قرار دهد یا غیر خدا را خدا داند و این نیز در حقیقت شرک است زیرا که خدا خود در واقع باشد پس کسی که دیگری را خدا داند در حقیقت او را با خدا شریک کرده

2875

«ایسر الریاء الشّرک ۱»

سهل ترین ریا شرک است، «ریا» چنانکه مکرّر مذکور شد این است که عبادتی از برای دیدن کسی غیر خدا کرده شود یا دیدن او نیز منظور باشد و مراد این است که ریا هر چند سهل و اندک باشد بمنزله شرک بخداست زیرا که در حقیقت آن کس را که ریا از برای او کرده شریک با حق تعالی

نموده

2876

اقبح شیء الافک

زشت ترین چیزی «افک» است یعنی دروغ یا بهتان بر کسی

2877

اسعد الناس العاقل

نیک بخت ترین مردم کسی است که عاقل باشد

2878

افضل الملوک العادل

افزونترین پادشاهان پادشاهی است که عادل باشد یعنی ظلم نکند و دادگر باشد

2879

اهلک شیء الطّمع

تباه تر چیزی طمع است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۷

2880

املک شیء الورع

مالک تر چیزی پرهیزگاریست زیرا که آن باعث این می شود که صاحب آن مالک سعادت دنیوی و اخروی باشد پس گویا آن مالک آنهاست، و ممکن است مراد به «املک» پادشاه تر باشد و مراد این باشد که پرهیزگاری بزرگترین پادشاهی است و بر سبیل مبالغه آن را پادشاه تر چیزی فرموده باشند

2881

افضل النعم العقل

افزونترین نعمتها عقل و خردمندی است

2882

اسوأ السقم الجهل

بدترین بیماری نادانی است که آن بیماری است روحانی بدتر از بیماریهای جسمانی و سایر بیماریهای روحانی نیز، و در بعضی نسخه ها بدل «السقم» «القسّم» است و بنا بر این معنی این است که: بدترین قسمتها نادانی است یعنی آن بدترین چیزی است که نصیب و قسمت کسی شود

2883

اسنی المواهب العدل

بلندترین یا روشن ترین موهبتها یعنی صفاتی که باین کس بخشیده شده باشد عدل است، و «عدل» چنانکه مکرّر مذکور شد گاهی در مقابل فسق مستعمل می شود و مراد بآن این است که آدمی گناه کبیره و اصرار بر صغیره نکند، و گاهی در پادشاهان و حکام استعمال شود و مراد بآن این است که خود ظلم و ستم نکند و داد مظلوم از ظالم بخواهد، و در این کلام هر یک از آنها احتمال دارد

2884

اضر شیء الحمق

زیان رساننده تر چیزی حماقت و کم خردی است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۸

2885

أسوء شیء الخرق

بدترین چیزی درشتی و بد خوئی است

2886

افضل العدد الاستظهار

بهترین آماده کرده شده‌ها استظهار است یعنی این که کسی احتیاط کرده باشد در اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی و قوی باشد پشت او بسبب آن

2887

افضل التّوسّل الاستغفار

افزونترین توسّل یعنی متوسّل شدن بخدا و او را وسیله خود کردن طلب آموزش است از او، و در بعضی نسخه‌ها «التّوصل» بصاد است و حاصل آن هم همان است زیرا که توصل بمعنی پیوند جستن است

2888

افضل السّخاء الايثار

افزونترین جود بخشش چیزی است با وجود احتیاج خود بآن

2889

انفع شيء الورع

سودمندترین چیزی پرهیزگاری است

2890

أضّر شيء الطّمع

زیانکارتر چیزی طمع است

2891

أفضل الذّخر الهدی

افزونتر پس اندوخته هدی است یعنی راه یافتن یا رسیدن بحقّ

2892

أوقى جنّة التّقوی

نگاهداننده‌تر سپری تقوی است یعنی ترس از خدا با پرهیزگاری، زیرا که آن نگاه می‌دارد آدمی را از بلاهای اخروی و اکثر اوقات از بلاهای دنیوی نیز، و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۷۹

!..سپر دیگر چنین کجاست؟

2893

اسعد النّاس العاقل

نیکبختترین «۱» مردم کسی است که عاقل باشد، زیرا که عاقل کاری نکند که باعث زیان و خسران اخروی او باشد و این کمال نیکبختی است بلکه

اکثر اوقات عقل سبب نیکبختی دنیوی نیز گردد

2894

أشقى النّاس الجاهل

بدبختترین «۲» مردم جاهل است، چه جهل و نادانی سبب بدبختی آخرت گردد و این نهایت بدبختی است و گاهی سبب زیان و خسران دنیوی نیز

گردد

2895

أحسن اللّباس الورع

نیکوترین پوشش پرهیزگاری است، زیرا که نفع هر جامه بیش از این نیست که دفع گرما و سرما کند و یا باعث فی الجمله زینتی گردد و در اندک وقتی چرکن و کهنه و مندرس گردد و پرهیزگاری جامه‌ایست که دفع جمیع آفات اخروی کند و بسیاری از دنیوی نیز و باعث جمال و زینت این کس

در دنیا و آخرت گردد و هرگز چرکن و کهنه و مندرس نشود بلکه هر چند بماند نوتر و زیباتر گردد

2896

أقبح الشّیم الطّمع

زشت‌ترین خویها طمع است، زیرا که باعث خفت و ذلت در دنیا و آخرت گردد

2897

أفضل الصّبر التّصبر

افزونترین شکیبائی خود را بر شکیبائی داشتن است یعنی صبر کسی است که صبر بر او دشوار باشد با وجود این خود را بر صبر بدارد و صبر کند
2898

أقبح الخلق التَّكْبَرُ

زشت‌ترین خوی تکبر است زیرا که سبب خشم خدا و دشمنی خلق گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۰

و. اصلاً نفعی بر آن مترتب نشود

2899

أشجع النَّاسِ اسْخَاهِمُ

دلیرترین مردم صاحب جودترین ایشان است یعنی دلیری بر جود و سخاوت اکمل دلیریهاست، و ممکن است که واقع چنین باشد که هر که دلیرتر

باشد صاحب جودتر باشد یا بر عکس

2900

أعقل النَّاسِ احْيَاهِمُ

عاقل‌ترین مردم شرمناک‌ترین ایشان است، زیرا که شرم از خدای عزّ و جلّ مانع از جمیع معاصی و گناهان گردد و شرم از خلق نیز منع بسیاری از آنها

کند پس هر که عاقل‌تر باشد شرم او بیشتر باشد

2901

أعظم الشَّرِّ التَّوَّاضِعُ

بزرگترین شرف و برتری فروتنی است یعنی در درگاه الهی و با خلق نیز

2902

أفضل الذَّخْرِ الصَّنَائِعُ

افزونترین پس اندوخته احسانهاست یعنی احسانها که آدمی بمردم کرده باشد و ذخیره باشد از برای آخرت بلکه از برای دنیا نیز

2903

أفضل الشَّرِّ الأَدَبُ

افزونترین شرف و بلندی مرتبه ادب است

2904

أفضل الملك ملك الغضب

افزونترین ملکی که آدمی مالک آن باشد ملک خشم است یعنی این که مالک خشم خود باشد و مسلط باشد بر آن و تواند فرو خورد آن را

2905

أفضل الأيمان الأمانة

افزونتر ایمان یعنی صفات و افعال مؤمن امانت است یعنی امین بودن و خیانت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۱

نکردن در اموال مردم و همچنین در آنچه سپرده شود باین کس از اسرار یا مطلع شود بر آن از خطاها و لغزشها و عیوب ایشان، و «امانت در آنها» فاش

نکردن آنها و اظهار نکردن بکسی است

2906

أقبح الاخلاق الخيانه

زشت‌ترین خصلتها خیانت است که مقابل امانت باشد بتفصیلی که در فقره سابق مذکور شد

2907

أفضل العبادة الفكر

افزونترین عبادت فکر است یعنی فکر در آنچه سبب رستگاری این کس شود در آخرت از علوم دینیّه

2908

أقوى عدد الشّدائد الصّبر

محکم‌ترین آماده شده از برای سختیها صبر است، زیرا که صبر بر مصیبت و سختی باعث این شود که آن آسان گذرد و مانع شود از نزول مصیبت و

سختی دیگر

2909

۱. امقت النَّاسِ العِيَاب

دشمن داشته‌ترین مردم عیبجو است یعنی دشمنی خدای عزّ و جلّ و خلق با او زیاده باشد از سایر جمعی که دشمن دارند ایشان را

2910

۲. اذلّ النَّاسِ المَرْتَاب

خوارترین مردم مرتاب است یعنی کسی که بی‌صبر باشد و جزع کند در مصیبت‌ها و سختی‌ها، چه این معنی باعث خواری در دنیا و آخرت گردد، و ممکن است که مراد بآن شکّ کننده باشد یعنی کسی که شکّ داشته باشد در دین خود و تحصیل یقین نکرده باشد

2911

۳. الام النَّاسِ المَغْتَاب

دردناک‌ترین مردم غیبت کننده است یعنی درد و الم او در آن نشأه زیاده باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۲

از سایر گنه‌کاران، و ممکن است که مراد این باشد که نکوهیده‌ترین مردم و ملامت کرده شده‌ترین ایشان غیبت کننده است

2912

۴. أَقْبَحُ العِيَابِ الصَّجْر

زشت‌ترین عاجز شدن دلتنگی است یعنی عاجز شدن از چیزی است بسبب دلتنگی و قلق در غم و اندوه، پس آدمی باید که آنچه از غم و اندوه بر فوت مطالب پوچ دنیوی باشد راه آن بخود ندهد و در آنها بی‌باک باشد، و آنچه غیر آن باشد خود را در هر باب به آن چه مناسب آن باشد مثل تذکّر آنچه وارد شده از اجر و ثواب صبر در مصائب و نوائب، و همچنین امید فرج و گشایشی از جانب حق تعالی و مانند اینها تسلی دهد و چندان دل‌تنگ نشود که بسبب آن عاجز گردد از آنچه باید بآن پرداخت از امور دنیا و آخرت، زیرا که چنین عجزی زشت‌ترین عجزهاست بسبب این که آدمی در آن معذور نیست بخلاف سایر عجزها که سبب عذر می‌تواند بود

2913

۵. اسوأ القَوْلِ الهِذْر

بدترین گفتار هرزه گوئی است یعنی هر کلامی که نفعی بر آن بحسب آخرت یا دنیا مترتب نشود

2914

۶. احسن الكرم الايثار

بهترین جود برگزیدن است بر خود یعنی بخشش چیزی بکسی با وجود احتیاج خود بآن، و ممکن است مراد این باشد که: بهترین آنچه سبب شرف و گرامی بودن می‌شود جود و بخشش است

2915

۷. احمق الحمق الاغترار

احمق حماقت فریب خوردن است یعنی از دنیا باین که فریب آن خورد و مشغول سعی از برای آن شود و در سعی از برای آخرت تکاهل کند یا بسبب دنیا داری یا جهت دیگر فریب خورد و عجب و تکبری از آن بهم رساند و بسبب آن فروتنی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۳

باید نسبت بدرگاه حق تعالی یا مردم نکند و پوشیده نیست که «احمق حماقت» بر سیل مجاز است، زیرا که حماقت بمعنی کم عقلی است و احمق کم عقل است یا کم عقل‌تر بنا بر این که «افعل تفضیل» باشد چنانکه مؤلف فهمیده بدلیل این که در باب الف تعظیم آورده، و ظاهر است که کم عقلی کم عقل یا کم عقل‌تر نیست پس مراد این است که نهایت کم عقلی فریب خوردن است و اطلاق «احمق حماقت» بر آن اشاره است باین که آن چنان کم عقلی است که گویا شخصی شده کم عقل یا کم عقل‌تر که کم عقلی یا زیادتی کم عقلی از او انتزاع می‌شود مثل این که می‌گویند: «رأیت من زید اسدا» دیدم از زید شیری را «۱» و غرض مبالغه در شجاعت اوست که گویا آن قدر شجاع است که شیری از او انتزاع می‌توان کرد، و ممکن است که «احمق» بصیغه تفضیل مجازا بمعنی اکثر یا اعظم مستعمل شده باشد از قبیل استعمال لفظ در یک جزء معنی آن

2916

۸. أفضل السَّبيلِ الرَّشْد

افزونترین راهها راه یافتن بحق است

2917

۹. الأم الخلق الحقد

نکوهیده‌ترین خوی و سرزنش کرده شده‌ترین آن کینه است

2918

أطيب العيش القناعة

راحت‌ترین زندگانی قناعت است

2919

أشرف الأعمال آطاعة

بلندترین کردارها فرمانبرداری است یعنی فرمانبرداری حق تعالی

2920

أقرب شيء الاجل

نزدیکترین چیزی مرگ است چون هر چه آمدنی است نزدیک است زیرا که زمان متناهی بزودی منتهی گردد خصوصاً مرگ که نهایت دوری آن سهل است و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۴

آمدی از آن غافل است و انتظار آن ندارد پس زمان آن هر چند دور باشد چندان ننماید بلکه هر وقتی که در رسد گویا ناگاه آمده است پس بآن اعتبار فرموده‌اند که: نزدیک‌ترین چیزی است، و ممکن است که نزدیک‌تری آن باعتبار این باشد که یقین بآمدن آن قوی‌تر از یقین بآمدن هر چیزست پس گویا نزدیک‌تر از هر چیز است و قوت یقین بآن بمنزله نزدیک‌تری آن است، یا مراد این باشد که نزدیک‌تر از هر چیز تواند بود و هر لمحّه احتمال آن باشد چنانکه در فقره بعد که فرموده‌اند

2921

أبعد شيء الامل

دورتر چیزی امید است، مراد این است که دورتر چیزی تواند بود زیرا که صاحب امید گاهی چندان امیدهای دراز از برای خود قرار دهد که هیچ زمانی بخواهد به آنها نتواند کرد پس هر چه دور باشد امید دورتر از آن تواند بود

2922

أول الزهد التّزهّد

اول ترک دنیا و بی‌رغبتی در آن خود را بر آن داشتن است یعنی آمدی در اول باید که خود را بر آن دارد و آن را بر خود بندد تا رفته رفته ملکه او شود

و این معنی در او راسخ گردد

2923

أول العقل التّوّدّد

اول عقل دوستی کردن است یعنی اول کاری که عاقل کند این است که با مردم دوستی کند زیرا که مصالح دنیوی و اخروی آن زیاده از هر کاری است، و پوشیده نیست که ذکر اول در این باب باعتبار این است که «اول» افعال تفضیل است و اصل آن «اول» است پس قلب شده همزه بواو و ادغام شده و او در واو و اصل معنی آن پناه برنده‌تر است و هر چیزی را که اول در امری گویند باعتبار این است که آن پیشتر پناه برده بآن امر و فرا گرفته آن را و بعد از آن دیگری پناه برده بآن و فرا گرفته آن را پس آن پناه برنده‌تر باشد بآن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۵

2924

أشرف الشّرف العلم

بلندترین شرف و بلندی مرتبه علم است

2925

أقبح السّیر الظّلم

زشت‌ترین روشها و طریقه‌ها ظلم است

2926

أعجل الخیر ثوابا البرّ

شتابان‌تر خیر بحسب ثواب احسان است یعنی ثواب و عوض احسان بمردم زودتر از ثواب هر کار خیری باین کس رسد بلکه بسیار است که در دنیا نیز عوض آن را یابد

2927

أشدّ شيء عقابا الشّرّ

سخت‌ترین چیزی بحسب عقاب و بازخواست شرّ است یعنی بدی کردن با مردم

2928

اعجل شیء صرعة البغی

شتابان تر چیزی بحسب افتادن بغی است یعنی ظلم یا سربلندی کردن، و مراد این است که بغی زودتر از هر صفت ذمیمه و کردار ناشایستی صاحب خود را در هلاکت یا خواری و مذلت اندازد

2929

اسوء شیء عاقبة الغی

بدترین چیزی بحسب عاقبت و انجام کار گمراهی است

2930

احسن المکارم الجود

بهترین مکرمتها جود و سخاوت است، و «مکرمت» صفتی را گویند که باعث گرمی بودن و بلندی مرتبه این کس گردد

2931

اسوء الناس عیسا الحسود

بدترین مردم بحسب زندگانی حسود است، زیرا که همیشه خود را بعثت در غم و اندوه دارد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۶

2932

اشد القلوب غلاً قلب الحقود

سخت‌ترین دلها بحسب غش و ناصافی دل صاحب کینه است، و ممکن است که «غلاً» بضم غین خوانده شود یعنی بحسب تشنگی یا شدت آن، یا

گرمی اندرون و سوزش آن

2933

انفع العلم ما عمل به

سودمندترین علم آنست که عمل کرده شود بآن، و مراد علمی است که متعلق بعمل باشد مثل علم فقه و حکمت عملی، و در علمی که متعلق بعمل نباشد مثل حکمت نظری و کلام که غرض از آنها معرفت احوال مبدأ و معاد است و عملی در آنها منظور نیست ممکن است که مراد به «عمل کردن در

آنها» این باشد که عمل شود بمقتضای آنچه مستفاد می‌شود از آنها، مثلاً هر گاه از آنها عظمت و بزرگواری حق تعالی ظاهر شود پس اطاعت و

فرمانبرداری او نمایند، و هر گاه حشر و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب بر اعمال معلوم گردد عمل کنند به آن چه باعث رستگاری در آن نشأه

باشد و بر این قیاس

2934

افضل العمل ما اخلص فیه

افزودنترین عمل آن است که اخلاص ورزیده شود در آن، یعنی خالص باشد در آن نیت و از برای محض رضا و خوشنودی حق تعالی و امتثال فرمان او باشد و آمیخته بغرضی دیگر نباشد حتی بطمع در بهشت و قصد خلاصی از جهنم هر چند آمیختگی بآن باعتقاد فقیر چنانکه مشهور است میانه علماء

ضرر بصحت عبادت ندارد بلکه آمیخته نساختن بآن اولی و افضل است چنانکه از بعضی احادیث ظاهر می‌شود

2935

افضل المعرفة الانسان نفسه

افزودنترین معرفت شناخت آدمی است نفس خود را، زیرا که بشناخت نفس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۷

و احوال او پی بسیاری از احوال مبدأ و معاد می‌توان برد، و ایضا از آن معلوم می‌شود که خلق آن عبث نیست بلکه غرض از آن عبادت و بندگی است

تا بسعادت ابدی و نیکبختی سرمدی سرفراز گردد، و این معنی باعث جد و جهد او در طاعات و عبادات شود تا آنچه غرض اصلی است از خلق آن

بعمل آید، و ظاهر است که هیچ معرفتی و علمی فوائد آن در این مرتبه نباشد

2936

اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه

بزرگترین جهل و نادانی جهل آدمی است بکار خود و این که نداند که از برای چه کار خلق شده است و غرض از آن چیست زیرا که هرگاه کسی جاهل

بآن باشد مشغول شود بلهو و لعب یا سعی در مهمات و مطالب پوچ دنیوی تا این که اجل در رسد و «خسر الدنیا و الاخرة» برود

2937

اعقل الانسان محسن خائف

عاقلمترین آدمی نیکوکار نیست ترسناک یعنی ترسناک از عذاب حق تعالی و خالف از آن

2938

اجهل النَّاسِ مسيء مستأنف

نادان ترین مردم گناهکاریست از سر گیرنده یعنی کسی که گناهی کرده باشد و پشیمان نباشد و باز اعاده کند آن را یعنی همان گناه را یا اصل گناه را هر چند گناه دیگر باشد از غیر جنس گناه سابق بر قیاس آنچه قبل از این مذکور شد که در «اصرار» که آن را کبیره می‌دانند هر چند بر گناه صغیره باشد دو مذهب است

یکی این که گناهی کرده باشد و باز اعاده مثل آن گناه کند یا عزم بر آن داشته باشد و مذهب دیگر این که کردن گناه دیگر از غیر آن جنس نیز، و همچنین عزم بر آن موجب اصرار است شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۸

2939

أَسْوَأُ الصَّدَقِ التَّمِيمَةُ

بدترین کلام راست سخن چینی است، یعنی سخن راستی است که سخن چین نقل کند

2940

أَفْطَعُ الْغَشَّ غَشَّ الْأُمَّةِ

رسواترین غش و ناصافی غش امامان است یعنی غش کردن و ناصاف بودن با ایشان

2941

أَعْظَمُ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ

بزرگترین خیانت خیانت امت است، یعنی خیانت با امت و «امت» بمعنی امام باشد، و بنا بر این این فقره بمنزله تأکید فقره سابق است و همچنین مردی را که جامع خیرات باشد امت گویند و بنا بر این اعم از آن است و طایفه از هر قبیله را نیز گویند و بنا بر این بزرگتری این خیانت باعتبار این است که با جمعی است و بمعنی جمعی که پیغمبری بر ایشان نازل شده باشد نیز مشهور است، و بنا بر این ممکن است که مراد خیانتی باشد که نسبت بتمام امت مسلمانان باشد و ضرر آن بهمه ایشان برسد مانند خیانتی که جمعی کردند در وضع احادیث از برای ترویج مذاهب باطله، و ممکن است بنا بر این معنی مراد خیانت امت باشد با پیغمبر و امام خود، و بمنزله تأکید فقره سابق باشد

2942

أَقْبَحُ الصَّدَقِ ثَنَاءُ الرَّجُلِ عَلَى نَفْسِهِ

زشت ترین راستی ستایش کردن مرد است بر نفس خود، زیرا که آن هرگاه راست باشد زشت ترین راستی است، و پوشیده نیست که لفظ «اقبح» در این فقره و «اسوء» در فقره قبل از این که در باب نیمه بود اشاره است باین که راستی که در نیمه گفته شود بدتر است از آنچه در ستایش خود گفته شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۸۹

2943

أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَجَاهِدَةُ الْمَرْءِ نَفْسِهِ

افزونتر جهاد جهاد کردن مرد است با خود، یعنی از برای داشتن او بر طاعات و منع از معاصی

2944

أَرْبَحُ الْبُضَائِعِ اصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ

سودمندترین سرمایه‌ها احسان کردن احسانهاست یعنی بمردم

2945

أَفْضَلُ الدَّخَائِرِ حَسَنُ الصَّنَائِعِ

افزونترین پس اندوخته‌ها نیکوئی احسانهاست یعنی احسانهای نیکو که بمردم کرده شود

2946

أَحْسَنُ الصَّنَائِعِ مَا وَافَقَ الشَّرَائِعَ

بهترین احسانها آن است که موافق باشد با دینها «۱» یعنی بر شرایطی باشد که در دینها از برای احسان شرط شده «۲» مثل این که چیزی که دهد چیز حرامی نباشد و از برای اعانت بر اثمی نباشد و اسراف در دادن نشود بعنوانی که خود را محتاج کند و ضرر باحوال او رسد

2947

أَفْضَلُ الْعَقْلِ الْإِدْبَاقُ

افزونترین عقل ادب است یعنی این که رعایت ادب کند یعنی آدابی که در شرع از برای هر چیز مقرر شده و همچنین آدابی که در میان مردم مستحسن شمارند

2948

اگره المکاره فیما لا یحتسب

ناخوشترین مکروهات در چیزبست که طلب اجری در آن نشود مثل مصیبتی که جزع شود در آن و صبر نشود، یا مکروهی که این کس خود باعث وقوع آن شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۹۰

چه این قسم مکروهات با وجود ناخوشی آنها امید عوض از برای آن نیست بخلاف مکروهاتی که امید اجر و ثواب در آنها باشد چه آن امید جبر ناخوشی آنها کند و با وجود آن چندان ناخوش نباشد

2949

اشرف حسب حسن ادب

بلندترین حسبی نیکوئی ادب است یعنی این که رعایت ادبی را نیکو بکند یا ادب نیکوست که بجا آورد، و «حسب» چنانکه مکرر مذکور شد امری است که آن را از مفاخر این کس شمارند

2950

احضر النَّاسِ جواباً من لم یغضب

حاضر جوابترین مردم کسی است که خشمناک نشود، زیرا که چنین کسی می‌تواند از روی بصیرت و تأمل جواب گوید سخنی را که باو گویند از اعتراض و غیر آن، بخلاف کسی که غضب و خشم بر او غالب شود که او نتواند جواب معقول گفت

2951

اشرف الغنی ترک المنی

بلندترین توانگری ترک آرزوهاست، زیرا که کسی که ترک آرزوها کند بی‌نیاز گردد از مردم زیاده از هر توانگری

2952

امنع حصون الدّین التّقوی

منبع‌ترین حصارهای دین پرهیزگاری است یعنی منع پرهیزگاری از آفات و رخنه در دین زیاده است از منع هر حصارهای از حصارهای آن

2953

افضل المال ما استترق به الاحرار

افزونترین مال آن است که بنده گردانیده شود بآن آزادگان، یعنی آنچه بآزادگان احسان کنند و ایشان را بسبب آن بمنزله بنده خود نمایند بحکم این «که» آدمی بنده احسان است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۳۹۱

2954

افضل البرّ ما اصیب به الابرار

افزونترین نیکوئی آن است که رسانیده شود آن بنیکوکاران

2955

افضل الاموال ما استترق به الرّجال

افزونترین مالها آن است که بنده گردانیده شود بآن مردان، این همان مضمون فقره سابق سابق است و تغییر در بعضی الفاظ آن شده

2956

ازکی المال ما اکتسب من حلّه

پاکیزه‌ترین مال یا فزایش‌کننده‌ترین آن آن است که کسب کرده شود از [ممرّ] حلال آن

2957

افضل البرّ ما اصیب به اهله

افزونترین نیکوئی آن است که رسیده شود باهل آن یعنی بجمعی که اهلیت آن داشته باشند و سزاوار آن باشند

2958

افضل العمل ما ارید به وجه اللّٰه

افزونترین عمل آن است که خواسته شده باشد بآن راه خدا و خوشنودی او

2959

افضل المعروف اغائة الملهوف

افزونتترین نیکوئی فریاد رسیدن ستم دیده است یا مضطر بیچاره

2960

احقّ النَّاسِ ان یونس به الودود المألوف

سزاوارترین مردم باین که خو گرفته شود باو دوستی است که الفت گرفته شده باشد باو

2961

اوفر القسم صحّة الجسم

فراوانترین نصیب تندرستی است، یعنی آن نصیبی است از نعمتها عمده تر و عظیم تر از هر نصیبی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹۲

2962

ابعد الهمم اقربها من الکرّم

دورترین مقاصد نزدیکترین آنهاست بکرم، مراد به «دورترین» بلندترین است چه هر چه بلندتر باشد گوئیا راه رسیدن اندیشه بآن دورتر باشد، و مراد به

«کرم» جود و بخشش است یا هر چه باعث شرف و گرامی بودن این کس گردد

2963

اشدّ المصائب سوء الخلف

سخت ترین مصیبتها بدی فرزندی است که از این کس بازماند

2964

اهنی العیش اطّراح «۱» الکلف

گواراترین زندگانی انداختن کلفتهاست یعنی خرجهای زیاد که باعث کلفت و مشقت این کس می شود

2965

اکبر البلاء فقر النَّفس

بزرگترین بلا درویشی نفس است یعنی تهیدستی او از اعمال صالحه و ذخیره آخرت

2966

اعظم ملک ملک النَّفس

بهترین خداوندی خداوندی نفس است یعنی این که کسی مالک نفس خود باشد و مسلط بر آن، و باز دارد او را از نافرمانی و عصیان

2967

اعلی مراتب الکرّم الایثار

بلندترین پایه های کرم ایثار است، و مراد به «کرم» امری است که باعث شرف و گرامی بودن این کس باشد، و به «ایثار» جود و بخشش، یا مراد به

«کرم» جود و بخشش است و به «ایثار» برگزیدن دیگری بر خود و بخشش چیزی باو در حال احتیاج خود بآن

2968

اکبر الاوزار تزکیة الاشرار

بزرگترین گناهان پاکیزه گردانیدن بدان است یعنی حکم بخوبی و پاکیزگی ایشان کردن و مدح و ثنای ایشان گفتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹۳

2969

اصعب السیاسات نقل العادات

دشوارترین سیاستها نقل کردن عاداتهاست یعنی بازداشتن و برگردانیدن خود یا کسی از صفت یا فعلی که عادت بآن کرده باشد، و مراد به «سیاست»

امر و نهی کردن است و تعلیم کسی آنچه را صلاح حال او باشد در زندگانی خواه امری باشد که متعلق بخصوص او باشد یا از برای معاشرت و اجتماع با

جمعی که با او باشند در یک خانه یا یک شهر ضرور یا نافع باشد

2970

افضل الطّاعات هجر اللذات

افزونتترین طاعتها دوری گزیدن لذتهاست، زیرا که سرمایه همه معاصی و گناهان پیروی خواهشها و لذتهاست

2971

الام البغی عند القدرة

نکوهیده‌ترین ستم نزد قدرت و توانائی است، یعنی ستمی است که کسی بکند در وقت توانائی و عدم احتیاج بآن

2972

احسن الجود عفو بعد مقدره

بهترین بخشش در گذشتن است یعنی از گناه کسی بعد از قدرت یعنی قدرت بر انتقام از او

2973

انفع الكنوز محبة القلوب

سودمندترین گنجها دوستی دلهاست یعنی این که دلها این کس را دوست دارند، زیرا که این معنی سبب سعادت دنیوی و اخروی گردد بلکه نشان ایمان و عمل صالح است چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** بدرستی که آنانکه ایمان آورده‌اند و کرده‌اند عملهای صالح را بزودی می‌گرداند از برای ایشان خدای مهربان دوستی را یعنی دوستی مردم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹۴

ایشان را، و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که: سبب نزول این آیه این بود که امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فرمود باو آن حضرت که: بگو ای علی «اللهم اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودا» - خداوندا بگردان از برای من در دلهای مؤمنان دوستی را» پس فرستاد خدا این آیه را و کافی است شاهد بر فضیلت و برتری این معنی این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرده امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه را بسؤال و طلب آن از درگاه حق تعالی

2974

اعادة الاعتذار تذكير بالذنوب

اعاده کردن عذر گفتن بیاد آوردن گناهان است یعنی هرگاه کسی گناهی نسبت بکسی کرده باشد و عذر آن را خواسته باشد دیگر اعاده آن عذر نکند زیرا که باعث این می‌شود که آن گناه را یک بار دیگر بخاطر آن کس آورد

و مخفی نیست عدم مناسبت این فقره در این باب باعتبار عدم تصدیر آن بالف تعظیم که عبارت از «أفعل تفضیل» باشد

2975

افضل الصبر عند مرّ الفجیعة

افزونترین صبر نزد تلخ مصیبت است یعنی صبری است که آدمی بر مصیبت تلخی بکند

2976

افضل من الصنیعة مزیة الصنیعة

افزونتر است از احسان مزیت احسان یعنی زیاده و برتر است از آنچه آدمی احسان میکند مزیت و شرفی که حاصل می‌شود او را بسبب آن احسان

2977

احسن العدل نصره المظلوم

بهترین دادگری یاری کردن ستم کرده شده است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹۵

2978

اعظم اللوم حمد المذموم

بزرگترین نکوهیدگی و پستی مرتبه ستایش کردن نکوهیده مذمت کرده شده است

2979

انفذ السهام دعوة المظلوم

روان شونده‌ترین تیرها دعای ستم کرده شده است یعنی تیر نفرین مظلوم روان شونده‌تر و گذر کننده‌تر از هر تیریست

2980

اقوى الوسائل حسن الفضائل

قوی‌ترین وسیله‌ها و دست آویزها نیکی‌هاست یعنی قوی‌ترین وسیله از برای این کس بر آمدن حاجات در درگاه حق تعالی بلکه نزد مردم نیز فضایل نیکی‌هاست یعنی اموری چند از صفات و اعمال که باعث برتری و فزونی مرتبه او باشد

2981

اسوأ الخلاق التحلی بالردائل

بدترین خصلتها آراستگی است بر ذایل، «ردایل» مقابل فضایل است یعنی صفات و اعمالی که باعث پستی مرتبه این کس باشد و استعمال لفظ

«آراستگی» در آن بر سبیل تهکم و استهزاء است چنانکه در قرآن مجید فرموده: بشارت ده ایشان را بعذابی دردناک

2982

احسن الشیم شرف الهمم

بهترین خویها برتری همتهاست یعنی همتهای بلند و جمعیت آن باعتبار تعدد آن است بتعدد اشخاص یا بتعدد مطالب و مقاصد

2983

افضل الكرم اتمام النعم

افزونتترین کرم تمام کردن نعمتهاست یعنی هرگاه کسی نعمتی بکسی داده باشد که ناتمامی داشته تمام کردن آن بهتر است از انشای نعمت دادن بدیگری چنانکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹۶

قبل از این نیز مذکور شد

2984

اوفر البر صلة الرحم

افزونترین نیکوئی پیوند کردن با خویش است و بجا آوردن صله او یعنی اجر و ثواب آن وافرتر و بیشتر از سایر نیکوئیهاست

2985

اکبر الحمق الاغراق فی المدح و الذم

بزرگترین کم خردی اغراق در ستایش و نکوهش است، یعنی بسیار کشیدن در آنها یا غرق ساختن خود در آنها، و «بودن این خوی بزرگترین کم خردی» باعتبار این است که مبالغه زیاد در مدح یا ذم بی‌گراف و دروغ نشود با آنکه بر هر یک از آنها بعضی مفاسد دیگر نیز مترتب می‌شود که بر خردمند پوشیده نیست خصوصاً در ذم

2986

اشرف المروءة حسن الاخوة

برترین مروءت یعنی مردی یا آدمیت نیکوئی برادری است یعنی نیکو بجا آوردن شرایط برادری با مؤمنان

2987

«افضل الادب حفظ المروءة ۱»

افزونترین ادب نگاهداری مروءت است یعنی لوازم مردی یا آدمیت

2988

اعقل الناس اعذر هم للناس

خردمندترین مردم معذور دارنده‌ترین ایشان است مر مردم را یعنی کسی است که معذور دارد کسی را که گناهی نسبت باو کرده باشد و در صدد انتقام در نیاید یا اگر عذری گوید قبول کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹۷

2989

افضل الناس انفعهم للناس

افزونترین مردم نفع رساننده‌ترین ایشان است بمردم

2990

اسعد الناس العاقل المؤمن

نیکبخت‌ترین مردم عاقل مؤمن است

2991

افضل الناس السخی الموقن

افزونترین مردمان صاحب جود یقین دارنده است یعنی به آن چه باید دانست و یقین بآن حاصل کرد

2992

افضل الايمان حسن الايقان

افزونترین ایمان نیکوئی یقین داشتن است یعنی این است که کسی آنچه را اعتقاد بآن باید کرد یقین نیکو بآن داشته باشد یعنی جزم بآن کند از روی دلیل و برهان که راه زوال بآن بسبب شکی یا شبهه نباشد، و بنا بر قولی که اعمال هم در ایمان معتبر است ممکن است که مراد این باشد که افضل

اجزای ایمان یقین نیکوست و آن عمده‌تر از اعمال است

2993

افضل الشرف بذل الاحسان

افزونترین شرف و برتری عطای احسان است یعنی چیزی که احسان بآن شود

2994

احسن شیء الورع

نیکوترین چیزی پرهیزگاریست

2995

اسوأ شیء الطمع

بدترین چیزی طمع است، زیرا که طمع این کس را خفیف و خوار کند و باعث بدیهای بسیار شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹۸

2996

انفع المواعظ ما ردع

سودمندترین موعظه‌ها و پندها آن است که بازدارد یعنی بازدارد کسی را از منکری، پس کسی که موعظه بکسی کند باید که ملاحظه این معنی کند

پس اگر داند که موعظه بنرمی و مهربانی اثر آن بیشتر است چنان کند، و اگر بیند که تأثیر موعظه بتندی و درشتی بیشتر است اختیار آن کند، و

ممکن است که مراد بآن موعظه کسی باشد که خود عمل بآن کند زیرا که موعظه چنین کسی اثر کند و بازدارد مردم را از معاصی، و کسی که خود

عمل بآن نکند موعظه او را چندان اثری نباشد چنانکه قبل از این مذکور شد

2997

احسن ملا بس الدین الحیاء

بهترین پوششهای دین شرم است یعنی بهترین اموری که همراهند با دینداری و بمنزله جامه‌اند از برای آن شرم است، زیرا که شرم از خدا مانع از

نافرمانی و عصیان او شود و این کمال دینداری است بلکه شرم از خلق نیز مانع بسیاری از گناهان شود «۱» و چه امر دیگر چنین نفعی بر آن مترتب

می‌شود؟! و ممکن است که اطلاق «پوشش» بر آن باعتبار آن نیز باشد که بمنزله جامه می‌پوشاند این کس را و نمی‌گذارد که رسوا گردد چه رسوائی

عریانی است معنوی

2998

افضل الطاعات الزهد فی الدنیا

افزونترین فرمانبرداریهایی در دنیاست، زیرا که آن سرمایه ترک بسیاری از گناهان است

2999

اعظم الخطایا حبّ الدنیا

بزرگترین خطاها دوستی دنیاست، زیرا که آن منشأ بسیاری از گناهان شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۳۹۹

3000

احسن افعال المقتدر العفو

نیکوترین کردارهای توانا عفو است یعنی در گذشتن از گناهان و تقصیرات مردم نسبت با او با وجود قدرت او بر انتقام

3001

افضل العقل مجانبه اللّهُ

افزونترین عقل دوری گزیدن است از بازی یعنی هر کاری که عبث باشد و نفعی بر آن مترتب نشود

3002

اجمل افعال ذوی القدرة الانعام

زیباترین کردارهای صاحبان مکننت و توانائی نعمت بخشیدن است

3003

«اقبح افعال المقتدر الانتقام» ۱

زشت‌ترین کارهای توانا انتقام کشیدن است

3004

اعظم الوزر منع قبول العذر

بزرگترین گناه قبول عذر نکردن است یعنی این که کسی که تقصیری کرده باشد بسبب عذری عذر او قبول نشود و با وجود آن او را بسبب آن تقصیر آزار کنند

3005

اقبح الغدر اذاعه السّرّ

زشت‌ترین بی‌وفائی فاش کردن سرّ است

3006

ازین الشّیم الحلم و العفاف

آراسته‌ترین خصلتها بردباری است و عفت یعنی ترک آنچه حلال نباشد

3007

افحش البغی البغی علی الآلاف

زشت‌ترین بغی یعنی ستم یا سربلندی کردن بغی بر جمعی است که الفت داشته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۰۰

باشند با این کس یعنی دوستان و مصاحبان او

3008

افضل الملوک اعفهم نفسا

افزونترین پادشاهان عقیف‌ترین ایشان است بحسب نفس، یعنی پادشاهی است که عفت نفس او بیشتر باشد، و مراد به «عفت» چنانکه مکرر مذکور شد

ترک چیزی است که حلال نباشد

3009

اشرف المؤمنین اکثرهم کیسا

برترین مؤمنان بیشترین ایشان است بحسب زیرکی، یعنی کسی است که زیرکی او بیشتر باشد از دیگران

3010

اقبح شیء جور الولاة

قبیح‌ترین چیزی ستم فرمانفرمایان است، زیرا که نصب ایشان از برای حراست و نگهداری رعیت است و دفع ظلم و ستم از ایشان پس ستم کردن ایشان

خود کمال قباحت دارد، و ایضا غالب این است که حاکم و فرمانفرما محتاج بستم نیست پس از آن راه نیز ستم او قبیح‌تر نماید از ستم کردن دیگران

3011

افطع شیء ظلم القضاء

ظاهر این است که «افطع» بفاء و طای نقطه‌دار باشد یعنی رسواتر چیزی ستم قاضیان است باین که خلاف شرع حکم کنند، زیرا که کسی که خود را

از اهل شرع داند و منصوب باشد از برای اجرای احکام شرع و ترویج آنها ظلم او و حکم کردن او برخلاف شرع نهایت رسوائی دارد و در اکثر نسخه‌ها

بقاف و طای بی نقطه است بمعنی برنده‌تر و بنا بر این ممکن است که مراد این باشد که ستم ایشان قطع‌کننده‌تر و برنده‌تر است مر رحمت و لطف حق

تعالی را، بلکه بسا باشد که باعث نزول عذاب او گردد، یا این که برنده‌تر است دل‌های مردم را و بیشتر اثر میکند در آنها از ظلم دیگران

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۰۱

3012

افضل الکنوز حرّ یدّخر

افزونترین گنجها آزاده مردی است که ذخیره کرده شود یعنی آزاده مردی که کسی احسانی باو کرده باشد و او را دوست خود گردانیده باشد تا ذخیره

باشد برای او از برای روز نیک و بد

3013

احسن السّمعة شکر ینشر

نیکوترین سمعه شکر است که پراکنده شود، «سمعه» بضمّ سین یا فتح آن و سکون میم یا فتح هر دو کاری است که کرده شود از برای این که

کسی بشنود آن را، و این معنی در اکثر طاعات و عبادات بد است و باعث بطلان آن عبادت می‌شود و در غیر آنها قصوری ندارد و اگر در شنیدن آن

مصلحت شرعی باشد نیکو خواهد بود، مثل این که تصدقات را بر وجهی می‌دهد که دیگران بشنوند تا باعث رغبت ایشان نیز بشود بدادن آنها، و بهترین

آنچه سمعه در آن جایز است شکر کسی است که نعمتی باین کس داده باشد زیرا که شنویدن شکر او بمردم عمده افراد در ادای شکر اوست که عقلا و

شرعا مستحسن است

3014

۳۰۱۵. اعدل الخلق اقضاهم بالحقّ

عادلترین خلق حکم کننده‌ترین ایشان است بحقّ، یعنی هر که حکم برآستی او بیشتر باشد از دیگری، او عادل‌تر است از او، هر چند طاعات و عبادات دیگر او زیاده باشد از این

3015

۳۰۱۶. اصدق القول ما طابق الحقّ

براستترین «۱» گفتار آن است که مطابق باشد با حقّ یعنی موافق باشد با واقع در جمیع کیفیّات و خصوصیات و اصلاً زیاد و کمی در آن نباشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۰۲

3016

۳۰۱۷. افضل الزّهد اخفاء الزّهد

افزونترین زهد پنهان داشتن زهد است، مراد به «زهد» ترک دنیا و بی‌رغبتی در آن است یا تقوی و پرهیزگاری، و بر هر تقدیر پنهان داشتن آن افضل زهدی است

3017

۳۰۱۸. احسن المروءة حفظ الودّة

بهترین مردی یا آدمیت نگاهداری دوستی است یعنی رعایت لوازم و شرایط آن است

3018

۳۰۱۹. افضل الامانة الوفاء بالعهد

افزونترین امانت وفا کردن بعهد است یعنی عهدی که با خدا کرده باشد و همچنین با خلق نیز

3019

۳۰۲۰. افضل الجود بذل الموجود

افزونترین بخشش عطای یافت شده است یعنی بخشش چیزی است که داشته باشد هر چه باشد خواه کم و خواه زیاد و خواه خوب و خواه بد، و این افضل است از این که او را انتظار فرماید تا چیز خوب یا زیاد تحصیل کند و بدهد، یا مراد این است که بهترین جود این است که آدمی اگر چیزی داشته باشد بدهد نه این که قرض کند یا از کسی بگیرد و بدهد

3020

۳۰۲۱. افضل الصدق الوفاء بالعهد

افزونترین راستگوئی وفا کردن است بعهدها یعنی عهدها که با خدای کرده باشد و همچنین با خلق نیز

3021

۳۰۲۲. انفع الدّواء ترک المنی

سودمندترین دواء گذشتن از آرزوهاست یعنی دواى امراض روحانی

3022

۳۰۲۳. اقرب الآراء من النّهی ابعدها من الهوى

نزدیکترین رایها و اندیشه‌ها بعقل دورترین آنهاست از هوی و خواهش،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۰۳

یعنی هرگاه رائی موافق خواهش صاحب رای نباشد و آن را ترجیح دهد این نشان نزدیکی آن رآی است بعقل، بخلاف این که ترجیح رائی دهد که موافق خواهش او باشد چه دور نیست که ترجیح آن از راه عقل نباشد بلکه باعتبار غلبه خواهش او باشد و میل نفس بجانب آن چنانکه مشهورست که: «دوستی تو چیزی را نابینا می‌گرداند و گنگ می‌سازد ۱»

3023

۳۰۲۴. احسن الاحسان مواساة الاخوان

بهترین احسان مواسات برادران است، و «مواسات با کسی» چنانکه مذکور شد بخشش چیزی است با او یا مخصوص این است که از قدر کفاف خود باشد نه از آنچه زاید باشد بر آن، یا برابر دانستن اوست با خود و ترجیح ندادن خود بر او

3024

۳۰۲۵. افضل العدد ثقات الاخوان

افزونترین آماده کرده شده‌ها برادران معتمدند یعنی افزونترین چیزها که تهیه شود و آماده کرده شود از برای روز نیک و بد برادران و دوستانی است که اعتماد بر ایشان باشد، زیرا که چنین برادران امداد و اعانت این کس در وقت احتیاج زیاده از هر چیز کنند

3025

انفع الذخائر صالح الاعمال

سودمندترین پس اندوخته‌ها کردارهای نیکوست

3026

احسن المقال ما صدقه الفعالم

بهترین گفتار آنست که تصدیق کند آن را کردار، یعنی گوینده آن عمل کند بآن

3027

افضل الورع حسن الظن

افزونترین پرهیزگاری نیکوئی گمان است یعنی نیکوئی گمان بحق تعالی و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۰۴

امید زیاد بعفو و بخشایش و تفضل او داشتن چنانکه روایت شده بسند صحیح از حضرت امام ثامن ضامن صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: «نیکو گردان گمان خود را بخدا پس بدرستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: من نزد گمان بنده مؤمن خودم بمن، اگر خیری را پس خیری را، و اگر شری را پس شری را، یعنی اگر گمان داشته باشد بمن خیری را پس خواهد یافت خیری را، و اگر گمان داشته باشد شری را خواهد یافت آن را. و روایت شده از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه که نقل فرموده از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که: فرموده که خدای تبارک و تعالی فرموده

اعتماد نکنند کار کنندگان از برای من بر اعمال خود که میکنند آنها را از برای ثواب من، پس بدرستی که ایشان اگر بذل طاقت کنند و تعب فرمایند نفسهای خود را تمام عمرهای خود در عبادت من، خواهند بود تقصیر کننده و غیر رسندگان در عبادت خود بکنه عبادت من در آنچه طلب میکنند نزد من از کریمی من و نعمت در بهشتهای من و بلند درجات بلند مرتبه در همسایگی من، و لیکن برحمت من پس باید که اعتماد کنند، و تفضل مرا پس باید امید دارند، و بسوی نیکوئی گمان بمن پس باید که آرام گیرند، پس بدرستی که رحمت من نزد این در می‌یابد ایشان را و از من می‌رسد بایشان خشنودی من و آمرزش من می‌پوشاند ایشان را در گذشتن من پس بدرستی که منم من خدای بسیار مهربان بخشاینده و باین نامیده شده‌ام. و روایت شده نیز از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که فرموده یافتیم: در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و حال آنکه بر منبر خود بود

قسم بکسی که نیست خدائی مگر او بخشیده نشده است هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت را مگر بسبب نیکوئی گمان او بخدا و امیدواری او مر او را و نیکوئی خوی او و باز ایستادن از غیبت کردن مؤمنان، و قسم بکسی که نیست خدائی مگر او، عذاب نمی‌کند خدا هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب بدی گمان او بخدا و کوتاهی از امید او و بدی خوی او و غیبت کردن او مر مؤمنان را، و قسم بکسی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۰۵

نیست خدائی مگر او نیکو نمی‌شود گمان بنده مؤمن بخدا مگر این که بوده باشد خدا نزد گمان بنده مؤمن خود، از برای این که خدا کریم است، بدست اوست همه خیرات، شرم می‌دارد از این که بنده مؤمن او بتحقیق نیکو کرده باشد باو گمان را بعد از آن او خلف نماید گمان او را و امید او را، پس نیکو کنید بخدا گمان را و رغبت کنید بسوی او

3028

افضل العطاء ترک المن

افزونترین بخشش ترک منت گذاشتن است یعنی عطائی است که منتی گذاشته نشود بر آن

3029

اقرب القرب مودات القلوب

نزدیکترین نزدیکی دوستیهای دلهاست

3030

افضل الصبر الصبر عن المحبوب

افزونترین صبر صبر از دوست داشته شده است یعنی صبر از چیزی که این کس دوست دارد آن را و خواهش آن داشته باشد، و باعتبار این که حرام باشد یا دغدغه داشته باشد صبر کند از آن و مرتکب آن نگردد

3031

ابعد البعد تنائی القلوب

دورترین دوری دوری دلهاست از یکدیگر

3032

اطهر الناس اعرافا احسنهم اخلاقا

پاکترین مردم بحسب ریشه‌ها یعنی بحسب اصلها و نژادها نیکوترین ایشان است از روی خوبیها

3033

احسن الناس ذماما احسنهم اسلما

نیکوترین مردم بحسب حق و حرمت، بهترین ایشان است بحسب مسلمانی، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۰۶

هر که مسلمانی او بهتر باشد باعتبار علم یا عمل یا هر دو حق و حرمت او نیکوتر باشد و رعایت آن بیشتر باید کرد، یا این که هر که رعایت حق و حرمت مردم نیکوتر کند مسلمانی او نیکوتر باشد

3034

افضل العبادۃ عفة البطن و الفرج

افزونترین عبادت عفت شکم و فرج است یعنی باز ایستادن آنها از آنچه حلال نباشد

3035

اضيق ما يكون الحرج اقرب ما يكون الفرج

تنگ‌ترین بودن تنگی نزدیک‌ترین بودن گشایش است، یا معنی این است که

تنگ‌ترین آنچه میباشد در آن تنگی نزدیکترین آن است که میباشد در آن گشایش، و بر هر تقدیر مراد این است که: کار که بر کسی بسیار تنگ شد نزدیک شده بگشایش

3036

اجل الناس من وضع نفسه

بزرگترین مردم کسیست که پست کند نفس خود را یعنی فروتنی کند با خدا و خلق

3037

اقوی الناس من قوی علی نفسه

قویترین مردم کسی است که قوی باشد بر نفس خود یعنی مسلط باشد بر او و او را در فرمان خود دارد و تابع هوا و هوس او نباشد

3038

افضل الغنی ماصین به العرض

افزونترین توانگری آن است که نگاهداشته شود بآن عرض یعنی هرگاه ضرور شود بذل مال کند از برای این که عرض او محفوظ ماند

3039

انفع المال ما قضی به الفرض

سودمندترین مال آن است که گزارده شود بآن آنچه واجب باشد بر این کس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۰۷

یعنی از حقوق حق تعالی و مردم

3040

ازکی المال ما اشتری به الآخرة

پاکیزه‌ترین مال یافزایش کننده ترین آن آنست که خریده شود بآن آخرت

3041

اسرع شیء عقوبة الیمین الفاجرة

شتابانتر چیزی بحسب عقاب قسم دروغ است یعنی عقاب آن زودتر از هر گناهی می‌شود بلکه اکثر این است که در دنیا نیز جزای آن داده می‌شود

3042

احسن شکر التعم الانعام بها

بهترین شکر نعمتها نعمت دادن است به آنها

3043

احسن من ملابسة الدنيا رفضها

نیکوترست از پوشیدن دنیا ترک آن، و مراد به «پوشیدن دنیا» «۱» فرا گرفتن آن است و با خود داشتن آن مانند با خود داشتن جامه، و در بعضی نسخه‌ها «ملابس» بدل «ملاپسه» است و بنا بر این ترجمه این است که: نیکوتر است از پوششهای دنیا ترک آن، و در بعضی نسخه‌ها «أحسن ملابس الدنیا» است بی لفظ «من» و بنا بر این ترجمه این است که: بهترین پوششهای دنیا ترک آن است

3044

اصعب المرام «۲» طلب ما فی ایدی اللّثام

سخت‌ترین طلبی یا مطلبی طلب کردن چیزی است که در دستهای لثیمان باشد یعنی بخیلان یا مردم پست مرتبه فرومایه

3045

اشرف الصّنائع اصطناع الکرام

برترین احسانها احسان کریمان است یعنی مردم با جود و سخاوت یا گرامی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۰۸

بلند مرتبه یعنی احسانی که ایشان کنند یا احسان کردن بایشان

3046

اهناً الاقسام القناعه و صحه الاجسام

گواراترین قسمتها و بخششها قناعت است و تندرستی بدنها، یعنی این دو نصیب گواراترین نصیبهاست

3047

اقدر الناس علی الصّواب من لم یغضب

تواناترین مردم بر راست روی کسی است که خشمگین نگشته باشد

3048

املک الناس لسداد الرأی کلّ مجرب

مالک‌ترین مردم مر درستی رای و اندیشه را هر آزمایش کننده‌ایست یعنی کسانی‌اند که تجربه‌ها و آزمایشها کرده باشند

3049

اجلّ المعروف ما صنع الی اهله

بزرگترین احسان آن است که کرده شده باشد بأهل آن یعنی بکسی که اهلیت آن داشته باشد و سزاوار آن باشد

3050

اطیب المال ما اکتسب من حله

لذیذترین مال یافزایش کننده‌ترین آن آنست که کسب کرده شده باشد از ممرّ حلال آن

3051

افضل من اکتساب الحسنات اجتناب السیئات

افزونتر است از کسب کردن نیکوئیها دوری گزیدن از بدیها

3052

اولّ الحکمه ترک اللذات و آخرها مقت الفانیات

اولّ حکمت یعنی دانائی درست ترک لذتهاست، و آخر آن دشمن داشتن چیزهای فانیست یعنی اولّ آن این است که ترک لذتهای دنیا کند و خود را بدارد بر آن هر چند خواهش آنها داشته باشد، و آخر آن این است که این معنی حالی او شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۰۹

بمرتبه که دشمن گردد با آنها، و ممکن است که مراد این باشد که «اولّ آن ترک لذتهاست» یعنی ساختن به آن چه نصیب او شده و سعی نکردن از برای خواهشهای زیاد بر آن، و آخر آن این است که دشمن گردد با مطلق امور دنیوی که فانی و زایل است خواه حاصل باشد از برای او و خواه نباشد و خواهشی نباشد او را بغیر نعمتهای آخروی که باقی و پاینده است

3053

اکثر الناس املا اقلهم للموت ذکرا

بیشترین مردم بحسب امید کمترین ایشان است بحسب یاد کردن مرگ یعنی هر که یاد مرگ کمتر کند امید و آرزوی او بیشتر باشد

3054

اطول الناس املا اسوئهم عملا

درازترین مردم بحسب امید بدترین ایشان است بحسب کردار یعنی درازی امید از همه کردارهای بد بدتر است، یا این که کردارهای بد منشأ آن می‌شود، پس هر که کردار او بدتر باشد امید او در دنیا درازتر باشد، یا این که آن منشأ کردارهای بد می‌شود، پس هر که امید او درازتر باشد کردار بد او بیشتر باشد

3055

احبّ العباد الی الله تعالی المتاسی بنبیّه صلی الله علیه و آله و المقتصّ اثره

دوست‌ترین مردم بسوی خدا که- بلند مرتبه است- اقتدا کننده است پیغمبر خود- رحمت کند خدا بر او و آل او- و رونده باشد از پی او

3056

اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاءوا به

اولای مردمان پیغمبران دانانتر ایشان است به آن چه آورده‌اند پیغمبران آن را، یعنی سزاوارترین مردمان بجانشینی و نیابت پیغمبران و بتصرف در

شرایع ایشان بترویج آنها و اجرای احکام آنها کسی است از ایشان که عالم‌تر باشد از دیگران

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱۰

«بشرایع ایشان، و از اینجا معلوم می‌شود که امام باید که اعلم باشد از تمامی رعیت چنانکه مذهب شیعه است» ۱»

3057

اقرب الناس من الانبياء اعلمهم بما امروا به

نزدیکترین مردم بپیغمبران عمل کننده‌ترین ایشان است به آن چه امر کرده‌اند پیغمبران بآن

3058

احسن الناس عيشا من عاش الناس في فضله

نیکوترین مردم بحسب زندگانی کسی است که زندگانی کنند مردم در افزونی او یعنی در آنچه زیاد آید از مال او یا بر مؤنث او و عیال او

3059

افضل الملوک سجيّة من عمّ الناس بعدله

افزونتین پادشاهان بحسب خو و خصلت کسی است که فرا گرفته باشد

همه مردمان را بعدل خود یعنی عدل و دادگری او شامل همه مردم باشد

3060

اولی الناس بالعفو اقدر هم علی العقوبه

اولای مردم عفو و در گذشتن توانانتر ایشان است بر باز خواست یعنی هر که توانانتر باشد بر انتقام و بازخواست سزاوار ترست بشکرانه آن باین که عفو

کند و بازخواست نکند

3061

ابصر الناس من ابصر عيوبه و اقلع عن ذنوبه

بیناترین مردم کسی است که ببیند عیبهای خود را و باز ایستد از گناهان خود

3062

اولی الناس بالنّوال اغناهم عن السّؤال

اولای مردمان ببخشش یعنی باین که عطا کند یا باین که عطا باو شود بی‌نیاز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱۱

ترین ایشان است از سؤال یعنی از این که طلب کند

3063

افضل النّوال ما وصل قبل السّؤال

افزونتتر بخشش آن است که برسد پیش از طلب و خواستن

3064

اولی الناس بالرحمة المحتاج اليها

اولای مردم بلطف و مهربانی کسی است که محتاج باشد بآن، و ممکن است مراد ظاهر آن باشد و ممکن است که مراد این باشد که کسی که خود گنه

کار و محتاج باشد برحمت اولاست باین که رحمت کند بر کسی که گناهی نسبت باو کرده باشد تا ببرکت این رحمت شود بر او نیز و بخشیده شود

گناه و تقصیر او خواه در درگاه حق تعالی باشد و خواه نسبت بدیگری

3065

افضل الاعمال ما اكرهت النفس عليها

افزونتر طاعات آنهاست که اگر کرده شود نفسها بر آنها یعنی نفسها خواهش آنها نداشته باشند و این کس از برای رضای حق تعالی جبر کند و بزور بدارد نفس خود را بر آن

3066

احق الناس بالاسعاف طالب العفو

سزاوارتر مردمان بپر آوردن حاجت او طلب کننده عفو است یعنی کسی است که تقصیر کرده باشد و طلب عفو و در گذشتن از آن کند او سزاوارتر است بروا کردن حاجت او از آنانکه مطالب دیگر داشته باشند

3067

ابعد الناس عن الصلاح المستهتر باللهو

دورترین مردم از صلاح کسی است که حریص باشد ببازی یعنی او دورترین مردم است از این که حال او بصلاح آید و فاسد و تباه نباشد شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱۲

3068

احق من بررت من لا يغفل «۱» برک

سزاوارتر کسی که نیکوئی کنی باو کسی است که غافل نباشد از نیکوئی تو، یعنی شکر آن را بجا آورد یا این که او نیز نیکوئی کند بتو و غافل نشود از آن

3069

احق من شكرت من لا يمنع مزيدك

سزاوارتر کسی که شکر کنی او را کسی است که منع نکند زیادتی ترا یعنی هر چند شکر او بکنی او زیاد کند نعمت ترا، و «منع نکند زیادتی ترا» یعنی زیاد کردن نعمت را از برای تو، و ممکن است مراد خصوص حق تعالی باشد که هر چند آدمی شکر او بکند نعمت او را زیاد کند و در هیچ مرتبه نایستد از زیادتی و منع نکند آن را، و دیگران را این معنی مقدر نیست، و ممکن است که مراد به «کسی که منع نکند زیادتی ترا» این باشد که عطائی که باو بکنی شکر تو کند تا باعث زیادتی تو شود یعنی باعث این شود که تو عطای او را زیاد کنی یا نعمت تو زیاد شود بسبب زیاد کردن عطا، بخلاف کسی که شکر نکند و این باعث این شود که تو عطای او را زیاد نکنی پس گویا مانع شده از زیادتی تو یعنی زیاد کردن تو یا زیاد شدن نعمت تو و مراد به «شکر کردن چنین کسی» جزای شکر او دادن است بزیاد کردن نعمت او و دانستن قدر او و احسان او و نشر آن و مانند اینها

3070

احق من ذكرت من لا ينساک

سزاوارتر کسی که یاد کنی او را کسی است که فراموش نکند ترا

3071

اولی من احببت من لا یقلاک

سزاوارتر کسی که دوست داری کسی است که ترک نکند ترا یعنی همیشه الفت و مصاحبت کند با تو و ترک نکند ترا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱۳

3072

ارضی الناس من کانت اخلاقه رضیة

خشنودترین مردم کسی است که بوده باشد خوبیهای او پسندیده، یعنی کسی که خوبیها و خصلتهای او پسندیده باشد راضی ترین مردم است بوضع و حال خود و کم اندوهگین و غمگین گردد بخلاف بد خو که اکثر اوقات راضی نباشد باحوال و اوضاع خود و شکوه کند و مکدر و غمگین باشد، و ممکن است که «افعل تفضیل» در اینجا بمعنی مفعول باشد نه فاعل مانند «اشهر» هر چند بمعنی فاعل اشهر است و بنا بر این معنی این است که مرضی ترین مردم نزد حق تعالی کسی است که خوبیها و خصلتهای او پسندیده باشد

3073

اعقل الناس ابعدهم عن کلّ دنیة

عاقلترین مردم دورترین ایشان است از هر صفت پست مرتبه

3074

اقوی الناس من غلب هواه

قوی ترین مردم کسی است که غلبه کند بر خواهش خود یعنی مسلط باشد بر آن و تابع آن نباشد

3075

۱. اکیس الناس من رفض دنياه

زیرکترین مردم کسی است که ترک کند دنیای خود را یعنی حریص بر آن و بر سعی از برای آن نباشد
3076

۲. اربح الناس من اشترى بالدنيا الآخرة

سودمندترین مردم کسی است که بخرد بدنیا آخرت را یعنی باین که از دنیائی که داشته باشد قدری صرف آخرت کند و بآن آخرت را بخرد یا از حرام بلکه مشتهیات دنیا نیز بگذرد از برای آخرت یا از سر سعی از برای دنیا بگذرد از برای سعی در آخرت
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱۴
3077

۳. اخسر الناس من رضى الدنيا عوضا عن الآخرة

زیانکارترین مردم کسی است که راضی شود بدنیا بعوض از آخرت
3078

۴. افضل القلوب قلب حشى «۱» بالفهم

افزونترین دلها دلی است که پر شده باشد بفهم و دریافت
3079

۵. اعلم الناس المستهتر بالعلم

داناترین مردم کسی است که حریص باشد بعلم یعنی هرکه حرص او در تحصیل علوم بیشتر باشد داناتر گردد، یا هر که داناتر باشد حرص او در تحصیل علم زیادتر باشد زیرا که علوم را انتهائی نباشد و هر چند کسی داناتر باشد لذت علم را بیشتر یافته پس حرص او بر تحصیل علوم دیگر بیشتر باشد از کسی که در آن مرتبه نباشد
3080

۶. اعجز الناس من عجز عن الدعاء

عاجزترین مردم کسی است که عاجز باشد از دعاء یعنی در مطلبی که داشته باشد بدعا متوسل نشود، و ممکن است که کنایه از این باشد که مطلب او مطلبی باشد که دعا از برای آن نتواند کرد باعتبار این که نامشروع باشد
3081

۷. اعظم المصائب و الشقاء الوله بالدنيا

بزرگترین مصیبتها و بدبختی حیران شدن بدنیاست یعنی محبت زیاد بآن داشتن
3082

۸. اصل قوة القلب التوكل على الله

اصل و بیخ قوت و نیروی دل توکل بر خداست، هر که در هر باب توکل بر او کند دل را قوی دارد که آنچه خیر اوست پیش او آید، یا مراد این است که «دلیرانه در آن کار تواند کوشید چه اصل قوت را بدست آورده، و پوشیده نیست که «اصل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱۵

بر وزن «افعل» نیست و همزه آن اصلی است و الف تعظیم نیست پس ذکر فقرات مصدره بآن در این باب اصلا مناسب نیست مگر این که گوئیم که اصل آن «ءصل» باشد و تخفیف داده شده باشد افعال تفضیل از «اصل» بمعنی [ثبت] و «رسخ» یعنی ثابت تر و راسخ تر، و بعد از آن بیخ و ته هر چیز را «اصل» گویند باعتبار این که ثابت تر و راسخ تر باشد از فروع و بالای آن لیکن سندی از برای این از کتب لغت ظاهر نمی شود
3083

۹. اصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله

اصل صلاح دل و فاسد و تباه نبودن آن مشغول بودن آنست بیاد خدا
3084

۱۰. اصل الصبر حسن اليقين بالله

اصل صبر نیکوئی یقین است بخدا یعنی این که آدمی را یقین نیکو باشد بعدل حق تعالی، زیرا که این یقین صبر را سهل و آسان میکند زیرا که با وجود آن داند که هر مصیبتی که باو برسد از جانب حق تعالی خیر او در آن بوده و از جانب دیگران حق تعالی تلافی آن را بر وجه احسن خواهد کرد و با وجود این علم صبر چندان دشوار نباشد
3085

۱۱. اصل الرضا حسن الثقة بالله

اصل خشنودی نیکوئی اعتماد است بخدا، زیرا که هر که اعتماد او نیکو باشد بر او داند که آنچه حق تعالی نصیب و قسمت او کرده در دنیا خیر او در آن بوده پس در هر باب راضی و خشنود بآن باشد

3086

اصل الزهد حسن الرغبه فیما عند الله

اصل زهد و بی‌رغبتی در دنیا نیکوئی رغبت است در آنچه نزد خداست، زیرا که هر که را رغبت نیکو باشد بآن آسان باشد بر او ترک آنچه را مانع باشد از آن و ظاهر است که رغبت در دنیا و حرص در آن مانع از آن گردد پس ترک آن خواهد نمود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۱۶

3087

اصل الايمان حسن التسليم لامر الله

اصل ایمان نیکوئی خشنود بودن است بامر خدا یعنی به آن چه فرمان حق تعالی باشد یا آنچه کار او باشد یعنی اعتقاد این داشتن که آنچه امر بآن میکند یا آنچه میکند خیر محض است و یکسر موحیف و جوری در آن نباشد چه هر که را این اعتقاد باشد راضی و خشنود باشد بجمیع فرمانهای او یا کارهای او، و این معنی اصل ایمان است، و ممکن است که معنی این باشد که اصل ایمان نیکوئی اطاعت و انقیاد است مر فرمان خدا را، و بنا بر این مراد به «اصل» فایده و ثمره عمده است که مجازا آن را اصل فرموده‌اند از برای مبالغه در وجوب رعایت آن

3088

اصل الاخلاص الياس مما في ایدی الناس

اصل اخلاص یعنی خالص گردانیدن طاعات و عبادات از برای حق تعالی و آمیخته نساختن بغرض دیگر نومیدی است از آنچه در دستهای مردم است چه هر که را امیدی به آنها نباشد ظاهر است که آنچه کند خالص باشد از برای حق تعالی

3089

احمق الناس من ظنّ انه اعقل الناس

کم عقل ترین مردم کسی است که گمان کند که عاقل ترین مردم است

3090

افضل الناس من شغلته معايبه عن عيوب الناس

افزونترین مردم کسی است که مشغول سازد او را عیبهای او از عیبهای مردم یعنی چنان در فکر عیبهای خود و اصلاح آنها باشد که اصلاً نپردازد بعیبهای دیگران و ذکر آنها

3091

افضل الناس من جاهد هواه

افزونترین مردم کسی است که جنگ کند با خواهش خود و تابع آن نگردد

3092

احزم الناس من استهان بامر دنياه

دور اندیشترین مردم کسی است که خوار شمارد کار دنیای خود را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۱۷

3093

اصل العقل الفكر و ثمرته السلامه

اصل عقل فکر کردن است و میوه آن سلامتی است یعنی از آفات آخرت از دنیا نیز

3094

اصل الشره الطمع و ثمرته الملامه

اصل حرص طمع است و میوه آن سرزنش کرده شدن

3095

اصل العزم الحزم و ثمرته الظفر

اصل عزم دور اندیشی است و میوه آن فیروزی است مراد به «عزم» اراده کردن چیزی است بعنوان قطع و جزم یا جدّ کردن در کاری و مراد به «بودن» اصل آن دور اندیشی» این است که عمده در آن دوراندیشی است یعنی این که بعد از دور اندیشی باشد و ملاحظه مصالح و مفاصل آن تا هر گاه ظاهر شود بر او وجود مصلحت و عدم مفسده عزم بر آن کند و ظاهر است که میوه این معنی فیروزی است در دنیا و آخرت به آن چه خیر و صلاح او باشد

3096

اولی الناس بالحذر اسلمهم عن الغير

اولای مردم بحذر کردن سالمترین ایشان است از تغیرات و تبدلات یعنی حوادث و مصائب، زیرا که این معنی مظنه این است که از راه استدراج باشد و حق تعالی او را واگذاشته باشد تا یک بار در دنیا یا آخرت مؤاخذه نماید پس چنین کسی اولاست باین که کمال حذر کند از عصیان و نافرمانی حق تعالی تا این که ایمن گردد از این احتمال، و ایضا شکر حق تعالی و نعمتها که باو داده و تغییر نداده بعمل آید

3097

اصل الورع تجنب الآثام و التّنزه عن الحرام

اصل پرهیزگاری دوری گزیدن از گناهان و پاکیزگی از حرام است، ظاهر این است که مراد به «گناه و حرام» شامل ترک واجبات نیز باشد و مراد این باشد که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱۸

عمده در پرهیزگاری این است که گناه و حرامی نکند و کردن سنتها و اجتناب از مکروهات باعث زیادتی قدر و رتبه آن گردد و در اصل آن ضرور نیست، و ممکن است که مراد بگناه و حرام فعل محرّمات باشد و شامل ترک واجبات نباشد و بنا بر این «بودن آن عمده در پرهیزگاری» باعتبار این است که اجتناب از آنها مشکل ترست از اجتناب از ترک واجبات، و کم است کسی که اجتناب از آنها کند و ترک واجبات نماید بخلاف عکس آن

3098

اصل السّلامه من الزّلل الفكر قبل الفعل و الرّویة قبل الکلام

اصل سلامتی از لغزشها فکرت پیش از کردن کار و تأمل کردن پیش از گفتن سخن

3099

اصل الزّهد اليقین و ثمرته السّعادة

اصل بی‌رغبتی در دنیا یقین است و میوه آن نیکبختی است، و «بودن یقین اصل آن» باعتبار این است که کسی را که یقین بأحوال مبدأ و معاد باشد داند که دنیا پیش آخرت هیچ قدر ندارد و داند نیز که قدری از آن بی‌سعی و طلب البتّه می‌رسد و در قدری از آن حرص و سعی زیاد اصلا سودی ندارد چنانکه مکرّر تحقیق آن شد و ظاهر است که این معنی باعث بی‌رغبتی در دنیا گردد

3100

اعظم الناس سعادة اكثرهم زهاده

بزرگترین مردم بحسب نیکبختی بیشترین ایشان است بحسب بی‌رغبتی در دنیا یعنی هر که بی‌رغبتی او در دنیا بیشتر باشد نیکبختی او زیادتر باشد

3101

اصل المروءة الحياء و ثمرتها العفة

اصل مروّت یعنی مردی یا آدمیت شرم است و میوه آن پرهیزگاری است چه ظاهرست که شرم از خدا منشأ پرهیزگاری شود بلکه شرم از خلق نیز باعث

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۱۹

ترک بسیاری از گناهان گردد چنانکه مکرّر مذکور شد

3102

اشرف المروءة ملك الغضب و اماته الشّهوة

برترین مروّت یعنی مردی یا آدمیت مالک شدن خشم است و میرانیدن خواهش

3103

افضل الناس من تنزهت نفسه و زهد عن غنیة

افزونترین مردم کسیست که پاکیزه باشد نفس او و بی‌رغبت باشد از توانگری یعنی پاکیزه باشد از صفات و اخلاق ذمیمه و افعال و اعمال ناشایست، و «بی‌رغبت باشد از توانگری» یعنی بسازد بفقر، و خواهش توانگری نداشته باشد، و ممکن است که معنی این باشد که بی‌رغبت باشد در دنیا از روی توانگری یعنی باین که قناعت کند و خود را بآن توانگر گرداند و بسبب آن بی‌رغبت شود در دنیا، یا باین که خود را بی‌نیاز داند از آن با وجود قدرت بر سعی در آن نه این که بی‌رغبت باشد در آن از راه عجز از سعی در آن

3104

افضل الناس من كظم غیظه و حلم عن قدرة

افزونترین مردم کسی است که فرو خورد خشم خود را و بردباری کند با وجود توانائی یعنی قدرت بر انتقام

3105

افضل الحکمة معرفة الانسان نفسه و وقوفه عند قدره

افزونترین حکمت یعنی علم درست و کردار راست شناختن آدمیست نفس خود را، و ایستادن او نزد قدر خود، اول افزونترین علم درست است زیرا که شناخت نفس و احوال او باعث علم بسیاری از احوال مبدأ و معاد می‌شود که آن عمده علم درست است و دوم افزونترین کردار راست است زیرا که مراد بایستادن نزد قدر خود این است که با مردم سلوک زیاد از مرتبه خود نکند و از مردم نیز توقع آن نداشته باشد و خود را نیز از رتبه که دارد نیندازد و خفیف و ذلیل نکند و این معنی لازم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۰
دارد عمل بسیاری از حکمت عملی را. بلکه این معنی لازم دارد اجتناب از معاصی و گناهان را نیز، چه ظاهر است که آنها مؤمن را از رتبه آدمی اندازد. و خفیف و خوار می‌گرداند در آخرت بلکه در دنیا نیز، و بنا بر این ظاهر است که افزونترین کردار راست است

3106

افضل معروف اللئیم منع اذائه

افزونترین احسان لئیم یعنی بخیل یا ناکس پست مرتبه اینست که منع کند اذیت خود و آزار نکند کسی را، زیرا که احسان دیگر از او نیاید چنانکه گفته‌اند

مرا بخیر تو امید نیست شمرسان» و بر تقدیری که گاهی از او احسانی صادر شود ظاهرست که آن منع افزونتر از آنست، زیرا که چون غالب حال او « این است که اذیت بمردم رساند پس باز ایستادن از آن نفعی است عام و احسانی که گاهی از او صادر شود نفعی است خاص و یقین اول افزونتر از آنست بلکه نسبت بهر شخصی نیز اگر اذیت رساند اذیت عظیم رساند و اگر احسانی کند قلیلی باشد پس اذیت نرسانیدن او عمده‌تر باشد از احسان او، و ممکن است که مراد این باشد که باعتقاد او افزونترین احسان اینست و احسانی را زیاد بر این یا مثل این نمی‌داند باعتبار کمال حرصی که دارد در اذیت رسانیدن بمردم

3107

اقبح افعال الکریم منع عطائه

زشت‌ترین کردارهای کریم یعنی مقابل لئیم بیکی از دو معنی که مذکور شد منع بخشش اوست یعنی این که خود را باز دارد از بخشش و مراد اینست که این معنی در واقع زشت‌ترین افعال کریم است، یا این که نزد او این زشت‌ترین افعال اوست نظیر آنچه در فقره سابق مذکور شد

3108

احسن العلم ما کان مع العمل

نیکوترین علم آنست که بوده باشد با عمل چنانکه مکرر مذکور شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۱

3109

احسن الصمت ما کان عن الزلل

نیکوترین خاموشی آنست که بوده باشد از لغزشها یعنی خاموشی از ذکر لغزشهای مردم یا از سخنانی که باعث لغزشها شود

3110

افضل عذة الصبر علی الشدة

افزونتر آماده کرده شده یعنی ذخیره از برای آخرت صبر بر سختی است

3111

افضل الناس منة من بدأ بالمودة

افزونترین مردم بحسب منت یعنی در این که این کس ممنون او باشد کسی است که ابتدا کند بدوستی، چه ظاهرست که ممنون او زیاد بود از کسی که دوستی کند بعد از ابتدای این کس بدوستی او، و پوشیده نیست که ممنون بودن این کس منافات ندارد با قبح منت گذاشتن از او

3112

افضل الحياء استحياءك من الله

افزونترین شرم شرم داشتن تست از خدا: و در بعضی نسخه‌ها «الستخاء» بدل «الحیاء» است و بنا بر این معنی اینست که: افزونترین سخاوت شرم داشتن از خداست، و این باعتبار اینست که کسی که شرم از خدا داشته باشد همه حقوق خدا و مردم را بدهد و سخاوتی بالاتر از این نباشد بلکه از سر بسیاری از خواهشها و لذتها بگذرد و این نیز سخاوتی است معنوی

3113

اقبح الظلم منعك حقوق الله

زشت‌ترین ظلم منع کردن تست حقّهای خدا را و ادای آنها نکردن، چه ظاهر است که ظلم نسبت بکسی که احسانی باین کس کرده باشد زشت‌تر است از ظلم نسبت بکسی که احسانی باین کس نکرده باشد پس ظلم نسبت بحق تعالی با همه احسانهای او یقین زشت‌تر است از ظلم بر دیگران

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۲

3114

احسن الحیاء استحياءک من نفسک

نیکوترین شرم شرم داشتن تست از نفس خود، زیرا که این معنی مانع از همه معاصی و گناهان شود در نهان و آشکار، بخلاف شرم از دیگران که همین مانع از گناهان شود در حضور ایشان، و پوشیده نیست که شرم از خود داشتن شرم داشتن است از این که خود را خفیف و ذلیل گرداند نزد حق تعالی، و این در حقیقت شرم از خداست پس آنچه در وجه نیکوتری آن مذکور شود منتقض نگردد بشرم از خدا که آن نیز مانع شود از گناهان در آشکار و

«[نهان، و ایضا منافات ندارد با آنچه مذکور شد در فقره سابق سابق که «افزونترین شرم شرم داشتن تست از خدا» بنا بر نسخه «الحیاء

3115

افضل الادب ما بدأت به نفسک

افزونترین ادب آنست که ابتدا کنی بآن نفس خود را یعنی اولاً خود عمل کنی بآن بعد از آن بدیگری بیاموزی نه این که دیگران را امر کنی و خود بجا نیآوری آن را

3116

افضل المروءة احتمال جنایات الاخوان

افزونترین مروّت یعنی مردی یا آدمیت برداشتن گناهان برادرانست یعنی گذرانیدن تقصیرات ایشان و تلافی نکردن

3117

اشرف العلم ما ظهر فی الجوارح و الارکان

برترین علم آنست که آشکار شود در اعضا و جوانب بدن، یعنی عمل بآن شود

3118

اوضع العلم ما وقف علی اللسان

پست‌ترین علم آنست که بایستد بر زبان یعنی عمل بآن نشود و بأعضاء و ارکان سرایت نکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۳

3119

ابغض الخلاق الی الله الشیخ الزّان

دشمن‌ترین مردم بسوی خدا پیر زنا کننده است

3120

احسن من استیفاء حقّک العفو عنه

بهتر از گرفتن حقّ تو در گذشتن است از آن، این در حقوق غیر مالی است چه ظاهرست که عفو از اذیت و آزاری که کسی باین کس رسانیده باشد بهتر است از استیفاء آن بتلافی و انتقام، و همچنین در حقوق مالی هرگاه نزد کسی باشد که اهلیت در گذشتن از آن داشته باشد و از آن ضرر زیادی باین کس نرسد، و اگر او عاجز باشد از ادای آن عفو کردن یا صبر نمودن واجب است و مطالبه از او جایز نیست بلکه ما دام که عاجزست در حقیقت حقّی بر او نباشد

3121

اعلم الناس بالله سبحانه اخوفهم منه

داناترین مردم بخدای که- پاک است او- ترسناکترین ایشانست از او، چه ظاهر است که هر که داناتر باشد بعظمت و بزرگواری او ترس او از عصیان و نافرمانی او بیشتر باشد چنانکه حق تعالی فرموده: وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدّوّابِّ وَ بدرستی که نمی‌ترسد از خدا از جمله بندگان او مگر علما یعنی حقیقت ترس از او را ندارند مگر علما پس بیقین هر که علم او بیشتر باشد ترس او بیشتر خواهد بود

3122

اغبط الناس المسارع الی الخیرات

نیکو حال ترین مردم کسی است که شتابان باشد بسوی خیرات

3123

ابلق العظّات الاعتبار بمصارع الاموات

رساترین پندها عبرت گرفتن است بجایگاههای افتادن مردگان، چه هر که را ادنی بصیرتی باشد هر گاه ببیند که عاقبت حال آدمی در دنیا بعد از اندک وقتی چنانست داند که دنیا شایسته رغبت در آن و فریفته شدن بآن نیست و باید که کمال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۴

سعی آدمی از برای آخرت باشد که پاینده و باقی است و هیچ موعظه و پندی مثل این نباشد

3124

اسرع المودات انقطاعا مودات الاشرار

شتابانترین دوستیها بحسب بریده شدن دوستیهای مردم بداست، زیرا که باندک چیزی که منافی خواهش ایشان باشد دوستی خود را ببرند هر چند آن

معنی شرعا و عقلا مستحسن باشد

3125

اکبر الاوزار تزکیة الاشرار

بزرگترین گناهان حکم بیاکی و خوبی بدان است

3126

اکثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربه

بیشترین مردم از روی شناخت مر خود را ترسندهترین ایشانست مر پروردگار خود را، یعنی هر چند آدمی بنفس خود و احوال او شناساتر باشد ترس او

از پروردگار بیشتر باشد زیرا که هر چند بنفس خود شناساتر باشد عظمت و بزرگواری خدا و وجوب اطاعت و انقیاد او ظاهرتر گردد، و این معنی باعث

زیادتی ترس از مخالفت و عصیان او گردد، و ایضا هر که باحوال خود شناساتر باشد گناهان و تقصیرات او بیشتر ظاهر گردد پس خوف او از پروردگار

بیشتر گردد

3127

انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه

خالصترین مردم مر نفس خود را یا نصیحت کنندهترین ایشان مر آن را فرمانبردارترین ایشانست مر پروردگار خود را

3128

ابغض الخلاق الى الله المغتاب

دشمنترین آفریدگان بسوی خدا غیبت کننده است

3129

اکثر الصلاح و الصواب فی صحبة اولی النهی و الالباب

بیشتر صلاح و درستی در همراهی صاحبان خرد و عقلهاست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۵

3130

اعلم الناس بالله ارضاهم بقضائه

داناترین مردم بخدا خشنودترین ایشانست بتقدیر و قضای او، زیرا که هر که داناتر باشد بخدا عدل او بر او ظاهرتر باشد پس بهتر داند که تمامی تقدیر

و قضای او بر وفق مصلحت است و یکسر موحیف و جوری نشده در آنها، و هر مصیبتی که باین کس رسد یا ظلمی که بر او شود تدارک و تلافی آن بر

بهتر وجهی خواهد شد پس خشنودترین مردم باشد بتقدیر و قضای پروردگار

3131

اعظم الذنوب عند الله ذنب اصر عليه عامله

بزرگترین گناهان نزد خدا گناهیست که اصرار کند بر آن کننده آن، و مراد به «اصرار» چنانکه مکرر مذکور شد این است که مکرر کند آن را یا یک بار

بکند آن را و باز قصد کردن آن داشته باشد هر چند هنوز مکرر نشده باشد

3132

اول اللهو لعب «۱» و آخره حرب

«اول بازی بازی است و آخر آن جنگ است، یعنی بسیارست که بجنگ می کشد چنانکه گفته اند: «باد باران آورد بازیچه جنگ

3133

اول الشهوة طرب و آخرها عطب

اول خواهش یعنی خواهشی که حلال نباشد شادی است و آخر آن هلاکت است یعنی هلاکت در آخرت

3134

افضل الورع تجنّب الشّهوات

افزونترین پرهیزگاری دوری گزیدن از خواهشهاست، زیرا که کسی که راه هوا و هوس بخود ندهد کم است که در حرامی افتد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۶

3135

افضل الطاعات العزوف عن اللذات

افزونترین طاعتها بر گردیدن از لذتها و بی‌رغبتی در آنهاست یعنی لذتهائی که حلال نباشد

3136

ازری بنفسه من استشعر الطمع

عیب دار کرده نفس خود را کسی که جامه تن خود ساخته باشد طمع را

3137

افسد دینه من تعرّی عن الورع

تباه کرده دین خود را کسی که برهنه شده از پرهیزگاری. و پوشیده نیست که [افسد] در اینجا «أفعل تفضیل» نیست بلکه فعل ماضی است پس ذکر

این فقره در این باب مناسب نیست مگر این که مراد به «أفعل» در عنوان باب اعمّ از «أفعل تفضیل» و «أفعل فعل ماضی» باشد و مراد بآلف تعظیم

خصوص الف افعل تعظیم نباشد بلکه هر الفی باشد که دلالت بر مبالغه و زیادتی کند پس شامل همزه باب افعال نیز باشد باعتبار این که از برای مبالغه

می‌آید

3138

ادمان تحمّل المغارم یوجب الجلاله

پیوسته داشتن برداشتن توانها موجب جلالت و بزرگی است، مراد به «توانها» چیزی چند است که ادای آنها بر مردم لازم باشد مثل قروض و اخراجات

اهل و عیال و مانند آنها، و مراد اینست که پیوسته برداشتن این قسم بارهای مردم و برگردن خود گرفتن آنها باعث جلالت و بزرگی گردد در دنیا بلکه

در آخرت نیز هرگاه بموقع باشد و از ممرّ حلال صرف کند در آنها، و پوشیده نیست که ذکر این فقره نیز در این باب مناسب نیست مگر این که مراد به

«الف تعظیم» شامل همزه باب افعال نیز باشد چنانکه در فقره سابق مذکور شد، و مراد به «وزن افعل» اعمّ از وزن آن یا وزن مصدر آن باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۷

3139

اغباب الزّیارة امان من الملالة

بغبّ کردن زیارت یعنی دیدن دوستان ایمنی است از ملول شدن یعنی هر روز بدیدن کسی رفتن احتمال مکدرّ و ملول شدن او دارد و هرگاه بعنوان

«غبّ» واقع شود ایمنی است از آن و باعث ملالت نگردد، و «غبّ» آن است که یک روز واقع شود و یک روز دیگر واقع نشود مانند تب غبّ، و بعضی از

اهل لغت گفته‌اند که: «غبّ در زیارت» آنست که در هر هفته یک بار واقع شود و کلام در نقل این فقره نیز در این باب موافق کلام در فقره سابق است

چنانکه مخفی نیست

3140

اشدّ الذّنوب عند الله سبحانه ذنب استهان به راکبه

سخت‌ترین گناهان نزد خدا- که پاک است او- گناهی است که سهل شمارد آن را «۱» کننده آن

3141

اعظم الذّنوب عند الله سبحانه ذنب صغر عند صاحبه

بزرگترین گناهان نزد خدا- که پاک است او- گناهیست که کوچک باشد نزد صاحب آن، پس آدمی هیچ گناهی را سهل و خرد نباید داند که نزد حق

تعالی سخت عظیم گردد

3142

احلی التّوال بذل بغیر سؤال

شیرین‌ترین عطا دهشی است که بی‌سؤال و طلب باشد

3143

افضل العطیة ما کان قبل مذلة السّؤال

افزونترین بخشش آن است که بوده باشد پیش از خواری سؤال و طلب کردن

3144

ازکی المکاسب کسب الحلال

فزایش کننده‌ترین کسبها کسب حلال است یعنی مالی که بطریق حلال کسب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۸

شود زیاده از اموال دیگر زیاد شود و فزایش کند، و ممکن است که «زکی» بمعنی پاکترین باشد و بنا بر این باید که مراد به «حلال» حلال بی‌شبهه و خالی از دغدغه باشد تا پاکتری آن نسبت باموال شبهه ناک باشد، یا مراد به «کسب» دوّم مالی باشد که آدمی بکسب حلال بدست آورده باشد نه بعنوان بخشش کسی و مانند آن، و مراد به «کسب اول» اعمّ از آن باشد و مراد این باشد که: پاکترین آنچه آدمی بدست آورد آنست که بکسب حلال باشد.

3145

افضل الاموال احسنها آثرا علیک

افزودنترین مالها نیکوترین آنهاست بحسب اثر بر تو، یعنی در این که اثر کند بر تو و باعث شکر گزاری و خضوع و فروتنی تو گردد نه این که اثر نکند در تو اصلا، یا این که باعث طغیان و سرکشی تو گردد، و ممکن است که مراد به «اثر کردن بر او» این باشد که نفعی کند باو و در مصرف چیزی صرف کند که اثر آن از برای آن باقی باشد نه این که در مصارف بد صرف کند، یا این که ذخیره نماید تا بدیگری منتقل گردد

3146

اسرع المعاصی عقوبه ان تبغی علی من لا یبغی علیک

شتابانترین گناهان بحسب عقاب این است که ستم کنی بر کسی که ستم نمی‌کند بر تو، یا معنی این است که سربلندی کنی بر کسی که سربلندی نمی‌کند بر تو

3147

اعقل الناس اطوعهم لله سبحانه

-عاقلتترین مردم فرمانبردارترین ایشان است مر خدا را- که پاک است او

3148

اعظم الناس علما اشدّهم خوفا لله «۱» سبحانه

بزرگترین مردم از روی علم سخت‌ترین ایشان است از روی ترس از خدا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۲۹

پاک است او، یعنی هر که علم او بزرگتر باشد ترس او از خدای سبحانه سخت‌تر باشد چنانکه مکرر مذکور شد

3149

افضل العبادة سهر العیون بذكر الله سبحانه

-افزودنترین عبادت بیداری چشمهاست بیاد خدا- که پاک است او

3150

اقوی الناس ایمانا اکثرهم توکلا علی الله سبحانه

محکمترین مردم از روی ایمان بیشترین ایشان است از روی توکل بر خدا- که پاک است او- یعنی هر که ایمان او محکمتر باشد توکل او بر خدای-

سبحانه- بیشتر باشد

3151

«ادلّ شیء علی غزارة العقل حسن التدبیر ۱»

دلالت کننده‌تر چیزی بر بسیاری عقل کسی نیکوئی تدبیر اوست یعنی نیکوئی تدبیر او در معاش و معاد خود، و از برای هر که مشورت کند با او در

مهمّات

3152

افضل الناس رأیا من لا یستغنی عن رأی مشیر

افزودنترین مردم بحسب رأی کسی است که بی‌نیاز نباشد از رأی کسی که اشاره کند یعنی خود را بی‌نیاز نداند از رأی کسی که اشاره کند به آن چه

مصلحت او در آن باشد چنانکه بعضی مردم عقل و تدبیر خود را از همه کس بهتر می‌دانند و در کارها مشورت نمی‌کنند و اکثر این است که خطا

میکنند بلکه هر کس باید در مهمّات با عقلا مشورت کند بعد از آن هر رائی را که ترجیح دهد عمل بآن کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۰

3153

افضل الجود ایصال الحقوق الی اهلها

افزونتین جود رسانیدن حقه‌هاست بأهل آنها یعنی ادای حقوق مردم خواه حقوقی باشد که از خصوص ایشان مشغول الذمه باشد و خواه حقوقی باشد که حق تعالی از برای دیگران قرار داده باشد مثل زکاء و خمس، و «بودن ادای حقوق افضل از بخششهای تبرعی» ظاهر است، زیرا که ترک آنها باعث عذاب و عقاب می‌شود بخلاف ترک اینها

3154

افقیح البخل منع الاموال من مستحقها

زشت‌ترین بخیلی منع مالهاست از مستحق آنها، چنانکه از شرح فقره سابق ظاهر شد

3155

افضل المروءة استقبال «۱» الرجل ماء وجهه

افزونتین مروءت یعنی مردی یا آدمیت رو آوردن مرد است بآبروی خود، یعنی متوجه آن بودن و نگاهداشتن آن و نریختن آن نزد کسی

3156

اشقی الناس من باع دینه بدنیا غیره

بدبخت‌ترین مردم کسی است که بفروشد دین خود را بدنای دیگری یعنی بدنیا از برای دیگری

3157

اعلم الناس بالله اکثرهم خشية له

داناترین مردم بخدا بیشترین ایشان است از روی ترس از او، یعنی کسی است که ترس او از خدا بیشتر باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۱

3158

احب العباد الى الله اطوعهم له

دوست‌ترین بندگان بسوی خدا فرمانبرنده‌ترین ایشان است مر او را

3159

احق الناس بالرحمة عالم یجری علیه حکم جاهل، و کریم یستولی علیه لثیم، و برّ تسلط علیه فاجر

سزاوارترین مردم باین که رحم کرده شود عالمی است که روان باشد بر او حکم جاهلی، و کریمیست که فرمانده باشد بر او لثیمی، و نیکوکاریست که مسلط باشد بر او بدکرداری، مراد به «کریم» چنانکه مکرر مذکور شد صاحب سخاوت وجود است یا هر شخصی بلند مرتبه، و «لثیم» مقابل آن است به هر یک از دو معنی

3160

امقت العباد الى الله الفقير المزهو و الشيخ الزان و العالم الفاجر

دشمن‌ترین مردم بسوی خدا درویش تکبر کننده است، و پیر زنا کننده، و عالم فاسق

3161

افضل العدد اخ وفی و شقیق زکیّ

افزونتین آماده کرده شده‌ها یعنی از برای روز نیک و بد برادری است وفادار، و شقیقی است پاکیزه، «شقیق» نیز بمعنی برادر است، و مراد در هر دو موضع اعم از برادر نسبی است یعنی مطلق دوست، و مراد به «پاکیزگی» پاکیزگی از خیانت و بیوفائی و امثال آنهاست

3162

ابعد الخلاق من الله تعالی البخیل الغنیّ

دورترین آفریدگان از خدا- که بلند است مرتبه او- بخیل توانگر است

3163

اکثر الناس حمقا الفقیر المتکبر

بیشترین مردم از روی کم عقلی درویش تکبر کننده است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۲

3164

ابغض العباد الى الله سبحانه العالم المتجبر

دشمن‌ترین مردم بسوی خدا- که پاک است او- عالم تکبر کننده است

3165

احسن المکارم عفو المقتدر وجود المفتقر

نیکوترین مکرمتها یعنی صفتها که باعث گرمی بودن و بلندی مرتبه می‌گردد درگذشتن تواناست یعنی توانای بر انتقام، وجود و بخشش درویش

3166

اکبر الکلفة تعنیک فیما لا یعنیک

بزرگترین زحمت تعب کشیدن تست در چیزی که مهم نباشد ترا، یعنی اعتنائی بآن نداشته باشی و چندان بکار تو نیاید

3167

اکبر العیب ان تعیب غیرک بما هو فیک

بزرگترین عیب اینست که عیب کنی تو غیر خود را به آن چه بوده باشد آن در تو یعنی آن عیب در تو نیز باشد

3168

اقل شیء الصدق و الامانة

کمتر چیزی یعنی در میان مردم راستی و امانت است

3169

اکثر شیء الكذب و الخيانة

بیشتر چیزی یعنی در میان مردم دروغ و خیانت است

3170

اعدل السيرة ان تعامل الناس بما تحب ان يعاملوک به

درست‌ترین سلوک این است که معامله کنی با مردم به آن چه دوست می‌داری که معامله کنند ایشان با تو بآن نحو، یعنی سلوک کنی با ایشان بنحوی

که دوست می‌داری که ایشان سلوک کنند با تو بر آن نحو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۳

3171

اجور السيرة ان تنتصف من الناس و لا تعاملهم به

ناراست‌تر سلوکی یا ستمکارتر سلوکی اینست که طلب انصاف و عدل کنی از مردم و تو سلوک نکنی با ایشان بآن

3172

اشبه الناس بانبياء الله اقولهم للحق و اصبر هم على العمل به

شبهه‌ترین مردمان پیغمبران خدا گوینده‌ترین ایشانست مرحق را، و صبر کننده‌ترین ایشان بر عمل کردن بحق

3173

افضل الناس سالفه عندک من اسلفک حسن التأمیل لک

افزونترین مردم بحسب پیشی داشتن نزد تو کسیست که پیش خریده باشد از تو نیکوئی امید داشتن مر ترا، یعنی پیش کرده باشد بر تو نیکوئی که

بسبب آن نیکو باشد امید او بتو یعنی امیدوار باشد از تو و بمنزله این باشد که نیکوئی امیدواری بتو را از تو خریده باشد، و همچنین اگر وعده کرده

باشی باو که نیکوئی امید او بتو از آن راه باشد پس چنین کسی باید که پیش باشد نزد تو بر دیگری که چنین نباشد یعنی باید که در احسان او را

مقدم داری

3174

اسرع الاشياء عقوبة رجل عاهدته على امر و کان من نیتک الوفاء له و من نیته الغدر بک

شتابانترین چیزها بحسب عقاب مردیست یعنی کار مردی که پیمان کرده باشی با او بر امری یعنی کار نیکوئی از برای او، و بوده باشد در قصد تو وفا

کردن از برای او و در قصد او بیوفائی بتو

3175

اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع

بیشترین افتادنیهای عقلها نزد درخشیدنهای طمعهاست، و ممکن است که «مصارع» بمعنی جایگاههای افتادن باشد و «مطامع» بمعنی جایگاههای

طمع، و حاصل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۴

هر دو یکیست، و مراد این است که: اکثر اینست که لغزشهای عقلها در جائی است که طمعی باشد چه آن طمع عقل را بغلط اندازد و بر وفق آن حکم

کند پس خطا شود، و در جائی که طمعی نباشد خطاهای عقلها کم است پس در هر کار که آدمی تأمل در آن میکند باید دست از طمع بردارد تا

حکمی که عقل در آن کند اعتمادی بر آن باشد

3176

ازری بنفسه من ملکته الشهوة و استعبدته المطامع

عیبناک گردانیده نفس خود را کسی که مالک شده او را خواهش او، و بنده گردانیده او را طمعها، یعنی مسلط شده بر او هوا و هوس او، و طمعها او را «بمنزله بنده خود گردانیده که همیشه از برای آنها سعی کند و زحمت کشد، یا بنده جمعی کرده که طمع از ایشان باشد» ۱ پوشیده نیست که ایراد این فقره نیز در این باب بنا بر این است که مراد به «أفعل» شامل «أفعل، فعل ماضی باب افعال» نیز باشد

3177

اعجز النَّاسُ من قدر علی ان یزیل التَّقص عن نفسه و لم یفعل

ناتوانترین مردم کسی است که توانا باشد بر این که زایل کند ناتمامی را از خود و نکرده باشد

3178

اِخسر النَّاسُ من قدر علی ان یقول الحقّ و لم یقل

زیانکارترین مردم کسیست که توانا باشد بر این که بگوید حق را و نگفته باشد

3179

اعظم النَّاسُ رفعةً من وضع نفسه

بزرگترین مردم بحسب بلندی قدر کسیست که پست کرده باشد نفس خود را یعنی فروتنی فرماید او را از برای خدا و خلق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۵

3180

اکثر النَّاسُ ضعفاً من تعاضم فی نفسه

بیشترین مردم بحسب خوار نمودن خود کسیست که بزرگ نماید در نفس خود یعنی خود را بزرگ داند

3181

اغلب النَّاسُ من غلب هواه بعلمه

غالبترین مردم کسیست که غلبه کرده باشد بر خواهش خود بدانائی خود

3182

اقوی النَّاسُ من قوی علی غضبه بحلمه

تواناترین مردم کسیست که استوار باشد بر خشم خود ببردباری خود

3183

افضل الحلم کظم الغیظ و ملک النَّفس مع القدرة

افزونترین بردباری فرو خوردن خشم است و مالک بودن نفس خود با وجود قدرت یعنی قدرت بر تلافی و انتقام

3184

احسن العفو ما کان عن قدرة

نیکوترین در گذشتن آنست که بوده باشد از روی قدرت یعنی با وجود قدرت بر تلافی و انتقام

3185

افضل الجود ما کان عن عسرة

افزونترین بخشش آنست که بوده باشد از سختی یعنی با وجود سختی و پریشانی دهنده

3186

اعدل النَّاسُ من انصف من ظلمه

«دادگرترین مردم کسیست که انصاف آورد و دادگری نماید از ستمی که خود کرده باشد» ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۶

3187

اجور النَّاسُ من ظلم من انصفه

ستمکارترین مردم کسیست که ستم کند کسی را که عدل کرده باشد با او

3188

اقوی النَّاسُ اعظمهم سلطانا علی نفسه

تواناترین مردم بزرگترین ایشانست از روی تسلط بر نفس خود یعنی کسی است که تسلط او بر نفس خود بیشتر باشد از تسلط دیگران بر نفسهای

خود

3189

اعجز النَّاسُ من عجز عن اصلاح نفسه

ناتوانترین مردم کسیست که ناتوان باشد از اصلاح کردن نفس خود

3190

ابخل النَّاسُ بعرضه اسخاهم بعرضه

بخیلترین مردم بمال خویش بخشنده‌ترین ایشانست بعرض خود، یعنی کسی که بیشتر از همه کس عرض و ناموس خود را بباد دهد از برای حفظ مال خود

3191

اعون شیء علی صلاح النَّفس القناعه

یاری کننده‌تر چیزی بر صلاح حال نفس قناعت است

3192

اجدر النَّاسُ برحمه الله اقومهم بالطاعة

سزاوارترین مردم بمهربانی خدا ایستادگی کننده‌ترین ایشانست بفرمانبرداری

3193

اقرب النَّاسُ من الله سبحانه احسنهم ايماناً

نزدیکترین مردم بخدا- که پاک است او- نیکوترین ایشانست از روی ایمان یعنی هر که از مردم ایمان او نیکوترست باعتبار قوت علم یا کثرت عمل او شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۷

نزدیکترست بسوی خدا نزدیکی معنوی یعنی مرتبه و منزلت او نزد خدای عز و جل بلندترست

3194

اعیبی ما یکون الحکیم اذا خاطب سفيها

عاجزترین بودن حکیم یعنی دانای درست راست آن گاه است که سخن گوید با سفیهی یعنی نادانی یا کم عقلی، و ممکن است که معنی این باشد که عاجزترین آنچه میباشد حکیم بر آن آن گاهست که سخن گوید با سفیهی، و حاصل هر دو یکی است یعنی در هیچ وقتی و حالی بعاجزئی که آن وقت او حال دارد نباشد

3195

اول المرء طاعة الله و آخرها التنزه عن الدنيا

اول مروت یعنی مردی یا آدمیت فرمانبرداری خداست و آخر آن پاکیزگی از دنیا، یعنی صفاتی که باعث پستی مرتبه و خفت و ذلت گردد

3196

اهل الدنيا عرض النوائب و ذریة المصائب و نهب الرزایا

اهل دنیا مال یا غنیمت «۱» یعنی تاراج برده شده مصیبتهاست، و بباد برده شده ماتمهاست، و بغارت برده شده مصیبتهاست، حاصل هر سه یکی است و عرض تأکید است

3197

اعظم النَّاسُ وزرا العلماء المفرتون

بزرگترین مردم از روی گناه علمای تقصیر کننده‌اند، و ممکن است «مفرتون» بتخفیف را از باب افعال خوانده شود و بنا بر این بمعنی «از حد بیرون روندگان» خواهد بود، و حاصل هر دو یکی است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۸

3198

«اشد النَّاسُ ندما عند الموت العلماء غیر العاملين ۱»

سخت‌ترین مردم از روی پشیمانی نزد مرگ علمای غیر عمل کنندگان‌اند

3199

اسفه السفهاء المتبجح فحش الکلام

نادانترین نادانان یا کم عقل‌ترین کم عقلان شادی کننده‌است بسخن فحش یعنی کسی که شاد گردد باین که بمردم فحش گوید

3200

ابخل النَّاسُ من بخل بالسلام

بخیلترین مردم کسی است که بخل کند بسلام یعنی سلام کردن ب مردم خواه ابتدای بسلام باشد یا جواب آن، نهایت ابتدا کردن بآن سنت است و ترک آن گناه نیست و جواب گفتن واجب است و ترک آن گناه با وجود این علما گفته‌اند «۲» که: ثواب ابتدا کردن بآن زیاده است از ثواب جواب گفتن آن، و این از اموری است که ثواب سنت در آنها بیشتر از ثواب واجب است

3201

اغنی الاغنیاء من لم یکن للحرص اسیرا

توانگرترین توانگران کسی است که نبوده باشد اسیر و گرفتار حرص

3202

اجل الأمراء من لم یکن الهوی علیه امیرا

بزرگترین امرا یعنی فرماندهان کسی است که نبوده باشد خواهش بر او فرمانده، یعنی مسلط باشد بر هوا و هوس خود و فرمانبردار آنها نباشد

3203

أحسن السناء الخلق السجیح

نیکوترین بلندی یعنی بلندی مرتبه خوی نرم هموار است

3204

احسن الفعل الکفّ عن القبیح

بهترین کار باز ایستادن است از کار زشت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۳۹

3205

افضل ما منّ الله سبحانه به علی عباده علم و عقل و ملک و عدل

افزودنترین آنچه انعام کرده خدا- که پاک است او- بآن بر بندگان خود علم است و عقل و پادشاهی و عدل یعنی دادگری بقرینه «۱» همراهی با

«پادشاهی یا عدالت بمعنی مقابل فسق» ۲

3206

اجل الملوک من ملک نفسه و بسط العدل

بزرگترین پادشاهان کسیست که مالک باشد نفس خود را، و پهن کند عدل را، یعنی مسلط باشد بر نفس خود، و بازدارد آن را از ستم و غیر آن از

معاصی و گناهان، و پهن کند میانه رعیت خود عدل و دادگری را

3207

ادین الناس من لم تفسد الشهوة دینه

دیندارترین مردم کسیست که تباه نکرده باشد خواهش دین او را

3208

اعلم الناس من لم یزل الشکّ یقینه

داناترین مردم کسی است که زایل نکرده باشد شکّ یقین او را، یعنی علم او بعنوان یقین باشد و از روی دلیل و برهانی که دیگر شکّ را راهی نباشد

بآن و بزایل کردن آن

3209

احقّ الناس بالزّهاده من عرف نقص الدنیا

سزاوارترین مردم بترک دنیا و بی‌رغبتی بآن کسی است که بشناخت کمی دنیا را یعنی کمی قدر و قیمت آن را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۴۰

3210

افضل الناس فی الدنیا الاسخیاء و فی الآخرة الأتقیاء

افزونترین مردم در دنیا سخاوتمندانند و در آخرت پرهیزگاران

3211

اسوء الناس حالا من انقطعت مادّته و بقیت عادته

بدترین مردم بحسب حال کسی است که بریده شود ماده او و بماند عادت او، «ماده» بمعنی زیادتی پیوسته است و مراد بآن در اینجا چیزی است که

بآن مدار و معاش می‌کرد یعنی بدترین مردم بحسب حال در دنیا کسی است که بریده شود وجه معاش او که بآن بر نحوی مدار می‌کرد و «باقی باشد

عادت او» یعنی اخراجات او بهمان نحو باشد که عادت کرده باعتبار این که چاره نداشته باشد از آن و یا باعتبار این که از راه عادت بآن همان وضع را خواهد.

3212

اتعب الناس قلبا من علت همته و کثرت مروءته و قلت مقدرته

خسته دلترین مردمان کسی است که بلند باشد همّت او، و بسیار باشد مروّت او، و کم باشد مقدرت او، یعنی توانگری او یا توانائی او

3213

اشد من الموت طلب الحاجه من غير اهلها

سخت تر است از مرگ خواستن حاجت از غیر اهل آن یعنی «۱» کسی که اهلّیت آن نداشته باشد که از او طلب کنند مانند مردم پست مرتبه که بدولتی رسیده باشند

3214

اظهر الناس نفاقا من امر بالطاعة و لم يعمل بها و نهى عن المعصية و لم ينه عنها

آشکارترین مردم از روی نفاق و دو روئی کسی است که امر کند بطاعت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۴۱

و خود عمل نکند بآن، و نهی کند از معصیت و خود باز نایستد از آن، ظاهر این است که مراد نفاق با خدای عزّ و جلّ باشد و با خلق نیز می تواند بود

3215

اشد الغصص فوت الفرص

سخت ترین غصّه ها از دست رفتن فرصتهاست یعنی فرصتهای کار خیر که از دست این کس رفته باشد چه غصّه آن در آخرت سخت ترین غصّه هاست و اصل «غصّه» چنانکه مکرّر مذکور شد چیزی است که در گلو ماند مثل استخوان یا غیر آن و شایع شده استعمال آن در هر غم و اندوهی

3216

افضل الراى ما لم يفت الفرص و لم يورث الغصص

افزونترین رأی و اندیشه آنست که از دست ندهد فرصتها را، و از عقب نیاورد غصّه ها را

3217

اشد الناس عقوبة رجل كافا الاحسان بالاساءة

سخت ترین مردم بحسب عقاب مردیست که جزا دهد احسان را ببدی

3218

اسعد الناس من ترك لذة فانية للذة باقية

نیک بخت ترین مردم کسی است که واگذارد لذّت در گذرنده را یعنی لذّت دنیا را از برای لذّت پاینده یعنی لذّت آخرت

3219

اكرم الاخلاق السخاء و اعمها نفعا العدل

گرامی ترین خصلتها سخاوت است و عام ترین آنها بحسب نفع عدل است یعنی دادگری، چه ظاهر است که نفع آن عام تر است یعنی فرو گیرنده تر است مردم را از نفع سخاوت و غیر آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۴۲

3220

افضل العقل معرفة الانسان «۱» نفسه، فمن عرف نفسه عقل و من جهلها ضلّ

افزونترین دانائی شناسائی آدمی است نفس خود را، پس هر که شناخت نفس خود را دانا شد و هر که ندانست آن را گمراه شد

3221

اغنى الناس فى الآخرة افقرهم فى الدنيا

توانگرترین مردم در آخرت درویش ترین ایشان است در دنیا، مراد این است که هرگاه دو کس در اعمال مساوی باشند هر یک از آنها در دنیا درویش تر و بی چیزتر باشد در آخرت توانگرتر و صاحب چیزتر باشد بتلافی بی چیزی که در دنیا کشیده، نه این که هر که در دنیا بی چیزتر باشد البتّه در آخرت توانگر باشد، چه ممکن است که بی چیزتر گناهکار باشد و صاحب چیزتر نیکوکار، و ظاهر است که نیکوکار در آخرت توانگرتر از گناهکار خواهد بود

3222

اوفر الناس حظا من الآخرة اقلهم حظا من الدنيا

وافرترین مردم بحسب بهره از آخرت کمترین ایشانست بحسب بهره از دنیا، این نیز بمضمون فقره سابق است و مراد همانست که شرح شد

3223

اشرف الخلائق التّواضع و الحلم و لین الجانب
بلندترین خصلتها فروتنی است و بردباری و نرمی پهلو

3224

احسن الشّیّم اکرام المصاحب و اسعاف الطّالب
نیکوترین خویها گرمای داشتن مصاحب است و بر آوردن حاجت طلب کننده یعنی کسی که طلب حاجتی کند
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۴۳

3225

اشدّ النَّاس عذابا یوم القیامه المتسخّط لقضاء الله
سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت کسی است که خشمناک باشد مر قضا و تقدیر خدا را

3226

اوثق سبب اخذت به سبب بینک و بین الله
محکمتر سببی که بگیری آن را سببی است که بوده باشد میانه تو و میانه خدا، «سبب» ریسمان را گویند و هر چه را بپیوندند بآن از برای رسیدن
بکسی یا جایی، و مراد این است که بهترین وسیله که دست زنی بآن وسیله‌ایست که بوده باشد میانه تو و میانه خدا یعنی این که خود را پیوسته باشی
بآن درگاه با طاعت و فرمانبرداری، و قرب و منزلتی حاصل کرده باشی در آن آستان عبادت و نیکوکاری، یعنی این معنی بهترین وسیله‌ایست از برای
نجات و رستگاری، و ممکن است که مراد تحریص بر دست زدن بوسیله باشد که وسیله شود میانه او و میانه خدا نه وسائلی که وسیله شوند میانه او و
دیگران

3227

اغنی النَّاس الرّاضی بقسم الله
توانگرترین مردم کسی است که خشنود باشد بقسمت کردن خدا، این بنا بر این است که «قسم» بفتح قاف خوانده شود، و اگر بکسر آن خوانده شود
بمعنی بهره و نصیب است یعنی بهره و نصیبی که خدا از برای او قرار داده در هر باب

3228

اعقل النَّاس اقربهم من الله
عاقلترین مردم نزدیکترین ایشانست بخدا یعنی هر که خود را نزدیکتر کرده باشد بخدا او عاقلترست، یا این که هر که عاقلتر باشد در واقع او نزدیکتر
خواهد بود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۴۴

3229

افضل السّخاء ان تکون بمالک متبرّعا، و عن مال غیرک متورّعا
افزونترین سخاوت اینست که بوده باشی بمال خود تبرّع کننده و از مال غیر خود پرهیزگار، «تبرّع» دهشی است که بوده باشد از روی تفضلّ، و وجوبی
نداشته باشد بر این کس، و مراد افزونی این سخاوت است بر سخاوتی که بدادن حقوق واجبه باشد و همچنین بر سخاوت کسی که از مال خود تبرّعا
دهد اما از مال دیگران پر اجتناب نکند

3230

اعرف النَّاس بالله اعذرهم للنّاس و ان لم یجد لهم عذرا
شناساترین مردم معذوردارترین ایشانست مر مردم را و هر چند نیابد از برای ایشان عذری، زیرا که هر که شناساتر باشد بخدا بهتر داند فضیلت عفو و
گذشتن از تقصیر مردم را هر چند عذری نداشته باشند پس عمل کند بآن
و در بعضی نسخه‌ها «۱» «لم یجدوا» است بصیغه جمع، و بنا بر این ترجمه این است که: و هر چند نیابند مردم از برای خودشان عذری یعنی عذری
نتوانند گفت

3231

احقّ من تطیعه من لا تجد منه بدّا و لا تستطیع لامره ردّا

سزاوارتر کسی که تو فرمان بری او را کسی است که نیایی از برای او چاره و نتوانی از برای فرمان او برگردانیدنی، مراد حق تعالی است که آدمی
نمی‌یابد چاره از برای گریختن از او، و نمی‌تواند که فرمان او را برگرداند، پس یقین او سزاوارترست باین که فرمان او برده شود از هر که فرمان او برده
می‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۴۵

3232

افضل الجهاد جهاد النفس عن الهوى، و فطامها عن لذات الدنيا.
افزونترین جنگ جهاد با نفس است از برای منع او از خواهش و بازگرفتن او از لذت‌های دنیا

3233

اعقل الناس من كان بعيبه بصيرا و عن عيب غيره ضريرا
عاقلمترین مردم کسی است که بوده باشد بعیب خود بینا و از عیب غیر خود نابینا

3234

افضل الملوک من حسن فعله و نيته و عدل في جنده و رعيتته
افزونترین پادشاهان کسی است که نیکو باشد کار او و قصد او، و دادگری کند در سپاه خود و رعیت خود

3235

اضيق الناس حالا من كثرت شهوته و كبرت همته و زادت مؤنته و قلت معونته
تنگترین مردم بحسب حال کسی است که بسیار باشد خواهش او، و بزرگ باشد همت او، و زیاد باشد خرج او، و کم باشد یاری او، یعنی مدد خرج او،
ظاهر این است که غرض تحریص است بر امداد و اعانت چنین کسی، و بنا بر این مراد به «بسیار بودن خواهش او» بسیار بودن خواهش اوست در امور
مشروعه تا این که مذموم نباشد بلکه در خیرات و مبرات که از صفات حمیده است

3236

افضل الناس من عصى هواه و افضل منه من رفض دنياه
افزونترین مردم کسی است که نافرمانی کند خواهش خود را، و افزونتر از او کسی است که ترک کند دنیای خود را، مراد باوّل کسی است که نافرمانی
کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۴۶

خواهشهای حرام را، و بدوّم کسی که ترک کند دنیای زیاد بر کفاف را و سعی نکند از برای حلال آن نیز

3237

اشقى الناس من غلبه هواه فملکته دنياه و افسد اخراه
بدبختترین مردم کسی است که غلبه کند بر او خواهش او، و مالک شود او را دنیای او، و تباه گرداند آخرت خود را، مراد به «مالک شدن دنیا او را»
اینست که سعی و عمل او از برای دنیا باشد مانند بنده که از برای مالک میکند

3238

اصدق الاخوان مودة افضلهم لاخوانه في السراء و الضراء مواساة
راستترین برادران از روی دوستی افزونترین ایشان است مر برادران خود را در شادی و سختی بحسب مواسات یعنی بخشش یا بخشش از قدر کفاف
خود، یا برابر دانستن ایشان با خود و ترجیح ندادن خود بر ایشان، و در بعضی نسخه‌ها «فی السراء مساواة و فی الضراء مواساة» است و بنا بر این معنی
اینست که: «افزونتر باشد در این که در شادی ایشان مساوی ایشان باشد، یعنی او نیز شاد گردد بشادی ایشان یا ایشان را با خود برابر داند در اموال
خود و مضایقه نکند از ایشان در آنچه خواهند از تصرف در اموال او مانند تصرف او، و در وقتی که ایشان در سختی باشند مواسات کند با ایشان یعنی
البته چیزی ببخشد بایشان یا از قدر کفاف خود ببخشد هرگاه زیاده بر آن نداشته باشد یا چنانکه از برای خود خرج میکند برای ایشان نیز بکند

3239

احق من اطعته من امرک بالتقى و نهاک عن الهوى
سزاوارتر کسی که فرمان بری تو او را کسی است که امر کند ترا بپرهیزگاری و بازدارد از خواهش یعنی پیروی آن

3240

احسن اللباس الورع و خیر الذخر التقوی
نیکوترین پوشش پرهیزگاریست و بهترین ذخیره ترس از خداست، و در بعضی
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۴۷
نسخه‌ها بدل «الذخر» «الزاد» است یعنی بهترین توشه و در بعضی «الذکر» است یعنی بهترین یاد نمودن خدا اینست که از او بترسد و جرأت بر
عصیان او نکند

3241

افضل الادب ان يقف الانسان عند حدّه و لا يتعدى قدره
بهترین ادب این است که بایستد آدمی نزد حدّ خود و در نگذرد از اندازه خود

3242

اعدل الناس من انصف عن قوّة و اعظمهم حلما من حلم عن قدره

عادلترین مردم کسیست که انصاف بورزد نسبت بخود با وجود قدرت بر خلاف آن، و بزرگترین ایشان بحسب بردباری کسیست که بردباری نماید با وجود توانائی بر خلاف آن

3243

اقرب العباد الى الله تعالى اقولهم للحقّ و ان كان عليه و اعلمهم بالحقّ و ان كان فيه كرهه

نزدیکترین بندگان بسوی خدا- که بلند مرتبه است- گویندهترین ایشان است مر حقّ را و هر چند بوده باشد ضرر کننده بر او، و عمل کننده تر ایشانست بحقّ و هر چند بوده باشد در آن کره او یعنی تعب و مشقت او، یا چیزی که او ناخوش دارد آنرا

3244

اقبح من العی الزیادة علی المنطق عن موضع الحاجة

زشت تر است از عجز در گفتار زیاده کردن بر سخن گفتن از جای حاجت یعنی از قدری که حاجت بآن باشد

3245

احمد من البلاغة الصّمت حين لا ینبغی الكلام

ستوده ترست از بلاغت در گفتار خاموشی در هنگامی که سزاوار نباشد سخن گفتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۴۸

3246

اعون الاشياء علی تزکیة العقل التّعلیم

یاری کننده ترین چیزها بر تزکیه عقل تعلیم است، مراد به «تزکیه» پاکیزه گردانیدن است یا فزایش نمودن و زیاد کردن، مراد به «عقل» خرد است یعنی قوّتی که بآن ادراک امور کلیّه توان کرد، و مراد به «تعلیم» آموزانیدن علوم و معارف است بدیگران و درس گفتن، و «بودن تعلیم یاری کننده تر چیزی بر تزکیه عقل» باعتبار این است که شخصی که تعلیم کند فکر زیاد میکند در آنچه می خواهد که تعلیم کند که مبادا در جائی عاجز شود و سؤالی از او بکنند که نتواند جواب گفت، یا غلط کند در حلّ عبارتی و شاگردان یا جمعی که از خارج حاضر شوند حلّ دیگر کنند که ظاهر باشد که حق با ایشان است، و ظاهر است که فکر زیاد باعث تزکیه عقل به هر یک از دو معنی مذکور می شود، و ایضا هر یک از متعلّمین نیز سخنی گویند و گاه است که در جمله سخنان ایشان سخنان خوب باشد یا در جواب آنها سخنانی بخاطر رسد که آنها بکار آید و باعث تزکیه عقل گردد

3247

اجدر الاشياء بصدق الايمان الرضا و التّسليم

سزاوارترین چیزها بر راستی ایمان رضا و تسلیم است یعنی از برای راست بودن ایمان چیزی مثل آنها نیست و مراد به «رضا» خشنود بودن بتقدیر و قضای حق تعالی است در هر باب، و به «تسلیم» اطاعت و انقیاد کردن او امر و نواهی او، و ظاهر است که این دو معنی در هر که باشد ایمان او راست باشد و از برای راستی ایمان چیزی دیگر مثل آنها نباشد

3248

اعظم حماقة الاختيال فی الفاقه

بزرگترین حماقت و کم عقلی تکبر کردن در درویشی است، زیرا که با وجود قبح «تکبر» فی نفسه کسی تکبر درویش را نکشد و مردم در مقام ایذاء و آزار او در آیند و خفیف و ذلیل گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۴۹

3249

اغنی الغنی القناعة و التّحمل فی الفاقه

توانگرترین توانگری قناعت است و تحمل در درویشی یعنی تحمل تعب آن و صبر کردن بر آن

3250

افضل المال ما قضیت به الحقوق

افزونترین مال آن است که داده شود بآن حقوق یعنی در دادن حقوق مردم صرف شود یا آنچه بآن قدر باشد «۱» و مراد بحقوق هر حقی است که بر این کس باشد از قروض و مؤنت عیال و غیر آن

3251

اقبح المعاصی قطیعة الرّحم و العقوق

زشت ترین گناهان بریدن از خویشان است و عقوق یعنی بدسلوکی با پدر و مادر کردن یا بهمه خویشان، و بمنزله تأکید سابق باشد

3252

اعرف النَّاسَ بِالزَّمانِ من لم يتعجب من احداثه

شناساترین مردم بروزگار کسی است که تعجب نکند از حوادث آن، زیرا که کسی که کمال شناسائی بآن داشته باشد میدانند که رسم روزگار همیشه چنین بوده و امور غریبه در آن واقع می‌شده مثل ترقیات مردم پست و تنزلات مردم بلند مرتبه، و انقلاب دولتها و مستأصل شدن ستمکاران بزودی، با وجود کمال قوت و شوکت و کثرت اعوان و انصار ایشان، و غیر اینها از امور غریبه، پس هرگاه از مانند آنها چیزی واقع شود تعجب از آن نکند

3253

ابخل النَّاسُ من بخل علی نفسه بماله و خلفه لورائه

بخیل ترین مردم کسی است که بخیلی کند بر نفس خود بمال خود، و بگذارد آن را از برای وارثان او

3254

افضل الذَّخائر حسن الضَّمائِر

افزونتین ذخیره‌ها نیکوئی نهانیهاست یعنی قصدها و نیتهای یا صفات و ملکات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۵۰

3255

افضل الذَّکر القرآن به تشرح الصدور و تستنیر السَّرائِر

افزونتین ذکر خدا قرآن است، بآن گشوده می‌شود سینه‌ها و روشن می‌شود پوشیده‌ها، یعنی بسبب آن سینه‌ها گنجایش علوم و معارف بهم می‌رسانند و اسرار و دقایق پوشیده ظاهر و روشن می‌گردد، و ممکن است که «تشرح» بفتح تا بصیغه معلوم خوانده شود و بنا بر این معنی این است که: بآن می‌گشایند سینه‌ها، یعنی علوم و معارف دقیقه را، یا کشف و تفسیر می‌نمایند یا می‌فهمند

3256

اشرف اخلاق الکریم تغافلہ «۱» عمّا یعلم

برترین خوبیهای کریم یعنی گرامی بلند مرتبه تغافل زدن اوست از آنچه میدانند یعنی از بد سلوکیها که مردم با او کنند یا عیبی یا بدئی که از کسی ببیند چنان تغافل زند که مردم گمان کنند که غافل شده از آن و مطلع نشده بر آن

3257

اشجع النَّاسُ من غلب الجهل بالحلم

شجاعترین و دلیرترین مردم کسی است که غلبه کند بر جهل ببردباری، مراد بجهل خشم و طیش است که از جهل و نادانی ناشی شود

3258

اوهن الاعداء کیدا من اظهر عداوته

سست‌ترین دشمنان از روی مکر کسی است که ظاهر کند دشمنی خود را، زیرا که اظهار دشمنی کسی باعث این می‌شود که آن کس در حذر باشد از او و باسانی مکرری باو نتواند کرد، و ایضا نزد هر کس بدی او را گوید چون دانند که با او دشمن است قبول نکنند و از آن راه نیز ضرری باو نتواند رسانید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۵۱

3259

اعظم النَّاسُ سلطانا علی نفسه من قمع غضبه و امات شهوته

بزرگترین مردم از روی تسلط بر نفس خود کسی است که بکوبد خشم خود را و بمیراند هوی و هوس خود را

3260

اعلم النَّاسُ بالله اکثرهم له مسئلة

داناترین مردم بخدا بیشترین ایشان است مر او را از روی سؤال یعنی کسی است که سؤال و طلب او از خدا بیشتر باشد، زیرا که کسی که خدا را شناسد داند که سؤال از او باید کرد نه از غیر او، و داند که خدا دوست می‌دارد سؤال از او را، چنانکه در احادیث وارد شده که: حق تعالی فرموده که: من دوست می‌دارم که بنده من سؤال کند از من هر مطلبی را که داشته باشد حتی نمک طعام خود را، پس هر چند کسی داناتر باشد بخدا سؤال او بیشتر باشد. و ایضا هر چند کسی داناتر باشد باو و بعظمت و بزرگواری او و باحسانها و انعامها که بر بندگان کرده بهتر داند که آنچه بنده کند از طاعات و عبادات درخور پرستش او نیست و بشکر نعمتهای او وفا نکند و چاره بغیر از توسل باو و سؤال تفضل و عفو و مغفرت از درگاه او نیست پس یقین سؤال و طلب او این معنی را بیشتر باشد از دیگران

3261

احسن الملوک حالا من حسن عیش النَّاسِ فی عیشه و عمّ رعیتة بعدله

نیکوترین پادشاهان بحسب حال یعنی در دنیا و آخرت کسی است که نیکو باشد زندگانی مردم در زندگانی او، و فرو گیرد رعیت خود را بعدل خود، یعنی عدل و دادگری خود را شامل همه ایشان گرداند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۵۲

3262

اجهل النَّاسِ المغترّ بقول مادح متملّق يحسن له القبيح و يبعّض اليه التّصيح

نادانترین مردم فریب خورنده است بگفتار ستایش کننده متملّق کننده که نیکو گرداند از برای او زشت را و دشمن سازد بسوی او ناصح را، یعنی پند گو را یا کسی را که با او خالص و صاف باشد و راست را باو گوید، «تملّق» چنانکه قبل از این مذکور شد اظهار دوستی و تملّف است و آنکه کسی بگوید بزبان چیزی چند را که در دل او نباشد، و «نیکو گرداند از برای او زشت را» یعنی تحسین کارهای زشت او کند و اظهار خوبی آنها کند، و «دشمن گرداند بسوی او ناصح را» باعتبار این است که هر گاه کسی ستایش کند او را و تحسین کند کارهای زشت او را و او باور کند باعث این می شود که دشمن گردد با کسی که خلاف آن گوید و پند گوید او را، یا صاف باشد با او و راست گوید باو بدیهای او را

3263

اكبر الشّرّ في الاستخفاف بمولم «۱» عظة المشفق النَّاصح و الاغترار بحلاوة ثناء المادح الكاشح

بزرگترین بدی در سبک شمردن است پند مهربان ناصح را و فریب خوردن بشیرینی مدح ستایش کننده نهان کننده دشمنی را، «بودن بزرگترین بدیها در این معنی» ظاهر است، زیرا که کسی که سبک شمارد پند مهربان ناصح را و فریب خورد بشیرینی مدح کننده خود را خوب داند و بصدد اصلاح حال خود در نیاید و در بدی ماند تا وقتی که فرصت فوت شود و مراد به «نهان کردن ستایش کننده دشمنی را» این است که همین معنی که ستایش او کند بچیزی چند که در او نباشد و او را فریب دهد یا کارهای بد او را تحسین کند در حقیقت دشمنی نهانی است با او هر چند دشمنی دیگر با او در دل نداشته باشد، و در بعضی «۲» نسخهها «اکثر» بئای سه نقطه است و بنا بر این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۵۳

ترجمه این است که: بیشتر بدی، تا آخر

3264

اصوب الرّمی القول المصيب

درست تر انداختن سخن درست است یعنی هیچ انداختنی مثل انداختن تیر و مانند آن درست نرود مثل سخن درست یعنی تأثیر آن در جای خود زیاد از هر انداختنی باشد

3265

اعظم النَّاسِ ذلًا الطّامع الحريص المريب

بزرگترین مردم از روی خواری طمع کننده حریص مریب است، «مریب» یعنی حاصل کننده قلق و اضطراب در خود بسبب طمع و حرص از برای سعی و طلب یا شکّ اندازنده یعنی بشکّ اندازنده مردم و بگمان اندازنده ایشان خوبی حرص و سعی بلیغ را، یا بشکّ اندازنده ایشان در هر باب که شکّ در آن خوب نباشد و بنا بر این صفت ذمیمه دیگر خواهد بود غیر سابق

3266

اعظم الذّنوب ذنب اصرّ عليه صاحبه

بزرگترین گناهان گناهی است که اصرار کند بر آن صاحب آن، زیرا که «صغیره» با اصرار «کبیره» گردد پس کبیره را باید بر آن قیاس کرد و «اصرار» چنانکه مکرّر مذکور شد مکرّر کردن گناه است یا کردن آن و قصد عود بآن هر چند هنوز نکرده باشد

3267

اسعد النَّاسِ بالخير العامل به

فیروزمندترین مردم بخیر کسی است که عمل کننده بآن باشد

3268

اقلّ ما يجب للمنع ان لا يعصى بنعمته

کمترین آنچه البته می باید بجا آورد از برای نعمت دهنده این است که عصیان کرده نشود در برابر نعمت او، و ممکن است که معنی این باشد که عصیان کرده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۵۴

نشود بهمان نعمت او یعنی آن نعمت در عصیان او صرف نشود، و ظاهر این است که مراد بنعمت دهنده در اینجا حق تعالی باشد که منع حقیقی همین اوست و ممکن است که شامل هر نعمت دهنده باشد

3269

اعدی عدو للمراء غضبه و شهوته، فمن ملکهما علت درجته و بلغ غایته

دشمن ترین دشمنی از برای مردم خشم او و خواهش اوست، پس هر که مالک شود آنها را یعنی مسلط شود بر آنها بلند شود پایه او و برسد بپایان خود، یعنی بپایان مطلب و مقصد خود یا بأعلی مراتب فضل و افزونی که از برای او میسر باشد، و حاصل هر دو یکی است

3270

اول الهوی فتنه و آخره محنه

اول هوی و هوس فتنه است یعنی گرفتار شدن بآرزوها و خوش آمدن آنها این کس را و دربند آنها افتادن، و آخر آن محنت است یعنی رنج و تعب که از برای تحصیل آنها باید کشید، یا رنج و تعب عقاب و عذاب که بر آنها مترتب گردد

3271

افضل الشیم السخاء و العفة و السکینه

افزونتین خصلتها سخاوت است و پرهیزگاری و آرمیدگی یعنی بردباری و از جا در نیامدن بسبب خشم و مانند آن یا طمأنینه و آرام در کارها خصوصا طاعات و عبادات

3272

احق الناس ان يحذر السلطان الجائر و العدو القادر و الصديق الغادر

سزاوارترین مردم باین که حذر کرده شود از او پادشاه ستم کننده است، و دشمن قادر یعنی قادر بر رسانیدن ضرر و اذیت باین کس، و دوست بی وفا شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۵۵

3273

افضل العقل الاعتبار و افضل الحزم الاستظهار و اكبر الحمق الاغترار

افزونتین عقل یعنی دریافت یاقوتی که منشأ آن می شود عبرت و پند گرفتن است، یعنی عقلی است که سبب آن شود، و افزونتین دوراندیشی استظهار است، یعنی احتیاط و پشت قوی کردن در کارها باختیار طریقی که معلوم یا مظنون باشد عدم مفسده آن یا پشت قوی کردن بکسی یا جمعی که معاونت او توانند کرد، و بزرگترین حماقت و کم عقلی فریب خوردن است، یعنی فریب خوردن از دنیا و مشغول شدن بسعی از برای آن و بازماندن از سعی از برای آخرت یا فریب خوردن از دولت دنیا و مغرور شدن بآن و سربلندی و تکبر نمودن

3274

احزم الناس من توهم العجز لغرط استظهاره

دور اندیش ترین مردم کسی است که توهم کند ناتوانی خود را بسبب بسیاری استظهار او، یعنی هم پشت و مدد و معین او یعنی بر بسیاری آنها اعتماد نکند بلکه احتمال دهد که همین معنی سبب عجز و ناتوانی او گردد چنانکه گاهی واقع می شود، پس باید که عمده توکل و اعتماد بر حق تعالی باشد هر چند تحصیل قدری استظهار نیز افضل حزم باشد چنانکه در فقره سابق مذکور شد

3275

«أحزم الناس من كان الصبر و التّظّر فی العواقب شعاره و دثاره» ۱

دور اندیش ترین مردم کسی است که صبر و فکر کردن در عاقبتها یعنی عاقبتهای کارهایی که اراده کند شعار و دثار او باشد، «شعار» چنانکه قبل از این مذکور شد جامه زیرین را گویند که ملاصق شعر باشد یعنی مو، و «دثار» جامه بالای آن را گویند و مراد این است که: صبر و فکر مذکور همیشه همراه او باشد مانند جامه زیرین و بالائین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۵۶

3276

اکیس الاکیاس من مقت دنياه و قطع منها امله و مناه و صرف عنها طمعه و رجاه

زیرکترین زیرکان کسی است که دشمن دارد دنیای خود را یعنی دنیائی را که داشته باشد یا این را که دنیا داشته باشد، و ببرد از دنیا امید خود را و آرزوهای خود را، و بگرداند از آن طمع خود را و آرزوی خود را

3277

افضل المسلمین اسلاما من كان همّه لاخراه و اعتدل خوفه و رجاه

افزونتین مسلمنان بحسب مسلمانی کسی است که بوده باشد هم او یعنی اندوه او یا آنچه قصد آن میکند از برای آخرت او، و برابر باشد ترس او و امید او یعنی ترس او از خدای عزّ و جلّ و امید او باو، و این معنی یعنی برابری ترس و امید و عدم زیادتی یکی از آنها بر دیگری در احادیث دیگر نیز امر بآن شده چنانکه قبل از این نیز مذکور شد

3278

افضل المؤمنین ایمانا من كان لله اخذه و عطاه و سخطه و رضاه

افزودنترین مؤمنان بحسب ایمان کسی است که بوده باشد از برای خدا گرفتن او و دادن او و خشم او و خشنودی او، مراد به «گرفتن» گرفتن چیزی است از کسی یا مؤاخذه کردن کسی و آزار کردن او

3279

افضل من شاورت ذو التجارب «۱» و شر من قارنت ذو المعایب

افزودنترین کسی که مشورت کنی با او صاحب تجربه‌ها است و بدترین کسی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۵۷

که با او همراه باشی صاحب عیبهاست یعنی صفات ذمیمه و افعال ناشایست

3280

افضل الفضائل بذل الرغائب و اسعاف الطالب و الاجمال فی المطالب

افزودنترین افزونیهها دادن عطاهاست، و بر آوردن حاجت طلب کننده، و آرمیدگی و اعتدال در مطلبها یعنی افراط نکردن در آنها و حرص زیاد نداشتن بر آنها

3281

افضل الكنوز «۱» معروف یودع الاحرار، و علم یتدارسه الاخیار

افزودنترین گنجها احسانی است که امانت سپرده شود بازادگان یعنی کرده شود بایشان، و علمی است که بخوانند آن را نیکوکاران، و در بعضی نسخه‌ها «تودعه الاحرار» است یعنی امانت بسپاری آن را بازادگان، و در بعضی «یودعه الاحرار» یعنی امانت سپرده شود آن را آزادگان، و بر هر تقدیر تعبیر از

دادن بایشان بامانت سپردن بایشان اشاره است باین که احسان بایشان بمنزله امانتی است که سپرده شود بایشان، باعتبار این که عوض آن گرفته

خواهد شد از حق تعالی بلکه از ایشان نیز هرگاه تلافی توانند کرد

3282

احسن الناس حالا فی النعم من استدام حاضرها بالشکر و ارتجع فائتها بالصبر

بهترین مردم بحسب حال در باره نعمتها کسی است که پایدار گرداند حاضر آنها را بشکر کردن، و باز گرداند رفته آنها را بصبر کردن یعنی صبر کند بر فوت آنها و جزع نکند تا حق تعالی در عوض آن باز گرداند مثل آنها را از برای او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۵۸

3283

احمق الناس من يمنع البرّ و یطلب الشکر و یفعل الشرّ و یتوقع ثواب الخیر

نادانترین مردم یا کم عقلترین ایشان کسی است که باز می‌دارد احسان را، و می‌خواهد که شکر کنند او را، و میکند بدی را، و توقع دارد پاداش نیکو را

3284

انجح الامور ما احاط به الکتمان

فیروزمندترین کارها آنست که فرو گیرد آن را پنهان داشتن، ممکن است که مراد کارهای خیر باشد و معنی این باشد که: نزدیکترین آنها بفیروزی صاحب آن باجر و ثواب آن است که پنهان داشته باشند آن را و بمردم اظهار نکنند، و ممکن است که مراد تدبیرها و اندیشه‌ها باشد که در جنگها و

مانند آنها بکنند و معنی این باشد که: نزدیکترین آنها بوقوع و فیروزی صاحب آن به آنست که پنهان دارند آن را و اظهار نکنند تا وقتی که بعمل آورند چه هرگاه اظهار کنند از آن طرف در هدم آن چاره و تدبیر کنند و نگذارند که آن بر وجه مراد کسی صورت بندد

3285

افضل الشرف کفّ الاذی و بذل الاحسان

افزودنترین شرف و بلندی مرتبه بازداشتن آزار است و عطا کردن احسان، یعنی اینست که بازدارد آزار خود را از دبگران و نگذارد که آزار او بکسی برسد، و بذل احسان کند

3286

اهون شیء لائمة الجهال

خوارترین چیزی ملامت و سرزنش نادانانست یعنی باکی از آن نباید داشت و کار خیری را که ایشان بر آن سرزنش کنند از بیم سرزنش ایشان نباید ترک کرد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۵۹

3287

اهلك شيء استدامة الضلال

تباه تر چیزی داریم داشتن گمراهی است یعنی همیشه در گمراهی بودن و خود را براه راست نرسانیدن

3288

ابعد الناس سفرا من كان سفره في ابتغاء اخ صالح

دورترین مردم بحسب سفر کسی است که بوده باشد سفر او در طلب نمودن برادر صالح یعنی درست راست، غرض اینست که چنین برادری بسیار کم بهم می رسد پس کسی که سفر او در طلب چنین برادری باشد سفر او دورترین سفرها باشد و دیرتر از همه بمنزل مقصود رسد

3289

اقرب النيات بالنجاح «۱» اعودها بالصالح

نزدیکترین اندیشه‌ها بفیروزی برگردنده‌ترین آنهاست بصلاح و درستی یعنی هر گاه در باب مطلب مهمی فکرها و اندیشه‌ها کنند که نزدیکتر باشد بفیروزی بآن مطلب و باعث این شود که آن مطلب زودتر بعمل آید آن بصلاح و سداد نزدیکتر باشد از اندیشه که حصول مطلب بنا بر آن دورتر باشد و موقوف باشد بر مهلتی زیاد هر چند آن اندیشه بحسب ظاهر قویتر باشد، زیرا که در تأخیر آفات است پس از آن راه آن اندیشه ترجیح دارد

3290

اول المروءة طلاقه الوجه و آخرها التودد الى الناس

اول مروءت یعنی مردی یا آدمیت گشاده روئی است. و پایان آن دوستی کردن است بسوی مردمان

3291

اول الاخلاص اليأس مما في ایدی الناس

اول اخلاص یعنی سر آن و مبدأ آن نومیدی است از آنچه در دستهای مردم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶۰

است، چه ظاهر است که هر که قطع امید از مردم کرد آنچه کند از طاعات و عبادات خالص باشد از برای خدای عز و جل و آمیخته بغرضی دیگر نباشد

3292

اول المروءة البشر، و آخرها استدامة البر

اول مروءت شکفته روئی است و آخر آن داریم داشتن احسانست، و پوشیده نیست که این موافق است با آنچه در فقره سابق مذکور شد که «آخر آن دوستی کردن است بسوی مردمان» زیرا که از برای دوستی کردن سببی عمده‌تر از داریم داشتن احسان نباشد

3293

اقرب ما يكون الفرج عند تضایق الامر

نزدیکترین بودن گشایش نزد تنگ شدن کار است یا معنی این است که نزدیکترین آنچه میباشد گشایش نزد آن هنگام تنگ شدن کار است، و حاصل هر دو یکی است

3294

امقت العباد الى الله سبحانه من كان همته «۱» بطنه و فرجه

دشمن‌ترین بندگان بسوی خدا- که پاک است او- کسی است که اندیشه او شکم او و فرج اوست یعنی اهتمام او و فکر او از برای آنهاست

3295

انعم الناس عيشا من منحه الله سبحانه القناعة و اصلح له زوجة

برفاهیت‌ترین مردم بحسب زندگانی کسی است که عطا کرده است او را خدای سبحانه قناعت را، و سازگار گردانیده از برای او جفت او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶۱

3296

اشد الناس عمی من عمی عن حبتنا و فضلنا و ناصبنا العداوة بلا ذنب سبق منا اليه آلا آنا دعوانه الى الحق و دعاه سوانا «۱» الى الفتنة و الدنيا فأثروها «۲» و نصبوا العداوة لنا

سخت‌ترین مردم بحسب کوری کسی است که کور شده از دوستی ما و افزونی ما، و آشکار کرده از برای ما دشمنی را بی‌گناهی که پیشی گرفته باشد از ما بسوی او، مگر این که ما خوانده‌ایم او را بسوی حق و خوانده است او را غیر ما بسوی فتنه و دنیا، پس اختیار کرده‌اند دنیا را و برپا داشته‌اند دشمنی را از برای ما، مراد به «ما» آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و اولاد اطهار اویند صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین

3297

اسعد الناس من عرف فضلنا، و تقرّب الى الله بنا، و اخلص حبتنا، و عمل بما اليه ندبنا، و انتهى عما عنه نهينا فذاك منا و هو في دار المقامة معنا

نیکبخت‌ترین مردم کسی است که بشناسد افزونی مرتبه ما را، و نزدیکی بجوید بسوی خدا بما، یعنی بدوستی ما یا باطاعت و انقیاد ما، و خالص گرداند دوستی ما را یعنی دوست دارد ما را از برای محض تقرب بخدا نه از برای غرض دیگر یا آمیخته بدوستی دشمنان ما نگرداند، و عمل کند به آن چه بسوی او خوانده‌ایم ما، و باز ایستد از آنچه از آن نهی کرده‌ایم ما، پس چنین کسی از ماست و او در خانه اقامت یعنی بهشت با ماست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶۲

3298

احسن الآداب ما کفک عن المحارم

بهترین ادبها آنست که باز دارد ترا از حرامها

3299

احسن الاخلاق ما حملک علی المکارم

بهترین خویها آنست که بدارد ترا بر افعال نیکو

3300

ابلق الشکوی ما نطق به ظاهر البلوی

رساترین شکایت یا مبالغه کننده‌ترین آن یا بلیغ‌ترین آن آنست که گویا باشد بآن ظاهر آزمایش، ممکن است مراد این باشد که از درویشی و مانند آن شکوه نکنید بمردم، زیرا که ظاهر آزمایش بزبان حال گویا می‌شود بآن و شکوه بر این وجه ابلغ است بیکی از معانی مذکوره از شکوه بزبان یا غیر آن، پس اکتفا کنید بآن، و حاصل اینست که: کسی که بپیشانی یا مانند آن گرفتار شود آن معنی زود بر مردم بزبان حال اوضاع او و آزمایش آنها ظاهر می‌شود و حاجت بگفتن نیست و لفظ «ظاهر آزمایش» ظاهرا اشاره باین باشد که ظاهر آن و روی آن گویا می‌شود بآن و حاجت نیست بتعمق و تدبر

در آن و رسیدن بیاطن آن

3301

افضل التجوی ما کان علی الدین و التقی، و اسفر عن اتباع الهدی و مخالفه الهوی

افزونتترین راز گفتن آنست که بوده باشد بر دینداری و پرهیزگاری و بگشاید از پیروی راه راست و مخالفت کردن هوا و خواهش، یعنی رازی است که باعث بر دینداری و پرهیزگاری باشد و پرده بردارد از پیروی راه راست، و «مخالفت هوا» یعنی ظاهر کند که پیرو راه راست و مخالفت کننده هوی باید بود، و ممکن است که مراد این باشد که رازی است که بنای آن بر دینداری و پرهیزگاری باشد و بسخنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶۳

که منافی آنها باشد نباشد و ظاهر شود از آن که صاحب آن پیرو راه حق و مخالفت کننده هوی است

3302

اصدق المقال ما نطق به لسان الحال

راست‌ترین گفتار آنست که گویا باشد بآن زبان حال، زیرا که آنچه بزبان حال معلوم شود کذب و دروغ در آن راه ندارد یا نادر است بخلاف آنچه بزبان گفتار گفته شود

3303

احسن المقال ما صدقه حسن الفعال

بهترین سخن آنست که تصدیق آن کند نیکوئی کردار یعنی بکار نیکی باشد که گوینده خود عمل بآن کند و فعل او تصدیق قول او بکند

3304

احسن الکلام ما زانه حسن التظام و فهمه الخاصّ و العام

بهترین کلام آنست که زینت داده باشد و آراسته کرده باشد آن را نیکوئی در رشته کشیدن یعنی تألیف و ترکیب آن نیکو شده باشد، و «بفهمد آن را خاصّ و عامّ» یعنی مغلق و پیچیده نباشد که آن را بغیر خواصّ نفهمند بلکه همه خواصّ و عوام آن را بفهمند

3305

اشرف الهمم رعایه الدّمام

برترین قصدها و اندیشه‌ها رعایت کردن حقّ و حرمت است یعنی حقّ و حرمت هر کس

3306

افضل الشّیم صلّه الارحام

افزونتترین خویها صلّه خویشانشست یعنی پیوستن بایشان و احسان کردن و نبریدن از ایشان، و در بعضی نسخه‌ها این دو فقره بر این نحو است

اشرف الهمم رعایه الدّم، و افضل الشّیم صلّه الرّحم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶۴

و بنا بر این ترجمه این است: برترین قصدها و آزمایشها رعایت کردن عهدها و پیمانهاست، و افزونترین خویها صلح خویش است

3307

ابلق البلاغۃ ما سهل فی الصّواب مجازه و حسن ایجازه

رساترین بلاغت یا بلیغترین آن این است که آسان باشد در معنی درست گذر کردن آن، و نیکو باشد کم نمودن آن یعنی این است که کلام آسان باشد فهمیدن معنی درست از آن، و طول نداشته باشد بلکه مختصر باشد اما اختصار نیکویی که باعث اخلال بچیزی از فواید آن نشود

3308

اشدّ النَّاسُ ندامةً و اکثرهم ملامةً العجل النَّزق الَّذی لا یدرکه عقله آلا بعد فوت امره

سختترین مردم بحسب پیشمانی و بیشترین ایشان بحسب سرزنش کردن مردم او را یا ملامت و سرزنش کردن او خود را در عاقبت شتاب کننده سبکی است که در نیاید او را عقل او مگر بعد از فوت کار او یعنی کسی که هرگاه خشمناک شود شتاب کند در انتقام و از جا بر آید و طیش و سبکی کند و عقل و فهم او برنگردد باو مگر بعد از این که کار از دست او بدر رفته باشد و تدارک آن نتواند کرد

3309

اشدّ النَّاسُ نفاقاً من امر بالطّاعة و لم یعمل بها و نهی عن المعصیة و لم ینته عنها

سختترین مردم بحسب نفاق یعنی موافق نبودن باطن با ظاهر کسی است که امر کند بطاعت و خود بآن عمل نکند، و نهی کند از معصیب و خود باز نایستد از آن

3310

اسعد النَّاسُ بالدّنيا التّارک لها، و اسعدهم بالآخرة العامل لها

نیکبختترین مردم دنیا کسی است که ترک کننده باشد مر آن را، و نیکبخت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶۵

ترین ایشان بآخرت کسی است که عمل کننده باشد از برای آن، «نیکبختتر بودن دوّم بآخرت» ظاهر است، و اما «نیکبختتر بودن اوّل بدنیا» باعتبار آنست که ترک دنیا باعث خلاصی از بسیاری از غم و اندوه و رنج و تعب می شود و این کمال نیکبختی است در دنیا، و یا باعتبار این که ترک دنیا و عدم رغبت در آن بالخاصه «۱» باعث این می شود که دنیا رو آورد بصاحب آن پس نیکبخت گردد بآن

3311

افضل «۲» المروءة الحیاء و ثمرته العفّة

افزونترین مروّت یعنی مردی یا آدمیت شرم است و میوه آن عفت است یعنی بازداشتن از آنچه حلال نباشد چنانکه مکرّر مذکور شد

3312

افضل الذّخائر علم یعمل به و معروف لا یمنّ به

افزونترین ذخیرهها علمی است که عمل کرده شود بآن، و احسانی است که منت گذاشته نشود بآن

3313

اعقل النَّاسُ من لا یتجاوز الصّمت فی عقوبة الجّهل

عاقلمترین مردم کسی است که در نگذرد از خاموشی و عقاب نادانان یعنی در بازخواست و آزار ایشان هر گاه دشنامی دهند یا هرزه گویند اکتفا بهمین کند که در جواب ایشان خاموش شود و سخن نگوید، یا در اصل با ایشان سخن نگوید بجزای نادانی ایشان

3314

افضل المروءة مواساة الاخوان بالاموال و مساواتهم فی الاحوال

افزونترین مروّت یعنی مردی یا آدمیت مواسات برادران است باموال، و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶۶

برابری نمودن با ایشان در احوال، «مواسات» چنانکه مکرّر مذکور شد دادن مال است بایشان وقتی که از قدر کفاف خود باشد، یا ایشان را با خود در اموال بیک روش شریک و سهیم دانستن، و مراد به «برابری کردن با ایشان در احوال» این است که هر نحو سلوکی که ایشان با او میکنند او نیز با ایشان بآن نحو سلوک کند. و ایضا اوضاع خود را مثل اوضاع ایشان کند و وضعی که ایشان قادر بر آن نباشند بر خود نچیند، چه آن باعث شکستگی

دل ایشان گردد

3315

افضل الدّین قصر الامل و افضل «۱» العبادة اخلاص العمل

افزونتر دین کوتاه نمودن امید است یعنی در امور دنیوی و برترین عبادت خالص گردانیدن عمل است یعنی از برای خدای عزّ و جلّ

3316

افضل الايمان الاخلاص و الاحسان، و اقبح الشيم التجافى و العدوان

افزونترين ايمان اخلاص است يعنى بحق تعالى و نيكوئى كردن، و زشت ترين خويها تجافى است و ستم، مراد به «تجافى» دورى گزیدن است از خويشان و برادران و صله ايشان را بجا نياوردن يا سنگدلى نمودن و نرمى و هموارى نكردن بمردم

3317

افضل الايمان حسن الايقان، و افضل الشرف بذل الاحسان

افزونترين ايمان نيكوئى يقين است يعنى يقين نيكو بهم رسانيدن بأحوال مبدأ و معاد، و افزونترين برترى بخشش احسان است

3318

اهلك شىء الشك و الارتياب و املك شىء الورع و الاجتناب

تباه تر چيزى شك است و ارتياب و ماليت دارتر و بكار آينده تر چيزى پرهيزگارى

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۲، ص: ۴۶۷

است و دورى گزیدن يعنى از گناهان، مراد شك است در امورى كه يقين به آنها بايد از احوال مبدأ و معاد و «ارتياب» نيز بمعنى شك است و تأكيد

است و بمعنى بدگمانى نيز آمده و بنا بر اين مراد بدگمانى است در باره حق تعالى باين كه در قسمتها كه كرده نعوذ بالله حيفى و ميلى شده، يا

بدگمانى است بمردم و بد سلوكى كردن با ايشان بمرجأ آن

3319

اكرم حسب حسن الادب

گرامى تر حسبى نيكوئى ادب است، و «حسب» چنانكه مكرّر مذكور شد چيزى است كه شمرده شود از مفاخر اين كس يا كرم يا برترى

3320

افضل سبب كفا الغضب و التنزه عن مذلة الطلب

افزونتر سببى بازداشتن خشم است و پاكيزگى جستن از خوارى طلب، «سبب» چنانكه مكرّر مذكور شد ريسمان است و آنچه پيوندند بآن از براى

رسيدن بديگرى، و مراد اين است كه: بهترين چيزى كه آدمى دست بآن زند از براى قرب و نزديكى حق تعالى بازداشتن خشم است يعنى منع كردن

آن و راه آن بخود ندادن يا بازداشتن او از اراده انتقام از آنكه خشم بر اوست

3321

اشرف الاقوال الصدق

برترين گفتارها راستى است يعنى سخن راست

3322

افضل الاعمال لزوم الحق

افزونترين كردارها همراه بودن با حق است و جدا نشدن از آن

3323

افضل الخلق اقضاهم بالحق و احبهم الى الله سبحانه اقولهم للصدق

افزونترين خلق حكم كنده ترين ايشان است بحق، و دوست ترين ايشان بسوى

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۲، ص: ۴۶۸

خدای كه - پاك است او - گوینده ترين ايشان است مر راست را

3324

احسن الافعال ما وافق الحق، و افضل المقال ما طابق الصدق

نيكوترين كردارها آنست كه موافق باشد با حق، و افزونترين گفتار آنست كه برابر باشد با راستى يعنى با آنچه راست و موافق واقع است

3325

ادرك الناس لحاجته ذو العقل المترقق

دربابنده ترين مردم مر حاجت خود را صاحب عقلى است كه نرمى و مهربانى كند با مردم

3326

أفضل الناس عملهم بالرفق و اكيسههم أصبرهم على الحق

افزونترين مردم عمل كنده ترين ايشانست بنرمى و مهربانى، و زيركترين ايشان صبر كنده ترين ايشان است بر حق

3327

احسن الصدق الوفاء بالعهد، و افضل الجود بذل الجهد

نیکوترین راستی وفا کردن بعهد و پیمان است، و افزونترین جود و دهش بذل جهد است یعنی صرف طاقت و توانائی خود در طاعات و عبادات و کردن کارهای خیر

3328

اشرف الشییم رعایة الودّة، و احسن الهمم انجاز الوعد

برترین خصلتها رعایت دوستی است، و بهترین همتها و اندیشهها بجا آوردن وعده است

3329

اول ما یجب علیکم لله سبحانه شکر ایادیه و ابتغاء مرضیه

اول آنچه واجب می شود بر شما از برای خدا- که پاک است او- شکر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۶۹

کردن نعمتهای اوست و طلب نمودن خوشنودیهای او یعنی آنچه باعث رضا و خشنودی او شود از شما

3330

اقل ما یلزمکم لله تعالی ان لا تستعینوا بنعمه علی معاصیه

کمتر چیزی که لازم می شود بر شما از برای خدای- بلند مرتبه- اینست که یاری نجوئید بنعمتهای او بر نافرمانیهای او یعنی نعمتهای او را صرف

مکنید در آنچه عصیان و نافرمانی او باشد

3331

اول ما تنکرون من الجهاد جهاد انفسکم

اول آنچه نمی شناسید آن را و بد می دانید از جنگ جنگ با نفسهای شماست غرض سرزنش ایشان است و این که جهاد با نفس خود عمده ترین

جهادهاست و حال آنکه شما اول جهادی را که انکار می کنید آنست

3332

آخر ما تفقدون مجاهدة اھوائکم و طاعة اولی الامر منکم

آخر آنچه نمی یابید آن را و گم می کنید جهاد کردن با خواهشهای شماست و فرمانبرداری صاحبان فرمان از شما یعنی ائمه شما صلوات الله علیهم

أجمعین، و غرض از این نیز سرزنش است و این که عمده ترین آنچه بر شما واجب است جهاد با هوی و هوس خود است و اطاعت امامان و پیشوایان

خود صلوات الله علیهم أجمعین و حال آنکه شما گم می کنید آنها را و نمی یابید، و لفظ «آخر» یا اشاره است باین که شما تا آخر عمر گم می کنید آنها

را و هر چه را گم کنید و نیابید بعد از آن باز اینها را گم کرده اید و نیافته اید و چیزی نیست که نیابید و نیافتن اینها بعد از آن نباشد، و یا باعتبار رعایت

ترتیب میانه گم شده هاست در فضل و شرف یعنی هرگاه گم شده های شما شمرده شود بر سبیل ترقی از ادنی باعلی، آخر آنها این دو امر است، و لفظ

«أول»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۰

در فقره سابق در امر اول باعتبار اینست که انکار آن بیش از هر انکاری واقع می شود پس منافاتی میانه آنها نیست

3333

ابعد الناس من النجاح المستهتر باللهو و المزاح

دورترین مردم از فیروزی کسی است که حریص باشد ببازی و مزاح یعنی خوش طبعی

3334

ابعد الناس من الصّلاح الكذوب و ذو الوجه الوقاح

دورترین مردم از صلاح یعنی درستی حال و تباه نبودن آن بسیار دروغگوست و صاحب روی بی شرم یا سخت

3335

اولی العلم بک مالا یتقبّل العمل الّا به

سزاوارتر علمی بتو یعنی باین که بیاموزی آن را آن است که پذیرفته نمی شود عمل مگر بآن، مراد به «آن» معارف الهیته است که هیچ عملی بی آنها

قبول نمی شود

3336

اوجب العلم علیک ما انت مسئول عن العمل به

واجب ترین علمی بر تو آن است که سؤال کرده شوی تو از عمل کردن بآن، مراد به «آن» علم فقه است و آن ظاهر است، و همچنین آنچه از علم کلام

و حکمت متعلق باحوال مبدأ و معاد باشد، زیرا که هر چند آنها بحسب ظاهر متعلق بعمل نیست نهایت علم بوجود همه اعمال متوقف بر آن است پس

سؤال از عمل بآن بر وجه اتمّ اکمل خواهد شد، و پوشیده نیست که علمی که یکی از آن علوم موقوف بر آن باشد مثل علم اصول فقه که علم فقه

موقوف بر آن است آن نیز واجب خواهد بود اما آنچه موقوف علیه اینها نیز نباشد پس وجوبی نخواهد داشت بلکه دانستن آن موجب مزیت و فضلی تواند بود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۱

3337

الزم العلم بک ما دلک علی صلاح دینک و ابان لک عن فسادہ

لازم تر علمی بتو آنست که راه نماید ترا بر درستی دین تو، و جدا کند از برای تو از فساد و تباهی آن، و ممکن است که معنی این باشد که و ظاهر کند از برای تو فساد آن را، و مراد این است که لازم تر علمی از برای تو علمی است که راه نماید ترا که دین درست کدام است؟ و دین فاسد کدام؟ و امتیاز دهد میانه آنها

3338

احمد العلم عاقبة ما زاد فی عملک فی العاجل و ازلفک فی الآجل

ستوده ترین علم از روی عاقبت آنست که زیاد گرداند در عمل تو در دنیا، و نزدیک گرداند ترا در آخرت، یعنی برحمت حق تعالی و سبب قرب و منزلت در آن درگاه شود، و این علمی است که متعلق بمعارف الهیه یا احکام شرعیه باشد و بمقتضای آن عمل شود

3339

اعجز الناس آمنهم لوقوع الحوادث و هجوم الاجل

ناتوانترین مردم تصدیق کننده ترین ایشان است مر واقع شدن حوادث را و ناگاه رسیدن مرگ را، یعنی هر که از مردم تصدیق او به آنها بیشتر باشد و اعتقاد او به آنها قویتر او عاجز و ناتوانترین مردم می نماید، زیرا که چنین کسی آزار و اذیت بکسی نرساند از ترس این که مبدا بجزای آن ببلائی و حادثه بدی گرفتار شود، و همچنین از بیم ناگاه رسیدن مرگ و بدبختی در آن وقت بلکه مشغول هیچ امر عمده از امور دنیویته نشود پس مردم گمان کنند که او ناتوانترین مردم و عاجز ترین ایشان است، و پوشیده نیست که ایمان هرگاه بخدا باشد شایع استعمال آن با باء است اما هرگاه بغیر خدا باشد استعمال آن با لام نیز شایع است چنانکه در این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۲

فقره شریفه واقع شده، در قرآن مجید فرموده: **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ، يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ وَ** در سوره طه **قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ*** و ممکن است معنی کلام این باشد که عاجز و ناتوانترین مردم ایمن ترین ایشان است از برای وقوع حوادث و ناگاه رسیدن مرگ یعنی خوف و بیم او از آنها کمتر باشد زیرا که چنین کسی غالباً اینسب که کاری نکند که مستحق گرفتاری ببلا و حادثه شود و همچنین مردم بچنین کسی چندان کاری ندارند و همچنین ظاهر است که مرگ و عقبات آن بر او سهلتر و آسانتر گذرد پس غرض بیان ثمره و فایده باشد از برای عجز و ناتوانی تا عاجزان بآن خرسند گردند، و معنی اول ظاهرتر است

3340

افضل الناس عقلا احسنهم تقدیرا لمعاشه و اشدّهم اهتماما باصلاح معاده

افزونترین مردم بحسب عقل نیکوترین ایشانست از روی اندازه گرفتن از برای امور معاش، و سخت ترین ایشانست از روی اهتمام باصلاح آوردن روز بازگشت خود

3341

«احزم الناس رأيا من انجز وعده و لم يؤخّر عمل يومه لغده» ۱

دوراندیش ترین مردم بحسب رای و اندیشه کسی است که بجا آورد وعده خود را و بیس نیندازد کار امروز خود را از برای فردای خود مراد کارهای اخروی است،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۳

و ممکن است که شامل امور ضروریه دنیوی نیز باشد و در بعضی احادیث وارد شده که: عمل کن از برای آخرت خود چنانکه گویا می میری فردا و عمل کن از برای دنیای خود چنانکه گویا زندگانی میکنی همیشه، و پوشیده نیست که غرض از آن اهتمام بعمل از برای آخرت است چه ظاهر است که کسی که داند که فردا می میرد کمال اهتمام میکند در توبه و بازگشت و آنچه میسر باشد او را از اعمال و افعال خیر، و اما در عمل از برای دنیا ممکن است که مراد این باشد که در آن مضایقه از تأخیر و پس انداختن مکن مانند کسی که اعتقاد داشته باشد که همیشه زندگانی میکند و گوید که: امروز این کار را اگر نکنم سهل است فردا خواهیم کرد و همچنین در فردا، و همچنین ممکن است که مراد تحریص بر اهتمام در امور ضروریه آن نیز باشد چه کسی که اعتقاد این داشته باشد که همیشه زندگانی خواهد کرد احتیاج او بدنیا بیشتر است پس سعی در استحکام امور ضروریه آن بیشتر بکند بخلاف کسی که داند که دنیا چند روزی است چه او گوید که این چند روز بهر نحو که باشد می گذرد و قابل اهتمام بامور آن نیست و الله تعالی يعلم

3342

افقر النَّاس من قتر علی نفسه مع الغنی و السَّعة و خلفه لغیره

درویش‌ترین مردمان کسی است که تنگ بگیرد بر نفس خود با توانگری و فراخی، و پس اندازد آن را از برای غیر خود، «درویش‌تر بودن او» باعتبار این است که در دنیا خود را درویش کرده و در آخرت نیز درویش خواهد بود بخلاف درویشان دیگر که اگر در دنیا زحمت درویشی بکشند در آخرت تلافی آن بشود و توانگر گردند، و ایضا درویشی چنین کسی ما دام که چنین باشد چاره ندارد و امید زوالی از برای آن نیست بخلاف درویشیهای دیگر که ممکن است زوال آن برو آوردن وسعت و توانگری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۴

3343

احمق النَّاس من انکر علی غیره رذیلةً و هو مقیم علیها

کم عقل‌ترین مردم کسی است که انکار کند بر غیر خود صفت پستی را یعنی قبیح شمارد آن را و بد داند، و او خود ایستاده باشد بر آن

3344

ارجی النَّاس صلاحاً من اذا وقف علی مساویه سارع الی «۱» التَّحوّل عنها

امیدوارترین مردم از روی صلاح حال کسی است که هرگاه آگاه شود بر بدیهای خود شتاب کند بسوی برگردیدن از آنها

3345

انصف النَّاس من انصف من نفسه من غیر حاکم علیه

دادگرتین مردم کسی است که داد بخواهد از نفس خود بی حکم کننده بر او

3346

اجور النَّاس من عدّ جوره عدلاً منه

ستم کننده‌ترین مردم کسی است که بشمارد ستم خود را عدلی از خود

3347

اولی النَّاس بالاصطناع من اذا مطل صبر و اذا منع عذر و اذا اعطی شکر

سزاوارترین مردم باحسان باو کسی است که هرگاه پس انداخته شود وعده که باو شده صبر کند، و هرگاه منع کرده شود و چیزی باو داده نشود معذور دارد، و هرگاه عطا کرده شود شکر گوید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۵

3348

ابلق ما تستمدت «۱» به النعمه الشکر و اعظم ما تمخّص به المحنة الصبر

رساترین چیزی که مدد می‌جوید بآن نعمت یعنی از برای بقای خود یا زیاد شدن خود شکر است، یعنی شکر کردن کسی که نعمت بار داده شده، و بزرگترین آنچه کم می‌شود بآن محنت و رنج صبر است، زیرا که با وجود صبر کم می‌شود رنج و تعب قلق و جزع و غم و اندوه شماتت مردم، و ایضا صبر دفع میکند یا کم میکند ورود مصیبت دیگر را چنانکه مکرر مذکور شد، پس از آن راه نیز کم میکند محنت را

3349

احق النَّاس بزيادة النعمه اشکرهم لما اعطی منها

سزاوارترین مردم بافزونی نعمت شکر کننده‌ترین ایشانست مر آن چیزی را که عطا کرده شده از نعمت

3350

اعقل الملوک من ساس نفسه للرعيه بما يسقط عنه حجتها و ساس الرعيه بما تثبت به حجتها علیها

عاقلمترین پادشاهان کسی است که ادب کند و امر و نهی کند نفس خود را از برای رعیت به آن چه ساقط شود از او حجت ایشان یعنی بر نحوی که از برای ایشان حجتی و جای اعتراضی بر او نماند، و ادب کند و امر و نهی کند رعیت را به آن چه ثابت شود بآن حجت او برایشان. و پوشیده نیست که این هر دو باین می‌شود که ستم نکند بر ایشان و دفع ستم دیگران از ایشان نماید و تکبر زیاد نکند، و با هر کس بقدر رتبه و فراخور مرتبه او سلوک نماید، و بذل و احسان کند بر ایشان خصوصاً فقرا و مساکین ایشان که در حقیقت بمنزله عیال پادشاهانند، و همچنین جمعی که از راه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۶

دیگر وجه معاشی نداشته باشند و همیشه پرورده نعمت پادشاهان باشند زیرا که هرگاه چنین سلوک کند دیگر ایشان را بر او حجتی و سخنی نماند که چرا با ما چنین سلوک کردی و حجت او بر ایشان ثابت شود یعنی ثابت شود حقوق او بر ایشان و این که بدولت او در امنیت و رفاهند و باید که اطاعت او فرمانبرداری او نمایند و بدعا و ذکر خیر او مشغول باشند

3351

احب النَّاس الی الله سبحانه العامل فیما انعم به علیه بالشکر و ابغضهم الیه العامل فی نعمه بکفرها

دوست‌ترین مردم بسوی «۱» خدای سبحانه عمل کننده است در آنچه انعام کرده است بآن بر او بشکر گزاری، و دشمن‌ترین ایشان بسوی او عمل کننده است در نعمتهای او بکفران آنها

3352

ابلق ما تستجلب به التَّعْمَةُ البِغَى و كفر التَّعْمَةُ

رساترین آنچه کشیده می‌شود بآن سزای بعقاب بغی است و کفران نعمت، مراد به «بغی» در اینجا سربلندی کردن است که بیان منشأ کفران نعمت باشد، و می‌تواند که بمعنی ستم باشد که آن هم خصلتی دیگر باشد مثل کفران نعمت رساتر در کشیدن سزای بعقاب، و ممکن است که «تستجلب» بصیغه مخاطب معلوم خوانده شود و بنا بر آن معنی این است که: رساترین آنچه می‌کشی بآن سزای بعقاب را

3353

ابلق ما تستدرّ به الرَّحْمَةُ ان تَضمر لجميع النَّاس الرَّحْمَةُ

رساترین آنچه ریزان می‌شود بآن رحمت یعنی رحمت حق تعالی اینست که در خاطر داشته شود از برای همه مردم رحم و مهربانی، و ممکن است که «تستدرّ» و «تضمّر» بصیغه مخاطب معلوم خوانده شود و معنی این باشد که رساترین آنچه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۷

بکشی بآن رحمت را اینست که در خاطر داشته باشی از برای همه مردم رحم را

3354

افضل حظّ الرّجل عقله، ان ذلّ اعزّه و ان سقط رفعه و ان ضلّ ارشده و ان تكلم سدّه

افزونتر بهره مرد عقل اوست، اگر خوار شود عزیز گرداند او را، و اگر بیفتد بلند گرداند او را، و اگر گمراه شود براه راست آورد او را، و اگر سخن گوید راست دارد او را، یعنی برترین بهره و نصیبی که حق تعالی عطا کرده باشد بکسی عقل است که باو داده، زیرا که اگر خوار شود عقل او را عزیز کند یعنی از روی عقل کاری چند کند که عزیز گردد، و همچنین اگر در مهلکه افتد عقل او را بر آورد از آن، و اگر گمراه شود عقل او را براه راست آورد، و اگر سخن گوید عقل او را راست دارد و نگذارد که خطائی کند در آن، و ظاهر است که هیچ نعمتی نیست که مثل این آثار بر آن مترتب شود

3355

اعقل النَّاس من غلب جدّه هزله و استظهر علی هواه بعقله

عاقلتترین مردم کسی است که غلبه کند جدّ او بر بازی او، و یاری بجوید بر خواهش خود بعقل خود، «جدّ» مقابل لهو و بازی است، و مراد به «غلبه کردن جدّ بر بازی» این است که مشغول شدن بکاری چند که اهتمام به آنها دارد و بعنوان جدّ میکند مانع شود او را از مشغول شدن بلهو و بازی، و مراد به «یاری جستن بر خواهش خود بعقل» این است که بعقل خود غلبه کند بر خواهش خود و تابع هوی و هوس نگردد و آن را مغلوب خود کند

3356

اعقل النَّاس من ذلّ للحقّ فاعطاه من نفسه و عزّ بالحقّ فلم يهن اقامته و حسن العمل به

عاقلتترین مردم کسیست که خواری کند از برای حقّ پس ببخشد آن را از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۸

جانب نفس خود، و عزیز شود بحقّ پس خوار نگرداند بر پای داشتن آن را و نیکوئی عمل بآن را، مراد به «خواری کردن از برای حقّ» این است که از آن رونگرداند و تابع آن باشد، و مراد به «بخشیدن حقّ از جانب نفس خود» این است که اگر در مقدّمه که نزاع باشد با او و حق با دیگری باشد انصاف دهد و تصدیق کند بحقیقت او و وفا کند بحقّ او، و «عزیز شود بحقّ» یعنی خود را عزیز گرداند بسبب پیروی حقّ، «پس خوار نگرداند» بیان طریق عزیز شدن بحقّ است یعنی عزیز شدن بحقّ باین نحو می‌شود که پیرو حق باشد و بر پای دارد آن را و نیکوئی عمل بآن را چه هر که چنین کند عزیز خواهد شد، و ممکن است که معنی «عزّ بالحقّ» این باشد که عزیز گرداند حقّ را، و بنا بر این ظاهر است که «خوار نگردانیدن، تا آخر» بیان آن می‌تواند بود

3357

افضل الفضائل صلّة الهاجر و ایناس النّافر و الاخذ بيد العائر

افزونترین افزونیها پیوند کردن با کسیست که بریده باشد از این کس، و انس دادن کسی که رمیده باشد از این کس، و گرفتن دست لغزیده است یعنی دستگیری کردن کسی که لغزیده باشد و در مهلکه افتاده باشد و برخیزانیدن او و خلاص کردن او از آن مهلکه

3358

اعظم الجهل معاداة القادر و مصادقة الفاجر و الثّقة بالغادر

بزرگترین نادانی دشمنی کردنست با توانا، و دوستی کردنست با فاسق، و اعتماد کردن بر بی وفا، مراد به «توانا» کسیست که قادر باشد بر ایذاء و ضرر

رسانیدن باین کس

3359

ابغض الخلائق الی اللّٰه تعالی الجاهل لآنه حرمه «۱» مامن
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۷۹
به علی خلقه و هو العقل

دشمن ترین آفریدگان بسوی خدای- بلند مرتبه- نادانست زیرا که خدا محروم کرده او را و منع کرده از او آنچه را انعام کرده بآن یا منت گذاشته بآن بر خلق خود و آن عقل است، مراد به «جاهل» بقرینه آخر کلام این است که عقل و خرد نداشته باشد، و مراد به «جاهل» بقرینه آخر کلام این است که عقل و خرد نداشته باشد، و مراد به «بودن او دشمن ترین آفریدگان بسوی خدای تعالی» این است که حق تعالی را با او عنایتی و اهتمامی بشأن او نباشد که اگر می داشت عقل و خرد که اعظم نعمتهاست باو می داد و او را محروم نمی کرد از آن نه دشمنی که سبب عذاب و عقاب او گردد، زیرا که با عدم عقل و خرد او را تقصیری نباشد و مؤاخذه او معقول نمی نماید، و ممکن است که مراد به «جاهل» نادانی باشد که تحصیل دانش نکرده باشد با وجود قدرت بر آن و عدم قصور عقل و خرد او، و مراد به «عقل» دانش و دریافت باشد نه قوتی که آلت آن باشد و مراد به «محروم کردن خدا او را» این باشد که او را محروم کرده از آن بسبب تقصیر او و عدم سعی او در تحصیل آن یا بسبب گناهی چند که سبب آنها مستحق این شده که حق تعالی باو علم و دانش ندهد و بنا بر این دشمنی خدا با او بر ظاهر آن محمول می تواند شد، و ممکن است بنا بر این معنی که ضمیر «لآنه» راجع بحق تعالی نباشد بلکه راجع بجاهل باشد و معنی این باشد که: جاهل محروم کرده خود را از آنچه حق تعالی انعام کرده بآن یا منت گذاشته بآن بر خلق خود پس دشمنی خدا با او از این راه است و بنا بر این محتاج بتوجیهی نیست

3360

ا.ظلم الناس من سنّ سنن الجور و محاسن «۱» العدل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۰

ستمکارترین مردم کسی است که برود براه جور و ستم و محو کند راه عدل را یعنی قاعده جوری قرار دهد که مردم پیروی او کنند در آن و محو کند طریقه عدلی را میانه مردم و مردم تابع او شوند در آن و ترک کنند آن راه، و ممکن است که مراد این این باشد که کسی که برود براه جور یعنی جور بر کسی، و محو کند راه عدلی را میانه خود و دیگری یا میانه دو کس، او ستمکارترین مردم است یعنی ستمکارترست از آنان که ستم ایشان بدیگری سرایت نمی کند و همین ستم بر خود کنند بارتکاب گناهان

3361

ا.بلغ العظائم النظر إلى مصارع الاموات، و الاعتبار بمصاير الآباء و الاتمهات

رساترین موعظه ها و پندها نگاه کردن است بسوی افتادنگاههای مردگان، و عبرت گرفتن بجایگاههای بازگشت پدران و مادران، چه هر که تأمل در آنها کند داند که او را هم بزودی همین راه در پیش است پس باید که تهیّه آن سفر پر خطر نماید و توشه و زاد آن را بردارد

3362

ا.بلغ ناصح لك الدنيا لو انتصحت بما تریك من تغاير الحالات و تؤذنك به من البین و الشّتات

رساتر نصیحت کننده از برای تو دنیاست اگر پند بگیری از آنچه می نماید بتو از تغییر یافتن حالتها، و اعلام میکند ترا بآن از دوری و پراکندگی، زیرا که هر که ملاحظه کند آنچه را در دنیا واقع می شود از تغییرات دولتها و نکبتها و سایر حالتها، و دور شدن و پراکندگی دوستان از یکدیگر بمرگ یا اسباب دیگر همین بس باشد او را از برای ترک اهتمام بآن و حریص نبودن بر آن

3363

ا.احسن الحسنات حبّنا و اسوء السيّئات بغضنا

نیکوترین خوبیها دوستی ماست، و بدترین بدیها دشمنی ماست، مراد به «ما» آن حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه و باقی ائمه اطهار صلوات اللّٰه علیهم اجمعین است،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۱

و ظاهر است که دوستی ایشان بی دوستی حق تعالی او رسول او صلّی اللّٰه علیه و آله نمی شود و با وجود این شبهه نیست که دوستی ایشان بهترین حسنات است، زیرا که بسبب آن دخول در بهشت و خلود در آن واجب می شود هر چند بعد از قدری زمان باشد که در آن بسبب بعضی گناهان مستحق آتش شده باشد و ظاهر است که هیچ حسنه بغیر از آن سبب این معنی نمی شود، و همچنین ظاهر است که دشمنی ایشان لازم دارد دشمنی خدا و رسول را که بزرگ گردانیده اند ایشان را و امر کرده اند بدوستی ایشان و اعتقاد بامامت و پیشوائی ایشان، و با وجود این شبهه نیست که آن بدترین بدیهاست زیرا که آن بدئی است که سبب خلود جهنّم می شود و هیچ بدئی چنین نباشد و دشمنی با خدا و رسول نیز اگر چه چنین باشد نهایت چون آنها نیز لازم دارند دشمنی با ایشان را، پس از افراد دشمن با ایشانند و بدی دیگر نیستند که ماده نقض توانند شد پس در این کلام بهیچ وجه اشکالی نیست و اما آنچه روایت شده از حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله که فرموده

حَبّ علیّ حسنة لا تضرّ معها سيئة و بغضه سيئة لا تنفع معها حسنة

دوستی علی حسنه ایست که ضرر نمی‌کند با آن هیچ گناهی، و دشمنی او گناهی است که نفع نمی‌دهد با آن هیچ حسنه، پس پوشیده نیست که در جزو دوّم آن اگر چه چندان اشکالی نیست زیرا که ممکن است که مراد این باشد که با وجود دشمنی آن حضرت صلوات اللّه و سلامه علیه هیچ حسنه را نفعی معتدّ به نیست زیرا که سبب خلود در جهنّم می‌شود و هیچ حسنه او را از آن خلاصی نمی‌دهد و هرگاه خلاصی از جهنّم نیابد پس با وجود آن نفعی بر هیچ حسنه مترتّب نشود مگر این که قدری تخفیف در عذاب او بدهند و این با وجود خلود در جهنّم چنان امری نیست که آدمی آن را نفعی شمارد پس گویا هیچ نفعی باو ندهد، یا آنکه هیچ حسنه اصلاً باو نفع ندهد بنا بر این که شرط قبول هر حسنه دوستی با آن حضرت باشد یا عدم دشمنی با او، پس هرگاه کسی دشمن باشد با او هیچ حسنه از او قبول نشود بنا بر عدم تحقق شرط قبول آن، و بنا بر این مراد به شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۲

حسنة» چیزی است که از جنس حسنات باشد هر چند در حقیقت از او حسنه نباشد، یا مراد این است که هیچ حسنه باو نفع ندهد باعتبار این که «حسنة از او صادر نتواند شد، اما جزء اوّل آن خالی از اشکالی نیست زیرا که معروف میانه علماء امامیه رضوان اللّه تعالی علیهم اینست که گناهان کبیره و همچنین اصرار بر صغیره که: آن هم کبیره است هر چند از دوستان ائمه اطهار علیهم صلوات اللّه الملک الجبار باشد ضرر می‌رساند و سبب استحقاق دخول جهنّم می‌شود مگر این که توبه شود از آن، و ممکن است تأویل آن باین که مراد به «ضرر» ضرری باشد که باعث خلود در جهنّم باشد و بنا بر این اشکالی در آن نیست زیرا که دوست آن حضرت و سایر ائمه کرام از اولاد عظام او هر چند گنهکار باشد مخلّد در جهنّم نگردد و عذاب او آخر منقطع گردد، یا این که گوئیم که: دوست حقیقی کسی است که رعایت دوست خود کند و کاری را که باعث خشم و غضب دوست خود باشد نکند و ظاهر است که آن حضرت از کردن گناهان خشمگین و غضبناک می‌گردد پس کسی که در حقیقت با او دوست باشد و دوستی او محض محبت ظاهری نباشد مرتکب آنها نخواهد شد پس با وجود دوستی او هیچ گناهی ضرر نرساند باعتبار این که از دوست حقیقی او صادر نشود نه این که بر تقدیر صدور ضرر نرساند، و ممکن است نیز کسی که دوستی حقیقی با آن حضرت صلوات اللّه علیه داشته باشد آخر البتّه توفیق توبه بیابد و از آن راه گناهان او محو شود یا شفاعت آن حضرت عفو شود یا بجزای دوستی او عفو شود هر چند استحقاق دخول جهنّم باشد نهایت مؤمن باید که باین احتمالات تکیه نکند و بهیچ وجه دست از تقوی و پرهیزگاری بر ندارد و در جمله سؤالها که بعضی از فضلا از بعضی از محققین علمای ما «۱» کرده‌اند سؤالی از این حدیث شریف و اشکال آن شده و او در جواب نوشته که: «اولاً باید ملاحظه صحت خبر کرد و با وجود این قرآن مجید ناطق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۳

است باین که: «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» و این عام است شامل دوست آن حضرت نیز هست پس بر تقدیر صحت خبر محتاج است بتأویل، و نزدیکترین تأویلات حمل آنست بر دوستی حقیقی کامل و آن موجب عدم ملاست چیزی از گناهانست البتّه، زیرا که محبّ حقیقی اختیار میکند خشنودی محبوب را هر گونه بوده باشد و شکی نیست که خشنودی آن حضرت علیه السلام در ترک محرّمات است و قیام بواجبات، پس محبّ او بحقیقت اختیار میکند از برای خاطر او آن را پس نمی‌کند موجب آتش را پس داخل می‌شود ببهشت و هر که مخالفت کند خواهش محبوب خود را (پس محبت او معلول است) تمام شد ترجمه کلام او

و پوشیده نیست که آنچه فرموده که: نزدیکترین تأویلات است، تأویل دوّمی است که مذکور شد، و «بودن آن نزدیکترین تأویلات» محلّ تأمل است و اللّه تعالی يعلم

3364

اولی الناس بنا من والانا و عادا من عادانا

سزاوارترین مردم بما کسی است که دوست دارد ما را و دشمن باشد کسی را که دشمن باشد ما را، یعنی سزاوارترین مردم باین که از شیعه ما شمرده شود، یا باین که ما او را دوست داریم یا شفاعت کنیم، یا باین که در جوار ما باشد در آن نشأه کسی است که با وجود دوستی ما دشمن باشد با دشمنان ما، و تا آن دشمنی نداشته باشد هر چند کمال دوستی داشته باشد با ما او از دوستان کامل ما نباشد

3365

افضل تحفة المؤمن الموت

افزونترین تحفه مؤمن مرگ است، زیرا که بآن فارغ می‌شود از مکروهات این سرای غدار، و می‌رسد بنعمتهای بی‌شمار، و چه تحفه بغیر از آن چنین باشد

3366

اشدّ من الموت ما يتمنى الخلاص منه بالموت

سخت‌تر از مرگ چیزیست که آرزو کرده شود خلاصی از آن بمرگ، پوشیده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۴

نیست که کمال سختی مرگ که از این فقره مبارکه ظاهر می شود منافات ندارد با آنچه در فقره سابق مذکور شد که «مرگ افزونترین تحفه مؤمن است» زیرا که آن بعد از این است که حقیقت حال بر این کس ظاهر شود و معلوم گردد که مؤمن بوده اما قبل از آن که عاقبت حال بر این کسی معلوم نباشد و احتمال دهد که ناجی و رستگار نباشد پس در کمال شدت و سختی آن در نظر این کس سختی نیست بلکه ظاهر چنین می نماید که سخت تر از آن چیزی نباشد لهذا آن حضرت از راه غرابت فرموده که: «سخت تر از مرگی باشد و آن بلائی باشد که آدمی آرزوی مرگ کند از برای خلاصی از آن، و ممکن است که اشاره باشد بخصوص حال اهل جهنم که آرزوی مرگ میکنند از برای خلاصی از آن چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده

«وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ»

و می خوانند اهل جهنم مالک خازن جهنم را و می گویند که: ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو تا خلاص شویم از این عذاب، می گوید مالک که: بدرستی که شما درنگ کنندگانید یعنی همیشه در این عذاب خواهید بود و خلاصی نمی یابید از آن

3367

اعقل الناس انظرهم في العواقب

عاقبت ترین مردم نگاه کننده ترین ایشان است در عاقبتها یعنی این که تأمل و تفکر او در عاقبت کارها که میکند بیشتر باشد تا این که هر چند عاقبت آن را خواب داند بکند والا ترک نماید

3368

اورع الناس انزهم عن المطالب

پرهیزگارترین مردم پاکیزه ترین ایشان است از طلبیدنها یعنی کسی است که پاکیزه تر باشد از طلب کردن از مردم و خواستن مطالب از ایشان

3369

احق الناس بالاحسان من احسن الله اليه و بسط بالقدرة يدیه

سزاوارترین مردم باحسان یعنی باین که احسان کند بدیگران کسی است که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۵

احسان کرده باشد خدا بسوی او و گشوده باشد بتوانائی دستهای او را یعنی حق تعالی او را توسعه در مال داده باشد، و ظاهر است که او سزاوارتر است باحسان کردن یعنی «۱» احسان کردن بر او ضرورتر است از کسی که توسعه نداشته باشد هر چند ثواب احسان او بیشتر باشد باعتبار این که بر خود تنگ گرفته و دیگری را بر خود ترجیح داده

3370

اولی الناس بالانعام من كثرت نعم الله عليه

سزاوارترین مردم بنعمت دادن بدیگران کسی است که بسیار باشد نعمتهای خدا بر او، این نیز مضمون فقره اول است و اگر هر دو را با هم فرموده باشند تأکید است، و ممکن است «۲» که این فقره مخصوص کسی باشد که مال بسیار داشته باشد و فقره اول شامل او و غیر او باشد مثل کسی که حق تعالی او را جاه و اعتباری داده باشد که تواند باسانی کارسازیهای او را برای مردم کند و حاجات ایشان را بر آورد پس او سزاوارتر است باحسان کردن بر مردم و ضرورتر است بر او از کسی که آن جاه و اعتبار نداشته باشد و بزحمت و تعب تواند کارسازی کند، و ممکن است که هر دو فقره عام باشد و شامل همه احسانها باشد

3371

«احسن الكلام ما لا تمجّه الاذان و لا يتعب فهمه الافهام» ۳

بهترین سخن آن است که نیندازد آنرا از دهن گوشها، و بتعب نیندازد فهمیدن آن فهمها را، «از دهن انداختن گوشها آن را» کنایه است از این که بر گوشها بد برخورد و قرار نگیرد در آنها، پس گویا آن را رد کنند مثل کسی که آبی یا شرابی از دهن بیرون ریزد و مراد به «تعب نینداختن فهمها» این است که فهمیدن آن بر ذهنها دشوار نباشد و پیچیدگی و تعقیدی نداشته باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۶

3372

اعلی الأعمال اخلاص الایمان، و صدق الورع و الایقان

بلندترین عملها خالص گردانیدن ایمانست و راستی پرهیزگاری و یقین داشتن، مراد به «خالص گردانیدن ایمان» خالص گردانیدن اعتقادات آنست از شک و شبهه و خالص گردانیدن اعمال آن که جزو آنند یا شرط کمال آن از آمیختگی زیاد مانند آن، و مراد به «راستی یقین» نیز آنست که آنچه را اعتقاد بآن باید یقین به آنها داشته باشد که شک و شبهه در آنها بهیچ وجه راه ندهد

3373

اشفق النَّاسِ علیک اعونهم لک علی صلاح نفسک و انصحهم لک فی دینک
شفقت دارترین مردم بر تو کسی است که یاری کننده تر ایشان باشد مر ترا بر آنچه صلاح حال نفس تو باشد و نصیحت کننده تر ایشان باشد مر ترا یا
خالص و صاف تر ایشان باشد مر ترا در باب دین تو

3374

إحَقَّ من أحببته من نفعه لک و ضرّه لغیرک

سزاوارترین کسی که دوست داری او را کسی است که نفع او از برای تو باشد و زیان او از برای غیر تو، یعنی نفع بتو رساند و ضرری بحسب دنیا یا
آخرت بتو نرساند

بلکه اگر ضرری باو رسد خود متحمل آن شود و ترا شریک نگرداند در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۷

[«حرف الف بلفظ «ان»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «ان» فرموده است آن حضرت (
علیه السلام

3375

انّ فی الخمول لراحه

بدرستی که در گمنامی هر آینه آسایشی است، زیرا کسی که گمنام باشد فارغ است از زحمت و تعب ترددات مردم و رجوع خلائق و تکالیف شاقه
ایشان، بخلاف کسی که مشهور باشد چه بآن اعتبار زحمت بسیار می کشد چنانکه مشهور است که، «انّ فی الشهرة آفات، بدرستی که در شهرت
»آفتهاست

3376

انّ فی الشرّ لوقاحه

بدرستی که در بدی هر آینه بی شرمیست یعنی تا کسی بی شرم نباشد از خدا و خلق بد نکند

3377

انّ فی القنوع لغناء

بدرستی که در قناعت هر آینه توانگری است

3378

انّ فی الحرص لغناء

بدرستی که در حرص هر آینه تعب و زحمتی است

3379

انّ حسن العهد من الايمان

بدرستی که نیکوئی عهد و پیمان از ایمانست یعنی وفا کردن بآن و رعایت کردن آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۸

3380

انّ حسن التوکل لمن صدق الايقان

بدرستی که نیکوئی توکل از راستی یقین داشتن است، یعنی نیکوئی توکل بر حق تعالی و اعتماد در هر باب بر او ناشی می شود از راستی یقین باو و
بلطف و کرم او یا این که از جمله اجزای آن است و تا آن توکل نباشد راستی یقین نباشد

3381

انّ اعجل العقوبة عقوبة البغی

بدرستی که شتابان تر عقاب و جزای بیدی عقاب «بغی» است یعنی ستم یا سربلندی نمودن

3382

انّ اسوء المعاصی مغبّه الغیّ

بدرستی که بدترین گناهان از روی عاقبت و انجام گمراهی است

3383

انّ اسرع الخیر ثوابا البر

بدرستی که شتابان تر نیکوئی از روی پاداش بخوبی احسان کردن بمردم است

3384

انّ احمد الامور عاقبة الصبر
بدرستی که ستوده‌ترین کارها بحسب عاقبت شکیبائی است

3385

انّ اسرع الشرّ عقابا الظلم
بدرستی که شتابان‌تر بدی بحسب عقاب ستم است

3386

انّ افضل اخلاق الرجال الحلم
بدرستی که افزون‌ترین خوبیهای مردان بردباری است

3387

انّ اعظم المثوبة مثوبة الانصاف
بدرستی که بزرگتر مثوبت یعنی جزای بنیکوئی مثوبت انصاف است، یعنی عدل و دادگری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۸۹

3388

انّ ازین الاخلاق الورع و العفاف
بدرستی که زیباترین خصلتها ورع است یعنی پرهیزگاری و عفاف یعنی باز ایستادن از حرام، و این بمنزله تأکید ورع است

3389

«انّ ادنی الریاء شرک ۱»

بدرستی که ادنای ریا شرک است، «ریا» چنانکه مکرر مذکور شد این است که کسی عبادتی را بکند از برای دیدن کسی خواه غرض محض آن باشد یا آن نیز منظور باشد، و مراد به «ادنای آن» پائین‌ترین مراتب آن است یعنی اندک ریائی شرک است یعنی بمنزله شریک قرار دادن است از برای خدای عزّ و جلّ، زیرا که در حقیقت کسی را که ریا از برای او کرده شریک کرده با حق تعالی در عبادت از برای او

3390

انّ ذکر الغیبة شرّ الافک

بدرستی که یاد غیبت یعنی یاد کسی ببدی در غایبانه او بدترین بهتانست یعنی هر چند راست باشد بمنزله بدترین بهتانست و عقاب آنرا دارد و این در صورتی است که شرعا تجویز آن نشده باشد چنانکه مکرر مذکور شد

3391

انّ اعطاء هذا المال فنیة و انّ امساکه فتنة

بدرستی که بخشیدن این مال ذخیره کرده شده است و بدرستی که نگاهداشتن آن فتنه است یعنی در معرض فتنه است که بآن مال بر خورد و بصاحب آن در دنیا یا آخرت یا هر دو

3392

انّ انفاق هذا المال فی طاعة الله اعظم نعمة و انّ انفاقه فی معاصیه اعظم محنة

بدرستی که خرج کردن این مال در فرمانبرداری خدا بزرگتر نعمتی است، و بدرستی که صرف کردن آن در نافرمانیهای او بزرگتر محنتی است، یعنی

سبب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۹۰

بزرگتر محنتی شود در آخرت یا در دنیا نیز

3393

انّ النفوس اذا تناسبت ایتلفت

بدرستی که نفسها هرگاه مناسب باشند با یکدیگر یعنی در خوبی یا بدی الفت گیرند با یکدیگر

3394

انّ الرّحم اذا تماسّت تعاطفت

بدرستی که رحم هرگاه تماس کند مهربان می‌شود، «رحم» رحم زن را گویند و بمعنی خویشی نیز آمده و مراد این است که هرگاه دو خویش بهم برسند که بیک رحم منتهی شوند هرگاه تماس کنند یعنی ملاقات کنند یکدیگر را یا این که بدن ایشان بیک دیگر برسد مثل این که مصافحه کنند با هم مهربان شوند با هم بسبب پیوندی که در واقع میانه ایشان است پس هرگاه میانه ایشان عداوت و بغضی باشد باین نحو رفع آن می‌توان کرد

3395

انّ من النّعمة تعدّر المعاصی

بدرستی که از جمله نعمت است مقدور نشدن گناهان یعنی هرگاه کسی خود را از گناهی باز نتواند داشت مقدور نشدن آن از برای او و حاصل نشدن اسباب آن نعمتی است بر او، زیرا که باعث این می‌شود که مرتکب آن نگردد و عذابی بر او نباشد و این نعمتی است هر چند ثواب ترک گناه با وجود قدرت بر آن بیشتر باشد

3396

انّ اسعد النّاس من كان له من نفسه بطاعة الله متقاض

بدرستی که نیکبخت ترین مردم کسی است که بوده باشد از برای او از نفس او بفرمانبرداری خدا تقاضی کننده یعنی کسی که نفس او خواهش و طلب فرمانبرداری خدا کند و از عصیان او ابا نماید، چه ظاهر است که چنین کسی نیکبخت‌تر باشد از سایر نیکبختان که نیکبخت باشند در دنیا، یا نیکبخت باشند در آخرت باعتبار مقدور

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۹۱

نشدن بعضی گناهان که اگر مقدور می‌شد مرتکب آن می‌شدند

3397

انّ اهنأ النّاس عیسا من كان بما قسم الله له راضیا

بدرستی که گواراترین مردم بحسب زندگانی کسی است که بوده باشد به آن چه خدا قسمت کرده از برای او خشنود

3398

انّ من الفساد اضاعه الزّاد

بدرستی که از جمله فساد است ضایع کردن توشه یعنی ضایع کردن توشه آخرت و توشه نیکو نگرفتن از برای آن

3399

انّ من الشقاء «۱» افساد المعاد

بدرستی که از بدبختی است تباه کردن معاد، یعنی کاری چند کردن که باعث تباهی روز بازگشت و زیان و خسران در آن باشد

3400

«انّ اهل الجنّة كلّ مؤمن هین لین. ۲»

بدرستی که اهل بهشت هر مؤمن نرمخوی همواری است

3401

انّ الاتقیاء كلّ سخیّ متعقّف محسن

بدرستی که پرهیزگاران هر صاحب سخاوت باز ایستنده از حرام نیکو کاریست و پوشیده نماند که جمع معرف بلام اگر بمعنی مجموع باشد چنانکه مذهب جمعی از علماء عربیت است که «کَلَّ» نیز بر کلّ مجموعی حمل شود و معنی این باشد که مجموع پرهیزگاران همه صاحب سخاوتان باز ایستندگان از حرام نیکو کارانند و اگر بمعنی هر جمع باشد «کَلَّ» را نیز باید بر هر جمع حمل کرد و معنی این باشد که هر جمعی از پرهیزگاران هر جمعی‌اند از موصوفین باین صفات باین معنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۹۲

که هر جمعی از آنها و هر جمعی از اینها موافق‌اند و زیاد و کمی در هیچ یک از آنها نیست پس هر جمعی از آنها یک جمعی‌اند از اینها، چه ظاهر است که هر جمعی از آنها هر جمعی از اینها بمعنی ظاهر آن نمی‌تواند بود، و همچنین اگر لام ابطال جمعیت کند و بمعنی «کَلَّ واحد» شود چنانکه مذهب محققین ایشان است معنی این است که هر واحدی از پرهیزگاران هر واحدیست از موصوفین باین صفات باین معنی که هر واحد از آنها و هر واحد از اینها با یکدیگر مطابق‌اند و هر واحد از آنها یک واحدی است از اینها، نه این که هر واحد از آنها هر واحدی است از اینها بمعنی ظاهر آن، زیرا که فساد آن ظاهر است

3402

انّ اهل النار كلّ کفور مکور

بدرستی که اهل آتش هر بسیار کفران کننده بسیار مکر کننده است یعنی بسیار کفران کننده نعمتهای حق تعالی باین که اطاعت و انقیادی که بر او لازم است از برای شکر آن نعمتها اصلا بجا نیاورد، یا این که کم بجا آورد و غالب حال او عصیان و نافرمانی باشد

3403

انّ الفجّار كلّ ظلوم ختور

بدرستی که فاسقان هر بسیار ستم کننده بسیار بیوفائی است، و تخصیص به بسیار ستم کننده و بسیار بیوفا، شاید باعتبار این باشد که ستم و بیوفائی هرگاه نادر باشد داخل گناه صغیره باشد و باعث فسق نگردد.

3404

انّ بذل التّحیّة من محاسن الاخلاق

بدرستی که بذل تحیت یعنی عطا و بخشش آن از نیکوهای خصلتهاست، «تحیت» بمعنی سلام است و گاهی هر احسانی را نیز «تحیت» گویند چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم در آیه کریمه «وَ اِذَا حَیَّیْتُمْ بِتَحِیَّۃٍ فَحَیُّوْهُ بِاِحْسَنِ مِنْهَا اُوْرِدُوْهَا» و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۹۳

هرگاه تحیت کرده شوید بتحیتی پس تحیت کنید شما بنیکوتر از آن یا ردّ کنید آن را یعنی مثل آن را، روایت کرده از صادقین علیهم السلام که مراد به «تحیت» در این آیه سلام است و غیر آن از نیکوئی، و ظاهر این است که مراد در این فقره مبارکه نیز بذل مطلق احسان است و اگر بر خصوص سلام حمل شود مراد به «بذل آن» ابتدا کردن سلام است بر مؤمنان و افشاء آن چنانکه در بعضی احادیث وارد شده

3405

انّ مواساة الرّفاق من کرم الاعراق

بدرستی که مواسات با رفیقان از گرمی بودن اصل و نژاد است، و «مواسات با کسی» چنانکه مکرر مذکور شد بذل مال است با و یا وقتی که از قدر کفاف خود باشد نه از زیادتی بر آن، یا برابر داشتن او با خود در مال خود

3406

انّ منع المقتصد احسن من عطاء المبدّر

بدرستی که منع کردن میانه رو یعنی چیزی ندادن او بکسی بهتر است از بخشش اسراف کننده

3407

انّ امساک الحافظ اجمل من بذل المضیّع

بدرستی که نگاهداشتن نگاهدارنده نیکوترست از بخشش ضایع کننده یعنی کسی که مال خود را ضایع کند باسراف، و بنا بر این همان مضمون فقره سابق است یا کسی که بیجا و بی موقع دهد مثل این که بکسی دهد که در مصرف نامشروع صرف نماید، و بنا بر این غیر مضمون سابق است

3408

انّ رواة العلم کثیر و رعاته قلیل

بدرستی که روایت کنندگان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کمند یعنی عمل کنندگان بآن یا رعایت کنندگان در نقل آن که درست نقل کنند و تغییر و تبدیل و زیاد و کمی نکنند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۹۴

3409

انّ الصادق لمکرم جلیل و انّ الکاذب لمهان ذلیل

بدرستی که راستگو هر آینه بزرگ گردانیده شده و جلیل است، و بدرستی که دروغگو هر آینه خوار و ذلیل است، «جلیل» بمعنی بزرگ است و تأکید است و همچنین «ذلیل» بمعنی خوار است و تأکید است

3410

انّ الله سبحانه یحبّ العقل القویم و العمل المستقیم

بدرستی که خدا- که پاک است او- دوست می دارد عقل قویم و عمل مستقیم را «قویم» و «مستقیم» هر دو بمعنی راست است و مراد به «راستی عقل» اینست که چیزها را بر نحوی که هست ادراک کند و غلط و خطا نکند و به «راستی عمل» این که آنچه کند بر وجه شریعت مقدّسه باشد و از

آن بیرون نرود

3411

انّ بطن الارض میّت و ظهره سقیم

بدرستی که باطن زمین مرده است و ظاهر آن بیمار است، ظاهر این است که مراد این باشد که دنیا اهلیت آن ندارد که کسی حریص بر آن باشد و بتعمیر آن پردازد، زیرا که کلّ زمین باطن آن مرده است، یعنی جای مردگان است، و ظاهر آن بیمار است یعنی جایگاههای بیماران است، یعنی جمعی که مشرف بر مرگاند، پس چنین جای شایسته دلبستگی بآن نیست پس آدمی باید که سعی در تعمیر سرائی نماید که محلّ اقامت جاوید او باشد، و ممکن است که مراد به «میّت بودن باطن زمین» این باشد که موات است و آبادی در آن نیست و کسی در آن تعیش نتواند کرد، و به «بیمار بودن ظاهر آن» این که ظاهر آن اگر چه فی الجمله آبادی دارد اما در کمال نقصان و ناتمامی است بحسب کمیّت و کیفیت و آمیخته بعیبه و علتهاست،

پس گویا بیمار است، پس چنین جائی قابل آن نیست که کسی بتعمیر آن مشغول شود، باید که عمده سعی این کس از برای تحصیل منزلی باشد در بهشت که ظاهر و باطن آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۹۵

آباد است باعتبار این که طبقه‌ها بر روی یکدیگرست و همه آباد و معمور و محلّ اقامت و سکنی، و هر یک در کمال آبادی، و ثمرات و نعمتهای آن از شائبه نقص و عیب معرّاً و مبرّاست، و ممکن است غرض این باشد که زمین باطن آن میّت است، باعتبار این که علم و معرفتی ندارد، و ظاهر آن سقیم است، باعتبار این که طاعت و عبادتی از آن نیاید، و منشأ فعلی که باعث شرافت و فضیلت آن گردد نگردد. پس هر که چنین باشد که باطن او از علم و معرفت خالی باشد و ظاهر او از طاعات و عبادات، پس او مانند زمین جمادی است و در حقیقت داخل نوع انسان نیست، و این معنی بفقرات بعد اوفق است چنانکه مخفی نیست

3412

انّ البهائم همّها بطونها

بدرستی که بهائم یعنی چارپایان یا هر حیوانی بی تمیز و شعور اندیشه آنها شکم آنهاست یعنی اندیشه دیگر ندارند پس آدمی که چنین باشد و اهتمام او همین بخوردن و آشامیدن باشد نه باکتساب فضائل و کمالات بمنزله بهائم است و از نوع انسان شمرده نشود

3413

انّ السباع همّها العدوان علی غیرها

بدرستی که درندگان اندیشه آنها ستم بر غیر آنهاست پس آدمی نیز که قصد آن داشته باشد بمنزله آنهاست

3414

انّ النّساء همّهنّ زینة الحیوة الدّنیة و الفساد فیها

بدرستی که زنان اندیشه ایشان آرایش زندگانی دنیاست و فساد کردن در آن، پس هر مردی که شیوه او این باشد در حقیقت داخل زنان است و مرد نباشد

3415

انّ المسلمین «۱» مستکینون

بدرستی که مسلمانان فروتنی کنندگانند یعنی بدرگاه حق تعالی و با خلق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۴۹۶

نیز یعنی مسلمانان کامل چنین باشند یا باید که هر مسلمانی چنین باشد

3416

انّ المؤمنین مشفقون

بدرستی که مؤمنان مشفقانند یعنی مهربانند با یکدیگر و حریص بر اصلاح حال همگی ایشان، و مراد این است که مؤمنان کامل چنین‌اند یا هر مؤمن باید که چنین باشد

3417

انّ المؤمنین خائفون

بدرستی که مؤمنان ترسناکانند یعنی می‌ترسند از عصیان و نافرمانی حق تعالی یا همیشه خوف و ترس این دارند که مبدا آنچه حق اطاعت است از ایشان بعمل نیامده باشد و رستگار نباشند و ممکن است «۱» که مراد این باشد که مؤمنان باید که ترسناک باشند بیکی از دو وجه که مذکور شد

3418

انّ المؤمنین وجلون

بدرستی که مؤمنان ترسندگانند این بعینه مضمون فقره سابق است و تغییر لفظی شده و اگر هر دو را با هم فرموده باشند تأکید است

3419

انّ لسانک یقتضیک ما عودته

بدرستی که زبان تو تقاضا میکند از تو آنچه را عادت فرموده آن را بآن، پس اگر آن را بخوب عادت داده باشی همیشه طلب این میکند و باعث این می‌شود که خوب بگوئی، و اگر بهره‌ز و دشنام و مانند آن عادت داده باشی پیوسته ترا بر آن دارد

3420

انّ طباعک تدعوک الی ما الفته

بدرستی که خویها و خصلتهای تو می‌خوانند ترا بسوی آنچه الفت و انس گرفته باشی بآن پس آدمی باید که از ابتدا الفت و انس گیرد بطاعات و عبادات و کارهای خیر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۹۷

تا همیشه خویها و خصلتهای او او را بر آنها دارند

3421

انّ من العبادۃ لین الکلام و افشاء السلام

بدرستی که از جمله عبادت است نرمی کلام و پراکنده کردن سلام یعنی سلام بر مؤمنان کردن و ابتدا نمودن بآن هر چند سابقه ربطی و آشنایی میانه ایشان نباشد

3422

انّ الفحش و التفحش لیساً من خلائق الاسلام

بدرستی که فحش و تفحش نیستند از خصلتهای مسلمانی یعنی صاحب مسلمانی، «فحش» بمعنی دشنام دادن است، و مراد به «تفحش» این است که خود را بر آن بدارد و بنا بر این مراد به «فحش» این است که خصلت و خوی او دشنام دادن باشد، و به «تفحش» این که بالطبع چنین نباشد و خود را بکلفت بر آن دارد، و ممکن است که «تفحش» بمعنی شنیدن دشنام باشد یعنی گوش انداختن بدشنامی که کسی بکسی دهد و رغبت در آن و شاد شدن از آن، یا مجرد منع و زجر نکردن او با وجود قدرت بر آن، یا شنیدن دشنامی که باو دهند یعنی بی‌باک بودن از آن و از کردن کاری که سبب آن گردد، یا منع و زجر نکردن او از آن با وجود قدرت بر آن

3423

انّ الحازم من لا یغترّ بالخدع

بدرستی که دوراندیش کسی است که فریب نخورد بفریبهایی که مال و جاه و مانند آنها مردم را می‌دهند و ایشان را بر سرکشی و طغیان و ظلم و عدوان می‌دارند

3424

«انّ العاقل لا ینخدع للطّمع ۱»

بدرستی که عاقل فریب نمی‌خورد مر طمع را یعنی فریب نمی‌خورد از طمع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۹۸

و خود را گرفتار آن نمی‌سازد، یا این که بسبب طمع فریب نمی‌خورد و از برای آن مرتکب امری که منافی تقوی باشد نمی‌گردد

3425

انّ للباقین بالماضین معتبراً

بدرستی که از برای ماندگان از گذشتگان پند گرفتنی است یا محلّ پند گرفتنی است، یعنی باید که از ملاحظه احوال ایشان پند بگیرند و بدانند که چنانکه دنیا بایشان وفا نکرده و هر گروهی از ایشان در اندک فرصتی مستأصل و منقرض شده‌اند و بجز نامی از ایشان باقی نمانده با آنها نیز چنین خواهد کرد، پس حریص بر دنیا نباشند چه جای این که از برای آن ظلم و ستمی کنند یا طغیان و سربلندی نمایند

3426

انّ للآخر بالاولّ مزدجراً

بدرستی که از برای آخر بسبب اولّ باز ایستادنی است یا محلّ باز ایستادنی است، این نیز بضمون فقره سابق است و مراد این است که: بس است از برای آخر مشاهده اولّ و ملاحظه احوال و انجام کار او از برای باز ایستادن از حرص در دنیا و ظلم و طغیان و مانند آنها

3427

انّ کفر النعمۃ لؤم و مصاحبة الجاهل شوّم

بدرستی که کفران نعمت سرزنش است یعنی سبب سرزنش می‌شود در دنیا و آخرت، و مصاحبت کردن با نادان شامت است یعنی میمنت ندارد و بد عاقبت است، زیرا که کم است که مصاحب نادان آدمی را بر کاری چند ندارد که باعث زیان و خسران او باشد در دنیا یا آخرت یا هر دو

3428

انّ الفقر مذلّةٌ للنفس مدهشۃٌ للعقل جالبٌ للهموم

بدرستی که درویشی آلت خواری نفس است و حیرانی عقل و کشنده اندوههاست، «بودن آن سبب خواری نفس در دنیا» برای آنست که در نظر اهل دنیا فقیر بی چیز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۴۹۹

خوار و ذلیل باشد اما بحسب آخرت سبب خواری نباشد بلکه باعث بلندی مرتبه و اجر و ثواب گردد مگر این که صبر بر آن نکند و بسبب آن مرتکب نامشروعی گردد پس سبب خواری آخرت نیز گردد و در بعضی نسخه‌ها «۱» «مذهلة» بجای «مذلة» است و بنا بر این ترجمه این است که: آلت

فراموشی نفس است یا غفلت آن، یعنی فراموشی امور ضروریّه آخروی و دنیوی، یا غفلت از آنها، و مراد مذمت درویش است از این راه و اشاره باین که درویش را در بعضی تقصیرات باید معذور داشت بسبب غلبه فراموشی یا غفلت بر او

3429

انّ عمرک مهر سعادتک ان انفذته فی طاعة ربّک

بدرستی که عمر تو کابین نیکبختی تست اگر روان گردانی آن را در فرمانبرداری پروردگار خود، مراد این است که عمری که در طاعت پروردگار روان شده باشد یعنی صرف شده باشد سبب نیکبختی صاحب آن گردد پس تشبیه شده نیکبختی بزنی که بعقد او در آید آن همان عمری باشد که در طاعت صرف شده، و ممکن است که «انفدته» بدال بی نقطه باشد و بنا بر این ترجمه این است که: اگر فانی کنی آن را یعنی تمام کنی آن را و بانجام رسانی در طاعت پروردگار خود

3430

انّ انفاسک اجزاء عمرک فلا تفنّها الاّ فی طاعة تزلفک

بدرستی که نفسهای تو جزوهای عمر تواند «۲» پس فانی و نیست مکن آنها را مگر در طاعتی که نزدیک گرداند ترا یعنی بدرگاه حقّ تعالی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۰

3431

انّ عمرک وقتک الّذی انت فیهِ

بدرستی که عمر تو زمانی است که تو در آنی یعنی عمری که کاری در آن توانی کرد که بکار تو آید همان وقتی است که تو در آنی، زیرا که آنچه گذشته رفته است و دیگر کاری در آن نتوان کرد، و آینده معلوم نیست گاه باشد که دیگر آینده نباشد یا کار خیری در آن میسر نباشد پس در هر وقت همان را باید عمر خود دانست و فرصت خیری که میسر باشد در آن غنیمت شمرد و تأخیر از آن نباید نکرد

3432

انّ الله سبحانه یجری الامور علی ما یقضیه لا علی ما یرتضیه

بدرستی که خدا که پاک است او روان می گرداند کارها را بر آنچه تقدیر میکند آن را نه بر آن چه تو راضی و خشنود می باشی از آن، پس باید راضی بقضای او بود و در ردّ آن چاره نتوان نمود، و ممکن است که «یرتضیه» بصیغه غایب خوانده شود و معنی این باشد که: روان می گرداند کارها را بر آنچه تقدیر میکند نه بر آنچه خشنود می باشد از آن، و مراد این باشد که: خدای عزّ و جلّ بسیار چیزی را تقدیر کرده یعنی علم بوقوع آن دارد و راضی بوقوع آن نیست و ناخوش دارد آن را، و افعال ناشایست بندگان تمام از آن قبیل است، پس کسی گمان نکند که آنچه واقع می شود خدا بآن راضی و خشنود است نهایت بسبب مصلحتی چند منع از آن نکند با وجود قدرت بر آن، و آنچه وارد شده که: آنچه واقع شود باذن خداست، مراد این است که شامل مجرّد عدم منع باشد

3433

انّ للقلوب خواطر سوء و العقول تزجر منها

بدرستی که از برای دلها اندیشه ها و خواهشهای بدی باشد و عقلها منع میکند از آنها، پس تابع هوی و خواهش دلها نباید بود و اطاعت عقل باید نمود

3434

انّ عمرک عدد انفاسک و علیها رقیب تحصیها

بدرستی که عمر تو بشماره نفسهای تست و بر آنهاست نگهبانی که می شمارد آنها،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۱

یعنی تا این که هرگاه تمام شود عددی که از برای آنها مقدّر شده اجل در رسد پس هر نفسی «۱» را از عمر خود باید دانست و بعثت ضایع نباید کرد

3435

انّ ذهاب الذّاهبین لعیبره للقوم المتخلّفين

بدرستی که رفتن روندگان هر آینه پندی است از برای قوم بازماندگان یعنی باید که بهمین پند بگیرند و دانند که دنیا را از برای کسی بقائی نباشد پس حریص بر آن نباید بود و بقدر مقدور سعی از برای آخرت باید نمود که خانه قرار ابدی و استقرار سرمدی است

3436

انّ الله سبحانه یحبّ کلّ سَمح الیدین حریر الّذین

بدرستی که خدا- که پاک است او- دوست می دارد هر دهنده دستهای محکم دین را، یعنی هر که را دستهای او دهنده باشد و دین او محکم باشد و خللی در آن نباشد

3437

انّ الله سبحانه لیبغض الوقح المتجرّء علی المعاصی

بدرستی که خدا- که پاک است او- دشمن می دارد هر بی شرم دلیری کننده بر گناهان را مراد به «بی شرمی» همان بی شرمی است که از دلیری کردن بر گناهان ظاهر می شود

3438

انّ الله سبحانه يحبّ المتعقّف الحیّی التّقیّ الرّاضی

بدرستی که خدا- که پاک است او- دوست می دارد عقیف شرمناک پرهیزگار خشنود را، مراد به «عقیف» چنانکه مکرر مذکور شد کسی است که خود را باز دارد از آنچه حلال نباشد و ذکر «پرهیزگار» بعد از آن بمنزله تأکید آن است و مراد به «خشنود» خشنود بقضای حق تعالی است و راضی به آن چه بهره و نصیب او کرده از ارزاق و غیر آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۲

3439

انّ افضل الايمان انصاف الرّجل من نفسه

بدرستی که افزونتر ایمان انصاف نمودن مرد است از نفس خود، «انصاف» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی عدل و دادگری است و مراد این است که افزونتر اعمال که از اجزای اصل ایمان است یا از اجزاء یا شرایط ایمان کامل است انصاف نمودن مرد است با نفس خود و گرفتن حق دیگران از او، و رعایت خود نکردن در دعوی که دیگری را بر او باشد

3440

انّ افضل الجهاد مجاهدة الرّجل نفسه

بدرستی که افزونترین جهاد جنگ کردن مرد است با نفس خود یعنی جنگ کردن با نفس خود از برای داشتن او بر طاعات و منع از معاصی

3441

انّ من العدل ان تنصف فی الحکم و تجتنب الظلم

بدرستی که از عدل است این که انصاف کنی در حکم و اجتناب نمائی از ستم یعنی عدل همین نیست که کسی خود ستم نکند بر دیگری بلکه از جمله عدل است نیز این که انصاف نماید در حکم و ظلم نکند در آن یعنی هر گاه حکم کند میانه دو کس هر دو برابر باشند در نظر او و بهیچ وجه احدی را ترجیح ندهد بر دیگری و ستم نکند در حکم میانه ایشان بسبب میل بیک طرف باعتبار دوستی با او یا دشمنی با طرف دیگر و مانند آنها از

اسباب

3442

انّ افضل العلم السکینه و الحلم

بدرستی که افزونترین علم آرام و بردباری است یعنی علمی است که با آنها باشد یا سبب آنها گردد، و مراد به «آرام» نیز همان بردباری است و این که زود از جابر نیاید و خشم را فرو خورد

3443

انّ القبح فی الظلم بقدر الحسن فی العدل

بدرستی که زشتی در ستم باندازه نیکوئیست در عدل و دادگری، یعنی چنانکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۳

آن در اعلی مراتب نیکوئی است این نیز در اعلی مراتب زشتی است

3444

انّ الرّهذ فی الجهل بقدر الرّغبه فی العقل

بدرستی که بی رغبتی در جهل و نادانی باندازه رغبت است در عقل و دریافت، یعنی بقدر آنچه رغبت بآن نیکوست و باید داشت بی رغبتی باین نیکو است و باید داشت

3445

انّ الیوم عمل و لا حساب و غذا حساب لا عمل

بدرستی که امروز عمل است و حسابی نیست، و فردا حساب است و عملی نیست، پس تا هنگام عمل است باید عملی کرد که فردا از عهده حساب آن توان بر آمد زیرا که در آن وقت دیگر تدارکی نتوان کرد

3446

انّ جدّ الدتیا هزل، و عزّها ذلّ، و علوها سفیل

بدرستی که جدّ دنیا بازی است، و عزّت آن خواری است، و بلند آن پست است، «جدّ» مقابل بازی است و مراد این است که آنچه از امور دنیا بجدّ واقع می شود نه بعنوان بازی در حقیقت بازی است زیرا که بقائی از برای آن نباشد و در اندک وقتی فاسد و باطل گردد پس بمنزله کاری است که بیازی

کرده شود، و «علو» بکسر عین و ضمّ آن و فتح آن و سکون لام و تخفیف واو بمعنی بلند است چنانکه ترجمه شده، و بضمّ عین و لام و تشدید واو بمعنی بلندی است و «سفل» بکسر سین و ضمّ آن بمعنی پست و پستی هر دو آمده، و بنا بر این ممکن است که «علو» بتشدید خوانده شود و ترجمه این باشد که

بلندی آن پستی است، و مراد این است که عزّت دنیا که مجرد در دنیا باشد و سبب تحصیل آخرتی نشود خواری است، و همچنین بلند آن یا بلندی آن که همین در دنیا باشد و منشأ اثر خیری از برای آخرت نشود پست است یا پستی است، و این ظاهر است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۴

3447

انّ الله سبحانه عند اضرار كلّ مضر و قول كلّ قائل و عمل كلّ عامل

بدرستی که خدا- که پاک است او- نزد اضرار هر اضرار کننده ایست، و گفتار هر گوینده، و کردار هر کننده، «اضرار» این است که کسی چیزی را در دل پنهان کند و نیّت و قصد آن داشته باشد و اظهار آن نکرده باشد، و مراد اینست که: حق تعالی عالم و داناست به هر چه این کس در خاطر داشته باشد هر چند اصلاً اظهار آن نکرده باشد و همچنین به هر چه گوید یا کند پس در همه آنها باید ملاحظه این کرد که امری نباشد که حق تعالی آن را خوب نداند

3448

انّ الرّهد فی و لایة الظّالم بقدر الرّغبة فی و لایة العادل

بدرستی که بی رغبتی در حکومت ستمکار باندازه رغبت است در حکومت عادل، یعنی مردم بقدر آنچه رغبت دارند بحکومت حاکم عادل و خواهان آند بآن قدر بی رغبتاند در حکومت حاکم ظالم و گریزانند از آن، پس هر حاکمی که خواهد میل مردم را بسوی او، و رغبت و خواهش ایشان را در اطاعت و فرمانبرداری او، باید که عدل کند، و ممکن است که مراد این باشد که بی رغبتی در حکومت از جانب پادشاه ستمکار باید که بقدر رغبت در حکومت از جانب پادشاه عادل باشد و بقدر آنچه حکومت از جانب عادل خوب است حکومت از جانب ظالم بد است

3449

انّ هذه القلوب اوعیة فخرها او عاها للخیر

بدرستی که این دلها ظرفهایند پس بهترین آنها نگاهدارنده ترین یا جمع کننده ترین آنهاست مر خیر را، یعنی غرض از خلق دلها این است که ظرفی باشند از برای علوم و معارف و قصدها و اندیشهها، پس بهترین آنها آنست که جمع کننده تر و نگاهدارنده تر باشد مر خیر را، یعنی علوم و معارف حقّه و قصدها و نیتهای خیر را

3450

انّ هذه الطّباع متباینة و خیرها ابعدها من الشّرّ

بدرستی که این خصلتها و خویها جدا و ممتازند از یکدیگر و بهترین آنها دورتر آنهاست از بدی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۵

3451

«انّ ولیّ محمّد صلی الله علیه و آله من اطاع الله و ان بعدت لحمته. ۱»

بدرستی که دوست محمّد یعنی کسی که آن حضرت- رحمت کناد خدا بر او و آل او- او را دوست دارد کسیست که فرمان برد خدا را و اگر چه دور باشد پود او، یعنی دور باشد پود نسب او از پود نسب آن حضرت صلی الله علیه و آله و خویشاوندی نداشته باشد با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه

3452

انّ عدوّ محمّد صلی الله علیه و آله من عصی الله و ان قربت قرابته

بدرستی که دشمن محمّد یعنی کسی که آن حضرت- رحمت کناد خدا بر او و آل او- او را دشمن دارد او کسی است که نافرمانی کند خدا را و اگر چه نزدیک باشد خویشی او با آن حضرت صلی الله علیه و آله

3453

انّ اولی الناس بالانبياء علیهم السلام اعلمهم بما جاءوا به

بدرستی که سزاوارترین مردم پیغمبران دانایان ایشان است به آن چه آوردهاند ایشان آن را یعنی بشرایع و ادیان ایشان و در بعضی نسخهها «اعلمهم» بجای «اعلمهم» است و بنا بر این معنی این است که عمل: کننده تر ایشان است به آن چه آوردهاند ایشان آن را یعنی از احکام، و مراد به «سزاوارتر بایشان» سزاوارتر است باین که از دوستان و پیروان ایشان شمرده شوند و از مقربان و برگزیدگان ایشان باشند

3454

انّ بشر المؤمن فی وجهه، و قوّته فی دینه، و حزنه فی قلبه

بدرستی که شکفتگی مؤمن در روی اوست، و قوّت و توانائی او در دین اوست،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۶

و اندوه او در دل اوست، یعنی با مردم شکفته روئی کند، و دین او قوی و محکم باشد و در آن رخنه نتوان کرد، و دل او اندوهگین باشد از اندیشه عاقبت حال خود

3455

انّ الله سبحانه لیبغض الطویل الامل السّیّی العمل

بدرستی که خدا- که پاک است او- هر آینه دشمن می‌دارد در از امید بد کردار را

:و فرموده است آن حضرت علیه السّلام نزد دین رسول خدا- رحمت کند خدا بر او و آل او و درود فرستد

3456

انّ الصّبر لجمیل آلا عنک و انّ الجزع لقبیح آلا علیک و انّ المصاب بک لجلیل، و آتّه قبلک و بعدک لجلل

بدرستی که صبر هر آینه زیباست مگر از تو، و ناشکیبائی هر آینه زشت است مگر بر تو، و بدرستی که مصیبت بتو بزرگ است، و بدرستی که آن یعنی

مصیبت پیش از تو و بعد از تو هر آینه سهل و کوچک است، و «جلل» بمعنی عظیم «۱» و بزرگ نیز آمده است بنا بر این ممکن است که معنی این

باشد که: بدرستی که آن یعنی مصیبت پیش از تو و بعد از تو عظیم و بزرگ است و «پیش از تو» یعنی پیش از رحلت تو در وقتی که ظاهر شد آثار

آن، یا در آن وقت که تصوّر و تخیّل آن می‌کردیم و معنی اوّل ظاهرتر است

3457

انّ من مشی علی ظهر الارض لصائر الی بطنها

بدرستی که هر که راه رود بر پشت زمین هر آینه باز گردنده است بسوی شکم آن، مراد این است که هر که بر روی زمین راه رود عاقبت او این است

که در شکم زمین منزل کند پس در تهیّه آن باید بود و از آن غافل نباید شد و سربلندی بر زیردستان نباید نمود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۷

3458

انّ الامور اذا تشابهت اعتبر آخرها باولها

بدرستی که کارها هر گاه مانند یکدیگر باشند اعتبار کرده می‌شود آخر آنها باؤل آنها یعنی باید که باؤل آنها پند گرفت از برای آخر آنها، پس از هر

کاری که در اوّل سود دیده باشند رغبت کنند در کردن مانند آن، و از هر کار که ضرر دیده باشند اجتناب کنند از مثل آن

3459

انّ اللیل و النهار مسرعان فی هدم الاعمار

بدرستی که شب و روز شتابانند در فرود آوردن عمرها، مراد این است که اعتماد بر عمر نتوان کرد در اندک فرصتی شب و روز آن را خراب سازند، و

باید دانست که هر شب و روز از عمر می‌رود پس آن را ضایع نباید کرد

3460

انّ فی کلّ شیء موعظه و عبرة لذوی اللبّ و الاعتبار

بدرستی که در هر چیزی نصیحت و پندی است از برای صاحبان عقل و پند پذیرائی، یعنی هر که را عقلی باشد و پند پذیرد در هر چه تأمل و تفکر

کند از برای او در آن موعظه و عبرتی باشد که بسبب آن معرفتی حاصل کند یا رغبت در کار خیری یا انزجار از فعل بدی

3461

انّ ماضی یومک منتقل و بانیه متهم فاغتنم وقتک بالعمل

بدرستی که گذشته روز تو انتقال کننده است یعنی انتقال کرده و رفته، و باقی مانده آن تهمت زده شده است یعنی یقینی نیست بودن آنها گاه باشد

چیزی باقی نمانده باشد پس غنیمت شمر وقتی را که در آنی بعمل یعنی باین که عمل خیری بکنی در آن

3462

انّ ماضی عمرک اجل و آتیه امل و الوقت عمل

بدرستی که گذشته عمر تو وعده‌ایست بسر آمده و آینده آن امیدوست و وقتی که در آنی عمل است، مراد این است که وقت عمل خیر در هر وقت

همان وقت را دان، زیرا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۰۸

آنچه گذشته بسر آمده و دیگر در آن کاری نتوان کرد، و آینده امیدوست گاه باشد بعمل نیاید، پس همان وقت را از دست نباید داد

3463

ان المؤمن لیستحیی اذا مضی له عمل فی غیر ما عقد علیه ایمانه

بدرستی که مؤمن هر آینه شرم می‌دارد هر گاه بگذرد از او کرداری در غیر آنچه بسته شده بر آن ایمان او یعنی هر گاه بکند کاری که منافی ایمان او باشد از ترک واجبی یا فعل حرامی، و در بعضی نسخه‌ها «ینبغی ان یتحیی» بجای «لیستحیی» است و بنا بر این ترجمه اینست که: بدرستی که مؤمن سزاوار است که شرم کند هرگاه، تا آخر آنچه ترجمه شده

3464

ان العدل میزان الله سبحانه الذی وضعه فی الخلق و نصبه لاقامه الحق فلا تخالفه فی میزانه و لا تعارضه فی سلطانه

بدرستی که عدل ترازوی خداست - که پاک است او - آن چنان ترازویی که گذاشته آن را در میان خلق و نصب کرده آن را از برای برپای داشتن حق، پس مخالفت مکن با خدا در ترازوی او، و برابری مکن با او در پادشاهی او، مراد به «عدل» دادگری است یا عدالت بمعنی مشهور یعنی ترک کبائر و اصرار بر صفات یا توسط و میانه روی در همه صفات و افعال مثل توسط میانه جبن و تهوّر که آنرا «شجاعت» گویند و توسط میانه اسراف و بخل که آن را «جود» گویند، و همچنین در باقی امور، و «ترازو» هر چیزی را گویند که بآن چیزها را بسنجند و مراد این است که عدالت بیکی از معانی مذکوره ترازویی است که حق تعالی میان خلق برپای کرده که بسنجیدن بآن حق و باطل ظاهر گردد پس مخالفت آن که بمنزله معارضه با اوست در پادشاهی او نباید کرد

3465

ان مالک لحامدک فی حیاتک و لذامک بعد وفاتک

بدرستی که مال تو از برای ستایش کننده تست در زندگی تو، و از برای مذمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۰۹

کننده تست بعد از مرگ تو، مراد این است که بهر که بدهی در زندگی خود ستایش کند ترا، و هرگاه صرف نکنی و بگذاری، غالب اینست که بهر که برسد بعد از مرگ تو تصرف کند در آن و مذمت کند ترا بزبان حال یا مقال، باین که کم گذاشته یا این که چنین بی عقل بوده که خود خرج نکرده، و مانند این مذمتها، پس چرا کسی ندهد به آن که ستایش او کند و بگذارد از برای کسی که مذمت او کند

3466

ان التقوی عصمه لک فی حیاتک و زلفی لک بعد مماتک

بدرستی که «تقوی» یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدای عزّ و جلّ نگاهداریست از برای تو در زندگی تو و نزدیکی است از برای تو بعد از مرگ تو، مراد این است که غالب این است که نگاهدارنده تست در زندگی از بسیار از آفات دنیوی و سبب نزدیکی و قرب منزلت تو می‌شود بدرگاه حق تعالی بعد از مرگ تو

3467

«ان حلم الله تعالی علی المعاصی جرّاک و بهلکة نفسک اغراک ۱»

بدرستی که بردباری خدا که - بلند مرتبه است - بر گناهان دلیر ساخته ترا و بهلاک شدن نفس تو برانگیخته ترا، مراد این است که حق تعالی می‌توانست که ترا بسبب گناهی که کرده باشی مؤاخذه کند در دنیا و ببلای چند مبتلا کند که دیگر جرأت بر گناه نکنی و با وجود آن بردباری کرده و شتاب نکرده در انتقام از تو و تو بسبب این دلیر شده بر کردن گناهان دیگر و کارهایی که سبب هلاکت و تباهی نفس تو گردد با آنکه هر که را اندک عقلی و شرمی باشد باید که از این سلوک و بردباری او شرم کند و دیگر مرتکب عصیان او نگردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۱۰

3468

ان امر لا تعلم متی یفجاک ینبغی ان تستعد له قبل ان یغشاک

بدرستی که امری که نمی‌دانی تو که چه وقت ناگاه می‌آید ترا سزاوار است که آماده شوی از برای آن پیش از این که فرو گیرد ترا، مراد به «آن امر» مرگ است که ناگاه می‌رسد و بعد از رسیدن آن دیگر تهیّه از برای آن نتوان گرفت پس تهیّه آن را پیش از آن باید گرفت

3469

ان لله سبحانه عبادا یختصهم بالنعیم لمنافع العباد یقرّها فی أیدیهم ما بذلوا فیها فإذا منعوها نزعها منهم و حوّلها إلی غیرهم

بدرستی که از برای خداست - که پاک است او - بندگانی که مخصوص می‌گرداند ایشان را بنعمتها از برای منفعتهای بندگان، می‌گذارد آن نعمتها را در دستهای ایشان ما دام که بخشش کنند آنها را پس هر گاه منع کنند آنها را بکنند آنها را از ایشان و بگرداند بسوی غیر ایشان

3470

ان احسن الرّیّ ما خلّطک بالنّاس و جمّلك بینهم و کفّ ألسنتهم عنک

بدرستی که نیکوترین هیئتی آن است که آمیزش دهد ترا بمردم، و زیبا گرداند ترا میانه ایشان، و باز دارد زبانهای ایشان را از تو، مراد این است که بهترین وضع و سلوک این است که آدمی آمیزش کند با مردم نه این که کناره کند از ایشان و بوضعی باشد که زیبا دارد این کس را میانه ایشان و نیکو نماید در نظر ایشان و باز دارد زبانهای ایشان را از مذمت کردن او، و این باین سبب «۱» می شود که مناسب حال او وزی امثال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۱۱

او باشد و کمتر از آن نباشد و پر زیاد از آن نباشد زیرا که آن هر دو سبب مذمت مردم گردد

3471

«انّ المودّة يعبر عنها اللسان و عن المحبّة العينان» ۱

بدرستی که دوستی اظهار میکند از آن زبان، و از محبت چشمها، و در بعضی نسخهها «العیان» بجای «العینان» است و بنا بر این ترجمه این است که: «و از محبت دیدن بچشم» و مراد و الله تعالی يعلم این است که: دوستی امریست که اظهار آن بزبان می شود اما محبت یعنی دوستی واقعی که میل دل باشد و بمجرد زبان نباشد اظهار میکند آن را چشمها یا دیدن بچشم یعنی از معاینه و مشاهده کسی و ملاحظه سلوک و اوضاع و احوال او می توان یافت که دوستی او قلبی و باطنی است یا مجرد دوستی ظاهری است، و مؤید این معنی است آنچه بعضی از مفسرین گفته اند که: محبت میل دل است و مشتق از «حب» بمعنی دانه است که استعاره کرده اند آن را از برای حبه دل یعنی سویدای آن و بعد از آن اشتقاق کرده اند از آن «حب» را باعتبار این که حبه دل رسیده و قرار گرفته در آن

3472

انّ محلّ الايمان الجنان و سبيله الاذنان

بدرستی که جای ایمان دل است و راه آن گوشهاست، «بودن دل جای ایمان» باعتبار این است که اصل ایمان اعتقاد است و جای آن دل است و اعمال جزو ایمان نیست چنانکه مشهور است. میانه علما چنانکه قبل از این مذکور شد و بر تقدیری که جزو ایمان باشد ظاهر است که اعتقاد عمده تر است و عقاب بر اخلاص بآن زیاده است از عقاب باخلال باعمال، و اما اظهار بزبان پس آن در حقیقت از برای ثبوت ایمان است نه از اجزای اصل آن، و عدم انکار «بزیان اگر چه در ایمان باید اما آن از امور عدمیه است و ظاهر این است که از شرایط ایمان باشد نه از اجزای آن، و «بودن راه آن گوشها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۱۲

باعتبار این است که ایمان در اکثر مردم بشنیدن اخبار و آثار حاصل می شود پس راه آن گوشهاست و کسی که ایمان او بمشاهده معجزه از نبی یا امام حاصل شود باز ناچار است از شنیدن دعوی نبوت یا امامت از او و آن بگوشها می شود پس گوشها را در آن نیز راهی باشد

3473

انّ لانفسکم اثمنا فلا تبیعوها إلیّ بالجنته

بدرستی که از برای نفسهای شما بهاهاست پس مفروشید آنها را مگر بهبشت، مراد اینست که آدمی نفس خود را بهر کاری که مشغول سازد و عمر خود را در آن صرف نماید آنچه از برای او بسبب آن حاصل شود آن بمنزله بها و قیمت نفس و عمر اوست، پس باید که نفس خود را نفروخت مگر بهبشت و مشغول نساخت مگر بکاری که سبب دخول در آن شود، زیرا که «هر گاه «۱» بهبشت توان فروخت آن را چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ** بدرستی که خدا خرید از مؤمنان نفسهای ایشان و مالهای ایشان را باین که بوده باشد از برای ایشان بهبشت، پس ظاهر است [که بغیر بهبشت چیزی نیست که شایسته این باشد که بها و قیمت جان و عمر آدمی تواند شد و مراد بهبشت بهبشت است و آنچه موقوف باشد بر استحقاق آن و دخول در آن از رضا و خشنودی حق تعالی و قرب و منزلت روحانی بدرگاه او، پس کسی توهّم نکند که آنها بالاترست از بهبشت و نعمتهای آن پس فروختن نفس به آنها اولی است از فروختن بهبشت

3474

انّ من باع نفسه بغیر الجنته فقد عظمت علیه المحنة

بدرستی که کسی که بفروشد نفس خود را بغیر بهبشت پس بتحقیق که بزرگ شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۱۳

بر او رنج، زیرا که همیشه در رنج و محنت محرومی از آن و نعمتهای آن و گرفتاری بجهنّم و انواع عذاب و عقاب آن باشد و کدام رنج و محنت از این بزرگتر تواند بود

3475

انّ بدوی العقول من الحاجة الى الادب كما يظلم الزرع الى المطر

بدرستی که بصاحبان عقلهاست از حاجت بسوی ادب چنانکه تشنه می شود کشت بسوی باران یعنی چنانکه کشت و زرع محتاج بباران است و بی آن پژمرده و خشک می شود صاحبان عقلها نیز چنان محتاج بآموختن آداب و کاربردن آنهایند و بی آن پژمرده و فاسد گردند و مراد آدابی است که در شرایع مقدّسه در هر باب مقرر شده و ممکن است که شامل آداب نیکو که میانه مردم شایع باشد نیز باشد

3476

انّ الله سبحانه و تعالی يحبّ السّهل التّفيس الخليفة القريب الأمر بدرستی که خدا- که پاک است او و بلند مرتبه است- دوست می‌دارد هموار نفس، بخشنده خوی، نزدیک کار را یعنی کسی را که نفس او هموار باشد و با مردم بهمواری و نرمی سلوک کند و درشتی و تندی نکند، و خصلت و خوی او عطا و بخشش باشد، و «نزدیک کار باشد» یعنی خفیف المؤمنه باشد و کارهای او بزودی کرده شود و خود و دیگران را برنج و تعب نیندازد از برای کارهای دشوار، و طول امل نداشته باشد و بسبب آن بکارهای دور و دراز نپردازد.

3477

انّ افضل النّاس من حلم عن قدره و زهد عن غنیة و انصف عن قوّة بدرستی که افزونترین مردم کسی است که بردباری کند از توانائی، و زاهد باشد شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۱۴

از توانگری، و عدل کند از توانائی، یعنی بردباری کند با وجود توانائی و قدرت بر انتقام و «زاهد باشد از توانگری» یعنی بی‌رغبت باشد در دنیا و پرداختن امور و مهمات آن با وجود توانگری و قدرت بر اشتغال به آنها، یا بی‌رغبت باشد در توانگری و خواهش آن نداشته باشد و سعی نکند از برای تحصیل آن و «عدل کند از توانایی» یعنی عدل کند نسبت بنفس خود باین که هر گاه دیگری را بر او حق باشد حق او را ادا نماید با وجود قدرت بر منع او و ندادن حق او

3478

انّ کرم الله سبحانه لا ینقض حکمته فلذلک لا یقع الاجابة فی کلّ دعوة

بدرستی که کرم خدا که- پاک است او- خراب نمی‌کند و برهم نمی‌زند حکمت او را، پس بسبب این است که واقع نمی‌شود اجابت در هر دعائی یعنی حق تعالی نهایت کرم دارد و قادر است بر این که هر چه دعا کنند و از او بطلبند بر آورد و بدهد نهایت در هر کار رعایت حکمت و مصلحت میکند و در هر چه مصلحت نباشد نمی‌کند، و این که بعضی دعاها مستجاب نمی‌شود باعتبار این است که مصلحت در اجابت آن نیست نه از راه کوتاهی در کرم او تعالی شأنه

3479

انّ لا إله الاّ الله شروطا و ائی و ذریتی من شروطها

بدرستی که از برای «لا اله الاّ الله» شرطهاست و بدرستی که من و ذریت من از شرطهای آنیم که ممکن است که مراد این باشد که شرط اصل قبول گفتن «لا إله الاّ الله» و صحت آن اعتقاد بامامت من و ائمه طاهرين از اولاد من است پس هر که اخلاص کند بآن کلمه توحید او مقبول نیست و کافر است چنانکه مذهب بعضی از علمای ماست یا این که چندان نفعی از برای او ندارد و باعث رستگاری او نشود هر چند احکام کافر مثل نجاست و مانند آن بر او جاری نشود، و ممکن است که مراد این باشد که آنچه وارد شده از فضایل این کلمه طیبه و اجر و ثواب آن مثل این که بطریق شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۱۵

متعدده روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده که: حق تعالی می‌فرماید که: إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ «لا إله الاّ الله» من است پس هر که داخل شود در آن ایمن باشد از عذاب من و روایت شده نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرموده: هر که ختم شود از برای او به «لا اله الاّ الله» یعنی اتفاق افتد که این کلمه طیبه آخر کلام او باشد و بعد از آن فوت شود داخل بهشت شود مشروط است بشرطی چند که اعتقاد بامامت من و ائمه از ذریه من از جمله آن شروط است چنانکه از حضرت امام ثامن ضامن صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که بعد از نقل حدیث اوّل فرموده که بشروط آن، و من از جمله شروط آنم

3480

انّ الدّنيا دار خبال و وبال و زوال و انتقال لا تساوی لذّتها تنغیصها و لا تفي سعودها بنحوسها، و لا یقوم سعودها بهبوطها

بدرستی که دنیا خانه خبال و وبال و زوال و انتقال است برابری نمی‌کند لذت‌های آن مکدر ساختن آن را، و وفا نمی‌کند نیکبختیهای آن ببدبختیهای آن، و نمی‌ایستد بالا رفتن آن بیائین آمدن آن، «خبال» بمعنی زیان و هلاکت و تعب و گرانی است و هریک در این مقام مناسب است، و «وبال» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی سختی و سنگینی است، و «بودن دنیا خانه آنها، و همچنین زوال و انتقال» ظاهر است، و همچنین «برابر نبودن لذت‌های آن بکدورت‌های آن» زیرا که هر که ملاحظه احوال خود کند هر چند در اعلی مراتب رفاهیت باشد در آن، میدانند که کدورت‌هایی که می‌کشد در آن زیاده است از لذت‌های آن، و همچنین بدبختیها و ناکامیهای آن زیاده است از نیکبختیها و کامیابیها در آن، و «نمی‌ایستد بالا رفتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۱۶

آن بیائین آمدن آن» یعنی برابری نمی‌کند ترقیات در آن بتنزلات در آن و افتادنها در مهالک و رنجها و تعبها در آن

3481

انّ من فضل الرّجل ان ینصف من نفسه و یحسن الی من اساء الیه

بدرستی که از افزودنی مرد این است که انصاف آورد از نفس خود و احسان کند بسوی کسی که بد کرده باشد با او، «انصاف آورد از نفس خود» یعنی عدل کند با مردم از جانب نفس خود نیز و در دعوی که با او نیز باشد هرگاه حق بجانب دیگری باشد اقرار کند بآن و عمل کند بر وفق آن
نو تعزیه «۱» فرمود که آن حضرت علیه السلام قومی را بکسی که فوت شده بود از ایشان پس فرمود

3482

انّ هذا الامر لیس بکم بدا و لا الیکم انتهی و قد کان صاحبکم هذا یسافر فعدّوه فی بعض سفرا ته فان قدم علیکم و آلا قدمتم «۲» علیه

بدرستی که این امر نیست چنین که ابتدا کرده باشد بشما و نه این که بسوی شما بانجام رسیده باشد، و بتحقیق که یار شما این یعنی این که فوت شده بسفر می‌رفت پس بشمارید او را در بعضی سفرهای او، پس اگر بیاید از سفر و وارد شود بر شما

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۱۷

:خوش و اگر نه شما خواهید رفت نزد او و وارد خواهید شد بر او، غرض اینست که

این معنی اختصاص ندارد بشما بلکه پیش از شما نیز بر دیگران وارد شده و بعد از شما نیز بر مردم وارد خواهد شد و هر امری که چنین باشد باید که بر این کس گوارا باشد و چندان سبب غم و اندوه نگردد چنانکه مشهور است: «اذا عمّت البلیة طابت - هرگاه عامّ شود بلا نیکو باشد» و دیگر این که انگار کنید که او بسفری رفته از سفرها که می‌رفت و اگر او نزد شما نیاید شما خود خواهید رفت نزد او پس مفارقت از او نیست مگر مانند مفارقتی که در بعضی سفرهای او رو می‌داد پس چنانکه در آن سفرها صبر می‌کردید و چندان حزین و غمگین نبودید پس حال شما در این سفر نیز باید چنین باشد

3483

انّ الله سبحانه قد وضع العقاب علی معاصیه زیاده لعباده عن نقمته

بدرستی که خدا که - پاک است او - وضع کرده است عقاب را بر نافرمانیهای او زیاده از برای بندگان خود از انتقام او، ظاهر این است که مراد به «وضع عقاب» در اینجا انداختن و ساقط کردن آن باشد و مراد این باشد که حق تعالی از راه تفضّل انداخته و ساقط کرده از برای بندگان خود عقاب بر گناهان را زیاده از آنچه انتقام خواهد کشید و غرض بی‌شرمی بندگان است که این همه گناه از ایشان صادر شود که با وجود این که حق تعالی اکثر آنها را عفو کند و ببخشد باز این قدر بماند که خلق جهنّم و انواع عذابها و عقابهای آن از برای آنها است، و این معنی موافق است با آیه کریمه و ما أصابکم من مُصِیبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ أُنْجَاحِ مَا كَسَبْتُمْ مِنْهُ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. و روایت شده از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که در تفسیر این آیه کریمه فرموده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۱۸

که: نیست از پیچیدن رگی و نه رسیدن سنگی و نه لغزیدن قدمی و نه خراشیدن چوبی مگر بسبب گناهی و هر آینه آنچه عفو میکند خدا بیشتر است پس هر که تعجیل کند خدا عقوبت گناه او را در دنیا پس بدرستی که خدا بزرگتر و گرامی‌تر است از این که برگردد در عقوبت او در آخرت، و ممکن است که مراد به «وضع عقاب» قرار دادن آن باشد و مراد به «عقاب» عقاب در دنیا باشد و به «نقمت» انتقام در آخرت، و معنی این باشد که: خدای سبحانه قرار داده است عقوبتهای دنیوی را بر نافرمانیهای او از بندگان زیاده از انتقام اخروی او یعنی در مکافات اکثر گناهان بازآرها که در دنیا باین کس برسد اکتفا میکند و آنچه انتقام آنها را در آخرت بکشد کمتر است از آنها، نهایت پوشیده نیست که بنا بر هر دو وجه لفظ «لعباده» بعد از «زیاده» خالی از ناخوشی نیست و ظاهرتر این بود که قبل از آن واقع شود بلکه بنا بر وجه اول ظاهرتر این بود که با وجود تقدیم مذکور لام بدل شود بلفظ «عن» چه شایع این است که: «فلان ساقط شده از فلان» نه [از برای فلان] مگر این که غرض تصریح باین باشد که این زیاده که ساقط شده یا قرار شده از برای محض نفع بندگان است، و ممکن است که «زیاده» بزاء سهوی از نسخ باشد و صحیح بذال باشد و معنی این باشد که: خدای سبحانه قرار داده عقاب دنیوی را بر نافرمانیهای خود از برای راندان بندگان خود یا منع و دفع ایشان از انتقام اخروی خود یعنی آزارهای دنیوی را قرار داده تا بسبب آنها جمعی از انتقام اخروی خلاص شوند و در مکافات ایشان بازآرهای دنیوی اکتفا شود، یا معنی این باشد که قرار دادن عقاب بر نافرمانیها از برای راندن بندگان است یا دفع و منع ایشان از آنچه سبب انتقام او می‌شود یعنی غرض همین است که ایشان مرتکب آنها نشوند از برای این که صلاح حال ایشان در ارتکاب آنها نیست بسبب قبح و زشتی آنها نه این که در آن مصلحتی از برای خود ملاحظه فرموده باشد، این است احتمالاتی که بخاطر فاطر رسید در حلّ این کلام شریف و هیچ یک از وجوه مذکوره خالی از دورئی نیست و بعد از این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۱۹

احتمالات مذکوره نوشته شد این فقره مبارکه در کتاب مستطاب نهج البلاغه بنظر رسید و در آنجا «ذیاده» بذال است چنانکه آخر احتمال داده شد و در آنجا عبارت بر این نهج است: انّ الله سبحانه وضع الثواب علی طاعته و العقاب علی معصیته زیاده لعباده عن نقمته و حیاشة لهم الی جنته یعنی

بدرستی که خدای سبحانه قرار داده ثواب را بر فرمانبرداری خود و عقاب را بر نافرمانی خود از برای راندن یا دفع بندگان خود از عقوبت خود و جمع کردن یا راندن ایشان بسوی بهشت خود، و ظاهر اینست که: مراد معنی آخری باشد که مذکور شد یعنی این که قرار دادن حق تعالی ثواب و عقاب را بر اطاعت و عصیان نیست مگر از برای این که بندگان باز ایستند از امور قبیحی که سبب استحقاق عقوبت او میشوند، و بجای آورند طاعتی را که سبب استحقاق دخول بهشت میشوند نه این که نعوذ باللّه در آنها جلب نفعی یا دفع ضرری از برای او منظور باشد و اللّٰه تعالیٰ یعلم

3484

انّ من باع جنّة المأویٰ لعاجلة الدنیا تعس جدّه و خسرت صفقته

بدرستی که کسی که بفروشد جنّة المأویٰ را بدنایای حاضر هلاک و تباه شود کوشش او و زیان کند فروخت او، و ممکن است که «جدّه» بفتح جیم خوانده شود و معنی «تعس جدّه» این باشد که پست باشد بخت او، و «جنّة» بمعنی بهشت است و «مأویٰ» بعضی منزل و «جنّة المأویٰ» نام بهشت باشد باعتبار این که منزل مؤمنان است، و ممکن است که نام بهشت خاصّی باشد

3485

انّ هذه النفوس طلعة ان تطيعوها تنزع بكم الی شرّ غایة

بدرستی که این نفسها نگهبانند اگر فرمان برید آنها را می کنند شما را بسوی بدتر انجالی یعنی نگهبان شمایند و همیشه باخبرند از شما اگر ببینند که شما اطاعت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۰

می کنید ایشان را بمقتضای خواهشهای خود شما را میکنند از جای خود و بسر می انگیزانند بسوی کارهای بد، تا شما را بدتر عاقبتی برسانند و هرگاه شما را ببینند که فرمان ایشان نمی برید وامی گذارند شما را و بمقتضای عقل خود عمل می توانید کرد

3486

انّ طاعة النفس و متابعة اهويتها اسّ کلّ محنة و رأس کلّ غواية

بدرستی که فرمانبرداری نفس و پیروی هواهای آن اصل بنای هر محنتی و سر هر گمراهی است

3487

انّ النفس ابعده شیء منزعا و آنها لا تزال تنزع الی معصية فی هوی

بدرستی که نفس دورتر چیز نیست بحسب از جا کردن و بدرستی که آن همیشه میکند «۱» بسوی نافرمانی در خواهشی، مراد این است که کردن نفس این کس را از جای خود و بردن بسوی هواها و هوسها دورتر از هر چیز نیست یعنی زیاده از هر چیزی است همیشه میکند این کس را از جای خود و بر می انگیزاند بسوی معصیتی در باره هوی و هوس

3488

انّ مجاهدة النفس لتزمتها عن المعاصی و تعصمها عن الرّدى

بدرستی که جنگ کردن با نفس مهار میکند آن را از نافرمانیها، و نگاه می دارد آن را از هلاک یعنی هلاک اخروی یا افتادن یعنی افتادن در مهالک اخروی

3489

انّ هذه النفس لامارة بالسوء فمن اهملها جمحت به الی المآثم

بدرستی که این نفس هر آینه بسیار فرمان دهنده است، بدی، پس هر که واگذارد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۱

آن را سرکشی میکند باو بسوی گناهان، مراد به «واگذاشتن آن» اطاعت کردن آن است و مجاهده نکردن با آن، و «سرکشی میکند باو» یعنی غلبه میکند بر او و می برد او را بسوی گناهان مانند اسبی که غلبه کند بر سوار خود و آنرا نگاه نتواند داشت و هر جا که خواهد ببرد

3490

انّ نفسک لخدوع ان تثق بها یقتدک الشیطان الی ارتکاب المحارم

بدرستی که نفس تو بسیار فریب دهنده است اگر اعتماد کنی بآن می کشد ترا شیطان بسوی ارتکاب حرامها

3491

انّ النفس لامارة بالسوء و الفحشاء فمن ایتمنها خاتمه، و من استنام الیها اهلکتها، و من رضی عنها اوردته شرّ الموارد

بدرستی که نفس بسیار امر کننده است بدی و افعال قبیح پس هر که امین گرداند آنرا خیانت کند آن با او، و هر که آرام بگیرد بسوی آن و مطمئن گردد بآن هلاک گرداند آن او را، و هر که خشنود گردد از آن فرود آورد آن او را بدترین جایگاههای فرود آمدن

3492

انّ مقابله الاساءة بالاحسان و تغمّد الجرائم بالغفران لمن احسن الفضائل و افضل المحامد

بدرستی که در برابر انداختن بدی باحسان، و پوشیدن گناهان بعفو و در گذشتن هر آینه از بهترین افزونیها و افزونترین صفات ستوده است
3493

ان المؤمن لا یمسی و لا یصبح آلاً و نفسه ظنون عنده
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۲
فلا یزال زاریا علیها و مستزیداً لها

بدرستی که مؤمن داخل شام نشود و داخل صبح نگردد مگر این که نفس او ظنون باشد نزد او پس همیشه عتاب کننده و عیب کننده باشد آن را، و طلب کننده باشد زیادتی و افزونی را از برای آن، «ظنون» یعنی گمان زده و محلّ تهمت یا ضعیف و کم شرم، و مراد این است که مؤمن باید همیشه بدگمان باشد بنفس خود و ناقص داند آن را، و عتاب کند با آن و عیب کند آن را، و طلب این کند که زیادتر و افزونتر گردد مرتبه آن، یا این که مؤمن کامل همیشه چنین است

3494

ان النفس لجوهرة ثمينة من صانها رفعها و من ابتذلها وضعها
بدرستی که نفس گوهری است گرانبها هر که نگاهداری کند آن را بلند گرداند آن را، و هر که نگاهداری نکند آن را پست گرداند آن را، مراد به «نگاهداری آن» تربیت آن است و مشغول نمودن آن بتحصیل و فضائل و کمالات و منع آن از اقتناء صفات نکوهیده و افعال ناپسندیده

3495

ان الكفة عند حيرة الضلال خير من ركوب الاهوال
بدرستی که باز ایستادن نزد حیرانی گمراهی بهتر است از مرتکب شدن هولها، غرض این است که هر گاه کسی که در امری حیران باشد و راه راست را نداند توقف کند در آن و بهیچ راه نرود بهتر است از این که برای بی حجتی و برهانی برود و خود را در معرض هولها و فتنهها اندازد

3496

ان قدر السؤال اكثر من قيمة النوال فلا تستكثروا ما اعطيتومه فانه لن يوازي قدر السؤال
بدرستی که قدر سؤال بیشتر است از قیمت عطا، پس بسیار نشمارید آنچه را
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۳

عطا کرده باشید بسائل پس بتحقیق که آن برابری نمی کند با قدر سؤال، مراد این است که سؤال و طلب چیزی کردن و آبرو ریختن امریست بغایت دشوار، و خفت و ذلت آن زیاد است از عطا یعنی از این که عطائی که باو می شود تلافی و تدارک آن کند پس آنچه را بطلب کننده دهید زیاد نشمارید زیرا که هر قدر که باشد برابری نکند با خفت و ذلتی که او بر خود گذاشته بسبب آن طلب

3497

ان اليسير من الله سبحانه لاكرم من الكثير من خلقه
بدرستی که اندک از خدا- که پاک است او- هر آینه گرامی تر است از بسیار از خلق او، مراد این است که کاری باید کرد که مزد آن را حق تعالی بدهد نه کاری که مزد آن را خلق بدهد زیرا که آنچه حق تعالی بدهد هر چند اندک باشد گرامی تر است از آنچه خلق بدهد هر چند بسیار باشد زیرا که آنچه خدای عزّ و جلّ بدهد در آن شائبه شبهه و مؤاخذه و مانند آن نباشد و بی خفت و ذلت باشد بخلاف آنچه خلق دهد، و ایضا مزد حق تعالی باقی و دائم باشد بخلاف مزد دیگران

3498

ان دعوة المظلوم مجابة عند الله سبحانه لانه يطلب حقه و الله تعالى اعدل ان يمنع ذاق حقه
بدرستی که نفرین ستم کرده شده مستجاب است نزد خدا- که پاک است او- از برای آنکه او طلب میکند حق خود را و خدا- که بلند مرتبه است- عادل تر است از این که منع کند صاحب حقی را از حق او و ندهد آن را باو

3499

ان غاية تنقصها اللحظة و تهدمها الساعة لحرية بقصر «۱» المدة
بدرستی که زمانی که کم کند آن را هر چشم بر هم زدن و فرود آورد آن را هر
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۴

ساعت هر آینه سزاوار است بکوتاهی مدت، مراد زمان عمر است یا تمام زمان بقای دنیا، و این که آن هر گاه بهر چشم بر هم زدنی و هر ساعتی کم شود و نقصان پذیرد پس هر قدر که باشد در اندک فرصتی زائل و فانی گردد پس حریص از برای دنیا نباید بود و اهتمام از برای اصلاح حال آخرت باید داشت که پاینده و مستدام است

3500

انّ قادما يقدم بالفوز او الشّقوة لمستحقّ لافضل العدة

بدرستی که آینده که بیاید بفیروزی یا بدبختی هر آینه مستحقّ است مرا فزونت تهیه کرده شده را، مراد مرگ است که آمدن آن یقینی است و خواهد آمد با فیروزی و نیکبختی یا شقاوت و بدبختی، پس باید تهیه آن گرفت که با نیکبختی بیاید نه بدبختی

3501

انّ غائبا يحدوه الجديدان اللّيل و النهار لحرى بسرعة الاوبة

بدرستی که غائبی که میراند آن را دو تازه شونده که شب و روز باشند هر آینه سزاوار است بتندی بازگشت، مراد مرگ است یا قیامت چه هر یک از آنها هر چند غائب است از این کس چون شب و روز که هر شب و روز تازه میشوند میراند آنها را «۱» و می‌آورند پس زود رجوع خواهند کرد یعنی خواهند آمد مانند غایبی که بازگشت کند پس تهیه آن را باید گرفت و بسبب غیبت آن فریب نشاید خورد، و ممکن است که «یحدوه» بمعنی «میراند» نباشد بلکه بمعنی «حدی می‌خوانند» باشد و «حدی» خوانند گئی را گویند که عربان میکنند از برای شتر از برای این که تند برود و تشبیه شده باشد «آوردن شب و روز آن را بشتاب» براندن کسی شتر را و حدی خواندن از برای آن تا این که زود برود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۵

3502

انّ المغبون من غبن عمره و انّ المغبوط من انفذ عمره في طاعة ربه

بدرستی که مغبون کسی است که مغبون باشد بحسب عمر خود، و مغبوط کسی است که روان کند عمر خود را در فرمانبرداری پروردگار خود، «مغبون» چنانکه مکرّر مذکور شد کسی را گویند که چیزی را زیاد از قیمت آن خریده باشد بزیادتی فاحش، یا بکمتر از آن فروخته باشد بکمی زیاد، و «مغبوط» کسی را گویند که مردم رشک برند بر حال او و مثل حال او را از برای خود خواهند بی آنکه آرزوی زوال آن از او داشته باشند، و مراد این است که غبن عمده این است که کسی مغبون باشد بحسب عمر خود، یعنی عمر خود را فروخته باشد بکمتر از قیمت آن، و سایر غبنها سهل است، و مغبوط عمده که سزاوار این است که مردم آرزوی مثل حال او کنند کسی است که روان کرده باشد عمر خود را در طاعت پروردگار خود و هیچ نعمتی که بر آن رشک برند مثل این نیست، و ممکن است که «أنفذ» بذال نقطه‌دار نباشد بلکه بذال بی نقطه باشد یعنی «أنفذ» چنانکه در بعضی نسخه‌ها واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که مغبوط کسی است که فانی کند و بنهایت رساند عمر خود را در فرمانبرداری پروردگار خود

3503

انّ غدا من اليوم قريب يذهب اليوم بما فيه و يأتي الغد لاحقا به

بدرستی که فردا از امروز نزدیک است، می‌رود امروز با آنچه در آن است و می‌آید فردا در یابنده آن را، مراد به «فردا» روز مرگ است یا روز قیامت، و مراد این است که فردا هر چند دور باشد در حقیقت نزدیک است و در اندک فرصتی می‌رود امروز با آنچه در آن است و می‌رسد بعد از آن بی فاصله فردا، پس تهیه آن باید گرفت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۶

و آماده آن باید شد

3504

انّ ما تقدّم من خير يکن لک ذخره و ما تؤخّره یکن لغیرک خیره

بدرستی که آنچه پیش فرستی از کار خیری خواهد بود از برای تو ذخیره آن، و آنچه پس اندازی آن را خواهد بود از برای غیر تو خیر آن، مراد به «ذخیره آن» ثواب آنست که از برای او ذخیره شود، و ممکن است که «ذخر» بمعنی چیزی که ذخیره شده باشد نباشد بلکه بمعنی ذخیره کردن باشد و معنی این باشد که خواهد بود از برای تو ذخیره کردن آن، یعنی می‌توانی آن را از برای خود ذخیره نمود، و «هر چه را پس اندازی و صرف نکنی خواهد بود از برای غیر تو خیر آن» یعنی اگر خیری باشد در آن باین که صرف شود در مصرف خیری خواهد بود خیر آن از برای غیر تو که صرف کرده آنرا در آن، و ممکن است که مراد به «خیر» مطلق تمتع و بهره یافتن بآن باشد هر چند خیر اخروی نباشد

3505

انّ للنّاس عیوبا فلا تکشف ما غاب عنک فانّ الله سبحانه یحکم «۱» علیها و استر العورة ما استطعت یستر الله سبحانه ما تحبّ ستره

بدرستی که از برای مردم عیبها باشد پس آشکارا مکن تو آنچه را پنهان باشد از تو پس بتحقیق که خدا- که پاک است او- حکم میکند «۲» بر آنها، و بپوشان عورت را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۷

ما دام که توانائی آن داشته باشی تا ببوشاند خدای سبحانه آنچه را دوست می‌داری تو پوشاندن آن را، مراد به «عیبها» گناهان است، و به «آشکارا نکردن آنچه پنهان باشد از تو» این که هر گاه کسی گناهی را پنهان کند از تو و علانیه نکند نزد تو هر گاه تو مطلع شوی بر آن آشکارا مکن آن را و اظهار مکن، خدای سبحانه حکم خواهد کرد بر آن و همان کافی است، و مراد به «عورت» چنانکه مکرّر مذکور شد چیز است که باید پوشید از عیبها و

گناهان و خطاها و لغزشها، و مراد اینست که هر که بپوشد عورت‌های مردم را و آشکارا نکند آنچه را مطلع شود بر آن از آنها بیوشاند خدای سبحانه آنچه را دوست می‌دارد او پوشاندن آن را از عورت‌های او و عفو کند از آنها و رسوا نکند او را آشکار کردن آنها

3506

انّ المرء علی ما قدّم قادم و علی ما خلفّ نادم

بدرستی که مرد بر آنچه پیش فرستاده باشد برسد و وارد شود، و بر آنچه پس انداخته باشد نادم و پشیمان گردد، که چرا آن را در مصرف خیری صرف نکرده که ثواب آن را دریابد

3507

انّ عظیم الاجر مقارن عظیم البلاء فاذا احبّ الله سبحانه قوما ابتلاهم

بدرستی که اجر بزرگ همراه است با بلا، پس هر گاه دوست دارد خدای - سبحانه - قومی را مبتلا می‌گرداند ایشان را یعنی گرفتار می‌سازد. ایشان را بلائی تا بسبب آن مستحقّ اجری شوند که در خور آن بلا باشد

3508

ان الغایة امامکم و انّ السّاعة و رائکم تحدوکم

بدرستی که انجام کار پیشروی شماست و بدرستی که قیامت پشت سر شماست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۸

میراند شما را، یعنی بسوی انجام کار یا بسوی همان قیامت، چون قیامت البتّه واقع خواهد شد و آدمی ناچار است بر فتن بسوی آن و به آن چه در آن واقع شود، پس تشبیه شده بکسی که براند این کس را تا بجائی رساند گویا شخصی است موجود از عقب این کس و میراند این کس را تا برساند بمنزل که همان قیامت باشد که در واقع موجود خواهد شد یا آنچه در آن واقع می‌شود از حشر و نشر و غیر آن، و «وراء» بمعنی «پیش رو» نیز آمده و بنا بر این معنی این است که «قیامت پیشروی شماست» و بمنزله تأکید سابق است، و «تحدوکم» بنا بر این مجازا بمعنی «می‌کشد» خواهد بود نه «میراند» که معنی حقیقی آن است

3509

انّ لکم نهایة فانتھوا الی نهایتکم و انّ لکم علما فانتھوا بعلمکم

بدرستی که از برای شما انجامی است پس برسید بسوی انجام خود، و بدرستی که از برای شما راهنمایی است پس برسید برانمائی خود، یعنی در هر عصری حق تعالی از برای شما راهنمایی است پس برسید برانمائی خود، یعنی در هر عصری حق تعالی از برای شما راهنمایی نصب کرده که ائمّه بحقّ «صلوات الله علیهم أجمعین باشند ۱»

پس باید که همه عقاید و اعمال شما بگفته او منتهی شود و در هر باب تابع او باشید نه پیرو رأی و اجتهاد خود، و مراد به «انجام» نیز ممکن است همان علم و راهنما باشد و فقره دوم بیان و توضیح فقره اول باشد و اطلاق «انجام» بر او باعتبار این باشد که همه اعتقادات آخر باید باو منتهی شود، و ممکن است که مراد به «انجام» بهشت و نعمتهای آن باشد که حق تعالی از برای اطاعت کنندگان آماده کرده و بنا بر این معنی این باشد که حق تعالی از برای شما عاقبت خیری قرار داده پس برسانید خود را بآن عاقبت و از برای راه رسیدن بآن راهنمایی قرار داده پس برسانید خود را بآن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۲۹

راهنما تا هدایت شما نماید و بآن عاقبت توانید رسید

3510

انّ الوفاء توام الصدق و ما اعرف جنّة اوقی منه

بدرستی که وفا همزاد راستی است و نمی‌شناسم من سپری نگاهدارنده‌تر از آن، یعنی از وفا یا از راستی، و مراد به «وفا» وفای بعهدها و وعدهاست و بحقوق خویشان و دوستان و مؤمنان، و «سپر بودن وفا یا راستی» باعتبار این است که بمنزله سپری است که نگاه می‌دارد صاحب خود را از آفت‌های دنیوی و اخروی

3511

انّ باهل المعروف من الحاجة الی اصطناعه اکثر ممّا باهل الرّغبة الیهم منه

بدرستی که باهل معروف یعنی نعمت از احتیاج باحسان کردن آن بیشتر است از آنچه بأهل رغبت بسوی ایشان است از آن، مراد این است که احتیاج اهل نعمت باحسان کردن زیاده است از احتیاج آنان که رغبت کنند بسوی ایشان از آن یعنی از آن معروف یا از آن احسان، یعنی رغبت کنند رغبتی که ناشی شود از معروف ایشان یا از احسان ایشان و از برای گرفتن آن باشد، و «زیاده بودن آن» باعتبار این است که احسان ایشان باعث معموری دنیا و آخرت ایشان می‌شود و احسانی که بکسی بکنند نمی‌رساند باو مگر فی الجمله نفع دنیوی، پس ظاهر است که احتیاج ایشان باحسان کردن بیشتر است از حاجت اینها بر رغبت بسوی ایشان از برای آن احسان

3512

انّ لله سبحانه سطوات و نعمات فاذا نزلت بكم فادفعوها بالدعاء فانه لا يدفع البلاء الا الدعاء

بدرستی که از برای خدا- که پاک است او- قهرها و بازخواستهاست بعقوبت، پس هرگاه فرود آید آنها بشما پس دفع کنید آنها را بدعا پس بدرستی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۰

شأن و حال این است که دفع نمی‌کند بلا را مگر دعا، مراد حصر اضافی است یعنی بلایی که از جانب خدا باشد باکثر تدبیرها غیر دعا دفع نمی‌شود و این منافات ندارد با این که بعضی امور دیگر نیز گاهی دفع می‌شود مثل تصدق چنانکه در احادیث دیگر واقع شده، و ممکن است که مراد این باشد که تدبیر از برای دفع بلا که همه کس در همه وقت بر آن قادر باشد نیست بغیر از دعا، و بنا بر این حصر حقیقی می‌تواند بود، و مراد به «دفع کردن آنها بعد از فرود آمدن» دفع کردن بقای آنهاست مثل این که بیمار شود پس دعا کند که بیماری او زائل شود، یا مراد این است که هرگاه ظاهر شود آثار و علامات فرود آمدن آنها، یا کارها کنید که مظنه فرود آمدن آنها باشد و سبب آن تواند شد پس دفع کنید فرود آمدن آنها را بدعا، و ممکن است که در کلام تقدیری شود و حاصل کلام این باشد که هرگاه فرود آید آنها چاره نتوان کرد آن را، پس پیش از آن دفع کنید آنها را بدعا، بنا بر وجه اول مراد به «آنها» عقوبتها و بلاهای دنیویست، و بنا بر وجه دیگر شامل عقوبتهای اخروی نیز تواند بود

3513

انّ کلام الحکیم اذا کان صوابا کان دواء، و اذا کان خطاء کان داء

بدرستی که گفتار دانا هر گاه بوده باشد درست خواهد بود دواء، و هر گاه بوده باشد خطا خواهد بود درد، مراد این است که دانا باید که نهایت سعی کند که در آنچه گوید خطا و سهوی نکند زیرا که باعتبار دانائی او مردم بر سخن او اعتماد کنند و بمضمون آن اعتقاد کنند، پس هرگاه راست و درست باشد دوائی خواهد بود از برای ایشان از مرض جهل و نادانی، و هر گاه خطا باشد و مردم بآن اعتقاد کنند بیماری خواهد بود روحانی از برای ایشان، زیرا که بیماری بدتر از جهل مرکب یعنی اعتقاد فاسد نباشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۱

3514

انّ اهل الجنة لیتراءون منازل شیعتنا كما یتراءى الرّجل منکم الکواکب فی افق السماء

بدرستی که اهل بهشت هر آینه نظر میکنند در منزلهای شیعیان ما چنانکه نظر میکند مرد از شما در ستاره‌ها در افق آسمان، مراد اینست که منزلهای شیعیان ائمه صلوات الله علیهم أجمعین یعنی پیروان ایشان در اعلاى مراتب بهشت خواهد بود که سایر اهل بهشت نظر در آنها کنند مانند نظر ما بسوی ستاره‌ها که در افق آسمان باشند، و «افق» بمعنی کنار است یا آنچه ظاهر باشد از نواحی آسمان

3515

انّ انصح الناس انصحهم لفسه و اطوعهم لربه

بدرستی که صافترین مردم کسیست که صافترین ایشان باشد از برای نفس خود و اطاعت کننده‌ترین ایشان است مر پروردگار خود را، این بمنزله بیان سابق است چه هرگاه اطاعت کننده‌تر باشد مر پروردگار خود را یقین صافتر باشد از برای نفس خود

3516

انّ اغشّ الناس اغشهم لفسه و اعصاهم لربه

بدرستی که ناصافترین مردم ناصافترین ایشانست از برای نفس خود، و عصیان کننده‌ترین ایشانست مر پروردگار خود را، این نیز بمنزله تأکید سابق است زیرا که کسی که عصیان کننده‌تر باشد مر پروردگار خود را یقین ناصافتر باشد با خود، و بنای این دو فقره بر اینست که ناصاف بودن با دیگران در حقیقت ناصاف بودن با خود است، زیرا که ضرر آن بر خود بیشتر می‌رسد از ضرر ب دیگران پس صافترین مردم علی الاطلاق کسی است که صافتر باشد با نفس خود، و همچنین ناصافترین ایشان علی الاطلاق کسی است که ناصافتر باشد با خود و کاری کند که ضرر باو داشته باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۲

3517

«انّ الدنیا ماضیه بکم علی سنن و أنتم و الاخره فی قرن ۱»

بدرستی که دنیا برنده است شما را بر تندى یعنی بسرعت و شتاب یا بر نهجی و جهتی یعنی بر نهجی و جهتی که دارد یا بر هر نهج و جهت که رو دهد و شما و آخرت در یک شاخید یعنی با هم خواهید بود و از هم جدا نخواهید شد پس باید که اهتمام کنید در تعمیر آن که محلّ قرار شما باشد و پاینده و مستدام است نه دنیا که شما را تند بهر وجه که باشد برد و قرار و بقائی در آن نباشد

3518

انّ الدنیا لمفسده الدین مسلبة الیقین و آنها لرأس الفتن و اصل المحن

بدرستی که دنیا هر آینه فاسد کننده دین و زایل کننده یقین است و بدرستی که آن سر فتنه‌ها و اصل محنتهاست، مراد حریص بودن بدنیاست و اهتمام زیاد داشتن در تحصیل آن، و ظاهر است که این دین را فاسد کند و نشان عدم یقین بآخرت است، یا بتدریج باعث زوال یتیم بآن شود، و «بودن آن سر فتنه‌ها در آخرت و دنیا، و اصل و بیخ محنتها و رنجهای هر دو سرا» واضح است و محتاج بیان نیست

3519

انّ الله سبحانه جعل الطاعة غنيمَةً الاكياس عند تفریط العجزه

بدرستی که خدا- که پاک است او- گردانیده است فرمانبرداری را غنیمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۳

زیرکان نزد تقصیر کردن ناتوانان، یعنی هر گاه ناتوانان که ناتوان باشند از غلبه بر هوی و هوس خود تقصیر کنند در اطاعت حق تعالی و فرمانبرداری او در آن وقت اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی غنیمتی است که زیرکان آن را برند و مخصوص ایشان باشد، زیرا که عاقل زیرک فریب هوی و هوس نخورد و هر چند آنها در او قوی باشد عقل و زیرکی او غلبه کند بر آنها و ملازم اطاعت و فرمانبرداری باشد و غرض مدح عقل و زیرکی است و بیان فضیلت آن، و ممکن است مراد این باشد که حق تعالی ثواب اطاعت در آن وقت ناتوانان را که اطاعت نکنند بزیرکانی که اطاعت کنند تفضّل کند و این غنیمتی باشد از برای ایشان و الله تعالی يعلم

3520

انّ النار لا ينقصها ما اخذ منها و لكن يخمدها ان لا تجد حطباً، و كذلك العلم لا يفنيه الاقتباس لكن بخل الحاملين له سبب عدمه

بدرستی که آتش کم نمی‌کند آن را آنچه فرا گرفته شود از آن و لیکن خاموش می‌کند آن را این که نیایی یا نیاید چوبی، و همچنین علم فانی نمی‌کند آن را فرا گرفتن لیکن بخیلی نمودن جمعی که حامل باشند مر آن را سبب نایاب شدن آن است، مراد اینست که علم بمنزله آتش است و چنانکه هر گاه از آتش چیزی فرا گیرند مثل این که از چراغی چراغی روشن کنند چیزی از آن کم نمی‌شود لیکن خاموش می‌گرداند آن را این که نیایی تو یا نیاید آتش چوبی دیگر که روشن شود بآن و باین نحو همیشه باقی ماند، همچنین علم فانی نمی‌کند آن را استفاده نمودن آن و فرا گرفتن از آن و لیکن بخیلی نمودن حاملان آن که علما باشند سبب نایاب شدن آن می‌شود، زیرا که اگر بخیلی کنند و بدیگری تعلیم نکنند ماده دیگر از برای آن بهم نمی‌رسد پس بمعدوم شدن ایشان آن نیز معدوم شود مانند آتشی که چوب دیگر نباشد که از آن روشن شود، چه هرگاه آن چوب که آتش گرفته بود بسوزد و فانی شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۴

آتش خاموش شود و مفقود گردد و غرض تحریص علماست بر تعلیم مردم باین که ضرری بایشان ندارد و بسبب آن از علم ایشان چیزی کم نمی‌شود و باعث بقای علم که افضل فضایل است گردد، بخلاف این که هرگاه بخل کنند و بدیگران تعلیم نکنند چه باعث این شود که علم بزودی نایاب و مفقود گردد

3521

انّ الله سبحانه يعطى الدنيا من يحبّ و من لا يحبّ، و لا يعطى الدّين الا من يحبّ

بدرستی که خدای سبحانه می‌بخشد دنیا را بکسی که دوست می‌دارد و کسی که دوست نمی‌دارد، و نمی‌بخشد دین را مگر بکسی که دوست می‌دارد، «دین» بمعنی [جزء] است و شریعت را که «دین» گویند باعتبار این است که اطاعت آن سبب جزای نیک و مخالفت آن باعث جزای بد گردد، و ممکن است که مراد به «دین» در این فقره مبارکه آخرت و نعمتهای آن باشد که جزای اطاعت و فرمانبرداری در دنیاست و بنا بر این «بخشیدن خدا آن را بکسی که دوست می‌دارد» ظاهر است، و ممکن است که مراد دینداری و اعتقاد بشریعت حقّه و اطاعت آن باشد بنا بر این مراد این است که هر که را که دوست می‌دارد باعتبار خوبی ذات و نیکوئی صفات و افعال او الطاف زیاد نسبت باو کند که آنها باعث محکم شدن دینداری و رسوخ او در آن گردد بخلاف کسی که دوست نمی‌دارد آن را باعتبار بدی ذات و صفات و نافرمانی او، چه آن الطاف زیاد را نسبت باو نکند و اکتفا کند در باره او بمجرّد راه نمودن و بعضی الطاف که از برای اصل تکلیف ضرور باشد

3522

انّ الله سبحانه يمنح المال من يحبّ و يبغض، و لا يمنح العلم الا من أحبّ

بدرستی خدای سبحانه عطا میکند مال را بکسی که دوست می‌دارد او را و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۵

کسی که دشمن می‌دارد، و عطا نمی‌کند علم را مگر بکسی که دوست داشته باشد یعنی تا کسی را باعتبار خوبی ذات و نیکوئی صفات و افعال او دوست ندارد توفیق علم و تهیّه اسباب آن از برای او نکند و در دیگران اکتفا کند بقابلیت و استعدادی که بهمه داده و آنچه از برای قدرت بر تحصیل آن ضرور باشد و الطاف زیاد را که مقرب بآن باشد در باره ایشان نکند

3523

انّ الله تعالى لا يعطى الدين آلا لخاصّته و صفوته «۱» من خلقه

بدرستی که خدای بلند مرتبه نمی بخشد دین را مگر بخواص خود و برگزیدگان خود، این همان مضمون فقره سابق سابق است که شرح و توضیح شد

3524

انّ للاسلام غاية فانتهاها الى غايته، و اخرجوا الى الله ممّا افترض عليكم من حقوقه

بدرستی که از برای مسلمانی غایتی است یعنی پایانی است یا غرضی و علتی غائی است پس برسید بسوی غایت آن، و بیرون روید بسوی خدا از آنچه واجب کرده بر شما از حقّهای خود، مراد این است که مسلمانی را انجام و عاقبتی باشد که باید مسلمان باو برسد یا غرض و علت غائی باشد که بر آن مترتب گردد که آن دخول در بهشت و بهره یافتن از نعمتهای آن و فیروزی بخشودگی حق تعالی و قرب و منزلت در درگاه اوست، پس کاری بکنید که بآن غایت برسید و از آن محروم نمانید، باین که بیرون آئید از عهده آنچه فرض کرده حق تعالی بر شما از حقوق خود در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۶

طاعات و عبادات و غیر آن، چه هر گاه وفا به آنها کنید و ادای آن حقوق کنید بآن غایت خواهید رسید و اگر نه مسلمانی شما ناقص باشد و چندان ثمره بر آن مترتب نگردد

3525

انّ تخلص النّیة من الفساد اشدّ علی العاملين من طول الاجتهاد

بدرستی که خالص کردن نیت از فساد سخت تر است بر عمل کنندگان از درازی اجتهاد یعنی بذل طاقت یا مشقت کشیدن، مراد این است که خالص کردن نیت در طاعات باین که از برای محض رضا و خشنودی حق تعالی باشد و آمیخته بغرضی دیگر از ریا و سمعه و مانند آنها نباشد، و همچنین خالص کردن نیت نسبت بمردم یعنی صاف نمودن قصد و اندیشه با ایشان و در پی بدی ایشان نبودن بلکه خواستن نیکوئی از ایشان دشوارتر است بر عمل کنندگان از بذل طاقت کردن یا رنج و مشقت کشیدن در عملهای دور و دراز از عبادات و مانند آنها و غرض تحریص بر مبالغه و اهتمام است در خالص کردن نیت و این که آن باسانی میسر نشود و همچنین اشاره بترجیح نیت خوب و فضل آن بر اصل عمل چنانکه در حدیث مشهور «نیت المؤمن خیر من عمله» یعنی نیت مؤمن بهتر است از عمل او، تصریح بآن شده زیرا که از امور خیر آنچه دشوارتر باشد افضل باشد از آنچه آسان تر باشد چنانکه در حدیث وارد شده «أفضل الاعمال أحررها» افزونترین اعمال دشوارترین آنهاست

3526

انّ امامک طریقا ذا مسافة بعيدة و مشقة شديدة و لا غنی بک من حسن الارتیاد و قدر بلاغک من الزاد

بدرستی که پیش روی تست راهی صاحب مسافتی دراز و مشقتی سخت، و نیست بی نیازی ترا از نیکوئی طلب کردن و قدر کفاف تو از توشه، مراد این است که تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۷

راه آخرت در پیش داری که مسافت آن یعنی مقدار آن دراز است و تعب و مشقت آن سخت، و ناچار است از نیکوئی طلب کردن و از قدر کفاف از برای تو از توشه آن راه و این بیان امریست که ناچار است از نیکوئی طلب کردن آن، و غرض تحریص بر سعی کردن از برای توشه آن راه و تهیّه اسباب آن است

3527

انّ النفس الّتی تطلب الرّغائب الفانیة لتهلک فی طلبها و تشقی فی منقلبها

بدرستی که نفسی که طلب میکند رغایب فانی شونده را هر آینه هلاک می شود در طلب آنها یا در طلب او، و بدبخت می شود در بازگشت او، «رغائب» جمع رغیبه است و «رغیبه» عطای بسیار را گویند یا هر امری که رغبت شود در آن و مردم خواهش آن داشته باشند، و مراد به «رغائب فانیه» رغائب دنیوی است که بزودی نیست و فانی شوند و «هلاک شدن او در طلب آنها» یعنی طلب نمودن او آنها را یا در طلب او یعنی طلب او آنها را یا هلاک شدن در آخرت است و بنا بر این «بدبخت شدن در بازگشت» بمنزله بیان آن است و یا هلاک شدن باعتبار رنج و تعب بسیار است که لازمه آن طلب است، و یا مراد بقیرینه مقابله با فقره بعد محرومی اوست از آن مطالب در اکثر اوقات و نرسیدن به آنها

3528

انّ النفس الّتی تجهد فی اقتناء الرّغائب الباقیة لتدرک طلبها و تسعد فی منقلبها

بدرستی که نفسی که جهد میکند در کسب کردن رغائبی که باقی ماند یعنی رغایب اخروی هر آینه می یابد مطلب خود را و نیکبخت می شود در بازگشت خود

3529

انّ لله تعالی فی السّرّاء نعمه الافضال و فی الضّرّاء نعمه التّطهیر

بدرستی که مر خدای بلند مرتبه را در شادی نعمت احسان است و در سختی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۸

نعمت پاک گردانیدن یعنی پاک گردانیدن از گناه، و غرض این است که در شادی و سختی هر دو حق تعالی را بر این کس نعمتی است، در شادی نعمت این که احسان کرده به آن چه شاد گردانیده او را، و در سختی و تنگی باین که آن را سبب پاک گردانیدن او از گناهان می گرداند، پس بهر یک که واقع شود راضی و خشنود باید بود و در هر حال شکر نعمت باید کرد

3530

انّ من اعطی من حرمه و وصل من قطعه و عفی عنّ ظلمه کان له من اللّٰه سبحانه الظّهر و التّصیر

بدرستی که کسی که عطا کند کسی را که محروم دارد او را، و پیوند کند با کسی که ببرد از او، و در گذرد از کسی که ستم کند او را خواهد بود از برای او از جانب خدا- که پاک است او- اعانت کننده و یاری کننده

3531

انّ مثل الدّٰتیا و الآخرة کرجل له امرأتان اذا ارضی احداهما اسخط الاخری

بدرستی که مثل دنیا و آخرت مانند مردی است که بوده باشد مر او را دو زن، هرگاه خشنود گرداند یکی از آنها را خشمناک گرداند آن دیگری را، غرض اینست که اهتمام بامور دنیا و آخرت هر دو با هم جمع نمی شود بهر یک که اهتمام کند آن دیگری را چنانکه باید تحصیل نتواند کرد پس کسی که آخرت را خواهد باید که از اهتمام بامور دنیا بگذرد

3532

انّ من غرّته الدّٰتیا بمحال الامال و خدعته بزور الامانی «۱» او رتته کمها و البسته عمی و قطعته عن الاخری و اورده موارد الرّدی

بدرستی که کسی که فریب دهد او را دنیا بمحال امیدها و بفریبد او را بدروغ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۳۹

آرزوها در پی آورد او را نابینائی، و می پوشاند او را کوری، و می برد او را از آخرت، و فرود آورد او را در جایگاههای هلاکت یا افتادن بمحال امیدها، یعنی آنچه محال باشد از امیدها، و «محال» بضم میم چیزی را گویند که از جهت و وجه خود گشته باشد و بآن اعتبار چیزی را که ممکن نباشد «محال» گویند و مراد این است که فریب دهد او را با آرزوهائی که محال باشد یعنی واقع نشود، و همچنین «دروغ آرزوها» یعنی آنچه دروغ باشد از آرزوها و بعمل نیاید، و ممکن است که «محال» بکسر میم خوانده شود بمعنی مکر یعنی فریب دهد او را بمکری که امیدها کنند و دروغی که آرزوها گویند یعنی آنچه بزبان حال گویند که: چنین و چنین خواهد شد، و همه دروغ بر آید و محض مکر باشد، و در بعضی نسخه ها «۱» «و اُکسبته عمها» بجای «اُلبسته عمی» است و بنا بر این بجای «و می پوشاند او را کوری» ترجمه این است: «و کسب می فرماید او را ترّد در گمراهی یا ندانستن حجت و برهان یا حیرانی را در راه است

3533

انّ اللّٰه سبحانه ابی أن یجعل ارزاق عباده المؤمنین آلاً من حیث لا یحتسبون

بدرستی که خدا- که پاک است او- ابا کرده از این که بگرداند روزیهای بندگان مؤمن خود را مگر از آنجا که گمان نداشته باشند، و ممکن است که از جمله حکمتهای این معنی این باشد که هر گاه روزی کسی چنین باشد و راه معلومی نداشته باشد توسل او بدرگاه حق تعالی و توکل او بر جناب او و سؤال او از وی و دعای او وی را بیشتر باشد و این معنی باعث زیادتی اجر و ثواب و افزونی قدر و منزلت او گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۴۰

3534

انّ المؤمنین هینون لینون

بدرستی که مؤمنان فروتنی کنندگان یا همواران نرمخویانند

3535

«انّ المؤمنین محسنون ۱»

بدرستی که مؤمنان نیکوکارانند

3536

انّ المؤمنین خائفون

بدرستی که مؤمنان ترسناکانند یعنی از خدای عزّ و جلّ

3537

انّ سخاء النّفس عمّا فی ایدی النّاس لا فضل من سخاء البذل

بدرستی که سخاوت نفس از آنچه در دستهای مردمان باشد یعنی طمع نکردن در آن و نطلبیدن آن هر آینه افزونتر است از سخاوت دهش و بخشش
3538

انّ الوعظ الّذی لا یمجّه سمع و لا یعدله نفع ما سکت عنه لسان القول و نطق به لسان الفعل
بدرستی که پندی که از دهن نیندازد آن را یعنی رد نکند هیچ گوشی و برابری نکند با آن هیچ نفعی آنست که خاموش باشد از آن زبان گفتار، و گویا
باشد بآن زبان کردار، غرض اینست که بهترین پندها اینست که کسی کردار نیکوئی داشته باشد که مردم از آن پند گیرند و بآن نحو سلوک کنند

3539

انّ المسکین رسول الله فمن اعطاه فقد اعطى الله و من منعه فقد منع الله سبحانه

بدرستی که درویشی که سؤال کند فرستاده خداست پس هر که عطا کند او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۴۱

پس بتحقیق که عطا کرده خدا را، و هر که منع کند او را یعنی چیزی باو ندهد پس بتحقیق که منع کرده خدای سبحانه را

3540

انّ افضل الدّین الحبّ فی الله و البغض فی الله و الاخذ فی الله و العطاء فی الله سبحانه

بدرستی که بهترین دینداری دوستیست در راه خدا و دشمنی در راه خدا، و گرفتن در راه خدا و بخشیدن در راه خدا، که پاک است او، مراد اینست که
افزونترین دینداری اینست که آدمی هر چند کند از برای خدا باشد و رجحان شرعی او را در آن منظور باشد مثل این که با هر که دوستی کند از برای
خدا باشد و باعتبار ایمان و خوبی و صلاح او باشد، و با هر که دشمنی کند در راه خدا باشد و باعتبار بدی او باشد بسبب عدم ایمان یا فسق، و از هر که
چیزی بگیرد و قبول کند در راه خدا باشد و گرفتن آن شرعا از برای او راجح باشد یا باعتبار احتیاج او یا عیال او بآن، و یا از برای این که بمسئول
محتاجی بدهد، و یا باعتبار این که هدیه باشد که مؤمنی آورده باشد و از قبول نکردن آن او دل شکسته گردد و بر او گران باشد و مانند این جهات، و
هر چه بدهد در راه خدا باشد و بکسی باشد که دادن باو شرعا نیکو باشد باعتبار استحقاق او یا از برای صلح رحم و امثال اینها

3541

انّ الدّین لشجره «۱» اصلها الیقین بالله و ثمرها الموالاة فی الله و المعاداة فی الله سبحانه

بدرستی که دین هر آینه درختی است که اصل آن یقین بخداست، و میوه آن دوستی کردنست در راه خدا و دشمنی کردن در راه خدا که پاک است
او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۴۲

3542

انّ مکرمه صنعتها الی احد من النّاس انما اکرمت بها نفسک و زینت بها عرضک فلا تطلب من غیرک شکر ما صنعت الی نفسک

بدرستی که احسانی که بکنی آن را بسوی احدی از مردم گرامی نگردانیده بآن مگر نفس خود را، و زینت نداده بآن مگر عرض خود را، پس طلب مکن
از غیر خود شکر آنچه را کرده باشی بسوی نفس خود، غرض اینست که کسی که احسانی بکسی بکند در حقیقت احسان بخود کرده، زیرا که خود را
گرامی و مستحقّ اجر و ثواب گردانیده، و عرض خود را زینت داده، پس باید که خود شکر آن بکند و توقّع شکر از آنکه احسان باو کرده یا غیر او بسبب
آن نداشته باشد هر چند در واقع بحسب شرع و عقل شکر او بر کسی که احسان باو کرده لازم باشد چه ظاهر است که منافاتی نیست میانه این که
شکر بر او لازم باشد و این که محسن را نباید توقّع شکر از او داشت و مراد به «عرض» چنانکه قبل از این مذکور شد اموری چند است از حسب و نسب
این کس که آدمی آنها را نگاه می دارد از رسیدن نقصی یا عیب و ننگی به آنها

3543

انّ من مکارم الاخلاق ان تصل من قطعک و تعطی من حرمتک و تعفو عمّن ظلمک

بدرستی که از خصلتهای نیکو اینست که پیوند کنی کسی را که ببرد از تو، و عطا کنی کسی را که محروم گرداند ترا، و در گذری از کسی که ستم کند
ترا.

3544

انّ الله تعالی یدخل بحسن النیة و صالح السّریرة من یشاء من عباده الجنّة

بدرستی که خدا- که بلند مرتبه است- داخل میکند بسبب نیکوئی نیت و نهان صحیح هر که را خواهد از بندگان خود بهشت، مراد این است که گاه
هست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۴۳

که حق تعالی بعضی بندگان خود را داخل بهشت گرداند بمجرد این که نیت و قصدهای خوب و باطن صحیح صاف بی غلّ و غش داشته باشد هر چند
کاری نکرده باشد که بسبب آن مستحقّ بهشت گردیده باشد

3545

انّ من رزقه الله عقلا قویما و عملا مستقیما فقد ظاهر لديه التّعمة و اعظم عليه المنّة بدرستی که کسی که روزی کرده باشد او را خدا عقلی استوار و کرداری راست پس بتحقیق که آشکارا کرده نزد او نعمت را و بزرگ گردانیده بر او منتّ را، یعنی نعمتی ظاهر و آشکارا باو داده، و «بزرگ گردانیده بر او منتّ را» یعنی نعمت را یا آنچه را سبب منتّ می‌شود و گنجایش آن دارد که بآن منتّ بگذارد که همان نعمت باشد

3546

انّ المجاهد نفسه علی طاعة الله و عن معاصیه، عند الله سبحانه بمنزلة برّ شهید بدرستی که کسی که جهاد کننده باشد با نفس خود بر طاعت خدا و از نافرمانیهای او یعنی از برای این که بدارد او را بر فرمانبرداری خدا و باز دارد از نافرمانیهای او آن کس نزد خدای سبحانه بمنزله نیکوکار شهیدی است یعنی بمنزله نیکوکاریست که شهید شده باشد در جنگی که رفته باشد بآن بفرمان پیغمبر یا امام بر حقی، زیرا که چنین جهاد کننده نیکو کارست و در حقیقت بفرمان ایشان نفس خود را کشته پس بمنزله نیکو کار شهید است.

3547

انّ العاقل من عقله فی ارشاد و من رایه فی ازدیاد فلذلک رایه سدید و فعله حمید بدرستی که خردمند کسیست که عقل او در راهنمایی بحق باشد و کسیست شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۴۴ . که اندیشه او در افزونی باشد پس از برای آن اندیشه او استوار باشد و کردار او ستوده

3548

انّ الجاهل من جهله فی اغواء و من هواه فی اغراء فقولہ سقیم و فعله ذمیم بدرستی که نادان کسی است که نادانی او در گمراه کردن باشد و کسی که هوای او در تحریص نمودن یعنی تحریص نمودن بر آنچه هوی و هوس آن باشد پس گفتار او بیمارست و کردار او نکوهیده

3549

انّ هذه القلوب تملّ كما تملّ الابدان فابتغوا لها طرائف الحکم بدرستی که این دلها یعنی نفسها ملول میشوند چنانکه ملول میشوند بدنها، طلب کنید از برای آنها تازه‌های حکمتها، یعنی وسیله رفع ملال آنها اینست که طلب کنید از برای آنها حکمتهای تازه یعنی حقایق و معارف تازه که بآموختن آنها و تأمل در آنها شاد و مسرور گردند و کدورت و ملالت آنها زایل گردد

3550

انّ افضل الخیر صدقة السرّ و برّ الوالدین وصله الرّحم بدرستی که افزونترین خیر صدقه دادن پنهان است و نیکوئی کردن با پدر و مادر و بجا آوردن صله خویشان

3551

انّ المؤمن یری یقینه فی عمله و انّ المنافق یری شکّه فی عمله بدرستی که مؤمن دیده می‌شود یقین او در کردار او و منافق دیده می‌شود شکّ او در کردار او، یعنی از افعال و اعمال مؤمن ظاهر می‌شود یقین او بمبدأ و معاد، و از اعمال و افعال منافق واضح می‌گردد شکّ او در آنها و عدم یقین به آنها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۴۵

3552

انّ اولیاء الله تعالی کلّ مستقرب اجله مکذّب امله کثیر عمله قلیل زلّه بدرستی که دوستان خدا هر کسی است که نزدیک شمارنده باشد اجل خود را، تکذیب کننده باشد امید خود را، بسیار باشد عمل خیر او، کم باشد لغزش او، مراد به «نزدیک شمردن اجل» این است که عمل کند عمل کسی که اعتقاد نزدیکی اجل خود داشته باشد باین که کمال اهتمام کند در کردن طاعات و باز ایستادن از معاصی و روا ندارد تسویف و تأخیر خیرات را، یا این که در واقع نزدیک داند باعتبار این که هر چند طول بکشد در واقع نزدیک است و بآن اعتبار همواره مشغول گردد بطاعات و منع کند خود را از معاصی، و ممکن است که کنایه باشد از این که امیدهای دور و دراز از برای خود قرار ندهد، و هر لحظه احتمال رسیدن اجل دهد و منتظر رسیدن آن باشد، و مراد به «تکذیب کردن امید» این است که آن را دروغگو داند. یعنی داند که اکثر امیدها دروغ باشد و بعمل نیاید پس از پی آن نیاید رفت

3553

انّ امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا عبد امتحن الله قلبه للایمان و لا یعی حدیثنا الا صدور امینة و احلام رزینة

بدرستی که امر ما سخت سخت یافت شده است، و ممکن است که «مستصعب» بکسر عین بصیغه فاعل خوانده شود که بمعنی صعب باشد و تأکید باشد، بر نمی‌دارد آن را مگر بنده که آزموده باشد خدا دل او را از برای ایمان، و حفظ نمی‌کند حدیث ما را مگر سینه‌های استوار و عقلهای با آرام و وقار، مراد به «ما» ائمه صلوات الله علیهم أجمعین است، و مراد به «امر ایشان» ممکن است که حال و شأن و رتبه و منزلت ایشان باشد و مراد این باشد که آن امریست که سخت است در واقع و سخت یافته‌اند آن را مردم و دشوار می‌شمارند و قبول نمی‌کنند، و «بر نمی‌دارد آن را» یعنی قبول شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۴۶

نمی‌کند آن را یا بحقیقت کنه آن نمی‌رسد مگر بنده که گنجایش داده باشد خدا دل او را از برای ایمان یا آزموده باشد دل او را از برای ایمان یعنی آن را قابل ایمان بآن دانسته باشد پس ایمان بآن را باو بخشیده باشد، و مراد باین که «حفظ نمی‌کند حدیث ما را» نیز همین باشد یعنی آنچه از حقیقت احوال ما حدیث کنند حفظ نمی‌تواند کرد و اعتقاد بآن نکنند مگر سینه‌های استوار و عقلهای با آرام و قرار که شکوک و شبهات را به آنها راهی نباشد و بسبب آنها متردد و متحیر نباشند و ممکن است که مراد به «امر» فرمان باشد یعنی فرمانهای ما و اطاعت ما در آنها بر وجهی که باید سخت سخت شمرده شده است و بر نمی‌دارد آن را یعنی اطاعت آن نمی‌کند مگر بنده که گنجایش داده باشد خدا دل او را از برای ایمان یا آزموده باشد آن را از برای ایمان بسبب این که اصلا ما راه مساهله و مدهانه در احکام شریعت مقدسه نمی‌دهیم و مثل ائمه دیگر که ائمه ضلال باشند مسامحه در آنها نمی‌کنیم و مراد باین که «حفظ نمی‌کند حدیث ما را» نیز همین باشد یعنی حفظ نمی‌کند حدیث ما را بر نحوی که حقیقت حفظ باشد یعنی باین که عمل کند به آنها و تجاوز نکند از چیزی از آنها مگر سینه‌ها و عقلهای چنان و چنان، و ممکن است که مراد به «حفظ حدیث ایشان» حفظ بعضی از احادیث ایشان باشد بعنوان فهمیدن و مراد این باشد که: بعضی از احادیث ما چنان است که نمی‌فهمد آنها را مگر چنان بنده مانند آیات متشابهه قرآن مجید که نمی‌داند تاویل آنها را مگر راسخون در علم، و ممکن است که مراد به «امر» نیز همین باشد و غرض از تمام کلام این باشد که: بعضی از احادیث ما را همه کس نمی‌فهمد و قبول نمی‌کند مگر بنده چنان و سینه‌ها و عقلهای چنان، و عقلهای دیگر قاصر است از فهمیدن آنها و آنچه را می‌فهمند از آنها معقول نمی‌دانند پس رد میکنند آنها را، و مؤید این معنی است آنچه روایت کرده ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: مذکور شد تقیه روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام یعنی امام زین العابدین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۴۷

صلوات الله و سلامه علیه پس فرمود: و الله اگر می‌دانست ابو ذر آنچه را در دل سلمان بود می‌کشت او را، و هر آینه بتحقیق که عقد برادری بسته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله میانه ایشان، پس چیست گمان شما بسایر خلق؟! بدرستی که علم علما سخت سخت یافته شده است، بر نمی‌دارد آن را مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که گنجایش داده باشد خدا دل او را از برای ایمان. و فرمود که: و بدرستی که نگردیده بود سلمان از علماء مگر از برای این که مردی بود از ما اهل بیت پس از برای این نسبت دادم او را بسوی علما، زیرا که ظاهر این حدیث شریف این است که در علوم علما یعنی اهل بیت علیهم السلام و بعضی که ملحق بایشان شدند باعتبار کمال معرفت و علم مثل حضرت سلمان که در شأن او وارد شده که: سلمان از ما اهل بیت است، علمی چند است که بر نمی‌دارد آنها را مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که گنجایش داده باشد خدا دل او را از برای ایمان. و مراد به «بر نداشتن غیر جماعت مذکوره آنها را» یا این است که نمی‌فهمند آن را و نمی‌توانند بکنه حقیقت آن رسند بلکه آن را کفر می‌دانند و بآن اعتبار فرموده‌اند که: اگر ابو ذر می‌دانست آنچه را در دل سلمان بود می‌کشت او را، یعنی اگر مطلع می‌شد بر بعضی عقاید او می‌کشت او را بسبب این که عقل او بحقیقت آنها نمی‌توانست رسید، و آنچه را می‌فهمید از آنها بد و کفر می‌دانست و صاحب آن عقاید را مستحق قتل می‌دانست پس می‌کشت او را، و یا این که غیر ایشان تاب تحمل آن علوم نمی‌آوردند و حوصله آن ندارند و بنا بر این مراد به آن که «اگر می‌دانست ابو ذر آنچه را در دل سلمان بود می‌کشت او را» این باشد که ابو ذر تاب آن علوم نمی‌آورد و آن علوم می‌کشت او را باعتبار این که حوصله او طاقت آنها را نداشت نه این که ابو ذر سلمان را می‌کشت چنانکه در معنی اول مذکور شد. و اما آنچه روایت کرده در کتاب مذکور از حضرت امام همام امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه که فرموده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: بدرستی که حدیث آل محمد سخت سخت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۴۸

یافت شده است ایمان نمی‌آورد بآن مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده که گنجایش داده باشد خدا دل او را از برای ایمان پس آنچه وارد می‌شود بر شما از حدیث آل محمد پس نرم باشد از برای آن دل‌های شما و بشناسید آن را، پس قبول کنید آن را، و آنچه گرفته شود از آن دل‌های شما و نشناسید آن را، پس رد کنید آن را بسوی خدا و بسوی رسول و بسوی عالم از آل محمد، و بدرستی که نیست هلاک شونده مگر این که حدیث کرده شود احدی از شما بچیزی از آن که بر ندارد آن را پس بگوید که: و الله نبود این، و الله نبود این، و انکار کفر است، پس احتمال معنی اول و آخر هر دو دارد یعنی هر چه بشنوید از احوال آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین یا از احادیث ایشان پس عقلهای شما ابا نکنند از آن و بشناسد آن را یعنی موافق عقل داند قبول کنید آن را و آنچه عقول شما از آن ابا کند و انکار آن نماید پس رد کنید آن را یعنی علم بتأویل آن را بسوی خدا و رسول

و امام و انکار مکنید و مگوئید که: حال ایشان چنین نبوده، یا این که این حدیث از ایشان نیست و غلط است، زیرا که گاه باشد که چنان باشد یا از ایشان باشد و عقل شما بآن نرسد و انکار آن کفر باشد پس بمجرد این که عقول شما بآن نرسد انکار مکنید بلکه بگوئید که: اگر این حق باشد تأویلی خواهد داشت که خدا و رسول و امام دانا باشند بآن. و روایت کرده نیز در کتاب مذکور از بعضی از اصحاب ما که گفته

نوشتم بحضرت امام علیّ نقی صلوات الله و سلامه علیه: بگردم فدای تو، چیست معنی قول حضرت صادق علیه السلام: حدیث ما بر نمی‌دارد آن را فرشته مقرّبی یا پیغمبر مرسل و نه مؤمنی که گنجایش داده باشد خدا دل او را از برای ایمان؟- پس آمد جواب: مراد باین که: «بر نمی‌دارد آن را فرشته و نه پیغمبری و نه مؤمنی» است این که فرشته بر نمی‌دارد آن را تا این که بیرون آورد آن را بسوی فرشته غیر خود، و پیغمبر بر نمی‌دارد آن را تا این که بیرون آورد آن را بسوی پیغمبری غیر خود، و مؤمن بر نمی‌دارد آن را تا این که بیرون آورد آن را بسوی مؤمنی غیر خود، پس شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۴۹

این است معنی قول جدّ من. و پوشیده نیست که این حدیث شریف نیز احتمال هر دو معنی دارد و غرض از تفسیر [حدیث] حضرت صادق صلوات الله و سلامه علیه این است که مراد این نیست که هیچ فرشته مقرّبی و پیغمبر مرسل و مؤمنی که گنجایش داده باشد خدا دل او را از برای ایمان بر نمی‌دارد آن را، زیرا که ایشان بر می‌دارند آن را چنانکه در حدیثهای سابق مذکور شد بلکه مراد این است که: هیچ فرشته مقرّبی بر نمی‌دارد آن را از برای این که بفرشته دیگر برساند باعتبار این که هر فرشته تاب تحمل آن را ندارد یا بکنه آن نتواند رسید، و همچنین در پیغمبر مرسل و مؤمن، و بنا بر این منافاتی میانه احادیث مذکوره نیست و الله تعالی يعلم

3554

ان الله تعالی اطلع «۱» الى الارض فاخترنا و اختار لنا شيعه ينصروننا و يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا و يبذلون انفسهم و اموالهم فينا فأولئك منا و الينا و هم معنا في الجنان

بدرستی که خدا که بلند مرتبه است آمده «۲» بسوی زمین پس برگزیده ما را و برگزیده از برای ما پیروانی که یاری میکنند ما را و شاد میشوند از برای شادی ما و اندوهگین میشوند بسبب اندوه ما، و می‌دهند جانهای خود را و مالهای خود را در راه ما، پس ایشان از مایند و بسوی ما ماند و ایشان با ما ماند در بهشت، مراد به «آمدن بسوی زمین» متوجه شدن بتدبیر آن است یعنی در علم ازلی که تقدیر تدبیر زمین فرمودند برگزیدند ما را و بسوی ما ماند یعنی رجوع و بازگشت ایشان در دنیا و آخرت بسوی ماست و باقی کلام محتاج بیانی نیست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵۰

3555

ان امرنا صعب مستصعب خشن مخشوشن سرّ مستسرّ مقتع لا يحمله الاّ ملك مقرّب او نبیّ مرسل او مؤمن امتحن الله سبحانه قلبه للايمان بدرستی که امر ما سخت سخت یافت شده درشت درشت پنهان پوشیده پرده بر آن انداخته شده است، بر نمی‌دارد آن را مگر فرشته مقرّبی یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که گنجایش داده باشد خدای سبحانه دل او را از برای ایمان. ظاهر این است که مراد به «امر ایشان» حال و شأن ایشان باشد چنانکه در شرح فقره سابق سابق اولاً مذکور شد، و ممکن است که مراد بعضی از احادیث متشابهه ایشان باشد چنانکه آخر در آنجا مذکور شد و «درشت بسیار درشت» تأکید «صعب مستصعب» است یعنی رسیدن بکنه آن و فهم و قبول آن دشوار بسیار دشوار است و «سرّ مستسرّ مقتع» نیز تأکید آنهاست یعنی پنهان و پوشیده است از ادراک مردم و نیافته‌اند آن را و گوئیا پرده بر آن انداخته شده، و «مرسل» پیغمبری را گویند که کتابی یا دینی تازه باو فرستاده باشند، و ممکن است که مراد بآن مطلق فرستاده شده باشد یعنی فرستاده شده از جانب خدا، و بنا بر این تأکید پیغمبر باشد و بنا بر اول تخصیص آن

3556

ان مع كل انسان ملكين يحفظانه فاذا جاء اجله خليا بينه و بينه و ان الاجل لجنه حصينه

بدرستی که با هر آدمی دو فرشته‌اند که نگاهداری میکنند او را، پس هر گاه بیاید اجل او و امی‌گذارند میانه او و میانه اجل او، و بدرستی که اجل هر آینه سپری است نگاهدارنده، «اجل» مرگ را گویند و مدت زمان زندگانی را نیز گویند و اجل اول در این فقره مبارکه بمعنی اول است و دوم بمعنی دوم است، و «بودن اجل بآن معنی سپری نگاهدارنده» باعتبار این است که هرگاه زمانی از برای زندگانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵۱

کسی تقدیر شده باشد البتّه باید آن بعمل آید و بصد هزار شمشیر در آن مدت قطع رشته باریک عمر او را نتوان کرد، پس گویا آن سپری است از برای او نگاهدارنده او

3557

ان فضل القول على الفعل لهجنه و ان فضل الفعل على القول لجمال و زينته

بدرستی که افزونی گفتار بر کردار هر آینه قباحت و زشتی است، و بدرستی که افزونی کردار برگفتار هر آینه زیبایی و زینت است، مراد زیاد گفتن وعده‌ها و مانند آنهاست بر آنچه بعمل آورد از آنها و همچنین زیاد کردن احسان و انعام و مانند آنها بر آنچه گفته باشد و وعده بآن کرده باشد

3558

انّ الزّاهدين في الدّنيا لتبكي قلوبهم و ان ضحكوا و يشدّ حزنيهم و ان فرحوا، و يكثر مقتهم انفسهم و ان اغتبطوا «۱» بما اوتوا بدرستی که بی رغبتان در دنیا هر آینه گریه میکند دل‌های ایشان و اگر چه بخندند، و سخت میباید اندوه ایشان و اگر چه شادی کنند، و بسیار میباید دشمنی ایشان با نفس‌های خودشان و اگر چه رشک برند مردم بر ایشان به آن چه بخشیده شده‌اند یعنی هر چند میانه مردم بخندند دل‌های ایشان بسبب ترس از بدی عاقبت حال ایشان گریان باشد، و همچنین هر چند بحسب ظاهر شادمانی کنند باطن ایشان اندوهگین باشد، و هر چند بخشیده شوند از اخلاق ستوده و افعال حمیده که مردم آرزوی مثل آنها کنند باز ایشان با نفس‌های خود دشمن باشند بسبب این که آنها را مقصّر و گنهکار دانند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵۲

3559

انّ الاكياس هم الّذين للذّنيا مقتوا، و اعينهم عن زهرتها اغمضوا، و قلوبهم عنها صرفوا، و بالدار الباقية تولّوها بدرستی که زیرکان آنانند که مر دنیا را دشمنی کرده‌اند، و چشم‌های خود را از خرّمی آن و حسن آن پوشیده‌اند، و دل‌های خود را از آن گردانیده‌اند، و بسرای پایدار شیفته شده‌اند

3560

انّ العاقل يتعظّ بالادب و البهائم «۱» لا تتعظّ الا بالضرب بدرستی که خردمند پند می‌گیرد بادب، و چارپایان پند نمی‌گیرند مگر بکتک، مراد این است که عاقل آن است که عاقل آن است که بمجرّد ادب پند گیرد و مانند چارپایان از برای پند گرفتن او حاجت بکتک نباشد و مراد به «ادب» درس و تعلیم است یعنی عاقل باید بمجرّد این که خوب و بد را باو درس گویند و تعلیم کنند پند گیرد و مرتکب امور حسنه گردد و اجتناب از بدیها نماید، یا مراد زجر و منعی است که بهماری باشد و بمرتبه کتک نرسد و مراد این است که عاقل باید که بهمان قدر از زجر و منع پند گیرد و باز ایستد از آنچه منع شود از آن و کتکی از برای او در کار نباشد و هر که چنین نباشد بمنزله چارپایان است

3561

انّ لله سبحانه ملكا ينادى في كلّ يوم يا اهل الدّنيا لدوا للموت و انبوا للخراب و اجمعوا للذّهاب بدرستی که خدای سبحانه را فرشته‌ایست که بانگ میکند در هر روز که ای اهل دنیا بزائید از برای مرگ، و بنا کنید از برای خراب شدن، و فراهم آورید شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵۳ از برای رفتن، یعنی هر که زائیده شود عاقبت او مرگ باشد، و هر چه بنا کرده شود انجام آن خرابی است، و هر چه جمع کرده شود پایان آن پراکندگی و رفتن است، پس هر یک گویا از برای آن غایتی است، و غرض این است که: دنیا محلّ قرار نیست و دلبستگی را نشاید و بنای زیاد بر قدر ضرورت در آن لغو و عبث است، و همچنین جمع کردن مال و فراهم آوردن آن

3562

انّ السّعداء بالدّنيا غدا هم الهاربون منها اليوم بدرستی که نیکبختان بسبب دنیا فردا ایشان گریزندگانند از آن امروز یعنی آنان که امروز از دنیا بگریزند و بی‌رغبت باشند در آن فردا ایشان نیکبخت باشند بسبب دنیا، زیرا که گریختن از آن سبب نیکبختی ایشان گردیده

3563

انّ الله سبحانه امر بالعدل و الاحسان و نهى عن الفحشاء و الظّلم بدرستی که خدای سبحانه امر کرده است بعدل و نیکوئی و منع فرموده از صفات و افعال زشت و از ستم، مراد به «عدل» دادگریست یا عدل مقابل فسق، و تحقیق معنی آن مکرّر مذکور شد

3564

انّ الله سبحانه فرض في اموال الاغنياء اقوات الفقراء فما جاع فقير الا بما منع غنيّ و الله سائلهم عن ذلك بدرستی که خدای سبحانه واجب کرده در مال‌های توانگران قوت درویشان را پس گرسنه نشود هیچ درویشی مگر بسبب منع توانگری، و خدا پرسش کننده توانگرانست از این، «قوت» بمعنی قدر ضروریست از روزی و مراد این است که حق تعالی بقدر آنچه ضرور باشد از برای روزی فقراء و کافی باشد از برای ایشان واجب کرده در اموال توانگران از زکاة و خمس و غیر آن، پس اگر همه آنها داده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵۴

شود هیچ فقیری گرسنگی و تنگی نکشد پس اگر فقیری گرسنه شود و تنگی کشد بسبب این است که توانگر حق او را منع کرده و نداده و خدا بازخواست این از توانگران خواهد کرد

3565

انّ المرء یشرف علی امله فیقطعه حضور اجله فسبحان الله لا امل یدرک و لا مؤمل یترک

بدرستی که مرد مشرف می‌شود بر امید خود پس می‌برد او را رسیدن مرگ او، پس پاک است خدا نه امیدی رسیده می‌شود بآن و نه امیدواری واگذاشته می‌شود، مراد این است که گاهی مرد نزدیک می‌شود باین که برسد بامید خود که ناگاه می‌رسد اجل او، و نمی‌گذارد که بامید خود برسد پس سبحان الله نه امیدی برسد آدمی بآن و نه امیدواری واگذاشته می‌شود که برسد بامید خود یعنی اکثر و غالب این است که آدمی بامید خود نمی‌رسد و واگذاشته نمی‌شود تا بآن برسد، و [سبحان الله] چنان که مکرر مذکور شد تنزیه و تقدیس حق تعالی است از نقص و عیب و ظلم و غیر آن از افعال ناشایست، و شایع شده استعمال آن در مقامی که امری که غرابتی و تعجیبی داشته باشد واقع شود و غرض از ذکر آن در چنین وقتی اظهار عظمت و بزرگی حق تعالی است و کمال قدرت و توانائی او که امثال این امور از او صادر شود و اظهار این که آن از برای حکمت و مصلحتی است که در آن بوده و عیب و لغو یا از راه ظلم و ستم نیست

نو شنید آن حضرت علیه السلام مردی را که می‌گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» پس فرمود که

3566

انّ قولنا [آنا لله] اقرار علی انفسنا بالملک، و قولنا [آنا الیه راجعون] اقرار علی انفسنا بالهلاک

بدرستی که قول ما «انا لله» اقرار است بر نفسهای ما بمملوکیّت، و قول ما

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۵۵

انا الیه راجعون» اقرار است بر نفسهای ما بهلاک شدن، و این باعتبار این است که معنی [آنا لله] اینست که ما از برای خدائیم یعنی اختصاص با او داریم و مملوک اوئیم، و معنی «آنا الیه راجعون» این است که ما باز گردندگانیم بسوی او، و ظاهر است که بازگشتن بسوی او بعد از موت است که هلاک می‌شود، پس این اقرار است بر نفسهای خود بهلاک شدن یعنی مردن

3567

انّ المرء اذا هلك قال الناس: ما ترک؟ و قالت الملائکه ما قدّم؟ لله اباؤکم فقدّموا بعضا یکن لکم ذخرا و لا تخلّفوا کلاً فیکون علیکم کلاً

بدرستی که مرد هر گاه بمیرد می‌گویند مردم: چه چیز وا گذاشته؟ و می‌گویند فرشتگان: چه چیز پیش فرستاده، از برای خدا پدران شما «۱»، پس پیش فرستید بعضی را تا بوده باشد از برای شما پس اندوخته و مگذارید همه را پس بوده باشد بر شما سنگینی، یعنی هرگاه مردی بمیرد شایع میانه مردم این است که می‌پرسند که

چه چیز میراث گذاشته؟ اما ملائکه می‌پرسند که: چه چیز پیش فرستاده از برای خدا یعنی از برای خشنودی او «۲» و مراد این است که بفرزند هر کسی می‌گویند بزبان حال که: چه چیز پیش فرستاده پدر تو نهایت همه گفته‌های ایشان را آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه جمع فرموده و فرموده که می‌گویند که: چه چیز پیش فرستاده از برای خدا پدران شما، و ممکن است که بفرزند آن هر کس گویند که: چه چیز پیش فرستاده پدران شما؟ و سؤال از پیش فرستاده پدر و اجداد ایشان باشد و داخل کردن اجداد نیز در سؤال از برای اهتمام باین معنی باشد و این که هر یک از ایشان شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۵۶

آنچه پیش فرستاده‌اند از برای خدا همان بکار می‌آید، «پس پیش فرستید» ظاهر این است که کلام آن حضرت است که بعد از نقل سؤال ملائکه امر می‌فرماید مردم را باین که پیش فرستید بعضی از اموال خود را تا این که ذخیره باشد از برای شما در آن نشأه، و همه را مگذارید که اگر چنین کنید خواهد بود بر شما سنگینی یعنی گران و سنگین خواهد بود بر شما، و باعث عذاب و عقاب یا نقص و پستی مرتبه شما گردد

3568

انّ الحازم من شغل نفسه بجهاد نفسه فاصلحها و حبسها عن اهویتها و لذّاتها فملکها، و انّ للعاقل بنفسه عن الدتیا و ما فیها و اهلها شغلا

بدرستی که دور اندیش کسی است که مشغول سازد نفس خود را بجهاد کردن با نفس خود پس بصلاح آورد آن را و منع کند آن را از خواهشهای آن و لذت‌های آن پس مالک شود آن را یعنی آن را فرمانبردار خود گرداند، و بدرستی که از برای عاقل بنفس خود از دنیا و آنچه در دنیا است و اهل آن مشغولیتی است یعنی چندان مشغول نفس خود و اصلاح آن است که بسبب گرفتاری بآن نپردازد بدنی و آنچه در دنیا است و اهل دنیا

3569

انّ الناظر بالقلب العامل بالبصر یكون مبتدا عمله ان ینظر عمله، علیه ام له فإن کان له مضمی فیه و ان کان علیه وقف عنه

بدرستی که نگاه کننده بدل کار کننده بصر می‌باشد ابتدای کار او این که نگاه کنه در کار خود که آیا بر اوست یا از برای اوست، پس اگر بوده باشد از برای او روان شود در آن، و اگر بوده باشد بر او بایستد از آن، ظاهر این است که مراد به [بصر] نیز بینائی دل است و مراد این است که کسی که نگاه

کند در چیزها بدل و تأمل کند در آنها و کار کند ببینائی دل، و این بمنزله تأکید سابق است، «ابتدای کار او این است» یعنی باید که این باشد که نگاه کند در کاری که اراده آن دارد و تفکر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵۷

کند در آن که آیا آن بر اوست؟ یعنی ضرری دارد بر او یا از برای اوست؟ یعنی نفعی دارد از برای او پس اگر بیابد که نفعی دارد از برای او، روان شود. در آن و بکند آن را، و اگر بیابد که ضرری دارد بر او باز، ایستد از آن

3570

انّ العاقل من نظر فی یومه لغده، و سعی فی فکاک نفسه، و عمل لما لا بدّ له منه و لا محیص له عنه

بدرستی که عاقل کسی است که نگاه کند در روز خود از برای فردای خود و شتاب کند در خلاص کردن نفس خود و عمل کند از برای آنچه نیست چاره او از آن، و نه محلّ گذر کردنی او را از آن، مراد بآن سفر آخرت است که نیست چاره از رفتن بآن و نه گریز گاهی از آن، پس عاقل از برای آن عمل کند یعنی کاری چند کند که توشه آن سفر او باشد

3571

انّ اولیاء الله لا کثر الناس له ذکرا، و ادومهم له شکرا، و اعظمهم علی بلائه صبرا

بدرستی که دوستان خدا هر آینه بیشترین مردم اند مر او را از روی یاد کردن، و دایم ترین ایشانند مر او را بحسب شکر کردن، و بزرگترین ایشانند بر بلای او از راه صبر نمودن، یعنی ذکر و یاد ایشان مر خدا را بیشتر از سایر مردم باشد، و شکر ایشان مر او را دائم تر باشد، و صبر ایشان بر بلای او عظیم تر باشد

3572

انّ خیر المال ما کسب ثناء و شکرا، و اوجب ثوابا و اجرا

بدرستی که بهترین مال آنست که فراهم آورد ستایشی و شکری را، و واجب سازد پاداش خیر و مزدی را، یعنی بکسی داده شود یا در مصرف خیری صرف شود که باعث ستایش و شکر آن کس و یا مردمی که بر آن مطلع شوند گردد و سبب ثواب و مزد شود از جانب حق تعالی، و در اکثر نسخهها «۱» «اکسب» از باب افعال واقع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵۸

شده و بنا بر این ترجمه این است که کسب بفرماید صاحب خود را ستایشی و شکری یعنی باعث این شود که صاحب آن جمع کند ستایش و شکری را

3573

انّ الله سبحانه جعل الذکر جلاء القلوب تبصر به بعد العشوّه «۱» و تسمع به بعد الوقرة، و تنقاد به بعد المعانده

بدرستی که خدای سبحانه گردانیده است ذکر را پرداز دلها، بینا میشوند بآن بعد از اشتباه و التباس امور بر آنها یا بعد از تاریکی، و می شنوند بآن بعد از سنگینی گوش یا نشنیدن آن اصلا، و فروتنی میکنند بآن یا رام میشوند بعد از دشمنی کردن، مراد تحریص بر ذکر خداست و ذکر فوایدی که بر آن مترتب می شود و آن این است که ذکر بسیار دلها را جلاء می دهد و بینا می گرداند آنها را به آن چه پیش از آن بر آنها مشتبه و ملتبس یا تاریک باشد، و «شنوا می گرداند آنها را بعد از سنگینی گوش آنها یا بعد از این که اصلا نشنوند» و «فروتنی میکنند بسبب آن یا رام میشوند بعد از این که پیش از آن دشمنی می کردند» یعنی آن سبب این می شود که صاحب آن بعد از این که عصیان می کرده باشد حق تعالی را که بمنزله دشمنی با اوست فروتنی کند یا رام گردد یعنی اطاعت و انقیاد کند و سرکشی و نافرمانی نکند و پوشیده نیست که اثبات شنوائی و گوش از برای دلها بر سبیل استعاره و مجاز است

3574

انّ الحازم من قید نفسه بالمحاسبه، و ملکها بالمغاضبه، و قتلها بالمجاهده

بدرستی که دور اندیش کسی است که بند کند نفس خود را بمحاسبه، و مالک شود او را بمغاضبه، و بکشد او را بجنگ کردن با او، «بمحاسبه» یعنی باین که همیشه بحساب او برسد پس گویا او را در بند دارد و نمی گذارد که هر چه خواهد بکند،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۵۹

و «بمغاضبه» یعنی بدوری کردن از او و بخشم آوردن او یعنی بفرمان نبردن او و کردن کاری چند که مکروه او باشد و او را بخشم آورد، و در بعضی نسخهها بدل آن «بالمغالبه» است یعنی بغلبه و قهر زیاد بر او، و در بعضی «بالمبالغه» است یعنی بکوشش کردن یعنی کوشش کردن در مالک شدن او بمداومت بر منع او از هوی و هوس

3575

انّ للذکر اهلا اخذوه من الدنیا بدلا فلم تشغلهم تجاره و لا بیع عن ذکر «۱» یقطعون به ایام الحیوه و یهتفون به فی آذان الغافلین

بدرستی که از برای ذکر خدا اهلی است که فراگرفته‌اند آن را از دنیا عوض، پس مشغول نمی‌سازد ایشان را هیچ بازرگانی و نه فروشی از ذکر، می‌برند بآن روزهای زندگانی را، و آواز میکنند بآن در گوشه‌های بیخبران. یعنی طیّ میکنند و می‌گذرانند مشغول بآن ایام عمر خود را و آگاه میکنند بآن غافلان و بی‌خبران را

3576

آن من رأی عدوانا یعمل به و منکرا یدعی الیه فانکره بقلبه فقد سلم و بریء و من انکره بلسانه فقد أجز و هو افضل من صاحبه، و من انکره بسیفه لتکون حجّة الله العلیا و کلمة الظالمین السّفلی فذلک الّذی اصاب سبیل الهدی و قام علی الطّریق و نور فی قلبه الیقین بدرستی که کسی که ببیند ستمی را که عمل کرده شود بآن، و کار بدی را که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۶۰

خوانده شود بسوی آن، پس انکار کند و بد داند آن را بدل خود پس بتحقیق که سلامت بماند و رهائی یابد، و کسی که انکار کند آن را و زشت شمارد بزبان خود پس بتحقیق که اجر و ثواب داده شود و او افزونتر است از آن یار خود که همین بدل انکار کرد، و هر که انکار کند آن را بشمشیر خود تا بوده باشد برهان خدای بلندتر و سخن ستم کنندگان پست‌تر پس آنست که رسیده است براه هدی یعنی راهنمایی یا رسیدن بحقّ و ایستاده است بر راه درست و روشن شده است در دل او یقین، این بنا بر این است که «نور» معلوم خوانده شود و لازم باشد، و ممکن است که مجهول خوانده شود و متعدّی باشد و بنا بر این ترجمه این است که: و روشن گردانیده شده است در دل او یقین، و در بعضی نسخه‌ها «فی» نیست و بنا بر این ترجمه این است که

و روشن گردانیده دل او را یقین یعنی یقین باحوال مبدأ و معاد. و پوشیده نیست که سلامتی و رهائی شخص اوّل در صورتی است که زیاده بر انکار بدل نتواند کرد یا داند که شخصی دیگر باشد که قیام نماید بمرتبه زیاد که در کار باشد و حاجت بمنع و زجر او نباشد و اگر نه واجب است بر او زیاده بر انکار بدل انکار بزبان نیز یا زیاده بر آن نیز، پس اگر اکتفا کند بمجرّد انکار بدل ترک واجبی کرده و سالم نباشد و رهائی نیابد، مگر این که مراد همین سلامتی او از وزر و وبال آن گناه باشد که او میکند و این که در آن مجرّد انکار بدل کافی است بخلاف کسی که راضی و خشنود باشد بفعل او که او شریک باشد با او در گناه چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و همچنین جواز اکتفاء شخص دوّم بانکار بزبان در وقتی است که قادر بر زیاده بر آن نباشد یا انکار بزبان کافی باشد در منع و زجر آن شخص یا شخصی دیگر باشد که زیاد بر آن را بعمل آورد و اگر نه زیاده بر آن واجب باشد بمرتبه که باعث منع او گردد بشرط رعایت اسهل فالاسهل تا مرتبه که محتاج بجرح و قتل شود و در جواز آنها میانه علمای ما رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دو قول است جمعی آن را هم واجب می‌دانند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۶۱

و بعضی آن را تجویز نمی‌کنند و بآن مرتبه که برسد ساقط می‌دانند و ظاهر این است که این در غیر امام باشد و اما امام پس منع و زجر بر او واجب باشد بهر مرتبه که برسد و بنا بر این آنچه در این کلام معجز نظام وارد شده از ترجیح کسی که انکار بشمشیر کند محمول شود بنا بر مذهب فرقه دوّم بر کسی که از اهل آن باشد از پیغمبر یا امام، و مخفی نیست که اگر اکتفای شخص اوّل بآن مرتبه باعتبار وجود شخصی دیگر باشد که قیام بمرتبه بعد از آن کند وجه ترجیح شخص دوّم بر او ظاهر است و اگر باعتبار یکی از دو احتمال اوّل باشد ترجیح شخص دوّم بر او ممکن است که باعتبار این باشد که او بالفعل مرتکب کلفت و مشقّت قیام بمرتبه بعد نشده و شخص دوّم مرتکب آن شده پس یقین اجر و ثواب او زیاده باشد هر چند او نیز چنین باشد که اگر قادر می‌بود قیام بمرتبه بعد می‌نمود، یا این که اگر آن شخص محتاج بزاید از آن می‌بود او بعمل می‌آورد زیرا که این معنی باعث این نمی‌شود که اجر او مثل کسی باشد که بالفعل قیام بمرتبه بعد کرده باشد بلکه نهایت مرتبه این است که چنین کسی را هم بسبب عزم و قصد او بقیام بآن بر تقدیر قدرت یا احتیاج اجر و ثوابی باشد و از این لازم نمی‌آید که اجر و ثواب او مثل آن کسی باشد که بالفعل قیام نماید

3577

آن من احبّ العباد الی الله عبدا اعانه علی نفسه فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف فزهر مصباح الهدی فی قلبه و اعدّ القری لیومه التّأزّل به بدرستی که از دوست‌ترین بندگان بسوی خدا بنده‌ایست که یاری کرده باشد او را خدا بر نفس او، پس شعار خود گردانیده باشد اندوه را، و پیراهن خود کرده باشد ترس را، پس درخشیده باشد چراغ هدی در دل او، و آماده کرده باشد مهمانی را از برای روز او که فرود آید باو، مراد به «یاری کردن خدا او» را بر نفس او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۶۲

این است که یاری کرده باشد او را خدا بر این که مسلّط بر نفس خود باشد و او را از هواها و هوسها منع کند و بر اطاعت و انقیاد دارد، و «شعار» چنانکه مکرّر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد، و مراد به «گردانیدن اندوه شعار خود» این است که همیشه اندوهگین باشد از خوف احتمال بدی حال او در آن نشأه، و هرگز از آن اندوه و غم جدا نشود پس آن بمنزله شعار او باشد، و «گردانیدن ترس پیراهن خود» نیز بهمین معنی است و توضیح آن است، و مراد به «هدی» راه یافتن یا رسیدن بحقّ است چنانکه مکرّر مذکور شد، و مراد به «آماده کردن مهمانی از برای روز او

که فرود آید باو» اینست که توشه روز رسیدن مرگ و رفتن بسفر آخرت را از برای خود آماده کرده باشد پس گویا از برای خود مهمانی در آن روز آماده کرده. این بنا بر اینست که «قری» بکسر قاف خوانده شود و بمعنی مهمانی باشد، و ممکن است که بفتح آن خوانده شود و بمعنی پشت باشد یعنی آماده کرده باشد از برای خود در آن روز پشتی یعنی پشتیبانی و چیزی که بآن پشت او قوی باشد از طاعات و عبادات

3578

انّ القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق لا تفنی عجائبه و لا تنقضی غرائبه و لا تکشف الظلمات الاّ به

بدرستی که قرآن ظاهر آن نیکوی خوش آینده است، و باطن آن عمیق است، زایل نمی‌شود عجایب آن، و تمام نمی‌شود غرایب آن، و گشوده نمی‌شود تاریکیها مگر بسبب آن، مراد به «بودن باطن آن عمیق» یعنی گو «۱» اینست که علوم و معارف بسیار در باطن آن هست که همه کس به آنها نتواند رسید پس تشبیه شده بآبی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۶۳

که عمیق باشد و بته آن مشکل باشد رسیدن، «زایل نمی‌شود عجایب آن، و تمام نمی‌شود غرایب آن» یعنی همیشه علوم عجیبه و امور غریبه از آن مستفاد می‌شود از برای کسی که راهی بعلم باطن آن داشته باشد مثل ائمه بحق صلوات الله علیهم أجمعین و این معنی هرگز زایل نمی‌شود و تمام نمی‌گردد، و مراد به «تاریکیها» تاریکیهای جهالت و ضلالت است که گشوده نمی‌شود آنها مگر بدانستن قرآن یا هدایت کسی که معرفت بآن داشته باشد

3579

انّ افضل الناس عند الله من احيا عقله و امات شهوته و اتعب نفسه لصلاح آخرته

بدرستی که افزونترین مردم نزد خدا کسیست که زنده گردانیده باشد عقل خود را، و میرانیده باشد خواهش خود را، و بتعب انداخته باشد نفس خود را، از برای بصلاح آوردن آخرت خود، مراد به «زنده کردن عقل» اطاعت کردن و فرمان بردن آن است و تحصیل علوم و معارف که باعث قوت و زیادتی عقل گردد، و به «میرانیدن خواهش» این که پیرو خواهشها و هوسهای خود نگردد چه هرگاه پیروی آنها نکند اثری بر آنها مترتب نگردد پس گویا میرانیده آنها را

3580

انّ الله تعالى في كلّ نعمه حقاً من الشکر فمن اذاه زاده منها و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته

بدرستی که هر خدای بلند مرتبه راست در هر نعمتی حقی از شکر، پس هر که بجا آورد آن را زیاد کند خدا او را از آن نعمت، و هر که تقصیر کند از آن اندازه خود را بر لب زوال نعمت او یعنی مشرف سازد بر آن

3581

انّ من كان مطيته اللیل و النهار فانه يسار به و ان كان واقفا و يقطع المسافة و ان كان مقيما و ادعا

بدرستی که کسی که بوده باشد شتر سواری او شب و روز پس بدرستی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۶۴

برده می‌شود و هر چند ایستاده باشد و می‌برد راه را و هر چند در جای ایستاده قرار گرفته باشد، مراد این است که آدمی بر شتر شب و روز سوار است و آنها ناچار می‌روند و او را می‌برند خواه او حرکت کند و خواه بایستد و قرار گیرد پس باید که از خود غافل نشود و همیشه در تهیته آن سفر پر خطر باشد که بزودی خواهد کرد

3582

انّ الکيس من كان لشهوته مانعا و لنزوته عند الحفیظة واقما قامعا

بدرستی که زیرک کسی است که بوده باشد از برای خواهش خود منع کننده، و از برای آنچه بلند می‌شود بسوی آن دل او نزد حمیت و خشم برگرداننده کوبنده، یعنی از برای خواهشهای پوچ و باطل منع کننده باشد، و از برای آنچه دل او بالا می‌رود بسوی آن نزد حمیت و خشم یعنی خواهد که بآن برسد و مراد بآن انتقام است که خواهش آن کند نزد حمیت و خشم برگرداننده یعنی آنرا از خود برگرداند و از دل در کند، و «کوبنده» یعنی آن معنی را بکوبد و در هم شکند و نگذارد که بر او دست یابد، و ممکن است که «واقم» بمعنی قهر و غلبه کننده باشد یا خوار کننده، و «قامع» نیز ممکن است بیکی از این دو معنی باشد و تأکید باشد

3583

انّ الله سبحانه قد انار سبیل الحقّ و اوضح طرقه فشقوة لازمة او سعادة دائمة

بدرستی که خدای سبحانه بتحقیق روشن ساخته راه حق را و آشکار کرده راههای آن را، پس بدبختی است لازم یا نیکبختی پاینده، مراد اینست که حق تعالی راه حق را روشن و ظاهر کرده بعنوانی که باندک سعیی توان رسید بآن و چنین نیست که اشتباه و التباسی در آن باشد که بسبب آن کسی که نرسد بآن معذور باشد پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۶۵

هر که نرفت بآن راه بدبختی لازم او باشد و از او جدا نشود، و هر که رفت بآن راه نیکبختی دائمی نصیب او شد، و «آشکارا کرده راههای آن را» یعنی راههای حق را و این بمنزله تأکید سابق است. و جمع آوردن «راهها» در آن ممکن است اشاره باشد باین که از برای رسیدن بحق راههای مختلف باشد مانند براهین متعدده و مراد به «راه حق» که در اوّل فرموده جنس راه حق است نه این که منحصر در یکی باشد، و ممکن است که ضمیر «طرقه» راجع باشد بسبیل حق نه بحق چنانکه اوّل ذکر کردیم یعنی آشکارا کرده راههای آن راه را و بنا بر این مراد به «راه حق» شاهراهیست که آدمی را بحق برساند و براههای آن شعبها که سر بآن راه گذارد و هر یک از آنها آخر بآن منتهی گردد

3584

انّ من بذل نفسه فی طاعة الله و رسوله کانت نفسه ناجیه سالمه و صفقته رابحه غانمه

بدرستی که هر که بذل کند نفس خود را یعنی ببخشد آن را یا کار فرماید در فرمانبرداری خدا و رسول او، خواهد بود نفس او رستگار بسلامت مانده و فروخت او سودمند نفع برنده یا فیروزی یابنده، مراد به «فروخت او» سودای اوست که اوقات خود را صرف کرده در آن طاعت از برای تحصیل عوض اخروی، یا این که نفس خود را فروخته بآن و آن را «نفع برنده» یا «فیروزی یابنده» گفتن، مجاز است و مراد نفع بردن یا فیروزی یافتن صاحب آن است.

3588

انّ فی الفرار موجدۀ الله سبحانه و الدّلّ الّلازم و العار الدائم و انّ الفارّ غیر مزید فی عمره و لا مؤخر عن یومه

بدرستی که در گریختن یعنی گریختن از جهاد خشم خدای سبحانه است و خواری لازم و ننگ دائم، و بدرستی که گریزنده زیاد کرده نشود در عمر او و نه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۶۶

وایس انداخته شود از روز او، یعنی گریختن از جهاد با وجود این که سبب خشم خدا و خواری لازم و ننگ دائم می شود فایده نیز بر آن مترتب نمی شود زیرا که وقتی از برای اجل او مقرر شده که پیش و پس نیفتد پس اگر بگریزد زیاد نشود عمر او و واپس نیفتد از آن روز او یعنی از وقتی که از برای اجل او مقرر شده پس اگر آن وقت در رسد اگر از جهاد گریخته باشد بسبب دیگر برود و تا نرسیده باشد هر چند در جهاد باشد رشته عمر او گسسته نشود.

3586

انّ المرء قد یسرّه درک ما لم یکن لیفوته و یسوءه فوت ما لم یکن لیدر که فلیکن سرورک بما نلت من آخرتک و لیکن اسفک علی ما فاتک منها و لیکن همک لما بعد الموت

بدرستی که مرد بتحقیق که شاد می گرداند او را در یافتن چیزی که نیست آن این که فوت شود او را، و غمگین می سازد او را فوت چیزی که نیست آن این که دریابد او را، پس باید که بوده باشد شادی تو به آن چه برسی بآن از آخرت خود، و باید که بوده باشد حسرت تو بر آنچه فوت شده باشد ترا از آن، و باید که بوده باشد اندوه تو از برای آنچه باشد بعد از مرگ، مراد این است که مرد بسیار هست که شاد می شود بسبب دریافتن چیزی که ممکن نیست که آن فوت شود از او و نرسد باو مثل آن قدری که مقرر شده که البته باو برسد از روزی و غیر آن، و همچنین بسیار است که اندوهگین می شود بسبب فوت چیزی که ممکن نیست رسیدن آن باو از آنچه مقرر نشده از برای او رسیدن آن باو هر چند سعی کند از برای آن، پس هرگاه شادی کند از برای رسیدن بچیزی که البته باو می رسد یعنی از برای سعی در آن بگمان این که رسیدن بآن سعی او شده با آنکه سعی را در آن دخلی نبوده، و غمگین شود از برای فوت چیزی که ممکن نبوده رسیدن آن باو یعنی اندوهگین شود بگمان این که تقصیر کرده در سعی از برای آن با آنکه سعی در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۶۷

در واقع عبث و بی فایده بوده پس چرا سعی نکند در امور آخرت که وابسته بسعی اوست و بقدر سعی در آنها فیروزی یابد و بسبب تقصیر در آن محروم ماند، پس باید که بوده باشد شادی او از برای آنچه برسد بآن از امور آخرت بسبب سعی در آنها، و تأسف او بر آنچه فوت شود او را از آنها بسبب عدم سعی در آنها، و اندوه او از برای آنچه خواهد بود بعد از مرگ و تهیّه نگرفته باشد از برای آن

3587

انّ الله سبحانه اذا اراد بعبد خیرا وقفه لانفاذ اجله فی احسن عمله و رزقه مبادره مهله فی طاعته قبل الفوت

بدرستی که خدای سبحانه هرگاه اراده کند ببنده خیری را توفیق می دهد او را از برای روان کردن مدت خود در بهترین عمل او، و روزی میکند او را پیشی گرفتن مهلت او در طاعت او پیش از مرگ، «توفیق خدا او را» چنانکه مکرر مذکور شد تهیّه کردن اسباب خیر است از برای او، و «انفاذ» که بمعنی روان کردن ترجمه شده بنا بر این است که بذال نقطه دار باشد، و ممکن است که بدال بی نقطه باشد و بنا بر این ترجمه این است که: از برای فانی ساختن مدت خود یعنی گذراندن آن در بهترین عمل او یعنی بهترین عملی که حق تعالی فرموده آن را و نیکو شمرده یا بهترین عملی که از او

تواند صادر شد، و «روزی میکند او را پیشی گرفتن مهلت او در طاعت او» یعنی این که صرف کند ایام عمر خود را پیش از مرگ که ایام مهلت اوست در طاعت و فرمانبرداری خدا یا در طاعت و فرمانبرداری او خدا را، و «مهمل» بمعنی پیشی گرفتن در کار خیر نیز آمده و بنا بر این معنی این می شود که «روزی میکند او را پیشی گرفتن او در طاعت او پیش از مرگ» و غرض از این باضافه تأکید پیشی گرفتن و مبالغه در آن است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۶۸

3588

انّ امامک عقبه کؤودا المخفّ فیها احسن حالا من المثقل و المبطئ علیها اقبیح امرا من المسرع، انّ مهبطها بک لا محاله علی جنّه او نار بدرستی که پیش روی تو گریوه «۱» است که سبکبار در آن نیکوتر است بحسب حال از گرانبار، و آهسته رو در آن زشت تر است بحسب کار از تند رفتار، بدرستی که فرود آوردن آن ترا ناچار بر بهشت است یا جهنّم، مراد این است که گریوه در پیش داری که بعد از مرگ باید از آن بگذری چنین گریوه که هر که سبکبار باشد از گناهان و تند تواند رفت بر آن نیکو حال است، و هر که گرانبار باشد و به آهستگی باید طیّ کند آن را زشت است کار او، و آن اگر سبکبار باشی و تند بگذری از آن، فرود آورد ترا بر بهشت، و اگر گرانبار و آهسته رو باشی، فرود آورد ترا بر جهنّم، پس سعی کن در سبکباری تا رستگار گردی و بر بهشت فرود آئی

3589

انّ اعظم النّاس حسره يوم القيامة رجل اکتسب مالا من غیر طاعة الله فورّته رجلا انفقه فی طاعة الله فدخل به الجنّة و دخل به الاوّل النّار بدرستی که بزرگترین مردم بحسب حسرت خوردن روز قیامت کسی است که فراهم آورده باشد مالی را از غیر فرمانبرداری خدا پس میراث گذاشته باشد آن را از برای مردی که صرف کند آن را در فرمانبرداری خدا، پس داخل شود وارث بسبب این بیبهشت و داخل شود بسبب این مرد اول جهنّم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۶۹

پوشیده نیست که این در وقتی است که وارث نداند که او آن را از ممرّ حرام تحصیل کرده و اگر داند این را باید که بصاحبان آن رساند، و اگر داند که حرام است و صاحب آن را نداند و مأیوس باشد از دانستن آن باید که تصدّق کند از برای صاحب آن، و ممکن است که مراد به «انفاق در راه خدا» در این دو صورت خصوص این باشد که بصاحب آن داده شود یا تصدّق کند و بنا بر این محتاج بتحقیقی نیست

3590

انّ النّاس الی صالح الادب احوج منهم الی الفضة و الذهب

بدرستی که مردمان بسوی ادب نیکو محتاج ترند از ایشان بسوی نقره و طلا

3591

انّ هذا القرآن هو النّاصح الّذی لا یغشّ «۱» و الّهادی الّذی لا یضلّ و المحدث الّذی لا یکذب

بدرستی که این قرآن ناصحی است یعنی پند گوئی است یا خالصی است که غشّ نمی کند، و هادئی است یعنی راهنمائی است یا رساننده است بحقّ که گمراه نمی کند، و سخنگویی است که دروغ نمی گوید

3592

انّ هذا الموت لطالب حیث لا یفوته المقیم و لا یعجزه من هرب

بدرستی که این مرگ هر آینه جوینده ایست شتابان فوت نمی شود آن را اقامت کننده، و عاجز نمی سازد آن را کسی که بگریزد، مراد اینست که مرگ جوینده ایست شتابان هر کسی را بزودی دریابد و کسی از آن رهائی نیابد نه کسی که بایستد و از آن نگریزد فوت شود آن را یعنی خلاصی یابد از آن باین که رحم کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷۰

او را یا نیابد او را، و نه کسی که گریزد از آن عاجز کند آن را باین که نتواند یافت او را بلکه هر جا که رود از عقب او رود و دریابد او را

3593

انّ فی الموت لراحة لمن کان عبد شهوته و اسیر اهویته لانه کلّمّا طالّت حیاته کثرت سیئاته و عظمت علی نفسه جنایاته

بدرستی که در مرگ هر آینه آسایشی است از برای کسی که بوده باشد بنده خواهش خود، و برده هواهای خود از برای این که او هر چند دراز شود زندگانی او بسیار می شود گناهان او و بزرگ می شود بر نفس او جنایتهای او، «جنایت کسی بر کسی» این است که بکشد او را یا زخمی بزند بر آن یا مانند آن و چون هر گناهی که آدمی میکند وبال آن بر نفس اوست پس آن در حقیقت جنایتی است بر نفس او پس باین اعتبار فرموده اند که: «بزرگ می شود جنایات او بر نفس او» و ممکن است که «علی نفسه» متعلّق به «عظمت» باشد نه به [جنایات] و معنی این باشد که بزرگ می شود بر نفس او گناهان او، و مراد به «بزرگ شدن بر نفس» بزرگ شدن گرانی و سنگینی آنها باشد

3594

انّ أخسر الناس صفةً و أخيبهم سعيًا رجل اخلق بدنه في طلب أماله و لم تساعده المقادير على ارادته فخرج من الدنيا بحسراته و قدم على الآخرة بتعاته.

بدرستی که زیانکارترین مردم بحسب فروش و نومیدترین ایشان از روی سعی مردی است که کهنه کرده باشد بدن خود را در طلب کردن امیدهای خود، و یاری نکرده باشد او را تقدیدات خدا بر وفق خواهش او، پس بیرون رفته باشد از دنیا با حسرتهاى خود، و وارد شده باشد آخرت را با وبالهای خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷۱

3595

انّ للمحن غایات لا بدّ من انقضائها فناموا لها الى حين انقضائها فانّ اعمال الحيلة فيها قبل ذلك زیاده لها

بدرستی که از برای محنتها مدتهاست که ناچار است از گذشتن آنها پس بخواهید از برای آنها تا هنگام گذشتن آنها، پس بدرستی که بکار بردن چاره در آنها پیش از آن زیادتی است مر آنها را، مراد این است که گاه هست که از برای محنتی مدتی مقرر شده که ممکن نیست زوال آن محنت پیش از انقضای آن مدت، پس در این صورت باید بخواهید از برای آن یعنی فارغ بود از سعی در رفع آن زیرا که بکار بردن چاره و تدبیر در آن سودی ندهد مگر این که تعب و زحمت آن هم زیاد شود و پوشیده نیست که این در صورتی است که این کس داند که محنت او از این قبیل است و حصول این علم نادر است و ظاهر این است که غرض آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه اظهار عذری است از برای خود در سعی نکردن از برای دفع محنتها که بآن حضرت رسید از غضب حقوق او و مانند آنها، و بیان این که سبب سعی نکردن در چاره آنها این است که ما می دانیم که مدتی از برای آنها مقدر شده که ممکن نیست زوال آنها پیش از انقضای آن مدتها پس قبل از آن چاره و تدبیر فایده ندارد بلکه باعث زیادتی تعب و زحمت گردد

3596

انّ للمحن غایات و للغایات نهايات «۱» فاصبروا لها حتى تبلغ نهاياتها فالتحرک لها قبل انقضائها زیاده لها

بدرستی که از برای محنتها مدتهاست، و از برای مدتها پایانهاست، پس صبر کنید از برای آنها تا برسند آن مدتها پایانهای آنها، پس حرکت کردن از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷۲

آنها پیش از در گذشتن آن مدتها زیادتی است مر محنتها را، این نیز همان مضمون فقره سابق است و آن حضرت هر یک را در مقامی فرموده و مؤلف هر دو را با هم نقل کرده و پوشیده نیست که قول آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه «پس صبر کنید» منافات ندارد با آنچه در شرح فقره سابق گفتیم که غرض بیان عذر صبر کردن خود باشد بر محنتها که بآن حضرت رسیده زیرا که ممکن است که خطاب در آن عام نباشد بلکه مخصوص جمعی از اصحاب آن حضرت باشد که صبر بر آن محنتها بر ایشان گران بوده و از آن حضرت استدعای سعی در چاره و تدبیر از برای دفع آنها می کرده باشند و الله تعالی يعلم

3597

انّ الله سبحانه فرض عليكم فرائض فلا تضیعوها، و حدّ لكم حدودا فلا تعتدوها، و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها، و سکت عن اشیاء و لم يدعها نسیانا فلا تتکلفوها

بدرستی که خدای سبحانه واجب کرده بر شما فریضه چند پس ضایع مگردانید آنها را، و حدّ قرار داده از برای شما حدّی چند پس تجاوز نکنید از آنها، و نهی کرده شما را از چیزی چند پس مدیریت حرمت آنها را، و خاموش شده از چیزی چند و وانگذاشته آنها را از روی فراموشی پس بر خود مگیرید مشقت آنها را، مراد به «ضایع کردن فریضهها» ترک کردن آنهاست یا اخلال بچیزی از اجزاء یا شرایط آنها. و ممکن است که شامل امری چند نیز باشد که باعث نقص زیادی در آنها باشد هر چند بقدر اقل مجزی باشند، و «حدّ قرار داده» یعنی از برای هر عملی از واجبات و مندوبات و غیر آنها حدّی چند قرار داده در کمیت و کیفیت پس تجاوز نکنید از آن حدّها و بر خلاف آنها بجا نیاورید، و خاموش شده از چیزی چند یعنی ساکت شده از بعضی چیزها و متعرض حکم آنها نشده نه باین که امر کند به آنها و نه باین که نهی کند از آنها و این از آن راه نیست که نعوذ بالله فراموش کرده باشد بیان حکم آنها را و غافل شده باشد از آن بلکه باعتبار این است که مصلحت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷۳

در واگذاشتن حکم آنها بوده پس هر چه چنین باشد پس شما کلفت و زحمت بر خود قرار مدهید در آنها بواجب کردن چیزی از آنها، یا حرام کردن آن برای و اجتهاد خود یا باثبات حکمی از برای خصوص هر یک از آنها، بلکه بگذارید آنها را بر اصل خود که اباحت است چنانکه مشهور است میان علماء یا حرمت است بنا بر مذهب بعضی از اصولیین، یا این که شما نیز خاموش باشید از اثبات حکمی از برای آنها و توقف کنید در آن چنانکه قول بعضی از اصولیین است، و قول مشهور اقوی است بحسب دلائل عقلیه و شرعیّه چنانکه این فقیر در حواشی شرح مختصر اصول تحقیق آن نموده و ممکن است

که مراد به آن چه خاموش شده از آنها اموری باشد که حقیقت آنها بیان نشده مثل کینه ذات واجب تعالی، و اسرار قضا و قدر، و حقیقت روح، و امثال آنها از آنچه مصلحت در بیان آنها نبوده و بنا بر این مراد نهی از زحمت کشیدن در نظر و تأمل در آنها و تحقیق حقایق آنهاست

3598

انّ الفرس تمرّ مرّ السّحاب فانتهزوها اذا امكنت فی ابواب الخیر و الاعداد ندم

بدرستی که فرصتها می‌گذرند مانند گذشتن ابر، پس غنیمت دانید آنها را هر گاه ممکن شوند در بابهای خیر و اگر نه برگردد آن فرصتها پشیمانی، یعنی هرگاه کسی را فرصت کار خیری بشود و آن را غنیمت نشمارد و نکند آن کار را آن فرصت آخر سبب پشیمانی او گردد یعنی در آن نشأه که جزای اعمال داده می‌شود پشیمان خواهد شد که با وجود فرصت آن کار خیر چرا نکردم آن را و از اجر و ثواب آن محروم ماندم

3599

انّ حوائج النّاس الیکم نعمه من اللّٰه علیکم فاغتنموها و لا تملّوها فتتحول نقما

بدرستی که حاجتهای مردم بسوی شما نعمتی است از خدا بر شما، پس غنیمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷۴

شمارید آنها را و ملول مشوید از آنها پس برگردد انتقامی یعنی حاجتها که مردم بیاورند بسوی شما و از شما خواهند نعتی است از خدا بر شما زیرا که این نعمتی است در دنیا که مردم محتاج باشند باین کس نه این کس بایشان، و ایضا بر آوردن آنها و سعی در آنها باعث اجر و ثواب اخروی نیز گردد پس بآن اعتبار نیز نعمتی است که رو باو آورده اگر رد نکند او را پس باید غنیمت شمرد آنها را و بقدر مقدور سعی کرد در آنها و مکدر و ملول نشد از آنها و اگر نه مبدل خواهد شد آن نعمت بانتقام خدا باین که در دنیا آن مرتبه را از او سلب کند و در آخرت او را بر آن مؤاخذه و بازخواست نماید و «نقم» بفتح نون و کسر آن و سکون قاف بمعنی انتقام است و بمعنی کراهت و ناخوش داشتن نیز آمده و آن نیز مناسب است یعنی برگردد بامری که شما ناخوش دارید آن را یا بناخوش داشتن خدا عمل شما را، و «نقم» بفتح نون و کسر قاف جمع [نقمه] است بفتح نون یا کسر آن و سکون قاف بمعنی انتقام، و ممکن است که در اینجا چنین خوانده شود و معنی این باشد که برگردد بانتقامهای خدا

3600

«انّ خیر المال ما اورثک ذخرا و ذکرا، و اکسبک حمدا و اجرا ۱»

بدرستی که بهترین مال آن است که میراث دهد ترا ذخیره و یادی، و کسب کند از برای تو ستایشی و اجری، یعنی مالی است که در مصرف خیری صرف شود که بسبب آن میراث گذارد از برای تو ذخیره و یادی، یعنی ذخیره گردد از برای آخرت تو و سبب یاد خیری شود از برای تو، و کسب کند از برای تو ستایش مردم و اجر و ثواب را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷۵

3601

انّ افضل الاموال ما استرقّ به حرّ و استرقّ به اجر

بدرستی که افزونترین مالها آنست که بنده گردانیده شود بسبب آن آزاده، و حاصل شود بسبب آن استحقاق اجری یعنی مالی است که احسان شود بآزاده و آن را بمنزله بنده این کس گرداند چنانکه مشهور است که: «مردمان بندگان احسانند» و بسبب آن اهلیت و استحقاق اجر و ثواب نیز حاصل شود، و ممکن است که این اشاره بقسمی دیگر از افزونترین مال باشد بلکه بقسمی اعمّ از اوّل و حاصل کلام این باشد که افزونترین اموال آن است که بنده گردانیده شود بآن آزاده و آنچه حاصل شود بسبب آن استحقاق اجری بهر نحو که باشد

3602

انّ مادحک لخادع لعقلک غاشّ لک فی نفسک بکاذب الاطراء و زور الثناء فان حرمته نوالک او منعته افضالک و سبک بکلّ فضیحه و نسبک الی کلّ قبیحه

بدرستی که مدح کننده تو هر آینه فریب دهنده است مر عقل ترا، غشّ کننده است مر ترا در نفس تو بستایش دروغ و ثنای غلط، پس اگر بازداری از او عطای خود را، یا منع کنی از او احسان خود را نشان کند ترا بهر رسوائی و نسبت دهد ترا بهر صفت زشتی، مراد مذمت مدّاحان است، و «فریب دهنده است عقل ترا» یعنی چیزی چند در مدح تو می‌گوید که در تو نیست و عقل تو فریب می‌خورد و باور میکند و بر تقدیری که در او باشد نیز فریب می‌خورد باین که خودبینی و عجبی در او حاصل می‌شود که بدترین صفات است، و «غشّ کننده است مر ترا در نفس تو» یعنی ناصاف است با تو در باره نفس تو و راست نمی‌گوید بتو احوال او را یا اظهار میکند بتو در باره او خلاف آنچه را اعتقاد دارد، و «منع کنی از او احسان خود را» نیز بمعنی بازداشتن عطاست از او، و از جمله تردیداتی است که در کلام واقع می‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷۶

میان دو عبارت که مضمون هر دو یکی است بجز اختلاف الفاظ و عبارات، و ممکن است که مراد بیکی ندادن عطا باشد باو و بدیگری قطع احسان از او بعد از این که احسان می کرده باشد باو، و «نشان میکند ترا» یعنی چیزی چند از رسوائیها نسبت بتو می دهد که آنها نشان و علامت تو می گردد. مانند حیوانی را که داغی بکنند که بآن نشان و ممتاز گردد.

3603

انّ النفس حمضة و الاذن مجاعة فلا تجب فهمک بالالحاح علی قلبک فانّ لكلّ عضو من البدن استراحة

بدرستی که نفس حمض است و گوش مجّاج است پس قطع مکن فهم خود را بمبالغه کردن در سؤال از دل تو، پس بدرستی که از برای هر عضوی از بدن طلب آسایشی است، «حمض» بفتح حاء بی نقطه و سکون میم گیاه شور تلخی را گویند که شتر خواهش خوردن آن دارد و آن بمنزله میوه ایست از برای شتر، و «حمض» بفتح حاء و کسر میم شتری را گویند که آن گیاه را بخورد و «مجّاج» بفتح میم و تشدید جیم اول کسی را گویند که آب یا شراب را از دهن بیرون ریزد و مراد این است که مبالغه زیاد نباید کرد در داشتن نفس بر فکر و تأمل در مسائل و تعلّم و شنیدن آنها از برای این که نفس مانند شتر خواهش خوردن گیاههای شور و تلخ دارد یعنی راغب است بچریدن و اشتغال بخواهشهای خود از صحبت داشتن و مانند آن، و گوش بسیار است که بر می گرداند آنچه را می شنود و حفظ نمی کند پس هر گاه کسی مبالغه کند در داشتن نفس بر تأمل و تعلّم و منع کند او را بالکلیّه از اشتغال به آن چه خواهش آن دارد مکتّر و ملول گردد و اقبال نکند بفهمیدن امور دقیقه، و گوش برگرداند آنچه را بشنود از آنها و حفظ نکند پس مبالغه کردن بر دل در طلب تأمل و تعلّم قطع کند فهم را و باعث این شود که بعد از آن دیگر فهم از او زایل شود، و «بدرستی که از برای هر عضوی از بدن استراحتی است» بیان و توضیح سابق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۷۷

است و مراد این که: هر عضوی از بدن آسایشی می خواهد پس دل نیز راحتی می خواهد و نباید که آن را زیاد مشغول فکر و تعلّم کرد چه این باعث این شود که کند گردد و دیگر مشغول آن نتواند شد و ممکن است که «فلاتجب» بتخفیف باء باشد از اجابت یعنی اجابت مکن فهم خود را بالاحاح کردن بر دل خود، و مراد این باشد که

فهم و دریافت مقتضی الحاح است بر دل از برای این که زیاد شود و کامل گردد اما اجابت آن مکن زیرا که مبالغه زیاد در آن آخر سبب عجز و ماندگی آن گردد و بقدری که باید نیز مشغول آنها نتواند شد و مراد به «دل» یا عضو مخصوصی است بنا بر این که محلّ علوم و ادراکات باشد چنانکه مذهب متکلمین است، و یا همان نفس است و اطلاق [دل] بر آن باعتبار تعلق آنست اولاً بدل چنانکه مذهب حکماست و اطلاق عضو بر آن بر سبیل مسامحه است و اجراء کلام بر وفق افهام عوام، و بنا بر این حاصل کلام این است که نفس فی نفسه چرنده است، و گوش نیز وقتی که نفس مکتّر و ملول شد حفظ نمی کند آنچه را می شنود پس مبالغه نباید کرد در داشتن نفس بر تفکر و تعلّم، زیرا که باعث ماندگی آن گردد و دیگر اقبال بر آن نتواند کرد، پس باید از برای آن وقت راحتی گذاشت، و ممکن است که مراد به «دل» قوّت عقلیه باشد و اطلاق [دل] بر آن اصطلاحی باشد باعتبار تعلق محلّ آن که نفس است اولاً بدل چنانکه مذکور شد، و ممکن است که معنی کلام این باشد که: نفس چرنده است و نمی شود که مشغول کار خود نشود، و همچنین گوش آنچه را بشنود حفظ نمی کند پس هر یک از آنها استراحتی دارند پس از برای دل نیز باید وقت استراحتی گذاشت و قطع فهم او بسبب الحاح بر آن نباید کرد یا اجابت فهم در الحاح بر آن نباید کرد از برای آنکه هر عضوی از بدن را استراحتی باید پس چنانکه نفس و گوش از برای خود استراحتی دارند از برای دل نیز وقت استراحتی باید گذاشت و بنا بر این نیز مراد بدل یا عضو مخصوصی است بنا بر مذهب متکلمین، و یا قوّت عقلیه است و اطلاق عضو بر آن بر سبیل مسامحه است و بنا بر مذهب بعضی از حکما که بدو نفس قائلند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۷۸

که یکی مقتضی شهوت و غضب است، و یکی صاحب عقل و ادراک مراد به «نفس» بنا بر هر دو معنی نفس اول و به «دل» نفس دوّم می تواند بود و الله تعالی يعلم

3604

انّ قوما عبدوا الله سبحانه رغبة فتلك عبادة التجار، و قوما عبدوه رهبة فتلك عبادة العبيد، و قوما عبدوا شكرا فتلك عبادة الاحرار

بدرستی که گروهی عبادت کردند خدای سبحانه را از روی رغبت یا بسبب رغبت یعنی رغبت در بهشت و نعمتهای او و طلب آنها، پس این عبادت سوداگران است، و گروهی عبادت کردند او را از روی ترس یا بسبب ترس یعنی ترس از جهنّم و عذاب او، پس این عبادت بندگان است، و گروهی عبادت کردند او را از برای شکر، پس این عبادت آزادگان است پوشیده نیست که شرط صحت عبادت قصد قربت است و مراد بآن قصد کردن آن است از برای نزدیکی جستن بسوی حق تعالی یعنی بلندی مرتبه نزد او که بمنزله نزدیکی مکانی است بسوی او و شبیه است بآن، و اگر نه ظاهر است که حق تعالی از مکان و نزدیکی و دوری بحسب آن منزّه و متعالی است و این باین می شود که قصد کند کردن آن را از برای بجا آوردن امر و فرمان خدای سبحانه، یا از برای این که سبب رضا و خشنودی او می شود، و ظاهر این است که اگر منظور از «قصد قربت» بمعنی مذکور این باشد که این معنی فی نفسه کار خوبی است و کمال بنده است پس آن افضل مراتب عبادت است، و اگر با آن طمع در بهشت و رسیدن بآن یا خوف از جهنّم و خلاصی از آن

نیز ملحوظ باشد ظاهر این است که آن هم صحیح است و ضرری بقصد قربت ندارد، چه این معنی نیز توسل بخدای است و طلب فیض از حضرت او، و این امری است مستحسن جواد حق و کریم مطلق، پس قصد آن منافات با قصد قربت ندارد، و آنچه بعضی از علما گفته‌اند که: «عبادت بقصد طمع در بهشت یا خلاصی از جهنم صحیح نیست» قوی است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۷۹

ضعیف چنانکه این فقیر در رساله که در تحقیق نیت نوشته بیان آن نموده و در اینجا نیز قدری کافی از شواهد بر آن مذکور خواهد شد و از آن ضعیف‌تر آن است که از کلام بعضی از علما ظاهر می‌شود که عبارت بقصد تحصیل قرب و منزلت و بلندی مرتبه نزد خدای عز و جل نیز صحیح نیست بلکه باید که مجرد فرمانبرداری خدا منظور باشد و هیچ نفع خود در آن ملحوظ نباشد زیرا که اصلا دلیلی بر آن نیست بلکه ظاهر این است که فرمانبرداری حق تعالی غایت عبادت نمی‌تواند بود مگر باعتبار این که آن امریست کمال این کس و خیر او، چه اگر فرمانبرداری او و مخالفت فرمان او از برای این کس بکسان باشد پس اتیان بفعل جهت فرمانبرداری عبث و لغو خواهد بود، و همچنین هر غرضی که فاعل در فعلی قصد آن کند باید که آن باعتقاد فاعل خیریت و نفع و کمالی از برای او داشته باشد و اگر نه کردن فعل جهت آن غرض لغو و عبث باشد پس معلوم شد که قصد استکمال و طلب نفع خود در کردن عبادت ضرری بآن ندارد بلکه ضرور است، و ظاهر است که عمده خیریت و کمال فرمانبرداری خدای تبارک و تعالی اینست که سبب قرب و منزلت نزد او می‌شود، پس قصد آن ضرری ندارد بلکه ناچار قصد آن یا قصد نفعی دیگر که در مرتبه پست‌تر از آن باشد مثل فوز بجنّت یا خلاصی از آتش یا نفع دیگر که از آنها هم پست‌تر باشد باید کرد و الا اصل فرمانبرداری فی نفسه غایت و غرض نتواند بود و بعد از تمهید مقدمه مزبور بر خرد خرده دان «۱» محتجب و مختفی نخواهد بود که این کلام معجز نظام دلالت ندارد بر این که عبادت بسبب رغبت یا رهبت فاسد است و از حلیه صحت عاری است بلکه ظاهر نمی‌شود از آن مگر ترجیح قسم سیم بر آن دو قسم و این که عبادت از برای رغبت شبیه بسودای بازرگانان است که چیزی می‌دهند و عوضی می‌گیرند، و عبادت بسبب ترس شبیه بخدمات بندگان است که آنها را بسبب ترس از خداوندان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۸۰

خود میکنند، پس بهتر این است که در عبادت نه رغبت منظور باشد و نه رهبت بلکه از برای ادای شکر باشد و این عبادت آزادگان است یعنی جمعی که در بند علایق نیستند و آزادند از خواهشها و هوسها و عبادت ایشان مانند خدمات بندگان از ترس خداوند نباشد اگر کسی گوید که: عبادت از برای شکر نیز در حقیقت بازای نعمت است پس آن نیز از قبیل قسم اول است؟ جواب گوئیم که: قسم اول آن است که غرض از عبادت گرفتن نعمتی باشد چه آن شبیه بسودای بازرگانان است، و عبادت از برای شکر این است که عبادت کرده شود از برای شکرگزاری ادای حقوق نعمتهای حق تعالی که باین کس داده از وجود و آنچه بعد از وجود انعام فرموده، و ظاهر است که در تلافی نعمت کسی شایبه نقصی و سوداگری نیست بلکه اعراض از آن و حمد و ستایش چنین منعمی نکردن کفران نعمت است و عقلا و شرعا قبیح و نکوهیده است، و ممکن است که: مراد به [شکر] شکر لغوی که بمعنی فعل دالّ بر تعظیم منعم بازای نعمت نباشد بلکه شکر اصطلاحی باشد که بمعنی صرف بنده است جمیع آنچه را خدا انعام کرده بر او در آنچه خلق کرده از برای آن، و بنا بر این عبادت از برای شکر عبادت است از برای امثال فرمان حق تعالی و صرف هر عضوی در آنچه حق تعالی خواسته آن را از آن و اصلا نعمت در آن منظور نیست

و در بعضی احادیث این مضمون از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بعبارت دیگر نقل شده و آن این است که: فرموده: ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک» یعنی عبادت نکردم ترا از راه خوف از آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو، و لیکن یافتیم ترا سزاوار پرستش و اطاعت پس عبادت کردم ترا، و پوشیده نیست که بنا بر این طریق سؤال مذکور اصلا متوجه نیست و این که این حدیث شریف نیز دلالت ندارد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۸۱

مگر بر این که عبادت آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه از برای خوف از آتش یا طمع در بهشت نبوده بلکه از برای این بوده که حق تعالی سزاوار عبادت و پرستش است و دلالت نمی‌کند بر این که عبادت از برای خوف یا طمع صحیح نباشد، زیرا که ممکن است که آن هم صحیح باشد نهایت عبادت بر وجهی که آن حضرت می‌کرده افضل باشد و شهادت می‌دهد بر این معنی آنچه روایت کرده ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در اصول کتاب کافی از حضرت امام باقر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: «العبادة» «۱» ثلاثة قوم عبدوا الله عز و جل خوفا فتلك عبادة العبيد، و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء، و قوم عبدوا الله عز و جل حبا له فتلك عبادة الاحرار و هي افضل العبادة» یعنی عبادت سه قسم است گروهی عبادت کرده‌اند خدای عز و جل را از راه ترس پس این عبادت بندگان است که از ترس آقا خدمت میکنند. و گروهی عبادت کرده‌اند خدای تبارک و تعالی را از برای طلب ثواب، پس این عبادت مزدوران است که کاری میکنند که مزدی ستانند، و گروهی عبادت کرده‌اند خدای عز و جل را بسبب محض دوستی او، پس این عبادت آزادگان است و این افضل عبادتهاست، زیرا که مخفی نیست که این حدیث شریف ظاهر بلکه صریح است در صحت هر سه قسم و افضلیت قسم سیم پس کلام آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نیز باید محمول بر این شود چنانکه مذکور شد بلکه وصیت نامه آن حضرت صلوات الله علیه که شیخ طایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره العزیز القدوسی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۸۲

در کتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح روایت کرده دلالت میکند بر این که بعضی از عبادات آن حضرت نیز از برای طمع در بهشت و ترس از آتش بوده زیرا که آغاز وصیت نامه بر این نحو است: «هذا ما اوصی به و قضی فی ماله عبد الله علی ابتغاء وجه الله لیولجنی به الجنة و یصرفنی به عن النار و یصرف النار عنی یوم تبيض وجوه و تسود وجوه» یعنی این آن چیز است که وصیت کرده بآن و حکم کرده در مال خود بنده خدا علی جهت طلب وجه الله یعنی رضا و خشنودی او از برای این که داخل کند مرا بسبب آن در بهشت و بگرداند مرا بسبب آن از آتش، و بگرداند آتش را از من در روزی که سفید می شود در آن پاره رویها که روی پرهیزگاران باشد، و سیاه می شود در آن پاره رویها که روی گنهکاران باشد. پس این صریح است در این که آن وصایای آن حضرت صلوات الله علیه از برای طمع در بهشت و ترس از آتش بوده، و این که این معنی منافات با طلب وجه الله ندارد بلکه ظاهر این منافات دارد با حدیث سابق که از آن حضرت روایت شده، و باعتبار صحت سند این و عدم معلومیت سند آن، این بر آن راجح است، و ممکن است دفع منافات باین که گوئیم که: در وقف و تصدقات و عتق و امثال آنها که در آن وصیت نامه مذکور است قصد دخول در بهشت و خلاصی از آتش قصور ندارد، و آنچه در حدیث سابق مذکور شد مخصوص بعضی عبادات است مثل نماز و روزه و حج نهایت از برای تخصیص چندان وجهی ظاهر نیست و همچنین مؤید صحت عبادات از روی طمع در ثواب می شود آنچه روایت کرده ثقة الاسلام رحمه الله تعالی در اصول کافی از حضرت باقر صلوات الله «و سلامه علیه که فرموده: «من بلغه ثواب من الله عز و جل علی عمل فعمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب اوتیه و ان لم یکن الحدیث كما بلغه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۸۳

یعنی هر که برسد باو ثوابی از جانب خدای عز و جل بر عملی پس بکند آن عمل را از برای طلب آن ثواب داده می شود باو آن ثواب هر چند نبوده باشد حدیث چنانکه رسیده باو، و این حدیث شریف در کتاب محاسن برقی نیز نقل شده بعبارتی نزدیک باین و سندی بهتر از سند کافی، و این مضمون بعبارتهای دیگر نیز وارد شده و سند بعضی از آنها صحیح و بعضی حسن است لیکن دلالت آنها بر آنچه گفتیم چندان ظهوری ندارد چنانکه بر متتبع عارف ظاهر است، و همچنین از آیات کریمه بسیار صحت این دو قسم عبادت را استنباط می توان کرد و ذکر آنها باعث طول کلام می شود بلکه وعدها و وعیدها و ترغیبات و ترهیبات و ذکر بهشت و نعمتهای آن از برای مطیعان، و جهنم را انواع عذاب آن از برای عاصیان که در قرآن مجید و سنت مقدسه شده همه آنها مشعر است بصحت عبادت از روی طمع و خوف، و آلا مصلحتی در ذکر آنها ظاهر نیست بلکه تمام آنها مخل و مضر بغرض شارع می نماید، چه ظاهر است که بعد از اطلاع مردم بر آنها اکثر ایشان را در عبادت و اطاعت خوف و طمع منظور می افتد و این باعث فساد و بطلان عبادت ایشان می گردد با آنکه غرض شارع انیان ایشان است بعبادت صحیح و تحریر بر آن. دیگر آنکه ظاهر است که عبادت بی طمع در تفضلات حق تعالی و خوف از آن جناب اقدس امری است بغایت شاق و دشوار و محتاج بریاضات و مجاهدات بسیار بلکه میسر نیست آن مگر از برای انبیا و اوصیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و جمعی قلیل از اولیا و اشیاع ایشان پس چگونه در شریعت مقدسه که بمقتضای آیات کریمه و احادیث شریفه بنای آن بر کمال سماحت و سهولت گذاشته شده و بهیچ وجه در آن تنگی و حرجی قرار نشده عامه ناس و کافه مکلفان مأمور باشند بهمه عبادت بر آن وجه، و هر گاه اخلاص کنند بآن همه عبادات ایشان فاسد و کاسد بوده مستحق سخط عظیم و عذاب الیم گردند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۸۴

3605

انّ الحیاء و العفة من خلائق الایمان و انهما لسجیة الاحرار و شیمة الابرار

بدرستی که شرم و عفت یعنی باز ایستادن از آنچه حلال نباشد هر آینه از خصلتهای ایمان است یعنی اهل ایمان و بدرستی که آنها هر آینه خوی آزادگان و شیوه نیکوکاران است

3606

انّ من ابغض الخلائق الی الله تعالی رجلا و کله الی نفسه جائرا عن قصد السبیل سائرا بغیر دلیل

بدرستی که دشمن داشته ترین آفریدگان بسوی خدای تعالی مردی است که بازگذاشته باشد خدا او را بسوی نفس او، در گذرنده از راستی راهرونده بی راهنمایی، یعنی مردی است که بسبب کمال بدی او حق تعالی واگذاشته باشد او را بخود و نظر لطف و شفقت را از او باز گرفته باشد پس واگذاشته باشد او را در حالی که بیرون رونده باشد از راه راست و برود بهر راهی که برود بی راهنمایی

3607

انّ من کانت العاجلة املک به من الاجلة و امور الدنیا اغلب علیه من امور الآخرة فقد باع الباقي بالفانی و تعوّض البائد «۱» عن الخالد، و اهلك نفسه و رضی لها بالحائل الزائل، و نکب بها عن نهج السبیل

بدرستی که کسی که بوده باشد این نشأ حاضر مالک تر باو از نشأ آینده، و کارهای دنیا غالب تر بر او از کارهای آخرت پس بتحقیق که فروخته است باقی را بفانی، و عوض گرفته بریده شونده را از پاینده، و هلاک کرده نفس خود را، و راضی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۸۵

شده از برای آن بامر تغییر یا بنده زایل شونده اندک، و برگردانیده آن را از راه واضح، مراد به «مالک‌تر بودن این نشأه باو از آن نشأه» این است که او در فرمان آن بیشتر باشد از آخرت و سعی از برای آن زیاده کند از سعی از برای آخرت پس گویا آن مالک‌تر است او را و بیشتر صاحبی کرده، و مراد به «راه واضح آشکار» راه راست درست است که او را بمطلب رساند که آن در اینجا سعی از برای آخرت است

3608

انّ اول ما تغلبون علیه من الجهاد جهاد بایدیکم ثمّ بالسنتکم ثمّ بقلوبکم فمن لم يعرف بقلبه معروفا و لم ينکر منکرا قلب فجعلا اعلاه اسفله بدرستی که اول چیزی که غالب می‌شوید شما بر آن از جهاد، جهادبست بدستهای شما بعد از آن بزبانهای شما بعد از آن بدل‌های شما، پس کسی که خوب نداند بدل خود کار نیکوئی را و بد نشمارد کار بدی را برگردانیده می‌شود پس گردانیده می‌شود بالای او پائین او، مراد به «اول» «۱» در اینجا افضل است یعنی افضل مراتب جهاد که غالب شوید بر آن یعنی قادر شوید بر آن و بعمل آورید آن را یا غالب شوید بسبب آن بر دیگران یعنی آنانکه جهاد با ایشان می‌کنید یا بر هر که از این فضیلت عاری باشد و مراد به «غلبه بر ایشان» برتری و مزیت بر ایشان باشد جهادبست که بدستهای خود کنید و بعد از آن افضل، جهادی است که بزبانهای خود کنید، باین که هر که بدی کند او را بزبان منع و زجر کنید، و بعد از آن جهادبست که بدل‌های خود کنید یعنی کسی که کار بدی کند کار او را بد دانید و ناخوش دارید و وجه افضلیت این مراتب بترتیب مذکور ظاهر است باعتبار زیادتی مشقت و تعب مرتبه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۸۶

اول بر دوّم و همچنین دوّم بر سیّم اما بحسب عمل و بجا آوردن پس مرتبه سیّم بر همه مقدّم است یعنی هر کار بدی که از کسی دیده شود باید آن را بدل بد دانست و مکروه داشت و اگر گمان این باشد یا احتمال این دهد که بمنع و زجر زبانی از آن باز ایستد باید ابتدای بآن کرد، و اگر آن نفع نکند یا از اول داند که نفع نمی‌کند باید که بجهاد بدست پرداخت بتفصیلی که در کتب فقهی مسطور است. و پوشیده نیست که وجوب دو مرتبه اول بر تقدیر قدرت بر آن است با سایر شرایط دیگر «۱» و اما مرتبه سیّم پس آن مشروط بشرطی نیست و قدرت بر آن همیشه حاصل است و هر مؤمنی که کار خوبی را از کسی ببیند باید که در دل انکار آن کند و آن را بد داند و هر که چنین نباشد برگردانیده می‌شود یعنی مرتبه او سرنگون می‌گردد و بلندی و عزّت او بیستی و ذلّت مبدل می‌شود، و ممکن است که «تغلبون» بصیغه مجهول خوانده شود و مراد بیان احوال مردم باشد بعد از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه یا بعد از این که شروع کرده بودند در نافرمانی آن حضرت و معنی این باشد که: بعد از من یا بعد از این باعتبار این که اطاعت من چنانکه باید نمی‌کنید اول آنچه مغلوب می‌شوید بر آن و بجا نخواهید آورد آن را جهاد بدستهای شماست، و بعد از آن جهاد بزبان نیز، و بعد از آن جهاد بدل نیز، باعتبار این که بتدریج الفت گیرید باهل باطل و بگریوید بایشان بمرتبه که هر منکری که بکنند منکر نباشد نزد شما، و بدل نیز انکار آن نکنید چه جای دست و زبان، و چون از برای ترک جهاد بدست و زبان ممکن است که گاهی عذری باشد بخلاف جهاد بدل چنانکه اشاره بآن شد پس بآن اعتبار اقتصار نمود آن حضرت بر مذمت ترک جهاد بدل و ذکر مفسده آن

3609

انّ الموت لهادم لذاتکم و مباعد طلباتکم و مفرّق جماعاتکم قد اعلقتکم حباله و اقصدتکم مقاتله

بدرستی که مرگ هر آینه خراب کننده لذت‌های شماست و دور کننده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۸۷

خواهش‌های شماست، و پراکنده کننده جماعت‌های شماست بتحقیق که بدام کشیده است شما را دام‌های او، و رسیده است بشما تیرهای کشنده او یا کشته است شما را آلت‌های کشتن او، غرض مبالغه در نزدیکی رسیدن آن است که گویا بدام گرفته است شما را و رسیده است بشما تیرهای کشنده او یا کشته است شما را آلات کشتن او

3610

انّ الله تعالی اوصاکم بالتقوی و جعلها رضاه من خلقه فاتقوا الله الّذی أنتم بعینه و نواصیکم بیده

بدرستی که خدای تعالی وصیت کرده شما را بپرهیزگاری، و گردانیده است آن را خشنودی او یعنی سبب خشنودی او از خلق خود پس بپرهیزید از خدائی که شما منظور نظر اوئید و پیش سر شما بدست اوست یعنی بپرهیزید از عصیان او، زیرا که بیناست بشما و آنچه بکنید از خیر و شرّ، و هر چه بخواهد نسبت بشما می‌تواند کرد، و ظاهر است که از نافرمانی چنین کسی باید پرهیز نمود

3611

انّ العاقل ینبغی ان یحذر الموت فی هذه الدّار و یحسن له التّأهب قبل ان یصل الی دار یتمنی فیها الموت فلا یجده

بدرستی که عاقل سزاوار است این که حذر کند از مرگ در این سرا، و نیکو کند از برای آن آماده شدن را پیش از این که برسد بسرائی که آرزو کند در آن مرگ را پس نیابد آن را، مراد به «پرهیز کردن از مرگ» این است که حذر کند از این که برسد بی این که تهیّه آن را گرفته باشد و آماده آن شده باشد پس برود بآن سرا عاصی و گناهکار پس فرستاده شود بجهنّم و آرزو کند مرگ را از برای خلاصی از آن و نیابد، چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده: وَ نَادُوا یا مالِکَ لَیْقِضْ عَلَیْنَا رُبَّکَ قَالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ و می‌خوانند اهل جهنّم مالک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۸۸
خازن جهنم را و می گویند که: ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو یعنی سؤال کن از او که بمیراند ما را تا خلاص شویم از این عذاب، می گوید مالک که: بدرستی که شما درنگ کنندگانید یعنی همیشه در این عذاب خواهید بود و خلاصی نباشد شما را از آن بمردنی یا بغیر آن، این بنا بر این است که مراد به «ایشان» کفار باشد یا دشمنان اهل بیت صلوات الله علیهم أجمعین چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و اگر در باره مطلق گنهکاران باشد که در جهنم باشند مراد این نباشد که همیشه در آن درنگ خواهید کرد بلکه این که درنگ خواهید کرد بقدری که مقدر شده و خلاصی نباشد شما را از آن. در آن مدت نه بمرگ و نه بغیر آن

3612

انّ تقوی الله حمت اولیاءه محارمه، و الزمت قلوبهم مخافته، حتی اسهرت لیبالیهم، و اظلمات هواجرهم فاخذوا الرّاحة بالتعب و الرّی بالظّمأ
بدرستی که پرهیزگاری از خدا منع کرده است دوستان او را از حرامهای او، و لازم گردانیده است دلهای ایشان را ترس از او، تا این که بی خواب کرده شبهای ایشان را و تشنه گردانیده میانهای روزهای ایشان را پس فرا گرفته اند آسایش را بسبب تعب و سیرابی را بسبب تشنگی، مراد باین که «بی خواب کرده شبهای ایشان را» این است که پرهیزگاری یا ترس از خدا بی خواب کرده ایشان را در شبها، و «تشنه گردانیده میانهای روزهای ایشان را» یعنی تشنه گردانیده ایشان را در میانهای روز که وقت گرم است باعتبار این که ایشان را بر روزه دارد پس در میانهای روز تشنه گردند، «پس فرا گرفته اند» یعنی پس فرا گیرند در آن نشأه آسایش را بسبب آنچه تعب کشند در این نشأه و همچنین سیرابی را در آن نشأه بسبب تشنگی این نشأه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۸۹

3613

انّ للموت لغمرات هی افطع من ان تستغرق بصفه او تعادل علی عقول اهل الدّینیا
بدرستی که از برای مرگ سختیهاست که آنها فظیع تر است از این که بتمامی آن رسیده شود بصفی یا این که معتدل باشد بر عقلهای اهل دنیا، «فظیع» هر امری بسیار شنیعی را گویند و مراد این است که بعد از مرگ سختیهای بسیار شنیع باشد که نتوان بوصف کردن بتمام آن رسید و ادراک کرد بلکه بهر صفتی که وصف شود از آن سخت تر و شنیع تر است، و مراد باین که «معتدل باشد بر عقلهای اهل دنیا» نیز این است که ملائیم دریافت ایشان آنها باشد و توانند بکنه آن رسید

3614

انّ الموت لمعقود بنواصیکم و الدّینیا تطوی من خلفکم
بدرستی که مرگ بسته شده است بر پیشهای سر شما، و دنیا در نور دیده می شود از پشت سر شما، یعنی مرگ نوشته شده است بر پیشانی شما و چاره نیست از آن، و دنیا از عقب شما در نور دیده می شود یعنی شما را رو بمرگ میراند و خود نیز از عقب شما بتدریج بر چیده می شود و زایل می گردد

3615

انّ المتّقین ذهبوا بعاجل الدّینیا و الآخره، شارکوا اهل الدّینیا فی دنیاهم و لم یشارکهم اهل الدّینیا فی آخرتهم
بدرستی که پرهیزگاران برده اند حاضر دنیا و آخرت را، شریک شده اند اهل دنیا را در دنیای ایشان، و شریک نشده اند ایشان را اهل دنیا در آخرت ایشان. مراد به «بردن ایشان دنیا را» این است که بهره از آن نیز دارند هر چند کم باشد بلکه در اکثر پرهیزگاران در توسعه و رفاهیت اند بحسب دنیا، و حق تعالی روزی دهد ایشان را از ممری چند که گمان نداشته باشند و بر تقدیری که قدری تنگی کشند در وجوه معاش، فراغت و راحتی که دارند بسبب ترک علاقه دنیا و اشتغال بزحمتهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۹۰

تحصیل آن و اطمینان و آرامی که حاصل است ایشان را از این راه کافی است از برای بهره ایشان از دنیا «۱» بلکه برتر است از سایر نعمتهای دنیوی که آمیخته بصد تعب و زحمت است

3616

انّ تقوی الله هی الزّاد و المعاد زاد مبلّغ و معاد منجج دعا الیها اسمع داع و وعایها خیر واع فاسمع داعیها و فاز واعیها
بدرستی که پرهیزگاری از خدا آن توشه ایست و محلّ بازگشت، توشه ایست رساننده و محلّ بازگشتی است فیروزمند، خواننده است بسوی آن شنونده تر خواننده و حفظ کرده آن را بهتر حفظ کننده، پس شنونده خواننده آن و فیروزی یافته حفظ کننده آن. «بودن پرهیزگاری توشه» ظاهر است، زیرا که توشه سفر آخرت است، و «بودن آن محلّ بازگشت» باعتبار این است که آدمی بجزا و ثواب آن خواهد رسید پس گویا بآن بازگشت خواهد کرد، بعد از این در مقام مدح آن توشه و محلّ بازگشت فرموده اند که: «توشه ایست رساننده» یعنی رساننده بمطلب و «محلّ بازگشتی است فیروزمند» که آدمی بسبب آن فیروزی یابد به آن چه غایت منتهای اوست از رستگاری و رسیدن ببهشت و نعمتهای آن و فوز برضا و خشنودی حق تعالی که از همه آن نعمتها بزرگتر است، «خواننده است بسوی آن [یعنی پرهیزگاری] شنونده تر خواننده» که حضرت رسالت پناه و اوصیای اخیار اطهار او باشند که امر کرده اند مردم را بپرهیزگاری و شنونده ترند فرمانهای حق تعالی را از هر شنونده و «حفظ کرده است پرهیزگاری را بهتر حفظ کننده» یعنی آنانکه بعمل

آورده‌اند آن را و ملازم آن بوده‌اند چه ظاهر است که حفظ آن بهتر است از حفظ هر امری غیر آن پس حفظ کننده آن بهترین حفظ کننده‌ها باشد،
«پس شنواینده خواننده آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۹۱

یعنی خواننده آن که خود بهتر شنونده بوده شنواینده آن را بمردم و امر کرده ایشان را بآن و بیان کرده کیفیت آن را از برای ایشان و آنان که از او شنیده‌اند و حفظ کرده‌اند و بعمل آورده‌اند فیروزی یافته‌اند بمنتهای مطلب خود چنانکه مذکور شد که آن محلّ بازگشتی است فیروزمند

3617

انّ التقوی حقّ الله سبحانه علیکم و الموجبۀ علی الله حقکم فاستعینوا بالله علیها و توسلوا الی الله بها

بدرستی که پرهیزگاری حقّ خدای سبحانه است بر شما و واجب سازنده است بر خدا حقّ شما را، پس یاری بجوئید بخدا بر آن و وسیله جوئید بسوی خدا بآن، یعنی چون پرهیزگاری چنین امری عظیم است، و حقّی است که خدا بر شما واجب و لازم کرده، و واجب می‌سازد بر خدا حقّ شما را، و این که خشنود باشد از شما و اجر و ثواب دهد شما را، پس یاری بجوئید بخدا بر آن یعنی بر این که مدد کند شما را در آن و توفیق آن دهد و آن را وسیله خود کنید بسوی خدا در بر آوردن مطالب اخروی خود بلکه دنیوی نیز

3618

انّ تقوی الله لم تزل عارضۀ نفسها علی الامم الماضین و الغابین لحاجتهم الیها غدا اذا اعاد الله ما ابدأ و اخذ ما اعطی فما اقلّ من حملها حقّ حملها بدرستی که پرهیزگاری از خدا همیشه عرض کننده است نفس خود را بر امتّهای گذشته و آینده بسبب حاجت ایشان بسوی آن فردا هرگاه بازگرداند خدا آنچه را ابتدا کرده آن را و بازستاند آنچه را بخشیده پس چه کم است کسی که برداشت آن را حقّ برداشتن آن، مراد به «عرض پرهیزگاری خود را بر امتّها، یعنی جماعت‌های گذشته و آینده» این است که حق تعالی آن را در دل همه اندازد و حسن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۹۲

و خوبی بلکه وجوب و لزوم آن را بر عقول همه ایشان واضح و لایح سازد و این تفضلی است بر ایشان باعتبار کمال حاجت ایشان بسوی آن فردای قیامت پس اعانت ایشان در آن باب و همیشه ایشان را بفکر آن انداختن لطفی است بر ایشان، «هرگاه باز گرداند» یعنی هرگاه بار دیگر زنده کند آنچه را ابتداء آفریده، و در تعبیر باین عبارت اشاره است برفع استبعاد معاد چنانکه کفّار می‌نمودند و می‌گفتند که: بعد از این که پوسیدیم و خاک شدیم چگونه بازنده خواهیم شد؟! چه هرگاه بار اول که هیچ نبودند ایشان را آفرید و موجود کرد پس بار دوم که یک بار موجود کرده بطریق اولی قادر بر آن باشد و استبعادی از آن نباید نمود چنانکه در قرآن مجید نیز اشاره باین معنی شده، و «بازستاند آنچه را بخشیده» یعنی بازستاند حیات و زندگی را که بمردم بخشیده باین که بمیراند ایشان را از برای این که بار دیگر عود فرماید از برای ثواب و عقاب، پس ذکر این باعتبار این است که مقدمه اعاده است که اولاً مذکور شد و تأخیر آن از اعاده با وجود تقدّم آن بر آن در واقع شاید باعتبار تقدّم اعاده باشد بر آن بحسب رتبه، و ممکن است که مراد حاجت ایشان باشد در وقت موت و عود هر دو، و تقدیم ثانی بر اول اشاره باشد بزبانی احتیاج ایشان بپرهیزگاری در معاد از حاجت ایشان بآن در وقت مرگ چه احتیاج بآن در وقت مرگ از برای آسان شدن آنست و در معاد از برای تحصیل سعادت ابدی و خلاصی از شقاوت سرمدی است و ظاهر است که این حاجت اقوی است از آن، «پس چه کم است» تعجب است از این که پرهیزگاری با وجود آنچه مذکور شد از عرض آن خود را بر مردم همیشه و کمال احتیاج مردم بسوی آن کم است کسی که برداشته باشد آن را و بعمل آورده باشد بقدری که حقّ برداشتن آن باشد یعنی بر وجهی که تمام باشد و نقصی در آن نباشد

3619

انّ لتقوی الله حبلًا وثیقًا عروته و معقلًا منیعا ذروته

بدرستی که از برای پرهیزگاری از خدا ریسمانیست محکم عروه آن، و محلّ پناه آورد نیست منیع ذروه آن، «عروه» بضمّ عین دسته کوزه و سبو را گویند،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۹۳

و «عروه ریسمان و مانند آن» حلقه یا گرهی باشد که در آن باشد مثل حلقه‌ها یا گرهها که در کمند باشد که در وقت بالا رفتن از آن دست به آنها زنند یا پاردم «۱» چارواها را به آنها ببندند، و اثبات ریسمانی بر نحو مذکور از برای پرهیزگاری بر سبیل تمثیل است، باعتبار این که هر که بآن آویزد و دست بآن زند بالا رود باعلای مراتب و برسد باقصای مطالب، پس گویا از برای آن است ریسمانی محکم عروه‌های آن که هر که دست به آنها زند بالا رود بر آن و برسد بمطالب بلند و مقاصد ارجمند، و «منیع» بمعنی منع کننده است و «ذروه چیزی» (بضمّ ذال بانقطه و کسر آن) اعلاّی آن را گویند و این نیز بر سبیل تمثیل است، و مراد این است که از برای پرهیزگاری محلّ پناهی هست از برای مردم که هر که خود را بآن رساند منع کند آن را از او جمیع آفات را و هیچ آفتی خود را بآن مرتبه بلند نتواند رسانید، پس اضافه ذروه اضافه بیانی است یعنی ذروه که همان محلّ پناه آوردن بآن است، و ممکن است که مراد این باشد که از برای جایگاه پناه بآن مراتب باشد که مرتبه اعلاّی آن منیع است و هیچ آفتی بآن نتواند رسید و آن مرتبه‌ایست که

در اعلاى مراتب پرهیزگارى باشد که در آن مرتبه اصلا نقصى و خللى در پرهیزگارى نباشد بخلاف مراتب دیگر آن که در آنها در پرهیزگارى فى الجملة خللى و نقصى باشد باین که از بعضى نافرمانیها پرهیزگارى شده باشد و از بعضى نشده باشد زیرا که منیع بودن آن نیز کامل نباشد بلکه منع آن نیز از بعضى آفتها باشد باندازه مرتبه خود از قوت و ضعف

3620

انّ التّقوی منتهی رضی اللّٰه من عبادہ و حاجتہ من خلقہ فاتّقوا اللّٰه الذی ان اسررتہ علمہ و ان اعلنتہ کتبہ

بدرستی که پرهیزگاری نهایت خشنودی خداست از بندگان خود و نهایت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۹۴

خواسته اوست از خلق خود پس بپرهیزید از خدائی که اگر پنهان کنید امری را میدانند آن را و اگر آشکار کنید می نویسد آن را، یعنی هرگاه نهایت خشنودی خدا از شما پرهیزگاری باشد و منتهای آنچه خواسته باشد از شما آن باشد پس باید که پرهیزگاری نمود از او، زیرا که او داناست بر پنهان و آشکار شما و هیچ چیز از او پنهان نماند پس هر که اخلاص کند بپرهیزگاری از او مطلع باشد بر او و باعث خشم او گردد، و مراد به «پنهان کردن» این است که امری را در خاطر داشته باشند و بعمل نیایند، و به «آشکار کردن» این که بعمل آید هر چند کسی غیر حق تعالی بر آن مطلع نشود، و در این کلام شریف اشاره شده به آن چه در احادیث دیگر نیز وارد شد که

حق تعالی از راه تفضل بر نیت بد عقاب نکند ما دام که بعمل نیاید پس بآن اعتبار نوشته نشود و آنچه بعمل آید نوشته شود از برای حساب، و در آن

احادیث وارد شده که بر نیت خوب ثواب می دهد و بنا بر این ممکن است که «ان اسررتهم» و «ان اعلنتهم» تخصیص داده شود به آن چه منافی

پرهیزگاری باشد و پنهان آنها نوشته نشود باعتبار این که ثواب و عقابی بر آنها مترتب نشود، پس غرضی بنوشتن آنها مترتب نگردد، و اما نیتهای خیر نوشته شود از برای دادن ثواب، و ممکن است که نهنیها مطلقا نوشته نشود هر چند ثواب بر خیرات آنها داده شود زیرا که علم خدا به آنها کافی است از برای ثواب دادن به آنها بلکه اگر نوشته شود نیز سندی از برای آن نباشد بغیر علم حق تعالی، پس همان کافی است از برای ثواب دادن، بخلاف آنچه بعمل آمده باشد، چه مصلحت در نوشتن آنها از برای اتمام حجت بر مردم در ثواب دادن بعضی و عقاب کردن بعضی و این که در آن حیف و جورى نشده، ظاهر است و محتاج بیان نیست

3621

انّ التّقوی دار حصن عزیز لمن لجأ الیه، و الفجور «۱» دار حصن ذلیل لا یحرز اهلہ و لا یمنع من لجأ الیه

بدرستی که پرهیزگاری خانه قلعه ایست محکم از برای کسی که پناه برد بسوی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۹۵

آن، و گنه کاری خانه قلعه ایست خوار که نگه داری میکند اهل خود را، و منع نمی کند آفتی را از کسی که پناه برد بسوی آن

3622

انّ التّقوی فی الیوم الحرز و الجنّة، و فی غد الطّریق الی الجنّة، مسلکها واضح و سالکها راجح

بدرستی که پرهیزگاری در امروز حرز است و سپر است، و در فردا راه است بسوی بهشت، محلّ سلوک آن آشکار است و سلوک کننده آن سودمند، «حرز» تعویذ را گویند و مکان محکمی را نیز که از برای حفظ چیزی باشد، و «بودن پرهیزگاری در امروز حرز» بیکی از دو معنی مذکور و «همچنین سپر» باعتبار این است که پرهیزگاری این کس را از بسیاری از آفات دنیوی نیز نگاه دارد، و «در فردا راه است بسوی بهشت» یعنی ثمره دنیوی آن این است که حرز و سپر است و ثمره اخروی آن این است که راه است بسوی بهشت، و ممکن است که مراد این باشد که آن در دنیا حرز و سپریست که نگاه دارد این کس را از آنچه سبب آفت اخروی باشد و در فردا سبب این شود که برود بسوی بهشت بی مانعی، و مراد باین که «محلّ سلوک آن آشکار است» این است که راه پرهیزگاری ظاهر و آشکار است و در شریعت مقدّسه آنچه را خدا امر بآن فرموده و آنچه را نهی از آن نموده مبین شده پس راه پرهیزگاری که بمعنی فرمانبرداری حق تعالی است و اجتناب از عصیان او راهی است واضح، و اشتباهی در آن نیست، و «بودن رونده بآن راه سودمند» ظاهر است، و ممکن است که ضمیر «مسلکها» و «سالکها» راجع باشد به «طریق» که نزدیکتر است بآن، نه به «پرهیزگاری» باعتبار این که «طریق» مذکور و مؤنث هر دو آمده بلکه تأنیث در آن غالب است حتّی این که شیخ محقق شیخ زین الدین رحمه اللّٰه در کتاب شرح لمعه از مذکور آمدن آن غافل شده و در ضمیر مذکور که در متن راجع بآن شده ارتکاب تأویل نموده و بنا بر این معنی این باشد که فردا راه رفتن بسوی بهشت از برای پرهیزگار آشکار خواهد بود و رونده بآن راه سودمند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۵۹۶

3623

انّ تقوی اللّٰه عمارة الدّین و عماد الیقین و أنّها لمفتاح صلاح و مصباح نجات

بدرستی که پرهیزگاری از خدا آباد نمودن دین است و ستون یقین و بدرستی که آن کلید درستی کار است و چراغ فیروزی، «بودن پرهیزگاری ستون یقین» باعتبار این است که ترک آن بتدریج منجر می‌شود بزوال یقین، پس آن بمنزله ستونی است از برای نگاهداشتن یقین، و ممکن است که مراد این باشد که علامت یقین است پس بمنزله ستونیست از برای برپای داشتن آن و ظاهر شدن آن

3624

انّ من صرّحت له العبر عمّا بین یدیه من المثلات حجزه التّقوی عن تقحّم الشّبّهات

بدرستی که کسی که تصریح کنند از برای او موعظه‌ها و پندها از آنچه پیش روی اوست از عقوبتها منع کند او را پرهیزگاری از افتادن در شبهه‌ها، مراد این است که کسی که موعظه‌ها و پندها صریح بیان کنند و کشف نمایند از برای او از حقیقت آنچه پیش روی اوست از عقوبتها بر گناهان چنان خوف کند و منزجر گردد از آنها که پرهیزگاری منع کند او را از افتادن در شبهه‌ها، یعنی اموری که حال آنها مشتبه باشد و هیچ یک از حلیت و حرمت آنها معلوم نباشد، چه جای آنچه معلوم باشد حرمت آن، و مراد این است که کسی را که عقل کاملی باشد چنین است، یا این که اگر موعظه‌ها می‌توانستند که آن عقوبتها را بمعاینه بکسی بنمایند چنین بود، و این که مردم تخلف میکنند باعتبار این است که در موعظه‌ها و پندها حکایتی و سخنی می‌شنوند و معاینه نمی‌بینند پس چندان اثری نمی‌کند و غرض بیان عظمت آن عقوبتها است و این که اگر کسی آنها را بمعاینه ببیند مرتکب مشتبّهات نگردد چه جای محرّمات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۹۷

3625

انّ من فارق التّقوی اغری باللذات و الشّهوات و وقع فی تیه السّیّئات و لزمه کبیر التبعات

بدرستی که کسی که جدا شود از پرهیزگاری حریص گردانیده می‌شود بلذتها و خواهشها، و می‌افتد در بیابان گناهان، و لازم می‌شود او را بزرگ باز خواستها، و در بعضی نسخه‌ها بجای «کبیر» بای یک نقطه «کثیر» بئای سه نقطه واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: لازم می‌شود او را بسیار بازخواستها یعنی بازخواستهای بسیار

3626

انّ تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره معاد، و عتق من کلّ ملکة و نجاه من کلّ هلكة، بها ینجو الهارب و تنجح المطالب و تنال الرّغائب

بدرستی که پرهیزگاری از خدا یا ترس از او کلید سداد است، و ذخیره‌ایست از برای روز بازگشت، و آزادی است از هر مالک شدنی، و رستگاری است از هر هلاک شدنی، بآن نجات می‌یابد گریزنده، و بر آورده می‌شود مطلبها، و رسیده می‌شود عطاها، «سداد» بمعنی ثواب است یعنی قول و فعل درست، و «آزادی است از هر مالک شدنی» یعنی از این که هواها و هوسها و مانند آنها مالک این کس شوند و باید مانند بندگان در فرمان آنها بود، و «رستگاری است از هر هلاک شدنی» یعنی از هلاکتهای دنیوی بلکه از بسیاری از هلاکتهای اخروی نیز، و «بآن نجات می‌یابد گریزنده» یعنی گریزنده از عذاب و عقاب و سایر مکروهات اخروی بلکه از بسیاری از فتنه‌ها و بلاهای دنیوی نیز، و «بر آورده می‌شود مطلبها» یعنی مطلبهای اخروی بلکه بسیاری از دنیوی نیز، و همچنین بآن رسیده می‌شود عطاهای اخروی بلکه دنیوی نیز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۹۸

3627

انّ الموت لزائر غیر محبوب، و وائر غیر مطلوب و قرن غیر مغلوب

بدرستی که مرگ هر آینه بزیارت آینده‌ایست غیر دوست داشته شده، و کم کننده‌ایست غیر طلب کرده شده، و همنبردیست غیر غلبه کرده شده، یعنی بزیارت مردم آید هر چند دوست ندارند آن را، و «کم کننده‌ایست غیر طلب کرده شده» یعنی نزد مردم آید و کم کند ایشان را «۱» بی این که بطلبند آن را، یا بی این که طلب او توان کرد از برای بازخواست، و ممکن است که «وائر» بمعنی خرد کننده باشد یعنی خرد کننده ایست جفتها را، باعتبار این که بمرگ یکی آن دیگری را خرد کند، یا بمعنی ترساننده یا بمعنی رساننده مکروه و ناخوشی، یا بمعنی کشنده، و بر هر تقدیر «غیر مطلوب» بهر دو معنی که مذکور شد می‌تواند بود، و بمعنی دوّم ظاهرتر است، و در بعضی نسخه‌ها «وائر» بئای سه نقطه است بمعنی «وطی کننده» و بنا بر این بمنزله تأکید سابق است یعنی وطی میکند فراش و بساط مردم را و می‌آید پیش ایشان بی این که طلب کرده باشند آن را، یا بی این که طلب او توان کرد از برای بازخواست، و «بودن آن همنبردی که هرگز غلبه کرده نشود بر او» ظاهر است

3628

انّ الدّهر لخصم غیر مخصوم و محتکم غیر ظلوم و محارب غیر محروب

بدرستی که روزگار هر آینه دشمنیست غیر دشمنی کرده شده، و محتکم‌یست غیر ستم کننده، و جنگ کننده‌ایست غیر جنگ کرده شده، «بودن روزگار دشمن» باعتبار این است که غالب این است که مردم در آن در آزارند پس شایع شده نسبت آنچه وارد می‌شود در آن برایشان از مکروهات بآن، و بآن اعتبار نسبت داده می‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۵۹۹

بدشمنی و بی وفائی و امثال آنها، و بنا بر شیوع این معنی و وضوح مراد و عدم اشتباهی در آن امثال این سخنان در کلام معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین نیز که بهیچ وجه گزاف را در آنها راهی نیست واقع می‌تواند شد، و «بودن آن غیر دشمنی کرده شده» ظاهر است چه دشمنی با او نتوان کرد و اثری ندارد، و «محتکمی است غیر ستم کننده»، «محتکم» کسی را گویند که حکمی را بعهد او کرده باشند پس او حکم کند در آن باب و مراد این است که در باب امور مردم او را حاکم کرده‌اند و او حکمها کند و در حکمها که کند ستم نکند. و پوشیده نیست که حکم کردن آن نیز از قبیل آنست که شایع شده از نسبت آنچه واقع شود در آن بآن، و اما ظلم نکردن آن پس بر سبیل حقیقت است چه او را ستمی نباشد در آنچه واقع شود در آن بلکه آنچه واقع شود در آن پاره بفرمان حق تعالی است و ظاهر است که ستم را در آن راهی نیست، و پاره دیگر که آمیخته بستم باشد ستم کننده در آن روزگار نیست بلکه هر ستمی را ستم کننده باشد معلوم، بلکه عاقبت روزگار جزای هر ستم کننده را دهد پس بآن اعتبار نیز نفی ظلم از آن می‌توان کرد، و «بودن آن جنگ کننده که جنگ با آن نتوان کرد» ظاهر است و آن نیز از جمله سخنانی است که مذکور شد که شایع شده

3629

ان آكرم الموت القتل و الّذی نفسی بیده لالف ضربهً بالسّیف اهون من میتةً علی الفراش

بدرستی که گرمی‌ترین مرگ کشته شدن است و قسم بکسی که نفس من بدست اوست که هر آینه هزار ضربت بشمشیر آسان‌تر است از مردن بر بستر، مراد کشته شدنی است که در راه خدا باشد مثل جهاد یا بظلم و ناحق، و «گرمی‌تر بودن آن» ظاهر است، زیرا که باعث رستگاری آخرت شود بخلاف مردن بر بستر، و ظاهر است که با وجود ملاحظه این معنی، آن سهل‌تر و آسان‌تر باشد از مردن بر بستر، با آنکه ممکن است که تعب و رنج آن نیز در واقع هر چند بهزار ضربت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۰۰

با شمشیر باشد کمتر باشد از رنج و تعب مردن بر بستر أعاننا الله و جميع المؤمنین فی جميع الاحوال

3630

ان الغایة القیامة و کفی بذلک و اعطا لمن عقل، و معتبرا لمن جهل، و بعد ذلک ما تعلمون من هول المطلّع و روعات الفزع و استکاک الاسماع و اختلاف الاضلاع و ضیق الارماس و شدّة الابلّاس

بدرستی که انجام کار قیامت است، و کافی است آن پند دهنده از برای کسی که عاقل باشد، و محلّ عبرت از برای کسی که جاهل باشد، و بعد از این است آنچه می‌دانید از هول المطلّع و انواع دهشتهای ترس، و کر شدن گوشها، و تردّد پهلوها، و تنگی قبرها، و سختی ابلّاس یعنی نومیدی یا شکستگی یا اندوه، ظاهر این است که مراد به «کسی که عاقل باشد و جاهل باشد» یک کس است که باین دو صفت موصوف باشد، و مراد این است که قیامت و اقرار بآن کافی است از برای این که پند گوید کسی را که اندک عقلی داشته باشد و عبرت گیرد از آن چنین کسی اگر جاهل باشد و مرتکب گناهان باشد، یا این که نداند که بچه امر مشغول گردد، و مراد به «عبرت گرفتن» این باشد که از ترس آن اگر مرتکب گناهان باشد ترک نماید آنها را، و اگر نداند که بچه امر مشغول شود متنّبّه شود که باید مشغول اموری شد که سبب رستگاری در آن باشد، و ممکن است که مراد به «عاقل» عاقل کامل باشد و به «جاهل» کسی که عقل او کامل نباشد هر چند فی الجمله عقلی که از برای عبرت گرفتن در کار باشد داشته باشد، و مراد این باشد که: قیامت کافی است از برای این که عاقل کامل را پند گوید به آن چه سبب ثبات او باشد بر نیکوکاری و باعث افزونی مرتبه او گردد، و از برای عبرت گرفتن جاهل بهمان معنی که مذکور شد که اگر مرتکب گناهان باشد ترک نماید آنها را، و اگر نداند که چه کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۰۱

آگاه شود که بچه کار باید پرداخت، و «بعد از این است آنچه می‌دانید از هول المطلّع» «مطلّع» بضمّ میم و تشدید طاء و فتح لام موضعی را گویند که آدمی بر مکان بلندی مشرف بر آن شود و المطلّع بر احوال آن گردد و شایع شده استعمال آن در قیامت، باعتبار این که آدمی مشرف بر آن شده و فی الجمله آگاه شده بر احوال آن، و همچنین بر آنچه آدمی مشرف بر آن است از عقبات بعد از مرگ پیش از قیامت و ظاهر این است که مراد در این کلام معجز نظام معنی آخر باشد باعتبار این که قیامت اولاً مذکور شد و بنا بر این بعدیت آنچه می‌دانید از هول المطلّع با تقدّم آن بر قیامت باعتبار بعدیت بحسب مرتبه است، و این که اندیشه از قیامت اقوی است در پند گوئی، و بودن محلّ عبرت، و بعد از آن هول عقبات بعد از مرگ پیش از قیامت نیز پند گوید و محلّ عبرت گرفتن نیز باشد، و ممکن است که مراد به «قیامت» در اوّل دانستن آمدن آن بر سبیل اجمال باشد و به «بعد از آن» آنچه بعد از آن دانسته شده از احوال بعد از مرگ پیش از قیامت و بعد از آن و مراد به «مطلّع» هر دو باشد، و ممکن است که مراد به «قیامت» مرگ باشد چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که «هرگاه بمیرد مرد پس بتحقیق که قائم شود قیامت او» و مراد به «آنچه بعد از آن باشد» آنچه بعد از آن باشد از احوال بعد از مرگ پیش از قیامت و بعد از آن و بنا بر این نیز [مطلّع] شامل هر دو باشد و «انواع دهشتهای ترس» یعنی انواع دهشتها که بسبب ترس از عقبات بعد از مرگ و قیامت کسی را که اقرار به آنها داشته باشد روی می‌دهد و «کر شدن گوشها» ممکن است که در باره گنهکاران باشد که بعد از زنده شدن در قبر بسبب صیحه عذاب یا کوبیدن گرز بر کله ایشان کر گردند و در قرآن مجید در باره گمراهان فرموده که: حشر میکند ایشان را

روز قیامت کوران و گنگان و کران، و بعضی از مفسرین گفته‌اند که: مراد این است که نمی‌بینند چیزی را که بآن شاد گردند، و نمی‌شنوند سخنی را که از آن مسرور گردند، و نمی‌گویند حرفی را که قبول شود از ایشان، یا این که محشور شوند بعد از شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰۲

حساب از موقف تا جهنم کور و گنگ و کر بر سبیل حقیقت، و «تردد پهلوها» یعنی اضطراب و طپیدن آنها از خوف و دهشت در قبر بعد از این که زنده شوند یا در همه عقبات و مواقف تا هنگام فارغ شدن از مخاوف و تنگی قبرها و سختی نومیدی یا شکستگی یا اندوه همه از برای گنهکاران است، و اگر نه حق تعالی از برای نیکوکاران قبرها را وسعت دهد چنانکه در احادیث وارد شده و نومیدی و شکستگی و اندوهی ایشان را رو ندهد نهایت هول آنها هر کس را باشد باعتبار این که مبادا گنهکار باشد و بنا بر این هر یک از اینها عطف بر [مطلع] اند و مراد هول از همه آنهاست، و ممکن است که عطف بر هول مطلع باشد و مراد این باشد که می‌دانید که اینها همه هست از برای گنهکاران و این معنی نیز باید که پند گو و محلّ عبرت باشد از برای شما تا این که سلوکی کنید که بسبب آن از اینها رستگار گردید

3631

انّ للقلوب شهوة و کراهة و اقبالا و ادبارا فاتوها من اقبالها و شهوتها فانّ القلب اذا اکره عمی

بدرستی که از برای دلها خواهشی است و ناخوش داشتنی، و رو آوردنی و پشت گردانیدنی، پس بیائید آنها را از رو آوردن آنها و خواهش آنها پس بدرستی که وی هرگاه اکره کرده شود کور گردد، مراد این است که اوقات و احوال دلها مختلف است گاهی آنها را خواهشی باشد بعبادات و کارهای خیر و گاهی ناخوشی و پشت گردانیدنی بسبب کسالتی یا ملالتی پس بیائید پیش آنها از برای تکلیف بعبادات و سایر امور خیر در وقت رو آوردن آنها و خواهش آنها نه در وقت کراهت و پشت گردانیدن آنها، زیرا که دل هرگاه نخواهد کاری را و اقبال نکند بر آن و بجبر و اکره داشته شود بر آن کور گردد و بصیرت او زایل گردد و آنچه کند از روی بینائی و خضوع و خشوعی که باید نباشد، و پوشیده نیست که این در تکلیف بمسئولت و مندوبات است و همچنین در واجبه با وسعت وقت آنها و اما هرگاه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰۳

وقت آنها تنگ گردد پس چاره نیست بجز تکلیف به آنها خواه وقت شهوت و اقبال دل باشد و خواه وقت کراهت و ادبار آن، و این است که در فقره «۱» بعد از فقره بعد از این امر شده در صورت ادبار باقتصار بر واجبه، و ممکن است که این فقره مخصوص فکر و تأملی باشد و مراد این باشد که در وقت ادبار دلها مشغول بآن مشوید زیرا که در آن حال دل کور باشد و بینائی نباشد آنرا که فکر تواند کرد و بر تقدیری که فکر کند فکر آن درست نرود و خطا کند

3632

انّ العلم یهدی و یرشد و ینجی، و انّ الجهل یغوی و یضلّ و یردی

بدرستی که علم و دانائی هدایت میکند و ارشاد می‌نماید و رستگاری می‌دهد، و بدرستی که جهل و نادانی گمراه میکند و بضلالت می‌اندازد و هلاک می‌گرداند، یا می‌اندازد یعنی در هلاکت یا فتنه‌های دنیوی و اخروی، «هدایت» بمعنی راه نمودن است یا رسانیدن بمطلوب و «ارشاد» نیز بهمان معنی است و تأکید است و «ضلالت» نیز گمراهی است و تأکید است

3633

انّ للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا اقبلت فاحملوها علی النوافل و اذا ادبرت فاقتصروا بها علی الفرائض

بدرستی که از برای دلها رو آوردنی است و پشت گردانیدنی، پس هرگاه رو آورند پس بدارید آنها را بر سنتیها، و هرگاه پشت گردانند پس اقتصار کنید «به آنها بر واجبه، یعنی مدارید آنها را مگر بر آنها این همان مضمون فقره سابق است بنا بر آنچه اولاً شرح شد «۲»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰۴

3634

انّ السلطان لامین الله فی الارض و مقیم العدل فی البلاد و العباد، و وزعته فی الارض

بدرستی که پادشاه هر آینه امین خداست در زمین، و برپای دارنده دادگریست در شهرها و بندگان، و وزعه خداست در زمین، «وزعه» بفتح واو و زاء نقطه دار و عین بی نقطه فرمانفرمایان را گویند که باز دارند مردم را از آنچه خدا حرام کرده از ظلم بعضی بر بعضی و مفرد آن «وازع» است مانند «کته» و «کاتب»، و اطلاق آن بصیغه جمع بر سلطان بصیغه مفرد باعتبار اصحاب و تبعه اوست که شریکند با او در این معنی، و ممکن است که باعتبار مبالغه باشد زیرا که پادشاه باعتبار کمال هیبت و سیاست او بمنزله چندین وازع است، یا این که جمعی را که پادشاه وازع ایشان است اگر غیر پادشاه وازع باشد چندین وازع باید که ایشان را منع تواند کرد از معاصی و ظلم، و چون پادشاه بجای همه ایشان است پس گوئیا چندین وازع است، و مراد این است که پادشاه باید ه بر این اوصاف باشد پس پادشاهی که چنین نباشد در حقیقت پادشاه نیست و بناحق گرفته پادشاهی را و پادشاهی او از جانب خدا نباشد

3635

انّ ابصار هذه الفحول طوامح و هو سبب هبا بها فاذا نظر احدكم الى امرأه فاعجبته فليمسّ اهله فاتما هي امرأه بامرأه

بدرستی که دیده‌های این نران بلند شونده است، و این سبب هیجان خواهش بالا رفتن بپاده می‌شود پس هرگاه نگاه کند احدی از شما بزنی پس خوش آید آن زن او را پس مقاربت کند با اهل خود پس بدرستی که نیست مگر زنی بعوض زنی، مراد اینست که چشمهای حیوان‌های نر بالطبع بلند می‌شود بجانب ماده یعنی هرگاه نری ماده ببیند متوجه آن می‌شود و این سبب خواهش و میل بالا رفتن او بر آن می‌شود پس هرگاه بیفتد نگاه شما بزنی که حلیله شما نباشد و خوش آید آن او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰۵

پس مقاربت کند با زن خود تا آن میل و خواهش او زایل شود و در حرامی نیفتد زیرا که زن او هم زنی است و عوض آن زن می‌شود همین که مقاربت با او کرد خواهش زن دیگر نمی‌کند و در بعضی نسخه‌ها بدل «هباب» بدوبای یک نقطه زیر «هناتها» بنون و تای دو نقطه بالا واقع شده بنا بر این معنی این است که این سبب خصلتهای بد می‌شود در آنها، و مراد همان میل و خواهش بآن ماده است و آنچه متفرّع می‌شود بر آن، و در کتاب مستطاب نهج البلاغه نقل شده که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نشسته بودند با اصحاب خود پس گذشت بایشان زن صاحب جمالی پس قوم بگوشه چشم نظر باو افکندند، پس آن حضرت این کلام را فرمود

3636

انّ احسن الناس عيشا من حسن عيش الناس في عيشه

بدرستی که نیکوترین مردم بحسب زندگانی کسیست که نیکو باشد زندگانی مردم در زندگانی او یعنی مردم بسبب وجود او در رفاهیت باشند مثل حاکمی که دفع ظلم کند از رعیت یا کسی که عطاها و احسانهای او بمردم برسد

3637

انّ احسانك الى من كادك من الاضداد و الحساد لا غيظ عليهم من مواقع اسائتك منهم و هو داع الى صلاحهم

بدرستی که احسان کردن تو بکسی که مکر کند با تو از دشمنان و حسودان هر آینه خشم آورنده‌ترست بر ایشان از جایگاههای بد کردن تو از ایشان، و این خواننده است بصلاح ایشان. مراد اینست که هرگاه احسان کنی با دشمنان و حسودان این معنی بیشتر خشم می‌آورد ایشان را از اموری از ایشان که واقع شده باشد بد کردن تو با ایشان در آنها باعتبار این که کمال خجالت و انفعال حاصل شود ایشان را از این و سبب رشکی دیگر شود از برای ایشان بخلاف بدی که بکنی با ایشان، زیرا که آن قدر متأثر نشوند از آن و با وجود این این معنی باعث این شود که ایشان بصلاح آیند و ترک دشمنی و حسد کنند با تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰۶

3638

انّ رأيك لا يتسع لكل شيء ففرغه للمهمّ

بدرستی که اندیشه تو گنجایش ندارد از برای هر چیز پس فارغ گردان آن را از برای آنچه مهمّ باشد یعنی آدمی نمی‌تواند که بهمه مطالب پرداخت و سعی در همه کرد پس باید که قصد و اندیشه خود را فارغ سازد از برای آنچه مهمّ باشد از امور دنیا و آخرت و مشغول نسازد بکارهای دیگر که باعث محرومی او شود از آن مهمّات حتّی این که کسی که طلب علوم کند نیز ممکن نیست او را تحصیل همه آنها پس باید که مشغول نسازد خود را مگر به آن چه مهمّ باشد از آنها

3639

انّ مالك لا يعني جميع الناس فاخصص به اهل الحقّ

بدرستی که مال تو توانگر نمی‌سازد همه مردم را پس مخصوص ساز بآن اهل حقّ را یعنی جمعی را که استحقاق ایشان از برای احسان زیاده باشد از دیگران باعتبار ایمان و زیادتی فقر و پریشانی و مانند آنها از مزایا، و ممکن است که مراد به «اهل حقّ» خصوص مؤمنان باشد یعنی مخصوص ساز بآن ایشان را و باهل مذاهب دیگر مده

3640

انّ كرامتك لا تتسع لجميع الخلق فتوخّ بها افاض الخلق

بدرستی که اکرام تو گنجایش ندارد همه خلق را پس طلب کن از برای آن افزونترینان خلق را یعنی جمعی را که مزیتی داشته باشند بر دیگران چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد

3641

انّ ليلك و نهارك لا يستوعبان لجميع حاجاتك فاقسمها بين عملك و راحتك

بدرستی که شب تو و روز تو فرو نمی‌گیرند مر همه حاجتهای ترا پس قسمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰۷

کن آنها را میانه عمل خود و آسایش خود یعنی شب و روز تو وفا نمی کنند باین که در آنها سعی کنی از برای همه مطالب خود پس قسمت کن حاجتهای خود را میانه عمل خود و آسایش خود یعنی آنها را دو قسم کن یک قسم آنها که عمل کنی از برای آنها و آنها مطالبی باشد که مهم باشد بحسب آخرت یا دنیا، و یک قسم این که واگذاری آنها را و راحت یابی از سعی از برای آنها، و آنها مطالبی باشد که مهم نباشد نه در آخرت و نه در دنیا.

3642

ان اوقاتک اجزاء عمرک فلا تنفد لک وقتا آلا فیما ینجیک

بدرستی که وقفهای تو جزوهای عمر تو اند پس بسر میر از برای خود وقتی را مگر در آنچه رستگاری دهد ترا «۱» و در بعضی نسخه ها «فی غیر ما ینجیک» است و بنا بر این ترجمه اینست که: بسر میر از برای خود وقتی را در غیر آنچه رستگاری دهد ترا، و در بعضی نسخه ها «تنفذ» بذال نقطه دار است و بنا بر این معنی این است که

روان مکن از برای خود وقتی را یعنی صرف مکن آن را مگر در آنچه رستگاری دهد ترا یا در غیر آنچه رستگاری دهد ترا

3643

ان نفسک مطیتک ان اجهدتها قتلتها و ان رفقت بها ابقیتها

بدرستی که نفس تو شتر سواری تست اگر بار کنی آن را زیاد بر طاقت آن می کشی آن را، و اگر نرمی کنی با آن باقی داری آن را، ظاهر اینست که مراد به «نفس» در اینجا بدن باشد و نفس مجرد نیز احتمال دارد و بر هر تقدیر مراد اینست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰۸

که خود را مشقت زیاد نباید داد که باعث هلاکت شود یعنی باعث کشتن آن شود یا باعث این شود که ملول و مکدر شود و دیگر بعملی نتواند پرداخت چه این معنی نیز حکم هلاکت دارد بلکه باید که با نرمی با آن سلوک کرد و قدری او را مشغول عمل داشت که تاب آن داشته باشد و قدری راحت داد تا این که باقی باشد و دیگر مشغول عمل نتواند شد

3644

انک ان اخللت بشيء من هذا التقسیم فلا تقوم نوافل تکتسبها بفرائض تضيّعها

چون از فقره سابق ظاهر شد که نفس را تکلیف زیاد نباید کرد و همیشه او را مشغول عمل نباید ساخت بلکه باید اوقات او را تقسیم کرد پاره از برای عمل و پاره از برای استراحت بنا بر آن در این فقره می فرمایند که: بدرستی که تو اگر اخلال کنی بچیزی از این تقسیم که مذکور شد پس برابری نمی کند سنیتها که کسب کنی آنها را بواجبها که ضایع کنی آنها را، مراد اینست که اگر اخلال کنی بآن تقسیم و وقت راحتی از برای آن قرار ندهی و همیشه او را مشغول عمل سازی پس بهترین اوضاع اینست که او را بعد از ادای فرایض همیشه مشغول سازی بکردن سنیتها، زیرا که معلوم است که آنچه حق تعالی واجب کرده بر این کس بسیار سبک است و قدری نیست که مشقت زیادی در آن باشد پس اگر کسی تعب زیاد بر خود قرار دهد باید که با زیاد مشغول اشغال پوچ دنیوی شود یا این که بعد از ادای فرایض مشغول اعمال سنتی شود که زیاده از طاقت او باشد و احتمالی بهتر از این نباشد و این نیز مفسده دارد زیرا که در فقره سابق ظاهر شد که بار زیاد کردن بر نفس او را می کشد مانند شتری که بار زیاد بر آن کنند که تاب برداشتن آن نداشته باشد، یا باین معنی که در واقع او را هلاک کند، و یا باین معنی که او را ملول و مکدر کند که دیگر مشغول عمل نتواند شد و بر هر تقدیر پس مشغول ساختن او در مدتی بگزاردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۰۹

سنیتهای زیاد باعث این شود که بعد از این واجبها از او فوت شود، یا باین که باقی نماند و از کردن واجبها در مدتی که اگر بار زیاد بر او نمی کرد باقی می ماند و آن واجبها را بعمل می آورد محروم گردد، و یا باین که باقی ماند و با وجود آن چندان فتور او را عارض شده باشد که بعد از آن واجبها را بر شرایط و آدابی که باید نتواند کرد و این هر دو از برای او ضرر دارد زیرا که سنیتها که از او در آن مدت بعمل آمده برابری نمی کند با واجبها که از او بعد از آن فوت شود چه ظاهر است که ثواب واجبی زیاده است از سنتی و ضرر ترک واجبی بیشتر است از ضرر ترک سنتی

3645

ان احاک حقاً من غفر زلتک و سدّ خلّتک و قبل عذرک و ستر عورتک و نفی وجلک و حقق املک

بدرستی که برادر تو بحق کسی است که ببخشد لغزش ترا، و ببندد و حاجت ترا، و قبول کند عذر ترا، و ببوشاند عورت ترا، و زایل کند ترس ترا، و ثابت سازد امید ترا، مراد به «بستن حاجت» این است که ترا محتاج نگذارد و آنچه را محتاج بآن باشی اگر تواند بتو بدهد تا رخنه حاجت تو بسته شود، و به «قبول کردن عذر» این که اگر بحسب ظاهر تقصیری کرده باشی و عذری از برای آن بگویی عذر ترا قبول کند و با وجود آن دیگر ترا مؤاخذه ننماید، و به «پوشیدن عورت» این که هرگاه مطلع شود بر چیزی از تو که خواهی که آن پنهان باشد مثل خطا و لغزشی یا عیبی ببوشاند آن را و نزد کسی اظهار ننماید، و به «زایل کردن ترس» این که اگر کاری کرده باشی نسبت باو که بترسی از آن که مبدا بسبب آن مؤاخذه نماید ترا بگذرد از آن و ترس ترا زایل کند، و به «ثابت ساختن امید» این که هر امیدی که باو داشته باشی از رعایت و اعانت و اکرام و احسان بجای آورد آن را و نومید نسازد ترا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۱۰

3646

آن الذی فی یدیک قد کان له اهل قبلک و هو صائر الی من بعدک و آتما انت جامع لاحد رجلین اما رجل «۱» عمل فیما جمعت بطاعة الله فسعد بما شقیته به، او رجل «۲» عمل فیما جمعت بمعصیة الله فشقی بما جمعت و لیس احد هذین اهلا ان تؤثره علی نفسک و لا تحمل له علی ظهرک بدرستی که آنچه در دستهای تست بتحقیق که بود از برای آن اهلی پیش از تو، و آن گردنده است بسوی کسی که بعد از تو باشد، و بدرستی نیستی تو مگر جمع کننده از برای یکی از دو مرد، یا مردی که عمل کند در آنچه جمع کرده تو بطاعت خدا، پس نیکبخت گردد بسبب آنچه بدبخت شده تو بآن، یا مردی که عمل کند در آنچه جمع کرده تو بمعصیت خدا، پس بدبخت شود بسبب آنچه تو جمع کرده، و نیست هیچ یک از این دو کس سزاوار این که اختیار کنی او را بر نفس خود، و نه این که برداری گناه را از برای او بر پشت خود، مراد از اول کلام این است که بمال دنیا مغرور نباید شد و حریص بر آن نباید بود زیرا که زیاده از چند روزی با کسی نباشد و پیش از او از دیگری بوده و بعد از او بدیگری خواهد رسید، و چنین چیزی قابل این نیست که کسی مغرور بآن شود و آن را مزیتی از برای خود داند و این که حریص باشد بر تحصیل آن یا نگاه داشتن و صرف نمودن آن، و آنچه فرموده اند که: «نیستی تو مگر (تا آخر)» مذمت خصوص جمع کردن و انفاق نمودن آن است از راه این که کسی که جمع میکند آن را و خود صرف نمی کند می گذارد آن را یا از برای کسی که او بعد از او صرف میکند آن را در طاعت خدا پس او نیکبخت می گردد بسبب آنچه جمع کننده بدبخت شده بسبب آن، و نیکبخت شدن او ظاهر است، و همچنین بدبخت شدن جمع کننده اگر حقوق واجبی آن را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۱۱

نداده باشد و اگر از عهده آنها بر آمده باشد مراد به «بدبخت شدن او» مجرد همین است که با وجود قدرت بر انتفاع از آن در دنیا و آخرت خود را از آن محروم کرده تا دیگری از آن بهره مند گردد و کراهت و ناخوشی این معنی را متحمل شده، و یا از برای کسی که او صرف میکند آن را در عصیان خدا پس او بدبخت می شود بسبب آنچه این کس جمع کرده از برای او، و ظاهر است که این دو کس هیچیک سزاوار این نیستند که آدمی او را بر خود اختیار کند باین که خود اموال خود را صرف نکند و از برای او گذارد که او خرج کند و نه سزاوار این که آدمی بردارد از برای او بر پشت خود بردارد گناه را بر پشت خود اگر در ادای حقوق آنچه جمع کرده اخلاقی کرده باشد، و اگر اخلاقی در آن نکرده باشد مراد برداشتن کراهت و ناخوشی نگاه داشتن آن و صرف نمودن آن است در راهی که او را سودی باشد در آن، و همچنین برداشتن تعب و زحمت تحصیل آن و حفظ و حراست آن در دنیا و حساب و کتاب آن در آخرت

3647

ان العبد بین نعمه و ذنب لا یصلحهما الا الاستغفار و الشکر

بدرستی که بنده میانه نعمتی است و گناهی که بصلاح نمی آورد آنها را مگر طلب آمرزش و شکر، مراد این است که آدمی ناچار است همیشه از رجوع بدرگاه حق تعالی زیرا که در هر حال یا مطیع و فرمانبردار است و یا مرتکب گناهی گشته و اول نعمتی است از برای او که شکر آن بر او لازم است، و دوّم ظاهر است که طلب آمرزش از آن باید

3648

ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لا یقرتان من اجل و لا ینقصان من رزق لکن یضاعفان الثواب و یعظمان الاجر، و افضل منهما کلمه عدل عند امام جائر.

بدرستی که امر بنیکوئی و نهی از بدی نزدیک نمی گردانند بمرگی و کم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۱۲

نمی کنند از روزئی و لیکن دو چندان می گردانند ثواب را و بزرگ میکنند اجر را، و افزونتر از آنها کلمه عدلی است نزد پیشوائی ستمکار. ظاهر این کلام معجز نظام این است که امر بمعروف و نهی از منکر هرگز ضرری نمی رسانند بفاعل آن مثل این که بسبب آن کشته شوند، یا این که از روزی او چیزی کم شود، و ثواب و اجر عظیم دارند پس ترک آنها نباید کرد. و پوشیده نیست که حکم کلی بآن خالی از اشکال نیست زیرا که در بعضی موارد مظنه هرگونه ضرری هست و این است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیز خلفای جور را امر نمی کردند بگرویدن بحق و نهی نمی کردند از آنچه می کردند از غصب حقوق ایشان بلکه در بسیاری از امور دیگر نیز که ارتکاب می نمودند از محرّمات تقیه می کردند و نهی نمی کردند حتی این که در بسیاری از احکام شرع که در زمان اول یا ثانی تغییر شده بود امر بحق و نهی از آنها نمی کردند و نبود این مگر از راه خوف ضرر زیاد پس باید که برین محمول شود که در اکثر اوقات خوف ضرری نیست بر آن پس در آن موارد ترک آن نباید کرد چنانکه علما گفته اند که: شرط وجوب آنها امن از ضرر است بر خود و بر غیر خود و مالا و عرضا، و بدون آن واجب نیست، بلکه حرام است بر مذهب مختار نزد ایشان. و مراد به «دو چندان گردانیدن ثواب» این است که باعث ثواب عظیم می شود و موافق آنچه فرموده اند که: «بزرگ می گرداند اجر را» یا مراد این است که حق تعالی از روی تفضل ثواب آنها را که آدمی بسبب آنها مستحق آن می شود دو چندان می گرداند، این که ببرکت آنها هر کار خیری که فاعل آنها بکند

ثواب آن دو چندان گردد و دو برابر ثواب کسی باشد که آن کار را کند و آنها را بجای نیاورد، و مراد به «کلمه عدلی که افضل از آنهاست» سخنی است که آدمی پیش حاکم ستمکاری گوید از برای رفع ظلمی یا برپای داشتن عدلی بعنوان شفاعت یا غیر آن از سخنانی که داخل امر بمعروف و نهی از منکر نباشد بنا بر این که امر و نهی او نتواند کرد و اگر بعنوان امر و نهی باشد آن افضل افراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۱۳

آنهاست نه افضل از آنها

3649

آن الله سبحانه امر عباده تخییرا، و نهاهم تحذیرا، و کلف یسیرا، و لم یكلف عسیرا، و اعطى علی القلیل کثیرا، و لم یعص مغلوبا، و لم یطع مکرها، و لم یرسل الانبیاء لعبا، و لم ینزل الکتاب عبثا، و ما خلق السموات و الارض و ما بینهما باطلا، ذلک ظنّ الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار بدرستی که خدا- که پاک است او- امر کرده است بندگان خود را از روی اختیار دادن، و نهی کرده است ایشان را بعنوان ترسانیدن، و تکلیف کرده است آسانی را و تکلیف نکرده است دشواری را، و بخشیده بر اندک بسیاری را، و عصیان کرده نشده در حالی که مغلوب باشد، و اطاعت کرده نشده در حالی که اکراه کننده باشد، و نفرستاده پیغمبران را از روی بازی، و فرو نفرستاده کتاب را بعثت، و خلق نکرده آسمانها و زمین را و آنچه را میانه آسمانها و زمین است باطل، این گمان آنان است که کفر آورده اند پس وای مر آنان را که کفر آورده اند از آتش. مراد این است که حق تعالی که امر کرده بندگان را به آن چه امر کرده جبر نکرده ایشان را بر کردن آنها بلکه خواسته آنها را از ایشان با وجود قدرت دادن ایشان بر کردن و نکردن آنها، و نهی که کرده ایشان را از چیزی چند، نهی نکرده مگر بعنوان ترسانیدن از آنها باظهار قبح آنها، و این که سبب استحقاق عذاب و عقاب میشوند نه باین که مضطر ساخته باشد ایشان را بر نکردن آنها بلکه با وجود نهی حق تعالی، ایشان قدرت بر کردن و نکردن هر دو دارند و وجه این با وجود قدرت حق تعالی بر جبر فرمودن ایشان بر کردن همه خیرات و باز ایستادن از جمیع معاصی بعنوانی که هیچ واجبی از کسی فوت نشود و هیچ حرامی از ایشان صادر نشود این است که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۱۴

حق تعالی بذاته در اعلی مراتب کمال است و بهیچ وجه او را حاجتی باعمال بندگان یا غیر آن نیست پس در تکالیفی که بندگان را فرموده بهیچ وجه فایده و نفعی از برای خود منظور نیست بلکه ثمره و نفع آنها از برای بندگان است که بسبب اطاعت و فرمانبرداری در آنها مستحق ثواب و تعظیم و تبجیل گردند، و ظاهر است که استحقاق آنها در صورتی است که اطاعت ایشان از روی قدرت و اختیار باشد اما اگر آنچه کنند از مأمورات مجبور باشند در کردن آنها و قادر بر ترک آنها نباشند، و همچنین آنچه باز ایستند از آن از مناهی، مضطر باشند بر ترک آنها و قدرت بر کردن آنها نداشته باشند، پس ایشان را بسبب آنها فضیلت و مزیتتی حاصل نشود که بسبب آن سزاوار تعظیم و تکریم گردند پس بنا بر آن اقتضای شده در تکالیف بر راه نمودن بر خیرات و مبرآت و شرور و سیئات و امر شده به آنها و نهی شده از اینها، و تفضل شده در هر باب بالطافی که مقرب ایشان باشد باطاعت و فرمانبرداری در آن باب، بمرتبه که ایشان را مجبور و مضطر بر آن نسازد بلکه قادر بر خلاف آن باشند تا این که هر که اطاعت و فرمانبرداری نماید مستحق ثواب گردد که آن عوضی است که از روی تعظیم و تبجیل داده شود، و هر که عصیان و مخالفت کند مستحق عذاب و عقاب باشد، و «بودن آنچه تکلیف کرده آسان، و تکلیف نکردن بدشوار» ظاهر است و محتاج بیان نیست، و همچنین «بخشیدن او بر اندک بسیاری را» زیرا که بر اندک اطاعتی که کنند زیاده بر نعمتهای دنیوی که داده بهشت دهد که دایم و مخلد باشد و وصف نعمتهای آن بزبان و بیان نتوان کرد و نصیب ادنی مؤمنی را از آن زیاده از تمام دنیا باشد چنانکه در احادیث وارد شده، و مراد باین که «عصیان کرده نشده در حالی که مغلوب باشد» این است که کسی که عصیان او کند چنین نیست که غلبه بر او کرده باشد و از این راه باشد که حق تعالی با او در آن باب معاوضه کرده و او غلبه کرده بر خدا و خلاف اراده او را بعمل آورده بلکه از آن راه است که حق تعالی هیچ کس را جبر بر کردن کاری یا ترک آن نکند و ایشان را بعد از هدایت و الطاف که فرموده بخود واگذاشته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۱۵

که اگر خواهند اطاعت کنند، و اگر خواهند عصیان کنند، و هر گروهی مستحق جزای فعل خود گردند چنانکه مذکور شد پس عصیان هر که عصیان کند بعنوان غلبه و زیادتی بر او نیست بلکه اگر خواهد بمحض اراده تمام دنیا و هر چه را در آن باشد نیست و نابود تواند کرد پس چگونه توهم غلبه کسی بر آن توان نمود، و ممکن است که معنی این باشد که: عصیان کرده نشده در حالی که عصیان کننده مغلوب باشد یعنی مجبور و مضطر باشد در آن عصیان و امری غلبه کرده باشد بر او که او را ملجأ کرده باشد بعصیان، و «این که اطاعت کرده نشده در حالی که اطاعت کننده اکراه کرده شده باشد و بجز اطاعت کرده باشد و حاصل هر دو یکی است، و این که «نفرستاده پیغمبران را از روی بازی» ظاهر است چه ظاهر است که فرستادن ایشان از برای هدایت و راهنمایی مردم است و دلالت ایشان بر آنچه مکلفند بآن، از اصول و فروع ادیان، همچنین «عبث نبودن فرو فرستادن کتابهای آسمانی» واضح است، و فواید هر یک لایح، و محتاج باظهار نیست، و همچنین «باطل نبودن خلق آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست» امریست روشن و پیدا و ظاهر و هویدا، چه خلق همه بندگان از ملائکه و انس و جان از برای پرستش و عبادت است و این که بسبب آن مستحق رحمتهای غیر متناهی او گردند و خلق سایر مکونات از برای مصالح ایشان است و هیچ ذره از ذرات عالم علوی و سفلی نیست که در خلق آن چندین مصلحت و فایده منظور

نباشد که قلبی از آنها را که مردمان بی بآن برده‌اند فزون از احاطه عدّ و احصاء است چنانکه از تصفّح صحف نقلیه و تتبع زبر عقلیه ظاهر می‌شود، «این گمان آنان است که کفر آورده‌اند» یعنی این که خلق آنها باطل باشد، گمان آنان است که کفر آورده‌اند یعنی ملاحظه دهریه که می‌گویند که: همه آنها خود بخود موجود شده‌اند بی این که خالق داشته باشند که از روی علم بمصلحت آنها را خلق کرده باشد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۱۶

و ممکن است که مراد این باشد که آن یعنی این که بندگان مجبور و مضطرّ باشند در اطاعت و عصیان بر خلاف آنچه آن حضرت فرمود که اطاعت و عصیان ایشان از روی اختیار است گمان آنان است که کفر آورده‌اند یعنی همین معنی مستلزم کفر است زیرا که هرگاه بندگان مضطرّ و مجبور باشند در آنها پس مطیع مستحقّ ثواب نباشد و تعظیم و تبجیل او سفاهت باشد، و عقاب عاصی محض ظلم و عدوان باشد و تجویز نسبت آنها بحق تعالی کفر است، و سابق این کلام معجز نظام و لا حق آن که در کتب دیگر مذکور است مؤید این معنی است و نقل تمام آن باعث طول کلام می‌شود، «پس وای مر. آنان را که کفر آورده‌اند از آتش» یعنی وای بر ایشان از آتش جهنّم و آنچه خواهد رسید بایشان در آن

3650

انّ العهود فلائد فی الاعناق الی یوم القیامه، فمن وصلها وصله الله، و من نقضها خذله الله، و من استخفّ بها خاصمته الی الّذی اکدها و اخذ خلقه بحفظها

بدرستی که عهدها گردن بندهاست در گردنها تا روز قیامت، پس هر که پیوند کند آنها را پیوند کند او را خدا، و هر که بشکند آن را ترک یاری او کند خدا، و هر که سبک شمارد آنها را بمنزاعه برند آنها او را بسوی کسی که محکم کرده است آنها را، و فرا گرفته خلق خود را بنگاهداری آنها، مراد به «عهدها» هر پیمان است که کسی با حق تعالی کرده باشد خواه بصیغه عهد باشد یا بصیغه نذر یا قسم، و ممکن است که شامل عهدها و پیمانها و وعدها که کسی با دیگری نیز بکند باشد، و مراد به «بودن آنها گردن بندها» این است که آنها بر گردن این کس است تا روز قیامت که حق تعالی در باب آن حکم کند، «و هر که پیوند کند آنها را» یعنی رعایت کند آنها را و وفا کند به آنها بیبوندد خدا با او وصله و احسان او بجا آورد، و اگر وفا به آنها نشود و به «منزاعه برند» یعنی آن عهدها مانند کسی که بر کسی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۱۷

خصومت و دعوتی داشته باشد و ببرد او را نزد حاکم و دعوی کنند بر او و ببرند او را بسوی حاکم علی الاطلاق که محکم کرده آنها را یعنی حکم کرده باین که آنها را باید محکم داشت و سست نگرفت و «فرا گرفته خلق خود را» یعنی بر ایشان واجب کرده که نگاهداری آنها کنند یعنی وفا کنند به آنها و نشکنند آنها را

3651

انّ صلّه الارحام لمن موجبات الاسلام، و انّ الله سبحانه امر باکرامها، و انّ الله تعالی یصل من وصلها، و یقطع من قطعها، و یکرّم من اکرّمها بدرستی که پیوستن با خویشان هر آینه از چیزهائی است که واجب کرده آنها را مسلمانی، و بدرستی که خدای سبحانه امر کرده بگرامی داشتن آن، و بدرستی که خدای بلند مرتبه می‌پیوندد با هر که پیوند کند آن را، و می‌برد از هر که ببرد آن را، و گرامی می‌گرداند هر کرا گرامی گرداند آن را

3652

انّ اکرم الناس من اقتنی الیأس و لزم القنوع و الورع و بریء من الحرص و الطمع، فانّ الطمع و الحرص الفقر الحاضر، و انّ الیأس و القناعه الغنی الظاهر بدرستی که گرامی‌ترین مردم کسی است که فراگیرد نومیدی را و جدا نشود از خشنودی بقسمت خود و از پرهیزگاری، و خالی باشد از حرص و طمع، پس بدرستی که طمع و حرص پریشانی است حاضر، و بدرستی که نومیدی و قناعت توانگری است ظاهر، مراد نومیدی از مردم است و قطع طمع از ایشان، و باقی کلام ظاهر است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۱۸

3653

انّ المجاهد نفسه و المغالب غضبه و المحافظ علی طاعه ربه یرفع الله سبحانه له ثواب الصائم القائم، و ینيله درجة المرابط الصابر بدرستی که جهاد کننده با نفس خود و غلبه کننده بر خشم خود و نگهبانی کننده بر فرمانبرداری پروردگار خود بلند می‌گرداند خدای سبحانه از برای او ثواب روزه گیرنده برپای ایستاده را، و می‌رساند او را بدرجه نگهبان سرحه صبر کننده، مراد به «بلند گردانیدن خدای سبحانه از برای او ثواب روزه‌دار بر پای ایستاده» این است که امر می‌فرماید که ثواب عمل او ثواب عمل همچو کسی باشد و ملائکه آن را از برای او بنویسند و بالا برند باسما و حفظ کنند تا در روز حساب باو داده شود، و مراد به «پای ایستاده» این است که شبها بیپای ایستاده باشد از برای نماز یا در شب و روز هر دو، و «می‌رساند او را بدرجه نگهبان سر حد» یعنی مرتبه او را مثل مرتبه کسی می‌گرداند که ملازم سر حد مسلمانان باشد از برای حفظ و حراست مسلمانان و دفع کفار، و صبر کننده باشد بر زحمت و تعب این کار یا در مطلق مصائب و نوائب

3654

انّ افضل ما استجلب به الثناء السخاء، و انّ اجزل ما استدرت به الارباح الباقیه الصدقه

بدرستی که افزونترین آنچه کشیده می شود بآن ستایش، سخاوت است، و بدرستی که بزرگترین آنچه روان می شود بسبب آن سودهای پاینده، صدقه دادن است، مراد به «سودهای پاینده» منافع اخروی است که پاینده و دائمی است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۱۹

3655

انّ من شغل نفسه بالمفروض عليه عن المضمون له و رضی بالمقدور علیه و له کان اکثر الناس سلامه فی عافیة و ربحا فی غبطه و غنیمه فی مسره بدرستی که کسی که مشغول سازد نفس خود را به آن چه واجب شده بر او از آنچه ضامن شده اند از برای او، و راضی شود به آن چه حکم شده بر او و از برای او، خواهد بود بیشترین مردم از روی سلامتی در عافیت، و سود بردن در غبطه، و غنیمت بردن در شادمانی، مراد به «آنچه ضامن شده اند از برای او» روزیست که حق تعالی ضامن شده که از برای هر جنبنده برساند، و مراد این است که مشغول سازد خود را بگزاردن آنچه واجب شده بر او و فارغ سازد از طلب و سعی از برای روزی که حق تعالی ضامن شده از برای او و بی سعی او نیز باو برسد، و خشنود باشد به آن چه حق تعالی حکم کرده و تقدیر فرموده بر او یعنی از آنچه زیان او در آن باشد و از برای او یعنی و به آن چه نفع او در آن باشد یعنی راضی باشد بجمیع آنچه تقدیر شده در باره او خواه نفع او در آن باشد و خواه زیان و نقصان، و «غبطه» بمعنی نیکوئی حال است یا مسرت و شادمانی، و بر هر تقدیر «غنیمت بردن در شادمانی» بمنزله تأکید سابق است

3656

انّ الله تعالی لم يجعل للعبد و ان اشتدت حيلته و عظمت طلبته و قويت مكيدته اكثر مما سمى له في الذكر الحكيم و لم يحل بين العبد في ضعفه و قلّة حيلته ان يبلغ دون ما سمى له في الذكر الحكيم، و انّ العارف لهذا العامل به اعظم الناس راحة في منفعة، و انّ التارك له و الشاكّ فيه لاعظم الناس شغلا في مضرة

بدرستی که خدای تعالی نگردانیده است از برای بنده و هر چند سخت باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۲۰

چاره او و بزرگ باشد طلب او و محکم باشد مسکر او زیاده از آنچه نامیده شده از برای او در ذکر حکیم، و مانع نشده میانه بنده در ناتوانی او و کمی چاره او این که برسد بکمتر از آنچه نامیده شده از برای او در ذکر حکیم، و بدرستی که شناسای مر این معنی را که کار کننده باشد بآن بزرگترین مردم است از روی آسایش در سود، و بدرستی که ترک کننده مر آن را و شکت کننده در آن هر آینه بزرگترین مردم است از روی گرفتاری در زیان قبل از این مذکور شد که آنچه از جمله احادیث وارد در این باب ظاهر می شود اینست که امور دنیا از روزی و مانند آن از برای هر کسی یک قدری مقرر شده که زیاد بر آن از برای او ممکن نیست که حاصل شود، و همچنین یک قدری از برای او مقرر شده که البته باید که باو برسد، و هر چند عاجز و ناتوان باشد کمتر از آن باو نرسد، و در میانه این دو قدر قدریست که مشروط بسعی و طلب است، اگر سعی کند ممکن است که چیزی از برای او زیاد شود، و اگر نکند زیاد نشود، و بنا بر این مراد باین کلام معجز نظام و امثال آن این است که سعی زیاد در آنها سودی ندارد، و این که هر چند سخت باشد تدبیر کسی و بزرگ باشد طلب او و قوی باشد مکر او نمی رسد ببیشتر از آن، چه تقدیر شده که زیاد بر آن باو نرسد، و همچنین قدری که تقدیر شده که آن البته باو برسد آن می رسد بآن و هر چند هیچ چاره و تدبیری نتواند کرد یا نکند، و «ذکر» بمعنی یاد آوری است و «حکیم» بمعنی محکم یا راست درست، و مراد به «ذکر حکیم» یا علم حق تعالی است که یاد کننده حکیمی است هر چیز را، یا لوح محفوظ که آنچه بر سبیل حتم تقدیر شده در آن ثبت شود پس گویا یاد کننده ایست حکیم، و «مانع نشده» «۱» تقدیری در کلام باید یعنی مانع نشده میانه بنده در حال ضعف او و کمی چاره او، یا بسبب ضعف او و کمی چاره او، و میانه آنچه تقدیر شده از برای او باین که برسد بکمتر از آنچه نامیده شده از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۲۱

برای او در ذکر حکیم و نرسد بتمام آن یا مانع نشده میانه او و آن از برای اراده این که برسند بکمتر از آن و نرسد بآن، و ممکن است که «دون» بمعنی کمتر نباشد بلکه بمعنی نزد باشد و معنی این باشد که مانع نشده میانه بنده در حال ضعف او و کمی چاره او یا بسبب آنها و میانه این که برسد نزد آنچه نامیده شده از برای او در ذکر حکیم، و «بودن شناسنده این معنی که عمل کند بآن بزرگترین مردم از روی آسایش در سود» این است که چنین کسی یا در اصل سعی نکند و راضی باشد به آن چه باو برسد یا سعی زیاد نکند و بنا بر اول فارغ باشد از مشقت سعی از برای آنها بالکلیه، و بنا بر دوم فارغ باشد از تعب سعی زیاد از برای آنها، و بر هر تقدیر بزرگ باشد راحت و آسایش او و مشغول گردد بسعی از برای آخرت، پس بزرگ باشد منفعت و سود او، و «کسی که شکت داشته باشد در این معنی یا ترک کند عمل بآن را» مشغول گردد بسعی زیاد از برای دنیا و چنانکه باید بامور آخرت نپردازد پس بزرگترین مردم باشد از روی مشغولی بزبان و خسران خود

3657

انّ هنا و اشار بیده الی صدره لعلمها جمّا لو اصبحت له حمله بلی اصيب لقنا غير مأمون عليه مستعملا آله الذین للتبیا او مستظها «۱» بنعم الله علی عبادہ و بحججه علی اولیائه، او منقادا لحملة الحق لا بصيرة له فی احنائه، ینقدح الشک فی قلبه لاوّل عارض من شبهة

بدرستی که در اینجا (و اشاره کردند بدست خود بسینه مبارک خود) هر آینه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۲۲

علمیست بسیار اگر می‌یافتیم از برای آن بردارندگانی، بلی می‌یابیم تند فهمی را غیر ایمن شده بر او بکار برنده آلت دین را از برای دنیا، یا یاری جوینده را بنعمتهای خدا بر بندگان خود و بحجتها و برهانهای او بر دوستان خود، یا اطاعت کننده مر بردارندگان حق را که نیست بینائی از برای او در متشابههای آن، بر فروخته می‌شود شکّ در دل او بسبب اوّل آنچه عارض شود از شبهه، مراد این است که در سینه من علم بسیار هست نهایت نمی‌یابم از برای آن بردارندگانی که توانند برداشت آنها را تا تعلیم ایشان کنم و اگر می‌یافتیم از برای آن بردارندگانی، هر آینه اظهار می‌کردم بایشان و تعلیم می‌نمودم ایشان را، پس قول آن حضرت «اگر می‌یافتیم» شرطیه است که جزای آن حذف شده از راه اعتماد بر ظهور آن، و ممکن است که «لو» از برای تمّنی باشد و معنی این باشد که: کاشکی می‌یافتیم از برای آن بردارندگانی، و بر هر تقدیر چون معلوم شد از این کلام این که از برای آن حاملانی نمی‌یابند تفصیل و توضیح نمودند این معنی را باین که کسی را که می‌یابیم یکی از چند فرقه است که هیچ یک از آنها اهلیت تحمّل آن علوم را ندارند یکی آنکه تندفهم است و قابلیت فهمیدن دارد نهایت ایمنی نیست بر او در این که اسرار آن را نگاه دارد و بجمعی که نباید اظهار کرد اظهار نکند باعتبار این که دیندار نباشد بلکه بکار برنده باشد آلات و افزار دینداری را از برای فریب مردم و تحصیل دنیا بسبب آن، و دیگری کسی که یاری جوید و پشت قوی کند [بنعمتهای خدا «۱» بر بندگان خود یعنی بنعمتهایی که خدا ببندگان خود داده و از آن جمله باو هم داده از مال و غیر آن مغرور شود و به آنها یاری جوید و پشت قوی کند بحجتها و برهانها که حق تعالی از برای دوستان خود که ائمه هدی باشند فرستاده از آیات که در شأن ایشان نازل کرده باین که تحریف کند آنها را و دعوی کند که در باره او یا دیگری که بامامت او قائل شده نازل شده] و دیگری این که اطاعت کند بر دارندگان حق را، نهایت بینائی نباشد او را در متشابهات آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۲۳

و نتواند فهمید آنچه را بیچیدگی داشته باشد و ظاهر آن مراد نباشد و باعتبار این که بصیرت و بینائی نباشد او را افروخته شود آتش شکّ در دل او باوّل شبهه که عارض شود او را در امور دینی یعنی چون فهم و بصیرتی ندارد که عقاید خود را از روی دلیل و برهان ثابت کند بلکه بمجرد تقلید اعتقاد به آنها کند او را رسوخ و ثبات قدمی نباشد در آنها بلکه اوّل شبهه که عارض شود او را در یکی از آنها باعث شکّ او شود در آن، و جزم او بآن زایل گردد، و ظاهر است که هیچ احدی از این چند گروه اهلیت تحمّل آن علوم که آن حضرت اشاره به آنها فرموده، ندارند، بلکه باید که حامل آنها در کمال امانت و دیانت باشد و غرض او محض دین باشد و بهیچ وجه دنیا منظور او نباشد تا اعتمادی باشد بر او در حفظ اسرار و پنهان کردن آنچه اظهار آن نباید کرد و در کمال تندی فهم و حدّت ذهن باشد تا او را بصیرت و بینائی باشد در همه محکّمات و متشابهات، و آنچه را اعتقاد کند، از روی دلیل و برهان باشد و بسبب شبهات او را شکّی عارض نشود

3658

انّ الدنیا دار عناء و فناء و غیر و عبر و محلّ فتنه و محنة

بدرستی که دنیا خانه تعب و فناست و تغییرات و عبرتها، و جایگاه فتنه است و محنت

3659

انّ الدنیا دار فجائع من عوجل فیها فجع بنفسه، و من امهل فیها فجع باحبته

بدرستی که دنیا خانه مصیبتهاست هر که تعجیل کرده شد در آن مصیبت زده می‌شود بنفس او، و هر که مهلت داده شود در آن مصیبت زده شود بدوستان خود، مراد این است که دنیا از برای همه کس خانه مصیبت است، هر که تعجیل شود در رفتن او و زود برود مصیبت زده شود بنفس خود یعنی واقع شود مصیبت او یا برسد باو مصیبت خودش یا دردناک شود بمرگ خود، و هر که مهلت داده شود در آن و طول

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۲۴

عمری یابد مصیبت زده شود بدوستان خود یا دردناک شود بایشان یعنی بسبب مرگ ایشان

3660

انّ الدنیا قد ادبرت و آذنت بوداع، و انّ الآخرة قد اقبلت و اشرفت باطلاع

بدرستی که دنیا بتحقیق که پشت گردانیده و اعلام کرده بوداع، و بدرستی که آخرت بتحقیق رو آورده و مشرف شده بآمدن یا ظاهر شدن، مراد این است که در این زمان که آخر الزّمان است دنیا چنین و آخرت چنان است، یا این که همیشه چنین بودند، زیرا که هر چه فانی و زایل شود هر چند مدت بقای آن دراز باشد در حقیقت مدت آن اندکی است و بزودی تمام شود پس گویا در ابتدای وجود آن پشت گردانیده و اعلام نموده که وداع میکند، و آنچه بیاید هر چند دیر بیاید در نظر بصیرت زود بیاید و مشرف باشد بر آمدن یا آشکار شدن

3661

انّ الدنیا معکوسة منکوسة، لذاتها تنغیص، و مواهبها تغصیص، و عیشها عناء، و بقائها فناء، و تجمع بظالمها، و تردی راکبها، و تخون الواثق بها، و تزعج المطمئنّ الیها، و انّ جمعها الی انصداع و وصلها الی انقطاع

بدرستی که دنیا معکوس منکوس است، لذت‌های آن تیره کردن است، و بخشش‌های آن غصه دادن، و زندگانی آن رنج، و بقای آن فانی شدن، سرکشی میکند بجوینده آن، و هلاک می‌گرداند سوار خود را، و خیانت میکند اعتماد کننده بآن را، از جا بر میکند آرام گیرنده بسوی آن را، و بدرستی که جمعیت آن بسوی جدائی است، و پیوند آن بسوی بریده شدن، «معکوس» بمعنی واژگون کرده شده است، و «منکوس» نیز بهمان معنی است و تأکید است، و «لذت‌های آن، تا آخر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۲۵

بیان معکوس و منکوس بودن آن است، و «تیره کردن است» یعنی مکدر و تیره کننده حال این کس است بسبب آمیختگی هر لذتی بصد گونه اندوه و مکروه در دنیا، قطع نظر از آنچه در عقب داشته باشد از مؤاخذه و بازخواست در آخرت، و «غصه» چنانکه مکرر مذکور شد در گلو ماندن چیزی است مانند استخوان و مانند آن و شایع شده استعمال آن در مکروهات و اندوهها، و «بودن زندگانی آن رنج» ظاهر است، و همچنین «بودن بقای آن فانی شدن»، زیرا که عاقبت آن فناست و هر چه عاقبت آن فنا باشد در نظر حقیقت بین بقای آن فناست، و «سرکشی کردن آن بجوینده آن، و هلاک کردن آن سوار خود را» نیز ظاهر است، زیرا که جوینده دنیا و حریص بر آن مشغول می‌گردد بطلب آن و باز می‌ماند از سعی در آخرت پس باعث هلاکت و بدبختی سرمدی او گردد، و در دنیا نیز سبب رنج و تعب زیاد می‌گردد که آن هلاکتی است دنیوی بلکه بسا باشد که سبب هلاکت اخروی نیز گردد، و ممکن است که «تردی» بمعنی [می‌اندازد] باشد نه [هلاک می‌کند] که ترجمه شد، یعنی می‌اندازد در هلاکت و بدبختی و پستی مرتبه، و باقی کلام محتاج بتوضیح نیست

3662

انّ من هوان الدنیا علی اللّٰه ان لا یعصی الا فیها و لا ینال «۱» ما عنده الا بترکها

بدرستی که از خواری دنیاست بر خدا این که عصیان کرده نمی‌شود خدا مگر در آن، و رسیده نمی‌شود آنچه نزد اوست مگر بترک آن یعنی ترک محرّمات آن یا حرص بر آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۲۶

3663

انّ الدنیا کالحیة لیث مسّها قاتل سمّها، فاعرض عما یعجبک فیها لقلّة ما یصحبک منها، و کن انس ما تکون بها احذر ما تکون منها

بدرستی که دنیا مانند ما راست نرم است آنچه دست خورده می‌شود بآن از آن، کشنده است زهر آن، پس روبگردان از آنچه خوش می‌آید ترا در آن بسبب کمی آنچه همراه خواهد بود با تو از آن، و باش در آرام گیرنده‌ترین حالی که می‌باشی بآن بر حذر کننده‌ترین حالی که می‌باشی از آن، بسبب کمی آنچه علت امر برو گردانیدنست یعنی رو بگردان از آنچه خوش می‌آید ترا از آن بسبب این که هر چه باشد در حقیقت اندکی باشد و اندک وقتی با تو باشد، پس سزاوار این نیست که فریفته آن شوی و بسبب آن محروم گردی یا بهره خود را کم کنی از آخرت و نعمت‌های عظیم پاینده آن، و مراد به «رو گردانیدن از آن» طلب نکردن آن است اگر نداشته باشد و ترک آن است اگر داشته باشد و حرام باشد، و علاقه نداشتن بآن و بخل نکردن در آن اگر حلال باشد، و امر به «حذر کننده‌تر بودن از آن در وقتی که آرام او بآن بیشتر باشد» باعتبار این است که بیشتری آرام بآن باعتبار رو آوردن آن است باو و زیادتی بهره او از آن، و ظاهر است که هر چند این معنی بیشتر باشد بیشتر او را فریفته خود کند و مشغول خود سازد و از سعی از برای آخرت باز دارد، و همچنین قدرت و استطاعت او بر کردن محرّمات و افعال ناشایست بیشتر گردد، پس در این وقت بیشتر باید بر حذر بود از آن و خود را نگاهداشت از فتنه و مکر آن

3664

انّ دنیا کم هذه لاهون فی عینی من عراق «۱» خنزیر فی ید مجذوم و احقر من ورقة فی جرادۃ ما لعلی و نعیم یغنی و لذّة لا تبقی

بدرستی که این دنیای شما هر آینه خوارتر است در چشم من از استخوان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۲۷

بی‌گوشت خوکی که بوده باشد در دست کسی که مرض جذام داشته باشد، و کوچک‌تر است از برگی که بوده باشد در دهن ملخی، چیست مر علی را و نعمتی که فانی می‌شود و لذتی که باقی نمی‌ماند یعنی چه میکند آنها را و چه خواهشی دارد به آنها

3665

انّ الدنیا کالغول تغوی من اطاعها، و تهلك من اجابها، و أنّها لسریعة الزوال و شیکة الانتقال

بدرستی که دنیا مانند غول است که گمراه میکند کسی را که فرمان برد آن را، و هلاک می‌گرداند کسی را که اجابت کند آن را، و بدرستی که آن شتابان زایل شونده است و بسرعت انتقال یابنده، «غول» بضمّ غین با نقطه جتی را گویند از جنیان که خود را در بیابان بمردم نمایند بهر صورت و رنگی که خواهند و از راه بدر برند و هلاک کنند، و بعضی را اعتقاد این است که این قولی بود مشهور میانه عرب و غیر ایشان، و اصلی ندارد، و آنچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده که: «لا غول «۱» و لا صفر» یعنی نیست غولی و نه صفری، برین حمل میکنند که حکایت غول و صفر اصلی ندارد و مجرد افسانه است و مراد به «صفر» آن است که عربان می‌گفتند که: در شکم ماری است که آن را صفر می‌گویند و

آن غذا می‌خواهد و وقتی که آدمی گرسنه می‌شود آن می‌گزد او را و اذیت می‌رساند، و بعضی گفته‌اند که: مراد بآن «نسی» است که عربان در زمان جاهلیت می‌کردند و آن این بود که گاهی از برای بعضی مصالح خود مثل این که بعضی ماهها را تأخیر می‌کردند و ماه محرم را تأخیر می‌کردند تا صفر را پیش می‌انداختند تا این که جنگ که در محرم حرام بود در آن توانند کرد باعتقاد این که محرم پس افتاد و این صفر است که جنگ در آن جایز است، و بنا بر این مراد نهی از این فعل است و این که ماهها از پس انداختن و پیش انداختن ما تغییر و تبدیل نمی‌یابد و احکام آنها متغیر و متبدل نمی‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۲۸

چنانکه در قرآن مجید نیز فرموده‌اند: *إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ* بدرستی که [نسیء] یعنی پس انداختن ماهها بر وجهی که مذکور شد زیادتی است در کفر یعنی کفری است که زیاده کرده‌اند آن را بر کفر خود، و بر تقدیر صحت این قول باید که تمثیل آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه دنیا را بغول بنا بر حکایت مشهوره باشد هر چند آن واقع نباشد زیرا که در تمثیل و تشبیه ضرور نیست که ممثّل به و مشبّه به واقع باشد بلکه تمثیل و تشبیه بامر خیالی نیز شایع است
و بعضی را اعتقاد این است که

حکایت غول اصل دارد و حدیث مذکور را ثابت نمی‌دانند یا بر این حمل میکنند که بعد از اسلام ببرکت آن این معنی بر طرف شده و دیگر غول بر کسی ظاهر نمی‌تواند شد، یا گمراه نمی‌تواند کرد، یا هلاک نمی‌تواند کرد، و در بعضی احادیث وارد شده: «إِذَا تَغَوَّلَتِ الْغِيلَانُ فَبَادِرُوا بِالْأَذَانِ» یعنی هرگاه رنگین شوند غولها پس پیشی گیرید باذن، و مراد به «تغوّلت» یعنی رنگین شدن آنها این است که مصوّر شوند بصورتی که بحسّ در آید و آنرا توان دید بنا بر این که چیزی تا رنگ نداشته باشد دیده نشود، و این مضمون در طرق شیعه نیز از حضرت صادق صلوات الله و سلامه علیه روایت شده، و ظاهر این است که امر به «پیشی گرفتن باذن» از برای دفع شرّ آنهاست و این که اذان گفتن سبب دفع آنهاست

و پوشیده نیست که: این حدیث شریف منافی انکار وجود آنست و همچنین انکار رسیدن شرّی از آنها بآدمی، پس منافات دارد با حدیث سابق مگر این که حدیث سابق محمول شود بر این که بعد از اسلام غول ضرری نمی‌تواند رسانید بمسلمانان باعتبار این که دفع آن می‌تواند کرد باذن یا مانند آن از دعا یا قرآن، یا این که حدیث اخیر محمول شود بر استحباب اذان گفتن هر چند قادر نباشند آنها بر اضرار از برای دفع ایشان و زایل شدن دهشت و خوفی که از دیدن ایشان بحسب خلقت و جبلت عارض آدمی می‌شود هر چند داند که از آنها ضرری باین کس نمی‌رسد. یا این که اذان گفتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۲۹

در آن وقت سنتّ باشد تعبداً هر چند علت آن بر ما ظاهر نباشد، و حدیث دیگر نقل کرده‌اند که: «لا غول و لكن سحره الجن» یعنی نیست غولی و لیکن غولها سحر کننده‌های جن‌اند، یا این که نیست غولی و لیکن زنان سحر کننده جنّ می‌باشند، و ممکن است که مراد چنانکه مذکور شد این باشد که: غول در حقیقت ضرری نمی‌تواند رسانید بلکه غول سحر کننده‌های جنّ‌اند که تلبیس و تخیلی چند میکنند که آنها را اصلی نباشد چنانکه اعتقاد جمعی از علماست در باب مطلق سحر، و ممکن است که مراد این باشد که غولی نیست یعنی چنین نیست که غول شیطانی باشد آدم خوار چنانکه بعضی گمان داشتند یا نوعی خاص از دوآب باشد چنانکه بعضی دیگر گمان داشتند بلکه غولها سحر کننده‌های جنّ‌اند و بنا بر این منافات ندارد با این که ضرر نیز توانند رسانید و سحر ایشان را حقیقتی باشد چنانکه بعضی از علما تجویز حقیقتی از برای سحر کرده‌اند و الله تعالی یعلم، و مراد به «اجابت کردن آن» سخن آن شنیدن و مطلب آن را بر آوردن است، و پوشیده نیست که «فرمان دنیا بردن و اجابت کردن آن» مجاز است و مراد تابع آن شدن و حرص در سعی از برای آن داشتن است

3666

انّ الدّینا تقیل اقبال الطّالب، و تدبر ادبار الهارب، و تصل مواصلة الملوك و تفارق مفارقة العجول

بدرستی که دنیا رو می‌آورد رو آوردن جوینده، و پشت می‌گرداند پشت گردانیدن گریزنده، و می‌پیوندد پیوستن پادشاهان، و جدا می‌شود جدا شدن شتاب کننده، مراد بیان بیوفائی دنیاست و این که بهر که رو آورد چنان رو آورد که گویا طالب و جوینده اوست، و بعد از اندک وقتی چنان پشت گرداند از او که گویا می‌گریزد از او، و می‌پیوندد بهر که می‌پیوندد مانند «۱» پیوستن پادشاهان که بقائی از آن نباشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۳۰

و با کسی که کمال لطف و شفقت داشته باشند باندک تقصیری یا گمان غلطی بر گردند از او و غضب کنند بر او، و «جدا می‌شود از هر که جدا می‌شود جدا شدن کسی که شتاب داشته باشد و کمال تعجیل کند در آن» و دور نیست بقرینه مقابله [ملوک] با «عجول» این که «ملوک» بکاف سهوی باشد از ناسخین و صواب «ملول» بلام باشد بمعنی ابرام کننده، و معنی این باشد که: در وقت پیوستن می‌پیوندد پیوستن کسی که ابرام کند در آن و در وقت جدا شدن جدا می‌شود جدا شدن کسی که شتاب کند در آن یعنی در هر یک از دو طرف «۱» نقیض کمال مبالغه دارد چنانکه در فقره سابق نیز

بر این وجه بود

3667

انّ الدّنيا منزل قلعة و ليست بدار نجعة، خیرها زهید و شرّها عتید، و ملکہا یسلب و عامرہا یخرب بدرستی کہ دنیا منزل عاریه است، و محلّ توطن نیست، و نیست بخانه کہ طلب گیاه کنند از آن، خیر آن کم است، و شرّ آن آماده است، و ملک آن ربوده می‌شود، و آباد آن خراب می‌گردد، مراد باین کہ «نیست خانه کہ طلب گیاه کنند از آن» اینست کہ: خانه نیست کہ توقفی در آن توان کرد و رفاهی در آن باشد مثل موضعی کہ آب و علفی داشته باشد از برای نزول صحرائشینان بلکه مانند بیابانهای بی آب و علف است کہ نتوان در آنها ماند و بجز گذشتن از آنها چاره نیست

3668

انّ الدّنيا لہی الکنود العنود و الصّدود الجحود و الحيود الميود، حالها انتقال و سکونہا زلزال، و عزّھا ذلّ و جدّھا هزل، و کثرتها قلّ، و علوّھا «۲» سفّل، اهلها علی ساق و سیاق و لحاق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۳۱

و. فراق، و هی دار حرب و سلب و نهب و عطب

بدرستی کہ دنیا هر آینه آن کنود عنود است و صدود و جحود و حیود و میود، حال آن انتقال است و آرام آن زلزال، و عزّت آن خواری است، و جدّ آن بازی، و بسیاری آن کمی است، و بلندی آن پستی است، یا بلند آن پست است، اهل آن بر ساقاند و سیاق، و پیوستن و جدا شدن، و آن خانه حرب و سلب است و نهب و عطب، «کنود» بمعنی کفران کننده نعمت و ناشناس آن، و بمعنی بخیل و عاصی و زمینی کہ نروپاند چیزی آمده، و بنا بر اوّل «بودن دنیا کنود» باعتبار این است کہ هر چند کسی تابع و فرمانبردار آن باشد بعد از اندک وقتی جدائی میکند از او و بسیاری را بفتنه‌ها و مهالک می‌اندازد پس گویا کفران نعمت ایشان میکند و حقّ خدمات ایشان را نمی‌شناسد، و بنا بر دوّم «بخیل بودن آن» باعتبار این است کہ بسیاری از مردم محرومند از بسیاری از نعمتهای آن پس گویا بخیلی میکند نسبت بایشان بلکه اصلا خیری از آن بکسی نمی‌رسد و آنچه از آن می‌رسد بمردم بشرّ اقرب است از خیر، پس گویا بخیلی میکند در رسانیدن خیر، و بنا بر سیّم «عاصی بودن آن» باعتبار این است کہ در اغلب اوقات سبب عصیان اهل خود می‌شود یا عصیان اهل خود میکند و در فرمان ایشان نیست بلکه بر خلاف خواهش ایشان عمل میکند، و بنا بر چهارم «کنود گفتن آن» ظاهر است زیرا کہ هرگاه خیری نداشته باشد چنانکہ مذکور شد پس بمنزله زمینی است کہ چیزی نروپاند، و «عنود» بمعنی جدائی کننده و دوری کننده و معارضه کننده بر خلاف کسی، و مخالفت کننده حقّ و ردّ کننده آن دانسته، و میل کننده از راه آمده، و توجیه «بودن دنیا عنود» بهر یک از معانی مذکوره بر سبیل مجاز ظاهر است و محتاج بتطویل کلام ببيان آن نیست، و «صدود» بمعنی اعراض کننده و منع کننده و برگرداندن و مکر کننده و زمینی کہ بریده شده باشد از آن باران آمده، و «بودن دنیا صدود» بهر یک از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۳۲

معانی واضح است زیرا کہ اعراض کند و رو برگرداند از جوینده و طالب خود، و منع کند و برگرداند او را از آخرت و طلب آن، و مکر کند با مردم و فریب دهد ایشان را، و باعتبار بی‌خیری بمنزله زمینی باشد کہ باران از آن بریده شده باشد و «جحود» بمعنی انکار کننده حقّ کسی آمده، و بمعنی کم خیر نیز آمده، و «بودن دنیا کم خیر» ظاهر است، و همچنین انکار کننده، زیرا کہ چون بی‌وفائی میکند با متابعان و پیروان خود بمنزله این است کہ انکار میکند حقّ اطاعت و انقیاد ایشان را، و «حیود» بمعنی میل کننده است، و «بودن دنیا حیود» باعتبار این است کہ سبب میل می‌شود از حقّ و آخرت، پس گویا میل کننده است از آنها، یا چون اهل آن میل کنندہ اند از آنها پس گویا آن میل کننده است از آنها، و «هیود» بمعنی بسیار حرکت کننده و بسیار میل کننده و بسیار تبختر کننده آمده، و «بودن دنیا میود» بمعنی اوّل باعتبار بسیاری تغییرات و تبدّلات آن است زیرا کہ تغیر و تبدّل یا عین حرکت است یا ملزوم آن، و «بودن آن میود» بمعنی دوّم تأکید [حیود] خواهد بود و توجیه آن مذکور شد و بنا بر معنی سیّم «بسیار تبختر کننده بودن» باعتبار آنست کہ سبب تبختر اهل آن می‌شود یا از قبیل اثبات حال چیزیت از برای آن چیز، و «بودن حال آن انتقال» ظاهرست زیرا کہ همیشه در انتقال است و از جمعی بجمعی انتقال یابد، و «زلزال» بکسر زاء بمعنی حرکت و اضطراب است، و «بودن آرام آن زلزال» باعتبار این است کہ دنیا هر چند با آرام باشد در گذرست و آدمی را می‌برد، پس گویا آرام او عین زلزال است، و یا باعتبار این کہ هر چند با آرام باشد عاقبت آن حرکت و انتقال است، پس گویا آرام آن زلزال است، و یا باعتبار این کہ کسی کہ دنیا بر او بخوشی و آرام گذرد سبب حرکت و اضطراب او در آن نشأ بیشتر باشد از کسی کہ او را در دنیا باعتبار مصائب و نوائب یا سختیها و تنگیها آرامی نباشد پس آرام آن گویا عین زلزال است، و «زلزال» بفتح زاء بمعنی بلاها و سختیهاست و آن نیز در این مقام مناسب است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۳۳

چنانکہ توجیه آن از آنچه مذکور شد ظاهر می‌شود نہایت نظر بمقابلہ آرام با زلزال خواندن [زلزال] بکسر انسب است، و «بودن عزّت آن خواری» باعتبار این است کہ کمال عزّت دنیوی بسیار سهل است و در جنب عزّت اخروی خواری است، و یا باعتبار این کہ غالب این است کہ عزّت در آن باعث خواری در آخرت می‌گردد، و [جدّ] مقابل هزل بمعنی بازی است، و «بودن جدّ دنیا هزل» باعتبار این است کہ امور دنیوی پوچ و باطل است و بعد از اندک فرصتی تمام تباه و فانی گردد پس هر چه از آنها بعنوان جدّ کرده شود در حقیقت بازی است و بمنزله این است کہ کاری از روی بازی کرده شود، و

«بسیاری آن کمی است» زیرا که بهره کسی از دنیا هر چند بسیار باشد در واقع کم است و در جنب بهره‌های اخروی کم است بلکه هیچ است، و یا باعتبار این که غالب این است که بسیاری دنیا از برای کسی بی‌وزر و وبال نشود و آن باعث کمی بهره او شود از آخرت و بر این قیاس «بلندی آن پستی است» بیکی از دو اعتبار که مذکور شد، و «اهل آن بر ساق‌اند» یعنی سختی چنانکه در قرآن مجید فرموده: *يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ* یعنی روزی که گشوده می‌شود از سختی و زایل کرده می‌شود آن، و می‌گویند که: قامت الحرب علی ساق، یعنی ایستاد یا راست شد جنگ بر سختی، و «بودن اهل آن بر سختی» ظاهر است، چه دنیا از برای هیچ کس بی‌تعب و سختی نباشد خصوصاً از برای جمعی که گرفتار علایق آن باشند، و ممکن است که معنی این باشد که بر ساق پای‌اند یعنی بر ساق پا ایستاده‌اند از برای حرکات و ترددات، و این نیز کنایه است از بودن ایشان همیشه در سعی و طلب و مشقت و تعب، و [سیاق] یعنی جان کندن، و «بودن ایشان بر جان کندن» باعتبار این است که مشرف‌اند بر آن، یا کنایه است از بودن ایشان در تعب و سختی و تأکید سابق باشد چنانکه مشهور است تعبیر از آن باین، و ممکن است که «سیاق» در اینجا بمعنی جان کندن نباشد بلکه بمعنی راندن باشد یعنی اهل آن همه رانده میشوند بسوی مرگ یا آن سرا، و بنا بر این ممکن است که «علی ساق» نیز بمعنی شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۳۴

که مذکور شد نباشد بلکه باین معنی باشد که: اهل آن متولد میشوند از پی یکدیگر بی‌فاصله، چنانکه می‌گویند: «ولدت فلانة ثلاث بنین علی ساق واحد» یعنی زائید فلان زن سه پسر بر یک ساق، یعنی از پی یکدیگر بی این که فاصله شود میان ایشان بدختری، و بنا بر این ممکن است که «لحاق و فراق» که بمعنی «پیوستن و جدا شدن است» چنانکه ترجمه شد تأکید سابق باشد یعنی اهل آن بر پیوستن بیکدیگر در تولد و بر مفارقت و جدا شدن همه از آن، یا این که بر پیوستن‌اند بدنیا و آمدن بآن و مفارقت و جدا شدن از آن، و بر هر تقدیر غرض بیان این باشد که کسی در آن پاینده و دائمی نباشد، و ممکن است که مراد بآن این باشد که: بر پیوستن‌اند بیکدیگر و جدا شدن از هم یعنی همیشه حال آن این است که اهل آن چندی پیوندند بیکدیگر و بعد از آن جدا شوند از هم بمرگ یا غیر آن، و غرض بیان تغییر و تبدل و عدم ثبات فرح و سرور آن باشد، و «حرب» بفتح حاء و راء بی نقطه بمعنی ربودن است، و «سلب» بفتح سین و لام و سکون لام نیز بهمان معنی است و تأکید است، و «تهب» بفتح نون و سکون هاء بمعنی غارت بردن است، و «عطب» بفتح عین و طاء بی نقطه بمعنی هلاک است، و «بودن دنیا خانه آنها» باعتبار این است که مال و جان اهل آن ربوده شود از ایشان و بغارت رود و هلاک گردد

3669

انّ الدّنيا غرور حائل، و ظلّ زائل، و سناد مائل، تصل العطيّة بالرّزّيّة و الامنيّة بالمنيّة بدرستی که دنیا فریب دهنده است تغییر یابنده، و سایه‌ایست زایل شونده، و تکیه گاهی است کج شده، می‌پیوندد بخشش را بمصیبت، و آرزو را بمرگ، یعنی بخشش آن در پی دارد مصیبتی، و آرزو در آن بر آمده یا بر نیامده پیوسته گردد بمرگ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۳۵

3670

انّ الدّنيا عيشها قصير، و خيرها يسير، و اقبالها خديعة، و ادبارها فجيعة، و لذاتها فانية، و تبعاتها باقية بدرستی که دنیا زندگانی آن کوتاه است، و خیر آن اندک است، و رو آوردن آن مکر است، و پشت گردانیدن آن مصیبت است، و لذت‌های آن فانی است، و دنبال‌های آن باقی است. مراد به «زندگانی آن» زندگانی در آن است یا مدت بقای اصل آن، و «رو آوردن آن مکر است» باعتبار این که آمدی را فریب دهد و مشغول کند باشغال خسیسه دنیّه فانیه، و باز دارد از سعی از برای تحصیل مراتب رفیعه سنّیه باقیه، و «پشت گردانیدن آن مصیبت است» باعتبار این که سبب خفت و ذلت گردد میانه مردم و کم است کسی که صبر تواند کرد بر آن، و بسبب آن مرتکب اموری چند نگردد که باعث زیان و خسران او در آخرت نیز باشد، و «دنبال‌های آن» یعنی آنچه تابع و در پی آن لذتها یا دنیا باشد از وزر و وبال در حرام، و پرسش و حساب در حلال

3671

انّ الدّنيا دار اولها عناء و آخرها فناء فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب، من استغنی فیها فتن «ا»، و من افتقر فیها حزن بدرستی که دنیا خانه‌ایست که اول آن تعب است و آخر آن فانی شدن، در حلال آن حساب است و در حرام آن عقاب، هر که توانگر شود در آن بفته افتد، و هر که درویش شود در آن اندوهناک شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۳۶

3672

انّ الدّنيا دار شخوص و محلّة تنغیص، ساکنها ظاعن و قاطنهای بائن، و برقها خالب و نطقها کاذب، و اموالها محروبه و اعلاقتها مسلوبه، الا و هی المتصدّیه العتون، و الجامحه الحرون، و المانیة الخنون

بدرستی که دنیا خانه رفتن است و جایگاه تیره نمودن، ساکن آن رونده است، و اقامت کننده آن جدا شونده است، و برق آن فریب دهنده است، و گفتن آن یا گفته آن دروغ است، و اموال آن گرفته شده است، و نفیسه‌های آن ربوده شده است، آگاه باش و آنست متعرض شونده عتون، و جامع حرون، و دروغگوی خیانت کننده، «خانه رفتن است» یعنی خانه‌ایست که از آنجا باید رفت و جای اقامت نیست، و «جایگاه تیره نمودن» یعنی محلّ تیره و

مکدر و ناصاف نمودن عیش و زندگانی است، باعتبار این که عیش در آن هرگز صاف نباشد و همیشه آمیخته باشد بانواع کدورات و آلام، و «ساکن آن رونده است» یعنی جمعی که در آن ساکن‌اند در حقیقت در همان وقت سکون رونده‌اند، و می‌روند بسوی مرگ و آن سرا، و «اقامت کننده آن جدا شونده است» بمنزله تأکید سابق است یعنی در وقت اقامت در آن در کار جدا شدن از آن و رفتن از آن است، و ممکن است که مراد مجرد همین باشد که ساکن آن باید که برود از آن و اقامت کننده در آن باید که جدا شود از آن، و «برق آن فریب دهنده است» بر سبیل تمثیل است یعنی علامت فرح و سروری اگر در آن ظاهر شود امری باشد فریب دهنده، مانند برقی فریب دهنده که بارانی در عقب نداشته باشد، زیرا که فرح و سروری که آمیخته بحزن و اندوه نباشد در آن نباشد، و «گفتن او یا گفته او دروغ است» زیرا که مدار آن بر وعده‌هاست که بآدمی دهد و امیدوار گرداند و اکثر دروغ بر آید و بعمل نیاید، و «اموال آن گرفته شده است» یعنی بزودی گرفته خواهد شد و از برای کسی باقی نماند، و همچنین نفایس آن بزودی شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۳۷

از هر کس که داشته باشد ربوده خواهد شد، پس حریص بر تحصیل اموال و نفایس آن نباید بود و کسی را که باشد علاقه به آنها نباید داشت، «آگاه باش» یعنی متنبه شو به آن چه می‌گویم و «آنست متعزّض شونده عتوں»، در اکثر نسخه‌ها [عتوں] بتای دو نقطه بالاست بمعنی سخت و بنا بر این معنی اینست: سخت متعزّض شونده است از برای صید آدمی و بدام کشیدن او، و در بعضی نسخه‌ها «عنون» بنون است، و آن چاروائی است که پیش قطار باشد در سیر و بنا بر این ممکن است که معنی این باشد که متعزّض مردم می‌شود باین که پیشاپیش می‌رود و مردم از عقب او می‌روند و تابع و پیرو اویند، و «جامع» اسبی را گویند که سرکشی کند و غلبه کند بر سوار خود، و «حرون» بجاء و راه هر دو بی نقطه اسبی را گویند که اطاعت نکند و وقتی که تند شود در رفتن بایستد و نرود، و وجه تشبیه دنیا به آنها ظاهر است، و همچنین وجه دروغگو بودن و خیانت کننده بودن آن چنانکه اشاره نیز بآن شد

3673

انّ الدّیتا دار محن، و محلّ فتن، من ساعاها فاتته، و من قعد عنها و اتته، و من ابصر الیها اعمته، و من بصر «۱» بها بصّرته

بدرستی که دنیا خانه محنتهاست، و جایگاه فتنه‌هاست، کسی که طلب کند آن را فوت شود آن او را، و کسی که بنشیند از آن و طلب نکند آن را موافقت کند با او بنیکوئی، و هر که نظر کند بسوی آن کور گرداند او را، و هر که بینا شود بآن بینا گرداند او را، «فوت شدن دنیا در غالب اوقات از کسی که طلب آن کند، و همچنین آمدن آن پیش کسی که طلب آن نکند و بی رغبت باشد در آن» امریست که باستقراء و تتبع معلوم شده و اخبار و آثار نیز مؤکد آن است، و مراد به «نظر کردن بسوی آن» نظر کردن به آنست از روی خواهش و رغبت در آن، و به «بینا شدن بآن» نظر کردن بآن از برای پند و عبرت گرفتن از آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۳۸

3674

انّ الدّیتا تدنی الآجال، و تباعد الآمال، و تبید الرّجال، و تغیر الاحوال، من غالبها غلبته «۱»، و من صارعها صرعته، و من عصاها اطاعته، و من ترکها اتته بدرستی که دنیا نزدیک می‌گرداند اجلها را، و دور می‌گرداند امیدها را، و هلاک می‌گرداند مردان را، و تغییر می‌دهد احوال را، و هر که غلبه جوید بر او غلبه کند آن بر او، و هر که کشتی بگیرد با آن بیندازد آن او را، و هر که فرمان نبرد آن را اطاعت کند آن او را، و هر که واگذارد آن را بیاید آن او را، «تزدیک گردانیدن دنیا اجلها را» باعتبار این است که طالب دنیا امید عمر درازی دارد از برای خود، و مطلبی چند پیش گیرد که هر یک بجز در مدت مدید صورت پذیر نتواند شد پس هر وقت اجل او در رسد و کمتر از آن باشد که از برای خود امیدوار بوده و کارهای او بانجام نرسیده باشد گمان این میکند که اجل او زود رسیده و نایست که باین زودی برسد بخلاف کسی که او را علاقه بدینا نباشد که بر او زود ننماید، بلکه بسیار باشد که مشتاق آن باشد و بر او مدت عمر او دیر گذرد و اجل او دور نماید، و ممکن است که در واقع بفرمان حق تعالی حرص در دنیا و اشتغال زیاد بطلب آن عمر را کوتاه کند و اجل را نزدیک گرداند، و «دور می‌گرداند امیدها را» یعنی باعث این می‌شود که آدمی از برای خود امیدهای دور و دراز قرار دهد یا این که دور می‌گرداند امید داشته شده‌ها را و نمی‌گذارد که آدمی به آنها برسد، و «هلاک می‌گرداند مردان را» یعنی باعث هلاکت و بدبختی ایشان می‌شود در آخرت بسبب وزر و وبالی که در سعی از برای آن تحصیل کنند، و در دنیا باعتبار زحمت و تعب زیادی که لازمه اعمال ایشان است بلکه بسیار باشد که سبب موت یا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۳۹

کشته شدن ایشان نیز گردد، و ممکن است که «رحال» بحای بی نقطه خوانده شود بمعنی خانه‌ها و اثاث و متاع آنها، و «هلاک کردن دنیا آنها را» بمعنی ظاهر باشد که خراب شدن و فانی شدن آنها باشد بمرور ایام، یا باعتبار این که طلب دنیا باعث خراب کردن خانه‌ها و بغارت بردن مالها می‌شود، و «تغییر دادن آن احوال را» ظاهر است چه هر چند وقت جمعی پست مرتبه را بلند گرداند و گروهی بلند مرتبه را پست کند، و اوضاع سلوک مردم را بسبب رو آوردن بایشان و پشت گردانیدن بر ایشان متغیّر و متبدّل سازد و غیر اینها از تغیرات و تبدلات که در دنیا رو دهد، و مراد باین که «هر که غلبه جوید بر آن غلبه کند آن بر او» اینست که معارضه کردن با دنیا دشوار است، و در اکثر مردم باعتبار غلبه هوا و هوس برایشان چنین است که اگر

خواهند غلبه کنند بر آن مغلوب آن می گردند، و اگر کشتی گیرند با آن می اندازد آن ایشان را، نه این که این معنی نسبت بهمه کس باشد و هیچ کس با دنیا بر نیاید، و این ظاهر است، «و اطاعت کردن آن کسی را که فرمان آن نبرد، و آمدن آن نزد کسی که ترک کند آن را» باستقراء معلوم شده چنانکه در فقره سابق اشاره بآن شد و آثار و اخبار نیز متظافر است در آن، و «بباید آن او را» که در ترجمه «اتته» نوشته شده، بنا بر اینست که بفتح همزه خوانده شود، و ممکن است که «اتته» بمدّ خوانده شود از مؤاناة که در اصل مهموز است موافق «واتته» در فقره سابق، و بنا بر این ترجمه اینست که: هر که واگذارد آن را آن نیکو مطاوعت و موافقت کند او را

3675

انّ الدّنيا تخلق الابدان، و تجدد الآمال، و تقرب المنية، و تباعد الامنية، كلما اطمئن صاحبها منها الى سرور اشخصته منها الى محذور بدرستی که دنیا کهنه میکند بدنها را، و نو می گرداند امیدها را، و نزدیک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۰

می گرداند مرگ را، و دور می گرداند آرزو را، هر چند آرام بگیرد صاحب آن از آن بشادئی از جا بر می انگیزد او را از آن بسوی محذوری، یعنی امری حذر کرده شده از آن، و در بعضی نسخه ها «۱» بدل «منها» در دوّم «منه» است و بنا بر این معنی این است که: بر می انگیزاند او را از آن شادی بسوی محذوری و این ظاهرتر است بلکه بنا بر نسخه اوّل نیز بر این معنی حمل می توان کرد و امر در تذکیر و تانیث سهل است، «کهنه کردن دنیا بدنها را» ظاهر است و این بر خلاف بهشت است که بدنها در آن همیشه بحال عنفوان جوانی باشند و پیری و تغییرات دیگر را راهی به آنها نباشد، و «نو کردن آن امیدها را» نیز ظاهر است، بخلاف بهشت که دیگر در آن امیدی باقی نماند، و «نزدیک کردن آن مرگ را، و دور کردن آرزو را» در شرح فقره سابق بیان شد، و «از آن بشادئی» یعنی بشادئی که از دنیا باشد و متعلّق بامری از امور آن باشد، و همچنین «از آن بسوی محذوری» یعنی محذوری که از دنیا باشد و از احوال آن باشد

3676

انّ الدّنيا خیرها زهید، و شرّها عتید، و لذّتها قليلة، و حسرتها طویلة، تشوب نعیمها بیؤس، و تقرن سعودها بنحوس، و تصل نفعها بضرّ «۲» و تمزج حلوها بمرّ

بدرستی که دنیا خیر آن کم است، و شرّ آن آماده است، و لذت آن کم است، و حسرت آن دراز است، آمیخته میکند نعمت خود را بسختی، و همراه میکند سعدهای خود را بنحسها، و پیوند میکند نفع خود را بضرر، و آمیخته میکند شیرین خود را بتلخ، مراد به «حسرت آن» حسرتهائیسست که در دنیا باز برفوت امور دنیوی روی می دهد چه آن نسبت باکثر مردم زیاده است از لذتهائی که می یابند، و ممکن است که مراد حسرتهائی باشد که در آخرت باشد بسبب گناهان یا تقصیر در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۱

زیادتی افعال خیر، و «بؤس» ممکن است که بمعنی مطلق سختی باشد چنانکه ترجمه شده، و ممکن است که سختی حاجت باشد چنانکه معنی شایع آن است و مراد این باشد که نعمت آن آمیخته است بسختی حاجت بسی در تحصیل آن و نگاهداری آن و حاجتهای دیگر بمطالبی که حاصل نباشد، و «سعد» امری را گویند که بایمن و برکت باشد، «و نحس» مقابل آن است

3677

انّ الدّنيا غرّارة خدوع، معطیة منوع، ملبسة نزع، لا یدوم رخاؤها، و لا ینقضی عناؤها، و لا یرکد بلاؤها

بدرستی که دنیا بسیار فریب دهنده بسیار مکر کننده است، بخشنده است منع کننده، پوشاننده است از برکننده، دایم نمی ماند فراخی عیش آن، و بسر نمی آید رنج آن، و نمی ایستد بلای آن، «بودن دنیا بخشنده منع کننده» باعتبار این است که بعضی مردم بخشش کند و بعضی را منع کند و چیزی ندهد بلکه یک شخص را گاهی بخشش کند و گاهی منع کند بلکه هر که را بخشش کند البته آخر منع کند، و همچنین پوشانیدن و از برکندن آن

3678

انّ الدّنيا کالشبكة، تلتفت علی من رغب فیها، و تتحرّز عمن اعرض عنها، فلا تمل الیها بقلبک، و لا تقبل علیها بوجهک، فتوقعک فی شبکتها، و تلقیک فی هلکتها

بدرستی که دنیا مانند دام است پیچیده می شود هر کسی که رغبت کند در آن، و باز می ایستد از کسی که در گذرد از آن، پس میل مکن بسوی آن بدل خود، و رو میاور بر آن بروی خود، پس بیندازد ترا در دام خود، و بیفکند ترا در هلاک خود یعنی اگر چنین نکنی و میل کنی بسوی آن و رو آوری بر آن بیندازد ترا در دام خود، و بیفکند ترا در هلاک خود یعنی هلاکی که ناشی شود از آن که هلاکت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۲

اخروی باشد بلکه دنیوی نیز، زیرا که بی رنج و تعب زیاد نباشد اگر زیاده بر آن نباشد

3679

انّ الدّنيا تعطی و ترتجع و تنقاد و تمتنع، و توحش و تؤنس و تطمع و تؤیس، يعرض عنها السعداء و یرغب فیها الاشقیاء

بدرستی که دنیا می‌بخشد و باز پس می‌گیرد، و اطاعت میکند و گردنکشی می‌نماید، و رم می‌دهد و رام می‌نماید، و بطمع می‌اندازد و نومید می‌گرداند، در می‌گذرند از آن نیکبختان، و رغبت میکنند در آن بدبختان. مراد اینست که: دنیا نسبت بجمعی چنین میکند و نسبت بجمعی دیگر چنان، بلکه نسبت بیک شخص گاهی چنین میکند و گاهی چنان، بی این که این اختلافات بسبب اولویت و استحقاق باشد، بلکه بمجرد بخت و اتفاق، پس باید که نیکبختان فریفته آن نشوند و رغبت در آن نکنند و سعی کنند در آخرت که منع و عطای آن منوط باهلیت و استحقاق باشد، و پوشیده نیست که این کلامیست که جاری شده بر وفق افهام عامه انام و تحقیق در آن اینست که: دنیا را عطا و منعی نباشد و همچنین آن را در سایر مراتب مذکوره اثری نیست بلکه همه آنها بتدبیر و تقدیر حق تعالی است نهایت بسبب عدم اعتنای او تعالی شأنه دنیا و آنچه در آنست گاهی رعایت استحقاق مردم در آن نشده بلکه وا گذاشته شده‌اند بسعی و کسب خود پس بعضی بهره‌مند گردیده‌اند از آن و بعضی محروم شده‌اند باعتبار اختلاف ایشان در سعی و مراتب آن و عدم آن، و در جمعی این اختلافات از جانب خدای عزّ و جلّ شده نهایت نه باعتبار خوبی آنان که عطا شده بایشان و بدی آنان که منع شده از ایشان، بلکه باعتبار این که آنها را که عطا شده بایشان از آخرت بهره نبوده پس از دنیا بایشان بهره داده شده تا از نعمتهای او بالکلیه محروم نباشند و آنها که محروم شده‌اند باعتبار نیکوئی ذات و صفات ایشان و قوت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۳

صبر ایشان بر شداید و سختیهای دنیا مستحقّ این بوده‌اند که آلوده بأرجاس دنیا نباشند تا این که بعوض آن در آخرت بقسط اعلی و بهره اوفی سرفراز گردند، و جمعی با وجود خوبی ایشان از هر دو بهره داده شده‌اند باعتبار این که مصلحت ایشان در این بوده از راه این که خدای عزّ و جلّ می‌دانستند که اگر دنیا بر ایشان تنگ گذرد صبر بر آن نتوانند کرد و باعث آلودگی ایشان ببعضی گناهان شود پس در دنیا نیز توسعه بایشان داده شده تا این که بهره ایشان از آخرت که مستحقّ آن باشند بسبب بعضی صفات حمیده و افعال پسندیده ناقص نگردد، و همچنین حکمتهای دیگر در این ابواب رعایت شده که قلم و زبان از ذکر و بیان آن قاصر است بلکه عقول و افهام اصلا به آنها پی نبرده و چون غرض از این کلام معجز نظام مجرد تحریص مردم بوده بر بی رغبتی در دنیا اقتصار شده در آن بذکر آنچه مناط آن بوده از اختلاف آنچه در دنیا واقع می‌شود و عدم بنای همه آنها بر اهلیت و استحقاق، و متعرضّ زیاده بر آن از بیان بعضی از اسرار آن نشده‌اند، بسبب قصور و نارسائی افهام مخاطبان بآن از ادراک و دریافت آن، و الله تعالی يعلم

3680

انّ الدّیّا دار بالبلاء معروفة، و بالغدر موصوفة، لا تدوم احوالها، و لا یسلم نزالها، العیش فیها مذموم، و الامان فیها معدوم بدرستی که دنیا خانه‌ایست ببلا شناخته شده و به بی‌وفائی وصف کرده شده، پاینده نمی‌ماند احوال آن، و سالم نمی‌مانند فرود آیندگان بآن، زندگانی در آن نکوهیده است، و امنیّت در آن نایاب، «سالم نماندن فرود آیندگان آن» از زنجها و تعبهای دنیوی است، و در بسیاری از مردم از وزر و وبال نیز، و مراد به «امنیت» امنیّت از فتنه‌ها و بلاها و بلاهای دنیوی است، و همچنین از رسیدن اموری که باعث هلاکت و تباهی آخرت گردند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۴

3681

انّ الدّیّا ظلّ الغمام، و حلم المنام، و الفرّح الموصول بالغمّ، و العسل المشوب بالسّم، سلابة النّعم، اكاله الامم، جلابه النّقم بدرستی که دنیا سایه ابرست، و احتلام خواب، و شادی پیوسته شده باندوه، و عسل آمیخته شده بزهر، رباینده نعمتهاست، خورنده جماعتهاست، کشنده عقوبتهاست، «تشبیه دنیا بسایه ابر» باعتبار عدم ثبات و بقای آنست، و باحتلام خواب یعنی جماعی که کسی در خواب بکند باعتبار خست و نقصان لذتهای آن، و این که بنای آنها گویا بر مجرد تخیل است و حقیقتی نیست از برای آنها، و ممکن است که «حلم المنام» بمعنی خواب خوابگاه باشد یعنی مجرد خواب و خیالی است، و «بودن آن شادی پیوسته شده باندوه، و عسل آمیخته شده بزهر» ظاهر است، چه هیچ شادی دنیا نیست که با اندوهی همراه نباشد، و هیچ شیرینی محبوبی در آن نیست که با تلخی مکروهی آمیخته نباشد، چنانکه بر هر کس بتتبع احوال خود و دیگران واضح و لایح است، و نعمتهائی که دنیا رباینده آنهاست همان نعمتهای دنیویست زیرا که از برای کسی باقی نمانند، و اگر همه بمرگ باشد ربوده شوند از او، و ممکن است که شامل نعمتهای اخروی نیز باشد که اشتغال بدنیا و معاصی در آن رباینده آنها باشد، و «بودن دنیا خورنده جماعتها» باعتبار جماعتهاست که در آن مفقود گردند پس از آن راه دنیا را خورنده آنها توان گفت، و «بودن آن کشنده عقوبتها» باعتبار این است که بسبب گناهایی که در آن کسب می‌شود کشنده عقوبتهاست، و ممکن است که مراد به «نقم» مطلق مکروهات باشد و بنا بر این «کشیدن دنیا آنها را» محتاج بیان نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۵

3682

انّ الدّیّا لا تفی لصاحب، و لا تصفو لشارب، نعیمها ینتقل، و احوالها تتبدل، و لذّاتها تفتنی، و تبعاتها تبقی، فاعرض عنها قبل ان تعرض عنک، و استبدل بها قبل ان تستبدل بک

بدرستی که دنیا وفا نمی کند مر هیچ مصاحبی را، و صاف نمی شود از برای هیچ آشامنده، نعمت آن انتقال یابنده است، و احوال آن تبدل پذیرنده، و لذت‌های آن فانی می شود، و مظلومه‌های آن باقی می ماند، پس روگردان از آن پیش از این که رو بگرداند آن از تو، و بدل کن آن را پیش از این که بدل کند آن ترا. «وفا نکردن دنیا هیچ مصاحبی را» ظاهر است، زیرا که اگر همه بمرگ باشد روگرداند از او، و همچنین «صاف نبودن از برای هیچ آشامنده» زیرا که همیشه از برای هر کس آمیخته بکدورات اندوهها و آلام است پس بمنزله آبی است که صاف نباشد و مکدر و تیره بگل و لای «۱» باشد، و مراد به «مظلومه‌های آن» و زرها و بالهاست که در آن کسب شود و تابع آن باشد، «پس روگردان» یعنی هرگاه دانستی که دنیا با آن همه بدی که دارد وفا نکند بتو و رو بگرداند از تو و بدل کند ترا بدیگری و منتقل شود از تو باو، پس تو روگردان از آن و ترک کن آن را و دیگری را که آخرت باشد بعوض آن اختیار کن پیش از آنکه آن رو بگرداند از تو و بدل کند ترا بدیگری

3683

انّ الدّنيا ربّما اقبلت علی الجاهل بالاتّفاق، و ادبرت عن العاقل بالاستحقاق، فان اتتک منها سهمۀ مع جهل او فاتتک منها بغیۀ مع عقل، فایاک ان یحملك ذلك علی الرّغیۀ فی الجهل و الزّهد فی العقل، فان ذلك یزری بک و یردیک بدرستی که دنیا بسا باشد که رو آورد بر نادان باتفاق، و پشت گرداند از دانا باستحقاق، پس اگر بیاید ترا از آن حصّه با نادانی، یا فوت شود ترا از آن مطلوبی با

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۶

دانش، پس بپرهیز از این که ندارد ترا این بر رغبت در جهل و بی‌رغبتی در دانائی، پس بدرستی که آن عیبناک می گرداند ترا و هلاک می گرداند ترا. مراد به «رو آوردن دنیا بنادان باتفاق» این است که از روی اهلیت و استحقاق نیست و سبب ظاهری ندارد نه این که اصلا سببی ندارد یا اتفاق سبب آنست چنانکه در اوایل شرح کتاب بیان آن شد، و مراد به «پشت گردانیدن از دانا باستحقاق» این است که پشت می گرداند از او با وجود همراهی او باستحقاق، یا این که پشت می گرداند از او بسبب استحقاق او پشت گردانیدن از او را، و بنا بر اوّل استحقاق او استحقاق ظاهری است، و بنا بر دوّم استحقاق واقعی، زیرا که هر چند او بحسب ظاهر استحقاق نعمتهای دنیوی دارد اما در واقع استحقاق رو گردانیدن آنها از او دارد باعتبار مصلحتی، مثل این که اگر دنیا رو بآدمی می آورد بر آن حال نمی ماند و مرتکب بعضی گناهان می شد، یا این که قوت صبر بر تنگی و سختی داشته بآن اعتبار حق تعالی مصلحت او را در این دانسته که دنیا بر او تنگ گذرد تا او بر آن صبر کند و بعوض آن مرتبه او در آخرت افزونتر گردد، پس اگر بیاید ترا از دنیا بخشی «۱» با وجود نادانی یا فوت شود ترا از آن مطلوبی با وجود عقل، پس حذر کن از این که این معنی بدارد ترا بر رغبت در جهل یا بی‌رغبتی در دانائی، بگمان این که این از راه خوبی جهل و بدی دانائی است، زیرا که چنین نیست و در بدی جهل و خوبی دانائی شبهه نیست بلکه دنیا داری نادان یا باعتبار بی‌اعتباری دنیاست نزد حق تعالی و عدم وقع آن پس بهر که خواه برسد، و یا باعتبار این که مستحق احسانی بوده و اهلیت احسان آخرت نداشته پس احسان بر او در دنیا بعمل آمده، یا باعتبار حکمت و مصلحتی دیگر هر چند عقل ما بآن نرسد، و «محرومی دانا از آن نیز» البته باعتبار بدی دانائی نیست بلکه باعتبار حکمت و مصلحتی است که در آن باشد از آنچه مذکور شد یا غیر آن، «پس بدرستی که این عیبناک می گرداند ترا» یا باعتبار این که اصل این معنی فی نفسه عیب است و دلالت بر قصور فهم او دارد که نیافته که این از راه خوبی جهل و بدی دانائی نیست بلکه سبب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۷

دیگر خواهد داشت، و یا باعتبار این که سبب این می شود که آدمی در جهل بماند و طلب علم نکند، و نادانی عیبی است از برای او، و «هلاک می گرداند ترا» یعنی هلاکت اخروی، و یا معنی این است که می اندازد ترا یعنی در هلاکت یا در پستی

«در شرح این عبارت «انّ الدّنيا ربّما اقبلت علی الجاهل بالاتّفاق و ادبرت عن العاقل بالاستحقاق» می توان گفت «۱»

بدرستی که دنیا بسیار است که رو میکند بر جاهل باتفاق یعنی این که رو کردن آن بجاهل بعنوان موافقت و استحقاق است زیرا که جنسیّت علت ضمّ است، جهت آنکه مرتبه آن پست است و پستی را طلب میکند پس باید که موقع و محلّ ورود آن پستی باشد و جاهل پست است، نه باتفاق مقابل عادت و استمرار، و بسیار است که پشت میکند از عاقل خردمند بعنوان استحقاق یعنی رو گردانیدن آن از عاقل از راه استحقاق است زیرا که موقع آن موضعی دیگر است و اگر بغلط وارد شده و بندانستگی بچنین محلّی نزول نموده و بعد از ملاحظه معلومش باشد که بمحلّ و مکان غیر طبیعی و غیر مأنوس نزول نموده پشیمان گردد و عنان بگرداند باید عاقل مأیوس و بی‌دماغ نگردد از رو برگردانیدن آن و این را سبب میل بجهل و پشت بعقل نکند جهت آنکه هر چیزی را اهلی است و فقرات بعد دلیل است بر آنچه مذکور شد، و ایضا تفسیر عاقل بدانا و همچنین جاهل بنادان خالی از چیزی نیست اولی تفسیر عاقل بصاحب خرد یا خردمند و جاهل به بی‌خرد، و جاهل مقابل عالم نادان است، اهل لغت نقل کرده‌اند که: «اتّفاق» بمعنی موافقت است نه اتّفاق بمعنی مصادفه و ناگهانی که تعبیر از آن ببخت و اتّفاق میکنند و اتّفاق باین معنی در اصطلاح اهل این زمان و در کتب حکما و متکلمین متعارف و معمول است اما در کلام اهل لغت «وافق» از باب مفاعله بمعنی مذکور است نه اتّفاق باب افتعال فافهم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۸

3684

انّ من نکد الدتیا أنّها لا تبقى علی حالة، و لا تخلو من استحالة، تصلح جانباً بفساد جانب، و تسرّ صاحباً بمساءة صاحب، فالکون فیها خطر و الثقة بها غرر، و الاخلاص الیها محال، و الاعتماد علیها ضلال بدرستی که از نکد دنیا اینست که باقی نمی ماند بر حالتی، و خالی نمی باشد از گشتن از حالی بحالی، اصلاح میکند طرفی را بفساد شدن طرفی دیگر و شادمان می گرداند مصاحبی را باندوهناک کردن مصاحبی دیگر، پس بودن در آن خطر است، و اعتماد بر آن غرر است، و میل بسوی آن محال است، و تکیه بر آن گمراهی است. «نکد» بفتح نون و دال بی نقطه بمعنی سختی و دشواری آمده، و بمعنی کمی آب چاه نیز آمده، و هر دو در اینجا مناسب است و معنی این می شود که: از سختی و دشواری دنیا یا از کمی نفع آن اینست که باقی نمی ماند، و «خطر» بخاء نقطه دار و طای بی نقطه هر دو مفتوح بمعنی مشرف شدن بر هلاک است، و شایع شده استعمال آن در هر چه در آن بیم ضرری باشد، و «غرر» نیز بهمان وزن و معنی است، و «محال» بضمّ میم چیزی را گویند که از وجه خود گشته باشد، و شایع شده استعمال آن در چیزی که ممکن نباشد، و بنا بر این معنی این است که: میل بسوی آن جایز و روا نباشد و «محال» بکسر میم بمعنی کید و مکر است، و ممکن است که در اینجا بکسر خوانده شود و معنی این باشد که: کید و مکر است با خود

3685

انّ الدتیا سریعۃ التحوّل، کثیرۃ التّنقل، شدیدۃ الغدر، دائمۃ المکر، فاحوالها تتزلزل، و نعیمها یتبدّل، و رخاؤها یتنقص، و لذاتها تتغصّ، و طالبها یدلّ، و راکبها یزلّ

بدرستی که دنیا شتاب کننده تحول، بسیار تنقل، سخت بی وفای دائم مکر است،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۴۹

پس احوال آن متغیر می شود، و نعمت آن متبدل می گردد، و فراخی آن کم می شود، و لذت های آن تیره و ناصاف می گردد، و طلب کننده آن خوار می شود، و سوار آن می لغزد، «شتاب کننده تحول» یعنی تحول و بر گشتن آن شتاب میکند و زود واقع می شود، و «بسیار تنقل» یعنی انتقال آن از کسی بدیگری بسیار می شود، و همچنین بیوفائی آن سخت است، و مکر آن دائم و همیشه

3686

انّ الدتیا حلوة نضرة حفت بالشّهوات، و راقت بالقلیل، و تحلت بالامال، و تزینت بالغرور، لا تدوم حبرتها، و لا تؤمن فجعتها، غرارة ضرارة، حائلة زائلة، نافدة بائدة، اکالة غوالة

بدرستی که دنیا شیرین نیکو صورت است، فرو گرفته شده است بخواهشها، و بارنده است باندک، و زینت یافته است بامیدها، و آرایش یافته است بفریب، همیشه نیست شادمانی آن، و ایمنی نیست از مصیبت آن، بسیار فریب دهنده، بسیار زیان رساننده، تغیر یابنده، فانی شونده، نیست شونده و رونده، هلاک کننده است

و ممکن است که «نضرة» بمعنی نیکو صورت نباشد بلکه بمعنی سبز بسیار سبز باشد یعنی در ظاهر سبزی و خرمی دارد، و «فرو گرفته شده است بخواهشها» یعنی خواهشها و آرزوها فرو گرفته آن را، و «بارنده است باندک» یعنی بخشش و عطای آن اندک است، و «رونده» یعنی رونده است از پیش هر کس و منتقل شونده از او بدیگری، یا رونده بالکلیه و فانی شونده، و ممکن است که «بائدة» باین معنی باشد نه بمعنی رونده، و «خورنده است» یعنی خورنده مردم است باعتبار این که مفقود میشوند در آن، و «هلاک کننده است» نیز بهمین معنی، یا باعتبار هلاکت معنوی مردم در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵۰

3687

انّ الدتیا یونق منظرها و یوبق مخرها، قد تزینت بالغرور و غرت بزینتها، دارهانت علی ریتها، فخلط حلالها بحرامها، و خیرها بشرها، و حلوها بمرها، لم یصفها الله لاولیائه، و لم یضنّ بها علی اعدائه

بدرستی که دنیا خوش می آید دیدن آن، یا آنچه دیده می شود از آن یعنی صورت آن، و هلاک می گرداند شادمانی آن، یا نیکوئی صورت آن، بتحقیق که آرایش یافته است بفریب یعنی بسبب این که مردم را فریب دهد بوعدها، و فریب داده است مردم را بزینتی که در ظاهر دارد، خانه ایست که خوار بوده بر صاحب آن، پس آمیخته شده حلال آن بحرام آن، و خیر آن بشر آن، و شیرین آن بتلخ آن، صاف نگردانیده خدا آن را از برای دوستان خود، و بخل نکرده بآن بر دشمنان خود، خانه ایست که خوار بوده یعنی چون سرائی است خوار نزد حق تعالی و اعتنائی بآن ندارد، پس وا گذاشته آن را و آن را پاکیزه و صاف نگردانیده، پس آمیخته شده در آن حلال بحرام، و خیر بشر، و شیرین بتلخ، و «صاف نکرده آن را» بیان وجه خوار بودن آن است بر پروردگار یعنی خواری آن باعتبار این است که آن را صاف و خالص نکرده از برای دوستان خود، و «بخل نکرده بآن بر دشمنان خود» پس آن خانه ایست که آفریده از برای تمتع دوست و دشمن هر دو بآن، پس بآن سبب اعتنائی نشده در آن و در پاکیزگی آن از حرام و شر و تلخی، بخلاف بهشت که آن را از برای مخصوص دوستان آفریده، پس پاکیزه گردانیده از هر نقص و عیبی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵۱

3688

انّ للذّیاء مع کلّ شریة شرقا، و مع کلّ اكلة غصصا، لا تنال منها نعمة الا بفراق اخرى، و لا یستقبل فیها المرء یوما من عمره الا بفراق آخر من اجله، و لا یحیی له فیها اثر الّامات له اثر

بدرستی که مر دنیا را با هر آشامیدنی شرقی است، و با هر خوردنی غصصی، رسیده نمی‌شود از آن نعمتی مگر بجدائی از نعمت دیگر، و رو نمی‌کند در آن مرد بروزی از عمر خود مگر بمفارقت از روز دیگر از زمان زندگانی او، و زنده نمی‌شود از برای مرد در آن اثری مگر این که بمیرد از برای او اثر دیگر، «اکله» بفتح همزه و سکون کاف و فتح لام بمعنی یک خوردن است موافق آنچه ترجمه شده، و بضمّ همزه بمعنی لقمه است و آن نیز مناسب است نهایت اولّ انساب است باعتبار موافقت در وزن با «شربة» که بفتح شین است، و «شربة» بفتح شین و سکون راء و فتح باء بمعنی آشامیدن است چنانکه ترجمه شده، و بمعنی آبی که یک بار آشامیده شود نیز آمده و آن نیز مناسب است، و بنا بر این انساب اینست که «اکلة» بضمّ همزه خوانده شود که بمعنی لقمه باشد، «شرق» بفتح شین نقطه‌دار و راء بی نقطه هر دو مفتوح، و «غصص» بغین نقطه‌دار و صاد بی نقطه هر دو مفتوح بمعنی گلو گرفتن و در حلق ماندن است و این کنایه از حزن و اندوه است و مراد این است که: هیچ نعمتی نیست از دنیا حتّی آشامیدنی و خوردنی که آمیخته باندوه و غصّه نباشد، و «رسیده نمی‌شود هیچ نعمتی از آن مگر بجدائی از نعمت دیگر» چنانکه «رو نمی‌آورد مرد در آن بروزی از عمر خود مگر بجدائی از روز دیگر از عمر او، و زنده نمی‌شود از برای او در آن اثری مگر این که بمیرد از برای او اثری دیگر» و «اثر» بمعنی نشان و علامت است و مراد بآن در اینجا کارهایی است که او میکند و نشان و علامتی است از برای او، چه غالب در آنها این است که حدوث هر یک بعد از زوال دیگری است یا آثار فضل حق تعالی است که در باره او بتدریج بظهور می‌رسد و حدوث هر یک بعد از فنای دیگری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵۲

است، و بنا بر این ممکن است که مراد به «اثر» بقیه باشد که یکی از معانی آن است باعتبار این که هر یک از آنها بقیه‌ایست از نعمتهای حق تعالی که از برای او مقرر کرده، و اولّا وجود او بعمل آمده و بعد از وجود هر یک بقیه آنهاست که بعمل می‌آید. اگر کسی گوید که: رو کردن مرد بهر روز از عمر مگر بعد از مفارقت از روز دیگر، امریست که غیر از آن ممکن نیست و اختصاصی ندارد آن بدنیا، و همچنین نعمتهای دیگر که باید یکی بعد از دیگری باشد مثل هر نفس زدنی و آشامیدنی و خوردنی و غیر آنها، پس این معنی سبب نقص دنیا نگردد؟ جواب گوئیم که: چون ایام عمر دنیا و همچنین نعمتهای آن متناهی و مقدر است پس آنچه از آنها بعد از دیگری بیاید نیامده مگر بعد از فنای سابق بر آن، و نعمتهای آخرت چون غیر متناهی است و تقدیر و اندازه ندارد پس بسبب آنچه از آنها بعمل آید چیزی از عمر یا نعمتهای او کم نشده بلکه باز آنچه مانده غیر متناهی است چنانکه در ابتدا بوده و در حقیقت فتوری و نقصانی به آنها راه نیافته

3689

انّ الذّیاء دار صدق لمن صدقها، و دار عافیة لمن فهم عنها، و دار غنی لمن تزود منها، و دار موعظة لمن اتّعت بها، و دار عافیتها، و نادت بفراقها، و نعت نفسها و اهلها، فمثلت لهم ببلاتها البلاء: و شوقتهم بسرورها الی السّرور، راحت بعافیة و تبکرت «۱» بفجیعة، ترغیبا و ترهیبا و تخویفا و تحذیرا، فذمّها رجال غداة النّدامة و حمدها آخرون ذکرتمهم فذکروا، و حدّثتهم فصدّقوا، و وعظتهم فاتّعتوا منها الغیر «۲» و العبر

بدرستی که دنیا خانه راستی است از برای کسی که تصدیق کند آن را، و سرای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵۳

عافیت است از برای کسی که بفهمد از آن، و خانه توانگریست از برای کسی که توشه بگیرد از آن، و سرای پند گفتن است از برای کسی که پند پذیرد بآن، بتحقیق که اعلام کرده است بجدائی خود، و ندا کرده بمفارقت خود، و خبر داده از مرگ خود و اهل خود، پس تصویر کرده و تمثیل نموده از برای ایشان ببلای خود بلا را، و آرزومند گردانیده ایشان را بشادی خود بسوی شادمانی، شام کرده بعافیت و بامداد آمده بمصیبت، از برای رغبت فرمودن و ترسانیدن و خوفناک گردانیدن و حذر فرمودن، پس مذمت کردند آن را مردانی بامداد پشیمانی، و ستایش کردند آن را دیگران، یاد آورده ایشان را پس یاد آورده‌اند، و سخن گفته با ایشان پس تصدیق کرده‌اند، و پند داده ایشان را پس پند گرفته‌اند از آن تغییرها و عبرتها، «بودن دنیا خانه راستی» باعتبار این است که احوال خود را از بیوفائی و تغییرات و تبدلات و جدا نشدن از غم و اندوه و امثال اینها راست می‌گوید، و می‌نماید بکسی که دیده بصیرتی داشته باشد و تصدیق آن کند در آنچه می‌گوید و بسبب حبّ زخارف آن و میل به آنها از روی مکابره و عناد تکذیب آن نکند، و «بودن آن سرای عافیت» نیز از این راه است، چه هر که بفهمد آنچه را می‌گوید و منتبّه گردد بآن فریفته آن نگردد و مشغول گردد به آن چه کار او آید از تهیّه سفر از آن، پس در عافیت باشد در آن و گزندی نرسد باو از آن، و همچنین توانگر گردد در آخرت به آن چه توشه برداشته از آن، و باین ظاهر شد نیز که آن خانه موعظه است از برای کسی که پند پذیرد بآن، و «اعلام کردن آن بجدائی خود» یعنی جدا شدن از هر کسی، و «دایم نماندن کسی در آن، و ندا کردن بمفارقت آن از مردم و مردم از آن، و خبر دادن بمرگ خود یعنی فنا و زوال آن و بمرگ اهل خود» ظاهر است و محتاج بیان نیست، «پس تصویر کرده» غرض از آن تأکید مراتب مذکوره است و تقریر موعظه گفتن آن باین که: بلاها و شادمانیهای دنیا نمونه‌ایست از بلاها و شادمانیها در آن سرا، و غرض از آن بلاها این است که آدمی منتبّه شود بآن هرگاه آلام آنها را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵۴

دریابد و حذر کند از آنچه سبب بلاهای اخروی گردد که در کمیت و کیفیت اضعاف مضاعفه آنهاست بلکه طرف نسبت آنها نتواند شد، و همچنین هرگاه ادراک کند لذت سرور آن را مشتاق گردد سرور آن سرا که نسبت آن بسرور دنیا بر قیاس همان نسبتی است که ما بین بلاها مذکور شد، پس سعی کند در آنچه سبب اهلیت و استحقاق آن گردد، و مراد به «این که شام کرده بعافیت و صباح کرده بمصیبت» این است که گاهی بعافیت گذرد و گاهی بمصیبت، از برای این که مردم لذت آن و الم این را دریابند و باعث رغبت ایشان شود در تحصیل اسباب عافیت در آن جهان، و سبب ترس و خوف و حذر ایشان گردد از ارتکاب آنچه باعث مصیبت در آن باشد، و «تقدیم ذکر شب بر روز» باعتبار این است که بحسب شرع اقدس شب بر روز مقدم است، و شب هر روز شب سابق بر آن است، و «تقدیم عافیت بر مصیبت» باعتبار تقدّم آن است بحسب رتبه بلکه بحسب وجود نیز، «پس مذمت کردند آن را مردانی بامداد پشیمانی» یعنی اول وقت پشیمانی که آن وقتی است که حساب مردم کرده شود و از برای هر کس جزای عمل او مقرر گردد، چه همین که این شد گنهکاران پشیمان شوند از آنچه کرده‌اند و شروع کنند بمذمت دنیا که بسبب آن گرفتار شده‌اند به آن چه گرفتار شده‌اند بآن، و ممکن است که حساب تمام در صبحگاه روز قیامت واقع شود پس بامداد بر ظاهر آن محمول می‌تواند شد، و «ستایش کردند آن را دیگران» یعنی نیکوکاران در همان وقت، باعتبار این که معلوم ایشان شود که بسبب آن بسعادت ابدی فایز گشته‌اند، و در کتاب نهج البلاغه بعد از «آخرین» [یوم القیامه] نیز هست و ترجمه این است که: ستایش کردند آن را دیگران در روز قیامت، که آن همان پشیمانی است که از برای گنهکاران صبحگاه پشیمانی باشد و از برای نیکوکاران روز فرح و شادمانی، و این مذمت و ستایش اگر چه واقع نشده و بعد از این واقع خواهد شد نهایت از برای اشاره بیقین وقوع آن تعبیر از آن بلفظ ماضی شده چنانکه نظایر آن در قرآن مجید بسیار است، و «یاد آورده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۵۵

ایشان را» یعنی ستایش کرده آن را دیگران که یاد آورده دنیا ایشان را بی‌اعتباری خود و فانی شدن آن را، و همچنین سرور و اندوه آخرت را، «پس یاد آورده‌اند ایشان آنها را و بی‌رغبت گشته‌اند در آن سرای فانی و سعی نموده‌اند از برای آن نشاء باقی، و سخن گفته با ایشان» به آن چه مذکور شد و تصدیق کرده‌اند ایشان او را و پند داده ایشان را، و «ایشان پند گرفته‌اند از او تغییرها و عبرتها را» یعنی پند گرفته‌اند که دنیا محلّ تغییرهاست و پاینده و باقی نماند و هر واقعه از آن محلّ عبرت‌یست کسی را که دیده بصیرتی باشد

3690

انّ الدنیا منتهی بصر الاعمی لا یبصر ممّا ورائها شیئا، و البصیر ینفذهها بصره و یعلم أنّ الدار و رائها، فالبصیر منها شاخص و الاعمی الیها شاخص، و البصیر منها متزوّد و الاعمی لها متزوّد

بدرستی که دنیا پایان بینش نابیناست نمی‌بیند از آنچه در پشت سر آن است چیزی را، و بینا می‌گذرد از دنیا بینائی او، و میداند که سرای پایدار در عقب آنست، پس بینا از دنیا می‌رود، و نابینا بسوی دنیا می‌رود، و بینا از دنیا توشه بر می‌دارد و نابینا بسوی دنیا و از برای آن توشه می‌گیرد

3691

انّ للدنیا رجالا لدیهم کنوز مذخوره، مذمومه عندکم مدحوره، یکشف بهم الدین ککشف احدکم رأس قدره، یلوذون کالجراد، فیهلکون جبارة البلاد بدرستی که هست از برای دنیا مردانی که نزد ایشانست گنجهای ذخیره کرده شده، که نکوهیده است آنها نزد شما و رانده شده است، گشوده می‌شود بایشان دین،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۲، ص: ۶۵۶

مانند گشودن یکی از شما سر دیگ خود را، فرو می‌گیرند مانند ملخ، پس هلاک میکنند سرکشان شهرها را، مراد به «آن مردان» علما و دوستان خداست که نزد ایشانست گنجهای علوم و دعاها که آنها مذمت کرده شده و رانده شده و دور گردانیده شده است نزد شما که نادانان و جاهلانید، و می‌کشایند ایشان و ظاهر و آشکار می‌گردانند احکام دین مبین را، و بر می‌دارند پرده خفا را از آنها مانند کسی که بردارد سرپوش دیگ خود را، و هر گاه خواهند که هلاک گردانند سرکشی از سرکشان و ستم‌کنندگان شهرها را فرو می‌گیرند او را و احاطه میکنند بر او مانند ملخ که فرو گیرد جائی را یعنی با یکدیگر اتفاق میکنند و متوجه دفع آن میشوند بدعا و توجه باطنی پس هلاک می‌گردانند او را. و ممکن است «۱» که مراد به «این مردان» حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و اصحاب آن حضرت باشند که نزد ایشان باشد گنجهای علوم، و آشکار گردد بایشان دین، و فرو گیرند. مانند ملخ سرکشان را، و هلاک گردانند ایشان را و الله تعالی یعلم

3692

انّ الدنیا و الآخرة عدوان متفوتان، و سبیلان مختلفان فمن احبّ الدنیا و توالاها ابغض الآخرة و عاداها، و هما بمنزلة المشرق و المغرب و ماش بینهما فکلما قرب من واحد بعد من الآخر و هما بعد ضربتان

بدرستی که دنیا و آخرت دو دشمن‌اند دور از یکدیگر، و دو راهند مخالف هم، پس هر که دوست دارد دنیا را و پیروی کند آن را یا محبت کند با آن، دشمن دارد آخرت را و عداوت کند با آن، و آنها بمنزله مشرق و مغرب‌اند و رونده میانه آنها، پس هر چند نزدیک شود بیکی دور می‌گردد از دیگری، و آنها بعد از این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵۷

دو ضره‌اند. و «آنها» یعنی دنیا و آخرت و کسی که طلب آنها کند بمنزله مشرق و مغرب و رونده میانه آنهاست و حذف جزو سیم مشبه از برای اختصار و اعتماد بر ظهور آنست بعد از ملاحظه مشبه به و سه جزوی آن، و [ضره] زنی را گویند که با زن دیگر یک شوهر داشته باشد و مراد این است که: دنیا و آخرت با وجود آنچه مذکور شد از دوری از یکدیگر و دشمنی میانه ایشان بمنزله دو ضره‌اند یعنی اکثر مردم هر دو را بزنی برداشته‌اند و میل بهر دو دارند و از برای هر دو سعی میکنند و غافلند از این که آنها با یکدیگر جمع نشوند

3693

ان الذهر یجری بالباقرین کجریه بالماضین، ما یعود ما قد ولی، و لا یبقی سر مدا ما فیه، آخر فعاله کاوله، متسابقه اموره، متظاهره اعلامه، لا ینفک مصاحبه من عناء و فناء و سلب و حرب

بدرستی که روزگار روان می‌شود بباقی ماندگان مانند روان شدن آن بگذشتگان، بر نمی‌گردد آنچه بتحقیق پشت گردانید از آن، و باقی نمی‌ماند پاینده آنچه در آنست، آخر کردار آن مانند اول آنست، پیشی گیرنده‌اند بر یکدیگر کارهای آن، و یاری کننده‌اند یکدیگر را نشانهای آن، جدا نمی‌شود مصاحب آن از رنج و فانی شدن، و حرب و سلب، مراد این است که دنیا چنانکه وفا نکرد بگذشتگان و باقی نماند از برای ایشان چنان خواهد بود نیز با جمعی که باقی مانده‌اند، و «برنگشتن آنچه پشت گردانیده از آن» یا محمول بر غالب و اکثری است، یا مراد خصوص زمان عمر هر کسیست یعنی مدت عمر هر کس هرگاه پشت گردانید و تمام شد دیگر عود نکند، و «آخر کردار آن مانند اول آنست» بمنزله تأکید سابق است، و «پیشی گیرنده‌اند بر یکدیگر کارهای آن» یعنی کارهای آن شبیه و نظیر یکدیگرند و متوجه یک غایت و پایانند مانند چند کس که با هم اسب دوانند و هر یک خواهند که بر دیگری پیشی گیرند و از او ببرند، و مراد به «یاری کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵۸

نشانهای آن یکدیگر را» نیز همین معنی است یعنی آثار و علامات آن هر یک یاری یکدیگر کنند بر دلالت بر بیوفائی آن و باقی نماندن از برای کسی و سایر آنچه از احوال روزگار بفراست می‌توان یافت، «و سلب» بفتح سین بی نقطه و لام مفتوح بمعنی ربودن مال است، و مراد در اینجا مصدر مجهول آن است. یعنی: ربوده شدن مال از او، و «حرب» نیز بحاء و رای هر دو بی نقطه مفتوح بمعنی سلب است و تأکید آن است

3694

ان الذهر موثر قوسه لا تخطی سهامه و لا تؤسی جراحه، یرمی الصّحیح بالسقم و التّاجی بالعطب

بدرستی که روزگار چله کننده‌است کمان خود را، خطا نمی‌کند تیرهای آن، و دوا کرده نمی‌شود جراحتهای آن، می‌اندازد تندرست را ببیماری، و رستگار را بهلاکت، یعنی می‌اندازد بتندرست تیر بیماری و بیمار می‌گرداند آن را، و رستگار را یعنی بی‌گناه رستگار از عذاب را بهلاکت اخروی یعنی بگناهی که سبب آن شود، و ممکن است که مراد به «هلاکت» هلاکت دنیوی باشد، و به «تاجی» فارغ و خلاص از آن

3695

ان الدنیا لمشغله عن الآخره لم یصب صاحبها منها سببا الا فتحت علیه حرصا علیها و لهجا بها

بدرستی که دنیا آلت مشغول شدن از آخرت است، نرسیده است مصاحب آن از آن بعطائی مگر این که گشوده است دنیا بر او در حرصی بر آن و لهجی بآن، مراد به «مشغول شدن از چیزی» نپرداختن بآن و ترک آنست، و «سبب» بفتح سین و سکون یای دو نقطه زیر بمعنی عطاست چنانکه ترجمه شد، و در بعضی نسخه‌ها ببابی یک نقطه مفتوحه است بمعنی ریسمان و آنچه دست ززند بآن از برای رسیدن بچیزی،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۵۹

و مراد در اینجا بهره‌ایست از دنیا که دست ززند بآن از برای تمتع بآن یا وسیله و دست آویزی از برای تحصیل دنیا، و بر هر تقدیر حاصل کلام اینست که: دنیا مشغول می‌سازد آدمی را از آخرت و بهر عطا و بهره که از آن برسد حرص او بر آن زیاد شود پس کسی که آخرت خواهد باید خود را مشغول دنیا نکند، و «لهج» نیز بمعنی حرص است و تأکید است

3696

ان الله تعالی جعل الدنیا لما بعدها، و ابتلی فیها اهلهما لیعلم ائیم احسن عملا، و لسنا للدنیا خلقنا، و لا بالسعی لها امرنا، و انما وضعنا فیها لنبتلی بها، و نعمل فیها لما بعدها

بدرستی که خدا که - بلند مرتبه است - گردانیده است دنیا را یا آفریده است آن را از برای آنچه بعد از آنست، و آزمایش فرموده در آن اهل آن را تا بداند که کدام از ایشان نیکوترند بحسب کردار، و نیستیم ما چنین که از برای دنیا آفریده شده باشیم، و نه از برای سعی از برای آن امر کرده شده‌ایم، و بدرستی که ما گذاشته نشده‌ایم در دنیا مگر از برای این که آزموده شویم بآن، و عمل کنیم در آن از برای آنچه بعد از آن است، مراد از «آزمایش کردن حق تعالی تا بداند» اینست که سلوکی کرده با مردم شبیه سلوک کسی که آزمایش کند ایشان را و ببیند که اگر اطاعت و فرمانبرداری کنند ثواب دهد ایشان را و اگر عصیان و نافرمانی کنند عقاب کند، و اگر نه ظاهر است که حق تعالی عالم است بهر چیز و بهر چه واقع شود، و محتاج بآزمایش نیست، و ممکن است که [لیعلم] بصیغه مجهول خوانده شود و ترجمه این باشد که: آزمایش کرده در آن اهل آن را تا معلوم شود که کدام از ایشان نیکوترند

بحسب کردار یعنی معلوم مردم شود و بر ایشان ظاهر گردد و بنا بر این «لیعلم» بر ظاهر آن محمول می‌تواند شد و محتاج بتأویل نیست، همین استعمال لفظ آزمایش مبنی است بر توجیه مذکور، یا بر این که آزمایش نیز از برای مردم است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۰

نهایت چون سلوک حق تعالی و امر و نهی او باعث حصول آزمایش است از برای مردم بآن اعتبار نسبت آزمایش بحق تعالی داده شده، و مراد این است که کاری کرده در آن با اهل آن که حاصل شده بسبب آن از برای مردم آزمایش اهل آن تا بدانند که کدام نیکوترند بحسب عمل

3697

انّ الدتیا دار منها لها «۱» الفناء و لاهلها منها الجلاء و هی حلوة خضرة قد عجلت للطالب و التبت بقلب الناظر فارتحلوا عنها باحسن ما يحضر کم من الزاد، و لا تسألوا فیها الا الکفاف و لا تصلبوا منها اکثر من البلاغ

بدرستی که دنیا خانه‌ایست که پایان بخشش آن فانی شدن است، و از برای اهل آن است از آن پراکنده شدن، و آن شیرین سر سبز است بتحقیق که شتاب کرده است از برای طلبکار، و مشتبه شده است بدل نگاه کننده، پس کوچ کنید از آن با بهترین آنچه حاضر می‌شود شما را از توشه، و سؤال مکنید در آن مگر کفاف را، و طلب مکنید از آن زیاده از قدر کفایت، مراد به «شیرینی و سرسبزی آن» شیرینی و خرمی آنست بحسب ظاهر و از برای کسی که او را دیده بصیرتی نباشد، و «شتاب کرده از برای طلبکار» باعتبار این که آن سرائی است عاجل حاضر، و آخرت سرائی است آجل که بعد از مدتی خواهد آمد، و «مشتبه شده بدل نگاه کننده» باعتبار این که اکثر مردم از حسن ظاهر آن فریب خورده‌اند و طالب و جویای آن گشته‌اند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۱

و از خبث باطن آن غافل شده‌اند، و «بهترین آنچه حاضر می‌شود شما را از توشه» یعنی بهترین عملی که قادر بر آن شوید از آنچه توشه آخرت تواند شد، و [کفاف] قدری است از رزق که بس باشد و باز دارد آدمی را از طلب از مردم، و «طلب مکنید از آن زیاده از قدر کفایت» تأکید سابق است

3698

انّ الدتیا لا یسلم منها الا بالزهد فیها، ابتلی الناس بها فتنة، فما اخذوا منها لها اخرجوا منه و حوسبوا علیه، و ما اخذوا منها لغيرها قدموا علیه و اقاموا فیه، و آنها عند ذوی العقول كالظلل بینا تراه سائفا حتی قلس و زائدا حتی نقص، و قد اعذر الله سبحانه الیکم فی النهی عنها، و انذرکم و حذرکم منها فابلاغ

بدرستی که دنیا سالم مانده نمی‌شود از آن کسی مگر بی رغبتی در آن، آزمایش کرده شده‌اند مردم بآن آزمایش کرده شدنی، پس آنچه فرا گیرند از آن از برای آن بیرون کرده شوند از آن و حساب کرده شوند بر آن، و آنچه فراگیرند از آن از برای غیر آن، وارد شوند بر آن و بمانند در آن، و بدرستی که دنیا نزد صاحبان عقلها مانند سایه‌ایست در میانه اوقاتی که می‌بینی آن را دراز کشیده تا این که بهم کشیده شود، و زیاد شونده تا این که کم شود، و بتحقیق که زایل کرده عذر را خدا که - پاک است او - بسوی شما در نهی از آن، و ترسانیده شما را و حذر فرموده شما را از آن، پس رسانیده، مراد به «آنچه فرا گیرند از آن از برای آن» آن چیزی است که فرا گیرند از دنیا از برای محض دنیا و خواهشها در آن، «پس ایشان بیرون کرده میشوند از آن» یعنی آخر بیرون خواهند رفت از آن و حساب کرده خواهند شد بر آن، و «آنچه فرا گیرند از دنیا از برای غیر دنیا» یعنی از برای این که تحصیل آخرتی کنند بآن پس وارد شوند بر آن و اقامت کنند در آن، باعتبار این که وارد خواهند شد بر آنچه تحصیل کرده‌اند بآن از آخرت، و اقامت خواهند کرد در آن، و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۲

زایل کرده عذر را در نهی از آن» یعنی چندان نهی کرده شما را از آن که عذری از برای شما باقی نگذاشته در طلب آن، چه اگر آن نهیها نمی‌بود» ممکن بود که عذر گوئید که طلب ما آن را باعتبار این بود که ما بدی و مفسد آن را نمی‌دانستیم اما بعد از آن همه نهی که فرموده دیگر عذری باقی نمی‌ماند، و «پس رسانیده» تأکید سابق است یعنی پس رسانیده آنچه را باید رسانید از نهی از آن و ترسانیدن و حذر فرمودن

3699

انّ الدتیا لم تخلق لکم دار مقام «۱» و لا محلّ قرار و انما جعلت لکم مجازا لتزودوا منها الاعمال الصالحة لدار القرار، فکونوا منها علی اوفاز، و لا تخد عنکم منها العاجلة و لا تغرنکم فیها الفتنة

بدرستی که دنیا آفریده نشده از برای شما خانه اقامت و نه جایگاه قرار، و گردانیده نشده از برای شما مگر گذر گاهی تا این که توشه بردارید از آن عملهای صالح را از برای سرای قرار، پس باشید از دنیا برگردونها، و فریب ندهد شما را از آن عاجله، و مغرور نگرداند شما را در آن فتنه. «پس باشید از دنیا برگردونها» یعنی آن را محلّ قرار خود ندانید و انس و آرام بآن مگیرید بلکه چنان باشید که گویا هر یک بر گردونی سوارید که شما را از پیش آن می‌برد، و «فریب ندهد شما را از آن عاجله» یعنی عاجله از آن یعنی نعمتهای حاضر آن، و «مغرور نگرداند» نیز بمعنی [فریب ندهد] است، و «فتنه» بمعنی امتحان و آزمایش است و بمعنی آشوب نیز مستعمل می‌شود و مراد بآن در اینجا مال و جاه دنیوی است که بآن آزمایش مردم می‌توان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۳

کرد بلکه در حقیقت از برای آزمایش ایشان است، یا این که بلا و آشوبی است از برای ایشان که گرفتار شوند بآن

3700

انّ الزّهاده قصر الامل و الشکر علی النعم و الورع عن المحارم، فان عزب ذلک عنکم فلا یغلب الحرام صبر کم و لا تنسوا عند النعم شکر کم فقد اعذر اللّٰه سبحانه الیکم بحجج مسفره ظاهره و کتب بارزه العذر واضحه

بدرستی که زهدات کوتاهی امید است و شکر کردن بر نعمتها و باز ایستادن از حرامها، پس اگر برود آن از شما پس غلبه نکند حرام صبر شما را، و فراموش نکنید نزد نعمتها شکر خود را، پس بتحقیق که عذر گفته است خدای سبحانه بسوی شما بحجتهای روشن آشکار، و کتابهای ظاهر عذر واضح، «زهدات» بمعنی ترک دنیاست یا بی‌رغبتی در آن، و مراد این است که حقیقت زهدات ترک دنیا بالکلیه نیست بلکه این است که آدمی امیدهای دراز نداشته باشد و شکر کند بر نعمتها که باو برسد و خود را باز دارد از حرامها، و «اگر برود آن از شما» یعنی اگر تمام این معنی زهدات از برای شما نباشد پس آن دو جزو آخر آن البتّه باید که ترک نشود زیرا که آن دو جزو واجب است و ترک آنها بهیچ وجه جایز نیست بخلاف جزو اول که کوتاهی امید باشد زیرا که آن از فضایل و شمایل باشد لیکن ترک آن باعث عذاب و عقاب نگردد، و مراد باین که «خدای سبحانه عذر گفته» این است که نهی از حرامها و امر بشکر نعمت کرده و وعده عذاب بر مخالفت آنها فرموده پس عذر خود را در عذاب کردن کسی که مخالفت آنها کند خواسته، و راه توهّم اعتراض حیف و جور در آن نگذاشته، زیرا که کسی که اولاً بترساند از چیزی هر گاه کسی نافرمانی کند و بآن سبب ضرری باو برسد او را اعتراضی بر او نباشد و او در اول عذر خود را خواسته، مانند سواری که برود و مردم را خبر کند و کسی با وجود این که خبر شود پس نرود تا از چاروا آفتی باو برسد آن سوار عذر خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۴

خواسته و آن شخص را بر او راه اعتراضی نباشد، و ممکن است که معنی کلام این باشد که خدای سبحانه عذر مردم را زایل کرده و راه عذری از برای ایشان نگذاشته باعتبار آنچه مذکور شد که ایشان را خبر کرده و از نافرمانی خود ترسانیده پس بعد از آن کسی که نافرمانی کند او را عذری نباشد «۱»، و مراد به «حجتهای روشن آشکار» پیغمبران و اوصیای ایشان است که هر یک از ایشان حجّت و برهاند روشن و آشکار از جانب حق تعالی، و «کتابهای ظاهر عذر» یعنی کتابهایی که در آنها عذر حق تعالی در عقاب عاصیان ظاهر و واضح می‌شود، باعتبار این که مردم را خبر میکنند از حال معاصی و استحقاق عذاب و عقاب بسبب ارتکاب آنها، و بعد از آن در عقاب عاصیان توهّم حیف و جور نمی‌شود چنانکه مذکور شد

3701

انّ علیّ من اجلی جنّه حصینه فاذا جاء یومی انفرجت عنی و اسلمتني فحینئذ لا یطیش السّهم و لا یبرء الکلم

بدرستی که بر من از اجل من سپریست محکم، پس هر گاه بیاید روز من گشوده می‌شود از من و وامی‌گذارد مرا، پس در آن هنگام میل نمی‌کند تیر از نشانه و به نمی‌شود زخم، «اجل» چنانکه مکرّر مذکور شد مدت عمر را گویند و وقت مرگ را نیز گویند و ظاهر این است که مراد در اینجا معنی اول باشد و مراد این باشد که از مدت عمری که حق تعالی از برای من مقدر کرده و تقدیر فرموده که کمتر از آن نباشد بر من سپریست محکم که نگاهدارد مرا و تا آن سپری نگردد قطع رشته باریک حیات مرا بصد تیغ تیز نتوان کرد، «پس هرگاه بیاید روز من» یعنی وقت مرگ من گشوده می‌شود آن سپر از من و وامی‌گذارد مرا و ترک یاری من میکند پس در آن وقت تیر هلاکی که متوجه من باشد میل نمی‌کند از نشانه که من باشم و البتّه می‌خورد، و «زخمی که زده شود بر من به نمی‌شود» و البتّه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۵

کاربگر «۱» گردد و قبل از این مذکور شد که ظاهر این است که این معنی در باره کسی سود دهد که اجل مقدر خود را داند مثل آن حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه و اما کسی که آن را نداند پس بر او احتیاط و اجتناب از آنچه مظنّه ضرر باشد واجب و لازم است و سرّ آن این است که چنانکه اجل حتمی باشد اجل معلّقی نیز باشد و آن اجلی است که معلّقی بشرطی است مثل این که مقدر شده باشد که اگر فلان خود را از بام بیندازد یا کارد بخود بزند یا با فلان جنگ کند کشته شود، و اگر نکند باقی بماند پس اجتناب از آنچه مظنّه ضرر باشد از برای دفع اجل معلّقی می‌تواند بود نو گفته آن حضرت علیه السّلام در حالی که طلبیده از او مردی چیزی از بیت المال مسلمانان، و او از آنان بوده که مستحقّ این نبوده که عطا کند باو

3702

انّ هذا المال لیس لی ولا لک و انما هو للمسلمین و جلب اسیافهم فانّ شرکتهم فی حربهم شرکتهم فیه، و آلا فجنّا ایدیهیم لا یكون لغیر افواهم بدرستی که این مال نیست از برای من و نه از برای تو، و نیست آن مگر از برای مسلمانان و کشیده شده شمشیرهای ایشان، پس اگر شریک شوی تو با ایشان در جنگ ایشان شریک خواهی بود با ایشان در آن، و اگر نه چیده دستهای ایشان نمی‌باشد از برای غیر دهنهای ایشان مخفی نماند که غنیمتی که از جهاد با کفار بدست مسلمانان افتد خمس آن از اهل خمس است و تتمّه اگر جنگ بی‌اذن امام بوده مال امام است و اگر باذن امام بوده آنچه غیر منقول است مثل زمین و عمارات و درختان، همه از مسلمانان است باین معنی که امام حاصل و منافع آنها را در مصالح

مسلمانان از مجاهدان و غیر ایشان صرف می‌نماید، و آنچه منقول باشد از آن مثل نقود و امتعه و مانند آنها، آن از آن جمعی است که بآن جهاد حاضر بوده‌اند باین طریق که بعد از اخراج جعاله‌ها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۶

که امام از برای جمعی قرار داشته باشد بازاء بعضی از خدمات، مثل دلالت بر راهی یا امری که باعث معاونت مسلمانان باشد، و همچنین حفظ غنیمت و نقل آن و مانند اینها «۱» و همچنین اخراج عطائی که خواهد که جمعی از ایشان بکند زیاده بر حصّه ایشان باعتبار زیادتی سعی ایشان یا جمعی که مستحقّ حصّه نباشند مثل زنان و بندگان و کفار هرگاه معاونتی کرده باشند، و همچنین اخراج آنچه از برای خود انتخاب نماید مثل اسب خوبی یا شمشیر نفیسی یا کینیز صاحب حسنی و مانند آنها آنچه بعد از اینها بماند قسمت می‌شود میانه آن مجاهدان، و هر که در آن جهاد حاضر شده باشد از برای جهاد هر چند جهاد نکرده باشد، باین نحو که بکسی که اسب نداشته باشد خواه پیاده باشد سوار غیر اسب یک سهم می‌دهد و هر که یک اسب داشته باشد دو سهم و از برای کسی که دو اسب یا زیاده داشته باشد سه سهم، و هر گاه این معلوم شد ظاهر می‌شود که آن مالی که آن شخص طلبیده باید که از مالی باشد که مخصوص مجاهدان بوده و باین اعتبار آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرموده که: نیست این مال از من و نه از تو و نیست آن مگر از برای مسلمانان، یعنی مخصوص مجاهدان در آن جهاد، و «کشیده شده شمشیرهای ایشان» یعنی چیزی که شمشیرهای ایشان آن را جلب کرده و کشیده از برای ایشان، و این قرینه است بر این که مراد بمسلمانان که مذکور شد خصوص آن مجاهدان است، و مراد باین که «اگر شریک شوی با ایشان در جنگ ایشان شریک خواهی بود در آن» این است که شریک خواهی بود در غنیمتی که بشرکت تو بدست ایشان افتد بعد از این نه درمان مذکور، و «اگر نه چیده دستهای ایشان» یعنی آنچه را دستهای ایشان تحصیل کرده و گرفته، «نمی‌باشد از برای غیر دهنهای ایشان» یعنی مخصوص ایشان است و بدیگری نمی‌توان داد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۷

3703

انّ الله سبحانه يحبّ ان تكون نيّة الانسان للنّاس جميلة كما يحبّ ان تكون نيّته في طاعته قويّة غير مدخولة

بدرستی که خدای سبحانه دوست می‌دارد این که بوده باشد نیت آدمی از برای مردم نیکو، چنانکه دوست می‌دارد این را که بوده باشد نیت آدمی در طاعت خدا قوی غیر داخل کرده شده، مراد به «نیکو بودن نیت او از برای مردم» این است که قصد و اندیشه ضرری از برای کسی نداشته باشد و خیر همه را خواهد، و بر رسیدن بدی بکسی خشنود نگردد، و «قوی بودن نیت او در طاعت خدا» این است که ثابت و جازم باشد بر آن، و شکی او را در آن عارض نشود، و خالص باشد از برای خدا و غرضی دیگر بآن آمیخته نگردد پس «غیر داخل کرده شده» یعنی بشکت و شبهه یا بغرضی دیگر از ریا و مانند آن بمنزله تفسیر «قوی» است

3704

انّ العافية في الدّين و الدّنيا لنعمة جليّة و موهبة جزيّة

بدرستی که عافیت در دین و دنیا هر آینه نعمتی است نیکو و موهبتی است عظیم، مراد این است که عافیت در دنیا و نرسیدن آفتی بآن بد نیست. چنانکه بعضی مردم گمان میکنند بلکه نعمتی است جمیل و موهبتی است جزیل، بشرط این که با عافیت در دین باشد و آفتی بآن نیز نرسد

3705

انّ اللّيل و النّهار يعملان فيك فاعمل فيهما، و ياخذان منك فخذ منهما

بدرستی که شب و روز کار میکنند در تو پس کار کن تو نیز در آنها، و فرا می‌گیرند از تو پس فراگیر تو نیز از آنها، مراد به «کار کردن شب و روز در این کس» این است که بتدریج پیر و ضعیف و ناتوان میکنند او را، و فرا می‌گیرند از عمر و بدن او، پس فقره دوّم بمنزله تفسیر و بیان سابق است، و مراد این است که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۲، ص: ۶۶۸

چنانکه آنها کار میکنند در تو و فرا می‌گیرند از تو باید که تو نیز کار کنی در آنها و فراگیری بهره خود از آنها بکردن کارهای خیر در آنها، تا تدارک و تلافی زیان و خسران آنها کرده باشی

3706

انّ الله سبحانه اطلع الى الارض فاختر لنا شيعةً ينصروننا «۱» و يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا، و يبذلون انفسهم و اموالهم فينا، اولئك منّا و الينا «۲».

بدرستی که خدای سبحانه آمده بسوی زمین پس برگزیده از برای ما پیروانی که یاری میکنند ما را، و شاد میشوند از برای شادی ما، و اندوهگین میشوند بسبب اندوه ما، و می‌دهند جانهای خود را و مالهای خود را در راه ما، ایشان از مایند و بسوی ما ماند

این فقره قبل از این در همین باب گذشت باندک تغییری و ظاهراً باین اعتبار در بعضی نسخه‌ها نیست و در شرح آنجا مذکور شد که مراد به «آمدن بسوی زمین» متوجه شدن بتدبیر آنست یعنی در علم ازلی که تقدیر تدبیر زمین فرمودند برگزیدند از برای ما پیروانی، و «بسوی ماند» یعنی بازگشت ایشان در دنیا و آخرت بسوی ماست.

از اتفاقات حسنه آنکه آخرین مقابله و تصحیح این جزء مصادف شد با روز ولادت امیر المؤمنین علی علیه السلام که نسبت این کلمات بحضرت ویست یعنی در ساعت ۹ صبح روز جمعه ۱۳ رجب المرجب ۱۳۸۱ هجری مطابق اول دی ۱۳۴۰ پایان یافت و السلام علی من اتبع الهدی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱

جلد سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[جزء سوم شرح غرر و درر]

[باقی مانده حرف الف]

[حرف الف بحرف شرط بلفظ ان مخففه]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بحرف شرط بلفظ [ان] مخففه یعنی («ان» بسکون نون که سبک گفته می‌شود و تشدید می‌شود که باعث گرانی آنست ندارد بخلاف باب سابق که [ان] بتشدید بود و حرف شرط آنست که دلالت کند بر تعلیق امری بر امری مثل: ان جاءک زید فأکرمه، اگر زید بیاید ترا پس اکرام کن او را، و از جمله حروف شرط ان مخففه است که دلالت میکند بر تعلیق امری بر امری در زمان آینده و بر سر فعل ماضی که داخل شود آن را بمعنی مستقبل برد چنانکه از مثال مذکور ظاهر شد و از آن جمله (فرموده آن حضرت علیه السلام

3707

ان اتاکم الله بنعمه فاشکروا

اگر بیاید شما را خدا بنعمتی یعنی بدهد بشما نعمتی پس شکر کنید، و مراد بشکر چنانکه مکرر مذکور شد فعلی است که دلالت کند بر تعظیم نعمت دهنده خواه بزبان باشد و خواه بآرکان دیگر و خواه بدل، باین که اعتقاد عظمت و بزرگی و احسان او داشته باشد

3708

ان ابتلاکم الله بمصیبه فاصبروا

اگر گرفتار کند شما را خدا بمصیبتی پس صبر کنید، زیرا که صبر و شکیبائی ثواب مصیبت را مضاعف کند و بی‌صبری و ناشکیبائی ثواب آن را کم و ناقص کند و بسا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲

باشد که بالکلیه زایل و باطل گرداند و در کتاب کافی روایت کرده از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: صبر از ایمان بمنزله سراسر از بدن پس هرگاه برود سر می‌رود بدن، و همچنان هرگاه برود صبر می‌رود ایمان. و روایت کرده نیز از حضرت امام همام زین العابدین و الساجدین صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: صبر از ایمان بمنزله سراسر از بدن و نیست ایمان از برای کسی که نباشد صبر از برای او. و روایت کرده از امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: صبر سه تاست صبر نزد مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از مصیبت، پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا این که برگرداند آن را بنیکوئی تسلی بآن، بنویسد خدا از برای او سیصد درجه که بوده باشد میانه درجه با درجه مانند آسمان تا زمین، و هر که صبر کند بر طاعت بنویسد خدا از برای او سیصد درجه که بوده باشد ما بین درجه تا درجه مانند ما بین اطراف زمین تا عرش، و هر که صبر کند از مصیبت بنویسد خدا از برای او نهصد درجه که بوده باشد میانه درجه تا درجه مانند اطراف زمین تا منتهای عرش. و روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرموده: هر که گرفتار شود از مؤمنان ببلای پس صبر کند بر آن، خواهد بود از برای او مثل اجر هزار شهید. و روایت کرده نیز از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که فرموده که: بدرستی که خدای عز و جل انعام کرد بر قومی پس شکر نکردند پس گردید بر ایشان وبالی، و گرفتار کرد قومی را بمصیبتها پس صبر کردند پس گردید آن مصیبتها برایشان نعمتی.

و احادیث در باب فضیلت صبر زیاده از حدّ و حصر است و آنچه ذکر شد کسی را که ادنی بصیرتی باشد کافی است. و پوشیده نماند که «صبر نزد مصیبت» اینست که نزد مصیبت جزع و قلق و اضطراب نکند و قولی یا فعلی که دلالت بر شکوه از آن کند از او صادر نگردد و مراد به «صبر بر طاعت» اینست که با وجود این که آن بر آن گران و دشوار باشد مرتکب آن شود و متحمل تعب و زحمت آن گردد و مراد بصبر شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳

از معصیت این است که با وجود خواهش بمعصیتی و رغبت در آن از سر خواهش خود بگذرد و مرتکب آن نگردد و ظاهر است که ترتب اجر و ثواب بر هر یک از آنها در وقتی است که آن از برای رضای حق تعالی و امتثال فرمان او باشد مانند سایر عبادات

3709

ان تصبروا ففی اللّٰه من کلّ مصیبه خلف

اگر صبر کنید پس در خدا است از هر مصیبتی جانشینی یعنی هر مصیبتی که باشد چندان اجر و ثواب بازای آن بدهد که جانشین آن باشد و عوض از آن تواند شد

3710

ان تبدلوا اموالکم فی جنب اللّٰه فانّ اللّٰه مسرع الخلف

اگر بدهید مالهای خود را در راه خدا پس بدرستی که خداشتابان خلف است یعنی عوض و جانشین آنچه را بذل نمائید بزودی و شتاب بشما رساند

3711

ان صبرت جری علیک القلم و أنت ماجور و ان جزعت جری علیک القلم و أنت مازور

اگر صبر کنی تو روان می شود بر تو قلم و حال آنکه تو مزد داده شده و اگر جزع و ناشکیبائی کنی روان می شود بر تو قلم و حال آنکه تو گنه کار باشی. مراد این است که آنچه قلم تقدیر حق تعالی بآن روان شده هرگاه واقع شود آن واقع شده خواه صبر کنی تو و خواه جزع کنی و صبر تو باعث وقوع آن نشده و جزع تو باعث رفع آن نمی شود پس صبر و جزع را در آن اثری نیست بغیر این که صبر باعث این شود که آنچه قلم تقدیر بآن روان شده واقع شده باشد و تو اجر و ثواب داشته باشی در آن، و جزع سبب این شود که آن واقع شده باشد و تو گنه کار باشی در آن. پس هر که را عقلی باشد باید که اختیار صبر کند و راه جزع بخود ندهد و در بعضی نسخهها بجای «القلم» دوم «القدر» است و بنا بر این ترجمه این است که: روان می شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴

بر تو تقدیر خدا و حال آنکه گنه کار باشی و حاصل هر دو یکی است. و پوشیده نیست که این تقریر در صبر و جزعی است که بعد از وقوع مصیبت باشد و اما قبل از وقوع آن هرگاه آثار وقوع آن ظاهر شود پس ظاهر است نیز که صبر باعث وقوع آن نشود و جزع یعنی بی تابی کردن و آنچه مترتب بر آن می شود از فریاد و فغان و بر خود زدن و امثال آنها سبب رفع آن نمی شود کاری که سبب رفع آن تواند شد توّسل بدعاست و تصدّق و امثال آنها که در شرع اقدس وارد شده که سبب رفع بلا می تواند شد و آن داخل جزع نیست و منافاتی با صبر ندارد و ممکن است حمل این کلام معجز نظام بر صبر و جزع در این صورت نیز

3712

ان صبرت صبر الأحرار و آلا سلوت سلو الأعمار

اگر صبر کنی صبر آزادگان و اگر نه فراموش خواهی کرد فراموش کردن آنان که تجربه امور نکرده باشند و زود گول خوردند مراد این است که از مصیبت بغیر تسلی بآن چاره نیست پس اگر در ابتدا صبر کنی بر آن مانند صبر آزادگان که خود را از بند علایق آزاد کرده اند و فوت چیزی از مال یا جاه یا غیر آن باعث جزع و ناشکیبائی ایشان نمی شود پس زهی شرف که داخل ایشان باشی و آلا بالضرورة آخر تسلی خواهی شد مانند تسلی شدن گول خورندگان چه ایشان در ابتدای وقوع مصیبت جزع و اضطراب بسیار کنند و بعد از چندی لاعلاج تسلی میشوند و ترک آن ناشکیبائی نمایند پس اگر صبر نکنی آخر مانند ایشان تسلی خواهی شد تسلی شدنی که فضیلتی و اجری در آن نباشد

3713

ان صبرت أدركت بصبرک منازل الابرار و ان جزعت اوردک جزعک عذاب النّار

اگر صبر کنی تو درمی یابی بسبب صبر خود منزلهای نیکوکاران را، و اگر بی صبری کنی وارد سازد ترا بی صبری تو بعذاب آتش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵

3714

ان کان فی الکلام البلاغه ففی الصّمت السّلامه من العثار

اگر بوده باشد در کلام بلاغت پس در خاموشی سلامتی است از لغزش. مراد این است که اگر چه در سخن گفتن صفت کمالی باشد که آن بلاغت است در خاموشی نیز در برابر آن صفت کمالی باشد که آن ایمنی است از لغزش زیرا که سخنگو بسیار است که از روی غفلت سخنی گوید که ضرر کند باو و

در خاموشی این احتمال نیست پس سخن گوهر چند بلیغ باشد سخن گفتن او مطلقا بر خاموشی ترجیح ندارد بلکه هر یک را بر دیگری از راهی ترجیحی باشد

3715

ان کان فی الغضب الانتصار ففی الحلم ثواب الابرار

اگر بوده باشد در خشم انتقام کشیدن پس در بردباری است ثواب نیکوکاران یعنی اگر چه غضب و خشم بر کسی گاهی سبب انتقام و تسلی این کس بسبب تلافی گناهی که او کرده می شود اما در حلم و بردباری اجر او ثواب نیکوکاران است و کجاست فضیلت و رتبه آن از آن انتقام که بسبب خشم حاصل شود

3716

ان کنت جازعا علی کلّ ما یفلت من یدیک فاجزع علی ما لم یصل الیک

اگر باشی تو جزع کننده بر هر چه بدر رود از دستهای تو، پس جزع کن بر آنچه نرسیده باشد بسوی تو، مراد این است که بر تفاوتی نیست میانه این که نعمتی باین کس رسیده باشد و از دست او بدر رود یا این که باین کس نرسیده باشد در اصل پس کسی که جزع کند بر آنچه از دست او بدر رود از ولد یا مال یا جاه و مانند آنها پس باید جزع کند بر آنچه نرسیده باشد از آنها نیز باو که چرا باو داده نشده و ظاهر است که کسی جزع کند بر این باید که همیشه در جزع باشد و هرگز خلاصی نداشته باشد زیرا که نعمتهای داده نشده نسبت بهر کس فزون از حد و حصر است پس کسی را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۶

که اندک عقلی باشد راه ناشکیبائی بخود ندهد و چنانکه بر اموری که نرسیده باو جزع نمی کند و منوط بتقدیر خدای عز و جل میداند در آنچه داده شده و از دست او بدر رود نیز چنین باشد و آن را مستند بقضا و قدر داند و جزع بر فوت بکند

3717

ان کنت حریصا علی طلب المضمون لک فکن حریصا علی اداء المفروض علیک

اگر بوده باشی تو حریص بر طلب آنچه در عهده گرفته شده است آن از برای تو پس باش حریص بر ادای آنچه واجب شده بر تو، مراد این است که هرگاه تو حریص باشی در طلب روزی که حق تعالی ضامن شده آن را از برای تو و در عهده خود گرفته و محتاج بسعی و طلب تو نیست پس چرا حریص نباشی بر ادای آنچه واجب شده بر تو از اطاعات و عبادات که ادای آنها منوط بسعی تست و هرگاه اهمال کنی ادا نشود و باعث زیان ابدی و خسران سرمدی گردد

3718

ان استطعت ان لا یکون بینک و بین اللّٰه ذو نعمۃ فافعل

اگر توانائی این داشته باشی که نبوده باشد میانه تو و میانه خدا صاحب نعمتی پس بکن یعنی اگر توانی که بکسی غیر خدا متوسل نشوی و هیچ صاحب نعمتی را واسطه میانه خدا و خود نکنی باین که نعمتی که خدا باو داده از او خواهی یا قبول کنی و ابتداء از خدا بطلبی پس بکن این را زیرا که این معنی شرعا و عقلا مستحسن است و فضیلت و برتری آن ظاهر و روشن

3719

ان احببت ان تكون اسعد الناس بما علمت فاعمل

اگر دوست داری که بوده باشی نیکبخت ترین مردم به آن چه دانسته باشی پس عمل کن یعنی عمل کن به آن چه دانسته زیرا که هر که عمل کند بعلم خود نیکبخت گردد و هر چند عمل او زیاده باشد نیکبختی او افزونتر پس کسی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۷

خواهد که نیکبخت ترین مردم باشد به آن چه دانسته یعنی از راه تمتع و بهره یافتن بآن باید که عمل او به آنها زیاده باشد از دیگران، و ممکن است که مراد این باشد که اگر خواهی که از جمله جمعی باشی که نیکبخت ترین مردم اند بسبب آنچه دانسته پس عمل کن بآن تا از جمله ایشان باشی. و بنا بر این محتاج نیست بضمیمه آنچه مذکور شد که عمل را زیاد کن بر دیگران تا نیکبخت تر از همه باشی

3720

ان اردت قطیعة اخیک فاستبق له من نفسک بقیة یرجع الیه ان بدا له ذلک یوما ما

اگر خواهی بریدن از برادر خود پس باقی بگذار از نفس خود باقی مانده که برگردد او بسوی آن اگر پدید آید از برای او این یک روزی مراد این است که اگر خواهی که از کسی از برادران مؤمن ببری بالکلیه مبر از او و بقیه احسانی بگذار از نفس خود نسبت باو که اگر او خواهد یک روزی دوستی کند با تو رجوع کند بآن بقیه و آن را منظور دارد بخلاف این که بالکلیه از او بریده باشی چه دیگر امری نمی ماند که او آن را منظور دارد و رجوع کند باعتبار آن بدوستی تو. و در این کلام اشاره است باین که بریدن از برادر خود معقول نیست مگر در وقتی که او از این کس بریده باشد و با وجود این باید که بقیه احسانی نسبت باو گذاشت که اگر او پشیمان شود و خواهد که دوستی کند آن را ملاحظه کند و وسیله دوستی سازد

3721

ان استنمت الی و دودک فاحرز له من امرک و استبق له من سرک ما لعلک ان تندم علیه و قتاماً
اگر آرام بگیری بسوی دوست خود پس حفظ کن از برای او از امر خود و باقی گذار از برای او از سر خود آنچه را بسا باشد که پشیمان شوی بر آن یک
وقتی.

یعنی هرگاه آرام گیری با دوستی همه امور خود و اسرار خود را باو مگو بلکه آنچه را که پشیمان شوی از اظهار آن باو بر تقدیر زایل شدن دوستی میانه
شما آنها را اظهار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۸

مکن باو بسا باشد که دوستی میانه شما زایل شود و پشیمان گردی از آنچه اظهار کرده باشی باو باعتبار این که اطلاع غیر دوست بر آنها ضرر کند بتو،
و حفظ کن از برای او یعنی از او و نسبت باو و همچنین باقی گذار از برای او یعنی باقی گذار اظهار نکرده باو

3722

ان لم تردع نفسک عن کثیر ممّا تحبّ مخافهً مکروهه سمت بک الاهواء الی کثیر من الضرر

اگر باز نداری نفس خود را از بسیاری از آنچه دوست می‌داری از ترس مکروه آن بلند کند ترا آرزوها بسوی بسیاری از زیان. مراد این است که عذاب و
عقاب که حق تعالی بر محرمات قرار داده عین مصلحت مردم است زیرا که اگر کسی نفس خود را از بسیاری از آنچه دوست می‌داری و خواهش آن دارد
باز ندارد از ترس مکروه آن یعنی از ترس عذاب و عقاب که بر آن مترتب می‌گردد خواهشها او را بلند میکند بسوی بسیاری از زیان و خسران، و هرکه
اطاعت حق تعالی کند در اجتناب از آنها سالم ماند از آن ضررها، و بنا بر این معنی مراد بضررها ضررهای دنیوی است نه عذاب اخروی، و ممکن است
که از ترس مکروه آن علت باز نداشتن باشد نه سبب بازداشتن، و مراد این باشد که اگر نفس خود را از بسیاری از آنچه دوست می‌داری باز نداری از
ترس مکروه آن یعنی مکروه ترک محبوب کردن و از سر لذت و خواهش خود گذشتن بلند کند ترا خواهشها بسوی بسیاری از ضرر پس همان بهتر که
مکروه ترک لذات را بر خود بگذاری و از آن ضررها سالم باشی و بنا بر این مراد بضررها ضررهای اخروی است یا آنچه شامل آنها نیز باشد

3723

ان عقدت ایمانک فارض بالمقضى علیک و لک و لا ترج احداً الاً الله سبحانه و انتظر ما اتاک به القدر

اگر ببندی ایمان خود را پس راضی باش به آن چه حکم شده بر تو و از برای تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۹

و امید مدار کسی را مگر خدای سبحانه را، و انتظار مکش آنچه را بیاورد از برای تو تقدیر حق تعالی، این بنا بر این است که در اول فصل مذکور شد که
«ان» از برای شرط در استقبال است در سر فعل ماضی که داخل شود آن را بمعنی مستقبل برد یعنی اگر خواهی که ببندی و محکم گردانی ایمان
خود را پس چنین باش. و ممکن است که معنی این باشد که اگر بسته و محکم کرده ایمان خود را یعنی دعوی این معنی میکنی و راست میگوئی پس
چنین باش و مراد به آن چه حکم شده بر او این است که حکم خدا شده بآن و ضرر او در آن باشد و برای او این که حکم شده باشد بآن و نفع او
در آن باشد. و ممکن است «۱» که «ایمان» بفتح همزه خوانده شود بمعنی قسمها و آنچه در حکم آنها باشد از نذرها و عهدها و معنی آن باشد که: اگر
محکم کنی قسمها را یعنی در باب امری یا نکردن آن قسم محکم یاد کنی باین که از روی قصد و نیت و صیغه شرعیه باشد و لغو و بازی کردن نباشد
و همچنین در نذر و عهد یا محکم کنی عهد و پیمانی را با کسی پس وفا کن بآن و مخالفت آن مکن و راضی شو در آن باب به آن چه حکم شده باشد
بر تو و از برای تو تا آخر کلام و پوشیده نیست که این بلفظ «عقدت» مناسبتر است زیرا که شایع نسبت آن بقسم و پیمان است نه بایمان نهایت آنچه
در جزا فرموده‌اند بمحکم کردن ایمان مناسب تر است چنانکه بر متأمل مخفی نیست مگر این که مراد به «ایمان» بفتح نیز عهدها و پیمانها باشد که
آدمی باید که بکند با حق تعالی و رسول و خلفای او صلوات الله و سلامه علیه و علیهم أجمعین که باز بایمان برگردد و الله تعالی يعلم

3724

ان وقعت بینک و بین عدوک قصهً عقدت بها صلحا و البسته بها ذمّة فحط عهدک بالوفاء و ارع ذمتک بالامانة و اجعل نفسک جنّة بینک و بین ما
اعطیت من عهدک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۰

اگر واقع شود میان تو و میان دشمن تو قصه که ببندی بآن قصه صلحی را و بپوشانی آن دشمن را بآن قصه پیمانی پس نگاهداری کن خود را بویفا
کردن بآن و رعایت کن پیمان خود را بامانت و بگردان نفس خود را سپری میانه خود و میانه آنچه بخشیده از پیمان خود «قصه» بمعنی امر و کار است
یا حدیث و گفتگو و مراد این است که هرگاه میانه تو و دشمن تو امری روی داده باشد یا سخنی جاری شده باشد که بآن صلحی بسته باشی با او و
پوشانده باشی او را بآن پیمانی، تشبیه شده پیمانی که باو داده شده باشد بجامه و خلعتی که باو داده شده باشد و وصف بپوشاندن از آن راه است و
«رعایت کن عهد و پیمان خود را بامانت» یعنی این که خیانتی در آن نکنی و بهر نحو که عهد و پیمان کرده بهمان نحو آن را نگاهداری و «بگردان
نفس خود را سپری» یعنی بگردان نفس خود را مانع از رسیدن آفتی بآن عهد که تا تو باشی آفتی بآن نرسد مانند سپری که حفظ کند کسی را

3725

ان احببت سلامة نفسك و ستر معایبک فاقلل کلامک و اکثر صمتک یتوقّر فکرک و یستتر قلبک و یسلم الناس من یدک
اگر دوست داری تو سلامتی نفس خود را و پوشاندن عیبهای خود را پس کم کن کلام خود را و بسیار گردان خاموشی خود را تا این که بسیار شود فکر
تو و روشن شود دل تو و سالم مانند مردم از دست تو. بودن «کم کردن کلام و بسیار گردانیدن خاموشی سبب سلامتی نفس این کس و پوشاندن
عیبهای او» ظاهر است، چه کم است که در کلام بسیار کلامی نباشد که مشتمل بر ضرری از برای او باشد و عیبی از آن در او ظاهر شود و همچنین
بودن آن «سبب بسیاری فکر و روشن شدن دل او» زیرا که هر چند کلام را کم کند و خاموش باشد بیشتر مشغول فکر می‌تواند بود پس فکر او بسیار
می‌تواند شد و ظاهر است که فکر بسیار سبب روشنی دل و نورانی شدن آن می‌شود «و سالم ماندن مردم از دست او» باعتبار این است که کلام بسیار
کم است که متضمن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱

ایذای مردم نباشد اگر همه باعتبار ناخوش داشتن پرگوئی باشد و ملامت از آن پس هرگاه کلام خود را کم کند و خاموشی را بسیار کند مردم سالم
باشند از دست او و از آنچه بر تقدیر پرگوئی بایشان می‌رساند با آنکه هرگاه بسبب آن فکر او بسیار شود و دل او روشن گردد این معنی مانع گردد او را
از ضرر رسانیدن بمردم پس سالم مانند مردم از دست او

3726

ان لم تکن حلیمًا فتحلّم فآته قلّ من تشبه بقوم آلا اوشک ان یصیر منهم

اگر نبوده باشی بردبار پس خود را بردبار بنما و بایشان شبیه ساز، زیرا که کم است کسی که شبیه سازد خود را بقومی مگر این که نزدیک باشد که
بگردد از ایشان. مراد این است که اگر بحسب خلقت و جبلت حلیم و بردبار نباشی پس حلم را بزور بخود ببند و با مردم سلوکی کن مانند سلوک
حلیمان و بردباران زیرا که این معنی بتدریج باعث این می‌شود که حلیم گردی چه کم است که کسی خود را شبیه سازد بقومی در صفتی مگر این که
زود باشد که بگردد از ایشان یعنی آن صفت در واقع حاصل شود از برای او و حالی او گردد مانند ایشان

3727

ان صبرت صبر الأکارم و آلا سلوت سلو البهائم

اگر صبر کنی صبر مردم گرامی و اگر نه تسلی خواهی شد تسلی شدن چارپایان، یعنی اگر در بلاها و مصیبتها صبر کنی مانند مردم گرامی، خواهی بود
گرامی مثل ایشان، و اگر نکنی خواهی بود مثل چارپایان که جزع و اضطرابی کنند و بعد از آن که تنگ آیند و مانده شوند تسلی شوند پس هرگاه چاره
از تسلی شدن نباشد پس چرا آن در اول مرتبه نباشد که باعث گرامی بودن و اجر و ثواب گردد
و فرموده آن حضرت علیه السلام در باره جمعی که ستایش کرده بر ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲

3728

«ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یسبقوا» ۱

اگر گویا شوند راست می‌گویند و اگر خاموش شوند پیشی گرفته نشوند یعنی کسی پیش از ایشان در حضور ایشان سخن نتواند گفت بلکه همه انتظار
برند که ایشان بسخن آیند

3729

ان نظروا اعتبروا و ان اعرضوا لم یلهوا

اگر نگاه کنند عبرت گیرند و اگر رو بگردانند بازی نکنند یعنی بهر چه نگاه کنند پندی گیرند از آن که سودمند باشد از برای ایشان، و از هر چه اعراض
کنند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳

و رو بگردانند باین اعتبار باشد که مشغولی بآن امور بازی باشد و ایشان لهو و بازی نکنند

3730

ان تکلموا ذکروا و ان سکتوا تفکروا

اگر سخن گویند یاد کنند یعنی یاد خدا و ذکر او کنند، و ممکن است که «ذکروا» بتشدید کاف خوانده شود و معنی این باشد که اگر سخن گویند بیاد
آورند یعنی بیاد مردم آورند آنچه را باید بیاد ایشان آورد از مواعظ و نصایح، و اگر خاموش گردند فکر کنند در آنچه باید فکر در آن کرد و بهره
خاموش نباشند و این آخر مدحی است که نقل شده

و فرموده آن حضرت علیه السلام در باره کسی که مذمت کرده آن حضرت او را

3731

ان سقم «۱» فهو نادم على ترك العمل و ان صح امن مغترّاً فاخر العمل

اگر بیمار شود پس او پیشیمان است بر ترک عمل یعنی بر آنچه نکرده از اعمال خیر، و اگر به شود از کوفت ایمن گردد فریب خورنده پس تأخیر کند و پس اندازد عمل را

ان دعی الی حرث الدنیا عمل و ان دعی الی حرث الآخرة کسل

اگر خوانده شود بحرث دنیا یعنی زراعت آن یا کسب آن کار میکند، و اگر خوانده شود بحرث آخرت سنگینی میکند و سستی می نماید شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۴

ان استغنی بطر و فتن

اگر توانگر گردد طغیان کند یا شادی کند و بفتنه افتد و ممکن است که «فتن» مجهول خوانده شود یعنی بفتنه انداخته شود ان «۱» افتقر قنط و وهن

اگر درویش گردد نومید گردد و ضعیف شود یعنی نومید گردد از فضل خدا و ضعیف و ناتوان گردد در کردن طاعات و عبادات ان احسن الیه جحد و ان احسن تطاول و امتن

اگر احسان کرده شود بسوی او انکار کند، و اگر احسان کند خود سربلندی کند و منت گذارد

ان عرضت له معصیة واقعتها بالاتکال علی التوبة

اگر پدید آید از برای او گناهی آمیخته می سازد خود را بآن و می افتد در آن با اعتماد بر توبه و بازگشت

ان عزم علی التوبة سوفها و اصّر علی الحوبة

هرگاه عزم کند بر توبه یعنی اراده کردن آن کند و جزم بر آن کند پس می اندازد آن را و ایستادگی میکند بر گناه ان عوفی ظنّ ان قد تاب

اگر عافیت داده شود گمان می برد که بتحقیق که توبه کرده. ممکن است که مراد بتوبه کردن بی گناه بودن باشد یعنی تا عافیت دارد گمان میکند که گناهی ندارد یا باعتبار این که نکرده یا حق تعالی بخشیده آنچه را کرده بگمان این که اگر گناه کار می بود عافیت باو نمی داد، و ممکن است که مراد این باشد که او توبه را از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۵

عافیت در دنیا می خواهد پس همین که عافیت داده شده گمان میکند که توبه کرده باعتبار این که فایده توبه بعمل آمده پس گویا آن بعمل آمده و دیگر توبه در کار نیست

ان ابتلی ظنّ و ارتاب

اگر گرفتار شود ببلای گمان میکند و بشک می افتد یعنی گمان بدی بخود میکند و بشک می افتد در باره خود که آیا گناهی کرده که بآن اعتبار گرفتار بآن بلا شده و مراد بشک مطلق تردد است که شامل گمان نیز باشد نه خصوص ترددی که احتمال طرفین در آن مساوی باشد، و ممکن است که گمان در بعضی اوقات باشد و شک در بعضی دیگر، و ممکن است نیز که «ارتاب» بمعنی این باشد که قلق و اضطراب میکند و بنا بر این محتاج بتوجهی نیست

ان مرض اخلص و اناب

اگر بیمار شود اخلاص می ورزد بخدا و بازگشت میکند

ان صحّ نسی و عاد و اجتری علی مظالم العباد

اگر تندرست شود فراموش میکند و برمیگردد به آن چه میکرد از گناهان و دلیر می شود بر مظالمهای بندگان [مظلّمه] چیزی است که بظلم از کسی گرفته باشند یعنی دلیر می شود بر گرفتن چیزها بظلم از بندگان خدا

ان امن افتتن لاهیا بالعاجلة فنیسی الآخرة و غفل عن المعاد

اگر ایمن شود بفتنه می افتد بازی کننده دنیا پس فراموش میکند آخرت را و غافل می شود از روز بازگشت. مراد بازی کردن دنیا مشغول شدن بآن است و چون آن را حقیقتی و بقائی نیست و آنچه در آن می شود بمنزله لهو و بازی است باین اعتبار فرموده اند که بازی کننده دنیا، و ممکن است که «لاهییا بالعاجلة» بمعنی بازی کننده دنیا نباشد بلکه بمعنی دوست دارنده دنیا باشد

بو این آخر فقرات مذمتی است که نقل شده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶

اگر بودند رعایا پیش از من چنین که شکوه می کردند ستم والیان خود را پس بدرستی که من امروز شکوه میکنم ستم رعیت خود را گویا منم کشیده شده و ایشانند کشنده و منم تحریص کرده شده به پیروی و ایشاناند والیان. شکوه آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه از سپاهیان رعیت خود بوده که اطاعت آن حضرت در جنگها و جهادها چنانکه بایست نمی کردند و شکوه ایشان در کلام آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بسیار است چنانکه در نهج البلاغه و غیر آن مذکور است

3733

ان عقلت امرک او اصبت معرفة نفسک فاعرض عن الدنيا و ازهدها فیها فانها دار الاشقیاء و لیست بدار السعداء بهجتها زور و زینتها غرور و سحائبها متقشعة و مواهبها مرتجعة

اگر دریافته کار خود را یا رسیده بشناخت نفس خود پس روبگردان از دنیا و بی رغبت باش در آن پس بدرستی که آن خانه بدبختان است و نیست خانه نیکبختان نیکوئی آن دروغ است و آرایش آن فریب است و ابرهای آن گشوده شده است و عطایای آن بر گردنده یعنی اگر راست میگوئی که دریافته کار خود را یا رسیده بشناخت نفس خود پس چنین باش و «دریافته کار خود را» این بنا بر آن است که در اول فصل مذکور شد که [آن] از برای شرط در استقبال است و بر سر فعل ماضی که داخل شود آن را بمعنی مستقبل برد و ممکن است که معنی این باشد که اگر دریابی کار خود را یا بررسی بشناخت نفس خود پس چنین باش و «دریافته کار خود را یعنی یافته و دانسته که چه کار باید بکنی و رسیده بشناخت نفس خود یعنی همین شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۷

قدر شعور داری که خود را بشناسی زیرا که آن کافی است در امثال آنچه می گویم، یا این که اگر رسیده بحقیقت شناخت نفس خود و این که خلق آن بلهو و عبث نشده بلکه از برای عبادات و استحقاق جزای آنهاست که در آخرت بعمل آید «و نیکوئی آن دروغ است» باعتبار این که هیچ چیزی از آن نیست که آمیخته نباشد بشری، و بر تقدیری که خالص باشد چون زایل و منقطع است پس گویا در حقیقت نیکوئی ندارد و نیکوئی آن دروغ است، «و آرایش آن فریب است» یعنی مردم را فریب دهد و از آخرت باز دارد و مراد بابرهای آن هر چیزی است در آن که منشأ خیری و نفعی باشد و تشبیه شده بابر باعتبار کثرت خیر و نفع آن و «گشوده شده است» یعنی بزودی گشوده و زایل خواهد شد و همچنین عطاها و بزودی برگردد از این کس و بدیگری منتقل شود پس آنها شایسته آن نیستند که آدمی مشغول آنها گردد و بسبب آن خود را از آخرت و نعمتهای دائمی و رحمتهای پاینده آن محروم گرداند و پوشیده نیست که مراد امر باعراض از دنیاست هرگاه غرض از آن محض دنیا باشد اما هرگاه غرض از آن صرف آن باشد در اموری چند که باعث تحصیل آخرت باشد پس آن در حقیقت طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است و نیکو و مستحسن است و باین وجه جمع می شود میانه امثال این اخبار و بعضی اخبار دیگر که متضمن مدح دنیا باشد

3734

ان آمنت بالله امن منقلبک

اگر ایمان آورده بخدا ایمن باشد جای بازگشت تو یعنی اگر راست میگوئی که ایمان آورده، و ممکن است که معنی این باشد که اگر ایمان بیآوری بخدا و مراد حقیقت ایمان است زیرا که هر که حقیقت ایمان بخدا آورد و تصدیق او چنانکه باید بکند از فرمان او در نرود و هر که مخالفت فرمان او نکند یقین جای بازگشت او امن است و او را خطری نباشد در آن

3735

ان اسلمت نفسک لله سلمت نفسک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸

اگر تسلیم کنی نفس خود را بخدا سالم ماند نفس تو. مراد بتسلیم کردن نفس خود بخدا این است که بکار فرماید آن را در آنچه او فرموده یا این که از روی صدق نیت و خلوص طوئیت واگذار آن را باو و بسپارد باو و او را حافظ و نگه دار آن گرداند

3736

ان کنتم راغبین لا محالة فارغبوا فی جنة عرضها السموات و الارض

اگر باشید شما رغبت کنندگان ناچار پس رغبت کنید در بهشتی که عرض آن آسمانها و زمین است یعنی اگر شما ناچار رغبت کنید در چیزی و چاره آن نداشته باشید پس چرا رغبت کنید در دنیا رغبت نکنید در بهشتی که عرض آن آسمانها و زمین است و تعلیق باین شرط اشاره باین است که رغبت کردن در چیزی و عمل کردن از برای آن خالی از زحمتی نیست پس اگر کسی هیچ کار نکند و رغبت در چیزی نکند پس می تواند بود که از راه گریز از تعب و زحمت آن باشد و اما هر گاه کسی تعب و زحمت آن را بر خود گذارد پس چرا دنیای پست مرتبه را طلبد و در طلب آن تعب و زحمت کشد و بهشت بلندمرتبه وسیع را نطلبد، و ممکن است که معنی شرط این باشد که اگر بوده باشید شما رغبت کنندگان بی گزاف یعنی حقیقت رغبت در شما باشد پس رغبت کنید در بهشت زیرا که رغبت معقول رغبت در آن است و رغبت در دنیا پوچ و باطل است پس گویا رغبتی است گزاف، و بر این قیاس کن شرط در فقرات بعد از این را نیز و مراد به «بودن عرض آن آسمانها و زمین» چنانکه در قرآن مجید نیز واقع شده این است که عرض آن بقدر

عرض آسمانها و زمین است یعنی وسعت آن بقدر وسعت همه آنهاست و استعمال «عرض» بمعنی وسعت میانه عرب شایع است، و ممکن است که مراد به «عرض» مقابل طول باشد و اقتضای در بیان عظمت بر ذکر عرض نه طول باعتبار این باشد که هرگاه عرض معلوم شود معلوم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹

می شود که طول زیاد بر آن است و همین قدر کافی است در علم بعظمت آن بخلاف این اگر همین طول مذکور شود که از آن قدر عظمت عرض بهیچ وجه معلوم نمی شود و بعضی گفته اند که: مراد بعرض قیمت است یعنی قیمت آن اگر فروخته شود بقدر قیمت همه آسمانها و زمین است اگر فروخته شوند و عرض از این بیان بزرگی و جلالت قدر آن است. و بعضی اشکال کرده اند در این آیه کریمه بنا بر وجه اول یا دوم باین که بهشت در آسمان است پس چگونه تواند بود که

عرض آن بقدر آسمانها و زمین باشد و جواب گفته اند که: مراد بیودن بهشت در آسمان این است که در جهت آسمان است نه این که در میان آسمان است و بنا بر این ممکن است که بالای همه آسمانها باشد بعرض مذکور یا در آن سمت خارج از آسمانها باشد در جنب آنها و آنچه در بعضی روایات وارد شده که: بهشت در آسمان چهارم است محمول شود بر این که در جنب آن است و اتصالی بآن دارد چنانکه می گویند که در خانه ما باغی است یعنی متصل بآن و می تواند بود که چندین برابر آن باشد. و ممکن است که مراد بآسمانها هفت آسمان مشهور باشد یعنی آسمانهای سبعة سیاره و بنا بر این می تواند بود که در آسمان هشتم یا نهم باشد و بعضی گفته اند که: بهشت الحال در آسمان است و حق تعالی در روز قیامت زیاد خواهد کرد وسعت آن را بقدر وسعت آسمانها و زمین و مراد بآیه کریمه قدر آن است در آن روز و الله تعالی یعلم و در بعضی روایات وارد شده که: از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله پرسیدند که: هرگاه بهشت عرض آن آسمانها و زمین باشد پس کجا میباشد جهنم؟

پس آن حضرت فرمود که: سبحان الله هرگاه بیاید روز پس کجاست شب؟

و صاحب مجمع البیان گفته که: مراد اینست که کسی که قادر است بر این که شب را ببرد هر جا که خواهد قادر است بر این که خلق کند جهنم را هر جا که خواهد

و ممکن است که اشاره، نیز باشد باین که جهنم در زیر زمین باشد چنانکه هرگاه در روی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰

زمین روز شد شب در زیر آن یعنی در طرف مقابل آن باشد و مؤید این است این که نقل شده از قتاده که گفته: بهشت بالای هفت آسمان است و جهنم زیر هفت زمین

3737

ان کنتم عاملین فاعملوا لما ینجیکم یوم العرض

اگر باشید عمل کنندگان پس عمل کنید مر آن را که رستگاری دهد شما را روز عرض یعنی روز قیامت که روز عرض اعمال است بر حق تعالی

3738

ان کنتم لا محالة متعصبین فتعصبوا لنصرة الحق و اغائة الملهوف

اگر بوده باشید ناچار تعصب کشندگان پس تعصب بکشید از برای یاری کردن حق و فریاد رسی ستمدیده بیچاره

3739

ان کنتم لا محالة متسابقین فتسابقوا الی اقامة حدود الله و الامر بالمعروف

اگر بوده باشید شما ناچار پیشی گیرندگان پس پیشی گیرید بسوی بر پای داشتن حدهای خدا و امر بمعروف، «حدّ» بمعنی طرف و جانب است و مراد بحدّهای خدا احکامی است که قرار داده و از برای هر حکمی حدی و جانبی مقرر فرموده که از آن تجاوز نباید کرد و مراد بمعروف، هر امر نیکویی است که حق تعالی واجب کرده یا شامل مستحبات نیز باشد و بنا بر این امر بآن بمعنی طلب آن است اعمّ از این که بر وجه وجوب باشد یا بر سبیل

استحباب

3740

ان کنتم لا محالة متنافسین فتنافسوا فی الخصال الرغیبة و خلال المحد

اگر بوده باشید شما ناچار تنافس کنندگان پس تنافس کنید در خصلتهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱

رغیبه و خوبیهای مجد «تنافس» این است که دو کس رغبت کنند در چیزی از راه معارضه با یکدیگر در کرم و خصلتهای رغیبه یعنی خصلتهای نیکو که مردم رغبت میکنند در آن و «مجد» بمعنی رسیدن بشرف و کرم است

3741

ان کنتم للنجاة طالبین فافضوا الغفلة و اللهو و الزموا الاجتهاد و الحدّ

اگر بوده باشید شما از برای رستگاری طلب کنندگان پس ترک کنید غفلت و بازی را و جدا شوید از جد و کوشش یعنی جد و کوشش در اصلاح نفس و داشتن او بر طاعات و بازداشتن از معاصی

3742

ان کنتم لا محاله متزّهین فتنزهوا عن معاصی القلوب

اگر بوده باشید شما ناچار پاکیزگی کنندگان پس پاکیزگی کنید از گناهان دلها. مراد بگناهان دلها صفات بدی است که در نفس راسخ باشد و تخصیص به آنها باعتبار این است که بدی آنها زیاده است از بدی گناهان جوارح دیگر، و ممکن است که مراد بدلها نفسها باشد و گناهان آنها همه گناهان باشد. باعتبار این که فاعل همه در حقیقت نفس است و مثاب و معاقب اوست

3743

ان کنتم لا محاله متطهرین فتطهروا من دنس العیوب و الذنوب

اگر بوده باشید شما پاکی جویندگان پس پاکی جوئید از پلیدی عیبه و گناهان مراد بعیبه نیز گناهان است و گناهان تأکید و تفسیر آن است و پوشیده نیست که معنی دوم که از برای تعلیق بشرط در فقره اول این فقرات مذکور شد در این دو فقره ظاهرتر است باین که معنی چنین باشد که اگر شما پاکیزه کنندگان و پاکی جویندگانید بی گزاف پس پاکیزگی کنید از گناهان دلها و پاکی کنید از پلیدی عیبه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲

3744

ان کنتم فی البقاء راغبین فاهدوا فی عالم الفناء

اگر بوده باشید شما در باقی بودن رغبت کنندگان پس بی رغبت باشید در عالم فنا یعنی دنیا چه بی رغبتی در آن از برای رغبت در آخرت باعث حیات ابدی و زندگی سرمدی گردد

3745

ان کنتم للنعیم طالبین فاعتقوا انفسکم من دار الشقاء

اگر بوده باشید شما از برای نعمت طلب کنندگان پس آزاد کنید نفسهای خود را از خانه بدبختی یعنی دنیا که علاقه بآن و حرص در آن سبب بدبختی می شود و مراد بازاد کردن از آن ترک آن علاقه و حرص است

3746

ان رغبتکم فی الفوز و کرامه الآخرة فخذوا فی الفناء للبقاء

اگر رغبت دارید در فیروزی و گرامی بودن آخرت پس فرا گیرید از فنا از برای بقا یعنی فرا گیرید از عالم فنا که دنیاست توشه از برای عالم بقا که آخرت باشد

3747

ان کنتم تحبون الله فاخرجوا من قلوبکم حبّ الدتیا

اگر بوده باشید شما چنین که دوست دارید خدا را پس بیرون کنید از دلهای خود دوستی دنیا را

3748

«ان رایت من نسائك ریبه فاجعل لهنّ التکیر علی الکبیر و الصغیر» ۱

اگر بینی از زنان خود بد گمانی یعنی امری که باعث بدگمانی تو شود پس بگردان از برای ایشان انکار کننده بر بزرگ و کوچک یعنی نگهبانی برای ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳

مقرر کن که هر که خواهد بدی کند انکار کند بر او و منع کند او را از آن و این نگهبان مقرر باشد بر کوچک و بزرگ نه خصوص زنان تا این که ایشان نیابند که از خصوص ایشان چیزی بتو رسیده چه این معنی باعث زیادتی جرأت ایشان می شود و همچنین بر مردم نیز این معنی ظاهر نشود و سبب رسوائی نگردد

و ایاک ان تکرر العتب فانّ ذلک یغری بالذنب و یهون العتب

و بپرهیز از این که مکرر کنی ملامت را پس بدرستی که آن حریص می گرداند بر گناه و خوار می گرداند ملامت را این تتمه کلام سابق است یا تتمه کلام دیگر که در اینجا نقل نشده و حرف عطف از برای آن است و مراد این است که هرگاه کسی را بر کار بدی ملامت کردی تکرار مکن ملامت او را زیرا که هر چند تکرار کنی آن را قبح آن گناه در نظر او و همچنین حیا و شرم او کم می شود و این در حقیقت باعث تحریص او می شود بر آن گناه، و خوار شدن ملامت بعد از تکرار آن ظاهر است و محتاج بیان نیست

3749

ان سمت همّتک لاصلاح «۱» التّاس فابدأ بنفسک فانّ تعاطیک صلاح غیرک و انت فاسد اکبر العیب
اگر بلند شود همت تو از برای اصلاح مردم پس ابتدا کن بنفس خود پس بدرستی که فرا گرفتن تو صلاح غیر خود را و حال آنکه تو خود فاسد باشی
بزرگترین عیب است

3750

ان جعلت دینک تبعاً لدنیاک اهلکت دینک و دنیاک و کنت فی الآخرة من الخاسرین
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۴

اگر بگردانی دین خود را پیرو دنیای خود تباه کنی دین خود را و دنیای خود را و بوده باشی در آخرت از زیانکاران، «تباه شدن دین ظاهر» است و
«تباه شدن دنیا» بنا بر آن است که غالب این است که حق تعالی دنیای چنین کسی را نیز تباه میکند و از دنیا نیز او را محروم می‌گرداند

3751

ان جعلت دنیاک تبعاً لدینک أحرزت دینک و دنیاک و کنت فی الآخرة من الفائزین
اگر بگردانی دنیای خود را پیرو دین خود جمع کنی دین خود را و دنیای خود را، و بوده باشی در آخرت از فیروزمندان، «جمع کردن دنیا» باعتبار این
است که هیچ کس بی بهره از آن نمی‌ماند و خصوصاً این که کسی که دین خود را محکم نگاه دارد و از سر دنیا بگذرد از برای دین یقین حق تعالی
دنیای او را نیز آباد می‌گرداند

3752

ان اتّقی الله واک

اگر بترسی از خدا نگاه دارد ترا

3753

ان أطعت الطّمع أرداک

اگر فرمانبری طمع را هلاک گرداند ترا یا بیندازد یعنی در هلاکت و پستی مرتبه

3754

ان تفضّلت خدمت

اگر بخشش کنی خدمت کرده شوی یعنی مخدوم مردم گردی

3755

ان توقّرت اکرمت

اگر باوقار باشی بزرگ گردانیده شوی

3756

«ان تقنع تعزّ ۱»

اگر قانع شوی عزیز گردی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۵

3757

ان تخلص تفز

اگر خالص گردی فیروزی یابی یعنی خالص و پاک گردی از صفات و اخلاق نکوهیده و افعال و اعمال ناشایست

و گفته شد بآن حضرت علیه السلام که: بدرستی که اهل کوفه بصلاح نمی‌آورد ایشان را مگر شمشیر

، پس فرمود آن حضرت علیه السلام

3758

ان لم یصلحهم آلا إفسادی فلا أصلحهم الله

اگر بصلاح نمی‌آورد ایشان را مگر فاسد کردن من پس بصلاح نیورد ایشان را خدا. مراد این است که شمشیر کشیدن بر ایشان باعتبار این که مسلمانند
و ظاهراً مطیع امامند شرعاً جایز نیست و هرگاه شرعاً جایز نباشد و من مرتکب آن شوم پس آن فاسد و تباه کند مرا پس اگر اصلاح حال ایشان نشود
مگر بشمشیر که باعث فساد حال من می‌شود خدا اصلاح حال ایشان نکند و مرا بسبب آن فاسد و تباه نکند

3759

ان تنزّهوا عن المعاصی یحببکم الله

اگر پاکیزگی جوئید از گناهان دوست دارد شما را خدا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶

[«حرف الف بلفظ «انا»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «انا» و آن الف متکلم است و بمعنی [من] است، (گفته آن حضرت علیه السلام

3760

أنا قسیم التار و خازن الجنان و صاحب الحوض و صاحب الأعراف

منم قسمت کننده جهنم و گنجور بهشت و صاحب حوض و صاحب اعراف

بودن آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه از جانب خدا قسمت کننده دوزخ و بهشت و این که بی فرمان او کسی را بهیچ یک از آنها نبرند در احادیث بسیار وارد شده و مراد بحوض حوضی است که مشهور شده بحوض کوثر و آن حوضی است که شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب امالی روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده: هر که ایمان نیاورد بحوض من پس وارد نسازد خدا او را بر حوض من و این نفرین است بر کسی که ایمان نیاورد بآن باین که نرسد بآن و محروم ماند از آن

و از ابی ایوب انصاری رضی الله عنه روایت شده که پرسیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از حوض فرمود که: چون پرسیدید پس خبر می‌دهم شما را بدرستی که حوض اکرام کرده مرا خدا بآن و تفضیل داده مرا بر هر که بوده پیش از من از پیغمبران و آن حوض بقدر ما بین ایله و صنعاء است در آن است جامها برای آب خوردن بعدد ستاره‌های آسمان، روان می‌شود در آن دو نهر بزرگ از آب، آب آن سفید تر است از شیر و شیرین تر است از عسل، سنگریزه آن زمرد و یاقوت است، زمین آن مشگ اذفر است یعنی مشگ بغایت نیکو، شرطی است مشروط از جانب پروردگار من که وارد آن نمی‌شوند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۳، ص: ۲۷

مگر کسانی که پاک باشد دل ایشان و درست باشد نیت‌های ایشان و تسلیم کننده باشند برای وصی من بعد از من آن کسانی که می‌دهند آنچه را بر ایشان است بآسانی و نمی‌گیرند آنچه را که برای ایشان است بدشواری، دور میکند وصی من از حوض روز قیامت کسی را که نیست از شیعه او همچنان که دور میکند مرد شتری را که جرب داشته باشد از شترانش کسی که نوشد از آن حوض تشنه نشود هرگز. و روایت «۱» شده از ابی ذر رضی الله عنه که گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وارد می‌شود بر من بر سر حوض علی امیر مؤمنان و امام غرّ محجلان پس برمیخیزم می‌گیرم دست او را پس سفید می‌شود روی او و رویهای اصحاب او پس می‌گویم «۲» چگونه جانشینی کردید مرا با ثقلین بعد از من؟ پس می‌گویند که: پیرو شدیم بزرگتر را و تصدیق کردیم آن را و معاونت کردیم کوچکتر را و یاری نمودیم و جنگ کردیم با او، پس می‌گویم که برگردید سیراب، سیراب کرده شده پس می‌آشامند شربتی که تشنه نمی‌شوند بعد از آن هرگز روی امام ایشان مانند آفتاب برآمده باشد و رویهای ایشان مانند ماه شب بدر یا مانند روشن ترین ستاره

غرّ جمع أغرّ است و «أغرّ» اسب پیشانی سفید و سفید هر چیز را گویند و «محجل» اسبی را گویند که دستها و پایهای آن سفید باشد و مراد به «غرّ محجلان» در اینجا گروهی است که بر راه راستند و مانند آن اسبان با یمن و برکتند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۳، ص: ۲۸

نشوید هرگز، و مراد به «بزرگتر» کتاب خداست و به «کوچکتر» امام از عترت او

و «جنگ کردیم با او» یعنی با مخالفان همراه او

و شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب خصال روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: من با رسول خدایم و با من است عترت من بر حوض، پس هر که خواهد ما را پس باید که فراگیرد بگفته ما، و باید که عمل کند عمل ما، پس بدرستی که از برای هر اهلی نجیبی است و از برای ماست نجیبی و از برای ماست شفاعتی و از برای اهل دوستی ماست شفاعتی «۱» پس تنافس کنید در ملاقات ما بر حوض پس بدرستی که ما میرانیم از آن دشمنان خود را و آب می‌دهیم از آن دوستان خود را و پیروان خود را، هر که بیاشامد از آن یک شربتی تشنه نمی‌شود بعد از آن هرگز، حوض ما در آن دو ساقیه بزرگ است که می‌ریزند از بهشت یکی از آنها از تسنیم است و دیگری از معین، بر دو طرف آن زعفران است، و سنگریزه‌های آن مروارید است و آن کوثر است. مراد باین که «از برای هر اهلی نجیبی است» این است که: از برای هر اهلی بی‌یتی گرامی و برگزیده باشد نزد ایشان و از برای ما نیز گرامی و برگزیده باشد و آن هر کسی است که فرا گیرد قول ما را و عمل کند عمل ما این بنا بر این است که عبارت حدیث در نسخه که بنظر رسیده بدین نحو است «فان لكل اهل نجيبا و لنا نجيب» و دور نیست که «نجيبا» و «نجيب» سهوی باشد از ناسخ و صحیح «نخبا» و «نخب» باشد بضم نون و خاء نقطه دار و ترجمه این باشد که: از برای هر اهلی برگزیده‌ها و اصحاب نیکو باشد و از برای ما هم برگزیده‌ها و اصحاب نیکو باشد و آنها آنانند که فرا گیرند قول ما را و عمل کنند عمل ما را. و «تنافس کنید» یعنی هر یک رغبت کنید در آن و معارضه کنید با یکدیگر در آن و طلب کنید که سبقت گیرید بر آن و «تسنیم» نهریست در بهشت که در قصرها و بالاخانه‌ها می‌رود و «معین» بمعنی آب جاری است و در اینجا می‌باید که نام نهری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۹

خاصّ باشد در بهشت که کوثر نام آن باشد و ممکن است که «و آن کوثر است» اشاره بحوض مذکور باشد چه آن را نیز کوثر گویند چنانکه مشهور است و در کتاب مجمع البیان نقل کرده از صحیح مسلم که از صحاح معتبر اهل سنت است که روایت کرده از انس که گفته که: میانه اوقاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی میان ما بود وقتی بود که آن حضرت خواب رفت یا پینکی زد خواب رفتنی یا پینکی زدنی، بعد از آن برداشت سر مبارک خود را تبسم کننده پس گفته شد که: چه چیز بخنده آورده شما را ای رسول خدا؟- فرمود که: فرود آمد بر من همین وقت سوره پس خواند سوره کوثر را بعد از آن فرمود که: آیا می دانید که: چه چیز است کوثر؟- گفتیم: خدا و رسول او دانانند، فرمود که: پس بدرستی که آن نهریست که وعده داده مرا بآن پروردگار من، بر آن خیر بسیار است آن حوض من است وارد میشوند بر آن امت من روز قیامت آنیہ آن یعنی ظرفی که بر سر آن باشد از برای آب برداشتن بعدد ستاره های آسمان است «پس کشیده میشوند» یعنی کشیده میشوند از برای دور کردن از این حوض اهل زمانی از ایشان یعنی از امت من پس می گویم من که: ای پروردگار من بدرستی که ایشان «۱» از امت منند پس گفته می شود که بدرستی که تو نمی دانی که چه تازه پدید آوردند بعد از تو. و در کتاب امالی روایت کرده از ابن عباس که: چون نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله «إِنَّا أُعْطِينَاکَ الْکُوْثِرَ» یعنی: بدرستی که ما عطا کرده ایم بتو کوثر را. گفت بآن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

چه چیز است این کوثر ای رسول خدا؟- فرمود که: نهریست که روان می شود زیر عرش خدا، آب آن سفیدتر از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه، سنگ ریزه های آن زبر جداست و یاقوت و مرجان، گیاه آن زعفران است، خاک آن مشک اذفر، پی های آن یعنی منبعهای آن زیر عرش خداست. بعد از آن زد رسول خدا صلی الله علیه و آله

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۰

دست مبارک بر پهلوی امیر المؤمنین علیه السلام و فرمود: ای علی این نهر از برای من است و از برای تو و از برای دوستان تو بعد از من. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت شده که: کوثر نهریست در بهشت که داده آن را الله تعالی بر پیغمبر خود در عوض پسرش. و نیز از آن حضرت صلوات الله علیه روایت شده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی نماز صبح گزارد بعد از آن بجانب علی بن ابی طالب علیه السلام التفات نمود و فرمود که: یا علی این چه نوری است که می بینم فروگرفته ترا؟- گفت یا رسول الله جنابتی امشب مرا حاصل شد و بجانب آب رفتم و نیافتم آب را پس چون متوجه برگشتن شدم ندا کرد مرا منادی که: یا امیر المؤمنین پس ملتفت شدم دیدم که در پی سر من ابریقی است پر از آب و از آن غسل کردم حضرت رسول الله فرمود که: یا علی آن منادی جبرئیل بود و آب از نهری بود که آن را کوثر می گویند بر دور آن دوازده هزار درخت است که هر درختی را سیصد و شصت شاخ است و هرگاه اهل بهشت اراده طرب کنند می وزد بادی پس نباشد هیچ درختی و نه هیچ شاخی مگر این که آواز آن شیرین تر از دیگری است و اگر نه این است که

الله تعالی نوشته است بر اهل بهشت حیات جاوید را هرآینه می مردند از شادی و از شدت حلاوت آن آوازاها، و این نهر در جنت عدن است و آن برای من است و برای تو و فاطمه و حسن و حسین و «نیست برای کسی در آن چیزی» مراد این است که حق ماست و اختیار دادن آن با ماست و کسی دیگر را اختیاری در آن نیست و کسی که دوستی ما نداشته باشد از آن نصیبی ندارد. و از ابن عباس روایت شده که: چون نازل شد «إِنَّا أُعْطِينَاکَ الْکُوْثِرَ» حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت و خواند آن را بر مردم پس چون از منبر فرود آمد مردم گفتند: یا رسول الله چیست این چیز که عطا کرده آن را بتو خدا؟- فرمود که: نهریست در بهشت سفیدتر از شیر و راست تر از تیر در کناره های آن قبه ها است از در و یاقوت، وارد آن می شود مرغان سبزی که آنها را گردنهایست چون گردنهای شتران بختی، گفتند: یا رسول الله چه نازک و لطیف باشد آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۱

مرغان. فرمود که: آیا خبر ندهم شما را بنیکوتر از آن؟- گفتند: بلی. فرمود که: هر که بخورد آن مرغ را و بیاشامد آن آب را فیروزی یابد برضوان خدا یعنی رضا و خشنودی او. و پوشیده نیست که ظاهر این روایات این است که: کوثر نام نهری خاص است و حوض را که کوثر می گویند باعتبار این است که آن نهر در آن جاری است و بآن اعتبار بعضی از مفسرین «کوثر» را بنهر تفسیر کرده اند، و بعضی بحوض، و بعضی از مفسرین کوثر را بخیر بسیار تفسیر کرده اند، و بعضی بنبوت و کتاب، و بعضی بخصوص قرآن، و بعضی بشفاعت، و در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز بشفاعت تفسیر شده و بعضی بکثرت نسل و ذریه که باعتبار کثرت اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها بظهور آمد و مخفی نیست که کوثر مشتق از کثرت است و مراد بآن خیر بسیار می تواند بود و خصوص هر یک از امور مذکوره نیز که هر یک خیر بسیارند می تواند بود و همه آنها نیز می تواند بود و الله تعالی یعلم و مراد به «اعراف» چنانکه قبل از این مذکور شد بلندبهای حجاب و حصاری است که میانه بهشت و دوزخ است و مراد این است که: منم سر کرده آنها که بر اعراف باشند تا این که اصحاب بهشت و اهل دوزخ را نشان دهند و امر کنند که هر کس را بجای او برند و لیس منّا اهل البیت امام آلا و هو عالم «۱» بأهل ولایت و ذلک لقول الله تعالی وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ. و نیست از ما اهل بیت رسول خدا امام و پیشوائی مگر این که حال این باشد که او دانا باشد باهل سلطنت خود و این از برای قول خدای بلند مرتبه است که نیستی تو مگر ترساننده و از برای هر قومی هدایت

کننده است. این تتمه کلام سابق است و مراد به «اهل سلطنت او» جمعی است که او سلطنت بر ایشان دارد یعنی اهل زمان امامت او زیرا که سلطنت هر یک از ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در زمان خود بر تمام اهل آن زمان است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۲

و اختصاص بیعضی ندارد و استشهاد بآیه کریمه ظاهر این است که باعتبار این باشد که: آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه داند که مراد از آن این است که تو ای رسول خدا نیستی مگر ترساننده مردم از معاصی و امر کننده و نهی کننده ایشان و از برای هر قومی هادیی است که هدایت کند ایشان را ببهشت و آن امام عصر آن قوم است که مطیعان ایشان را در اعراف راه می نماید ببهشت یا می رساند بآن پس از این معلوم می شود که او عالم است بحال همه رعیت خود، تا تواند مطیعان ایشان را هدایت کند ببهشت و آنچه در تفسیر مجمع البیان روایت کرده که: چون نازل شد این آیه کریمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: «منم ترساننده و علی است هدایت کننده بعد از من ای علی بتو هدایت می یابند هدایت یابندگان» آن نیز بر معنی مذکور محمول می تواند شد و همچنین آنچه روایت شده در کتاب کافی و غیر آن از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: هر امامی هدایت کننده است از برای قری که او در ایشان بوده آن نیز بر آن محمول می تواند شد و روایت کرده در کتاب از حضرت امام همام باقر علوم الاولین و آخرین که فرموده: رسول خدا ترساننده است و از برای هر زمانی از ما هدایت کننده است که هدایت میکند ایشان را به آن چه آورده است آن را پیغمبر خدا پس هدایت کنندگان بعد از رسول خدا علی است بعد از آن اوصیا یکی بعد از یکی، و این نیز بر معنی مذکور محمول می تواند شد باین که مراد به آن چه آورده است آن را پیغمبر خدا بهشت باشد که پیغمبر خبر آن را آورده و مراد به هدایت کردن هر امامی بآن هدایت کردن بآن باشد در اعراف، و ممکن است که معنی آیه کریمه این باشد که: نیستی تو مگر ترساننده عام از برای همه امت تا قیامت و از برای هر قومی راه نماینده خاصی نیز هست که بذل جهد کند در هدایت ایشان بخصوص که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله همان حضرت باشد و بعد از او امام هر عصر، و احادیث مذکوره همه بر این معنی محمول می تواند شد بنا بر این استشهاد بآیه شریفه در این کلام معجز نظام باید که محمول شود بر استشهاد بر آنچه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۳

معلوم شد از کلام سابق از وجود امامی از اهل بیت صلوات الله علیهم در هر عصری نه بر خصوص عالم بودن او باهل سلطنت او و الله تعالی يعلم

3761

انا صنو رسول الله و السابق الی الاسلام و کاسر الاصنام و مجاهد الکفار و قامع الاضداد

من صنو رسول خدایم و پیشی گیرنده بسوی اسلام و شکننده بتها و جهاد کننده با کفار و خوار کننده مخالفان. «صنو» بکسر صاد و سکون نون شاخی را گویند از نخل یا از هر درختی که با شاخ دیگر از یکجا رسته باشد و «بودن آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه صنو رسول خدا صلی الله علیه و آله» ظاهر است چه پسر عم و برادر آن حضرت بود و اقرب مردم بسوی او در اخلاق و خصال و اعمال و افعال، و «صنو» بمعنی برادر مهربان نیز آمده و ظاهر این است که این هم مأخوذ از معنی اول است و «بودن آن حضرت پیشی گیرنده بسوی اسلام» مشهور و معروف است و میانه شیعه و اهل سنت همه مسلم و معلوم، چنانکه اهل سنت نقل کرده اند از ابن عباس که گفته: گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله: رحمت فرستادند فرشتگان بر من و بر علی هفت سال گفتند بچه سبب بود این ای رسول خدای؟ - فرمود: رحمت فرستادند فرشتگان بر من و بر علی هفت سال، و این بسبب این بود که بلند نشد شهادت «لا اله الا الله» بسوی آسمان مگر از من و از علی. و در بعضی روایات ایشان مگر از او و از من. و روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده در باره آن حضرت صلوات الله علیه: این اول مردم است بحسب ایمان بمن و اول مردم است بحسب ملاقات کردن با من در روز قیامت و آخر مردم است با من بحسب عهد نزد مرگ یعنی بعد از همه کس نزد من ماند در آن وقت، و غیر اینها از روایات متضافره که از طرف ایشان نقل شده و از طرق شیعه آثار و اخبار در این باب فزون از حد و حصر است. و «بودن آن حضرت شکننده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۴

بتها» آنها مشهور و معروف است و خاصه و عامه را در آن سخنی نیست و مراد بتها است که بر کعبه معظمه بود و آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دوش آن حضرت بالا رفت تا به آنها رسید و پائین انداخت و در هم شکستند و خرد شدند و احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است در مسند خود روایت کرده از ابی مریم از آن حضرت علیه السلام که فرموده: رفتیم من و پیغمبر تا رسیدیم بکعبه پس گفت بمن رسول خدا صلی الله علیه: بنشین و بالا رفت بر دوش من پس رفتیم که برخیزم با آن حضرت پس دید از من ضعفی پس فرود آمد و خود بنشست از برای من و فرمود که: بالا رو بر دوش من پس بالا رفتم بر دوشهای مبارک آن حضرت پس بلند کرد مرا و چنین در خیال من در آمد که اگر خواهم هر آینه برسم بکنار آسمان تا این که برآمدم بر خانه و بر آن بود بتی از برنج یا مس پس گردیدم من چنین که قصد آن کنم و چاره آن نمایم از طرف راست آن و از چپ آن و پیش روی آن و از پشت سر آن تا این که چون خوب گرفتم آن را فرمود بمن رسول خدا صلی الله علیه و آله که: بینداز آن را پس انداختم آن را پس شکست چنانکه می شکند شیشه ها، بعد از آن پائین آمدم و رفتیم من و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسرعت و شدت تا این که پنهان شدیم بخانه ها از ترس این که مبادا برخورد بما احدی از مردم و پوشیده نیست که در این روایت اگر چه یک بت

مذکور شده نهایت منافات ندارد با اخبار دیگر که در آنها بتها واقع شده موافق این فقره مبارکه زیرا که ممکن است که یک بت از آنها بزرگتر و عمده‌تر باشد پس بآن اعتبار در این خبر اقتضای بر ذکر آن شده باشد و «بودن آن حضرت جهادکننده با کفار» ظاهر است و هیچ کس در آن باب طرف نسبت او نتواند شد چنانکه مشهور و معروف است از تتبع اخبار و آثار که در باب وقایع پیغمبر صلی الله علیه و آله و همچنین وقایعی که در ایام خلافت ظاهری آن حضرت روی نمود وارد شده ظاهر می‌شود چنانکه در جنگ بدر که اول جنگی بود که حق تعالی مسلمانان را امر بآن فرمود با وجود کمی مسلمانان و بسیاری کفار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۳، ص: ۳۵

آن حضرت یک یک از شجاعان کفار را بقتل آورد تا این که نصف کفار را آن حضرت بقتل آورد و نصف دیگر را باقی مسلمانان و سه هزار نفر ملائکه که بمدد ایشان آمده بودند و با وجود این علم بدست آن حضرت بود، و در جنگ احزاب کمال مبالغه فرمود در کشتن کفار و از آن جمله عمرو بن عبدود را که سرآمد شجاعان روزگار بود بقتل آورد و نقل کرده‌اند که او از جانب کفار مکرر مبارز طلبید و مسلمانان امتناع کردند از رفتن بجنگ او، و آن حضرت طلب این می‌فرمود که مبارزت او برود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را منع می‌فرمود از این تا ببیند که مسلمانان چه میکنند چون دید که همه اصرار میکنند بر امتناع از آن، اذن داد آن حضرت را و عمامه مبارک خود را بر سر او گذاشت و دعا کرد از برای او. و از حدیثی که از اکابر اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله بود نقل کرده‌اند که گفته: قسم بکسی که نفس حدیثی در دست اوست هر آینه عمل او در این روز بزرگتر بود بحسب اجر از عمل تمام اصحاب محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر آینه ضربت علی بهتر است از عبادت ثقلین یعنی انس و جن، و در جنگ خیبر محاصره فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله قلعه ایشان را شانزده روز و علم بدست مبارک آن حضرت بود ناگاه رمی عارض شد آن حضرت را، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را بای بکر تسلیم فرمود پس رفت با جماعتی و برگشتند گریزان و ترسناک، روز دیگر آن را بعمر دادند پس او هم چنان کرد که ابو بکر کرده بود، پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر آینه تسلیم میکنم فردا علم را بسوی مردی که دوست می‌دارد او را خدا و رسول او و دوست می‌دارد او خدا و رسول او را، بسیار حمله کننده ناگریزنده، بیاورید از برای من علی را، پس گفته شد که رمی دارد، پس آب دهن مبارک خود را در چشمهای او انداخت و علم را باو داد و آن حضرت رفت و مرحب را که صاحب قلعه و از عمده شجاعان بود کشت و اصحاب او گریختند و درها را بستند و آن حضرت در را گشود و از جا کند و آن را جبری کرد بر خندق و مسلمانان از آن عبور کردند و فیروزی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶

یافتند پس چون برگشتند آن حضرت آن را بدست راست خود گرفت و چندین ذرع دور افکند، و بیست کس آن در را می بستند و مسلمانان عاجز شدند از نقل آن تا این که آخر هفتاد مرد نقل کردند آن را. و در جنگ حنین نقل کرده‌اند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله با ده هزار نفر از مسلمانان زرفته بود پس ابو بکر چشم زد ایشان را و گفت
با این کثرت امروز مغلوب نخواهیم شد، پس همه گریختند و باقی نماند با رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر نه نفر، آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و عباس و فضل پسر او و شش نفر دیگر، پس بیرون آمد از جانب کفار ابو خردل و کشت او را آن حضرت، و گریختند کفار و پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن معدود از عقب ایشان رفتند و آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه چهل کس از ایشان را کشت و تتمه گریختند و مسلمانان اموال ایشان را بغنیمت بردند. و بر این قیاس وقایع دیگر که هر یک مشهور و در کتب سیر و تواریخ مذکور و مسطور است و تطویل کلام بنقل آنها ضرور نیست و از آنچه مذکور شد ظاهر شد بودن آن حضرت خوار کننده مخالفان و محتاج نیست بیان دیگر، و ممکن است که «قامع الاضداد» بمعنی خوار کننده مخالفان نباشد بلکه بمعنی زنده عمود باشد بر فرق ایشان بآن معنی غلبه کننده بر ایشان و حاصل همه یکی است

3762

انا کابَ الدتیا لوجهها و قادرها بقدرها و رادها علی عقبها

منم برگرداننده دنیا مر روی آن را و شناسنده آن باندازه آن و برگرداننده آن بر پاشنه آن. «برگرداننده دنیا مر روی آن را» یعنی بر گرداننده روی آنم از خود باعتبار بی‌رغبتی در آن و قبول نکردن اقبال آن را و ممکن است که «کاب» بمعنی اندازه باشد «و لوجهها» بمعنی «علی وجهها» باشد و معنی این باشد که: منم اندازنده دنیا بر روی آن یعنی آنکه کشتی گرفته‌ام با آن و آن را بر روی آن انداخته‌ام و مغلوب خود کرده‌ام، و «شناسنده آنم باندازه آن» یعنی شناخته‌ام آن را بقدری که دارد از خواری و بی‌اعتباری و مراد به «برگرداننده آن بر پاشنه آن» نیز آن است که آن را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷

برگردانیده‌ام از خود و گویا آن را در وقتی که روی بمن آورد بر پاشنه آن گردانیده‌ام تا این که روی آن از من گردیده و پشت آن بجانب من شده

3763

انا مع «۱» رسول الله صلوات الله علیه و معی عترتی علی الحوض و انا لنذود عنه اعدائنا و نسقی منه اولیاءنا فمن شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابدًا منم با رسول خدا، رحمتهای خدا بر او باد، و با منند فرزندان من بر سر حوض

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۸

و بدرستی که ما میرانیم از آن دشمنان ما را و آب می‌دهیم از آن دوستان ما را پس هر که بیاشامد از آن یک شربت آبی تشنه نشود بعد از آن هرگز، «بر سر حوض» متعلق بهر یک از دو جمله مذکوره است و مراد این است که من و اولاد من با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهیم بود بر سر حوض کوثر و دشمنان خود را از آن میرانیم و دور می‌کنیم و دوستان خود را آب می‌دهیم. اگر کسی گوید که هرگاه کسی یک شربت آب از آن بخورد دیگر تشنه نشود هرگز پس دیگر آب نخورد و لذت آب را نیابد و این غبنی است عظیم بر مؤمنان جواب گوئیم که: از این که تشنه نشود و الم تشنگی را نیابد لازم نمی‌آید که او دیگر آب نخورد و لذت آب را نیابد، ممکن است که حق تعالی مؤمنان را چنان کند که بی‌تشنگی هر وقت که خواهند آب بخورند و لذتی که تشنگان از آن می‌یابند بلکه زیاده بر آن باضعاف مضاعفه بیابند

3764

انا يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الفجار

من يعسوب مؤمنانم و مال يعسوب گنه کاران است، «يعسوب» پادشاه زنبور عسل را گویند و بآن اعتبار هر پادشاه و بزرگ و سرکرده را يعسوب گویند و «بودن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹

آن حضرت صلوات الله علیه پادشاه و فرمانفرمای مؤمنان و همچنین بودن مال امیر و فرمانفرمای گنه کاران» واضح و لایح است و محتاج به بیان نیست.

3765

أنا وضعت بكلل العرب و كسرت نواجم ربيعة و مضر

من گذاشتم بسینه عرب و شکستم برآمده‌های ربیعه و مضر را، بآن در «بکلل» زایده است و اصل کلام این است: انا وضعت کلل العرب، یعنی من گذاشتم سینه عرب را یعنی بر خاک و این کنایه است از پست کردن و خوار گردانیدن سرکشان ایشان، و در کتاب نهج البلاغه «بکلل» بلفظ جمع واقع شده و ترجمه این است که: من گذاشتم سینه‌های عرب را و این نسب است، و ربیعه و مضر دو قبیله بزرگند از عرب که هر یک اصل چندین قبیله اند «ربیعه» عربان می‌نمند که از اولاد ربیعه بن نزارند و «مضر» عربان حجازند که از اولاد مضر بن نزارند و هر یک با اسم جدّ خود موسوم شده‌اند و «شکستم برآمده‌های ایشان را» یعنی شاخهای بر آمده ایشان را چنانکه در کتاب نهج البلاغه تصریح بآن شده و «کسرت نواجم قرون ربیعه و مضر» نقل شده و بنا بر این ترجمه این است که: شکستم برآمده‌های شاخهای ربیعه و مضر را، و این کنایه است از کشتن و مقهور و مغلوب گردانیدن بزرگان و سرکردگان ایشان که سربلندی می‌کردند و گویا شاخ برآورده بودند و پوشیده نماند که آنچه آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرموده نسبت بعرب و سرکشان قبیله مضر که کفار مکّه معظمه اند معلوم است و محتاج به بیان نیست، و اما نسبت بر بیعه با آنکه جنگی آن حضرت را با ایشان روی نداد باعتبار این است که در آخر جمعی کثیر از سرکشان ایشان در جنگ جمل و صفین که در لشکر عایشه و معاویه علیه اللعنة بودند بدست آن حضرت علیه السلام و اصحاب او بقتل رسیدند چنانکه فاضل متبحر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در شرح این کلام اشاره بآن کرده و در جای خود بسیاری از ایشان را نام برده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۰

3766

أنا مختير في الاحسان الي من لم احسن اليه و مرتهن باتمام الاحسان الي من أحسنت اليه لآني اذا أتممته فقد حفظته و اذا قطعته فقد أضعته و اذا أضعته فلم فعلته

من اختیار داده شده‌ام در احسان بسوی کسی که احسان نکرده باشم بسوی او، و در گروه بتمام کردن احسان بسوی کسی که احسان کرده باشم بسوی او، از برای آنکه هرگاه تمام کنم آن را پس بتحقیق که نگاهداری کنم آن را، و هرگاه ببرم آن را پس بتحقیق که ضایع کنم آن را، و هرگاه ضایع کنم آن را پس چرا کرده‌ام آن را؟ مراد این است که کسی هرگاه احسان بکسی نکرده باشد اختیار دارد خواهد احسان باو بکند و خواهد نکند یعنی احسان نکردن هم مفسده ندارد هر چند احسان کردن افضل باشد و اما هرگاه کسی احسان کرد بکسی پس باید که آن احسان را تمام کند بر او که اگر آن را ببرد و قطع کند از او آنچه کرده هم ضایع و لغو می‌شود و عاقل نباید که کار خوبی را که کرده باشد ضایع و باطل کند

3767

أنا على ردة ما لم أقل أقدر مني على ردة ما قلته

من بر ردة کردن آنچه نگفته باشم تواناتم از من بر ردة آنچه گفته باشم آن را مراد این است که سخن را تا توان باید نگفت زیرا که نگفته را اگر خواهی ردة کنی و بر گردانی باین که بگوئی، قادری بر آن باین که بگوئی، و اما سخن گفته را اگر خواهی ردة کنی و نگوئی باعتبار ظهور مفسده در آن نتوانی ردة آن کرد باین که نگوئی، پس تا ممکن باشد نباید گفت که مفسده در نگفتن نیست بخلاف گفتن

3768

أنا شاهد لكم و حجيج يوم القيامة عليكم

من گواهم از برای شما و حجت گیرنده‌ام روز قیامت بر شما یعنی گواهم از برای هر که از شما اطاعت و فرمانبرداری کرد و گواهی می‌دهم از برای ایشان شما بآن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱

و حجت گیرنده ام و غلبه کننده بر کسی که اطاعت و فرمانبرداری نکرده باشد
3769

أنا داعيكم الى طاعة ربكم و مرشدكم الى فرائض دينكم و دليلكم الى ما ينجيكم

من خواننده شمايم بسوی فرمانبرداری پروردگار شما، و هدایت کننده شما بسوی فریضه‌های دین شما یعنی واجبه‌های آن، و راهنمای شما بسوی آنچه رستگاری می‌دهد شما را

3770

أنا و أهل بيتي أمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء

من و اهل بيت من امانيم از برای اهل زمین چنانکه ستاره‌ها امانند از برای اهل آسمان. مراد باهل بيت آن حضرت ساير ائمه اطهارند صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين و ایشان امانند از برای اهل زمین یعنی تا یکی از ایشان در میان اهل زمین باشد عذاب و عقاب عالم بر ایشان نازل نشود یا این که زمین از برای ایشان برقرار باشد بخلاف این که اگر امامی بر روی زمین نباشد چه زمین باقی نماند و فرو رود چنانکه در احادیث بسیار وارد شده و گاه باشد که ستاره‌ها هم امانی باشند از برای اهل آسمان بیکی ازین دو معنی

3771

أنا خليفة رسول الله فيكم و مقيمكم على حدود دينكم و داعيكم الى جنّة المأوى

من جانشين رسول خدايم در میان شما، و برپای‌دارنده شمايم بر حدهای دین شما، و خواننده شمايم بسوی جنّة المأوى. مراد بحد های دین اطراف و شرایط و آداب است که در دین از برای هر چیز از عبادات و غیر آنها قرار شده که از آنها در هر باب تجاوز نباید کرد و «جنّة» بمعنی باغ پردرخت است و «مأوى» بمعنی منزل و جایگاه، و ظاهر این است که جنّة المأوى نام بهشت باشد یا نام یک بهشت خاصی و بعضی گفته‌اند: که نام بهشتی است که جایگاه ارواح شهداء باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲

[«حرف الف بلفظ «آتی»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «آتی» یعنی [بدرستی که من] (فرموده است آن حضرت علیه السلام

3772

آتی لعلی یبینه من ربی و بصیره من دینی و یقین من امری

بدرستی که من بر گواهی ام از پروردگار من و بینائی از دین من و یقین از کار من. [بر گواهی ام از پروردگار من] یعنی گواهی دارم از جانب پروردگار من بر حقیقت امامت و خلافت خود مثل قدرت بر اتیان بمعجزات و نص پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او و سایر دلایل ثابتة بر امامت آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه

و ممکن است که مراد این باشد که در معرفت و شناخت پروردگار خود در هر باب بر بینه و گواهی ام و حجت تمامی بر آن دارم و «بودن آن حضرت بر بینائی در امور دین خود و یقین در کار و عمل خود» ظاهر است و محتاج بیان نیست

3773

آتی لعلی یقین من ربی و غیر شبهة فی دینی

بدرستی که من بر یقینی ام از جانب پروردگار خود و بر غیر شبهه‌ام در دین خود

یعنی آنچه را اعتقاد بآن دارم از احوال پروردگار خود بر یقینم در آنها و شبهه و اشتباهی در دین من بهیچ وجه نیست، و ممکن است که معنی این باشد که من بر یقینی‌ام از پروردگار خود یعنی بر یقینی‌ام در هر باب که پروردگار من آن را بمن عطا کرده

3774

آتی محارب أملی و منتظر أجلی

بدرستی که من جنگ کننده‌ام با امید خود، و انتظارکشنده‌ام اجل خود را، یعنی همیشه در جنگم با امید خود و نمی‌گذارم که مرا فریب دهد و مشغول امور غیر ضروریه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۳

دنیوی گرداند و «انتظار کشیدن أجل» یا باعتبار این است که مرگ محبوب مؤمن است بسبب این که وسیله ملاقات پروردگار و رضوان اوست از برای کسی که نیکوکار باشد، و یا باعتبار این که سبب این می‌گردد که آدمی در طاعات و عبادات و خلوص آنها اهتمام و سعی زیادی بکند

3775

آتی مستوف رزقی و مجاهد نفسی و منته الی قسمی

بدرستی که من استیفا کننده ام روزی خود را، و جنگ کننده ام با نفس خود، و بیایان رسنده ام بسوی نصیب خود. مراد این است که روزی که از برای من حتما مقدر شده من باید که تمام آن را استیفا کنم و تا آن را تمام نکنم مرگ را بمن راهی نیست و استیفای آن محتاج سعی نیست، اگر سعی نکنم نیز باید که آن بمن برسد و «به پایان رسنده ام بسوی نصیب خود» نیز تأکید همین معنی است و «جنگ کردن با نفس» از برای داشتن اوست بر طاعات و منع از معاصی زیرا که نفس بی مجاهده بلیغ تن به آنها در ندهد

3776

آتی لعلی جادّة الحقّ و آنهم لعلی مرّلة الباطل

بدرستی که من بر جاده حقم، و بدرستی که ایشان بر لغزشگاه باطل اند «جاده» وسط راه و معظم آن را گویند، و مراد ایشان خلفای جور است که غضب حق آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نمودند و لغزشگاه باطل همان باطل است که کسی که بلغزد از حق بآن می افتد و ممکن است که مراد محل لغزشی باشد که از آنجا بلغزند و بیاطل بیفتند از شبهه‌ها و مانند آنها

3777

آتی لعلی اقامه حجج الله اقول و علی نصره دینه اجاهد و اقاتل

بدرستی که من بر برپای داشتن حجتهای خدا گفتگو میکنم، و بر یاری کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴

دین او جنگ میکنم و جهاد می‌نمایم، مراد بحجتهای خدا آیات و علاماتی است که از برای شرایع دین خود قرار داده و آنها را حجت و برهان کرده بر آنها مثل قرآن مجید و احادیث نبوی

3778

آنی لارفع نفسی أن تكون حاجة لا يسعها جودی أو جهل لا يسعه حلمی أو ذنب لا يسعه عفوی أو أن يكون زمان أطول «۱» من زمانی

بدرستی که من بلند می‌دارم نفس خود را از این که بوده باشد حاجتی که گنجایش نداشته باشد آن را بخشش من، یا این که بوده باشد نادانی که گنجایش نداشته باشد آن را بردباری من، یا گناهی که گنجایش نداشته باشد آن را در گذشتن من، یا این که بوده باشد روزگاری درازتر از روزگار من، یعنی من نفس خود را بلند مرتبه تر می‌دارم از این که بوده باشد حاجتی که جود و بخشش من آن را بر نیآورد، یا این که کسی از راه جهل و نادانی خلاف ادبی نسبت بمن بجای آورد و بردباری من آن را نگذارند، یا این که کسی گناهی نسبت بمن بکند و من درنگذرم از آن و ظاهر این است که مراد بزمان زمانی باشد که آدمی در عبادت و طاعت صرف میکند بنا بر این که زمان هر کسی گویا همان است و باقی زمان او را ثمره نباشد و بنا بر این مراد این باشد که همچنین بلندتر می‌دارم نفس خود را از این که بوده باشد زمان طاعت و عبادت کسی در شبانه روز درازتر از زمان طاعت و عبادت من، و ممکن است که مراد زمان اصل وجود باشد و مراد این باشد که مرتبه من بلندتر است از این که زمان وجود کسی درازتر از زمان وجود من باشد و اشاره باشد به آن چه در احادیث دیگر وارد شده که نفس مقدس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و همچنین آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵

بچند هزار سال قبل از خلق عالم خلق شده بودند و در حول عرش می‌بودند یعنی با بدن مثالی

3779

آتی كنت اذا سئلت رسول الله صلی الله علیه و آله أعطانی و اذا سکت عن مسألته ابتدائی

بدرستی که من بودم چنین که هرگاه سؤال می‌کردم از رسول خدا رحمت کند خدا بر او و آل او می بخشید بمن و هرگاه خاموش می‌شدم از سؤال کردن از او ابتدا میکرد مرا، مراد سؤال از علوم و مسائل است و این که شفقت رسول خدا صلی الله علیه و آله با من بمرتبه بود که هرگاه چیزی از آنها را سؤال می‌کردم از آن حضرت بیان میکرد آن را از برای من، و هرگاه من خاموش می‌شدم از پرسیدن چیزی، آن حضرت خود ابتدا میکرد و چیزهائی تعلیم من میکرد و با هیچ کس دیگر این سلوک نمی‌فرمود چنانکه بر متتبع آثار و اخبار ظاهر است

3780

آتی لأرفع نفسی ان أنهی الناس عمّالست أنتهی عنه أو امرهم بما لا أسبقهم الیه بعملی أو أرضی منهم بما لا یرضی ربّی

بدرستی که من بلند می‌گردانم نفس خود را از این که نهی کنم مردم را از آنچه باز نایستم من خود از آن، یا این که امر کنم ایشان را به آن چه من پیشی نگیرم بر ایشان بسوی آن بکردار خود، یا این که خشنود شوم از ایشان به آن چه خشنود نگرداند پروردگار مرا

3781

آئی لا احثکم علی طاعة آلا و أسبقکم «۱» الیها و لا أنهاکم عن معصیة آلا و أتناهی قبلکم عنها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۶

بدرستی که من بر نمی انگیزانم شما را بر طاعتی مگر این که پیشی می گیرم بر شما بسوی آن و نهی نمی کنم شما را از گناهی مگر این که و باز می ایستم پیش از شما از آن

3782

آئی طَلَّقت الدتیا ثلثا بتاتا لا رجعة لی فیها و ألقیت حبلها علی غاربها

بدرستی که من طلاق داده ام دنیا را سه طلاق باین، نیست رجوعی مراد در آن و انداخته ام ریسمان آن را بر دوش آن چون زن را کسی که سه مرتبه طلاق بدهد حرام می شود بر او و دیگر رجوع بآن زن نمی تواند کرد نه بر رجوع بطلاق و نه بعقد تازه، مگر این که شوهری دیگر بکند و او دخول بکند باو و بعد از آن اتفاق افتد که او طلاق دهد آن را و از عده او در آید آن وقت آن شوهر اول که او را سه مرتبه طلاق داده می تواند خواست و اگر این معنی سه مرتبه بعمل آید که نه طلاق شود دیگر حرام مؤبد می شود و هرگز حلال بر او نمی شود هر چند شوهر دیگر کند، پس آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه دنیا را بزنی تشبیه کرده که سه مرتبه او را طلاق داده باشد و فرموده که مرا رجوعی نیست در آن چنانکه زنی را که سه مرتبه طلاق بدهند رجوع باو نمی توان کرد و پوشیده نیست که سه طلاق بر وجه مشروع مطلقا باعث حرمت زن می شود بر وجه مذکور خواه هر سه باین باشند و خواه بعضی از «۱» آنها رجعی باشند که رجوع در آن توان کرد، پس وصف آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه سه طلاق را باین باعتبار کمال مبالغه است در مفارقت از دنیا چنانکه سه طلاق داده آن را که هر یک از آنها باین بوده و رجوع در آن ممکن نبوده و ممکن است که اشاره باین نیز باشد که اصلا مقاربت دنیا بعمل نیامده و طلاقها که واقع شده همه طلاق پیش از دخول بوده و بآن سبب باین بوده اند، و ممکن است که ضمیر [فیها] راجع بسه طلاق باشد نه دنیا و بنا بر این ترجمه این می شود که نیست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۷

رجوعی مرا در آنها و تأکید باین بودن آنها و تفسیر آن می شود، و ممکن است که وصف آنها باین بودن و رجوع نبودن در آنها باعتبار هر یک نباشد بلکه باعتبار مجموع باشد از راه این که بعد از وقوع مجموع زن البته باین می شود و رجوع بآن نمی توان کرد هر چند هر یک باین نباشد و بنا بر این وصف بآن محتاج بنکته نیست و الله تعالی یعلم و «انداختن ریسمان آن بر دوش آن» کنایه است از این که هر جا که خواهی برو مرا دیگر بتو کاری نیست

3783

آئی أخاف علیکم کلّ علیم اللسان منافق الجنان یقول ما تعلمون و یفعل ما تنكرون

بدرستی که من می ترسم بر شما هر دانا زبان منافق دلی را می گوید آنچه را شما می دانید، و میکند آنچه را شما بد می دانید مراد این است که ترس دارم بر شما از هر که زبان دانائی داشته باشد و بگوید چیزی چند از مواعظ و نصایح که شما خوب دانید آنها را و دل او منافق باشد یعنی با ظاهر او موافق نباشد و بآن اعتبار بکند پنهانی چیزی چند را که شما بد بدانید و ترس از او باعتبار این است که چنین کسی بسیار است که فریب می دهد مردم را و ضررها بایشان می رساند

3784

آئی آمرکم بحسن الاستعداد و الإكثار من الزّاد لیوم تقدّمون علی ما تقدّمون و تندمون علی ما تخلفون و تجزون بما کنتم تسلّفون

بدرستی که من امر میکنم شما را بنیکوئی آماده شدن و بسیار کردن از توشه از برای روزی که وارد می شوید بر آنچه پیش می فرستید، و پشیمان می گردید بر آنچه پس می اندازید، و جزا داده می شوید به آن چه بودید شما که پیش می کنید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۸

3785

آئی اذا استحكمت فی الرّجل خصلة من خصال الخیر احتملته لها و اغتفرت له فقد ما سواها و لا أعتفر له فقد عقل و لا عدم دین لأنّ مفارقة الدّین مفارقة الامن و لا تهنأ حیاة مع مخافه و عدم العقل عدم الحیوة و لا تعاشر الأموات

بدرستی که من هر گاه محکم یافتم در مرد خصلتی از خصلتهای خیر را بر می دارم او را از برای آن خصلت و می پوشم از برای او نیافتن آنچه غیر از آن باشد و نمی پوشم از برای او نیافتن عقلی را و نه نداشتن دینی را از برای این که جدا شدن از دین جدا شدن از ایمنی است، و گوارا نیست زندگانی با ترسی و نداشتن عقل نداشتن زندگانی است و معاشرت کرده نمی شوند مردگان، مراد این است که همین که در کسی محکم یافتم یک خو از خویهای نیکو را بر میدارم او را بدوست داشتن او و متوجه تربیت او شدن و دعا و شفاعت از برای او کردن، و می پوشم از برای او نداشتن ماسوای آن خصلت را از خصلتهای نیک دیگر یعنی نداشتن خصلتهای دیگر را منظور نمی دارم و با وجود آن باعتبار همان یک خصلت خوب متوجه او میشوم، نهایت نداشتن عقل و نداشتن دین را نمی پوشم و بر نمی دارم کسی را که دین یا عقل نداشته باشد زیرا که کسی که دین نداشته باشد یعنی عقاید او حق نباشد ایمنی نیست او را زیرا که هر لحظه در معرض این است که او را مرگ دررسد و بعد از ابدی گرفتار گردد و چنین زندگانی گوارا نیست پس من چنین

کسی را بر نمی‌گیرم و متوجه او نمی‌گردم، و کسی که عقل نداشته باشد بمنزله مردگان است و کسی با مردگان معاشرت و آمیزش نمی‌کند، پس بی عقل را هم بر نمی‌گیرم و متوجه او نیستم و بغیر این دو امر هر خو و خصلت خیری که در کسی مفقود باشد باعث ترک توجه و التفات باو نمی‌شود هرگاه یکی از خصال خیر محکم باشد در او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۹

[«حرف الف بلفظ «آنک»]

از آنچه وارد شده از کلمات حکمت آیات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «آنک» در خطاب مفرد یعنی (بدرستی که تو، پس خطاب بلفظ مفرد است نه بلفظ جمع نهایت مراد خصوص مخاطب خاصی نیست بلکه شامل هر مخاطبی می‌تواند بود پس با خطاب با جمع بحسب معنی چندان تفاوتی ندارد

(گفته است آن حضرت علیه السلام

3786

آنک فی سبیل من کان قبلک فاجعل جدک لآخرتک و لا تکتث بعمل الدنیا

بدرستی که تو در راه کسی هستی که بوده پیش از تو پس بگردان جد خود را از برای آخرت خود، و پروا مکن بعمل دنیا، یعنی تو نیز مانند آنان که پیش از تو بوده‌اند در راه سفر آخرتی، پس بگردان جد خود را از برای آخرت خود و اهتمام مکن بکار دنیا و پروا مکن از خلل و قصور در آن

3787

آنک لن یتقبّل من عملک إلّا ما أخلصت فیه و لم تشبه بالهوی و أسباب الدنیا

بدرستی که تو قبول نمی‌شود از عمل تو مگر آنچه خالص گردانیده باشی نیت را در آن و آمیخته نگردانیده باشی آن را بخواهش خود و اسباب دنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۰

3788

آنک لن تبلغ أملك و لن تعدو أجلك فاتق الله و أجمل فی الطلب

بدرستی که تو نمی‌رسی بامید خود و نمی‌گذری از وقت مرگ خود، پس بترس از خدا و تأنی کن در طلب، مراد این است که تو بیایان امیدهای دنیوی خود نمی‌رسی زیرا که نهایی از برای آن نباشد و هر امیدی که حاصل شود امید دیگر سانح شود و مرگ نمی‌گذارد که همیشه در طلب باشی پس بترس از خدا و پرهیزگاری پیشه کن که کار تو آید و تأنی کن در طلب دنیا و اعتدال کن در آن و افراط مکن، چه هر چند افراط کنی بیایان امید خود نرسی پس اکتفا کن بمیان روی در آن که نه افراط کرده باشی در آن و نه تغریط

3789

آنک مدرک «۱» قسمک و مضمون رزقک و مستوف ما کتب لک فارح نفسک من شقاء الحرص و مدلّة الطلب وثق بالله و خفّض فی المکتسب

بدرستی که تو دریابنده نصیب خود را و ضامن داده شده روزی خود را و فرا گیرنده تمام آنچه را نوشته شده از برای تو پس آسایش ده نفس خود را از بدبختی حرص و خواری طلب، و اعتماد کن بخدا، و سهل انگاری کن در کسب کردن، مراد این است که آنچه نصیب تو شده باشد از دنیا و خدا ضامن آن شده از روزی تو چنانکه فرموده: «و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» و نیست هیچ جنبنده در زمین مگر این که بر خداست روزی آن البته دریایی آن را و برسی بآن پس با وجود این بر خود مگذار تعب حرص را و آسایش ده نفس خود را از بدبختی آن، و اعتماد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۱

کن بر خدا و سهل انگاری کن در کسب امور دنیا و قبل از این مکرر مذکور شد که نصیبی که البته باین کس خواهد رسید قدری است از دنیا که حتما تقدیر شده که آن برسد و نصیب او کمتر از آن نباشد و همچنین روزی که خدا ضامن شده از برای هر جنبنده یک قدری است از روزی که بآن زندگانی تواند کرد هر چند با تعب و زحمت باشد و بنا بر این منافات ندارد با آنچه دلالت دارد بر مدخلیت سعی در بعضی امور دنیوی و انتهای آنها بر آن. اگر کسی گوید که: بنا بر این مترتب نمی‌گردد بر آن آنچه مترتب شده از امر براحت دادن نفس از بدبختی حرص و خواری طلب جواب گوئیم که ترتب آن باعتبار این است که اگر هیچ قدری ضرور نبود و خدا اصلا ضامن آن نمی‌شد اگر کسی حرص می‌داشت ممکن بود که معذور باشد در آن با احتمال این که اگر آن نباشد مضطر گردد و اصلا روزی باو نرسد و اما هرگاه داند که قدر ضروری البته باو می‌رسد و حق تعالی ضامن آن شده پس متحمل زحمت و تعب حرص شدن کمال بیخردی است نهایت مرتبه این است که کسی مرتکب قدری سعی شود از برای توسعه بر خود و عیال و صرف کردن در خیرات و میرات و اما حرص زیاد در سعی از برای جمع کردن و بر روی هم گذاشتن چنانکه طریقه جمعی است که بحرص دنیا مبتلا شده اند پس اصلا وجهی ندارد

3790

آنک لست بسابق اجلک و لا بمرزوق ما لیس لک فلما ذا تشقی نفسک یا شقیّ

بدرستی که تو نیستی پیشی گیرنده مرگ خود را و نه روزی داده شده آن چیزی را که نیست از برای تو پس از برای چه چیز بدبخت می گردانی نفس خود را ای بدبخت، خطاب با کسی است که حرص زیاد داشته باشد در طلب دنیا و باین اعتبار او را بدبخت فرموده اند، و مراد این است که تو پیشی نگیری بر اجل یعنی نتوانی که از مرگ بگریزی و پیشی گیری بر آن و آن بتو نرسد پس عمر تو همان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۲

است که مقدر شده و زیاد بر آن نشود و چیزی که مقدر نشده از برای تو محال است که روزی تو شود پس حرص زیاد نباید داشت گاه باشد که آنچه حرص آن داری مقدر نشده باشد از برای تو و سعی ترا در آن اصلا اثری نباشد و بر تقدیری که اثری باشد گاه باشد که اجل امان ندهد از تمتع بآن و بهره یافتن از آن پس با وجود این احتمالات حرص زیاد گاه باشد که بغیر از بدبخت نمودن نفس و بتعب و زحمت انداختن آن بعثت ثمره ندارد

3791

آنک ان ملکت نفسک قیادک افسدت معادک و اوردتک بلاء لا ینتهی و شقاء لا ینقضی

بدرستی که تو اگر بگردانی نفس خود را مالک قیاد خود تباه گرداند روز بازگشت ترا، و وارد سازد ترا بر بلائی که بپایان نرسد و بدبختی که بسر نیاید. «قیاد» بکسر قاف ریسمانی را گویند که چیزی را بآن بکشند و مراد آنست که: اگر نفس خود را مالک بر عنان خود گردانی و بگذاری که ترا بهر جانب که خواهد برد تباه گرداند روز بازگشت ترا و وارد سازد ترا بر بلائی که بپایان نرسد و بدبختی که بسر نیاید

3792

آنک طرید الموت الّذی لا ینجو هاربه و لا بدّ آه مدرکه

بدرستی که تو شکار مرگی که رستگاری نباید گریزنده از آن و ناچار بتحقیق که آن دریابنده است او را

3793

آنک ان اشتغلت بفضائل التّوافل عن اداء الفرائض فلن یقوم فضل تکسبه بفرض تضيّعه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۳

بدرستی که تو اگر مشغول گردی بفضیلت‌های نافله‌ها از ادای واجبه‌ها پس برابری نمی‌کند فضلی که کسب کنی آن را بفرضی که ضایع سازی آن را، مراد این است که: اشتغال بنوافل را نباید مانع ساخت از پرداختن بفرائض بعنوانی که باعث ترک آنها یا پس افتادن آنها از وقت فضیلت آنها گردد زیرا که زیادت‌ی که آدمی کسب کند آن را باعتبار کردن نوافل برابری نمی‌کند با فریضه که تضييع کرده باشد آن را بفوت نمودن آن. و ممکن است که «۱» ضایع کردن فریضه شامل ناقص کردن آن نیز باشد هر چند ترک بالکلیه نشود مثل این که پس اندازد نماز را بآخر وقت چه از احادیث ظاهر می‌شود که آن تضييع نماز است پس اشتغال بنوافل را باعث تضييع فریضه برین وجه نیز نباید کرد یا پس انداختن از وقت فضیلت آن

3794

آنک لن تدرک ما تحبّ من ربّک الاّ بالصّبر عمّا تشتهی

بدرستی که تو در نمی‌یابی آنچه را دوست می‌داری از پروردگار خود مگر بصر نمودن از آنچه خواهش آن داشته باشی. مراد این است که وسیله نیست از برای دریافتن آنچه دوست می‌داری از بهشت و غیر آن از ثوابها از جانب پروردگار خود یعنی دریافتن آن از جانب پروردگار خود باین که عطا کند آن را بتو مگر این که صبر کنی از آنچه خواهش آن داشته باشی هرگاه آن مشروع نباشد پس صبر از آن برای رضای حق تعالی و خشنودی او موجب دریافتن آن است

3795

آنک لن تلج الجنّة حتّی تزدر عن غیّک و تنتهی و ترتدع عن معاصیک و ترعوی

بدرستی که تو داخل نمی‌شوی بهشت را تا این که باز ایستی از گمراهی خود، و کناره جوئی و باز ایستی از گناهان خود و رجوع کنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۴

3796

آنک ان سالمته الله سلامت و فزت

بدرستی که تو اگر آشتی کنی با خدا سالم مانی و فیروزی یابی

3797

آنک ان حاربت الله حربت و هلکت

بدرستی که تو اگر جنگ کنی با خدا ربوده شوی و هلاک گردی یعنی ربوده شود از تو نیکبختی و سلامتی و ایمنی و مانند آنها

3798

آنک ان اقبلت علی الدتیا ادبرت

بدرستی که تو اگر روآوری بدنیا پشت گردانی یعنی بر سعادت و نیکبختی بلکه بر دنیا نیز، چه غالب این است که کسی که پرخواهان و طالب آن باشد محروم ماند از آن و ممکن است که «۱» «ادبرت» بسکون تا خوانده شود نه بفتح آن و معنی این باشد که اگر روآوری بدنیا پشت گرداند دنیا از تو
3799

.آنک ان ادبرت عن الدنيا اقبلت

بدرستی که تو اگر پشت بگردانی از دنیا روآوری یعنی بسعادت و نیکبختی یا بدنیا نیز، بنا بر این که غالب این است که کسی که خواهش دنیا نداشته باشد و گریزان باشد از آن دنیا طالب او می شود و از پی او می گردد «۲» و بنا بر این ممکن است که «اقبلت» بسکون تا خوانده شود نه بفتح آن و معنی این باشد که اگر پشت گردانی از دنیا رو کند دنیا بتو
3800

.آنک ان تواضعت رفعك الله

بدرستی که تو اگر فروتنی کنی بلند گرداند ترا خدا، مراد فروتنی با خدا و خلق است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۵

3801

.آنک ان تکبرت وضعك الله

بدرستی که تو اگر تکبر کنی پست گرداند ترا خدا مراد تکبر با خداست و همچنین با خلق

3802

.آنک ان جاهدت نفسك حزت رضی الله

بدرستی که تو اگر جهاد کنی با نفس خود فراهم آوری خوشنودی خدا را

مراد جهادکردن با نفس است از برای داشتن او بر طاعات و منع او از معاصی

3803

.آنک ان انصفت من نفسك ازلفك الله

بدرستی که تو اگر انصاف و عدل آوری از نفس خود یعنی از جانب نفس خود نسبت بدیگران نزدیک گرداند ترا خدا یعنی نزدیک روحانی بجناب اقدس خود
3804

3804

.آنک ان اجتنبت السيئات نلت رفيع الدرجات

بدرستی که تو اگر دوری گزینی از گناهان برسی بلند مرتبه ها

3805

.آنک «۱» ان تورعت تنزهت عن دنس السيئات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۶

بدرستی که تو اگر پرهیزگاری کنی پاک گردی از پلیدی گناهان. مراد این است که پرهیزگار آن است که خود را پاک دارد از پلیدی گناهان و اجتناب کند از آنها، یا این که اگر پرهیزگار گردی خود را پاک گردانیدی از پلیدی گناهان گذشته و پرهیزگاری تو سبب محو آنها گردد
3806

3806

.آنک ان اطعت الله نجاك و اصلح مثواك

بدرستی که تو اگر فرمانبری خدا را رستگاری دهد ترا و بساز آورد منزل ترا

3807

.آنک ان اطعت هواك اصمك و افسد منقلبك و ارداك

بدرستی که تو اگر فرمانبری خواهش خود را کر گرداند ترا و کور گرداند ترا، و تباه گرداند جای بازگشت ترا، و هلاک گرداند ترا یا بیندازد ترا یعنی در هلاکت با پستی مرتبه. و «کر گردانیدن و کور گردانیدن او» باعتبار این است که کسی که تابع هوی و خواهش خود باشد گوش نمی دهد بپند و موعظه. که منافی آن باشد و نمی شنود آن را و همچنین نمی بیند آنچه را خلاف آن باشد و متنبه نمی شود از دیدن آن، پس گویا کر و کور گردیده
3808

3808

.آنک ان احسنت فنفسك تكرم و اليها تحسن

بدرستی که تو اگر نیکوئی کنی پس نفس خود را گرامی گردانی و بسوی او نیکوئی کنی، مراد این است که نیکوئی کردن با مردم در حقیقت نیکوئی کردن با خود است و ثمره آن از برای او زیاد، است از نفعی که از آن برسد به آن که نیکوئی شده باو، زیرا که نفعی که بآن شخص رسیده همان احسانی است که باو شده و ظاهر است که آن را قدری نباشد در برابر ثوابی که حق تعالی بازای آن باو رساند در دنیا و آخرت

3809

آنک ان اسأت فنفسک تمتهن و ایاها تغبن
بدرستی که تو اگر بدی کنی پس نفس خود را خوار گردانی و او را مغبون
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۷
و زیان رسیده نمائی چنانکه بر قیاس بر آنچه در شرح فقره سابق مذکور شد ظاهر می گردد

3810

آنک مخلوق للأخرة فاعمل لها
بدرستی که تو آفریده شده از برای آخرت پس عمل کن از برای آن

3811

آنک لن تخلق «۱» للدتیا فازهد فیها و اعرض عنها
بدرستی که تو آفریده نمی شوی از برای دنیا پس بی رغبت باش در آن و روبگردان از آن و خطاب در این فقره گویا با کسی است که هنوز مخلوق نشده
و مخلوق خواهد شد، و ممکن است که ترجمه این باشد که مخلوق نیستی پس احتیاج بتکلفی نیست

3812

آنک موزون بعقلک فزکّه بالعلم
بدرستی که تو سنجیده می شوی بعقل خود پس فزایش فرما آن را بعلم. مراد این است که: قدر هر کس بقدر عقل و دریافت اوست پس هر چند کسی
تواند عقل خود را فزایش دهد و نموّ فرماید قدر خود را زیاده کرده خواهد بود و ظاهر است که تحصیل علوم باعث فزایش و زیادتی عقل می گردد پس
باید آن را فزایش فرمود بآن تا باعث زیادتی قدر گردد

3813

آنک مقوم بادبک فزینه بالحلم
بدرستی که تو بها کرده شوی بادب تو پس زینت ده آن را ببردباری یعنی زینت ده ادب خود را ببردباری که بهترین آداب است و سبب زینت آنها
می گردد تا باعث زیادتی قیمت و بهای تو گردد

3814

ان ورائک طالبا حثیثا من الموت فلا تغفل
بدرستی که از عقب تو جوینده است شتابان که آن مرگ باشد پس غافل مباش از آن
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۸

و پوشیده نیست «۱» که در نقل این فقره در این فصل که در ذکر فقراتی است که عنوان آنها لفظ «انک» باشد غفلتی شده و در بعضی نسخه ها «انک»
من ورائک طالبا حثیثا» است یعنی بدرستی که از عقب تو جوینده است شتابان و بنا بر این نقل آن بموقع است نهایت «طالبا حثیثا» بنصب خوب
نیست «طالب حثیث» برفع بایست چنانکه مخفی نیست

3815

آنک لن یغنی عنک بعد الموت آلا صالح عمل قدّمته فتزوّد من صالح العمل
بدرستی که سود ندهد بتو و دفع نکند بدی را از تو بعد از مرگ مگر عمل صالحی که پیش فرستاده باشی پس توشه بگیر از عمل صالح

3816

آنک ان عملت للأخرة فاز قدحک
بدرستی که تو اگر کار کنی از برای آخرت فیروزی یابد تیر تو یعنی بمطلب برسی مانند تیری که بنشانه آید یا این که نصیب و بهره تو کامل گردد

3817

آنک ان عملت للدتیا خسرت صفقتک
بدرستی که تو اگر کار کنی از برای دنیا زیان کند فروخت تو یعنی آنچه بفروشی از عمر خود و صرف کنی در تحصیل آن

3718

آنک لن تلقی الله سبحانه بعمل اضّرّ علیک من حبّ الدتیا
بدرستی که تو ملاقات نکنی با خدای سبحانه بعملی ضرر رساننده تر بر تو از دوستی دنیا

3819

آنک ان تحمل الی الآخرة عملا انفع لك من الصبر و الرضا و الخوف و الرجاء

بدرستی که تو بر نمی داری بسوی آخرت عملی را نفع رساننده تر از برای تو از صبر و خشنودی و ترس و امید، یعنی صبر بر بلاها و خشنودی بتقدیر خدا و ترس از او و امید باو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۵۹

[«حرف الف در خطاب جمع بلفظ «آنکم»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آموز «۱» حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف در خطاب جمع بلفظ «آنکم» یعنی [بدرستی که (شما)] فرموده است آن حضرت علیه السلام

3820

إنکم بأعمالکم مجازون و بها مرتهنون

بدرستی که شما بعملهای شما جزا داده می شوید و به آنها در گروید یعنی حق تعالی شما را بمنزله گروی که کسی بعوض چیزی بگیرد و حبس کند در گرو عملهای شما نگاه دارد که اگر اعمال خوب بکنید جزای نیک بشما بدهد و اگر اعمال بد بکنید جزای موافق آن بشما رساند

3821

إنکم إلى الآخرة صائرون و علی الله معروضون

بدرستی که شما بسوی آخرت گردنده اید و بر خدا عرض کرده شوید یعنی از برای این که جزای اعمال شما بشما داده شود پس بدانید که چه باید کرد و کاری نکنید که سبب عذاب و عقاب و رسوائی روز حساب گردد

3822

إنکم حصائد الأجال و أغراض الحمام

بدرستی که شما درو کردهای اجلهائید و نشانهای تقدیر مرگید یعنی بزودی شما را اجلها درو خواهند کرد و بمنزله نشانه هائید که از برای تیر تقدیر مرگ گذاشته باشند پس بدانید که بزودی فانی شوید و در تهیه ذخیره باشید از برای آن سرا که پاینده و مستدام باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۶۰

3823

إنکم هدف التّوائب و درئیة الأسقام

بدرستی که شما هدف مصیبت هائید و دریئه بیماری هائید. «هدف» نشانه تیر است و [دریئه] بدال بی نقطه حلقه ایست که می ساخته اند از برای آموختن زدن نیزه و انداختن تیر بر آن و مراد این است که شما بمنزله هدف و دریئه اید که نصب کرده باشند از برای این که هر لمحّه تیر مصیبتی باو بخورد یا طعن نیزه بیماری یا تیر آن، و غرض این است که حریص بر دنیا نباید بود و در فکر تهیه سفر از آن باید بود

3824

إنکم مدینون بما قدّمتم و مرتهنون بما أسلفتم

بدرستی که شما جزا داده شده اید به آن چه پیش کرده اید و در گرو هائید به آن چه پیش فرستادید یعنی در آخرت جزا داده شوید به آن چه پیش در دنیا کرده اید و همیشه در گرو باشید به آن چه پیش فرستادید تا این که جزای آن بشما برسد اگر خیر باشد خیر و اگر شرّ باشد شرّ

3825

إنکم طرداء الموت الّذی إن أقمتّم أخذکم و إن فررتّم منه أدرکم

بدرستی که شما شکار کرده شده مرگید که اگر برمیخیزید می گیرد شما را و اگر می گریزید در می یابد شما را و رستگاری از آن نتوانید یافت

3826

إنکم إلى العمل بما علمتم أحوج منکم إلى تعلّم ما لم تکنوا تعلمون

بدرستی که شما بسوی عمل کردن به آن چه دانسته اید محتاج ترید از شما بسوی یاد گرفتن آنچه نبودید که دانید آن را، مراد این است که عمل کردن به آن چه آدمی دانسته از احکام سزاوارتر است از یاد گرفتن آنچه ندانسته از آنها، زیرا که حکمی را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۶۱

که دانسته عمل بآن ضرور است و در ترک آن عذری نیست بخلاف آنچه ندانسته چه ممکن است که در آنها معذور باشد و بر تقدیری که معذور نباشد یقین که گناه آن کمتر است از گناه کسی که حکمی را داند و دانسته مخالفت آن کند و باین مضمون احادیث دیگر نیز وارد شده چنانکه روایت کرده ثقة الاسلام کلینی طاب ثراه در کتاب کافی از حضرت امام همام امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه که فرموده که: نوشته شده در انجیل که: طلب مکنید علم آنچه را نمی دانید و هنوز عمل نکرده باشید به آن چه دانسته اید پس بدرستی که علم هرگاه عمل کرده بآن زیاد نمی کند

صاحب خود را مگر کفّری و زیاد نمی کند از خدا مگر دورئی را

3827

إِنكُمْ إِلَىٰ إِفْئَاقٍ مَا أَكْتَسَبْتُمْ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَىٰ اِكْتِسَابِ مَا تَجْمَعُونَ

بدرستی که شما بسوی خرج کردن آنچه کسب کرده‌اید محتاج‌ترید از شما بسوی کسب کردن آنچه جمع می‌کنید زیرا که ثمره آنچه کسب شده این است که خرج شود و بهره از آن بحسب آخرت یا دنیا برده شود اگر خرج نشود لغو و عبث باشد بلکه سبب عذاب و عقاب گردد هرگاه حق واجبی بآن تعلق گرفته باشد و داده نشود و کسب کردن آنچه جمع می‌کنید ثمره ندارد و حاجتی بآن نیست بلکه بسا باشد که سبب وزر و وبال گردد باین که «۱» از ممر حرامی کسب کنید یا این که حق واجبی بآن تعلق بگیرد و ندهید چنانکه اشاره بآن شد

3828

إِنكُمْ إِلَىٰ إِعْرَابِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَىٰ اِعْرَابِ الْأَقْوَالِ

بدرستی که شما باعربا عملها محتاج‌ترید از شما باعربا قولها مراد به «اعراب عملها» ظاهر کردن آنهاست و به «اعراب قولها» نیز ممکن است که مراد همان ظاهر کردن آنها باشد و حاصل معنی این باشد که: شما بظاهر کردن اعمال یعنی بکردن کارهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۶۲

خوب و ظاهر کردن آن عملها بر خدا یا بر خلق نیز محتاج‌ترید از ظاهر کردن اقوال یعنی باین که بزبان دعویها کنید و بعمل آمدن آنها معلوم نباشد، و ممکن است که

مراد باعربا اقوال اظهار حرکات و سکونات آنها باشد یا درست گفتن آنها و لحن نکردن در آنها و کنایه باشد از اهتمام در فصاحت و بلاغت کلمات و عبارات و مراد این باشد که: اهتمام بکردن کارهای خیر و ظاهر کردن آنها بهتر است از اهتمام بفصاحت و بلاغت کلام و سعی در آن و این معنی ظاهرتر است و ممکن است «۱» که مراد باعربا اعمال نیز بمشا کلمه اعراب اقوال تصحیح اعمال و درست کردن آنها باشد و معنی این باشد که شما بتصحیح اعمال و اهتمام در درست کردن آنها محتاج‌ترید از اهتمام بفصاحت و بلاغت اقوال

3829

إِنكُمْ إِلَىٰ اِكْتِسَابِ صَالِحِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَىٰ مَكَاسِبِ الْأَمْوَالِ

بدرستی که شما بسوی کسب کردن شایسته عملها محتاج‌ترید از شما بسوی جایگاههای کسب اموال یا کسب کردنهای اموال

3830

إِنكُمْ إِلَىٰ الْاِهْتِمَامِ بِمَا يَصْحَبُكُمْ إِلَىٰ الْآخِرَةِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَىٰ كُلِّ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنَ الدُّنْيَا

بدرستی که شما بسوی اهتمام به آن چه همراه باشد شما بسوی آخرت محتاج‌ترید از شما بسوی هر چه همراه باشد با شما از دنیا

3831

إِنكُمْ إِلَىٰ أَزْوَادِ التَّقْوَىٰ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَىٰ أَزْوَادِ الدُّنْيَا

بدرستی که شما بسوی توشه های پرهیزگاری محتاج‌ترید از شما بسوی توشه های دنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۶۳

3832

إِنكُمْ إِلَىٰ عِمَارَةِ دَارِ الْبَقَاءِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَىٰ عِمَارَةِ دَارِ الْفَنَاءِ

بدرستی که شما بسوی آبادان کردن خانه بقا که آخرت باشد محتاج‌ترید از شما بسوی آبادان کردن خانه فنا که دنیا باشد

3833

إِنكُمْ إِلَىٰ اِجْرَاءِ مَا أُعْطِيتُمْ أَشَدَّ حَاجَةً مِنَ السَّائِلِ إِلَىٰ مَا أَخَذَ مِنْكُمْ

بدرستی که شما بسوی روان کردن آنچه عطا کرده‌اید سخت حاجت‌ترید از سؤال کننده بسوی آنچه گرفته از شما یعنی حاجت شما بدان آنچه بدرویش عطا کرده اید زیاده است از حاجت آن درویش به آن چه گرفته از شما زیرا که دادن شما باعث معموری دنیا و آخرت شما باشد و آنچه درویش از شما گرفته زیاده از سد حاجتی از حاجتهای دنیوی او نکند پس ظاهر است که حاجت شما بآن زیاده است از حاجت او باین و در بعضی نسخه ها «۱» «جزاء» بدل «اجراء» است و بنا بر این ترجمه این است که: بدرستی که شما بسوی جزای آنچه عطا کرده اید، تا آخر، و از آنچه در شرح آن نسخه مذکور شد شرح این نسخه هم ظاهر می‌شود و حاجت بییان نیست و این نسخه ظاهر تر است

3834

إِنكُمْ أَغْبَطُ «۲» بِمَا بَدَلْتُمْ مِنَ الرَّأغِبِ الْيَكْمِ فِيمَا وَصَلَهُ مِنْكُمْ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۶۴

بدرستی که شما سود برنده‌ترید به آن چه عطا کرده‌اید از رغبت کننده بسوی شما در آنچه رسیده باو از شما یعنی سودی که شما برده‌اید بسبب آنچه عطا کرده‌اید زیاده است از سود آن کسی که رغبت کرده بسوی شما در آنچه رسیده باو از شما، زیرا که سودی که شما برده‌اید سود دنیا و آخرت است و سودی که او برده نیست مگر سودی دنیوی آمیخته بذلت و خفت و کجاست آن از این؟

3835

إِنكُمْ إِلَى اِكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى اِكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَ الذَّهَبِ
بدرستی که شما بسوی کسب کردن ادب محتاج ترید از شما بسوی کسب کردن نقره و طلا مراد به [ادب] چنان که مکرر مذکور شد آدابی است که در
شریعت مقدسه از برای هر چیز مقرر شده، و ممکن است که: شامل بعضی آداب حسنه نیز باشد که
میان مردم شایع شده باشد و «بودن حاجت بکسب آن زیاده از حاجت بکسب طلا و نقره» ظاهر است زیرا که: آموختن ادب و رعایت آن باعث گرامی
بودن و بلندی مرتبه در دنیا و آخرت گردد بخلاف کسب نقره و طلا که اگر وبال نداشته باشد چندان ثمره نیز ندارد مگر این که غرض از آن صرف در
وجوه خیرات و میراث باشد و با وجود این مرتبه کسب آداب افزون تر از آنست زیرا که آن از جمله علم با عمل است و افزونی آن بر سایر مزایا ظاهر
است.

3836

إِنكُمْ إِلَى الْقِنَاعَةِ بِسِيرِ الرَّزْقِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى اِكْتِسَابِ الْحَرَصِ فِي الطَّلَبِ
بدرستی که شما بسوی قناعت کردن باندکی از روزی محتاج ترید از شما بسوی کسب کردن حرص در طلب زیرا که آن قناعت فارغ می گرداند شما را از
بسیاری از تعبها و زحمتهای طلب و باعث بلندی مرتبه شما می گردد در دنیا و آخرت،
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۶۵
بخلاف حرص در طلب که با همه تعب و زحمت آن اگر باعث وبال و نکالی نباشد ظاهر است که سبب فزونی مرتبه هم نگردد

3837

إِنكُمْ مُؤَاخِذُونَ بِأَقْوَالِكُمْ فَلَا تَقُولُوا إِلَّا خَيْرًا
بدرستی که شما بازخواست کرده شوید بگفتارهای شما پس نگوئید مگر خیری را

3838

إِنكُمْ مَجَازُونَ بِأَفْعَالِكُمْ فَلَا تَفْعَلُوا إِلَّا بَرًّا
بدرستی که شما جزا داده شوید بکردارهای شما پس مکنید مگر نیکی را

3839

إِنكُمْ إِلَى مَكَارِمِ الْأَفْعَالِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى بِلَاغَةِ الْأَقْوَالِ
بدرستی که شما بسوی کردارهای نیکو محتاج ترید از شما بسوی بلاغت گفتارها تحقیق معنی بلاغت مکرر مذکور شد و ظاهر است که آن اگر چه از
جمله فضایل و مزایا است احتیاج بافعال نیکو زیاده از احتیاج بآن است زیرا که اجر و ثوابی که بر آنها مترتب گردد ظاهر است که بر بلاغت مترتب
نگردد

3840

إِنكُمْ إِلَى اصْطِنَاعِ الرِّجَالِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى جَمْعِ الْأَمْوَالِ
بدرستی که شما باحسان کردن بمردان «۱» محتاج ترید از شما بسوی جمع اموال و در بعضی نسخهها این فقره نیست و در فقره سابق جمع الاموال
بجای بلاغۃ الاقوال است و بنا بر این ترجمه آن این است که: بدرستی که شما بسوی افعال نیکو محتاج ترید از شما بسوی جمع اموال

3841

إِنكُمْ إِنْ اغْتَرَرْتُمْ بِالْأَمَالِ تَخْرِمْتُمْ بُوَادِرَ الْأَجَالِ وَ قَدْ فَاتَتْكُمْ الْأَعْمَالُ
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۶۶
بدرستی که شما اگر فریب خورید بامیدها هلاک کند شما را تعجیل کنندههای اجلها و حال این که بتحقیق فوت شده باشد شما را عملها یعنی اگر
فریب خورید بامیدها و از پی آنها روید و مشغول بسعی از برای آنها گردید ناگاه هلاک کند شما را اجلها که تعجیل میکنند در آمدن در حالی که فوت
شده باشد از شما اعمالی که باعث رستگاری شما باشد بسبب مشغول شدن بامیدها و غافل شدن از آنها

3842

إِنكُمْ إِنْ اغْتَنِمْتُمْ صَالِحَ الْأَعْمَالِ نَلْتَمَنَّ مِنَ الْآخِرَةِ نَهَائَةَ الْأَمَالِ
بدرستی که شما اگر غنیمت شمارید عملهای نیکو را می رسید از آخرت بنهایت امیدها، مراد بغنیمت شمردن آنها این است که آنها این است که آنها را
نفع عظیمی دانند و سعی کنند در کردن آنها و فوت نکردن آنها

3843

إِنكُمْ أَنَّمَا خَلَقْتُمْ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ
بدرستی که شما آفریده شده اید از برای آخرت نه از برای دنیا و از برای باقی بودن که در آخرت میباید نه از برای فنا که در دنیا است

3844

إِنَّكُمْ أَنْ رَضِيْتُمْ بِالْقَضَاءِ طَابَتْ عَيْشَتُكُمْ وَ فَرْتُمْ بِالْغِنَاءِ

بدرستی که شما اگر راضی شوید بتقدیر خدا نیکو باشد زندگانی شما و فیروزی یابید بتوانگری یعنی توانگری در آخرت بلکه در دنیا نیز زیرا که کسی که راضی شود بتقدیر حق تعالی اکتفا کند به آن چه برسد بآن و محتاج بسعی و طلب نباشد و این کمال توانگریست

3845

إِنَّكُمْ أَنْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ شَكَرْتُمْ فِي الرَّخَاءِ وَ رَضِيْتُمْ بِالْقَضَاءِ كَانَ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ الرَّضَا

بدرستی که شما اگر صبر کنید بر بلا، و شکر کنید در فراخی، و راضی شوید بتقدیر خدا، خواهد بود از برای شما از جانب خدای سبحانه رضا و خشنودی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۶۷

3846

إِنَّكُمْ أَنْ زَهَدْتُمْ خَلَصْتُمْ مِنْ شِقَاءِ الدُّنْيَا وَ فَرْتُمْ بَدَارَ الْبَقَاءِ

بدرستی که شما اگر بی رغبت باشید در دنیا خلاصی یابید از بدبختی دنیا، و فیروزی یابید بسرای بقا

3847

إِنَّكُمْ أَنْ قَعْتُمْ «۱» حَزَمْتُمْ الْغِنَاءَ وَ حَقَّتْ عَلَيْكُمْ مِؤْنُ «۲» الدُّنْيَا

بدرستی که شما اگر قناعت کنید جمع کنید توانگری را و سبک گردد بر شما اخراجات دنیا

3848

إِنَّكُمْ أَنْ رَغِبْتُمْ فِي الدُّنْيَا أَفْنَيْتُمْ أَعْمَارَكُمْ فِي مَا لَا تَبْقُونَ لَهُ وَ لَا يَبْقَى لَكُمْ

بدرستی که شما اگر رغبت کنید در دنیا نابود سازید عمرهای خود را در آنچه باقی نماند شما از برای آن، و باقی نماند آن از برای شما، زیرا که دنیا چنین است که نه کسی همیشه باقی ماند از برای آن، و نه آن باقی ماند همیشه از برای کسی

3849

إِنَّكُمْ أَنْ أَمَرْتُمْ عَلَيْكُمْ الْهَوَى أَصَمَّكُمْ وَ أَعْمَاكُمْ وَ أَرْدَاكُمْ

بدرستی که شما اگر امیر و فرمانده گردانید بر خود خواهش را کر گرداند شما را و کور گرداند شما را و هلاک گرداند شما را، یا بیندازد شما را یعنی در هلاکت یا پستی مرتبه، و بر هر تقدیر ظاهر است که متابعت هوی و خواهش باعث آن می شود هر گاه خواهش او تعلق گیرد بامری که مشروع نباشد و «کر گردانیدن و کور گردانیدن» باعتبار این است که کسی که فرمان هوی و خواهش خود برد موعظه و نصیحت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۶۸

کسی را بر خلاف آن نشنود، و امری را که منافی آن باشد بنظر نیورد و نبیند، پس گویا کر و کور گردیده

3850

إِنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ أَنْفُسَكُمْ نَزَعَتْ «۱» بِكُمْ إِلَى شَرِّ غَايَةٍ

بدرستی که شما اگر فرمان برید نفسهای خود را بر کند شما را و ببرد بسوی بدتر انجالی

3851

إِنَّكُمْ إِنْ مَلَكَتُمْ شَهْوَاتِكُمْ نَزَتْ بِكُمْ إِلَى الْأَشْرِ وَ الْغَوَايَةِ

بدرستی که شما اگر مالک خود گردانید خواهشهای خود را بر جهانند شما را بسوی فرحناکی و گمراهی

3852

إِنَّكُمْ إِنْ أَقْبَلْتُمْ عَلَى اللَّهِ أَقْبَلْتُمْ وَأَنْ أَدْبَرْتُمْ عَنْهُ أَدْبَرْتُمْ

بدرستی که شما اگر رو آورید بر خدا رو آورده اید یعنی بر نیکبختی و رستگاری، و اگر رو گردانید از او رو گردانید یعنی از همان سعادت و رستگاری

3853

إِنَّكُمْ أَنْ رَغِبْتُمْ إِلَى اللَّهِ غَنِمْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ وَ أَنْ رَغِبْتُمْ إِلَى الدُّنْيَا خَسَرْتُمْ وَ هَلَكْتُمْ

بدرستی که شما اگر رغبت کنید بسوی خدا غنیمت یابید و رستگار گردید، و اگر رغبت کنید بسوی دنیا زیان کنید و هلاک گردید

3854

إِنَّكُمْ أَنْ رَجَوْتُمْ اللَّهَ بَلَّغْتُمْ أَمَالَكُمْ وَ أَنْ رَجَوْتُمْ غَيْرَ اللَّهِ خَابَتْ أَمَانِيكُمْ وَ أَمَالَكُمْ

بدرستی که شما اگر امید داشته باشید خدا را برسید بامیدهای خود و اگر امید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۶۹

داشته باشید غیر خدا را نومید شود آرزوهای شما و امیدهای شما

3855

آنکم ان أظعنتم سورة الغضب أوردتکم نهاییه العطب

بدرستی که شما اگر فرمان برید تندی خشم را فرود آورد شما را بر نهایت هلاکت

3856

آنکم لن تحصلوا بالجهل أربا، و لن تبلغوا به من الخیر سببا، و لن تدرکوا به من الآخره مطلبا

بدرستی که شما حاصل نکنید بسبب نادانی حاجتی را، و نرسید بسبب آن از خیر بدست آویزی، و درنیابید بسبب آن از آخرت مطلبی را

3857

آنکم فی زمان القائل فيه بالحقّ قليل، و اللسان فيه عن الصدق کلیل، و اللّازم فيه للحقّ ذلیل، أهله متعکفون «۱» علی العصیان، مصطلحون علی

الادهان، فتاهم عارم و شیخهم آثم و عالمهم منافق و قاریهم ممارق، لا یعظم صغیرهم کبیرهم و لا یعول غنیهم فقیرهم

بدرستی که شما در روزگاری که گوینده در آن بحق کم است، و زبان در آن از راستی کند است، و کسی که لازم باشد در آن مر حق را یعنی جدا نشود از آن خوار است، اهل آن روزگار محبوس اند بر نافرمانی حق تعالی، و صلح کرده اند با یکدیگر بر مدهانه، جوان ایشان بدخوست یا بد ذات شریر

«۲»، پیرایشان گنه کار، و عالم ایشان منافق است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۷۰

و خواننده ایشان بیرون رونده است یعنی از دین یا از خیر و خوبی، تعظیم نمی کند کوچک ایشان بزرگ ایشان را، و عیال خود نمی گرداند توانگر ایشان

درویش ایشان را، «محبوس اند بر نافرمانی» یعنی مدار ایشان بر آن است و از آن تجاوز نکنند، و «مدهانه» بمعنی غش و نفاق است و این که ظاهر

کسی بر خلاف باطن او باشد

3858

آنکم ستعرضون علی سبّی و البراءه منّی فسبونی و ایتاکم و البراءه منّی

بدرستی که شما بزودی عرض کرده می شوید بر دشنام دادن من و بیزارگی جستن از من، پس دشنام دهید مرا و بپرهیزید از بیزارگی جستن از من. مراد

این است که عرض کرده خواهد شد بر شما یعنی تکلیف خواهند کرد شما را باین که دشنام دهید مرا یعنی ناسزا بگوئید نسبت بمن و بیزارگی جوئید از

من چنانکه خلفای بنی امیه لعنهم الله تعالی کردند پس ناسزا بگوئید مرا اما بیزارگی مجوئید از من و آن باعتبار این است که ناسزا گفتن باعتبار تقیه

جایز می شود و بیزارگی جستن امری است قلبی و تقیه در آن نمی رود پس بهیچ وجه جایز نمی شود زیرا که بیزارگی جستن از کسی بمعنی این است که

در دل دوستی او با او نداشته باشد بلکه بغض و دشمنی او را داشته باشد اما اگر تکلیف کنند باظهار بیزارگی جستن از او پس آن نیز حکم ناسزا گفتن

دارد و با وجود تقیه جایز است هرگاه قلبی نباشد و مجرد اظهار بزبان باشد و در کتاب مستطاب نهج البلاغه این مضمون بعبارت دیگر واقع شده و ابن

ابی الحدید که از اکابر علمای معتبر اهل سنت است در شرح آن اشکال کرده در فرق میانه «سبّ» و «برائت» و تجویز اول و منع از دوم با این که

«سبّ» افحش از تبرّی می نماید و جواب گفته که: آنچه اصحاب ما یعنی معتزله می گویند در این باب این است که فرقی نیست میانه «سبّ» و

«تبرّی» از آن حضرت در این که هر دو حرامند و فسقند و کبیره اند و در این که اگر اکراه شود بر آنها بر وجهی که خوف بر نفس باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۷۱

جایز می شود فعل هر یک چنانکه جایز است اظهار کلمه «کفر» نزد چنین خوفی و جایز است در هریک که نکند آن را هر چند داند که کشته می شود

هرگاه غرض اعزاز دین باشد چنانکه در حال «جبر» بر کفر جایز است تن در دادن بکشتن و ترک اظهار کفر از برای اعزاز دین، و این که آن حضرت

«برائت» را منع کرده باعتبار این است که این لفظ وارد نشده در قرآن مجید مگر نسبت بمشركان پس بحکم عرف شرعی مخصوص شده بابشان پس

نهی آن حضرت محمول می شود بر این که حرمت آن زیاده است از حرمت «سبّ» هر چند حکم آنها در عدم جواز بی اکراه و جواز بآن یکی باشد بعد

از آن گفته: و اما امامیه می گویند که: اکراه بر «سبّ» جایز می سازد اظهار آن را و جایز نیست تن در دادن بقتل با آن و اما اکراه بر «برائت» پس جایز

است با آن تن در دادن بقتل و جایز است اظهار تبرّی، و تن در دادن بقتل بهتر است، تمام شد کلام او و آنچه او از امامیه نقل کرده در کلام علمای ما

بنظر این فقیر نرسیده و فاضل متتبع قاضی نور الله شوشتری رحمه الله در کتاب «احقاق الحق» گفته که امامیه گفته اند که اظهار «تبرّی» از ائمه

علیهم السلام در مقام تقیه حرام است و استدلال کرده اند بر آن بقول امیر المؤمنین علیه السلام «۱» که فرموده «اما السب فسبونی فانه لی زکاة و

لکم نجاه و اما البراءه فمدّ و الاعناق» یعنی اما دشنام دادن من یعنی در مقام تقیه پس دشنام دهید مرا پس بدرستی که آن از برای من زکاتی است و از

برای شما نجاتی است، و اما برائت پس بکشید گردنها را یعنی راضی شوید بآن و بکشید گردنها را از برای کشته شدن بر سر آنها. و پوشیده نیست که

بنا بر آنچه او نقل کرده از مذهب امامیه نهی از برائت در این فقره مبارکه بر نهی از اظهار بیزارگی جستن نیز محمول می تواند شد و لازم نیست حمل بر

نهی از برائت در دل چنانکه ما ذکر کردیم، نهایت در کلام دیگری از علمای ما مدعی به آن چه او نقل کرده بنظر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۷۲

نرسیده و در کتاب مستطاب کافی روایت شده که: گفته شد بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام که مردم روایت میکنند که علی علیه السلام گفته بر منبر کوفه: ای مردمان بدرستی که بزودی خوانده خواهید شد شما بسوی سبّ من پس سبّ کنید مرا، پس از آن خوانده خواهید شد بسوی براءت از من پس براءت مجوئید از من پس فرمود: حضرت صادق علیه السلام چه بسیار است دروغ گفتن مردم بر علی علیه السلام بعد از آن فرمود که: نگفته آن حضرت مگر این را: بدرستی که شما بزودی خوانده خواهید شد بسوی سبّ، من پس سبّ کنید مرا پس از آن خوانده خواهید شد بسوی براءت از من و بدرستی که من بر دین محمدم صلی الله علیه و آله و نفرمود که: تبرّی مکنید از من، پس گفت همان سائل بآن حضرت علیه السلام که: خبر ده مرا که اگر کسی اختیار کند کشته شدن را نه براءت چونست؟ پس فرمود آن حضرت که: و الله نیست این بر او و نیست از برای او مگر آنچه گذشته بر آن.

عمار بن یاسر چون اکراه کردند او را اهل مکه بر کفر پس اظهار کرد کفر را و دل او مطمئن بود بر ایمان پس گفت باو پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد آن واقعه: ای عمار اگر عود کنند بآن پس عود کن تو نیز چنان، پس بتحقیق که فرو فرستاد خدای عزّ و جلّ عذر تو را یعنی قبول آن را یا معذور داشتن تو را، و امر کرده تو را که عود کنی چنان اگر عود کنند ایشان. و پوشیده نیست که این حدیث شریف صریح است در جواز اظهار براءت نیز بلکه وجوب آن و این که نهی از آن در کلام آن حضرت نبوده و ابن ابی الحدید نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه بر سر منبر کوفه فرموده: پس اگر عرض شود بر شما سبّ من پس سبّ کنید مرا، و اگر عرض شود بر شما براءت از من پس بدرستی که من بر دین محمدم صلی الله علیه و آله و نفرمود که: پس تبرّی کنید از من و این نیز موافق است با حدیث شریف کافی. و روایت کرده نیز از حضرت امام جعفر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۷۳

صادق علیه السلام که: اگر امر کنند شما را بسبّ من پس سبّ کنید مرا، و اگر امر کنند شما را به تبرّی از من پس تبرّی مکنید از من بدرستی که من بر دین محمدم صلی الله علیه و آله، و نهی نکرد ایشان را از اظهار براءت، و مخفی نیست که این روایت صریح است در وقوع نهی از براءت، و این که در وقوع نهی از براءت واقعی است یعنی براءت در دل نه اظهار آن چنانکه ما اولاً در شرح فقره مبارکه ذکر کردیم و الله تعالی يعلم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۷۴

[«حرف الف بلفظ «آتما»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «آتما» که متضمن معنی «ما» و «آلا» است یعنی (نیست فلان مگر فلان چنانکه از کلمات منقوله ظاهر خواهد شد

(:از آن جمله است قول آن حضرت علیه السلام

3859

إنّما الحلم كظم الغيظ و ملك النفس

نیست بردباری مگر فروبردن خشم و مالک بودن نفس یعنی این که هر گاه کسی را خشم بگیرد بر کسی بسبب گناهی که نسبت باو کرده باشد فرو برد خشم خود را، و مالک باشد نفس خود را و نگذارد که «۱» در صدد تلافی و انتقام در آید

3860

إنّما الحزم طاعة الله و معصية النفس

نیست دور اندیشی مگر فرمانبرداری خدا و نافرمانی کردن نفس خود، یعنی دور اندیشی عمده این است که باعث سعادت ابدی می شود و دور اندیشیهای دیگر نسبت بآن چیزی نیست و چندان ثمره ندارد

3861

إنّما الناس رجلان متّبع شرعاً و مبتدع بدعاً

نیستند ناس مگر دو مرد پیر و مذهب راست ظاهری و نو پدید آورنده بدعتی،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۷۵

ظاهر این است که مراد به «ناس» غیر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین باشد چنانکه شایع است استعمال ناس در ایشان و مراد این است که مردم غیر ما دو فرقه اند فرقه که تابع ما باشند و ایشان بر راه راست اند و فرقه که پیرو ما نباشند و ایشان از اهل بدعت و ضلالت اند «۱» و کسی نیست که پیرو ما نباشد و از اهل ضلالت نباشد باین که خود امام و پیشوا تواند بود و تابع کسی نباید باشد

3862

إنّما خلقتم للبقاء لا للفناء و أنکم فی دار بلغة و منزل قلعة

بدرستی که شما خلق کرده نشده اید مگر از برای باقی بودن نه از برای فانی شدن و بدرستی که شما در خانه بلغه اید و در جایگاه قلعه مراد این است که شما آفریده نشده اید مگر از برای آخرت که خانه بقا و پایداری است نه از برای دنیا که دار فنا و زوال است و «بلغه» بضمّ میم و سکون لام و فتح غین

قدری است از عیش که اکتفا بآن توان کرد و مراد این است که دنیا خانه ایست که در آن باید اکتفا نمود به آن چه توان اکتفا نمود بآن از عیش و نباید حریص بود در آن بر شهوات و مستلذات آن و جایگاه «قلعه» بضم قاف و سکون لام و فتح عین یا بضم قاف و لام هر دو و فتح عین یا بضم قاف و فتح لام و عین هر دو یعنی جایگاه عاریه که وطن نتوان ساخت آن را، و «بودن دنیا منزل چنین» ظاهر است

3863

إِنَّمَا الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظْتَهُ التَّجَارِبُ

بدرستی که عاقل نیست مگر کسی که پند گفته باشد او را تجربه‌ها

3864

إِنَّمَا الْجَاهِلُ مَنْ اسْتَعْبَدْتَهُ الْمَطَالِبُ

بدرستی که نیست نادان مگر کسی که بنده کرده باشد او را مطلبها یعنی بنده خواهشها و مطلبهای دنیوی خود شده باشد و همیشه مانند بندگان سعی کند از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۷۶

آنها، یا این که بمنزله بنده مردم شده باشد از برای تحصیل خواهشها و مطلبها

3865

إِنَّمَا الدُّنْيَا شَرَكٌ وَقَعَ فِيهِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ

بدرستی که نیست دنیا مگر دامی که افتاده است در آن کسی که نمی‌شناسد آن را یعنی گرفتار آن نمی‌شود مگر کسی که درست نمی‌شناسد آن را و آگاه نشده باشد بر ضرر و زیان آن

3866

إِنَّمَا الدُّنْيَا أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَتَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ وَأَعْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ

بدرستی که نیست دنیا مگر احوال مختلف و هنگامهای بریده شونده و نشانه‌های نصب شده یعنی کسی در دنیا بر یک حال باقی نماند بلکه مدار مردم در آن بر اختلاف احوال باشد از جوانی و پیری و قوت و ضعف و توانگری و پریشانی و دولت و نکبت و مانند آنها «و هنگام ۱» و وقت عمر و دولت و نکبت و سایر احوال هر کس منقطع و بریده شونده است و پاینده و باقی نماند» و «نشانه‌های نصب شده است» یعنی نشانه‌ها است که نصب شده از برای تیرهای مصائب و نوائب

و فرموده آن حضرت علیه السلام از برای مردی که سعی می‌کرده بغیر خود به آن چه بوده در آن ضرر رسانیدن بخود یعنی قصد می‌کرده از برای او یا می‌کرده از برای او یا ظلم می‌کرده از برای او به آن چه خود نیز متضرر می‌شده بآن

3867

إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رَدْفَهُ

نیستی تو مگر مانند کسی که ضربت زند خود را از برای این که بکشد کسی را که ردیف او باشد یعنی پشت سر او بر مرکبی سوار باشد

3868

إِنَّمَا اللَّبِيبُ مَنْ اسْتَسَلَّ الْأَحْقَادَ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۷۷

بدرستی که نیست عاقل مگر کسی که بیرون کرده باشد از خود کینه‌ها را یا از مردم یعنی کینه خود را از دل‌های مردم بیرون کرده باشد

3869

إِنَّمَا سَادَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا «۱» الْأَجْوَادُ

بدرستی که نیست سروران اهل دنیا مگر صاحبان جود و بخشش

3870

«إِنَّمَا الْكِرْمُ التَّنَزُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي ۲»

بدرستی که نیست گرامی بودن مگر پاکیزگی جستن از بدیها

3871

إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّطَهُّرُ عَنِ الْمَعَاصِي

بدرستی که نیست ورع مگر پاک بودن از گناهان یعنی کمال ورع همین است و زیاده بر این مثل ترک دنیا بالکلیه در کار نیست

3872

إِنَّمَا النَّبِلُ التَّبَرُّيُّ عَنِ الْمَخَازِي

بدرستی که نیست نبل یعنی نجابت یا تندی فطنت مگر بیزاری جستن از خوارپها یعنی از گناهان که سبب خواری این کس میشوند در آخرت بلکه در دنیا نیز

3873

إِنَّمَا الشَّرْفُ بِالْعَقْلِ وَالْأَدَبِ لَا بِالْمَالِ وَالْحَسَبِ

بدرستی که نیست شرف مگر بعقل و ادب نه بمال و حسب یعنی آنچه شمرده شود از مفاخر پدران

3874

إِنَّمَا أَنْتَ عَدَدُ أَيَّامٍ فَكَلِّ يَوْمَ يَمُضِي عَلَيْكَ يَمِضِي بِبَعْضِكَ فَخَقِّضْ فِي الْاَطْلَبِ وَأَجْمَلْ فِي الْمَكْتَسَبِ

بدرستی که نیستی تو مگر بشماره روزی چند، پس هر روزی که می‌گذرد بر تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۷۸

می‌برد پاره از ترا پس سهل انگاری کن در طلب، و اعتدال کن در کسب. مراد این است که نیست عمر تو مگر بشماره روزی چند محصور و معدود، و هر روزی که بگذرد بر تو می‌برد بعضی از آن را، و در اندک وقتی تمام می‌شود پس چنین عمری قابل آن نیست که کسی حریص باشد از برای آن در سعی در امور دنیا و سخت گیری کند در آن بلکه باید که سهل انگاری نمود در آن و اعتدال گزید و افراط نمود

3875

إِنَّمَا يَحِبُّكَ مَنْ لَا يَتَمَلَّقُكَ وَ يَشْنِي عَلَيْكَ مَنْ لَا يَسْمَعُكَ

بدرستی که دوست نمی‌دارد تو را مگر کسی که تملق نمی‌کند ترا، و ستایش نمی‌کند بر تو مگر کسی که نمی‌شنواید ترا. وجه هر دو ظاهر است چه دوست کسی آن است که صاف باشد با او و آنچه در او ببیند از نقصی و عیبی که تدارک توان نمود بگوید باو تا او تدارک آن نماید، و کسی که تملق نماید با کسی چنین نباشد و بهیچ وجه اظهار نقص و عیب او باو نکنند، و همچنین ستایش کسی آن است که کسی مدح او بر وجهی کند که باو نشنوند زیرا که آنچه غرض از آن شنوندن او باشد غالب این است که اصلی ندارد و مجرد خوش آمد است و ایضا در اکثر باعث مغرور شدن و عجب او می‌گردد که از بدترین صفات است پس در حقیقت مدح او نباشد بلکه ایذاء و اضرار او باشد

3876

إِنَّمَا سَمِيَ الْعَدُوَّ عَدُوًّا لِأَنَّهُ يَعْدُو عَلَيْكَ فَمَنْ دَاهَنَكَ فِي مَعَايِيكَ فَهُوَ الْعَدُوُّ الْعَادِي عَلَيْكَ

بدرستی که نامیده نشده دشمن «عدو» مگر از برای این که ستم میکند بر تو پس کسی که مداهنه کند با تو در عیبهای تو پس او عدوی است ستم کننده بر تو

مداهنه» چنانکه مکرر مذکور شد این است که کسی غش کند با کسی و اظهار کند باو خلاف آنچه را در خاطر دارد و حاصل کلام این است که عدو «فِعْلٌ» است از «عدا علیه عدا» یعنی ظلم کرد او را پس عدو بمعنی ظلم کننده است و اصل «عدو»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۷۹

عدو» بوده و او را در واو ادغام کرده اند عدو شده و دشمن را که در لغت عرب عدو گویند باعتبار این است که ظلم کند بر آنکه دشمن اوست یا «بالفعل» یا بر تقدیر قدرت بر آن و عدم مانعی از آن و بنا بر این هر که مداهنه کند با کسی و بدیهای کسی را پنهان کند از او و اظهار نکند باو تا او در تدارک رفع آن باشد چون در حقیقت ظلم کرده بر او پس حقیقت معنی دشمنی در او باشد و غرض بیان این است که دوست باید که با دوست خود مداهنه نکند و اگر نه در حقیقت دشمن باشد با او

3877

إِنَّمَا سَمِيَ الصَّدِيقَ صَدِيقًا لِأَنَّهُ يَصْدُقُكَ فِي نَفْسِكَ وَ مَعَايِيكَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَاسْتَنْمِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ الصَّدِيقُ

بدرستی که نامیده نشده دوست «صدیق» مگر از برای این که او راست می‌گوید بتو در باره نفس تو و عیبهای تو پس هر که بکند این را پس آرام گیر بآن پس بدرستی که اوست دوست، مراد این است که «صدیق» فعلی است از «صدیق» می‌گویند باعتبار این است که راست می‌گوید با آنکه دوست اوست در باره نفس او و عیبهای او و راست آنها را باو می‌گوید تا او در مقام تدارک آنها باشد پس هر که با تو چنین سلوک کند پس تو آرام و اطمینان بگیری باو که او در حقیقت دوست تست و معنی دوستی در او باشد

3878

إِنَّمَا سَمِيَ الرَّفِيقَ رَفِيقًا لِأَنَّهُ يَرْفِقُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَمَنْ أَعَانَكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ الشَّفِيقُ

بدرستی که نامیده نشده رفیق مگر از برای این که او نفع می‌رساند ترا بر آنچه صلاح دین تست پس کسی که یاری کند ترا بر صلاح دین تو پس او ست رفیق مهربان. مراد این است که «رفیق» فعلی است از رفق بمعنی نفع رسانیدن و یاری کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۰

پس بمعنی نفع رساننده و یاری کننده است و رفیق را که رفیق گویند باعتبار این است که نفع می‌رساند بکسی که رفیق اوست در آنچه صلاح دین او در آن باشد پس هر که نفع رساند بتو در آن و یاری کند ترا بر آن پس او در حقیقت رفیق مهربان تو باشد هر چند دور باشد از تو و هر که چنین نباشد او در حقیقت رفیق تو نباشد هر چند همراه تو باشد و بحسب ظاهر او را رفیق تو گویند

3879

أَمَا يَعْرِفُ قَدْرَ النَّعْمِ بِمُقَاسَاةِ ضِدِّهَا

بدرستی که شناخته نمی‌شود قدر نعمتها مگر برنج کشیدن ضداً آنها. اشاره است ببعضی فواید بلاها و امراض و سختیها و آن این است که قدر نعمتها خوب دانسته نمی‌شود مگر برنج کشیدن در اعداد آنها، پس آدمی تا بزحمت بلائی گرفتار نگردد قدر عافیت از آن را چنانکه باید نداند و بشکر آن کما هو حقّه نپردازد

3880

أَمَا الْمَرْأَةُ لِعَبَةٍ فَمَنْ اتَّخَذَهَا فليَغْطِهَا

بدرستی که نیست زن مگر لعبتی پس هر که فرا گیرد آن را پس باید که بپوشد آن را. «لعبت» چیزی را گویند که با او بازی کنند و مراد این است که لعبتی است که هر که ببیند آن را رغبت کند بآن و خواهد بازی کند با آن پس باید پوشاند آن را و حفظ کرد از نظر مردم. و ممکن است که مراد این باشد که چون از آلات و اسباب لهو و لعب است پس باید آن را پوشانید و مستور داشت باعتبار این که اظهار آنها خالی از قبحی نیست هر چند بازی با آنها مشروع باشد

3881

أَمَا الذِّتِيَا جِيفَةٌ وَ الْمَتَوَاخُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ فَلَا تَمْنَعُهُمْ اخْوَتَهُمْ لَهَا مِنَ التَّهَارِشِ عَلَيْهَا

بدرستی که نیست دنیا مگر مرداری و جمعی که برادر یکدیگر شده اند بر سر آن مانندهای سگانند پس باز نمی‌دارد ایشان را برادری ایشان از برای آن از گزیدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۱

و دریدن یکدیگر بر سر آن. یعنی چنانکه سگان با یکدیگر برادرند اما بر سر مرداری که رسیدند برادری ایشان باز نمی‌دارد ایشان را از گزیدن و دریدن یکدیگر بر سر آن همچنان اهل دنیا که برادر یکدیگر شده باشند بر سر دنیا منع نمی‌کند ایشان را برادری ایشان از برای دنیا از این که بگزند و بدرند یکدیگر را بر سر آن

3882

أَمَا أَهْلَ الذِّتِيَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سَبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ يَأْكُلُ عَزِيزًا ذَلِيلًا وَ يَقْهَرُ كَبِيرًا صَغِيرًا نَعْمٌ مَعْقَلَةٌ وَ أُخْرَى مَهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عَقُولَهَا وَ رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا

بدرستی که نیستند اهل دنیا مگر سگان فریاد کننده و درندگان عادت کرده بشکار، بفریاد می‌آورد بعضی از آنها بعضی دیگر را، و می‌خورد عزیز آنها خوار آنها را، و غلبه میکند بزرگ آنها کوچک آنها را، شترانند عقال کرده شده و پاره دیگر باز گذاشته شده بتحقیق که گم کرده اند عقلهای خود را و سوار شده اند مجهول خود را

بفریاد آوردن بعضی از آنها بعضی دیگر را» باعتبار ظلم و ستمی است که بعضی بر بعضی دیگر میکنند، و ممکن است که «یهر» بفتح یاء باشد یعنی «ناخوش می‌دارد و مراد این باشد که ناخوش می‌دارد بعضی از آنها بعضی دیگر را باعتبار دشمنی و عداوت که میان ایشان میباشد. و «شترانند عقال کرده شده» یعنی اهل دنیا بعضی شترانند عقال کرده شده و بعضی رها کرده شده که بندی بر ایشان نباشد و مراد این است که بعضی از ایشان عاجز و ناتوانند مانند شتری که عقال کرده شده باشد یعنی دست آن را از زانو دوته کرده باشند و بسته باشند و «بعضی باز گذاشته‌اند» که هر چه خواهند می‌توانند کرد و «گم کردن ایشان عقل خود را» باعتبار این است که عمل بمقتضای عقلهای خود نمی‌کنند پس گویا گم کرده‌اند عقلهای خود را، و ممکن است که معنی «أضلت عقولها» این باشد که ضایع کرده‌اند عقلهای خود را، و حاصل هر دو یکی است

و «سوار شده‌اند مجهول خود را» یعنی امری چند را از اعتقادات و اعمال که نمی‌دانند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۲

صلاح و صحت آنها را و جهل و نادانی ایشان را بر آنها می‌دارد، و ممکن است که «رکبت» بمعنی سوار شده‌اند نباشد بلکه بمعنی مرتکب شده‌اند باشد، و حاصل هر دو یکی است

3883

أَمَا مِثْلِي بَيْنَكُمْ كَالسَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهَا مِنْ وَلَجِهَا

بدرستی که نیست مثل من در میان شما مگر مانند چراغ در تاریکی که روشن می‌شود بآن هر که داخل شود در آن «مثل» بفتح میم و ثای سه نقطه بمعنی شبیه و نظیر است و بمعنی حال و صفت و شأن نیز آمده و بنا بر اول باید که کاف در «کالسراج» زایده باشد و معنی این باشد که شبیه من در

میان شما چراغ است و کاف زایده در لغت عرب شایع است چنانکه آیه کریمه «لیس کمثله شیء» را نیز بعضی بر این وجه حمل کرده اند و گفته اند که مراد این است که: مثل خدا چیزی نیست نه این که مثل او یا شبیه مثل او چیزی نیست پس کاف زایده است و بنا بر دوّم مراد این است که صفت یا حال یا شأن من مثل چراغ است یعنی مثل صفت یا حال یا شأن چراغ است که در تاریکی باشد پس در کلام حذف مضافی شده و بر هر تقدیر وجه تشبیه آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بچراغ ظاهر و روشن است

و پوشیده نیست «۱» که «بها» ضمیر مؤنث چنانکه در نسخه ها بنظر رسیده مناسب نیست بلکه مناسب «به» بضمیر مذکر است زیرا که راجع «سراج» است و سراج تأنیثی ندارد و ظاهر این است که سهوی از ناسخ باشد یا این که تأویلی باید کرد مثل این که مراد به «سراج» «سراج» باشد یا تاء وحدت و تأنیث ضمیر بآن اعتبار باشد، و «سراج» بمعنی آفتاب نیز آمده و آن تأنیث سماعی دارد نهایت حمل بر آن در این فقره خالی از تکلفی نیست.

3884

آئنا اباد القرون تعاقب الحركات و السكون

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۳

بدرستی که هلاک نکرده است قرنها را مگر پی در پی آمدن حرکتها و سکون «قرن» بفتح قاف و سکون راء بی نقطه هر جمعی را گویند که هلاک شده باشند و باقی نمانده باشد از ایشان کسی، و هر اهل زمان واحد را نیز گویند، و هر وقتی از زمان را نیز گویند، و مقدار خاصی از زمان را نیز گویند که آن بنا بر اختلاف اقوال اهل لغت صد سال است یا صد و بیست سال و یا هشتاد سال و یا هفتاد سال یا شصت سال یا پنجاه سال یا چهل سال یا سی سال یا بیست سال یا ده سال، بنا بر اول و دوم معنی ظاهر است و بنا بر سیم یا چهارم مراد به «قرنها» اهل قرنهاست و حاصل کلام این است که: هلاک نکرده است اهل هر عصری را مگر پی در پی آمدن حرکات و سکون یعنی بودن آنها از اجسامی که گاهی متحرک باشند و گاهی ساکن، زیرا که اجسام صاحب حیات چنین را ناچار است از مرگ و بزودی بمرگ هلاک شوند و غرض این است که شما نیز چون این معنی مشترک است میان شما و ایشان پس مثل ایشان بزودی فانی خواهید شد پس در فکر تهیه سفر خود و توشه گرفتن از برای آن باشید

3885

آئنا أنتم کرکب و قوف لا یدرون متی بالمسیر يؤمرون

بدرستی که نیستید شما مگر مانند سوارانی ایستاده که ندانند که چه وقت برفتن امر کرده میشوند مراد این است که شما نیز مثل آن سواران مشرف برفتن آید و دمبدم مأمور خواهید شد بآن پس در تدارک زاد و راحله این سفر پر خطر باشید

3886

آئنا المجد ان تعطی فی الغرم و تعفو عن الجرم

بدرستی که نیست مجد یعنی کرم یا رسیدن بشرف مگر این که ببخشی در غرم و بگذری از گناه «غرم» بضمّ غین و سکون راء بی نقطه بمعنی نادان است و چیزی که ادای آن لازم باشد و ممکن است که مراد این باشد که کرم نیست مگر این که عطا کنی و بدهی در آنچه لازم باشد بر تو ادای آن از حقوق مردم مانند قرض و غیر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۴

آن یعنی عمده افراد کرم و ضرورتترین آنها این است و ممکن است که مراد بغرم پریشانی و قرض داری باشد و مراد این باشد که افضل افراد کرم این است که عطا کنی با وجود اعسار و پریشانی چه عطای در توانگری سهل است و چندان کرم و شرفی در آن نباشد

3887

آئنا العقل التّجّنب من الاثم، و التّظّر فی العواقب، و الاخذ بالحزم

بدرستی که نیست عقل مگر اجتناب کردن از گناه، و نظر کردن در عاقبتها، و فرا گرفتن بدور اندیشی یعنی فرا گرفتن آن و استعمال آن در همه کارها و در بعضی نسخه ها بجای «التجنب» «التحویب» واقع شده بجای بی نقطه و واو و آن بمعنی توبه و ترک گناه است و مناسب است

3888

آئنا الورع التّحرّی فی المکاسب و الکفّ عن المطالب

بدرستی که نیست ورع یعنی پرهیزگاری مگر تحرّی در کسبها و باز ایستادن از طلبها «تحرّی» بمعنی طلب امری است که حرّی و سزاوار باشد و مراد این است که پرهیزگاری این است که کسی در کسبها که کند طلب کند آنچه را که سزاوار باشد و حرام و شبهه ناک نباشد، و «باز ایستد از طلبها» یعنی از مردم طلب نکند و ممکن است که «مکاسب» بمعنی کسبها نباشد بلکه بمعنی چیزی چند باشد که خواهد کسب کند، و همچنین «مطالب» بمعنی طلبها نباشد بلکه بمعنی چیزی چند باشد که خواهد بطلبد و حاصل هر دو یکی است

3889

آئنا الکرّم بذل الرّغائب و اسعاف الطّالب

بدرستی که نیست کرم مگر دادن عطاهاى بسیار و بر آوردن حاجت طلب کننده

3890

أَمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ أَيَّامٌ قَلِيلَةٌ ثُمَّ تَزُولُ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۵

و. و تقشع كما یقشع السحاب

بدرستی که نیست دنیا مگر متاع روزی چند اندک بعد از آن زایل می شود چنانکه زایل می شود سراب، و گشوده می شود چنانکه گشوده می شود ابر.

«متاع» بمعنی منفعت است یا چیزی که بآن بهره مند گردند و «سراب» آن است که در بیابانها در نیمه روز می نماید که گویا آب است

3891

أَمَا البصير من سمع ففكر و نظر فابصر و انتفع بالعبر

بدرستی که نیست بینا مگر کسی که بشنود پس تفکر کند، و نگاه کند پس ببیند و نفع یابد عبرتها یعنی آنچه بشنود از مسائل و علوم بلکه از غیر آنها

نیز تفکر کند در آن و استنباط کند از آن علمى دیگر که استنباط توان نمود از آن، و «نگاه کند پس ببیند» یعنی ببیند آن را حقیقت دیدن و آن این

است که پی برد از آن به آن چه پی توان برد از حقایق و دقایق. و «نفع یابد عبرتها» یعنی از چیزها عبرت گیرد و عمل کند بآن عبرتها مثل این که

هر چه را ببیند که نتیجه خوب دارد مرتکب گردد و هر چه را بباید که ثمره بد دارد اجتناب کند از آن

3892

أَمَا الحلیم من اذا اودى صبر و اذا ظلم غفر

بدرستی که نیست بردبار مگر کسی که هرگاه ایذاء کرده شود، صبر کند و هرگاه ستم کرده شود نبخشد

3893

أَمَا المرء مجزى بما اسلف و قادم على ما قدم

بدرستی که نیست مرد مگر جزا داده شده به آن چه پیش کرده باشد و وارد شونده بر آنچه پیش فرستاده باشد

3894

أَمَا الكيس من اذا اساء استغفر و اذا اذنب ندم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۶

بدرستی که نیست زیرک مگر کسی که هرگاه بد کند طلب آمرزش کند و هر گاه گناه کند پشیمان گردد

3895

«أَمَا زهد الناس فى طلب العلم كثرة ما يرون من قلّة من عمل بما علم» ۱

جز این نیست که بی رغبت کرده است مردم را در طلب علم بسیاری آنچه می بینند از کمی کسی که عمل کرده باشد به آن چه دانسته و «بودن این

معنی سبب بی رغبتی مردم در طلب علم» یا باعتبار این است که علم بی عمل معلوم است که بد است پس مردم بی رغبت می گردند در طلب علم از

خوف این که مبادا هرگاه عالم شوند عمل نکنند بآن مانند اکثر مردم، و این وبالی گردد از برای ایشان، و یا باعتبار این که گمان میکنند که اگر خوب

می بود یا ضرور می بود ایشان خود عمل می کردند بآن پس عمل نکردن اکثر را بآن، دلیل این میکنند که خوب نیست یا ضرور نیست

3896

أَمَا حظّ احدكم من الارض ذات الطول و العرض ذات الطول و العرض قيد قده متعقراً على خده

بدرستی که نیست بهره احدی از شما از زمین صاحب آن درازی و پهنا مگر بقدر، قدّ او در حالی که غلطیده باشد در خاک در افتاده بر گونه خود، مراد

«۲» این است که بهره کسی از شما از زمین با آن درازی و پهنا نیست مگر بقدر قدّ او در وقتی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۷

دفن می شود در آن پس دنیا شایسته آن نیست که کسی حریص باشد در طلب آن و سعی زیاد کند از برای آن و خود را از آخرت با همه وسعت بهره

هر کس از آن و کثرت نعمتهای پاینده آن محروم گرداند و ذکر «بودن» ۱» او افتاده بر گونه» اشاره باین است که بر پهلو بخاک افتد و بهره او از زمین

در طرف عرض بقدر عرض پهلو او باشد نه بقدر تمام عرض او بخلاف این که بر پشت بخوابد یا بر او

3897

أَمَا الحازم من كان بنفسه كلّ شغله و لدینه كلّ همّه و لآخرته كلّ جدّه

بدرستی که نیست دوراندیش مگر کسی که بوده باشد بنفس او تمامی مشغولی او، و از برای دین او همه اندوه او، و از برای آخرت او تمام جهد او، یعنی

تمامی مشغولی او در اصلاح نفس خود باشد، و همه اندوه او از خوف نقص دین او باشد، و سراسر جدّ و جهد او از برای تحصیل آخرت باشد

3898

أَمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَمْرٌ و الآخرة دار مستقرّ فخذوا من ممرّكم لمستقرّكم و لا تهتكوا استاركم عند من يعلم اسراركم

بدرستی که نیست دنیا مگر خانه گذرگاه و آخرت خانه محلّ قرار است پس فرا گیرید از گذرگاه خود از برای محلّ قرار خود و مدیریت پرده‌های خود را نزد کسی که میداند اسرار شما را مراد به «فرا گرفتن از گذرگاه از برای محلّ قرار» این است که فرا گیرند در گذرگاه چیزی چند از عملهای نیکو که سبب رفاهیت ایشان باشد در خانه محلّ قرار و مراد به «ندریدن پرده ها نزد کسی که میداند اسرار ایشان را یعنی حق تعالی که عالم است باسرار هر کس و آنچه در دل گذارند چه جای آنچه آشکارا کنند» این است که کار بدی مکنید نه آشکار و نه نهان که باعث رسوائی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۸

شما شود زیرا که هر چه بکنند در آشکار یا نهان آشکار است بر حق تعالی و هرگاه بد باشد باعث رسوائی ایشان می‌شود پس گویا پرده خود را دریده‌اند نزد او تعالی شأنه

3899

أما مثل من خیر الدنیا کمثل قوم سفر نبایهم منزل جدید فاموا منزلا خصیبا و جنابا مریعا فاحتملوا و عثاء الطریق و خشونة السّفر و جشوبة المطعم لباتوا سعة دارهم و محلّ قرارهم

بدرستی که نیست مثل کسی که دانا شده باشد بدنیا مگر مانند مثل قومی مسافر که موافق نباشد ایشان را منزلی خشک پس قصد کنند منزلی پر گیاه و فضائی پر علف را پس بردارند مشقت راه را و درشتی سفر را و جشوبت خورش را تا این که بیایند بوسعت خانه ایشان و محلّ قرار ایشان. مراد این است که حال و صفت کسی که دانا شده باشد بحال دنیا و غرض از آن مثل حال و صفت مسافرست که در منزل ناموافقی باعتبار خشکی و قحطی آن باشند پس سفر کنند از آنجا بقصد منزلی پر گیاه و فضایی پر آب و علف پس متحمل شوند مشقت راه را و درشتی سفر را و جشوبت خورش را یعنی غلیظی و زبونی آن را بایی نانخورش بودن آن را از برای این که بیایند بوسعت خانه ایشان و محلّ قرار ایشان یعنی بخانه وسیعی از برای خود و جایی که محلّ قرار ایشان تواند بود پس دانای بحال دنیا نیز میداند که ورود بر دنیا از برای قرار و استراحت در آن نیست بلکه منزلی است پر تعب و مشقت تا این که از آنجا بروند بخانه وسیع و محلّ قرار خود که بهشت باشد و بنا بر این جمعی مسافر که تشبیه بآن شده جمعی است که آخر مسافر شوند از منزل خود باعتبار خشکی و قحطی آن، و ممکن است که مراد جمعی باشد که بالفعل مسافر باشند و در منزل خشکی باشند و قصد کنند رجوع بخانه خود که منزلی باشد پر آب و علف و بر خود گذارند مشقت راه آن را از برای وصول بوسعت خانه خود و محلّ قرار خود و وجه تشبیه این باشد که کسی که دانا باشد بحال دنیا میداند که در دنیا مسافر است و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۸۹

از خانه و محلّ قرار خود که بهشت باشد دور افتاده و بمنزلی خشک بی گیاه که دنیا باشد مانده و می‌باید که زحمت و تعب سفر از آن را متحمل شود تا بوسعت خانه خود و محلّ قرار خود و آلاء «۱» و نعمای آن برسد

3900

أما ینبغی لأهل العصمة و المصنوع «۲» إلیهم فی السّلامه أن یرحموا أهل المعصية و الذّنوب و أن یکون الشّکر علی معافاتهم هو الغالب «۳» علیهم و الحاجز «۴» لهم

بدرستی که نیست سزاوار از برای اهل عصمت و احسان کرده شده بسوی ایشان در سلامتی مگر این که رحم کنند اهل معصیت و گناهان را، و این که «بوده باشد شکر بر عافیت داده شدن ایشان آن شکر غالب بر ایشان و مانع از برای ایشان «اهل عصمت

یعنی جمعی که نگاه داشته شده‌اند از گناهان و «احسان کرده شده بسوی ایشان در سلامتی» نیز تأکید ایشان است زیرا که حق تعالی احسان کرده بایشان و توفیق سلامتی از گناهان داده، و «رحم کردن ایشان اهل معصیت و گناهان را» باین است که سعی کنند در پند و موعظه ایشان و دعا کنند از برای صلاح آمدن ایشان، و استغفار و طلب آمرزش کنند از برای هر که رفته باشد از ایشان. و مراد به «بودن شکر بر عافیت‌دادن ایشان غالب بر ایشان» این است که در اغلب اوقات شکر این معنی بکنند که عافیت یافته‌اند در گناهان و این لطف و نعمت حق تعالی را بر خود مانع گردانند از این که بعد از آن دیگر مرتکب امری گردند که خشنودی او در آن نباشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۹۰

3901

أما قلب الحدث كالارض الخالیة مهما القی فیها من کلّ شیء قبلته

بدرستی که نیست دل جوان مگر مانند زمین خالی که هرگاه انداخته شود در آن از هر چیز قبول میکند آن را، مراد این است که چنانچه زمینی ساده خالی از درخت و زرع هر چه بکارند در آن قبول کند دل شخص جوان نیز هر چه بکارند در آن از علوم و معارف قبول کند و حفظ کند

3902

أما طبائع الابرار طبائع محتملة للخیر فمهما حتمت منه احتملته

بدرستی که نیست خوبیهای نیکوکاران مگر خوبیهای بردارنده مر خیر را، پس آنچه بار کرده شوند آنها از خیر بردارند آن را

3903

۱. آنما المرء «۱» غرض تنتضله «۲» المنايا و نهب تبادره المصائب و الحوادث

نیست مرد مگر نشانه که اختیار میکند آن را مرگها و غنیمتی که پیشی می‌گیرد بآن مصیبتها و حادثه‌ها

3904

آنما لك من مالک ما قدمته لآخرتك و ما آخرته فللوارث

نیست از برای تو از مال تو مگر آنچه پیش فرستاده آن را از برای آخرت خود، و آنچه را پس انداخته پس از برای وارث است

3905

آنما الناس عالم و متعلم و ما سواهما فهمج

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۹۱

نیستند مردم مگر عالم و متعلم و آنچه غیر این دو باشد پس همچاند «همج» بفتح هاء و میم هر دو و جیم مگسهای کوچک‌اند مانند پشه که بر روی

الاعها و گوسفندان می‌نشینند و مراد این است که کسی که اعتنائی باو باشد از مردم آن است که یا عالم باشد و یا متعلم و هر که از غیر این دو فرقه

باشد از قبیل آن مگسهاست و در حقیقت داخل آدم نیست

3906

آنما السعید من خاف العقاب فامن و رجا الثواب فاحسن و اشتاق إلى الجنة فادلج

نیست نیکبخت مگر کسی که بترسد از عقاب پس ایمن گردد، و امید داشته باشد ثواب را پس نیکوئی کند، و مشتاق باشد بسوی بهشت پس شبگیر

کند، «بودن ترس از عقاب سبب ایمنی» باعتبار این است که کسی که ترس از عقاب داشته باشد مرتکب گناهان نشود پس ایمن گردد از عقاب، و

«شبگیر کند» یعنی در آخر شب بر خیزد از برای نوافل، این بنا بر این است که «فادلج» بتشدید دال باشد از باب تفعل و ممکن است که «فادلج»

بتخفیف دال خوانده شود از باب افعال، و ترجمه این باشد که: پس سر شب براه افتد و این کنایه است از پیشی گرفتن او در طاعات و عبادات بمنزله

مسافری که شتاب کند و سر شب براه افتد

3907

آنما يستحق اسم الصمت المضطلع بالإجابة و الّا فالعیّ به أولی

نیست مستحق اسم خاموشی مگر کسی که توانا باشد بجواب گفتن و اگر نه پس عجز بآن سزاوارتر است. مراد این است که خاموشی که مستحسن

است آن خاموشی است که با قدرت بر سخن گفتن باشد و بر جواب گفتن از آنچه گفته باشند، و اما خاموشی که از راه عدم قدرت بر سخن گفتن باشد

پس عجز و ناتوانی سزاوارترست باین که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۹۲

:اطلاق شود بر آن نه خاموشی که مدح شده، و ممکن است که ترجمه این باشد که

و اگر نه پس عجز باو یعنی بشخصی که قادر نباشد سزاوارترست یعنی سزاوارترست باین که نسبت داده شود باو از خاموشی

3908

آنما حضّ علی المشاورة لانّ رای المشیر صرف و رای المستشیر مشوب بالهوی

تحریر نشده بر مشورت کردن مگر از برای این که رای اشاره کننده خالص است و رای مشورت کننده آمیخته اس بخواهش. مراد این است که وجه

این که تحریر شده که مردم در کارها مشورت کنند با دیگران، باعتبار این است که کسی که مشورت میکنند با او چون او را در آن باب مطلبی

نیفتاده پس رای او خالص است و آمیخته بخواهشی نیست پس بصواب اقرب است، بخلاف کسی که مشورت میکنند از برای کار خود، زیرا که غالب این

است که او را خواهش یک طرف باشد و بآن اعتبار ترجیح آن طرف دهد پس چندان اعتمادی بر رای او در آن باب نیست

توهم کرده نشود «۱» که ظاهر آنست که «مشیر» بفتح میم اسم مفعول باشد از شاره مأخوذ از شور بمعنی مشورت کرده شده نه «مشیر» بضمّ میم

اسم فاعل از «اشار» باشد بمعنی اشاره کننده جهت آنکه اگر اسم مفعول می‌بود می‌بایست مشور باشد مثل مصون و مقول و اگر معتلّ العین یائی بود

[مشیر] می‌بود مثل مبیع و این قاعده کلیه است الا دو مثال شاذّ که آن [مشیب] است مشتقّ از شوب که بمعنی خلط است و [مهوب] مشتق از هیبه

مگر این که گفته شود که اسم مفعول از شیر است چنانکه نقل شده از فرّاء که گفته: «فلان خیر شیر» ای یصلح للمشاورة بتشدید یاء در هر دو، یا

بتخفیف در هر دو، و این بغایت بعید است، و بنا بر قواعد از باب قیاس تخفیف شیر است بر خیر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۹۳

3909

آنما سمّیت الشبهه شبهه لآنها تشبه الحقّ فأما أولیاء الله فضیواؤهم فیها یقین و دلیلهم سمت الهدی و أمّا أعداء الله فدعاهم «۱» إليها الضلال و

دلیلهم العمی

نامیده نشده شبهه بشبهه مگر از برای این که آن شبیه است بحق پس اما دوستان خدا پس روشنی ایشان در آن یقین است و دلیل ایشان سمت هدی است، و اما دشمنان خدا پس خوانده است ایشان را بسوی آن گمراهی، و دلیل ایشان در آن کوریست. مراد این است که شبهه را که شبهه می گویند باعتبار این است که شبهه بحق است و بحسب ظاهر بحق می نماید تا این که بتأمل صحیح بطلان آن ظاهر گردد، و مردم در باب شبهه ها دو فرقه اند دوستان خدا و دشمنان خدا، پس اما دوستان خدا پس روشنی ایشان در شبهه یقین است یعنی یقین ایشان به آن چه یقین بآن باید داشت روشن کند امر شبهه را بر ایشان و ظاهر کند از برای ایشان بطلان آن را، و دلیل ایشان سمت هدی است. «دلیل» بمعنی راهبرست و «سمت» بمعنی راه است و بمعنی قصد نیز آمده و «هدی» بمعنی یافتن راه درست است یا رسیدن بحق، و مراد این است که راهبر ایشان راه راست است یعنی اصل راه راست درست راهبر ایشان است و ایشان را بجانب خود می برد، یا این که راهبر ایشان قصد هدی است یعنی چون قصد و عزم آن دارند همان قصد راهبر ایشان گردد و ایشان را بهدی رساند، «و اما دشمنان خدا پس خوانده است ایشان را بسوی شبهه گمراهی» یعنی گمراهی که ایشان دارند باعث این می شود که بشبهه ها متوسل شوند و آنها را حجت و برهان خود گردانند و «راهبر ایشان بسوی آن کوری است» یعنی کوری باطن ایشان راهبر ایشان گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۹۴

بسوی شبهه و متوسل شدن بآن. و در بعضی نسخه ها «۱» «فدعاؤهم» بدل «فدعاهم» است و بنا بر این ترجمه این است که: و اما دشمنان خدا پس خواندن ایشان بسوی آن گمراهی است یعنی خواننده ایشان بسوی آن گمراهی است، و حاصل هر دو یکی است

3910

أنا العالم من دعاه علمه إلى الورع والتقوى والزهد في عالم الفناء والتوكل بجنة المأوى

نیست عالم مگر کسی که بخواند او را علم او بورع و پرهیزگاری و بی رغبتی در عالم فنا و شیفته شدن بجنة المأوی. ذکر «پرهیزگاری» بعد از «ورع» تأکید است و «عالم فنا» یعنی دنیا که فانی شونده است و آن را بر سبیل مبالغه «فنا» گفته اند یا باعتبار این که محل فناست و «جنة المأوی» چنانکه مکرر مذکور شد نام بهشت است یا نام بهشت خاصی

3911

أنا الائمة قوام الله على خلقه و عرفاؤه على عباده و لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النار إلا من أنكرهم و أنكروه

نیستند امامان مگر بازداشتگان خدا بر خلق او، و شناسندگان او بر بندگان او، و داخل نمی شود بهشت را مگر کسی که بشناسد ایشان را و بشناسند ایشان او را، و داخل نمی شود آتش را مگر کسی که نشناسند ایشان را و نشناسند ایشان او را

بازداشتگان خدایند» یعنی جمعی اند که خدا ایشان را بازداشته بر خلق از برای کارگزاری امور ایشان و امیر و پیشوای ایشان کرده، و «شناسندگان» اویند» یعنی خدا نصب کرده ایشان را از برای این که بشناسند همه بندگان را و گواهی دهند در قیامت از برای مطیعان باطاعت و از برای عاصیان بعضیان. و مراد بشناختن ایشان شناخت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۹۵

ایشان است بعنوان امامت و تصدیق بآن و بشناختن ایشان او را شناختن بعنوان اطاعت و انقیاد، و همچنین مراد بشناختن ایشان تصدیق نکردن ایشان بو نداشتن اعتقاد بامامت ایشان است، و بشناختن ایشان او را، بشناختن ایشان او را بعنوان اطاعت و انقیاد

3912

أنا المستحفظون «۱» لدين الله هم الذين أقاموا الدين و نصره و حاطوه من جميع جوانبه و حفظوه على عباد الله و رعوه

نیست مستحفظان مر دین خدا را مگر آنانکه بر پای دارند دین را، و یاری کنند آن را، و حفظ کنند آن را از جمیع جوانب آن، و نگاهداری کنند آن را بر بندگان خدا، و رعایت کنند آن را. و «مستحفظ چیزی بفتح فا» کسی است که طلب شده باشد از او حفظ آن چیز و مأمور شده باشد بآن، و «مستحفظان دین خدا» ائمه اند صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین که مأمور شده اند بحفظ دین خدا، و مراد این است که امامان بر این نحو حفظ دین خدا و رعایت آن بکنند و هر که یک سر مو اخلال کند در آن یا اهمال نماید امام نتواند بود

3913

أنا يعرف الفضل لأهل الفضل وأولو الفضل

نمی داند فضل را از برای اهل فضل مگر صاحبان فضل یعنی مرتبه فضل هر کس و قدر آن را نمی دانند مگر اهل فضل و تا کسی خود از اهل فضیلتی نباشد قدر و قیمت و مرتبه هر یک از صاحبان آن فضیلت را نمی داند

3914

أنا سראة الناس أولو الأعلام الرغيبه و الهمم الشريفة و ذووا التّبل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۹۶

نیست صاحب سخاوتان با مروّت مگر صاحبان عقلهای رغیبه، و همتهای شریفه، و خداوندان نبل. «رغیبه» چیزی را گویند که مردم رغبت کنند در آن، و «رغیب» بمعنی واسع و عمیق نیز آمده و هر یک از معانی در اینجا مناسب است یعنی عقلهایی که مردم رغبت کنند در آن و خواهش آن داشته باشند، یا عقلهای وسیع که بهمه چیز برسند و گنجایش همه را داشته باشند، یا عقلهای عمیق یعنی کامل و رسا مانند حوضی که عمیق باشد، و «نبل» بضمّ نون و سکون باء چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی نجابت و تندی فطنت است و هر یک در این مقام مناسب است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۹۷

[«حرف الف بلفظ «أفة»]

«از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «أفة»

(فرموده آن حضرت علیه السلام

3915

أفة الايمان الشّرك

أفت ایمان شرک است «أفت چیزی» چیزی است که هر گاه او عارض آن شود فاسد شود و «شرک» اسم کفر مقابل ایمان است پس اگر «ایمان» مجرد تصدیق و اعتقاد باشد شرک بمعنی عدم تصدیق و اعتقاد باشد و اگر ایمان عبارت از تصدیق بدل و عدم انکار بزبان باشد شرک یا بعدم تصدیق باشد و یا بانکار بزبان هر چند تصدیق بدل باشد و اگر «ایمان» تصدیق بدل باشد باقرار بزبان «شرک» یا بعدم تصدیق باشد و یا بعدم اقرار بزبان، و اگر «ایمان» عبارت از تصدیق بدل و اقرار بزبان و اطاعت بارکان باشد شرک باخلال بیکی از آنها باشد، و گاه است که شرک بر خصوص شریک قرار دادن از برای حق تعالی اطلاق می شود و بر هر تقدیر «بودن شرک أفت ایمان بمعنی فاسد کننده» امری است ظاهر و محتاج ببیان نیست مگر این که مراد به [شرک]، شرک خفی باشد که آن ریاست که بمنزله شریک قرار دادن از برای خداست و مراد این باشد که أفت ایمان این است که مؤمن در عبادتی ریا کند و نیت او در آن خالص از برای خدا نباشد بلکه دیدن کسی یا شنیدن او منظور باشد خواه مستقل باشد آن معنی در آن یا آمیخته باشد نیت او بآن. و ممکن است که مراد این باشد که أفت ایمان شرک است یعنی بغیر شرک آفتی ندارد و چیزی نیست که آن را فاسد کند بغیر این که صاحب آن کفر آورد و ایمان از او زایل گردد، و بنا بر این مراد بشرک مطلق کفر است که مقابل ایمان باشد چنانکه اولاً مذکور شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۹۸

3916

أفة اليقين الشّك

أفت یقین شک است «یقین» اعتماد جزم مطابق واقع را گویند و گاهی تخصیص می دهند باعتقادی که از روی دلیل و برهان باشد و بتشکیک مشککی زایل نتواند شد و «شک» تردّد در امری است باحتمال وجود و عدم آن هر دو با تساوی احتمالین، و گاهی مستعمل می شود در مطلق تردّد در آن و عدم جزم بیک طرف هر چند یک طرف راجح باشد و بر هر تقدیر «بودن شک» أفت یقین یعنی فاسد و زایل کننده آن ظاهر است و محتاج ببیان نباشد مگر این که مراد قصر باشد و این که یقین را آفتی نباشد بغیر این که زایل گردد و شک عارض گردد و غرض تحریص بر تحصیل یقین باشد باعتبار این که ما دام که باشد آفتی نباشد از برای آن

3917

أفة النعم الكفران

أفت نعمتها کفران است یعنی شکر نکردن آنها زیرا که کفران نعمت باعث زوال آن گردد و موجب عذاب و عقاب گردد

3918

أفة الطاعة العصيان

أفت طاعت عصیان است، «طاعت» بمعنی فرمانبرداری است و «عصیان» بمعنی نافرمانی است و پوشیده نیست که نافرمانی باعث زوال فرمانبرداری است و محتاج ببیان نیست مگر این که مراد در اینجا نیز قصر باشد و این که طاعت را آفتی نباشد بغیر عصیان و غرض تحریص بر طاعت باشد که آفتی ندارد

3919

أفة الشرف الكبر

أفت شرف تکبر کردن است «شرف» بمعنی بزرگی و بلندی مرتبه است و «بودن تکبر آفت آن» باعتبار این است که کسی را که شرفی باشد هر گاه سبب تکبر او گردد چنانکه شایع است باعث زیان و خسران او گردد در آخرت و بسیار باشد که سبب ذلّت و خواری او در دنیا نیز گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۹۹

3920

أفة الذكاء المكر

آفت ذکاء مکر است «ذکاء» بضم ذال بانقطه بمعنی تندی فطنت است و مراد این است که صاحب «ذکاء» چون پی بوجوه و طرق مکر و حيله می‌تواند برد غالب این است که با مردم مکر و حيله کند و این سبب زیان و خسران او گردد در دنیا و آخرت، پس باید که احتراض از این آفت نماید و خود را از آن نگاه دارد.

3921

آفة العبادة الریاء

آفت عبادت ریاست، یعنی این که خالص نباشد از برای حق تعالی و آمیخته باشد بقصد دیدن کسی یا شنیدن او، زیرا که این معنی باعث فساد و بطلان عبادت گردد بلکه در حقیقت شرکیست خفی چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که هر ریائی شرکست پس در هر عبادتی احتراز از آن واجب و لازمست.

3922

آفة المجد عوائق القضاء

آفت کرم موانع حکم و تقدیر الهیست مراد اینست که کسی را که کرم باشد البته مقتضای آن از بخشش و دهش بعمل آید و آفتی که مانع از آن شود از برای آن نباشد مگر موانعی که بحکم و تقدیر الهی باشد مثل این که دست تنگ و پریشان باشد و قادر بر بخشش نباشد.

3923

آفة السخاء المنّ

آفت سخاوت منت گذاشتن است، زیرا که عطا و دهشی که با منت باشد فاسد و باطل باشد و اجر و ثوابی بر آن مترتب نشود چنانکه در قرآن مجید فرموده

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اِی آنانکه ایمان»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۰۰

آورده‌اید باطل مگردانید صدقه‌های خود را بمنت گذاشتن و اذیت رسانیدن مانند کسی که انفاق کند مال خود را از برای ریای مردم، و ایمان نیاورد بخدا و روز آخر، و پوشیده نیست که این آیه شریفه دلالت میکند بر باطل کردن منت صدقات را خواه در وقت دادن آنها باشد و خواه بعد از آن باشد و ظاهر از بطلان آنها اینست که اصلاً اجر و ثوابی بر آنها مترتب نشود بلکه بعضی علماء حکم کرده‌اند بحرمت آن و ترتب عقاب بر آن باعتبار تشبیه آن بکسی که انفاق کند مال خود را برای ریای مردم و ایمان نیاورد بخدا و روز آخر بلکه بودن آن بمنزله کفر. و مراد به «اذیت» هر امری باشد که باعث آزار آن کس باشد که عطا شود باو و مکروه او باشد مثل خشونت و درستی کردن با او در وقت دادن باو یا همان منت گذاشتن بر او یا تکبر و سربلندی کردن بر او بسبب آن. و پوشیده نیست که «صدقه» گاهی مستعمل می‌شود در خصوص زکاة و گاهی در اعم از آن و از کفارات و از هر چه بخشیده شود بکسی از راه ترحم بر او بگمان اعسار و پریشانی او و گاهی در آنچه بخشیده شود در راه خدا چنانکه بعضی از اهل لغت تفسیر کرده‌اند [صدقه] را بآن و بنا بر این شامل صله برادران و مانند این نیز باشد هرگاه غرض از آن اجر و ثواب باشد و ظاهر اینست که حکم در این مقام شامل همه آنها باشد و منت و اذی باعث بطلان همه آنها گردد باعتبار جریان علت و منشأ حکم در همه آنها بحسب ظاهر، و این کلام معجز نظام نیز شامل همه آنها باشد بلکه ظاهر اینست که این حکم شامل هر احسانی باشد هرگاه غرض از آن اجر و ثواب باشد هر چند دادن مالی نباشد بنا بر آنچه مذکور شد از ظهور جریان علت و منشأ حکم در همه آنها

و روایت شده از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده منت گذاشتن خراب میکند صنیهه را. و «صنیهه» بمعنی احسان است پس حکم «۱» شامل همه احسانها باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۰۱

3924

آفة الدین سوء الظنّ

آفت دینداری بدگمانی است یعنی بدگمانی بحق تعالی باین که کسی او را در کمال رحمت نداند و باعتبار گناهانی که کرده باشد نومید باشد از رحمت او، یا خوف او زیاد باشد از امید باو بلکه باید که دیندار هر چه گناه کرده باشد باز امید رحمت حق تعالی داشته باشد و خوف و رجا در او برابر باشد چنانکه اخبار و آثار بآن متظافر «۱» است و روایت شده از حضرت امام ثامن صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: نیکو کن گمان را بخدا پس بدرستی که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید که: من نزد گمان بنده مؤمن خودم بمن، اگر خیر باشد پس خیر و اگر شرّ باشد پس شرّ یعنی اگر گمان او بمن خیر باشد پس سلوک من هم با او خیر باشد، و اگر گمان او بمن شرّ باشد پس سلوک من هم به او شرّ باشد، و ممکن است که مراد بدگمانی این باشد که کسی بسبب مشاهده اختلاف احوال مردم در دنیا و رفاه حال بعضی از بدان در آن و تنگی و ضیق معاش بعضی از نیکان گمان کنند که «نعوذ بالله» در قسمتها که حق تعالی کرده حیف و جور شده چه این معنی آفت دینست بلکه دیندار هر چند مشاهده امثال این امور کند باید که داند که

هر یک از آنها باعتبار مصلحتی است و یک سر مو حیف و جوری در آنها نشده هر چند عقل او بخصوص مصلحت آن پی نبرد و قبل از این بر سبیل اجمال اشاره ببعضی وجوه مصالح این اختلافات شد و ممکن است «۲» که مراد بدگمانی بمردم باشد و عمل بمقتضای آن

3925

أفة العقل الهوى

أفت عقل خواهش است، زیرا که خواهش چیزی بسیارست که باعث این می‌شود که این کس پیرو آن گردد و متابعت عقل در آن ننماید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۰۲

3926

أفة النفس الوله بالدتیا

أفت نفس شیفتگی بدنیاست چه ظاهرست که شیفتگی بآن و حرص و بر آن نفس را فاسد کند و در مهالک دنیوی و اخروی اندازد

3927

أفة المشاورة انتقاض الآراء

أفت مشورت کردن شکستن رایهاست یعنی اینست که اهل مشورت در پی این باشند که رأی یکدیگر را بشکنند و از راه تعصب هر چند رأی دیگری را صواب دانند رد کنند و در پی شکست آن باشند، پس باید که اهل مشورت خود را بی غرض سازند و راه تعصب و عناد بخود ندهند و بعد از ملاحظه رایها هر رای را که درست و صواب دانند تصدیق آن کنند هر چند از پست ترین ایشان باشد، و ممکنست که مراد بیان واقعی باشد و این که أفت مشاوره اینست که گاهی رایها یکدیگر را بر هم شکنند و قرار برائی نشود

3928

أفة الملوک سوء الآسیره

أفت پادشاهان بدی سیرت است یعنی بدی طریقه سلوک با رعیت چه این معنی باعث زیان و خسران ایشان است بحسب دنیا و آخرت

3929

أفة الوزراء خبث السّیره

أفت وزراء بدی باطن است چه هر وزیر که باطن او بد باشد و با مردم در مقام نفاق باشد در صدد ایذاء و اذیت ایشان در آید بی این که از ایشان امری صادر شده باشد که مستحق آن باشند و عاقبت وبال و نکال آن عاید او گردد و دنیا و آخرت او فاسد گردد، پس وزراء باید که باطن خود را با مردم صاف و بی غش نمایند تا آنچه کنند از راه عداوت و دشمنی نباشد بلکه از روی استیجاب و استحقاق باشد و سبب زیان و خسران ایشان نگردد. و تخصیص این معنی بوزراء با این که بدی باطن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۰۳

در همه کس بدست و أفت اوست باعتبار اینست که وزراء را اقتدار زیادی باشد و آنچه خواهند توانند کرد پس بآن اعتبار باطن ایشان اگر بد باشد در صدد اذیت و آزار مردم برآیند و دنیا و آخرت خود را فاسد کنند بخلاف دیگران که ایشان را چندان اقتداری نباشد چه بر بدی باطن ایشان چندان اثری مترتب نگردد و اقتدار پادشاهان اگر چه زیاده از وزراء است نهایت چون بدی باطن ایشان و دشمنی ایشان با مردم نادر است و کم اتفاق می‌افتد پس از آن راه ایشان را این أفت نباشد

3930

أفة العلماء حبّ الریاسة

أفت علماء دوستی ریاست است یعنی ریاست و سرکردگی در دنیا و این که ملاذ و مرجع مردم باشند، و تخصیص این معنی بعلماء باعتبار این است که این أفت از برای ایشان بسیار روی می‌دهد بخلاف أفت دیگران که در ایشان نادر است پس غرض تنبیه ایشانست بر این که خود را از این أفت نگاهدارند

3931

أفة الزعماء ضعف السیاسة

أفت زعیمان سستی سیاست است «زعیم» بزرگ قوم و رئیس ایشان را گویند و «سیاست رعیت» چنانکه مکرر مذکور شد امر و نهی ایشان است و مراد این است که أفت رؤساء و سرکردگان این است که سستی کنند در تأدیب قوم خود و امر و نهی ایشان، «أفت بودن این از برای ایشان» باعتبار این است که ترک امر بمعروف و نهی از منکر و سستی در آن از کسی که قادر باشند بر آن سبب و زور و وبال او می‌گردد، و یا باعتبار این که هر گاه سستی کنند در تأدیب و امر و نهی ایشان، باعث این می‌شود که سر بیچند از اطاعت و فرمانبرداری ایشان، و ریاست و سرکردگی ایشان بتدریج فاسد

و باطل گردد

3932

آفة الجند مخالفة القادة

آفت لشکری مخالفت کردن سرداران است زیرا که ظاهرست که با وجود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۰۴

مخالفت سردار و فرمانبردن او بر فرضی که سبب بازخواست و عقوبت او نگردد اتفاق ایشان بر امری صورت نیندد و هر یک را اندیشه و رای باشد مخالف بکدیگر، و با وجود این کاری نتوانند کرد و بزودی مقهور و مغلوب گردند

3933

آفة الریاضة غلبة العادة

آفت ریاضت غلبه عادت است، «ریاضت» بمعنی رام کردن است و مراد اینست که آفت و مانع رام کردن نفس و خوار نمودن آن اینست که عادت این کس به آن چه عادت بآن کرده باشد غلبه کند بر او و نتواند ترک آن کند پس کسی که خواهد نفس خود را رام کند و بطاعت و فرمانبرداری دارد باید که نگذارد که عادت غلبه و تسلط بر او داشته باشد

3934

آفة الرعیة مخالفة الطاعة

آفت رعیت مخالفت فرمانبرداری است یعنی فرمانبرداری امیر و حاکم خود، و این ظاهرست

3935

آفة الورع قلّة القناعة

آفت پرهیزگاری کمی قناعت است چه ظاهرست که کمی قناعت باعث ارتکاب منهیات و محرمات گردد و پرهیزگاری را فاسد و باطل گرداند

3936

آفة القضاة الطمع

آفت قاضیان طمع است، چه ظاهرست که طمع باعث حیف و میل در حکم ایشان گردد و بر تقدیری که سبب حیف و میلی نگردد اصل رشوه گرفتن در حکم هر چند موافق واقع شود از گناهان کبیره است بلکه در بعضی احادیث وارد شده که آن کفر بخداست یعنی بمنزله آنست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۰۵

3937

آفة العدول قلّة الورع

آفت عادلان کمی پرهیزگاری است یعنی این که پرهیزگاری در این کس قوی و ثابت و راسخ نباشد چه هر گاه قوی نباشد عدالت او زود فاسد گردد بارتکاب حرامی که هوی و هوس او را بر این دارد

3938

آفة الشجاع اضعاف الحزم

آفت شجاع ضایع کردن دوراندیشی است چه ظاهرست که هرگاه شجاع دور اندیشی و صرفه کار خود را ملاحظه نکند زود بمهالک افتد بخلاف غیر شجاع که باعتبار جینی که دارد هر چند دور اندیش نباشد خود را بمهالک نیازد

3939

آفة القوى استضعاف الخصم

آفت صاحب قوت و توانائی ضعیف شمردن دشمن است، چه هرگاه کسی دشمن را ضعیف شمارد رعایت لوازم حزم و دوراندیشی نکند و بسیار باشد که بسبب آن مقهور و مغلوب گردد بلکه این معنی فی نفسه از جانب حق تعالی سبب این گردد که مقهور و مغلوب شود تا قبح خود بینی بر او ظاهر گردد

3940

آفة الحلم الدّل

آفت بردباری خواری است، مراد این است که حلم مستحسن آن است که سبب خواری این کس نگردد و اما آنچه سبب خواری گردد مثل تحمل دشنام و کتک از کسی با قدرت بر منع و زجر آن پس آن پسندیده نیست بلکه آفتی است از برای حلم که هرگاه بآن مرتبه برسد حسن آن فاسد و باطل گردد و بلکه آن بی غیرتی باشد نه حلم و بردباری پس اصل آن را فاسد گرداند

3941

آفة العطاء المطل

آفت بخشش پس انداختن است، یعنی این است که در حال وجود قدرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۰۶

بردادن آن ندهد و وعده بوقت دیگر کند زیرا که چنین عطائی بسبب رنج و زحمتی که او را می‌فرماید فاسد و باطل است، و ممکن است که مراد به «مطل» این باشد که پس اندازد وعده را که کرده باشد یعنی از وقتی که وعده کرده باشد پس اندازد و در آن وقت بوقت دیگر اندازد و در «آفت بودن این» خفائی نیست

3942

آفة الاقتصاد البخل

آفت میانه روی بخیلی است، مراد این است که کسی که خواهد که در اخراجات میانه‌روی کند که نه اسراف کند و نه تنگ‌گیری، گاه هست که غافل می‌شود و کار او ببخیلی منتهی می‌شود و میانه روی او فاسد و باطل می‌گردد پس در میانه روی که امر بآن شده باید کمال احتیاط کرد که ببخیلی منجر نگردد

3943

آفة الهيبة المزاح

آفت هیبت مزاح است، یعنی مزاح کردن بسیار با مردم باعث این می‌شود که هیبت و شکوه این کس در نظر ایشان زایل یا کم گردد پس آن آفتی است از برای هیبت که فاسد گرداند آن را

3944

آفة الطلب عدم النجاح

آفت طلب کردن فیروزی نیافتن است، مراد این است که مفسده طلب کردن و خواستن از مردم این است که باعث این می‌شود که صاحب آن فیروزی بحاجات خود نیابد و مطلب او برنیاید، زیرا که حق تعالی کسی را که متوسل بمردم شود وامی‌گذارد بایشان و غالب این است که محروم می‌ماند، بخلاف کسی که راه طلب از مردم بخود ندهد که خدای عزّ و جلّ متکفل برآوردن حاجات او گردد بر وجهی که باید فیروزی به آنها یابد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۰۷

3945

آفة الملك ضعف الحماية

آفت پادشاهی ضعف حمایت است. یعنی سستی کردن در حمایت رعیت و دفع ظلم و تعدّی از ایشان، یا در حمایت دشمنان یعنی دفع و منع شرّ ایشان، و «وجه آفت بودن هر یک از برای پادشاهی» ظاهر است، زیرا که پادشاهی که حمایت رعیت نکند حق تعالی نیز حمایت او نکند و پادشاهی او بزودی زایل یا ضعیف و باطل گردد، و همچنین اگر در دفع دشمنان سستی کند بتدریج دشمنان قوی گردند و دست یابند بر ملک او، و بسا باشد که بالکلیه او را مستأصل سازند

3946

آفة العهود قلة الرعاية

آفت پیمانها کمی رعایت است. مراد این است که عهدها و پیمانها را رعایت زیاد باید کرد و اهتمام تمام در استحکام آنها باید داشت و «کمی رعایت در آنها آفت است» یعنی بمنزله آفتی است که چیزی را فاسد و باطل گرداند، یا این که بتدریج منجر می‌شود بشکستن آنها

3947

آفة النقل كذب الرواية

آفت نقل کردن دروغ بودن روایت است. مراد این است که «کذب» آفتی است که بسیار عارض نقلها و حکایتها می‌شود و کم است که نقل و حکایت کند و تمام خصوصیات آن موافق واقع نقل شود و بهیچ وجه شائبه دروغی در آن نباشد پس تا ضرور نشود نقل و حکایت نباید کرد و هرگاه ضرور شود باید کمال اهتمام کرد که بهیچ وجه تغییر و تحریفی در آن نشود و آمیخته بدروغ نگردد

3948

آفة العلم ترك العمل به

آفت علم ترک عمل بآن است و این یا باعتبار این است که علمی که عمل بآن نشود نفعی ندارد بلکه باعث زیادتیی و زر و وبال گردد چنانکه مکرر مذکور شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۰۸

و آفتی زیاده از این نمی‌باشد، و یا باعتبار این که ترک عمل بعلم باعث زوال و ارتحال آن گردد چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که: علم و عمل همراهند با یکدیگر و علم آواز میکند عمل را پس اگر اجابت کرد او را خوب، و اگر نه رحلت میکند از او

3949

آفة العمل ترك الاخلاص

آفت عمل ترک اخلاص است، یعنی این که خالص باشد از برای حق تعالی و آمیخته بغرضی دیگر از ریا و مانند آن نباشد

3950

آفة الرياسة الفخر

آفت ریاست فخر است، یعنی کسی که ریاست و سرکردگی داشته باشد باعتبار علم یا صلاح با غیر آن، آفت او این است که فخر کند بآن و سربلندی نماید بسبب آن چه این معنی سبب وزر و وبال او گردد و بسا باشد که باعث زوال آن ریاست گردد

3951

آفة الجود الفقر

آفت جود و سخاوت فقر است، یعنی این است که بسیار باشد که سبب فقر و بی چیزی گردد پس صاحب جود باید که رعایت این معنی بکند و بخشش او بمرتبه نباشد که خود را فقیر و بی چیز گرداند و محتاج بطلب و سؤال نماید

3952

آفة العامة العالم الفاجر

آفت عامه مردم عالم فاسق است، زیرا که عالمی که فاسق باشد احکام نامشروع کند و آنها را رواج دهد و ضرر آنها بعامه مردم است پس آفتی باشد عام از برای ایشان

3953

آفة العدل الظالم القادر

آفت عدل ستمکار تواناست چه ظاهرست که هرگاه در قومی ستمکاری باشد که قادر و توانا باشد بر آنچه خواهد و کسی را تسلطی بر او نباشد کسی نتواند که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۰۹

عدل کند در میانه ایشان و ایشان را بر آن دارد پس وجود او آفتی است از برای عدل که آن را فاسد و باطل گرداند

3954

آفة العمران جور السلطان

آفت آبادانی ستم پادشاه است، چه ظاهرست که ستم پادشاهان بلاد آبادان را بزودی خراب گرداند، پس آن آفتی است از برای آنها

3955

آفة القدرة منع الاحسان

آفت توانا شدن بازداشتن احسان است، چه ظاهرست که مردمان بندگان احسان اند پس احسان بایشان سبب تمکن و اقتدار گردد میانه ایشان، و منع احسان مانع از آن و سبب خلاف آن

3956

آفة اللبّ العجب

آفت عقل خود بینی است، زیرا که صاحب عجب و خود بینی عقل خود را کامل تر از دیگران داند و خود را محتاج بتعلم بلکه بتفکر و تأمل نیز نداند و بآن اعتبار در همان مرتبه که دارد بماند و عقل و فهم او ترقی نکند بلکه هر غلطی که کند درست داند و خلاف آن را از کسی که بشنود غلط شمارد پس بتدریج ذهن او کج و معوج گردد و عقل و فهم او فاسد و باطل شود

3957

آفة الحديث الكذب

آفت خبر دادن دروغ گفتن است، این همان مضمون «آفة النقل كذب الروایه» است که چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد

3958

آفة الاعمال عجز العمال

آفت عملها ناتوانی عمل کنندگان است، چه ظاهرست که هر گاه کار کننده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱۰

کاری عاجز و ناتوان باشد در آن، کار او فاسد و باطل باشد، و غرض ازین اینست که پادشاهان و فرمانفرمایان باید که هر عملی را بکسی بفرمایند که کمال قدرت بر آن داشته باشد تا این که اعمال ایشان بر وجهی که باید بعمل تواند آمد

3959

آفة الآمال حضور الآجال

آفت امیدها رسیدن مرگ‌هاست، مراد اینست که امیدها و آرزوها از آدمی زایل و فاسد نگردد بلکه روز بروز در تزايد و تضاعف باشد تا این که مرگ در رسد و همه را فاسد و باطل گرداند

3960

آفة الوفاء الغدر

آفت وفاداری بیوفائی است، مراد اینست که بیوفائی کسی با مردم سبب بیوفائی مردم می‌شود با او پس آفت وفاداری مردم با او بیوفائی اوست با ایشان

3961

آفة الحزم فوت الامر

آفت دور اندیشی فوت شدن کار است، مراد اینست که آفت دوراندیشی اینست که دوراندیش گاه است که آن قدر صبر میکند و فکر و تأمل میکند در کاری که وقت آن کار فوت می‌شود و دوراندیشی او فاسد و باطل می‌گردد، پس باید که دوراندیش وقت را فوت نکند و هر قدر فکر و تأمل که میکند پیش از آن باشد که وقت از دست برود

3962

آفة الأمانة الخيانة

آفت امانت خیانت است، مراد اینست که امانت نگاه داشتن آفتی ندارد بغیر این که کسی خیانت کند در این، پس کسی که راه خیانت بخود ندهد قبول امانت از برای او آفتی ندارد بلکه قبول آن از کسی که محتاج بسپردن آن باشد از جمله افراد احسانست و شرعاً و عقلاً مستحسن است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱۱

3963

آفة الفقهاء عدم الصيانة

آفت فقها عدم صیانت است، «فقها» جمع فقیه است و «فقیه» در اصطلاح دانای باحکام شرع است از روی اجتهاد نه تقلید. و ممکن است که مراد بآن در اینجا مطلق دانای به آنها باشد خواه از روی اجتهاد باشد و خواه بعنوان تقلید، و «صیانت» بمعنی حفظ و نگهداری است و مراد به «عدم صیانت» نگاه‌نداشتن خود است از ارتکاب مناهی و منکرات، و این معنی اگر چه آفتی است از برای همه کس نهایت چون گناه آن از برای فقها بیشترست و آفت ایشان منحصر در آنست بخلاف غیر فقها زیرا که ندانستن بعضی احکام نه بعنوان اجتهاد و نه بعنوان تقلید نیز از برای ایشان آفتی است و همچنین ندانستن بعضی از آنها بعنوان اجتهاد از کسی که رتبه آن داشته باشد پس بآن اعتبار آن را آفت فقها قرار داده‌اند

3964

آفة الجود التّبدیر

آفت سخاوت تبذیر است، یعنی دهش زیاده از اندازه که باسراف رسد مثل این که آن قدر بدهد که خود را فقیر و محتاج بطلب گرداند پس صاحب جود و سخاوت باید که رعایت این معنی کند و بخشش او بمرتبه باشد که باسراف نرسد

3965

آفة المعاش سوء التّدبیر

آفت زندگانی بدی تدبیر است، «تدبیر در کار» نظر کردن در عاقبت آنست و مراد اینست که آفت زندگانی بدی تدبیر طریق آنست مثل این که اجتناب از بدیها نشود

یا این که در خرج میانه روی نشود بلکه تنگ گیری یا اسراف شود

3966

آفة الكلام الاطالة

آفت سخن دراز کردن آنست، زیرا که سخن هرگاه طول داده شود باعث ملالت مردم گردد و بآن اعتبار متوجه آن نمی‌شوند و لغو و فاسد می‌گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱۲

3967

آفة العمل البطالة

آفت عمل بطالت است، «بطالت» بمعنی بیکار شدن است و مراد اینست که آفت عمل عادت کردن ببطالت و بیکاری است چه هر که عادت بآن کند راحت طلب گردد و تا تواند مشغول اعمال نگردد و بهر چه مشغول گردد از برای این که زود فارغ گردد اهتمام در خوبی و استحکام آن نکند، پس آدمی باید که راه بطالت و بیکاری بخود ندهد

3968

آفة النَّجح الكسل

آفت فیروزی کاهلی است، یعنی آفت فیروزی یافتن بمطالب و حاجات کاهلیست و هر که راه کاهلی بخود نهد و سعی و اهتمام در حاجات خود کند
باکثر آنها فیروزی یابد

3969

آفة الغنى البخل

آفت توانگری بخیلی است، یعنی آفت توانگری اینست که کسی با وجود آن بخیلی کند چه این معنی باعث فساد دنیا و آخرت او گردد، و ممکنست که
مراد این باشد که آفت توانگری اینست که غالب اینست که توانگر بخیل گردد و دنیا و آخرت خود را فاسد کند، و بر هر تقدیر غرض اینست که توانگر
باید که احتراز از آن نماید و راه آن بخود نهد

3970

آفة الامل الاجل

آفت امید مرگست این همان مضمون «آفة الآمال حضور الآجال» است که چند فقره از این مذکور و شرح شد

3971

آفة الخیر قرین السوء

آفت خیر همراه بدست زیرا که آدمی بالطبع مایل و راغب بخو و خصلت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱۳

رفیق و همنشین خود است خصوصاً در بدیها که مقتضای هوا و هوس نیز باشد پس هر چند کسی نیکوکار باشد همراه و همنشین بد او را بزودی از راه
نبرد و چه خوب گفته‌اند

تا توانی میگریز از یار بد

یار بد بدتر بود از مار بد

یار بد تنها همی بر جان زند

3972

آفة الاقتدار البغی و العتو

آفت اقتدار و توانا شدن ستم و از حد گذشتن است، زیرا که صاحب اقتدار هرگاه ستمگر و از حد گذرنده باشد بزودی از مرتبه خود افتد و بعجز و
خواری گرفتار گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱۴

[«حرف الف بلفظ «اذا»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «اذا» که بمعنی شرط است یعنی (معلق ساختن امری بر امری مثل «اذا جاءک زید فأکرمه» یعنی اگر بیاید ترا زید پس اکرام کن او را، پس معلق شده امر باکرام او بر آمدن او
(از آن جمله است آنچه آن حضرت علیه السلام فرموده

3973

إذا نطق فاصدق

هرگاه گویا گردی پس راست بگو

3974

إذا ملکت فافرق

هرگاه مالک شوی پس نرمی کن یعنی با آنکه مالک آن شوی از بندگان، و همچنین پادشاه و مالک امور هر قومی نسبت برعیت و آن قوم

3975

إذا اعطیت فاشکر

هرگاه عطا کرده شوی پس شکر کن

3976

إذا ابتلیت فاصبر

هرگاه گرفتار شوی ببلائی پس صبر کن

3977

إذا عاتبت فاستبق

هرگاه عتاب کنی پس باقی بگذار، «عتاب» بمعنی ملامت کردن و سرزنش نمودنست و مراد اینست که هرگاه کسی را ملامت کنی و درشتی کنی با او بسبب گناهی که نسبت بتو کرده باشد پس مبالغه زیاد مکن در آن، و راه دوستی و آشتی باقی بگذار گاه باشد که محتاج شوی بآن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱۵

3978

إذا عاقبت فافرق

هرگاه عقاب کنی پس نرمی کن، عقاب و عقوبت جزای بد کسی را دادنست و مراد اینست که هرگاه کسی نسبت بتو گناهی کرده باشد و جزای آن را خواهی بدهی شدت و سختی مکن در آن، بلکه قدری نرمی و همواری کن در آن

3979

«إذا احببت فلا تکثر ۱»

هرگاه دوستی کنی پس بسیار مکن، یعنی با کسی که دوستی کنی پر زیاد مکن مثل این که همه اسرار خود را باو بگوئی و مبالغه در مدح و خوبی او نزد مردم بکنی، زیرا که ممکنست که یک وقتی بسبب بعضی اسباب دوستی میانه شما بعداوت و دشمنی مبدل شود و بسبب اطلاع او بر اسرار تو ضرر رساند بتو، و همچنین بعد از مبالغه که در مدح و خوبی او کرده باشی نزد مردم خلاف آن را نتوانی گفت و مردم بنا بر آنچه از تو شنیده‌اند ترا در آن عداوت مقصر و گناهکار دانند

3980

إذا ابغضت فلا تهجر

هرگاه دشمن داری پس مبر یعنی چنان دشمنی مکن که بالکلیه ببری از او و راه پیوند و دوستی نگذاری بسبب آنچه در فقره سابق مذکور شد . که ممکنست که یک وقتی محتاج شوی بدوستی باو

3981

إذا صنعت معروفًا فاستره

هرگاه بکنی احسانی پس بپوشان آنرا تا این که آمیخته بقصد ریا نگردد و اظهار آن سبب خجالت و انفعال او نشود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱۶

3982

إذا صنع الیک معروفًا فانشره

هرگاه کرده شود بسوی تو احسانی پس پهن کن آنرا یعنی شکر آن بکن بذکر آن و وصف صاحب آن بآن احسان

3983

إذا مدحت فاختصر

هرگاه مدح کنی پس اختصار کن، زیرا که مدح زیاد کم است که مشتمل بر گزاف نباشد و ایضا گاه باشد که محتاج شوی بمذمت او یا بشکوه از او، و آن از تو بعد از مدح زیاد پر قبیح باشد

3984

إذا ذممت فاقصر

هرگاه مذمت کنی پس اقتصار کن یعنی اکتفا کن باندکی و پر زیاد مکن بسبب نظیر آن دو وجه که در فقره سابق مذکور شد

3985

إذا وعدت فانجز

هرگاه وعده کنی پس بجای آور آنرا

3986

«إذا أعطیت فاوزج ۱»

هرگاه عطا کنی پس زود بده تا این که آمیخته برنج و زحمت انتظار نگردد

3987

إذا عزم فاستشر

هرگاه قصد کنی کاری را پس مشورت کن یعنی با دوستان و جمعی که اعتماد بر رأی ایشان باشد

3988

إذا امضیت فاستخر

هرگاه امضا کنی پس استخاره کن، امضا بمعنی روان کردنست، و استخاره

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۱۷

بمعنی طلب خیر نمودن، و مراد اینست که هرگاه عزم جزم کنی بر روان کردن کاری یا شروع کنی در آن پس طلب خیر کن از حق تعالی در آن و سؤال کن از خدای عزّ و جلّ که آن خیر باشد از برای تو، و ممکنست که مراد بامضا نیز عزم کردن کاری باشد که در فقره سابق مذکور شد، و مراد باستخاره طلب خیر از حق تعالی باشد باین معنی که دعا کند که در آن باب آنچه خیر او باشد پیش او آرد اگر خیر در کردن آن باشد چنان کند که بکند، و اگر در نکردن آن باشد چنان کند که نکند بخواندن دعاهائی که نقل شده در این باب یا غیر آنها، یا استخاره با حق تعالی بیکی از طرقی که نقل شده از برای استنباط خوبی کردن کار یا بدی آن

3989

إذا حدثت فاصدق

هرگاه خبر دهی پس راست بگو

3990

إذا ملكت فاعتق

هرگاه مالک شوی یعنی بنده را پس آزاد کن، زیرا که ثواب آن عظیم است چنانکه در احادیث وارد شده که هر که آزاد کند بنده را آزاد کند خدا از او بعوض هر عضوی یک عضوی از او را از آتش

3991

إذا رزقت فانفق

هرگاه روزی داده شوی پس انفاق کن یعنی بخیلی مکن و صرف کن آن را در مصارف نیکو

3992

إذا جنيت فاعتذر

هرگاه گناهی بکنی نسبت بکسی پس عذر بخواه

3993

إذا جنى عليك فاغتفر

هرگاه کرده شود گناهی بر تو پس در گذر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۱۸

3994

إذا عاقدت فاتمّم

هرگاه ببندی پیمانی پس تمام کن

3995

إذا استنبت فاعزم

هرگاه نایب گردانیده شوی پس جهد کن، مراد اینست که هرگاه کسی ترا نایب کند در کاری، چون آنرا متعهد شده باید که کمال جدّ و جهد کنی در آن، بخلاف این که از برای خود بکنی که اگر مساهله در آن بشود چندان ضرری ندارد مگر این که امر واجبی باشد

3996

إذا وليت فاعدل

هرگاه فرمانفرما گردی پس عدالت کن

3997

إذا ارتأيت فافعل

هرگاه نظر کنی پس بکن، مراد اینست که هیچ کاری را مکن تا نظر و تأمل نکنی در آن، و هرگاه نظر و تأمل کنی و ظاهر شود بر تو خیریت آن بکن

3998

إذا ائتمنت فلا تخن

هرگاه امانت سپرده شدی پس خیانت مکن

3999

إذا ائتمنت فلا تستخن

هرگاه امانت بسپاری پس نسبت مده بخیانت، ممکنست که مراد این باشد که امانت را باید بکسی سپرد که احتمال خیانت در او نرود، پس هرگاه امانت بکسی بسپاری اولی اینست که هر چند خیانت کرده باشد اظهار خیانت او نکنی تا قصور رای و کاردانی تو ظاهر نشود، و ممکن است که مراد بیان حکم شرعی باشد و این که هرگاه امانت بکسی سپرده شود او امین است و قول او مسموع، و بمجرد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۱۹

احتمال خیانت یا گمان آن او را نسبت بخیانت نتوان داد مگر این که خیانت او معلوم گردد

4000

إذا صنع اليك معروف فاذكر

هرگاه کرده شود بسوی تو احسانی پس یاد کن آن را یعنی اظهار آن بکن یا یاد کن آن را از برای تلافی آن، و خصوصاً در وقت احتیاج صاحب آن

بإحسان تو

4001

إذا صنعت معروفًا فأنسه

هرگاه بکنی تو احسانی پس فراموش کن آن را یعنی اظهار آن مکن یا متوقع و منتظر تلافی مباش تا این که خالص باشد از برای تو خدای عزّ و جلّ

4002

إذا رزقت فأوسع

هرگاه روزی داده شوی پس فراخی ده یعنی بر خود و عیال و در بذل و احسان

4003

إذا حرمت فأقنع

هرگاه محروم باشی یعنی و سعی بتو داده نشده باشد پس قناعت کن به آن چه داده شده و تا توانی زیاد بر آن خرج مکن تا محتاج بطلب و مانند آن

نشوی

4004

إذا اطعمت فأشبع

هرگاه اطعام کنی کسی را پس سیر گردان، ممکن است که مراد ظاهر آن باشد، و ممکن است که مراد این باشد که بهر که عطا کنی آن قدر عطا کن

که سیر گردد و از فقر و درویشی برآید

4005

إذا تاکد الإخاء سمح الشاء

هرگاه محکم شود برادری زشت می گردد ستایش، یعنی مدح و ثنای یکدیگر کردن در برابر احسانی که بیکدیگر کنند یا در رقعه‌ها و کتابات که

بیکدیگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۰

نویسند زیرا که هر یک از اینها یاد از بیگانگی می دهد و هرگاه برادری محکم باشد باید طریقه اتحاد و یگانگی مسلوک نمود

4006

إذا آخیت فأكرم حقّ الإخاء

هرگاه برادر شوی پس گرامی دار حق برادری را یعنی رعایت حقوق آن بر وجهی که باید بکن

4007

إذا حضرت الآجال افتضحت الآمال

هرگاه حاضر شود اجلها رسوا گردد امیدها، یعنی ظاهر شود که سعی از برای آنها لغو و بیحاصل بوده و سعی از برای آن سرا بایست که پاینده و باقی

است

4008

إذا بلغتم نهاية الآمال فاذكروا بغتات الآجال

هرگاه برسید بنهایت امیدها پس یاد کنید ناگاه رسیدنهای مرگها را، یعنی مغرور مشوید بآن و بسبب آن ظلم و طغیان و تکبر و سربلندی مکنید، یاد

کنید ناگاه رسیدن مرگها را تا مانع شود شما را از آنها. و ممکن است که مراد این باشد که این علامت و نشان نزدیکی مرگست باید بعد از آن زیاده

یاد آن کرد و سعی در تهیه اسباب آن سفر و تحصیل توشه از برای آن نمود

4009

إذا تغیرت نية السلطان تغیر الزّمان

هرگاه تغییر یابد نیت پادشاه تغییر یابد روزگار، مراد اینست که حق تعالی از روی حکمت و مصلحت بسبب تغییر نیت و قصد پادشاه احوال روزگار را در مملکت او تغییر دهد پس تا پادشاه عادل باشد توسعه و فراخی دهد و هرگاه قصد ظلم و ستم کند برکات زمین و آسمان را در آن ملک کم کند و گرانی و تنگی فرستد، و همچنین اگر نیت پادشاه بر عکس این تغییر کند احوال روزگار نیز برعکس این تغییر کند و این معنی بر عامه مردم نیز بتجربه معلوم شده و مؤید و مؤید این بسیار بظهور

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۱

رسیده چنانکه مشهورست که پادشاهی را گذر بر در باغی انارستان افتاد خواهش آب انار کرد و باغبان را فرمود که: چند عدد انار بیاور و آب بگیر او دو عدد انار چید و آورد چون آب گرفت یک قدح بزرگ از آن پرشد پادشاه از شادابی آن انارها تعجب کرد و از قدر انار حاصل آن باغ و مقدار خراج آن پرسید باغبان هر دو را بعرض رسانید در نظر پادشاه آن خراج بر آن باغ با آن مقدار انار و بآن شادابی کم نمود، قصد آن کرد که بفرماید که خراج زیاد بر آن قرار دهند، روز دیگر نیز اتفاق افتاد که از در آن باغ گذشت و باز باغبان را فرمود که: انار بیاور و آب بگیر باز باغبان دو عدد انار مثل انارهای روز پیش آورد و آب گرفت آب کمی از آنها حاصل شد پادشاه تعجب کرد و از وجه آن از باغبان پرسید باغبان گفت: نمی دانم، وجهی از برای من ظاهر نیست مگر این که قصد پادشاه تغییری کرده باشد، پادشاه چون این را مشاهده کرد از آن قصدی که کرده بود پشیمان شد و قرار بهمان خراج مقرر داد روز دیگر نیز به آنجا رفت و انار طلبید حکایت بر نحو روز اول جاری شد دانست که باغبان درست گفته و سر در آن تغییر قصد و نیت او بوده. و بر خرد خرده دان وجه حکمت و مصلحت در این معنی ظاهرست چه هرگاه پادشاهان خردمند بر آن متنبه شوند باعث این شود که راغب بعدل شوند که توسعه ایشان و رعیت هر دو در آن باشد و قصد و نیت ظلم و ستم که بزبان و خسران هر دو آئل گردد کم کنند و در بعضی نسخهها «فسد الزمان» بجای «تغییر الزمان» واقع شده و بنا بر این ترجمه آن بجای «تغییر یابد روزگار» اینست که «فاسد گردد روزگار» و مراد تغییر نیت پادشاه است از خوبی ببدی که آن باعث فساد روزگار گردد چنانکه شرح شد

4010

إذا استشاط السلطان تسلط الشيطان

هرگاه سفاک گردد پادشاه تسلط یابد شیطان، و این باعتبار اینست که شیطان همواره در پی اینست که فرصت یابد و کسی را در معصیتی اندازد تا پیروان او بسیار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۲

و قبح عصیان او کم گردد، پس هرگاه پادشاه را بیند که خشمناک شده بر کسی و قادر است بر آنچه خواهد از انواع سیاست او و باندک وسوسه او را بر ظلم و تعدی زیاد می توان داشت مسلط می شود بر او و او را بر آنها می دارد و غرض ازین این است که پادشاهان در وقت خشم زیاده از دیگران باید که ضبط خود کنند و خود را نگاهدارند از فریب شیطان تا این که در معصیتی نیفتند

4011

إذا تمّ العقل نقص الكلام

هرگاه تمام شود عقل کم شود سخن گفتن، زیرا که عقل تمام کامل داند که بر سخنی گاه هست که مفسده مترتب می شود که آدمی در وقت گفتن او غافل است از آن پس هر چند سخن کم گفته شود احتمال آن مفسده کمتر باشد، و ایضاً داند که سخن بسیار باعث ملالت مردم و تنفر ایشان از صاحب آن و نسبت ایشان او را به پرگوئی و هرزه درائی می شود پس اجتناب از آن می فرماید

4012

إذا حللت باللئام فاعتل بالصيام

هرگاه فرود آیی ببخیلان پس بهانه بجو بروزه داری، یعنی هرگاه وارد شوی بر ایشان در روز بر سر سفره ایشان یا در وقتی که بحسب عرف بر گردن ایشان افتد که تکلیف چیزی خوردن بتو کنند بهانه بجو از برای این که چیز ایشان را نخوری باین که بگوئی که: روزه ام و ممکن است که این در وقتی باشد که روزه باشد و غرض این باشد که در وقتی که بر بخیلان وارد شوی و روزه باشی هر چند روزه سنت باشد می توانی روزه را بهانه سازی و عذر بگوئی، یا این که بهتر اینست که چنین کنی بخلاف غیر بخیل که افضل آنست که او هرگاه دعوت کند افطار نماید و عذر نکوید مگر این که روزه واجب باشد و بنا بر این در این کلام اشاره باشد باین که آنچه وارد شده که «ثواب افطار نمودن روزه سنت نزد دعوت برادر مؤمن بیشتر است از ثواب روزه بهفتاد برابر» در وقتی است که او بخیل نباشد، و اما در بخیلان که مظنه عدم رضای ایشان باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۳

در باطن، پس چنین نیست، و این تحقیق بنا بر وجه مذکور بعید نیست هر چند تصریح بآن در جای دیگر بنظر نرسیده. و ممکن است که کلام شامل کسی هم باشد که روزه نباشد نهایت تواند قصد روزه کرد باین که پیش از ببیشین باشد و منافی روزه از او بعمل نیامده باشد پس قصد روزه کند از برای بهانه جستن بآن خواه روزه سنت قصد کند و خواه روزه واجب غیر معینی مثل قضا و کفاره و نذر مطلق، چه در همه آنها جایز است نیت روزه

پیش از پیشین هرگاه منافی روزه بعمل نیاورده باشد هر چند پیش عمداً قصد روزه نکرده باشد بلکه قصد افطار داشته باشد. و جمعی گفته‌اند که در روزه سنت پیش از غروب هر وقت که باشد می‌تواند نیت روزه کرد هرگاه قبل از آن منافی روزه بعمل نیامده باشد، و اما روزه واجب معین مثل ماه رمضان یا نذر معین پس نیت آن باید که پیش از صبح یا مقارن آن بعمل آید مگر این که فراموش کند پس در این صورت هر وقت که بیاد او بیاید باید که نیت کند تا پیشین و اگر بیاد او نیاید تا پیشین روزه آن روز از او فوت شود و نیت بعد از آن صحیح نباشد

و ممکن است که مراد این باشد که روزه را بهانه کن بعنوان توریه که دروغی لازم نیاید و ذکر خصوص روزه بر سبیل مثال باشد و مراد این باشد که بهانه بجو از برای چیزی نخوردن مثل این که چنین بنمائی بایشان که روزه داری و در بعضی نسخه‌ها «بالقیام» بدل «بالصیام» واقع شده و بنا بر این معنی اینست که بهانه بجو برخاستن یعنی بهانه بجو از برای چیزی نخوردن پیش ایشان باین که برخیزی، و ممکن است که بامعنی لام باشد و معنی این باشد که بهانه بجوی از برای این که برخیزی، و بنا بر این ممکن است که لثام همان بمعنی بخیلان باشد که مذکور شد و ممکن است که بمعنی مطلق مردم پست مرتبه باشد و برخاستن از پیش ایشان مطلقاً سنت باشد نه از برای خصوص چیز ایشان را نخوردن

4013

إذا انعمت بالنعمة فقد قضيت شكرها

هرگاه انعام کنی بنعمت پس بتحقیق که بجا آوری شکر آن را یعنی هرگاه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۴

حق تعالی بتو نعمتی دهد و تو آن را بدیگری دهی بهمان شکر آن نعمت بعمل آید و شکر دیگر لازم نباشد

4014

إذا صبرت للمحنة فللت حدها

هرگاه صبر کنی از برای محنت بشکنی تندی آن را، و این باعتبار این است که از رنج و الم قلق و اضطراب و آنچه لازمه آنست از فریاد ناله و بر خود زدن و مانند آنها فارغ گردد، و همچنین از شماتت دشمنان، و همچنین از نزول مصیبتی دیگر بسبب بی صبری چنانکه قبل از این مکرر مذکور شد که بی صبری در مصیبت بسیار باشد که منتج نزول مصیبتی دیگر باشد

4015

إذا اضرت التوافل بالفرائض فارضوها

هرگاه ضرر رساند سنتیها بواجبها پس ترک کنی آن سنتیها را یعنی هرگاه مشغول شدن امری سنت ضرر رساند بکردن امری واجب مثل این که باعث فوت وقت آن شود، یا این که بعد از کردن آن سنتی قدرت بر کردن واجبی نداشته باشد پس ترک کنی آن سنتیها را، زیرا که ترک آن سبب عقابی نشود و ترک واجبی سبب عقاب گردد، و ممکن است که ضرر رسانیدن شامل ضرر رسانیدن باعتبار کیفیت نیز باشد هر چند باعث ترک بالکلیه نشود. مثل این که باعث این شود که در وقت فضیلت کرده نشود یا با اقبال قلب و خضوع و خشوع نشود

4016

إذا عقدتم علی عزائم خیر فامضوها

هرگاه عقد کنی بر قصدهای خیر پس روان سازید آنها را، مراد بعقد کردن بر آنها بستن نیت آنهاست، یا بستن عهد و پیمان بر آنها، و مراد بروان کردن آنها بجای آوردن آنهاست

4017

إذا طالت الصّحبة تأكدت الحرمة

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۵

هرگاه دراز کشد صحبت محکم گردد حرمت، یعنی رعایت حرمت کسی که مصاحبت او طول یافته باشد زیاد باید کرد بسبب حق طول صحبت

4018

إذا كثرت القدرة قلت الشهوة

هرگاه بسیار شود توانائی کم گردد خواهش، غرض بیان واقع است و این که آدمی حریص است بر خواهش و آرزوی چیزی که چندان قدرت بر آن نداشته باشد و هرگاه قدرت کامل بر چیزی داشته باشد بر خواهش آن نکند چنانکه غالب این است که با وجود کثرت مطعومات و زیادتی تکلفات اشتها کم گردد، و هم چنین در بعضی مراتب دیگر

4019

إذا املقتم فتاجروا الله بالصدق

هرگاه بی چیز شوید پس بازرگانی کنید با خدا بصدقه دادن یعنی سودا کنید با خدای عزّ و جلّ باین که صدقه بدهید در راه او تا او در عوض صاحب چیز گرداند شما را

4020

إذا علبت علیکم اهوؤکم اوردتکم موارد الهلکة

هرگاه غالب شود بر شما خواهشهای شما وارد سازد شما را در جایگاههای هلاکت، مراد منع از پیروی هوا و هوس است و این که آن باعث هلاکت اخروی گردد بلکه دنیوی نیز

4021

إذا فسدت النیة وقعت البلیة

هرگاه فاسد شود نیت واقع می شود بلا، ممکن است مراد نیت پادشاهان باشد چنانکه چند فقره قبل از این مذکور شد که فساد نیت پادشاه و قصد جور و ظلم او باعث فساد روزگار می گردد، و ممکن است که مراد فساد نیت هر کسی باشد و این که از هر کس نیت و قصد بدیها نسبت بمردم سبب افتادن او در بلام گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۶

4022

إذا حضرت المنیة افتضحت الامنیة

هرگاه حاضر شود مرگ رسوا می گردد آرزو، یعنی ظاهر می شود که همه امیدها و آرزوهای دنیوی پوچ و باطل بوده و بعثت آدمی خود را گرفتار آنها داشته

4023

إذا رایتم الخیر فخذوا به

هرگاه ببینید خیر را پس فرا گیرید آن را یعنی هرگاه ببینید کار خیری را از کسی پس شما نیز پیروی او کنید در کردن مثل آن، یا این که هرگاه اندیشه کار خیری کنید پس بکنید آن را

4024

إذا رایتم الشرّ فابعدوا عنه

هرگاه ببینید کار بدی را پس دوری کنید از آن، یعنی ببینید از کسی یا اندیشه کنید آن را

4025

إذا قلّ الخطاب کثر الصّواب

هرگاه کم شود سخن گفتن با مردم بسیار شود درست گفتن، زیرا کسی که سخن کم گوید آنچه گوید از روی تأمل و تدبّر تواند گفت پس خطا کم کند و کسی که بسیار گوید بی تأمل و تدبّر گوید پس خطای او بسیار باشد

4026

إذا ازدحم الجواب نفی الصّواب

هرگاه انبوه گردد جواب دور کرده شود صواب، یعنی راه درست، و ممکن است مراد این باشد که در کارها مشورت با مردم بسیار نباید کرد، زیرا که هرگاه بسیار شدند غالب این است که رایهای بسیار دیده شود و جوابهای بسیار گفته شود که صاحب مشورت بلکه همه ایشان حیران گردند میانه آنها و راه راست و رای درست بر ایشان پنهان ماند بلکه باید که با یک کس یا چند کسی عاقل دانا مشورت شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۷

تا این که اتفاق کنند بر یک رای و یک جواب، یا این که اگر اختلافی کنند و جوابهای مختلف گویند آن قدر بسیار نباشد که سبب حیرت گردد و از میانه آنها پی بصواب نتوان برد

4027

إذا خفت الخالق فررت الیه

هرگاه بترسی از آفریدگار می گریزی بسوی او، زیرا که کسی که از او بترسد سعی میکند در اطاعت و فرمانبرداری او، و همین گریختن است بسوی او و پناه بردن است بسوی او

4028

إذا خفت المخلوق فررت منه

هرگاه بترسی از آفریده شده می گریزی از او، و این ظاهرست

4029

إذا قَلَّتِ الطَّاعَاتُ كَثُرَتِ السَّيِّئَاتُ

هرگاه کم شود طاعات بسیار شود گناهان. مراد این است که بسیار کردن طاعات و عبادات باعث این می‌شود که صاحب آن مرتکب معاصی و گناهان کم گردد و کم کردن آنها سبب این می‌شود که مرتکب آنها بسیار گردد، و این یا بالخاصیه است و یا باعتبار این است که هر چند کسی طاعات و عبادات بیشتر کند قرب و منزلت او نزد حق تعالی بیشتر گردد و لطف و عنایت حق تعالی در باره او بیشتر، و آن مانع شود او را از کردن معاصی، بخلاف کسی که طاعات او کم باشد چه توفیق و لطف حق تعالی نسبت باو کم گردد و واگذاشته شود باراده و اختیار خود، و ظاهرست که نفس در این حال تابع هوا و هوس خود گردد و گناهان و معاصی او بسیار گردد

پوشیده نیست که آنچه در قرآن مجید فرموده‌اند که: **أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنََّّ** یعنی بر پای دار نماز را بدرستی که نماز نهی میکند از فحشاء و منکر بر این معنی محمول می‌تواند شد باین که مراد این باشد که بر پای داشتن نماز و مواظبت بر ادای آن در اوقات بحدود و آداب آن بالخاصیه یا باعتبار قرب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۸

و منزلتی که بسبب آن حاصل می‌شود و لطف و عنایتی که حق تعالی را بصاحب آن میباید مانع شود از فحشاء و منکر، و مراد به [فحشاء] صفات و افعال بسیار قبیح است یا مطلق صفات و افعال قبیحه یا خصوص بخل در ادای زکاة چنانکه بعضی از اهل لغت گفته‌اند و به [منکر] هر فعل بد حرام است یا هر بدی خواه از صفات باشد خواه از افعال، پس ذکر آن بعد از فحشاء یا تخصیص بعد از تعمیم است یا تعمیم بعد از تخصیص یا تأکیدست، و ممکن است که مراد بفحشاء صفات قبیحه باشد و بمنکر فعل بد

4030

إذا ظَهَرَتِ الْجَنَائِياتُ ارْتَفَعَتِ الْبِرَكَاتُ

هرگاه ظاهر شود جنایتها برطرف می‌شود برکتها یعنی بسیار شدن آنها باعث این می‌شود که حق تعالی برکتها را از میانه مردم برطرف کند، و مراد بجنایتها مطلق گناهانست یا جنایتها که مردم بر دیگران کنند مثل قتل و مانند آن، و در بعضی نسخه‌ها «الخیانات» بخای نقطه‌دار است، و بنا بر این ترجمه این است که «ظاهر شود خیانتها» یعنی خیانت مردم در اموال مردم و سایر حقوق ایشان برطرف می‌شود برکتها

4031

إذا نَزَلَ الْقَدْرُ بَطَلَ الْحَذَرُ

هرگاه فرود آید قدر باطل شود حذر، مراد اینست که هرگاه تقدیر حق تعالی شده باشد در نزول بلائی یا مصیبتی پس آن البته واقع شود و حذر از آن بهیچ وجه سودی ندهد و چاره از برای رفع آن نتوان کرد پس آدمی در هر بلائی که واقع شود نباید که مکدر و غمگین باشد بگمان این که تقصیر کرده در آن و اگر چنان یا چنان کرده بود آن واقع نمی‌شد، زیرا که ممکن است که از آنها باشد که تقدیر خدا بوقوع آن تعلق گرفته و حذر از آن ممکن نبوده

4032

إذا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا وَعَظَمَهُ بِالْعَبْرِ

هرگاه دوست دارد خدا بنده را پند دهد او را بعبرتها، یعنی چنان کند که او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۲۹

پند گیرد از عبرتها مثل این که از تغییرات و تبدلات دنیا عبرت گیرد و پند یابد که آن را بقائی از برای کسی نباشد پس حریص در آن نباید بود، و همچنین از بلاها که بر ستمکاران نازل شود و در اندک وقتی ایشان را از بیخ بر کند و مستأصل نماید عبرت گیرد و اجتناب کند از ظلم و ستم، و همچنین مانند این عبرتها

4033

إذا مَلَكَ الْأَرَاذِلُ هَلَكَ الْأَفْاضِلُ

هرگاه مالک شوند اراذل هلاک گردند افاضل، «اراذل» مردم پست مرتبه خسیس‌اند، و «افاضل» مقابل آنها، و ظاهرست که اراذل هرگاه صاحب اختیار و مالک زمام امور گردند رغبت کنند در تربیت و ترقی فرمودن امثال خود از مردم، و رعایت افاضل نکنند، بلکه سعی کنند در اذیت و آزار ایشان، پس ایشان باین سبب فاسد و تباه گردند

4034

إذا سَادَ السُّفْلُ خَابَ الْأَمَلُ

هرگاه مهتر گردند مردم پست مرتبه نومید گردد امید یعنی قطع امید از ایشان باید کرد و طمع خیری از ایشان نباید داشت

4035

إذا اسْتَوْلَى اللَّئَامُ اضْطَهَدَ الْكِرَامُ

هرگاه مستولی گردند لئیمان مقهور و مغلوب گردند کریمان، «لئیم» بمعنی بخیل است و هر شخص پست مرتبه، و «کریم» مقابل آنست بهر یک از دو معنی، و ظاهرست که استیلای لئیمان یعنی تسلط یافتن و صاحب حکم گشتن ایشان به هر یک از دو معنی باعث مقهور و مغلوب گشتن کریمان است بمعنی مقابل آن

4036

إذا فسد الزمان ساد اللئام

هرگاه فاسد و تباه گردد روزگار بزرگ و مهتر گردند لئیمان یعنی بخیلان یا مردم پست مرتبه چنانکه در فقره سابق مذکور شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳۰

4037

إذا حلت المقادير بطلت التدابير

هرگاه فرود آید تقدیرهای حق تعالی باطل شود تدبیرها، یعنی هیچ چاره و تدبیر از برای رفع آن نتواند کرد و این همان مضمون «إذا نزل القدر بطل الحذر» است که چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد

4038

إذا قلت المقدره كثر التعلل بالمعاذير

هرگاه کم شود مقدرت بسیار شود بهانه جوئی بعدرها، «مقدرت» بفتح میم و سکون قاف و ضمّ دال و فتح آن و کسر آن بمعنی توانگریست و بمعنی قوت و توانایی، و مراد این است که هرگاه توانگری کسی یا توانایی او کم باشد بسیار می شود بهانه جستن او در ترک جود و بخشش و ندادن چیزی که از او طلب شود بعدرها یعنی حال خود را اظهار نمی کند و عذرها از برای آن می گوید که او را بسبب آنها معذور دارند و غرض اینست که هرگاه کسی را ببینید که از برای این معنی عذری گوید هر چند بحسب ظاهر عذر او موجه نباشد او را معذور دارید و ملامت مکنید گاه باشد که از راه کمی مقدرت او باشد و نخواهد که آن را بر مردم ظاهر کند پس متوسل شود بعدرهای دیگر، و ممکن است که غرض مذمت کمی مقدرت و این که آدمی با آن محتاج می شود بهانه جستن بعدرها، پس کسی که مقدرت او کم نباشد باید که شکر آن بکند و غنیمت داند آن را. و ممکن است که مراد این باشد که هرگاه مقدرت کسی کم باشد بسیار می شود از برای او توسل بعدرها یعنی بسیار شود راههای عذر از برای او که حق تعالی او را بسبب آنها از تقصیر در بعضی تکالیف معذور دارد و مؤاخذه ننماید بخلاف کسی که مقدرت او کم نباشد که از برای او راه عذری در تقصیری که کند نماند

4039

إذا ابیضَ اسودک مات اطمینک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳۱

هرگاه سفید شود موی سیاه تو بمیرد لذیذترین تو یعنی لذیذترین زندگانی تو، مراد اینست که لذت عیش و زندگانی در مدتی است که موی این کس سیاه است و بعد از این که سفید شد چندان لذتی در آن نمی ماند پس آدمی در آن مدت که زندگانی را لذتی باشد و از روی نشاط نفس و اقبال قلب بطاعات و عبادات تواند پرداخت باید که به آنها بپردازد که بعد از آن دیگر بر او آنها دشوار گردد و نشاط و حضور قلبی در آنها نماند

4040

إذا رایت اللّٰه سبّحانه یؤنّسک بذکره فقد احبّک

هرگاه ببینی خدای سبّحانه را که انس و آرام می دهد ترا بذکر او پس بتحقیق که دوست داشته ترا، یعنی این معنی نشان اینست که حق تعالی ترا دوست داشته پس شکر آن باید کرد

4041

إذا رایت اللّٰه یؤنّسک بخلقه و یوحشک من ذکره فقد ابغضک

هرگاه ببینی خدا را که انس و آرام می دهد ترا بخلق خود، و وحشت و رم می دهد از ذکر او، پس بتحقیق که دشمن داشته ترا، یعنی این معنی نشان اینست که حق تعالی ترا دشمن دارد و ظاهرست که دوستی و دشمنی حق تعالی با خلق نیست مگر باعتبار خوبی و بدی ایشان، پس کسی که در خود نعوذ باللّٰه علامت دشمنی حق تعالی را با او باید خواهد دانست که آن باعتبار بدی اوست پس باید که سعی کند در ازاله آنچه در خود یابد از اسباب آن از صفات ذمیمه یا افعال و تروک ناشایست تا این که حق تعالی با او دوست گردد

4042

إذا احببت السّلامه فاجتنب مصاحبه الجهول

هرگاه دوست داری سلامتی را پس اجتناب کن از مصاحبت نادان، مراد اینست که مصاحبت نادان آدمی را سالم نگذارد و ببلا اندازد در دنیا یا در آخرت یا هر دو، پس کسی که سلامتی خواهد باید که اجتناب کند از آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳۲

4043

اذا قلت العقول كثر الفضول

هرگاه کم شود عقلها بسیار می شود فضول یعنی مشغول شونده بچیزی که بکار او نیاید یا زیادتیهایی یعنی زیاده گوئیها و زیاده رویها

4044

اذا رايت عالما فكن له خادما

هرگاه ببینی عالمی را پس باش از برای او خادم

4045

اذا قارفت ذنبا فكن عليه نادما

هرگاه بکنی گناهی را پس باش بر آن پشیمان و نادم

4046

اذا رايت الله سبحانه يتابع عليك البلاء فقد ايقظك

هرگاه ببینی خدای سبحانه را که پی در پی وارد می سازد بر تو بلا پس بتحقیق که بیدار میکند ترا، یعنی غرض از آن اینست که بیدار گردی و آگاه شوی که آن بسبب گناهی چند است که بسبب آنها مستحق آن بلاها گردی، یا این که بسبب آنها بیدار خدا باشی و از او غافل نگردی، یا این که آنها را نمونه بلاهای اخروی دانی و از آنها بر وجهی که شاید و باید حذر نمایی

4047

اذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك التعم مع المعاصي فهو - استدرج لك

هرگاه ببینی خدای سبحانه را که پی در پی می فرستد بر تو نعمتها با وجود گناهان پس آن استدرج است از برای تو، یعنی این معنی از راه لطف و شفقت بر تو نیست بلکه از راه اینست که بسبب کمال بدیهای تو ترا از نظر لطف و عنایت خود انداخته و ترا قابل آن نمی داند که بلائی پیش تو فرستد که باعث آگاهی و بازگشت تو گردد پس منع نعمتهای خود از تو نکند و ترا در عصیان و طغیان تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳۳

گذارد تا عاقبت ترا بعداب عظیم و عقاب وخیم گرفتار نماید، پس کسی که حال خود را چنین ببیند باید که بآن مغرور نشود و آن را از راه لطف خدا باو بگذشتن از گناهان او نداند بلکه حذر از آن نماید و کمال سعی در توبه و بازگشت نماید تا این که خود را مستحق نظر عنایت حق تعالی گرداند

4048

اذا تفقه الرفيع تواضع

هرگاه فقیه شود شخص بلند مرتبه تواضع و فروتنی کند یعنی در درگاه حق تعالی و با خلق نیز، زیرا که فقیه حسن تواضع و نیکوئی عاقبت آن را و قبح تکبر و بدی عاقبت آن را داند، پس یقین که اختیار تواضع کند نه تکبر، و مراد به «فقیه» داناست یا بسیار دانا یا دانای باحکام شرعیه

4049

اذا تفقه الوضع ترفع

هرگاه فقیه شود شخص پست مرتبه بلندمرتبه گردد زیرا که اشرف اسباب بلندی مرتبه نزد خدا و خلق علم است، پس هرگاه حاصل شود از برای کسی هر چند پست مرتبه باشد بلند مرتبه گردد نزد خدا و خلق

4050

اذا قام احدكم الى الصلوة فليصل صلاة مودع

هرگاه بایستد احدی از شما بسوی نماز پس باید که نماز کند کسی که وداع کند یعنی باید که نماز هر کس از شما مانند نماز کسی باشد که وداع کند از نماز یعنی داند که نماز آخر اوست و تا نماز دیگر نخواهد ماند پس چنانکه او در آن نماز کمال رعایت حدود و آداب آن و از روی نهایت خضوع و خشوع میکند پس هرکس از شما باید که هر نمازی را چنین بکند، زیرا که نمازی که چنین نباشد اجر و ثواب آن ناقص است با آنکه در هر نمازی احتمال این هست که نماز آخر این کس باشد و باقی نماند از برای نماز دیگر، پس رعایتی که در آن نماز میکند خوبست که در آن کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳۴

4051

اذا اردت ان تطاع فاسئل ما يستطاع

هرگاه خواهی که اطاعت کرده شوی پس سؤال کن آنچه را استطاعت آن باشد ممکن است خطاب بحکام و امرا باشد و مراد این باشد که اگر خواهید که رعایا خوب اطاعت شما بکنند پس طلب مکنید از ایشان مگر کاری چند را که استطاعت آن داشته باشند و تکالیف شاقه دشوار بایشان مکنید و لفظ سؤال که موضوع است از برای طلب ادنی از اعلی اشاره باین که طلب آنچه را که استطاعت آن دارند نفرماید که بعنوان سؤال باشد و بمنزله طلب ادنی از اعلی نه بطریق امر و فرمان و ظاهراست که سلوک امرا و حکام با رعیت بر این دستور باعث این می شود که ایشان بدل و جان اطاعت او کنند و

فرمان او برند، و ممکن است که خطاب بجمعی باشد که از مردم طلب حاجات کنند و غرض نصیحت ایشان باشد باین که اگر خواهید که اطاعت کرده شوید یعنی حاجت شما برآورده شود و ردّ نشود پس سؤال کنید آنچه را استطاعت آن باشد یعنی آن کسی که سؤال از او می‌شود بآسانی قادر بر آن باشد و دشوار بر او نباشد و بنا بر این مراد مجرد دلالت بر اینست که اگر خواهید که مطالب شما ردّ نشود تکلیف شاقّ بکسی مکنید که غالب اینست که برآورده نمی‌شود و ردّ می‌شود نه این که غیر شاقّ البته ردّ نمی‌شود، و ممکن است که اگر کسی التزام این کند که هرگز تکلیف شاقّ بکسی نکند و مواظبت بر این معنی نماید آنچه سؤال کند هرگز ردّ نشود و الله تعالی یعلم، و پوشیده نیست که بنا بر معنی دوم در لفظ [تطاع] ارتکاب تکلفی باید.

«چنانکه در هر دو معنی در لفظ «یستطاع

4052

اذا حسن الخلق لطف النطق

هرگاه نیکو باشد خو نرم باشد گفتگو پس کسی که سخن درشت گوید نشان بد خوئی اوست

4053

اذا قویت الامانة کثر الصدق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۳۵

هرگاه قوی گردد امانت بسیار گردد راستی، یعنی کسی که امانت او قوی باشد و ضعیف نباشد راستگوئی او بسیار باشد و دروغ نگوید مگر کم، زیرا که دروغ نیز نوعی است از خیانت

4054

اذا کمل العقل نقصت الشهوة

هرگاه کامل باشد عقل ناقص گردد خواهش و آرزو، زیرا که عقل کامل داند که اکثر خواهشها و آرزوها باعث زیان و خسرانست در دنیا و آخرت

4055

اذا تباعدت المصيبة قربت السلوة

هرگاه دور شود مصیبت نزدیک گردد سلوه، سلوه بفتح سین و ضمّ آن فراموشی مصیبت است و هموار شدن الم آن و غرض تسلی فرمودن در مصیبتهاست و بیان این که الم و وجع آن را بر بقائی نباشد اندک زمانی که بگذرد ساکن گردد و گویا فراموش شود پس بسبب آن اندوه و حزن زیاد بخود راه ندهید

4056

اذا طلبت العزّ فاطلبه بالطاعة

هرگاه طلب کنی عزّت را پس طلب کن آن را بطاعت یعنی فرمانبرداری حق تعالی، چه ظاهرست که سبب عزّت در دنیا و آخرت گردد

4057

اذا طلبت الغنی فاطلبه بالقناعة

هرگاه طلب کنی توانگری را پس طلب کن آن را بقناعت کردن، زیرا که کسی را که قناعت و سازگاری باشد به آن چه میسر باشد او را بی‌نیاز گردد از «اکثر حاجتها و طلبها و توانگری زیاد بر آن نباشد چنانچه گفته‌اند: «هر که قانع شد بخشگ و تر شه بحر و برست

4058

اذا لم یکن ما ترید فارد ما یکن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۳۶

هرگاه نباشد آنچه می‌خواهی پس بخواه آنچه را می‌باشد. مراد تحریص بر قناعت است و این که هرگاه آنچه می‌خواهی نباشد ضرور نیست زحمت و تعب کشیدن در تحصیل آن، بخواه آنچه را باشد و راضی شو بآن تا فارغ شوی از زحمت و تعب، و عزیز گردی در دنیا و آخرت

4059

اذا ظهرت الريبة ساءت الظنون

هرگاه ظاهر شود تهمت بد گردد گمانها، مراد اینست که آدمی نباید که کاری کند که معرض تهمت باشد، زیرا که همین که چنین امری از کسی ظاهر شد مردم بد گمان شوند باو و خفیف و ذلیل گردد هر چند او در واقع بری باشد از آنچه متهم می‌شود بآن

4060

اذا لم یکن ما ترید فلا تبل کیف کنت

هرگاه نباشد آنچه می‌خواهی پس باک مدار که چگونه باشی یعنی راضی و خشنود شو بهر وضع که باشی و باک مدار از آن تا فارغ شوی از زحمت و تعب و غم و اندوه و بلند گردد مرتبه تو در دنیا و آخرت

4061

إذا غلبت علی الکلام فإتاک ان تغلب علی السکوت

هرگاه مغلوب گردی بر سخن گفتن پس بپرهیز از این که مغلوب گردی بر خاموشی، مراد اینست که هرگاه دانی که در سخن گفتن مغلوب می گردی و عاجز می شوی پس خاموشی گزین و بپرهیز از این که مغلوب گردی بر خاموشی و غلبه کنند بر تو و نگذارند که خاموش باشی، یا این که هرگاه مغلوب گردی بر کلام و غلبه کند دیگری بر تو پس بپرهیز از این که خاموش نگردی و تعصب و حمیت غلبه کند بر تو و ترا بر این دارد که باز سخن گوئی و جدل کنی و مکابره نمائی و ترا بسخن آورند تا عاجز و مغلوب کنند، و ممکن است که مراد ترغیب بر خاموشی باشد شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳۷

مطلقاً و این که هرگاه تو مغلوب گردی از دیگران بر سخن گفتن یعنی اگر دیگری بیش از تو سخن گوید سهل است گو چنین باش پس تو بپرهیز از این که مغلوب گردی بر خاموشی یعنی در خاموشی کسی غلبه کند بر تو و خاموشی او زیاده باشد بر خاموشی تو، و بنا بر این معنی اگر چه مناسب این بوده که تعبیر از شرط بلفظ «ان» شود که در مقام شک استعمال می شود نه لفظ «إذا» که دلالت میکند بر تحقق و وقوع، نهایت ممکن است که تعبیر به «إذا» اشاره باشد باین که مغلوبیت در کلام باید که واقع شود و متحقق گردد نهایت از مغلوبیت در خاموشی پرهیز باید نمود

4062

إذا کثرت ذنوب الصّدیق قلّ السّرور به

هرگاه بسیار شود گناهان دوست کم می شود شادمانی باو، مراد اینست که کسی که صدیق و دوست کسی باشد و خواهد که او از او شادمان باشد باید که تقصیر و گناه بسیار نسبت باو نکند و اگر نه کم گردد شادمان او باو، و صداقت زایل گردد چه صدیق کسی در حقیقت آنست که او از او بغایت شادمان باشد

4063

إذا ابصرت العین الشهوة عمی القلب عن العاقبة

هرگاه ببیند چشم شهوت را یعنی چیزی را که خواهش و هوس آن باشد کور گردد دل از عاقبت، یعنی از نظر در عاقبت آن و تأمل در عذاب و عقاب یا مفاسد دیگر که بر آن مترتب گردد پس آدمی بقدر مقدور باید که چشم خود را نگاهدارد از نظر در آنچه خواهش آن کند

4064

إذا قصرت یدک عن المکافاة فاطل لسانک بالشکر

هرگاه کوتاه باشد دست تو از مکافات پس دراز کن زبان خود را بشکر، یعنی هرگاه کسی احسانی بتو بکند و عاجز باشی از این که در عوض آن تو نیز احسانی باو بکنی پس دراز کن زبان خود را بشکر او و ذکر جمیل او که این نیز نوعی از تلافی است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳۸

4065

إذا نزلت بک النعمة فاجعل قراها بالشکر

هرگاه فرود آید بتو نعمت پس بگردان مهمانی آن را شکر، در این کلام معجز نظام اشاره لطیفی است باین که نعمت بهر که فرود آید بمنزله مهمانی است و چند روزی مهمان او خواهد بود و مهمانی آن این است که شکر آن بجای آورده شود

4066

إذا احبّ الله عبدا الهمة حسن العبادة

هرگاه دوست دارد خدا بنده را در دل او اندازد نیکوئی عبادت را یعنی این که او را عبادت نیکو کند و دوستی خدا بنده را چنانچه قبل از این مذکور شد باعتبار خوبی صفات و افعال اوست و مراد اینست که هرگاه کسی آن قدر خوبی داشته باشد که حق تعالی او را بسبب آن دوست دارد در دل او اندازد که او را عبادت نیکو کند و روز بروز خوبی او زیاده گردد و اجر و ثواب او در ترقی باشد

4067

إذا اقترن العزم بالحزم کملت السعادة

هرگاه همراه شد عزم کسی با دوراندیشی کامل گردد نیکبختی. یعنی نیکبختی تمام اینست که آدمی هر عزم و قصد او مقارن دوراندیشی باشد یعنی عزم هر چه کند عاقبت آن را اندیشه کند و هرگاه صلاح در آن داند و مفسده در آن نیابد آن را بعمل آورد

4068

إذا رایت مظلوما فاعنه علی الظالم

هرگاه ببینی ستمدیده را پس یاری کن او را بر ستمکار یعنی حق او را از ستمکار بگیر و تلافی او به آن چه جزای ستم او باشد بکن

4069

إذا رغبت في المكارم فاجتنب المحارم

هرگاه رغبت کنی در مکرمتها پس اجتناب کن از حرامها، «مکرمت بفتح میم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۳۹

و سکون کاف و ضمّ راء و فتح میم دویم بمعنی گرمی بودن و صفت و خصلت نیکوست، و مراد این است که اگر خواهی که همه مکرمتها از برای تو حاصل باشد پس دوری گزین از همه حرامها یعنی هیچ فعل حرامی مکن و هیچ ترک واجبی هم مکن زیرا که آن نیز حرام است و ظاهرست که هرکه چنین باشد همه مکرمتها از برای او حاصل باشد

4070

إذا كان البقاء لا يوجد فالتعميم زائل

هرگاه باقی بودن یافت نشود پس نعمت زایل شونده است، مراد این است که هرگاه آمدی در دنیا همیشه باقی نماند و درین شکی نباشد پس نعمتهای دنیا هر چند با او بماند و از راه دیگر زایل نشود عاقبت بمرگ او خود البته زایل گردد و هرگاه چنین باشد پس قابل این نباشد که کسی حریص باشد بر آن، و تکاهل و تقصیر نماید در تحصیل نعمتهای اخروی که پاینده و مستدام باشد و بهیچ وجه زوال و فنا را به آنها راهی نباشد

4071

إذا كان القدر لا يردّ فلاحتراس باطل

هرگاه بوده باشد این که تقدیر خدا بر نمی‌گردد پس نگاهداری نمودن باطل است، زیرا که آنچه مقدر شده از برای هر کس البته بعمل آید و هر چند او یا غیر او مبالغه نماید در حفظ و حراست او سودی ندهد، و قبل از این مذکور شد که تقدیرات خدای عزّ و جلّ بر دو وجه است، یکی تقدیرات حقیقی است که دیگر در آنها تغییر و تبدیل بهیچ وجه راه ندارد، و یکی تقدیراتی است که تقدیر شده مشروط بوجود امری یا بعدم مانعی، پس اگر آن امر موجود نشود یا آن مانع بوجود آید تغییر یابد مثل این که تقدیر شده باشد که اگر زید زهر بخورد هر وقت که بخورد هلاک گردد و اگر نخورد فلان قدر عمر کند، یا این که عمر او فلان قدر باشد بشرط این که در بلدی باشد که خوش هوا باشد پس اگر در بلدی توطن کند که بد هوا باشد تواند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۴۰

بود که بآن عمر نرسد، یا بشرط این که خود را بمغیبات معتاد نسازد پس اگر به آنها معتاد نماید کمتر از آن گردد، و همچنین در نظایر این شرط، و بنا بر این حفظها و حراستها از برای دفع تقدیرات مشروط سود تواند داد و این است که در شرع اقدس نهی شده از انداختن نفس در تهلکه و ترک تقیه و امثال آنها و امر شده بدفع بلاها بدعا و تصدّق و مانند آنها، و وارد شده که آنها عمر را زیاد کنند، و قطع صلّه رحم و مانند آن عمر را کم کنند، پس این کلام اگر از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه باشد باید که حمل شود بر این که حراست و نگاهداری در تقدیرات حتمی باطل است و سودی ندارد. نه این که مطلقاً نفعی ندارد و باطل محض است و الله يعلم

4072

إذا استخلص الله عبدا للهمة الدبائنة

هرگاه مخصوص گرداند خدا بنده را در دل او اندازد دینداری را، مراد بمخصوص گردانیدن او این است که او را از بندگان خاصّ و مقربان درگاه خود نماید و این باعتبار این است که خوبی ذات و صفات و افعال او را داند و مراد به «انداختن دینداری در دل او» این است که الطاف زیاد در باره او بکند. که بسبب آنها او همیشه در هر باب دینداری نماید و ترک آن ننماید

4073

إذا احبّ الله عبدا حبّ اليه الامانة

هرگاه دوست دارد خدا بنده را دوست می‌گرداند بسوی او امانت را، «دوست داشتن خدا بنده را» چنانچه مکرّر مذکور شد باعتبار خوبی خصال و اعمال و افعال اوست و مراد این است که هرگاه دوست دارد بنده را بالطاف خود چنین میکند که او راغب گردد بامانت و خیانت نکردن نه با خلق ببردن حقّی از حقوق ایشان که آن خیانت با خدا نیز باشد، و نه با خدا بمخالفت فرمانهای او در غیر حقوق خلق

4074

إذا قويت فاقو على طاعة الله سبحانه

هرگاه قوی باشی پس قوی باش بر طاعت خدای سبحانه یعنی قوّت و توانائی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۴۱

خود را در آن صرف کن نه در عصیان خدا یا امور پوچ باطل

4075

إذا ضعفت فاضعف عن معاصي الله

هرگاه ضعیف شوی پس ضعیف شو از نافرمانیهای خدا یعنی چنین کن که اعمالی را که کم کنی بسبب ضعف و ناتوانی معاصی خدا باشد نه طاعات او

4076

إذا فقهت ففتقّه فی دین اللّٰه

هرگاه بفهمی پس تحصیل دانائی کن در دین خدا یعنی در مسائلی که متعلق بدین باشد و در آن بکار آید

4077

إذا اتّقیّت فاتّق محارم اللّٰه

هرگاه حذر کنی پس حذر کن از حرامهای خدا یعنی اگر حذر کنی باید که حذر تو از حرامهای خدا باشد که حذر از آنها از هر حذری ضرورترست

4078

إذا هرب الزّاهد من النّاس فاطلبه

هرگاه بگریزد زاهد از مردم پس جويا باش او را، زیرا که این نشان این است که زهد و بی رغبتی او در دنیا واقعی است و ساختگی نیست

4079

إذا طلب الزّاهد النّاس فاهرب منه

هرگاه جويا باشد زاهد مردم را پس بگریز از او، زیرا که این علامت این است که دعوی زهد او اصلی ندارد و غرض فریب مردم است

4080

إذا اکرم اللّٰه عبدا شغله بمحبّته

هرگاه گرامی کند خدا بنده را مشغول می‌سازد او را بدوستی خود یعنی باموری چند که باعث دوستی خدا باشد او را، یا باین که همیشه او مشغول این

باشد که دوست دارد خدا را، و کارها که کند از برای محبت و دوستی او باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۴۲

4081

إذا اصطفی اللّٰه عبدا جلبیه خشیته

هرگاه برگزیند خدا بنده را پیراهن او میکند ترس از خود را یعنی چنین میکند که ترس از خدا لازم او باشد مانند پیراهن تن این کس

4082

إذا رایت ربّک یتابع علیک النّعم فاحذره

هرگاه ببینی پروردگار خود را که پی‌درپی می‌فرستد بر تو نعمتها پس حذر کن از او یعنی بترس از این معنی که مبدا استدراج باشد و بسبب کمال

بدی تو باشد که ترا از نظر لطف و عنایت خود انداخته باشد و ترا اهل این نداند که بلائی پیش تو فرستد که باعث آگاهی و بازگشت تو گردد پس منع

نعمتهای خود از تو نکند و ترا در عصیان و طغیان تو گذارد تا عاقبت ترا یک بار بعذاب عظیم و عقاب وخیم گرفتار نماید

4083

إذا رایت ربّک یوالی علیک البلاء فاشکره

هرگاه ببینی پروردگار خود را که پی‌درپی می‌فرستد بر تو بلا پس شکر کن او را، زیرا که این معنی علامت عنایت اوست در باره تو و این که می‌خواهد

که به آنها مؤاخذه گناهان تو بعمل آید و در قیامت اجر عظیم و ثواب جسیم بتو کرامت فرماید

4084

إذا تکلمت بالكلمة ملکک و اذا امسکتها ملکتها

هرگاه گفتی سخن را مالک تو گردد و هرگاه نگاه داشتی آن را مالک باشی آن را، غرض ترغیب بر این است که تا ضرور نشود سخنی را نباید گفت زیرا

تا نگفته مالک آنی و اختیار آن بدست تست، اگر خواهی می‌توانی گفت و اگر نخواهی نگوئی، و هرگاه گفتی آن را مالک خود کنی و همیشه چون بنده

که از مالک خود خوف داشته باشد در خوفی از آن که مبدا منشأ ضرری شود بر تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۴۳

4085

إذا اخذت نفسک بطاعة اللّٰه اکرمتها و ان ابتذلتها فی معاصیه أهنتها

هرگاه بگیری نفس خود را بطاعت خدا یعنی بداری بر آن گرامی گردانی آن را، و اگر کارفرمائی آن را در نافرمانیهای خدا خوار گردانی آن را

4086

إذا ضللت عن حکمة اللّٰه فقف عند قدرته فانّک ان فاتک من حکمته ما یشفیک فلن یفوتک من قدرته ما یکفیک

هرگاه گم کردی از حکمت خدا پس بایست نزد قدرت او، پس بدرستی که تو اگر فوت شود ترا از حکمت او آنچه شفا بخشد ترا پس هرگز فوت نشود

ترا از قدرت او آنچه کافی باشد ترا، مراد این است که اگر پی‌نبری بحکمت خدا در بسیاری از امور و مصلحتهای آنها بر تو ظاهر نشود گو چنین باش از

پی آن مرو و بایست در باب شناخت او نزد قدرت او یعنی اقتصار کن بر مشاهده آثار آن و تأمل و تفکر در آنها، که از آنها بآسانی کمال قدرت او بر تو

واضح و لایح گردد پس بدرستی که تو اگر نیایی از حکمت خدا آنچه را باعث شفای تو شود از جهالت و باعث ظهور کمال حکمت او گردد بر تو پس هرگز فوت نشود از تو از قدرت او آنچه بس باشد ترا از برای شناخت بزرگواری او یعنی اگر آنرا نیایی می‌تواند بود اما نمی‌شود که این فوت شود از تو و نیایی این را، زیرا که شواهد و آثار قدرت او ظاهر و باهر است و بهمه کس باندک تدبیر و تفکر واضح و لایح گردد، بخلاف حکمت خدا و مصلحتها که در خلق هر امر رعایت کرده، و اسرار قضا و قدر او که عقول و افهام بشری در بسیاری از امور بی وحی و الهام پی به آنها نتواند برد، پس از پی آنها نباید رفت و ندانستن آنها ضرری ندارد و معرفت عظمت و بزرگی او از راه دانستن کمال قدرت و توانائی او کافی است، و در اعتقاد بحکمت او بس است آنچه از دلائل عقلیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۴۴

و نقلیه مستفاد می‌شود از علم اجمالی بکمال حکمت و دانائی او باین که او البته در هرچه خلق و تقدیر کرده رعایت مصلحت کرده هر چند تفصیلات آنها بر ما ظاهر نباشد

4087

اذا وثقت بمودة اخیک فلا تبال متی لقیته و لقیک

هرگاه اعتماد کنی بر دوستی برادر خود پس باک مدار هرگاه ملاقات کنی او را و ملاقات کند او ترا، یعنی هرگاه دوستی میانه تو و برادر تو محکم گردد و اعتماد بر دوستی داشته باشی پس مقید رسوم و عادات مباحث و باک مدار از این که زود ببینی او را یا دیر ببینی، و همچنین او زود ببیند ترا یا دیر ببیند، و همچنین رعایت این مکن که ملاقات او را در وقت مناسبی بکنی مثل این که وقتی نباشد که باید مهمانی کند و همچنین اگر او ملاقات تو کند در وقت نامناسبی مثل این که در آن وقتی باشد که چیزی حاضر نباشد که از برای او بیاوری، باک مدار از آن هرگاه دوستی محکم شد هر نحو که سلوک شود خوب است، رعایت این رسوم وقتی در کار است که دوستی محکم نشده باشد

4088

اذا حلمت عن السّفیه غمّمته «۱» فزده غمّا بحلمک عنه

هرگاه بردباری کنی از سفیه غمگین گردانی او را، پس زیاد کن غم او را ببردباری از او، «سفیه» بمعنی نادان است یا کسی که بردبار نباشد یا بردباری او کم باشد و مراد این است که هرگاه بردباری کنی از سفیه و هرزه که گوید بگذرانی و جواب نگوئی غمگین گردانی او را، باعتبار این که او می‌خواهد که تو نیز جواب او گوئی تا او دیگر بگوید و همچنین، و این نحو غمگین گرداندن سفیه خوب است، پس زیاد گردان غم او را ببردباری از او، یعنی او را غمگین زیاد گردان باین که کمال بردباری کنی از او و اصلاً متعرض جواب او نشوی تا او بغایت غمگین گردد، و ممکن است که مراد این باشد که هرگاه بردباری کنی از سفیه غمگین گردانی او را چنانکه مذکور شد و هرگاه غمگین گردد باز هرزه گوید و بی آدابی کند پس تو باز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۴۵

زیاد کن غم او را باین که باز بردباری کنی از او و متعرض او نشوی

4089

اذا احسنت علی اللّیّم و ترک باحسانک الیه

هرگاه احسان کنی بر لئیم یعنی بخیل یا ناکسی پست مرتبه برساند بتو مکروهی بسبب احسان تو باو، یعنی نمی‌شود که بتلافی احسان تو باو مکروهی نرساند بتو، پس احسان باو نباید کرد

4090

اذا لم تکن عالماً ناطقاً فکن مستمعاً واعياً

هرگاه نباشی عالمی گویا پس باش گوش اندازنده حفظ کننده، یعنی هرگاه تو خود عالم نباشی که گویا گردی پس در جائی که عالمی باشد گویا، گوش انداز به آن چه می‌گوید و بیاد نگه دار آن را

4091

اذا سعدت روح المؤمن الی السّماء تعجّبت الملائکة و قالت عجباً کیف نجا من دار فسد فیها خیارنا

هرگاه بالا رود روح مؤمن بسوی آسمان تعجب میکنند فرشتگان و می‌گویند

تعجب می‌کنیم تعجب کردنی چگونه نجات یافته است از سرائی که فاسد شد در آن نیکان ما؟! مراد به «بالا رفتن روح مؤمن» یا بالا رفتن نفس مجرد اوست با بدن مثالی، یا متصل شدن او باهل آسمان باتصال معنوی و داخل شدن در زمرة ایشان بسبب قطع علاقه او از بدن و قوت‌های شهویه و غضبیه آن، یا بالا رفتن خبر فوت و قطع علاقه نفس او از بدن با وجود ایمان و رستگاری، و بر هر تقدیر تعجب ملائکه از نجات و رستگاری اوست که معلوم ایشان شد باعتبار بالا رفتن او بیکی از دو معنی اول یا شنیدند بنا بر احتمال سیم، و وجه تعجب این است که اشاره بآن کردند که خوبان ما ملائکه بزمین رفتند و عاصی گشتند و نجات نیافتند او چگونه نجات یافت از آن سرا و رستگار شد؟! و ظاهر این است که این اشاره است بحکایت هاروت و ماروت و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۴۶

فرستادن ایشان بزمین و عاصی شدن ایشان چنانکه در بعضی احادیث وارد شده مثل آنچه روایت شده در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه که سؤال کرد او را عطا و ما بمکه بودیم از قصه هاروت و ماروت پس فرمود آن حضرت علیه السلام که بدرستی که ملائکه بودند چنین که فرود می آمدند از آسمان بسوی زمین در هر روز و شبی حفظ می کردند اعمال اوساط اهل زمین را از فرزندان آدم و جن و می نوشتند آنها را و بالا می رفتند با آنها بسوی آسمان، فرمود آن حضرت که: پس بفریاد آمدند اهل آسمان از گناهان اوساط اهل زمین پس مشورت کردند در آنچه در میانه ایشان بود از آنچه می شنیدند و می دیدند از افترای ایشان دروغ را بر خدای تبارک و تعالی و جرأت ایشان بر آن، و اظهار پاکي خدا کردند از آنچه ایشان می گویند و وصف میکنند، پس گفتند طایفه از ملائکه: ای پروردگار ما آیا خشمناک نمی گردی از آنچه میکنند خلق تو در زمین تو از آنچه وصف میکنند در باره تو دروغ را و می گویند زور را و از آنچه ارتکاب میکنند آنرا از گناهانی که نهی کرده ایشان را از آنها و حال آنکه ایشان در قبضه تصرف تواند و تحت قدرت تواند؟ فرموده: آن حضرت علیه السلام که پس دوست داشت خدای عز و جل این که بنماید ملائکه را دانائی پیش خود یا در جمیع خلق خود و شناسا گرداند ایشان را به آن چه منت گذاشته بآن بر ایشان از آنچه مجبول کرده ایشان را بر آن از فرمانبرداری و عدول فرموده بآن از ایشان از شهوتهای انسانی، پس وحی فرستاد خدا جل جلاله بسوی ایشان این که بخواهند از میانه خود دو فرشته را تا این که فرود آورم ایشان را بسوی زمین و خلق کنم در ایشان قوتهای بشری را از شهوت و حرص و امید چنانکه هست آن در اولاد آدم، پس آزمایش کنم ایشان را در فرمانبرداری از برای من و مخالفت خواهش خود. فرموده آن حضرت: پس خواندند ایشان از برای این هاروت و ماروت را، و بودند آنها از سخت ترین فرشتگان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۴۷

در عیب کردن مر اولاد آدم را و اختیار نمودن غضب خدا بر ایشان، پس وحی فرستاد خدای سبحانه بسوی آنها که فرود آئید بسوی زمین پس زمین پس بتحقیق که خلق کردم در شما قوتهای شهوتهای و حرص و امید و امثال آنها را، چنانکه خلق کرده ام آن را در بنی آدم، و بدرستی که من امر میکنم شما را باین که شریک نگردانید با من چیزی را، و نکشید نفسی را که حرام گردانیده ام آن را، و مکنید زنا، و نیاشامید شراب، پس فرود آورده شدند در صورت آدمی و پوشش ایشان، پس فرود آمدند بناحیه بابل، پس بلند کرده شد از برای ایشان بنای مشرفی یعنی بنظر ایشان آمد عمارت بلندی، پس رو آوردند بجانب آن پس ناگاه بر در آن زنی بود جمیله نیکو صورت زینت کرده بوی خوش کرده گشوده روی شادمانی کننده بجانب ایشان، پس چون تأمل کردند در حسن و جمال او و گفتگو کردند با او، افتاد او در دل ایشان سخت تر افتادنی، و سخت شد در ایشان شهوتی که آفریده شده بود در ایشان پس میل کردند بسوی او میل فتنه و خذلان یعنی فرو گذاشتن تقوی و پرهیزگاری، و سخن گفتند با او و طلب کردند از او که تن در دهد بایشان، پس گفت بایشان که: بدرستی که از برای من دینداری میکنم بآن و نیست در دین من این که اجابت کنم شما را بسوی آنچه می خواهید مگر این که در آئید در دین من پس گفتند: چیست دین تو؟- پس گفت که: بدرستی که از برای من خدائی است هر که عبادت کند آن را و سجده کند آن را پس او از آنان است که در دین من است و من اجابت کننده اویم مر آن چیزی را که سؤال میکند از من، پس گفتند چیست خدای تو؟- گفت خدای من این بت است، پس نگاه کرد یکی از آنها برفیق خود، پس گفت مر او را: که این دو تا دو خصلت اند از آنچه نهی کرده شده ایم از آن، زنا و شرک «۱»، از برای این که ما اگر سجده کنیم از برای این بت و عبادت کنیم آنرا شرک آوریم بخدا و این که ما طلب می کنیم زنا را و قادر نیستیم بر غلبه کردن بر شهوت در آن، و حاصل نمی شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۴۸

مطلب ما بدون این سجود پس گفتند بآن زن که بدرستی که ما اجابت می کنیم ترا بسوی آنچه خواستی گفت پس فرا گیرید این شراب را پس بیاشامید پس بدرستی که آن سبب تقرب شماسست از این بت و بآن می رسید بمراد خود پس مشورت کردند میان خود و گفتند: این سه خصلت است از آنچه نهی کرده شده ایم از آن، شرک و زنا و شراب، و ما قادر نیستیم بر زنا مگر بآن دوی دیگر تا این که برسیم ببر آوردن حاجت خود، پس گفتند: چه بزرگست بلیه ما بسبب تو بتحقیق که اجابت کردیم ترا، گفت

پس فرا گیرید بیاشامید این شراب را، و سجده کنید از برای بت، پس آشامیدند شراب را، و سجده کردند، پس از آن خواستند که تن در دهد بایشان پس چون مهبیای آن شدند داخل شد بر ایشان سائلی که سؤال میکرد پس دید آن دو کس را برین حالت پس بترسیدند از او پس گفت آن سائل: وای بر شما بتحقیق که خلوت کرده اید شما با این زن خوشبوی نیکو صورت و نشسته اید آزاد بر مثل این فاحشه یعنی زنا، بدرستی که شما هر آینه دو مرد بدید، قسم بخدا که هر آینه بکنم بشما یعنی آنچه جزای شما باشد یا سزاوار آن باشید و بیرون رفت برین نحو، پس برخاست آن زن پس گفت: نه، قسم بخدای من نمی رسید حالا بسوی من و حال آنکه بتحقیق مطلع شد این مرد بر حال شما و دانست جای شما را، و بیرون می رود حالا و خبر می دهد، و لیکن شما پیشی گیرید بسوی این مرد و بکشید او را پیش از آنکه رسوا کند ما را همه، پس آن وقت فراگیرید یعنی مطلب خود را پس برآورید حاجت خود را در حالی که مطمئن باشید و ایمن، پس شتافتند بسوی آن مرد پس رسیدند باو پس کشتند او را، پس برگشتند بسوی آن زن، پس ندیدند آن را پس ظاهر شد از برای ایشان عورتهای ایشان، و کنده شد از ایشان لباس فاخری که داشتند، و پشیمان شدند «۱» و شنیدند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۴۹

هاتفی را «۱» که می‌گوید: بدرستی که شما فرود آورده شدید بسوی زمین میانه آدمیان از خلق خدا ساعتی از روز، پس عصیان کردید خدا را بچهار گناه از گناهان کبیره «۲» و بتحقیق که نهی کرده بود شما را از آنها و پیش فرموده بود بشما در باره آنها و شما نترسیدید از او و نه شرم کردید از او، و بتحقیق که بودید شما سخت‌ترین آن که عتاب کرد بر اهل زمین بسبب گناهان و کشید «۳» غضب خدا را بر ایشان و چون گردانید در شما از خوی خلق آدمی او، و بود پیشتر که نگاهداشته بود شما را از گناهان، چگونه دیدید موضع ترک یاری او را در باره شما؟! فرمود آن حضرت: و بود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۵۰

دل ایشان در دوستی آن زن این که وضع کردند راهها از سحر آنچه متداول کرده‌اند آن را بر اهل آن ناحیه، فرموده امام علیه السلام: که پس مخیر ساخت ایشان را خدای عز و جلّ میانه عذاب دنیا و عذاب آخرت پس گفت یکی از ایشان برفیق خود که: بهره می‌گیریم از شهوتهای دنیا چون آمده‌ایم بسوی آن تا این که بگردیم بسوی عذاب آخرت؟! پس گفت آن دیگر که: بدرستی که عذاب دنیا مر آنراست بریده شدن و عذاب آخرت نیست‌شدنی از برای آن و نیست سزاوار بما این که اختیار کنیم عذاب آخرت پاینده سخت را بر عذاب دنیای بریده شونده نیست شونده، پس اختیار کردند هر دو عذاب دنیا را و بودند چنین که تعلیم می‌کردند مردم را سحر در زمین بابل، پس چون تعلیم کردند مردم را سحر بالا برده شدند از زمین بسوی هوا، پس آنها معذبند و سرازیر آویخته شده‌اند، معلقند در هوا تا روز قیامت، و روایت کرده در تفسیر عیاشی از ابی طفیل که گفته: بودم در مسجد کوفه که ابن کوا سؤال کرد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه چیزی چند پس خبر داد آن حضرت او را پس گفت که: خبر ده مرا از این ستاره سرخ یعنی زهره، فرموده آن حضرت که: بدرستی که خدا مطلع گردانید فرشتگان خود را بر خلق خود و حال آنکه ایشان بر معصیتی بودند از معاصی او، پس گفتند دو فرشته، هاروت و ماروت که: اینها که خلق کردی پدر ایشان را بدست خود و سجده فرمودی از برای او فرشتگان خود را عصیان تو میکنند...! حق تعالی فرمود که شاید که شما نیز اگر مبتلا شوید بمثل آنچه مبتلا گردانیدم ایشان را بآن عصیان من کنید چنانکه عصیان کردند ایشان مرا، گفتند: نی فسم بعزت تو، آن حضرت فرمود که: پس مبتلا گردانید خدا ایشان را بمثل آنچه مبتلا گردانیده بود بآن بنی آدم را از شهوت، پس امر کرد ایشان را باین که شریک نگردانند با او چیزی را، و نکشند نفسی را که حرام گردانیده خدا، و زنا نکنند، و نیاشامند شراب، پس فرو فرستاد ایشان را بسوی زمین، پس بودند که قضا می‌کردند میانه مردم، این در ناحیه و آن در ناحیه دیگر،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۵۱

پس بودند بر این نحو تا این که آمد نزدیکی از ایشان این ستاره از برای حکم در دعوی که با کسی داشت و بود از نیکو صورت ترین مردم پس خوش آمد او را پس گفت مرا او را که: حق از برای تو است و من حکم نمیکنم از برای تو تا این که متمکن سازی مرا از نفس خود، پس وعده کرد باو روزی را، بعد از آن آمد نزد آن دیگر، پس چون آورد دعوی خود را بسوی او افتاد محبت او در نفس او و خوش آمد او را چنانکه خوش آمده بود آن دیگر را، پس گفت بآن مثل گفتگوی رفیق خود، پس وعده کرد آن را همان ساعتی را که وعده کرده بود رفیق او را، پس موافقت کردند هر دو نزد او در آن ساعت پس شرم کرد هریک از رفیق خود چون دید او را و پائین انداختند سرهای خود را و بزیر کردند بعد از آن کنده شد شرم از ایشان، پس گفت یکی از ایشان برفیق خود که: ای فلان آورده است مرا همان چیز که آورده است ترا، پس اعلام کردند آن زن را و طلب کردند از آن که تن در دهد بایشان پس ابا کرد بر ایشان تا این که سجده کنند از برای بت او، و بیاشامند شراب او، پس ابا کردند ایشان بر او، و باز خواستند آنچه می‌خواستند، پس ابا کرد مگر این که بیاشامند از شراب او، پس چون آشامیدند نماز کردند از برای بت او، و در آمد درویشی پس دید ایشان را پس گفت آن زن بایشان که: بیرون می‌رود این پس خبر می‌دهد از شما، پس برخاستند بسوی او پس کشتند او را، پس خواستند از آن که تن در دهد بایشان، پس ابا کرد تا این که خبر دهند او را به آن چه بالا می‌روند بیاری آن بسوی آسمان و بودند ایشان که قضا می‌کردند در روز پس چون می‌شد شب بالا می‌رفتند بسوی آسمان، پس ابا کردند بر او این که خبر دهند او را بآن، و ابا کرد او نیز این که بکند آنچه را ایشان می‌خواستند، تا این که آخر خبر دادند او را، مراد این است که خبر دادند او را که فلان کلمات می‌گوئیم و بیاری آن بآسمان می‌رویم پس او گفت آن را که: امتحان کند سخن ایشان را که آیا درست خبر داده‌اند او را پس راست بود و بالا رفت بسبب آن، پس گفت آنرا تا این که تجربه کند سخن ایشان را، و بالا رفت و بلند کردند ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۵۲

نظرهای خود را بسوی او پس دیدند اهل آسمان را که مشرف گشته اند بر او، نگاه میکنند بسوی او و رسید او بآسمان، پس مسخ شد پس او همین ستاره‌ایست که دیده می‌شود و روایت کرده شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب خصال از حضرت صادق که او روایت کرده از پدر خود از جدّ خود علیهم السلام که فرموده: بدرستی که مسخ کرده شده از بنی آدم سیزده‌تایند و شمرده آنها را تا این که فرموده: و اما زهره پس بود زنی که بفتنه انداخت هاروت و ماروت را پس مسخ کرد «۱» خدا او را ستاره

و روایت کرده نیز از آن حضرت که روایت کرده از پدر خود از جدّ خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که فرموده: سؤال کردم رسول خدا را صلی الله علیه و آله از مسخ کرده شده‌ها، پس فرمود که: آن سیزده تاست و بیان فرمود آنها را تا این که فرمود صلی الله علیه و آله: و اما زهره پس بود زنی

نصرانیه و بود از برای بعضی از پادشاهان بنی اسرائیل و آن زن زنی است که مفتون شدند باو هاروت و ماروت، و بود اسم آن ناهیل و مردم می گویند ناهید، و روایت کرده نیز در کتاب علل الشرائع از حضرت ابی الحسن علیه السلام در حدیثی که فرموده: و مسخ شده زهره از برای این که بود زنی که مفتون شد باو هاروت و ماروت، و هم چنین روایت کرده از آن حضرت از پدر او صلوات الله علیهما که در حدیثی فرموده: و اما زهره پس بدرستی که آن بود زنی که نامیده می شد ناهیل و آن آنست که می گویند ناس که مفتون شدند باو هاروت و ماروت

و باید دانست که معارض این روایات احادیث دیگر وارد شده که دلالت میکند بر انکار مضمون آنها مثل آنچه در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه نقل شده از ابی یعقوب و ابی الحسن که گفته اند: گفتیم به آن حضرت علیه السلام که بدرستی که قومی نزد ما دعوی میکنند یا گمان دارند که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۵۳

هاروت و ماروت دو فرشته اند که برگزیدند ایشان را ملائکه چون بسیار شد عصیان بنی آدم و پائین فرستاد ایشان را خدا با سیمی از ایشان بسوی دنیا و بدرستی که ایشان شیفته شدند بزهره و اراده کردند زنی بآن را و کشتند نفسی را که حرام بود کشتن آن و این که خدا عذاب میکند ایشان را در بابل، و این که ساحران از ایشان تعلیم می گیرند سحر را، و این که خدا مسخ کرده آن زن را باین ستاره که آن زهره است، پس فرمود امام علیه السلام: معاذ الله از این، بدرستی که فرشتگان خدا معصومانند از خطا، نگاهداشته شدگانند از کفر و قبائح بلطفهای خدای تعالی، فرموده است خدا در باره ایشان: یا ایها الذین آمنوا فوا أنفسکم و اهلیکم ناراً نافرمانی نمی کنند خدا را در آنچه امر کرده ایشان را و میکنند آنچه را امر کرده میشوند، و فرموده است: و له من فی السماوات و الارض و من عنده، و از برای خداست و مملوک اوست هر که در آسمانهاست و زمین و هر که نزد اوست یعنی ملائکه، و فرموده در وصف ایشان: لا یستکبرون عن عبادته و لا یستخسرون یسبحون اللیل و النهار لا یفترون تکبر نمی ورزند از عبادت خدا و مانده نمی شوند، تسبیح میکنند شب و روز، سست نمی شوند، و فرموده است نیز در باره ملائکه، و قالوا اتخذ الرحمن ولداً سبحانه بل عباداً مکرمون لا، و یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون، بلکه ایشان بندگانند گرامی گردانیده شده که پیشی نمی گیرند بر حق تعالی بسخن گفتن یعنی نمی گویند چیزی تا نگوید خدا، و ایشان بفرمان او کار میکنند و شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد خدا یعنی دین او را چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و ایشان از مهابت او ترسناکند. و این ردّ قولی است که قبل از این نقل شده که گفته اند یعنی بعضی کفار که فرا گرفته خدا فرزند پس انکار قول ایشان فرموده اند باین که چنین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۵۴

نیست بلکه آنانی که ایشان فرزندان خدا می دانند بندگانند اند از خدا، تا آخر، تا آخر، و قول ایشان چنانکه بعضی مفسرین گفته اند اشاره است بقول جمعی از کفار که می گفتند که: ملائکه دختران خدایند و بعضی گفته اند که اشاره است بقول نصاری که می گفتند که: حضرت عیسی پسر خداست و قول یهود که: حضرت عزیز پسر خداست، و قول بعضی از غالیان که می گفتند در باره ائمه صلوات الله و سلامه علیه آنچه می گفتند، و این کلام معجز نظام که این در باره ملائکه است موافق قول اول است با آنکه ممکن است که اشاره بهمه باشد و الله تعالی یعلم و این حدیث را شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده نیز که مأمون سؤال کرد حضرت امام رضا را صلوات الله و سلامه علیه از آنچه روایت میکنند مردم از امر زهره و این که آن بود زنی که مفتون شدند باو هاروت و ماروت و آنچه روایت میکنند از امر سهیل «۱» و این که آن بود عشاری از یمن پس فرمود آن حضرت علیه السلام: که دروغ گفته اند در آنچه گفته اند که آنها دو ستاره اند و نبودند آنها مگر دو حیوان از حیوانات دریا پس غلط کرده اند مردم و گمان کرده اند که آنها آن دو ستاره اند و نیست از شأن خدای عز و جلّ این که مسخ کند دشمنان خود را نورهای فروزنده، پس باقی بگذارد آنها را ما دام که باقی ماند آسمانها و زمین، و بدرستی که مسخ کرده شده باقی نماندند زیاده از سه روز تا این که مردند و حاصل نشد از آنها نسلی، و نیست بر روی زمین امروز مسخ کرده شده و آنچه واقع شده بر آنها نام مسوخیت مانند میمون و خوک و خرس و اشباه آنها، نیستند آنها مگر مانند آنچه مسخ کرده خدای عز و جلّ بر صورتهای آنها قومی را که غضب کرده بر ایشان و لعن کرده ایشان را بسبب انکار ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۵۵

یگانگی خدا را و تکذیب ایشان رسولان او را، و اما هاروت و ماروت پس بودند دو فرشته که تعلیم نمودند مردم را سحر تا این که احتراز کنند بآن از سحر سحر کنندگان و باطل گردانند بآن مگر ایشان را و تعلیم نکردند احدی را از آن چیزی مگر این که گفتند مر او را که: نیستیم ما مگر فتنه پس کفر نیاور، پس کفر آوردند قومی باین که کافر شدند آنچه را که امر شده بودند باحتراز از آن و گشتند چنین که جدا می کردند به آن چه یاد گرفته بودند آنرا میان هر دو جفت را یعنی زن و مرد را

پوشیده نماند که حکایت هاروت و ماروت و پائین آمدن آنها بزمین بصورت آدمی و ترکیب شهوت در ایشان و گرفتار شدن ایشان بزنی زهره نام و بالارفتن باآسمان به آن چه یاد گرفت از ایشان از اسم اعظم و مسخ شدن او در آسمان بستراره مشهور بزهره در احادیث اهل سنت نیز وارد شده و جمعی از علمای ایشان گفته اند که: این قولی است که روایت شده از یهودان. و ظاهر این است که این از رموز اوایل است. و بعضی از علمای ما «۱» نیز آنرا بر رمز حمل کرده و در تطبیق حدیث ابی طفیل بر آن گفته که: مراد بدو فرشته که تعبیر از آنها بهاروت و ماروت شده روح و قلب است که از عالم

روحانی پائین فرستاده شده‌اند بسوی عالم جسمانی از برای بر پای داشتن حق، پس مفتون شده‌اند بزهره حیات دنیا و افتاده اند در دام شهوت و آشامیده‌اند شراب غفلت، و بندگی کرده‌اند بت هوی را، و کشته اند عقل نصیحت‌کننده خود را باین که منع کرده‌اند آنرا از پرورش یافتن بعلم و تقوی، و محو کرده اند اثر نصیحت او را از نفسهای خود، و مهیا شده‌اند از برای زنا کردن بزانیه دنیای دنیه که متولی تربیت نشاط و طرب در آن ستاره زهره است پس گریخته دنیا از ایشان و فوت شده ایشان را، چون از عادت آن این است که بگریزد از جمعی که طلب آن کنند بسبب این که متاع فریب و غرور است و باقیمانده اشراق حسن آن در موضع بلندی بعنوانی که نمی‌رسد بآن دستهای طلب‌کنندگان آن ما دام که باقی باشد زهره در آسمان، واداشته ایشان را دوستی دنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۵۶

که در دل ایشان قرار گرفته بر این که وضع کرده اند راهها از سحر یعنی فکرهای لطیف دقیق پس مخیر کرده شده اند از برای تخلص از آن میانه عذاب دنیا و آخرت پس اختیار کرده‌اند بعد از آگاه‌شدن و برگشتن عقل بسوی آنها سهل‌ترین آن دو عذاب را پس بالا برده شده اند بسوی برزخ در حالی که معذب باشند در آن و آویخته باشد سرهای ایشان بهائین تا روز قیامت. تمام شد کلام او در توضیح رمز، و گفته در توجیه احادیث انکار که: آنها بنا بر آنست که ایشان صلوات الله و سلامه علیهم دیده‌اند که

حکایت‌کنندگان آن حکایت حمل میکنند آن را بر ظاهر آن بآن اعتبار تکذیب آن فرموده اند و غرض این نیست که آن محض کذب و دروغ است بر خردمند بصیر پوشیده نیست که حمل احادیث مزبوره بر امثال این امور بغایت سخیف است بلکه باید که طرح یکی از احادیث طرفین کرد یا توقف در آن باب نمود و ممکن است حمل احادیث اولی بر تقیه باعتبار موافقت آنها با احادیث اهل سنت، و پوشیده نیست نیز که حدیث آخر که نقل شد از احادیث اولی نسبت داده شده حکایت مفتون شدن هاروت و ماروت به «قول ناس» و ظاهر از آن اهل سنت است یا مردمی که عاری از علم باشند و ظاهر در رد آنست نهایت صریح در آن نیست بلکه ممکن است که غرض بیان شهرت آن باشد میانه مردم با وجود حقیقت و آنچه در اول آن ذکر شده که زهره زنی بود ناهیل نام دلالت ندارد بر این که مراد ستاره زهره باشد بلکه ممکن است که مراد بآن جانوری باشد زهره نام چنانکه در حدیث امام ثامن ضامن صلوات الله و سلامه علیه که در طرف انکار نقل شده فرموده اند که: زهره و سهیل دو حیوان بوده‌اند از حیوانات دریا که مسخ شده بودند و ناس گمان کرده اند که آن دو ستاره معروفه مسخ شده اند، و همچنین حدیثی که قبل از آن از کتاب علل الشرائع نقل شده دلالت ندارد بر این که زهره که مسخ شده ستاره معروفه است بلکه ممکن است که مراد همان زهره باشد که حیوانی بوده از حیوانات دریا، و همچنین حدیث قبل از آن که از کتاب خصال نقل شد بر آن محمول می‌تواند شد بلکه ممکن است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۵۷

که مراد بقول آن حضرت علیه السلام در آن حدیث که نام آن زن ناهیل بود و مردم می‌گویند که ناهیل این باشد که نام آن زن ناهیل بود و مردم غلط کرده‌اند و ناهیل گمان کرده اند که نام ستاره زهره است و بآن اعتبار آن ستاره را [از] مسوخ «۱» می‌دانند و در حدیث طویل اول که از تفسیر علی بن ابراهیم و عیاشی نقل شد اصلاً حکایت مسخ زهره نیست پس مسخ ستاره زهره نیست در احادیث مذکوره مگر در حدیث ابی طفیل و حدیث بعد از آن و ظاهر طرح آنهاست یا حمل آنها بر تقیه و اما اصل مفتون شدن هاروت و ماروت بزنی پس در همه آن احادیث صریحاً مذکور است سواى حدیث آخر که نسبت بقول ناس داده شده چنانچه مذکور شد و حدیث تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه صریح است در انکار اصل این معنی که ایشان مفتون شده باشند و حدیث کتاب عیون که نقل شد اگر چه اول آن دلالت ندارد مگر بر تکذیب حکایت مسخ شدن بستاره نهایت آخر آن ظاهر است در خوبی هاروت و ماروت و براثت ایشان از آنچه نسبت بایشان داده شده پس آن دو حدیث معارضند با همه آن احادیث که از آن طرف نقل شد و پوشیده نیست که بمجرد این دو حدیث طرح تمام آن احادیث خالی از اشکال نیست با عدم صراحت یکی از آنها در انکار آن معنی پس احتمال وقوع مفتون شدن ایشان چندان بعید نیست و بمجرد آن دو حدیث انکار آن نمی‌توان کرد، و اما آنچه در حدیث اول آنها استدلال شده بآن بر عصمت ملائکه از آیات کریمه، پس اگر استدلال از معصوم نباشد ممکن است جواب از استدلال بحمل آیات کریمه بر عصمت ملائکه ما دام که بر صفات ملکی باقی باشند پس منافات ندارد با خروج ایشان از آن در وقتی که بصورت بشری و اخلاق ایشان از برای مصلحتی در آیند، با آنکه آیه کریمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا مَعْلُومٌ نَيْسَتْ كَهْ دَر شَأْنِ هَمِه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۵۸

ملائکه باشد بلکه در قرآن مجید در باره خصوص خزنه جهنم واقع شده شاید که بعضی ملائکه دیگر چنین نباشند، و همچنین آیه شریفه لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ* دلالت ندارد مگر بر این که نزد خدا جمعی چنین هست اما این که آن تمام ملائکه باشند ظاهر نمی‌شود، ممکن است که بعضی از ایشان باشند، و آیه کریمه بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ نیز مذکور شد که بعضی از مفسرین بملائکه تفسیر نکرده اند بلکه بحضرت عیسی و حضرت عزیر و حضرات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین تفسیر کرده اند، پس بمجرد این آیات کریمه رد حکایت مفتون شدن هاروت و ماروت که در احادیث بسیار وارد شده نمی‌توان کرد، بلی اگر حدیث مزبور نسبت آن بحضرت معصوم صحیح باشد بنای استدلال به آنها بر علم آن حضرت است علیه السلام از خارج باین که

آیات مذکوره در شأن همه ملائکه است نه غیر ایشان، و نه مخصوص بعضی از ایشان، و الله تعالی يعلم

4092

إذا علوت فلا تفكر فيمن دونك من الجهال و لكن اقتد بمن فوقك من العلماء

هرگاه بلند مرتبه گردی پس فکر مکن در آنان که پست تر از تو اند از نادانان و لیکن اقتدا کن بآنان که بالاتر از تو اند از علما. مراد به «فکر کردن در آنان که پست تر از اویند از نادانان» تتبع کردن احوال ایشان از اخلاق و افعال و اقتدا کردن بایشان است در آنها، و «تخصیص این معنی بوقت بلند مرتبه شدن» باعتبار زیادتی اهتمام است بپند کسی که بلندمرتبه گردد و زیادتی قبح پیروی نادانان از او، و یا باعتبار این که کسی که بلندمرتبه گردد غالب این است که پیروی نادانان کند در تکبر و تبختر و امثال آنها، پس غرض اینست که هرگاه بلند مرتبه گردی چنین مکن بلکه اقتدا کن بعلمای در تواضع و فروتنی و سایر صفات ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۵۹

4093

إذا كان هجوم الموت لا يؤمن فمن العجز ترك التأهب له

هرگاه بوده باشد هجوم مرگ چیزی که ایمنی نباشد از آن پس از عجز است ترک آماده شدن از برای آن، هجوم چیزی بمعنی ناگاه رسیدن آنست یا داخل شدن آن بی اذن و رخصتی، و مراد اینست که هرگاه آدمی میدانند که مرگ ناگاه یا بی رخصت می رسد و هر لمحہ احتمال رسیدن آن می دهد پس اهمال در تهیه گرفتن از برای آن و آماده شدن از برای آن از کمال عجز و ناتوانی این کس است یعنی عجز و ناتوانی در اصلاح کار خود بسبب غلبه غفلت و تسلط هوی و هوس، نعوذ بالله منه

4094

إذا مضيت امرا فامضه بعد الروية و مراجعة المشورة و لا تؤخر عمل يوم الى غد و امض لكل يوم عمله

هرگاه روان کنی امری را پس روان کن آنرا بعد از فکر و نظر و رجوع کردن بمشورت، و پس مینداز کار روزی را بسوی فردا، و روان کن از برای هر روزی کار آن روز را. مراد این است که هرگاه خواهی که روان کنی کاری را یعنی بکنی آن را پس مکن آن را مگر بعد از فکر و تأمل در آن و رجوع کردن بمشورت یعنی مشورت کردن با عقلا، و پس مینداز یعنی اهمال و کاهلی در کارهای ضروری مکن و هر کاری را از کارهای اخروی یا دنیوی که در وقتی باید کرد پس تأخیر مکن و مینداز بوقت دیگر بلکه در هر وقت بکن کاری را که در آن وقت باید کرد

4095

إذا نفذ حكمك في نفسك تداعت انفس الناس الى عدلك

هرگاه روان باشد حکم تو در نفس تو می خواند نفسهای مردم بسوی عدل تو، غرض موعظه و پند امرا و حکام است و هر که خواهد سرکردگی و فرمانفرمائی داشته باشد در میانه قومی، و حاصل کلام این است که هر که: از شما که خواهد که مردم بگروند باو رغبت کنند در رجوع بعدل او باید که چنین باشد که حکم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶۰

او روان باشد بر نفس او یعنی در باره نفس خود حکم بعدل کند و عمل کند بآن و هرگاه حق بجانب دیگری باشد رعایت خود نکند، زیرا که هرگاه کسی چنین باشد نفسهای مردم می خوانند ایشان را بسوی عدل او و پیروی حکم او، چه کسی که در باره خود عدل کند یقین در میانه دیگران نیز حکم بعدل خواهد کرد از برای آنکه خلاف آن نمی باشد مگر از برای جرّ نفعی در آن از برای خود، و هرگاه کسی در باره خود حکم بعدل کند و عمل کند بآن، تجویز جور بر دیگری نکند از برای نفع خود، پس بهیچ وجه خلاف عدل نکند و مردم رغبت کنند در اطاعت و فرمانبرداری او

4096

إذا اردت ان تعظم محاسنك عند الناس فلا تعظم في عينك

هرگاه خواهی که بزرگ باشد نیکوئیهای تو نزد مردم پس بزرگ نباشد آنها نزد تو یعنی باید که نیکوئیهای تو در نظر تو بزرگ نباشد، زیرا که کسی که نیکوئیهای او در نظر او عظیم نماید عجب و تکبر و امثال آن از صفات دنییه در او بهم رسد و بسبب آن نیکوئیهای او در نظرها فاسد و باطل گردد، بخلاف کسی که نیکوئیهای او در نظر او سهل نماید و بسبب آنها موصوف بآن صفات ذمیمه نگردد چه این معنی باعث افزونی نیکوئیهای او گردد و سبب این گردد که آنها در نظر مردم عظیم نماید، و کافیست شاهد بر این معنی آنچه واضح و لایح است بر هر که او را ادنی شعوری باشد که اگر کسی باو احسانی کند و آن در نظر او بزرگ ننماید این نزد او بسیار بزرگتر نماید از همان احسان از کسی که آن در نظر او بزرگ نماید

4097

إذا بلغ اللثيم فوق مقداره تنكرت احواله

هرگاه برسد لثیم بزیاده از قدر و مرتبه او تغییر یابد احوال او بدی و ناخوشی، مراد به «لثیم» شخص پست دنی مرتبه است و تغییر احوال او بدی و ناخوشی هرگاه برسد بزیاده از مرتبه خود باعتبار اینست که باعتبار دنائتی که دارد هرگاه مرتبه خود را زیاد ببیند عجب و تکبر زیادی در او بهم رسد و همچنین سربلندی و طغیانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶۱

که خواهد که جمعی را که همیشه عزیز و بلند مرتبه تر از او بوده اند خفیف و ذلیل کند و تفوق او بر ایشان ظاهر گردد
4098

اذا رایت فی غیرک خلقا ذمیما فتجتب من نفسک امثاله

هرگاه ببینی در غیر خود خوبی نکوهیده پس اجتناب کن از نفس خود امثال آن را، زیرا که چنانکه آن در نظر تو از او زشت و قبیح نماید همچنین هرگاه آن یا امثال آن در تو باشد در نظر دیگران زشت و قبیح نماید، پس اجتناب از آن باید نمود

4099

اذا احب الله عبدا زینة بالسکینه و الحلم

هرگاه دوست دارد خدا بنده را آرایش دهد او را بآرام و بردباری. مراد این است که آرام و بردباری در کسی که باشد نشان این است که حق تعالی او را دوست داشته بسبب خوبی که در او بوده از صفات و افعال و بآن اعتبار عطا کرده آنها را باو و زینت داده او را به آنها

4100

اذا ارذل «۱» الله عبدا حظر علیه العلم

هرگاه پست کند خدا بنده را منع میکند از او علم را، مراد به «پست کردن خدا بنده را» اینست که باعتبار بدی صفتی یا فعلی از او سلب شفقت و رحمت خود را از او کند و او را در دنائت و پستی گذارد، و «منع کردن علم از او» باعتبار اینست که آن زینتی است که عطا نمی کند آنرا مگر بنیکوکاران پس کسی را که در پستی گذارد شایسته عطا آن نیست

4101

اذا احب الله عبدا الهمة الصدق

هرگاه دوست دارد خدا بنده را در دل او اندازد راستی را یعنی راستی در گفتار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶۲

و کردار را، و شرح مراد از این نیز بر قیاس فقره سابق است

4102

اذا اکرم الله عبدا اعانه علی اقامة الحق

هرگاه گرامی کند خدا بنده را یاری کند او را بر پای داشتن حق یعنی بر کسب او آنچه را حق باشد از خصال و اعمال و افعال، یا بر پای داشتن او حق را میانه مردم و داشتن ایشان بر آن بامر بمعروف و نهی از منکر

4103

اذا لوحت للعافل فقد اوجعته عتابا

هرگاه اشاره کنی از برای عاقل پس بتحقیق که بدرد آوردی او را بسبب ملامت و سرزنش یا از روی ملامت و سرزنش. مراد این است که در منع عاقل از بدی حاجت بتصریح نیست بلکه اشاره که بآن بشود ملامت و سرزنش است که بدرد آورد او را و کافی باشد در بازداشتن او از آن، یا این که اشاره که بشود بامری که متضمن اهانت او باشد کمال ملامت و سرزنش است از برای او هر چند تصریح نشود بآن پس باید که نهایت اهتمام کرد در اجتناب از آن.

4104

اذا حلت عن الجاهل فقد اوسعته جوابا

هرگاه بردباری کنی از نادان پس بتحقیق که وسعت دادی او را از راه جواب یعنی وسعت دادی جواب او را. و ممکن است که ترجمه «اوسعته جوابا» این باشد که: وسعت دادی از برای او جواب را که حاصل معنی اول بوده، و مراد این است که: هرگاه نادانی بتو هرزه گوید و تو بردباری کنی و جواب نگوئی پس بتحقیق که جوابی گفته او را که وسعت و گنجایش هرگونه جوابی دارد که متضمن خفت و ذلت او باشد

4105

اذا قدمت الفکر فی جمیع افعالک حسنت عواقبک فی کل امر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶۳

هرگاه پیش داری فکر را در همه کارهای خود نیکو گردد عاقبت‌های تو در هر کاری، مراد به «پیش داشتن فکر در همه کارها» این است که هر کاری که کند بعد از این باشد که فکر کند در آن و ظاهر شود از برای او صلاح آن و نیکویی عاقبت آن و حکم به «نیکو گشتن عاقبت او در هر کار» این است که غالب و اکثر این است که نیکو گردد عاقبت او در کارها و اگر نه ممکن است که عاقبت بعضی کارهای او خوب نباشد باعتبار خطا و غلطی که در فکر کرده باشد، و ممکن است که مراد همه افعال باشد و مراد به «نیکو بودن عاقبت آنها» این باشد که بحسب آخرت بر او مؤاخذة نباشد باعتبار این که بذل جهد در آنها کرده و بحسب دنیا نیز حسرت و ندامتی نباشد او را بر آنها و اگر زیان و خسروانی در بعضی کسود همان مجرد نقصان دنیوی باشد که بسیار سهل باشد با وجود عدم تقصیر و تفریط از این کس بخلاف کسی که کارها را بی فکر و تأمل کند چه بسیار باشد که باعث عذاب و عقاب اخروی گردد و بحسب دنیا نیز هرگاه سبب زیان و خسروانی گردد رنج و الم او باعتبار تقصیر خود و عدم تأمل در آن گران باشد

4106

اذا وصلت اليكم اطراف التعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشكر

هرگاه برسد بسوی شما کناره‌های نعمتها پس رم مدهید انتهای آنها را بسبب کمی شکر، مراد این است که کمی شکر نعمت سبب زوال و انقطاع آن گردد پس هرگاه نعمتی بشما رسید تقصیر مکنید در شکر تا این که تمام گردد بر شما، و بسبب کمی شکر رم نکنید از شما و بریده نگردد

4107

اذا صعبت عليك نفسك فاصعب لها تذل لك و خادع نفسك عن نفسك تنقد لك

هرگاه سرکشی کند بر تو نفس تو پس سرکشی کن تو نیز برای آن که رام می‌شود مر ترا و مکر کن با نفس خود از نفس خود تا اطاعت میکنند مر ترا، مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۶۴

این است که هرگاه نفس تو باعتبار هوا و هوس خود سرکشی کند بر تو و فرمان تو در اوامر و نواهی عقلیه و شرعیه نبرد، تو نیز سرکشی کن با او، و بمجرد سرکشی او او را بخود وامگذار، زیرا که هرگاه تو نیز سرکشی کنی و سخت باشی در آن رام گردد از برای تو و فرمان تو برد و بهر نحو که توانی حیله و مکر کن با نفس خود از برای خلاصی آن، و «مکر کن با نفس خود از نفس خود» یعنی و روی گردانیدن آن از آن و در آوردن آن بفرمان خود از نفس خود و شهوتها و خواهشهای آن، زیرا که هرگاه تو سعی کنی در این مطیع و منقاد تو گردد. و پوشیده نیست که بنای این کلام معجز نظام و امثال آن بر تخییل این معنی است که نفس هر کس باعتبار این که تابع و پیرو قوای شهوتیه و غضبیه باشد غیر نفس اوست باعتبار این که مطیع و منقاد اوامر و احکام عقلیه باشد پس او باعتبار اول سرکشی کند با او باعتبار دوم و باید بر او باعتبار دوم این که او نیز سرکشی کند با او تا این که او رام شود از برای او، و همچنین باید که او باعتبار دوم بچاره و تدبیر فریب دهد خود را و خلاص گرداند از خود باعتبار اول و مطیع و منقاد خود گرداند و بنا بر مذهب بعضی از حکماء که در آدمی دو نفس قرار می‌دهند یکی مقتضی عقل و دیگری مقتضی شهوت و غضب چنانکه قبل از این مذکور شد بنای کلام بر تحقیق نیز می‌تواند بود و الله تعالی یعلم

4108

اذا خفت صعوبة امر فاصعب له يذل لك و خادع الزمان عن احداثه تهن عليك

هرگاه بترسی از سختی امری پس سختی کن از برای آن سهل می‌شود از برای تو، و مکر کن با روزگار از مصیبت‌های آن سهل می‌گردند بر تو، مراد این است که در مصائب و مانند آنها از حوادثی که آدمی از سختی آنها می‌ترسد باید سختی کرد در آن و راه سستی و قلق و اضطراب و بی تابی و جزع و مانند آنها بخود نداد که هرگاه کسی چنین کند سهل گردد بر او آنها بخلاف کسی که راه آنها بخود دهد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۶۵

که رنج و تعب زیاد کشد، و «مکر کن با روزگار در مصیبت‌های آن» یعنی به آن چه مذکور شد از سختی کردن در امرهای دشوار، و «مکر کن با روزگار از برای خلاصی از مصیبت‌های آن» یعنی این چاره است از برای آن که اگر بکنی آن را سهل گردد آنها بر تو، و اطلاق «مکر» بر این، باعتبار این است که شبیه است بمکر از راه این که همواره روزگار در پی ایذاء و آزار آدمی است و مصائب و حوادث آن از برای این غرض است پس هرگاه کسی بی خبر او چاره و تدبیری کند از برای دفع آن و هر چند او تیر مصیبت اندازد و طعنه حادثه زند گزندی باو نرساند و او را از آن مکروهی نرسد غرض آن بعمل نیاید پس بمنزله این است که مکر کرده با او چه حقیقت مکر با کسی این است که کسی پنهان از او کاری کند که ناگاه مکروه آن باو رسد و ظاهرست که محروم ساختن کسی را از آنچه خواهش او داشته باشد و باطل کردن سعی کسی در امری مکروهی است عظیم از برای او، و قبل از این مذکور شد که بنای امثال این سخنان بر اجرای کلام است بر طور شایع میانه مردم از نسبت این امور بروزگار و زمان و از قبیل اسناد امری که واقع شود در چیزی بآن، و ممکن است که مراد بقره اول این باشد که هرگاه بترسی از سختی و دشواری کاری که باید کرد بسبب آن ترک مکن آن را بلکه تو نیز سختی کن در آن و بجده و جهد تمام متوجه آن شو هرگاه چنین کنی سهل می‌شود از برای تو و آسان می‌گردد چنانکه مشهور است که هر که طلب کند امری را و جد کند در آن می‌یابد آن را، و مراد بقره دوم این باشد که مکر کن با روزگار از برای خلاصی از مصیبت‌های آن و آسان شدن

آنها، یا بصبر و تحمل چنانکه مذکور شد، و یا بوجهی دیگر از وجوهی که باعث آسانی آنها شود، مثل این که بدی که از کسی بتو برسد برین حمل کنی که ندانسته بوده یا غرض صحیحی در آن داشته و غرض ایذاء تو نبوده و اطلاق مکر بنا بر این نیز باعتباری است که مذکور شد

4109

إذا حدثك القدرة على ظلم الناس فاذكر قدرة الله سبحانه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶۶

علی عقوبتک و ذهاب ما آتیت الیهم عنهم و بقاءه علیک

هرگاه براند ترا قدرت و توانائی بر ستم کردن مردم پس یاد کن قدرت و توانائی خدای سبحانه را بر جزا دادن تو و رفتن آنچه را بر آئی بسوی ایشان از ایشان و باقی ماندن آنها بر تو. یعنی هرگاه قادر باشی بر ستم کردن مردم و قدرت تو بر آن بخواند ترا بآن پس یاد کن این معنی را که حق تعالی قادر است بر این که جزای آن را بتو دهد و این را که آنچه بکنی بایشان در این سرای فانی بگذرد از ایشان و زایل گردد و عذاب و عقاب آن باقی ماند بر تو تا این که یاد این معانی باز دارد ترا از آن ستم

4110

إذا أحب الله سبحانه عبداً بعرض إليه المال و قصر منه الآمال

هرگاه دوست دارد خدای سبحانه بنده را دشمن می گرداند بسوی او مال را و کوتاه می گرداند از او امیدها را، «دوستی خدا بنده را» چنانچه مکرر مذکور شد باعتبار خوبی اوست از راه صفتی نیکو یا فعلی پسندیده، و «دشمن گردانیدن مال بسوی او» از برای اینست که اگر نداشته باشد حریص در طلب آن نباشد و بسبب آن مشغول از سعی از برای آخرت نگردد، و اگر داشته باشد مشغول بطلب زیادتی نگردد و در آنچه دارد بخل نکند بلکه تا تواند در وجوه خیرات و میراث صرف نماید تا بکار آخرت او آید و مراد به «کوتاه کردن امیدها» کوتاه کردن امیدهای دنیویست که امیدهای دور و دراز در دنیا از برای خود قرار ندهد و از برای سعی از برای آنها مشغول از طلب آخرت نگردد

4111

إذا اراد الله بعد شراً حبب إليه المال و بسط منه الآمال

هرگاه اراده کند خدا ببندد شری را دوست می گرداند بسوی او مال را و پهن می گرداند از او امیدها را، مراد به «اراده خدای سبحانه ببندد شری را اینست که باعتبار بدی او بسبب صفتی یا فعلی قطع شفقت و مرحمت از او نماید و بالطف زیاد مانع او شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶۷

نشود از اکتساب شرور و بدیها که مقتضای هوی و هوس اوست، و مراد به «دوست گردانیدن مال بسوی او و پهن گردانیدن امیدها از او» نیز این است که سلب میکند از او لطفی چند را که مانع او شود از آنها پس او بمقتضای قوای شهویه دوست گردد با مال و حریص شود بر طلب آنچه نداشته باشد و بخل ورزد در آنچه داشته باشد و امیدهای دراز از برای خود قرار دهد و مشغول شود بسعی از برای آنها و بازماند از سعی از برای آخرت

4112

إذا أحب الله عبداً رزقه قلباً سليماً و خلقاً قوياً

هرگاه دوست دارد خدا بنده را روزی کند او را قلبی سلیم و خوئی راست درست، مراد به «قلب سلیم» نفس سالم است یعنی نفس او را چنین کند که سالم باشد و پیرو هوی و هوس و مایل بشرور و بدیها نباشد

4113

إذا اراد الله بعد خيراً منحه عقلاً قوياً و عملاً مستقيماً

هرگاه اراده کند خدا ببندد خیری را عطا کند باو عقلی درست و عملی راست

4114

إذا اراد الله بعد خيراً اعفّ بطنه و فرجه

هرگاه اراده کند خدا ببندد خیری را عقیف می گرداند شکم او را و فرج او را، یعنی لطفی چند نسبت باو میکند که بسبب آنها شکم و فرج او از حرام باز ایستد

4115

إذا اراد الله بعد خيراً ألهمه القناعة و أصلح له زوجة

هرگاه اراده کند خدا ببندد خیری را در دل او می اندازد قناعت را و صلاح می آورد از برای او جفت او را

4116

إذا اراد الله بعد خيراً اعفّ بطنه عن الطعام و فرجه عن الحرام

هرگاه اراده کند خدا ببندد خیری را عقیف می گرداند شکم او را از طعام و فرج او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶۸

از حرام، مراد بطعام نیز طعام حرام است یا طعام زیاد و خوردن بقدر امتلاء بطن که مکروه است باعتبار این که سبب سنگینی بدن و کسالت در طاعت و عبادت می شود و موجب غلبه خواب و بخار بر دماغ و منع و کلال آن از تفکر و تعقل می گردد، و مراد به «عفیف گردانیدن شکم و فرج او» همان است که در فقره سابق سابق مذکور شد

4117

اذا اراد الله صلاح عبد الهمة قلّة الكلام و قلّة الطعام و قلّة المنام

هرگاه خواهد خدای سبحانه صلاح حال بنده را در دل او اندازد کمی سخن گفتن را، و کمی خورش را، و کمی خواب را، وجه بودن صلاح حال بنده در هر یک از اینها، ظاهر است، چه سخن گفتن بسیار نمی شود که مشتمل بر غیبت و مانند آن از سخنان حرام یا سخنان لغو بی فایده نباشد و آمدی را از فکر و ذکر خدا باز ندارد، و مفسده خورش زیاد در فقره سابق مذکور شد، و خواب زیاد هم باعث مانع از طاعات و عبادات تفکر و ذکر و سایر افعال خیر می شود، و غالب این است که باعث کسالت و فتور بدن هم می گردد

4118

اذا بنی الملک «۱» علی قواعد العدل و دعم بدعائم العقل نصر الله موالیه و خذل معادیه

هرگاه بنا کرد پادشاه سلوک خود را بر قواعد عدالت و بر پای دارد آن را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۶۹

بستونهای عقل، یاری کند خدا دوستان او را و واگذارد یاری دشمنان او را

4119

اذا هممت بامر فاجتنب ذمیم العواقب فیه

هرگاه قصد کنی کردن کاری را پس دوری گزین نکوهیده عاقبتها را در آن، یعنی تأمل کن که مبدا عاقبت نکوهیده داشته باشد و هرگاه عاقبت آن را بد بیابی اجتناب کن از آن و مکن آن را

4120

اذا انت هدیت لقصدک فکن اخشع ما تکون لرتبک

هرگاه تو رسانیده شوی به آن چه مقصود تو بود پس باش فروتنی کننده تر آنچه می باشی از برای پروردگار خود، یعنی هرگاه بمطلبی که داشته باشی بررسی در آن حال بشکرانه آن از برای بقای آن و زیادتی آن زیاده کن خشوع و فروتنی را بدرگاه حق تعالی از سایر حالات نه این که مثل اکثر مردم تا مطلب حاصل نشده نهایت خضوع و خشوع کنی از برای طلب آن، و هرگاه حاصل شود فریفته و مغرور گردی بآن و ترک خضوع و خشوع کنی یا کم کنی آن را

4121

اذا عجز عن الضعفاء نیلک فلتسعههم رحمتک

هرگاه فروماند از ضعیفان دهش تو پس باید که گنجایش داشته باشد ایشان را مهربانی تو، مراد این است که هرگاه عاجز باشی از دهش بایشان پس باید که ملاحظت و مهربانی بایشان خود البته بکنی زیرا که آن در همه وقت مقدور است و مانعی از آن نباشد

4122

اذا کان الرفق خرقاً کان الخرق رفقا

هرگاه بوده باشد نرمی بدخوئی خواهد بود بدخوئی نرمی، یعنی هرگاه با کسی نرمی نسازد و باعث این شود که او بدخوئی کند خواهد بود درشتی با او نرمی، یعنی درشتی باید کرد با او تا او نرمی کند چنانکه عادت اکثر بدخویهاست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۷۰

که تا کسی نرمی کند با ایشان، ایشان بدخوئی کنند و همین که دیدند که او هم درشتی و بدخوئی میکند نرمی میکنند و ترک درشتی می نمایند، و ممکن است که مراد این باشد که درشتی با چنین کسی نرمی است یعنی خوی پسندیده است مانند نرمی بسایر مردم

4123

اذا کنت فی ادبار و الموت فی اقبال فما اسرع الملتقی

هرگاه بوده باشی تو در پشت گردانیدن و مرگ در رو آوردن پس چه تند باشد رسیدن بیکدیگر، مراد این است که هر که هست پشت بدنیا کرده و رو بمرگ می رود و مرگ رو باو کرده و بجانب او می آید و در چنین حالی ظاهراًست که تند و زود بیکدیگر می رسند و با وجود این پس از آن غافل نباید بود و همواره در تهیه آن باید بود

4124

إذا امكنت الفرصة فانتبهها فإن أضعاف الفرصة غصة

هرگاه ممکن شود فرصت پس غنیمت دان آن را پس بدرستی که ضایع کردن فرصت غصه است، مراد این است که هر کار خیری را که فرصت آن یابی غنیمت دان فرصت آن را و بکن آن را و تأخیر مکن، زیرا که هرگاه نکنی آن را و فرصت آن فوت شود همیشه آن غصه خواهد بود از برای تو. پس هر کار خیری را که آدمی در دنیا فرصت آن یابد و نکند همیشه در آخرت که فرصت از دست رفته آن غصه خواهد بود از برای او

4125

إذا اراد الله سبحانه إزالة نعمته عن عبد كان أول ما يغير عنه عقله و أشد شيء عليه فقهه

هرگاه اراده کند خدای سبحانه زایل کردن نعمتی را از بنده بوده باشد اول آنچه تغییر داده می شود از او عقل او، و سخت ترین چیزی بر او نیافتن عقل است.

خواستن خدای سبحانه زایل کردن نعمت را از بنده «چنانکه مکرر در نظایر آن»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۷۱

مذکور شد باعتبار صفات و افعال او می شود و بسبب بجا نیاوردن او شکر آن نعمت را. و مراد به «تغییر دادن عقل از او» این است که دیوانه و مجنون گردد بلکه این که حق تعالی سلب هدایت و راهنمایی از او کند تا این که او آنچه کند بمجرد رأی و اندیشه او باشد و تدبیر صلاح حال خود و باقی داشتن آن نعمت نتواند کرد و آنچه کند باعث زیان و خسران او گردد، و «بودن نیافتن عقل بر این وجه سخت ترین مصیبتها» ظاهرست، چه باعث زیان خسران دنیا و آخرت گردد نعوذ بالله منه

4126

إذا قبلت الدنيا على عبد كسسته محاسن غيره و إذا ادبرت عنه سلبته محاسنه

هرگاه رو کند دنیا بر بنده می پوشاند او را نیکوئیهای غیر او را، و هر گاه رو گرداند از او می رباید از او نیکوئیهای او را، مراد این است که هرگاه دنیا رو بکسی آورد غالب این است که محاسنی که در غیر او باشد و در او نباشد در او حاصل شود و مخلع گردد به آنها، و هرگاه رو بگرداند از کسی غالب این است که در واقع محاسنی که داشته باشد از او زایل شود و در واقع عاری گردد از آنها. و ممکن است که مراد این باشد که هر گاه دنیا رو آورد بر کسی در نظر مردم چنان نیکو نماید که نیکوئیهای غیر او را نیز باو نسبت دهند، و هرگاه پشت گرداند از کسی در نظر مردم عاری نماید از محاسنی که دارد. و سلب کنند آنها را از او، و این معنی ظاهرترست

4127

إذا اراد احدكم ان لا يسأل الله سبحانه شيئاً إلا اعطاه فليئس من الناس و لا يكون له رجاء إلا الله سبحانه

هرگاه خواهد یکی از شما که سؤال نکنند از خدای سبحانه چیزی را مگر این که عطا کند آن را بآن پس نومید گردد از مردم و نبوده باشد او را امیدی مگر خدای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۷۲

سبحانه یعنی مگر امید باو، و ممکن است که مراد این باشد که نبوده باشد او را محلّ امیدی مگر خدای سبحانه

4128

إذا هبت امرا فقع فيه فإن شدة توقّيه أشد من الوقوع فيه

هرگاه بترسی از امری پس بیفت در آن پس بدرستی که سختی حذر از آن سخت تر است از افتادن در آن، مراد اینست که ترس از چیزی که باید واقع شود و همیشه در اندیشه آن بودن سخت تر است از افتادن در آن تا هر چه بشود واقع شود و در آن خوف و ترس نباید بود مثل این که دشمنی بر سر راه این کس بیاید و هر لمحّه احتمال این باشد که او حمله کند بر این کس پس توقف کردن در آنجا و همیشه در آن خوف و اندیشه بودن دشوارتر است از این که برود تا این که هر چه شد نیست واقع شود و از آن ترس و خوف خلاص گردد، و همچنین در نظایر آن، مثل این که دواى تلخی را باید خورد یا این که عضوی را داغ باید کرد یا قطع باید نمود پس تأخیر کردن آن بسبب خوف دشواری آن و در آن ترس بودن دشوارتر است از رنج و تعبى که در خوردن آن یا کردن آن باید کشید پس بهتر مبادرت کردن به آنست و خود را از آن خوف و ترس فارغ ساختن

4129

إذا زادك السلطان تقریباً فزده اجلالاً

هرگاه زیاد کند ترا پادشاه نزدیک فرمودن پس زیاد کن او را تعظیم و اجلال

مراد اینست که هر چند ترا پادشاه مقرب تر گرداند تو تعظیم و اجلال او بیشتر کن تا این که شکر شفقت او بجا آید و ایضا بسبب این که توقع پادشاهان رعایت تعظیم و ادب ایشان را از مقربان درگاه ایشان که بطور و طرز ایشان واقف شده اند بیشتر است از جمعی که راهی در آن درگاه نداشته باشند و از رسوم و آداب ایشان بی خبر باشند پس هر چند کسی مقرب پادشاه گردد گمان این نکند که با او مانند دوستان و مصاحبان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۷۳

دیگر که بر ایشان رعایت تعظیم و اجلال یکدیگر چندان لازم نیست سلوک می توان نمود

4130

اذا زادک اللئیم اجلالا فزده اذلالا

هرگاه زیاد کند ترا لئیم تعظیم و اجلال پس زیاد کن تو او را خوار گردانیدن، «لئیم» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی بخیل است و هر شخص دنی پست مرتبه، و ظاهر این است که مراد درین کلام معجز نظام معنی دویم باشد و «وجه زیاد کردن خواری نمودن او در وقت زیاد نمودن او تعظیم این کس را» این باشد که دنی پست مرتبه چنانکه بتجربه معلوم شده تعظیم و اجلال کسی نکند مگر در وقتی که خواهد که حیل با او بکند و او را غافل کند تا مکروهی باو برساند یا بدی نسبت باو کرده باشد که معلوم او نباشد که آن را که کرده و خواهد که او باعتبار این سلوک که میکند نفهمد که او کرده

4131

«اذا امطر التّحاسد نبت التفاسد ۱»

هرگاه ببارد حسد داشتن با یکدیگر برویاند فاسد شدن حال هر یک را، مراد این است که حسد بردن دو کس بر یکدیگر باعث فساد و تباه شدن حال هر یک می شود باعتبار این که هر یک کاری چند کنند که ضرر و نقصان آن بدیگری رسد و استعمال باریدن و رویانیدن باعتبار تشبیه این معنی است ببارانی که ببارد و گیاهی برویاند پس چنانکه آن باران سبب رویانیدن آن گیاه می شود همچنین هم رسیدن حسد میانه ایشان باعث فساد حال ایشان می گردد

4132

اذا نبت الوّد و جب التّرافد و التّعاضد

هرگاه ثابت و پای بر جا شود دوستی لازم می شود صله و عطای یکدیگر و یاری نمودن هر یک دیگری را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۷۴

4133

اذا اراد الله بعبد خيرا فقهه في الدين و الهمة اليقين

هرگاه خواهد خدا بنده نیکویی را دانا می گرداند او را در دین و در دل او می اندازد یقین را یعنی دانا می گرداند او را در مسائل دینی و در دل او می اندازد یقین به آن چه یقین بآن باید داشت از اعتقادات

4134

اذا فاتك من الدنيا شيء فلا تحزن و اذا احسنت فلا تمنن

هرگاه فوت شود ترا از دنیا چیزی پس اندوهگین مشو و هرگاه احسان کنی پس منت مگذار، «اندوهگین نشدن بسبب فوت چیزی از دنیا» باعتبار این است که دنیا را قدری نباشد که آدمی بسبب فوت چیزی از آن اندوهگین گردد و با وجود این اندوهناک نشدن بر آن باعث اجر و ثواب دنیوی گردد که آن را نسبتی نباشد به آن چه فوت شده از او از دنیا، و «منت نگذاشتن بر احسان» باعتبار این است که منت بحکم شرع و عقل احسان را فاسد و باطل کند و سبب حبط اجر و ثواب آن گردد

4135

اذا جمعت المال فانت فيه و كيل لغيرك يسعد به و تشقى انت

هرگاه جمع کنی مال را پس تو در آن وکیل باشی از برای غیر خود، نیکبخت گردد بآن او و بدبخت گردی تو، مراد به «غیر او» کسی است که آخر آن مال باو رسد و صرف کند، و مراد به «نیکبخت شدن او» تمتع بردن و بهره یافتن اوست از آن بحسب دنیا یا دنیا و آخرت هر دو، هرگاه در مصرف چیزی صرف کند، و بدبخت شدن او در دنیا و آخرت هر دو است، زیرا که در دنیا بهره از آن نبرد و باعث وبال و نکال او باشد در آخرت

4136

اذا قدمت مالک لآخرتك و استخلفت الله سبحانه على من خلفته من بعدك سعدت بما قدمت و احسن الله لك الخلفه على من خلفت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۷۵

هرگاه پیش فرستی مال خود را از برای آخرت خود و جانشین سازی خدای سبحانه را بر کسی که بگذاری او را بعد از خود، نیکبخت گردی به آن چه پیش فرستی، و نیکو کند خدا از برای تو جانشینی را بر کسی که بعد از خود گذاری مراد ظاهرست و حاجت بشرح نیست

4137

اذا اراد الله بعبد خيرا الهمة القناعة فاكتمى بالكفاف و اكتسى بالعفاف

هرگاه خواهد خدا بنده نیکویی را در دل او می اندازد قناعت کردن را پس اکتفا کند او بکفاف و در پوشد عفاف را. مراد به «کفاف» بفتح کاف قدریست از مال که بس باشد و بی نیاز گرداند از مردم و «اکتفا نمودن بآن» بمنزله تفسیر و بیان قناعت است که مذکور شد و «عفاف» بفتح عین بمعنی باز

ایستادن است از آنچه حلال نباشد و مراد به «پوشیدن آن» این است که آنرا لازم خود گرداند و همیشه با خود دارد بمنزله جامه و تفریح این معنی بر «بدل افتادن قناعت» باعتبار این است که کسی که توفیق قناعت یابد و طلب زیادتی نکند نه از راه حرام از برای حرمت آن و نه از راه حلال بسبب افضلیت قناعت بر آن پس بطریق اولی مرتکب حرامهای دیگر نیز نگردد، و ممکن است که مراد بعفاف در اینجا خصوص باز ایستادن از کسب اموال از حرام باشد و بنا بر این وجه تفریح ظاهرست

4138

اذا اراد الله بعبد خيرا الهمة الاقتصاد و حسن التدبير و جنبه سوء التدبير و الاسراف
هرگاه اراده کند خدا بنده نیکوئی را در دل او اندازد میانه روی را و نیکوئی تدبیر را، و اجتناب فرماید او را از بدی تدبیر و اسراف، مراد به «نیکوئی تدبیر» نیکوئی تدبیر در معاش است که همان میانه روی باشد که مذکور شد، و مراد به «بدی تدبیر» نیز بدی شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۷۶
تدبیر در معاش است باین که میانه روی نکند بلکه تنگ گیری کند یا اسراف پس ذکر اسراف بعد از این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام و تخصیص آن بذکر ممکن است که باعتبار زیادتی قبح آن باشد و در بعضی نسخه ها بجای «التدبیر» دویم «التبذیر» است و بنا بر این ترجمه این است که: و اجتناب فرماید او را از بدی تبذیر و اسراف، و مراد به «تبذیر» نیز اسراف است و ذکر اسراف بعد از آن از برای تأکید است و بنا بر این نیز تخصیص تبذیر و اسراف بذکر باعتبار زیادتی قبح آن تواند بود

4139

اذا ملیء البطن من المباح عمی القلب عن الصلاح
هرگاه پر کرده شود شکم از مباح کور گردد دل از صلاح، مراد این است که پر شدن شکم اگر همه از حلال باشد خوب نیست بسبب این که باعث کوری دل گردد از آنچه صلاح حال او باشد در دنیا و آخرت، باعتبار این که سبب سنگینی و گرانی بدن شود و باعث کسالت و کاهلی گردد از طاعات و عبادات و سعی در سایر آنچه خیر او می باشد در دنیا و آخرت

4140

اذا عرضت عن دار الفناء و تولّیته بدار البقاء فقد فاز قدحک و فتحت لك ابواب النّجاح و ظفرت بالفلاح
هرگاه رو بگردانی از خانه فنا یعنی دنیا و شیفته گردی بخانه بقا یعنی آخرت پس بتحقیق که فیروزی یابد قدح تو و گشوده گردد از برای تو درهای نجاح، و فیروزی یابی برستگاری، قدح بکسر قاف و سکون دال تیر را گویند پیش از این که پر و پیکان از برای آن قرار دهند و مراد به «فیروزی یافتن قدح کسی» این است که قدح او بهره و نصیب اعلی را برد و این باعتبار اینست که در بعضی بازیها و قسمتها نصیبها و بهره ها را بر تیرها می نوشتند و تیرها را در یکدیگر جولان می دادند و باسم هر کسی تیری را بر می آوردند پس هر که تیری باسم او بر می آمد آنچه بر آن نوشته شده بود شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۷۷

از بهره زیاد یا کم مالک می شد و بر بعضی تیرها محرومی از نصیب نیز می نوشتند و آن تیر باسم هر که بیرون می آمد بی بهره می ماند پس «فیروزی یافتن تیر» کنایه شده از بهره و نصیب اعلی بردن و «نجاح» بفتح نون و جیم و الف و حای بی نقطه بمعنی ظفر یافتن بمطلب و رسیدن به آنست

4141

اذا اتخذک و لیک اخا فکن له عبدا و امنحه صدق الوفاء و حسن الصّفاء
هرگاه فرا گیرد ترا دوست تو برادر پس باش از برای او بنده، و عطا کن او را راستی وفا و نیکوئی صفا، مراد اینست که هرگاه دوست تو ترا برادر خود قرار دهد باید که تو زیاده بر آن دوستی کنی و خود را بنده او قرار دهی و آنچه لازمه بندگی و برادریست از راستی وفاداری و نیکوئی صفای باطن با او بعمل آوری

4142

اذا کان فی الرجل خلّة راتقة فانتظر منه اخواتها
هرگاه بوده باشد در مرد خوئی خوش آینده پس انتظار ببر از او خواهرهای آنرا، مراد این است که غالب این است که خو و خصلت نیکوئی که در کسی باشد باعث این می شود که خصلتها و خویهای نیکوی دیگر نیز در او حاصل شود، چنانکه گفته اند که طاعات بعضی جلب دیگر میکنند، و همچنین معاصی، پس هرگاه خصلت نیکوئی در کسی ببینی انتظار این ببر که خصلتهای نیکوئی دیگر نیز در او پدید آید

4143

اذا دعاک القرآن الی خلّة جمیلة فخذ نفسک بامثالها
هرگاه بخواند ترا قرآن مجید بسوی خوئی نیکو پس بگیر نفس خود را بمانندهای آن یعنی استنباط کن از آن خوی هر چه مثل آن باشد و بدار نفس خود را بر کسب همه آنها، و مراد این است که در قرآن مجید بسیار است که امر بخصوص شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۱۷۸

چیزی یا نهی از خصوص چیزی شده و حکم آن جاریست در هر چه مثل و مانند آن باشد پس آدمی باید که همه آنها را از آنها «۱» استنباط کند و حکم آنها را در همه جاری سازد و بدارد نفس خود را بر کردن هر چه مثل و مانند آنها باشد که امر شده به آنها و بر ترک هر چه مثل آنها باشد که نهی شده از آنها، نهایت این از برای جمعی است که قادر بر استنباط باشند و پی بعلت و سبب حکم توانند برد پس در هر چه دانند که علت حکم موجود است باید که حکم را جاری کنند مثل این که در قرآن مجید نهی شده از اف گفتن بپدر و مادر و معلوم است که این از برای رعایت حرمت ایشان است پس هر اذیتی که مثل اف گفتن باشد در هتک حرمت ایشان باید که ترک نمود این است که علمای ما رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با آنکه منکر قیاس اند قیاس منصوص العله را تجویز میکنند و حجت می‌دانند، و ممکن است که «قرآن» بکسر قاف و بی همزه خوانده شود بمعنی همراهی و با هم بودن و معنی این باشد که هرگاه بخواند ترا همنشین بسوی خوئی نیکو پس بگير نفس خود را بماندهای آن یعنی هرگاه همنشینی با کسی که خوی نیکویی داشته باشد در تو اثر کند و تو آن خوی را کسب کنی معلوم می‌شود که صحبت همنشین در تو اثر میکند پس بدار نفس خود را بر ماندهای آن از خویهای نیکوی دیگر باین که همنشینی کنی با جمعی دیگر که آن خویها را داشته باشند تا آنها را نیز کسب کنی، و ممکن است که مراد این باشد که بدار نفس خود را بر ماندهای آن، یعنی تو نیز خویهای نیکو کسب کن تا همنشینی او نیز با تو اثر کند در او، و تلافی آنچه از او کسب کرده بلکه زیاده بر آن بشود

4144

اذا اتتک المحن فاقعد لها فان قیامک فیها زیادۀ لها

هرگاه بیاید ترا محنتها پس بنشین از برای آنها پس بدرستی که برخاستن تو در آنها زیادتی است بر آنها، ممکن است که مراد محنتها باشد که از جانب حق تعالی باشد و مراد به «نشستن در آنها» صبر کردن و شکیبائی نمودن باشد و مراد به «برخاستن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۷۹

در آنها برخاستن بجزع و قلق و اضطراب و ناله و فغان باشد و بنا بر این «بودن آنها زیادتی مر آن محنتها را» ظاهرست، و ممکن است که خطاب آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بحضرت امام حسن صلوات الله و سلامه علیه یا جمعی از اصحاب خود باشد و مراد این باشد که هرگاه بیاید بتو محنتها بعد از من در دولت بنی امیه بنشین از برای آنها و بر مخیز از برای دفع آنها، زیرا که قلم تقدیر جاری شده به آنها و دفع آنها ممکن نیست بلکه برخاستن از برای دفع آنها باعث زیادتی محنتها گردد

4145

اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلک بین مزیتة اللسان و فضیلة الاحسان

هرگاه نیکو کنی گفتار را پس نیکو کن کردار را نیز تا این که جمع کنی باین میانه مزیت زبان و فضیلت احسان یعنی نیکو کاری، مراد به «نیکو کردن گفتار» امر کردن بکارهای خوب و نهی کردن از کارهای بد است، و ممکن است که مراد کسب فصاحت و بلاغت باشد

4146

اذا آمنت بالله و اتقیت محارمه احلک دار الامان و اذا ارضیتہ تغمدک بالرّضوان

هرگاه ایمان آوری بخدای سبحانه و بپرهیزی از حرامهای او فرو آورد ترا در خانه امان، و هرگاه خشنود گردانی او را فرو پوشاند ترا بخشنودی، مراد به «خانه امان» بهشت است که در آن ایمنی است از هر مکروهی، و «فرو پوشاند ترا بخشنودی» یعنی خشنودی خود را از تو شامل حال تو کند مانند جامه که فرو گیرد سرپای ترا و در بعضی نسخه ها بجای «ارضیته» از باب افعال «رضیته» از باب تفعیل است و هر دو بیک معنی است، و پوشیده نیست که خشنودی حق تعالی از این کس نعمتی است بلند مرتبه تر از بهشت و آنچه در آنست چنانچه در قرآن مجید فرموده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۰

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ «و اما خشنود گردانیدن او را پس ممکن است که همان بایمان و پرهیزگاری از حرامها بعمل آید و بنا بر این حاصل» کلام این باشد که هرگاه ایمان آوری بخدا و بپرهیزی از حرامهای او فرود آورد ترا ببهشت و چون آن باعث رضای او می‌شود از تو فرو گیرد نیز ترا بخشنودی خود که مرتبه ایست بزرگتر از آن. و ممکن است که آن بمجرد ایمان و پرهیزگاری حاصل نشود بلکه زیاده بر آن بعضی از اخلاق حمیده یا افعال عظیمه خیر در آن در کار باشد و بنا بر این رضای گردانیدن خدا را اشاره باشد بمرتبه بالاتر از ایمان و پرهیزگاری و بجزای آن و احتمال اول ظاهرترست چه بنا بر احتمال دوم مناسب این بود در کلام که اشاره بطریق حصول آن بشود و الله تعالی يعلم

4147

اذا سألت فاسأل تفقها و لا تسأل تعنتا فانّ الجاهل المتعلّم شبيه بالجاهل و انّ العالم المتعسف شبيه بالجاهل

هرگاه سؤال کنی پس سؤال کن از برای فهمیدن و سؤال مکن از برای طلب لغزش پس بدرستی که نادانی که تعلیم گیرد شبیه بداناست و بدرستی که دانائی که از راه بیرون رود شبیه بنادان است، مراد این است که هرگاه مسئله از کسی بپرسی بپرس در وقتی که ندانی از برای این که دانا شوی بآن و بپرس بقصد این که آن کس که سؤال میکنی از او نداند آن را و بلغزد و غلط کند در آن و نادانی او ظاهر گردد و حاصل باقی کلام ظاهرست

4148

إذا اتقیت المحرّمات و تورّعت عن الشبهات و اذیت المفروضات و تنقّلت بالتّوافل فقد اکتلت فی الدّین الفضائل

هرگاه بپرهیزی از حرامها و باز ایستی از شبههها و بجای آوری نمازهای فریضه را و بگزاری نمازهای نافله را پس بتحقیق که کامل گردانیده در دین شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۱

فضیلتها را، پوشیده نماند که پرهیز نمودن از حرامها متضمن فعل همه واجبهاست زیرا که ترک واجبی حرامست و این معنی اگر چه شامل بجای آوردن نمازهای فریضه نیز هست نهایت از برای زیادتی اهتمام به آنها بجای آوردن آنها بخصوص مذکور شده و این قدر یعنی کردن هر واجبی و ترک هر فعل حرامی که پرهیز نمودن از هر حرام شامل هر دو باشد اقلّ واجب است بر هر کسی، نهایت کمال دینداری اینست کسی که با وجود این باز ایستد از شبههها یعنی از مالهای شبهه ناک مثل مال جمعی که حلال و حرام هر دو در اموال ایشان باشد پس هرگاه مالی از جمله اموال خود بکسی دهند که معلوم نباشد که حلال است یا حرام اگر چه بحسب ظاهر بر آن کسی که حال آنرا نمی داند حلال است اما اجتناب از آن بهترست و باعث کمال فضیلت دینداری است، و ممکن است که مراد به شبههها اموری چند باشد که حلیت و حرمت آنها معلوم نباشد و بآن اعتبار اگر چه اجتناب از آنها واجب نباشد نهایت اجتناب از آنها باعتبار احتمال حرمت باعث کمال فضیلت دین گردد، و همچنین گزاردن نوافل اگر چه واجب نیست اما فضیلت دینداری بآن کامل می شود و پوشیده نیست که آنچه مذکور شده اقلّ مراتب فضایل دین است و با وجود آن هر چند اخلاق فاضله کامل تر گردد و امور مستحب و افعال خیر بیشتر کرده شود فضایل دین کامل تر گردد

4149

إذا کانت لک الی الله سبحانه حاجه فابدا بالصّلوٰه علی النّبیّ صلی الله علیه و آله ثمّ اسأل الله حاجتک فانّ الله تعالی اکرم من ان یسال حاجتین فیقضی احداهما و یمنع الاخری

هرگاه بوده باشد مر ترا بسوی خدای سبحانه حاجتی پس ابتدا کن بطلب رحمت بر پیغمبر - رحمت کند خدا بر او و آل او - بعد از آن سؤال کن از خدا حاجت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۲

خود را پس بدرستی که خدای تعالی کریمتر است از این که سؤال کرده شود دو حاجت پس بر آورد یکی از آنها را و منع کند آن دیگری را، مراد این است که هر که از خدا طلب رحمت کند از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله - البته آن دعای او مقبول و مستجاب است، پس هرگاه حاجت دیگر نیز با آن بخواهد آن هم برآید زیرا که خدای تبارک و تعالی کریمتر است از این که کسی از او دو حاجت بطلبد و او یکی را برآورد و یکی را بر نیآورد پس هرگاه یک حاجت را که رحمت فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد بیقین برآورد آن حاجت دیگر را نیز بتبعیت آن برخواهد آورد، و پوشیده نیست که بنا بر این وجه هرگاه طلب حاجت همراه باشد با طلب رحمت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله باید که برآورده شود خواه ابتدا بطلب رحمت کند و خواه بحاجت پس امر بخصوص ابتدا بطلب رحمت جهت آن معنی نیست بلکه از برای تیمن و تبرک و رعایت تعظیم و تجلیل آن حضرت است که آدمی مطلبی را که از برای او خواهد مقدّم دارد بر مطلبی که از برای خود باشد، و ایضا چون آن را وسیله برآوردن مطلب خود میکند باید که وسیله را مقدّم دارد و در بعضی احادیث وارد شده که

هرگاه طلب حاجتی از خدا کنی پیش از آن و بعد از آن طلب رحمت از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بکن که طلب حاجت میانه هر دو واقع شود از برای این که خدای تبارک و تعالی کریمتر است از این که کسی سه مطلب از او بطلبد و او اول و آخر را برآورد و وسط را بر نیآورد، و ظاهر این است که هر دو نحو خوب باشد و طریق دوم بهتر باشد باعتبار این که مشتمل بر طریق اول باشد با زیاد بر آن

4150

إذا استولی الصّلاح علی الزّمان و اهله ثمّ اساء الظنّ رجل برجل لم یظهر منه خزیة فقد ظلم و اعتدی

هرگاه غالب باشد صلاح بر روزگار و اهل آن پس بدگمان باشد بمردی بمردی که ظاهر نشده باشد از او بدیی پس بتحقیق که ستم کرده و ظلم کرده، مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۳

به «غالب بودن صلاح بر روزگار» غالب بودن آن است بر اهل آن پس «و اهل آن» بدل از آنست و بیان مراد از آنست

4151

إذا استولی الفساد علی الزّمان و اهله ثمّ احسن الظنّ رجل برجل فقد غرّر

هرگاه غالب باشد فساد و ناراستی بر روزگار و اهل آن پس نیکو گرداند گمان را بمردی بمردی پس خود را در معرض هلاکت انداخته، مراد به «غالب بودن فساد بر روزگار» غالب بودن آنست بر اهل آن چنانکه در فقره اول مذکور شد و غرض از این دو فقره شریفه این است که در هر زمانی باید گذاشت بنای حال هریک از اهل آن زمان را بر آنچه غالب حال ایشان باشد مگر این که خلاف آن ظاهر شود پس هرگاه غالب احوال اهل زمانی صلاح و

راستی باشد باید که گمان صلاح و راستی بهر یک از ایشان داشت مگر این که خلاف آن ظاهر شود، و همچنین اگر غالب حال ایشان فساد و ناراستی باشد باید که بد گمان بود ایشان و اعتماد نکرد بر هیچیک از ایشان مگر این که خلاف آن ظاهر گردد

4152

اذا رای احدکم المنکر و لم یستطع ان ینکره بیده و لسانه و انکره بقلبه و علم الله صدق ذلک منه فقد انکره

هرگاه ببیند یکی از شما منکری را یعنی کار نامشروعی را از کسی و قدرت آن نداشته باشد که انکار کند آن را بدست خود و زبان خود و انکار کند آن را بدل خود یعنی بد داند آن را در دل خود و بداند خدا راستی این معنی را از او پس بتحقیق که انکار کرده آن را یعنی انکاری که بر او لازم است بعمل آورده و انکار بدست یا بزبان باعتبار عدم قدرت بر آنها از او ساقط است و بسبب ترک آنها مؤاخذه بر او نیست

4153

اذا زکی احد من المتقین خاف ممّا یقال له فیقول انا اعلم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۴

بنفسی من غیری و ربی اعلم بنفسی منی، اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون و اجعلنی افضل ممّا یظنون

هرگاه پاک گردانیده شود یکی از پرهیزگاران بترسد از آنچه گفته می شود از برای او پس می گوید که من داناترم بنفس خود از غیر خود، و پروردگار من داناتر است بنفس من از من. خداوندا باز خواست مکن مرا به آن چه می گویند و بگردان مرا افزونتر از آنچه گمان دارند، یعنی هرگاه یکی از پرهیزگاران را مدح کنند بخوبی و پاکی از گناهان و عیبها می ترسد از آنچه گفته می شود از برای او، از راه این که مبدا او را بسبب این خود بینی و عجبی حاصل شود پس می گوید که: من داناترم بنفس خود از غیر من جهت اشعار باین که این مدح شما از راه این است که بر احوال من کماهی شما را آگاهی نیست و اگر نه مدح من نمی کردید، و پروردگار من داناترست بنفس من از من پس بسا باشد که او عیبهای چند از من داند که من هم ندانم بعد از آن دعا میکند خود را و مراد باین که «باز خواست مکن مرا به آن چه می گویند» این است که چنین کن که مرا بسبب گفته ایشان خود بینی و عجبی حاصل نشود که بسبب آن بازخواست کنی مرا، یا این که اگر حاصل شده باشد در گذر از آن و عفو کن آن را، و «بگردان مرا افزونتر از آنچه گمان دارند» دعائی است دیگر از برای خود باین که خدا او را بگرداند افزونتر از آنچه گمان دارند و مدح او میکنند بآن

4154

اذا رایتم الخیر فسارعتم الیه و رایتم الشرّ فتباعدتم عنه و کنتم بالطاعات عاملین و فی المکارم متنافسین کنتم محسنین فائزین

هرگاه ببینید کار خیر از پس بشتابید بسوی آن و ببینید کار بد را پس دوری گزینید از آن و بوده باشید بطاعتها عمل کنندگان و در صفتهای نیکو رغبت کنندگان خواهید بود نیکوکاران فیروزی یابندگان

4155

اذا وجدت من اهل الفاقه من یحمل لک زادک الی یوم القیامه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۵

فیوقیک به غذا حیث تحتاج الیه فاغتنمه و حمّله اّیاه و اکثر من تزویده و انت قادر علیه فلعلک ان تطلبه فلا تجده

هرگاه بیابی از اهل حاجت کسی را که بردارد از برای تو توشه ترا بسوی روز قیامت پس باز پس دهد بتو آن را فردا در هنگامی که محتاج باشی بسوی آن پس غنیمت شمار این را و بار کن بر او آن را، و بسیار کن توشه دادن او را و حال آنکه قادری بر آن پس بسا باشد که بعد از این طلب کنی چنین کسی را پس نیابی او را، مراد این است که هرگاه بیابی محتاجی را که توانی بار او کرد چیزی را که خواهی ذخیره کنی از برای روز قیامت خود باین که عطائی کنی با او یا هر نحو احسانی که قادر باشی بر آن و او بمنزله کسی باشد که بر دارد آن را بر دوش خود از برای تو و باز پس دهد آن را بتو در روز قیامت در هنگامی که محتاج بآن باشی، و این کنایه است از رسیدن اجر و ثواب آن باو در آن روز در وقت احتیاج بآن پس غنیمت شمار این معنی را و توشه بسیار باو بده در حالی که قادری بر آن پس بسا باشد که بعد از این طلب کنی چنین کسی را پس نیابی باعتبار این که در آن وقت چنان محتاجی را نیابی، یا این که در آن وقت قادر نباشی بر احسان، و ممکن است که مراد این باشد بسا باشد که وقتی باشد که آرزو کنی که کاش چنین چیزی میسر بود و میسر نباشد و آن روز قیامت باشد

4156

اذا انکرت من عقلک شیئا فاقتد برای عاقل یزیل ما انکرته

هرگاه نشناسی بعقل خود چیزی را پس پیروی کن باندیشه عاقلی که زایل کند آنچه را نشناسی آن را یعنی هرگاه در مطلبی عقل تو نشناسد آن را یعنی نرسد بآن و نتواند یافت راه صواب را در آن، پس پیروی کن در آن برآی و اندیشه عاقلی که برسد عقل او بآن و زایل کند جهالت و نادانی ترا در آن، و این در مهمات دنیوی است که هرگاه عقل کسی در مطلبی از آنها حیران باشد و نداند صلاح کار را در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۶

باید که اقتدا کند بر آئی عاقلی که فکر و عمل کند به آن چه او مصلحت داند از برای او، و ممکن است که شامل علوم و مسائل هم باشد و مراد این باشد که هرگاه مسئله بر تو مشکل شود که عقل تو بآن نرسد رجوع کن بر آئی کسی که زایل کند آن جهالت را از تو باین که در آنها ترا دانا گرداند بآن از روی دلیل و برهان

4157

إذا سمعتم العلم فالطوا عليه فلا تشوبوه بهزل فتمجّه القلوب

هرگاه بشنوید علم را پس بیوشانید آن را و آمیخته مگردانید آن را ببازی پس از دهن بیندازد آن را دلها، مراد این است که بیوشانید آن را از غیر اهل آن و بعثت و بازی اظهار مکنید نزد هر کسی که آن باعث این می شود که دلها آن را از دهن بیرون اندازند یعنی رد کنند و قبول نکنند، و ممکن است که معنی «فالطوا علیه» این باشد که سخت بایستید بر سر آن و ترجمه این باشد که هرگاه بشنوید علم را پس سخت بایستید بر سر آن و آمیخته مگردانید، تا آخر ترجمه و مراد این باشد که سختی کنید در حفظ آن و در خاطر نگاهداشتن آن و «آمیخته مگردانید آن را ببازی» یعنی ببازی فرا نگیرید آن را و سهل انگاری مکنید در حفظ آن که اگر چنین کنید دلها یعنی دلهای شما آن را از دهن بیرون اندازند و نگاه ندارند، یا مراد این باشد که ایستادگی کنید بر سر آن و در ترویج آن و در خصومت با مردم بر سر آن، و «آمیخته مکنید آن را ببازی» یعنی آن را ببازی فرا مگیرید و سهل انگاری مکنید در آن که اگر چنین کنید دلها یعنی دلهای مردم آن را از دهن بیرون اندازند و قبول نکنند و در اکثر نسخه ها بدل «فالطوا» بلام و طای بی نقطه «فأكلوا» بکاف و طای نقطه دار واقع شده و در کتب لغت «اکظ» از باب افعال بنظر فقیر نرسیده نهایت «رجل كظ» بمعنی «مردیست سخت» آمده و بنا بر این ممکن است که از باب افعال نیز آمده باشد و «أكلوا علیه» بمعنی «سختی کنید بر سر آن» باشد و مراد یکی از دو معنی باشد که آخر مذکور شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۷

4158

إذا رمتم الانتفاع بالعلم فاعملوا به و اکثروا الفكر في معانيه تعه القلوب

هرگاه خواهید سودمند شدن بعلم را پس عمل کنید بآن و بسیار کنید فکر را در معنیهای آن تا این که حفظ کند آنرا دلها، «عمل کردن بعلم» از برای این است که هرگاه عمل بآن نشود نفعی بر آن مترتب نشود بلکه ضرر کند چنانکه مکرر مذکور شد و «بسیار کردن فکر در معانی آن» از برای این است که تا کسی در آن فکر بسیار نکند دل او حفظ نمی کند آن را و باندک وقتی فراموش میکند

4159

إذا غلبت عليك الشهوة فاعلمها بالاختصار

هرگاه غالب شود بر تو خواهش پس غلبه کن بر آن باختصار. ظاهر اینست که مراد به «اختصار» گزاردن نماز شب باشد و مراد این باشد که مواظبت بر نماز شب بالخاصه سبب این می شود که خواهشهای این کس کم شود و مغلوب گردد چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که: المختصرون في الصلوة علی وجوههم النور یعنی تخریر کنندگان در نماز بر رویهای ایشان نور است، و بعضی از اهل لغت گفته اند که: مراد به «تخریر کنندگان» آنانند که نماز تهجد می گزارند و هرگاه مانده میشوند می گذارند دستهای خود را بر خاصره های خود یعنی پهلوهای خود و هرگاه «تخریر» باین معنی باشد «اختصار» نیز باین معنی می تواند بود و در کتاب نهاییه ابن اثیر نقل کرده حدیث «المختصرون يوم القيامة علی وجوههم النور» یعنی تخریر کنندگان روز قیامت بر رویهای ایشان نور است، و گفته که: در بعضی روایات «المختصرون» است یعنی اختصار کنندگان و گفته که: مراد به

«مختصرون» یا «مختصرون» آنانند که می آیند و با ایشان اعمال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۸

صالحه ایشان باشد که تکیه کنند بر آنها، و بنا بر این «مختصر» یا «مختصر» بمعنی کسی است که تکیه کند بر مخصره یعنی عصا و مانند آن، و بنا بر این اختصار در اینجا نیز باین معنی می تواند بود یعنی کردن اعمال صالحه که روز قیامت تکیه بر آنها تواند کرد و این بالخاصیه سبب غالب شدن بر خواهشها گردد

4160

إذا تسلط عليك الغضب فاعلمه بالحلم و الوقار

هرگاه غالب شود بر تو خشم پس غلبه کن بر آن ببردباری و وقار یعنی فرونشان آن را ببردباری و وقار یعنی بآرام بودن و از جا بر نیامدن

4161

إذا فاجأك البلاء ففتحصن بالصبر و الاستظهار

هرگاه ناگاه برسد بتو بلا پس پناه بر بشکیبائی و پشت قوی کردن بآن و اعتماد نمودن بر آن و اعتقاد این داشتن که صبر و بشکیبائی یا رفع میکند آن را و یا باعث اجر و ثوابی می شود که از برای آنها متحمل آن بلا می توان شد

4162

اذا ظهر غدر الصّدیق سهل هجره

هرگاه ظاهر شود بی وفائی دوست، سهل گردد دوری گزیدن از او یعنی شرعا و عقلا جایز باشد و منعی از آن نباشد

4163

اذا کرم اصل الرّجل کرم مغیبه و محضره

هرگاه گرامی باشد اصل مرد گرامی باشد غائب بودن او و حاضر بودن او. یعنی نیکو باشد در همه حال و در پی ایذاء و اذیت مردم نباشد نه در حضور

ایشان و نه غایبانه ایشان

4164

اذا لم تنفع الکرامه فالاهانه احزم و اذا لم ینجع السوط فالسیف احسم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۸۹

هرگاه نفع نکند گرامی بودن پس خوار نمودن دور اندیش تر است، و هرگاه سود ندهد تازیانه پس شمشیر برنده تر است یعنی هرگاه همواری و نرمی که شیوه مردم گرامی است با کسی نفع نکند در دفع ایذاء و اذیت او یا سخن از روی خوشی و ملامت نفع نکند در منع از هر منکری که مرتکب آن باشد پس چنین کسی را خوار نمودن بهتر است از برای دفع و منع او، و «این دور اندیش تر است» یعنی بدور اندیشی نزدیکتر است و چاره کار در آن بیشتر است، و «هرگاه سود ندهد تازیانه» یعنی هرگاه کسی مرتکب منکری باشد و بتازیانه ممنوع نشود و ترک آن ننماید پس بشمشیر باید که چاره کار او کرد و قطع فساد آن نمود و قبل از این مذکور شد که در امر بمعروف و نهی از منکر هرگاه غیر زخم زدن یا کشتن نفع نکند بعضی از علم گفته اند: که باید بزخم یا قتل امر و نهی او کرد و بعضی آن را جایز نمی دانند مگر از برای امام پس بنا بر قول اول این کلام معجز نظام بر اطلاق خود باقی است و در باره هر که امر بمعروف و نهی از منکر تواند کرد جاری است و بنا بر قول دوم باید که محمول شود بر این که مراد بیان حکم شرعی آنست نسبت بخصوص آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و سایر ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار، یا این که مخصوص ساخت بدفع ظلم و تعدی که کسی بر دیگری کند

4165

اذا كنت جاهلا فتعلم و اذا سئلت عما لا تعلم فقل: الله و رسوله اعلم

هرگاه بوده باشی نادان پس بیاموز، و هرگاه سؤال کرده شوی از چیزی که ندانی پس بگو خدا و رسول او داناترست، یعنی چنین بگو و شرم مکن از اظهار نادانی و ندانستن خود و ندانسته جواب مگو مانند بعضی از مردم که هر مسئله که از ایشان پرسند هر چند ندانند جوابی گویند که سائل ایشان را نادان نداند و ملاحظه این نمی کنند که نادان دانستن مردم ایشان را اگر ضرری کند ضرر سهل دنیوی باشد و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۰

ندانسته جواب مسائل دینی را گفتن خواه غلط باشد و خواه بحسب اتفاق درست باشد سبب فساد و تباهی دین و آخرت است نعوذ بالله منه

4166

اذا سمعت من المکروه ما یؤذیک فتطأطأ له یخطک

هرگاه بشنوی از ناخوشی چیزی را که بیازارد ترا پس سربزیر افکن از برای آن تجاوز میکند از تو، یعنی هرگاه بشنوی که کسی حرف ناخوشی نسبت بتو می گوید پس سربزیر افکن از برای آن و نشنیده انگار و متوجه جواب آن مشو که هرگاه چنین کنی آن در می گذرد از تو و ضرری نمی کند نه بدین تو و نه بدنیای تو، بلکه باعث اجر و ثواب برای تو گردد، بخلاف این که متوجه جواب و تلافی آن گردی که بسا باشد که باعث مفسده دنیوی گردد بلکه اخروی نیز هرگاه تلافی آن زیاده از اندازه آن شود

4167

اذا کتبت کتابا فاعد فیه النّظر قبل ختمه فانّما تختم علی عقلک

هرگاه بنویسی نوشته پس اعاده کن در آن نظر را پیش از این که مهر کنی آن را پس بدرستی که تو مهر نمی کنی مگر بر عقل خود، مراد این است که عقل و دانش هر کس از نوشته او مستنبط می شود و هرگاه کسی مهر کند بر آن در حقیقت مهر نکرده مگر بر قدر و اندازه عقل و دانش خود، پس هرگاه کتابتی یا مانند آن چیزی بنویسی بعد از این که بنویسی پیش از این که مهر کنی یک بار دیگر در آن نظر کن یعنی نگاه کن و فکر کن که مبادا غلطی نوشته باشی و از آن ضعف عقل و کمی دانش تو استنباط شود و تو مهر کرده باشی بر آن

4168

اذا زاد عجیبک بما انت فیه من سلطانک فحدثت لک آبهة او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۱

مخيلة فانظر الی عظم ملک الله و قدرته ممّا لا تقدر علیه من نفسک فانّ ذلک یلین من جماحک و یکف عن غربک و یفیء الیک بما عزب عنک من عقلک

هرگاه زیاد شود خودبینی تو بسبب آنچه تو در آن باشی از قدرت و توانائی خود پس پدید آید مر ترا تکبر و نخوتی پس نگاه کن بسوی بزرگی پادشاهی خدا و قدرت او، از آنچه قادر نیستی تو بر آن از نفس خود پس بدرستی که این نرم میکند سرکشی ترا و باز می‌دارد از نشاط تو یا تندی تو و برمیگرداند بسوی تو آنچه را دور شده از تو از عقل تو. مراد این است که هرگاه در کسی بسبب قدرت و سلطنتی که داشته باشد خودبینی و عجبی زیاد شود یعنی حاصل شود زیاده بر صفاتی که دارد یا زیاده بر عجبی که لازم اکثر نفوس بشریه است و پدید آید در او بسبب آن فرحناکی و بهجتی یا تکبر و نخوتی پس چاره دفع آن این است که تأمل کند در بزرگی خدا و قدرت او، از آنچه قادر نیست این کس بر آن از جانب نفس خود یعنی قدرت او بر همه مقدرات چه همه آنها چنان است که قادر نیست کسی غیر خدا بر آنها از جانب نفس خود، و هر که را قدرتی باشد بر چیزی از آنها نیست قدرت او بر آن مگر از جانب نفس خود، و هر که را قدرتی باشد بر چیزی از آنها نیست قدرت او بر آن مگر از جانب نفس خود، و ممکن است که مراد چیزی چند باشد که نفس او اصلاً قادر بر آنها نیست و حق تعالی او را قدرت بر آنها نداده چه اگر تأمل کند در این معنی میداند که هرگاه نزد حق تعالی با آن همه قدرت عجب و خود بینی بنده مذموم و نکوهیده باشد پس قطع نظر از قبح مخالفت چنین قادری و شفاعت ارتکاب امری که منافی رضای او باشد بسا باشد که آن سبب غضب او گردد و باعث این شود که قدرت و سلطنتی را که باو داده و سبب عجب و خودبینی او شده از او سلب کند و او را ضعیف و ناتوان و خوار و زار گرداند و بعد از تأمل در این معانی هر که را اندک عقلی باشد یقین باز می‌ایستد از آن عجب و خودبینی و نرم می‌شود سرکشی او، و عقل او که دور شده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۲

از او بر می‌گردد بسوی او، و مراد به «دور شدن عقل از او» عمل نکردن اوست بآن و فرمان آن نبردن، و به «برگشتن آن بسوی او» عمل کردن اوست بآن و فرمان آن بردن، چه هرگاه کسی عمل بعقل خود نکند و فرمان آن نبرد پس گوئیا آن دور شده از او و هرگاه برگردد بآن و اطاعت آن پس گوئیا آن برگشته بسوی او

4169

اذا شاب العاقل شبّ عقله

هرگاه پیر شود عاقل جوان می‌شود عقل او، یعنی قوی می‌گردد بسبب آنچه حاصل می‌شود در او در مدت متمادی از تأمل و تفکر و عبرتها و تجربتها

4170

اذا شاب الجاهل شبّ جهله

هرگاه پیر شود نادان پیر می‌شود نادانی او یعنی قوی و محکم می‌گردد، زیرا که هر صفت که در کسی باشد هر چند بطول انجامد ثابت تر و راسخ تر گردد، و مراد به «عاقل» در فقره سابق «جاهل» است بقرینه مقابله با این فقره یا مراد به «جاهل» در این فقره «غیر عاقل» است بقرینه مقابله با آن فقره.

4171

اذا قلّ اهل الفضل هلك اهل التجمل

هرگاه کم شوند اهل فضل یعنی اهل بخشش و دهش هلاک میشوند اهل تجمل، یعنی اهل زینت و آرایش، یعنی هرگاه مردم داد و دهش را کم کنند این باعث این می‌شود که حق تعالی بجزای فعل ایشان همه توانگران و اهل تجمل را یا اکثر ایشان را هلاک گرداند و مستأصل سازد

4172

اذا رغبت فی صلاح نفسک فلیک بالاقصاد والقنوع والتقلل

هرگاه رغبت کنی در صلاح حال نفس خود پس بر تست ملازمت میانه‌روی و خشنود بودن بقسمت. و «تقلل» یعنی کمی آرزو یا کم گوئی، یا کم نمودن مؤنات و اخراجات، یا راضی شدن باندکی از دنیا و طلب زیاد بر آن نکردن، و «بودن هر یک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۳

از آنها باعث صلاح حال این کس» ظاهرست

4173

اذا طابک الکلام نیة المتکلم قبله السامع و اذا خالف نیته لم یحسن موقعه من قلبه

هرگاه موافق باشد سخن با نیت و قصد سخنگوی قبول کند آنرا شنونده، و هرگاه مخالف باشد با نیت او نیکو نباشد جایگاه آن از دل او، مراد چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده این است که در پندها و موعظه‌ها هرگاه سخن گوینده موافق باشد با نیت او یعنی او خود عمل کند به آن چه می‌گوید پند و موعظه او را اثر کند و شنونده قبول کند آن را، و اگر او خود عمل نکند بآن، پند و موعظه او را اثری نباشد و شنونده عمل بآن نکند، و «نیکو نباشد جایگاه آن از دل او» یعنی در جائی از دل شنونده نیفتد که آن را حفظ کند و نگهداری نماید بلکه در جائی افتد که بلغزد از آنجا و قرار نگیرد در آن، یا این که اصل دل او جایگاه نیکو نباشد از برای آن یعنی جائی نباشد که حفظ کند آن را و نگاهدارد

4174

اذا زاد علم الرجل زاد ادبه و تضاعفت خشيته لربه

هرگاه زیاد شود علم مرد زیاد شود ادب او، و دو چندان گردد ترس او از پروردگار او، «زیادشدن ادب بسبب زیادشدن علم» ظاهرست، و مراد به «دو چندان شدن ترس و نیز زیاد شدن آنست زیادتی کاملی نه خصوص دو برابر شدن، و بودن علم سبب زیادتی ترس او از پروردگار بر این وجه «نیز» ظاهرست، زیرا که علم باعث اطلاع بر کمال عظمت و بزرگی و لطف و قهر او می‌گردد و ظاهرست که علم به آنها باعث زیادتی امید باو و ترس از او می‌شود

4175

اذا كانت محاسن الرجل اكثر من مساويه فذلك الكامل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۴

و اذا كان متساوی المحاسن و المساوی فذلك المتماک، و ان زادت مساویه علی محاسنه فذلك الهالک

هرگاه بوده باشد محاسن مرد یعنی نیکوئیهای او بیشتر از مساوی او یعنی بدیهیهای او، پس آن کامل است، و هرگاه بوده باشد چنان که مساوی باشد محاسن و مساوی او، پس او متماسک است، و اگر زیاد باشد بدیهیهای او بر نیکوئیهای او، پس آن هالک است. مراد تقسیم مردم است غیر معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین که ایشان از بدیهیها بالکلیه پاک و منزّه باشند و ظاهر است که [از] غیر ایشان کامل آنست که خوبیهیهای او زیاد باشد از بدیهیهای او، نهایت از برای این مراتب مختلفه باشد باعتبار مراتب زیادتی خوبیهیها بر بدیهیها زیادتر باشد او کامل تر باشد، و کسی که خوبیهیها و بدیهیهای او برابر باشد او متماسک است یعنی همین قدر کرده که خود را نگاهداشته از هلاکت اما تحصیل فضیلت زیادی نکرده، و اگر کسی بدیهیهای او زیاد باشد بر خوبیهیهای او پس او هالک است یعنی فاسد و تباه شده، و این نیز مراتب دارد که همه افراد آن شریکند در هالک بودن، و هر چند بدیهیها زیادتر باشد بر خوبیهیها، او هالک تر باشد، و احتمال این که کسی اصلاً خوبی نداشته باشد مذکور نشده یا باعتبار عدم تحقق چنین کسی در واقع و یا از برای اشاره باین که چنین کسی باید که نباشد، یا باین که قابل این نیست که مذکور شود هر چند بدی مذکور شود، و پوشیده نیست که تعبیر از دو قسم اول به «اذا» که بمعنی «هرگاه» است و دلالت بر تحقق و وقوع مدخول آن میکند و تعبیر از قسم سیم به «ان» که بمعنی «اگر» است و دلالت بر شک در وقوع و تحقق مدخول آن میکند با آنکه در تحقق و وقوع آن نیز شکی نیست از برای اشاره است بوقوع آن دو قسم اول و این که قسم سیم باید که وقوع آن معلوم نباشد و اگر کسی آن را ذکر کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۵

بعنوان شک و مجرد احتمال باشد نه این که وقوع و تحقق آنرا داند

4176

اذا کثر النّاعی الیک قام النّاعی بک

هرگاه بسیار شود خبر دهنده مرگ بسوی تو برخیزد خبر دهنده مرگ تو یعنی هرگاه می‌بینی که در اندک وقتی خبر دهنده مرگ بسوی تو بسیار می‌شود پس بدان که بزودی خبر دهنده مرگ تو نیز برخیزد. پس از این معنی غافل مشو و همواره در تهیه آن و تدارک توشه از برای آن باش. و ممکن است که مراد ترسانیدن مردم باشد از خونریزی بسیار باین که هر که بسیار شود خبر دهنده مرگ بسوی او یعنی آنان که خبر دهند او را که فلان را که فرموده بودی کشتیم و فلان را که گفته بودی کشتیم برخیزد خبر دهنده مرگ او یعنی همان معنی باعث کوتاهی عمر او گردد و سبب این شود که بزودی برخیزد کسی که خبر مرگ او را بمردم رساند

4177

اذا احبّ الله عبدا الهمه رشده و وفقه لطاعته

هرگاه دوست دارد خدا بنده را در دل او اندازد راه راست او را و توفیق دهد او را از برای طاعت خود. «دوست داشتن خدا بنده را» چنانچه مکرر مذکور شد باعتبار خوبی است که در او باشد از اخلاق و خصال یا اعمال و افعال، و مراد این است که هرگاه خدا بنده را دوست داشت از روی لطف و مرحمت خود در دل او اندازد آنچه راه راست باشد از برای او جهت رسیدن او به آن چه صلاح حال او باشد در هر باب و او را از برای یافتن آن راه تعب و زحمتی نباید کشید، و مهیا کند از برای او اسباب فرمانبرداری و طاعت خود را تا این که او را از برای تحصیل آنها نیز کلفت و مشقتی نباید کشید و الله ولیّ التوفیق و التأيید

4178

اذا كان الحلم مفسدةً كان العفو معجزةً

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۶

هرگاه بوده باشد بردباری مفسده خواهد بود عفو معجزه - مفسده بمعنی جایگاه و محلّ فساد است یا بمعنی اصل فساد، و معجزه بمعنی جایگاه و محلّ عجز و ناتوانی است و یا اصل عجز و ناتوانی، و مراد این است که بردباری وقتی خوب است که باعث مفسده نباشد و اما هرگاه مفسده داشته باشد مثل

این که هر چند آدمی با کسی حلم و بردباری کند او ترک درستی و بی‌ادبی نکند بلکه زیاد کند پس در آن حال حلم و در گذشتن از گناه او خوب نیست بلکه دلیل عجز و ناتوانی این کس است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۷

حرف باء

[حرف باء بیای زایده]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف باء بیای زایده یعنی بایی که جزو کلمه نباشد (هر چند از برای افاده معنایی زیاد شده باشد نه باء زایده اصطلاحی که افاده معنایی زیادی نکند بلکه از برای مجرد تزیین لفظ یا نحو آن زیاد شده باشد (زیرا که کلماتی که نقل می‌شود از آن قبیل نیست چنانکه بملاحظه آنها ظاهر می‌شود،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۸

فرموده است آن حضرت علیه السلام

4179

بالشکر تدوم النعم

بسیب شکرگزاری دائم می ماند نعمتها

4180

بالتواضع تكون الرفعة

«بتواضع میباشد بلندی یعنی تواضع و فروتنی در درگاه حق تعالی و با خلق نیز باعث بلندی مرتبه گردد نزد حق تعالی و خلق نیز «۱»

4181

بالافضال تعظم الأقدار

بسیب دهش و عطا بزرگ می‌گردد قدرها، یعنی قدرهای مردم بسبب عطا و دهش بزرگ می‌گردد نزد خلق، و این ظاهر است، و همچنین نزد حق تعالی چنانکه از اخبار و آثار بسیار ظاهر می‌شود

4182

بالصمت يكثر الوقار

بخاموشی بسیار می‌شود وقار یعنی خاموشی سبب زیادتی وقار این کس می‌گردد بخلاف سخن گفتن زیاد که باعث سبکی این کس گردد

4183

بحسن الموافقة تدوم الصّحبة

بنیکوئی موافقت داریم می‌ماند مصاحبت یعنی مصاحبان هرگاه با هم نیکو موافقت کنند و از مخالفت یکدیگر اجتناب نمایند مصاحبت و اختلاط میانه ایشان باقی ماند و اگر نه زود زایل گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۱۹۹

4184

بالوقار تكثر الهيبة

بسیب وقار زیاد می‌شود هیبت، یعنی سنگین بودن و سبکی نکردن در سخن گفتن و سایر احوال باعث این می‌شود که هیبت این کس نزد مردم بسیار شود و اندیشه نمایند از او و سبکی با او سلوک نکنند

4185

بالحلم تكثر الانصار

بحلم و بردباری بسیار می‌شود مددکار، چه ظاهرست که حلم و بردباری باعث محبت و دوستی مردم می‌شود، و هرگاه دوست گردند یار و مدد کار باشند

4186

بالهدى يكثر الاستبصار

براه راست یافتن بسیار می‌شود بینائی، یعنی هرگاه کسی در دین بلکه در هر باب راه راست یافت بسیار می‌شود بینائی او در امور متعلقه بآن، بخلاف کسی که راه راست نیافته باشد در باب مطلبی، که او هر چند سعی کند بینائی او را در آن باب حاصل نشود بلکه بسیار باشد که باعث زیادتی دوری و گمراهی او گردد

4187

بالايثار يسترقّ الاحرار

بجود و بخشش ببندگی در آورده می شود آزادگان، یعنی بسبب جود و بخشش آزادگان مطیع و فرمانبردار این کس گردند مانند بندگان

4188

بالاحسان يستعبد الانسان

باحسان بنده کرده می شود آدمی، این بمنزله تأکید فقره سابق است

4189

بالمنّ یکدرّ الاحسان

بسبب منت گذاشتن تیره و مکدر می گردد احسان چنانکه مکرر مذکور شد و عقل و شرع دو شاهد عدلند بر آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۰

4190

بالتّصفه تدوم الوصله

بعدل و انصاف سلوک نمودن دایم می ماند پیوند یعنی پیوند دوستی و آشنائی مردم با این کس

4191

بالمواعظ تنجلي الغفلة

بموعظه ها و پندها گشوده می شود غفلت یعنی زایل می گردد و غرض تحریض و اعظان است بر پند گفتن و موعظه نمودن و ترغیب دیگران در شنیدن

آن

4192

بالعلم تعرف الحكمة

بعلم شناخته می شود حکمت، مراد بحکمت چنانکه بعضی گفته اند راستی گفتار و درستی کردار است، و ظاهرست که شناختن راستی هر گفتار و

درستی هر کردار نمی شود مگر بعلم و دانش

4193

بالتواضع تزان الرّفعه

بتواضع زینت داده می شود بلندی، یعنی هرگاه کسی با وجود بلندی مرتبه و بزرگی قدر تواضع و فروتنی نماید این معنی باعث زینت و آرایش بلندی

مرتبه او گردد و آن را در نظرها خوش آینده تر گرداند

4194

بالتودد تكون المحبة

بتودد میباشد دوستی، «تودد» بمعنی دوستی کردن و جلب دوستی و کشیدن آن است، و مراد این است که دوستی کردن با کسی و طلب کردن

دوستی او بمهربانی نمودن با او و احسان کردن و بجا آوردن شرایط دوستی، سبب این می شود که او دوست گردد، یا اگر دوست باشد دوستی او باقی

ماند

4195

بالبخل تكثر المسبّه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۱

ببخیلی نمودن بسیار می شود مسببه یعنی دشنام دادن مردم صاحب آن را یا عیبها و عارها در این کس که به آنها دشنام توان داد و جایگاه دشنام

باشند

4196

بالتوفيق تكون السعادة

بتوفیق میباشد نیکبختی یعنی نیکبختی بی توفیق حق تعالی و تهیه او اسباب خیر را از برای این کس حاصل نمی شود و بی آن هر چند کسی سعی

کند و مبالغه نماید در آن حاصل نگردد بلی خوبی کسی باعتبار بعضی اخلاق یا اعمال باعث این می شود که حق تعالی او را توفیق دهد و بسبب آن

نیکبخت گردد

4197

بالجود تكون السیادة

بجود و بخشش میباشد بزرگی یعنی بسبب آن حاصل می شود بزرگی در دنیا و آخرت

4198

بالشکر تستجلب الزیادة

بشکر گزاری کشیده می شود زیادتی یعنی زیادتی نعمت یعنی بسبب شکر نعمت زیاد می گردد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده: «وَاِذْ تَأَذَّنَ»
اگر شکر نعمت کنید هر آینه زیاد گردانم آن را از برای شما

4199

بالیقین تتم العبادۃ

بایقین تمام می شود عبادت یعنی عبادت بی یقین تمام نباشد و ناقص باشد و مراد یقین بمسائلی است که یقین به آنها باید از احوال مبدء و معاد

4200

بحسن العشرة تدوم المودة

بنیکوئی معاشرت و آمیزش دایم می ماند دوستی، یعنی اگر دوستان خواهند که دوستی میانه ایشان باقی ماند باید که با هم معاشرت و آمیزش نیکو
بکنند که اگر چنین نکنند دوستی ایشان زود زایل گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۲

4201

بالرفق تتم المروءة

بمهربانی تمام می شود مروءت یعنی مردی یا آدمیت یعنی تا کسی با مردم بلطف و مهربانی سلوک نکند مردی یا آدمیت او تمام نباشد و ناقص باشد

4202

بکثرة المن تكدر الصنعة

بسیاری منت گذاشتن تیره و ناصاف شود احسان، مراد تیرگی و ناصافی زیاد است و اگر نه بأصل منت گذاشتن نیز هر چند بسیار نباشد احسان تیره و
ناصاف گردد چنانکه قبل از این مذکور شد که: «بالمَن يكثر الاحسان» بمنت گذاشتن تیره می گردد احسان، و ممکن است که ذکر [بسیار] در این
فقره مبارکه با ضمیمه آن فقره اشاره باشد باین که هر قدر منت که بگذارند بر آن کس بسیار است و بسیار گران است، و ممکن است که ذکر [بسیار]
در اینجا اشاره باشد باین که اصل احسان منتی را لازم دارد و منفک از آن نتواند شد و غرض منع از منت گذاشتن زیاد بر آن است که منت بسیار
عبارت از آن است

4203

بکثرة الجزع تعظم الفجیعة

ببسیاری جزع و ناشکیبائی بزرگ می گردد مصیبت یا باعتبار این که الم و مکروه بی تابی و قلق و اضطراب و شماتت مردم نیز اضافه الم آن مصیبت
گردد، یا باعتبار این که با وجود صبر حق تعالی الم مصیبت را سهل و هموار گرداند، و با بی صبری عظیم گرداند، و یا باعتبار این که بی صبری باعث
این شود که آن مصیبت مصیبت دیگر از پی آورد چنانکه از بعضی احادیث ظاهر می شود و مکرر مذکور شد، و یا باعتبار این که باعث حبط اجر و ثواب
آن یا نقص آن می گردد اگر باعث وزر و وبال نشود و کافی است همین در بزرگ شدن مصیبت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۳

4204

بالمکاره تنال الجنة

بسبب مکروهات رسیده می شود بهشت یعنی مؤمن بسبب رسیدن اموری که مکروه و ناخوش طبع باشد باو مثل مصیبتها و آزارها و کوفتها می رسد
ببهشت و در تلافی آنها بهشت باو داده می شود پس باید که از رسیدن آنها غمگین نگردد بلکه شاد شود، و ممکن است که مکروهات شامل تعب و
زحمت عبادات و ترک آنچه خواهش آن باشد از محرمات نیز باشد و این مضمون در بعضی احادیث باین عبارت وارد شده «حَقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَقَّتْ
النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» فرو گرفته شده بهشت بمکاره و فرو گرفته شده جهنم بخواهشها

4205

بالصبر تخف المحنة

بسبب صبر سبک می گردد محنت، و وجه این از شرح فقره سابق ظاهر می شود

4206

بالایمان تكون التجارة

بسبب ایمان می باشد رستگاری، و ممکن است که غرض این باشد که رستگاری بی ایمان حاصل نشود و غیر مؤمن هر چند تمام عمر خود را صرف
طاعت و عبادت کند بر نهج دین خود رستگار نگردد، و ممکن است که غرض این باشد که ایمان آخر سبب رستگاری می شود و مؤمن مخلد در جهنم
نماند هر چند باعتبار بعضی گناهان بجهنم برود و چندی بماند

4207

بالعافية توجد لذة الحيوة

بسبب عافیت یافت می‌شود لذت زندگانی، یعنی با عافیت زندگانی لذتی دارد و بی آن ندارد و مراد عافیت از بیماریهاست، و همچنین از خوف از دشمن و مانند آنها و غرض بیان بزرگی نعمت عافیت است، و این که شکر بر آن زیاده از هر نعمتی باید کرد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۴

4208

بالعقل يستخرج غور الحكمة

بعقل بیرون آورده می‌شود ته حکمت، «عقل» قوتی است که بآن ادراک حقایق چیزها می‌شود و «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست و کردار درست را گویند، و مراد به «ته حکمت» یا مسائل دقیقه علوم حقه است که چون دقیق است و ظاهر نیست گویا در ته آن علوم واقع شده، و یا اسرار و منافع و مصالح خفیه است که حق تعالی در کردارهای خود و ایجاد مصنوعات رعایت کرده و چون مخفی است و ظاهر نیست آنها را ته حکمت فرموده اند پس بنا بر اول آنها ته حکمت اند باعتبار جزو علمی و بنا بر دویم آنها ته حکمتند باعتبار جزو عملی، و مراد حکمت حق تعالی است

4209

بذكر الله تستنزل الرحمه

بیاد خدا فرود آورده می‌شود رحمت، یعنی یاد خدا خواه بدل و خواه بزبان سبب فرود آمدن رحمت حق تعالی می‌شود و این است که در جهاد و غیر آن امر شده که ذکر خدا بسیار بکنید

4210

بالایمان يستدل على الصالحات

بایمان استدلال کرده می‌شود بر عملهای صالح، یعنی ایمان دلالت میکند مؤمن را و راه می‌نماید بعملهای صالح و کارهای نیکو یعنی در واقع سبب این می‌شود که او آنها را بیاید و بکند، و ممکن است که مراد این باشد که اگر از کسی اعمالی ببینیم که ظاهر آنها خوب باشد مثل عبادات یا اخبار بغیب و مانند آنها، پس اگر مؤمن است بایمان او استدلال بر صلاح و خوبی اعمال او می‌توان کرد و اگر مؤمن نیست آن اعمال را فاسد و تباه باید دانست و نشان خوبی او نباید دانست، یا این که هر عملی که از کسی ببینیم اگر مؤمن باشد بایمان او باید استدلال کرد بر صلاح و صحت آن یعنی آن را باید بر محمل صحیح حمل کرد و حکم بفساد آن نکرد، و اگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۵

مؤمن نیست حکم بصحت آن در کار نیست، و بنا بر این موافق است با آنچه مشهور است میانه علما که: اصل در افعال مؤمنان صحت است

4211

بالعدل تتضاعف البركات

بسبب عدالت دو چندان می‌گردد برکتها یعنی بسبب عدالت پادشاهان و حکام برکتها زیاد می‌گردد زیادتی کامل، چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده که: سلوک بعدل باعث زیادتی بارش و برکت حاصلها و رفاهیت و امنیت خلق باشد، و سلوک بظلم و جور باعث خلاف آنها گردد

4212

بالعقل تنال الخيرات

بعقل رسیده می‌شود خیرات، یعنی عقل سبب این می‌شود که صاحب آن برسد بکارهای خیر و می‌دارد او را بر کردن آنها، و ممکن است که مراد به «خیرات» ثوابها و جزاهای اعمال خیر او باشد و بسبب عقل برسد به آنها، بسبب این که عقل باعث کردن آن اعمال شده پس بواسطه سبب رسیدن به آنها شده

4213

بالبرّ يملك الحرّ

باحسان بنده می‌شود آزاد یعنی مطیع و فرمانبردار می‌شود آزاد بمنزله بنده چنانکه مکرر مذکور شد، و ممکن است که «برّ» بکسر باء که بمعنی احسان باشد خوانده نشود بلکه بضمّ باء خوانده شود موافق حرّ و بنا بر این ترجمه این است که به «گندم» یعنی بنان دادن بنده می‌شود آزاد

4214

بفعل المعروف يستدام الشکر

بکردن کار خوب دایم داشته می‌شود شکر، مراد این است که شکر نعمتهای حق تعالی بکردن کارهای خوب بعمل آید پس تا بنده کارهای خیر میکند شکر را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۶

دایم داشته و در بعضی نسخه ها «بتوالی» بدل «بفعل» واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: بسبب پی‌درپی کردن کار خیر دایم داشته می‌شود شکر، بهمان معنی که مذکور شد با تصریح باین که دوام شکر به پی در پی کردن کار خیر می‌شود نه باصل کردن کار خیر، و ممکن است که مراد

بمعروف خصوص احسان باشد و مراد این باشد که اگر کسی خواهد که کسی را که احسانی باو کرده باشد همیشه شکر او کند باید احسان را باو پی در پی کند که اگر قطع احسان از او کند دیگر او شکر او نخواهد کرد و بنا بر نسخه اول نیز ممکن است حمل کلام بر این معنی، نهایت بنا بر آن معنی اول ظاهر ترست و بنا بر هر دو آن معنی دقیق تر و متین ترست

4215

باعدل تصلح الرعیة

بعدل بصلاح می آید رعیت یعنی احوال ایشان انتظام می یابد

4216

بالفکر تصلح الرویة

بفکر بصلاح می آید رویت، پوشیده نیست که «رویت» چنانکه از کتب لغت ظاهر می شود بمعنی فکر است و ظاهر این است که در اینجا مجازا بمعنی رأی و اندیشه باشد یعنی هر رأی و اندیشه که از روی فکر باشد صالح و محلّ اعتماد تواند بود، و هر رأی و اندیشه که از روی فکر نباشد فاسد باشد و بر آن اعتماد نتوان کرد

4217

بالعقل صلاح البریة

بعقل صلاح حال خلق حاصل شود یعنی هرگاه خلق موافق عقل سلوک کنند احوال ایشان بصلاح و خوبی باشد، یا این که هرگاه حاکم و صاحب اختیار ایشان عاقل باشد و موافق عقل سلوک کند احوال ایشان صلاح و استقامت یابد

4218

بالتعلم ینال العلم

بتعلیم گرفتن رسیده می شود علم یعنی رسیدن بعلم بدرس خواندن نزد عالمی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۷

و فرا گرفتن از او می شود نه باین که مانند بعضی مردم پیش خود فکر کنند و بهر چه بفکر خود بیابند اعتماد کنند

4219

بالکظم یكون الحلم

بفروخوردن خشم می باشد حلم، مراد این است که حلم و بردباری باین حاصل می شود که این کس مکرر خشم خود را فرو خورد و در صدد انتقام و تلافی در نیاید تا این که این معنی ملکه او گردد، و ممکن است که مراد تکرار وقوع آن نباشد بلکه مجرد این باشد که تا از کسی فرو بردن خشم بعمل نیاید حلیم نباشد، و بمجرد این که بر خود گذاشته باشد که اگر خشمناک شود خشم خود را فرو برد حلم حاصل نشود، زیرا که بسیار است که آدمی قصدی دارد که کاری بکند و هرگاه وقت آن شد نفس او سرکشی میکند و نمی گذارد که آنرا بعمل آورد

4220

بالعلم تكون الحيوة

بسبب علم می باشد زندگی، یعنی رستگاری آخرت که زندگی جاوید است، و ممکن است که مراد این باشد که زندگی حقیقی آنست که با علم باشد و

جاهل بمنزله مردگان است

4221

بالصدق تكون النجاة

براستگویی می باشد رستگاری در دنیا و آخرت، و این بنا بر غالب است و اگر نه گاه هست که راستگویی خوب نباشد مثل این که باعث قتل شخصی بی گناه گردد چنانکه قبل از این بتفصیل مذکور شد

4222

بالکذب یتزین اهل النفاق

بدروغگویی زینت می یابند اهل نفاق یعنی جمعی که نفاق دارند و ظاهر ایشان با باطن موافق نیست بدروغگویی خود را زینت دهند و مردم را فریب

دهند مثل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۸

این که بهر که برسند هر چند با او در کمال دشمنی باشند اظهار کمال دوستی و محبت کنند بلکه قسمتها نیز بر آن یاد کنند

4223

بالشره تشان الاخلاق

بحرص و آز زشت و عیبناک می گردد خویها و خصلتها، یعنی باعث این می شود که خصلتهای صاحب آن زشت و نکوهیده باشد، و ممکن است که مراد این باشد که صاحب حرص هر چند خصلتهای خوب داشته باشد بسبب حرص او آن خصلتها زشت و عیبناک و ناقص و ناتمام گردد

4224

بالصدق تکمل المروءة

براستگویی کامل می شود مروت یعنی مردانگی یا آدمیت یعنی تا با کسی راستگویی نباشد هر چند مردانگی یا آدمیت داشته باشد مردانگی یا آدمیت او ناقص و ناتمام باشد

4225

بالتواخی فی الله تثمر الاخوة

ببرادر شدن در راه خدا میوه می دهد یعنی برادری که ثمره می دهد و نفعی دارد برادری است که در راه خدا باشد و غرض دنیوی در آن منظور نباشد

4226

بالتآتی تسهل المطالب

بتآتی نمودن آسان می شود مطلبها یعنی هرگاه کسی تآتی کند در مطلبها و شتاب نکند در آنها آسان گردد آنها و اگر شتاب کند در آنها دشوار گردند، و این مضمون در احادیث دیگر نیز وارد شده، و ممکن است که این از جانب حق تعالی باشد تا این که مردم تآتی کنند در کارها و شتاب نکنند، و ممکن است که باعتبار این باشد که هرگاه بتآتی متوجه مطلبی شوند از روی فکر و رویت متوجه شوند بخلاف این که شتاب کنند و ظاهرست که کاری که از روی فکر و رویت کرده شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۰۹

آسانتر باشد از همان کار هرگاه بی فکر کرده شود

4227

بالصبر تدرک الرغائب

بصبر یافته می شود رغایب، یعنی چیزی چند که مردم رغبت کنند در آنها و نیکو دانند، و مراد این است که صبر را میوه های نیکو باشد

4228

بالصحة تستكمل اللذة

بسبب تندرستی کامل می شود لذت چه ظاهرست که علیل و بیمار را چندان بهره از لذتها نباشد و غرض این است که قدر نعمت صحت و تندرستی را باید دانست و از شکر آن نباید غافل شد

4229

بالزهد تثمر الحکمة

بزهد میوه می دهد حکمت، مراد به «زهد» چنانکه مکرر مذکور شد بی رغبتی در دنیاست و حریص نبودن بر آن و ترک محرمات آن بلکه مشتبهات نیز، و ظاهر این است که مراد به «حکمت» در اینجا مجرد علم درست است نه علم و عمل هر دو که معنی شایع آنست چنانکه مکرر مذکور شد، و وجه ظهور مذکور باندک تأملی ظاهر می شود و مراد این است که: حکمت تا با زهد در دنیا نباشد نفعی ندارد و فایده بر آن مترتب نشود

4230

بالظلم تزول النعم

بسبب ستم زایل می شود نعمتها، یعنی نعمتها که ستم کننده داشته باشد، و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده

4231

بالبغی تجلب النقم

«بسبب بغی کشیده می شود انتقامهای الهی، یعنی بغی سبب آنها می شود» بغی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱۰

چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی ستم و سرکشی کردن و سربلندی نمودن و عدول کردن از حق و دروغ گفتن همه آمده، و هر یک در این مقام مراد می تواند بود

4232

بالافضال تسترق الأعناق

بنعمت دادن بندگی در آورده می شود گردنها، چنانکه مکرر این مضمون مذکور شد

4233

بحسن العشرة تأنس الرفاق

بسبب نیکوئی معاشرت انس می‌گیرند رفیقان، یعنی اگر کسی با رفیقان بنیکوئی معاشرت و آمیزش کند و سلوک خوب نماید رفیقان با او انس و آرام گیرند و آلا رم کنند و ترک رفاقت نمایند، و غرض این است که هر که رفاقت کسی را خواهد باید که با او بنیکوئی معاشرت کند و اگر نه زود ترک رفاقت او کند.

4234

بaleلم يستقيم المعوج

بaleلم راست می‌گردد کج شده یعنی اگر کسی کج شده باشد و از راه راست گشته باشد بتحصیل علم راست تواند شد و براه راست تواند آمد، یا این که بaleلم کارها را که کج شده باشند و از استقامت بدر رفته باشند راست می‌توان کرد بحسن رأی و تدبیر درست که بaleلم و دانائی حاصل شود

4235

بالحق يستظهر المحتج

بحق پشت قوی میکند حجت گوینده یعنی کسی که حجت و دلیل گوید بر مطلبی اگر بمقدمه چند باشد که حق باشند پشت او قوی باشد و غلبه کند بر خصم، و اگر بمقدمه باشد که حق نباشد پشت او قوی نباشد و هر چند خصم را عاجز و ساکت نماید تکیه او بر تکیه گاه محکمی نباشد، چه ممکن است که بعد از آن همان خصم یا دیگری مطلع شود بر بطلان آن مقدمه، و ظاهر شود فساد حجت و دلیل او، و غرض

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۱۱

از این است که آدمی اگر خواهد که پشت او قوی باشد در دلیلی که گوید باید که برهان گوید و بجدل و مغالطه و مانند آنها متمسک نشود، و ممکن است که مراد این باشد که عمده از برای کسی که حجت و دلیل گوید این است که ملاحظه حقیقت مدعی بکند تا پشت او قوی باشد که اگر مدعی حق نباشد پشت او قوی نباشد و هر چند سعی کند در اقامت دلیل و حجت و مخاطبان را عاجز و ساکت نماید باعتبار این که قادر بر جواب دلیل او نباشند. تکیه او بر چیزی نیست و بزودی مردم بر فساد دلیل او و راه جواب آن مطلع گردند

4236

بالرفق تدرک المقاصد

بمهربانی و همواری دریافته می‌شود مقصدها یعنی بمقصدها می‌توان رسید

4237

بمتحمل المؤمن تكثر المحامد

بمتحمل شدن مؤمنها بسیار می‌شود ستایشها یعنی هر که متحمل اخراجات مردم شود و آنها را بر خود گیرد مردم او را مدح و ثنای بسیار کنند باعتبار این که این معنی شیوه کسی است که در غایت کرم باشد

4238

بالعفاف تزكو الأعمال

بپرهیزگاری و اجتناب از حرام پاکیزه می‌گردد عملها یعنی قبول می‌گردد طاعات و عبادات، چنانکه حق تعالی فرموده: «وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ» یعنی قبول نمی‌کند خدا مگر از پرهیزگاران، و مراد قبول کامل است، و ممکن است که [تزکو] بمعنی «پاکیزه می‌گردد» نباشد بلکه بمعنی «فزایش میکند» باشد، و مراد این باشد که بسبب پرهیزگاری فزایش میکند اجر و ثواب عملها و زیاد می‌گردد، یعنی عبادتی که با پرهیزگاری باشد اجر و ثواب آن زیاد باشد از همان عبادت هرگاه غیر پرهیزگار بکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۱۲

4239

بالصدق تفسح «۱» الأجال

بتصدق وسعت می‌یابد اجلها یعنی مدت عمرها و این بنا بر آنست که حق تعالی گاه هست که تقدیر کرده که مدت عمر کسی فلان قدر باشد اگر تصدق نکند و فلان قدر زیاد شود اگر تصدق کند پس در آن صورت اگر تصدق کند عمر او وسعت یابد یعنی زیاد شود بر آن قدری که از برای او تقدیر شده بود بشرط عدم تصدق و همچنین در دعا و مانند آنها از آنچه وارد شده که گاهی باعث زیادتی عمر می‌گردد

و این معنی یعنی زیادشدن عمر گاهی بسبب تصدق در احادیث بسیار وارد شده مثل آنچه در حدیث معتبر آمده که یهودئی بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشته گفت: السلام عليك، حضرت در جواب فرمود: عليك، اصحاب عرض کردند که این یهودی جز این نیست که سلام کرد بر تو بمرگ یعنی بجای سلام سام گفت و سام بمعنی مرگ است یعنی مرگ بر تو باد، حضرت فرمود که: من هم همچنان بر او برگردانیدم، بعد از آن حضرت فرمود که: این یهودی را می‌گزد ماری سیاه در پشت گردنش، پس می‌کشد او را، بعد از آن یهودی رفت و هیمة بسیار جمع کرده برداشته بزودی برگشت آن گاه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - باو گفت: بگذار این هیمة را، پس چون گذاشت دیدند که مار سیاهی در میان هیمة است و دندان

گذاشته بر چوبی حضرت فرمود که: ای یهودی چه عمل کرده امروز؟- گفت: عملی نکرده ام مگر این هیمه را که برداشته‌ام و با من دو نان بود یکی را خوردم و دیگری را بر مسکینی تصدق نمودم، پس حضرت فرمود که: بآن نان دفع کرده اللّٰه تعالی از او، و فرمود که: بدرستی که صدقه دفع میکند مردن بد را از آدمی، و در بعضی نسخه‌ها «تفسخ» بخای نقطه دار است و بنا بر این ترجمه این است که بتصدق فسخ کرده می‌شود اجلها، و ظاهرتر بنا بر این است که: اجل بمعنی وقت مرگ باشد نه مدت عمر چنانکه در نسخه اول مذکور شد یعنی فسخ کرده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱۳

می‌شود یعنی نقض می‌شود وقتی که از برای مرگ او قرار شده و مرگ او بوقت دیگری افتد، و ممکن است که مراد همان معنی باشد و فسخ آن باعتبار این باشد که مدت زیاد می‌شود بر آن

4240

بالدعاء يستدفع البلاء

بسبب دعا دفع کرده می‌شود بلا یعنی گاهی دفع می‌شود بآن، و این نیز در احادیث بسیار وارد شده و کیفیت این نیز بر نحوی است که در تصدق در فقره سابق مذکور شد

4241

بحسن الافعال يحسن الثناء

بخوبی کارها نیکو می‌باشد ستایش، مراد این است که مناط نیکوئی مدح و ثنای کسی نیکوئی عمل اوست نه بسیاری آن چنانکه حق تعالی فرموده وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ* تا این که آزمایش کند شما را که کدام یک از شما عمل او بهتر است، و نفرموده که: عمل او بیشتر است، و خوبی اعمال باین می‌شود که موافق شرایط و آدابی باشد که حق تعالی در هر عبادتی مقرر کرده و نیت در آن خالص باشد از برای خدا و اصلاً آمیخته بغرضی دیگر که اخلاص بآن کند نباشد و چون این شرط از همه عمده تر است و مردم بسیار از آن غافل میشوند آن حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه از برای تنبیه ایشان فرموده

4242

بالاخلاص ترفع الاعمال

بخالص کردن نیت یعنی از برای رضای حق تعالی بلند کرده می‌شود عملها، یعنی بدرجه قبول می‌رسد چه اگر آمیخته بریا یا غرضی دیگر باشد که منافی اخلاص باشد قبول نشود بلکه سبب عذاب و عقاب گردد

4243

بالطاعة يكون الاقبال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱۴

بطاعت می‌باشد اقبال، مراد این است که اقبال و بخت بلند این است که کسی طاعت و فرمانبرداری خدا کند که سبب رستگاری جاوید گردد و اگر بی آن دینا رو بکسی آورد آن اقبال نیست بلکه باعث زیادتی وزر و وبال است

4244

بالقناعة يكون العزّ

بقناعت می‌باشد عزّت و ارجمندی، چه هر که قانع شود بداده خدا طمع از کسی نکند و آبروی خود را نزد کسی نریزد و چنین کسی هر چند فقیر باشد نزد همه کس عزیز و محترم باشد، بخلاف کسی که طمع کند که هر چند مالدار باشد خوار و ذلیل گردد

4245

بالطاعة يكون الفوز

بطاعت و فرمانبرداری می‌باشد فیروزی، مراد اینست که فیروزی و کامیاب شدن آنست که بسبب طاعت و فرمانبرداری خدا باشد چه آن فیروزی برستگاری جاوید و کامیابی از آنست، و فیروزی و کامیابی دنیا که با نافرمانی باشد آن در حقیقت ناکامی است و سبب زیادتی زیان و خسران

4246

بالتكبر يكون المقت

بتکبر می‌باشد دشمن داشته شدن یعنی تکبر سبب این می‌شود که حق تعالی این کس را دشمن دارد چنانکه آیات و احادیث بسیار دلالت بر آن دارد، و همچنین سبب دشمنی خلق می‌شود زیرا که متکبر با هر کس سلوکی که مرضی او باشد نکند و باین اعتبار با او دشمن گردند چنانکه بتفحص احوال مردم ظاهر و باهر می‌گردد

4247

بالتوانی يكون الفوت

بسبب سستی میباشد فوت، یعنی سستی سبب فوت مطالب اخروی و دنیوی گردد، پس آدمی باید که راه آن بخود ندهد و عزم او در کردن کارهای خیر و همچنین ضروریات امور دنیوی قوی باشد و اهتمام به آنها داشته باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱۵

4248

بالفناء تختم الدتیا

بنیستی ختم می شود دنیا یعنی عاقبت دنیای هر کس فنا و زوال است، و همچنین عاقبت تمام دنیا، پس شایسته آن نیست که کسی دل بآن بندد و

حریص بر آن باشد

4249

بالحرص یكون العناء

بسبب حرص میباشد رنج، زیرا که حریص همیشه در تعب و رنج طلب باشد و هر چه حاصل شود طلب زیاده بر آن کند و هرگز از طلب باز نایستد

4250

بالیاس یكون العناء

بنومیدی میباشد توانگری یعنی نومید ساختن خود از خلق و قطع طمع از ایشان در حقیقت توانگری است، زیرا که توانگری زیاده از آن نباشد که

کسی را حاجت بخلق نباشد، و ممکن است که مراد این باشد که سبب توانگری ظاهری گردد و بسبب آن حق تعالی او را توانگر گرداند

4251

بالمعصیة تكون الشقاء

بسبب نافرمانی میباشد بدبختی، یعنی بدبختی این است که کسی عصیان کند و فرمان حق تعالی نبرد و عاقبت خود را تباه گرداند نه این که در دنیا

فقیر و بی چیز باشد یا ببلاها و مصیبتها گرفتار گردد چنانکه بسیاری از مردم گمان میکنند

4252

بعوارض الآفات تتكدر النعم

بآفتها که عارض میشوند تیره و ناصاف می گردد نعمتها، مراد این است که نعمتهای دنیوی از برای کسی صاف نمی ماند و همواره بورود عوارض و آفات

مکدر و تیره می گردد پس شایسته آن نیست که کسی حریص بر آنها باشد و سعی در طلب آنها کند، سزاوار سعی نعمتهای اخروی است که کدورت را

به آنها اصلا راهی نیست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱۶

4253

بالایثار يستحق اسم الكرم

بسبب ایثار حاصل می شود استحقاق و شایستگی نام کرم، «ایثار» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی جود و کرم باشد و بمعنی اختیار کردن کسی بر خود

و دادن چیزی باو در حال احتیاج خود بآن و در اینجا مراد معنی دویم است و مراد این است که شایسته اسم «کرم» کسیست که ایثار کند و چیزی

بکسی دهد با وجود احتیاج خود بآن، نوه هر که جود و بخشش کند، و ممکن است که «ایثار» بمعنی جود و کرم باشد و مراد به «کرم» در اینجا جود

و بخشش نباشد بلکه گرامی بودن باشد و مراد این باشد که تا کسی جود و بخشش نداشته باشد شایسته این نیست که او را گرامی و بلند مرتبه

گویند

4254

بقدر اللذة يكون التنغیص

بقدر لذت میباشد غصه دادن یعنی نعمتهای دنیوی صاف نمی باشد و هر نعمتی بقدر لذت آن غصه همراه یا در عقب دارد

4255

بقدر السرور یكون التّنعیص

بقدر شادمانی میباشد مکدر ساختن یعنی مکدر ساختن آفات و عوارض عیش آدمی را، و این بمنزله تأکید فقره سابق است

4256

بركوب الاهوال تكتسب الاموال

بمرتکب شدن هولها و ترسها کسب کرده می شود مالها، مراد اینست که غالب اینست که در کسب اموال ارتکاب هولها باید کرد مثل سفرهای دریا و

مشاهده تلاطم و طوفان و رفتن بیابان و برخوردن راهزنان و دزدان، پس اگر کسی از برای کسی اموال که بزودی فانی گردد مرتکب چنین هولها شود

پس چرا تعب و زحمت افعالی را بر خود نگذارد که اجر و ثواب آنها پاینده و دایم باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱۷

4257

بالصدق تتزين الاقوال

براستی زینت و آرایش می یابد گفتارها

4258

بالستخاء تزان الافعال

ببخشندگی زینت داده می شود کارها، یعنی بسبب بخشندگی کارهای صاحب آن در نظر مردم زینت و آرایش یابد و خوش نماید یا این که کارهای خیر و طاعات و عبادات او زینت و آرایشی داشته باشد نزد حق تعالی زیاده بر طاعات و عبادات دیگران، و اجر و ثواب او زیاد باشد از اجر و ثواب دیگران. که مثل همان اعمال را کرده باشند

4259

بالاخلاص يتفاضل العمال

بخالص گردانیدن نیت زیادتی کنند بر یکدیگر عمل کنندگان یعنی بقدر زیادتی اخلاص زیادتی کنند بر یکدیگر در مرتبه تقرب بخدا و اجر و ثواب، پس هر چند اخلاص کسی بیشتر باشد مرتبه او بلندتر باشد و اجر و ثواب او زیادتر

4260

بالجود تسود الرجال

ببخشندگی سید و مهتر میشوند مردان

4261

بلين الجانب تأنس النفوس

بنرمی پهلو انس و آرام می گیرد دلها، یعنی سبب این می شود که مردم با صاحب آن انس و آرام گیرند و از او وحشت و رم نکنند، و «نرمی پهلو» کنایه است از تکبر نمودن و بدخو نبودن چه متکبر و بدخوی گوئیا پهلو درشتی دارد که کسی در پهلو او نتواند نشست و غیر متکبر و خوش خو بر خلاف آنست

4262

بالاقبال تطرد التحوس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱۸

باقبال دور کرده می شود نحسها، یعنی بعضی امور که میمنت نداشته باشد و مراد به «اقبال» یا بخت بلندبخت که بسبب طاعت و فرمانبرداری خدا حاصل شود چنانکه در چند فقره قبل از این مذکور شد که «بطاعت می باشد اقبال» و یا مطلق بخت بلند و رو آوردن دنیاست هر چند آنچه از راه طاعت نباشد خوب نباشد و در حقیقت اقبال نباشد و حاصل کلام این است که هرگاه کسی را اقبال باشد اقبال حقیقی یا مطلق اقبال و رو آوردن دنیا باو اموری که نحوستی دارد بحسب دنیا از برای او اثری نمی کند و ضرری ندارد و اقبال او آسیب آنها را دفع میکند، و ممکن است مراد به «اقبال» در اینجا اقبال آدمی باشد بسوی خدا و رو آوردن او بجانب خدا و سپردن خود باو و واگذاشتن همه امور خود باو، و بر هر تقدیر ظاهر این فقره این است که بعضی امور باشد که در واقع نحوستی داشته باشد و نحوست آنها باقبال دفع شود و حمل کلام بر این که مراد اموری باشد که مردم نحس می دانند دور می نماید

4263

بحسن الاخلاق يطيب العيش

بنیکوئی خویها نیکو می شود زندگانی، زیرا که صاحبان خویهای خوب بسبب وقوع مکروهات پر مکتد و غمگین نگردند و مردم نیز بایشان پر اذیتی نرسانند بلکه رعایت کنند پس زندگانی بر ایشان بخوشی گذرد بخلاف مردم بدخو که بسبب اندک مکروهی که روی دهد مکتد و غمگین گردند و با مردم نیز درشتی کنند و بآن سبب مردم بایشان بیشتر اذیت رسانند پس اکثر اوقات زندگانی بر ایشان تلخ گردد

4264

بكثره الغضب يكون الّطيش

بسبب بسیاری خشم می باشد طیش یعنی سبکی و از جا بر آمدن، و مراد این است که خشم زیاد را بخود راه نباید داد و هرگاه کسی را خشمی بگیرد باید که فرو خورد آنرا و نگذارد که زیاد شود و اگر نه همین که زیاد شد سبب این شود که از جا برآید برای انتقام و سبکی کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۱۹

4265

بعدل المنطق تجب الجلالة

بعدل گفتار ثابت می‌شود بزرگی، عدل در چیزی این است که میانه روی شود در آن نه افراط شود و نه تفریط، و مراد این است که میانه روی در گفتار که نه بسیار گفته شود که مردم او را پرگو گویند و نه کم که مردم او را نادان و عاجز شمارند سبب این می‌شود که این کس در نظر مردم بزرگ گردد، و ممکن است که مراد این باشد که عدل کردن در گفتار یعنی این که آنچه آدمی گوید موافق عدل باشد و چیزی نگوید که در آن حیف و جوری باشد. مثل هزه و دشنام و غیر آن سبب بزرگی می‌گردد در نظرها یا در واقع نیز

4266

باعدول عن الحقّ تكون الضلالة

بمیل کردن از حق می‌باشد گمراهی، مراد این است که میانه حق و باطل واسطه نیست هر که یکسر مو از راه راست بگردد گمراه و از اهل ضلالت باشد. پس میل از حق و مسامحه در آن بهیچ وجه نباید کرد

4267

بالتسيرة العادلة يقهر المناوى

بسلوک کردن طریقه که موافق عدل باشد مقهور و مغلوب می‌گردد دشمن یعنی بسبب این حق تعالی چنین میکند که دشمن او مقهور و مغلوب گردد، و ممکن است که مراد به «مقهور شدن دشمن» این باشد که او را که عاجز می‌سازد از این که حجتی بر او بگیرد و تقصیری بر او لازم سازد

4268

باكتساب الفضائل يكبت المعادى

بکسب کردن فضیلتها افتاده می‌شود یا خوار کرده می‌شود دشمن، مراد بفضیلتها اموری چند است که باعث مزیت و زیادتی صاحب آن باشد بر کسی که عاری باشد از آن، و مراد این است که اصل کسب کردن فضیلتها غلبه است بر دشمنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۲۰

که عاری باشد از آنها و خوار کردن اوست، یا بمنزله انداختن اوست، یا این که در واقع سبب این می‌گردد بتأیید حق تعالی، یا این که بسبب آنها راه غلبه بر دشمن بر او ظاهر می‌شود

4269

بدوام ذکر الله تنجبا الغفلة

بسبب دایم بودن ذکر خدا زایل می‌شود غفلت، مراد ذکر قلبی است که همیشه آدمی در یاد خدا باشد و اگر ذکر زبانی نیز اضافه آن شود بهتر باشد و مراد زایل شدن غفلت است از آنچه خیر و صلاح او باشد در دنیا و آخرت و غفلتی که بسبب آن در معصیتی افتد

4270

بحسن العشرة تدوم الوصلة

بنیکوئی معاشرت دایم می‌ماند پیوند یعنی پیوند آشنائی و مصاحبت، و در بعضی نسخه‌ها «الصحة» بدل «الوصلة» است، و بنا بر این معنی این است که: دایم می‌ماند مصاحبت

4271

بتكرّر الفكر ينجب الشك

بمکرر شدن فکر بریده شود شک یعنی باید در مسائل و غیر آنها از مطالب مکرر فکر کرد تا راه شک بریده شود

4272

بدوام الشك يحدث الشرك

بدایم بودن شک حادث می‌شود شرک یعنی کفر یا شریک قرار دادن از برای خدا، و مراد این است که آدمی باید که عادت بشک نکند و بقدر مقدور در هر باب باید که سعی کند در ازاله شک از خود که اگر دایم ماند شک از برای او و عادت گردد آن منجر می‌شود باین که شک کند در بعضی امور که شک در آنها شرک است، و ممکن است که مراد شک در معارف الهیه باشد که شک در آنها جایز نباشد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۲۱

و مراد به «دایم بودن شک» استقرار آن باشد و مراد این باشد که اگر شکی در آنها حاصل شود از قبیل وسوسه نفس باید سعی کرد در ازاله آن بتکرر فکر یا غیر آن که اگر شک در آنها قرار گیرد و مجرد وسوسه نفس نباشد حادث شود شرک، یا این که در خصوص معارف الهیه هر چند مسئله باشد که شک در آن شرک نباشد باید که شک را از خود زایل کرد که اگر دایم بماند آن بتدریج منجر می‌شود بشرک و شک در بعضی امور که شک در آنها شرک باشد

4273

بالحكمة يكشف غطاء العلم

بحکمت برداشته می‌شود پرده علم، ظاهر این است که مراد به «حکمت» در اینجا دانستن مسائل است از روی دلیل و مراد این است که هر چه را آدمی از روی دلیل دانسته باشد پرده آن از برای او برداشته شده و بحقیقت آن رسیده، و اگر بعنوان تقلید بدانند پرده خفا بر روی آن خواهد بود و بمنزله این باشد که کسی چیزی را از پس پرده دیده باشد، و ممکن است که مراد به «حکمت» در اینجا جزو عملی آن باشد یعنی اعمال صالحه و مراد این باشد که آنها باعث این می‌شود که پرده علم از برای صاحب آن برداشته شود یعنی پرده از روی علم برداشته شود و علم بسیار از برای او حاصل شود.

4274

بوفور العقل یتوقّر الحلم

بسبب بسیار بودن عقل وافر می‌شود حلم، زیرا که هر چند عقل کسی بیشتر باشد معرفت او بنیکوئی حلم و منافع آن و بدی خلاف آن و ضررهای آن بیشتر باشد و یقین چنین عقلی سعی کند که صاحب آن بهره وافر از آن داشته باشد

4275

بالعقول تنال ذرّوة «۱» العلوم

بعقلها رسیده می‌شود باوج علمها یعنی بعقلها که حق تعالی ببندگان عطا کرده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲۲

می‌توان بر مراتب عالیه علوم و معارف رسید پس آدمی نباید که بکاهلی و تقصیر خود را از آن درجات محروم سازد و در بعضی نسخه‌ها «الامور» بدل «العلوم» است موافق فقره بعد، و بنا بر این مراد این است که: بعقلها رسیده می‌شود باوج امرها یعنی کارها یا چیزها یعنی بکارهای بلند یا مرتبه‌های بلند می‌توان رسید، پس آدمی نباید که بکاهلی و تقصیر آن را عبث و بی فایده کند و خود را از ثمره آن محروم سازد

4276

بالصّبر تدرک معالی الامور

بصبر یافته می‌شود امور بلند یعنی مرتبه‌های بلند یا کارهای بلند، و مراد بصبر صبر بر مصیبتها و مکاره زمان است، و همچنین صبر بر تعب و زحمت طاعات و عبادات و ترک آنچه را خواهش آن باشد از محرّمات، و ظاهر است که صبر بر اینها باعث مراتب بلند گردد، و همچنین باعث این می‌شود که کارهای بلند توان کرد که همان کارهای خیر باشد که صبر بر آنها میکند از فعل طاعات یا ترک محرّمات

4277

«بقدر الهمم تکون الهموم ۱»

بقدر همتها می‌باشد غمها یعنی بقدر خواهشها و اراده‌ها می‌باشد غمها زیرا که هر اراده و خواهشی لازم دارد غمی را که عارض می‌شود بسبب تعب و زحمتی که باید کشید در طلب آن و در حفظ آن بعد از حصول شدن و در فوت آن هرگاه حاصل نشود یا بعد از حصول فوت شود و غرض ترغیب بر کم کردن خواهشها و اراده‌هاست تا این که غم زیاد نباید خورد، و ممکن است که مراد این باشد که بقدر بلندی همتها می‌باشد غمها پس کسی را که همت بلند باشد و مرتبه بلند خواهد در دنیا یا آخرت غم او زیاده است از کسی که بمرتبه پست راضی شود زیرا که تعب و زحمت هر شغلی در دنیا بقدر بزرگی آن شغل و بلندی مرتبه آنست و همچنین زحمت تحصیل هر مرتبه در آخرت بقدر بزرگی و بلندی آن مرتبه است و بنا بر این مراد در همتهای دنیا این است که همت بر مراتب بلند در آنها باعث زیادتی غمهاست پس اجتناب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲۳

از آنها اولی است، یا مجرد بیان این که همت بر هر مرتبه از آنها لازم دارد غمها را بقدر آن مرتبه پس هر که را تاب آن باشد همت بر آن گمارد و اگر نه ترک کند و در همتهای آخرت غرض این است که مرتبه بلند در آن بی غم زیاد بقدر آن مرتبه نمی‌شود پس کسی که آنرا خواهد باید که آن غم را بر خود گذارد و کسی که چنان نکند و اوقات بفرح و سرور گذراند مستحق مرتبه بلند در آن سرا نخواهد شد پس اگر اظهار همت بر آن کند بمجرد زبان باشد و در واقع همتی بر آن نداشته باشد

4278

بقدر القنیة یتضاعف الحزن و الغموم

بقدر قنیه افزون می‌شود اندوه و غمها، «قنیه» بکسر قاف و ضمّ آن و سکون نون و فتح یاء دو نقطه زیر مالی را گویند که کسب شده باشد یا ذخیره شود، و معنی دویم در اینجا ظاهر ترست

4279

بالتّقوی تقطع حمّة الخطایا

بسبب پرهیزگاری بریده می‌شود حمه گناهان، «حمه عقرب» بضمّ حاء و تخفیف میم زهر آن و ضرر آن است، و بنا بر این مراد این است که: پرهیزگاری سبب این می‌شود که زهر و ضرر گناهان سابق بریده شود و زایل گردد، و ممکن است که بتشدید میم خوانده شود بمعنی شدت یا گرمی یا تیزی و بنا بر این نیز مراد زایل شدن شدت یا گرمی یا تیزی گناهان سابق است

4280

بالورع یكون التنزه من الدنيا

بسبب پرهیزگاری می‌باشد پاکیزگی از صفات پست مرتبه

428

بحسن الأخلاق تدرّ الارزاق

بسبب نیکوئی خویها روان می‌شود روزیها یعنی وسعت می‌یابد و فراخ می‌گردد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲۴

و این یا باعتبار این است که حق تعالی بازای اخلاق نیکوی او روزی او را فراخ می‌گرداند، و یا باعتبار این که مردم چنین کسی را رعایت کنند و نگذارند که تنگی در وجه معاش کشد

4282

بحسن الصحبة تكثر الرفاق

بسبب خوبی مصاحبت بسیار می‌شود رفیقان

4283

بصدق الورع يحصن الدين

براستی پرهیزگاری در حصار می‌شود و حفظ کرده می‌شود دین یعنی بپرهیزگاری که واقعی باشد نه پرهیزگاری و صلاح ظاهری

4284

بالرضا بقضاء الله يستدلّ على حسن اليقين

براضی بودن بتقدیر خدا استدلال کرده می‌شود بر نیکوئی یقین، یعنی هر که راضی و خشنود است به آن چه خدا در باره او تقدیر کرده این دلیل این است که یقین او بحق تعالی و دانائی او و عدل او نیکوست و احتمال جهل و حیف و جور در شأن او نمی‌دهد

4285

بالصالحات يستدلّ على حسن الايمان

بعملهای صالح استدلال کرده می‌شود بر خوبی ایمان، یعنی عملهای صالح کسی دلیل این است که ایمان او نیکوست، و خلاف آن دلیل ضعف و سستی ایمان است، و ظاهر این کلام این است که اعمال جزو ایمان نباشد چنانکه مذهب مشهور میانه علماست چنانکه مکرر مذکور شد

4286

بحسن التوكل يستدلّ على حسن الايقان

بنیکوئی توکل استدلال کرده می‌شود بر خوبی یقین داشتن، یعنی هر که توکل او بر خدا نیکو باشد و همه امور خود را باو واگذاشته باشد این دلیل این است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲۵

که یقین او بحق تعالی و سایر معارف الهیه نیکوست و در بعضی نسخه‌ها «صدق ایقان» است و بنا بر این ترجمه این است که: استدلال کرده می‌شود بر راستی یقین داشتن، و حاصل هر دو یکی است

4287

بكثرة التواضع يتكامل الشرف

بسبب بسیاری فروتنی یعنی بدرگاه حق تعالی و با خلق نیز کامل می‌شود شرف و بزرگی

4288

بكثرة التكبر يكون التلف

بسبب بسیاری تکبر می‌باشد تلف یعنی تلف آخرت بلکه دنیا نیز

4289

بصحّة المزاج توجد لذّة الطعم

بصحة مزاج دریافته می شود لذت مزه، و این امر ظاهری است و غرض از بیان آن یا تنبیه بر آن است که تا کسی باعتبار دوام ایام صحت او یا تمدادی آن از آن و از شکر چنین نعمتی عظیم غافل نگردد، و یا کنایه است از این که دل را بهوسها و خواهشهای دنیا مبتلی و بیمار نباید کرد که اگر نه ادراک لذت عبادت نکند و همچنین عقل را بشبهات فاسده مختل نباید ساخت و اگر نه ادراک معارف حقه نتوان کرد

از بندگی خداست قوت ابرار دنیا مطلب که سازدت دل بیمار
بیمار ز خوردنی نباید لذت لذت نبرد ز بندگی دنیا دار

4290

بإصابة الراي يقوى الحزم

بدرستی تدبیر قوی می شود دور اندیشی یعنی هرگاه کسی در کارها تدبیر درست کند باین که عقل کاملی داشته باشد و فکر و تأمل بر وجهی که باید بکند دور اندیشی و رعایت صلاح انجام و عاقبت او قوی گردد، و اگر تدبیر درست نکند حزم و دوراندیشی او قوت نیابد پس کسی را که عقل کامل باشد باید که در هر کاری که خواهد بکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲۶

بذل جهد خود در تأمل در آن و تفکر در مصالح و مفساد آن بکند تا او را تدبیر و رای درستی حاصل شود، و اگر عقل و شعور او کامل نباشد مشورت کند با کسی که عقل و شعور او کامل باشد و او بر وجهی که باید تدبیر و تفکر در آن کار نماید و در بعضی نسخه ها بجای «بإصابة»: «بإصالة» ذکر شده است و بنا بر این معنی کلام این می شود که: باصالت رأی یعنی محکم بودن آن قوی می شود دور اندیشی، یعنی هرگاه رأی کسی در کارها که خواهد بکند قوی و محکم باشد دور اندیشی و رعایت صلاح انجام و عاقبت او قوی باشد و اگر رأی او سست باشد دور اندیشی بر وجهی که باید نتواند کرد زیرا که با رأی و عزم سست اهتمام نکند در کردن آنچه باید که بکند و اهمال کند در آنها و بسبب آن فوت شود از او بسیاری از آنچه صلاح عاقبت او در آن باشد، و ممکن است که مراد باصالت رأی این باشد که آدمی اصیل باشد در آن و تابع دیگری نباشد بود و ظاهر است که چنین کسی دوراندیشی او قوی تر باشد از کسی که باید که تابع دیگری باشد و بنا بر این غرض منع از این است که کسی خود را تابع دیگری کند و مستقل نباشد در آنچه خواهد

4291

بترک ما لا يعينك يتم لك العقل

بترک کردن آنچه بکار نیاید ترا تمام می شود از برای تو عقل، مراد این است که مشغول ساختن خود به آن چه کار این کس نیاید باعث شغل زیاد و تشویش و پراکندگی خاطر و عقل می شود و سبب این می گردد که در هیچ مطلبی مجتمع نتواند شد و بر وجهی که باید فکر نتواند کرد و عقل او کامل نگردد بخلاف کسی که خود را مشغول آنها نسازد که او خاطر خود را در مطالب ضروری جمع تواند کرد و هرگاه عقل و فکر با جمعیت خاطر باشد و با تشویش و پراکندگی نباشد ظاهر است که کامل و تمام گردد، و ممکن است که مراد این باشد که ترک مذکور نشان و دلیل تمامی عقل تو می شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲۷

4292

«بكثره الاحتمال يكثر الفضل» ۱

بسبب بسیاری احتمال بسیار می شود فضل، ظاهر این است که مراد به «احتمال» در اینجا متحمل شدن مؤنات و اخراجات مردم باشد، و مراد به «فضل» زیادتی در مال و نعمت باشد یا تمامی و کمال، و ممکن است که مراد بفضل عطا و احسان باشد و مراد این باشد که بسبب تحمل اخراجات مردم فضل و احسان آدمی بسیار می شود یعنی این کمال فضل و احسان است و بالاترین مراتب آن است، و ممکن است که مراد به «احتمال» تحمل تعب و مشقت باشد و مراد به «فضل» همان تمامی و کمال باشد یا مزیت و زیادتی بر دیگران باشد و مراد این باشد که تمامی و کمال یا مزیت و زیادتی بر دیگران بدون تحمل تعب و مشقت حاصل نمی شود یعنی تعب و مشقت در گزاردن طاعات و عبادات و در صبر بر ترک آنچه خواهش آن باشد از مناهی و صبر بر مصائب و نوائب و مانند آنها

4293

بالا يثار على نفسك تملك الرقاب

بایثار بر نفس خود مالک می شوی گردنهای را، مراد به «ایثار بر نفس» برگزیدن دیگری است بر خود و عطا کردن باو چیزی را که خود محتاج بآن باشد و ظاهر است که بخششها و دهشهای کسی بر این وجه سبب این می شود که مالک گردنهای گردد یعنی مردم مطیع و فرمانبردار او گردند بر وجهی که گویا مالک رقاب ایشان است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲۸

4294

بِتَجَنَّبِ الرَّذَائِلَ تَنْجُو مِنَ الْعَابِ

باجتناب از رذیلتها نجات می‌یابی از عیب و ننگ، رذیلت مقابل فضیلت است یعنی صفتی که باعث پستی و نقص باشد چنانکه فضیلت صفتی باشد که باعث تمامی و بلندی باشد

4295

بِالْعَمَلِ يَحْصُلُ الثَّوَابُ لَا بِالْكَسَلِ

بعمل حاصل می‌شود ثواب نه بکسالت و کاهلی یعنی نه با کسالت و کاهلی یعنی ثواب با آن حاصل نشود نه این که بسبب آن حاصل نمی‌شود زیرا که آن محل توهّم نیست و حاجت بیان ندارد

4296

بِحَسَنِ الْعَمَلِ تَجْنِي ثَمْرَةَ الْعِلْمِ لَا بِحَسَنِ الْقَوْلِ

بخوبی کردار چیده می‌شود میوه علم نه بنیکوئی گفتار، یعنی میوه علم که رستگاری و فیروزی بمراتب عالیه باشد وقتی چیده می‌شود که با خوبی عمل باشد نه باین که گفتار نیکو باشد و عمل بآن نشود

4297

بِالْعَمَلِ تَحْصُلُ الْجَنَّةُ لَا بِالْأَمَلِ

بکردار نیکو حاصل می‌شود بهشت نه بامید بهشت، چه امید بهشت بی عمل بمنزله امید حاصل است از زمینی بی کاشتن دانه و تخمی

4298

بِالْإِحْسَانِ تَمْلِكُ الْقُلُوبَ

بإحسان بنده گردانیده می‌شود دلها

4299

بِالسَّخَاءِ تَسْتُرُ الْعِيُوبَ

ببخشندگی پوشانیده می‌شود عیبها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۲۹

4300

بِغَلْبَةِ الْعَادَاتِ الْوُصُولُ إِلَى أَشْرَفِ الْمَقَامَاتِ

بغلبه عاداتهاست رسیدن بسوی بلندترین جایگاهها، ظاهر این است که مراد به «غلبه عاداتها» غلبه بر عاداتهاست یعنی غالب شدن بر هوسها و خواهشها و مانند آنها از آنچه مقتضای طبع بشری است و آدمی عادت به آنها کرده و مراد به «غلبه بر آنها» زایل کردن آنهاست و سلب آنها از خود یا اطاعت آنها نکردن و عمل بمقتضای قوای عقلیه نمودن و ممکن است که مراد به «غلبه عاداتها» این باشد که بصفات خوب و افعال خیر عادت کند بر وجهی که آنها غالب گردند یعنی ثابت و راسخ گردند در او نهایت ثبات و رسوخ یا غالب شوند بر قوای شهویه و غضبیه و مانع شوند از اطاعت و فرمانبرداری نفس آنها را و ظاهر است که غلبه عاداتها به هر یک ازین دو معنی سبب رسیدن بسعدات جاوید می‌گردد که بلند ترین مراتب و مقامات است

4301

بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَاتِ تَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ

بعملهای صالح یعنی شایسته نیک بلند کرده می‌شود درجه ها یعنی آمدی بمرتبته های بلند از ایمان یا درجات بلند در بهشت می‌رسد

4302

بِخَفْضِ الْجَنَاحِ تَنْتَظِمُ الْأُمُورَ

بفروتنی کردن انتظام می‌یابد کارها، و اصل «خفض جناح» این است که مرغ بال خود را پست کند و بر زمین گستراند و بعد از آن کنایه شده از فروتنی و نرمی و همواری

4303

بِالْفَجَائِعِ يَتَنَفَّسُ السَّرُورَ

بمصیبتها مکدر می‌گردد شادی یعنی نمی‌شود که شادیهای دنیا بورود مصیبتها مکدر و تیره و ناصاف نگردد پس شایسته آن نیستند که کسی از برای آنها سعی کند باید که سعی از برای سرور و شادمانی اخروی کرد که بهیچ وجه آمیخته بکدورتی نگردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۰

4304

بِالطَّاعَةِ تَرْفَعُ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ

بطاعت یعنی طاعت الهی و فرمانبرداری او نزدیک کرده می شود بهشت برای پرهیزگاران یعنی طاعت در حقیقت نزدیکی بهشت معنوی است یا سبب این است که بهشت صوری نزدیک گردد بایشان یعنی مستحق و سزاوار آن گردند یا بزودی در قیامت داخل آن گردند و فاصله رفتن بجهنم «۱» از برای ایشان نباشد

4305

بالمعصیة تؤصد النار للغاوين

بمعصیت پوشانیده می شود آتش برای گمراهان یعنی هر گناهی بمنزله سرپوشی می شود بر سر جایگاه صاحب آن از جهنم یا سبب این می شود که سر جایگاه او را بپوشانند و بر هر تقدیر پوشیدن آن از برای این است که حرارت در آن بیشتر بپیچد مانند تنور پر آتشی که سر آن را بپوشند و ممکن است «تؤصد» بمعنی پوشانیده می شود نباشد بلکه بمعنی بسته می شود باشد و معنی این باشد که بمعصیت بسته می شود درهای جهنم از برای گمراهان یعنی بسبب آن درهای جهنم را بر ایشان می بندند، یا اصل گناهان بمنزله قفلها می شود بر درهای آن و بر هر تقدیر بستن درها از برای این باشد که بیرون نتوانند رفت و گرمی آتش نیز در آن بیشتر بپیچد

4306

بتقدير اقسام الله للعباد قام وزن العالم و تمت هذه الدنيا لاهلها

باندازه قراردادن قسمت های خدا از برای بندگان راست شده سنجیدن عالم و تمام شده این دنیا از برای اهل دنیا، مراد این است که نظام دنیا بسبب این است که حق تعالی از برای هر چیز تقدیری و اندازه کرده که مناسب آن بوده و مصلحت در آن دانسته و اگر یکسر مو بر خلاف آن می شد بزیاد کردن قسمتی یا کم نمودن آن انتظامی که حالا یافته نمی یافت و از دایره اعتدال بیرون می رفت و وجه این ظاهر است چه حق تعالی بهمه مراتب و اوضاع داناست و بر همه قادر و توانا و از همه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۱

مستغنی و بی نیاز و ظاهر است که چنین کسی هر وضعی را که از سایر اوضاع اصلح باشد اختیار می نماید هر چند اسرار مصلحت بعضی امور بر افهام ما بسبب کوتاهی و قصور آنها ظاهر نباشد

4307

بالصدق و الوفاء تكمل المروءة لاهلها

براستی و وفاداری کامل می شود مروّت از برای اهل مروّت یعنی اهل مروّت یعنی مردانگی یا آدمیت تا باین دو صفت حمیده مزین نگردند مروّت ایشان کامل و تمام نگردد

4308

بالرفق تهون الصعاب

ببرمی و همواری آسان می شود کارهای سخت دشوار

4309

بالتأني تسهل الاسباب

بتأنی آسان می شود سببها یعنی سببها و وسیله های کارها

4310

بالاحتمال و الحلم يكون لك الناس انصارا و اعوانا

باحتمال و حلم میشوند از برای تو مردمان یاری کنندگان و یاوران. ممکن است که مراد باحتمال متحمل شدن بی آدابیهای مردم و خشونت های ایشان باشد و در صدد تلافی و انتقام برنیامدن از برای آنها که همان حلم باشد و عطف حلم بر آن تفسیری باشد، و ممکن است که مراد متحمل شدن مؤنات و اخراجات ایشان باشد و بنا بر این غیر حلم باشد و ظاهرست که هر یک از آنها سبب بسیاری اعوان و انصار می گردد

4311

باغاثة الملهوف يكون لك من عذاب الله حصن

بدادرسی ستمدیده دادخواه میباشد از برای تو از عذاب خدا حصاری. یعنی آن سبب این می گردد که از عذاب خدا محفوظ و مصون باشی بمنزله کسی که در حصاری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۲

باشد که بسبب آن از بلائی محفوظ ماند

4312

بعقل الرسول «۱» و ادبه يستدلّ على عقل المرسل

بعقل فرستاده شده و ادب او استدلال کرده می شود بر عقل آنکه او را فرستاده

مراد این است که ایلیچی که پادشاهی بجائی فرستد و همچنین هر که برسالت از نزد بزرگی بجائی رود باید که ملاحظه شود که صاحب عقل و ادب باشد زیرا که مردم از عقل و ادب او استنباط مرتبه عقل و ادب آنکه فرستاده میکنند پس هر چند عقل و ادب او کاملتر باشد گمان میکنند که فرستنده او نیز چنین است و اگر نادان و بی ادب باشد گمان میکنند که فرستنده او نیز چنان است

4313

بالبشر و بسط الوجه يحسن موقع البذل

شکفتگی و گشاده روئی نیکو می شود جایگاه بخشش یعنی هرگاه کسی بکسی بخششی کند اگر آن را از روی شکفتگی و گشاده روئی دهد آن بخشش در نظر او و همچنین نزد حق تعالی مرتبه نیکو داشته باشد و اگر نه آن بخشش را واقعی و رتبه در نظر او نباشد و همچنین نزد حق تعالی

4314

بایثار حبّ العاجلة صار من صار الى سوء الآجلة

بسبب برگزیدن دوستی دنیا که حاضر است رفته هر که رفته بسوی بدی آخرت که آینده است

4315

بقدر علو الرّفة تكون نكايه الوقعة

بقدر بلندی رفعت میباشد کاویدن زخم واقعه یعنی الم و درد مصیبت و بلائی که واقع شود و تشبیه شده آن بالم و درد کاویدن زخم و این یا باعتبار این است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۳

که بلاها و مصیبتها که باعث خفت و خواری باشد بر کسی که رفعت مرتبه داشته باشد گران تر باشد و بیشتر تأثیر کند از کسی که پست مرتبه باشد چه خفت و خواری بر او چندان گران نباشد، و یا باعتبار این که بلا و مصیبت از برای هر کس در خور رفعت مرتبه او باشد و کسی را که بلند مرتبه باشد بلاها از برای او بیشتر باشد از کسی که پست مرتبه باشد چنانکه ارباب دولتها و منصبها و مالداران را انواع بلاها در پیش باشد که مردم درویش از آنها ایمن باشند و بر هر تقدیر غرض این است که صاحب رفعت مرتبه در دنیا چندان رفاهیتی ندارد بلکه باندازه آن درد و الم در برابر پس کسی را که نباشد آرزوی آن نکند و حریص بر تحصیل آن نباشد

4316

بالتقوى قرنت العصمة

بتقوی همراه شده نگاهداشته شدن. مراد به «تقوی» ترس از خداست یا پرهیزگاری یعنی اجتناب از معاصی و مراد به «نگاهداشته شدن» نگاهداشته شدن از گناهان است و مراد این است که کسی را که تقوی باشد حق تعالی باو لطف کند و او را نگاهدارد از غلبه نفس اماره و هواها و هوسهای آن و نگذارد که بگناهی افتد و اگر تقوی نباشد حق تعالی را باو آن لطف نباشد و بخود واگذارد پس مطیع و فرمانبردار خواهشهای خود گردد و گرفتار معاصی و گناهان شود

4317

بالعفو تستنزل الرّحمة

بعفو نمودن طلب کرده می شود فرود آمدن رحمت. یعنی عفو کردن کسی گناه دیگری را و در گذشتن از آن سبب نزول رحمت حق تعالی می شود بر او، زیرا که هرگاه بنده با کمال نقص و حاجت و غلبه قوای شهویه و غضبیه عفو کند و انتقام نکشد حق تعالی که: «اکرم الاکرمین» است یقین با او این سلوک کند و عفو کند از او و رحمت کند او را، و ممکن است که مراد این باشد که طلب نزول رحمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۴

حق تعالی از راه عفو و بخشایش او می توان کرد و اگر نه گناهان بندگان چندان باشد که مستحق رحمت نباشند

4318

بالعقل کمال النفس

بعقل و خردمندی است کمال نفس پس هر چند عقل و خرد کسی بیشتر باشد نفس او کاملتر و تمامتر باشد

4319

بالمجاهدة صلاح النفس

بجهاد کردن است صلاح نفس یعنی صلاح حال نفس در این است که آدمی با او جهاد کند باین که اطاعت او نکند و کام او را بر نیورد تا این که او را مغلوب سازد و مطیع و فرمانبردار خود نماید تا اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی تواند نمود

4320

بالعقل صلاح کلّ امر

بعقل میباشد صلاح هر کاری، یعنی هر کاری که از روی عقل کرده شود صالح و شایسته باشد

4321

بالجهد يستثار كل شرّ

بسبب نادانی بر انگیزته می شود هر شری

4322

بالفکر تنجلی غیاهب الامور

بفکر گشوده می شود تاریکیهای کارها

4323

بالایمان یرتقی الی ذرّوة السّعادة و نهاییه الجبور

بسبب ایمان بالا رفته می شود بسوی مرتبه بالای نیکبختی و نهایت سرور و شادمانی، مراد نیکبختی اخروی است و سرور و شادمانی در آن سرای

جاوید

4324

بالتوبة تمحص السيئات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۵

بتوبه و بازگشت پاک کرده می شود گناهان

4325

بالایمان يستدلّ علی الصّالحات

بایمان استدلال کرده می شود بر عملهای صالح، این فقره در اوائل این باب نیز نقل و شرح شد و حاجت اعاده نیست

4326

بالطّاعة یكون الاقبال

بطاعت میباشد اقبال، این فقره نیز قبل از این نقل و شرح شد

4327

بالتقوی تزکو الاعمال

بتقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدا پاکیزه می شود یا افزایش میکند عملها

4328

بکثرة الافضال يعرف الکریم

ببسیاری بخشش شناخته می شود کریم یعنی تا کسی بخشش بسیار نکند او کریم نباشد و بمحض این که گاهی بخشش کند کریم نباشد زیرا که

کریم کسی است که کرم ملکه او شده باشد و ظاهر است که این بدون بخشش بسیار نمی شود، و ممکن است که مراد به «کریم» در اینجا مقابل

«بخیل» نباشد بلکه بمعنی شخص گرامی بلند مرتبه باشد و مراد این باشد که ببخشش بسیار می توان شناخت که صاحب آن گرامی و بلند مرتبه است

یعنی بخشش بسیار دلیل و نشان بلندی مرتبه و علو نفس است

4329

بکثرة الاحتمال يعرف الحلیم

ببسیاری تحمل شناخته می شود حلیم یعنی تا کسی تحمل ایذاء و خلاف آداب مردم بسیار نکند او حلیم نباشد و بمجرد این که گاهی تحمل کند

حلیم نیست زیرا که حلیم آنست که حلم ملکه او شده باشد و ظاهر است که حصول ملکه بدون تکرار تحمل و بسیار شدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۶

آن نمی شود چنانکه در فقره سابق در کرم مذکور شد، و ممکن است که مراد این باشد که حلیم را باین می توان شناخت پس کسی که دعوی حلم و

بردباری کند و این معنی در او نباشد دروغ می گوید و نظیر این معنی در فقره سابق نیز می توان گفت

4330

بالاحسان یملك الاحرار

ببنیکوئی کردن بنده می گردند آزادگان، و این مضمون مکرر مذکور شد

4331

بحسن الوفاء يعرف الأبرار

بنیکوئی وفاداری شناخته میشوند نیکوکاران، یعنی هر که وفاداری نیکو داشته باشد این دلیل و نشان این است که نیکو کار است، و هر که وفاداری او نیکو نباشد آن نشان این است که نیکو کار نیست

4332

.بحسن اطاعة يعرف الأخير

بنیکوئی فرمانبرداری شناخته میشوند نیکان یعنی هر که او فرمانبرداری حق تعالی را نیکو کند این دلیل این است که از نیکان است و هر که بر خلاف آن باشد نیک نیست

4333

.بالادب تشخذ الفطن

.بادب تند کرده می شود زیرکیها، یعنی آموختن ادب فهم و فطنت را تند کند مانند فسان که کارد را تیز سازد

4334

.بالورع يتزكى المؤمن

.بورع یعنی باز ایستادن از حرامها پاکیزه می گردد مؤمن

4335

.بالجود يبتنى المجد و يجتلب الحمد

.بجود و بخشش بنا گذاشته می شود بزرگی و کشانیده می شود ستایش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۷

4336

.بالاحسان و تغمد الذنوب بالغفران يعظم المجد

.بنیکی کردن و پوشیدن گناهان بدر گذشتن از آنها بزرگ می شود بزرگی

4337

.بالرفق تدرک المقاصد

.بهمواری دریافته می شود مقصدها

4338

.بالبذل تكثر المحامد

.ببخشش بسیار می شود ستایشها یعنی بخشش سبب این می شود که مردم آدمی را مدح و ثنا بسیار کنند

4339

.بالاحسان تملك القلوب

بنیکی کردن بنده می شود دلها یعنی چنانکه بخريدن مالک بدنها می توان شد بنیکی کردن دلها را بنده می توان کرد که دوست گردند و مانند بندگان

.مطیع و فرمانبردار شوند

4340

.بالافضال تستر العيوب

.بعطا کردن پوشانیده می شود عیبها

4341

.بالتودد تتأكد المحبة

بتودد تأکید می یابد دوستی. «تودد» بمعنی جلب دوستی است یعنی کاری چند کردن از مهربانی و احسان که جلب دوستی کسی بکند و مراد این

است که: هرگاه کسی با دوست شرایط دوستی و آنچه جلب آن میکند از مهربانی و احسان بجای آورد دوستی میانه ایشان محکم باشد و اگر نه سست

باشد و باندک چیزی زایل گردد

4342

.بالرفق تدوم الصحبة

.بمهربانی دایم می ماند مصاحبت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۸

4343

.ببذل الرحمة تستنزل الرحمة

بخشیدن رحمت طلب کرده می شود فرود آمدن رحمت. یعنی هرگاه بندگان رحم کنند بر یکدیگر این سبب آن می شود که حق تعالی رحمت کند بر ایشان پس باین وسیله طلب فرود آمدن رحمت حق تعالی می توانند کرد

4344

ببذل النعمة تستدام النعمة

بخشیدن نعمت طلب کرده می شود دوام نعمت. یعنی هرگاه کسی از نعمتی که داشته باشد عطا کند بدیگران این سبب می شود که نعمت او دایم بماند پس باین وسیله طلب دوام نعمت می تواند کرد

4345

بالتعب الشديد تدرک الدرجات الرفیعة و الراحة الدائمة

بتعب سخت یافته می شود پایه های بلند و آسایش جاوید یعنی آسایش در بهشت که دایمی است. و مراد به «تعب سخت» تعب اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی است در امثال اوامر و ترک مناهی و صبر بر مصایب و نوایب و هر تعب سختی که در راه خدا کشیده شود

4346

بصلة الرحم تستدر «۱» النعم

بسبب بجا آوردن پیوند با خویشان یعنی احسان و مهربانی نمودن با ایشان بسیار می شود نعمتها

4347

بقطیعة الرحم تستجلب النقم

ببریدن از خویشان جلب می شود انتقامها و عذابها یعنی کشیده می شود بجانب صاحب آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۳۹

4348

بتکرار الفكر تسلّم العواقب

بمکرر کردن فکر سلامت می شود عاقبتها یعنی هرگاه کسی در کارهایی که خواهد که بکند مکرر فکر کند و بعد از آن بمقتضای آن عمل کند عاقبت کارهای او سلامت شود و ضرری نکشد از آنها یعنی ضرر اخروی بلکه دنیوی نیز در اکثر اوقات

4349

بحسن النیات تنجح المطالب

بخوبی نیتها بر آورده می شود مطلبها یعنی مطلبهای اخروی و ممکن است که سبب برآمدن مطلبهای دنیوی نیز گردد

4350

بالنظر فی العواقب تؤمن المعاطب

بفکر کردن در عاقبتها یعنی عاقبت کارها حاصل می شود ایمنی از هلاکتها یعنی هلاکتهای اخروی بلکه دنیوی نیز در اغلب اوقات

4351

بالاستبصار یحصل الاعتبار

بدیده وری و نظر از روی بینائی حاصل می شود عبرت گرفتن. مراد بعبرت و اعتبار پند است و اصل آنها مشتق از عبور است بمعنی گذشتن و پند را که عبرت و اعتبار گویند باعتبار این است که در حقیقت استدلال کردن بامری است بر امری پس گذشتن از چیزی است بسوی چیز دیگر

4352

بلزوم الحق یحصل الاستظهار

بلازم بودن حق و جدا نشدن آن حاصل می شود قوی پشت بودن هر که همواره با حق باشد و جدا نشود از آن یا حق با او باشد و جدا نشود از او قوی پشت باشد او در هر باب، زیرا که بسبب این حق تعالی حامی و ناصر او باشد

4353

بالاحسان تسترقّ الرقاب

بنيكوئی نمودن بنده گردانیده می شود گردنها، چنانکه مکرر مذکور شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۴۰

4354

بملك الشهوة التنزه عن كلّ عاب

بمالک بودن شهوت یعنی آن را بفرمان خود در آوردن حاصل می شود پاکیزگی از هر عیبی

4355

بالبكاء من خشية الله تمحص الذنوب

بگریستن از ترس خدا پاک کرده می شود گناهان

4356

بالرضا عن النفس تظهر السوءات والعيوب

براضی و خشنود بودن از نفس ظاهر می شود بدیها و عیبها، زیرا که اصل راضی بودن از نفس عجب و خود بینی است و آن از اعظم عیوب است چنانکه مکرر مذکور شد، و با وجود این باعث این می شود که آدمی در پی اصلاح نفس نباشد و بدیها و عیبها که بحسب عادت لازمه نفس بشری است در او

بماند بلکه روز بروز متمکن و قوی گردد

4357

بالتوبة تكفر الذنوب

بتوبه یعنی پشیمانی و بازگشت پوشیده می شود گناهان

4358

ببلوغ الآمال يهون ركوب الاهوال

برسیدن بامیدها آسان می گردد مرتکب شدن هولها یعنی بعد از رسیدن کسی بمطلب تعبی که کشیده باشد بسبب ارتکاب امور هولناک سهل و آسان نماید پس جمعی که مطالب بزرگ در آخرت یا در دنیا در نظر داشته باشند اندیشه نکنند از هولها که باید مرتکب آنها شوند در سعی از برای آنها، زیرا که بعد از رسیدن بمطلبها آنها آسان نماید

4359

بالاطماع تذلل رقاب الرجال

بطمعها خوار می شود گردنهای مردان. چون گردن عضو است از آدمی که بی آن باقی نماند از آن راه شایع شده نسبت دادن بآن چیزی را که خواهند که نسبت باو دهند چنانکه وصف پادشاهان بمالک رقاب مشهور است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۴۱

[«حرف باء بلفظ «بادر» و «بادروا»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف باء بلفظ «بادر» بصیغه مفرد یعنی پیشی (بگیر، و «بادروا» بصیغه جمع یعنی پیشی بگیرید

:(فرموده آن حضرت علیه السلام

4360

بإدراك الطاعة تسعد

پیشی بگیری بطاعت خدا و شتاب کن در آن تا نیکبخت گردی

4361

بإدراك الخير ترشد

پیشی بگیری در کار خیر تا راه راست یابی

4362

بإدراك الفرصة قبل ان تكون غصة

پیشی بگیری بسوی فرصت پیش از این که فرصت غصه شود یعنی هرگاه فرصت کار خیری یابی پیشی بگیر بآن کار و شتاب کن در آن پیش از این که فرصت فوت شود و آن غصه شود و گلوی ترا بگیرد مانند استخوان یا مانند آن که در گلو ماند

4363

بإدراك البر فان اعمال البر فرصة

بشتاب بسوی نیکوئی پس بدرستی که کارهای نیکو فرصت است یعنی نوبت و وقتی دارند و همیشه میسر نمی شوند پس اگر شتاب نکنی بسا باشد که فرصت و نوبت آن فوت شود و آن غصه در گلو ماند

4364

بإدراك العمل و اكدبوا الامل و لاحظوا الاجل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۴۲

پیشی بگیرد بعمل و دروغگو یابید امید را، و ملاحظه کنید اجل را. مراد پیشی گرفتن بعمل خیر است، و «دروغگو یابید امید را» یعنی امیدها را در آنچه می گویند بشما بزبان حال از مرغبات در سعی از برای مأمولات خود و موانع از شتاب در کارهای خیر دروغگو دانید و عمل بقول آنها مکنید یا این

که آنها را در وعدها که بشما می دهند بحاصل شدن آن مأمولات دروغگو دانید و دانید که اکثر آنها بعمل نیاید پس خود را بعثت مشغول سعی در تحصیل آنها مسازید، و ممکن است که معنی «و اُکذبوا الامل» این باشد که دروغگو گردانید امید بشما کرده دروغ گردد، و «ملاحظه کنید اجل را» یعنی رسیدن وقت مرگ همیشه ملحوظ شما باشد و از آن غافل مگردید و همواره در اندیشه آن باشید تا این معنی معین بر پیشی گرفتن بکار خیر و دروغگو یافتن یا گردانیدن امید گردد، و ممکن است که معنی تمام فقره مبارکه این باشد که: شتاب کنید در عمل خیر، و دروغگو دانید امید را در آنچه قرار می دهد از برای شما از طول عمر بقدر درازی خود، و ملاحظه کنید هر دم رسیدن وقت مرگ را، پس فریب امید مخورید و بآن اعتبار کارهای خیر را تأخیر مکنید بگمان این که اگر حالا نشود وقت دیگر خواهد شد

4365

بادرو العمل و خافوا بعتة الاجل تدرکوا افضل الامل

پیشی گیرید «۱» بسوی عمل یعنی عملهای خیر و بترسید از ناگاه رسیدن اجل تا دریابید افزونترین آرزو را یعنی اگر شتاب کنید بعمل خیر دریابید افزونترین آرزوها را که سعادت جاوید باشد و اگر تأخیر کنید خوف آن هست که ناگاه اجل در رسد و بی توشه و تهیه باید رفت نعوذ بالله منه و این بنا بر این است «۲» که عبارت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۴۳

بادرو العمل» باشد چنانکه در بعضی نسخه هاست و در اکثر نسخهها «بادرو الامل» است و بنا بر این ترجمه این است که: پیشی گیرید بر امید «یعنی پیشی گیرید بکارهای خیر بر امیدهای دنیوی، و ترجمه باقی کلام بر همان نحو است که مذکور شد و نسخه اول ظاهر تر است

4366

بادرو بالعمل عمرا ناکسا

پیشی گیرید بعمل عمر سر بشیب افکنده را یعنی عمل را پیش اندازید بر چنین عمری، و مراد بآن اواخر عمر و سن انحطاط است که در تنزل و پستی است و شبیه است بکسی که سر بزیر افکنده باشد و غرض این است که تا سن به آنجا نرسیده و قوت و توانائی هست اعمال خیر بکنید و تقصیر نکنید در آن و تأخیر نکنید، زیرا که اگر اجل مهلت دهد و برسید بآن سن آن عمری است سر بزیر افکنده و در تنزل و پستی و ضعف و سستی، در آن نمی گذارد که چندان کار خیری توان کرد

4367

بادرو بالعمل مرضا حابسا و موتا خالسا

پیش اندازید عمل را بر بیماری حبس کننده و مرگی رباينده. مراد تحریص بر تعجیل در کارهای خیر است و این که آنها را باید کرد پیش از این که بیماری عارض شود که منع کند از کردن آنها یا مرگ برآید این کس را. و ظاهر است که در هر وقت احتمال عروض یکی از آن دو امر بزودی باشد پس باید که در هر وقت کمال سعی کند در کردن خیرات که مبادا بعد از آن دیگر بسبب عروض یکی از آن دو احتمال میسر نگردد

4368

بادروا قبل قدوم الغائب المنتظر

پیشی گیرید پیش از آمدن غایبی که انتظار او کشیده می شود یعنی مرگ که چون آمدن آن یقینی است گویا هر کسی انتظار آن می کشد، و ممکن است که «منتظر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۴۴

بکسر طاء خوانده شود بر وزن «مقتدر» در فقره بعد و بنا بر این معنی این است که غایبی که انتظار می کشد یعنی همان مرگ که انتظار اذن و رخصت می کشد از برای آمدن

4369

بادروا قبل اخذة العزيز المقتدر

پیشی گیرید پیش از یک بار گرفتن غالب توانا یعنی حق تعالی که غالب است بر هر کسی و تواناست بر هر چیز و مراد بگرفتن او گرفتن او آدمی راست بمرگ

4370

بادروا قبل الضنک و المضیق

پیشی گیرید بعمل پیش از تنگی حال و ضیق مجال یعنی بسبب رسیدن اجل و مقدمات آن، «ضنک» و «مضیق» هر دو بمعنی تنگی است و تأکید است

4371

بادروا قبل الروع و الزهوق

پیشی گیرید پیش از ترسیدن و بیرون رفتن جان. مراد ترسی است که روی می‌دهد در وقت مشاهده آثار و علامات مرگ و قبل از این در فصل الف است. افتتاح این عبارت مبارکه بود و در آنجا «الرّدع» بدال بود نه بواو و معنی این بود که پیش از بازداشتن یعنی بازداشتن شما از عمل برسیدن اجل 4372

بادروا فی مهل البقیة و انف «۱» المشیة و انتظار التوبة و انفساح الحوبة
پیشی بگیرید در مهلت بقیه و در ابتدای مشیت و انتظار توبه و وسعت گناه
یعنی پیشی بگیرید بعملهای خیر در بقیه عمری که مانده از برای شما و مهلت داده شده‌اید بآن قدر و «در ابتدای مشیت» یعنی در اوّل زمانی که شما را مشیت و اراده تواند بود یعنی پیشی بگیرید بخیرات در اوایل زمانی که اراده کارها توانید کرد
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۴۵

و تأخیر مکنید از آن بوقت دیگر، و ممکن است که «انف المشیة» بمعنی ابتدای مشیت نباشد بلکه بمعنی سخت‌ترین مشیت باشد یعنی در جوانی که اراده و مشیت در آن سخت تر و محکم تر است و قوتی دارد و باعتبار ضعف و پیری سست نیست و «انتظار توبه» یعنی پیشی بگیرید بخیرات در وقتی که انتظار توبه می‌کشند از برای شما یعنی انتظار می‌کشند که اگر در آن وقت توبه و بازگشت کنید قبول شود از شما، و اگر بگذرانید از آن وقت دیگر قبول نشود و آن تا وقت مرگ است پیش از مشاهده آثار آن نشأه و این عبارت مبارکه قبل از این در فصل الف افتتاح مذکور شد و در آنجا «انظار» بدل «انتظار» بود و آن بمعنی تأخیر است یعنی در وقتی که هنوز وقت قبول توبه تمام نشده و تأخیر شده تا مدتی بعد از آن و حاصل هر دو یکی است، و «وسعت گناه» یعنی وسعت وقت رسیدن بجزای آن یعنی پیش از این که وقت رسیدن بجزای آن باشد یا وسعت وقت چاره آن یعنی پیش از این که بتوبه و بازگشت چاره دفع آن نتوان کرد، و ممکن است که «انفساخ» بقاء نقطه‌دار باشد و ترجمه بدل «وسعت گناه»: «زایل شدن گناه» باشد و معنی این باشد که او در وقتی که گناه بتوبه و بازگشت زایل شود و وقت آن نشده باشد که دیگر توبه سودی ندهد که آن وقتی است که مشاهد آثار آن نشأه کند، و ممکن است بنا بر این که «انفساخ الحوبة» عطف بر «التوبه» باشد و معنی این باشد که در وقت انتظار یا انظار توبه و زایل شدن گناه یعنی و انتظار یا انظار آن

4373
بادروا و الابدان صحیحة و الالسن مطلقه و التوبة مسموعة و الأعمال مقبولة
پیشی گیرید و حال آنکه بدنها درستند و زبانها گشاده‌اند و ببند نیفتاده‌اند چنانکه در وقت مرگ خواهد شد و توبه مقبول است و عملها پذیرفته اند
یعنی پیش از مشاهده مذکوره که دیگر بعد از آن توبه قبول نشود و هیچ عمل پذیرفته نگردد
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۴۶

4374
بادروا آجالکم باعمالکم و ابتاعوا ما بقی لکم بما یزول عنکم
پیش اندازید عملهای خود را بر اجلهای خود و بخیرید آنچه را باقی می‌ماند از برای شما به آن چه زایل می‌شود از شما. مراد تنبیه مردم است بر این که اجل هر کس بزودی در رسد و بعد از آن عملی نباشد پس باید که عملها پیش انداخته شود بر اجلها و این باین می‌شود که از وقت فرصت گذرانیده نشود که اگر تأخیری شود ممکن است که اجل ناگاه برسد و فرصت کردن عملی ندهد و مراد به آن چه باقی می‌ماند نعمتهای اخروی است که پاینده و جاوید خواهد بود و به آن چه زایل می‌شود نعمتهای دنیوی است که فانی و زایل می‌شود و در تعبیر باین عبارت کمال تحریص است بر کردن چنین سودائی چه هر که را اندک عقلی باشد میدانند که چنین سودائی سودمند است و امر باقی هر چند پست تر باشد ترجیح دارد بر آنچه فانی شود هر چند نفیس تر باشد، چنانکه از بعضی از ارباب عرفان نقل شده که گفته: اگر تنگ طلائی باشد و فانی شود و کوزه سفالی که همیشه باقی ماند باید که عاقل آن کوزه را بر آن تنگ ترجیح دهد تا در وقت حاجت تشنه نماند و با وجود این در خریدن آخرت بدنیا امر برعکس است و نعمتهای اخروی با وجود دوام و پایندگی بهتر باشد بلکه نعمتهای دنیا طرف نسبت آنها نتواند شد

4375
بادروا باموالکم قبل حلول آجالکم تزککم و تصلحکم و تزلفکم
پیشی گیرید بمالهای شما پیش از رسیدن اجلهای شما تا این که پاک گردانند شما را و بصلاح آورند حال شما را و نزدیک گردانند شما را بدرگاه حق تعالی یعنی اگر پیشی گیرید بر اجلهای خود بمالهای خود یعنی بدان آنها و صرف آنها در وجوه خیرات آنها چنین و چنین کنند و اگر نه سودی نباشد شما را از آنها بلکه باعث زیادتى

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۴۷
و زر و وبال گردند، و ممکن است که معنی این باشد که: تا آن مبادرت و پیشی گرفتن پاک گرداند شما را و بصلاح آورد حال شما را و نزدیک گرداند شما را

بادرو الموت و غمراته و مهّودوا له قبل حلوله و اعدّوا له قبل نزوله

پیشی گیرید بر مرگ و سختیهای آن و تمهید کنید از برای آن پیش از در آمدن آن و آماده کنید از برای آن پیش از فرود آمدن آن یعنی پیشی بگیریید بر مرگ بکردن عملهای خیر و تمهید کنید از برای آن یعنی اصلاح کنید احوال خود را از برای آن یا بگسترانید و تهیه کنید از برای آن اسباب آن را و آماده کنید از برای آن یعنی توشه و اسباب آن سفر پرخطر را

4377

بادروا فی فینة الارشاد «۱» و راحة الاجساد و مهل البقیة و انف المشیة

پیشی بگیریید در وقت راهنمایی و هنگام آسایش بدنها و مهلت بقیه و ابتدای مشیت یعنی پیشی بگیریید باکتساب سعادت در وقتی که میسر است راهنمایی یعنی راهنمایی شما مردم را یا راهنمایی مردم شما را، و «هنگام آسایش بدنها» یعنی در صحت و قوت بدنها که گرفتار کوفتها و ضعف و سستی نشدهاند، و «مهلت بقیه» یعنی در بقیه عمری که مانده از برای شما و مهلت داده شده اید به آن قدر، و «ابتدای مشیت» یعنی در ابتدای زمانی که شما را مشیت و اراده کاری تواند بود و غرض این است که پیشی بگیریید به آن چه مذکور شد در بقیه عمر در اول زمانی که شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۴۸

کاری توانید کرد و تأخیر مکنید از آن و چند فقره قبل از این نیز این عبارت مذکور و شرح شد و مذکور شد نیز که «انف المشیة» ممکن است که بمعنی سخت ترین مشیت باشد یعنی در وقت جوانی که مشیت و اراده در آن سخت تر و محکم تر است و باعتبار ضعف و پیری سست نگشته

4378

بادروا اعمالکم و سابقوا آجالکم فانکم مدینون بما اسلفتم و مجازون بما قدّمتم و مطالبون بما خلّفتم

بتعجیل کنید عملهای خود را و پیشی گیرید بکردن آنها بر مرگهای خود پس بدرستی که شما جزا داده می شوید به آن چه پیش فرستاده اید و عوض داده می شوید به آن چه پیش کرده اید و بازخواست کرده می شوید بسبب آنچه پس انداخته اید یعنی از واجبات

4379

بادروا الامل و سابقوا هجوم الاجل فانّ الناس یوشک ان ینقطع بهم الامل فیرهقهم الاجل

پیشی گیرید بر آرزو، و سبقت کنید بر هجوم اجل، بدرستی که مردم نزدیک است که بریده شود بایشان آرزو، پس فرو گیرد ایشان را اجل. «پیشی گیرید بر آرزو» یعنی از پی آرزوها مروید و آنها را بر پشت سر خود اندازید، یا این که پیشی بگیریید بکارهای خیر بر آرزوها و مقدّم دارید آنها را بر آرزوها، و «سبقت کنید بر هجوم اجل» یعنی سبقت کنید بکردن کارهای خیر بر ناگاه رسیدن اجل یا داخل شدن آن بی اذن و رخصتی، «پس نزدیک است که بریده شود بایشان امید» یعنی نزدیکند باین معنی که بریده شود امید ایشان و نرسند بآن و ناگاه یا بی اذن و رخصت در رسد اجل ایشان پس از پی چنین امری نباید رفت و خود را بآن مشغول از اعمال خیر نباید کرد، و ممکن است که معنی این باشد که نزدیکند باین که امید ببرد بر ایشان راه را و نگذارد که ایشان براه راست که اطاعت و فرمانبرداری باشد بروند پس ناگاه در رسد اجل ایشان و فوت شده باشد از ایشان آن سعادت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۴۹

4380

بادروا صالح الاعمال و الخناق مهمل و الروح مرسل

تعجیل کنید شایسته عملها را و حال آنکه گلو واگذاشته شده، و روح رها کرده شده است یعنی پیش از این که مرگ گلو را بگیرد و قبض روح بشود

4381

بادر شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک

پیشی بگیری جوانی خود را پیش از پیری خود، و تندرستی خود را پیش از بیماری خود. یعنی پیشی بگیری باعمال خیر در جوانی که آسان است آنها. پیش از پیری که دشوار می گردد و بسا باشد که مانع شود از آنها و «در تندرستی پیش از بیماری» بر همان قیاس

4382

بادر غناک قبل فقرک و حیانتک قبل موتک

پیشی بگیری توانگری خود را پیش از درویشی خود، و زندگانی خود را پیش از مرگ خود یعنی پیشی بگیری بخیرات و مبرّات تا توانگری داری و تأخیر مکن که مبادا فقیر شوی و دیگر آنها میسر نگردد ترا، و پیشی بگیری بهمه اعمال خیر تا حیات داری و پس مینداز از اول اوقات آن که مبادا مرگ در برسد و بازمانی از آنها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۵۰

«حرف باء بلفظ «بئس»

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف باء که واقع شده بلفظ «بئس» که کلمه ذمّ (است، از آن جمله است قول آن حضرت

4383

بئس الذاء الحمق

بد دردی است کمی عقل، زیرا که دردی است که باعث فساد دنیا و آخرت می‌گردد و چه دردی چنین باشد

4384

بئس الشیمه الخرق

بدخونی است خرق یعنی درشتی و ناهمواری، زیرا که با وجود این که شرعا مذموم است مفسد آن در دنیا نیز بسیار است، و «خرق» بمعنی کودنی و حمق نیز آمده و ممکن است که مراد در این جا آن باشد و بمنزله تأکید فقره سابق باشد

4385

بئس الرفیق الحرص

بد رفیقی است حرص، زیرا که با هر که رفیق باشد مشغول سازد او را بدنیا و از سعادت آخرت برآرد «۱» بلکه در دنیا همواره او را گرفتار تعب و

زحمت دارد

4386

بئس الاختیار الرضا بالنقص

بد برگزیدنی است راضی شدن بکمی یعنی کمی مرتبه و نقص و پستی آن بسبب صفات و ملکات پست مرتبه یا افعال نکوهیده. و غرض این است که حق تعالی آدمی را اهلیت و قابلیت مراتب بلند و درجات رفیعه داده سعی در ازاله رذایل و اکتساب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۵۱

فضائل پس سعی در آنها نکردن و راضی بنقص مرتبه و پستی آن شدن بد اختیار و برگزیدنی است

4387

بئس الشیمه التمیمه

بدخویی است سخن چینی، زیرا که از دنائت نفس ناشی می‌شود و منشأ فتنه‌ها و فسادها می‌گردد و این است که در قرآن مجید و احادیث معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نهی از آن و مبالغه در ذم آن بسیار شده

4388

بئس الطبع الشره

بدخلتی است غلبه حرص، زیرا که همیشه آدمی را در رنج و تعب سعی دارد و غالب این است که در وزر و وبال می‌اندازد و در اکثر نسخه‌ها «الطمع» بمیم واقع شده نه ببای یک نقطه و ظاهر این است که از تصحیف بعضی ناسخین باشد و بر تقدیر صحت آن ممکن است که مراد این باشد که: بد

طمعی است غلبه حرص یعنی طمعی که از راه غلبه حرص باشد و احتیاجی بآن نباشد

4389

بئس الطعام الحرام

بدخوردنی است حرام، زیرا که با وجود وزر و وبال آن دل را سیاه کند و حریص بر معاصی دیگر سازد و حرام اعم از این است که بالذات حرام باشد مثل گوشت خوک یا بسبب عارضی باشد مثل مال مغصوب یا دزدی یا نجس یا آنچه بعنوان ربا گرفته شده باشد و امثال آنها

4390

بئس القوت اکل مال الایتام

بدقوتی است خوردن مال یتیمان. «قوت» قدری از خوردنی را گویند که بر پای تواند ماند بآن بدن آدمی و ذکر این بخصوص بعد از دم مطلق خوردن حرام از برای مبالغه در بدی آن است چنانکه در آیات و احادیث بسیار وارد شده و در تعبیر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۵۲

بلفظ «قوت» نه بلفظ «طعام» اشاره است ببدی خوردن آن اگر همه بقدر قوت باشد

4391

بئس القلاده قلاده الآتام

بد قلاده ایست قلاده گناهان. «قلاده» گردن بند را گویند و استعاره گردن‌بند از برای گناهان و همچنین طوق شایع است باعتبار این که وبال آنها لازم می‌شود صاحب آنها را و جدا نمی‌شود از او مانند لازم‌بودن گردن‌بند و طوق، و در بعضی احادیث وارد شده که هر که زکاة مال خود را ندهد ماری می‌پیچد بر گردن او روز قیامت و بنا بر این استعمال گردن‌بند و طوق ممکن است که باین اعتبار باشد یعنی بسبب آنها ماری بیچد بر گردن صاحب آنها مانند گردن‌بند و طوق، و ممکن است که تشبیه بقلاده باشد که بر گردن سگ میکنند از برای بستن آن و کشیدن آن بهر جا که خواهند ببرند و چون

صاحب گناه بسبب آن در بند می‌افتد و گرفتار می‌گردد تا بجزای آن برسد پس گویا آن قلاده می‌شود در گردن او که بآن او را در بند دارند و سر نمی‌دهند.

4392

بئس الصّدیق الملول

بددوستی است آنکه از این کس ملول و دل زده باشد یعنی باید که دوست را از خود ملول نکرد که دوستی که ملول گردد بددوستی است و اعتمادی دیگر بر دوستی او نباشد، و ممکن است که مراد این باشد که دوست خوب آن است که از دوست زود بزود ملول نشود و هر که بانداک چیزی ملول شود بد دوستی است

4393

بئس السّجّیة الغلول

بد خصلتی است خیانت، و احادیث دیگر نیز در این باب بسیار است

4394

بئس العادة الفضول

بد خصلتی است پرگوئی یا زیاده کاریها. یعنی مشغول شدن بکارهایی که پر مهمّ نباشد و بازماندن بسبب آنها از مهمات

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۵۳

4395

بئس القرین الجهول

بد همنشین است کسی که بسیار نادان باشد

4396

بئس الوجه الوقاح

بدروئی است روئی که بی شرم باشد

4397

بئس الشیمة اللاحاح

بدخصلتی است الحاح یعنی ابرام کردن در سؤال

4398

بئس القرین العدوّ

بد همراهی است دشمن. مراد این است که با دشمن رفیق و همراه نباید شد زیرا که با رفاقت و همراهی احتراز از شرّ او مشکل است

4399

بئس الجار جار السّوء

بد همسایه ایست همسایه بد. زیرا که حق همسایگان بر یکدیگر این است که بکار هم آیند و بر یکدیگر احسان کنند چنانکه در احادیث بسیار وارد شده حتی این که روایت شده از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که جبرئیل مرا چندان وصیت کرد در باب همسایه که من گمان کردم که میراث می‌برد پس همسایه که بکار نیاید و نیکی نکند و بدی کند کمال بدی خواهد داشت، و ممکن است که مراد مذمت همسایه بد باشد هر چند بدی باین کس نکند باعتبار این که آدمی بالطبع مایل است به آن چه مشاهده کند از ابنای جنس خود پس هرگاه همسایه کسی بد باشد نمی‌شود که بعضی بدیهای او باو یا بعضی از متعلقان او سرایت نکند

4400

بئس الرفیق الحسود

بد رفیقی است حسود یعنی کسی که تمنای زوال نعمت مردم میکند و بدی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۵۴

رفاقت چنین کسی ظاهر است چه هرگاه نعمتی از کسی ببیند تمنای زوال آن کند و نمی‌شود که بآن اعتبار سعی نکند در زوال آن و قطع نظر از آن مکتدر و ملول شود و غمگین نشیند و ظاهر است که کدورت و حزن رفیق باعث کدورت و حزن آدمی نیز می‌گردد

4401

بئس العشیر الحقود

بد هم زندگانی است کینه‌ور، زیرا که کسی که کینه کسی داشته باشد نمی‌شود که در صدد ایذاء و آزار او نباشد و با وجود معاشرت و آمیزش در اکثر اوقات احتراز از شرّ چنین کسی بغایت دشوار است

4402

بئس العمل المعصية

بدکرداری است نافرمانی حق تعالی

4403

بئس الرجل من باع دینه بدنیا غیره

بدمردی است کسی که بفروشد دین خود را بدنای غیر خود، و کمال بدی این معنی و سخافت عقل چنین کسی ظاهر است

4404

بئس السیاسة الجور

بد سیاستی است جور و ستم. «سیاست» چنانکه مکرر مذکور شد تربیت کردن رعیت و نظم و نسق احوال ایشان است و ظاهر است که صاحب سیاست وضع شده از برای رفع ظلم دیگران بر ایشان و رفع ظلم ایشان بر یکدیگر، و ظاهر است که ظلم و جور از کسی که متوقع رفع و دفع آن باشند از او بسیار بدتر و قبیح تر باشد از ظلم کسی که این توقع از او نباشد

4405

بئس الذخر فعل الشر

بد ذخیره ایست کردن کار بد. مراد این است که هر چه آدمی بکند نوشته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۵۵

می شود و ثبت می شود تا این که جزای آن در آخرت داده شود پس آدمی هر چه بکند در حقیقت آن را ذخیره کرده از برای خود و ظاهر است که فعل بد که جزای آن عذاب و عقاب باشد و بد ذخیره ایست

4406

بئس الظلم ظلم المستسلم

بد ظلمی است ظلم بر کسی که مطیع و فرمانبردار باشد. پوشیده نیست که مطلق ظلم اگر چه بد است اما ظلم بر کسی که مطیع و فرمانبردار باشد مثل ظلم پادشاهان و حکام بر رعایا که اطاعت و فرمانبرداری ایشان کنند بدتر و قبیح تر است از ظلم بر کسی که چنین نباشد بلکه سرکشی کند یا نه اطاعتی داشته باشد و نه سرکشی

4407

بئس الکسب الحرام

بد کسبی است کسب حرام، زیرا که رنج و تعب کسب را در آن باید کشید و وزر و وبال از برای خود تحصیل کرد

4408

بئس قرین الورع الشبع

بد همراهی است از برای پرهیزگاری سیری، زیرا که ثمره پرهیزگاری وصول بمراتب عالیه است و سیری مانع می گردد از آن بسبب این که باعث خاموشی نور دل و تعطیل قوای عقلیه و کسالت بدن گردد چنانکه گفته اند که: در گرسنگی اجساد ارواح می گردند و در سیری ارواح اجساد میشوند

4409

بئس قرین الدین الطمع

بد همراهی است برای دینداری طمع، زیرا که کسی را که طمع باشد هر چند دیندار باشد بسیار می شود که طمع او را بحرام اندازد و دین او را فاسد کند و بر تقدیری که چنین نکند در این شبهه نیست که طمع آدمی را خوار و ذلیل و پست مرتبه گرداند و آنها منافعی رتبه دیندار و مرتبه اوست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۵۶

4410

بئس المنطق الکذب

بد گفتنی است دروغگوئی، چه عقلا و شرعا مذموم است و مفاسد بسیار بر آن مترتب می گردد

4411

بئس النسب سوء الادب

بدنسی است بدی ادب. مراد این است که بی ادب را مردم بی ادبی نسبت دهند و این بد نسبی است و بسیار بدتر است از این که نسب کسی پست باشد و بشخص بدی یا پست مرتبه برسد، پس کسی را که ادب باشد هر چند نسبت ظاهری پست باشد در حقیقت عالی نسبت تر باشد از بی ادبی که

نسب ظاهری او بلند باشد

4412

بئس السعی التفرقة بین الالیفین

بد کوششی است جدائی افکندن میانه دو کس که با هم الفت داشته باشند، زیرا که نظام عالم بافت مردم است با یکدیگر، پس سعی در خلاف آن در حقیقت سعی در اختلال اوضاع عالم است

4413

بئس القلادة قلادة الدین

بد گردن‌بندی است گردن‌بند قرض، زیرا که آدمی را همواره در هم و غمی دارد که هیچ هم و غمی بآن نرسد چنانکه روایت از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله مشهور است که نیست همی مثل هم قرض. و استعاره «گردن‌بند» باعتبار لزوم و جدانشدن آن هم و غم است از صاحب آن مانند گردن‌بند چنانکه قبل از این در گناهان مذکور شد، و ممکن است که تشبیه بقلاده سگ و مانند آن باشد که بسبب آن آنرا در فرمان خود دارند باعتبار این که قرض این کس را در فرمان قرض خواه در می‌آورد

4414

بئس الاستعداد الاستبداد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۵۷

بد آمادگی است خود رأی بودن، زیرا که کسی که خود رأی باشد و اعتماد تمام بر رأی خود داشته باشد و با عقلا در کارها مشورت نکند زیان و خسران بسیار کشد پس خود رأی بودن در حقیقت خود را آماده آنها کردن است و آن بد آمادگی است

4415

بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد

بد توشه ایست بسوی آخرت که بازگشت مردمان به آنست ستم کردن بر بندگان حق تعالی، چون هر چه آدمی میکند نوشته می‌شود تا در آخرت بجزای آن برسد پس در حقیقت آن را توشه راه خود کرده و ظاهر است که ستم بر بندگان حق تعالی که باعث هلاکت اخروی است بد توشه ایست که کسی از برای خود بردارد

4416

بئس الغریم التوم یفنی قصیر العمر و یفوت کثیر الاجر

بدقرض خواهی است خواب، فانی می‌سازد عمر کوتاه را، و فوت میکند اجر بسیار را. مراد مذمت خواب است باین که مانند قرضخواهی است بی رحم که از برای وصول حق خود تمام سرمایه مدیون و ما یعرف او را بباد فنا دهد و در بیان این فرموده‌اند که: «فانی میکند عمر کوتاه را» یعنی عمر آدمی را که بسیار کوتاه و اندک است خواب آن را فانی و نیست می‌سازد زیرا که آدمی تا در خواب است در حکم میت است و در حقیقت عمری ندارد، و «فوت» میکند اجر بسیار را» یعنی اجر و ثواب بسیار را که می‌توان در بیداری تحصیل کرد بسبب کردن عملهای نیکو و غرض از این تشبیه بر این است که آدمی قدر عمر خود را که سرمایه اوست باید که بداند و بخورد و خواب باطل و فاسد نسازد مگر بقدر ضرورت

4417

بئس القرین الغضب یبدی المعایب و یدنی الشرّ و یباعد الخیر

بد همنشین است خشم، ظاره می‌سازد عیبها را، و نزدیک می‌سازد شرّ را، و دور می‌گرداند خیر را. ظاهر ساختن خشم عیبها را، ظاهر است، چه کسی که خشم بر او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۵۸

غلبه کرد هرزه گوید و دشنام دهد و انواع سبکیها از او ظاهر شود، و همچنین «نزدیک گردانیدن آن شرّ را» ظاهر است، زیرا که غالب این است که سبب این می‌شود که آزاری چند کند آن کسی را که خشم بر اوست زیاده از قدری که مستحقّ آن باشد بلکه بسا باشد که بغیر حقّ منجرّ بهلاکت نفوس و تلف اموال گردد و همچنین «دور گردانیدن آن خیر را» ظاهر است چه دور میکند از حلم و بردباری و همواری و مانند آنها از صفات حمیده

4418

بئس الخلیقة البخل

بدخوئی است بخیل بودن

4419

بئس الشیمة الامل یفنی الاجل و یفوت العمل

بدخصلتی است امید، فانی می‌سازد مدت عمر را و فوت میکند عمل را یعنی بدخصلتی است قانع نبودن و آرزوها و امیدهای دور و دراز در دنیا داشتن زیرا که مشغول می‌سازد آدمی را بسعی از برای آنها تا این که فانی می‌شود مدت عمر و فوت می‌شود عملهای خیری که باعث رستگاری آخرت باشد

4420

بئس الدار الدنیا

بدسرائی است دنیا یعنی از برای کسی که دل بر آن بندد و آن را منزل اقامت گرداند نه کسی که در آن اکتساب توشه آخرت نماید
4421

بئس الاختیار التعویض بما یفنی عما یبقی

بد برگزیدنی است عوض گرفتن آنچه فانی می‌شود که دنیا باشد از آنچه باقی می‌ماند که آخرت باشد یعنی از سر آخرت گذشتن از برای دنیا
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۵۹

[حرف «باء» بیای ثابتة بلفظ مطلق]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «باء» بیای ثابتة بلفظ مطلق یعنی بائی که (جزو کلمه باشد و زاید نباشد و در همه فقرات مخصوص بلفظ خاصی نباشد چنانکه در فصل سابق بود بلکه بالفاظ مختلف باشد و در هر فقره بلفظی باشد غیر لفظ فقرات دیگر

(:فرموده است آن حضرت علیه السلام

4422

بکر السبب و الخمیس برکة

بامداد روز شنبه و پنجشنبه برکت است یعنی از برای کارها مثل سفر و تجارت و غیر آن، و از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نقل شده که دعا کردند که «اللهم بارک لآمتی فی بکورها یوم سبتها و خمیسها» یعنی خداوندا برکت ده برای امت من در صبحگاه رفتن ایشان بکارها در روز شنبه ایشان و پنجشنبه ایشان، و ظاهر است که دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله مستجاب است

4423

برّ الوالدین اکبر فریضة

یعنی نیکوئی کردن پدر و مادر بزرگتر فریضة ایست مشهور این است که «فریضة» مرادف واجب است و هر دو بیک معنی اند و بعضی گفته اند که: فریضة واجبی را گویند که وجوب آن قطعی باشد یا از قرآن مجید معلوم شده باشد و بر هر تقدیر در بودن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۰

برّ والدین از فریضة های بزرگ شبهه نیست زیرا که وجوب آن و تأکید در آن از قرآن مجید و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اجماع مسلمانان معلوم و قطعی است

4424

بطن المرء عدوه

شکم آدمی دشمن اوست، زیرا که بسیار است که بسبب خواهشها آدمی را در وزر و وبال می اندازد و این نهایت دشمنی است و غرض این است که فرمان او نباید برد و بخواهش آن عمل نباید کرد

4425

بعد المرء عن الدنیه فتوة

دوری آدمی از صفات و اخلاق پست مرتبه جوانمردی است

4426

برکة المال فی الصدقة

برکت مال و افزونی آن در تصدق است یعنی صدقه دادن سبب افزونی مال می گردد

4427

برّ الرجل ذوی رحمه صدقة

احسان و نیکوئی کردن مرد با خویشان خود تصدق است یعنی ثواب آن را دارد. و این منافات ندارد با آنچه در بعضی احادیث وارد شده که: صدقه ده برابر جزا داده می شود و قرض بهجده برابر وصله برادران بیست برابر و صلّه رحم بیست و چهار برابر، زیرا که هرگاه ثواب آن زیاده از ثواب صدقه باشد می توان گفت که: ثواب صدقه را دارد گو «۱» زیاده بر آن نیز داشته باشد، و ممکن است که گاهی اقتصار شود «۲» بر ذکر قدری ثواب کمتر از قدر واقعی باعتبار مصلحتی مثل این که اگر قدر زاید مذکور شود سامع استبعاد کند و قبول نکند و شک کند در آن، پس اقتصار شود بر ذکر قدری از ثواب که سامع بعید نماند و انکار آن نکند، و ممکن است که ثواب استحقاقی هر دو برابر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۱

باشد و غرض از این کلام آن باشد و حدیث مذکور محمول شود بر این که حق تعالی از راه تفضل صدقه را بده برابر مضاعف کند و صلہ رحم را بیبست و چهار برابر و بنا بر این زیادہ بودن ثواب تفضلی صلہ رحم بر صدقه کہ از آن مستفاد می شود منافات ندارد با تساوی هر دو در ثواب استحقاقی، و ممکن است کہ مراد باحسان بخویشان در اینجا احسانها و مہربانیهای غیر مالی باشد و ثواب آنها ثواب صدقه باشد و مراد بآن حدیث این باشد کہ مالی کہ در صلہ رحم دادہ شود بیبست و چهار برابر مضاعف شود و این زیادتی بر صدقه منافات ندارد با این کہ احسانهای دیگر با خویشان برابر باشد با صدقه و اللہ تعالیٰ یعلم

4428

بلاء الانسان فی لسانہ

بلای آدمی در زبان اوست یعنی بسیار است کہ از راه زبان ببلاها گرفتار می شود از بلاهای اخروی و دنیوی و اگر زبان خود را نگاهدارد از آنها محفوظ می ماند و این ظاهر است

4429

بیان الرجل ینبیء عن قوۃ جنانہ

گفتار مرد خبر می دهد از قوت دل او یعنی از گفتار او قوت و ضعف دل او را استنباط می توان کرد

4430

بإد الطاعة ۱» تسعد

پیشی گیر بطاعت یعنی فرمانبرداری حق تعالی تا نیکبخت شوی. و این فقره اگر چه بلفظ «بإد» است و مناسب این بود کہ در فصل سابق سابق کہ در ذکر فقراتی بود کہ عنوان آنها «بإد» یا «بإدروا» باشد مذکور شود نہایت چون فقره بعد کہ اخت آن است بلفظ «بإد» نبود بآن اعتبار هر دو را در این فصل ذکر نمود نہ در آن فصل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۲

4431

باکر ۱» الخیر ترشد

پیشی گیر بخیر یعنی تعجیل کن در آن تا راه راست یابی

4432

بکاء العبد من خشیۃ اللہ یمحص ذنوبہ

گریستن بنده از ترس خدا پاک می سازد گناہان او را

4433

بلاء الرجل علی قدر ایمانہ و دینہ

بلا و محنت مرد بر اندازہ ایمان او و دین اوست، زیرا کہ بلائی کہ حق تعالی بمؤمنان می فرستد از برای امتحان و آزمایش ایشان است و این کہ ظاهر شود بر مردم مرتبہ صبر ایشان تا بان نسبت ثواب دادہ شوند و بدرجات بلند رسند پس هر چند ایمان و دین کسی قوی تر باشد گاہ هست کہ ببلا بیشتر گرفتار می شود تا مرتبہ او در تسلیم و رضا بہتر ظاهر شود و بآن قدر مرتبہ و درجہ او بلند گردد این است کہ انبیاء و اولیا صلوات اللہ علیہم «اکثر اوقات بانواع بلایا و محن ممتحن می شده اند ۲»

4434

برکۃ العمر فی حسن العمل

برکت زندگانی در خوبی عمل است یعنی عمری کہ در عمل نیکو صرف شود هر چند کوتاہ باشد برکت دارد باعتبار این کہ اثر آن پایندہ و جاوید بماند بخلاف عمری کہ چنان نباشد کہ هر چند دراز باشد برکتی ندارد زیرا کہ هر قدر کہ باشد بزودی فانی شود و اثر خیری بر آن مترتب نشود و چنین چیزی را چه برکتی تواند بود، و ممکن است کہ مراد این باشد کہ عمل نیکو سبب برکت عمر و درازی آن گردد

4435

بلاء الرجل فی طاعة أطمع و الامل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۳

بلای مرد در فرمانبرداری طمع و آرزوست یعنی طمع از مخلوق و آرزوهای دور و دراز از آرزوهای امور دنیوی، و مراد این است کہ: بلاها کہ آدمی خود منشأ آنها می شود بسبب این دو امر است و آنچه در فقرہ سابق سابق گذشت کہ: بلای مرد بر اندازہ ایمان و دین اوست، آن در بلاهائی است کہ از جانب حق تعالی باشد پس منافاتی میانہ این دو فقرہ مبارکہ نیست

4436

بذل العلم زکاء العلم

عطا کردن علم زکاة علم است. مراد این است که هر نعمتی را زکاتی باشد و زکاة علم اینست که عطا کنند و بیاموزند آن را بجمعی که طلب آن کنند و اهل آن باشند و چنانکه زکاة مال باعث پاکیزگی و افزایش آن می‌گردد بذل علم نیز سبب افزایش آن و پاکیزگی آن می‌گردد

4437

بالعلم تدرک درجۃ الحلم

بدانش یافته می‌شود پایه بردباری یعنی علم وسیله این می‌شود که آدمی علم و بردباری تحصیل کند و این پایه بلند و درجه ارجمند که مدح انبیای عظام و اولیای کرام بآن می‌شود بیابد، و ممکن است که مراد این باشد که بعلم می‌توان یافت بلندی مرتبه علم و فضیلت و شرافت آن را

4438

بذل العطاء زکاة التَّعماء

دادن عطا زکاة نعمت است یعنی زکاة نعمت این است که صاحب آن از آن عطا کند بدیگری و چنانکه زکاة باعث افزایش مال می‌گردد این نیز سبب زیادتی نعمت می‌شود

4439

ببقیة السیف انمی عددا و اکثر ولدا

باقی مانده از شمشیر فزاینده‌ترست از روی عدد و بیشترست از روی فرزند مراد این است که هرگاه جمعی بنا حق اکثر ایشان بشمشیر دشمن کشته شوند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۴

و قلیلی از ایشان باقی بماند حق تعالی بلطف خود برکتی بایشان دهد که عدد ایشان افزایش کند و اولاد ایشان بسیار شود و این تأکید و بیان سابق است و این معنی در باره حضرت سید الساجدین زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه مشاهده عالمیان شده چه در واقعه کربلا «بقیة السیفی» که از مردان بود همان حضرت صلوات الله و سلامه علیه بود و حق تعالی ذریت طاهره آن حضرت را چنان بسیار کرد که در اطراف و اکناف جهان پهن شده اکثر ولایات بزبود وجود جمعی کثیر از ایشان آراسته و پیراسته گشته

4440

بذل الجاه زکاة الجاه

عطا کردن جاه زکاة جاه است، مراد به «جاه» عزت و اعتبار و روشناس بودن است و مراد این است که زکاة جاه و امری که باعث افزایش آن شود این است که آدمی آن را بذل و عطا کند یعنی صرف کند آن را و سعی کند بوسیله آن را در برآوردن حاجتهای مؤمنان و رسانیدن ایشان بجاه و عزت و اعتبار

4441

باکروا فالبرکة فی المبارکة و شاوروا فالنجح فی المشاوره

مبارکت کنید یعنی بامداد متوجه کارها گردید، زیرا که برکت در مبارکه است یعنی حق تعالی سعی در بامداد را برکتی دهد که سعیهای در اوقات دیگر را ندهد، و مشورت کنید پس فیروزی در مشورت کردن است، زیرا که عقلها یاری هم کنند و حق تعالی بسبب این که جمعیت و الفت مردم را با یکدیگر دوست می‌دارد یاری همه کند

4442

بذل ماء الوجه فی الطلب اعظم من قدر الحاجة و ان عظمت و انجح فیها الطلب

بخشیدن آبرو در طلب حاجتی عظیم تر است از قدر حاجت و هر چند عظیم باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۵

آن حاجت و برآورده شود در آن مطلب. مراد ذم طلب و سؤال است و این که آبرو از برای هیچ حاجتی نباید ریخت زیرا که هر چند حاجت عظیم باشد و برآورده شود برابری نمی‌تواند کرد با قدر آبرو و از سر آبرو نمی‌توان گذشت از برای آن چه جای این که مطلب حقیر باشد یا برآورده نشود

4443

بخّ بَخّ لعالم علم فکفّ و خاف البیات فاعذّ و استعدّ، ان سئل افصح و ان ترک سکت «۱» کلامه صواب و سکوته عن غیر عیّ عن الجواب

خوشا خوشا از برای عالمی که دانا شده باشد پس بازداشته باشد، و ترسیده باشد از شیخون پس مهیا کرده باشد و آماده شده باشد، اگر پرسیده شود اظهار کند و اگر واگذاشته شود خاموش باشد، سخن او درست است و خاموشی او نه از راه عاجز بودن از جواب است. «پس بازداشته باشد» یعنی نفس خود را از معاصی و از «شیخون» یعنی ناگهان آمدن مرگ، و «مهیا کرده باشد» یعنی اسباب راه خود را، و «آماده شده باشد» یعنی از برای آن سفر و تهیه آن را گرفته باشد، «اگر پرسیده شود» غرض از آن این است که در مجالس بی‌ضرورتی اظهار علم و فضل خود نکند از برای اظهار کمال یا غرضی دیگر از اغراض دنیوی بلکه اگر مسئله بپرسند از او اظهار کند جواب آن را و اگر واگذارند او را خاموش باشد، «سخن او درست است» یعنی چنین عالم

سخن گفتن او در وقتی که سخن گوید درست است از برای این که از برای ضرورت گفته یا سخنان او درست است از برای این که فرض شد که دانا شده و مطلبی در آنچه می گوید از اغراض دنیوی ندارد و ظاهر است که چنین کسی خلاف آنچه را علم بآن دارد نگوید، و «خاموشی او در وقتی که خاموش باشد نه از راه عجز از جواب است» یعنی از آن راه نیست تا این که مذموم باشد و از راه نقص او باشد زیرا که مفروض شد که او عالم شده بلکه از برای احتیاط است که مبدا متضمن اظهار فضیلتی یا غرضی دیگر از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۶

اغراض دنیوی باشد و خاموشی چنین ممدوح است، و ممکن است که «کلامه» (تا آخر) صفت دیگر از برای «عالم» باشد و ترجمه این باشد که: خوشا عالمی چنان و چنین که سخن او درست باشد و خاموشی او نه از روی عجز از جواب باشد

4444

بذل التَّحِيَّةِ مِنْ حَسَنِ الْاِخْلَاقِ وَالسَّجِيَّةِ

عطا کردن تحیت از نیکویی خویها و طبیعت است، «تحیت» بمعنی سلام است و مراد بعطای آن مضایقه نداشتن است در آن نه در ابتدا کردن بآن و نه در جواب گفتن آن نه روش بعضی از متکبرین که در آنها مضایقه دارند مخصوصا در ابتدا کردن بآن، و ممکن است که مراد بتحیت مطلق احسان باشد که شامل سلام و غیر آن نیز باشد چنانکه در بعضی روایات تفسیر تحیت در آیه کریمه بآن شده

4445

بذل الیَدِ بِالْعَطِيَّةِ اَجْمَلٍ مَنْقِبَةٌ و افضل سَجِيَّةٌ

بذل دست ببخشش زیباتر منقبتی است و افزونتر خصلتی. «بذل» بمعنی عطا و بخشش است و در اینجا ظاهر این است که بمعنی مطلق دادن مستعمل شده تا این که قید ببخشش بیکار نباشد و معنی این باشد که دادن دست چیزی بمردم بعنوان بخشش و صرف کردن آن مال را بر این وجه و بنا بر این ممکن است نیز که «ید» بمعنی دست نباشد بلکه بمعنی نعمت باشد و معنی چنین شود که دادن نعمت ببخشش و صرف آن در آن، و ممکن است که «بذل» بمعنی حقیقی یعنی خصوص عطا باشد و اضافه بید اضافه بمفعول باشد و معنی چنین باشد که: عطا کردن دست را بمردم ببخشش یعنی باین که بخشش کند بایشان چه کسی را که بخشش بسیار کند بمردم گوئیا دست خود را بایشان بخشیده و ملک ایشان ساخته، و ممکن است که «بذل» در اینجا باین معنی نباشد بلکه بمعنی کار فرمودن و نگاهداری نکردن باشد چنانکه «جامه بذله» آن را گویند که آدمی آن را همه وقت بپوشد و از برای تجمل نگاه ندارد و بنا بر این معنی این باشد که: کار فرمودن دست ببخشش و نگاهداشتن آن از آن، و «منقبت» بمعنی صفت ستوده است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۷

4446

بذل الوجه الى اللئام الموت الاكبر

بذل رو بسوی لئیمان مردن بزرگتر است. ظاهر این است که «بذل رو» در اینجا بمعنی بی قدر ساختن و خوار نمودن رو باشد مأخوذ از معنی آخری که در فقره سابق از برای «بذل» مذکور شد، و ممکن است نیز که بمعنی عطا باشد و مراد به «عطای رو» رو انداختن باشد و بر هر تقدیر معنی این است که آبروی خود را ریختن نزد لئیمان یعنی بخیلان یا مردم فرومایه پست مرتبه مرگ بزرگتر است یعنی از مرگ حقیقی بدتر و دشوارتر است کسی را که اندک علو نفسی باشد از برای آب حیوان آبرو نتواند ریخت

4447

بشّر نفسک اذا صبرت بالتَّجَحُّجِ وَالظَّفَرِ

مژده بده نفس خود را هر گاه صبر کند ببر آمدن حاجت و کامروائی. و ممکن است که «صبرت» بفتح تاء خوانده شود نه سکون آن و ترجمه این باشد که: هر گاه صبر کنی و بر هر تقدیر مراد این است که: هر گاه توفیق صبر یافتی در شدت و بلائی بدان که عنایت الهی با تست و گشایشی خواهد شد

4448

برّوا آباءکم ببرکم أبناؤکم

نیکوئی کنید با پدران خود تا نیکوئی کنند با شما پسران شما، زیرا که در دنیا هر کسی هر چه بکارد بدرد

4449

برّوا ایتامکم و واسوا فقراءکم و ارفقوا بضعفائکم

نیکی کنید با یتیمان شما، و موااسات کنید فقیران شما را، و لطف کنید با ضعیفان شما. «موااسات» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی چیزی دادن است یا مخصوص چیز دادنی است که از قدر کفاف خود باشد و زیاده از کفاف نداشته باشد یا برابر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۸

داشتن کسی با خود در مال خود یعنی مضایقه نکردن از او این را که او نیز مثل او صرف کند

4450

بینکم و بین الموعظة حجاب من الغفلة و الغرة
میان شما و میانه پند و نصیحت پرده ایست از غفلت و فریفتگی. یعنی غفلت و بی خبری نفس و فریفتگی آن از شیطان یا دنیا. و مراد این است که این دو صفت بمنزله پرده ایست که نمی گذارد که موعظه بگوش هوش شما برسد یعنی اثر کند در شما چه آنچه اثر نکند گویا شنیده نشده، و ظاهر این است که مراد آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه مذمت اصحاب خود است باین که غفلت و فریفتگی شیطان یا دنیا شما را چنان فرو گرفته که گویا پرده شده بر گوشهای شما که نمی گذارد که موعظه مرا بشنوید

4451

بعد الاحمق خیر من قربه و سکوته خیر من نطقه
دوری احمق یعنی کم عقل بهتر است از نزدیکی او، و خاموشی او بهتر است از گویائی او

4452

بشرك اول برک و وعدك اول عطائک
شکفته روئی تو اول احسان تست و وعده کردن تو اول عطای تست یعنی هرگاه خواهی بکسی نیکی کنی و بخشش نمائی نخست شکفته روئی کن که آن اول احسانی است که باو بکنی و مراد باین که «وعده تو اول عطای تست» این است که اگر کسی از تو سؤالی کند و در آن وقت میسر نباشد که چیزی باو بدهی پس وعده کن او را که وقتی که میسر شود بدهی و امیدوار مساز او را که آن اول عطائی است که بکنی بآن و وقتی که بدهی آن عطای دیگر باشد، و همچنین هرگاه در خاطر داشته باشی که چیزی بکسی عطا کنی و هنوز وقت آن نشده باشد پیشتر وعده کن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۶۹

او را و دل او را خوش کن که آن اول عطائی است که بکنی باو اما اگر میسر باشد در آن وقت دادن بهتر اینست که همان وقت بدهند و او را زحمت انتظار نفرمایند چنانکه مکرر در کلمات معجز آیات مذکور شد

4453

بشرك يدل علی کرم نفسک و تواضعک ینبىء عن شریف خلقک
شکفته روئی تو دلالت میکند بر کرم ذات تو، و فروتنی کردن تو خیر می دهد از خوی بلندمرتبه تو یعنی شکفته روئی در وقت دهش دلالت میکند بر کرم وجود ذات تو یا بر گرمی و بلندمرتبه بودن آن، زیرا که تا کسی با لذات کریم نباشد دهش بر او دشوار و گران باشد و کم است که شکفته روئی کند در آن وقت، و ممکن است که مراد این باشد که مطلق شکفته روئی دلالت میکند بر گرمی و بلندمرتبه بودن ذات آن کس، زیرا که دلالت میکند بر رضا و خشنودی او بتقدیر حق تعالی و صبر او بر مکاره دنیا، و ظاهر است که از خواص نفوس بلندمرتبه است، و «خبر دادن تواضع و فروتنی از شرافت خوی و بلندمرتبه بودن آن» ظاهر است، زیرا که دلالت میکند بر نفی تکبر و خودبینی و امثال آنها از صفات ذمیمه، و آراسته بودن بنقایص آنها از اخلاف حمیده

4454

بقاؤکم الی فناء و فناؤکم الی بقاء

باقی بودن شما بسوی نیستی است، و نیستی شما بسوی باقی بودن است، یعنی انجام بقای شما در دنیا نیستی است و چاره از آن نیست اما بعد از آن نیستی شما را حیاتی باشد باقی و پاینده و غرض از این متذکر ساختن مردم است ببنای دنیا و اعلام باین که حریص بر آن نباید بود و اعلام بوجوب معاد و پایداری حیات بعد از آن و این که تهیه کردن از برای آن ضرور و لازم است

4455

بیعوا ما یفنی بما یبقی و تعوضوا بنعیم الآخرة عن شقاء الدنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۷۰

بفروشید آنچه را که فانی می شود که دنیا است به آن چه باقی می ماند که آخرت است، و عوض بگیرید نعمت آخرت را از سختی و دشواری دنیا. یعنی دنیا را بدهید از برای تحصیل آخرت و از سر سعی در آن بگذرید از برای سعی در این، و «عوض بگیرید آخرت را از سختی و دشواری دنیا» اشاره است باین که نعمتهای دنیا هر چه باشد بی سختی و دشواری و مکاره و آلام نیست پس هر که بدهد آنها را از برای آخرت یا از سر سعی در آنها بگذرد از برای سعی در آخرت در حقیقت عوض گرفته نعمت آخرت را که اصلاً آمیخته بکدورتی نیست از سختی و دشواری دنیا

4456

بسط الید بالعطاء یجزل الاجر و یضاعف الجزاء

گشودن دست ببخشش بسیار می گرداند مزد را و افزون می سازد سزا «۱» را

و فرموده در ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی در وقتی که یاد آن حضرت می کرده در وصف آن حضرت فرموده

4457

بَلِّغْ عَنِ رَبِّهِ مَعْذِرًا وَنَصَحَ لَأُمَّتِهِ مَنذِرًا وَدَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مَبْشِرًا

رسانیده پیغامها را از جانب پروردگار خود در حالی که عذر و بهانه را زایل ساخت و نصیحت کرد مراعات خود را ترساننده، و خواند بسوی بهشت بشارت دهنده. یعنی رسانیده پیغامها را از جانب پروردگار خود بمردم بروشی که دیگر بهانه از برای ایشان نگذاشته از برای اطاعت نکردن، زیرا که معجزات واضحه لایحه آورد که با وجود آنها شکی و شبهه در رسالت او نماند، و اوامر نواهی حق تعالی را همه بر وجهی که بایست بایشان رسانید پس دیگر هر که را اطاعت نکند عذر و بهانه نیست که بر ما رسالت او ثابت نشد، یا اوامر و نواهی او خوب بما نرسید، و «نصیحت کرد ترساننده» یعنی موعظه کرد ایشان را یا صاف و خالص بود با ایشان در حالی که ترساننده بود ایشان را از کفر و عصیان، و «خواند ایشان را بسوی بهشت در حالی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۷۱

بشارت دهنده بود ایشان را» یعنی مژده‌دهنده بود ایشان را بر ایمان و اطاعت

4458

«بنا اهتدیتم الظّلماء «۱» و بنا تسنّمتم العلیا «۲»

بما راه یافتید در تاریکی و بما بالا رفتید بر مرتبه بلند. غرض ذکر حقوق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آل اوست صلوات الله علیهم بر مردم، و این که بوسیله ایشان راه حق یافتند در وقتی که در تاریکی کفر و ضلالت بودند، و بوسیله ایشان بشرف اسلام و ایمان و سعادت دنیا و آخرت رسیدند

«و بنا انفجرتم عن السّرار «۳»

و بسبب ما گشوده شدید از سرار. «سرار» بمعنی شب آخر ماه باشد و مراد این است که بوسیله ما چون صبح بر آمدید از شب آخر ماه یعنی از تاریکی کفر و ضلالت که مانند شب آخر ماه در نهایت تاریکی بود و اصلا نوری نداشت

4459

بنا فتح الله و بنا یختم و بنا یمحو ما یشاء و یثبت

بما ابتدا کرد خدا و بما منتهی می‌سازد، و بسبب ما محو میکند خدا آنچه را که می‌خواهد و اثبات میکند آنچه را که خواهد یعنی بما ابتدا کرد بایجاد عالم باعتبار این که نفوس مقدسه ایشان پیش از همه چیز خلق شده چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده، و «بما منتهی می‌سازد و ختم میکند وجود عالم را» یعنی بعد از انقراض ما که برحلت حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه باشد وجود دنیا تمام می‌شود و دیگر یک لمحّه باقی نباشد چنانکه در احادیث دیگر نیز تصریح بان شده،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۷۲

و ممکن است که مراد این باشد که بما ابتدا کرده خدا در اظهار این دین که شریفترین دینهاست و «بما ختم میکند آن را» یعنی همیشه از ما حافظی از برای آن هست تا وقتی که ختم شود و دنیا تمام گردد، یا این که چنانکه ابتدای ظهور این دین از ما شد ببرکت بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله همچنین بما ختم و تمام خواهد شد بظهور حضرت قائم و سعی او صلوات الله و سلامه علیه

و بسبب ما محو میکند خدا آنچه را که خواهد و اثبات میکند آنچه را که خواهد» یعنی آنچه را خدا محو میکند در لوح مشیت که همان لوح محفوظ «باشد یا لوحی دیگر و آنچه را اثبات میکند در آن بجای آنچه محو شود از بلاهائی که دفع می‌شود و بان اعتبار محو می‌گردد وقوع آنها از آن لوح، و رحمت‌هائی که نازل می‌گردد و ثبت می‌شود نزول آنها در آن لوح آنها همه ببرکت ماست و بسبب توسل بماست یعنی دعاها و تصدقات و امثال آنها که بسبب محو و اثبات آنها می‌گردند سبب آنها نمی‌شوند مگر ببرکت ما و بسبب توسل بما، و نفوس قدسیه ما را در همه آنها دخلی باشد

و بنا یدفع الله الزّمان الکلب

و بوسیله ما دفع میکند خدا روزگار گزنده را. یعنی روزگاری را که اهل آن چون سگ گزنده یکدیگر را بگزند گزیدنی که هلاک کند و مراد این است که در آخر الزمان که چنین روزگاری شود آن روزگار بوسیله ما یعنی بظهور حضرت قائم ما صلوات الله و سلامه علیه دفع گردد، و ممکن است که مراد این باشد که اگر برکت وجود یکی از مادر هر عصری از اعصار شما نمی‌بود روزگار در هر عصری که آن نمی‌بود چنین می‌شد، پس ببرکت ما آن روزگار دفع شده

و بنا ینزل الله الغیث

و ببرکت ما نازل میکند خدا باران را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۷۳

فلا یغرنکم باللّه الغرور

پس باید که نفریید شما را بخدا شیطان فریبنده یعنی بمهلّتی که خدا دشمنان ما را داده فریب ندهد شما را و آن را دلیل عجز و پستی مرتبه ما نسازد مرتبه ما نزد حق تعالی این است که مذکور شد و تسلط دشمنان در بعضی اوقات از راه عجز ما و نقص مرتبه ما نزد خدای عزّ و علا نیست بلکه از برای مصالح و اسرار دیگرست

نو فرموده آن حضرت علیه السلام در وصف مؤمن و ذکر صفات آن
4460

بشر المؤمن فی وجهه و حزنه فی قلبه

شکفتگی مؤمن در روی اوست و اندوه او در دل او است. یعنی با مردم شکفته روئی میکند تا باعث کدورت ایشان نشود، و دل اندوهناک باشد از ترس خدا و هول روز جزا

اوسع شیء صدرا

گشاده‌تر از هر چیزی است بحسب سینه. یعنی سینه او گشاده ترست از هر چیز بسبب این که غمها و کدورت‌های دنیوی تنگی نکند و گنجایش علوم . و اسرار بسیار داشته باشد

و اذلّ شیء نفسا

و خوارتر از هر چیزی است بحسب نفس. یعنی خود را خوارتر از هر چیز داند و اصلا عجب و خودبینی و تکبری نداشته باشد .
بکره الرّفعة

ناخوش می‌دارد بلندی را. یعنی بلندی مرتبه دنیوی را .

و یشنأ السّمعة

و دشمن می‌دارد سمعه را یعنی این که کارهای خیر را از برای شنیدن مردم بکند .
طویل غمّه

دراز است غم او، یعنی از ترس آخرت .

بعید همّه

دور است اندوه او، و این تأکید سابق است، و ممکن است که معنی این باشد که دور است همت و قصد او یعنی قصد تحصیل مراتب عالیّه دارد و .
همت بر آن گماشته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۷۴

کثیر صمته

بسیار است خاموشی او .

مشغول وقته

مشغول است وقت او، یعنی در هیچ وقتی فارغ نیست و بعث نمی‌گذرانند بلکه همه اوقات خود را مشغول ساخته بطاعات و عبادات و فکر و ذکر و .

سایر افعال خیر

صبور شکور

بسیار صبر کننده است، بسیار شکر کننده است. یعنی در بلاها و مصایب شکیباست و قلق و اضطراب نمی‌کند، و در نعمت و شادی طغیان نمی‌کند و .
بسبب آنها غافل نمی‌گردد از یاد خدا بلکه همواره شکر آنها میکند

مغمور بفکرته

فرو گرفته شده است باندیشه خود یعنی فکر صلاح کار خود و اصلاح نفس خود فرو گرفته او را، بیرون نمی‌آید از آن .

ضنین بخلّته

بخیلی کننده است بدوستی خود یعنی با هر کسی دوستی نکند و تا کسی را خوب نداند با او دوستی نکند تا دوستی او از برای خدا باشد، و ممکن .
است که «خلّته» بضمّ خاء خوانده نشود بلکه بفتح خاء باشد و معنی این باشد که بخل کننده است بحاجت خود یعنی بخیلی کند در بردن حاجت خود

نزد خلق بلکه نبرد آنها را مگر نزد خدای عزّ و جلّ

سهل الخلیقه

هموار خوست .

لّین العریکه

نرم خصلت است، و این تأکید سابق است .

نفسه اصلب من الصلّد

نفس او سخت ترست از سنگ سخت. یعنی کمال تصلب دارد در دینداری و در کشیدن تعب و زحمت طاعات و عبادات و صبر بر مصائب و نوائب و از جا بر نیامدن در آنها

و هو اذّل من العبد

و حال آنکه او خوارترست از بنده، یعنی نسبت بمؤمنان کمال نرمی و فروتنی میکند و خود را نسبت بایشان از بنده خوارتر نماید .

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۷۵

حرف تاء

«از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «تاء»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۷۶

فرموده آن حضرت علیه السلام

4461

تاجر الله تریح

بازرگانی کن با خدا تا سود یابی. مراد بازرگانی کردن با خدا دادن اموال است در راه او و کردن هر کار خیری از برای رضای او، و چون حق تعالی آنها را می گیرد یعنی قبول میکند و در عوض اجر و ثواب می دهد تشبیه شده آن بتجارت و بازرگانی با حق تعالی

4462

توسل بطاعة الله تنجح

متوسل شو بفرمانبرداری خدا تا صاحب فیروزی گردی

4463

تمام العلم استعماله

تمامی علم بکار فرمودن آنست، یعنی عمل کردن بآن یا تعلیم آن بدیگران

4464

تمام العقل استکماله

تمامی عقل و خرد کامل گردانیدن آنست، مراد این است که هیچ عقل و خردی بحسب اصل خلقت تمام نمی باشد تمامی آن باین می شود که کسی سعی کند در کامل گردانیدن او بتحصیل علوم و کثرت تفکر و تدبیر و در بعضی نسخه ها بدل «العقل»: «العمل» است و معنی این است که: تمامی عمل کامل گردانیدن آن است یعنی بخالص گردانیدن آن و امتثال همه اوامر و نواهی و فرو نگذاشتن چیزی از آنها

4465

توقّ معاصی الله تفلح

پرهیز کن از نافرمانیهای خدا تا رستگار گردی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۷۷

4466

تفال بالخیر تنجح

بفال نیک گیر کار خیر را تا صاحب فیروزی گردی یعنی هر کار خیری که بکنی آن را بفال خوب گیر از برای خود و بایمن و برکت دان که هرگاه چنین کنی فیروزی یابی بسعادت و نیکبختی

4467

تواضع لله یرفعک

فروتنی کردن از برای خدا تا بلند گرداند ترا یعنی فروتنی کن در درگاه حق تعالی یا با مردم از برای رضای خدای عزّ و جلّ که هرگاه چنین کنی خدا بلند مرتبه گرداند ترا

4468

تمسک بطاعة الله یرلّفک

دست در زن بفرمانبرداری خدا تا نزدیک سازد ترا یعنی تا این که خدای تبارک و تعالی یا دست زدن بفرمانبرداری او نزدیک گرداند ترا نزدیکی معنوی بجانب درگاه کبریائی

4469

تعجیل المعروف ملاک المعروف

شتاب کردن در احسان ملاک احسان است، «ملاک چیزی» چیزی است که آن چیز بآن بر پای باشد و بآن مالک آن چیز توان شد و مراد این است که اصل و عمده در احسان این است که آدمی در آن شتاب کند و زود بکند و تأخیر نکند زیرا که در تأخیر آفات است مبدا فرصت فوت شود و دیگر میسر نشود و هرگاه تأخیر از برای سالی بشود یا کسی که متوقع احسان این کس باشد باعث تعب و زحمت انتظار نیز گردد

4470

.تضییع المعروف وضعه فی غیر عروف

.ضایع کردن احسان گذاشتن آنست در غیر کسی که بشناسد یعنی کردن آن نسبت بکسی که حق احسان را نشناسد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۷۸

4471

.تأخیر العمل عنوان الکسل

.پس انداختن عمل یعنی عمل خیر عنوان کسالت و کاهلی است یعنی سر سخن آن است یا دلیل آن است

4472

.تصفیة العمل اشد من العمل

صاف گردانیدن عمل سخت ترست از عمل. مراد بصاف کردن عمل خالص گردانیدن آن است از برای رضای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بغرضی

.دیگر که منافی آن باشد از ریا و مانند آن و ظاهر است که این معنی دشوارتر است از اصل عمل

4473

.تاج الملک عدله

.افسر پادشاه عدالت اوست، یعنی افسری که باعث سربلندی پادشاه می شود عدالت است نه افسری ظاهری

4474

.تزکیة الرجل عقله

پاکیزگی مرد عقل اوست یعنی پاکیزگی مرد آن است که عاقل و خردمند باشد و خود را از معاصی و صفات نقص و پستی پاکیزه دارد نه این که لباس

و وضع خود را پاکیزه دارد

4475

.تواضع المرء یرفعه

.فروتنی کردن آدمی یا مرد بلند می گرداند او را یعنی فروتنی کردن در درگاه حق تعالی و با خلق نیز

4476

.تکبر المرء یضعه

.تکبر کردن آدمی یا مرد پست می گرداند او را یعنی تکبر کردن بدرگاه حق تعالی و همچنین با خلق که صنایع اویند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۷۹

4477

.تقرّب العبد الی الله سبحانه باخلاص نیّته

نزدیکی جستن بنده بسوی خدای سبحانه بخالص گردانیدن نیت اوست یعنی خالص گردانیدن نیت در طاعات و عبادات از برای طلب رضای حق تعالی

و آمیخته نساختن آن اصلاً بغرضی دیگر که منافی آن باشد از ریا و امثال آن

4478

.تعلم تعلم و تکرم تکرم

تعلیم بگیر تا بدانی و گرامی نگاهدار تا گرامی گردی مراد این است که عالم شدن به تعلیم گرفتن از علما می شود نه باین که عوام او را عالم دانند

بسبب فرزندی عالمی یا ساختن لباس و وضع علما بر خود و نه باین که پیش خود فکر کند و هر چه فکر او بآن برسد اعتقاد کند و گرامی و بلند مرتبه

شدن باین می شود که کسی خود را گرامی نگاهدارد و بهره یزگاری و تهذیب اخلاق نه بمال و جاه و مانند آنها، چه آنها باعث تعظیم و تکریم مردم

می شود اما باعث این نمی شود که در واقع نزد حق تعالی گرامی و بلند مرتبه باشد، و ممکن است «تکرم» بتشدید راء خوانده شود از باب تفعیل یا

بتخفیف آن از باب افعال و معنی این باشد که خود را گرامی نگاهدار تا گرامی گردانیده شوی یعنی اگر خواهی که در واقع نزد مردم عزیز و گرامی

گردی باید که خود را گرامی نگاهداری بترک معاصی و آنچه باعث خفت و ذلت گردد نزد مردم مثل بخل و حرص و طمع و مانند آنها و اگر نه در واقع

در نظر ایشان گرامی نگردی هر چند باعتبار جاهی یا مالی یا امثال آنها بحسب ظاهر تعظیم و تکریم تو کنند

4479

.تفضّل تخدم و احلم تقدّم

عطا کن تا خدمت کرده شوی، و بردباری کن تا پیش داشته شوی. یعنی عطا و دهش باعث این می‌شود که صاحب آن مخدوم گردد و مردم بطوع و رغبت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۸۰

خدمت او کنند، و حلم و بردباری باعث این می‌شود که مردم او را مقدّم دارند در مرتبه و شرف. و در بعضی نسخه‌ها بدل «و احلم»: «و اعلم» است و بنا بر این ترجمه این است که: و عالم شو تا پیش داشته شوی، و این ظاهرترست، زیرا که علم و دانائی باعث تقدیم بیشتر می‌شود از حلم و بردباری

4480

تمام الشرف التواضع

تمامی شرف فروتنی است. یعنی هر شرفی و بلندی مرتبه تا با فروتنی نباشد در درگاه حق تعالی و با خلق نیز ناقص است و تمام نیست

4481

تمام السؤدد ابتداء الصنائع

تمامی بزرگی و مهتری ابتدا کردن عطاهاست. یعنی هر که ابتدا کند مردم را بعباها بی این که ایشان بیشتر عطائی باو کرده باشند بزرگ و مهتر ایشان گردد بزرگی و مهتری تمامی که نقصی در آن نباشد، یا این که تا در کسی این معنی نباشد بزرگی و مهتری او تمام نباشد و ناقص باشد و این معنی بفقره سابق و لاحق اوفق است

4482

تمام العلم العمل بموجبه

تمامی علم عمل کردن بمقتضای آن است و تا عمل بآن نشود آن ناقص و ناتمام است

4483

تمام الاحسان ترک المنّ به

تمامی احسان ترک منت گذاشتن بآن است، و احسانی که با منت باشد ناقص و ناتمام است

4484

تنزل المصیبه علی قدر المصیبه

فروود می‌آید ثواب بر اندازه مصیبت، پس هر چند مصیبت بزرگتر باشد اجر و ثواب آن عظیمتر باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۸۱

4485

تنزل من الله المعونه علی قدر المؤنه

فروود می‌آید از جانب خدا یاری بر اندازه اخراجات، پس از کثرت عیال اندیشه نباید کرد حق تعالی باندازه اخراجات ایشان روزی می‌رساند

4486

تکاد ضمائر القلوب تطّلع علی سرائر العیوب

نزدیک است که نهانیهای دلها مطلع شوند بر پوشیده‌های عیبها. یعنی هر چند کسی عیب خود را بپوشد و پنهان دارد بزودی نهانیهای دلها و آنچه در آنها می‌افتد اطلاع یابند بر آن، پس جمعی که نمی‌خواهند که خلق بر گناهان ایشان مطلع شوند باین خاطر جمع نکنند که گناهان را نهانی کنند و از مردم پنهان دارند بزودی حق تعالی رسوا کند ایشان را و در دلها اندازد عیوب ایشان را و مردم را بفراسد یا نحو دیگر مطلع گرداند بر آنها. و پوشیده نیست که محلّ علم و ادراک بنا بر مذهب محققین که بنفس مجرد قائل اند همان نفس مجرد است و آلات آن قوائیسست که حالّ در دماغ اند بنا بر مذهب حکما، و مراد به «دل» که در آیات کریمه و اخبار شریفه نسبت علم بآن داده شده همان نفس مجرد است نه عضو مخصوص. و متکلمان که بنفس مجرد قائل نیستند نسبت علم را بدلها بر سبیل حقیقت می‌دانند و دل را بر ظاهر آن که عضو مخصوص باشد حمل میکنند و هرگاه این معلوم شد ظاهر می‌شود که نسبت اطلاع مذکور که فردی است از علم به «ضمائر قلوب» بمعنی نهانیهای دلها و آنچه در آنها افتد بر سبیل مجاز است خواه مراد بدل نفس مجرد باشد و خواه عضو مخصوص، زیرا که اطلاع از برای نفس است یا دل نه از برای آنچه در آنها افتد بلکه آنچه در آنها افتد یا عین اطلاع مذکور است یا امری که سبب آن می‌شود، و ممکن است که مراد به «ضمائر قلوب» قوتهای مدرکه آنها باشد باعتبار این که محلّ ضمائر بمعنی مذکورند، و اطلاق اسم حالّ بر محلّ شایع است، و بنا بر این نسبت اطلاع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۸۲

به آنها بنا بر مذهب متکلمین بر سبیل حقیقت می‌تواند بود و بنا بر مذهب حکما باز بر سبیل مجاز است، زیرا که علم صفت اصل نفس است نه قوتهای آن بلکه قوتها آلات علوم و ادراکاتند و بآن اعتبار نسبت ادراکات و علوم به آنها بر سبیل مجاز می‌تواند بود، و ممکن است که اضافه ضمائر بقلوب از

قبیل اضافه صفت بموصوف باشد و معنی این باشد که دلپائی که ضمائند باعتبار این که محلّ ضمائند بمعنی مذکور، و بنا بر این نسبت اطلاع به آنها بر سبیل حقیقت باشد، و مراد بدلها بنا بر مذهب حکما نفوس مجرّده باشد و بنا بر مذهب متکلمین عضوهای مخصوصه

4487

تجرّع غصص الحلم یطفیء نار الغضب

جرعه در کشیدن غصه‌های حلم خاموش می‌گرداند آتش خشم را «جرعه» اندک آبی را گویند که یک بار توان در کشید و مراد این است که صاحب حلم و بردباری که غصه‌ها رو می‌دهد او را بسبب بدسلوکیهای مردم یا غیر آن و او باعتبار حلمی که دارد آن غصه‌ها را فرو می‌برد و یک بار در می‌کشد مانند کسی که جرعه آبی یا شرابی را یک بار در کشد آن جرعه در کشیدنهای او خاموش میکند و فرو می‌نشاند آتش خشم را یعنی آتش غضب و خشم الهی را. یعنی اگر حق تعالی خشمناک شود بر او بسبب گناهی، فرو بردنهای آن غصه‌ها خاموش میکند و فرو می‌نشاند آتش خشم را، و بجزای آنها عفو میکند حق تعالی گناه او را

4488

تحرّی الصدق و تجنّب الکذب اجمل شیمة و افضل ادب

برگزیدن راستی و دوری کردن از دروغ زیباتر خصلتی است و افزونتر ادبی

4489

تأمل العیب عیب

تأمل کردن در عیب عیب است یعنی فکر کردن در عیب دیگران و جستن آن و از پی آن رفتن عیب است اما تأمل کردن در عیب خود و جستن آن از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۸۳

ازاله آن از خود پس ظاهر است که عیب نیست بلکه ممدوح و مستحسن است

4490

تهوین الدّنب اعظم من رکوب الدّنب

سهل شمردن گناه عظیمترست از ارتکاب گناه. یعنی گناه را هر چند صغیره باشد سهل نباید شمرد و سهل شمردن هر گناهی عظیم تر است در وزر و وبال از اصل آن گناه یا از هر گناهی، و این مضمون در احادیث دیگر نیز وارد شده، و شاید که سرّ آن این باشد که عصیان حق تعالی و نافرمانی او هر چه باشد در واقع بسیار عظیم است و سهل شمردن آن باعثی نمی‌تواند داشت بغیر ضعف دین و سستی اعتقاد، نعوذ باللّٰه منه، بخلاف اصل گناه که غلبه شهوت یا غضب باعث بر آن می‌تواند شد پس از آن راه شاید که آن سهل تر باشد نزد حق تعالی از آن گناه که باعثی بر آن نباشد

4491

تعجیل السّراح نجاج

تعجیل کردن رهایی فیروزی است. یعنی هرگاه کسی حاجتی نزد کسی ببرد اگر آن را بر نیورد زود او را رها کردن و نومید نمودن فیروزی است از برای او، یعنی این هم یک قسم فیروزی است، باعتبار این که سبب راحت و آسایش می‌شود و از تعب و زحمت طلب و سعی نزد او فارغ می‌شود. و این موافق است با آنچه جوهری در کتاب صحاح اللغه گفته که: «در مثل است السّراح من النّجاج، رها کردن از جمله فیروزی است» بهمین معنی که مذکور شد

4492

تعجیل الاستدراک اصلاح

تعجیل کردن در استدراک اصلاح است. «استدراک» بمعنی طلب دریافتن چیزی آمده و بمعنی بازیافت کردن نیز آمده یعنی بازیافت کردن کسی خطایی یا غلطی را که کرده باشد و بنا بر اوّل معنی این است که تعجیل کردن در دریافت کارهای خیر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۸۴

و کردن آنها و رسیدن بثواب آنها اصلاح است یعنی بصلاح آوردن حال خود است بخلاف تعجیل نکردن هر چند قصد آنها داشته باشد، چه آن فاسد و تباه کردن حال خود است، زیرا که ممکن است که بعد از آن میسر نشود و از او فوت شود و باعث زیان و خسران او گردد، و بنا بر معنی دوم مراد این است که تعجیل در تدارک گناه و غلط و مانند آنها بصلاح آوردن کار است بخلاف تأخیر آنها که افساد حال است، زیرا که گاه باشد که بعد از آن تدارک میسر نشود و آن گناه یا غلط یا نظیر آنها بر او بماند

4493

تدبّروا آیات القرآن و اعتبروا به فأنه ابلغ العبر

تفکر کنید در آیات قرآن مجید و عبرت بگیرید بآن، پس بدرستی که آن رساترین عبرتهاست، یعنی عبرت بگیرید به آن چه ذکر شده در آن از حسن عاقبت نیکوکاران و سوء مال ظالمان و عاصیان و امثال آنها، پس بدرستی که آن رساترین عبرتهاست، یعنی رساترین و کاملترین امور است که عبرت توان گرفت به آنها، یا عبرتی که بآن حاصل می‌شود رساترین و کاملترین عبرتهاست

4494

تمییز الباقی من الفانی من اشرف النظّر

امتیاز دادن باقی از فانی از بلندترین فکرتست. یعنی امتیاز دادن آخرت که باقی و پاینده است از دنیا که فانی و نیست شونده است و اختیار آن بر این ناشی می‌شود از بلندترین و شریفترین فکری، زیرا که شرافت و بلندی مرتبه افکار باعتبار شرافت و بلندی مرتبه نتایج آن است، و نتیجه این فکر که سعادت ابدی و نیکبختی سرمدی است شریفترین نتایج افکار است پس فکری که منتج آن باشد شریفترین فکری باشد، و ممکن است که معنی کلام این باشد که: فکری که برساند بامتیاز دادن باقی از فانی از جمله شریفترین فکرهاست، و حاصل هر دو یکی است

4495

تاج الرّجل عفاه و زینه انصافه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۸۵

افسر مرد عفت اوست، و زینت او انصاف اوست. یعنی همین که کسی انصاف دارد و ظلم و جور بر کسی روا ندارد این زینتی است از برای او، اما بهترین زینتها و آنچه از برای او بمنزله افسر پادشاهیست عفت است یعنی دوری گزیدن از آنچه حلال نباشد

4496

تقیّة المؤمن فی قلبه و توبته فی اعترافه

ترس مؤمن در دل اوست، و توبه او در اعتراف اوست. یعنی همیشه ترس از خدا در دل اوست و بزبان اعتراف بگناه کاری و تقصیر خود و بازگشت از آن می‌نماید و خود را بی گناه و تقصیر نمی‌داند، و ممکن است که مراد این باشد که توبه او همین در اعتراف اوست یعنی در این که خود اعتراف بگناه کاری و تقصیر و بازگشت از آن می‌نماید اما در واقع گناهی نکرده که توبه و بازگشت از آن در کار باشد از قبیل اعترافهای بگناه و تقصیر و توبه که در کلام حضرت سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در صحیفه کامله و غیر آن نقل شده، و ممکن است که مراد این باشد که توبه آن باین نحو است که در مناجات با حق تعالی اعتراف بگناهان خود میکند و بازگشت از آنها می‌نماید، و این نحو توبه افضل باشد هر چند بمجرد پشیمانی در دل از گناه و قصد نکردن آن دیگر توبه بعمل آید، و مؤید این می‌تواند شد آنچه در حدیث وارد شده از استحباب شمردن گناهان بتفصیل نزد مستجار «۱» و این که نیست هیچ مؤمنی که اقرار کند از برای پروردگار خود بگناهان خود در آنجا مگر بیامزد از برای او ان شاء الله

4497

تلویح زلّة العاقل له من امضّ عتابه

«تلویح بلغزش عاقل از درد آورنده‌ترین سرزنش اوست. مراد به «تلویح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۸۶

اظهار چیزی است بکنایه نه بصریح و مراد این است که در بازداشتن عاقل از گناهی کافی است اشاره کردن بلغزش او در آن و این بنهایت بدر می‌آورد دل او را و حاجت بتصریح نیست، یا این که این عتابی است بدر آورنده تر از برای او از تصریح، زیرا که عاقل حمل میکند تصریح نکردن بآن را بر اظهار نهایت قبح آن و این که چنین امری را صریحا نسبت باو نتوان داد. و دیگر این که تصریح بآن باعث این می‌شود که پرده شرم و حجاب او مرتفع گردد و دیگر باکی از آن نداشته باشد بخلاف وقتی که بکنایه و در پرده اظهار شود، و ممکن است که مراد این باشد که تلویح بلغزش عاقل یعنی اظهار آن یا اظهار آن هر چند بعنوان کنایه باشد از درد آورنده‌ترین سرزنش اوست یعنی او را به هر چه سرزنش کنند او را بدر نیورد مثل این، پس کسی که عاقل باشد باید که خود را از لغزش و گناه نگاه دارد تا این که بچنین سرزنشی گرفتار نشود، یا این که هرگاه کسی رعایت کسی کند و او را سرزنش بعیبی از عیبهای صوری نکند باید که تلویح بلغزش و گناه او نکند، زیرا که آن درد آورنده ترین سرزنش اوست و این در وقتی است که تلویح بآن از برای نهی از منکر در کار نباشد مثل این که او پشیمان شده باشد از آن و در بعضی نسخه‌ها «۱» «امضّ من عتابه» است و بنا بر این ترجمه این است که: تلویح بلغزش عاقل درد آورنده‌ترست از سرزنش او، و بنا بر این نیز مراد یکی از معانی مذکوره است

4498

ترک جواب السّفیه ابلغ جوابه

ترک جواب گفتن احمق ابلغ جواب اوست یعنی بلاغت دارتر یا مبالغه دارتر جواب اوست، زیرا که از آن معلوم می‌شود که اصلا اهلیت و قابلیت این ندارد که جواب او گفته شود

4499

توقوا المعاصی و احبسوا انفسکم عنها فانّ الشقیّ من اطلق فیها عنانه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۸۷

حذر کنید از گناهان و منع کنید نفسهای خود را از آنها، پس بدرستی که بدبخت کسی است که سر دهد در آنها عنان خود را، یعنی عنان نفس خود را، و این بر سبیل استعاره است که تشبیه شده نفس باسی که او را لجام کنند و توان عنان آن را نگاهداشت و نگذاشت که نافرمانی کند، و توان سرداد که هر جا که خواهد برود

4500

تکلموا تعرفوا فان المرء مجنوء تحت لسانه

سخن گوئید تا شناخته شوید، پس بدرستی که آدمی یا مرد پنهان گردانیده شده است در زیر زبان او. مراد این است که کسی را علم و دانشی یا هنری دیگر باشد و خواهد از برای مصلحتی که مردم او را بشناسند باید که سخن گوید، زیرا که هر مردی در زیر زبان خود پنهان است و چون سخن گوید «قدر و مرتبه او از هنر و بی هنری ظاهر گردد» ۱

4501

توخّ رضا الله و توقّ سخطه و ززع قلبک بخوفه

طلب کن رضای خدا را، و حذر کن از خشم او، و بلرزان دل خود را بسبب ترس او

4502

تحرّ رضا الله برضاک بقدره

طلب کن خشنودی خدا را بخشنود بودن تو بتقدیر او. یعنی هرگاه خود را راضی و خشنود سازی به آن چه خدا تقدیر کرده خدا از تو راضی و خشنود گردد، پس طلب کن این را بآن

4503

تحتبّ الی الله سبحانه بالرّغبة فیما لدیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۸۸

دوستی کن بسوی خدای سبحانه برغبت کردن در آنچه نزد اوست. یعنی باین که اطاعت و فرمانبرداری او کنی بسبب رغبت در اجر و ثوابی که نزد خداست از برای آن، و غرض اینست که دوستی کردن با خدای سبحانه بچیزی حاصل می شود که فایده و ثمره آن باز بتو عاید می گردد

4504

توکل علی الله سبحانه فانه قد تکفل بکفایة المتوکّلین علیه

توکل کن بر خدای سبحانه، پس بدرستی که او بر خود گرفته کارگزاری توکل کنندگان بر او را یعنی آنجا که فرموده

و من یتوکل علی الله فهو حسبه، و هر که توکل کند بر خدا پس او کافی و بسند «۱» است او را. و توکل بر خدا اینست که این کس خود را عاجز داند و در هر باب اعتماد بر او داشته باشد، و این منافات ندارد با سعی کردن در حاجات هرگاه آن از راه امر یا رخصت او باشد و با وجود آن آنرا مستقلّ در برآوردن آنها نداند بلکه اعتماد تمام او در آنها بر یاری و مدد حق تعالی باشد

4505

تقرّب الی الله سبحانه فانه یزلف المتقرّبین الیه

نزدیکی بجوی بسوی خدای سبحانه، پس بدرستی که او نزدیک می گرداند نزدیکی جویندگان بسوی او را. مراد نزدیکی جستن معنوی است بسبب اطاعت و انقیاد

4506

تحتبّ الی الناس بالرّهد فیما ایدیهیم تفرّ بالمحبّته منهم

دوستی کن بسوی مردم به بی رغبت بودن در آنچه در دستهای ایشانست یعنی طمع نکردن در آن تا فیروزی یابی بدوستی از جانب ایشان. یعنی تا بسبب این ایشان با تو دوست گردند، چنانکه عادت مردم است که کسی که طمع از ایشان نکند با او دوست گردند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۸۹

4507

تحلّ بالیاس ممّا فی ایدی الناس تسلّم من غوائلهم و تحرز المودّة منهم

آراسته شو بنومیدی از آنچه در دستهای مردم است تا این که سالم بمانی از آفتهای ایشان، و جمع کنی دوستی را از ایشان

4508

تمسک بکلّ صدیق افادتکه الشّدّة

دست در زن بهر دوستی که بخشیده باشد او را بتو سختی. یعنی در روز سختی دوست تو شده باشد، زیرا که بر چنین دوستی که غرض او جلب نفعی از برای خود نباشد اعتماد می توان کرد، نه آنان که در ایام توسعه و فراخی دوست شوند، زیرا که اکثر این است که دوستی ایشان از برای نفع خود است.» و چون بسختی و تنگی افتی ترک تو کنند ۱»

4509

تجلبب الصبر و اليقين فانهما نعم العدة في الرخاء و الشدة

پیراهن خود کن صبر و یقین را، پس بدرستی که آنها نیکو آماده شده اند در فراخی و سختی. «پیراهن خود کن» یعنی آنها را همیشه با خود دار و از خود جدا مکن مانند پیراهن. و مراد به «صبر» صبر است بر مصائب و نوائب و تعب و زحمت طاعات و ترک آنچه خواهش آن باشد از معاصی با وجود قدرت بر آن و به «یقین» یقین بلطف و مرحمت حق تعالی و گشایش او از برای صبر کنندگان. و «بودن این دو امر در فراخی و سختی هر دو آماده شده و ذخیره خوبی از برای آخرت» ظاهرست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۹۰

4510

تاميل النَّاسِ نوالك خير من خوفهم نکالک

امید داشتن مردم عطای ترا بهترست از ترس ایشان نکال ترا. مراد این است که کسی که خواهد که مردم باو بگروند و اطاعت و انقیاد او کنند بهتر این است که چنان کند که مردم بعطای او امیدوار باشند نه این که از سیاست او خوف داشته باشند، زیرا که گرویدن مردم بکسی که امید عطای او داشته باشند بیشترست از این که ترس نکال او داشته باشند چنانکه مشاهدهست از اوضاع و احوال مردم که از برای امید تعب و زحمتی چند کشند که از برای بیم نکنند بلکه خوف و بیم زیاد از کسی باعث این می شود که بفکر دفع او افتند و سعی در آن کنند، و از کسی که امید داشته باشند جان و مال خود را از برای او نثار کنند

4511

تحلّ بالسَّخاء و الورع فهما حلیة الایمان و اشرف خلالک

آراسته شو بسخاوت و پرهیزگاری پس آنها زیور ایمانند و بلندترین خصلتهای تواند

4512

تارک العمل بالعلم غیر واثق بثواب العمل

ترک کننده عمل بعلم غیر اعتماد دارنده است بپاداش عمل. یعنی کسی که ترک عمل بعلم کند باید که اعتماد بپاداش اعمال و جزای آنها نداشته باشد، زیرا که کسی که بر آنها اعتماد داشته باشد نمی باید که ترک عمل کند و از سر چنان ثوابهای عظیم پاینده بگذرد از برای اندک راحتی که در ترک واجبات باشد یا اندک لذتی که در فعل حرامی برود با وجود این خود را مستحق عذاب الیم و عقاب وخیم گرداند

4513

تارک التَّاهب للموت و اغتنام المهل غافل عن هجوم الاجل

ترک کننده آماده شدن از برای مرگ و غنیمت دانستن مهلت غافل است از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۹۱

ناگاه رسیدن اجل. یعنی اگر کسی غافل نباشد که اجل ناگاه برسد البته فرصت را غنیمت میداند و شتاب میکند در تهیه گرفتن اسباب آن و بهیچ وجه تأخیر را در آن روا نمی دارد که مبادا که ناگاه برسد و بی تهیه باید رفت

4514

ترحلوا فقد جدبکم و استعدوا للموت فقد اظلمکم

کوچ کنید پس بتحقیق که شتاب کرده شده بشما، و آماده شوید از برای مرگ پس بتحقیق که سایه انداخته بر سر شما. یعنی تهیه بگیری از برای کوچ کردن که بزودی کوچ خواهید کرد و از برای بیان این فرموده اند که: «پس بتحقیق که شتاب کرده شده بشما» یعنی شما را بشتاب خواهند برد و تعبیر از آن بلفظ ماضی باعتبار تحقق وقوع آن است و اشاره باین که چنان بزودی واقع خواهد شد که گویا واقع شده. و «سایه انداخته بر سر شما» یعنی مشرف شده بر شما و نزدیک است که وارد شود

4515

تخففوا فانّ الغایة امامکم و الساعه من ورائکم تحدوکم

سبکبار شوید پس بدرستی که غایت پیش روی شماست، و قیامت از پشت سر شما میراند شما را. مراد به «غایت» عاقبت کار و پایان حال است از رفتن ببهشت یا دوزخ و چون آدمی متوجه آنست و رو بآن می رود بآن اعتبار فرموده اند که: «پیش روی شماست» و مراد باین که «قیامت از پشت سر

شما میراند شما را» با آنکه آن نیز در پیش است اینست که بعد از این که قیامت شد آن بمنزله کسی که در عقب شتری باشد و براند آن را میراند شما را. بآن غایت یا بموقف حساب و جزا

4516

تخففوا تلحقوا فاتما ينتظر باؤلکم آخر کم

سبکبار شوید تا این که ملحق شوید پس بدرستی که انتظار کشیده می شود باؤل شما آخر شما. یعنی خود را سبکبار کنید از گرانی بار گناهان باین که گناه نکنید و آنچه را کرده باشید توبه کنید از آن، تا این که ملحق شوید بنیکوکاران گذشته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۹۲

و از عقب ایشان بایشان برسید پس بدرستی که انتظار کشیده می شود در حشر و نشر به «اول شما» یعنی گذشتگان شما «آخر شما» یعنی انتظار آخرین شما و رسیدن ایشان کشیده می شود در حشر و نشر اولین تا این که همه یک بار حشر و نشر شوند مانند پادشاهی که خواهد که بعد از عرض همه لشکر او بر او هر یک را بمرتبه که مستحق آن باشند برساند پس انتظار می کشد در باره جمعی که اول عرض میشوند باین که همه عرض شوند و تا آخر آن نیز عرض نشوند در باره اولان نیز حکمی نمی کند این است آنچه شارحان کتاب مستطاب نهج البلاغه در شرح این کلام معجز نظام گفته اند و پوشیده نیست که ربط این کلام بسابق و تعلیل آن باین خالی از خفائی نیست و ایشان متعرض آن نشده اند و ممکن است که وجه تعلیل این باشد که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه داند که قیام قیامت و حشر و نشر موقوف باشد باین که نیکوکاران بعددی خاص برسند و هرگاه بآن عدد برسند قیامت قائم شود پس مراد تحریر مردم باشد بر این که سبکبار شوید تا عدد نیکو کاران زود بآن عدد برسد و همه محشور گشته روانه بهشت شوند و براحت و آسایش در آنجا بسر برید، و ممکن است که وجه آن این باشد که در فرستادن اولان بهشت بعد از فراغ ایشان از حساب انتظار کشیده شود فارغ آخر آن نیز از حساب تا همه یک بار مرخص شوند که روانه بهشت شوند و هر چند کسی سبکبار باشد حساب او زودتر شود و زودتر ملحق گردد بجمعی که فارغ شده اند از حساب و انتظار بایشان ندهد بخلاف کسی که گرانبار باشد که او دیرتر فارغ شود و ایشان را انتظار دهد. و پوشیده نیست که ثمره عمده سبکباری وصول و خلاص از عقاب است و آن کافی است از برای ترغیب بآن پس متعرض آن نشدن و تعلیل فرمودن بیکی از این دو فایده با وجود این که هیچیک از آنها در مرتبه آن نیست می تواند از راه این باشد که آن ثمره ظاهری است و حاجت بییان ندارد پس آن را حواله بظهور نموده وجهی دیگر از برای ترغیب بآن فرموده اند که ظهوری نداشت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۹۳

و محتاج بییان بود، و ممکن است که غرض از آن تعلیل امر بسبکباری نباشد بلکه غرض تصحیح «تلحقوا» باشد که فرمودند، چه ظاهر ملحق شدن کسی بکسی این است که سابق هنوز در راه باشد که لاحق باو برسد یا این که نزدیک رسیدن او بمقصد لاحق هم برسد نه مجرد این که بجائی که او رفته این هم برود هر چند بعد از مدتی باشد خصوصا هرگاه امر بسبکباری شده باشد از برای آن و منظور باشد تشبیه ایشان بمسافری که بعد از دیگری از عقب او رود و بار خود را سبک کند تا باو برسد که از جمله لطایف این کلام معجز نظام است چه سبک کردن بار از برای این است که زود باو برسد، و اگر غرض محض رفتن بجائی باشد که او رفته حاجت بآن نیست پس ممکن است که غرض بیان این باشد که اینجا هم چنین است و هرگاه سبکبار باشید در راه یعنی هنوز ایشان بمقصد نرسیده بایشان برسید، زیرا که قیامت از برای همه یک بار می شود و چنین نیست که هر که فوت شود حساب او بشود و روانه بهشت یا دوزخ گردد و انتظار آیندگان از برای او کشیده نشود

4517

تدلّ الامور للمقادیر حتّی یکون الحتف فی التّدبیر

رام می گردد کارها از برای تقدیرها تا این که بوده باشد مرگ در تدبیر، یعنی هرگاه مرگ در وقتی تقدیر شده کارها رام میشوند از برای آن تقدیر و فرمانبردار آن می گردند تا این که مرگ می باشد در تدبیری که کرده باشند از برای دفع آن، و ممکن است که «تدلّ» بمعنی «خواری میکند و همواری می نماید» باشد و حاصل هر دو یکی است. و در بعضی نسخه ها بدل «الحتف» بتای دو نقطه بالا «الحیف» بیای دو نقطه زیر واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: تا بوده باشد ظلم و جور در تدبیر، یعنی هر امری که تقدیر شده باشد کارها رام میشوند یا همواری میکنند با آن تا این که تدبیری که کرده شود از برای دفع آن و سبب وقوع آن تقدیر شود پس گوئیا آن تدبیر ظلم و جور کند و تعدی کند از حدّ خود، یا این که تا واقع شود جور یعنی خطا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۹۴

و غلط در تدبیر و سبب وقوع آن تقدیر شود نه دفع آن

4518

تزوّدو من ایام الفناء للبقاء فقد دلّتم علی الزّاد و امرتم بالظّعن و حثّتم علی المسیر

توشه برگزید از روزهای فنا از برای سرای بقا، پس بتحقیق که راه نموده شده‌اید بر توشه، و فرمان داده شده‌اید برفتن، و برانگیخته شده‌اید بر روانه شدن. یعنی فرمان و تقدیر الهی جاری شده برفتن شما، و برانگیخته طبایع شما را بر این که روانه شوند یعنی چنین خلق کرده که البته باید روانه شوند و پاینده نتوانند ماند، و ممکن است که برانگیخته شدن بر رفتن باعتبار بشارتها باشد که داده شده بنیکوکاران بهشت و نعمتهای آن، چه آنها بمنزله برانگیختن ایشان است بر رفتن

4519

تیسر لسفرک و شم برق التجاء و ارحل مطایا التشمیر

آسان شو از برای سفر خود، و نگاه کن برق رستگاری را که متوجه کجاست و کجا میبارد، و جهازگیری کن شتران دامن بالازدن را. مراد به «آسان شدن از برای سفر خود» یعنی سفر آخرت مهیا شدن از برای آنست بر وجهی که باسانی روانه آن تواند شد، و «نگاه کن برق رستگاری را» یعنی نگاه کن که رستگاری در پیروی و اطاعت کیست از آنان که دعوی امامت میکنند پس هرگاه بنظر و فکر معلوم شود که قصد او کن و پیروی او کن و از او توشه راه خود را فراگیر، یا این که نگاه کن که رستگاری در چه کار و چه عمل است پس آن را توشه راه خود کن، و «دامن بالازدن در کاری» کنایه از جدّ و جهد در آن است و تشبیه شده افراد جدّ و جهد در کارها بشتران که کسی آنها را جهاز کند و سوار شود و بنا بر آن فرموده اند که: «جهاز کن شتران دامن بالازدن را» یعنی سوار شو بر شتران جدّ و جهد در کارهای خیر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۹۵

4520

تعرف حماقة الرجل بالاشرف في التعمه و كثرة الدال في المحنة

شناخته می‌شود حماقت و کم عقلی مرد بفرحناکی زیاد در نعمت و بسیاری خواری نمودن در محنت. زیرا که عاقل مرتبه خود را زیاده از آن میداند که بسبب نعمتی فانی زایل از جا برآید و فرحناک زیاد گردد، و همچنین از این که بسبب محنتی خود را زیاد خوار گرداند بخضوع و فروتنی نزد مردم

4521

ترك الذنب شديد و اشد منه ترك الجنه

ترك گناه سخت است و سخت تر از آن ترك بهشت است. یعنی از سر آن و نعمتهای پاینده آن گذشتن، پس کسی را که عقلی باشد هر چند ترك گناهان باعتبار هوی و هوس بر او سخت باشد باید که از سر آنها بگذرد و از سر بهشت نگذرد

4522

تولوا من انفسكم تأديبها و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها

برگردن گیرید از جانب نفسهای خود ادب فرمودن آنها را، و برگردانید آنها را از حرص عاداتهای آنها. یعنی از حرص بر صفات ذمیمه و افعال نکوهیده که بالطبع حریص اند بر آنها و عادت به آنها کرده اند

4523

تولّى الاراذل و الاحداث الدول دليل انحلالها و ادبارها

برگردن گرفتن فرومایگان و تازه بدولت رسیدگان دولتها را دلیل گداختن و پست گردانیدن آنهاست. مراد این است که مباشرین مهمات دولتها باید که مردم بلند مرتبه باشند که از خانواده‌های دولت باشند و هر دولتی که مباشرین مهمات آن مردم پست مرتبه تازه بدولت رسیده شوند این نشان این است که بزودی بر هم خورد و پشت بگرداند، و وجه این ظاهرست و بتجربه نیز معلوم شده

4524

تأتينا اشياء نستكثرها اذا جمعناها و نستقلها اذا قسمناها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۲۹۶

می‌آید ما را چیزها که بسیار می‌شماریم آنها را هرگاه جمع کنیم آنها را، و کم می‌شماریم آنها را هرگاه قسمت کنیم آنها را. ظاهر این است که غرض این باشد که پس بر این قیاس گناه را هر چند کسی گناه کند حذر از آن باید کرد و سهل نباید شمرد، زیرا که آنها هر چند کم می‌نماید باعتبار قسمت آنها بر اوقات هرگاه همه جمع شوند در نامه اعمال بسیار می‌نماید و عظیم می‌شود

4525

تحرّ من امرک ما يقوم به عذرک و تثبت به حجتک و یفیء الیک برشدک

طلب کن از کار خود آنچه را بر پای شود بآن عذر تو، و ثابت شود بآن غلبه تو، و برگرداند بسوی تو رشد ترا، ظاهر این است که مراد امر بتوبه است از گناهایی که آدمی کرده باشد، زیرا که بسبب آن بر پای می‌شود عذر او یعنی بسبب آن معذور می‌دارند او را و از سر گناهان او می‌گذرند، و «ثابت و پای بر جا می‌شود بسبب آن غلبه او» یعنی غلبه او بر نفس خود یا بر شیطان یا بر جنود هوا و هوس یا بر گناهان که بمنزله دشمنان او بودند و می‌خواستند که او را بجهنم برند، و ممکن است که «حجت» بمعنی «غلبه» که معنی لغوی آن است نباشد بلکه بمعنی اصطلاحی آن باشد که دلیل و

برهان است و مراد این باشد که ثابت شود بآن دلیل و برهان تو بر پاکی و پاکیزگی از گناهان و استحقاق رحمت و غفران، و «رشد» بمعنی راست ایستادن بر راه حق است. و «برگرداند بتو رشد ترا» یعنی رشدی را که از تو رفته بود بسبب کردن گناهان بر گرداند بسوی تو، و باز ترا رشید و مستقیم بر راه حق گرداند

4526

تفاض نفسک بما یجب علیها تأمن تقاضی غیرک لک و استقص علیها تغن عن استقصاء غیرک طلب کن از نفس خود آنچه را واجب است بر آن تا ایمن گردی از طلب کردن غیر تو شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۹۷

مر ترا، و استقصا کن بر آن تا بی نیاز گردی از استقصای غیر تو. بر تو مراد به «طلب کردن از نفس واجبه را» این است که همه آنها را از او طلب کند و بحساب آنها برسد تا آنچه را کرده باشد کرده باشد، و آنچه را نکرده باشد تدارک کند تا از عهده تمام آنها بیرون آید و «ایمن گردی از طلب کردن غیر تو» یعنی از طلب کردن در روز قیامت، چه هرگاه کسی خود بحساب خود رسیده باشد و داند که باقی ندارد ایمن می شود از روز حساب و باکی نخواهد داشت از آن. و «استقصاء» بمعنی بنهایت رساندن است و این بمنزله تأکید سابق است یعنی بنهایت برسان بر نفس پرسش او را و از خرد و بزرگ آنچه واجب است بر او پرسش کن تا هر چه را که نکرده باشد تدارک کند پیش از این که غیر تو بنهایت برساند پرسش را از تو، یعنی پیش از این که در روز حساب از همه آنها پرسش کنند از تو، و هر چه را نکرده باشی چاره نتوانی کرد از برای آن

4527

ترک الشّهوات افضل عبادۀ و اجمل عادۀ واگذاشتن خواهشها افزونتر عبادتی است و زیباتر عادتی. یعنی خوبی و خصلتی که عادت بآن شده باشد

4528

تجاوز مع القدرة و احسن مع الذولۀ تکمل لک السیادۀ در گذر با توانائی، و احسان کن با دولت، تا تمام گردد از برای تو بزرگی. یعنی در گذر از تقصیرات و گناهان مردم با وجود قدرت و توانائی بر انتقام و تقیید باین باعتبار اینست که بزرگی در عفو است که با قدرت بر انتقام باشد و اگر نه او ناچار در خواهد گذشت و بزرگی در آن نباشد، و تقیید احسان کردن بوقت دولت باعتبار اینست که احسان در آن وقت لازم است و اگر نکند بزرگی او تمام نباشد، و کسی را که دولت نباشد احسان کردن او در کار نیست و اگر نکند باعث نقص او نمی شود

4529

تعلّموا العلم تعرفوا به، و اعملوا به تکونوا من اهله شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۹۸
بیاموزید علم را تا شناخته شوید بآن، و عمل کنید بآن تا بوده باشید از اهل آن مراد این است که از آموختن علم همین قدر حاصل می شود از برای شما که مردم شما را بعلم بشناسند و بعضی از فوائد دنیوی بر آن مترتب شود مثل تعظیم و تکریم مردم شما را و از اهل علم در واقع وقتی می شوید که عمل کنید بعلم خود، و اگر نه ثمره اخروی بر آن مترتب نمی شود بلکه ضرر میکند چنانکه مکرر مذکور شد، و علمی که ثمره اخروی بر آن مترتب نشود بلکه ضرر کند بمنزله عدم است و صاحب آن در حقیقت از اهل علم نیست بلکه از چنین کسی علم رحلت میکند و نمی ماند در او چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و قبل از این نقل و اشاره بتوجیه آن شد

4530

تحبّب الی خلیلک یحببک و اکرمه یکرّمک، و اثره علی نفسک یؤثرک علی نفسه و اهله دوستی کن بسوی دوست تو تا دوست دارد ترا، و اکرام کن او را تا اکرام کند او ترا، و اختیار کن او را بر نفس خود تا اختیار کند او ترا بر نفس خود و اهل خود «تا دوست دارد ترا» یعنی تا باقی بماند دوستی او یا تا زیاد گردد دوستی او، و ممکن است که مراد به «دوست تو» کسی باشد که خواهی او را دوست کنی و بنا بر این «تا دوست دارد» بر ظاهر محمول می تواند شد، و «اختیار کن او را بر نفس خود» یعنی در چیزی که خود احتیاج بآن داشته باشی و او هم احتیاج بآن داشته باشد آن را باو بده و او را بر خود ترجیح بده در آن باب، و ممکن است که مراد اختیار بر نفس خود و اهل خود هر دو باشد و اهل مذکور نشده باشد از برای اختصار، و ممکن است که مراد همین اختیار بر نفس خود باشد و مراد این باشد که هرگاه تو در ابتدا او را اختیار کنی بر نفس خود، او در تلافی اختیار کند ترا بر نفس خود و اهل خود

4531

تجرّع الغصص فآتی لم ارجعه اهلّی منها عاقبه و لا الذّ مغبۀ شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۲۹۹

جرعه درکش غصه‌ها را، پس بدرستی که من ندیده‌ام جرعه شیرین‌تر از آن بحسب انجام، و نه لذیذتر بحسب عاقبت، «جرعه» چنانکه چند فقره قبل از این مذکور شد اندک آبی یا شرابی را گویند که توان یک بار درکشید و در اینجا تشبیه شده فرو بردن غصه بیک جرعه آب فرو کشیدن، باعتبار این که کسی را که حلمی باشد این بر او مثل آن بر تشنه سهل و گواراست. و ایضا چنانکه آن تسکین حرارت تشنگی می‌دهد این تسکین حرارت خشم و غضب می‌نماید، و «شیرین‌تر و لذیذتر نبودن جرعه از آن بحسب عاقبت و انجام» ظاهرست، چه عاقبت و انجام این جرعه سعادت ابدی و نیکبختی!.. سرمدیست و عاقبت کدام جرعه غیر از این چنین تواند بود

4532

تبتنی الاخوة فی الله علی التناصح فی الله، و التبادل فی الله، و التعاون علی طاعة الله، و التناهی عن معاصی الله، و التناصر فی الله، و اخلاص المحبة بنا گذاشته می‌شود برادری در راه خدا بر نصیحت کردن یکدیگر در راه خدا، و بخشش کردن یکدیگر در راه خدا، و مدد کردن بر یکدیگر بر فرمانبرداری خدا، و بازداشتن یکدیگر از نافرمانیهای خدا، و یاری کردن یکدیگر در راه خدا، و خالص کردن دوستی با یکدیگر. مراد به «نصیحت کردن» چنانکه مکرر مذکور شد خالص بودن و غش نکردن است، یا پند دادن و موعظه کردن

4533

تخلیص النیة من الفساد اشدّ علی العاملين من طول الاجتهاد

خالص کردن نیت از فساد سخت‌ترست بر کارکنندگان از درازی اجتهاد. یعنی خالص کردن عمل از برای حق تعالی و محض رضای او و آمیخته ساختن آن بغرضی دیگر که باعث فساد آن شود مثل ریا و امثال آن دشوارترست بر کارکنندگان از درازی بذل طاقت در اصل عمل و تعب کشیدن در آن، و این معنی بر هر کس از مشاهده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۰۰

و تفتیش احوال خود واضح و لایح می‌شود، پس آمدی باید که نهایت سعی کند در آن باب، و سهل انگاری نکند، که باندک مسامحه خالص نمی‌ماند و فاسد گردد، و ثمره بر آن بغیر از وزر و وبال مترتب نشود

4534

تحلوا بالاخذ بالفضل، و الکفّ عن البغی، و العمل بالحقّ، و الانصاف من النفس و اجتناب الفساد، و اصلاح المعاد

آراسته شوید بفرآگرفتن فضل، و باز ایستادن از بغی، و عمل کردن بحقّ، و انصاف آوردن از نفس، و دوری گزیدن از فساد، و صلاح آوردن آخرت. مراد به «فضل» احسان و دهش است، یا هر چه باعث افزونی مرتبه آمدی گردد، و بنا بر این ذکر باقی فضائل از قبیل تخصیص بعد از تعمیم است از برای زیادتی اهتمام به آنها. و مراد به «بغی» جور و ستم است، یا طغیان و سرکشی و اطاعت نکردن کسی که اطاعت او واجب باشد، یا سربلندی نمودن و عجب و خود بینی، یا دروغ گفتن، زیرا که «بغی» بهمه این معانی آمده چنانکه مکرر مذکور شد. و مراد به «انصاف» چنانکه مکرر مذکور شد عدل مقابل ظلم است و این که خود را با هر که بسنجد نصف داند و آن دیگر را نصف، و جانب خود را بر آن ترجیح ندهد و برای رعایت خود جوری بر دیگری نکند، و همچنین میانه هر دو کس غیر خود، و مراد به «فساد» فساد کردن میان مردم است، یا هر چه باعث فساد عمل و حال آمدی باشد، یا هر کار لغو باطلی

4535

ترودوا من الدتیا ما تحوزون «۱» به انفسکم غدا و خذوا من الفناء للبقاء

توشه بر گیرید از دنیا آنچه را جمع کنید بآن نفسهای خود را فردا، و فرا گیرید از فنا از فنا برای بقا. «آنچه را جمع کنید» یعنی اعمال خیری چند که بسبب آنها جمع کنید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۰۱

نفسهای خود را فردا یعنی مالک شوید آنها را و حفظ کنید از تلف و فساد بعذاب و عقاب و «فراگیرید» یعنی فرا گیرید از سرای فنا که دنیا باشد اسباب راحت و آسایش دار بقا را که آخرت باشد

4536

تسرّیل الحیاء و اذرع الوفاء و احفظ الاخاء و اقلل محادثه النساء یکمل لک السناء

پیراهن کن شرم را، و زره کن وفاداری را، و نگاه دار برادری را، و کم کن سخن گفتن با زنان را، تا کامل شود از برای تو بلندی مرتبه. یعنی اگر اینها را بعمل آوری کامل می‌شود از برای تو بلندی مرتبه. و مراد به «پیراهن کردن شرم» این است که آن را همیشه با خود دارد و از خود جدا نکند مانند پیراهن. و به «زره کردن وفاداری» نیز این که آن را جامه کند از برای حفظ خود مانند زره، و «نگاهدار برادری را» یعنی رعایت شرایط برادری بکن با هر که برادر و دوست شده باشی بلکه با همه مؤمنان که همه برادر یکدیگرند و امر بکم کردن سخن گفتن با زنان باعتبار این است که ایشان ناقص عقلند و کسی که بسیار با ایشان سخن گوید و صحبت دارد نمی‌شود که نقض عقل ایشان باو هم سرایت نکند و بعضی از اوضاع و اطوار ایشان را کسب نکند

4537

تعالی الله من قوی ما احلمه، و تواضعت من ضعیف ما اجرأك علی معاصیه

بلند است خدا آن توانائی که چه بردبار است !! و فروتنی کرده تو آن ضعیفی که چه جرأت داری بر نافرمانیهای او !! مراد باین که «فروتنی کرده» این است که با لذات پست مرتبه و از آن راه تذلل و فروتنی کرده، یا این که تذلل و فروتنی کرده در موجود شدن بامر و فرمان او و گشتن از صورتی بصورتی و هر چه اراده کرده در باره تو و غرض اظهار تعجب است از این که حق تعالی بلند مرتبه ایست بغایت توانا و با وجود آن همه حلم و بردباری کند از عاصیان و گنهکاران بندگان خود، و بنده با پستی مرتبه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۰۲

و ضعف و ناتوانی آن همه جرأت دارد بر نافرمانیهای پروردگار خود، و ممکن است که خطاب بخود باشد در وقتی که فروتنی کند بدرگاه حق تعالی، یا هربنده که چنین باشد و تعجب از این باشد که با وجود فروتنی کردن چه دلیر است بر معاصی، و ممکن است که «تواضعت» بمعنی «بعدت» باشد و معنی این باشد که: دوری تو آن ضعیفی، تا آخر و غرض این باشد که خدا بلند است و چنان حلیم و بردبار و تو دوری از او باعتبار کمال پستی که داری و چنین دلیری بر معاصی او

4538

تعنو الوجوه لعظمه الله و تجل القلوب من مخافته و تتهاک النفوس علی مرضیه

فروتنی میکند وجوه از برای بزرگی خدا، و می ترسد دلها از هیبت او، و می افتد نفسها بر خشنودیهای او. غرض اظهار عظمت و بزرگواری حق تعالی است و مراد به «وجوه» رویهاست، یا مردم روشناس، یا همه ذوات. و «می افتد نفسها» یعنی می اندازند خود را بر روی چیزی چند که باعث خشنودی او می شود مانند کسی که بسبب کمال حرص بر چیزی خود را بر روی آن اندازد، و ممکن است که «تتهاک» بمعنی «خودکشی میکنند و خود را بهلاکت می اندازد» باشد یعنی کمال جد و اجتهاد میکنند بر سر اموری که باعث خشنودی او باشد و حاصل هر دو یکی است

4539

تنفسوا قبل ضیق الخناق «۱» و انقادوا قبل عنف السیاق

نفس بکشید پیش از تنگی گلو گرفتن، و اطاعت کنید پیش از عنف جان کندن

نفس کشیدن» کنایه از کردن کارهایی است که باید کرد یعنی آنها را بکنید پیش از این که مرگ گلوی شما را بگیرد و نتوانید نفس کشید، و «اطاعت خدا بکنید پیش از جان کندن، و «عنف» مقابل از همواری است و نرمی است و چون هر جان کندنی بعنف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۰۳

است فرموده اند که: پیش از عنف جان کندن، و مراد پیش از جان کندن است یعنی اطاعت و فرمانبرداری خدا بکنید پیش از این که مرگ در رسد دیگر کاری نتوانید کرد، و ممکن است که این اشاره باشد باین که اطاعت باعث همواری جان کندن می شود پس اطاعت کنید پیش از این که مرگ در رسد، و هرگاه اطاعت نکرده باشید باید بعنف جان دهید

4540

تجنبوا البخل و التفاق فهما من اذم الاخلاق

دوری کنید از بخیلی و نفاق یعنی موافق نبودن باطن با ظاهر پس آنها از نکوهیده ترین خوبیهاست

4541

تعلّموا القرآن فانه ربيع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور

بیاموزید قرآن را پس بدرستی که آن بهار دلهاست، و شفا بجوئید بنور آن پس بدرستی که آن شفای سینه هاست، «بودن آن بهار دلها» باعتبار این است که چنانکه بهار باعث نشو و نمای نباتات و شکفتگی و خرمی طبایع می شود همچنان خواندن قرآن باعث شکفتگی و خرمی دلها می شود، و «بودن آن شفای سینهها» ظاهرست، چه تدبّر و تفکر در معانی آن باعث شفای آنها می شود از آنچه در آنها باشد از اخلاق ذمیمه که وارد شده باشد ذم آنها در آن، و همچنین از بسیاری از وسوسههایی که در آنها افتد، و ممکن است که محض تلاوت قرآن سبب شفای سینه ها گردد از آنچه مذکور شد. هر چند کسی تأمل در معانی آن نکند یا اصلاً نفهمد و الله تعالی يعلم

4542

تعرف حماقه الرجل فی ثلاث، فی کلامه فیما لا یعنیه، و جوابه عملاً یسئل عنه، و تهوره فی الامور

شناخته می شود کم عقلی مرد در سه چیز، در سخن گفتن او در آنچه مهم نباشد او را یعنی بکار او نیاید، و جواب گفتن او از آنچه پرسیده نمی شود از او، و دلیری کردن او در کارها یعنی جرأت کردن بر هر کاری بی تأمل و تفکر در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۰۴

4543

تواضعوا لمن تتعلموا منه العلم و لمن تعلمونه، و لا تكونوا من جبابرة العلماء فلا يقوم جهلكم بعلمكم

فروتنی کنید از برای کسی که بیاموزید از او علم را، و از برای کسی که بیاموزید او را، و مباحثید از متکبران علماء، پس بر نخیزد جهل شما بسبب علم شما. مراد این است که اگر از متکبران علما باشید بر نخیزد یعنی زایل نگردد جهل شما بسبب علم شما یعنی علم شما باعث زوال جهل شما نشده باشد، زیرا که تکبر از جهل و نادانی ناشی می‌شود پس اگر جهل نداشته باشید تکبر هم نخواهید داشت، و ممکن است که «يقوم» برفع خوانده شود و معنی این باشد که: مباحثید از متکبران علما پس برابری نمی‌کند جهل شما با علم شما، یعنی معقول نیست که جهل با علم معارضه کند و برابری کند و هرگاه شما از متکبران باشید جهل شما با علم شما برابری کرده خواهد بود و بسبب علم زایل نشده خواهد بود بدلیل آنچه مذکور شد که تکبر از جهل ناشی می‌شود پس اگر جهل نباشد تکبر نخواهد بود، و ممکن است که «يقوم» بنصب خوانده شود بهمین معنی یعنی نباشید از متکبران پس برابری نکند جهل شما با علم شما یعنی اگر نباشید از متکبران برابری نخواهد کرد و این خوب است، بخلاف این که اگر از متکبران باشید، چه بنا بر آن جهل شما با علم شما برابری کرده خواهد بود و بسبب آن زایل نشده خواهد بود و این معقول نیست

4544

تجنبوا تضاعن القلوب و تشاحن الصدور و تدابر النفوس و تخاذل الايدي تملکوا امرکم

دوری کنید از کینه داشتن دلها با یکدیگر، و دشمنی داشتن سینه ها با یکدیگر، و پشت گردانیدن نفسها از یکدیگر، و یاری نکردن دستها یکدیگر را، تا این که مالک شوید کار خود را. یعنی اگر ترک این امور بکنید مالک کار خود باشید و اصلاح آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۰۵

توانید کرد و اگر چنین نکنید هیچ یک بر وجهی که باید مالک کار خود نباشید و مراد به «پشت گردانیدن نفسها از یکدیگر» الفت نداشتن با هم و دوستی نکردن با یکدیگرست

4545

تفکر قبل آن تعزم و شاور قبل ان تقدم و تدبر قبل ان تهجم

فکر کن پیش از این که عزم کنی، و مشورت کن پیش از این که اقدام کنی، و تدبر کن پیش از این که داخل شوی» مراد این است که هرگاه خواهی که کاری بکنی پس بی تأمل مکن آن را بلکه خود فکر بکن در آن پیش از این که عزم یعنی اراده جزم کردن آن بکنی پس اگر مصلحت در آن باشد عزم آن بکن و اگر نه از سر آن در گذر، و همچنین مشورت بکن با جمعی که اعتماد بر عقل و رای ایشان باشد. و «تدبر کن پیش از این که داخل شوی» تأکید تفکری است که اول مذکور شد، و ممکن است که مراد این باشد که بعد از تفکر و مشورت باز پیش از این که داخل شوی بار دیگر تفکر کن در آن که مبادا در آن تفکر و مشورت غلطی شده باشد، و ممکن است که مراد بتفکر اول تفکر در اصل کار و خوبی و بدی آن باشد و بتدبر و دوّم تدبر در طریق کردن آن و کیفیت بعمل آوردن آن باشد

4546

تجرع مضم الحلم فانه راس الحکمة و ثمره العلم

جرعه درکش درد بردباری را، پس بدرستی که آن سر حکمت و میوه دانش است

جرعه» چنانکه مکرر مذکور شد اندک آبی را گویند که یک بار توان در کشید و تشبیه شده فرو بردن درد و غصّه را که در حلم و بردباری در کار « است بکشیدن جرعه از آب، باعتبار این که آن چنانکه حرارت تشنگی را تسکین می‌نماید این حرارت خشم و غضب را فرو می‌نشانند، یا اشاره باسانی فرو بردن آن و این که بیک نفس میسر تواند شد مانند در کشیدن یک جرعه آب. «و حکمت» چنانکه مکرر مذکور

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۰۶

شد علم راست و کردار درست را گویند و ظاهر این است که مراد در اینجا همین عمل باشد بقرینه ذکر علم بعد از آن

4547

تعلم العلم فانك ان كنت غنيا زانك و ان كنت فقيرا مانك

بیاموز علم را پس بدرستی که تو اگر بوده باشی توانگر زینت دهد ترا، و اگر بوده باشی درویش بر خود می‌گیرد مؤنث ترا. «زینت دادن علم توانگر را» ظاهر است، و «بر خود گرفتن آن اخراجات و مؤنثات درویش را» باعتبار این است که مردم صاحب علم را که درویش باشد رعایت میکنند و نمی‌گذارند که تنگی معاش بکشد، و ممکن است که خاصیت علم این باشد که اگر صاحب آن درویش باشد اخراجات او بی تعب و زحمت برسد هر چند راه معینی از برای آن نباشد

4548

توخ الصدق و الامانة و لا تكذب من كذبك و لا تخن من خانك

طلب کن راستگوئی و امین بودن را، و دروغگو مشمر کسی را که دروغگو شمرده باشد ترا، و خیانت مکن با کسی که خیانت کرده باشد ترا. مراد این است که هر چند کسی تکذیب تو کرده باشد تو تکذیب او مکن، او بدی کرده تو مکن، و همچنین هر چند کسی با تو خیانت کرده باشد تو خیانت مکن او را

4549

تعلّموا العلم و تعلّموا مع العلم السّکینه و الحلم فانّ العلم خلیل المؤمن و الحلم وزیره

بیاموزید علم را، و بیاموزید با علم آرام و حلم را، پس بدرستی که علم دوست مؤمن است، و حلم وزیر اوست. «دوست بودن علم با مؤمن» ظاهرست، «زیرا که می‌رساند او را بسعدت و نیکبختی، و چه دوستی زیاده بر این باشد!!» و «بودن حلم وزیر او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۰۷

باعبار اینست که وزیر کسی آنست که اوزار و سنگینه‌های اشغال او را بر خود گیرد و کارگزاری امور او بکند، و چون حلم و بردباری کسی باعث این می‌شود که مردم با او دوست شوند و اعوان و انصار او گردند و کارگزاری امور او کنند، پس گویا حلم وزیر اوست که کارگزاری امور او را آن میکند فرموده است آن حضرت علیه السلام در باره کسی که مذمت کرده او را یعنی در مذمت کسی که مستحقّ مذمت بوده یا در باره کسی که او مذمت کرده بوده آن حضرت را علیه السلام

4550

تغلبه نفسه علی ما یظنّ و لا یغلبها علی ما یتیقن قد جعل هواه امیره و اطاعه فی سائر اموره

غلبه میکند بر او نفس او بر آنچه گمان میکند، و غلبه نمی‌کند او بر نفس خود بر آنچه یقین میداند، بتحقیق که گردانیده خواهش خود را فرمانفرمای خود، و فرمانبرداری کرده آنرا در همه کارهای خود، یعنی بمجرد این که نفس او چیزی را مثل امکان حصول خواهشی را گمان کند غلبه میکند بر او و می‌دارد او را بر سعی از برای آن و تعب و زحمت کشیدن در آن، و «او غلبه نمی‌کند بر نفس» باین که بدارد آن را بر آنچه یقین میداند آن را، مثل اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی که بیقین میداند خوبی آن را و نیکوئی عاقبت آن را و «غلبه نمی‌کند بر نفس» باین که بدارد او را بر آن. و «بتحقیق که گردانیده» مذمت دیگرست و محتاج بشرح نیست. و «سائر» که بمعنی «همه» ترجمه شده بنا بر گفته بعضی از لغویین است که باین معنی گفته اند و در کلام علما نیز استعمال آن باین معنی شایع است نهایت بعضی از اهل لغت آن را غلط شمرده اند و گفته‌اند که

سائر» بمعنی باقی است مشتق از «سور» بمعنی بقیه و در این کلام معجز نظام نیز بآن معنی می‌تواند بود باین که مراد این باشد که: خود بسر «۱» خود کاری که کرده این است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۰۸

که خواهش را فرمانفرمای خود کرده و دیگر در باقی کارهای خود اطاعت و فرمانبرداری آن کرده

4551

توقوا البرد فی اوله، و تلقوه فی آخره، فانّه یفعل فی الابدان کما یفعل فی الاغصان اوله یحرق و آخره یورق

بپرهیزید از سرما در اول آن، و بر خورید آن را در آخر آن، پس بدرستی که آن میکند در بدنها چنانکه میکند در شاخها، اول آن می‌سوزاند و آخر آن برگ می‌رویاند. و بعضی این کلام را نسبت بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله داده‌اند چنانکه مولوی رومی در مثنوی گفته

گفت پیغمبر که: یاران زینهار تن میپوشانید از باد بهار

آنچه با شاخ درختان میکند با تن و جان شما آن میکند

و ممکن است که هر یک صلوات الله و سلامه علیهما آنرا فرموده باشند، یا این که نسبت بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله باعتبار این باشد که همه احکام باید که بکلام او منتهی شود، و محقق طوسی خواجه نصیر الدین قدس سره در کتاب شرح اشارات این کلام را نقل کرده و حدیث نشمرده

فرموده است آن حضرت علیه السلام در ذکر اسلام و وصف آن

4552

تبصره لمن عزم و آیه لمن توسّم و عبره لمن اتّعظ و نجاه لمن صدق

بینائیست از برای کسی که عزم کند، و نشانه ایست از برای کسی که بفراسـت یابد، و عبرتیست از برای کسی که پند گیرد، و رستگاریست از برای کسی که تصدیق کند. یعنی دین اسلام بینائی است از برای کسی که عزم کند یعنی از روی جدّ قصد آن کند و پیروی آن نماید، یا عزم بینائی کند و آن را جدّ خواهد. و «بودن آن بینائی» ظاهرست، زیرا که آدمی بآن بینا می‌شود براه حق و آنچه حق است از معارف الهیه و احوال مبدأ و معاد. و «نشانه ایست از برای کسی که بفراسـت یابد» یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۰۹

اصل دین علامت و نشانه ایست مر کسی را که چیزها را بفراست یابد از برای صدق آورنده آن، زیرا که هر که را اندک فراستی باشد و تأمل کند در احکام و قواعد و آدابی که در هر یک از ابواب شرع اقدس مقرر شده با آن همه رعایت حکمتها و مصلحتها که در آنها شده میدانند که تمهید آنها همه از جانب بشر نمی تواند بود و و عقول انسانی را قوت رسائی بآن نیست خصوصاً کسی که امی باشد و هرگز تعلم و تعلیمی نکرده باشد. و «عبرتی است از برای کسی که پند گیرد» یعنی کسی را که اندک دریافتی باشد و بسبب آنها از چیزها پند گیرد همین اصل دین اسلام از برای او عبرتی است که از او استنباط می توان کرد حقیقت آن را و بطلان منکران آن را، یا بهمان اعتبار که مذکور شد در وجه آیت و علامت بودن آن، و یا باعتبار این که هر که را اندک عقلی باشد میدانند که این دین اگر از جانب حق تعالی نمی بود ممکن نبود که از مثل آن حضرت صلی الله علیه و آله کسی که نه لشکری داشت و نه خزانه در میانه جمعی که کمال حمیت و تعصب از برای دین و آئین خود داشتند و در نهایت شجاعت و دلآوری بودند و اقربای آن حضرت هم همه با ایشان موافق بودند با وجود همه اینها چنان رواج یابد و قوی گردد و غلبه کند بر همه معاندان و منکران و روز بروز رواج و قوت آن در تزیید و ترقی باشد، و ممکن است که مراد از «علامت بودن و عبرت بودن آن» این باشد که در قواعد و قوانین مقرر در آن آیات و علاماتست بر اموری دیگر از حقایق و معارف و احکام که از آنها مستنبط تواند شد، و همچنین «در آنها عبرتی است از برای کسی که پند گیرد» یعنی کسی که پند گیرد تواند از آنها عبرت گیرد یعنی از آنها عبور کند و بحقایق و معارف دیگر رسد که از آنها استفاده نماید چنانکه این معنی بر متتبع آنها واضح و لایح می شود. و «بودن آن رستگاری از برای کسی که تصدیق آن کند» ظاهرست، چه هرگاه بمعجزات ظاهره باهره حقیقت آن ظاهر شود ظاهرست که رستگاری در تصدیق بآن خواهد بود، و ممکن است که «صدق» بتخفیف خوانده شود و ترجمه این باشد که «رستگاری است از برای کسی که راست باشد» یعنی برآستی بگردد بآن و چنانکه باید پیروی آن کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۰
4553

تحرّی رضی الله و تجنّب سخطه فانه لا ید «۱» لك بنقمته و لا غنی بك عن مغفرته و لا ملجأ لك منه آلا الیه طلب كن خشنودی خدا را، و دوری كن از خشم او، پس بدرستی که نیست دستی مر ترا بانتقام او، و نیست بی نیازی ترا از آمرزش او، و نیست پناهی مر ترا از او مگر بسوی او. «نیست دستی مر ترا» یعنی دستی نداری بر دفع انتقام او و ردّ آن اگر خواهد که انتقام کشد از تو. و «نیست پناهی مر ترا از او» یعنی پناهی و پناهگاهی که نگاهدارد ترا از او و منع کند از تو ضرر او را. «مگر بسوی او» یعنی مگر این که باز پناه بری بسوی او تا از انتقام او خلاص یابی

4554

توق سخط من لا ینجیک آلا طاعته، و لا یردیک آلا معصیته، و لا یسعک آلا رحمته، و التجیء الیه و توکل علیه پرهیز از خشم کسی که رستگار نمی گرداند ترا مگر فرمانبرداری او، و هلاک نمی گرداند ترا مگر نافرمانی او، و گنجایش ندارد ترا مگر آمرزش او، و پناه ببر بسوی او، و توکل کن بر او. و «گنجایش ندارد ترا مگر آمرزش او» یعنی چیزی نیست که وسعت و گنجایش این داشته باشد که گناهان تو بآن آمرزیده شود مگر رحمت و آمرزش او

4555

تعزّ عن الشیء اذا منعتہ بقلّة ما یصحک اذا اوتیتہ تسلی شو از چیزی هرگاه منع کرده شوی آن را بکمی همراه بودن آن ترا هرگاه بخشیده شوی آن را. یعنی هرگاه در دنیا منع کرده شوی از چیزی یعنی آن چیز بتو داده نشده باشد پر اندوهناک مباش از آن و خاطر خود را باین تسلی ده که اگر داده می شد آن بمن همراه نمی بود آن با من مگر اندک وقتی، زیرا که نهایت همراهی او این باشد که تمام عمر همراه باشد چه بعد از آن خود شکی نیست که باید گذاشت و رفت و همه عمر هم اندک است در جنب زمان پاینده بعد از آن چه نماید !! و هرگاه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۱

چنین بودی کو در آن اندک وقت نیز با من نباشد و آن نیز مثل سایر اوقات باشد

4556

تنافسوا فی الاخلاق الرغیبة و الاحلام العظیمة و الاخطار الجلیلة یعظم لكم الجزاء رغبت کنید در خوبیهای پسندیده، و در بردباریهای بزرگ، و در قصدها و اندیشههای بلند که در خاطر داشته باشید بعمل آوردن آنها را تا این که بزرگ شود از برای شما پاداش. یعنی اگر اینها را بکنید بزرگ شود از برای شما اجر و پاداش از جانب حق تعالی، و ممکن است که مراد به «أخطار» «۱» جلیله» قصدها و اندیشههای بلند نباشد بلکه مراتب بلند باشد یعنی مراتب بلند در درگاه حق تعالی و مراد به «رغبت کردن در آنها» رغبت کردن در تحصیل آنها باشد باطاعت و فرمانبرداری حق تعالی

4557

تبادروا المکارم، و سارعوا الی تحمّل المغارم، و اسعوا فی حاجة من هو نائم یحسن لكم فی الدارین الجزاء و تنالوا من الله عظیم الحباء

پیشی گیرید بکارم یعنی افعال نیکو، و شتاب کنید بسوی برداشتن قرضها یعنی بر خود گرفتن قرضهای مردم، و بشتابید در بر آوردن حاجت کسی که او در خواب باشد، یعنی بی خبر باشد از آن و تلاش آن نکرده باشد نزد شما تا این که نیکو باشد از برای شما در هر دو سرا پاداش، و برسید از جانب خدا بعطای بزرگ

4558

تَعَصَّبُوا لِخَلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَارِ وَالْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ وَالْمَعْصِيَةِ لِلْكَبِيرِ وَتَحَلَّوْا بِمَكَارِمِ الْخَلَالِ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۲

تعصب بکشید از برای خصلتهای حمد یعنی خصلتهای ستوده یا خصلتهایی که سبب حمد و ستایش شود از نگاهداری حرمت همسایه، و وفا کردن بحق پیمان، و فرمانبرداری مر نیکوئی را، و نافرمانی مر تکبر را، و آراسته شوید بخصلتهای گرامی

4559

تبادروا الی محامد الافعال و فضائل الخلال و تنافسوا فی صدق الاقوال و بذل الاموال

پیشی گیرید بسوی کارهای ستوده، و خصلتهایی که سبب افزونی است، و رغبت کنید در راستی گفتارها و عطا کردن مالها

4560

تَقَرَّبْ اِلَى اللّٰهِ سَبْحَانَهُ بِالسَّجُودِ وَ الرَّكُوعِ، وَ الْخُضُوعِ لِعَظْمَتِهِ وَ الْخُشُوعِ

نزدیکی بجوی بسوی خدای سبحانه بسجده کردن و رکوع کردن، و پستی نمودن از برای بزرگی او و فروتنی نمودن. و در بعضی نسخه ها بجای

«الخشوع»: «الخنوع» است و آن هم بمعنی خضوع و خشوع است

4561

تَادَمَ بِالْجُوعِ وَ تَادَبَ بِالْقَنُوعِ

نان خورش کن بگرسنگی، و ادب فراگیر براضی شدن بقسمت. یعنی گرسنگی را نان خورش خود کن یعنی هر وقت که چیزی می خوری آن قدر مخور که سیر شوی بلکه این قدر بخور که باز قدری گرسنه باشی، پس گویا آنچه را خورده با گرسنگی خورده و گرسنگی نان خورش آن شده، و ممکن است که مراد این باشد که نان خورش فرا مگیر غیر گرسنگی بلکه خورش تو همین نانی باشد با گرسنگی بر وجهی که مذکور شد، و ممکن است که غرض اشاره باین نیز باشد که گرسنگی کار نان خورش هم میکند، زیرا که غرض از نان خورش لذیذ شدن نان است بآمیختگی بآن و کسی که هر چه خورد با گرسنگی خورد اگر همه نان خشک خورد چندان لذیذ باشد از برای او که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۳

حاجت بنان خورش نباشد. و «ادب فراگیر براضی شدن» یعنی آن را ادب خود کن که بهترین آداب است چه هر که راضی شد به آن چه خدای عزّ و جلّ از برای او قسمت و تقدیر کرده طلب زیاده بر آن نمی کند و بسبب آن بحرانی نمی افتد و از تعب و زحمت سعی فارغ می شود و این سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت است

4562

تَدَاوٍ مِنْ دَاءِ الْفَتْرِۃِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيْمَةٍ وَ مِنْ كَرِيۃِ الْغَفْلَةِ فِي نَاطِرِكَ بِبِقْطَۃِ

دوا کن در دستی را در دل خود بعزیمتی، و پینکی «۱» بیخبری را در چشم خود بیداری یعنی هرگاه سستی در دل تو باشد در کردن کارهای خیر پس آن دردی است باید علاج کرد آن را بعزیمتی یعنی بتحصیل نیت و قصد جزمی بر کردن آنها که دیگر بهیچ وجه سستی در آن راه نیابد، و هرگاه پینکی بیخبری دیده بصیرت ترا فراگیرد آن هم دردی است که دواي آن این است که خود را خوب بیدار گردانی و آن بیخبری را بالکلیه از خود زایل نمائی

4563

تَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ انْتَصَحَهُ وَ حَلَّلَ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ وَ اعْمَلَ بِعَزَائِمِهِ وَ احْكَمَهُ

دست بزن بریسمان قرآن، و قبول کن نصیحت آن راه، و حلال گردان حلال آن راه، و حرام گردان حرام آن راه، و عمل کن بواجبهای آن و همه احکام آن. چون «ریسمان» چیزی است که دست می زنند بآن و وسیله می سازند آن را از برای بالارفتن یا پائین آمدن بجائی که خواهند و مانند آن و شایع شده استعمال آن در هر چه وسیله چیزی بشود و «ریسمان قرآن» هم از آن قبیل است یعنی بوسیله که آن قرآن است. و «عمل کردن بواجبهای آن» باین است که آنها را البته بجا آورد و ترک نکند و به «همه احکام» باین که آنها را بر آن نحو داند و بآن نحو در باره آنها سلوک کند پس اگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۴

حرمت چیزبست ترک کند آن را البته و اگر استحباب آنست بهتر داند کردن آن راه، و اگر کراهت آنست بهتر داند نکردن آن راه، و اگر حلیت آنست مساوی داند نکردن و نکردن آن راه، و همچنین در احکام وضع مثل صحت و فساد و امثال آنها

4564

تخیر لفسک من کلّ خلق احسنه فانّ الخیر عادة

برگزین از برای نفس خود از هر خصلتی بهتر آن را، پس بدرستی که خیر عادت است یعنی افضل خیر آنست که آدمی عادت بآن کرده باشد و مداومت بآن کند نه چیزی که گاهی کند و عادت بآن نکرده باشد و این وجه ترغیب فرمودن ببهتر از هر خصلتی است، زیرا که «خصلت» صفتی را گویند که راسخ شده باشد در آدمی و ملکه او شده باشد و عادت کرده باشد بآن، و حاصل کلام این است که تخصیص ترغیب بخصلت بهتر باعتبار این است که افضل خیر آن است که عادت شده باشد و کردن آن خو و خصلت گشته باشد

4565

تجتّب من کلّ خلق اسوأه و جاهد نفسک علی تجتّبہ فانّ الشّرّ لجاجه

دوری گزین از هر خوئی بدتر آن را، و جنگ کن با نفس خود بر سر دوری گزیدن از آن، پس بدرستی که شرّ لجاجت است. «لجاجت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی دشمنی کردن و ایستادگی نمودن بر باطل است، و مراد این است که: شرّ لجاجت دارد یعنی نفس بر سر آن خصومت میکند یا ایستادگی میکند پس تا کسی جهاد نکند با او، دوری از او نمی تواند نمود

4566

تجاوز عن الزّلل و اقل العثرات ترفع لك الدّرجات

بگذر از لغزشها و در گذر از بر و در افتادنها تا این که بلند شود از برای تو پایه ها

یعنی اگر بگذری از لغزشهای مردم و برو در افتادنهاى ایشان یعنی گناهان و تقصیراتی که نسبت بتو کرده باشند، «بلند می شود از برای تو مرتبه ها» یعنی بسبب گذشتن از هر لغزشی مرتبه از برای تو بلند می شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۵

4567

تعمّد الذّنوب بالغفران سیّما فی ذوی المروءة و الهیئات

بپوشان گناهان را یعنی گناهان مردم را بآمرزش خصوصا در صاحبان مروّت و سیرتها، «مروءت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی مردی است یا آدمیت. و مراد به «صاحبان سیرتها» جمع اند که میان مردم آبرو و عزّتی داشته باشند و از خفت و ذلت بیباک نباشند

4568

تعجیل البرّ زیاده فی البرّ

شتاب کردن در نیکوئی زیادتی است در نیکوئی

4569

تأخیر الشّرّ افاده خیر

پس انداختن شرّ کسب کردن خیر است یا عطا کردن خیر است یعنی پس انداختن کسی شرّ کسی را که خواهد بعمل آورد همین کسب خیر است از برای او، یا عطا کردن خیر است از او هر چند بالکلیه آن را رفع نکرده باشد، و ممکن است که شامل پس انداختن این کس نیز باشد شرّی را که اراده داشته باشد، زیرا که آن پس انداختن از برای او کسب خیر است یا عطای خیر است «۱» هر چند آخر آن شرّ را بعمل آورد

4570

تغافل یحمد امرک

تغافل کن تا ستوده شود کار تو، مراد تغافل از گناهان و تقصیرات مردم است و خود را بی خبر وانمودن از آنها

4571

تحمل یجلّ قدرک

تحمل کن تا بلند شود قدر تو. مراد تحمل بی ادبیها و درشتیهای مردم است،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۶

یا تحمل و بر خود گرفتن دیون مردم و اخراجات و مؤنات ایشان

4572

تدارک فی آخر عمرک ما اضعته فی اوّله تسعد بمنقلبک

بازیافت و تلافی کن در آخر عمر خود آنچه را ضایع کرده باشی در اوّل آن تا نیکبخت گردانی بازگشت خود را، یا نیکبخت گردی در بازگشت خود

۱»».

4573

ترکیه الاشرار من اعظم الاوزار

پاکیزه وانمودن بدان از بزرگترین گناهان است، زیرا که دروغ فی نفسه از گناهان بزرگ است و این دروغ متضمن ترک نهی از منکر نیز شده بلکه متضمن ترغیب بآن

4574

تفکرک یفیدک الاستبصار و یکسبک الاعتبار

فکر کردن تو می بخشد بتو بینائی را، و کسب می فرماید ترا عبرت گرفتن

4575

تکبرک فی الولاية ذلّ فی العزل

تکبر کردن تو در حکومت خواری است در معزولی. یعنی سبب خواری در معزولی می شود، زیرا که نمی شود که مردم بسبب تکبر کسی با او بد نشوند و در صدد تلافی نباشند و چون در وقت حکومت تلافی آن نمی توانند کرد می گذرانند و بعد از معزولی که می توانند تلافی کرد تلافی میکنند و او را خفیف و خوار می نمایند، و قطع نظر از آن ظاهرست که در وقت عزل خود تکبر نمی تواند کرد و اگر بکند خفیف و خوار می گردد پس ناچار باید که تغییر سلوک نماید و ظاهرست که همین در نظر بصیرت خفت و خواری است و غرض این است که حکام باید که رعایت این بکنند و در زمان حکومت تکبر نکنند تا از خواری در معزولی ایمن باشند

4576

تکثرک بمالا یبقی لک و لا تبقی له من اعظم الجهل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۷

بسیار شمردن تو خود را به آن چه باقی نمی ماند از برای تو، و باقی نمی مانی تو از برای آن از بزرگترین نادانی است. یعنی بسیار شمردن خود بسبب قوم و قبیله و فرزندان و ملازمان و امثال آنها که نه آنها باقی می ماند از برای تو، و نه تو باقی می مانی از برای آنها، از بزرگترین جهل است، آدمی باید که عمل صالح او که باقی می ماند از برای او بسیار باشد. و ممکن است که «بسیار شمردن» کنایه باشد از مطلق نازش نمودن به آن چه نازش میکنند مردم بآن از مال و جاه و غیر آن. و ممکن است که «تکثر» بمعنی بسیار شمردن نباشد بلکه بمعنی بسیار شدن باشد و ترجمه این باشد که: بسیار شدن تو به آن چه باقی نمی ماند، تا آخر، و مراد به «بسیار شدن بآن» بسیار نمودن آن باشد و سعی کردن در تحصیل قدری بسیار از آن. و ممکن است که «تکثرک» بئای سه نقطه بالا چنانکه در نسخه واقع شده نباشد بلکه بیای یک نقطه زیر باشد و معنی این باشد که: تکبر نمودن تو به آن چه، تا آخر. و بنا بر این معنی ظاهرست

4577

تعجیل الیاس احد الظفرین

تعجیل کردن نومیدی یکی از دو فیروزی است. مراد این است که هرگاه کسی حاجتی نزد کسی آورد اگر او حاجت او را بر نیورد پس در نومید ساختن او تعجیل کند که آن هم یک راحتی است از برای او، بسبب فارغ شدن از تعب و زحمت سعی و تردد و انتظار، نه مانند اکثر اهل روزگار که کسی که حاجتی نزد ایشان ببرد با وجود این که اصلا اراده بر آوردن آن ندارند وعده میکنند باو و او را امیدوار می سازند و مدتها در تعب و زحمت می دارند

4578

توقع الفرح احدی الرّاحتین

توقع داشتن گشایش یکی از دو راحت است، یعنی هرگاه کسی غم و اندوه کسی را بسبب عسرت و پریشانی یا غیر آن بالفعل گشایش نتواند داد اما در وقت دیگر تواند گشایش داد و اراده آن داشته باشد بهتر این است که او را وعده کند و امیدوار سازد و متوقع گشایش گرداند، زیرا که آنهم یکی از دو راحت است و بهتر است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۸

از این که مایوس باشد از گشایش و امید آن هم نداشته باشد

4579

تعلم علم من یعلم و علم علمک من یجهل، فاذا فعلت ذلک علمک ما جهلت و انتفعت بما علمت

بیاموز علم کسی را که میداند، و تعلیم کن علم خود را بکسی که نمی داند، پس هرگاه بکنی این را تعلیم میکند او ترا چیزی را که ندانی تو، و سودمند می گردی به آن چه تو دانسته. مراد این است که از تعلیم گرفتن از کسی چیزی را که داند هر که باشد شرم نباید کرد و آن را نقص خود نباید دانست هر چند او پست مرتبه از تو باشد، زیرا که تعلیم گرفتن از او باعث این می شود که چیزی را که ندانی بتو بیاموزد و تو دانا شوی بآن، و دانائی کمالی است که از برای تحصیل آن از امثال آن امور باک نباید داشت، و همچنین در تعلیم کردن آنچه دانی بمردم مضایقه نباید کرد، زیرا که این معنی از «منافع عمده علم است و ثواب و اجر آن عظیم است. پس انتفاع کامل از علم این است که بعمل آید» ۱

4580

تتبع العورات من اعظم السوءات

از پی رفتن عورتها از بزرگتر خصلتهای بدست. «عورت» چیزی را گویند که آدمی خواهد که آن را بیپوشد و مردم بر آن مطلع نشوند مثل عیبها و گناهان. و مراد این است که از پی رفتن عیوب و گناهان مردم و تفحص و تجسس کردن آنها از بزرگتر خصلتهای بدست

4581

تتبع العیوب من اقبح العیوب و شرّ السّیّئات

از پی رفتن عیبها از زشت ترین عیبهاست و بدترین گناهان است، این بمنزله تأکید فقره سابق است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۱۹

4582

تواضع الشریف یدعو الی کرامته

فروتنی کردن بلند مرتبه می خواند بگرامی بودن او، یعنی سبب این می شود که مردم او را عزیز و گرامی دارند

4583

تکبر الدنّی یدعو الی اهانته

تکبر کردن پست مرتبه می خواند به خوار کردن او، یعنی سبب این می شود که مردم او را خوار و ذلیل کنند، زیرا که تکبر از و کشیدن بر مردم بسیار دشوارترست از تکبر کشیدن از کسی که بلند مرتبه باشد، و چون پست مرتبه است رعایت او نمی کنند پس همین که تکبر کند خفیف و خوارش

میکند

4584

تناس مساوی الاخوان تستدم و ذمهم

فراموش بنما بدیهای برادران را تا دایم داری دوستی ایشان را. مراد به «فراموش نمودن بدیهای ایشان» این است که چنان سلوک خوبی با ایشان بکند که ایشان گمان کنند که او آنها را فراموش کرده و اگر نه باین خوبی با ایشان سلوک نمی کرد، و ظاهرست که هرگاه کسی چنین سلوک با دوستان کند دوستی ایشان پاینده ماند

4585

تجنّبوا المنی فانّھا تذهب ببهجة نعم الله عندکم، و تلزم استصغارها «۱» لدیکم و علی قلّة الشکر منکم

دوری کنید از آرزوها پس بدرستی که آنها می برند نیکوئی نعمتهای خدا را نزد شما، و لازم می سازند کوچک شمردن آنها را نزد شما، و بر کمی شکر از شما. مراد این است که آرزوها داشتن باعث این می شود که نعمتهای خدا که نزد شما باشد نیکو ننماید در نظر شما، باعتبار این که توقع آن آرزوها

دارید و بعمل نیامده، و همچنین باعتبار مذکور لازم می سازد که نعمتهای او را که نزد شما باشد کوچک شمارید. و «بر کمی شکر» یعنی لازم می سازد شما را و می دارد بر کمی شکر از شما، باعتبار کوچک شمردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۲۰

آنها. و دور نیست که عبارت چنین بوده باشد «و تبعث علی قلّة الشکر منکم» یعنی و برمی انگیزاند بر کمی شکر از شما. و لفظ «تبعث» از قلم ناسخ افتاده باشد. و در بسیاری از نسخهها «تلزم» نیز نیست و ظاهر این است که آن نیز از سهو بعضی ناسخین است، و ممکن است که «بهجت» بمعنی

نیکوئی نباشد بلکه بمعنی فرح و شادمانی باشد و ترجمه این باشد که آنها می برند شادمانی نعمتهای خدا را یعنی آن شادمانی را که باید بسبب آنها حاصل شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۲۱

حرف ثاء

[«حرف «ثاء» بلفظ «ثمره»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «ثاء» بلفظ «ثمره» که بمعنی میوه است)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۲۲

(فرموده است آن حضرت علیه السلام)

4586

ثمره العلم معرفة الله

میوه دانش شناختن خداست، پس علمی که در آن دخلی نداشته باشد چندان ثمره ندارد

4587

ثمره الايمان الفوز عند الله

میوه ایمان فیروزی یافتن نزد خداست، یعنی فیروزی یافتن بسعدت اخروی

4588

ثمره الوعظ الانتباه

میوه پند گفتن بیدار شدن است، پس کسی که بیدار نشود از آن، موعظه کردن او و موعظه شنیدن او لغو و بی فایده باشد

4589

ثمره العقل الاستقامه

میوه عقل و خرد راست ایستادن است بر حق در هر باب، و میل نکردن از آن، پس هر که با وجود عقل از حق میل کند عقل او را ثمره نباشد

4590

ثمره الحزم السلامه

میوه دور اندیشی سلامتی است. یعنی فایده دور اندیشی کردن در کارها و فکر و تأمل در عاقبت آنها سلامتی عاقبت است، زیرا که هر کاری که بعد از

حزم و دوراندیشی کرده شود غالب این است که مفسده بر آن مترتب نشود و اگر بشود هم مجرد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۲۳

مفسده دنیوی باشد و امر آن سهل است و با وجود بذل جهد در حزم و دور اندیشی مفسده اخروی که عمده است بر آن مترتب نتواند شد

4591

ثمره الخوف الامن

میوه ترس ایمنی است. یعنی میوه ترس از خدا ایمنی است از عذاب و عقاب او، زیرا که کسی را که ترس از او باشد کاری نمی کند که مستحق عذاب او

گردد، پس در روز حساب ایمن گردد هر چند در این نشأه ایمن نباشد بسبب احتمال تقصیر و گناه

4592

ثمره المقتنیات الحزن

میوه اموال کسب کرده شده یا ذخیره کرده شده اندوه است. یعنی اندوه از برای حفظ و حراست آنها در دنیا، و حساب آنها در آخرت

4593

ثمره العفة الصیانه

میوه عفت یعنی بازایستادن از حرامها نگاهداری است. یعنی حفظ و نگاهداری خود از عذاب و عقاب

4594

ثمره الذین الامانه

میوه دینداری امانت است، یعنی خیانت نکردن نه با خدای عزّ و جلّ و نه با خلق

4595

ثمره الفكر السلامه

میوه فکر سلامتی است، یعنی میوه فکر در هر کاری پیش از کردن آن سلامتی عاقبت آنست و این که ضرر و مفسده بر آن مترتب نشود

4596

ثمره اللجاج العطب

میوه لجاجت یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی بر باطل هلاکت است یعنی هلاکت اخروی یا دنیوی یا هر دو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۲۴

4597

ثمره العجز فوت الطلب

میوه عاجزی فوت شدن مطلب «۱» است ظاهر اینست که مراد بعاجزی خود را بعجز انداختن و کاهلی کردن در سعیهاست نه عجز واقعی و مراد مذمت

عجز بآن معنی است باین که ثمره آن فوت مطالب اخروی و دنیویست

4598

ثمره الحرص العناء

میوه حرص تعب کشیدنست. یعنی ثمره که بر آن مترتب می شود تعبی است که حریص می کشد و اگر نه چیزی از برای او بسبب حرص زیاد نمی شود

بر آنچه تقدیر شده از برای او، و بر تقدیری هم که زیاد شود چه کار او می آید کسب آن و گذاشتن آن از برای دیگری چنانکه شیوه حریص است

4599

ثمره القناعه الغناء

میوه قناعت کردن توانگریست. زیرا که کسی که قناعت کند محتاج بدیگری نمی‌شود و توانگری از این بالاتر نمی‌باشد، و ممکن است که قناعت بالخاصیه سبب توانگری ظاهری هم بشود

4600

ثمره العلم العبادة

میوه علم عبادت است. و علمی که با عمل نباشد ثمره ندارد بلکه باعث زیان و خسران است چنانکه مکرر مذکور شد

4601

ثمره الیقین الزهاده

میوه یقین یعنی یقین باحوال مبدء و معاد زهدات است یعنی بی‌رغبتی در دنیا، زیرا که کسی را که یقین به آنها باشد میدانند که دنیا فانی است و آخرت پاینده و باقی، و آخرت در گرو عمل است بخلاف دنیا، و حق تعالی روزی بقدر ضروری را البته می‌رساند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۲۵

و زیاده بر آن چندان در کار نیست بلکه حرص بر آن مانع از سعی از برای آخرت می‌شود و با وجود این مراتب ظاهرست که رغبت او در دنیا کم

می‌گردد

4602

ثمره العقل لزوم الحق

میوه عقل و خرد لازم بودن با حق است و جدا نشدن از آن، زیرا که عاقل میدانند که لازم بودن با حق در هر باب سبب سعادت و نیکبختی او می‌گردد و میل از آن و عدول بباطل سبب شقاوت و بدبختی، پس اگر عاقل عمل بمقتضای عقل خود کند و خود را بسعادت رساند عقل او را ثمره باشد، و اگر عمل نکند و بدبخت گردد ثمره بر عقل او مترتب نگردد

4603

ثمره الادب حسن الخلق

میوه ادب آموختن نیکوئی خو و خصلت است، یعنی این است که آدمی خوی و خصلت خود را نیکو کند، پس هر که چنان نکند ثمره بر ادب آموختن او مترتب نگردد

4604

ثمره التفريط ملامه

میوه تقصیر کردن سرزنشی است یعنی تقصیر کردن در امور اخروی، و همچنین آنچه ضرور باشد از امور دنیوی. و مراد بسرزنش سرزنش خدا و خلق

هر دو است

4605

ثمره الفوت ندامه

میوه فوت پشیمانی است. مراد فوت کردن هر مطلب ضروری است از مطالب آخرت و دنیا، و غرض اینست که کاهلی کردن در آنها و سعی نکردن تا این

که فوت شود ثمره بغیر ندامت و پشیمانی ندارد

4606

ثمره العجب البغضاء

میوه خود بینی شدت دشمنی است. یعنی دشمنی حق تعالی یا صاحب آن، و دشمنی خلق نیز

4607

ثمره المرء الشحناء

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۲۶

میوه جدل کردن دشمنی است. یعنی دشمنی مردم با صاحب آن بلکه دشمنی حق تعالی نیز

4608

«ثمره الرضا الغناء ۱»

میوه رضا یعنی رضا بقسمت و تقدیر حق تعالی توانگریست، زیرا که کسی که راضی و خشنود شد بقسمت خود دیگر طلب نکند و این توانگری حقیقی است، و ممکن است که بالخاصیه سبب توانگری ظاهری نیز گردد

4609

«ثمره الطمع الشقاء ۲»

میوه طمع بدبختی است، زیرا که صاحب آن در دنیا همیشه در تعب و زحمت و خفت و ذلت باشد و باعث زیان و خسران آخرت نیز گردد و این بدبختی در دنیا و آخرت است

4610

ثمره الطاعة الجنة

میوه طاعت یعنی فرمانبرداری حق تعالی بهشت است

4611

ثمره الوله بالدنيا عظيم المحنة

میوه شیفتگی بد دنیا سخت بزرگست، زیرا که در دنیا صاحب خود را همیشه در تعب و زحمت سعی و طلب دارد و در آخرت در محنت عذاب و عقاب

4612

ثمره الحياء العفة

میوه شرم عفت است، یعنی باز ایستادن از حرامها، زیرا که کسی که از خدا شرم داشته باشد مخالفت او نمی کند بلکه شرم از خلق نیز باعث ترک بسیاری از محرّمات می شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۲۷

4613

ثمره التواضع المحبة

میوه فروتنی کردن دوستی است، یعنی دوستی خدای عزّ و جلّ مر صاحب آن را و همچنین دوستی خلق

4614

ثمره الكبر المسبّة

میوه تکبر دشنام است، یعنی دشنام دادن مردم و صاحب آن را در حضور یا غیبت

4615

ثمره العجلة العثار

میوه تعجیل کردن در کارها یعنی کردن آنها بی تأمل و تفکر لغزش است، یعنی اینست که بسیار سبب لغزش و افتادن در مهالک و مفاسد می شود

4616

ثمره العقل صحبة الاخيـار

میوه عقل و خرد صحبت داشتن با نیکان است، یعنی در دنیا صاحب خود را بر این می دارد که با نیکان صحبت دارد تا از ایشان کسب نیکی کند و از سیرایت بدی ایشان ایمن باشد، و همچنین بر اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی می دارد تا در آخرت با نیکان محشور شود و صحبت دارد

4617

ثمره التجربة حسن الاختيار

میوه آزمایش کردن نیکوئی اختیار است، یعنی فایده آزمایش کردن خوب و بد هر کس و نفع و زیان هر کار این است که در هر باب خوب و نافع را اختیار کند و از بد و مضر اجتناب نماید، و اگر نه بر مجرد دانستن آنها ثمره مترتب نمی شود

4618

ثمره الزهد الراحة

میوه زهد یعنی بی رغبتی در دنیا یا ترک آن راحت است یعنی در دنیا و آخرت

4619

ثمره الشك الحيرة

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۲۸

میوه شک حیرانی است. «شک» در چیزی چنانکه مکرر مذکور شد این است که آدمی مترددّ باشد میانه دو طرف آن و هر دو مساوی باشد در نظر او، و ظاهرست که این معنی باعث حیرانی می شود پس کسی که خواهد که در کاری حیرانی نکشد باید که سعی کند که خود را در آن از شک در آرد و

ببیین رساند یا ظنّ لا اقلّ

4620

ثمره الشجاعة الغيرة

میوه شجاعت غیرتست، یعنی ننگ داشتن از چیزی چند که لایق آدمی یا اهل او یا دوستان او نباشد و دفع کردن آنها، پس کسی را که آن ننگ نباشد شجاعت او را ثمره نباشد

4621

ثمره الكرم صلة الرّحم

میوه کرم یعنی جود و سخاوت یا گرامی و بلند مرتبه بودن صله رحم است، یعنی پیوند با ایشان و احسان نمودن بایشان. و مراد اینست که ثمره عمده آن اینست و اگر نه ثمرات دیگر بسیار دارد

4622

ثمره الشکر زیادة النعم

میوه شکر زیادتی نعمتهاست، چنانکه حق تعالی فرموده که اگر شکر کنید هرآینه زیاد میکنم نعمت را از برای شما

4623

ثمره طول الحیوة السقم و الهرم

میوه درازی زندگانی بیماری و پیریست، غرض اینست که غایت طول عمر دنیا که آن همه مردم خواهش آن میکنند اینست، پس آدمی باید که خواهش حیات اخروی داشته باشد و سعی کند از برای آن که جاویدست و بیماری و پیری را در عقب ندارد

4624

ثمره العلم العمل به

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۲۹

میوه علم عمل کردن به آنست چنانکه مکرر مذکور شد

4625

ثمره العمل الاجر علیه

میوه عمل مزد بر آنست که حق تعالی می دهد

4626

ثمره العقل العمل للنّجاة

میوه عقل و خرد عمل کردنست از برای رستگاری

4627

ثمره العلم العمل للحیاة

میوه علم عملست از برای زندگانی. یعنی از برای زندگانی جاوید و راحت و آسایش در آن

4628

ثمره الانس بالله الاستیحاش من النّاس

میوه انس و آرام گرفتن بخدا وحشت و رم کردن از مردمست، مراد به «انس گرفتن بخدا» بسیاری ذکر و یاد خدا کردنست، و مراد اینست که: ثمره آن اینست که آدمی بسبب آن وحشت و رم میکند از مردم و مأیوس می شود از ایشان و بالکلیه متوسل می شود بحق تعالی، و این سبب سعادت و نیکبختی دنیوی و اخروی می گردد

4629

ثمره العقل مداراة النّاس

میوه عقل و خرد مدارا کردن با مردمست تا این که از ضرر ایشان ایمن باشد

4630

ثمره الشّره التّهیّم علی العیوب

میوه حرص زیاد ناگاه داخل شدن بر عیبهاست، زیرا که حرص زیاد می دارد آدمی را بر ارتکاب محرمات که عمده عیبهاست بر اموری چند که باعث خفت و ذلت او باشد از اخلاق و اعمال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۳۰

4631

ثمره الذّکر استنارة القلوب

میوه ذکر و یاد خدا روشن شدن دلهاست

4632

ثمره الحسد شقاء الدّنیا و الآخرة

میوه حسد و رشک بدبختی دنیا و آخرتست. «حسد» چنانکه مکرر مذکور شد اینست که آدمی نعمتی را که بر کسی ببیند غمگین شود از آن و آرزوی آن کند که آن زایل شود از او، خواه از برای خود خواهد و خواه نخواهد. و «بودن ثمره آن بدبختی دنیا و آخرت» ظاهرست، زیرا که صاحب آن در دنیا همیشه در الم حزن و اندوه است زیرا که کم اتفاق می افتد که نعمتی بر کسی نبیند و بسبب آن محزون و غمگین نگردد، و «بدبختی اخروی او» نیز ظاهرست، زیرا که آن از صفاتیست که ذم آن در شرع اقدس بسیار شده

4633

ثمره الاخوة حفظ الغیب و اهداء العیب

میوه برادری حفظ غیبت و هدیه دادن عیب یعنی. اینست که هر یک در غایبانه دیگری جانب او را نگاهدارند بذکر و یاد او بخوبی، و زجر و منع کسی که او را ببودی یاد کند و دعا و استغفار و مانند اینها از لوازم برادری. و مراد به «هدیه آوردن عیب» اینست که عیب هم را بیکدیگر بگویند تا از خود زایل کنند و این را بمنزله تحفه و هدیه دانند که برادران از برای یکدیگر می برند چه تحفه و هدیه به از این نمی باشد که عیبی از کسی زایل شود و مراد به «برادری» دوستی است یا مطلق برادری که همه مؤمنان با یکدیگر دارند بسبب ایمان که در حقیقت آن هم دوستی را لازم دارد

4634

ثمره القناعة الاجمال فی المكتسب و العزوف عن الطلب

میوه قناعت اعتدال در کسبست و عزوف از طلب، مراد اینست که قناعت اینست که کسی میانه روی کند یا این که هرگاه نباشد زیاده از قدر ضروری نخواهد، و ثمره

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۱

این آن نیست که کسی در اصل کسب نکند، زیرا که از کسب قدر ضروری هرگاه نباشد چاره نیست بلکه این که افراط در کسب نکند و از برای زیاده از قدر ضروری یا قدر میانه روی کسب نکند. و «عزوف» بمعنی ناخوش داشتن چیزی و برگشتن از آن و ترک آنست، و مراد بطلب طلب از مردم است نه سعی و کسب و مراد اینست که: ثمره قناعت اینست که کسی اعتدال در کسب کند و طلب از مردم را ناخوش دارد و ترک نماید

4635

ثمره الدین قوّة اليقین

میوه دینداری قوت یقین است، یعنی یقین باحوال مبدأ و معاد. پوشیده نیست که ظاهر اینست که دینداری میوه یقین یا قوت آن باشد نه این که یقین یا قوت آن میوه دینداری باشد، و ممکن است که گفته شود که: اگر چه دینداری ثمره یقینست و بسبب یقین حاصل می شود اما قوت یقین ثمره دینداری می تواند بود باین که تصلب کسی در دین سبب این شود در واقع که یقین او قوی گردد، و استبعادی در آن نیست

4636

ثمره الورع صلاح النفس و الدین

میوه پرهیزگاری صلاح نفس و دین است، یعنی اینست که حال نفس صاحب آن مستقیم و شایسته باشد و بهلاکت نیفتد و دین او درست باشد و فاسد نشود

4637

ثمره العفة القناعة

میوه عفت یعنی پرهیزگاری و باز ایستادن از محرّمات قناعت است. مخفی نیست که ظاهر اینست که عفت ثمره قناعت باشد نه این که قناعت ثمره عفت باشد، زیرا که عفت امریست که فی نفسه فایده می تواند بود بخلاف قناعت که فی نفسه فایده نیست تا ملاحظه فایده از برای آن نشود، و ممکن است جواب باین که عفت را اگر چه فایده قناعت می توان شمرد نهایت قناعت را نیز بعد از ملاحظه فوایدی که دارد مثل عزیز شدن نزد خدا و خلق و مایوس شدن از خلق و فارغ شدن از تعب و زحمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۲

سعی و طلب و امثال آنها فایده عفت می توان شمرد و از برای فایده شمردن آن لازم نیست که آن فی نفسه فایده باشد و کافی نباشد ترتب فایده بر آن بلکه می توان گفت که: عفت نیز فی نفسه فایده نیست بلکه فایده بودن آن باعتبار اینست که سبب رضا و خشنودی حق تعالی می شود و آنچه بر آن مترتب می گردد، پس چون هر یک از عفت و قناعت سبب یکدیگر می تواند شد و هر یک فایده شمرده می تواند شد هر چند باعتبار فایده باشد که بر آن مترتب می شود پس هر یک را فایده دیگری می توان شمرد، و ممکن است که در فایده شمردن قناعت از برای عفت اشاره باشد ببزرگی مرتبه قناعت و این که آن هر چند باعتبار لوازم آن باشد بمرتبه ایست که آن را ثمره عفت می توان گرفت و الله تعالی يعلم

4638

ثمره التورع النزاهة

میوه پرهیزگاری پاکیزگی است یعنی پاکیزگی از گناهان و گرانیهای وزر و وبال آنها

4639

ثمره الطمع ذلّ الدّنيا و الآخرة

میوه طمع خواری دنیا و بدبختی آخرتست

4640

ثمره الكذب المهانة في الدّنيا و العذاب في الآخرة

میوه دروغگوئی خواری در دنیاست و عذاب در آخرت

4641

ثمره الأمل فساد العمل

میوه امید فاسد شدن عمل است، زیرا که کسی را که امید و آرزویی باشد مشغول می‌شود بسعی از برای آن و باز می‌ماند از عمل از برای آخرت بر وجهی که باید

4642

ثمره العلم اخلاص العمل

میوه علم خالص گردانیدن عمل است، یعنی از برای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر که منافی آن باشد چنانکه مکرر مذکور شد شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۳

4643

ثمره العقل الصدق

میوه عقل و خرد صدق است، یعنی راستگوئی یا راستی در هر باب

4644

ثمره الحلم الرفق

میوه بردباری همواریست، یعنی همواری کردن با مردم و درشتی نکردن در وقت خشم و غضب

4645

ثمره الحكمة الفوز

میوه حکمت فیروزی یافتن است، یعنی سعادت اخروی و دنیوی. و «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم با عملست

4646

ثمره القناعة العزّ

میوه قناعت عزّت است، یعنی عزّت نزد خدای عزّ و جلّ و خلق

4647

ثمره الرّغبة التّعب

میوه خواهش تعب است، یعنی زحمت و تعبی که در طلب آن باید کشید

4648

ثمره الحرص التّصّب

میوه حرص درد و بلاست، یعنی دردها و بلاها که بسبب آن به آنها گرفتار می‌شود باعتبار سعی و طلب زیاد و انداختن خود در مهالک

4649

ثمره العمل الصّالح كاصله

میوه عمل صالح مانند اصل آنست، یعنی شایسته و نیکوست مانند اصل آن

4650

ثمره العمل السّیء كاصله

میوه عمل بد مانند اصل آنست، یعنی زشت و بدست مانند اصل آن

4651

ثمره المعرفة العزوف عن دار الفناء

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۴

میوه معرفت یعنی شناخت احوال مبدأ و معاد میل کردن از سرای فنا و ناخوش داشتن آنست

4652

ثمره الايمان الرّغبة في دار البقاء

میوه ایمان رغبت در سرای بقاست که آخرت باشد

4653

ثمره الحکمة التّنزه عن الدّنيا و الوله بجنّة المأوی

میوه حکمت پاکیزگی جستن از دنیاست و شیفتگی بجنّة المأوی. و مراد به «حکمت» علم راست و کردار درست است، و گاهی بر مجرد علم اطلاق می‌شود و ظاهر اینست که اینجا از آن قبیل باشد چنانکه وجه آن باندک تأملی ظاهر می‌شود و «جنت» بمعنی باغ است و «مأوی» بمعنی منزل و جایگاه، و «جنّة المأوی» نام بهشت است، یا نام بهشت خاصی چنانکه قبل از این مذکور شد

4654

ثمره العقل مقت الدّنيا و قمع الهوی

میوه عقل و خرد دشمنی دنیاست، و قمع خواهش، یعنی کوبیدن آن، یا غلبه کردن بر آن، یا خوار کردن آن

4655

ثمره المجاهدة قهر النّفس

میوه مجاهده با نفس و جنگ با آن مغلوب ساختن نفس است و او را بفرمان خود در آوردن

4656

ثمره المحاسبة صلاح النّفس

میوه محاسبه یعنی بحساب خود رسیدن صلاح نفس است یعنی اینست که اصلاح حال نفس شود و نگذارند که بسبب معاصی فاسد و تباه شود

4657

ثمره التّوبة استدراک فوارط النّفس

میوه توبه باز یافت کردن تقصیرات نفس است، یعنی تلافی و تدارک آنها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۵

[«حرف ثاء بلفظ «ثلاث» یا «ثلاثة»]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بلفظ «ثلاث» یا «ثلاثة» و هر دو بمعنی سه تاست، و (هرگاه موصوف آنها مؤنث باشد مثل سه خصلت «ثلاث» بی تا گویند، و هرگاه مذکر باشد مثل سه مرد یا سه چیز که تأنیثی نداشته باشند «ثلاثة» با تا می‌گویند.) از آن جمله فرموده آن حضرت علیه السلام

4658

ثلاث من کنّ فيه کمل ایمانه، العقل، و الحلم، و العلم

سه صفت است که هر که بوده باشد آنها در او، کامل باشد ایمان او، عقل، و بردباری، و علم

4659

ثلاث لیس علیهنّ مستزاد، حسن الادب، و مجانبة الرّيب، و الکفّ عن المحارم

سه صفت است که نیست بر آنها طلب زیادتی، نیکوئی ادب، و دوری گزیدن از تهمت، و باز ایستادن از حرامها. مراد به «دوری گزیدن از تهمت» اینست که کاری نکند که خود را در معرض تهمت در آورد

4660

ثلاث فیهنّ المروءة، غضّ الطّرف، و غضّ الصّوت، و مشی القصد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۶

سه صفت است که در آنهاست مروّت یعنی مردی یا آدمیت، پائین کردن چشم، و پست کردن آواز، و رفتن میانه. «پائین کردن چشم» نشان شرم و حیاست و باعث این نیز می‌شود که نظر بجرامی نیفتد، و مراد به «پست کردن آواز» اینست که زیاده از متعارف بلند نباشد، چه آوازی که زیاد بلند باشد موحش است و نشان بی شرمی و بی حیائی است. و مراد به «رفتن میانه» نیز اینست که پراهمسته نباشد که نشان تکبرست و نه پر تند که علامت سبکی است و این دو خصلت آخر از جمله وصایای حضرت لقمان حکیم است که بیسر خود کرده و در قرآن مجید نقل شده

4661

ثلاث فیهنّ النّجاة، لزوم الحقّ، و تجنّب الباطل، و رکوب الجّد

سه خصلت است که در آنهاست رستگاری، لازم بودن حقّ، و دوری گزیدن از باطل، و سوار شدن جدّ. مراد به «لازم بودن حقّ» اینست که همیشه همراه آن باشد و از آن جدا نشود و بطرف نا حقّ میل نکنند، و مراد به «دوری گزیدن از باطل» اینست که مرتکب اموری چند نشود که لغو باشد و ثمره که بکار او آید نداشته باشد مثل اکثر اشغال دنیوی. و مراد به «سواری جدّ» اینست که در طاعات و عبادات و آنچه باید که بکنند جدّ و جهد تمام کند که گویا بر جدّ سوارست

4662

ثلاث لا يستودعن سرّاً «۱»، المرأة، و التّمّام، و الاحمق

سه تانند که سپرده نمی‌شود بایشان سرّی یعنی نباید که سپرده شود بایشان سرّی، زن، و سخن‌چین، و احمق یعنی کم عقل، زیرا که زن و احمق بسبب نقصان عقلی که دارند اعتمادی بر نگاهداشتن ایشان نیست و باندک سببی فاش میکنند، و سخن‌چین خود ظاهرست که سرّ نگاهدار نیست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۷

4663

ثلاث لا يهنا لصاحبهنّ عيش، الحقد و الحسد و سوء الخلق

سه خصلت است که گوارا نمی‌شود از برای صاحب آنها زندگانی، کینه و حسد و بدی خوی. زیرا که کینه ور کمست که کینه کسی را نداشته باشد و در فکر انتقام و سعی از برای آن نباشد و هرگاه میسر نشود اندوهناک و غمگین نگردد، و حسود کمست که نعمتی بر کسی نبیند و از آتش رشک آن نسوزد و نگدازد، و بد خو هر لحظه باندک سببی از جا برآید و با مردم درشتی کند و مهموم و مغموم گردد

4664

ثلاث يمتحن بها عقول الرّجال، هنّ المال و الولایة و المصیبة

سه چیز است که آزمایش کرده می‌شود به آنها عقلهای مردان، و آنها مال است و حکومت و مصیبت. چه بسیارست که کسی عاقل می‌نماید و آنچه میکند موافق عقل است و چون مال بهم رساند تغییر وضع و سلوک کند و مرتکب محرّمات گردد و مشغول بملاهی و ملاعب شود، و همچنین بسیار عاقلی باشد که چون بحکومت برسد مغرور شود بآن و دست از عقل بردارد و هر چه خواهد بکند، و همچنین بسا عاقلی باشد که همین که مصیبتی وارد شود بر او صبر نکنند بر آن و قلق و اضطراب و، انواع سبکیها که از بی عقلی ناشی شود از او ظاهر شود، پس هر عاقلی که در این سه حالت عقل او ثابت و پایرجا باشد عقل او کامل است و نقصی ندارد

4665

ثلاث مهلكات، طاعة النّساء، و طاعة الغضب، و طاعة الشّهوة

سه شیوه‌اند هلاک کننده، فرمانبرداری زنان، و فرمانبرداری خشم، و فرمانبرداری خواهش. مراد به «فرمانبرداری زنان» فرمانبرداری ایشانست در آنچه ایشان خواهند از رخصت بیرون رفتن از خانه بسیرها و تماشایها و مانند آنها، یا مطلق فرمانبرداری ایشان و تابع رأی ایشان شدن در هر باب، و «هلاک کننده بودن آن» باعتبار نقصان عقول و ضعف رأی ایشان باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۸

4666

ثلاث لا يستحیی منهنّ، خدمة الرّجل ضیفه، و قیامه عن مجلسه لابیّه و معلّمه، و طلب الحقّ و ان قلّ

سه چیزست که شرم نباید کرد از آنها، خدمت کردن مرد مهمان خود را، و برخاستن او از جای خود از برای پدر و معلم خود، یعنی برخاستن از برای تواضع ایشان، یا برخاستن از برای این که جای خود را بایشان بدهد، و طلب کردن حقّ خود و اگر چه اندک باشد

4667

ثلاث هنّ جماع «۱» المروءة، عطاء من غیر مسئله، و وفاء من غیر عهد، وجود مع اقلال

سه شیوه است که آنها جمع کردن مروّت است یعنی مردی یا آدمیت، بخشش بی‌سؤالی، و وفاکردن بی‌عهدی، و سخاوت با پریشانی. مراد به «وفا کردن بی‌عهدی» اینست که آنچه قصد کند که بکسی بدهد وفا کند بآن هر چند وعده نکرده باشد باو و قصد را هم بمنزله وعده داند، یا مجرد این که بخششها کند بی این که وعده کرده باشد به آنها

4668

ثلاث من کنّ فیه استکمل الايمان، من اذا رضی لم یخرجه رضاه الی باطل، و اذا غضب لم یخرجه غضبه عن حقّ، و اذا قدر لم یأخذ ما لیس له

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۳۹

سه صفت است که هر که بوده باشد آنها در او کامل کرده باشد ایمان را، کسی که هرگاه خشنود باشد بیرون نبرد او را خشنودی او بسوی باطلی، و هرگاه خشمناک گردد بیرون نبرد او را خشم او از حقی، و هرگاه قادر باشد فرا نگیرد چیزی را که از برای او نباشد. یعنی «هرگاه خشنود باشد از کسی خشنودی او از او بیرون نبرد او را بسوی باطلی» یعنی باین که مرتکب باطلی شود از برای او، مثل این که شهادت ناحقی دهد از برای او، یا حکم ناحقی کند از برای او. و «اگر خشمناک باشد از کسی خشم او بیرون نبرد او را از حقی» یعنی سبب این نشود که حقی را از برای او باطل کند، مثل این که شهادتی که از برای او داشته باشد ندهد، یا این که حق با او باشد و بسبب خشم بر او حکم از برای او نکند. و «هرگاه قادر باشد فرا نگیرد» یعنی چیزی را که حقّ او نباشد نگیرد با وجود این که قادر باشد بر این که بنا حقّ بگیرد

4669

ثلاثه هُنَّ المروءة، جود مع قَلَّة، و احتمال من غیر مذلَّة، و تعقّف عن المسأله

سه خصلت است که آنها مروّت است یعنی مردی یا آدمیت، سخاوت با کمی یعنی کمی مال، و متحمل شدن بی خواری، و باز ایستادن از سؤال. یعنی طلب از مردم. و مراد به «متحمل شدن بی خواری» متحمل شدن درشتیها و خلاف آداب مردم است و در پی تلافی و انتقام آنها نبودن، اما بشرطی که بمرتبه نرسد که باعث خفت و خواری باشد که اگر بآن مرتبه برسد آن مروّت نیست بلکه نکوهیده و مذموم است

4670

ثلاث من کنّ فيه فقد «۱» رزق خیر الدّنيا و الآخرة، هُنَّ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۰

الرّضا بالقضاء، و الصبر علی البلاء، و الشّکر فی الرّخاء

سه صفت است که هر که بوده باشد آنها در او پس بتحقیق که روزی کرده شده خیر دنیا و آخرت را، آنها خشنودی بقضا و تقدیر خداست، و صبر کردن بر بلا، و شکر کردن در فراخی و وسعت

4671

ثلاث من کنّ فيه فقد اکمل الايمان، العدل فی الغضب و الرّضا، و القصد فی الفقر و الغنا، و اعتدال الخوف و الرّجاء

سه صفت است که هر که بوده باشد آنها در او پس بتحقیق که کامل کرده ایمان را، عدل در خشم و خشنودی، یعنی خواه بر کسی خشمناک باشد و خواه خشنود باشد از او با او عدل کند و اصلا حیف و جور نکند، و میانه روی کردن در درویشی و توانگری یعنی این که همیشه میانه روی کند نه این که در درویشی تنگ گیری کند و در توانگری اسراف نماید چنانکه عادت اکثر مردم است، و «برابر بودن خوف و امید» یعنی ترس از حق تعالی و امید باو و زیادتى نکردن یکی از آنها بر دیگری، چنانکه امر بآن شده در بسیاری از احادیث، و قدری از آن پیش از این نقل شد

4672

«ثلاث من کنوز الايمان، کتمان المصيبة، و الصدقة، و المرض ۱»

سه خصلت است که از گنجهای ایمانست، پنهان داشتن مصیبت، و صدقه دادن، و بیماری. «از گنجهای ایمانست» یعنی از گنجهایست که حق تعالی بسبب ایمان از برای مؤمن قرار داده و هر یک باعتبار بسیاری ثواب و اجر آن بمنزله گنجی اند از برای او که از برای خود ذخیره گذارد، و مراد به «پنهان داشتن مصیبت» صبر کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۱

بر آنست و جزع نکردن بعنوانی که از حال او نتوان یافت که مصیبتی باو رسیده بلکه اگر ممکن باشد که در اصل اظهار آن نکنند چنان کند

4673

ثلاث من اعظم البلاء، کثرة العائلة، و غلبة الدّین، و دوام المرض

سه چیزست از بزرگترین بلا، بسیاری عیال، و غلبه کردن دین «۱»، و دوام بیماری

4674

ثلاثه لا ینتصفون من ثلاثه ابداء، العاقل من الاحمق، و البرّ من الفاجر، و الکریم من اللئیم

سه تا اند که داد خود نمی گیرند از سه تا هرگز، عاقل از احمق، و نیکوکار از فاجر یعنی بی باک از گناه، و کریم از لئیم، یعنی این سه تا را ممکن نیست که داد خود از آن سه تا بستانند، زیرا که احمق از برای دادخواهی هر ایذا و اذیتی که باو بکنند سودی ندارد باز کار دیگر میکند بدتر از اول، و همچنین فاجر و لئیم

و ممکن است که مراد این باشد که داد خود از آن سه تا نمی خواهند یا باعتبار این که ایشان را قابل این نمی دانند که طرف دعوی خود سازند، و یا باعتبار آنچه مذکور شد که دادخواهی از ایشان سودی ندارد. و مراد به «کریم» چنانکه مکرّر مذکور شد جوادست، و به «لئیم» بخیل، یا به «کریم» گرامی بلند مرتبه، و به «لئیم» دنی پست مرتبه

4675

ثلاث هُنَّ جماع الخیر، اسداء النّعم، و رعاية الدّم، و صلة الرّحم

سه خصلت است که آنها جمع کردن خیر اند یعنی سبب آن میشوند، احسان کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۲

نعمتها، و رعایت عهدها و پیمانها، و پیوند کردن خویشان، یعنی احسان کردن بایشان و نبریدن از ایشان

4676

ثلاث هُنَّ زین المؤمن، تقوی اللّهِ، و صدق الحدیث، و اداء الامانة

سه خصلت است که آنها زینت مؤمن اند، ترس از خدا، و راستی سخن، و پس دادن امانت

4677

ثلاث هنّ شین الدّین، الفجور، و الغدر، و الخیانة

سه صفت اند که عیب دین اند، فجور، و بی‌وفائی، و خیانت کردن. «فجور» بمعنی بر انگیزخته شدن در گناهانست و بمعنی زنا نیز آمده است و بنا بر اوّل مراد بآن این است که بسیار مرتکب گناهان باشد و بی‌پاک باشد از آنها، پس سه صفتی که عیب دین اند بی‌پاک‌بودن در مطلق گناهانست و خصوص بی‌وفائی و خیانت هر چند بسیار نشود و یک مرتبه باشد، و بنا بر دویم سه تا ظاهرست

4678

ثلاثة یوجبن المحبّة، الدّین و التّواضع و السّخاء

سه چیزند که سبب دوستی می‌گردند دینداری، و فروتنی کردن، و سخاوت و «بودن اینها سبب دوستی خدا و خلق» ظاهرست

4679

ثلاث هنّ جماع الدّین، العفّة، و الورع، و الحیاء

سه صفت‌اند که آنها جمع کردن دین‌اند یعنی سبب آن اند عفت، و پرهیزگاری، و شرم. پوشیده نیست که «عفت» در مشهور بمعنی باز ایستادن از حرامهاست و این غیر پرهیزگاری نیست پس ظاهر این است که مراد بآن در اینجا باز ایستادن از سؤال و طلب از مردم باشد، یا باز ایستادن از دنیا و ترک آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۳

4680

ثلاثة مهلكة، الجرأة علی السّلطان، و ائتمان الخوآن، و شرب السمّ للتّجربة

سه چیزند که هلاک کننده اند، دلیری کردن بر پادشاه، و امین کردن خیانت کننده، و آشامیدن زهر برای آزمایش. مراد به «دلیری کردن بر پادشاه» اینست که آدمی حرفی گوید یا کاری کند که احتمال این دهد که پادشاه را از آن بد آید هر چند احتمال آن دهد که خوش آید مثل بعضی خوش طبعیها که گاه هست که ایشان را بد می‌آید و سیاست میکنند، و گاه هست که خوش می‌آید و انعام و صله می‌دهند، و ظاهر اینست که غرض از «گردانیدن آشامیدن زهر سیم آنها» این باشد که چنانکه آشامیدن سمّ هلاک کننده است هر چند آدمی بقصد آزمایش بخورد و قصد کشتن خود نداشته باشد، یا این که هر چند نداند که زهر است و از برای آزمایش بخورد که چه اثر میکند پس بر هر تقدیر خوردن آن هلاک میکند و آن قصد سودی در دفع آن نمی‌دهد، همچنین دلیری کردن بر پادشاه باعث هلاکت می‌شود و این که آدمی قصد صحیحی در آن سخن یا کار داشته باشد سودی در دفع آن نمی‌دهد، پس از آن مطلقا احتراز باید کرد و بامید این که شاید او را خوش آید خود را در معرض هلاکت در نتوان آورد، و همچنین «امین گردانیدن خیانت کننده» هلاک کننده است یعنی باعث زیان و خسران است و هر قصدی که آدمی در آن بکند سودی در دفع آن ندهد

4681

ثلاثة تدلّ علی عقول اربابها، الرّسول و الكتاب و الهدیة

سه چیزند که دلالت میکنند بر عقلهای ارباب آنها، رسول، و نوشته، و هدیه

یعنی قدر عقل پادشاهان و مانند ایشان را از رسولی که بجائی فرستند استنباط می‌توان کرد، و وجه این ظاهرست، و همچنین قدر عقل هر کس را از نوشته او و از هدیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۴

که از برای کسی فرستد استنباط می‌توان کرد، و وجه استنباط از نوشته ظاهرست، و استنباط از هدیه باعتبار اینست که اگر آن هدیه در خور آن کس است که از برای او فرستاده و لایق اوست این نشان عقل اوست، و اگر مناسب و لایق او نیست این نشان کم عقلی اوست، و همچنین از نظایر این وجه

4682

ثلاث هنّ المحرقات الموبقات، فقر بعد غنی، و ذلّ بعد عزّ، و فقد الاحبّة

سه مصیبت است که آنها سوزاننده هلاک کننده اند، درویشی بعد از توانگری، و خواری بعد از عزّت، و نیافتن دوستان یعنی بسبب مرگ یا مانند آن

4683

ثلاث یهددن «۱» القوی «۲»، فقد الاحبّة، و الفقر فی الغریة، و دوام الشدّة

سه چیز است که سست میکند یا در هم می‌شکند صاحب قوت را، نیافتن دوستان، و درویشی در غریبی، و دایم بودن سختی، یعنی سختی هر بلائی که باشد مثل بیماریها و حبسها و خوفها

4684

ثلاث یوجبن المحبّة، حسن الخلق و حسن الرّفق و التّواضع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۵

سه چیزند که سبب دوستی می‌گردند یعنی دوستی خدا و خلق نیز، نیکوئی خوی، و نیکوئی همواری و نرمی در کار، و فروتنی کردن

4685

ثلاث هنّ کمال الدّین، الاخلاص و الیقین و التّقنّ

سه صفت اند که آنها تمامی دین اند، اخلاص، و یقین، و خرسندی. مراد به «اخلاص» خالص گردانیدن اعمال است از برای رضای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر که منافی آن باشد، و مراد به «یقین» اینست که دین خود را از روی دلیل و برهان دانسته باشد و از روی تقلید و نحو آن نباشد، و ممکن است که مراد یقین بلطف و فضل حق تعالی باشد، و باین که او ضامن روزی بندگان شده و مانند آنها از اموری که اعتقاد به آنها در اصل دین ضرور نباشد و باعث کمال دین گردد، و مراد به «خرسندی» راضی و خشنود بودن بتقدیرات حق تعالی و نصیب و قسمت خود است از آنها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۶

[حرف «ثاء» بلفظ مطلق]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «ثاء» بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف، نه (بیک لفظ خاص مانند آن دو فصل سابق

(از آن جمله فرموده است آن حضرت علیه السلام

4686

ثوب التّقی اشرف الملابس

جامه پرهیزگاری شریفترین جامه هاست. مراد به «جامه پرهیزگاری» همان پرهیزگاریست که تشبیه شده بجامه باعتبار این که فرو گیرد صاحب خود را، و همیشه همراه او باشد مانند جامه

4687

ثوب العافیة اهنأ الملابس

جامه عافیت کاملترین پوششهاست. مراد به «عافیت» تندرستی و سلامتی از بلاهاست، و تشبیه شده آن بجامه باعتبار این که فرو می‌گیرد صاحب خود را، و همراه است با او مانند جامه

4688

ثواب عملک افضل من عملک

جزای عمل تو افزونترست از عمل تو، زیرا که عمل آدمی هر چه باشد در اندک وقتیست و منقطع می‌شود و جزای آن پاینده و دائمیست، و ظاهرست که امر پاینده باعتبار پایندگی افزونترست از امر منقطع باعتبار انقطاع هر چند اصل آن دو امر را بهم نسبت نتوان داد باعتبار این که از یک جنس نباشند مثل نماز و بهشت، و ممکن است که این در اعمالی باشد که آنها را نسبت بجزای آنها توان داد مثل عطائی که بکسی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۷

بشود، یا احسانی که باو بشود، و ظاهرست که در آنها جزای آنها افزونترست از آنها، و ممکن است که مراد این باشد که جزائی که حق تعالی می‌دهد از برای عمل تو افزونترست از عمل تو، یعنی از مزد واقعی آن، و از مزدی که استحقاق آن حاصل می‌شود بسبب آن عمل، زیرا که حق تعالی جزای عمل خیر را ده برابر می‌دهد چنانکه در قرآن مجید فرموده: من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها، هر که بیاورد حسنه را پس از برای اوست ده برابر آن

4689

ثیابک علی غیرک أبقی لک منها علیک

جامه های تو بر غیر تو پاینده ترست از برای تو از آنها بر تو، یعنی جامه‌هایی که بمردم عطا کنی آنها پاینده ترست از برای تو از آنها هرگاه خود در بر کنی آنها را، زیرا که هرگاه ببوشی آنها را در اندک وقتی کهنه شود و فانی گردد، و هرگاه ببخشی بغیر خود، ثواب آنها پاینده و دائمی باشد از برای تو

4690

ثواب العمل علی قدر المشقّة فیهِ

پاداش عمل بر اندازه مشقت است در آن. پس هر چند مشقت آن بیشتر باشد ثواب آن زیاده باشد. و قبل از این مذکور شد که این در حالیکه هر دو عمل از یک جنس باشد مثل روزه در تابستان که ثواب آن زیاده است از روزه در زمستان، و اما اگر از دو جنس باشند ممکن است که ثواب آنکه مشقت آن کمتر باشد باعتبار خصوص آن عمل زیاده باشد از ثواب عمل دیگر که مشقت آن بیشتر باشد مثل نماز و حجّ که ثواب نماز زیاده است هر چند مشقت حجّ بیشتر باشد

4691

ثواب الصبر یذهب مضر المصیبه

ثواب صبر می برد درد مصیبت را. یعنی وقتی که آدمی بآن ثواب رسید آن درد از او می رود و راضی می شود از آن مصیبت که سبب چنان ثوابی شده، و ممکن است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۸

که مراد این باشد که اندیشه ثواب و ملاحظه آن می برد درد مصیبت را، و با وجود آن هرگاه کسی را اندک عقلی باشد مصیبت او را دردی نکند

4692

ثواب الآخرة ینسی مشقة الدنیا

ثواب آخرت فراموش می گرداند مشقت دنیا را

4693

ثواب المصیبه علی قدر الصبر علیها

ثواب مصیبت بر اندازه صبر بر آنست، پس هر چند صبر بر آن بیشتر و کاملتر باشد ثواب آن بیشتر باشد

4694

ثواب الصبر اعلی الثواب

ثواب صبر بالاترین ثوابهاست

4695

ثواب الجهاد اعظم الثواب

ثواب جهاد بزرگترین ثوابهاست. و این منافات ندارد با آنکه ثواب صبر بالاترین ثوابها باشد که در فقره سابق مذکور شد، زیرا که جهاد متضمن انواع صبر باشد و ظاهر اینست که مراد به «جهاد» شامل جهاد با نفس نیز باشد بلکه آن جهاد اکبرست

4696

ثواب الله لاهل طاعته، و عقابه لاهل معصیته

ثواب خدا از برای اهل فرمانبرداری اوست، و عقاب او از برای اهل نافرمانی او. مراد اینست که ثواب بازای عمل است و رایگان نباشد، پس عمل نکردن و توقع ثواب داشتن چنانکه بعضی میکنند از بی خردیست. و مراد باین که «عقاب او از برای اهل نافرمانی اوست» این است که کسی را بعثت و ظلم و

جور عقاب نکند، عقاب او بازای نافرمانی اوست، کسی که نافرمانی نکند از عقاب او ایمن باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۴۹

4697

ثوبوا «۱» من الغفلة، و تنبهوا من الرقده، و تأهبوا للنقله، و تزودوا للرحله

برگردید از غفلت و بیخبری، و بیدار شوید از خواب، و آماده شوید از برای نقل کردن، و توشه بردارید از برای رفتن. و ممکن است که «رحله» بضم میم خوانده شود بمعنی وجه و جانبی «۲» که قصد آن باشد و ترجمه این باشد که توشه بگیرید از برای جهت و جانبی که قصد آن دارید

4698

ثمن الجنه العمل الصالح

«بهای بهشت عمل صالح است، پس هر که بهشت خواهد باید که عمل صالح از برای بهای آن بکند» ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۵۰

4699

ثقلوا موازینکم بالعمل الصالح

سنگین کنید ترازوهای خود را بعمل صالح

4700

ثمن الجنه الزهد فی الدنیا

بهای بهشت بی رغبتی در دنیاست. پوشیده نیست که این عظیمترین عملهای صالح است، پس منافاتی نیست میان این و میانه آنچه در فقره سابق سابق مذکور شد که: بهای بهشت عمل صالح است

4701

ثوب العمل یخلدک و لا یبلی و یبقیک و لا یفنی

جامه عمل صالح پاینده می‌دارد ترا و کهنه نمی‌شود، و باقی می‌دارد ترا و فانی نمی‌شود. و در بعضی نسخه‌ها «العلم» بجای «العمل» است و بنا بر این ترجمه این است که جامه علم پاینده می‌دارد، تا آخر و وجه تشبیه هر یک از عمل یا علم بجامه مکرر مذکور شد

4702

ثبات الدین بقوّة اليقين

ثبات و پابرجا بودن دینداری بقوت یقین است. پس تا کسی یقین خود را بدین قوی نکند دین او ثابت و پابرجا نباشد، و ممکن است که بتشکیک مشککی یا غیر آن زایل شود

4703

ثابروا علی صلاح المؤمنین و المتّقین

مداومت کنید بر صلاح مؤمنان و پرهیزگاران. یعنی بر آنچه باعث صلاح حال ایشان باشد و بایشان نفع رساند مثل بناء و تعمیر مساجد و پلها و بقاع الخیر و مانند آنها

4704

تقلّوا موازینکم بالصدقة

سنگین کنید ترازوهای خود را بصدقه دادن. یعنی صدقه دادن باعث این می‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۵۱

که کفه عمل صالح ترازوی عمل گران شود و صاحب آن از رستگاران گردد

4705

ثروة الدنیا فقر الآخرة

بسیاری مال دنیا درویشی آخرت است. یعنی سبب درویشی در آخرت گردد، زیرا که کمست که مال بسیار تمام از ممرّ حلال حاصل شود و وفا بهمه حقوق آن بشود

4706

ثروة العلم تنجی و تبقی

بسیاری علم رستگار می‌گرداند و پاینده می‌ماند

4707

ثروة المال تردی و تطغی و تفتنی

بسیاری مال هلاک میکند و سرکش می‌نماید و نیست می‌گردد

4708

ثروة العاقل فی علمه و عمله

صاحب سامانی عاقل در علم او و عمل اوست، یعنی عاقل صاحب سامان آنست که علم و عمل او بسیار باشد نه این که مال او بسیار باشد، یا این که عاقل صاحب سامانی بسیاری علم و عمل را میدانند نه بسیاری مال و اسباب را

4709

ثروة الجاهل فی ماله و امله

صاحب سامانی نادان در مال او و امید اوست، یعنی صاحب سامان نادان آنست که مال بسیار و امیدهای زیاد داشته باشد، یا این که نادان صاحب سامانی این را میدانند که کسی مال بسیار و امید زیاد داشته باشد

4710

ثابروا علی اغتنام عمل لا یفنی ثوابه

مداومت کنید بر غنیمت بردن عمل که نیست نمی‌شود ثواب آن

4711

ثابروا علی الاعمال الموجبة لكم الخلاص من النار و الفوز بالجنة

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۵۲

مداومت کنید بر عملهایی که واجب می‌سازد از برای شما خلاصی «۱» از آتش و فیروزی ببهشت را

4712

ثابروا علی اقتناء المکارم، و تحمّلوا اعباء المغارم، تحرزوا قصبات المغانم

مداومت کنید بر کسب کردن کارهای نیکو، و بر خود گیرید گرانیها یا بارهای دینها را «۲» تا این که جمع کنید قصبات غنیمتها را. مراد به «بر خود گرفتن گرانیها یا بارهای دینها» اینست که دینهای مردم را که مردم به آنها مشغول الذمه باشند از قرضها و غیر آنها آنها را بر خود گیرند و ایشان را از آن گرانی یا بار خلاص نمایند

و «قصبات» جمع «قصبه» است بمعنی نی، و چون شایع بوده که در اسب دوانیهایی نصب می کرده اند که هر که زودتر بآن برسد و آن را برآید او برده باشد بنا بر این شایع شده استعمال جمع کردن و ربودن نی در بردن هر منفعت و غنیمتی، پس «جمع کردن نیهای غنیمتها» عبارت از جمع کردن غنیمتها و بردن آنهاست. و «غنیمت و مغنم» مالی را گویند که در جنگ بدست آید و بعد از آن شایع شده استعمال آنها در هر نفع عمده، و مراد اینست که: اگر چنین کنید که مذکور شد جمع خواهید کرد غنیمتها و نفعهای عمده را که ثوابهای اخروی باشد

4713

ثابروا علی الطاعات، و سارعوا الی فعل الخیرات، و تجنبوا السیئات، و بادروا الی فعل الحسنات، و تجنبوا ارتکاب المحارم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۵۳

مداومت کنید بر طاعتها، و بشتابید بسوی کردن خیرات، و دوری گزینید از گناهان، و پیشی گیرید بسوی کردن نیکوئیها، و دوری کنید از مرتکب شدن حرامها

4714

ثواب العمل ثمرة العمل

ثواب عمل میوه آن عمل است، یعنی نیکی بمنزله درختی است که میوه داشته باشد و میوه آن ثوابیست که برای عمل داده خواهد شد، پس هر که آن عمل را بکند آن میوه از برای او خواهد بود

4715

ثبات الدول باقامة سنن العدل

ثبات و پابرجا بودن دولتها برپای داشتن راههای عدل است، یعنی قواعد آن، پس هر دولتی که قواعد عدالت را بر پای دارد ثابت ماند، و اگر نه زود زایل گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۵۵

حرف جیم

«از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «جیم»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۵۶

فرموده آن حضرت علیه السلام

4716

جد بما تجد تحمد

بخشش کن به آن چه می یابی تا ستایش کرده شوی. یعنی همین که بخشش کنی به آن چه بیایی خواه پر باشد و خواه کم و خواه خوب و خواه بد، ستایش کرده می شوی، پس اگر آنچه داشته باشی کم باشد باید که کمی آن یا بدی آن مانع تو نشود از بخشش

4717

جالس العلماء تسعد

همنشین شو با علما تا نیکبخت شوی، یعنی همنشینان ایشان باعث نیکبختی می شود، زیرا که خوبی همنشینان در همنشین اثر میکند خصوصا علما. «که نگاه کردن ایشان عبادت است» چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و نمی شود نیز که همنشینان ایشان پاره معارف از ایشان فرا نگیرد

4718

جمال الرجل حلمه

زیبائی مرد بردباری اوست

4719

جليس الخیر نعمة

همنشین خوب نعمتی است، زیرا که نمی شود که خوبی او در همنشین اثر نکند

4720

جليس الشرّ نقمة

همنشین بد عذابی است، زیرا که نمی شود که بدی او در همنشین سرایت نکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۵۷

4721

.جالس العلماء تزدد علما

.همنشینی کن با علما تا زیاد کنی علم را، یعنی سبب زیادتی علم تو گردد

4722

.جالس الحلماء تزدد حلما

.همنشینی کن با حلیمان تا زیاد کنی حلم را، یعنی باعث زیادتی حلم تو گردد

4723

.جالس الفقراء تزدد شکرا

همنشینی کن با درویشان تا زیاد کنی شکر را. مراد این است که غیر فقیر خوب است که با فقرا همنشینی کند تا باعث زیادتی شکر او گردد، زیرا که هرگاه عسرت و تنگی حال ایشان را و تعب و زحمت ایشان را ببیند قدر توسعه و مال خود بر او بیشتر ظاهر می شود و شکر آن بیشتر میکند، از این که مشاهده آن نکرده باشد و همین افسانه شنیده باشد

4724

.«جد تسد، و اصبر تظفر» ۱

.بخشش کن تا مهتر شوی، و جود کن تا فیروزی یابی

4725

.جود الولاية بفيء المسلمين جور و ختر

بخشش حکام بغنیمت مسلمانان ستم است و فسادست مراد اینست که غنیمتها که در جهاد بدست مسلمانان می آید باید که در مصارفی که در شرع اقدس از برای آنها مقرر شده صرف شود چنانکه در کتب فقهی تفصیل داده شده و قبل از این نیز مجملی از آن مذکور شد پس بخشش حکام از آنها بهر نحو که خواهند ظلم و جور است و فساد است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۵۸

4726

.جود الفقير افضل الجود

.بخشش درویش افزونتر بخششهاست، زیرا که آن بخشش است با وجود احتیاج خود بآن، و ظاهرست که آن افزونترست از بخشش با عدم احتیاج

4727

.جودوا بالموجود، و انجزوا الوعود، و أوفوا بالعهود

.بخشش کنید به آن چه یافت شود، و بجا بیاورید وعدها را، و وفا کنید بعهدها و پیمانها

4728

.جود الفقير يجله، و بخل الغني يذله

.سخاوت درویش بلندمرتبه میکند او را، و بخیلی توانگر خوار می گرداند او را

4729

.جود الرجل يحبه الی اصداده، و بخله يبغضه الی اولاده

.بخشندگی مرد دوست می گرداند او را بسوی دشمنان او، و بخیلی او دشمن می گرداند او را بسوی فرزندان او، یعنی چه جای دوستان دیگر

4730

.جار الله سبحانه آمن، و عدوه خائف

.جار خدای سبحانه یعنی پناه آورنده بخدای سبحانه، یا کسی که خدا او را پناه داده باشد ایمن است، و دشمن خدا ترسناکست

4731

.جرب نفسک فی طاعة الله بالصبر علی اداء الفرائض و الدؤب فی اقامة التوافل و الوظائف

آزمایش کن نفس خود را در فرمانبرداری خدا بصبر کردن بر ادای فرایض و تعب کشیدن در بیای داشتن نوافل و وظائف، یعنی مقرریهها، ظاهر اینست که مراد به «فرائض» خصوص نمازهای واجبست و به «نوافل»، نمازهای سنتی شبانه روزی، و ذکر «وظائف» یعنی مقرریهها از برای تخصیص «نوافل» است به آنها و بیان این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۵۹

مراد بآن مطلق نوافل نیست، و اشاره نیز باین که مراد به «فرائض» خصوص نمازهای واجبی است و حاصل کلام اینست که: نفس خود را در فرمانبرداری خدا باین آزمایش کن اگر صبر بر ادای فرایض میکند و تعب بر پای داشتن نوافل شبانه‌روزی را بر خود می‌گذارد، او فرمانبردار است، و اگر اخلال بیکی از آنها بکند او فرمانبردار نیست.

و ظاهر این است که این بنا بر علم آن حضرت است صلوات الله و سلامه علیه باین که صبر مذکور نشان طاعت صاحب آنست در هر باب، و خلاف آن نشان خلاف آنست، و اگر نه ادای خصوص نمازهای واجبی کافی نیست در اطاعت و برپای داشتن نوافل لازم نیست در آن، و مؤید این معنی می‌تواند بود آنچه در قرآن مجید فرموده

«أَتْلُو مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ»، بدرستی که نماز باز می‌دارد از فحشاء و منکر یعنی از قبیح و آنچه حق تعالی منع از آن کرده، و نیز در بعضی «احادیث که در باب عدالت وارد شده، مؤید این هست، چنانکه بر جوع به آنها ظاهر می‌شود

و ممکن است که مراد به «فرائض» جمیع واجبیها باشد و به «نوافل و وظائف»، سنتیهای مقررری باشد که در اوقات مخصوصه همیشه سنت شده و مراد این باشد که تجربه کن نفس خود را باین هردو اگر یکی از آنها در تو نباشد تو فرمانبردار خدا نباشی، و بنا بر این مراد اطاعت و فرمانبرداری کامل است. و اگر نه اقامت نوافل لازم نیست و الله تعالی يعلم

4732

جودوا بما یفنی تعاضوا عنه بما یبقی

بخشندگی کنید به آن چه فانی می‌شود یعنی اموال دنیا تا عوض گیرید از آن آنچه را پاینده می‌ماند یعنی نعمتهای اخروی

4733

جودوا فی الله و جاهدوا انفسکم علی طاعته یعظم لکم الجزاء و یحسن لکم الحباء

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۰

بخشندگی کنید در راه خدا، و جهاد کنید با نفسهای خود بر طاعت و فرمانبرداری او یعنی بر سر آن و از برای داشتن آنها بر آن تا این که بزرگ گرداند از برای شما پاداش را، و نیکو گرداند از برای شما عطا را، یعنی اگر آن بخشندگی و آن جهاد بکنید حق تعالی پاداش بزرگ می‌دهد شما را و عطای نیکو میکند

4734

جار السوء اعظم الضراء و اشد البلاء

همسایه بد بزرگتر سختی‌ای است و سخت تر بلائیست

4735

جماع الخیر فی العمل بما یبقی و الاستهانة بما یفنی

جمع کردن خیر در عمل کردن است به آن چه باقی می‌ماند یعنی طاعات و عبادات و سایر اعمال خیر، و خوار شمردن آنچه فانی می‌شود یعنی دنیا و متاع آن

4736

جوار «۱» الله مبذول لمن اطاعه و تجنّب مخالفته

جوار خدا عطا کرده شده از برای کسی که اطاعت کند او را، و دوری کند از مخالفت کردن او. «جوار» بمعنی پناه دادنست، یا عهد و پیمان، یا همسایگی، و مراد به «همسایگی خدا» نیز بودن در پناه او و حمایت است

4737

جاور من تأمن شرّه، و لا یعدوک خیره

همسایه شو با کسی که ایمن باشی از بدی او، و نگذرد از تو نیکوئی او، یعنی وانگذازد ترا نیکوئی او و البته برسد بتو. ممکن است که مراد ظاهر آن باشد و ارشاد باین که کسی را که ممکن باشد باید که با چنین کسی همسایه شود، و با همسایه بد یا بی‌خیر همسایه نشود، و ظاهرتر این است که مراد امر به همسایگی خدای عزّ و جلّ است یعنی پناه بردن با او که آدمی ایمن است از شرّ او، و نمی‌گذرد از او خیر او،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۱

و حاصل کلام این است که: با خدا همسایه شو و با او پناه ببر، زیرا همسایگی دیگری و پناه بردن با او بکار تو نمی‌آید

4738

جار التیا محروب و موفورها منکوب

جار دنیا یعنی پناه آورنده بآن یا کسی که دنیا او را پناه داده باشد محروب است، یعنی ربوده شده از او مال او، یعنی آنچه داشته از استعداد سعادت و نیکبختی

و «موفور دنیا» یعنی بهره تامّ از آن یا کسی که بهره او از آن تامّ باشد منکوب است، یعنی نکبت و مصیبت زده شده است و این بنا بر معنی دوّم موفور ظاهرست، و بنا بر معنی اوّل «منکوب بودن آن» کنایه از منکوب بودن صاحب آنست

4739

جود الدتیا فناء، و راحتها عناء، و سلامتھا عطب، و مواهبھا سلب

بخشندگی دنیا نیستی است، و آسایش آن رنج است، و سلامتی آن هلاکت است، و بخششهای آن ربوده شونده است، «بخشندگی دنیا نیستی است» یعنی این است که اهل خود را فانی و نیست میکند پس گویا نیستی را بایشان میبخشد، و ممکن است که مراد این باشد که آنچه را میبخشد فانیست و نیست شونده. و «آسایش آن رنج است» یعنی آمیخته برنج است و بی رنج نمیباشد، یا عاقبت آن رنج است. و «سلامتی آن هلاکت است» یعنی عاقبت آن هلاکت است

4740

جانبوا الکذب فانّه مجانب الایمان

دوری کنید از دروغ پس بدرستی که آن دوری کننده است از ایمان، یعنی نزدیک ایمان نمیآید و این نهایت مذمت آنست. و مراد این است که کسی که دروغ گوید ایمان ندارد یعنی ایمان او کامل نیست و بمرتبه ناقص است که گویا ایمان ندارد

4741

جانبوا الغدر فانّه مجانب القرآن

دوری کنید از بیوفائی، پس بدرستی که آن دوری کننده است از قرآن، زیرا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۲

که قرآن مجید ناطق است بمدح وفای بعهدها و وعدها و ترغیب در آن و ذمّ خلاف آن، و منع از آن، پس کسی که بیوفائی کند دوری کننده است از قرآن و بآن اعتبار نسبت آن باصل بیوفائی داده شده

4742

جانبوا الخیانه فانّها مجانبه الاسلام

دوری کنید از خیانت پس بدرستی که خیانت دوری کردن از اسلام است، و ممکن است که «مجانبه» بکسر نون خوانده شود و ترجمه این باشد که: بدرستی که خیانت دوری کننده از مسلمانی است، بر قیاس فقره سابق که بیوفائی را دوری کننده از قرآن فرمودهاند

4743

جانبوا التّخاذل و التّدابر و قطیعه الارحام

دوری کنید از ترک یاری یکدیگر، و پشت گردانیدن بیکدیگر، و بریدن از خویشان. مراد نهی مؤمنان است از ترک یاری یکدیگر. «پشت گردانیدن بیکدیگر» یعنی متوجّه یکدیگر نشدن و الفت با یکدیگر نکردن

4744

جمال الرّجل الوقار

زیبائی مرد وقارست، یعنی تمکین داشتن و سبکی نکردن یا بردباری بودن و زود از جا بر نیامدن

4745

جمال الحرّ تجنّب العار

زیبائی مرد آزاده دوری گزیدن از عیب و عار است

4746

جانبوا الاشرار و جالسوا الاخیار

دوری کنید از بدان و همنشینی کنید با نیکان، بسبب آنچه مکرّر مذکور شد که شیوه همنشین در همنشین سرایت میکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۳

4747

جمال المؤمن ورعه

زیبائی مؤمن پرهیزگاری اوست

4748

جمال العبد الطّاعة

زیبائی بنده فرمانبرداری اوست

4749

جمال العیش القناعه

زیبائی زندگانی قناعت است، یعنی این که با قناعت باشد تا این که تعب و زحمتی در آن نباشد
4750

جمال الاحسان ترک الامتنان

زیبائی احسان ترک منت گذاشتن است
4751

جمال القرآن البقره و آل عمران

زیبائی قرآن سوره بقره و سوره آل عمران است، و ظاهر این است که این باعتبار کمال بلاغت آنها باشد و افزونی آنها در آنها بر سایر سوره چنانکه در حدیث وصف آنها به «زهر اوین» شده یعنی دو سوره روشن یعنی روشن در اعجاز چنانکه سید محقق امیر سید شریف در حواشی کشف گفته
4752

جمال المعروف اتمامه

زیبائی احسان تمام کردن آنست
4753

جمال العالم عمله بعلمه

زیبائی عالم عمل کردن اوست بعلم خود
4754

جمال العالم نشره، و ثمرته العمل به، و صیانته و ضعه فی اهله

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۴

زیبائی علم پراکنده کردن آنست، و میوه آن عمل کردن به آنست، و نگاهداری آن گذاشتن آنست در اهل آن، یعنی آموختن آن باهل آن تا همیشه محفوظ بماند و بموت عالم باطل نشود، و ممکن است که مراد این باشد که نگاهداری آن این است که بگذارد آن را در اهل آن، یعنی بغیر اهل آن نیاموزد
4755

جهاد النفس مهر الجنه

جهاد با نفس کابین بهشت است، بهشت تشبیه شده بزنی که کسی خواهد او را بعقد خود در آورد و بآن اعتبار مهر آن را جهاد با نفس قرار داده‌اند
4756

جهاد الهوی ثمن الجنه

جهاد با هوا و هوس بهای بهشت است
4757

جهاد النفس افضل جهاد

جهاد با نفس افزونتر جهاد نیست یعنی جنگ کردن با او از برای داشتن او بر طاعات و منع او از معاصی
4758

جمیل المقصد یدل علی طهاره المولد

قصد و نیت نیکو دلالت میکند بر پاکی ولادت، یعنی کسی که قصدها و نیت‌های او نیکو باشد و قصد و نیت بدی نسبت بکسی در خاطر نداشته باشد این نشان حلال‌زادگی اوست
4759

جاهد نفسک، و قدم توبتک، تفر بطاعه ربک

جهاد کن با نفس خود، و پیش انداز توبه خود را، تا فیروزی یابی بفرمانبرداری پروردگار خود. و مراد به «پیش انداختن توبه» شتاب کردن در آن و تعجیل نمودن در آنست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۵

4760

جاهد شهوتک و غالب غضبک و خالف سوء عادتک تزک نفسک و یکمل عقلک و تستکمل ثواب ربک

جهاد کن با خواهش خود، و غلبه کن بر خشم خود، و مخالفت کن بدی عادت خود را، تا این که پاکیزه گردد نفس تو، و کامل گردد عقل تو، و طلب کن کمال پاداش پروردگار خود را. «مخالفت کن بدی عادت خود را» یعنی اگر خصلت و خوی بدی داشته باشی مخالفت کن آن را و فرمان آن مبر. و

ممکن است که «سوء» بمعنی بد باشد نه بدی و اضافه از قبیل اضافه صفت بموصوف باشد و ترجمه این باشد که: مخالفت کن عادت بد خود را و «سوء» بضم سین و فتح آن هردو خوانده می‌تواند شد

4761

جاهد نفسک علی طاعة الله مجاهدة العدو عدوه. و غالبها مغالبة الضدّ ضده. فان اقوى الناس من قوى على نفسه
جهاد کن با نفس خود بر طاعت خدا یعنی از برای داشتن او بر طاعت و فرمانبرداری خدا، مانند جهاد کردن دشمن با دشمن خود، و غلبه کن بر او
مانند غلبه کردن ضدّ بر ضدّ خود، پس بدرستی که قویترین مردم کسیست که قوی باشد بر نفس خود
ضدّ» در لغت بمعنی «مثل» و «مخالف» هر دو آمده و هردو درین مقام مناسب است و بنا بر اوّل معنی این است که ماند غلبه کردنی که همنبردی «
بر همنبردی کند و بنا بر دوّم مراد به «مخالف» نیز دشمن است یعنی مانند غلبه کردن دشمنی بر دشمن خود

4762

جاهد نفسک و حاسبها محاسبة الشريك شريكه، و طالبها بحقوق الله مطالبه الخصم خصمه، فان اسعد الناس من انتدب لمحاسبة نفسه
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۶
جهاد کن با نفس خود و محاسبه آن بکن مانند محاسبه کردن شریک با شریک خود، و طلب کن از او حقوق خدا را مانند طلب کردن دشمن از دشمن
خود، پس بدرستی که نیکبخت ترین مردم کسی است که ضامن و متکفل شود مر محاسبه نفس خود را، یا معنی این است که: نیکبخت ترین مردم
کسیست که اجابت کرده باشد دعوت خدا را که خوانده شده او را از برای محاسبه نفس خود

4763

جاهد النفس ثمن الجنة، فمن جاهدها ملكها، و هي اكرم ثواب الله لمن عرفها
جهاد با نفس بهای بهشت است، پس کسی که جهاد کند با نفس خود مالک شود بهشت را، و این گرامی ترین پاداشهای خداست از برای کسی که
شناسد آنرا، یعنی کسی که شناسد آنرا میداند که آن نیکوترین پاداشهای خداست. و مراد به «بهشت» بهشت است با آنچه عطا کرده می‌شود در آن از
نعمتها که از آن جمله باشد رضا و خشنودی حق تعالی پس کسی نگوید که خشنودی حق تعالی بزرگترست بحسب قدر و مرتبه از بهشت پس چگونه
بهشت گرامی ترین پاداشهای حق تعالی باشد، و ممکن است نیز جواب باین که آن رضا و خشنودی بهر که عطا شود از اهل بهشت بمجرد تفضل باشد
و پاداش عمل زیاده از بهشت نباشد

4764

جعل الله سبحانه لكم اسماعا لتعي ما عناها، و ابصارا لتجلو من عشاها
گردانیده است خدای سبحانه از برای شما گوشها تا این که حفظ کنند آنچه را مهمّ باشد آنها را، یعنی در کار و ضرور باشد از برای آنها، و باید که
اهتمام کنند از برای آن، و گردانیده است از برای شما دیده ها تا این که جلا داده شوند از کوری آنها یا از ضعف بینائی آنها، یعنی چشمها که حق
تعالی بشما داده از برای اینست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۷

که جلا دهید آنها را از کوری یا ضعف بینائی که دارند بحسب اصل خلقت تا این که بعد از آن جلا پی بحقائق و معارف توانند برد و تحصیل علوم توانند
نمود، پس باید که جلا داد آنها را و بکار فرمود و نگذاشت که باطل شوند و ضایع گردند. و مراد به «دیده ها» دیده های بصیرت است، و به «جلا دادن
آنها» جلا دادن آنها و تند گردانیدن آنها بفکر و تأمل، و ممکن است که «عشاها» بغین نقطه‌دار خوانده شود یعنی «غشاها»، و ترجمه این باشد که: تا
جلا داده شوند از پرده آنها یعنی پرده که بیوشاند آنها را و مانع از بینائی آنها گردد

4765

جهل الغنى يضعه، و علم الفقير يرفعه

نادانی توانگر پست مرتبه میکند او را، و دانش درویش بلند مرتبه می‌گرداند او را

4766

جميل النية سبب لبلوغ الامنية

نیت نیکو سبب رسیدن بمراد است، یعنی مرادهای اخروی بلکه دنیوی نیز

4767

جهل المشير هلاك المستشير

نادانی مشورت بیننده سبب هلاک شدن طلب مشورت کننده است، زیرا که او برای مشورت کننده عمل میکند و هرگاه او نادان باشد بسیارست که
مصلحتی از برای او می‌بیند که سبب زیان و خسران عظیم باشد از برای او و غرض این است که باید مشورت با کسی کرد که از دانائی او خاطر جمع
باشد

4768

جهل الشاب معذور، و علمه محفور

نادانی جوان معذور است و علم او محفورست، یعنی جوانی اگر نادان باشد خدای عزّ و جلّ او را معذور می‌دارد باعتبار این که چندان عمر نکرده که با آن عمر چندان قبیح باشد از او جهل، بخلاف پیر که اگر نادان باشد با وجود عمر دراز عذری از برای او نباشد، و «علم او محفورست» یعنی خوار شمرده شده است یعنی چندان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۸

اعتماد بر علم او نیست بسبب کمی تجربه او و خامی افکار او، بخلاف پیران که افکار ایشان را قوتی دیگر باشد و بر رأیهای ایشان اعتماد بیشتر باشد

4769

جماع الخیر فی المشاوره و الأخذ بقول النصیح

جمع کردن خیر در مشورت کردن است و عمل کردن بگفتار نصیحت‌کننده

4770

جماع الدین فی اخلاص العمل و تقصیر الامل و بذل الاحسان و الکفّ عن القبیح

جمع کردن خیر در خالص گردانیدن عمل است، و کوتاه کردن امید، و بکاربردن احسان، و بازداشتن از قبیح

4771

جماع الشّرّ فی الاغترار بالمهمل، و الاتّکال علی العمل

جمع کردن بدی در فریب خوردن بمهلت است و اعتماد کردن بر عمل. مراد به «فریب خوردن بمهلت» این است که در وقتی که مهلت کارهای خیر و فرصت آن داشته باشد پس اندازد آنها را و گمان این کند که مهلت او را بقائی باشد تا یک بار اجل در رسد و دیگر مهلت کاری نماند، یا این که کسی که گناهی بکند و حق تعالی او را مهلت دهد و زود مؤاخذه نکند و بلائی نفرستد باین فریب خورد و نافرمانی او را سهل شمارد، و «بدی اعتماد بر عمل» ظاهرست، چه آدمی هر چند سعی کند از عهده شکر آدنی نعمتی از نعمتهای دنیوی حق تعالی بر نیاید، پس چگونه اعتماد بر عمل تواند کرد و امید مزد و اجر بر آن تواند داشت!.. با آنکه عمده اسباب عمل هم از نعمتهای حق تعالی است و اصل آن عمل هم بتوفیق اوست پس باید که اعتماد آدمی بر لطف و تفضل حق تعالی باشد نهایت در عمل هم تقصیر نکند، باعتبار این که مأمور شده و حق تعالی آن را وسیله لطف و تفضل خود فرموده

4772

جهاد النفس بالعلم عنوان العقل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۶۹

جهاد کردن با نفس بعلم عنوان یعنی دلیل یا سر سخن عقل و خردست، مراد به «جهاد کردن با نفس بعلم» جهاد کردن با اوست از روی علم و دانش، تا داند که او را بر چه کار باید داشت، و از چه کار باید منع کرد، یا جهاد کردنی است که حاصل می‌شود بسبب علم، و علم و دانش باعث آن می‌شود

4773

جهاد الغضب بالحلم برهان النبیل

جهاد کردن با خشم بردباری دلیل نبل است یعنی نجابت یا تندی فطنت

و مراد به «جهاد کردن با آن بردباری» غلبه کردن بر آنست و فرونشاندن آتش آن بآب بردباری

4774

جماع الشّرّ فی مقارنه قرین السوء

جمع کردن بدی در همراهی با همراه بد است. و در بعضی نسخه‌ها بدل «مقارنه» بنون «مقارفه» بفا واقع شده، و بنا بر این ترجمه این است که: در آمیزش با همراه بد است

4775

جماع الغرور فی الاستنامة الی العدو

جمع کردن فریب در آرام گرفتن بدشمن است یعنی اعتماد کردن بر او، و دور نیست که مراد به «دشمن» اعم از دشمن بیگانه و نفس خود باشد که دشمن ترین دشمنهاست

4776

جمیل القول دلیل وفور العقل

گفتار نیکو دلیل بسیاری عقل است

4777

جمیل الفعل ینبیء عن طیب الاصل

کردار نیکو خبر می‌دهد از پاکی اصل یعنی حلال زادگی

4778

جعل الله لكلّ شيء قدرا، و لكلّ قدر اجلا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۰

گردانیده است خدا از برای هر چیز اندازه، و از برای هر اندازه مدتی، پس هیچ چیز از آن اندازه که مقدر کرده زیاد و کم نمی‌شود و بر آن مدتی که تقدیر فرموده پیش نمی‌افتد و از آن پس نمی‌افتد

4779

جعل الله لكلّ عمل ثوابا، و لكلّ شيء حسابا، و لكلّ اجل کتابا

گردانیده است خدا از برای هر عملی پاداشی، و از برای هر چیز شماری، و از برای هر اجلی نوشته. یعنی از برای هر چیز عددی و قدری تقدیر کرده که زیاد و کم نمی‌شود از آن، و از برای هر اجلی یعنی مرگی یا مدت عمری نوشته یعنی همه آنها بقلم تقدیر ازلی نوشته شده، و قبل ازین مذکور شد که آنچه تقدیر حتمی بآن تعلق گرفته البته بر خلاف آن نوشته نتواند شد، و آنچه بشرطی تقدیر شده محو و اثبات در آن نوشته رود، با آنکه ممکن است که از برای بعضی مصالح محو و اثبات در لوحی باشد و آنچه واقع شود در لوحی دیگر نوشته شده باشد که در آن تغییر اصلا نرود

4780

جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدّمه لحقوقه، فمن قام بحقوق عباد الله كان ذلك مؤدّيا الى القيام بحقوق الله

گردانیده است خدای سبحانه حقوق بندگان خود را پیش روی از برای حقهای خود، پس هر که ایستادگی کند بحقهای بندگان خدا، بوده باشد این کساننده بسوی ایستادگی بحقهای خدا. مراد این است که حق تعالی بلطف خود از برای عنایت بندگان چنین کرده که حقهای بندگان او پیشرو حقهای او باشد، و هر که آنها را بجا آورد و حق کسی پیش خود نگذارد، آن باعث این شود که البته حقوق حق تعالی را نیز بجا آورد و چیزی از آنها از او فوت نشود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۱

4781

جماع الخیر فی الموالاة فی الله، و المعاداة فی الله، و المحبّة فی الله، و البغض فی الله

جمع کردن خیر در دوستی کردن با یکدیگرست در راه خدا، و دشمنی کردن با یکدیگر در راه خدا، و دوستی در راه خدا، و دشمنی در راه خدا. مراد باؤل دوستی کردن و دشمنی کردن با جمعی است که باشند و ایشان نیز دوستی و دشمنی کنند، و مراد بدوّم دوست داشتن و دشمن داشتن گذشتگانست در راه خدا، و همچنین دوست داشتن و دشمن داشتن کارها و چیزها در راه خدا
نو فرموده آن حضرت علیه السلام در باره کسی که مذمت او می‌فرموده

4782

جعل خوفه من العباد نقدا و من خالقهم ضمانا «۱» و وعدا

گردانیده ترس خود را از بندگان نقد و از آفریننده ایشان ضامنی و وعده. یعنی ترس او از مردم نقد و حاضر است و از خدا همین است که ضامن می‌شود «۲» و وعده میکند که: خواهم ترسید، و بالفعل نمی‌ترسد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۲

4783

جالس اهل الورع و الحکمة و اکثر مناقشتهم فأتک ان کنت جاهلا علّموک و ان کنت عالما زدّدت علما

همنشینی کن با اهل پرهیزگاری و حکمت یعنی علم درست، و بسیار کن مناقشه با ایشان را، پس بدرستی که تو اگر بوده باشی نادان تعلیم میکنند ترا، و اگر بوده باشی دانا زیاد میکنی دانش را. «مناقشه» بمعنی بنهایت رسانیدن است در حساب، و مراد این است که: بنهایت برسان تفتیش مسائل و تحقیق آنها را از ایشان، و خرد و بزرگ آنها را از ایشان بپرس
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۳

و فرموده آن حضرت علیه السلام در ذکر شیطان یعنی در وصف جمعی باین که شیطان ایشان را از راه برده

4784

جعلهم مرمی نبلة و موطا قدمه و مأخذ یده

گردانیده است یعنی شیطان ایشان را نشانه تیر خود، و محلّ سودن قدم خود، و جایگاه گرفتن دست خود. یعنی ایشان را، نشانه تیر خود کرده، و بآن شکار کرده ایشان را، و چنان مطیع و فرمانبردار خود کرده که گویا ایشان سرهای خود را می‌گذارند که او بر روی آنها قدم گذارد، و دست او گرفته ایشان را و رها نمی‌کند

4785

جماع المروءة ان لا تعمل في السرّ ما تستحي منه في العلانية
جمع کننده مروّت یعنی مردی یا آدمیت این است که نکنی در نهانی آنچه را شرم کنی از آن در آشکار

4786

جالس العلماء يزدد علمك، و يحسن ادبك، و تزك نفسك
همنشینی کن با علما تا این که زیاد شود علم تو، و نیکو شود ادب تو، و پاکیزه گردد نفس تو، یعنی اگر همنشینی کنی با ایشان چنین و چنان خواهد شد.

4787

جالس الحكماء يكمل عقلك، و تشرق نفسك، و ينتف عنك جهلك
همنشینی کن با حکما یعنی علمای درست کردار تا این که کامل شود عقل تو، و بلند مرتبه گردد نفس تو، و زایل شود از تو نادانی تو، یعنی اگر همنشینی کنی با ایشان چنین و چنان خواهد شد

4788

جاز بالحسنة و تجاوز عن السيئة ما لم يكن ثلما في الدين او وهنا في سلطان الإسلام
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۴
پادشاه بده بعوض نیکوئی را یعنی نیکوئی کن بعوض نیکوئی، و در گذر از گناه ما دام که نبوده باشد رخنه در دین یا سستی در سلطان اسلام یعنی پادشاه اسلام یا تسلط و غلبه اسلام. یعنی از گناه مردم در گذر مگر این که در گذشتن از آن باعث رخنه در دین یا سستی سلطان اسلام شود که در آن وقت در گذشتن خوب نیست و باید که جزای گناه بعمل آید

4789

جعل الله سبحانه العدل قواما «۱» للأئام و تنزيها من المظالم و الاثام و تسنية للإسلام
گردانیده است خدای سبحانه عدالت را بر پای دارنده از برای خلق، و پاکیزه کردنی از مظلّمه ها و گناهان، و آسان نمودنی و گشایشی از برای اسلام. یعنی عدالت حکام بر پای می‌دارد مردم را، و باعث پاکیزگی مردم می‌شود از مظلّمه‌ها و از گناهان، و باعث این می‌شود که مردم رغبت کنند در اسلام و باسانی در آیند در آن، و فتح و نصرت اسلام باشد. و «مظلّمه» حقّ کسی را گویند که دیگری بظلم برده باشد. و «بودن عدل حکام سبب پاکیزگی مردم از آنها» ظاهرست، زیرا که خوف از حاکم عادل باعث این می‌شود که ظلم کم واقع شود و مردم پاک مانند از مظلّمه‌ها و گاهی اگر واقع شود هرگاه ثابت شود بر او، حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد، و او را پاک گرداند از آن مظلّمه. و همچنین «بودن آن سبب پاکیزگی ایشان از گناهان» زیرا که خوف از حاکم عادل و امر او بمعروف و نهی او از منکر، باعث این می‌شود که گناه کم کنند و از بسیاری از آنچه کنند بسبب اقامت حدود و تعزیرات و قصاص پاک گردند. و «بودن آن سبب رغبت مردم در اسلام و آسان در آمدن در آن و فتح و نصرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۵

آن» باعتبار اینست که همه مردم رفاهیت طلبند، پس هرگاه ببینند رفاهیت مسلمانان را و انتظام احوال ایشان را بسبب عدل حکام، ایشان رغبت کنند در اسلام، و آسان در آیند در آن، و این معنی سبب فتح و نصرت اسلام گردد

4790

جمال الدین الورع

زیبائی و حسن دینداری پرهیزگاری است

4791

جمال الشّر الطّمع

زیبائی و حسن بدی طمع است، یعنی طمع باعث کمال و تمامی بدی و بنهایت رسیدن آن می‌شود و استعمال «جمال» در آن بر سبیل مجاز است و باعتبار مشاکله با جمال دین در فقره سابق

4792

جمال السیاسة العدل فی الامر، و العفو مع القدرة

زیبائی و حسن سیاست یعنی امر و نهی کردن مردم و ادب فرمودن ایشان عدل کردن در حکومت است، و در گذشتن با قدرت. یعنی این است که با وجود حکومت عدل کند و با وجود قدرت بر انتقام در گذرد یعنی از تقصیر و خلاف آدابی که نسبت باو بکنند

4793

جمال الاخوة احسان العشرة، و المواساة مع العسرة

زیبائی و حسن برادری نیکو کردن آمیزش است، و مواسات کردن با تنگی حال

مواست» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی بخشش است، یا بخشش کسی چیزی را با وجود حاجت خود بآن، یا برابر داشتن کسی با خود در اموال «
خود.

4794

جمال الحکمة الرّقق و حسن المداراة

زیبائی و حسن حکمت یعنی علم و عمل درست همواری کردن و نیکوئی مدارا کردنست با مردم
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۶

4795

جماع الشّرّ اللّجاج، و کثرة المماراة

جمع کردن بدی لجاجت است، و بسیاری جدل کردن با مردم. «لجاجت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی خصومت و دشمنی کردنست، یا ایستادگی
کردن بر باطل

4796

جماع الخیر فی اعمال البرّ

جمع کردن خیر در عملهای نیکوست

4797

جماع الفضل فی اصطناع الحرّ و الاحسان الی اهل الخیر

جمع کردن افزونی مرتبه در احسان کردن بآزاده، است و نیکوئی نمودن بآهل خیر

4798

جحد الاحسان یحدو علی قبح الامتنان

انکار کردن احسان می خواند بر قباحت منت گذاشتن، مراد مذمت انکار احسان کسیست و شکر نکردن آن و این که یکی از مفاصد آن اینست که باعث
این می شود که احسان کننده مرتکب قباحت منت گذاشتن شود، زیرا که آدمی مجبول است بر این که احسانی که بکسی کرده باشد خواهد که او بازای
آن شکر او بکند یا بنحوی با او سلوک نماید که شکر آن احسان تواند شد، پس هرگاه کسی انکار احسان کند یا بنحوی با او سلوک کند که متضمن
انکار آن باشد او بالطبع ملجأ می شود که ذکر احسان خود را بر او کند و منت گذارد بر او، پس ارتکاب این قبیح از او بسبب انکار او می شود که اگر او
چنین نمی کرد هرگز این یاد آن احسان نمی کرد و بآن منت نمی گذاشت

4799

جحد الاحسان یوجب الحرمان

انکار کردن احسان واجب می سازد محرومی را، یعنی باعث این می شود که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۷

دیگر آن کس باو احسان نکند بلکه دیگران نیز که برین معنی مطلع شوند احسان باو نکنند بلکه باعث بی رغبتی مردم می شود در احسان، و فی الجملة
محرومی ایشان از آن

4800

جاور القبور تعتبر

اقامت کن بر سر قبرها تا عبرت گیری. و ممکن است بلکه ظاهرتر اینست که «جاور» در اینجا بزای نقطه دار باشد «یعنی جاوز» و ترجمه این باشد که:
«بگذر بقبرها تا عبرت گیری» ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۷۸

4801

جاور العلماء تستبصر

اقامت کن نزد علما تا بینا گردی

و فرموده در باره جمعی که مذمت می فرموده ایشان را

4802

جعلوا «۱» الشّیطان لامرهم مالکا «۲» و جعلهم «۳» له اشراکا، ففرّخ فی صدورهم، و دبّ و درج فی حجورهم، فنظر باعینهم، و نطق بالسننهم، و ركب
بهم الزّلل، و زین لهم الخطل «۴» فعل من شرکه الشّیطان فی سلطانه، و نطق بالباطل علی لسانه

گردانیده اند شیطان را از برای کارهای خود مالک، یعنی صاحب اختیار، و گردانیده شیطان ایشان را از برای خود شریکها، پس جوجه کرده در سینه
های ایشان، و بجنبش آمده و راه افتاده در کنارهای ایشان، پس نگاه کرده بچشمهای ایشان، و گویا شده بزبانهای ایشان، و سوار کرده ایشان را بر

لغزش، و آرایش داده از برای ایشان گفتار فاسد کردار کسی را که شریک است با او شیطان در پادشاهی او، و گویا شده بیاطل بر زبان او. «پس جوجه کرده» یعنی شیطان بزرگ که ابلیس باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۷۹

جوجه کرده در سینه‌های ایشان، و در سینه هر یک از ایشان جوجه گذاشته. و «آن بجنیش آمده و راه افتاده در کنارهای ایشان» یعنی هر جوجه از آنها بزرگ شده و راه افتاده در کنار صاحب خود و با او می‌باشد، «پس نگاه کرده بچشمهای ایشان» یعنی نگاهها که ایشان کنند نگاه‌کننده در هر یک شیطان اوست که بچشم او نگاه میکند، و هر چه گویند گوینده در هر یک شیطان اوست که بزبان او می‌گوید، و «سوار کرده ایشان را بر لغزش» یعنی شیطان هر یک می‌دارد او را بر لغزشها

و «آرایش داده» این بر نسق فعلهای سابق نیست، زیرا که فاعل آنها شیطان کوچک بود و فاعل این «گفتار فاسد» است «۱» بلکه این وصف دیگرست از برای آن جمع بعد از وصفهای سابق باین که: گفتار باطل و خیرهای دروغ آرایش داده از برای ایشان کارهای کسی را که شریکست با او شیطان یعنی شیطان بزرگ در پادشاهی او. و «گویا شده شیطان بیاطل بر زبان او» یعنی هر باطلی که او می‌گوید شیطان می‌گوید بر زبان او، و مراد بآن امام آن جمع است و ظاهر اینست که معاویه علیه اللعنة باشد

و دور نیست که «الخلط» سهوی باشد از ناسخ و صحیح «بالخلط» باشد با باء

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۸۰

و بنا بر این فاعل این فعل نیز بر قیاس فعلهای سابق شیطان کوچک باشد و «فعل» بفتح «۱» خوانده شود که مفعول آن باشد و ترجمه چنین می‌شود که: آرایش داده شیطان کوچک از برای ایشان بگفتار باطل دروغ کار و کردار کسی را که شریک است با او شیطان، تا آخر

مخفی نماند که «جوجه کردن شیطان، و آنچه بعد از آن مذکور شده» ممکن است که بر حقیقت محمول شود، و ممکن است که مجاز باشد، و مراد این باشد که از برای هر یک یکی از اولاد خود را مقرر میکنند که با او باشد و آنچه او کند باغواهی او باشد، و الله تعالی يعلم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۸۱

حرف حاء

[حرف «حاء» بلفظ «حسن»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «حاء» بلفظ «حسن» یعنی خوبی)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۸۲

فرموده آن حضرت علیه السلام

4803

حسن الصورة أول السعادة

نیکوئی صورت اول نیکبختی است. «نیکبختی بودن آن» باعتبار اینست که جمال و نیکوئی ظاهرست، و نشان خوبی و نیکوئی باطن، چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و دلیل حسن عنایت حق تعالی است بصاحب آن، چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و «اول بودن آن» ظاهرست

4804

حسن الشکر یوجب الزیادة

نیکوئی شکر واجب می‌سازد زیادتی را، یعنی سبب زیادتی نعمت می‌شود

4805

حسن الصورة الجمال الظاهر

نیکوئی صورت جمال و زیبایی ظاهرست

4806

حسن النیة جمال السرائر

نیکوئی نیت و قصد جمال و زیبایی نهانیهاست

4807

حسن العقل جمال الظواهر و البواطن

نیکوئی عقل و خرد، جماع و زیبایی ظاهرها و باطنهاست

4808

حسن الخلق للنفس و حسن الخلق للبدن

نیکوئی خوی از برای نفس است یعنی جمال و نیکوئی اوست، و نیکوئی خلقت از برای بدن است یعنی جمال و نیکوئی آنست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۸۳

4809

حسن الخلق افضل الدین

نیکوئی خوی افزونترین دیندار است

4810

حسن الشّهره حصن القدرة

نیکوئی شهرت حصار قدرت است یعنی شهرت کردن بخوبی حصار است از برای قدرت و توانائی صاحب آن و اقتدار او در دنیا که بسبب آن قدرت و اقتدار او محفوظ می ماند و آفتی بآن نرسد، مانند کسی که در حصار محکمی باشد، پس هر که این معنی را خواهد باید که سعی کند در خوبی خود. چندان که بخوبی شهرت کند

4811

حسن العشرة يستديم المودة

نیکوئی آمیزش دایم می دارد دوستی را

4812

حسن الصّحبة يزيد في محبة القلوب

نیکوئی مصاحبت زیاد میکند در دوستی دلها. مراد به «نیکوئی مصاحبت» اینست که رعایت شرایط و لوازم مصاحبت با آن باشد مثل تعظیم و تکریم یکدیگر و احسان بیکدیگر و مانند آنها

4813

حسن الادب يستر قبح النسب

نیکوئی ادب می پوشاند زشتی نسب را، یعنی هرگاه کسی را ادب نیکو باشد و نسب پستی، نیکوئی ادب او می پوشاند پستی نسب او را، و با وجود آن بسبب آن ادب نیکو عزیز و محترم گردد

4814

حسن الدّين من قوّة اليقين

نیکوئی دینداری از قوت یقین است، یعنی ناشی از آن می شود، و وجه آن ظاهر است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۸۴

4815

حسن الادب خير موازر و افضل قرين

نیکوئی ادب بهترین یاری کننده ایست و افزونتر همنشینی است

4816

حسن الظنّ راحة القلب و سلامة الدّين

نیکوئی گمان آسایش دل و سلامتی دین است. «بودن آن آسایش دل» باعتبار اینست که کسی که بدگمان باشد بمردم همیشه از ایشان در خوف و ترس باشد و او را آرام دل نباشد، بخلاف کسی که گمان نیکو داشته باشد بایشان که او را اندیشه و تشویشی نباشد از ایشان و دل او در راحت باشد. و «بودن آن سبب سلامتی دین» ظاهر است، چه بدگمانی بمردم شرعا مذموم است و ضرر بدین دارد، پس نیکوئی گمان بایشان باعث سلامتی از آن ضرر است. و دیگر آنکه کسی که بدگمان باشد بمردم، نمی شود که از او بدی چند صادر نشود نسبت بایشان که ضرر بدین او داشته باشد، پس هرگاه بدگمان نباشد سالم ماند از آنها بلکه با همه بنیکوئی سلوک کند و این باعث کمال دین او گردد

4817

حسن النّيّة من سلامة الطّويّة

نیکوئی نیت و قصد از سلامتی نهن است یعنی ناشی از سلامتی و خوبی باطن و خویها و اخلاق می شود

4718

حسن السّياسة قوام «۱» الرعيّة

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۸۵

نیکوئی سیاست بر پای دارنده رعیت است، یعنی باعث انتظام احوال ایشان می شود و این که متفرّق و پراکنده نشوند و مراد به «سیاست رعیت» چنانکه مکرر مذکور شد امر و نهی کردن ایشانست

4819

حسن العدل نظام البریة

نیکوئی عدل نظام خلق است، یعنی باعث جمعیت ایشان و انتظام احوال ایشان است

4820

حسن السیاسة یستدیم الریاسة

نیکوئی سیاست پاینده می‌دارد سرکردگی را، و معنی «سیاست» در فقره سابق مذکور شد

4821

حسن التّدبیر و تجنّب التّبذیر من حسن السّیاسة

نیکوئی تدبیر و دوری گزیدن از اسراف از نیکوئی سیاست است، یعنی از جمله نیکوئی سیاست است امر کردن مردم بنیکوئی تدبیر معاش خود و دوری کردن از اسراف، یا این که هرگاه قومی تدبیر معاش را نیکو کنند و از اسراف اجتناب کنند، این از نیکوئی سیاست سرکرده ایشانست و ناشی از

آنست

4822

حسن الحلم دلیل وفور العلم

نیکوئی حلم دلیل بسیاری دانش است، زیرا که تا دانش کسی کامل نباشد و حسن حلم و بردباری را چنانکه هست نداند غلبه بر خشمهای قوی نتواند کرد و بجز تلافی و انتقام چاره آنها را نداند

4823

حسن الظّنّ یخفّف الهمّ، و ینجی من تقلد الاثم

نیکوئی گمان سبک میکند اندوه را، و رستگار می‌سازد از برگردن گرفتن گناه،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۸۶

این هم مضمون فقره ایست که چند فقره قبل از این مذکور شد که «حسن الظّنّ راحة القلب و سلامة الدّین» و حاجت اعاده شرح آن نیست

4824

حسن الظّنّ من احسن الشّیم و افضل القسم

نیکوئی گمان از بهترین خویهاست، و افزونترین قسمتتها و بهره هاست. مراد نیکوئی گمان بخدا و لطف و مرحمت اوست که آن از بهترین خویهاست چنانکه از احادیث بسیار مستفاد می‌شود، و بعضی از آنها قبل از این نقل شد، و ممکن است که شامل نیکوئی گمان بخلق نیز باشد، چه آن نیز خصلت نیکوست، چنانکه در فقره سابق و قبل از آن نیز مذکور شد

4825

حسن التّوفیق خیر قائد

نیکوئی توفیق بهترین کشاننده است. مراد توفیق خداست و تهیه کردن او اسباب خیر را از برای کسی، و ظاهراًست که آن بهترین کشاننده است بسوی

سعادت و نیکبختی

4826

حسن العقل افضل رائد

نیکوئی عقل و خرد افزونتر رائدی است. «رائد» کسی را گویند که صحرانشینان در وقت اراده کوچ از منزلی پیش فرستند که منزل پر آب و علفی از برای ایشان بگیرد، و ظاهریت که عقل نیکو افضل رائدست، زیرا که او از برای کسی که فرمان او برد منزل نیکو در بهشت می‌گیرد

4827

حسن اللّقاء یزید فی تأکّد الاخاء

نیکوئی برخوردن، زیاد میکند در محکم بودن برادری

4828

حسن الاخاء یجزل الاجر و یجمل الثّناء

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۸۷

نیکوئی برادری، عظیم می‌گرداند اجر را، و نیکو می‌گرداند ستایش را. مراد نیکوئی برادری مؤمنان است با یکدیگر و رعایت شرایط و لوازم آن کردن، از تعظیم و تکریم یکدیگر، و سعی در حوائج یکدیگر و احسان بیکدیگر

4829

حسن العفاف من شیم الاشراف

نیکوئی عفاف یعنی ترک حرامها از خصلتهای اشراف است یعنی مردم بلند مرتبه

4830

حسن التقدیر مع الکفاف خیر من السعی فی الاسراف

نیکوئی اندازه گرفتن با کفاف، بهترست از سعی کردن در اسراف. «کفاف» بفتح کاف قدریست از روزی که بس باشد و باز دارد از طلب از مردم. و مراد اینست که اگر کسی اندازه معیشت خود را نیکو بگیرد و بقدر کفاف بسازد بهترست از این که سعی کند و تحصیل قدر زیاد بکند از برای صرف در اسراف یعنی اخراجات زیاد که مشروع باشد چنانکه از ظاهر حکم بهتری مستفاد می شود

4831

حسن ظنّ العبد باللّه سبحانه علی قدر رجائه له

نیکوئی گمان بنده بخدای سبحانه بر اندازه امید اوست بخدا، پس هر چند کسی امید زیاد داشته باشد بفضل و رحمت او، نیکوئی گمان او بخدا بیشتر باشد، و هر چند کسی نومیدتر باشد از رحمت او، بدگمانتر باشد باو، نعوذ باللّه منه

4832

حسن توکل العبد علی اللّه علی قدر ثقته به

نیکوئی تو کل بنده بر خدا بر قدر اعتماد اوست بر خدا. «توکل بر کسی» بمعنی واگذاشتن کارهای خودست باو و اظهار عجز خود از تدبیر آنها، و ظاهرست که هر چند اعتماد کسی بر خدا بیشتر باشد توکل او بر خدا بیشتر باشد

4833

حسن التدبیر ینمی قلیل المال، و سوء التدبیر ینفی کثیره

نیکوئی تدبیر فزایش می فرماید اندک مال را، و بدی تدبیر نیست میکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۸۸

بسیار آن را. «تدبیر در کاری» فکر کردن در آنست و اندیشه عاقبت آن نمودن، و ظاهرست که تدبیر نیکو در طریق معاش باعث فزایش اندکی از مال می شود، و تدبیر بد مال بسیار را در اندک وقتی نیست و فانی می گرداند

4834

حسن الظنّ من افضل السجایا و اجزل العطایا

نیکوئی گمان از افزونترین خویها و بزرگترین بخشیده شده هاست، یعنی خصلتهای نیکو که خدای سبحانه بخشیده بآدمی، و این مضمون چند فقره قبل از این نیز مذکور شد و ذکر شد که مراد: نیکوئی گمان بخدای سبحانه است یا شامل نیکوئی گمان بخلق نیز

4835

حسن البشر اوّل العطاء و اسهل السّخاء

نیکوئی شکفته روئی اوّل عطاست و آسانترین سخاوت. یعنی هرگاه کسی بسائل و مانند آن شکفته روئی کند آن اوّل عطائیست که باو بکند و بمنزله اینست که چیزی باو ببخشد، و این آسانتر سخاوتیست، زیرا که همه وقت و از برای همه کس میسر است و خرجی ندارد

4836

حسن الظنّ ان تخلص العمل، و ترجو من اللّه ان یعفو عن الرّئل

نیکوئی گمان اینست که خالص گردانی عمل را، و امید داشته باشی از خدا این که درگذرد از لغزشها. مراد اینست که نیکوئی گمان بخدا این نیست که کسی عمل نکند، یا این که مصرّ بر گناه باشد و همین اعتماد بر نیکوئی گمان باو کند بلکه اینست که کسی خالص کند عمل را از برای او، و از برای محض رضا و خشنودی او بکند، و از خدا امید این داشته باشد که لغزشهایی که گاهی از او صادر شده باشد عفو کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۸۹

4837

حسن الاختیار و اصطناع الاحرار و فضل الاستظهار من دلائل الاقبال

نیکوئی برگزیدن، و احسان کردن بازادگان، و افزونی قوی پشت شدن از دلیلهای اقبال است. مراد به «نیکوئی برگزیدن» اینست که امام نیکو از برای خود برگزیده باشد، یا مصاحبان و دوستان نیکو، یا شغل و پیشه نیکو. و ممکن است که «اختیار» بیای یک نقطه خوانده شود نه بیای دو نقطه زیر چنانکه در نسخه ها بنظر می رسد یعنی اختیار و بمعنی «نیکوئی آزمایش» باشد یعنی آزمایش نیکو کردن مردم را و خوب و بد ایشان را درست شناختن. و مراد به «آزادگان» جمعی اند که در بند علایق دنیا نباشند و بی رغبت باشند در آن، و مشغول سعی از برای آخرت باشند

و مراد به «افزونی قوی پشت شدن» اینست که در هر باب رعایت احتیاط در دین کرده باشد و بآن قوی پشت باشد، یا این که دوستان داشته باشد که به آنها قوی پشت باشد در دفع تعدّی و ظلم دیگران، و مراد به «اقبال» رو آوردن سعادت و نیکبختی است

4838

حسن العفاف، و الرّضا بالكفاف، من دعائم الایمان

نیکوئی عفاف و راضی بودن بکفاف و طلب زیاده بر آن نکردن از ستونهای ایمانست یعنی از ستونهایست که ایمان به آنها برپاست. و «عفاف» چنانکه مکرر مذکور شد ترک محرّمات است، و «کفاف»، قدری از روزی که بآن معاش توان کرد، و باز دارد از طلب از مردم
4839

حسن الزّهد من افضل الايمان، و الرّغبة فی الدّنيا تفسد الايقان

نیکوئی ترک دنیا و بی رغبتی در آن از افزونترین ایمانست، و رغبت در دنیا فاسد میکند یقین را، یعنی یقین کامل بأحوال مبدء و معاد را شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹۰
4840

حسن الخلق خیر قرین، و العجب داء دفين

نیکوئی خوی بهترین همنشینی است، و خودبینی مرض است پنهان
4841

حسن التّوفيق خیر معین، و حسن العمل خیر قرین

نیکوئی توفیق یعنی توفیق خدای عزّ و جلّ و تهیه اسباب خیر از برای کسی بهترین یاری کننده ایست، و نیکوئی عمل بهترین همنشینی است
4842

حسن الخلق من افضل القسم و احسن الشّيم

نیکوئی خوی از افزونترین قسمتها، و نیکوترین خصلتهاست. مراد به «قسمتها» نصیبتها و بهره هاست که حق تعالی از هر چیز بمردم داده
4843

حسن الظّنّ ینجی من تقلّد الاثم

«نیکوئی گمان رستگاری می دهد از بر گردن گرفتن گناه. این در فقره چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد «۱»
4844

حسن القناعة من العفاف

نیکوئی قناعت از عفاف است یعنی حاصل می شود بسبب آن، یا از جمله آنست و در عفاف در کار است، و «عفاف» بمعنی باز ایستادن از حرامهاست چنانکه مکرر مذکور شد
4845

حسن العفاف من شيم الاشراف

نیکوئی عفاف از خصلتهای اشراف است، یعنی مردم بلند مرتبه. و این فقره

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹۱

قبل از این نقل شد و در آنجا اخت آن فقره دیگر بود «۱» و بآن اعتبار مکرر نقل شده
4846

حسن السّيرة عنوان حسن السّيرة

نیکوئی سیرت یعنی سلوک و طریقه عنوان نیکوئی باطن است یعنی دلیل آن یا سر سخن آنست
4847

حسن السّيرة جمال القدرة و حصن الامرّة

نیکوئی سیرت یعنی سلوک و طریقه زیبایی اقتدار و حصار امارت است، یعنی حصاری است از برای حفظ امارت که نگاه می دارد آن را از آفات
4848

حسن وجه المؤمن من حسن عناية الله به

نیکوئی روی مؤمن از نیکوئی عنایت خداست باو، یعنی از جمله آثار آنست
4849

حسن البشر احد البشارتين

نیکوئی شگفتگی یکی از دو مژده است که یکی آن باشد و یک وعده احسان، و مراد اینست که چنانکه وعده عطا و احسان مژده است از برای کسی که طلب کند همچنان شگفته روئی کردن با او مژده است از برای او و او را امیدوار می سازد، پس در اول آن مژده را باو باید داد
4850

حسن الملقا احد النّجحين

نیکوئی بر خوردن یکی از دو فیروزیست، یعنی چنانکه بر آوردن حاجت کسی که حاجتی داشته باشد فیروزیست از برای او بمطلب، همچنان نیکو بر خوردن با او و شکفتگی و مهربانی کردن یک فیروزی است از برای او، باعتبار فرح و سروری که حاصل می‌شود او را بسبب آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۹۲

4851

حسن الخلق احد العطائین

نیکوئی خلق یکی از دو بخشش است یعنی خوش خلقی کردن بسائل و مانند آن بمنزله بخشش است، پس کسی را که بخشش میسر نباشد آن را خود باید که ترک نکند

4852

حسن السّراح احد الرّاحتین

نیکوئی رها کردن یکی از دو آسایش است، یعنی چنانکه مطلب کسی را بر آوردن راحتی است از برای او، همچنان او را بمهربانی و همواری جواب گفتن و نومید از خود کردن راحتی است از برای او که از زحمت و تعب سعی و انتظار فارغ می‌شود، پس کسی را که بر آوردن حاجت او میسر نباشد باید که این را خود ترک نکند و مانند بعضی مردم دنیا نباشد که اراده بر آوردن مطلب کسی ندارند و وعده میکنند و مدت‌ها او را در تعب و زحمت سعی و تردّد و تملق و انتظار دارند

4853

حسن الادب افضل نسب و اشرف سبب

نیکوئی ادب افزونتر نسبی و بلندتر وسیله ایست، یعنی هیچ نسب بلندی باین نمی‌رسد که ادب نیکو داشته باشد، و هیچ وسیله از برای رسیدن بسعادت یا بر آمدن حاجت ببلندی مرتبه آن نیست

4854

حسن الیاس اجمل من ذلّ الطّلب

نیکوئی نومیدی نیکوترست از خواری طلب. مراد به «نیکوئی نومیدی» نومیدیست که بی‌خفت و ذلتی حاصل شود نه این که بعد از آن روی دهد یا نومیدی بالکلیه که دیگر اصلا امید نباشد و بر هر تقدیر مراد اینست که چنین نومید بودن از کسی بهترست از امید داشتن باو که باعث طلب او شود. که سبب خواریست

4855

حسن الاخلاق برهان کرم الاعراق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۳۹۳

نیکوئی خویها دلیل گرامی بودن ریشه هاست، یعنی دلیل گرامی بودن اصل و نسب صاحب آنست و نشان بزرگ زادگی اوست

4856

حسن الاخلاق یدرّ الارزاق و یونس الرّفاق

نیکوئی خصلتها روان می‌سازد روزیها را، و انس و آرام می‌دهد رفیقان را

انس دادن رفیقان ظاهرست، و «روان ساختن روزیها» یا باعتبار اینست که مردم رعایت و اعانت چنین کسی کنند، و یا باعتبار این که حق تعالی «بازای این خوبی روزی او را از هر راهی که مصلحت داند فراخ گرداند

4857

حسن الخلق راس کلّ برّ

نیکوئی خو سر هر نیکوئیست

4858

حسن البشر شیمه کلّ حرّ

نیکوئی شکفتگی یعنی شکفتگی نیکو خصلت هر آزاده است

4859

حسن الصبر طلیعه النّصر

نیکوئی صبر یعنی صبر نیکو پیشرو خلاصی و رستگاریست

4860

حسن الصّبر ملاک کلّ امر

نیکوئی صبر ملاک هر چیز است، یعنی بآن مالک هر چیز می‌توان شد، و فیروزی بهر مطلب می‌توان یافت

4861

حسن الصبر عون علی کل امر.
نیکوئی صبر یاری کننده ایست بر هر کاری، این بمنزله تأکید فقره سابق است

4862

حسن التَّوْبَةِ يَمْحُو الْحُوبَةَ.
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹۴
نیکوئی توبه و بازگشت محو میکند گناه را. و در بعضی نسخه ها بجای «الحوبه»، «الحوب» است، و بنا بر این ترجمه اینست که: محو میکند هلاکت را، و حاصل هر دو یکی است، نهایت اول بلفظ «توبه» اوفق است و دوم بسجع فقره بعد

4863

حسن الاستغفار يَمْحُو الذُّنُوبَ.
نیکوئی استغفار یعنی طلب آمرزش پاک می گرداند گناهان را، نیکوئی آن اینست که از خلوص قلب و با پشیمانی از گناهان باشد

4864

حسن الخلق يورث المحبَّة و يؤكِّد المودَّة.
نیکوئی خوی از پی آورد محبت را و محکم گرداند مودت را. «محبت» و «مودت» هر دو بمعنی دوستی است، و مراد اینست که سبب این می شود که کسی که با او دوستی نداشته باشد دوست گردد. و کسی که با او دوست باشد دوستی او محکمتر گردد

4865

حسن العمل خير ذخر و افضل عدَّة.
نیکوئی عمل بهترین ذخیره ایست، و افزونتر آماده کرده شده

4866

حسن البشر من علائم النَّجَاح.
نیکوئی شکفته روئی از علامتهای فیروزبست یعنی فیروزی صاحب آن سعادت و نیکبختی یا سایر مطالب و مآرب

4867

حسن الاستدراک عنوان الصَّلاح.
نیکوئی استدراک عنوان صلاح است. «استدراک» بمعنی بازیافت است، و «عنوان» بمعنی دلیل یا سر سخن، و «صلاح» بمعنی شایستگی است، و مراد اینست که: نیکوئی بازیافت نمودن خطاها و گناهان و تدارک آنها بتوبه و بازگشت دلیل یا سر سخن شایستگی عاقبت و نیکوئی انجام است
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹۵

[حرف «حاء» بلفظ مطلق]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «حاء» بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه (بخصوص یک لفظ مانند فصل سابق که همه فقراتی بود مصدر بخصوص لفظ «حسن») فرموده آن حضرت علیه السلام

4868

حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ.
دوستی دنیا سر هر گناهیست یعنی منشأ هر گناهی می شود، یا این که بالاتر از هر گناهیست باعتبار همان که منشأ گناهان بسیار می شود. و ممکن است که عبارت چنین خوانده شود «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ» و معنی این باشد که: دوستی دینار اساس و اصل بنای هر گناهیست و مراد به «دینار» مطلق زر باشد و ذکر خصوص دینار یعنی اشرفی باعتبار این باشد که بهترین اقسام زر است

4869

حَبِّ النَّبَاهَةِ رَأْسَ كُلِّ بَلِيَّةٍ.
دوستی مشهور شدن سر هر بلائیست. یعنی منشأ اقسام بلاهای آخروی و دنیوی می شود، یا بالاتر از همه آنهاست باعتبار همان که منشأ بسیاری از آنها می شود

4870

حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ الْفِتَنِ و اصل المحن.
دوستی دنیا سر فتنه هاست، و اصل و بیخ محنتها. و در اینجا نیز ممکن است که بر قیاس فقره سابق سابق «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ» خوانده شود و معنی این باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹۶

که: دوستی دینار اساس فتنه‌ها و اصل محنتهاست

4871

حبّ المال سبب الفتن و حبّ الریاسة راس المحن

دوستی مال سبب فتنه‌هاست، و دوستی ریاست و سرکردگی سر محنتهاست

یعنی فتنه‌های آخروی و دنیوی، و همچنین محنتها در هر دو سرا

4872

حبّ الدتیا یوجب الطّمع

دوستی دنیا واجب می‌سازد طمع را، یعنی سبب طمع از مردم می‌شود

4873

حبّ الفقر یکسب الورع

دوستی درویشی کسب میکند پرهیزگاری را، و ممکن است که «یکسب» از باب افعال خوانده شود «۱» و معنی این باشد که: کسب می‌فرماید

پرهیزگاری را یعنی سبب این می‌شود که صاحب آن کسب کند پرهیزگاری را

4874

حبّ المال یفسد المآل

دوستی مال فاسد و تباه می‌گرداند مال را یعنی بازگشت و عاقبت را

4875

حبّ المال یقوی الآمال و یفسد الاعمال

دوستی مال قوی می‌گرداند امیدها را، و فاسد میکند عملها را

4876

حبّ المال یوهن الدین و یفسد الیقین

دوستی مال سست میکند دین را، و فاسد میکند یقین را

4877

حبّ الاطراء و المدح من اوثق فرص الشیطان

دوستی اطراء و مدح از محکمترین فرصتهای شیطانست. «اطراء» بمعنی مبالغه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹۷

در مدح است و ذکر «مدح» بعد از آن از برای تأکیدست یا تعمیم بعد از تخصیص

و «بودن دوستی آن محکمترین فرصتهای شیطان از برای شکار کردن آدمی و گمراه نمودن آن» باعتبار اینست که باعث عجب و خودبینی می‌شود که

بدترین صفات ذمیمه است، و همچنین سبب این می‌شود که اعمال او خالص نباشد و آمیخته بریا گردد یعنی منظور باشد در آنها این که مردم مطلع

شوند بر آنها تا سبب مدح و ستایش ایشان گردد، و همچنین سبب این می‌گردد که اگر مدح او کنند بصفتی که در او نباشد چنانکه شایع در مدح

است خصوصا هر گاه مبالغه در آن بشود شاد شود بآن و مسرور گردد، و این نیز مذموم است بلکه منع و زجر آن از جمله افراد نهی از منکر و واجب

باشد

و از آنچه مذکور شد ظاهر می‌شود که آیه کریمه «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ

و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» «۱» گمان مکن آنان را که شادمان میشوند به آن چه کرده اند و دوست می‌دارند این را که ستایش کرده شوند به آن چه نکرده اند

پس گمان مکن ایشان را در محلّ رستگاری از عذاب، و از برای ایشانست عذابی دردناک

و الله تعالی يعلم، هر چند در خصوص بهبود یا منافقین وارد شده باشد که شاد می‌شدند به آن چه نکرده بودند از تدلیس و کتمان حق، و دوست

می‌داشتند که ستایش کرده شوند به آن چه نکرده بودند از وفا بميثاق و اظهار حقّ و اخبار بصدق بر عموم نیز محمول می‌تواند شد و الله تعالی يعلم

4878

حبّ الدتیا یفسد العقل و یهّم القلب عن سماع الحکمة و یوجب الیم العقاب

دوستی دنیا فاسد میکند عقل را، و کر می‌گرداند دل را از شنیدن حکمت، و واجب می‌سازد عذاب دردناک را. «کر کردن دل از شنیدن حکمت، یعنی

علم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹۸

راست درست» کنایه است از اثر نکردن حکمت در آن. و مراد به «دل»، نفس ناطقه است یا عضو مخصوص، بنا بر این که محلّ ادراکات باشد چنانکه مذهب متکلمین است

4879

حب العلم و حسن الحلم و لزوم الثواب من فضائل اولی النهی و الالباب

دوستی علم، و نیکوئی حلم، و جدا نشدن از صواب یعنی از آنچه حقّ و درست باشد، از افزونیهای خداوندان خرد و عقلهاست. «عقل» هم بمعنی خردست و تأکیدست و مراد بآن قوّت مدرکه است

4880

حلاوة الآخرة تذهب مضاضة شقاء الدنيا

شیرینی آخرت می برد درد بدبختی دنیا را یعنی ناکامی و محرومی از آنرا، یا آفات و بلایا که در آن باشد

4881

حلاوة الدنيا توجب مرارة الآخرة و سوء العقبي

شیرینی دنیا واجب می سازد تلخی آخرت را و بدی آن سرا را

4882

حلاوة الظفر تمحو مرارة الصبر

شیرینی فیروزی یافتن محو میکند تلخی صبر را. مراد اینست که صبر در عقب دارد فیروزی را و شیرینی آن بعد از آن محو میکند تلخی صبر را که پیش کشیده و آنرا گوارا میکند

4883

حلاوة الامن تنكدها مرارة الخوف و الحذر

شیرینی ایمنی سخت و دشوار می سازد آنرا تلخی ترس و حذر کردن. یعنی هرگاه کسی بالفعل ایمنی داشته باشد اما ترس داشته باشد از بلائی بعد از آن و حذر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۳۹۹

کند از آن، تلخی آن ترس و حذر سخت و دشوار سازد شیرینی آن ایمنی را. و مراد اینست که رفاهیت و ایمنی اگر در دنیا باشد چنین است و شیرینی آن آمیخته بتلخی خوف و حذر از آخرت باشد پس حریص بر لذتهای آن نباید بود و سعی از برای رفاهیت و ایمنی در آخرت باید کرد که بهیچ وجه آمیخته بتلخی و کدورتی نباشد

4884

حلاوة المعصية يفسدها اليم العقوبة

شیرینی گناه فاسد میکند آنرا عقوبت دردناک

4885

حلاوة الشهوة ينقصها عار الفضيحة

شیرینی خواهش یعنی آنچه خواهش آن باشد از حرامها تیره و ناصاف می سازد آنرا عار و رسوائی یعنی رسوائی در آخرت که در عقب دارد

4886

«حلو الدنيا صبر ۱» و غذاؤها سمّام «۲» و اسبابها رمام «۳»

شیرینی دنیا صبر است یعنی مانند «صبر» و آن بمعنی دوی معروف تلخ است، و غذای آن زهر است، و اسباب آن پاره‌های ریسمان پوسیده است شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۰۰

4887

حیّ الدنيا بعرض موت «۱» و صحیحها عرض «۲» الاسقام و دريئة الحمام

زنده دنیا بعرض مرگ است، و تندرست دنیا کالای بیماریهاست، و دريئة تقدیر مرگ است «بعرض مرگ است» یعنی متلبس باینست که مرگ عرض شود بر او و در معرض آنست، و «کالای بیماریهاست» یعنی متاعیست از برای بیماریها که در آنجا در آیند و بسر برند، و «دريئة» «۳» حلقه ایست که می آموزند نیزه بازی بر آن، و مراد اینست که: هدف تیرهای قضا و قدر مرگ است

4888

حسب الخلاق الوفاء

حسب مردم وفاست، «حسب» چیزی را گویند که بآن مفاخرت توان کرد، و مراد اینست که چیزی که مردم بآن مفاخرت توانند کرد یعنی هر که از ایشان آنرا داشته باشد بآن مفاخرت تواند کرد وفاداری است یعنی وفا نمودن بعهدها و پیمانها و وعدها و شرایط دوستی و برادری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۰۱

4889

.حط عهدک بالوفاء يحسن لك الجزاء

حفظ کن عهد خود را بویا تا این که نیکو شود از برای تو پاداش. یعنی هرگاه عهدهی که با کسی کرده باشی حفظ و نگاهداری کنی آنرا باین که وفا کنی بآن و نشکنی آنرا، نیکو می شود از برای تو پاداش حق تعالی

4890

.حسب الرجل ماله، و کرمة دینه

حسب مرد مال اوست، و کرم او دین اوست. یعنی مال چیز نیست که مردم بآن مفاخرت میکنند اما چیزی که در واقع بآن مرد گرامی و بلند مرتبه گردد. دین اوست

4891

.حسب الرجل عقله، و مروءته خلقه

حسب مرد عقل اوست، و مروءت او خلق اوست، یعنی عمده امری که مرد بآن مفاخرت تواند کرد عقل و خرد اوست، و آدمیت او یا مردی او اینست که خو و خصلت نیکو داشته باشد

4892

.حسب المرء علمه، و جماله عقله

حسب مرد یعنی مرد یا آدمی علم اوست، و جمال او یعنی نیکوئی و زیبائی او عقل اوست. و مراد بآن نیکوئی و زیبائی باعتبار خوبیها و خصلتهاست، یا باعتبار سایر صفات کمال غیر علم، یا باعتبار صباحت او، بنا بر آنچه قبل از این نقل شد که آن نشان خوبی عنایت خداست بصاحب آن

4893

.حسب الادب اشرف من حسب النسب

حسب ادب بلندترست از حسب نسب. یعنی شرافت و بلندی مرتبه که بسبب دانستن آداب و رعایت آنها حاصل می شود و بآن مفاخرت توان کرد. بلندترست از شرفی که باعتبار بلندی نسب حاصل شود و بآن مفاخرت توان نمود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۰۲

4894

.حاسبوا انفسکم تأمنوا من الله الرهب، و تدرکوا عنده الرغب

برسید بحساب نفسهای خود تا ایمن باشید از خدا ترس را، و در یابید نزد او رغبت را. یعنی تا ایمن باشید در روز جزا از ترس عذاب و خوف رفتن بجهنم، و دریابید نزد او آنچه را رغبت بآن داشته باشید از بهشت و نعمتهای آن. و این منافات ندارد با این که مؤمن همیشه باید که خوف داشته باشد، زیرا که آن در دنیاست باعتبار احتمال تقصیر و گناه در خود وقتی که بحساب خود نرسیده باشد، یا بعد از آن نیز باعتبار احتمال این که درست نرسیده باشد و آن ایمنی در آخرت است بعد از این که درست بحساب رسیده باشد

و ممکن است که مراد ایمنی باشد از آن خوفی که با علم بگنجهکاری باشد نه ایمنی بالکلیه، پس منافات ندارد با خوف فی الجمله باعتبار احتمال گنجهکاری و غلط در حساب. و آنچه در بعضی احادیث وارد شده که: مؤمن باید که خوف و رجا در او برابر باشد، مراد بآن اینست که باید که رحمت حق تعالی و غضب او را هر دو را در نهایت کمال داند و نهایت امید بآن و خوف ازین داشته باشد، و با وجود هزار گناه احتمال عفو و رحمت او بدهد، و با وجود همه اعمال خیر باعتبار خود احتمال عذاب و عقاب بدهد باعتبار احتمال گناهی که او در محاسبه بآن نرسیده باشد، نه این که با وجود کردن گناهان کبیره و نکردن چیزی از آنها «۱» احتمال معذب بودن و معذب نبودن نزد او هر دو برابر باشد و هیچ یک از احتمالی در هیچیک از صورتین ترجیح نیابد، و الله تعالی يعلم

4895

.حسبک من توکلک ان لا تری لرزقک مجریا آلا الله سبحانه

بس است ترا از توکل تو این که نبینی از برای روزی خود روان کننده مگر خدای سبحانه. «توکل بر خدا» بمعنی اظهار عجز خود و اعتماد بر اوست، و مراد اینست که در این معنی همین کافی است که اعتقاد این داشته باشی که بغیر حق تعالی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۰۳

روان کننده از برای روزی تو نیست یعنی بی رضا و تقدیر او کسی را ممکن نیست روان کردن چیزی از آن، نه این که هیچ کس واسطه آن هم نمی تواند شد و هیچ سعی در آن دخلی نمی تواند داشت، زیرا که حق تعالی از برای چیزها وسایط و شرایط قرار داده پس ممکن است که روان کردن قدری از

روزی مشروط باشد بسعی او و واسطه شدن کسی، و ظاهرست که اعتقاد مزبور کافیت در این که آدمی خود را در حقیقت عاجز داند و اعتماد تمام او بر لطف حق تعالی باشد

4896

حسبک من القناعه غناک بما قسم لک الله سبحانه

بس است ترا از قناعت این که بی نیاز گردی به آن چه قسمت کرده از برای تو خدای سبحانه، یعنی اکتفا کنی بهمان و مستغنی گردی بهمان از طلب از دیگران، و مراد این است که: همین قدر در قناعت کافیت و لازم نیست که در خورش و پوشش تنگی بر خود قرار دهد پس هرگاه آنچه خدا قسمت او کرده وفا کند بتوسعه در آنها توسعه در آنها منافی قناعت نیست و شرعا مذموم نیست بلکه مستحسن است

4897

حدّ السّنان یقطع الاوصال، و «۱» حدّ اللسان یقطع الآجال

تیزی تیغ می برد پیوندها را، و تیزی زبان می برد اجلها را. مراد به «اجل» مدت عمرست، و مراد به «بریدن تیزی زبان آنرا» کوتاه شدن آنست بسبب نفرین مظلوم. و ممکن است که مراد مذمت درشتی کردن با مردم باشد بزبان بدشنام و مانند آن، و این که غم و غصه آنها عمر را می برد چنانکه سنان پیوندها را می برد

4898

حدّ اللسان امضی من حدّ السّنان

تیزی زبان برنده ترست از تیزی تیغ. این هم مضمون فقره سابق است و اگر با هم گفته شده باشد بمنزله تأکید آنست

4899

حفظ اللسان و بذل الاحسان من افضل فضائل الانسان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۰۴

نگاهداشتن زبان و بذل احسان یعنی عطای آن یا بکاربردن آن از افزونترین فضایل آدمی است. مراد نگاهداشتن زبان است از فحش و هرزه و درشتی با مردم و غیبت و فاش کردن سرّ کسی و مانند اینها، بلکه از سخن زیاد نیز که خاموشی از آن مستحسن است

4900

حدّ الحکمه الاعراض عن دار الفناء، و التّوله بدار البقاء

حدّ حکمت رو گردانیدن از سرای فناست و شیفته شدن بسرای بقاء. مراد به «حکمت» چنانکه مکرّر مذکور شد علم راست و کردار درست است و گاهی بر یک جزء آن نیز اطلاق می شود و مراد به «حدّ آن» منتهای آنست یا حقیقت و کنه آن، یا مطلق آنچه بشناساند آنرا و تمیز دهد از غیر آن، و «بودن این معنی حدّ حکمت بیکی از معانی مذکوره، بنا بر این که مراد بحکمت همین جزو عملی باشد» ظاهرست، و اگر مراد جزو علمی هم باشد پس چون این معنی حدّ ثمره آنست بآن اعتبار حدّ آن می تواند شد

4901

حدّ العقل النّظر فی العواقب و الرّضا بما یجرى به القضاء

حدّ عقل و خرد نظر کردن در عاقبتهاست، و خشنود بودن به آن چه روان می شود بآن تقدیر حق تعالی. مراد نظر کردن در عاقبت کارهاست و اجتناب نمودن از آنچه عاقبت آن بد باشد بحسب آخرت یا دنیا. و پوشیده نیست که چون این نظر و خشنودی نشان کمال عقل و نهایت خرد است بآن اعتبار آن را حدّ عقل می توان گفت بهر یک از معانی حدّ که در فقره سابق مذکور شد

4902

حرام علی کلّ عقل مغلول بالشّهوه ان ینتفع بالحکمه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۰۵

هوا و هوس شده باشد و در بند آنها باشد ممکن نیست که منتفع شود بحکمت و عمل کند بآن بلکه تا کسی خود را از بند آنها آزاد نسازد از حکمت سودی نیابد و عمل بآن نکند. و ممکن است که: مراد جزو عملی باشد یا شامل آن نیز باشد و مراد به «عدم انتفاع بآن» این باشد که تحصیل آن نمی تواند کرد تا این که منتفع گردد بآن

و پوشیده نماند که در نسخه هائی که بنظر رسیده «مغلول» بعین بی نقطه است و بنا بر این معنی این است که: حرام است بر عقلی که بیمار باشد بهوا و هوس تا آخر

نهایت چون بعضی از اهل لغت گفته اند که «بیمار را علیل می گویند و مغلول نمی گویند» بنا بر آن بغین نقطه دار بمعنی «غلّ کرده شده» ترجمه شد

4903

حفظ الدّین ثمره المعرفه و راس الحکمه

نگاهداشتن دین میوه معرفت و سر حکمت است. مراد به «معرفت» شناخت احوال مبدأ و معادست، یا مطلق علوم دینی. و مراد به «حکمت» نیز جزو علمی است و غرض تأکید سابق است یا تعمیم در آن یا جزو عملی است و مراد این است که: نگاهداشتن دین میوه علم و سر عمل است

4904

حرام علی کل قلب متولّه بالدنیا ان یسکنه التّقوی

حرام است بر هر دل شیفته شده دنیا این که ساکن شود در آن پرهیزگاری، یعنی ممکن نیست که پرهیزگاری در آن ساکن شود و قرار گیرد

4905

حدّ العقل الانفصال عن الفانی و الاتّصال بالباقی

حدّ عقل و خرد جدا شدن از فانی یعنی دنیا و پیوستن بباقی است یعنی آخرت
و پوشیده نیست که چون این ثمره عقل کامل است آن را «حدّ عقل» بیکی از معانی مذکوره از برای حدّ می توان گفت

4906

حصّنوا اموالکم بالزّکوّة

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۰۶

در حصار کنید مالهای خود را بزکوّه آنها را بدهید تا آن بمنزله حصاری شود از برای حفظ آنها و نگاهداری آنها از تلف

4907

حصّنوا انفسکم بالصدقّة

در حصار کنید نفسهای خود را بصدقه دادن، بر قیاس همان معنی که در فقره سابق مذکور شد

4908

حصّنوا الاعراض بالاموال

در حصار کنید عرضها را بمالها، یعنی مال را صرف کنید از برای نگاهداشتن عرضهای خود، پس اموال بمنزله حصاری میشوند از برای حفظ عرضها. و «عرض» بکسر عین هر چیزی را گویند که آدمی ننگ داشته باشد از عیب در آن و نقصان آن، خواه در او باشد و خواه در کسی از متعلقان او

4909

حسن الافعال مصداق حسن الاقوال

نیکوئی کردارها آلت راستی نیکوئی گفتارهاست. یعنی هر که کردارهای خود را نیکو کند بآن خوبی گفتارها و مواعظ و نصایح خود را راست کند، و اگر کردارهای کسی خوب نباشد مواعظ و نصایح او را خوبی نباشد، زیرا که کسی که خود عمل بقول خود نکند مواعظه و نصیحت او را اثری نباشد و مواعظه!
!... را که اثری نباشد چه خوبی باشد

4910

حصّنوا الدّین بالدّنیا، و لا تحصّنوا الدّنیا بالدّین

در حصار کنید دین را بدنیا، و در حصار مکنید دنیا را بدین، یعنی دنیا را بدهید از برای حفظ دین و منع آفات از آن، و دین را مدهید از برای حفظ دنیا و نگاهداری آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۰۷

4911

حصلوا الآخره بترك الدنیا، و لا تحصلوا بترك الدین الدنیا

تحصیل کنید آخرت را بترک دنیا، و تحصیل مکنید بترک دین دنیا را

4912

حاصل الامانی الاسف

حاصل آرزوها اندوه سخت است، زیرا که غالب اینست که حاصل نشود و تعب و زحمت زیاد بر این کس بعثت بماند، و ظاهرست که اندوه و حزن بر آن سخت است، و ایضاً خواه حاصل شوند و خواه حاصل نشوند اشتغال بسیعی از برای آنها باز می دارد آدمی را از سعی در آخرت و تحصیل مراتب عالییه در آن، و ظاهرست که حزن و اندوه بر آن در آن سراسخت و شدیدست

4913

حاصل المعاصی التّلف

حاصل گناهان تلف است یعنی هلاکت اخروی

4914

حاصل التّواضع الشّرف

حاصل تواضع شرف است یعنی بلندی مرتبه. و مراد به «تواضع» فروتنی کردن بدرگاه حق تعالی است و با خلق نیز

4915

حقّ و باطل و لکلّ اهل

حقی است و باطلی است، و از برای هر یک اهلی است. یعنی در جهان همیشه حقّ و باطلی باشد و از برای هر یک جمعی باشند که در پی آن باشند

4916

حفظ التجارب رأس العقل

حفظ کردن آزمایشها سر عقل است یعنی بیاد نگاهداشتن آنها از برای آنکه بر وفق آنها عمل شود و هر چه را نافع یافته باشد بکند، و از هر چه زیان

دیده باشد اجتناب نماید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۰۸

4917

حقّ یضّرّ خیر من باطل یسرّ

حقی که ضرر کند بهترست از باطلی که شادمان گرداند، زیرا که ضرر حقّ نیست مگر ضرر دنیوی یا نفع اخروی، و شادمانی باطل نیست مگر شادمانی

دنیوی یا ضرر اخروی، و ظاهرست که آن بهتر از اینست

4918

حقّ الله سبحانه علیکم فی الیسر التبر و الشکر، و فی العسر الرضا و الصبر

حقّ خدای سبحانه بر شما در فراخی و توانگری احسان کردن و شکرست، و در عسرت و تنگی راضی بودن و صبرکردن

4919

حسن الصبر ملاک کلّ امر

نیکیوی صبر ملاک هر چیزست، یعنی بآن مالک هر چیز می توان شد و فیروزی بهر مطلب می توان یافت و این فقره در فصل سابق نقل شد و تغییر در

فقره أخت آن بود

4920

حقّ علی العاقل ان یضیف الی رایه رای العقلاء، و یضمّ الی علمه علوم الحکماء

سزاوارست بر عاقل این که اضافه کند بر رأی خود رأی عقلا را، و ضمّ کند بسوی علم خود علوم حکما را. مراد به «اضافه کردن بر رأی خود رأی عقلا را»

اینست که در مطلبها با ایشان مشورت کند تا رأی هر یک از ایشان هم در آن باب اضافه رأی او شود و رأیها با هم جمع شوند و بعد از آن تأمل کند در

آن رأیها، و رجحان هر یک که ظاهر شود عمل بآن کند، و مراد به «ضمّ کردن بعلم خود علوم حکما را» نیز ممکن است که همین معنی باشد یعنی در

مسائلی که تحقیق کرده باشد با جمعی دیگر نیز از علما گفتگو کند و ببیند ایشان چه نحو تحقیق کرده اند تا اگر با هم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۰۹

موافق باشند اعتماد بر آن زیاده شود، و اگر مخالفتی باشد باز تأمل شود تا رجحان یک طرف ظاهر شود و ظاهرتر اینست که مراد بآن این باشد که:

هرگاه جمعی دیگر از علما باشند که علمی داشته باشند که او ندانسته باشد بیاموزد علوم ایشان را و ضمّ کند آنها را نیز با علوم خود

4921

حفظ العقل بمخالفة الهوی و العزوف عن الدتیا

نگاهداری عقل بمخالفت کردن با خواهش است و رو گردانیدن از دنیا. مراد به «نگاهداری عقل» نگاهداشتن آنست صحیح و مستقیم، و ظاهرست که

آن در وقتیست که آدمی تابع هوا و هوس و حریص بر دنیا نباشد، و اگر تابع آن باشد یا حریص بر دنیا گردد عقل او مغلوب گردد و تابع هوا و هوس و

حرص شده در کارها بر وفق خواهش آنها حکم کند

4922

حفظ ما فی الوعاء بشدّ الوکاء

نگاهدشتن چیزی که در ظرف باشد یعنی ظرفی مثل انبان و خیک و مانند آنها بیستن ریسمان سر آنست. در کتاب مجمع الامثال گفته که: این مثلی

است که می زند از برای تحریص بر حزم در کارها و محکم کردن آنها، و بنا بر این ممکن است که مراد آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نیز همین

باشد و همان مثل را فرموده باشند، یا این که بعد از آن این مثل شده باشد، و در کتاب مستطاب نهج البلاغه این عبارت را در جمله وصیت آن حضرت

صلوات الله و سلامه علیه بحضرت امام حسن علیه الصلاة والسلام نقل کرده و سابق بر آن این است: «و تلافیک ما فرط من صمتک ایسر من ادراکک

ما فات من منطقک» یعنی تلافی کردن تو آنچه را تقصیر شده باشد از خاموشی تو آسانترست از دریافتن تو آنچه را فوت شده باشد از سخن گفتن تو. مراد تحریص بر خاموشی است و این که در خاموشی اگر تقصیری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱۰

بشود و امری که باید گفت گفته نشود تدارک آن سهل است، نگفته را می توان گفت، بخلاف این که کسی حرفی بگوید که نبایست گفته شود که تدارک آن مشکل است، پس تا ممکن باشد خاموشی بهترست و بعد از آن این کلام است «و حفظک ما فی «۱» الوعاء بشد الوعاء» و نگاهداری تو آنچه را در ظرف است بپستن ریسمان سر آن است و شارحان کتاب مذکور این را مربوط بکلام سابق گرفته اند «۲» باین که غرض از این نیز ارشاد بحفظ زبان و بستن آن باشد و محکم نگاهداشتن آنچه دروست بپستن بند زبان، و ممکن است که در آنجا نیز کلامی بسر خود باشد و اشاره باشد بمثل مذکور یا به آن چه آخر مثل شده چنانکه مذکور شده

4923

حقّ علی العاقل ان یستدیم الاسترشاد و یترک الاستبداد

حقّ است بر خردمندانی که همیشه دارد طلب راه راست را، و ترک کند منفرد بودن برای راه، یعنی این که در هر دوری مشورت کند با عقلا و ترک کند خود رایی را و اعتماد داشتن بر رأی خود بتنهائی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱۱

4924

حقّ علی العاقل العمل للمعاد، و الاستکثار من الزّاد

حقّ است بر عاقل کار کردن از برای معاد و طلب کردن توشه بسیار یعنی از برای آن. و «معاد» بمعنی بازگشت است یا روز بازگشت، یا محلّ بازگشت

4925

حفظ ما فی یدک خیر لک من طلب ما فی ید غیرک

نگاهداشتن آنچه در دست تست بهتر است از برای تو از طلب کردن آنچه در دست غیر تست یعنی نگاهداشتن آنچه داری و قناعت کردن بآن بهترست از این که زیاده روی کنی و بزودی صرف نمائی آنچه را داری و محتاج شوی بطلب از دیگران. و این کلام نیز در نهج البلاغه در جمله وصیت مزبوره نقل شده بعد از فقره «و کاء» که قبل از فقره سابق [سابق] نقل شد

4926

حاسب نفسک لنفسک فانّ غیرها من الانفس لها حسیب غیرک

محاسبه کن نفس خود را از برای نفس خود، پس بدرستی که غیر آن را از نفسها از آنهاست حساب کننده غیر تو. مراد اینست که تو باید محاسبه خود کنی و در فکر تدارک احوال خود باشی از برای رستگاری در آن سرا، نه این که تفحص احوال مردم و تجسس خوب و بد ایشان کنی، حساب کننده غیر تو از برای ایشان هست حاجت بتفحص و تجسس تو نیست

4927

حکمة الدنّی ترفعه، و جهل الشّریف یضعه

حکمت دنی یعنی پست مرتبه بلند می گرداند او را، و نادانی شریف یعنی بلند - مرتبه پست می گرداند او را. یعنی هر چند کسی پست مرتبه باشد در دنیا هرگاه حکمت یعنی علم حقّ تحصیل کند بلند مرتبه شود، و هر چند کسی بلند مرتبه باشد بحسب دنیا هرگاه نادان باشد پست مرتبه گردد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱۲

4928

حسد الصّدیق من سقم «۱» المودّة

رشک دوست از بیماری دوستی است. یعنی دوستی که حسد بر دوست خود دوستی او صحیح نیست بلکه سقیم و علیل است، هر که در واقع با کسی دوست باشد هر چند نعمت او را زیاده بیند باید که شادمانتر گردد چه جای این که رشک برد بر آن و آرزوی زوال آن کند ازو

4929

حراسة النّعم فی صلة الرّحم

نگهبانی نعمتها در پیوند با خویشان است. مراد اینست که احسان بر خویشان و رعایت ایشان باعث حفظ نعمتها و عدم زوال آنها می شود، و بی آن حفظ آنها نمی توان کرد

4930

حلول النّقم فی قطیعة الرّحم

فرود آمدن عقوبتها در بریدن از خویشان است

4931

حاربوا هذه القلوب فأنها سريعة العثار

جنگ کنید با این دلها یعنی دلهای خود پس بدرستی که آنها زود لغزش اند

یعنی بسبب هواها و هوسها که دارند زود می لغزند و بخطا و گناهی گرفتار میشوند پس جنگ کنید با آنها از برای نگاهداشتن آنها از لغزش. و در اکثر نسخه‌ها بجای «العثار»: «الدثار» است و ظاهر اینست که بمعنی هلاکت یا غفلت باشد یعنی زود هلاک میشوند یا غافل میشوند نهایت «دثار» باین معنی در کتب لغت بنظر نرسیده اما چون «دثار» را بمعنی هالک و غافل گفته اند ممکن است که «دثار» بمعنی هلاکت یا غفلت باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱۳

4932

حکم علی اهل الدنیا بالشقاء و الفناء و الدمار و البوار

حکم شده بر اهل دنیا ببدبختی و فانی شدن و هلاک کردن و هلاک شدن یعنی حق تعالی حکم کرده بر اهل دنیا یعنی جمعی که حریص بر آن باشند و آخرت را بآن فروشند ببدبختی و فانی شدن یعنی فانی شدن معنوی و هلاک شدن در آخرت یا نیست شدن بمرگ که شامل همه اهل دنیا باشد و خصوصیتی باهل دنیا بمعنی مذکور ندارد. و «هلاک کردن» یعنی هلاک نمودن جمعی را که پیروی ایشان کنند و «هلاک شدن ایشان خود بهلاکت معنوی» و این تأکید «الفناء» است اگر مراد بآن فناء معنوی باشد، و بنا بر احتمال دیگر آن فناء صوری است و این فناء معنوی

4933

حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا، و وازنوها قبل ان توازنوا

محاسبه کنید با نفسهای خود پیش از این که محاسبه کرده شوید، و بسنجید آنها را پیش از این که سنجیده شوید شما. مراد سنجیدن اعمال آنهاست و سنجیدن قدر و رتبه آنها که اگر پست باشد تدارک آن بشود و ممکن است که ترجمه این باشد که: پیش از این که حساب کرده شوند آنها و پیش از این که سنجیده شوند آنها، و حاصل هر دو یکیست یعنی پیش از این که محاسبه شما یا آنها بشود در قیامت، و پیش از این که سنجیده شوید شما یا آنها در قیامت

4934

حاسبوا انفسکم باعمالها، و طالبوها باداء المفروض علیها، و الاخذ من فنائها لبقائها، و تزودوا و تأهبوا قبل ان تبعثوا

محاسبه کنید نفسهای خود را بعملهای آنها، و مطالبه کنید آنها را بادای آنچه واجب شده بر آنها، و فراگرفتن از فناء آنها از برای بقای آنها، و توشه بگیرید و آماده شوید پیش از این که برانگیخته شوید بعملهای آنها. یعنی در باب عملهای آنها. و «فراگرفتن از فناء آنها» یعنی فرا گرفتن توشه از سرای فانی آنها از برای سرای باقی آنها. و «برانگیخته شوید» یعنی برانگیخته شوید از برای رفتن بآن سرا و مأمور شوید بآن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱۴

4935

حقت الدنیا بالشهوات، و تحببت بالعاجلة، و تزینت بالغرور، و تحلت بالآمال

فرو گرفته شده دنیا بخواهشها، و دوستی کرده بلدتهای حاضر، و آرایش یافته بفریب، و زیور کرده بامیدها. «دوستی کرده بلدتهای حاضر» یعنی با مردم دوستی میکند و ایشان را دوست خود میکند بسبب لذتهای حاضری که دارد

و «آرایش یافته بفریب» یعنی زینت یافته در نظر مردم بسبب فریبها که ایشان را می دهد بوعدهای دروغ. و «زیور کرده بامیدها» بمنزله تأکید و بیان

آنست

4936

حاربوا انفسکم علی الدنیا و اصرفوها عنها، فأنها سريعة الزوال

کثیرة الزلزال «۱»، و شیکة الانتقال

جنگ کنید با نفسهای خود بر سر دنیا، و برگردانید ایشان را از آن، پس بدرستی که آن تند زوال بسیار بلاهای شتابان انتقال است. «پس بدرستی که آن» بیان علت امر بجنگ کردن با نفسهاست بر سر آن و برگردانیدن آنها از آن و آن اینست که دنیا بزودی زایل می شود و بلاهای آن بسیار است، و انتقال آن از هر کسی شتابان است و بزودی واقع می شود، پس قابل آن نیست که کسی فریفته آن شود و آنرا مانع از سعی از برای آخرت گرداند که پاینده و دائم است. و ممکن است که «زلزال» بمعنی حرکت باشد نه بلاها و ترجمه این باشد که: بسیار حرکت است، یعنی حرکت آن بسیار است،

بسبب این که هر چند روز از کسی بکسی حرکت میکند و انتقال می یابد و بنا بر این حاصل هر سه وصف یکیست و غرض تأکیدست

4937

حدیث کلّ مجلس یطوی مع بساطه

سخن هر مجلسی در نور دیده می شود با بساط آن. یعنی چنانکه بساط آن بزودی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱۵

برچیده می شود سخن آن نیز همراه آن بر هم پیچیده می شود، یعنی سخنی از آن هم در زبان نمی ماند پس چیزی که بقای آن این باشد فریفته آن نمی توان شد. و ممکن است که مراد این باشد که: سخن هر مجلسی باید که در نور دیده شود با بساط آن، یعنی بعد از انقضای آن مجلس اسرار آن «مجلس را نباید نقل کرد» ۱

4938

حکم علی مکتوبی اهل الدنیا بالفاقة، و اعین من غنی عنها بالراحه

حکم شده بر مال بسیار داران اهل دنیا بحاجت، و یاری کرده شده کسی که بی نیاز باشد از آن باسایش. «حاجت مال بسیارداران» ظاهرست، چه در حفظ و حراست اموال محتاج بعمله و حکام و غیر آنها شوند. و «راحت و آسایش کسی که بی نیاز باشد از دنیا و طلب آن نکند» محتاج بیان نیست

4939

حقّ علی العاقل ان یقهر هواه قبل ضده

حقّ است بر عاقل این که مغلوب سازد خواهش خود را پیش از دشمن خود

مراد اینست که هوا و هوس این کس در حقیقت دشمن تر است با او از هر دشمن ظاهری. و ضرر آن بیشتر می رسد از ایشان، پس عاقل باید که دفع آنرا مقدم دارد بر دفع هر دشمنی و غلبه نماید بر آن پیش از این که غلبه نماید بر دشمن

4940

حقّ علی الملک ان یسوس نفسه قبل جنده

حقّ است بر پادشاه این که سیاست کند نفس خود را پیش از لشکر خود

سیاست «چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی امر و نهی کردن است و مراد این است که: پادشاه باید که امر و نهی نفس خود را و داشتن آنرا بر طاعات و بازداشتن از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۱۶

معاصی مقدم دارد بر امر و نهی لشکر خود، زیرا که آن باعث سعادت و نیکبختی اخروی او گردد و امر و نهی لشکر از برای صلاح حال دنیای اوست و ظاهرست که سعی از برای آخرت را باید مقدم داشت بر سعی از برای دنیا

«حزن القلوب یمحصّ الذنوب» ۱

اندوهگینی دلها پاک می گرداند گناهان را یعنی اندوهگینی آنها از ترس خدا و پشیمانی گناهان

«حسن التوبة یمحو الحوبه» ۲

نیکوئی بازگشت محو میکند هلاکت را. این فقره و فقره بعد هر دو در فصل سابق نقل شد و سهوا مکرر نقل شده

4941

حسن الاستغفار یمحصّ الذنوب

نیکوئی استغفار یعنی طلب آمرزش پاک میکند گناهان را

و فرموده آن حضرت علیه السلام در وصف منافقان یعنی آنانکه باطن ایشان با ظاهر ایشان موافق نبوده

4942

حسده الرّعاء، و مؤکدوا البلاء، و مقنطوا «۳» الرّعاء، لهم بکلّ طریق صریع، و الی کلّ قلب شفیع، و لکلّ شجو دموع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۱۷

ایشان رشک برندگان فراخی اند، و سخت کنندگان بلایند، و نومید کنندگان امیدند، مر ایشان راست بهر راهی کسی که بیندازد مردم را بر خاک، و بسوی هر دلی شفاعت کننده، و از برای هر اندوهی اشکها. مراد اینست که رشک می برند بر این که مؤمنان در وسعت و فراخی باشند، و سعی میکند در

سخت کردن بلائی که متوجه ایشان باشد، و ایشان را نومید میکنند از امیدی که داشته باشند یعنی اگر ایشان امید فتح و ظفری یا مانند آن از امیدها داشته باشند سخنان می گویند از اراجیف و غیر آن که ایشان را نومید کنند و سست گردانند از جهاد یا از اصل دین. و «مر ایشان راست بهر راهی

کسی که بیندازد مردم را بر خاک» یعنی همراه کند ایشان را و بیندازد بر خاک ضلالت و هلاکت. و «بسوی هر دلی شفاعت کننده» یعنی بسوی هر

دلی شفاعت کننده دارند که آنرا مایل سازد بایشان و دوست گرداند با ایشان. و از برای هر اندوهی اشکها» یعنی از برای هر اندوهی که عارض ایشان

شود گریه میکنند یا این که از برای اندوه دیگران نیز گریه میکنند تا این که خود را دوست ایشان وانمایند و مراد چنانکه در بعضی احادیث دیگر نیز

واقع شده اینست که: منافق گریه در آستین دارد، و از برای هر چه خواهد گریه میکند

و پرسیدند از آن حضرت علیه السلام از جماع پس فرمود

4943

حیاء یرتفع، و عورات تجتمع، شبه شیء بالجنون، الاصرار علیه هرم، و الافاقه منه ندم، ثمرة حلاله الولد، ان عاش فتن، و ان مات حزن

شرمی است که بر می خیزد، و عورتهاست که جمع میشوند، شبیه‌ترین چیز است بدیوانگی، اصرار بر آن پیریست، و بهوش آمدن از آن پشیمانی است، میوه حلال آن فرزند است که اگر زنده بماند بفتنه می اندازد، و اگر بمیرد اندوهگین می‌سازد

عورت» چنانکه مکرر مذکور شد چیزی را گویند که باید پوشید. و «اصرار بر آن»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱۸

پیریست» یعنی سبب این می‌شود که آدمی زود پیر شود. و «بهوش آمدن از آن پشیمانی است» یعنی بعد از این که کسی از آن فارغ شد پشیمان می‌شود از آن و ناخوش می‌دارد آنرا. و «بفتنه می اندازد» باعتبار این که آدمی گرفتار علاقه باو می‌شود و از برای او تعب و زحمت و اندوه بسیار می‌کشد و بسیار است که از برای او مرتکب گناهان می‌گردد

4944

حیاء الرجل من نفسه ثمرة الايمان

شرم مرد از نفس خود میوه ایمان است، یعنی از جمله میوه های ایمان اینست که آدمی از نفس خود شرم کند و مرتکب گناهان نشود نه در آشکار و نه در نهان

«حسن الخلق یورث المحبّة، و یؤکد المودة» ۱

نیکوئی خوی از پی آورد محبت را، و محکم گرداند مودت را. این فقره با فقره بعد هر دو در فصل سابق نقل شده و مکرر شده

«حسن العمل خیر ذخر و افضل عده» ۲

نیکوئی عمل بهترین ذخیره ایست و افزونترین آماده کرده شده

4945

حاصل المنی الاسف، و ثمرته التلّف

حاصل آرزوها تأسف است یعنی اندوه سخت، و میوه آن تلف است یعنی تلف جان، چه غم و اندوه زیاد باعث آن می‌شود

4946

حلّوا انفسکم بالعفاف، و تجنّبوا التّبذیر و الاسراف

زیور کنید نفسهای خود را بپرهیزگاری، و دوری گزینید از تبذیر و اسراف

تبذیر» هم بمعنی «اسراف» است یعنی زیاده از اندازه خرج کردن»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۱۹

حرف خاء

[«حرف «حاء» بلفظ «خیر»]

(«از آنچه وارد شده از سخنان حکمت‌آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «حاء» بلفظ «خیر»)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲۰

فرموده است آن حضرت علیه السلام

4947

خیر المواهب العقل

بهترین موهبتها یعنی صفتها که حق تعالی بخشیده بمردم عقل است یعنی قوتی که بآن علم حاصل شود

4948

خیر السیاسات العدل

بهترین سیاستها یعنی امر و نهیها عدل است یعنی امر و نهی است که متضمن عدل میانه مردم باشد و بدارد ایشان را بر آن، یا بعنوان عدل باشد

4949

«خیر الغناء غناء النفس» ۱

بهترین توانگری توانگری نفس است، یعنی توانگری او از اعمال صالحه، یا باین که قانع باشد و محتاج بخلق نباشد

4950

خیر الجهاد جهاد النفس

بهترین جهادها جهاد با نفس است یعنی جنگ با او از برای داشتن او بر طاعات و منع از معاصی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲۱

4951

خیر العلم ما نفع

بهترین علم آنست که نفعی ببخشد باین که از علوم دینی باشد و عمل بآن بشود

4952

خیر المواعظ ما ردع

بهترین مواعظها اینست که بازدارد یعنی اثر کند در شنونده و بازدارد او را از معاصی

4953

خیر المکارم الايثار

بهترین مکرمتها یعنی نیکی کردنها ایثارست یعنی بخشش یا برگزیدن کسی بر خود ببخشش چیزی باو با وجود احتیاج خود بآن

4954

خیر الاختیار صحبة الأخیار

بهترین برگزیدنها صحبت نیکان است یعنی برگزیدن صحبت نیکان

4955

خیر البرّ ما وصل الی الاحرار

بهترین احسان آنست که برسد بآزادگان یعنی بمردمی که در بند علایق دنیا نباشند

4956

خیر الثناء ما جرى علی السنّة الابرار

بهترین ستایش آنست که روان شود بر زبانهای نیکوکاران. یعنی مدح و ثنائی است که نیکوکاران کسی را بکنند که در آن کذب و گزافی نباشد و دلیل

خوبی ممدوح باشد

4957

خیر اعمالک ما قضی فرضک

بهترین عملهای تو آنستکه بجا آورد واجب ترا، زیرا که ترک واجب باعث

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۲۲

عقاب می شود و ترک سنت باعث عقاب نمی شود بلکه سبب فوت ثوابی می شود که بر فعل آن مترتب می شود و یقین ادای چیزی که بر ترک آن عقاب

مترتب شود بهتر و ضرورت ترست از ادای آنچه بر ترک آن عقابی مترتب نشود و مجرد ترک فضیلتی باشد

4958

خیر اموالک ما وقی عرضک

بهترین مالهای تو آنست که نگاهدارد عرض ترا، یعنی صرف شود از برای حفظ عرض صاحب آن پس آن بهترست از هر مالی که در مصرف دیگر صرف

شود یا نگاهداشته شود. و ممکن است که مراد این باشد که: بهترین مالها آنست که عرض صاحب آن با وجود آن محفوظ ماند، پس آن بهترست از

مالی که با هتک عرضی باشد مثل این که خفت و ذلتی بر خود گذارد و صرف نکند آنرا از برای دفع آن

4959

خیر الاعمال ما اکتسب شکرا

بهترین عملها آنست که کسب کند شکری را. یعنی جزای نیکوئی را از جانب حق تعالی، یا شکر کسی را باین که احسان بکسی باشد که او شکر آن

کند

4960

خیر الاموال ما استرق حرّاً

بهترین مالها آنست که بنده کند آزاده را، یعنی احسان شود بآزاده چه مردمان بندگان احسان اند چنانکه مکرر مذکور شد

4961

خیر ما جرّبت ما وعظک

بهترین آنچه آزمایش کنی آنست که پند دهد ترا. یعنی تجربه ایست که پند گیری از آن و متنبه شوی بامری سودمند که سبب اقدام بر خیری یا منع

از شرّی گردد

4962

خیر العلوم ما اصلحک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۲۳

بهترین علمها آنست که اصلاح کند حال ترا. یعنی سبب تقوی و پرهیزگاری تو شود

4963

خیر الدنیا حسره، و شرها ندم

خیر دنیا حسرت است و شر آن پشیمانی. «بودن خیر آن حسرت» باعتبار اینست که کسی که در دنیا کار خیری کرده باشد و در قیامت ثواب آنرا بیابد حسرت می خورد که چرا کم کردم و زیاده برین نکردم. و «بودن شر آن پشیمانی» یعنی سبب پشیمانی در آخرت، ظاهرست، و ممکن است که مراد باوّل این باشد که: خیر دنیا یعنی خیری که از دنیا باین کس می رسد مثل مال و اسباب و مانند آنها «حسرت است» یعنی سبب حسرت می شود در وقتی که همه را باید گذاشت و رفت، نهایت جزو دوم بمعنیی که مذکور شد ملایم این نیست، زیرا که شر دنیا که سبب پشیمانی است شری است که آدمی در دنیا بکند نه شری که از دنیا باین کس برسد مگر این که اشاره باین باشد که شر دنیا منحصرست در شری که آدمی خود کرده باشد، زیرا که شرور دیگر که باین کس برسد در دنیا چون حق تعالی در آخرت تلافی آنها خواهد کرد در حقیقت شر نیست و خیرست، شر همین بدیهاست که آدمی خود کرده باشد و سبب استحقاق عقاب گردد، و ظاهرست که آنها سبب پشیمانی گردد بخلاف خیرات دنیا که خواه خود کرده باشد آنها را و خواه خود نکرده باشد مثل مصائب و نوائب که باین کس برسد در دنیا همه سبب حسرت می شود یعنی آدمی در قیامت حسرت خواهد خورد که چرا زیاده برین

نبود

4964

خیر الضحک التبتّم

بهترین خنده تبسم است، زیرا که فرحناکی از آن ظاهر نمی شود بخلاف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲۴

خنده ها که مشتمل بر صدا و قهقهه باشد که علامت فرحناکی و نشاط زیادست که شرعا مذموم است

4965

خیر الحلم التّحلم

بهترین حلم تحلم است یعنی حلم کسی که بالذات حلیم نباشد و خود را بر حلم دارد و نفس خود را جبر کند بر آن. و «بودن این حلم بهترین افراد حلم» ظاهرست، باعتبار زیادتی تعب و مشقت که در چنین حلمی باشد بخلاف حلمی که خلقی این کس باشد که چندان تعبی در آن نیست

4966

خیر الاعمال ما اصلح الدّین

بهترین عملها آنست که اصلاح کند دین صاحب خود را

4967

خیر الامور ما اسفر عن الیقین

بهترین کارها آنست که بگشاید از یقین یعنی علامت یقین صاحب خود بأحوال مبدأ و معاد باشد مثل توکل و صبر و مانند آنها

4968

خیر العلم ما قارنه العمل

بهترین علم آنست که همراه باشد با آن عمل

4969

خیر الکلام ما لا یملّ و لا یقلّ

بهترین سخن آنست که ملالت نیاورد و کم نباشد. یعنی پر زیاد نباشد که باعث ملالت شنونده شود، و پر کم نباشد که خوب وفا بأدای مطلب نکند. و ممکن است که «یقلّ» بصیغه مجهول از باب افعال خوانده شود و معنی این باشد که: کم شمرده نشود، یعنی مردم آنرا کم نشمارند

4970

خیر الامور ما ادى الى الخلاص

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲۵

بهترین کارها آنست که بکشاند بخلاصی یعنی رستگاری از عذاب و عقاب اخروی

4971

خیر العمل ما صحبه الاخلاص

بهترین عمل آنست که همنشین او باشد اخلاص، یعنی خالص بودن از برای رضای حق تعالی و خشنودی او

4972

خیر امور الدّین الورع

بهترین امور دین پرهیزگاریست

4973

خیر الامور ما عری عن الطّمع

بهترین کارها آنست که برهنه باشد از طمع یعنی خالی باشد از طمع از مردم

4974

خیر البرّ ما وصل الی المحتاج

بهترین احسان آنست که برسد بکسی که محتاج بآن باشد

4975

خیر الاخلاق ابعدھا عن اللّجاج

بهترین خویها دورترین آنهاست از لجاجت یعنی ایستادگی کردن بر باطل، یا دشمنی کردن با مردم

4976

خیر الصدقة اخفاھا

بهترین صدقه پنهان ترین آنست، باعتبار دوری آن از شایبه ریا، و این بنا بر غالب است و اگر نه گاه باشد که صدقه آشکار افضل باشد اگر خالص باشد

از ریا، و غرض از آن تحریص مردم باشد بر آن. و قبل از این مذکور شد که این در صدقه سنت است، و اما در صدقه واجب، آشکارا دادن آنرا بهتر

می دانند

4977

خیر الهمم اعلاھا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲۶

بهترین همتها بلند ترین آنهاست، یعنی در هر باب همت بلند بهترست از همت پست

4978

خیر الاخوان اقلهم مصانعة فی النّصيحة

بهترین برادران کمترین ایشان است بحسب مدارا و مدهانه در نصیحت یعنی آنست که مدارا و مدهانه او در نصیحت تو و منع کردن تو از بدیها کمتر از

سایر برادران باشد

4979

خیر السّخاء ما صادف موضع الحاجة

بهترین سخاوت آنست که بر خورد بجایگاه حاجت یعنی سخاوتیست که نسبت بمحتاجی بشود

4980

خیر النّفوس از کاهها

بهترین نفسها پاکیزه ترین آنهاست یعنی از گناهان و اخلاق بد

4981

خیر الشّیم ارضاھا

بهترین خویها پسندیده ترین آنهاست یعنی هر خوئیست که مردم آنرا بیشتر پسندند و از آن راضی تر و خشنود تر باشند

4982

خیر الاختیار موادّة الاخیار

بهترین برگزیدن دوستی کردن با نیکانست یعنی برگزیدن آن

4983

خیر المعروف ما اصیب به الابرار

بهترین احسان آنست که رسیده شوند بآن نیکوکاران یعنی احسانیست که بنیکوکاران برسد

4984

خیر الکرّم جود بلا طلب مکافاة

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲۷

بهترین کرم بخششی است بی طلب تلافی و جزایی

4985

خیر الاخوان من لا یحوج اخوانه الی سواه

بهترین برادران آنست که محتاج نگرداند برادران خود را بسوی غیر خود

یعنی خود کفایت امور ایشان بکند و نگذارد که محتاج بدیگری شوند

4986

خیر اخوانک من عتفک فی طاعة الله سبحانه

بهترین برادران تو کسی است که سختی کند با تو در طاعت خدای سبحانه، یعنی در داشتن تو بر آن

4987

خیر ما استنجحت به الامور «۱» ذکر الله سبحانه

بهترین آنچه برآوری بآن کارها را ذکر خدای سبحانه است یعنی ذکر خدای سبحانه بهترین وسیله‌ایست از برای بر آوردن مطالب، و مراد ذکر بزبان

است یا اعم از مجرد در دل نیز

4988

خیر اخوانک من واساک، و خیر منه من کفاک، و ان احتاج الیک اعفاک

بهترین برادران تو کسیست که مواسات کند با تو، و بهتر ازو کسیست که کافی باشد ترا، و اگر محتاج شود بسوی تو معاف دارد ترا. «مواسات» چنانکه

مکرر مذکور شد دادن مال است بکسی یا در وقتی که از قدر کفاف خود باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲۸

نه از زیادتی بر آن، یا برابرداشتن کسی با خود در مال خود، و بنا بر اول «بودن کسی که کافی باشد او را بهتر از آن» ظاهرست، و بنا بر دویم و سیم

باعتبار اینست که کسی که کافی باشد هر چند از فضل مال خود دهد و او را با خود برابر نداند نفع او باو بیشتر می‌رسد پس او بهتر برادر است از برای

او، هر چند آنکه از قدر کفاف دهد، یا او را با خود برابر داند افضل و افزونتر باشد بحسب مرتبه. و «معاف دارد ترا» یعنی با وجود احتیاج بتو از تو مدد و

اعانتی نخواهد و ترا از آن بری دارد

4989

خیر من صاحب ذوو العلم و الحلم

بهترین کسی که مصاحبت کنی با او صاحبان علم و حلم اند

4990

خیر من شاورت ذووا التّهی و العلم، و اولو التجارب و الحزم

بهترین کسی که مشورت کنی صاحبان عقل و علم اند، و خداوندان تجربه‌ها و دور اندیشی

4991

خیر الامور ما اسفر عن الحقّ

بهترین چیزها آنستکه بگشاید از حقّ یعنی ظاهر شود از آن امر حقی که پنهان باشد

4992

خیر الاعمال ما زانه الرّفق

بهترین کارها اینست که زینت دهد آنرا رفق، یعنی صاحب آن با مردم بمهربانی و لطف سلوک کند، و این معنی زینت عملهای خیر او باشد

4993

خیر الاموال ما اعان علی المکارم

بهترین مالها آنست که یاری کند بر مکرمتها یعنی افعال خیر

4994

خیر الاعمال ما قضی اللّوازم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۲۹

بهترین عملها آنست که بجا بیاورد آنچه را لازم باشد، یعنی واجب باشد و البته باید کرد، و این همان مضمون فقره‌ایست که چند فقره قبل از این نقل

شد که

خیر اعمالک ما قضی فرضک» و شرح شد»

4995

خیر الخلائق الرّفق

بهترین خویها رفق است یعنی مهربانی و لطف با مردم

4996

خیر الکلام الصدق

بهترین سخن آنست که راست باشد

4997

خیر الاخوان من لم یکن علی اخوانه مستقصیا

بهترین برادران کسیست که نبوده باشد بر برادران خود بنهایت رساننده یعنی پر سخت گیری نکند بر برادران در رعایت حقوق خود، و نهایت آنرا از ایشان توقع نداشته باشد، و اگر چیزی از آنها از یکی از برادران فوت شود مسامحه کند در آن و درگذرد

4998

خیر الامراء من کان علی نفسه امیرا

بهترین امراء یعنی فرماندهان کسیست که باشد بر نفس خود فرمانده، یعنی نفس او فرمان او ببرد در امر بطاعات و نهی از معاصی

4999

خیر المعروف ما لم یتقدّمه المطل و لم یتبعه المنّ

بهترین احسان آنست که پیشی نگرفته باشد بر آن پس انداختنی، و از عقب او در نیاید منتی، «پیشی نگرفته باشد بر آن پس انداختنی» یعنی چنین نباشد که پیش از آن وعده کرده باشد و از آن وعده پس انداخته باشد، یا این که در اصل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۳۰

پس انداختنی در آن نباشد یعنی در حال داده باشد و پس نینداخته باشد آنرا بوعده وقت دیگر

5000

خیر النَّاس من ان اغضب حلم، و ان ظلم غفر، و ان اسیء الیه احسن

بهترین مردم کسیست که اگر بخشم آورده شود بردباری کند، و اگر ستم کرده شود ببخشد، و اگر بدی کرده شود بسوی او، در برابر نیکویی کند

5001

خیر النَّاس من نفع النَّاس

بهترین مردم کسیست که نفع رساند مردم را

5002

خیر النَّاس من تحمّل مؤنّة النَّاس

بهترین مردم کسیست که بر خود گیرد خرج مردم را

5003

خیر خصال النساء شرّ خصال الرجال

بهترین خصلتهای زنان بدترین خصلتهای مردان است. ممکن است که مراد مذمت زنان باشد باین که خصلتهای خوب ایشان خصلتهای بد مردانست

پس خصلتهای بد ایشان را برین قیاس باید کرد. و ممکن است که مراد این باشد که بخیلی که بدترین خصلتهای مردانست خوبترین خصلتهای زنانست چنانکه در بعض احادیث دیگر نیز وارد شده که: بخیلی در زنان پسندیده است. و در بعضی نسخهها بجای «شرّ» بلفظ مفرد «شرار» بلفظ جمع واقع شده و بنا بر این ظاهر معنی اوّل است، زیرا که همه صفات بد مرد چنین نیست که در زنان خوب باشد

5004

خیر الخلال صدق المقال، و مکارم الافعال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۳۱

بهترین خصلتها راستی سخن است، و افعال نیکو. یعنی اینست که سخن کسی راست باشد و افعال او نیکو

5005

خیر الملوک من امانت الجور، و احيی العدل

بهترین پادشاهان آنست که بمیراند ستم را، و زنده گرداند عدل را

5006

خیر الدنیا زهید، و شرّها عتید

خیر دنیا اندک است و شرّ آن آماده است

5007

خیر الشکر ما کان کافلا بالمزید

«بهترین شکر آنست که بوده باشد ضامن زیادتی، یعنی شکر حق تعالی است که البته سبب زیادتی نعمت شود چنانکه در قرآن مجید فرموده «۱»

5008

.خیر الاجتهاد ما قارنه التوفیق

بهترین جدّ و جهد آنست که همراه آن باشد توفیق خدا، یعنی تهیه او اسباب خیر را از برای این کس، پس عمده اینست که آدمی سعی کند در فرمانبرداری حق تعالی تا توفیق او همیشه همراه او باشد و مدد او کند

5009

.خیر اخوانک من کثر اغضابه لک فی الحقّ

بهترین برادران تو کسیست که بسیار باشد بخشم آوردن او ترا در حقّ، یعنی در آنچه حقّ باشد اگر خلاف حقّ از تو ببیند منع و زجر تو کند و از آن راه بسیار ترا بخشم آورد

5010

.خیر الاستعداد ما اصلح به المعاد

بهترین آماده شدن آنست که اصلاح شود بآن معاد. یعنی بازگشت یا روز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۳۲

آن یا جایگاه آن. و مراد اینست که بهترین آماده شدن اینست که آدمی بسبب خصال و افعال خیر خود را آماده کند از برای صلاح حال آخرت خود

5011

.خیر الآراء ابعدها من الهوی، و اقربها من السّداد

بهترین رأیها آنست که دورتر باشد از خواهش، و نزدیکتر باشد براه درست

مراد اینست که هرگاه در مطلبی چند رای و اندیشه بخاطر کسی برسد هر یک از آن رایها که دورتر باشد از آنچه او خواهش آن دارد آن بهترین رایهای او باشد یعنی اعتماد بر آن بیشتر است از آنچه بخواش او نزدیکتر باشد، زیرا که بسیار است که خواهش چیزی فریب می دهد آدمی را و زینت می دهد

از برای او آنچه را موافق آن باشد بخلاف آنچه دورتر باشد از خواهش، چه مظنه این خطا در آن نیست پس هرگاه رایها در نظر او مساوی باشند این

معنی مرجحی است از برای آنچه دورتر باشد از خواهش. و مراد به «نزدیکتر بودن براه درست» اینست که اندیشه باشد که برآستی و درستی آنرا بعمل توان آورد و محتاج بحیله و تزویری نباشد

5012

.خیر من صحبتہ من لا یحوجک الی حاکم بینک و بینہ

بهترین کسی که مصاحبت کنی با او کسیست که محتاج نسازد ترا بسوی حاکمی که حکم کند میانه تو و میانه او. یعنی اگر دعوی بر او داشته باشی او خود به آن چه حقّ باشد قائل شود و محتاج نسازد ترا باین که نزد حاکمی بروی که حکم کند میانه او و میانه تو

5013

.خیر اخوانک من و اساک بخیره، و خیر منه من اغناک عن غیره

بهترین برادران تو کسیست که مواسات کند با تو بمال خود، و بهتر از او کسیست که بی نیاز سازد ترا از غیر او. این همان مضمون فقره ایست که قبل از این نقل شد که: «خیر اخوانک من و اساک، و خیر منه من کفاک» و شرح شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۳۳

5014

.خیر الاخوان انصحهم، و شرهم اغشهم

بهترین برادران خالص ترین ایشانست و بدترین ایشان غش دارترین ایشانست

5015

.خیر النّاس اورعهم، و شرهم افجرهم

بهترین مردم پرهیزگارترین ایشانست، و بدترین ایشان گنهکارترین ایشان

5016

.خیر الاخوان من لم تکن علی الدّتیا اخوته

بهترین برادران کسیست که نبوده باشد بر سر دنیا و از برای آن برادری او

5017

.خیر الاخوان من کانت فی اللّٰه مودّته

بهترین برادران کسیست که بوده باشد در راه خدا دوستی او

5018

خیر الاخوان من اذا فقدته لم تحبّ البقاء بعده

بهترین برادران کسیست که هرگاه نیابی او را دوست نداری باقی ماندن را بعد از او

5019

خیر العباد من اذا احسن استبشر، و اذا اساء استغفر

بهترین بندگان کسیست که هرگاه کار نیکی بکند شادمان شود، و هرگاه کار بدی بکند طلب آمرزش کند

5020

خیر الناس من اذا اعطى شكر، و اذا ابتلى صبر، و اذا ظلم غفر

بهترین مردم کسیست که هرگاه عطا کرده شود شکر کند، و هرگاه گرفتار شود بیلائی صبر کند، و هرگاه ستم کرده شود ببخشد

5021

خیر اخوانک من سارع الی الخیر و جذبک الیه، و امرک بالتر

و اعانک علیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۳۴

بهترین برادران تو کسیست که شتاب کند بسوی خیر، و بکشد ترا بسوی آن، و امر کند ترا بنیکوئی، و یاری کند ترا بر آن

5022

خیر اخوانک من دعاک الی صدق المقال بصدق مقاله، و ندبک الی افضل الاعمال بحسن اعماله

بهترین برادران تو کسیست که بخواند ترا بر راستی گفتار بر راستی گفتار خود، و متوجه سازد ترا بسوی افزونترین عملها بنیکوئی عملهای خود. یعنی

کسی است که راست گفتار نیکو کار باشد، و صحبت او در تو اثر کند، پس راست گفتاری او سبب راست گفتاری تو شود، و نیکوکاری او باعث

نیکوکاری تو نیز گردد

5023

خیر العلم ما اصلحت به رشادک، و شرّه ما افسدت به معادک

بهترین علم آنست که اصلاح کنی بآن راه یافتن خود را، و بدترین آن آنست که تباه کنی بآن آخرت خود را. مراد به «آنچه اصلاح کند بآن راه یافتن

خود را» علمی است که عمل بآن بشود و به «آنچه تباه کند بآن آخرت خود را» علمی است که عمل بآن نشود. و ممکن است که مراد باوّل علوم حقه

باشد و بدوّم اعتقادات فاسده، بنا بر این که «علم» گاهی بر مطلق ادراک اطلاق می شود خواه موافق واقع باشد و خواه مخالف آن

5024

خیر عملک ما اصلحت به یومک، و شرّه ما استفسدت «۱» به قومک

بهترین عمل تو آنست که اصلاح کنی بآن روز خود را، و بدترین آن آنست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۳۵

که طلب کنی بآن فساد قوم خود را. مراد به «روز او» روزیست که آن عمل را در آن میکند، یا روز قیامت است، و مراد به «عملی که طلب کند بآن

فساد قوم خود را» بعضی اعمال شنیعه است که باعث عیب و عار همه قوم و قبیله می شود، پس کسی که آنرا بکند گویا طلب کرده فاسد شدن قوم

خود را، یا کاری که باعث وقوع فتنه و فسادی شود میانه قوم او

5025

خیر الناس من اخرج الحرص من قلبه، و عصی هواه فی طاعة ربه

بهترین مردم کسیست که بیرون کند حرص را از دل خود، و نافرمانی کند خواهش خود را در فرمانبرداری پروردگار خود. یعنی در آنچه اطاعت و

فرمانبرداری حق تعالی باشد اگر خواهش خلاف آن داشته باشد فرمان آن خواهش نبرد و اطاعت آن نکند

5026

خیر الناس من طهر من الشهوات نفسه، و قمع غضبه، و ارضى ربه

بهترین مردم کسیست که پاک کند از خواهشها نفس خود را، و بکوبد خشم خود را، و خشنود گرداند پروردگار خود را. مراد خواهشهاییست که بحرامها

باشد، و مراد به «کوبیدن خشم» فرو نشاندن آنست و عمل نکردن بر وفق مقتضای آن

5027

خیر الناس من کان فی یسرہ سخیّا شکورا

بهترین مردم کسیست که بوده باشد در توانگری خود بخشنده شکر کننده

5028

خیر الناس من کان فی عسرہ مؤثرا صبورا

بهترین مردم کسیست که بوده باشد در درویشی خود اختیار کننده صبر کننده،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۳۶

یعنی با وجود درویشی و تنگی حال غیر خود را بر خود اختیار کند و چیزی را باو ببخشد با وجود احتیاج خود بآن، و صبر کننده باشد بر آن درویشی و بی چیزی، و بسبب آن خود را در حرامی نیندازد

5029

خیر اخوانک من دلک علی هدی، و اکسبک تقی، و صدک عن اتباع هوی

بهترین برادران تو کسی است که دلالت کند ترا بر راه راستی، و کسب فرماید ترا پرهیزگاری، و منع کند ترا از پیروی خواهشی، یعنی خواهش حرامی و در بعضی نسخه ها «ألْبَسْک» بجای «أَكْسِبْک» است و بنا بر این ترجمه اینست که: بپوشاند بتو پرهیزگاری

5030

خیر من صحبت من ولْهَک بِالْآخِرِ، و زهدک فی الدنیا، و اعانک علی طاعة المولی

بهترین کسی که مصاحبت کنی کسیست که شیفته کند ترا بآخرت، و بی رغبت گرداند ترا در دنیا، و یاری کند ترا بر فرمانبرداری پروردگار

5031

خیر النَّاسِ مِنْ زَهْدَتْ «۱» نَفْسِهِ، و قَلَّتْ رَغْبَتُهُ، و مَاتَتْ شَهْوَتُهُ، و خَلَصَ اِيْمَانُهُ، و صدق ایقانه

بهترین مردم کسیست که بی رغبت باشد در دنیا نفس او، و کم باشد خواهش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۳۷

او، و مرده باشد هوا و هوس او، و خالص باشد ایمان او، و راست باشد یقین او، یعنی یقین کامل داشته باشد به آن چه یقین بآن باید داشت از احوال مبدأ و معاد

5032

خیر الامور ما سهلت مبادیه، و حسنت خواتمه، و حمدت عواقبه

بهترین کارها آنست که آسان برآید مبادی آن، و نیکو باشد اواخر آن، و ستوده باشد عاقبتهای آن، مراد اینست که بهترین کارهای دنیوی کاریست که مقدمات و اسباب آن باسانی برآید و محتاج بتعب و زحمت زیاد نباشد، و «نیکو باشد اواخر آن» یعنی اصل آن کار و آنچه بعد از تحصیل اسباب و آلات باید کرده شود نیکو باشد و قبیحی شرعا یا عرفا نداشته باشد. و «ستوده باشد عاقبتهای آن» یعنی بعد از آن نیز مفسده و زیان و خسروانی بر آن مترتب نگردد

5033

خیر الامور اعجلها عائدة، و احمدها عاقبة

بهترین کارها تندترین آنهاست بحسب فایده، و ستوده ترین آنهاست بحسب عاقبت، یعنی کاریست که فایده آن زودتر باین کس برسد، و عاقبت آن بحسب دنیا و آخرت ستوده تر باشد

5034

خیر اموالک ما کفاک

بهترین اموال تو آنست که کافی باشد ترا، یعنی بقدر احتیاج تو باشد و کمتر از آن نباشد که باعث تنگی حال شود، و نه زیاد بر آن که باعث طغیان شود و در دنیا از برای حفظ آن زیادتی هم تعبی باید کشید و در آخرت حساب آنرا نیز باید داد

5035

خیر اخوانک من واساک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۳۸

بهترین برادران تو کسیست که مواسات کند با تو و معنی «مواسات» مکرر مذکور شد

5036

خیر ما ورث الابیاء الابیاء الادیب

بهترین آنچه میراث دهند پدران پسران را ادب است، یعنی اینست که آداب تعلیم ایشان کنند

5037

خیر العطاء ما کان عن غیر طلب

بهترین بخشش آنست که بوده باشد بی طلبی، یعنی بی طلب آنکه باو بخشیده می شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۳۹

[حرف «خاء» بلفظ مطلق]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «خاء» بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه (بخصوص یک لفظ چنانکه در فصل سابق بود که همه بلفظ «خیر» بود). فرموده است آن حضرت علیه السلام

5038

خذ علی عدوک بالفضل فانه احد الظفرین

سلوک کن بر دشمن خود باحسان پس بدرستی که آن یکی از دو فیروزیست یعنی سلوک کن باحسان بر دشمن یا سلوک کن بر دشمن یعنی از برای غلبه بر او باحسان کردن بر او پس بدرستی که این یکی از دو فیروزیست، یعنی فیروزی بر دشمن بدو نحو می شود یکی بقهر و غلبه بر او، و یکی باین که احسان کرده شود باو تا این که دوست بلکه بنده و فرمانبردار گردد، و ظاهرست که فیروزی برین نحو اسهل و افضل است

5039

خذ بالعدل و اعط بالفضل تحز المنقبتین

بگیر برابر و بده بزیادتی تا این که جمع کنی هر دو منقبت را. «منقبت» صفت نیکو را گویند و مراد اینست که حق خود را برابر گرفتن و زیاد نگرفتن صفت نیکوئیست، و همچنین حق کسی را زیاد دادن، پس هرگاه تو برابر بگیری و زیاد بدهی هر دو منقبت را جمع کرده خواهی بود. و ممکن است که مراد این باشد که سلوک کن بعدالت، و بخشش کن بتفضل، تا این که جمع کنی هر دو منقبت را یعنی منقبت عدل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۰

و تفضل را یعنی در هر باب با مردم عدالت کن، و هیچ امری را بناحق جاری مساز مگر بخششی را که بعنوان تفضل بی این که بر تو حقی باشد بکنی

5040

خذ من امرک ما یقوم به عذرک، و تثبت به حجتک

فراگیر از کار خود آنچه بر پای بایستد بآن عذر تو، و پای بر جا باشد بآن حجت تو، یعنی برهان تو یا غلبه تو. یعنی هر کاری که بکنی چنان کن که عذر تو در آن باب قائم باشد و برهان یا غلبه تو ثابت باشد یعنی اگر کسی در آن باب بر تو اعتراضی کند عذر تو قائم باشد و غلبه تو بر او ثابت باشد

5041

خذ ممّا لا یبقی لک لما یبقی لک و لا یفارقک

فراگیر از آنچه باقی نمی ماند از برای تو برای آنچه باقی می ماند از برای تو، و «جدا نمی شود از تو» یعنی فراگیر از دنیای فانی توشه از برای آخرت که پاینده و باقی است

5042

خذ القصد فی الامور، فمن اخذ القصد خفت علیه المؤمن

فراگیر میانه روی را در هر چیز، پس هر که فراگیرد میانه روی را سبک باشد بر او مؤنتها و اخراجات

5043

خذ الحکمة ائی کانت فان الحکمة ضالّة کلّ مؤمن

فراگیر حکمت را هر جا که بوده باشد، پس بدرستی که حکمت گم شده هر مؤمن است. مراد اینست که: بیاموز حکمت را یعنی علم درست را نزد هر کس که باشد خواه خوب باشد و خواه بد، زیرا که حکمت در حقیقت حق مؤمنی است و تعلق باو دارد و هر چه را نداند از آن بمنزله مالی است که گم شده باشد از او، پس هر جا که بیابد بگیرد آنرا که مال گم شده اوست که پیدا شده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۱

5044

خذ من قليل الدنيا ما یکفیک، و دع من کثیرها ما یطغیک

فراگیر از اندک دنیا آنچه را بس باشد ترا، و واگذار از بسیار آن آنچه را بطغیان و سرکشی آورد ترا

5045

خذ بالحزم و الزم العلم تحمد عواقبک

فراگیر دوراندیشی را، و جدا مشو از علم تا این که ستوده باشد عاقبتهای تو یعنی عاقبت هر کار تو

5046

خذ من نفسک لنفسک، و تزود من یومک لغدک، و اغتنم غفو «۱» الزمان، و انتهز فرصة الامکان

فراگیر از نفس خود برای نفس خود، و توشه بگیر از امروز خود از برای فردای خود، و غنیمت شمار در گذشتن «۲» زمان را، و غنیمت دان فرصت امکان را

یعنی فراگیر از نفس خود عملهای خیر را، و بدار او را بر آنها از برای نفس خود، و از برای آخرت خود، و غنیمت شمار در گذشتن زمان را، یعنی

غنیمت دان این را که روزگار از سر تنگ گیری بر تو گذشته، و فرصت کار خیری بتو داده، و «غنیمت دان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۲

فرصت امکان را» بمنزله تأکید و بیان آنست یعنی غنیمت دان فرصت تمکن از کار خیر را و قدرت بر آن را، و این بنا بر اینست که «عفو» بعین بی نقطه باشد و در بعضی نسخه‌ها با نقطه است و «عفو» با نقطه چنانکه جمعی از اهل لغت گفته اند بمعنی خواب است، یا خواب سبک، یا پینکی «۱»، بنا بر اختلاف اقوال ایشان، و بنا بر این ترجمه اینست که: غنیمت شمار خواب روزگار را یعنی این را که از تو غافل شده و گویا بخواب رفته و فرصتی از برای تو هست، و در تعبیر باین لفظ بنا بر دو قول آخر اشاره است باین که غفلت روزگار اندک غفلتی است و بمنزله خواب سبکی است، یا پینکی است و زود بیدار شود و دیگر فرصت بتو ندهد، و آنچه بعضی از اهل لغت گفته اند که «اغفاء» باین معنی است نه «عفو» محلّ اعتماد نیست

5047

خور السلطان اشدّ علی الرعیّة من جور السلطان

خور پادشاه یعنی ضعف و سستی او سخت ترست بر رعیت از جور و ستم او، زیرا که جور پادشاه هر قدر که باشد از یک کس است و چندان قدری نخواهد داشت، و ضعف پادشاه باعث این می‌شود که هر که بر کسی ظلم تواند کرد ظلم کند، و ظاهرست که در این وقت ظلم بسیار و فزون از شمار می‌شود

5048

خذ الحکمۀ ممّن اتاک بها، و انظر الی ما قال، و لا تنظره الی من قال

فراگیر حکمت را از هر که بیاورد از برای تو آنرا، و نگاه کن به آن چه گفته است نه به آن که گفته، یعنی علم درست را هر کس از هر که بیاموزد باید فرا گرفت خواه خوب باشد و خواه بد، و نگاه باید کرد به آن چه گفته نه بآن کسی که گفته، پس هرگاه گفته حق باشد باید که فرا گرفت هر چند قائل آن شهرتی بعلم نداشته باشد یا بد مذهب باشد، و هرگاه گفته درست نباشد باید که ردّ کرد هر چند قائل آن بعلم و دانش مشهور باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۳

5049

خذوا من کرائم اموالکم ما یرفع به ربکم سنیّ اعمالکم

فراگیرید از گرامیهای اموال خود آنچه را بلند کند خدا بآن عملهای بلند مرتبه شما را، یعنی فرا گیرید از نفائس اموال خود آنچه صرف کنید در وجوه خیرات و مبرّات که بلند میکند خدا بسبب آنها عملهای بلند مرتبه شما را، و ظاهر این کلام اینست که قبول کردن عملهای نیکوی کسی مشروط باشد بصرف قدری از گرامی اموال در وجوه خیرات از زکاة و غیر آن. و ممکن است که مراد این باشد که

بلندتر می‌گرداند بسبب آن پروردگار شما عملهای بلندمرتبه شما را، یعنی آن سبب این شود که عملهای بلندمرتبه دیگر شما نیز بلندمرتبه‌تر گردد

5050

خذ من الدّینیا ما اتاک، و تولّ عمّا تولّی منها عنک، فان لم - تفعل فاجعل فی الطّلب

فراگیر از دنیا آنچه را بیاید ترا، و رو بگردان از آنچه رو بگرداند از جمله دنیا از تو، پس اگر نکنی این را پس اجمال کن در طلب یعنی اگر بالکلیه رو نگردانی از آنچه رو گردانیده از تو و طلب کنی آنرا، پس باعتدال طلب کن و افراط بکن در آن

5051

خالطوا النّاس بما یعرفون، و دعوهوم ممّا ینکرون، و لا تحمّلوهوم علی انفسکم و علینا، فانّ امرنا صعب مستصعب

آمیزش کنید با ناس به آن چه می‌شناسید، و واگذارید ایشان را از آنچه نمی‌شناسید، و بار مکنید ایشان را بر نفسهای خود و بر ما، پس بدرستی که امر ما دشوار دشوار شمرده شده است، مراد اینست که با ناس یعنی اهل سنت یا مطلق مردم آمیزش کنید بر نحوی که ایشان می‌شناسند یعنی اظهار مکنید بایشان از احوال ما مگر آنچه را ایشان شناسند و اعتراف بآن کنند و مگوئید بایشان آنچه را ایشان انکار کنند یعنی عقول ایشان ادراک آن نتواند کرد و از آن راه انکار آن کنند. و «بار مکنید ایشان را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۴

بر نفسهای خود و بر ما» یعنی اگر برین نحو با ایشان سلوک نکنید و بایشان اظهار کنید آنچه را ایشان انکار کنند این باعث این شود که ایشان در مقام دشمنی و عداوت ما برآیند، و باعتبار کثرتی که دارند بر شما و بر ما غلبه کنند، «پس بدرستی که امر ما» بیان علت اظهار نکردن بعضی احوال است بایشان، و آن اینست که

امر ما» یعنی شأن و مرتبه ما دشوار «دشوار شمرده شده است» یعنی در واقع دشوار است و مردم آنرا دشوار می‌دانند و عقول ایشان آنرا قبول نمی‌کند بلکه بر کذب و غلوّ حمل میکنند و از آن راه در صدد ایذاء و آزار شما و ما برمی‌آیند پس آن مراتب را نباید بایشان اظهار کرد و با ایشان بر نحوی باید سخن گفت که انکار آن نکنند

5052

خف ربّک، و ارج رحمته، یؤمنک ممّا تخاف، و ینلک «۱» ما رجوت

بترس از پروردگار خود، و امید داری رحمت او را، تا این که امان دهد ترا از آنچه می ترسی، و عطا کند بتو آنچه را امید داری. یعنی هرگاه بترسی از پروردگار خود یعنی از عذاب و عقاب او و امید رحمت او را داشته باشی این سبب این می شود که خدا امان دهد ترا از آنچه می ترسی از آن از عذاب و عقاب، و عطا کند بتو آنچه را امید آن داری از رحمت او

5053

خرق علم الله سبحانه باطن غیب السترات «۲»، و احاط بغموض عقائد السّیرات

«دریده است علم خدای سبحانه درون نهان پوشیده ها را، و فرو گرفته گوهای «۳»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۵

اعتقادات پنهانی را. «دریده است علم خدا» یعنی شکافته است آنرا و رسیده است بآن. و «فرو گرفته» یعنی بقعر اعتقادات عمیق پنهانی رسیده، و ممکن است که ترجمه «و احاط» (تا آخر) این باشد که: و فرو گرفته پوشیده های اعتقادات نهانی را، و وصف به هر یک از «پوشیده ها» و «نهانی» از برای تأکید باشد. و «فرو گرفته آنها را» یعنی بهمه آنها تعلق گرفته و بهمه آنها رسیده

5054

خف تامن و لا تامن فتخف

بترس از خدا تا ایمن گردی و ایمن مگرد پس ترسناک گردی. یعنی اگر ایمن گردی باید که ترسناک گردی یا عاقبت ترسناک گردی پوشیده نیست که این ترکیب موافق قول کسائی است که «لا تکفر فتدخل النار» را تجویز کرده و بر تقدیر صحت نسبت آن بآن حضرت صلوات الله و سلامه علیه حجت آن می شود

5055

خیر الاعمال اعتدال الرجاء و الخوف

بهترین عملها برابری امید و ترس است یعنی امید رحمت حق تعالی و ترس از عقاب او، و این معنی در احادیث دیگر نیز وارد شده

5056

خف ربك خوفاً يشغلک عن رجائه، و ارجه رجاء من لا يأمن خوفاً

بترس از پروردگار خود ترسیدنی که مشغول سازد ترا از امید باو، و امید دار او را امید کسی که ایمن نباشد از ترس او، یعنی امید کسی که آمیخته باشد امید او بترس پس ایمن نباشد از ترس او یعنی فارغ نباشد از آن و بی آن نباشد

پوشیده نیست که ظاهر این فقره مبارکه اینست که خوف باید که زیاد بر امید باشد زیرا که در طرف ترس فرمودند که: «ترسی که مشغول سازد ترا از امید او» یعنی نگذارد که بامید پردازی، و در طرف امید فرمودند: «امید کسی که امید او آمیخته باشد بترس» پس ترس باید که زیاد باشد از امید، و این منافات دارد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۶

با آنچه در فقره سابق مذکور شد که «بهترین عملها برابری امید و ترس است» و در احادیث دیگر نیز امر برابری آنها شده. و دور نیست که «لا يشغلک» باشد و «لا» از قلم ناسخ افتاده باشد و معنی این باشد که «ترسی که مشغول نسازد ترا از امید او» یعنی با وجود آن امید باو نیز داشته باشی، و بنا بر این هر دو برابر می تواند بود

5057

خالف من خالف الحق الی غیره، و دعه و ما رضی لنفسه

مخالفت کن کسی را که مخالفت کند حق را بسوی غیر آن، و واگذار او را با آنچه راضی شده بآن از برای نفس خود. یعنی با آن باطلی که مخالفت کرده حق را در آن و رفته بسوی آن

5058

خف الله خوف من شغل بالفکر قلبه، فانّ الخوف مظنة «۱» الامن و سجن النفس عن المعاصی

بترس از خدا ترسیدن کسی که مشغول سازد ب فکر دل خود را، پس بدرستی که ترس جایگاه گمان امن است، و حبس نفس است از گناهان. و در بعضی نسخه ها بجای «مظنه» بظای نقطه دار و نون «مطیه» بطای بی نقطه و یای دو نقطه زیر است و بنا بر این ترجمه اینست که «بدرستی که ترس شترسواری امن است، یا شتر باربردار آنست» یعنی شتر نیست که امن را بار آن کنند و بر هر تقدیر مجاز است و مراد اینست که: ترس لازم دارد ایمنی را و سبب آن می شود، و «سجن» در بعضی نسخه ها بسین بی نقطه مکسور و جیم ساکن است و در بعضی بشین نقطه دار مفتوح و جیم ساکن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۷

است و هر دو بمعنی حبس و منع است «۱» چنانکه ترجمه شده

5059

خیر الامور النمط الاوسط، الیه یرجع الغالی، و به یلحق التالی

بهترین امرها نمط میانه است، بسوی آن برمیگردد از حدّ در گذرنده، و بآن ملحق می‌شود در عقب مانده. «نمط» بمعنی نمد مشهور است و جمعی از مردم را نیز گویند که بر یک طریقه باشند و بنا بر اوّل تشبیه شده طریقه و مذهبی که کسی بر آن قرار گیرد و اعتقاد کند بنمندی که جایگاه خود سازد و بر آن بنشیند و مراد اینست که: بهترین طریقه‌ها و مذهبها مذهب کسیست که میانه‌رو باشد و کسی که از حدّ در رفته باشد باید که بآن برگردد، و کسی که در عقب مانده باشد و بآن نرسیده باشد باید که بآن برسد و آن مذهب اهل حقّ است که در باره ائمه صلوات اللّٰه و سلامه علیهم بامامت و عصمت و سایر فضائل علیه و مراتب عالیّه ایشان قائل شده اند و از حدّ نگذشته‌اند باین که چیزی زیاده از مرتبه ایشان از برای ایشان ثابت کنند مثل این که نعوذ باللّٰه مانند غالیان بألوهیّت و ربوبیّت ایشان قائل شوند، و در عقب نمانده اند که باقرار بمراتب جلیله ایشان نرسیده باشند پس غالیان که از حدّ در گذشته‌اند و زیاده از مرتبه ایشان از برای ایشان قرار داده‌اند باید که برگردند و آنچه را زیاده از مرتبه ایشان باشد انکار کنند، و جمعی که در عقب مانده‌اند و نرسیده‌اند به آن چه در باره ایشان اعتقاد باید کرد باید که خود را ملحق سازند بآن مذهب و برسانند بآن، و بنا بر معنی دویم نیز مراد همین است و معنی اینست که

بهترین امور نمط میانه است» یعنی مذهب نمط میانه یعنی جماعتی که میانه‌روند بشرحی که مذکور شد، و در بعضی احادیث این مضمون باین « عبارت واقع شده

خیر هذه الأمّة النمط الأوسط، یلحق بهم التالی، و یرجع الیهم الغالی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۸

یعنی بهترین این امت نمط میانه است، ملحق می‌شود بایشان در عقب مانده، و بر می‌گردد بسوی ایشان از حدّ بدر رفته و پوشیده نیست که درین عبارت حمل «نمط اوسط» بر معنی دویم انطباق است

5060

خلطه أبناء الدتیا راس البلوی و فساد التقوی

آمیزش پسران دنیا سر بلاست و فساد تقوی. مراد به «پسران دنیا» جمعی است که حریص بر دنیا باشند و ظاهرست که آمیزش زیاد با ایشان باعث میل و رغبت بطریقه و شیوه ایشان می‌شود و آن بلائیست اخروی، بلکه دنیوی نیز، و بآن فاسد می‌شود تقوی و پرهیزگاری

5061

خالف الهوی تسلّم، و اعرض عن الدتیا تغنّم

مخالفت کن خواهش را تا سالم مانی، و رو بگردان از دنیا تا غنیمت یابی

5062

خذوا مهل الایتام، و حوطوا قواصی الاسلام، و بادروا هجوم الحمام

فرا گیرید مهلت ایتام را، و حفظ کنید سرحدّهای اسلام را، و پیشی گیرید بر ناگاه رسیدن تقدیر مرگ. یعنی مهلت روزگار را غنیمت شمارید، و تا مهلت کردن کار خیری دارید، بکنید، و تأخیر مکنید در آن که مبادا مرگ ناگاه در رسد و دیگر مهلت ندهد، و «پیشی گیرید بر ناگاه رسیدن تقدیر مرگ» بمنزله تأکید اینست یعنی پیشی گیرید بکردن کارهای خیر که مبادا ناگاه در رسد تقدیر مرگ و دیگر نتوانید کرد. و «حفظ کنید سرحدّهای اسلام را» امرست بنگهبانی کردن آنها و با خبر بودن از آنها از برای دفع فتنه و فساد کفار، و هجوم و تاخت ایشان بر سر مسلمانان

5063

خلف لکم عبر من آثار الماضین قبلکم لتعتبروا بها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۴۹

باقی گذاشته شده از برای شما عبرتها از اثرهای گذشتگان پیش از شما، تا این که عبرت بگیرید شما از آنها، مثل بناهای عظیم که از بنیان آنها بغیر نام یا نشان اثری نمانده، و از آنها باید عبرت گرفت بر بی‌اعتباری دنیا و این که حریص بر آن نباید بود «۱» و مثل خرابی خانه‌های اهل ظلم و مستأصل شدن ایشان در اندک وقتی که از آنها عبرت باید کرد بر بدی عاقبت ظلم و مانند اینها از آثار دیگر و عبرتهای دیگر

5064

خادع نفسک عن العباده، و ارفق بها، و خذ عفوها و نشاطها، ألا ما کان مکتوبا من الفریضه فانه لا بدّ من ادائها

فریب ده نفس خود را از عبادت، و نرمی کن با آن، و فراگیر زیادتیی آنرا و نشاط آنرا، مگر آنچه را بوده باشد نوشته شده از فریضه، پس بدرستی که آن ناچار است از گزاردن آن. مراد اینست که فریب ده نفس خود را از جانب عبادت و هر چاره و حیل که توانی کرد بکن از برای میل فرمودن آن بعبادت و رغبت فرمودن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۰

او بآن، نهایت نرمی کن با آن و سخت مگیر بر آن. و «فراگیر زیادتی آنرا» یعنی فراگیر از برای آن زیادتی وقتی را که او داشته باشد بر اوقات ضروری و اوقات استراحت او و وقت نشاط آنرا، نه وقت کسالت و ملالت آنرا، مگر عبادتی که البته نوشته باشد خدا و واجب کرده باشد که آن ناچار است از گزاردن آن بهر حال که باشد، و تأخیر نمی‌توان کرد آنرا بوقت زاید و هنگام نشاط، مگر این که وقت آن وسعتی داشته باشد در آن صورت تأخیر او توان کرد بوقت زیاد و نشاط. و ممکن است که مراد به «فریب دادن نفس از عبادت» فریب دادن آن باشد از برای بازداشتن آن از عبادت هرگاه ملول باشد از آن و نشاط آنرا نداشته باشد و با وجود آن حال خواهد که آنرا بجا آورد پس در آن صورت چاره و تدبیر از برای منع او از آن مستحسن است و بنا بر این باقی کلام بر وجهی که شرح شد تفصیل و بیان همین مطلب است

5065

خذوا من اجسادکم تجودوا بها علی انفسکم، و اسعوا فی فکاک رقابکم قبل ان تغلق رهائنها

فراگیرید از بدنهای خود تا این که بخشش کنید به آنها بر نفسهای خود، و شتاب کنید در رها کردن گردنهای خود پیش از این که گروههای آنها مستحقّ شود آنها را کسی که آنها در گرو اویند. مراد به «فرا گرفتن از بدنها و بخشش کردن به آنها بر نفسها» ضعیف و لاغر کردن بدنهاست بسبب ریاضت طاعات و عبادات از برای رستگاری نفسها، پس گویا فرا می‌گیرند از بدنها آنچه را ضعیف و لاغر میشوند، و می‌بخشند آنرا بنفسها. و مراد باین که: «شتاب کنید در رها کردن گردنهای خود» (تا آخر) اینست که

نفسهای شما نزد حق تعالی در گرو عملهای شماست، پس اگر بجا آورید آن عملها را که شما را امر به آنها کرده نفسهای شما از گرو برآیند، و اگر نه حق تعالی مستحقّ آنها شود که اگر خواهد عذاب و عقاب کند مانند چیزی که کسی آنرا در گرو حقّ کسی کند و آنها را از گرو بر نیآورد تا این که شخصی که در گرو او باشد مالک او شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۱

و بهر نحو که خواهد تصرف کند در آن پس باید که شتاب کنید شما در کردن عملهای خیر تا این که رها سازید گردنهای خود را پیش از این که نفسهای شما در گرو حق تعالی بمانند، یعنی پیش از این که اجل در رسد و شما کاری نکرده باشید که بسبب آن نفسها را از گرو در آورده باشید، پس بروید و آنها در گرو مانده باشند و مستحقّ عذاب و عقاب باشند

5066

خض الغمرات الی الحقّ حیث کان

داخل شو سختیها را بسوی حق هر جا که بوده باشد یعنی از برای رسیدن بحقی خود را در شداید و سختیها بینداز هر جا که بوده باشد آن حق، مراد به «حقّ» هر علمییست از علوم حقه دینیه، یا اعمّ از آن و از هر عمل واجبی نیز

5067

خوض النَّاسِ فی الشَّیءِ مَقْدَمَةٌ الْکَائِنِ

فرو رفتن مردم در چیزی پیشرو امریست که بوده باشد، مراد اینست که هرگاه مردم بفکر چیزی افتند و خبر دهند که چنان شده بی این که آن شده باشد، این در اغلب - اوقات مقدمه وقوع آنست و نشان اینست که بزودی واقع خواهد شد و بآن اعتبار در دلهای ایشان افتاده و از آن خبر می‌دهند چنانکه نقل شده نیز از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: «ارجاف» «۱» العامّة بالشَّیءِ من مقدمات کونه» یعنی باراجیف گفتن عوام چیزی را از جمله مقدمات بودن آن چیزست

5068

خالقوا النَّاسِ باخلاقهم و زایلوهم فی الاعمال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۲

آمیزش کنید با مردم بخویها و خصلتهای ایشان، و جدائی کنید از ایشان در کردارها. مراد اینست که با مخالفین آمیزش کنید بطریق خویها و خصلتهای ایشان تا این که ایمن باشید از ضرر ایشان اما در اعمال، مخالفت کنید با ایشان

یعنی در آنچه عمل ایشان مخالف دین شما باشد مگر این که تقیه باشد، در آن صورت موافقت با ایشان جایز است، باعتبار این که باز در دین ما امر شده بتقیه و آنچه بعنوان تقیه کرده شود مخالف دین ما نیست

5069

خَلَّتَانِ لَا تَجْتَمَعَانِ فِی قَلْبِ مُؤْمِنٍ، سَوِّءِ الْخَلْقِ وَ الْبِخْلِ

دو خصلت است که جمع نمی‌شوند با هم در دل مؤمنی، بدی خوی و بخیلی

5070

خالطوا النَّاسِ مَخَالَطَةً اِنْ مَتَّمَّ بَكُوا عَلَیْكُمْ، وَ اِنْ غَبْتُمْ حَنُوا عَلَیْكُمْ

آمیزش کنید با ناس یعنی مخالفان آمیزشی که اگر بمیرید گریه کنند بر شما، و اگر غایب شوید مشتاق باشند بسوی شما. غرض ترغیب مؤمنانست باختلاط و آمیزش با مخالفان برین وجه، تا این که ایمن گردند بسبب آن از ضرر ایشان. و ممکن است که مراد سلوک با مردم باشد برین نحو

5071

خالطوا الناس بالسنتکم و اجسادکم، و زایلوهم بقلوبکم و اعمالکم

آمیزش کنید با مردم بزبانهای خود و بدنهای خود، و جدائی کنید از ایشان بدلهای خود و کردارهای خود. مراد به «مردم» مخالفانست و مراد اینست که با ایشان آمیزش کنید و اختلاط کنید بسخن گفتن و دید و بازدید و مانند آنها تا این که شما را موافق دانند با خود و ضرری نرسانند بشما، اما جدائی کنید از ایشان بدلهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۳

خود یعنی در اعتقادات و کردارها، یعنی در آنچه از طاعات و عبادات در مذهب شما مخالفت باشد با مذهب ایشان، پس شما مخالفت کنید با ایشان در آنها و بر وفق مذهب خود بکنید، مگر این که تقیه باشد چنانکه قبل از این مذکور شد

5072

خلطه أبناء الدنیا تشین الدین، و تضعف الیقین

آمیزش پسران دنیا عیبناک می‌سازد دین را، و ضعیف می‌گرداند یقین را، زیرا که پسران دنیا حریص اند بر طلب دنیا و سعی از برای آن، و بآن اعتبار باز می‌مانند از سعی در امور آخری و این نشان سستی دین و ضعف یقین ایشان است باحوال مبدأ و معاد، و ظاهرست که آمیزش کسی با هر قومی فی الجمله موجب سرایت خو و خصلت ایشان می‌شود در او

5073

خفف الصّوت و غضّ البصر و مشی القصد من اماره «۱» الایمان و حسن التّدین

پست کردن آواز و پائین انداختن نگاه و رفتن میانه از نشانه ایمان و نیکوئی دینداریست. قبل از این مذکور شد که «پست کردن آواز نشان شرم و حیاست» بخلاف بلند گفتن زیاد که دلیل بی شرمی و بی حیائی است، و همچنین «پائین انداختن نگاه» نشان شرم و حیاست، و باعث این نیز می‌شود که از بسیاری از نگاههای حرام محفوظ ماند. و «رفتن میانه» اینست که نه پر تند باشد که نشان سبکی و بی وقاریست، و نه پر آهسته که نشان تکبر و تبخترست، و از این ظاهر می‌شود که هر یک ازین سه خصلت نشان ایمان و نیکوئی دینداریست، چه ظاهرست که شرم و حیا و همچنین حفظ خود از محرّمات و سکینه و وقار و احتراز از تکبر و تبختر نشان ایمان و دینداری است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۴

5074

خطر الدنیا یسیر، و حاصلها حقیر، و بهجتها زور، و مواهبها غرور

قدر دنیا اندک است، و حاصل آن کوچک است، و شادمانی آن باطل است

و بخششهای آن فریب است، وجه همه اینها ظاهرست چه امری که در اندک وقتی زایل و فانی گردد هر چند عظیم باشد قدر آن اندک است و حاصل آن کوچک، و ظاهرست که شادمانی آن بی‌آمیختگی بکاره نباشد و کم است که وزر و وبالی در عقب نداشته باشد، و بطلان چنین شادمانی ظاهرست، و بر فرضی که خالص از آنها باشد همان انقطاع و زوال آن کافی است از برای بطلان آن. «و بخششهای آن فریب است» زیرا که لذتی چند است خسیسه دنیه فانیه زائله آمیخته بصد گونه درد و الم و اندوه و غم، و با وجود اینها فریب دهند آدمی را و مشغول سازند از سعی از برای آخرت و نعماً. «۱» و آرایش «۲» که از آرایش درد و اندوه مصفاوند و از بیم زوال و اختلال میرا

5075

خیانۀ المستسلم و المستشیر من افطع الأمور و أعظم الشّور و موجب عذاب السّعیر

خیانت کردن با مستسلم و مستشیر از شنیع‌ترین چیزهاست، و بزرگترین بدیهاست، و واجب کننده عذاب آتش افروخته است. مراد به «مستسلم» کسیست که مطیع و منقاد این کس باشد، و به «مستشیر» کسی که مشورت با این کس کند، و ظاهرست که خیانت اگر چه مطلق آن شنیع و بد است، با این دو کس شنیع تر و بدتر باشد، و بآن اعتبار واجب سازد آتش جهنم را، چنانکه آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرموده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۵

و فرموده است آن حضرت صلوات الله علیه در باره قومی که مذمت فرموده ایشان را بسبب بدی ایشان

5076

خفت عقولکم، و سفهت حلومکم، فانتم غرض لنابل، و أكله لاکل، و فريسة لصال

خفت عقولکم» یعنی سبک است عقلهای شما، و «سفهت حلومکم» نیز بهمین معنیست و تأکید سابق است، «فانتم غرض لنابل» [غرض] بغین «نقطه دار و [نابل] بنون و بآء یک نقطه زیر یعنی پس شما نشان‌دهید از برای صاحب تیر. از این معلوم می‌شود که غرض مذمت ایشان بوده بسبکی عقل

ایشان و بی قوتی ایشان در جنگ و جهاد. و مراد به «نشانه بودن از برای تیر» اینست که کسی که تیر بیندازد بجانب شما، شما نشانه آن می شوید و آنرا رد نمی توانید کرد از خود، یا این که صاحب تیر چون بی وقوفی شما را میداند و میداند که از شما رد نمی شود شما را نشانه میکند و بجانب شما می اندازد. و «نابل» بمعنی صاحب تیر و سازنده آن نیز آمده و در اینجا بمعنی سازنده نیز ممکن است باین که مراد این باشد که کسی که تیر می سازد باندازه جان شما می سازد و از برای این می سازد که شما نشانه آن شوید بلکه مبالغه در بی وقوفی ایشان در این معنی بیشتر است. و در بعضی نسخه ها «عرض» بعین بی نقطه است و «نابل» بنون و یاء دو نقطه زیر، و بنا بر این معنی اینست که: پس شما متاعید از برای کسی که برسد بشما یعنی متاعید که بر باید شما را، و دفع او نتوانید کرد

و اکل لاکل» یعنی لقمه‌اید از برای خورنده، یعنی اگر کسی خواهد شما را بخورد لقمه او می شوید و بهیچ وجه خود را از چنگال او رها نمی تواند کرد. و «فریسه لصال» یعنی فریسه اید از برای حمله کننده، «فریسه شیر» آنست که شیر درهم شکند آنرا و بکوبد گردن آنرا، و مراد اینست که: هر که حمله کند بشما، شما

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۶

فریسه او می شوید و درهم می شکند شما را و می کوبد گردن شما را

و فرموده است نیز آن حضرت علیه السلام در مذمت جمعی مانند قوم مذکور

5077

خذلوا الحقّ و لم ینصروا الباطل

ترک کرده اند یاری حق را، و یاری نکرده اند باطل را. مراد مذمت ایشان است بمهملی و بیکاری، و این که نه یاری حق کرده اند و نه یاری باطل

5078

خلو القلب من التّقوی یملاه من فتن الدّنیاء

خالی بودن دل از پرهیزگاری پر میکند آنرا از فتنه های دنیا، یعنی از اندیشه های امور دنیوی که هر یک فتنه ایست از برای او و باعث زیان و خسران اوست در آخرت بلکه در دنیا نیز

5079

خمسۃ ینبغی ان یملاه من فتن الدّنیاء بین اثنین لم یدخله فی امرهما، و المتأمّر علی صاحب البیت فی بیته، و المتقدّم علی مائده لم یدع الیهما، و المقبل بحدیثه علی غیر مستمع، و الجالس فی المجالس الّتی لا یستحقّها

پنج کس اند که سزاوارست که خوار کرده شوند، داخل شونده میانه دو کس که ایشان داخل نکرده باشند او را در امر خود، و سلطنت جوینده بر صاحب خانه در خانه او، و پیشی گیرنده بر خوانی که خوانده نشده باشد بسوی آن، و رو آورنده بسخن خود بر کسی که گوش نیندازد، و نشنیده در جایگاههایی که سزاوار نباشد آنها را. مراد مذمت پنج کار است و این که هر که یکی از آنها را بکند سزاوار اینست که خوار کرده شود یکی - این که دو کس با هم مشغول کاری باشند مثل این که با هم رازی گویند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۷

دیگری بیاید خود را داخل کند میان ایشان، بی این که ایشان او را داخل کنند، و وجه مذمت این ظاهرست، چه گاه باشد که ایشان راضی نباشند بداخل شدن او، و بسا باشد که منع کنند او را و باعث خفت و خواری او گردد

دوم - این که صاحب خانه در خانه خود خواهد که کاری بکند و دیگری از راه قهر و غلبه مانع او شود و نگذارد که او بکند و خواهد که خود بکند، و وجه این اینست که صاحب خانه در خانه خود بهر حقی که قابل آن باشد اولی است، پس تسلط جستن کسی بر او در آن و گرفتن آن از آن عقلا و شرعا قبیح و مذموم است، و اینست که بحسب شرع اقدس هرگاه صاحب خانه قبل پیش نمازی باشد او اگر خواهد که پیش نمازی کند در آنجا اولی است از هر پیشنمازی غیر او

سیم - این که کسی بر سر خوانی یا سفره می رود از برای این که چیزی بخورد بی این که صاحب آن خوان یا سفره بخواند او را بآن. و مذمت این در احادیث دیگر نیز وارد شده، و در بعضی احادیث وارد شده که: چنین کسی ملعون است، و وجه این ظاهرست باعتبار خفت و ذلتی که لازم دارد و بسبب احتمال عدم رضای صاحب طعام بآن

چهارم - این که کسی سخن گوید با کسی که گوش ندهد باو، و قبح این نیز ظاهرست بسبب خفت و ذلتی که در آن باشد

پنجم - این که کسی در مجالس در جایی نشیند که سزاوار آن نباشد مثل جمعی که تلاش بالانشینی میکنند بی آنکه اهلیت آن داشته باشند و وجه این اینست که عقلا و شرعا هر کسی باید که قدر و مرتبه خود را داند، پس طلب کردن زیاد بر آن قبیح و مذموم است، و این بخلاف اینست که کسی مرتبه بالانشینی داشته باشد و پائین نشیند، چه آن از راه تواضع و فروتنی قبیح و مذموم نیست بلکه پسندیده و مستحسن است

5080

خمس یتقبحن من خمس، کثرة الفجور من العلماء، و الحرص

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۸

فی الحکماء، و البخل فی الأغنیاء، و القحۃ فی النساء، و من المشایخ الزنا

پنج صفت است که قبیح شمرده می شود از پنج کس، بسیاری فجور از علما، و حرص در حکما، و بخیلی در توانگران، و بی شرمی در زنان، و از پیران زنا کردن

مراد اینست که این پنج چیز ازین پنج کس قبح زیادی دارد و در غیر ایشان نیز اگر چه قبیح است اما قبح آن بآن مرتبه نیست، و «فجور» بمعنی مطلق فسق، و خصوص دروغ گفتن، و عدول کردن از حق و میل از آن، هر سه آمده و در اینجا هر یک مناسب است و اصل هر یک هر چند قبیح است و از همه کس قبیح میباشد نهایت بسیار آن قبح زیاد دارد و از خصوص علماء بیشتر، و همچنین حرص بر دنیا اگر چه از همه کس قبیح است، از حکماء یعنی آنانکه علم راست و کردار درست دارند قبح آن زیادترست، و مراد حرصی است که باعث ارتکاب حرامی نشود و اگر نه در حکما بمعنی مذکور نمی تواند بود، و بنا بر این مراد به «قبح در آن» کراهت شدید و ناخوشی زیادست هر چند بمرتبه حرمت نرسد، و همچنین ظاهرست که بی شرمی در زنان قبیح ترست، و زنا از پیران

5081

خصلتان فیهما جماع المروءة، اجتناب الرجل ما یشینه و اکتسابه ما یزینه

دو خوی است که در آنهاست جمع کردن مروّت یعنی مردی یا آدمیت، دوری گزیدن مرد از آنچه عینناک گرداند او را، و کسب کردن او آنچه را زینت دهد او را، «بودن این دو خصلت جمع کننده همه مراتب مردی یا آدمیست» ظاهرست، و محتاج بیان نیست

5082

خذوا من کلّ علم احسنه فانّ التحلّ یأکل من کلّ زهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۵۹

ازین فیتولد منه جوهران نفیسان أحدهما فیہ شفاء للنّاس، و الآخر یستضاء به

فراگیرید از هر علمی نیکوتر آنرا، پس بدرستی که زنبور عسل می خورد از هر شکوفه زیباتر آنرا، پس پدید می آید از آن دو جوهر نفیس، یکی از آنها در آنست شفائی از برای مردم، و دیگری روشنی جسته می شود بآن. مراد به «جوهر نفیس اول» عسل است که حق تعالی در قرآن مجید در شأن آن فرموده که در آنست شفائی از برای مردم، و تجربه نیز شاهدست بر آن حتی این که جزو عمده اکثر معاجین شده و مراد بآن دیگری که روشنی جسته می شود بآن موم است، چنانکه ظاهر و روشن است، و مراد اینست که آدمی را طاقت و استطاعت آن نیست که همه علوم را کسب کند پس باید که فرا گیرد از هر علمی آنچه نیکوتر آن باشد، باعتبار این که نفع آن در دین بیشتر باشد. و تقریب تعلیل بحکایت زنبور اینست که چنانکه در آن ماده با وجود خست آن غذای نیکوتر باعث این می شود که چنان دو گوهر گرانبه از آن متولد شود، پس همچنین علم نیز که غذای روحانی نفس است هر چه از آن بهتر باشد در آن ماده شریف باعث این می شود که آنچه از آن متولد شود از اخلاق و اعمال نیکوتر و زیباتر باشد

5083

خلوّ الصّدر من الغلّ و الحسد من سعادة العبد

خالی بودن سینه از کینه و رشک از نیکبختی مردست، یعنی از جمله اسباب آنست

5084

خلوص الودّ و الوفاء بالوعد من حسن العهد

خالص بودن دوستی و وفا نمودن بوعده از نیکوئی عهدست، یعنی از جمله اسباب و شرایط نیکوئی عهد و پیمان با خدا باطاعت و انقیاد او. یعنی نیکوئی رعایت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۶۰

آن و وفای بآن اینست که دوستی مؤمنان با یکدیگر خالص باشد و آمیخته بغش و نفاق نباشد، و این که وفا کنند بوعده که با یکدیگر کنند

نو فرموده است آن حضرت علیه السلام در ذکر و وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله

5085

خرج من الدنیا خمیصا، و ورد الآخرة سلیمًا، لم یضع حجرا علی حجر حتی مضی لسبیله و اجاب داعی ربّه

بیرون رفت از دنیا گرسنه، و فرود آمد آخرت را سلیم، نگذاشت سنگی بر سنگی تا رفت براه خود، و اجابت کرد خواننده پروردگار خود را. مراد به «بیرون رفتن از دنیا گرسنه» اینست که همیشه در دنیا گرسنه می بود و بقدر سیری میل چیزی نمی فرمود. و «فرود آمد آخرت را سلیم» یعنی سلیم از هر نقصی و تقصیری در تبلیغ دعوت یا غیر آن از طاعات و عبادات. و «نگذاشت سنگی بر سنگی» یعنی اصلا در دنیا بنای عمارتی از برای خود نکرد تا وقتی که رحلت فرمود از آن «۱». و مراد به «خواننده پروردگار» حضرت ملک الموت است که می خواند مردم را، و می طلبد از جانب پروردگار

5086

خاب رجاءه و مطلبه من كانت الدنيا امله و اربه

نومید شده است امید او و مطلب او کسی که بوده باشد دنیا امید او و حاجت او. مراد اینست که: هر که دنیا همین امید و حاجت او باشد، او در حقیقت نومیدست، زیرا که مطالب دنیوی بر تقدیری که حاصل شود پوچ و باطل و فانی و زایل است، پس کسی که خود را مشغول آنها سازد در حقیقت نومیدست، و بامیدی که کار او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۶۱

بباید نرسیده، خصوصاً هرگاه بسبب آن محروم گردد از آلائی بهیه «۱» و نعمای سنیه آخرت که پاینده و جاویدست. و ممکن است که کلام نفرین باشد بر کسی که همین دنیا امید و حاجت او باشد باین که نومید گردد امید و مطلب او، و چون غرض از امثال این نفرینها طلب حتمی وقوع متعلق آنها نیست بلکه مجرد اظهار بدی آن امری که نفرین باعتبار آن می شود و این که آن سبب استحقاق نفرین باشد، پس اگر گاهی نومیدی واقع نشود منشأ اشکالی نمی شود

5087

خذ العفو من الناس، و لا تبلغ من احد مکروهه

فرا گیر عفو را از مردم، و مرس از احدی بمکروه او. ممکن است که خطاب بکسی باشد که می فرستاده او را آن حضرت علیه السلام بگرفتن زکاء، و مراد این باشد که: بگیر از صاحبان اموال آنچه را ایشان خود بخوشی و رضا بدهند

و «مرس از احدی مکروه او را»، یعنی مگیر از کسی آنچه را او مکروه داشته باشد دادن آنرا و بکراهت بدهد، و ممکن است که خطاب عام باشد و مراد این باشد که: فرا گیر یعنی شیوه و طریقه خود کن عفو کردن از مردم و گذشتن از تقصیرات ایشان را. و «مرس از احدی مکروه او را» یعنی مکن نسبت بکسی امری را که او ناخوش دارد و مکروه او باشد

5088

خلیل المرء دلیل علی عقله و کلامه برهان فضله

دوست مرد دلیل است بر عقل او، و سخن او برهان فضل اوست. یعنی دوست هر کسی نشان عقل و بی عقلی اوست، و از آن استنباط عقل و بی عقلی او می توان کرد «۲»، چه اگر او نادان باشد این نشان بی عقلی کسی است نیز که او را دوست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۶۲

خود فرا گرفته، و اگر عاقل و دانا باشد این نشان عقل و دانائی او نیز باشد. و همچنین سخن هر کس برهان فضل اوست یعنی دلیل است بر فضل و افزونی او و عدم آن و بر مرتبه فضل او، و از آن استنباط آنها می توان کرد، و این ظاهرست

5089

خیر کل شیء جدیده، و خیر الاخوان اقدمهم

بهترین هر چیز تازه آنست، و بهترین برادران قدیم تر ایشان است، وجه این ظاهرست و محتاج بیان نیست

5090

خالف نفسک تستقم، و خالط العلماء تعلم

مخالفت کن با نفس خود یعنی با هوا و خواهش او تا این که راست گردی یعنی براه راست باشی، و آمیزش کن با علما تا این که بیاموزی، چه ظاهرست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص: ۴۶۳

آمیزش با ایشان باعث آموختن بعضی از احکام و آداب می شود

5091

خشیه الله جماع الایمان

ترس از خدا جمع کننده ایمانست یعنی جمع کننده همه مراتب آنست، زیرا که کسی را که ترس از خدا باشد مخالفت او نکند، و هر که مخالفت او نکند بر اعلی مراتب ایمان باشد

5092

خوف الله یجلب لمستشعره الامان

ترس از خدا می کشد از برای کسی که آنرا شعار خود کرده باشد امان را

شعار «چنانکه قبل از این مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد، و «شعار کردن چیزی» کنایه است از لازم گردانیدن آن و جدا نکردن از خود مانند آن جامه، و ظاهرست که کسی که ترس از خدا را لازم خود گرداند و از خود جدا نکند این معنی می کشد از برای او امان را یعنی ایمنی در آخرت از عذاب و عقاب را بلکه ایمنی در دنیا را نیز از بسیاری از آفات

5093

خف الله يؤمنك، و لا تأمنه فيعدّبك

بترس از خدا تا ایمن گرداند ترا، و ایمن مباش از او پس عذاب کند ترا

بودن ترس از خدا سبب ایمن گردانیدن یعنی ایمن گردانیدن در آخرت ظاهرست، زیرا که ترس از خدا باعث نکردن گناه خصوصا کبایر می‌شود، و ظاهرست که آن سبب ایمنی در آخرت گردد. و «بودن ایمنی از او سبب عذاب» باعتبار اینست که آن ایمنی یا با وجود ارتکاب گناهان و جرأت بر آنهاست، و ظاهرست که این معنی سبب عذاب می‌گردد، و یا باعتبار بی تقصیر دانستن خود است و اعتقاد بوفای بجمیع حقوق حق تعالی، و این معنی عجب و خود بینی است که بدترین صفات ذمیمه است، زیرا که آدمی هر چند باعتقاد خود سعی در اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۶۴

وفا بشکر اندکی از نعمتهای او نتواند کرد ما دام که اعتراف بعجز و تقصیر خود نکند تا از آن راه حق تعالی بر او رحم فرماید و تفضل کند، اینست که حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین با همه تقدّس و تنزه از همه گناهان در کمال عجز و فروتنی اظهار تقصیر خود می‌فرموده اند و طلب عفو و بخشایش آن می‌نموده اند چنانکه ادعیه صحیفه کامله و غیر آنها شاهدند بر آن

5094

«خذ ممّالا یبقی لک و لا تبقی له لمالا تفارقه و لا یفارقک ۱»

فرا گیر از آنچه باقی نمی‌ماند از برای تو و باقی نمی‌مانی تو از برای آن، از برای آنچه جدا نمی‌شوی تو از آن و جدا نمی‌شود آن از تو. یعنی فراگیر از دنیا که فانی و زایل است توشه از برای آخرت که پاینده و دائم است

5095

خیر الاخوان اعونهم علی الخیر، و اعملهم بالبر، و ارفقهم بالمصاحب

بهترین برادران یاری کننده ترین ایشانست بر کار خیر، و عمل کننده ترین ایشانست بنیکوئی، و نرمی کننده ترین ایشانست بمصاحب

5096

خذ من صالح العمل، و خال خیر خلیل، و فانّ للمرء ما اکتسب و هو فی الآخرة مع من احبّ

فرا گیر از شایسته عمل، و دوستی کن بهترین دوستی راه پس بدرستی که از برای مردست آنچه کسب کرده باشد و او در آخرت با کسی است که دوست داشته. «پس بدرستی» بیان علت هر یک از دو حکم سابق است بترتیب مذکور

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۶۵

5097

«خدمه الجسد اعطاؤه ما يستدعيه من الملاذّ و الشهوات و المقتنیات، و فی ذلک هلاک النّفس ۱»

خدمت کردن بدن را بخشیدنست بآن آنچه را طلب کند آنرا از لذّتها و خواهشها، و کسب کرده شده ها یا ذخیره کرده شده ها، و در آنست هلاک شدن نفس. مراد اولاً بیان معنی خدمت کردن بدن است که در شرع اقدس ذمّ آن شده و بعد از آن ذمّ آن فرموده اند باین که آن باعث هلاکت نفس می‌گردد در آخرت، و مراد به «لذّتها و خواهشها» لذّتها و خواهشهاییست که نهی از آنها شده باشد، و همچنین «کسب کرده شدهها» یا «ذخیره کرده شدهها»

5098

خدمه النّفس صیانتها عن اللذّات و المقتنیات، و ریاضتها بالعلوم و الحکم، و اجتهادها بالعبادات و الطّاعات، و فی ذلک نجاه النّفس

خدمت کردن نفس را نگاهداشتن آنست از لذّتها و کسب کرده شدهها یا ذخیره کرده شدهها، و ریاضت فرمودن آنست بعلمها و حکمتها، و بار کردن آنست نهایت طاقت آن بعبادات و طاعات، و در آنست رستگاری نفس. مراد اولاً بیان معنی خدمت کردن نفس است که در شریعت غرّاء مدح آن شده و بعد از آن مدح آن فرموده اند باین که سبب رستگاری نفس گردد در آخرت. و مراد به «لذّتها و کسب کرده شدهها (یا) ذخیره کرده شدهها» آنهاست که نهی از آنها شده باشد چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد. و مراد به «حکمت» چنانکه مکرّر مذکور شد علم راست درست است پس ذکر «حکمتها» بعد از «علمها» از برای تخصیص بعد از تعمیم است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص: ۴۶۶

و این که مراد به «علوم» علوم حقه است

5099

خوافی الاخلاق تکشفها المعاشرة

پوشیده های خصلتها ظاهر میکند آنها را معاشرت. یعنی خصلتهای پنهانی هر کس ظاهر نمی‌شود مگر بمعاشرت با او، پس تا کسی با کسی معاشرت نکند بمجرّد حسن ظاهر حکم بخوبی او نمی‌تواند کرد

5100

خوفاى الآراء تكشفها المشاوره

پوشیده های رایها ظاهر میکند آنها را مشورت کردن با یکدیگر. یعنی بسبب مشورت کردن در کارها رایها و اندیشه های صواب درست ظاهر شود که بی مشورت آنها پنهان باشد و بخاطر نرسد

و السلام على من اتبع الهدى تصحيح این جزء شب سوم شعبان المعظم ۱۳۸۲ هجری (شب میلاد حضرت سید الشهداء علیه السلام) برابر ۱۰ دیماه ۱۳۴۱ هجری شمسی پایان یافت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷

جلد چهارم

حرف دال

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف دال بی نقطه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸

فرموده آن حضرت علیه السلام):

۵۱۰۱

دلیل عقل الرجل قوله.

دلیل عقل مرد سخن اوست. یعنی از سخن گفتن هر که قدر عقل و خرد او ظاهر می شود.

۵۱۰۲

دلیل أصل المرء فعله.

دلیل اصل مرد کردار اوست. یعنی از کردار هر کس اصل او و حال آن از بزرگی یا پستی ظاهر می شود.

۵۱۰۳

دلیل دین العبد ورعه.

دلیل دینداری بنده پرهیزگاری اوست. یعنی از پرهیزگاری آدمی دینداری او معلوم می شود.

۵۱۰۴

دلیل غیره الرجل عفته.

دلیل غیرت مرد عفت اوست. «غیرت» بمعنی ننگ داشتن از نقصها و عیبهاست، و «عفت» بمعنی ترک حرامهاست، و مراد اینست که: هر که را عفت باشد این نشان غیرت اوست، و هر که را عفت نباشد آن نشان بی غیرتی اوست، زیرا که بی غیرتی زیاده از این نباشد که مرتکب حرام شود و از آن نقص و عیب ننگ نداشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹

۵۱۰۵

دلیل ورع الرجل نزاهته.

دلیل ورع مرد پاکیزگی اوست. «ورع» بمعنی پرهیزگاری و ترس از خدا هر دو مستعمل می شود و ظاهر اینست که مراد در اینجا معنی دوم است. و مراد به «پاکیزگی» پاکیزگی از گناهانست یعنی دلیل ترس کسی از خدا اینست که خود را از گناهان پاک دارد، و کسی را که پاکیزگی از آنها نباشد معلوم می شود که ترس از خدا چنانکه باید، ندارد.

۵۱۰۶

دولة الکریم تظهر مناقبه.

دولت کریم ظاهر میکند مناقب او را، یعنی فضائل او را.

۵۱۰۷

دولة اللئیم تکشف مساویه و معایبه.

دولت لئیم ظاهر میکند بدیها و عیبهای او را. «کریم» بمعنی شخص گرامی بلند مرتبه و صاحب جود هر دو آمده، و «لئیم» مقابل اوست بهر یک از دو معنی، و ظاهر اینست که مراد در اینجا از هر دو معنی اول است و مراد اینست که: شخص گرامی بلند مرتبه چون بدولت رسد مناقب او ظاهر می شود، زیرا که در دولت قادر بر کارهای خیر گردد و بمقتضای طبع خود آنها را بعمل آورد و مناقب او ظاهر گردد، بخلاف پیش از دولت که بسبب عدم قدرت و استطاعت حال او معلوم نباشد، و شخص دنی پست مرتبه چون بدولت رسد قادر بر شرور و بدیها شود و بر وفق طبع و خواهش خود آنها را بعمل آورد و بدیهای او ظاهر گردد، بخلاف پیش از دولت که باعتبار عدم قدرت و استطاعت حال او معلوم نگردد، و پوشیده نیست که برین قیاس حمل هر یک بر معنی دویم نیز می تواند شد نهایت بنا بر معنی اول ظاهر تر و تمامترست.

۵۱۰۸

دولة الجاهل كالغریب المتحرک الى النقلة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰

دولت نادان مانند بیگانه ایست حرکت کننده بسوی انتقال.

۵۱۰۹

دولة العاقل كالنسیب یحنّ الى الوصلة.

دولت عاقل مانند خویشی است که مشتاق باشد بسوی پیوند. مراد به «جاهل» در فقره سابق بقرینه مقابله با «عاقل» درین فقره کم عقل است نه غیر عالم، و مراد اینست که جاهل چون حفظ دولت نمی تواند کرد پس اگر دولتی بهم رساند دولت او بمنزله بیگانه خواهد بود از او که حرکت کند بسوی انتقال از او، و بزودی زایل شود از او و انتقال یابد بدیگری، و عاقل چون حفظ دولت می تواند کرد دولتی که بهم رساند دولت او مانند خویشی باشد از برای او که شوق این داشته باشد که همواره بپیوندد با او و از او جدا نشود.

۵۱۱۰

دولة العادل من الواجبات.

دولت عادل از واجباتست، یعنی از اموریست که ثابت و پا بر جا باشد.

۵۱۱۱

دولة الجائر من الممكنات.

دولت ستم کننده از ممکناتست یعنی از اموریست که بقا و ثباتی نباشد آنها را و بزودی فانی و زایل شوند.

۵۱۱۲

دولة الاکابر من افضل المغانم.

دولت بزرگان از افزونترین غنیمتهاست، زیرا که مردم از دولت ایشان نفع یابند و متضرر نشوند. و در بعضی نسخه ها بدل «الاکابر»: «الاکارم» است و بنا بر این ترجمه اینست که: «دولت مردم گرامی بلند مرتبه»، و حاصل هر دو یکیست.

۵۱۱۳

دولة اللئام مذلة الكرام.

دولت لئیمان یعنی مردم پست مرتبه خواری کریمان است. یعنی مردم گرامی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱

بلند مرتبه، زیرا که لئیمان که دولت یابند تربیت امثال خود از لئیمان کنند و بأحوال کریمان که از ابنای جنس ایشان نیستند نپردازند بلکه درصدد ایذا و آزار ایشان باشند.

۵۱۱۴

دول الأشرار محن الاخيار.

دولتهای مردم بد محنتهای نیکانست، بر قیاس آنچه در فقره سابق مذکور شد.

۵۱۱۵

دول الفجار مذلة الأبرار.

دولتهای فاسقان خواری نیکوکاران است، این هم مضمون فقره سابق است.

۵۱۱۶

دول اللئام من نوائب الأيام.

دولت‌های لثیمان از مصیبت‌های روزگارست، زیرا که مردم پست مرتبه که بدولت رسند حوصله آن ندارند که ضبط خود توانند کرد پس پیرو هوا و هوس خود گردند و آنچه توانند از ظلم و جور و غیر آن از انواع شرور و فساد بعمل آورند خصوصا خوار کردن کریمان و ایذا و آزار ایشان، چنانکه قبل از این مذکور شد.

۵۱۱۷

دار الوفاء لا تخلو من کریم، و لا یستقرّ بها لثیم.

خانه وفا خالی نیست از کریمی، و قرار نمی‌گیرد در آن لثیمی. یعنی هر کریمی در آن جا دارد، و کریمی نیست که وفا نداشته باشد، و هیچ لثیمی در آن جا ندارد، و لثیمی نیست که وفا داشته باشد، و مراد وفا بعهدها و وعدها و مانند آنهاست، و «آنرا خانه گفتن» باعتبار اینست که اهلی دارد که فرو گرفته ایشان را مانند خانه که اهلی دارد که در آن باشند، و مراد به «کریم» هر شخص گرامی بلند مرتبه است یا صاحب جود و سخاوت، و «لثیم» مقابل آنست بهر یک از دو معنی.

۵۱۱۸

دولة الاوغاد مبنیة علی الجور و الفساد.

دولت مردم دنی پست مرتبه بنا گذاشته شده بر ستم و فساد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲

۵۱۱۹

دعوا طاعة البغی و العناد «۱» و اسلكوا سبیل الطاعة و الانقیاد تسعدوا فی المعاد.

واگذارید فرمانبرداری سرکشی و دشمنی را، و سلوک کنید راه طاعت و فرمانبرداری را، تا این که نیکبخت گردید در روز باز گشت. یعنی اگر چنین و چنین کنید نیکبخت گردید در آن روز. و مراد سرکشی و دشمنی با خدا و اولیای اوست و همچنین طاعت و فرمانبرداری خدا و ایشان.

۵۱۲۰

درهم ینفع خیر من دینار یصرع.

درهمی که نفع رساند بهترست از دیناری که بیندازد. «درهم» زری است معروف از نقره که تخمینا بوزن دو ثلث محمدی است که درین زمان معروف است، و «دینار» همین اشرفی چهار دانگ نیمی است که درین زمان نیز معروف است، و مراد به «درهمی که نفع برساند» درهمی است که کسب شود از ممرّ حلال، و صرف شود در راه خیری یا در هر مصرف حلالی. و به «دیناری که بیندازد» دیناری که کسب شود از ممرّ حرامی، یا صرف شود در آن و بیندازد آدمی را در هلاکت اخروی و زیان و خسران ابدی.

۵۱۲۱

دلالة حسن الورع عزوف النفس عن مذلة الطمع.

دلالت نیکوئی ورع یعنی دلیل بر آن بر گردیدن نفس است از خواری طمع، یعنی ترک نمودن طمع که باعث خواری می‌گردد و ناخوش داشتن آن. پوشیده نیست که ترک طمع اگر چه سبب ترک بسیاری از محرّمات می‌شود اما ترک همه آنها را بحسب ظاهر لازم ندارد پس دلالت آن بر نیکوئی پرهیزگاری که بترک همه محرّمات می‌شود شاید باعتبار علم آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳

باشد باین که ترک طمع بالخاصیه لازم دارد کمال پرهیزگاری را و دلالت بر آن میکند.

۵۱۲۲

درهم الفقیر ازکی عند الله من دینار الغنی.

درهم درویش فزایش کننده ترست نزد خدا از دینار توانگر. مراد درهم و دیناریست که بصدقه داده شود یا در راه هر خیری صرف شود و مراد اینست که هر یک از درهم درویش و دینار غنی فزایش کننده است نزد خدا یعنی اجر و ثواب آن فزایش میکند و زیاد می‌شود چنانکه فرموده که: أجر حسنه را ده برابر می‌دهد، اما افزایش و زیاد شدن درهم فقیر زیاد است از فزایش دینار غنی یعنی اجر و ثواب آن زیاد است از اجر و ثواب این که درویش با وجود احتیاج خود بآن آنرا در آن صرف کرده، بخلاف توانگر که خود محتاج بآن نبوده و تحقیق «درهم» و «دینار» در فقره سابق سابق شد.

۵۱۲۳

داع دعا، و راع رعا، فاستجیبوا للداعی و اتبعوا الرّاعی.

خواننده خواننده است و شبانی شبانی کرده، پس اجابت کنید مر خواننده را، و پیروی کنید شبان را. یعنی کسی هست که خواننده شما را براه حق و اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی که سبب رستگاری شما گردد، و کسی هست که شبانی شما کند و تربیت کند شما را و بآن راه ببرد و بآن مطلب

رساند پس شما اجابت کنید آن خواننده را و متوجه شوید بسوی آنچه خوانده، و پیروی کنید آن تربیت کننده را تا برساند شما را بآن. و مراد به «خواننده» ممکن است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله باشد که تمام امت خود را خوانده براه حق، و مراد «بشبان تربیت-کننده» امام عصر باشد که از برای تربیت اهل آن عصر مقرر شده و هر که پیروی او کند برسد به آن چه خوانده شده بسوی آن، و ممکن است که مراد به «خواننده» حق تعالی باشد و به «تربیت کننده» هر یک از حضرت رسالت پناهی و حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین هر یک در عصر خود، و ممکن است که مراد به

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴

«خواننده و شبان» هر دو یک کس باشد که مردم را براه حق خوانده و تربیت ایشان کند و ببرد هر که را اطاعت او کند بآن راه، و مراد بآن حضرت رسالت پناهی و خلفای معصومین او باشد صلوات الله و سلامه علیهم هر یک در عصر خود، و بر هر تقدیر مراد اینست که شما مهمل وا گذاشته نشده‌اید بلکه خوانده شده‌اید بسوی راهی، و تربیت کننده مقرر شده از برای شما، پس باید که متوجه آن راه شوید و اطاعت کنید تربیت کننده را تا بسعادت ابدی و فیروزی سرمدی فایز گردید.

۵۱۲۴

دار بالبلاء محفوفه و بالغدر موصوفه «۱» لا تدوم احوالها و لا یسلم نزالها.

خانه‌ایست ببلا فرو گرفته شده، و بی وفائی وصف کرده شده، پاینده نمی‌ماند احوال آن، و سالم نمی‌ماند فرود آیندگان آن. این کلام را در وصف دنیا فرموده‌اند و معنی آن ظاهرست و محتاج بشرح نیست.

۵۱۲۵

دار هانت علی ربها فخلط حلالها بحرامها، و خیرها بشرها، و حلوها بمرها.

خانه‌ایست که خوارست بر صاحب آن، پس آمیخته کرده حلال آنرا بحرام آن، و خوب آنرا بد آن، و شیرین آنرا بتلخ آن. این کلام را نیز در وصف دنیا فرموده‌اند و مراد اینست که: آن خانه‌ایست که آنرا قدر و قیمتی نزد پروردگار آن نیست، زیرا که آنرا سرای اقامت از برای کسی نکرده و مخصوص دوستان خود نگردانیده، بلکه سرائی گردانیده که چند روزی وارد شوند بر آن و امتحان خوب و بد و مطیع و عاصی در آن بشود تا هر کس بسزا و جزای خود برسند، پس ازین راه آنرا پاکیزه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵

نگردانیده از حرامها و بدیها، و خالص نساخته از تلخیها، بلکه آمیخته ساخته حلال آنرا بحرام آن، و خوب آنرا بد آن، و شیرین آنرا بتلخ آن، هر یک از برای حکمت و مصلحتی چند که در آن بوده که مقام گنجایش تفصیل آنها را ندارد و آنچه مذکور شد «از بودن غرض از آن امتحان، نه اقامت در آن» کافیهست در اشاره اجمالی به آنها.

۵۱۲۶

دار البقاء محل الصّٰدِیقِیْن، و موطن الابرار و الصّٰلِحِیْن.

خانه بقا یعنی بهشت جایگاه آنانست که ملازم راستی‌اند، و محلّ نیکوکاران و صالحان است.

۵۱۲۷

دار الفناء مقیل العاصِیْن و محلّ الأشقیاء و المتعدّیْن «۱».

خانه فنا یعنی دنیا خوابگاه عاصیان و محلّ بدبختان و از حدّ در گذرندگان است، یعنی ایشان آنرا محلّ اقامت خود قرار داده‌اند و تمتع از لذّات آنرا غرض از آن دانسته‌اند، بخلاف اطاعت کنندگان و نیکبختان که می‌دانند که غرض از آن تحمل مشقت طاعات و عبادات و صبر بر مصائب و نوائب است از برای فیروزی بسعادت و نیکبختی در سرای پاینده جاوید.

۵۱۲۸

دار النَّاسِ تَأْمِنُ غَوَائِلَهُمْ، و تسلّم من مکایدهم.

مدارا کن با ناس تا ایمن باشی از مصیبت‌های ایشان، و سالم مانی از فکرهای ایشان. «مدارا» بمعنی تقیه کردن و نرمی کردنست و مراد به «ناس» مخالفان است یا مطلق مردم، و «مصیبت‌های ایشان» یعنی مصیبت‌هایی که ایشان بتو رسانند اگر مدارا نکنی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶

۵۱۲۹

دار النَّاسِ تَسْتَمْتِعُ بِأَخَائِهِمْ، و القهم بالبشر تمت اضغانهم «۱».

مدارا کن با ناس تا بهره یابی برادری ایشان، و ملاقات کن با ایشان بشکفته روئی تا بمیرد کینه‌های ایشان. مراد اینست که: هر گاه مدارا کنی با ایشان ایشان نیز برادری و دوستی کنند با تو، و تو بهره یابی از آن، و هر گاه ملاقات کنی با ایشان بشکفته روئی کینه‌های ایشان بمیرد و فرو نشیند و در پی ایذا و آزار تو نباشند.

۵۱۳۰

دار عدوک و اخلص «۲» لودودک تحفظ الأخوة و تحرز المروءة.

مدارا کن با دشمن خود، و خالص بگرد از برای دوست خود تا این که حفظ کنی برادری را، و جمع کنی مروّت را، یعنی اگر خالص گردی با دوست خود حفظ کنی شرایط برادری را که با او داری، و جمع کنی مروّت را یعنی مردی یا آدمیت را و بنا بر این این هر دو اشاره بفایده خالص گردیدن با دوست است و فایده مدارا کردن با دشمن مذکور نشده باعتبار ظهور آن، چه ظاهرست که آن باعث ایمنی از او می‌شود، بلکه گاهی باعث زوال دشمنی و حصول دوستی می‌گردد، و ممکن است که «حفظ برادری» فایده خالص گشتن باشد، و «جمع کردن مروّت» فایده مدارا کردن، بر عکس ترتیب مذکور، و ممکن است که هر یک فایده هر یک باشد و مراد به «حفظ برادری نسبت بدشمن خود» حفظ برادری باشد که مؤمنان با هم دارند خواه دوست باشد و خواه دشمن، پس هر گاه کسی با مؤمن دشمن مدارا کند حفظ آن برادری را از جانب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۱۷

خود کرده بلکه گاه باشد که آن دشمن نیز بسبب آن دوست گردد و حفظ برادری از جانب او نیز بشود.

۵۱۳۱

دع الکلام فیما لا یعنیک، و فی غیر موضعه، فربّ کلمة سلبت نعمة و لفظة اتت علی مهجة.

واگذار سخن گفتن را در آنچه مهمّ نباشد ترا، و در غیر جای آن، پس بسا کلمه باشد که زایل کند نعمتی را، و بسا لفظی که بیاید بر خونی. «مهمّ نباشد ترا» یعنی اعتنائی بآن نداشته باشی و از فوت آن غمّ و همی رو ندهد ترا، و «در غیر جای آن» یعنی واگذار سخن را در جائی که جای آن نباشد، باعتبار این که گفتن آن در آنجا متضمن ضرری باشد یا فایده بر آن مترتب نشود، و «بسا لفظی که بیاید بر خونی» یعنی سبب ریختن خونی شود بناحق.

۵۱۳۲

دع ما یریبک الی مالا یریبک.

واگذار آنچه را بشکّ اندازد ترا بسوی آنچه بشکّ نیندازد ترا. یعنی در هر امری و کاری هرگاه طریقی باشد که شکی نباشد در صحت و استقامت آن، و طریقی باشد که مشکوک باشد، آن طریقی را اختیار کن که شکی نباشد در آن، و واگذار آن طریقی را که شکّ داشته باشی در آن هر چند منفعت آن بر تقدیر صحت زیاده باشد از منفعت آن طریقی یقینی.

و از این قبیل است عمل بااحتیاط در مسائل شرعی، چه هر گاه عمل بااحتیاط شود یقین برائت ذمه حاصل شود، و هر گاه عمل بآن نشود شکّ باشد در آن، پس عمل بییقین باید کرد مثل این که جمعی از علما قرائت سوره را در نماز واجب می‌دانند، و جمعی دیگر واجب نمی‌دانند بلکه مستحبّ می‌دانند، پس اگر کسی احتیاط کند و بخواند یقین برائت ذمه خود حاصل کند و بنا بر هر دو مذهب نماز او صحیح باشد، و اگر نخواند او را یقین بآن نباشد بلکه شکّ در آن باشد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۱۸

زیرا که بنا بر قول باستحباب نماز او صحیح باشد و بنا بر قول بوجوب نماز او صحیح نباشد.

و ممکن است که معنی کلام این باشد که: واگذار آنچه را بقلق و اضطراب آورد ترا بسوی آنچه بقلق و اضطراب نیاورد ترا، یعنی در هر کاری که اراده آن داشته باشی اگر قلق و اضطرابی در نفس خود در آن باب یابی، ترک کن آنرا و پرداز بکاری که قلق و اضطرابی در خود در آن باب نیابی، زیرا که قلق و اضطراب نفس مؤمن در کاری نشان فساد و بطلان آنست، و آرام و اطمینان او در آن نشان صحت و استقامت آنست.

۵۱۳۳

دع ما لا یعنیک، و اشتغل بمهمک الّذی ینجیک.

واگذار آنچه را مهمّ نباشد ترا، و مشغول شو به آن چه مهمّ باشد ترا که رستگاری دهد ترا. یعنی ترک کن آنچه را چندان در کار نباشد ترا مانند مطالب پوچ دنیوی، و مشغول شو به آن چه مهمّ و ضرور باشد ترا و باعث رستگاری تو شود در آخرت از طاعات و عبادات و سایر اعمال و افعال خیر.

۵۱۳۴

دع المزاح «۱» فإِنَّه لِقاح «۲» الصّغینه.

واگذار مزاح را، پس بدرستی که آن آبستنی کینه است یعنی آبستن بکینه است مراد اینست که مزاح و خوش طبعی با مردم بسیار نباید کرد، زیرا که هر گاه بسیار شد آن، نمی‌شود که بعضی از آنها سبب رنجش و کینه بعضی نگردد و منتج آن نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۹

۵۱۳۵

دع الستفه فانه یزری بالمرء و یشینه.

واگذار سغه را پس بدرستی که آن خوار میکند مرد را، و عیبناک می گرداند.

مراد به «سغه» سبکی مقابل حلم و بردباری است.

۵۱۳۶

دع الحدّة و تفکر فی الحجّة و تحفظ من الخطل تأمن الزّلل.

واگذار تندی را، و فکر کن در حجت، و نگاهداری کن از خلل تا ایمن گردی از لغزش. مراد به «حجت» دلیل و برهان است یعنی فکر کن در هر دلیل و

برهانی که خواهی بر مطلبی بگوئی تا این که خطا و غلطی در آنها نشود، یا در حجت خود در روز قیامت از برای خلاصی خود یعنی فکر کن در این که

بنحوی عمل کنی که در روز قیامت حجت تو باشد از برای رستگاری تو، و بآن رستگار توانی شد، و مراد به «خطل» سخنان فاسد است یا مطلق پر

گوئی. و مراد نگاهداری نفس خود است از آن. و «تا ایمن گردی» یعنی هر گاه چنین و چنان کنی ایمن گردی از لغزش و لغزشی از تو صادر نشود،

بخلاف این که تندی کنی، یا فکر در حجت خود نکنی، یا این که هرزه گوئی، یا این که هر یک از آنها مظنه لغزش است. و ممکن است که

مراد این باشد که: هر گاه نگاهداری کنی از خطل ایمن گردی از لغزش، و ثمره آن دو امر دیگر مذکور نباشد.

۵۱۳۷

دع الحسد و الکذب و الحقد فانهنّ ثلاثة تشین الدین و تهلك الرّجل.

واگذار حسد و دروغگوئی و کینه را، پس بدرستی که آنها سه خصلت اند که عیبناک میکنند دین را، و هلاک میکنند مرد را. مراد هلاکت اخرویست

بلکه گاهی دنیوی نیز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰

۵۱۳۸

دع القول فیما لا تعرف، و الخطاب فیما لم تکلف، و امسک عن طریق اذا خفت ضلالتہ.

واگذار سخن گفتن را در آنچه نمی دانی، و سخن گفتن را در آنچه تکلیف کرده نشده بآن، و باز ایست از راهی هر گاه بترسی از گمراهی آن، یعنی در

امور دین مرو مگر برایی که یقین باستقامت آن داشته باشی، و باز ایست از راهی که احتمال گمراهی و ضلالت آن دهی، بلکه در امور دنیوی نیز بقدر

مقدور رعایت این معنی باید کرد.

۵۱۳۹

دع الانتقام فانه من أسوء افعال المقتدر، و لقد اخذ بجوامع - الفضل من رفع نفسه عن سوء المجازاة.

واگذار انتقام کشیدن را، پس بدرستی که آن از بدترین کارهای کسیست که قادر بر آن باشد، و هر آینه بتحقیق فرا گرفته همه فراهم آورنده های فضل

و افزونی را کسی که بلند کرده نفس خود را از جزا دادن مردم ببدی یعنی بلند مرتبه تر داشته نفس خود را از این که چنین کار پستی بکند.

۵۱۴۰

دوام الفتن من اعظم المحن.

دائم بودن فتنه ها و آشوبها از بزرگترین محنتهاست پس در هر زمانی که فتنه و آشوب کم باشد قدر آنها باید دانست و شکر آن باید کرد.

۵۱۴۱

دوام الطاعات و فعل «۱» الخیرات و المبادرة الی «۲» المکرمات من کمال الایمان و أفضل الاحسان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱

دایم بودن طاعات و کردن خیرات و پیشی گرفتن بسوی خوبیهای گرامی از کمال ایمان و افزونترین احسانست. ممکن است که «فعل» و همچنین

«المبادرة» بکسر «۱» خوانده شود و بنا بر این معنی اینست که دوام هر یک از طاعات و کردن خیرات و پیشی گرفتن بسوی خوبیهای گرامی از کمال

ایمان است، و ممکن است که آنها بضمّ «۲» خوانده شود و بنا بر این معنی اینست که: دوام طاعات و اصل کردن خیرات و اصل پیشی گرفتن بسوی

خوبیهای گرامی از کمال ایمان است.

۵۱۴۲

دوام الظلم یسلب النعم و یجلب النقم «۳».

دایم بودن ستم میر باید نعمتها را، و می کشد انتقامها را یعنی سبب آنها می شود.

۵۱۴۳

دوام العافیة اهنأ عطیة و أفضل قسم.

دایم بودن عافیت گواراتر بخشیده شده‌ایست، و افزونتر بهره‌ایست. مراد به «عافیت» عافیت از کوفتها و دردها و خوف ناامنی است و غرض از ذکر «بودن آن گواراتر عطیه و افزونتر بهره» اینست که قدر آن نعمت را باید دانست و حق شکر آنرا ادا باید کرد.

۵۱۴۴

دوام الذکر ینیر القلب و الفکر.

دایم بودن یاد خدا روشن میکند دل را و فکر را.

۵۱۴۵

دوام الصبر عنوان الظفر و النصر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲

دایم بودن صبر عنوان فیروزی و یاریست یعنی سر سخن آنها یا دلیل آنهاست و آنها را در پی دارد.

۵۱۴۶

دوام الغفلة یعمی البصيرة.

دایم بودن غفلت نابینا می‌گرداند بینائی را. مراد اینست که عادت کردن بغفلت یعنی غفلت از یاد حق تعالی باعث این می‌شود که بینائی و قوت دریافتی که حق تعالی بآدمی داده زایل و باطل گردد و قابلیت ادراک حقایق و معارف از او سلب شود. و ممکن است که مراد به «غفلت» ترک تفکر و تدبّر و اشتغال بلهو و لعب باشد و این که عادت به آنها باعث زوال بینائی گردد بهمان معنی که مذکور شد.

۵۱۴۷

دوام العبادة برهان الظفر بالسعادة.

دایم بودن عبادت دلیل فیروزی بنیکبختی است.

۵۱۴۸

دوام الشکر عنوان درک الزیادة.

دایم بودن شکر گزاری عنوان دریافت زیادتی است، یعنی سر سخن یا دلیل یافتن زیادتی نعمت است.

۵۱۴۹

دوام الفکر و الحذر يؤمن الزلزل و ینجی من الغیر.

دایم بودن فکر و حذر کردن ایمن می‌گرداند از لغزش، و رستگار می‌سازد از تغییرها یعنی تغییرهای نعمتهائی که باین کس عطا شده باشد.

۵۱۵۰

دوام الاعتبار يؤدی الی الاستبصار و یثمر الازدجار.

دایم بودن عبرت گرفتن می‌کشد بسوی بینائی، و میوه می‌دهد باز ایستادن را، یعنی بینائی دل و ذهن را و باز ایستادن از بدیها را. و مراد به «عبرت گرفتن» نپذیرفتن است و این که از بدی عاقبت هر امری پی برده شود ببدی آن و امثال آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳

و اجتناب شود از آنها، و از خوبی عاقبت هر امری پی برده شود بخوبی آن و امثال آن و رغبت شود در آنها.

۵۱۵۱

درک الخیرات بلزوم الطاعات.

دریافتن خیرها بلزوم بودن طاعتهاست یعنی دایم داشتن آنها و جدا نشدن از آنها.

۵۱۵۲

درک «۱» السعادة بمبادرة الخیرات و الأعمال الزاکیات.

دریافتن نیکبختیها پیشی گرفتن بخیرات و عملهای پاکیزه است.

۵۱۵۳

دواء النفس الصوم عن الهوی و الحمیة عن لذات الدتیا.

دوای نفس باز ایستادنست از خواهش، و منع نمودن از لذت‌های دنیا.

۵۱۵۴

داووا بالتقوی الأسقام، و بادروا بها الحمام، و اعتبروا بمن اضعها، و لا یعتبرن بکم من اطاعها.

دوا کنید بپرهیزگاری بیماریها را، و پیشی بگیرید بآن مرگ را، و عبرت بگیرید بکسی که ضایع کرده آنرا، و عبرت نگیرید بشما کسی که اطاعت کرده آنرا. یعنی بیماریهای روحانی را بپرهیزگاری علاج کنید و از خود رفع نمائید، و پیشی بگیرید باین پرهیزگاری بر مرگ یعنی شتاب کنید در آن که پیش از رسیدن مرگ واقع شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴

که مبادا ناگاه مرگ در رسد و مهلت آن نیابید. و «عبرت بگیرید بکسی که ضایع کرده آنرا» یعنی تأمل کنید در بدی حال و سوء عاقبت او و زیان و خسران او در روز جزا، پس عبرت بگیرید از آن و اجتناب کنید از این که شما نیز مثل او گردید، و چنان مکنید که شما ضایع کرده باشید آنرا و دیگران تأمل کنند در حال شما و عبرت بگیرند بآن و اطاعت کنند پرهیزگاری را و فرمان آن ببرند تا مانند شما نباشند.

۵۱۵۵

داوو الغضب بالصمت، و الشهوة بالعقل.

دوا کنید خشم را بخاموشی و خواهش را بعقل. «دوا کردن خواهش بعقل» ظاهرست، چه عقل منع میکند از پیروی خواهشها که در آنها مفسده باشد. و اما «دوا کردن خشم بخاموشی» پس ممکن است که باعتبار این باشد که خشم آدمی را بطیش آورد و باعث این شود که هرزه و دشنام و مانند آنها از او صادر شود بلکه هر چند از آنها بگوید خشم او زیاد شود و آنها را زیاد کند پس کسی که خاموشی را شیوه خود کند مفسد خشم بر آن مترتب نشود پس بمنزله دوائیست از برای غضب بلکه قدری صبر بر آن باعث این می شود که غضب او فرو نشیند و زایل گردد.

و ممکن است که باعتبار این باشد که کسی که خاموشی را شیوه خود کند غالب اینست که کسی کاری نکند که او را بخشم آورد پس آن دوائیست که مانع از عروض آن می شود مانند دواها که حفظ صحت میکنند.

۵۱۵۶

داووا الجور بالعدل، و داووا الفقر بالصدقة و البذل.

دوا کنید ستم را بعدل، و دوا کنید درویشی را بصدقه و بخشش، خطاب بحکام و توانگران است چه حکام ستمها را بعدل دوا می توانند کرد چه خوف از عدل ایشان باعث این شود که ستم کم واقع شود و آنچه واقع شود باز خواست آن کنند و تدارک و تلافی آن باشد، و توانگران ظاهرست که دوا درویشی بصدقه و بخشش توانند کرد. و ممکن است که هر دو خطاب بحکام باشد چه ایشان قادر بر هر دو باشند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵

و ممکن است که خطاب دویم بفقرا و درویشان باشد و مراد این باشد که تصدق و بخشش ایشان بقدر مقدور باعث رفع فقر و درویشی از ایشان گردد.

۵۱۵۷

دعاکم ربکم سبحانه فنفرتم و ولّیتم، و دعاکم الشیطان فاستجبتم و اقبلتم.

خوانده است شما را پروردگار شما که پاک است او پس گریختید و پشت گردانیدید، و خوانده شما را شیطان پس اجابت کردید و رو آوردید. مراد توبیخ و سرزنش عاصیان و گنهکاران است که پروردگار ایشان با آن همه حقوق او تعالی شأنه خوانده ایشان را به آن چه صلاح ایشان باشد و سبب رستگاری ایشان گردد و ایشان می گریزند از آن، و رو می گردانند، و شیطان خوانده ایشان را به آن چه باعث هلاکت و زیان و خسران ایشان باشد و ایشان اجابت میکنند او را، و رو می آورند بسوی او.

۵۱۵۸

دعاکم الله سبحانه الی دار البقاء، و قرارة الخلود و النعماء، و مجاورة الانبياء و السعداء، فعصیتم و أعرضتم، و دعتکم الدنیا الی قرارة الشقاء و محلّ الفناء و أنواع البلاء و العناء فأطعتم و بادرتم و أسرعتم.

خوانده است شما را خدا که پاکست او بسوی خانه بقا و جایگاه پایدگی و نعمت، و همسایگی پیغمبران و نیکبختان، پس نافرمانی کردید و رو گردانیدید، و خوانده است شما را دنیا بسوی جایگاه بدبختی و محلّ فنا و انواع بلا و رنج، پس فرمانبرداری کردید و پیشی گرفتید و شتاب کردید، این نیز توبیخ و سرزنش عاصیان و گنهکارانست مانند فقره سابق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷

حرف ذال

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «ذال» بانقطه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸

فرموده است آن حضرت علیه السلام:)

۵۱۵۹

ذاکر الله سبحانه مجالسه.

یاد کننده خدا که پاک است او همنشین اوست، یعنی بمنزله اینست که همنشین باشد با او سبحانه و تعالی.

۵۱۶۰

ذاکر الله مؤانسه.

یاد کننده خدا مؤانس اوست، یعنی او با حق تعالی بلا تشبیه بمنزله دو کس اند که با یکدیگر انس گرفته باشند.

۵۱۶۱

ذکر الله نور الایمان.

یاد خدا نور ایمانست.

۵۱۶۲

ذکر الله مطرده «۱» الشیطان.

یاد خدا محلّ یا آلت راندن شیطان است، یعنی بسبب آن شیطان رانده می شود و دور می گردد از آن یاد کننده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹

۵۱۶۳

ذکر الله شیمه المتّقین.

یاد خدا خوی پرهیزگاران است.

۵۱۶۴

ذاکر الله من الفائزین.

یاد کننده خدا از فیروزی یا بندگان است.

۵۱۶۵

ذکر الله جلاء الصدور و طمأنینه القلوب.

یاد خدا جلای «۱» سینه ها و آرام دلهاست.

۵۱۶۶

ذکر الله قوت النفوس و مجالسه المحبوب.

یاد خدا قوت نفسها و همنشینی دوست است «قوت» بضمّ قاف و سکون واو و تاء دو نقطه بالا آن چیز است از خوردنی که بآن بر پای می ایستد بدن

آدمی و باقی می ماند، و مراد اینست که: چنانکه بخوردنی بر پای می ایستند بدنها، بذکر خدا بر پای می ایستند نفسها. و ظاهر این عبارت تجرّد نفس

است و مراد به «دوست» همانا «۲» حق تعالی است و مراد اینست که ذکر حق تعالی بمنزله همنشینی با اوست تعالی شأنه.

۵۱۶۷

ذکر الله ینیر البصائر و یونس الضمائر.

یاد خدا روشن می گرداند بصیرتها و بینائیها را، و انس می دهد ضمیرها را «ضمیر» چیز است که در نفس در آید و مراد در اینجا محلّ آنست که نفس

باشد یعنی انس و آرام می دهد نفسها را بحق تعالی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰

۵۱۶۸

ذکر الله تستنجح به الأمور و تستنیر به السرائر.

یاد خدا بر آورده می شود بآن کارها، و روشن می گردد بآن پوشیده ها یعنی امور پنهانی یا ضمیرها و قوت های مدرکه.

۵۱۶۹

ذکر الله دواء اعلال النفوس.

یاد خدا دوی بیماری های نفسهاست.

۵۱۷۰

ذکر الله طارد اللّواء و البؤس.

یاد خدا دور کننده سختی و شدت حاجت است.

۵۱۷۱

ذکر الله رأس مال کلّ مؤمن، و ربحه السّلامه من الشیطان.

یاد خدا سرمایه هر مؤمنی است، و سود آن سلامتی از شیطانست.

۵۱۷۲

ذکر الله دعامة الايمان و عصمة من الشيطان.

یاد خدا ستون ایمانست و نگاهداریست از شیطان.

۵۱۷۳

ذکر الله سجيّة کلّ محسن و شيمه کلّ مؤمن.

یاد خدا خصلت هر نیکو کاریست و خوی هر مؤمنی است.

۵۱۷۴

ذکر الله مسرّة کلّ متّق و لذّة کلّ موقن.

یاد خدا شادمانی هر پرهیزگاریست و لذت هر صاحب یقینی، یعنی صاحب یقین بوجود مبدأ و معاد.

۵۱۷۵

ذکر الآخرة دواء و شفاء.

یاد آخرت دوا و شفاست، زیرا که باعث این می شود که آدمی پشیمان شود از آنچه کرده باشد از گناهان، و نگاهدارد خود را دیگر از آنها پس دوا و شفائیسست روحانی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱

۵۱۷۶

ذکر الدنیا ادوا الادواء.

یاد دنیا بدترین بیماریهاست، زیرا که باعث شیفتگی بآن و غفلت از آخرت می شود و آن بیماری است روحانی که بدترین بیماریهاست.

۵۱۷۷

ذکر الموت يهون اسباب الدنيا.

یاد مرگ خوار می گرداند اسباب دنیا را.

۵۱۷۸

ذللّ الرجال في خيبة الآمال.

خواری مردان در نومیدی از امیدهاست، پس مرد نباید که امیدی چند از برای خود قرار دهد که هر گاه حاصل نشود و نومید گردد از آنها، خوار گردد، و ممکن است که مراد این باشد که در وقت مرگ است هر گاه کاری نکرده باشد که امید بآن داشته باشد در آخرت و دیگر امید کردن کار خیری باقی نباشد از برای او.

و ممکن است که «۱» مراد به «آمال» امیدهایی باشد که این کس از حق تعالی دارد یعنی خواری مردان در نومیدی از امیدهایست که بحق تعالی باید داشت و مؤید ابن در احادیث و ادعیه وارد شده.

۵۱۷۹

ذو العقل لا ينكشف آلا عن احتمال و اجمال و افضال.

صاحب عقل گشوده نمی شود مگر از متحمل شدن و نیکوئی کردن و احسان نمودن.

یعنی گشوده نمی شود حال او و ظاهر نمی گردد صاحب عقل بودن او مگر از این صفات، پس کسی که این صفات در او نباشد صاحب عقل نباشد. و مراد به «متحمل شدن» متحمل شدن مؤنات و اخراجات محتاجانست، یا متحمل شدن درشتیها و بی ادابیهای مردم، و بصدد تلافی و انتقام آنها بر نیامدن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲

۵۱۸۰

ذهاب العقل بين الهوى و الشهوة.

رفتن عقل میان هوا و شهوت است، یعنی بسبب غلبه یکی از آنها می شود و مراد به «هوی» خواهش امری است که حاصل نباشد، و مراد به «شهوت» خواهش امریست که میسر باشد، و شهوتی که سبب رفتن عقل می شود شهوت معاصی است و هوایی که باعث آن می شود هر هوایی است از هواهای امور دنیوی که مشغول سازد آدمی را بسعی از برای آن، و باز دارد از سعی از برای آخرت.

۵۱۸۱

ذَلَّ الدُّنْيَا عَزَّ الْآخِرَةُ.

خواری دنیا عزت آخرت است. مراد خواری است که در دنیا بسبب فقر و درویشی باشد یا بسبب ظلم کسی بر این کس باشد نه خواریهایی که آدمی خود منشأ آنها گردد بسبب طمع و مانند آن چه آنها سبب خواری آخرت نیز گردد.

۵۱۸۲

ذهاب البصر خیر من عمی البصیره.

رفتن چشم بهترست از کوری بینائی یعنی بینائی دل، چه ظاهرست که رفتن چشم زینانی ندارد مگر در دنیا و با وجود این تلافی آن می شود در آخرت، و کوری بینائی دل سبب هلاکت اخروی می گردد نعوذ بالله منه.

۵۱۸۳

ذهاب النَّظَرِ خَيْرٌ مِنَ النَّظَرِ إِلَى مَا يُوجِبُ الْفِتْنَةَ.

رفتن نگاه یعنی کوری چشم بهترست از نگاه کردن به آن چه باعث فتنه شود یعنی گرفتار شدن بوبال اخروی.

۵۱۸۴

ذَرِ الطَّمَعِ وَالشَّرَّهَ «۱»، وَ عَلِيكَ بِلِزُومِ الْعَقَّةِ وَالْوَرَعِ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳

بگذار طمع و سختی حرص را، و برتست لازم بودن و جدا نشدن از عفت و پرهیزگاری.

۵۱۸۵

ذَرِ مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ، وَ مَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ.

بگذار آنچه را اندک است از برای آنچه بسیار است، و آنچه را تنگ است از برای آنچه وسیع است، یعنی ترک کن دنیا را که کم و تنگ است از برای آخرت که بسیار و وسیع است.

۵۱۸۶

ذَرِ الْاِسْرَافَ مُقْتَصِدًا، وَ اذْكَرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا.

بگذار اسراف را میانه روی کننده، و یاد کن در امروز فردا را. یعنی ترک اسراف کن باین که میانه روی کنی نه این که بخل و تنگ گیری نمائی، و «یاد کردن فردا در امروز» یا تأکید نهی از اسراف است و این که: در امروز یاد فردا باید کرد و از اضطرار و احتیاج در آن حذر باید کرد تا سبب ترک اسراف در امروز گردد، و ممکن است که کلامی بسر خود باشد و مراد این باشد که: در دنیا یاد آخرت باید کرد و سعی از برای آن باید نمود.

۵۱۸۷

ذَلَّ قَلْبِكَ بِالْيَقِينِ، وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ، وَ بَصْرَهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا.

رام کن دل خود را بیقین، و قرار ده آنرا بفناء، و بینا گردان آنرا بمصیبتهای دنیا. یعنی نفس خود را رام خود کن که سرکشی نکند با تو و از فرمان تو بدر نرود بسبب یقین بأحوال مبدأ و معاد و انقطاع دنیا و عدم وقع راحت و تعب آن، بخلاف ثواب و عقاب آخرت که باقی و دائم و عظیم و جسیم است، و «قرار ده آنرا بفناء» یعنی بیاد آور او را فنای دنیا و عدم بقای آنرا تا این که بسبب آن قرار گیرد و حریص در طلب آن و سعی از برای آن نباشد، و همچنین «بینا گردان او را بمصیبتهای دنیا و آلام و محنتهای آن» تا باعث قرار و استقرار او گردد و خود را از برای دنیا مشغول از آخرت نگرداند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴

۵۱۸۸

ذَرِ السَّرْفَ فَإِنَّ الْمُسْرَفَ لَا يَحْمَدُ جُودَهُ وَ لَا يَرْحَمُ فَقْرَهُ.

واگذار اسراف را پس بدرستی که اسراف کننده ستوده نمی شود بخشش او، و رحم کرده نمی شود درویشی او، یعنی بخششی که اسراف کننده کند پسندیده نیست نزد خدا و خلق، و هرگاه بسبب اسراف فقیر و درویش گردد خدا و خلق فقر و درویشی او را رحم نکنند.

۵۱۸۹

ذَرِ الْعَجَلَ فَإِنَّ الْعَجَلَ «۱» فِي الْأُمُورِ لَا يَدْرِكُ مَطْلَبَهُ وَ لَا يَحْمَدُ أَمْرَهُ.

واگذار تعجیل کردن را، پس بدرستی که تعجیل کننده در کارها در نمی یابد مطلب خود را، و ستوده و پسندیده نمی شود کار او.

۵۱۹۰

ذُرُوءَ «۲» الْغَايَاتِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا ذُووُ التَّهْذِيبِ وَ الْمَجَاهِدَاتِ.

بلند پایانه را یعنی بلند مراتب و مدارج را نمی رسد بآن مگر صاحبان تهذیب و مجاهدتها، یعنی آنانکه تهذیب نفوس خود نمایند از معاصی و گناهان، یعنی پاکیزه سازند آنها را از آنها و مجاهده، و جنگ کنند با نفوس خود از برای داشتن آنها بر طاعات و منع از معاصی.

ذمتی بما اقول رهینه، و انا به زعیم آن من صرحت له العبر عمّا بین یدیه من المثالات حجه «۳» التقوی عن تقمّ الشبهات.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵

ذمه من به آن چه می‌گویم در گرو است و من بآن ضامنم، بدرستی که کسی که تصریح کند از برای او عبرتها از آنچه پیشروی اوست از عقوبتها و نکالها منع کند او را تقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدا از انداختن خود در شبهه‌ها. «ذمه» بکسر ذال با نقطه و تشدید میم بمعنی عهد و کفالت و ضمان است و می‌گویند: فلان مبلغ از مال فلان در ذمه منست چنانکه می‌گویند که: بر گردن منست، یعنی در عهده من است و ترا باید داد و مراد در اینجا اینست که صدق و راستی آنچه می‌گویم در عهده من است و ذمه خود را در گرو آن کرده‌ام که از عهده راستی آن برآیم چنانکه کسی که چیزی را گرو کرده باشد بازای طلب حق کسی آن کس باز یافت حق خود از آن گرو می‌تواند کرد. و «من بآن ضامنم» تأکید سابق است و غرض از این مبالغه در اول کلام ترغیب مردم است در شنیدن آن و اشاره باین که آن امر عظیمی است که مظنه اینست که مردم قبول نکنند نهایت شکی و شبهه در آن نیست و «بدرستی که کسی» (تا آخر کلام) بیان آن چیز است که فرمودند که می‌گویم. و «عبرت» در اصل بمعنی عبور از چیزی بچیز است و بآن اعتبار مستعمل می‌شود در متنبه شدن از عذاب و عقابی که واقع شود بر کسی بسبب کار بدی و باز ایستادن بسبب آن تنبه از مثل آن کار، و مراد در اینجا فکرت و تأمل است یا موعظه و نصیحت که هر یک سبب عبرت می‌شود و حاصل کلام اینست که کسی که فکرتهای او یا موعظه‌ها که او را کنند صریح کند از برای او از آنچه پیشروی اوست از عقوبتها و نکالهای معاصی و گناهان یعنی کشف کند از آنها و ظاهر و هویدا سازد آنها را از برای او چنان حذر کند از آنها و دوری گزیند که منع کند او را تقوی از انداختن خود در امور شبهه ناک چه جای معاصی و گناهان بی‌شبهه.

ذلّ فی نفسک، و عزّ فی دینک، و صن آخرتک، و ابدل دنیاک.

خوار باش در نفس خود، و عزیز باش در دین خود، و نگاهدار آخرت خود را،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶

و بذل کن دنیای خود را. مراد به «خوار بودن در نفس خود» اینست که تکبر نداشته باشد و فروتنی کند در درگاه حق تعالی و با مردم. و به «عزیز داشتن دین خود» اینست که سخت باشد در آن و سهل انگاری نکند و از برای امور دنیوی هر چند عظیم باشد کاری نکند که ضرر بدین او داشته باشد.

ذد عن شرائع الدین و حط ثغور المسلمین، و احرز «۱» دینک و امانتک بانصافک من نفسک، و العمل بالعدل فی رعیتک.

دفع کن از شرایع دین، و حفظ کن سرحداتی مسلمانان را، و جمع کن دین خود را و امانت خود را، بانصاف آوردن از نفس خود، و عمل کردن بعدل در رعیت خود. خطاب بامرای خود بوده و هر که از قبیل ایشان باشد از پادشاهان و امراء و حکام و «شرایع» جمع «شریعت» است و «شریعت» در اصل جائی را گویند که مردم وارد شوند به آنجا از برای آب برداشتن و باعتبار تشبیه بآن قواعد و احکام دین را «شرایع» گویند و مراد به «دفع از شرایع» محکم نگاهداشتن آنهاست و این که نگذارند که رخنه به آنها راه یابد و کسی مخالفت آنها نماید. و مراد به «حفظ کردن سرحداتی مسلمانان» آماده نمودن اسباب نگاهداری آنهاست از لشکر و اسب و سلاح و مانند آنها، و اگر کسی را همین میسر باشد که خود در سرحدی باشد که اگر دشمنی بیاید بدفع ایشان برود یا نگاهبانی کند و خبر آمدن ایشان را بمسلمانان رساند، یا از برای مصلحتی دیگر از مصالح آنجا، یا این که اسبی یا سلاحی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷

از برای اهل آنجا فرستد همان نیز خوبست و اجر عظیم دارد. و «جمع کن دین خود را و امانت خود را بانصاف» یعنی همین که انصاف بیاوری از نفس خود و عدل کنی در رعیت جمع کنی میان دین و امانت خود، و صاحب هر دو باشی. و مراد به «انصاف آوردن از نفس خود» اینست که خود را با هر کس برابر داند که گویا خود را نصفی دانسته «۱» و او را نصفی، و خود را بر دیگری ترجیح ندهد، و هر گاه ببیند در مقدمه که «۲» حق با دیگریست اقرار کند بآن و رعایت خود نکند.

ذو الافضال مشکور السیاده.

صاحب احسان شکر کرده شده بزرگیست، یعنی مردم بزرگی او را شکر کنند و راضی و خشنود باشند بآن.

ذو المعروف محمود العاده.

صاحب عطا ستوده عادت است یعنی عادت او نزد خدا و خلق ستوده و محمودست.

ذو الکرّم جمیل الشّیم مسدّ للنعّم وصول للرحم.

صاحب کرم نیکو خوست، احسان کننده نعمتهاست، پیوند کننده است مر خویشی را، یعنی صله خویشان بجا می آورد.

۵۱۹۷

ذو الشّرف لا تبطره منزله نالها و ان عظمت کالجبل الّذی لا تزعه الرّیاح، و الدتی تبطره ادنی منزله کالکلاً الّذی یحرکه مرّ النّسیم.

صاحب شرف و بلندی مرتبه مدهوش نمی کند او را منزلتی که برسد او بآن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸

و هر چند عظیم باشد آن منزلت مانند کوه که بحرکت نمی آورد آنرا بادهای، و دنی پست مرتبه مدهوش میکند او را «۱» پست ترین نزلتی مانند گیاه که بحرکت می آورد آنرا گذشتن نسیم.

۵۱۹۸

ذوو العیوب یحبّون اشاعه معایب النّاس لیّتسع لهم العذر فی معایبهم.

صاحبان عیبها دوست می دارند شایع کردن عیبهای مردم را تا این که وسیع شود از برای ایشان عذر در عیبهای خودشان.

۵۱۹۹

ذلّوا انفسکم بترک العادات، و قودوها الی فعل الطّاعات، و حمّلوها اعباء المغارم «۲»، و حلّوها بفعل المکارم، و صونوها عن دنس المآثم.

رام کنید نفسهای خود را بترک کردن عاداتها، و بکشید آنها را بسوی کردن طاعتها، و بار کنید آنها را سنگینیهای دینها، یا بارهای دینها، و زیور کنید

آنها را بکردن کارهای نیکو، و نگاهدارید آنها را از چرکینی گناهان. یعنی نفسهای خود را رام و فرمانبردار خود کنید باین که ترک کنید آنچه را آنها

عادت بآن دارند از هواها و هوسهای بیحاصل و کسالت و کاهلی و مانند آنها. و «بار کنید آنها را سنگینیهای دینها، یا بارهای دینها» یعنی دیون و

قرضها که بر مردم لازم باشد و قادر بر ادای آن نباشند آنها را بر خود گیرید و امر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹

بخصوص این بعد از امر کردن بمطلق کارهای نیکو از برای زیادتی اهتمام به آنست باعتبار این که باعث بزرگی و سروری در دنیا و اجر عظیم و ثواب

جسیم در آخرت می گردد.

۵۲۰۰

ذکّ عقلک بالادب کما تذکّی النّار بالحطب.

افروخته کن عقل خود را بأدب چنانکه افروخته گردانیده می شود آتش بچوب.

مراد اینست که آموختن آداب و بکار بردن آنها باعث افروختگی عقل و تندی و زیادتی آن می گردد مانند آتش که بچوب افروخته می شود.

۵۲۰۱

ذللّ نفسک بالطّاعه، و حلّها بالقناعه، و خفّض فی الطّلب، و اجمل فی المکتسب.

رام کن نفس خود را بطاعت، و زیور کن او را بقناعت، و سهل انگاری کن در طلب، و تأتی کن در کسب کردن، یعنی رام و مطیع خود کن نفس خود را

بطاعت خدا و فرمانبرداری او، و زیور کن او را بقناعت یعنی قناعت از برای نفس بمنزله زیورست از برای آنکه بآن زینت می یابد، و مراد به «سهل

انگاری در طلب و تأتی کردن در کسب» اینست که حرص و اهتمام زیاد در آنها نباید داشت.

۵۲۰۲

ذلّ الرّجال فی المطامع، و فناء الآجال فی غرور الآمال.

خواری مردان در طمعهاست، و فنای مدتتها در فریب امیدهاست. «بودن طمعها سبب خواری در دنیا و آخرت» ظاهرست، و مراد به «بودن فنای مدتتها

در فریب امیدها» اینست که کسی که امیدهای دور و دراز دنیوی از برای خود قرار می دهد مشغول سعی از برای آنها می شود و یک بار خبر می شود که

عمر او گذشته و فانی شده و هیچ ثمره که کار او آید بر آن مترتب نشده، بخلاف کسی که فریب آنها نخورد چه در مدت عمر خود می تواند که توشه از

برای آخرت خود بگیرد که بکار او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰

آید و عمر او بعثت نگذشته بلکه چون بکار او می آید گویا فانی نشده. و ممکن است که «فناء» بکسر همزه «۱» خوانده شود و ترجمه این باشد که:

خواری مردان در طمعهاست و در فانی شدن عمرهاست در فریب امیدها، و بنا بر این معنی ظاهرست.

و مدح فرمودند آن حضرت علیه السّلام مردی را پس فرمودند یعنی در مدح او چنین فرمودند:

۵۲۰۳

ذاک ینفع سلمه و لا یخاف ظلمه، اذا قال فعل و اذا ولی عدل.

آن نفع می‌دهد آشتی او، و ترسیده نمی‌شود ستم او، هر گاه بگوید بکند، و هر گاه والی گردانیده شود عدالت کند، یعنی چنین مردیست که دوستی و صلح او سودمندست، و هر چه وعده کند بجا آورد، و هرگاه والی و امیر شود بر قومی عدالت کند میان ایشان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱

حرف راء

[حرف «راء» بلفظ «رحم الله»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «راء» بلفظ «رحم الله» یعنی بیامرزد خدا).

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۲۰۴

رحم الله امرأ عرف قدره و لم يتعدّ طوره.

بیامرزد خدا مردی را که بشناسد قدر خود را، و در نگذرد از حدّ خود. مراد به «شناختن قدر خود و در نگذشتن از حدّ خود» اینست که با مردم سلوکی نکند که زیاده از قدر و حدّ او باشد، و همچنین از ایشان توقع زیاده از آن نکند، و همچنین کاری نکند که باعث خفت و خواری و نقص مرتبه او گردد.

۵۲۰۵

رحم الله عبدا راقب ذنبه و خاف ربه.

بیامرزد خدا بنده را که نگهبانی کند گناه خود را، و بترسد از پروردگار خود.

مراد به «نگهبانی کردن گناه» اینست که نگهبانی خود کند و نگذارد که گناهی از او صادر شود.

۵۲۰۶

رحم الله امرأ تفكر فاعتبر و اعتبر فابصر.

بیامرزد خدا مردی را که فکر کند پس عبرت گیرد، و داند که کارهای خوب ثمره و نتیجه خوب دارد و کارهای بد نتیجه و جزای بد، و بعد از آن بینا گردد باین که عمل کند به آن چه عبرت گرفته.

۵۲۰۷

رحم الله امرأ اتعظ و ازدجر و انتفع بالعبير.

بیامرزد خدا مردی را که پند گیرد و باز ایستد و نفع یابد بعبرتها.

۵۲۰۸

رحم الله امرأ جعل الصبر مطية حياته و التقوى عده و فاته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳

بیامرزد خدا مردی را که بگرداند صبر را شترسواری زندگانی خود، و پرهیزگاری را ذخیره وفات خود یعنی همیشه در اوقات زندگانی ملازم صبر باشد و از آن جدا نشود که گویا سوار بر آنست، و معنی «گردانیدن پرهیزگاری ذخیره و آماده شده از برای وفات» ظاهرست.

۵۲۰۹

رحم الله امرأ بادر الاجل، و احسن العمل لدار اقامته و محلّ کرامته.

بیامرزد خدا مردی را که پیشی گیرد بر اجل، و نیکو کند عمل را، از برای سرای اقامت خود و محلّ کرامت خود. مراد به «پیشی گرفتن بر اجل» اینست که تهیه آخرت خود را پیش از رسیدن اجل بکند و تأخیر در آن نکند که مبادا یک بار اجل در رسد و دیگر فرصت آن نیابد.

۵۲۱۰

رحم الله امرأ قصر الامل، و بادر الاجل، و اغتنم المهمل، و تزود من العمل.

بیامرزد خدا مردی را که کوتاه کند امید را، و پیشی گیرد بر اجل، و غنیمت شمارد مهلت را، و توشه بر گیرد از عمل. معنی «پیشی گرفتن بر اجل» در شرح فقره سابق مذکور شد و باقی محتاج بیان نیست.

۵۲۱۱

رحم الله امرأ اغتنم المهمل، و بادر العمل، و اكمش من وجل.

بیامرزد خدا مردی را که غنیمت شمارد مهلت را، و تعجیل کند عمل را، و دامن بر میان زند از ترس. یعنی جدّ و جهد کند در طاعات و عبادات از ترس خدای عزّ و جلّ.

۵۲۱۲

رحم الله امرأ غالب الهوى و افلت من حبال الدنيا.

بیامرزد خدا مردی را که غلبه کند بر هوا و هوس و رهائی یابد از دامهای دنیا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴

۵۲۱۳

رحم الله عبدا سمع حکما فوعی، و دعی الی رشاد فدنی، و اخذ بحجزه هاد فنجا.

بیامرزد خدا بنده را که بشنود حکمی را پس حفظ کند، و خوانده شود بسوی راه حقی پس نزدیک گردد، و فرا گیرد حجزه راه نماینده را پس نجات یابد، مراد به «حکم» حکمی است از احکام شرع و مراد به «حفظ آن» حفظ آنست از برای عمل کردن بآن یا نقل کردن بدیگران، و «فرا گیرد حجزه راه نماینده را» یعنی بدامن او چنگ بزند و از علم او استفاده کند و چنانکه او راهنمایی میکند عمل نماید، و اصل معنی «حجزه» بند ازار و ازار بستن است اما «اخذ بحجزه» بمعنی تمسک و اعتصام میباشد.

۵۲۱۴

رحم الله امرأ علم ان نفسه خطاه الی اجله فبادر عمله و قصر امله.

بیامرزد خدا مردی را که بداند که نفسهای او گامهای اوست بسوی اجل او، پس تعجیل کند عمل خود را، و کوتاه کند امید خود را.

۵۲۱۵

رحم الله رجلا رای حقا فاعان علیه، و رای جورا فردّه و کان عوناً بالحقّ علی صاحبه.

بیامرزد خدا مردی را که ببیند حقی را پس یاری کند بر آن، و ببیند ستمی را پس بر گرداند آنرا، و بوده باشد یاری کننده بحق بر صاحب خود یعنی بر مصاحب و دوست خود.

۵۲۱۶

رحم الله امرأ بادر الاجل و اکذب الامل و اخلص العمل.

بیامرزد خدا مردی را که پیشی گیرد بر اجل، و دروغگو داند امید را، و خالص

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵

گرداند عمل را. مراد به «پیشی گرفتن بر اجل» چند فقره قبل از این مذکور شد، و مراد به «دروغگو دانستن امید یعنی امیدهای دنیوی» اینست که فریب آن نخورد و داند که اکثر آن بعمل نمی آید، و اگر بیاید پوچ و بیحاصل است. و مراد به «خالص گردانیدن عمل» خالص گردانیدن آنست از برای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بریا و مانند آن.

۵۲۱۷

رحم الله امرأ احیی حقا، و امات باطلا، و (ا) دحض الجور، و اقام العدل.

بیامرزد خدا مردی را که زنده گرداند حقی را، و بمیراند باطلی را، و زایل کند ستمی را، و برپای دارد عدلی را. و در نسخه‌ها که بنظر رسید «دحض» بی همزه واقع شده و ظاهر چنانکه از کتب لغت معلوم می شود اینست که سهوی از نسخا شده و صواب «ادحض» با همزه باب افعال است موافق سایر افعال مذکوره مگر این که بتشدید از باب تفعیل خوانده شود «ا».

۵۲۱۸

رحم الله امرأ الجم نفسه عن معاصی الله بلجامها، و قادها الی طاعة الله بزمامها.

بیامرزد خدا مردی را که لجام کند نفس خود را از معصیتهای خدا بلجام آن، و بکشد آنرا بسوی طاعت خدا بمهار آن. «بلجام آن» یعنی لجامی که باب آن باشد و نگاهدارد آنرا از معاصی، و «مهار آن» یعنی مهاری که باب آن باشد و بآن توان کشید آنرا بسوی طاعت خدا.

۵۲۱۹

رحم الله امرأ قمع نوازع نفسه الی الهوی فصانها، و قادها الی طاعة الله بعنانها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶

بیامرزد خدا مردی را که مغلوب سازد میل فرماینده‌های نفس خود را بسوی هوا و هوس پس نگاهدارد آنرا، و بکشد آنرا بسوی فرمانبرداری خدا بعنان آن، یعنی عنانی که کرده باشد آنرا و بآن نگاه تواند داشت آنرا از سرکشی و منع تواند کرد از آنچه منع باید کرد.

۵۲۲۰

رحم الله امرأ اخذ من حیوة لموت، و من فناء لبقاء، و من ذاهب لدايم.

بیامرزد خدا مردی را که فرا گیرد از زندگانی از برای موتی، و از فنائی از برای بقائی، و از رونده از برای پاینده.

۵۲۲۱

رحم الله امرأ تورّع عن المحارم، و تحمّل المغارم، و نافس فی مبادرۃ جزیل المغانم.
بیمارزد خدا مردی را که پرهیزگاری کند از حرامها، و متحمل شود دیون را، و منافسه کند در تعجیل کردن بزرگ غنیمتها. مراد به «متحمل شدن دیون» چنانکه مکرّر مذکور شد اینست که دیون و قرضهای محتاجان را بر خود گیرد و ادا کند و ایشان را فارغ سازد از آنها. و «منافسه در چیزی» چنانکه آن نیز مکرّر مذکور شد اینست که: کسی رغبت کند در آن از برای معارضه با مردم در کرم یعنی از برای این که آنرا نشان کرم و گرامی بودن داند و بسبب آن در واقع زیاد گردد مرتبه او از کسی که آنرا نداشته باشد. و مراد به «بزرگ غنیمتها» هر کار خیر بزرگیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷

[حرف «راء» بلفظ «رأس»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «راء» بلفظ «رأس» یعنی سر.) فرموده آن حضرت علیه السلام:

۵۲۲۲

رأس الایمان الصدق.

سر ایمان راستی است یعنی راستی از برای ایمان بمنزله سر است از برای حیوان که عمده اجزای آنست و اگر آن نباشد حیوان باقی نماند.

۵۲۲۳

رأس الحکمة لزوم الحق.

سر حکمت یعنی علم راست و عمل درست لازم بودن حق و جدا نشدن از آنست.

۵۲۲۴

رأس العلم الرّفق.

سر علم و دانائی نرمی است یعنی نرمی و همواری کردن با مردم.

۵۲۲۵

رأس الجهل الخرق.

سر جهل و نادانی درشتی است یعنی درشتی و بد خوئی کردن با مردم.

۵۲۲۶

رأس الاسلام الامانة.

سر مسلمانی امانت است یعنی امین بودن و خیانت نکردن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸

۵۲۲۷

رأس النفاق الخيانة.

سر نفاق خیانت است یعنی خیانت کردن با مردم یا اعم از آن و از خیانت با خدای عزّ و جلّ بعضیان. و مراد به «نفاق» دو روئی است و موافق نبودن باطن با ظاهر نسبت بمردم، یا نفاق با خدای عزّ و جلّ و در باطن ایمان باو نداشتن، و بنا بر این مراد مبالغه در مذمت خیانت است و این که آن در حقیقت بمنزله سر نفاق با حق تعالی است و جزو عمده آنست، یا این که آن اوّل مراتب نفاق با خداست.

۵۲۲۸

رأس الدّین صدق الیقین.

سر دین راستی یقین است یعنی یقین به آن چه یقین بآن باید داشت از احوال مبدأ و معاد. و مراد به «یقین» علم جازم مطابق واقع است، یا خصوص علمی که از روی دلیل و برهان باشد.

۵۲۲۹

رأس الاحسان الاحسان الی المؤمنین.

سر احسان احسان کردن بمؤمنان است.

۵۲۳۰

رأس المعایب الشره.

سر عیبها غلبه حرص است.

۵۲۳۱

رأس كل شرّ القحّة.

سر هر بدی بیحیائیت، زیرا که منشأ هر بدی بی شرمی است از خدا یا از خلق هر دو.

۵۲۳۲

رأس الاستبصار الفكرة.

سر بینائی فکرت و تأمل است، چه ظاهرست که بینائی در هر باب بتفکر و تأمل در آن حاصل شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹

۵۲۳۳

رأس العلم الحلم.

سر علم و دانائی حلم و بردباریست. پوشیده نیست که حلم از اجزای علم نیست نهایت چون ثمره علم و لازم علم راست است بآن اعتبار سر آن شمرده شده.

۵۲۳۴

رأس الفضائل العلم.

سر فضیلتها علم و دانائی است، مراد به «فضیلتها» هر صفتی است که باعث مزیت و زیادتی مرتبه کسی گردد.

۵۲۳۵

رأس الحلم الكظم.

سر بردباری فرو بردن خشم است، زیرا که عمده سببی که آدمی را از جا بر آرد و باعث خلاف حلم و بردباری شود خشم است، پس کسی که خشم را فرو برد حلم و بردباری در هر باب بر او سهل باشد.

۵۲۳۶

رأس التقوی ترک الشهوة.

سر پرهیزگاری ترک شهوت و خواهش است.

۵۲۳۷

رأس الفضائل ملك «۱» الغضب و اماتة الشهوة.

سر فضیلتها مالک بودن خشم است و میرانیدن شهوت، یعنی این که کسی خشم را مغلوب خود سازد و بسبب آن از جا بر نیاید و بمقتضای آن عمل نکند، و شهوت و خواهش را از خود زایل کند تا این که بسبب آن در معاصی نیفتد.

پوشیده نیست که هر گاه چند فضیلت باشند که هر یک عمده باشند هر یک را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰

سر فضیلتها می توان گفت پس منافاتی نیست میانه این فقره و فقره سابق سابق که فرمودند که: سر فضیلتها علم است.

۵۲۳۸

رأس الجهل الجور.

سر جهل و نادانی ستم است، چون ستم عمده آثار بدی است که بر جهل مترتب می شود بآن اعتبار آنرا «سر جهل» فرموده اند.

۵۲۳۹

رأس الايمان الصبر.

سر ایمان صبر است. این نیز بر قیاس فقره سابق است، زیرا که صبر بر آنچه تقدیر شده و راضی بودن بآن عمده ثمرات ایمانست.

۵۲۴۰

رأس السخف العنف.

سر تنگی «۱» عقل درشتی است، یعنی عمده آثار بد آن درشتی کردن با مردم است.

۵۲۴۱

رأس الورع غضّ الطرف.

سر پرهیزگاری پائین انداختن چشم است، زیرا که باعث حفظ از بسیاری از حرامها می شود.

رأس المعایب الشره.

سر عیبها غلبه حرص است، و این فقره مکرر نقل شده «۲».

۵۲۴۲

رأس الرذائل الحسد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱

سر رذائل یعنی صفات ذمیمه رشک است، زیرا که عمده رذایل است و سبب بسیاری از رذایل دیگر نیز می شود.

۵۲۴۳

رأس العیوب الحقد.

سر عیبها کینه است، چه آن عیب عمده است و سبب بسیاری از عیبهای دیگر نیز می شود.

۵۲۴۴

رأس الآفات الوله باللذات.

سر آفتها شیفتگی بلذتهاست، زیرا که سبب آفتهای بسیار می شود.

۵۲۴۵

رأس الدین اکتساب الحسنات.

سر دین کسب کردن کارهای نیکوست یعنی عمده ثمرات دین آنست.

۵۲۴۶

رأس العقل التودد الی الناس.

سر عقل دوستی نمودن بسوی مردم است، یعنی عمده نتایج آن آنست چه آن باعث بسیاری از منافع اخروی و دنیوی می گردد.

۵۲۴۷

رأس الجهل معاداة الناس.

سر نادانی دشمنی کردن با مردم است. یعنی عمده نادانیها آنست، زیرا که سبب عذاب اخروی و بسیاری از مفاسد دنیوی می شود.

۵۲۴۸

رأس الورع ترک الطمع.

سر پرهیزگاری ترک طمع است. یعنی آن عمده اسباب پرهیزگاری است، زیرا که بسیاری از حرامها مثل اکثر ظلمها و ستمها از طمع ناشی می شود.

پس کسی که ترک طمع کند سالم ماند از آنها.

۵۲۴۹

رأس الحکمة تجنب الخدع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲

سر حکمت دوری گزیدن از مکرهاست، یعنی مکر کردنها با مردم، و همچنین مکر کردنهای مردم باین که با خیر باشد از آنها و نگاهدارد خود را بقدر مقدور از آنها.

و مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست و کردار درست است یا خصوص یکی از آنها.

۵۲۵۰

رأس السخاء تعجیل العطاء.

سر سخاوت زود دادن عطاست، یعنی اول مراتب آنست یا عمده آنهاست.

۵۲۵۱

رأس السخاء الزهد فی الدنیا.

سر سخاوت بی رغبتی در دنیا است یعنی بی رغبتی در دنیا و گذشتن از سر آن افضل یا عمده افراد سخاوت و کرم است، یا این که سبب عمده است از برای آن. و در بعضی نسخهها «النجاه» بدل «السخاء» است و بنا بر این معنی اینست که: سر رستگاری بی رغبتی در دنیا است.

۵۲۵۲

رأس الحکمة مداراة الناس.

سر حکمت یعنی علم راست و کردار درست مدارا کردن با مردم است.

۵۲۵۳

رأس الايمان الاحسان الى الناس.

سر ایمان احسان کردن با مردم است یعنی این عمده نتایج و آثار ایمانست.

۵۲۵۴

رأس الفضائل اصطناع الافضل.

سر فضیلتها یعنی افضل یا عمده آنها احسان کردن با افضل است یعنی مردم شریف بلند مرتبه.

۵۲۵۵

رأس الرذائل اصطناع الاراذل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳

سر رذیلتها یعنی عمده صفات ذمیمه یا اول آنها احسان کردن با اراذل است یعنی مردم دنی پست مرتبه.

۵۲۵۶

رأس الطاعة الرضا.

سر طاعت یعنی فرمانبرداری خدا رضاست یعنی رضا و خشنودی به آن چه او تقدیر کرده.

۵۲۵۷

رأس الدين مخالفة الهوى.

سر دین مخالفت کردن هوا و هوس است یعنی آن عمده اسباب دینداریست.

۵۲۵۸

رأس الحكمة لزوم الحق و طاعة المحق.

سر حکمت یعنی علم راست و کردار درست لازم بودن حق است و طاعت محق یعنی همیشه با حق بودن و جدا نشدن از آن در هر باب، و فرمانبرداری هر که محق باشد در آن باب. و ممکن است که مراد به «محق» امام بر حق باشد و بنا بر این مراد بطاعت او طاعت او خواهد بود در هر باب.

۵۲۵۹

رأس الايمان حسن الخلق و التحلى بالصدق.

سر ایمان یعنی عمده یا افضل نتایج آن نیکویی خوست و زیور یافتن بر راستی.

۵۲۶۰

رأس الكفر الخيانة.

سر کفر خیانت است. یعنی خیانت اول مراتب کفرست و در حقیقت از جمله افراد آنست، و مراد خیانت با مردم است که آن خیانت با خدا نیز باشد، یا اعم از آن و از محض خیانت با خدا.

۵۲۶۱

رأس الايمان الامانة.

سر ایمان یعنی عمده ثمرات آن امانت است یعنی امین بودن و خیانت نکردن با خلق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴

یا با خدای عز و جل نیز.

۵۲۶۲

رأس القناعة الرضا.

سر قناعت یعنی عمده اسباب آن رضاست، یعنی راضی شدن بتقدیرات حق تعالی و بهره و نصیبی که بهر کس داده.

۵۲۶۳

رأس العقل مجاهدة الهوى.

سر عقل یعنی عمده نتایج آن جنگ کردن با هوا و هوس است.

۵۲۶۴

رأس الآفات الوله بالدتيا.

سر آفتها یعنی عمده اسباب آنها شیفتگی بدنیاست، چه ظاهرست که سبب بسیاری از آفتهای اخروی و دنیوی گردد.

۵۲۶۵

رأس الایمان لزوم الصدق.

سر ایمان یعنی عمده نتایج آن لازم بودن راستی است یعنی همیشه با آن بودن و جدا نشدن از آن.

۵۲۶۶

رأس السیاسة استعمال الرّفق.

سر سیاست کار فرمودن نرمی و همواریست، «سیاست» چنانکه مکرّر مذکور شد تربیت رعیت و امهر و نهی کردن ایشانست و ظاهرست که کار فرمودن نرمی و همواری در آن بسیار ضرور است بلکه ضرورتر از اکثر امور دیگرست پس آن سر سیاست است یعنی عمده ضروریات و اسباب است.

۵۲۶۷

رأس العلم التّمييز بین الأخلاق و اظهار محمودها و قمع مذمومها.

سر دانائی یعنی عمده افراد آن تمییز کردن میانه خوبیها و خصلتهاست، و ظاهر کردن ستوده آنها، و مقهور کردن نکوهیده آنها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵

[حرف «راء» بلفظ «رب»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «راء» بلفظ «رب» یعنی «بسا») فرموده آن حضرت علیه السلام:

۵۲۶۸

ربّ واثق خجل.

بسا اعتماد کننده خجلی، یعنی بسیارست کسی که اعتماد کند بر کسی یا چیزی و آخر خجل گردد، باعتبار این که آن کس یا آن چیز نفعی ندهد باو، و غرض اینست که اعتماد بر غیر خدای عزّ و جلّ نباید داشت.

۵۲۶۹

ربّ آمن وجل.

بسا ایمن ترسناکی، یعنی بسیارست کسی که ایمن باشد از کسی یا چیزی و آخر خلاف آن ظاهر شود و ترسناک گردد از او یا از آن، پس اعتماد بر ایمنیها نباید داشت و در هر حال حزم و احتیاط را از دست نباید داد.

۵۲۷۰

ربّ ساع لقاعد.

بسا سعی کننده از برای نشسته.

۵۲۷۱

ربّ ساهر لراقد.

بسا بیداری از برای خوابیده. مراد از این دو فقره مبارکه اینست که روزیها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶

و سایر مراتب دنیوی چندان موقوف بر سعی نیست بسا کسی که نشسته باشد و سعی از برای خود نکند و خدای عزّ و جلّ کسی را برانگیزاند که از برای او سعی کند، و بسا کسی که خوابیده باشد و دیگری بیدار باشد و سعی کند از برای او.

۵۲۷۲

ربّ کلام کلام.

بسا کلامی بسیار زخم کننده، یعنی بسیار کلامی باشد که نهایت جراحت کند دل را، پس باید که آدمی در هر کلامی پیش از آن تأمل کند در آنکه مبدا چنین باشد. و از فواید این کلام این نیز می تواند بود که گاهی در زجر و منع کسی از بدی اکتفا بکلام می توان کرد و حاجت بضر و جرح نیست بلکه آن انفع است از آنها.

۵۲۷۳

ربّ کلام کالحسام.

بسا کلامی مانند شمشیر برنده. این نیز مضمون فقره سابق است.

۵۲۷۴

ربّ عادل جائر.

بسا عدل کننده ستم کننده. یعنی بسیار کسی باشد که باعتقاد خود عدل کند و در واقع جور و ستم باشد پس باید که آدمی کمال سعی و احتیاط کند که مبادا غلطی کند. و ممکن است که مراد این باشد که بسیار کسی باشد که در واقع حکم بعدل کند و در واقع ستم کننده باشد باعتبار این که او اهلیت حکم نداشته باشد پس او در این حکم با وجود این که موافق عدل و حق باشد گنهکار باشد و ستم بر خود کرده باشد.

۵۲۷۵

ربّ رابع خاسر.

بسا سود کننده زیان کننده. یعنی بسا کسی باشد که سود کرده باشد و با وجود آن زیان کرده باشد باعتبار این که آن کار ضرر بآخرت او داشته باشد، و یا باعتبار این که مصلحت او در آن سود نباشد و آن باعث زیانی از برای او باشد، و غرض بنا بر اول

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷

ظاهرست و بنا بر دوّم مراد اینست که آدمی از سودی که بکند باید که پر شادمان نشود و پناه برد بخدا از این که زیانی در عقب داشته باشد، و همچنین از فوت سودی پر غمناک نباید شد ممکن است که مصلحت او در آن بوده باشد و آن سود را اگر می برد سبب زیانی از برای او می شد.

۵۲۷۶

ربّ دائب مضیّع.

بسا تعب کشنده ضایع کننده. و این نیز باعتبار اینست که آن تعب او ضرر بآخرت او داشته باشد، و یا باعتبار این که در واقع نفعی از برای او نکند و بنا بر اول غرض ظاهرست، و بنا بر دوّم غرض منع از حرص در سعی و تعب کشیدن از برای دنیاست و این که بسیارست که هیچ اثری بر آن غیر تضییع اوقات مترتب نشود بلکه گاه باشد که آن سعی و تعب او را ضایع کند.

۵۲۷۷

ربّ متودّد متصنّع.

بسا اظهار دوستی کننده متصنعی. «متصنّع» آنست که خوبی روش و طریقه را بر خود بندد و در واقع نداشته باشد و مراد اینست که هر که اظهار دوستی کند فریب او نباید خورد گاه باشد که متصنّع باشد.

۵۲۷۸

ربّ عاطب بعد السّلامه.

بسا هلاک شونده بعد از سلامت. یعنی بسا کسی که از بلائی سلامتی یابد و بعد از آن بی فاصله هلاک شود پس آدمی بمجرد همین که از بلائی خلاص شد مغرور نشود و از دعا و استعاذه بدرگاه حق تعالی و تهیه توشه مرگ و تدارک اسباب آن غافل نگردد.

۵۲۷۹

ربّ سالم بعد الندامه.

بسا سالمی بعد از پشیمانی. یعنی بسیارست که کسی پشیمان می شود از کاری و گمان میکند که آن بلائی و مصیبتی خواهد شد از برای او، و بعد از آن سالم می ماند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸

از آن و از آن ضرری و زیانی نمی رسد باو. و غرض از امثال این کلام اینست که در هیچ ندامت و پشیمانی مایوس نباید بود بسا باشد که سالم بماند چنانکه در هیچ سلامتی و نجاتی مغرور نباید بود.

۵۲۸۰

ربّ عطب تحت طلب.

بسا هلاکتی که بوده باشد در زیر طلبی. مراد منع از حرص در طلب و سعی زیاد در آنست و این که بسیار می شود که طلبی باعث هلاکت می شود یعنی در آخرت یا دنیا یا هر دو.

۵۲۸۱

ربّ طرب یعود بالحرب.

بسا نشاطی که برگردد بر بودن اموال و بی چیز ماندن. یعنی در پی آورد آنرا یا سبب آن گردد.

۵۲۸۲

ربّ کلمه سلبت نعمه.

بسا کلمه که بریاید نعمتی را، مثل کلمه که کفران نعمتی در آن باشد یا کلمه که باعث آزردهی شخصی شود که نعمتی باین کس می داده باشد پس آدمی در هر کلمه که گوید باید که خوب ملاحظه و احتیاط کند که متضمن چنین امری نباشد.

۵۲۸۳

ربّ نزهة عادت نغصة «۱».

بسا بی‌غمی که بر گردد بکدورتی یعنی سبب آن گردد، یا بآن متبدل گردد پس بآن مغرور نباید شد.

۵۲۸۴

ربّ غنی اذل من نقد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹

بسا توانگری که بوده باشد خوارتر از «نقد». نقد بفتح نون و قاف نوعی است از گوسفند که پاهای کوتاه دارد و روی زشتی و در بحرین میباشد و مشهورست میانه عرب بخواری.

۵۲۸۵

ربّ فقیر اعزّ من اسد.

بسا درویشی که عزیزتر باشد از شیر. مراد از این دو فقره اینست که چنین نیست که هر توانگری عزیز باشد و هر درویشی خوار بلکه بسیارست که توانگری بسبب بعضی صفات ذمیمه خوارتر باشد از آن نوع گوسفند، و درویشی بسبب بعضی کمالات عزیزتر باشد از شیر. و «عزیز بودن شیر» باعتبار اینست که پادشاه سباع است، و هیبت او در دل همه کس جا کرده، و در نظرها بزرگ و عظیم می‌نماید.

۵۲۸۶

ربّ حرف جلب حتفا.

بسا حرفی که بکشد مرگی را. یعنی سبب کشتن قائل آن یا دیگری شود پس حرفی را که کسی خواهد که بگوید قبل از آن باید که خوب تأمل کند در آن که مبدا ضرری بکسی رساند.

۵۲۸۷

ربّ امن انقلب خوفا.

بسا امنیتی که مبدل شود بخوفی، پس کسی که در امنیت باشد بآن خاطر جمع نکنند بلکه در فکر این باشد که اگر آن امنیت مبدل شود بخوفی چاره کار او چیست؟

۵۲۸۸

ربّ ساع فیما یضّره

بسیار سعی کننده در آنچه ضرر کند او را، یعنی بوده باشد سعی او در آنچه ضرر رساند باو و او غافل باشد از آن، پس هر که سعی کند در کاری باید که نیک تأمل کند که مبدا چنین باشد.

۵۲۸۹

ربّ کادح لمن لا یشکره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰

بسا تعب کشنده از برای کسی که شکر نکند او را، مراد منع از حرص در طلب دنیاست و تنبیه بر این که: بسیارست که آدمی تعب می‌کشد در تحصیل دنیا و نمی‌شود که صرف کند بلکه می‌گذارد آنرا از برای کسی که اصلاً شکر او نمی‌کند.

۵۲۹۰

ربّ لغو یجلب شرّاً.

بسا لغوی که بکشد شری را، یعنی بسیار کار لغو عبث باشد که کسی بعنوان لعب و بازی بکند و آخر آن سبب فتنه و شری شود، پس اجتناب از لغوها باید کرد.

۵۲۹۱

ربّ لهو یوحش حرّاً.

بسا بازی که بر ماند آزاده را، یعنی باعث کدورت آزاده شود و این که او برمد از این کس و دوری کند، پس در بازیها و خوش طبعیها نیز باید تأمل کرد که مبدا چنین چیزی باشد.

۵۲۹۲

ربّ قول اشدّ من صول.

بسا سخنی که سخت تر باشد از جمله، مثل سخنهای درشت که تأثیر آنها زیاده از جمله باشد و غرض اینست که کسی را که جمله بر او از برای کتک و مانند آن نباید کرد بطریق اولی چنان با او سخن نباید گفت، و این که گاهی در زجر و منع مردم اکتفا بچنان سخنان توان کرد که تأثیر آنها زیاده از ضرب و جرح است چنانکه قبل از این نیز مذکور شد.

۵۲۹۳

ربّ فتنه آثارها قول.

بسا فتنه که برانگیخته باشد آنرا سخنی. غرض اینست که بی تأمل سخن نباید گفت، چه بسیارست که فتنه بمجرّد سخنی برانگیخته می شود.

۵۲۹۴

ربّ امنيّة تحت منیّة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱

بسا آرزویی که بوده باشد زیر مرگی، یعنی موقوف باشد حصول آن بر مرگ کسی. و غرض ازین بیان واقع است بعبارت لطیفی، یا اشاره بمذمت دنیا و خست آن و این که بسیار باشد که حصول آرزوی کسی در آن موقوف باشد بر مرگ دیگری، یا اشاره ببعضی اسرار تقدیر مرگ و این که اگر آن نمی بود بسیاری مردم با روزهای خود نمی رسیدند. و ممکن است که مراد این باشد که بسا آرزویی که حاصل نشود تا وقت مرگ، و آمدی در تعب انتظار حصول آن باشد تا وقتی که بمرگ فارغ شود از آن، و غرض منع از بسیار داشتن آرزوها باشد. و ممکن است که «تحت» بتای دو نقطه بالا در اول نباشد بلکه «بحت» بپای یک نقطه زیر باشد و معنی این باشد که:

بسا آرزویی که بوده باشد محض مرگ یعنی سبب مرگ گردد و ثمره بغیر از آن نداشته باشد، یا این که سبب هلاکت آخروی گردد و نتیجه بغیر از آن نداشته باشد.

و ممکن است که «تحت» فعل مضارع خوانده شود از «حتّ» بتای سه نقطه بمعنی برانگیختن و ترجمه این باشد که: بسا آرزویی که برانگیزد مرگی را، یعنی طلب آن یا حصول آن سبب مرگ گردد، و الله تعالی یعلم.

۵۲۹۵

ربّ عمل أفسدته النیّة.

بسا عملی که فاسد کرده باشد آنرا نیت، مثل کارهای خیر که نیت در آن خالص نباشد از برای حق تعالی، پس کسی که خواهد که عمل او فاسد نشود باید نیت را خالص گرداند.

۵۲۹۶

ربّ اجل تحت امل.

بسا اجلی که بوده باشد زیر امیدی، یعنی باید که بعد از حصول امیدی در رسد، و غرض اینست که بحصول امیدی پر مسرور و فرحناک نباید شد گاه باشد که امیدی باشد که مرگ از عقب داشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲

۵۲۹۷

ربّ نیّة انفع من عمل.

بسا نیّتی که نفع رساننده تر باشد از عملی. ظاهر اینست که این باعتبار اینست که حق تعالی چنانکه در احادیث بسیار وارد شده بمجرّد نیت و قصد کار خیر ثواب می دهد هر چند آن کار بعمل نیاید مثلاً هر گاه مؤمنی فقیر قصد و نیتش این باشد که اگر توانگر شود فلان کار و فلان و فلان از وجوه خیرات و مبرات بکند و حق تعالی راستی نیت او را داند یعنی داند که اگر او توانگر شود وفا به آنها خواهد کرد بمجرّد نیت او ثواب همه آنها را باو می دهد هر چند او توانگر نشود و آن اعمال ازو بفعل نیاید، پس بنا بر این ثواب بسیاری باعتبار کثرت نیت اعمال خیر تحصیل می توان کرد که باعتبار اعمال مثل آن تحصیل نتوان کرد پس چنین نیتهای از کسی بهترست از اعمال خیری که او را میسر شود و در مرتبه آن کارها که نیت کرده نباشد بلکه هر گاه نیت و قصد کسی این باشد که همیشه اگر زنده باشد عبادت خدای عزّ و جلّ بکند ثواب دایم از برای او خواهند نوشت و اعمال او در تمام عمر نسبت باین چه قدر تواند داشت؟! مؤید اینست آنچه در احادیث وارد شده که: مخلد نشده اند اهل آتش در آتش مگر بسبب این که نیتهای ایشان این بود در دنیا که اگر مخلد بمانند در آن، عصیان کنند خدا را همیشه، و مخلد نشده اند اهل بهشت در بهشت مگر از برای این که نیتهای ایشان در دنیا این بوده که اگر باقی بمانند در آن، عبادت کنند خدا را همیشه، پس بسبب نیتهای مخلد شده اند آنها و اینها، یعنی آنها در آتش و اینها در بهشت. ممکن است که مراد به «نیّتی که نفع از عمل باشد» بعضی نیتهای باشد که خالص باشد از برای خدای عزّ و جلّ، و این که آنها نفع رساننده ترند از بعضی عملها که خالص نباشند از برای او و آمیخته بریا یا غیر آن باشند بعنوانی که قصد قربت کافی باشد در سببیت آنها و آن قصد دیگر علاوه آن شده باشد بعنوانی که اگر آنهم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳

نمی‌بود باز آن عمل را بقصد قربت میکرد، و گاه باشد که چنین عملی فی الجمله مقبول باشد و نفعی داشته باشد هر چند نیت خالص بهتر از آن باشد نه این که بالکلیه باطل باشد پس «أنفع» که افعال تفضیل است و ظاهر در حصول نفعی فی الجمله در مفضل علیه نیز باشد، بر ظاهر خود محمول می‌تواند بود، و بر تقدیری که عمل غیر خالص اصلاً نفعی نداشته ممکنست که در استعمال افعال تفضیل مجازی شده باشد و مراد مجرد این باشد که بعضی نیتها باشد که ترجیح داشته باشد بر بعضی عملها، باعتبار این که آن نیت نافع باشد و آن عمل را نفعی نباشد، و استعمال افعال تفضیل بر این نحو نیز بسیارست مثل قوله تعالی که فرموده: قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی، سخن نیکوئی یعنی ردّ سائل بسخن نیکو و زبان خوش و مغفرتی یعنی در گذشتن از ابرام و الحاح سائل و درشتی نکردن در برابر آن یا رسیدن بمغفرت حق تعالی بسبب آن زبان خوش، یا مغفرت و در گذشتن سائل از تقصیر او بسبب آن زبان خوش بهترست از صدقه دادنی که در پی آن باشد اذیت رسانیدنی، پس فرموده‌اند که ردّ سائل بنیکوئی بهترست از صدقه دادنی که با اذیت رسانیدنی باشد بدرشتی کردن با او یا غیر آن، با آنکه صدقه دادن با اذیت حرام است و خیریتی ندارد.

۵۲۹۸

ربّ صلف اورث تلفا.

بسا صلفی که میراث گذارد تلفی را، یعنی سبب آن شود و از عقب خود آورد آنرا، و ظاهر اینست که مراد به «صلف» در اینجا بخل کردن و کمی احسان است یا وعده کردن بآن و وفا ننمودن یعنی بسیارست که این معنی سبب تلف مال می‌گردد.

۵۲۹۹

ربّ سلف عاد خلفا.

بسا سلفی یعنی پیش فرستاده شده که بر گردد خلفی، یعنی از عقب گذاشته شده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۴

مراد خیراتییست که آدمی پیش فرستد و بماند از برای او تا بعد از او بکار او آید، یا احسانی که پیش کند و عوض آن بعد از آن در دنیا نیز باو برسد و در بعضی نسخه‌ها «سلب» بجای «سلف» است و بنا بر این ترجمه اینست که: بسار بودن مال و بغارت بردن آن باشد که برگردد خلفی یعنی نفعی از برای او بعد از آن در دنیا یا آخرت یا هر دو، و عبارت بنا بر نسخه اول لطیف ترست.

۵۳۰۰

ربّ عالم قتله علمه.

بسا عالمی که بکشد او را علم او. مراد عالمی است که عمل نکند بعلم خود و با وجود علم گناهی را بکند که سبب هلاکت او شود در آخرت، و اگر عالم نمی‌بود و میکرد او را از روی جهل، بخشیده می‌شد بسبب عذر جهالت.

۵۳۰۱

ربّ جاهل نجاته جهله.

بسا جاهلی که نجات او جهل او باشد یعنی بسبب جهل نجات یافته باشد از عقاب، باین که کرده باشد گناهی را که حق تعالی جاهل را در آن بسبب جهل او معذور دارد و عالم را معذور ندارد.

۵۳۰۲

ربّ حریص قتله حرصه.

بسا حریصی که بکشد او را حرص او، مثل آنکه حرص زیاده داشته باشند بر طلب دنیا، چه بسیار باشد که آن سبب هلاکت اخروی ایشان گردد بلکه دنیوی نیز.

۵۳۰۳

ربّ کلام جوابه السکوت.

بسا کلامی باشد که جواب آن خاموشی باشد، مثل سخنان ابلهان چنانکه مشهورست «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۵

۵۳۰۴

ربّ نطق احسن منه الصمت.

بسا سخن گفتنی که نیکوتر باشد از آن خاموشی، مثل سخن گفتنهایی که متضمن ضرری باشد، یا لغو باشد و نفعی بر آن مترتب نشود.

۵۳۰۵

ربّ دواء جلب داء.

بسا دوائی که بکشد کوفتی را، یعنی سبب آن شود.

۵۳۰۶

ربّ داء انقلب دواء.

بسا کوفتی که برگردد دوائی، یعنی دوائی کوفتی شود و سبب شفایی از آن گردد و غرض ازین دو فقره با بیان واقع اینست که در خوردن هر دوائی خوب تأمل باید کرد که مبادا سبب کوفت دیگر شود، و این که بعد از آن نیز بآن خاطر جمع نباید کرد و پناه بخدا باید برد از این که سبب کوفتی دیگر گردد، و این که از عارض شدن کوفتی پرغمگین نباید شد گاه باشد که خیر در آن باشد و سبب شفا از کوفت دیگر گردد.

۵۳۰۷

ربّ رجاء یؤدی الی حرمان.

بسا امیدی باشد که بکشاند بمحرومی، مثل اکثر امیدها که بمردم دنیا باشد.

۵۳۰۸

ربّ رباح «۱» یؤل الی خسران.

بسا سودی که برگردد بزبانی، مثل سودهای دنیوی که متضمن زیان اخروی باشد و بی آن نیز بسیار سود دنیوی باشد که آخر سبب زبانی گردد، پس بهر سودی پرشاد نباید شد و پناه باید برد بخدای از این که سبب زبانی گردد. و در بعضی نسخه‌ها «أرباح تؤل» بجای «رباح یؤل» است و بنا بر این ترجمه اینست که: بسا سودها که برگردند بزبانی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۶

۵۳۰۹

ربّ لسان اتی علی انسان.

بسا زبانی که بیاید بر آدمی. یعنی سبب کشته شدن آدمی شود یا رسیدن آسیبی باو، پس آدمی در هر سخن که خواهد بگوید باید نیک تأمل کند که مبادا چنین باشد و از آن ضرری باو یا بدیگری برسد «۱».

۵۳۱۰

ربّ خوف یعود بالامان.

بسا خوفی باشد که برگردد بایمنی، مراد تسلی آدمی است و این که در خوفها پرغمگین نباید بود گاه باشد که خیر در آن باشد و سبب ایمنی گردد.

۵۳۱۱

ربّ طمع کاذب لامل غائب «۲».

بسا طمع دروغی از برای امید غائبی یعنی امیدی که هرگز حاضر نشود و حاصل نگردد و مراد اینست که: طمعها بسیار چنین باشد پس حریص بر آنها نباید بود.

۵۳۱۲

ربّ رجاء خائب لامل کاذب.

بسا امید نومیدی از برای آرزوی دروغی، غرض از این بر قیاس فقره سابق اینست که: بسیار امیدها باشد که نومید شوند و از برای آرزویی چند باشند دروغ که هرگز راست نشوند و بعمل نیایند، پس فریب آنها نباید خورد و حریص در سعی از برای آنها نباید بود.

۵۳۱۳

ربّ حرب جنیت من لفظه.

بسا حربی که چیده شود از یک لفظی. یعنی ثمره یک سخنی باشد و بسبب آن روی دهد، و «حرب» بفتح حاء و سکون راء هر دو بی نقطه بمعنی جنگ است و بفتح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۷

هر دو بمعنی ربودن مال کسی و بی چیز گذاشتن اوست، و هر دو درین مقام مناسب است.

۵۳۱۴

ربّ صبابه غرست من لحظه.

بسا گرمی شوقی که کاشته شود از یک نگاه کردنی یعنی بسیارست که یک نگاه سبب عشق و گرفتاری بآن می‌شود، پس باید که آدمی نهایت احتیاط کند در حفظ نگاه و ضبط آن.

۵۳۱۵

ربّ مغبوط بر جاء هو داؤه.

بسا مغبوطی بفرای عیشی که بوده باشد آن درد او. «مغبوط» کسی است که مردم آرزوی مثل حال او کنند باعتبار نعمتی که داشته باشد، و مراد اینست که بسیار باشد کسی که مردم آرزوی مثل حال او کنند باعتبار وسعت حالی که داشته باشد و در واقع آن از برای او دردی باشد نفسانی باعتبار این که باعث زیان و خسران او باشد در آخرت یا سبب زیان و خسران او گردد در دنیا چنانکه بسیارست که مال بسیار باعث غصب و تراج و غیر آنها از زیانها و نقصانها می گردد و غرض اینست که: هر کس باید که بنصیب و قسمت خود راضی و خشنود باشد و آرزوی مثل حال دیگری هر چند در وسعت و فراخی باشد نکند، چه بسیارست که آن سبب زیان و خسران گردد، و صلاح حال در آن نباشد.

۵۳۱۶

ربّ مرحوم من بلاء هو دواؤه.

بسا باشد رحم کرده شده از بلائی که بوده باشد آن دواى او، یعنی بسیار باشد کسی که مردم رحم کنند او را باعتبار این که بوده باشد در بلائی و در واقع آن بلا خیر باشد از برای او و صلاح حال او در آن باشد، باعتبار آخرت یا در دنیا نیز، پس هر که در بلائی باشد آدمی گمان نکند که آن بد است از برای او، بسیارست که آن دواى اوست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۸

۵۳۱۷

ربّ مبتلی مصنوع له بالبلوی.

بسا گرفتار شده ببلائی که بوده باشد او احسان کرده شده از برای او بآن بلا.

یعنی بوده باشد آن بلا در واقع احسانی که شده باشد باو و صلاح حال او در آن باشد چنانکه در فقره سابق مذکور شد. و در بعضی نسخه‌ها «الیه» بجای «له» است و بنا بر این ترجمه اینست که: بوده باشد او احسان کرده شده بسوی او بآن بلا، و این نسخه ظاهرترست، زیرا که متعارف استعمال «صنع» بحرف «الی» است نه بلام.

۵۳۱۸

ربّ منعم علیه مستدرج بالتّعمی.

بسا نعمت داده شده بر او بی که استدرج کرده شده بآن نعمت. مراد اینست که چنین نیست که هر که نعمت داده شده باشد، این از برای خوبی او باشد، بلکه بسیارست که بعنوان استدرج باشد و آن اینست که حق تعالی بسبب زیادتی بدی بنده و بسیاری گناهان او سلب عنایت و لطف و رحمت خود میکند از او، و او می گذارد او را بخود و او را مبتلا نمی سازد ببلائی که باعث آگاهی او و پشیمانی او گردد از گناهان، بلکه هر چند گناه کند سلب نعمتهای خود از او نکند و او را آگاه نسازد تا بعذاب الیم اخروی گرفتار گردد، نعوذ باللّه منه.

۵۳۱۹

ربّ جهل انفع من خلم.

بسا جهلی که بوده باشد سودمندتر از حلمی، ظاهر اینست که مراد به «حلم» در اینجا عقل است نه شکیبائی که معنی مشهورتر آنست. و ممکن است که تصحیفی بکار رفته باشد باین که اصل «علم» بود، باشد بعین نه بقاء، و معنی این باشد که: بسیار باشد که جهلی سودمندتر باشد از علمی، باعتبار این که جاهل در گناهی بسبب جهل خود معذور باشد و معاقب نشود، و عالم بسبب همان گناه معاقب شود بعلت عدم عذری از برای او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۹

۵۳۲۰

ربّ حرب اعود من سلم.

بسا جنگی که بوده باشد سودمندتر از آشتیی، مثل جنگی که بر سر امر بمعروفی یا نهی از منکری باشد.

۵۳۲۱

ربّ سکوت ابلغ من کلام.

بسا خاموشی که بوده باشد ابلغ یعنی بلیغ تر یا مبالغه کننده تر از کلامی، مثل خاموشی که در جواب ابلهان باشد چنانکه مکرر مذکور شد.

۵۳۲۲

ربّ کلام انفذ من سهام.

بسا سخنی که نفوذ کننده تر باشد از تیرها، یعنی نفوذ کننده تر باشد در دل و شکافنده تر باشد آنرا از آنها.

۵۳۲۳

ربّ لذّة فیها الحمام.

بسا لذتی که بوده باشد در آن تقدیر مرگ، یعنی مقدر شده باشد که سبب مرگ گردد پس بر حریص بر لذتها نباید بود، و ممکن است که مراد هلاکت اخروی باشد.

۵۳۲۴

ربّ غنیّ افقر من فقیر.

بسا توانگری که بوده باشد درویش تر از درویشی، مثل توانگری که سرمایه آخرت نگرفته باشد چه آن درویش ترست از درویشی که سرمایه آن داشته باشد، و ممکن است که مراد این باشد که: بسا توانگری که محتاج تر باشد از درویشی یعنی احتیاج او بمدد و اعانت مردم بیشتر باشد از احتیاج درویشی، پس در توانگری چندان راحت و رفاهیتی نباشد.

۵۳۲۵

ربّ ذی اّبهة احقر من کلّ حقیر.

بسا صاحب بزرگی و کبری که حقیرتر باشد از هر حقیری یعنی نزد حق تعالی بسبب کفر، یا دین باطل، یا عصیان و گناهان زیاد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۰

۵۳۲۶

ربّ فقیر اغنی من کلّ غنیّ.

بسا درویشی که توانگرتر باشد از هر توانگری، مثل درویشی بحسب دنیا که بهره اعلی از آخرت تحصیل کرده باشد، یا این که راضی شده باشد بنصیب و بهره که عطا شده باشد از دنیا و طلب زیاد بر آن بهیچ وجه نکند و بآن اعتبار خود را بی نیاز ساخته باشد از مردم بالکلیه، و ظاهرست که هیچ توانگری باین توانگری و بی نیازی نباشد.

۵۳۲۷

ربّ فقر عاد بالغنی الباقی.

بسا درویشی که بر گردد بتوانگری باقی، مثل درویشی که صاحب آن صبر کند بر آن و ملازم تقوی و پرهیزگاری باشد.

۵۳۲۸

ربّ غنی اورث الفقر الباقی.

بسا توانگری که میراث گذارد درویشی باقی را، مثل توانگریهایی که سبب طغیان و عصیان گردد.

۵۳۲۹

ربّ مخوف لا تحذره.

بسا محلّ ترسی که حذر نکنی از آن. ممکن است که مراد توبیخ و سرزنش مردم باشد باین که بسیار محلّ ترسها در پیش دارند از احوال و احوال آن نشأه و حذر نمی کنند از آنها و در فکر آنها نیستند، و ممکن است که مراد بیان عجز آدمی باشد و این که بسیار امور مخوفه باشد که غافل است از آن و حذر نمی کند از آن، پس باید که عمده اعتماد او بر حفظ و حراست حق تعالی باشد و حذر خود را چندان چیزی نداند.

۵۳۳۰

ربّ قاعد عمّا یسرّه.

بسا کسی که نشسته باشد از آنچه شاد می گرداند او را. مراد از این نیز یا توبیخ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۱

و سرزنش مردم است باین که بسیار باشند که نشسته اند و سعی نمی کنند از برای آنچه ایشان را شاد گرداند از نجات و رستگاری آخرت و فوز بمراتب عالیه آن. و ممکن است که مراد این باشد که بسیار باشند که نشسته باشند و سعی نکنند از برای چیزی که ایشان را شاد گرداند در دنیا، و با وجود این آن چیز برسد بایشان، پس چندان حریص بر سعی نباید بود و اعتماد تمام بر تفضل حق تعالی باید داشت.

۵۳۳۱

ربّ جامع لمن لا یشکره.

بسا جمع کننده از برای کسی که شکر نکند او را. مراد سرزنش آنانست که جمع اموال کنند و صرف نکنند در آنچه بکار ایشان آید در دنیا یا آخرت، و بگذارند از برای کسی که باو برسد بعد از ایشان و اصلا شکر ایشان نکند چه جای این که نفع دیگر بایشان برساند.

۵۳۳۲

ربّ قریب ابعده من بعیده.

بسا نزدیکی که دورتر باشد از دوری، مثل خویشانی که صله رحم بجای نیاورند بلکه دشمنی کنند و آزار رسانند.

۵۳۳۳

ربّ صدیق حسود.

بسا دوست حسودی. مراد اینست که رشک و حسد امریست که بسیارست که دوست نیز نسبت بدوست خود می‌دارد، و این که با وجود دوستی کسی ایمن نباید بود از او، ممکن است که باعتبار رشک و حسدی که می‌برد اذیتی رساند.

۵۳۳۴

ربّ بعید اقرب من کلّ قریب.

بسا دوری که نزدیکتر باشد از هر نزدیکی، بسبب خلوص محبت و دوستی که داشته باشد و احسانها که نماید.

۵۳۳۵

ربّ عشیر غیر حبیب.

بسا آمیزش کننده که بوده باشد غیر دوست. غرض اینست که چنین نیست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۲

که هر که اختلاط و آمیزش زیاد کند با این کس البته دوست باشد و اعتماد بر او توان کرد، بسیارست که دوستی و آمیزش و اختلاط او از راه دوستی نیست بلکه برای غرض دیگرست.

۵۳۳۶

ربّ متحرّز من شیء فیه آفته.

بسا حفظ کننده از چیزی که بوده باشد در آن آفت او، یعنی بسیارست که کسی حفظ میکند خود را از چیزی و اجتناب میکند از آن بگمان ضرری و در واقع آفت او در اجتناب از آنست نه در آن.

۵۳۳۷

ربّ صدیق یوئی من جهله لا من نیته.

بسا دوستی که جزا داده شود بسبب نادانی او نه بسبب نیت او، یعنی بسیارست که دوستی جزا داده می‌شود ببدی باعتبار این که از راه نادانی کاری میکند که مستحق آن جزا می‌شود بی این که نیت و قصد او بدی بوده باشد. و این بنا بر اینست که «یوئی» بعد از همزه بتای دو نقطه بالا بوده باشد چنانکه در نسخه‌ها بنظر رسیده، و دور نیست که تصحیف شده باشد و صحیح بیای یک نقطه زیر باشد یعنی «یوئی» و معنی این باشد که: بسا دوستی که ناخوش داشته شود از راه نادانی او نه بسبب نیت او، یعنی بسبب این که از راه نادانی ضرر باین کس می‌رساند بی این که نیت و قصد او بد باشد، و ممکن است نیز که بتای سه نقطه بالا باشد «۱» و معنی این باشد که: بسا دوستی که شکوه کرده شود از راه نادانی او، نه از نیت و قصد او، و الله تعالی یعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۳

۵۳۳۸

ربّ محتال صرعه حیلته.

بسا حيله کننده که بیندازد او را حيله او، مراد مذمت حيله است و این که بسیار است که حيله کسی بر گردد با او و بیندازد او را در هلاکت یا زیان و خسران.

۵۳۳۹

ربّ ملوم و لا ذنب له.

بسا سرزنش کرده شده و حال آنکه نبوده باشد از برای او گناهی، مراد این است که هر که را که مردم سرزنش و ملامت کنند حکم ببدی او نمی‌توان کرد بسا باشد که بدی را بر او افترا کرده باشند، یا این که او بدی را از روی سهویا نسیان یا جهل کرده باشد.

۵۳۴۰

ربّ متنسک و لا دین له.

بسا عبادت کننده و حال آنکه نبوده باشد از برای او دینی، یعنی دین حقی مثل عبادت کنندگان هر فرقه غیر فرقه محقه، یا این که اصلا دینی نداشته باشد بلکه عبادت او از برای مصلحتی چند باشد دنیوی، و مراد این است که: بعبادت کردن کسی فریب نباید خورد تا دینداری او معلوم نشود.

۵۳۴۱

ربّ مواصلة خیر منها القطیعة.

بسا پیوستنی که بهتر باشد از آن بریدن، مثل صلّه و احسانی که با منت باشد، یا این که آن صلّه کننده شخص بدی باشد که بریدن او بهتر باشد از صلّه او، یا این که کسی که صلّه باو می‌شود شخص بدی باشد و بریدن از او بهتر باشد از صلّه او.

۵۳۴۲

ربّ ذنب مقدار العقوبه علیه اعلام المذنب به.

بسا گناهی که بوده باشد مقدار عقوبت بر آن اعلام نمودن گنهکار بآن یعنی بسا گناه باشد که همین کافی باشد در عقوبت صاحب آن که اعلام کنند او را بآن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۴

تا خجل و منفعل شود و پشیمان شود از آن و زیاده برین عقوبت او در کار نباشد بلکه خوب نباشد.

۵۳۴۳

ربّ موهبه خیر منها الفجیعه.

بسا بخششی که بهتر باشد از آن مصیبت، مثل بخششی که از روی منت زیاد باشد، یا از شخص پست مرتبه دنی باشد.

۵۳۴۴

ربّ جرم اغنی عن الاعتذار عنه الاقرار به.

بسا گناهی که بی نیاز سازد از عذر گفتن از آن اقرار بآن، یعنی بسیار گناهی باشد که کسی نسبت بکسی که بکند همین که اقرار کند بآن آن کس او را معذور دارد و محتاج نشود بعذر گفتن از آن، پس در چنین گناهان بهتر این است که آن گنهکار اقرار کند بآن و خود را فارغ سازد از عذر گفتن، یا این که بسیار گناهی باشد که کافی باشد در عذر گفتن از آن همین که صاحب آن اقرار کند بآن، پس همین که اقرار کند بآن باید معذور داشت او را و فارغ ساخت از عذر گفتن از برای آن.

۵۳۴۵

ربّ کبیر من ذنبک تستصغره «۱».

بسا بزرگی از گناه تو که کوچک شماری تو آن را.

۵۳۴۶

ربّ صغیر من عملک تستکبیره «۲».

بسا کوچکی از عمل تو که بزرگ شماری تو آنرا. مراد از این دو فقره مذمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۵

آدمی است و این که بسیار است که گناه بزرگی را کوچک می‌شمارد و سهل میدانند، و عمل کوچکی را بزرگ می‌شمارد و عظیم میدانند.

۵۳۴۷

ربّ یسیر انمی من کثیر.

بسا اندکی که فزایش کننده‌تر باشد از بسیاری، مثل اندکی که حلال باشد و با قناعت باشد که آن فزایش کننده‌ترست از بسیاری که حرام باشد یا با اسراف باشد.

۵۳۴۸

ربّ صغیر احزم من کبیر.

بسا کوچکی که دوراندیش‌تر باشد از بزرگی، و این بسیارست هر گاه عقل و زیرکی آن کوچک افزونتر باشد از آن بزرگ.

۵۳۴۹

ربّ معرفه اذت الی تضلیل.

بسا معرفتی که بکشاند بسوی گمراه کردنی، یعنی عاقبت گمراه کند صاحب خود را، باعتبار این که عمل بآن نکند و معاقب گردد بسبب آن در جائی که اگر آن معرفت را نمی‌داشت بسبب جهل و نادانی معذور می‌بود و معاقب نمی‌شد.

و ممکن است که مراد معرفت بعضی مسائل باشد که افهام ناقصه نتوانند بکمال حقیقت آنها رسید و همین که قدری معرفت به آنها حاصل کنند فکر کنند در آنها و گمراه گردند مثل مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار و مانند آنها.

۵۳۵۰

ربّ مواصلة اذت الی تثقیل.

بسا پیوستنی که بکشاند بسوی گرانبار کردن، مثل هدیه فرستادن از برای کسی که دشوار باشد بر او تلافی نکردن، و قادر بر آن نباشد و سبب گرانباری او گردد، پس پیوستن باین نحو نیکو نباشد هر چند پیوستن بخویشان و غیر ایشان از مؤمنان در جائی که چنین مفسده نداشته باشد از فضایل علیّه و مناقب سنّیه است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۶

۵۳۵۱

ربّ اخ لم تلده أمّک.

بسا برادری که نژائیده باشد او را مادر تو، بلکه او را باید برادر خود دانست و برادرانه با او سلوک کرد باعتبار ایمان و خلوص محبت و دوستی او.

۵۳۵۲

ربّ علم ادی الی مضلّتک.

بسا علمی که بکشاند بسوی گمراهی تو. این همان مضمون فقره ایست که دو فقره قبل از این نقل و شرح شد.

۵۳۵۳

ربّ مملوک لا یستطاع فراقه.

بسا بنده که مقذور نباشد جدا شدن از او، مراد بیان واقع است و مدح بعضی بنده‌ها باین که چنان خوب باشند که مقذور نباشد جدا شدن از آنها، و بسا باشد که بعضی از احکام فقهی نیز برین مترتب شود مثل استثنای چنین بنده از وجوب بیع از برای ادای دین و عدم خروج بسبب آن از استحقاق و مانند اینها، و دور نیست که «مملوک» بکاف چنانکه در نسخه‌ها بنظر رسیده سهوی باشد از ناسخ و صحیح «مملول» بلام باشد و معنی این باشد که: بسا کسی که ناخوش باشد کسی را و سبب ملالت او باشد و با وجود این جدا نتوان شد از او و غرض این باشد که در دنیا چنین ملالتها باشد که چاره آن نتوان کرد و صبر باید کرد بر آن.

۵۳۵۴

ربّ فائت لا یدرک لحاقه.

بسا فوت شونده که دریافته نشود رسیدن بآن، مراد تحریص بر کردن کارهای خیرست هر گاه مقذور شود و پس نینداختن آنها بسبب این که بسیار است که چیزی که فوت شود دیگر نتوان رسید بآن، و وقت دیگر مقذور نشود، پس وقتی که میسر می‌شود باید فرصت را غنیمت شمرد و تأخیر نکرد از آن که مبادا دیگر مقذور نگردد.

۵۳۵۵

ربّ ناصح من الدنیا عندک متّهم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۷

بسا نصیحت کننده از دنیا که بوده باشد نزد تو تهمت زده شده. مراد مذمت مردم دنیاست باین که بسیارست که کسی که نصیحت کند کسی را از دنیا و پند گوید او را از برای منع از حرص بر آن متهم دارد او را و صاف و خالص نداند با خود.

۵۳۵۶

ربّ مدّع للعلم لیس بعالم.

بسا دعوی کننده مر علم را که نبوده باشد عالم. مراد این است که چنین نیست که هر که دعوی علم کند عالم باشد و اعتماد بر گفته او توان کرد بسیارند که دعوی علم میکنند و عالم نیستند، پس تا عالم بودن کسی معلوم نشود اعتماد بر گفته او نتوان کرد.

۵۳۵۷

ربّ صادق من خیر الدنیا عندک مکذّب.

بسا راستگویی از خبر دنیا که بوده باشد نزد تو دروغگو شمرده شده، این نیز مثل فقره سابق مذمت مردم دنیاست و این که بسیارست که کسی نزد کسی خبر می‌دهد از دنیا برآستی ببدیها و او تکذیب میکند او را، بسبب حبّ دنیائی که دارد و در بعضی نسخه‌ها عبارت چنین است: «ربّ صادق عندک من خیر الدنیا مکذّب» و بنا بر این معنی اینست که: بسا راستگویی نزد تو از خیر دنیا که بوده باشد دروغگو شمرده شده» یعنی بسیار باشد گوینده خیر و خوبی دنیا که او نزد تو راستگو باشد و در واقع او دروغگو شمرده شده باشد و نسخه اول ظاهرترست.

۵۳۵۸

ربّ محذور من الدنیا عندک غیر محتسب.

بسا محذوری از دنیا که نزد تو در شمار نیاید این نیز مذمت مردم دنیاست و این که بسیار چیزی باشد از دنیا که محذور باشد و باید از آن حذر کرد و کناره گرفت و مردم دنیا آنها را در شمار نیاورند و سهل دانند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۸

۵۳۵۹

ربّ آمر غیر مؤتمر.

بسا آمر کننده آمر نپذیرنده. مراد مذمت جمعی از واعظان و امر کنندگان بمعروف است که امر کنند مردم را بچیزی و خود نپذیرفته‌اند آن را و عمل نکنند بآن «۱».

۵۳۶۰

ربّ زاجر غیر مزدجر.

بسا باز دارنده که خود باز نایستاده باشد. این نیز نظیر فقره سابق است و مذمت جمعی است که نهی میکنند مردم را از منکرات و خود باز نمی‌ایستند از آنها.

۵۳۶۱

ربّ واعظ غیر مرتدع.

بسا موعظه کننده که خود باز نایستد یعنی موعظه کننده که منع کند از منکرات و خود باز نایستد از آنها، و این همان مضمون فقره سابق است.

۵۳۶۲

ربّ عالم غیر منتفع.

بسا عالمی باشد که نفع نیابد از علم خود بسبب این که عمل نکند بآن.

۵۳۶۳

ربّ خیر و افاک من حیث لا ترتقبه.

بسا خیری که برسد بتو از جایی که انتظار آن نکشی، یعنی گمان آن نداشته باشی، پس هرگز نا امید نباید بود.

۵۳۶۴

ربّ شرّ فاجاک من حیث لا تحتسبه.

بسا شری که ناگاه برسد بتو از جایی که گمان آن نداشته باشی، پس هر چند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۷۹

کسی گمان شری نداشته باشد باید که خاطر جمع نکند و همیشه پناه بخدا برد و استعاذه بدرگاه او نماید جهت دفع شرور و آفات.

۵۳۶۵

ربّما نصح غیر الناصح.

بسا باشد که نصیحت کند غیر خالصی. یعنی کسی که خالص نباشد با تو و غش داشته باشد.

۵۳۶۶

ربّما غشّ المستنصح.

بسا باشد که غشّ کند آنکه طلب نصیحت می‌شود از او. غرض از این دو فقره اینست که ملاحظه اصل سخن باید کرد نه گوینده آن، گاه باشد که گوینده خالص نباشد و در واقع نصیحت کند بسبب غرضی، و گاه باشد که کسی که طلب نصیحت کنند از او و او را خالص دانند غشّ کند در آنچه گوید.

۵۳۶۷

ربّما اصاب العمی «۱» قصده.

بسا باشد که برسد کور بمقصد خود.

۵۳۶۸

ربّما أخطأ البصیر رُشده.

بسا باشد که خطا کند بینا از رشد خود، یعنی از آنچه راه درست باشد از برای او. و غرض از این دو فقره این است که بمجرد این که از کسی خطاها دیده شود حکم نباید کرد که آنچه او گفته و بآن رفته خطا باشد بسیار باشد که کور بحسب اتفاق درست بمقصد خود برسد، و همچنین از این که اکثر افکار کسی درست باشد حکم نتوان کرد بصحت و استقامت جمیع مذاهب و اقوال او، گاه هست که بینا خطا میکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۰

و در می‌گذرد از راه راست، پس در هر چیز آدمی خود باید تأمل و تدبّر کند و بمجرّد این که خطاگوئی آن را گفته، ردّ نکند، و همچنین بمجرّد این که محققى آنرا گفته اعتقاد صحت آن نکند.

۵۳۶۹

رَبِّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً.

بسا باشد که بوده باشد دوا دردی.

۵۳۷۰

رَبِّمَا كَانَ الدَّاءُ شِفَاءً.

بسا باشد که بوده باشد درد شفائی، غرض از این دو فقره اینست که مناط همه امور مشیت حق خالی است و در هر باب متوسل باو باید شد و چنین نیست که دوا البته دوا شود بسیار باشد که مشیت حق تعالی در آن نباشد و درد گردد، و بسیار باشد که دردی بمشیت حق تعالی شفا گردد.

۵۳۷۱

رَبِّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَمْ تَعْطَهُ وَ أَعْطَيْتَ خَيْرًا مِنْهُ.

بسا باشد که در خواهی چیزی را، پس عطا کرده نشوی تو آنرا، و عطا کرده شوی بهتر از آنرا، غرض اینست که بمجرّد این که چیزی در خواهی از درگاه حق تعالی و داده نشوی تو آن را، نومید مشود، گاه باشد که آن از برای این باشد که بهتر از آن بتو داده شود.

۵۳۷۲

رَبِّمَا شَرِقَ شَارِقٌ بِالمَاءِ قَبْلَ رِيَّةٍ.

بسا باشد که گلو گرفته شود گلو گرفته شده بآب پیش از سیراب شدن او. مراد بیان نزدیکی مرگ است و این که بسا باشد که بیک آب خوردن در رسد چنانکه تشنه آب آشامد و هنوز سیراب نشده آب در گلوی او ماند و بکشد او را، پس همیشه در فکر آن باید بود و تهیه آن باید گرفت و غرض این نیز تواند بود که: کسی که بدولتی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۱

برسد یا نعمتی دریابد بآن مغرور نشود گاه هست که آب آشامیدنی از برای کسی تمام نمی‌شود چه جای زیاده بر آن.

۵۳۷۳

رَبِّمَا ادْرَكَ الظَّنَّ بالصَّوَابِ.

بسا باشد که فانی «۱» شود ظنّ براه راست. «ظنّ» بمعنی گمانست یعنی اعتقاد راجح و گاهی بمعنی «علم» نیز یعنی اعتقاد جازم مستعمل می‌شود، و هر دو معنی در اینجا مناسب است، و ظاهر اینست که مراد بیان عجز آدمیست و این که همچنین نیست که در هر باب علم براه راست یا گمان بآن تواند تحصیل کرد پس در چنین جائی باید توقّف کند، یا این که بعقل خود در هر جا علم براه راست یا گمان بآن نتواند تحصیل کرد، پس ناچارست او را از معلمی که تعلیم کند او را از جانب خدا.

۵۳۷۴

رَبِّمَا عَزَّ الْمَطْلَبُ وَ الْاِكْتِسَابُ.

بسا باشد که عزیز یعنی نایاب یا کمیاب شود مطلب و کسب کردن. این نیز همان مضمون فقره سابق است و این که بعضی مطالب باشد که نتوان دریافت آنرا و کسب کرد آنرا، یا این که کم توان دریافت و کسب کرد، و ممکن است که مراد این باشد که بسا باشد که نایاب یا کمیاب شده باشد برای کسی بمطلب رسیدن و کسب کردن پس سعی چنین کسی سودی ندارد اصلاً یا چندان سودی ندارد چنانکه در شرع اقدس مکروه شمرده شده سودای با «محرافان» بفتح راء بی نقطه یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۲

آنانی که محرومند و تنگ گرفته شده بر ایشان در معاش، و برکت داده نشده‌اند در کسب «۱». و ممکن است که: معنی فقره اول این باشد که: بسا باشد که کامل شود و برسد بکمال خود ظنّ براه راست و بفقره دویم همان یکی از دو معنی مذکور باشد و حاصل هر دو فقره این باشد که: در مسائل یا در هر مطلبی چنین نیست که آدمی در هر جا بفکر خود راه راست تواند یافت بلکه گاه هست که ظنّ بآن او را حاصل شود و گاه هست که عاجز شود و مطلب و کسب آن بر او عزیز گردد.

۵۳۷۵

رَبِّمَا ادْرَكَ الْعَاجِزَ حَاحِبَةً.

بسا باشد که دریابد ناتوان حاجت خود را.

۵۳۷۶

رَبِّمَا خرس البلیغ عن حجّته.

بسا باشد که گنگ شود بلیغ از برهان خود، یعنی از دلیل و برهانی که خواهد بر مطلب خود بگوید، یا از سخن گفتنی که دلیل و برهان بلاغت او گردد، و غرض از این دو فقره بیان واقع است و امیدوار گردانیدن ناتوانان، و این که بسبب ناتوانی مایوس نگردید از حصول مطلب، بلکه بسیار باشد که با ناتوانی برسند بحاجت خود، و این که توانا مغرور نشود بتوانائی خود، بسیار باشد که بلیغ در وقت حاجت گنگ گردد پس هر یک باید متوسل بفضل خدا باشند.

۵۳۷۷

رَبِّمَا عمی اللّیب عن الصّواب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۳

بسا باشد که نابینا گردد عاقل از راه راست.

۵۳۷۸

رَبِّمَا ارتج علی الفصیح الجواب.

بسا باشد که بسته شود بر فصیح جواب گفتن. و مراد باین فقره نیز مانند فقره سابق بر آنها بیان واقع است و این که عاقل بعقل خود و فصیح بفصاحت خود مغرور نشود بسیار باشد که عاقل نابینا گردد از راه راست و بسته شود بر فصیح در وقت حاجت جواب، یعنی نتواند جواب گفتن از آنچه سؤال کنند از او.

۵۳۷۹

رَبِّمَا تجهّم الامور.

بسا باشد که بنا خوشی رو کنند کارها، یعنی بکراهت و ناخوشی رو باین کس کنند و بر وفق مطلب و مرام او نشوند، و غرض بیان واقع است و این که بسیار چنین می شود، پس هر گاه بر کسی چنین شود پر غمگین نشود و صبر کند.

۵۳۸۰

رَبِّمَا تنغص السّرور

بسا باشد که مکدر و تیره گردد شادمانی، غرض بیان واقع است و این که بسیار چنین می شود، پس بشادمانی که رو دهد زیاده فرحناک نباید شد و پناه باید برد بخدا از این که تیره و مکدر گردد.

۵۳۸۱

رَبِّمَا اتیت من مأمک.

بسا باشد که مشرف شود بر تو دشمن از مأمن تو. مراد اینست که در هر حال پناه بحقّ تعالی برد و خود را باو سپرد و باین که در مأمن باشی خاطر جمع مکن، بسیار باشد که دشمن کسی مشرف شود بر او از مأمن او و ظفر یابد بر او در آنجا.

۵۳۸۲

رَبِّمَا دهیت من نفسک.

بسا باشد که رسانیده شود بتو مصیبتی از نفس خود. یعنی تو خود کاری کنی که باعث رسیدن مصیبتی شود بنو، پس باید با خبر بود از خود و غافل نشد از خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۴

[حرف «راء» بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «راء» بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه بلفظ واحد چنانکه در دو فصل سابق نقل شد.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۳۸۳

رغبتك فی زاهد فیک ذل.

رغبت کردن تو در کسی که بی رغبت باشد در تو خواریست یعنی خود را خوار کردنست.

۵۳۸۴

رغبتك فی المستحیل «۱» جهل.

رغبت تو در تغییر یابنده جهل و نادانیست، مراد به «تغییر یابنده» جمیع مراتب دنیااست که بزودی تغیر یابد و فانی گردد.

۵۳۸۵

راکب المعصیة مثنوا النار.

سوار گناه منزل او جهنم است. مراد به «سوار گناه» هر کسی است که مرتکب گناهی گردد، یا کسی که بسیار مرتکب آن شود و بر هر تقدیر مراد اینست که مستحق جهنم و نزول آن می‌شود، یا این که منزل او جهنم خواهد بود مگر این که مانعی از آن بهم رسد مثل توبه یا عفو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۵

۵۳۸۶

راکب الظلم یدرکه البوار.

سوار ظلم در می‌یابد او را هلاکت، یعنی هلاکت اخروی، بر وجهی که در فقره سابق شرح شد.

۵۳۸۷

راکب الطاعة مقيله الجنة.

سوار طاعت یعنی فرمانبرداری حق تعالی خوابگاه او یعنی منزل و جایگاه او بهشت است. و در بعضی نسخه‌ها «منقلبه» بجای «مقیله» است و بنا بر این ترجمه اینست که: جای بازگشت او بهشت است.

۵۳۸۸

راکب العجل مشف علی الكبوة.

سوار شتاب مشرف است بر کبوه یعنی برو در افتادن یعنی لغزیدن و افتادن در زیان و خسران. و در بعضی نسخه‌ها «العجله» بجای «العجل» است، و در بعضی «مشرف» بجای «مشف» و ترجمه همه یکیست.

۵۳۸۹

راکب اللجاج متعرض للبلاء.

سوار لجاجت متصدی بلاست یعنی بلا از برای خود تحصیل میکند و گویا قصد آن دارد.

۵۳۹۰

ردّ الشهوة افضی لها و قضاؤها اشدّ لها.

برگردانیدن خواهش فارغ کننده ترست از آن، و بر آوردن آن محکم کننده ترست آنرا، یعنی اگر کسی ردّ خواهش نفس کند و از آن بگذرد زود فارغ شود از آن و آزار آن نکشد، و اگر بر آورد آنرا، این محکمتر کند آنرا، و باز خواهش دیگر کند، و همچنین همیشه گرفتار خواهشی باشد.

۵۳۹۱

راکب الظلم یکبو به مرکبه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۶

سوار ستم بر رو بیندازد او را مرکب او.

۵۳۹۲

راکب العنف يتعدّر مطلبه.

سوار درشتی دشوار می‌شود بر او مطلب او، یعنی کسی که درشتی و بدخوئی کند با مردم کارها بر او دشوار شود باعتبار رمیدن مردم از او و ترک یاری او در آنها، بخلاف کسی که همواری و نرمی کند که مطالب او باسانی بر آید بامداد و اعانت مردم.

۵۳۹۳

ردع النفس عن الهوى الجهاد الاکبر.

باز داشتن نفس از خواهش جهاد بزرگترست، یعنی جنگ و جهاد نفس از برای بازداشتن او از خواهشهای معاصی بزرگتر و افضل است از جهاد معروف یعنی جهاد با کفار.

۵۳۹۴

ردّ الحجر من حیث جاءک فانه لا یرد الشرّ الا بالشرّ.

بر گردان سنگ را از آنجا که آمده تراء، پس بدرستی که بر گردانیده نمی‌شود بدی مگر بدی. مراد اینست که گاه هست که تلافی بدی ببدی مثل آن باید کرد و تا چنان نکنی صاحب آن ترک آن نکنند بلکه بیشتر و بدتر کند.

۵۳۹۵

ردع النفس عن الهوى هو الجهاد النافع.

بازداشتن نفس از خواهش آنست جهاد سودمند یعنی جهاد سودمندتر از هر جهادی.

۵۳۹۶

ردّ الحرص يحسم الشّره و المطامع.

بر گردانیدن حرص قطع میکند شره و طمعها را. «شره» بفتح شین نقطه دار و رای بی نقطه هر دو مفتوح بمعنی غلبه حرص است «۱» و مراد این است که: اگر کسی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۷

در اوّل برگرداند حرص را و ترک آن نماید حرص بر او غلبه نکند و قطع ماده آن بشود و گرفتار طمعها نشود، و اگر چنین نکند و چندی پیروی حرص کند غلبه کند آن بر او و طمعهای زیاد پی در پی کند و چاره آنها دشوار شود.

۵۳۹۷

ردّ الغضب بالحلم ثمرة العلم.

بر گردانیدن خشم ببردباری میوه علم و داناییست یعنی اگر عالم چنین نکند علم او ثمره نداشته باشد.

۵۳۹۸

روحوا فی المکارم و ادلجوا فی حاجة من هو نائم.

ظاهر اینست که معنی «روحوا فی المکارم» این باشد که: برگردید آخر روز در مکرمتها، یا این که سیر کنید و بروید آخر روز در مکرمتها یعنی از صبح تا آخر روز که وقت طلب و سعی است باید که سعی کنید در تحصیل مکرمتها یعنی کارهای نیکو تا این که آخر روز که وقت برگشتن بمنزل و مسکن خود است برگردید یا بروید در مکارم یعنی با مکارمی که فرو گرفته باشد شما را.

«و ادلجوا فی حاجة من هو نائم» یعنی سیر کنید آخر شب در حاجت کسی که او در خواب باشد یعنی در آخر شب که بر می خیزید شروع کنید بسعی در کارهای خیر و سعی کنید از برای بر آوردن حاجت جمعی که هنوز ایشان در خواب باشند و تخصیص باین از برای زیادتی اهتمام باینست چه سعی در حاجت کسی که او در خواب باشد و خبر نداشته باشد یقین افضل است از سعی در حاجت کسی که او خبردار باشد و انتظار برد. و ممکن است که مراد مبالغه در زود برخاستن و سعی کردن در بر آوردن حاجات مردم باشد باین عنوان که هنوز ایشان در خواب باشند که شما شروع کنید در سعی از برای بر آوردن حاجات ایشان. و ممکن است که معنی «روحوا فی المکارم» این باشد که: سبک خاطر باشید در مکارم یعنی سعی در آنها بر شما سبک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۸

باشد و گران نباشد و از روی خواهش و رغبت تمام متوجه آنها گردید. و ممکن است که «ادلجوا» بتشدید دال خوانده نشود بلکه «ادلجوا» از باب افعال خوانده شود از «ادلج» بمعنی سیر در اوّل شب و معنی «روحوا فی المکارم» این باشد که:

در تحصیل مکرمتها و فضیلتها از برای خود اهتمام زیاد کنید و ملاحظه وقت مکنید بلکه در آخر روز که غالب اینست که مردم ترک سعی و تردّدات میکنند و بجایگاههای خود مراجعت می نمایند از برای استراحت، شما در تحصیل مکرمتها بروید و از سر استراحت بگذرید و تأخیر مکنید، و در خصوص بر آوردن حاجت دیگران زیاده ازین اهتمام کنید و در اوّل شب که وقت خواب است شما بروید از برای بر آوردن حاجت کسی که او خود مثل سایر مردم خوابیده باشد، و الله تعالی يعلم.

۵۳۹۹

ردع النّفس عن زخارف الدّنيا ثمرة العقل.

بازداشتن نفس از آرایشهای دنیا میوه عقل است چه ثمره عقل اینست که باز دارد نفس را از آنچه سبب زیان و خسران او باشد پس هر گاه داند که آنها با کمال خست و دنائت زایل و فانیست و اشتغال به آنها باز می دارد از سعی از برای آخرت و آلاء و نعمای سنیّه بهیّته آن که پاینده و باقی است پس باید که باز دارد صاحب خود را از آنها و اگر نه ثمره نخواهد داشت.

۵۴۰۰

ردع النّفس عن تسویل الهوی ثمرة النّبل.

باز داشتن نفس از تسویل خواهش میوه نبل است. «تسویل» بمعنی زینت دادن است و گمراه نمودن یعنی از آنچه هوا و خواهش زینت می دهد آنها را از برای نفس، و ترغیب میکند او را به آنها، یا گمراه می گرداند نفس را در باره آنها. و «نبل» بضمّ نون و سکون باء یک نقطه چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی نجابت است یا تندلی فطنت.

۵۴۰۱

رو قبل العمل تنج من الزّلل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۸۹

فکر کن پیش از کردن تا رستگار گردی از لغزش. یعنی هر کار که خواهی بکنی پیش از کردن آن تأمل و تفکر کن در آن و تا صلاح و شایستگی آن ظاهر نشود مکن آنرا تا رستگار گردی از لغزش، یعنی اگر چنین کنی رستگار گردی از لغزش، و مراد رستگاری در اغلب اوقاتست و اگر نه با وجود فکر و تأمل نیز گاهی ممکن است که لغزش بشود، و ممکن است که مراد لغزشی باشد که سبب خسران آخروی باشد و ظاهرست که با وجود تأمل و تفکر و عدم تقصیر در آن خسران آخروی بر آن مترتب نشود و اگر زیان دنیوی بر آن مترتب شود آن در حقیقت لغزشی نیست.

۵۴۰۲

ردع الهوی شیمه العلاء.

بازداشتن هوا و خواهش خوی خردمندانست.

۵۴۰۳

ردع الشّهوة و الغضب جهاد النبلاء.

بازداشتن خواهش و خشم جهاد تند فطرتانست یا مردم نجیب، یعنی ایشان همیشه مشغول این جهاد باشند، یا این که ایشان این را هم جهاد می‌دانند بلکه جهاد اکبر می‌شمارند، نه این که جهاد ایشان همین این است.

۵۴۰۴

ردّوا البادره بالحلم.

بر گردانید بادره را بحلم. «بادره» آنرا گویند که بسبب تندی خشم کسی از او صادر شود از قول درشتی یا فعل ایدائی، و مراد اینست که، بسبب حلم و شکیبائی در وقت خشم خود را نگاهدارید و مگذارید که چنین چیزی از شما صادر شود.

۵۴۰۵

ردّوا الجهل بالعلم.

بر گردانید جهل را بعلم، ظاهر اینست که مراد به «جهل» لوازم جهل و نادانی است از افعال ناشایست، و مراد اینست که: تحصیل علوم کنید تا این که آنها از شما صادر نشود، یا این که با وجود علم هر گاه قصد چنین فعلی بکنید بدانید که آن مقتضای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۰

جهل و نادانیست و از عالم معقول نیست که آن صادر شود پس برگردانید آنرا و مکنید.

و ممکن است که: مراد بر گردانیدن فعل دیگری باشد که از روی جهل و نادانی بکند و مراد این باشد که: تدارک و تلافی آنرا بعلم بکنید باین که در هر جا که عفو بهتر باشد عفو کنید و در هر جا که تلافی باید باندازه تلافی کنید نه این که شما هم مثل او بمقتضای جهل بخشم در آئید و تلافی کنید یا از حدّ بگذرید در آن.

۵۴۰۶

ردّعن نفسک عند الشّهوات، و اقمها علی کتاب اللّٰه عند الشّبهات.

برگردان از نفس خود نزد خواهشها و بر پای دار نفس خود را بر کتاب خدا نزد شبههها، یعنی برگردان از نفس خود نزد خواهشهای بد آنها را، یا عذاب و عقابی را که بر آنها مترتب می‌شود، باین که بمقتضای آن خواهشها عمل نکنی، و در حکمی که شبهه باشد باعتبار تعارض ادله مختلفه «بر پای دار نفس را بر کتاب خدا» یعنی ملاحظه کن هر طرف آن که موافق کتاب خدا باشد عمل بآن کن و آن طرف دیگر را طرح کن، چنانکه در بعضی احادیث دیگر نیز وارد شده که: هر گاه در مسئله دو حدیث مختلف وارد شده باشد عمل کن بهر یک از آنها که موافق کتاب خدا باشد و طرح کن آن دیگری را.

۵۴۰۷

ردع النّفس و جهادها عن اهویتها یرفع الدّرجات و یضعف الحسنات.

بر گردانیدن نفس و جهاد کردن با آن از خواهشهای آن بلند میکند مرتبهها را، و دو چندان می‌گرداند حسنات را. ظاهر اینست که «از خواهشهای آن» «۱» متعلق است به «برگردانیدن» «۲» یعنی بر گردانیدن نفس از خواهشهای بد آن و جهاد کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۱

با آن از برای آن بلند میکند مرتبه صاحب آنرا، و «دو چندان میکند حسنات را» یعنی ثواب همه حسنات صاحب خود را. و ممکن است که مراد بتضعف آنها مطلق زیاد شدن ثواب آنها باشد نه خصوص دو برابر شدن.

۵۴۰۸

رضی «۱» المتعنّت غایه لا تدرک.

خشنود شدن متعنّت پایانی است که دریافته نمی‌شود. «متعنّت» کسی را گویند که لغزش کسی را خواهد و در پی آن باشد و مراد اینست که: با چنین کسی سخن نباید گفت، زیرا که غرض او از سخنی که گوید و سؤال کند تحقیق حق نیست که هر گاه کسی تحقیق آن از برای او بکند او بآن راضی و

خشنود شود و ترک سخن کند بلکه غرض او عناد و لجاجت است و ترک آن نکند تا این که آدمی سخنی بگوید که بلغزد در آن و خطا باشد، یا این که بر حصار تلبیس کند و چنین نماید که او لغزیده و خطا کرده، پس با چنین کسی سخن نگفتن بهترست. و ممکن است که: مراد به «متعنت» کسی باشد که خود را بمشقت اندازد و مراد این باشد که کسی که خود را بمشقت اندازد از برای دنیا و سعی در آن رضا و خشنودی او مرتبه‌ایست که هرگز بآن نمی‌رسد بلکه هر چند سعی کند و مشقت کشد باز سعی کند و مشقت کشد و هر چند مطلب حاصل نشود مایوس نگردد از آن، و هرگاه حاصل شود مطلبی دیگر پیش گیرد و مشقت کشد از برای آن، پس اگر کسی خواهد فارغ شود باید که راضی شود بنصیب و قسمت خود، و راه مشقت از برای تحصیل زیاد بر آن بخود ندهد.

۵۴۰۹

رضی الله سبحانه اقرب غایه تدرک.

رضا و خشنودی خدای سبحانه نزدیکترین پایانیست که دریافته شود، زیرا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۲

هر که سعی کند از برای آن و خود را نگاه دارد از معاصی البته برسد بآن و دریابد آنرا، بخلاف هر مطلبی از مطالب دنیوی که ممکن است که هر چند سعی کند از برای او حاصل نشود.

۵۴۱۰

رضی الله سبحانه مقرون بطاعته.

خشنودی خدای سبحانه همراه است با فرمانبرداری او، یعنی هر که فرمانبرداری خدا کند البته خدا راضی و خشنود گردد از او، پس آن راهی است که البته آدمی را بمطلب رساند.

۵۴۱۱

رزقک یطلبک فارح نفسک من طلبه.

روزی تو طلب میکند ترا پس آسایش ده خود را از طلب آن، مراد چنانکه مکرر مذکور شد اینست که قدر ضروری از روزی البته می‌رسد و گویا آن طلب صاحب خود میکند و سعی از برای آن در کار نیست پس بهتر اینست که آدمی راضی شود بآن و آسایش دهد نفس خود را از سعی از برای روزی، و مشغول گردد بسعی از برای آخرت که ناچارست از سعی از برای آن و بی‌آن بآن نتوان رسید.

۵۴۱۲

رضاک عن نفسک من فساد عقلک.

خشنود بودن تو از نفس خود از فساد عقل تست. یعنی هر که از نفس خود راضی و خشنود باشد و اعتقاد این داشته باشد که اطاعت حق تعالی را چنانکه باید بجا آورده این نشان اینست که عقل او فاسد است، زیرا که این محض عجب و خودبینی است، و هر چند آدمی اطاعت کند باید خود را مقصر داند تا این که حق تعالی تفضل کند بر او.

۵۴۱۳

رضاک بالتتیا من سوء اختیارک و شقاء جدک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۳

راضی شدن تو دنیا از بدی اختیارست و بدی بخت تست. یعنی هر که راضی شود دنیا در عوض آخرت مشغول شود بسعی از برای آن و نپردازد بآخرت، این از بدی اختیار او و بدبختی اوست که بدنای خسیس فانی زایل راضی شود بعوض آخرت و مراتب عالییه باقیه آن.

۵۴۱۴

رضی بالذل من کشف ضرّه لغیره.

راضی شدست بخواری کسی که اظهار کند بدی حال خود را از برای غیر خود.

مراد اینست که اظهار بدی حال خود باعتبار پریشانی یا غیر آن نزد کسی باعث خواری این کس می‌شود نزد او، پس تا ضرور نشود اظهار نباید کرد.

۵۴۱۵

رحمه الضعفاء تستنزل الرحمه.

رحم کردن ضعیفان فرود می‌آورد رحمت خدا را.

۵۴۱۶

رضی بالحرمان طالب الرزق من اللثام.

راضی شده است بمحرومی طلب کننده روزی از لثیمان یعنی بخیلان یا مردم پست مرتبه، و مراد اینست که کم است که: لثیمان کسی را که چیزی از ایشان بطلبید بدهند و محروم ن سازند او را، پس کسی که طلب کند چیزی از ایشان باید راضی شده باشد بمحرومی و بخواری آن.

۵۴۱۷

رأی الشیخ احبّ الیّ من جلد الغلام.

اندیشه پیر دوست ترست بسوی من از جلادت پسر «۱». مراد اینست که رأی و تدبیر پیران بهترست از جلادت و قوت جوانان، و بسیار باشد که بتدبیر فتحی چند رو دهد که بقوت و جلادت ممکن نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۴

۵۴۱۸

رکوب الاھوال یکسب الاموال.

سوار شدن هولها کسب میکند مالها را. مراد اینست که غالب اینست که کسب اموال بارتکاب اھوال و در آوردن خود در معرض آنها می توان کرد پس کسی که کسب آنها را خواهد باید که راضی شود به آنها و صبر کند بر آنها. و ممکن است که: غرض این باشد که کسب اموال بی ارتکاب اھوال نمی شود پس چه بی خردی است که کسی راضی شود بآن از برای تحصیل اموال خسیسه فانیه زایله و سعی نکند از برای آخرت و مدارج بهیته سنیّه باقیه آن با سلامت از اھوال، بمجرّد ادنی زحمت و تعبی که در آن باشد. و ممکن است که «یکسبه» از باب افعال خوانده شود و بنا بر این ترجمه اینست که: «جمع می فرماید مالها را» یعنی باعث این می شود که آدمی جمع کند آنها را، و بر تقدیری که مجرد باشد باین معنی می تواند بود.

۵۴۱۹

رکوب الاطماع یقطع رقاب الرّجال.

سوار شدن طمعها یعنی ارتکاب آنها می برد گردنهای مردان را، یعنی بسیارست که ایشان را بهلاکت می اندازد. و ممکن است که: «بریدن گردن» کنایه از خوار و ذلیل کردن باشد.

۵۴۲۰

رغبۃ العاقل فی الحکمۃ، و همۃ الجاهل فی حماقۃ.

رغبت عاقل در حکمت است، و همت جاهل در حماقت. «حکمت» چنانکه مکرّر مذکور شد علم راست و کردار درست است و گاهی در خصوص هر یک از آنها نیز استعمال می شود، و «حماقت» بمعنی کم عقلی است. و ممکن است که مراد بآن در اینجا کردن کارهایی باشد که از لوازم کم عقلی باشد.

۵۴۲۱

رکوب المعاطب عنوان حماقۃ.

سواری هلاکتها یعنی ارتکاب اموری که باعث هلاکت اخروی گردد عنوان حماقت است یعنی دلیل یا سر سخن کم عقلی است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۵

۵۴۲۲

رأی الرّجل میزان عقله.

رأی مرد ترازوی عقل اوست یعنی بآن عقل او را می توان سنجید و از قدر استحکام و ضعف رأی و اندیشه هر کس قدر عقل او را معلوم می توان کرد.

۵۴۲۳

رزق کلّ امرء مقدّر کتقدیر اجله.

روزی هر مردی تقدیر کرده شده است مثل تقدیر اجل او یعنی وقت مرگ او یا مدت زندگانی او.

قبل از این مکرّر مذکور شد که تقدیر هر یک از اینها گاهی حتمی است که زیاده و کم در آن اصلاً نرود و گاهی مشروط بشرایطی چند است و بی آنها «۱» گاه باشد که زیاد شود و گاه باشد که کم شود نهایت آنچه بشود آن نیز در علم خدا باشد مانند همه آنچه واقع می شود یا نمی شود.

۵۴۲۴

رأی العاقل ینجی.

رأی عاقل رستگار می گرداند.

۵۴۲۵

رأی الجاهل یردی.

رأی جاهل هلاک می گرداند یا می اندازد یعنی در هلاکت یا زیان و خسران، و مراد اینست که: عمل کردن برای هر یک از این فقره و فقره سابق چنان و چنان است.

۵۴۲۶

رأى الرجل على قدر تجربته.

رای مرد بر قدر تجربه اوست پس هر چند تجربه و آزمایش کارها بیشتر کند رای و اندیشه او محکمتر گردد.

۵۴۲۷

رزق المرء على قدر نيّته.

روزی مرد بر قدر نیت اوست یعنی نیت و قصد مرد در توسعه دادن بر اهل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۶

و عیال و غیر ایشان یا تنگ گرفتن اثر میکند در زیاد شدن روزی او و کم شدن آن، پس هر گاه قصد و همت او توسعه باشد وسعت دهد حق تعالی او را و زیاد شود روزی او، و هر گاه قصد و همت او تنگ گیری باشد کم شود آن و تنگ گیرد خدای عزّ و جلّ نیز بر او.

۵۴۲۸

ربّ المعروف احسن من ابتدائه.

پروردن احسان بهترست از ابتدا کردن آن، یعنی کسی که احسانی بکسی کرده باشد باز تربیت کردن آن احسان بدایم داشتن احسان باو هر گاه باز محتاج بآن باشد نیکوترست از ابتدا کردن احسان بدیگری، زیرا که کسی که احسانی دیده متوقع و منتظر احسان دیگر باشد و هر گاه نشود بسیار بر او گران نماید و غمگین گردد، بخلاف کسی که هنوز احسانی باو نشده باشد که او را چنان توقع و انتظاری نباشد، و هر گاه باو نشود بآن سبب او را حزنی و اندوهی حاصل نگردد.

۵۴۲۹

رفق المرء و سخاؤه يحبّبه الى اعدائه.

نرمی کردن مرد و سخاوت او دوست می گرداند او را بسوی دشمنان او.

۵۴۳۰

رحمة من لا یرحم تمنع الرّحمة، و استبقاء من لا یبقی یهلك الأمة.

رحم کردن کسی که رحم نمی کند منع میکند رحمت را، و باقی گذاشتن کسی که باقی نمی گذارد هلاک میکند اُمت را. «منع میکند رحمت را» یعنی رحمت خدا را از آن رحم کننده، و «اُمت» جمعی را گویند که پیغمبری بر ایشان نازل شده باشد و هر گروهی را، و مراد اینست که: ظالمی که مردم را باقی نگذارد او را باقی نباید گذاشت و دفع باید کرد و اگر نه گناه باشد که او هلاک کند گروهی را، یا این که باقی گذاشتن چنین کسی گناه باشد که سبب غضب حق تعالی گردد و این که هلاک گرداند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۷

اُمّتی را بسبب این یعنی اُمّتی را که قادر بودند بر دفع آن ظالم، و نکردند، یا این که در میان ایشان کسی بود که قادر بود بر آن، و نکرد، پس بشأمت او غضب شود بر تمام آن اُمّت که او در میان ایشان باشد و هلاک گردند بسبب آن.

۵۴۳۱

رسول الرّجل ترجمان عقله، و کتابه ابلغ من نطقه.

فرستاده مرد ترجمان عقل اوست، و نوشته او بلیغ تر از سخن گفتن اوست.

«ترجمان» کسی را گویند که کلام کسی را تفسیر کند بزبان دیگر، و مراد اینست که:

کسی را که آدمی بجائی فرستد مانند ایلچیان و مانند ایشان باید که عاقل و دانا باشد، چه مردم استنباط عقل و دانش فرستنده او را از او میکنند، و بر او قیاس میکنند.

و مراد باین که «نوشته او بلیغ تر از سخن گفتن اوست» اینست که: هر کسی در کتابت مطلبی را که بنویسد تأمل و تفکر زیادتر میکند از وقتی که سخن گوید و بزبان تقریر آن مطلب کند پس کتابت و نوشته او بلیغتر باشد از سخن گفتن او، پس از کتابت او نیز استنباط حال سخن گفتن او می توان کرد با حفظ نسبت مذکوره.

۵۴۳۲

رویدا یسفر «۱» الظلام کان قد وردت الاطعمان یوشک من اسرع ان یلحق.

درنگ کن درنگ گردنی روشن می گردد تاریکی، گویا که بتحقیق وارد شده اند کوچ کرده ها، نزدیک است کسی که شتاب کند این که لاحق شود. مراد این است که در دین و عقاید آن باید درنگ کرد و شتاب نکرد تا این که تاریکی روشن شود و راه حقّ واضح کرد و با تاریکی و اشتباه حال براهی نباید رفت که مبادا راه باطلی باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۸

و سبب هلاکت گردد، و مراد باین که «گویا که بتحقیق وارد شده‌اند» اینست که حال خود را در باب آنچه مذکور شد شبیه باین باید دانست که جمعی از قافله پیش رفته باشند و بمنزل رسیده باشند و جا گرفته باشند و کسی که تند رود در عقب ایشان زود بایشان برسد پس در چنین حالی معلوم است که جمعی را که خواهند از عقب ایشان بروند در کار نیست که در تاریکی بروند و از هلاکت و گمراهی ایمن نباشند، بلکه باید که صبر کنند تا صبح روشن شود و با امنیت خاطر بروند و برفقا ملحق شوند.

و ممکن است که: مراد این باشد که: گویا که کوچ کرده‌ها یعنی کوچ کرده‌ها که تحقیق حق نکرده‌اند یعنی مسلمانان که تابع ائمه جور شدند وارد شده‌اند یعنی بجهنم، و نزدیک است که هر که صبر نکند تا روشن شود تاریکی و شتاب کند این که لاحق شود بایشان و مانند ایشان هلاک شود. و ممکن است که: معنی «رویدا یسفر الظلام» این باشد که درنگ کن درنگ کردنی در آنچه می‌گویم یعنی از برای تأمل و تدبیر در آن. و «روشن می‌گردد تاریکی» یعنی اگر تأمل کنی در آن روشن می‌گردد تاریکی و ظاهر می‌شود حقیقت آن یا حقیقت حال. و «کان قد وردت الاطعان» بیان آن چیز باشد که گفته می‌شود و تأمل در آن باید کرد و مراد این باشد که: حال مردم در دنیا شبیه باشد بحال قافله که جمعی از ایشان کوچ کرده باشند و بمنزل رسیده باشند، و جمعی دیگر که کوچ نکرده باشند در عقب ایشان کوچ کنند و شتاب کنند تا زود بایشان برسند، پس مردم دنیا نیز جمعی کوچ کرده‌اند و گویا بمنزل که قیامت باشد رسیده‌اند و آنان که کوچ نکرده‌اند بشتاب می‌روند از عقب ایشان و زود می‌رسند بایشان، پس هر گاه تأمل کنی درین تمثیل روشن می‌شود تاریکی و ظاهر می‌شود حقیقت آن یا حقیقت حال مردم و این که ایشان را چه باید کرد و این که باید که مشغول کاری شوند که بکار ایشان آید در آنجا، نه بأمور دنیا که مشرف بر کوچ از آنند، و الله تعالی یعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۹۹

۵۴۳۳

رسل الله سبحانه تراجمه الحق و الستفراء بین الخالق و الخلق.

فرستادگان خدای سبحانه ترجمانان حق‌اند و اصلاح کنند گانند میانه خالق و خلاق، یعنی پیغمبران که حق تعالی فرستاده از برای اینست که بیان کنند از برای مردم حکمهای حق ثابت واقع را، و اصلاح کنند میانه خدا و خلق باین که ایشان را در آورند باطاعت و فرمانبرداری حق تعالی، و منع کنند از عصیان و سرکشی، تا این که حق تعالی از ایشان راضی و خشنود گردد و عذاب و عقاب نکند.

۵۴۳۴

رتبه العالم اعلى المراتب.

رتبه عالم بالاترین مرتبه‌هاست یعنی در آخرت و نزد حق تعالی.

۵۴۳۵

راقب العواقب تنج من المعاطب.

نگهبانی کن عاقبتها را تا رستگاری یابی از مهلکه‌ها، یعنی در هر کار و هر باب ملاحظه عاقبت آن بکن و اجتناب کن از آنچه عاقبت آن بد باشد که اگر چنین کنی رستگاری یابی از مهلکه‌ها و در مهلکه نیفتی.

۵۴۳۶

رسولک ترجمان «۱» عقلک و احتمالک دلیل حلمک.

فرستاده تو ترجمان عقل تست، و تحمل کردن تو دلیل حلم تست. «بودن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۰

فرستاده کسی ترجمان عقل او» قبل از این بچند فقره مذکور و شرح شد، و مراد به «تحمل کردن» تحمل کردن بی‌آدابیهای مردم و آزارهای ایشانست و از جا بر نیامدن و طیش نکردن بسبب اینها، و مراد اینست که حلم و بردباری بتحمل آنها معلوم می‌شود تا آن از تو واقع نشود خود را حلیم و بردبار بدان و مجرد این که عزم حلم و بردباری داشته باشی کافی نیست در حلیم بودن، زیرا که بسیارست که آدمی عزم بر صبر بر چیزی دارد و هر گاه آن واقع شود صبر بر آن نتواند کرد پس تا تحمل واقع نشود حلم او معلوم نشود. و ممکن است که: مراد به «حلم» نیز در اینجا عقل باشد و مراد این باشد که تحمل کردن تو دلیل عقل تست.

۵۴۳۷

رسولک میزان نبلک، و قلمک ابلغ من ينطق عنک.

فرستاده تو ترازوی نبل تست، و قلم تو بلیغ تر کسیست که سخن گوید از جانب تو. «نبل» بضم نون و سکون باء بمعنی نجابت و تندی فطنت هر دو آمده، و در اینجا ظاهرتر معنی دویم است موافق فقره سابق که «رسول تو ترجمان عقل تست» و مراد باین که «قلم تو بلیغ تر کسیست» اینست که کسی که خواهد که مطلبی را بکسی پیغام دهد بهتر اینست که خود چیزی بنویسد باو، زیرا که قلم او بلیغ ترست از هر که از جانب او سخن گوید، چه

ظاهرست که آدمی خود اعرف است به آن چه متعلق بآن باشد و چیزی چند مقتضای حال می تواند نوشت که دیگری آنها را نداند و نگوید و پوشیده نیست که این اکثریست و در کسیست که خود معرفتی و وقوفی در مراتب سخن داشته باشد. و ممکن است که: «أبلغ» بمعنی رساتر یا مبالغه کننده تر باشد و حاصل همه یکیست.

۵۴۳۸

رفاهیه العیش فی الامن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۱

رفاهیت زندگانی در امنیت است غرض بیان واقع است و این که قدر این نعمت را باید دانست و شکر آنرا باید کرد.

۵۴۳۹

رزانه العقل تختبر فی الرضا و الحزن.

سنگینی و وقار عقل آزمایش کرده می شود در خشنودی و اندوه، مراد اینست که در هر دو حال استنباط سنگینی عقل صاحب آنرا یا سبکی آنرا می توان کرد، زیرا که عقل هر کس که سبک باشد در هر یک از شادی و غم از جا بر آید و در شادی فرحناکی زیاد از او پدید آید، و در اندوه قلق و اضطراب زیاد، و هر که را عقل سنگین باشد در هر دو حال با وقار باشد و سبکی از او ظاهر نشود.

۵۴۴۰

رضا العبد عن نفسه مقرون بسخط ربه.

خشنود بودن بنده از نفس خود همراه است با خشم پروردگار او، زیرا که آن عین عجب و خودبینی است که بغایت مذموم است، پس بنده هر چند اطاعت کند باید خود را مقصر داند تا حق تعالی از او خشنود گردد، و کافیت شاهد برین آنچه نقل شده از ادعیه حضرت سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه و کمال مبالغه آن حضرت در تقصیرات خود.

۵۴۴۱

رضا المرء عن نفسه برهان سخافه عقله.

خشنود بودن بنده از نفس خود دلیل تکی «۱» عقل اوست، این نیز قریب بمضمون فقره سابق است و بمنزله تأکید آنست هر گاه هر دو را با هم فرموده باشند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۲

۵۴۴۲

رو قبل الفعل کی لا تعاب بما تفعل.

تفکر کن پیش از کردن تا این که عیب کرده نشوی بسبب آنچه میکنی.

۵۴۴۳

رویه المتانی افضل من بدیهه العجل.

فکر کردن تآنی کننده افزونترست از ناگاه کردن تعجیل کار، یعنی تآنی و فکر در کارها هر چند دیر شود بهترست از بی فکر کردن هر چند بتعجیل کرده شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۳

حرف زاء

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «زای» با نقطه)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۴

فرموده آن حضرت علیه السلام:

۵۴۴۴

زکاة العلم نشره.

زکاة علم پراکنده کردن آنست. مراد اینست که چنانکه مال زکاتی دارد که دادن آن باعث پاکیزگی مال یا افزایش و زیادتی آن گردد، همچنین علم زکاتی دارد که باعث پاکیزگی یا افزایش و زیادتی آن گردد و آن اینست که صاحب آن آنرا پراکنده نماید و تعلیم دیگران کند.

۵۴۴۵

زکاة الجاه بذله.

زکاة جاه بذل آنست. «جاه» بمعنی قدر و منزلت است و «بذل» بمعنی جود و بخشش است، و مراد به «بذل جاه» بذل اموالیست که در آن جاه بذل توان نمود، و همچنین صرف آن جاه در قضای حوائج مشروعه مردم و بر آوردن آنها بهر وجه که میسر شود.

۵۴۴۶

زکاة الحلم الاحتمال.

زکاة حلم و بردباری متحمل شدن است یعنی متحمل شدن بی آدابیهای مردم و آزارهای ایشان، و مراد اینست که تحمل آنها حلم و بردباری را پاکیزه نماید و فزایش و زیادتی دهد.

۵۴۴۷

زکاة المال الافضال.

زکاة مال احسانست، مراد اینست که زکاة مال احسان کردن بر مردم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۵

است، و این که احسان باعث پاکیزگی مال و فزایش آن می شود، و مراد باین احسان نیست زیاده از ادای زکاة واجبی و آن زکاة سنتی است از برای مال زیاد و بمنزله زکاة واجب است مانند زکاتها که در فقرات دیگر مذکور شد که همه بمنزله زکاة مقرر می ماند.

۵۴۴۸

زکاة القدرة الانصاف.

زکاة توانائی انصاف است یعنی انصاف ورزیدن با مردم و حیف و میل نکردن بر ایشان بعنوانی که گویا هر کسی را با خود برابر میدانند و خود را نصف میداند و او را نصف.

۵۴۴۹

زکاة الجمال العفاف.

زکاة جمال یعنی زیبایی و نیکوئی صورت عفاف است یعنی باز ایستادن از محرمات و مراد اینست که عفاف باعث پاکیزگی جمال و فزایش آن می شود.

۵۴۵۰

زکاة الظفر الاحسان.

زکاة فیروزی احسان است یعنی زکاة فیروزی و ظفر یافتن کسی بر دشمن اینست که احسان کند با او و در گذرد از بدیهای او، چه این معنی باعث پاکیزگی ظفر او و فزایش و زیادتی آن گردد.

۵۴۵۱

زَلَّةُ اللِّسَانِ انکی من اصابة السنان.

لغزش زبان زخم زنده ترست از رسیدن نیزه، یعنی لغزش زبان نسبت بکسی و هرزه و دشنام و مانند آنها که باو گوید زخم زنده ترست او را از رسیدن نیزه باو، چنانکه مشهورست، یا این که لغزش و خطای زبان کسی گناه هست که زخم زنده ترست او را از رسیدن نیزه باو، باعتبار کمال خجالت و انفعال که رو دهد او را بسبب آن، یا بسبب مفسده که مترتب شود بر آن و آزاری که کشد بسبب آن، بلکه گناه باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۶

که سبب هلاک او گردد، و بنا بر این غرض اینست که قبل از سخن باید کمال ملاحظه و احتیاط نمود که مبادا چنین لغزشی بشود.

۵۴۵۲

زکاة البدن الجهاد و الصّیام.

زکاة بدن جهاد و روزه است وجه تشبیه هر یک بزکوة ظاهرست، زیرا که چنانکه در زکاة مال قدری از آن داده می شود جهت پاکیزگی و فزایش آن و تحصیل اجر و ثواب در آن، همچنین در هر یک از جهاد و روزه قدری از بدن یا همه آن گذاخته یا ناقص و تلف می شود از برای پاکیزگی آن در آخرت، و فزایش قدر آن و تحصیل اجر و ثواب در آن.

۵۴۵۳

زکاة الیسار برّ الجیران و صلة الارحام.

زکاة توانگری احسان کردن بهمسایگان و صله خویشان است.

۵۴۵۴

زکاة الصّحّة السّعی فی طاعة الله.

زکاة صحت بدن سعی کردن در فرمانبرداری خداست.

۵۴۵۵

زکاة الشّجاعة الجهاد فی سبیل اللّٰه.
زکاة شجاعت جهاد کردن در راه خداست.

۵۴۵۶

زکاة السلطان اغاثة الملهوف.
زکاة سلطنت و پادشاهی فریاد رسیدن ستمدیده بیچاره است.

۵۴۵۷

زکاة النعم اصطناع المعروف.
زکاة نعمتها احسان کردنست.

۵۴۵۸

زکاة العلم بذله لمستحقّه و اجهد النفس فی العمل به.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۷

زکاة علم عطای آنست بمستحقّ آن و تعب فرمودن نفس در عمل کردن بآن. مراد به «عطای آن بمستحقّ آن» آموزانیدن آنست بکسی که خواهد و قابلیت آن داشته باشد و گفتن حکم شرعی را در هر مسئله بکسی که محتاج بآن شود.

۵۴۵۹

زیادة الفعل علی القول احسن فضیلة و نقص الفعل عن القول اقبیح رذیلة.

زیادتی کردار بر گفتار نیکوتر فضیلتی است، و کمی کردار از گفتار زشت تر رذیلتی است. «فضیلت» چنانکه مکرّر مذکور شد صفت نیکوی بلند مرتبه را گویند و «رذیلت» مقابل آنرا از صفات پست مرتبه. و مراد به «زیادتی کردار بر گفتار» اینست که مثلاً وعده احسانی که بکسی بکند زیاده بر آن بجا آورد و مردم را که امر بمعروف و نهی از منکر کند خود زیاده از آن بعمل آورد، و به «کمی کردار از گفتار» عکس آنهاست.

۵۴۶۰

زد من طول املک فی قصر اجلک، و لا تغرتک صحّة جسمک و سلامة امسک، فانّ مدّة العمر قليلة، و سلامة الجسم مستحیلة.

زیاد کن از درازی امید خود در کوتاهی أجل خود، و فریب ندهد ترا صحت بدن تو و سلامتی دیروز تو، پس بدرستی که مدت عمر کم است و سلامتی بدن تغییر یابنده است. مراد به «زیاد کردن از درازی امید در کوتاهی اجل یعنی مدت عمر» اینست که امیدهای دراز خود را کوتاه کن و بیفزا آنچه را کم کنی از آنها در مدت عمر خود، و این باعتبار اینست که مدت عمر آدمی اندکی است و وفا بامیدهای دراز و سعی در تحصیل آنها نمی کند پس هر که را امیدهای دراز باشد مدت عمر او در نظر او کوتاه نماید و هر گاه امیدها را کوتاه کند و عمر او وفا کند به آن چه خواهد عمر او در نظر او بلند نماید، پس «کوتاه کردن امید» گوئیا دراز کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۸

مدت عمر است و بمنزله اینست که آنچه را از آن کم کرده در این افزوده. و «فریب ندهد ترا صحت بدن تو» یعنی از این که جسم تو صحیح باشد و دیروز در سلامتی بودی فریب نخوری و گمان نکنی که این امتدادی خواهد داشت و بآن اعتبار تأخیر کنی در کارهای خیر. «پس بدرستی که مدت عمر کم است» اشاره بوجه حکم اول است یعنی مدت عمر کم است و وفا بامیدهای دراز نمی کند پس کوتاه کن آنها را تا آن کمی نکند و «سلامتی جسم تغییر یابنده است» اشاره است بوجه حکم دوم یعنی سلامتی جسم بزودی تغییر یابد پس از این که دیروز سلامتی داشتی فریب مخور و تأخیر در کارهای خیر بگمان امتداد آن مکن گاه باشد که فردا بلکه همین امروز تغییر یابد و قادر بر کردن آنها نباشی، پس فرصت غنیمت دان و تا توانی شتاب کن در کردن خیرات.

۵۴۶۱

زین المصاحبة الاحتمال.

زینت مصاحبت تحمل کردن است یعنی تحمل کردن بی آدابیها و درشتیهای مصاحب یا تحمل دیون و اخراجات و مؤنات او هر گاه محتاج باشد.

۵۴۶۲

زین الریاسة الافضال.

زینت ریاست و سر کردگی عطا و بخشش است.

۵۴۶۳

زین العلم الحلم.

زینت علم بردباریست.

۵۴۶۴

زین النعم صلۀ الرحم.

زینت نعمتها صلۀ خویش است.

۵۴۶۵

زین الشیم رعی الذمم.

زینت خصلتها رعایت کردن عهدها و پیمانهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۰۹

۵۴۶۶

زین الدین العقل.

زینت دینداری عقل است.

۵۴۶۷

زین الملك العدل.

زینت پادشاهی عدل است.

۵۴۶۸

زین الایمان الورع.

زینت ایمان پرهیزگاری است.

۵۴۶۹

زین العبادة الخشوع.

زینت عبادت فروتنی نمودن است.

۵۴۷۰

زین الحکمة الزهد فی الدنیا.

زینت حکمت بی رغبتی در دنیا است. مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست و کردار درست است و گاهی در خصوص هر یک از آنها نیز استعمال می شود.

۵۴۷۱

زین الدین الصبر و الرضا.

زینت دینداری صبرست و رضا یعنی صبر بر مصائب و رضا و خشنودی بنصیب و قسمت خود از دنیا و آنچه تقدیر شده از برای او از آن.

۵۴۷۲

زلۀ العالم تفسد عوالم.

لغزش عالم فاسد میکند عالمی چند را. مراد به «لغزش او» گناهی است که بکند یا غلط و خطائی که از او در حکمی شرعی واقع شود و «فاسد کردن هر یک از آنها عالمی چند را» باعتبار اینست که هر گاه عالم با وجود علم و دانشمندی گناه بکند قبح آن از نظر اکثر مردم زایل شود و مرتکب آن گردند و آن را سهل شمارند،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۰

و خطا و غلطی که در حکمی بکند گناه باشد که آن حکم مدتها جاری شود میانه جمعی کثیر و بنای بسیاری از امور ایشان بر آن گذاشته شود پس باید که اهتمام عالم در اجتناب از گناه و حفظ خود از خطا و غلط بسیار زیاده باشد از دیگران.

۵۴۷۳

زیارة بیت الله امن من عذاب جهنم.

زیارت خانه خدا ایمنی است از عذاب جهنم.

۵۴۷۴

زلۀ العالم کانکسار السفینة تغرق و تغرق «۱» معها غیرها.

لغزش عالم مانند شکستن کشتی است که غرق می‌شود و غرق میکند با خود غیر خود را. از شرح فقره سابق سابق شرح این فقره نیز ظاهر می‌شود و محتاج بیان دیگر نیست.

۵۴۷۵

زوال النعم بمنع حقوق الله منها و التقصير في شكرها.

زایل شدن نعمتها باز داشتن حقوق خدا می‌شود از آنها، و تقصیر کردن در شکر آنها.

۵۴۷۶

زلّة الرأى تأتي على الملك و تؤذن بالهلك.

لغزش رای و اندیشه هلاک میکند پادشاهی را، و اعلام میکند بهلاکت، یعنی گاه هست که لغزشی که در رای و تدبیری بشود پادشاهی را زایل کند، و گاه هست که سبب هلاک آن صاحب تدبیر یا جمعی دیگر شود، و غرض اینست که اهتمام و احتیاط زیاد در رایها و اندیشه‌ها باید کرد که مفسده‌های عظیم بر لغزش در آنها مترتب شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۱

۵۴۷۷

زهدي في الدنيا ينجيك، و رغبتك فيها ترديك.

بی‌رغبتی تو در دنیا رستگار می‌سازد تراء، و رغبت تو در آن هلاک می‌گرداند تراء، یا می‌اندازد یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۵۴۷۸

زلّة اللسان تأتي على الانسان.

لغزش زبان هلاک میکند آدمی را، یعنی گاه هست که سبب هلاک صاحب آن یا دیگری می‌شود پس در سخن کمال احتیاط باید کرد که مبادا چنان مفسده بر آن مترتب شود.

۵۴۷۹

زلّة اللسان اشدّ من جرح اللسان.

لغزش زبان سخت‌ترست از زخم نیزه. این همان مضمون است که در اوایل این فصل مذکور شد که «زلّة اللسان انكى من اصابة اللسان» و شرح شد.

۵۴۸۰

زلّة العاقل محذورة.

لغزش عاقل حذر کرده شده از آنست یعنی عاقل از لغزش حذر و اجتناب زیاد باید بکند، زیرا که گناه و خطا نیز از او بسیار قبیح‌ترست از کم عقل، و ممکن است که: مراد به «عاقل» عالم باشد بقرینه مقابله با جهل در فقره بعد.

۵۴۸۱

زلّة الجاهل معذورة.

لغزش جاهل یعنی نادان عذر خواسته شده است یعنی غلط و خطائی که او بکند سهل است و معذور است در آن بلکه بسیاری از گناهان نیز که کسی ندانسته بکند بسا باشد که معذور باشد در آن. و ممکن است که: مراد به «جاهل» نادان نباشد بلکه کم عقل باشد بقرینه مقابله با عاقل در فقره سابق.

۵۴۸۲

زلّة العاقل شديدة النكايّة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۲

لغزش عاقل سخت زخم زدن است یعنی زخم زدن آن بصاحب خود سخت است و زیان و خسران آن عظیم است، و ممکن است که: مراد به «لغزش او» هرزه و دشنام و درشتیها باشد که او بدیگری بکند و مراد این باشد که: زخم زدن آن بآن شخص سخت است بخلاف آنها از غیر عاقل که چندان اثر نکند.

۵۴۸۳

زلّة العالم كبيرة الجنایة.

لغزش عالم بزرگ گناه است یعنی گناه آن بزرگ است بخلاف نادان که گناه از او سهل است و بسا باشد که معذور باشد چنانکه مکرر مذکور شد.

۵۴۸۴

زیادة العقل تنجی.

زیادتی عقل رستگار می‌سازد، زیرا که صاحب خود را بر اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی می‌دارد و منع از گناه و عصیان میکند، و ظاهرست که این سبب رستگاری می‌گردد.

۵۴۸۵

زیاده الجهل تردی.

زیادتی جهل هلاک می‌گرداند یا می‌اندازد یعنی در هلاکت و نادانی یا زیان و خسران و ظاهر اینست که مراد به «جهل» بقرینه مقابله با فقره سابق کمی عقل و خرد باشد. و ممکن است که مراد به «زیادتی عقل» در فقره سابق بقرینه مقابله با این فقره زیادتی علم باشد و مراد به «جهل» در اینجا ظاهر آن باشد یعنی نادانی و بودن هر یک از زیادتی عقل و خرد و علم سبب رستگاری و هر یک از زیادتی بی‌عقلی و بیخردی و نادانی سبب هلاک، ظاهرست و محتاج ببیان نیست.

۵۴۸۶

زوال الدول باصطناع السفل.

زایل شدن دولتها بسبب پروردن مردم پست مرتبه است یعنی ایشان را کار گزار امور و مهمات کردن.

۵۴۸۷

زیاده الشکر و صله الرحم تزیدان النعم و تفسحان فی الاجل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۳

زیادتی شکر وصله خویش زیاد میکنند نعمتها را، و وسعت می‌دهند در اجل، یعنی مدت عمر یعنی مدت عمر را زیاد میکنند چنانکه در احادیث بسیار وارد شده. و ممکن است که: «یفسحان» بخای نقطه‌دار باشد و ترجمه این باشد که: فسح میکنند اجل را، یعنی وقت مرگ را و پس می‌اندازند بوقت دیگر، و حاصل هر دو یکیست.

۵۴۸۸

زهد المرء فیما یفنی علی قدر یقینه بما یبقی.

بی رغبتی مرد در آنچه فانی می‌شود یعنی دنیا بقدر یقین اوست به آن چه پاینده می‌ماند یعنی آخرت.

۵۴۸۹

زاد المرء الی الاخرة الورع و التقی.

توشه مرد بسوی آخرت ورع و تقوی است. «ورع» و «تقوی» هر دو بمعنی پرهیزگاریند و تأکید است. و ممکن است که: اول بمعنی پرهیزگاری باشد و دوم بمعنی ترس از خدا باشد که سبب آن می‌شود.

۵۴۹۰

زیاده الدنیا تفسد الاخرة.

زیادتی دنیا فاسد میکند آخرت را، یعنی غالب این است که فاسد میکند آخرت را، زیرا که در اکثر بکسبهای حرام و منع حقوق خدای عز و جل و مردم می‌شود و باعث اشتغال بآن و باز ماندن از سعی برای آخرت می‌گردد.

۵۴۹۱

زر فی الله اهل طاعته، و خذ الهدایة من اهل ولايته.

زیارت کن در راه خدا اهل فرمانبرداری او را، و فراگیر راهنمایی را از اهل ولایت او، یعنی از دوستان او یا از جمعی که او ایشان را والی و امیر کرده یعنی ائمه بر حق صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

۵۴۹۲

زوروا فی الله، و جالسوا فی الله، و اعطوا فی الله، و امنعوا فی الله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۴

زیارت کنید در راه خدا، و بنشینید در راه خدا، و ببخشید در راه خدا، و منع کنید در راه خدا. مراد این است که چنین کنید که هر چه می‌کنید در راه خدا باشد، هر گاه زیارت و دیدن روید زیارت کسی بروید که ثوابی در آن منظور باشد مثل زیارت مؤمنان، یا از برای سعی در کار مؤمنی. و هر گاه بنشینید با جمعی بنشینید که در آن نشستن نیز راه خدا منظور باشد، مثل نشستن مؤمنان با یکدیگر و صحبت داشتن با یکدیگر و هر نشستن که از برای کار خیری باشد. و هر چه عطا کنید عطائی باشد که در آن ثوابی منظور باشد، مثل عطای بمسحقان یا هدیه بمؤمنان، و هر چه منع کنید و ندهید، در آن ندادن نیز منظور خدا باشد، مثل این که منع از کسی باشد که در مصرف نامشروعی صرف کند، یا از برای دادن بکسی دیگر باشد که او اولی و احق باشد و مانند اینها.

۵۴۹۳

زایلو اعداء الله، و اصلوا اولیاء الله.
جدائی کنید از دشمنان خدا، و بپیوندید با دوستان خدا.

۵۴۹۴

زخارف الدنیا تفسد العقول الضعیفة.
آرایشهای دنیا فاسد میکند عقلهای ضعیف را، یعنی عقلهای ضعیف فریفته آنها میشوند و مشغول آنها می گردند و از سعی از آخرت باز می ماندند، و اما عقلهای قوی که می دانند خست و دناوت و انقطاع و زوال آنها را پس فریب آنها نمی خورند و بسبب آنها باز نمی ماندند از آخرت و نعمتهای سنیّه بهیّته پاینده جاوید آنها.

۵۴۹۵

زمان العادل خیر الازمنه.
زمان عادل یعنی پادشاه و حاکم عادل بهترین زمانهاست، چه مردم در امنیت اند که بهترین نعمتهاست و ببرکت عدل او حق تعالی نیز توسعه در برکات زمین و آسمان دهد چنانکه در اخبار وارد شده و مشهور است و کفایت شاهد بر این است که مشهور

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۵
است از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که بر سبیل مباهات می فرموده که «۱»:
من متولد شده ام در زمان سلطان عادل، یعنی انوشیروان، با وجود کفر او.

۵۴۹۶

زمان الجائر شر الازمنه.
زمان جائر یعنی پادشاه و حاکم ستمکار بدترین زمانهاست چنانکه وجه آن از آنچه در شرح فقره سابق مذکور شد مستفاد تواند شد.
و فرموده است آن حضرت علیه السلام در ذکر ایمان و وصف آن.

۵۴۹۷

زلفی لمن ارتقب، و ثقۀ لمن توکل، و راحۀ لمن فوض، و جنة لمن صبر.
نزدیکی است از برای کسی که نگهبانی کند، و اعتمادی است از برای کسی که توکل کند، و آسایشی است از برای کسی که تفویض کند، و سپری است از برای کسی که صبر کند، یعنی ایمان سبب نزدیکی بحق تعالی است از برای هر که نگهبانی آن کند و رعایت شرایط آن نماید یا نگهبانی خود کند و خود را از معاصی نگه دارد، و «اعتمادیست از برای هر که توکل کند» یعنی هر که با وجود ایمان توکل بر خدا کند اعتماد بر آن تواند کرد و حق تعالی کارگزاری امور او کند، و «آسایشیست از برای کسی که تفویض کند» یعنی هر که با وجود ایمان تفویض امور خود بحق تعالی نماید در راحت و آسایش افتد چه حق تعالی متولی امور او گردد و آنچه خیر دنیا و آخرت او باشد پیش او آورد و از تعب و زحمت سعی از برای دنیا آسایش، یابد و این بمنزله تأکید فقره سابق است. و «سپریست از برای کسی که صبر کند» یعنی سپریست که او را نگاهدارد از عذاب و عقاب از برای کسی که با وجود آن صبر کند بر تنگی حالی که داشته باشد یا مصائبی که باو برسد.

۵۴۹۸

زد فی اصطناع المعروف، و اکثر من اسداء الاحسان فانه
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۶
بقی ذخرا و اجمل ذکرا.

زیاد کن در کردن نیکوئی و بسیار کن از کردن احسان پس بدرستی که آن باقی ترست بحسب ذخیره، و زیباترست بحسب ذکر، یعنی آن ذخیره ایست باقی تر از هر ذخیره، و ذکر آن نزد خدا و خلق زیباتر از ذکر هر کار خیر است.

۵۴۹۹

زلة المتوقی اشد زلة، و علة اللوم اقبح علة.
لغزش متوقی سخت تر لغزشیست، و رنج سرزنش زشت تر رنجیست. ظاهر اینست که مراد به «متوقی» کسیست که اظهار حفظ و نگاهداری خود می نماید از گناهان و دعوی ورع و تقوی می نماید و ظاهرست که گناهی که از چنین کسی ظاهر شود سخت تر لغزشیست، چه رسوائی و سرزنش زیاد دارد، بخلاف کسی که آن را بر خود نبسته که چندان رسوائی و سرزنش ندارد و غرض از این که «رنج سرزنش زشت تر رنجیست» تحریص مردم است بر این که کاری نکنند که سبب سرزنش شود که هر که را اندک غیرتی باشد هیچ دردی و رنجی بآن نرسد. و ممکن است که: غرض اشاره نیز باشد بوجه سخت تر بودن لغزش متوقی باین که سبب سرزنش می شود چنانکه مذکور شد و هیچ رنجی زشت تر از آن نباشد. و ممکن است که مراد به

«متوقی» کسی باشد که مبالغه کند در حفظ و نگاهداری خود، و مراد این باشد که: چنین کسی گاه هست که لغزش میکند سخت‌ترین لغزشی، و غرض این باشد که مبالغه زیاد در آن خوب نیست بلکه باید که میانه‌روی کرد در آن و توکل بر حفظ و حراست حق تعالی کرد. و ممکن است که «لؤم» با همزه باشد بمعنی بخیلی یا ناکسی و دنائت نه بمعنی سرزنش که ترجمه شد و ترجمه این باشد که: علت و مرض بخیلی و دنائت زشت‌ترین علت و مرضی است و بنا بر این کلامی است علیحده و مربوط بسابق نیست و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

۵۵۰۰

زیاده الشّرّ دناءة و مذلة.

زیادتی بدی دنائت است و خواری یعنی از پستی مرتبه ناشی شود و سبب خواری گردد نزد خدا و خلق، یا این که سبب هر دو گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۷

۵۵۰۱

زینة القلوب اخلاص الایمان.

زینت دلها خالص گردانیدن ایمان است.

۵۵۰۲

زینة الاسلام اعمال الاحسان.

زینت مسلمانی بعمل آوردن احسان است.

۵۵۰۳

زینة البواطن اجمل من زینة الظواهر.

زینت باطنها زیباترست از زینت ظاهرها، مراد به «زینت باطنها» زینت دادن نفس است باخلاق رضیه و ملکات مرضیه و علوم و معارف، و ظاهرست که آن زیباترست از زینت ظاهرها.

۵۵۰۴

زین الایمان طهارة السرائر، و حسن العمل فی الظاهر.

زینت ایمان پاکیزگی نهانیهاست و نیکوئی عمل کردن در ظاهر. مراد به «پاکیزگی نهانیها» پاکیزگی باطنهاست از صفات و ملکات ذمیمه.

۵۵۰۵

زلة القدم اهون استدراک.

لغزش قدم سهل‌تر استدراکی است. مراد به «استدراک» تلافی و باز یافت است و مراد اینست که هر بلایی که نزد کسی بیاید تلافی و تدارک گناهی بآن بشود حتی لغزش قدم که سهلترین آنهاست پس آن نیز سهل‌ترین استدراکهاست.

۵۵۰۶

زلة اللسان اشدّ هلاک.

لغزش زبان سخت‌تر هلاکتی است، زیرا که بسیار باشد که مفسد عظیمه آخروی و دنیوی بر آن مترتب شود چنانکه مکرر مذکور شد. و ممکن است بلکه ظاهر اینست که مراد بقره اول این باشد که: لغزش قدم تلافی و تدارک آن سهل است، و بقره دوم این که: لغزش زبانست که سخت‌تر هلاکتی است و استدراک آن نمی‌توان کرد، یا دشوارست.

۵۵۰۷

زیادة الشهوة تزی بالمروءة.

زیادتی خواهش عیبناک می‌گرداند مرّوت را، یعنی مردی یا آدمیت را، مراد خواهشهای باطل است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۸

۵۵۰۸

زیادة الشّح تشین الفتوة و تفسد الاخوة.

زیادتی بخیلی زشت میکند جوانمردی را، و فاسد میکند برادری را، یعنی برادران بسبب آن ترک برادری او کنند.

۵۵۰۹

زنوا انفسکم قبل ان توازنوا «۱»، و حاسبوها قبل ان تحاسبوا «۲»، و تنفسوا من ضیق الخناق قبل عنف «۳» السّیاق «۴».

بسنجید نفسهای خود را پیش از این که سنجیده شوید، و محاسبه کنید آنها را قبل از این که محاسبه کرده شوید، و گشایش دهید از تنگی گلو پیش از سختی جان کردن.

مراد به «سنجیدن نفسها» سنجیدن اعمال آنهاست یعنی اعمال آنها را بسنجید و بحساب آنها برسید تا این که اگر اصلاحی خواهد اصلاح بشود پیش از این که در قیامت سنجیده شوند آنها و بحساب آنها رسیده شود. و دیگر چاره و تدارکی نتوانید کرد. و «گشایش دهید از تنگی گلو» یعنی اصلاح حال خود بکنید که باعث این شود که گلوی شما در وقت مرگ تنگ گرفته نشود و جان کندن بر شما سخت نگردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۱۹

حرف سین

[حرف «سین» بلفظ «سبب»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «سین» بلفظ «سبب».)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۰

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۵۱۰

سبب المحبّة السّخاء.

سبب دوستی سخاوت است، یعنی سخاوت سبب دوستی مردم گردد صاحب آن را بلکه دوستی حقّ تعالی نیز.

۵۵۱۱

سبب الايتلاف الوفاء.

سبب الفت وفاداریست، یعنی وفاداری سبب این می شود که مردم با صاحب آن الفت کنند.

۵۵۱۲

سبب صلاح الدّین الورع.

سبب صلاح دین و فاسد نشدن آن پرهیزگاریست.

۵۵۱۳

سبب فساد الیقین الطّمع.

سبب فساد یقین طمع است. ظاهر اینست که مراد به «سبب» در اینجا دلیل و علامت است که سبب علم می شود و مراد اینست که: دلیل و علامت فساد یقین کسی بحقّ تعالی وجود و کرم او طمع کردن اوست از دیگران. و ممکن است که طمع بتدریج سبب فساد یقین گردد.

۵۵۱۴

سبب صلاح الايمان التّقوی.

سبب صلاح ایمان و فاسد نشدن آن تقوی است، یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدای عزّ و جلّ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۱

۵۵۱۵

سبب فساد العقل الهوی.

سبب فساد عقل و خرد خواهش است یعنی خواهشهای باطل.

۵۵۱۶

سبب الشّقاء حبّ الدّنيا.

سبب بدبختی دوستی دنیاست.

۵۵۱۷

سبب زوال النعم الكفران.

سبب زایل شدن نعمتها کفران نعمت است.

۵۵۱۸

سبب المحبّة الاحسان.

سبب دوستی احسانست، یعنی احسان بمردم سبب دوستی ایشان می شود بلکه دوستی حق تعالی نیز.

۵۵۱۹

سبب العطب طاعة الغضب.

سبب هلاکت فرمانبرداری خشم است یعنی هلاکت آخروی بلکه گاهی دنیوی نیز.

۵۵۲۰

سبب تزکیه الاخلاق حسن الادب.
سبب پاکیزگی خویها نیکوئی ادب است.

۵۵۲۱

سبب کمد الحسد.

سبب کمد حسد و رشک است، «کمد» بفتح کاف و سکون میم و فتح آن نیز بمعنی تغییر رنگ است و رفتن صفای آن و اندوه سخت و بیماری دل بسبب آن، و ظاهرست که حسد سبب همه آنها می شود.

۵۵۲۲

سبب الفتن الحقد.

سبب فتنهها کینه است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۲

۵۵۲۳

سبب السیاده السخاء.

سبب مهتری و بزرگی سخاوت است.

۵۵۲۴

سبب الشحاء کثرة المراء.

سبب دشمنی بسیاری جدل و ستیزه کردن است.

۵۵۲۵

سبب الهیاج اللجاج.

سبب جنگ و قتال لجاجت کردن است، یعنی بسیارست که لجاجت سبب آن می شود و بآن می کشد.

۵۵۲۶

سبب زوال اليسار منع المحتاج.

سبب زایل شدن توانگری منع محتاج و محروم گردانیدن اوست.

۵۵۲۷

سبب العفة الحياء.

سبب عفت یعنی باز ایستادن از حرامها شرم است یعنی شرم از خدا و گاهی از خلق نیز.

۵۵۲۸

سبب صلاح النفس العزوف عن الدنيا.

سبب صلاح نفس و فاسد نشدن آن بی رغبتی در دنیاست و بر گردیدن از آن.

۵۵۲۹

سبب الفقر الاسراف.

سبب درویشی اسراف است، زیرا که با اسراف هر چند توانگری زیاد باشد بزودی زایل شود و بدرویشی کشد، و ممکن است که اسراف بالخاصیه سبب آن شود، یا این که حق تعالی بجزای آن توانگری او را زایل کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۳

۵۵۳۰

سبب الفرقة «۱» الاختلاف.

سبب جدائی اختلاف است یعنی مصاحبان و رفقا هر گاه با هم اختلاف کنند و موافقت ننمایند سبب جدائی می شود میانه ایشان.

۵۵۳۱

سبب القناعه العفاف.

سبب قناعت عفاف است، یعنی باز ایستادن از آنچه حلال نباشد، زیرا که کسی را که «عفاف» باشد چندان خواهشی نباشد و تواند قناعت کرد به آن چه میسر باشد او را.

۵۵۳۲

سبب فجور الخلوۃ.

سبب فجور خلوت است، «فجور» بمعنی زنا و برانگیخته شدن در معاصی هر دو آمده. و ممکن است که: مراد این باشد که خلوت و تنهائی گاهی آدمی را بفکر آنها می‌اندازد و سبب آنها می‌شود پس در چنین وقتی باید که ترک آن کند که مبدا چنین شود. و ممکن است که: «خلوۃ» بحای بی نقطه مضموم باشد یعنی زن شیرین خوش آینده «۲» و مراد این باشد که چنین زنان گاهی سبب فجور میشوند پس آدمی باید خود را نگاهدارد از نگاه کردن بزنان که مبدا نگاه او بچنین زنی افتد و سبب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۴

فجور او گردد. و ممکن است که: «جلوۃ» بجیم خوانده شود بهر یک از سه حرکت آن، و مراد این باشد که جلوه «۱» زنان و نمودن خود بمردان سبب فجور می‌شود پس زنان را باید منع کرد از آن تا چنین چیزی نشود، و الله تعالی يعلم.

۵۵۳۳

سبب الشرّ غلبۃ الشّهوة.

سبب بدی غلبه خواهش است، پس کسی که خواهد اجتناب از آن کند باید خواهش را مغلوب خود سازد و بفرمان خود در آورد تا ایمن باشد از آن.

۵۵۳۴

سبب الوقار الحلم.

سبب وقار حلم و بردباریست، مراد به «وقار» سنگینی و وقع در نظرهاست.

۵۵۳۵

سبب الخشیۃ العلم.

سبب ترس از خدا علم است.

۵۵۳۶

سبب السّلامۃ الصّمت.

سبب سلامتی خاموشی است، مراد اینست که خاموشی سبب سلامتی از بسیاری از آفات می‌شود.

۵۵۳۷

سبب الفوت الموت.

سبب فوت مرگ است، ظاهر اینست که مراد به «فوت» فوت مطلب و مرام باشد یعنی سعادت و نیکیختی، و مراد این باشد که: چیزی که سبب فوت آن و نیافتن آن تواند شد مرگ است، و اگر نه پیش از مرگ هر که خواهد آن را تواند دریافت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۵

بپرهیزگاری و توبه و پشیمانی از گناهی که کرده باشد.

۵۵۳۸

سبب الاخلاص الیقین.

سبب اخلاص یقین است چه ظاهرست که کسی را که یقین بمعارف الهیّه باشد میداند که در طاعات و عبادات غیر حق تعالی را نباید شریک کرد، پس آنها را خالص کند از برای او و آمیخته بغرض دیگر نکند.

۵۵۳۹

سبب الورع صحّة الدّین.

سبب پرهیزگاری صحت و درستی دینداری است.

۵۵۴۰

سبب الحیره الشّک.

سبب حیرانی شک است یعنی هر که شک داشته باشد در چیزی حیران می‌گردد در آن، پس کسی که خواهد که در امری حیران نباشد باید که سعی کند در تحصیل علم در آن باب.

۵۵۴۱

سبب الهلاک الشّرک.

سبب هلاک شرک است یعنی کفر. مراد هلاکت اخروی است هلاکتی که دیگر امید بخشایشی نباشد و چیزی که سبب آن شود شرک است که حق تعالی فرموده که: نمی‌آمزد آن را، و اما غیر شرک از گناهان پس امید آمرزشی باشد در آن.

۵۵۴۲

سبب فساد الدین الهوی.

سبب فساد دین خواهش است یعنی خواهشهای باطل.

۵۵۴۳

سبب فساد العقل حبّ الدنیا.

سبب فساد شدن عقل دوستی دنیاست.

۵۵۴۴

سبب المزید الشکر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۶

سبب زیاد شدن نعمت شکرست.

۵۵۴۵

سبب تحوّل النعم الكفر.

سبب تغییر یافتن نعمتها کفران آنهاست.

۵۵۴۶

سبب المحبّة البشر.

سبب دوستی شکفته روئی است، یعنی شکفته روئی با مردم سبب دوستی ایشان گردد بلکه دوستی حق تعالی نیز.

۵۵۴۷

سبب صلاح النفس الورع.

سبب صلاح نفس و فاسد نشدن آن پرهیزگاریست.

۵۵۴۸

سبب فساد الورع الطمع.

سبب فساد پرهیزگاری طمع است یعنی سبب عمده آن آنست، چه اکثر انواع ستم و ظلم از آن ناشی شود.

۵۵۴۹

سبب التدمير سوء التدبیر.

سبب هلاک گردانیدن بدی تدبیرست. ظاهرست که هلاک گردانیدنها که از جانب حق تعالی باشد در آخرت یا در دنیا بعنوان عذاب همه از بدی تدبیر ناشی می‌شود و بسیاری از هلاک گردانیدنها دیگران نیز بآن سبب می‌شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۷

[حرف «سین» بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «سین» بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه مانند فصل سابق که اول همه فقرات یک لفظ بود.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۵۵۰

سنّة الكرام ترادف الانعام.

طریقه کریمان پی در پی کردن انعام است یعنی این که بهر که انعام کنند قطع آن نکنند و پی در پی بکنند، و مراد به «کریمان» چنانکه مکرر مذکور شد اسخیاست یا مردم گرامی بلند مرتبه.

۵۵۵۱

سنّة اللّئام قبیح الکلام.

طریقه لئیمان یعنی بخیلان یا مردم دنی پست مرتبه زشتی کلام است یعنی این که سخنها زشت قبیح بمردم گویند.

۵۵۵۲

سلاح الجهل السّفه.

سلاح جهل و نادانی سفاهت است، «سلاح» بمعنی یراق و آلات جنگ است، و «سفاهت» بمعنی کمی حلم و بردباری است یا نقیض آن «۱»، و مراد اینست که سفاهت از برای جاهل و نادان بمنزله سلاح اوست که با هر که جنگ کند آنرا بکار برد و هر چه خواهد بگوید و بکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۸

۵۵۵۳

سلاح الحرص الشره.

سلاح حرص شره است «شره» بفتح شین نقطه‌دار و رای بی نقطه چنانکه اهل لغت گفته‌اند بمعنی غلبه حرص است و بنا بر این ممکن است که معنی این باشد که:

سلاح حرص اینست که بتدریج غلبه کند تا این که صاحب خود را بدارد بر سعیها و طلبها. و بعضی از اهل لغت «شره» بکسر شین را «۱» بمعنی نشاط و تیزی جوانی گفته‌اند و بنا بر این ممکن است که مراد در اینجا نشاط باشد و معنی این باشد که: سلاح حرص نشاط و بی‌غمی است و کسی را که غم آخرت باشد حرص بر دنیا نباشد.

و ممکن است که مراد تیزی جوانی باشد باعتبار این که حرص هر گاه با آن باشد صاحب خود را بدارد بر سعیها و طلبها، بخلاف پیران که هر چند حرص در ایشان باشد چندان سبب سعی و طلبی نباشد.

۵۵۵۴

سلاح اللؤم الحسد.

سلاح لئیمی یعنی دنائت «۲» و پست مرتبه بودن حسد است یعنی لئیم آنچه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۲۹

کند از ایذاء و آزار مردم و بدی با ایشان بسبب رشک و حسد او باشد، پس حسد بمنزله سلاح او باشد.

۵۵۵۵

سلاح الشرّ الحقد.

سلاح بدی کینه است، چون کینه آلت شرور و بدیهای بسیار می‌شود پس بمنزله سلاح است از برای آن.

۵۵۵۶

سنّة الکرام الوفاء بالعهود.

طریقه کریمان یعنی مردم بلند مرتبه یا صاحب سخاوت و جود وفا کردن بعهدها و وعدهاست.

۵۵۵۷

سنّة اللّئام الجحود.

طریقه لئیمان یعنی مردم پست مرتبه یا بخیلان انکارست یعنی انکار عهدها و وعدها که کرده باشند.

۵۵۵۸

سنّة الکرام الجود.

طریقه مردم گرامی بلند مرتبه جود و بخشش است.

۵۵۵۹

سلاح المؤمن الدّعاء.

سلاح مؤمن دعاست، یعنی سلاحی که بآن دشمن را دفع کند یا آلت بر آوردن هر مطلبی.

۵۵۶۰

سلاح الموقن الصّبر علی البلاء، و الشّکر فی الرّخاء.

سلاح صاحب یقین صبر بر بلاست و شکر در وسعت و فراخی، یعنی بصبر بر بلا دفع سختی آن میکند بلکه دفع نزول بلای دیگر نیز چنانکه مکرر مذکور شد، یا این که صبر از برای او آلت تحصیل همه مطالب اوست از سعادات دنیا و آخرت،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۰

و همچنین «شکر در فراخی» سلاحی است از برای او که دفع بلاها کند از او، یا این که آلت تحصیل همه مطالب او شود.

۵۵۶۱

سعادة المرء القناعة و الرّضا.

نیکبختی مرد قناعت و رضاست یعنی رضا و خشنودی بنصیب و بهره خود از دنیا.

۵۵۶۲

سلاح المذنب الاستغفار.

سلاح گنهکار استغفارست یعنی طلب مغفرت و آمرزش از حق تعالی، چه آن سلاح اوست از برای دفع گناهان.

۵۵۶۳

سلاح الحازم الاستظهار.

سلاح دور اندیش پشت قوی کردنست یعنی اینست که در هر کار که کند احتیاط کند و پشت خود را قوی کند و بقدر مقدور خاطر جمع کند که مفسده ندارد پس این معنی سلاحی باشد از برای او جهت دفع آفات و مفسد.

۵۵۶۴

سنّة الابرار حسن الاستسلام.

طریقه نیکوکاران نیکوئی اطاعت و انقیادست.

۵۵۶۵

سنّة الاخیار لین الکلام و افشاء السلام.

طریقه نیکان نرمی سخن است و پهن کردن سلام، یعنی جواب سلام هر کس دادن، و همچنین ابتدا کردن بآن، نه مانند متکبران که این معنی دشوار باشد بر ایشان خصوصا ابتدا بآن.

۵۵۶۶

سوء الخلق شوّم و الاساءة الى المحسن لؤم.

بدی خوی شوم است، و بدی کردن باحسان کننده دنائت و پستی مرتبه است یعنی از آن ناشی می شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۱

۵۵۶۷

سوء الخلق شرّ قرین.

بدی خوی بد همراهیست، زیرا که صاحب خود را همیشه در کدورت و اندوه دارد و در بلاها و مهلکهها اندازد.

۵۵۶۸

سوء التّیة داء دفين.

بدی قصد و نیت دردی است پنهان.

۵۵۶۹

سوء الفعل دلیل لؤم الاصل.

بدی کردار دلیل دنائت و پستی اصل و نژادست.

۵۵۷۰

سلطان الدّنيا ذلّ و علوها «۱» سفل «۲».

سلطنت دنیا خواری است، و بلندی آن پستی است، و این بنا بر غالب است که تسلط در دنیا و بلندی در آن بی ارتکاب ذنوب و آثام نباشد.

۵۵۷۱

سوء التّدبیر سبب التّدمیر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۲

بدی تدبیر سبب هلاک گردانیدن می شود چنانکه در آخر فصل سابق مذکور و شرح شد.

۵۵۷۲

سوء التّدبیر مفتاح الفقر.

بدی تدبیر کلید درویشی است. مراد بدی تدبیر در وجه معاش و طریق زندگانیست.

۵۵۷۳

سوء الظّنّ بالمحسن شرّ الاثم و اقبح الظلم.

بد گمانی باحسان کننده بدترین گناهیست و زشت ترین ستمیست.

۵۵۷۴

سوء الظَّنَّ بمن لا يخون من اللؤم.

بد گمانی بکسی که خیانت نمی‌کند از دنائت و پستی مرتبه است یعنی از آن ناشی می‌شود.

۵۵۷۵

سوء الظَّنَّ يفسد الامور، و يبعث على الشرور.

بدی گمان فاسد میکند کارها را، و بر می‌انگیزاند بر بدیها. مراد بمذمت بد گمانی در این فقره و امثال آن اینست که تا از کسی بدی معلوم نشود افعال او را بر صحت باید حمل کرد و باو بد گمان نباید شد و اگر بالفرض کاری چند کند که منشأ بد گمانی در او شود عمل بآن گمان نباید کرد و بمجرد آن تا معلوم نشود باو بد نباید کرد نه این که بهر کس تا بدی او معلوم نشود اعتماد توان کرد و او را آمین و معتمد دانست.

۵۵۷۶

سرور الدنيا غرور، و متاعها ثبور.

شادمانی دنیا فریب است و متاع آن هلاک است. «فریب است» یعنی امریست پست مرتبه زایل باطل که فریب می‌دهد آدمی را، و مشغول می‌سازد از آخرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۳

بلند مرتبه پاینده باقی. و «متاع آن هلاک است» یعنی بزودی هلاک و فانی شود یا غالب اینست که سبب هلاکت آخری گردد.

۵۵۷۷

سلطان العاقل ينشر «۱» مناقبه.

سلطنت عاقل پراکنده می‌سازد مناقب او را، زیرا که باعتبار قدرتی که دارد با عقل، آنچه کند موافق عقل باشد و بآن اعتبار مناقب او ظاهر شود و شهرت کند، بخلاف عاقلی که او را سلطنتی نباشد، زیرا که کاری نتواند کرد که مناقب او ظاهر شود.

۵۵۷۸

سلطان الجاهل يبدي معايبه.

سلطنت جاهل یعنی کم عقل ظاهر می‌سازد عیبهای او را، چنانکه وجه آن از آنچه در شرح فقره سابق مذکور شد بر سبیل عکس مستفاد می‌تواند شد.

۵۵۷۹

سامع ذكر الله ذاكر.

شنونده ذکر خدا ذکر کننده است یعنی حکم ذکر کننده و ثواب او را دارد.

۵۵۸۰

ساعة ذل لا تفي بعزّ الدهر.

ساعتی خواری برابری نمی‌کند بعزّت روزگاری. ظاهر اینست که این کلام بر سبیل قلب است چنانکه شایع است میان عرب و می‌گویند که: عرض کردم شتر را بر حوض، و مراد اینست که: عرض کردم حوض را بر شتر، پس مراد در اینجا نیز اینست که: عزّت روزگاری برابری نمی‌کند با ساعتی خواری و جبران نمی‌کند، پس عاقل باید که راضی نشود بعزّتی که خواری را در عقب داشته باشد در دنیا یا آخرت، یا قبل از آن خواری باید کشید از برای تحصیل آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۴

۵۵۸۱

سامع هجر القول شريك القائل.

شنونده سخن زشت شریک گوینده آنست یعنی شنونده دشنام و غیبت و مانند آنها شریک است با گوینده آن در گناه.

۵۵۸۲

ساعد أخاك على كلّ حال، و زل معه حيثما زال.

یاری کن برادر خود را بر هر حالی، و برو با او هر جا که برود.

۵۵۸۳

سامع الغيبة أحد المغتابين.

شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است یعنی او نیز حکم غیبت کننده دارد پس غیبت کننده یک غیبت کننده است و شنونده غیبت کننده دیگر.

۵۵۸۴

سادة اهل الجنة الاسخياء و المتقون.

بزرگان و مهتران اهل بهشت صاحب سخاوتان و پرهیزگاراند. از این فقره مبارکه کمال فضیلت سخاوت ظاهر می‌شود و این که آن اُخت پرهیزگاریست بلکه مقدم بر آنست.

۵۵۸۵

سوف یأتیک اجلک فاجمل فی الطلب.

بزودی می‌آید ترا اجل تو پس اجمال کن در طلب، یعنی اعتدال کن و افراط مکن در طلب روزی یا دنیا.

۵۵۸۶

سوف یأتیک ما قدر لک فحفض فی المكتسب.

بزودی می‌آید ترا آنچه تقدیر شده از برای تو، پس سهل گیری کن در طلب روزی، یعنی آنچه تقدیر شده از برای تو از روزی باندک طلبی می‌رسد بتو و محتاج بسی زیاد نیست پس بعثت خود را تعب مفرما از برای آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۵

۵۵۸۷

سوسوا ایمانکم بالصدقۃ.

سیاست کنید ایمان خود را بصدقہ دادن. «سیاست» بمعنی امر و نهی کردن و ادب آموزاندن است و مراد به «سیاست کردن ایمان» کامل گردانیدن آنست بمنزله شخصی که تربیت او کنند و ادب بیاموزانند «۱» و مراد این است که: صدقه باعث کمال ایمان می‌شود.

۵۵۸۸

سوسوا انفسکم بالورع و داووا مرضاکم بالصدقۃ.

سیاست کنید نفسهای خود را بپرهیزگاری، و دوا کنید بیمارهای خود را بتصدق. مراد به «سیاست کردن نفسها بپرهیزگاری» تربیت کردن و کامل گردانیدن آنهاست بآن، چنانکه در فقره سابق مذکور شد.

۵۵۸۹

سیاسة النفس افضل سیاسة، و ریاسة العلم اشرف ریاسة.

سیاست نفس افزونتر سیاستی است، و ریاست علم بلندتر ریاستی است. معنی «سیاست» در فقره سابق سابق مذکور شد، و مراد به «ریاست علم» ریاستی است که بسبب علم و دانائی حاصل شود.

۵۵۹۰

سیاسة الدین بحسن الورع و البیقین.

سیاست دین و کامل گردانیدن آن بنیکوئی پرهیزگاری و یقین است یعنی بنیکوئی یقین به آن چه یقین بآن باید از احوال مبدأ و معاد.

۵۵۹۱

ساده اهل الجنة المخلصون.

بزرگان و مهتران اهل بهشت مخلصانند، یعنی آنان که صاف و خالص گردانیده‌اند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۶

طاعات و عبادات خود را از برای حق تعالی و آمیخته بغرضی دیگر نساخته‌اند.

۵۵۹۲

سیاسة العدل ثلاث، لین فی حزم، و استقصاء فی عدل، و افضال فی قصد.

سیاست عدل سه چیز است، نرمی است در دور اندیشی، و بنهایت رسانیدنی است در دادگری، و احسانی است در میانه روی. یعنی تربیت عدل و کامل گردانیدن آن سه چیز است، یا این که سیاستی که از عدل ناشی شود یا عادل بکند سه چیز است.

یکی نرمی کردن و درشتی نکردن با مردم است هر گاه آن با حزم و دور اندیشی باشد یعنی با این باشد که عاقبت کار را ملاحظه کند و داند که ضرری بر نرمی در آن مترتب نمی‌شود و اما در جائی که داند که نرمی مفسده دارد و ضرر کند نرمی نکند.

دوم این که در دادگری و احقاق حقوق مردم کار را بنهایت رساند و اصلا حیف و میلی در آن نکند.

سیم این که احسان کند با مردم در میانه روی که باسراف نرسد.

۵۵۹۳

سوء الخلق یوحش القریب و ینقر البعید.

بدی خوی می‌رماند نزدیک را، ورم می‌دهد دور را.

۵۵۹۴

سرور المؤمن بطاعة ربه، و حزنه على ذنبه.
شادمانی مؤمن بفرمانبرداری پروردگار اوست، و اندوه او بر گناه اوست یعنی مؤمن باید که چنین باشد.

۵۵۹۵

سل عما لا بد لك من علمه و لا تعذر في جهله.

سؤال کن از آنچه ناچارست مر ترا از دانستن آن، و معذور نیستی در نادانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۷

آن. مراد اینست که آدمی باید که آنچه سؤال کند و خواهد که بیاموزد چیزی چند باشد که علم آنها در کارست و جاهل در آنها معذور نیست، نه
علمی که ضرور نیست و اشتغال به آنها مانع می شود از تحصیل علوم ضروریه.

۵۵۹۶

سل الرفیق «۱» قبل الطریق.

سؤال کن رفیق را پیش از راه. مراد مبالغه در این است که رفیق در سفر ضرور است و بی رفیق سفر نباید کرد بمرتبه که کسی که خواهد براهی برود
اول باید از رفیق پرس و جو «۲» نماید بعد از آن از راه.

۵۵۹۷

سلوا الله العفو و العافیة و حسن التوفیق.

سؤال کنید از خدا عفو و عافیت و نیکوئی توفیق را. یعنی همیشه باید که از خدای عز و جل این سه چیز را سؤال کنید. «عفو» یعنی آمرزش گناهان و
در گذشتن از آنها، و «عافیت» یعنی سالم بودن از بیماریها و بلاها و گناهان، و «توفیق» یعنی تهیه کردن حق تعالی اسباب خیرات را از برای او.

۵۵۹۸

سل عن الجار قبل الدار.

سؤال کن از همسایه پیش از خانه یعنی هر گاه خواهی که خانه بگیری اول پرس و جو کن از همسایه های او بعد از آن پرس و جو کن از خانه و
کیفیت آن. و مراد اینست که خوب بودن همسایه در خانه از همه چیز آن ضرورتر است و ضرر همسایه بد از همه بدیهای آن بیشتر است.

۵۵۹۹

ساده اهل الجنة الاتقیاء الابرار.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۸

بزرگان و مهتران اهل بهشت پرهیزگاران نیکوکارانند. یعنی پرهیزگاران نیکوکاران بزرگان و مهتران اهل بهشت خواهند بود.

۵۶۰۰

سنة تختبر بها عقول الرجال، المصاحبة، و المعاملة، و الولاية، و العزل، و الغنى، و الفقر.

شش چیز است که آزمایش کرده می شود به آنها عقلهای مردان، مصاحبت، و معامله، و حکومت، و معزولی، و توانگری، و درویشی، یعنی درین شش
حال عقل و خرد مرد و قدر آنها استنباط می توان کرد و «وجه استنباط در مصاحبت و معامله با او» ظاهرست، و در حکومت باعتبار خوبی سلوک و
طغیان نکردن اوست یا خلاف آن، و در معزولی باعتبار صبر و اندوهناک زیاد نشدن از آن و مرتبه خود را نگاه داشتن و خفیف نکردن و خلاف آنها، و
در توانگری باعتبار تواضع و فروتنی و باز ایستادن از محرماتی که بسبب توانگری قادر بر آنها باشد و خلاف آنها، و در درویشی باعتبار صبر کردن بر آن
و شکوه نکردن و راضی بودن و خلاف آنها.

۵۶۰۱

سلوا الله سبحانه العافیة من تهویل الهوی و فتن الدنیا.

سؤال کنید از خدای سبحانه عافیت از فریب دادن خواهش و فتنه های دنیا، یعنی این سؤال و دعا از سؤالهای ضرور است که باید اکثر اوقات از حق
تعالی بشود.

۵۶۰۲

ساده الناس فی الدنیا الاسخياء، و فی الآخرة الاتقیاء.

بزرگان و مهتران مردم در دنیا صاحب سخاوتانند، و در آخرت پرهیزگارانند.

مراد در اینجا اینست که البته سخاوت سبب بزرگی و مهتری در دنیا می‌شود و پرهیزگاری سبب بزرگی و مهتری در آخرت، و آنچه قبل از این مذکور شد که «مهران اهل بهشت صاحب سخاوتان و پرهیزگاراند» آن در صاحب سخاوتان کلیه نیست بلکه مشروط است بایمان بلکه بعدم فسق زیاد نیز، و الله تعالی يعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۳۹

۵۶۰۳

سالم الله تسلّم اخراک.

آشتی کن با خدا تا سالم بماند آخرت تو. مراد به «آشتی با خدا» اطاعت و فرمانبرداری اوست که سبب خشنودی و مانع از قهر او می‌شود.

۵۶۰۴

سالم الناس تسلّم دنیاک.

آشتی کن با مردم تا سالم بماند دنیای تو. مراد به «آشتی با مردم» نرنجانیدن ایشانست و راضی و خشنود داشتن ایشان از خود، و ظاهرست که سبب سلامتی است از آفات و ضررهای ایشان.

۵۶۰۵

سالم الناس تسلّم، و عمل للاخرة تغنم.

آشتی کن با مردم تا سالم بمانی، و عمل کن از برای آخرت تا غنیمت یابی.

مراد به «سالم ماندن» سالم ماندن از آفات و ضررهای مردم است در دنیا، و به «غنیمت یافتن» بردن غنیمتها و نفعهای آخری.

۵۶۰۶

سلموا لامر الله و لامر ولیّه، فانکم لن تضلّوا مع التسليم.

فرمانبرداری کنید مر فرمان خدا را و فرمان ولیّ او را، پس بدرستی که هرگز گمراه نشوید با این فرمانبرداری. مراد به «ولیّ او» یعنی امیر او حضرت رسالت پناهی و ائمه طاهرین است صلوات الله علیهم أجمعین که حق تعالی ایشان را امیر و حاکم کرده بر خلق.

۵۶۰۷

سلامة العیش فی المداراة.

سلامتی زندگانی در مدارا کردن است با مردم.

۵۶۰۸

ستة تختبر بها عقول الناس، الحلم عند الغضب، و الصبر عند -

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۰

الرهب، و القصد عند الرغب، و تقوی الله فی کلّ حال، و حسن المداراة، و قلّة المماراة.

شش چیزست که آزمایش کرده می‌شود به آنها عقلهای مردمان، بردباری نزد خشم، و شکیبائی نزد ترس، و قصد نزد خواهش، و ترس از خدا در هر حال، و نیکوئی مدارا و سازش، و کمی جدال و ستیزه. مراد به «ترس» چیزی چند است که مردم ترس از آنها داشته باشند از بلاها و مصیبتها، و مراد به «قصد» میانه رویست یا راست روی یعنی این که نزد خواهش امری میانه روی کند در آن و در طلب آن، و افراط نکند، یا از راه راست بدر نرود و مرتکب گناهی نگردد.

۵۶۰۹

سلامة الدین فی اعتزال الناس.

سلامتی دین در گوشه گیری از مردم است یعنی از مردم بدو آمیزش زیاد با مردم نه ترک آمیزش مردم بالکلیه چنانکه قبل از این مذکور شد.

۵۶۱۰

سلامة الدین و الدنیا فی مداراة الناس.

سلامتی دین و دنیا در مدارا کردن با مردم است، «بودن سلامتی دنیا در مدارا کردن با مردم» ظاهرست، و «بودن سلامتی دین در این» باعتبار اینست که حذر از ضرر و آفات شرعا مستحسن بلکه واجب است و ظاهرست که در خلاف مدارا خوف ضرر و آفات بسیارست، و دیگر آنکه هر گاه با مردم مدارا کند و از ایشان ایمن گردد خوب بدین خود و رعایت آداب آن می‌تواند پرداخت بخلاف این که مدارا نکند و از ایشان در خوف و تشویش و اضطراب باشد.

۵۶۱۱

سهر اللیل شعار المتّقین و شیمة المشتاقین.

بیداری شب شعار پرهیزگاران و خوی مشتاقان است، «شعار» چنانکه مکرر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد و بآن اعتبار هر چه را لازم کسی باشد و او از آن جدا نشود آن را «شعار او» گویند مانند بیداری شب از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۱

نماز شب و عبادات دیگر که لازم پرهیزگاران است و از آن جدا نشوند، پس آن را شعار ایشان فرموده‌اند، و مراد به «مشتاقان» مشتاقان رضا و خشنودی حق تعالی و الطاف و فیوضات اوست جلّ و علا.

۵۶۱۲

سهر العیون بذكر الله خالص العارفين و حلوان المقربین.

بیداری چشمها بذكر خدا خالص بودن عارفان است و شیرینی مقربان. یعنی عارفان معارف الهیه آنها از جمله خالص بودن طاعات و عبادات می‌دانند و در کام مقربان آن درگاه کار شیرینی میکند.

۵۶۱۳

سهر اللیل فی طاعة الله ربیع الاولیاء و روضة السعداء.

بیداری شب در طاعات خدا بهار دوستان و بوستان نیکبختان است.

۵۶۱۴

سهر اللیل بذكر الله غنیمة الاولیاء و سچیة الاتقیاء.

بیداری شب بذكر خدا غنیمت دوستان و خوی پرهیزگاران است، مراد به «دوستان» دوستان خداست جلّ و عزّ و در بعضی نسخه‌ها «۱» «العیون» بجای «اللیل» است و بنا بر این ترجمه اینست که: بیداری چشمها بذكر خدا (تا آخر).

۵۶۱۵

سیئة تسوؤک خیر من حسنة تعجبک.

گناهی که بد آید ترا بهتر است از کار نیکی که خوش آید ترا. یعنی گناهی که کرده باشی و اندوهگین باشی بسبب آن و بترسی از آن و پشیمان باشی از آن بهترست و اجر آن بیشترست از این که کار نیکی کرده باشی و فرحناک گردی بسبب آن و اعتماد نمائی بر آن و عجبی حاصل شود ترا بسبب آن، و این مضمون در احادیث دیگر نیز وارد شده.

۵۶۱۶

سرک سرورک ان کتمته، و ان اذعته کان ثبورک.

سرّ تو شادمانی تست اگر پنهان داری آنرا، و اگر فاش نمائی آنرا بوده باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۲

هلاکت تو. ظاهر اینست که مراد به «سرّ او» کارهای خیرست که در نهانی کرده باشد از برای رضای خدای عزّ و جلّ، و مراد اینست که: آنها را اگر پنهان داری سبب شادمانی تو گردد باعتبار اجر و ثوابی که بر آنها مترتب گردد، و اگر فاش نمائی آنها را و اظهار کنی بمردم آمیخته گردد بریا، و سبب هلاکت تو گردد، و این در وقتی است که غرض از اظهار جلب نفعی باشد از ایشان بسبب آن اگر همه این باشد که او را خوب دانند و مدح کنند، اما اگر غرض آخروی متعلق بآن باشد مثل این که اظهار آن سبب این شود که بعضی از ایشان نیز متابعت او کنند در مثل آن کار خیر و وسیله رسیدن نفعی بمحتاجی شود پس ظاهر اینست که در اظهار آن قصوری نباشد و آدمی خود در هر باب بغرض خود داناترست. و ممکن است که خطاب بمؤمنی از مؤمنان باشد و مراد به «سرّ» ایمان باشد و غرض امر پنهان داشتن آن و فاش نمودن در زمان تقیه باشد و این که پنهان داشتن آن سبب شادمانی در آخرت گردد و فاش نمودن آن سبب هلاکت گردد در دنیا بجور و ظلم دشمنان بلکه در آخرت نیز باعتبار ترک تقیه که امر بآن شده، و الله تعالی یعلم.

۵۶۱۷

سامع الغیبة شریک المغتاب.

شنونده غیبت شریک غیبت کننده است یعنی در گناه و وزر و وبال.

۵۶۱۸

سمع الاذن لا ینفع مع غفلة القلب.

شنیدن گوش سود نمی‌دهد با غفلت دل. غرض اینست که در مواعظ و نصایح و مانند آنها باید که بدل متوجه بود تا نفعی دهد و محض شنیدن بزبان که دل متوجه نباشد نفعی بر آن مترتب نگردد.

۵۶۱۹

سلم الشرف التواضع و السخاء.

نردبان شرف یعنی بلندی مرتبه فروتنی است و سخاوت. مراد فروتنی است در درگاه حق تعالی و با خلق نیز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۳

۵۶۲۰

ساع سریع نجا، و طالب بطیء رجا.

بسا سعی کننده تندروی که نجات یافت، و بسا طلب کننده آهسته روی که امیدوار ماند. مراد اینست که در کارهای خیر شتاب باید کرد و زود بعمل آورد که اگر کسی قصد آنها داشته باشد و درنگ کند در آنها بسا باشد که دیگر فرصت نیابد و بامید خود نرسد و همان امیدی بآن ماند. و احتمال دارد که «رجا» بمعنی «پس ماند» آمده باشد و بنا بر این معنی این باشد که و بسا طلب کننده آهسته روی که پس ماند و بمطلب نرسید و این ترجمه بنا بر اینست که «رَبَّ» که بمعنی بساست در کلام مقدر باشد «۱».

ممکن است که تقدیر نشود و «ساع» مبتدا باشد و «نجا» خبر آن، و همچنین «طالب» و «رجا» و عبارت چنین خوانده شود «ساع سریع نجا، و طالب بطیء رجا» و ترجمه این باشد که: سعی کننده تندروی نجات یافت و طلب کننده آهسته روی امیدوار ماند یا پس ماند، و حاصل این نیز همانست.

۵۶۲۱

سوء المنطق یزری بالبهاء و المروءة «۲».

بدی گفتار عیبناک می‌سازد بها و مروءت را. «بهاء» بمعنی نیکوئی است و مروءت چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی مردی است یا آدمیت. و در بعضی نسخه‌ها «المنطق» است و در بعضی «النطق» و هر دو بمعنی گفتار است چنانکه ترجمه شده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۴

۵۶۲۲

سوء المنطق یزری بالقدر و یفسد الاخوة.

بدی گفتار عیبناک می‌سازد قدر را، و فاسد میکند برادری را، این فقره دیگر است که باز در مذمت گفتار بد فرموده‌اند، و مراد اینست که: باعث پستی قدر و مرتبه صاحب خود می‌گردد و برادری برادران را با او فاسد و باطل می‌گرداند.

۵۶۲۳

ساهل الذهر ما ذلّ لک قعوده، و لا تخاطر بشیء رجا اکثر منه.

سهل انگاری کن با روزگار ما دام که رام باشد از برای تو نشستن آن، و مشرف مساز چیزی را بر هلاک بامید زیاده بر آن، یعنی هر گاه روزگار از امداد و اعانت تو نشسته باشد و قیام بآن ننماید اما سرکشی نیز با تو نکند و در مقام ایذاء و اضرار تو نباشد تو با او بساز و سهل انگاری کن، و اگر سرکشی کند و اذیت رساند آن وقت هر چاره و تدبیری که توانی بکن. و ممکن است که «قعوده» اضافه بمفعول باشد و معنی این باشد که: ما دام که رام باشد از برای تو نشستن بر آن، و مراد این باشد که: سهل انگاری کن با روزگار و سخت گیری مکن ما دام که سوار باشی بر آن «۱» و تسلطی باشد ترا بر آن و بر هر تقدیر مراد به «سهل انگاری با روزگار» سهل انگاری با اهل آنست نهایت بنا بر اول سهل انگاری با اهل سلطنت در آنست و بنا بر دویم سهل انگاری با رعایا و زیردستان خودست، و «مشرف مساز چیزی را، تا آخر» یعنی چیزی را از آنچه داشته باشی تلف مکن از برای این که بسبب آن شاید که تحصیل زیاده بر آن کنی مانند آنان که اموال خود را برشوه و غیر آن تلف میکنند از برای گرفتن منصبی، و بنا بر معنی اول این از متممات کلام سابق می‌تواند بود و بنا بر معنی دویم نصیحتی است علیحده، و از تتمه سابق نیست، و الله تعالی یعلم.

۵۶۲۴

سعادة الرجل فی احراز دینه و العمل لآخرته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۵

نیکبختی مرد در جمع کردن دین او و عمل کردن از برای آخرت اوست، مراد به «جمع کردن دین» بدست آوردن آن و حفظ کردن آنست.

۵۶۲۵

سوء الظن یردی مصاحبه و ینجی مجانبه.

بد گمانی هلاک می‌گرداند مصاحب خود را، و رستگار می‌گرداند دوری کننده از آنرا، مراد عمل کردن بد گمانی است زیرا که ظاهرست که اصل بدگمانی مقدر کسی نیست و هر گاه عمل بآن نشود هلاک بر آن مترتب نشود.

۵۶۲۶

سبع اکول حطوم خیر من وال ظلوم غشوم.

جانور درنده خورنده بر هم شکننده بهترست از امیر ستمکار ظلم کننده.

۵۶۲۷

سوء الجوار «۱» و الاساءة الى الابرار من اعظم اللؤم.

بدی همسایگی و بدی کردن بسوی نیکوکاران از بزرگترین دنائت و ناکسی است.

سوء الخلق شؤم، و الاساءة الى المحسن لؤم.

بدی خوی شوم است و بدی کردن بسوی احسان کننده دنائت و ناکسی است، این فقره مبارکه در اوایل این فصل مذکور شد و سهوا مکرر نقل شده «۲».

۵۶۲۸

سفک الدماء بغير حقها يدعو الى حلول النعمة و زوال النعمة.

ریختن خونها بغير حق آنها می خواند بسوی فرود آمدن عقوبت و زایل شدن نعمت، یعنی سبب فرود آمدن عقوبت و انتقام در دنیا و زوال نعمت در آن می شود زیاده بر عذاب و عقاب اخروی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۶

۵۶۲۹

سل المعروف من ينسأه، و اصطنعه الى من يذكره.

طلب کن احسان را از کسی که فراموش میکند آنرا، و بجای آور آنرا از برای کسی که یاد میکند آنرا، مراد به «کسی که فراموش میکند آنرا» بلند همتی است که دیگر یاد آن نمی کند نزد مردم یا نزد تو و منت نمی گذارد بر آن و گویا آنرا فراموش کرده بلکه از راه کمال بی اعتنائی بآن غالب اینست که فراموش میکند آنرا، و مراد اینست که اگر ضرور شود سؤال و طلب از چنین کسی طلب کن نه از کسی که یاد آن کند و منت گذارد و این منافات ندارد با این که مطلق طلب خوب نباشد و تا توان اجتناب از آن باید نمود، و مراد به «کسی که یاد میکند آنرا» کسیست که شکر آن میکند و حق آنرا میداند و کفران نمی کند که اگر چنین نباشد احسان بآن نیکو نباشد بلکه بیجا و مذموم باشد.

۵۶۳۰

سرک اسیرک فان افشيتة صرت اسيره.

سر تو اسیر تست پس هر گاه فاش کنی او را می گردی تو اسیر او، زیرا که همیشه در فکر آن باشی و ترسی که مبادا ضرر و مفسده بر آن مترتب شود.

۵۶۳۱

ستة تختبر بها اخلاق الرجال، الرضا، والغضب، والامن، والرهب، والمنع، والرغب.

شش چیز است که آزمایش کرده می شود به آنها خویهای مردان، خشنودی، و خشم، و امنیت، و ترس، و منع، و رغبت. مراد اینست که درین حالات آزمایش خصلتها و خویهای مردم و خوبی و بدی آنها می توان کرد.

یکی حال خشنودی و رضای باحوال و اوضاع خود، هر که در آن حال از حد خود بدر نرود و طغیان نکند و از شکر آن غافل نگردد خصلت او نیکوست، و اگر خلاف آن باشد خوی او بد باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۷

دویم- حال خشم که بفرو خوردن آن و از جا بر نیامدن و بردباری نمودن نزد آن و خلاف آنها خوبی و بدی اخلاق ظاهر می شود.

سیم- امنیت که در آن نیز حال اخلاق معلوم می شود چنانکه در رضا و خشنودی مذکور شد.

چهارم- ترس که در آن نیز بقلق و اضطراب نکردن و با آرام و اطمینان بودن و مانند آنها و خلاف آنها خوبی و بدی اخلاق معلوم شود.

پنجم- منع یعنی منع کسی از آنچه خواهش آن داشته باشد چه هر که را اخلاق نیکو باشد بردباری کند و بسبب آن خشمناک نگردد و درصدد انتقام بر نیاید خصوصا هر گاه آن منع بجا بوده باشد و خلاف آنها دلیل بدی اخلاق است بر آن قیاس.

ششم- رغبت که هر که با وجود رغبت در چیزی و خواهش آن هر گاه منع کند خود را از آن بسبب حرمت یا کراهت آن یا این که با وجود اباحت آن چندان حریص نباشد در طلب آن و بسبب آن مشغول نگردد از امور اخروی خود این نشان خوبی اخلاق او باشد و خلاف آنها دلیل خلاف آنها.

۵۶۳۲

ستة يختبر بها دين الرجل، قوة الدين، و صدق اليقين، و شدة التقوى، و مغالبة الهوى، و قلّة الرغب، و الاجمال في الطلب.

شش چیزست که آزمایش کرده می شود به آنها دین مرد، قوت دین، و راستی یقین، و سختی تقوی، و غلبه کردن بر خواهش، و کمی رغبت، و اجمال در طلب.

ظاهر اینست که مراد به «قوت دین» قوت دینداریست یعنی عمل کردن بشرايط و آداب آن، و مراد این باشد که دین هر کسی بقوت دینداری او

آزمایش می تواند شود هر که عمل او بشرايع آن قویتر باشد این نشان اینست که اصل دین و اعتقاد او بآن قویتر باشد. و مراد به «راستی یقین» راستی

یقین باشد بعدل حق تعالی و نفی ظلم و حیف از او در آنچه قسمت کرده از آرزاق و آجال و مانند آنها، باین که عمل کند بر وفق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۸

آن و راضی و خشنود باشد بپره خود در هر باب، یا راستی یقین بهمه عقاید دین، و مراد این باشد که هر چند یقین کسی بعقاید دین او قویتر باشد دین او کاملتر و تمامتر باشد. و «سختی تقوی» یعنی ترس از خدا و کمی رغبت یعنی خواهش و هوس، و «اجمال در طلب» یعنی اعتدال نمودن در آن و افراط نکردن.

۵۶۳۳

سنام الدین الصبر و الیقین و مجاهدة الهوی.

مرتبه بلند دینداری صبرست و یقین و جهاد کردن با هوا و هوس. مراد به «یقین» اعتقاد جازم است یا اعتقاد جازمی که از روی دلیل و برهان باشد یعنی اعتقاداتی که در دین باید در آنها جازم باشد و شکی او را در آنها بهیچ وجه نباشد، یا این که زیاده برین جزم به آنها از روی دلیل و برهان باشد و بمجرد تقلید نباشد.

۵۶۳۴

ستة لا یمارون، الفقیه، و الرئیس، و الدتی، و البذی، و المرأة، و الصبی.

شش کس اند که جدال کرده نمی‌شوند، فقیه و رئیس و دنی و فحش گو و زن و کودک. مراد اینست که با این شش تا جدال و ستیزه نباید کرد و مراد به «فقیه» عالم است یا عالم بأحكام شرع، و «وجه جدال نکردن با او» اینست که جدال با او نمی‌شود مگر بمکابره و انکار حق. و «جدال نکردن با رئیس و مهتر» باعتبار اینست که صرفه در آن نیست و او هر چه را گوید باعتبار ریاست و مهتری که دارد از پیش می‌برد، و «جدال نکردن با دنی، یعنی شخص پست مرتبه» باعتبار اینست که رعایت کسی نکند و همین که ببند که مغلوب می‌شود یا بی آن نیز هرزه و درشت گوید، و همچنین فحش گو و زن و کودک.

۵۶۳۵

سلونی قبل ان تفقدونی فاتی بطرق السماء اخبر «۱» منکم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۴۹

بطرق الارض.

بپرسید از من پیش از این که نیابید مرا، پس بدرستی که من براههای آسمان دانانترم از شما براههای زمین، یعنی هر مشکلی که دارید بپرسید از من پیش از این که نیابید مرا برسیدن أجل موعود من «پس بدرستی که من» بیان وجه امر ایشانست بپرسیدن از او هر چه را خواهند و آن اینست که من بهمه چیز دانایم و بحل همه مشکلات عارفم بمرتبه که براههای آسمان دانانترم از شما براههای زمین که دیده‌اید و مشاهده نموده‌اید.

۵۶۳۶

سارعا الی الطاعات، و سابقوا الی فعل الصالحات، فان قصرتم فایاکم و ان تقصروا عن اداء الفرائض.

شتاب کنید بسوی طاعتها، و پیشی بگیرید بسوی کردن کارهای شایسته، پس اگر تقصیر کنید پس حذر کنید از این که تقصیر کنید از گزارش واجبیها، یعنی اگر کوتاهی کنید و تقصیر نمائید باید که نهایت تقصیر شما در سنتیها باشد که تقصیر در آنها همین سبب نقص فضیلتی گردد، و زینهار که تقصیر نکنید در واجبیها که تقصیر در آنها سبب عذاب و عقاب گردد.

۵۶۳۷

سلونی قبل ان تفقدونی فو الله ما فی القرآن آیه آلا و انا اعلم فیمن نزلت، و این نزلت، فی سهل او فی جبل، و ان رتی وهب لی قلبا عقولا، و لسانا ناطقا. بپرسید از من پیش از این که نیابید مرا پس قسم بخدا که نیست در قرآن آیه مگر این که من دانانترم که در باره چه کس نازل شده، و در کجا نازل شده، در همواری یا در کوه، و بدرستی که پروردگار من بخشیده مرا دل دریابنده، و زبانی گوینده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۰

۵۶۳۸

ستة من قواعد الدین، اخلاص الیقین، و نصح المسلمین، و اقامة الصلوة، و ایتاء الزکوة، و حج البيت، و الزهد فی الدنیا.

شش چیزست که از قاعده‌های دین است، خالص گردانیدن یقین، و خالص بودن با مسلمانان، و بر پای داشتن نماز، و دادن زکاء، و حج خانه، و بی‌رغبتی در دنیا، یعنی این شش چیز از ارکان دین‌اند و بنای دین بر آنهاست که اگر اخلاص بیکی از آنها بشود دین خراب شود و اتیان بباقی شرایع آن سودی ندهد و مراد به «خالص گردانیدن یقین» خالص گردانیدن یقین است در آنچه یقین بآن باید از عقاید دین از شائبه شک و شبهه بالکلیه، یا از شائبه تقلید نیز و این که از روی محض دلیل و برهان باشد، و مراد به «خالص بودن با مسلمانان» صاف بودن با ایشانست و این که با ایشان بنفاق و دورویی سلوک نکند، و ممکن است که «نصح» بمعنی خالص بودن نباشد بلکه بمعنی نصیحت کردن باشد یعنی موعظه و پند گفتن ایشان بامر بمعروف و نهی از منکر. و مراد به «پای داشتن نماز» مداومت بر واجبیهای آن با محافظت بر اوقات و شرایط و آداب آنهاست، و «از ارکان بودن دادن

زکاة و حجّ خانه خدا» هر یک در وقتی است که شرایط و جوب آن بعمل آمده باشد، و مراد به «بی رغبتی در دنیا» اینست که حرص زیادی بر آن نباشد که بسبب آن مشغول گردد از بعضی فرایض و واجبات.

۵۶۳۹

سوء الخلق نکد العیش و عذاب النفس.

بدی خوی تیرگی زندگانیت و عذاب نفس، یعنی زندگانی را بر صاحب خود تیره می‌گرداند و همیشه او را در رنج و تعب دارد، و مراد به «عذاب نفس» نیز تأکید سابق است و این که سبب این می‌گردد که صاحب آن همواره در شکنجه رنج و تعبی باشد که بسبب بدخوئی خود می‌کشد، و ممکن است که مراد بآن عذاب و عقاب آخروی باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۱

۵۶۴۰

سوء الخلق یوحش النفس و یرفع الانس.

بدی خوی می‌رماند نفس را، و زایل میکند انس را، یعنی می‌رماند نفس صاحب خود را از مصاحبان و دوستان، و زایل میکند انس و خو گرفتن او را بایشان، و او را در شکنجه و عذاب تنهائی می‌اندازد.

۵۶۴۱

سلوا القلوب عن المودات فانها شواهد لا تقبل الرشا.

بپرسید دلها را از دوستیها، پس بدرستی که آنها گواهانند که قبول نمی‌کنند رشوها را، مراد اینست که دوستی هر که را خواهید بدانید رجوع کنید بدل خود که آن گواهی می‌دهد بدوستی او اگر در واقع او دوست باشد بشما، و آن گواهی است که احتمال این نیست که شهادت دروغی دهد بسبب گرفتن رشوه چنانکه در سایر گواهان این احتمال باشد.

۵۶۴۲

سهر العیون بذكر الله فرصة السعداء و نزهة الاولیاء.

بیداری چشمها بذكر خدا فرصت نیکبختان است و نزهت دوستان «فرصت» بمعنی نوبت و بهره و نصیب هر کس از آب مشترک باشد «۱» و «نزهت» سیرگاه را گویند که آدمی بسیر آن غم و اندوه را از خود دور کند و مراد به «دوستان» دوستان خداست.

۵۶۴۳

سابقوا الاجل فان الناس یوشک ان ینقطع بهم الامل فیرهقهم «۲» الاجل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۲

پیشی بگیرید بر مرگ پس بدرستی که مردمان نزدیک است که بریده شود بایشان امید پس فرو گیرد ایشان را مرگ یعنی پیشی بگیرید بکردن خیرات بر مرگ و شتاب کنید در کردن آنها که مبادا مرگ در رسد و دیگر فرصت آنها نیابید «پس بدرستی که مردمان» بیان این معنی است و مراد اینست که مرگ از مردمان دور نیست، و «نزدیک است ایشان را این که بریده شود ایشان را امید» یعنی بریده شود از ایشان امیدها که داشته باشند یعنی امیدهای دنیوی یا امید کردن کارهای خیر، «پس فرو گیرد ایشان را مرگ» و نگذارد از برای ایشان امیدی و هر گاه مرگ نسبت بایشان چنین نزدیک باشد پس باید پیشی گرفت بر آن و شتاب کرد در کردن کارهای خیر پیش از رسیدن آن. و ممکن است که «فیرهقهم» بمعنی «پس فرو گیرد» نباشد بلکه باین معنی باشد که «پس لاحق شود ایشان را و از پی ایشان آید مرگ»، و حاصل هر دو یکیست.

۵۶۴۴

سابقوا الاجل، و أحسنوا العمل، تسعدوا بالمهل.

پیشی بگیرید بر أجل یعنی مرگ، و نیکو کنید عمل را، تا این که نیکبخت گردید بمهل، یعنی بسبب «مهل» یعنی پیش افتادن در خیر، و ممکن است که معنی «تسعدوا بالمهل» این باشد که: تا این که فیروزی یابید یا سودمند گردید بمهل.

۵۶۴۵

سفهک علی من فوقک جهل مرد «۱».

دشنام دادن تو بر کسی که بلند مرتبه‌تر از تو باشد نادانی است هلاک کننده، یا اندازنده، یعنی در هلاکت و زیان و خسران، و وجه این ظاهرست، چه هر گاه مرتبه آن کس بلندتر باشد ممکن است که بسبب آن انواع ایداء و اضرار نماید بلکه بقتل رساند.

۵۶۴۶

سفهک علی من دونک جهل مزر «۲».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۳

دشنام دادن تو بر کسی که پست مرتبه‌تر از تو باشد نادانی است عیبناک کننده، چه ظاهرست کمال خفت و خواری این که کسی خود را طرف کسی کند که پست‌تر از او باشد و دشنام دهد باو.

۵۶۴۷

سفهک علی من فی درجتک نثار کنقار الدیکین، و هراش کهراش الکلبین، و لن یفترقا آلاً مجروحین او مفضوحین، و لیس ذلک فعل «۱» الحکماء و لا سنّة «۲» العقلاء، و لعلّه ان یحلم عنک فیکون اوزن منک و اکرم، و انت انقص منه و آلام.

دشنام دادن تو بر کسی که بوده باشد در مرتبه تو منقار زدنی است مانند منقار زدن دو خروس، و با هم جنگ کردنی است مثل با هم جنگ کردن دو سگ، و حال این که جدا نشوند مگر هر دو زخم زده شده یا هر دو رسوا کرده شده، و نیست این کار دانایان و نه طریقه عاقلان، و بسا باشد که او بردباری کند از تو پس بوده باشد سنگین‌تر از تو و گرمی‌تر، و بوده باشی تو ناقص‌تر از او و پست مرتبه‌تر. مراد اینست که: اگر کسی دشنام دهد کسی را که در مرتبه او باشد اگر او هم جواب گوید و دشنام دهد هر دو مانند دو خروس یا دو سگ باشند که با هم جنگ کنند تا هر دو مجروح یا خسته و مانده و خوار و زار گردند و دانایان و عاقلان چنین کاری نکنند، و اگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۴

او بردباری کند و بگذارد و جواب نگوید، او سنگین و گرمی گردد و تو ناقص و پست مرتبه، پس خود را خفیف و خوار کرده باشی. پس از این سه فقره مبارکه ظاهر می‌شود که دشنام دادن بکسی هر که باشد نکوهیده و مذموم است و کسی را که اندک عقلی باشد باید مرتکب آن نشود «۱».

۵۶۴۸

سنّته القصد، و فعله الرّشد، و قوله الفصل، و حکمه العدل، کلامه بیان، و صمته أفصح لسان.

سنت او قصدست، و کردار او رشدست، و گفتار او فصل است، و حکم او عدل است، سخن او بیان است، و خاموشی او فصیح‌ترین زبانیست. مراد به «سنت او» طریقه‌ایست که سلوک می‌فرموده، و یا قرار داده از برای خود و همه امت، و مراد به «قصد» میانه رویست یعنی میانه روی در هر باب که نه افراط باشد در آن و نه تفریط، مثل سخاوت که میانه رویست میانه اسراف و تبذیر و بخل و تقتیر، و شجاعت که میانه رویست میانه تهوّر و بی‌باکی و جبن و ترسناکی، و همچنین سایر اخلاق دیگر چنانکه در کتب اخلاق بیان شده. و مراد به «رشد» کار راست درست است، و به «فصل» جدا کننده میان حق و باطل، و «بیان است» یعنی بیان کننده مشکلات و معضلات یا احکام و شرایع است، یا این که واضح است و در آن اشتباهی نیست، و «خاموشی او فصیح‌ترین زبانیست» یعنی در هر جا که خاموش می‌شدند همان خاموشی بمنزله فصیح‌ترین زبانی بود که گویا شود بحکمی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۵

چند که از آن خاموشی مستفاد می‌شد.

۵۶۴۹

سلوا الله الايمان، و اعملوا بموجب القرآن.

سؤال کنید از خدا ایمان را، و عمل کنید بموجب قرآن، یعنی همواره از خدای عزّ و جلّ درخواست کنید که ایمان شما را ثابت و باقی دارد و قویتر و محکمتر گرداند، و «عمل کند بموجب قرآن» یعنی به آن چه قرآن مجید آنرا واجب گردانیده باشد یا به آن چه قرآن مجید اقتضای آن کند از همه احکام.

۵۶۵۰

سکون النفس الی الدنیا من أعظم الغرور.

آرام گرفتن نفس بسوی دنیا از بزرگترین فریب است.

۵۶۵۱

سكر الغفلة و الغرور ابعد افاقه من سكر الخمر.

مستی غفلت و فریب دورترست بحسب بهوش آمدن از مستی شرابها، یعنی بهوش آمدن از آن دیرتر باشد از بهوش آمدن از مستی شرابها، پس حذر از آن بیشتر باید نمود.

۵۶۵۲

سوء العقوبة من لؤم الظفر.

بدی عقوبت از فیروزی زشت است، یعنی فیروزی یافتن انتقام از دشمن یا هر که بدی کرده باشد باین کس هر گاه عقوبت او بد واقع شود و زیاده شود از قدری که مستحق آن باشد زشت فیروزی است و فیروزی نیافتن بهتر از چنین فیروزیست و غرض تحریص بر اینست که کسی که فیروزی یابد اگر عفو نکند و انتقام کشد و عقوبت کند باید که زیاده از اندازه آن نکند و اگر نه بد و زشت فیروزی باشد فیروزی او «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۷

حرف شین

[حرف «شین» بلفظ «شکر»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «شین» بلفظ «شکر».)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۸

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۶۵۳

شکر الهک بطول الثناء.

شکر خداوند معبود تو بدرازی ستایش است، یعنی باین که همواره ثنا و ستایش او کنی و بدل و زبان ذکر نعمتها و نیکوئیهای او نمائی.

۵۶۵۴

شکر من فوقک بصدق الولا.

شکر کسی که بلند مرتبه تر از تو باشد براستی دوستی است یعنی هر گاه کسی بلند مرتبه تر از تو باشد و احسانی بتو کرده باشد که شکر آن باید کرد و ترا رتبه آن نباشد که در عوض احسانی باو بکنی شکر احسان او اینست که محبت صادق و دوستی راست باو داشته باشی و شرایط آنرا از دعا و مانند آن بعمل آوری.

۵۶۵۵

شکر نظیرک بحسن الاخاء.

شکر مثل و مانند تو بنیکوئی برادریست، یعنی هر گاه مثل و مانند تو بتو احسانی کرده باشد شکر آن اینست که چنانکه او بتو برادری را نیکو کرده تو نیز با او برادری را نیکو کنی و باو احسان کنی.

۵۶۵۶

شکر من دونک بسیب العطاء.

شکر کسی که پست مرتبه تر از تو باشد بروان شدن عطاست یعنی هر گاه کسی که پست مرتبه تر از تو باشد احسانی بتو کرده باشد که باید شکر آن بکنی شکر او اینست که عطا روان کنی بسوی او و او را بچود و بخشش نوازش نمائی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۵۹

۵۶۵۷

شکر النعم عصمة من النقم.

شکر نعمتها نگاهداری است از عقوبتها، یعنی نگاهدارنده است از آنها، آن چنان که گویا عین نگاهداری از آنها شده «۱».

۵۶۵۸

شکر الاله بدر النعم.

شکر خدای معبود روان می سازد نعمتها را.

۵۶۵۹

شکر النعمة يقضى بمزیدها و یوجب تجدیدها.

شکر نعمت حکم میکند بزیادتی آن و واجب می سازد تازه گردانیدن آنرا، یعنی سبب زیادتی آن نعمتی که داده شده می گردد و باعث تازه گردانیدن نعمتهای دیگر نیز می شود، و ممکن است که مراد به «تازه گردانیدن آن» همان زیاد گردانیدن آن باشد چه زیادتی تازه ایست که داده می شود و بنا بر این تأکید سابق خواهد بود.

۵۶۶۰

شکر النعمة امان من تحویلها و کفیل بتأییدها.

شکر نعمت ایمنی است از تغییر دادن آن، و در عهده گیرنده ایست دوام و پایدگی آن را.

۵۶۶۱

شکر المؤمن یظهر فی عمله.

شکر مؤمن ظاهر می شود در عمل او، چه طاعات و عبادات او همه شکرست که بدل و زبان و ارکان از او بعمل آید.

۵۶۶۲

شکر المنافق لا يتجاوز لسانه.

شکر منافق در نمی‌گذرد از زبان او، یعنی همین بزبان شکری می‌گوید و شکر او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۰

بدل و ارکان دیگر سرایت نمی‌کند، زیرا که او را در دل اعتقادی نباشد، و اگر بآرکان دیگر عبادتی کند چون بی اعتقادست مجرد صورتیست و عبادتی نیست که شکر تواند شد بلکه محض وزر و عصیان است، و شکر زبانی او نیز چنان است و آن در حقیقت شکر زبانی نباشد بلکه شکر بودن آن بمجرد لفظیست که خود بزبان میراند.

۵۶۶۳

شکر نعمه سالفه یقضی بتجدد نعم مستأنفه.

شکر نعمتی گذشته حکم میکند بتازه شدن نعمتهائی ابتدا کرده شده، یعنی سبب نعمتهای تازه دیگر می‌گردد.

۵۶۶۴

شکر النعم یضاعفها و یزیدها.

شکر نعمتها دو چندان می‌گرداند آنها را و زیاد می‌گرداند آنها را. مراد به «دو چندان گردانیدن» مطلق زیاد گردانیدنست نه خصوص دو برابر گردانیدن، پس ذکر و «زیاد می‌گرداند آنها را» «۱» بعد از آن تأکید است.

۵۶۶۵

شکر النعم یوجب مزیدها، و کفرها برهان جحودها.

شکر نعمتها واجب می‌سازد زیادتی آنها را، و کفران آنها دلیل انکار آنهاست، یعنی انکار این که آنها از جانب خدای عز و جل باشد و بسبب آنها شکر او باید کرد، چه اگر کسی قائل باین باشد معقول نیست که کفران آنها کند و شکر ننماید، و ممکن است که «جحود» در اینجا بمعنی انکار نباشد بلکه بمعنی کم شدن و تیره گشتن باشد و ترجمه این باشد که: کفران آنها دلیل کم شدن و تیره شدن آنها باشد.

۵۶۶۶

شکر النعمه امان من حلول النقمه.

شکر نعمت ایمنی است از فرود آمدن عقوبت و انتقام، یعنی سبب ایمنی از آن می‌شود.

۵۶۶۷

شکر العالم علی علمه عمله به و بذله لمستحقه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۱

شکر عالم بر علم خود عمل اوست بآن و عطا کردن آن بمستحق آن، یعنی شکری که عالم باید بکند بازای نعمت علمی که باو داده شده اینست که عمل کند بعلم خود و بیاموزد آنرا بجمعی که مستحق آن باشند و اهلیت آموختن آن داشته باشند.

۵۶۶۸

شکرک للراضی عنک یزیده رضا و وفاء.

شکر کردن تو مر کسی را که راضی و خشنود باشد از تو زیاد میکند او را خشنودیی و وفاداری، و در بعضی نسخه‌ها «وقاء» بقاف واقع شده «۱» و بنا بر این ترجمه بجای «وفاداری» و «نگاهداری» باید یعنی نگاهداری و حفظ محبت و دوستی، و حاصل هر دو یکیست.

۵۶۶۹

شکرک للساخط علیک یوجب لک منه صلاحا و تعطفًا.

شکر کردن تو مر کسی را که خشمناک باشد بر تو واجب می‌سازد از برای تو از جانب او صلاحی و مهربانی یعنی بصلاح آمدن او را نسبت بتو و زایل شدن خشم او و مهربانی نمودن بتو.

و پوشیده نیست که خشمناک بودن کسی منافات ندارد با این که از او نعمتی برسد که در برابر آن شکر او توان کرد، چه اهل جود با وجود خشمناک بودن بر کسی نیز بسیارست که نعمتی باو رسانند و کفایت شاهد برین نعمتهای حق تعالی که بکافران و عاصیان می‌رسد.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام بمردی که تهنیت می‌فرموده آن حضرت او را بفرزندگی که خدا داده بوده باو:

۵۶۷۰

شکرک الواهب، و بورک لک فی الموهوب، و بلغ اشدّه، و رزقت برّه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۲

شکر کرده تو بخشنده را، و برکت داده شده برای تو در بخشیده شده، و رسیده بکمال قوت او، و روزی گردانیده شده تو نیکوئی او را. این همه بعنوان دعاست که برای تفاعل بلفظ ماضی ادا شده چنانکه شایع است در زبان عرب و معنی اینست که: روزی تو گردد شکر خدائی که بخشیده این فرزند را بتو، و برکت داده شود از برای تو درین فرزند که بخشیده شده بتو، و برسد این فرزند بکمال مرتبه قوت خود، و روزی کرده شوی تو نیکوئی او را، یعنی این را که با تو بنیکوئی سلوک کند.

۵۶۷۱

شکر الاحسان من اثنی علی مسدیه، و ذکر بالجمیل موله.

شکر کردست احسانرا کسی که ستایش کند بر احسان کننده آن، و یاد کند بنیکوئی صاحب آنرا، یعنی کافیت در شکر احسان کسی این که ثنا و ستایش او کرده شود و یاد کرده شود بنیکوئی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۳

[حرف «شین» بلفظ شر]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «شین» بلفظ شر) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۶۷۲

شرّ الافعال ما جلب الآثام.

بدترین کارها آنست که بکشد گناهان را، یعنی هر کاریست که سبب گناهی شود.

۵۶۷۳

شرّ الاموال ما اكسب المذام.

بدترین مالها مالیست که کسب فرماید نکوهش را، یعنی سبب مذمت و نکوهش صاحب خود شود باین که از ممرّ حرامی کسب شود یا در ممرّ حرامی صرف شود، یا در ممرّی که باید صرف شود نشود.

۵۶۷۴

شرّ الآراء ما خالف الشریعة.

بدترین رایها و اندیشه‌ها رأی و اندیشه ایست که مخالف شریعت باشد باین که عمل بآن نامشروعی را لازم داشته باشد.

۵۶۷۵

شرّ الافعال ما هدم الصنیعة.

بدترین کارها آنست که خراب کند احسان را. ممکن است که مراد بآن بدیی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۴

باشد که کسی بکند که احسانی باو کرده باشد، و «خراب کردن آن احسانرا» باعتبار این است که احسان او را ضایع و بی موقع گرداند و فاسد و باطل نماید، و یا باعتبار این که باعث این شود که او دیگر احسان باو نکند بلکه بی رغبت شود او، بلکه هر که مطلع شود بر آن نیز در مطلق احسان بمردم، پس مانع اصل احسان شود و خراب کند بنای آن را. و ممکن است که مراد بدیی باشد که کسی بکند بعد از این که باو احسانی کرده باشد، زیرا که چنین بدی با بدی آن فی نفسه بدی این را نیز دارد که احسان سابق را فاسد و باطل گرداند.

۵۶۷۶

شرّ الناس من یظلم الناس.

بدترین مردمان کسیست که ستم کند مردم را.

۵۶۷۷

شرّ الناس من یغشّ الناس.

بدترین مردمان کسیست که غشّ کند با مردم، یعنی صاف نباشد با ایشان و نفاق کند.

۵۶۷۸

شرّ ما صحب المرء الحسد.

بدترین آنچه همراه باشد با مردم حسد و رشک است، زیرا که با وجود قبح و نکوهش آن عقلا و شرعا همیشه صاحب خود را در غم و اندوه دارد چنانکه مکرر مذکور شد.

۵۶۷۹

شرّ ما سكن القلب الحقد.

بدترین آنچه قرار گیرد در دل کینه است، زیرا که آن هم مانند رشک عقلا و شرعا مذموم است و صاحب خود را در غم و اندوه دارد و باعث کاری چند شود که مفاسد اخروی و دنیوی بر آن مترتب گردد، و چون قرار آن در دل زیاده از رشک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۵

است از آن راه آن از اموری شمرده شده که در دل قرار گیرد و رشک از اموری شمرده شده که با مرد همراه باشد.

۵۶۸۰

شرّ المصائب الجهل.

بدترین مصیبتها جهل است، یعنی نادانی یا کم عقلی.

۵۶۸۱

شرّ الملوک من خالف العدل.

بدترین پادشاهان کسیست که مخالفت کند عدل را.

۵۶۸۲

شرّ الاموال ما لم یغن عن صاحبه.

بدترین مالها مالیست که سود ندهد صاحب خود را، یعنی بهره از آن نبرد در آخرت یا اصلا نه در دنیا و نه در آخرت.

۵۶۸۳

شرّ المال ما لم ینفق فی سبیل اللّٰه منه و لم تؤدّ زکاته.

بدترین مال مالیست که خرج نشود در راه خدا چیزی از آن، و داده نشود زکاة آن.

۵۶۸۴

شرّ البلاد بلد لا امن فیہ و لا خصب «۱».

بدترین شهرها شهرها شهریست که نه امنیت باشد در آن و نه ارزانی.

۵۶۸۵

شرّ النّاس من لا یقبل العذر، و لا یقبل الذّنب.

بدترین مردمان کسیست که قبول نکند عذر را، و در نگذرد از گناه. یعنی هر گاه کسی نسبت باو گناهی کرده باشد و عذری از برای آن گوید عذر او را

قبول

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۶

نکند، و گناه کسی را عفو نکند و البته انتقام بکشد.

۵۶۸۶

شرّ الزّوجات من لا تواتی.

بدترین جفتها زنیست که موافقت نکند، این بنا بر اینست که «تواتی» با تای دو نقطه بالا پیش از یا باشد و در بعضی نسخهها بنون است یعنی «توانی» و بنا بر این معنی اینست که زنیست که بردباری نداشته باشد، یا در نشستن و برخاستن و راه رفتن تأنی و آرام نداشته باشد.

۵۶۸۷

شرّ الولاة من یخافه البریء.

بدترین حکام حاکمیست که بترسد از او بی گناه، و وجه این ظاهرست چه ترس بی گناه از حاکم نمی باشد مگر وقتی که او ستمکار باشد، و اگر عدل کند بی گناه را از او باکی نباشد، و ظاهرست که حاکم ظالم بدترین حکام است.

۵۶۸۸

شرّ الاولاد العاق.

بدترین اولاد فرزندان عاق است یعنی فرزندی که با پدر بد سر کند.

۵۶۸۹

شرّ الاخلاق الکذب «۱» و النّفاق.

بدترین خصلتها دروغگوئی و نفاق است یعنی موافق نبودن باطن با ظاهر.

۵۶۹۰

شرّ اخوانک من ارضاک بالباطل.

بدترین برادران تو کسیست که راضی کند ترا بباطل، مثل این که ستایش کند او را به آن چه در او نباشد، یا این که اعانت کند او را در امری که ضرر بدین او داشته باشد.

۵۶۹۱

شرّ من صاحب الجاهل.

بدترین کسی که مصاحبت کنی با او جاهل است یعنی نادان یا کم عقل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۷

۵۶۹۲

شرّ الوزراء من کان للاشرار وزیرا.

بدترین وزرا کسی است که بوده باشد از برای بدان وزیر یعنی اعانت ایشان کند.

۵۶۹۳

شرّ الامراء من کان الهوی علیه امیرا.

بدترین امرا کسی است که بوده باشد هوی بر او امیر، یعنی هوا و هوس بر او فرمانفرما باشد و او در فرمان آنها باشد.

۵۶۹۴

شرّ العلم ما افسدت به رشادک.

بدترین علم آنست که فاسد کنی بآن راه راست خود را، یعنی علم باطلی که این کسی را گمراه کند یا علم حقی که عمل بآن نشود.

۵۶۹۵

شرّ العمل ما افسدت به معادک.

بدترین عمل آنست که فاسد کنی بسبب آن آخرت خود را.

۵۶۹۶

شرّ ما القی فی القلوب الغلول.

بدترین آنچه افتاده شود در دلها خیانت است.

۵۶۹۷

شرّ ما شغل به المرء وقته الفضول.

بدترین آنچه مشغول سازد بآن مرد وقت خود را زیاده کاریهاست، یعنی کارها که بکار او نیاید.

۵۶۹۸

شرّ الثناء ما جرى علی السنة الاشرار.

بدترین ستایش آنست که روان شود بر زبانهای بدان یعنی ستایش است که آنها کنند، چه ظاهر است که ایشان ستایشی که کنند بر کارهای بد کنند.

۵۶۹۹

شرّ اخوانک من احوجک الی مداراة و الجأک الی اعتذار.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۸

بدترین برادران تو کسیست که محتاج سازد ترا بمدارا کردن و ملجأ سازد ترا بعدر گفتن یعنی بدترین برادران تو آن کسیست که آن قدر دوستی و یگانگی با تو نداشته باشد که اگر بدی کند یا گوید توانی منع او از آن کرد بلکه باید که با او مدارا و سازش کنی، و اگر تو تقصیری نسبت باو بکنی باید که عذری از او بخواهی و اگر عذر نخواهی مکتدر گردد از آن.

۵۷۰۰

شرّ لا یدوم خیر من خیر لا یدوم.

شرّی که دائمی نباشد بهترست از خیری که دائمی نباشد یعنی خیری که دائمی نباشد مانند خیرات دنیا که چندان خیریتی ندارد بلکه شرّی که دائمی نباشد بهتر از آن باشد، باعتبار این که شرّ هر گاه دائمی نباشد و منقطع گردد بگذرد و فرح و سرور انقطاع آن همیشه بماند، و خیر هر گاه دائمی نباشد خیر بگذرد و تأسف و حسرت بر آن همیشه بماند چنانکه گفته‌اند:

اشد الغمّ عندی فی سرور تیقنّ عنه صاحبه انتقلا

سخت‌ترین غم نزد من در شادمانی است که یقین داند صاحب آن زوال و انتقال آن را.

۵۷۰۱

شَرَّ النَّاسِ مَنْ يَرِيْ اَنْهٖ خَيْرُهُمْ.

بدترین مردم کسیست که اعتقاد این داشته باشد که بهترین ایشانست اگر اعتقاد کسی این باشد که بهترین همه مردم است پس بودن او بدترین ایشان ظاهرست، باعتبار کمال عجب و خود بینی او که از صفاتیست عقلا و شرعا بغایت مذموم، و کمال حمق و سخافت عقل او که چنین مرتبه از برای خود گمان کند با ظهور فساد آن، چه این مرتبه مخصوص حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین باشد صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الطاهرین المعصومین و بنا بر این مراد غیر آن حضرت است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۶۹

صلی الله علیه و آله، یا این که مراد اعتقاد این مرتبه است در خود باعتبار اعمال و افعال خود بی این که وحی رسیده باشد باو بآن از جانب خدای عز و جل و ظاهرست که آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز بی اعلامی از جانب خدا بآن اعتقاد این مرتبه در باره خود نمی کرده، و با وجود آن اعلام داخل درین حکم نباشد، و اگر مراد بهتری از دیگری باشد اگر همه خصوص یک شخص باشد این نیز عجب و خود بینی است و حمق و سخافت عقل، زیرا که نهایت مرتبه اینست که بسیاری از اعمال بد در او مشاهده کند که خود را بری داند از آنها و بمجرد این حکم بهتری خود از او نتوان کرد، زیرا که گاه باشد که کاری کرده باشد یا بعد از این بکند که تلافی و جبر آنها بکند، و همچنین محتمل است که از او بعد از این بدی چند صادر شود بدتر از او، و بنا بر این نیز مراد اعتقاد این معنی است بخود بدون اعلام الهی بآن، پس اعتقاد همه انبیا و اولیا صلوات الله علیهم هر گاه از راه اعلام الهی باشد داخل درین حکم نباشد، و اگر مسلمانی خود را بهتر از کافری داند او نیز همین اعتقاد می تواند کرد که او با وجود اسلام بهتر از آن کافرست با وجود کفر، و این در حقیقت از راه اعلام از جانب خداست بآن، نه از راه مجرد مشاهده اعمال و افعال خود و او، و با وجود این حکم بهتری عاقبت نمی توان کرد بسا باشد که او توفیق اسلام و حسنات یابد یا خللی در عقاید این نعوذ بالله منه راه یابد.

۵۷۰۲

شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَبَالِيْ اَنْ يَّرَاهُ النَّاسُ مَسِيْئًا.

بدترین مردم کسیست که پروا نکند از این که ببینند مردم آنرا گنهگار، زیرا که این معنی در حقیقت اعلام مردم است باین که او را از خدای عز و جل باکی و پروائی نباشد نعوذ بالله منه.

۵۷۰۳

شَرَّ الْقَوْلِ مَا نَقَضَ بَعْضُهُ بَعْضًا.

بدترین سخن آنست که بشکند بعضی از آن بعض دیگر را، یعنی بعضی از آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۰

نقیض بعضی دیگر باشد زیرا که از همان دروغ او در یکی از آنها، و همچنین حمق و سخافت عقل او ظاهر می شود.

۵۷۰۴

شَرَّ اَخْوَانِكَ مَنْ يَّتَغَيُّ لَكَ شَرَّ يَوْمِهِ.

بدترین برادران تو کسیست که طلب کند از برای تو روز بد خود را یعنی خواهد که تو نیز گرفتار شوی بمثل آنچه او گرفتار شده، یا این که راضی باشد بزوال آن از او بانتقال بتو، یا این که بدی را که بخود نپسندد بتو پسندد بلکه دوست آنست که آنچه بخود نپسندد از برای دوست خود نیز نپسندد.

۵۷۰۵

شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ وَلَا يَرَعِي الْحَرَمَةَ.

بدترین مردم کسیست که شکر نکند نعمت را، و رعایت نکند حرمت را، یعنی احترام مردم را.

۵۷۰۶

شَرَّ اَصْدِقَائِكَ مَنْ تَتَكَلَّفُ لَهٗ.

بدترین دوستان تو کسیست که تکلف کنی از برای او، یعنی باید که تکلف کنی از برای او و به هر چه حاضر باشد از برای او اکتفا نتوانی کرد، بلکه باید که یگانگی دوست با دوست بمرتبه باشد که هر یک بی تکلف در هر باب با هم سلوک توانند کرد.

۵۷۰۷

شَرَّ الْعِلْمِ عِلْمٌ لَا يَعْمَلُ بِهِ.

بدترین علم علمیمیست که عمل کرده نشود بآن.

۵۷۰۸

شَرَّ الْاِخْوَانِ الْخَاذِلِ.

بدترین برادران کسیست که یاری نکند.

۵۷۰۹

شرّ الاصحاب الجاهل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۱

بدترین مصاحبان جاهل است یعنی نادان یا کم عقل.

۵۷۱۰

شرّ الاموال ما لم یخرج منه حقّ الله سبحانه.

بدترین مالها مالیست که بیرون کرده نشود از آن حقّ خدای سبحانه.

۵۷۱۱

شرّ الاشرار من لا یتحیی من الناس و لا یخاف الله سبحانه.

بدترین بدان کسیست که شرم نکند از مردم، و نترسد از خدای سبحانه.

۵۷۱۲

شرّ الاوطان ما لم یأمن «۱» فیہ القطن.

بدترین وطنها آنست که ایمن نباشند در آن اقامت کنندگان.

۵۷۱۳

شرّ الناس من سعی بالاخوان و نسی الاحسان.

بدترین مردم کسیست که چغلی «۲» برادران کند و فراموش کند احسان را یعنی احسانی را که باو شده باشد.

۵۷۱۴

شرّ الاخوان المواصل عند الرّخاء، و المفاصل عند البلاء.

بدترین برادران کسیست که بپیوندند نزد فراخی، و جدائی کند نزد بلا.

۵۷۱۵

شرّ اخوانک من اغراک بهوی، و ولّهک بالدنیا.

بدترین برادران تو کسیست که بر انگیزاند ترا بر خواهشی، و فریفته گرداند ترا بدنیا یعنی بر خواهش باطلی.

۵۷۱۶

شرّ القضاة من جارت افضیته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۲

بدترین قاضیها کسی است که ظلم باشد حکمهای او.

۵۷۱۷

شرّ الامراء من ظلم رعیته.

بدترین امرا کسیست که ستم کند رعیت خود را، و ممکن است که «۱» «ظلم» بصیغه مجهول خوانده شود و ترجمه این باشد که: بدترین امرا

کسیست که ستم کرده شود رعیت او، و این اعمّ باشد از این که او خود ستم کند، یا دیگری ستم کند و او دفع ستم او نکند.

۵۷۱۸

شرّ الامور اکثرها شکا.

بدترین کارها آنست که بیشتر باشد شکّ آن، یعنی شکّ در صحت و خوبی و سلامت عاقبت آن.

۵۷۱۹

شرّ الروایات اکثرها افکا.

بدترین حکایتها آنست که بیشتر باشد دروغ آن.

۵۷۲۰

شرّ الفقر المنی.

بدترین درویشی آرزوهاست، [زیرا که آرزوها هر چند با توانگری باشد باعث کمال فقر و حاجت می‌شود و غم و اندوه آن زیاده است از غم و اندوه

بی چیزی.

و ممکن است، که ترجمه این باشد که بدی درویشی آرزوهاست «۲» پس اگر کسی با درویشی راه آرزوها بخود ندهد درویشی او را بدی نباشد.

۵۷۲۱

شرّ المحن حبّ الدنیا.

بدترین محنتها دوستی دنیاست.

۵۷۲۲

شرّ الفقر فقر النفس.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۳

بدترین درویشی درویشی نفس است یعنی تهیدستی او از اعمال خیر و آنچه باعث رستگاری او شود در آخرت.

۵۷۲۳

شرّ الامور الرضا عن النفس.

بدترین کارها خشنودی از نفس است، چه آن از عجب و خود بینی است که بغایت عقلا و شرعا مذموم است بلکه هر چند کسی سعی در طاعات و عبادات و اعمال و افعال خیر کند باز باید که خود را مقصر داند و سعی کند در زیاده بر آن، و با وجود آن امید بتفضل حق تعالی داشته باشد و اعمال خود را چیزی نداند.

۵۷۲۴

شرّ الايمان ما دخله الشكّ.

بدترین ایمان آنست که داخل شود آن را شکّ، یعنی ایمان باید بمرتبّه از یقین باشد که دیگر احتمال قبول شکّ نداشته باشد مثل ایمانی که از روی برهان باشد پس ایمانی که شکّ در آن راه تواند یافت مثل ایمانی که از روی تقلید یا دلائل خطابیّه باشد بدترین ایمانست هر چند بعنوان جزم باشد، و ممکن است که معنی عبارت این باشد که: بدترین ایمان آنست که داخل شده باشد آن را شکّ یعنی بمرتبّه جزم نباشد بلکه ظنی باشد که احتمال خلاف در آن باشد هر چند احتمال ضعیفی باشد.

۵۷۲۵

شرّ اخوانك من داهنك في نفسك، و ساترك عيبك.

بدترین برادران تو کسیست که مداهنه کند با تو در باب نفس تو، و بیوشاند از تو عیب ترا. مراد به «مداهنه کردن در باب نفس او» اینست که غشّ کند با او در باره او و عیبی که در او بیند اظهار نکند باو، «پس پوشاندن عیب او از او» بمنزله تفسیر و تأکید آنست.

۵۷۲۶

شرّ الخلاق الكبر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۴

بدترین خصلتها تکبرست، چنانکه مکرر مذکور شد و احادیث دیگر نیز در ذمّ آن بسیارست.

۵۷۲۷

شرّ الاشرار من يتبجح بالشرّ.

بدترین بدان کسیست که شاد گردد بدی یعنی بدی که بکند یا بدی که دیگری نیز بکند.

۵۷۲۸

شرّ الشّيم الكذب «۱».

بدترین خویها دروغگوئیست.

۵۷۲۹

شرّ ما ضیع فيه العمر اللّعب «۲».

بدترین آنچه ضایع کرده شود در آن عمر بازیست، یعنی مشغول شدن ببازیها بلکه هر کاری که سودی بر آن مترتب نشود.

۵۷۳۰

شرّ اخوانك الغاشّ المداهن.

بدترین برادران تو غشّ کننده مداهنه کننده است یعنی آنکه غشّ کند با تو و عیب ترا بتو نگوید چنانکه چند فقره قبل از این مذکور شد.

۵۷۳۱

شرّ النّوال ما تقدّمه المطل و تعقبه المنّ.

بدترین عطا آنست که پیشی گرفته باشد آنرا پس انداختن، و از پی آن در آید منت گذاشتن یعنی پیش از دادن تأخیر شود در آن و زود داده نشود، یا این که وعده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۵

بشود و از آن وعده تأخیر شود و بعد از آن که داده شد منت گذاشته شود بر آن، و بدی هر دو ظاهر است، و احادیث وارده در ذم هر یک بسیارست خصوصاً منت که در قرآن مجید نیز ذم آن شده.

۵۷۳۲

شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَرْجِي خَيْرَهُ وَلَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ.

بدترین مردم کسیست که امید داشته نشده باشد خیر او، و ایمنی نباشد از شر او.

۵۷۳۳

شَرَّ اخْوَانِكَ مَنْ تَثَبَّطَ عَنِ الْخَيْرِ وَ تَبَطَّطَ مَعَهُ.

بدترین برادران تو کسیست که باز ایستد از خیر، و باز دارد ترا با خود.

۵۷۳۴

شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْإِمَانَةَ وَلَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ.

بدترین مردم کسیست که کسب نکند «ا» امانت را، و دوری نگزیند از خیانت.

۵۷۳۵

شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ.

بدترین مردم کسیست که در نگذرد از لغزش، و نپوشاند عورت را. یعنی از لغزش و گناهی که کسی نسبت باو کرده باشد در نگذرد و عفو نکند و البته انتقام بکشد. و مراد به «عورت» هر چیز است که پوشاندنی باشد و مراد در اینجا اینست که عیبی که در کسی بیابد پنهان ندارد و نقل کند و آشکار سازد.

۵۷۳۶

شَرَّ النَّاسِ مَنْ يَعِينُ عَلَى الْمَظْلُومِ.

بدترین مردم کسیست که یاری ظالم کند بر ضرر رسانیدن بمظلوم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۶

۵۷۳۷

شَرَّ النَّاسِ مَنْ أَدْرَعَ اللَّؤْمَ وَ نَصَرَ الظُّلْمَ.

بدترین مردم کسی است که در پوشد زره لئیمی و یاری کند ستمکار را. «لئیمی» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی بخیلی و ناکسی و پستی مرتبه هر دو آمده و در اینجا معنی دوّم ظاهرترست، و مراد به «در پوشیدن زره آن» اینست که ناکسی را بمنزله لباس خود کند و بسان زره در پوشد و لازم خود سازد.

۵۷۳۸

شَرَّ اخْوَانِكَ وَ اغْشَهُمْ لَكَ مِنْ اغْرَاكِ بِالْعَاجِلَةِ، وَ الْهَآكِ عَنِ الْآجِلَةِ.

بدترین برادران تو و غش دارترین ایشان مر ترا کسیست که برانگیزاند ترا بدنیا، و غافل سازد از آخرت.

۵۷۳۹

شَرَّ النَّاسِ مَنْ كَانَ مَتَتَبِعًا لِعَيُوبِ النَّاسِ عَمِيًّا لِمَعَايِبِهِ «۱».

بدترین مردم کسیست که بوده باشد از پی رونده مر عیبهای مردم را، و نابینا از عیبهای خود.

۵۷۴۰

شَرَّ النَّاسِ مَنْ يَخْشَى النَّاسَ فِي رُبِّهِ وَ لَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النَّاسِ.

بدترین مردم کسیست که بترسد از مردم در باره پروردگار خود، و نترسد از پروردگار خود در باره مردم. یعنی فرمانبرداری پروردگار و اطاعت او هر گاه منافی خواهش مردم باشد یعنی اقویای ایشان بترسد از ایشان و ترک آن نماید، و «نترسد از خدا در باره مردم» یعنی مردم ضعیف که ظلم بر ایشان کند.

۵۷۴۱

شَرَّ النَّاسِ مَنْ يَبْتَغِي الْعَوَائِلَ لِلنَّاسِ.

بدترین مردم کسیست که طلب کند مصیبتها از برای مردم، یعنی سعی کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۷

در انداختن ایشان در آنها، یا خواهد آنها را از برای ایشان، و شادمان گردد از افتادن ایشان در آنها.

۵۷۴۲

شرّ الاصحاب السّریع الانقلاب.

بدترین مصاحبان زود انقلاب است یعنی کسیست که بزودی از حالی بحالی گردد و او را بر حالی قرار و ثباتی نباشد، زیرا که چنین کسی اعتمادی بر مصاحبت او نباشد و باندک سببی بلکه بی آن نیز ترک مصاحبت کند.

۵۷۴۳

شرّ الاتراب الکثیر الارتیاب.

بدترین هم سنان بسیار ارتیاب است مراد به «هم سنان» مصاحبان است، باعتبار این که در اغلب مصاحبان هر کس از هم سنان او می‌باشند. و مراد به «بسیار ارتیاب» اینست که او را ثبات و آرامی بر حالی نباشد و بسیار از حالی بحالی گردد و بنا بر این این فقره نیز مضمون فقره سابق است که بعبارت دیگر ادا شده.

۵۷۴۴

شرّ القلوب الشّاک فی ایمانه.

بدترین دلها دلیست که شکت کننده باشد در ایمان خود، یعنی جازم نباشد در آن و شکی باشد او را در آن.

۵۷۴۵

شرّ المحسنین الممتنّ باحسانه.

بدترین احسان کنندگان کسیست که منت گذارد بر احسان خود.

۵۷۴۶

شرّ الامور السّخط للقضاء.

بدترین کارها خشم داشتن است مر قضا را یعنی راضی و خشنود نبودن بقضا و تقدیر حق تعالی در هر باب.

۵۷۴۷

شرّ الفتن محبّة الدّنیا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۸

بدترین فتنه‌ها دوستی دنیاست، زیرا که آن سبب بسیاری از فتنه‌های دنیوی و اخروی گردد.

۵۷۴۸

شرّ النّاس من لا یثق باحد لسوء ظنّه، و لا یثق به احد لسوء فعله.

بدترین مردم کسیست که اعتماد نمی‌کند بر مردم سبب بدگمانی او، و اعتماد نمی‌کند کسی بر او بسبب بدی کردار او.

۵۷۴۹

شرّ النّاس من یتقیه النّاس مخافه شرّه.

بدترین مردم کسیست که بپرهیزند از او مردم از ترس بدی او.

۵۷۵۰

شرّ النّاس من کافی علی الجمیل بالقبیح، و خیر النّاس من کافی علی القبیح بالجمیل.

بدترین مردم کسیست که جزا بدهد بر نیکوئی بدی، و بهترین مردم کسیست که جزا دهد بر بدی بنیکی.

۵۷۵۱

شرّ النّاس الطویل الامل السّیء العمل.

بدترین مردم بلند امید بد کردارست.

۵۷۵۲

شرّ آفات العقل الکبر.

بدترین آفتهای عقل تکبرست یعنی سخت‌ترین چیزهائی که سبب این می‌شود که آدمی بر وفق عقل عمل نکند تکبرست.

۵۷۵۳

شرّ اخلاق النَّفوس الجور.

بدترین خویهای نفسها ستمکاریست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۷۹

[حرف «شین» بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «شین» بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه بلفظ واحد مانند دو فصل سابق که در یکی همه فقرات بلفظ «شکر» بود و در دیگری همه بلفظ «شرّ») فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۷۵۴

شاوَر قبل ان تعزم، و فکر قبل ان تقدم «۱».

مشورت کن پیش از این که عزم کنی، و فکر کن پیش از این که قدم نهی.

۵۷۵۵

شاوَر ذوی العقول تأمن الزّلل و النّدم.

مشورت کن با صاحبان عقلها تا ایمن گردی از لغزش و پشیمانی.

۵۷۵۶

شاوَر فی امورک الذّین یخشون الله ترشد.

مشورت کن در کارهای خود با آنان که می ترسند از خدا تا راه راست درست یابی.

۵۷۵۷

شدّة الحقد من شدّة الحسد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۰

سختی کینه از سختی رشک است، یعنی از آن ناشی شود.

۵۷۵۸

شرف الرّجل نزاهته، و جماله مروءته.

شرف مرد پاکیزگی اوست، و زیبایی او مروءت اوست، یعنی پاکیزگی اخلاق و افعال او و «مروءت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی آدمیت است یا مردانگی.

۵۷۵۹

شرف المؤمن ایمانه، و عزّه بطاعته.

شرف مؤمن ایمان اوست، و عزّت او بفرمانبرداری اوست، یعنی فرمانبرداری او حق تعالی را.

۵۷۶۰

شافع المجرم «۱» خضوعه بالمعذرة.

شفاعت کننده گنهکار فروتنی کردن اوست بعد از خواهی، یعنی هرگاه گنهکار عذر خواهی کند بس است آن از برای شفاعت کردن او، و باید که قبول شود شفاعت او و عفو شود گناه او.

۵۷۶۱

شافع المذنب اقراره، و توبته اعتذاره.

شفاعت کننده گنهکار اقرار اوست، و توبه او اعتذار اوست، یعنی همین که اقرار کند بگنهکاری این شفاعت کننده ایست از برای او که باید شفاعت آنرا قبول کرد و گناه او را عفو کرد، و همین که عذر گوید از برای گناه خود بمنزله توبه ایست که باید گناه او را بآن بخشید.

۵۷۶۲

شتان بین عمل تذهب لذّته و تبقی تبعته، و بین عمل تذهب مؤنّته و تبقی مئوبته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۱

دوربست میانه کاری که می رود لذّت آن و باقی می ماند و بال آن، و میانه کاری که می رود زحمت آن و باقی می ماند ثواب آن. مراد اینست که گناه اگر چه لذّتی داشته باشد در اندک وقتی لذّت آن می رود و وبال آن باقی می ماند، و طاعت هر چند زحمتی داشته باشد در اندک وقتی زحمت آن می رود و ثواب آن باقی می ماند «۱»، و میانه این دو امر کمال دوربست، و بر هر که اندک عقلی داشته باشد ترجیح این بر آن ظاهرست پس چه قبیح است که کسی ارتکاب آن کند و ترک این نماید...!

۵۷۶۳

شجاعه الرجل علی قدر همته، و غیرته علی قدر حمیته.

شجاعت مرد بر اندازه همت اوست و غیرت او بر اندازه حمیت اوست «۲»، ظاهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۲

اینست که «بودن شجاعت بقدر همت» اکثری باشد و غالب این باشد که هر که همت او بلندتر باشد شجاعت او بیشتر باشد. و «حمیت» بمعنی منع کردن و دفع نمودن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۳

امری چند است که نقص و ننگی در آن باشد از خود و اهل و خویشان خود، و ظاهرست که غیرت هر کس بقدر حمیت اوست باین معنی و این که هر که کوشش او در دفع نقایص و عیبها از خود و متعلقان خود بیشتر باشد غیرت او بیشتر باشد.

۵۷۶۴

شیئان لا یعرف فضلها آلا من فقدهما، الشبَاب و العافیة.

دو چیز است که دانسته نمی‌شود افزونی مرتبه آنها مگر از نایاب شدن آنها، جوانی و عافیت، یعنی تا کسی آنها را دارد قدر آنها را و فضل آنها را چنانکه باید نمی‌داند، هر گاه زایل شوند آن وقت میدانند، و ممکن است که معنی عبارت این باشد که: دو چیزست که نمی‌داند فضل آنها را مگر کسی که نیابد آنها را، و بنا بر این عبارت چنین خوانده می‌شود که: «لا یعرف فضلها آلا من فقدهما»، و حاصل هر دو یکیست.

۵۷۶۵

شیئان لا یعرف قدرهما آلا من سلبهما، الغنی و القدرة.

دو چیزست که نمی‌داند قدر آنها را مگر کسی که ربوده شود آنها از او، و آنها توانگریست و توانائی. یعنی توانگر تا درویش نشود قدر توانگری را نداند، و همچنین توانا تا عاجز نشود قدر توانائی را نداند، و ممکن است که معنی عبارت این باشد که: دو چیزست که دانسته نمی‌شود قدر آنها مگر از ربودن آنها، یعنی مگر بعد از این که ربوده شوند آنها از این کس و بنا بر این عبارت چنین خوانده می‌شود «لا یعرف قدرهما آلا من سلبهما»، و حاصل هر دو یکی است.

۵۷۶۶

شیئان لا یؤنف منهما، المرض و ذو القرابة المفقتر.

دو چیز است که استنکاف کرده نمی‌شود از آنها، بیماری و خویش درویش.

«استنکاف از چیزی» اینست که کسی آن را نالایق داند از برای خود و عار داشته باشد از آن و انکار کند داشتن آنرا، و مراد اینست که: ازین دو چیز استنکاف نباید کرد و آنها عیب و عار کسی نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۴

۵۷۶۷

شیئان لا تسلّم عاقبتهم، الظلم و الشرّ.

دو چیزست که سالم نیست عاقبت آنها، ستم و شرّ. پوشیده نیست که «شرّ» بمعنی بدی است و بنا بر این شامل ستم هم باشد و ستم را با آن دو چیز گرفتن ناخوش است پس ظاهر اینست که مراد در اینجا بد ذاتی باشد و با مردم بد بودن و فتنه کردن میان ایشان و رشک و کینه ایشان را داشتن و مانند اینها. و در بعضی نسخه‌ها بجای «الشرّ» «الشّره» است و بنا بر این ترجمه آن بجای «شرّ» «شّره» است یعنی غلبه حرص «۱»، و این محتاج بتکلفی نیست.

۵۷۶۸

شیئان لا تبلغ غایتهم، العلم و العقل.

دو چیزست که رسیده نمی‌شود نهایت آنها، علم و عقل، یعنی کسی بنهایت مرتبه فضل و افزونی آنها نمی‌تواند رسید و هر فضلی که از برای آنها قرار دهد زیاده بر آنند، یا این که کسی بنهایت آنها نمی‌تواند رسید و بهر مرتبه از آنها که برسد بالاتر از آن نیز باشد.

۵۷۶۹

شیئان لا یوزن ثوابهما، العفو و العدل.

دو چیزست که سنجیده نمی‌شود ثواب آنها، عفو و عدل، یعنی ثواب عفو یعنی در گذشتن از گناه کسی، و عدل پادشاه و سایر حکام زیاده از آنست که توان سنجید و مقدار آنرا توان دانست.

۵۷۷۰

شیئان هما ملاک الدین، الصدق و الیقین.

دو چیزست که آنها ملاک دینند، راستی و یقین. «ملاک دینند» یعنی دین به آنها برپاست و به آنها مالک دین می‌توان شد، و مراد به «راستی» راستی در هر باب است، و به «یقین» یقین بعقایدیست که یقین به آنها باید.

۵۷۷۱

شیئان لا یواز نهما عمل، حسن الورع، و الاحسان الی المؤمنین.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۵

دو چیزست که هم وزن نمی‌شود با آنها هیچ کرداری، نیکوئی پرهیزگاری، و احسان کردن بسوی مؤمنان. یعنی هیچ کار خیری برابری نمی‌کند با آنها، و آنها از همه در میزان حسنات سنگین ترست.

۵۷۷۲

شدة الحرص من قوّة الشّره و ضعف الدّین.

سختی حرص از قوت شره است و ضعف دین، یعنی از آنها ناشی می‌شود. و «شره» چنانکه اکثر اهل لغت گفته‌اند بمعنی غلبه حرص است، و پوشیده نیست که آن در اینجا مناسب نیست چه آن همان سختی حرص است. و بعضی گفته‌اند که «شره» بکسر شین و فتح راه «۱» بمعنی نشاط و فرحناکی است و در اینجا این معنی مناسب است که مراد این باشد که: حرص زیاد از قوت نشاط و فرحناکی و در غم عاقبت و آخرت نبودن و سستی دین ناشی می‌شود.

۵۷۷۳

شدة الجبن من عجز النّفس و ضعف الیقین.

سختی ترسناکی از ناتوانی نفس و سستی یقین است، مراد ترسناکی زیادست در جهاد و مانند آن و این که آن از عجز نفس و ضعف یقین بمعارف الهیه ناشی می‌شود و اگر کسی را قوت نفسی باشد و بیقین قوی داند که آنچه حق تعالی امر بآن کرده خیر او در آن باشد، و اگر ضرری در آن باو برسد تلافی آن بأضعاف مضاعفه خواهد شد یقین او را در آنها ترس زیادی بر آنچه لازمه نفوس بشریه است نشود، و همچنین در مهالک دیگر هر گاه یقین او قوی باشد، باین که آنچه باو برسد بظلم و عدوان تلافی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۶

آن بر وجه أحسن خواهد شد، چندان باکی نخواهد داشت، و زیاده ترسناک نخواهد بود در آنها.

۵۷۷۴

شغل من الجنّة و النار امامه «۱».

مشغول است کسی که بهشت و دوزخ پیش او باشد یعنی کسی که بهشت و دوزخ در پیش داشته باشد و باید که بیکی از آنها برود باید که مشغول کار خود باشد و تدبیر فوز بآن و رستگاری از این کند و بیکار یا مشغول کار دیگر نشود، شغلی زیاده از آن نباشد که باو داده‌اند باید که همواره مشغول آن باشد.

۵۷۷۵

شغل من كانت النّجاة و مرضاه الله مراره «۲».

مشغول کرده شده است کسی که رستگاری و خشنودی خدا مطلب او باشد یعنی چنین کسی شغل عظیمی باو داده‌اند باید که همواره بآن پردازد و بیکار یا مشغول کار دیگر نشود.

۵۷۷۶

شیمة العقلاء قلّة الشهوة و قلّة الغفلة.

خوی عاقلان کمی خواهش و کمی غافلی است.

۵۷۷۷

شیمة الاتقیاء اغتنام المهلة و التّزود «۳» للرحلة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۷

خصلت پرهیزگاران غنیمت شمردن مهلت است، و توشه بر گرفتن از برای کوچ-کردن، یعنی سفر آخرت.

۵۷۷۸

شققوا امواج الفتن بسفن النّجاة.

بشکافید موجهای فتنه‌ها را بکشتیهای رستگاری. مراد به «کشتی رستگاری» مذهب حق یا پرهیزگاری است و جمعیت آن باعتبار اینست که آن از برای هر کس بمنزله کشتی است که بر آن نشیند، و ممکن است که مراد به «کشتی‌های رستگاری» ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم باشند و مراد این باشد که: بایشان یعنی بتوسل بایشان و محبت ایشان بشکافید موجهای فتنه‌ها را، و بر هر تقدیر مراد به «شکافتن موجهای فتنه‌ها» بسلامتی گذشتن از آن فتنه‌ها و رسیدن بساحل رستگاری آخرویست، پس اگر با وجود آن ضرر دنیوی برسد منافات با آن ندارد چه آن در حقیقت زیان و خسروانی نباشد.

۵۷۷۹

شوقوا انفسکم الی نعیم الجنّة تحبّوا الموت و تمقتوا الحیوة.

مشتاق کنید نفسهای خود را بسوی نعمت بهشت تا این که دوست دارید مرگ را و دشمن دارید زندگی را، یعنی باید که نفسهای خود را همیشه مشتاق نعمتهای بهشت دارید و طلب آنها کنید و سعی کنید در کاری چند که سبب امیدواری آنها گردد که هر گاه چنین کنید دوست گردید با مرگ و خواهان آن باشید و دشمن دارید زندگانی را و دریابید فضیلت این مرتبه را. و مراد دوست داشتن مرگ نیست باین نحو که: خواهند که زود برسند، و دشمن داشتن زندگانی باین که: خواهند که زود زایل شود، چه ظاهر اینست که آن شرعا ممدوح نباشد بلکه مذموم باشد چنانکه از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت شده که: فرموده‌اند آرزو نکنند احدی از شما مرگ را و دعا نکنند بآن پیش از این که بیاید آن او را، بدرستی که او هر گاه بمیرد بریده می‌شود عمل او، و بدرستی که زیاد نمی‌کند مؤمن را عمر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۸

او مگر خیری. و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که:

بقیه عمر مؤمن نیست قیمتی از برای آن «۱»، باز یافت میکند بآن آنچه را فوت شده باشد، و زنده می‌گرداند بآن آنچه را مرده باشد، بلکه مراد چنانکه بعضی احادیث مشعر به آنست دوست داشتن مرگ باشد در وقتی که خدا مقدر کرده باشد و دشمن داشتن زندگانی را بعد از آن نه مثل آنان که خواهند که: همیشه زنده باشند در دنیا، یا این که مراد این باشد که: هر گاه چنین کنید در وقت مرگ ظاهر شود بر شما حال و مرتبه شما در آن نشاء، پس دوست دارید در آن وقت مرگ را و دشمن دارید زندگانی را چون خواهید که زود برسید بآن مرتبه، و در احادیث از طرق ما و اهل سنت هر دو مؤید این معنی وارد شده.

۵۷۸۰

شرع الله لکم الاسلام فسهّل شرائعه، و اعزّ ارکانه علی من حاربه.

راه قرار داده خدا از برای شما دین اسلام را، پس آسان گردانیده احکام آن را، و قوی و غالب گردانیده ارکان آن را بر کسی که جنگ کند با آن یعنی ارکان و جوانب آنرا قوی و محکم گردانیده که هر که محاربه کند با آن و سعی کند در خرابی آن رخنه نتواند کرد در ارکان آن بلکه ارکان آن غلبه کند بر او و او را هلاک یا خوار و ذلیل گرداند «۲».

۵۷۸۱

شرّ الاعداء ابعدهم غورا، و اخفاهم مکیده.

بدترین دشمنان دورترین ایشانست بحسب غور، و پنهانترین ایشانست بحسب مکر. «غور» بمعنی فرو رفتن در چیزی و رسیدن بته آنست و مراد اینست که:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۸۹

باشد، و آن دشمنی که فکر او را قوتی نباشد، یا این که علانیه دشمنی کند و مگر بدترین دشمنان هر دشمنی است که فکر او بیشتر بته چیزها رود و مکر او پنهان تر پنهانی نکند دشمنی او سهل است و دفع ضرر آن آسانست.

۵۷۸۲

شرّ الالفه اطّراح «۱» الکلفة.

بدترین الفت انداختن کلفت است یعنی مصاحبت و الفتی است که یکدیگر را در کلفت و تعب و زحمت اندازد باین که بعنوان یگانگی نباشد و آنچه بیاورند باید که تکلف کنند در آن، و برین قیاس سلوکهای دیگر.

۵۷۸۳

شرط المصاحبة قلّة المخالفة.

شرط مصاحبت کمی مخالفت است یعنی این که پر مخالفت یکدیگر نکنند و در اکثر با هم موافقت کنند و اگر چنین نکنند مصاحبت ایشان صورت نبندد، و اگر بنبندد زود بر هم خورد، پس اگر کسی مصاحبت کسی را خواهد باید که پر مخالفت او نکند.

۵۷۸۴

شین العلم الصّلف.

زشتی علم صلف است یعنی لاف زدن و دعوی کردن زیاد از مرتبه خود «۲» یا مفاخرت کردن و مدح خود کردن هر چند گزافی در آن نباشد، و مراد اینست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۱۹۰

زشتی که از برای علم تواند بود اینست که سبب این معنی گردد پس عالم باید که خود را از آن نگاهدارد.

۵۷۸۵

شین السّخاء السّرف.

زشتی سخاوت اسراف است یعنی زشتی که از برای آن تواند بود اینست که بمرتبه اسراف برسد.

۵۷۸۶

شیعتنا کالتحل لو عرفوا ما فی جوفها لاکلوها.

شیعه ما مانند زنبور عسل اند اگر بدانند آنچه را در اندرون ایشان است هر آینه بخورند ایشان را، مراد به «ما» آن حضرت و باقی ائمه طاهرين است صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين، و مراد به «شیعه ایشان» پیروان ایشان است و جمعی که اعتقاد بامامت ایشان داشته باشند، و مراد اینست که: ایشان مانند زنبور عسل اند و چنانکه در جوف آن عسل است در کمال حلاوت و لذت، در جوف ایشان نیز دوستی ما و اعتقاد بامامت که مانند عسل در کمال شیرینی و لذت است و این از قبیل تشبیه معقول بمحسوس است که شایع است، و «اگر بدانند» یعنی اگر مردم دیگر بدانند آنچه را در جوف ایشان است و مطلع شوند بر مرتبه حلاوت و لذت آن، هر آینه بخورند ایشان را یعنی درست فرو برند تا این که آنچه در جوف ایشان باشد در جوف آنها آید و قرار گیرد.

۵۷۸۷

شیعتنا کالا ترجه طیب ریحها حسن ظاهرها و باطنها.

شیعه ما مانند اترجانند که خوش است بوی آن و نیکوست ظاهر آن و باطن آن.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در ذکر قرآن مجید و وصف آن:

۵۷۸۸

شافع مشقّ و قائل «۱» مصدّق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۱۹۱

شفاعت کننده ایست قبول شفاعت کرده شده، و گوینده ایست تصدیق کرده شده، یعنی در قیامت شفاعت کند و حق تعالی قبول شفاعت او کند، و گویا گردد و هر چه گوید حق تعالی تصدیق آن کند، و ظاهر اینست که: شفاعت آن از برای قاریان آن باشد و جمعی که مواظبت کرده باشند بر تلاوت آن، و همچنین «گویائی آن» بشهادت و گواهی باشد بر مواظبت ایشان بر قرائت و تلاوت و خلاف آن. و ممکن است که عامّ باشد و شفاعت دیگران نیز کند، و همچنین گواهیهای دیگر نیز بدهد.

و ظاهر اینست که این بر سبیل حقیقت باشد و حق تعالی او را در قیامت گویا گرداند.

و ممکن است که بر سبیل مجاز باشد و کنایه باشد از این که حق تعالی ببرکت آن گناهان جمعی را عفو کند پس گویا آن شفاعت کرده، و همچنین جمعی را باعتبار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۱۹۲

مواظبت بر تلاوت آن بلند مرتبه گرداند، و جمعی را بسبب ترک آن یا استخفاف بآن پست مرتبه گرداند، پس گویا آن شهادت داده بحال ایشان، و حق تعالی تصدیق قول او کرده.

۵۷۸۹

شافع الخلق العمل بالحقّ و لزوم الصّدق.

شفاعت کننده خلق عمل بحقّ است و لازم بودن با راستی و جدا نشدن از آن، یعنی هر که از خلق چنین کند رستگار گردد، پس گویا آنها شفاعت کننده اند از برای او.

۵۷۹۰

شارکوا الذی قد اقبل علیه الرّزق فانه اجدر بالخطّ و اخلق بالغنی «۱».

شرکت کنید با کسی که بتحقیق رو آورده باشد بر او روزی، پس بدرستی که او سزاوارترست به بهره‌مندی، و لایق‌ترست بتوانگری. مراد اینست که اگر خواهید که سود یابید در تجارات و معاملات، شریک شوید با کسی که طالعی دارد در آنها، و رو آورده بر او روزی، زیرا که از آن ظاهر می‌شود که او

سزاوارترست بهره یافتن و لایق ترست بتوانگر شدن، پس شرکت با او سودمند باشد از برای شما، و بر آن قیاس است نیز آنچه وارد شده از کراهت معامله با «محرافان» بفتح راء یعنی آنان که سخت گرفته شده بر ایشان در معاش، و برکت داده نشده از برای ایشان در کسب ایشان.

۵۷۹۱

شیمه ذوی الالباب و النهی الاقبال علی دار البقاء، و الاعراض عن دار الفناء، و التوکل بجنه المأوی. شیوه صاحبان عقلها و خردها رو آوردنست بر سرای بقا یعنی آخرت، و رو گردانیدنست از خانه فنا یعنی دنیا، و شیفته شدنست بجنه المأوی یعنی بهشت که جایگاه نیکو کارانست، و در بعضی احادیث وارد شده که: جنه المأوی نام بهشت خاصی است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۹۳

حرف صاد

[حرف «صاد» بلفظ «صلاح»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «صاد» بلفظ «صلاح» که بمعنی شایستگی است مقابل فساد.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۹۴

فرموده آن حضرت علیه السلام:

۵۷۹۲

صلاح العمل بصلاح النیة.

صلاح عمل بصلاح نیت است یعنی این که نیت در آن خالص باشد از برای خدا و آمیخته بغرض دیگر نباشد.

۵۷۹۳

صلاح البدن الحمیة.

صلاح بدن حمیه است، یعنی پرهیز و باز ایستادن از آنچه ضرر کند بآن «۱».

۵۷۹۴

صلاح العیش التدبیر.

صلاح زندگانی تدبیرست، یعنی تدبیر درست از برای آن در هر باب مثل این که تنگ گرفته نشود بر خود، و اسراف نشود و همچنین در سایر ابواب، و مراد اینست که زندگانی صالح و شایسته بی تدبیر درست نشود، و اگر کسی بتدبیر آن نپردازد عیش او فاسد گردد.

۵۷۹۵

صلاح الرأی بنصح المستشیر.

صلاح رای بخالص بودن مشورت کننده است، یعنی هر گاه کسی با خدایا دیگران در باب امری مشورت کند باید که خود را در آن باب صاف و خالص گرداند و خواهش یک طرف را از خود زایل کند تا آنچه رای و اندیشه صالح شایسته باشد روزی او شود.

۵۷۹۶

صلاح الدین الورع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۹۵

صلاح دین پرهیزگاریست، یعنی دین بسبب پرهیزگاری شایسته می شود، و اگر با آن نباشد فاسد گردد.

۵۷۹۷

صلاح النفس قلّة الطّمع.

صلاح نفس کمی طمع است، و طمع زیاد آن را فاسد گرداند.

۵۷۹۸

صلاح الایمان الورع، و فساد الطّمع.

صلاح ایمان پرهیزگاریست و فساد آن طمع است، یعنی بسبب پرهیزگاری است و بسبب طمع.

۵۷۹۹

صلاح العقل الادب.

صلاح عقل ادب است، یعنی رعایت ادب در هر باب عقل و خرد را صالح و شایسته گرداند، یا نشان صلاح و شایستگی آنست. و اخلال بآن سبب فساد آنست، یا نشان فساد آنست.

۵۸۰۰

صلاح التَّقوی تجنّب الرّیب.

صلاح پرهیزگاری دوری گزیدن از شکهاست یعنی باینست که از آنچه حلیت آن مشکوک باشد و شبهه در آن باشد نیز اجتناب شود چه جای این که علم بحرمت آن باشد، و ممکن است که «ریب» بمعنی شکها نباشد بلکه بمعنی گمانها باشد و مراد دوری گزیدن از عمل بگمانها باشد یعنی بد گمانیها بمردم، یا بمعنی مواضع تهمت و مواقع آن باشد.

۵۸۰۱

صلاح المعاد بحسن العمل.

صلاح روز بازگشت بنیکوئی عمل است.

۵۸۰۲

صلاح العبادة التّوکل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۹۶

صلاح عبادت توکل است یعنی این که با توکل باشد بر حق تعالی یعنی اعتماد بر او در هر باب و قطع امید از دیگران و از اعمال خود نیز.

۵۸۰۳

صلاح البریة العقل.

صلاح خلاق عقل است، یعنی عقل و خرد باعث صلاح احوال ایشان باشد و کسی را که عقل نباشد کمال او فاسد باشد.

۵۸۰۴

صلاح الرّعیة العدل.

صلاح رعیت عدل است، یعنی عدل امیر و حاکم با ایشان باعث صلاح حال و انتظام امور ایشان شود، و اگر عدل نشود زود احوال ایشان فاسد گردد و متفرق و پراکنده گردند.

۵۸۰۵

صلاح النّفس مجاهدة الهوی.

صلاح نفس مجاهده هوی است، یعنی جنگ کردن با هوی و هوس و مغلوب - نمودن آنها و ترک پیروی آنها.

۵۸۰۶

صلاح الآخرة رفض الدنیا.

صلاح آخرت ترک دنیا است، یعنی ترک حرص بر آنست و اکتفا بأدنی بهره و نصیبی از آن.

۵۸۰۷

صلاح السّرائر برهان صحّة البصائر.

صلاح سرّها یعنی نیتها و قصدها یا خویها و خصلتها دلیل صحت بینائیهاست، یعنی هر که را نیتها و قصدها یا خویها و خصلتها شایسته و نیکوست این نشان صحت بینائی و عقل و شعور اوست.

۵۸۰۸

صلاح الطّواهر عنوان صحّة الضّمائر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۹۷

صلاح ظاهرها عنوان یعنی سر سخن یا دلیل صحت ضمایرست، یعنی قصدها و نیتها یا خویها و خصلتها.

۵۸۰۹

صلاح الانسان فی حبس اللسان و بذل الاحسان.

صلاح آدمی در بند کردن زبان و بذل احسان است.

۵۸۱۰

صلاح الدین بحسن الیقین.

صلاح دین بنیکوئی یقین است یعنی بنیکوئی یقین بعقاید آن، چه هر چند یقین به آنها نیکوتر یعنی قوی تر و محکمتر باشد اصل دین کاملتر و عمل بآن تمامتر باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۹۸

[حرف «صاد» بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «صاد» بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه این که همه بیک لفظ باشد مانند فصل سابق که همه فقرات بلفظ «صلاح» بود.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۸۱۱

صحة الدنيا اسقام، و لذاتها آلام.

درستی دنیا بیماریهاست و لذتهای آن دردهاست، یعنی غالب اینست که تندرستی دنیا جدا نمی شود از بیماریهای معنوی که ذنوب و گناهان باشد، و همچنین لذتهای آن جدا نمی شود از دردها یعنی دردها که در عقب داشته باشد باز در دنیا یا در آخرت یا همراه آن باشد از دردهای صوری یا معنوی که لا أقل خوف و ترس از عاقبت باشد.

۵۸۱۲

صحة الاجسام من اهنأ الاقسام.

صحت بدنها از گواراترین قسمتها و بهرهاست.

۵۸۱۳

صحة الضمائر من افضل الذخائر.

صحت ضمائر یعنی نیتها و قصدها از افزونترین ذخیرههاست، چه آنها اموری است باعث اجر و ثواب که تعب و زحمتی در آنها نباشد و ریائی در آنها نرود که بسبب آن فاسد گردند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۱۹۹

۵۸۱۴

صدق الايمان و صنائع الاحسان افضل الذخائر.

راستی ایمان و کردههای احسان افزونترین ذخیرههاست «کردههای احسان» یعنی احسانها که کرده شود بمردم.

۵۸۱۵

صحة الود من كرم العهد.

درستی دوستی از گرامی بودن عهدست، یعنی از جمله گرامی بودن عهد و پیمان است که عقلا و شرعا نیکو و مستحسن است چه دوستی با کسی نیز عهد و پیمانی است که با او بشود پس درست نگاهداشتن و نیکو رعایت کردن آن داخل گرامی بودن عهد و پیمان باشد.

۵۸۱۶

صحة الامانة عنوان حسن المعتقد.

درستی امانتداری عنوان یعنی سر سخن یا دلیل نیکوئی اعتقادست.

۵۸۱۷

صواب الرأي يؤمن الزلل.

درستی رای ایمن می سازد از لغزش، یعنی پیش از هر کار باید که بتأمل و تفکر و مشورت رای و اندیشه درست در آن باب تحصیل کرد تا لغزشی نشود.

۵۸۱۸

صواب الفعل يزين «۱» الرجل.

درستی کردار زینت می دهد مرد را.

۵۸۱۹

صواب الرأي بالتؤل و يذهب بذهابها.

درستی رای بدولتهاست و می رود برفتن آنها، مراد اینست که غالب اینست که ارباب دولتها تا دولت دارند رایها و اندیشههای ایشان درست است و خطا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۰

نمی کنند در آنها، و همین که دولت از ایشان زایل شد رایهای ایشان سست شود و اکثر خطا کنند در آنها.

۵۸۲۰

صيانة المرأة انعم لجالها و ادوم لجمالها.

نگاهداری زن شایسته‌ترست از برای حال او، و پاینده نگاهدارنده‌ترست مر جمال او را. مراد به «نگاهداری زنان» در اینجا اینست که: نگذارند که ایشان خود مباشر خدمات خانه گردند «۱»، و «بودن آن شایسته‌تر از برای حال زن و پاینده نگاهدارنده‌تر مر جمال او را» ظاهرست، چه اکثر خدمات خانه مثل طبخی و جاروب کردن و مانند آنها باعث چرکنی و کثافت وضع و لباس می‌گردد که مناسب حال زنان نیست، و همچنین سبب رفتن طراوت و آب روی صورت و زوال جمال و زیبائی می‌گردد.

۵۸۲۱

صواب الجاهل كالزلة من العاقل.

کار درست جاهل مثل لغزش عاقل است، مراد ذمّ جاهل است و این که کار درستی که جاهل بکند باز چندان نقص و خلل در آن باشد که مثل خطا و لغزش عاقل باشد، و مراد به «جاهل» بقرینه مقابله با «عاقل» احمق کم عقل است. و ممکن است که مراد به «جاهل» ظاهر آن باشد یعنی نادان، و به «عاقل» بقرینه مقابله با او عالم دانا.

۵۸۲۲

صن ايمانك من الشكّة، فانّ الشكّة يفسد الايمان كما يفسد الملح العسل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۱

نگاهدار ایمان خود را از شکّ، پس بدرستی که شکّ فاسد میکند ایمان را، چنانکه فاسد میکند نمک عسل را. مراد اینست که ایمان به هر چه باید آورد باید که بعنوان جزم و یقین باشد و شکّ را در آن بهیچ وجه راهی نباشد، و با وجود شکّ هر چند بعنوان احتمال بعیدی باشد ایمان فاسد گردد.

۵۸۲۳

صواب الرأى باجالة الافكار.

درستی رای بجولان دادن فکرهاست، یعنی رای و اندیشه درست در کارها باین حاصل شود که مشورت با عقلا بشود و فکرها در آن جولان داده شود تا از میان آنها رای درست ظاهر گردد.

۵۸۲۴

صاحب السوء قطعة من النار.

مصاحب بد پاره‌ایست از آتش. یعنی ضرر او باین کس مثل ضرر پاره‌ایست از آتش که بجان او افتد، و این از قبیل تشبیه معقول بمحسوس است.

۵۸۲۵

صاحب المعروف لا يعثر «۱»، و اذا عثر وجد متكاً.

صاحب احسان نمی‌لغزد و هر گاه بلغزد می‌یابد تکیه گاهی، یعنی کسی که احسان بمردم بسیار کند او نمی‌لغزد، و بر فرضی که بلغزد می‌یابد تکیه گاهی که بآن پناه برد و لغزش او عفو شود که همان احسانهای او باشد، و ممکن است که مراد این باشد که هر گاه کسی کاری را بقصد احسان بکند او نمی‌لغزد در آن، و بر فرضی که بلغزد می‌یابد تکیه گاهی که تکیه کند بآن و لغزش او عفو شود که همان قصد او باشد و ببرکت این که قصد او در آن احسان بوده لغزش او عفو شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۲

۵۸۲۶

صحة الاخيار تكسب «۱» الخیر كالريح اذا مرّت بالطيب حملت طيبا.

صحبت نیکان کسب می‌فرماید نیکی را مانند باد هر گاه گذر کند بر بوی خوش بردارد بوی خوشی «۲».

۵۸۲۷

صاحب السلطان كراكب الاسد، يغبط بموقفه و هو اعرف بموضعه.

مصاحب پادشاه مانند کسی است که سوار شیر باشد، مردم آرزو کنند جایگاه او را و او داناتر باشد بموضع خود، یعنی داند که چه موضع خطیری است و همواره در ترس و بیم باشد از آن.

۵۸۲۸

صبرك على المصيبة يخفف الرزية و يجزل المثوبة.

صبر تو بر مصیبت سبک می‌گرداند مصیبت را و بزرگ می‌گرداند ثواب را.

«سبک گرداندن مصیبت» باعتبار اینست که تعب قلق و اضطراب و لوازم آنها با آن نباشد، و همچنین شماتت مردم که بدترین مصیبت‌هاست، و مانع

از نزول

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۳

مصیبت دیگر نیز شود، بخلاف بی‌صبری که باعث نزول مصیبت دیگر شود چنانکه مکرر مذکور شد.

۵۸۲۹

صدیق الجاهل متعوب منکوب.

دوست جاهل زحمت رسانیده شده نکبت زده شده است. مراد مذمت مصاحب - شدن با «جاهل» است یعنی نادان یا کم عقل و این که کسی که مصاحب جاهل شود البته زحمت کشد بسبب آن مصاحبت و نکبت رسد باو، و بعضی از اهل لغت گفته‌اند که: زحمت رسانیده شده را «تعوب» و «متعوب» گویند نه «متعوب» و اگر نسبت این کلام بآن حضرت علیه السلام صحیح باشد فساد قول ایشان ظاهر می‌شود.

۵۸۳۰

صاحب المال متعوب، و الغالب بالشّر مغلوب.

صاحب مال تعوب رسانیده شده است و غلبه کننده ببدی غلبه کرده شده است.

«بودن صاحب مال تعوب رسانیده شده» ظاهرست، چه مال بی‌تعوب و زحمت کسب و حفظ و نگاهداری در دنیا و حساب در آخرت نباشد. و «بودن غلبه کننده ببدی غلبه کرده شده» نیز ظاهرست، چه ظالم هر چند بحسب ظاهر غلبه کرده بر مظلوم اما چون انتقام از او کشیده می‌شود و باعث عذاب و عقاب او گردد و اجر و ثواب این در آخرت، پس در حقیقت مظلوم غالب باشد و ظالم غلبه کرده شده بر او.

۵۸۳۱

صیر الدین حصن دولتک، و الشکر حرز نعمتک، فکلّ دولهً یحوطها الدین لا تغلب، و کلّ نعمهً یحرزها الشکر لا تسلب.

بگردان دینداری را حصن دولت خود، و شکر را حرز نعمت خود، پس هر دولتی که حفظ کند آن را دینداری، مغلوب نمی‌شود، و هر نعمتی که نگهداری آن کند شکر، ربوده نمی‌شود، «حصن» و «حرز» هر دو موضع محکمی را گویند که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۴

دشوار باشد داخل شدن در آن و چیزی را که در آنجا گذارند محفوظ ماند.

۵۸۳۲

صاحب الاخوان بالاحسان، و تغمد ذنوبهم بالغفران.

مصاحبت کن برادران را باحسان، و بیوشان گناهان ایشان را بدر گذشتن.

۵۸۳۳

صنائع المعروف تقی مصارع الهوان.

کرده شده‌های احسان نگاه می‌دارد از افتاد نگاههای خواری، یعنی احسانها که کرده شده باشد بمردم، نگاه می‌دارد و حفظ میکند صاحب خود را از افتادن در جایگاههای افتادن بخواری.

۵۸۳۴

صنائع الاحسان من فضائل الانسان.

کرده شده‌های احسان از افزونیهای آدمی است، یعنی احسانها که آدمی کرده باشد از جمله فضایل و افزونیهای مراتب اوست.

۵۸۳۵

صاحب العقلاء تغنم، و اعرض عن الدنیا تسلّم.

مصاحبت کن با عقلا تا سود یابی، و روبگردان از دنیا تا سالم مانی.

۵۸۳۶

صله الرّحم تدّر النّعم، و تدفع النّقم.

پیوستن بخویشان و نبریدن از ایشان روان می‌گرداند، نعمتها را، و دفع میکند عقوبتها را.

۵۸۳۷

صاحب العقلاء، و جالس العلماء، و اغلب الهوی، ترافق الملاً الأعلى.

مصاحبت کن با عقلا، و همنشینی کن با علما، و غلبه کن بر هوس و هوا،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۵

تا این که رفیق گردی با ملاً أعلى، یعنی اگر بکنی اینها را رفیق و همراه گردی با ملاً أعلى یعنی گروه بلند مرتبه که ملائکه باشند یا انبیا و اوصیا و اولیا صلوات الله علیهم.

۵۸۳۸

صاحب الحکماء، و جالس الحلماء، و اعرض عن الدتیا تسکن جنّة المأوی.

مصاحبت کن با حکیمان، و همنشینی کن با بردباران، و رو بگردان از دنیا، تا ساکن گردی در جنّة المأوی. یعنی اگر بکنی اینها را ساکن گردی ببرکت آنها در جنّة المأوی یعنی بهشت که مأوی و جایگاه نیکان است، یا بهشت خاصی که جنّة المأوی نام خصوص آنست چنانکه در بعضی اخبار وارد شده و مکرّر مذکور شد، جنّة المأوی نام خصوص آنست چنانکه در بعضی اخبار وارد شده و مکرّر مذکور شد، و «حکیمان» یعنی آنان که علم و عمل ایشان راست و درست باشد چنانکه مکرّر مذکور شد.

۵۸۳۹

صحة الاشرار تکسب الشرّ کالریح اذا مرّت بالنتن حملت نتنا «۱».

صحبت بدان کسب می فرماید بدی را مانند باد هر گاه بگذرد ببوی بد بر می دارد بوی بد را.

۵۸۴۰

صنائع المعروف تدرّ التّعماء، و تدفع البلاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۶

کرده شده‌های احسان یعنی احسانها که کرده شده باشد بمردم روان میکند نعمت را، و دفع میکند بلا را.

۵۸۴۱

صحة الاحمق عذاب الروح «۱».

مصاحبت احمق یعنی کم عقل عذاب روح است.

۵۸۴۲

صحة الولی اللیب حیاة الروح.

مصاحبت دوست عاقل زندگانی روح است.

۵۸۴۳

صلة الرحم من احسن الشیم.

صلّ رحم یعنی پیوستن با خویش و نبریدن از او از نیکوترین خصلتهاست.

۵۸۴۴

صلة الرحم منماة للعدد مثرة للتعلم.

صله رحم محلّ فزایش است مر عدد را، و محلّ افزونیست مر نعمتها را.

یعنی سبب فزایش عدد اولاد و قوم و قبیله می شود، و سبب افزونی نعمتها می گردد.

و ممکن است که «منماة» و «مثرة» هر دو مصدر میمی باشند بمعنی افزونی یا بکسر میم خوانده شوند بمعنی آلت افزونی، و حاصل هر سه «۲» بکیست.

۵۸۴۵

صلة الرحم تسوء العدو و تقی مصارع السوء.

صله رحم اندوهگین می سازد دشمن را، و نگاه می دارد از جایگاههای افتادن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۷

در بدی. «اندوهگین ساختن آن دشمن را» باعتبار اینست که دشمن نمی خواهد که دشمن او چنین فضیلتی را دریابد که سبب قوت و غلبه او گردد، یا این که عاقبت اندوهگین می سازد او را، باعتبار این که سبب غلبه صاحب خود می شود بر او.

۵۸۴۶

صلوا الّذی بینکم و بین الله تسعدوا.

بپیوندید با آنکه میانه شماست و میانه خدا تا این که نیکیبخت گردید. مراد با «آنکه میانه ایشان و میانه خداست» ائمه اند صلوات الله و سلامه علیهم که وسایل و وسایط اند میانه ما و میانه خدا. و ممکن است که شامل علما نیز باشد و مراد به «پیوستن با ایشان» احسان کردن با ایشانست باطاعت و فرمانبرداری و سایر آنچه احسان شمرده شود.

۵۸۴۷

صلة الارحام تثمر الاموال و تنسیء «۱» فی الآجال.

پیوستن با خویشان یعنی احسان کردن بایشان بارور می‌گرداند مالها را، و پس می‌اندازد أجلها را. یعنی سبب زیادتی اموال و افزایش آنها می‌گردد، و عمرها را زیاد کند، و «اجلها را پس اندازد» یعنی از آن وقتی که مقدر شده بر تقدیری که صله رحم نکند.

۵۸۴۸

صدقه السرّ تکفّر الخطیئة، و صدقة العلانية مِثْرَاءُ فی المال.

صدقه دادن پنهانی می‌پوشاند گناه را، و صدقه دادن آشکارا محلّ افزونی است در مال، یا افزونی است در مال، و ممکن است که «مِثْرَاه» بکسر میم خوانده شود و ترجمه این باشد که: آن آلت افزونیست در مال، و حاصل هر سه یکیست یعنی سبب افزونی مال می‌گردد.

۵۸۴۹

صل عجلتک بتأنیک، و سطوتک برفقک، و شرک بخیرک،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۸

و انصر العقل علی الهوی تملک النّهی.

بپیوند شتاب خود را بتأنی خود، و سطوت خود را بنرمی خود، و بدی خود را بنیکی خود، و یاری کن عقل را بر هوا، تا این که مالک گردی عقل را. مراد به «پیوستن هر یک از آنها بدیگری» تبدیل آنست بآن دیگری، یا این که اگر بخطا آن ازو صادر شود همین که متفطن شود بآن ترک کند آنرا و متصل سازد آنرا بآن دیگری.

و «سطوت» بمعنی قهرست یا حمله کردن و درشتی نمودن، و «یاری کن عقل را بر هوا» یعنی یاری کن او را باین که غالب گردانی او را بر هوا و هوس و در فرمان او باشی، و فریب آنها نخوری، و «تا مالک گردی عقل را» یعنی اگر اینها را بکنی مالک گردی عقل را و صاحب آن باشی.

۵۸۵۰

صدقّ بما سلف من الحقّ، و اعتبر بما مضی من الدنیا، فانّ بعضها یشبه بعضها، و آخرها لا حق باولها.

تصدیق کن به آن چه گذشته از حق، و عبرت بگیر از آنچه گذشته از دنیا، پس بدرستی که بعضی از آن می‌ماند ببعضی دیگر، و آخر آن لاحق می‌شود باوّل آن.

یعنی ملاحظه کن آنچه را گذشته از وقایعی که شکی نیست در حقیقت آنها، باعتبار تواتر آنها یا غیر آن از احوال انبیاء و اولیا و اصفیا و ملوک و ارباب دول دیگر و غیر ایشان و تصدیق کن به آنها، و بعد از آن عبرت بگیر به آن چه گذشته از دنیا و سلوک آن با گذشتگان از در نوردیدن بساط همه، و بدی عاقبت ظالمان و سرکشان و مغلوب بودن اهل حق در اکثر اوقات، و سایر آنچه عبرت توان کرد از آنها، پس از هر یک از آنها عبرت بگیر بر آنچه عبرت توان گرفت بر آن، مثل بی‌اعتباری دنیا و عدم بقای آن، و این که حرص بر آن نباید بود، و بدی عاقبت ظلم و طغیان و عدم استبعاد از مغلوب شدن کسی که بر حق باشد و غلبه ظالمی بر او، و این که این را دلیل حقیقت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۰۹

غالب و بطلان مغلوب نباید ساخت، و مانند اینها، «پس بدرستی که بعضی از آن» (تا آخر) بیان وجه امر بعبرت گرفتن است از گذشته و آن اینست که احوال دنیا متشابه است و آخر آن می‌رسد باوّل آن از پی آن، پس هر زمانی را بر زمانهای گذشته قیاس می‌توان کرد.

۵۸۵۱

صدقة العلانية تدفع مיתה «۱» السوء.

صدقه دادن آشکارا دفع میکند مردن بد را، یعنی مردن بی‌تهیه مثل مردن بفقاهه «۲» و غرق و حرق و هدم و مانند آنها، یا مردنی که سخت و دشوار گذرد، یا بوضع زشت و قبیحی باشد که مردم تنفر کنند از آن. و مراد به «صدقه دادن آشکارا» ممکن است که دادن زکاة واجبی باشد که آشکار دادن آن افضل است یا شامل هر صدقه باشد که آشکار دادن آن افضل باشد مثل صدقه که آشکار داده شود بقصد این که مردم نیز اقتدا باو کنند، و ممکن است که این اثر بر مطلق صدقه دادن آشکار مترتب شود هر چند گاهی پنهان دادن آن افضل باشد بحسب ثواب آخروی.

۵۸۵۲

صلة الرّحم توجب المحبّة و تکبت العدو.

صله رحم واجب می‌سازد دوستی را، و رسوا میکند دشمنی را، یعنی سبب این می‌شود که خدا و خلق صاحب آنرا دوست دارند و دشمن او خوار و رسوا گردد.

و ممکن است که «تکبت العدو» باین معنی باشد که: بر می‌گرداند دشمن را، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۰

از دشمنی، یا این که می‌شکند دشمن را، یا این که می‌اندازد دشمن را، یعنی مغلوب می‌گرداند.

۵۸۵۳

صنيع المال يزول بزواله.

احسان کرده شده مال زایل می‌شود بزایل شدن آن، یعنی مالی که احسان کرده شود بآن تأستف نباید خورد بر زوال آن، زیرا که آن البته زایل شود بزوال آن مال اگر همه بمرگ صاحب باشد پس چه بهتر ازین که زوال آن در صرف در احسان باشد که ذخیره گردد از برای آخرت و ممکن است که مراد این باشد که پرورده شده مال یعنی کسی که بوسیله حبّ مال و بقصد تحصیل آن دوست کسی دیگر شده بزوال مال دوستی او نیز زایل می‌شود زیرا دوستی او در حقیقت برای مال بوده است نه برای صاحب آن، و این معنی ظاهرترست.

۵۸۵۴

صديق كل امرء عقله، و عدوه جهله.

دوست هر مردی عقل اوست، و دشمن او جهل او، یعنی نادانی او یا کم عقلی او.

۵۸۵۵

صديق الاحمق في تعب.

دوست احمق در تعب است یعنی کسی که احمقی را دوست خود گرفته باشد در تعب است، باعتبار این که او از راه دوستی و نادانی کاری چند کند که او را در تعب و زحمت دارد، و اعتقاد او این باشد که آنها از برای او نافع و سودمند باشد.

۵۸۵۶

صديق الجاهل معرض للعبط.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۱

جهل و نادانی باشد، و آن مذمت حماقت و کم عقلی.

۵۸۵۷

صديقك من نهاك، و عدوك من اغراک.

دوست تو کسیست که باز دارد ترا، و دشمن تو کسیست که بر انگیزاند ترا، یعنی باز دارد از بدیها، و بر انگیزاند بر آنها.

۵۸۵۸

صير الدين جنّة حياتك، و التقوى عدّة وفاتك.

بگردان دینداری را سپر زندگانی خود، و پرهیزگاری را آماده شده از برای مردن خود، یعنی دینداری را سپری کن از برای دفع آفات زندگانی، و پرهیزگاری را توشه و ذخیره از برای مردن.

۵۸۵۹

صدق الرجل على قدر مروءته.

راستی مرد بر قدر مروّت اوست، یعنی مردی او یا آدمیت او.

۵۸۶۰

صيانة المرء على قدر ديانته.

نگهداری مرد بر قدر دینداری اوست یعنی نگهداری خود از گناهان.

۵۸۶۱

صن دينك بدنياك تريحهما، و لا تصن دنياك بديناك فتخسرهما.

نگاهداری کن دین خود را بدنایای خود تا این که سود کنی از هر دو، و نگهداری مکن بدنایای خود را بدین خود پس زبان کنی از هر دو، یعنی اگر دین را نگهداری کنی بدنیا و صرف کنی بدنایای خود را از برای حفظ دین، یا این که بگذری از سر دنیا از برای دین سود کنی از دین و دنیا هر دو، و اگر بر عکس کنی و بکنی کاری که ضرر بدین تو داشته باشد از برای حفظ بدنایای خود زبان کنی در دین و دنیا هر دو.

۵۸۶۲

صار الفسوق في الدنيا نسبا، و العفاف عجا، و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۲

گردیدست فسق در میان مردم نسبی، و عفت عجبی، و پوشیده شده است مسلمانی پوشیدن پوستین واژگونه. «فسق و فسوق» بمعنی گناه و نافرمانی است، و مراد به «گردیدن آن نسب» اینست که در میان مردم از جمله کمالات نسبی ایشان شده که گویا بهر کسی از پدران او باو رسیده، و «عفت و عفاف» بمعنی باز ایستادن از حرام است، و گردیده است آن عجب» یعنی آن در میان مردم چنان کم شده که امر عجیب غریبی گشته. و «پوشیده شده مسلمانی» یعنی مردم مسلمانی را فرا گرفته‌اند، نهایت بر عکس مقتضای آن عمل کنند بمنزله این که کسی پوستینی را واژگونه بپوشد.

۵۸۶۳

صن الدین بالدتیا ینجک، و لا تصن الدنیا بالدین فتردیک.

نگاهداری کن دین را بدینا تا رستگار گرداند ترا، و نگاهداری مکن دنیا را بدین پس هلاک گرداند ترا، یا بیندازد ترا، یعنی اگر نگاهداری کنی دین را بدینا باین که دنیا را صرف کنی یا از سر آن بگذری از برای حفظ دین رستگار گرداند ترا، و اگر بر عکس کنی و ضرر بدین خود رسانی از برای حفظ دنیا هلاک گرداند ترا یا بیندازد ترا، یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۵۸۶۴

صل آذی بینک و بین الله تسعد بمنقلبک.

پیوند با آنکه میانه تست و میانه خدا تا این که نیکبخت گردی در بازگشت خود. مراد به «آنکه میانه او و میانه خداست» امام است که واسطه است میانه آدمی و میانه خدا، چنانکه قبل از این مذکور شد، و ممکن است که شامل علما نیز باشد و مراد به «پیوند با او» اطاعت و فرمانبرداری اوست و احسان کردن باو، بهر نحو که میسر باشد.

۵۸۶۵

صمت یعقبک السلامه خیر من نطق یعقبک الملامه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۳

خاموشی که از پی آورد از برای تو سلامتی را، بهتر است از گویایی که از پی آورد از برای تو سرزنش را.

۵۸۶۶

صمت یکسوک الکرامه خیر من قول یکسبک الندامه.

خاموشی که بیوشاند ترا گرمی بودن بهترست از گفتاری که کسب فرماید ترا پشیمانی.

۵۸۶۷

صمت یکسبک الوقار خیر من کلام یکسوک العار.

خاموشی که کسب فرماید ترا وقار بهترست از سخنی که بیوشاند ترا عار.

۵۸۶۸

صحبۃ الاشرار توجب سوء الظن بالاخیار.

صحبت بدان موجب بد گمانی شود بنیکان، و این یا باعتبار اینست که بدان مذمت نیکان بسیار کنند بمرتبه که هر که آنها از ایشان بشنود بدگمان گردد در باره آنها، و یا باعتبار اینست که کسی که با ایشان مصاحبت کند و مطلع شود بر بدی ایشان همه کس را قیاس بر ایشان کند و بهمه بد گمان شود.

۵۸۶۹

صمت تحمد عاقبته خیر من کلام تذمّ معتبته.

خاموشی که ستوده شود عاقبت آن بهترست از کلامی که مذمت کرده شود انجام آن.

۵۸۷۰

صدق اخلاص المرء یعظم زلفته و یجزل مئوبته.

راستی اخلاص مرد عظیم می گرداند نزدیکی او را، و بزرگ می گرداند ثواب او را. مراد راستی اخلاص با حق تعالی است و نزدیک شدن بدرگاه او.

۵۸۷۱

صمتک حتی تستنطق اجمل من نطقک حتی تسکت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۴

خاموشی تو تا این که طلب کرد، شوی سخن گفتن را بهترست از سخن گفتن تو تا این که خاموش گردانیده شوی.

۵۸۷۲

صیام الایام البیض من کلّ شهر ترفع الدرجات و تعظّم المئوبات.

روزه داشتن ایام البیض از هر ماهی بلند میکند درجهها را و عظیم می گرداند ثوابها را، «ایام البیض» یعنی روزهای سفید. و مراد به آنها سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است و آنها را «ایام البیض» می گویند باعتبار این که شبهای آنها سراسر سفیدست از مهتاب. و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت آدم علیه السلام چون رسید باو آن خطای او سیاه گردید رنگ آن حضرت، پس الهام کرده شد روزه گرفتن این روزها را، پس سفید شد بسبب روزه گرفتن هر روزی ثلث آن، پس بآن اعتبار نامیده شدند آن روزها بایام البیض، و سنت شد روزه آنها بر حضرت آدم و اولاد او، و گردانیده

شده روزه آنها در هر ماهی بمنزله روزه کلّ دهر. و از کلام شیخ صدوق محمد بن بابویه طاب ثراه ظاهر می شود که روزه سه روزه که در هر ماه سنت شده و بمنزله روزه کلّ دهر شده که آنها پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و اول چهارشنبه عشر دوّم است بعوض این سه روز سنت شده نهایت مشهور میانه علما استحباب هر یک از آنهاست.

۵۸۷۳

صیام القلب عن الفكر في الآثام افضل من صيام البطن عن الطّعام.

صیام دل از فکر در گناهان افضل است از صیام شکم از خوردنی. «صیام» در اصل بمعنی امساک و باز ایستادن از چیز است و بآن اعتبار روزه را صیام گویند باعتبار امساکها که در آن باشد و مراد اینست که باز داشتن دل از فکر در گناهان افضل است از روزه معروف که امساک از خوردنیها باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۵

۵۸۷۴

صوم النفس عن لذات الدنيا انفع الصيام.

روزه نفس از لذتهای دنیا یعنی امساک و باز ایستادن از آنها سودمندترین روزه است.

۵۸۷۵

صدر العاقل صندوق سرّه.

سینه عاقل صندوق سرّ اوست یعنی اسرار خود را باید که در سینه خود نگاهدارد و بکسی نگوید.

۵۸۷۶

صمت الجاهل ستره.

خاموشی نادان پرده اوست، یعنی پرده ایست از برای او که حال او را پوشیده دارد و نگذارد که رسوا شود.

۵۸۷۷

صدق الاجل يفصح كذب الامل.

راستی اجل بیان میکند دروغی امید را، یعنی هر گاه مرگ البته راست باشد و شکی در آن نباشد همین معنی بیان میکند دروغ بودن امیدهای دور و دراز را، چه ظاهرست که عمرها وفا به آنها نکنند، یا این که بیان میکند دروغی امید را، یعنی بطلان آن را و این که امیدهای دنیوی پوچ و باطل است و باید که مشغول سعی از برای آخرت شد که پاینده و باقی است، و در اکثر نسخهها «يفصح» بضاد نقطه دار واقع شده یعنی «رسوا میکند» و بنا بر این در ترجمه بجای «بیان میکند»: «رسوا میکند» باید، و بنا بر این ممکن است که مراد به «صدق أجل» اجل صادق باشد و به «كذب أمل» امل کاذب، و معنی این باشد که: اجل راست که یقین واقع شود رسوا میکند امیدهای دروغ را یعنی بعد از این که واقع می شود رسوا میکند آن امیدها را، و ظاهر می سازد کذب و بطلان آنها را.

۵۸۷۸

صلة الرّحم توسّع الاجال و تنمی الاموال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۶

صله رحم یعنی پیوستن با خویش و احسان کردن باو فراخ می گرداند مدت عمر را، و افزایش می فرماید اموال را.

۵۸۷۹

صلة الارحام مثرة في الاموال مرفعة للاعمال.

صله خویشان محلّ فزونیت در اموال و محلّ بلند کردن است مر عملها را.

یعنی باعث فزونی مالها و بلند شدن عملها می گردد یعنی بلند شدن آنها بدرگاه حق تعالی و قبول آنها، و ممکن است که «مثرة» بمعنی فزونی باشد نه محلّ فزونی، و همچنین «مرفعة» بمعنی بلند کردن باشد نه محلّ بلند کردن، و ممکن است که هر دو بکسر میم خوانده شود و اسم آلت باشند یعنی آلت فزونیت در مالها و آلت بلند کردن عملهاست، و حاصل هر سه یکیست.

۵۸۸۰

صمدا صمدا حتّى ینجلی لکم عمود الحقّ وَ اَنْتُمْ الْاَعْلَوْنَ وَ اللّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ یترکُمْ اَعْمالُکُمْ.

قصد کنید قصد کردنی، قصد کنید قصد کردنی، تا این که گشوده شود از برای شما عمود حقّ یعنی ستون آن، و شما بلندترید خدا با شماست و کم نمی کند برای شما عملهای شما را. این فقره مبارکه از جمله کلامی است که فرموده اند بأصحاب خود در بعضی از روزهای جنگ صفین مشتمل بر

تحریر ایشان بر جهاد و بعضی از آداب جنگ، و مراد اینست که قصد جهاد و آهنگ آن کنید و از برای تأکید این را مکرّر فرموده اند «تا این که

گشوده شود از برای شما عمود حق» یعنی تا این که ظاهر و آشکار گردد از برای شما دین حق مبین، و «اثبات عمود از برای آن و گشودن آن» باعتبار

تشبیه آنست بصبح در ضیا و روشنی و گشوده شدن آن از تاریکی شب بشکل عمودی. و مراد به «ظاهر شدن دین از برای ایشان» اینست که منکران و مخالفان را دفع کنند تا هر که باشد قائل شود بآن و کسی انکار نکند آنرا مانند صبح که روشن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۷

شود و کسی انکار آن نکند. و ممکن است که مراد به «عمود حق» عمود صبح فتح و ظفر باشد و «آنرا عمود حق گفتن» باعتبار این باشد که حق با ایشان بود پس گشودن صبح فتح و ظفر از برای ایشان گشوده شدن صبح حق باشد.

بعضی از شارحان کتاب مستطاب نهج البلاغه گفته که:

مراد اینست که جدّ و جهد کنید در جهاد تا این که ظاهر شود از برای شما این که حق با شماست یاری می‌دهد شما را بر دشمنان، چه کسی که طلب غیر حق کند زود سست گردد و نزدیک باشد بگریختن در مقاومت یعنی جدّ و جهد کنید تا از جدّ و جهد شما ظاهر شود بر مردم از برای شما این که حق با شماست و جدّ و جهد شما بسبب آنست و اگر چنان نبود سستی می‌کردید و آن همه اهتمام نمی‌کردید».

این خالی از دوری نیست.

و «شما بلندترید» یعنی کاهلی مکنید در آن و خاطر جمع دارید شما بلند مرتبه‌تر و غالبید بر ایشان اگر سعی کنید و خدا با شما باشد و یاری شما کند. «و کم نکند از شما عملهای شما را» یعنی ضایع نکند عملهای شما را باین که مزد ندهد بر آنها یا مزد کم دهد، و ممکن است که معنی «وَلَنْ يَتْرُكُمُ أَعْمَالُكُمْ» این باشد که ضایع نمی‌سازد عملهای شما را و فرد نمی‌سازد شما را از آنها چنانکه می‌گویند: «و ترت زیدا» در وقتی که کشته باشند خویش او را یا دوست او را و تنها کرده باشند او را، و حاصل هر دو یکیست.

پوشیده نیست که «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» تا آخر کلام معجز نظام الهی است که در باره مسلمانان و جنگ ایشان با کفار فرموده‌اند و در اینجا اقتباس شده تا اشاره باشد باین که ایشان نیز همین حکم دارند.

۵۸۸۱

صَافُوا الشَّيْطَانَ بِالْمَجَاهِدَةِ وَ أَغْلَبُوهُ بِالْمُخَالَفَةِ تَزَكُوا أَنْفُسَكُمْ وَ تَعَلُّوْا عِنْدَ اللَّهِ دَرَجَاتِكُمْ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۸

صف بکشید در برابر شیطان بجنگ و غلبه کنید بر او بمخالفت تا این که پاکیزه شود نفسهای شما، و بلند شود نزد خدا پایه‌های شما. مراد به «غلبه کردن بر شیطان بمخالفت» اینست که غلبه بر او باینست که مخالفت او کنید در هر چه امر میکند شما را بآن، و «تا این که پاکیزه شود» یعنی هر گاه چنین و چنین کنید پاکیزه شود نفسهای شما. و ممکن است که «تَزَكُوا» از باب تفعیل خوانده شود یعنی «تَزَكُوا» و «أَنْفُسَكُمْ» بنصب تا مفعول آن باشد، و ترجمه این باشد که:

تا پاکیزه گردانید نفسهای خود را.

۵۸۸۲

صَلَّةُ الْإِرْحَامِ مِنْ أَفْضَلِ شِيمِ الْكِرَامِ.

صلّه خویشان یعنی پیوستن بایشان و نبریدن از ایشان و احسان کردن بایشان در هر باب از افزونترین خصلتهای کریمانست.

۵۸۸۳

صَلَّةُ الرَّحْمِ عِمَارَةُ النَّعْمِ وَ دِفَاعَةُ النَّقْمِ.

صله خویش آباد نمودن نعمتهاست، و دفع کردن عقوبتها. یعنی سبب آبادی نعمتها و دفع عقوبتها می‌شود.

۵۸۸۴

صَلَّةُ الرَّحْمِ تَنْمِي الْعِدَّةَ وَ تَوْجِبُ السُّؤْدُودَ.

صله خویش افزایش می‌دهد عدد را، و واجب می‌سازد مهتری را، «افزایش می‌دهد عدد را» یعنی سبب بسیاری اولاد و قوم و قبیله می‌گردد، و «واجب می‌سازد مهتری را» یعنی سبب مهتری و بزرگی می‌گردد.

و پرسیده شد آن حضرت علیه السلام از عالم بالا یعنی عالم مجردات که بالاترست بحسب مرتبه از عالم اجسام پس فرموده آن حضرت علیه السلام.

۵۸۸۵

صَوْرٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ، عَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعْدَادِ.

صورتهايند برهنه از ماده‌ها، بلندتر از قوت و استعداد. یعنی اهل آن عالم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۱۹

پیکری چندند بی ماده‌ها یعنی مجرد از ماده و لوازم آن مثل مقدار و شکل و بالاتر از این که کمالی از برای آنها بالقوه باشد و استعداد آن داشته باشند چنانکه درین عالم باشد بلکه همه کمالات ایشان بالفعل باشد و ایشان را بالقوه باقی نباشد چه قوت از توابع ماده است چنانکه حکما گفته‌اند پس هر گاه مجرد باشند از ماده پس بالقوه نباشد از برای آنها.

تجلی لها فاشرت

منکشف شده است حق تعالی از برای آنها پس درخشیدند آنها، ظاهر اینست که مراد این باشد که درخشیدن آنها یعنی وجود آنها بمجرد پرتویست از ذات حق تعالی که بر آنها تابیده بی‌ماده که مستعد آن شده باشد بخلاف عالم اجسام که وجود هر صورتی در آن منوط با استعداد ماده آن باشد. و طالعها فتالات.

و مطلع شد حق تعالی بر آنها پس درخشان شدند، ظاهر اینست که این هم بمنزله تأکید سابق است و مراد اینست که «درخشان شدن آنها یعنی وجود آنها بمجرد علم حق تعالی بود به آنها و ماده و استعداد آنها در آن دخلی نبود و ظاهر اینست که اراده حق تعالی عین علم او باشد چنانکه مذهب جمعی از محققین است زیرا که وجود آنها باید که بمجرد اراده حق تعالی باشد پس اگر اراده او عین علم باشد توان گفت که وجود آنها بمجرد علم حق تعالی به آنها بود و الله تعالی یعلم. و القی فی هویتها مثاله، فاطهر عنها افعاله.

و انداخته است در تشخص آنها شباهت خود پس ظاهر کرده از آنها افعال خود را یعنی آنها را متخلق ساخته بشبیه اخلاق خود پس ظاهر ساخته از آنها افعال نیکو مانند افعال خود، و بنا بر طریقه حکما که عقول مجرد واسطه باشند در خلق سایر موجودات ممکن است که مراد از این کلام آن باشد و مراد به «انداختن شباهت خود در آنها» خلق کردن آنها باشد مجرد از ماده مانند ذات اقدس خود و مراد به

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۰

ظاهر کردن افعال خود از آنها این باشد که آنها را واسطه ساخته در ایجاد افعال خود و حاصل کلام این باشد که چون آنها را مجرد خلق کرد وسایط ساخت آنها را در خلق سایر موجودات.

و خلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زکّاه بالعلم و العمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها.

و آفریده آدمی را صاحب نفس دریا بنده اگر پاکیزه گرداند آنرا بعلم و عمل، پس بتحقیق که مشابه گردد با گوهرهای اوایل علت‌های آن. یعنی آفریده حق تعالی آدمی را صاحب نفس ادراک کننده معقولات چنانکه اگر پاکیزه گرداند آدمی آنرا بعلم و عمل یعنی بتحقیق علم و عمل نیکو، پس شبیه شود با گوهرهای اوایل علت‌های آن یعنی با ذوات آنها. و مراد به «اوایل علت‌های آن» عقول مقدسه است بنا بر آنچه مذکور شد از مذهب حکما که آنها وسایط در ایجاد موجودات باشند و علل آنها منتهی به آنها شوند. و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارک بها السبع الشداد.

و هر گاه معتدل باشد مزاج آن و جدائی کند از اضداد پس بتحقیق که شریک شود بآن هفت آسمان قوی محکم. «مزاج» کیفیتی را گویند که در مرکبات از امتزاج اجزای عناصر با یکدیگر و فعل هر یک در دیگری و انفعال دیگری از آن حاصل شود، و «مزاج معتدل» مزاجی را گویند که در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست در مرتبه وسط باشد و بیک طرف از طرفین ضدین مایل نباشد و اگر نفس ناطقه انسانی مجرد نباشد و حال در بدن باشد چنانکه مشهور میانه متکلمان است مزاج و اعتدال آن بر ظاهر محمول می‌تواند شد باین که مراد این باشد که: هر گاه مزاج نفس کسی از آدمیان که مزاج بدن او باشد معتدل باشد و از طرفین متضادین جدائی کند پس آدمی بآن نفس شریک شود با نفوس فلکیه، و اگر مجرد باشد چنانکه مذهب حکما و بعضی از متکلمین است مراد باعتدال مزاج او باز یا اعتدال مزاج بدنی است که او را بآن تعلقی باشد و چون هر چند مزاج بدن باعتدال نزدیکتر باشد نفسی که فایض

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۱

بر آن شود اکمل باشد پس بآن اعتبار اعتدال مزاج بدن مناط شراکت نفس با هفت آسمان تواند شد، و یا مراد به «اعتدال مزاج او» توسط اوست در اخلاق میانه طرفین متضادین مثل شجاعت که توسط است میانه تهوّر و جبن، و سخاوت که توسط است میانه اسراف و بخل، و برین قیاس سایر اخلاق و برین توسط مجازا «اعتدال مزاج» اطلاق تواند شد و بر هر تقدیر شراکت با هفت آسمان باعتبار مزاج یا بسبب این است که افلاک نیز مرکب باشند و مزاج ایشان معتدل باشد هر چند این خلاف مذهب حکما باشد زیرا که دلیل بر امتناع این قائم نیست، و یا باعتبار اینست که آنها بالکلیه از کیفیات متضاده عاری باشند چنانکه مذهب حکماست و چون اعتدال و توسط میانه کیفیات متضاده بمنزله خلّو از آنهاست پس بآن اعتبار اعتدال باعث شراکت با افلاک شود و ظاهر اینست که غرض از حکم بشراکت آنها با افلاک این باشد که چنانکه آنها مصدر خیرات باشند شعور و اختیار چنانکه مذهب حکماست پس آن نفوس معتدله نیز که شریک آنها باشند چنین باشند نهایت بعضی از اعظم علمای ما دعوی جمادیت آنها کرده و آن را از ضروریات دین شمرده‌اند و قوت و استحکام آنها باعتبار این تواند بود که: همیشه بر جای خود باشند و از مرور دهور فتوری به آنها راه نیابد و بنا بر طریقه حکما قوت و استحکام معنوی نیز مراد تواند بود و به آن چه تقریر شد ظاهر می‌شود که این کلام مؤید چندین اصل از اصول حکما می‌تواند شد نهایت نسبت

آن بآن حضرت صلوات الله و سلامه عليه ثابت نیست بلکه گمان فقیر اینست که کلام یکی از حکما بوده «۱» که بعضی از برای ترویج آن نسبت بآن حضرت داده و الله تعالی یعلم.

۵۸۸۶

صبرک علی تجرّع الغصص یظفرک بالفرض.

صبر کردن تو بر جرعه کشیدن غصهها فیروزی می دهد ترا بر فرصتها. مکرر مذکور شد که غصه چیزی را گویند که در گلو ماند از استخوان و مانند آن و شایع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۲

شده استعمال آن در غم و اندوهی که رو دهد باعتبار تشبیه آن به آن چه در گلو ماند و «جرعه» قدری از آب و مانند آنرا گویند که یک بار توان در کشید و استعمال جرعه - کشیدن در فرو بردن غصه بر سیل مجازست و اشاره است بآسانی آن مانند در کشیدن جرعه آبی و «فرصت» بمعنی نوبت و بهره از آب را گویند و مراد اینست که صبر کردن بر فرو بردن غصهها باعث فیروزی می شود بر بهره های آخری و دنیوی.

۵۸۸۷

صفتان لا یقبل الله سبحانه الاعمال الا بهما، التقی و الاخلاص.

دو صفت است که قبول نمی کند خدای سبحانه عملها را مگر به آنها، تقوی و إخلاص عمل، مراد به «تقوی» ترس از خداست یا پرهیزگاری یعنی اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی در هر باب و اجتناب از آنچه نهی از آن فرموده از افعال و ترک محرّمه.

و مراد به «اخلاص» خالص گردانیدن عمل است از برای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر که منافی آن باشد. و «قبول نکردن حق تعالی عملها را بی اخلاص» ظاهرست، و اما «قبول نکردن آنها بی تقوی» پس دلالت میکند بر آن نیز آنچه نقل فرموده حق تعالی در قرآن مجید از هابیل که گفته بقابیل: «وَ اْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ» بدرستی که قبول نمی کند خدا مگر از متقیان.

پوشیده نیست که اگر مراد به «تقوی» ترس از خدا باشد قبول نشدن عملها بی آن نیز ظاهرست و محتاج بیان نیست و اگر مراد پرهیزگاری باشد ممکن است که مراد این باشد که: در قبول هر عملی پرهیزگاری در هر باب در کار باشد، چه بعیدست که از غیر پرهیزگار هیچ طاعتی و عمل خیری نشود، و ممکن است که مراد این باشد که: قبولی که لازم است بر خدا وقتی است که با پرهیزگاری باشد و اگر با آن نباشد منوط بتفضل خداست اگر خواهد تفضل کند و قبول کند و اگر نخواهد قبول نکند و بنا بر این استبعادی در آن نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۳

در آیه کریمه احتمال این نیز هست که مراد قبول هر طاعتی نباشد بلکه قبول خصوص قربانی باشد که پیش از آن مذکور شده و استبعادی در آن نیست که قربانی از غیر پرهیزگاران قبول نشود، و الله تعالی یعلم.

۵۸۸۸

صوم الجسد الامساک عن الاغذیة بارادة و اختیار خوفًا من العقاب و رغبةً فی الثواب و الاجر.

روزه بدن نگاهداشتن آنست از غذاها باراده و اختیار جهت ترس از عقاب و رغبت در ثواب و اجر، غرض از ذکر این تمهید اینست که روزه منحصر درین نیست بلکه روزه نفسی نیز باشد که آن اعظم و افضل از اینست چنانکه فرموده اند.

۵۸۸۹

صوم النفس امساک الحواس الخمس عن سائر المآثم و خلّو - القلب عن جميع اسباب الشرّ.

روزه نفس نگاهداشتن حواس پنجگانه است از همه گناهان و خالی بودن دل است از جميع اسباب بدی.

۵۸۹۰

صوم القلب خیر من صیام اللسان، و صیام اللسان خیر من صیام البطن.

روزه دل بهترست از روزه زبان، و روزه زبان بهترست از روزه شکم، مراد به «روزه دل» خالی بودن آنست از جميع اسباب بدی چنانکه در فقره سابق مذکور شد و ظاهرست که آن بهترست از روزه زبان که نگاهداشتن آن باشد از آنچه نباید گفت چنانکه روزه زبان بهترست از روزه شکم بحکم این فقره مبارکه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۴

۵۸۹۱

صابرو انفسکم علی فعل الطاعات و صونوها عن دنس السیئات تجدوا حلاوة الایمان.

صبر فرمائیید نفسهای خود را بر کردن طاعات، و نگاهدارید آنها را از چرکنی گناهان، تا بیابید شیرینی ایمان را یعنی اگر چنین و چنین کنید بیابید شیرینی ایمان را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۵

حرف ضاد

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «ضاد» نقطه دار.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۶

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۸۹۲

ضرورات الاحوال تذلّ رقاب الرجال.

ضرورت‌های احوال خوار می‌گرداند گردن‌های مردان را، یعنی ضرورت‌ها می‌دارد مردان را بر کاری چند که باعث خواری ایشان باشد.

۵۸۹۳

ضرورات الاحوال تحمل علی رکوب الاهوال.

ضرورات احوال می‌دارد بر ارتکاب احوال، غرض از این دو فقره مبارکه مذمت ضرورات است باین که باعث خواری و ارتکاب احوال می‌گرداند تا این که کسی که مبتلا به آنها نباشد قدر آن را داند و شکر آن کند.

۵۸۹۴

ضرورة الفقر تبعث «۱» علی فطیعی الامر.

ضرورت درویشی بر می‌انگیزد بر کار رسوا. غرض مذمت درویشی است باین که بسیارست که ضرورت آن برمی‌انگیزد آدمی را بر کارهای رسوا تا این که کسی که گرفتار نباشد بآن، قدر آن را داند و شکر بر آن کند، یا این که اگر از درویشی چنین کاری صادر شود باید او را معذور داشت.

۵۸۹۵

ضادوا الغضب بالحلم تحمدوا عواقبکم فی کلّ امر.

مخالفت کنید خشم را ببردباری تا این که ستوده گردانید عاقبت‌های خود را در هر کاری.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۷

۵۸۹۶

ضالّة العاقل الحکمة فهو احقّ بها حیث کانت.

گم شده عاقل حکمت است پس او سزاوارترست بآن هر جا که بوده باشد.

مراد به «حکمت» سخنی است که متضمن علم و معرفتی باشد و غرض اینست که چنین سخنان حقّ عاقل است و هر چه از آنها نرسیده باشد باو بمنزله مالی است از او که گم شده باشد از او پس او سزاوار ترست بآن، هر جا که بیابد آنرا باید که فرا گیرد آنرا، و مراد به «عاقل» عالم است یا هر صاحب عقل و خردی.

۵۸۹۷

ضالّة الحکیم الحکمة فهو یطلبها حیث کانت.

گم شده حکیم حکمت است پس او طلب میکند آن را هر جا که بوده باشد.

مراد به «حکیم» چنانکه مکرر مذکور شد صاحب علم و عمل راست درست است یا مطلق صاحب علم. و مراد اینست که سخنی که متضمن حکمتی باشد در حقیقت مال اوست و اگر پیش دیگری بیابد بمنزله اینست که چیزی گم شده از خود را یافته پس طلب میکند آنرا و فرا می‌گیرد از او.

۵۸۹۸

ضالّة الجاهل غیر موجوده.

گم شده جاهل یافت شده نیست، زیرا که گم شده آدمی که اعتنائی بآن باشد و آن را گم شده او می‌توان گفت چیز نیست که نداند و بایست که بداند پس گویا گم شده از او، و جاهل خود گم شده خود را باین معنی طلب نمی‌کند و در پی یافتن آن نیست، و بر تقدیری که در جائی یا نزد کسی بیابد نمی‌شناسد و فرا نمی‌گیرد، پس گم شده او هرگز یافت نمی‌شود از برای او، بخلاف حکیم که آنچه را نداند در پی یافتن آن باشد و نزد کسی یا در جائی که بیابد می‌شناسد که گم شده اوست و فرا می‌گیرد پس گم شده خود را می‌یابد و الله تعالی یعلم.

۵۸۹۹

ضرام الشّهوة تبعث علی تلف المهجة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۸

خواهش افروخته شهوت بر می‌انگیزد بر تلف مهجه، یعنی خون یا روح یعنی خواهش چیزی هر گاه افروخته شود یعنی شدید گردد، بسیارست که بر می‌انگیزد آدمی را بر کاری که باعث تلف خون او یا روح او گردد پس باید که در حذر بود از آن و اصلاً راه خواهشها بخود نباید داد، و مراد به «تلف مهجه» هلاک اخروی نیز تواند بود.

۵۹۰۰

ضلال الدلیل هلاک المستدل.

گمراهی راهنما هلاکت راه جوست. مراد اینست که: باید براهنمائی متوسل شد که احتمال گمراهی در او نرود، و اگر نه گمراهی او باعث هلاک راه جو نیز گردد.

۵۹۰۱

ضیاع العقول فی طلب الفضول.

ضایع شدن عقلها در طلب کردن زیادهاست یعنی زیادهای که در کار نباشد مانند بعضی علوم که در دانستن معارف دینی در کار نباشد و ضایع شدن عقل به آنها باعتبار اینست که مشغول شدن به آنها باعث اهمال در امور ضروریه شود و اگر بالفرض نشود بقدر اشتغال به آنها عقل ضایع شود و بعثت صرف شود آن هم بایست که صرف شود در علمی که بکار آید چه ظاهرست که نظر در آن علوم را انتهائی نباشد هر چند کسی زیاده نظر کند در آنها معرفت او کاملتر گردد و دین او قویتر شود.

۵۹۰۲

ضلّة الرأی تفسد المقاصد.

گمراهی رای یعنی خطا و غلط در آن فاسد می‌سازد مقصدها را، و مراد اینست که صلاح و فساد کارها منوط بصلاح و فساد رای و اندیشه است پس در هر کار کمال سعی باید در تحصیل رای و اندیشه درست بتفکر و تأمل تامّ و مشورت با عقلا و مانند آنها. و ممکن است که مراد به «گمراهی رای» فساد مذهب و اعتقاد باشد و این که گمراهی آن باعث فساد همه طاعات گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۲۹

۵۹۰۳

ضلال العقل یبعد من الرّشاد و یفسد المعاد.

گمراهی عقل دور می‌گرداند از راه راست درست، و فاسد میکند روز بازگشت را، پس کمال اهتمام باید در راست نمودن عقل و ذهن و دفع کجی از آن بمباحثه با جمعی از عقلا که مشهور باشند براستی عقل و پیروی طریقه ایشان در افکار و انظار یا سنجیدن افکار خود با افکار گذشتگان که مسلم باشند در صحت عقل پس از موافقت یا عدم مخالفت زیاد ظاهر می‌شود استقامت عقل، و مخالفت زیاد نشان گمراهی عقل و کجی ذهن است نعوذ باللّٰه منه.

۵۹۰۴

ضرر الفقر أحمد من اشر الغنی.

ضرر درویشی ستوده ترست از فرحناکی توانگری.

۵۹۰۵

ضیاع العمر بین الآمال و المنی.

ضایع شدن عمر میانه امیدها و آرزوهاست یعنی از میانه آنها بدر نمی‌رود و هر ضایع شدنی بسبب آرزو و امید باشد و منشأ دیگر ندارد.

۵۹۰۶

ضلّ من اهتدی بغير هدی اللّٰه.

گمراه شد هر که راه یافت بغير راهنمائی خدا، یعنی پیروی کسی که حق تعالی او را راهنما قرار نداده مثل ائمه جور.

۵۹۰۷

ضاع من كان له مقصد غير اللّٰه.

ضایع شده هر که بوده باشد از برای او مقصودی بغير خدا، و ممکن است «۱» که مراد خبر نباشد بلکه نفرین باشد بر او باین که: ضایع شود، و همچنین در فقره سابق نفرین باشد باین که: گمراه شود.

۵۹۰۸

ضروب الامثال تضرب لاولی النهی و الالباب.

انواع مثلها زده می‌شود از برای صاحبان عقلها و خردها، مراد به «مثل» تشبیه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۰

حالی بحالی است یا حکایتی بحکایتی، و مراد اینست که مثلها که در قرآن مجید یا غیر آن از کتب سماویه و صحف شرعیه زده شده از برای صاحبان عقلها و خردهاست که ایشان از آنها سود یابند و عبرت گیرند و استنباط مآل حالی از حالی مثل آن و عاقبت واقعه از عاقبت واقعه نظیر آن توانند کرد، و کسی را که عقل و دریافتی نباشد او را از آنها نفعی نباشد.

۵۹۰۹

ضرام نار الغضب یبعث علی رکوب العطب.

آتش افروخته خشم بر می‌انگیزد بر ارتکاب هلاکت، یعنی پیروی آتش خشم که افروخته شود سبب ارتکاب هلاکت گردد یعنی هلاکت آخروی یا دنیوی نیز، پس حذر از آن باید کرد و آتش خشم را بآب بردباری فرو باید نشانند.

۵۹۱۰

ضلال النفوس بین دواعی الشهوة و الغضب.

گمراهی نفسها میانه خواننده‌های خواهش و خشم است، یعنی سببی ندارد بغیر امری که شهوت یا غضبی بآن خواند و سبب آن گردد.

۵۹۱۱

ضادوا الغضب بالحلم.

مخالفت کنید خشم را ببردباری.

۵۹۱۲

ضادوا الجهل بالعلم.

مخالفت کنید جهل را بعلم، یعنی زایل کنید جهل را از خود بتحصیل علم، یا این که مخالفت کنید آنچه را مقتضای جهل باشد از تندی و درستی و مانند آنها به آن چه مقتضای علم باشد از همواری و نرمی و مانند آنها یعنی اختیار کنید اینها را بر آنها، یا این که مخالفت کنید جهل مردم را بعلم یعنی هر گاه کسی با شما سلوکی کند که مقتضای جهل باشد از تندی و درستی و مانند آنها شما مخالفت او کنید و سلوکی کنید با او که مقتضای علم باشد از همواری و نرمی و مانند آنها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۱

۵۹۱۳

ضادوا الجزع بالصبر.

مخالفت کنید جزع کردن را ببردباری یعنی زایل کنید آنرا از خود باکتساب این، یا اختیار کنید این را بر آن.

۵۹۱۴

ضادوا الشرّ بالخیر.

مخالفت کنید بدی را بخوبی یعنی زایل کنید آن را از خود و بدل کنید باین، یا این که اختیار کنید خوبی را بر بدی، یا این که در برابر بدی مردم خوبی کنید.

۵۹۱۵

ضادوا الشهوة بالقمع.

مخالفت کنید خواهش را بقمع، یعنی بکوبیدن آن و دفع آن.

۵۹۱۶

ضادوا الطمع بالورع.

مخالفت کنید طمع را بپرهیزگاری. یعنی زایل کنید آن را از خود باکتساب پرهیزگاری یا اختیار کنید این را بر آن، و بر هر تقدیر ظاهر این فقره مبارکه اینست که طمع با پرهیزگاری جمع نشود و بنا بر این باید که تخصیص داده شود بطمعی که متضمن حرامی باشد یا حمل شود پرهیزگاری بر پرهیزگاری کامل که پرهیزگاری از مکروهات نیز داخل باشد در آن خصوصا آنچه کراهت زیادی داشته باشد مانند طمع.

۵۹۱۷

ضادوا الشره بالعفة.

مخالفت کنید شره را بپرهیزگاری، «شره» بفتح شین بمعنی غلبه حرص است و بکسر شین «ا» بنا بر گفته بعضی از اهل لغت بمعنی نشاط و تیزی جوانی است، و در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۲

اینجا هر دو مناسب است.

۵۹۱۸

ضادوا القسوة بالرقّة.

مخالفت کنید قساوت را برقت، «قساوت» بمعنی سخت دلی است و «رقت» مقابل آنست.

۵۹۱۹

ضادوا الحرص بالقنوع.

مخالفت کنید حرص را بقنوع یعنی راضی شدن بنصیب و قسمت خود.

۵۹۲۰

ضادوا الکبر بالتواضع.

مخالفت کنید تکبر را بتواضع و فروتنی.

۵۹۲۱

ضادوا الجور بالعدل.

مخالفت کنید ظلم را بعدل.

۵۹۲۲

ضادوا الهوى بالعقل.

مخالفت کنید هوا را بعقل، یعنی پیروی هوا و هوس را بپیروی عقل.

۵۹۲۳

ضادوا الکفر بالایمان.

مخالفت کنید کفر را بایمان، یعنی اختیار کنید این را بر آن.

۵۹۲۴

ضادوا الالساء بالاحسان.

مخالفت کنید بدی کردن را باحسان کردن، یعنی اختیار کنید این را بر آن، یا این که در برابر بدی احسان کنید.

۵۹۲۵

ضادوا الغفلة باليقظة.

مخالفت کنید غافلی را باگاهی، یعنی اختیار کنید این را بر آن یا سلب کنید آن را اگر در شما باشد باکتساب این.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۲۳۳

۵۹۲۶

ضادوا الغباوة بالفطنة.

مخالفت کنید گودنی را بزیرکی. مراد آن گود نیست که سلب آن از خود توان کرد و همچنین آن زیرکی که کسب توان کرد مثل گودنیی که بسبب عدم ممارست فکر و تأمل و بحث و تفتیش و تجارب امور باشد، و زیرکیی که بسبب ممارست امور مذکوره حاصل شود.

۵۹۲۷

ضادوا التوانى بالعزم.

مخالفت کنید سستی را بعزم یعنی سستی و کاهلی را در آنچه، باید کرد بجت و جهد در آنها.

۵۹۲۸

ضادوا التفريط بالحزم.

مخالفت کنید تفريط را بحزم یعنی تقصیر در کارها را بضبط و محکم کردن.

۵۹۲۹

ضبط اللسان ملک و اطلاقه هلك.

نگاهداشتن زبان پادشاهی است و رها کردن آن هلاکت است. «پادشاهی است» یعنی باعث کمال رفاهیت می شود مانند پادشاهی بخلاف رها کردن آن که باعث زیانها و خسارنها شود بمنزله هلاکت، و بسا باشد که سبب هلاکت حقیقی نیز شود در دنیا یا آخرت یا هر دو، و ممکن است که «ملک» بکسر

میم خوانده شود و بنا بر این ترجمه این باشد که: نگاهداشتن زبان خداوندی و خواجهگی است یعنی باعث عزت و حرمت می‌شود میانه مردم مانند خداوندان و خواجهگان.

۵۹۳۰

ضابط نفسه عن دواعی اللذات مالک و مهملها هالک.

نگاهدارنده نفس خود از خواننده‌های لذتها خداوندست، و واگذارنده آن هلاک شونده است. «از خواننده‌های لذتها» یعنی لذتها که خواننده‌اند مردم را بجانب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۴

خود، یا از شهرتها و خواهشها که خواننده‌اند مردم را بسوی لذتها. و مراد به «خداوند بودن» و «هلاک شونده بودن» در شرح فقره سابق مذکور شد.

۵۹۳۱

ضبط النفس عند حادث الغضب يؤمن مواقع العطب.

نگاهداشتن نفس نزد خشمی که پدید آید ایمن می‌سازد از جایگاههای هلاکت یعنی زیان و خسران.

۵۹۳۲

ضبط النفس عند الرغب و الرهب من افضل الادب.

نگاهداشتن نفس نزد خواهش و ترس از افزونترین ادبهاست. مراد به «نگاهداشتن نفس نزد خواهش» ظاهرست، و مراد به «نگاهداشتن آن نزد ترس» اینست که هر گاه او را ترس و بیمی باشد از آنچه مأمور شده باشد بآن مثل جهاد نگاهدارد او را و نگذارد که آن ترس مانع او شود از آن.

۵۹۳۳

ضاربوا عن دینکم بالظبی «۱»، و صلوا السیوف بالخطا، و انتصروا باللّه تظفروا و تنصروا.

بزنید از دین خود بتندیهای شمشیرها یا دمه‌های آنها، و پیوند کنید شمشیرها را بگامها، و طلب یاری کنید از خدا تا این که فیروزی یابید و یاری کرده شوید. مراد تحریص بر جهادست و «از دین خود» یعنی از جانب دین خود از برای حفظ آن و تقویت آن. و «پیوند کنید شمشیرها را بگامها» یعنی در وقت شمشیر زدن گامی پیش گذارید که آن اضافه طول شمشیر شود و وصل شود بآن، و ظاهر اینست که این از برای اینست که بخاطر جمع شمشیر بدشمن برسد و نارسائی نکند یا از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۵

این که دلالت بر کمال دلیری و جرأت او میکند و باعث خوف و ترس دشمن می‌شود، و مؤید اینست آنچه نقل کرده‌اند که مردی از قبیله ازد شمشیر خود را بمهلب ازدی که از شجاعان عرب بود نمود و گفت: ای عمّ چگونه می‌بینی این شمشیر را؟- او گفت که: خوب شمشیری بود اگر کوتاه نمی‌بود او، گفت که بلند میکنم آنرا ای عمّ بگام خود، مهلب گفت: ای پسر برادر من و الله که رفتن بچین یا آذربایجان آسانترست ازین گام. و در اشعار عرب مدح شجاعان بوصل کردن شمشیر بگام بسیار شده و در بعضی چنین مدح شده که: «هر گاه شمشیر کوتاه باشد وصل میکند آن را بگام» و بعضی از علما گفته‌اند که: فایده آن اینست که باین گام پیش گذاشتن ظاهر می‌شود بر مردم قصد حمله او بر دشمن و اقدام بر آن، و دیگر از ترس خجالت و انفعال پشیمان نمی‌شود از آن و پس نمی‌رود، و ممکن است که این در کسی باشد که پیاده باشد چه ظاهر اینست که او اگر پای راست را گامی پیش گذارد و خم شود آسانتر باشد شمشیر زدن و کاریگر «۱» ترافتد از این که هر دو پا در جای خود باشند و الله تعالی یعلم.

۵۹۳۴

ضادوا الشّهوة مضادة الضدّ ضده، و حاربوها محاربة العدوّ.

مخالفت کنید خواهش را مخالفت کردن ضدّ با ضدّ، و جنگ کنید با آن جنگ کردن دشمن با دشمن، ضدّ چیزی چیز است که با آن جمع نشود.

۵۹۳۵

ضلال العقد اشدّ ضلّة، و ذلّة الجهل اعظم ذلّة.

گمراهی عقل سخت‌ترین گمراهیست و خواری نادانی بزرگترین خوارئی است «بودن گمراهی عقل سخت‌ترین گمراهی» باعتبار اینست که گمراهی با وجود عقل و خرد از تفریط و تقصیر صاحب آن ناشی می‌شود و در آن معذور نیست بخلاف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۶

گمراهی که از کم عقلی باشد، چه ممکن است که او معذور باشد در آن پس عاقل باید که کمال سعی کند در یافتن راه راست و این که گمراه نگردد. و «بودن خواری جهل و نادانی از بزرگترین خواریها» ظاهرست چه آن خواری است در دنیا و آخرت و خواری زیاد ازین نباشد. و در بعضی نسخه‌ها «زلّة» در هر دو جا بزاء واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که «لغزش نادانی بزرگترین لغزشی است» یعنی لغزشی که بسبب نادانی حاصل شود یا

لغزشی که آن نادانی باشد و ظاهر اینست که صحیح نسخه اول باشد زیرا که لغزش جهل بزرگترین لغزشها نیست بلکه لغزش با علم از آن بزرگتر باشد چنانکه مکرر مذکور شد مگر این که مراد بزرگتر بودن آن باشد از لغزشهای صوری یعنی لغزشهای قدم و افتادنها بسبب آنها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۷

حرف طا

[حرف «طا» بلفظ «طوبی»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «طا» بلفظ «طوبی» که بمعنی خوشاست).

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۸

فرموده آن حضرت علیه السلام:

۵۹۳۶

طوبی لمن صمت آلا من ذکر الله.

خوشا از برای کسی که خاموش شود مگر از ذکر خدا.

۵۹۳۷

طوبی للمنکسرة قلوبهم من اجل الله.

خوشا آنان را که شکسته دلهای ایشان از برای خدا یعنی از ترس خدای عز و جل.

۵۹۳۸

طوبی لمن راقب ربه و خاف ذنبه.

خوشا مر کسی را که نگرهبانی کند پروردگار خود را و بترسد از گناه خود. مراد به «نگهبانی پروردگار» نگرهبانی شرایع و دین اوست و محافظت آنها، و

ممکن است که «راقب» نیز بمعنی «بترسد» باشد و ترجمه این باشد که: خوشا از برای کسی که بترسد از پروردگار خود و بترسد از گناه خود.

۵۹۳۹

طوبی لمن اشعر التقوی قلبه.

خوشا از برای کسی که بگرداند پرهیزگاری را شعار دل خود. «شعار» چنانکه مکرر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد. و

«گردانیدن پرهیزگاری شعار دل خود» کنایه است از این که قصد آن را لازم خود سازد و از آن جدا نسازد مانند جامه مزبور که همراه آدمی باشد و ازو

جدا نشود.

۵۹۴۰

طوبی لمن حافظ علی طاعة ربه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۳۹

خوشا از برای کسی که محافظت کند بر فرمانبرداری پروردگار خود.

۵۹۴۱

طوبی لمن خلا من الغل صدره، و سلم من الغش قلبه.

خوشا از برای کسی که خالی باشد از کینه سینه او، و سالم باشد از غش دل او. «غش» بکسر غین نقطه دار و تشدید شین بمعنی نفاق است یعنی

موافق نبودن باطن با ظاهر.

۵۹۴۲

طوبی لمن شغل قلبه بالفکر و لسانه بالذکر.

خوشا از برای کسی که مشغول سازد دل خود را بفکر، و زبان خود را بذکر، یعنی فکر در حقایق و معارف و اصلاح حال خود و ذکر حق تعالی.

۵۹۴۳

طوبی لمن الزم نفسه مخافة ربه و اطاعه فی السرّ و الجهر.

خوشا از برای کسی که لازم سازد بر نفس خود ترس پروردگار خود، و فرمانبرداری کند او را در نهان و آشکار.

۵۹۴۴

طوبی لمن اطاع ناصحا یهدیه، و تجنّب غاویا یردیه.

خوشا از برای کسی که فرمانبرد ناصحی را که راه نماید او را، و دوری کند گمراهی را که هلاک کند او را. «ناصح» یعنی نصیحت کن و پند ده، یا کسی که صاف و خالص باشد با کسی. و ممکن است که «پردیه» بمعنی هلاک کند نباشد بلکه بمعنی «بیندازد» باشد یعنی بیندازد او را در هلاکت یا زیان و خسران، و حاصل هر دو یکیست.

۵۹۴۵

طوبی لمن قصر همته علی ما یعنی، و جعل کلّ جدّه لما ینجیه.

خوشا از برای کسی که مقصور سازد همت خود را بر آنچه بکار آید او را، و بگرداند همه جدّ خود را از برای آنچه رستگار گرداند او را. مراد به «مقصور-

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۲۴۰

ساختن همت بر چیزی» اینست که مقصودی بغیر از آن نداشته باشد و سعی نکند مگر از برای آن.

۵۹۴۶

طوبی لمن وفق لطاعته، و بکا علی خطیئته.

خوشا از برای کسی که توفیق داده شده باشد از برای فرمانبرداری خود، و گریه کند بر گناه خود. «فرمانبرداری خود» یعنی فرمانبرداری او حق تعالی را.

۵۹۴۷

طوبی لکلّ نادم علی زلّته، مستدرک فارط عشرته.

خوشا از برای هر پشیمانی بلغزش خود باز یافت کننده مر گذشته گناه خود را.

مراد به «باز یافت کردن آن» تدارک و تلافی آنست بتوبه و پشیمانی و آنچه سبب آمرزش گناه تواند شد.

۵۹۴۸

طوبی لمن قصر امله، و اغتنم مهله.

خوشا از برای کسی که کوتاه کند امید خود را، و غنیمت داند مهلت خود را.

یعنی غنیمت داند فرصت و مهلتی که یابد از برای کارهای خیر و تا فرصت دارد سعی کند در آنها و پس نیندازد از آن از ترس این که مبادا دیگر مهلت نیابد.

۵۹۴۹

طوبی لمن بادر اجله و اخلص عمله.

خوشا از برای کسی که پیشی گیرد بر اجل خود، و خالص گرداند عمل خود را، یعنی پیشی گیرد بر اجل خود بکردن کارهای خیر پیش از رسیدن آن، و خالص گرداند عمل خود را از برای خدای عزّ و جلّ و آمیخته بغرض دیگر نسازد.

۵۹۵۰

طوبی لمن کان له من نفسه شغل شاغل عن الناس.

خوشا از برای کسی که بوده باشد از برای او از نفس خود شغلی که مشغول سازد او را از مردم یعنی چندان مشغول اصلاح نفس خود باشد که بسبب آن نتواند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۲۴۱

پرداخت بدیگری و مذمت او یا مدح او.

۵۹۵۱

طوبی لمن سعی فی فکاک «۱» نفسه قبل ضیق الانفاس و شدّة الابلاس.

خوشا از برای کسی که شتاب کند در رهائی نفس خود پیش از تنگ شدن نفسها و سختی ابلاس یعنی نومیدی یا حیرانی که در وقت مرگ رو می دهد.

۵۹۵۲

طوبی لمن غلب نفسه و لم تغلبه، و ملک هواه و لم یملکه.

خوشا از برای کسی که غلبه کند بر نفس خود و غلبه نکند نفس او بر او، و مالک شود خواهش خود را و مالک نشود خواهش او او را.

۵۹۵۳

طوبی لمن کظمّ غیظه و لم یطلقه، و عصی امر نفسه فلم یهلهک.

خوشا از برای کسی که فرو خورد خشم خود را و رها نکند آن را، و نافرمانی کند فرمان نفس خود را پس هلاک نگرداند آن او را. یعنی نافرمانی کند فرمانهای نفس خود را که بمقتضای شهوت و غضب امر کند او را به آنها پس هلاک نگرداند فرمان نفس او را یعنی چون فرمان آن نبرد هلاک نشود بسبب آن، و اگر اطاعت کند هلاک شود بسبب آن.

۵۹۵۴

طوبی لمن ذکر المعاد فاستکثر من الزّاد.

خوشا از برای کسی که یاد کند روز بازگشت را پس بسیار فرا گیرد از توشه یعنی از توشه از برای آن.

۵۹۵۵

طوبی لمن احسن الی العباد و تزود للمعاد.

خوشا از برای کسی که نیکوئی کند بسوی بندگان و فرا گیرد توشه از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴۲

روز بازگشت. مراد اینست که همین احسان ببندگان توشه باشد از برای او جهت روز بازگشت.

۵۹۵۶

طوبی لمن تجلبب بالقنوع و تجنّب الاسراف.

خوشا از برای کسی که پیراهن خود کند خشنودی بنصیب و قسمت خود را، و دوری گزیند از اسراف. «پیراهن خود کند» یعنی همواره آن را با خود دارد مانند پیراهن که همراه است با آدمی.

۵۹۵۷

طوبی لمن تحلّی بالعفاف و رضی بالكفاف.

خوشا از برای کسی که زینت یابد بپرهیزگاری، و رضی شود بکفاف.

«کفاف» قدری از روزی را گویند که بآن میانه روی توان کرد و با آن بی‌نیاز از مردم توان بود.

۵۹۵۸

طوبی لمن کذب مناه و اخرج دنياه لعماره اِخراه.

خوشا از برای کسی که دروغ شمارد آرزوی خود را، و خراب کند دنیای خود را از برای آباد کردن آخرت خود. «دروغ شمارد آرزوی خود را» یعنی باطل داند آنرا یا این که وعده‌های آن را دروغ داند و فریب آن نخورد. و ممکن است که «کذب مناه» بمعنی «کذب عن مناه» «۱» باشد و ترجمه این باشد که: خوشا از برای کسی که باز ایستد از آرزوهای خود.

۵۹۵۹

طوبی لمن اطاع محمود تقواه، و عصی مذموم هواه.

خوشا از برای کسی که فرمان برد پرهیزگاری ستوده خود را، و نافرمانی کند خواهش نکوهیده خود را. مراد به «فرمان بردن پرهیزگاری ستوده خود» اینست که پرهیزگار گردد و اطاعت پرهیزگاری خود کند که ستوده شده است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴۳

۵۹۶۰

طوبی لمن بادر الهدی قبل ان تغلق ابوابه.

خوشا از برای کسی که شتاب کند براه راست پیش از این که بسته شود درهای آن، یعنی پیش از حضور وقت مرگ که دیگر درهای توبه و قبول اعمال بسته شود و براه راست نتوان رفت.

۵۹۶۱

طوبی لمن بادر صالح العمل قبل ان تنقطع «۱» اسبابه.

خوشا از برای کسی که شتاب کند بعمل صالح پیش از این که بریده شود اسباب آن که همان وقت حضور مرگ باشد چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد.

۵۹۶۲

طوبی لمن سلک طریق السّلامه ببصر من بصره و طاعة هاد امره.

خوشا از برای کسی که بپیماید راه سلامت را بینائی کسی که بینا گرداند او را و فرمانبرداری راهنماینده که فرمان دهد او را. یعنی برود براه سلامت بسبب بینائی که یافته باشد از کسی که بینا گرداند او را و بسبب فرمانبرداری راهنماینده که امر کند او را. مراد بآن «بینا کننده و راهنماینده» امام حق است یا کسی که راهنمائی او منتهی گردد بامام حقی.

۵۹۶۳

طوبی لمن صلحت «۲» سریره، و حسنت علانیته، و عزل عن الناس شره.

خوشا از برای کسی که شایسته باشد نهان او، و نیکو باشد آشکار او، و بگرداند از مردم بدی خود را.

۵۹۶۴

طوبی لمن اخلص لله علمه و عمله، و حبه و بغضه، و اخذه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴۴

و ترکه، و کلامه و صمته.

خوشا از برای کسی که خالص گرداند از برای خدا علم خود را و عمل خود را، و دوستی خود را و دشمنی خود را، و گرفتن خود را و واگذاشتن خود را، و سخن گفتن خود را و خاموشی خود را.

۵۹۶۵

طوبی لمن وفق لطاعته، و حسنت خلیفته، و احرز امر آخرته.

خوشا از برای کسی که توفیق داده شده باشد از برای فرمانبرداری او، و نیکو باشد خصلت او، و جمع کند کار آخرت خود را، «از برای فرمانبرداری او» یعنی از برای فرمانبرداری که بکند او.

۵۹۶۶

طوبی لمن ذل فی نفسه، و عز بطاعته، و غنی بقناعته.

خوشا از برای کسی که خوار باشد در نفس خود، و عزیز باشد بسبب طاعت خود، و توانگر باشد بسبب قناعت خود. «خوار باشد در نفس خود» یعنی خود را خوار داند و خواری و فروتنی کند با مردم و تکبر و تبختری نداشته باشد، و «توانگر گردد بسبب قناعت خود» یعنی قناعت کند به آن چه داشته باشد و بسبب آن توانگر گردد یعنی بتوانگری حقیقی که بی‌نیازی از مردم باشد و محتاج نبودن بایشان.

۵۹۶۷

طوبی لمن جعل الصبر مطیة نجاته، و التقوی عدة وفاته.

خوشا از برای کسی که بگرداند صبر را مطیة رستگاری خود، و پرهیزگاری را آماده شده از برای مردن خود. «مطیة» چنانکه مکرر مذکور شد شتر سواری و بار را گویند و مراد به «گردانیدن صبر مطیة رستگاری» اینست که کسب کند رستگاری را بسبب صبر پس رستگاری از برای او بمنزله متاعی باشد که بار کرده باشد آنرا بر صبر و همراه خود دارد در سفر آخرت مانند بازرگانی که متاعها بار کرده باشد و همراه برد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴۵

۵۹۶۸

طوبی لمن بوشر قلبه ببرد الیقین.

خوشا از برای کسی که گردانیده شده باشد دل او مباشر سردی یقین. یعنی یقین بمعارف الهیه داخل شده باشد در دل او چنانکه گویا که پوست هر یک بیوست دیگری رسیده و اضافه «سردی» از برای اینست که در میان عرب باعتبار گرمی بلاد ایشان سردی بغایت مطلوب است و بآن اعتبار از برای هر امر نیکوئی اثبات سردی میکنند، یا این که طلب خنک کردن دل در میانه هر طایفه شایع است پس اثبات سردی و خنکی از برای یقین که داخل دل شود مناسب است و مراد خنک شدن دل است بسبب یقین.

۵۹۶۹

طوبی لمن عمل بسنة الدین، و اقتفی آثار النبیین.

خوشا از برای کسی که عمل کند بسنت دین و پیروی کند آثار پیغمبران را.

مراد به «سنت دین» احکام و اوامر و نواهی آنست و «آثار» بمعنی نشانهاست یعنی آنچه روایت شده از ایشان یا طریقه ایشان بوده در سلوک در هر باب.

۵۹۷۰

طوبی لمن قدم خالصا، و عمل صالحا، و اکتسب مذخورا، و اجتنب محذورا.

خوشا از برای کسی که پیش فرستد خالصی را، و بکند عمل صالحی را، و کسب کند ذخیره گذاشته شده را، و دوری کند از حذر کرده شده. «پیش فرستد خالصی را» یعنی عملی را که خالص باشد از برای حق تعالی. و «کسب کند ذخیره گذاشته شده را» یعنی چیزی را که آنرا ذخیره آخرت کرده باشد، و دوری گزیند از حذر کرده شده یعنی از آنچه امر شده بحذر از آن و دوری کردن از آن.

۵۹۷۱

طوبی لمن کابد هواه، و کذب مناه، و رمی غرضا، و احرز عوضا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴۶

خوشا از برای کسی که بکشد رنج خواهش خود را، و دروغ شمارد آرزوهای خود را، و بیندازد غرضی را، و جمع کند عوضی را. مراد به «کشیدن رنج خواهش خود» اینست که از پی خواهش نرود و نگاهدارد خود را از آن و صبر کند بر سختی رنج و تعب آن. و مراد به «دروغ شمردن آرزوها» چنانکه چند فقره قبل ازین مذکور شد باطل دانستن آنهاست یا دروغ شمردن وعده‌های آنها و فریب نخوردن از آنها. و «غرض» بمعنی مطلب و هدف تیر هر دو آمده و مراد در اینجا معنی اول است و مراد به «انداختن آن» زایل کردن آنست از خود و گذشتن از سر آن، و استعمال لفظ «رمی» باعتبار مناسبت آن با معنی دیگر «غرض» کمال لطف دارد. و «جمع کند عوضی را» یعنی بگذرد از سر مطلبی و جمع کند بعوض آن اجر و ثوابی را.

۵۹۷۲

طوبی لمن ركب الطریقۃ الغراء، و لزم المحجۃ البیضاء، و توله بالآخره، و اعرض عن الدنیا.

خوشا از برای کسی که سوار شود طریقه غراء را، و جدا نشود از محجّه بیضاء، و فریفته شود بآخرت، و رو بگرداند از دنیا. «طریقه غراء» یعنی راه سفید روشن، و «محجّه بیضاء» نیز بهمان معنی است و مراد از آن راه ایمانست که راهیست روشن، و تاریکی در آن نباشد، و مراد به «سوار شدن آن» سلوک آنست.

۵۹۷۳

طوبی لمن لم تقتله قاتلات الغرور.

خوشا از برای کسی که نکشد او را کشنده‌های فریب. یعنی فریبهای کشنده.

و «کشته نشدن به آنها» اینست که خود را از آنها نگاهدارد و گرفتار آنها نشود پس کشته نشود یعنی بهلاکت و زیان و خسران نیفتد.

۵۹۷۴

طوبی لمن لم تغمّ علیه مشتبهات الامور.

خوشا از برای کسی که پوشیده نشود بر او مشتبهات امور، یعنی امور مشتبه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴۷

که بحسب ظاهر شبیه بیکدیگر باشند و در واقع بعضی حق باشند و بعضی باطل بر او پوشیده نماند و بتندی ذهن و فطنت و توفیق دانش و معرفت تمیز میانه آنها بکند و حق را از باطل جدا نماید.

۵۹۷۵

طوبی لمن بادر الاجل، و اغتتم المهمل، و تزود من العمل.

خوشا از برای کسی که پیشی گیرد بر اجل، و غنیمت شمارد مهلت را، و توشه فرا گیرد از عمل. «پیشی بگیرد بر اجل» یعنی پیشی بگیرد بکردن کارهای خیر پیش از رسیدن آن. و «غنیمت شمارد مهلت را». یعنی غنیمت داند فرصت و مهلت کارهای خیر را، و تا فرصت دارد سعی کند در آنها و پس نیندازد که مبادا دیگر مهلت نیابد. و «توشه فرا گیرد از عمل» یعنی توشه آخرت از عملهای خیر.

۵۹۷۶

طوبی لمن استشعر الوجل، و کذب الامل، و تجنّب الزّلل.

خوشا از برای کسی که شعار خود سازد ترس را، و دروغ شمارد امید را، و دوری کند از لغزش. «شعار» چنانکه مکرر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد و مراد اینست که ترس از خدای عزّ و جلّ همیشه با او باشد مانند آن جامه که همراه صاحب خود باشد، و «دروغ شمارد امید را» یعنی باطل داند آنرا، یا دروغ داند وعده‌های آنرا و فریب آنها نخورد.

۵۹۷۷

طوبی لمن خاف العقاب، و عمل للحساب، و صاحب العفاف، و قنع بالكفاف، و رضی عن الله سبحانه.

خوشا از برای کسی که بترسد از عقاب، و عمل کند از برای روز حساب، و همراه باشد با پرهیزگاری، و قناعت کند بکفاف، و خشنود باشد از خدای سبحانه. «قناعت کند بکفاف» یعنی بمقداری که کافی باشد از برای میانه رو، و طلب زیاده بر آن نکند، و «خشنود باشد از خدای سبحانه» یعنی خشنود باشد به آن چه حق تعالی نصیب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴۸

و بهره او گردانیده و آنرا کم نداند و او را در همه قسمتها عادل داند و بهیچ وجه احتمال حیفی و جوری در آنها ندهد.

۵۹۷۸

طوبی لمن کان له من نفسه شغل شاغل، و الناس منه فی راحة و عمل بطاعة الله سبحانه.

خوشا از برای کسی که بوده باشد از برای او از نفس خود شغلی مشغول کننده، و بوده باشند مردم از او در آسایش، و عمل کند بفرمانبرداری خدای سبحانه. یعنی چندان مشغول نفس خود و اصلاح آن باشد که آن مشغول سازد او را از فکر دیگری یعنی نگذارد که بدیگری پردازد و آزاری از او بکسی رسد، پس مردم از او در آسایش باشند و ضرری از او بکسی نرسد.

۵۹۷۹

طوبی لمن خاف الله فامن.

خوشا از برای کسی که بترسد از خدا پس ایمن گردد یعنی ایمن گردد در آخرت از عذاب بسبب این که باعتبار ترسی که داشته کاری نکرده که سبب عقاب گردد.

۵۹۸۰

طوبی لمن ذکر المعاد فاحسن.

خوشا از برای کسی که یاد کند روز بازگشت را پس احسان کند تا ذخیره او باشد از برای آن روز.

۵۹۸۱

طوبی لنفس اذت الی ربها فرضها.

خوشا از برای نفسی که بگذارد بسوی پروردگار خود فرض خود را، یعنی ادا کند آنچه را واجب شده بر او از افعال و تروک و در چیزی از آنها اهمال نکند.

۵۹۸۲

طوبی لعین هجرت فی طاعة الله غمضها.

خوشا از برای چشمی که ترک کند در طاعت خدا پوشیدن آنرا، یعنی در طاعت خدا اغمازی نکند یا این که بیدار بماند شبها از برای طاعت خدا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۴۹

[حرف «طاء» بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «طاء» بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه بخصوص یک لفظ مانند فصل سابق که همه فقرات مصدر بلفظ «طوبی» بود.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۵۹۸۳

طاعة الهوى تفسد العقل.

فرمانبرداری هوی و هوس فاسد میکند عقل را.

۵۹۸۴

طاعة النساء غاية الجهل.

فرمانبرداری زنان نهایت نادانی است.

۵۹۸۵

طاعة الشهوة تفسد الدين.

فرمانبرداری خواهش فاسد میکند دین را.

۵۹۸۶

طاعة الحرص تفسد اليقين.

فرمانبرداری حرص فاسد میکند یقین را، یعنی یقین بمعارف الهیه را، زیرا که کسی را که یقین به آنها باشد داند که حرص زیاد نمی کند روزی کسی را از آنچه مقدر شده از برای او، و سودی ندارد از برای او بغیر تعب و زحمت و زیان و خسران،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۰

پس کسی که فرمانبرداری حرص کند باید که این یقین او اگر بوده باقی نباشد، و بنا بر این مراد به «فاسد کردن» اینست که نشان و دلیل فساد آنست، و ممکن است که بالخاصیه سبب فساد آن گردد.

۵۹۸۷

طاعة الامل تفسد العمل.

فرمانبرداری امید فاسد میکند عمل را، زیرا که مشغول می‌سازد بسعی از برای امیدها، و مانع می‌شود از عمل از برای آخرت.

۵۹۸۸

طاعة الجهول تدلّ علی الجهل.

فرمانبرداری بسیار نادان دلالت میکند بر نادانی.

۵۹۸۹

طلاق الدنيا مهر الجنة.

طلاق دنیا کابین بهشت است، و این عبارتی است در غایت لطف، و محتاج بشرح نیست.

۵۹۹۰

طلب الدنيا رأس الفتنة.

طلب دنیا سر فتنه است، یعنی مبدأ همه فتنه‌هاست، یا عمده‌ترین آنهاست.

۵۹۹۱

طلب الجنة بلا عمل حمق.

طلب کردن بهشت بی عملی حماقت است، مراد اینست که عاقل آنست که تقصیر در عمل نکند و با وجود آن امید بهشت از راه تفضل داشته باشد و کسی که بی عمل طلب آن کند و امید آن داشته باشد احمق و کم عقل است.

۵۹۹۲

طلب التناء بغير استحقاق خرق.

طلب ستایش بی استحقاقی کودنی «۱» است.

۵۹۹۳

طالب الخير من اللّثام محروم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۱

طلب کننده خیر از لئیمان محروم است، مراد به «لئیمان» چنانکه مکرر مذکور شد بخیلان است، یا مردم دنی پست مرتبه.

۵۹۹۴

طالب الدنيا بالدین معاقب مذموم.

طلب کننده دنیا بدین عقاب کرده شده نکوهش کرده شده است، مراد به «طلب کننده دنیا بدین» کسیست که از برای دنیا ضرر بدین خود رساند.

۵۹۹۵

طلب الجمع بین الدنيا و الآخرة من خداع النفس.

طلب جمع کردن میانه دنیا و آخرت از حیله نفس است یعنی هر گاه کسی از سر آخرت نگذرد و بآن اعتبار خواهد که مشغول دنیا نشود گاه هست که نفس او با او مکر و حیله کند و چنین نماید باو که جمع میانه هر دو ممکن است باید که طلب هر دو کرد و از سر هیچ یک نگذشت. و این مجرد حیله ایست که او را فریب دهد باین و اگر نه جمع میانه هر دو بطلب هر دو ممکن نیست، جمع میانه هر دو باین نحو تواند شد که آدمی همین طلب آخرت کند و دنیا را هم حق تعالی بی طلب او بر او تفضل کند.

پوشیده نیست که مراد باید این باشد که طلب کمال آخرت و دنیا هر دو با هم جمع نشود و آن مجرد مکر و حیله نفس است نه این که مطلقا طلب هر دو با هم جمع نشوند، چه ظاهرست که طلب آخرت با طلب دنیا فی الجمله جمع تواند شد، و همچنین بر عکس.

۵۹۹۶

طالب الخير بعمل الشرّ فاسد العقل و الحسن.

طلب کننده خیر بعمل شرّ فاسد عقل و دریافت است و اگر نه ظاهرست که نتیجه بدی بدیست و نیکی نخواهد بود، و مراد باین مذمت جمعی از اهل دنیاست که بأعمال شرّی که کنند توقع جزای خیر دارند.

۵۹۹۷

طلب المراتب و الدرجات بغير عمل جهل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۲

طلب کردن مراتب و پله‌های بلند بی‌عملی نادانیت، غرض مذمت بسیاری از مردم است که توقع مراتب بلند در آخرت دارند بی‌این که عملی کنند.

۵۹۹۸

طاعة الجهول و كثرة الفضول تدلان على الجهل.

فرمانبرداری بسیار نادان و بسیاری فضول دلالت میکنند بر نادانی. مراد به «فضول» پر گوئی است یا هر زیاده کاری یعنی کارهایی که مهم نباشد و چندان بکار نیاید.

۵۹۹۹

طاعة الهدى تنجى.

فرمانبرداری راه راست رستگار می‌سازد.

۶۰۰۰

طاعة الهوى تردى.

فرمانبرداری هوا و هوس هلاک می‌گرداند، یا می‌اندازد یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۶۰۰۱

طاعة دواعى الشّور تفسد عواقب الامور.

فرمانبرداری خواننده‌های بديها فاسد میکند عاقبت‌های کارها را. مراد به «خواننده‌های بديها» اموریست که می‌خواند آدمی را بديها، و تحریص میکند بر آنها، مانند شهوت و غضب.

۶۰۰۲

طول الفكر يحمد العواقب و يستدرک فساد الامور.

درازی فکر ستوده می‌گرداند عاقبت‌ها را، و باز یافت میکند فساد کارها را. مراد به «درازی فکر» فکر بسیار کردن است و این که هیچ کاری بی‌فکر نشود. و «باز یافت میکند فساد کارها را» یعنی بآن تدارک و اصلاح فساد کارهایی که شده باشد نیز می‌توان کرد مانند تدارک گناهان بتوبه و پشیمانی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۳

۶۰۰۳

طول الاعتبار يحدو على الاستظهار.

درازی عبرت گرفتن میراند بر پشت محکم کردن. مراد به «عبرت گرفتن» فکر کردنست و پی بردن از چیزها به آن چه استنباط از آنها توان کرد. و «میراند بر پشت محکم کردن» یعنی می‌دارد آدمی را بر این که در هر باب احتیاط کند و پشت خود را محکم گرداند و کاری را که احتمال زیان و خسران در آن باشد نکند.

۶۰۰۴

طول الاصطبار من شيم الابرار.

درازی صبر کردن از خصلت‌های نیکوکاران است.

۶۰۰۵

طول القنوت و السجود ينجى من عذاب النار.

درازی قنوت و سجود رستگار می‌گرداند از عذاب آتش. مراد به «قنوت» قنوت نماز است یا مطلق دعا خواندن، یا ایستادن در نماز. و مراد به «سجود» سجود نماز است، یا مطلق خضوع و فروتنی کردن.

۶۰۰۶

طالب الادب احزم من طالب الذّهب.

طلب کننده ادب دور اندیش ترست از طلب کننده طلا. مراد به «طلب کردن ادب» آموختن آنست، و «بودن طلب کننده آن دور اندیش‌تر از طلب کننده طلا» ظاهرست چه سود آن در دنیا و آخرت عظیم است و زیان و خسران را بآن راهی نیست، بخلاف طلا که بسا باشد که سبب زیان و خسران دنیا و آخرت هر دو گردد، و بر فرضی که نشود و سود برد از آن در هر دو سرا، سود آن برابری با سود آداب نکند و مراد به «ادب» آدابی است که در

شریعت مقدّسه از برای هر کاری مقرر شده، و گاه باشد که شامل بعضی آداب حسنه نیز باشد که میان مردم شایع شده باشد هر چند در شرع اقدس وارد نشده باشد، و ممکن است که مراد بآن سنگین بودن و تنگ ظرف نبودن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۴

۶۰۰۷

طلب الادب جمال الحسب.

طلب کردن ادب زیبایی حسب است. مراد به «حسب» کرم و شرفی است که آدمی خود تحصیل کرده باشد یا مال یا دین، یا آنچه شمرده شده از مفاخر پدران این کس.

۶۰۰۸

طریقتنا القصد، و سنتنا الرشد.

طریقه ما میانه رویست و سیرت ما رشد است، یعنی ایستادن بر راه حق یا تصلب در آن.

۶۰۰۹

طاعة الله سبحانه لا يحوزها الا من بذل الجدة و استفرغ الجهد.

فرمانبرداری خدای سبحانه جمع نمی کند آنرا مگر کسی که بذل کند جدّ را و بکار برد طاقت را. مراد اینست که تحصیل آن باسانی نشود باید که بذل جدّ و صرف طاقت خود در آن نمود تا حاصل شود.

۶۰۱۰

طول الامتنان يكثر صفو الاحسان.

درازی منت گذاشتن تیره می سازد صاف احسان را. یعنی احسان صافی را که تیرگی نداشته باشد.

پوشیده نماند که اصل منت گذاشتن سبب تیرگی احسان می شود پس تخصیص بدرازی آن یا باعتبار زیادتی تیرگی است در آن، و یا باعتبار این که اصل احسان لازم دارد منتی را هر چند صاحب آن نگذارد ممکن نیست جدا شدن آن از آن، و مراد به «درازی آن» منتی است که زیاده بر آن گذاشته شود، و یا اشاره است باین که منت هر قدر که گذاشته شود آن دراز می شود و هر بار که بخاطر آن شخص می آید گران آید بر او و باری شود بر خاطر او، و بمنزله تجدید آن منت باشد پس درازی منت کنایه است از اصل منت گذاشتن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۵

۶۰۱۱

طعن اللسان امض من طعن السنان.

زدن زبان اندوهناک کننده ترست دل را از زدن نیزه.

۶۰۱۲

طاعة الله مفتاح كل سداد و صلاح كل فساد.

فرمانبرداری خدا کلید هر سداد و صلاح هر فساد است. «سداد» بفتح سین گفتار و کردار درست را گویند و در بعضی نسخه ها لفظ «کل» در هر دو موضع نیست و بنا بر این ترجمه اینست که: کلید سدادی است و صلاح فساد است. و مراد همان است یعنی کلید هر سداد و صلاح هر فساد، و در بعضی ازین نسخه ها که لفظ «کل» ندارد «معاد» بجای فساد واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: و صلاح روز بازگشت است.

۶۰۱۳

طاعة الله سبحانه اعلى عماد و اقوى عتاد.

فرمانبرداری خدای سبحانه بلندتر ستونیست، و محکمتر آماده کرده شده ایست.

۶۰۱۴

طالب الآخرة يدرک منها امله و يأتيه من الدنيا ما قدر له.

طلب کننده آخرت در می یابد از آن امید خود را، و می آید او را از دنیا آنچه تقدیر شده از برای او.

۶۰۱۵

طالب الدنيا تفوته الآخرة و يدرکه الموت حتى يأخذ بعتة و لا يدرک من الدنيا الا ما قسم له.

طلب کننده دنیا فوت می شود او را آخرت، و در می یابد او را مرگ تا این که فرا گیرد او را ناگاه، و در نمی یابد از دنیا مگر آنچه قسمت شده از برای او. و در بعضی نسخه ها بجای «يأخذ بعتة» چنین است «حتى يأخذ بعنقه» و بنا بر این ترجمه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۶

اینست که: تا این که فرا گیرد گردن او را یعنی ناگاه گلوی او را بگیرد، و حاصل هر دو یکیست.

۶۰۱۶

طهروا قلوبکم من الحسد فانه مکمد مضمی «۱».

پاک کنید دل‌های خود را از رشک پس بدرستی که آن مکمدیست مضمی.

مکمد است یعنی بیمار کننده دل است یا اندوهناک سخت سازنده است یا تغییر دهنده رنگ و زایل کننده صفای آنست، و «مضمی است» یعنی بیمار کننده است بیماری که به شدن نداشته باشد و هر چند گمان شود بهتری آن باز نکس کند، یا بیماری است سنگین کننده.

۶۰۱۷

طهروا قلوبکم من الحقد فانه داء موبیء «۲».

پاک کنید دل‌های خود را از کینه پس بدرستی که آن دردیست وبادار. «وبا» هر بیماری را گویند که عامّ شود و «درد وبادار» مبالغه است در شدت آن و این که چنان بیماری است که گویا خودش وبا دارد چون زمین وبادار، مانند «ظلّ ظلیل» یعنی سایه سایه‌دار.

۶۰۱۸

طیبوا عن انفسکم نفسا و امشوا الی الموت مشیا سجحا.

نیکو باشید از نفس‌های خود بحسب نفس، و بروید بسوی مرگ رفتن نرم همواری، این فقره مبارکه از جمله کلامیست که در بعضی از روزهای جنگ صفین باصحاب خود فرموده‌اند مشتمل بر بعضی از آداب جنگ. و ممکن است که مراد نصیحت عامّ باشد از برای هر لشکری که بجنگ روند باین که اگر خواهند که فتح و فیروزی یابند باید که تن دردهند بمرگ، و بطیب نفس و دل خوش از سر جان بگذرند و سهل باشد بر ایشان رفتن آن، و بروند بجانب مرگ رفتن نرم همواری «۳»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۷

یعنی باطمینان و آرام، بی ترس و لرزی، چه ظاهرست که جمعی که در جنگ چنین باشند غالب این است که فتح و فیروزی ایشان را باشد. و ممکن است که خطاب بخصوص أصحاب خود باشد باین که شما باعتبار این که می‌دانید حقیقت خود را و اجر و ثواب شهادت و مرتبه بلند آنرا، و این که آن در حقیقت مردن نیست بلکه زندگانی سعید و حیات جاوید است باید که چنان باشید و چنین کنید که مذکور شد.

۶۰۱۹

طاعة النساء تزری بالتبلاء و تردی العقلاء.

فرمانبرداری زنان عیبناک می‌گرداند نبیلان را، یعنی مردم تند فطنت «۱» یا نجیب را، و هلاک می‌گرداند عاقلان را یا می‌اندازد یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۶۰۲۰

طهروا انفسکم من دنس الشّهوات تدرکوا رفیع الدّرجات.

پاک گردانید نفس‌های خود را از چرکنی خواهشها تا دریابید پله‌ها و مراتب بلند را.

۶۰۲۱

طهروا قلوبکم من درن السّیّئات تضاعف لکم الحسنات.

پاک گردانید دل‌های خود را از چرک گناهان تا مضاعف گردد از برای شما حسنات، یعنی اگر پاک کنید دل‌های خود را ثواب حسنات شما مضاعف گردد یعنی دو چندان گردد، و ممکن است که مراد به «مضاعف شدن» مطلق زیاد شدن باشد نه خصوص دو چندان.

۶۰۲۲

طاعة النساء شیمة الحمقى.

فرمانبرداری زنان خصلت مردم احمق کم عقل است.

۶۰۲۳

طاعة المعصية سجيّة الهلکی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۸

فرمانبردن گناه خوی هلاک شدگان است.

۶۰۲۴

طلب السلطان من خداع الشّیطان.

طلب کردن پادشاه از مکر و حيله شیطان است، مراد به «طلب کردن پادشاه» طلب کردن خدمات او و دخیل شدن در مناصب و مهمات اوست.

۶۰۲۵

طاعة الغضب ندم و عصیان.

فرمانبرداری خشم پشیمانی است و گناه یعنی سبب پشیمانی می‌شود، و گناه است یا سبب آن می‌شود.

۶۰۲۶

طاعة الشهوة هلك، و معصيتها ملك.

فرمانبرداری خواهش هلاک شدنست و نافرمانی آن پادشاهیست، یعنی بمنزله پادشاهی است، باعتبار این که این کس را مستقل سازد و فارغ گرداند از این که هر ساعت محکوم حکم خواهشی و هوسی گردد، یا بمنزله پادشاهیست باعتبار مرتبه بلندی که حاصل می‌شود بسبب آن در آخرت. و ممکن است که «ملک» بکسر میم خوانده شود نه بضم آن و بنا بر این ترجمه اینست که نافرمانی او مالک شدن است یعنی مالک شدن نفس خود و در آوردن آن از اسروا بند هواها و هوسها، یا مالک شدن مرتبه بلند در آخرت.

۶۰۲۷

طاعة الجور توجب الهلك و تأتي على الملك «۱».

فرمانبرداری ستم واجب می‌سازد هلاکت را، و هلاک می‌گرداند پادشاهی را، یعنی فاسد میکند آن را یا زایل میکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۵۹

۶۰۲۸

طول التفكير يصلح عواقب التدبير.

درازی فکر کردن بصلاح می‌آورد عاقبت‌های تدبیر را یعنی تدبیر زندگانی و فکر در طریق آن.

۶۰۲۹

طول التفكير يعدل رأى المشير.

درازی فکر کردن برابری میکند با اندیشه اشاره کننده. یعنی گاه هست که برابری میکند با رای و اندیشه عاقلی که کسی مشورت باو کند و کار آنرا میکند.

و ممکن است که «یعدّل» بتشدید دال خوانده شود و ترجمه این باشد که تعدیل میکند رای اندیشه کننده را، و مراد این باشد که: هر گاه کسی در مطلبی فکر درازی کرده باشد و بعد از آن مشورت کند با عقلا، درازی فکر او حکم میکند باین که رای کدام یک از ایشان عدل و صواب است و از آن می‌توان یافت که رای درست رای کدام یک است.

۶۰۳۰

طلب التعاون على اقامة الحق ديانة و امانة.

طلب کردن یاری بر پای داشتن حق دینداری و امانتداریست یعنی طلب یاری از مردم کردن در باب بر پای داشتن امر حقی دینت و امانت است و از طلبهای مذموم نیست.

۶۰۳۱

طلب التعاون على نصره الباطل جناية و خيانة.

طلب کردن یاری بر یاری نمودن باطل گناه است و خیانت، یعنی خیانت با دین یا با جمعی که از ایشان یاری بر آن امر خواسته و ایشان عالم نبوده‌اند ببطلان آن.

۶۰۳۲

طلاقة الوجه بالبشر و العطية و فعل البرّ و بذل التحية داع الى محبة البرية.

گشادگی رو بشکفتگی و بخشش و کردن نیکویی و بذل تحیت خواننده است بسوی دوستی خلاق، یعنی سبب آن می‌گردد، و مراد به «بذل تحیت» بذل عطا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۰

و احسان است و تأکید سابق است، و ممکن است که مراد به «تحیت» سلام باشد که معنی شایع آن است، و مراد به «بذل آن» بذل آن باشد بابتدا کردن بسلام بمردم و جواب سلام ایشان، نه مانند جمعی از متکبران که مضایقه کنند از آن، خصوصا از ابتدا بآن، و نسبت بجمعی که بحسب دنیا پست‌تر از ایشان باشند.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در ذکر و وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله رحمت کناد خدا بر او و آل او.

۶۰۳۳

طیب دواز بطبه قد احکم مراهمه، و احمی مواسمه، یضع ذلک حیث الحاجه الیه من قلوب عمی و آذان صمّ و السنه بکم یتتبع بدوائه مواضع الغفله و مواطن الحیره.

طیبی است گردنده بطب خود، بتحقیق که محکم کرده مرهم‌های خود را، و گرم کرده است تمغاهای «۱» خود را، می‌گذارد آن را در جائی که حاجت باشد بسوی آن، از دل‌های کور، و گوش‌های کر، و زبان‌های گنگ، از پی می‌رود بدوای خود جایگاه‌های غفلت را، و مواضع حیرت را. «طیب» بمعنی علاج کننده است خواه علاج کننده جسم باشد و خواه علاج کننده نفس، و «گردنده بطب خود» یعنی می‌گردد از برای طبابت خود و تفحص میکند تا هر که را بیابد که محتاج به آنست طبابت کند. و «مرهم» هر طلای «۲» نرمی را گویند که زخم را بآن طلا کنند، و مراد به «محکم کردن مرهم‌ها» اینست که چنان ساخته آن مرهم‌ها را که بر هر زخمی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۱

بگذارد البته به کند و خطا نکند، و «گرم کرد دست تمغاهای خود را» یعنی همیشه آنها را گرم دارد که هر که را باید که داغ کند، و «می‌گذارد آن را» یعنی تمغا را یا هر یک از مرهم و تمغا را در جائی که محتاج بآن باشد مثل دل‌هایی که کور باشند از دیدن حق، و گوش‌هایی که کر باشند از شنیدن آن، و زبان‌هایی که کنگ باشند از گفتن آن، و «از پی می‌رود بدوای خود» یعنی تتبع میکند از برای دوای خود جایگاه‌های غفلت و بی‌خبری را، پس هر جائی را که چنین یافت دوای خود را کار می‌برد در آنجا، و همچنین «مواضع حیرت را» پس هر که را که حیران یافت معالجه می‌نماید و مراد به «جایگاه‌های غفلت» آنانند که غافل‌اند و خبری از راه راست ندارند و اصلاً بفکر این هم نیفتاده‌اند که راه راستی میباشد یا نمی‌باشد؟ و به «مواضع حیرت» آنان که بفکر آن افتاده باشند و حیران باشند و ندانند که راه راست کدام راه است؟

و سؤال کرده شد آن حضرت علیه السلام از قدر یعنی از قدر حق تعالی و معنی آن، پس فرمود آن حضرت علیه السلام:

۶۰۳۴

طریق مظلم فلا تسلکوه، و بحر عمیق فلا تلجوه، و سرّ الله سبحانه فلا تتکلفوه.

راهی است تاریک، پس مروید بآن راه، و دریائی است عمیق، پس داخل مشوید در آن، و سرّ خدای سبحانه است، پس مگذارید بر خود کلفت آن را. چون در احادیث بسیار وارد شده بلکه میانه اکثر اهل ملل مشهورست که: هیچ چیز واقع نمی‌شود مگر بقضا و قدر حق تعالی پس اگر قدری سخن در تحقیق مراد از آن گفته شود بعد از آن متوجه شرح این فقره مبارکه شویم می‌تواند بود خصوصاً این که از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که ایمان بقدر ضرور است چنانکه روایت شده از حضوت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که فرموده: تا کسی ایمان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۲

نیاورد بقدر، خیر آن و شرّ آن، و شیرین آن و تلخ آن، ایمان نیاورده است.

و روایت شده از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده: هر که نماز کند در عقب کسی که تکذیب کند بقدر خدای عزّ و جلّ باید که اعاده کند هر نمازی را که کرده باشد در عقب او.

پس می‌گوئیم که: قضا بسه معنی آمده:

اول - بمعنی خلق و ایجاد چنانکه در قرآن مجید فرموده: فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِی یَوْمَیْنِ یعنی پس خلق کرد آسمانها را هفت آسمان در دو روز و قدر نیز باین معنی آمده چنانکه فرموده: وَ جَعَلَ فِیْهَا رَوَاسِیَ یعنی خلق کرده است در زمین قوت‌های آن را یعنی قوت‌های اهل آن را، یا قوت‌هایی که از آن حاصل می‌شود.

دوم - بمعنی امر و فرمان چنانکه فرموده: وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، یعنی امر کرده و فرمان داده پروردگار تو باین که عبادت نکنید مگر او را، و «قدر» نیز نزدیک باین معنی آمده چنانکه فرموده: نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، یعنی ما لازم گردانیده‌ایم در میانه شما مرگ را.

سوم - بمعنی اعلام چنانکه فرموده: وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِی الْكِتَابِ لِنُفْسِدَنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ، یعنی وحی فرستادیم بسوی بنی اسرائیل و اعلام کردیم ایشان را در تورا که هر آینه فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه. و «قدر» نیز نزدیک باین معنی آمده چنانکه فرموده: فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ یعنی نجات دادیم حضرت لوط و اهل او را مگر زن او را که تقدیر کرده بودیم و در لوح نوشته بودیم او را از آنها که باقی باشند در عذاب، یا از آنها که هلاک شوند و گذشته شوند.

و پوشیده نیست که بودن همه چیز بقضا و قدر خدای تعالی بنا بر معنی اول

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۳

که خلق و ایجاد باشد صحیح نیست در افعال بندگان مگر بنا بر مذهب جهمیّه «۱» و اشاعره «۲» که آنها را بخلق و ایجاد خدا می‌دانند، و فساد آن خود ظاهرست و در رسائلی که در اصول دین و غیر آن نوشته‌ایم بیان آن نموده‌ایم، و همچنین بمعنی دوم که امر و فرمان باشد نیز صحیح نیست در همه افعال بندگان چه از جمله آنها معاصی است و چگونه آنها بامر و فرمان خدا تواند بود؟! چنانکه فرموده: وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا، و اما معنی سوم

پس محقق طوسی خواجه نصیر الدین طاب ثراه و جمعی دیگر از علما گفته‌اند که: قضا و قدر باین معنی در همه جا صحیح است و مخفی نیست که بآن معنی نیز در همه حوادث صحیح نتواند بود، زیرا که هر گاه پیش از وجود هر چیز اعلامی بآن شده باشد یا آن در لوحی نوشته شده باشد پس باید که پیش از وجود هر چیز از ممکنات چیز دیگر از آنها باشد و قدم عالم لازم می‌آید پس باید که شامل بعض موجودات نباشد مثلا وجود لوح در لوحی دیگر نوشته نشده باشد و دیگر هر چه موجود شود قبل از آن در لوح نوشته شده باشد، یا تخصیص داد حکم را بموجودات عالم عنصری، یا بأفعال غیر خدا، و شیخ مفید که از اعظام محققین علمای متقدمین ماست گفته که: قضای خدای تعالی در اشیاء مختلف است هر چه در افعال بندگان باشد حکم و فرمانی است که در آنها کرده در پاره بامر و در پاره نهی و در پاره تجویز و رخصت، و مراد این است که: هیچ فعلی از افعال بندگان نیست که خدای عز و جل را در آن حکمی نباشد، و قضای او در بندگان و در آنچه از برای ایشان ایجاد کرده بمعنی خلق و ایجاد است یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۴

همه بخلق و ایجاد خدا موجود شده‌اند و قدر را بمعنی قضا و تأکید آن نگرفته بلکه چون قدر بمعنی اندازه گرفتن و واقع ساختن چیزی در جای خود و بروشی که حق آنست آمده قدر را در همه اشیاء بآن معنی گرفته و گفته که: قدر حق تعالی در آنچه خود کرده ایجاد کردن و واقع ساختن آنهاست در جای خود و بروشی که حق آنهاست، و در افعال بندگان این است که آنچه قرار داده در آنها از امر و نهی و ثواب و عقاب و غیر آن همه آنها واقع است در موقع خود و گذاشته شده در موضع خود، واقع نشده عبث و کرده نشده باطل، و پوشیده نیست که آنچه گفته اگر چه صحیح است اما حمل قضا و قدر بر آن خالی از دوری نیست.

و حکما گفته‌اند که: مراد بقضای خدای تعالی علم اوست به آن چه هر چیز سزاوار آنست که بر آن نحو موجود شود از برای نظام کل، و قدر حق تعالی اخراج آنهاست بوجود در خارج بأسباب آنها بروشی که در قضا مقرر شده که نظام اکمل است.

و مخفی نیست که وجود هر چیز بقضا و قدر باین معنی صحیح است و محتاج بتخصیص نیست. و بعضی از علمای ما نیز علم را یکی از معانی قضا شمرده‌اند و قضا را در بعضی آیات کریمه بآن تفسیر کرده‌اند.

و شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله که از اکابر علمای متقدمین است در رساله اعتقادات خود گفته که: اعتقاد ما در قضا و قدر قول حضرت صادق است صلوات الله و سلامه علیه که بزراره فرموده در وقتی که زراره سؤال کرده از آن حضرت که: ای سید من چه می‌فرماید در قضا و قدر؟- پس آن حضرت فرمود که: می‌گویم من که بدرستی که خدای تعالی هر گاه جمع کند بندگان را روز قیامت سؤال میکند ایشان را از آنچه عهد کرده بسوی ایشان، و سؤال نمی‌کند ایشان را از آنچه قضا کرده بر ایشان.

و بگمان فقیر این حدیث شریف که شیخ مفید طاب ثراه حکم بصحت آن کرده دو احتمال دارد:

یکی آنکه خدای تعالی پرسش میکند بندگان را از آنچه امر کرده بآن و نهی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۵

فرموده از آن، و پرسش نمی‌کند از آنچه قضا کرده بر ایشان پس شما را چه کارست بتحقیق قضای خدای تعالی، بلکه بر شماست تحقیق آنچه دانستن آن در کارست از اوامر و نواهی و سایر احکام معهوده حق تعالی، و بنا بر این دانستن قضا و قدر در کار نخواهد بود.

و احتمال دیگر آنچه اشاره بمعنی قضا باشد که «قضا» در چیز است که خدای عز و جل در روز قیامت سؤال از آن نکند پس در افعال اختیاریه عباد نخواهد بود و بنا بر این ظاهر اینست که «قدر» هم نیز بمعنی «قضا» باشد و اگر نه بایست اشاره بآن هم بشود، و این احتمال موافق است با آنچه معتزله گفته‌اند که: قضا و قدر در افعال اختیاری عباد نمی‌باشد و علم خدا اگر چه شامل آنها هم هست اما علم بچیزی علت وقوع آن نمی‌شود بلکه وقوع آنها باراده و اختیار ایشانست پس ایشان قضا و قدر خدا را امری گرفته‌اند که سبب وقوع فعل شود مثل اراده حتمی یا خلق و ایجاد، و ظاهرست که قضا و قدر باین معنی در افعال بندگان نخواهد بود و اگر نه سؤال و حساب و ثواب و عقاب معقول نباشد، و بنا بر این آیه کریمه «أنا کل شیء خلقناه بقدر» تخصیص داده می‌شود بعضی اشیاء، یا این که قدر در آن بمعنی دیگر خواهد بود چنانکه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه روایت شده که در تفسیر این آیه کریمه فرموده که خدای تعالی می‌فرماید که: ما هر چیزی را خلق کرده‌ایم از برای اهل آتش باندازه اعمال ایشان، پس تخصیص داده می‌شود بچیزهایی که از برای اهل آتش خلق شده، و چنانکه بعضی مفسرین گفته‌اند که: مراد اینست که ما خلق کرده‌ایم هر چیزی باندازه که حکمت اقتضای آن کرده و موافق مصلحت بوده، پس تخصیص داده می‌شود بچیزهایی که خدای تعالی خالق آنها باشد و شامل افعال عباد نخواهد بود و الله تعالی یعلم.

و شیخ صدوق رحمه الله بعد از آنچه نقل کردیم گفته که:

و کلام در قدر نهی شده از آن، و نقل کرده حدیثی از حضرت امیر المؤمنین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۶

صلوات الله و سلامه عليه که شخصی سؤال کرده از آن حضرت از قدر؟- پس فرموده آن حضرت صلوات الله و سلامه عليه که: بحریست عمیق پس فرو مرو در آن. باز سؤال کرده مرتبه دوم، پس فرموده آن حضرت که: راهیست تاریک پس مرو بآن راه. باز سؤال کرده مرتبه سیم. پس فرموده که: سر خداست پس متکلف آن مشو، و حدیث طویل دیگر نیز نقل کرده از آن حضرت صلوات الله عليه که در آن نیز نهی شده از آن. و پوشیده نیست که حدیث اول موافق است با این فقره مبارکه که در اینجا نقل شده. و شیخ مفید رحمه الله حکم بصحت این حدیثها نکرده و گفته که: بر تقدیری که آنها صحیح باشد دو احتمال دارد: یکی آنکه- نهی مخصوص جمعی باشد که خوض درین قسم مطالب نتوانند کرد و تأمل در اینها باعث ضلال «۱» ایشان شود و شامل جمیع مکلفین نباشد.

دوم این که- نهی از تحقیق معنی قضا و قدر نباشد بلکه نهی از تفکر در اسرار قضا و قدر باشد و از خوض در آنها و طلب علتی از برای هر فعلی از افعال خدای عز و جل و هر حکمی از احکام او، زیرا که آن چیزی نیست که عقول بشری بآن تواند رسید بلکه همین باید دانست که هر چه کرده از روی حکمت و مصلحت است و هیچ چیز را باطل و عبث خلق نکرده و قرار نداده چنانکه در قرآن مجید فرموده: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ يَعْنِي خَلْق نَكْرَدِيم مَا أَسْمَانَهَا وَ زَمِين وَ أَنْجَه رَا مِيَانَهَا أَنَّهُ بَازِي كِنْنَدَه. وَ فَرْمُودَه: أَوْ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا، يَعْنِي أَيَا كَمَانَ بَرْدَه آيد شَمَا اَيْنَ كَه خَلْق كَرْدَه اِيْم مَا شَمَا رَا عَبْثَ يَعْنِي بَازِي كِنْنَدَه يَا اَز بَرَايِ عَبْثَ وَ بَازِي. وَ فَرْمُودَه: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرٍ،

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۷

یعنی بدرستی که ما خلق کرده ایم هر چیزی را بقدر یعنی بحق و گذاشته ایم آنرا در موضع آن، انتهی ما افاد و لقد أحسن و أجاد. بعد از آن شیخ صدوق رحمه الله دو حدیث دیگر نقل کرده:

یکی آنکه- حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه عليه نقل فرمود از نزد دیواری که میل کرده بود بمکان دیگر، پس کسی گفت بآن حضرت که: یا امیر المؤمنین آیا می گزیری از قضای خدای تعالی؟- پس آن حضرت فرمود که: می گزیم از قضای خدای تعالی بقدر او. و دویم این که- کسی پرسید از حضرت صادق صلوات الله عليه از تعویذها که آیا دفع میکند از قدر چیزی را؟- پس آن حضرت فرمود که: آنها هم از قدرست.

و با وجود خفای معنی این دو حدیث متعرض بیان آنها نشده و گمان فقیر اینست که «قضا» و «قدر» درین دو حدیث بمعنی علم می تواند بود و مراد بحدیث اول این می تواند بود که: می گزیم از آنچه خدا علم بآن دارد به آن چه بآن نیز علم دارد و حاصل آن باشد که آنچه واقع می شود خدا علم بآن دارد پس اگر در زیر دیوار مایل بمانم و آن بر روی من بیفتد علم خدا بآن تعلق گرفته خواهد بود، و اگر از آنجا بگریزم بجای دیگر و سالم بمانم علم خدا بآن تعلق گرفته خواهد بود، پس علم خدا را علت امری نباید دانست بلکه رعایت آنچه عقلا و شرعا در کار است باید نمود و هر گاه آن واقع شود معلوم می شود که علم خدا هم بآن تعلق گرفته بوده.

و ممکن است که تعبیر به «قضا» در اول و به «قدر» در ثانی باعتبار این باشد که اگر در زیر دیوار بماند مجرد قضاست یعنی علم خدا بآن تعلق گرفته اما آن را خلاف مصلحت دانسته، و اگر بگریزد آن قدرست، یعنی علم خدا بآن تعلق گرفته و آن را موافق حکمت و مصلحت هم دانسته، و مراد بحدیث دوم این می تواند بود که هر چه واقع می شود علم خدا بآن بر نحوی که واقع می شود تعلق گرفته و [قدر] همان است پس اگر کسی مثلا تعویذ نکند و بلائی پیش او آید علم خدا بآن تعلق

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۸

گرفته بوده و اگر کسی تعویذ کند و دفع بلاها از او شود علم خدا بآن تعلق گرفته بوده و [قدر] در باره او این بوده، پس تعویذ چیزی از قدر را دفع نمی کند بلکه اگر واقع شود آن هم داخل قدر خواهد بود و رسیدن بلا باو درین صورت قدر نخواهد بود، پس تعویذ بلا را دفع میکند و قدر را دفع نمی کند و حاصل این است که:

حق تعالی چنین مقرر کرده که اگر تعویذ نکند فلان بلا باو برسد و اگر بکند آن بلا دفع شود و در ازل علم بهر طرف که واقع می شود دارد، و آن را «قضا و قدر» گویند و علم سابق علت وقوع یک طرف نمی شود بلکه آن تابع اینست، و بنا بر این هر گاه کسی تعویذ بکند دفع بلائی کرده که بر تقدیر عدم تعویذ مقدر بود و دفع قدر واقعی نکرده چه در واقع قدر درین صورت دفع بلا از او خواهد بود نه رسیدن بلا باو، و الله تعالی یعلم. و چون این مطلب از مشکلات بود و بر اکثر مردم مشتبه و بآن اعتبار جمعی توهم جبر در افعال خود و عدم اختیار در آنها می کردند قدری تفصیل قول در آن مناسب نمود هر چند ملایم وضع این کتاب نبود.

۶۰۳۵

طوبی للزاهدین فی الدنیا، الرّاعبین فی الآخرة، اولئك «۱» اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طيبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، و قرضوا الدنیا علی منهاج المسيح عیسی بن «۲» مریم علی نبینا و علیه السلام.

خوشا از برای بی رغبتان در دنیا، رغبت کنندگان در آخرت، ایشانند که فرا گرفته‌اند زمین را بساطی، و خاک آنرا فراشی، و آب آنرا بوی خوشی، و قرآن را شعاری، و دعا را دثاری، و بریده‌اند دنیا را بر طریقه مسیح عیسی بن مریم بر پیغمبر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۶۹

ما باد و بر او باد درود. «فرا گرفته‌اند زمین را بساطی» بساط و فراش هر دو بمعنی فرشی است که پهن کرده شود، و مراد اینست که: فرش ایشان همین زمین و خاک آن باشد و فرشی دیگر بر روی آن نیندازند، و «آب آن را طیبی» یعنی بوی خوشی که بر خود باشند مثل گلاب و عرقها، همان آب است و دیگر بوی خوشی ندارند، و «شعار» چنانکه مکرر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد، و «دثار» بکسر دال جامه را گویند که بر بالای آن پوشند و مراد اینست که قرآن مجید و دعا را همیشه با خود دارند و از خود جدا نکنند مانند آن جامه و از برای اشعار بزیادتی ملازمت قرآن آنرا بمنزله شعار گرفته و دعا را بمنزله دثار. و «بریده‌اند دنیا را» یعنی گذرانیده‌اند آنرا و طی کرده‌اند ایام عمر خود را از آن بر طریقه حضرت عیسی علیه السلام که زهد و بی‌رغبتی او در دنیا مشهورست و محتاج ببیان نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۱

حرف ظاء

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «ظاء» نقطه‌دار.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۲

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۰۳۶

ظنّ المؤمن کهنه.

گمان مؤمن کهنات است «کهنات» خبر دادن بغیب است و در میان عرب در اوایل اسلام و قبل از آن کاهنان بسیار بودند که خبر می‌دادند ببعضی امور غیبی از روی قواعدی چند که داشته‌اند و مراد درین فقره مبارکه اینست که گمان مؤمن و حدس او بمنزله کهنات است و بسیارست که بنا بر قوت حدسی که دارد گمان می‌برد ببعضی امور غیبی.

۶۰۳۷

ظلم المستشیر ظلم و خیانه.

ظلم کردن بر مشورتجو «۱» ظلم است و خیانت. مراد به «ظلم کردن مشورتجو» این است که با کسی که مشورت میکند آنچه را رای صواب داند باو نگوید و مراد اینست که این هم از اقسام ظلم و خیانت است و مذموم است و نباید کرد.

۶۰۳۸

ظنّ الرجل علی قدر عقله.

گمان مرد بر اندازه عقل اوست، یعنی راستی و درستی گمان او بقدر عقل اوست هر چند عقل کسی بیشتر باشد گمانهای او راستتر باشد.

۶۰۳۹

ظنّ الانسان میزان عقله، و فعله اصدق شاهد علی اصله.

گمان آدمی ترازوی عقل اوست، و کردار او راستگوتر گواهیست بر اصل و نژاد او،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۳

یعنی از گمانهای او و درست در آمدن آنها یا خلاف آن قدر عقل او را می‌توان یافت، و «کردار او راستگوتر گواهیست بر اصل و نژاد او» یعنی کردار نیکو گواه گرامی بودن اصل و نژاد اوست، و کردار بد گواه دنائت و پستی اصل و نژاد او.

۶۰۴۰

ظنّ العاقل اصحّ من یقین الجاهل.

گمان عاقل درست‌ترست از یقین جاهل، یعنی جزم او، و مراد به «عاقل» داناست بقرینه مقابله با «جاهل» که بمعنی نادان است، و ممکن است که مراد به «جاهل» کم عقل باشد و به «عاقل» کسی که عقل او کامل باشد.

۶۰۴۱

ظلم الحقّ من نصر الباطل.

ستم کرده است بر حق کسی که یاری کرده باطل را، یعنی یاری کردن باطل فی نفسه بدو مذموم است و باعتبار این نیز بد و مذموم است که لازم دارد ظلم بر حق را، چه هر چند باطل قوی گردد حق ضعیف شود.

۶۰۴۲

ظفر الکریم ینجی.

فیروزی یافتن کریم رستگار می گرداند.

۶۰۴۳

ظفر اللئیم یردی.

فیروزی یافتن لئیم هلاک میکند یا می اندازد یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

مراد به «کریم» شخص گرامی بلند مرتبه است و به «لئیم» مقابل آن یعنی شخص دنی پست مرتبه، و مراد اینست که اگر کریمی بر کسی ظفر و فیروزی یابد نجات یابد او، زیرا که او بکرم ببخشد او را و در گذرد از گناه او، و اکتفا کند بآن غلبه و فیروزی که بر او یافته، و اگر دنی و پست مرتبه فیروزی یابد عفو نکند و آنچه را تواند از هلاک یا غیر آن بعمل آورد.

۶۰۴۴

ظفر الکرام عفو و احسان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۴

فیروزی یافتن کریمان در گذشتن است و احسان کردن.

۶۰۴۵

ظفر اللئام تجبر و طغیان.

فیروزی یافتن لئیمان تکبر است و طغیان نمودن، این دو فقره مبارکه هم مضمون دو فقره سابق است.

۶۰۴۶

ظفر بالخیر من طلبه.

فیروزی یابد بخیر هر که طلب کند آنرا، یعنی خواهد خیر را و جویای آن باشد.

۶۰۴۷

ظفر بالشر من رکبه.

فیروزی یابد بشر هر که سوار آن باشد یعنی عزم و قصد آن داشته باشد، یا این که هر که بالفعل مباشر شر باشد فیروزی یابد بر شرهای دیگر نیز.

۶۰۴۸

ظفر بالشیطان من غلب غضبه.

فیروزی یابد بر شیطان هر که مالک شود خشم خود را، یعنی آنرا در فرمان خود دارد.

۶۰۴۹

ظفر الشیطان بمن ملکه غضبه.

فیروزی یابد شیطان بر کسی که مالک او شود خشم او، یعنی او را در فرمان خود دارد.

۶۰۵۰

ظفر الهوی بمن انقاد لشهوته.

فیروزی یابد هوا بر کسی که فرمان برد خواهش خود را، یعنی همین که کسی فرمان خواهش خود برد هوا غالب شود بر او و همیشه او را در فرمان خود دارد و همه اوقات گرفتار خواهشی باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۵

۶۰۵۱

ظلم المروءة من من بصنیعه.

ستم کند مروءت را کسی که منت گذارد بر احسان خود. مراد به «ستم کردن بر مروءت» اینست که مروءت او یعنی مردی یا آدمیت او بسبب آن منت گذاشتن فاسد و باطل گردد، پس گویا ستم کرده بر آن.

۶۰۵۲

ظفر بفرحة البشری من اعرض عن زخارف الدتیا.

فیروزی یابد بشادمانی مژده هر که رو بگرداند از زینتهای دنیا، یعنی مژده داخل شدن بهشت و دریافتن نعمتهای آنرا.

۶۰۵۳

ظفر بجنة المأوی من غلب الهوی.

فیروزی یابد بجنه المأوی کسی که غلبه کند بر خواهش، یعنی فرمان آن نبرد و آنرا در فرمان خود دارد، و مراد به «جنه المأوی» بهشت است که مأوی و جایگاه مؤمنان است یا نام بهشت خاصی است چنانکه مکرر مذکور شد.

۶۰۵۴

ظلم الضعیف افحش الظلم.

ستم ضعیف یعنی بر ضعیف قبیح‌ترین ستم است.

۶۰۵۵

ظلم المستسلم اعظم الجرم.

ستم کردن مستسلم یعنی بر کسی که مطیع و منقاد باشد بزرگترین گناه است، یعنی ستم اگر چه همه افراد آن بد است، ستم کردن بر کسی که مطیع و فرمانبردار باشد مثل ظلم حاکم بر رعایای خود که فرمانبردار او باشند قبیح ترست، و گناه آن بیشترست از سایر افراد ستم، مثل ستم بر کسی که سرکش باشد و در فرمان نباشد.

۶۰۵۶

ظلم الاحسان قبح الامتنان.

ستم احسان زشتی منت گذاشتن است، یعنی ستم بر احسان اینست که احسان -

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۶

کننده آنرا تیره و ناصاف گرداند بزشتی منت گذاشتن.

۶۰۵۷

ظلم نفسه من عصى الله و اطاع الشیطان.

ستم کند بر نفس خود هر که نافرمانی کند خدا را و فرمان برد شیطان را.

۶۰۵۸

ظلم السخاء من منع العطاء.

ستم کند سخاوت را کسی که منع کند عطا را، مراد اینست که منع کننده عطا و بخشش نیز داخل ظالمان و ستم کنندگان است و ظلم او بر اصل خصلت فاضله سخاوت است که او را در باره خود فاسد و باطل کند.

۶۰۵۹

ظلّ الله سبحانه فی الآخرة مبدول لمن اطاعه فی الدنیا.

سایه خدای سبحانه در آخرت عطا کرده شده باشد از برای هر که فرمانبرداری او کند در دنیا. مراد به «سایه خدا» لطف و مرحمت اوست.

۶۰۶۰

ظلم العباد یفسد المعاد.

ستم بندگان فاسد میکند روز بازگشت را، یعنی ستم بر بندگان خدا یا ستم بندگان بعضی بر بعضی.

۶۰۶۱

ظاهر الله سبحانه بالعناد من ظلم العباد.

آشکار کرده با خدای سبحانه دشمنی را کسی که ستم کند بندگان او را.

۶۰۶۲

ظلم المرء فی الدنیا عنوان شقائه فی الآخرة.

ستم کردن مرد در دنیا عنوان بدبختی اوست در آخرت، «عنوان» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی سر سخن است یا دلیل و علامت.

۶۰۶۳

ظلم المعروف من وضعه فی غیر اهله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۷

ستم کند احسان را کسی که بگذرد آنرا در غیر اهل آن، یعنی بکند آنرا بکسی که اهلیت آن نداشته باشد باعتبار بدی که داشته باشد مثل این که ستمکار باشد یا کفران نعمت کند.

۶۰۶۴

ظلم نفسه من رضی بدار الفناء عوضاً عن دار البقاء.

ستم کند نفس خود را کسی که راضی شود بسرای فنا که دنیاست بعوض سرای بقا که آخرت است، یعنی کسی که از سر آخرت بگذرد از برای دنیا، و دنیا را عوض آخرت بگیرد.

۶۰۶۵

ظفر بجنّة المأوی من اعرض عن شهوات الدّنيا.

فیروزی یابد بجنّة المأوی کسی که رو بگرداند از خواهشهای دنیا، و در بعضی نسخه‌ها «زخارف» بجای «شهوات» واقع شده و بنا بر این ترجمه اینست که: رو بگرداند از آرایشهای دنیا «۱»، و «جنّة المأوی» مکرر مذکور شد که بهشت است یا بهشت خاصی.

۶۰۶۶

ظلّ الکرام رغد هنیء.

سایه کریمان واسع نیکوی گواراست.

۶۰۶۷

ظلّ اللّثام نکد وبیء.

سایه لثیمان تیره وبادار است. مراد به «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه است یا صاحبان سخاوت وجود. و به «لثیمان» مقابل آن به هر یک از دو معنی، و مراد به «سایه ایشان» لطف و احسان ایشانست «وبا» چنانکه قبل ازین مذکور شد بیماری را گویند که عامّ باشد و مراد در اینجا مطلق علت و مفسده معنیست،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۸

و «بودن احسان لثیمان تیره وبادار» ظاهرست، چه اگر هیچ نحو خفتی و ذلتی با آن نباشد آمیخته بکمال منت خود البته باشد.

۶۰۶۸

ظاهر القرآن انیق، و باطنه عمیق.

ظاهر قرآن خوش آینده است، و باطن آن عمیق است. «خوش آیندگی ظاهر آن» ظاهرست، و «عمیق بودن باطن آن» باعتبار اینست که در باطن آن معانی و اسرار بسیار باشد که بعضی از آنها بفکر پی توان برد و بعضی دیگر افکار بشری از آن قاصرست و بجز بوحی و الهام معلوم نتواند شد.

۶۰۶۹

ظاهر الاسلام مشرق، و باطنه مونق.

ظاهر اسلام درخشنده است، و باطن آن خوش آینده. «درخشندگی ظاهر آن» باعتبار اینست که مجرد تلبس بظاهر آن باعث پاکیزگی وضع و حال و محفوظ بودن جان و مال و بیرون آمدن از تاریکی ذلت و خواری و تابش انوار کرامت ظاهری می‌گردد. و «باطن آن خوش آینده است» باعتبار این که اعتقاد بآن در باطن نیز و عمل بآن بر وجهی که باید باعث سعادت و نیکبختی دنیوی و آخروی گردد.

۶۰۷۰

ظلف النفس عَمّا فی ایدی الناس هو الغنی الموجود.

بازداشتن نفس از آنچه در دستهای مردم است یعنی طمع نکردن در آنها آنست توانگری یافت شده، یعنی توانگری که هر وقت یافت تواند شد و موقوف بر کسب مال و اسبابی نیست، یا این که توانگری که یافت تواند شد همین است، و توانگری ظاهری در حقیقت توانگری نیست بلکه آمیخته بصد گونه فقر و حاجت است.

۶۰۷۱

ظلف النفس عن لذّات الدّنيا هو الزّهد المحمود.

باز داشتن نفس از لذّتهای دنیا آنست زهد ستوده شده یعنی زهد ستوده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۷۹

شده «۱» اینست که کسی منع کند نفس را از لذّتهای دنیا و رغبت در مطلق آنها نکند نه این که مانند اکثر زاهدان خود را منع کنند از بعضی غذاها و لباسها از برای تحصیل جاه و اعتبار که آنها أعظم مطالب و مقاصد دنیوی است و ضرر آنها زیاده از سایر آن مقاصد است.

۶۰۷۲

ظرف المؤمن نزاهته عن المحارم، و مبادرته الی المکارم.

ظرف مؤمن پاکیزگی اوست از حرامها، و پیشی گرفتن اوست بسوی مکرمتها.

«ظرف» بفتح ظاء نقطه‌دار و سکون راء بی نقطه بمعنی نیکوئی رو و هیئت است یا زیرکی و افروختگی فطنت، و هر یک در اینجا مناسب است، و «مکرمت» بضمّ راء کردن کاریست که دلیل گرامی بودن و بلندی مرتبه باشد.

۶۰۷۳

ظفر بسنی المغانم واضع صنائعه فی الاکارم.
فیروزی یافته بسنی غنیمتها یعنی بلند مرتبه آنها یا روشن و درخشنده آنها گذارنده احسانهای خود در مردم گرامی، یعنی کسی که احسانهای خود را بمردم بلند مرتبه کند نه بمردم دنی پست مرتبه.

۶۰۷۴

ظن ذوی النهی و الالباب اقرب شیء من الصواب.
گمان صاحبان عقلمها و خردهها نزدیکتر چیز است بصواب. یعنی گمان ایشان شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۰
بتحقیق نزدیکتر است از جزم دیگران.

۶۰۷۵

ظالم الناس يوم القيامة منکوب بظلمه معذب محروب.
ستم کننده مردم در روز قیامت منکوب باشد بسبب ستم خود و معذب باشد و محروب، «منکوب» کسی را گویند که رسیده باشد باو نکبتی یعنی مصیبتی، و «معذب» یعنی عذاب کرده شده، و «محروب» کسی را گویند که ربوده شده باشد از او مال او.
و مراد به «محروب بودن ستمکار در روز قیامت» اینست که اعمال خیری اگر داشته باشد ربوده می شود از او و داده می شود بانان که ظلم کرده بر ایشان، یا فیض و رحمت حق تعالی از او ربوده می شود یعنی باو نمی رسد و تهیدست می ماند مانند کسی که اموال او را ربوده باشند.

۶۰۷۶

ظلم المرء یوبقه و یصرعه. «۱»

ستم کردن مرد هلاک میکند او را و می اندازد او را بر زمین یعنی می اندازد او را از مرتبه که داشته باشد و پست مرتبه میکند.

۶۰۷۷

ظلم الاحسان وضعه فی غیر موضعه.
ستم بر احسان گذاشتن آنست در غیر جای آن، یعنی کردن آن نسبت بکسی که اهلیت آن نداشته باشد.

۶۰۷۸

ظلامه «۲» المظلومین یمهلها الله سبحانه و لا یهملها.
حق مظلومان که بظلم برده شده باشد مهلت می دهد آنها خدای سبحانه، و وا نمی گذارد آنها، یعنی گاه هست که بسبب مصلحتی تأخیر میکند در گرفتن آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۱

از ظالم و مهلت می دهد ظالم را اما این نمی شود که بالکلیه آنها واگذارد و نگیرد آنها، و البته طلب آن می شود از او در دنیا یا آخرت.

۶۰۷۹

ظلم الیتامی و الایامی ینزل النعم و یسلب النعم اهلها.
ستم کردن بر یتیمان و بیوه زنان فرود می آورد عقوبتها را، و می رباید نعمتها را از اهل آنها، یعنی هر گاه اهل آن نعمتها صاحب آن ظلم باشند، یا این که آن ظلم گاهی سبب این می شود که عقوبتهای عام فرود آید و سلب شود نعمتها از اهل آنها هر چند آنها ظالم نباشند، و همین مجرد شراکتی داشته باشند در شهری یا دهی، و قبل ازین مذکور شد که: گاه هست که از برای مصلحتی چنین عذابها نازل می شود، و این اگر چه بحسب ظاهر ظلم است بر آنان که ظالم نباشند نهایت حق تعالی در قیامت تدارک و تلافی ایشان بر وجهی بکند که ایشان را کمال رضا و خشنودی بآن حاصل شود و اگر بالفرض آنان که خود ظلم نکنند قادر باشند بر منع ظالمان و تقصیر کنند در آن، همان تقصیر کافیست از برای جواز فرو گرفتن عذاب ایشان را نیز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۳

حرف عین

[حرف «عین» بلفظ «علیک»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «عین» بلفظ «علیک» در خطاب مفرد یعنی در کلامی که متوجه یک کس بوده، و فرموده اند: «علیک» یعنی فرا گیر آنها، یا لازم باش آنها و جدا مشو از آن، و حاصل هر دو یکیست، و فصل بعد ازین در ذکر فقراتی است که خطاب بجمع بلفظ «علیک» شده یعنی فرا گیرید آنها، یا لازم باشید آنها، و جدا مشوید از آن.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۴

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۰۸۰

علیک بالآخره تأتک الدنیا صاغر.

فراگیر آخرت را و لازم باش آنرا تا بیاید ترا دنیا خوار و ذلیل، یعنی اگر تو لازم باشی آخرت را و سعی کنی از برای آن و جدا نشوی از آن، دنیا خود بخود بی سعی و تلاش می آید نزد تو خواری و فروتنی کننده جهت این که قبول کنی آنرا.

۶۰۸۱

علیک بالحکمة فأنها الحلیة الفاخرة.

فراگیر حکمت را و لازم باش آنرا پس بدرستی که آن زیورست فاخر.

مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد «علم راست و کردار درست است» و «فاخر» هر چیز نفیس و نیکوئیست.

۶۰۸۲

علیک بالحياء فأنه عنوان النبیل.

لازم باش شرم را پس بدرستی که آن عنوان نبیل است یعنی سر سخن یا دلیل آنست و «نبیل» بضم نون و سکون باء بمعنی نجابت است یا تندى فطنت.

۶۰۸۳

علیک بالسخاء فأنه ثمره العقل.

لازم باش سخاوت را پس بدرستی که آن میوه عقل است، چه هر گاه عقل داند که سخاوت سبب سعادت دنیا و آخرت است و جمع مال و نگاه داشتن آن بغير از زیان و خسران دنیا و آخرت حاصلی ندارد پس ثمره آن اینست که فرا گیرد سخاوت را و از آن جدا نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۵

۶۰۸۴

علیک بالحلم فأنه ثمره العلم «۱».

لازم باش بردباری را پس بدرستی که آن میوه علم است، زیرا که عالم فضیلت بردباری و بلندی مرتبه آن را خوب میداند پس ثمره علم او اینست که عمل کند بآن و لازم باشد چنان فضیلتی را.

۶۰۸۵

علیک بالمشاورة فأنها نتیجه الحزم.

لازم باش مشورت کردن را پس بدرستی که آن نتیجه حزم و دور اندیشی است، زیرا که حزم و دور اندیشی اینست که آدمی بقدر مقدور سعی کند در این که آنچه کند عاقبت آن نیک باشد و مفسده بر آن مترتب نشود، و ظاهرست که عمده اسباب تحصیل ظنّ باین در هر کاری مشورت با عقلاست و این که ایشان مصلحت در آن دانند پس نتیجه حزم اینست که در هر کاری مشورت با ایشان بشود و از آن جدائی نشود.

۶۰۸۶

علیک بالتقى فأنه خلق «۲» الانبياء.

لازم باش تقوی را یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدا را، پس بدرستی که آن خصلت پیغمبران است.

۶۰۸۷

علیک بالرّضى فى الشّدّة والرّخاء.

لازم باش رضا و خشنودی را در سختی و فراخی، یعنی رضا و خشنودی را به آن چه خدا از برای تو تقدیر کرده.

۶۰۸۸

علیک بالسکينة فأنها افضل زينة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۶

لازم باش آرام را پس بدرستی که آن افزونتر زینتی است.

۶۰۸۹

علیک بالعلم فأنه وراثه کریمه.

فراگیر علم را پس بدرستی که آن میراث بردنی است گرامی، زیرا که علم میراث انبیاست صلوات الله و سلامه علیهم پس هر که عالم شود او از ایشان میراث برده چنانکه در احادیث وارد شده که: علماء ورثه انبیاند «۱».

۶۰۹۰

علیک بالاناء فان المتانی حرّی بالاصابه.

لازم باش تآنی را پس بدرستی که تآنی کننده سزاوارست بدرست کردن.

مراد تآنی در کارهاست و شتاب نکردن در آنها، و این که کاری که بتآنی کرده شود در اکثر درست کرده شود و آنچه بشتاب کرده شود کم است که خوب شود.

۶۰۹۱

علیک باخلاص الدعاء فانه اخلق بالاجابه.

فراگیر اخلاص در دعا را پس بدرستی که آن سزاوارترست باجابت.

مراد به «اخلاص در دعا» اینست که با کمال حضور قلب و توجه تام بآن باشد و آمیخته بذکر و فکر دیگر نباشد و در آن باب توسل او بخدای عز و جلّ خالص باشد و قطع امید از غیر او بالکلیه بکنند.

۶۰۹۲

علیک بالشکر فی السراء و الضراء.

لازم باش شکر را در شادی و سختی، زیرا که شکر در نعمت باعث افزونی آن شود و در بلا باعث رفع آن.

۶۰۹۳

علیک بالصبر فی الضیق و البلاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۷

لازم باش صبر را در تنگی و بلا، زیرا که ثواب صبر عظیم است و الم بلا را سبک گرداند و گشایش دهد و مانع از نزول بلای دیگر شود چنانکه مکرر بتفصیل مذکور شد.

۶۰۹۴

علیک بالعقل فلا مال اعود منه.

لازم باش عقل را پس نیست مالی سودمندتر از آن. مراد ملازمت فرمانبرداری عقل است و عمل بمقتضای آن، یا سعی در تقویت و افزونی آن بفکرها و تجربتها و مانند آنها.

۶۰۹۵

علیک بالقنوع فلا شیء ادفع للفاقه منه.

لازم باش خشنود بودن بنصیب و بهره خود را، پس نیست چیزی دفع کننده تر مر درویشی را از آن. ظاهر اینست که این باعتبار این باشد که این معنی بالخاصیه درویشی را دفع کند. و ممکن است که باعتبار این باشد که با وجود آن دیگر او را فقر و حاجتی نماند پس در حقیقت توانگر باشد نه درویش.

۶۰۹۶

علیک بالادب فانه زین الحسب.

فراگیر ادب را پس بدرستی که آن زینت حسب است.

مراد به «حسب» چنانکه در فصل سابق مذکور شد کرم و شرفیست که آدمی خود تحصیل کرده باشد، یا مال یا دین یا آنچه شمرده شود از مفاخر پدران این کس. و مراد به «ادب» نیز در آنجا مذکور شد.

۶۰۹۷

علیک بالتقوی فانه اشرف نسب.

لازم باش پرهیزگاری را پس بدرستی که آن شریفترین نسبی است، یعنی پرهیزگار بودن شریفتر از هر نسبی است که باعث شرافت شود مثل سیادت و مانند آن.

۶۰۹۸

علیک بالزهد فانه عون الدین.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۸

فراگیر زهد را پس بدرستی که آن یاری کننده دینداریست، مراد به «زهد» بی رغبتی در دنیا است چنانکه مکرر مذکور شد.

۶۰۹۹

علیک بالعفة فأنها نعم القرین.

لازم باش عفت را پس بدرستی که آن نیکو همنشینی است، «عفت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی باز ایستادن از حرامهاست.

۶۱۰۰

علیک بحسن الخلق فأنه یکسبک المحبّة.

فراگیر نیکوئی خوی را پس بدرستی که آن کسب می‌فرماید ترا دوستی، یعنی باعث این می‌شود که مردم ترا دوست دارند و این امریست سودمند در دنیا و آخرت.

۶۱۰۱

علیک بالبشاشة فأنها حباله «۱» المودّة.

لازم باش گشاده‌روئی را پس بدرستی که آن دام دوستی است یعنی دامیست که بآن دوستی مردم را توان شکار کرد.

۶۱۰۲

علیک بالاحتمال فأنه ستر «۲» العیوب.

لازم باش احتمال را پس بدرستی که آن پرده عیبهاست. مراد به «احتمال» بردباری و تحمل بی‌ادبیهای مردم است، یا بر خود گرفتن مؤنات و اخراجات مردم.

۶۱۰۳

علیک بذكر الله فأنه نور القلب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۸۹

لازم باش یاد خدا را پس بدرستی که آن نور دل است، یعنی باعث روشنی آن می‌شود. و در بعضی نسخه‌ها «القلوب» بجای «القلب» است و بنا بر این ترجمه اینست که: «آن نور دلهاست» و این بقره سابق موافق ترست.

۶۱۰۴

علیک بالصدق فأنه خیر مینیّ.

لازم باش راستی را، پس بدرستی که آن خیریست بنا گذاشته شده. و ممکن است که «خیر مینیّ» باضافه خوانده شود و معنی این باشد که: بهترین

بنا گذاشته شده‌ایست و در بعضی نسخه‌ها «۱» بجای «مینیّ»: «مینی» ذکر شده است بتقدیم نون بر باء بصیغه اسم فاعل از «إنباء» و بنا بر این

ترجمه اینست که: آن بهترین خیر دهنده‌ایست یعنی بهترین خیریست و آنرا «خبر دهنده» گفتن بر سبیل مجازست.

و ممکن است که ضمیر راجع بصدق بمعنی صادق باشد یعنی راستگو بهترین خیر دهنده‌ایست، و بنا بر این «خبر دهنده گفتن آن» بر سبیل حقیقت است و اول ظاهرترست و موافق است با سجع فقره آینده.

۶۱۰۵

علیک بالحلم فأنه خلق مرضیّ.

لازم باش بردباری را پس بدرستی که آن خوئی است پسندیده شده.

۶۱۰۶

علیک بالوفاء فأنه اوقی جنّة.

لازم باش وفاداری را پس بدرستی که آن نگاهدارنده‌تر سپری است. و در بعضی نسخه‌ها «أوفی» بفاسط نه بقاف، و بنا بر این ترجمه این است که: آن رساتر سپری است.

۶۱۰۷

علیک بصالح العمل فأنه الزّاد الی الجنّة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۰

لازم باش عمل شایسته را پس بدرستی که آن توشه است بسوی بهشت.

۶۱۰۸

علیک بالورع فأنه خیر صیانة.

لازم باش پرهیزگاری را پس بدرستی که آن بهترین نگاهدارییست، پرهیزگاری را نگاهداری گفتن باعتبار اینست که آن نگاهداری نفس است از محرّمات

۶۱۰۹

علیک بالامانۀ فاتّھا افضل دیانۀ.

لازم باش امین بودن را پس بدرستی که آن افزونتر دینداریست.

۶۱۱۰

علیک بطاعۀ من لا تعذر بجهالتہ.

لازم باش فرمانبرداری کسی را که معذور نیستی در ندانستن او. مراد امام زمان است چنانکه مشهور است حدیث حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ و آلہ که فرموده:

هر که بمیرد و نداند امام زمان خود را بمیرد مردن جاهلیت، یعنی کفار عرب که پیش از اسلام بودند، و تعبیر از امام باین عبارت اشاره بدلیل وجوب فرمانبرداری اوست، چه ظاهرست که کسی که شناختن او واجب باشد فرمانبرداری او واجب باشد و اگر نه چه ثمره بر شناختن او مترتب شود؟!

۶۱۱۱

علیک بحفظ کلّ امر لا تعذر باضاعتہ.

لازم باش نگاهداری هر امری را که معذور نباشی در ضایع کردن آن. مراد تأکید در محافظت بر واجبات است که آدمی معذور نیست در ضایع کردن آنها.

۶۱۱۲

علیک بالاحسان فانّہ افضل زراعۀ و اربح بضاعۀ.

لازم باش احسان را پس بدرستی که آن افزونتر زراعتی است، و سود کننده تر سرمایه‌ایست.

۶۱۱۳

علیک بالاخلاص فانّہ سبب قبول الاعمال و افضل الطّاعۀ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۱

لازم باش اخلاص را پس بدرستی که آن سبب قبول عملهاست و افزونتر طاعتی است. مراد به «اخلاص» چنانکه مکرر مذکور شد خالص گردانیدن عمل است از برای حق تعالی و رضای او و تقرّب باو و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر که منافی آن باشد.

۶۱۱۴

علیک بالرفق فانّہ مفتاح الصّواب و سچیّۀ اولی الالباب.

لازم باش نرمی را پس بدرستی که آن کلیه صواب است و خصلت صاحبان عقلهاست، «صواب» بمعنی درست است و مراد سلوک درست و کارهای درست است.

۶۱۱۵

علیک بمقارنۀ ذی العقل و الدّین فانّہ خیر الاصحاب.

لازم باش همراهی صاحب عقل و دین را پس بدرستی که چنین کسی بهترین مصاحبان است.

۶۱۱۶

علیک بالقصد فی الامور، فمن عدل عن القصد جار، و من اخذ به عدل.

لازم باش میانه روی را در کارها، پس کسی که میل کند از میانه روی ستم کند، و کسی که فرا گیرد میانه روی را عدل ورزد، یعنی میانه روی در هر کار عدل است و شایسته، و میل از آن ستم و ظلم است و ناشایست.

۶۱۱۷

علیک بادمان العمل فی النّشاط و الکسل.

لازم باش دایم داشتن عمل را در نشاط و کاهلی. مراد به «نشاط» اینست که رغبت و شوق بعمل باشد و به کاهلی خلاف آن، و این که سنگین و گران باشد آن بر او، و در امر به «لازم بودن عمل در هر دو حال» در اعمال واجبی شبهه نیست، و اما در اعمال سنتی، پس در بعضی احادیث وارد شده که در وقت کاهلی ترک آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۲

بهرترست و عملی که نشاطی در آن نباشد اجری ندارد.

۶۱۱۸

علیک بالعفاف و القنوع، فمن اخذ به خفّت علیہ المؤمن.

لازم باش پرهیزگاری و قنوع را، پس هر که فرا گیرد آن را سبک گردد بر او اخراجات. مراد به «قنوع» راضی بودن بنصیب و بهره خود است از دنیا، «و هر که فرا گیرد آنرا» یعنی قنوع را یا هر یک از پرهیزگاری و قنوع را.

۶۱۱۹

علیک بالصبر و الاحتمال، فمن لزمهما هانت علیه المحن.

لازم باش صبر و تحمل را، پس هر که لازم شود آنها را سهل می‌گردد بر او محنتها.

۶۱۲۰

علیک بالاستعانة بالهک و الرغبة الیه فی توفیقک و ترکک کلّ شائنة «۱» او لجتک فی شبهة او اسلمتک الی ضلالة.

لازم باش یاری جستن بخدای خود را، و رغبت کردن بسوی او را در توفیق دادن تو، و ترک نمودن تو هر صفت زشت کننده را که داخل کند ترا در شبهه یا بسپارد ترا بسوی گمراهی. «توفیق» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی تهیه نمودن اسباب خیرست از برای کسی، و مراد اینست که: لازم باش یاری جستن بخدا را، و رغبت بسوی او را در این که توفیق دهد ترا در این که ترک کنی تو هر صفت زشت کننده را که ترا در شبهه اندازد یا بگمراهی رساند. ممکن است که و «ترکک» عطف باشد بر «الرغبة» و معنی این باشد که: و لازم باش این را که ترک کنی، تا آخر.

۶۱۲۱

علیک بمکارم الخلال و اصطناع الرجال فانهما یقیان مصارع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۳

السوء و یوجبان الجلالة.

لازم باش خصلتهای گرامی را، و احسان کردن بمردان را، پس بدرستی که اینها نگاه می‌دارند از جایگاههای افتادن در بدی یا از افتادن در بدی، و واجب می‌سازند بزرگی را، یعنی سبب بزرگی میشوند.

۶۱۲۲

علیک بالعفاف فانه افضل شیم الاشراف.

لازم باش پرهیزگاری را پس بدرستی که آن افزونترین خصلتهای مردم بلند مرتبه است.

۶۱۲۳

علیک بترک التبذیر و الاسراف و التخلّق بالعدل و الانصاف.

لازم باش ترک تبذیر و اسراف را، و خصلت کردن عدل و انصاف را. «تبذیر» و «اسراف» هر دو بیک معنی است، و همچنین «عدل» و «انصاف» چنانکه مکرر مذکور شد.

۶۱۲۴

علیک بطاعة الله سبحانه فانّ طاعة الله فاضلة علی کلّ شیء.

لازم باش فرمانبرداری خدا را پس بدرستی که فرمانبرداری خدا افزون است بر هر چیزی.

۶۱۲۵

علیک بالاعتصام بالله فی کلّ امورک فانها «۱» عصمة من کلّ شیء.

لازم باش چنگ در زدن بخدا را در همه کارهای خود پس بدرستی که این نگاهداریست از هر چیزی یعنی از هر آفتی و شری.

۶۱۲۶

علیک بلزوم الصّمت فانه یلزمک السّلامة، و یؤمنک النّدامة.

فراگیر جدا نشدن از خاموشی را، پس بدرستی که این لازم تو می‌سازد سلامتی را،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۴

و ایمن می‌گرداند ترا از پشیمانی.

۶۱۲۷

علیک بمنهج الاستقامة فانه یکسبک الکرامة، و یکفیک الملامة.

لازم باش راه واضح راست روی را، پس بدرستی که این کسب می‌فرماید ترا گرامی بودن، و باز می‌دارد از تو سرزنش را.

۶۱۲۸

علیک باخوان الصّفاء فانهم زینة فی الرّحاء و عون فی البلاء.

فراگیر برادران پاک درون را، پس بدرستی که ایشان آرایشی‌اند در فراخی، و یاری کننده‌اند در بلا.

۶۱۲۹

علیک بتقوی الله فی الغیب و الشّهادة و لزوم الحقّ فی الغضب و الرّضی.
لازم باش ترس از خدا را در نهان و آشکار، و جدا نشدن از حق را در خشم و خشنودی.

۶۱۳۰

علیک بالعدل فی الصّدیق و العدو و القصد فی الفقر و الغنی.
لازم باش عدل را در دوست و دشمن، و میانه روی را در درویشی و توانگری.

۶۱۳۱

علیک بلزوم الحلال و حسن البرّ بالعیال و ذکر الله فی کلّ حال.
فراگیر لازم بودن حلال را، و نیکوئی خوبی کردن باعیال را، و یاد خدا را در هر حال.

۶۱۳۲

علیک بالفکر فانه رشد من الضّلال و مصلح الاعمال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۵

فراگیر فکر را پس بدرستی که آن راه یافتن است از گمراهی، و بصلاح آورنده عملهاست. «راه یافتن است از گمراهی» یعنی سبب یافتن راه راست و بیرون آمدن از گمراهی می‌شود.

۶۱۳۳

علیک بالورع فانه عون الدّین و شیمه المخلصین.

لازم باش پرهیزگاری را پس بدرستی که آن یاری کننده دین است و خصلت مخلصان یعنی جمعی که خالص ساخته‌اند اعمال خود را از برای خدا و آمیخته بغرض دیگر نگردانیده‌اند، و ممکن است که «مخلصین» بفتح لام خوانده شود و مراد جمعی باشند که حق تعالی ایشان را خالص ساخته باشد از برای بندگی خود و صاف کرده باشد از برای آن.

۶۱۳۴

علیک بالصّبر فانه حصن حصین و عبادة الموقنین.

لازم باش صبر را پس بدرستی که آن حصار است محکم و عبادت موقنان است، یعنی آنان که یقین کامل بمعارف الهیه داشته باشند چه ایشان چون یقین بفضیلت صبر و نیکوئی عاقبت آن دارند آن را شعار خود ساخته‌اند.

۶۱۳۵

علیک بالجدّ و الاجتهاد فی اصلاح المعاد.

لازم باش جدّ و اجتهاد را در اصلاح معاد. [جدّ] بمعنی کوشش است و «اجتهاد» بمعنی بذل جهد و صرف طاقت یعنی ترک مکن این را که جدّ کنی و بقدر مقدور سعی نمائی در کاری چند که باعث صلاح معاد گردد و «معاد» یعنی بازگشت یا روز بازگشت.

۶۱۳۶

علیک بحسن التّأهبّ و الاستعداد، و الاستکثار من الزّاد.

لازم باش نیکوئی تهیه گرفتن و آماده شدن و بسیار فرا گرفتن از توشه آخرت را.

۶۱۳۷

علیک بالتّقیه فانه شیمه الافاضل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۶

لازم باش تقیه را پس بدرستی که آن خصلت افاضل است مراد به «تقیه» اینست که کسی هر گاه ترسد از کسی بنحوی سلوک کند با او که سبب ایذا و اضرار او نگردد مثل این که وضو و نماز را در برابر مخالفان بطور ایشان بکند تا اذیتی باو نرسانند، و «افاضل» یعنی مردم افزون مرتبه یعنی علما که عارفند بأحكام شرعیه و می‌دانند وجوب تقیه را.

۶۱۳۸

علیک بالصّبر، فبه يأخذ العاقل و الیه یرجع الجاهل.

لازم باش صبر را پس بآن فرا می‌گیرد عاقل، و بسوی آن بر می‌گردد جاهل، یعنی عاقل در مصیبتها در ابتدا فرا می‌گیرد صبر را، و صبر میکند بر آنها، و جاهل بعد از این که مدتی بی‌صبری کند و جزع و اضطراب نماید آخر صبر کند و چاره نیابد غیر آن، و بر آن بی‌صبری او ثمره مترتب نگردد، پس هر گاه چنین باشد باید که لازم بود صبر را و از آن جدا نشد و تعب و زحمت بی‌صبری را بعثت بر خود نگذاشت.

۶۱۳۹

علیک بالصدق، فمن صدق فی اقواله جلّ قدره.
لازم باش راستگوئی راه، پس کسی که راست گوید در گفتارهای خود بلند گردد قدر او.

۶۱۴۰

علیک بالرفق، فمن رفق فی افعاله تمّ امره.
لازم باش نرمی را پس کسی که نرمی کند در کارهای خود انجام یابد کار او.

۶۱۴۱

علیک بمواخاة من حدّرك و نهاک فانه ینجدک و یرشدک.
لازم باش برادری کسی را که بترساند ترا و باز دارد ترا، پس بدرستی که او بلند گرداند ترا و راه راست نماید ترا، و مراد ترسانیدن از بدیها و بازداشتن از آنهاست.

۶۱۴۲

علیک بطاعة من یأمرک بالدّین فانه یهدیک و ینجیک.
لازم باش فرمانبرداری کسی را که امر میکند ترا بدینداری، پس بدرستی که شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۷
او راه می‌نماید ترا و رستگار می‌گرداند ترا.

۶۱۴۳

علیک بالورع، و ایتاک و غرور الطّمع، فانه وخیم المرتع.
لازم باش پرهیزگاری راه، و بپرهیز از فریب طمع، پس بدرستی که آن وخیم مرتع است. «مرتع» بمعنی چراگاه است و «وخیم» زمینی را گویند که علفی نداشته باشد که سودی دهد و مراد اینست که طمع آدمی را بچراگاه چنین می‌فرستد و بجائی نمی‌فرستد که نفعی در آن باشد و تعبیر بلفظ «چراگاه» اشاره است باین که صاحب طمع را از آدمیان نباید شمرد بلکه از حیوانات چرنده باید دانست.

۶۱۴۴

علیک بلزوم الصّبر، فبه یاخذ الحازم، و الیه یؤلّ الجازع.
فراگیر لازم بودن صبر راه، پس بآن فرا می‌گیرد دور اندیش، و بسوی آن بر می‌گردد جزع کننده، این همان مضمون فقره «علیک بالصّبر فبه یاخذ العاقل» است که چند فقره قبل از این نقل شد و عبارت تغییر یافته.

۶۱۴۵

علیک بالقصد فانه اعون شیء علی حسن العیش و لن یهلك امرؤ حتّی یؤثر شهوته علی دینه.
لازم باش میانه روی راه، پس بدرستی که آن یاری کننده‌تر چیز است بر نیکوئی زندگانی، و هلاک نمی‌شود هرگز مردی تا این که اختیار کند خواهش خود را بر دین خود.

«بودن میانه روی یاری کننده‌تر چیزی بر نیکوئی زندگانی» ظاهرست و محتاج بیان نیست، و «هلاک نمی‌شود» یعنی هلاکت معنوی از برای کسی نمی‌باشد مگر باین که او اختیار کند خواهش خود را بر دین خود، و از برای خواهش خود کاری کند که ضرر بدین او رساند.

۶۱۴۶

علیک بلزوم الیقین و تجنّب الشّکة فلیس للمرء شیء اهلک
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۸
لدینه من غلبة الشّکة علی یقینه.

فراگیر لازم بودن یقین راه، و دوری گزیدن از شک راه، پس نیست از برای مرد چیزی هلاک کننده‌تر از برای دین او از غلبه کردن شک بر یقین او. مراد اینست که در معارف الهیه البته تحصیل یقین و اجتناب از شک باید و چیزی هلاک کننده‌تر نیست از برای دین او از غلبه کردن شک بر یقین یعنی از این که شک در آنها غلبه کند بر یقین و یقین را زایل کند یا نگذارد که حاصل شود. و ممکن است که مراد این باشد که بقدر مقدور در هر علمی باید که لازم یقین بود و فکر نمود تا بییقین برسد و ذهن را عادت بتشکیک نباید داد، زیرا که چیزی هلاک کننده‌تر نیست مردین را از غالب شدن شک بر یقین یعنی از این که کسی عادت بشک کند و در اکثر مطالب تشکیک کند و بییقین نرساند، چه این معنی باعث این شود که در معارف الهیه نیز یقین تحصیل نتواند کرد و تشکیکات کند و دین او فاسد گردد.

۶۱۴۷

عليك بالصدقة تنج من دناءة الشح.

لازم باش صدقه دادن را تا رستگار گردی از پستی بخیلی یعنی یکی از فواید عمده لازم بودن تصدق دادن اینست که بسبب آن از دنائت بخیلی که از اخلاق و ملکات ذمیمه است بیرون می‌آئی.

۶۱۴۸

عليك بالسعي و ليس عليك بالنجح.

بر تست سعی کردن و نیست بر تو فیروزی یافتن مراد اینست که در حاجتی که خود داشته باشی و در کار باشد یا حاجتی که دیگری بتو آورد آنچه بر تست و لازم است که بکنی اینست که در آن باب بقدر مقدور سعی کنی و بر تو نیست این که آن البته بر آید و حاصل شود، زیرا که آن دیگر بدست تو نیست همین که سعی خود را کردی از عهده آنچه بر تست بر آمده، و اگر از برای مؤمنی باشد بثواب آنچه وارد شده در باب سعی از برای حاجت مؤمن برسی هر چند آن حاصل نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۲۹۹

۶۱۴۹

عليك بالجدّة و ان لم يساعد الجدّة «۱».

بر تست جدّ و هر چند یاری نکند جدّ. «جدّ» بکسر جیم بمعنی کوشش است و بفتح جیم بمعنی بخت است، و این فقره مبارکه هم مضمون فقره سابق است، و مراد اینست که: بر تست کوشش در ضروریات خود، و همچنین از برای حاجتی که مؤمنی بتو آورد، و هر گاه کوشش خود را بکنی تو از عهده آنچه بر تست بر آئی و بأجر و ثواب آن برسی، و هر چند بخت یاری نکند و آن امر حاصل نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۰

[حرف عین بلفظ «علیکم»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف عین بلفظ «علیکم» در خطاب جمع که ترجمه آن اینست که: فرا گیرید، یا لازم باشید.

و مانند این عبارات، و خطاب با أصحاب و شیعیان خودست.) فرموده آن حضرت علیه السلام:

۶۱۵۰

عليكم بالمحجّة البيضاء فاسلكوها، و آلا استبدل الله بكم غيركم.

لازم باشید راه سفید را پس سلوک کنید آنرا، و اگر نه بدل کند خدا بشما غیر شما را. مراد به «راه سفید» راه حق است که سفید و روشن است و مراد اینست که در هر عصری باید که جمعی بر راه حق باشند پس شما بر آن راه باشید و سلوک آن کنید، و اگر نه حق تعالی بعوض شما جمعی دیگر را بر آن خواهد داشت.

۶۱۵۱

عليكم باعمال الخير فتبادروها، و لا یکن غیرکم احق بها منکم.

لازم باشید کارهای خیر را پس پیشی گیرید به آنها، و نبوده باشد غیر شما سزاوارتر به آنها از شما، یعنی شما پیشی بگیرید به آنها، و مگذارید که دیگران پیشی بگیرند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۱

به آنها، پس ایشان سزاوارتر باشند به آنها از شما.

۶۱۵۲

عليكم بالتواصل و الموافقة، و ایتاکم و المقاطعة و المهاجرة.

لازم باشید پیوستن و موافقت کردن را، و بپرهیزید از بریدن و ترک کردن.

مراد امر مؤمنان است بپیوستن با یکدیگر و موافقت نمودن با هم، و نهی ایشانست از بریدن از یکدیگر و ترک نمودن یکدیگر.

۶۱۵۳

عليكم بالقصد في المطاعم فانه ابعد من السرف، و اصح للبدن و اعون على العبادة.

لازم باشید میانه روی را در خوردنیها، پس بدرستی که این دورترست از اسراف، و صحیح کننده ترست «۱» بدن را، و یاری کننده ترست بر عبادت. مراد میانه روی است در آنها بحسب کمیت و کیفیت هر دو، و «بودن میانه روی در هر یک از آنها دورتر از اسراف» ظاهرست، و همچنین «صحیح نگاهدارنده تر مر بدن را» زیرا که خوردن زیاد و همچنین ألوان مختلف باعث بیماریها گردد، و همچنین «یاری کننده تر بر عبادت» زیرا که زیاد خوردن و همچنین طعامهای رنگارنگ باعث سنگینی و کسالت شود که عبادت را دشوار کند.

۶۱۵۴

علیکم بموجبات الحق فالزموها، و ایاکم و محالات التّرهات.

فرا گیرید واجب کننده‌های حق را پس لازم باشید آنها را، و بپرهیزید از برگردیده شده‌های باطلها. مراد به «واجب کننده‌های حق» دلایل و براهین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۲

است که حق را واجب و لازم کنند و دیگر شبهه در آن نماند، و مراد به «بر گردیده شده‌های باطلها» باطلهاست که بسبب شبهه‌ها بر گردانیده شده‌اند از صورت خود و بصورت حق در آمده‌اند، و ممکن است که «موجبات» بفتح جیم خوانده شود بصیغه اسم مفعول و مراد بآن حقا باشد که ثابت کرده شده و قرار داده شده‌اند در جاهای خود و از مواضع خود بدر نرفته‌اند، یا این که بحسب عقل و یا شرع واجب گردانیده شده‌اند.

۶۱۵۵

علیکم بلزوم الدّین و التّقوی و الیقین فهنّ احسن الحسنات و بهنّ ینال رفیع الدّرجات.

فرا گیرید لازم بودن دین و پرهیزگاری و یقین را، پس آنها بهترین حسنات‌اند، و به آنها رسیده می‌شود بلند پله‌ها، یعنی به آنها مردم بدرجه‌های بلند می‌رسند.

۶۱۵۶

علیکم بلزوم العفّة و الامانة فانّهما اشرف ما اسررتهم، و احسن ما اعلنتم، و افضل ما ادخرتم.

فرا گیرید لازم بودن پرهیزگاری و امین بودن را، پس بدرستی که آنها شریفتر چیز نیست که نهان کنید، و نیکوتر چیز نیست که آشکار نمایید، و افزونتر چیز نیست که ذخیره کنید.

۶۱۵۷

علیکم بهذا القرآن، احلّوا حلاله، و حرّموا حرامه، و اعملوا بمحکمه، و ردّوا متشابهه الی عالمه، فانّه شاهد علیکم، و افضل ما به توسلتتم.

لازم باشید این قرآن را، حلال گردانید حلال آنرا، و حرام گردانید حرام آنرا، و عمل کنید بمحکم آن، و بر گردانید متشابه آنرا بسوی عالم آن، پس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۳

بدرستی که قرآن گواهیست بر شما، و افزونتر چیز نیست که متوسل شوید بآن.

«این قرآن را» یعنی قرآن مجید را که در میان شماست و باید که در همه جا حاضر باشد بعنوانی که اشاره بآن توان کرد، و مراد به «محکم قرآن» آیات است که معانی آنها واضح است و اشتباهی در آنها نیست و هر که عارف بزبان عرب باشد معنی آنها را می‌تواند فهمید و به «متشابه آن» آیاتی که معانی آنها واضح نیست و در آن اشتباه باشد و احتمالات مختلف رود، و مراد اینست که آیات محکمه آن عمل کنید و بمتشابهات آن برای خود حکم مکنید، و «بر گردانید آنها را بعالم آنها» یعنی برسید معانی آنها را از یکی از اهل بیت صلوات الله علیهم که عالمند بمراد از آنها یا از کسی که علم او منتهی شود بایشان و مراد به «شاهد بودن قرآن» اینست که آن در قیامت گواهی دهد نزد حق تعالی برای هر که عمل کند بآن و ملازمت آن نماید، و بر هر که عمل نکند بآن و ترک آن کند.

۶۱۵۸

علیکم فی قضاء حوائجکم بکرام الانفس و الاصول تنجح لکم عندهم من غیر مطال و لا منّ.

لازم باشید در بر آوردن حاجتهای خود آنان را که نفسها و نژادهای ایشان گرامی باشد تا این که بر آورده شود آنها از برای شما نزد ایشان بی تأخیری و بی منتی.

مراد اینست که اگر محتاج شوید در حاجتهای خود باین که نزد کسی ببرید نزد کسی ببرید که بلند مرتبه باشد نفس او و نژاد او نه بلثیمان پست مرتبه و نژاد، زیرا که حاجت نزد کریمان برآید بی تأخیری و پس انداختنی و بی منتی، و نزد لثیمان بر نیاید، و اگر بر آید بعد از این باشد که تأخیر کنند و پس اندازند و بی منت نباشد.

۶۱۵۹

علیکم بصدق الاخلاص و حسن الیقین فانّهما افضل عبادۀ المقربین.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۴

لازم باشید راستی اخلاص را، و نیکوئی یقین را، پس بدرستی که آنها افزونتر عبادت مقربان است. مراد به «اخلاص» خالص گردانیدن عبادت است از برای رضای خدا، و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر و مراد به «یقین» یقین در معارف الهیه است و «مقربان» یعنی نزدیکان درگاه الهی.

۶۱۶۰

علیکم بدوام الشکر و لزوم الصبر فانّهما یزیدان النعمه و یزیلان المحنة.

لازم باشید سخاوت و نیکوئی خوی را، پس بدرستی که اینها زیاد میکنند نعمت را و زایل میکنند محنت را. «زیاد شدن نعمت» بسبب شکرست چنانکه در قرآن مجید واقع شده و مکرر مذکور شد، و «زایل شدن محنت» بسبب صبرست چنانکه مکرر چند وجه از برای آن مذکور شد، و ممکن است که هر یک سبب هر یک گردند.

۶۱۶۱

علیکم بالسّخاء و حسن الخلق فأنهما یزیدان الرّزق و یوجبان المحبّة.

لازم باشید سخاوت و نیکویی خوی را، پس بدرستی که اینها زیاد میکنند روزی را، و واجب می‌سازند دوستی را، یعنی سبب دوستی مردم می‌گردند برای صاحب خود یا دوستی خدا و خلق هر دو.

۶۱۶۲

علیکم فی طلب الحوائج بشراف النّفوس ذوی الاصول الطّیبة فأنها عندهم افضی و هی لدیکم ازکی.

فرا گیرید در طلب حاجتها نفسهای بلند مرتبه صاحبان اصلهای نیکو را، پس بدرستی که آنها نزد ایشان بر آمده‌ترست و آنها نزد شما پاکیزه‌ترند یعنی حاجتهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۵

خود را اگر ضرور شود که نزد کسی ببرید و از او خواهید باید که نزد کسی از مردم شریف بلند مرتبه صاحبان نژادهای نیکو ببرید، زیرا که حاجتها نزد ایشان بر آمده‌ترست یعنی زودتر و بیشتر بر می‌آید، و «آنها» یعنی آن نفوس «نزد شما پاکیزه‌ترند» و شما را ننگ و عاری نباشد از طلب ایشان، بخلاف مردم لثیم پست مرتبه پست نژاد که حاجت نزد ایشان کم و بد بر می‌آید، و توسل بایشان خفت و ذلت شمامست، یا این که و «آنها» یعنی آن حاجتها که نزد ایشان بر آید نزد شما پاکیزه‌ترست و شما را ننگ و عاری نباشد از آنها. و در بعضی نسخه‌ها و «هم» بجای و «هی» است یعنی و ایشان نزد شما پاکیزه‌ترند و این ظاهرترست و در بعضی نسخه‌ها «فأنه أفضی» است بجای «فأنها عندهم أفضی»، و بنا بر این ترجمه اینست که پس بدرستی که این یعنی بردن حاجت نزد ایشان بر آورنده‌ترست. و در بعضی نسخه‌ها «لدیهم» بجای «لدیکم» واقع شده و بنا بر این ترجمه اینست: و «آنها» یعنی آن حاجتها نزد ایشان پاکیزه‌ترست یا افزونتر یعنی پاکیزه‌تر بر می‌آید یا افزونتر بر می‌آید.

۶۱۶۳

علیکم بلزوم الیقین و التّقوی فأنهما یبلغانکم جنّة المأوی.

فرا گیرید لازم بودن یقین و پرهیزگاری را، پس بدرستی که آنها می‌رسانند شما را بجنه‌ المأوی یعنی بهشت که مأوی و جایگاه مؤمنان است یا خصوص بهشتی که این نام دارد چنانکه مکرر مذکور شد.

۶۱۶۴

علیکم بالاحسان الی العباد و العدل فی البلاد تأمنوا عند قیام الاشهاد.

لازم باشید احسان کردن بسوی بندگان خدا را، و عدل کردن در شهرها را، تا ایمن گردید نزد بر پای ایستادن حاضران. خطاب بحکام و امرای شهرها بوده، و «تا ایمن گردید» یعنی هر گاه لازم گردید اینها را ایمن گردید نزد بر پای ایستادن حاضران در روز قیامت، یا نزد برخاستن گواهان یعنی گواهان که گواهی دهند در آن روز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۶

بر أعمال مردم که أئمه طاهرین باشند صلوات الله علیهم أجمعین.

۶۱۶۵

علیکم بالتّقوی فأنه خیر زاد و احرز عتاد.

لازم باشید پرهیزگاری را پس بدرستی که آن بهتر توشه‌ایست و نفیس‌تر آماده شده‌ایست یا نگاهدارنده‌تر آماده شده‌ایست یعنی آماده شده‌ایست نگاهدارنده‌تر از همه آماده شده‌ها، از آفات دنیوی و آخروی.

۶۱۶۶

علیکم بصنائع المعروف فأنها نعم الرّاد الی المعاد.

لازم باشید کرده شده‌های احسان را، پس بدرستی که آنها نیکو توشه‌ایست بسوی روز بازگشت، «کرده شده‌های احسان را» یعنی احسانها را که بکنید.

۶۱۶۷

علیکم باخلاص الایمان فأنه السّبیل الی الجنّة و النّجاة من النّار.

لازم باشید اخلاص ایمان را پس بدرستی که آن راه است بسوی بهشت و رستگاری از آتش. مراد به «اخلاص ایمان» خالص گردانیدن آنست از برای حق تعالی، و ممکن است «و النّجاة» برفع خوانده شود عطف بر «السّبیل» و ترجمه این باشد:

پس بدرستی که آن راه است بسوی بهشت و رستگاری از آتش، یعنی سبب رستگاری از آن می‌شود.

۶۱۶۸

علیکم بصنائع الاحسان و حسن البرّ بذوی الرّحم و الجیران فأنهما یزیدان فی الاعمار و یعمران الدّبار.

لازم باشید کرده شده‌های احسان را، و نیکوئی احسان کردن بصاحبان خویشی و همسایگان را، پس بدرستی که اینها زیاد میکنند در عمرها، و آباد می‌گردانند شهرها را، «کرده شده‌های احسان را» یعنی احسانها را که بکنید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۷

۶۱۶۹

علیکم بحبّ آل نبیکم فانّه حقّ الله علیکم و الموجب علی الله حقکم الا ترون الی قول الله تعالی قل لا أسألکم علیه اجرا الاّ المودة فی القربی.

لازم باشید دوستی آل پیغمبر خود را، پس بدرستی که این حقّ خداست بر شما، و لازم کننده است بر خدا حقّ شما را، آیا نظر نمی‌کنید بسوی قول خدای بلند مرتبه:

بگو طلب نمیکنم از شما مزدی را مگر دوستی را در نزدیکیان. «آل» بمعنی اهل است نهایت مخصوص شده استعمال آن باهل کسی که شرافت و بزرگی داشته باشد بحسب آخرت یا دنیا مثل آل پیغمبر و آل فرعون و مراد به «آل پیغمبر» نزد شیعه امامیه ائمه اثنی عشر و حضرت فاطمه است صلوات الله علیهم أجمعین. و «آیا نظر نمی‌کنید» غرض از آن استشهادست بر لازم بودن دوستی آل پیغمبر بر ایشان بآیه کریمه «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ» تا آخر و خطاب در آن بحضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و آله باین که: بگو که من طلب نمیکنم از شما مزدی از برای رسالت و پیغمبری و تعبها که می‌کشم در آن یا از برای بشارتها که بشما دادم که در سابق بر آیه کریمه ذکر شد مگر دوستی در نزدیکیان یعنی این را که: دوست دارید نزدیکیان و خویشان مرا.

بعضی مفسرین گفته‌اند که: این استثنای منقطع است و معنی اینست که:

طلب نمیکنم از شما مزدی هرگز و لیکن طلب میکنم از شما دوستی در نزدیکیان را، و اهل سنت روایت کرده‌اند چنانکه در تفسیر بیضاوی و غیر آن نقل شده که: چون نازل شد این آیه کریمه گفتند: ای رسول خدا کیستند نزدیکیان تو اینها که واجب است دوستی ایشان بر ما؟- فرمود آن حضرت که: علی و فاطمه و دو پسر ایشان، و در بعضی احادیث از طرق ما نیز موافق این وارد شده که نازل شد در اهل بیت در علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب عبا، و در بعضی دیگر وارد شده که: ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۸

ائمه‌اند علیهم السلام، و منافاتی میانه آنها نیست، چه ممکن است که همه ائمه علیهم السلام داخل باشند و در آن احادیث که اقتضای شده بر چهار نفر باعتبار این باشد که در وقت نزول آیه کریمه همین ایشان بودند و در بعضی احادیث وارد شده که: سبب نزول آیه کریمه این بود که مشرکان گفتند در میانه خود که آیا می‌بینید که: محمد طلب کند بر آنچه فرا می‌گیرد اجری را، پس نازل شد این آیه شریفه.

و در بعضی وارد شده که: چون برگشت رسول خدا از حجّه الوداع و آمد بمدینه آمدند نزد او أنصار و گفتند: ای رسول خدا بدرستی که خدا جلّ ذکره بتحقیق احسان کرده است بسوی ما و مشرف گردانیده ما را بتو و بنزول تو میانه ما، پس بتحقیق که شاد کرده دوست ما را و خوار کرده «ا» دشمن ما را، و بتحقیق که می‌آید نزد تو وارد شونده‌ها پس نمی‌یابی چیزی که عطا کنی بایشان، پس شماتت میکند بتو دشمن، پس دوست می‌داریم ما که بگیری تو ثلث اموال ما را تا این که هر گاه وارد شوند بر تو وارد شونده‌ها از مکه، بیایی آنچه را عطا کنی بایشان، پس ردّ نفرمود آن حضرت در جواب ایشان سخنی و انتظار می‌کشید آنچه را بیاید او را از جانب پروردگار او، پس فرود آمد بر او جبرئیل و فرمود که: بگو این را، و قبول نکرد اموال ایشان را، پس گفتند منافقان که: فرو نفرستاده خدا این را بر محمد و نمی‌خواهد او مگر این که بلند گرداند بازوی پسر عمّ خود را و بار کند بر ما اهل بیت خود را، می‌گوید دیروز: هر که بودم من مولای او پس علی مولای اوست، و می‌گوید امروز: بگو طلب نمیکنم از شما برین اجری را مگر دوستی در نزدیکیان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۰۹

۶۱۷۰

علیکم بطاعة ائمتکم فانهم الشّهداء علیکم الیوم، و الشّفاء لکم عند الله غدا.

لازم باشید فرمانبرداری امامان خود را، پس بدرستی که ایشان گواهانند بر شما امروز، و شفیعانند برای شما نزد خدا فردا، یعنی در دنیا گواه میشوند بر هر چه شما بکنید از خوب و بد از راه علمی که بغیب دارند یا بر این که: از شما که فرمانبرداری ایشان کرد و که نکرد، و در روز قیامت شفاعت گنجهکاران شما خواهند کرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱۰

[حرف «عین» بلفظ «علی»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «عین» بلفظ «علی» که بمعنی [بر] است.)
فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۱۷۱

علی قدر المصیبه تكون المثوبة.

بر اندازه مصیبت میباشد ثواب، پس هر چند مصیبت عظیمتر باشد آن بیشتر باشد.

۶۱۷۲

علی قدر المؤنة تكون من الله المعونة.

بر اندازه مؤنت میباشد از جانب خدا یاری. مراد به «مؤنت» خرجی است که ضرور باشد و مراد اینست که یاری خدا هر کس را بقدر اخراجات ضروری اوست پس کسی از کثرت عیال غمگین نگردد حق تعالی یاری او به آن قدر میکند.

۶۱۷۳

علی قدر الرأی تكون العزيمة.

بر اندازه رای میباشد عزمیت یعنی عزمیت هر کس بر هر کار بقدر رای و اندیشه اوست در آن باب اگر رای و اندیشه او در کاری قوی است و بنای آن بر فکر و تأمل است عزمیت او هم در آن کار قوی باشد، و اگر رای آن در آن سست باشد و بنا بر تأمل و تفکر نباشد عزمیت او هم بر آن سست باشد و باندک چیز بر هم خورد.

۱۶۷۴

علی قدر الهمة تكون الحمية.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱۱

بر اندازه همت میباشد حمیت. مراد به «حمیت» بفتح حاء و کسر میم و تشدید یای مفتوحه ننگ داشتن از نقصها و عیبهاست در خود و متعلقان خود، و مراد اینست که حمیت هر کس بقدر همت اوست هر که همت او بلندتر باشد ننگ او از نقصها بیشتر باشد و سعی او در رفع آنها زیادتیر.

۶۱۷۵

علی قدر الحمية تكون الغيرة.

بر قدر حمیت میباشد غیرت. پوشیده نیست که حمیت و غیرت هر دو بمعنی ننگ مستعمل می شود و گاهی غیرت در خصوص ننگ داشتن از شرکت دیگری در امری که محبوب این کس باشد یا اختصاص با او داشته باشد مستعمل می شود مثل ننگ داشتن مرد از شرکت دیگری در زن او یا کنیز او، و ننگ داشتن زن نیز از شرکت دیگری با او در شوهر او. و بعضی از اهل لغت که تفسیر «غیرت» به «رشک» کرده اند ظاهر اینست که مراد رشک یعنی مطلق حسد نیست بلکه حسدی است که از غیرت بمعنی مذکور حاصل شود یا این که غیرت بمعنی مذکور را در فارسی رشک می گویند و بنا بر این از برای «بودن غیرت بر قدر حمیت» معنی معقولی بخاطر نمی رسد. و ممکن است که «حمیه» بتخفیف خوانده شود بمعنی پرهیز کردن یا منع کردن چنانکه در فقره سابق مذکور شد و مراد پرهیز کردن از گناه باشد یا منع کردن خود از آن و مراد این باشد که غیرت هر کس باندازه پرهیزگاری اوست. مؤید اینست آنچه در نهج البلاغه نقل شده که: قدر عفت مرد بر قدر غیرت اوست، چه عفت نیز بمعنی باز ایستادن از حرامهاست که پرهیزگاری باشد نهایت در آنجا اشاره شده بسبب عفت و این که اختلاف مراتب آن بقدر اختلاف مردم است در غیرت، و در اینجا مراد اینست که از پرهیزگاری هر کسی و قدر آن استنباط قدر غیرت او می توان کرد از قبیل استدلال از معلول بر علت، نهایت بعضی از شارحان کتاب مستطاب مذکور «عفت» را در آنجا بر عفت از زنان دیگران حمل کرده اند و چنین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱۲

گفته اند که: «عفت هر کس بقدر غیرت اوست، چه هر گاه کسی ننگ داشته باشد از شرکت دیگری با او در اهل خود، راضی نمی شود بشرکت خود نیز در اهل دیگری».

مخفی نیست که «حمیه» را بتخفیف بر عفت باین معنی نیز حمل می توان کرد که: مراد همان باشد که ایشان گفته اند، و الله تعالی يعلم.

۶۱۷۶

علی قدر المروة تكون السخاوة.

بر اندازه مروّت یعنی مردی یا آدمیت میباشد سخاوت.

۶۱۷۷

علی قدر شرف النفس تكون المروة.

بر اندازه شرف نفس یعنی بلندی مرتبه میباشد مروّت یعنی مردی یا آدمیت.

۶۱۷۸

علی قدر العقل تكون الطاعة.

بر اندازه عقل میباشد طاعت یعنی طاعت حق تعالی و فرمانبرداری او.

۶۱۷۹

علی قدر العفة تكون القناعة.

بر اندازه پرهیزگاری میباشد قناعت، پس هر که پرهیزگاری او بیشتر باشد قناعت او هم بیشتر باشد، زیرا که با عدم قناعت کم است که کس بحریمی نیفتد و پرهیزگاری تواند کرد.

۶۱۸۰

علی قدر الحمیة تكون الشجاعة.

بر اندازه حمیت میباشد شجاعت، «حمیت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی ننگ داشتن است از نقصها و عیبها، و ظاهرست که آن باعث شجاعت و دلیری می‌شود بر آنچه سبب دفع آنها گردد و هر چند آن بیشتر باشد این قویتر گردد.

۶۱۸۱

علی قدر الحياء تكون العفة.

بر اندازه شرم میباشد پرهیزگاری، چه ظاهرست که شرم از خدا و خلق مانع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۳۱۳

از معصیت شود، پس هر چند شرم کسی بیشتر باشد پرهیزگاری او بیشتر باشد.

۶۱۸۲

علی قدر الحرمان تكون الحرفة.

بر اندازه محرومی میباشد حرفت، ممکن است که مراد به «حرفت» در اینجا طعمه باشد و مراد این باشد که بقدر محرومی کسی از راهی حق تعالی او را طعمه دهد از راه دیگر و تلافی آن کند، و ممکن است که حرفت بمعنی جزا باشد و معنی این باشد که: بقدر محرومی در دنیا میباشد جزا در آخرت، و ممکن است که مراد به «حرمان» محرومی مردم باشد از این کس و به «حرفه» «۱» بضمّ حاء محرومی این کس باشد و تنگ شدن روزی بر او و برکت نداشتن کسب و سعی او.

۶۱۸۳

علی قدر العقل يكون الدین.

بر اندازه عقل میباشد دینداری.

۶۱۸۴

علی قدر الدین تكون قوة اليقين.

بر اندازه دینداری میباشد قوت یقین. پوشیده نیست که قوت یقین سبب دینداری می‌شود و هر چند آن بیشتر باشد دینداری بیشتر گردد، و بنا بر این اگر چه هر یک را می‌توان گفت که بقدر دیگرست اما چون قوت یقین سبب است و دینداری مستب، مناسب‌تر اینست که گفته شود که: بر اندازه قوت یقین است دینداری و ممکن است که مراد این باشد که: بر اندازه دینداری بالخاصیه قوت یقین زیاد می‌شود و هر چند دینداری کسی بیشتر باشد یقین او قوی‌تر گردد.

۶۱۸۵

علی قدر النعماء يكون مضم البلاء.

بر قدر نعمت میباشد درد بلا، یعنی هر که نعمت او بیشتر باشد بلاى او هم بیشتر باشد پس وجع و درد بلاى او بیشتر باشد، و این یا باعتبار اقتضای حکمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۳۱۴

و عدل حق تعالی است و یا باعتبار این که بسبب زوال هر نعمتی که رو دهد از برای او بلائی باشد و همچنین حفظ و نگاهداری نعمتها بی‌تعبها و زحمتها نشود که هر یک از آنها بلائی باشد، و همچنین بلاهای دیگر که گاهی بسبب نعمتها برسد، و ممکن است که مراد این باشد که بقدر نعمت درد بلا شدید شود باعتبار این که صاحبان نعمت را تاب بلا نباشد پس درد هر بلائی که وارد شود بر ایشان زیاده باشد از درد همان هر گاه وارد شود بر غیر صاحبان نعمت، باعتبار زیادتی حوصله و تاب ایشان.

۶۱۸۶

علی قدر البلاء یكون الجزاء.

بر اندازه بلا میباشد پاداش و ثواب.

۶۱۸۷

علی قدر الهمم تكون الهموم.

بر اندازه همتها میباشد اندوهها یعنی باندازه قصدها و مطلبها میباشد اندوهها، پس هر چند مطالب و مقاصد کسی بیشتر باشد اندوه او بیشتر باشد، زیرا که در سعی از برای هر یک تعب و زحمتی باشد و بسبب فوت هر یک غم و المی روی دهد، پس کسی که خواهد که اندوه او کم باشد از سر امیدها و آرزوها بگذرد، و ممکن است که مراد این باشد که بقدر بلندی همتها و پستی آنها میباشد اندوهها پس کسی را که همت بلند باشد اندوه او زیاده باشد، یا باعتبار این که صاحب همت بلند مراتب عالیّه «۱» در نظر دارد و تحصیل آنها بی‌هموم و غموم بسیار نشود، و یا باعتبار این که صاحب همت بلند مردم عزیز گرامی باشند و باندک ذلت و خفتی که روی دهد مهموم و مغموم گردند بخلاف مردم دنی پست مرتبه که از بسیاری از خفتها و ذلتها باکی ندارند و بنا بر این مراد مذمت همت بلند نیست بلکه اظهار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱۵

ترحمی است بر صاحبان همت بلند و این که ایشان باید که هموم زیاد را بر خود بگذارند و تاب آنها بیاورند.

۶۱۸۸

علی قدر القنیة «۱» تكون الغموم.

بر اندازه قنیه یعنی مال کسب کرده شده یا ذخیره کرده شده میباشد غمها، زیرا که در حفظ آنها غمها باید خورد و همچنین در تلفی که روی دهد پس کسی که خواهد که پر غمی نداشته باشد کسب مال یا ذخیره آن نکند.

۶۱۸۹

علی العالم ان يتعلم ما لم يعلم، و يعلم الناس ما قد علم.

بر عالم است این که بیاموزد آنچه را نمی‌داند، و بیاموزاند مردم را آنچه را بتحقیق دانسته «۲».

۶۱۹۰

علی الانصاف ترسخ المودة.

بر انصاف و عدل ثابت می‌ماند دوستی.

۶۱۹۱

علی التواخی فی الله تخلص المحبة.

بر برادری در راه خدا و از برای رضای خدا خالص می‌ماند، دوستی یعنی دوستی که بنای آن بر برادری در راه خدا و از برای رضای خدا باشد خالص و صاف می‌ماند، و اگر آمیخته بغرضی باشد همین که آن غرض حاصل شد یا حاصل نشد تیره و ناصاف گردد.

۶۱۹۲

علی قدر قوة الدين يكون خلوص النية.

بر اندازه قوت دین میباشد خالص بودن نیت یعنی بر اندازه قوت دین هر کس خالص میباشد نیت او در طاعات از برای حق تعالی، هر چند دین کس قوی‌تر باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱۶

- نیت او در عبادات از برای خدا خالص‌تر باشد.

۶۱۹۳

علی قدر النية تكون من الله العطيّة.

بر اندازه نیت میباشد از خدا عطا یعنی حق تعالی آدمی را بقدر نیت و قصد اعمال خیری که داشته باشد ثواب می‌دهد هر چند میسر نشود که آنچه قصد داشته بعمل آید چنانکه قبل ازین مذکور شد.

۶۱۹۴

علی المشیر الاجتهاد فی الرأی و لیس علیه ضمان النجح.

بر مشورت‌کننده است بذل جهد در رأی، و نیست بر او ضمان شدن فیروزی، یعنی هر گاه کسی با شخصی مشورت کند در باب کاری، بر آن شخص هر گاه امر کند او را بچیزی اینست که بذل جهد و صرف طاقت خود بکنند در فکر و تأمل در آن باب از برای این که رأی صحیحی از برای او تحصیل

کند، همین که چنین کرد آنچه رای او باشد باو می توان گفت، و بر او نیست که ضامن شود که او فیروزی یابد بمطلب، گاه باشد که فیروزی میسر نشود هر چند رای او صحیح باشد، و گاه باشد که او خطا کرده باشد، نهایت چون بذل جهد خود کرده بر او مؤاخذه نیست.

۶۱۹۵

على الشكّ و قلّة الثقة بالله مبنى الحرص و الشحّ.

بر شکّ و کمی اعتماد بر خداست بنای حرص و بخیلی، یعنی بنای حرص و بخیلی بر شکّ در بعضی از معارف الهیه و بر کمی اعتماد بر خداست و اگر در کسی آنها نباشد حرص و بخیلی از او وجهی ندارد، زیرا که بخیل بحسب شرع اقدس کسیست که آن قدر تنگ گیری کند که ادای همه حقوق واجبه بر خود نکند و ظاهرست که این معنی با وجود اوامر حق تعالی بادای آنها و وعده ثواب بر آن و نواهی از خلاف آن و وعید عقاب بر آن منشأی نتواند داشت مگر ترس از این که اگر ادای آنها بکنند یک وقتی بی‌روزی ماند و عاجز و مضطرّ گردد و این معنی با وجود این که حق تعالی ضامن روزی بندگان بلکه هر جنبنده شده و خصوص پرهیزگاران را وعده فرموده که روزی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱۷

دهد ایشان را از راهی که گمان نداشته باشند نمی‌شود مگر باین که اعتماد تمام بر وفای خدا به آن چه ضامن شده و وعده فرموده نداشته باشد و شکّ در آن داشته باشد و اگر نه خوف و ترس جهتی ندارد، و همچنین حرص زیاد و ارتکاب تعبها و زحمتهای آن و بازماندن بسبب آن از آنچه باعث سعادت اخروی او گردد با وجود عدم احتیاج بالفعل منشأی نتواند داشت بغیر از توهم این که اگر ذخیره زیاد نداشته باشد مبادا یک وقتی شود که آنچه داشته باشد تمام شود و دیگر بی‌روزی ماند و این معنی نیز از کمی اعتماد بر حق تعالی و شکّ مذکور ناشی می‌شود چنانکه در بخیلی مذکور شد، و ایضا کسی را که شکّ در معارف الهیه نباشد داند که یک مرتبه باشد از روزی که زیاده بر آن از برای او مقدر نشده و ممکن نیست پس حرص زیاد و راضی نشدن بهیچ مرتبه صورتی ندارد و ایضا داند که اعتماد باید که بر تفضل حق تعالی باشد که اگر آن نباشد ممکن است که سعی او اصلاً سودی ندهد و بر تقدیری که بدهد آنچه تحصیل کند همه یک بار بآفتی تلف گردد و با وجود این اعتماد بر همان بی‌حرص نیز کافی است و حاجت بحرص نیست با وجود منع از آن و این وجه در بخیلی نیز جاریست.

۶۱۹۶

على العالم ان يعمل بما علم، ثمّ يطلب تعلّم ما لم يعلم.

بر عالم است این که عمل کند به آن چه دانسته بعد از آن طلب کند آموختن آنچه را ندانسته. یعنی باید که او اول عمل کند به آن چه دانسته بعد از آن دیگر طلب کند دانستن آنچه را ندانسته، و این مضمون در احادیث دیگر نیز وارد شده چنانکه قبل از این نقل شد.

۶۱۹۷

على المتعلّم ان يدأب نفسه في طلب العلم، و لا يملّ من تعلّمه، و لا يستكثر ما علم.

بر کسی که تعلیم می‌گیرد اینست که تعب بفرماید نفس خود را در طلب علم، و ملول نشود از تعلیم گرفتن آن، و بسیار نشمارد آنچه را دانسته، بلکه هر قدر که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱۸

بداند باز طلب زیاد بر آن بکند، زیرا که علم را نهایتی نباشد «۱»، و کافیت شاهد برین که حق تعالی حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه و آله با آن همه وفور علم امر فرموده باین که طلب کند از پروردگار این که زیاد کند علم او را «۲».

۶۱۹۸

على الصدق و الامانة مبنى الايمان.

بر راستی و امین بودن است بنای ایمان. مراد اینست که بنای ایمان بر آنها گذاشته شده و تا در کسی آنها باشد ایمان او محکم تواند بود و اگر یکی از آنها زایل شود ایمان او منهدم گردد، و این بنا بر اینست که اعمال در ایمان معتبر باشد چنانکه از بعضی احادیث ظاهر می‌شود، یا مراد ایمان کامل است.

۶۱۹۹

على الامام ان يعلم اهل ولايته حدود الاسلام و الايمان.

بر امام است این که تعلیم کند اهل مملکت خود را حدود اسلام و ایمان، یعنی شرایط و آداب آنها را و احکامی را که در آن شریعت غرّاً و ملت بیضا مقرر شده و ظاهر اینست که مراد به «اسلام» و «ایمان» هر دو دین حق باشد.

و ممکن است که مراد به «اسلام» اصل مسلمانی باشد که شامل همه ادیان مسلمانان باشد، و به «ایمان» خصوص دین حق از جمله آنها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۱۹

[حرف عین بلفظ «عند»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف عین بلفظ «عند» که بمعنی «نزد» است.)
فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۲۰۰

عند انسداد الفرج تبدو مطالع الفرج.

نزد بسته شدن رخنه‌ها ظاهر می‌شود مطالعه‌های گشایش، یعنی هر گاه کار بر کسی بسیار تنگ گردد و درها بر او بسته شود فرج طلع کند و گشایشی از برای او حاصل شود.

۶۲۰۱

عند تناهی الشدائد یكون توقع الفرج.

نزد نهایت رسیدن سختیها میباشد توقع گشایش.

۶۲۰۲

عند تضایق حلق البلاء یكون الرّخاء.

نزد تنگ شدن حلقه‌های بلا میباشد فراخی «۱»، حلقه «۲» هر چیز دوری را گویند که شکافی نداشته باشد و میان آن خالی باشد و شایع است استعاره آن از برای بلائی که فرو گیرد دور کسی را و احاطه کند بر او و مراد به «تنگ شدن حلقه بلا» اینست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۰

که نزدیک شود باین که برسد بآدمی و چندان فاصله نماند و این سه فقره مبارکه بیک مضمون است و تجربه نیز شاهدست بر صدق آن.

۶۲۰۳

عند الصدمة الأولى یكون صبر النبلاء.

نزد صدمه اول میباشد صبر مردم نبیل. «صدمه» بمعنی خوردن چیز صلبی است بمثل آن و رسیدن امر دشواری بکسی، و «نبیل» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی نجیب است یا تند فطنت، و مراد اینست که صبر نبیل همین در صدمه مصیبت اول است و بعد از آن که بر آن صبر کرد دیگر صبر بر او گوارا شود و دشوار ننماید چنانکه اگر مصیبت دیگر بر او وارد شود و صبر نماید آن در حقیقت صبر نبیل است زیرا که مفهوم از صبر تحمل چیز ناملایم است هر گاه آن تحمل دشوار باشد پس هر گاه گوارا شد توان آنرا داخل صبر نشمرد.

و ممکن است که مراد این باشد که: صبر مردم نبیل در صدمه اول است و ایشان ازین راه فضیلتی دارند و اگر نه اکثر مردم بعد از این که در مصیبتها مکرر بی‌صبری کردند و دیدند که سودی ندارد دیگر مصیبتی که وارد شود صبر کنند.

۶۲۰۴

عند تعاقب الشدائد تظهر فضائل الانسان.

نزد از پی یکدیگر در آمدن سختیها ظاهر می‌شود افزونیهای آدمی، یعنی هر گاه مصیبتها از پی یکدیگر بی‌فاصله بر کسی وارد شود و او صبر کند بر همه و قلق و اضطراب نکند فضیلت و افزونی مرتبه او ظاهر می‌شود یعنی کمال فضیلت او و اگر نه هر صبری خالی از فضیلتی نباشد و مراد به «فضیلتهای آدمی» فضیلتهای مردمی است که چنین باشند. و ممکن است که مراد مراتب فضیلتها باشد و این که آن ظاهر می‌شود بمراتب صبر پس هر که صبر او نزد تعاقب مصیبتها و سختیها بیشتر باشد او افضل باشد از آنکه صبر او در آن مرتبه نباشد، ممکن است که مراد این باشد که بتعاقب سختیها فضایل آدمی ظاهر می‌شود، باعتبار این که نزول مصیبت و بلا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۱

بر مؤمن دلیل فضیلت اوست، پس هر مؤمنی که تعاقب بلا و مصیبت بر او بیشتر باشد او افضل باشد از آنکه تعاقب آنها بر او کمتر باشد «۱».

۶۲۰۵

عند نزول الشدائد یجرب حفظ الاخوان.

نزد فرود آمدن سختیها آزمایش کرده می‌شود نگاهداری برادران، یعنی نگاهداری ایشان برادری را. و ثابت بودن ایشان در آن یا سست بودن، پس هر که در نزول سختیها نگاهداشت آن را و ترک آن نکرد، او ثابت باشد در آن، و حقیقت برادری با او باشد، و اگر نه بر برادری در وقت فراخی اعتمادی نباشد «۲».

۶۲۰۶

عند الامتحان یكرم الرجل او یهان.

نزد آزمایش گرامی داشته می‌شود مرد یا خوار کرده می‌شود، یعنی گرامی داشتن کسی یا خوار نمودن او باید که بعد از آزمایش باشد نه بمجرد ظاهر وضع و حال، پس هر که را آزمایش کنند و خوبی او ظاهر شود باید او را گرامی داشت و اگر بدی او ظاهر شود او را خوار داشت. و ممکن است که مراد

این باشد که تا آزمایش کرده نشود مرد و خوبی او ظاهر نشود در واقع او نزد این کس گرامی نگردد هر چند او را بحسب ظاهر گرامی دارد، و همچنین تا بعد از آزمایش بدی او ظاهر نشود او در واقع نزد این کس خوار نگردد هر چند بحسب ظاهر او را خوار دارد.

۶۲۰۷

عند الخبرة تنكشف عقول الرجال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۲

نزد امتحان ظاهر می شود عقلهای مردان یعنی تا امتحان فکرها و تدبیرهای مرد و سلوک او در کسب دنیا و آخرت نشود مرتبه عقل او ظاهر نگردد و اگر نه بسا باشد که کسی باعتبار دولتی که داشته باشد در کمال عقل نماید و چون تجربه شود خلاف آن ظاهر گردد.

و در بعضی نسخهها بجای «الخبره» بخای نقطه دار مکسور و بای یک نقطه که بمعنی امتحان است «۱» چنانکه ترجمه شد «الحیره» است بحای بی نقطه مفتوح و بای دو نقطه زیر بمعنی حیرانی، و بنا بر این معنی اینست که: نزد حیرانی ظاهر می شود عقلهای مردم یعنی هر گاه در حیرانیها تدبیر و چاره کار کنند بآن مراتب عقلهای ایشان ظاهر گردد و نسخه اول ظاهر ترست.

۶۲۰۸

عند حضور الأجال تظهر خيبة الآمال.

نزد حاضر شدن أجلها ظاهر می شود زیان و خسران امیدها، یا محرومی و نومیدی امیدها یعنی لغو بودن آنها و نرسیدن آنها بمطلبها.

۶۲۰۹

عند هجوم الأجال تفتضح الامانی و الآمال.

نزد ناگاه در آمدن أجلها رسوا می شود آرزوها و امیدها، چه در آن وقت ظاهر می شود که ثمره نداشته اند بغیر از این که مانع می شدند از سعی برای آخرت که بدترین زیانها و خسرانهاست.

۶۲۱۰

عند تصحيح الضمائر يبدو غل السرائر.

نزد درست کردن ضمیرها آشکار می شود کینه درونها. «ضمیر» بمعنی سر است و آنچه در خاطر باشد و مراد اینست که نزد درست رسیدن بسرها و استکشاف مکنونات خاطرها ظاهر می شود کینه درونها و این که که کینه دارد و که ندارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۳

۶۲۱۱

عند تحقق الاخلاص تستنير البصائر.

نزد ثابت شدن اخلاص روشن می گردد پنهانیها یعنی اخلاص با حق تعالی هر گاه از برای کسی ثابت و راسخ گردد بینائی و دریافت او روشن گردد و ادراک و فطنت او تند و افروخته شود.

۶۲۱۲

عند الشدائد تذهب الاحقاد.

نزد سختیها می رود کینهها، باعتبار این که مردم همه در غم و اندوه آن سختیها باشند و در فکر چاره دفع آنها و مجال آن ندارند که بحال دیگری بپردازند، و دیگر این که اکثر کینهها از رشکها و حسدها ناشی شود و آنها در وقتی است که بعضی در نعمت و فراخی باشند و بعضی نباشند، و هر گاه سختی عام باشد چندان رشک و حسدی نباشد.

۶۲۱۳

عند تظاهر النعم يكثر الحساد.

نزد تظاهر نعمتها بسیار می شود حسودان، مراد به «تظاهر نعمتها» از پی یکدیگر در آمدن آنهاست که گویا پشت بر پشت یکدیگر دارند و یاری هم میکنند و مراد اینست که: نزد تظاهر نعمتها بر کسی حسودان او بسیار شود پس باید که خود را از شر ایشان بدعا و تصدق و مانند آنها نگاهدارد، و ممکن است که مراد این باشد که در زمانی که فراخی باشد و نعمتها پی در پی رسد حسودان بسیار شوند باعتبار این که حسد برند بر جمعی که مخصوص گردند بنعمتی، بخلاف زمانی که مردم در تنگی باشند و سختی عام باشد چه در آن حسود کم باشد چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد.

۶۲۱۴

عند زوال القدرة يتبين الصديق من العدو.

نزد زایل شدن توانگری ظاهر می شود دوست از دشمن یعنی توانگر تا توانگری او زایل نشود دوست و دشمن او ظاهر نگردد، زیرا که در وقت توانگری دشمنان هم اظهار دوستی میکنند، و ممکن است که قدرت یا قدر بنا بر اختلاف نسخه‌ها بمعنی توانگری نباشد بلکه بمعنی توانائی باشد و مراد این باشد که: تا کسی توانائی دارد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۴

باعبار جاه و منصبی یا نحو آن دوست و دشمن او معلوم نشود مگر نزد زوال توانائی او چنانکه در توانگر مذکور شد.

۶۲۱۵

عند کمال القدرة تظهر فضیلة العفو.

نزد کمال توانائی ظاهر می شود فضیلت عفو یعنی هر گاه کسی عفو کند و در گذرد از گناه کسی با وجود کمال توانائی و قدرت بر انتقام ظاهر می شود فضیلت و افزونی مرتبه عفو او، بخلاف کسی که توانائی نداشته باشد چه او را بغیر عفو چاره نباشد، و همچنین کسی را که توانائی بر آن باشد اما کمال توانائی نباشد، چه عفو او نیز ممکن است که محض تفضل نباشد بلکه آمیخته بغرضی دیگر باشد.

۶۲۱۶

عند نزول المصائب و تعاقب النوائب تظهر فضیلة الصبر.

نزد فرود آمدن مصیبتها و پی در پی رسیدن ماتمها ظاهر می شود فضیلت صبر، یعنی فضیلت کامل چنین صبری دارد و اگر نه هر صبری خالی از فضیلتی نباشد چنانکه چند فقره قبل ازین نیز مذکور شد.

۶۲۱۷

عند تواتر البر و الاحسان يتعبد الحر.

نزد پیایی رسیدن نیکوئی و احسان بنده گردانیده می شود آزاد، یعنی آزاد هر گاه از کسی پیایی نیکوئی و احسان ببیند مطیع و منقاد گردد و بندگی او کند.

۶۲۱۸

عند كثرة الافضال و شدة الاحتمال تتحقق الجلالة.

نزد بسیاری انعام و سختی احتمال ثابت می گردد جلالت. مراد به «احتمال» متحمل شدن اخراجات مردم و بر خود گرفتن دیون ایشان است، و احتمال دارد که مراد متحمل شدن بی آدابیهای مردم باشد و گذرانیدن آنها از ایشان، و «جلالت» بمعنی بلندی مرتبه است.

۶۲۱۹

عند كثرة العثار و الزل تكثر الملامة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۵

نزد بسیاری عثار و لغزشها بسیار می شود سرزنش. «عثار» بکسر عین بمعنی لغزش است و ذکر لغزشها بعد از آن تأکید است و مراد اینست که آدمی باید که خود را از لغزش بسیار نگاهدارد که اگر لغزش بسیار شود اگر چه بعنوان خطا باشد سرزنش او بسیار شود.

۶۲۲۰

عند معاینة أهوال القيامة تكثر من المفرطين الندامة.

نزد معاینه هولهای روز قیامت بسیار می شود از تقصیر کنندگان پشیمانی «معاینه» بمعنی دیدن چیز است بچشم.

۶۲۲۱

عند بدیهة المقال تختبر عقول الرجال.

نزد بدیبه گفتن آزمایش کرده می شود عقلهای مردان، «بدیبه» بمعنی اول هر چیزی است و آنچه ناگاه واقع شود و مراد اینست که همین که کسی ابتدا بسخن کند مرتبه عقل او و خرد او را از آن می توان یافت، یا این که از سخنی که بالبدیبه بگوید بی تأمل مرتبه عقل او ظاهر می شود.

۶۲۲۲

عند غرور الاطماع و الآمال تنخدع عقول الجهال و تختبر الباب الرجال.

نزد فریب دادن طمعها و امیدها فریب می خورد عقلهای نادانان و آزمایش کرده می شود عقلهای مردان. مراد اینست که طمعها و امیدها عقلهای نادانان را فریب می دهند و عقل دانا فریب آنها نمی خورد پس هر که فریب آنها بخورد آن نشان نادانی اوست و این که نزد فریب دادن آنها عقلهای مردان را آزمایش می توان کرد چه هر که از آنها کمتر فریب خورد عقل او بیشتر باشد.

۶۲۲۳

عند العرض على الله سبحانه تتحقق السعادة من الشقاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۶

نزد عرض اعمال بر خدای سبحانه ثابت و ممتاز می‌گردد نیکبختی از بدبختی، یعنی نیکبختی و بدبختی آن روز معلوم می‌شود نه به آن چه مردم گمان میکنند از رو آوردن دنیا بکسی و پشت گردانیدن آن از او.

۶۲۲۴

عند حضور الشهوات و اللذات يتبين ورع الاتقياء.

نزد حاضر شدن خواهشها و لذتها ظاهر می‌شود پرهیزگاری پرهیزگاران، مراد اینست که پرهیزگاری کسی وقتی ظاهر می‌شود که آنچه را خواهش آن داشته باشد و لذت از آن برد حاضر شود او را و میسر گردد و او بسبب ترس از خدای عزّ و جلّ بگذرد از سر آن، نه بمجرد این که در وقتی که حاضر و میسر نباشد آنها عزم گذشتن از آنها داشته باشد، زیرا که بسیارست که کسی پیشتر این عزم را دارد و بعد از آن که حاضر و میسر شد ضبط خود نتواند کرد.

۶۲۲۵

عند غلبة الغيظ و الغضب يختبر حلم العلماء.

نزد غالب شدن خشم و غضب آزمایش کرده می‌شود بردباری بردباران، مراد بر قیاس فقره سابق اینست که بردباری باین ظاهر می‌شود که غلبه کند خشم و غضب بر کسی و فرو خورد آن را و درصدد انتقام در نیاید با وجود قدرت بر آن نه بمجرد این که عزم و قصد کسی این باشد که خشم را فرو خورد و تلافی نکند، زیرا که بسیار است که آدمی این قصد و عزم دارد و چون خشم بر او غالب شود خود را ضبط نتواند کرد و آن را فرو نخورد.

۶۲۲۶

عند الايثار على النفس تتبين جواهر الكرماء.

نزد ایثار بر نفس ظاهر می‌شود گوهرهای کریمان. مراد به «ایثار بر نفس» اختیار کسی است بر خود و ترجیح او بر خود بدادن چیزی با او با وجود احتیاج خود بآن.

و مراد به «گوهرهای کریمان» ذوات و نفوس ایشان است که تشبیه شده به گوهر باعتبار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۷

پاکیزگی و صفا، و مراد این است که: ایثار ظاهر می‌شود شرافت و بلندی مرتبه نفوس کریمان یعنی مردم گرامی بلند مرتبه یا اهل سخاوت وجود.

۶۲۲۷

عند فساد العلانية تفسد السريرة.

نزد فاسد شدن آشکار فاسد می‌شود نهان، یعنی هر گاه کسی اعمال ظاهری را فاسد کند و عصیان کند در آنها اخلاق و ملکات او نیز فاسد گردد و بأخلاق ذمیمه و ملکات رذیله موصوف گردد، یا این که اعتقادات او نیز فاسد گردد و خلل به آنها راه یابد.

۶۲۲۸

عند فساد النية ترتفع البركة.

نزد فاسد شدن نیت زایل می‌گردد برکت، ممکن است که مراد نیت و قصد پادشاهان و فرمانفرمایان باشد چنانکه قبل از این مذکور شد که فاسد شدن نیت و قصد ایشان و اراده ظلم و جور از ایشان باعث این می‌شود که برکت در مملکت ایشان زایل گردد و گرانی و غلا پدید آید و مردم در تنگی و سختی افتند.

و ممکن است که مراد نیت و قصد هر کس باشد و این که فساد آن و قصد خیانت و ظلم او سبب این می‌گردد که برکت از اموال و مکاسب او از زراعات و تجارات و صناعات و غیر آنها زایل گردد «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۸

[حرف عین بلفظ «عوّد» و «عادة»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف عین بلفظ «عوّد» و «عادة»، و معنی «عادت» معروف است و «عوّد» امر بعبادت فرمودن است یعنی عادت بفرما.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۲۲۹

عوّد نفسك الجميل فأنه يجمل عنك الاحدوثه، و يجزل لك المثوبة.

عادت فرما نفس خود را بنیکوئی کردن پس بدرستی که آن زیبا می‌سازد از تو آنچه را نقل کنند و عظیم می‌سازد از برای تو ثواب را.

«زیبا می‌سازد از تو آنچه را نقل کنند» یعنی باعث این می‌شود که مردم ترا بخوبی یاد کنند و خوبیهای ترا نقل کنند و مراد این است که بر خوبی کردن در واقع این فایده مترتب می‌گردد هر چند آدمی باید که آن را غرض نسازد و غرض او محض ثواب باشد، یا این که آن را هم که غرض سازد آن

را فی نفسه غرض نسا زد و غرض او محض ثواب باشد، یا این که آن را هم که غرض سازد آن را فی نفسه غرض نسا زد و غرض رسیدن نفعی باو از ایشان نباشد اگر همه مجرد تعظیم و تکریم باشد بلکه باعتبار این باشد که یاد کردن مردم کسی را بخوبی و دوست داشتن ایشان او را باعث تقرب بخدای عز و جل و بلندی مرتبه نزد او گردد.

۶۲۳۰

عود نفسک الاستهنا بالذکر و الاستغفار، فانه یمحو عنک الحوبه، و یعظم لک المثوبه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۲۹

عادت فرما نفس خود را حریص بودن بذكر خدا و طلب آمرزش، پس بدرستی که این محو میکند از تو گناه را، و عظیم میکند از برای تو ثواب را.

۶۲۳۱

عود لسانک «۱» لین الکلام و بذل السلام یکثر محتوک و یقلّ مبعضوک.

عادت فرما زبان خود را نرمی کلام و دادن سلام تا این که بسیار گردد دوستان تو، و کم گردد دشمنان تو، یعنی اگر چنین کنی بسیار گردد دوستان تو و کم گردد دشمنان تو. و مراد به «دادن سلام» ابتدا کردن بسلام است و جواب دادن آن و ترک نکردن آنها از راه تکبر چنانکه بعضی متکبران کنند خصوصاً در ابتدا کردن بآن.

۶۲۳۲

عود نفسک فعل المکارم و تحمّل اعباء المغارم تشرف نفسک و تعمر آخرتک و یکثر حامدوک.

عادت فرما نفس خود را کردن نیکوئیها، و برداشتن گرانیهای دیون و مؤنات مردم، تا این که بلند مرتبه گردد نفس تو، و آباد کرده شود آخرت تو، و بسیار شود ستایش کنندگان تو، یعنی اگر عادت کنی باینها چنین و چنین شود.

۶۲۳۳

عود لسانک حسن الکلام تأمن الملام.

عادت فرما زبان خود را نیکوئی سخن تا ایمن گردی از سرزنش.

۶۲۳۴

عود اذنک حسن الاستماع و لا تصغ الی ما لا یزید فی صلاحک استماعه فانّ ذلک یصدی القلوب و یوجب المذاّم.

عادت فرما گوش خود را نیکوئی شنیدن، و گوش مینداز بسوی چیزی که زیاد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳۰

نمی کند در صلاح حال تو شنیدن آن، پس بدرستی که این زنگدار می سازد دلها را، و واجب می سازد نکوهش را. «پس بدرستی که این» یعنی گوش انداختن بچیزی که زیاد نکند صلاح و شایستگی حال ترا و سودی نداشته باشد از برای تو، و «زنگدار می سازد دلها را» یعنی صفای آنها را می برد و تیره می سازد آنها را بتیرگی غفلت و بیخبری مانند آهنی که زنگ بگیرد. و «واجب می سازد نکوهش را» یعنی سبب آن می گردد.

۶۲۳۵

عود نفسک السّماح و تجنّب الاحاح یلزمک الصّلاح.

عادت فرما نفس خود را سماح، و دوری گزیدن از الاحاح، تا این که لازم شود ترا صلاح. مراد به «سماح» مساهله کردن با مردم است در گرفتن حقوق خود از ایشان و مانند آن، و به «الحاح» مقابل آن یعنی مبالغه کردن در آنها و سخت گرفتن.

و ممکن است که مراد به «سماح» جود و بخشش باشد و «دوری گزیدن از الاحاح» تأکید سابق نباشد بلکه مراد از آن دوری گزیدن از مبالغه در سؤال و طلب باشد نزد طلب از مردم یا مطلق مبالغه و کوشش زیاد باشد در سعی. و «تا لازم گردد ترا صلاح» یعنی اگر چنین و چنین کنی لازم تو گردد صلاح و شایستگی حال و صحت و درستی آن، و جدا نگردد از تو.

۶۲۳۶

عود نفسک حسن النّیة و جمیل المقصد تدرک فی مبالغیک التّجاج.

عادت فرما نفس خود را نیکوئی نیت و قصد نیکو، تا این که دریایی در مطالب خود فیروزی را، یعنی اگر چنین کنی فیروزی بمطالب خود بیابی، یا این که در مطالب خود فیروزی باجر و ثواب یابی.

۶۲۳۷

عادة الاحسان مادة الامکان.

عادت کردن باحسان ماده امکان است. «ماده» چیزی را گویند که چیزی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳۱

از آن افزایش کند مثل آب زیر زمین را که ماده چشمه‌ها گویند، و حوضی را که از آن آب بحوض دیگر رود «ماده آن حوض» گویند و «امکان» بمعنی متمکن ساختن کسی است از کاری و قادر و توانا نمودن بر آن، و مراد اینست که عادت کردن باحسان سبب این می‌شود و از آن می‌فزاید متمکن ساختن خود از مطالب و مقاصد، و قادر و توانا نمودن بر آنها، و ممکن است که «امکان» بمعنی صاحب مکان و منزلت گردانیدن باشد و مراد این باشد که عادت کردن باحسان ماده گردانیدن خود می‌شود صاحب مکان و منزلت نزد مردم.

۶۲۳۸

عادة اللّثام المكافاة بالقبيح عن الاحسان.

عادت لثیمان یعنی مردم دنی پست مرتبه جزا دادن بزشت است از احسان، یعنی این که بعوض نیکی که کسی بایشان کند و تلافی آن بدی کنند.

۶۲۳۹

عادة الاغمار قطع مواد الاحسان.

عادت جاهلان که تجربه چیزها نکرده باشند بریدن ماده‌های احسانست یعنی هر چیزی که احسان از آن افزایش کند و سبب آن شود و مراد اینست که ماده‌های احسان کردن خود را قطع میکنند و راه آن بخود نمی‌دهند یا این که قطع ماده‌های احسان دیگران میکنند باعتبار این که احسانی که کسی بایشان کند شکر نمی‌کنند بلکه بتلافی آن بدی میکنند این باعث بی‌رغبتی مردم می‌شود باحسان و سبب این که ترک آن کنند.

۶۲۴۰

عادة الكرام الجود.

عادت کریمان بخشش است. مراد به «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه است.

۶۲۴۱

عادة اللّثام الجحود.

عادت لثیمان انکار است. مراد به «لثیمان» مردم دنی پست مرتبه است یا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۳۳۲

بخیلان، و به «انکار» انکار احسانی که کسی بایشان بکند، یا انکار نعمتهائی که خدا با ایشان داده و پوشانیدن آنها بلکه درویشی و بی‌چیزی.

۶۲۴۲

عادة الكرام حسن الصّنیعة.

عادت کریمان نیکوئی احسان است.

۶۲۴۳

عادة اللّثام قبح الوقیعة.

عادت لثیمان زشتی غیبت است یعنی این که مردم را غیبت‌های زشت کنند.

۶۲۴۴

عادة المنافقين تهزيع الاخلاق.

عادت منافقان تغییر خوبهاست، مراد به «منافقان» جمعی‌اند که باطن ایشان با ظاهر موافق نباشد و مراد به «تغییر خویها» این که گاهی در کمال نرمی و ملایمت باشند و گاهی در کمال درشتی و خشونت بحسب مقتضای غرضهای فاسده که داشته باشند.

۶۲۴۵

عادة الاشرار اذیة الرفاق.

عادت بدان آزار کردن رفیقان است.

۶۲۴۶

عادة اللّثام و الاغمار اذیة الكرام و الاحرار.

عادت لثیمان و جاهلان تجربه امور نکرده آزار کردن کریمان و آزادگان است.

مراد به «لثیمان» مردم دنی پست مرتبه است، و به «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه.

۶۲۴۷

عادة الاشرار معاداة الاخيار.

عادت بدان دشمنی کردن با نیکان است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۳۳۳

[حرف عین بلفظ «عجبت»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف عین بلفظ «عجبت» یعنی تعجب دارم).
فرموده آن حضرت علیه السلام:

۶۲۴۸

عجبت لمن یشکّ فی قدره الله و هو یری خلقه.

تعجب دارم از کسی که شک میکند در قدرت خدا و حال آنکه او می بیند خلق او را. مراد به «قدرت حق تعالی» اینست که افعال او از قبیل افعال طبایع نیست که در هر ماده که صادر شود البته صادر شود از آنها و نتوانند که نکرد مانند آتش که بماده قابل سوختن که رسید البته می سوزاند و نتواند که نسوزاند بلکه اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند و هر یک از خواستن و نخواستن آن نظر بذات بذاته جایز باشد هر چند خواستن در بعضی امور باعتبار علم بمصلحت در آن واجب باشد و نخواستن آن از آن راه محال، و نخواستن در بعضی امور باعتبار علم بمفسده در آن واجب باشد و خواستن آن از آن راه محال، زیرا که صحت فعل و ترک نظر بذات بذاته قطع نظر از علم بمصلحت یا مفسده کافی است در قدرت و توانائی، و وجوب یک طرف باعتبار علم بمصلحت یا مفسده منافات با قدرت ندارد بلکه مؤکد و محقق آنست چنانکه محقق طوسی قدس سره العزیز القدوسی تصریح بآن کرده و آنچه متکلمان گفته اند که: قدرت حق تعالی بمعنی صحت فعل و ترک است باید که مراد ایشان نیز صحت فعل و ترک نظر بذات بذاته باشد چنانکه مذکور شد که اگر بر ظاهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳۴

آن محمول شود که صحت هر دو طرف در واقع و نفس الامر باشد صحیح نباشد مگر بنا بر مذهب اشاعره که بحسن و قبح قایل نیستند و فعل و ترک هر چیز را بر خدا جایز می دانند و اما بنا بر مذهب حق که بعضی چیزها حسن و نیکو باشد و بعضی زشت و قبیح و آنچه حسن باشد بر خدا لازم است فعل آن و آنچه قبیح باشد بر خدا لازم است ترک آن پس قول بصحت فعل و ترک هر دو در همه افعال او معقول نتواند بود.
و چون معنی قدرت معلوم شد می گوئیم که:

مراد بقره مبارکه تعجب از کسی است که شک در قدرت حق تعالی داشته باشد و احتمال این دهد که افعال او بی قدرت بعنوان ایجاب از او صادر شود مانند افعال طبایع، چنانکه قول بآن را نسبت ببعضی فلاسفه داده اند. و وجه تعجب اینست که هر که مخلوقات حق تعالی را مشاهده کند و اندک تأمل کند در آنها دیگر او را مجال این شک نماند، زیرا که یکی از مخلوقات او آدمی است که خلق شده از قطره آب متشابه الاجزاء، و مشتمل است بر اعضای مختلفه و اجسام متنوعه از گوشت و پوست و عروق و اعصاب و غضاریف و رباطات و أخلاط و غیر آنها هر یک در جائی و بر وجهی که مصلحت اقتضای آن کند و متضمن حکمتها و فواید و منافع و مصلحتها باشد فزون از احاطه حصر و احصاء، و پر ظاهرست که چنین فعلی بی کمال قدرت و علم فاعل آن نتواند بود و باید که هر جزوی را از روی قدرت بر وفق حکمت و مصلحت خلق کرده باشد، و اگر از قبیل افعال طبایع بود این اختلافات در آن متصور نبود بایست که همه اجزای آن متشابه باشد و احتمال این که اجزاء آن آب مرکب باشد از مواد مختلفه که هر یک قابلیت آن صورتی داشته باشد که فایض شده بر آن، و استناد این اختلافات باختلاف قوایل باشد نه قدرت فاعل، احتمالی است که هیچ عقلی تجویز آن نکند، و چه اختلافی در اجزای یک قطره آب باشد که مقتضی این اختلافات تواند بود؟! و بسبب آن هر یک در جای خاصی و وضع خاصی باید قرار گیرد؟! امثال این احتمالات محض سفسطه و مکابره است، و همچنین قطره آبی که تخم شود با آن همه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳۵

اختلافات اجزای آن، و همچنین تخمی که جوجه شود، و برین قیاس اکثر مخلوقات.

و ایضا هر عارف خبیر و مدبّر بصیر که در کارخانه صنع نیکو تأمل کند یقین میداند که بسیاری از تبدل اوضاع و احوال آفاقی و انفسی را مثل اختلافات سنوات در گرمی و سردی فصول و کثرت بارشها و بادهای و قلت آنها و سلامت غلات و اثمار و رسیدن آفات به آنها و وفور آنها گاهی با وجود آفت و کمی آنها، گاهی بی آفتی و غلای أسعار و رخص آنها، همه اینها با تشابه اوضاع و احوال در هر دو حال بلکه با اقتضای اوضاع و احوال بحسب ظاهر عکس آنچه را واقع شده چنانکه از بعضی أمثله معلوم شد، و همچنین حدوث عزایم واردات در ما گاهی ناگاه و بی حدوث سببی و منشأی و زوال آنها گاهی بی زوال باعث و سببی، و خوب نمودن چیزی در وقتی و زشت نمودن همان چیز در وقتی دیگر بی تفاوتی در احوال آن و امثال اینها از نظایر کثیره که فزون از حدّ و حصر و بیرون از احاطه عدّ و احصاست سببی و منشأی بغیر اراده و اختیار صانع عالم و مدبّر آن نمی تواند بود و اگر افعال او نعوذ بالله بر سبیل ایجاب باشد کجا این تغییر و تبدل صورت یابد. و ایضا معجزات متنوعه گوناگون و خوارق عادات مختلفه بی پایان که از انبیاء و اوصیا صلوات الله و سلامه علیهم صادر شده از برای جمعی که مشاهده آنها نموده اند و هر که آنها متواتر شده از برای او دلیلی است واضح و برهانی لایح بر قدرت حق تعالی بعنوانی که دیگر راه شک و شبهه از برای او نماند.

و ممکن است که مراد از این فقره مبارکه تعجب از شکّ در عموم «۱» قدرت حق تعالی و قادر بودن او بر هر ممکنی باشد و وجه تعجب این باشد که هر که مشاهده مخلوقات او کند و قدرت او را بر آنها باید خصوصاً آنها که بر سبیل خرق عادت موجود شود بحکم حدس صحیح میدانند که قدرت او را اختصاص بنوعی دون نوعی از ممکنات نباشد بلکه شامل هر ممکن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳۶

۶۲۴۹

عجبت لغافل و الموت حثیث فی طلبه.

تعجب دارم از غافلی و حال آنکه مرگ شتابان است در طلب او، یعنی تعجب دارم از هر که غافل باشد از تهیه مرگ و برداشتن توشه از برای آن با آنکه میدانند که مرگ شتابان است در طلب او، و زود خواهد رسید باو.

۶۲۵۰

عجبت لمن انکر النشأة الاخری و هو یری النشأة الاولى.

تعجب دارم از کسی که انکار کند زندگانی دیگر را و حال آنکه او می بیند زندگانی اول را، غرض انکار بر کفاری است که انکار حشر می کردند و می گفتند:

که زنده میکنند استخوانها را و حال آنکه آنها کهنه شده و پوسیده اند؟! و وجه تعجب اینست که هر گاه ایشان می بینند زندگانی اول را و این که از کتم عدم موجود شده اند با وجود این چه استبعاد دارد این که هر چند استخوانهای پوسیده شده باشند بار دیگر زنده گردند، بلکه در نظر عقل سلیم این آسانتر از آن می نماید، و هر گاه استبعادی در آن نباشد و پیغمبران که صدق ایشان بمعجزات ثابت شود خبر دهند از آن، باید قبول کرد از ایشان، و انکار آن اصلاً وجهی ندارد و محلّ تعجب است.

۶۲۵۱

عجبت لعامر دار الفناء و تارک دار البقاء.

تعجب دارم از آباد کننده سرای فنا و ترک کننده سرای بقاء.

۶۲۵۲

عجبت لمن نسی الموت و هو یری من یموت.

تعجب دارم از کسی که فراموش کند مرگ را و حال آنکه او می بیند کسی را که می میرد.

۶۲۵۳

عجبت لمن یری آنه ینقص کلّ یوم فی نفسه و عمره و هو لا یتأهب للموت.

تعجب دارم از کسی که می بیند این را که کم کرده می شود هر روز در بدن او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳۷

و عمر او، و او آماده نمی شود از برای مردن؟! یعنی تهیه آن را نمی گیرد و تحصیل توشه از برای آن نمی کند.

۶۲۵۴

عجبت لمن یحتمی الطّعام لاذیته کیف لا یحتمی الذّنب لالیم عقوبته.

تعجب دارم از کسی که باز می ایستد از خوردنی از برای آزار دادن آن، چگونه باز نمی ایستد از گناه از برای جزای دردناک آن.

۶۲۵۵

عجبت لمن یرجو رحمةً من فوّه کیف لا یرحم من دونه.

تعجب دارم از کسی که امید می دارد رحمت کسی را که بالاتر از اوست چگونه رحم نمی کند کسی را که پست تر از اوست.

۶۲۵۶

عجبت لمن خاف البیات فلم یكفّ.

تعجب دارم از کسی که بترسد از شبیخون پس باز نایستد یعنی داند شبیخون مرگ را و ناگاه رسیدن آن را و ترس از آن داشته باشد و با وجود این آماده نشود از برای آن و باز نایستد از گناهان.

۶۲۵۷

عجبت لمن عرف سوء عواقب اللذات کیف لا یعفّ «۱».

تعجب دارم از کسی که داند بدی عاقبتهای لذتها را چگونه باز نمی ایستد، مراد لذتهای حرام است و باز ایستادن از آنها.

۶۲۵۸

عجبت لمن يقنط و معه التَّجاء و هو الاستغفار.

تعجب دارم از کسی که نومید شود و حال آنکه با اوست رستگاری و آن استغفارست، مراد اینست که هر چند کسی گنهکار باشد باید که از رحمت خدا نومید نشود، زیرا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳۸

حق تعالی سبب رستگاری از برای او قرار داده و همیشه میسرست او را و بمنزله اینست که با اوست و آن استغفارست یعنی پشیمانی از آنچه کرده و طلب آمرزش آنها از حق تعالی، پس با وجود چنین سبب رستگاری که حق تعالی قرار داده تعجب است از جمعی که بسبب گناهان که کرده باشند دیگر خود را نومید می‌سازند از رحمت خدا و بآن اعتبار باز نمی‌ایستند از هیچ گناهی.

۶۲۵۹

عجبت لمن علم شدة انتقام الله منه و هو مقيم على الاصرار.

تعجب دارم از کسی که میداند سختی انتقام کشیدن خدا را از او و حال آنکه او ایستادگی کننده است بر اصرار، یعنی میداند سختی انتقام کشیدن خدا را از او اگر گناهی بکند و حق تعالی خواهد که انتقام بکشد از او، و با وجود این ترک گناه نکند و ایستادگی کند بر اصرار یعنی بر دائم داشتن گناه و بر پای داشتن آن. و در بعضی نسخه‌ها لفظ «منه» نیست و بنا بر این در ترجمه لفظ «از او» می‌افتد و این ظاهرترست.

۶۲۶۰

عجبت لمتكبر كان امس نطفة و هو في غد جيفة.

تعجب دارم از متکبری که بود دیروز نطفه و حال آنکه او در فردا مرداری است، «نطفه» منی را گویند و در اصل بمعنی آب صاف است یا اندک آبی که بماند در دلوی یا خیکی.

۶۲۶۱

عجبت لمن عرف الله كيف لا يثتد خوفه.

تعجب دارم از کسی که بشناسد خدا را چگونه سخت نمی‌شود ترس او، وجه تعجب اینست که کسی که بشناسد خدا را میداند قدرت او را بر انتقام و این که انتقام او شدید است و با وجود این باید که ترس او از او سخت باشد و جرأت بر عصیان او نکند پس هر گاه چنین نباشد تعجب است از او.

۶۲۶۲

عجبت لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد.

تعجب دارم از غفلت حسودان از سلامتی بدن‌ها، «حسود» چنانکه مکرر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۳۹

مذکور شد کسی را گویند که تمنای زوال نعمت کسی کند و بسبب آن غمگین و اندوهناک گردد خواه از برای خود خواهد آن را و خواه نه، و مراد اینست که تعجب است که حسودان غافلند از عمده‌ترین نعمتها که مردم دارند که سلامتی بدن است در هر که باشد، هر گاه رشک بر نعمتهای دیگر برند هر چند سهل باشد باید که برین نعمت عظمی هم رشک برند و بسبب آن هم اندوهناک گردند و غرض ازین یا زیاد کردن آزار ایشان است باین که بفکر این نعمت نیز بیفتند و بر آن نیز رشک برند و غمگین و اندوهناک گردند، یا این که هر گاه بر آن رشک نمی‌برند و اندوهگین نمی‌گردند پس نعمتهای دیگر را نیز بر آن قیاس کنند و رشک نبرند و بعثت اندوهناک نگردند.

و ممکن است که مراد این باشد که تعجب است که حسودان از چنین نعمتی غافلند و بعثت خود را بسبب حسد و رشکی که می‌برند از آن محروم ساخته‌اند و رنجور غم و اندوه گردانیده‌اند.

۶۲۶۳

عجبت لغفلة ذوى الالباب عن حسن الارتیاد، و الاستعداد للمعاد.

تعجب دارم از غفلت صاحبان عقلها از نیکوئی طلب کردن و آماده شدن از برای روز بازگشت، «از نیکوئی طلب کردن» یعنی از این که نیکو طلب کنند توشه و ذخیره آخرت را، و «آماده شدن از برای روز بازگشت» بمنزله تفسیر آنست.

۶۲۶۴

عجبت لمن عرف نفسه كيف يأنس بدار الفناء.

تعجب دارم از کسی که بشناسد نفس خود را چگونه انس می‌گیرد بسوی سرای فنا؟! وجه تعجب این است که کسی که نفس خود را بشناسد میداند قابلیت و اهلیت خود را از برای مراتب عالیه باقیه آخروی و با وجود آن باید که نپردازد و انس نگیرد بدنای فانی خسیس که مانع از آنست پس اگر کسی با وجود آن شناخت «۱» انس بگیرد بدنیا محلّ تعجب است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴۰

۶۲۶۵

عجبت لمن عرف ربه كيف لا يسعى لدار البقاء.

تعجب دارم از کسی که بشناسد پروردگار خود را چگونه سعی نمی‌کند از برای سرای بقا؟! وجه تعجب اینست که کسی که بشناسد پروردگار خود را میداند صدق آنچه را خبر داده از آن از احوال آخرت و نعمتهای بی‌منتهای بهشت و شدت عقاب و عذاب جهنم پس با وجود آن هر گاه سعی نکند از برای آخرت و رستگاری از آن عذابه‌های آلیم و فیروزی بآن ثوابهای جسیم کمال تعجب باشد از آن.

۶۲۶۶

عجبت لمن ينشد «۱» ضالته و قد اضل نفسه فلا يطلبها.

تعجب دارم از کسی که طلب میکند گم شده خود را و حال آنکه بتحقیق گم کرده نفس خود را پس طلب نمی‌کند آن را، تعجب از عاصیانست که اگر چیزی از ایشان گم شود طلب میکنند آن را و سعی میکنند از برای یافتن آن، و حال آنکه گم کرده‌اند نفس خود را یعنی از دست داده‌اند و در فرمان خود ندارند چنانکه گویا گم شده از ایشان و طلب نمی‌کنند آنرا و جویائی آن نمی‌کنند، با آنکه گرانمایه‌ترین چیزهای ایشانست.

۶۲۶۷

عجبت لمن ينكر عيوب الناس و نفسه اكثر شيء معايا و لا يبصرها.

تعجب دارم از کسی که بد میداند عیبهای مردم را و نفس او بیشتر چیز است بحسب عیب و نمی‌بیند آنرا، یعنی عیب نفس او بیش از همه چیز است و بفکر آن و اصلاح آن نمی‌افتد چنانکه گویا نمی‌بیند آنرا.

۶۲۶۸

عجبت لمن يتصدى لا صلاح الناس و نفسه اشد شيء فسادا، فلا يصلحها و يتعاطى اصلاح غيره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴۱

تعجب دارم از کسی که متعرض می‌شود مر اصلاح مردم را و نفس او سخت‌تر چیز است از روی فساد، پس اصلاح نمی‌کند آنرا و فرا می‌گیرد اصلاح غیر خود را.

تعجب از جمعیت است که دیگران را امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و می‌خواهند که اصلاح حال ایشان بکنند و فساد نفس ایشان بیشتر از هر چیز است و اصلاح نمی‌کنند و امر و نهی او نمی‌کنند.

۶۲۶۹

عجبت لمن يظلم نفسه كيف ينصف غيره.

تعجب دارم از کسی که ستم کند نفس خود را چگونه عدل کند با غیر خود.

ممکن است که مراد باین نیز مثل فقره سابق تعجب از جمعی باشد که عدل میکنند با دیگران یعنی ایشان را امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و ستم میکنند نفس خود را بارتکاب گناهان. و ممکن است که مراد این باشد که نمی‌شود که کسی ستم کند نفس خود را و عدل کند با دیگران چنانکه باید، بلکه هر که ستم کند نفس خود را نمی‌شود که در حکم میانه دیگران نیز حیف و میلی از او واقع نشود، و بنا بر این ممکن است که غرض اشاره باشد بوجوب عصمت امام و این که پیشوائی که حق تعالی او را از برای عدل میانه مردم قرار داده باشد باید که بهیچ وجه مرتکب گناهی نشود و اگر نه عدل میانه مردم چنانکه باید از او متمشی نشود.

۶۲۷۰

عجبت لمن يجهل نفسه كيف يعرف ربه.

عجب دارم از کسی که نداند نفس خود را چگونه می‌شناسد پروردگار خود را.

مراد به «شناختن نفس خود» اینست که شناسد قدر و مرتبه او را و این که او خلق شده از برای اکتساب مراتب عالیه آخری نه اشتغال بدنای خسیس فانی. و مراد به «ندانستن این» اعم از ندانستن آنست یا عمل نکردن بعلم خود که آن نیز بمنزله ندانستن آنست، و مراد اینست که: کسی که این قدر نداند چگونه پروردگار خود را چنانکه باید تواند شناخت؟! پس هر که با وجود این دعوی شناخت پروردگار کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴۲

دروغ می‌گوید، و ممکن است که مراد بیان امتناع شناخت کنه پروردگار باشد و این که آدمی کنه نفس خود را نمی‌شناسد پس چگونه کنه پروردگار خود را تواند شناخت؟!

۶۲۷۱

عجبت لمن عرف دواء دائه فلا يطلبه، و ان وجده لم يتداو به.

عجب دارم از کسی که بداند دوی درد خود را پس نجوید آنرا، و اگر یافته باشد آنرا مداوا نکرده باشد بآن. غرض اینست که چنانکه در دردهای صوری عجب است که کسی دوی آنرا داند و تحصیل آن نکند، یا این که داشته باشد و مداوا نکند بآن، باید که در دردهای معنوی نیز چنین باشد، پس کسی که بدرد گناهی گرفتار شده باشد «۱» و داند که توبه و استغفار دوی آنست عجب است که کسب آن نکند و مداوای درد خود بآن نکند، یا این که هر گاه داند که دوی ضلالت و جهالت اطاعت امام بر حق است عجب است که طلب نکند آنرا و این که آن در هر زمانی کیست و بعد از این که دانست این را اطاعت و فرمانبرداری او نکند و علاج درد خود بآن نکند.

۶۲۷۲

عجبت لمن لا یملک اجله کیف یطیل امله.

عجب دارم از کسی که مالک نیست اجل خود را، چگونه دراز می گرداند امید خود را. یعنی هر گاه آدمی مالک مرگ خود نباشد و آن بدست او نباشد و هر لحظه احتمال رسیدن آن باشد با وجود این امیدهای دراز از برای خود قرار دادن و سعی از برای آنها کردن عجب است.

۶۲۷۳

عجبت لمن یعلم انّ للاعمال جزاء کیف لا یحسن عمله.

عجب دارم از کسی که میداند که از برای عملها جزائی هست چگونه نیکو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۳۴۳

نمی گرداند عمل خود را، یعنی هر گاه کسی داند که از برای عملها جزائی باشد اگر خوب باشد جزای خوب، و اگر بد باشد جزای بد، عجب است که کسی عملهای خود را خوب نکند تا این که جزای خوب یا بد، و بد کند و از جزای بد آن اندیشه نکند.

۶۲۷۴

عجبت لمن یعجز عن دفع ما عراه کیف یقع له الا من ممّا یخشاه.

عجب دارم از کسی که عاجزست از دفع آنچه عارض شود او را، چگونه واقع می شود از برای او ایمنی از آنچه می ترسد از آن؟! یعنی هر گاه آدمی میداند که عاجزست از دفع آنچه وارد شود بر او در آخرت و چاره آن نمی تواند کرد و می ترسد از عذاب و عقاب، عجب است که ایمن گردد از آن و کاری چند کند که مستحق آن گردد و ایمن باشد از آن و باک نداشته باشد از آن. و در بعضی نسخهها «ممن» بجای «مما» ست و بنا بر این ترجمه اینست که: چگونه واقع می شود از او ایمنی از کسی که می ترسد از او، یعنی چگونه ایمن می گردد از حق تعالی که می ترسد از او و عصیان او میکند و باک ندارد از آن.

۶۲۷۵

عجبت لمن عرف انه منتقل عن دنياه کیف لا یحسن التّزوّد لآخره.

عجب دارم از کسی که داند که انتقال میکند از دنیای خود، چگونه نیکو نمی گرداند توشه برداشتن از برای آخرت خود را.

۶۲۷۶

عجبت لمن یشتری العبید بماله فیعتقهم کیف لا یشتری الاحرار باحسانه فیسترقهم.

عجب دارم از کسی که می خرد بندگان را بمال خود پس آزاد میکند آنها را چگونه نمی خرد آزادگان را باحسان خود پس بنده گرداند ایشان را.

۶۲۷۷

عجبت لمن یرغب فی التّکثر من الاصحاب کیف لا یصحب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۳۴۴

العلماء الالباء الاتقیاء الذین یغنم فضائلهم و تهدیه علومهم و تزئینه «۱» صحبتهم.

عجب دارم از کسی که رغبت میکند در بسیاری مصاحبان چگونه مصاحب نمی شود با علمای خردمندان پرهیزگاران که غنیمت برد فضایل ایشان را، و راه نماید او را علمهای ایشان، و زینت دهد او را صحبت ایشان. مراد به «غنیمت بردن فضایل ایشان» اینست که فضایی که ایشان دارند او نیز بسبب صحبت با ایشان کسب کند آنها را، و این غنیمتی باشد از برای او یعنی نفعی عظیم.

۶۲۷۸

عجبت لرجل یأتیه اخوه المسلم فی حاجه فیمتنع عن قضائها و لا یری نفسه للخیر اهلا فهب انه لا ثواب یرجى و لا عقاب یتقی أفتزهدون فی مکارم الاخلاق.

عجب دارم از مردی که می آید نزد او برادر مسلمان او در حاجتی، پس باز می ایستد او از برآوردن آن و نمی بیند خود را از برای کار خیر اهل و سزاوار، پس گمان کن که نیست ثوابی که امید داشته شود و نه عقابی که پرهیز کرده شود آیا پس بی رغبتید در خصلتهای نیکو، یعنی تعجب است از مردی که برادر مسلمان او می آید نزد او از برای حاجتی که داشته باشد پس او باز می ایستد از برآوردن آن با آن همه ثواب که بر قضای حاجت برادر مسلمان

وارد شده و عقاب که وارد شده از برای کسی که امتناع کند از آن با وجود قدرت بر آن، و بر تقدیری که کسی گمان کند که ثواب و عقابی نیست و منکر آنها باشد، در خوبی بعضی خصلتها و بدی بعضی از آنها شکی نیست، و شکی نیست نیز در این که ملکه برآوردن حاجت برادران از اخلاق حمیده نیکوست، پس کسی که امتناع کند از آن با وجود قدرت بر آن بر تقدیری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴۵

که گمان کند که ثواب و عقابی نیست باز امتناع او عجیب است زیرا که آن بی‌رغبتی است در خصلتهای نیکو و آن از عاقل عجیب است.

و پوشیده نیست که بودن بعضی اخلاق نیکو و بعضی بد بر تقدیری که کسی نعوذ بالله گمان آن کند که ثواب و عقابی نیست بمعنی بودن بعضی از آنهاست از صفات کمال و بعضی از آنها از صفات نقص، و هیچ کس را در این معنی شکی نیست و کسی انکار آن نکرده حتی این که فرقه مخذوله ضالّه اشاعره که منکر حسن و قبح عقلی شده‌اند بحسن و قبح صفات باین معنی قائلند، و ممکن است که بمعنی استحقاق مدح و ثنا و ذمّ و نکوهش باشد و بنای آن بر حسن و قبح عقلی باشد چنانکه مذهب حقّ است و انکار آن مخالف بدیهه عقل است و بنا بر این مراد این باشد که در خوبی بعضی اشیاء و بدی بعضی بمعنی این که مستحقّ مدح و ثناست یا ذمّ و نکوهش، شکی نیست هر چند ثواب و عقاب اخروی نباشد، و اینست که جمعی که منکر شرایع و ادیان باشند بحسن و قبح باین معنی قائل شده‌اند و صدق و عدل و احسان را مثلاً خوب می‌دانند، و کذب و ظلم و عدوان را بد می‌شمارند، و شکی نیست نیز در این که بعضی اخلاق و خویها و خصلتها خوب باشد باین معنی و بعضی بد، و این که ملکه بر آوردن حاجتهای برادران از جمله خویها و خصلتهای خوب است.

۶۲۷۹

عجبت لمن علم انّ الله قد ضمن «۱» الارزاق و قدرها، و انّ سعیه لا یزیده فیما قدر له منها و هو حریص دائب فی طلب الرزق.

عجب دارم از کسی که دانسته باشد این را که خدا بتحقیق ضامن شده روزیها را، و تقدیر کرده آنها را، و این را که سعی او زیاد نمی‌کند او را در آنچه تقدیر شده از برای او از آنها، و حال آنکه او حریص تعب کشنده باشد در طلب روزی.

قبل ازین در شرح أمثال این فقره مبارکه مکرر مذکور شد که مراد این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴۶

نیست که سعی در طلب روزی مطلقاً عبث و بیحاصل است بلکه مراد بقرینه اخبار و آثار دیگر اینست که قدری از روزی را حق تعالی ضامن شده و آن البته باین کس می‌رسد و اکتفاء بآن هر چند با تعب و زحمت باشد می‌توان نمود و قدری از آنرا تقدیر کرده که زیاده بر آن البته نباشد، هر چند سعی کنند زیاده بر آن نتواند شد، با وجود این سعی زیاد و تعب کشیدن از برای آن چنانکه بعضی میکنند معقول نیست و محلّ تعجب است.

۶۲۸۰

عجبت للشقیّ البخیل یتعجل الفقر الذی منه هرب، و یفوته الغنی الذی اّیاه طلب، فیعیث فی الدنیا عیش الفقراء، و یحاسب فی الآخرة حساب الاغنیاء. عجب دارم از بدبخت بخیل پیش می‌اندازد درویشی را که از آن گریخته، و فوت می‌شود او را توانگری که آن را طلب کرده، پس زندگانی میکند در دنیا زندگانی درویشان، و حساب کرده می‌شود در آخرت حساب توانگران.

مراد اینست که تعجب است از بخیل بدبخت که بخل او از ترس درویشی است و خوف از این که مبادا یک وقتی درویش و بی‌چیز شود و از برای اینست که می‌خواهد که همیشه توانگر باشد و با وجود این پیش می‌اندازد از برای خود درویشی را یعنی هنوز درویش نشده خود را درویش میکند، باعتبار این که بوضع درویشان و طور ایشان سلوک میکند و خود را درویش و بی‌چیز می‌نماید، و «فوت می‌شود او را توانگری که آنرا طلب کرده و خواهان آنست» بهمان اعتبار که مذکور شد «پس زندگانی میکند در دنیا زندگانی درویشان، و حساب کرده می‌شود در آخرت حساب توانگران» پس سود توانگری را نمی‌برد و ضرر و زیان آن را می‌کشد.

۶۲۸۱

عجبت لمن یقال: إنّ فیهِ الشرّ الذی یعلم أنّه فیهِ کیف یسخط.

عجب دارم از کسی که گفته می‌شود آنکه در اوست بدی که میداند آن در اوست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴۷

چگونه خشمناک می‌شود. غرض تعجب است از کسی که بدی داشته باشد و خود داند که آن در اوست و اگر کسی بگوید که آن دروست خشمناک شود و نفهمد این معنی را که هر گاه بودن آن در او بد باشد باید که آن را چاره کرد و از خود زایل کرد و خشمناک شدن بر کسی که راستی گفته باشد وجهی ندارد بلکه آن هم بدی دیگرست.

۶۲۸۲

عجبت لمن یوصف بالخیر الذی یعلم أنّه لیس فیهِ کیف یرضی.

عجب دارم از کسی که وصف کرده می‌شود بنیکویی که او میداند که آن نیست در او، چگونه خشنود می‌شود؟! وجه تعجب اینست که هر گاه آن خیر در او نباشد و او را وصف کنند بآن باید که خجل و منفعل گردد نه این که خشنود شود بآن چنانکه شیوه اکثر مردم دنیا است.

۶۲۸۳

عجبت لمن یتکلم بما لا ینفعه فی دنیا و لا یتب له اجره فی اخره.

تعجب دارم از کسی که سخن گوید به آن چه سود ندهد او را در دنیای او، و نوشته نشود از برای او مزد آن در آخرت او. مراد تعجب است از کسی که سخن گوید به آن چه نه نفع دنیوی در آن باشد و نه اجر اخروی مانند اکثر سخنان اکثر مردم در مجالس و محافل.

۶۲۸۴

عجبت لمن یتکلم فیما ان حکى عنه ضره، و ان لم یحک عنه لم ینفعه.

عجب دارم از کسی که سخن گوید در آنچه اگر حکایت کرده شود آن از او ضرر کند او را، و اگر حکایت کرده نشود سودی ندهد او را. مراد اینست که عاقل سخنی که گوید باید که چیزی باشد که اگر نقل کنند از او ضرری نکند باو، و اگر بالفرض ضرر کند بر آن تقدیر چیزی باشد که اگر نقل نکنند سودی دهد او را، تا این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴۸

بجهت آن سود آنرا گوید، پس سخن گفتنی که هیچ یک از آنها در آن نباشد کمال بی‌عقلی است و محلّ تعجب است.

۶۲۸۵

عجبت لمن یرجو فضل من فوکه کیف یحرم «۱» من دونه.

عجب دارم از کسی که امید داشته باشد احسان کسی را که بالاتر از اوست چگونه محروم می‌سازد کسی را که پست‌تر از اوست؟! غرض این است که کسی که احسان نکند بکسی که پست‌تر از او باشد احسان نکند باو نیز کسی که بالاتر از او باشد، پس کسی که امید احسان از بالاتر از خود داشته باشد و با وجود آن امید احسان نکند پست‌تر از خود محلّ تعجب است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۴۹

[حرف عین بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف عین بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه بلفظ واحد مانند فصلهای سابق که همه فقرات آنها مصدر بیک لفظ بود.) فرموده آن حضرت علیه السلام:

۶۲۸۶

عودک الی الحقّ خیر من تمادیک فی الباطل.

برگشتن تو بسوی حقّ بهتر است از کشیدن تو در باطل. مراد اینست که هر گاه کسی بر باطل باشد و ظاهر شود از برای او بطلان آن، برگشتن او بسوی حقّ و اعتراف بآن هر چند در آن خجالت و انفعالی باشد باعتبار این که اعترافی باشد از او بطلان سابق یا این که عدم ثبات رای و اندیشه او بر مردم ظاهر گردد، بهترست از تصلب بر آن باطل و کشیدن در آن با وجود علم بطلان آن هر چند در آن خجالت و انفعال نباشد.

۶۲۸۷

عودک الی الحقّ و ان تعبت خیر من راحتک مع لزوم الباطل.

برگشتن تو بسوی حقّ و هر چند تعب کشی بهترست از آسایش تو با لازم بودن باطل و جدا نشدن از آن. این نیز مضمون فقره سابق است و بمنزله تأکید آنست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۰

اگر هر دو را با هم فرموده باشند «۱».

۶۲۸۸

علم المناق فی لسانه.

علم مناق در زبان اوست، مراد به «مناق» کسیست که باطن او با ظاهر موافق نباشد در ایمان. و مراد اینست که بزبان چیزی چند گوید که علم و دانش او از آن ظاهر شود اما عمل به آنها نکند و از عمل او علمی ظاهر نشود بخلاف مؤمن که از عمل او علم او ظاهر شود هر چند بزبان نگوید چنانکه فرموده:

۶۲۸۹

علم المؤمن فی عمله.

علم مؤمن در عمل اوست.

۶۲۹۰

علم بلا عمل کسچر بلا ثمر.
علمی بی عمل مانند درختی است بی میوه.

۶۲۹۱

علم بلا عمل کقوس بلا وتر.
علمی بی عمل مانند کمانی است بی زه.

۶۲۹۲

علم لا ینفع کدواء لا ینجع.
علمی که نفع ندهد مانند دوائیست که اثر نکند، مراد به «علمی که نفع ندهد» علمییست که عمل بآن نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۱

۶۲۹۳

عزّ القنوع خیر من ذلّ الخضوع.
عزّت قنوع بهترست از خواری خضوع، «قنوع» بمعنی راضی شدن بنصیب و بهره خودست از دنیا و «خضوع» بمعنی فروتنی کردن است و مراد اینست که عزّتی که با قنوع است هر چند با تعب و زحمت باشد بهترست از خواری که با خضوع و فروتنی کردن بمردم باشد هر چند سبب توسعه و فراخی گردد.

۶۲۹۴

علم لا یصلحک ضلال، و مال لا ینفَعک وبال.

علمی که بصلاح نیاورد ترا گمراهی است، و مالی که سود ندهد ترا و بالی است، مراد به «علمی که بصلاح نیاورد» علمی است که عمل بآن نشود، و «بودن آن گمراهی» باعتبار اینست که سبب زیادتی و زر و وبال گردد زیرا که گناه عصیان عالم زیاده است از گناه عصیان جاهل، بلکه جاهل در بسیاری از امور معذور باشد که عالم در آنها معذور نباشد چنانکه مکرر مذکور شد، و مراد به «مالی که سود ندهد» اینست که نگاهداشته شود و در مصارف مشروعه که سودی دهد در آخرت یا دنیا صرف نشود، و «بودن آن و بال» ظاهرست چه نفعی از آن نبرد و در دنیا تعب و زحمت حفظ و حراست آن باید کشید و در آخرت حساب آن باید داد.

۶۲۹۵

عداوة العاقل خیر من صداقة الجاهل.
دشمنی عاقل بهترست از دوستی جاهل یعنی کم عقل بقرینه مقابله با عاقل، و این مضمون مشهورست.

۶۲۹۶

علم بلا عمل حجّة لله علی العبد.
علمی بی عمل حجتی است مر خدا را بر بنده، یعنی بآن حجت می گیرد خدا بر بنده که صاحب آن باشد و برهان می سازد آن را بر استحقاق او عقاب و عذاب را با وجود آن، و دیگر عذری باقی نمی ماند از برای او، بخلاف کسی که عالم نباشد چه اگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۲

او عصیانی کند جهل او عذری می تواند شد از برای او.

۶۲۹۷

عالم معاند خیر من جاهل مساعد.
عالمی دشمن بهترست از جاهلی یاری کننده، این همان مضمون فقره سابق سابق است و مراد به «عالم» عاقل است و به «جاهل» کم عقل، و هر یک بر ظاهر نیز محمول می تواند شد.

۶۲۹۸

عبد الشّهوة اذلّ من عبد الرّقّ.

بنده خواهش خوارترست از بنده بندگی یعنی بنده مملوک، چه آن بندگی باعث خواری در آخرت می شود بخلاف این بندگی و در دنیا نیز گاه هست که خواری که بسبب آن حاصل می شود زیاده است از خواری این.

۶۲۹۹

عبد المطامع مسترقّ لا یجد ایدا العتق.

بنده طمعها بنده گردانیده شده است که نمی‌یابد هرگز آزادی را.

۶۳۰۰

عبد الشّهوة اسیر لا ینفک اسره.

بنده خواهش گرفتاریست که جدا نمی‌شود گرفتاری او، یعنی هرگز از آن خلاصی نیابد.

۶۳۰۱

عار الفضیحة یکدر حلاوة اللذة.

عیب رسوائی تیره می‌سازد شیرینی لذت را، یعنی حرامی که لذت داشته باشد اگر چه لذت آن شیرینی دارد اما عار و عیب رسوائی آن شیرینی آنرا مکدر و تیره می‌سازد و آمیخته بتلخی می‌گرداند پس گذشتن از سر چنین شیرینی سهل باشد.

۶۳۰۲

علّة المعادة قلّة المبالاة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۳

علت دشمنی کمی باک داشتن است یعنی کمی باک داشتن از مردم و بی‌پروائی در رعایت حرمت ایشان سبب دشمنی ایشان می‌گردد.

۶۳۰۳

عبد الحرص مخلد الشقاء.

بنده حرص دایم بدبختی است، یعنی بدبختی او دائمی است. و مراد بدبختی دنیویست زیرا که در دنیا همیشه در تعب و رنج است و هرگز راحتی ندارد و اما بدبختی آخری او پس بقدر و زر و بالیست که بسبب آن کسب کرده باشد.

۶۳۰۴

عبد الدنیا مؤبد الفتنة و البلاء.

بنده دنیا پاینده فتنه و بلاست یعنی فتنه و بلای او در دنیا پاینده و دائمیست چنانکه در فقره سابق مذکور شد.

۶۳۰۵

علموا صبیانکم الصلوة، و خذوهم بها اذا بلغوا الحلم.

بیاورید کودکان خود را نماز، و مؤاخذه کنید ایشان را بسبب آن هر گاه برسند باحتلام، مراد به «احتلام» در اینجا بیرون آمدن منی است از قبل خواه در بیداری و خواه در خواب و چون این یکی از علامات معروفه بلوغ است که بسبب وجوب عبادات می‌شود آن را مناط مؤاخذه فرموده‌اند و مراد مؤاخذه ایشان است بسبب آن بعد از بلوغ، خواه باین علامت معلوم شود و خواه بعلامت دیگر مثل سنّ که پسر با کمال پانزده سال هلالی بالغ است و دختر با کمال نه سال هلالی بنا بر مذهب مشهور میانه علما، و بعضی در دختر اِکمال ده سال اعتبار کرده‌اند، و مراد به «مؤاخذه ایشان بسبب آن» اینست که ایشان را تعزیر و آزار کنند اگر نکنند آنرا بخشونت و درستی و کتک و بالاتر از آن بتفصیلی که در کتب فقهیه بیان شده.

پوشیده نیست که پیش از بلوغ نیز گفته‌اند که ایشان را باید عادت فرمود بکردن نماز هر گاه شش ساله شوند و بعضی هفت ساله گفته‌اند، و هر دو در

حدیث

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۴

وارد شده و گفته‌اند که: می‌زنند ایشان را هر گاه ترک کنند آنرا در نه سالگی یا در ده سالگی بنا بر اختلاف احادیث. و ممکن است که اینها بعنوان استحباب باشد، و ممکن است که بر سبیل وجوب باشد نهایت تأکید در مؤاخذه بعد از بلوغ بیشتر باشد و بآن اعتبار آن تخصیص یافته باشد بذکر درین فقره مبارکه.

۶۳۰۶

عادة النبلاء السخاء و الکظم و العفو و الحلم.

عادت نبیلان یعنی مردم نجیب یا تند فطنت سخاوت است و فرو خوردن خشم و در گذشتن از گناه مردم و بردباری.

۶۳۰۷

عمی البصر خیر من کثیر من النظر.

کوری دیده بهترست از بسیاری از نگریستن یعنی نگریستنهای نامشروع.

۶۳۰۸

عزیمة الخیر تطفئ نار الشرّ.

قصد کار خیر فرو می‌نشانند آتش شرّ را، یعنی گاه هست که آتش شرّی که متوجّه کسی باشد از بلائی یا مصیبتی فرو می‌نشیند و دفع می‌شود بمرجّد قصد کار خیری که او بکند یا این که آتش شرّ گناهی که کرده باشد فرو می‌نشیند بمرجّد قصد کار خیری که بکند و این کفاره آن می‌شود.

۶۳۰۹

عظم الجسد و طولہ لا ینفع اذا کان القلب خاویا.

بزرگی بدن و درازی آن سود نمی‌دهد هر گاه بوده باشد دل خالی. مراد اینست که عمده در آدمی اینست که با عقل و شعور باشد و هر گاه دل آن خالی باشد از آن هر چند بحسب جثه بزرگ باشد کاری از او نمی‌آید.

۶۳۱۰

عباد مخلوقون اقتدارا، و مر بوبون اقتسارا، و مقبوضون احتضارا.

بندگانیند آفریده شده از روی قدرت، و تربیت کرده شده از روی قهر، و گرفته شده از برای حاضر شدن. ظاهر اینست که مراد وصف مطلق بندگان خدا باشد باین که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۵

بندگانی‌اند که حق تعالی ایشان را خلق میکند از روی قدرت و توانائی خود، و تربیت میکند از روی قهر و غلبه یعنی هر یک را بحدّ کمال خود می‌رساند از روی قهر و غلبه خود بی مدخلیت قدرت و اختیار او بلکه هر چند او نخواهد آنرا و آن مکروه او باشد و می‌گیرد ایشان را و قبض روح ایشان می‌نماید از برای این که حاضر شوند در آن نشأه و بجزای اعمال خود برسند نه این که معدوم شوند و دیگر بازگشتی نباشد چنانکه گمان منکران حشرست.

و ممکن است که مراد وصف ملائکه باشد یا ائمه صلوات الله علیهم و غرض ردّ بر جمعی باشد که گمان ألوهیت ایشان کرده‌اند باین که چنین نیست بلکه ایشان بندگانیند آفریده شده بقدرت و اختیار حق تعالی، و تربیت کرده شده از روی قهر و غلبه بهمان معنی که مذکور شد، یا باین معنی که تربیت کرده شده‌اند بر وجهی که معصوم باشند از گناه و باز داشته شده باشند از آن بعنوانی که گویا مجبور و مقهورند بر نکردن آن، و «گرفته شده‌اند از برای احتضار» یا بعنوان احتضار یعنی موت یا جان کندن و کسی که آفریده شود و تربیت کرده شود و بمیرد چگونه إله می‌تواند بود؟! و ممکن است که وصف باحتضار بر تقدیری که کلام در وصف ملائکه باشد اشاره باشد به جسمانیت ایشان بنا بر این که ملائکه همه جسمانی باشند، یا این که کلام در وصف طایفه از ایشان باشد که جسمانی باشند و الله تعالی یعلم.

۶۳۱۱

عرّجوا عن طریق المنافرة، و ضعوا تیجان المفاخرة.

میل کنید از راه منافرت، و بگذارید تاجهای مفاخرت را. «منافره» بمعنی پراکندگی و دوری کردنت و مراد تحریص مؤمنانست بر موافقت و التیام با یکدیگر، و عدول از جدائی و دوری کردن از یکدیگر. و مراد به «گذاشتن تاجهای مفاخرت» اینست که بفضایل و مزایائی که داشته باشید مفاخرت می‌کنید، چون کسی که مفاخرت میکند آنرا زینت خود میداند و بمنزله تاجی میداند که بر سر گذاشته باشد، پس «گذاشتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۶

تاج مفاخرت، یعنی برداشتن آن از سر» کنایه است از ترک آن.

۶۳۱۲

عاشر اهل الفضل تسعد و تنبل «۱».

آمیزش کن با اهل فضل تا نیکبخت گردی و نبیل یعنی نجیب یا تند فطنت.

۶۳۱۳

عمارة القلوب فی معاشره ذوی العقول.

آبادی دلها در آمیزش با صاحبان عقلهاست.

۶۳۱۴

عین المحبّ عمیة عن معایب المحبوب، و اذنه صماء عن قبح مساویه «۲».

دیده دوست کورست از عیبهای دوست، و گوش او کورست از زشتی بدیهای او، یعنی دوستی چنان چشم و گوش دوست را می‌گیرد که عیبهای دوست خود را نمی‌بیند و گویا چشم او کورست از دیدن آنها، و زشتی بدیهای او را هر گاه بگویند نمی‌شنود چنانکه گویا گوش او کورست از شنیدن آنها، پس هر گاه کسی خواهد که بر عیبها و بدیهای خود خوب آگاه شود از کسی استفسار کند که دوست او نباشد، و همچنین اگر خواهد که بر خوبی و بدی کسی مطلع شود استفسار احوال او از غیر دوست او کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۷

عرف «۱» الله سبحانه بفسخ العزائم و حلّ العقود و كشف الضرّ و البلیة عمّن اخلص له النیة. شناخته شده است خدای سبحانه بفسخ عزیمتها و وا شدن گر هها، و گشودن سختی و بلا از کسی که خالص گرداند از برای او نیت را، یعنی از جمله دلایل از برای شناخت خدای سبحانه فسخ عزیمتهاست، چه بسیارست که کسی عزیمتی دارد یعنی عزم جزم بر کردن کاری یا نکردن آن دارد ناگاه فسخ آن عزیمت میکند بی حدوث سببی که مقتضی آن فسخ باشد یا زوال امری از جمله اسباب آن عزیمت، و ظاهرست که این را از سببی ناچارست پس سبب آن باید مجردی باشد عالم بما فی لضمائر قادر بر آنچه خواهد و آن خدای سبحانه است، و همچنین از جمله دلایل آن اینست که بسیار مشاهده می شود که کار بر کسی بسته می شود و در گره می افتد یا در سختی و بلائی می افتد و همین که متوسل می شود بدرگاه او و خالص میکند از برای او نیت را و قطع امید خود از دیگران میکند و از روی اخلاص طلب گشایش یا رفع آن سختی و بلا از او می نماید چنان می شود، پس بتکرر مشاهده امثال اینها ظاهر و روشن می گردد وجود او و علم او بهر چیز و هر حال، و قدرت او بر هر چه خواهد.

عداوة الاقارب امرّ من لسع العقارب.

دشمنی اقارب یعنی خویشان تلخ ترست از گزیدن عقارب، یعنی عقربها، مراد اینست که گاه هست که اقارب چنان شدید العداوة باشند که گزنده تر از عقارب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۸

باشند، یا این که چون دشمنی از ایشان خلاف متوقع است هر گاه دشمنی کنند آن بدتر از گزیدن عقرب نماید، و اول ظاهر ترست.

عاودوا الکرّ، و استحيوا من الفرّ، فانه عار فی الاعقاب و نار یوم الحساب.

عادت کنید حمله کردن را، و شرم کنید از گریختن، پس بدرستی که آن عیبی است در أعقاب، و آتشی است در روز حساب. مراد تحریص بر حمله کردن در جهادست و منع از گریختن در آن، و «عیبی است در اعقاب» یعنی عیبی است که بأولاد و أحفاد نیز سرایت میکند و ایشان نیز بآن سرزنش کرده میشوند.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در باره کسی که مذمت می فرموده او را:

عاش رکاب عشوات، جاهل رکاب جهالات، عاد علی نفسه، مرّین لها سلوک المحالات و باطل الترهات.

کوری است بسیار سوار شونده تاریکیها، نادانی است بسیار سوار شونده نادانیها، ستم کننده است بر نفس خود، زینت دهنده است از برای آن سلوک محالات و باطل ترهات را. مراد به «کور بودن او» بودن او بر ضلالت و گمراهی است که کوری معنویست، و مراد به «تاریکیها» تاریکیهای جهالات و ضلالت است، و «بسیار سوار شونده آنهاست» یعنی در اکثر بر آنها قرار گرفته مانند کسی که بر اسبی سوار باشد، و «نادانی است بسیار سوار شونده نادانیها» بمنزله تأکید سابق است، و «محالات» بضمّ میم جمع «محال» «۱» است بمعنی چیزی که از حالی بحالی گشته باشد و از صورتی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۵۹

بصورت دیگر تغییر یافته و مراد اینست که زینت دهنده است از برای نفس خود سلوک شبههها را که در نظر نادانان از صورت باطل خود گشته اند و بصورت حق در آمده اند و مراد به «سلوک آنها» پیمودن آنها و رفتن براه آنهاست، و «ترهات» بضمّ تا و تشدید راء و فتح آن سخنان باطل بی طایل را گویند «۱» و در اصل بمعنی بیابانهای خشک بی آب و علف است و استعمال آنها در آن سخنان باعتبار تشبیه آنها بآن بیابانهاست و اضافه «باطل» به «ترهات» از برای تأکید است یا مراد اینست که: زینت می دهد از برای آن سلوک باطل ترین سخنان باطل بی طایل را.

علّة الکذب شرّ علّة، و زلّة المتوقّی اشدّ زلّة.

بیماری دروغگوئی بدترین بیماری است، و لغزش متوقّی سخت ترین لغزشی است، یعنی دروغگوئی بیماری است نفسانی بدترین بیماریها، زیرا که در دنیا باعث خواری و رسوائی گردد و در آخرت سبب عذاب الیم و عقاب وخیم، و چه بیماری بآن می رسد؟! و ظاهر اینست که مراد به «متوقّی» کسی باشد که اظهار نگاهداری خود از گناهان میکند و خود را متقی می نماید. و «بودن لغزش او یعنی گناه او سخت ترین لغزشی» باعتبار اینست که فضیحت و رسوائی آن زیاده ترست از گناهی که کسی کند که خود را چنین ننموده باشد. و ممکن است که جمع میانه این دو کلام باعتبار این باشد که اظهار تقوی با ظاهر شدن خلاف آن دروغگوئی است قولی یا فعلی که خلاف آن ظاهر شود و باعث خواری و رسوائی گردد پس از قبیل ذکر خاصّ بعد از عامّ باشد. و ممکن است که مراد بمتوقّی کسی باشد که مبالغت زیاد و اهتمام تمام در حفظ و نگاهداری خود کند و مراد این باشد که چنین کسی گاه هست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶۰

لغزشی میکند سخت‌ترین لغزشی، و غرض این باشد که مبالغه زیاد در آن خوب نیست بلکه باید که میانه روی کرد در آن و توکل بر حفظ و حراست حق تعالی کرد و بنا بر این کلامی است علیحده، و مربوط بسابق نیست و این فقره مبارکه در فصل زای نیز نقل شد و در آنجا چنین بود «زَلَّةُ الْمُتَوَقِّي أَشَدَّ زَلَّةً وَ عِلَّةُ اللُّؤْمِ اقْبَحُ عِلَّةً» و در آنجا ترجمه و شرح شد.

۶۳۲۰

عَزَّ اللَّئِيمُ مَذَلَّةً، وَ ضَلَالُ الْعَقْلِ أَشَدُّ ضَلَّةً.

عزت لئیم خواری است و گمراهی عقل سخت‌ترین گمراهی است. مراد به «لئیم» چنانکه مکرر مذکور شد شخص دنی پست مرتبه است یا بخیل. و «بودن عزت اول خواری» باعتبار اینست که پست مرتبه هر گاه عزیز گردد و اقتداری بهم رساند کاری چند کند که سبب خواری او گردد در دنیا و آخرت بخلاف این که عزیز نگردد که بسبب عدم اقتدار چندان کاری نتواند کرد که سبب آن گردد، و «بودن عزت دوم خواری» باعتبار اینست که بخیل هر گاه عزیز و روشناس گردد بخیلی او ظاهر گردد و بسبب آن خوار گردد، بخلاف این که عزیز و روشناس نباشد که بخیلی او معلوم نشود، و «بودن گمراهی عقل سخت‌ترین گمراهی» باعتبار اینست که گمراهی که با عقل و خرد باشد یقین باعتبار کمال تقصیر صاحب آنست در طلب کردن راه حق و با وجود آن معذور نباشد بخلاف گمراهی کسی که کم عقل باشد که او ممکن است که چندان تقصیری نداشته باشد و بآن اعتبار معذور باشد.

۶۳۲۱

عنوان العقل مداراة النَّاسِ.

عنوان عقل و خرد مدارا کردن با مردم است «عنوان» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی دلیل یا سر سخن است.

۶۳۲۲

عنوان النَّبْلِ الْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶۱

عنوان نبل احسان کردن بمردم است، «نبل» بضم نون و سکون باء یک نقطه بمعنی نجابت است یا تندی فطنت.

۶۳۲۳

عَضْوًا «۱» عَلَى التَّوَاجِدِ، فَإِنَّهُ أُنْبَا لِلشَّيْءِ عَنِ الْهَامِ.

دندان بگیرید نواجذ را پس بدرستی که این کند کننده‌ترست مر شمشیرها را از سرها، این از جمله کلامیست که فرموده‌اند بأصحاب خود در بعضی از روزهای جنگ صفین مشتمل بر بعضی از آداب جنگ، و «نواجذ» دندانهای آخرین است بعد از دندانهای آسیا و آن چهارتاست در هر طرفی دوتا. و بعضی گفته‌اند که: همه دندانها را «نواجذ» گویند و مراد اینست که در وقتی که شمشیر حواله شما کنند دندانها را یا آن دندانها را که مذکور شد بر روی یکدیگر سخت بگذارید که این باعث این می‌شود که شمشیر که بر سر بیاید کندی کند و چندان نبرد. و ممکن است که وجه آن این باشد که گفته‌اند که: هر گاه دندانها را چنین کند متصلب می‌شود اعصاب و عضلات متصله بدماغ و زایل می‌شود استرخای آنها پس مقاومت آنها با شمشیر بیشتر باشد و تأثیر شمشیر در آنها کمتر گردد.

۶۳۲۴

عَقُوبَةُ الْكِرَامِ أَحْسَنُ مِنْ عَفْوِ اللَّئَامِ.

عقوبت کردن کریمان نیکوترست از عفو کردن لئیمان. مراد به «کریمان» مردم بلند مرتبه است و به «لئیمان» مردم دنی پست مرتبه. و «بودن عقوبت آنها نیکوتر از عفو اینها» باعتبار اینست که در عقوبت آنها چندان خفت و خواری نباشد بخلاف عفو اینها، که ممنون شدن از آنها کمال خفت و خواری دارد.

۶۳۲۵

عَقُوبَةُ الْغَضُوبِ وَ الْحَقُودِ وَ الْحَسُودِ تَبْدَأُ بِأَنْفُسِهِمْ.

عقوبت خشمناک و کینه‌ور و حسود ابتدا کرده می‌شود بنفسهای ایشان. مراد مذمت این اخلاق است باین که ضرر و آزار آنها اول بصاحب آنها می‌رسد باعتبار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶۲

کدورت و غصه که لازم آنها باشد پس ارتکاب آن بامید این که شاید بعد از آن ضرری بآن طرف رسانند کمال سفاهت است، و ممکن است که مراد این باشد که اول صاحب آنها ابتدا میکند بعقوبت خود بر آنها، باعتبار غم و غصه که بخود راه می‌دهد و رنج و ألمی که از آن راه می‌کشد تا بعد از آن دیگر حق تعالی او را عقوبت کند بر آنها.

۶۳۲۶

عشرة الاسترسال لا تستقال.

لغزش استرسال طلب فتح کرده نمی‌شود، «استرسال» بمعنی انس و آرام گرفتن بکسی است و اعتماد کردن بر او در آنچه نقل شود باو از اسرار. و مراد اینست که درین باب کمال احتیاط باید کرد که اگر لغزشی بشود در آن و سرّی نقل شود بکسی که اهل آن نباشد دیگر چاره آن نتوان کرد و طلب فسخ آن و در گذشتن از آن نتوان نمود بخلاف لغزشهای دیگر که در اکثر آنها طلب در گذشتن از آن توان کرد.

۶۳۲۷

عمل الجاهل وبال، و علمه ضلال.

عمل جاهل و بال است و علم او ضلال است، «جاهل» در اینجا بمعنی کم عقل است، و «وبال» بمعنی سخنی و گرانی است و عذاب و هر امر مکروه ناخوشی را «وبال» گویند، و «بودن عمل جاهل وبال» باعتبار اینست که غالب اینست که کم عقل آنچه کند زیان و ضرری در آن باشد بحسب آخرت یا دنیا، و «صلال» بمعنی گمراهی است، و «بودن علم کم عقل گمراهی» باعتبار اینست که کم عقل کم است که خطا نکند و براه راست برود.

۶۳۲۸

عقوبة العقلاء التلويح «۱».

عقوبت عاقلان تلویح است.

۶۳۲۹

عقوبة الجهلاء التصريح.

عقوبت جاهلان تصریح است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۳۶۳

مراد به «تلویح» اینست که چیزی را بعنوان اشاره و تعریض و کنایه بگویند و تصریح بآن نکنند و مراد اینست که در زجر و منع عاقلان تلویح ببدی آنچه کرده و منع از آن کافی است و حاجت بتصریح نیست بلکه نباید کرد، زیرا که آن از برای او ایذای زیادی است که حاجت بآن نیست بخلاف جاهل یعنی کم عقل که از برای او تصریح باید کرد زیرا که او تلویح نمی‌فهمد و بر تقدیری که فهمد ممنوع نمی‌شود بآن.

۶۳۳۰

عقبي الجهل مضرّة، و الحسود لا تدوم له مسرّة.

عاقبت جهل ضرر و زیان است، و حسود پاینده نمی‌ماند از برای او شادمانی.

مراد به «جهل» کم عقلی است یا نادانی، و «پاینده نماندن شادمانی از برای حسود» باعتبار اینست که کم وقتی است که نعمتی بکسی رسد که او از دیدن یا شنیدن آن حزین و غمگین نگردد و شادمانی که داشته باشد زایل نشود.

۶۳۳۱

عدل السلطان حياة الرعية و صلاح البرية.

عدل پادشاه زندگانی رعیت و صلاح حال خلق است، یعنی باعث این می‌شود که بر فاهیت زندگانی کنند و احوال ایشان منتظم و شایسته باشد.

۶۳۳۲

عاقبة الكذب ملامة و ندامة.

عاقبت دروغ ملامت و ندامت است یعنی سرزنش و پشیمانی.

۶۳۳۳

عاقبة الصدق نجاة و سلامة.

عاقبت راستی رستگاری است و سلامتی.

۶۳۳۴

عاص يقرّ بذنبه خير من مطيع يفتخر بعمله.

گناهکاری که اقرار کند بگناهکاری خود بهترست از اطاعت کننده که افتخار کند بعمل خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۳۶۴

این مضمون در احادیث دیگر نیز وارد شده.

۶۳۳۵

عقل المرء نظامه، و ادبه قوامه، و صدقه امامه، و شكره تمامه.

عقل مرد نظام اوست، و ادب او قوام اوست، و راستی او امام اوست، و شکر او تمام اوست.

یعنی عقل مرد باعث انتظام احوال دنیوی و اخروی اوست، و ادب داشتن او بر پای دارنده اوست که نگاه می‌دارد او را از لغزشها و افتادنها، و راستی او پیشوای اوست که در هر باب باید که پیرو و تابع آن باشد، و شکر کردن او باعث تمامی او و کامل شدن نعمتهای اوست.

۶۳۳۶

علامة العیّ تکرار الکلام عند المناظره، و کثرة التّبجّح عند المحاوره.

علامت عاجز بودن کسی مکرر گفتن سخن است نزد مناظره، و بسیاری شادی نمودن نزد مجاوره، «مناظره» بمعنی بحث کردن با یکدیگرست، و «محاوره» بمعنی سخن گفتن با یکدیگرست، و مراد به «بسیاری شادی نمودن نزد محاوره» اینست که نزد آن بسیار اظهار شادمانی کند بسخنانی که می‌گوید و افتخار و مباهات کند به آنها، و «بودن هر یک از مکرر گفتن سخن و مباهات کردن بآن نشانه عاجزی» باعتبار اینست که غالب چنانکه مشاهده می‌شود اینست که کسی که عاجز شد ملجأ می‌شود بمکرر گفتن کلام یا تحسین سخنان خود و اظهار شادمانی به آنها. و ممکن است که مراد به «عجز» اعم از عاجز شدن در آن گفتگو و عجز و فرومایگی فی نفسه باشد و بنا بر این «بودن آن شادمانی نشانه عاجزی» ظاهرست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶۵

تعزیت فرمود آن حضرت علیه السلام مردی را که مرده بود فرزندی از او، و داده شده بود فرزند دیگر، پس فرمود:

۶۳۳۷

عظّم الله اجرک فیما اباد، و بارک لک فیما افاد.

بزرگ گرداند خدا مزد ترا در آنچه هلاک کرده، و برکت دهد از برای تو در آنچه بخشیده.

۶۳۳۸

عزیمه الکیس و جدّه لا صلاح المعاد و الاستکنار من الزّاد.

عزم مرد زیرک و کوشش او از برای اصلاح آخرت است و بسیار فرا گرفتن توشه از برای آن.

۶۳۳۹

عقول الفضلاء فی اطراف اقلامها.

عقلهای فضلا در کنارهای قلمهای ایشان است یعنی مرتبه عقل هر یک از نوشته‌های او ظاهر می‌شود.

۶۳۴۰

عود الفرصه بعید مرامها.

برگشتن فرصت دورست رسیدن بآن. یعنی هر گاه فرصتی فوت شود دورست عود و برگشتن آن، پس فرصت را نباید فوت کرد و هر گاه فرصت کار خیری بشود باید غنیمت شمرد و تأخیر نکرد از آن، زیرا که اگر فوت شود دیگر عود فرصت آن بعید است و کم رو می‌دهد.

۶۳۴۱

عامل الدّین للدّنيا جزاؤه عند الله النّار.

کار کننده دین از برای دنیا پاداش او نزد خدا آتش است یعنی آنچه از امور دینی کرده شود باید که از برای رضای خدا باشد نه از برای طلب دنیا، و اگر نه جزای آن جهنم باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶۶

۶۳۴۲

عامل سائر النّاس بالانصاف و عامل المؤمنین بالایثار.

کار کن با همه مردمان بانصاف، و کار کن با مؤمنان بایثار. مراد به «انصاف» چنانکه مکرر مذکور شد عدل است و مراد اینست که معامله کن با همه کس بانصاف و عدل، و حیف و جور مکن با هیچ کس از هر ملتی که باشد، و با خصوص مؤمنان زیاده بر آن معامله کن بایثار یعنی عطا و بخشش، یا برگزیدن ایشان بر خود و عطا کردن چیزی بایشان با وجود احتیاج خود بآن، و این بنا بر اینست که «سائر» بمعنی همه آمده باشد چنانکه بعضی از اهل لغت گفته‌اند نهایت بعضی از ایشان غلط شمرده‌اند آن را و گفته‌اند که «سائر» بمعنی باقی است نه بمعنی همه، و بنا بر این ترجمه اینست که: کار کن با باقی مردم یعنی غیر خود هر که باشد بانصاف، و با مؤمنان زیاده بر آن بایثار، یا این که کار کن با باقی مردم یعنی غیر مؤمنان بانصاف و با مؤمنان بایثار که زیاده از انصاف است.

۶۳۴۳

عنوان فضیلة المرء عقله و حسن خلقه.

عنوان فضیلت مرد عقل اوست و نیکوئی خلق او. «عنوان» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی دلیل است یا سر سخن، و مراد اینست که دلیل افزونی مرتبه مرد عقل او و نیکوئی خلق اوست، و از آنها معلوم می شود افزونی مرتبه او و قدر آن.

۶۳۴۴

علامه رضا الله سبحانه عن العبد رضاه بما قضی به سبحانه، له و علیه.

علامت و نشانه خشنودی خدای سبحانه از بنده اینست که راضی باشد او به آن چه حکم کرده بآن خدای سبحانه، از برای او و بر او، مراد به «آنچه حکم کرده از برای او» اینست که نفع او در آن باشد و به «آنچه تقدیر کرده بر او» اینست که ضرر او در آن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶۷

حرف غین

[حرف «غین»، بلفظ «غایه»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «غین با نقطه»، بلفظ «غایه» که بمعنی «پایان» است یا «غرض و علت غائی» یعنی آنچه کاری را از برای آن کند.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶۸

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۳۴۵

غایه الدین الایمان.

پایان دین ایمان است، ممکن است که مراد این باشد که اعلائی مراتب دین ایمان است و مراد به «ایمان» تصدیق بدل باشد و غرض اشاره باین باشد که مجرد اعتراف بزبان مرتبه ایست از دین که بآن حکم می شود باسلام و محفوظ می ماند خون و مال، نهایت مرتبه کامل آن که باعث رستگاری باشد اینست که بدل تصدیق بآن بشود، یا مراد بایمان معنی اصطلاحی باشد که اقرار بشهادتین یا اقرار بامامت ائمه هدی صلوات الله علیهم باشد و مراد این باشد که اعلائی مراتب دین آنست و پائین تر از آن اسلام است که مجرد اقرار بشهادتین باشد چه آن مرتبه باشد از دین که بمجرد آن حکم بخروج از کفر و بعضی احکام مثل طهارت و محفوظ ماندن مال و جان و غیر آن می شود، نهایت مرتبه کامل آن که بآن سعادت اخروی حاصل شود ایمان است بمعنی مذکور.

و ممکن است که مراد به «غایت» در اینجا علت غائی و غرض باشد و مراد این باشد که غرض و علت غائی از وضع دین و شرایع ایمان بخدا و تصدیق بوجود او و معرفت اوست.

۶۳۴۶

غایه الایمان الایقان.

پایان ایمان یقین داشتن است، یعنی اعلائی مراتب آن این است که بعنوان یقین باشد یعنی اعتقاد جازمی از روی دلیل و برهان باشد و از راه تقلید نباشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۶۹

و بنا بر این مستفاد می شود که ایمانی که از روی یقین نباشد نیز مرتبه پستی باشد از ایمان.

۶۳۴۷

غایه الیقین الاخلاص.

پایان یقین اخلاص است یعنی اعلائی مراتب یقین یقینی است که بسبب آن طاعات و عبادات خالص شود از برای حق تعالی و بهیچ وجه آمیخته بغرضی دیگر نباشد، و ممکن است که مراد به «غایه» در اینجا غرض و علت غائی باشد و مراد این باشد که غرض و علت غائی تحصیل اخلاص است بمعنی که مذکور شد.

۶۳۴۸

غایه الاخلاص الخلاص.

غایت اخلاص خلاصی است. یعنی علت غائی آن و غرض از آن خلاصی از عذاب و عقاب است، یا پایان اخلاص و عاقبت و خاتمه آن خلاصی است از عذاب و عقاب.

۶۳۴۹

غایه الاسلام التسلیم.

غایت اسلام تسلیم است، یعنی علت غائی مسلمانی و غرض از آن اطاعت و انقیاد حق تعالی است.

۶۳۵۰

غایة التسلیم الفوز بدار التعمیم.

غایت تسلیم فیروزی یافتن بسرای نعمت است یعنی بهشت، مراد به «غایت» غرض و علت است، یا پایان بمعنی خاتمه و عاقبت.

۶۳۵۱

غایة الدین الرضا.

غایت دینداری رضا و خشنودی است یعنی پایان و عاقبت آن یا مرتبه کامل آن یا غرض و علت غائی آن رضا و خشنودی است به آن چه حق تعالی تقدیر کرده از برای او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۰

و بر او، و نصیب و بهره او گردانیده.

۶۳۵۲

غایة الدنیا الفناء.

غایت دنیا فناست، یعنی پایان و عاقبت آن، یا غرض از آن فانی شدن است و پاینده نماندن در آن.

۶۳۵۳

غایة الاخرة البقاء.

غایت آخرت بقاست، یعنی غرض از آن باقی و پاینده بودن در آن است.

۶۳۵۴

غایة الحیاة الموت.

غایت زندگانی موت است، یعنی عاقبت زندگانی دنیوی مرگ است.

۶۳۵۵

غایة الموت الفوت.

غایت مرگ فوت است، یعنی پایان آن فوت مطالب و مقاصد است و بعد از آن دیگر کسی نتوان کرد پس باید که کسب سعادت پیش از آن بشود و تأخیر در آن نشود.

۶۳۵۶

غایة الامل الاجل.

غایت امید مرگ است، یعنی پایان امیدها مرگ است و چون مرگ در رسد همه امیدها بریده شود پس آدمی امید آنچه داشته باشد از سعادت و نیکبختی باید که سعی در آن پیش از رسیدن اجل بکند و اگر نه بعد از آن بریده شود آن و محروم ماند از آن.

۶۳۵۷

غایة العلم حسن العمل.

غایت علم یعنی غرض و علت غائی آن نیکوئی کردار است.

۶۳۵۸

غایة المؤمن الجنة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۱

غایت مؤمن بهشت است، یعنی عاقبت او دخول در آن و قرار در آنست.

۶۳۵۹

غایة المعرفة الخشیة.

غایت معرفت ترس است، یعنی پایان و عاقبت معرفت حق تعالی و شناخت او یا غرض و علت غائی آن ترس از اوست و از نافرمانی او.

۶۳۶۰

غایة الکافر النار.

غایت کافر آتش است، یعنی عاقبت او دخول آن و مخلد بودن در آنست.

۶۳۶۱

غایة المکارم الايثار.

غایت مکرمتها ایثارست، یعنی اعلای آنها ایثارست، یعنی جود و بخشش یا برگزیدن کسی بر خود و دادن چیزی باو با وجود احتیاج خود بآن.

۶۳۶۲

غایة الحزم الاستظهار.

غایت دوراندیشی پشت قوی کردن است، یعنی عاقبت دور اندیشی در کاری پیش از آن یا غرض از آن پشت قوی شدن است در آن و ایمن گردیدن از

مفاسد آن.

۶۳۶۳

غایة العبادة الطاعة.

غایت عبادت فرمانبرداریست، یعنی غرض از عبادات و علت غائی آنها فرمانبرداری حق تعالی است و بجا آوردن فرموده او، پس هر که عبادتی کند باید

بآن قصد کند و آمیخته بغرضی دیگر نسازد.

۶۳۶۴

غایة الاقتصاد القناعة.

غایت اقتصاد قناعت است، «اقتصاد» بمعنی میانه رویست در معاش بر وجهی که نه بخل باشد و نه اسراف، و مراد اینست که غرض از اقتصاد که امر

بآن شده اینست که آدمی قانع شود بداده حق تعالی و آنچه نصیب و بهره او کرده و خود را بتعب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۲

و زحمت از برای طلب زیاد از آن نیندازد چه هر که میانه روی کند کفاف او باسانی باو برسد و قانع بآن تواند شد و اگر اسراف کند قانع بآن نتواند شد.

۶۳۶۵

غایة المعرفة ان يعرف المرء نفسه.

غایت معرفت اینست که بشناسد مرد نفس خود را، یعنی نهایت معرفت و شناسائی اینست که مرد بشناسد چنانکه باید نفس خود را، زیرا که شناخت

نفس خود چنانکه باید مستلزم شناخت حق تعالی «۱» و معرفت جمله احوال مبدأ و معاد گردد چنانکه از علم کلام ظاهر می شود.

۶۳۶۶

غایة المرء حسن عقله.

غایت مرد نیکوئی عقل اوست، یعنی نهایت فضل و کمال او نیکوئی عقل اوست و بالاتر از آن فضلی از برای او نباشد چه آن سبب همه فضایل و کمالات

و سعادات تواند شد.

۶۳۶۷

غایة الانصاف ان ينصف المرء نفسه.

غایت انصاف اینست که انصاف ورزد مرد با نفس خود یعنی رعایت انصاف کند در باره خود و رعایت خود زیاده بر دیگری نکند، چه ظاهرست که هر که

چنین باشد بطریق اولی حیف و جور از برای دیگری نیز نکند، پس در هر باب بانصاف سلوک کند.

۶۳۶۸

غایة العدل ان يعدل المرء فی نفسه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۳

نهایت عدل اینست که عدل کند مرد در باره نفس خود، این همان مضمون فقره سابق است و تأکید آنست، چه «انصاف» و «عدل» هر دو بیک معنی

است چنانکه مکرر مذکور شد.

۶۳۶۹

غایة الحياء ان يستحيي المرء من نفسه.

نهایت شرم اینست که شرم کند مرد از نفس خود «۱» [یعنی شرم کند در باره نفس خود از این که ظلمی و ستمی بکند از برای نفس خود، چه هر

گاه از آن شرم کند در باره نفس خود شرم خواهد کرد در باره دیگران نیز بطریق اولی. و ممکن است که مراد این باشد که شرم کند از نفس خود «۲»]

یعنی شرم کند از نفس خود از داشتن او بر گناهی و بدی هر چند دیگری بر او مطلع نشود که شرم از او داشته باشد.

۶۳۷۰

غایة المجاهدة ان يجاهد المرء نفسه.

نهایت جهاد کردن اینست که جهاد کند مرد با نفس خود، یعنی از برای داشتن او بر طاعات و منع از معاصی.

۶۳۷۱

غایة الجهل تبجح المرء بجهله.

نهایت نادانی شادمان بودن مردست بنادانی خود، یعنی اینست که کسی نادان باشد و شادمان و مسرور باشد بنادانی خود، باعتبار این که نادانی را به از دانائی داند، یا این که نادان باشد و خود را دانا داند و مسرور باشد از آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۴

۶۳۷۲

غایة الجود بذل الموجود.

نهایت جود و سخاوت عطا کردن موجودست، یعنی کسی که آنچه داشته باشد عطا کند هر چند قلیلی باشد او نهایت جود داشته و فضیلت آنرا دریابد و معتبر نیست در آن این که قدر زیادی داده شود زیرا که جود و سخاوت در هر کس بقدر بذل و عطای اوست باندازه آنچه داشته باشد و بآن نسبت، و معتبر نیست در آن بسیاری آن فی نفسه.

۶۳۷۳

غایة الدین الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و اقامة الحدود.

نهایت دینداری امر بمعروف است، و نهی از منکر، و بر پای داشتن حدود، یعنی حدودی را که حق تعالی از برای گناهان مقرر فرموده و باید که هر یک از آنها را شامل خود نیز گرفت تا نهایت دینداری باشد.

۶۳۷۴

غایة الخيانة خيانة الخلل الودود و نقض العهود.

نهایت خیانت خیانت با دوست بسیار دوستی است، و شکستن عهدها و پیمانها.

۶۳۷۵

غایة العقل الاعتراف بالجهل.

نهایت عقل و خرد اعتراف بجهل است یعنی اعتراف بنادانی در آنچه نداند نه این که چیزی را نداند و اعتقاد این داشته باشد که میدانند مانند آنان که جهل مرکب دارند، یا این که داند که نمی داند اما اعتراف بنادانی خود نکند بلکه خود را دانا وانماید.

۶۳۷۶

غایة الفضائل العقل.

غایت فضیلتها عقل است، یعنی عقل و خرد بلند مرتبه ترین فضیلتها و افزونیهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۵

۶۳۷۷

غایة العلم الخوف من الله سبحانه.

غایت علم ترس از خدای سبحانه است یعنی بلند مرتبه ترین علمها علمیهست که باعث آن شود، یا غرض از علم اینست که ترس از خدا حاصل شود و بآن سبب مخالفت و عصیان او نشود.

۶۳۷۸

غایة الايمان الموالاة في الله، و المعاداة في الله، و التباذل في الله، و التواصل في الله سبحانه.

غایت ایمان دوستی کردنست با یکدیگر در راه خدا، و دشمنی کردن با یکدیگر در راه خدا، و عطا کردن بیکدیگر در راه خدا، و پیوستن بیکدیگر و نبریدن از هم در راه خدای سبحانه، یعنی بلند مرتبه ترین ایمانها ایمانیست که سبب اینها شود، یا غرض و علت غائی ایمان اینهاست.

۶۳۷۹

غایة الفضائل العلم.

غایت فضیلتها علم است، یعنی علم بلند مرتبه ترین فضیلتها و افزونیهاست.

و پوشیده نیست که هر گاه در فضایل چند چیز باشند که هر یک در بالای مراتب باشند هر یک از آنها را غایت فضایل و نهایت آنها می توان گفت پس منافاتی نیست میانه این فقره که غایت فضایل در آن علم را فرموده اند و فقره که چند فقره قبل ازین مذکور شد که غایت فضایل عقل است، با «۱» آنکه می توان گفت که غایت فضایل بودن عقل نیز باعتبار اینست که سبب علم شود، پس حاصل هر دو یکی است.

و ممکن است نیز که مراد بعقل در آنجا علم باشد نه خرد یعنی قوتی که آلت ادراکات و علوم باشد پس مفاد هر دو یکی است.

۶۳۸۰

غایة العلم السکينة و الحلم.

غایت علم آرام و بردباریست، یعنی از جمله أغراض و فواید آنهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۶

[حرف غین بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف غین بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه بلفظ واحد مانند فصل سابق که بلفظ «غایه» بود.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۳۸۱

غنی العاقل بعلمه.

توانگری عاقل بعلم اوست، یعنی توانگری را این میداند که علم داشته باشد چه حقیقت توانگری بی نیاز نیست و محتاج نبودن، و ظاهرست که علم سبب توانگری باین معنی می شود در آخرت بلکه در دنیا نیز، و بر تقدیری که در دنیا فقیر و محتاج باشد فقر و احتیاج چند روزه چه باشد و چه نماید در برابر توانگری ابدی سرمدی ...!

۶۳۸۲

غنی الجاهل بماله.

توانگری جاهل بمال اوست، یعنی توانگری را این میداند که مال داشته باشد با آنکه داشتن مال در حقیقت توانگری نباشد بلکه در دنیا سبب صد گونه احتیاج باشد از برای حفظ و نگهداری آن، و در آخرت بغير وزر و وبال ثمره نداشته باشد، مگر این که از ممر حلال کسب کند و در مصارف خیرات صرف کند که آن سبب توانگری در آخرت گردد اما آن توانگری بمالداری نشده بلکه بصرف مال و بذل آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۷

شده و با وجود این توانگری آخری که بسبب آن حاصل شود کجا بمرتبه توانگری باشد که بعلم حاصل شود هر گاه عمل بآن شود، و مراد به «عاقل» ظاهر آنست و به «جاهل» کم عقل، بقرینه مقابله با آن، یا مراد به «جاهل» ظاهر آنست یعنی نادان، و به «عاقل» دانا بقرینه مقابله با آن.

۶۳۸۳

غیره الرجل ایمان.

غیرت داشتن مرد ایمان است، مراد به «غیرت» «۱» ننگ داشتن است از چیزی چند که سبب عیب و نقص باشد در خود یا در اهل و متعلقان خود، و ظاهرست که این معنی ایمان است یعنی ناشی از ایمان می شود یا از جمله اجزای ایمان یا شرایط آنست یا سبب کمال ایمان و قوت آنست.

۶۳۸۴

غیره المرأة عدوان.

غیرت زن ستم است، مراد به «غیرت زن» غیرت متعارف زنان است یعنی ننگ - داشتن ایشان از این که شوهر ایشان زن دیگر بخواهد یا مقاربت بکنیزی بکند و ظاهرست که چون حق تعالی مرد را مرخص در آنها کرده ننگ داشتن از آن و منع او از آنها ستم و گناه است.

۶۳۸۵

غیره الرجل علی قدر انفته.

غیرت مرد بر اندازه أنفت اوست، پوشیده نماند که «أنفت» چنانکه از کتب لغت ظاهر می شود بمعنی ننگ داشتن است از چیزی و مراد به «غیرت» نیز همان است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۸

چنانکه در فقره سابق مذکور شد و بنا بر این بودن «غیرت» بر اندازه «أنفت» کلام بی فایده خواهد بود پس ظاهر اینست که مراد به «غیرت» در اینجا سعی کردن و اهتمام داشتن در زایل کردن نقص و عیب باشد از خود و مراد این باشد که این معنی بر اندازه ننگ داشتن است پس هر چند کسی از چیزی بیشتر ننگ داشته باشد و او را نقص و عیب خود داند غیرت او و سعی او در دفع آن بیشتر باشد و هر گاه بر ننگ نداشته باشد بر غیرتی هم نخواهد داشت و اهتمام در دفع آن نخواهد کرد.

۶۳۸۶

غنی الفقیر قناعته.

توانگری درویش قناعت اوست، چه هر گاه قناعت کند بی نیاز گردد از دیگران و آن حقیقت توانگریست.

۶۳۸۷

غرور الدتیا یصرع.

فریب دنیا می اندازد یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۶۳۸۸

غرور الهوی یخدد.

فریب آرزو می‌فریبد یعنی کار دیگرست و کم است که اثر نکند و آدمی را گرفتار نسازد، و ممکن است که معنی «یخدد» این باشد که فساد میکند یا این که رنگ برنگ می‌گردد و هر روز برنگی بر می‌آید، یا این که داخل می‌شود در دل و پنهان می‌شود در آن.

۶۳۸۹

غرور الشیطان یسؤل و یطمع.

فریب شیطان گمراه میکند و بطمع می‌اندازد.

۶۳۹۰

غرور الامل یفسد العمل.

فریب امید فاسد می‌سازد عمل را، زیرا که مانع می‌شود از عمل و از سعی در آن چنانکه باید.

۶۳۹۱

غرور الجاهل بمحالات الباطل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۷۹

فریب جاهل بمکرهای باطل است، یعنی فریب خوردن جاهل نادان یا کم عقل بمکرها و کیدهای باطل است که شیطان یا تبعه او یا هوا و هوس با او بکند و این بنا بر اینست که «محالات» بکسر میم خوانده شود جمع «محال» بمعنی کید و مکر.

و ممکن است که بضم میم خوانده شود جمع «محال» بمعنی چیزی که از حالی بحالی یا از صورتی بصورتی گشته باشد و مراد بآن شبهه‌ها باشد که از صورت باطل خود گشته باشند و بصورت حق در آمده باشند و مراد این باشد که: فریب جاهل شبهه‌هایست که قادر بر حل آنها نباشد و آنها را دلیل و برهان سازد.

۶۳۹۲

غریزه العقل تحدو علی استعمال العدل.

خصلت و خوی عقل و خرد میراند بر کار فرمودن عدل یعنی می‌دارد بر عدل کردن و ظلم ننمودن.

۶۳۹۳

غریزه العقل تأبی ذمیم الفعل.

خصلت و خوی عقل و خرد سرباز می‌زند از کار زشت نکوهیده.

۶۳۹۴

غنی المؤمن بالله سبحانه.

توانگری مؤمن بخدای سبحانه است، یعنی باینست که توکل بر خدای سبحانه میکند و او کفایت همه امور او میکند و او را بی‌نیاز می‌گرداند از مردم، و آن حقیقت توانگریست.

۶۳۹۵

غیره المؤمن بالله سبحانه.

غیرت مؤمن از برای خدای سبحانه است، یعنی ننگ داشتن مؤمن از چیزی و سعی او در دفع آن در امور است که قبیحی داشته باشد شرعا، و خشنودی حق تعالی در ننگ داشتن از آن باشد نه در اموری که شرعا قبیحی نداشته باشد و تعصب و حمیت جاهلیت بعضی مردم را دارد بر ننگ داشتن از آن، مثل این که کسی از خویشان او را که مستحق قتل باشد بکشند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۰

۶۳۹۶

غض الطرف من المروءة.

پائین انداختن چشم از مروءت است، مراد به «پائین انداختن چشم» تحمل مکروهات است از مردم و إغماض نمودن از آنها یا حفظ نگاه است در جائی که دغدغه افتادن نگاه بر نامحرمی یا مانند آن باشد، و «مروءت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی مردی است یا آدمیت.

۶۳۹۷

غیر منتفع بالحکمة عقل معلول بالغضب و الشهوة.

سودمند نیست بحکمت عقلی که بیمار باشد بخشم و خواهش. مراد به «حکمت» علم راست و درست است و مراد اینست که عقل و خردی که بیمار باشد بخشم و خواهش و پیرو آنها باشد و مسلط بر آنها نباشد حکمت از برای او یعنی علم او به آن چه راست و درست باشد سودی ندارد از برای او بلکه ضرر و زیان دارد چنانکه مکرر مذکور شد که مؤاخذه عالم بر گناه و عصیان زیاده است از مؤاخذه جاهل نادان. و ممکن است که «مغلول» بغین نقطه‌دار باشد و ترجمه این باشد که سودمند نیست عقلی که غلّ کرده شده باشد بخشم و خواهش، یعنی در بند آنها باشد و آنها بمنزله غلی شده باشند از برای آن، و حاصل هر دو یکیست.

۶۳۹۸

غضّ الطّرف خیر من کثیر النّظر.

پائین انداختن چشم بهترست از بسیاری نگاه، یعنی پائین انداختن چشم و حفظ نگاه خود هر چند تعب و کدورت و ملالتی دارد بهترست از بسیاری از نگاهها که در نگریستن باطراف و جوانب باشد یعنی نگاههای نامشروع و نگاهی که آدمی را در فتنه اندازد.

۶۳۹۹

غرور الغنی یوجب الاشر.

فریب توانگری واجب می‌سازد فرحناکی را، یعنی سبب فرحناکی زیاد می‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۱

که مذموم است پس کسی را که توانگری رو دهد باید که خود را نگاهدارد از آن و در غم و غصه چگونگی آخرت خود باشد.

۶۴۰۰

غضّ الطّرف من افضل الورع.

پائین انداختن چشم از افزونترین پرهیزگاری است، مراد به «پائین انداختن چشم» تحمل مکروهات و بی‌آدابیهای مردم است و اغماض از آنها، یا از عیوب ایشان و افشا نکردن آنها، یا حفظ نگاه خود از نگاههای نامشروع و نگاههایی که مظنه آن باشد که در فتنه اندازد.

۶۴۰۱

غشّ نفسه من شربها الطّمع.

غشّ کرده با نفس خود و صاف نیست با او کسی که آشامانیده او را طمع، یعنی آشامانیده او را شربتی از طمع و منع او از آن بالکلیه ننموده.

۶۴۰۲

غرّ عقله من اتبعه الخدع.

فریب داده عقل خود را کسی که از پی او آورده مکرها را، یعنی کسی که آنرا در مکرها کار فرموده و آنرا آلت آنها ساخته.

۶۴۰۳

غضّ الطّرف من کمال الطّرف.

پائین انداختن چشم از کمال زیرکی است، یعنی شیوه نیکویی است که از کمال زیرکی ناشی می‌شود چنانکه مدح آن مکرر مذکور شد.

۶۴۰۴

غطاء العیوب السّخاء و العفاف.

پرده عیبها سخاوت و پرهیزگاریست، یعنی آنها عیبهای صاحب خود را در نظرها می‌پوشانند و بمنزله پرده‌اند از برای آنها.

۶۴۰۵

غیروا العادات تسهل علیکم الطّاعات.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۲

تغییر دهید عاداتها را تا آسان شود بر شما طاعتها، مراد اینست که نفسها عاداتها و خصلتهای ذمیمه دارند مثل کاهلی و حبّ دنیا و حرص و طمع و مانند آنها که تا آنها را تغییر ندهند و از خود زایل نکنند طاعتها و فرمانبرداریهای حق تعالی بر آنها آسان نگردد.

۶۴۰۶

غیر منتفع بالعظّات قلب متعلّق «۱» بالشّهوات.

سودمند نمی‌گردد بموعظتها و پندها دلی که آویخته باشد بخواهشها، یعنی هر دلی که علاقه خواهشها و هواها و هوسها داشته باشد از پندها و موعظتها سودمند نگردد، کسی که خواهد از آنها سودمند گردد باید که سلب آنها از دل خود بکند.

۶۴۰۷

غیروا الشّیب و لا تشبّهوا بالیهود.

تغییر دهید سفیدی موی را و شبیه مگردید بیهودان که خضاب نمی کنند.

۶۴۰۸

غیر موف بالعهود من اخلف الوعود.

وفا کننده نیست بعهدها کسی که خلف کند وعدها را، مراد اینست که وعدها که بمردم کنید آنها نیز داخل عهدها و پیمانهاست که در شرع اقدس مدح و فاء به آنها و ذمّ خلف آنها شده.

۶۴۰۹

غیر مدرک الدرجات من اطاع العادات.

نیست دریابنده مرتبه‌های بلند کسی که اطاعت کند عادت‌ها را، یعنی فرمانبردار و پیرو عادت‌های نفس باشد یعنی عادت‌ها و خصلت‌های ذمیمه که در آن باشد مثل کاهلی و حرص و طمع و مانند آنها.

۶۴۱۰

غالبوا انفسکم علی ترک المعاصی تسهل علیکم مقادتها الی الطاعات.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۳

غلبه کنید بر نفس‌های خود بر ترک نمودن گناهان تا آسان شود بر شما کشیدن آنها بسوی طاعات، مراد اینست که ترک گناهان بالخاصیه سبب این می شود که طاعات بر این کس آسان گردد.

۶۴۱۱

غلبه الشهوة اعظم هلك و ملکها اشرف ملک.

غالب شدن خواهش بزرگتر هلاکتی است، و مالک بودن آن بلندتر مالک بودن است، چون غلبه خواهش و هوا و هوس سبب بسیاری از گناهان می شود پس آن بزرگتر هلاکتیست، و مالک آن بودن و آن را در فرمان خود داشتن بلند مرتبه تر ملکیت.

۶۴۱۲

غلبه الشهوة تبطل العصمة و تورد الهلک.

غالب شدن خواهش باطل می سازد نگاهداری را و وارد می سازد بر هلاکت، یعنی نگاهداری خود را از گناه، و مراد به «هلاکت» هلاکت آخری است و گاهی دنیوی نیز.

۶۴۱۳

غری یا دنیا من جهل حیلک و خفی علیه حباثل کیدک.

فریب ده ای دنیا کسی را که نداند حیلتهای تراء و پنهان باشد بر او دامهای مکر تو. مراد اینست که چنین کسی فریب تو می خورد من چنین نیستم پس فریب تو نمی خورم دست از من بردار و از من مأیوس باش.

۶۴۱۴

غلبه الهوی تفسد الدین و العقل.

غالب شدن خواهش فاسد میکند دین و عقل را، «فاسد شدن دین بسبب آن» ظاهرست، و «فاسد شدن عقل» باعتبار آنست که عقل را از راه می برد و باعث این می شود که قبح آنچه خواهش زیاد بآن باشد در نظر او چندان ننماید و مشتبه گردد، یا این که چون باعث این می شود که عمل بعقل نشود پس آنرا باطل و لغو گرداند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۴

۶۴۱۵

غشک من ارضاک بالباطل، و اغراک بالملاهی و الهزل.

غش کرده با تو و صاف نبوده کسی که خشنود کرده ترا بباطل، و تحریص کرده بلهوها و بازی. مراد به «خشنود کردن بباطل» اینست که اعانت و یاری او کرده باشد در باطلی یا این که مدح او کرده باشد به آن چه دروغ باشد و در او نباشد و «لهو» و «هزل» هر دو بمعنی بازی است و ذکر «هزل» بعد از لهوها از برای تأکید است و جهت رعایت سجع عقل در فقره سابق و ظاهر اینست که مراد به «لهو» و «هزل» در اینجا شامل جمیع مهمات دنیوی باشد که همه در حقیقت لهو و لعبی چند است و ثبات و بقائی ندارند.

۶۴۱۶

غلبه الهزل تبطل عزیمه الجدة.

غلبه کردن هزل باطل می‌سازد عزیمت جدّ را، «هزل» بمعنی لهو و بازی است چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد و ظاهر اینست که مراد بآن در اینجا اشتغال بأمور دنیوی باشد چنانکه مذکور شد و مراد این باشد که غلبه اشتغال به آنها باطل می‌سازد آنچه را عزیمت آن باید کرد و جدّ و اهتمام تمام در آن باید داشت که امور آخروی باشد یعنی مانع می‌شود و باز می‌دارد از عزیمت آنها و جدّ در آنها.

و ممکن است که مراد به «هزل» بی‌اهتمامی و جدّ نداشتن در کار باشد و کردن آن بعنوان لهو و بازی و مراد منع از عادت کردن بآن باشد و این که عادت کردن بآن و غلبه کردن آن در کسی باطل می‌سازد عزیمت جدّ را و سبب این می‌شود که در هیچ کاری عزیمت و جدّ نکند با آنکه آنها در بعضی کارها ضرورست و بی‌عزیمت و جدّ در آنها بعمل نیاید.

۶۴۱۷

غشّ الصّدیق و الغدر بالمواثیق من خیائنه العهّد.

غشّ کردن با دوست و بی‌وفائی بپیمانها از خیانت عهدست، یعنی غشّ کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۵

با دوست و صاف نبودن با او و بی‌وفائی بپیمانها که با او بشود یا با هر که بشود از جمله خیانت عهد با خدای عزّ و جلّ است و از جمله افراد آنست و حکم آن دارد، و ممکن است که مراد به «مواثیق» وعدها باشد و مراد این باشد که غشّ کردن با دوست و وفا نکردن بوعدها که با دوستان بشود یا بر هر که بشود از جمله خیانت عهد و پیمانست و حکم آن دارد.

۶۴۱۸

غالبوا انفسکم علی ترک العادات تغلبوها، و جاهدوا اهواءکم تملکوها.

غلبه کنید بر نفسهای خود بر ترک نمودن عاداتها تا این که غالب شوید بر آنها، و جهاد کنید با خواهشهای خود تا این که مالک شوید آنها را، یعنی غلبه کنید بر نفسهای خود در باب ترک نمودن عاداتها که دارند مثل کاهلی و حرص و طمع و مانند آنها تا این که غالب شوید بر آنها، یعنی هر گاه غالب شوید بر آنها بر ترک عاداتها غالب شوید بر آنها در هر باب و در فرمان شما باشند در همه عبادات و طاعات و غیر آنها، و ممکن است که مراد این باشد که سعی کنید در غلبه کردن بر نفسها بر ترک عاداتها تا این که غالب شوید بر آنها، و جهاد کنید با خواهشها یعنی جنگ کنید با آنها تا مالک شوید آنها را و در فرمان شما باشند، یا مالک شوید بسبب آن نفسهای خود را و اطاعت شما کنند.

و فرموده است آن حضرت علیه السّلام در وصف دنیا:

۶۴۱۹

غرّارة غرور ما فیها، فانیة فان من علیها.

فریب دهنده است فریب است آنچه در آنست، نیست شنونده است فانی شونده است هر که بر آنست.

و فرموده است در وصف جهنم:

۶۴۲۰

غمر قرارها، مظلمة اقطارها، حامیة قدورها، فظیعة امورها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۶

پوشاننده است ته آن، تاریک است اطراف آن، گرم است دیگهای آن، رسواست کارهای آن، یعنی ته آن که جایگاه مردم است می‌پوشاند ایشان را در آتش و پنهان می‌گرداند در آن، و ممکن است که «غمر» بمعنی پوشاننده نباشد بلکه بمعنی سخت باشد و ترجمه این باشد که: سخت است ته آن، یعنی سخت است عذاب و عقاب در آن، یا بمعنی چرب و بدبو باشد، یا بمعنی محلّ ازدحام و بر روی یکدیگر افتادن مردم باشد، یا بمعنی خراب باشد. و «تاریک است اطراف آن» یعنی اطراف آن تاریک است چه جای میان آن چه روشنی خانه‌ها که روشن باشد از اطراف داخل می‌شود و ازین معلوم می‌شود که آتش آن تاریک است و روشنی ندارد. و «دیگهای آن» جایگاههای مردم است در آن که تشبیه شده بدیگی که کسی را در آن بپزند، و «رسواست کارهای آن» یعنی شنیع و رسواست آنچه در آن واقع می‌شود از عذاب و عقاب اهل آن، نعوذ باللّه منه.

۶۴۲۱

غالب الهوی معالبة الخصم خصمه، و حاربه محاربة العدو عدوه لعلک تملکه.

غلبه کن بر خواهش غلبه کردن دشمن دشمن خود را، و جنگ کن با آن جنگ کردن خصم با خصم خود، شاید که مالک گردی آن را، یعنی اگر چنین کنی شاید که مالک گردی آن را و بفرمان تو در آید.

۶۴۲۲

غنی العاقل بحکمه و عزّه بقناعته.

توانگری عاقل بحکمت اوست و عزت او بقناعت اوست، مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست و کردار درست است و مراد اینست که عاقل بسبب حکمتی که دارد قطع طمع میکند از مردم و خود را بی نیاز می سازد از ایشان و این حقیقت توانگری است، و بسبب قناعتی که میکند خود را عزیز می سازد نزد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۷

مردم، چه هر که قناعت کند به آن چه دارد و از مردم طمع و طلب نکند عزیز باشد نزد ایشان.

۶۴۲۳

غرض المحقّ الرّشاد.

غرض کسی که بر حقّ است راه درست است، چه غرض او بر پای داشتن آن حقّ است و آن راه درست است.

۶۴۲۴

غرض المبطل الفساد.

غرض کسی که بر باطل است فساد است، زیرا که غرض او ترویج آن باطل است و آن فساد است.

۶۴۲۵

غرض المؤمن اصلاح المعاد.

غرض مؤمن بصلاح آوردن آخرت است، یعنی غرض عمده او آنست و باصلاح امور دنیا چندان اعتنائی ندارد.

و فرموده است آن حضرت علیه السّلام در وصف دنیا:

۶۴۲۶

غرّارة ضرّارة حائلة زائلة بائدة نافدة.

سخت فریب دهنده است، سخت زیان رساننده است، تغییر یابنده است، زایل شونده است، هلاک شونده است، تمام شونده است. و همه اینها ظاهرست و محتاج بشرح نیست.

۶۴۲۷

غضّ الطّرف عن محارم اللّٰه سبحانه افضل عبادة.

پوشیدن چشم از حرامهای خدای سبحانه افزونترین عبادتی است یعنی افضل عبادات است.

۶۴۲۸

غذاء الدّیتیا سامام، و اسبابها رمام.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۸

خورش دنیا زهرهاست و اسباب آن ریسمان کهنههاست، مراد غالب خورش دنیاست که حرام باشد و باعث هلاکت اخروی گردد، و تشبیه «اسباب دنیا بریسمان کهنهها» باعتبار سستی و مشرف بودن بر انقطاع و گسستن است.

۶۴۲۹

غائب الموت احقّ منتظر و اقرب قادم.

غایب مرگ سزاوارتر انتظار کشیده شده ایست و نزدیکتر از سفر آینده ایست، مراد اینست که مردم غایبها دارند که در سفرند و انتظار آنها می برند مرگ سزاوارترین غایبهاست باین که انتظار آن برند و در تهیه آن باشند، و نزدیکترین آنهاست که از سفر آیند چه شک و شبهه در آمدن آن نیست بخلاف مسافران دیگر که هر یک احتمال آن دارد که باز نگردد.

۶۴۳۰

غدر الرّجل مسبّة علیه.

بی وفائی مرد جایگاه دشنام است بر او، و «سبّه» بضمّ سین بمعنی عار آمده، و ممکن است که «مسبّة» نیز باین معنی آمده باشد و ترجمه این باشد که: بی وفائی مرد عاریست بر او.

۶۴۳۱

غلط الانسان فیمن ینبسط الیه احظر شیء علیه.

غلط کردن آدمی در کسی که واشود بسوی او حرام تر چیز است بر او. مراد اینست که کسی که شخصی احتشام نبرد از او و خودداری نکند نزد او و آنچه خواهد گوید و کند باید او را چنانکه هست از خوبی و بدی بشناسد پس اگر غلط کند در باره او و چنانکه هست نشناسد این غلط رسوا و خطای

بزرگی است بخلاف این که نزد او وا نشود و خود را گرفته دارد که اگر خطائی در باره او بکند و بیدیهای او پی نبرد آن سهل است و چندان خطائی نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۸۹

(و فرموده آن حضرت علیه السلام در توحید خدای عزّ و جلّ):

۶۴۳۲

غوص الفطن لا یدرکه، و بعد الهمم لا یبلغه «۱».

فرو رفتن فطنتها در نمی یابد او را، و دوری همتها نمی رسد باو، یعنی هر چند فطنتها فرو روند در فکرت و تأمل ادراک نمی توانند کرد او را و بکنه شناخت او نتوانند رسید، و هر چند قصدها و همتها بلند شوند و دور روند باو نرسند و چگونگی ذات اقدس او را نتوانند یافت.

۶۴۳۳

غرّ جهولا کاذب امله ففاته حسن عمله.

فریب داده است بسیار نادانی را امید دروغ او پس فوت شده او را نیکوئی عمل او. مراد اینست که: هر که نیکو سعی نمی کند از برای آخرت چنین است که امید دروغی او را فریب داده و مشغول شده بسعی از برای آوردن آن، و بسبب آن فوت شده از او نیکوئی عمل از برای آخرت. و مراد به «امید دروغ» امیدهای دنیوی است که غالب این است که بعمل نیاید، و بر تقدیری که بعمل آید بکاری نیاید و در اندک وقتی باطل و زایل گردد، پس گویا دروغ است و مطابق واقع نیست.

۶۴۳۴

غطاء العیوب العقل.

پرده عیبها عقل است، یعنی کسی را که عقل و خرد باشد عقل او عیبهای او را می پوشاند و بمنزله پرده ایست از برای آنها.

۶۴۳۵

غرور الامل ینفد المهل و یدنی الاجل.

فریب امید فانی می سازد مهلت را، و نزدیک می گرداند اجل را. مراد اینست که کسی را که امید فریب دهد امیدهای دور و دراز و عمری باندازه آنها از برای خود قرار دهد و مشغول بسعی از برای آن امیدها شود و فرصت و مهلت کار خیری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۰

که باید نپردازد بآن، بگمان این که وقت مهلت او دراز است تا وقتی که اجل در رسد و مهلتی نماند پس امید او مهلت او را فانی ساخته و نگذاشته که مهلتی بیابد.

و «اجل او را نزدیک گردانیده» باعتبار این که او عمر درازی از برای خود قرار داده و اجل را دور می دانسته پس چون پیش از آن در رسد در نظر او نزدیک نماید و گمان کند که پر زود آمده و پیش از وقت آن آمده. و ممکن است نیز چنانکه مکرر مذکور شد که امیدهای زیاد در واقع باعث کوتاهی عمر و نزدیکی اجل گردد.

۶۴۳۶

غضب الملوک رسول الموت.

خشم پادشاهان فرستاده مرگ است، یعنی بمنزله رسولی است که مرگ فرستد که خبر آمدن آن را بدهد پس کسی که پادشاه را بر خود خشمناک یابد باید تهیه مرگ بگیرد و آنچه تواند توشه از برای آن بردارد که دیگر مهلتی نماند.

و ممکن است که غرض این باشد که نهایت اهتمام باید کرد در این که کاری نشود که پادشاه خشمناک گردد که خشم او بمنزله رسول مرگ است.

۶۴۳۷

غطاء المساوی الصّمت.

پرده بدیها خاموشی است، مراد بیدیهائی است که از سخن گفتن ظاهر شود مثل جهل و کم عقلی، و ظاهرست که خاموشی پرده آنها می شود.

۶۴۳۸

غاض الصّدق فی التّاس و فاض الکذب، و استعملت المودّة باللّسان و تشاحنوا بالقلوب.

کم شده است راستگوئی در مردم، و بسیار شده است دروغگوئی، و کار برده شده دوستی بزبان، و دشمن یکدیگرند بدلبها.

۶۴۳۹

غضّو الابصار فی الروب فأنه اربط للجأش و اسکن للقلوب.

پائین اندازید چشمها را در جنگها، پس بدرستی که این آرام دهنده ترست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۱

مر نفس را، و ساکن کننده ترست مر دلها را. مراد اینست که چشم پائین انداختن در جنگها و ملاحظه نکردن اطراف، نفس و دل را بیشتر ساکن میکند و آرام می‌دهد و خوف و اضطراب را از آنها زایل میکند، زیرا که بسبب ملاحظه کشتگان و خون ریختنها و مشاهده سایر احوال ایشان خوف و اضطرابی بهم می‌رسد که هر گاه چشم پائین اندازد و آنها را پر نبیند چنان نشود، و «جاش» بفتح جیم و سکون همزه و گاهی بتخفیف همزه نیز گفته می‌شود بمعنی نفس و دل است، و بر هر تقدیر «ساکن کننده ترست مر دلها را» تأکید سابق است و جمع آوردن «قلوب» در آخر از برای رعایت موافقت با «حروب» در اول و «عیوب» در فقره بعد است و نکته دیگر در آن منظور نیست.

۶۴۴۰

غَطُوا معايبكم بالسَّخَاءِ فأنه ستر العيوب.

پوشانید عیبهای خود را بسخاوت، پس بدرستی که آن پرده عیبهاست.

۶۴۴۱

غَنِيمةُ الاكياس مدارسُ الحكمة.

غنیمت زیر کان مدارسه حکمت است، «غنیمت» در اصل مالی را گویند که در جنگ بدست آید و شایع شده استعمال آن در هر منفعت عمده، و مراد به «حکمت» علم راست درست است، و مراد به «مدارسه آن» درس گفتن آنست یا درس خواندن آن یا مباحثه آن با یکدیگر و سخن گفتن در آن بهر نحو که بوده باشد، و «بودن آن غنیمت زیرکان» ظاهرست، چه هیچ منفعتی نزد ایشان بعلم و مذاکره آن نمی‌رسد.

۶۴۴۲

غارس شجرة الخیر تجتنيها احلى ثمرة.

کارنده درخت نیکی می‌چیند از آن شیرین‌تر میوه، زیرا که میوه که می‌چیند از آن خیر دنیا و آخرت است، و چه میوه بآن شیرینی باشد!...

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۲

۶۴۴۳

غافص «۱» الفرصة عند امكانها فانك غير مدرکها بعد «۲» فوتها.

ناگاه بگیر فرصت را نزد امکان آن، پس بدرستی که تو دریابنده آن نیستی بعد از فوت آن. مراد اینست که همین که فرصت کار خیری ممکن شود ترا ناگاه، بگیر آن را و مهلت مده و پس میندازد از آن، زیرا که کم است که فرصت که فوت شود دیگر عود کند و دریابی آن را، پس اگر تأخیر کنی بسا باشد که فوت شود فرصت و در نیابی آن را.

۶۴۴۴

غالب الشبهة قبل قوة ضراوتها فانها ان قويت ملكتك و استفادتك و لم تقدر على مقاومتها.

غلبه کن بر خواهش پیش از قوی شدن حرص آن پس بدرستی که آن اگر قوی شود مالک شود ترا و کسب کند «۳» ترا و قادر نباشی بر برابری کردن با آن، یعنی غلبه کن بر هوا و هوس پیش از این که قوی گردد در تو باین که در ابتدا خود را نگاهداری از آن پیش از این که عادت کنی بپیروی آن که اگر قوی شود در تو باین که فرمان آن ببری و عادت کنی بآن مالک شود آن ترا و بنده خود گرداند و دیگر قادر نباشی بر برابری کردن با آن و نگاهداشتن خود از آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۳

حرف فاء

[حرف «فا» بلفظ «فی»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «فا» بلفظ «فی» که بمعنی «در» ست.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۴

فرموده آن حضرت علیه السلام:

۶۴۴۵

فی الذکر حیوة القلوب.

در یاد خداست زندگانی دلها.

۶۴۴۶

فی رضی الله غایة المطلوب.

در خشنودی خداست نهایت مطلوب، یعنی کسی هر گاه حق تعالی را از خود خشنود دارد باطاعت و انقیاد او بنهایت مطلوب خود برسد.

۶۴۴۷

فی الطّاعة كنوز الارباح.

در طاعت و فرمانبرداری خداست گنجهای سودها.

۶۴۴۸

فی العزوف عن الدّنيا درک التّجّاح.

در بازگشتن از دنیاست دریافتن فیروزی.

۶۴۴۹

فی مجاهدة النّفس کمال الصّلاح.

در جنگ کردن با نفس است کمال صلاح، یعنی شایستگی احوال و نیکو بودن آنها.

۶۴۵۰

فی العمل لدار البقاء ادراک «۱» الفلاح.

در کار کردن از برای سرای بقاست دریافتن رستگاری.

۶۴۵۱

فی الموت غبطة او ندامة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۵

در مردن نیکوئی حال و شادمانیست یا پشیمانی. مراد اینست که بعد از مردن واسطه میانه اینها نیست اگر نیکو کارست نیکو حال و شادمان باشد، و اگر نه بد حال و پشیمان، پس هر یک را که خواهی اختیار کن و بر وفق آن عمل کن.

۶۴۵۲

فی الفوت حسرة و ملامة.

در فوت حسرت است و ملامت، یعنی در فوت فرصت کار خیر و از دست دادن آن. و در بعضی نسخه‌ها بجای «و ملامة» «أو ملامة» است و بنا بر این ترجمه اینست که در فوت حسرت است یا ملامت و «حسرت» در فوت کار خیری باشد که فوت آن سبب عقاب نباشد و همین سبب حسرتی گردد که کاش فوت نشده بود که ثواب من زیاده می‌شد و «ملامت و سرزنش» در جایی باشد که سبب عذاب و عقاب گردد، و بنا بر اول هر یک از حسرت و ندامت اعم از اینست که از برای عذاب و عقاب باشد یا از برای فوت شدن ثواب زیاد، و این ظاهرترست.

۶۴۵۳

فی تصاریف الدّنيا اعتبار.

در تغییرهای دنیا عبرت گرفتنی است، یعنی از آنها باید عبرت گرفت، یا این که کسی را که بصیرتی باشد از آنها عبرت گیرد.

۶۴۵۴

فی السکون الی الغفلة اغترار.

در آرام گرفتن بسوی غفلت فریب خوردنی است، مراد آرام گرفتن بغفلت از آخرت است و در اندیشه آن نبودن.

۶۴۵۵

فی کلّ نفس موت.

در هر نفس مردنی باشد، یعنی هیچ نفسی زنده و جاوید نماند چنانکه در قرآن مجید فرموده: **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**، هر نفسی در یابنده مزه مرگ باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۶

و ممکن است که «نفس» بفتح فاء خوانده شود نه بسکون آن و مراد این باشد که در هر نفس مردنی است، یعنی احتمال مردنی باشد پس هرگز غافل از آن نباید بود بنا بر این همان مضمون «فی کلّ لحظة اجل» است که بعد از این نقل شده.

۶۴۵۶

فی کلّ وقت فوت.

در هر وقتی فوتی است، یعنی فوت قدری از عمر در آن باشد پس قدر آن را باید دانست و ضایع نباید کرد، یا این که در هر وقتی فوت فرصتی باشد که وقت آن سابق بر آن بود پس در هر وقتی فرصت را نباید از دست داد، گاه باشد که بعد از آن وقت فوت آن باشد.

۶۴۵۷

فی کلّ لحظة اجل.

در هر نگاه کردنی اجلی است، یعنی هر لحظه احتمال رسیدن اجلی باشد پس غافل نباید بود و همیشه در تهیه آن و تدارک توشه از برای آن باید بود.
۶۴۵۸

فی کلّ وقت عمل.

در هر وقتی عملی است، یعنی کار خیری باشد که در آن وقت توان کرد از واجبیها و سنتیها اگر همین ذکر خدا باشد پس هیچ وقتی را بعثت نباید گذرانید.

۶۴۵۹

فی کلّ نظرة عبرة.

در هر نگاه کردنی عبرتی است، یعنی عبرتی از آن توان گرفت.
۶۴۶۰

فی کلّ تجربة موعظة.

در هر آزمایشی پندی است، یعنی پندی از آن توان گرفت.
۶۴۶۱

فی کلّ اعتبار استبصار.

در هر عبرت گرفتنی بینائی است، یعنی بینائی حاصل شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۷

۶۴۶۲

فی کلّ صحبة اختیار.

در هر صحبتی برگزیدنی است، یعنی باید که چیزی را بر گزید از صفات خوبی که در مصاحبان باشد یا چیزی را باید برگزید که در آن صحبت مشغول آن باید بود از کار خیری که در آن صحبت مشغول آن توان شد و دور نیست که اختیار بیای دو نقطه زیر که بمعنی برگزیدن است چنانکه در نسخهها بنظر رسید و ترجمه شد، نباشد، بلکه «اختبار» بیای یک نقطه باشد بمعنی آزمایش، و ترجمه این باشد که: در هر صحبتی آزمایشی است، یعنی آزمایش مصاحب باید بشود تا خوبی و بدی و امانت و خیانت او ظاهر گردد و با او بر وفق آن سلوک بشود.

۶۴۶۳

فی کلّ حسنة مثوبة.

در هر کار خوبی ثوابی است و جزای نیکی.

۶۴۶۴

فی کلّ سيئة عقوبة.

در هر کار بدی عقوبتی است و پاداش بدی.

۶۴۶۵

فی الصبر ظفر.

در صبر فیروزی است، یعنی فیروزی بثواب و مراتب عالیه.

۶۴۶۶

فی الزمان الغير.

در روزگار تغییرهاست، یعنی تغییرها واقع می شود که از آنها عبرتها باید گرفت، یا این که تغییرها واقع می شود پس کسی را که دوستی باشد مغرور بآن نشود و شکر آن بجای آورد و بقدر مقدور کار خیری که تواند کرد بکند و کسی که در شتئی باشد صبر کند و امید گشایش داشته باشد و در بعضی نسخهها بجای «الغیر» بغین نقطه دار و بای دو نقطه پائین که بمعنی تغییرهاست چنانکه ترجمه شد «العبر» است بعین بی نقطه و بای یک نقطه، و بنا بر این ترجمه اینست که: در روزگار عبرتهاست، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۸

اموری چند واقع می شود از تغییرات و غیر آنها که از آنها عبرت باید گرفت.

۶۴۶۷

فی تصاریف القضاء عبرة لاولی الالباب و النّهی.

در تغییرات قضا عبرتی است از برای صاحبان عقلها و خردها، یعنی در تغییرات روزگار که تقدیر شده و واقع می‌شود عبرتیست از برای هر که عقل و خردی داشته باشد.

۶۴۶۸

فی القناعة الغناء.

در قناعت غناء است، یعنی توانگری، چنانکه مکرر مذکور شد.

۶۴۶۹

فی الحرص الغناء.

در حرص غناء است، یعنی تعب و رنج، چنانکه ظاهرست.

۶۴۷۰

فی تصاریف الاحوال تعرف جواهر الرجال.

در تغییرات احوال شناخته می‌شود گوهرهای مردان، یعنی بلندی و پستی مرتبه نفوس ایشان و خوبی و بدی ذوات ایشان، مثل این که کسی که بدولتی برسد و مغرور نشود و سلوک نیکو کند، در آن خوبی ذات و شرافت نفس او معلوم شود، و اگر این دولت نمی‌یافت حال او معلوم نمی‌شد، و همچنین اگر بر خلاف این سلوک کند، بدی ذات و پستی نفس او ظاهر شود، و اگر بآن دولت نمی‌رسید آن ظاهر نمی‌شد، و همچنین صاحب دولتی که از دولتی بیفتد و صبر کند و خفت و ذلت ترددات و تملقات بخود راه ندهد علو نفس و شرافت او ظاهر شود و اگر بر عکس این سلوک کند دنائت و پستی ذات و نفس او معلوم شود.

۶۴۷۱

فی غرور الآمال انقضاء الآجال.

در فریب خوردن از امیدها گذشتن اجلهاست، یعنی باعث این می‌شود که مدت عمرها در آن بعثت بگذرد و ناگاه اجل در رسد و تهیه آخرت نشده باشد و از دنیا و آخرت محروم و بی‌بهره بود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۳۹۹

۶۴۷۲

فی الشدة یختبر الصدیق.

در سختی آزمایش کرده می‌شود دوست، چه هر که در آن وقت دوستی کند ظاهر می‌شود که او دوست حقیقی است چه غرض او از آن جلب نفعی از برای خود نیست و کسی که در وسعت و فراخی دوستی کند اعتمادی بر دوستی او نیست، بسیارست که دوستی او از برای جلب نفعی از برای خود باشد.

۶۴۷۳

فی الصیق یتبین حسن مواساة الرفیق.

در تنگی ظاهر می‌شود نیکویی مواساة رفیق. «مواساة» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی بخشش و عطاست یا بخشش چیزی با وجود احتیاج خود بآن، و مراد اینست که رفیقی که در حال تنگی احوال تو با تو مواسات کند خوبی مواسات او ظاهر می‌شود و معلوم می‌شود که از روی محض محبت و دوستی است «۱» و مواساتی که در وقت وسعت و فراخی بکند حال آن معلوم نیست، ممکن است که از برای محض دوستی نباشد و از برای توقع عوض یا غرض دیگر باشد.

۶۴۷۴

فی الرخاء تكون فضیلة الشکر.

در فراخی میباشد فضیلت شکر.

۶۴۷۵

فی البلاء تحاز فضیلة الصبر.

در بلا جمع کرده می‌شود فضیلت صبر، مراد ازین دو فقره اینست که در همه احوال اگر کسی خواهد ادراک فضیلت و ثوابی می‌تواند کرد اگر در نعمت و فراخی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۰

است، بشکر ادراک آن می‌تواند کرد، و اگر در سختی و بلاست، بصبر آنرا در می‌تواند یافت.

۶۴۷۶

فی خَفَّةِ الظَّهْرِ راحَةُ السَّرِّ و تحصین القدر.

در سبکی پشت است آسایش نهان و محکم نگاهداشتن قدر. مراد مدح سبکی پشت است از اشغال دنیوی باین که در آنست آسودگی خاطر، و این ظاهرست و باین که در آن قدر و مرتبه خود را محکم نگاه می‌توان داشت، بخلاف کسی که گرانبار اشغال دنیوی باشد که کم است که او مرتبه خود را نگاه تواند داشت و خفتها و ذلتها او را عارض نشود.

۶۴۷۷

فی التَّائِي استظهار.

در تائی قوی کردن پشت است، مراد مدح تائی کردن است در کارها و تعجیل نکردن در آنها بی تأمل و تفکر باین که آن باعث این می‌شود که کاری که کند پشت او قوی باشد در آن و ایمن باشد از زیان و خسران آن.

۶۴۷۸

فی العجل عثار.

در تعجیل لغزش است، یعنی کسی که تعجیل کند در کارها و بی تأمل و تفکر کند کم است که لغزشها نکند.

۶۴۷۹

فی السَّخَاءِ المحبَّة.

در سخاوت دوستی است، یعنی سبب دوستی مردم می‌شود صاحب آنرا.

۶۴۸۰

فی الشَّحِّ «۱» المسبَّة.

در بخیلی جایگاه دشنام است، یا دشنام دادن است، یعنی دشنام دادن مردم صاحب آن را. و در بعضی نسخه‌ها بجای «المسبَّة» «السبَّة» است و بنا بر این ترجمه اینست که: در بخیلی عارست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۱

۶۴۸۱

فی الجور الطَّغْيَان.

در ستم طغیان است، یعنی سرکشی کردن از حد خود و در گذشتن از مرتبه و نصیب و بهره که حق تعالی از برای او قرار داده و طلب کردن زیاده بر آن.

۶۴۸۲

فی العدل الاحسان.

در عدل احسان است، یعنی نیکوئی کردن با مردم، یا نیکوئی کردن حق تعالی با صاحب آن.

۶۴۸۳

فی التَّسْلِيمِ الايمان.

در تسلیم ایمانست. مراد به «تسلیم» راضی بودن بقضا و قدر حق تعالی است در هر باب، و اعتقاد این که در هیچ باب حیف و جورى نکرده، و «بودن ایمان در آن» ظاهرست.

۶۴۸۴

فی التَّوَكَّلِ حَقِيقَةُ الايقان.

در توکل حقیقت یقین داشتن است، یعنی در توکل بر حق تعالی و واگذاشتن همه امور خود باو حقیقت یقین داشتن باو و فضل و عدل اوست.

۶۴۸۵

فی شکر النَّعْمِ دوامها.

در شکر کردن نعمتها پابنده ماندن آنهاست.

۶۴۸۶

فی کفر النَّعْمِ زوالها.

در کفران نعمتها زوال آنهاست.

۶۴۸۷

فی صلَّةِ الرَّحْمِ حِرَاسَةُ النَّعْمِ.

در پیوستن با خویش نگاهبانی نعمتهاست، یعنی صله خویشان حفظ و حراست
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۲
نعمتها میکند و باعث دوام و پایداری آنها می‌گردد.

۶۴۸۸

فی قطیعة الرّحم حلول النّقم.

در بریدن از خویش در آمدن عقوبتهاست، یعنی سبب عقوبتهای الهی می‌گردد.

۶۴۸۹

فی لزوم الحقّ تكون السّعادة.

در لازم بودن حق میباشد نیکبختی، مراد به «لازم بودن حق» همیشه همراه بودن با آنست و جدا نشدن از آن در هیچ باب، و «بودن نیکبختی در آن»
ظاهرت.

۶۴۹۰

فی الشّکر تكون الزیادة.

در شکر میباشد زیادتی، یعنی زیادتی نعمت، چنانکه مکرر مذکور شد.

۶۴۹۱

فی العدل صلاح البریة.

در عدل است صلاح خلق، یعنی در عدل پادشاهان و حکام است شایستگی و انتظام احوال رعیت، یا در عدل خلق است با یکدیگر و ظلم نکردن بر هم
صلاح همه ایشان.

۶۴۹۲

فی الجور هلاک الرّعیة.

در ستم است هلاک رعیت، یعنی ستم پادشاهان و حکام یا ستم رعیت میانه خود بر یکدیگر، بر قیاس فقره سابق.

۶۴۹۳

فی الدنیا عمل و لا حساب.

در دنیا عمل است و نیست حسابی، بلکه حساب آن در آخرت خواهد شد، و نیست در آن عملی، چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد.

۶۴۹۴

فی اخلاص الاعمال تنافس اولی النّهی و الالباب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۳

در خالص گردانیدن عملهاست منافسه صاحبان عقلها و خردها، «منافسه دو کس با هم در چیزی» اینست که هر دو رغبت کنند در آن و آنرا از برای
خود خواهند، یا معارضا کنند با یکدیگر در آن و مراد اینست که چیزی قابل اینست که صاحبان عقلها و خردها منافسه کنند در آن خالص گردانیدن
عمل است از برای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر، چه آن فضیلت عظیمی است که قابل آن هست که هر یک رغبت کنند در آن و
خواهند که منفرد باشند یا زیادتی کنند بر یکدیگر در آن، هر چند اصل معارضا یا قصد انفراد خوب نباشد.
و ممکن است که مراد به «منافسه در اینجا مجرد رغبت کردن باشد و مراد این باشد که رغبت صاحبان عقلها و خردها همین در اخلاص عمل است و
ایشان را در دنیا رغبت در چیزی دیگر نباشد.

۶۴۹۵

فی الآخرة حساب و لا عمل.

در آخرت حساب است و نیست عملی، بلکه عمل همین در دنیا است و حسابی نیست در آن، چنانکه در فقره سابق مذکور شد.

۶۴۹۶

فی العدل الاقتداء بسنّة الله و ثبات الدّول.

در عدل اقتدا بطریقه خداست و پای بر جا بودن دولتها.

۶۴۹۷

فی کلّ معروف احسان.

در هر معروفی احسانی است، ظاهر اینست که مراد به «معروف» در اینجا نعمت باشد و مراد این باشد که در هر نعمتی که حق تعالی بکسی بدهد حق احسانی باشد که باید از آن احسانی بدیگری بر وجهی از وجوه بشود «۱» و ممکن است که مراد این باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۴

که: در هر نعمت دادنی احسانی و نیکوکاری است خواه خرد باشد آن نعمت و خواه بزرگ، و خواه کم باشد و خواه زیاد، پس ترک آن باعتبار خردی یا کمی نباید کرد، یا این که نعمت بهر کس که داده شود احسانی است هر چند درویش و محتاج نباشد بلکه در بعضی احادیث وارد شده که: ثواب صدقه ده برابرت، و صلّه برادران بیست برابر، و صلّه خویشان بیست و چهار برابر، و این اعمّ از اینست که برادران و خویشان درویش باشند یا توانگر، نهایت بنا بر این باید تخصیص داد باین که از اهل آن باشند باین که کسی نباشد که آنرا در مصرفی حرام صرف کند یا کفران نعمت کند، زیرا که مذمت احسان بغیر اهل وارد شده، و این که آن مثل منع احسان از اهل آنست.

۶۴۹۸

فی کلّ صنیعة امتنان.

در هر عطیه امتنانی است، «امتنان» بمعنی منت گذاشتن است و ظاهر اینست که مراد بآن در اینجا احسان باشد و مراد این باشد که در هر عطیه که حق تعالی بکسی بکند احسانی باشد، یعنی باید که از آن احسانی بدیگری بکند آیا این که در هر عطائی که بکسی بشود احسانیت هر چند خرد باشد یا کم، یا بهر که باشد هر چند درویش و محتاج نباشد و بر هر تقدیر «۱» [تعبیر از «احسان» به «امتنان» جهت مکرر نشدن لفظ احسان که سجع فقره سابق بود باعتبار این باشد که هر احسانی فی نفسه منت گذاشتنی باشد هر چند منت گذاشتن از خارج که مذموم است با آن نباشد. و ممکن است که مراد این باشد که در هر عطیه که کسی بکسی بکند منت گذاشتنی باشد چنانکه مذکور شد پس آمدی باید که احسانی که کسی باو بکند تلافی آن بقدر مقدور بکند تا در زیر منت او نباشد یا غرض این باشد که در هر عطائی که کسی بکند منت گذاشتنی باشد پس دیگر منتی علاوه آن نباید کرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۵

۶۴۹۹

فی الغیب العجب.

در غیب تعجب است، «غیب» بمعنی پنهان است و ظاهر اینست که مراد این باشد که در آینده که هنوز پنهانست امور عجیبه باشد و مراد اخبار اجمالی باشد بوقوع آنها و بعلم خود به آنها، و ممکن است که مراد خصوص غیبت حضرت صاحب الزمان و ظهور آن حضرت باشد صلوات الله و سلامه علیه، یا این که آنرا در وقتی فرموده باشند که بعد از آن بزودی واقعه عجیبی روی داده باشد از اخبار بآن مثل واقعه قتل عمر یا عثمان، و ممکن است که مراد این باشد که در آینده امور عجیبه باشد پس در هیچ شدتی پر غمناک نباید بود و در هیچ شادایی زیاده فرحناک نباید شد، بسا باشد که آن بزودی گشایش یابد و این بغم و اندوه مبدل گردد، و ممکن است که مراد به «غیب» در اینجا عالم مجردات باشد که پنهان است از مردم و مشاهده ایشان نیست و مراد این باشد که آن عالمی است عجیب، و از برای کسی که عالم باشد بآن تعجب است در آن، و ممکن است که «غیب» بضمّ غین و تشدید یاء مفتوح خوانده شود که جمع غایب باشد بمعنی پنهان و اوفق باشد با «عجب» و مراد بآن مجردات باشد چنانکه مذکور شد، و ممکن است که مراد به «غیب» بتخفیف علوم و اسرار نهانی باشد که انبیا و اولیا صلوات الله و سلامه علیهم دانند و از عامّه مردم پنهان باشد و ندانند آنها را، و ممکن است که مراد احوال و امور آخرت باشد که پنهان است و هنوز آشکار نشده و بر هر تقدیر مراد این باشد که در آنها امور عجیبه بسیار باشد. و ممکن است که «غیب» چنانکه در نسخه‌ها واقع شده تصحیف باشد و صحیح «عتب» باشد بفتح عین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه بالا بمعنی غضب و ملامت کردن از روی خشم، و مراد مذمت آن باشد که آن از عاقل دانا عجیب است بلکه شأن او حلم و بردباری است و نرمی و همواری، و این اوفق است با فقره بعد که آن نیز مذمت خشم است.

۶۵۰۰

فی الغضب العطب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۶

در خشم هلاکت است، یعنی در عمل کردن بآن و فرو نخوردن آن هلاکت است هلاکت آخروی بلکه گاهی دنیوی نیز.

۶۵۰۱

فی الحرص الشقاء و التّصب.

در حرص بدبختی است و تعب، و این ظاهرست.

۶۵۰۲

فی الموت راحة السّعداء.

در مرگ آسایش نیکبختانست.

۶۵۰۳

فی الدنیا رغبة الاشقیاء.

در دنیا رغبت بدبختانست، مراد دنیائی است که غرض از آن آخرت نباشد.

۶۵۰۴

فی الانفراد لعبادة الله کنوز الارباح.

در تنهایی از برای عبادت کردن خدا گنجهای سودهاست.

۶۵۰۵

فی اعتزال أبناء الدنیا جماع الصلاح.

در گوشه‌گیری از پسران دنیا جمع کردن صلاح است، یا جمع کننده صلاح است، یعنی صلاح احوال و شایستگی آنها.

۶۵۰۶

فی العواقب شاف او مریح.

در عاقبتها شفا دهنده باشد یا آسایش دهنده، ظاهر اینست که این کلامی است که می‌فرموده باشند در مقام تسلی در بیماریها و این که غمگین از آنها نباید بود عاقبت یا حق تعالی شفا دهد، یا مرگ که آسایش و راحت دهد از تعبها و زحمتهای دنیا.

۶۵۰۷

فی کل بر شکر.

در هر صله و خیری شکری است، یعنی در هر صله و خیری که بکسی برسد شکر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۷

آن باید کرد، یا در هر صله و خیری که کسی بکند شکر آن باید که چنین توفیقی یافته.

۶۵۰۸

فی کلّ نعمه اجر.

در هر نعمتی اجر است، یعنی در هر نعمتی که کسی بکسی بدهد اجر و ثوابی باشد هر چند بغیر درویش داده شود.

۶۵۰۹

فی المواعظ جلاء الصدور.

در موعظه‌ها و پندها جلای سینه‌هاست، غرض ترغیب در موعظه کردن و شنیدن است و این که آنها باعث جلای سینه‌ها شود از زنگ غفلت و کدورات هواها و هوسها.

۶۵۱۰

فی اخلاص النّیات نجاح الامور.

در خالص گردانیدن نیتهاست فیروزی بکارها، یعنی خالص گردانیدن نیتها از برای حق تعالی و قصد این که هر چه کند از برای خدا باشد و آمیخته نباشد بغرض دیگر که منافی آن باشد سبب فیروزی شود بهر کاری که قصد آن کند.

۶۵۱۱

فی الضیق و الشدّة يظهر حسن المودة.

در تنگی و سختی ظاهر می‌شود نیکوئی دوستی، زیرا که هر که در آن حال دوستی کند ظاهر شود که دوستی او نیکوست و اعتماد بر آن باشد.

۶۵۱۲

فی احتقاب المظالم زوال القدرة.

در ذخیره کردن مظلّم‌هاست زایل شدن قدرتها، «مظلّمه» حقّ کسی را گویند که کسی بظلم و ستم ببرد و مراد اینست که هر گاه صاحب قدرت و توانائی مظلّم‌ها ببرد و وزر و وبال آنها را ذخیره آخرت خود کند این باعث زوال قدرت و توانائی او گردد، یعنی باعث زوال دولت و اقتدار او گردد، پس صاحب دولت اگر بقای دولت خود را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۸

خواهد، باید که چنین نکند.

۶۵۱۳

فی سعة الاخلاق كنوز الارزاق.

در وسعت خلقهاست گنجهای روزیها، یعنی وسعت اخلاق یعنی خوبیها و خصلتها باعث فراخی روزی گردد و این بالخاصیه است و باعتبار لطف حق تعالی بصاحبان آنها، و یا باعتبار این که سبب دوستی مردم گردد بصاحب آن و این که رعایت اعانت او کنند و رغبت در معامله با او کنند اگر از اهل معامله باشد.

۶۵۱۴

فی حسن المصاحبة یرغب الرفاق.

در نیکوئی مصاحبت رغبت میکنند رفیقان، یعنی هر گاه کسی با رفیقان مصاحبت را نیکو کند و رعایت شرایط و لوازم آن کند ایشان رغبت کنند در مصاحبت او، و اگر نه رم کنند از او و ترک مصاحبت او کنند.

۶۵۱۵

فی خلاف النفس رَشدها.

در مخالفت کردن با نفس است رشد آن، یعنی راه راست درست از برای نفس اینست که مخالفت خواهشهای آن شود.

۶۵۱۶

فی طاعة النفس غیّها.

در فرمانبرداری نفس است گمراهی آن.

۶۵۱۷

فی الاستشارة عین الهدیة.

در مشورت کردنست عین هدایت، یعنی زبده و خلاصه راهنمایی یا رسیدن بمطلوب.

۶۵۱۸

فی طاعة الهوی کلّ الغویة «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۰۹

در پیروی خواهش است همه گمراهی و تمام آن.

۶۵۱۹

فی تعاقب الايام معتبر للانام.

در عقب یکدیگر در آمدن روزهاست عبرتی یا محلّ عبرتی از برای خلاق، یعنی در سوانح و حوادث ایام که از پی یکدیگر می آیند عبرتی باشد یا محلّ عبرتی باشد از برای مردمان، و هر که را از ایشان دیده بصیرتی باشد از آنها عبرتها تواند گرفت.

۶۵۲۰

فی مظالم العباد احتقاب الآثام.

در مظلمه‌های بندگانست ذخیره اندوختن گناهان، «مظلمه» چنانکه مکرر مذکور شد حق کسی است که کسی بظلم و ستم برده باشد.

۶۵۲۱

فی القرآن نبأ ما قبلکم، و خبر ما بعدکم، و حکم ما بینکم.

در قرآن است خبر آنچه پیش از شما بوده، و خبر آنچه بعد از شما باشد، و حکم آنچه در میانه شما واقع شود، مراد چنانکه از بعضی احادیث دیگر ظاهر می شود اینست که همه اخبار گذشتگان و آیندگان و همه احکام در قرآن مجید باشد و از آن مستفاد شود هر چند طریق استفاده بسیاری از آنها مخصوص راسخون در علم باشد صلوات الله و سلامه علیهم و همه کس را بآن راهی نباشد.

و ممکن است که مراد همان اخبار و قصص باشد که از گذشتگان نقل شده و همچنین بعضی وقایع که از آیندگان خبر داده شده و بعضی احکام که بیان شده همه آنها در ظاهر آن و همین نیز کافیهست در مدح آن، چه آنچه از ظاهر آن نیز مستفاد می شود از حقایق و معارف و احکام و مواظ و نصایح زیاده از آنست که عقول و افهام أحاطه بآن تواند کرد.

۶۵۲۲

فی العدل سعة، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۰

در عدل فراخی است و هر که تنگ باشد بر او عدل پس جور بر او تنگ ترست، «بودن وسعت و فراخی در عدل» ظاهرست چه هر گاه عدل شود میانه مردم و جوری نشود بر کسی، هر کس آنچه حق تعالی از برای او تقدیر کرده خواهد داشت و آن از برای هر کس کافی باشد و با آن تنگی نکشد چنانکه

در احادیث وارد شده که اگر آنچه حق تعالی از برای مستحقین قرار داده بایشان داده شود همه ایشان را کافی باشد، و «بودن جور تنگتر بر کسی که عدل بر او تنگ باشد» باعتبار اینست که تنگی عدل بر کسی باعتبار اینست که او راضی بنصیب و بهره خود نمی‌شود و می‌خواهد که بجور حق دیگری را ببرد، و هر گاه راه جور باز شود ممکن است که دیگری نیز بهم رسد که بر او جور کند و حق او را نیز از او بجور بگیرد و کار بر او تنگتر شود از آنچه در وقت عدل نصیب و بهره او باشد.

۶۵۲۳

فی السّفه و کثرة المزاح «۱» الخرق.

در سفه و بسیاری مزاح حماقت و کم عقلی است، «سفه» بفتح سین بی نقطه و فاء بمعنی کمی بردباری است یا نقیض آن، و «بودن حماقت در آن» باعتبار اینست که باعث خفت و سبکی آدمی گردد، و گاه باشد که منشأ فتنه‌ها و فسادها گردد، و همچنین بسیاری مزاح و خوش طبعی آدمی را خفیف و سبک گرداند، و بسیار باشد که مزاحی باعث آزرده‌گی کسی گردد و فتنه و فساد بر آن مترتب شود.

۶۵۲۴

فی حمل عباد الله علی احکام الله استیفاء الحقوق و کلّ الرّفق.

در داشتن بندگان خدا بر احکام خدا استیفاءی حقوق است و همه لطف است،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۱

یعنی داشتن حاکم مردم را بر احکام حق تعالی و عمل کردن به آنها باعث این می‌شود که استیفاءی همه حقوق بشود، زیرا که هر گاه همه کس عمل بأحکام الهی بکنند هیچ حقی نزد کسی نماند نه از حقوق الهی و نه از حقوق دیگران، پس استیفاءی همه حقوق بشود، و همچنین آن تمام لطف باشد بمردم، زیرا که باعث انتظام احوال دنیوی و آخروی هر کس گردد و این تمام لطف است «۱».

۶۵۲۵

فی العجلة الندامة.

در تعجیل کردن پشیمانی است، یعنی تعجیل کردن در کارها و کردن آنها بی تأمل و تفکر بسیارست که سبب پشیمانی گردد.

۶۵۲۶

فی الاناء السلامة.

در درنگ سلامتی است، یعنی درنگ کردن در کارها و تثبیت و تفکر در آنها.

۶۵۲۷

فی کلّ شیء یذمّ السرف، آلا فی صنائع المعروف و المبالغة فی الطاعة.

در هر چیز مذمت کرده می‌شود اسراف، مگر در کرده شده‌های خیر و مبالغه نمودن در فرمانبرداری حق تعالی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۲

[حرف فاء بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف فاء بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه بیک لفظ خاص مانند فصل سابق که همه فقرات مصدر بلفظ «فی» بود) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۵۲۸

فاعل الخیر خیر منه.

کننده خیر بهترست از آن، مراد اینست که کسی که کار نیکی بکند البته در ذات و صفات او نیکوئی باشد زیاده از نیکوئی آن کار.

۶۵۲۹

فاعل الشرّ شرّ منه.

کننده بدی بدترست از آن، یعنی کسی که کار بدی بکند البته در ذات و صفات او بدی باشد زیاده از بدی آن کار.

۶۵۳۰

فکر العاقل هداية.

فکر عقل یعنی دانا یا زیرک هدایت است، یعنی سبب هدایت و راهنمائی است یا رسیدن بمطلوب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۳

۶۵۳۱

فکر الجاهل غواية.

فکر جاهل یعنی نادان یا کم عقل غوایتی است، یعنی گمراهی یعنی سبب آن می شود.

۶۵۳۲

فقد الاحبّة غربة.

فقد دوستان یعنی نیافتن ایشان یا نایاب شدن ایشان غریبی است، یعنی هر چند در وطن باشد بمنزله غریبی است.

۶۵۳۳

فعل الشرّ مسبّه.

کردن بد یا کار بد جایگاه دشنام است یا دشنام است، یعنی سبب آن می شود، و ممکن است که «مسبّه» بکسر میم خوانده شود و ترجمه این باشد که: آلت و سبب دشنام است.

۶۵۳۴

فقد العقل شقاء.

بی عقلی بدبختی است.

۶۵۳۵

فوت الغنی غنیمه الاکیاس و حسرة الحمقى.

رفتن توانگری غنیمت زیر کان است و حسرت کم عقلان، «بودن آن حسرت کم عقلان»، یعنی سبب حسرت ایشان ظاهرست، و «بودن آن غنیمت یعنی نفع عظیمی از برای زیر کان» باعتبار اینست که زیر کان می دانند که آن سبب راحت و آسایش در دنیاست و توانگری در آخرت هر گاه صبر بر آن بشود چنانکه شیوه زیرکان است.

۶۵۳۶

فقد البصر اهون من فقدان البصيرة.

نداشتن چشم سهل ترست از نداشتن بینائی، زیرا که نداشتن چشم بغیر ضرر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۴

دنیوی ندارد و نداشتن بینائی باعث ضرر آخروی گردد.

۶۵۳۷

فکر ساعة قصيرة خير من عبادة طويلة.

فکر کردن ساعتی کوتاه بهترست از عبادتی دراز، مراد فکری است که در مسئله از علوم دینیّه شود و «بهتر بودن آن از عبادت» باعتبار مزیت علم است بر عمل چنانکه اخبار متواتر است بآن.

۶۵۳۸

فضل الرجل يعرف من قوله.

افزونی مرتبه مرد دانسته می شود از سخن گفتن او.

۶۵۳۹

فخر المرء بفضله لا باصله.

فخر مرد یا آدمی بفضیلت اوست نه بأصل و نژاد او.

۶۵۴۰

فاز من اصلاح عمل یومه و استدرک فوارط امسه.

فیروزی یافته کسی که اصلاح کرده باشد عمل امروز خود را، و باز یافت کرده باشد تقصیرات دیروز خود را، یعنی تقصیرات گذشته را بتوبه و بازگشت و تلافی آنچه تلافی باید کرد.

۶۵۴۱

فاز من غلب هواه و ملک دواعی نفسه «۱».

فیروزی یافته هر که غلبه کرده بر خواهش خود و مالک شده خواننده های نفس خود را، یعنی قوای شهویّه و غضبیّه نفس خود را که می خوانند او را بکارها و می دارند بر آنها، و مراد به «مالک شدن آنها» آنست که آنها را در فرمان خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۵

دارد و فرمان آنها در آنچه مشروع نباشد نبرد.

۶۵۴۲

فقد الولد محرق الکبد.

نایاب شدن فرزند سوزاننده جگرست.

۶۵۴۳

فقد الاخوان موهی الجلد.

نایاب شدن برادران سست می گرداند جلادت را یعنی سختی و قوت را.

۶۵۴۴

فکرک یهدیک الی الرّشاد، و یحدوک علی اصلاح المعاد

فکر تو راه می نماید ترا یا می رساند بسوی راه راست درست، و میراند ترا بر اصلاح آخرت.

۶۵۴۵

فعل الخیر ذخیره باقیه و ثمره زاکیه.

فعل خیر یعنی کردن خیر یا کار خیر ذخیره ایست باقی و میوه ایست پاکیزه، یعنی میوه دارد پاکیزه که آن اجر و ثواب آن باشد، یا اصل آن میوه و ثمره

زندگانیست.

۶۵۴۶

فکر المرء مرآة تریه حسن عمله من قبحه.

فکر مرد یا آدمی آئینه ایست که می نماید او را نیکوئی عمل او را از زشتی آن، یعنی می نماید باو نیکوئی و زشتی عمل او را، و جدا و ممتاز می سازد از

برای او هر یک از آنها را از دیگری، تا بداند که چه کار خوب است و چه کار زشت، و مرتکب «۱» آنها گردد و اجتناب از اینها نماید.

۶۵۴۷

فقر النّفس شرّ الفقر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۶

درویشی نفس بدترین درویشی است، مراد به «درویشی نفس» تهیدستی اوست از اعمال خیر.

۶۵۴۸

فاقد البصر فاسد النّظر.

نیابنده بینائی فاسد فکرتست، یعنی تا کسی بصیرت و بینائی و ذهن سلیم و طبع مستقیم نداشته باشد فکر او صحیح نباشد و فاسد و باطل باشد و

سبب گمراهی او گردد.

۶۵۴۹

فقر الحمق لا یغنیه المال.

درویشی حماقت توانگر نمی سازد او را مال، یعنی درویشی که بسبب کم عقلی باشد، یعنی تهیدستی از اعمال خیر توانگر نمی سازد او را مال، و این

ظاهرتست، و ممکن است نیز که مراد درویشی دنیوی باشد که بسبب کم عقلی باشد، و «توانگر نساختن مال او را» باعتبار این باشد که کم عقل هر

چند مال بهم رساند بسبب کم عقلی در اندک وقتی تلف کند و باز درویش گردد.

۶۵۵۰

فاقد الدّین مترّد فی الکفر و الضّلال.

نیابنده دینداری افتنده است در کفر و گمراهی، یعنی کسی که دینداری نداشته باشد و عمل بدین نکند عاقبت می افتد در کفر و گمراهی، و عطف

«ضلال» بر «کفر» یا اشاره است باین که مراد به «کفر» مطلق گمراهی است، یعنی مذهب باطلی هر چند کفر نباشد مثل مذاهب باطله اهل اسلام، یا

سستی و ضعف در مذهبی که داشته باشد، و یا مراد اینست که می افتد در کفر یا گمراهی که اعمّ از آنست. و در بعضی نسخه ها «الفکر» بجای «الکفر»

است و در بعضی «مترّد» بجای: «مترّد» و در بعضی از آنها نیز «الکفر» ست و در بعضی «الفکر» است «۱» و ظاهر اینست که همه آنها از سهو

ناسخین است و الله تعالی یعلم.

۶۵۵۱

فساد الدّین الطّمع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۷

فساد دینداری طمع است، یعنی بسیارست که طمع سبب فساد دینداری می‌شود مثل طمعی که باعث بردن حق کسی شود یا باعث میل بمذهب باطلی یا فتوای ناحقی یا مداهنه با کسی در باطلی، و ممکن است که مراد این باشد که طمع هر چند مستلزم حرامی نباشد باعث نقص دین و فساد کمال آنست، دینداری کامل اینست که با طمع از غیر حق تعالی نباشد.

۶۵۵۲

فساد العقل الاغترار بالخدع.

فساد عقل فریب خوردن بمکرهاست، یعنی فریب خوردن بمکرهای هوا و هوس و دنیا و شیطان باعث فساد عقل و خرد می‌گردد، یعنی باعث این می‌شود که آدمی عمل بمقتضای آن نکند و مخالفت آن کند پس آنرا باطل و فاسد نماید چه عقلی که عمل بآن نشود در حقیقت فاسد و باطل باشد. و ممکن است که مراد این باشد که آن مکرها بسیارست که عقل را فریب دهد و گمراه گرداند و باعث میل آن گردد بجانب باطلی که خواهش آن باشد، پس آدمی باید که سلب هوا و هوس از خود نماید تا اعتمادی بر حکم عقل و خرد او باشد.

۶۵۵۳

فساد النفس الهوی.

فساد نفس هوا و هوس است، مراد به «فساد نفس» فساد عقل و خرد آنست چنانکه در فقره سابق مذکور شد و یا مراد به «فساد آن» افتادن آنست در گناه و عصیان و زیان و خسران.

۶۵۵۴

فساد الدین الدتیا.

فساد دین دنیاست، یعنی میل بآن و خواهش آن، بر قیاس آنچه در شرح فقره سابق سابق مذکور شد.

۶۵۵۵

فساد الامانة طاعة الخيانة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۸

فساد امانت فرمانبرداری خیانت است، ممکن است که مراد این باشد که امانتداری و قبول امانت احسانی است و ضرری ندارد مگر این که خیانت کند در آن، نهایت بنا بر این لفظ «طاعت» در کار نیست بلکه همین کافی بود که فساد امانت خیانت است چنانکه در فصل الف نقل شد که «آفت امانت خیانت است» و ممکن است که اضافه «طاعت» در اینجا اشاره باشد باین که نفس آدمی مجبول است بر خیانت و خواهش آن، پس هر که خیانت کند طاعت و فرمانبرداری خیانتی کرده که در طبع او بوده. و ممکن است که مراد این باشد که فساد امانت خیانت است، یعنی اگر فسادی در آن روی دهد وقتی است که خیانتی در آن بشود و تا در آن خیانت نشود محفوظ ماند و تلف و فاسد نشود و فایده لفظ «طاعت» همان باشد که مذکور شد، یا مراد این باشد که مجرد فرمانبرداری خیانت و اراده و خواهش آن هر چند بعمل نیاید گاه هست که منشأ تلف و فساد آن می‌گردد پس امانتدار اگر خواهد که امانت او محفوظ ماند باید که اراده خیانت بخود راه ندهد چه جای این که بعمل آورد و الله تعالی يعلم.

۶۵۵۶

فاز من تجلبب الوفاء و اذرع الامانة.

فیروزی یافته کسی که پیراهن کرده وفاداری را و زره کرده امانت را. مراد از «پیراهن کردن وفاداری» اینست که آن را همیشه لازم خود دارد و از خود جدا نکند مانند پیراهن تن خود، و مراد به «زره کردن امانت» اینست که در پوشد آن را از برای حفظ و حراست خود مانند زره.

۶۵۵۷

فساد البهاء الکذب.

فساد نیکوئی دروغ است، یعنی هر نیکویی که در کسی باشد هر گاه دروغ گوید دروغ او آن نیکویی او را فاسد و باطل کند.

۶۵۵۸

فلیصدق رائد اهله، و لیحضر عقله، و لیکن من أبناء الآخرة،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۱۹

فمنها قدم و الیها ینقلب.

پس باید که راست گوید رائدی اهل خود راه، و باید که حاضر گرداند عقل خود راه، و باید که بوده باشد از پسران آخرت، پس بدرستی که از آن آمده است و بسوی آن بازگشت میکند. این کلام معجز نظام تتمه کلام سابق است یا تتمه کلام دیگر که در اینجا نقل نشده و متفرع بر آنست «۱» و «رائد» کسی را گویند که صحرائشینان در وقت کوچ از منزلی پیش فرستند از برای گرفتن منزلی پر آب و علف، و «لا یکذب الرائد أهله»، یعنی: رائد دروغ نمی‌گوید اهل خود راه، مثل شده میان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۰

عرب «۱» و مراد بآن در اینجا امام و پیشوای هر قوم است و مراد اینست که امام و پیشوای هر قوم باید که راست بگوید با اهل خود هر چه گوید بایشان، و حاضر گرداند عقل خود را و آنچه گوید از روی عقل و خرد گوید تا صلاح ایشان در آن باشد، و باید که از پسران آخرت باشد و طلب آن کند نه از پسران دنیا و طالبان آن، و «پس بدرستی که از آنجا آمده است» بیان وجه امر به «بودن از پسران آخرت است» و حاصل آن اینست که: آدمی از آنجا آمده است و به آنجا بازگشت میکند و دنیا منزلی است که از آن عبور میکند پس باید که اهتمام او در آبادی مستقرّ و محلّ قرار او باشد نه از برای منزلی که دو روزی بیش در آنجا توقف نکند و «آمدن او از آخرت» باعتبار اینست که او از برای آن بوجود آمده پس آن مبدأ و منشأ وجود او شده پس گویا از آنجا آمده [«۲» یا این که چون علت غائی مقدّم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۱

است بحسب تصوّر پس گویا در آنجا تصور شده و بعد از آن بوجود آمده پس گویا از آنجا آمده. و بعد از این که شرح ابن فقره چنانکه گذشت نوشته شده بود بنظر رسید که این فقره در نهج البلاغه نقل شده و سابق بر این در وصف آل رسول است صلوات الله عليهم و در ذکر بعضی از فضائل ایشان و بنا بر این ممکن است که مراد به «راند» همان باشد که مذکور شد و غرض از این کلام بعد از ذکر بعضی از فضائل ایشان بیان این باشد که در مطلق امام و پیشوا باید که این اوصاف باشد و هر که متصف باینها نباشد اهلیت آن ندارد، یا این که چون نبذی از فضائل خود را فرمودند از برای ترغیب مردم در اطاعت و پیروی و شنیدن مواعظ و نصایحی که بفرماید ایشان را نصیحت فرماید ایشان را باین که باید راست گوید هر رائدی یعنی سر کرده هر قومی اهل خود را، و بوده باشد چنین و چنان. یا چنانکه محقق بحرانی «۱» گفته: امر اصحاب خود باشد که گویا پیش آمده‌اند از برای اختیار امام حق و منزل نیکو از برای خود و اهل خود بمتابعت او براست گفتن یا جمعی دیگر از اهل و اصحاب خود در راه نمودن ایشان نیز بآن حضرت و ذکر فضائل آن حضرت از برای ایشان و بحاضر کردن عقل خود از برای آنچه بشنوند از آن حضرت تا بفهمند و تصدیق کنند بصحت آن چنانکه آن محقق گفته، یا در هر باب چنانکه ظاهر ترست باین که بوده باشند از پسران آخرت نه پسران دنیا. یا آنچه ابن ابی الحدید گفته که: مراد امر هر کس باشد باین که راست بگوید با نفس خود بامر کردن او به آن چه باعث رستگاری او باشد و شتاب در آن، و دروغ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۲

نگوید بتجویز تسویف و تعلیل و امثال آنها، و بنا بر این باید که مثل مذکور مثل شده باشد از برای مطلق امر کسی براستی هر چند پیشروی نداشته باشد، یا این که آدمی که بدنیاً آمده از برای اینست که طلب منزل نیکویی از برای خود در آخرت بکند پس بمنزله پیشروی است که از برای خود فرستاده شده از برای طلب منزل نیکو از برای خود و باقی اوامر بدستور سابق آمدن از آخرت را محقق مذکور باعتبار این گرفته که مبدأ وجود او از حضرت إلهیت است چنانکه بازگشت او بسوی آنست و ابن ابی الحدید باعتبار این گرفته که: خلق ارواح پیش از خلق ابدانست چنانچه در حدیث وارد شده پس آدمی از عالم مجردات آمده و به آنجا بازگشت کند، و یا باعتبار این که آخرت بالفعل معدوم است و آدمی از عدم آمده و بسوی عدم بر می‌گردد پس صحیح است که از آخرت آمده «۱»]. و پوشیده نیست که وجه محقق ظاهر ترست و الله تعالی یعلم.

۶۵۵۹

فضيلة السادة حسن العباد.

افزونی مرتبه مهتران نیکویی عبادت است، یعنی افزونی مرتبه ایشان بنیکویی عبادت است نه بمهتری و بزرگی دنیوی که دارند، پس اگر نیکویی عبادتی داشته باشند افزونی مرتبه باشد ایشان را، و اگر نه بزرگی و مهتری فضیلتی نباشد.

۶۵۶۰

فضيلة العقل الزهاده.

افزونی مرتبه عقل زهدات است، یعنی باینست که سبب بی‌رغبتی در دنیا شود.

۶۵۶۱

فضيلة الانسان بذل الاحسان.

افزونی مرتبه آدمی عطا کردن احسانست.

۶۵۶۲

فضيلة السلطان عمارة البلدان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۳

افزونی مرتبه پادشاه آباد نمودن شهرهاست، این کنایه از عدل اوست چه عدل پادشاه سبب آبادی بلاد او می‌شود.

۶۵۶۳

فضيلة الرياسة حسن السياسة.

افزونی مرتبه ریاست، یعنی سرکردگی نیکوئی سیاست است، یعنی نیکوئی تربیت رعیت خود و امر و نهی ایشان.

۶۵۶۴

فضل فکر و تفهّم انجع من فضل تکرار «۱» و دراسة «۲».

زیادتی فکر و فهمیدن سودمندترست از زیادتی تکرار کردن و خواندن، یعنی فکر زیاد کردن در مباحثه علمیه تا این که خوب بفهمد آنها را بهترست از این که سرسری یاد گیرد آنها را و تکرار کند و بخواند.

۶۵۶۵

فطنة المواعظ تدعو الى الحذر، فاتعظوا بالعبر، و اعتبروا بالغیر، و انتفعوا بالندر.

دریافتن پندها می‌خواند بسوی حذر کردن، پس پند گیرید بعبرتها، و عبرت گیرید بتغییرها، و سودمند گردید بترسانیدن. «می‌خواند بسوی حذر کردن»، یعنی باعث حذر کردن می‌شود از آنچه سبب زیان و خسران باشد، «پس پند گیرید بعبرتها» یعنی از آنچه سبب عبرت شود، و «عبرت» در اصل بمعنی عبور از چیزی بچیز است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۴

و مراد بآن در اینجا استنباط حال عاقبت و مال چیز است از خوبی و بدی، و مراد به «پند گرفتن بعبرتها» اینست که بر وفق آن عبرتها عمل شود، و «عبرت بگیرید بتغییرها»، یعنی از تغیرها که در دنیا واقع می‌شود عبرت بگیرید بی‌اعتباری آن را، و این را که حریص بر آن نباید بود، و سایر آنچه از آنها استنباط توان کرد، و «سودمند گردید بترسانیدن»، یعنی بترسانیدن آنها که در آن پندها و عبرتها باشد مثل این که هر گاه از عاقبت حال ستمکاران و استیصال ایشان در اندک وقتی عبرت گرفتید بدی ظلم و ستم، و آن پند و عبرت ترسانید شما را از آن و تخویف نمود، پس سودمند گردید بآن باین که حذر کنید از آن و مرتکب آن نگردید.

۶۵۶۶

فکرک فی الطاعة يدعوک الى العمل بها.

فکر تو در طاعت می‌خواند ترا بسوی عمل بآن.

۶۵۶۷

فکرک فی المعصية يحدوک علی الوقوع فیها.

فکر تو در معصیت میراند ترا بر افتادن در آن، مراد ازین دو فقره مبارکه اینست که اندیشه هر چیز و فکر در آن بسیارست که سبب میل بآن می‌شود پس باید که همواره اندیشه طاعت کرد و فکر در آن تا باعث عمل بآن شود و اجتناب نمود از اندیشه معصیت و فکر در آن که مبادا سبب وقوع در آن گردد.

۶۵۶۸

فکر ثم تکلم تسلّم من الزلّل.

فکر کن پس از آن سخنگوی تا ایمن گردی از لغزش.

۶۵۶۹

فقدان الرؤساء اھون من ریاسة السفل.

نبودن رئیسان سهل‌ترست از ریاست مردم دنی پست مرتبه، مراد اینست که نبودن رئیسان و سرکردگان از برای مردم با آنکه باعث هرج و مرج می‌شود و مفساد عظیم بر آن مترتب می‌گردد باز آن سهل‌ترست و مفسده آن کمترست از ریاست مردم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۵

دنی پست مرتبه چنانکه بتجربه معلوم می‌شود.

۶۵۷۰

فرّوا الى الله سبحانه و لا تفرّوا منه، فأنه مدرککم و لن تعجزوه.

بگریزید بسوی خدای سبحانه و مگریزید از او، پس بدرستی که او دریابنده است شما را و هرگز ناتوان نمی‌توانید نمود او را.

۶۵۷۱

فيا لها حسرة علی ذی غفلة ان یکن عمره علیه حجة، و ان تؤدّ به ایامه الى شقوة.

پس ای قوم تعجب کنید از آن حسرتی بر صاحب غفلی اگر بوده باشد عمر او بر او حجتی و اگر ادب کند او را «۱» روزهای او بسوی بدبختی. شایع شده میان عرب که هر گاه اهتمام کنند بذكر چیزی و خواهند که آن خوب در ذهن مخاطبان قرار گیرد و وقتی در نظر ایشان داشته باشد اولاً آن را مبهم ذکر میکنند و بعد از آن بیان میکنند تا این که مرتبه اول باعتبار این که مبهم ذکر شده متفکر شوند که آیا آن چه چیز باشد و مشتاق بیان آن شوند و بعد از این که بیان شود باعتبار این که دوبار ذکر شده و بعد از اشتیاق تمام ایشان بذكر آن ذکر شده خوب در ذهن ایشان قرار گیرد و این کلام معجز نظام نیز از آن قبیل است چه اولاً فرموده‌اند که ای قوم یا ای مردمان بیائید و تعجب کنید از آن، پس آن را مبهم ذکر فرموده‌اند، بعد از آن بیان کرده‌اند آن را که آن حسرتی است که باشد بر صاحب غفلی اگر بوده باشد عمر او بر او حجتی، یعنی آن قدر عمر کرده باشد که تواند در آن سعادت اخروی خود را تحصیل کند و نکرده باشد و بغفلت و بیخبری عمر خود را گذرانیده باشد پس در قیامت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۶

حجت بر او تمام شود که تقصیر کرده، و معذب گردد، پس تعجب کنید از حسرتی که چنین کسی داشته باشد که چه حسرت عظیمی باشد؟! و هیچ چاره نداشته باشد و «اگر ادب کند او را روزهای او بسوی بدبختی»، یعنی حسرتی که بر چنین کسی باشد اگر ایام عمر او ادبی که او را آموخته باشد همین بدبختی باشد، یعنی بسبب غفلی که دارد بغیر بدبختی ادبی نیاموخته باشد و آن را ادب فرمودن بعنوان استهزاء و تهکم است و این شرط نیز تأکید و بیان شرط سابق است زیرا که عمر کسی وقتی حجت می‌شود بر او که او در آن بدبخت گشته باشد و اگر نیکبخت شده چه حجتی باشد بر او. و در کتاب مستطاب نهج البلاغه و بعضی نسخ این کتاب نیز بجای «این یکن عمره» (تا آخر) عبارت برین نحو است «آن یکن عمره علیه حجت و آن توذیه آیامه الی شقوة» و بنا بر این ترجمه این است که: پس ای قوم تعجب کنید از آن حسرتی بر صاحب غفلی این که بوده باشد عمر او بر او حجتی، و این که برساند او را روزهای او بسوی بدبختی، یعنی حسرتی که بوده باشد بر او از برای این که بوده باشد عمر او بر او حجتی، و از برای این که برساند او را روزهای او بسوی بدبختی، یعنی حسرتی که بسبب این دو معنی خواهد داشت.

و این ظاهرترست از آنچه در آن نسخه دیگر این کتاب نقل شده.

۶۵۷۲

فروا کلّ الفرار من اللّئیم الاحمق.

بگریزید همه گریختن از لئیم احمق. «همه گریختن» یعنی گریختن تمام کامل.

و «لئیم» یعنی شخص دنی پست مرتبه یا بخیل و اول در اینجا ظاهرترست. و «احمق» یعنی کم عقل و وصف بآن ممکن است که از برای تخصیص باشد و مراد این باشد که لئیمی که احمق هم باشد، و ممکن است که از برای توضیح باشد و مراد این باشد که هر لئیم احمق باشد و مراد به «گریختن از او» مصاحبت نکردن با اوست و دوری گردیدن از آمیزش باو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۷

۶۵۷۳

فروا کلّ الفرار من الفاجر الفاسق.

بگریزید همه گریختن از فاجر فاسق و «فاجر» هم بمعنی فاسق است و تأکید است.

۶۵۷۴

فضائل الطّاعات تنیل رفیع المقامات «۱».

افزونیهای طاعتها می‌رساند بلند جایگاهها، یعنی بمرتبه بلند.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در حق کسی که ستایش او فرموده‌اند:

۶۵۷۵

فتّاح مبهمات دلیل فلوّات دقّاع معضلات «۲».

گشاینده مبهمهاست، راهنمای بیابانهاست، دفع کننده مشکلهاست، غرض مدح آن شخص بعلم است و این که چیزی چند را از احکام شرعی و حقایق و معارف که بر مردم مبهم باشد و مشخص ندانند بگشاید از برای ایشان و تشخیص کند و راهنمای ایشان باشد هر گاه در بیابانهای ضلالت و گمراهی افتند، و «دفع کننده مشکلهاست» یعنی حل کننده و آسان کننده آنهاست.

۶۵۷۶

فضیلة العلم العمل به.

افزونی علم عمل کردن به آنست یعنی مشروط بعمل به آنست و اگر عمل بآن نشود فضیلتی نباشد از برای آن بلکه سبب زیان و خسران گردد نه این که فضیلت علم همین فضیلت عمل است بلکه فضیلت علم هر گاه عمل شود بآن بمراتب زیاده است از فضیلت عمل چنانکه آثار و اخبار متواتر است بآن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۸

۶۵۷۷

فضیلة العمل الاخلاص فيه.

فضیلت عمل اخلاص در آنست یعنی اینست که خالص گردانیده شود از برای حق تعالی و آمیخته بغرض دیگر که منافی آن باشد نباشد، و اگر چنین نباشد فضیلتی نباشد از برای آن، بلکه اگر آمیخته بریا و مانند آن باشد سبب عذاب و عقاب گردد.

۶۵۷۸

فارق من فارق الحقّ الی غیره، و دعه و ما رضی لنفسه.

جدا شو از کسی که جدا شده باشد از حقّ بسوی غیر آن، و واگذار او را با آنچه راضی شده از برای نفس خود، یعنی هر گاه کسی از حق جدا شده باشد و بباطل پیوسته باشد جدا شو تو از او، و واگذار او را با آن باطلی که راضی شده بآن از برای خود و تو همراهی مکن با او در آن و روا مدار آنرا از برای خود، نه این که منع او از آن مکن، بلکه اگر منع او از آن توان کرد و براه حق توان آورد از باب امر بمعروف و نهی از منکر واجب است.

۶۵۷۹

فاز بالفضیلة من غلب غضبه، و ملک نوازع شهوته.

فیروزی یافته بافرونی مرتبه کسی که غالب شده باشد بر خشم خود و مالک شده باشد بر کننده‌های خواهش خود را، یعنی خواهشهای خود را که بر کنند نفس را از جای خود و میل فرمایند بسوی حرامها، و ممکن است که «نوازع» بمعنی «بر کننده‌ها» نباشد بلکه بمعنی میل کننده‌ها باشد، یعنی خواهشهای خود را که مایلند بحرام، و بر هر تقدیر اضافه «نوازع» بشهوت اضافه بیانی است، یعنی نوازعی که از جنس شهوت اوست، و ممکن است که اضافه لامی باشد و مراد به آنها عزیمتها و اراده‌ها باشد که از شهوت و هوی و هوس ناشی شود و مراد به «مالک شدن آنها» اینست که آنها را در فرمان خود دارد و آنها غلبه بر او نتوانند کرد.

۶۵۸۰

فعل الریبة عار، و الولوع بالغبیة نار.

کردن ریبه ننگ و عارست، و حریص بودن بغیبت آتش است. «ریبه» بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه زبر و فتح باء یک نقطه بمعنی تهمت و بدگمانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۲۹

است، و مراد به «کردن آن» کردن کاریست که باعث تهمت و بدگمانی مردم شود در باره او. و ممکن است که بمعنی شکّ یا قلق و اضطراب نفس باشد و مراد به «کردن آن» کردن کاری باشد که شکّ داشته باشد در صحت آن، و یقین یا ظنّ صحت آن نداشته باشد، یا این که اطمینان و آرامی نداشته باشد در آن چه اطمینان نفس مؤمن در کاری نشان صحت آنست، و قلق و اضطراب آن نشان فساد آن، چنانکه قبل ازین نیز مذکور شد، و «حریص بودن بغیبت، یعنی ذکر کسی غایبانه او ببدی که در او باشد آتش است» یعنی سبب آتش و دخول در آن می‌شود، و تخصیص این معنی بحریص با وجود حرمت مطلق آن هر چند کسی حریص نباشد ممکن است که باعتبار این باشد که هر گاه حرصی بر آن نباشد امید عفو آن باشد و حکم بدخول آتش بسبب آن نتوان کرد، و ممکن است که باعتبار این باشد که بعضی اقسام غیبت باشد که حرام نباشد مثل غیبت کسی که گناهی را علانیه بکند و پنهان ندارد، یا غیبت کسی از برای این که باعث زجر و منع او گردد، پس مطلق غیبت باعث آتش نشود بلکه سبب آن حرص بر آن شود چه با وجود حرص بر آن نمی‌شود که غیبت حرامی هم نشود.

۶۵۸۱

فاز من کانت شیمته الاعتبار، و سچیته الاستظهار.

فیروزی یافته هر که بوده باشد شیوه او عبرت گرفتن و خوی او پشت قوی کردن یعنی دور اندیشی و احتیاط در کارها که سبب قوی شدن پشت می‌شود.

۶۵۸۲

فوت الحاجة خیر من طلبها من غیر اهلها.

فوت شدن حاجت بهترست از طلب کردن آن از غیر اهل آن یعنی لثیمان.

۶۵۸۳

فالقلوب لاهیة من رشدها، قاسیة عن حظّها، سالکة فی غیر مضمارها، کانّ المعنی سواها، و کانّ الحظّ فی احراز دنیاها.

پس دلها غافلند از راه راست آنها، و سخت‌اند از بهره آنها، و رونده‌اند در غیر میدان آنها، گوییا قصد کرده شده غیر آنهاست، و گوییا بهره در جمع کردن دنیای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۰

آنهاست. ظاهر اینست که تتمه کلامی باشد «۱» که در آن مذمت اهل عصر خود می فرموده اند و مراد اینست که ایشان غافلند از آنچه رشد ایشان در آن باشد و بآن بر راه راست باشند و سخت اند از قبول آنچه بهره ایشان در آن باشد، و سلوک میکنند غیر می دانی را که سلوک باید کنند، یعنی برای می روند غیر راهی که باید بروند چنانکه گویا قصد کرده شده یعنی قصد کرده شده باوامر و نواهی شرعی، یا آنانکه ملک الموت قصد ایشان دارد جهت قبض روح ایشان و خواهند مرد، یا آنان که درین نشأه قصد کرده شده اند بنوشتن اعمال ایشان، یا در آن نشأه قصد کرده شده اند جهت ثواب و عقاب، غیر ایشان است و ایشان قصد آنها نشده، و چنانکه گویا بهره و نصیب در جمع کردن دنیاست و آخرتی در کار نباشد.

۶۵۸۴

فاز بالسَّعَادَةِ مِنَ اخْلِصَ الْعِبَادَةَ.

فیروزی یافته بنیکبختی کسی که خالص گردانیده عبادت را از برای حق تعالی.

۶۵۸۵

فعل المعروف و اغائة الملهوف و اقراء الضیوف آله السیادة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۱

کردن احسان، و بفریاد رسیدن ستمدیده بیچاره، و مهمانی کردن مهمانان آلت بزرگی و مهتری است، یعنی سبب آن می شود.

۶۵۸۶

فافة الکریم احسن من غناء اللئیم.

درویشی کریم بهترست از توانگری لئیم، مراد به «کریم» چنانکه مکرر مذکور شد صاحب جودست یا شخص گرمی بلند مرتبه، و به «لئیم» مقابل آن بهر یک از دو معنی، و مراد اینست که آن درویشی بهترست ازین توانگری از برای صاحبان آنها، زیرا که کریم صبر کند بر درویشی و بحرامی نیفتد، و «لئیم» که توانگر باشد اگر بخیل باشد حقوق واجبه بر او را ندهد و از آن راه معاقب گردد، و اگر پست مرتبه باشد طغیان کند و بأنواع فسوق و فجور گرفتار شود، و ممکن است که مراد بهتری آن باشد از برای کسی که حاجتی داشته باشد و غرض این باشد که اگر حاجت خود را نزد کریم درویش برد بهترست از این که نزد لئیم توانگر برد، زیرا که کریم هر چند درویش باشد بقدر مقدور سعی کند در بر آوردن حاجتی که نزد او برند بخلاف لئیم هر چند توانگر باشد.

۶۵۸۷

فقد اللئام راحة الانام.

نایاب شدن لئیمان آسایش خلایق است، ظاهر اینست که مراد به «لئیمان» در اینجا مردم دنی پست مرتبه است که ایذا و آزار مردم کنند.

۶۵۸۸

فاسمعوا ایها الناس وعوا، و احضروا آذان قلوبکم تفهموا.

پس بشنوید ای مردمان و حفظ کنید، و حاضر کنید گوشهای دلهای خود را تا این که بفهمید. ظاهر اینست که تتمه کلامی باشد «۱» که در آن مواظب و نصایح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۲

أصحاب خود می فرموده باشد و مراد به «دلهای» یا نفوس است بنا بر مذهب حکما و یا عضوهای خاص است بنا بر مذهب متکلمین که محل ادراکات دل را می دانند و بر هر تقدیر اثبات گوشها از برای آنها بر سیل مجازست و مراد اینست که خوب متوجه شوید بمنزله کسی که گوش خود را خوب بیندازد بسخنی از برای شنیدن آن.

۶۵۸۹

فتفکروا ایها الناس و تبصروا، و اعتبروا و اتعظوا، و تزودوا للآخرة تسعدوا.

پس فکر کنید ای مردمان و عبرت بگیرید و پند بگیرید و فرا گیرید توشه از برای آخرت تا نیکبخت گردید، این نیز تتمه کلامی باشد مانند فقره سابق.

۶۵۹۰

فيا لها مواظب شافية لو صادفت قلوبا زاكية و اسماعا واعية و آراء عازمة.

پس ای قوم یا مردمان تعجب کنید از آن موعظتهای شفا دهنده اگر بر خوردند دلهائی را پاکیزه، و گوشهائی را نگاهدارنده، و رأیهائی را عزم کننده. این نیز تتمه کلامی باشد «۱» که در آن موعظتها فرموده باشند و مراد بموعظتها که قوم یا مردم را خوانده اند بتعجب از آنها همان موعظتهای عجیبه است که در آن کلام فرموده اند. و «اگر بر خوردند» یعنی آن موعظتهای شفا دهنده اگر برخوردند بدلهای پاکیزه از نفاق و عناد و حب دنیا و مانند اینها، و گوشهائی نگاهدارنده آنچه را بشنوند و رایها و اندیشههای عزم کننده بر آنچه خیر و صواب باشد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِنْ أَنْصَبِ الْخَوْفِ بَدَنَهُ، وَ اسْهَرِ التَّهَجُّدَ غَرَارَ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۳

نومه، و اظماً الرِّجاء هواجر يومه.

پس بترسید از خدا ترسیدن کسی که بتعب انداخته ترس بدن او را، و بیدار کرده نماز شب خواب اندک او را، و تشنه گردانیده امید میانهای روز او را. ظاهر اینست که این تتمه کلامی باشد مشتمل بر نعت حق تعالی یا مواعظ و نصایح «۱» و مراد اینست که: چون دانستید آنچه را گفتم پس بترسید از خدا مانند ترسیدن کسی که بتعب انداخته ترس بدن او را، یعنی بسبب ترس از او بدن او در رنج و تعب طاعات و عبادات افتاده، و «بیدار کرده نماز شب» یعنی همین که اندک خوابی کرد بیدار می شود از برای نماز شب، و «تشنه گردانیده امید» یعنی بسبب امید تحصیل رضای حق تعالی یا ثواب او روزه می دارد و تشنگی میانهای روزها را که وقت گرمی و تشنگی است بر خود می گذارد، پس چون نماز شب یعنی قصد آن او را از خواب اندک بیدار کرده مجازاً فرموده اند که «خواب اندک او را بیدار کرده» و همچنین چون امید او را در میانهای روز تشنه کرده مجازاً فرموده اند که «میانهای روز او را تشنه کرده» از قبیل مجاز عقلی که آن نسبت چیزی است بغیر آنچه نسبت بآن باید داد باعتبار مناسبتی میانه آنها چنانکه شایع است میان عرب، مانند قول ایشان «صام نهاره» یعنی روزه گرفت روز او، و «قام ليله» یعنی برخاست شب او، و مراد اینست که روزه گرفت در روز و برخاست در شب.

فَمَنْ الْإِيْمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقْرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۴

عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصَّدُورِ.

پس از ایمانست آنچه می باشد پای بر جای قرار گیرنده در دلها، و از آنست آنچه می باشد عاریه داده شده ها میانه دلها و سینه ها. این کلام معجز نظام می باید که تتمه کلامی باشد «۱» که در آن وصف ایمان و شرح حقیقت آن شده باشد و غرض از آن اینست که: ایمان بر دو قسم است: یکی آنکه- ثابت و پای بر جا باشد و قرار گرفته باشد در دلها و زوال را بآن راهی نباشد مثل ایمانی که از روی دلیل و برهان باشد. و دیگری این که- خوب قرار نگرفته در دل بلکه گویا بدل راه نیافته و در حوالی دل در میانه سینه عاریه داده شده و باندک شبهه زایل تواند شد و آن ایمانیست که از روی دلیل و برهان نباشد بلکه از روی تقلید باشد یا شواهد خطابی.

فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِنْ سَمْعِ فُخْشَعٍ، وَ اقْتَرَفَ فاعْتَرَفَ، وَ وِجَلَ فَعَمَلَ، وَ حاذِرَ فَبَادَرَ.

پس بترسید از خدا ترسیدن کسی که بشنود پس فروتنی کند، و گناه کند پس اعتراف کند، و بیم داشته باشد پس عمل کند و حذر کند پس پیشی گیرد، این نیز باید که تتمه کلامی باشد در نعت حق تعالی یا مواعظ و نصایح و «بشنود پس فروتنی کند» یعنی بشنود اوامر و نواهی حق تعالی را پس فروتنی کند باطاعت و انقیاد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۵

و «گناه کند پس اعتراف کند» یعنی اگر گناه کند اعتراف کند بآن و خود را گنهکار داند و پشیمان باشد و اندوهگین باشد بر آن، و «بیم داشته باشد» یعنی از خدا. «پس عمل کند» بفرموده های او تعالی شأنه، و «حذر کند» یعنی اندیشه کند از مخالفت و عصیان حق تعالی، «پس پیشی گیرد» با طاعت و انقیاد او.

فَاللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فخرِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَانَّهُ مَلَاقِحَ الشَّانِ وَ مَنْافِعِ الشَّيْطَانِ.

پس بترسید از خدا پس بترسید از خدا در نخوت حمیت و مفاخرت جاهلیت پس بدرستی که آن آبستنهای دشمنی است، و محللهای باد دمیدن شیطان، این نیز می باید که تتمه کلامی باشد «۱» در نعت حق تعالی یا مواعظ و نصایح و مراد اینست که: بترسید از خدا، بترسید از خدا، و این تأکید است ای بندگان خدا در باره نخوت حمیت یعنی از این که تکبر و نخوت داشته باشید که ناشی می شود آن از حمیت و پوشیده نماند که «حمیت» در اصل بمعنی ننگ داشتن است و آن بر دو قسم است:

یکی ننگ داشتن از چیزی که در واقع عیب و نقص باشد و این ممدوح است.

و یکی ننگ داشتن از چیزی که در واقع نقص و عیب نباشد و بعضی مردم از راه جهل و غرور ننگ از آن داشته باشند مثل ننگ داشتن کسی از این که کسی افزونتر از او یا برابر او باشد، و از نرمی و ملاطفت با کسی باعتبار این که یاد از افزونی یا برابری او می دهد، و این حمیت مذموم است و مراد به «حمیت» در اینجا این قسم مذموم است که منشأ تکبر و نخوت گردد، و «در مفاخرت جاهلیت» یعنی مفاخرت کردن با یکدیگر و اظهار هر یک زیادتی بر یکدیگر در نسب یا حسب چنانکه شایع بود در جاهلیت یعنی در عربان قبل از اسلام پس بدرستی که آن یعنی هر یک از نخوت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۶

حمیت و مفاخرت جاهلیت آبیستنه‌های دشمنی است یعنی منتج دشمنی مردم می‌شود و هر یک را «ملاقح» گفتن بلفظ جمع باعتبار اینست که هر یک منشأ افعال و اعمالی میشوند که هر یک از آنها منتج دشمنی باشد، و «محل‌های باد دمیدن شیطانست» یعنی بمنزله عقده‌ها و گره‌هاست که شیطان بسته باشد و افسون دمیده باشد در آن از برای تسخیر شما چنانکه ساحران میکنند، و توجیه لفظ جمع در اینجا نیز یعنی در «منافخ» بر قیاس سابق است یعنی «ملاقح».

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در باره کسی که مذمت فرموده آن حضرت او را:

۶۵۹۵

فَالصَّوْرَةُ صَوْرَةُ انْسانِ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيوانِ.

پس صورت صورت آدمی است و دل دل حیوان است، این تتمه کلامی است که در مذمت او فرموده‌اند «۱» و مراد به «حیوان» حیوان غیر آدمی است که در عرف غالب شده اطلاق «حیوان» بر آنها، و مراد اینست که دل او عقل و دریافتی ندارد مانند سایر حیوانات غیر انسان.

۶۵۹۶

فَدَعِ الاسْرَافَ مَقْتَصِداً، وَ اذْكَرْ فِي الْيَوْمِ غِداً، وَ امْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ، وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ.

پس واگذار اسراف را میانه روی کننده، و یاد کن در امروز فردا را، و نگاهدار از مال بقدر ضرورت خود، و پیش فرست زبانتی را از برای روز حاجت خود، این نیز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۷

تتمه کلامی است که در آن مواعظ و نصایح بوده و چون واگذاشتن اسراف به میانه روی و تنگ گیری هر دو می‌شود فرموده‌اند که: واگذار اسراف را در حالی که میانه روی کنی نه این که تنگ‌گیری کنی، چه آن نیز مذموم است، و باقی کلام ظاهرست و محتاج بشرح نیست.

۶۵۹۷

فَافْقِ اَيَّهَا السَّماعِ مِنَ غَفْلَتِكَ، وَ اخْتَصِرْ مِنَ عَجَلَتِكَ، وَ اشْهَدْ اِزْرَكَ، وَ خذْ حِذْرَكَ، وَ اذْكَرْ قَبْرَكَ، فَانَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ.

پس بهوش بیا ای شنونده از غفلت خود، و کم کن از شتاب خود، و قوی گردان پشت خود را، و فراگیر حذر خود را، و یاد کن قبر خود را، پس بدرستی که بر آنست گذر تو، این نیز تتمه کلامی است که در آن مواعظ و نصایح بوده، و مراد کم کردن شتاب در کارهاست و بی‌تفکر و تأمل کردن آنها، یا شتاب در مطالب دنیوی و سعی در آنها، و «قوی گردان پشت خود را» یعنی در کارها که کنی باین که بی‌تأمل و تفکر نکنی، یا در باب آخرت خود بکمال اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی، و «فراگیر حذر خود را» یعنی در هر کار که کنی حذر کن از بدی عاقبت آن و اندیشه کن از آن، یا حذر کن از بدی عاقبت خود و سعی کن از برای صلاح «۱» آن.

۶۵۹۸

فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً «۲» مِنْ اَبْقِنِ فَاحْسِنِ، وَ عِبْرَ فاعْتَبِرْ، وَ حَذَرَ فَاذْجِرْ، وَ بَصَرَ فاستبصر، وَ خاف الْعِقابِ، وَ عَمَلِ لِيَوْمِ الْحِسابِ.

پس بترسید از خدا ترسیدن کسی که یقین داشته باشد پس نیکوئی کرده باشد، و عبرت فرموده شده باشد پس عبرت گرفته باشد، و ترسانیده شده باشد پس باز ایستاده باشد، و بینا کرده باشد پس بینا شده باشد، و ترس داشته باشد از عقاب، و عمل کرده باشد از برای روز حساب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۸

این نیز تتمه کلامی است «۱» مشتمل بر مواعظ و نصایح، و «یقین داشته باشد» یعنی بآخرت و احوال آن، و «عبرت فرموده شده باشد» یعنی نموده شده یا شد باو چیزی چند که توان عبرت از آن گرفت پس عبرت گرفته باشد، و «ترسانیده شده باشد» از آنچه ترسانیده شده از آنها از گناهان، «پس باز ایستاده باشد» از آنها، و «بینا گردانیده شده باشد» یعنی خبر داده شده باشد یا نموده شده باشد باو چیزی چند که سبب بینائی او تواند شد، «پس بینا شده باشد» به آنها.

۶۵۹۹

فَاللَّهُ اللَّهُ عبادِ اللَّهِ ان تتردوا رداء الكبر، فان الكبر مصيدة ابليس العظمى التي يساور بها القلوب مساورة السموم القاتلة «۲».

پس بترسید از خدا بترسید از خدا ای بندگان خدا از این که فرا گیرید ردا ردای تکبر را، پس بدرستی که تکبر دام شکار بزرگ شیطان است که بآن مساوره

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۳۹

میکنند دلها را مساوره کردن زهرهای کشنده. این نیز تتمه کلامی بوده مشتمل بر مواعظ و نصایح و مراد اینست که: بترسید از نخوت و تکبر و آنرا ردای خود مکنید یعنی جامه وقار خود مکنید مانند ردا که جامه وقارست زیرا که آن بزرگترین دامهای شکار شیطان است یعنی شیطان را دامهاست که به آنها شکار مردم میکند و هر که را گرفتار آنها شد مطیع و فرمانبردار خود می‌گرداند، و این نخوت بزرگترین آنهاست و گرفتاران او بآن زیاده از

دامهای دیگرست، و چنان دامی است که بآن شکار میکند دلها را و درمی‌آویزد به آنها از برای هلاک کردن آنها مانند در آویختن زهرهای کشنده، و این از قبیل تشبیه معقول است بمحسوس.

۶۶۰۰

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً «۱» من شغل بالفکر قلبه، و او جف الذکر بلسانه، و قدّم الخوف لامانه.

پس بترسید از خدا ای بندگان خدا ترسیدن کسی که مشغول سازد بفکر دل خود را، و تند حرکت دهد ذکر زبان او را، و پیش فرستد ترس را از برای ایمنی خود. این نیز تتمه کلامی است «۲» مشتمل بر نعت حق تعالی یا مواعظ و نصایح.

و «ترسیدن کسی که مشغول سازد بفکر دل خود را» یعنی کمال ترس چه ظاهرست که کسی که همواره در فکر معارف إلهیه باشد و قدرت و عظمت و بزرگواری حق تعالی بر او ظاهر شود کمال ترس از حق تعالی خواهد داشت. و «تند حرکت دهد ذکر زبان او را» یعنی همواره بزبان ذکر خدا کند و زبان او تند باشد در آن و کندی نکند او ممکن است «۳» که ترجمه بجای «تند حرکت دهد ذکر زبان او را» این باشد که: «بکار برد ذکر زبان او را» یعنی مشغول سازد بخود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۰

و ممکن است که «الذکر» بنصب خوانده شود و معنی این باشد که تند کند ذکر را بزبان خود، یا این که بکار برد ذکر را بزبان خود یعنی بعمل آورد آنرا بزبان خود. و «پیش فرستد ترس را از برای ایمنی خود» یعنی در دنیا ترس از خدا داشته باشد تا در آخرت ایمن گردد از او «۱».

۶۶۰۱

فَاتَّقُوا اللَّهَ جَهْدَ مَا خَلَقْتُمْ لَهُ، و احذروا منه كنه ما حذرکم من نفسه، و استحقوا منه ما اعد لكم بالتّنجز لصدق میعاده، و الحذر من هول معاده.

پس بترسید از خدا جهت آنچه آفریده شما را از برای آن، و حذر کنید از او کنه آنچه حذر فرموده شما را از نفس خود، و سزاوار شوید از او آنچه را آماده کرده از برای شما بطلب کردن بر آوردن مر وعده راست او را، و حذر کردن از هول بازگشت او. این نیز تتمه کلامی است «۲» در نعت حق تعالی یا مواعظ و نصایح. «جهت آنچه آفریده شما را از برای آن» یعنی از جهت و جانب آخرت و از برای آن.

و «حذر کنید» یعنی بترسید و اندیشه کنید از او کنه آنچه حذر فرموده یعنی نهایت آن یا بقدر آن یا حقیقت آن، و «سزاوار شوید از او» یعنی فرمانبرداری کنید او را چنانکه بسبب آن مستحق و سزاوار گردید از جانب او آنچه را آماده کرده از برای شما از بهشت و آلاء و نعمای آن بطلب کردن یعنی سزاوار گردید آنرا باین که طلب کنید که بجا آورد از برای شما وعده راست خود را، و طلب آن بکردن کاری چند می‌شود که وعده ثواب بر آن کرده چه هر گاه وعده او راست باشد البته هر گاه کرده شود آنها آن وعده‌ها بعمل آید، و «حذر کردن» یعنی باین که حذر کنید از هول بازگشتی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۱

که او قرار داده و بسبب آن نافرمانی او مکنید، و ظاهرست که هر گاه اوامر او که وعده ثواب بر آنها فرموده کرده شود و حذر از نواهی او بشود استحقاق و سزاواری مزبور حاصل شود.

۶۶۰۲

فاز من استصبح بنور الهدی، و خالف دواعی الهوی، و جعل الايمان عده معاده، و التقوى ذخره و زاده.

فیروزی یافته هر که چراغ افروزی کند بنور هدایت، و مخالفت کند خواننده‌های هوا را، و بگرداند ایمان را آماده شده روز بازگشت خود، و پرهیزگاری را ذخیره خود و توشه خود. «هدایت» بمعنی نمودن راه مطلوب است یا رسیدن بآن، و مراد به «چراغ افروزی بنور هدایت» قبول هدایت است و روشن کردن چراغ خود بآن، و مراد به «خواننده‌های هوی» هواهاست که می‌خوانند آمدی را بحرامها، و اضافه بیانی است، یا عزمها و اراده‌هاست که هوا و هوس می‌خوانند به آنها، و سبب آنها میشوند پس اضافه لامی باشد.

۶۶۰۳

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً «۱» من شمرّ تجریرا «۲»، و جدّ تشمیرا، و اكمش فی مهل، و بادر عن وجل.

پس بترسید از خدا ای بندگان خدا، ترسیدن کسی که دامن بر میان زند از برای کشیدن، و جهد کند از روی دامن بر میان زند، و شتاب کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۲

در وقت مهلت، و پیشی گیرد از ترس. این نیز تتمه کلامی است «۱» در مواعظ و نصایح، و «دامن بر میان زند در کاری» کنایه از جدّ و جهد در آنست و معنی اینست که جدّ و جهد کند در اطاعت و فرمانبرداری از برای کشیدن «۲» یعنی جذب و جلب سعادت آخری، و «جهد کند در طاعات از روی دامن بر میان زند» یعنی از روی جدّ تمام، و این تأکید است و شتاب کند در کارهای خیر در وقت فرصت و مهلت و «پیشی گیرد» به آنها «از ترس» این که مبدا دیگر میسر نشود یا بسبب ترس از خدا.

۶۶۰۴

فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً «۳» من نظر فی کرّة الموتّل، و عاقبة المصدر، و مغبّة المرجع، فتدارک فارط الزلّل، و استکثر من صالح العمل. پس بترسید از خدا ترسیدن کسی که فکر کند در رجوع بمحلّ بازگشت و عاقبت بر گردیدن و پایان بازگشت، پس بازیافت کند لغزش گذشته را، و بسیار کند از عمل صالح. این نیز تتمه کلامی است «۴» در مواعظ و نصایح و مراد باین که «بترسید از خدا ترسیدن کسی که فکر کند» اینست که شما چنین کسی باشید که فکر کنید در عاقبت بازگشت خود، و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و سایر احوال معاد، پس بترسید از خدا و از رسوائی نزد او در آن روز پس تدارک کنید لغزشی را که پیش کرده باشید، و بسیار کنید عمل صالح را، و ممکن است که «مصدر» اسم مکان باشد نه «مصدر» بمعنی محلّ بر گردیدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۳

و نه برگردیدن، و همچنین «مرجع» بمعنی محلّ بازگشت نه بازگشت و بر هر تقدیر همه بیک معنی است و تأکید است. ۶۶۰۵

فالارواح مرتهنّة «۱» بثقل اعبائها، موقنة بغیب انبائها، لا تستزاد من صالح عملها، و لا تستعتب من سئیء زلّها. پس ارواح در گرو باشند بسنگینی بارهای آنها، و یقین کنند بغیب خبرهای آنها، طلب کرده نشوند زیادتی از صالح عمل آنها، و خشنودی داده نشوند از لغزش بد آنها. این تتمه کلامی خواهد بود «۲» که در وصف احوال ارواح یعنی نفوس بعد از موت فرموده باشند و مراد این است که ارواح یعنی نفوس در گرو سنگینی بارهای گناهان خود باشند و تا حساب آنها نشود و حکم نشود در باره آنها بعفو یا باز خواست و بعمل نیاید آن، از گرو در نیایند، و «یقین کنند بغیب خبرهای آنها» یعنی اخبار غیبی که شنیده بودند از احوال معاد و بعضی یقین به آنها داشتند و بعضی منکر بودند و بعضی شک داشتند در آنها، بعد از مرگ همه را یقین به آنها حاصل شود و مشاهده آنها کنند. و «طلب کرده نشوند زیادتی از عمل صالح آنها» یعنی طلب نکنند از ایشان که دیگر عمل صالحی بکنند زیاده بر آنچه کرده باشند در دنیا، زیرا که در آن سرا دیگر تکلیفی نباشد و عمل صالحی یعنی عملی که اجر و ثوابی داشته باشد نباشد، و «خشنودی داده نشوند از لغزش بد آنها» یعنی کاری نتوانند کرد که سبب خشنودی از آن و تدارک آن تواند شد باعتبار همان که مذکور شد که دیگر تکلیفی در آن سرا نباشد و این منافات ندارد با این که عفو شود بتفضل یا شفاعت شفیع. و ممکن است که «تستعّب» بصیغه معلوم خوانده شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۴

و ترجمه این باشد که طلب خشنودی نکنند از لغزش به آنها یا طلب در گذشتن نکنند از آن بهمان معنی که کاری نتوانند کرد که سبب خشنودی از آن و تدارک آن کرد.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان از منکر «۱».

۶۶۰۶

فمنهم المنکر للمنکر بیده و لسانه و قلبه، فذلک المستکمل لخصال الخیر، و منهم المنکر بلسانه و قلبه و التّارک بیده، فذلک المتمسک بخصلتین من خصال الخیر و مضیع خصلة، و منهم المنکر بقلبه و التّارک بلسانه و یده، فذلک مضیع اشرف الخصلتین من الثّلاث و متمسک بواحدة، و منهم تارک لانکار المنکر بقلبه و لسانه و یده، فذلک میّت الاحیاء.

پس از ایشان است انکار کننده مر منکر را بدست خود و زبان خود و دل خود، پس اوست کامل کننده مر خصلتهای نیک را، و از ایشانست انکار کننده بزبان خود و دل خود و ترک کننده بدست خود، پس اوست دست زنده بدو خصلت از خصلتهای نیک و ضایع کننده یک خصلت، و از ایشانست انکار کننده بدل خود و ترک کننده بزبان خود و دست خود، پس اوست ضایع کننده دو خصلت شریفتر را از آن سه خصلت و دست زنده بیکی، و از ایشانست ترک کننده مر انکار کردن منکر را بدل خود و زبان خود و دست خود، پس او مرده زندگانست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۵

مراد اینست که مردم در باب نهی از منکر یعنی از آنچه در شرع اقدس نهی از آن شده چهار فرقه‌اند.

فرقه اول - آنانند که انکار میکنند منکر را بدل و زبان و دست، یعنی بدل بد می‌دانند آنرا، و بد میشوند با کسی که مرتکب آن شود، و بزبان منع و زجر میکنند او را، و اگر سود ندهد بدست زجر میکنند او را بزدن، و باید که در هر یک از منع بزبان و دست اکتفا نمود به آن چه بس باشد در دفع و زجر آن و تعدی زیاده از آن نباید کرد چنانکه در کتب فقهیه تفصیل داده شده، و اگر کتک سود ندهد در جواز تجاوز از آن بجرح و قتل میانه علما خلاف است و این کتاب جای تحقیق آن نیست، و این گروه کامل گردانیده‌اند هر سه خصلت نیک را که در نهی از منکر باید.

فرقه دوم - آنانند که بدل انکار میکنند و بزبان نیز منع و نهی میکنند و بالاتر از آن نمی‌روند و بدست کاری ندارند و ایشان دو خصلت نیک را فرا گرفته‌اند و یکی را ضایع کرده‌اند.

فرقه سوّم- آنانند که همین بدل بد می‌دانند آنرا و بزبان و دست کاری ندارند و ایشان ترک کرده‌اند دو خصلت شریفتر را از آن سه خصلت و دست زده‌اند بیکی، زیرا که ترک کرده‌اند انکار بزبان و دست هر دو را که هر یک اشرف و افضل است هر گاه احتیاج بآن باشد از انکار بدل که دست زده‌اند بآن، و «شریفتر بودن آنها» باعتبار اینست که در آنها تعب و زحمتی باشد که در این نباشد پس اجر و ثواب آنها زیاده باشد از این.

فرقه چهارم- آنانند که هیچ یک از آن سه خصلت را ندارند حتی این که بدل نیز بد نمی‌شوند با مرتکب منکر و چنین کسی مرده است در میان زندگان و بهره از دینداری که زندگی حقیقی است در او نیست.

۶۶۰۷

فيا عجا و مالی لا اعجب من خطأ هذه الامة «۱» علی اختلاف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۶

حججهای فی دیاناتها «۱»، لا یقتضون اثر نبیّ، و لا یقتدون بعمل وصیّ، و لا یؤمنون بغیب، و لا یعقون «۲» عن عیب، یعملون فی الشبهات، و یسیرون فی الشّهوات، المعروف فیهم ما عرفوا، و المنکر عندهم ما انکروا، مفزعهم فی المعضلات «۳» الی انفسهم، و تعویلهم فی المبهمات علی آرائهم کان کلاً «۴» منهم امام نفسه، قد اخذ فیما یری بغیر و ثیقات بیّنات و لا اسباب محکّات.

پس ای قوم تعجب کنید تعجب کردنی و چیست مرا که تعجب نمیکنم از خطاکاری این امت با اختلاف حجت‌های ایشان در دینداریهای ایشان، پیروی نمی‌کنند طریقه پیغمبری را، و اقتدا نمی‌کنند بکردار وصیّ، و ایمان نمی‌آورند بغیبی، و باز نمی‌ایستند از عیبی، عمل میکنند در شبهتها، و می‌گردند در خواهشها، معروف در میانه ایشان چیز است که ایشان بشناسند، و منکر نزد ایشان چیز است که ایشان انکار کنند، پناه ایشان در مشکلات بسوی نفسهای خودشانست، و اعتماد ایشان در مبهمات بر رایهای خودشانست، گویا هر یک از ایشان امام نفس خودست، بتحقیق فرا گرفته در آنچه می‌بیند «۵» بغیر سندهای روشن و نه اسباب محکم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۷

این نیز کلامی بوده «۱» که در مذمت اکثر مردم آن زمان فرموده‌اند که پیروی آن حضرت علیه السلام نمی‌کرده‌اند و هر کس از ایشان برای خود عمل می‌کرده‌اند و مراد اینست که: ای قوم یا ای مردمان تعجب کنید ازین گروه، و «تعجب کردنی» از برای تأکیدست، و «چیست مرا که تعجب نمیکنم» تأکید دیگرست و اشاره باین که این امر سزاوار تعجب زیادست چنانکه آن حضرت با وجود این که در مقام تعجب از آنست چون بآن مرتبه که باید تعجب نمی‌کند گویا تعجب نمی‌کند و می‌پرسد که «چیست مرا که تعجب نمیکنم از این» و ممکن است که مراد این باشد که چیست مردم را که تعجب نمی‌کنند از این نهایت نسبت بخود داده باشند نه بمردم چنانکه شایع است میانه عرب بلکه در هر لغتی که گاهی امری را نسبت بخود یا بکسی می‌دهند و مراد دیگرست. و «از خطاکاری این امت» بیان امریست که تعجب از آن باید، و «امت» بمعنی گروه از هر طایفه باشد، و بمعنی قومی که پیغمبری بایشان فرستاده شده باشد، و بنا بر اول مراد آن گروه است که مذکور شد که مذمت ایشان می‌فرموده‌اند و بنا بر دویم «امت» مسلمانان است باعتبار اکثر ایشان. و «با اختلاف حجت‌های ایشان» یعنی با وجود حجت‌های مختلف گوناگون که از برای دینداریهای ایشان مقرر شده مثل کتاب خدا و سنت پیغمبر و امام معصوم، با وجود همه آنها عجیب است خطاکاری ایشان و این که ترک همه آنها کرده‌اند. و «پیروی نمی‌کنند طریقه پیغمبری را» یعنی نه پیغمبر خود را و نه پیغمبران دیگر را. و «اقتدا نمی‌کنند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۸

بکردار وصیّ پیغمبری» بهمان معنی. و «ایمان نمی‌آورند بغیبی» یعنی به آن چه پنهان باشد از ایشان و مشاهده آن نکنند و مراد بآن احوال معاد باشد از ثوابها و عقابها، و مراد نفی ایمان کامل ایشان باشد به آنها، یا این که در بعضی بر سیل حقیقت باشد و اصلاً ایمان به آنها در دل نداشته باشند و اظهار اسلام از برای مصالح دنیوی می‌کرده باشند، و در بعضی بر سیل مجاز باشد باعتبار این که چون عمل بایمان خود نمی‌کرده‌اند گویا ایمان نمی‌آورده‌اند. و «باز نمی‌ایستند از عیبی» یعنی از گناهی و «عمل میکنند در شبهه‌ها» یعنی در اموری که محلّ شبهه است و حکم آنها اشتباه دارد و واضح نیست و باید که از امام تحقیق آن کرد «عمل میکنند به آن چه خواهند» و تحقیق آنها از آنکه باید کرد نمی‌کنند، یا این که عمل میکنند در آنچه عمل میکنند بشبهه چند که بخاطر ایشان رسد در هر باب از قیاسات و مانند آنها. و «اعتماد نمی‌کنند بر دلیلی که اعتماد بر آن باشد. و می‌گردند در خواهشها» یعنی می‌روند در آنچه خواهش آنها داشته باشند هر چند حرام باشد، و «معروف در میانه ایشان چیز است که ایشان بشناسند» یعنی معروف و منکر آنرا نمی‌دانند که شارع امر بآن یا نهی از آن کرده باشد بلکه «معروف» آنرا می‌دانند که ایشان بر وفق خواهش خود خوب دانند و «منکر» آنرا می‌دانند که ایشان از روی خواهش خود بد دانند، و «پناه ایشان در مشکلات» یعنی در مسائل مشکل که باید از امام تحقیق شود پناه ایشان بنفسهای خودشان است و به آن چه نفس ایشان حکم بآن کند باعتبار شبهه که بخاطر او رسد یا از روی خواهشی که بآن داشته باشد و رجوع نکند در آنها بامام خود، و «مبهم» بمعنی در بسته است و مراد به «مبهمات» نیز مسائل مشکله است که بمنزله درهای بسته‌اند و این فقره نیز تأکید فقره سابق است و «گویا هر یک از ایشان امام نفس خودست» یعنی چنان پناه بنفسهای خود می‌برند و اعتماد بر رایهای خود میکنند که گویا

حق تعالی هر یک را امام و پیشوای نفس خود کرده و امر کرده هر یک را بپیروی نفس خود و امامی از برای او قرار نداده. و «بتحقیق که فرا گرفته» یعنی هر یک از ایشان فرا نگرفته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۴۹

در آنچه اعتقاد میکند و حکم میکند در آن مشکلات و مبهمات بحجتی روشن و نه بدلیلی محکم، بلکه بوجهی چند سخیفه ضعیفه از قیاسات و مانند آنها.

۶۶۰۸

فرض الله سبحانه الايمان تطهيرا من الشرك.

این کلام تا آخر فصل «۱» کلامیست «۲» مشتمل بر ذکر اکثر واجبات و علت وجوب هر یک، و ما هر یک را جدا نقل و شرح می‌کنیم و ترجمه آنچه نقل شد اینست:

«فرض کرده خدای سبحانه ایمان را از برای پاک گردانیدن از شرک» [فرض] بمعنی واجب است یعنی آنچه اتیان بآن سبب ثواب باشد و ترک آن باعث عقاب، و گاهی مستعمل می‌شود در خصوص واجبی که وجوب آن بقرآن مجید یا بدلیل قطعی ثابت شود و فرایضی که در این کلام معجز نظام مذکور می‌شود همه از این قبیل است که از قرآن مجید وجوب آنها ظاهر می‌شود و آن دلیل قطعیست [و گاهی «۳» «فرض» بر مستحبات نیز اطلاق می‌شود خصوصا هر گاه تأکید در آن باشد] و مراد اینست که فرض شدن ایمان یعنی تصدیق بوجود حق تعالی از برای اینست که شرک یعنی کفر و انکار حق تعالی فی نفسه بدترین بدیهاست و پلیدی و نجاست معنویست از برای نفوس و صوری از برای ابدان، پس ایمان فرض شده از برای پاک گردانیدن از آن.

و الصلوة تنزيها عن الكبر.

و فرض کرده نماز را از برای پاکیزه گردانیدن از تکبر. مراد اینست که تکبر و نخوت که جبلی اکثر نفوس است بغایت نکوهیده و مذموم است و این نیز نجاستی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۰

است معنوی از برای آنها، پس حق تعالی از برای پاکیزه گردانیدن مردم از آن فرض کرده بر ایشان نماز را که مشتمل است بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع تا این که بسبب مداومت بر آن و گزاردن آن در هر روز و شب چندین مرتبه عادت کنند بخضوع و فروتنی، و قلع و قمع آن خصلت نکوهیده از ایشان شود.

و «بودن آن مشتمل بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع» ظاهرست، باعتبار آنچه در آنست از ایستادن بخدمت و خم شدن و بر خاک افتادن، و آنچه گفته می‌شود در قرائت و اذکار از إقرار بعبودیت و ثنا و ستایش معبود، و استعانت باو، و مسئلت از او، چه همه آنها باعث رفع کبر و نخوت می‌شود در پرستش حق تعالی و بندگی او تعالی شأنه، و همچنین از برای کسی که او را بصیرتی باشد سبب رفع کبر و نخوت نسبت بدیگران نیز می‌شود، زیرا که چنین کسی هر گاه متذکر بندگی و عبودیت خود شود و این که او بنده خداوندی باشد که پروردگار همه عالمیان است و نعمتهای همه از جانب اوست و مستحق حمد و ستایشی بغیر از او نیست و با وجود این در کمال رحم و مهربانی با همه ایشانست یقین متذکر این می‌شود که نخوت و تکبر او بر دیگری راهی ندارد بلکه بسیار قبیح و رسواست و اگر آنها در خود یابد سعی میکند در ازاله آن از خود.

و الزکوة تسببا «۱» للرزق.

و فرض کرده زکاة را از برای سبب شدن از برای روزی. و این ظاهرست، چه آن راهیست از برای روزی محتاجان و سبب افزونی روزی دهندگان آن نیز می‌شود چنانکه اخبار و آثار متواترست در آن.

و الصيام ابتلاء لاخلاص الخلق.

و فرض کرده روزه را از برای آزمایش کردن مرا خلاص خلق را، و این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۱

باعتبار اینست که ریا در آن کم برود، و خالص بودن آن از برای حق تعالی زیاده از سایر عبادات میباشد. و الحج تقوية للدين.

و فرض کرده حج را از برای قوی نمودن مردین را، و این باعتبار اینست که رفتن باماکن مقدسه سبب نزول فیوضات و توفیقات می‌گردد که دین به آنها قوی و محکم می‌شود علی الخصوص چنان مکانی که حق تعالی آنها حرم خود گردانیده، و خانه خود نامیده، و مورد و موطن انبیا و اولیا و اصفیای خود ساخته، و منشأ و مولد سید مرسلین و خاتم نبیین و سر خیل خلفای او امیر مؤمنان و ولدین طاهرین او سیدی شباب اهل جنان نموده، و مهبط نزول کتاب مبین و جبرئیل امین و سایر ملائکه مقربین فرموده باشد.

و الجهاد عزاً للاسلام.

و فرض کرده جهاد را از برای غالب شدن اسلام، و این بسبب آنست که بسیاری از مردم هر چند مشاهده آیات باهرات و معجزات بینات نمایند تا بیم شمشیر نباشد باطاعت و انقیاد در نیابند، و چنین اطاعتی اگر چه در ابتدا چندان بکار ایشان نیاید اما بتدریج خالص گردد خصوصا در اولاد و اعقاب. و الامر بالمعروف مصلحة للعوام.

و فرض کرده امر بمعروف را از برای مصلحت عوام، یعنی اکثر مردم غیر خواص از علما و صلحا که ایشان را حاجتی بامر معروف نباشد، و «بودن آن مصلحت از برای عوام» ظاهرست، چه باعث این می شود که ایشان اینان بواجبات بکنند و بسبب ترک آنها معاقب نگردند. و النهی عن المنکر ردعا للستفهاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۲

و فرض کرده نهی از منکر را از برای باز داشتن سفها، یعنی باز داشتن ایشان از حرامها، و «سفهاء» جمع «سفیه» است بمعنی جاهل احمق یا کم عقل، و بنا بر معنی دویم ظاهر می شود که ارتکاب حرام بی حماقت و کم عقلی نباشد. و صلة الارحام منماة للعدد.

و فرض کرده صلة خویشان را از برای زیاد شدن عدد. مراد به «صلة خویشان» پیوستن بایشانست باحسان کردن بایشان و نبریدن خود از ایشان، و مراد به «زیاد شدن عدد» زیاد شدن اولاد و قوم و قبيله و أعوان و أنصارست، و مراد اینست که صلة خویشان سبب آن می گردد و بسبب این حق تعالی آنرا فرض کرده. و القصاص حقنا للدماء.

و فرض کرده قصاص را از برای حفظ کردن خونها، مراد به «قصاص» بکسر - قاف جزا دادن قتل و قطع و جرح است بمثل آن، و ظاهرست که فرض کردن آن باعث حفظ خونها می شود و این که مردم پر جرأت بر خون ناحق نکنند و اگر آن نمی بود خون بسیار بناحق ریخته می شد، و مراد به «فرض کردن آن» قرار دادن آنست، یا فرض کردن آن نزد مطالبه ولی خون. و اقامة الحدود اعظاما للمحارم.

و فرض کرده بر پای داشتن حدّها را از برای بزرگ گردانیدن حرامها یعنی حدّها که فرض شده از برای بعضی حرامها مثل زنا و لواطه «۱» و مانند آنها از برای اینست که مردم بدانند که آنها گناهان بزرگ است و سبب زیادتی اجتناب از آنها گردد. و ترک شرب الخمر تحصینا للعقل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۳

و فرض کرده ترک آشامیدن شراب را از برای محکم نگاهداشتن عقل، یعنی حرمت شرب خمر و فرض نمودن ترک آن از برای اینست که عقل را باید محکم نگاهداشت و چیزی نخورد که باعث زوال آن شود چه زوال آن سبب غفلت از یاد خدا می گردد که بدترین بدیهاست و باعث بی باکی از اقدام بر هر حرامی می شود. و مجانبة السرقة ایجابا للعفة.

و فرض کرده اجتناب نمودن از دزدی را از برای واجب ساختن عفت.

پوشیده نیست که «عفت» بمعنی باز ایستادن از حرام است و گاهی نیز مستعمل می شود در باز ایستادن از طلب و سؤال از مردم، و گاهی نیز مستعمل می شود در باز ایستادن از خصوص زنا و لواط و نگاه کردن بزنان نامحرم و پسران و آنچه از این قبیل باشد از محرّمات، و بنا بر اول ظاهر کلام اینست که فرض اجتناب از دزدی از برای واجب ساختن باز ایستادن از حرام است که آن دزدی باشد و مخفی نیست که این مناسب سیاق این کلام معجز نظام نیست زیرا که سیاق آن از برای بیان مصلحتی است از برای فرض کردن هر چیزی و بنا بر این باید که بیان مفسده از برای دزدی بشود تا مصلحت فرض کردن ترک آن ظاهر شود چنانکه در نظائر آن از ترک شراب و زنا و لواطه فرموده اند نه مجرد این که ترک دزدی فرض شده از برای حرمت دزدی، زیرا که از آن مصلحت خاص آن ظاهر نمی شود و مراد بیان آنست و اگر نه ظاهرست که ترک هر حرامی فرض شده از برای باز ایستادن از آن حرام.

و ممکن است که مراد این باشد که اجتناب از دزدی فرض شده از برای این که حق تعالی باز ایستادن مردم را از حرامها واجب کرده و این بی حرام کردن دزدی چنانکه باید جاری نشود، زیرا که اگر دزدی مباح باشد هر کس که تواند اموال دیگری را بدزدد و او را مضطر سازد باتیان ببعضی حرامها مثل اکل بعضی حرامها، و اقدام بر زنا و مانند آن، باعتبار عدم استطاعت تزویج حلال، و بنا بر این «عفت» بر معنی دویم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۴

نیز محمول می تواند شد نهایت بنا بر آن «ایجاب» باید که بر معنی لغوی محمول شود یعنی ثابت گردانیدن یا بر اعم از استحباب، و حاصل کلام این شود که: چون حق تعالی عفت مردم را از سؤال و طلب که امریست بغایت مرغوب می خواست فرض گردانیده اجتناب از دزدی را تا مردم بسبب آن محتاج بآن امر نکوهیده نشوند، و ممکن است که «عفت» در اینجا بمعنی سیم باشد و مراد این باشد که فرض کرده اجتناب از دزدی را جهت این که

واجب ساخته عفت را، و اگر دزدی حلال می‌بود باعث بی‌عفتی می‌شد زیرا که رفتن بخانه‌های مردم دزده «۱» خصوصاً در شبها که غالب افراد آنست منشأ بی‌عفتی بسیار می‌شود و پوشیده نیست که از برای تحریم دزدی علل ظاهره دیگر نیز باشد. و ممکن است که باعتبار ظهور آنها و خفای این اقتضار بر ذکر این شده باشد و ممکن است نیز که از برای اشاره بکمال اهتمام در ایجاب عفت باشد و این که وجه عمده تحریم دزدی نیز آنست و الله تعالی یعلم.

و ابن ابی الحدید «۲» در شرح نهج البلاغه «عفت» را بر مقابل طمع در اموال مردم حمل کرده و گفته: و حرام شده دزدی از برای واجب ساختن عفت، زیرا که عفت خصلت شریفی است و طمع خوی پستی است، پس حرام شده دزدی تا این که عادت کنند مردم بر آن خصلت شریف و دوری کنند از آن خوی نکوهیده.

و ترک الزنا تحصیناً للانساب «۳».

و فرض کرده ترک زنا را از برای محکم کردن نسبها، یعنی از برای این که نسبها مضبوط ماند و هر کس معلوم باشد که فرزند کیست تا معلوم شود که نفقه او بر کیست، و میراث او از کیست، و وارث کیست، و سایر احکام دیگر که بر ضبط انساب مترتب می‌شود، و اگر زنا مباح می‌شد و جایز می‌بود که هر کس بهر زنی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۵

خواهد مقاربت کند و ضبط و نسقی از برای آن مقرر نمی‌شد نسبها مضبوط نمی‌شد و باعث اختلال نظام جهانیان می‌شد. و ترک اللواط تکثیراً للنسل.

و فرض کرده ترک لواط را از برای بسیار شدن نسل، چه اگر آن مباح می‌بود شایع می‌شد آن و کم می‌شد نسل.

و الشهادة استظهاراً علی المجاحدات.

و فرض کرده گواهی را از برای قوی پشت شدن برای انکارها، یعنی گواه گرفتن را که حق تعالی فرض کرده در دیون از برای ارشاد مصلحت بندگان است که بسبب آن قوی پشت گردند که اگر مدیون انکار کند بگواه ثابت توانند کرد، نه این که آن فی نفسه واجبی باشد که ترک آن سبب عقاب گردد مانند واجبهای دیگر.

و ترک الکذب تشریفاً للصدق.

و فرض کرده ترک دروغ را از برای تشریف راستی، یعنی بلند مرتبه گردانیدن راستی یعنی از برای این که ظاهر شود بر مردم بلندی مرتبه راستی و این که آن بمرتبه‌ایست که ضد آن که دروغ باشد حرام و سبب عقاب باشد و ترک آن واجب و سبب ثواب است. و پوشیده نیست که این وجه چندان محصولی ندارد زیرا که سیاق کلام موافق سایر تعلیلات اینست که وجه و سرّ فرض کردن فرایض مذکوره بیان شود و آن بییان فایده می‌شود که بر آنها مترتب می‌شود یا مفسده که از ترک آنها ناشی می‌گردد، نه بمجرد این که غرض اظهار بلندی مرتبه آنست و این که ترک آن سبب عقاب می‌گردد، چه ظاهراًست که فرض کردن هر چیزی دلالت برین میکند و این خصوصیتی بترک کذب ندارد بلکه باید که وجه و سرّ بلند گردانیدن مرتبه آن بیان شود و از این وجه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۶

آن ظاهر نمی‌شود او شارحان «۱» کتاب مستطاب نهج البلاغه گفته‌اند که: تشریف راستی از برای اینست که بنای مصالح مردم در معاش و معاد بر آنست، و بنا بر این باید گفت که: چون فواید تشریف راستی ظاهر بود بیان نشده و اکتفا شده باین که فرض شده ترک دروغ از برای تشریف راستی. و ممکن است که مراد این باشد که فرض کردن ترک دروغ از برای محض مفاسد دروغ یا مصالح راستی نیست بلکه اصل راستی فی نفسه بلند مرتبه است هر چند مصلحتی در آن نباشد و مفسده بر دروغ در آن مترتب نگردد چنانکه مشهور است میانه علما که حسن صدق و قبح کذب لذاته و فی نفسه است قطع نظر از مصالح آن و مفاسد این، و این که حسن و قبح هر چیز لازم نیست که از برای فایده باشد که بر آن مترتب گردد یا مفسده که ازین ناشی شود بلکه هر حسنی باید که منتهی شود بچیزی که آن فی نفسه خوب باشد و هر قبحی بچیزی که آن فی نفسه بد باشد. و الاسلام اماناً من المخاوف.

و فرض کرده اسلام را از برای ایمنی از مخاوف یعنی از مخاوف دنیوی و آخروی یعنی ترسها یا ترسیده شده‌ها، زیرا که کفر سبب استحقاق قتل و سبی و مانند آنها می‌شود در دنیا، و مخلد بودن عذاب و عقاب در آخرت، پس فرض شده اسلام از برای ایمنی از آنها. و پوشیده نیست که این بیان فایده اسلام است بعد از وجوب آن نه بیان سرّ و علت وجوب آن مانند تعلیلات دیگر. و ممکن است که این باعتبار قصور افهام مخاطبان باشد از فهم سرّ و علت آن، پس اکتفا شده بییان فایده آن و الله تعالی یعلم.

او در کتاب مستطاب نهج البلاغه «۲» «و السلام» بجای «و الاسلام»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۷

است و بنا بر این ترجمه اینست که: فرض کرده سلام را از برای ایمنی از مخاوف، و مراد یا سنت کردن سلام است بنا بر آنچه مذکور شد که «فرض» گاهی بر مستحب نیز اطلاق می‌شود، یا واجب گردانیدن جواب سلام است، یا واجب گردانیدن سلام بر اهل خانه هر گاه داخل خانه شوند، و بر هر تقدیر آن از برای ایمنی از مخاوف است، باعتبار این که از آن صلح و صفا و دوستی ظاهر می‌شود و احتمال دشمنی و قصد اضرار زایل می‌گردد] و الامامة نظاما للامة.

و فرض کرده امامت را از برای انتظام احوال امت، چه ظاهرست که انتظام احوال هیچ گروهی بی فرمانمائی نشود و هر چند آن فرمانفرما جائز باشد وجود او بهترست از این که فرمانفرمائی نباشد، زیرا که هر گاه فرمانفرمائی نداشته باشند هر یک آنچه توانند از ظلم و جور بعمل آورند، و همچنین مردم خارج بطمع تاخت و تاراج و قتل و سبی ایشان افتند، و ظلم فرمانفرما هر چه باشد برابری با آنها نکند، و هر گاه امامی باشد که از جانب حق تعالی منصوب شود و عادل و معصوم باشد پس انتظام احوال دنیوی ایشان بر وجه ابلغ بشود و هر گاه عارف بهمه معارف دینی و احکام شرعی باشد و امر بمعروف و نهی از منکر کند اطاعت او سبب انتظام احوال آخروی ایشان نیز گردد پس بجهت این حق تعالی فرض کرده بر خود نصب امامی بر اوصاف مذکوره در هر زمان که اگر اطاعت او کنند احوال دنیوی و آخروی ایشان نیز منتظم گردد و اگر نکنند آنچه بر حق تعالی باشد از لطف بعمل آمده باشد «۱» و تقصیر از ایشان باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۸

تا ایشان را حجتی بر او تعالی شأنه نباشد و حجت حق تعالی بر ایشان تمام باشد و در بعضی نسخه‌ها «الامانة» بنون بجای «الامامة» بمیم واقع شده و بنا بر این ترجمه اینست که: «فرض کرده امانت را که مقابل خیانت باشد از برای انتظام احوال امت» و این نیز صحیح است نهایت نسخه اول ظاهر ترست و مناسبترست بسابق و لاحق آن.
و الطاعة تعظیما للامامة.

و فرض کرده طاعت را از برای تعظیم امامت یعنی فرض کرده طاعت و فرمانبرداری امام را در آنچه فرماید از برای تعظیم مرتبه امامت و اظهار بزرگی آن.

و این اشاره است بآیه کریمه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» یعنی ای آنان که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امر را» و مراد با ایشان ائمه طاهرین است صلوات الله و سلامه علیهم که حق تعالی ایشان را صاحب امر و فرمان کرده پس فرض کرده اطاعت ایشان را مانند اطاعت رسول خود صلی الله علیه و آله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۵۹

حرف قاف

[حرف قاف بلفظ «قد»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف قاف بلفظ «قد» که گاهی از برای تقلیل است، و گاهی از برای تکثیر، و گاهی از برای تحقیق.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶۰

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۶۰۹

قد یزلّ الحکیم.

گاهی می‌لغزد حکیم، مراد به «حکیم» چنانکه مکرر مذکور شد صاحب علم راست و کردار درست است و مراد اینست که حکیم نیز گاهی می‌لغزد و خطا میکند پس چنین نیست که هر چه قول حکیمی یا فعل او باشد بمجرد این حکم بصحت آن توان کرد بلکه باید که دلیلی بر صحت آن باشد مگر کسی که معصوم باشد و خطا بر او نرود که قول و فعل او حجت است بحکم دلیل دال بر عصمت او.

۶۶۱۰

قد یزهق الحلیم.

گاهی هلاک می‌شود حلیم، مراد به «حلیم» در اینجا عاقل است و این هم مضمون فقره سابق است و این که عاقل هم گاهی لغزشی میکند که باعث هلاکت او شود پس بمجرد این که کسی عاقل باشد بر قول و فعل او اعتماد نتوان کرد.

۶۶۱۱

قد یکبو الجواد.

گاهی می‌افتد بر رو «جواد» یعنی اسب نیکو، و این هم مضمون دو فقره سابق امت و این که چنانکه اسب نیکو گاهی بر رو می‌افتد دانا و عاقل نیز گاهی می‌لغزد.

۶۶۱۲

قد یدرک المراد.

گاهی دریافته می شود مراد، غرض اینست که امور دنیوی را ضابطه نباشد گاهی آدمی در دنیا بمراد می رسد و گاهی نمی رسد. و ممکن است که غرض تسلی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶۱

کسی باشد که مراد او بر نیامده باشد باین که نومید نباید شدگاه هست که دریافته می شود مراد بی این که وسیله و سبب ظاهری باشد از برای آن. و ممکن است که مراد به «مراد» کسی باشد که کسی اراده او کرده باشد برسانیدن ضرری باو، و مراد این باشد که: چنین کسی گاه هست که دریافته می شود و آن مرید هر چند ضعیف باشد در می یابد او را و دست می یابد بر او، پس آدمی تا تواند باید که چنین سلوک کند که کسی اراده او برین نحو نکند.

۶۶۱۳

قد تتجهّم المطالب.

گاهی رو میکند مطلبها بر وی ناخوش درهم کشیده، ممکن است که مراد این باشد که گاهی مطلبها رو باین کس میکنند جبرا و قهرا که گویا کسی جبر میکند آنها را بر حصول و بر آمدن بمنزله کسی که کاری را جبرا بکند و عبوس کند در آن و ظاهر شود کراهت او از روی او، و ممکن است که مراد این باشد که گاهی رو میکنند بر وی ناخوش عبوس کرده یعنی ابا و امتناع میکنند از حصول و بر آمدن.

۶۶۱۴

قد یخیب الطالب.

گاهی نومید می شود طلب کننده، این بنا بر معنی اول در فقره سابق مقابل آنست و مراد اینست که در مطالب دنیوی ضابطه نیست گاهی جبرا و قهرا رو میکنند باین کس، و گاهی نومید می شود طلب کننده و طلب و سعی هیچ سودی نمی دهد و بنا بر معنی دوم این هم همان مضمون است.

۶۶۱۵

قد تفاجیء البلیة.

گاهی ناگاه می رسد بلا.

۶۶۱۶

قد تذلل الرزیه.

گاهی خوار می گرداند مصیبت. مراد ازین دو فقره بیان حال دنیاست و این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶۲

در آن گاهی بلا ناگاه می رسد و گاهی مصیبتی می رسد خوار کننده، پس آدمی در آن باید اینها را بر خود قرار دهد و ورود چنین چیزی را غریب نداند و پر قلق و اضطراب نکند.

۶۶۱۷

قد تغرّ الامنیة.

گاه هست یا بسیارست که فریب می دهد آرزو، مراد اینست که پر در پی آرزو نمی باید رفت گاه هست یا بسیارست که فریب می دهد و هر چند سعی کنند از برای آن حاصل نشود و تعب و زحمتی از برای این کس بماند.

۶۶۱۸

قد تعاجل المنیة.

گاهی شتاب میکند مرگ، غرض ازین نیز اینست که پر حریص بر آرزوها و سعی از برای آنها نباید بود گاه هست که مرگ شتاب میکند و پیش از بر آمدن آنها می رسد و زحمت و تعب باین کس می ماند سعی از برای توشه آخرت باید کرد که هر که متوجه آن نشود البته فیروزی یابد بآن.

۶۶۱۹

قد تزرى الدتیة.

گاهی عیبناک می گرداند خصلت نکوهیده. مراد اینست که اهتمام باید داشت در رفع هر خصلت نکوهیده از خود، چه گاه هست که یک خصلت نکوهیده عیبناک و خفیف و خوار می گرداند هر چند با فضایل بسیار باشد، و ممکن است که «قد» در اینجا از برای تکثیر یا تحقیق باشد و ترجمه این باشد که: بسیارست که عیبناک می گرداند خصلت نکوهیده، یا بتحقیق که عیبناک می گرداند آن.

۶۶۲۰

قد یبعد القریب.

گاه هست یا بسیارست که دور می‌شود نزدیک، یعنی امری که نزدیک باشد وقوع آن و مراد اینست که: در دنیا گاه هست یا بسیارست که چنین شود، پس آدمی هر گاه امری نزدیک باشد باو، اگر مرغوب باشد از برای خود قرار ندهد وقوع آنرا،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶۳

گاه باشد که دور گردد، و اگر نشود چندان غمگین نگردد چنین بسیار می‌شود و اختصاصی باو ندارد، و اگر مکروه باشد پر اندوهگین نشود و امید آن داشته باشد که دور گردد.

۶۶۲۱

قد یلین الصلیب.

گاه هست یا بسیارست که نرم می‌شود سخت یعنی نرم می‌شود کسی که سخت باشد یا آسان می‌شود کاری که سخت باشد و بر هر تقدیر مراد امیدوار گردانیدن مردم است باین که در سختیها مأیوس نباید بود گاه هست یا بسیارست که سخت نرم می‌شود.

۶۶۲۲

قد یتستفید الظنّة النَّاصِح.

گاه هست یا بسیارست که سود می‌برد بدگمانی را نصیحت کننده، یعنی گاه هست یا بسیارست که کسی با کسی صاف است و نصیحتی میکند او را و او باعتبار این که سخنان او ملایم خواهش او نیست متهم می‌دارد او را و گمان میکند که او را غرضی در آن نصیحت باشد و با او صاف نیست، پس نصیحت او سودی که میکند تهمتی است که کسب میکند از برای او.

۶۶۲۳

قد یغشّ المستنصح.

گاه هست یا بسیارست که غشّ و ناصافی میکند طلب نصیحت کرده شده یعنی کسی که آدمی طلب نصیحت از او میکند یا ناصح شمرده شده یعنی کسی که آدمی او را ناصح می‌شمارد و میدانند و بر هر تقدیر «مستنصح» بفتح صادست و یغشّ بصیغه معلوم است. و ممکن است که «یغشّ» بصیغه مجهول باشد و «مستنصح» بکسر صاد و ترجمه این باشد که: گاه هست یا بسیارست که غشّ کرده می‌شود طلب نصیحت کننده یا ناصح شمرانده.

۶۶۲۴

قد ینصح غیر النَّاصِح.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶۴

گاه هست که نصیحت میکند غیر صاف، غرض ازین دو فقره اینست که در هر نصیحتی خوب تأمل باید کرد و دید که صلاح در آنست یا نیست و بمجرد این که کسی را دوست خود دانید و طلب نصیحت از او کنید یا او را ناصح دانید اعتماد بر نصیحت او مکنید، گاه هست که از برای غرضی غشّ و ناصافی میکند و بمجرد این که کسی را با خود صاف ندانید نصیحت او را ردّ مکنید گاه هست که در آن نصیحت از برای غرضی خالص است.

۶۶۲۵

قد یتستقیم المعوج.

گاهی راست می‌شود کج شده، یعنی گاه هست که تدبیر یا کاری که کج شده باشد و غلط شده باشد راست می‌شود و خیر و صلاح در آن اتفاق می‌افتد.

۶۶۲۶

قد یتستظهر المحتجّ.

بتحقیق که قوی پشت می‌گردد صاحب حجت و برهان یعنی کسی که او را بر امری حجت و برهانی باشد قوی پشت می‌گردد در آن و ایمن می‌گردد از فساد آن.

و ممکن است که مراد به «محتجّ» [محتجّ علیه] باشد یعنی غلبه کرده شده بر او و معنی این باشد که گاه هست یا بسیارست که قوی پشت می‌گردد غلبه کرده شده بر او یعنی این که مغلوب بر گردد و غالب شود و این معنی آنسب است بفقره سابق.

۶۶۲۷

قد اصاب المسترشّد.

بتحقیق که درست کرده طلب راه راست نماینده یعنی کسی که مشورت کند با مردم در کارها و طلب راه راست نماید از ایشان در آنها.

۶۶۲۸

قد اخطأ المستبّد.

بتحقیق که خطا کرده منفرد یعنی کسی که منفرد و مستقلّ برأی خود باشد و مشورت نکند با مردم در کارها، یا مباحثه نکند با علما در مسائل دقیقه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶۵

۶۶۲۹

قد سعد من جدّ.

بتحقیق که نیکبخت گشته کسی که جدّ و جهد کرده، یعنی در طلب نیکبختی.

۶۶۳۰

قد نجا من وحد «۱».

بتحقیق که رستگاری یافته کسی که تنها ماند یعنی از ابنای دنیا و مردم بد.

و این بنا بر اینست که «وحد» بقاء بی نقطه مکسور یا مضموم باشد بی تشدید، و در بعضی نسخه‌ها با تشدیدست و بنا بر این بفتح حاء باشد و ترجمه این باشد که: رستگاری یافته کسی که تنها گردانیده یعنی خود را از آنان که مذکور شد، و ممکن است که بمعنی «توحد» باشد و ترجمه همان باشد که اول شد، و ممکن است که مراد توحید حق تعالی باشد و قائل شدن بیگانگی او و ترجمه این باشد که: رستگار شد هر که قائل شد بتوحید حق تعالی شأنه. و در بعضی نسخه‌ها «وجد» بجیم است و بنا بر این ممکن است که بفتح جیم باشد و ترجمه این باشد که رستگار شد کسی که بی نیاز شد یعنی بی نیاز شد از مردم و قطع طمع کرد از ایشان، و ممکن است که بکسر جیم باشد و معنی این باشد که: رستگار شد کسی که اندوهناک شد یعنی از برای آخرت خود.

۶۶۳۱

قد یصاب المستظهر.

گاهی رسیده می شود قوی پشت کننده، یعنی زیان و خسران باو می رسد، و مراد اینست که چنین نیست که کسی که احتیاط کند در کارها و پشت خود را قوی کند هرگز زیان و خسران باو نرسد گاه هست که با وجود آن نیز درست نمی شود و زیان و خسران میکند احتیاط و قوی پشت گردیدن از برای اینست که غالب در آن سلامتی باشد، و ممکن است که مراد این باشد که گاه هست یا بسیارست که رسیده می شود قوی پشت یعنی این که می رسد زیان و خسران بکسی که او باعتقاد خود قوی پشت باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶۶

باعتبار کثرت أعوان و أنصار و مانند آنها.

۶۶۳۲

قد یسلم المغرّر.

گاه سالم می ماند فریب خورده شده، یعنی گاه هست که کسی را فریب می دهند و بر کاری می دارند و آخر آن از برای او درست می نشیند و مصلحت او در آن باشد.

۶۶۳۳

قد تعمّ الامور.

گاه عامّ می باشد چیزها، یعنی اموری که واقع می شود گاه هست که عامّ است و شامل اکثر مردم باشد مثل تنگیها و سختیها یا وسعتها و فراخیها که در بعضی سالها عامّ باشد و در اکثر بلاد باشد، و همچنین فتنهها و آشوبها که در بعضی أعصار عامّ باشد و امنیت و آرمیدگی در بعضی، و این بنا بر اینست که «تعمّ» بعین بی نقطه باشد، و در بعضی نسخه‌ها بعین نقطه دارست و بنا بر این ممکن است که «تعمّ» بصیغه معلوم از باب افعال باشد و ترجمه این باشد که گاهی بغم می اندازد کارها یعنی چنین می شود که هر چه این کس میکند باعث اندوه و غم او می شود، و ممکن است که «تعمّ» بصیغه مجهول مجرد باشد و معنی این باشد که: گاهی پوشیده می شود کارها یعنی چنین می شود که کار درست پوشیده می شود و نمی توان دانست که چه باید کرد.

۶۶۳۴

قد یتنصّ السّرور.

گاه هست یا بسیارست که تیره و مکدر می شود شادمانی، یعنی آمیخته می گردد بغم و اندوه یا مبدل می شود بآن.

۶۶۳۵

قد تکذب الآمال.

گاه هست یا بسیارست که دروغ می گوید امیدها، یعنی بعمل نمی آید پس فریب آنها نباید خورد.

۶۶۳۶

قد تخدع الرّجال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۶۷

گاه هست یا بسیارست که فریب خورده میشوند مردان، یعنی فریب خوردن از هیچ کس بعید نیست گاه هست یا بسیارست که مردان عاقل کامل نیز فریب می‌خورند پس آدمی هر چند عاقل و کامل باشد باید کمال حزم و دور اندیشی کند در نگاهداشتن خود از آن، و اگر کسی در مقام اعتذار از کار بدی که کرده باشد دعوی آن کند استتکاف نباید کرد از آن، ممکن است که راست گوید و باید معذور داشت او را.

۶۶۳۷

قد يعطب المتحذر.

گاه هست یا بسیار باشد که هلاک شود بسیار حذر کننده، یعنی چنین نیست که حذر بسیار البته حفظ و نگاهداری این کس کند گاه هست یا بسیارست که با وجود آن بهلاکت می‌افتد پس اعتماد تمام باید بر حفظ و نگهداری حق تعالی باشد، و ممکن است که مراد این باشد که گاه هست یا بسیارست که حذر زیاد زیان میکند و در هلاکت می‌اندازد پس باید که در آن نیز میانه روی کرد مانند اکثر امور.

۶۶۳۸

قد يذل المتجبر.

گاه هست یا بسیارست یا بتحقیق که خوار می‌شود تکبر کننده، یعنی در دنیا، و اگر بر خواری آخروی حمل شود مراد به «قد» معنی سیم خواهد بود.

۶۶۳۹

قد يرزق المحروم.

گاه هست یا بسیارست که روزی داده می‌شود محروم، مراد به «محروم» کسیست که روزی بر او تنگ شده باشد و در معامله که کند سودی نکند و مراد اینست که چنین کسی مأیوس نشود گاه هست یا بسیارست که یک بار توسعه در احوال او بهم می‌رسد و فراخ می‌شود روزی او.

۶۶۴۰

قد ينصر المظلوم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۴۶۸

گاه هست یا بسیارست که یاری کرده می‌شود ستم کرده شده، یعنی در دنیا، و ممکن است که مراد در آخرت باشد و «قد» از برای تحقیق باشد.

۶۶۴۱

قد يغلب المغلوب.

گاه هست یا بسیارست که غالب می‌شود مغلوب.

۶۶۴۲

قد يدرک المطلوب.

گاه هست یا بسیارست که دریافته می‌شود مطلوب، این همان مضمون «قد یدرک المراد» است که در فقره چهارم این فصل بود و شرح شد.

۶۶۴۳

قد يدوم الضر.

گاه هست یا بسیارست که پاینده می‌ماند بدی حال و تنگی آن، مراد از جمله این فقرات بیان اینست که احوال دنیا ضابطه ندارد گاه هست که حالی آخر بر عکس می‌شود چنانکه در فقره‌های سابق مذکور شد و گاه هست که پاینده می‌ماند.

۶۶۴۴

قد يضام الحر.

گاه هست یا بسیارست که ستم دیده می‌شود مرد آزاده، مراد مذمت دنیاست و این که در آن مرد آزاده نیز که قطع علائق دنیا کرده گاه هست یا بسیارست که ستم بر او می‌شود.

۶۶۴۵

قد يعزّ «۱» الصّبر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۴۶۹

گاه هست یا بسیارست که نایاب می‌شود صبر یعنی گاه هست یا بسیارست که بعضی مردم را تاب و طاقت صبر نمی‌ماند پس اگر ناشکیبائی کنند باید معذور داشت.

۶۶۴۶

قد يزل الرأى الفذّ.

گاه هست یا بسیارست که می‌لغزد رأی تنها، مراد تحریص بر مشورت کردن است در کارها.

۶۶۴۷

قد يضلّ العقل الفذّ.

گاه هست یا بسیارست که گمراه می‌شود عقل تنها، مراد از این نیز تحریص بر مشورت کردنست در کارها، و همچنین تحریص علما بر مباحثه با یکدیگر در مسائل دقیقه و اعتماد نکردن در آنها بر فکر خود بتنهائی که مبدا غلطی کرده باشند و بسبب آن گمراه شوند.

۶۶۴۸

قد تصاب الفرصه.

گاه هست که رسیده می‌شود فرصت، یعنی در کارها مأیوس نباشد شد گاه هست که رسیده می‌شود فرصت آن.

۶۶۴۹

قد تنقلب التزهة غصه.

گاه هست یا بسیارست که بر می‌گردد «تزهت» یعنی سیرو گشت بغصه و اندوه.

مراد از این نیز بی‌اعتباری احوال دنیاست و این که بشادمانی آن مغرور نباید شد گاه هست یا بسیارست که بر می‌گردد بغصه و اندوه و بدل می‌شود بآن، و بعضی از اهل لغت انکار کرده‌اند آمدن تزهت را باین معنی و گفته‌اند که «تزهت» بمعنی دور شدن است نهایت استعمال آن باین معنی شایع است و چندان اعتمادی بر آن انکار نیست، و ممکن است نیز که باعتبار این باشد که در سیر و گشت دوری کردنست از غم و اندوه.

۶۶۵۰

قد ينبو الحسام.

گاه هست که کند می‌شود شمشیر، این مثلی است که می‌زنند در مقامی که عالمی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۰

ممتاز یا عاقلی چنان چیزی را درست نفهمیده باشد و غلط کرده باشد در آن.

۶۶۵۱

قد تصدق الاحلام.

گاه هست یا بسیارست که راست می‌گوید خوابها، غرض بیان اینست که خوابها راحت میباشد چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده.

۶۶۵۲

قد يضرّ الكلام.

گاه هست یا بسیارست که زیان می‌رساند سخن گفتن، پس سخن کم باید گفت و بی تأمل نباید گفت.

۶۶۵۳

قد ينجع الملام.

گاه هست یا بسیارست که سود می‌دهد سرزنش، یعنی مجرد آن باعث این می‌شود که آدمی ترک کند بدی را که سرزنش کرده شود بر آن، پس در نهی از منکر تجاوز از آن نباید کرد مگر این که ظاهر شود که آن سود ندهد.

۶۶۵۴

قد يتزّي بالحلم غير الحليم.

گاه هست یا بسیارست که هیئت خود می‌سازد بردباری را غیر بردبار. یعنی خود را چنین می‌نماید که بردبارست و چنین نیست هر گاه وقت آن شد بردباری نکند و این مذموم است، یا این که بالطبع بردبار نیست اما بزور خود را بر آن می‌دارد و بردباری میکند و این ممدوح است بلکه اجر آن زیاده از کسیست که بالطبع بردبار باشد.

۶۶۵۵

قد يقول الحكمة غير الحكيم.

گاه هست یا بسیارست که می‌گوید حکمت را غیر حکیم. مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد سخنی است که متضمن علم راستی باشد و مراد اینست که چنین سخنی را گاه هست که غیر حکیم می‌گوید، پس باید که فرا گرفت آنرا و بسخن نظر کرد نه بگوینده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۱

۶۶۵۶

قد تغرب الآراء.

گاه هست یا بسیارست که دور می‌افتند رأیها، ممکن است که «تغرب» بغین با نقطه و رای بی نقطه باشد، و ممکن است که بعکس باشد، و بر هر تقدیر ترجمه یکبست، یعنی رأیها که در باب مطلبی می‌بینند همه دور می‌افتند از صواب، و ممکن است که جمعیت باعتبار تعدد وقایع باشد و مراد این باشد که: گاه هست یا بسیارست که دور می‌افتد رأی کسی در واقعه و غرض این باشد که این معنی گاهی بسیار می‌شود پس اگر در کسی واقع شود هر چند عاقل و زیرک باشد پر ملامت او نباید کرد و اگر از برای کسی دیده باشد او را بآن اعتبار متهم نتوان داشت و بنا بر اوّل نیز ممکن است که غرض همین باشد هر گاه آن از جمعی واقع شود، یا غرض مجرد اخبار از وقوع آن باشد با وجود غرابت آن یا این که هر چند رأیها متفق شود در امری بآن خاطر جمع نباید کرد و کمال توسل بحق تعالی باید داشت.

۶۶۵۷

قد یخدع الاعداء.

گاه هست یا بسیارست که فریب می‌دهند دشمنان یعنی فریب می‌دهند و خود را دوست می‌نمایند پس اعتماد بر هر که اظهار دوستی کند نباید کرد باید آزمایش و تفحص و تفتیش کرد و در بعضی نسخه‌ها «الاعراء» بجای «الاعداء» است و بنا بر این ترجمه این است که فریب می‌دهد بر انگیختن. و مراد اینست که گاه هست یا بسیارست که مصلحت در کاری نیست و آدمی اگر کسی او را تحریص بر آن نکند می‌یابد آنرا و نمی‌کند و همین که کسی تحریص کرد او را و بر انگیخت بر آن، فریب می‌خورد و غافل می‌شود از مفسده آن و میکند آنرا، پس آدمی هر گاه تحریص کنند او را بر کاری باید که نیک تأمل کند در عاقبت آن که مبادا مفسده داشته باشد و بآن تحریص فریب خورد و غافل شود از آن، و این نسخه ظاهرترست.

۶۶۵۸

قد ینال النّجح.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۲

گاهی رسیده می‌شود فیروزی، ممکن است که مراد این باشد که در شدتها و سختیها از هیچ مطلبی مأیوس نباید بود هر چند سبب ظاهری از برای گشایش یا از برای فیروزی بآن مطلب نباشد گاه هست یا بسیارست که رسیده می‌شود فیروزی از راهی که اصلا گمان آن نباشد.

۶۶۵۹

قد یعی اندمال الجرح.

گاه هست یا بسیارست که عاجز می‌سازد بهم آمدن زخم، یعنی زبان و ضرری میکند که عاجز می‌سازد آدمی را از چاره آن، و ممکن است که غرض از آن این باشد که چنین نیست که فیروزی یافتن بهر مطلبی صلاح حال باشد گاه باشد که آن سبب زیان و خسروانی باشد مانند بهم آمدن زخمی که ضرر کند، و ممکن است که این با فقره سابق یک کلام باشد و مراد این باشد که: گاه باشد یا بسیار باشد که رسیده شود فیروزی، نهایت گاه باشد یا بسیار باشد که رسیدن بآن صلاح نباشد مانند بهم آمدن زخمی که ضرر کند، و ممکن است که مراد به «عاجز ساختن بهم آمدن زخم» این باشد که آدمی هر چند تدبیر کند آن بهم نیاید و عاجز شود از چاره آن، و بنا بر این نیز ممکن است که این فقره با سابق یک کلام باشد و غرض بیان این باشد که: امور دنیوی ضابطه ندارد گاه باشد که رسیده شود فیروزی بمطلب، و گاه باشد که هر چند آدمی تدبیر و چاره کند فیروزی میسر نشود.

۶۶۶۰

قد اضاء الصّبح لذی عینین.

بتحقیق که روشن شده صبح از برای صاحب دو چشم، این کلامیست که می‌گویند در مقامی که سخنی گفته باشند و دعوی ظهور و وضوح آن کنند و مراد اینست که آن ظاهر و باهرست مانند صبح که روشن باشد از برای صاحب دو چشم. و ممکن است که مراد آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه روشنی راه حق باشد از برای هر که او را بصیرتی باشد مانند روشن شدن صبح از برای صاحب دو چشم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۳

۶۶۶۱

قد یتفاضل المتفاضلان و یش «۱» جمع الالیفین.

گاه هست یا بسیارست که جدا میشوند از یکدیگر دو بهم پیوسته، و پراکنده می‌شود جمعیت دو بیکدیگر خو گرفته. مراد مذمت دنیاست باین که در آن گاه هست یا بسیارست که جدا میشوند از یکدیگر دو مصاحب که همیشه پیوسته باشند با هم، و پراکنده می‌شود جمعیت دو کس که الفت گرفته باشند با هم بمرگ یا ضرورت دیگر، یا مذمت اهل دنیاست باین که گاه هست یا بسیارست که دو کس پیوسته بیکدیگر و الفت و خو گرفته با هم از یکدیگر جدا میشوند و پراکنده می‌شود جمعیت ایشان از برای اندک چیزی، و اوّل ظاهرترست.

۶۶۶۲

قد خاطر من استغنی برایه.

بتحقیق که مشرف ساخته بر هلاکت خود را کسی که بی‌نیاز شده برای خود، یعنی مستقل برای خود باشد و مشورت نکند در کارها با عقلا، یا مباحثه نکند در مسائل دقیقه با علما.

۶۶۶۳

قد جهل من استنصح اعداءه.

بتحقیق که نادانست کسی که طلب نصیحت کند از دشمنان خود، یعنی طلب کند از ایشان که تدبیر کار او کنند و خالص و صاف باشند در آن و غش نکنند، یا ناصح شمارد دشمنان خود را، یعنی تدبیری که از برای او کنند ایشان را صاف داند در آن و عمل کند بتدبیر ایشان.

۶۶۶۴

قد اعتبر من ارتدع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۴

بتحقیق که عبرت گرفته کسی که باز ایستاده یعنی عبرت گرفتن کسی از دنیا یا از هر بدی اینست که باز ایستد از آن نه مجرد این که بیابد بدی آنرا و تصدیق کند بدی عاقبت آن، و با وجود آن باز نایستد از آن. و ممکن است که غرض مدح کسی باشد که باز ایستاده از دنیا یا از بدیها باین که او از اهل اعتبارست و همان عبرت-گرفتنی است.

۶۶۶۵

قد عز من قنع.

بتحقیق که عزیز و گرامی شد هر که قناعت کرد یعنی قناعت کرد به آن چه میسر باشد آنرا، یا بقدر کفاف و طلب زیاد بر آن نکرد.

۶۶۶۶

قد یکتفی من البلاغة بالایجاز.

گاهی اکتفا کرده می‌شود از بلاغت بایجاز، یعنی از بلاغت همین بکار برده می‌شود که اختصار کرده شود در کلام و طول داده نشود در جایی که مقام اختصار باشد، یا این که از راه بلاغت اکتفا کرده می‌شود باختصار و طول ندادن هر گاه مقامی باشد که اختصار در آن مطلوب باشد و قبل ازین تفسیر «بلاغت» بر وجه اختصار شد پس طول کلام باعاده آن نمی‌دهد.

۶۶۶۷

قد یهنأ العطاء للانجاز.

گاهی گوارا می‌شود دهش از برای انجام. مراد به «انجاز» اینست که در حال داده شود و وعده نشود یا بر سر وعده داده شود و پس نیفتد از آن و مراد اینست که گاه هست که عطای سهلی گوارا می‌شود بمجرد همین که بالفعل داده می‌شود و بوعده نمی‌افتد، یا بر سر وعده داده می‌شود و پس نمی‌افتد از آن، و گاه باشد که اضعاف آن گوارا نباشد هر گاه وعده شود یا از وعده پس افتد.

۶۶۶۸

قد نصح من وعظ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۵

بتحقیق که نصیحت کرده کسی که پند گفته، یعنی همین که کسی پند گوید شرط نصیحت بجای آورد هر چند پند شنو قبول آن نکند، قبول نکردن تقصیر اوست.

۶۶۶۹

قد تیَقِظ من اتَّعَظ.

بتحقیق که بیدار شده کسی که پند پذیرفته، یعنی پند پذیرفتن سبب آگاهی می‌شود.

۶۶۷۰

قد افلح التَّقَى الصَّموت.

بتحقیق که رستگار شده پرهیزگار بسیار خاموش.

۶۶۷۱

قد یعذر المتحیر المبهوت.

گاهی معذور داشته می‌شود حیران مبهوت. مراد به «مبهوت» نیز حیران است و تأکیدست و مراد اینست که: گاه هست که آدمی را حیرتی رو می‌دهد که در آن حیرانی خلاف آدابی یا تقصیری که بکنند معذور داشته می‌شود در آن، چنانکه اکثر مردم را می‌شود در وقت سخن گفتن با پادشاهان یا داخل

شدن در مجلس ایشان از برای کسی که مکرر نرفته باشد، و ممکن است که مراد این باشد که در اصل آن حیرانی معذورست و ملامت کرده نمی شود بر آن.

۶۶۷۲

قد ضلّ من انخدع لدواعی الهوی.

بتحقیق که گمراه شده کسی که فریب خورده از برای خواننده های هوی، یعنی از برای آنچه هوا و هوس می خواند او را بآن و می دارد بر طلب آن.

۶۶۷۳

قد اعتبر بالباقي من اعتبر بالماضي.

بتحقیق که عبرت گرفته بباقی کسی که عبرت گرفته بگذشته، یعنی کسی که عبرت گرفته باشد به آن چه گذشته و از آن استنباط کرده باشد آنچه را استنباط توان کرد از آنها، معلوم می شود که او را دیده بصیرتی باشد پس عبرت بگیرد نیز در آینده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۶

به آن چه عبرت توان گرفت و حال او همیشه بخیر و صلاح باشد و از برای اشاره بیقین تحقق عبرت گرفتن او در آینده تعبیر شده از آن بلفظ ماضی پس فرموده اند «بتحقیق که عبرت گرفته» و مراد اینست که عبرت خواهد گرفت. و ممکن است که غرض از این مفهوم کلام باشد و این که از آینده کسی عبرت بگیرد که از گذشته ها عبرت گرفته باشد و کسی که از آنها عبرت نگرفته باشد او را دیده اعتباری نباشد و از آینده ها نیز عبرت نخواهد گرفت و حال او همیشه فاسد و تباه باشد.

۶۶۷۴

قد وضحت محجة الحق لطلّابها.

بتحقیق که واضح است شاهراه حقّ از برای طلب کنندگان آن، یعنی اگر کسی طلب راه حق کند واضح است آن از برای او و ظاهر می شود از برای او بر وجهی که او را اشتباهی نماند در آن، و کسی که راه حق را نیابد البته خواهان و جویای او نبوده.

۶۶۷۵

قد اسفرت الساعه عن وجهها، و ظهرت العلامة لمتوسّمها.

بتحقیق که گشوده است قیامت از روی خود، و آشکار شده است علامت آن از برای کسی که بفراسـت دریابد آنرا. مراد اینست که قیامت نقاب از روی خود گشوده و نمایان شده و علامت آن آشکار شده از برای کسی که تواند بفراسـت دریافت آنرا و غرض اخبارست بنزدیک شدن آن و ظاهر شدن آثار آن بر کسی که بفراسـت تواند دریافت آنها را مثل آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه. و ممکن است که مراد این باشد که اصل قیامت و این که باید که روزی باشد از برای جزای اعمال گشوده نقاب خفا از روی خود و «ظاهر شده علامت آن» یعنی شاهد و دلیل عقلی بر آن از برای کسی که بفراسـت دریابد آنرا چنانکه حکما و متکلمین بدلیل عقلی اثبات معاد کرده اند.

۶۶۷۶

قد انجابت السرائر لاهل البصائر.

بتحقیق که گشوده شده است پوشیده ها از برای اهل بینائیها، یعنی اهل بصیرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۷

آسـرار بسیار از علوم و معارف بر ایشان گشوده می شود، و ممکن است که مراد اظهار اطلاع آن حضرت خود باشد بر اسراری که دیگران را راهی به آنها نباشد مگر سایر اولیا صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.

۶۶۷۷

قد احاط علم الله سبحانه بالبوطن، و احصى الطواهر.

بتحقیق که فرو گرفته علم خدای سبحانه باطنها را و ضبط کرده ظاهرها را، یعنی ظاهر هر چیز را فرا گرفته و باطن آن را نیز فرو گرفته، و همه عیانست از برای آن.

۶۶۷۸

قد يكون اليأس ادراكا اذا كان الطمع هلاكا.

بتحقیق که میباشد نومیـدی دریافتنی هر گاه بوده باشد طمع هلاکت، یعنی هر گاه طمع از اهل دنیا هلاکت باشد، یعنی هلاکت معنوی پس بتحقیق که نومیـد شدن از ایشان دریافتن مطلوب باشد که آن سعادت و نیکبختی است، پس عاقل باید که خود را نومیـد کند از ایشان، و ممکن است که معنی این باشد که گاه هست که نومیـدی دریافتن مطلوب است و آن وقتی است که طمع هلاکت باشد مثل طمع از اهل دنیا، یا این که بتحقیق که میباشد نومیـدی دریافتن مطلوب هر گاه بوده باشد طمع یعنی آنچه را طمع آن باشد هلاکت و زیان و خسران، یا این که گاه هست که میباشد نومیـدی

در یافتن مطلوب و آن در وقتی است که بوده باشد طمع هلاکت بهمان معنی، پس آدمی در هر جا که نومید شود پر از آن اندوهگین نشود گاه باشد که خیر او در آن باشد و حصول آن مطلوب از برای او هلاکت باشد.

۶۶۷۹

قد صرتم بعد الهجرة اعرابا، و بعد الموالاة احزابا.

بتحقیق که گردیدید شما بعد از هجرت اعراب و بعد از دوست شدن احزاب، مراد شکوه اکثر اصحاب خودست که اطاعت آن حضرت نمی کردند و مراد اینست که بتحقیق که گردیدید شما بعد از این که هجرت کردید از کفر باسلام باز بمنزله اعراب بادیه نشین که در کفر باقی بودند و هجرت نکردند بدار اسلام، و گردیدید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۸

بعد از این که دوستی کردید با ما بمنزله احزاب، یعنی آن طوایف و قبایل عرب که اجتماع کردند بر جنگ با پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز خندق چنانکه حکایت آن مشهور و در کتب سیر و تواریخ مسطورست.

۶۶۸۰

قد تورث اللجاجة ما ليس للمرء اليه حاجة.

گاه هست یا بسیارست که در عقب می آورد لجاجت آنچه را نبوده باشد مر آدمی یا مرد را بسوی آن حاجتی. مراد به «لجاجت» چنانکه مکرر مذکور شد دشمنی کردن است یا ایستادگی نمودن بر باطل، و مراد مذمت لجاجت است باین که گاه هست یا بسیارست که سبب این شود که آدمی یا مرد ارتکاب کند آنچه را حاجتی بآن نداشته باشد اگر آن لجاجت نمی بود از تعبها و زحمتهای و زیانها و خسرانهای صوری و معنوی.

۶۶۸۱

قد اوجب الذهر شكره على من بلغ سؤله.

بتحقیق که واجب کرده روزگار شکر خود را بر کسی که برسد بخواسته «۱» خود.

مراد مذمت اهل روزگارست باین که همین که کسی از ایشان بمطلب خود رسید البته شکر روزگار و مدح و ثنای آن میکند و رعایت خوبی و بدی آن نمی کند بلکه هر چند داند که بدترین روزگارهست باز ستایش آن میکند گویا روزگار این معنی را بر ایشان واجب و لازم کرده.

۶۶۸۲

قد يقظتم فتيقظوا، و هديتم فاهدتوا.

بتحقیق که بیدار کرده شدهاید پس بیدار شوید، و راه نموده شدهاید پس راه بیابید، یعنی آنچه باید از برای آگاهی شما از تعلیم دین و احکام و مواظب و نصایح و مانند آنها بشما گفته ایم، پس باید که شما آگاه شوید به آنها، و راه راست در هر باب نموده ایم بشما، پس باید که بآن راه بروید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۷۹

۶۶۸۳

قد نصحتم فانتصحو، و بصرتهم فابصروا، و ارشدتم فاسترشدوا.

بتحقیق که نصیحت کرده شدهاید پس قبول کنید نصیحت را، و بینا کرده شدهاید پس ببینید، و راه راست نموده شدهاید پس فرا گیرید آنرا، این نیز مضمون فقره سابق است.

۶۶۸۴

قد دلتهم ان استدلتهم، و وعظتم ان اتعظتم، و نصحتهم ان انتصحتهم.

بتحقیق که راه نموده شدهاید اگر راه بجوئید، و پند داده شدهاید اگر پند پذیرید، و نصیحت کرده شدهاید اگر قبول نصیحت کنید، این هم مضمون فقره های سابق است و مراد اینست که: راه نموده ایم شما را آن قدر که بس باشد اگر راه جو باشید، و پند داده شدهاید آن قدر که کافی باشد از برای آگاهی شما اگر پند پذیرید، و همچنین نصیحت کرده شدهاید بقدری که بس باشد اگر قبول نصیحت کنید.

۶۶۸۵

قد لعمرى يهلك فى لهب الفتنة المؤمن، و يسلم فيها غير المسلم.

بتحقیق قسم بعمر خودم که هلاک می شود در افروختن فتنه مؤمن، و سالم می ماند در آن غیر مسلم، قسم بعمر خوردن شایع بوده میانه فصحاء عرب حتی این که در قرآن مجید نیز واقع شده «لعمرک إنهم فى سكرتهم يعمهون» قسم بعمر تو ای محمد که ایشان در مستی خود می گردند حیران. پوشیده نیست که بنا بر آنچه در بعضی احادیث وارد شده که «حق تعالی قسم می خورد از خلق خود به آن چه خواهد و نیست مر غیر خدا را این که قسم بخورد مگر باو» باید که حمل شود این بر تقدیر صحت نسبت آن بآن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بر این که مراد بآن قسم نیست بلکه مجرد اجراء کلام بر وفق متعارف مردم از برای مجرد تأکید و تحقیق، یا این که حمل شود آن بر کراهت هر گاه مصلحتی در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۰

نباشد، و حمل شود این بر این که از برای بیان جواز و عدم حرمت آنست، یا از برای مصلحت دیگر، و مراد اینست که در فتنه‌های عظیم که در عالم رو می‌دهد غالب اینست که ضرر آنها بمؤمنان می‌رسد باعتبار کمی ایشان و ضعف حال اکثر ایشان، و این که ستم می‌کشند و خود در عوض آن ستم بر دیگری نمی‌کنند، و «غیر مؤمن در آن سالم می‌ماند» باعتبار کثرت و قوت ایشان، و این که اگر بر ایشان ستمی برود ایشان نیز بتلافی آن ستم بر دیگران میکنند بلکه ایشان غنیمت می‌شمارند آنها را و دست بر می‌آرند و هر نحو ظلم و ستمی که توانند میکنند پس مراد به «مسلم» همان مؤمن است، یعنی آنکه تصدیق بدین حق کرده باشد و اطاعت آن کند. و ممکن است که مراد خصوص فتنه باشد که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه قبل ازین کلام خبر از آن داده باشند و ضرر آن در واقع مخصوص مؤمنان باشد یا بعضی بلاها باشد که نازل شود از برای پاک کردن مردم از گناه و مخصوص مؤمنان باشد که پاک شوند از گناه و بغیر مؤمن آسیبی از آنها نرسد باعتبار این که آنها پاک نتوانند شد چنانکه در بعضی وباهای طاعونها نقل کرده‌اند که مخصوص مؤمنان بوده و بغیر ایشان نمی‌رسیده و الله تعالی يعلم.

۶۶۸۶

قد غاب عن قلوبکم ذکر الآجال، و حضرتکم کواذب الآمال.

بتحقیق که پنهان شده از دل‌های شما یاد مرگ‌ها، و حاضر شده شما را دروغ‌گوهای امیدها. مراد اینست که در فکر مرگ نیستند و تهیه آن نمی‌گیرید و همین در فکر امیدهایید که دروغ می‌گویند و بعمل نمی‌آیند و سعی می‌کنید از برای آنها.

۶۶۸۷

قد ذهب من قلوبکم صدق الاجل، و غلبکم غرور الامل.

بتحقیق که رفته است از دل‌های شما راستی مرگ، و غلبه کرده بر شما فریب امید، خطاب بجمعی از أصحاب خود بوده که در فکر تهیه مرگ نبوده‌اند، و مشغول سعی از برای امیدها بوده‌اند، و مراد اینست که: رفته است از دل‌های شما یاد مرگ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۱

که راست است و البته واقع خواهد شد، یار است بودن آن و این که البته واقع خواهد شد و اینست که در تهیه آن نیستند، و غلبه کرده بر شما وعده دروغ امید و فریب آن، و اینست که همیشه مشغولید بسعی از برای آن.

۶۶۸۸

قد ذهب منکم الذاکرون و المتذکرون، و بقی التأسون و المتناسون.

بتحقیق که رفته است از شما یاد دارندگان و بیاد آورندگان، و باقی مانده فراموشکاران و خود را بفراموشی اندازندگان. خطاب باصحاب خودست باین که خوبان شما رفته‌اند و بدان شما مانده‌اند، و مراد به «یاد دارندگان» آنانند که همواره در یاد حق تعالی اند یا در یاد مرگند و به «یاد آورندگان» آنان که گاهی غافل شوند و باز بیاد آورند، و به «فراموشکاران» آنها که در یاد آن نیستند و به «فراموشی- اندازندگان» آنان که در یاد آن هستند اما چون مقتضای آنرا از اطاعت و فرمانبرداری یا تهیه مرگ بعمل نمی‌آورند گویا خود را بفراموشی انداخته‌اند.

۶۶۸۹

قد قادتکم از مة الحین، و استغلقت «۱» علی قلوبکم اقبال الرین.

بتحقیق که کشیدست شما را عنانهای هلاکت، و بسته شده بر دل‌های شما قفل‌های چرکنی. مراد مذمت أصحاب خودست بنافرمانی و گنهکاری چنانکه گویا کشیده است ایشان را عنانهای هلاکت یعنی عنانها که هلاکت ایشان را کرده و به آنها می‌کشد ایشان را بجانب خود، و مراد به «چرکنی» چرکنی و زنگ گناهانست که فرو گرفته دل‌های ایشان را و بمنزله قفلها شده بر آنها که مانع شود از داخل شدن پند و موعظه در آنها.

۶۶۹۰

قد تصافیتم علی حبّ العاجل و رفض الآجل.

بتحقیق که دوست صاف شده‌اید با یکدیگر بر دوستی دنیا و ترک آخرت. مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۲

مذمت أصحاب خودست باین که همه با یکدیگر دوست صاف شده‌اید بر سر دوستی دنیا و ترک آخرت.

۶۶۹۱

قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مائل.

بتحقیق که طلوع کرد طلوع کننده، و درخشید درخشنده، و هویدا شد هویدا شونده، و راست شد کجی. ظاهر اینست که این کلامی باشد که فرموده باشند در ابتدای نصب آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بخلافت ظاهری، و مراد به «طلوع کننده» و «درخشنده» و «هویدا شونده» آن حضرت

خود باشد یا خلافت او، یا باؤل یکی از آنها و بدوّم و سیّم حق و عدل، و مراد به «کجی که راست شده» دین باشد که کج شده بود و برآستی گرائید، یا همان خلافت باشد که کج شده بود و میل بدیگران کرده بود و بعد از آن راست شد و بجای خود قرار گرفت.

۶۶۹۲

قد صار دین احدکم لعقه علی لسانه صنیع من فرغ من عمله و احرز رضی سیّده.

بتحقیق که گردیده دین احدی از شما لعقه بر زبان او مانند کار کسی که فارغ شده باشد از عمل خود، و جمع کرده باشد خشنودی خداوند خود را. «لعقه» بضمّ لام و سکون عین و فتح قاف آن چیزی را گویند که به ملعقه یعنی کمچه «۱» فرا گیرند و مراد اینست که گردیده دین احدی از شما یعنی هر یک از شما یا بعضی از شما و تعیین نفرموده باشند ایشان را تا این که بر رسوا نشوند یا این که همه بفکر افتند و در اصلاح دین خود کوشند، «لعقه» یعنی قلیل و ضعیف بقدر آنچه بملعقه فرا گیرند و این از قبیل تشبیه معقول است بمحسوس «بر زبان او» یعنی آن هم بر زبان است و بدل و جوارح سرایت نکرده «مانند کسی» یعنی قلیل دینی از شما مانده بر زبان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۳

و عملی با آن نیست «مانند کسی که فارغ شده باشد از عمل خود و خشنود گردانیده باشد خداوند خود را» و دیگر تکلیفی بر او نمانده باشد پس چنانکه او دیگر بعملی نمی‌پردازد شما نیز نمی‌پردازید پس گویا خود را چنان می‌دانید و گمان دارید که فارغ شده‌اید از عمل و جمع کرده‌اید خشنودی پروردگار خود را.

۶۶۹۳

قد یکذب الرّجل علی نفسه عند شدّة البلاء بمالم یفعله.

گاه هست یا بسیارست که دروغ می‌گوید مرد بر نفس خود نزد سختی بلا به آن چه نکرده باشد آنرا، مراد مثل اقرارهای دروغ است که مردم بر نفس خود میکنند از برای خلاصی از کتک یا شکنجه یا از ترس آنها، و غرض بی‌اعتباری چنین اقرارهاست.

۶۶۹۴

قد أمر من الدّینیا ما کان حلوا، و کدر منها ما کان صفوا.

بتحقیق که تلخ شده از دنیا آنچه بود شیرین، و تیره شده از آن آنچه بود صاف مراد یا اخبار از خصوص آن زمانست، یا از آن زمان و بعد از آن نیز که آخر الزّمان است و بمنزله درد «۱» دنیاست که باقی مانده.

و فرموده است آن حضرت علیه السّلام در وصف منافقان یعنی جمعی از اصحاب خود که باطن ایشان با ظاهر موافق نبوده.

۶۶۹۵

قد اعدّوا «۲» لکلّ حقّ باطلا، و لکلّ قائم مائلا، و لکلّ حیّ قاتلا، و لکلّ باب مفتاحا، و لکلّ لیل صباحا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۴

بتحقیق که آماده کرده‌اند از برای هر حقی باطلی، و از برای هر راستی کجی، و از برای هر زنده کشنده، و از برای هر دری کلیدی، و از برای هر شبی صباحی.

مراد بیان قوت حیلها و تدبیرهای ایشانست حتی این که آماده کرده‌اند در برابر هر حقی باطلی، و بازای هر کجی راستی، مثل این که چنانکه مؤمنان امام حقی دارند ایشان نیز امام باطلی قرار داده‌اند، و بازای احکام شرعیه حقه که مؤمنان دارند ایشان نیز احکام باطله قرار داده‌اند تا این که امر بر مردم مشتبه شود و ندانند که کدام یک حق است، و «از برای هر زنده کشنده» یعنی آماده کرده‌اند و پیدا کرده‌اند از برای هر مؤمنی که زنده حقیقی همین اوست کسی را یا چیزی را که کشنده او و دفع کننده او تواند بود، و «از برای هر دری کلیدی» یعنی از برای هر دری که بر روی ایشان بسته شود چاره کرده‌اند کلیدی که بگشاید آن را از مکرها و حیلها، و «از برای هر شبی صباحی» یعنی از برای هر شبی که تیره گرداند حال ایشان را فکر کرده‌اند چاره که گشایش دهد آن را و زایل کند در ظاهر تاریکی را از ایشان و بدل شود شب ایشان بروز در نظر جمعی که چندان بصیرتی نداشته باشند.

۶۶۹۶

قد تزینت الدّینیا بغرورها، و غرت بزینتها.

بتحقیق که آراسته شده است دنیا بفریب خود، و فریب داده است بآرایش خود.

«آراسته شدن دنیا و زینت یافتن آن بفریب آن» باعتبار اینست که آراستگی و زینت آن بمال و جاه و اولاد و مانند آنهاست که بالفعل باشد یا بامید و وعده آنهاست و بالفعل آنها همه باطل و زایل است و فریب می‌دهند آدمی را و مشغول می‌سازند از آخرت که پاینده و باقی است و امید و وعده آنها اکثر دروغ می‌شود و اگر راست شود باطل و زایل است چنانکه مذکور شد، و «فریب داده است بآرایش خود» یعنی فریب دادن آن از راه همان زینتهاست که دارد و از راه دیگر فریب نمی‌تواند داد پس اگر کسی از سر آن زینتهای باطل بگذرد دیگر او را فریب نمی‌تواند داد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۵

۶۶۹۷

قد اشرفت الساعه بزلازلها، و اناخت بکلاکلها.

بتحقیق که مشرف شده است قیامت بازلزل آن، و خوابانیده کلاکل خود را.

یعنی مشرف شده بر وقوع و بر لب آن رسیده و مراد نزدیک شدن وقوع آنست، یا اشاره است بجزم بوقوع آن و این که بزودی خواهد رسید، چه مدت متناهی هر چه باشد بزودی تمام شود و مراد به «زلزل آن» جنبشها و حرکتهاست که در آن واقع شود بپاشیدن زمینها و آسمانها از یکدیگر یا بلاها که در آن واقع خواهد شد، و «خوابانیده کلاکل خود را» کلکل بمعنی سینه است و کلاکل جمع آن، و مراد به «خوابانیدن سینه‌های خود» اینست که شتران مرگ و فنا را که از برای هر کس و هر چیز آماده کرده آنها را بر در خانه‌های آنها خوابانیده و سینه‌های آنها را بر زمین گذاشته چنانکه در وقت خوابانیدن شتر می‌شود و مراد اینست که نزدیک شده که چنین شود یا بزودی چنین خواهد شد هر چند بعد از مدتی مدید باشد.

۶۶۹۸

قد امهلوا فی طلب المخرج، و هدوا سبیل المنهج.

بتحقیق که مهلت داده شده‌اند در طلب کردن بدر شد، و راه نموده شده‌اند راه راه آشکار را، یعنی مردم مهلت داده شده‌اند و «راه راه آشکار را» یعنی مردم مهلت داده شده‌اند و حق تعالی از روی تفضل مهلت داده ایشان را در این که طلب بدرشد کنند از گناهان که کرده باشند باین که توبه کنند و از وبال و نکال آنها رستگار گردند پس کسی که با وجود این اهمال کند و طلب آن نکند از کمال شقاوت و بدبختی اوست، و «هدایت بچیزی» بمعنی راه نمودن به آنست یا رسانیدن بآن، و چون اینجا تعلق بر گرفته نه بمطلوب، ظاهر اینست که بمعنی رسانیدن باشد یا بمعنی نمودن بحذف قید راه و معنی این باشد که نموده شده‌اند یا رسانیده شده‌اند راه راه آشکار را یعنی راهی که راه آشکار است یعنی راه حق را که آشکارست از برای کسی که طلب آن کند و اشتباهی در آن نیست. و ممکن است که مراد به «راه آشکار» اصل دین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۶

باشد که راهیست آشکار بسوی رضا و خشنودی حق تعالی، و اضافه «راه» بآن اضافه لا می‌باشد یعنی نموده شده‌اند یا رسانیده شده‌اند راه دین را. و ممکن است که مراد به «راه آشکار» اصل دین باشد و اضافه راه بآن اضافه بیانی باشد و «هدایت» بمعنی راه نمودن باشد و معنی این باشد که: راه نموده شده‌اند راهی را که دین است یعنی راه آن راه بایشان نموده شده، و بر هر تقدیر مراد اینست که: همه مردم نموده شده‌اند راه حق را، یا رسانیده شده‌اند بآن و آنچه در هدایت ایشان در کار بوده از جانب حق تعالی بعمل آمده نهایت بعضی تقصیر کرده‌اند باین که اختیار نکرده‌اند آن راهی را که نموده شده‌اند، یا نرفته‌اند بآن راهی که رسانیده شده‌اند بآن.

۶۶۹۹

قد شخصوا عن مستقرّ الاجداث، و صاروا الی مقام الحساب، و اقیمت علیهم الحجج.

بتحقیق که رفته‌اند از قرارگاه قبرها، و گردیده‌اند بسوی جایگاه حساب، و بر پای داشته شده بر ایشان حجتها. مراد اینست که مردم بزودی خواهند رفت از قرارگاه قبرها، و خواهند گردید بسوی جایگاه حساب، و بر پای داشته خواهد شد بر ایشان حجتها در باب آنچه کرده‌اند یعنی ثابت خواهد شد بر ایشان این که کرده‌اند آنها را بحجتها مثل شهادت انبیا و اوصیا علیهم السلام و گواهی اعضا، و تعبیر از اینها بلفظ ماضی از برای دلالت بر تیقن وقوع آنهاست و غرض اینست که در وقوع اینها شکی نیست و بزودی واقع خواهد شد پس در فکر آنها باید بود و تهیه آنها را باید گرفت.

۶۷۰۰

قد سمی اللّٰه سبحانه آثارکم، و علم اعمالکم، و کتب آجالکم.

بتحقیق که نامیده است خدای سبحانه اثرهای شما را، و دانسته است عملهای شما را، و نوشته است أجلهای شما را. مراد بیان عموم علم حق تعالی است و مراد به «اثرها» نشانها و علامتهای ایشان است، یا افعال و اعمال ایشان. و مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۷

به «نامیدن آنها» اینست که همه آنها بنام و نشان در لوح علم او ثبت است، و یا در ألواح کتاب قضا و قدر نوشته شده، و «دانسته است عملهای شما را» بنا بر بعضی احتمالات تأکیدست و بنا بر بعضی تأسیس چنانکه پوشیده نیست. و مراد به «أجلها» مدت زندگانی هر یک است یا وقت مرگ هر یک، و مراد به «نوشتن آنها» علم به آنها و تقدیر آنهاست یا نوشتن آنها در لوحی.

۶۷۰۱

قد خاضوا بحار الفتن، و اخذوا بالبدع دون السنن، و توغّلوا الجهل، و اطّروحو العلم.

بتحقیق که فرو رفته‌اند دریا‌های فتنه‌ها را، و فرا گرفته‌اند بدعتها را نه سنتها را، و پنهان شده‌اند در جهل، و دور کرده‌اند علم را، مراد مذمت اکثر مردم زمان است که چنین بوده‌اند و مراد به «بدعت» طریقه و حکمیست که نو پدید آمده باشد بر خلاف شرع اقدس مانند اکثر طریقه‌ها و احکام که خلفای جور قرار دادند و به «سنت» طریقه و حکمی که در شرع اقدس مقرر شده باشد.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در باره کسی که مذمت فرموده او را:

۶۷۰۲

قد خرقت الشّهوات عقله، و امانت قلبه، و وآهت «۱» علیها نفسه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۸

بتحقیق که دریده است خواهشها عقل او را، و میرانیده‌اند دل او را، و شیفته کرده‌اند بر آنها نفس او را. مراد به «دریدن خواهشها» یعنی خواهشهای پوچ دنیوی عقل او را «اینست که عقل او را فاسد و باطل کرده‌اند مانند جامه که بدرند و پاره پاره کنند، و این از قبیل تشبیه معقول است بمحسوس، و مراد به «شیفته شدن نفس او بر آنها «۱»» اینست که واله و حیران آن خواهشها شده و همواره مشغول آنهاست و نمی‌پردازد به آن چه کار او آید از امور آخرت.

و فرموده آن حضرت علیه السلام در باره کسی که ستایش کرده بر او.

۶۷۰۳

قد احیا عقله، و امانت شهوته، و اطاع ربّه، و عصی نفسه.

بتحقیق که زنده کرده عقل خود را، و میرانیده خواهش خود را، و فرمانبرداری کرده پروردگار خود را، و نافرمانی کرده نفس خود را.

۶۷۰۴

قد اصبحنا فی زمان عنود، و دهر کنود، یعدّ فیہ المحسن مسیئاً، و یزداد الظّالم فیہ عتوّاً.

بتحقیق که گردیده‌ایم و در آمده‌ایم در روزگاری عنود و زمانی کنود، که شمرده می‌شود در آن نیکوکار گنهکار، و زیاد میکند ستمکار در آن تکبر و در گذشتن از حدّ را.

«عنود» بفتح عین کسی را گویند که مخالفت کند و فرمان نبرد و مخالفت حق کند دانسته، و «کنود» بفتح کاف کسی را گویند که کفران نعمت و انکار آن کند، یا هر بی‌خیری را، و وصف روزگار به آنها بر سبیل مجاز عقلی است و مراد وصف اهل آنست به آنها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۸۹

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف رسول خدا رحمت کناذ خدا بر او و آل او.

۶۷۰۵

قد حقّر «۱» الدتیا و اهون بها و هونها، و علم انّ الله زواها عنه اختیاراً، و بسطها لغیره اختیاراً.

بتحقیق که کوچک شمرده است دنیا را و خرد دانسته آن را، و سبک گردانیده آن را، و دانسته این را که خدا گردانیده دنیا را از او از روی اختیار، و پهن گردانیده آن را از برای غیر او از برای آزمایش، یعنی دانسته این را که خدای عزّ و جلّ دنیا را که نداده باو از روی اختیار و برگزیدن این معنی است از برای او، و جهت این که آن را بهتر می‌دانسته از برای او و از برای بلندی مرتبه او در آخرت نه این که او را شایسته آن نمی‌دانسته، یا این که آن از روی اختیار آن حضرت خود بوده آنرا بعد از این که حق تعالی او را مخیر فرموده چنانکه در بعضی احادیث وارد شده.

و «پهن گردانیده آن را از برای غیر او از برای آزمایش» یعنی دانسته این را که دنیا را از برای هر که پهن کرده غیر او از راه بلندی مرتبه او و ترجیح او بر آن حضرت نبوده بلکه از برای آزمایش اوست و این که ظاهر شود که او وفای بشکر آن و ادای حقوق آن میکند تا مستحقّ ثواب شود، یا نمی‌کند تا مستحقّ عقاب گردد، و غرض از آزمایش حق تعالی چنانکه مکرّر مذکور شد ظاهر شدن امرست بر مردم تا این که ایشان را حجتی نباشد و اگر نه حق تعالی عالم بذات و حال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۰

هر کس باشد و حاجتی او را بازمایش نباشد.

۶۷۰۶

قد تواخی الناس علی الفجور، و تهاجرو علی الدین، و تحاببوا علی الکذب، و تباغضوا علی الصدق.

بتحقیق که برادر یکدیگر شده‌اند مردم بر گنهکاری، و دوری گزیده‌اید از یکدیگر بر دینداری، و دوست گردیده‌اند با یکدیگر بر دروغ، و دشمن شده‌اند بر راستی. مراد مذمت اکثر مردم آن زمان است و این که بر سر فسق و فجور با یکدیگر برادر و مهربان شوند، و بر سر دین از هم دوری کنند یعنی کسی که خواهد که دینداری کند از او دوری کنند، و همچنین بر دروغ با یکدیگر دوستی کنند و بر راستی دشمنی کنند.

۶۷۰۷

قد ظهر اهل الشرّ، و بطن اهل الخیر، و فاض الکذب، و غاض الصدق.

بتحقیق که ظاهر شده است اهل شرّ، و پنهان شده‌اند اهل خیر، و بسیار شده دروغ، و کم شده است راست، این نیز مذمت آن زمان و مردم آنست.

۶۷۰۸

قد اوجب الایمان علی معتقده اقامه سنن الاسلام و الفرض.

بتحقیق که واجب کرده ایمان بر اعتقاد کننده آن بر پای داشتن طریقه‌های مسلمانی و غرض را، یعنی کسی که اعتقاد ایمان داشته باشد البته ایمان او لازم می‌سازد بر او بر پای داشتن طریقه‌های اسلام و فرایض آن را، پس کسی که آنها را بر پای ندارد نشان اینست که اعتقاد ایمان ندارد یا سست است اعتقاد او، و ممکن است که مراد همین باشد که بر کسی که اعتقاد ایمان داشته باشد لازم است بر پای- داشتن آنها، و اگر نه ایمان او چندان بکار او نیاید و مراد به «اسلام» و «ایمان» هر دو یکیست یعنی دین اسلام یا خصوص دین حقّ از جمله ادیان آن، و مراد به «طریقه‌های اسلام» همه فرایض یعنی واجبه‌های آنست و ذکر «فرض» بعد از آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۱

تأکیدست. و ممکن است که مراد به آنها واجبات عمده باشد که شعار اسلام است مانند نماز و روزه و حجّ و ذکر «فرض» بعد از آن تعمیم بعد از تخصیص باشد تا شامل همه فرایض واجبه‌ها شود و بر هر تقدیر بلفظ مفرد آوردن آن نه جمع از برای رعایت سجع فقره بعد است، و ممکن است که «سنن» نیز مفرد باشد بمعنی طریقه اسلام موافق فرض نهایت مراد همه طریقه‌ها باشد چنانکه مراد بفرض همه فرایض است و سنن هر گاه مفرد باشد بفتح سین و ضمّ آن و کسر آن و فتح نون و ضمّ آن همه می‌توان خواند و هر گاه جمع باشد بضمّ سین است و فتح نون.

۶۷۰۹

قد استدار الزّمان کهیئته یوم خلق «۱» السّماوات و الارض «۲».

بتحقیق که بر گردیده روزگار مانند هیئت آن در روزی که آفریده خدا آسمانها و زمین را. نقل این کلام معجز نظام از آن حضرت صلی الله علیه و آله در کتاب دیگر بنظر نرسیده بلکه آن روایت شده از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که فرموده‌اند در حجة الوداع و بیان آن اینست که مشرکان نسیء می‌کردند یعنی پس می‌انداختند ذی حجه را در هر دو سال بماه دیگر و حجّ می‌کردند در هر ماهی دو سال پس حجّ کردند در ذی حجه دو سال و در محرم دو سال و همچنین در هر ماهی تا این که واقع شد حجه که پیش از حجة الوداع بود در ذیقعدة و افتاد حجة الوداع بذیحجه پس آن حضرت صلی الله علیه و آله خطبه فرمودند مشتمل برین کلام و مراد این بود که: درین سال برگشت ذی حجه بوضع و هیئت خود که در ابتدای خلق عالم داشت و همچنین هر ماهی و باطل شد نسیء که ایشان می‌کردند و اگر نسبت آن بآن حضرت علیه السّلام صحیح باشد چنانکه درین کتاب نقل شده ممکن است که آن حضرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۲

علیه السّلام نیز این را فرموده باشند در وقتی که نصب شده بودند از برای خلافت ظاهری و مراد این باشد که حالا برگشت روزگار بر هیئت و وضعی که داشت در روزی که خلق آسمانها و زمین شد یعنی در آن روز خلافت من مقرر شده بود و چندی روزگار خیانت کرد در آن و از آن هیئت افتاد تا حال که دیگر برگشت و چندی روزگار خیانت کرد در آن و از آن هیئت افتاد تا حال که دیگر برگشت بر همان هیئت. و ممکن است که مراد اخبار ازین باشد که اوضاع کواکب در آن وقت موافق باشد با اوضاع آنها در روزی که خلق آسمانها و زمین شده و الله تعالی یعلم.

۶۷۱۰

قد کثر القبیح حتّی قلّ الحیاء منه.

بتحقیق که بسیار شده است قبیح بمرتبه که کم شده شرم از آن.

۶۷۱۱

قد کثر الکذب حتّی قلّ من یوثق به.

بتحقیق که بسیار شده دروغ بمرتبه که کم شده کسی که اعتماد کرده شود باو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۳

[حرف قاف بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام در حرف قاف بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه بلفظ واحد مانند فصل سابق که همه فقرات مصدر بلفظ «قد» بود.) فرموده است آن حضرت علیه السّلام:

۶۷۱۲

قرنت الحکمة بالعصمة.

همراه کرده شده است حکمت با عصمت، مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست درست است، و مراد به «عصمت» نگاهداریست از گناهان، و مراد اینست که صاحب حکمت البته خود را از گناهان نگاهدارد و مرتکب آنها نشود.

۶۷۱۳

قرنت الهیة بالخیبة.

همراه کرده شده هیبت با خیبت، «هیبت» بمعنی ترس است، و «خیبت» بمعنی نومیدی، و مراد اینست که کسی که ترسد از کسی نومید می‌گردد از او، یا کسی که مردم ترسند از او نومید می‌گردند از او، پس کسی که باید مردم از او امیدوار باشند تا این که بگردند با او و مطیع و منقاد او باشند مانند پادشاهان باید که هیبت زیاد بر خود قرار ندهند و اگر نه مردم نومید گردند از او ورم کنند و اعانت و یاری او نکنند بلکه بفکر دفع او افتند.

۶۷۱۴

قرن الحیاء بالحرمان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۴

همراه کرده شده شرم با محرومی. مراد اینست که صاحب حیا و شرم باعتبار شرمی که دارد چون اظهار احوال خود و بعضی تلاشها نمی‌تواند کرد غالب اینست که محروم می‌گردد از خیرات و مبرآت که داده شود پس کسی که عطای آنها کند خوب است که متفحص چنین مردم باشد و ایشان را ترجیح دهد بر دیگران.

۶۷۱۵

قرن الاجتهاد بالوجدان.

همراه کرده شده جدّ و جهد با دریافتن، مراد اینست که غالب اینست که کسی که در مطلبی جدّ و جهد کند آخر دریابد آنرا چنانکه مشهورست که: من قرع بابا و لجّ و لجّ، یعنی هر که بکوبد دری را و لجاجت کند داخل شود «۱».

۶۷۱۶

قرن الاکثار بالملل.

همراه کرده شده پرگوئی با ملالت، یعنی غالب اینست که سبب ملالت شنوندگان می‌شود.

۶۷۱۷

قرن الطمع بالدّلّ.

همراه کرده شده طمع با خواری.

۶۷۱۸

قرن القنوع بالغناء.

همراه کرده شده قنوع با توانگری، مراد به «قنوع» بضمّ قاف راضی شدن بنصیب و بهره خودست از دنیا، و همراه بودن آن با توانگری باعتبار اینست که کسی که راضی شد بآن طلب زیاد بر آن نمی‌کند و بی‌نیاز می‌گردد از دیگران و این حقیقت توانگریست. و ممکن است نیز که قنوع بالخاصیة سبب توانگری ظاهری نیز گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۵

۶۷۱۹

قرن الحرص بالغناء.

همراه کرده شده حرص با تعب و زحمت، و این ظاهرست.

۶۷۲۰

قرن الورع بالتقی.

همراه کرده شده ترس با پرهیزگاری، یعنی هر که را ترس از خدا باشد پرهیزگاری و اجتناب از نافرمانی او باشد، و هر که را پرهیزگاری نباشد این نشان اینست که ترس از خدا ندارد.

۶۷۲۱

قرنت المحنة بحبّ الدّینیا.

همراه کرده شده محنت با دوستی دنیا، یعنی دوستی دنیا بی‌رنج و محنت در دنیا نباشد قطع نظر از آخرت.

۶۷۲۲

قلّما تصدق الآمال.

کم است که راست گوید امیدها، یعنی راست شود و بعمل آید پس فریب آنها نباید خورد.

۶۷۲۳

قلّما يعود الادبار اقبالا.

کم است که بر گردد ادبار اقبال، یعنی این که دولتی یا نعمتی که پشت گرداند باز رو آورد و بر گردد، پس باید که آدمی کمال اهتمام کند در این که کاری نکند که باعث ادبار دولت و نعمت او گردد زیرا که بعد از ادبار آن کم است که آن باز اقبال کند.

۶۷۲۴

قلّما ينصف اللسان في نشر قبيح او احسان.

کم است که عدل کند زبان در پراکنده کردن قبیحی یا احسانی. مراد اینست که کم است که زبان در مذمت کسی و وصف او بقبیحی یا مدح کسی و وصف او بنیکوئی عدالت کند و افراط نکند و زیاده از آنچه در او باشد نگوید پس باید که حذر کرد از آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۶

و اهتمام داشت در اجتناب از آن.

۶۷۲۵

قلّما تدوم مودة الملوک و الخوان «۱».

کم است که پاینده بماند دوستی پادشاهان و خیانت کنند. «پاینده نماندن دوستی پادشاهان» ظاهرست، چه اندک امر ناملایمی که از کسی صادر شود عمدا یا سهوا در نظر ایشان بسیار عظیم نماید و باعث زوال دوستی ایشان گردد، و «پاینده نماندن دوستی خیانت کننده» باعتبار اینست که کسی که خیانت کننده باشد و در اموال خیانت کند پس در حقوق دوستی بطریق اولی خیانت کند پس از برای اندک جلب نفعی یا دفع ضرری دوستی او زایل شود بلکه بدشمنی مبدل گردد، و دیگر این که با هر که خیانت کند از او خایف گردد و ترسد که مبادا او بر آن مطلع گردد پس خواهان دفع آن گردد چه جای این که او را دوست دارد.

۶۷۲۶

قلّما يصيب رأى العجول.

کم است که درست باشد رأى شتاب کننده، مراد تحریص بر فکر و تأمل است در کارها و این که بی فکر شتاب در آنها نباید کرد، زیرا که کم است که رأى شتاب کننده درست باشد.

۶۷۲۷

قلّما تدوم خلّة الملول.

کم است که پاینده ماند دوستی ملول، یعنی کسی که ملول و آزرده شود از کسی، پس آدمی باید که دوستی کسی را که خواهد او را ملول و آزرده نکند زیرا که کم است که با وجود آن دوستی او بماند، و در بعضی نسخه‌ها «الملوک» بکاف است نه بلام و بنا بر این ترجمه این است که: کم است که پاینده ماند دوستی پادشاهان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۷

چنانکه در فقره سابق مذکور شد و بنا بر این فقره خواهد بود علیحده و أخت فقره سابق نباشد.

۶۷۲۸

قليل يدوم خير من كثير ينقطع.

اندکی که دائمی باشد بهترست از بسیاری که بریده شود. مراد تحریص أمراء و حکام است «۱» باین که راضی شدن باندکی و دائمی بودن آن با بقای دولت بهترست از این که بسیاری بظلم و تعدی کسب شود و در اندک وقتی بسبب آن بنکبت عزل مبتلا شوند و آن بالکلیه از ایشان بریده شود.

۶۷۲۹

قليل الطمع يفسد كثير الورع.

اندک طمع فاسد می گرداند بسیار پرهیزگاری را، مراد اینست که کسی که اندک طمعی داشته باشد غالب اینست که آن باعث این می شود که بسیار پرهیزگاری از او فوت شود و مرتکب حرام بسیاری شود پس راه طمع هر چند اندک باشد بخود نباید داد، و یا این که هر چند کسی پرهیزگاری بسیاری داشته باشد هر گاه اندک طمعی داشته باشد آن طمع او فضیلت پرهیزگاری او را فاسد کند و او را بسبب آن پرهیزگاری شرفی و بلندی مرتبه حاصل نشود.

۶۷۳۰

قتل الحرص راکبه.

کشته است حرص سوار خود را، یعنی هلاک گرداند کسی را که صاحب آن باشد.

۶۷۳۱

قتل القنوط صاحبه.

کشته است نومیدی صاحب آنرا، یعنی نومیدی از درگاه حق تعالی سبب هلاکت صاحب آن می شود هر چند آدمی گنهگار باشد باز باید که امید رحمت حق تعالی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۸

داشته باشد که نومیدی از رحمت او بدترین گناهان است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده.

۶۷۳۲

قطیعة الاحمق حزم.

بریدن از احمق یعنی کم عقل دور اندیشی است زیرا که مصاحبت و اختلاط با احمق کم است که سبب زیان و خسروانی نشود.

۶۷۳۳

قطیعة الفاجر غنم.

بریدن از فاسق غنیمی است، زیرا که مصاحبت او کم است که باعث سرایت حال او در این کس نیز فی الجمله نگردد و قطع نظر از آن نیز بریدن از او و ترک مصاحبت او بسبب فسق او از افراد امر بمعروف و نهی از منکرست و از آن راه باعث أجر و ثواب باشد.

۶۷۳۴

قلیل الادب خیر من کثیر النسب.

اندک ادب بهترست از بسیار نسب، یعنی بزرگی اصل و نژاد، زیرا که ادب هر قدر که باشد باعث افزونی مرتبه صاحب آن بآن قدر می شود بخلاف بزرگی اصل و نژاد که باعث افزونی مرتبه از برای این کس نشود تا خود کسب فضیلت نکند بلکه هر گاه خود کسب فضیلتی نکند آن باعث عیب و عار او گردد که با آن اصل و نژاد عاری باشد از فضایل.

۶۷۳۵

قلیل الحق یدفع کثیر الباطل کما انّ اللیل من النار یحرق کثیر الحطب.

اندک حق دفع میکند بسیار باطل را چنانکه اندکی از آتش می سوزاند بسیار هیمة راه، مراد تقویت أصحاب خودست و دلیر نمودن ایشان باین که قلبی از ایشان چون بر حق آند بسیاری از اهل باطل را دفع توانند کرد، یا این که در هر کس قلبی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۴۹۹

از حق که باشد بسیاری از باطل را از او دفع کند و زایل نماید.

۶۷۳۶

قلیل لک خیر من کثیر لغیرک.

اندکی از برای تو بهترست از بسیاری از برای غیر تو، یعنی اندک مالی که از برای خود صرف کنی بهترست از بسیاری که جمع کنی و بگذاری از برای غیر خود.

۶۷۳۷

قاتل هواک بعقلک تملک رشدک.

جنگ کن با خواهش خود بعقل خود تا مالک شوی راه راست درست خود را.

۶۷۳۸

قلیل من الاخوان من ینصف.

اندکی اند از برادران آنان که انصاف ورزند، یعنی با برادران خود بانصاف و عدل سلوک کنند و حیف و جورری نکنند.

۶۷۳۹

قلیل من الاغنیاء من یواسی و یسعیف.

اندکی اند از توانگران آنان که مواسات کنند و اسعاف کنند. «مواسات» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی مطلق جود و بخشش است یا جود و بخششی که از قدر کفاف خود باشد نه از آنچه زاید بر آن باشد، یا بخشش چیزی با وجود احتیاج خود بآن. و «اسعاف» بمعنی بر آوردن حاجت است.

۶۷۴۰

قلیل تدوم علیه خیر من کثیر مملول.

اندکی که پاینده باشی بر آن بهترست از بسیاری ملالت داشته شده از آن، یعنی اندک عبادتی که مداومت کنی بر آن بهترست از این که بسیار باشد و ملالت بهم رسانی از آن و سبب این شود که مداومت بر آن نکنی.

۶۷۴۱

قلّما تنجح حيلة العجول او تدوم مودة الملول.

کم است که فیروزی یابد چاره شتاب کننده، یا دائمی ماند دوستی ملالت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۰

بهم رساننده، یعنی کم است که کسی که شتاب کند در کارها و بی تأمل و تفکر کند چاره که از برای خود بکند درست شود و بمطلب برسد پس در کارها شتاب نباید کرد، و همچنین کم است که کسی که ملالت بهم رساند از کسی، دوستی او باقی بماند، پس دوستی را که دوستی او را خواهند از خود ملول نباید کرد و بعد ازین که ملول شود اعتماد بر دوستی او نباید کرد.

۶۷۴۲

قلیل محمد مغبته خیر من کثیر تضرّ عاقبته.

اندکی که ستوده شود عاقبت آن بهترست از بسیاری که ضرر کند انجام آن.

یعنی اندکی از دنیا که عاقبت آن نیکو باشد بهترست از بسیاری که عاقبت آن زیان داشته باشد بحسب آخرت یا دنیا یا هر دو.

۶۷۴۳

قدر الرّجل علی قدر همته، و عمله علی قدر نیته.

قدر مرد بر اندازه همت اوست و عمل او بر اندازه نیت اوست، یعنی قدر و بلندی مرتبه مرد بر اندازه جود و سخاوت اوست یا همت او در هر باب، پس هر که سخاوت او بیشتر باشد یا همت او بلندتر باشد و بمراتب پست در هر باب راضی نشود قدر و مرتبه او بلندتر باشد. و «عمل او بر اندازه نیت اوست» یعنی هر که نیت و قصد او مرتبه بلندست عمل او هم فرا خور آنست و اگر بمرتبه پست راضی باشد عمل او هم بقدر آنست.

۶۷۴۴

قلیل یفتقر الیه خیر من کثیر یستغنی عنه.

اندکی که حاجت باشد بآن بهترست از بسیاری که بی نیازی باشد از آن، یعنی از دنیا همین اندکی باشد بقدر آنچه احتیاج باشد بآن بهترست از این که بسیار باشد که حاجتی نباشد بآن و در دنیا تعب حفظ و نگهداری آن باید کشید و در آخرت زحمت حساب و کتاب آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۱

۶۷۴۵

قلیل یخفّ «۱» علیک عمله خیر من کثیر تستثقل حمله.

اندکی که سبک باشد بر تو عمل آن بهترست از بسیاری که سنگین شماری برداشتن آنرا، یعنی اندک عبادتی که سبک باشد بر تو و از روی شوق و نشاط بکنی آن را بهترست از بسیاری که سنگین باشد بر تو و با کراهت و ملالت بکنی آنرا، یا اندکی از دنیا که آسان باشد بر تو کار فرمودن آن بهترست از بسیاری از آن که سنگین باشد بر تو برداشتن آن و بتعب و زحمت اندازد ترا.

۶۷۴۶

قلّة الشکر تزهدّ فی اصطناع المعروف.

کمی شکر بی رغبت می گرداند در کردن احسان. مراد اینست که مردم احسانی که بکسی بکنند متوقع شکر زیادی اند بر آن، پس هر گاه شکر آن کم بشود باعث بی رغبتی ایشان می شود در احسان باو بلکه بدیگران نیز که مبادا ایشان نیز چنین باشند.

۶۷۴۷

قلّة الاکل من العفاف، و کثرته من الاسراف.

کمی خوردن از عفاف است، و بسیاری آن از اسراف. «عفاف» بفتح فاء بمعنی باز ایستادن از حرامهاست، و پوشیده نیست که زیاد خوردن بمرتبه که ضرر کند حرام است پس کمی آن که بآن مرتبه نرسد از جمله عفاف است و یک جزء آن یا یک فرد آنست و اگر بمرتبه ضرر نرسد اما بقدر سیری باشد و باعث گرانی بدن شود و کسالت در طاعات و عبادات، مکروه باشد، و باعتبار اختلاف مراتب آن مراتب کراهت آن نیز مختلف باشد و از برای مبالغه در کراهت آن خصوصا بعضی مراتب آن یکی را که بآن مرتبه نیز نرسد از جمله عفاف می توان شمرد بلکه ممکن است که عفاف حقیقت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۲

در ترک هر ناخوشی باشد خواه حرام و خواه مکروه و آنچه ترک حرام باشد عفاف واجب باشد و آنچه ترک مکروه باشد عفاف مندوب، و بنا بر این مرتبه اولی از جمله عفاف واجب باشد و مرتبه دوم از جمله عفاف مندوب، و برین قیاس است «بودن آن از اسراف» چه قسم اول از جمله افراد اسراف است بی شبهه، و قسم دوم یا از برای مبالغه در کراهت آن از جمله اسراف شمرده شود، یا این که اسراف نیز حقیقت باشد در همه مراتب حرام و مکروه آن.

۶۷۴۸

قَلَّةُ الْاِسْتِرْسَالِ اِلَى النَّاسِ اِحْزَمُ.

کمی اعتماد بر مردم و اظهار اُسرار خود بایشان دور اندیش ترست، یعنی دور اندیشی در آن بیشترست یا این که صاحب آن دور اندیش ترست.

۶۷۴۹

قَلَّ مَنْ اَكْثَرَ مِنَ الطَّعَامِ «۱» فَلَمْ يَسْقَمْ.

کم است کسی که بسیار کند از خورش، پس بیمار نشود.

۶۷۵۰

قَلِيلٌ يَكْفِي خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يَطْغَى.

اندکی یعنی از مال یا دنیا که بس باشد بهترست از بسیاری که طغیان آورد، یعنی باعث تکبر و سرکشی و در گذشتن از حدّ و اندازه باشد.

۶۷۵۱

قَلِيلٌ يَنْجِي خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يَرْدِي.

اندکی یعنی از مال یا دنیا که رستگار سازد بهترست از بسیاری که هلاک گرداند یا بیندازد، یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۶۷۵۲

قِيَمَةُ كُلِّ امْرَأٍ مَا يَعْلَمُ.

بهای هر مردی آنست که میدانند یعنی بقدر علم و دانائی اوست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۳

۶۷۵۳

قَدَّمَ اِحْسَانَكَ تَغْنَمُ.

پیش فرست احسان خود را تا غنیمت یابی یعنی پیش فرست از برای آخرت خود تا غنیمت یابی در آن و «غنیمت» بمعنی نفع عمده است چنانکه مکرّر مذکور شد.

۶۷۵۴

قَوْمٌ لَسَانُكَ تَسْلَمُ.

راست کن زبان خود را تا سالم مانی.

۶۷۵۵

قَرِينُ الشَّهَوَاتِ اَسِيرُ التَّبَعَاتِ.

همراه خواهشها گرفتار وبالهاست.

۶۷۵۶

قَرِينُ الْمَعَاصِي رَهِيْنُ السَّيِّئَاتِ.

همراه نافرمانیها در گرو گناهان است، یعنی حق تعالی او را در گرو گناهان او دارد تا جزای آنها بدهد مگر این که بتوبه و پشیمانی یا بنحو دیگر مثل کردن کار خوبی که تلافی آنها کند یا شفاعت شفيعی یا از راه عفو و فضل از گرو در آید.

۶۷۵۷

قِضَاءُ مُتَقِنٍ وَ عِلْمٌ مُبْرَمٌ.

قضایبست استوار و علمیبست محکم، یعنی قضای حق تعالی یعنی حکم و تقدیر او قضایبست استوار که کسی آن را بر هم نمی تواند زد، و علم او علمیبست محکم، که خلاف آن واقع نمی تواند شد.

۶۷۵۸

قَوْلٌ «لَا اَعْلَمُ» نِصْفُ الْعِلْمِ.

گفتن «نمی دانم» نصف دانائیتست، یعنی هر گاه کسی چیزی را نداند و گوید که: نمی دانم، این نصف علم است، زیرا داند این را که نمی داند و فرق میانه معلوم خود و مجهول خود کرده و امتیاز داده آنها را از یکدیگر، بخلاف کسی که جهل مرکب داشته باشد و نداند چیزها را و اعتقاد این داشته باشد که میداند چه اصلا بهره از علم نداشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۴

۶۷۵۹

قلّ من عجل آلا هلك.

کم است کسی که شتاب کند مگر این که هلاک شود یعنی شتاب کند در کارها و بی تأمل و تفکر کند مگر این که زیان و خسران کند.

۶۷۶۰

قلّ من صبر آلا ملک.

کمست کسی که صبر کند مگر این که مالک شود، یعنی مالک فیروزی شود و بمطلب رسد.

۶۷۶۱

قلّ من صبر آلا قدر.

کمست کسی که صبر کند مگر این که توانا شود، یعنی قادر و توانا شود بر مطلب خود.

۶۷۶۲

قلّ من صبر آلا ظفر «۱».

کم است کسی که صبر کند مگر این که فیروزی یابد، این هر سه فقره مبارکه بیک مضمون است که هر یک را در مقامی فرموده اند.

۶۷۶۳

قیمة کلّ امرء عقله.

بهای هر مردی عقل اوست، یعنی بقدر عقل و خرد اوست.

۶۷۶۴

قدر المرء علی قدر فضله.

قدر مرد بر اندازه فضل اوست، یعنی بقدر احسان و انعام اوست یا افزونی مرتبه او از هر راهی که باشد از علم و سایر فضایل.

۶۷۶۵

قدر کلّ امرء ما یحسنه.

قدر هر مردی آن چیز است که نیکو داند آن را، یعنی بر اندازه هر صنعتی است که خوب داند آن را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۵

۶۷۶۶

قلّة العفو اقبح العیوب، و التّسرّع الی الانتقام اعظم الذّنوب.

کمی عفو زشت ترین عیبهاست، و شتاب کردن بسوی انتقام بزرگترین گناهان است، مراد به «عفو» در گذشتن از گناهان مردم و تقصیرات ایشانست، و «بودن کمی آن زشت ترین عیبها» ظاهرست، زیرا که اجر و ثواب عفو بسیار عظیم است پس فوت کردن آن از خود عیبی است که عیبی از آن زشت تر نباشد، و کم عیبی بآن زشتی باشد، و «بودن پیشی گرفتن بسوی انتقام بزرگترین گناهان» باعتبار اینست که کسی که خشمناک شد هر گاه صبر نکند و شتاب کند در انتقام نمی شود که زیاده از قدر استحقاق نشود و بسا باشد که بقتل و جرح و مانند آنها بکشد و دنیا و آخرت او را فاسد و تباہ گرداند.

۶۷۶۷

قلّة الکلام یستر العیوب، و یقلّل الذّنوب.

کمی سخن گفتن می پوشاند عیبها را، و کم میکند گناهان را. «پوشانیدن آن عیبها را» ظاهرست، چه بسیاری از عیبها بسخن گفتن ظاهر می شود، و «کم کردن آن گناهان را» باعتبار اینست که سخن گفتن بسیار نمی شود که مشتمل بر غیبت و هرزه و درشتی با مردم نشود پس کمی آن باعث کمی گناهان می شود.

۶۷۶۸

قلّة الا کلّ یمنع کثیرا من اعلال «۱» الجسم.

کمی خوردن منع میکند بسیاری از علت های بدن را.

۶۷۶۹

قطیعة الرّحم تجلب «۲» التّقم.

بریدن از خویش می‌کشد انتقامها را، یعنی سبب انتقامهای حق تعالی می‌شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۶

۶۷۷۰

قلّة الکلام یستر العوار «۱» و یؤمن العثار «۲».

کمی سخن گفتن می‌پوشاند عیب را، و ایمن می‌سازد از لغزش، یعنی عیبها را که از سخن گفتن ظاهر شود و لغزشها که بسبب آن حاصل شود.

۶۷۷۱

قلّة الخلطة تصون الدّین، و تریح من مقاربه الاشرار.

کمی آمیزش نگاه می‌دارد دین را، و آسایش می‌دهد از نزدیکی بدان. و در بعضی نسخه‌ها «مقارنه» بنون است نه ببا، و بنا بر این ترجمه اینست که: و

آسایش می‌دهد از همراهی و رفاقت بدان.

۶۷۷۲

قلیل العلم مع العمل خیر من کثیره بلا عمل.

اندکی از علم با عمل بهترست از بسیار آن بی‌عملی.

۶۷۷۳

قدّر ثمّ اقطع، و فکّر ثمّ انطق، و تبین ثمّ اعمل.

اندازه بگیر پس بپر، و فکر کن پس سخن گوی، و بدان پس عمل کن. مراد اینست که چنانکه هر گاه خواهی که جامه ببری باید که اول اندازه آن را

بگیری بعد از آن ببری، همچنین «هر گاه خواهی سخن بگویی فکر کن در آن» که آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۷

بمنزله اندازه گرفتن آنست بعد از آن سخن گوی که آن بمنزله بریدن آنست، و «بدان پس عمل کن»، یعنی معرفت احکام شرعی حاصل کن بعد از آن

عمل کن به آنها.

۶۷۷۴

قلب الاحمق فی فیه، و لسان العاقل فی قلبه.

دل احمق یعنی کم عقل در دهان اوست و زبان عاقل در دل اوست، مراد به «بودن دل احمق در دهان او» اینست که چنین نیست که در دل فکری و

تأملی کند و بعد از آن بزبان گوید بلکه هر چه بزبان او بیاید می‌گوید پس گویا دل او که محلّ فکرست در زبان اوست، و «زبان عاقل در دل اوست»

باعبار این که آنچه می‌گوید چیز نیست که اول در دل آن را تخمیر و تصویر میکند پس گویا زبان او در آن جاست و از آنجا می‌گوید.

۶۷۷۵

قلب الاحمق وراء لسانه، و لسان العاقل وراء قلبه.

دل احمق وراء زبان اوست، و زبان عاقل وراء دل اوست، فلان وراء فلان است، یعنی در عقب آنست یا پیشروی آنست، و در اینجا هر یک مناسب است،

و بر هر تقدیر این نیز مضمون فقره سابق است و از شرح آن شرح این نیز ظاهر می‌شود.

۶۷۷۶

قلوب الرّجال وحشیة، فمن تألفها اقبلت علیه.

دل‌های مردان وحشی‌اند کسی که آلفت بفرماید آنها را رو می‌آورند بسوی او.

مراد اینست که دل‌های مردان بحسب اصل خلقت و جبلت وحشی و رم‌کننده‌اند و انس و آلفت نمی‌گیرند ب دیگران مگر این که کسی بمهربانی و احسان

رام کند آنها را و آلفت دهد بخود مانند جانور وحشی که بطعمه دادن رام می‌شود، پس کسی که خواهد که دل‌ها روی بسوی او آورند باید که آنها را

بلطف و احسان آلفت دهد و رام گرداند.

۶۷۷۷

قلوب العباد الطّاهرة مواضع نظر اللّٰه سبحانه، فمن طهر قلبه نظر الیه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۸

دل‌های پاک بندگان جایگاههای نظر خدای سبحانه است، پس هر که پاک گرداند دل خود را نظر کند بسوی او. مراد به «پاکی دل‌ها» پاکی آنهاست از

کینه و رشک و حمیت و سایر ملکات ذمیمه و قصدهای بد، و مراد اینست که: دل‌های پاک جایگاههای نظر لطف حق تعالی است بافاضه انوار هدایت و

علوم و معارف بر آنها، پس کسی که پاک گرداند دل خود را نظر کند حق تعالی بسوی او، و اگر پاک نگرداند محروم ماند از آن.

۶۷۷۸

قولوا الحقّ تغنموا، و اسکتوا عن الباطل تسلموا.
بگوئید حق را تا غنیمت برید، و خاموش باشید از باطل تا سالم مانید.

۶۷۷۹

قدّموا خیرا تغنموا، و اخلصوا اعمالکم تسعدوا.
پیش بفرستید خیری را تا غنیمت برید، و خالص گردانید عملهای خود را تا نیکبخت گردید.

۶۷۸۰

قدرتک علی نفسک افضل القدرة، و امرتک علیها خیر الامر.
توانائی تو بر نفس خود افزونترین توانائیست، و فرمانروائی تو بر آن نیکوترین فرمانروائیست.

۶۷۸۱

قوة سلطان الحجّة اعظم من قوة سلطان القدرة.
قوت تسلط حجت عظیم ترست از قوت تسلط توانائی، یعنی قوت تسلطی که بسبب حجت یعنی دلیل و برهان حاصل شود عظیمترست از قوت تسلطی که بسبب قدرت و توانائی بهم رسد، زیرا که تسلطی که بسبب حجت حاصل شود باعث اطاعت و انقیاد در ظاهر و باطن هر دو گردد و تسلطی که بسبب قدرت حاصل شود همین باعث اطاعت و انقیاد ظاهری گردد، و دیگر آنچه بسبب حجت حاصل شود زوال را بآن راهی نباشد بخلاف آنچه بسبب قدرت حاصل شود که ممکن است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۰۹

که زایل شود بزوال قدرت، بلکه بر عکس شود باین که توانا ناتوان گردد و ناتوان توانا، و غرض اینست که عمده کمال افزونی مرتبه در تسلطی است که بسبب حجت حاصل شود نه آنچه بسبب قوت و زور پهلوانی یا کثرت أعوان و أنصار باشد.

۶۷۸۲

قطیعة الرّحم من اقبح الشّیم.
بریدن از خویش از زشتترین خصلتهاست.

۶۷۸۳

قطیعة الرّحم تزیل التّع.
بریدن از خویش زایل میکند نعمتها را.

۶۷۸۴

قطع العلم عذر المتعلّین.

بریده است علم عذر متعللان را، ظاهر اینست که مراد به «متعللان» جمعی باشد که نافرمانیها کرده باشند و علت و سبب گویند از برای آن و مراد این باشد که: اگر کسی جاهل باشد معذور تواند شد و هر گاه عالم باشد و دانسته نافرمانی کرده باشد علم عذر او را بریده و دیگر عذری از برای او نباشد، و ظاهر اینست که مراد به «علم» مقابل جهل و سهو و نسیان همه باشد نه مقابل خصوص جهل، زیرا که سهو و نسیان نیز عذر باشد بلکه قویتر از جهل باشند چنانکه از تتبع فتاوی علمای در کتب فقهیه ظاهر می شود.

۶۷۸۵

قرین السوء شرّ قرین، و داء اللّوم داء دفین.

همنشین بد بدترین همنشینی است، و درد لثیمی یعنی دنائت و ناکسی دردیست نهانی.

۶۷۸۶

قطیعة الجاهل تعدل صلة العاقل.

بریدن از جاهل برابرست با پیوند با عاقل، یعنی در خوبی و نیکوئی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۰

۶۷۸۷

قبیح عاقل خیر من حسن جاهل.

زشتی عاقل بهترست از نیکوئی جاهل. و ممکن است که «قبیح» و «حسن» باضافه خوانده شود و ترجمه این باشد که: کار زشت عاقل بهترست از کار نیکوی جاهل.

۶۷۸۸

قطیعة العاقل لك بعد نفاذ الحيلة فيك.

بریدن عاقل مر ترا بعد از روان شدن چاره است در تو. ممکن است که مراد این باشد که عاقل از راه حزم و دور اندیشی که دارد هر چند با کسی دشمن باشد بالکلیه از تو نمی‌برد و فی الجمله ربطی باقی می‌گذارد مگر این که حيله او روان باشد در او و چاره او کرده باشد بر وجهی که دیگر از او بهیچ وجه اندیشه نداشته باشد پس اگر عاقلی از تو ببرد بدان که چنین کرده و هر چاره که توانی از برای خود بکن.

و در بعضی نسخه‌ها «نفاذ» بدال بی‌نقطه واقع شده و بنا بر آن ترجمه اینست که: بریدن عاقل مر ترا بعد از فانی شدن چاره است در تو، یعنی تا تواند که چاره بکند از برای اصلاح میانه تو و او میکند و بعد از این که هیچ چاره از برای آن نتواند کرد می‌برد از تو، و بنا بر این غرض نصیحت اوست باین که با مردم چنین باید سلوک کرد و زود بزود از ایشان نباید برید.

۶۷۸۹

قصر من حرصك وقف عند المقدور لك من رزقك تحرز دينك.

کوتاه کن از حرص خود و بایست نزد آنچه تقدیر شده از برای تو از روزی تو تا این که جمع کنی دین خود را، یعنی اگر چنین کنی جمع کنی دین خود را و بدست آوری و حفظ کنی.

۶۷۹۰

قرين الشهوة مريض النفس معلول العقل.

همراه خواهش یعنی هوا و هوس بیمار نفس بیمار عقل است، یعنی نفس و عقل و خرد او بیمار و علیل است ب بیماری معنوی. و بعضی از اهل لغت گفته‌اند که: بیمار را بحسب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۱

اصل لغت «علیل» می‌گویند و «معلول» نمی‌گویند و علمای متکلمان استعمال آن کرده‌اند و در بعضی نسخه‌ها «معلول» بغین نقطه‌دارست و بنا بر آن ترجمه اینست که: «غلّ کرده شده عقل است»، یعنی عقل و خرد او غلّ کرده شده بآن هوا و هوس و در بند آنها باشد و گرفتار آنها گردد.

۶۸۹۱

قصر و الامل، و خافوا بغتة الاجل، و بادروا صالح العمل.

کوتاه کنید امید را، و بترسید از ناگاه رسیدن مرگ، و پیشی گیرید بعمل صالح.

۶۷۹۲

قلل المقال و قصر الآمال.

کم کن سخن گفتن را، و کوتاه کن امیدها را.

۶۷۹۳

قلل الآمال تخلص لك الاعمال.

کم کن امیدها را تا خالص شود از برای تو عملها، یعنی اگر کم کنی امیدهای دنیوی را خالص می‌شود از برای تو عملها از برای حق تعالی و رضا و خشنودی او تعالی شأنه.

۶۷۹۴

قيّدوا انفسكم بالمحاسبة، و املكوها بالمخالفة.

در بند کشید نفسهای خود را بمحاسبه، و مالک شوید آنها را بمخالفت، یعنی بحساب نفسهای خود برسید و آنها را در بند آن دارید و رها نکنید که هر چه خواهند بکنند، و مالک آنها شوید و آنها را مطیع و فرمانبردار خود کنید باین که مخالفت هوا و هوس آنها کنید و فرمان آنها مبرید، چه هر گاه با نفس چنین سلوک کنید او مطیع شما گردد و مالک او باشید، و اگر پیرو هوا و هوس او گردید او مالک شما شود و هر روز هوا و هوس تازه کند و شما را پیوسته مشغول آنها سازد و مانع شود از سعی از برای آخرت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۲

۶۷۹۵

قليل الدنيا يذهب بكثير الآخرة.

اندکی از دنیا می‌برد بسیاری از آخرت را، زیرا که کم است که در کسب آن ارتکاب حرامی نشود و ادای حقوق آن بشود و در مصرف نامشروعی صرف نشود، و بر تقدیری که هیچ یک از اینها نشود همین کفایست که مانع گردد از استحقاق اجر و ثوابی که از برای فقرا و درویشان باشد هر گاه صبر نمایند.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در توحید حق تعالی یعنی چگونگی او تعالی شأنه.

۶۷۹۶

قرب من الاشياء غير ملابس، بعيد منها غير مباین.

نزدیک است از چیزها بی این که اجتماع و اختلاطی داشته باشد، دورست از آنها بی این که جدا باشد، یعنی نزدیک است بهمه چیز نزدیکی معنوی، باعتبار علم او بطواهر و بواطن آنها، نه این که اجتماع و اختلاط مکانی داشته باشد با آنها.

و دورست از آنها دوری معنوی، باعتبار علو مرتبه او و پستی مراتب آنها، نه باعتبار جدائی مکانی و دوری بحسب آن، چه ذات اقدس او تعالی شأنه مجردست و برترست از این که در مکانی باشد پس نزدیکی و دوری مکانی با چیزی نداشته باشد نزدیکی و دوری او هر دو معنویست و هر یک از راهی.

۶۷۹۷

قووا ایمانکم بالیقین فانه افضل الدین.

قوی و محکم گردانید ایمان خود را بیقین پس بدرستی که آن افزونترین دین است، مراد به «یقین» اعتقاد ثابت جازمی است که از روی دلیل و برهان باشد و مراد اینست که چنین کنید که اعتقاداتی که در دین باید همه بمرتبه یقین برسد و بتقلید و دلایلی که افاده یقین نکند اکتفا مکنید، زیرا که افضل دینها آنست که از روی یقین باشد. و در بعضی نسخه‌ها «قو ایمانک» است بلفظ مفرد و بنا بر این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۳

ترجمه اینست که: قوی گردان ایمان خود را، تا آخر.

۶۷۹۸

قصر املک فما اقرب اجلک.

کوتاه کن امید خود را پس چه نزدیک است اجل تو. مراد تعجب است از نزدیکی مرگ بآمدی و این که با این نزدیکی آن امیدهای دور و دراز دنیوی معقول نیست باید کوتاه کرد آنها را و در فکر تهیه مرگ و بر گرفتن توشه از برای آن بود.

۶۷۹۹

قاتل هواک بعلمک، و غضبک بحلمک.

جنگ کن با خواهش خود بعلم خود، و با خشم خود ببردباری خود.

۶۸۰۰

قضاء اللوازم من افضل المکارم.

بجا آوردن لوازم از افزونترین مکرمتهاست. مراد به «لوازم» واجبیهاست که حق تعالی لازم کرده کردن آنها را، و «بودن بجا آوردن آنها از افزونترین مکرمتها» ظاهرست، چه ترک آنها سبب عذاب و عقاب می‌شود پس بجا آوردن آنها افضل باشد از مکرمتهای دیگر که فضیلتی دارند اما اخلاص به آنها سبب عذاب و عقابی نمی‌شود.

۶۸۰۱

قارب الناس فی اخلاقهم تأمن غوائلهم.

نزدیکی کن با ناس یعنی مردم در خصلتهای ایشان تا ایمن گردی از مصیبتهای ایشان. مراد اینست که با ایشان نزدیک شو بخصلتهای ایشان و بآن نحو سلوک کن تا ایمن گردی از ضررهای ایشان، و این در امور نیست که نامشروع نباشد یا در جائی که تقیه باشد بلکه ممکن است که مراد به «ناس» اهل سنت باشد چنانکه شایع است و بنا بر این صریح است در تقیه.

۶۸۰۲

قبح الحصر خیر من جرح الهمذر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۴

زشتی حصر بهترست از زخم همذر، مراد به «حصر» بفتح حاء و صاد هر دو بی نقطه عاجزی در سخن گفتن است، و «همذر» بفتح‌ها و ذال نقطه‌دار بمعنی کلام بسیار ردی است یا کلام ساقط باطل، و مراد اینست که: عاجزی در سخن گفتن هر چند زشت است باز بهترست از همذر که شنونده را مجروح و زخمی میکند چه زشتی آن کمتر از زخم اینست.

۶۸۰۳

قاوم الشهوة بالقمع لها تظفر.

بایست با خواهش بکوبیدن مر آنرا تا فیروزی یابی، یعنی بایست بجنگ با هوا و هوس، و بکوب آنرا تا فیروزی یابی بسعدت و نیکبختی.

۶۸۰۴

قدّموا بعضا یکن لکم، و لا تخلفوا کلاً فیکون علیکم.

پیش فرستید بعضی را تا بوده باشد از برای شما، و وامگذارید پس از خود همه را پس بوده باشد بر شما. یعنی بعضی از اموال خود را پیش فرستید از برای آخرت بصرف کردن در وجه خیر تا بوده باشد آن از برای شما، یعنی سود دهنده از برای شما، و مگذارید همه را پس از خود پس بوده باشد آن بر شما، یعنی زیان و خسران بر شما.

۶۸۰۵

قارن اهل الخیر تکن منہم، و باین اهل الشّر تبین عنہم.

همراه باش با اهل خیر تا بوده باشی از ایشان، و جدائی کن از اهل شرّ تا جدا شوی از ایشان، یعنی اگر همراهی کنی با اهل خیر تو نیز از ایشان باشی، و این یا باعتبار اینست که صحبت ایشان اثر میکند در او و او را نیز از اهل خیر میکند، و یا باعتبار این که حق تعالی از روی تفضل بمجرّد همراهی او با اهل خیر او را نیز از اهل خیر می‌شمارد و با ایشان محشور میکند.

۶۸۰۶

قصرّ الامل فانّ العمر قصیر، و افعال الخیر فانّ یسیرہ کثیر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۵

کوتاه کن امید را پس بدرستی که عمر کوتاه است، و بکن خیر پس بدرستی که اندک آن بسیارست، یعنی کوتاه کن امید را زیرا که عمر کوتاه است و وفا بامیدهای دراز نمی‌کند، و بکن خیر را هر چه میسر شود اگر چه اندک باشد زیرا که اندک آن بسیارست زیرا که ثواب اندک خیری بسیارست و بر تقدیری که اندک باشد چون دائمی است و بریده نمی‌شود بسیارست.

۶۸۰۷

قوام العیش حسن التّقدیر، و ملاکہ حسن التّدبیر.

قوام زندگانی نیکوئی تقدیرست، و ملاک آن نیکوئی تدبیرست. «قوام چیزی» چیز است که بآن آنرا بر پای توان داشت و حفظ توان نمود. و «ملاک» نیز بهمان معنی است، یعنی چیزی که بآن مالک آن توان شد و «تقدیر» بمعنی اندازه گرفتن است و «تدبیر» بمعنی نظر کردن در عاقبت کارست و مراد اینست که: بر پای داشتن زندگانی و مالک شدن آن یعنی گذرانیدن آن بر وجه نیکو باندازه گرفتن اخراجات است که در آن نه اسراف شود و نه تنگ گیری و بنظر کردن در عاقبت هر کاری و مصالح و مفاصد آن تا هر چه در آن زیان و خسروانی باشد اجتناب شود از آن.

۶۸۰۸

قوّة الحلم عند الغضب افضل من القوّة علی الانتقام.

قوت بردباری نزد خشم افضل و افزونترست از قوت بر انتقام، زیرا که آن سبب اجر و ثواب می‌شود و این باعث وزر و وبال هر گاه زیاده از قدر استحقاق بشود، و بر تقدیری که نشود باین که اکتفا بقدر استحقاق یا کمتر از آن بشود فضیلت عفو و در گذشتن و اجر و ثواب آن را کجا دارد.

۶۸۰۹

قدّموا الدّارع، و اخرّوا الحاسر، و عضّوا علی الاضراس، فانّہ انبا للسیوف عن الہام.

پیش دارید زره پوش را، و پس اندازید بی زره را، و بگذارید دندانها را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۶

بر اضراس، پس بدرستی که این کند کننده ترست مر شمشیرها را از سرها.

این از جمله کلامیست که در آن تعلیم بعضی از آداب جنگ فرموده‌اند و وجه «پیش انداختن زره‌دار» و «پس انداختن بی‌زره» ظاهرست، و «اضراس» بمعنی دندانهاست یا خصوص سه دندان آخرین سه تا از بالا و سه تا از پائین از هر طرفی که مجموع دوازده تا باشد و قبل ازین در فصل عین «عضّوا علی» تا (آخر) نقل و ترجمه و شرح شد نهایت در آنجا «النّواجذ» بجای «الاضراس» بود و مذکور شد که «نواجذ» بمعنی مطلق دندانهاست یا چهار دندان آخر در هر طرفی دوتا، یکی از بالا و یکی از پائین. و ظاهر اینست که مراد در اینجا مطلق دندانهاست و تغییر «نواجذ» و «اضراس» مجرد تغییر لفظی است که از راویان شده بنا بر این که مراد یکی است.

۶۸۱۰

قدّم الاختبار فی اتّخاذ الاخوان، فانّ الاختبار معیار یفرق بین الاخیار و الاشرار.

پیش انداز آزمایش را در فرا گرفتن برادران، پس بدرستی که آزمایش معیاری است که فرق میکند میانه نیکان و بدان، یعنی اگر خواهی که برادران و دوستان از برای خود فراگیری پیشتر آزمایش کن و هر که را خوبی او ظاهر شود او را دوست خود فرا گیر زیرا که تا آزمایش نشود خوبان و بدان از هم جدا نشوند و ظاهر نگردند.

۶۸۱۱

قدّم الاختبار، واجد الاستظهار فی اختیار الاخوان، و آلا الجأک الاضطرار الی مقارنة الاشرار.

پیش انداز آزمایش را، و نیکو کن احتیاط را در بر گزیدن برادران، و اگر نه ملجأ سازد ترا ضرورت بسوی همراهی بدان، یعنی پیشتر آزمایش مردم بکن و خوب احتیاط بکن تا از آنان که خوبی ایشان ظاهر شود برادران و مصاحبان فراگیری و اگر پیش چنین نکنی گاه هست که مضطرّ می شوی بفرا گرفتن همراهان و مصاحبان، و چون آزمایش نکرده با بدان همراه و مصاحب گردی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۷

۶۸۱۲

قلیل الدتیا لا یدوم بقاؤه، و کثیرها لا یؤمن بلاؤه.

اندک دنیا پاینده نمی ماند بقای آن، و بسیار آن ایمنی نیست از بلای آن، غرض مذمتّ دنیاست و سعی از برای آن باین که اندک آن بقائی ندارد و بزودی زایل شود، و بسیار آن که قدری بقائی تواند داشت ایمنی نیست از بلای آن، و منشأ بلاهای گوناگون می شود در دنیا و آخرت.

۶۸۱۳

قلّ من غری «۱» باللذات آلا کان بها هلاکه.

کم است کسی که حریص باشد بلذتها مگر این که بوده باشد به آنها هلاکت او یعنی در دنیا یا آخرت یا هر دو.

۶۸۱۴

قلّ من اکثر من فضول الطّعام آلا لزمته الاسقام.

کم است کسی که بسیار کند از زیادهای خوردنی مگر این که لازم او شود بیماریها و از او جدا نشود.

۶۸۱۵

قبول عذر المجرم من مواجب الکرّم و محاسن الشّیم.

پذیرفتن عذر گنهکار از لوازم کرم است، و از خصلتهای نیکوست «مواجب» جمع «موجب» است یعنی محلّ وجوب یا وجوب و مراد اینست که از چیزی چندست که کرم آنها را واجب و لازم کرده یعنی البته سبب آنها می شود، و مراد به «کرم» شرافت و بلندی مرتبه است.

۶۸۱۶

قیّدوا قوادم النّعم بالشّکر، فما کلّ شارّد بمردود.

در بند کشید آمدههای نعمتها را بشکر، پس نیست هر گریخته بازگشته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۸

شده، یعنی نعمتها که بیاید شما را در بند کشید و نگاهدارید آنها را بشکر کردن که سبب بقای آنهاست که اگر شکر نکنید بگریزد از شما و بسا باشد که دیگر بر نگردد، زیرا که چنین نیست که هر گریخته بر گردد.

۶۸۱۷

قوام الشّریعة الامر بالمعروف، و النّهی عن المنکر، و اقامة الحدود.

بر پای دارنده شریعت یعنی دین امر کردن بمعروف است، و نهی کردن از منکر، و بر پای داشتن حدود، یعنی حدّها که از برای گناهان مقرر شده.

۶۸۱۸

قوام الدنیا بربع، عالم «۱» يعمل بعلمه، و جاهل لا یستتکف ان یتعلّم، و غنیّ یجود بماله علی الفقراء، و فقیر لا یبیع آخرته بدنیه، فاذا لم يعمل العالم بعلمه استتکف الجاهل ان یتعلّم، و اذا بخل الغنیّ بماله باع الفقیر آخرته بدنیه.

نظام دنیا بچهار چیزست، عالمی که عمل کند بعلم خود، و جاهلی که ننگ نداشته باشد از این که بیاموزد، و توانگری که بخشش کند بمال خود بر درویشان، و درویشی که فروشد آخرت خود را بدنای خود، پس هر گاه عمل نکند عالم بعلم خود ننگ میکند جاهل از این که بیاموزد، و هر گاه بخیلی کند توانگر بمال خود، می فروشد درویش آخرت خود را بدنای خود. مراد بأوّل کلام اینست که انتظام احوال دنیا بر وجهی که حق تعالی صلاح آنرا در آن دانسته بچهار صنف است و بعد از آنکه آنها را شمردهاند اشاره فرمودهاند که اگر صنف اوّل اخلاص کنند به آن چه باید بکنند باین که عمل نکنند بعلم خود باعث اختلال صنف دوم نیز می شود زیرا که هر گاه جاهل ببیند که عالم عمل بعلم خود نمی کند علم در نظر او خوار می شود و ننگ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۱۹

می دارد از آموختن آن، و همچنین اگر فرقه سیم اخلاص کنند به آن چه بر ایشان باشد باین که توانگران بخشش نکنند بر درویشان باعث اختلال فرقه سیم نیز می شود، زیرا که درویشان هر گاه توانگران بخشش نکنند بایشان اکثر ایشان صبر نکنند و بفروشد آخرت خود را بدنای خود.

۶۸۱۹

قلّ الغذاء اکرم للنفس و ادوم للصّحة.

کمی غذا گرامی ترست از برای نفس، و پاینده ترست برای صحت.

«گرامی ترست از برای نفس» یعنی نفس را گرامی تر و بلند مرتبه تر می گرداند، باعتبار این که مانع از اشتغال او بفکر و ذکر و طاعات و عبادات نمی شود، و «پاینده ترست از برای صحت» یعنی پاینده نگاهدارنده ترست مر صحت را، باعتبار این که نگاه می دارد از امراض و بیماریها که از خورش زیاد عارض می شود.

۶۸۲۰

قلیل یدوم خیر من کثیر منقطع.

اندکی که دایمی باشد بهترست از بسیاری که بریده شود، یعنی اندک عبادتی و کار خیری که مداومت شود بر آن بهترست از بسیاری از آن که مواظبت نشود بر آن، یا اندکی از آخرت که دایمی است بهترست از بسیاری از دنیا که بریده شود، یا اندکی از دنیا که دوامی داشته باشد بهترست از بسیاری از آن که زود بریده شود، و بنا بر این غرض نصیحت جمعی است از اهل مناصب که اکتفا بقلیلی که دایمی بماند از برای ایشان نمی کنند و طمع زیاد میکنند که باعث این شود که بزودی معزول و منکوب گردند.

۶۸۲۱

قلیل الطمع یفسد کثیر الورع.

اندکی از طمع فاسد میکند بسیاری از پرهیزگاری را، یعنی اندک طمعی گاه هست که سبب ارتکاب حرامی می شود که پرهیزگاری عظیمی را فاسد و باطل گرداند پس آدمی راه طمع باید بخود ندهد، یا این که اندک طمعی از مردم هر چند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۰

باعث ارتکاب حرامی نشود باعث کمی اجر و ثواب پرهیزگاری عظیمی بشود و فضیلت و افزونی مرتبه آنرا فاسد و باطل گرداند.

۶۸۲۲

قتل الحرص راکبه.

کشته است حرص سوار خود را یعنی باعث هلاکت و زیان و خسران صاحب خود گردد در دنیا و آخرت.

۶۸۲۳

قتل القنوط صاحبه.

کشته است نومیدی صاحب خود را یعنی نومیدی از رحمت حق تعالی باعث هلاکت صاحب آن می گردد چنانکه مکرر مذکور شد و در احادیث بسیار وارد شده.

۶۸۲۴

قصرُوا الامل، و بادروا العمل، و خافوا بغتة الاجل، فانه لن یرجى من رجعة العمر ما یرجى من رجعة الرزق، ما فات الیوم من الرزق یرجى غذا زیادته، و ما فات امس من العمر لم ترج الیوم رجعته.

کوتاه کنید امید را، و پیشی بگیرید بعمل، و بترسید از ناگاه رسیدن اجل، پس بدرستی که هرگز امید داشته نمی شود از برگشتن عمر آنچه امید داشته می شود از برگشتن روزی، آنچه فوت شود امروز از روزی امید داشته می شود فردا زیادتی آنرا، و آنچه فوت شده دیروز از عمر امید داشته شده نیست امروز برگشتن آن، چون از امر بکوتاه کردن امید و پیشی گرفتن بعمل مستفاد می شود که سعی از برای روزی چندان در کار نیست و اهتمام در عمل خیر باید داشت وجه آن را بیان فرموده اند که اگر چیزی از روزی فوت شود سهیل است امید برگشتن آن بلکه زیاد بر آن بعد از آن باشد بخلاف آنچه فوت شود از عمر و عمل صالحی در آن نشود که امید برگشتن آن نیست پس آن را بعثت فوت نباید کرد.

اگر کسی گوید که: آنچه فوت شود از عمل نیز امید تدارک آن بعد از آن باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۱

جواب گوئیم که: آنچه بعد از آن کرده شود بهره آن وقت باشد و تدارک ما فات بآن نشود اگر گذشته را فوت نمی کرد باز می توانست که بعد از آن کار خیر دیگر بکند پس آنچه را فوت کند بعثت فوت کند بخلاف سعی از برای روزی که در هر روز کفاف آن روز کفایت و اهتمام بسعی از برای بعد از آن ضرور نیست اگر امروز از فوت شود امید این هست که فردا زیاد از آن باو برسد و این باعتبار اینست که روزی بقدر زندگانی می باید و زیاد بر آن در کار نیست و جمع کردن زیاد و گذاشتن آن اگر وزر و وبالی نداشته باشد ثمره و سودی خود یقین ندارد بخلاف کار خیر و عمل صالح که هر چند زیاد باشد بهتر و باعث زیادتی بلندی مرتبه در آخرت گردد پس بنا بر این در هر روز هر گاه کفاف آن روز باشد چندان اهتمام بسعی از برای بعد از آن نباید داشت امید این هست که در هر وقت بهره آن و زیاد بر آن برسد بخلاف عمل صالح که چون هر چند بیشتر باشد بهتر باشد در هر روز آنچه فوت شود آن از دست رفته و تدارک آن ممکن نیست و آنچه بعد از آن بشود آن تدارک آن نیست بلکه در هر وقت آنچه بکند از عمل صالح آن بهره آن وقت باشد چنانکه مذکور شد.

۶۸۲۵

قلوب الرعیة خزائن راعیها، فما اودعها من عدل او جور وجده.

دل‌های رعیت گنج‌های والی ایشانست پس آنچه امانت گذارد در آنها از عدلی یا جوری بیابد آنرا، یعنی بیابد جزای آنها از ثواب یا عقاب، پس گویا آنچه را امانت گذاشته گرفته و یافته «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۳

حرف کاف

[حرف کاف بلفظ «کلّ»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ «کلّ».)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۴

فرموده آن حضرت علیه السلام:

۶۸۲۶

کلّ عاقل مغموم.

هر عاقلی غمناک است.

۶۸۲۷

کلّ عارف مهموم.

هر عارفی اندوهگین است.

۶۸۲۸

کلّ عالم خائف.

هر عالمی ترسناک است، مراد به «عارف» و «عالم» هر دو یکیست، یعنی کسی که معرفتی باحوال مبدأ و معاد داشته باشد و فرقیها که در بعضی اصطلاحات میانه معرفت و علم شده در اینجا منظور نیست و مراد به «عاقل» در فقره اول نیز عاقل عارف است و ترک تخصیص از برای ظهور آنست یا از برای این که عاقل البته عارف باشد به آن چه مذکور شد و ممکن است که مراد به «عاقل» نیز دانا باشد نه صاحب عقل و خرد، و بنا بر این هر سه بیک معنی است، و «غمناک و اندوهگین و ترسناک بودن ایشان» از برای آخرت است و از اندیشه آن.

۶۸۲۹

کلّ عارف عائف.

هر عارفی ناخوش دارنده است یعنی دنیا را و سعی از برای آنرا.

۶۸۳۰

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۵

هر فناخت کننده توانگرست، زیرا که کسی که قناعت کند بی‌نیاز گردد از مردم و از طمع از ایشان و این حقیقت توانگری و کمال آنست.

۶۸۳۱

کلّ متوکل مکفی.

هر توکل کننده کفایت کرده شده است، یعنی هر که توکل کند بر خدا حق تعالی کفایت امور او و کارگزاری آنها بکند چنانکه فرموده: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» یعنی هر که توکل کند بر خدا پس او بسندست او را.

۶۸۳۲

کلّ طامع اسیر.

هر طامع کننده اسیرست، یعنی گرفتار طمع خودست و رهایی نمی‌یابد از برای پرداختن باحوال آخرت خود.

۶۸۳۳

کلّ حریص فقیر.

هر حریص درویش است، یعنی درویش و تهیدست است در آخرت یا این که در حقیقت درویش است در دنیا نیز، زیرا که حریص هر چند توانگر باشد باز همواره خود را مشغول سعی و طلب و محتاج بمردم دارد و این حقیقت درویشی و نهایت آنست.

۶۸۳۴

کلّ شره معنی.

هر صاحب حرص زیادی بتعب انداخته شده است.

۶۸۳۵

کلّ مستسلم موقی.

هر فرمان برنده نگاهداشته شده است، یعنی هر که اطاعت حق تعالی کند و فرمان او برد نگاهداشته شود از آفات آخروی بلکه دنیوی نیز. و ممکن است که مراد نصیحت رعایا باشد بفرمانبرداری والیان و حکام بقدر مقدور و سرکشی نکردن با ایشان، بعثت، باین که هر که فرمانبرداری کند نگاهداشته می‌شود از آفات و بلاها،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۶

و هر که سرکشی کند در معرض آنها در آید.

۶۸۳۶

کلّ معتمد علی نفسه ملقی.

هر اعتماد کننده بر نفس خود انداخته شده است، یعنی در هر باب باید که اعتماد بر حق تعالی باشد و کسی که اعتماد بر نفس خود کند انداخته شود در هلاکت و زیان و خسران.

۶۸۳۷

کلّ متکبر حقیر.

هر تکبر کننده حقیرست، یعنی کوچک و پست مرتبه است نزد حق تعالی.

۶۸۳۸

کلّ فان یسیر.

هر فانی شونده‌اند کیست، مراد اینست که نعمتهای دنیوی هر قدر که باشد چون فانی و زایل می‌شود اندکی است، عظیم نعمتهای اخروی است که پاینده و دائمی است.

۶۸۳۹

کلّ راض مستریح.

هر راضی شونده راحت یابنده است، یعنی هر که راضی و خشنود باشد بنصیب و بهره خود از دنیا و قانع شود بآن، راحت و آسایش یابد از تعبها و زحمتهای.

۶۸۴۰

کلّ بریء صحیح.

هر بیزاری صحیح است، یعنی هر که بیزاری جست از دنیا و وارست از آن تندرست و صحیح است بصحت معنوی، و أمراض و علل معنوی را باو راهی نباشد، و ممکن است که مراد این باشد که هر که بری و پاک باشد از امری و آلوده بآن نباشد هر گاه متهم شود بآن صحیح ماند از آن و آفتی بآن از آن راه نرسد، و مراد این باشد که غالب اینست که او صحیح ماند، یا این که در حقیقت او صحیح باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۷

زیرا که اگر آفتی باو برسد حق تعالی تلافی آنرا بر وجه احسن بکند پس در حقیقت آن آفتی نباشد از برای او.

۶۸۴۱

کلّ محسن مستأنس.

هر احسان کننده آنس جوینده است، یعنی مردم را آنس دهد بخود و رام خود گرداند.

۶۸۴۲

کلّ قانط آنس.

هر نومیدی نومیدست، یعنی هر که خود را نومید دارد از رحمت حق تعالی نومید گردد در واقع، و دیگر امید رحمت او در باره او نباشد، باید که آدمی هر چند گنهکار باشد باز امید رحمت حق تعالی و بخشایش او داشته باشد چه نومیدی از آن بدترین گناهان بلکه در حکم کفرست.

۶۸۴۳

کلّ مطیع مکرم.

هر فرمانبرداری گرامی داشته شده است، یعنی هر که اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی کند نزد خدا و خلق مکرم باشد.

۶۸۴۴

کلّ عاص متأثم.

هر فرمان نبرنده پشیمانست، یعنی آخر پشیمان خواهد شد اگر همه در آن نشأه باشد.

۶۸۴۵

کلّ جاهل مفتون.

هر جاهلی یعنی نادانی یا بی عقلی بقربینه مقابله با عاقل در فقره بعد انداخته شده در فتنه است، یعنی نمی‌شود که در فتنه نیفتد دنیوی یا آخروی یا

هر دو.

۶۸۴۶

کلّ عاقل محزون.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۸

هر عاقلی اندوهگین است، یعنی از برای آخرت خود چنانچه در اول فصل مذکور شد، و ممکن است که مراد بفقره سابق بقربینه مقابله با این فقره این باشد که هر جاهلی واله و مدهوش است و غم و اندوهی ندارد.

۶۸۴۷

کلّ عافیة الی بلاء.

هر عافیتی بسوی بلائیست.

۶۸۴۸

کلّ شقاء الی رخاء.

هر بدبختی بسوی فراخی است، مراد از این دو فقره مبارکه اینست که عافیتهای دنیوی چندان چیزی نیست و به آنها زیاده فرحناک نباید شد هر عافیتی از آنها نمی‌شود که منتهی ببلائی نشود اگر همه مرگ و أهوال عقبات آن باشد و همچنین بدبختیهای دنیا و تنگیهای آنها سهل است نمی‌شود که منتهی نشود بفراخی و وسعتی اگر همه در آن نشأه باشد.

۶۸۴۹

کلّ معدود منتقص.

هر شمرده شده نقصان پذیرنده است، یعنی هر چه بشمار در آید مانند زندگانی و نعمتهای دنیا که متناهی است و بشمار در تواند آمد آن نقصان پذیرست، یعنی چندان چیزی نیست کم شود تا فانی شود، آنچه بکار آید زندگانی آن نشأه است که جاوید و غیر متناهیست و بشمار در نیاید و هرگز کمی را بآن راهی نباشد.

۶۸۵۰

کلّ سرور متنغص.

هر شادمانی تیره شونده است یعنی هیچ شادمانی دنیا بی تیرگی و کدورتی نیست که آمیخته باشد بآن یا از عقب آن در آید.

۶۸۵۱

کلّ جمع الی شتات.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۲۹

هر جمعیتی بسوی پراکندگیست، یعنی هر جمعیتی در دنیا منتهی می‌شود بپراکندگی.

۶۸۵۲

کلّ متوقع آت.

هر چه انتظار بودن آن باشد آینده است، یعنی هر چه البته بیاید مانند مرگ یا قیامت، آن آینده است و عاقبت بیاید، پس از آن غافل نباید بود و در فکر تهیه که خواهد باید بود.

۶۸۵۳

کلّ طالب مطلوب.

هر طلب کننده طلب کرده شده است، یعنی مرگ در طلب اوست تا دریابد او را، پس از آن غافل نباید بود.

۶۸۵۴

کلّ غالب بالشرّ مغلوب.

هر غلبه کننده بیدی غلبه کرده شده است، یعنی در حقیقت او مغلوب است و آن مغلوب غالب، زیرا که غلبه که او بر مغلوب کرده بیدیست که با او کرده در دنیا و آن هر چه باشد بزودی بگذرد و باعث ثواب و اجر او شود در آخرت، و او بجزای آن در آخرت بعذاب عظیم و عقاب الیم گرفتار شود و تلافیی از برای آن نباشد.

۶۸۵۵

کلّ منافق مریب.

هر منافقی مریب است، «منافق» کسی را گویند که باطن او با ظاهر او موافق نباشد و «مریب است» یعنی صاحب قلق و اضطراب است و آرام و اطمینانی نباشد او را از اندیشه و بیم آن که مبادا باطن او ظاهر شود و نفاق او معلوم گردد، یا این که مردم را بشکّ و بدگمانی می اندازد و نمی شود که با هر که نفاق دارد ایشان در باره او شک زده و بدگمان نشوند از سلوکهای او، یا از جانب حق تعالی تا از او حذر کنند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۰

۶۸۵۶

کلّ آت قریب.

هر آینده نزدیک است، یعنی هر چه بیاید هر چند دور باشد در حقیقت نزدیک است، زیرا که زمان متناهی هر چه باشد بزودی تمام شود و غرض تنبیه آدمی است باین که از مرگ و قیامت غافل نباید شد بخیال دوری آن چه هر چند دور باشند نزدیکند و بزودی برسند.

۶۸۵۷

کلّ قریب دان.

هر نزدیکی نزدیک است، ظاهر اینست که مربوط بکلام سابق و تأکید آن باشد و مراد این باشد که هر نزدیکی خواه نزدیک عرفی و خواه دوری که مذکور شد که هر گاه بیقین بیاید آن هم در حقیقت نزدیک است همه در واقع نزدیکند و از هیچیک غافل نباید بود.

۶۸۵۸

کلّ ارباح الدنیا خسران.

همه سودهای دنیا زیان است، یعنی هر سودی که همین دنیوی باشد و بهره آخروی اصلا در آن نباشد.

۶۸۵۹

کلّ معروف احسان.

هر معروفی احسانست، یعنی هر نعمتی که کسی بکسی بدهد احسانی است و نیکوکاری است خواه خرد باشد و خواه بزرگ و خواه کم باشد و خواه زیاد، پس ترک آن باعتبار خردی یا کمی نباید کرد، یا این که معروف بهر کس احسانی است خواه درویش باشد و خواه غنی و اختصاص بدرویش ندارد نهایت بنا بر این باید تخصیص داد باین که از اهل آن باشد باین که کسی نباشد که آن را در مصرفی حرام صرف کند یا کفران نعمت کند چنانکه در «فصل فا» در شرح فقره «فی کل معروف احسان» مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۱

۶۸۶۰

کلّ ماض فکأن لم یکن.

هر گذشته پس گویا نبوده است، غرض اینست که از برای زندگانی دنیا که در گذرست چندان سعی و اهتمام در کار نیست وقتی که گذشت بمنزله اینست که هرگز نبوده پس هر نحو که گذشته باشد گو گذشته باشد سعی از برای آخرت باید که پاینده و جاوید است و هرگز نگذرد.

۶۸۶۱

کلّ آت فکان قد کان.

هر آینده پس گویا بتحقیق بوده، یعنی هر گاه چیزی البته بیاید مانند مرگ یا قیامت هر چند دور باشد بزودی بیاید و بمنزله اینست که آمده پس از آن غافل نباید بود چنانکه در چند فقره دیگر مذکور شد.

۶۸۶۲

کلّ ذی رتبه سنیة محسود.

هر صاحب رتبه بلندی حسد برده شده است، یعنی نمی شود که مردم حسد و رشک او را نداشته باشند پس باید خود را از شر ایشان بدعا و غیر آن حفظ نماید.

۶۸۶۳

کلّ شیء یمیل الی جنسه.

یعنی هر چیزی میل میکند بجنس خود، از فواید این کلام معجز نظام اینست که اگر کسی حاجتی داشته باشد تا تواند آنرا نزد کسی ببرد که از جنس او باشد مثل دانا با دانا و نادان با نادان، نه کسی که جنس او نباشد زیرا که میل جنس بجنس بیشتر باشد از غیر جنس و بر این قیاس در مناقحات و مشارکات و مصاحبتها و غیر آنها.

۶۸۶۴

کلّ شیء ینفر من ضدّه.

هر چیزی نفرت میکند از ضدّ آن، یعنی از چیزی که از جنس آن نباشد و تباین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۲

داشته باشد با آن مثل دانا و نادان، بر قیاس آنچه در فقره سابق مذکور شد.

۶۸۶۵

کلّ امرء یمیل الی مثله.

هر مردی یا آدمی میل میکند بسوی مثل آن، این همان مضمون فقره سابق است نهایت آن عامّ بود در هر چیز و این در خصوص مرد یا آدمی وارد شده که اغراض بآن تعلق گرفته.

۶۸۶۶

کلّ طیر یاوی الی شکله.

هر مرغی جا میگیرد بسوی مثل و مانند خود، این نیز مؤید و مؤکد فقره‌های سابق است.

۶۸۶۷

کلّ نعیم دون الجنّة محقور.

هر نعمتی غیر بهشت کوچک شمرده شده است، مراد غیر بهشت است و آنچه در آن باشد از نعمتهای جسمانی و روحانی که عظیم‌تر از نعمتهای جسمانی آنست.

۶۸۶۸

کلّ نعیم الدنیا ثبور.

هر نعمت دنیا هلاکت است، یعنی غالب اینست که منشأ هلاکت می‌شود یا هلاکت است، یعنی عاقبت فانی و زایل می‌شود چنانکه در بعضی نسخه‌ها «الی ثبور» واقع شده و ترجمه اینست که بسوی هلاکت است، یعنی عاقبت و انجام آن هلاکت است و بنا بر این نسخه نیز مراد معنی اول می‌تواند بود.

۶۸۶۹

کلّ علم لا یؤیّده عقل مضلّه.

هر دانشی که قوت ندهد آن را عقلی گمراهیست، مراد به «قوت ندادن عقل آنرا» اینست که عقلی نباشد که بدارد بر عمل بآن و عمل بآن نشود،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۳

با این که مخالف حکم عقل باشد و بنا بر این مراد به «علم» مطلق ادراک است هر چند مطابق واقع نباشد نه خصوص ادراک مطابق واقع.

۶۸۷۰

کلّ عزّ لا یؤیّده دین مذلّه.

هر عزّتی که قوی نگرداند آنرا دینداری خواریست، «قوی نگرداند آن را دینداری» یعنی با دینداری نباشد چه هر عزّتی که با دینداری باشد دینداری آنرا قوی گرداند.

۶۸۷۱

کلّ یوم یسوق الی غده.

هر روزی می‌کشد بسوی فردای آن، یعنی می‌کشد آدمی را و می‌برد بسوی فردای آن یعنی فردائی از آن نشأه که فردای آن باید و جزای آن تواند شد پس اگر آن روز خوب گذشته می‌کشد بفردای نیکی، و اگر بد گذشته می‌کشد بفردای زشتی، نعوذ باللّٰه منه.

۶۸۷۲

کلّ انسان مؤاخذ بجنایه لسانه و یده.

هر آدمی گرفته می‌شود بگناه زبان او و دست او، تخصیص این دو عضو با آنکه او بگناه همه اعضا مؤاخذه می‌شود باعتبار اینست که آنها عمده‌ترین اعضا هستند و زبان منشأ گناه بسیاری می‌شود و اکثر گناهان که با اعضای دیگر می‌شود دست را در آن مدخلی باشد و از برای رعایت لفظ باعتبار موافقت لسان با انسان و ید با غد در فقره سابق.

۶۸۷۳

کلّ شیءٍ فیہ حیلۃٌ آلا القضا.

هر چیز در آن چاره است مگر قضا یعنی تقدیر حق تعالی که چاره نمی‌توان کرد از برای دفع آن.

۶۸۷۴

کلّ الغنی فی القناعۃ و الرضا.

همه توانگری در قناعت است و رضا یعنی رضا بنصیب و بهره خود از دنیا و طلب زیادتی نکردن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۴

۶۸۷۵

کلّ امرء لاق حمامه.

هر مردی ملاقات کننده است مرگ خود را.

۶۸۷۶

کلّ ممتنع صعب مناله و مرامه.

هر ابا کننده دشوار است رسیدن بآن و طلب کردن آن، ظاهر اینست که مراد این باشد که هر گاه کسی صنعتی و پیشه یا مطلبی دیگر پیش گیرد و ببیند که آن ابا میکند از او و اقبالی نمی‌کند بسوی او باین که بقدری که دیگران از برای مثل آن کار سعی میکنند بآن می‌رسند او سعی کند و حاصل نشود از برای او پس رسیدن بآن دیگر صعب و دشوار است بهتر اینست که دست از آن بردارد و کار دیگر پیش گیرد چه هر کس آسان کرده شده از برای آنچه خلق شده از برای آن، و این است که بسیار می‌شود که کسی در پیشه هر چند سعی میکند چیزی نمی‌شود و همیشه دیگر که می‌رود باسانی ماهر می‌شود در آن.

۶۸۷۷

کلّ مسّمی بالوحدۃ غیر اللّٰه سبحانه قلیل.

هر نامیده شده بیکی بودن غیر خدای سبحانه کم است مراد، اینست که یکی حقیقی آنست که اصلا در آن ترکیبی نباشد نه از اجزای خارجیه مثل ترکیب خانه از در و دیوار که هر یک ممتازند از یکدیگر و محمول نمی‌شوند نه بر کلّ و نه بر یکدیگر، و نه از اجزاء ذهنیه که در خارج موجودند بیک وجود و ممتاز نیستند و در ذهن ممتاز شوند از یکدیگر و هر یک محمول شوند بر یکدیگر و بر کلّ نیز مثل ترکیب انسان از حیوان و ناطق که چنین نیست که حیوان موجودی باشد جدا، و ناطق موجودی باشد جدا، بلکه در خارج هر دو موجودند بیک وجود و ممتاز نیستند از یکدیگر و ذهن آنها را از یکدیگر جدا میکند و امتیاز می‌دهد و حکم میکند بوجود هر یک در انسان، و حمل هر یک بر انسان و بر یکدیگر چنانکه می‌گویند: انسان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۵

حیوانیست ناطق، و حیوان ناطق است، و ناطق حیوان است، و مراد این است که هر چه را وصف کنند بوحدت غیر حق تعالی آن واحد حقیقی نیست بلکه وحدت آن بمعنی قلت و کمی است مانند یک آدم و یک خانه که هر یک مرکبند از اجزای خارجیه نهایت قلیل و کمند نسبت بدو خانه و دو آدم، و بر تقدیری که مرکب از اجزای خارجیه نباشد ترکیب ذهنی و جنسی و فصلی در آن باشد بغیر ذات حق تعالی که واحد حقیقی است و بهیچ وجه ترکیبی در آن نباشد نه از اجزای خارجیه و نه از اجزای ذهنیه چنانکه در علم حکمت و کلام بیان آن شده.

۶۸۷۸

کلّ عزیز غیر اللّٰه سبحانه ذلیل.

هر عزیزی غیر خدای سبحانه خوارست زیرا که هر موجودی غیر حق تعالی ممکن باشد و هر ممکنی محتاج باشد بموجودی و تربیت کننده، و همین نوعیست از خواری اگر هیچ خواری دیگر نباشد، عزیز حقیقی آنست که او را بهیچ وجه حاجتی نباشد و آن بغیر واجب الوجود تعالی شأنه نتواند بود.

۶۸۷۹

کلّ فقر یسدّ آلا فقر الحمق.

هر درویشی بسته می‌شود رخنه آن غیر درویشی حمق و کم عقلی، یعنی هر درویشی را چاره می‌توان کرد بغیر درویشی کسی که بسبب کم عقلی باشد که آن سبب درویشی و تهیدستی در آخرت باشد و چاره نتوان کرد آنرا و همچنین در دنیا هر چند چاره درویشی او بشود باز بزودی بسبب کم عقلی که دارد خود را درویش گرداند.

۶۸۸۰

کلّ داء یدّوی آلا سوء الخلق.

هر دردی دوا کرده می‌شود مگر بدی خلق، مراد اینست که از دواهای معهود متعارف اطبا دوائی نیست از برای آن نه این که بهیچ وجه آنرا علاج نتوان کرد بلکه بفکر و تأمل و ملاحظه رنج و اندوه آن در دنیا و بدی عاقبت آن در آخرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۶

سلب آن از خود می‌توان کرد چه اگر بهیچ وجه سلب آن نتوان کرد آن همه مذمت آن که وارد شده معقول نمی‌نماید.

۶۸۸۱

کلّ مخلوق یجری الی ما لا یدری.

هر آفریده شده روان می‌شود بسوی آنچه نمی‌داند، یعنی از عاقبت حال خود در آن نشأه بلکه در این نشأه نیز.

۶۸۸۲

کلّ امرء علی ما قدّم قادم و بما عمل مجزیّ.

هر آدمی یا مردی بر آنچه پیش فرستاده وارد شونده است، و به آن چه کرده پاداش داده شونده.

۶۸۸۳

کلّ قانع عقیف.

هر قناعت کننده عقیف است، یعنی باز دارنده خود است از حرامها، یعنی از اکثر آنها، چه ارتکاب اکثر حرامها بسبب ترک قناعت می‌شود، و ممکن است که قناعت بالخاصیه سبب توفیق ترک همه آنها شود.

۶۸۸۴

کلّ قویّ غیر الله سبحانه ضعیف.

هر صاحب قوتی غیر خدای سبحانه ضعیف است.

۶۸۸۵

کلّ مالک غیر الله سبحانه مملوک.

هر خداوندی غیر خدای سبحانه بنده است.

۶۸۸۶

کلّ ما خلا الیقین ظنّ و شکوک.

هر چیزی بغیر یقین گمانست و شکها، قبل از این مذکور شد که اعتقاد بچیزی اگر بعنوانی باشد که احتمال خلاف آن اصلاً ندهد آنرا «جزم» گویند، و اگر باین عنوان باشد که آنرا راجح داند اما احتمال خلاف هم بدهد احتمال مرجوحی، آنرا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۷

«ظنّ و گمان» گویند و اگر هیچ طرفی را رجحانی نمی‌دهد و هر دو در نظر او مساوی باشند آن را «شکّ» گویند و گاهی شکّ بر مقابل جزم اطلاق میکنند که شامل ظنّ هم باشد و جزم اگر از روی بدیهه یا دلیل و برهان حاصل شود آنرا «یقین» گویند و اگر نه «تقلید» گویند و ظاهر اینست که مراد در اینجا اینست که در عقاید دینی یقین می‌باید و هر چه غیر آن باشد همه ظنّ و شکّ است، یعنی جزمی که بعنوان تقلید باشد آن هم حکم ظنّ و شکّ دارد که بکار نیاید، و ممکن است که مراد این باشد که هر چه غیر یقین باشد در واقع ظنّ و شکّ است و جزمی که بعنوان تقلید باشد آن در واقع جزم نیست بلکه ظنی است که مشتبه می‌شود بجزم، و اگر کسی خوب تأمل کند در آن میداند که جزم نیست و احتمال خلاف در آن باشد نهایت چون بسیار ضعیف است بخاطر نمی‌رسد و گمان میکند که جزم است، و بنا بر این نیز مراد این است که اعتقادی که بعنوان تقلید باشد بکار نیاید و بر هر تقدیر مراد بشکّ معنی اعمّ می‌تواند بود که ذکر عامّ بعد از خاصّ باشد و معنی اخصّ نیز می‌تواند بود و بنا بر این مراد بنا بر معنی اول این باشد که جزم غیر یقین ظنّ و شکّ است، یعنی بمنزله آنهاست و حکم آنها دارد، و بنا بر معنی دوم این است که هر چه غیر یقین است ظنّ و شکّ است، یعنی یا ظنّ است و با شکّ و جزمی دیگر بغیر یقین نباشد و جمع آوردن «شکها» از برای رعایت سجع فقره سابق است باعتبار تعدّد افراد شخصی آن و یا تعدّد افراد نوعی آن نیز بنا بر معنی دوم، چه شکّ بآن معنی یک نوع آن شکّ بمعنی متساوی الطرفین است و یک نوع آن ظنّ است که آن نیز انواع باشد باعتبار اختلاف مراتب آن در شدت و ضعف، و در بعضی نسخه‌ها «شکّ» بلفظ مفرد واقع شده و بنا بر این رعایت سجع نشده یا این که آن را با فقره سابق همراه فرموده‌اند.

۶۸۸۷

کلّ عالم غیر الله متعلّم.

هر عالمی غیر خدا متعلم است، یعنی علم را از دیگری فرا گرفته و این در آنچه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۸

از غیر آموخته شود ظاهرست و در آنچه کسی خود بدهد یا برهان داند باعتبار اینست که فیضان آنها نیز از جانب حق تعالی است و بدیهه یا فکر همین سبب استعداد فیضان آنها می شود.

۶۸۸۸

کلّ شیء ینقص علی الانفاق آلا العلم.

هر چیزی کم می شود بدادن و خرج کردن غیر علم، چه ظاهرست که بآموزاندن آن بدیگری چیزی از آن کم نمی شود بلکه بسیارست که باعث زیادتی آن می شود، و اگر آن نشود باعث زیادتی ثبات و بقای آن خود البته می شود.

۶۸۸۹

کلّ قادر غیر الله سبحانه مقدور.

هر قادری یعنی صاحب قدرت و توانائی بغیر خدای سبحانه مقدور است، یعنی دیگری باشد که قدرت و توانائی بر او داشته باشد زیرا که اگر هیچ کس دیگر قادر بر او نباشد حق تعالی خود قادرست بر او که هر چه خواهد در باره او بکند.

۶۸۹۰

کلّ باطن عند الله جلّت الآؤه ظاهر.

هر نهانی نزد خدا که عظیم است نعمتهای او هویداست.

۶۸۹۱

کلّ سرّ عند الله علانیة.

هر پنهانی نزد خدا آشکارست.

۶۸۹۲

کلّ شیء خاضع لله.

هر چیزی خضوع کننده است از برای خدا.

۶۸۹۳

کلّ شیء خاشع لله.

هر چیزی خشوع کننده است از برای خدا، «خضوع» و «خشوع» هر دو بمعنی فروتنی کردنست و اگر هر دو فقره را با هم فرموده باشند تأکید است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۳۹

۶۸۹۴

کلّ غالب غیر الله مغلوب.

هر غالبی یعنی غلبه کننده غیر خدا مغلوب است، یعنی کسی باشد که بر او غالب باشد زیرا که اگر هیچ کس دیگر بر او غالب نباشد حق تعالی خود غالب باشد.

۶۸۹۵

کلّ طالب غیر الله مطلوب.

هر طالبی غیر خدا مطلوب است، «طالب» بمعنی طلب کننده است و «مطلوب» بمعنی طلب کرده شده، و گاهی مستعمل می شود طالب در خصوص طلب کننده که طلب کند کسی را از برای رسانیدن ضرری باو از کشتن یا غیر آن، و «مطلوب» در کسی که کسی طلب او کند از برای آن، و مراد در اینجا این معنی است، یعنی هر که طلب کسی کند از برای رسانیدن ضرری باو، کسی باشد که طلب او کند از برای آن، چه اگر هیچ کس دیگر نباشد حق تعالی خود باشد.

۶۸۹۶

کلّ شیء یملّ ما خلا طرائف الحکم.

هر چیز ملالت می آورد غیر حکمتهای تازه، یعنی هر چیز که بسیار شنیده شود یا هر کار که بسیار کرده شود ملالت می آورد غیر شنیدن حکمتهای تازه که طبع از آنها ملول نشود بلکه منبسط و شکفته گردد، و مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست درست است، و به «تازه آن» آنچه نشنیده باشد آدمی آنرا و نداند.

۶۸۹۷

کلّ شیء لا یحسن نشره امانة و ان لم یستکتتم.

هر چیزی که نیکو نباشد پهن شدن آن امانت است هر چند طلب کرده نشده باشد پنهان داشتن آن، یعنی هر سخنی یا مانند آن که افشای آن خوب نباشد و ضرری داشته باشد آن حکم امانت دارد که آن را باید حفظ کرد و نگاه داشت هر چند صاحب آن و کسی که آن تعلقی باو دارد طلب پنهان کردن آن نکرده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۰

۶۸۹۸

کلّ مقتصر علیه کاف.

هر اقتصار کرده شده بر آنی کافیهست، یعنی از دنیا همین که قدری باشد که اقتصار بر آن و اکتفا بآن توان کرد باین که وفا بقدر ضروری بکند همان کافیهست و طلب زیاده بر آن و تعب و زحمت کشیدن از برای آن در کار نیست.

۶۸۹۹

کلّ ما زاد علی الاقتصاد اسراف.

هر چه زیاد باشد بر میانه روی اسراف است، یعنی در هر باب میانه روی باید و سلوکی باندازه حال و وضع خود و امثال خود، و هر چه زیاد بر آن باشد اسرافیهست که مذموم است بحسب شرع اقدس.

۶۹۰۰

کلّ یوم یفیدک عبراً، ان اصحبته فکراً.

هر روزی می‌بخشد ترا عبرتها اگر همراه گردانی با آن فکری.

۶۹۰۱

کلّ یسار الدنیا اعسار.

هر توانگری دنیا درویشی است، زیرا که باعث صد گونه حاجت می‌شود که آن حقیقت درویشی است و غالب اینست که سبب درویشی و تهیدستی در آخرت نیز می‌شود.

۶۹۰۲

کلّ معاجل یسأل الانظار.

هر معاجلی درخواست میکند مهلت دادن را.

۶۹۰۳

کلّ مؤجل یتعلّل بالتسویف.

هر مدت قرار داده شده بهانه می‌جوید به «تسویف»، تسویف اینست که چیزی را از وقتی پس اندازند بوقت دیگر، و همچنین از آن وقت بوقت دیگر و ظاهر اینست که مراد به «معاجل» بفتح جیم کسی باشد که شتاب کنند در گرفتن حقی از او و در حال خواهند از او، و به «مؤجل» آنکه مدتی از برای او قرار دهند که بعد از آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۱

مدت بدهد، و مراد مذمت اهل دنیا باشد باین که حقوق مردم را نمی‌خواهند بدهند و از کسی که طلبی باشد که باید در حال بدهد و مهلتی نباشد او را درخواست میکنند که مهلت داده شود، و هر که مدتی از برای او قرار شده باشد بهانه می‌جوید که از آن مدت نیز پس انداخته شود، یا این که باز تعلل میکنند در دادن باین که بوقت دیگر می‌اندازد، یا این که کسی که طلبی از او باشد که در حال باید بدهد اگر شتاب کنند و در حال از او خواهند درخواست میکنند که مهلت داده شود، و اگر مهلت داده شود و پس انداخته شود بوقت دیگر باز در آن وقت بهانه می‌جوید از برای این که باز بوقت دیگر اندازد، یا این که باز تعلل میکنند در دادن باین که بوقت دیگر می‌اندازد.

۶۹۰۴

کلّ مؤن الدنیا خفیفة علی القانع و العفیف.

همه اخراجات دنیا سبک است بر قناعت کننده و پرهیزگار.

۶۹۰۵

کلّ یحصد «۱» ما زرع، و یجزی بما صنع.

هر کسی می‌دروود آنچه کاشته و پاداش داده می‌شود به آن چه کرده.

۶۹۰۶

کلّ شیء یتستاع آناً نقل الطّباع «۲».

هر چیزی استطاعت و توانائی آن باشد مگر نقل فرمودن طباع، یعنی خو و خصلت، مراد مبالغه در دشواری نقل خو و خصلت است نه این که آن را بهیچ وجه نقل نمی توان کرد و تغییر نتوان داد.

۶۹۰۷

کلّ شیء من الآخرة عیانه اعظم من سماعه.

هر چیزی از آخرت دیدن آن عظیم ترست از شنیدن آن، یعنی هر چیز از ثواب و عقاب آخرت هر چند وصف شود چون دیده شود آن عظیم تر باشد از آنچه شنیده شده بوصف.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۲

۶۹۰۸

کلّ شیء من الدنيا سماعه اعظم من عیانه.

هر چیزی از دنیا شنیدن آن عظیم ترست از دیدن آن، یعنی هر چیز از نعمتهای دنیا که وصف کرده شود شنیدن آن عظیم ترست از دیدن آن چه هر گاه دیده شود ظاهر می شود آمیختگی آن بأنواع تعب و زحمت و غم و اندوه که آنها بوصف در نیاید.

۶۹۰۹

کلّ بلاء دون النار عافیة.

هر بلائی نزد جهنم عافیت است، یعنی نسبت بآن و در برابر آن.

۶۹۱۰

کلّ امرء طالب امنیته و مطلوب منیته.

هر مردی یا آدمی طلب کننده امنیه خودست، و طلب کرده شده منیه خودست، «امنیه» بمعنی چیزیست که امید و آرزوی آن باشد و «منیه» بمعنی مرگست، و مراد اینست که: او طلب امنیه خود میکند و مرگ طلب او میکند.

۶۹۱۱

کلّ شیء یحتاج الی العقل، و العقل یحتاج الی الادب.

هر چیز محتاجست بعقل، و عقل محتاجست بادب، مراد به «عقل» خرد است یعنی قوتی که بآن دریافت چیزها بشود و احتیاج هر چیز بآن ظاهرست، و مراد به «ادب» نیکوئی اخلاقت و رعایت آدابی که در شریعت مقدّسه برای هر فعل مقرر شده که باعث حسن آنهاست و دور نیست که شامل آداب نیکو که میانه مردم شایع باشد نیز باشد هر چند در شریعت مقدّسه وارد نباشد و بعضی از اهل لغت تفسیر «ادب» بکیاست و زیرکی کرده اند و بعضی بعلم و دانش و بر هر تقدیر مراد به «احتیاج عقل بادب» اینست که محتاجست بآن در کامل شدن و قوی گشتن.

۶۹۱۲

کلّ الحسب متناه آلا العقل و الادب.

هر حسبی نهایی دارد مگر عقل و ادب، مراد به «حسب» شرافت و فضیلتی است که در کسی باشد و مراد به «عقل» و «ادب» در شرح فقره سابق مذکور شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۳

و مراد به «نهایت نداشتن عقل و ادب» اگر مراد بعقل علم باشد اینست که هر مرتبه از علم و ادب که کسی داشته باشد بالاتر از آن و زیاده بر آن باشد و اگر مراد بعقل آن قوت باشد مراد بنهایت نداشتن آن اینست که هر فردی که از آن باشد در هر مرتبه از کمال، کاملتر از آن نیز باشد، یا مراد اینست که: هر شرافتی و فضیلتی نهایت دارد بغير شرافت عقل و ادب که هر مرتبه که کسی از برای آن قرار دهد زیاده بر آن و بالاتر از آنست.

۶۹۱۳

کلّ شیء یعزّ حین ینزر «۱» آلا العلم فانه یعزّ حین یغزر «۲».

هر چیزی عزیز می شود هنگامی که کم می شود مگر علم که عزیز می شود هنگامی که بسیار می شود، یعنی هر چیز که کسی آن را کم داشته باشد عزیز می شود آن نزد او، و چون بسیار باشد عزیز نباشد مگر علم که هر چند کسی بیشتر داشته باشد آن عزیزتر باشد.

۶۹۱۴

کلّ نعمة انیل منها المعروف فانها مأمونة السلب محصنة من الغیر.

هر نعمتی که رسانیده شده باشد از آن احسان بدیگران پس بدرستی که آن ایمن داشته شده است از ربودن و زوال، و محکم نگاهداشته شده است از تغییرها، این بنا بر اینست که «غیر» بکسر غین و فتح یا خوانده شود که جمع باشد، و ممکن است که بفتح غین و سکون یا خوانده شود که مفرد باشد و ترجمه این باشد که: محکم نگاهداشته شده است از تغیر.

۶۹۱۵

کلّ مودةً مبنیةً علی غیر ذات الله ضلال، و الاعتماد علیها محال.

هر دوستی که بنا گذاشته شده باشد بر غیر راه خدا گمراهیست و اعتماد بر آن محالست، «بودن آن گمراهی» باعتبار اینست که اجر و ثوابی در آن نباشد دوستی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۴

که اجر و ثوابی دارد آنست که در راه خدا باشد و عدول از آنچه در آن اجر و ثوابی باشد به آن چه در آن اجر و ثوابی نباشد نوعیست از گمراهی با آنکه اکثر دوستیها که در راه خدا نباشد بنای آن بر اغراض فاسده باشد که گمراهی باشند، و «محال» بضمّ میم در اصل چیزی را گویند که گردانیده شده باشد از راستی بکجی، و شایع شده استعمال آن در هر چه واقع نتواند شد و در اینجا هر دو معنی مناسب است.

۶۹۱۶

کلّ احوال الدتیا زلزال، و ملکها سلب و انتقال.

همه حالهای دنیا زلزالتست، و ملک آن ربودن و انتقال است، «زلزال» بکسر زاء یا فتح آن یا ضمّ آن «۱» بمعنی حرکت و جنبش است و وصف احوال دنیا بآن بر سبیل مبالغه است و مراد اینست که چنان صاحب زلزالتست و در حرکت و انتقالست که گویا عین حرکت و انتقالست و همچنین ملک آن را «ربودن» و «انتقال» گفتن مبالغه است، و مراد نیز اینست که چنان ربوده می‌شود و انتقال می‌یابد که گویا عین ربوده شدن و انتقالست، و «زلزال» بفتح زاء بمعنی بلایا و سختیها نیز آمده و این نیز در اینجا مناسب است.

۶۹۱۷

کلّ وعاء یضیق بما جعل فیہ آلا و عاء العلم فانه یتسع.

همه ظرفها تنگی میکنند به آن چه کرده شود در آن مگر ظرف علم که گشادگی می‌یابد، یعنی هر ظرفی تنگی میکند به آن چه کرده شود در آن هر گاه زیاده از حوصله آن باشد یا تنگ می‌شود بقدر آنچه در آن کنند و بآن قدر از آن گرفته شود بخلاف ظرف علم که هر چه علم در آن در آید تنگی نمی‌کند و تنگ نمی‌شود بلکه وسعت آن زیاده می‌شود زیرا که نفس و ذهن هر چند علم آن زیاد شود استعداد و قابلیت آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۵

از برای علوم دیگر بیشتر شود.

۶۹۱۸

کلّ امرء یلقى ما عمل، و یجزی بما صنع.

هر مردی یا آدمی ملاقات میکند آنچه را کرده، و پاداش داده می‌شود به آن چه ساخته.

۶۹۱۹

کلّ حسنة لا یراد بها وجه الله تعالی فعلیها قبح الریاء، و ثمرتها قبح الجزاء.

هر کار نیکی که اراده کرده نشود بآن راه خدای تعالی و خشنودی او، پس بر آنست زشتی ریا، و میوه آنست زشتی پاداش. چون غالب اینست که کسی که حسنه را بکند و از برای رضای خدا و خشنودی او نکند قصد او ریا و دیدن مردم یا شنیدن ایشانست، و «ریا» در اصطلاح شامل هر دو باشد بآن اعتبار فرموده‌اند که بر آنست زشتی ریا، و ثمره ندارد بغیر پاداش زشت یعنی عذاب و عقاب، و اگر بالفرض بی قصد واقع شود قبح ریا و ثمره بد ندارد نهایت اجر و ثوابی هم نخواهد داشت، و اگر بقصد دیگر بکند مثل این که وضو سازد در هوای گرم از برای سرد شدن اعضاء و اصلا رضای خدا منظور نباشد آن ریا نباشد و بیقین صحیح نباشد و اجر و ثوابی نداشته باشد، و ممکن است که سبب عذاب و عقاب هم بشود بلکه بمنزله ریا باشد نهایت جزم بآن نیست و عبارت شامل آن هم باشد و الله تعالی یعلم.

۶۹۲۰

کلّ مدة من الدتیا الی انتهاء، و کلّ حیّ فیها الی ممات و فناء.

هر مدتی از دنیا بسوی بسر آمد نیست، و هر زنده در آن بسوی مرد نیست و فنا شدنی، مراد به «این که هر مدتی از دنیا بسوی بسر آمد نیست و انتهای دارد» اینست که آدمی در آن اگر در دولتست و فراخی، بسبب آن فرحناک نگردد که بقائی ندارد، و اگر در تنگی و سختیست پر از آن غمگین نشود که زود بگذرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۶

[حرف کاف بلفظ «کم»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ «کم» که بمعنی «بسا» است.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۹۲۱

کم من ذلیل اعزّه عقله.

بسا خواری که عزیز گردانیده باشد او را عقل او، یعنی خرد یا دانش او.

۶۹۲۲

کم من عزیز اذلّه جهله.

بسا عزیزی که خوار گردانیده باشد او را جهل او، یعنی کم عقلی او یا نادانی او.

۶۹۲۳

کم من عقل اسیر عند هوی امیر.

بسا عقلی که گرفتار باشد نزد خواهشی فرمانفرما، یعنی هوا و هوس که غالب شده باشد بر آن و فرمانفرما باشد بر آن.

۶۹۲۴

کم من ذی ثروه خطیر صیره الدهر فقیرا حقیرا.

بسا صاحب ثروت عظیمی که گردانیده باشد او را روزگار درویشی کوچک، «ثروت» بمعنی بسیاری مال است و مراد مذمت روزگار و بی اعتباری آنست و این که این بسیار می شود پس کسی که چنین شود آنرا مخصوص خود نداند و زیاد اندوهگین نگردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۷

۶۹۲۵

کم من غنیّ یتغنی عنه.

بسا توانگری که بی نیازی باشد از او، بسبب این که خیری از او بکسی نرسد.

۶۹۲۶

کم من فقیر یفتقر الیه.

بسا درویشی که حاجت باشد بسوی او، باین که امداد و اعانت مردم کند بقدر مقدور، یا علمی یا کمال دیگر که داشته باشد و از آن راه مردم محتاج باشند باو.

۶۹۲۷

کم من نعمه سلّیها ظلم.

بسا نعمتی که رבוده باشد آنرا ستمی، یعنی زایل گردد بسبب ستمی که صاحب آن کند.

۶۹۲۸

کم من دم سفکه فم.

بسا خونی که ریخته باشد آنرا دهانی، یعنی ریخته باشد آنرا سخن بی جایی که صاحب آن گفته باشد، یا سخنی که کسی از دشمنی یا بی جا گفته باشد.

۶۹۲۹

کم من انسان اهلکه لسان.

بسا آدمی که هلاک کرده باشد او را زبانی، همان مضمون فقره سابقست «۱».

۶۹۳۰

کم من انسان استعبده احسان.

بسا آدمی که بنده کرده باشد او را احسانی، چنانکه مشهورست که مردمان بندگان احسانند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۸

۶۹۳۱

کم من مفتون بالثناء علیه.

بسا بفتنه افتاده شده بستایش بر او، «بفتنه افتادن کسی بسبب ستایش بر او» یا باعتبار اینست که او را بسبب آن خودبینی و عجبی حاصل شود که بغایت مذموم است، یا این که ستایش او کنند بخوبی در کار بدی، و این سبب این شود که او خوب داند آنرا و ترک نکند آنرا یا توبه نکند از آنچه کرده.

۶۹۳۲

کم من مغرور بحسن القول فیه.

بسا فریب خورده شده بنیکوئی گفتار در او، این نیز مضمون فقره سابقست نهایت معنی دوّم در این ظاهرترست.

۶۹۳۳

کم من اکلۀ منعت اکلات.

بسا یک خوردنی که منع کند خوردنهای را، این بنا بر اینست که «اکله» بفتح همزه خوانده شود، و ممکن است که «اکله» بضم همزه خوانده شود و ترجمه این باشد که: بسا لقمه که منع کند لقمه‌ها را، و بر هر تقدیر مراد و غرض ظاهرست و قبل از این مذکور شد.

۶۹۳۴

کم من لذۀ دنیئہ منعت سنئہ درجات.

بسا لذت پست مرتبه که منع کند بلند مرتبه‌هایی را.

۶۹۳۵

کم من آمل خائب و غائب غیر آئب.

بسا امیدواری که نومید شود و غائبی که بر نگرده، مراد از ذکر اول اینست که فریب امید نباید خورد و بسیارست که حاصل نمی‌شود و صاحب آن نومید می‌شود و غرض از ذکر دوم اینست که کسی را که سفری روی دهد باید که تدارک احوال خود بکند بادای حقوق مردم که در ذمه او باشد و امانات که نزد او باشد و وصیت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۴۹

و سایر آنچه از این قبیل باشد و پس نیندازد چیزی از آنها را بوقت برگشتن، بسا باشد که برنگردد.

۶۹۳۶

کم من طالب خائب و مرزوق غیر طالب.

بسا طلب کننده نومیدی و روزی داده شده طلب نکننده، غرض اینست که حریص بر طلب و سعی نباید بود و روزی و امثال آن را موقوف بر آن نباید دانست، بسیارست که طلب کننده نومید می‌شود و غیر طلب کننده روزی داده می‌شود.

۶۹۳۷

کم من شهوة منعت رتبہ.

بسا خواهشی که منع کند رتبه را، یعنی رتبه بلندی را.

۶۹۳۸

کم من حرب جنیت من لفظہ.

بسا جنگی که چیده شود از یک سخنی، یعنی ثمره آن باشد و ناشی شود از آن، پس آدمی در سخن گفتن باید که نیک تأمل کند که مبدا مفسده بر آن مترتب شود.

۶۹۳۹

کم من صبابہ اکتسبت من لحظه.

بسا سوزش عشقی که کسب کرده شود از نگاه کردنی، غرض اینست که ضبط نگاه بقدر مقدور باید کرد که مبدا منشأ چنین گرفتاری بشود.

۶۹۴۰

کم من کلمہ سلبت نعمہ.

بسا کلمه که بر باید نعمتی را، یعنی باعث زوال آن شود پس تأمل و احتیاط زیاد در سخن باید کرد.

۶۹۴۱

کم من نظرة جلبت حسرة.

بسا نگاه کردنی که بکشد حسرتی را، یعنی سبب حسرت خوردنی شود مانند نگاههای حرام که سبب حسرت در آخرت شود، یا نگاهی که سبب عشقی و گرفتاری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۰

شود و سبب حسرت در دنیا یا در دنیا و آخرت هر دو گردد.

۶۹۴۲

کم من مغرور بالسّتر علیہ.

بسا فریب خورده شده بپوشاندن بر او، و مراد اینست که بسیارست که کسی گناهی میکند و حق تعالی بلطف خود می‌پوشاند آنرا بر او و رسوا نمی‌کند او را، و او باین فریب می‌خورد و گمان میکند که گناه سهل است و پر مؤاخذه بر آن نیست و باز ایستادگی بر گناه میکند و غرض اینست که این فریب

را نباید خورد حق تعالی از لطفی که ببندگان دارد قدری مدارا میکند و رسوا نمی‌کند که شاید ایشان شرم کنند و پشیمان شوند، بعد از این که این سود ندهد و ترک نکنند ایشان را در آخرت رسوا گرداند و بسیاریست که در دنیا نیز رسوا کند.

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند

۶۹۴۳

کم من مستدرج بالاحسان الیه.

بسا استدراج کرده شده باحسان بسوی او، «استدراج» چنانکه مکرر مذکور شد اینست که حق تعالی گناهکار را ناگاه نگیرد و مهلت دهد و احسان کند و هر چند گناه کند باز احسان کند که شاید او خجل و منفعل گردد و ترک کند، و بعد از این که او شرم نکند و گنهکاری را بدرجه بلند رساند یک بار او را بگیرد در آخرت یا در دنیا و آخرت هر دو، و این فقره نیز مضمون فقره سابقست و غرض از هر دو یکیست.

۶۹۴۴

کم من طامع بالصفح عنه.

بسا طمع کننده بسبب در گذشتن از او، یعنی طمع کننده در گناه و ایستادگی بر آن یا بر این که بر آن مؤاخذه نباشد بسبب این که یک بار یا چند بار کرده باشد و حق تعالی در گذشته باشد از او و او را رسوا نکرده باشد، و این نیز مضمون دو فقره سابقست.

۶۹۴۵

کم یفتح بالصبر من غلق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۱

بسا غلغلی که گشوده شود بصبر، «غلق» بفتح غین نقطه‌دار و لام چیز است که در را بآن بندند مانند قفل و کلون، و مراد ظاهرست.

۶۹۴۶

کم من صعب تسهّل بالرفق.

بسا سختی که آسان شده باشد بسبب نرمی مانند دشمنی قوی که بسبب نرمی و مهربانی با او ترک دشمنی کند بلکه دوست گردد، و غرض تحریص بر نرمیست با مردم و این که آن بسیار سختی را آسان کند.

۶۹۴۷

کم من واثق بالدنیا قد فجعته.

بسا اعتماد کننده دنیا که بتحقیق دردناک ساخته باشد دنیا او را، مراد مذمت دنیاست و این که بسیارست کسی که اعتماد بر آن کرده باشد و آخر آن دردناک ساخته باشد او را.

۶۹۴۸

کم من ذی طمأنینة الی الدنیا قد صرعته.

بسا صاحب آرامی بسوی دنیا که بتحقیق هلاک کرده باشد دنیا او را، یا انداخته باشد یعنی در هلاکت یا زیان و خسران، و این هم مضمون فقره سابقست.

۶۹۴۹

کم من ذی أبهة «۱» جعلته الدنیا حقیرا.

بسا صاحب بزرگی که گردانیده باشد دنیا او را کوچک.

۶۹۵۰

کم من ذی عزّة ردّته الدنیا ذلیلا.

بسا صاحب عزّتی که بر گردانیده باشد دنیا او را خوار.

۶۹۵۱

کم من مبتلی بالنعماء.

بسا ببلا گرفتار شده بنعمت، یعنی بسا کسی که نعمت از برای او بلائی باشد، یا این که نعمت او را ببلائی گرفتار سازد باعتبار این که کسی که آن را در حرامی صرف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۲

کند یا کفران آن کند پس صاحب نعمت باید که حذر کند از آن.

۶۹۵۲

کم من منعم علیه بالبلاء.

بسا انعام کرده شده بر او بی بنعمت یعنی بسا کسی که بلا از برای او نعمتی باشد باعتبار این که باعث صلاح آخرت او باشد، و بسیارست که صلاح دنیا نیز در آن میباشد.

۶۹۵۳

کم من مخدوع بالامل مضیع للعمل.

بسا فریب خورده شده بامید ضایع کننده مر عمل را، یعنی بسا کسی که فریب امیدها خورد و مشغول سعی از برای آنها گردد و بسبب آن ضایع کند آنچه را بر او باشد از اعمال از برای آخرت یا دنیا نیز.

۶۹۵۴

کم من مسوف بالعمل حتی هجم علیه الاجل.

بسا پس اندازنده عمل تا این که ناگاه وارد شود بر او اجل.

۶۹۵۵

کم من صائم لیس له من صیامه آلا الظمأ «۱».

بسا روزه‌داری که نبوده باشد از برای او از روزه او مگر تشنگی یعنی ثمره از برای او نداشته باشد بغیر این که تشنگی عبثی کشیده باشد باعتبار این که خالص نباشد از برای خدا، یا اخلال ببعضی از شرایط آن شده باشد.

۶۹۵۶

کم من قائم لیس له من قیامه آلا العناء.

بسا ایستاده که نبوده باشد از برای او از ایستادن او مگر تعب و رنج یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۳

بسا ایستاده بنمازی در شبها یا مطلق که ایستادن او از برای او ثمره نداشته باشد بغیر تعب و رنجی که بکشد باعتبار همان که مذکور شد در روزه در فقره سابق.

۶۹۵۷

کم من مؤمل ما لا یدرکه.

بسا امید دارنده چیزی را که در نیاید آنرا، پس فریب امید نباید خورد.

۶۹۵۸

کم من بان ما لا یسکنه.

بسا بنا کننده آنچه را ننشیند در آن، پس حریمی در آن نباید بود.

۶۹۵۹

کم من جامع ما سوف یترکه.

بسا جمع کننده چیزی را که بعد از آن وا می‌گذارد آن را، یعنی جمع میکند و بهره نمی‌برد از آن و وامی‌گذارد از برای دیگری، و همین تعب و زحمتی از برای او می‌ماند و وزر و وبالی اگر در آن باشد، پس حریمی بر جمع مال و اسباب نباید بود.

۶۹۶۰

کم من منقوص رابح و مزید خاسر.

بسا کم کرده شده سود کننده، و زیاد کرده شده زیان کننده، یعنی بسا کسی که کم داده شده باشد باو و سود او در آن باشد باعتبار این که صلاح آخرت او در آن باشد بلکه صلاح دنیا نیز، و بسا کسی که زیاد داده شده باشد و زیان و خسران کند در آن، بسبب این که باعث طغیان او شود و ارتکاب گناهان.

۶۹۶۱

کم من فقیر غنی و غنی مفتقر.

بسا درویش توانگری و توانگر درویشی، «درویش توانگر» مثل درویشی که قناعت کند به آن چه داشته باشد و طلب نکند از مردم که آن حقیقت توانگریست، یا این که توانگر باشد بحسب اسباب آخرت، و «توانگر درویش» مثل توانگری که با وجود توانگری باز در سعی و طلب باشد که آن حقیقت درویشی است، یا این که درویش باشد بحسب آخرت و تهیدست باشد از اسباب آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۴

۶۹۶۲

کم من خائف و فدبه خوفه علی قراره الامن.

بسا ترسناکی که وارد سازد او را ترس او بر جایگاه ایمنی، مثل ترسناکی که ترس او از خدا باشد و باز ایستد بسبب آن از گناهان، و ایمن گردد در آخرت.

۶۹۶۳

کم من مؤمن فاز به الصبر و حسن الظنّ.

بسا مؤمنی که فیروزی فرماید او را صبر و نیکوئی گمان، یعنی فیروزی یابد بسعدت و نیکبختی بسبب صبری که داشته باشد در بلاها و سختیها و نیکوئی گمانی که داشته باشد بحق تعالی.

۶۹۶۴

کم من حزین و فدبه حزنه علی سرور الابد.

بسا اندوهگینی که وارد سازد او را اندوه او بر شادمانی دائمی، مثل اندوهگینی که اندوه او از برای آخرت خود و اندیشه آن باشد.

۶۹۶۵

کم من فرح افضی به فرحه الی حزن مخلّد.

بسا فرحناکی که بکشاند او را فرح او بسوی اندوه پاینده، مثل فرحناکی که فرح او باعث طغیان او و ارتکاب فسوق و فجور گردد.

۶۹۶۶

کم من حریص خائب و مجمل لم یخب «۱».

بسا حریص نومیدی و اعتدال کننده در طلب که نومید نشده باشد.

۶۹۶۷

کم من شقیّ حضره اجله و هو مجدّ فی الطلب.

بسا بدبختی که حاضر شود او را مرگ او و او جدّ کننده باشد در طلب، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۵

در طلب دنیا و آنچه امید آن داشته باشد در آن.

۶۹۶۸

کم من غیظ تجرّع «۱» مخافه ما هو اشدّ منه.

بسا خشمی که جرعهوار در کشیده شود بسبب ترس از آنچه سخت تر باشد از آن، «جرعه» قدری از آب یا مانند آن را گویند که یک بار توان در کشید،

و مراد اینست که بسا خشمی باشد که باید آنرا مانند جرعه آبی یک بار در کشید و فرو برد از ترس این که اگر فرو برده نشود و اراده تلافی و انتقام

شود سبب چیزی شود که سخت تر از آن و بدتر از آن باشد و پوشیده نیست که بنا بر این معنی ظاهر اینست که «یجرّع» بیای دو نقطه زیر باشد

بسیغه مجهول از باب تفعیل زیرا که غیظ که ضمیر در «تجرّع» راجع بآن است تأنیثی ندارد نهایت در نسخهها بتای دو نقطه بالاست و امر نقطه سهل

است «۲» زیرا که در نسخهها مضبوط نمی ماند و بر تقدیر صحت آن ممکن است تأویلی از برای تصحیح آن، مثل این که آن را جرعه قرار داده باشند و

تأنیث ضمیر بآن اعتبار باشد، و ممکن است که «تجرّع» بسیغه مخاطب معلوم خوانده شود و ضمیری در آن محذوف باشد و ترجمه این باشد که بسا

خشمی که جرعهوار در کشی آن را از ترس فلان.

۶۹۶۹

کم من ضلاله زخرفت بأیه من کتاب الله کما یزخرف الدرهم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۶

النحاس بالفضة المموهه.

بسا گمراهی که زینت کرده شود بآیه از کتاب خدا چنانکه زینت کرده می شود درهم مس بنقره روکشی کرده شده یعنی نقره که آن را بر روی مسی

یا غیر آن روکش کرده باشند مراد اینست که بسیار از مذاهب فاسده هست که زینت می توان داد هر یک از آنها را و روکش می توان کرد بآیه از کتاب

خدا، یعنی آیه را از آیات متشابهه قرآن مجید شاهد بر آن می توان کرد باعتبار این که عبارت آن احتمال آن داشته باشد بلکه بسا باشد که بعضی از

آنها ظاهر در بعضی از آنها باشد مانند بعضی از آیات کریمه که ظاهر در تجسم است و غرض از این اینست که تمسک بآیات متشابهه و استدلال به آنها

بمجرد احتمال معقول نیست بلکه در مراد از آنها باید که رجوع بأصحاب عصمت صلوات الله علیهم نمود، و همچنین هر گاه دلیل عقلی یا شرعی قطعی

بر مطلبی قائم باشد اگر آیه ظاهر در خلاف آن باشد مستند بآن نمی‌توان شد در ردّ حکم آن دلیل قطعی بلکه بحکم آن دلیل آنرا تأویل باید کرد مانند آیاتی که اشاره شد که ظاهر آنها تجسم است.

۶۹۷۰

کم من عالم فاجر و عابد جاهل، فاتّقوا الفاجر من العلماء، و الجاهل من المتعبّدين.

بسا عالمی فاجر و عابدی نادان، پس بپرهیزید از فاجر از علما و از جاهل از عبادت‌کنندگان.

«فاجر» در اصل بمعنی میل‌کننده است و شایع شده بمعنی فاسق و دروغگو و در اینجا هر یک مناسب است و «وجه پرهیز نمودن از عالم فاجر» ظاهرست، چه آن گمراهی است گمراه‌کننده، و «وجه پرهیز نمودن از عابدان نادان» اینست که هر گاه نادان باشند عقاید دینی خود را درست نکرده باشند و با وجود درست نکردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۷

آنها عبادت ایشان چندان ثمره نداشته باشد، و دیگر این که شرایط و آداب عبادات را نیز نخواهد دانست و اکثر عبادات ایشان فاسد و باطل خواهد بود پس از جمله بدان باشند نه نیکان، و مصاحبت و اختلاط با نیکان باید کرد که قدری نیکی ایشان سرایت کند در این کس، یا حق تعالی ببرکت مصاحبت ایشان او را نیز از نیکان محشور گرداند نه با بدان که بدی ایشان باین کس سرایت کند یا بشأمت اختلاط ایشان با ایشان محشور گردد، و ممکن است که مراد به «جاهل» در اینجا کم عقل باشد و مراد به «پرهیز نمودن از عابد کم عقل» فریفته نشدن بعبادت او باشد و این که بسبب عبادت او ارادت و اخلاص باو نباید داشت زیرا که کم عقل هر چند عابد شد او را مرتبه نزد حق تعالی نباشد چنانکه در احادیث وارد شده.

مثل آنچه روایت کرده در اصول کافی از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش که گفت:

گفتم بحضرت امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فلان از عبادت او و دین او و فضل او چنان و چنانست، پس فرمود

آن حضرت که چگونه است عقل او؟ - گفتم: نمی‌دانم، پس فرمود که: بدرستی که ثواب بر قدر عقل است بدرستی که مردی از بنی اسرائیل بود که عبادت میکرد خدا را در جزیره از جزایر دریا سبز و خرم با درختان بسیار و آب بر روی زمین آشکار، و بدرستی که فرشته از فرشتگان گذشت باو پس

گفت: ای پروردگار من بنما مرا ثواب این بنده تو، پس نمود باو خدا آن را، پس کم شمرد آن را آن فرشته، پس وحی فرستاد خدا بسوی او که

مصاحبت کن با او، پس آمد او را آن فرشته بصورت آدمی، پس گفت آن عابد باو که: کیستی تو؟ - فرشته گفت باو که: من مردی عابدم رسیده بمن

مکان تو یعنی مرتبه تو یا خوبی این جای تو و عبادت تو در این مکان، پس آمدم نزد تو تا این که عبادت کنم خدا را با تو، پس بود با او در آن روز،

پس چون صبح روز دیگر شد گفت باو فرشته: بدرستی که مکان تو هر آینه مکانی است خرم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۸

و شایسته نیست مگر از برای عبادت پس گفت باو عابد که: بدرستی که از برای این مکان ما عیبی هست، پرسید فرشته که چیست آن عیب؟ - گفت

عابد که: نیست از برای پروردگار ما چاروائی اگر بودی از برای او الاغی می‌چرانیدم او را در این موضع، پس بدرستی که این گیاه ضایع می‌شود، پس

گفت باو فرشته که: نیست از برای پروردگار تو الاغی، گفت: اگر می‌بود از برای او الاغی نبود این که ضایع می‌شود مثل این گیاه، پس وحی فرستاد خدا

بسوی فرشته که: من ثواب نمی‌دهم او را مگر بقدر عقل او.

۶۹۷۱

کم من مغبوط بنعمته و هو فی الآخرة من الهالکین.

بسا کسی که آرزو کرده شود مثل نعمت او و حال آنکه او باشد در آخرت از هلاک‌شوندگان.

۶۹۷۲

کم من وضع رفعة حسن خلقه.

بسا پست مرتبه که بلند گرداند او را نیکوئی خوی او.

۶۹۷۳

کم من رفیع وضعه قبح خرقه.

بسا بلند مرتبه که پست گرداند او را زشتی تند خوئی او یا کم عقلی او، و اول اوفق است با فقره سابق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۵۹

[حرف کاف بلفظ «کیف»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت‌آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ «کیف» که بمعنی چگونه است.)

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۶۹۷۴

کیف یملک الورع من یملکه الطّمع!؟

چگونه مالک می‌شود پرهیزگاری را کسی که مالک شود او را طمع، یعنی نمی‌شود که مالک پرهیزگاری شود کسی که در فرمان طمع باشد و مطیع و منقاد او باشد مانند مملوک از برای مالک، زیرا که چنین کسی هر گاه طمع حرامی کند یا طمع در چیزی کند که بگمان او حرامی وسیله او تواند شد نمی‌شود که دست از پرهیزگاری بردارد و مرتکب آن حرام نشود.

۶۹۷۵

کیف تصفو فکرة من یستدیم الشّبع «۱»!؟

چگونه صاف می‌شود فکر کسی که دایم دارد سیری را، یعنی نمی‌شود که صاف شود فکر او، زیرا که در سیری بخاری غالب می‌شود بر دماغ که با آن فکر صاف نمی‌شود.

۶۹۷۶

کیف یعمل للأخرة المشغول بالدنیا!؟

چگونه کار میکند از برای آخرت کسی که مشغول باشد بدنیا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۰

۶۹۷۷

کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه الهوی!؟

چگونه توانائی دارد اخلاص را کسی که غلبه کند بر او خواهش، یعنی نمی‌شود که کسی که غلبه کند بر او هوا و هوس خالص گرداند اعمال خود را از برای خدا بلکه البته آمیخته باشد بعضی هواها و هوسها، و در بعضی نسخه‌ها «الخلاص» بجای «الاخلاص» است و بنا بر این ترجمه اینست که: چگونه توانائی دارد خلاص را کسی که غالب باشد بر او خواهش، و مراد به «خلاص» خلاصی است از گناه و عذاب و عقاب، یا خالص بودن اعمال او از برای خدا موافق نسخه اول.

۶۹۷۸

کیف یهتدی الضّلیل مع غفلة الدّلیل!؟

چگونه راه می‌یابد گمراه با غفلت راه نماینده!؟ یعنی نمی‌شود که گمراه راه بیابد با وجود غفلت و بی‌خبری راهنماینده او، و این اشاره است باین که امام و راهنمایی که حق تعالی از برای مردم قرار دهد باید که کسی باشد که غفلت بر او روا نباشد چنانکه مشهورست میانه فرقه ناجیه امامیه، نه کسی که بر او نیز سهو و خطا بلکه گناه و عصیان نیز روا باشد چنانکه مذهب سایر مخالفین است.

۶۹۷۹

کیف یستطیع صلاح نفسه من لا یقنع بالقلیل!؟

چگونه می‌تواند اصلاح کردن نفس خود را کسی که قناعت نکند باندک، زیرا که چنین کسی نمی‌شود که کاری چند نکند که صلاح حال او در آن نباشد.

۶۹۸۰

کیف ینجو من الله هاربه!؟

چگونه رستگاری می‌یابد از خدا گریزنده از او!؟ یعنی گریختن از خدا سودی ندارد و بآن رستگاری نتوان یافت از او.

۶۹۸۱

کیف یسلم من الموت طالبه!؟

چگونه سالم می‌ماند کسی که مرگ طلب کننده او باشد!؟

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۱

۶۹۸۲

کیف یضیع من الله کافله!؟

چگونه ضایع می‌شود کسی که خدا ضامن او باشد، یعنی ضامن کارگزاری امور او باشد، و مراد هر کسیست که توکل کند بر خدا در هر باب چنانکه حق تعالی فرموده که: هر که توکل کند بر خدا پس خدا بسندست او را «۱».

۶۹۸۳

کیف یفرح بعمر تنقصه السّاعات!؟

چگونه شادمانی کرده شود بعمری که کم میکند آنرا ساعتها؟! چگونه شادمانی کرده شود بعمری که کم میکند آنرا ساعتها؟! یعنی عمری که هر ساعتی که می‌گذرد آن را کم میکند قابل این نیست که کسی بآن شادمانی کند، قابل شادمانی زندگانی جاوید است که هرگز کم نشود که آن زندگانی آن سر است.

۶۹۸۴

کیف یغترّ بسلامة جسم معرّض للآفات؟!

چگونه فریب خورده شود بسلامتی جسمی که در آورده شده باشد در معرض آفتها؟! یعنی بدن هر چند سلامتی داشته باشد چون در معرض آفتهاست و هر لحظه احتمال این هست که آفتی عارض آن شود آن سلامتی قابل این نیست که کسی بآن فریب خورد و از یاد مرگ و تهیه آن غافل گردد، یا بآن سلامتی شادمان و فرحناک گردد، شادمانی در سلامتی آخروی باشد که دیگر آفتی را بآن راهی نباشد.

۶۹۸۵

کیف یجد لذّة العبادّة من لا یصوم عن الهوی؟!

چگونه می‌یابد لذّت عبادت را کسی که باز نایستد از خواهش؟! یعنی تا کسی از هوا و هوس باز نایستد و آنها را از خود زایل نکند لذّت عبادت را چنانکه باید نیابد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۲

۶۹۸۶

کیف یقدر علی اعمال الرّضا القلب المتولّی بالدّتیّا؟!

چگونه توانائی دارد بر کار فرمودن رضا دل شیفته شده بدنیّا؟! مراد برضا رضا و خشنودی بنصیب و بهره خودست از دنیا، و مراد اینست که دل فریفته شده بدنیّا نمی‌شود که آن رضا را بعمل آورد، تا کسی دوستی دنیا را از دل بیرون نکند آن رضا را نتواند بعمل آورد.

۶۹۸۷

کیف یزهد فی الدّتیّا من لا یعرف قدر الآخرة؟!

چگونه بی‌رغبت می‌شود در دنیا کسی که نداند قدر آخرت را؟! یعنی تا کسی خوب نداند قدر و مرتبه بهشت و نعمتهای آنرا، بی‌رغبت نمی‌شود در دنیا و فریفته آن می‌گردد، اما اگر کسی خوب مطلع گردد بر آنها، میدانند که دنیا قابل آن نیست که کسی از برای آن محروم سازد خود را از آنها، یا کم کند بهره خود را از آنها.

۶۹۸۸

کیف یسلم من عذاب الله المتسرّع الی الیمین الفاجرة؟!

چگونه سالم می‌ماند از عذاب خدا شتاب کننده بسوی قسم دروغ؟! یعنی کسی که شتاب میکند و بی‌تأمل قسم دروغ می‌خورد و اندیشه نمی‌کند از بدی عاقبت آن و بزرگی گناه آن که مانع شود او را از جرأت بر آن یا این که در سخنی که می‌گوید از برای ترویج آن شتاب میکند و قسم دروغی از عقب آن می‌خورد چنانکه عادت بعضی مردم است.

۶۹۸۹

کیف تبقی علی حالتک و الدّهر فی حالتک؟!

چگونه باقی می‌مانی بر حالت خود و روزگار در تغییر دادن تست؟! مراد مذمت دنیاست باین که آدمی در آن بر حال خود باقی نمی‌تواند ماند و چگونه باقی تواند ماند؟! و حال آنکه روزگار در تغییر اوست و همواره او را تغییر می‌دهد در بدن و سایر احوال، بخلاف سرای دلگشای بهشت که تغییر و تبدیل را در آن راهی نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۳

۶۹۹۰

کیف تنسی الموت و آثاره تذکرک؟!

چگونه فراموش میکنی مرگ را و آثار آن یاد می‌آورد ترا؟! غرض اظهار تعجب است از کسی که فراموش کند مرگ را و تهیه آن نگیرد و حال آنکه آثار آن همواره آشکار می‌گردد و بیاد او می‌آورد آن را، مثل پی در پی مردن مردم و پدید آمدن ضعف و پیری در خود و دیگران، و مانند اینها.

۶۹۹۱

کیف یصبر علی مباینة الاضداد من لم تعنه الحکمة؟!

چگونه صبر میکند بر دوری کردن از اضداد کسی که یاری نکرده باشد او را حکمت، ممکن است که مراد به «أضداد» أخلاق ذمیمه و أفعال ناشایست باشد که در حقیقت ضدّ و دشمن آدمی باشند و مراد این باشد که تا کسی حکیم نباشد و «حکمت» یعنی علم راست درست یاری او نکرده باشد او

دوری نتواند کرد از آنها بلکه بالطبع باعتبار قوای شهوتیه و غضبیه مایل باشد به آنها، و ممکن است که مراد به «أضداد» صفات ذمیمه باشد که أضداد یکدیگر باشند و از هر دو طرف دوری باید کرد و میانه روی کرد در آنها، و میانه روی میانه آنها را عدالت می‌گویند مثل بخل و إسراف و جبن و تهوّر و آنچه از این قبیل باشد و بنا بر این نیز مراد اینست که تا کسی حکیم نباشد دوری از این أضداد و میانه روی میانه آنها نتواند کرد بلکه بالطبع مایل بیک طرف می‌گردد.

۶۹۹۲

کیف یصبر عن الشهوة من لم تعنه العصمة؟!

چگونه صبر میکند از خواهش کسی که یاری نکرده باشد او را نگهداری؟! یعنی نگهداری حق تعالی او را، یعنی تا کسی را لطف حق تعالی و نگهداری او او را یاری نکند صبر از خواهشها و إعراض از آنها نتواند کرد بلکه بالطبع پیرو و فرمانبردار آنها باشد.

۶۹۹۳

کیف یرضی بالقضاء من لم یصدق «۱» یقینه؟!

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۴

چگونه راضی می‌شود بقضا کسی که راست نباشد یقین او؟! مراد اینست که تا کسی یقین خود را بمعارف إلهیه راست نکند و او را یقین راست حاصل نشود باین که هر چه حق تعالی کرده همه از روی علم و حکمت است و اصلاً در آن حیف و جور و غفلتی نشده او را راضی و خشنود نمی‌گردد بقضای حق تعالی و نصیب و بهره که باو داده بلکه در هر مرتبه که باشد توقع و خواهش زیاد بر آن داشته باشد.

۶۹۹۴

کیف یرتقیم من لم یرتقم دینه؟!

چگونه مستقیم می‌شود کسی که مستقیم نباشد دین او؟! مراد اینست که تا کسی دین او مستقیم و راست نباشد او مستقیم و راست نباشد یعنی أعمال و طاعات و عبادات او صحیح و درست نباشد بلکه فاسد و باطل باشد، زیرا که صحت و استقامت آنها مشروط بصحت و استقامت اینست، یا این که در حال او در آخرت مستقیم نباشد و تباه و فاسد باشد.

و در بعضی نسخه‌ها «کیف یرتقیم قلب من لم یرتقم دینه» است و بنا بر این ترجمه اینست که: چگونه مستقیم شود دل کسی که مستقیم نباشد دین او؟! و مراد اینست که کسی که دین او مستقیم نباشد دل او یعنی نیتها و قصدهای آن مستقیم نشود بلکه اکثر آنها فاسد و باطل باشد، یا این که ذهن و ادراک او مستقیم نباشد بلکه کج و معوج باشد و الله تعالی یعلم.

۶۹۹۵

کیف یصلح غیره من لا یصلح نفسه؟!

چگونه اصلاح میکند غیر خود را کسی که اصلاح نمی‌کند نفس خود را؟! یعنی تا کسی اصلاح نفس خود نکند اصلاح دیگری نتواند کرد و این اشاره است باین که امام که حق تعالی او را از برای اصلاح مردم قرار داده باید که معصوم باشد و از او گناهی صادر نشود.

۶۹۹۶

کیف یعدل فی غیره من یظلم نفسه؟!

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۵

چگونه عدل میکند در غیر خود کسی که ظلم میکند نفس خود را؟! این نیز مضمون فقره سابق است.

۶۹۹۷

کیف یرتقیم من یضل نفسه؟!

چگونه راه می‌نماید غیر خود را کسی که گمراه می‌گرداند نفس خود را؟! این نیز مضمون فقره سابق و سابق سابق است.

۶۹۹۸

کیف یعرف غیره من یجهل نفسه.

چگونه می‌شناسد غیر خود را کسی که نمی‌داند نفس خود را، این نیز یا مضمون فقره‌های سابق است و مراد اینست که کسی که خود را نشناسد یعنی از خود غافل باشد و در پی اصلاح خود نباشد چگونه می‌تواند که غیر خود را بشناسد و متوجه اصلاح او گردد؟! و یا مراد تعدّر شناخت حقایق اشیاء است و این که آدمی حقیقت خود را نمی‌داند پس چگونه حقیقت غیر خود را می‌تواند شناخت؟! و این معنی از عبارت ظاهر ترست و الله تعالی یعلم.

۶۹۹۹

کیف ینصح غیره من یغش نفسه؟!

چگونه نصیحت میکند غیر خود را کسی که غشّ میکند با نفس خود؟! «نصیحت» بمعنی موعظه و پند گفتن است و «غشّ» بفتح غین مصدر است بمعنی ناصاف بودن، و بکسر غین اسم است از آن، و «نصیحت» بمعنی صاف و خالص بودن نیز آمده مقابل «غشّ» و بنا بر این ترجمه اینست که چگونه صاف و خالص میباشد غیر خود را کسی که غشّ میکند با نفس خود؟! و حاصل هر دو یکیست و همان مضمون فقره‌های سابق سابقست.

۷۰۰۰

کیف یصل الی حقیقه الزهد من لم یمت شهوته؟!

چگونه می‌رسد بحقیقت زهد یعنی بی‌رغبتی در دنیا کسی که نمی‌رانیده باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۶

خواهش خود را؟! یعنی آنرا از خود سلب نکرده باشد.

۷۰۰۱

کیف یستطیع الهدی من یغلبه الهوی؟!

چگونه می‌تواند راهنمایی را کسی که غالب شود او را هوا و هوس.

۷۰۰۲

کیف یدعی حبّ الله من سکن قلبه حبّ الدنیا؟!

چگونه دعوی میکند دوستی خدا را کسی که قرار گرفته باشد در دل او دوستی دنیا؟! مراد اینست که دوستی دنیا با دوستی خدا جمع نمی‌شود پس کسی که دوستی دنیا را داشته باشد این نشان اینست که در دعوی دوستی خدا کاذبست، پس چگونه دعوی آن میکند و شرم نمی‌کند از چنین دروغی.

۷۰۰۳

کیف یانس بالله من لا یستوحش من الخلق؟!

چگونه آنس و آرام می‌گیرد بخدا کسی که وحشت نمی‌کند از خلق؟!

۷۰۰۴

کیف یجد حلاوة الایمان من یسخط الحق؟!

چگونه می‌یابد شیرینی ایمان را کسی که بخشم آورد او را حق؟! یعنی سخن یا کار راست درست.

۷۰۰۵

کیف یتمتع بالعبادة من لم یعنه التوفیق؟!

چگونه بهره می‌یابد بعبادت کسی که یاری نکرده باشد او را توفیق؟! یعنی بهره یافتن بعبادت نیز بمجرد سعی آدمی نمی‌شود و یاری توفیق حق تعالی می‌باید، پس آن را هم نعمتی از جانب خدا باید دانست و شکر آنرا باید کرد.

۷۰۰۶

کیف ینفصل عن الباطل من لم یتصل بالحق؟!

چگونه جدا می‌شود از باطل کسی که نپیوسته باشد بحق؟! ممکن است که مراد به «حق» حق تعالی باشد و مراد این باشد که: تا کسی خود را بآن جناب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۷

نپیوندد و در هر باب متوسل باو نشود از باطل یعنی عقاید فاسده و گناهان جدا نتواند شد، و ممکن است که مراد بآن امام و راهنمای حق باشد و مراد این باشد که جدائی از باطل بی‌پیوستن بچنین امام و راهنمایی نمی‌شود و بمجرد عقل و فکر خود از هر باطلی جدا نتوان شد.

۷۰۰۷

کیف یتخلص من عناء الحرص من لم یصدق توکله؟!

چگونه خلاص می‌شود از تعب حرص کسی که راست نباشد توکل او؟! یعنی تا کسی توکل او بر حق تعالی راست نباشد از حرص و تعب و رنج آن خلاص نشود.

۷۰۰۸

کیف ینتفع بالنصیحة من یتلذذ بالفضیحة؟!

چگونه سودمند می‌گردد بنصیحت کسی که لذت می‌یابد از رسوائی، یعنی نصیحت سودی ندارد بکسی که بی‌عار باشد و باکی نداشته باشد از رسوائی بلکه لذت برد از آن، چنانکه مشاهده می‌شود از بعضی مردم.

۷۰۰۹

کیف لا یوقظک بیات «۱» نغم اللّه و قد تورطت بمعاصیه مدارج سطواته؟!

چگونه بیدار نمی‌کند ترا شیخون انتقامهای خدا و حال آنکه بتحقیق افتاده بسبب نافرمانیهای او در ورطه راههای قهر او، «ورطه» بمعنی هلاکتست و هر امری که دشوار باشد نجات و بدر شد از آن، و مراد به «راههای قهر حق تعالی» راههاییست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۸

که می‌برد آدمی را بسوی قهر و غضب او، و مراد اینست که هر که بسبب معاصی افتاد در ورطه آن راهها نمی‌شود که انتقامهای حق تعالی شیخون بر او نیاورد و او را از خواب غفلتی که دارد بیدار نسازد.

۷۰۱۰

کیف یکون من یفنی ببقائه، و یسقم بصحّته، و یؤتی من مأمنه؟!

چگونه می‌باشد کسی که فانی شود ببقای خود، و بیمار شود بتندرستی خود، و آمده شود از جایگاه امنیت خود؟! مراد بیان عجز و ضعف آدمی است و این که ظاهرست که چه حال می‌دارد از ضعف و عجز کسی که «فانی شود ببقای خود» یعنی بقای او بکشاند او را بسوی فنا و برساند بآن، و «بیمار شود بتندرستی خود» بهمان معنی، و «آمده شود از مأمّن خود» یعنی ملک الموت و مرگ بیاید او را در مأمّن او، و هیچ کس و هیچ چیز حاجب و مانع آن نتواند شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۶۹

[حرف کاف بلفظ «کفی»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ «کفی» یعنی بس است و کافیتست.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۰۱۱

کفی بالعلم رفعةً.

بس است علم بلندی مرتبه، یعنی بس است علم که از جنس بلندی مرتبه است، یا بس است بلندی مرتبه آن، و بر هر تقدیر مراد اینست که کسی را که علم باشد همان کافیتست از برای شرف و بلندی مرتبه او، و حاجت بفضیلت دیگر نیست.

۷۰۱۲

کفی بالجهل ضعةً «۱».

بس است نادانی پستی مرتبه یعنی نادانی که پستی مرتبه است، یا بس است پستی مرتبه آن، چنانکه در علم مذکور شد.

۷۰۱۳

کفی بالقناعة ملکا.

بس است قناعت پادشاهی، یعنی قناعت که پادشاهیست، یا بس است پادشاهی آن، یعنی کسی که قناعت داشته باشد همان کافیتست از برای پادشاهی او، و احتیاج بپادشاهی دیگر ندارد، چنانکه گفته‌اند: هر که قانع شد بخشگ و ترشه بحر و برست.

و ممکن است که «ملک» بضمّ میم که بمعنی پادشاهیست خوانده نشود بلکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۰

بکسر میم خوانده شود بمعنی مالک بودن یا چیزی که مملوک باشد و معنی این باشد که: کافیتست قناعت که خواجگی است یا قناعت که مملوک باشد یعنی کافیتست این که کسی مالک قناعت باشد و با وجود آن در کار نیست که مالک چیز دیگر باشد، یا این که کافیتست این که قناعت ملک کسی باشد و با وجود آن در کار نیست که ملک دیگر داشته باشد.

۷۰۱۴

کفی بالشّره هلاکا.

بس است غلبه حرص هلاک شدن یعنی غلبه حرص که هلاک شدنست، یا بس است هلاک شدنی که از آن ناشی شود و مراد اینست که کسی که غلبه حرص داشته باشد همان کافیتست از برای هلاک شدن او و در کار نیست امر دیگر از برای هلاک شدن او، چه آن سبب هلاکت دنیوی و آخروی

می‌گردد.

۷۰۱۵

کفی بالعقل غنی.

بس است عقل توانگری، یعنی بس است عقل که توانگریست، یا بس است توانگری آن.

۷۰۱۶

کفی بالتجارب مؤدبا.

بس است تجربه‌ها ادب کننده، یعنی تجربه‌ها که ادب کننده‌اند، یعنی کسی که تجربه‌ها یعنی آزمایشها کرده باشد و به آنها ظاهر شده باشد از برای او نیکوئی عاقبت کارها و بدی آنها و خوبی مردم و بدی ایشان، همانها کفایت از برای ادب- کردن او و حاجتی بأدب کننده دیگر ندارد، همین کفایت از برای ادب او که بر وفق تجربتهای خود عمل کند.

۷۰۱۷

کفی بالغفلة ضلالا.

بس است غفلت گمراهی یعنی بس است غفلت که گمراهیست، یا بس است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۱

گمراهی آن، بهمان معنی که در فقره‌های سابق مذکور شد و مراد به «غفلت» غافلپستی از آنچه در کار باشد از عقاید و اعمال و بفکر و ذکر آنها نبودن، یا غفلت از یاد حق در اکثر اوقات.

۷۰۱۸

کفی بجهنم نکالا.

بس است جهنم نکال، یعنی بس است جهنم که نکال است، یا بس است نکال آن، و مراد به «نکال» عقوبت است یا عبرت گرفتن و معنی اینست که: جهنم عقوبتی است کافی، یا کافی است عقوبت آن، یا عبرتی است کافی، یعنی سبب عبرتی است کافی، یا کافی است عبرتی که از آن حاصل شود، و مراد به «عبرت بودن آن، یا عبرت گرفتن از آن» اینست که یاد آن و خوف از آن سبب عبرت شود.

۷۰۱۹

کفی بالشیب نذیرا.

بس است شیب یعنی موی سفید یا پیری ترساننده یعنی شیب که ترساننده است و می‌ترساند آمدی را از مرگ و بفکر تهیه آن می‌اندازد همان کفایت از برای ترسانیدن او و حاجت بترساننده دیگر نباشد.

۷۰۲۰

کفی بالمشاورة ظهیرا.

بس است مشورت کردن یاری کننده، یعنی مشورت کردن که یاری کننده است در کارها، هر گاه کسی مشورت کند با عقلا و عمل بر وفق آن کند همین یاری کننده خوبی است از برای او و بس است از برای یاری کنندگی او.

۷۰۲۱

کفی بالفکر رشدا.

بس است فکر رشد، یعنی فکر که رشد است، یا بس است رشدی که از فکر حاصل شود، و «رشد» بمعنی بودن بر راه راست است و مراد اینست که هر گاه کسی کاری را بفکر و تأمل کند همان کافی است از برای بودن او بر راه راست، زیرا که اگر فکر او درست رفته ظاهرست که بر راه راست است، و اگر خطا کرده باشد مؤاخذه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۲

بر او نباشد نهایتش این است که ضرر و زیان دنیوی باو برسد و آن سهل است پس او نیز گوئیا بر راه راست است.

۷۰۲۲

کفی بالمیسور رفا.

کفایت آنچه میسر باشد عطا، یعنی کفایت عطای آن یعنی کفایت در ادراک فضیلت عطا و بخشش این که عطا شود آنچه میسر باشد خواه کم و خواه زیاد، و باعتبار کمی آن ترک آن نباید کرد.

۷۰۲۳

کفی بالتواضع شرفا.

بس است تواضع شرف، یعنی تواضع که شرفی است، یا بس است شرف آن، و مراد به «تواضع» فروتنی است یعنی فروتنی کردن در درگاه حق تعالی و با خلق نیز و «شرف» بمعنی بلندی مرتبه است.

۷۰۲۴

کفی بالتکبر تلفا.

بس است تکبر تلف، یعنی بس است تکبر که تلفیست، یا بس است تلفی که از آن ناشی شود، و بر هر تقدیر مراد اینست که از برای تلف کردن اعمال صالح و باطل نمودن آنها تکبر یا تلفی که از آن ناشی می‌شود بس است و تلفی دیگر در کار نیست.

۷۰۲۵

کفی بالتبذیر سرفا «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۳

بس است تبذیر اسراف، یعنی بس است در اسراف بودن تبذیر کردن که اسراف نیست، یا اسرافی که در آن باشد هر چند اسراف دیگر نشود، و «تبذیر» و «اسراف» هر دو بیک معنی مستعمل می‌شود که خرج کردن زیاد بر اندازه باشد و ظاهر اینست که در اینجا مراد به «تبذیر» زیاده از میانه روی خرج کردنست، و به «اسراف» عم از آن و از صرف - کردن مال در آنچه سزاوار نباشد مثل حرامها و بعثت.

۷۰۲۶

کفی بالحلم وقارا.

بس است حلم وقار، یعنی بس است در وقار داشتن آدمی حلم که وقاریست یا وقاری که از آن حاصل شود، و مراد به «وقار» سنگینی و اطمینان و آرام است و مراد اینست که در آن کافیتست حلم و بردباری یعنی فروخوردن خشم و از جابر نیامدن بسبب آن و با وجود آن حاجت بوقار دیگر نیست.

۷۰۲۷

کفی بالسفه عارا.

بس است سفه عار یعنی بس است از برای عیب و عار سفه که عاریست یا عار آن و با وجود آن عیب و عار دیگر در کار نیست، و «سفه» بمعنی نادانیتست و کمی حلم یا بی‌حلمی و هر یک در اینجا مناسب است.

۷۰۲۸

کفی بالقرآن داعیا.

بس است قرآن خواننده یعنی بس است در خواندن مردم براه راست قرآن مجید که خواننده است مردم را بآن.

۷۰۲۹

کفی بالشیب ناعیا.

بس است شیب یعنی موی سفید یا پیری خبر دهنده بمرگ، یعنی در خبر دادن مردم بآن و آگاه کردن ایشان بآن کافیتست شیب و حاجت نیست به خبر دهنده دیگر، آدمی اگر پیشتر غافل شده باشد البته باید که بآن آگاه شود و تهیه آن بگیرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۴

۷۰۳۰

کفی بالاجل حارسا.

بس است اجل نگهبان، «اجل» بمعنی مدت عمرست و مرگ، و در اینجا معنی اول ظاهرترست، و مراد اینست که: اجل نگهبانیتست از برای آدمی که کافیتست و با آن محتاج بنگهبان دیگر نیست، زیرا که تا آن مدت بسر نیاید رشته باریک عمر او را بصد تیغ تیز نتوان برید و بر معنی دوم نیز حمل می‌توان کرد و «نگهبان بودن آن» باعتبار این باشد که مرگ هر کس در وقتی خاص مقرر شده پس تا آن وقت نرسد ممکن نباشد که آن در رسد و قبل از این مذکور شد که این در اجل حتمی است که تغییر و تبدیل در آن بهیچ وجه راهی نداشته باشد و «اجل مشروطی» نیز باشد که حراست و نگهبانی در دفع آن در کار باشد چنانکه قبل ازین قدری تفصیل داده شد و بنا بر این سخن را کسی تواند گفت که مانند آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه او را آگاهی بر اجل حتمی باشد و الله تعالی يعلم.

۷۰۳۱

کفی بالعدل سائسا.

بس است عدل سیاست کننده، سیاست مردم چنانکه مکرر مذکور شد تربیت کردن ایشانست بداشتن بر آنچه باید بکند و منع از آنچه نباید، و مراد اینست که کافی است سیاست کننده میانه مردم عدل، و با وجود آن سیاست کننده دیگر در کار نیست چه هر گاه با همه ایشان در هر باب بر وفق عدل سلوک شود کافیتست از برای تربیت ایشان، و تربیت دیگر در کار نیست.

۷۰۳۲

کفی بالاغترار جهلا.

بس است فریب خوردن نادانی، یعنی کفایت در نادانی فریب خوردن، هر چند هیچ نادانی دیگر با آن نباشد.

۷۰۳۳

کفی بالخشیة علما.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۵

بس است ترس علم، مراد ترس از خداست و این که آن علمیت که بس است از برای عالم بودن هر چند علم دیگر با آن نباشد.

۷۰۳۴

کفی بالصحبة اختبارا.

بس است صحبت آزمایش، یعنی از برای آزمایش مردم و شناخت خوب و بد ایشان کفایت صحبت که آزمایشی است، یا کفایت آزمایشی که در صحبت شود، و بر هر تقدیر مراد اینست که بصحبت داشتن با مردم آزمایش ایشان می توان کرد و حاجت با آزمایش دیگر نیست و این بنا بر اینست که «اختبارا» بای یک نقطه زیر باشد نهایت در نسخه ها که بنظر رسید بیای دو نقطه زیرست و ظاهر اینست که از سهو ناسخین است و بر تقدیر صحت آن ممکن است که مراد به «اختیار» اختیار کردن کسی و برگزیدن او باشد و معنی این باشد که بس است از برای برگزیدن کسی صحبت داشتن با او و برگزیدنی که از آن ناشی شود و حاصل این نیز موافق است با اول، و الله تعالی یعلم.

۷۰۳۵

کفی بالامل اغترارا.

بس است امید فریب خوردن یعنی کفایت در فریب خوردن امید داشتن در دنیا هر چند هیچ فریب خوردن دیگر با آن نباشد.

۷۰۳۶

کفی بالمرء معرفة ان يعرف نفسه.

بس است در مرد یا آدمی بحسب شناسائی این که بشناسد نفس خود را، یعنی کفایت در شناسائی او این که بشناسد نفس خود را، یعنی قدر و مرتبه خود را یا خوبی و بدی خود را، و مراد اینست که همین معرفتی است عمده و بآن او را عارف می توان گفت.

۷۰۳۷

کفی بالمرء جهلان ان یجهل نفسه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۶

بس است در مرد یا آدمی بحسب نادانی این که نداند نفس خود را، یعنی کفایت در نادانی مرد این که نداند نفس خود را یعنی قدر و مرتبه خود را، یا خوبی و بدی خود را یعنی همین نادانیست عظیم که بآن او را نادان توان گفت هر چند علوم بسیار داشته باشد.

۷۰۳۸

کفی بالمرء ذلیلة ان یعجب بنفسه.

بس است در مرد یا آدمی بحسب پستی مرتبه این که عجب بیاورد بنفس خود، یعنی بس است در پستی مرتبه او این که خود بین باشد و مرتبه بلندی از برای خود قرار دهد.

۷۰۳۹

کفی بالمرء فضیلة ان ینقص نفسه.

بس است در مرد یا آدمی بحسب افزونی مرتبه این که کم گرداند نفس خود را یعنی بس است در افزونی مرتبه او این که خود را حقیر و کم داند و بلند مرتبه نداند.

۷۰۴۰

کفی بالمرء کیسا ان يعرف معايبه.

بس است از برای مرد یا آدمی بحسب زیرکی این که بداند عیبهای خود را، یعنی کفایت در زیرکی او این.

۷۰۴۱

کفی بالمرء عقلا ان یجمل فی مطالبه.

بس است در مرد یا آدمی بحسب عقل این که میانه روی کند در مطلبهای خود، یعنی کفایت در عقل او این که میانه روی کند در مطلبهای خود باین که نه تفریط کند و نه افراط.

۷۰۴۲

کفی بالیقین عبادة.

بس است یقین عبادتی، یعنی همین یقین به آن چه یقین بآن باید داشت عبادتی است کافی در عبادت بودن، قطع نظر از لوازم آن از اعمال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۷

۷۰۴۳

کفی بفعل الخیر حسن عاده.

بس است کردن خیر نیکوئی عادت، یعنی کفایت از راه این که نیکوئی عادت است یعنی سبب نیکوئی عادت و خوی و خصلت می شود، یا کفایت چیزی متعلق بآن که آن نیکوئی عادت و خوی و خصلت است که ناشی می شود از آن، یا این که آن نیکوئی عادت به آنست یعنی این که کسی خوب عادت کند بآن، و بر هر تقدیر «حسن» منصوب است بر این که تمیز باشد و رفع ابهام کند از فعل خیر یا از آنچه متعلق بفعل خیر باشد، و ممکن است که برفع خواننده شود و فاعل «کفی» باشد و «بفعل الخیر» متعلق به «عاده» باشد که مقدم شده باشد بر آن، و معنی این باشد که: کفایت نیکوئی عادت بفعل خیر، و بر هر تقدیر مراد کافی بودن آنست در سعادت و نیکبختی، یا در نجات و رستگاری آخری، و ممکن است نیز بنا بر رفع که «بفعل الخیر» بمعنی «در فعل خیر» باشد و معنی این باشد که کفایت در فعل خیر یعنی در خوبی آن نیکوئی عادت که ناشی شود از آن، و الله تعالی يعلم.

۷۰۴۴

کفی بالشکر زیاده.

بس است شکر زیادتی یعنی کفایت بحسب زیادتی یعنی از راه این که زیادتی نعمت است یعنی سبب آن می شود، یا کفایت چیزی متعلق بشکر که آن زیادتی نعمت است که ناشی می شود از آن، و بر هر تقدیر مراد به «کافی بودن آن» اینست که از برای زیادتی نعمت شکر کفایت و با وجود آن حاجت بسعی دیگر نیست.

۷۰۴۵

کفی بالتواضع رفعة.

بس است فروتنی بلندی مرتبه یعنی بس است در بلندی مرتبه فروتنی که بلندی مرتبه است یعنی سبب آن می شود، یا بس است از آن بلندی مرتبه که از آن ناشی شود و مراد فروتنی بدرگاه حق تعالی است و با خلق نیز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۸

۷۰۴۶

کفی بالتکبر ضعة «۱».

بس است تکبر پستی مرتبه، یعنی بس است در پستی مرتبه تکبر که پستی مرتبه است یعنی سبب آن می شود، یا بس است از تکبر پستی مرتبه که از آن ناشی می شود.

۷۰۴۷

کفی بالایثار مکرمه.

بس است ایثار مکرمت، یعنی بس است ایثار که مکرمت است، یا بس است از ایثار مکرمتی که حاصل شود از آن، و «ایثار» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی جود و بخشش است یا بخشش چیزی با وجود احتیاج خود بآن، و «مکرمت» بضمّ راء بمعنی گرامی بودن است، یا چیزی که سبب گرامی بودن شود.

۷۰۴۸

کفی بالالحاح محرمه.

بس است الحاح محرومی، یعنی کفایت الحاح که محرومی است یعنی سبب آن می شود، یا کفایت از الحاح محرومی که از آن ناشی شود، و «الحاح» بمعنی مبالغه در طلب و سؤال و ابرام در آنست و مراد اینست که در محرومی آدمی کفایت الحاح و با وجود آن سبب دیگر از برای آن در کار نیست زیرا که مردم را الحاح و ابرام خوش نیاید و از هر که ببینند حاجت او را بر نیاورند و محروم سازند.

۷۰۴۹

کفی بالمرء جهلان یرضی عن نفسه.

بس است در مرد یا آدمی بحسب نادانی این که راضی گردد از نفس خود یعنی همین از برای نادانی او و دلیل بر آن کفایت، زیرا که راضی بودن از خود عجب و خود بینی است که بغایت مذموم است، دانا آنست که در هر مرتبه از اطاعت و انقیاد که باشد باز خود را مقصر داند و امید او بلطف و فضل حق تعالی باشد.

۷۰۵۰

کفی بالمرء منقصه ان یعظم نفسه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۷۹

بس است در مرد یا آدمی بحسب زیان این که عظیم داند خود را، یعنی همین کافیست از برای زیان و خسران او.
۷۰۵۱

کفی بالمرء جهلا ان یضحک «۱» من غیر عجب.

بس است از برای مرد یا آدمی بحسب نادانی این که بخندد بی تعجبی، یعنی بی تعجب زیادی که در هر کس بحسب عادت سبب خنده شود بلکه باندک چیزی مانند مردم بی پاک هرزه خند، و مراد اینست که همین کافیست از برای نادانی او و دلیل بر آن، زیرا که دلیل است بر بی غمی او و این که در فکر آخرت نیست و اندیشه از آن ندارد و این کمال جهل و نادانیست.

۷۰۵۲

کفی بالظفر شافعا للمذنب.

بس است فیروزی یافتن شفاعت کننده از برای گنهکار، یعنی همین که کسی فیروزی یافت بر کسی که گناهی کرده باشد نسبت باو و قادر بر انتقام شد همان کافیست که شفاعت کننده باشد از برای او و بشکرانه این باید که عفو کرد او را و از سر گناه او گذشت.

۷۰۵۳

کفی بالمرء غرورا ان یثق بکلّ ما تسوّل له نفسه.

بس است در مرد بحسب فریب خوردن این که اعتماد کند بر هر چه زینت دهد از برای او نفس او، یعنی همین کافیست از برای فریب خوردن او و دلیل بر آن این که اعتماد کند بهر چه نفس او، زینت دهد آن را از برای او و ترغیب کند او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۰

بآن، و مراد به «اعتماد کردن بآن» اینست که بمجرد این زینت دادن نفس آنرا خوب داند آنرا و سعی کند از برای آن و امید آن داشته باشد و تفکر و تأمل نکند در خوبی و بدی آن و نه در این که بسیاری از امیدها دروغ بر آید و بر طلب آنها و سعی از برای آنها نتیجه بغیر تعب و زحمت مترتب نگردد.

۷۰۵۴

کفی بالمرء جهلا ان یجهل قدره.

بس است از برای مرد یا آدمی بحسب نادانی این که نداند قدر خود را، یعنی همین کافیست از برای نادانی او و دلیل بر آن این که نداند قدر خود را، و سلوکی با مردم کند که زیاد از قدر و اندازه او باشد، یا این که کاری چند کند که باعث بی قدری و سبکی و خواری او گردد.

۷۰۵۵

کفی بالمرء شغلا بمعایبه عن معایب الناس.

بس است از برای مرد یا آدمی بحسب مشغولی او بعیبهای خود از عیبهای دیگران، یعنی بس است مشغولی او بعیبهای خود و مراد اینست که از برای مشغولی او از عیبهای مردم و نپرداختن به آنها بس است این که او باید که مشغول شود بعیبهای خود و در فکر اصلاح آنها باشد، و با وجود آنها مهلت و فرصت آن نمی ماند که بعیبهای دیگران پردازد و شغل دیگر در کار نیست از برای مانع شدن از آن، این بنا بر اینست که عبارت چنان باشد که نقل شد و در نسخه ها بنظر رسید «۱» و دور نیست که چیزی از قلم ناسخین افتاده باشد و عبارت چنین باشد «کفی بالمرء شغلا شغله بمعایبه عن معایب الناس» و ترجمه این باشد که: کافیست در مرد یا آدمی بحسب شغل مشغولی او بعیبهای خود از عیبهای مردم، و حاصل آن همان باشد که مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۱

۷۰۵۶

کفی بالمرء شغلا بنفسه عن الناس.

کافیست مرد یا آدمی بحسب مشغولی او بنفس خود از مردم، یعنی کافیست مشغولی او، و این هم همان مضمون فقره سابق است و باید که هر یک را در مقامی فرموده باشد و در اینجا نیز دور نیست که «شغله» افتاده باشد و عبارت چنین باشد «کفی بالمرء شغلا شغله بنفسه عن الناس» و ترجمه این باشد که: کافیست در مرد یا آدمی بحسب شغل مشغولی او بنفس خود از مردم.

۷۰۵۷

کفی مخبرا عما بقى من الدنيا ما مضى منها.

کافیست خبر دهنده از آنچه باقی مانده از دنیا آنچه گذشته از آن، یعنی احوال آنچه را باقی مانده از دنیا از بی اعتباری و غیر آن از احوال آنچه گذشته از آن استنباط می توان کرد و بر آن قیاس می توان نمود و حاجت بخبر دهنده دیگر نیست.

۷۰۵۸

کفی بالمرء سعادة ان يوثق به في امور الدين و الدنيا.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب نیکبختی این که اعتماد کرده شود بر او در کارهای دین و دنیا یعنی در سعادت و نیکبختی کسی همین کافیست که چنین باشد که مردم در امور دین و دنیا اعتماد بر او کنند.

۷۰۵۹

کفی عظة لذوی الالباب ما جربوا.

کافیست بحسب پند گرفتن از برای صاحبان عقلها آنچه تجربه کرده‌اند یعنی کافیست از برای پند گرفتن ایشان آنچه تجربه کرده‌اند و حاجت بچیز دیگر نیست، و ممکن است که «عظة» بمعنی پند دهنده باشد و ترجمه این باشد که: کافیست پند دهنده از برای صاحبان عقلها، تا آخر، و حاصل هر دو یکیست.

۷۰۶۰

کفی معتبرا لاولی النهی ما عرفوا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۲

کافیست بحسب عبرت گرفتن از برای صاحبان عقلها آنچه دانسته‌اند، یعنی کافیست از برای عبرت گرفتن ایشان آنچه دانسته‌اند و حاجت چیز دیگر نیست، و ممکن است که «معتبرا» بمعنی عبرت گرفته شده از آن باشد یا بمعنی جایگاه عبرت گرفتن باشد و حاصل همه یکیست، و این هم مضمون فقره سابق است.

۷۰۶۱

کفی بالمرء جهلا ان یجهل عیبه.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب نادانی این که نداند عیب خود را، یعنی کافیست در نادانی او و دلیل بر آن این که نداند عیب خود را.

۷۰۶۲

کفی بالمرء غباوة ان ینظر من عیوب الناس الی ما خفی علیه من عیوبه.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب کودنی این که نگاه کند از عیبهای مردم بسوی آنچه پنهان باشد بر او از عیبهای خود، یعنی کافیست از برای کودنی او و دلیل بر آن این که نگاه کند از عیبهای مردم به آن چه آن در خودش باشد و نداند آنرا باعتبار این که در فکر عیبهای خود و در پی اصلاح آنها نباشد.

۷۰۶۳

کفی بالعالم جهلا ان ینافی علمه عمله.

کافیست از برای عالم بحسب نادانی این که منافات داشته باشد علم او را عمل او، یعنی کافیست از برای جهل و نادانی عالم و دلیل بر آن این که عمل او بر خلاف علم او باشد و عمل نکند بعلم خود، و مراد اینست که چنین عالمی در حقیقت جاهل و نادان است و عالم نیست «۱».

۷۰۶۴

کفی بالمرء کیسا ان یقتصد فی مآربه و یجمل فی مطالبه.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب زیرکی این که میانه روی کند در حاجتهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۳

خود و اعتدال کند در مطلبهای خود، یعنی همین کافیست از برای زیرکی او و دلیل بر آن.

۷۰۶۵

کفی بالظلم طاردا للنعمه، و جالبا للنقمة.

کافیست ستم دور کننده مر نعمت را، و کشنده مر عقوبت را، یعنی در دور کردن نعمت و کشیدن عقوبت ستم کافیست و حاجت سبب دیگر نیست.

۷۰۶۶

کفی بالبعی سالبا للنعمه.

کافیست بعی رباینده مر نعمت را، یعنی کافیست آن در ربودن نعمت و زایل کردن آن و با وجود آن حاجت سبب دیگر نیست، و «بعی» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی ستم است و عدول از حق و طغیان و سربلندی کردن و دروغ گفتن، و هر یک در اینجا محتمل است و ظاهر اول است موافق فقره سابق.

۷۰۶۷

کفی بالسخط «۱» عناء.

کافیست ناراضی بودن بحسب تعب یعنی از برای تعب و زحمت کافیست ناراضی بودن بنصیب و بهره خود و با وجود آن حاجت سبب دیگر نیست چه هر که ناراضی باشد بآن همواره در تعب و زحمت سعی و طلب باشد چنانکه مکرر مذکور شد.

۷۰۶۸

کفی بالرّضی غنی.

کافیست رضا بحسب توانگری، یعنی رضا و خشنودی بنصیب و بهره خود کافیست از برای توانگری و با وجود آن حاجت بتوانگری دیگر نیست چه هر که راضی و خشنود شد بآن فارغ می شود از حاجتها و طلبها و آن حقیقت توانگریست چنانکه مکرر مذکور شد.

۷۰۶۹

کفی بالمرء کیسا ان یغلب الهوی و یملک النّهی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۴

کافیست در مرد یا آدمی بحسب زیرکی این که غلبه کند بر خواهش و مالک شود عقل و خرد را یعنی کافیست این دو امر از برای زیرکی او.

۷۰۷۰

کفی بالمرء سعادة ان یعزف عما یفنی و یتولّه بما یبقی.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب نیکبختی این که بر گردد از آنچه فانی می شود و شیفته گردد به آن چه باقی می ماند، یعنی کافیست از برای سعادت و نیکبختی او این که میل کند از دنیا که فانیست و بی رغبت باشد در آن، و شیفته گردد بآخرت که باقیست.

۷۰۷۱

کفی بالمرء جهلا ان یجهل عیوب نفسه و یطعن علی النّاس بما لا یستطیع التّحوّل عنه.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب نادانی یعنی از برای نادانی او این که نداند عیبهای نفس خود را، و طعنه زند بر مردم به آن چه نتواند خود بر گشتن از آنرا.

۷۰۷۲

کفی بالمرء غوایه «۱» ان یأمر النّاس بما لا یأتمر به، و ینهاهم عما لا ینتهی عنه.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب گمراهی یعنی در گمراهی او این که فرمان دهد مردم را به آن چه خود فرمان پذیر نشود بآن، و نهی کند ایشان را از آنچه خود باز نایستد از آن.

۷۰۷۳

کفی بالمرء جهلا ان ینکر علی النّاس ما یأتی مثله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۵

کافیست در مرد یا آدمی بحسب نادانی یعنی از برای نادانی او این که انکار کند بر مردم آنچه را میکند خود مثل آنرا، مراد به «انکار کردن بر مردم» اینست که بد شمارد آنرا از ایشان و منع کند ایشان را از آن.

۷۰۷۴

کفی بالمرء غفلة ان یصرف همته فیما لا یعنیه.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب غفلت یعنی در غافلی او این که صرف کند همت خود را در آنچه نخواهد «۱» آن را یعنی در کار نباشد از برای او.

۷۰۷۵

کفی بالرجل غفلة ان یضیع عمره فیما لا ینجیه.

کافیست در مرد بحسب غفلت یعنی در غافلی او این که ضایع کند عمر خود را در آنچه رستگار نگرداند او را، یعنی سبب رستگاری او در آخرت نگردد.

۷۰۷۶

کفی بالمرء کیسا ان یقف علی معایبه و یقتصد فی مطالبه.

کافیست در مرد یا آدمی بحسب زیرکی یعنی از برای زیرکی او این که آگاه شود بر عیبهای خود و میانه روی کند در مطالبهای خود.

۷۰۷۷

کفاک مؤدبا لنفسک تجنّب ما کرهته من غیرک.

کافیست ترا آداب کننده از برای خود دوری گزیدن از آنچه ناخوش داشته باشی آنرا از غیر خود، یعنی همین کافیست در ادب تو که دوری کنی از هر چه ناخوش آید آن ترا اگر غیر تو بکند، هر گاه چنین کنی دیگر آداب کننده در کار نیست ترا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۶

۷۰۷۸

کفاک من عقلک ما ابان لک رشدک من غتیک.

کافیست ترا از عقل تو آنچه آشکار کند از برای تو رشد ترا از گمراهی تو، یعنی از عقل و خرد همین قدر کافیست ترا که ظاهر شود و ممتاز گردد بآن رشد تو از گمراهی تو، و واضح شود از برای تو که رشد تو در چیست؟ و گمراهی تو در چیست؟

هر گاه همین قدر عقل و خرد باشد کافیست و عقل زیاد بر آن پر در کار نیست چه سعادت و رستگاری بهمان قدر حاصل شود هر گاه عمل شود بر وفق آن و عقل زیاد بر آن در کار نیست از برای آن که مطلب ضروریست، زیاده بر آن از برای تحصیل بعضی فضایل و مزایا در کارست که آنها ضرور نیست بلکه بعضی از آنها زیاده کاریهائی است عبث، و بعضی هر چند باعث افزونی مرتبه گردد ضرور نیست و «رشد» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی راه راست یافتن است و ایستادن بر راه حق.

۷۰۷۹

کفاک موبخا علی الکذب علمک بانک کاذب.

کافیست ترا سرزنش کننده بر دروغگوئی دانستن تو این را که تو دروغگوئی، یعنی دروغ چنان زشت و قبیح است که سرزنش کننده آن همین کافیست که آدمی خود داند که دروغ گفته و چنین امر قبیحی از او صادر شده، پس باید که از خوف همین سرزنش مرتکب آن نگردد هر چند سرزنش کننده دیگر مر او را نباشد.

۷۰۸۰

کفاک فی مجاهدۃ نفسک ان لا تزال ابدا لها مغالبا، و علی اهویتها محاربا.

کافیست ترا در جهاد کردن با نفس خود این که همیشه و دایم از برای او غلبه کننده باشی و بر هواها و هوسهای او جنگ کننده باشی، یعنی همیشه غلبه کننده باشی بر او و او را در فرمان عقل خودداری و جنگ کنی با او در هواها و هوسها که داشته باشد، و منع کنی او را از آنها و نگذاری که پیروی آنها کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۷

[حرف کاف بلفظ «کثرة»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ «کثرة» که بمعنی بسیار است.)
فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۰۸۱

کثرة الکلام تملّ «۱» السمع.

بسیاری سخن ملول می سازد شنودن را یعنی شنونده را.

۷۰۸۲

کثرة الالحاح توجب المنع.

بسیاری الحاح واجب می سازد منع را، «الحاح» بمعنی ابرام و مبالغه در سؤال و طلب است و مراد مذمت الحاح است و این که آن باعتبار این که مردم را ناخوش می آید سبب منع می شود یعنی منع عطا با او اگر طلب عطائی کند، و همچنین منع قبول حاجت او اگر حاجت دیگر باشد.

۷۰۸۳

کثرة الوفاق نفاق.

بسیاری موافقت نفاق است، «نفاق» موافق نبودن باطن است با ظاهر، و مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۸

اینست که بسیاری موافقت کردن دو کس با یکدیگر بی نفاق نمی شود زیرا که بحسب عادت نمی شود که دو کس در واقع در اکثر قصدها و ارادهها و خواهشها با هم موافق باشند پس هر گاه با هم چنین موافقت کنند بی این نمی شود که یکی نفاق کرده باشد و در باطن در بعضی از آنها موافق نباشد.

۷۰۸۴

کثرة الخلاف شقاق.

بسیاری مخالفت دشمنیست، یعنی بسیاری مخالفت کردن کسی با کسی علامت و نشان دشمنی اوست با او، و اگر نه بحسب عادت کم است که میان دو کس مخالفت زیاد باشد بی دشمنی، و ممکن است که مراد این باشد که سبب دشمنی و منجر بآن می شود پس کسی که دشمنی او را نخواهند باید که مخالفت زیاد با او نکنند.

۷۰۸۵

کثرة الصمت تکسبک الوقار.

بسیاری خاموشی کسب می فرماید ترا وقار، یعنی سبب وقار تو می شود.

۷۰۸۶

کثرة الهذر تکسب العار.

بسیاری هذر کسب می فرماید عار را، یعنی سبب عار می شود و «هذر» بفتحها و ذال با نقطه بیهوده گوئیست یعنی گفتن سخنان بی حاصل که سود و نفعی بر آن مترتب نشود، و «عار» چیزی را گویند که عیبی را لازم داشته باشد.

۷۰۸۷

کثرة المن تکدر الصنعة.

بسیاری منت گذاشتن تیره و ناصاف می گرداند احسان را، تخصیص بسیاری با آنکه اصل «منت» هر چند کم باشد باعث تیرگی آن می شود یا باعتبار اینست که مراد تیرگی زیاد است که آن در منت بسیار باشد، و یا باعتبار این که اصل احسان بکسی لازم دارد منتی را بر آن، و بی آن نمی شود هر چند احسان کننده اصلاً منت نگذارد پس مراد به «بسیاری منت» منتی است که زیاد بر آن باشد، و یا اشاره است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۸۹

باین که هر قدر منت که گذاشته شود باعتبار این که بسیار گران آید بر کسی که احسان باو شده و باعث خجالت و انفعال زیاد او شود آن در حقیقت بسیارست و کم نیست پس «بسیاری منت» کنایه است از اصل منت.

۷۰۸۸

کثرة الكذب توجب الوقیعة.

بسیاری دروغ واجب می سازد غیبت را، یعنی باعث این می شود که مردم غیبت و مذمت صاحب آن کنند.

۷۰۸۹

کثرة البشر آية البذل.

بسیاری شکفته روئی نشانه جود و بخشندگیست.

۷۰۹۰

کثرة التعلل آية البخل.

بسیاری بهانه جوئی علامت بخیلی است، یعنی بسیاری عذرها گفتن از برای ندادن عطا علامت بخیلی است و این که آنها بهانه است.

۷۰۹۱

کثرة الصواب تنبئ عن وفور العقل.

بسیاری صواب یعنی کردار درست خبر می دهد از بسیاری عقل و خرد، یعنی علامت و دلیل آنست.

۷۰۹۲

کثرة الخطأ تنذر بوفور الجهل.

بسیاری خطا اعلام میکند بسیاری نادانی، یعنی دلیل و علامت بسیاری نادانی صاحب آنست.

۷۰۹۳

کثرة الامانی من فساد العقل.

بسیاری آرزوها از فساد عقل است، یعنی از آن ناشی می شود و اگر کسی را عقل صحیح باشد آرزوی بسیار نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۰

۷۰۹۴

کثرة السؤال تورث الملل.

بسیاری سؤال سبب ملالت گردد، مراد به «سؤال» طلب چیز است از کسی، یا پرسیدن مسائل از عالم، یا شامل هر دو، و مراد نصیحت است باین که سؤال پر نباید کرد که باعث ملالت شود.

۷۰۹۵

کثرة الطمع عنوان قلة الورع.

بسیاری طمع عنوان کمی ورع است، «عنوان» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی دلیل و علامت است یا سر سخن، و «ورع» بمعنی پرهیزگاریست یا ترس از خدا.

۷۰۹۶

کثرة التقى عنوان وفور الورع.

بسیاری تقوی عنوان بسیاری ورع است، پوشیده نماند که «تقوی» و «ورع» هر دو بمعنی پرهیزگاری و ترس از خدا مستعمل می‌شود و ظاهر اینست که مراد به «ورع» در اینجا ترس از خدا باشد و به «تقوی» پرهیزگاری، یعنی اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی در اوامر و نواهی.

۷۰۹۷

کثرة حياء الرجل دليل ايمانه.

بسیاری شرم مرد دليل ايمان اوست.

۷۰۹۸

کثرة الحاح الرجل توجب حرمانه.

بسیاری الحاح مرد واجب می‌سازد محرومی او را، یعنی سبب محرومی او می‌شود، و مراد به «إلحاح» ابرام و مبالغه در طلب و سؤال است، و «سبب شدن آن از برای محرومی» باعتبار اینست که مردم را خوش نیاید آن بلکه آن را نشان عدم استحقاق دانند.

۷۰۹۹

کثرة ضحك الرجل تفسد وقاره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۱

بسیاری خنده مرد فاسد میکند وقار او را.

۷۱۰۰

کثرة كذب المرء تذهب بهاءه.

بسیاری دروغ مرد یا آدمی می‌برد نیکویی او را، یعنی اگر نیکویی در او باشد دروغ که گوید آنرا فاسد و تباه کند.

۷۱۰۱

کثرة المزاح «۱» تسقط الهيبة.

بسیاری مزاح ساقط میکند هیبت را، یعنی می‌اندازد و پست میکند آنرا، و مراد به «هیبت کسی» ترس و اندیشه مردم است از او.

۷۱۰۲

کثرة الشحّ توجب المسبّة.

بسیاری بخیلی واجب می‌سازد دشنام را، یعنی سبب دشنام دادن مردم می‌شود صاحب آنرا.

۷۱۰۳

کثرة العداوة عناء القلوب.

بسیاری دشمنی رنج دلهاست، مراد مذمت بسیاری دشمنی کردن با مردم است باین که همواره دل را در رنج و تعب دارد باعتبار خوف و ترسی که باشد از ایشان و فکر و تأملی که باید کرد از برای دفع ایشان و حفظ خود از ضرر ایشان.

۷۱۰۴

کثرة الاعتذار تعظم الذنوب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۲

بسیاری عذر گفتن عظیم می‌گرداند گناهان را، مراد اینست که هر گاه کسی گناهی کرده باشد نسبت بکسی و عذر خواهی آن کند بسیار نکند آنرا بمرکر گفتن عذر، یا چندین عذر گفتن، زیرا که این مشعر ببزرگی گناه اوست و یاد از آن می‌دهد، بخلاف این که بسیار گفته نشود که نشان اینست که گناه او چندان نیست.

۷۱۰۵

کثرة الدّین تصیر الصادق کاذبا و المنجز مخلفا.

بسیاری وام می‌گرداند راستگو را دروغگو، و وفا بوعده کننده را خلاف کننده، مراد مذمت وام بسیارست، و این که نمی‌شود که راستگو را دروغگو نگرداند در عذرهای که بطلبکاران گوید و وفا بوعده کننده را خلاف کننده نکند باعتبار این که میسر نشود او را وفا بهر وعده که بکند بایشان.

۷۱۰۶

کثرة السّخاء تكثر الاولياء و تستصلح الاعداء.

بسیاری سخاوت بسیار می‌گرداند دوستان را و بصلاح می‌آورد دشمنان را، یعنی اصلاح دشمنی ایشان میکند و آنرا زایل میکند.

۷۱۰۷

کثرة الغضب تزرى بصاحبه، و تبدى معايبه.
بسیاری خشم عیناک می گرداند صاحب خود را، و ظاهر می سازد عیبهای او را، یعنی آن خود عیبی است از برای صاحب آن، یا این که احداث عیبها میکند در او و عیبها که در او باشد مثل سبکی و بی باکی از هرزه گفتن و شنیدن و دشنام دادن و شنیدن، و مانند آنها، و از تلافی کردن گناهی زیاده از آن و امثال آنها آشکار می سازد آن آنها را، و مراد بسیاری خشمی است که فرو خورده نشود و عمل شود بر وفق مقتضای آن.

۷۱۰۸

کثرة الحرص تشقى صاحبه و تذلل جانبه.
بسیاری حرص بدبخت می گرداند صاحب خود را، و خوار می سازد جانب او را،
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۳
مراد به «خوار ساختن جانب او» خوار ساختن اوست نهایت شایع شده که هر گاه خواهند نسبت عزت یا خواری بکسی بدهند می گویند: جانب او یا طرف او عزیزست یا خوارست، اشاره باین که جانب او عزیز یا خوارست چه جای او خودش.

۷۱۰۹

کثرة المال تفسد القلوب، و تنشىء الذنوب.
بسیاری مال فاسد میکند دلها را، و پدید می آورد گناهان را، یعنی سبب گناهان می شود، «فاسد کردن دلها» باعتبار اینست که آنها را مشغول می سازد بدنی و غافل می گرداند از یاد خدا و فکر در آنچه باعث صلاح آخرت او باشد، و «سبب شدن گناهان» باعتبار اینست که کم است که حقوق آن داده شود و منشأ طغیان و سربلندی نشود، و همچنین بسیاری از گناهان دیگر که غالب اینست که مال بسیار بر می انگیزاند بر آنها.

۷۱۱۰

کثرة الاكل من الشره، و الشره شر العيوب.
بسیاری خوردن از شره است، و شره بدترین عیبهاست «شره» بفتح شین نقطه دار و راء بی نقطه چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی غلبه حرص است، و «بسیار خوردن از شره است» یعنی از آن ناشی می شود.

۷۱۱۱

کثرة العتاب تؤذن بالارتیاب.
بسیاری عتاب اعلام میکند ارتیاب را، یعنی دلیل آن می شود، و «عتاب» بکسر عین بمعنی ملامت و سرزنش است و «ارتیاب» بمعنی شک و تهمت، و ظاهر اینست که مراد این باشد که: بسیاری عتاب کردن کسی بر کار بدی که کند دلیل و علامت شک یا بدگمانی عتاب کننده می شود در باره او یعنی شک او در دوستی او یا بدگمانی دشمنی او، و اگر نه عتاب زیاد نبایست بکند و غرض از این اینست که اگر عتاب کننده نخواهد که این گمان در باره او برود باید که عتاب بسیار نکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۴

و عتاب کرده شده بداند که آن مظنه چنین شک یا تهمتی است تا این که اگر خواهد که محل آن شک یا تهمت نباشد چاره کند در رفع آن از خود، و الله تعالی يعلم.

۷۱۱۲

کثرة التقریر توغر القلوب و توحش الاصحاب.
بسیاری سرزنش کردن بکینه می آورد دلها را، یا بدشمنی می اندازد آنها را، ورم می دهد مصاحبان را، این نیز نزدیک بمضمون فقره سابق است و مراد اینست که مردم را بسیار ملامت و سرزنش نباید کرد در کارها که کنند زیرا که این باعث کینه دلهای ایشان یا دشمنی آنها می شود و مصاحبان را رم می دهد، پس باید در این معنی رعایت اعتدال کرد و گاهی منع کرد و گاهی گذرانید و تغافل نمود تا منشأ آنها نشود.

۷۱۱۳

کثرة اصطناع المعروف تزيد في العمر و تنشر الذکر.
بسیاری کردن احسان می افزاید در عمر و پهن میکند یاد را، یعنی یاد کردن مردم صاحب آنرا بخوبی.

۷۱۱۴

کثرة الصنائع ترفع الشرف، و تستدیم الشکر.
بسیاری کرده شده های احسان یعنی احسانها که کرده شود بلند میکنند شرف را و پاینده می دارد شکر را، یعنی شرف و بلندی مرتبه صاحب خود را، و پاینده می دارد شکر کردن مردم او را.

۷۱۱۵

کثرة الضحک توحش الجلیس و تشین الرئیس.

بسیاری خنده می‌رماند همنشین را، و عیبناک می‌سازد رئیس را، «رمانیدن همنشین» باعتبار اینست که از آن سبکی و بی‌وقعی او ظاهر می‌شود و باعث تنفر او می‌شود از مصاحبت با او، و گاه باشد نیز که توهم این کند که بر او می‌خندد و از آن راه رم کند از او. و «عیبناک می‌گرداند رئیس را» یعنی هر گاه آن صاحب خنده بسیار رئیس و مهتر باشد و بزرگی داشته باشد این خنده بسیار او را عیبناک می‌گرداند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۵

باعتبار این که سبک و بی‌وقع می‌گرداند که منافی ریاست و مهتریتست، و ممکن است که مراد این باشد که عیبناک می‌گرداند رئیس و مهتری را که حاضر باشد باعتبار این که باعث سبکی و خفت او می‌شود این که در حضور او خنده بسیار بکنند.

۷۱۱۶

کثرة الهذر تملّ «۱» الجلیس، و تهین الرئیس.

بسیاری بیهوده‌گوئی ملول می‌سازد همنشین را، و خوار می‌گرداند رئیس را. «خوار گردانیدن رئیس» بیکی از دو معنی است که در شرح فقره سابق مذکور شد.

۷۱۱۷

کثرة العجل تزلّ «۲» الانسان.

بسیاری شتاب کردن می‌لغزاند آدمی را، زیرا که کم است که کسی که در کارها بسیار شتاب کند در بعضی از آنها بلکه در اکثر آنها نلغزد و خطا نکند.

۷۱۱۸

کثرة الکلام تملّ الاخوان.

بسیاری سخن ملول می‌سازد برادران را، یعنی مصاحبان و همنشینان را.

۷۱۱۹

کثرة التّناء ملق يحدث الزّهو و یدنی من العزّة.

بسیاری ستایش چاپلوسی «۳» ایست که پدید می‌آورد تکبر را، و نزدیک می‌گرداند فریب خوردن را، مراد مذمت بسیاری ثنا و ستایش کسیست و این که آن تملق و چاپلوسی ایست با او که ضرر میکند باو، زیرا که سبب تکبر او می‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۶

و نزدیک می‌سازد او را باین که فریب خورد و باور کند چیزی چند را که در او نباشد و عجب بهم رساند بسبب آنچه در او باشد.

۷۱۲۰

کثرة الاکل و التّوم تفسدان النّفس، و تجلبان المضرة.

بسیاری خورد و خواب فاسد می‌گرداند نفس را، و می‌کشد ضرر را، «فاسد گردانیدن نفس» باعتبار کاهلی و کسالتی است که حاصل شود از آنها، و مانع شود از طاعات و عبادات یا نشاط در آنها، یا تضعیف اوقات و گذرانیدن آن بغفلت و بیخبری بعثت در خواب زیاد، و کفایت همینهها در کشیدن آنها مضرت را با وجود مضرت‌های بدنی که در هر یک از آنها باشد.

۷۱۲۱

کثرة الاکل تذقرّ «۱».

بسیاری خورش بر می‌انگیزد بوی بد زیر بغل را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۷

۷۱۲۲

کثرة السّرف تدمّر.

بسیاری اسراف هلاک می‌گرداند یعنی بهلاکت معنوی در دنیا و آخرت.

۷۱۲۳

کثرة الکذب تفسد الدّین و تعظم الوزر.

بسیاری دروغ فاسد میکند دین را، و بزرگ می‌گرداند گناه را، یعنی حاصل می‌شود بسبب آن گناه بزرگ.

۷۱۲۴

کثرة المعارف محنة، و خلطة النّاس فتنة.

بسیاری آشنایان محنت است، و آمیزش با مردم فتنه است، «محنت بودن آشنایان بسیار» باعتبار اینست که وفا کردن بحقوق آشنائی همه محنت و تعب زیاد دارد، و «فتنه بودن آمیزش با مردم» باعتبار اینست که آدمی در فتنه‌های دنیوی و آخروی افتد بسبب آن از راه رعایت همچشمی‌ها و تتبع اقران و امثال و مانند آنها با وجود تضييع اوقات و ترددات زیاد که در آن باید.

۷۱۲۵

كثرة الدنيا قلة، و عزة ذلة، و زخارفها مضلة، و مواهبها فتنة.

بسیاری دنیا کمیست، و عزت آن خواریست، و آرایشهای آن گمراه کننده‌اند، و بخششهای آن فتنه است.

«بودن بسیاری دنیا کمی» باعتبار اینست که غالب اینست که باعث کمی بهره آخروی گردد، یا این که کمیست باعتبار آمیختگی بتعبها و زحمتها و حاجتها که در آن باشد و بلاها که بسبب آن رو دهد، و «بودن عزت آن خواری» نیز بر آن قیاس، و همچنین آن دو امر دیگر.

۷۱۲۶

كثرة المزاح «۱» تذهب البهاء، و توجب الشحناء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۸

بسیاری مزاح می‌برد نیکوئی را، و واجب می‌سازد دشمنی را، «می‌برد نیکوئی را» یعنی نیکوئی قدر و منزلت و زیبایی آن را، و «واجب می‌سازد دشمنی را» یعنی سبب دشمنی مردم می‌شود، باعتبار این که کمست که در مزاح بسیار چیزی چند نباشد که باعث رنجش کسی شود.

۷۱۲۷

كثرة السفه توجب الشنآن، و تجلب البغضاء.

بسیاری سفه واجب می‌سازد دشمنی را، و می‌کشد عداوت را، «سفه» بمعنی بردبار نبودن است، یا کمی بردباری، یا نادانی، و «بودن هر یک سبب دشمنی و عداوت مردم» ظاهرست، خصوصا اول و بعد از آن دویم.

۷۱۲۸

كثرة البذل آية النبل.

بسیاری دهش علامت «نبل» است یعنی نجابت یا تندی فطنت.

۷۱۲۹

كثرة الهزل آية الجهل.

بسیاری هزل نشان جهل است، مراد به «هزل» هر کاریست که جدی در آن نباشد و بعنوان بازی کرده شود.

۷۱۳۰

كثرة الكلام بسط حواشیه، و تنقص معانیه، فلا یری له امد، و لا ینتفع به احد.

بسیاری سخن پهن میکند اطراف آن را، و کم میکند معنیهای آن را، پس دیده نمی‌شود از برای آن نهایتی، و سودمند نمی‌گردد بآن کسی. مراد مذمت طول دادن سخن است خواه در گفتن باشد و خواه در نوشتن، و مراد واضح است پس طول کلام در شرح آن نباید داد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۵۹۹

[حرف کاف بلفظ «کن» و «کونوا»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ «کن» که بمعنی «باش» است.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۱۳۱

کن قنعا تکن غنیاً.

باش قناعت کننده تا بگردی توانگر، یعنی بی‌نیاز از مردم که آن حقیقت توانگر است.

۷۱۳۲

کن متوكلًا تکن مكفیاً.

باش توکل کننده تا باشی کار گزارى کرده شده، یعنی توکل کن بر خدا در هر باب تا حق تعالی کار گزارى امور تو بکند چنانکه فرموده: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» هر که توکل کند بر خدا پس او بس است او را.

۷۱۳۳

کن راضیا تکن مرضیاً.

باش راضی تا باشی مرضی، یعنی باش راضی و خشنود بنصیب و بهره خود در هر باب تا حق تعالی راضی و خشنود باشد از تو.

۷۱۳۴

کن صادقا تکن وفتیا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۰

باش راستگو تا باشی وفا کننده، یعنی وفا کننده بعهدها و پیمانها و وعدهها، و مراد یا بیان کمال فضیلت اینهاست بمرتبه که فایده عمده راستگوئی اینست که راستگو وفا میکند باینها و اگر نه دروغ گفته خواهد بود در آنها، و این فضیلت عظیمی است، و یا این که راستگوئی در واقع سبب این می شود که وفای به آنها میسر شود صاحب آنرا و خلف نشود آنها از او.

۷۱۳۵

کن موقنا تکن قویا.

باش یقین دارنده تا باشی قوی، یعنی تحصیل یقین کن در معارف الهیه تا قوی و توانا باشی در طلب آخرت و سعی از برای آن و مشغول نشدن بدنیا، و مراد به «یقین» چنانکه مکرر مذکور شد اعتقاد جازم ثابتیست که از روی دلیل و برهان باشد.

۷۱۳۶

کن ورعا تکن زکیا.

باش ترسناک تا باشی پرهیزگار، یعنی بترس از خدا تا پرهیزگار باشی و نافرمانی او نکنی، و ممکن است که مراد این باشد که باش پرهیزگار و اجتناب کننده از گناهان تا باشی پاکیزه از گناهان، و غرض اشاره باین باشد که گناهان نجاستی اند بلکه عمده افراد نجاستند و غرض از «پرهیزگاری» پاکیزه ماندن از آنهاست.

۷۱۳۷

کن متنزها تکن تقیا.

باش پاکیزگی جوینده تا باشی پرهیزگار، مراد یا اینست که هر گاه جوای پاکیزگی باشی پرهیزگار گردی تا پاکیزه باشی از گناهان که آنها نجاستهای معنوی اند چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد، و یا این که هر گاه جوای و خواهان پاکیزگی و پرهیزگاری باشی و طلب آن کنی توفیق آن یابی و پرهیزگار گردی.

۷۱۳۸

کن سمحا و لا تکن مبدرا.

باش بخشنده و مباش اسراف کننده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۱

۷۱۳۹

کن مقتدرا و لا تکن محتکرا.

باش مقتدر و مباش محتکر، «مقتدر» بمعنی صاحب قدرت و توانائی است، و «محتکر» کسی را گویند که طعام یعنی جو و گندم را حبس کند و نگاهدارد بانتظار گران شدن آن، و ممکن است که مراد این باشد که صاحب قدرت و توانائی شدن بتوانگری قصور ندارد، یا این که خوب است هر گاه غرض از آن تحصیل آخرت باشد، اما این که احتکار مکن و طلب توانگری از آن راه مکن که آن بد است بشرايط و تفصیلی که در کتب فقهی مذکورست.

و ممکن است که «احتکار» در اینجا بمعنی ظلم و ستم باشد و معنی این باشد که مقتدر باش بهمان معنی که مذکور شد اما ظلم و ستم مکن بر کسی از برای آن، یا این که تحصیل قدرت و توانائی در هر باب خوبست و خود را بعجز نباید انداخت که مردم مسلط شوند اما ظلم و ستم بکسی نباید کرد.

۷۱۴۰

کن حلو الصبر عند مرّ الأمر.

باش شیرین صبر نزد تلخی امر، یعنی هر گاه امر تلخی رو بتو کند مثل مصیبتی یا بلائی صبر شیرین کن بر آن یعنی صبری کامل که اصلا آمیخته بتلخی بی تابی و اضطرابی نباشد.

۷۱۴۱

کن منجزا للوعد، موفیا بالنذر.

باش وفا کننده بوعده، وفا کننده بنذر، در ذکر وفای بوعده همراه وفای بنذر و مقدم داشتن بر آن کمال مبالغه است در ترغیب بآن و تحریص بر آن.

۷۱۴۲

کن ابا راضیا بما یأتی به القدر.

باش همیشه راضی به آن چه بیاورد آنرا تقدیر حق تعالی.

۷۱۴۳

کن مشغولا بما انت عنه مسئول.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۲

باش مشغول به آن چه تو از آن پرسش کرده شوی، یعنی مشغول شو به آن چه در قیامت پرسش آن از تو بشود از عقاید و اعمال، و ضایع مکن اوقات را در غیر آنها.

۷۱۴۴

کن زاهدا فیما یرغب فیه الجهول.

باش بی رغبت در آنچه رغبت میکند در آن بسیار نادان، یعنی دنیا که رغبت کننده در آن با آن همه زیان و خسران آن بسیار نادان باشد.

۷۱۴۵

کن فی الملاً وقورا، و کن فی الخلاً ذکورا.

باش در جمعیت بسیار با وقار، و باش در خلوت بسیار یاد کننده، یعنی یاد کننده خدا بدل و زبان.

۷۱۴۶

کن بالبلاء محبورا، و بالمکاره مسرورا.

باش ببلا شاد کرده شده، و بمکاره شادی داده شده، یعنی از بلا و مکاره مسرور شو و غمگین مشو، زیرا که اجر و ثواب آنها عظیم است هر گاه صبر کند کسی بر آنها، خصوصا چنین صبری که شادمان و مسرور گردد به آنها برای اجر و ثواب آنها.

۷۱۴۷

کن فی الشدائد صبورا، و فی الزلازل وقورا.

باش در سختیها بسیار شکیبا، و در زلزلهها بسیار گران و با وقار، مراد به «زلزلهها» مصیبتهاست که باعث حرکت و قلق و اضطراب آدمی گردند.

۷۱۴۸

کن فی السراء عبدا شکورا، و فی الضراء عبدا صبورا.

باش در شادی بنده بسیار شکر کننده، و در سختی بنده بسیار صبر کننده.

۷۱۴۹

کن جوادا بالحق، بخيلا بالباطل.

باش بخشنده بحق، بخل کننده بباطل، یعنی بخشنده در مصرفهای حق، بخل کننده در مصرفهای باطل، یا بجا آورنده حقها، و مضایقه کننده در کردن باطلها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۳

۷۱۵۰

کن متصفا بالفضائل، متبرئا من الرذائل.

باش آراسته بفضایل، پرداخته از رذایل، «فضایل اخلاق» و صفاتی را گویند که باعث افزونی مرتبه شود، و «رذایل» مقابل آنها را.

۷۱۵۱

کن لما لا ترجو اقرب منك لما ترجو.

باش مر آنچه را امید نداری نزدیکتر از تو مر آنچه را امید داری، مراد اینست که غالب اینست که آدمی از راهی که امید چیزی دارد از آن راه باو نمی‌رسد و از راه دیگر که امید ندارد باو می‌رسد، پس باید که خود را به آن چه امید ندارد نزدیکتر داند از خود به آن چه امید دارد.

۷۱۵۲

کن بالوحدة انس منك بقرناء السوء.

باش بتنهائی انس دارتر از خود بهمراهان بد.

۷۱۵۳

کن للمظلوم عوناً، و للظالم خصماً.

باش مر مظلوم را یاری کننده و مر ظالم را دشمنی.

۷۱۵۴

کن لهماک غالباً، و لنجاتک طالبا.

باش مر خواهش خود را غلبه کننده، و مر رستگاری خود را جوینده.

۷۱۵۵

کن عالما ناطقا او مستمعا واعیا، و ایتاک ان تکون الثالث.

باش دانائی گوینده، یا شنونده حفظ کننده، و بهره‌یز از این که بوده باشی سیم، مراد اینست که آدمی باید که یا عالمی باشد که تعلیم کند علم را بمردم، و یا متعلمی باشد که بشنود از عالم و حفظ کند، پس باید حذر کند از این که هیچ یک از آنها نباشد و سیم آنها باشد.

۷۱۵۶

کن جوادا مؤثرا، او مقتصدا مقدرا، و ایتاک ان تکون الثالث.

باش صاحب جودی بخشنده، یا میانه روی اندازه گیرنده، و بهره‌یز از این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۴

بوده باشی سیم، مراد اینست که آدمی باید که صاحب جود و بخشش باشد، یا این که میانه رو باشد و اندازه خرج خود را بگیرد بر وجهی که نه اسرافی باشد در آن و نه تنگ گیری و تقتیری، پس باید که حذر کند از این که هیچ یک از آنها نباشد و سیم آنها باشد.

۷۱۵۷

کن للوّة حافظا، و ان لم تجد محافظا.

باش از برای دوستی نگاهدارنده، و هر چند نیایی نگاهدارنده، یعنی لوازم و شرایط دوستی را حفظ کن و بعمل آور هر چند آن طرف حفظ نکند و بجا نیورد.

۷۱۵۸

کن بمالک متبرعا، و عن مال غیرک متورعا.

باش بمال خود تبرع کننده و از مال غیر خود بهره‌یزگار، «تبرع» دادن چیز است که واجب نباشد دادن آن.

۷۱۵۹

کن ممّن لا یفرط به عنف، و لا یقعد به ضعف «۱».

باش از آن کسی که پیش نمی‌اندازد او را عنفی، و نمی‌نشانند او را ضعفی، یعنی باش چنین کسی و خود را چنین کن، و «عنف» بمعنی درشتی و سختی است و مراد به «پیش نینداختن عنف او را» اینست که عنف او را بکار ندارد باین که خواهد که درشتی کند با کسی و سختی و مشقتی از او بکسی برسد، این بنا بر اینست که «یفرط» بفتح یاء و ضمّ راء خوانده شود، و ممکن است که بضمّ یاء و کسر راء خوانده شود از باب افعال و معنی این باشد که: باش از کسی که افراط نمی‌فرماید و از حدّ نمی‌گذراند او را عنفی یعنی چنین مباش که عنفی در تو باشد که بسبب آن از حدّ تجاوز کنی و ضرری از تو بکسی برسد. و «نمی‌نشانند او را ضعفی» یعنی بسبب ضعفی نمی‌نشیند از برابری کردن با مردم و معارضه با ایشان تا این که ستم کنند بر او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۵

و اوستم ایشان را بکشد بلکه معارضه و برابری میکند با کسی که خواهد ستمی باو بکند و دفع ستم او از خود میکند، و مراد به «نشانیدن ضعف او را» ضعفیست که باختیار او باشد مانند این که از کسالت و کاهلی ناشی شود یا از سوء تدبیر و سعی نکردن در آنچه سبب قوت و توانائی گردد اما ضعفی که بی اختیار باشد و چاره از برای دفع آن نباشد پس نشستن بسبب آن اختیاری نیست که امر بآن توان کرد «۱» و پوشیده نیست که بنا بر این حاصل مجموع این کلام معجز نظام اینست که: چنین باش که ظلم بر کسی نکنی و ستم هم از کسی نکنی.

و ممکن است که مفاد «۲» جزء اول نیز همان مضمون جزء ثانی باشد و جزء ثانی تأکید آن باشد باین که «یفرط» بر وجه اول خوانده شود و یا بر وجه ثانی یا بتشدید از باب تفعیل خوانده شود و معنی این باشد که: باش از کسی که تقصیر نمی‌کند او را عنفی یعنی عنف دیگری با او سبب این نمی‌شود که از او جهت دفع آن تقصیری در آنچه باید بکند واقع شود بلکه دفع عنف مردم کند.

۷۱۶۰

کن لیّنا من غیر ضعف، شدیداً من غیر عنف.

باش نرم بی‌ضعفی سخت بی‌عنفی، یعنی باش چنین که نرمی کنی با مردم بی این که آن بسبب ضعف و ناتوانی باشد بلکه با وجود قوت و توانائی نرمی کن با ایشان از راه فضیلت آن، و همچنین باش سخت بی این که عنفی در تو باشد یعنی درشتی خوئی بلکه سختی تو در جائی باشد که سختی در آن باید مثل دفع ستم کسی از خود و منع مردم از منکرات و مانند آنها.

۷۱۶۱

کن بعید الهمم اذا طلبت، کریم الظفر اذا غلبت.

باش دور همتها هر گاه طلب کنی، گرامی فیروزی هر گاه غلبه کنی. مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۶

به «دور بودن همتها» یا بلندی آنهاست و مراد اینست که هر گاه طلب کنی مطالب بلند طلب کن و پست همت مباش، و یا جدّ و اهتمام داشتن در آنها، و مراد اینست که هر گاه مطلبی را طلب کنی باید که همت قوی بر آن گماری تا حاصل شود و سستی در آن نکنی زیرا که با همت سست اکثر اینست که مطلب بعمل نمی‌آید و باعث خفت و ذلت این کس می‌شود، و مراد به «گرامی فیروزی بودن نزد غلبه» اینست که هر گاه غلبه کنی بر کسی که گناهی نسبت بتو کرده باشد بهمان غلبه خشنود شو و عفو کن او را و در گذر از آن.

۷۱۶۲

کن جمیل العفو اذا قدرت، عاملا بالعدل اذا ملکت.

باش نیکو عفو هر گاه قادر شوی، عمل کننده بعدل هر گاه مالک شوی، یعنی هر گاه قادر شوی بر انتقام از صاحب گناهی، او را بنیکوئی عفو کن و بگذر از گناه او بنرمی و لطف، و هرگاه مالک عمل و اختیاری شوی، بعدل عمل کن و ظلم و ستم و حیف و جور می‌کن.

۷۱۶۳

کن عاقلا فی امر دینک، جاهلا فی امر دنیاک.

باش عاقل در امر دین خود، جاهل در امر دنیای خود، یعنی سعی کن از برای عاقل شدن در امور دین خود بتحصیل علوم و فکر و تأمل و آنچه سبب آن تواند شد، و سعی مکن از برای عاقل شدن در امور دنیا و تحصیل وقوف در آنها، اگر جاهل باشی باش چندان زیان و خسروانی بر آن مترتب نشود.

۷۱۶۴

کن فی الدنیا ببدنک، و فی الآخرة بقلبک و عملک.

باش در دنیا بدن خود، و در آخرت بدل خود و عمل خود. یعنی بدل همیشه در فکر آخرت باش و تحصیل تهیه توشه آن و جستن وسیله رستگاری در آن و اعمال تو همه از برای آن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۷

۷۱۶۵

کن بطیء الغضب سریع الفیء، محبّا لقبول العذر.

باش آهسته رو خشم، تندرو رجوع، دوست دارنده مر قبول عذر را، یعنی باش چنین که خشم تو دیر و آهسته بحرکت آید، و رجوع و برگشتن از آن تند و شتابان باشد، و باش دوست از برای قبول عذر، یعنی این را که قبول کنی عذر گنهکار را و در گذری از او هر گاه عذری گوید.

۷۱۶۶

کن عاملا بالخیر، ناهیا عن الشرّ، منکرا شیمه الغدر.

باش عمل کننده بخیر، بازدارنده از شرّ، انکار کننده خوی بیوفائی را، یعنی بد داننده آن یا نشناسنده آن.

۷۱۶۷

کن فی الفتنة کابن اللبون، لا ضرع فیحلب، و لا ظهر فی رکب.

باش در فتنه مانند ابن لبون نه پستانی که دوشیده شود و نه پشتی که سواری کرده شود، یعنی در فتنه که روی دهد بهیچ وجه دخیل مشو و بیکار باش در آن مانند ابن لبون که هیچ کار از آن نمی‌آید، و «ابن لبون» «۱» که معنی تحت اللفظی آن «پسر شیر دهنده» است شتر بچه نر دو ساله را گویند، یا آنرا گویند که دو سال را تمام کرده و پا در سه سال گذاشته باشد باعتبار این که مادرش بعد از آن بچه دیگر زائیده و شیر می‌دهد یعنی این قدر شده که مادرش تواند که زائیده باشد و شیر دهد.

۷۱۶۸

کن حلیمًا فی الغضب، صبورًا فی الرّهب، مجملًا فی الطّلب.

باش بردبار در خشم، صبر کننده در ترس، اعتدال کننده در طلب، یعنی طلب امور دنیوی باین که نه افراط کنی در طلب آنها و نه تفریط کنی.

۷۱۶۹

کن انس ما تکنون بالدنیا احذر ما تکنون منها.

باش انس دارنده‌تر آنچه باشی بدنیا حذر کننده‌تر از آنچه باشی از آن، یعنی باش در وقتی که انس و خو گرفتن تو بدنیا بیشتر از همه اوقات باشد باعتبار زیادتی نعمت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۸

و رفاهیت که در آن داشته باشی حذر کننده‌تر از آن از سایر اوقات، زیرا که مصائب و نوائب دنیا باندازه دولت و نعمت آنست، و همچنین وزر و وبال آخروی آن، پس هر چند آنها زیاده باشد حذر از آن بیشتر باید کرد.

۷۱۷۰

کن أوثق ما تکون بنفسک احذر ما تکون من خداعها.

باش اعتماد دارنده‌تر آنچه باشی بنفس خود حذر کننده‌تر آنچه باشی از فریب آن، یعنی باش چنین که در وقتی که اعتماد تو بر نفس خود بیشتر باشد از سایر اوقات باعتبار آنچه ببینی از آن از اخلاق حمیده و اعمال و افعال پسندیده حذر کننده‌تر باشی از فریب آن از سایر اوقات، زیرا که همین راضی بودن از آن و اعتماد بآن عجب و خود بینی است که بغایت مذموم است پس همان فریب عظیمی است که داده ترا. و در بعضی نسخه‌ها «أخوف» بجای «أحذر» است و بنا بر این در ترجمه «ترسناکتر» بجای «حذر کننده‌تر» باید.

۷۱۷۱

کن وصی نفسک و افعل فی مالک ما تحب ان یفعله فیه غیرک.

باش وصی نفس خود و بکن در مال خود آنچه را دوست داری که بکنند آنرا در آن غیر تو، مراد اینست که آنچه را وصیت میکنی که دیگری در مال تو بکنند بعد از تو از خیرات، آنها را تو خود بکن در حیات خود، زیرا که دیگری گاه باشد که نکند، و بر تقدیری که بکنند یقین آنچه تو بدست خود بکنی ثواب آن بیشترست از این که دیگری آن را بعد از تو بکنند.

۷۱۷۲

کن مؤاخذا نفسک، مغالبا سوء طبعک، و ایتاک ان تحمل ذنوبک علی ربک.

باش مؤاخذه کننده نفس خود را، غلبه کننده بدی خوی خود را، و بپرهیز از این که حمل کنی گناهان خود را بر پروردگار خود. «مؤاخذه کننده نفس خود را»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۰۹

یعنی گرفت و گیر «۱» کننده با او در آنچه کند برسیدن بحساب او، و «غلبه کننده بدی خوی خود را» باین که زایل کنی آنرا یا این که نگذاری که نفس عمل کند بر وفق مقتضای آن بلکه بداری او را بر عمل بر وفق عقل و خرد خود، و «بپرهیز از این که حمل کنی گناهان خود را بر پروردگار خود» یعنی نسبت دهی آن را بر پروردگار خود چنانکه در قرآن مجید نقل شده از کفار که هر گاه بکنند فاحشه را عذر می‌گویند که: خدا امر کرده ما را بآن، و حق تعالی در انکار آن فرموده خطاب بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که: بگو که: بدرستی که خدا امر نمی‌کند بفحشاء، یا چنانکه شایع است میانه مردم که گناهی که بکنند عذر می‌گویند که: قضا و قدر چنین بود و گمان میکنند که قضا و قدر خدا در امثال این امور دخلی دارد در وقوع آنها و سبب آن می‌شود، با آنکه چنین نیست چنانکه از تحقیق «قضا و قدر» چنانکه قبل از این قدری تفصیل معنی آن داده شد ظاهر می‌شود، و دور نیست که آنچه در آیه کریمه از کفار نقل شده آن نیز از این راه باشد و بنای گفته ایشان نیز بر این باشد.

و ممکن است که معنی این فقره مبارکه این باشد که: «بپرهیز از این که برداری گناهان خود را بر پروردگار خود» یعنی بسبب اعتماد بر پروردگار خود، یعنی برداری گناهان خود را باین که مرتکب آنها شوی، یا توبه نکنی از آنها از روی اعتماد بر پروردگار خود و رحم و مغفرت او، بلکه چنانکه امید رحم و مغفرت او باید، خوف از خشم و غضب او هم باید، پس جرأت بر معاصی و اصرار بر آنها بمجرد اعتماد بر رحم و مغفرت او معقول نیست، یا این که مراد این باشد که: بپرهیز از این که برداری گناهان خود را وارد شونده بر پروردگار خود، یعنی از این که بگذاری آنها را و توبه و بازگشت محو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۰

نکنی تا وقتی که وارد شوی بر حق تعالی یعنی در عرصه قیامت.

۷۱۷۳

کن لمن قطعک و اصلا، و لمن سألک معطیا، و لمن سکت عن مسألتک مبتدئا.

باش هر کسی را که ببرد از تو پیوند کننده، و هر کسی که سؤال کند از تو بخشنده، و هر کسی را که خاموش باشد از سؤال تو ابتدا کننده، یعنی هر که از برادران مؤمن صله تو بجا نیارد و ببرد از تو، تو بسبب آن مبر از او و باز صله او بجا آور، و هر که سؤال کند از تو بخشش کن باو هر چند درویشی او را ندانی یا دانی که درویش نباشد، و هر که خاموش باشد از سؤال تو تو ابتدا کن ببخشش او، زیرا که عطا و بخشش بقدر مقدور به هر که باشد خواه درویش و خواه غنی و خواه سؤال کننده و خواه خاموش از آثار سخاوت است که عقلا و شرعا بغایت محمودست.

۷۱۷۴

کن بالمعروف أمرا، و عن المنکر ناهیا، و لمن قطعک و اصلا، و لمن حرمک معطیا.

باش بمعروف امر کننده، و از منکر نهی کننده، و هر کسی را که ببرد از تو پیوند کننده، و هر کسی را که محروم سازد ترا عطا کننده. ترغیب مردم بامر معروف و نهی از منکر در آیات کریمه و احادیث شریفه زیاده از حدست و قبل از این نیز مکرر مذکور شد با ذکر بعضی از احکام آن، و «هر کسی را که

ببرد از تو» یعنی هر چند کسی که ببرد از تو وصله ترا بجا نیاورد باز تو مبر از او وصله او را بجا آور، و هر چند کسی محروم سازد ترا و عطا نکند بتو تو عطا کن باو.

۷۱۷۵

کن باسرارک بخيلا، و لا تدع سرا اودعته فان الاذاعة خيانه.

باش باسرار خود بخيل، و فاش مکن سري را که سپرده شده باشی تو آن را، پس بدرستی که فاش کردن خیانت است یعنی بخيلي کن در اسرار خود و در اظهار آنها بمردم، زیرا که بر اظهار آنها بسيارست که ضررها مترتب شود، و فاش مکن سر

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۱

ديگری را نیز که سپرده شده باشد بتو، زیرا که فاش کردن سري که کسی سپرده باشد آن را خیانت است یعنی از جمله افراد خیانت است که شرعا و عقلا مذموم است.

۷۱۷۶

کن حسن المقال، جميل الافعال، فان مقال الرجل برهان فضله، و فعاله عنوان عقله.

باش نيكو گفتار، نيكو أعمال، پس بدرستی که گفتار مرد دليل افزونی اوست، و کردار او عنوان عقل اوست، «گفتار مرد دليل افزونی اوست» یعنی گفتار نيكوی او یا مراد اینست که گفتار او دليل افزونی او و عدم آنست اگر خوب است دليل افزونی او، و اگر بدست دليل نقص او، پس گفتار را نيكو کن تا دليل افزونی تو باشد، نهایت جهت اختصار اکتفا شده بافزونی، و «عنوان» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی سر سخن است یا دليل و علامت.

۷۱۷۷

کن صموتا من غير عی «۱» فان الصمت زينة العالم و ستر الجاهل.

باش بسیار خاموش بی عجزی پس بدرستی که خاموشی زینت داناست و پرده نادان، مراد اینست که بسیار خاموش باش اما با وجود تحصیل قدرت بر سخن گفتن نه این که خاموش باشی بسبب عجز از گفتار چه آن عجز نقص است و خاموشی با آن کمال نیست، و «بدرستی که خاموشی» بیان خوبی مطلق خاموشی است و این که آن از برای عالم زینت است باعتبار این که باعث وقار او می شود، و «از برای جاهل پرده ایست» که می پوشد نادانی او را و نمی گذارد که ظاهر شود.

۷۱۷۸

کن بعدوك العاقل اوثق منك بصديقك الجاهل.

باش بدشمن عاقل خود اعتماد دارنده تر از دوست نادان خود.

۷۱۷۹

کن عقوا فی قدرتك، جوادا فی عسرتك، مؤثرا مع فافتك

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۲

یکمّل لک الفضل «۱».

باش در گذرنده در قدرت خود، جود کننده در درویشی خود، بخشنده با حاجت خود، تا کامل شود از برای تو افزونی یعنی در گذرنده از گناهان مردم در حال قدرت بر انتقام از ایشان، «تا کامل شود» یعنی اگر اینها را بکنی کامل شود از برای تو افزونی مرتبه.

۷۱۸۰

کن لنفسك مانعا رادعا «۲» و لثروتك «۳» عند الحمیة «۴» واقما قامعا.

باش از برای نفس خود منع کننده [بر گرداننده]، و از برای بسیاری مال خود نزد حمیت خوار کننده ذلیل سازنده، «باش از برای نفس خود منع کننده» یعنی

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۳

منع کننده آن از هواها و هوسها. و «حمیت» بمعنی ننگ داشتن است و مراد اینست که در جایی که حمیت باید یعنی در دفع عیب و عاری که آدمی باید حمیت داشته باشد و آن را ننگ خود داند و از خود دفع کند مال بسیار را در آنجا عزیز مشمار و خوار و ذلیل دان و صرف کن آن را در دفع آن ننگ از خود، یا این که بسیاری مالی را که در تحصیل آن عیب و عاری باشد و باید که آدمی ننگ داشته باشد از آن را خوار و ذلیل شمار و طلب آن مکن و از سر آن بگذر.

۷۱۸۱

کن بالمعروف أمرا، و عن المنکر ناهیا، و بالخیر عاملا، و للشر مانعا.

باش بمعروف امر کننده، و از منکر نهی کننده، و بخیر عمل کننده، و مر شر را منع کننده.

۷۱۸۲

کن لعقلک مسعفا، و لهواک مسؤفا.

باش از برای عقل خود اجابت کننده، و از برای خواهش خود پس اندازنده.

۷۱۸۳

کن مؤمنا تقیا متقنعا عفیفا.

باش مؤمن ترسناک از پروردگار، قناعت کننده پرهیزگار، و ممکن است که «تقی» بمعنی ترسناک نباشد بلکه بمعنی پرهیزگار باشد و «عفیف» تأکید آن باشد، یا این که چون ترک قناعت غالب اینست که لازم دارد ارتکاب حرامی چند را بعد از امر بقناعت امر شده باشد بعفت و باز ایستادن از آنها از برای زیادتى اهتمام بآن، یا جهت اشاره باین که اگر قانع نشوی عفیف نتوانی بود.

۷۱۸۴

کن من الکریم علی حذر ان اهنته، و من اللّیم ان اکرمته «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۴

و من الحلیم ان اخرجته «۱».

باش از کریم بر حذر اگر خوار کنی او را، و از لئیم اگر گرامی داشته باشی او را، و از حلیم اگر بتنگ آورده باشی او را. مراد به «کریم» شخص گرامی بلند مرتبه است، و به «لئیم» مقابل آن یعنی دنی پست مرتبه، و مراد اینست که اگر کریمی را خوار کرده باشی بر حذر باش از او، زیرا که کریمان تاب تحمل خواری ندارند و کم است که بقدر مقدور انتقام از آن نکشند، و اگر لئیمی را اکرام کرده باشی بر حذر باش از او، زیرا که کم است که لئیمان بجزای نیکی بدی نکنند، و اگر حلیمی را یعنی بردباری را بتنگ آورده باشی بر حذر باش از او، زیرا که حلیم بقدر مقدور حلم و بردباری میکند اما وقتی که بتنگ آمد خشم بر او غلبه میکند و بد از جا بر می آید و تلافی میکند چنانکه مشهورست که نعوذ باللّه من غضب الحلیم پناه می بریم بخدا از خشم حلیم.

۷۱۸۵

کن علی حذر من الاحمق اذا صاحبته، و من الفاجر اذا عاشرته، و من الظالم اذا عاملته.

باش بر حذر از احمق هر گاه مصاحبت کنی با او، و از فاسق هر گاه معاشرت کنی با او، و از ستمکار هر گاه معامله کنی با او.

«بر حذر بودن از احمق» باعتبار اینست که مکرر مذکور شد که او بسیارست که از راه دوستی بصاحب خود کاری میکند که ضرر و زیان باو رساند، و «از فاسق» باعتبار اینست که معاشرت و آمیزش با او غالب اینست که باعث سرایت حال او در این کس می شود و گاه هست که غذایی که بر او نازل شود عام می شود و شامل مصاحبان و همنشینان او نیز می گردد چنانکه مکرر مذکور شد، و «از ستمکار هر گاه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۵

معامله شود با او» باعتبار اینست که ستمکار کم است که هر گاه معامله کند با کسی ستم بر او نکند، و ایضا مال او بی شبهه نباشد پس از آن راه نیز از معامله با او بر حذر باید بود.

۷۱۸۶

کن کالتحله اذا اکتلت طیبیا، و اذا وضعت وضعت طیبیا، و اذا وقعت علی عود لم تکسره.

باش مانند زنبور عسل، هر گاه بخورد می خورد پاکیزه را، و هر گاه بگذارد می گذارد پاکیزه را، و هر گاه بنشیند بر شاخ درختی نشکند آنرا، مراد اینست که چنانکه زنبور عسل هر گاه می خورد هر شکوفه و گل و گیاهی را می خورد که نیکو و پاکیزه باشد، و وقتی که می گذارد عسل می گذارد که نیکو و پاکیزه است، و بر شاخی که می نشیند گرانی نمی کند و نمی شکند آنرا، تو نیز هر گاه بخوری از چیزهای حلال پاکیزه بخور، و آنچه بگذاری اعمال خیر پاکیزه بگذار، و نرمی کن با مردم تا بر ایشان گران نباشی و خاطر کسی را نشکنی.

۷۱۸۷

کن مطیعا لله سبحانه و بذکره آنسا، و تمثّل فی حال تولیک عنه اقباله علیک، یدعوک الی عفوّه، و یتعمّدک بفضله.

باش فرمانبردار مر خدای سبحانه را، و بیاد او انس گرفته، و در آور بخاطر خود در حال رو گردانیدن از او صورت رو آوردن او را بر تو، که می خواند ترا بسوی آمرزش خود، و می پوشاند گناهان ترا بفضل خود.

مراد باین که «در آور بخاطر خود، تا آخر» اینست که در حالی که رو گردانیده باشی از خدای سبحانه و گناهی کرده باشی نومید مشو از او بلکه تصوّر کن این را که او باز رو آورده است بتو و می خواند ترا بسوی آمرزش خود، و می پوشاند گناهان ترا بفضل خود هر گاه توبه کنی و پشیمان گردی از آنچه کرده پس نومید مشو بلکه تدارک آن بتوبه و پشیمانی بکن.

و ممکن است که مراد این باشد که در حالی که خواهی رو بگردانی از او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۶

بارتکاب گناهی، تصوّر کن لطف و مهربانی او را که باز با وجود آن می‌خواند ترا بسوی عفو خود، و می‌پوشاند گناهان ترا بفضل خود، تا شرم کنی از چنین پروردگار رحیم مهربانی، و باز ایستی از رو گردانیدن از او و نافرمانی او.

۷۱۸۸

کن عالما بالحقّ، عاملا به ینجک الله سبحانه.

باش دانای بحقّ عمل کننده بآن تا رستگاری دهد ترا خدای سبحانه.

۷۱۸۹

کن امرا بالمعروف عاملا به، و لا تکن ممّن یأمر به وینأی عنه فیبوء بائمه و یتعزّض مقت ربّه.

باش امر کننده بمعروف و عمل کننده بآن، و مباش از آنان که امر میکنند بآن و دوری میکنند از آن، پس بر می‌گردند بگناه خود و متعزّض میشوند مرخشم پروردگار خود را.

«پس بر می‌گردند بگناه خود» یعنی بر می‌گردند بسوی پروردگار خود در روز حشر با گناه خود. و ممکن است که معنی «فیبوء بائمه» این باشد که پس بر می‌دارند گناه خود را، و بر هر تقدیر مراد «بگناه او» اینست که امر کرده دیگران را بمعروف و خود دوری کرده از آن و بجای نیاورده آن را و «متعزّض میشوند مرخشم پروردگار خود را» یعنی خود را در معرض آن در می‌آورند.

۷۱۹۰

کونوا عن الدّینیا نزّاهاً، و الی الآخرة وّلّاهاً.

باشید از دنیا پاکان، و بسوی آخرت شیفتگان.

۷۱۹۱

کونوا ممّن عرف فناء الدّینیا فزهد فیها، و علم بقاء الآخرة فعمل لها.

باشید از آنانکه شناخته‌اند فانی شدن دنیا را پس بی‌رغبت گشته‌اند در آن، و دانسته‌اند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۷

پاینده بودن آخرت را پس عمل کرده‌اند از برای آن.

۷۱۹۲

کونوا قوما صیح بهم فانتبهوا.

باشید قومی که فریاد کرده شده بایشان پس آگاه شده‌اند.

۷۱۹۳

کونوا قوما علموا أنّ الدّینیا لیست بدارهم فاستبدلوا.

باشید قومی که دانسته‌اند که دنیا نیست سرای ایشان پس بدل کرده‌اند، یعنی بدل کرده‌اند آنرا بآخرت، و از سر آن گذشته‌اند تا بعوض آن آخرت را بگیرند.

۷۱۹۴

کونوا من أبناء الآخرة و لا تكونوا من أبناء الدّینیا، فانّ کلّ ولد سیلحق بامّه یوم القیامة.

باشید از پسران آخرت و مباشید از پسران دنیا، پس بدرستی که هر فرزندی در می‌یابد مادر خود را در روز قیامت، پس اگر از پسران دنیا باشید بهره شما در روز قیامت همان باشد که فانی شده، و اگر از پسران آخرت باشید بهره شما آن باشد که پاینده و باقیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۸

[حرف کاف بلفظ «کَلِّمًا» یا «کَمَا»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ «کَلِّمًا» که بمعنی «هر آن گاه است یا «کَمَا» که بمعنی «آن چنان» است، از آن جمله است آن حضرت علیه السلام:

۷۱۹۵

کَلِّمًا قاربت اجلا فاحسن عملا.

هر آن گاه نزدیک شوی مرگ را پس نیکو کن عمل را، و ممکن است که معنی این باشد که: هر آن گاه که نزدیک شوی مدّتی را پس نیکو کن عملی را، یعنی بهر مدّتی که برسی نیکو کن عملی را که مناسب آن باشد مثل عبادات شاقّه در وقت قوّت و جوانی، و عبادات خفیفه در وقت ضعف و پیری، و بر این قیاس.

۷۱۹۶

کَلَّمَا اِخْلَصْتَ عَمَلًا بَلَغْتَ مِنَ الْآخِرَةِ اَمْدًا.

هر آن گاه خالص گردانی عملی را می‌رسی از آخرت بامید، یا هر آن گاه خالص گردانی عملی را می‌رسی از آخرت بامیدی یعنی خالص گردانی از برای حق تعالی و آمیخته بغرض دیگر نسازی.

۷۱۹۷

کَلَّمَا كَثُرَ خَزَانُ الْاِسْرَارِ كَثُرَ ضِيَاعُهَا.

هر آن گاه بسیار شود خزانه داران سرّها بسیار شود ضایع شدن آنها، مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۱۹

اینست که سرّ را باید پنهان داشت که واقفان بر آن کثیر و بسیار نشوند که همین که بسیار شدند اکثر اینست که فاش می‌شود و ضایع می‌گردد، و پوشیده نماند که سه تا ظاهر اینست که کثیرست باتفاق و دوتا نیز دور نیست که کثیر باشد بنا بر این که «کثیر» مقابل «واحد» است و بنا بر اول سرّ خود را بیک کس زیاده نباید گفت که اگر بزیاده گفته شود راز داران آن با خود سه تا خواهند شد و بنا بر دوّم بکسی نباید گفت و اگر نه رازداران آن با خود دوتا خواهند شد و آن کثیرست بنا بر آن احتمال.

۷۱۹۸

کَلَّمَا حَسُنَتْ نِعْمَةُ الْجَاهِلِ اَزْدَادَ قَبْحِهَا فِيهَا.

هر آن گاه نیکو شود نعمت نادان زیاد می‌شود بحسب زشتی در آن نعمت، یعنی زیاد می‌شود قباح و زشتی او در باب آن نعمت، بسبب این که شکر آن نمی‌کند و آن را در مصرفی که باید صرف نمی‌کند.

۷۱۹۹

کَلَّمَا اِرْتَفَعَتْ رَتْبَةُ اللَّئِيمِ نَقَصَ النَّاسُ عِنْدَهُ، وَ الْكَرِيمُ ضَدُّ ذَلِكِ.

هر آن گاه بلند گردد مرتبه لئیم بی‌بهره می‌گردند مردم نزد او، و کریم بر خلاف اینست، مراد به «لئیم» شخص دنی پست مرتبه است و به «کریم» مقابل آن.

۷۲۰۰

کَلَّمَا اَزْدَادَ الْمَرْءُ بِالدُّنْيَا شَغْلًا وَ زَادَ بِهَا وَ لَهَا اَوْرَدَتْهُ الْمَسَالِكُ وَ اَوْ قَعَتْهُ فِي الْمِهَالِكِ.

هر آن گاه زیاد شود مرد یا آدمی بدنیا بحسب شغل و زیاد شود بآن بحسب شیفتگی، وارد می‌سازد او را دنیا در مسالک، و می‌اندازد او را در مهالک. «زیاد شود بدنیا بحسب شغل» یعنی زیاد شود شغل او بآن، و همچنین «زیاد شود بآن بحسب شیفتگی» یعنی زیاد شود شیفتگی او بآن، و ممکن است که ترجمه «ازداد بها و لها» این باشد که ازدیاد کند بآن شیفتگی را، و «مسالک» بمعنی راههاست و مراد در اینجا راههاییست که او را بزبان و خسران رساند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲۰

۷۲۰۱

کَلَّمَا لَا يَنْفَعُ [شَيْءٌ] «۱» يَضُرُّ، وَ الدُّنْيَا مَعَ حَلَاوَتِهَا تَمَرٌّ «۲»، وَ الْفَقْرُ مَعَ الْغِنَى بِاللَّهِ لَا يَضُرُّ.

هر آن گاه چیزی سود ندهد ضرر کند، و دنیا با شیرینی آن تلخ می‌شود، و درویشی با توانگری بخدا ضرر نمی‌کند، یعنی هر کاری که کسی کند باید که سودی در آن باشد که اگر سودی در آن نباشد آن در واقع ضرر کند هر چند بحسب ظاهر زیان و خسروانی هم در آن نباشد، زیرا که تضییع اوقات بآن بس است از برای ضرر و زیان آن، و «تلخ شدن دنیا با وجود شیرینی آن» باعتبار اینست که هیچ شیرینی آن نیست که آمیخته بتلخی نباشد یا تلخی را از عقب نداشته باز در همان دنیا قطع نظر از آخرت آن، و مراد به «توانگری بخدا» اینست که کسی در همه امور خود توکل بر خدا کرده باشد و همه را باو واگذاشته باشد و از آن راه بی‌نیاز شده باشد از خلق که آن حقیقت توانگریست و ضرر نکردن درویشی که با چنین توانگری باشد ظاهرست.

۷۲۰۲

کَلَّمَا اَزْدَادَ عَقْلَ الرَّجُلِ قُوَى اِيْمَانِهِ بِالْقَدْرِ وَ اسْتِخْفَ بِالْغَيْرِ.

هر آن گاه زیاد شود عقل مرد قوی می‌گردد ایمان او بقدر و سبک می‌شمارد حوادث ضرر رساننده را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲۱

مراد به «ایمان بقدر» ایمان باینست که در قضا و قدر حق تعالی أصلاً حیف و جورى نشده و آنچه واقع می‌شود از جانب حق تعالی همه از روی حکمت و مصلحت است و اگر در آنها ضرری از کسی بکسی برسد تلافی آن را حق تعالی بر وجه اُکمل بکند، و همچنین اُلَم و مصیبتی که از جانب حق تعالی

بکسی برسد، و ظاهرست که زیادتی عقل باعث قوت این ایمان می‌گردد و این که با وجود قوت این ایمان سبک می‌شمارد صاحب آن مصائب و نوائب روزگار را.

۷۲۰۳

کَلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمَنَافِسِ عَلَيْهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ.

هر آن گاه که بزرگ باشد قدر چیزی که منافسه کرده شود بر سر آن بزرگ است مصیبت از برای نیافتن آن، مراد به «منافسه» چنانکه مکرر مذکور شد اینست که دو کس رغبت کنند در چیزی و هر یک خواهند آن را از برای این که باعث گرامی بودن او شود و بآن معارضه در کرم تواند کرد، و ظاهرست که چنین چیزی هر چند عظیم‌تر باشد مصیبت نیافتن آن عظیم‌تر باشد و غرض تحریص مردم است بر سعی از برای آخرت و تحصیل آن، زیرا که آن بزرگترین چیزهاست که منافسه کرده شود بر سر آن، پس مصیبت نیافتن آن عظیم‌ترین مصیبتها باشد، پس بقدر مقدور سعی باید کرد از برای گرفتار نشدن بچنین مصیبتی.

۷۲۰۴

کَلَّمَا أَزْدَادَ عِلْمَ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتَهُ بِنَفْسِهِ، وَ بَدَلَ فِي رِيَاضَتِهَا وَ صِلَاحِهَا جِهْدَهُ.

هر آن گاه زیاد شود علم مرد زیاد شود عنایت او بنفس خود، و صرف کند در رام کردن آن و صلاح آن طاقت خود را. مراد به «عنایت او بنفس خود» اهتمام اوست در اصلاح حال آن و شایسته گردانیدن آن، و «صرف کند» تفسیر و تأکید آنست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۶۲۲

۷۲۰۵

كَلَّمَا قَوِيَتْ الْحِكْمَةُ ضَعُفَتِ الشَّهْوَةُ.

هر آن گاه قوی گردد حکمت ضعیف گردد خواهش، مراد به «حکمت» علم راست درست است و ظاهرست که بقدر قوی شدن آن ضعیف می‌شود هواها و هوسها.

۷۲۰۶

كَلَّمَا طَالَتْ الصَّحْبَةُ تَأَكَّدَتْ الْحَرَمَةَ.

هر آن گاه دراز کشد مصاحبت محکم می‌گردد حرمت، یعنی حرمت مصاحب «ا» را زیاد باید داشت.

۷۲۰۷

كَلَّمَا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْءٌ فَهُوَ غَنِيمَةٌ.

هر آن گاه فوت شود ترا از دنیا چیزی پس آن غنیمتی است یعنی نفع عظیمی است از برای تو، زیرا که دنیا هر چند کمتر باشد رفاهیت دنیا و آخرت در آن بیشتر باشد هر گاه صبر شود بر آن.

۷۲۰۸

کَمَا تَدِينُ تَدَانُ.

آن چنان که جزا دهی جزا داده شوی، یعنی آن چنان که عمل و سلوک کنی جزا داده شوی نهایت عمل و سلوک او را جزا فرموده‌اند باعتبار مجاز مشاکله چون همراه جزا مذکور شده چنانکه در قرآن مجید فرموده‌اند: فَمَنْ اِغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِغْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که ستم کند بر شما پس ستم کنید شما نیز بر او بمثل آنچه ستم کرده او بر شما یعنی جزا دهید او را بمثل آنچه ستم کرده بر شما» و ظاهرست که جزای آن بمثل ستم نیست بر او، پس اطلاق «ستم» بر او باعتبار مشاکله است و این که با «ستم» مذکور شده، نهایت مجاز در آیه کریمه در لفظ دوّم واقع شده باعتبار مشاکله با اوّل، و در این فقره مبارکه در اوّل باعتبار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۶۲۳

مشاکله با دوّم، و ممکن است که ترجمه این باشد که: چنانچه اطاعت و فرمانبرداری کنی جزا داده می‌شوی.

۷۲۰۹

کَمَا تَعِينُ تَعَانُ.

چنانکه یاری کنی یاری کرده شوی، یعنی بقدر آنچه تو مردم را یاری کنی حق تعالی و مردم نیز ترا یاری کنند.

۷۲۱۰

کَمَا تَرْحَمُ تَرْحَمُ.

چنانکه رحم کنی رحم کرده شوی، این هم مضمون فقره سابق است.

۷۲۱۱

کما تتواضع تعظم.

آن چنانکه فروتنی کنی بزرگ گردی، یعنی بقدر آنچه فروتنی کنی در درگاه حق تعالی و با خلق نیز بزرگ مرتبه گردی.

۷۲۱۲

کما ترجو خف.

آن چنانکه امید داری بترس، یعنی بقدر آنچه امید داری از حق تعالی بترس از او و از نافرمانی او.

۷۲۱۳

کما تشتهی عفت.

آن چنان که خواهش داری عقیف باش، یعنی بقدر آنچه خواهش رستگاری در آخرت و بهشت و آلاء و نعمای آن داری عقیف باش و باز دار خود را از

حرامها.

۷۲۱۴

کما تقدّم تجد.

آن چنانکه پیش فرستی می‌یابی، یعنی بقدر آنچه پیش فرستی از خوبیها و بدیها می‌یابی جزای آنها را.

۷۲۱۵

کما تزرع تحصد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲۴

آن چنانکه می‌کاری می‌دروی.

۷۲۱۶

کما انّ الصّدأ «۱» يأکل الحديد حتّى یفنیه کذلک الحسد یکمد الجسد حتّى یفنیه.

چنانکه چرک می‌خورد آهن را تا فانی می‌گرداند آن را، آن چنان رنگ متغیر می‌سازد رنگ بدن را و می‌برد صفای آنرا تا این که لاغر می‌سازد آنرا و بیمار می‌گرداند بیماری که بهبودی نباشد آنرا.

۷۲۱۷

کما انّ العلم یهدی المرء و ینجیه کذلک الجهل یضلّه و یردیه.

چنانکه علم راه می‌نماید مرد را و رستگار می‌گرداند او را، آن چنان جهل گمراه می‌سازد او را و هلاک می‌گرداند یا می‌اندازد او را یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۷۲۱۸

کما انّ الجسم و الظلّ لا یفترقان، کذلک الدّین و التّوفیق لا یفترقان.

چنانکه جسم و سایه جدا نمی‌شوند از یکدیگر آن چنان دینداری و توفیق جدا نمی‌شوند از یکدیگر.

۷۲۱۹

کما انّ الشّمس و اللّیل لا یجتمعان کذلک حبّ الله و حبّ الدّین لا یجتمعان.

چنانکه آفتاب و شب جمع نمی‌شوند با یکدیگر آن چنان دوستی خدا و دوستی دنیا جمع نمی‌شوند با یکدیگر یعنی دوستی کامل هر یک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲۵

[حرف کاف بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف کاف بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه بلفظ واحد مانند فصلهای سابق که همه فقرات مصدر بیک لفظ بود.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۲۲۰

کسب العقل کفّ الاذی.

کسب عقل باز داشتن آزارست یعنی فایده عظیمی که بعقل کسب می‌شود و ثمره عمده آن اینست که صاحب خود را می‌دارد بر این که باز دارد آزار خود را، و بکسی آزار نرساند.

۷۲۲۱

کسب العلم الزّهد فی الدّین.

کسب علم یعنی فایده عمده که بعلم کسب شود و بر آن مترتب گردد بی‌رغبتی در دنیا است.

۷۲۲۲

کسب الایمان لزوم الحق و نصح الخلق.

کسب ایمان یعنی فایده عمده که بآن کسب شود لازم بودن حق و جدا نشدن از آنست و صاف بودن با خلق.

۷۲۲۳

کسب الحکمة اجمال النطق و استعمال الرفق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲۶

کسب حکمت اجمال گفتارست و بکار بردن نرمی، مراد به «حکمت» علم راست درست است و به «کسب آن» فایده عمده که بآن کسب شود بر قیاس فقرات سابق، و به «اجمال گفتار» نیکو گردانیدن آن، یا اختصار در آن، یا اعتدال در آن و پر نگفتن.

۷۲۲۴

کلام العاقل قوت، و جواب الجاهل سکوت.

سخن عاقل قوت است، و جواب نادان سکوت است، «قوت است» یعنی غذای جان است مانند قوت و غذای بدن، و «سکوت است» یعنی خاموشی است.

۷۲۲۵

کرور اللیل و النهار مکمن الآفات و داعی الشّتات «۱».

بر گردیدن شب و روز جایگاه نپهان شدن آفتهاست، و خواننده پراکند کیست، مراد مذمت امتداد روزگارست باین که شبها و روزها جایگاه پنهان شدن فتنه‌هاست یعنی فتنه‌ها که در آنها آشکار شود گویا قبل از آن در آنها پنهانست و سبب پراکندگی مصاحبان و دوستانست.

۷۲۲۶

کیفیة الفعل تدلّ علی کمیة العقل فاحسن له الاختیار و اکثر علیه الاستظهار «۲».

چگونگی کار دلالت میکند بر مقدار عقل، پس نیکو کن از برای آن اختیار را،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲۷

و بسیار کن بر آن استظهار را، یعنی اختیار کار نیکو کن و بسیار کن بر آن احتیاط و قوی پشت کردن را بتفکر و تأمل، تا این که هر چه کنی نیکو باشد و دلالت بر نیکویی عقل و خرد تو کند.

۷۲۲۷

کسب العقل الاعتبار و الاستظهار، و کسب الجهل الغفلة و الاغترار.

کسب عقل عبرت گرفتن و احتیاط است، و کسب جهل غافلگی و فریب خوردن است.

۷۲۲۸

کانّ المعنیّ سواها، و کانّ الحظّ فی احراز دنیاها.

این فقره مبارکه تتمه کلامیست و مربوط به آنست و تمام کلام در فصل حرف فایده بلفظ مطلق نقل شده «۱» و در آنجا ترجمه و شرح شد و حاجت اعاده نیست.

۷۲۲۹

کفر النعمة مزيلها، و شکرها مستديمها.

کفران نعمت زایل کننده آنست و شکر آن پاینده دارنده آن.

۷۲۳۰

کرور الایام احلام، و لذّاتها آلام، و مواهبها فناء و اسقام.

گردش روزگار خوابی چند است، و لذّتهای آن المهاست، و بخششهای آن فنا و بیماریهاست.

مراد به «بودن آن خوابها» اینست که روزگار و آنچه در آن واقع می‌شود بقا و ثباتی ندارد و بمنزله خوابهاست که دیده می‌شود و واقع گمان می‌شود و آخر معلوم می‌شود که مجرد خیالی بوده و اصلی نداشته. و «لذّتهای آن المهاست» باعتبار این که آمیخته به المهاست و در عقب دارد آنها را. و

«بخششهای آن فنا و بیماریهاست» یعنی بیماریها که در آنها عارض می‌شود و فانی شدن در عاقبت، و ممکن است که مراد به «فناء» فانی شدن آن بخششها باشد و مراد این باشد که بخششهای آنها همه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲۸

فانی شوند و از راه مبالغه آنها را فنا فرموده باشند.

۷۲۳۱

کمال العلم الحلم، و کمال الحلم کثرة الاحتمال و الکظم.

کمال علم بردباریست «۱»، و کمال بردباری بسیاری احتمال و فرو خوردن خشم است. مراد اینست که علم که بی بردباری باشد ناقص است تمامی آن باینست که با بردباری باشد و بردباری وقتی تمام و کامل می شود که با بسیاری احتمال باشد یعنی تحمل درشتیها و بی آدابیهای مردم و بسیار فرو خوردن خشم و بردباری که با آنها نباشد ناقص است.

۷۲۳۲

کمال الحزم استصلاح الاضداد، و مداجاة الاعداء.

کمال دور اندیشی بصلاح آوردن اضداد و مدارا کردن با دشمنان است، «أضداد» بمعنی مخالفان است یعنی جمعی که مخالفت کنند با این کس و موافقت نکنند، و مراد به «صلاح آوردن ایشان» اینست که سلوکی با ایشان بشود از لطف و مهربانی که باعث این شود که ایشان بصلاح آیند و ترک مخالفت کنند و فرق میانه این و مدارا کردن با دشمنان اینست که مخالفان جمعی اند که دشمنی ندارند نهایت می باید که موافقت کنند و نمی کنند، و دشمنان جمعی اند که موافقت ایشان مطلب نیفتاده بلکه دشمنی میکنند و آزار می رسانند و مطلب دفع آنست پس کمال دور اندیشی اینست که با مخالفان سلوکی بشود که ایشان موافقت کنند، و با دشمنان مدارائی بشود که ترک دشمنی کنند و آزاری از ایشان نرسد، و ممکن است که مراد به «أضداد» همان دشمنان باشد و مدارا کردن با دشمنان بمنزله تفسیر و تأکید بصلاح آوردن مخالفان باشد.

۷۲۳۳

کم دنف نجا و صحیح هوی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۲۹

بسا بیماری که رستگاری یابد و تندرستی که بیفتد. مراد اینست که در بیماری مأیوس نباید شد و بتندرستی مغرور نشاید گشت.

۷۲۳۴

کلام الرجل میزان عقله.

سخن مرد ترازوی عقل اوست، یعنی ترازوئیست که عقل او را بآن می توان سنجید و قدر آنرا از آن معلوم می توان کرد.

۷۲۳۵

کمال المرء عقله، و قیمته فضله.

کمال مرد یا آدمی عقل اوست، و بهای او فضل اوست، یعنی بقدر إحسان و انعام اوست یا هر چه در او باشد از فضایل و شمایل.

۷۲۳۶

كنت اذا سألت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله اعطاني، و اذا امسكت ابتدأني.

بودم من چنین که هر گاه سؤال می کردم رسول خدا را - رحمت کند خدا بر او و آل او - می بخشید مرا، و هر گاه باز می ایستادم ابتدا میکرد مرا، مراد اظهار کمال لطف و مهربانی رسول خداست صَلَّى الله عليه و آله با آن حضرت بمرتبه که هر وقت که می پرسیده از او مسئله تعلیم می فرموده آنرا باو، و هر گاه باز می ایستاده از آن حضرت صَلَّى الله عليه و آله خود ابتدا می فرموده و تعلیم علوم و معارف باو می کرده و ظاهرست که آن جزو دویم کمال لطف و مهربانیست و نهایت اهتمام در تربیت و تعلیم آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و همچنین جزو اول نیز بنا بر آنچه نقل کرده اند که أصحاب پر جرأت نمی کردند بر سؤال از آن حضرت صلی الله علیه و آله، و تا واقعه رو نمی داد که محتاج بسؤال شوند جسارت بر آن نمی کردند بخلاف آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه که همواره استکشاف انواع حقایق و معارف می کردند جهت علم به آنها هر چند محتاج نبودند به آنها در عمل.

۷۲۳۷

كذب من ادعى اليقين بالباقي و هو مواصل للفاقي.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳۰

دروغ گوید کسی که دعوی کند یقین بباقی را و حال آنکه او پیوند کننده باشد بفاقی، مراد به «باقی» آخرت است و به «فاقی» دنیا، و به «پیوند کننده بآن» کسی که حریص باشد بر آن و مشغول گردد بسعی از برای آن، و نپردازد بسعی از برای آخرت، و مراد اینست که چنین کسی دروغ گوید در دعوی یقین کامل، یا این که چون عمل نکند بییقین خود پس گویا یقین ندارد و دروغ می گوید در دعوی یقین.

۷۲۳۸

كذب من ادعى الايمان و هو مشغوف من الدنيا بخدع الاماني و زور الملاهي.

دروغ گوید کسی که دعوی کند ایمان را و حال آنکه او رسیده شده باشد بغلاف دل او بمکرهای آرزوها و دروغ بازیها «رسیده باشد بغلاف دل او» یعنی جا کرده باشد در آن مکرهای آرزوها و فریبهای آنها، و «دروغ بازیها» یعنی امیدهای مطالب دنیوی که پوچ بیحاصلند و بمنزله بازیهایند، این بنا بر

اینست که «مشغوف» بغین نقطه‌دار باشد چنانکه در بعضی نسخه‌ها واقع شده «۱» و در بعضی نسخه‌ها بعین بی نقطه است و آن نیز نزدیکست بهمان معنی و ترجمه اینست که:

و حال آنکه او فرو گرفته باشد دل او را از دنیا مکرهای آرزوها و دروغ بازیها.

۷۲۳۹

کفران النعم یزلّ القدم و یسلب النعم.

کفران نعمتها می لغزاندن قدم را، و می رباید نعمتها را، «لغزاندن قدم» نیز بهمان اعتبار بودن نعمتهاست، زیرا که هر گاه نعمتها را بر باید پس می اندازد آدمی را در پستی و زیان و خسران.

۷۲۴۰

کفر النعمه لؤم، و صحبه الاحمق شؤم.

کفران نعمت لؤم است و مصاحبت احمق شوم است، «لؤم» بضمّ لام و سکون همزه بمعنی دنائت و ناکسی و پستی مرتبه است، و بضمّ لام و سکون و او بی همزه «۲»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳۱

بمعنی ملامت و سرزنش است و بنا بر اول معنی اینست که: کفران نعمت از دنائت و ناکسی ناشی می شود یا علامت و دلیل آنست، و بنا بر دویم این که آن سبب ملامت و سرزنش می شود، و «شؤم» بضمّ شین و سکون همزه ضدّ یمن و برکت است و «شوم بودن مصاحبت احمق» باعتبار اینست که کم است که سبب زیان و خسروانی نشود اگر همه از راه دوستی او باشد.

۷۲۴۱

کمال العطیة تعجیلها.

کمال عطیه تعجیل آنست یعنی عطیه کامل اینست که تعجیل شده باشد بدادن آن و بعد از وعده و انتظاری نباشد.

۷۲۴۲

کفر النعمه مزیلها.

کفران نعمت زایل کننده آنست.

۷۲۴۳

کمال العلم العمل.

کمال علم و تمامی آن عمل به آنست.

۷۲۴۴

کمال الانسان العقل.

کمال آدمی عقل و خردست.

۷۲۴۵

کلوا الأترج قبل الطّعام و بعده، فال محمد یفعلون ذلك.

بخورید اترج «۱» را یعنی ترنج را پیش از طعام و بعد از آن پس آل محمد میکنند این را، ظاهر اینست که مراد این باشد که خوب است که پیش از طعام و بعد از آن هر دو خورده شود، و ممکن است که مراد این باشد که پیش و بعد هر دو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳۲

می توان خورد آنرا و ضرری ندارد یا هر یک نیکوست.

۷۲۴۶

کلامک محفوظ علیک، مخدّ فی صحیفتک، فاجعله فیما یزلفک «۱»، و ایاک ان تطلقه فیما یوبقک.

سخن تو نگاهداشته شده است بر تو، پاینده داشته شده است در صحیفه تو، پس بگردان آنرا در آنچه نزدیک گرداند ترا، و بپرهیز از این که رها کنی آنرا در آنچه هلاک گرداند ترا.

مراد اینست که هر سخنی که بگوئی در نامه اعمال تو ثبت می شود تا جزای آن بتو برسد اگر نیک باشد جزای نیک و اگر بد باشد جزای بد، و چنین نیست که حساب و کتابی بر آنها نباشد پس بگردان سخنان خود را در آنچه باعث نزدیکی بخدای سبحانه و قرب و منزلت نزد او باشد، و بپرهیز از این که سخنی گوئی که باعث هلاکت تو گردد مانند دروغ و غیبت و دشنام.

۷۲۴۷

کافل المزید الشکر.

ضامن زیادتی شکرست، یعنی زیادتی نعمت.

۷۲۴۸

کافل النصر الصبر.

ضامن یاری صبرست یعنی یاری خدای عزّ و جلّ.

۷۲۴۹

کفران الاحسان یوجب الحرمان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳۳

کفران احسان واجب می‌سازد محرومی را، یعنی سبب محرومی صاحب آن می‌شود بلکه گاهی سبب محرومی جمعی دیگر نیز می‌شود در احسانهای مردم، چه بسیارست که هر گاه احسانی بکسی بکنند که او کفران آن بکند بی‌رغبت میشوند در احسان و بدیگران نیز احسان نمی‌کنند که مبادا ایشان نیز مثل او باشند.

۷۲۵۰

کافل دوام الغنی و الامکان اتباع الاحسان الاحسان.

ضامن پاینده بودن توانگری و توانا ساختن در پی کردن احسانست احسان دیگر را، یعنی پی در پی احسان کردن بمردم ضامن اینست که پاینده دارد توانگری صاحب خود را، و توانا ساختن حق تعالی او را.

۷۲۵۱

کافل الیتیم و المسکین عند الله من المکرّمین «۱».

ضامن یتیم و مسکین نزد خدا از گرامی کرده شدگانست یعنی کسی که ضامن مؤنات و اخراجات ایشان شود و بر خود گیرد آنها را.

۷۲۵۲

کاتم السّرّ و فیّ امین.

پنهان دارنده سرّ وفاداریست امین.

۷۲۵۳

کلکم عیال الله و الله سبحانه کافل عیاله.

همه شما عیال خدائید و خدای سبحانه ضامن عیال خود است، خطاب بهمه مردم است و «خدای سبحانه ضامن عیال خودست» یعنی ضامن روزی همه ایشانست.

۷۲۵۴

کلّ امرء مسئول عمّا ملکت یمینه و عیاله «۲».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳۴

هر آدمی یا مردی سؤال کرده شده است از آنچه مالک او باشد دست راست او و عیال او، یعنی پرسش کرده خواهد شد از سلوک با بندگان خود و عیال خود تا این که اگر سلوک خوب کرده باشد پاداش نیک یا بد و اگر سلوک بد کرده باشد جزای بد، و نسبت ملک بدست شایع است باعتبار این که هر ملکی در دست صاحب آنست پس گویا مالک آن دست اوست و بخصوص دست راست باعتبار زیادتی قوّت و شرافت آن.

۷۲۵۵

کافر التّعمة کافر فضل الله.

کفران کننده نعمت پوشاننده فضل و احسان خداست.

۷۲۵۶

کافل الیتیم اثیر «۱» عند الله.

ضامن یتیم اثیر است نزد خدا یعنی کسی که ضامن اخراجات یتیم شود و بر خود گیرد آنها را یا نگهداری و تربیت او را او نزد خدا برگزیده است و از خلصای «۲» دوستان اوست.

۷۲۵۷

کفر التّعمة مجلبة لحللول التّعمة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳۵

کفران نعمتها کشنده «۱» فرود آمدن انتقامهاست، یعنی انتقامهای خدای عزّ و جلّ.

۷۲۵۸

کفروا ذنوبکم و تحببوا الی ربکم بالصدقه و صله الرحم.

پوشانید گناهان خود را و زایل کنید آنها را، و دوستی کنید بسوی خدا بصدقه دادن و صله رحم، یعنی احسان بخویش و پیوستن باو و نبریدن از او.

۷۲۵۹

کذب السّفر یؤلّد «۲» الفساد، و یفوت المراد، و یبطل الحزم، و ینقض العزم.

دروغ رسول میزاید فساد را، و فوت میکند مراد را، و باطل میکند دور اندیشی را، و خراب میکند عزم را، مراد اینست که رسولی که کسی فرستد نزد کسی از برای بردن پیغامی باید که راستگو باشد زیرا که دروغ او در وقت بردن پیغام یا آوردن آن هست گاه که منشأ فساد می شود و باعث فوت مطلب و مراد می شود، و «باطل میکند دور اندیشی را» که قصد شده در فرستادن او، و باطل میکند عزم و قصدی را که شده در فرستادن او.

۷۲۶۰

کتاب الرّجل عنوان عقله و برهان فضله.

نوشته مرد عنوان عقل او و برهان فضل اوست، «عنوان» چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی سر سخن است یا دلیل و علامت، و مراد اینست که از کتابت و نوشته مرد استنباط عقل و قدر فضل او می شود پس آمدی باید که در نوشتهها کمال اهتمام بکند که مبادا دلیل نقص عقل یا فضل او بشود.

۷۲۶۱

کتاب المرء معیار فضله و مسبار نبه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳۶

نوشته مرد یا آدمی معیار فضل اوست و مسبار نبل اوست، «معیار» چیز است که بآن عیار و وزن چیزی معلوم شود، و «مسبار» چیزیست که بآن قدر گوی «۱» زخم را معلوم کنند، و «فضل» چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی افزونی مرتبه است، و «نبل» بمعنی نجابت یا تندی فطنت، و مراد اینست که: از از نوشته مرد یا آدمی فضل و نبل او را و قدر آنها را استنباط می توان کرد.

۷۲۶۲

کافر التّعنة مذموم عند الخالق و الخلاق.

کفران کننده نعمت مذمت کرده شده است نزد خدا و خلاق.

۷۲۶۳

کمال الفضائل شرف الخلاق.

تمامی فضیلتها شرف خصلتهاست، یعنی تمامی فضیلتها و افزونیها اینست که خویشها و خصلتهای صاحب آنها شریف و بلند مرتبه باشد، و هر چند کسی فضایل و کمالات داشته باشد هر گاه شرافت اخلاق نداشته باشد فضایل او ناقص و ناتمام است.

۷۲۶۴

کان لی فیما مضی اخ فی الله و کان یعظمه فی عینی صغر الدتیا فی عینه.

بود مرا در آنچه گذشته یعنی در زمان گذشته برادری در راه خدا، و بود چنین که بزرگ می گردانید او را در چشم من کوچکی دنیا در چشم او، یعنی بزرگ می گردانید او را در چشم من این خصلت او که کوچک بود دنیا در چشم او. و کان خارجا عن سلطان بطنه، فلا یشتهی ما لا یجد، و لا یکر اذا وجد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۳۷

و بود بیرون از سلطنت شکم خود، پس خواهش نمی کرد آنچه را نمی یافت، و بسیار نمی خورد هر گاه می یافت، یعنی شکم او را بر او سلطنتی نبود و فرمان آن نمی برد، و تتمه کلام بیان شاهد بر آنست.

و کان اکثر دهره صامتا فان قال بدّ القائلین و نفع غلیل السائلین.

و بود در اکثر روزگار خود خاموش، پس اگر می گفت غلبه میکرد بر گویندگان و فرو می نشاند تشنگی سؤال کنندگان را، یعنی در اکثر خاموش بود اما در جایی که سخن می گفت غلبه میکرد بر گویندگان دیگر، و «فرو می نشاند تشنگی سؤال کنندگان را» یعنی ایشان را در آنچه تشنه تحقیق آن بودند و از آن سؤال می کردند بزال معرفت سیراب می گردانید.

و کان ضعیفا مستضعفا فان جاء الجدّ فهو لیث عاد و صلّ واد.

و بود ضعیف ضعیف شمرده شده، پس اگر می آمد جدّ پس او بود شیر عادی و صلّ و ادبی، «عادی» بمعنی ستم کننده است و از حدّ در گذرنده و دشمن، و هر یک در اینجا مناسب است، و «صلّ» بکسر صاد و تشدید لام بمعنی مار است یا ماری که افسون در آن کاریگر «۱» نشود، و «وادی» درّه

را گویند که میان دو کوه باشد یا فضائی که میان تله‌ها باشد، یا زمینی که سیل شسته باشد، و گو «۲» و فراخ کرده باشد و ممر سیل شده باشد، و هر یک که مراد باشد باید که مار آن قویتر و گزنده‌تر باشد که تشبیه بآن شده باشد و مراد مدح آن برادرست باین که در غیر وقت جنگ و جهاد در کمال نرمی و همواری بود که گویا ضعیف و ناتوانست و مردم آن را ضعیف می‌شمردند، و چون جنگ و جهاد رو می‌داد که جدّ و کوشش بایست، بود شیرینی عادی و مار وادی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۶۳۸

لا یدلی بحجّه حتی یأتی قاضیا.

حاضر نمی‌کرد حجتی را تا می‌آمد نزد قاضی یعنی هرگاه حجت و دلیلی داشت بر دعوی خود آنرا اظهار نمی‌کرد تا وقتی که نزد قاضی و حاکم می‌آمد از راه اندیشه این که مبدا پیشتر که اظهار کند خصم بشنود پس فکر چاره از برای ردّ و دفع آن بکند و غرض از این مدح اوست بعقل و حزم و دور اندیشی.

و کان لا یلوم احدا علی مالا یجد العذر فی مثله حتی یسمع اعتذاره.

و بود چنین که ملامت نمی‌کرد کسی را بر آنچه نمی‌یافت عذر در مثل آن تا این که می‌شنید عذر گفتن او را، یعنی اگر کار بدی از کسی می‌دید هر چند عذری از برای مثل آن کار نمی‌یافت باز ملامت او بر آن نمی‌کرد از راه احتیاط این که مبدا او عذری در آن داشته باشد که بخاطر او نرسد تا این که می‌شنید عذر گفتن او را، اگر معقول بود قبول میکرد، و اگر نه آن وقت ملامت میکرد و در اکثر نسخه‌های کتاب مستطاب نهج البلاغه «علی ما یجد العذر» است بی‌لفظ «لا» و بنا بر این ترجمه اینست که: ملامت نمی‌کرد کسی را در آنچه می‌یافت عذر را در مثل آن یعنی می‌یافت که در مثل آن کار ممکن است که عذری باشد که بسبب آن کننده آنرا ملامت نتوان کرد پس ملامت نمی‌کرد تا وقتی که می‌شنید عذر گفتن او را، پس اگر معقول بود قبول میکرد، و اگر نه آن وقت ملامت میکرد، و بر هر تقدیر غرض از این نیز مدح اوست بعقل و حزم.

و کان لا یشکو وجعا آلا عند برئه.

و بود چنین که شکوه نمی‌کرد دردی را مگر نزد به شدن او، مراد اینست که اصلا شکوه نمی‌کرد زیرا که ظاهرست که بعد از به شدن شکوه نباشد پس «شکوه نکردن مگر نزد آن» کنایه است از این که اصلا شکوه نمی‌کرده، و یا مراد اینست که شکوه دردی و اظهار آن نمی‌کرد مگر نزد به شدن باظهار آن بعنوان شکر بر رفع آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۶۳۹

و کان یفعل ما یقول، و لا یقول ما لا یفعل.

و بود چنین که میکرد آنچه را می‌گفت، و نمی‌گفت آنچه را نمی‌کرد، یعنی وفا بوعدها و مانند آنها میکرد و چیزی را که نمی‌کرد وعده بآن نمی‌کرد، و همچنین امر بمعروفی که میکرد خود میکرد آنرا و نصیحتی نمی‌کرد بکردن کاری که خود نکند آن را مثل بسیاری از واعظان «۱» که خود عمل بموعظه خود نکنند.

و کان اذا غلب علی الکلام لم یغلب علی السکوت.

و بود چنین که هر گاه مغلوب می‌شد بر سخن گفتن مغلوب نمی‌شد بر خاموشی، مراد یا اینست که بر سخن گفتن مغلوب می‌شد و مردم بودند که زیاده از او سخن می‌گفتند، یا این که اگر کسی زیاده بر او سخن می‌گفت باکی نداشت از آن، اما بر خاموشی مغلوب نمی‌شد یعنی کسی نبود که خاموشی او زیاده از او باشد، یا این که این را عیب خود می‌دانست و نمی‌گذاشت که چنین شود، و یا مراد اینست که این معنی را می‌دانست که هر گاه مغلوب شود در جایی بر سخن گفتن و کسی غلبه کند بر او در ردّ سخن او پس غلبه نمی‌تواند کرد بر او بر خاموشی یعنی اگر خاموش باشد کسی غلبه بر او نمی‌تواند کرد، زیرا که کسی که خاموش باشد چه غلبه بر او می‌توان کرد پس باین اعتبار در هر جا که احتمال این بود که مغلوب گردد در سخن گفتن سخن نمی‌گفت و خاموش می‌شد که در آن احتمال محذوری نبود.

و کان علی ان یسمع احرص منه علی ان یتکلم.

و بود بر این که بشنود حریص‌تر از او بر این که سخن گوید، مراد شنیدن سخنانیست که استفاده در آن باشد، و «حریص‌تر بودن بر آن از سخن گفتن هر چند سخنی باشد که باعث استفاده کسی باشد» باعتبار اینست که استکمال خود اهمّ است از اِکمال دیگران و آن را باید مقدّم داشت بر آن، و دیگر این که در آن هم فضیلت استفاده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۴، ص: ۶۴۰

باشد و هم فضیلت خاموشی، بخلاف سخن گفتن که فضیلت خاموشی را ندارد.

و کان اذا بده امران نظر ایتهما اقرب الی الهوی فخالفه.

و بود چنین که هر گاه ناگاه می‌آمد او را دو کار می‌دید که کدام یک از آنها نزدیک‌ترست بسوی خواهش او پس مخالفت میکرد آنرا، یعنی هر گاه دو کار معارض یکدیگر رو می‌داد او را که بایست یکی از آنها را بکنند ترک میکرد آنرا که نزدیک‌تر بود بخواهش او و مشغول می‌شد به آن چه دورتر بود از آن تا

این که فضیلت مخالفت خواهش را دریابد، یا این که هر گاه در مسئله یا غیر آن دو احتمال بخاطر او می‌رسید که در نظر او هر دو بالبداهه قبل از تفکر و تأمل در آنچه مذکور می‌شود از مرتجح مساوی بودند او ترجیح می‌داد آنچه را دورتر از خواهش او بود از برای إدراک فضیلتی که مذکور شد، یا از برای این که بسیارست که خواهش چیزی زینت می‌دهد او را در نظر این کس پس مساوات آن با احتمال دیگر در نظر ممکن است که باعتبار رغبت او در آن باشد بخلاف آن احتمال که از خواهش او دورتر باشد که این احتمال در آن نرود پس این مرتجحی است از برای ترجیح آن. فعلیکم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فیها.

این کلامیست که فرموده‌اند بعد از نقل اوصاف برادر مذکور از برای ترغیب اصحاب خود یا همه مردم در آنها و ترجمه آن اینست که: پس شما فرا گیرید این خصلتها را، پس لازم باشید آنها را و جدا مشوید از آنها، و رغبت کنید در آنها از برای گرمی گردانیدن خود به آنها. فان لم تستطیعوا فاعلموا ان اخذ القلیل خیر من ترک الكثير.

پس اگر نداشته باشید استطاعت و توانائی آنها را پس بدانید که فرا گرفتن اندک بهترست از ترک بسیار، یعنی اگر استطاعت و توانائی همه آنها نداشته باشید پس هر چه را از آنها که توانائی آن داشته باشید آنرا بعمل آورید و لازم باشید، زیرا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۴۱

که «فرا گرفتن اندک از خیر» که در اینجا آن قدریست که استطاعت آن دارید «بهترست از ترک بسیار» یعنی از این که آن را هم با آنچه استطاعت آن ندارید ترک کنید.

مخفی نماند که این حکایت برادر و نقل اوصاف او در کتاب مستطاب نهج البلاغه نیز نقل شده و ابن ابی الحدید شارح آن که از اکابر فضلی اهل سنت است گفته که:

جمعی گفته‌اند که: مراد به «آن برادر» رسول خداست صلی الله علیه و آله، و بعید شمرده‌اند این را جمعی بسبب قول آن حضرت «و بود ضعیف ضعیف شمرده شده» باعتبار آنچه نقل شده از وصف او بشجاعت، زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله گفته نمی‌شود در صفات او مثل این کلمه هر چند ممکن است تأویل آن بنرمی کلام او و ملایمت اخلاق او، نهایت عبارت لایق نیست بآن حضرت صلی الله علیه و آله.

و قومی گفته‌اند که: او ابو ذر غفاریست، و این را نیز بعید شمرده‌اند قومی، باعتبار آنچه نقل شده از وصف او بشجاعت، زیرا که او موصوف و معروف بشجاعت و بسالت نبود، و گروهی گفته‌اند که: او مقداد بن أسود بوده که از شیعه مخلصین آن حضرت علیه السلام بوده و شجاع و جهاد کننده و نیکو طریقه بوده، و گروهی گفته‌اند که:

آن اشاره برادری معین نیست بلکه کلامیست که جاری شده بعنوان مثل و ابن عادت عربست چنانکه می‌گویند در اشعار: «گفتم بمصاحب خود» و «ای دو مصاحب من» و شارح مذکور این قول را ترجیح داده، و این بگمان فقیر بسیار بعید است.

و محقق بحرانی این میثم (ره) نیز در شرح خود قولی نقل کرده که مراد ابو ذر غفاری است و قولی دیگر نقل کرده که مراد عثمان بن مظعون است «۱» و الله

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۴۲

تعالی يعلم «۱».

و اگر چه کتایمین خامه ثنا و آفرین بعد صفات جمال و سمات جلال جهان آفرینی که نقش بدیع غرر باهره اهل نور افشان و درر زاهره بدور لامعه و نجوم درخشان یکی از آثار سرینجه قدرت بالغه و حکمت کامله اوست چون قد علم ساختن سر انگشت فحص و تفتیش بشمار ثابت و سیار کواکب سماء عجز و قصور مشاعر ادراک را چهره گشاست، و هر چند عرق فشانی جبین سعی خاطر حق گزین در شکر گزاری انعام و افضال و تأدیه حق نعماء و نوال خداوند کریمی که بسط بساط وجود بر هیاکل ذرات عالم امکان و انشاء غرر و درر حاصل دریا و کان قطره از بحار رحمت کامله و رأفت شامله اوست جاری مجرای نثار افشانی ذره و هبا در عرصه تجلی خورشید عالم آرا هم از کیسه آن نیر کامل الضیاست و لیکن بحکم «لا یترک المیسور بالمعسور»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص: ۶۴۳

ذات کامل الصفات بأنواع ستایش حقیقش را هزاران سپاس، و نعمت عظمای افاضه انوار لوامع هدایت و توفیقش را شکر فزون از اندازه قیاس، که این ذره بی‌مقدار دیار خاکساری جمال الدین محمد بن حسین خوانساری را بترجمه نگاری این کتاب مستطاب منسوب بقده اولی الالباب و عارف اسرار حکمت و فصل الخطاب علیه صلوات الله الملك الوهاب شرف ذخیره اندوزی وسیله رستگاری و دست آویز رحمت کردگاری نصیب شده با تمام این اجزاء که مجلد رابع «۱» ترجمه کتاب مسطورست کام تمنا یافته چون بنا بر عزم سفر حج بیت حرام از سعادت ادراک ما بقی که وجهه همت است بازماند رجاء واثق و امل صادق است که بعون الله و حسن تأییده ادراک هر یک از مقصدین میسر و محصل گردد.

و کتب ذلک حامدا لله رب العالمین و مصلیا علی خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین فی اواخر شهر جمادی الثانیة من شهر «۲» سنه ۱۱۱۳ من الهجرة النبویة علی مهاجرها اکمل الصلاة و أشرف التحیة.

و السلام علی من اتبع الهدی تصحیح چاپ این جزء شب جمعه ۱۷ ذی القعدة الحرام ۱۳۸۲ هجری برابر ۲۳ فروردین ۱۳۴۲ هجری شمسی پایان یافت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۹

جلد پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین «۱»

حرف لام

[حرف لام بلام زایده بلفظ «لکل»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف لام بلام زایده بلفظ «لکل» و مراد به «لام زایده» لامیست که جزء کلمه نباشد بلکه بر سر کلمه داخل شود از برای افاده معنی زایدی بر معنی آن کلمه، مثل لام حرف جرّ، و این فصل در لام زایده است که بر خصوص لفظ «کل» داخل شده باشد)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۰

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۲۶۵

لکلّ همّ فرج.

از برای هر اندوهی گشایشی باشد، مراد تسلی اندوهناکان است و امیدوار ساختن ایشان باین که از برای هر اندوهی گشایشی باشد.

۷۲۶۶

لکلّ ضیق مخرج.

از برای هر تنگی بدر شدی باشد، این نیز نظیر فقره سابق است.

۷۲۶۷

لکلّ اجل کتاب.

از برای هر اجلی نوشته باشد. «اجل» بمعنی مرگ و مدت بقای چیزی هر دو آمده و هر یک مراد می‌تواند بود، چه هر یک بقلم تقدیر نوشته شده.

۷۲۶۸

لکلّ حسنة ثواب.

از برای هر حسنه یعنی کار نیکویی ثوابی باشد یعنی جزا و پاداش نیکی.

۷۲۶۹

لکلّ ناجم افول.

از برای هر طلوع کننده پنهان شدنی باشد، غرض اشاره است باین که دولتهای دنیا پاینده و دائمی نباشد پس فرصت را باید غنیمت شمرد و در خیرات و میراث صرف نمود که توشه باشد جهت آخرت که پاینده و باقیست.

۷۲۷۰

لکلّ داخل دهشة و ذهول.

از برای هر داخل شونده دهشتی باشد و غفلتی، «دهشت» بمعنی حیرانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱

و زوال عقلست، مراد چنانکه از فقره آخر فصل ظاهر می‌شود اینست که هر که بمجلسی داخل شود او را دهشتی و غفلتی باشد پس تدارک حال او کنید بابتدای کردن بسلام با او و مهربانی کردن با او، یا غرض بیان عذریست از برای کسی که داخل شود بمجلسی و خلاف آدابی از او صادر شود باین که هر داخل شونده را دهشتی و غفلتی روی دهد خصوصاً در مجالس بزرگان و پادشاهان، پس اگر بآن اعتبار خلاف آدابی از او صادر شود باید معذور داشت و ممکن است که غرض این باشد که هر که را که بجائی اول داخل شود دهشتی و غفلتی روی دهد پس از آن حال داخل شونده قبر را باید استنباط نمود و در فکر تهیه و تدارک آن بود.

۷۲۷۱

لکل سیئه عقاب.

از برای هر گناهی و کار بدی عقاب و جزای بدی باشد، پس از آن اندیشه باید نمود.

۷۲۷۲

لکل غیبه ایاب.

از برای هر غایب‌شدنی برگشتنی باشد، غرض امیدوار ساختن جمعیت که دولتی «۱» از ایشان برود باین که نومید نباید بود از برای هر پنهان‌شدنی برگشتنی باشد، یا غرض بیان حال غیبت بمرگ است و این که آن را البته برگشتنی در عقب باشد پس در تهیه و تدارک آن باید بود.

۷۲۷۳

لکل قول جواب.

از برای هر سخنی جوابی باشد، یعنی هر سخنی را جواب خاصی باشد که آن را در جواب آن باید گفت پس هرگاه سخنی بکسی بگویند باید که او تأمل کند تا آنچه مناسب جواب آن باشد بگوید و بی‌تأمل جواب نگوید «۲».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲

۷۲۷۴

لکل حیّ داء.

از برای هر زنده‌بیماری باشد، مراد تسلی بیماران است و این که آدمی باید که تن بآن در دهد هر زنده را بغیر حق تعالی ناچارست از آن، و نمی‌شود که بیماری رو ندهد.

۷۲۷۵

لکل علّه دواء.

از برای هر بیماری دوائی باشد، مراد اینست که حق تعالی از برای هر بیماری دوائی آفریده نهایت گاه هست، که طبیب نمی‌داند آنرا یا در تشخیص مرض خطا میکند.

۷۲۷۶

لکل اجل حضور.

از برای هر مرگی حاضر شدنی باشد، مراد اینست که از مرگ غافل نباید بود و در تهیه و تدارک آن باید بود چه هر چند دیر رسد آخر برسد و چاره از آن نباشد.

۷۲۷۷

لکل امل غرور.

از برای هر امیدی فریب‌دانی باشد، مراد منع از آرزوها و امیدهاست و این که آنها فریب می‌دهد آدمی را و مشغول می‌سازد بطلب آنها، و باز می‌دارد از سعی از برای آخرت.

۷۲۷۸

لکل نفس حمام.

از برای هر نفسی مرگی باشد، مراد اینست که هر نفسی را از مرگ چاره نیست، پس همیشه باید که در تهیه آن باشد.

۷۲۷۹

لکل ظالم انتقام.

از برای هر ستم‌کننده انتقامی باشد، مراد منع از ستم است و این که نمی‌شود که انتقام آن کشیده نشود در دنیا یا آخرت یا هر دو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳

۷۲۸۰

لکل امر ادب.

از برای هر کاری ادبی باشد، یعنی از برای هر کاری طریقه نیکوئی باشد که بر آن نحو باید کرده شود و اگر بر وجه دیگر کرده شود نیکو نباشد چنانکه در شرع اقدس از برای اکثر کارها آداب نقل شده، پس باید که رعایت آنها کرده در غیر آنها نیز آدابی را که عقل مستحسن شمارد یا در عرف رعایت شود باید رعایت شود.

و در بعضی نسخه‌ها «لکل امرء ارب» است، و بنا بر این معنی اینست که:

از برای هر مردی حاجتی باشد، یعنی هیچ کس بغیر حقّ تعالی بی حاجتی نباشد پس گمان مکنید که کسی را در دنیا رفاه تامّی باشد و اصلاً محتاج نباشه، و ممکن است که معنی این باشد که: از برای هر مردی عقلی باشد یعنی عقلی باشد که کافی باشد از برای هدایت او اگر کار فرماید آنرا و عمل کند بآن.

۷۲۸۱

لکلّ شیء سبب.

از برای هر چیزی سببی باشد، یعنی هر چیزی سببی دارد که بسبب آن حاصل شود و بی آن نشود پس هرگاه کسی خواهد که تحصیل آن بکند باید که تأمل کند تا سبب آنرا بیابد و آنرا از راه سبب آن طلب کند که اگر از راه دیگر طلب کند سعی او بیحاصل باشد.

۷۲۸۲

لکلّ ضلّة علّة.

از برای هر گمراهی علتی باشد، یعنی حقّ تعالی هیچ کسی را گمراه خلق نکرده بلکه بر راه راست و قابل اختیار آن آفریده و هر گمراهی را سببی باشد مثل حبّ مال یا جاه یا پیروی پدران و امثال اینها، و اگر کسی آنها را از خود زایل کند و خود را در هر باب مخلی بطبع گرداند و راه است جوید البته آنرا یابد و گمراه نشود.

۷۲۸۳

لکلّ کثرة قلّة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۴

از برای هر بسیاری کمیی باشد، مراد اینست که بسیاری مال یا اولاد و أعوان و أنصار و مانند آنها مغرور نباید شد هر بسیاری را کمیی در عقب باشد و در اندک وقتی بکمی مبدل شود.

۷۲۸۴

لکلّ ناکث شبهة.

از برای هر شکننده عهدی شبهه است، یعنی هر که عهد و پیمانی را که کرده باشد بشکند البته شبهه از برای خود پیدا میکند که متوسّل بآن شود تا این که نقض عهد او چندان قبیح ننماید پس هر گاه آنکه با او عهد و پیمان کرده خواهد با او جنگ و جدال کند باید که حلّ شبهه او تواند کرد تا او را حجتی نباشد.

۷۲۸۵

لکلّ دولة برهة.

از برای هر دولتی زمانیست، یعنی زمانی مقدر که زیاد و کم نمی شود، یا این که از برای هر دولتی قدریست از زمان و هیچ دولتی پاینده نماند پس بآن مغرور نباید شد.

۷۲۸۶

لکلّ حیّ موت.

از برای هر زنده مردنی باشد، یعنی ناچارست از آن پس باید که آدمی در تهیه آن باشد، و ممکن است که غرض مجرد اخبار از این باشد که هر زنده بغیر حقّ تعالی جاوید نمی ماند البته می میرد خواه از انس باشد و خواه از ملائکه و جنّ.

۷۲۸۷

لکلّ شیء فوت.

از برای هر چیزی فوتی است یعنی نایاب شدنی پس بمال و جاه و امثال آنها مغرور نباید شد، در اندک وقتی زایل گردد، و ممکن است که غرض مجرد اخبار از این باشد که هر چیز بغیر حقّ تعالی البته فانی شود تا این که بغیر از او تعالی شأنه هیچ موجودی نماند چنانکه در اول نیز همین او موجود بود و با او موجود دیگر نبود چنانکه این معنی در کلمات دیگر نیز از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه واقع شده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵

۷۲۸۸

لکلّ اقبال ادبار.

از برای هر اقبالی ادباری باشد غرض اینست که باقبال و رو آوردن دولتها مغرور نباید شد هر اقبال و رو آوردنی را ادبار و پشت گردانیدنی باشد.

۷۲۸۹

لکلّ مصاب اصطبار.

از برای هر مصیبت رسیده شده شکیباییست، مراد اینست که حق تعالی هر که را مصیبتی باو برسد قدری صبر باو بدهد که اگر آن نباشد تحمل آن مصیبت نتواند کرد و همه مصیبت زدگان در آن قدر شریکند و تفاوت در قدر زاید بر آنست بعضی زیاده بر آن نیز صبر آورند بمرتبه که اصلاً جزع نکنند و بعضی قدری جزع کنند پس هر که آن قدر زاید در او بیشتر باشد اجر و ثواب او کاملتر باشد.

۷۲۹۰

لکل کبد حرقة.

از برای هر جگری سوزشی است، مراد اینست که هر که را ستمی رسد خواه خوب باشد و خواه بد جگر او را سوزشی باشد که با آن سوز هرگاه نفرین کند بر آن ستمکار در گیرد و مستجاب گردد، پس از آن حذر باید کرد.

۷۲۹۱

لکل شیء حيلة.

از برای هر چیز چاره هست، یعنی حق تعالی از برای هر چیز که خواسته و تکلیف بآن کرده یا ضرور شود که کسی بکند چاره قرار داده که بآن می توان کرد آنرا، و کسی را هرگز مضطر نمی سازد، پس آدمی در هر کار باید که تأمل کند تا چاره آنرا بیابد.

۷۲۹۲

لکل جمع فرقة.

از برای هر جمعیتی پراکندگی باشد غرض اینست که بجمعیتها مغرور نباید شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۶

هر جمعیتی را پراکندگی باشد، و همچنین دل بهیچ جمعیتی نباید بست و پراکندگی آنرا باید بخود قرار داد.

۷۲۹۳

لکل مقام مقال.

از برای هر مقامی سخن گفتنی است «۱»، یعنی هر سخن را در هر مقامی نتوان گفت بسا باشد که سخنی در مقامی و مجلسی بسیار خوش آید و در مقام و محفل دیگر بغایت زشت و قبیح نماید، پس آدمی هر سخنی که گوید باید که تأمل کند در آن که مبدا مناسب آن مقام نباشد.

۷۲۹۴

لکل امر مال.

از برای هر کاری عاقبتی باشد یعنی هر کاری را عاقبتی باشد نیکو یا زشت، پس هر کاری را که کسی خواهد که بکند باید که نظر در عاقبت آن کند که مبدا عاقبت آن بد باشد.

۷۲۹۵

لکل شیء حيلة، و حيلة المنطق الصدق.

از برای هر چیزی چاره ایست، و چاره منطق یعنی سخن راستگوئیست، یعنی هر چیز چاره دارد که بآن دفع گزند از آن می توان کرد و چاره منطق راستگوئیست هرگاه آدمی راست گوید از آن سخن گزندی باو نرسد و ضرری بر آن مترتب نگردد و این در وقتیست که مضطر شود بسخن گفتن که در آن وقت باید که آنچه راست باشد بگوید و دروغ نگوید که در چنین وقتی هرگاه راست گوید ضرری باو نرسد نه این که در هر وقت آنچه راست باشد توان گفت، بسا باشد که سخنی هر چند راست باشد نباید گفت و بر گفتن آن ضرر عظیم مترتب گردد. و در بعضی نسخه ها بجای «حيلة و حيلة»: «حلیة و حلیة» است، و بنا بر این معنی اینست که: از برای هر چیز زیوریت و زیور سخن راستگوئیست، و این ظاهر ترست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۷

۷۲۹۶

لکل دین خلق و خلق الایمان الرّفق.

از برای هر دینی خوئیست و خوی ایمان همواریت، یعنی در هر دین خو و خصلتی است که در آن دین امر شده بآن و تأکید شده در آن و بر گزیده شده بر سایر خصلتهای نیکو، و آن خو و خصلت در دین ایمان همواری و نرمی کردنست با مردم.

۷۲۹۷

لکل شیء من الدنیا انقضاء و فناء.

از برای هر چیزی از دنیا گذشتنی و فانی شدنیست، پس بهیچ نعمت آن مغرور نباید شد و دل نباید بست، و از هیچ زحمت و محنت آن نیز اندوهگین نباید بود.

۷۲۹۸

لکلّ شیء من الآخرة خلود و بقاء.

از برای هر چیزی از آخرت پایدگی و باقی بود نیست، پس طلب آن نعمتها باید کرد که پاینده است و زوال را به آنها راهی نیست.

۷۲۹۹

لکلّ امر عاقبة حلوة او مرّة.

از برای هر کاری عاقبتی است شیرین یا تلخ، غرض اینست که هر کاری را که کسی خواهد که بکند باید که ملاحظه عاقبت آن کند که از آنها نباشد که عاقبت تلخ داشته باشد.

۷۳۰۰

لکلّ شیء غایة، و غایة المرء عقله.

از برای هر چیز غایتیست و غایت مرد یعنی آدمی یا مرد عقل اوست، «غایت» بمعنی نهایت و پایان آمده و بمعنی علت چیزی که وجود آن چیز از برای آن باشد نیز آمده، و بنا بر اول ممکن است که مراد این باشد که نهایت فضایل مرد و بالاترین آنها عقل اوست، یعنی قوه مدرکه او یا إدراک او، چه عقل بهر دو معنی آمده و بنا بر دویم مراد اینست که علت غائی وجود مرد عقل اوست، چه ظاهرست که وجود او از برای علوم و معارف و عباداتی است که موقوف بر آنهاست و آنها بعقل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸

بمعنی قوه مدرکه حاصل شود پس بآن اعتبار آن قوه را علت غائی وجود او می توان گفت، و اگر مراد بعقل معنی دویم باشد یعنی اصل ادراک، پس علت غائی بودن آن ظاهرست و محتاج بتوجیه مذکور نیست.

۷۳۰۱

لکلّ شیء زکاة، و زکاة العقل احتمال الجهال.

از برای هر چیز زکاتیتست و زکاة عقل احتمال نادانانست، «زکاة» چنانکه مکرر مذکور شد دادن قدری از مال است که امر شده بدادن آن بمستحقین با شرایط آن از برای پاکیزه شدن آن مال یا نمو و فزایش آن، و در بعضی چیزهای دیگر نیز چون صرف آنها در بعضی مصارف خیر باعث پاکیزگی یا نمو و فزایش آنها می شود آن را زکاة آن می گویند چنانکه وارد شده که «زکاة زر ابی» «۱» عاریه دادن آنهاست» و در این کلام معجز نظام فرموده اند که: از برای هر چیز زکاتی هست یعنی مصرف خیری مقرر شده که صرف آن در آن بمنزله زکاة آنست و «زکاة عقل احتمال نادانست» یعنی بر خود گرفتن ایشان و تربیت کردن و تعلیم نمودن یعنی صرف عاقل قدری از اوقات خود را در این مصرف بمنزله دادن زکاة عقل خودست و باعث پاکیزگی یا فزایش عقل اوست، و احتمال دارد که مراد به «احتمال نادانان» تحمل کردن از ایشان باشد و در گذشتن از بی آدابیها باشد که از ایشان صادر شود و انتقام نکشیدن از آنها، چه این معنیست مستحسن عقل، پس عمل کردن باین حکم عقل بمنزله زکاة آن باشد و صرف آن در مصرف خیری که باعث پاکیزگی یا فزایش آن باشد.

۷۳۰۲

لکلّ شیء فضیلة، و فضیلة الکرام اصطناع الرجال.

از برای هر چیز فضیلتی باشد و فضیلت کریمان إحسان کردن بمردانست، «فضیلت» چنانکه مکرر مذکور شد صفت نیکویی را گویند که باعث زیادتی مرتبه صاحب خود باشد و برتری آن، و مراد به «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۹

یا اهل جود و کرم، و مراد به «مردان» مردان کامل است که اهلّیت احسان داشته باشند و «بودن إحسان بایشان فضیلت کریمان، یعنی عمده فضایل ایشان» ظاهرست.

۷۳۰۳

لکلّ شیء آفة، و آفة الخیر قرین السوء.

از برای هر چیز آفتیست و آفت خیر همنشین بد است، چون همنشین بد منع میکند همنشین خود را از خیرات، آنرا «آفت خیر» فرموده اند، و ممکن است که «الخیر» بتشدید یا خوانده شود و بنا بر این ترجمه اینست که: آفت صاحب خیر همنشین بدست که او را منع میکند از خیر و ترغیب می نماید بشرّ.

۷۳۰۴

لکلّ شیء نکد، و نکد العمر مقارنة العدو.

از برای هر چیز سختی ای و دشواری باشد و سختی و دشواری زندگانی همنشینی با دشمن است.

۷۳۰۵

لکل رزق سبب فاجملوا فی الطلب.

از برای هر روزی سببی است پس میانه روی کنید در طلب، مراد اینست که چون هر روزی را سببی باشد پس ناچار طلب آن یکی از اسباب آن باید کرد، نهایت میانه روی باید کرد در آن و جدّ و اهتمام زیاد نباید داشت که آن شرعا و عقلا مذموم است.

۷۳۰۶

لکل انسان ارب فابعدوا عن الریب «۱».

از برای هر آدمی حاجتی باشد پس دوری کنید از ریب، ظاهر اینست که مراد به «ریب» در اینجا قلق و اضطراب باشد، و مراد این باشد که کسی نیست که او را حاجتی نباشد پس اگر شما را حاجتی رو دهد بسبب آن قلق و اضطرابی مکنید که آنرا خصوصیتی بشما نباشد، بمنزله بلیه‌ایست عام و بلیه هرگاه عامّ شد نیکو می‌شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰

چنانکه مشهورست «۱». و سبب قلق و اضطرابی نمی‌شود.

و ممکن است که مراد این باشد که هرگاه هر کسی را حاجتی باشد پس اگر شما سعی کنید در حاجت خود قصوری ندارد، نهایت قلق و اضطرابی مکنید در آن و میانه روی کنید چنانکه در فقره سابق مذکور شد.

و نیز ممکن است که «ارب» در اینجا بمعنی عقل باشد و «ریب» همان بمعنی قلق و اضطراب باشد و مراد این باشد که از برای هر آدمی عقلی باشد پس دوری کنید از قلق و اضطراب، زیرا که هر عقلی حکم میکند باین که آنرا ثمره بغیر زیان و خسران نباشد، یا این که «ریب» بمعنی شکّ باشد و مراد این باشد که از برای هر آدمی عقلی باشد که کافی باشد او را از برای تحصیل یقین بمعارف الهیه یا راه راست، پس دوری کنید از شکّ در آنها و تحصیل یقین کنید به آنها.

۷۳۰۷

لکل امرء یوم لا یعدوه.

از برای هر آدمی یا مردی روزیست که در نمی‌گذرد از آن، ممکن است که ذکر «روز» بر سبیل مثال باشد چنانکه ذکر مرد نیز بنا بر احتمال دویم بر سبیل مثال است و مراد این باشد که: از برای هر کس وقت مرگی باشد که در نمی‌گذرد از آن، یا مراد این باشد که: روز آخر عمری باشد که بروز دیگر نرسد.

۷۳۰۸

لکل احد سائق من اجله یحدوه.

از برای هر کسی کشنده هست از اجل او که می‌کشد او را، چون از برای هر کسی «اجلی» یعنی وقت مرگی مقدّر شده که ناچار می‌رود تا بآن برسد پس گویا اجل او کشنده اوست و می‌کشد او را تا بمرگ برساند، و ممکن است که «یحدوه» بمعنی «می‌کشد او را» نباشد بلکه باین معنی باشد که «حدی می‌گوید از برای او» و «حدی» خوانندگی است که میکنند از برای شتر تا این که تند برود، و «حدی خواندن اجل»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۱

کنایه از تند بردن آن باشد چنانکه «حدی» باعث تند رفتن شتر می‌شود.

۷۳۰۹

لکل من علی من اثنی علیه مثوبه من جزاء او عارفه «۱» من عطاء.

از برای هر ستایش کننده بر کسی که ستایش او کرده جزای نیکبخت از جزا، یا خیری از بخشش، یعنی بر کسی که ستایش او کرده اینست که بعد از آن جزای نیکی بدهد او را، یا این که قبل از آن خیری رسانیده باشد باو و بخششی کرده باشد باو که آن ستایش بعوض آن باشد، و ممکن است که مراد بأول جزای نیکی باشد غیر بخشش از سایر احسانها، و بدویم خصوص عطا و بخشش، و حاصل این باشد که بر اوست که بجزای آن احسانی باو بکند یا عطا و بخششی.

۷۳۱۰

لکل عمل جزاء فاجعلوا عملکم لما یبقی، و ذروا ما یفنی.

از برای هر عملی پاداشی است پس بگردانید عمل خود را از برای آنچه باقی می‌ماند، و واگذارید آنچه را فانی می‌شود، یعنی آنچه را کنید از برای پاداش آخروی کنید که پاینده و باقیست نه دنیوی که زایل و فانیهست.

۷۳۱۱

لکل شیء بذر، و بذر الشرّ الشره.

از برای هر چیزی تخمی است و تخم شرّ یعنی بدی شره است یعنی غلبه حرص، یعنی غلبه حرص منشأ بدیها می شود و بمنزله تخمی است که بکارند و از آن بدی بروید.

۷۳۱۲

لکلّ ظالم عقوبه لا تعدوه، و صرعه لا تخطوه.

از برای هر ستمگری عقوبتی باشد که در نگذرد از او و افتادنی باشد که تجاوز نکند از او، یعنی البته برسند باو و گرفتار شود او به آنها، و مراد به «افتادن» افتادن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۲

در بلا و عذاب و نکال باشد و آن هم تأکید «عقوبت» است یا مراد به «عقوبت» عقوبت آخرویست و به «افتادن» افتادن در بلا و پستی دنیوی.

۷۳۱۳

لکلّ ظاهر باطن علی مثاله، فمن طاب ظاهره طاب باطنه، و ما خبت ظاهره خبت باطنه.

از برای هر ظاهری باطنی باشد بر مانند آن، پس کسی که نیکو باشد ظاهر او نیکو باشد باطن او، و آنچه زشت باشد ظاهر آن زشت باشد باطن آن، این نزدیکیست بمضمون آیه کریمه «البلد الطیب یرج نباته یاذن ربّه، و الذی خبت لا یرج الا نکدا بلد نیکو بیرون می آید سبزه آن باذن پروردگار آن، و آنچه پلید باشد بیرون نمی آید مگر دشوار سخت» و پوشیده نیست که ممکن است مراد به «ظاهر» صورت و خلقت باشد و نیکویی آن نشان نیکویی باطن باشد و زشتی آن نشان زشتی باطن باشد، و ممکن است که مراد به «ظاهر» افعال و اعمال ظاهری باشد و به «باطن» اخلاق و ملکات باطنی، و خوبی آنها علامت خوبی اینها، و بدی آنها علامت بدی اینها، و آیه کریمه نیز تمثیلی از برای هر یک از اینها می تواند بود، نهایت بر هر تقدیر ظاهر اینست که حکم اکثری باشد و کلی نباشد خصوصاً بنا بر احتمال اول.

و این کلام شریف در نهج البلاغه نیز نقل شده و در آنجا بعد از این اینست:

و قد قال الرسول صلی الله علیه و آله، ان الله یحب العبد و یبغض عمله و یحبّ العمل و یبغض بدنه، یعنی و بتحقیق که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: بدرستی که خدا دوست می دارد بنده را و دشمن می دارد عمل او را، و دوست می دارد عمل را و دشمن می دارد بدن او را، یعنی نسبت ببعضی بندگان چنانست که دوست می دارد ایشان را و دشمن می دارد عمل ایشان را، و نسبت ببعضی چنین است که: دوست می دارد عمل ایشان را و دشمن می دارد بدن ایشان را، و پوشیده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۳

نیست که ظاهر کلام اینست که این حدیث شریف شاهی باشد از برای کلام سابق و ظاهرست که آن شاهد بر آن بنا بر معنی دویم نمی تواند شد بلکه منافی آنست.

محقق بحرانی این را اشاره گرفته باین که:

حکم سابق کلی نیست بلکه اکثریست، و تکلف و تعسف این ظاهرست.

و اما بنا بر معنی اول پس اگر چه منافی آن نیست اما شاهی نیز بر آن نیست مگر این که مؤیدی باشد از برای آن باعتبار این که ظاهر می شود از این که خوبی دیگر در بنده میباشد بغیر از خوبی اعمال ظاهری که آن خوبی باطن و ملکات و اخلاق او باشد که بسبب آن حق تعالی دوست می دارد او را و دشمن می دارد اعمال او را، پس آنچه فرموده اند که «خوبی صورت و خلقت نشان خوبی باطن است» این خوبیست، و همچنین ظاهر می شود که بدی در باطن میباشد غیر بدی اعمال ظاهری که از آن راه حق تعالی دوست می دارد عمل را یعنی عمل ظاهری او را بسبب خوبی آن، و دشمن می دارد بدن او را یعنی اصل ذات او را باعتبار بدی باطن و ملکات و اخلاق او، پس آنچه فرموده اند که زشتی صورت و خلقت دلیل زشتی باطن است آن زشتی است، و پوشیده نیست که بنا بر این بر طریقه حکما که بنفس مجردی در آدمی قائل شده اند و ملکات و اخلاق را صفت آن می دانند مناسب بجای «بدن»: «نفس» بود پس تعبیر به «بدن» یا باعتبار بطلان طریقه ایشانست و این که نفس مجردی نباشد چنانکه مذهب متکلمین است، و با باعتبار اجرای کلام است بر وفق أفهام عوام «۱»، و یا باعتبار اینست که مراد دشمن داشتن اصل «بدن» است باعتبار زشتی آن و دلالت این بر زشتی باطن، و بنا بر این مراد در اول نیز بقرینه مقابله دوست داشتن اصل بدن است باعتبار نیکویی آن و دلالت این بر نیکویی باطن، و بنا بر این حدیث شریف شاهی باشد بر صریح حکم سابق، پس ظاهر اینست که کلام معجز نظام اشاره باشد بتفسیر آیه کریمه و این که نسبت دوستی و دشمنی ببدن باعتبار دلالت نیکویی و زشتی آنست بر نیکویی و زشتی باطن، و الله تعالی یعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴

و ابن ابی الحدید در شرح خود «ظاهر» را عبارت از میل بعقل و میل بهوی گرفته و «باطن» را عبارت از ثواب و عقاب آنها که در این نشأه پنهانست و در آخرت ظاهر خواهد شد، و بنا بر این ظاهرست که هر ظاهری را از آنها باطنی باشد از اینها، و متعرض ربط حدیث مذکور بکلام سابق نشده و همین تفسیرات را از أصحاب متکلمین خود نقل کرده که گفته اند که: گاه هست که حق تعالی مؤمن را دوست می دارد باین معنی که اراده ثواب دادن او دارد،

و دشمن می‌دارد عملی از اعمال او را که صغیره باشد از صفائر که ناخوش باشد نزد خدا، اما قادح در ایمان او نباشد و حسنات او کفاره آن شوند، و گاه هست که دشمن می‌دارد بنده را باین معنی که اراده عقاب او را دارد و دوست می‌دارد عملی را از اعمال او مثل طاعتی از طاعات، و دوستی او آنرا اینست که ساقط میکند بسبب آن بعضی از عقاب او را.

و تکلف و تعسف این توجیه نیز و همچنین آنچه نقل کرده از تفسیر حدیث شریف بر عارف بصیر پوشیده نیست، و الله تعالی يعلم.

۷۳۱۴

لکلّ داخل دهشۀ فابدأوا بالسلام.

از برای هر داخل شونده دهشتی باشد پس ابتدا کنید بسلام، یعنی ابتدا کنید شما بسلام بر او تا اصلاح حال او بشود و از آن دهشت و حیرانی برآید.

۷۳۱۵

لکلّ قادم حیره فابسطوه بالکلام.

از برای هر قادمی حیرانی باشد پس گشاده رو گردانید او را بسخن گفتن، یعنی هر که بمجلسی آید او را حیرانی باشد پس ابتدا کنید با او بسخن گفتن و مهربانی، تا او از آن حیرت برآید و شکفته و گشاده‌رو گردد.

۷۳۱۶

لکلّ شیء بذر، و بذر العداوة المزاح.

از برای هر چیزی تخمی باشد و تخم دشمنی مزاح است، چون مزاح و خوش طبعی بسیار با مردم سبب بدشمنی ایشان می‌شود آنرا تخم دشمنی فرمودند که بمنزله تخمی است که بکارند و دشمنی بروید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵

[حرف لام بلام زایده بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت‌آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف لام بلام زایده بلفظ مطلق یعنی بآلفاظ مختلف نه بلفظ واحد چنانکه در فصل سابق بود که همه فقرات بلفظ «لکلّ» بود.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۳۱۷

للقّ دولة.

از برای حقّ دولتی باشد، «دولت» سلطنت و بزرگی و مال و أمثال آنها را گویند که مردم از یکدیگر فرا گیرند و گاهی با این باشد و گاهی با آن، و مراد اینست که از برای اهل حقّ دولتی خواهد بود عظیم که آن دولت حضرت صاحب الزّمان صلوات الله و سلامه علیه باشد، و ممکن است که شامل دولت هر شخصی باشد که بر دین حق باشد.

۷۳۱۸

للباطل جولة.

از برای باطل جولانی باشد. «جولان» بمعنی طواف و دور زدن است، و مراد اینست که از برای باطل گردش باشد که بزود بسر آید و زایل گردد چنانکه تتمه این کلام معجز نظام که در کتب دیگر نقل شده اینست که «ثمّ یضمحلّ» یعنی جولانی دارد و بعد از آن مضمحلّ و باطل می‌گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۶

۷۳۱۹

للكلام آفات.

جزای سخن گفتن آفتها باشد یعنی آفتها باشد که بر آن مترتب می‌گردد، پس کسی که خواهد سخن گوید باید که نیکو تأمل کند در آن که ضرری بر آن مترتب نشود، و ممکن است که مراد این باشد که از برای سخن گفتن آفتها باشد که مانع از آن شود مثل تقیه و خوف، پس اگر کسی در مقامی که حقّ خود را ببندد که دیگری می‌برد سخنی نگوید این دلیل این نمی‌شود که آن حقّ او نباشد، و همچنین در نظایر آن.

۷۳۲۰

للمتکلم اوقات.

از برای سخنگو اوقات است، یعنی اوقات مختلفی است بسبب جمعیت خاطر و غیر آن از اسباب پس اگر از بلیغ کاملی گاهی کلامی صادر شود که موافق رتبه او در بلاغت نباشد او را معذور باید داشت گاه باشد که وقت او چنان وقتی باشد که مقتضی آن باشد.

۷۳۲۱

للباغی صرعة.

از برای باغی افتادنیست، یعنی عاقبت از برای او افتادنی باشد عظیم در بلا و خفت و نکبت در دنیا یا عذاب و عقاب در آخرت یا هر دو، و مراد به «باغی» ستمگر است یا متکبر و سرکش، یا هر که از حق عدول کرده باشد، یا دروغگو، و معنی آخر بقرینه مقابله با فقره بعد اگر هر دو را با هم فرموده باشند ظاهرترست، و اگر چنان نباشد یکی از معانی دیگر، چه استعمال «باغی» در آنها شایعترست.

۷۳۲۲

للصدق نجة.

از برای راستی راحتی است، یعنی هرگاه کسی سخنی را راست گفته باشد او را راحتی باشد عظیم باعتبار این که خوف آن ندارد که خلاف آن ظاهر شود و خجل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷

و منفعل گردد، بخلاف دروغ که در آن همیشه بیم آن باشد قطع نظر از وزر و وبال آن، و ممکن است که «نجة» بضم نون بمعنی راحت نباشد بلکه بفتح نون بمعنی اثر کردن باشد و مراد این باشد که سخن راست را اثری باشد در شنونده که دروغ را آن اثر نباشد و این بحسب لفظ با «صرعة» أوفق است.

۷۳۲۳

للنفوس حمام «۱».

از برای نفسها مرگی باشد، یعنی هیچ نفسی را چاره از آن نیست، پس باید که در تهیه و تدارک آن باشند.

۷۳۲۴

للظالم انتقام.

از برای ستمگر انتقامی باشد، یعنی البته انتقام ستم او از او کشیده شود در دنیا یا آخرت یا هر دو.

۷۳۲۵

للطالب البالغ لذّة الادراك.

از برای طلب کننده رسنده لذت دریافتن است، یعنی هرگاه کسی چیزی را طلب کند و برسد بآن لذت دریافت آنرا دریابد.

۷۳۲۶

للخائب الأئس مضمض الهلاك.

از برای محروم نومید درد هلاکت است، یعنی هرگاه کسی طلب چیزی کند و محروم و نومید گردد از آن، دریابد او آلم و دردی مانند آلم و درد هلاکت، و دور نیست که غرض از این دو فقره هرگاه با هم فرموده باشند و هر یک در مقامی خاص نباشد این باشد که: کسی که طلب بهشت و نعمتهای آن کند باید که کمال سعی و اهتمام کند در آن تا این که لذت دریافت چنین مطلبی که بالاترین همه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸

مطالب است دریابد، و اگر نه محروم و نومید ماند و بآلم چنان مصیبتی که عظیمترین مصیبتهاست گرفتار گردد، نعوذ بالله منه.

۷۳۲۷

للعادة على كل انسان سلطان.

از برای عادت بر هر آدمی سلطنتی است، مراد اینست که هر که بچیزی عادت کرد آن را تسلطی بر او بهمرسد که بغایت دشوار باشد بر او ترک آن، پس آدمی باید که خود را بکارهای خیر وادارد تا عادت کند به آنها و ترک آنها نکند، و اجتناب کند از بدیها و عادت به آنها، و اگر نه دشوار شود بر او ترک آنها و گرفتار گردد به آنها.

۷۳۲۸

للعاقل في كل عمل احسان.

از برای عاقل در هر عملی احسانیتست، یعنی هر کار او کار نیکیتست که از او صادر شود، یا از برای او بجزای هر کاری از او احسانی خواهد بود، و بر هر تقدیر این باعتبار اینست که عاقل کامل کار او بجز واجبات یا مستحبات یا امور مباحه نباشد و احسان واجبات و مستحبات ظاهرست، و امور مباحه نیز هیچ کاری نیست از آنها که از برای آن آداب مستحبه نباشد پس عاقل کامل هر مباحی را که کند بر وجهی کند که لا أقلّ متضمن بعضی از آداب مستحبه آن باشد و بآن اعتبار کار نیکی خواهد بود و جزای نیکویی خواهد داشت.

۷۳۲۹

للجاهل في كل حالة خسران.

از برای جاهل در هر حالتی زیانست، زیرا که باعتبار جهلی که دارد در هر حالتی کاری کند که متضمن زیان و خسروانی باشد باعتبار فعل حرامی یا مکروهی در آن، و اگر در حالی هیچ یک از آنها از او صادر نشود همین کافیست در زیان و خسروان او که رعایت آداب مستحبیه آن حالت نکند و از اجر و ثواب آنها محروم ماند، چه آن نیز زیان و نقصانست عظیم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۹

۷۳۳۰

للاعتبار تضرب الامثال.

از برای عبرت گرفتن زده می شود مثلها، یعنی مثلها که زده شده در قرآن مجید و احادیث مقدسه از برای دنیا و ایمان و کفر و امثال آنها از برای اینست که مردم عبرت گیرند، و آنچه از برای آن مثل خوب زده شده بعمل آورند، و آنچه از برای آن مثل بد زده شده اجتناب نمایند، نه این که مانند اکثر مردم از گوشه بشنوند و از گوش دیگر بیرون کنند.

۷۳۳۱

للسدائد تذخر الرجال.

از برای سختیها ذخیره کرده میشوند مردان، یعنی آشنائی و دوستی با مردان از برای اینست که ذخیره باشند از برای این کس در سختیها، و امداد و اعانتی که ایشان را مقدور و میسر باشد بعمل آوردند، پس هر که چنین نباشد آشنائی و دوستی با او لغو و عبث است و او در حقیقت مرد نیست.

۷۳۳۲

للاظالم بکفه عضة.

از برای ستمگر است دندان گرفتن دست خود، یعنی در روز قیامت از روی حسرت و ندامت در وقتی که جزای ستم خود را می بیند، و ممکن است که ترجمه این باشد که: از برای ستمگرست در دست او دندان گرفتن، یعنی آنچه در دست او باقی می ماند از آنچه بظلم و ستم گرفته دندان گرفتنی است که در روز قیامت دست خود را بدندان خود خواهد گزید از راه حسرت و ندامت، و این معنی شاید ظاهرتر باشد بنا بر این که شایع بنا بر معنی اول «علی کفه» است نه «بکفه» چنانکه در قرآن مجید فرموده: «یوم یعض الظالم علی یدیه روزی که می گزد بدندان ستمگر دستهای خود را».

۷۳۳۳

للمستحلی لذة الدنيا غصة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰

از برای شیرین شمردن لذت دنیا غصه ایست، «غصه» چنانکه مکرر مذکور شد چیزی را گویند که در گلو ماند مانند استخوانی یا لقمه و شایع شده استعمال آن در هر اندوه عظیمی، و مراد اینست که کسی که لذت دنیا را شیرین شمرد و طلب آن کند خواهد بود از برای او غصه در وقتی که همه آنها فانی شده و وزر و وبال آنها باقی مانده، و ممکن است که مراد این باشد که در دنیا نیز از برای او بغیر غصه چیزی نباشد چه هیچ لذتی از لذتهای آن نیست که آمیخته بغصه نباشد و با وجود آن لذتی نمی ماند پس در حقیقت از برای او بغیر غصه چیزی نباشد.

۷۳۳۴

للعافل فی کل کلمة نبل.

از برای عاقل در هر سخنی نبلی است، «نبل» بضم نون و سکون باء یک نقطه چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی تند فطنت است یا نجابت، یعنی از هر سخن او تند فطنت او یا نجابت او ظاهر می شود.

۷۳۳۵

للهازم فی کل فعل فضل.

از برای دور اندیش در هر کاری فضلی است، یعنی افزونی مرتبه، یعنی دوراندیش هر کاری که کند کاری باشد که مرتبه او را افزون کند باعتبار این که متضمن اجر و ثوابی باشد چه دور اندیش بغیر واجبات و مستحبات و مباحات نکند و اجر و ثواب واجبات و مستحبات ظاهرست و هر مباحی را نیز بروشی می توان کرد که متضمن چندین مستحب از آداب آن باشد و کسی که دور اندیش باشد چنان کند پس در هر کاری که کند از برای او افزونی مرتبه باشد.

۷۳۳۶

للاحق مع کل قول یمین.

از برای احمق در هر سخنی قسمی است، یعنی در هر سخنی که گوید قسمتی با آن یاد کند خواه راست و خواهد دروغ چنانکه مشاهده می شود از احمقان یعنی کم عقلان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۱

۷۳۳۷

لرسل الله فی کلّ حکم تبیین.

از برای پیغمبرانست در هر حکمی بیان نمودنی، یعنی هر حکمی را از برای اُمت خود بیان کرده‌اند و واضح نموده‌اند و هیچ حکمی از احکام را مهمل و مجمل نگذاشته‌اند، نهایت بعضی از آنها را همین از برای اوصیا یا بعضی خواصّ خود بیان کرده‌اند و دیگران را بایست که از ایشان فرا گیرند.

۷۳۳۸

للكیس فی کلّ شیء اتعاظ.

از برای زیرک در هر چیزی پند گرفتنی است، یعنی در هر چیزی تفکّر و تدبّر کند و از آن پندی گیرد که بکار او آید «۱».

۷۳۳۹

للعاقل فی کلّ عمل ارتیاض.

از برای عاقل در هر عملی ریاضت کشیدن نیست، «ریاضت» در اصل بمعنی رام کردن چارپایانست و براه آوردن آنها و منع آنها از حرکات نالایق، و مراد در اینجا رام کردن نفس است از برای اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی، و منع آن از اعمال و افعال ناشایست و ملکات و خصال نکوهیده، و زینت دادن آن باخلاق و صفات حمیده، و مراد اینست که: عاقل هر کاری که کند کاری باشد که متضمن امری از آن امور باشد و کاری که آنرا دخلی در تکمیل نفس او نباشد نکند حتی این که امور مباحه را نیز عاقل بروشی کند که متضمن اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی باشد و منع از عصیان او تعالی شأنه.

۷۳۴۰

للقلوب خواطر سوء، و العقول تزجر عنها.

از برای دلها خاطرهای بد باشد و عقلها منع میکند از آنها، «خاطر» چیزی را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲

گویند که در دل در آید، و مراد اینست که نمی‌شود که در دلها وسوسه‌های بد یا قصدهای بد در نیاید نهایت عقل منع میکند از آنها، یعنی حکم میکند بفساد و بطلان آن وسوسه‌ها، یا منع میکند از عمل کردن بآن قصدها.

۷۳۴۱

للتفوس طبائع سوء و الحکمۃ تنهی عنها.

از برای نفسها خویهای بد باشد و حکمت نهی میکند از آنها، مراد به «حکمت» علم راست درست است و «نهی کردن آن از خویهای بد» نهی کردن آنست از عمل کردن بمقتضای آنها، یا نهی کردن از اصل آنها و داشتن نفس بر سلب آنها از خود.

۷۳۴۲

لبغضا امواج «۱» من سخط الله سبحانه.

از برای دشمنی ما موجهائست از دریای غضب خدای سبحانه.

۷۳۴۳

للمجترئ علی المعاصی نقم من عذاب الله سبحانه.

از برای دلیری کننده بر معاصی انتقامها و عقوبتهاست از عذاب خدای سبحانه.

۷۳۴۴

لقد کاشفتکم دنیا الغطاء، و أذنتکم علی سواء.

هر آینه بتحقیق که برداشته دنیا از برای شما پرده را، و اعلام کرده شما را بر تساوی، یعنی برداشته از برای شما پرده خفا را از بی‌اعتباری خود و بدی حرص بر آن، و اعلام کرده شما همه را بآن بر سبیل تساوی بی این که مخصوص ساخته باشد بآن بعضی را دون بعضی، چه هر که را اندک عقلی باشد و مشاهده تغیرات و تبدلات پردرد و آلام آن کند، بی‌اعتباری آن و همچنین بدی حرص بر چنین امری خوار بی‌اعتبار ظاهر و هویدا باشد و خفائی در آن نماند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳

۷۳۴۵

لقد رقت «۱» مدرعتی «۲» هذه حتّی استحييت من راقعها، فقال لی قائل: الا تنبذها «۳»؟! فقلت له: اعزب عتی علی «۴» الصّباح یحمد القوم السری. هر آینه بتحقیق که دادم پینه زدند این جامه پشمینه خود را تا این که شرم کردم از پینه زنده آن، پس گفت مرا گوینده: که خوب است که بیندازی این جامه را، یا این که آیا نمی‌اندازی این را؟- پس گفتم مر او را: دور شو از من زیرا که هنگام صبح ستایش میکنند قوم شبگیر را «هنگام صبح ستایش میکنند، تا آخر» مثلی است که می‌زنند از برای کسی که متحمل شود مشقتی را از برای این که برسد براحتی چنانکه جمعی که در سفرها

شبیگیر «۵» کنند متحمل میشوند مشقت آن را و صباح میکنند براحث و آسایش در منزل و مدح و ستایش میکنند آن شبگیر خود را، و مراد در اینجا اینست که بر خود گذاشتن من این تعب را از برای راحت و آسایش در آن سرای است.

۷۳۴۶

لقد بصّرتم ان ابصرتم، و اسمعتم ان سمعتم، و هدیتم ان اهتدیتم.

هر آینه بتحقیق که بینا گردانیده شده‌اید اگر بینا شوید، و شنوانیده شده‌اید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴

اگر بشنوید، و راه نموده شده‌اید اگر راه یابید، مراد اینست که آنچه از جانب حق تعالی در کار باشد از برای بینا گردانیدن شما و شنوانیدن شما و راه نمودن شما بعمل آمده باعطای شعور و عقل و ارسال پیغمبران مرسل و نصب خلفای ایشان، و آن قدر که بعمل آمده کافیهست اگر متوجه شوید شما و نگاه کنید و گوش اندازید و بپذیرید راه نمائی را و اعراض نکنید از اینها بسبب متابعت هوا و هوس و حبّ دنیا و زخارف آن.

۷۳۴۷

لدنیاکم عندی اهون من عراق «۱» خنزیر علی ید مجذوم.

هر آینه بتحقیق که دنیای شما نزد من خوارترست از استخوانهای گوشت گرفته شده خوکی که در دست مجذومی باشد، یعنی صاحب کوفت جذام که همه طبایع متنفرست از آن، و شرعا امر شده بگریختن از آن مانند گریختن از شیر.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام مر کسی را که کوچک می‌شمرده او را از مانند سخن او، یعنی کسی که سخنی گفته بوده که گفتن آن زیاده بوده از مرتبه او، و او را رتبه این نبوده که مانند آن سخن گوید.

۷۳۴۸

لقد طرت شکیراً «۲» و هدرت صقاً «۳».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵

هر آینه بتحقیق که پرواز کردی در حالت شکیری، و آواز دادی در حالت صقبی، «شکیر» پری را می‌گویند که تازه بروید از مرغ پیش از این که قوی گردد، و «صقب» شتر بچه را می‌گویند، پس او باعتبار کوچکی مرتبه او یک بار تشبیه شده بجوجه تازه پر برآورده که پرواز کند با آنکه شأن آن نیست، و یک بار بشتر بچه که به آواز آید با آنکه مرتبه آن نیست، باعتبار این که شتر به آواز نیاید مگر بعد از این که بزرگ گردد.

۷۳۴۹

لطالِب العلم عَزَّ الدنیا و فوز الآخرة.

از برای طالب علم عزت دنیاست و فیروزی آخرت.

۷۳۵۰

للحازم من عقله عن کلّ دنیة زاجر.

از برای دوراندیش از عقل او از هر دنیه منع کننده ایست، یعنی عقل او منع کننده اوست از هر دنیه، یعنی صفت پست مرتبه.

۷۳۵۱

لقد جاهرتمک العبر، و زجرکم ما فیه مزدجر، و ما بلغ عن الله بعد رسول الله مثل النذر.

هر آینه بتحقیق که آشکار شده از برای شما عبرتها، و منع کرده شما را آنچه در آنست منع پذیرفتن، و نرسانیده از جانب خدا بعد از رسول خدا کسی مانند ترسانندگان.

مراد ترغیب در اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی است و این که عذری از برای مخالفت آن نمانده، زیرا که عبرتها یعنی اموری که بآن عبرت توان گرفت آشکار شده مثل عذابهایی که نازل شد بر جمعی که مخالفت پیغمبران کردند، و مراد به «آنچه منع کرده، و در آنست منع پذیرفتن یعنی کافیهست آن از برای منع پذیرفتن» اخبار پیغمبران بوعدها و وعیدهای ایشانست که صدق آنها بمعجزات باهره ثابت شده، و ممکن است مراد ترغیب در ترک حرص در دنیا باشد و مراد به «عبرتها»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶

عبرتها باشد که گرفته می‌شود از اموری که دلالت میکند بر بی‌اعتباری دنیا و خواری آن، و مراد به «آنچه منع کرده، و در آنست منع پذیرفتن» اخبار پیغمبران و مواظب و نصایح ایشان باشد، بر هر تقدیر مراد برسول خدا حضرت جبرئیل است علیه السلام و در بعضی نسخه‌ها «رسل» بجای «رسول» است و بنا بر این ترجمه اینست که:

«بعد از رسولان خدا» و مراد همه فرشتگان نیست که پیغام آورند از برای انبیا علیهم السلام، و مراد به «ترسانندگان» پیغمبران و خلفای ایشانست صلوات الله علیهم اجمعین، و مراد اینست که رساننده از جانب حق تعالی بعد از جبرئیل مثل پیغمبران و خلفای ایشان نیست پس با وجود اخبار ایشان خصوصاً هرگاه عبرتها شاهد بر آنها باشد مخالفت آنها گنجایش ندارد و راه عذری از برای آن نماند، و در نهج البلاغه باین نحو نقل شده:

لقد جاهر تکم العبر و زجرتم بما فیہ مزدجر، و ما یبلغ عن الله بعد رسل السماء الا البشر.
هر آینه بتحقیق آشکار شده از برای شما عبرتها، یا به آواز بلند پند داده شما را عبرتها، و منع کرده شده‌اید به آن چه در آنست منع پذیرفتن، و نمی‌رساند از جانب خدا بعد از رسولان آسمان مگر آدمی، و حاصل هر دو یکیست.

۷۳۵۲

لله سبحانه حکم بین فی المستأثر و الجازع.

از برای خدا که پاکست او حکمیست ظاهر در مستأثر و جازع، این چنانکه در نهج البلاغه نقل شده تتمه کلامیست که فرموده در باب کشتن عثمان و سابق بر این اولاً کلامیست که حاصل آن اینست که: من نه امر کرده‌ام بکشتن او و نه نهی کرده‌ام از آن، اما این که آنان که ترک یاری او کردند بهترند از آنان که یاری او کردند، و بعد از آن فرموده که: من فراهم آورم از برای شما حقیقت کار او را و در بیان آن فرموده: استأثر فاساء الامر، و جزعتم فاسأتم الجزع، و لله حکم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۷

واقع فی المستأثر و الجازع. و ترجمه آن اینست که: او یعنی عثمان منفرد شد و ممکن است که معنی «استأثر فاساء الامر» این باشد که اختیار کرد و برگزید از برای خود و خویشان خود اموالی چند را از بیت المال پس بد کرد این اختیار را برای خود پس بد کرد این افراد را، و جزع و بی‌تابی کردید شما پس بد کردید جزع را، و مر خدا راست حکمی واقع در منفرد برای و در جزع کننده، و مراد اینست که: هم او بد کرد و هم شما، او بد کرد باعتبار این که مستقل برای خود شده بود و هر چه می‌خواست می‌کرد و نصایح اکابر صحابه را از مهاجرین و أنصار با آنکه حق و صواب بود نمی‌شنید، یا این که باو امر و نواهی حق تعالی و رسول او عمل نمی‌کرد، و شما بد کردید باعتبار این که بی‌تابی کردید در قتل او و آن بد بود، یا باعتبار این که قتل جزای او نبود بلکه خلع و حبس و نصب دیگری از برای امامت کافی بود چنانکه ابن ابی الحدید که از اکابر علمای اهل سنت است در شرح خود گفته، و یا باعتبار این که قتل او کار ایشان نبود بلکه ایشان بایست که خلع او کنند و تسلیم امام بر حق که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه باشد بکنند تا این که او آنچه جزای او باشد از قتل یا غیر آن بعمل آورد، و این بنا بر اینست که خطاب با جمعی باشد که از قاتلان او بوده‌اند. و ممکن است که خطاب با جمعی بوده باشد که انکار بر قتل او می‌کرده‌اند و جزع می‌کرده‌اند در آن و بازخواست آن می‌خواسته‌اند بلکه ظاهر سخنان سابق اینست که با چنان جمعی بوده و بآن اعتبار آن حضرت اظهار تبری خود می‌فرموده، و بنا بر این خطاب با ایشان بود چه بد بودن جزع ایشان ظاهرست و محتاج بیان نیست و اصلاً بدی فعل قاتلان معلوم نمی‌شود، و بعد از آن فرموده‌اند که: مر خدا راست حکمی واقع در هر یک از آن منفرد برای و آن جزع کننده‌ها، یعنی هر دو بد کرده‌اند و در جزای هر یک حق تعالی را حکمی باشد واقع، یعنی حکمی که البته واقع خواهد شد در روز جزا، یا واقع در علم او، یا مکتوب در لوحی، و در قیامت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸

معلوم خواهد شد، و در این کتاب بجای «واقع»: «بین» واقع شده، یعنی حکمی ظاهر، و بنا بر آن مراد ظهور آنست نزد آن حضرت هر چند بر دیگران ظاهر نباشد اگر مراد به «جزع کننده» قاتلان باشد، و اگر مراد جزع کننده بر قتل او باشد پس ظاهرست که حکم حق تعالی در باره هر یک بغیر عذاب چیزی نخواهد بود هر چند کیفیت هر یک معلوم نباشد و الله تعالی یعلم.

و ممکن است که مراد باین کلام حکم خصوص عثمان و جزع کنندگان در امر او نباشد بلکه مراد این باشد که حق تعالی را حکمی است واقع در مطلق منفرد برای و جزع کننده، یعنی بدی آنها، و غرض تأکید سابق باشد که حکم بدی هر دو شد، و ظاهر اینست که مؤلف که این فقره مبارکه را بی‌ضمیمه سابق نقل کرده آن را بر آن معنی حمل کرده و محتاج بنقل سابق آن ندانسته، و بنا بر این «بین بودن آن نیز چنانکه در اینجا واقع شده» ظاهرست و محتاج بتوجیه نیست، زیرا که بدی افراد برای و جزع هر دو ظاهرست، و کافیست شاهد بر اول امر حق تعالی حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه و آله بمشاورت، و شواهد بر دویم محتاج بیان نیست.

و بعضی از شارحان نهج البلاغه حکم خدا را در «مستأثر» و «جازع» بر تقدیر حق تعالی بکشته شدن عثمان و کشتن آن قاتلان او را حمل کرده و گفته که: در نسبت این احکام بخدا تنبیهی است بر تبری خود از دخول در امر عثمان و قاتلان او بعد از اشاره بسبب معدّ وقوع آن واقعه که آن منفرد شدن او برای و بی‌صبری ایشان باشد، و تکلف و تعسف این ظاهرست.

۷۳۵۳

للكرام فضیلة المبادرة الى فعل المعروف و اسداء الصنائع.

از برای کریمان است افزونی مرتبه پیشی گرفتن بسوی معروف و احسان - کردن «۱» احسانها، مراد به «کریمان» چنانکه مکرر مذکور شد مردم گرامی بلند مرتبه است یا اهل جود و سخاوت، و مراد به «پیشی گرفتن بمعروف و احسان کردن شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹ احسانها» شتاب کردن در آنهاست و پس نینداختن بوعده، یا پیشی گرفتن به آنها بر طلب و سؤال، و عطا کردن پیش از آن.

۷۳۵۴

لقد اتعيبك من اكرمك ان كنت كريما، و لقد اراحك من اهانك ان كنت حليفا.

هر آینه بتحقیق بتعب انداخته ترا کسی که اکرام کرده ترا اگر بوده باشی تو کریم، و هر آینه بتحقیق براحت انداخته ترا کسی که خوار کرده ترا اگر بوده باشی تو حلیم، مراد به «کریم» شخص گرامی بلند مرتبه است و «تعب افتادن او بسبب اکرام کسی او را» باعتبار اینست که می باید که ممنون او شود و این بر کریم بسیار گرانست و تعب دارد، و مراد به «خوارکردن» خوار کردن باعتبار اکرام نکردنست از کسی که سؤال اکرام از او بشود، و «راحت انداختن او» باعتبار اینست که ممنون او نمی شود و تعب منت را نمی کشد، نهایت چون اصل رت سؤال کسی و عدم اسعاف حاجت او مکروه طبیعت است و ناخوش می آید فرموده اند که «اگر حلیم و بردبار باشی»، یعنی اگر حلیم باشی و بردباری کنی بر آن مکروه دیگر براحت می افتی و از تعب و زحمت این که همواره ممنون او باشی راحت می یابی، و ممکن است که مراد هر اهانتی باشد که کسی باو برساند و راحت افتادن او باعتبار حسن عاقبت او و اجر و ثواب آن باشد هرگاه حلیم باشد و بردباری کند و درصدد انتقام درنیاید.

۷۳۵۵

ليس المتجر ان ترى الدنيا لنفسك ثمناً، و مما لك عند الله عوضا.

نیست تجارت این که بینی دنیا را از برای نفس خود بهائی، و از آنچه از برای تست نزد خدا عوضی، یعنی تجارت و بازرگانی معقولی نیست این که بفروشی نفس خود را بدنیا و بگردانی آنرا عوض آنچه ترا باشد نزد خدا، یعنی صرف کنی عمر خود را در تحصیل دنیا که این بمنزله اینست که آنچه تحصیل کنی از آن آنرا قیمت و بهای نفس خود گردانیده باشی و این که بگردانی دنیا را عوض اجر و ثوابی چند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰

که بوده باشد ترا نزد خدا، اگر چنین نکنی و صرف کنی از برای آخرت.

۷۳۵۶

للانسان فضيلتان عقل و منطق، فبالعقل يستفيد، و بالمنطق يفيد.

از برای آدمی دو فضیلت است، عقل و گویائی، پس بعقل استفاده میکند، و بگویائی منطق افاده میکند، «استفاده» بمعنی طلب فایده و کسب آنست، و «افاده» بمعنی رسانیدن فایده بدیگریست، و مراد اینست که: آدمی را دو افزونیست بر حیوانات دیگر، عقل و گویائی، و «عقل» از برای اینست که کسب فواید و علوم و معارف نماید، و «گویائی» از برای اینست که آنها را از برای دیگران افاده کند.

۷۳۵۷

للمتقى هدى في رشاد، و تحرج عن فساد، و حرص في اصلاح معاد.

از برای پرهیزگار راهنماییست در رشاد، و باز ایستاد نیست از فساد، و حرصیست در اصلاح معاد، «رشاد» بفتح راء بمعنی راه راست درست است، و مراد اینست که پرهیزگار راهنماست در آنچه راه صواب باشد در هر باب، یا این که خودش در راه صوابست، و مردم را نیز راه می نماید بآن، و «معاد» بمعنی بازگشت است یا روز بازگشت، چنانکه مکرر مذکور شد.

۷۳۵۸

لير عليك اثر ما انعم الله به عليك.

باید که دیده شود بر تو نشان آنچه انعام کرده بآن خدا بر تو، یعنی باید که پنهان نداشت آنرا و بخیلی نکرد بآن، و صرف کرد در مصارف خیر و شکر آن کرد.

۷۳۵۹

لينهك عن ذكر معايب الناس ما تعرف من معايبك.

باید که منع کند ترا از ذکر عیبهای مردم آنچه می دانی از عیبهای خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۱

۷۳۶۰

ليكفكم من العيان السماع و من الغيب الخبر.

این تتمه کلامیست و تمام آن چنانکه در نهج البلاغه نقل شده اینست:

کلّ شیء من الدنیا سماعه اعظم من عیانه، و کل شیء من الآخرة عیانه اعظم من سماعه، فلیکفکم من العیان السّماع، و من الغیب الخبر. هر چیزی از دنیا شنیدن آن عظیم‌ترست از مشاهده آن بچشم، و هر چیزی از آخرت مشاهده آن بچشم عظیم‌ترست از شنیدن آن، پس باید که کافی باشد شما را از عیان شنیدن و از غیب خبر.

مراد اینست که هر چیزی از نعمتهای دنیا و لذتهای آن هرگاه وصف کنند آنرا از برای کسی و او بشنود آنرا بزرگی داشته باشد در نظر او که هرگاه مشاهده کند آنرا بچشم، بآن مرتبه نباشد و پست‌تر از آن باشد، بخلاف نعمتهای آخرت و لذتهای آن که بهر مرتبه که وصف آنها کنند و بشنود کسی چون مشاهده کند بچشم، عظیم‌تر باشد از آنچه شنیده، پس هرگاه چنین باشد باید که کافی باشد شما را از عیان، یعنی دنیا که بالفعل مشاهده‌ست شنیدن، و از غیب یعنی آخرت که بالفعل غیب و نهانست خبر، یعنی باید که کافی باشد شما را این که دنیا را بر نحوی که می‌شنوید فرض کنید و کمتر و پست‌تر از آن چنانکه در واقع است قرار بدهید، و همچنین آخرت را بر نحوی که خبر می‌دهند فرض کنید و زیاده بر آن چنانکه هست قرار بدهید، و هر دو را با هم بسنجید و تأمل کنید که آیا از برای آنچه می‌شنوید از نعمتها و لذتهای دنیا اگر همه چنان باشد و کمتر از آن نباشد ترک می‌توان کرد آنچه خبر می‌دهند از لذتها و نعمتهای آخرت اگر همه بهمان نهج باشد که می‌شنوید و زیاده بر آن نباشد؟! هر عاقلی که تأمل کند میداند که ترک آنها از برای اینها نتوان کرد، پس چگونه توان کرد و حال آنکه اینها هرگاه مشاهده شود کمتر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۲

باشد از آنچه شنیده می‌شود، و آنها هرگاه مشاهده شود عظیم‌تر باشد از آنچه شنیده می‌شود.

۷۳۶۱

لان تکون تابعاً فی الخیر خیر لک من ان تکون متبوعاً فی الشرّ.

هر آینه این که بوده باشی تابع در خیر بهترست از برای تو از این که بوده باشی متبوع در شرّ، یعنی هر چند رتبه «متبوع» بالاتر از «تابع» باشد تابع بودن در خیر بهترست از متبوع بودن در شرّ، و این ظاهرست.

۷۳۶۲

لیکف من علم منکم عن عیب غیره ما یعرف من عیب نفسه.

باید که باز دارد کسی را که داند از شما از عیب غیر خود آنچه میداند از عیب نفس خود، یعنی کسی که داند از شما عیبی در غیر خود باید که باز دارد او را از عیب کردن و سرزنش او آنچه میداند از عیب نفس خود، یا این که کسی که از شما از اهل علم و دانش باشد باید که باز دارد او را از عیب کردن غیر خود آنچه میداند از عیب نفس خود.

۷۳۶۳

لحبّ الدنیا صمت «۱» الاسماع عن سماع الحکمة و عمیت القلوب عن نور البصیرة.

از برای دوستی دنیا کر شده‌اند گوشها از شنیدن حکمت، و کور گشته‌اند دلها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳

از نور بصیرت، مراد به «حکمت» علم راست درست است، و به «بصیرت» بینائی در امور و دریافت آنها بر نهج حق.

۷۳۶۴

لیست الانساب بالآباء و الأمهات لکنها بالفضائل المحمودات.

نیست نسبه پدران و مادران لیکن آنها بفضیلتهاست ستوده شده است، یعنی نسبه‌ها که به آنها فخر توان کرد بانتساب پدران و مادران بزرگ بلند مرتبه نیست بلکه بانتساب بفضیلتهاست ستوده شده است که در خود باشد.

۷۳۶۵

للمؤمن عقل و فیّ، و حلم مرضیّ، و رغبة فی الحسنات، و فرار «۱» من السيّات.

از برای مؤمن عقلیست تمام، و بردباریست پسندیده شده، و رغبتیست در حسنات، و گریختنیست از سیّات، «سیّات» بمعنی گناهانست و «حسنات» مقابل آنهاست که افعال خیر باشد.

۷۳۶۶

لتعطف علینا الدنیا بعد شماسها عطف الضروس علی ولدها.

هر آینه مهربان خواهد شد بر ما دنیا بعد از چموشی آن مهربانی ضروس بر بچه خود، «ضروس» شتر بدخوئی را گویند که دندان بگیرد دوشنده خود را، و مراد اینست که دنیا بعد از سرکشی که با ما دارد مانند اسب چموشی که نگذارد که کسی سوار آن شود مهربان خواهد شد مانند مهربانی ضروس بر بچه خود، یعنی نهایت مهربانی چه ممانعت آن از دوشیدن آن راه کمال شفقت آنست بر ولد خود.

و ممکن است که وصف آن به «چموشی» باعتبار مطلق بدخوئی آن باشد بالطبع مانند اسب چموش و تشبیه آن بعد از آن به «ضروس» اشاره باشد بمهربان شدن آن با ایشان بعد از آن مانند مهربانی ضروس با ولد خود با وجود بدخوئی آن بالطبع، و این یا اخباریست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۴

از آنچه خواهد شد بعد از قیام حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه چنانکه ابن ابی الحدید از امامیه نقل کرده که بر آن حمل کرده‌اند، یا از آنچه واقع شد از رجوع خلافت بآن حضرت و اقبال دنیا بسوی او «۱» صلوات الله و سلامه علیه، و اول ظاهر ترست خصوصاً بنا بر وجه اول که مذکور شد از برای تشبیه به «ضروس»، زیرا که مهربانی کامل آن مهربانی آنست «۲» که واقع خواهد شد در آن زمان و آنچه واقع شد چندان مهربانی نبود از آن بلکه متضمن کمال عداوت و دشمنی آن بود چنانکه پوشیده نیست.

۷۳۶۷

لترجعن الفروع علی اصولها، و المعلولات الی عللها، و الجزئیات الی کلیاتها.

هر آینه بر می‌گردد البته فرعها بر اصلهای خود، و معلولها بسوی علتها، و جزئیها بسوی کلیهای خود، مراد به «برگشتن فرعها بر اصلهای خود» یا برگشتن هر کس است بر اصل و نژاد خود، و این که هر که را اصل و نژاد پاکیزه و نیکو باشد او نیز پاکیزه و نیکو باشد، و هر که را اصل و نژاد بد باشد او نیز بد باشد، یا رجوع هر کسی بطینت خود بهمان دستور بنا بر اختلاف مردم در طینت چنانکه در احادیث بسیار واقع شده، و یا برگشتن نتایج بر مقدمات و صحت آنها نزد صحت مقدمات و فساد آنها نزد فساد آنها، و در «برگشتن معلولها بسوی علتها» نیز هر یک از این احتمالات باشد، پس ممکن است حمل هر یک از آنها بر یکی که غرض تأکید باشد یا حمل هر یک از آنها بر محملی غیر محمل دیگر تا تأسیس شود، و مراد به «برگشتن جزئیها بسوی کلیهای خود» یا یکی از دو احتمال اول است و تأکید یا تأسیس است، و تابع بودن هر جزئیست مر کلی خود را در احکام مثل تابع بودن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵

هر جزئی هر حیوانی مر کلی آنرا در حلیت و حرمت، و همچنین سایر جزئیات و کلیات، و یا طلب کردن هر جزئی کلی خود را مانند طلب کردن هر جزئی از خاک کلی خود را، و همچنین سایر عناصر، یا باعتبار طلب مکان آن چنانکه مشهورست میانه حکما و متکلمین، و یا باعتبار طلب هر یک اتصال بکلی خود را چنانکه رأی ثابت بن قره است.

و ممکن است که «لترجعن» بکسر لام و صیغه مجهول از باب افعال خوانده شود و ترجمه این باشد که: باید برگردانیده شود فرعها بر اصلهای آنها، تا آخر، و غرض این باشد که باید که استنباط هر فرعی را از اصل آن کرد، یعنی از قاعده کلی که متضمن آن باشد چه آنچه معلوم تواند شد بحسب عقل یا شرع نیست مگر قاعده کلی و استنباط حکم فروع و جزئیات آن نمی‌توان کرد مگر رجوع بآن، و بنا بر این ممکن است که مراد به «معلولات» نیز همین باشد بنا بر این که قواعد کلیه علل علم بفروع باشند، و همچنین مراد به «جزئیات و کلیات» همین باشد و این ظاهرست، پس هر دو تأکید سابق باشد.

و ممکن است که مراد به «برگردانیدن معلولات بعقل» این باشد که علم بمعلول حاصل نشود مگر از علم بعلت چنانکه شیخ ابو علی در کتاب شفا تحقیق کرده هرگاه غرض علم یقینی باشد و بنا بر این تأسیس باشد، و مراد به «جزئیات» و «کلیات» همان فروع و اصول باشد و تأکید اول باشد. و پوشیده نیست که بعضی از احتمالات مذکوره بر تقدیر صحت نسبت این کلام بآن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بسیار بعیدست نهایت صحت آن هم معلوم نیست و در کتاب دیگر بنظر نرسید و دور نیست که کلام یکی از حکما یا صوفیه باشد «۱».

و بعضی سهوا یا از برای ترویج آن نسبت بآن حضرت داده باشند و بنا بر این همه احتمالات مذکوره محتمل است، و الله تعالی یعلم.

۷۳۶۸

للظالم من الرجال ثلاث علامات، یظلم من فوقه بالمعصیة،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶

و من دونه بالغلبه، و یظاهر القوم الظلمة.

از برای ستمگر از مردان سه علامتست، ستم میکند کسی را که بالاتر از او باشد بنا فرمانی، و کسی را که پست تر از او باشد بغلبه کردن، و یاری میکند قوم ظالمان را.

۷۳۶۹

لیخشع لله سبحانه قلبک، فمن خشع قلبه خشعت جمیع جوارحه.

باید که فروتنی کند از برای خدای سبحانه دل تو، پس هر که فروتنی کند دل او فروتنی کند همه اعضای او.

۷۳۷۰

للمؤمن ثلاث ساعات، ساعة یناجی فیها ربّه، و ساعة یحاسب فیها نفسه، و ساعة یرتقی فیها نفسیه، و لذتها فیما یحلّ و یجمل.

از برای مؤمن سه ساعتست، ساعتی که راز می گوید در آن پروردگار خود را، و ساعتی که محاسبه میکند در آن نفس خود را، و ساعتی که وامی گذارد میانه نفس خود و لذت آن در آنچه حلال باشد و زیبا باشد. و در نهج البلاغه بجای ساعت دویم چنین نقل شده: «و ساعة یرم فیها معاشه» یعنی «و ساعتی که اصلاح میکند در آن معاش خود را» و هر دو خوبست، و شاید که آنچه در آن جاست بهتر باشد، و محاسبه نفس را نیز داخل در راز گفتن با پروردگار می توان گرفت بنا بر این که مراد بآن هر عبادتی باشد، زیرا که در هر عبادتی ذکر و یاد خدا باید و آن رازگفتن است با او، و داخل اصلاح معاش نیز می توان گرفت، و ممکن است که آن در کار نباشد زیرا که کسی که همه اوقات او همین سه ساعت باشد محتاج بمحاسبه نفس نباشد و الله تعالم يعلم و در بعضی نسخه ها قبل از این فقره مبارکه دو فقره دیگر نقل شده که در اکثر نسخه ها نیست، اول اینست:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۷

للمؤمن ثلاث علامات، الصدق و الیقین و قصر الامل «۱».

از برای مؤمن سه علامتست، راستگوئی، و یقین، و کوتاهی امید.

دویم این:

للمتقی ثلاث علامات، اخلاص العمل، و قصر الامل، و اغتنام المهمل «۲».

از برای پرهیزگار سه علامتست، خالص گردانیدن عمل، و کوتاه کردن امید، و غنیمت شمردن مهلت، یعنی از برای کارهای خیر.

۷۳۷۱

لئن امر الباطل لقدیما فعل، لئن قل الحق لرتما و لعل، لقلما ادبر شیء فاقبل.

در نهج البلاغه تمام کلام متصل بیکدیگر با واو عطف قبل از «لئن» دویم و همچنین قبل از «لقلما» نقل شده و ترجمه آن اینست: هر آینه اگر بسیار باشد باطل، هر آینه از قدیم کرده، و هر آینه اگر کم باشد حق، هر آینه بسا باشد و امید باشد، و هر آینه کم است این که پشت گردانیده باشد چیزی پس رو آورد، یعنی اگر در این زمان بسیار شده باطل شگفتی نیست از آن، یا این که آنرا نشان حقیقت آن نباید دانست، زیرا که از قدیم یعنی در روزگاران پیشین نیز چنین کرده باطل یعنی همواره خود را بسیار کرده یا چنین کرده کردن قدیمی یعنی کهنه بکهنگی روزگار، و بر هر تقدیر نسبت «فعل» به «باطل» بر سیل مسامحه است.

و ممکن است که «فعل» بمعنی «انفعل» باشد که گاهی بآن معنی آمده و بنا بر این ترجمه این باشد که: در قدیم چنین بوده یعنی روزگاران پیشین نیز یا چنین بوده بودن قدیمی یعنی کهنه، و بنا بر این ارتکاب مسامحه در کار نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۸

و بعد از این فرموده اند که: اگر کم باشد حق گاه باشد که بسیار شود و امید هست که بسیار شود و ظاهر اینست که مراد این باشد که در آن زمان گاه باشد که بسیار شود و امید آن باشد و بنا بر این غرض از تتمه کلام استبعاد وقوع آن معنی و دوری حصول آن متمناست باعتبار این که کم است این که چیزی که پشت کرده باشد رو آورد، و اما حمل آن بر اشاره بپسارشدن آن در زمان حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المتان چنانکه بعضی شارحان نهج البلاغه کرده اند پس مناسب تتمه کلام نیست مگر این که غرض اشاره بآن باشد با اشاره باین که آن امریست که مثل آن کم واقع می شود و الله تعالی يعلم.

و ممکن است که «رتما» در اینجا از برای تکثیر باشد چنانکه گاهی بآن معنی می آید بلکه بعضی حقیقت در آن می دانند و «لعل» از برای مرجوب بودن آن و توقع آن باشد باعتبار کثرت وقوع آن، و بنا بر این معنی اینست که: و اگر کم باشد حق در این زمان بسیار باشد که چنین باشد و متوقع است وقوع آن کمی در اکثر ازمنه، و بنا بر این بمنزله تأکید فقره سابق باشد و غرض از تتمه کلام استبعاد تغییر و تبدل آن حال باشد بعد از آن نیز در آن زمان، و الله تعالی يعلم.

۷۳۷۲

لیکن الشکر شاغلا لک علی معافاتک ممّا ابتلی به غیرک «۱».

باید که بوده باشد شکر مشغول سازنده مر ترا بر عافیت تو از آنچه مبتلا شده بآن غیر تو، غرض تحریص هر کس است بر مشغول شدن بشکر بر عافیت خود از هر بلائی که ببیند که دیگری بآن مبتلا شده.

۷۳۷۳

لیکن اثر «۲» الناس عندک من اهدی الیک عیبک، و اعانک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۹

علی نفسک.

باید که بوده باشد بر گزیده‌ترین مردم نزد تو کسی که هدیه بیاورد بسوی تو عیب ترا، و یاری کند ترا بر نفس تو. مراد به «هدیه آوردن عیب او بسوی او» اینست که اظهار کند آنرا با تو این که زایل کند آنرا از خود، چه این بمنزله هدیه و تحفه‌ایست که از برای او بیاورد، و به «یاری کردن بر نفس او» این که یاری کند او را بر جهاد بر نفس و غلبه بر آن.

۷۳۷۴

لیکن احبّ النَّاسِ الیک من هداک الی مرآشدک و کشف لک عن معایبک.

باید که بوده باشد دوست داشته شده‌ترین مردم بسوی تو کسی که راه نماید ترا بجایگای رشد تو، و بردارد از برای تو پرده از عیبهای تو. مراد به «جایگاههای رشد» راه یافتن بصواب است.

۷۳۷۵

لیکن احظی النَّاسِ عندک اعلمهم بالرفق.

باید که بوده باشد بهره‌ورترین مردم نزد تو عمل کننده‌ترین ایشان بنرمی، یعنی بنرمی کردن با مردم در سلوک و معاملات.

۷۳۷۶

لیکن اوثق النَّاسِ لدیک انطقهم بالصدق.

باید که بوده باشد معتمدترین مردم نزد تو گویاترین ایشان براستی.

۷۳۷۷

لیکن احبّ النَّاسِ الیک و احظاهم لدیک اکثرهم سعیا فی منافع النَّاسِ.

باید که بوده باشد دوست داشته شده‌ترین مردم بسوی تو و بهره‌ورترین ایشان نزد تو بیشترین ایشان بحسب سعی در منفعتهای مردم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۰

۷۳۷۸

لیکن ابغض النَّاسِ الیک و ابعدهم منک اطلبهم لمعایب النَّاسِ.

باید که بوده باشد دشمن داشته شده‌ترین مردم بسوی تو و دورترین ایشان از تو جویاترین ایشان مر عیبهای مردم را.

۷۳۷۹

لیکن مسألتک ما یبقی لک جماله و ینفی عنک و باله.

باید که بوده باشد جایگاه سؤال تو آنچه باقی ماند از برای تو زیبایی و جمال آن، و زایل کرده شود از تو و بال آن.

۷۳۸۰

لیکن زهدک فیما ینفدو یزول، فانه لا یبقی لک و لا تبقی له.

باید که بوده باشد بی‌رغبتی تو در آنچه فانی شود و زایل گردد پس بدرستی که آن باقی نمی‌ماند از برای تو و باقی نمی‌مانی تو از برای آن، یعنی در امور دنیوی، زیرا که نه آنها باقی می‌ماند از برای تو، و نه تو باقی می‌مانی از برای آنها.

۷۳۸۱

لیکن موئلک الی الحقّ فانّ الحقّ اقوی معین.

باید که بوده باشد برگشتن تو بسوی حقّ پس بدرستی که حقّ قویترین یاری کننده است.

۷۳۸۲

لیکن مرجعک الی الصّدقّ فانّ الصّدقّ خیر قرین.

باید که بوده باشد رجوع تو بسوی راستی، پس بدرستی که راستی بهترین همراهیست.

۷۳۸۳

لیکن احظی النَّاسِ منک احوطهم علی الضعفاء و اعلمهم بالحقّ.

باید که بوده باشد بهره‌مندترین مردم از تو نگهداری کننده‌ترین ایشان بر ضعیفان و عمل کننده‌ترین ایشان بحق.

۷۳۸۴

لیکن احبّ الامور الیک اعمها فی العدل و اقسطها بالحقّ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۱

باید که بوده باشد دوست داشته شده‌ترین کارها بسوی تو شامل‌ترین آنها در عدل و عادل‌ترین آنها بحق، یعنی آنچه عدل آن شامل‌تر باشد مردم را و بیشتر فرا گیرد ایشان را، و عدل‌تر باشد در حکم بحق. این اقتباسی است از آیه کریمه:

وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدِلُونَ، یعنی از قوم موسی، یعنی بنی اسرائیل جماعتی باشند که راه می‌نمایند بسوی حق، یا در حالی که محق‌اند و بحق عدل میکنند، یعنی حکم میکنند باین حکم عدل، و الله تعالی يعلم.

۷۳۸۵

لیکن اوثق الذخائر عندک العمل الصالح.

باید که بوده باشد معتمدترین پس اندوزها «۱» نزد تو عمل صالح.

۷۳۸۶

لیکن احب الناس الیک المشفق الناصح.

باید که بوده باشد دوست داشته شده‌ترین مردم بسوی تو مهربان ناصح، یعنی خالص یا نصیحت‌کننده.

۷۳۸۷

لیکن زادک التقوی.

باید که بوده باشد توشه تو پرهیزگاری.

۷۳۸۸

لیکن شعارک الهدی.

باید که بوده باشد شعار تو هدی. «شعار بکسر شین» چنانکه مکرر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد، یعنی باید که بوده باشد آنچه لازم تو باشد مانند آن جامه هدی، یعنی بر راه راست بودن.

۷۳۸۹

لیکن سمیرک القرآن.

باید که بوده باشد سخنگوی تو در شب قرآن مجید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۲

۷۳۹۰

لیکن سجیتک السخاء و الاحسان.

باید که بوده باشد خوی تو سخاوت و احسان.

۷۳۹۱

لرّما خان النصیح الموتمن و نصح المستخان «۱».

بسا باشد که خیانت کند نصیحت‌کننده امین گردانیده شده و نصیحت کند خائن شمرده شده. مراد اینست که بمجرد این که کسی را امین گردانیده باشی و گمان امانت داشته باشی اعتماد بر نصیحت او ممکن بلکه خود نیز تأمل کن در آن، گاه می‌شود که چنین کسی هم خیانت میکند، و همچنین بمجرد این که کسی را خائن شمرده باشی و دانی ردّ مکن نصیحت او را بلکه تأمل کن در آن، گاه می‌شود که چنین کسی نصیحت او خالص می‌باشد و خیانتی در آن نباشد.

۷۳۹۲

لانا اشدّ اغتباطا بمعرفة الکریم من امساکي علی الجوهر النفیس الغالی الثمن.

هر آینه من سخت‌ترم بحسب شادمانی کردن بشناختن کریم از چنگ در زدن من بر گوهر نفیس گرانبها، مراد به «کریم» شخص گرامی بلند مرتبه است و مراد اینست که: من از شناختن چنین کسی و آشناسدن با او شادمانتر می‌گردم از این که گوهر نفیس گرانبهائی بدست آورم.

۷۳۹۳

لیصدق و رعک و یشدّ تحریک و تخلص نیتک فی الامانة و الیمین.

باید که راست باشد ورع تو، و سخت باشد تحرّی تو، و خالص باشد نیت تو در امانت و سوگند. «ورع» پرهیزگاری و باز ایستادن از محرّماتست، و «تحرّی»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۳

بمعنی طلب سزاوار و مراد در اینجا احتیاط است در هر باب و طلب آنچه لایق و سزاوار باشد در آن باب، و مراد به «خالص بودن نیت در امانت و سوگند» اینست که راه خیانت در امانت بخود ندهد، و همچنین راه مخالفت و حنث «۱» سوگندی که بخورد بر کردن کاری یا نکردن آن.

۷۳۹۴

لیکن مرجعک الی الحقّ، فمن فارق الحقّ هلک.

باید که بوده باشد رجوع تو بسوی حق، پس هر که جدا شود از حق هلاک گردد.

۷۳۹۵

لیکن مرکبک العدل، فمن ركبہ ملک.

باید که بوده باشد مرکب تو عدل، پس هر که سوار شود آنرا مالک گردد.

مراد به «سوار شدن بر عدل» بلند شدن بر آن و قرار گرفتن بر آنست در سلوک با مردم، و «مالک شود»، یعنی سعادت و نیکبختی را.

۷۳۹۶

ليصدق تحریک فی الشبهات فانّ من وقع فیها ارتبک.

باید که بوده باشد راست تحرّی تو در شبهه‌ها، پس بدرستی که هر که بیفتد در آنها در گل فرو رود. مراد به «تحرّی در شبهه‌ها» یعنی در اموری که شبهه حرمتی در آنها باشد احتیاط در آنهاست و طلب آنچه لایق و سزاوار باشد و شبهه در آن نباشد.

۷۳۹۷

لتکن شیمتک الوقار فمن کثر خرقة استرذل.

باید که بوده باشد خوی تو وقار، پس کسی که بسیار شود درشتی او خسیس و زبون شمرده شود. مراد به «وقار» اینست که با آرام باشد و از جابر نیاید ببدخوئی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۴

و درشتی کردن با مردم.

۷۳۹۸

لرّما اقبل المدبر و ادبر المقبل.

هر آینه بسا باشد که رو آورد پشت گرداننده، و پشت گرداند رو آورنده.

غرض اینست که از پشت گردانیدن دولت نومید نباید شد بسا باشد و گاه می‌شود که باز رو می‌آورد، و همچنین برو آوردن آن مغرور نباید شد بسا باشد که بسیار می‌شود که رو آورنده پشت می‌گرداند.

و ممکن است که مراد از هر دو همان مضمون اول باشد و این که از پشت گردانیدن دولت نومید نباید شد بسا باشد که باز رو آورد و نکبتی که رو آورده پشت گرداند.

۷۳۹۹

لقد کنت و ما اهدت بالحرب و لا ارهت بالضرب.

هر آینه بتحقیق که بودم من و نه تهدید کرده می‌شدم بحرب، و نه ترسانیده می‌شدم بضرب. «تهدید» هم بمعنی تخویف و ترسانیدنست و مراد اظهار شجاعت خود است بعنوانی که از جنگ و حرب و زدن و ضرب باکی نداشته و کسی آن حضرت را به آنها تخویف و تهدید نمی‌توانست کرد.

۷۴۰۰

لرّما قرب البعید و بعد القریب.

هر آینه بسا باشد که نزدیک شود دور، و دور شود نزدیک، این هم نزدیک بمضمون فقره سابق سابق است و غرض اینست که در حال شدت و سختی نومید نباید شد بسا باشد و گاه هست که خلاصی از آن هر چند دور نماید نزدیک شود و آن نزدیک دور شود، یا این که در حال رفاه و فراخی نیز مغرور نباید شد گاه هست که باندک چیزی آن زایل می‌شود و دور می‌گردد.

۷۴۰۱

لقد اخطأ العاقل الّلهی الرّشد، و اصابه ذو الاجتهاد و الجدّ.

هر آینه بتحقیق که خطا کرده عاقل لاهی، یعنی غافل یا بازی کننده رشد را،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۵

و رسیده آنرا صاحب بذل جهد و جدّ، غرض منع از غفلت یا مشغول شدن بلهو و بازی است و این که هر چند کسی عاقل باشد همین که غافل نشیند یا مشغول بلهو شود خطا کند رشد و راه صواب را، و کسی که مشغول بآن نشود و بذل جهد و طاقت کند و جدّ داشته باشد در رسیدن بآن، برسد بآن، هر چند بآن عقل و زیرکی نباشد.

۷۴۰۲

لقد علّق بنیاط هذا الانسان بضعه هی اعجب ما فیه و ذلك القلب و له موادّ من الحکمة و اضداد من خلافها.

هر آینه بتحقیق که آویخته شده بنیاط این آدمی پاره که آن عجیب‌ترین آنهاست که در اوست و آن دل است و مر آنراست ماده‌ها از حکمت و اُضدادی از خلاف حکمت. «نیاط» بکسر نون رگیست که دل بآن آویخته و اگر بریده شود زنده نمی‌ماند صاحب آن. و مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست و کردار درست است، و «ماده» چیزی زیادتی را گویند که متصل بآن باشد مثل ماده حوض که حوض دیگر باشد که متصل بآن شود و «ماده‌ها از حکمت»، یعنی ماده‌ها از برای دل و زیادهای پیوسته بآن که منشأ حکمت می‌شود، یا ماده‌ها از برای حکمت و اموری چند که منشأ فزایش آن می‌شود و بمنزله مواد آنست، و بر هر تقدیر مراد به آنها فضایل خلقیه است که منشأ حکمت و فزایش آن می‌شود و اُضداد آنها که از خلاف حکمت است، یعنی منشأ خلاف آن می‌شود یا بمنزله مواد خلاف آنست مقابلات آن فضیلت است که اخلاق ذمیمه باشد که منشأ جهل و اُعمال ناشایست و فزایش آنها می‌شود و بعد از آن بیان آن اُضداد و مفاصدی که بر آنها مترتب می‌شود فرموده‌اند و از آن مستفاد می‌شود که مواد حکمت مقابلات آنهاست پس فرموده‌اند:

فان سنج له الرجاء اذله الطمع، و ان هاج به الطمع اهلکه الحرص.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۶

اگر عارض شود آنرا امید خوار گرداند آنرا طمع، و اگر برانگیخته شود در آن طمع یا برانگیزد آنرا طمع هلاک کند آنرا حرص، یعنی یکی از آن اُضداد امید بغیر خداست که هرگاه عارض دل شود منشأ طمع گردد و آن خوار گرداند آنرا و با وجود آن سبب حرص شود که آن هلاک می‌گرداند آنرا در دنیا و آخرت، و ظاهر اینست که مراد به «طمع» خواستن چیزی و طلب و سؤال آن باشد و مراد این باشد که امید منشأ آن می‌شود چنانکه مذکور شد و آن خوار می‌گرداند آنرا.

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که: «امید توقع منفعتی است از کسی که بحسب ظاهر از شأن او باشد صدور آن منفعت از او، و «طمع» توقع آنست از کسی که بعید باشد وقوع آن از او، و بنا بر این مراد اینست که امید آخر منتهی می‌شود بطمع و آن خوار می‌گرداند آنرا، و بعد از آن اشاره بمفسده دیگر کرده‌اند از برای طمع غیر خواری و آن اینست که: بتدریج می‌کشد بحرص و آن هلاک میکند آنرا، و بعضی از اهل لغت «طمع» را بمعنی حرص گفته‌اند، و این مناسب این کلام شریف نیست مگر این که «الحرص» از قبیل وضع مظهر بجای مضمهر باشد و ترجمه این باشد که و اگر برانگیزد آنرا طمع هلاک کند آنرا آن.

و ان ملکه الیأس قتله الاسف.

و اگر مالک شود آنرا نومییدی بکشد آنرا اُسف، «مالک شود آن را»، یعنی غالب شود بر آن و آنرا محکوم حکم خود گرداند مانند بندگان، و «اُسف» اندوه بر چیزیست که از کسی فوت شده باشد و این اشاره بیک ضد دیگرست از آن اُضداد که آن نومییدی مطلق است حتی از درگاه حق تعالی، و «کشتن اُسف آن را نزد غلبه آن» باعتبار اینست که آدمی خود میداند آنچه کرده از گناهان، پس هرگاه نومییدی بر او غالب شود و امید عفو و بخشایش آنها نداشته باشد، یعنی تأسف بر آنچه کرده و تدارک آن نتواند کرد او را هلاک کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۷

و پوشیده نیست که آنچه در فقره اول مذکور شد اُفراط در امیدست بمرتبه که امید بغیر خدا نیز باشد و منشأ طمع و حرص شود و آنچه در این فقره مذکور شد تفریط در آنست بمرتبه که امید از خدای عزّ و جلّ نیز نباشد و هرگاه این دو مذموم باشد معلوم می‌شود که حکمت توسط میانه آنهاست که امید بخدا باشد اما نه بمرتبه که بسبب آن بی‌باک گردد از کردن گناهان و امید بغیر او اصلاً نباشد.

و ان عرض له الغضب اشتدّ به الغیظ.

و اگر عارض شود آنرا غضب سخت گردد باو غیظ، «غضب» بمعنی خشم است و «غیظ» بمعنی خشم شدید که فرو گیرد جگر را یا خشم پنهان در دل که عاجز از انتقام را عارض شود، و این اشاره است بیک ضد دیگر که آن غضب است و مراد بآن در اینجا خشمی است که با اراده انتقام باشد و ظاهرست که آن گاه هست که شدید می‌شود بمرتبه که فرو می‌گیرد جگر را و در دل می‌پیچد هرگاه عاجز باشد از انتقام.

و ان اسعده الرضا نسی التّحفّظ.

و اگر یاری کند آنرا رضامندی فراموش کند نگهداری را، و این اشاره است بضد دیگر که آن خشنودی و رضامندیست به آن چه برسد باو در دنیا و باک نداشتن از هیچ چیز از آنها و این رذیله ایست باعتبار این که باعث این می‌شود که خود را از هیچ خفت و ذلّتی نگاه ندارد با آنکه مؤمن شرعا باید خود را عزیز دارد و از سبکی و خواری حفظ کند پس آنچه در فقره سابق مذکور شد مرتبه اُفراط در خشم است که بر مکروهی که باو برسد خشم کند و از جا برآید و خواهد که انتقام کشد، و این مرتبه تفریط در آنست که از هر چه نسبت باو بکنند بدش نیاید و بهمه راضی و خشنود باشد پس حکمت توسط میانه آنهاست که مکروهات او را ناخوش آید و خود را نگاهدارد از آنها، اما با وجود آن اگر از کسی مکروهی باو برسد فرو خورد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۸

خشم خود را و اراده انتقام نکند.

و ان عاله الخوف شغله الحذر.

و اگر غلبه کند بر او ترس مشغول سازد آن را حذر. و در بعضی نسخه‌ها «غاله» بغین نقطه داراست و بنا بر آن ترجمه اینست که: و اگر ناگاه فراگیرد آنرا ترس، و مراد باین نیز غلبه ترس است، زیرا که ترس بر کسی که غلبه کند ناگاه او را فرا می‌گیرد، یعنی بی‌منشأی که سبب آن شود و این اشاره است بصدّ دیگر که آن غلبه خوف و ترس است از این که مکروهی باو برسد و این رذیله‌ایست باعتبار این که هر که چنین باشد همواره مشغول شود بحذر کردن از مکروهات و اندیشه از برای محفوظ ماندن از آنها، و این مانع می‌شود او را از پرداختن به آن چه در کار باشد از امور دنیا و آخرت. و ان اتسع له الا من استلبته الغرّة.

و اگر فراخی و وسعت یابد از برای آن ایمنی برباید آنرا از غفلت، این اشاره است بصدّ دیگر و آن اینست که خوفی نداشته باشد و وسیع باشد از برای او ایمنی و این رذیله‌ایست باعتبار این که باعث این می‌شود که برباید او را غفلت و اصلاً در اندیشه حفظ و نگهداری خود نباشد پس فقره اول اشاره بافراط در ترس است و این بتفریط در آن، و هر دو رذیله است پس حکمت توسط در آنهاست. و ان اصابته مصیبة فضحة الجزع.

و اگر برسد بآن مصیبتی رسوا کند آنرا جزع، یعنی زاری و بیقراری، و این اشاره است بصدّ دیگر که آن جزع و بی‌تابی در مصیبت‌هاست. و ان افاد مالا أطغاه الغنی.

و اگر فایده گیرد مالی را طغیان فرماید او را توانگری، و این اشاره است بصدّ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۵۹

دیگر که آن طغیان کردن در توانگریست و تجاوز کردن از حدّ خود بسبب آن.

و ان عضته الفاقه شغله البلاء.

و اگر بگذرد آن را درویشی مشغول سازد آن را بلا، یعنی مشغول شود باندوه آن بلا و نپردازد بأمور معاش و معاد خود، پس آنچه در فقره سابق مذکور شد افراطیست که در وقت توانگری می‌دارد، و این تفریطیست که در وقت درویشی می‌دارد، و حکمت توسط میان آنهاست در هر حال که نه از حدّ در گذرد و نه تقصیر کند در کردن آنچه باید که بکند.

و ان جهده الجوع قعد به الضّعف.

و اگر بتعب اندازد آن را گرسنگی بنشانند آنرا ضعف و ناتوانی.

و ان افراط به الشبع كظته البطنة.

و اگر از حدّ بگذرد آنرا سیری بتعب اندازد آنرا امتلائی شکم، پس در فقره سابق اشاره است بیک ضدّی که آن ضعف و ناتوانیست که در حال گرسنگی عارض می‌شود و بمنزله تفریط است و در این اشاره است بصدّ دیگر که ثقل و گرانیست که در سیری زیاد بهم می‌رسد و بمنزله افراطست پس حکمت آنست که توسط میان آنها را داشته باشد که نه پر گرسنه باشد که ناتوان گردد و نه پرسیر که ثقیل و گران شود «۱» و ممکن است که «بودن ضعف و گزیدن امتلاء» بر طرفی «۲» تفریط و افراط منظور نباشد بلکه منظور همین بودن گرسنگی زیاد و سیری زیاد باشد بر طرفی تفریط و افراط و این که حکمت توسط میان آنهاست.

فکلّ تقصیر به مضرّ و کلّ افراط له مفسد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۰

پس هر تقصیری بآن ضرر رساننده است و هر افراطی مر آن را فاسد کننده است چنانکه از امثله مذکوره معلوم شد، و همچنین در سایر احوال چنانکه حکما در کتب اخلاق تفصیل داده و توسط میان روی را در هر باب «عدالت» می‌گویند.

و پوشیده نیست که در امثله مذکوره چنانچه شرح شد طرفی تفریط و افراط مذکور شده مگر در فقره «و ان اصابته مصیبة فضحة الجزع» که در آنجا بغیر یک طرف مذکور نیست و ممکن است که طرف دیگر را سهواً راوی نقل نکرده باشد و چنین مضمونی باشد و اگر نعمتی برسد آن را خضوع و خشوع نکند و اول اشاره باشد بافراط در خوار و سبک گردانیدن خود و دویم بتفریط در آن حتی این که تذلل در درگاه حق تعالی نیز نکند و حکمت توسط میان آنها باشد که نزد خلق باوقار و آرام باشد و خود را سبک و خوار نکند و در درگاه حق تعالی تذلل و فروتنی کند.

و ابن ابی الحدید گفته که: «مراد اینست که عارض می‌شود دل را حالات مختلفه متضاده که بعضی از آنها از حکمت است و بعضی از آنها متضادّ و منافی حکمت است و آنها را ذکر فرموده و آن اموری که شمرده تفصیل آنها نیست چنانچه جمعی گمان کرده‌اند زیرا که نیست در آنها چیزی از حکمت و خلاف آن بلکه ذکر آنها کلامیست مستأنف از برای بیان این که آنچه متعلق بدل است لازم آن میباشد لازمی دیگر مثل امید که لازم آن میباشد طمع، و بعد از آن فرموده که: تابع امید میباشد کشتن حرص و تابع نومیدی میباشد کشتن اسف، آن را بعد از آن شمرده اخلاق و غیر آنها را از اموری که ذکر فرموده و ختم کرده کلام را باین که هر تقصیری بآن مضرّ است و هر افراطی از برای آن مفسد، و گفته که مثال حکمت و خلاف آن که اول فرموده شجاعتست و ضدّ آن جبن، و جود و ضدّ آن بخل، و عفت و ضدّ آن فجور، و مانند اینها».

و تکلف و دوری این توجیه ظاهرست، نهایت بنا بر این فقره «و ان اصابته مصیبة» محتاج بذکر فقره دیگر نیست و الله تعالی یعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۱

[حرف لام بلام ثابتۀ بلفظ «لن»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت‌آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف لام بلام ثابتۀ بلفظ «لن» مراد بلام ثابتۀ لامی است که جزء کلمه باشد و همیشه ثابت باشد با آن نه مانند لام زایدۀ که در فصل اوّل مذکور شد که آن گاهی بر کلمه داخل شود و همیشه با آن ثابت نباشد و «لن» حرف نفی است که وضع شده از برای نفی چیزی در استقبال با تأکید در آن باعتبار دوام آن یا از راه دیگر.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۴۰۳

لن يفوز بالجنة إلا الساعي لها.

فیروزی نیابد ببهشت مگر سعی‌کننده از برای آن، یعنی بهشت را مفت و رایگان بکسی نمی‌دهند هر که آن را خواهد باید که سعی کند از برای آن بکردن آنچه وسیله آن شود از طاعات و عبادات و خیرات و مبرات.

۷۴۰۴

لن ينجو من النار إلا التارك عملها.

رستگاری نیابد از جهنم مگر ترک‌کننده عمل آن، یعنی ترک‌کننده اعمالی که سبب آن می‌شود از معاصی، و مراد رستگاری است که معلوم و متیقن باشد و اگر نه ممکن است که بعضی بی‌ترک آنها رستگار گردند از راه تفضل یا کردن کار خیری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۲

که سبب عفو از آنها گردد مگر این که مراد عملی باشد که البته سبب جهنم شود و آمرزیده نشود مانند شرک هر چند اطلاق عمل بر آن بر سبیل مجاز باشد، بنا بر آن ظاهرست که رستگاری از جهنم بی‌ترک آن نشود.

۷۴۰۵

لن يلقى جزاء الشرّ آلا عامله.

ملاقات نخواهد کرد جزای بدی را مگر کننده آن بدی، یعنی بجزای بدی کسی دیگری معذب نشود هر چند کمال ربط میانۀ ایشان باشد بخویشی یا محبت و دوستی.

۷۴۰۶

لن يجزى جزاء الخير آلا فاعله.

جزا داده نمی‌شود جزای خیر مگر کننده آن چنانکه در جزای بد مذکور شد.

۷۴۰۷

لن يلقى «۱» الشره راضيا.

ملاقات کرده نمی‌شود صاحب حرص غالب راضی، مراد مذمت حرص غالب است و این که صاحب آن هرگز راضی و خشنود بداده حق تعالی نمی‌شود و هر چه داده شود ناراضی باشد و زیاده بر آن خواهد.

۷۴۰۸

لن يلقى المؤمن آلا قانعا.

ملاقات کرده نمی‌شود مؤمن مگر قانع، یعنی همیشه مؤمن قانع است به آن چه داده شده.

۷۴۰۹

لن يلقى العجول محمودا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۳

ملاقات کرده نمی‌شود بسیار تعجیل‌کننده ستایش کرده شده، یعنی کسی که در کارها بسیار تعجیل کند و بی‌تأمل و تفکر در عاقبت آنها کند هرگز مدح و ستایش کرده نشود حتی این که اگر بر سبیل اتفاق کار درستی بکند باز مردم مذمت او میکنند که بد کرد که تعجیل کرد نهایت چنین اتفاق افتاد که درست نشست.

۷۴۱۰

لن يصفو العمل حتى يصحّ العلم.

صاف نمی‌شود عمل تا این که صحیح شود علم، یعنی عملی که از روی علم صحیح نباشد صاف نباشد.

۷۴۱۱

لن يثمر العلم حتى يقارنه الحلم.

میوه نمی‌دهد علم و دانش تا این که همراه شود آنرا حلم و بردباری.

۷۴۱۲

لن ينجع الادب حتى يقارنه العقل.

نفع نمی‌دهد ادب تا این که همراه شود آنرا عقل، ظاهر اینست که مراد به «ادب» اخلاق حسنه باشد یا آدابی که از برای چیزها در شرع یا عقل مقرر شده و مراد اینست که آنها بی‌عقل و زیرکی چندان سودی ندارد عمده مزیت آدمی عقل و زیرکی است و مزایای دیگر هرگاه بی‌آن باشد چندان نفعی ندارد.

۷۴۱۳

لن يجدى القول حتى يتصل بالفعل.

سود نمی‌دهد گفتار تا بپیوندد بکردار، یعنی تا وقتی که بپیوندد بکردار و ضمّ شود با آن.

۷۴۱۴

لن يتعبد الحرّ حتى يزال عنه الضّرّ.

بنده گردانیده نمی‌شود حرّ تا این که زایل کرده شود از او ضرّ، «حرّ» بضمّ حاء و تشدید راء هر دو بی‌نقطه بمعنی آزادست، و «ضرّ» بضمّ ضاد با نقطه و تشدید راء بی‌نقطه بمعنی بدی حال، و مراد اینست که مرد آزاده بنده کسی نمی‌شود و مطیع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۴

و فرمانبردار او نمی‌گردد مانند بندگان تا این که بدی حالی از او زایل کند آن وقت بنده و مطیع و فرمانبردار او گردد.

۷۴۱۵

لن يحصل الاجر حتى يتجرّع الصبر.

حاصل نمی‌شود اجر تا این که جرعه کشیده شود صبر، یعنی اجر و ثواب مصائب و نوائب حاصل نمی‌شود مگر این که آدمی صبر کند بر آنها و تلخی آن را جرعه‌وار درکشد.

۷۴۱۶

لن يعدم الصبر من استنجد الصبر.

گم نکند یاری را کسی که یاری جوید از صبر، یعنی کسی که صبر کند و یاری جوید از آن نمی‌شود که او گم کند یاری آن را، یعنی نمی‌شود که آن یاری او نکند و او را بمطلب نرساند.

۷۴۱۷

لن يسترقّ الانسان حتى يغمره الاحسان.

بنده گردانیده نمی‌شود انسان تا این که فرو گیرد او را احسان، یعنی آدمی تا احسان کسی فرو نگیرد او را، او بنده آن، یعنی مطیع و فرمانبردار او مانند بندگان نشود.

۷۴۱۸

لن يصدق الخبر حتى يتحقّق العيان.

راست نمی‌شود خبر تا این که متحقق شود مشاهده بچشم، یعنی اگر کسی خواهد که خبرهای او راست برآید خبر ندهد تا این که بچشم خود چیزی را مشاهده کند، و این کنایه است از این که علم قطعی بآن داشته باشد مانند چیزی که بچشم خود دیده باشد.

۷۴۱۹

لن تسكن حرقة الحرمان حتى يتحقّق الوجدان.

ساکن نمی‌شود سوزش حرمان تا این که متحقق شود وجدان، غرض اینست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۵

که سوزش محرومی از چیزهای عمده عظیم است و ساکن نمی‌شود مگر این که متحقق شود دریافت آنچه محرومی از آن واقع شده پس کمال اهتمام و سعی باید کرد که محرومی از بهشت و مراتب عالیه آن واقع نشود و اگر نه همیشه باید که در سوزش محرومی آن بود.

۷۴۲۰

لن تنقطع سلسلة الهديان «۱» حتى يدرك الثّار من الزّمان.

بریده نمی‌شود سلسله هذیان تا این که دریافت شود خونخواهی از روزگار، ظاهر اینست که مراد این باشد که سلسله دروغ و سخنان باطل بریده نمی‌شود تا زمان حضرت قائم صلوات الله و سلامه علیه که خونخواهی خونهای شهداء خواهد کرد و الله تعالی یعلم.

۷۴۲۱

لن يحوز الجنة آلا من جاهد نفسه.

جمع نمی‌کند بهشت را مگر کسی که جهاد کند با نفس خود.

۷۴۲۲

لن يحرز العلم آلا من يطيل درسه.

فراهم نمی‌آورد علم را مگر کسی که دراز کشاند درس خود را، یعنی خواندن خود را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۶

۷۴۲۳

لن تدرك الكمال حتى ترقى عن النقص.

در نمی‌یابی کمال را تا این که بلند شوی از نقص، یعنی از آنچه باعث نقص است از صفات و اخلاق ذمیمه، و مراد اینست که ترقی بمراتب کمال موقوف است بر سلب آنها از خود و بی‌آن بر وجهی که باید نمی‌شود.

۷۴۲۴

لن توجد القناعة حتى يفقد الحرص.

دریافت نمی‌شود قناعت تا نایاب شود حرص، یعنی تا زمانی که سلب آن از خود بشود و زایل شود از این کس.

۷۴۲۵

لن تعرف حلاوة السعادة حتى تذاق مرارة النحس.

شناخته نمی‌شود شیرینی نیکبختی تا این که چشیده شود تلخی بدبختی، مراد اخبار از واقع است و این که تا کسی تلخی بدبختی را نچشد شیرینی نیکبختی را نمی‌شناسد و قدر آنرا نمی‌داند مثل این که تا کسی تلخی بیماری را نچشیده باشد شیرینی صحت را چنانکه باید نمی‌شناسد و همچنین تا تلخی فتنه و خوف را نچشد شیرینی امنیت و عافیت را چنانکه باشد نمی‌داند، و همچنین در سایر مراتب.

۷۴۲۶

لن يتمكن العدل حتى يزلّ البخس.

متمکن و ثابت نمی‌شود عدل تا این که برود ظلم و یا بلغزد ظلم، یعنی حاکمی که خواهد که عدل کند عدل او متمکن نشود و بر جا قرار نگیرد تا این که منع ظلم دیگران بکند و ستم ایشان بالکلیه برود یا این که بلغزد و بر پا نباشد و بمجرد این که خود عدل کند و ظلم نکند عدل بر جا قرار نگیرد، و ممکن است که غرض این باشد که تمکن هر کار خیری موقوف بر رفع شرّ مقابل آن باشد و ابتدا بآن باید نمود و از آن جمله تا اول رفع ظلم نشود یا آن بلغزد عدالت تمکن نگردد و همانا که در کلمه طیبیه «لا اله الا الله» اشاره باین دقیقه باشد که نفی آلهه دیگر مقدم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۷

شده بر اثبات إله بر حقّ.

۷۴۲۷

لن تهتدي الى المعروف حتى تضلّ عن المنكر.

راه نمی‌یابی بسوی معروف تا این که فراموش کنی منکر را، غرض چنانکه در وجه دویم فقره سابق مذکور شد اینست که تخلیه از ردایل مقدم است بر تخلیه بفضایل، و تا کسی خود را از آنها پاکیزه نگرداند باینها مزین نمی‌شود.

۷۴۲۸

لن تتحقق الخير حتى تتبرأ من الشرّ.

ثابت نمی‌گردانی خیر را و نمی‌گردی از آن بر یقین تا این که بیزار گردی از شرّ چنانکه از فقره سابق مذکور شد.

۷۴۲۹

لن تتصل بالخالق حتى تنقطع عن الخلق.

نمی‌پیوندی بپروردگار تا نبری از خلق، این هم نظیر فقره‌های سابق است و شاهد است بر آنها.

۷۴۳۰

لن يدرك النجاة من لم يعمل بالحقّ.

در نمی‌یابد رستگاری را کسی که عمل نکند بحق.

۷۴۳۱

لن ینجو من الموت غنی لکثرة ماله.

رستگاری نمی‌یابد از مرگ توانگری بسبب بسیاری مال خود.

۷۴۳۲

لن یسلم من الموت فقیر لاقباله «۱».

سالم نمی‌ماند از مرگ درویشی بسبب بی‌چیزی خود، مراد از این دو فقره

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۸

مبارکه اینست که هیچ کس را چاره از مرگ نیست، نه توانگری باعث رستگاری از آن می‌شود و نه بی‌چیزی سبب سلامتی از آن می‌گردد.

۷۴۳۳

لن یذهب من مالک ما وعظک و حاز لک الشکر.

نمی‌رود از مال تو آنچه پند داده باشد ترا، و جمع کرده باشد از برای تو شکر را، یعنی هر مالی که رفته باشد از تو با این که آن مال پند داده باشد ترا که آنرا بکسی بدهی که شکر تو کند آن در حقیقت نرفته است از تو، زیرا که عوض آن را بأضعاف مضاعفه خواهی یافت، و ممکن است که مراد شامل هر مالی باشد که پند داده باشد او را که در مصرف خیری صرف کند زیرا که حق تعالی شکر آنرا کند، یا مراد این باشد که جمع کند از برای تو این که شکر کنی که آنرا در چنان مصرف خیری صرف کردی، یا این که همان صرف آن در آن شکر آن باشد چنانکه فقره بعد از این می‌آید که «بهترین شکر نعمتها انعام به آنهاست»، و ممکن است که مراد این باشد که هر مالی از تو که تلف شده باشد اما تلف آن پند داده باشد ترا و فایده حاصل کرده از برای تو که آن پند و شکر باشد و هر مالی که از برای فایده برود در حقیقت آن نرفته «۱» پس باید که اندوهگین نگردی بآن و سهل شماری آنرا و باعث این شود که شکر کنی که آن بلا بآن خورده و بدین تو یا جان تو و یا مالی عظیمتر از آن نخورده.

۷۴۳۴

لن یضیع من سعیک ما اصلحک و اکسبک الاجر.

ضایع نمی‌شود از سعی تو آنچه بصلاح آورده باشد ترا، و کسب فرموده باشد ترا أجر و ثواب.

۷۴۳۵

لن یقدر احد ان یحصن النعم بمثل شکرها.

نمی‌گردد توانا هیچکس بر این که نگهداری کند نعمتها را بمثل شکر آنها، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۶۹

هیچ چیز باعث دوام و پایدگی نعمتها مانند شکر آنها نمی‌شود.

۷۴۳۶

لن یستطیع احد ان یشکر النعم بمثل الانعام بها.

نمی‌یابد هیچکس استطاعت و قدرت این که شکر کند نعمتها را بمثل انعام به آنها، یعنی بهترین شکر نعمتها انعام به آنهاست.

۷۴۳۷

لن یسبقک الی رزقک طالب.

پیشی نمی‌گیرد ترا بسوی روزی تو طلب کننده، یعنی هیچ طلب کننده نمی‌تواند که پیش از تو روزی ترا فرا گیرد و نگذارد که بتو برسد.

۷۴۳۸

لن یغلبک علی ما قدر لک غالب.

غلبه نمی‌کند ترا بر آنچه تقدیر شده از برای تو غلبه کننده.

۷۴۳۹

لن یفوتک ما قسم لک فاجمل فی الطلب.

فوت نمی‌شود ترا آنچه قسمت شده از برای تو پس اجمال کن در طلب، یعنی تائی کن در آن و اعتدال کن و افراط مکن، مراد اینست که آنچه قسمت شده از برای تو فوت نمی‌شود از تو بشرط طلب معتدلی پس اکتفا کن بآن و افراط مکن در آن زیرا که در کار نیست بلکه اصلا سودی ندارد، زیرا که آنچه تقدیر شده بی‌آن می‌رسد و آنچه تقدیر نشده هر چند افراط کنی در سعی در نمی‌یابی آنرا چنانکه فرموده:

۷۴۴۰

لن تدرک ما زوی عنک فاجمل فی المكتسب.

در نمی‌یابی آنچه را باز گرفته شده باشد از تو، پس اجمال کن در کسب.

۷۴۴۱

لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه.

نمی‌شناسید رشد را تا بشناسید آنکه را ترک کرده آن را، مراد بر قیاس نظائر این که قبل از این مذکور شد اینست که راه حق و صواب را نمی‌شناسید تا وقتی که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۰

آنان را که ترک آن کرده‌اند یعنی خلفای باطل را بشناسید و بیزاری جوئید از ایشان باعتبار تقدّم مطلق تخلیه بر تحلیه، و ممکن است که این باعتبار این باشد که بیزاری از ایشان جزو ایمان و دین حقّ باشد پس تا کسی ایشان را نشناسد و بیزاری نجوید از ایشان راه حقّ و تمام ایمان را حاصل نکرده باشد هر چند سایر اجزای آنرا تحصیل کرده باشد.

۷۴۴۲

لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نبذه.

فرا نمی‌گیرید پیمان کتاب را تا این که بشناسید آنان را که از دست انداخته‌اند آن را، یعنی بشناسید ایشان را و بیزاری جوئید از ایشان، و مراد پیمان خلفای باطل است و این نیز یا باعتبار تقدّم مطلق تخلیه بر تحلیه است و یا باعتبار این که بیزاری از ایشان از قرآن مجید ظاهر می‌شود پس وفای بپیمان آن بی‌آن نمی‌شود.

۷۴۴۳

لن یقدر احد ان یستدیم النعم بمثل شکرها و لا یزینها بمثل بذلها.

بمثل بذلها نیست توانا هیچ کس این را که پاینده دارد نعمتها را بمثل شکر آنها و زینت نمی‌دهد آنها را بمثل بذل آنها، یعنی هیچ سببی از برای پایندگی نعمتها مثل شکر آنها نیست، آن قوی‌ترین اسباب آنست و هیچ چیز زینت نمی‌دهد آنها را مانند بذل، آن قوی‌ترین اسباب زینت آنهاست.

۷۴۴۴

لن تحصّن الدّول بمثل استعمال العدل فیها.

محکم نگاهداشته نمی‌شود دولتها بمثل کار فرمودن عدل در آنها، یعنی آن قوی‌ترین اسباب محکم نگاهداشتن آنهاست.

۷۴۴۵

لن یهلك من اقتصد.

هلاک نمی‌شود کسی که میانه‌روی کند، یعنی نه اسراف کند و نه تنگ‌گیری در معاش، و مراد هلاک‌نشدن از آن راه است و در باب معاش، و با مراد میانه‌روی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۱

در هر باب است که آن را عدالت گویند و بنا بر این هلاک نشدن مطلق می‌تواند بود.

۷۴۴۶

لن یفتقر من زهد.

درویش نمی‌شود کسی که زهد آورد، یعنی بی‌رغبت باشد در دنیا، زیرا که چنین کسی را حاجتی بدنیا نباشد و این حقیقت توانگریست که مقابل درویشیست و ممکن است نیز که «زهد» سبب توانگری ظاهری نیز شود چنانکه مکرّر مذکور شد.

۷۴۴۷

لن یزکو العمل حتی یقارنه العلم.

پاکیزه نمی‌گردد هرگز عمل یا فزایش نمی‌کند هرگز عمل تا این که همراه شود آنرا علم.

۷۴۴۸

لن یزان العقل حتی یوازره الحلم.

زینت داده نمی‌شود عقل تا این که وزیر آن گردد حلم.

۷۴۴۹

لن یهلك العبد حتی یؤثر شهوته علی دینه.

هلاک نمی‌شود بنده تا این که اختیار کند خواهش خود را بر دین خود.

۷۴۵۰

لن یضَلَّ المرءَ حتی یغلبَ شکّه یقینه.

گمراه نمی‌شود مرد تا این که غلبه کند شکّ او یقین او را، یعنی گمراه نمی‌شود تا یقین او بأحوال مبدأ و معاد برجاست و شکّ غلبه نمی‌کند بر آن و راهی نمی‌یابد بآن، و مراد اینست که هر گناهی و گمراهی از راه خللی در آن یقین حاصل می‌شود که اگر کسی را آن یقین کامل باشد مرتکب آنها نگردد، و ممکن است که مراد به «شکّ» خواهشهای دنیوی باشد که شکّ است در حصول آنها و مراد این باشد که گمراه نمی‌شود مرد تا این که غلبه کند خواهشهای او بر یقین او بأحوال مبدأ و معاد باین که او اطاعت آن خواهشها کند نه آن یقین.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۲

[حرف «لام» بلام ثابتہ بلفظ «لیس»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «لام» بلام ثابتہ بلفظ «لیس»، و «لام ثابتہ» یعنی لامی که جزو کلمه باشد و زاید نباشد و «لیس» فعلیست از أفعال ناقصه که افاده نفی مضمون جمله و سلب آن میکند.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۴۵۱

لیس لمتوکلّ عناء.

نیست از برای هیچ توکل کننده تعبی، مراد توکل کننده بر خداست، و این که او را رنج و تعبی نباشد باعتبار این که حق تعالی کارگزاری امور او میکند چنانکه در قرآن مجید فرموده: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» هر که توکل کند بر خدا، یعنی واگذارد امور خود را باو پس خدا بسندست او را.

۷۴۵۲

لیس لحریص غناء.

نیست از برای هیچ حریصی توانگری، زیرا که حریص بهر مرتبه از توانگری که برسد باز طلب زیاده بر آن میکند و سعی میکند از برای آن، پس حقیقت توانگری که بی‌نیازی و عدم حاجت است هرگز در او حاصل نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۳

۷۴۵۳

لیس الملق من خلق الانبیاء.

نیست ملق از خوی پیغمبران، «ملق» بمعنی خوش آمد و چاپلوسی است و این که کسی بزبان بگوید آنچه را در دل او نباشد، و ظاهرست که مرتبه پیغمبران برترست از آن.

۷۴۵۴

لیس الحسد من خلق الاتقیاء.

نیست حسد از خصلت پرهیزگاران، «حسد» بمعنی رشک است و این که کسی تمنای این کند که نعمتی که دیگری داشته باشد از او زایل شود خواه از برای خود خواهد آنرا و خواه نخواهد بلکه همین زوال آن از او متمنای او باشد، و چون این خصلتی است بحسب عقل و شرع بغایت نکوهیده و مذموم، ظاهرست که خوی پرهیزگاران نباشد.

۷۴۵۵

لیس مع قطیعة الرّحم نماء.

نیست با بریدن خویش فزایشی، یعنی هر که ببرد از خویش خود وصله او بجا نیآورد فزایشی در مال و عمر او بهم نرسد بخلاف کسی که صلّه خویشان بسیار بجا آورد که باعث زیادتی عمر و مال او می‌گردد.

۷۴۵۶

لیس مع الفجور غناء.

نیست با فجور توانگری، مراد به «فجور» دروغگوئیست یا مطلق فسق، و به «غناء» نفع یا توانگری، و مراد اینست که فجور سبب نفع یا توانگری و وسیله آن نمی‌شود پس کسی از برای طلب آن مرتکب آن نگردد، یا این که آن سبب زوال توانگری و عدم ثبات و بقای آن می‌شود.

۷۴۵۷

لیس من شیم الکریم اذراع العار.

نیست از خصلتهای کریم پوشیدن پیراهن عار، مراد به «کریم» شخصی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۴

گرامی بلند مرتبه است و به «پوشیدن پیراهن عار» این که بسبب خصلت نکوهیده یا فعل قبیحی و عاری لازم و جدا نشود از آن مانند جامه.

۷۴۵۸

لیس لهذا الجلد الرقیق صبر علی النار.

نیست از برای این پوست تنک «۱» صبری بر آتش، غرض آگاه نمودن مردم است بر آن تا شاید که بترسند و باز ایستند از معاصی که سبب دخول در آن می‌شود.

۷۴۵۹

لیس للاجسام نجاه من الاسقام.

نیست از برای جسمها رستگاری از بیماریها، غرض تسلی مردم است در بیماریها، و این که نمی‌شود که عارض ابدان نشود پس آنها را بر خود باید قرار داد.

۷۴۶۰

لیس الکذب من خلاق الاسلام.

نیست دروغگوئی از خصلتهای مسلمانی، یعنی آن از خصلتهای مسلمان کامل نباشد، یا این که مسلمان نباید که آن را خصلت خود کند.

۷۴۶۱

لیس العیان «۲» کالخبیر.

نیست مشاهده بچشم مانند خبر، یعنی حال واقعه را که کسی بچشم خود مشاهده کند قیاس نمی‌توان کرد بر آن که خبر و نقل آنرا بشنود، پس بسیار باشد که در جنگی یا مثل آن هر گاه خبر از آن دهند صاحبان آن مقصر نمایند و در واقع چنان نباشد و کسی که آن را مشاهده کرده باشد باعتبار کردن کاری چند که مناسب ننماید یا نکردن تدبیری چند که مناسب نماید تدبیری دیگر از برای او میسر نباشد و تقصیری نکرده باشد «۳».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۵

۷۴۶۲

لیس کلّ عورة تظهر.

نیست هر عورتی چنین که ظاهر شود، «عورت» چیزی را گویند که باید پوشاند که کسی بر آن مطلع نشود مانند عیبها و گناهان، و ممکن است که مراد این باشد که عیبهای آدمی از اخلاق نکوهیده و اعمال ناشایست چنین نیست که همه آنها بی‌تأمل و تفکر بر او ظاهر شود تا این که سلب آنها از خود تواند کرد بلکه بسیاری از آنها بی‌تأمل و تفکر بر او ظاهر نشود پس باید که کمال سعی کند در تفحص و تجسس عیوب خود تا همه آنها بر او ظاهر شود و از خود دفع نماید، و ممکن است که غرض این باشد که بمجرد این که از کسی عیبی ظاهر نشود اعتماد تمام بر او نباید کرد، بسیار عیبی باشد در کسی که بر دیگری بمعاشرت و مصاحبت ظاهر نگردد، و ممکن است که مراد انکار بر جمعی باشد که بدیهیهای خود را پنهان نکنند و آشکار سازند بگمان این که نمی‌شود که آخر فاش نشود پس چرا پنهان باید داشت پس انکار قول ایشان شده باشد باین که چنین نیست که هر عورتی آشکار گردد و پنهان نتوان داشت پس اگر در کسی بدیی باشد باز پنهان داشتن آن بهترست از آشکار نمودن آن که در حقیقت اظهار بی‌باکی و بی‌پروائی از حق تعالی است.

۷۴۶۳

لیس کلّ طالب بمرزوق.

نیست هر طلب کننده روزی داده شده، یعنی چنین نیست که هر چند سعی و طلب بیشتر کند روزی او زیادتر گردد بلکه گاه هست که روزی او قدری مقدر شده که هر چند سعی و طلب کند زیاد بر آن نشود پس بر قدری از طلب باید اقتصار کرد و حرص زیاد در آن نباید داشت.

۷۴۶۴

لیس لم تکبر صدیق.

نیست از برای هیچ تکبر کننده دوستی، غرض منع از تکبر است و این که باعث این می‌شود که هیچ دوستی از برای صاحب آن نباشد زیرا که همه کس را از تکبر بد می‌آید و این مانع از دوستی با او می‌گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۶

۷۴۶۵

لیس لشحیح رفیق.

نیست از برای هیچ بخیلی رفیقی، غرض منع از بخل است و این که سبب این می‌شود که کسی با صاحب آن یار و رفیق نگردد.

۷۴۶۶

لیس کلّ مجمل بمحروم.

نیست هر مجملی محروم، مراد به «مجمّل» کسی است که تأتی کند در طلب روزی و اعتدال کند در آن و افراط نکند، و ممکن است مراد سلب کلّ باشد چنانکه منطقیین «لیس کلّ» را سور سالبه کلیه شمرده‌اند و بنا بر این مراد اینست که هیچ مجملی محروم نمی‌ماند از روزی و بقدر کافی البته باو می‌رسد، و ممکن است مراد رفع ایجاب کلی باشد چنانکه شایعتر در استعمال آن باشد و بنا بر این مراد این باشد که: چنین نیست که هر مجملی محروم ماند از توسعه در روزی و زیادتی در آن، و این که آن موقوف باشد بر طلب زیاد بلکه بسیاری از مجملان نیز بوسعت و فراخی روزی می‌رسند، و ظاهرست که حرص و طلب و مبالغه در آن نیز چنین نیست که البته سبب وسعت و فراخی روزی گردد بلکه گاهی می‌شود و گاهی نمی‌شود پس اولی این که آمدی اکتفا کند بآن طلب معتدل و رنج و تعب طلب زیاد نکشد.

۷۴۶۷

لیس بحکیم من شکی ضره الی غیر رحیم.

نیست حکیم کسی که شکوه بدی حال خود کند بسوی غیر رحیمی، غرض اینست که کسی که شکوه حال خود کند باید که برحیمی بکند که اثری بر آن مترتب شود و کسی که شکوه حال خود نزد غیر رحیمی برد این نشان اینست که او حکیم یعنی صاحب علم راست و کردار درست نیست زیرا که خفت و ذلتی از برای خود بعثت تحصیل کند.

۷۴۶۸

لیس کلّ فرصه تصاب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۷

نیست چنین که هر فرصتی رسیده شود، مراد اینست که فرصت کار ضروری یا خیری که رودهد باید غنیمت شمرد و آن را کرد و تأخیر نکرد زیرا که چنین نیست که آدمی هر وقت که خواهد فرصت چیزی را دریابد پس تأخیر کند بامید آن.

۷۴۶۹

لیس کلّ دعاء یجاب.

نیست چنین که هر دعائی مستجاب شود بلکه از برای لزوم استجاب آن شرایطی باشد که بی یکی از آنها استجاب آن لازم نباشد مثل این که با کمال حضور قلب و خضوع و خشوع باشد، و این که حق تعالی خیر او را در آن داند پس هرگاه خیر او در آن نباشد حق تعالی از راه لطف باو آن دعا را مستجاب نکند پس امر بدعا و وعده استجاب که در کتاب عزیز و احادیث شریفه شده مطلق نیست بلکه مشروطست بآن شرایط «۱».

۷۴۷۰

لیس کلّ غائب یئوب.

نیست هر غائبی چنین که برگردد، غرض ترغیب در اینست که کسی که خواهد که بسفری برود معاملات خود را با مردم و وصایا که خواهد و امثال آنها را منقح کند و حواله بوقت برگشتن نکند بسا باشد که برنگردد، و همچنین هرگاه کسی بسفری برود و حقی نزد کسی داشته باشد که احقاق حق او بکند و پس نیندازد که بعد از مراجعت خواهد شد گاه باشد که مراجعت نکند.

۷۴۷۱

لیس کلّ من رمی یصیب.

نیست هر که تیر اندازد چنین که بزند، غرض اینست که چنانکه تیراندازان چنین نیست که هر که بیندازد نشانه را بزند، مردم در رأیها و تدبیرها نیز چنین‌اند، و چنین نیست که رأی و تدبیر هر کس صواب باشد پس تا عقل و وقوف کسی کامل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۸

نباشد اعتماد بر رأی و تدبیر او نباید کرد، و ممکن است که مراد این باشد که تدبیرات هر چند از صاحب وقوف باشد چنین نیست که البته درست نشیند بلکه بمنزله تیرانداختن است چنانکه آن گاهی بنشانه می‌خورد و گاهی خطا می‌شود هر چند از صاحب وقوف باشد پس تدبیرات همچنین است گاهی صواب می‌باشند و گاهی خطا، و همچنین نظایر آنها از اجتهادات و دعاها نیز.

۷۴۷۲

لیس لقاطع رحم قریب «۱».

نیست از برای هیچ قطع کننده رحمی نزدیکی، غرض منع از قطع رحم است و این که باعث دوری کردن همه نزدیکان و خویشان می‌شود از او.

۷۴۷۳

لیس لبخیل حبیب.

نیست از برای هیچ بخیلی دوستی، غرض منع از بخیلی است و این که سبب این می‌شود که هیچ دوستی از برای این کس نباشد.

۷۴۷۴

لیس مع الصبر مصیبه.

نیست با صبر مصیبتی، یعنی مصیبت با آن سهل و آسان می‌گذرد چنانکه گویا مصیبتی نیست چنانکه مکرر شرح شد.

۷۴۷۵

لیس مع الجزع مشوبه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۷۹

نیست با جزع و بی‌تابی در مصیبتها ثوابی.

۷۴۷۶

لیس السفه کالحلم.

نیست بی‌حلمی مانند حلم، غرض ترغیب در حلم و بردباریست و منع از خلاف آن.

۷۴۷۷

لیس الوهم کالفهم.

نیست و هم مانند فهم، مراد به «وهم» غلط دانستن چیز است و به «فهم» دانستن آن بر وجه صواب، و غرض ترغیب در تحصیل فهم است در هر باب و اکتفا نکردن به آن چه افاده آن نکند از دلایل و امارات ظنیه که احتمال غلط در آنها برود.

۷۴۷۸

لیس للجوج تدبیر.

نیست از برای هیچ لجوجی تدبیری، غرض منع از لجاجت است و این که باعث این می‌شود که آدمی در مهلکه‌ها افتد که چاره و تدبیر آنها نتواند کرد، یا این که صاحب آن تدبیر و اندیشه عاقبت خود نمی‌کند بلکه هر چه را پیش گیرد یا خواهد لجاجت میکند در تمام کردن آن و اندیشه مفسد آن نمی‌کند.

۷۴۷۹

لیس لمن طلبه الله مجیر.

نیست از برای کسی که طلب کند خدا او را پناه دهنده، غرض منع از عصیان حق تعالی است و این که هرگاه او کسی را طلب کند از برای عقوبت پناه دهنده نباشد مر او را پس حذر باید کرد از آن.

۷۴۸۰

لیس لمعجب رأی.

نیست از برای هیچ خودبینی رأی، یعنی رأی صوابی، زیرا که باعتبار خودبینی و عجبی که دارد مشورت با کسی نکند بلکه فکر و تأمل هم نکند و خود را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۰

محتاج بآن نداند و هر چه بخاطر او رسید رأی او بر آن قرار گیرد و در اکثر خطا کند.

۷۴۸۱

لیس لملول اخاء.

نیست از برای هیچ ملولی برادری، غرض منع از ملول کردن برادران و دوستانست و این که باعث این می‌شود که دیگر برادری و دوستی با او نکنند.

۷۴۸۲

لیس لملول مروءة.

نیست از برای هیچ ملولی مروءتی، یعنی کسی که از کسی ملول شد دیگر رعایت مروءت و آدمیت با او نمی‌کند.

۷۴۸۳

لیس لحقود اخوة.

نیست از برای هیچ کینه وری برادری، غرض منع از اعتماد بر برادری و دوستی اوست.

۷۴۸۴

لیس لحسود خلة.

نیست از برای هیچ حسودی دوستی، پس اعتماد بر دوستی ایشان نباید کرد.

۷۴۸۵

لیس من الکرّم قطیعة الرّحم.

نیست از کرم بریدن از خویشی، یعنی آن منافی کرمست، یعنی گرامی بودن و بلندی مرتبه یا جود و سخاوت.

۷۴۸۶

لیس من التّوفیق کفران النّعم.

نیست از توفیق کفران نعمتها، یعنی آن نشان بی توفیقی است.

۷۴۸۷

لیس بخیر من الخیر آلا ثوابه.

نیست بهتر از خیر و نیکی کردن مگر ثواب آن، یعنی اصل نیکی کردن امر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۱

خیر است از برای فاعل آن که هیچ چیز بهتر از آن نیست از برای او مگر ثواب آن که حق تعالی عطا میکند باو، و این از جمله شواهدیست بر حسن و قبح عقلیین که در آثار و اخبار وارد شده.

۷۴۸۸

لیس بشرّ من الشرّ آلا عقابه.

نیست بدتر از شرّ و بدی کردن مگر عقاب آن، مراد بر قیاس فقره سابق اینست که اصل بدی کردن شریست از برای فاعل آن که شرّی بدتر از آن نباشد مگر عقاب آن.

۷۴۸۹

لیس من عادة الکرّم تأخیر الانعام.

نیست از عادت کریمان پس انداختن انعام، مراد به «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه است یا صاحبان جود و سخاوت.

۷۴۹۰

لیس من شیم الکرّم تعجیل الانتقام.

نیست از خصلتهای کریمان تعجیل کردن انتقام و مکافات بدی، مراد به «کریمان» یکی از آن دو معنی است و معنی اوّل در اینجا ظاهرترست.

۷۴۹۱

لیس للاحرار جزاء آلا الاکرام.

نیست از برای مردم آزاده بی تعلق دنیا جزائی مگر اکرام، یعنی جزای نیکی ایشان نیست مگر اعزاز و احترام ایشان نه عطا و دهش که جزای شایع نیکبهاست، زیرا که آنها را در نظر ایشان وقعی نیست بلکه قبول نمی کنند، یا این که نیست جزای ایشان در آخرت مگر اکرام، یعنی البته حق تعالی ایشان را اکرام خواهد کند بجزای آزادگی و بی تعلقی ایشان دنیا.

۷۴۹۲

لیس لانفسکم ثمن آلا الجنّة فلا تبعوها آلا بها.

نیست از برای نفسهای شما بهائی مگر بهشت پس مفروشید آنها را مگر بآن، یعنی دنیا و متاعهای آن قابل این نیست که بهای نفسهای شما تواند شد و بفروشید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۲

آنها را به آنها و کار فرمائید از برای آنها، آنچه قابلیت این دارد که بهای نفسهای شما شود بهشت است پس مفروشید آنها را مگر بآن، و کار نفرمائید مگر از برای آن.

۷۴۹۳

لیس الرّویة مع الابصار، قد تکذب الابصار اهلهما.

نیست بینائی با چشمها، گاهی دروغ می گویند چشمها اهل آنها را. مراد اینست که علم و بینائی کامل آنست که از راه دلیل و برهان حاصل شود یا منتهی بوحی شود نه آنچه بدیدن چشمها حاصل شود، زیرا که در آنها غلط می رود و گاهی دروغ می گویند صاحب خود را، مثل این که گاهی بسیار در نظر کسی کم می نماید، و گاهی کم بسیار می نماید، و گاهی زشت زیبا می نماید، و گاهی زیبا زشت می نماید، و روی برف و کف آب سفید کافیند شاهد بر این مدعا، چه همواره در نظرها سفید می نمایند با آنکه رنگ ندارند، زیرا که اجزای ریزه ریزه شفافند که رنگ ندارند و معلومست که میانه آنها تفاعلی که سبب مزاج و حدوث رنگی بسبب آن در مجموع شود نمی شود پس سفیدی که در آن مشاهده می شود مجرد تخلیست که می شود بسبب

مداخله هواء و أشعه فایضه از اجرام علویّه در آن اجزاء و منعکس شدن آن أشعه از بعضی بر بعضی، زیرا که شعاع منعکس شبیه می شود بسفیدی چنانکه هرگاه آفتاب بتابد بر آبی و منعکس شود شعاع آن بر دیواری که نوری بر آن نتابیده باشد دیده می شود آن چنانکه گویا سفیدیست، و همچنین است حال در شیشه نرم و کوفته شده که سفید می نماید، بلکه آن اولی است بعدم تحقق سفیدی در آن، زیرا که احتمال تحقق مزاج و حدوث سفیدی بسبب آن میانه اجزاء آن بعیدترست از اجزای کف و برف بسبب صلابت و یبوست آنها و عدم التصاق آنها بیکدیگر بخلاف اجزاء کف و برف، و همچنین است موضع شکاف از شیشه ثخین که سفید می نماید بسبب انعکاس أشعه بلکه آن دورترست از احتمال حصول مزاج در آن بسبب عدم تصغر اجزای آن و عدم تماس آنها و عدم حصول مزاج بدون آنها بخلاف اجزای کف و برف و شیشه کوفته شده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۳

۷۴۹۴

لیس لابلیس وهق اعظم من الغضب و النساء.

نیست از برای شیطان کمندی عظیم تر از خشم و زنان، یعنی از برای گرفتن مردم و اسیر کردن ایشان کمندی ندارد عظیمتر از این که خشم بر ایشان مستولی سازد تا بسبب آن در معاصی افتند، یا این که ایشان را بزنان مفتون سازد و فریب دهد و در محرّمات اندازد.

۷۴۹۵

لیس لاحد بعد القرآن من فاقه، و لا لاحد قبل القرآن غنی.

نیست از برای احدی بعد از قرآن حاجتی، و نه از برای احدی پیش از قرآن توانگرئی، یعنی هیچ کس را بعد از توسّل بقرآن مجید و انقطاع بآن حاجتی نمی ماند از حاجات آخرت یا دنیا و آخرت هر دو بلکه حق تعالی ببرکت آن همه حاجات او را برآورد، و هیچ کس را پیش از توسّل بآن توانگرئی در آخرت یا در هر دو سرا حاصل نمی شود، چه ظاهرست که توانگرئی بحسب آخرت بی توسّل بآن نمی شود.

۷۴۹۶

لیس بلد أحق البلاد بک من بلد، خیر البلاد ما حملک.

نیست شهری سزاوارترین شهرها بتو از شهری، بهترین شهرها آنست که بردارد ترا، غرض اینست که کسی که در شهری تعب و آزار کشد و تواند که برود بشهری دیگر که در رفاهیت باشد بهتر اینست که برود و رعایت این نکند که این وطن منست یا جهتی دیگر مثل آن «۱».

۷۴۹۷

لیس الخیر ان یکثر مالک و ولدک، أما الخیر ان یکثر علمک و یعظم حلمک.

نیست خیر این که بسیار باشد مال تو و فرزند تو، نیست خیر مگر این که بسیار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۴

باشد دانش تو و عظیم باشد بردباری تو.

۷۴۹۸

لیس بحکیم من ابتذل بانيساطه الی غیر حمیم.

نیست حکیم کسی که نگهداری نکند شکفته روئی خود را بسوی غیر خویش، مراد به «حکیم» چنانکه مکرر مذکور شد صاحب علم راست و کردار درست است و غرض اینست که حکیم نسبت بغیر خویشان اندازه شکفته رویی خود را نگاه می دارد و چندان زیاد نمی کند که باعث عدم وقع و وقار او شود در نظر ایشان «۱».

۷۴۹۹

لیس بحکیم من قصد بحاجته غیر حکیم.

نیست حکیم کسی که قصد کند بحاجت خود غیر حکیمی را، یعنی طلب کند حاجت خود را از غیر حکیمی، و در بعضی نسخه ها «کریم» بجای «حکیم» است و بنا بر آن در ترجمه بجای «غیر حکیمی»: «غیر کریمی» باید، و مراد به «کریم» چنانکه مکرر مذکور شد شخص گرامی بلند مرتبه است یا صاحب جود و سخاوت.

۷۵۰۰

لیس من العدل القضاء علی الثقه بالظن.

نیست از عدل حکم کردن بنا بر اعتماد بر گمان، مراد منع مردمست از عمل کردن بدگمانی و حکم کردن ببدی کسی که بدگمان شوند باو و بدکردن با او بسبب آن و این که این منافی عدلست.

۷۵۰۱

لیس من الکرّم تنکید المنن بالمن.

نیست از کرم تیره کردن نعمتها بمنت گذاشتن، یعنی این منافی کرمست،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۵

یعنی جود و سخاوت یا گرامی و بلند مرتبه بودن.

۷۵۰۲

لیس عن الآخرة عوض و لیست الدتیا للنفس بثمان.

نیست از آخرت عوضی و نیست دنیا از برای نفس بهائی، یعنی بهای آن نمی شود و او را بآن نمی توان فروخت.

۷۵۰۳

لیس لك باخ من احتجت الی مداراته.

نیست از برای تو برادر کسی که محتاج باشی بسوی مدارا کردن با او، مراد اینست که برادر کسیست که هرگاه کسی از او بدی یا ناخوشی ببیند مدارائی در آن با او نباید کرد.

۷۵۰۴

لیس برفیق محمود الطریقه من احوج صاحبه الی مماراته.

نیست رفیق ستوده شده طریقه کسی که محتاج سازد مصاحب خود را بسوی جدال کردن با او.

۷۵۰۵

لیس لك باخ من احوجك الی حاکم بینك و بینه.

نیست از برای تو برادر کسی که محتاج سازد ترا بسوی حکم کننده میانه تو و میانه او، یعنی برادر تو باید که خود بخود احقاق حقوق تو بکند و نباید که نزد حاکمی بروی که حکم کند میانه تو و او، هر که چنین نباشد او را برادر خود مدان.

۷۵۰۶

لیس لكذوب امانه، و لا لفجور صیانه.

نیست از برای هیچ بسیار دروغگویی امانتی و نه از برای بسیار فاسقی صیانتی، یعنی نگهداری عهد و پیمان و رعایت آشنایی و دوستی.

۷۵۰۷

لیس شیء افسد للامور و لا ابلغ فی هلاک الجمهور من الشرّ.

نیست چیزی فاسدتر از برای کارها و نه رساتر در هلاک شدن اکثر مردم از شرّ، یعنی بدی کردن با مردم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۶

۷۵۰۸

لیس شیء احمد عاقبه و لا الذّ مغبّه و لا ادفع لسوء ادب و لا اعون علی درک مطلب من الصّبر.

نیست چیزی ستوده شده تر بحسب عاقبت، و نه لذیذتر بحسب مغبت، و نه دفع کننده تر مبردی ادب را، و نه یاری کننده تر بر دریافتن مطلبی از صبر، «مغبه» نیز بمعنی عاقبت است، و «مبردی ادب را» یعنی بی ادبی کردن مردم را نسبت باو.

۷۵۰۹

لیس مع الخلاف ایتلاف.

نیست با مخالفت التیامی، غرض اینست که اگر دو کس خواهند که میانه ایشان اجتماع و التیامی باشد باید که موافقت کنند با یکدیگر و مخالفت نکنند و اگر نه التیام حاصل نشود و اگر بوده باشد زایل شود.

۷۵۱۰

لیس مع الشّره عفاف.

نیست با غلبه حرص پرهیزگاری.

۷۵۱۱

لیس فی سرف شرف.

نیست در هیچ سرفی شرفی، «سرف» بسین بی نقطه بمعنی اسراف است و بشین با نقطه بمعنی بلندی مرتبه، و مراد اینست که اسراف شرفی نیست چنانکه مسرفان گمان میکنند، یا این که شرفی با آن باقی نمی ماند بلکه بزودی باعث خواری و پستی مرتبه می گردد.

۷۵۱۲

لیس فی اقتصاد تلف.

نیست در میانه رویی تلفی، یعنی میانه روی باعث تلفی نمی شود بخلاف اسراف که توانگری و مال را تلف کند و باعث تلف دین نیز می شود باعتبار حرمت آن فی نفسه، و بسبب این نیز که می دارد آدمی را بر کسبهای حرام یا شبههناک.

۷۵۱۳

لیس من خالط الاشرار بذی معقول.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۷

نیست کسی که آمیزش کند با بدان بصاحب معقولی، یعنی صاحب سلوک معقولی.

۷۵۱۴

لیس من اساء الی نفسه بذی مأمول.

نیست کسی که بدی کند بسوی نفس خود بصاحب مأمولی، یعنی صاحب امید داشته شده، یعنی این که کسی از او امید خیری داشته باشد یا این که آنچه او امید داشته باشد از خیر آخرت بعمل آید.

۷۵۱۵

لیس فی البرق الّلامع مستمتع لمن ینحوض الظلمة.

نیست در برق درخشنده بهره یافتنی از برای کسی که فرو می رود در تاریکی، این تتمه کلامیست که بعد از این تمام آن در فصل «لا» نقل و شرح خواهد شد ان شاء الله تعالی.

۷۵۱۶

لیس لاحد من دنیاه آلا ما انفقه علی اخراه.

نیست مر احدی را از دنیای او مگر آنچه انفاق کرده باشد آنرا بر آخرت خود، یعنی چیزی که بکار او می آید از دنیای او همانست.

۷۵۱۷

لیس فی الغربة عار، آتما العار فی الوطن الافتقار.

نیست در غریبی عاری، بدرستی که نیست عار مگر در وطن پریشانی، یعنی ننگ و عار عمدۀ میانه مردم پریشانیست و آن در وطن است و در غریبی آن عار نیست پس گویا در غریبی هیچ عاری نیست.

۷۵۱۸

لیس شیء ادعی لخییر و انجی من شرّ من صحبة الاخیار.

نیست چیزی خواننده تر مر خیر را، و رستگاری دهنده تر از شرّ از صحبت نیکان.

۷۵۱۹

لیس فی الجوارح اقلّ شکرا من العین فلا تعطوها سؤلها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۸۸

فتشغلکم عن ذکر الله.

نیست در میانه اعضا کمترین بحسب شکر از چشم، پس عطا مکنید بآن خواسته های آن را پس مشغول سازد شما را از ذکر خدا، یعنی چون چشم کم شکرست اهلیت این ندارد که آنچه خواهد و طلب کند از نگاهها و نظاره ها بآن عطا شود با وجود مفسده که در آن باشد و آن اینست که اگر عطا شود آنها بآن مشغول سازد شما را از ذکر و یاد خدا و مانع شود از آن، و پوشیده نیست که شکر ظاهری هر عضوی چنانکه علما گفته اند صرف آنست در آنچه حق تعالی آنرا از برای آن خلق کرده مثل صرف چشم در مطالعه مصنوعات حق تعالی از برای استدلال به آنها بر حقایق و معارف یا مطالعه کتب علوم دینی، و صرف گوش در آنچه باعث رضای حق تعالی شود از مسائل علمیه و عملیه و مانند آنها، و «بودن چشم میانه اعضاء کم شکر» باین معنی پر ظاهر نیست و ممکن است که هر یک از اعضا را شکر باشد باطنی که ما ندانیم چنانکه حق تعالی فرموده که «نیست هیچ چیز مگر این که تسبیح میکند بستایش حق تعالی و لیکن شما نمی فهمید تسبیح آنها را» و بنا بر این ممکن است که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه داند که کم شکرتر از چشم نیست در میانه اعضاء، و شاید که وجه آن این باشد که آن شکر آنها در وقت فراغ آنها باشد از شغل خود، و چون چشم اکثر اوقات مشغول بشغل خودست و کم فارغ میباشد بآن اعتبار کم شکرتر از آنی میانه آنها نباشد و الله تعالی یعلم.

۷۵۲۰

لیس فی المعاصی اشدّ من اتباع الشهوة فلا تطیعوها فیشغلکم عن الله.

نیست در گناهان سخت تر از پیروی شهوت پس فرمانبرداری مکنید شهوت را پس مشغول سازد شما را از خدا، یعنی اگر فرمانبرداری کنید آنرا مشغول سازد شما را از خدا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۸۹

۷۵۲۱

لیس کلّ مغرور بناج، و لا کلّ طالب بمحتاج «۱».

نیست هر مغروری رستگار، و نه هر طلب‌کننده محتاج. ممکن است که مراد این باشد که چنین نیست که هر که فریب خورده باشد در کار بدی و از آن راه آنرا کرده باشد رستگار و معذور باشد باعتبار این که فریب خورده بلکه بسیار باشد که معذور نباشد و معاقب گردد باعتبار تقصیر در تأمل و تدبیری که اگر میکرد آن فریب نمی‌خورد، و «نه هر طلب‌کننده محتاج» یعنی و چنین نیست که هر طلب‌کننده محتاج باشد بآن و معذور باشد در آن بلکه بسیار باشد که با عدم احتیاج طلب کنند از راه حرص و خواهش زیادتی که در کار نباشد. و فرموده است آن حضرت علیه السلام در جمله کلامی که فرموده در توحید خدای سبحانه و نعت او تعالی شأنه:

۷۵۲۲

لیس فی الأشياء بوالج، و لا عنها بخارج.

نیست در چیزها والج، و نه از آنها خارج، «والج» بمعنی داخل است و مراد اینست که حق تعالی داخل نیست در چیزها مانند دخول جسمی در جسمی دیگر، یا دخول عرضی در جسمی، و خارج هم نیست از آنها بلکه علم او ظاهر و باطن هر چیز را فرو گرفته بعنوانی که گویا در میان همه آنهاست.

۷۵۲۳

لیس شیء ادعی الی زوال نعمه و تعجیل نعمة من اقامة علی ظلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۹۰

نیست چیزی خواننده‌تر بسوی زایل شدن نعمتی و شتاب کردن عقوبتی از ایستادگی کردن برستمی.

۷۵۲۴

لیس للعاقل ان یکون شاخصا آلا فی ثلاث، حظوة فی معاد، او مرمة لمعاش، او لذة فی غیر محرم.

نیست مر عاقل را این که بوده باشد رونده مگر در سه چیز، حظوه در روز بازگشت، یا مرمتی از برای معاش، یا لذتی در غیر آنچه حرام شده باشد. «حظوه» ظاهر اینست که بحای بی‌نقطه و طای نقطه دار باشد بمعنی نصیب و بهره، یعنی یکی از آن سه اینست که حرکت کند از برای تحصیل نصیب و بهره در روز بازگشت اما در نسخه‌ها که بنظر رسید بخای با نقطه و طای بی‌نقطه است بمعنی گام برداشتن «۱»، و بنا بر این مراد اینست که یکی گام برداشتنی است که بکار آید در روز بازگشت.

۷۵۲۵

لیس شیء اعزّ من الکبریت الاحمر آلا ما بقی من عمر المؤمن.

نیست چیزی عزیزتر از کبریت احمر مگر آنچه باقی مانده باشد از عمر مؤمن، یعنی آنرا عزیزتر از کبریت احمر باید داشت و صرف نکرد مگر در آنچه ضرور باشد از امور دنیا و آخرت، و مراد به «کبریت احمر» یاقوت سرخ است یا طلای خالص، و ممکن است که کبریت معروف قسم سرخی داشته باشد که بسیار کمیاب باشد و کثیر النفع، و بآن اعتبار شهرت کرده باشد بعزیزی.

۷۵۲۶

لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن.

نیست ثوابی نزد خدای سبحانه عظیمتر از ثواب پادشاه عادل و مرد احسان‌کننده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۹۱

۷۵۲۷

لیس کلّ من طلب وجد.

نیست چنین که هر که طلب کند بیابد، غرض منع مردمست از حرص در طلب و این که چنین نیست که هر که چیزی را طلب کند آنرا بیابد تا بآن امید تعب و زحمت هر طلبی را بر خود توان گذاشت، بلکه بسیار می‌شود که کسی در نهایت جدّ طلب میکند و بمطلوب نمی‌رسد پس تا ضرور نشود تعب و زحمت طلب را بمجرّد احتمالی بر خود نباید گذاشت.

۷۵۲۸

لیس کلّ من أضلّ فقد.

نیست چنین که هر که ضایع کند نیابد، ظاهر اینست که مراد بضایع کردن واگذاشتن و طلب نکردن باشد و غرض باز موافق فقره سابق منع از اهتمام در طلب باشد بگمان این که کسی تا مطلبی را طلب نکند نمی‌رسد بآن باین که چنین نیست بلکه بسیار می‌شود که کسی بی‌طلب به آن چه

می خواهد و زیاده بر آن می رسد و دور نیست که «أضَلَّ» تصحیفی باشد از بعضی ناسخین و «أخَلَّ» بخاء نقطه دار باشد و ترجمه این باشد که: چنین نیست که کسی که اخلال کند نیابد، یعنی اخلال کند بطلب و بنا بر این صریح در معنی مذکور می شود.

۷۵۲۹

لیس الحلیم من عجز فهجم «۱» و اذا قدر انتقم، انما الحلیم من اذا قدر عفا، و كان الحلم غالبا علی کل امره. نیست بردبار کسی که عاجز باشد پس خاموش شود و نگاه بزمین کند، و هرگاه توانا گردد انتقام کشد، بدرستی که نیست بردبار مگر کسی که هرگاه توانا باشد در گذرد و بوده باشد بردباری غالب بر هر کار او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۹۲

۷۵۳۰

لیس علی وجه الأرض أكرم علی الله سبحانه من النفس المطیعة لأمره. نیست بر روی زمین گرامی تر بر خدای سبحانه از نفس اطاعت کننده مر فرمان او را.

۷۵۳۱

لیس بمؤمن من لم یهتمّ باصلاح معاده.

نیست مؤمن کسی که اهتمام نداشته باشد باصلاح معاد خود، یعنی بازگشت خود یا روز بازگشت خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۹۳

[حرف لام بلفظ «لم»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف لام بلفظ «لم» که از برای نفی چیز است در ماضی.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۵۳۲

لم یدرک المجد من عداه الحمد.

در نیافته بزرگی را کسی که در گذشته از او ستایش، یعنی احسان ب مردم نکرده که بسبب آن ستایش کنند او را پس ستایش ایشان در گذشته از او و در او فرود نیامده و رفته بجانب جمعی که از اهل احسان باشند.

۷۵۳۳

لم یهنأ العیش من قارن الضدّ.

گوارا نکرده زندگانی را کسی که همراه شده با دشمن، مراد منع از آمیزش و مصاحبت و همراه بودن با دشمنست و این که با آن عیش و زندگانی آدمی گوارا نباشد.

۷۵۳۴

لم یسد من افتقر اخوانه الی غیره.

مهتر نشده کسی که محتاج باشند برادران او بسوی غیر او، یعنی کفایت اخراجات و مؤنات برادران خود نکرده باشد پس محتاج باشند ایشان بغیر او.

۷۵۳۵

لم یوقّق من بخل علی نفسه بخیره و خلف ماله لغیره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۹۴

توفیق داده نشده کسی که بخیلی کند بر نفس خود بمال خود، و پس اندازد مال خود را از برای غیر خود.

۷۵۳۶

لم ینل احد من الدنیا حبره آلا اعقبته عبره.

نرسیده احدی از دنیا بحبره مگر این که در پس آورده دنیا او را عبره. «حبره» بفتح حاء بی نقطه و سکون باء یک نقطه زیر بمعنی سرور و شادیست، و «عبره» بفتح عین بی نقطه و سکون باء یک نقطه زیر بمعنی اندوه است یا اشک پیش از این که روان شود یا تردد گریه در سینه، و مراد مذمت دنیاست و این که هیچ شادی او نیست که در عقب اندوهی نداشته باشد.

۷۵۳۷

لم یتعرّ من الشرّ من لم یتجلبب الخیر.

برهنه نشده از شرّ کسی که پیراهن نکرده خیر را، مراد اینست که آدمی کردن کار خیر را باید که لازم خود سازد مانند پیراهن تن خود که تا چنین نکند بالکلیه عاری از شرّ و بدی نباشد، یا باعتبار این که همین جدانشدن از خیر گاهی بدی و شرّیست هر چند هیچ بدی و شرّی دیگر از او صادر نشود، و یا باعتبار این که تا کسی چنان نباشد در واقع نشود که بالکلیه شرّ از او صادر نشود.

۷۵۳۸

لم یعدم النّصر من انتصر بالصّبر.

نایاب نکرده یاری را کسی که یاری جسته بصبر، یعنی کسی که یاری جوید بصبر نمی‌شود که صبر یاری او نکند و او را بمطلب نرساند.

۷۵۳۹

لم یصف الله سبحانه الدّنيا لاولیائه، و لم یضنّ بها علی اعدائه.

صاف نگردانیده خدای سبحانه دنیا را از برای دوستان خود، و بخیلی نکرده بآن بر دشمنان خود، غرض بیان خواری و بی‌اعتباری دنیاست نزد حق تعالی، و این که از برای آن صاف نگردانیده آنرا از برای دوستان خود و آمیخته بکدورات و آلام

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۹۵

گردانیده، زیرا که آنرا لایق جزای ایشان ندانسته تا این که صاف گرداند از برای ایشان، و هر چند ناصاف باشد از برای آخرت که آماده کرده از برای ایشان سودمندترست، و همچنین بسبب این بخیلی نفرموده بآن بر دشمنان خود، زیرا که ایشان اهلیت نعمت و احسانی که وقتی داشته باشد در نظر حق تعالی ندارد، پس اگر دنیا را وقتی می‌بود نزد او بهره نمی‌داد ایشان را از آن مانند آخرت، چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که: اگر دنیا را اعتبار پر پشه بود نزد حق تعالی هر آینه نمی‌چشاندید بکافران شربت آبی از آن.

۷۵۴۰

لم یتّصف بالمرّوة من لم یرع ذمّة اولیائه، و ینصف اعدائه.

و صف پذیر نشده بمرّوت کسی که رعایت نکرده پیمان دوستان خود را، و انصاف و عدل نکرده با دشمنان خود.

۷۵۴۱

لم یلق احد من سرّاء الدّنيا بطنا الاّ منحتة من ضرّائها ظهرا.

برخورده احدی از شادمانی دنیا بطنی را مگر این که عطا کرده دنیا او را از سختی خود ظهری، ظاهر اینست که مراد به «بطن» چیز است که ظاهر و نمایان نباشد و به «ظهر» آنچه ظاهر و نمایان باشد و مراد اینست که: نمی‌شود که هرگاه کسی از دنیا باندک شادمانی برخوردار که ظاهر و نمایان نباشد در عقب آن عطا نکند دنیا باو از شدت و سختی خود قدری ظاهر نمایان، و شارحان نهج البلاغة گفته‌اند که: تخصیص شادمانی ببطن و سختی بظهر، یا باعتبار بطن و ظهر سپر است زیرا که شکم آن بسوی این کس است و پشت آن بسوی دشمن، و یا باعتبار این که در حال جنگ سپر را بر رو می‌کشند پس مردم برمی‌خورند پشت آن و چون آشتی کنند برمی‌دارند آنرا پس برمی‌گردد و بطن آن ظاهر می‌شود و برمی‌خورند مردم بآن، یا این که در حال آشتی مطلقا می‌اندازند آنرا و بطن آن نمایان می‌شود پس بآن اعتبار برخورداردن بطن چیزی تخصیص داده شده بحال دوستی و آشتی، و بظهر آن تخصیص داده شده بحال دشمنی و جنگ، و یا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۹۶

باعتبار اینست که آدمی در حالی که رو می‌آورد بسوی کسی بطن او بجانب اوست و در وقتی که پشت می‌گرداند ظهر او بسوی اوست، پس برخورداردن بطن چیزی مطلقا کنایه شده از اقبال و بظهر از ادبار پس مراد در این فقره مبارکه اینست که بر نمی‌خورد احدی از شادمانی آن اقبالی را مگر این که عطا میکند او را از سختی خود ادباری، و مراد اقبال و ادبار آن احدست نه اقبال و ادبار شادمانی و سختی، و یا باعتبار اینست که مشی در بطون وادیها آسانترست از سیر بر پشته‌ها و تله‌ها، و الله تعالی یعلم.

۷۵۴۲

لم یفد من کانت همته الدّنيا عوضا و لم یقض مفترضا.

کسب نکرده کسی که بوده باشد همت او دنیا عوضی، و بجا نیاورده مفترضی، یعنی کسی که عزم او دنیا باشد و از برای آن سعی کند او عوضی از برای سعی خود بتعب و زحمت آن کسب نکند، زیرا که آنچه کسب کند از دنیا هر قدر که باشد پوچ و باطلست و عوض آن نمی‌تواند شد، و «بجا نیاورده مفترضی را» یعنی امر واجبی را یا امر ضروری را، زیرا که دنیا بهر نحو که باشد می‌گذرد و چندان محتاج بسعی و همت و عزم آن نیست پس وجوب و لزومی ندارد، و ممکن است «یفد» بصیغه مجهول خوانده شود و بنا بر این ترجمه اینست که: «عطا کرده نشده کسی، تا آخر» و حاصل هر دو یکیست.

۷۵۴۳

لم یکتسب مالا من لم یصلحه.

کسب نکرده مالی کسی که اصلاح نکرده آنرا، یعنی در مصارف ضروری و خیر صرف نکرده، یعنی مالی که در آنها صرف نشود در حقیقت مال نیست بلکه وبالست.

۷۵۴۴

لم یرزق المال من لم ینفقہ.

روزی کرده نشده مال کسی که انفاق و خرج نکرده آنرا، یعنی آن در حقیقت مال نیست بلکه وبالست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۹۷

۷۵۴۵

لم یضق شیء مع حسن الخلق.

تنگ نشده چیزی با نیکوئی خوی، یعنی صاحب خوی نیکو چیزی بر او تنگ نمی شود.

۷۵۴۶

لم یفت نفسا ما قدر لها من الرزق.

فوت نشده نفسی را آنچه تقدیر شده برای او از روزی، یعنی نمی شود که تمام آن باو نرسد.

۷۵۴۷

لم یذهب من مالک ما وقی عرضک.

نرفته از مال تو آنچه نگه داشته عرض ترا، یعنی از برای نگهداری عرض خود صرف کرده.

۷۵۴۸

لم یضع من مالک ما قضی فرضک.

ضایع نشده از مال تو آنچه بجا آورده فرض ترا، یعنی در مصرفی داده شده که واجب بوده بر تو مانند زکاة و خمس.

۷۵۴۹

لم یعقل مواعظ الزمان من سکن الی حسن الظنّ بالأیام.

در نیافته پندهای زمانه را کسی که آرام گرفته بسوی نیکوئی گمان بروزگار، یعنی مصائب و نوائب که در زمانه واقع می شود نسبت به هر کس هر یک موعظه و پندیست از او باین که گمان نیکو بروزگار نباید داشت، پس کسی که نیکو کند گمان خود را بآن و آرام گیرد بآن نفهمیده موعظه ها و پندهای آنرا.

۷۵۵۰

لم یضع امرء ماله فی غیر حقّه او معروفه فی غیر اهله الا حرمه الله شکرهم و کان لغیره ودهم.

نگذاشته مردی مال خود را در غیر حق آن، یا احسان خود را در غیر اهل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۹۸

آن مگر این که محروم گردانیده او را خدا از شکر ایشان، و بوده از برای غیر او دوستی ایشان.

۷۵۵۱

لم یتحلّ بالقناعه من لم یکتف بیسیر ما وجد.

زیور نیافته بقناعه کسی که اکتفا نکرده باندک آنچه یافته، یعنی اکتفا نکرده به آن چه یافته هرگاه اندک بوده و طلب زیاده بر آن کرده.

۷۵۵۲

لم یتحلّ بالعفة من اشتهی ما لا یجد.

زیور نیافته بعفت کسی که خواهشی داشته چیزی را که نمی یابد «عفت» بمعنی باز ایستادن از چیزهاست که حرام باشد یا نیکو نباشد، و مراد اینست که عقیف کامل کسیست که خواهش غیر آنچه بیابد و داشته باشد نداشته باشد.

۷۵۵۳

لم یطلع الله سبحانه العقول علی تحدید صفته، و لم یحجبها عن واجب معرفته.

آگاه نگردانیده خدای سبحانه عقلها را بر تحدید صفت او، و منع نکرده آنها را از واجب معرفت او، «تحدید» در اصل بمعنی قرار دادن حدّ و نهایت است از برای چیزی که بآن ممتاز شود از غیر آن، و در اصطلاح بمعنی بیان حقیقت و کنه چیز است و تمییز آن، و مراد در اینجا این معنی است، یعنی حق تعالی آگاه نگردانیده عقلها را بر تمییز حقیقت و کنه صفت خود اما منع نکرده آنها را از قدری که واجبست از شناخت او بلکه قادر گردانیده آنها را بر آن و راه نموده بآن و آن معرفت اوست بوجهی چند که بعقل ثابت شده.

لم یخلق الله سبحانه الخلق لوحشاً و لم يستعملهم لمنفعة.

نیافریده خدای سبحانه خلق را از برای وحشتی، و کار نفرموده ایشان را از برای منفعتی، یعنی خلق نکرده از برای این که تنها بوده و وحشت داشته از آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۹۹

پس خلق کرده ایشان را از برای انس گرفتن بایشان و دفع آن وحشت، و کار نفرموده ایشان را باوامر و نواهی که فرموده از برای منفعتی که برسد باو از آنها، بلکه خلق نکرده ایشان را مگر از برای این که عبادت کنند و امر نفرموده ایشان را بعبادت مگر از برای منفعت ایشان و رسیدن بسبب آن بمراتب عالیه، پس آنچه مقتضای کرم وجود است از آن جانب بعمل آمده و هرگاه بعضی اطاعت نکنند و مستحقّ عذاب و عقاب گردند بسبب تقصیر ایشانست و قدحی در حسن ایجاد ایشان نمی‌کند چنانکه در موضع خود توضیح و تفصیل کلام در آن شده «۱».

لم یخل الله سبحانه عباده من حجة لازمة او محجة قائمة.

خالی نگذاشته خدا بندگان خود را از حجتی لازم یا محجتی قائم، یعنی برپا ایستاده، و «حجت» بمعنی برهانست، و «محجه» بمعنی جاده راه و وسط آنست، و مراد اینست که حق تعالی هرگز خالی نگذاشته بندگان خود را از حجتی لازم، یعنی از پیغمبر یا امامی که تمام کند حجت خدا را بر ایشان و لازم شود بر ایشان اطاعت و انقیاد، و همچنین از راه واضحی از برای نجات و رستگاری که ثابت باشد و تغییر و تبدیلی در آن نرود تا این که هر که اطاعت و فرمانبرداری کند بمراتب عالیه رسد، و هر که نکند عذری نباشد از برای او که دلیل و راهنمایی نداشتیم یا این که راه را نمی‌دانستیم.

لم تره سبحانه العقول فتخبر عنه بل كان تعالى قبل الواصفين به له.

ندیده‌اند خدای سبحانه را عقلها پس خبر دهند از او بلکه بود حق تعالی اول وصف کنندگان او، یعنی عقلها ندیده‌اند او را و نرسیده‌اند بکنه او تا این که توانند خبر داد از او، یعنی از وصف و چگونگی او بلکه حق تعالی اول خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۰۰

وصف خود کرده بزبان وحی و الهام و بعد از آن عقلها بآن نحو وصف او کنند و تصدیق کنند بآن و این بنا بر اینست که «قبل» بضمّ قاف و باء خوانده شود بمعنی اول، و ممکن است که بفتح قاف و سکون باء خوانده شود و مراد همین معنی باشد، یعنی بلکه بود حق تعالی قبل از وصف کنندگان او، یعنی پیش از ایشان در وصف کردن خود و وصف کنندگان از آن رو وصف او کنند.

و در نهج البلاغه عبارت بر این نحو است:

«لم ترک العیون فتخبر عنک بل کنت قبل الواصفین من خلقک» یعنی ندیده‌اند ترا چشمها پس خبر دهند از تو بلکه بوده تو قبل از وصف کنندگان از خلق تو» و پوشیده نیست که بنا بر این «قبل» البته باید که بفتح خوانده شود بمعنی «پیش» و بضمّ بمعنی اول نمی‌تواند بود، زیرا که حق تعالی اول وصف کنندگان از خلق خود نیست و بر تقدیر فتح باین معنی که در اینجا مذکور شد در عبارت آنجا نیز مراد می‌تواند بود، یعنی بلکه بودی پیش از وصف کنندگان از خلق تو در وصف کردن خود و ایشان همه از آن رو وصف تو میکنند نهایت بنا بر این معنی «عقول» چنانکه در اینجاست انساب است از «عیون» بمعنی چشمها که در آن جاست چنانکه بر صاحبان عقول پوشیده نیست.

و ممکن است که مراد پیشی بر جنس وصف کنندگان باشد که آن جسم است و مراد ردّ بر جمعی باشد که وصف حق تعالی کنند بجسمیت و لواحق آن، باین که ایشان حق تعالی را ندیده‌اند که خبر توانند داد از او باین اوصاف، یعنی این خبر ایشان از راه عقل و خرد نیست، زیرا که دلیل عقلی بر آن نیست، آنچه احتمال می‌رود اینست که از راه حسّ باشد و آن هم باطلست، زیرا که ایشان ندیده‌اند او را بلکه.

بوده تو پیش از جنس همه ایشان که جسم است پس چگونه موصوف باشی بجسمیت و لواحق آن، و ممکن است که «قبل» بکسر قاف و فتح باء خوانده شود بمعنی نزد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۰۱

و «من خلقک» متعلق باشد به «کنت» نه «بواصفین» و مراد این باشد که بلکه بوده تو نزد وصف کنندگان از جمله خلق تو، یعنی هر چه را ایشان وصف میکنند در واقع خلق تست نه تو چنانکه این مضمون در خطب مأثوره دیگر نیز وارد شده پس هرگاه ترا وصف کنند بوده تو نزد ایشان بنا بر وصف ایشان از جمله خلق خود.

و ابن ابی الحدید در شرح خود «قبل» را بفتح قاف خوانده و گفته که:

مراد اینست که چشمها ترا ندیده‌اند که خبر دهند از تو بر سبیل مشاهده بلکه بوده تو پیش از آنها، یعنی قدیم و ازلی پس جسم و اعراض آنها نیستی «۱» و آنچه از آنها نباشد مشاهده آن محال باشد و خبر از آن بعنوان مشاهده ممکن نباشد.

و محقق بحرانی نیز در شرح خود بفتح قاف خوانده و گفته که:

غرض تنزیه حق تعالی است از وصف مشبّهه و نحو ایشان و اخبار ایشان از او بصفاتى که از شأن آنها اینست که اخبار کنند از آنها بینندگان از روی مشاهده با اعتراف ایشان به آن که اخبار ایشان از روی دیدن نیست، و چون اخبار از محسوسات و آنچه از شأن آن باشد که احساس کرده شود صادق نیست مگر این که مستند بحسّ باشد لابدّ لازم دارد سلب رؤیت چشمها او را سلب اخبار از او، از جهت آنها و کذب اخبار از او به آن چه دانسته نشود از جهت آنها، و «بلکه بوده پیش از وصف کنندگان از خلق خود» تعلیلی است از برای سلب رؤیت که مستلزم سلب اخبار از آنست بقیاس بر این وجه «بوده تو پیش از وصف کنندگان، و هر که بوده باشد پیش از وصف کنندگان او، ندیده‌اند وصف کنندگان او را، پس خبر نتوانند داد از او» و این کبری از مشهورات مظنونات است در بادی نظر، و این کفایت از برای خطیب هر چند هرگاه از پی رفته شود کلی نباشد، زیرا که نیست چنین که هر چه پیش از ما باشد باطل باشد اخبار ما از او، و ممکن است حمل آن بر وجه تحقیق باین که حمل شود قبلت بر قبلت ذاتی، زیرا که آن مستلزم تنزیه حق تعالی است از جسمیت و لواحق آن و آن مستلزم امتناع رؤیت است که آن مستلزم کذب اخبار از اوست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۰۲

از وجه مشاهده حسیه».

تمام شد کلام او.

و پوشیده نیست تکلف و تعسف در آنچه هر دو گفته‌اند و فساد وجه خطابی که شارح دوم گفته، و همچنین فساد دعوی که قبل از این کرده که اخبار از محسوسات البته باید که مستند بحسّ باشد و الله تعالی یعلم.

۷۵۵۷

لم یترک الله سبحانه خلقه مغفلا و لا امرهم مهملًا.

وانگذاشته خدای سبحانه خلق خود را مغفل، و نه کار ایشان را مهمل، «مغفل» بصیغه مفعول «۱» چیزی را گویند که غافل شده باشند از آن و نپرداخته باشند بآن، و «مهمل» چیز است مثل شتر و نحو آن که رها کرده باشند و واگذاشته باشند آنرا بخود و کار نفرمایند و مراد اینست که حق تعالی از خلق خود غافل نشده و نه کار ایشان را بایشان واگذاشته که رها کرده باشد ایشان را سرخود که هر چه خواهند کنند بلکه اوامر و نواهی فرموده که باید اطاعت و انقیاد آنها کنند.

۷۵۵۸

لم یخل الله سبحانه عباده من نبیّ مرسل او کتاب منزل.

خالی نگذاشته خدای سبحانه بندگان خود را از پیغمبری که فرستاده شده باشد یا کتابی که فرود آمده باشد بلکه پیغمبران فرستاده و کتابها نازل فرموده تا این که عذری از برای ایشان نماند و حجت بر ایشان تمام باشد.

۷۵۵۹

لم یتناه سبحانه فی العقول فیکون فی مهبط فکرها مکثفا، و لا فی روایات خواطرها محددا مصرفا.

بنهایت نرسیده خدای سبحانه در عقلها پس بوده باشد در جایگاه وزیدن فکر آنها چگونگی کرده شده، و نه در اندیشه‌های خاطرهای آنها تحدید کرده شده و تبیین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۰۳

کرده شده، یعنی عقلها بنهایت معرفت حق تعالی نرسیده‌اند که کنه ذات اقدس او را دانسته باشند یا این که عقلها احاطه باو نکرده‌اند چه هر چه چیزی احاطه کند بآن متناهی می‌شود در آن، و مراد همانست که کنه ذات اقدس او در نیامده در عقلها پس بوده باشد در آنچه فکر ایشان بآن وزیده چگونگی کرده شده، یعنی چگونگی آنرا دانسته باشند، بلکه بنهایت معرفت او نرسیده‌اند یا احاطه باو نکرده‌اند پس نه در جایگاه وزیدن فکر آنها چگونگی کرده شده است، و نه در اندیشه‌های خاطرهای آنها از فکر خود تمییز کرده شده و تبیین کرده شده، یعنی تمییز کنه ذات او نکرده‌اند و پی بآن نبرده‌اند، و «تبیین آن نکرده‌اند» یعنی آن را واضح نکرده‌اند و کشف پرده خفا از آن ننموده‌اند، و ممکن است مراد به «محدّد» تحدید کرده شده باجزاء باشد چنانکه لازم تحدید اصطلاحی است و «مصرف» بمعنی تغییر داده شده باشد و مراد این باشد که در عقلها در نیامده پس نه در جایگاه وزیدن فکر آنها چگونگی کرده شده است و نه در اندیشه‌های خاطرهای آنها تحدید کرده شده تغییر داده شده، و مراد تغییر بترکیب از اجزاء و تحلیل به آنها باشد چنانکه محقق بحرانی گفته، یا بودن آن قابل حرکت و تغییر چنانکه ابن ابی الحدید گفته، و بنا بر این مراد ردّ بر مشبّهه مجسمه باشد چه جسمیت لازم دارد قبول حرکت و تغییر را و الله تعالی یعلم.

۷۵۶۰

لم تطل امرء من الدنیا دیمه رءاء الا هتنت علیه مزنه بلاء.

سایه نینداخته مردی را از دنیا ابر وسعت و فراخی مگر این که بریزد بر او اُبر بلائی، و در بعضی نسخه‌ها «تطلّ» بطای بی نقطه است و بنا بر آن ترجمه اینست که:

مشرف نشده مردی را، و حاصل هر دو یکیست و مراد اینست که هیچ نعمتی از دنیا نمی‌شود که زحمتی در عقب نداشته باشد.

۷۵۶۱

لم یخلقکم اللّٰه سبحانه عبثا، و لم یترکم سدی، و لم یدعکم فی ضلاله و لا عمی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۰۴

نیافریده شما را خدای سبحانه عبث، و ترک نکرده شما را رها کرده شده، و وانگذاشته شما را در گمراهی و نه در کوری، مراد گمراهی و کوری است که از جانب حق تعالی باشد باین که دلیل و هادی از برای ایشان تعیین نکرده باشد پس ناچار در گمراهی و کوری افتند و این منافات ندارد باین که بعضی در گمراهی و کوری باشند بسبب عدم اطاعت و پیروی آن دلیل و هادی که حق تعالی تعیین فرموده.

۷۵۶۲

لم یحلل اللّٰه سبحانه فی الاشیاء فیکون فیها کائنات، و لم ینأ عنها فیقال هو عنها بائن.

فرود نیامده خدای سبحانه در چیزها پس بوده باشد در آنها کائنات، و دور نیست از آنها پس گفته شود که او از آنهاست بائن، «کائن» بمعنی موجود و صاحب کون و هستی است، و «بائن» بمعنی بریده و جداست، و مراد اینست که حق تعالی مجرد است و جا و مکانی ندارد پس فرود نیامده در چیزی و جانگرفته در آن اما دور نیست از هیچ چیز و ظاهر و باطن هر چیز منکشف است نزد او چنانکه گویا از هیچ چیز جدا و بریده نشده و بهر چیز پیوسته است بلکه در باطن هر چیز در آمده.

۷۵۶۳

لم یوفّق من استحسن القبیح، و اعرض عن قول النّصیح.

توفیق داده نشده کسی که نیکو شمارد زشت را، و اعراض کند از گفته نصیحت‌کننده، یعنی هر یک از اینها در کسی که باشد این نشان بی‌توفیقی اوست، یعنی مهیا نکردن حق تعالی اسباب خیر را از برای او و واگذاشتن او بخود.

۷۵۶۴

لم یأمر کم اللّٰه سبحانه آلا بحسن، و لم ینهکم آلا عن قبیح.

امر نکرده شما را خدای سبحانه مگر بچیز نیکویی، و نهی نکرده شما را مگر از چیز زشتی، یعنی هر چه حق تعالی امر بآن کرده در واقع و نفس الامر قطع نظر از امر حق تعالی بآن خوبی و حسنی داشته که حق تعالی بآن سبب امر بآن کرده،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۰۵

و هر چه نهی از آن کرده در واقع و نفس الامر زشتی و قبیحی داشته که حق تعالی بآن اعتبار نهی از آن کرده، و چنین نیست که هیچ تفاوتی میان آنها و اینها نباشد و با وجود آن حق تعالی بی‌سببی و مرجحی امر به آنها کرده باشد و نهی از اینها، و اگر عکس این می‌فرمود نیز جایز بود و این صریح است در اثبات حسن و قبح عقلی چنانکه مذهب شیعه و معتزله است و ردّ انکار آنها چنانکه فرقه اشاعره از اهل سنت کرده‌اند و گفته‌اند که: هیچ حسن و قبحی قطع نظر از امر شارع و نهی او تعالی شأنه نیست، و هیچ تفاوتی در واقع میان چیزها نیست، و حق تعالی بی‌سبب و مرجحی امر ببعضی کرده و نهی از بعضی، و بعد از آن که امر بچیزی کرد آن چیز حسن است باین معنی که خدا امر بآن کرده و بعد از این که نهی از چیزی کرد آن چیز قبیح است باین معنی که خدا نهی از آن کرده، و اگر عکس میکرد هیچ قصوری نداشت و آنها قبیح می‌شد و اینها حسن، و فقیر در حواشی شرح مختصر تحقیق این مسئله بر وجهی که باید نموده و اینجا گنجایش زیاده بر این ندارد.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف کسی که ثنا کرده بر او و مدح فرموده او را:

۷۵۶۵

لم تقتله قاتلات الغرور، و لم تغمّ علیه مشتبهات الامور.

نکشته او را کشنده‌های غرور، و پوشیده نشده بر او مشبهات امور، یعنی هلاک نکرده او را هلاک‌کننده‌های قریب شیطان و نفس و دنیا و أمثال آنها، و پوشیده نشده بر او مشتهبه‌های أمرها، یعنی اموری که حق و باطل در آنها بر اکثر مردم مشتبه باشد بلکه حق و صواب و باطل و خطا در هر باب بر او واضح و لایح است و اشتباهی ندارد و این بنا بر اینست که «تغمّ» بغین نقطه‌دار باشد چنانکه در اکثر نسخه‌هاست و بضمّ تا و فتح غین و تشدید میم باشد و در بعضی نسخه‌ها بعین بی نقطه است و بنا بر این بفتح تا و سکون عین و تخفیف میم باشد و ترجمه این باشد که ملتبس و مشتبه نیست بر او مشتبهات امور، و حاصل هر دو یکیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۰۶

۷۵۶۶

لم یفکر فی عواقب الامور من وثق بزور الغرور، و صبا الی زور السرور.

فکر نکرده در عاقبت‌های امور کسی که اعتماد کرده بر دروغ غرور و میل کرده بسوی دروغ سرور. مراد به «دروغ غرور» وعده‌های دروغست که غرور و فریب دنیا باین کس می‌دهد، و به «دروغ سرور» شادمانی‌های دروغست که باز آن غرور و فریب وعده بآن می‌دهند و بعمل نمی‌آید و این بمنزله ذکر خاص بعد از عام است و در بعضی نسخه‌ها «وصبا (تا آخر)» نیست و مراد اینست که کسی که اعتماد کند بر وعده‌های دروغ فریب دنیا و سعی کند از برای آنها البته فکر نکرده در عاقبت‌های امور خود، و اگر کسی فکر کند در آنها میدانند که آنها بر تقدیری که حاصل شود فانی و زایل است و بکار او نمی‌آید بلکه باعث زیادت‌ی و وبال او می‌شود سعی از برای چیزی باید که پاینده و باقی باشد که آن سرای آخرت و نعمت‌های آنست.

۷۵۶۷

لم یصدق یقین من اسرف فی الطلب، و اجهد نفسه فی المكتسب.

راست نیست یقین کسی که از حد بگذرد در طلب، و بتعب اندازد نفس خود را در مکتسب، یعنی یقین او باحوال مبدأ و معاد درست نیست و اگر نه بایست که بداند که زیاده بر میانه روی در طلب و کسب در کار نیست و باعث فوت مهمات آخروی می‌شود پس اجتناب کند از آن.

۷۵۶۸

لم یعقل من و له باللعب، و استهتر باللهو و الطرب.

دریافت نکرده کسی که شیفته شده بلعب و حریص گردانیده شده بلهو و طرب.

«دریافت نکرده»، یعنی صاحب عقل و دریافت نیست، و «لهو و لعب» هر دو بمعنی بازیست، و «طرب» بمعنی شادی و اندوه هر دو آمده و مراد در اینجا شادیست و جمعی از اهل لغت «طرب» را بمعنی خفت و سبکی که آدمی را عارض می‌شود در وقت شدت فرح یا حزن گفته‌اند و آنهم مراد می‌تواند بود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۰۷

[حرف لام بلفظ «لو»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف لام بلفظ «لو» بلام ثابت‌ه یعنی لامی که جزء کلمه است و از حروف شرطست و از برای تعلیق امریست بامری باین نحو که اگر فلان می‌بود فلان می‌بود، و غرض بیان امتناع اول است بسبب امتناع دویم چنانکه مذهب جمعی از محققین اهل عربیت است، یا بیان این که امتناع دویم و عدم وقوع آن بسبب امتناع اول و عدم وقوع آنست که اگر اول واقع می‌شد البته دویم نیز واقع می‌شد چنانکه مذهب اکثر ایشانست و گاهی مستعمل می‌شود باین معنی که اگر فلان هم می‌بود فلان می‌بود در جائی که مظنه این باشد که بر تقدیر وقوع اول دویم واقع نمی‌بود و غرض رد آن گمانست، یا این که اگر فلان هم نمی‌بود فلان می‌بود در جائی که مظنه این باشد که بر تقدیر نبودن اول دویم می‌بود، و غرض رد آن گمانست، و گاه هست که مراد مجرد اینست که بر تقدیر وقوع اول باید که دویم واقع باشد یا این که بر تقدیر عدم وقوع فلان باید فلان واقع نباشد و چون

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۰۸

غالب در «لو» «۱» تعلیق در ماضیست و استعمال آن در تعلیق در مستقبل کمست بخلاف «ان» که غالب در «ان» تعلیق در مستقبل است هر چند بلفظ ماضی باشد بنا بر این ما در ترجمه فقرات مبارکه بر تعلیق در ماضی حمل می‌کنیم مگر در جائی که بحسب معنی تعلیق در مستقبل آنسب باشد چنانکه ظاهر خواهد شد. فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۵۶۹

لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا.

اگر برخیزد پرده زیاد نشوم من بحسب یقین، یعنی یقین من زیاد نشود، یعنی یقین من بأحوال مبدأ و معاد بمرتبه کاملست که اگر پرده برخاسته شود و معانی مشاهده کنم یقین من زیاد نمی‌شود، زیرا که زیاده بر آن یقین که دارم نمی‌باشد و «لو» در اینجا بمعنی سیم است که در معانی آن مذکور شد و مراد اینست که اگر پرده هم برخاسته شود که مظنه اینست که یقین در آن وقت زیاد شود یقین من زیاد نمی‌شود باعتبار این که در نهایت مرتبه کمالست و زیاده بر آن متصور نیست.

۷۵۷۰

لو استوت قدمای من هذه المداحض لغیرت اشیاء.

اگر راست می‌شد پاهای من از این لغزشگاهها هر آینه تغییر داده بودم چیزی چند را، مراد اینست که خلفای سابق بدعتی چند در دین کرده بودند که اگر من

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۰۹

مستقل می‌بودم تغییر آنها می‌بایست نهایت من مستقل نشدم و فتنه‌ها و جنگها روداد که هر یک از آنها جایگاه لغزش پای خلافت من بود و با آنها استقلال و استواری نداشت آن، بنا بر آن تغییر ندادم آنها را.

و ممکن است مراد تعلیق در مستقبل باشد و ترجمه این باشد: اگر راست شود پاهای من از این لغزشگاهها هر آینه تغییر دهم چیزی چند را، یعنی بدعت‌هایی را که پیش از این شده، و محقق بحرانی در شرح نهج البلاغه بجای «من»: «فی» نقل کرده و «لغزشگاهها» را تفسیر کرده به «مسائل مشکله اجتهادیه» که اقدام عقول در آنها می‌لغزد و خلفای سابق در آنها لغزیده‌اند، و «راست شدن قدمها را در آنها» کنایه گرفته از تمکن از اجرای احکام شرعی بر نهج حق و دفع بدعت‌های خلفای سابق، و بنا بر این مراد اینست که من متمکن نشدم از آن و اگر متمکن می‌شدم هر آینه تغییر می‌دادم چیزی چند را از احکام ایشان، و پوشیده نیست که تفسیر «لغزشگاهها» بفتنه‌ها و جنگها چنانکه ما کردیم ظاهرتر می‌نماید، خصوصا بنا بر لفظ «من» چنانکه در این کتاب و اکثر نسخ نهج البلاغه نیز نقل شده با آنکه بسیاری از احکامی که تغییر آنها می‌بایست چنین نبود که از راه اشکال آنها قدم ایشان لغزیده باشد در آنها، بلکه بدعتی چند بود که کرده بودند از برای اغراض خود.

۷۵۷۱

لو ضربت خیشوم المؤمن علی ان بیغضنی ما ابغضنی، و لو صببت الدتیا بجملتها علی المنافق علی ان یحبتنی ما احبتنی.

اگر بزخم خیشوم مؤمن را بر این که دشمن دارد مرا دشمن نمی‌دارد مرا، و اگر بریزم دنیا را بتمام آن بر منافق بر این که دوست دارد مرا دوست نمی‌دارد مرا.

«خیشوم» منتهای بینی است و گاهی بر اصل بینی اطلاق می‌شود، و بعضی گفته‌اند که: آن پرده میانه دو سوراخ بینی است و مراد اینست که دوستی مؤمنان با من بمرتبه‌ایست که اگر بالفرض بینی مؤمن را بشمشیر زخم از برای این که دشمن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱۰

دارد مرا هر آینه دشمن نمی‌دارد مرا، و دشمنی منافقان با من بمرتبه‌ایست که اگر تمام دنیا را بیکی از ایشان بدهم تا این که دوست دارد مرا دوست نمی‌دارد مرا، و در نهج البلاغه تتمه از برای این کلام معجز نظام نقل شده که در آن وجه هر دو حکم ذکر شده و آن اینست که این بسبب اینست که تقدیر شده پس گذشته بر زبان نبی امی صلی الله علیه و آله این که گفته: دشمن نمی‌دارد ترا مؤمنی و دوست نمی‌دارد ترا بدبخت منافقی، و مراد اینست که این معنی تقدیر شده، یعنی علم حق تعالی بآن تعلق گرفته و پیغمبر خبر از آن داده پس محالست که خلاف آن واقع شود بهر سببی از اسباب که که فرض وقوع آن بشود.

و پوشیده نیست که از این لازم نمی‌آید که ایشان مجبور باشند در آنها، زیرا که علم حق تعالی علت نیست بلکه تابع است پس چون هر یک از ایشان البته چنان خواهند بود هر چند با اختیار خود باشد حق تعالی چنان دانسته و اگر اختیار خلاف آن می‌کردند حق تعالی خلاف آن را می‌دانست و بر هر تقدیر بر ایشان جبری نیست و با وجود این خلاف آنچه علم حق تعالی بآن تعلق گرفته محالست که واقع شود.

۷۵۷۲

لو ان الموت یشتري لاشتره الاغنیاء.

اگر مرگ خریده می‌شد هر آینه می‌خریدند آنرا توانگران، ممکن است که مراد این باشد که توانگر را چندان حرص خریدن چیزها و جمع آنها باشد که اگر مرگ را می‌توانست خرید آنرا هم می‌خریدند و بفکر خسران و زیان آن نمی‌افتادند، یا این که مضایقه از زبان آن نمی‌داشتند چنانکه می‌خرند چیزی چند را که باعث هلاکت آخروی ایشان می‌شود و باکی ندارند از آن، یا این که می‌خریدند آنرا تا در فرمان ایشان باشد و کاری بایشان نداشته باشد، یا مرگ دشمنان خود را یا جمعی که میراث آنها بایشان برسد می‌خریدند، یا مراد بعضی از اغنیاء باشد که تعب و زحمت زیاد می‌کشند در حفظ توانگری خود و این که ایشان بمرتبه از زندگانی خود تنگ می‌آیند که اگر مرگ خریده می‌شد ایشان می‌خریدند، و فقرا اگر چه گاهی ایشان نیز تعب و زحمت زیاد می‌کشند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱۱

و آرزوی مرگ میکنند نهایت شاید بآن مرتبه نرسد که اگر توانند خرید بخردند بلکه گاهی بزبان اظهار آرزوی آن کنند اما بدل هرگز راضی بآن نشوند، یا این که فقیری که بآن مرتبه رسد قادر بر خریدن مرگ کجا باشد پس کسی که آنرا بخرد توانگری خواهد بود که از زندگانی خود تنگ آمده باشد و الله تعالی یعلم.

۷۵۷۳

لو رأیتم البخل رجلا لرایتموه شخصا مشوھا.

اگر می‌دیدید بخیلی را بصورت مردی هر آینه می‌دیدید آنرا شخصی زشت گردانیده شده.

۷۵۷۴

لو عقل اهل الدتیا لخربت الدتیا.

اگر عاقل می‌بودند اهل دنیا هر آینه خراب می‌شد دنیا، زیرا که اگر همه عاقل کامل بودند کسی از ایشان مشغول کار دنیا نمی‌شد و نظام آن بر هم می‌خورد و خراب می‌شد.

۷۵۷۵

لو کان لریک شریک لاتتک رسله.

اگر می‌بود از برای پروردگار تو شریکی هر آینه می‌آمد ترا پیغمبران او، این دلیلست اقناعی بر نفی شریک از برای حق تعالی، زیرا که اگر شریکی می‌بود از برای او نمی‌شد که پیغمبران او نیابند و اوامر و نواهی نیاورند پس چون هرگز خبری از او بمردم نمی‌رسد این دلیلست بر این که شریکی از برای او نباشد و کسی که اندک تأمل کند او را در این شبهه نمی‌ماند.

۷۵۷۶

لو ارتفع الهوی لائف غیر المخلص من عمله.

اگر برمیخاست هوا و هوس هر آینه ننگ می‌داشت غیر مخلص از عمل خود، مراد به «مخلص» کسیست که خالص کرده باشد اعمال خود را از برای حق تعالی و بهیچ وجه آمیخته بغرض دیگر نکرده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۱۱۲

۷۵۷۷

لو ظهرت الآجال لافتضحت الآمال.

اگر آشکار می‌شد اجلها هر آینه رسوا می‌شدند امیدها، مراد به «اجل» مدت عمرست یا مرگ، و مراد اینست که اگر مدت عمرها یا مرگها آشکار می‌شد، یعنی مردم می‌دانستند که مدت عمر ایشان چه قدرست یا مرگ ایشان چه وقتست رسوا می‌شد امیدها، یعنی باطل و زایل می‌شد آنها، و نبود این امیدهای دور و دراز که از برای خود قرار می‌دهند.

۷۵۷۸

لو خلصت النیّات لزکت الاعمال.

اگر خالص شود نیتها هر آینه پاکیزه گردد عملها یا افزایش کند عملها.

۷۵۷۹

لو صحّ العقل لاغتتم کلّ امرء مهله.

اگر صحیح باشد عقل هر آینه غنیمت شمارد هر مردی مهلت خود را، یعنی آیام حیات خود را و آنرا بعثت صرف نکند بلکه صرف نکند مگر در چیزی که بکار آخرت او آید.

۷۵۸۰

لو عرف المنقوص نقصه لساء ما یری من عبیه.

اگر می‌دانست ناقص کرده شده نقصان خود را هر آینه بد می‌آمد او را آنچه می‌بیند از عیب خود، ظاهر اینست که مراد به «ناقص کرده شده» کسیست که حق تعالی مرتبه او را یا اجر و ثواب او را کم کرده بسبب عیبی که در اخلاق یا اعمال او باشد، و مراد این باشد که اگر چنین کسی می‌دانست قدر نقص را که باو رسیده و این که آن چه نقصان عظیمیست هر آینه بد می‌آمد او را آنچه می‌بیند از عیب خود و زایل میکرد آنرا از خود.

۷۵۸۱

لو انّ اهل العلم حملوه بحقه لاحبهم الله و ملائکته و لکنهم حملوه لطلب الدتیا فمقتهم الله تعالی و هانوا علیه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۱۱۳

اگر بودی این که اهل علم برداشته بودند آنرا بحق آن هر آینه دوست می‌داشت ایشان را خدا و فرشتگان او، و لیکن ایشان برداشته‌اند آنرا از برای طلب دنیا، پس دشمن داشته ایشان را خدای بلند مرتبه، و خوار شده‌اند بر او. مراد مذمت جمعیست از علما که طلب علم را از برای دنیا کرده باشند.

۷۵۸۲

لو انّ العباد حین جهلوا وقفوا لم یکفروا و لم یضلّوا.

اگر این که بندگان هنگامی که ندانند می‌ایستادند کافر نمی‌شدند و گمراه نمی‌شدند، یعنی اگر بندگان وقتی که چیزی را ندانند هرگاه بشنوند می‌ایستادند و انکار نمی‌کردند هرگز کافر و گمراه نمی‌شدند بلکه اگر چیزی باشد که اعتقاد بآن ضرور باشد حق تعالی بر ایشان ظاهر کند تا کافر و گمراه نباشند اما هرگاه انکار کنند و حکم ببطال آن کنند بی‌دلیل و برهانی، این از راه تعصب و عنادست، و با وجود آن گاه هست که حق تعالی ایشان را بخود وامی‌گذارد و حق را بر ایشان ظاهر نمی‌کند پس هرگاه آن امری باشد که اعتقاد بآن ضرور باشد بسبب انکار آن کافر و گمراه میشوند، و ممکن است که مراد خصوص حکم امامت باشد و این که هرگاه آنرا ندانند هرگاه بایستند و توقف کنند کافر و گمراه نمی‌شوند، یعنی گمراهی زیادی مانند

گمراهی کافر بلکه مستضعف خواهند بود اما هرگاه توقف نکنند و بامامت ائمه ضلال قائل شوند ایشان کافر شوند یا در حقیقت بنا بر قول بکفر ایشان، و یا بمنزله کافر بنا بر قول مشهور، و ممکن است که «یضلاً» از باب افعال خوانده شود و ترجمه این باشد که «کافر نمی‌شدند و گمراه نمی‌گردانیدند دیگران را» و بنا بر این احتیاج نیست بتخصیصی که در توجیه «گمراه نمی‌شدند» شد و الله تعالی یعلم.

۷۵۸۳

لو ان الناس حين عصوا انابوا و استغفروا لم يعذبوا و لم يهلكوا.

اگر این که مردم هنگامی که عصیان می‌کردند بازگشت می‌کردند و طلب آمرزش می‌نمودند عذاب کرده نمی‌شدند و هلاک نمی‌شدند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱۴

۷۵۸۴

لو رأيتم الاجل و مسيره لا بغضتم الامل و غروره.

اگر می‌دیدید اجل و حرکت آنرا هر آینه دشمن می‌داشتید امل و فریب آنرا، مراد به «اجل» مدت عمرست، و به «حرکت آن» رفتن آن، یا مرگ، و به «حرکت آن» آمدن آن، و مراد اینست که: اگر می‌دیدید آنرا و این که بچه تندی می‌رود یا بچه تندی می‌آید دشمن می‌داشتید امید را و فریب آنرا، و امیدی از برای خود قرار نمی‌دادید و فریب آن نمی‌خوردید.

۷۵۸۵

لو فكرتم في قرب الاجل و حضوره لامرّ عندكم حلو العيش و سروره.

اگر فکر می‌کردید در نزدیکی اجل و حاضر شدن آن هر آینه تلخ می‌شد نزد شما زندگانی شیرین و شادمانی آن، مراد به «اجل» در اینجا مرگست.

۷۵۸۶

لو احبتي جبل لتهافت.

اگر دوست می‌داشت مرا کوهی هر آینه می‌ریخت پاره پاره، غرض اینست که دوستان من نمی‌شود که در دنیا ببلاها و مصیبتها گرفتار نگردند که باعث زیادتی مراتب ایشان باشد در آخرت.

۷۵۸۷

لو زهدتم في الشهوات لسلمتم من الآفات.

اگر بی‌رغبت می‌شدید در خواهشها هر آینه سالم می‌بودید از آفتها.

۷۵۸۸

لو صحّ يقينك لما استبدلت الفاني بالباقي، و لا بعث السنّي بالذتيّ.

اگر صحیح شود یقین تو هر آینه بدل نکنی فانی را باقی، و نه بفروشی بلند مرتبه را بیست مرتبه، و «بدل کردن چیزی بچیزی» اینست که دویم را بدهند و اول را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱۵

بگیرند، و مراد به «فانی و پست مرتبه» دنیاست، و به «باقی و بلند مرتبه» آخرت.

۷۵۸۹

لو اعتبرت بما اضعفت من ماضي عمرک لحفظت ما بقي.

اگر عبرت بگیری به آن چه ضایع کردی از عمر خود هر آینه نگهداری آنچه را باقی مانده، یعنی آن را ضایع نکنی و همین در چیزی صرف کنی که بکار تو آید.

۷۵۹۰

لو كنتا نأتی ما تأتون لما قام للدين عمود و لا اخضرّ للايمان عود.

اگر بودیم ما چنانکه می‌کردیم آنچه را می‌کنید شما هر آینه بر پا نمی‌ایستاد از برای دین ستونی و نه سبز می‌شد از برای ایمان چوبی، مراد بیان عصمت خود و سایر ائمه طاهرین است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این که اگر ایشان نیز مانند دیگران گناه می‌کردند از برای بارگاه دین ستونی برپا نمی‌ایستاد، و در ریاض ایمان چوبی سبز نمی‌شد.

۷۵۹۱

لو حفظتم حدود الله سبحانه لعجل لكم من فضله الموعود.

اگر نگهداری کنید شما حدّهای خدای سبحانه را هر آینه تعجیل فرماید از برای شما از فضل خود وعده کرده شده را، مراد به «حدّهای خدای سبحانه» همه حدود و آداب شرعیه است که در عبادات و غیر آنها قرار داده یا خصوص حدودی که از برای بعضی محرّمات مقرر فرموده و مراد اینست که رعایت

و حفظ آنها یا اینها باعث این می شود که حق تعالی تعجیل کند از راه فضل خود در رسانیدن روزی بندگان که وعده کرده و فرموده که آن در آسمانست، یعنی تعجیل کردن در فرستادن بارانها که سبب وسعت و فراخی روزی می گردد و غیر آنها از اسباب آن، و ممکن است که مراد به «وعده کرده شده» استجاب دعا باشد که حق تعالی وعده کرده از برای کسی که بخواند او را، یا مراد نصرت و غلبه بر اعدا و دشمنان باشد چنانکه فرموده: «ان تنصروا الله ینصرکم اگر یاری کنید شما خدا را یاری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱۶

کند خدا شما را» و بنا بر این اشاره می شود بتفسیر آیه کریمه و این که مراد «به یاری کردن ایشان خدا را» نگهداری حدود اوست، و به «یاری کردن خدا ایشان» را نصرت و غلبه دادن بر اعدا و دشمنان.

و ممکن است نیز که مراد به «موعود» ظهور حضرت قائم باشد صلوات الله و سلامه علیه و «نگهداری جمعی از مردم حدود حق تعالی را چنانکه باید» هرگاه بقدری باشند که آن کافی باشد در نصرت آن حضرت سبب تعجیل در ظهور آن حضرت گردد و این منافات ندارد با این که ظهور آن حضرت در زمانی شود که ظلم و ستم در جهان بسیار شود چنانکه در احادیث وارد شده زیرا که ممکن است که با وجود بسیاری ظلم در آن وقت جمعی خاص باشند که نگهداری حقوق خدا چنانکه باید بکنند و ناصر آن حضرت توانند شد بخلاف سایر اوقات که هر چند ظلم کمتر باشد آن نحو مخلصان و یاری کنندگان نباشد، و ممکن است نیز که مراد این باشد که اگر شما اتفاق کنید بر نگهداری حدود حق تعالی تعجیل فرماید حق تعالی در ظهور آن حضرت، زیرا که دیگر مانعی از آن نباشد، و این منافات ندارد با این که این معنی متحقق نشود و آخر ظهور آن حضرت در زمانی شود که ظلم فرو گیرد زمین را بسبب این که از حد در گذرانند ظلم را چنانکه حق تعالی مدارا میکند بلطف خود با هر ظالمی تا این که چون از حد در گذرانند رسوا کند او را «۱».

۷۵۹۲

لو یعلم المصلی ما یغشاه من الرحمة لما رفع رأسه من السجود.

اگر بداند نماز کننده آنچه را فرو می گیرد او را از زحمت هر آینه بر ندارد سر خود را از سجده، یعنی همواره مشغول نماز باشد.

۷۵۹۳

لو لم یتواعد الله سبحانه لوجب ان لا یعضی شکرا لنعمته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱۷

اگر وعده عذاب نکرده بود خدای سبحانه هر آینه واجب بود که عصیان کرده نشود از برای شکر نعمت او، یعنی حق تعالی اگر وعید عذاب و عقاب با بندگان هم نمی کرد واجب بود که عصیان او نکنند از برای شکر نعمتهای گوناگون او که داده بایشان از وجود و غیر آن، و چنین نیست که نادانان گمان میکنند که وجوب عصیان نکردن او بسبب وعیده‌های اوست و اگر آنها نمی بود عصیان او جایز بود.

۷۵۹۴

لو لم یرغب الله سبحانه فی طاعته لوجب ان یطاع رجاء رحمته.

اگر ترغیب نمی کرد خدای سبحانه در فرمانبرداری او هر آینه واجب بود این که اطاعت کرده شود از برای امید رحمت او، یعنی اگر ترغیب هم نمی کرد واجب بود پس چه جای این که ترغیب هم کرده.

۷۵۹۵

لو لم ینه الله سبحانه عن محارمه لوجب ان یجتنبها العاقل.

اگر نهی نمی کرد خدای سبحانه از حرامهای خود هر آینه واجب بود که اجتناب کند از آنها عاقل، یعنی اگر نهی هم نمی کرد از آنها واجب بود اجتناب عاقل از آنها، پس چگونه نباشد با نهی نیز، و پوشیده نماند که وجوب اجتناب از اینها بر تقدیری که نهی نشده بود در چیزی چندست که عقل باید قبح و بدی آنها را مانند ظلم، یا همه آنها بر فرض اطلاع عقل بر قبح و بدی آنها در واقع و نفس الامر، و اگر نه بسیاری از آنها نیست که عقل را راهی بدانستن بدی آنها نیست و اگر بحسب شرع هم نهی نمی شد بدی آنها معلوم نبود و با وجود آن وجوب اجتناب از آنها وجهی نداشت مگر این که مراد این باشد که اگر نهی هم نمی کرد اما معلوم ما می شد قبح و بدی آنها نزد حق تعالی هر آینه واجب بود بر عاقل اجتناب از آنها از برای شکر نعمت و امید رحمت او چنانکه در فقره‌های سابق مذکور شد.

۷۵۹۶

لو لم تتخاذلوا عن نصره الحق لم تهنوا عن توهین الباطل.

اگر پشت نگردانید از یاری کردن حق ضعیف نگردید از خوار کردن باطل،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱۸

یعنی قوی باشید بر آن و آسان باشد آن بر شما.

۷۵۹۷

لو تمیزت الاشياء لكان الصدق مع الشجاعة، و كان الجبن مع الكذب.
اگر امتیاز یابند چیزها هر آینه بوده باشد راستگوئی با شجاعت، و بوده باشد ترسناکی با دروغگوئی، یعنی صفاتی که با یکدیگر مخلوط شده‌اند اگر کسی امتیاز دهد آنها را و جدا کند از یکدیگر میداند که راستگوئی با شجاعت میباشد و جبن با دروغگوئی.

۷۵۹۸

لو رأیتم البخل رجلا لرأیتموه مشوھا «۱» یغضّ عنه کلّ بصر و ینصرف عنه کلّ قلب.

اگر می‌دیدید شما بخیلی را مردی هر آینه می‌دیدید آن را زشت گردانیده شده که پائین انداخته شده باشد از آن هر دیده، و برگردد از آن هر دلی.

۷۵۹۹

لو انّ السّموات و الارض کانتا علی عبد رتقا ثمّ اتقی اللّٰه ليجعل «۲» اللّٰه له منهما مخرجا و رزقه من حیث لا یحتسب «۳».

اگر این که آسمانها و زمین بوده باشند بر بنده پیوسته بر یکدیگر پس پرهیزگاری کند خدا را بگرداند خدا از برای او بدرشدی از آنها، و روزی دهد او را از آنجا که گمان نبرد.

۷۶۰۰

لو رأیتم السّخاء رجلا لرأیتموه حسنا یسرّ الناظرین.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۱۹

اگر ببینید سخاوت را مردی هر آینه ببینید آن را نیکو که شاد گرداند نظر کنندگان را.

۷۶۰۱

لو رأیتم الاحسان شخصا لرأیتموه شکلا جمیلا یفوق العالمین.

اگر ببینید احسان را شخصی هر آینه ببینید آنرا شکلی زیبا که بلندی کند در شرف بر عالمیان.

۷۶۰۲

لو رخصّ اللّٰه سبحانه فی الکبر لاحد من الخلق لرخصّ فیہ لانبیائه لکنه کره الیهم التکبر و رضی لهم التواضع.

اگر رخصت می‌داد خدای سبحانه در تکبر از برای احدی از خلق هر آینه رخصت می‌داد در آن از برای پیغمبران خود لیکن ناخوش داشته بسوی ایشان تکبر را و خشنود شده از برای ایشان فروتنی را.

۷۶۰۳

لو کانت الدتیا عند اللّٰه محمودا لاخصّ بها اولیائه لکنه صرف قلوبهم عنها و محو عنهم منها المطامع.

اگر می‌بود دنیا نزد خدا ستوده شده هر آینه مخصوص می‌گردانید بآن دوستان خود را لیکن او بر گردانیده دل‌های ایشان را از آن و محو کرده از ایشان از دنیا طمعها را، یعنی محو کرده طمعهای ایشان را از دنیا، یعنی زائل کرده از ایشان اثر آنها را بالکلیه.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف مالک اشتر نخعی که از اکابر اصحاب آن حضرت بود چون رسیده بود بآن حضرت خبر وفات او رحمت کند خدا او را:

۷۶۰۴

لو کان جبلا لکان فندا «۱» لا یرتقیه الحافر و لا یوفی علیه الطائر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۰

اگر می‌بود کوهی هر آینه می‌بود کوه عظیمی که بالا نرود آنرا حافر، و مشرف نشود بر آن طائر، «حافر» بمعنی سم «۱» است و مراد اینجا صاحب سم است، و «طائر» بمعنی پرنده است و مراد بیان عظمت و بلندی مرتبه اوست رحمه اللّٰه علیه که اگر بالفرض کوه می‌بود چنین کوه عظیم بلندی می‌بود.

۷۶۰۵

لو انّ المرؤة لم تشتدّ مؤنتها و یثقل حملها ما ترک اللّٰثم الاغمار منها مبیّت لیلئ و لکنها اشتدت مؤنتها و ثقل حملها فحاد عنها اللّٰثم الاغمار و حملها الکرام الاخیار.

اگر این که مرؤت سخت نبود مؤنت آن و سنگین نبود برداشتن آن وانمی‌گذاشتند لثیمان اغمار از آن در شب کردن یک شب راه، و لیکن سخت است مؤنت آن و سنگین است برداشتن آن، پس میل کرده‌اند از آن لثیمان اغمار، و برداشته‌اند آن را کریمان نیکوکار. مراد به «لثیمان» مردم دنی پست مرتبه است، و «اغمار» جمعی را گویند که تجربه کارها نکرده باشند، و «کریمان» مقابل لثیمان است، یعنی مردم گرامی بلند مرتبه، و مراد اینست که مرؤت و آدمیت چیز است که هر کس خوبی آنرا میداند و اگر مؤنات و إخراجات آن سخت نبود و برداشتن آن سنگین نمی‌بود لثیمان اغمار ترک نمی‌کردند از آن در شب کردن یک شب راه یعنی شبها نیز آنرا می‌کردند و یک شب ترک نمی‌کردند، نهایت چون مؤنات آن سخت است و برداشتن آن

سنگین پس لثیمان أعمار میل کرده‌اند از آن و ترک کرده‌اند آنرا، و برداشته‌اند آنرا کریمان نیکوکار که متحمل سختیها و گرانیها میشوند در کردن کارهای نیک.

۷۶۰۶

لو شئت ان اخبر کلّ رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لعلت لکنّی اخاف ان تکفروا فیّ برسول اللّٰه صلوات اللّٰه و سلامه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۱

علیه آلا آتی مفضیه الی الخاصّة ممّن یؤمن ذلک منه، و الّذی بعثه بالحقّ و اصطفاه علی الخلق ما انطق آلا صادقا، و لقد عهد الّیّ بذلک کلّه و بمهلک من یهلک و بمنجا من ینجو، و ما ابقی شیئا یمرّ علی رأسی آلا افرغه فی أذنی و افضی به الّیّ.

اگر می‌خواستیم که خبر دهم هر مردی از شما را بمخرج او و مولج او و بجمیع حال او هر آینه می‌کردم، لیکن من می‌ترسم از این که کافر شوید بسبب من برسول خدا- رحمت‌های خدا بر او باد- اما این که من رساننده آنم بسوی خواصّ از آنکه ایمنی داشته شده است این از او، و سوگند به آن که فرستاده او را بحقّ و برگزیده او را بر خلق که گویا نمی‌شوم مگر راستگو، و هر آینه بتحقیق عهد کرده بسوی من بآن همه آن، و بهلاک شدن هر که هلاک می‌شود، و برستگاری هر که رستگار می‌گردد، و باقی نگذاشته چیزی را که بگذرد بر سر من مگر این که ریخته آنرا در گوش من و رسانیده آنرا بسوی من.

ممکن است مراد به «مخرج» و «مولج» جایگاه بیرون آمدن و محلّ داخل شدن باشد و مراد خبر دادن هر کس باشد باین که از کجا بیرون آمده و بکجا داخل خواهد شد، یا از کجا در قیامت بیرون خواهد آمد و بکجا داخل خواهد شد، یعنی بهشت یا دوزخ، و ممکن است که «مخرج» و «مولج» بمعنی بیرون آمدن و داخل شدن باشد نه محلّ آنها، و مراد خبر از این باشد که کی بیرون آمده از جای خود و کی داخل خواهد شد، یا مراد بیرون آمدن از دین باشد و داخل شدن در آن و این که که بیرون رود از دین یا بیرون رفته، و که داخل شود یا داخل شده، و مراد به «ترس از کافر شدن ایشان بسبب من برسول خدا» یا ترس از کافر شدن ایشانست بسبب این که تکذیب کنند خبری از آن خبرها را که بدهد و چون آنها همه مستند برسول خداست پس تکذیب آنها تکذیب اوست و کفر باو و آن حضرت سبب آن شود از راه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۲

خبری که داده، و یا کافر شدنست باو از راه عداوت بآن حضرت بسبب این که چرا خبر داده آن حضرت را به آنها، یا کافر شدن باو بسبب من باین که هرگاه این خبرها را از من بشنوید قائل نشوید بیغمبری من و تکذیب کنید رسول خدا را در آنچه خبر داده از ختم انبیا باو، و بنا بر این ممکن است که «فیّ» بمعنی «سبب من» نباشد بلکه بمعنی «در باره من» باشد و مراد تکذیب ایشان باشد رسول خدا را در آنچه خبر داده در باره آن حضرت بامامت و وصایت نه نبوت و رسالت، و باقی کلام ظاهرست و محتاج بشرح نیست.

۷۶۰۷

لو جرت الأرزاق بالألباب و العقول لم تعش البهائم و الحمقى «۱».

اگر روان می‌شد روزیها بعقلها و خردها زندگانی نمی‌کردند چهارپایان و احمقان.

۷۶۰۸

لو بقیت الدّٰتیا علی احدکم لم تصل الی من هی فی یدیه.

اگر باقی می‌ماند دنیا بر احدی از شما نمی‌رسید بسوی کسی که آن در دستهای اوست.

۷۶۰۹

لو عقل المرء عقله لاحرز سرّه عمّن افشاه الیه، و لم یطلع احدا علیه.

اگر در می‌یافت مرد دریافت خود را هر آینه نگه می‌داشت سرّ خود را از کسی که فاش کرده آنرا بسوی آن، و آگاه نمی‌ساخت احدی را بر آن، یعنی اگر در می‌یافت چیزها را بدریافتی که دارد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۳

[حرف لام بلام لازم بلفظ «مطلق»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام در حرف لام بلام لازم بلفظ «مطلق» یعنی لامی که جزو کلمه باشد و هرگز نیفتد مانند لام تعریف زایده که گاهی می‌افتد و بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه این که در همه فقرات بیک لفظ باشد مانند فصول گذشته.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۶۱۰

لسان العاقل وراء قلبه.

زبان عاقل پشت سر دل اوست، یعنی تا اول چیزی را در دل تأمل نکند بزبان نگوید، پس گویا زبان او تابع دل اوست و در عقب آنست و در نهج البلاغه تمامی کلام شریف اینست که «و قلب الاحمق وراء لسانه» و دل احمق پشت سر زبان اوست، یعنی تابع زبان اوست، یعنی اول تأمل و تفکری در چیزی نمی‌کند هرچه بزبان او بیاید همان در دل او در می‌آید و این معنی بعبارتی دیگر نیز از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نقل شده و آن اینست «قلب الاحمق فی فیه و لسان العاقل فی قلبه» دل احمق در زبان اوست و زبان عاقل در دل اوست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۴

۷۶۱۱

لسان الجاهل مفتاح حتفه.

زبان نادان کلید مرگ اوست، یعنی بسیار می‌شود که در مرگ بر او بسبب آن گشوده می‌شود. و ممکن است که مراد بمرگ شامل هلاکت معنوی نیز باشد.

۷۶۱۲

لسان العلم الصدق.

زبان علم راستگوئیست، چون تعبیر از حال هر چیز بزبان می‌شود و اندازه علم و دانش هر کس از مراتب راستگوئی او مستفاد می‌تواند شد آنرا «زبان دانش» فرموده‌اند، یعنی بآن حال علم و قدر آن معلوم می‌شود.

۷۶۱۳

لسان الجهل الخرق.

زبان نادانی درشتیست، یعنی از درشتی و تندی کسی جهل و نادانی او معلوم می‌شود پس گویا آن زبان‌یست از برای بیان حال او.

۷۶۱۴

لسانک یقتضیک ما عودته «۱».

زبان تو می‌خواهد از تو آنچه را عادت فرموده آنرا بآن، پس اگر آنرا بهره و دشنام و امثال آنها عادت فرموده باشی همیشه آنها را از تو می‌خواهد، و اگر بذکر و دعا و امثال آنها از سخنان خوب عادت داده باشی همواره آنها را از تو می‌خواهد.

۷۶۱۵

لسان الصدق خیر للمراء من المال یورثه من لا یحمده.

زبان راستی بهترست از برای مرد از مال که بمیراث دهد آنرا کسی را که ستایش او نکند.

۷۶۱۶

لسان المقصر قصیر.

زبان تقصیر کننده کوتاه است.

۷۶۱۷

لسان البرّ مستهتر بدوام الذکر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۵

زبان نیکو کار شیفته شده است بدوام ذکر، یعنی ذکر خدا.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف کسی که مذمت می‌فرموده او را:

۷۶۱۸

لسانه کالشهد و لکن قلبه سجن للحقد.

زبان او مانند شهیدست، یعنی غسل، و لیکن دل او زندانیست از برای حقد، یعنی کینه یعنی شیرین زبانیست اما کینه‌ور.

۷۶۱۹

لیکن مرکبک القصد و مطلبک الرشد.

باید که بوده باشد مرکب تو قصد، یعنی میانه روی، و مطلب تو رشد، یعنی راه درست.

۷۶۲۰

لن لمن غالظک فانه یوشک ان یلین لک.

نرم شواز برای کسی که درشتی کند با تو یا دشمنی کند با تو پس بدرستی که او نزدیکست این که نرم شود با تو، یعنی اگر چنین کنی نزدیکست که او هم نرم شود با تو یا بدرستی که شأن اینست که نزدیکست، یعنی اگر نرم شوی شأن و حال اینست که نزدیکست که او هم نرم شود از برای تو.

۷۶۲۱

لسانک ان امسکته انجاک، و ان اطلقته ارداک.

زبان تو اگر نگهداری آنرا رستگار گرداند ترا، و اگر رها کنی آنرا هلاک گرداند ترا یا بیندازد ترا، یعنی در هلاکت و زیان و خسران.

۷۶۲۲

لقاح «۱» المعرفة دراسة «۲» العلم.

آبستنی معرفت مدارسه علمست، یعنی آبستن شدن کسی بمعرفت یا آبستن شدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۶

معرفت بمعرفت دیگر بمدارسه علم و خواندن آنست با یکدیگر، و «لقاح» بفتح لام شکوفه را گویند که از درخت خرما می‌باشد که در شکوفه درخت ماده در اول شکافتن آن می‌ریزند تا آبستن شود و بنا بر این ممکن است که در اینجا بفتح لام خوانده شود نه بکسر آن و ترجمه این باشد که: آنچه آبستن می‌شود معرفت بآن یا آنچه آبستن می‌شود آدمی بآن بمعرفت مدارسه علمست.

۷۶۲۳

لقاح العلم التّصوّر و الفهم.

آبستنی علم تصوّر و فهمست، یعنی آبستن شدن کسی بعلم یا آبستن شدن علم بعلم دیگر باینست که خوب تصوّر آن شود و فهمیده شود نه این که چیزی بزبان یاد گیرد و در دل صورت آن در نیاید و نفهمد، و اگر «لقاح» بفتح لام خوانده شود ترجمه اینست که: آنچه آبستن می‌شود آدمی بآن بعلم یا آبستن می‌شود بآن علم بعلم دیگر تصوّر و فهم است.

۷۶۲۴

لقاح الخواطر المذاكرة.

آبستنی خاطرها مذاکره است، «خاطر» چیزی را گویند که در دل در آید و بآن اعتبار محلّ آنرا نیز خاطر می‌گویند و بنا بر اول مراد اینست که آبستنی بخاطرها یعنی علوم و معارف که در دل در آیند بمذاکره است و اگر مذاکره نشود فراموش میشوند، یا این که آبستنی آنها بعلم و معارف دیگر بمذاکره است، زیرا که در هر مذاکره نمی‌شود که از آنها پی بپاره از علوم و معارف دیگر برده نشود و بنا بر دویم مراد اینست که: آبستنی خاطرها بعلم و معارف بمذاکره است و اگر مذاکره نشود آنها زود از خاطر بدر روند و فراموش شوند، و «لقاح» بفتح نیز می‌توان خواند بر قیاس فقره‌های سابق.

۷۶۲۵

لقاح الرّیاضة دراسة الحکمة و غلبه العادة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۷

آبستنی ریاضت خواندن حکمت و غلبه عادتست، مراد به «ریاضت» رام کردن نفس است و مطیع گردانیدن آن و «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست درست را گویند و مراد اینست که آبستنی کسی بر ریاضت بخواندن حکمت و غلبه کردن بر عادتست، یعنی غلبه کردن بر عادهای بد که نفس می‌دارد و زایل کردن آنها از خود، و «لقاح» بفتح نیز خوانده می‌تواند شد بر قیاس فقره‌های سابق.

۷۶۲۶

لحظ الانسان رائد قلبه.

لحظ آدمی رائد دل اوست، «لحظ» بمعنی نگاه بگوشه آخر چشمست، و «رائد» کسی را گویند که صحرانشینان در وقت کوچ از منزلی پیش فرستند از برای طلب منزل پر آب و علف، و مراد اینست که نگاه بچشم پیشرو دلست و هر چه آنرا خوش آید دل طلب آن میکند، پس اگر کسی خواهد که دل خود را نگاهدارد و گرفتار چیزی نسازد باید که نگاه خود را حتی نگاه بگوشه چشم را ضبط کند و بزخارف دنیویته و امثال آنها نیندازد تا مایل به آنها نشود.

۷۶۲۷

لنا حقّ ان اعطيناه و آلا ركبنا اعجاز الابل و ان طال السرى.

ما را حقیقت اگر داده شویم آنرا، و اگر نه سوار شویم بر عجزهای شتران هر چند دراز کشد شبگیر. «عجز شتر» منتهای پشت سر آنست و مراد اینست که ما را حقّ خلافت باشد اگر داده شویم آنرا خوب، و اگر نه جنگ و جدال نمی‌کنیم از برای آن بلکه اعراض می‌کنیم از آن و دوری می‌کنیم از آن هر چند خواری و ذلت و تعب و زحمتی در آن باشد مانند کسی که نخواهد که در جائی باشد و در رود از آن باین که ردیف شود بر شتری، و شبگیر «۱» بلندی از برای زود بدر رفتن از آن یا پر دورشدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۸

از آن که هم تعب و مشقت دارد آن سواری، خصوصا هرگاه دراز کشد و در شب باشد با تعب و مشقت اصل شبگیر و هم خواری و ذلت. و ممکن است که «سوار شدن بر عجز شتر» مثل شده باشد از برای راضی شدن بخواری و ذلت و تعب و مشقت «هر چند دراز کشد شبگیر» هر چند در چیزی باشد که گذشتن و دوری از آن ملحوظ باشد و ممکن است نیز که آن اشاره باشد به آن چه واقع شد از نصب آن حضرت بعد از دیگران که شبیه بردافت با ایشان بود و مراد این باشد که و اگر نه جنگ و جدال نمیکنم بلکه صبر میکنم بر خواری و ذلت بردافت دیگران و «هر چند دراز کشد شبگیر» اشاره باشد باین که آن بردافت نیز بعد از زمان درازی شود و تشبیه شده باشد آن زمان بزمان شبگیر دراز، باعتبار تعب و زحمت آن و تاریکی آن نیز بسبب رواج ضلالت و گمراهی در آن.

و پوشیده نیست که این اعراض از حقّ خود و طلب نکردن آن باید که بامر حقّ تعالی و فرموده او باشد باعتبار مفسده که در طلب آن بوده مثل این که آن حضرت اگر بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که هنوز اسلام مزاجی نگرفته بود طلب حقّ خود بجنگ و قتال میکرد فتنه عظیم میانه مسلمانان می شد و باعث ضعف بلکه استیصال ایشان می گشت.

اینست آنچه بخاطر رسید در حلّ این کلام معجز نظام، و بعد از آن رجوع شد بکتاب مستطاب نهج البلاغه در آنجا هم بود و سید بزرگوار سید رضی مؤلف آن بعد از نقل آن فرموده که: این از لطیف کلام و فصیح آنست و معنی آن اینست که: ما اگر داده نشویم حقّ خود را بوده باشیم ذلیلان، و این باعتبار اینست که ردیف سوار می شود عجز شتر را مانند بنده و اسیر و امثال آنها. و محقق بحرانی شارح آن نقل کرده از ازهری که او در کتاب تهذیب اللغة نقل کرده از قتیبی که او گفته که:

سواری عجز شتر مشقت دارد و معنی کلام اینست که ما اگر منع کرده شویم از حقّ خود سوار می شویم بر مرکب مشقت و صبر می کنیم بر آن و هر چند دراز کشد و بی تابی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۲۹

نمی کنیم از آن و بعد از آن ازهری خود گفته که: مراد سواری مشقت نیست بلکه آن حضرت سواری عجزهای شتران را مثل زده از برای پس افتادن خود از غیر خود در حقّ خود که امامت باشد و پیش افتادن غیر او بر او پس اراده کرده که اگر منع کرده شویم از حقّ خود در امامت و پس افتاده شویم از آن صبر می کنیم بر حال ناخوشی در آن هر چند دراز کشد روزها. و بعد از آن شارح خود گفته: هر سه احتمال نیکوست و نزدیکند بیکدیگر، زیرا که سواری عجزها مظنه ذلت و مشقت و تأخر منزلت هر سه باشد و محتملست که همه آنها مراد باشد، و ابن ابی الحدید شارح دیگر کتاب مذکور گفته که: ابو عبید هروی در کتاب جمع بین الغریبین این کلام را نقل کرده و گفته که: تفسیر کرده اند این را بر دو وجه.

یکی - این که سوار عجز شتر لاحق می شود مشقت و ضرری را، پس مراد اینست که هرگاه منع کرده شویم حقّ خود را صبر می کنیم بر مشقت و مضرت چنانکه صبر میکند سوار عجز شتر. و گفته که: این تفسیر نزدیکست به آن چه سید رضی گفته.

و دوم - این که کسی وقتی سوار عجز شتر می شود که غیر او سوار باشد بر پشت شتر و سوار پشت شتر مقدمست بر سوار عجز آن، پس مراد اینست که اگر ما منع کرده شویم از حقّ خود پس می افتیم و پیش می افتند بر ما غیر ما، و تأکید شده معنی بر هر دو تفسیر بقول آن حضرت «و هر چند دراز کشد شبگیر» زیرا که هرگاه دراز کشد شبگیر بوده باشد مشقت بر سوار عجز شتر عظیمتر، و بوده باشد صبر بر پس افتادن او از سوار پشت شتر سخت تر و دشوارتر.

تمام شد کلام او، و پوشیده نیست که آنچه ما نوشته بودیم مشتملست بر همه آنچه از این أفاضل اعلام نقل شد و تمامتر از همه آنهاست و الحمد لله ربّ العالمین.

۷۶۲۸

لنا علی الناس حقّ الطاعة و الولاية، و لهم من الله سبحانه حسن الجزاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۰

ما راست بر مردم حقّ فرمانبرداری و دوستی، و از برای ایشانست از خدای سبحانه نیکوئی جزاء.

۷۶۲۹

لاهل الاعتبار تضرب الامثال.

از برای اهل اعتبار زده می شود مثلها، مراد به «مثل» تشبیه چیز است بچیزی که اعراف از آن باشد از برای ترغیب بآن یا تنفیر از آن، و «اعتبار» بمعنی عبرت گرفتن است، یعنی عبور کردن از چیزی بچیز دیگر و پی بردن از آن بآن، و مراد اینست که مثلها که زده می شود در قرآن مجید یا کلام حکما از برای چیزها مثل دنیا یا غیر آن، زده میشوند از برای اهل اعتبار تا این که عبرت گیرند از آنها و پی برند بحال چیزها و خوبی آنها یا بدی آنها.

۷۶۳۰

لاهل الفهم تصرف الاقوال.

از برای اهل فهم برگردانیده می‌شود سخنان، این هم تأکید فقره سابقست، و مراد به «برگردانیدن سخنان» همان زدن مثلهاست، زیرا که «مثل» تعبیر از سخن در چیز است بسخن در چیز دیگر.

۷۶۳۱

لسان المرآئی جمیل، و فی قلبه الذاء الدخیل.

زبان مرآئی زیباست و در دل او درد نیست داخل شده در باطن او، و مراد به «مرآئی» منافقتست که می‌نماید خود را بر خلاف آنچه بر آنست و بزبان اظهار اسلام و اصول و فروع آن میکند که همه زیباست و در دل بر خلاف آنست، یا این که بکسی اظهار محبت و دوستی و خلوص و صافی میکند که همه زیباست و در دل بر خلاف آنهاست، و مراد ریا کننده نیز می‌تواند بود باعتبار این که غالب اینست که اهل ریا زبان زیبائی دارند در مواعظ و نصایح مردم و امر ایشان بمعروف و نهی از منکر و در دل بر خلاف آنند و عزم آنها از برای خود ندارند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۱

۷۶۳۲

لزوم الکریم علی الهوان خیر من صحبة اللئیم علی الاحسان.

لازم بودن کریم بر خواری بهترست از صحبت لئیم بر احسان، مراد به «کریم» شخص گرامی بلند مرتبه است و به «لئیم» مقابل او، یعنی دنی پست مرتبه، و مراد اینست که ملازمت کریم و جدانشدن از او هر چند بر وجه خواری باشد بهترست از صحبت لئیم هر چند بر وجه احسان باشد زیرا که خواری که کریم رساند بی‌مصلحتی در آن و رعایت صلاح حالی نمی‌باشد، و احسانی که لئیم کند بی‌ضرر و زبانی نباشد اگر همه منت زیاد باشد.

۷۶۳۳

لقاح الایمان تلاوة القرآن.

آبستنی ایمان تلاوت قرآنست، یعنی آبستنی بایمان و حمل آن بتلاوت قرآن مجیدست که ثابت و راسخ می‌گرداند ایمان را در تلاوت کننده.

۷۶۳۴

لسانک یستدعیک ما عودته، و نفسک تقتضیک ما الفته «۱».

زبان تو می‌طلبد از تو آنچه را عادت فرموده تو آنرا، و نفس تو می‌خواهد از تو آنچه را الفت گرفته تو آن پس باید که عادت داد زبان را به آن چه بکار آید تا همواره آن را طلب کند و آسان گردد آن بر آن، و نفس را الفت داد بخیرات تا همیشه آنها را خواهد و دیگر تعبیری نباید کشید در کردن آنها.

۷۶۳۵

لقاء اهل المعرفة عمارة القلوب و مستفاد الحکمة.

ملاقات کردن اهل معرفت، آباد کردن دلهاست و فایده بردن حکمت، یعنی علم راست درست.

۷۶۳۶

لسان الحال اصدق من لسان المقال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۲

زبان حال راستگوترست از زبان گفتار.

۷۶۳۷

لسان البرّ یأبی سفه الجهّال.

زبان نیکوکار ابا میکند سفه نادانان را، «سفه و سفاهت» بمعنی سبکی بردباریست یا نقیض آن، و مراد اینست که زبان نیکوکار سر باز می‌زند از این که نادانان با او سفاهت و درشتی کنند و مانع می‌شود از آن، زیرا که زبان نیکوکار یا خاموش می‌شود در جواب ایشان و یا در کمال نرمی جواب می‌گوید که بر هر تقدیر ایشان هر چند سفیه باشند دیگر با او درشتی نکنند بلکه در اصل با ایشان سخن نمی‌گوید یا بر نحوی می‌گوید که ایشان با او درشتی نکنند.

۷۶۳۸

لذة الکرام فی الاطعام، و لذة اللئام فی الطعام.

لذت کریمان در خوردنست و لذت لئیمان در خوردن، مراد به «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه است یا اهل جود، و به «لئیمان» مقابل ایشان، و اول باعتبار جزء دویم آنسب می‌نماید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۳

حرف میم

[حرف میم بمیم مفتوحه بلفظ «من»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف میم بمیم مفتوحه بلفظ «من» که بمعنی هر کس است.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۴

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۷۶۳۹

من آمن امن.

هر کس که ایمان آورد ایمن گردد، مراد ایمن گشتن از جهنم و مخلد بودن در آنست، زیرا که مؤمن هر چند گنهگار باشد مخلد در جهنم نماند بلکه اگر بجهنم رود بسبب گناهان قدری در آن باندازه گناهان او معذب باشد بعد از آن بیرون آید و ببهشت رود و مخلد باشد در آن، و ممکن است که مراد ایمن شدن از اصل داخل شدن در جهنم باشد بنا بر این که ایمان بائمه اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین سبب نجات از جهنم باشد بالکلیه چنانکه از بعضی احادیث ظاهر می شود، یا این که مراد ایمان کامل باشد و آن اینست که با تقوی و پرهیزگاری باشد، یا این که تقوی و پرهیزگاری جزو معنی ایمان باشد چنانکه از بعضی احادیث ظاهر می شود و الله تعالی یعلم.

۷۶۴۰

من یقن احسن.

هر که یقین داشته باشد نیکوئی کند، یعنی کسی که علم یقینی بأحوال مبدأ و معاد داشته باشد و او را شک و شبهه در احاطه علم حق تعالی به هر چه واقع می شود و عدل او و مراتب بهشت و دوزخ نباشد نیکوئی کند تا مستحق جزای آن گردد و بدی نکند که مبادا بعقاب آن گرفتار گردد.

۷۶۴۱

من اسلم سلم.

هر که اسلام آورد سالم ماند، مراد سالم ماندن در دنیا است از قتل و سبی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۵

و نهب اموال که بر کفار باشد و از عذاب و عقاب آخری هر گاه وفا بشرايط اسلام بشود.

۷۶۴۲

من تعلم علم.

هر که دانش بجوید دانا شود، یعنی هر کس بدنبال تحصیل علوم و فضایل برود و از روی صدق نیت بمقام فرا گرفتن آنها برآید غالب آنست که موفق می شود بخصوص در علوم دینی چنانکه خدای تعالی در قرآن کریم موفقیت مجاهد در راه دین را عهده دار شده و فرموده است: و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا، آنانکه در راه ما جد و جهد میکنند البته ما ایشان را براههای خود رهبری می کنیم.

۷۶۴۳

من اعتزل سلم.

هر که گوشه گیری اختیار کرده باشد سالم ماند، مراد تحریص بر گوشه گیری و کناره جستن از خلق است، یعنی از اکثر مردم که آمیزش با ایشان سبب زیان و خسران اخروست بلکه دنیوی نیز، و حاصل کلام اینست که جمعی که گوشه گیری گزیده اند از زیان و خسرانی که از معاشرت اکثر مردم دنیا پرست ناشی می شود سالم می مانند.

۷۶۴۴

من عقل فهم.

هر که عاقل باشد می فهمد، یعنی باندک تأملی می فهمد طریق نجات و رستگاری خود را و این که آن تقوی و پرهیزگاریست و اجتناب از مناهی و معاصی.

۷۶۴۵

من عرف کف.

هر که دانا باشد باز ایستد، یعنی از محرّمات و اهتمام باشغال پوچ بی حاصل دنیوی.

۷۶۴۶

من عقل عفت.

هر که عاقل باشد پرهیزگار باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۶

۷۶۴۷

من اختر اعتزل.

هر که آزمایش کند گوشه‌گیری کند، یعنی هر که آزمایش کند مردم را ظاهر می‌شود بر او این که اختلاط و آمیزش با اکثر ایشان بغیر زیان و خسران ثمره ندارد پس کنار جوید از ایشان و گوشه‌گیری گزیند.

۷۶۴۸

من حسن ظنه اهل.

هر که نیکو باشد گمان او اهل کند، یعنی هر که نیکو باشد گمان او بمردم و همه کس را راست و بی‌مکر و حيله داند اهل کند در امور و معاملات خود و اهتمام نکنند در محکم کردن آنها و عاقبت زیان و خسران یابد.

۷۶۴۹

من ساء ظنه تأمل.

هر که بد باشد گمان او تأمل کند، یعنی بد باشد گمان او بمردم تأمل کند در کارها و معاملات خود و سعی کند در محکم کردن آنها که مبدا از کسی فریب خورد، و مراد از این دو فقره مبارکه اینست که بهر کس گمان نیکو نباید داشت و اعتماد بر راستی و درستی او پیش از آزمایش نباید کرد بلکه بد گمان باید بود نه باین معنی که حکم بدی او باید کرد بلکه باین معنی که احتمال بدی و مکر و حيله او باید داد زیرا که بسیاری از مردم چنین باشند پس هرگاه در هر کسی این احتمال بدهد تأمل کند در معاملات خود با هر کس و اهتمام کند در محکم کردن آنها تا از فریب آنها بقدر مقدور ایمن گردد.

۷۶۵۰

من عمل بالحق غنم.

هر که عمل کند بحق غنیمت یابد، یعنی هر گاه کسی آنچه گوید یا کند حق باشد نفع برد و زیان و خسران نکند، زیرا که زیان و خسرانی اگر در آن باشد زیان دنیوی باشد و هرگاه بحق آن زیان بکشد همه آن نفعست نه زیان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۷

۷۶۵۱

من ركب الباطل ندم.

هر که ارتکاب کند باطل را پشیمان شود، زیرا که اگر در دنیا زیان و خسران آن را نکشد در آخرت او را خود البته خواهد کشید و پشیمان از او خواهد شد.

۷۶۵۲

من ملکه هواه ضلّ.

هر که مالک او شود خواهش او گمراه شود، مراد به «مالک شدن خواهش» اینست که او در فرمان خواهش خود باشد مانند بنده که در فرمان مالک باشد.

۷۶۵۳

من ملکه الطمع ذلّ.

هر که مالک او شود طمع خوار شود، یعنی در فرمان طمع باشد و بمنزله بنده آن گردد.

۷۶۵۴

من تفهّم فهم.

هر که جوایب فهم باشد فهم کند، یعنی هر که سعی کند از برای فهمیدن طریق نجات خود و اهتمام کند در آن بفهمد آن را و دریابد آن را چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده: **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** آنان که جهد کنند در راه ما هر آینه می‌نمائیم بایشان راههای خود را، یعنی راههای نجات را که قرار داده‌ایم و این نظیر فقره «من تعلّم علم» است که اندکی پیش نقل و شرح شد.

۷۶۵۵

من تحلّم حلم.

هر که جوایب بردباری باشد بردبار گردد، یعنی هر که خواهد که بردبار باشد و سعی کند در آن بردبار گردد، و این نیز نظیر فقره سابقست.

۷۶۵۶

من قلّ ذلّ.

هر که کم باشد خوار گردد، مراد اینست که کسی که خواهد که در دنیا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۸

عزیز باشد و خوار نگردد باید که سعی کند در بسیاری خود بتحصیل دوستان و هواداران و امثال آنها چه هر که کم باشد در دنیا خوار گردد.

۷۶۵۷

من عجل زلّ.

هر که شتاب کند بلغزد، یعنی شتاب کند در کارها و بی تأمل و تفکر کند بلغزد و در مهالک و زیان و خسران افتد.

۷۶۵۸

من تأمل اعتبر.

هر که تأمل کند عبرت گیرد، یعنی هر که تأمل کند در موجودات پی برد از آنها بوجود مبدأ آنها و علم و قدرت او بلکه بآکثر احوال مبدأ و معاد، یا این که هر که تأمل کند در سوانح دنیا و وقایع آن پی برد بی اعتباری دنیا و این که سعی و اهتمام در آن نباید داشت.

۷۶۵۹

من تفاقر افتقر.

هر که درویشی بر خود بندد درویش گردد، یعنی هر که بی چیز و درویش نباشد و بدروغ اظهار درویشی کند، یا این که بنحو درویشان سلوک کند و تنگ گیری نماید عاقبت درویش و بی چیز گردد.

۷۶۶۰

من تفضلّ خدم.

هر که عطا و احسان کند مخدوم گردد، یعنی مردم خدمت و فرمانبرداری او کنند.

۷۶۶۱

من توقی سلم.

هر که پرهیزگاری کند سالم ماند، یعنی در آخرت یا در دنیا نیز، یا این که هر که در امور و کارهای خود در پی نگاهداشتن خود باشد از زیان و خسران،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۳۹

و بی تأمل و تفکر نکند سالم ماند، و هر که در پی آن نباشد زود بمهالک و زیان و خسران افتد.

۷۶۶۲

من اکثر ملّ.

هر که بسیار گوید ملول شوند مردم از او و ناخوش دارند او را.

۷۶۶۳

من تکثر بنفسه قلّ.

هر که بسیار شمارد نفس خود را کم گردد، یعنی خود را بسیار شمارد و قوی و غالب داند باعتبار قوت و غلبه که داشته باشد و متوسط بیاری و مدد حق تعالی نباشد، یا این که دوستان و هواداران فرا نگیرد زود کم گردد و خوار و مغلوب شود.

۷۶۶۴

من تهوّر ندم.

هر که تهوّر کند پشیمان گردد، «تهوّر» انداختن خودست در مهالک بی تأمل و تدبّر، و ظاهرست که آدمی هر چند پرزور و پهلوان باشد هرگاه بی تأمل و تفکر و تدبیر و تدبّر خود را در مهالک اندازد زود زیان و خسران یابد و پشیمان گردد.

۷۶۶۵

من سأل علم.

هر که سؤال کند بداند، مراد اینست که هرگاه کسی چیزی را نداند باید که سؤال کند تا بداند و از این سؤال ننگ نداشته باشد و آنرا عار نداند، از نادانی باید ننگ داشت.

۷۶۶۶

من توقّر وقّر.

من تواضع رفع.

هر که فروتنی کند بلند گردانیده شود، یعنی بلند مرتبه گردد و مراد فروتنی در درگاه حق تعالی است یا با خلق نیز.

۷۶۷۷

من حلم «۱» اکرم.

هر که بردباری کند اکرام کرده شود، یعنی حق تعالی او را گرمی گرداند یا مردم اعزاز و اکرام او کنند.

۷۶۷۸

من استحیا حرم.

هر که شرم کند محروم ماند، یعنی کسی که شرمی داشته باشد و احوال خود را بمردم اظهار نکند از تصدقات و عطایا و امثال آنها محروم ماند و عسرت و تنگی کشد و مراد تحریص بر تفحص و تجسس این قسم مردم است و امداد و اعانت ایشان، یا تعلیم ایشان باین که با وجود عسرت و تنگی احوال چاره نیست بغیر این که تخفیفی در شرم بشود.

۷۶۷۹

من علم عمل.

هر که دانا شود عمل کند، مراد اینست که غالب اینست که علم باعث عمل می‌شود، یا این که باید که عالم عمل بعلم خود کند و اگر نه علم او بی‌فایده شود بلکه سبب زیادتی وزر و وبال او گردد.

۷۶۸۰

من بذل ماله جلّ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۴۳

هر که عطا کند مال خود را بزرگ شود، یعنی در دنیا و آخرت.

۷۶۸۱

من بذل عرضه ذلّ.

هر که بذل کند عرض خود را خوار گردد، مراد تحریص بر نگاهداشتن عرض خودست هر چند ببذل اموال باشد از برای آن.

۷۶۸۲

من توکل کفی.

هر که توکل کند کارگزاری کرده شود، یعنی هر که توکل کند بر خدا از روی صدق نیّت و امور خود را باو واگذارد حق تعالی کارگزاری امور او بکند چنانکه در قرآن مجید فرموده: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ: هر که توکل کند بر خدا پس او بسندست او را.

۷۶۸۳

من قنع غنی.

هر که قناعت کند توانگر گردد، زیرا که کسی که قناعت کرد بی‌نیاز گردد از مردم و محتاج نشود و این حقیقت توانگریست، و ممکن است نیز که قناعت سبب توانگری و مورث آن گردد.

۷۶۸۴

من سافه شتم.

هر که دشنام دهد دشنام داده شود، مراد اینست که کسی که نخواهد دشنام داده شود باید که خود نیز دشنام ندهد و اگر نه نمی‌شود که دشنام داده نشود.

۷۶۸۵

من ابرم سئم «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۴۴

هر که ابرام کند ملول گردند مردم از او و ناخوش دارند او را.

۷۶۸۶

من غفل جهل.

هر که غافل شود جاهل باشد، مراد اینست که غفلت نیز نوعی از جهل و نادانیت و باید که اهتمام داشت در رفع آن، یا این که غفلت سبب ماندن در جهل و نادانی شود و مانع از تحصیل علم و نادانی.

۷۶۸۷

من جهل أهمل.

هر که نادان باشد وا گذاشته شود، یعنی مردم او را واگذارند و رعایت نکنند.

۷۶۸۸

من ظلم ظلم.

هر که ستم کند ستم کرده شود، یعنی نمی‌شود که دیگری نیز بر او ستم نکند.

۷۶۸۹

من حقّر نفسه عظم.

هر که حقیر و کوچک شمارد نفس خود را بزرگ گردانیده شود، یعنی حق تعالی او را بزرگ گرداند یا در نظر مردم بزرگ گردد.

۷۶۹۰

من بغی کسر.

هر که طغیان و سرکشی کند شکسته شود، یعنی عاقبت مخدول و منکوب گردد.

۷۶۹۱

من اعتبر حذر.

هر که عبرت گیرد حذر کند، یعنی حذر کند از آنچه عبرت گرفته از آن و بدی عاقبت آن بر او ظاهر شده چنانکه کسی که عاقبت ستمکاران را

مشاهده کند و عبرت گیرد از آن حذر کند از ستم کردن و جرأت بر آن نکند.

۷۶۹۲

من انصف انصف.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۱۴۵

هر که انصاف کند انصاف کرده شود، یعنی هر که با مردم انصاف و عدل کند مردم نیز با او انصاف و عدل کنند.

۷۶۹۳

من احسن المسأله أسعف.

هر که نیکو کند سؤال را برآورده شود حاجت او، مراد نیکو کردن سؤال از درگاه حق تعالی است برعایت شرایط و آداب آن از اخلاص و فروتنی و غیر

آن.

۷۶۹۴

من عمل بالحقّ ریح.

هر که عمل کند بحقّ سود کند، مراد اینست که در عمل بحقّ هر چند بحسب ظاهر زیان و خسروانی باشد آن زیان و خسروانی نیست آن سودست و در

آخرت تلافی آن بشود بلکه در دنیا نیز.

۷۶۹۵

من عقل سمح.

هر که عاقل باشد سماحت وجود کند.

۷۶۹۶

من نصر الباطل خسر.

هر که یاری کند باطل را زیان و خسروانی برد.

۷۶۹۷

من تجبر کسر.

هر که تکبر کند شکسته شود، یعنی عاقبت خفیف و خوار گردد.

۷۶۹۸

من استدرک اصلح.

هر که باز یافت کند اصلاح کند، یعنی باز یافت کند گناهان و تقصیراتی را که کرده باشد بانابت و توبه و قضای آنچه قضای آن باید و «اصلاح کند»،

یعنی اصلاح کند حال خود را و بصلاح آورد و دفع فساد آن کند.

۷۶۹۹

من نصر الحق افلح.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۴۶

هر که یاری کند حق را فیروزی یابد، مراد به «حق» هر حقیقت، و به «فیروزی یافتن» فیروزی یافتن بخیر و ثوابست.

۷۷۰۰

من اطاع ربّه ملک.

هر که فرمان برد پروردگار خود را مالک شود، یعنی مالک شود سعادت و نیکبختی را، یا مالک شود نفس خود را و حفظ نماید از هلاک و فساد.

۷۷۰۱

من اطاع هواه هلك.

هر که فرمان برد خواهش خود را هلاک گردد.

۷۷۰۲

من يطع الله يفز.

هر که فرمانبرداری کند خدا را فیروزی یابد.

۷۷۰۳

من يغلب هواه يعزّ «۱».

هر که غلبه کند بر خواهش خود عزیز گردد، یعنی خواهش را در فرمان خود دارد، و «عزیز گردد» یعنی در دنیا و آخرت.

۷۷۰۴

من قنع شبع.

هر که قناعت کند سیر گردد، یعنی هر که قناعت کند به آن چه روزی او شده سیر شود بآن و کافی باشد آن او را، و اگر قناعت نکند هرگز سیر نشود

هر چند زیاد تحصیل کند باز زیاده بر آن خواهد و همچنین پس همیشه در تعب سعی و طلب باشد.

۷۷۰۵

من تقنّع قنع.

هر که بدارد خود را بر قناعت قانع شود، مراد اینست که تحصیل قناعت، یعنی راضی شدن به آن چه روزی این کس شده دشوار نیست همین که آدمی

آنها خواهد و خود را بر آن دارد قانع شود و تعب و زحمتی از برای آن نباید کشید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۴۷

۷۷۰۶

من ايقن افلح.

هر که یقین کند فیروزی یابد، مراد یقین باحوال مبدأ و معادست و فیروزی یافتن بسعادت دنیا و آخرت.

۷۷۰۷

من اتقى أصلح.

هر که پرهیزگار شود اصلاح حال خود کند، یعنی صلاح دنیا و آخرت در پرهیزگاریست.

۷۷۰۸

من هاب خاب.

هر که بترسد محروم گردد. ممکن است مراد منع از ترس مردم باشد در گفتن یا کردن حقی، و این که هر که ترسد در آن محروم ماند از سعادت و

نیکبختی، یا از اکثر مطالب که داشته باشد، یا ترغیب در دلیری باشد در جنگ و امثال آن و این که دلیر باید بود و ترس را بخود راه نباید داد که

همین که کسی ترسید محروم ماند و فیروزی نیابد، یا این که غرض ارشاد سلاطین و حکام باشد باین که مردمی را که دانند که جبان و ترسناکند

بجنگ نفرستند خصوصاً این که امیر و سرکرده کنند و الله تعالی یعلم.

۷۷۰۹

من قصرّ عاب.

هر که تقصیر کند عیبناک شود، یعنی هر که کاری کند باید که تقصیر نکند در آن و لوازم اهتمام بجای آورد زیرا که تقصیر در هر کار عیب است از برای کننده آن، و ممکن است که ترجمه این باشد که: هر که تقصیر کند عیبناک کند، یعنی هر که تقصیر کند در کاری و اهتمام نکند در آن عیبناک کند آن را و آن را نیکو بجای نیاورد، پس کسی که خواهد که کاری را نیکو بجای آورد باید که کمال اهتمام کند در آن و تقصیری در آن نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۴۸

۷۷۱۰

من دان تحصن.

هر که دیندار شد خود را در حصار آورد، یعنی در حصار عافیت دنیا و آخرت.

۷۷۱۱

من عدل تمکن.

هر که عدالت کند متمکن گردد، یعنی هر که در سلطنت و حکومت عدالت کند متمکن و مستقر گردد و اگر نه دولت او را استقرار و ثباتی نباشد.

۷۷۱۲

من خاف امن.

هر که بترسد ایمن گردد، مراد ترس از خدای عزّ و جلّ است.

۷۷۱۳

من وقق احسن.

هر که توفیق داده شده باشد نیکو کند، یعنی هر که حق تعالی او را توفیق داده باشد، یعنی تهیه اسباب خیر از برای او کرده باشد پس او هر چه کند نیکو کند و بد نکند، و مراد اینست که بعضی مردم چنین باشند که باعتبار خوبی ذات و صفات ایشان یا بعضی افعال خیر که از ایشان صادر شده باشد حق تعالی توفیق را رفیق ایشان کند و دیگر هر چه کنند نیکو باشد.

۷۷۱۴

من یصبر یظفر.

هر که صبر کند فیروزی یابد «۱».

۷۷۱۵

من یعجل یعثر.

هر که شتاب کند بلغزد، یعنی شتاب کند در کارها و بی تأمل و تدبّر بکند بلغزد و در مهالک و زیان و خسران افتد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۴۹

۷۷۱۶

من عاش مات.

هر که زندگانی کند بمیرد.

۷۷۱۷

من مات فات.

هر که بمیرد فوت شود ممکن است که مراد از این دو فقره مبارکه این باشد که هر زنده را ناچارست از مردن و عاقبت البته بمیرد و هر که بمیرد فوت شود، یعنی از میان عمل کنندگان برود و دیگران او را نیابند یا از وقت خود بدر رود مانند نمازی که فوت شود، یعنی از وقتی که از برای عمل او مقرر شده بدر رود و دیگر عملی از او نیاید، پس تا زنده است باید که سعی کند در طاعات و عبادات و افعال و اعمال خیر که باعث نجات و رستگاری او گردد، و ممکن است که ترجمه فقره دویم این باشد که: هر که بمیرد ناگاه بمیرد، یعنی چنین نیست که وقت مردن خود را داند بلکه ناگاه اجل در رسد و مهلت ندهد پس در کارهای خیر و تحصیل توشه آخرت شتاب باید کرد و اهمال در آن نباید کرد.

۷۷۱۸

من احبک نهاک.

هر که دوست دارد ترا منع کند ترا، یعنی از کار بدی که اراده آن کنی.

۷۷۱۹

من ابغضک اغراک.

هر که دشمن دارد ترا تحریص کند ترا، یعنی بر کار بدی که قصد آن نمائی.

۷۷۲۰

من ایقن ینج.

هر که یقین کند رستگار گردد، مراد یقین بأحوال مبدأ و معادست، و ظاهرست که کسی که او را یقین به آنها باشد و تقصیری در اطاعت و فرمانبرداری نکند پس رستگار گردد.

۷۷۲۱

من حسن یقینه یرج.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۰

هر که نیکو باشد یقین او امیدوارست، یعنی امید نجات و رستگاری دارد و این نیز نظیر فقره سابقست.

۷۷۲۲

من صبر نال المنی.

هر که صبر کند برسد بامیدها.

۷۷۲۳

من حرص شقی و تعنی.

هر که حرص باشد بدبخت گردد و تعب کشد، زیرا که همیشه بسبب حرصی که دارد مشغول سعی از برای دنیا باشد و تعب و زحمت آن را بکشد و در امور آخرت تکاهل و تهاون نماید پس در دنیا همیشه گرفتار تعب و زحمت باشد و از مراتب عالیه آخرت محروم ماند اگر هیچ عذاب و عقاب دیگر نباشد، و همین کافیست از برای بدبختی.

۷۷۲۴

من عقل قنع.

هر که عاقل باشد قناعت کند، زیرا که راحت دنیا و آخرت در آن باشد.

۷۷۲۵

من جاد اصطنع.

هر که صاحب جود باشد احسان کند، یعنی کسی که بالطبع جواد باشد البته بقدر مقدور جود و بخشش کند و خود را از آن باز ندارد، زیرا که ترک آن را نقص خود داند یا این که او بمقتضای طبع خود بخشش و جود کند و غرض و عوضی او را در آن منظور نباشد.

۷۷۲۶

من خاف ادلج.

هر که بترسد شب براه افتد، یعنی بترسد از خدا، و مراد به «شب براه افتادن» برخاستن در شب است از برای نماز و دعا، و پوشیده نماند که «ادلج» ممکن است که بفتح همزه و سکون دال خوانده شود و بنا بر این معنی اینست که بشب براه افتد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۱

یا در اول شب براه افتد و مراد در اینجا اول است چنانکه ترجمه شد یا دویم است و مراد قیام کل شب است بطاعت و عبادت چنانکه بعضی عباد را توفیق آن باشد یا تهیه و تدارک آنست از اول شب هر چند قیام در آخر شب باشد، و ممکن است که «ادلج» بتشدید دال خوانده شود و بنا بر این معنی اینست که در آخر شب براه افتد و این محتاج بتوجیهی نیست زیرا که وقت نماز شب آخر شبست.

۷۷۲۷

من احتجّ بالحقّ فلج «۱».

هر که حجت گوید بحقّ فیروزی یابد، مراد به «حجت گفتن بحق» اینست که او را بر دعوی خود حجت و دلیل حقی باشد و فیروزی یافتن او ظاهرست، چه دلیل حق را چاره بغیر از قبول نیست.

۷۷۲۸

من تقاعس اعتاق.

هر که تأخیر کند منع کند، مراد اینست که کارها را از وقت فرصت تأخیر نباید کرد چه بسیار باشد که بعد از آن دیگر میسر نشود پس تأخیر بمنزله منع و بازداشتن از آنست.

۷۷۲۹

من عمل اشتاق.

هر که عمل کند مشتاق گردد، یعنی هر که اعمال و افعال نیکو کند مشتاق گردد بمرگ و ادراک جزای آنها، و او را از مرگ خوفی نباشد.
۷۷۳۰

من اشتاق سلا.

هر که مشتاق گردد فراموش کند، یعنی مشتاق گردد بمرگ و ادراک آن نشأه، و «فراموش کند» یعنی فراموش کند دنیا و سعی از برای آنرا و بی‌رغبت گردد در آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۲

۷۷۳۱

من اختر قلا.

هر که آزمایش کند دشمن گردد، یعنی هر که آزمایش کند مردم را دشمن گردد با ایشان، و این حکم بنا بر غالب است چه اکثر اینست که کسی که آزمایش شود بدی او ظاهر می‌شود و سبب دشمنی با او می‌گردد.

۷۷۳۲

من جاد ساد.

هر که بخشنده باشد بزرگ گردد، یعنی در دنیا و آخرت.

۷۷۳۳

من تفهّم از داد.

هر که بفهمد طلب زیادتی کند، یعنی هر که چیزی فهمید و لذّت آن را دریافت طلب زیادتی علم و دانش کند و سعی کند در آن.

۷۷۳۴

من سأل استفاد.

هر که سؤال کند فایده برد، یعنی هر که چیزی را نداند و سؤال کند از کسی که داند تا فایده برد از او و این سؤال را ننگ و عیب نداند.

۷۷۳۵

من علم اهتدی.

هر که عالم شد راه یافت، و در بعضی نسخه‌ها «عمل» بجای «علم» است و بنا بر این ترجمه اینست که: هر که عمل کرد راه یافت، یعنی عمل نیکو کرد.

۷۷۳۶

من اهتدی نجا.

هر که راه یافت رستگار گردید.

۷۷۳۷

من رضی بقسمه استراح.

هر که راضی شد بنصیب و بهره خود راحت یافت.

۷۷۳۸

من رضی بالقضاء استراح.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۳

هر که راضی شد بحکم و تقدیر خدا راحت یافت، این نیز نزدیک مضمون فقره سابقست و ظاهر اینست که هر یک را در مقامی فرموده‌اند.

۷۷۳۹

من عمل بالحقّ نجا.

هر که عمل کرد بحقّ رستگار گردید.

۷۷۴۰

من منع العطاء منع الثّناء.

هر که منع کند عطا را منع کند ثنا را، یعنی منع کند مردم را از ستایش و مدح او، و ممکن است که «منع» دویم بصیغه مجهول خوانده شود و ترجمه این باشد که: هر که منع کند عطا را منع کرده شود ثنا را، یعنی مردم ستایش او نکنند.

۷۷۴۱

من عامل بالرفق غنم.

هر که معامله کند با مردم بنرمی و همواری غنیمت برد، یعنی غنیمت دنیا و آخرت، و «غنیمت» نفع عظیم را گویند.

۷۷۴۲

من عامل بالعنف ندم.

هر که معامله کند با مردم بدرستی و سختی پشیمان گردد، یعنی در دنیا و آخرت.

۷۷۴۳

من خالف النصح هلك.

هر که مخالفت کند نصیحت را هلاک گردد، و مراد به «نصیحت» پندیست که کسی که خالص و بیغش باشد بدهد.

۷۷۴۴

من خالف المشورة ارتبک.

هر که مخالفت کند مشورت را فرو رود، یعنی مشورتی را که عاقل دانا از برای او کند و او را بآن راه نماید، و «فرو رود» یعنی در هلاکت و زیان و خسران افتد مانند کسی که بگل فرو رود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۴

۷۷۴۵

من عقل صمت.

هر که عاقل باشد خاموش باشد، یعنی بی ضرورتی سخن نگوید.

۷۷۴۶

من تکبر مقت.

هر که تکبر کند دشمن داشته شود، یعنی مردم دشمن او گردند.

۷۷۴۷

من انعم قضی حق السیادة.

هر که انعام کند بجا آورد حق بزرگی را.

۷۷۴۸

من شکر استحق الزیادة.

هر که شکر کند سزاوار گردد زیادتى را.

۷۷۴۹

من ظلم افسد امره.

هر که ستم کند تباہ کند کار خود را، یعنی کار دنیا و آخرت خود را.

۷۷۵۰

من جار قصم عمره.

هر که ظلم کند بشکند عمر خود را، یعنی کوتاه گرداند.

۷۷۵۱

من جاهد نفسه اکمل التقی.

هر که جهاد کند با نفس خود کامل گرداند پرهیزگاری را.

۷۷۵۲

من ملک هواه ملک النهی.

هر که مالک شود خواهش خود را، یعنی آن را در فرمان خود دارد مالک شود عقل را، یعنی صاحب عقل باشد.

۷۷۵۳

من طلب عیبا وجده.

هر که طلب کند عیبى را بیابد، یعنی هر که جویای عیب خود باشد بیابد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۵

آن را و بر او ظاهر شود و پنهان نماند، پس آدمی باید که جویای آن باشد تا بیابد آن را و زایل کند از خود.

۷۷۵۴

من استرشد العلم أرشده.

هر که طلب راه راست کند از علم راه می‌نماید آن او را، یعنی عالم هرگاه جویای راه راست باشد هرگاه تأمل و تفکر کند علم او راه راست را باو می‌نماید، پس اگر عالمی راه راست را نیابد از تقصیر او خواهد بود که جویای آن نبوده و سعی نکرده از برای یافتن آن.

۷۷۵۵

من استنجد الصبر أنجده.

هر که یاری جوید از صبر یاری کند آن او را، یعنی صبر کند و یاری جوید از آن برسیدن بمطلبی یاری کند صبر او را و برساند بآن.

۷۷۵۶

من استرفد العقل أرفده.

هر که یاری جوید از عقل یاری کند آن او را، یعنی یاری جوید از عقل بر رسیدن براه راست در هر باب می‌رساند عقل او را بآن هرگاه تأمل و تفکر کند و کار فرماید عقل را در آن.

۷۷۵۷

من طال فکرة حسن نظره.

هر که دراز کشد فکر او نیکو شود بینائی او یا فکر او، مراد ترغیب در فکر زیادست و این که در هر مطلبی که فکر زیاد بشود تحقیق آن نیکو شود، یا این که هر که فکر او زیاد باشد و در مسائل فکر بسیار بکند بینائی او و یا فکر او در هر باب نیکو شود و تحقیق آن بهتر تواند کرد.

۷۷۵۸

من ذکر الله ذکرة.

هر که یاد کند خدا را یاد کند خدا نیز او را، یعنی نظر لطف و مرحمت باو کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۶

۷۷۵۹

من تکبر فی سلطانه صغره.

هر که تکبر کند در سلطنت خود کوچک گرداند آن را، یعنی سلطنت خود را، و این باعتبار اینست که تکبر باعث دشمنی مردم و تنفر مردم از ایشان می‌گردد و این که چنانکه باید اطاعت و فرمانبرداری او نکنند و سلطنت او بزرگ نگردد، و ممکن است که ترجمه این باشد که: کوچک گرداند خود را، و این بهمان اعتبار باشد که مذکور شد، و یا باعتبار این که تکبر از صفات ذمیمه است و دلیل خست نفس و دنائت آنست پس هرگاه کسی در سلطنت تکبر کند خود را از آن راه کوچک کند و از مرتبه بزرگی که مقتضای سلطنت است بپندازد.

۷۷۶۰

من منّ باحسانه کثره.

هر که منت گذارد باحسان خود تیره و ناصاف گرداند آن را.

۷۷۶۱

من عذب لسانه کثر اخوانه.

هر که گوارا و شیرین باشد زبان او بسیار شود برادران و دوستان او.

۷۷۶۲

من حسن جواره «۱» کثر جیرانه.

هر که نیکو باشد همسایگی او بسیار شود همسایگان او.

۷۷۶۳

من استعان بالله «۲» اعانه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۷

هر که یاری جوید از خدا یاری کند او را.

۷۷۶۴

من امن مکر الله بطل امانه.

هر که ایمن شود از مکر خدا باطل شود امان او، مراد به «مکر خدا» کاریست که حقّ تعالی با کسی که مکر کند با او بصورت مکر او و شبیه بآن بکند، یا این که با گنهکاری بصورت مکر و شبیه بآن بکند هر چند گناه او مکر نباشد مثل این که هر چند کسی گناه کند حقّ تعالی او را واگذارد و سلب نعمت خود از او نکند بلکه نعمتهای او را زیاد کند تا این که از حدّ که بگذراند او را ببلائی عظیم گرفتار کند، یا این که او را تا آخر عمر واگذارد و مؤاخذه او را بآخرت اندازد، و مراد اینست که هر گنهکاری هرگاه نعمتهای خدا را بر خود کامل ببندد و بسبب گناهان او زائل نگردد باید که ترس این داشته باشد که این مبادا از راه مکر با او باشد و وا گذاشتن او تا این که یک بار مؤاخذه عظیم در دنیا یا آخرت بشود که اگر این ترس نداشته باشد و ایمن گردد از این بگمان این که حقّ تعالی قادر بر این نیست یا این که نسبت با او هر چند گناه کند لطف دارد و چنین نکند، یا این که گناهان منشأ این نمی شود پس «باطل شود امان او»، یعنی دیگر حقّ تعالی او را امان ندهد و ببلائی عظیم گرفتار سازد تا ظاهر شود بر او بطلان گمان او. و در بعضی نسخه ها «ایمانه» بجای «امانه» است و بنا بر این ترجمه اینست که: باطل شود ایمان او، یعنی اگر مؤمنی چنین ایمن گردد باطل شود ایمان او و از ایمان بدر رود، نعوذ باللّه منه.

۷۷۶۵

من بصرک عیبک فقد نصحک.

هر که بینا گرداند ترا بعیب تو پس بتحقیق که نصیحت کرده ترا، یعنی هرگاه کسی بدیی که در تو باشد بتو بگوید و ترا آگاه سازد بر آن پس از چنین کسی آزرده نباید شد بلکه او نصیحت کرده ترا و با تو صاف و بیغش بوده و هر که اظهار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۸

آن نکند بتو و ترا آگاه نسازد بر آن، اوصاف نیست و غشّ دارد مگر این که سبب شرعی داشته باشد مثل این که ترسی از اظهار آن داشته باشد.

۷۷۶۶

من مدحک فقد ذبحک.

هر که مدح و ثنا کند ترا پس بتحقیق که او بکشد ترا، یعنی مدح و ثنائی که کسی ترا برابر تو بکند احسانی نیست نسبت بتو بلکه بمنزله کشتن تست، زیرا که نمی شود بسبب آن در تو عجبی حاصل نشود و آن هلاکتیست معنوی.

۷۷۶۷

من نصحک فقد أنجدک.

هر که نصیحت کند ترا پس بتحقیق که یاری کرده ترا.

۷۷۶۸

من صدقک فی نفسک فقد أرتدک.

هر که راست بگوید بتو در نفس تو پس بتحقیق که راه نموده ترا براه راست، مراد به «راست گفتن در نفس او» اینست که بدی که در او باشد باو بگوید.

۷۷۶۹

من قنع برأیه فقد هلک.

هر که قانع شود برأی خود پس بتحقیق که هلاک شود، مراد ترغیب در مشورت کردن با مردم است در کارها و این که کسی که مشورت نکند و کارها را همه برأی خود بکند نمی شود که هلاک نشود، یعنی در زیان و خسران نیفتد.

۷۷۷۰

من استشار العاقل ملک.

هر که مشورت کند با عاقل پس بتحقیق که مالک شود، یعنی مالک شود آنچه را خیر او در آن باشد.

۷۷۷۱

من قنع لم یغتمّ.

هر که قناعت کند غمناک نگردد، یعنی بآکثر غمها که از برای دنیا میباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۵۹

۷۷۷۲

من توکل لم یهتمّ.

هر که توکل کند اندوهناک نگردد، یعنی هر که توکل کند بر خدا در امور خود اندوهناک نگردد بلکه حقّ تعالی همه آنها را بر وجه خیر کارگزاری نماید.

۷۷۷۳

من أضع علمه التّطم.

هر که ضایع کند علم خود را طپانچه خورد، مراد به «ضایع کردن علم خود» عمل نکردن به آنست، و به «طپانچه خوردن» پشیمان شدن یا حقیقت طپانچه زدن بر روی خود بعد از پشیمانی.

۷۷۷۴

من أقلّ الاسترسال سلم.

هر که کم کند استرسال را سالم ماند، مراد به «استرسال» اعتماد کردن بر کسیست و غرض تحریص بر اینست که آدمی در امور خود خود برسد و اعتماد بر دیگری کم کند که اگر چنین کند سالم ماند و اگر در اموری که اعتنائی به آنها باشد اعتماد بر مردم کند و بایشان واگذارد غالب اینست که خیانت میکنند یا خوب نمی‌رسند و زیان و خسران می‌کشد و پشیمان می‌شود چنانکه باز فرموده:

۷۷۷۵

من أكثر الاسترسال ندم.

هر که بسیار کند استرسال را پشیمان شود.

۷۷۷۶

من آخی فی الله غنم.

هر که فرا گیرد برادری در راه خدا، غنیمت یعنی نفع عظیم برد.

۷۷۷۷

من آخی فی الدتیا حرم.

هر که فراگیرد برادری از برای دنیا محروم شود و نفعی از او نبرد.

۷۷۷۸

من دخل مداخل السوء آتهم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۶۰

هر که داخل شود در مواضع بدی متهم گردد، غرض منع از مصاحبت و آمیزش با بدانست و داخل شدن در جاهائی که بدی و منکری کرده شود هر چند او بد نباشد و شریک نشود در کردن آن بدی، زیرا که مجرد اختلاط با بدان و داخل شدن در آن جاها سبب این می‌شود که مردم او را نیز تهمت زنند ببدی و کردن آن بد، و احتراز از تهمت بقدر مقدور امریست مرغوب شرعا و عقلا.

۷۷۷۹

من کثر الحاحه حرم.

هر که بسیار باشد الحاح و ابرام او محروم ماند، مراد منع از الحاح و ابرامست در سؤال و هر حاجتی که نزد کسی برده شود و این که آن سبب محرومی می‌گردد از آن چنانکه بتجربه احوال خود و سایر مردم معلوم می‌شود که سماجت و ابرام در هر مطلبی که کسی بکند خوش نمی‌آید و باعث این می‌شود که آدمی متوجه انجاح مطلب او نگردد.

۷۷۸۰

من کثر مقاله سئم «۱».

هر که بسیار شود سخن او ناخوش داشته شود، یعنی مردم او را ناخوش دارند و ملول شوند از او.

۷۷۸۱

من اصلح نفسه ملکها.

هر که اصلاح کند نفس خود را مالک شود او را، یعنی او را در فرمان خود در آورد یا این که آن بمنزله ملکی گردد از برای او که از آن نفع برد، و اگر اصلاح نکنند آن را و واگذارد بخود و خواهش خود هلاک کند و مالک چیزی نباشد چنانکه فرموده:

۷۷۸۲

من أهمل نفسه أهلكها.

هر که واگذارد نفس خود را هلاک گرداند آن را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۶۱

۷۷۸۳

من اكرم نفسه اهانته.

هر که گرامی دارد نفس خود را خوار گرداند آن او را، مراد به «گرامی داشتن نفس خود» اینست که فرمان آن برد و آن را منع نکند از هواها و خواهشهای آن، و ظاهرست که هرگاه چنین کند آن مرتکب منکرات گردد و او را خوار گرداند.

۷۷۸۴

من وثق بنفسه خانته.

هر که اعتماد کند بر نفس خود خیانت کند آن او را.

۷۷۸۵

من ساعی الدنيا فانته.

هر که طلب پیشی کند با دنیا فوت شود دنیا او را، مراد به «طلب پیشی کردن با دنیا» اینست که سعی کند از برای آن و خواهد که او پیش باشد در طلب آن و برسد بآن پیش از آن که آن طلب کند او را، و مراد اینست که هر که چنین باشد نرسد بدنی و دنیا بگریزد از او، و اگر اعراض کند از دنیا و طلب آن نکند دنیا طلب کند او را و نزد او آید چنانکه فرموده:

۷۷۸۶

من قعد عن الدنيا طلبته.

هر که بنشیند از دنیا و طلب نکند آن را دنیا طلب کند او را، و این معنی بتجربه نیز معلوم شده.

۷۷۸۷

من غالب الاقدار غلبته.

هر که خواهد که غلبه کند بر تقدیرها غلبه کنند آنها بر او، مراد اینست که بسعی و اهتمام غلبه بر تقدیرات حقّ تعالی نتوان کرد باین که آنچه تقدیر نشده بعمل آید یا آنچه تقدیر شده دفع شود، و غرض از این یا بیان عذریست از برای خود و امثال خود که ایشان را اطلاعی بر غیوب و تقدیرات باشد باین که کاری چند که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۶۲

بحسب ظاهر عقول باید بکنیم و نکنیم از راه اینست که آن خلاف تقدیر حقّ تعالی باشد و از دایره امکان بیرونست و سعی در آن بیهوده است، و یا غرض نصیحت مردم باشد باین که بعضی امور باشد که خلاف تقدیر حقّ تعالی باشد و سعی در آن لغو و عبث باشد پس هرگاه در مطلبی بقدر معروف سعی نمایند و آثار حصول آن ظاهر نشود سعی زیاد در آن مکنید گاه باشد که از آنها باشد که تقدیر حقّ تعالی بر خلاف آن جاری شده باشد و سعی در آن لغو و بی فایده باشد.

۷۷۸۸

من صارع الدنيا صرعته.

هر که کشتی بگیرد با دنیا بیندازد دنیا او را.

۷۷۸۹

من عصی الدنيا اطاعته.

هر که عصیان کند دنیا را اطاعت کند دنیا او را.

۷۷۹۰

من اعرض عن الدنيا اتته.

هر که اعراض کند از دنیا دنیا بیاید او را.

۷۷۹۱

من حسن ظنه حسن نيته.

هر که نیکو باشد گمان او نیکو باشد نیت و قصد او.

۷۷۹۲

من ساء ظنه ساء طويته.

هر که بد باشد گمان او بد باشد باطن او، ممکن است که مراد به «نیکوئی گمان و بدی آن» در این دو فقره مبارکه نیکوئی گمان بحقّ تعالی باشد و بدی گمان باو تعالی شأنه، و مراد به «نیکوئی گمان بحقّ تعالی» اینست که آدمی او را در کمال لطف و مرحمت داند و هر چند گنهکار باشد باز امید

عفو و رحمت او بمجرّد لطف او داشته باشد و به «بدی گمان باو» اینست که این اعتقاد نداشته باشد بلکه گمان او این باشد که بنای معامله او با بندگان بر عدالت است و رعایت استحقاق، هر که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۶۳

استحقاق ثواب داشته باشد ثواب داده شود، و هر که استحقاق عقاب داشته باشد عقاب کرده شود، و عفو و بخشایش نباشد، یا اگر باشد کم باشد، یا از بعضی گناهان باشد و از گناهان بزرگ نباشد، و در احادیث امر بنیکوئی گمان بحقّ تعالی و نهی از بدی گمان باو بسیار وارد شده و وارد شده که حقّ تعالی می فرماید که: من بر وفق گمان بنده مؤمن بمن سلوک میکنم با او، اگر خوب باشد خوب، و اگر بد باشد بد، و وارد شده که: حقّ تعالی کریمست و بدست اوست همه خیرات، و شرم می دارد که بنده مؤمن او نیکو کرده باشد گمان را باو و او خلف کند گمان و امید او را، پس نیکو کنید بخدا گمان را و رغبت کنید بسوی او، و بنا بر این ممکن است که مراد در دو فقره مبارکه اول این باشد که: هر که نیکو باشد گمان او بخدا نیکو باشد نیت او یعنی همین نیت و قصد او نیکو باشد و سبب رستگاری او گردد، یا این که حقّ تعالی ببرکت این گمان نیت و قصد او را در هر باب نیکو گرداند تا این که سبب نجات و رستگاری او گردد و با او بر نحوی که گمان کرده سلوک شود، یا این که کسی که این گمان داشته باشد عفو و بخشایش را هر چند گناه بزرگ باشد نیکو میداند و این سبب این می شود که خود نیز عفو از دیگران را که گناهی نسبت باو کرده باشند نیکو داند و عداوت و بغض ایشان را در دل نگیرد و نیت و قصد انتقام نداشته باشد پس نیت و قصد او در باره مردم نیکو باشد، و همچنین در فقره مبارکه دوم مراد این باشد که: هر که گمان او بحقّ تعالی بد باشد باطن او بد باشد، یا باعتبار این که همین گمان کافیسست در بدی باطن او، یا این که این سبب این شود که حقّ تعالی باو لطف نکند و او را بخود واگذارد و او از ازاله صفات ذمیمه از خود نکند بلکه آنها در او باقتضای قوای شهویّه و غضبیه در تزیاد و تضاعف باشد، یا این که چنین کسی چون عفو و بخشایش را ضرور نمی داند و در باره حقّ تعالی تجویز این میکند که بمحض عدالت سلوک کند و تفضّل و ترحم نکند پس در خود بطریق اولی این معنی را روا دارد و این باعث این می شود که هر که نسبت باو گناهی کند بغض و کینه او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۶۴

در دل گیرد و در صدد انتقام و بدی باشد با او و باطن او با ایشان صاف و بی غش نگرده، و ممکن است که مراد نیکوئی گمان بمردم و بدی گمان بایشان باشد و مراد این باشد که هر که گمان او بمردم نیکو باشد نیت و قصد او نیکو باشد زیرا که چنین کسی نسبت بهر کس نیت و قصد بدی نخواهد داشت مگر کسی که بدی او بر او معلوم شود و هر که بد گمان باشد بمردم باطن او با عامّه مردم بد باشد و اکثر افعال ایشان را بر محملهای بد حمل کند و با ایشان دشمنی و عداوت کند و این معنی ظاهرتر می نماید، نهایت بحسب ظاهر منافات دارد با اخبار بسیار دیگر که ظاهر آنها اینست که مردم بدگمان باید بود و از آن جمله در همین فصل مذکور شد که «من حسن ظنّه أهمل. من ساء ظنّه تأمل. من اختبر قلا. من اقل الاسترسال سلم. من اکثر الاسترسال ندم» و هر یک ترجمه و شرح شد و از تأمل در آنها ظاهر می شود ظهور آنها در آنچه مذکور شد.

و ممکن است دفع منافات باین که مراد در آنها این باشد که در معاملات خود باید که اعتماد نکند بر مردم و بدگمان باشد بایشان باین که احتمال خیانت در ایشان بدهد و از ایشان خاطر جمع نداشته باشد و خود بامور خود برسد و مراد در اینجا این باشد که هر چند بر مردم اعتماد نباید کرد نهایت بایشان بدگمان نیز نباید بود باین معنی که افعال ایشان را تا ممکن باشد بر صحت و خوبی باید حمل کرد و بمجرّد این که محمل بدی داشته باشد بلکه هر چند ظاهر در آن نیز باشد بر بدی نباید حمل کرد و آن را منشأ بغضی و دشمنی و قصد تلافی و انتقام نباید کرد و این که هر که چنین کند نیت و قصد او در باره مردم نیکو باشد و اگر چنین نکند و بمجرّد احتمال بدی یا ظهور آن افعال مردم را بر بدی حمل کند با اکثر مردم بد می شود و باطن او با ایشان صاف و پاک نباشد بلکه بیغض و کینه و امثال آنها مکدر گردد، و الله تعالی یعلم.

۷۷۹۳

من صدق اصلح دیانتته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۶۵

هر که راست گوید بصلاح آورد دینداری خود را، و در بعضی نسخه ها «دنیاه» بجای «دیانتته» است و بنا بر این ترجمه اینست که: بصلاح آورد دنیای خود را، و مراد اینست که صلاح دنیا نیز در راستگوئیست.

۷۷۹۴

من کذب افسد مروّته.

هر که دروغ گوید فاسد کند آدمیت خود را.

۷۷۹۵

من قنع حسنّت عبادته.

هر که قناعت کند نیکو باشد عبادت او، زیرا که کسی که قناعت کند فارغ شود از اکثر اشغال دنیوی و عبادت نیکو تواند پرداخت.

۷۷۹۶

من اعتزل حسنت زهادته.

هر که گوشه گیر گردد نیکو باشد زهدات او، «زهدات» «۱» بمعنی ترک دنیا و بی رغبتی در آنست، و ظاهرست که با گوشه گیری آن آسانتر و بهتر تواند شد.

۷۷۹۷

من نسی الله أنساه نفسه.

هر که فراموش کند خدا را فراموش او گرداند خدا نفس او را، مراد اینست که کسی که فراموش کند خدا را و یاد او نکند حق تعالی بجزای آن چنان کند که او نفس خود را فراموش کند باین معنی که سلب لطف خود از او کند و او را بخود واگذارد، و هرگاه چنان شود او تابع هوا و هوس خود گردد و بفکر نفس خود و اصلاح آن نیفتد و اصلاح آن نکند.

۷۷۹۸

من اساء خلقه عذب نفسه.

هر که بد کند خوی خود را عذاب کند نفس خود را، زیرا که بدخو باندک چیز

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۶۶

ناملایمی از جا برآید و طیش کند و ملول و مکدر گردد، و کم وقتی باشد که چنین نشود پس اکثر اوقات در شکنجه و عذاب باشد.

۷۷۹۹

من اطاع الله استنصر.

هر که اطاعت کند خدا را طلب یاری کند، یعنی همان اطاعت طلب یاریست از او، و بهمان حق تعالی او را یاری کند و حاجت بسؤال و طلبی نباشد، یا این که باید که در هر باب طلب یاری کند و توکل کند بر او، و ممکن است «استنصر» بصیغه مجهول خوانده شود و معنی این باشد که طلب یاری کرده شود، یعنی مردم از او طلب یاری کنند، و ممکن است که «استنصر» در این فقره نیز بنون نباشد بلکه بباء یک نقطه زیر باشد مانند فقره بعد و معنی این باشد که «بینا گردد».

۷۸۰۰

من ذکر الله استبصر.

هر که یاد کند خدا را بینا گردد، یعنی براه راست و حقائق و معارف.

۷۸۰۱

من اهمل نفسه خسر.

هر که واگذارد نفس خود را زیان کند، یعنی واگذارد او را بخواهشهای او و امر و نهی او نکند.

۷۸۰۲

من استقبل الامور ابصر.

هر که استقبال کند کارها را بینا گردد، مراد به «استقبال آنها» آنست که پیش از کردن آنها تأمل و تدبیر کند در عواقب آنها.

۷۸۰۳

من استدبر الامور تحیر.

هر که استدبار کند کارها را حیران ماند، «استدبار» بمعنی از عقب در آمدنست مقابل «استقبال» که بمعنی پیشواز رفتن است و مراد اینست که هر که پیش از کردن کارها تدبیر آنها نکرده باشد و بعد از کردن خواهد که چاره زیان و خسران آنها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۶۷

بکند حیران ماند و چاره نتواند کرد.

۷۸۰۴

من استسلم الى الله استظهر.

هر که انقیاد آورد بسوی خدا قوی پشت گردد.

۷۸۰۵

من انتظر العواقب سلم.

هر که انتظار کشد عاقبتها را سالم ماند، مراد به «انتظار کشیدن عاقبتها» ملاحظه عاقبت کارهاست و اختیار آنچه عاقبت آن خوب باشد و زیان و خسروانی نداشته باشد باعتبار این که چنین کسی گویا در هر کار انتظار عاقبت آن می کشد پس می خواهد که در آن برای او ضرری نباشد.

۷۸۰۶

من وثق بالله غنی.

هر که اعتماد کند بخدا توانگر و بی‌نیاز گردد.

۷۸۰۷

من توکل علی الله کفی.

هر که توکل کند بر خدا کفایت کرده شود، یعنی حقّ تعالی کفایت و کارگزاری امور او بکند چنانکه مکرّر مذکور شد.

۷۸۰۸

من حاسب نفسه ریح.

هر که محاسبه کند نفس خود را سود کند، مراد به «محاسبه نفس خود» اینست که بحساب آن برسد و هر طلبی که حقّ تعالی یا خلق را از او باشد از او بازیافت نماید.

۷۸۰۹

من استدرک فوارطه اصلح.

هر که بازیافت کند پیش فرستاده‌های خود را اصلاح کند، یعنی بصلاح آورد حال خود را، و مراد به «بازیافت کردن پیش فرستاده‌ها، یعنی اعمالی که پیش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۶۸

فرستاده» اینست که تقصیری که در آنها شده باشد تدارک و تلافی کند.

۷۸۱۰

من قال بالصدق انجح.

هر که بگوید بر راستی فیروزی یابد.

۷۸۱۱

من عمل بالحقّ افلح.

هر که عمل کند بحقّ رستگار گردد یا فیروزی یابد.

۷۸۱۲

من خادع الله خدع.

هر که مکر کند با خدا مکر کرده شود، یعنی حقّ تعالی با او مکر کند، یعنی جزای مکر او بدهد یا باو شبیه بمکر او معامله کند.

۷۸۱۳

من صار الحقّ صرع.

هر که کشتی بگیرد با حقّ انداخته شود، مراد به «کشتی گرفتن با حقّ» اینست که خواهد غلبه کند بر آن و آن را زایل کند، و «انداخته شود»، یعنی حقّ او را بیندازد و غلبه کند بر او، اگر همه در آخرت باشد.

۷۸۱۴

من ظلم یتیمًا عقّ اولاده.

هر که ستم کند یتیمی را آزار کند اولاد خود را و قطع کند صله ایشان را، و این باعتبار اینست که کسی که یتیمی را ستم کند نمی‌شود که عاقبت بولاد او نیز مانند آن ستمی نشود، پس هر که ستم کند یتیمی را گویا خود آزار کرده اولاد خود را و قطع صله و احسان ایشان کرده.

۷۸۱۵

من ظلم رعیتة نصر اضداده.

هر که ستم کند رعیت خود را یاری کند دشمنان خود را، زیرا که ستم بر رعیت باعث پراکندگی ایشان و ضعف او می‌گردد و ضعف او سبب قوت و غلبه دشمنان او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۶۹

می‌گردد و لاقفل منشأ فرح و سرور ایشان می‌شود و این نیز یارییست مر ایشان را، با آنکه بسیار می‌شود که ظلم پادشاه و حاکم بر رعیت باعث زوال دولت او می‌گردد، پس بر هر تقدیر آن یارییست که او خود کرده دشمنان خود را.

۷۸۱۶

من افحش شفای حسّاده.

هر که فحش گوید شفا بخشد رشک برندگان خود را، یعنی باعث تسکین درد و الم ایشان شود که از رشک بر او دارند، زیرا که کسی که بمردم فحش گوید مردم نیز باو فحش گویند، و اگر آن را نتوانند شکی نیست که در نظرها خفیف و بی‌وقع «۱» می‌گردد و هر یک از اینها باعث شفای حاسدان می‌شود.

۷۸۱۷

من لؤم ساء میلاده.

هر که لئیم باشد بدست وقت ولادت او، «لئیم» چنانکه مکرّر مذکور شد بخیل را گویند و هر دنی پست مرتبه را نیز گویند، و ظاهر این فقره مبارکه اینست که وقت تولّد را اثری باشد در لئیم‌بودن مولود، و ممکن است که مراد مجرد ذمّ لئیم باشد و مبالغه در آن، و معنی این باشد که: بد وقتی بوده که چنین مولودی در آن متولّد شده، یعنی بهمین اعتبار که این مولود در آن متولّد شده نه این که بدی دیگر داشته که آن دخلی داشته در بدی مولود یا این که بدی مولود نشان آن باشد و الله تعالی یعلم.

۷۸۱۸

من استغنی بعقله ضلّ.

هر که بی‌نیاز شود بعقل خود گمراه شود، مراد به «بی‌نیاز شدن بعقل خود» اینست که در کارها اعتماد بر عقل و رأی خود کند و مشورت با عقلا نکند، یا این که در مسائل و عقائد اعتماد بر عقل و فکر خود بکنند و با علما گفتگو نکنند و «گمراه شدن چنین کسی» باعتبار اینست که تا کسی با علما گفتگو نکند و ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۵، ص: ۱۷۰

تصدیق استقامت عقل و فکر او نکنند اعتماد بر عقل خود نمی‌تواند کرد، بسیارست که عقل کسی قاصرست یا ذهن او کجست و او خود نمی‌یابد پس چنین کسی اگر اعتماد بر عقل خود کند گمراه می‌شود و بعد از این که صحت و استقامت عقل او ظاهر شود باز باید که در مسائل مهمه افکار خود را با علما مطارحه کند که مبادا در آنها غلطی و خطائی شده باشد زیرا که عقل صحیح و ذهن درست نیز گاهی خطا و غلط میکند پس در خصوص هر یک از مسائل غامضه باید که با علما گفتگو شود تا از مجموع افکار ایشان حقّ در آن ظاهر گردد، و در بعضی نسخه‌ها «بفعله» بجای «بعقله» است و بنا بر این ترجمه اینست که «هر که بی‌نیاز شود بعمل و کار خود گمراه شود» و مراد اینست که در امید نجات و رستگاری اعتماد بعمل خود نمی‌توان کرد، زیرا که آدمی هر چند که سعی کند در اطاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی و ادای شکر نعمتهای او جلّ شأنه از عهده آن چنانکه باید بر نمی‌تواند آمد و بسبب آنها مستحقّ بهشت و آلاء و نعمای آن نمی‌گردد بلکه چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده باید که با وجود حسن عمل اعتماد بر رحمت و فضل حقّ تعالی و حسن ظنّ باو باشد.

۷۸۱۹

من استبدّ برأیه زلّ.

هر که منفرد باشد برأی خود بلغزد، مراد تحریص بر مشورت کردنست در مهمّات و این که در آنها هر که منفرد باشد برأی خود و همین اعتماد بر آن کند و مشورت نکند نمی‌شود که در پاره از آنها نلغزد و در زیان و خسران نیفتند، و ممکن است که مراد شامل افراد برأی در مسائل نیز باشد چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد.

۷۸۲۰

من اطاع الله جلّ أمره.

هر که فرمانبرداری کند خدا را بزرگ شود کار او، یعنی مرتبه و شأن او در دنیا و آخرت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۵، ص: ۱۷۱

۷۸۲۱

من عصی الله ذلّ قدره.

هر که نافرمانی کند خدا را خوار شود قدر او، یعنی در دنیا و آخرت.

۷۸۲۲

من کثر کلامه زلّ.

هر که بسیار باشد سخن گفتن او بلغزد، زیرا که نمی‌شود که در سخن بسیار خطا و سهوی نشود، و ممکن است که لغزیدن او باعتبار همان اصل بسیار گفتن باشد، زیرا که باعث ملالت مردم می‌شود و تنفر ایشان از او.

۷۸۲۳

من کثر تغضبه ملّ.

هر که بسیار باشد بغضب آمدن او ملول شوند مردم از او و ناخوش دارند او را، و ممکن است که «ملّ» بصیغه معلوم خوانده شود و معنی این باشد که او خود ملول شود، یعنی اکثر اوقات ملول و دل‌تنگ باشد.

۷۸۲۴

من اتقی الله وقاه.

هر که بترسد از خدا نگاه دارد خدا او را.

۷۸۲۵

من توکل علی الله کفاه.

هر که توکل کند بر خدا کفایت کند خدا او را، یعنی کارگزاری کند امور او را چنانکه مکرر مذکور شد.

۷۸۲۶

من اعتصم بالله نجاه.

هر که چنگ در زند بخدا یعنی متوسل شود باو، رستگاری دهد خدا او را.

۷۸۲۷

من استنصحك فلا تغشه.

هر که طلب نصیحت کند از تو پس غشّ مکن با او، یعنی هرگاه کسی مشورت کند با تو و طلب این کند که با او خالص باشی و آنچه خیر او را در آن دانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۷۲

باو بگوئی غشّ مکن با او و خالص باش با او در آنچه مشورت بینی از برای او هر چند دشمن تو باشد و با او بد باشی، زیرا که او ترا امین کرده پس خیانت با او روا نباشد.

۷۸۲۸

من وعظک فلا توحشه.

هر که پند دهد ترا وحشت مفرما او را، یعنی چنان مکن که رم کند از تو و دوری کند باین که آزرده کنی او را و درشتی کنی با او، یا این که سخن او را نشنوی و داند که در تو اثر نمی‌کند پس دیگر پند نگوید ترا، و ممکن است که معنی «فلا توحشه» این باشد که غمناک مکن او را و مراد همان نهی از آزرده کردن او باشد بیکدیگر از آن دو وجه که مذکور شد.

۷۸۲۹

من عرف الله توحد.

هر که بشناسد خدا را تنهائی گزیند، یعنی هر که حقّ تعالی را بشناسد حقّ شناخت او اختلاط و آمیزش زیاد را با مردم ترک دهد و تنهائی را در اکثر اوقات اختیار کند تا عبادت او مشغول باشد و با او مناجات و راز گوید.

۷۸۳۰

من عرف نفسه تجرد.

هر که بشناسد نفس خود را برهنه گردد، یعنی هر که بشناسد چنانکه باید مرتبه نفس خود را و قابلیت او را از برای کمالات و مراتب عالیّه برهنه گردد از همه علایق و عوایق دنیوی، و مشغول گردد بتکمیل نفس خود و رسانیدن آن بمراتب بلند و مقامات ارجمند که قابلیت آنها دارد.

۷۸۳۱

من عرف الدنيا تزهد.

هر که بشناسد دنیا را ترک کند آنرا و بی‌رغبت گردد در آن، زیرا که چنانکه مکرر مذکور شد هر فرح و شادی و سروری که در آن باشد آمیخته بأضعاف آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۷۳

از کدورات و آلام باشد قطع نظر از وزر و وبال آخروی که لازمه سعی در رسیدن به آنها باشد و بر تقدیری که از همه آنها صاف و خالص باشد ظاهرست که آنها در جنب مثنویات آخروی و آن آلاء و نعمای بهشت در کمال خست و دنائت باشد و با وجود این در اندک زمانی باشد و بزودی منقطع گردد و هر عاقلی هرگاه اندک تأمل کند داند که اختیار اینها بر آنها نتوان کرد و بر تقدیری که سعی در آنها بر وجهی باشد که ضرر بآخرت نرساند در این خود شکی نیست که هر سعیی که از برای آنها بشود اگر آنها اضافه سعی از برای آخرت بشود باعث زیادتی بلندی مرتبه او در آن نشأه پاینده جاوید گردد

چه مراتب آن غیر متناهیست و بهر مرتبه که کسی در آن برسد رسیدن بلندتر از آن متصور باشد پس باز هر عاقلی که نیکو تأمل کند اختیار این میکند که در آن بقدر ضرورت اکتفا شود و هر سعی که در قدر زیاد بر آن بکند آنها را هم اضافه سعی در امور اخروی کند.

۷۸۳۲

من عرف النَّاسَ تَفَرَّدَ.

هر که بشناسد مردم را تنهایی گزیند، زیرا که هر که بشناسد ایشان را میداند که اختلاط و آمیزش با اکثر ایشان ثمره بغیر ضرر اخروی بلکه دنیوی نیز ندارد و هر که این را داند یقین اختیار تنهایی و ترک اختلاط و صحبت ایشان میکند.

۷۸۳۳

من غدر شانه غدره.

هر که بی‌وفائی کند زشت کند او را بی‌وفائی او.

۷۸۳۴

من مکر حاق به مکره.

هر که مکر کند فرو گیرد او را مکر او یا فرود آید بر او چنانکه حقّ تعالی در قرآن مجید فرموده: اسْتَبْرَأْ فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ، فرو نمی‌گیرد مکر بد مگر اهل آن را، یا فرود نمی‌آید مگر بد مگر بر اهل آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۷۴

۷۸۳۵

من جار اهلکه جوهره.

هر که ستم کند هلاک کند او را ستم او، یعنی در دنیا و آخرت.

۷۸۳۶

من ظلم دمرّ علیه «۱» ظلمه.

هر که ظلم کند هلاک کند او را ظلم او، این همان فقره اولست و تفاوت همین در لفظست.

۷۸۳۷

من جهل قلّ اعتباره.

هر که نادان باشد کم باشد اعتبار او، یعنی عبرت گرفتن او و پی بردن او از چیزی بچیزی مثل استنباط خوبی عاقبت چیزی یا بدی آن، و این ظاهرست، چه جاهل بفکر عبرت کم می‌افتد و بر تقدیری که بفکر آن افتد چون علمی ندارد قادر بر پی بردن و استنباط نیست مگر در بعضی محسوسات مثل پی بردن ببدی عاقبت ظلم و نیکوئی عاقبت عدل که بمشاهده از برای هر عالم و جاهل معلوم شود، و ممکن است که مراد باعتبار معنی شایع آن باشد در عرف، یعنی اعتداد و اعتنای مردم باو.

۷۸۳۸

من عجل کثر عثاره.

هر که شتاب کند در کارها بسیار شود لغزش او.

۷۸۳۹

من ظلم عظمت صرعه.

هر که ستم کند عظیم باشد افتادن او، یعنی افتادن او در هلاکت و بلاها.

۷۸۴۰

من بغی عجلت هلكته.

هر که بغی کند تعجیل کرده شود هلاکت او، یعنی حقّ تعالی تعجیل کند در هلاک شدن او، و مراد به «بغی» نیز ظلم و جورست یا فتنه و فساد، یا سرکشی و سربلندی کردن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۷۵

۷۸۴۱

من قال بالحقّ صدّق.

هر که بگوید حقّ را تصدیق کرده شود، یعنی غالب اینست که کسی که حقّ گوید از قماش سخن او مردم راستی او را می‌یابند و تصدیق او میکنند.

۷۸۴۲

من عامل بالرفق ورفق.

هر که معامله کند با مردم بنرمی و همواری توفیق داده شود، یعنی حقّ تعالی او را در هر باب توفیق دهد.

۷۸۴۳

من ندم فقد تاب.

هر که پشیمان شود پس بتحقیق که توبه کرده، «توبه» بمعنی رجوع و برگشتن از گناه است و مراد اینست که همین که کسی پشیمان شده از گناه، این قوبه است، زیرا که هر که از چیزی در واقع پشیمان باشد یقین از آن رجوع کرده و برگشته و دیگر قصد کردن آن ندارد و حقیقت توبه همینست.

۷۸۴۴

من تاب فقد اناب.

هر که توبه کند پس بتحقیق که انابت کرده «انابت بسوی حقّ تعالی» بمعنی رجوع باوست، و مراد اینست که هر که توبه کند پس انابت نیز کرده زیرا که کسی که رجوع کند از گناه و بر گردد از آن بسبب گناه بودن آن، رجوع و برگشتن او از آن باعتبار نافرمانی حقّ تعالی است در آن، پس رجوع از آن رجوع از نافرمانیست بفرمانبرداری، و این حقیقت انابت است، و یا باعتبار این که کسی که توبه کند از گناه و پشیمان شود از آن، نمی شود که رجوع بسوی حقّ تعالی نکند از برای عفو آن و در گذشتن از آن پس انابت نیز کرده.

۷۸۴۵

من عدل نفذ حکمه.

هر که عدل کند جاری باشد حکم او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۷۶

۷۸۴۶

من ظلم اوبقه ظلمه.

هر که ظلم کند هلاک کند او را ظلم او، چنانکه مکرر مذکور شد و این همه تکرار آن بألفاظ مختلف در مجالس متعدده از برای کمال مبالغه بوده در ذمّ آن و منع مردم از آن.

۷۸۴۷

من شکر دامت نعمته.

هر که شکر کند پاینده ماند نعمت او.

۷۸۴۸

من صبر هانت مصیبتیه.

هر که صبر کند سهل گردد مصیبت او، زیرا که تعب و زحمت قلق و اضطراب و فریاد و فغان و امثال آنها با آن نباشد، و همچنین شماتت دشمنان و اعداء که بدترین مصیبتهاست، و دیگر این که بی صبری چنانکه در احادیث دیگر وارد شده گاه هست که سبب نزول مصیبت دیگر می شود بر او، و صبر سبب آن نمی شود بلکه سبب رفع آن می گردد پس این را نیز سبب سهل گشتن آن می توان شمرد.

۷۸۴۹

من کثر کلامه کثر ملامه.

هر که بسیار شود سخن او بسیار شود ملامت او، یا باعتبار این که در کلام بسیار لغزش بسیار شود، و هر یک سبب سرزنشی و ملامتی گردد، و یا باعتبار این که مردم او را بسبب همان پرگوئی ملامت بسیار کنند.

۷۸۵۰

من کبرت همته کبر اهتمامه.

هر که بزرگ باشد همت او، یعنی عزم او بزرگ باشد غمناکی او، زیرا که صاحب همت و عزم بلند مرتکب شغلهها و کارهای بزرگ شود، یا سعی کند از برای رسیدن بمرتبه بلند، و ظاهرست که غم و اندوه هر شغلی بقدر بزرگی آنست، و همچنین غم و اندوه سعی از برای رسیدن بهر مرتبه باندازه بلندی آنست، و غرض از این تسلی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۷۷

صاحبان همت بلندست بر غم و اندوه زیاد و این که آن بی این نمی شود پس هر که آنرا داشته باشد باید که این را بر خود بگذارد و این بر او گوارا باشد.

۷۸۵۱

من احب شیئا لهج بذكره.

هر که دوست دارد چیزی را حریص می‌شود بذكر آن، غرض تحریص مؤمنانست بر ذکر خدا و یاد او تعالی شأنه، یا بیان عذریست از برای کسی که بر ذکر چیزی می‌کرده باشد که آنرا دوست دارد باین که آدمی مجبولست بر حریص بودن بر ذکر چیزی که آن را دوست داشته باشد.

۷۸۵۲

من کثر حرصه ذلّ قدره.

هر که بسیار باشد حرص او خوار شود قدر او.

۷۸۵۳

من اطاع نفسه قتلها.

هر که فرمانبرداری کند نفس خود را بکشد او را، یعنی در هلاکت اندازد.

۷۸۵۴

من عصی نفسه وصلها.

هر که نافرمانی کند نفس خود را احسان کند باو وصله او را بجا آورد.

۷۸۵۵

من عرف نفسه جاهدها.

هر که بشناسد نفس خود را جهاد کند با آن، زیرا که هر که نفس خود را بشناسد صفات و اخلاق ذمیمه آن را و میل آن را بخواهشها و هوسهای باطل میداند پس جهاد میکند از برای ازاله آنها و واداشتن آن بر اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی، بخلاف کسی که نشناسد آن را که آن آگاه نمی‌شود بر آنها پس او می‌گذارد نفس خود را و آن باقی می‌ماند در آن اخلاق نکوهیده و در فرمان هوسها و خواهشهای خود باشد چنانکه فرموده:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۷۸

۷۸۵۶

من جهل نفسه اهملها.

هر که نداند نفس خود را او می‌گذارد آنرا.

۷۸۵۷

من عظم نفسه حقر.

هر که بزرگ شمارد نفس خود را حقیر کرده شود، یعنی حق تعالی او را بجزای آن عجب و خودبینی حقیر و کوچک گرداند، یا این که مردم او را بسبب این صفت نکوهیده حقیر و کوچک شمارند.

۷۸۵۸

من صان نفسه وقّر.

هر که حفظ کند نفس خود را توقیر کرده شود، یعنی حفظ کند از مناهی و نافرمانی حق تعالی، و «توقیر کرده شود» یعنی مردم تعظیم و توقیر او کنند و یا حق تعالی او را در نظر ایشان عظیم نماید.

۷۸۵۹

من عیر بشيء بلی به.

هر که سرزنش کند بچیزی مبتلا شود بآن، غرض منع از سرزنش کردن کسیست بعیبی یا بدیی که در او باشد و این که هر که چنین سرزنشی بکند عاقبت بجزای آن او خود مبتلا شود بآن.

۷۸۶۰

من اکثر من شيء عرف به.

هر که بسیار کند چیزی را معروف می‌شود بآن، یعنی هر که کاری را بسیار کند منسوب می‌شود میانه مردم بآن کار، و او را بآن می‌شناسند و بیکدیگر می‌شناسانند، پس آدمی باید که رعایت کند که کاری را که بسیار کند کار خوبی باشد که بآن مشهور و معروف گردد و کار بدی نباشد که بدی معروف شود.

۷۸۶۱

من مزح استخف به.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۷۹

هر که مزاح کند استخفاف کرده شود باو، غرض منع از مزاح کردن بسیارست با مردم، و این که باعث این می شود که مردم سبک شمارند او را، یا این که آزرده شوند و سبک و خفیف کنند او را.

۷۸۶۲

من اعجب «۱» بنفسه سخر به.

هر که بعجب و خودبینی آورد او را نفس او تمسخر کرده شود باو، یعنی مردم تمسخر و استهزا کنند باو.

۷۸۶۳

من کثر حمله نبل.

هر که بسیار باشد برداشتن او نجیب و بزرگ باشد، یعنی برداشتن و بر خود-گرفتن او اخراجات و مؤنات مردم را، یا برداشتن او بی ادبیهای مردم را و تحمل کردن و از جا برنیامدن.

۷۸۶۴

من کثر سفهه استرذل.

هر که بسیار باشد سفه او خسیس و پست شمرده شود، «سفه» بمعنی سبکی حلمست، یا بی حلمی، یا جهل و نادانی.

۷۸۶۵

من جهل وجوه الآراء أعیته الحیل.

هر که نداند وجوه رأیها را عاجز گرداند او را چارهها، مراد به «وجوه رأیها» طرق رأیها و تدبیرهاست یا رأیها و تدبیرهای نیکو، و بر هر تقدیر مراد ترغیب در تفکر و تدبیر و تجربه امور و کارهاست تا این که عارف شود برأی و تدبیر در هر کاری، و این که اگر کسی چنین نباشد چارهها او را عاجز کنند، یعنی عاجز شود در چاره کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۰

اموری که وارد شود بر او و چاره آنها نتواند کرد.

۷۸۶۶

من عاش فقد احبته.

هر که دراز کشد زندگانی او نیابد دوستان خود را، مراد اینست که عمر دراز نیز در دنیا که مردم طلب آن میکنند بی کدورت نیست، باعث این می شود که دوستان بروند و آدمی از این مکدر و محزون گردد.

۷۸۶۷

من کثر ضحکه قلت هیبته.

هر که بسیار باشد خنده او کم شود هیبت او، غرض منع از خنده بسیارست و این که باعث این می شود که هیبت صاحب آن کم شود و وقعی در نظرها نداشته باشد.

۷۸۶۸

من خشی الله کمل علمه.

هر که بترسد از خدا کامل باشد علم او.

۷۸۶۹

من کظم غیظه کمل حلمه.

هر که فرو خورد خشم خود را کامل باشد حلم او.

۷۸۷۰

من ملک نفسه علا أمره.

هر که مالک شود نفس خود را، یعنی آن را در فرمان خود دارد بلند گردد امر او، یعنی شأن و مرتبه او.

۷۸۷۱

من ملکته نفسه ذل قدره.

هر که مالک او شود نفس او، یعنی در فرمان نفس خود باشد خوار گردد قدر او.

۷۸۷۲

من تاجر الله ربح.

هر که سودا کند با خدا سود کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۱

۷۸۷۳

من توخّی الصّواب أنجح.

هر که طلب راه درست کند فیروزی یابد.

۷۸۷۴

من عمل للدنیا خسّر.

هر که عمل کند از برای دنیا زیان کند، زیرا که کمست که امور دنیوی بی‌زیان اخروی باشد و بر تقدیری که باشد ظاهرست که سعیی که از برای آن بشود اگر بعوض آن از برای امری اخروی بشود نفع آن بیشتر باشد و همین نیز زیانست، و پوشیده نیست که این در غیر قدریست که از برای معاش ضرور باشد بلکه آن نیز سعی از برای آخرتست چه او مأمورست بآن، و همچنین وقتیست که غرض مجرد دنیا باشد و اما اگر سعی کند از برای دنیا از برای اغراض اخروی مثل این که تحصیل مال کند از برای امداد و اعانت محتاجان و مستحقان و صرف آن در سایر وجوه خیرات و مبرات و قربات پس آن در حقیقت کار از برای دنیا نیست بلکه از برای آخرتست.

۷۸۷۵

من داخل السّفهاء حقّر.

هر که داخل شود در میان سفها، یعنی آمیزش و مصاحبت کند با نادانان و کم عقلان تحقیر کرده شود، یعنی مردم تحقیر او کنند و او را سبک شمارند.

۷۸۷۶

من صاحب العقلاء وقّر.

هر که مصاحبت کند با عقلا توقیر کرده شود، یعنی مردم تعظیم و توقیر او کنند.

۷۸۷۷

من قبض یده مخافه الفقر فقد تعجّل الفقر.

هر که درهم کشد دست خود را از ترس پریشانی پس بتحقیق که تعجیل کرده پریشانی را، مراد منع از اینست که کسی امساک و بخل کند از ترس این که مبادا عاقبت پریشان شود و این که چنین کسی در حقیقت تعجیل کرده در پریشانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۲

خود، زیرا که ضرر پریشانی تنگی معاشست هرگاه او با وجود وسعت بر خود تنگ گیرد پس او حالا خود را در حقیقت فقیر و پریشان کرده، و ظاهرست که این بدترست از پریشانی که احتمال آن رود بر تقدیر بذل وجود.

۷۸۷۸

من سالم الله سلم.

هر که آشتی کند با خدا سالم ماند، و مراد به «آشتی با حقّ تعالی» اطاعت و فرمانبرداری اوست، چه آن بمنزله صلح و آشتی با اوست چنانکه نافرمانی او بمنزله جنگ با اوست.

۷۸۷۹

من عاند الله قصم.

هر که دشمنی کند با خدا شکسته شود، مراد به «دشمنی با خدا» نافرمانی اوست که بمنزله دشمنی با اوست و سبب دشمنی او تعالی شأنه.

۷۸۸۰

من حارب الله حرب.

هر که جنگ کند با خدا، یعنی نافرمانی او کند محروب شود، یعنی گرفته شود از او آنچه با او باشد از خیرات مانند کسی که در جنگ برهنه کرده شود.

۷۸۸۱

من غالب الحقّ غلب.

هر که خواهد که غلبه کند بر حقّ مغلوب شود، زیرا که اگر در دنیا مغلوب نشود در آخرت خود یقین مغلوب خواهد شد.

۷۸۸۲

من حارب الحقّ هرب.

هر که جنگ کند با حقّ محروب شود، مراد به «جنگ با حقّ» اینست که خواهد که حقی را زایل و باطل کند، و به «محروب شدن» همان معنی که در شرح فقره سابق مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۳

۷۸۸۳

من کثر مزاحه «۱» استجهل.

هر که بسیار باشد مزاح او جاهل شمرده شود.

۷۸۸۴

من کثر خرقة استرذل.

هر که بسیار باشد بدخوئی او خسیس و دنی شمرده شود.

۷۸۸۵

من جهل علما عاده.

هر که نداند علمی را دشمنی کند با او، چنانکه شایع است در عصر ما بلکه در اکثر عصرها بوده که جمعی مذمت میکنند علمی چند را باعتبار این که نمی‌دانند آنها را تا این که ندانستن آنها نقص نباشد از برای ایشان.

۷۸۸۶

من کثر مناه قلّ رضاه.

هر که بسیار باشد امیدهای او کم باشد رضای او، یعنی رضا و خشنودی او به آن چه حقّ تعالی نصیب و بهره او کرده، زیرا که بهر مرتبه که برسد بآن راضی نباشد امید و آرزوی بالاتر از آن داشته باشد.

۷۸۸۷

من حاسب نفسه سعد.

هر که محاسبه نفس خود کند نیکبخت گردد.

۷۸۸۸

من کثر برّه حمد.

هر که بسیار باشد احسان او ستایش کرده شود، یعنی مردم ثنا و ستایش او کنند.

۷۸۸۹

من عاند الحقّ قتله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۴

هر که دشمنی کند با حقّ بکشد حقّ او را، مراد به «دشمنی با حقّ» اینست که امر حقی را ناخوش دارد و خواهد که زایل و باطل کند آنرا و «بکشد حقّ او را» یعنی بکشتن معنوی در آن نشأه اگر در این نشأه نشود.

۷۸۹۰

من تشاغل بالزمان شغله.

هر که مشغول گردد بروزگار مشغول سازد روزگار او را، یعنی همواره مشغول خود سازد و خلاصی نیابد از آن و بهر مطلبی که سعی کند از برای آن چون برسد مطلب دیگر پیش گیرد و سعی کند از برای آن، تا یک بار اجل در رسد و توشه از برای آخرت خود نداشته باشد پس چاره خلاصی از آن اینست که مشغول آن نشود مگر بقدر ضروری.

۷۸۹۱

من تمسک بنا لحقّ.

هر که دست زند بما ملحقّ شود بما در آن نشأه.

۷۸۹۲

من تخلف عتّا محقّ.

هر که تخلف کند از ما، یعنی پس ماند از ما و نیاید در عقب ما، باطل شود یعنی هلاک شود بهلاکت معنوی.

۷۸۹۳

من أتبع أمرنا سبق.

هر که پیروی کند فرمان ما را پیشی گیرد، یعنی بسعدت و نیکبختی یا بهشت.

۷۸۹۴

من ركب غير سفینتنا غرق.

هر که سوار شود غیر کشتی ما را غرق شود، یعنی غیر کشتی متابعت ولای ما که کشتی نجاتست.

۷۸۹۵

من تألف الناس أحتبه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۵

هر که الفت کند با مردم دوست دارند مردم او را، مراد ترغیب بر الفت کردن با مردمست و این که آن سبب دوستی مردم می شود و آن از برای دنیا و آخرت مستحسن است.

۷۸۹۶

من عاند الناس مقتوه.

هر که دشمنی کند با مردم دشمنی کنند ایشان نیز با او، مراد منع از دشمنی کردن با مردم است و این که هرگاه کسی با ایشان دشمنی کند ایشان نیز با او دشمنی کنند و از او نگذرانند، و همیشه میانه او و ایشان فتنه و فساد باشد، و ممکن است که مراد از این دو فقره مبارکه این باشد که همین که کسی با مردم الفت کند عامه مردم او را دوست دارند حتی جمعی که او با ایشان الفت نکرده باشد، و همچنین هرگاه کسی با مردم دشمنی کند عامه مردم با او دشمنی کنند حتی جمعی که او با ایشان دشمنی نکرده، و بنا بر این فایده دوستی کردن و ضرر دشمنی کردن ظاهرترست.

۷۸۹۷

من مقّت نفسه احبّه الله.

هر که دشمن دارد نفس خود را دوست دارد خدا او را، یعنی دشمن دارد نفس خود را در وقتی که سرکشی کند و اطاعت نکند، یا بعنوان دشمنان با او سلوک کند و اصلا خواهشهای او را بر نیورد و همواره او را در بند و قید داشته باشد.

۷۸۹۸

من اهان نفسه اكرمه الله.

هر که خوار گرداند نفس خود را گرامی گرداند خدا او را، مراد به «خوار گردانیدن نفس» نیز فرمان او نبردن و مخالفت او کردنست و داشتن او بر خضوع و فروتنی در درگاه حق و با مردم نیز که در ظاهر خوار کردنست هر چند در واقع عین اعزاز و احترام او باشد.

۷۸۹۹

من قلّت تجربته خدع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۶

هر که کم باشد آزمایش او فریب داده شود، مراد ترغیب در تجربه و آزمایش کردن مردمست و کارها، و این که کسی که کم تجربه باشد نمی شود که فریب داده نشود.

۷۹۰۰

من قلّت مبالاته صرع.

هر که کم باشد پروای او انداخته شود، مراد کمی مبالات و پرواست در دین و احکام شرع و افتادن در هلاکت اخروی، یا کمی مبالات در محکم کردن امور و معاملات یا در تجارب و افتادن در زیان و خسران و فریب.

۷۹۰۱

من قدّم الخیر غنم.

هر که پیش فرستد کار خیر را غنیمت برد.

۷۹۰۲

من داری الناس سلم.

هر که مدارا کند با مردم سالم ماند، مراد مدارا کردن با مردمست در اموری که مخالف شرع نباشد یا در آنها نیز هرگاه تقیه باشد و منع نتوان کرد.

۷۹۰۳

من استرشد غویّا ضلّ.

هر که طلب راه راست کند از گمراهی گمراه شود، مراد اینست که کسی که آدمی پیروی او کند و راه راست را از او طلب کند باید که معلوم باشد که بر حقست و گمراه نیست، و اگر نه او راهی که باو نماید راه ضلالتی خواهد بود که خود دارد و او هم گمراه خواهد شد.

۷۹۰۴

من استنجد ذلیلا ذلّ.

هر که طلب یاری کند از خواری خوار گردد، غرض ترغیب در اینست که کسی که محتاج شود بطلب یاری از کس باید که طلب یاری کند از عزیزی که شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۷

یاری او باعث خواری این کس نباشد که اگر از خواری طلب یاری کند بر تقدیری که او یاری تواند کرد و بکند یاری او این کس را خوار و ذلیل گرداند.

۷۹۰۵

من ضلّ مشیره بطل تدبیره.

هر که گمراه باشد مشیر او باطل شود تدبیر او، «مشیر» کسیست که با او مشورت کنند در امری و او اشاره کند به آن چه رأی و تدبیر باشد در آن و مراد اینست که با کسی مشورت باید دید که عاقل و دانا باشد و اعتماد بر رأی او باشد که اگر چنین نباشد و او گمراه باشد تدبیری که او بمشورت او کند باطل و فاسد باشد.

۷۹۰۶

من ساء تدبیره تعجل تدمیره.

هر که بد باشد تدبیر او شتاب کند هلاک گردانیدن او، یعنی هرگاه کسی تدبیر او بد باشد زود خود را در هلاکت و زیان و خسران می اندازد. و این با فقره سابق افاده این میکنند که مشورت بین باید که گمراه نباشد و اگر نه تدبیری که بمشورت او شود بد باشد و تدبیر بد زود این کس را در هلاکت می اندازد.

۷۹۰۷

من دام کسله خاب امله.

هر که دایم باشد کاهلی او نومید شود امید او، مراد منع از کاهلی بسیارست و این که کسی که غالب باشد بر او کاهلی بمطالبی که امید آنها داشته باشد نمی رسد و نومید می شود.

۷۹۰۸

من طال امله ساء عمله.

هر که دراز باشد امید او بد باشد عمل او، مراد منع از درازی امیدست در دنیا، و این که صاحب امید دراز عمل او بد باشد، زیرا که همواره مشغول سعی باشد از برای آنچه امید آن دارد و بامور اخروی پر نپردازد.

۷۹۰۹

من أضع الرأى ارتبک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۸

هر که ضایع کند رأی را در گل فرو رود، مراد ترغیب در سعی در درست کردن رأی و تدبیرست در کارها، و این که هر که چنین نکند و رأی او ضایع باشد نمی شود که در زیان و خسران نیفتد و فرو نرود.

۷۹۱۰

من خالف الحزم هلك.

هر که مخالفت دوراندیشی کند هلاک شود، مراد ترغیب در حزم و دوراندیشی است در کارها و تأمل در عاقبت آنها، و این که کسی که ترک آن کند زود هلاک شود و در زیان و خسران افتد.

۷۹۱۱

من أعمل الرأى غنم.

هر که کار فرماید رأی و تدبیر را در کارها غنیمت برد.

۷۹۱۲

من نظر فى العواقب سلم.

هر که نظر کند در عاقبتها سالم ماند.

۷۹۱۳

من أخذ بالحزم استظهر.

هر که فرا گیرد دوراندیشی را قوی پشت گردد، این فقرات همه بیک مضمونند و هر یک را در مقامی فرموده‌اند.

۷۹۱۴

من أضع الحزم تهوّر.

هر که ضایع کند حزم را تهوّر کند، «تهوّر» افتادن در مهالک است بی‌پروا، و مراد اینست که تهوّر از دوراندیشی نکردن ناشی می‌شود.

۷۹۱۵

من عمل بالسداد ملک.

هر که عمل کند بطریق درست مالک شود، یعنی سعادت و فیروزی را.

۷۹۱۶

من کابد الامور هلك.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۸۹

هر که بکشد رنج و سختی کارها را هلاک شود، مراد کارهای دنیویست که بی‌رنج و سختی نباشد، و مراد اینست که هر که مشغول شود به آنها و بر خود گذارد رنج و تعب آنها را با آن رنج و تعب که بکشد هلاک شود باعتبار این که اشتغال به آنها بی‌ارتکاب بعضی محرمات و لاقلاً بی‌تھاون در امور اخروی نشود، و ممکن است که غرض منع از ارتکاب کارهای سخت و دشوار باشد و این که غالب اینست که باعث هلاکت و زیان و خسران شود.

۷۹۱۷

من استعمل الرّفق غنم.

هر که بکار برد نرمی و همواری را غنیمت برد.

۷۹۱۸

من ركب العنف ندم.

هر که سوار شود درشتی و ناهمواری را پشیمان شود، مراد از این دو فقره مبارکه ترغیب در نرمی و همواری کردن با مردم است، و این که آن نفع و سود دهد، و منع از درشتی و ناهمواری کردن با ایشان، و این که آن پشیمانی آورد.

۷۹۱۹

من استهان بالرجال قلّ.

هر که خوار شمارد مردان را کم شود، مراد منع از خوار شمردن مردمست و سلوک کردن با ایشان بر وجهی که متضمن خواری ایشان باشد، و این که هر که چنین کند مردم رم کنند از او و با او آمیزش نکنند و او کم و بی‌یار و مدد کار ماند.

۷۹۲۰

من جهل موضع قدمه زلّ.

هر که نداند جای پای خود را بلغزد، مراد اینست که آدمی باید که داند که چکار مناسب اوست که پا در آن گذارد و چکار مناسب نیست و نباید که پا در آن گذارد که اگر نداند این را یا رعایت نکند که آن نیز در حکم ندانستن است بلغزد و در هلاکت و زیان و خسران افتد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۹۰

۷۹۲۱

من بخل بماله ذلّ.

هر که بخیلی کند بمال خود خوار شود.

۷۹۲۲

من بخل بدینه جلّ.

هر که بخیلی کند بدین خود بزرگ شود، مراد به «بخیلی کردن بدین» آنست که آن را از برای دنیا از دست ندهد.

۷۹۲۳

من نصحك أشفق عليك.

هر که نصیحت کند ترا ترسد بر تو، یعنی از راه شفقت بر تست، و ترس این که مبادا زیان و خسروانی بتو برسد، و غرض اینست که کسی که نصیحت تو کند از راه دوستی تو و شفقت بر تست از او آزرده نباید شد و او را آزرده نباید کرد.

۷۹۲۴

من وعظک أحسن الیک.

هر که پند گوید ترا احسان کند بسوی تو، این هم مضمون فقره سابقست.

۷۹۲۵

من استعان بالعقل سدّه.

هر که یاری جوید از عقل بر راه راست دارد او را.

۷۹۲۶

من استرشد العلم ارشده.

هر که طلب راه درست کند از علم بنماید راه درست را باو.

۷۹۲۷

من لا یعقل یهن، و من یهن لا یوقّر.

هر که عاقل نشود خوار شود، و هر که خوار شود تعظیم و توقیر کرده نشود.

۷۹۲۸

من بذل عرضه حقّر.

هر که بذل کند عرض خود را و آنرا از دست بدهد حقیر و کوچک شمرده شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۹۱

۷۹۲۹

من صان عرضه وقّر.

هر که نگاهدارد عرض خود را توقیر و تعظیم کرده شود.

۷۹۳۰

من لا دین له لا مروءة له.

کسی که دینداری نباشد از برای او، مروءتی یعنی آدمیتی نباشد از برای او.

۷۹۳۱

من لا مروءة له لا همّة له.

کسی که مروءتی یعنی آدمیتی نباشد از برای او، همّتی نباشد از برای او، مراد به «همّت» در اینجا عزمست، یعنی هیچ عزم معقولی نباشد از برای او، هر عزمی که کند پوچ و باطل باشد، یا این که هیچ عزم او عزم نباشد زیرا که چون آدمیتی ندارد و چیزی را از خود قبیح نمی‌داند هر عزمی که کند بسیار شود که بعثت یا باندک سببی بر هم زند و آن را قبیح نداند.

۷۹۳۲

من لا امانة له لا ایمان له.

هر که امانتی نباشد از برای او ایمانی نباشد از برای او، مراد مبالغه در تحریص بر امین بودنست حتّی این که کسی که امانت نداشته باشد ایمان ندارد یعنی ایمان کاملی یا این که بمنزله اینست که ایمان نداشته باشد.

۷۹۳۳

من أحسن السّؤال علم.

هر که نیکو کند سؤال را دانا گردد، ممکن است که مراد این باشد که دانائی بسؤال از علما می‌شود پس از این سؤال ننگ نباید داشت باید سؤال کرد تا عالم شد، نهایت در ضمن این اشاره شده باشد نیز باین که سؤال را نیکو باید کرد، یعنی با رعایت شرایط و آداب آن مثل این که از روی تعظیم و توقیر باشد و از کسی باشد که اهل آن باشد و در وقتی باشد که وقت آن باشد، یا این که مراد سؤال از درگاه حقّ تعالی باشد و معنی این باشد که هر که سؤال توفیق علم را از درگاه حقّ تعالی نیکو کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۹۲

یعنی با شرایط آن از خضوع و خشوع و غیر آن، حقّ تعالی او را توفیق دهد و عالم گردد، و ممکن است که این در بعضی مسائل مشکله و مطالب غامضه باشد و مراد این باشد که در آنها هر که سؤال را نیکو کند، یعنی مربوط و منقّح کند عالم گردد یعنی چنین کسی قابلیت علم آنها دارد و هر گاه

آنها از برای او تحقیق شود عالم شود و اگر سؤالهای او نامربوط باشد این نشان عدم فهم و ذكاء اوست و این که عالم نتواند شد و تحقیق آنها از برای او ثمره ندارد و الله تعالی يعلم.

۷۹۳۴

من فهم علم غور العلم.

هر که بفهمد داند غور علم را، «غور» بمعنی فرو رفتن آبیست در زمین، و ممکن است که مراد این باشد که کسی که بفهمد و داند گردد یا این که صاحب فهم و ادراک باشد داند غور علم را و این که آن را پایانی نباشد و بهر مرتبه که کسی برسد بته آن نرسیده، یا این که کسی که صاحب فهم تند و ادراک بلند باشد بته علم و دقائق و اسرار آن می تواند رسید و اکثر مردم را آن میسر نیست بلکه نهایت مرتبه ایشان ادراک و معرفت ظاهر است و الله تعالی يعلم.

۷۹۳۵

من صبر خفت محنته.

هر که صبر کند سبک شود محنت او.

۷۹۳۶

من جزع عظمت مصیبت.

هر که جزع و بی تابی کند عظیم گردد مصیبت او، مضمون این دو فقره مبارکه مکرر مذکور شد.

۷۹۳۷

من بذل جاهه استحمد.

هر که بذل کند جاه خود را طلب ستایش کننده کند، یعنی هر که صرف کند جاه خود را در کارسازی مردم و بر آوردن حاجات ایشان، ایشان را ستایش کننده خود کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۹۳

۷۹۳۸

من بذل ماله استعبد.

هر که عطا کند مال خود را بنده کند، یعنی مردم را مطیع و فرمانبردار و بمنزله بنده خود کند.

۷۹۳۹

من عدل عظم قدره.

هر که عدالت کند بزرگ شود قدر او.

۷۹۴۰

من ظلم قصم عمره.

هر که ستم کند شکسته و کوتاه کرده شود عمر او.

۷۹۴۱

من لانت کلمته وجبت محبته.

هر که نرم باشد سخن او ثابت شود دوستی او، یعنی دوستی مردم او را.

۷۹۴۲

من ساءت سیرته سرت منیته.

هر که بد باشد سیرت او یعنی سلوک و طریقه او، مسرور و شادمان گرداند مردم را مرگ او.

۷۹۴۳

من جارت افضیته زالت قدرته.

هر که جور باشد حکمهای او زایل شود قدرت او، یعنی تمکن و توانائی او در حکومت.

۷۹۴۴

من راقب اجله قصر امله.

هر که نگهبانی کند اجل خود را کوتاه گرداند امید خود را، مراد به «نگهبانی اجل» اینست که منتظر مرگ باشد و از آن غافل نشود و ظاهرست که چنین کسی امیدهای دراز از برای خود قرار نمی‌دهد و از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که امیدهای دراز گاهی باعث کوتاهی عمر می‌شود، و بنا بر این ممکن است که «اجل» در اینجا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۹۴

بمعنی مرگ نباشد بلکه بمعنی مدت عمر باشد و معنی این باشد که: هر که نگهبانی و حفظ کند مدت عمر خود را کوتاه می‌گرداند امید خود را از ترس این که مبدا امید دراز کوتاه گرداند آن را.

۷۹۴۵

من رغب فیما عند الله اخلص عمله.

هر که رغبت کند در آنچه نزد خداست خالص گرداند عمل خود را، یعنی اگر کسی خواهد آنچه را نزد خداست از اجر و ثواب اعمال باید که خالص گرداند عمل خود را از برای خدا و آمیخته بغرض دیگر از ریا و غیر آن نسازد و اگر نه اجری از برای آن نباشد.

۷۹۴۶

من عرف نفسه عرف ربه.

هر که بشناسد نفس خود را بشناسد پروردگار خود را، این فقره مبارکه قبل از این نیز مذکور شد و مراد چنانکه مذکور شد یا اینست که هر که نفس خود را بشناسد پروردگار خود را بشناسد باعتبار این که از شناخت خود پی بوجود پروردگار خود و علم و قدرت او می‌توان برد چنانکه در کتب کلامیه استدلال کرده‌اند، و یا این که وجود پروردگار بمرتبه‌ایست از ظهور که همین که کسی خود را بشناسد وجود او را نیز بداند و الله تعالی یعلم.

۷۹۴۷

من کثر ضحکه مات قلبه.

هر که بسیار باشد خنده او مرده باشد دل او، زیرا که خنده بسیار کسی کند که او را غفلتی باشد از مرگ و عقبات و أهوال قیامت، یا پروائی نباشد، و بر هر تقدیر ظاهرست که دل او حیات حقیقی معنوی نخواهد داشت.

۷۹۴۸

من أطلق غضبه تعجل حفته.

هر که رها کند خشم خود را شتاب کند مرگ او، مراد به «رها کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۱۹۵

خشم» اینست که عنان آن را نگاه ندارد و بگذارد که هر روش که خواهد برود و هر چه خواهد بکند و ظاهرست که چنین کسی شتاب کند مرگ او، یعنی زود هلاک شود بهلاکت معنوی.

۷۹۴۹

من أطلق طرفه کثر أسفه.

هر که رها کند چشم خود را بسیار شود تأسف او، مراد به «رها کردن چشم» منع نکردن آنست از نگاههای نامشروع، و ممکن است که شامل عدم اغماض از عیوب دیگران نیز باشد، و «تأسف» بمعنی حزن و اندوه شدیدست، و مراد بسیاری تأسف اوست در قیامت، و ممکن است که مراد رها کردن آن باشد از برای نظاره مال و جاه دیگران و عدم اغماض از آنها و مراد بسیاری تأسف او باشد در دنیا، زیرا که کسی که اغماض از آن نکند هر مرتبه که داشته باشد نظاره مراتب بالاتر از مرتبه خود در مردم بسیار کند و از برای هر یک تأسفی داشته باشد.

۷۹۵۰

من کثر مزاحه استحمق.

هر که بسیار باشد مزاح او کم عقل شمرده شود.

۷۹۵۱

من کثر کذبه لم یصدق.

هر که بسیار باشد دروغ او تصدیق کرده نشود، یعنی اگر راستی نیز گوید مردم تصدیق او نکنند.

۷۹۵۲

من ضاق خلقه مله اهله.

هر که تنگ باشد خلق او ناخوش دارند او را اهل او، یعنی تنگ خلق و بدخو اهل او نیز ملول گردند از او و ناخوش دارند او را، چه جای دیگری که بدخلقی کند با او.

۷۹۵۳

من غلب شهوته ظهر عقله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۹۶

هر که غلبه کند بر خواهش خود ظاهر می شود عقل او.

۷۹۵۴

من اسرع المسیر ادرک المقیل.

هر که تند کند رفتن را دریابد مقیل را، «مقیل» و «قیلوله» خواب در اوّل پیشین را گویند و مراد اینست که چنانکه در سفر هر که تند برود و زحمت آن را بر خود بگذارد دریابد قیلوله را و استراحت کند، همچنین هر که استراحت در آن نشأه را خواهد باید که در اوقات عمر خود که متوجه آن سفروست سعی کند در طاعات و عبادات و سایر ابواب خیرات و شتاب کند در آنها تا بآن برسد و اگر نه نرسد بآن مانند کسی که سعی نکند در رفتن و بمنزل که رسد استراحت نتواند کرد.

۷۹۵۵

من ایقن بالنقله تأهب للرحیل.

هر که یقین کند بسفر آماده گردد از برای حرکت، مراد اینست که چنانکه کسی که عزم جزم کرد بسفیری آماده می گردد از برای آن و تهیه آن را می گیرد پس سفر آخرت نیز جزمیست باید که آماده شد از برای آن و تهیه آن را گرفت و کاهلی نکرد در آن خصوصاً چنین سفر خطیری و این که وقت آن معلوم نیست و در هر لمحّه احتمال آن هست که باید براه افتاد.

۷۹۵۶

من اظهر عداوته قلّ کیده.

هر که اظهار کند دشمنی خود را کم گردد مکر او، مراد اینست که کسی که اظهار دشمنی خود با شخصی کرد مکر او سهلست و کم کاری تواند کرد زیرا که آن شخص را بفکر احتیاط و احتراز از خود می اندازد، و دیگر این که هر جا که بدی از برای او گوید از راه دشمنی او قبول نمی کنند، کسی که اظهار دشمنی نکند و در مقام مکر باشد مکر او شدیدست بخدا پناه باید برد از آن.

۷۹۵۷

من وافق هواه خالف رشه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۹۷

هر که موافقت کند با هوا و هوس خود مخالفت کند با رشد خود، یعنی با راه درست از برای خود.

۷۹۵۸

من عدد نعمه محق کرمه.

هر که بشمارد نعمتهای خود را باطل کند کرم خود را، یعنی هر که بشمارد و اظهار کند احسانهای خود را که بمردم کرده باطل کند کرم خود را زیرا که آن را مکدر بمنت یا قصد ریا و شهرت کند «کریم» چنانکه در احادیث دیگر وارد شده کسیست که آنچه دهد فراموش کند آن را.

۷۹۵۹

من قوی هواه ضعف عزمه.

هر که قوی باشد هوا و هوس او ضعیف باشد عزم او، زیرا که اکثر اینست که عزمی که کند باندک هوا و هوس که کند و منافی آن باشد آن را بر هم زند پس عزمهای او ضعیف باشد و ثباتی نداشته باشد و غرض بیان قبح ضعف عزمست و قبح پیروی هوا و هوس از راه این که باعث ضعف عزم و عدم ثبات آن می گردد.

۷۹۶۰

من ساء ظنّه ساء وهمه.

هر که بد باشد ظن او بد باشد و هم او، پوشیده نماند که شایع استعمال «ظن» است در چیزی که جزم بآن نباشد اما گمان آن داشته باشد، یعنی احتمال آن را راجح داند و استعمال «وهم» است در احتمال مقابل آن، یعنی در احتمال مرجوح، و گاهی «ظن» نیز در احتمال مرجوح استعمال می شود، و گاهی «وهم» نیز در احتمال راجح استعمال می شود، و ظاهر اینست که مراد در این فقره مبارکه مذمت بدگمانی بمردم باشد و این که مراد به «وهم» نیز «ظن» باشد یعنی گمان، و مراد این باشد که هر که بدست گمان او بمردم بدست این گمان او، گمان بد بمردم نباید داشت و تفسیر ظن بوهوم در آخر بنا بر استعمال آخر باشد جهت رعایت سجع فقره سابق، یا اشاره باشد باین که آن گمان در واقع گمان نیست و وهم است، راجح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۱۹۸

در افعال مؤمنان خوبیست و بر آن باید حمل شود، و «وهم» بمعنی چیزی که در خاطر افتد نیز آمده و ممکن است که بنا بر این مراد به «وهم» در اینجا نیت و قصد باشد و معنی این باشد که کسی که بدگمان باشد بمردم بد باشد نیت و قصد او با ایشان و صاف نباشد با ایشان، و مراد مذمت بدگمانی باشد از این راه که مستلزم نیت و قصد بدست و بر هر تقدیر ظاهر اینست که مراد بمذمت بدگمانی اینست که گمان بد اگر در باره کسی باشد آن گمان را اعتبار نباید کرد و بر وفق آن تا جزم نشود عمل نباید کرد، و این که اگر کسی اعتبار کند آن را نیت و قصد او بد گردد نه این که اصل آن گمان بد باشد زیرا که گمان هرگاه دلایل و امارت آن باشد اختیاری نیست و منع از آن معقول نمی‌نماید خصوصاً این که در احادیث نیز وارد شده که هر که تجربه کند مردم را بد می‌شود با ایشان و بتجربه نیز این در اکثر مردم معلوم می‌شود و مراد به «منع از عمل کردن بآن» نیز در غیر وقتیست که کسی معامله با شخصی کند اما در آن وقت بهتر چنانکه از احادیث ظاهر می‌شود و در اوائل این فصل نیز بعضی فقرات دالّه بر آن مذکور شد بدگمانیست باو و این که اعتماد بر او نشود و کمال احتیاط و دوراندیشی بشود و الله تعالی يعلم.

۷۹۶۱

من تفقه فی الدین کثر.

هر که دانا شود در دین بسیار شود، یعنی اعوان و انصار او بسیار شود.

۷۹۶۲

من اذرع الحرص افتقر.

هر که پیراهن خود کند حرص را فقیر شود، مراد به «پیراهن کردن حرص» اینست که آنرا لازم خود کند و از آن جدا نشود مانند پیراهن تن و «فقیر شدن چنین کسی» باعتبار اینست که حقیقت و معنی «فقر» در او باشد زیرا که زشتی بی‌چیزی و پریشانی از راه اینست که بسبب آن زحمت و تعب سعی و طلب باید کشید و محتاج

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۱۹۹

بمردم باید بود و حریص هر چند توانگر گردد باز سعی و طلب را ترک نکند و محتاج بمردم شود.

۷۹۶۳

من کثر ملقه لم یعرف بشره.

هر که بسیار باشد تملق او شناخته نشود شکفته روئی او، «تملق» بمعنی چاپلوسیست و این که آدمی با کسی بزبان لطف و مهربانی کند و در دل بر خلاف آن باشد، و ممکن است مراد این باشد که کسی که عادت او این معنی باشد شکفته روئی او یعنی لطف و مهربانی او که از دل بکند معلوم نمی‌شود زیرا که هر چه بکند احتمال این می‌رود که از آن چاپلوسیها باشد که عادت او باشد پس هیچ کس را اعتقاد بلکه گمان محبت و دوستی او حاصل نشود و با او دوست نگردد.

۷۹۶۴

من جهل قدره عدا طوره.

هر که نداند قدر خود را تجاوز کند از طور خود، مراد اینست که هر کس باید که قدر و رتبه خود را داند و ملاحظه کند که اگر نداند و رعایت آن نکند از طوری که باید که سلوک کند با مردم تجاوز کند و در زیان و خسران افتد، یا این که کسی که قدر خود را نداند و پروائی نداشته باشد از خفیف و سبک کردن خود، تجاوز کند از طور خود که مبادا بسبب آن خفیف و سبک گردد.

۷۹۶۵

من کثر کلامه کثر سقطه.

هر که بسیار باشد سخن گفتن او بسیار باشد افتادن او، یعنی خطا و لغزش او، زیرا که نمی‌شود که در سخن بسیار خطا و لغزش نشود پس هر که عادت او آن باشد در اکثر اوقات خطا و لغزش بکند.

۷۹۶۶

من تفقد مقاله قلّ غلطه.

هر که تفقد کند سخن خود را کم شود غلط او، «تفقد» بمعنی طلب کردن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۲۰۰

کسیست نزد غیبیت او و بمعنی پرسیدن احوال کسی و تجسس و تفحص از آن نیز استعمال می‌شود، و مراد اینست که کسی که پیش از گفتن سخنی تأمل کند در آن و تفحص کند در مصالح و مفاسد و عیب و هنر آن کم می‌شود غلط او.

۷۹۶۷

من احسن الی جیرانه کثر خدمه.

هر که احسان کند بسوی همسایگان خود بسیار شود خادمان او، زیرا که مردم بسیار روند بهمسایگی او و خدمت او کنند.

۷۹۶۸

من کثر شکره تضاعفت نعمه.

هر که بسیار باشد شکر او دو چندان گردد نعمتهای او.

۷۹۶۹

من کثر لهوه استحمق.

هر که بسیار باشد بازی او احمق و کم عقل شمرده شود.

۷۹۷۰

من اقتحم اللّجج غرق.

هر که بیندازد خود را در لجه‌ها غرق شود، مراد ترغیب در نگاهداشتن خودست از مهالک و نینداختن در آنها و این که کسی که بی‌پروا خود را در آنها بیندازد نمی‌شود که آخر هلاک نشود چنانکه کسی که خود را در لجه‌ها، یعنی آبهای عظیم یا گردابهای آنها اندازد غرق می‌شود.

۷۹۷۱

من کثر صحکه استرذل.

هر که بسیار باشد خنده او دنی و پست شمرده شود، یعنی مردم توقیر و تعظیم او نکنند.

۷۹۷۲

من کثر هزله استجهل.

هر که بسیار باشد هزل او نادان شمرده شود، «هزل» بفتح هاء و سکون زاء با نقطه نقیض «جدّ» است، یعنی این که کاری را ببازی بکند و از روی جدّ نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۱

۷۹۷۳

من اعتزل سلم ورعه.

هر که گوشه‌گیری کند سالم ماند پرهیزگاری او، یعنی هر که اختلاط و آمیزش زیاد نکند با مردم حفظ پرهیزگاری خود بر او آسانست بخلاف کسی که اختلاط و آمیزش زیاد کند با مردم که حفظ پرهیزگاری خود بر او بغایت دشوارست و غالب اینست که سالم نمی‌ماند.

۷۹۷۴

من قنع قلّ طمع.

هر که قناعت کند کم باشد طمع او.

۷۹۷۵

من کابد الامور عطب.

هر که بکشد رنج و سختی کارها را هلاک شود، این فقره در همین فصل قبل از این تخمینا بیک ورق از متن مذکور و شرح شد و در آنجا بجای «عطب»:

«هلاک» بود که هر دو بیک معنی‌اند.

۷۹۷۶

من غلب علیه الغضب لم یأمن العطب.

هر که غلبه کند بر او خشم ایمن نیست از هلاک شدن، مراد ترغیب در فروخوردن خشم است و بردباری پیشه‌کردن، و این که اگر کسی چنین نکند و خشم بر او غالب شود ایمن نیست که بسبب آن کاری کند که باعث هلاک او گردد یعنی در آخرت یا دنیا نیز.

۷۹۷۷

من اعجب برأیه ذلّ.

هر که بعجب آورده شود برأی خود خوار گردد، مراد به «عجب آورده شدن برأی خود» پسندیدن آنست و اکتفا کردن بآن و خود را محتاج بمشورت ندانستن در کارها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۲

۷۹۷۸

من ركب هواه زلّ.

هر که سوار شود بر هوا و هوس خود بلغزد.

۷۹۷۹

من تکبر علی الناس ذلّ.

هر که تکبر کند بر مردم خوار شود، یعنی حقّ تعالی عاقبت او را بجزای آن خوار گرداند یا مردم او را هر وقت دست یابند خوار گردانند.

۷۹۸۰

من أظهر عزمه بطل حزمه.

هر که اظهار کند عزم خود را باطل شود دوراندیشی او، مراد اینست که دوراندیش باید که عزم خود را بکسی اظهار نکند تا این که جمعی که نخواهند که آن بشود بر آن مطلع نشوند و چاره و تدبیری از برای بر هم زدن آن نکنند.

۷۹۸۱

من قلّ حزمه ضعف عزمه.

هر که کم باشد حزم او سست باشد عزم او، زیرا که عزمی که از روی حزم و دوراندیشی نباشد بمجرّد هوا و هوس باشد، و ظاهرست که آن سست باشد و زود برهم خورد.

۷۹۸۲

من حدّرك كمن بشرک.

کسی که بترساند ترا مثل کسیست که بشارت دهد ترا، یعنی چنانکه ترا خوش می‌آید از آن باید که خوش آید از این نیز، زیرا که هرگاه ترا از کار بدی بترساند و قبول کنی آنرا و بازداری خود را از آن نجات یابی از زیان و خسران او، پس آن نیز بمنزله بشارت‌تست از برای تو بأمری که مرغوب تو باشد.

۷۹۸۳

من ذكرك فقد أنذرك.

هر که بیاد تو آورد پس بتحقیق که ترسانیده ترا، ممکن است که مراد این باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۳

که در ترسانیدن کسی از گناهان و معاصی همین کافیت که بیاد او آورند خدا و روز جزا را، دیگر او باید که بترسد و خود را بازدارد از گناهان، یعنی مجرّد همین فردیست از نهی از منکر و ثوابی بر آن مترتب می‌شود، یا این که در بعضی ترسانیدنها مثل این که سواری آید یا کسی چوبی یا مانند آن آورد و تو در راه باشی و مظنه این باشد که از آن آسیبی بتو برسد کافیت در ترسانیدن تو از آن این که ترا آگاه سازد که غافل نباشی و احتراز از آن کنی پس اگر با وجود آن تو توانی کناری روی و نروی و آسیبی بتو برسد او را تقصیری نیست تقصیر از تست که احتراز نکردی و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

۷۹۸۴

من كثر حقه قلّ عتابه.

هر که بسیار باشد کینه او کم باشد گله‌گزاری او، مراد اینست که کسی که کینه‌ور نباشد امر ناخوشی که از کسی ببیند در دل نمی‌گیرد و گله میکند تا رفع آن بشود بخلاف کینه‌ور که غالب اینست که گله و اظهار نمی‌کند و کینه آن را در دل می‌گیرد.

۷۹۸۵

من قلّ عقله ساء خطابه.

هر که کم باشد عقل او بد باشد خطاب او، یعنی سخن گفتن با او.

۷۹۸۶

من یجرب یزد حزما.

هر که تجربه کند زیاد شود بحسب دوراندیشی، یعنی زیاد شود دوراندیشی او، مراد ترغیب بتجربه است و این که آن باعث زیادتی حزم و دوراندیشی می‌شود.

۷۹۸۷

من یؤمن یزد یقینا.

هر که ایمان آورد زیاد شود بحسب یقین، یعنی یقین او همواره در تزاید باشد.

۷۹۸۸

من یتیقن یعمل جاهدا.

هر که یقین کند عمل کند جدّ و جهد کننده، مراد یقین بخدا و روز جزاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۴

۷۹۸۹

من یتردّد یزدد شکّا.

هر که تردّد کند زیاد شود بحسب شکّ، یعنی زیاد شود شکّ او، مراد اینست که در اعتقادات تحصیل یقین باید که اصلاً در آن تردّدی و احتمال خلافی نباشد هر چند بغایت مرجوح باشد که اگر فی الجمله تردّدی باشد همواره تردّد و شکّ او زیاد شود، یا این که بقدر مقدور در مطالب تحصیل یقین باید کرد و بتردد عادت نباید کرد که اگر کسی بآن عادت کند زیاد شود او تا این که او را در مطالبی که در آنها تحصیل یقین باید کرد نیز تردّد و شکّ حاصل شود.

۷۹۹۰

من یعمل یزدد قوّة.

هر که عمل کند زیاد شود بحسب قوّت، یعنی زیاد شود قوّت او، مراد عمل کردن بأوامر و نواهی شرعیّه است و زیاد شدن قوّت در دین و اعتقاد بسبب آن.

۷۹۹۱

من یقصر فی العمل یزدد فتره.

هر که تقصیر کند در عمل زیاد شود بحسب سستی، یعنی زیاد شود سستی او، یعنی سستی او بسبب آن تقصیر زیاد شود در دین و اعتقاد که از آن تقصیر مستفاد می شود یا همان سستی او در عمل.

۷۹۹۲

من انفراد کفی الاحزان.

هر که تنها باشد کفایت کرده شود اندوهها را، یعنی فارغ باشد از بسیاری از غمها و اندوهها.

۷۹۹۳

من سأل غیر الله استحقّ الحرمان.

هر که سؤال کند از غیر خدا مستحقّ شود محرومی را، یعنی مستحقّ این باشد که آن کسی که از او سؤال کرده محروم کند او را، یا این که مستحقّ این باشد که حقّ تعالی او را محروم گرداند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۵

۷۹۹۴

من عاند الحقّ صرعه.

هر که دشمنی کند با حقّ بیندازد حقّ او را، مراد به «دشمنی با حقّ» اینست که امر حقّی را خواهد که زایل و باطل کند، و «انداختن حقّ او را» در آخرتست یا در دنیا نیز.

۷۹۹۵

من اغترّ بالامل خدعه.

هر که مغرور شود بامید مکر کند با او، مراد به «مغرور شدن بامید» فریب خوردن از آنست و گمان حصول آن و سعی کردن از برای آن، و به «مکر کردن آن با او» این که بر نیاید و بآن نرسد و تعب و زحمتی باو ماند چه این بمنزله مکریست که کسی با او کند و او را بسبب آن در زیان و خسروانی اندازد.

۷۹۹۶

من کثر حرصه قلّ یقینه.

هر که بسیار باشد حرص او کم باشد یقین او، یعنی این نشان کمی یقین اوست بحقّ تعالی و صفات او، یا این که حرص زیاد سبب کمی یقین او گردد.

۷۹۹۷

من کثر شکّه فسد دینه.

هر که بسیار باشد شکّ او فاسد شود دین او، یعنی شکّ را پر بخود راه نباید داد و در هر باب بقدر امکان تحصیل یقین باید کرد که اگر کسی چنین نکند و شکّ او بسیار شود عادت کند بآن و باعث این می شود که در اعتقادات دینی نیز یقین او زایل شود و شکّ راه یابد به آنها و دین او فاسد گردد.

۷۹۹۸

من کثرت خلطه قلّت تقیّته.

هر که بسیار باشد آمیزش او کم باشد پرهیزگاری او، مراد آمیزش بسیارست با مردمی که در ایشان خوب و بد باشد، و ظاهرست که آمیزش با بدان باعث کمی پرهیزگاری می‌گردد، زیرا که بدی مصاحبان نمی‌شود که قدری سرایت بمصاحب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۶

نکند و اقلاً این که قبح بدی در نظر او کم گردد، و نمی‌شود نیز که بطعام و شراب شبهه ناک ایشان آلوده نگردد، و نمی‌شود نیز که از عهده امر بمعروف و نهی از منکر ایشان چنانکه باید برآید، و هر یک از اینها باعث کمی پرهیزگاریست.

و در بعضی نسخه‌ها «ثقیته» بجای «تقیّته» است و بنا بر این ترجمه اینست که: کسی که بسیار باشد آمیزش او کم باشد اعتماد او، یعنی کسی که آمیزش با مردم بسیار کند اعتماد او بر مردم کم شود، زیرا که نمی‌شود که بدی بسیاری از ایشان بر او ظاهر نشود و این سبب کمی اعتماد او بر اکثر نشود، و ممکن است که مراد این باشد که هر که آمیزش او با کسی بسیار شود اعتماد او بر او کم شود و مراد اکثر «۱» مردم باشد و این که اکثر مردم چنین‌اند که اگر کسی آمیزش زیاد با کسی از ایشان بکند چیزی چند از او بر او ظاهر می‌شود که باعث کمی اعتماد او می‌شود بر او.

۷۹۹۹

من عرف الله کملت معرفته.

هر که بشناسد خدا را کامل باشد معرفت او، یعنی این معرفت کاملی باشد از او، یا این که سبب آن می‌شود که معرفتهای دیگر نیز از برای او حاصل شود و معرفت او کامل گردد.

۸۰۰۰

من خاف الله قلّت مخافته.

هر که بترسد از خدا کم شود ترس او، زیرا که او دیگر از مردم نمی‌ترسد بخلاف کسی که از خدا نترسد که او از هر که از او قویتر باشد بترسد چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده.

۸۰۰۱

من کفّ أذاه لم یعانده أحد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۷

هر که بازدارد اذیت خود را دشمنی نکند با او کسی، یعنی کسی که اذیت خود را بازدارد از همه مردم و آزار او بهیچ کس نرسد هیچ کس با او دشمنی نکند بلکه مشهورست که: اگر کسی با خود قرار دهد که اذیت او بهیچ جانوری نرسد و چنان کند اذیت هیچ جانوری نیز باو نرسد.

۸۰۰۲

من اتقى قلبه لم یدخله الحسد.

هر که پرهیزگار باشد دل او داخل نشود آنرا رشک، مراد اینست که رشک و حسد منافی پرهیزگاریست و کسی که دل او پرهیزگار باشد داخل او و یا داخل دل او نشود حسد، و «نسبت پرهیزگاری بدل» یا باعتبار اینست که جای آن و محلّ قرار آنست چنانکه در قرآن مجید نیز واقع شده که تعظیم شعائر الله از جمله پرهیزگاری دلهاست، و یا باعتبار این که هر عضوی را گوئیا تقوی و پرهیزگاری باشد حسد چون در دلست پس اجتناب از آن از جمله پرهیزگاری دلست، و ممکن است که «قلبه» بفتح باء خوانده شود و معنی این باشد که هر که بترسد از دل خود، یعنی از بدی آن و از این که آن بد باشد، یا بمعنی «علی قلبه» باشد و معنی این باشد که بترسد بر دل خود و نخواهد که بآن آسیبی برسد، و بنا بر این دو احتمال بهتر اینست که: «لم یدخله الحسد» «۱» خوانده شود و معنی این باشد که:

داخل آن نمی‌کند رشک را.

۸۰۰۳

من خلصت مودّته احتملت دالّته.

هر که خالص باشد دوستی او برداشته می‌شود ناز او، یعنی باید که ناز او را کشید، یا این که مردم می‌کشند ناز چنین دوستی را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۸

۸۰۰۴

من کثرت زیارته قلّت بشاشته.

هر که بسیار باشد زیارت او کم باشد بشاشت او، مراد منع از بسیار رفتن زیارت و دیدن کسیست و این که کسی که بدیدن او کسی بسیار رود ملول می‌شود و بشاشت و گشاده روئی او با او کم شود.

۸۰۰۵

من حفظ لسانه أكرم نفسه.

هر که نگاهدارد زبان خود را گرامی گرداند نفس خود را.

۸۰۰۶

من أتبع هواه اردى نفسه.

هر که پیروی کند هوا و هوس خود را هلاک گرداند نفس خود را.

۸۰۰۷

من عرف نفسه جلّ أمره.

هر که بشناسد نفس خود را بزرگ شود امر او، یعنی شأن و مرتبه او، و ظاهر اینست که مراد به «شناختن نفس خود» در اینجا اینست که قدر و پایه خود را داند و از آن تجاوز نکند.

۸۰۰۸

من غشّ نفسه لم ينصح غيره.

هر که غشّ کند با نفس خود خالص نباشد با غیر خود، مراد به «غشّ کردن با نفس خود» اینست که واگذار آنرا و منع نکند از معاصی، چه کسی که چنین کند در حقیقت دوست خالص نیست با او و غشّ دارد.

۸۰۰۹

من عرف بالصدق جاز كذبه.

هر که شناخته شود براستگویی روان شود دروغ او، یعنی اگر بالفرض گاهی دروغی گوید مردم قبول کنند آن را و جاری گردد، بر عکس کسی که شناخته شود بدروغگویی

چنانکه فرموده:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۰۹

۸۰۱۰

من عرف بالكذب لم يقبل صدقه.

کسی که شناخته شود بدروغگویی قبول نشود راست او.

۸۰۱۱

من رضى بالقضاء طاب عيشه.

هر که خشنود باشد بقضا و تقدیر خدا نیکو باشد عیش و زندگانی او.

۸۰۱۲

من تحلّى بالحلم سكن طيشه.

هر که زینت یابد ببردباری ساکن شود طیش او، یعنی از جابر آمدن و سبکی او.

۸۰۱۳

من ساس نفسه أدرک السّياسة.

هر که سیاست کند نفس خود را دریابد سیاست را، «سیاست رعیت» بمعنی امر کردن و نهی کردن ایشانست و واداشتن ایشان بر آنچه صلاح ایشان در آن باشد، و مراد اینست که کسی که سیاست نفس خود کند برسد بمرتبه که سیاست قوم خود کند و در فرمان او باشند.

۸۰۱۴

من بذل معروفه استحقّ الرّياسة.

هر که بذل کند احسان خود را وجود و بخشش کند سزاوار گردد ریاست و سر کردگی را.

۸۰۱۵

من استمتع بالنساء فسد عقله.

هر که نفع بجوید بزنان فاسد باشد عقل او یا فاسد شود عقل او، ظاهر اینست که مراد به «نفع جستن بزنان» مشورت کردن با ایشانست و عمل کردن برای ایشان از برای انتفاع خود، یا اعمّ از این و از هر طلب نفعی از ایشان بملازمت و نوکری و امثال آن.

۸۰۱۶

من عاقب المذنب فسد فضله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۱۰

هر که عقوبت کند گنهکار را فاسد باشد فضل او، یا فاسد شود فضل او، یعنی فضل و افزونی مرتبه نخواهد داشت، یا اگر داشته باشد باین آن فاسد شود، و پوشیده نیست که این در بعضی گناهانست یا در کسیست که اصلا از گناه نگذرد و هر گناهی را عقوبت کند و اگر نه گناه باشد که در بعضی گناهان عقوبت ضرور باشد چنانکه بلا تشبیه حق تعالی کافر را البته عقوبت کند.

۸۰۱۷

من تعاهد نفسه بالحدذر أمن.

هر که تعاهد کند نفس خود را بحذر ایمن گردد، «تعاهد کسی» رسیدن باحوال اوست و مهربانی کردن باو، و مراد اینست که کسی که برسد بحال نفس خود و مهربانی کند باو باین که حذر کند از آنچه باعث زیان و خسران او باشد در آخرت، ایمن گردد از عذاب و عقاب آخری، و همچنین در دنیا بقدر مقدور.

۸۰۱۸

من أيقن بالجزاء أحسن.

هر که یقین کند بجزا نیکو کند، یعنی هر که اعتقاد او بجزا دادن حق تعالی اعمال را در مرتبه یقین کامل باشد البته نیکوئی کند و بدی نکند از ترس جزای آن.

۸۰۱۹

من صغرت همته بطلت فضيلته.

هر که کوچک باشد همّت او باطل شود فضیلت او، مراد به «همّت» عزمست، یعنی هر که عزم او کوچک باشد و عزم مراتب سهل باشد نه مراتب بلند، او پست مرتبه گردد، و او را فضیلت و افزونی مرتبه که باشد بحسب نسب یا حسب باطل شود.

۸۰۲۰

من غلب عليه الحرص عظمت ذلته.

هر که غلبه کند بر او حرص عظیم شود خواری او.

۸۰۲۱

من صحت ديانتة قويت امانته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۱۱

هر که درست باشد دینداری او قوی باشد امانت او.

۸۰۲۲

من زادت شهوته قلت مروته.

هر که زیاد باشد شهوت و خواهش او کم باشد مروّت و آدمیّت او.

۸۰۲۳

من ساء خلقه ضاق رزقه.

هر که بد باشد خوی او تنگ باشد روزی او، این یا باعتبار اینست که حق تعالی بجزای آن خوی بد روزی را بر او تنگ کند، و یا باعتبار این که مردم باعتبار بدخوئی او از او تنفر کنند و معامله با او نکنند، و همچنین احسانها و رعایتها که با مردم خوب کنند.

۸۰۲۴

من كرم خلقه اتسع رزقه.

هر که گرامی باشد خوی او فراخ باشد روزی او، بر عکس بد خو بیکی از دو اعتبار که در فقره سابق مذکور شد.

۸۰۲۵

من حسننت سياسته وجبت طاعته.

هر که نیکو باشد سیاست او ثابت و برقرار باشد فرمانبرداری او، یعنی فرمانبرداری رعیت او را، و معنی «سیاست» چند فقره قبل از این مذکور شد.

۸۰۲۶

من حسننت سريرته حسننت علانيته.

هر که نیکو باشد باطن او نیکو باشد ظاهر او.

۸۰۲۷

من طال عدوانه زال سلطانه.

هر که دراز کشد ستم او زایل گردد سلطنت او، مراد اعلام سلاطینست باین که درازی ستم کسی باعث زوال سلطنت او می‌گردد تا این که اندیشه کنند از آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۲۱۲

۸۰۲۸

من أمن الزمان خانه و من أعظمه أهانه.

هر که امین گرداند روزگار را خیانت کند آن او را، و هر که تعظیم کند او را خوار گرداند آن او را، مراد به «امین گردانیدن روزگار» اعتماد بر آنست و راستگو دانستن آن در آنچه می‌گوید، یعنی در دل او می‌اندازد از امیدها و آرزوها و وفا به آنها و رسانیدن او به آنها، و به «خیانت کردن آن» وفا نکردن آنست بآن وعدها و نومید گذاشتن او بعد از همه تعب و زحمت که کشیده باشد در سعی از برای آنها، و مراد به «تعظیم کردن آن» نیز اعتماد و وثوق به آنست، و به «خوار گردانیدن» همان خلف وعده کردن و نومید نمودن او، و پوشیده نیست که نسبت این امور بروزگار از قبیل مجاز عقلیست چنانکه شایع است «۱» که امری را که در زمانی یا مکانی واقع شود اسناد بآن میکنند چنانکه می‌گویند «جری المیزاب یعنی ناودان روان شد» و حال آنکه ناودان روان نمی‌شود بلکه باران در ناودان روان می‌شود، و می‌گویند:

«صام نهاره یعنی روزه گرفت روز او» و حال آنکه روزه نمی‌گیرد بلکه او در روز روزه می‌گیرد پس چون این وعدها و خلفها از شیطان یا نفس باغوازی او در روزگار واقع می‌شود نسبت آنها بروزگار می‌توان داد.

۸۰۲۹

من أحسن الملكة أمن الهلكة.

هر که نیکو کند خوی را ایمن شود از هلاک شدن، مراد ایمنی از هلاک شدنیست که بسبب خویها و أخلاق بد می‌شود، یا مطلق هلاک شدن بنا بر این که کسی که أخلاق و صفات خود را نیکو کند أفعال خود را نیز نیکو کند بلکه تا أفعال نیکو نشود أخلاق نیکو نمی‌شود، و ممکن است که «هلاکه» در اینجا بمعنی سلوک با بندگان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۲۱۳

باشد و معنی این باشد که «هر که نیکو کند سلوک را با بندگان خود ایمن شود از هلاک شدن» یعنی هلاک شدنی که بسبب بد سلوکی با ایشان حاصل شده چنانکه در حدیث وارد شده که: داخل نمی‌شود بهشت را سئیء الملكة یعنی کسی که بد سلوک باشد با بندگان خود، یا مراد مطلق هلاک شدن باشد و سلوک خوب با بندگان باعث توفیق باز ایستادن از هر گناهی باشد که باعث هلاک شود.

۸۰۳۰

من جار ملكة عظم هلكه «۱».

هر که ستم کند ملک خود را، یعنی بنده خود را عظیم باشد هلاک او، و ممکن است که «ملک» بضم میم باشد و معنی این باشد که هر که پادشاهی او جائر باشد یعنی مایل باشد از میانه روی، یا ظالم باشد عظیم باشد هلاک او، و اسناد ظلم بآن بر سبیل مجاز عقلی باشد باعتبار ظالم بودن صاحب آن.

۸۰۳۱

من ضعف جدّه قوی ضده.

هر که ضعیف باشد جدّه او قوی شود دشمن او، مراد ترغیب در جدّه و جهدست در نظم و نسق امور خود و این که کسی که جدّه نکند در آنها دشمن او قوی گردد.

۸۰۳۲

من ركب جدّه قهر ضده.

هر که سوار شود بر جدّه خود غلبه کند بر دشمن خود، مراد اینست که غلبه بر دشمن بی آن نمی‌شود، یا غالب اینست که کسی که جدّه و جهد تمام کند غالب گردد، زیرا که کم اتفاق می‌افتد که هر دو طرف جدّه تمام داشته باشند، و ممکن است که مراد به «دشمن» خصوص شیطان باشد و بنا بر این حکم کلی می‌تواند بود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۲۱۴

۸۰۳۳

من زرع العدوان حصد الخسران.

هر که بکار دشمنی درو کند زیان و خسران.

۸۰۳۴

من تعزز بالله لم يذلّه سلطان.
هر که عزیز شود بخدا خوار نگرداند او را هیچ پادشاهی.

۸۰۳۵

من اعتصم بالله لم يضرّه شیطان.
هر که چنگ در زند بخدا ضرر نرساند باو هیچ شیطانی، «شیطان» ابلیس و اولاد او را گویند که بسیارند بلکه در بعضی احادیث وارد شده که هر آدمی را شیطانی باشد که با او متولد شود، و گاهی استعمال می‌شود در هر سرکش متمرّد دور از خیری از جنّ و انس، و گاهی مستعمل می‌شود در هر سرکشی از جنّ و انس و سایر حیوانات، و در اینجا هر یک از معانی مراد می‌تواند بود.

۸۰۳۶

من کثرت مخافته قلت آفته.
هر که بسیار باشد مخافت او یعنی ترس او، کم باشد آفت او، مراد ترس از خداست.

۸۰۳۷

من کثرت فکرته حسنت عاقبتّه.
هر که بسیار باشد فکرت او یعنی تفکر و تدبّر او، نیکو باشد عاقبت او.

۸۰۳۸

من کثرت تجربته قلت غرّته.
هر که بسیار باشد آزمایش و تجربه او کم باشد فریب خوردن او.

۸۰۳۹

من نظر فی العواقب سلم من النّوائب.
هر که نظر کند در عاقبت‌ها سالم ماند از مصیبت‌ها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۱۵

۸۰۴۰

من أحکم التّجارب سلم من المعاطب.
هر که محکم کند تجربه‌ها را سالم ماند از مهلکه‌ها.

۸۰۴۱

من طلب السّلامه لزم الاستقامه.
هر که طلب کند سلامت را لازم باشد استقامت را، یعنی باید که همیشه با استقامت و راستی باشد و از آن جدا نشود.

۸۰۴۲

من كان صدوقا لم يعدم الكرامة.
هر که بوده باشد بسیار راستگو نباشد نایابنده کرامت را، یعنی همیشه با کرامت باشد، یعنی گرامی و عزیز باشد.

۸۰۴۳

من استصلح الاضداد بلغ المراد.
هر که بصلاح آورد دشمنان را برسد بمراد، مراد ترغیب در سعی کردن در اصلاح دشمنان و زایل کردن دشمنی ایشانست بلطف و مهربانی و احسان و مانند آنها، و این که هر که چنین کند بمرادها برسد و اگر نه با وجود دشمنان رسیدن بمراد کم میسر می‌شود.

۸۰۴۴

من عمل للمعاد ظفر بالسّداد.
هر که عمل کند از برای معاد یعنی روز بازگشت فیروزی یابد بسداد، یعنی راه درست.

۸۰۴۵

من تأخّر تدبیره تقدّم تدمیره.
هر که پس افتد تدبیر او پیش افتد هلاک گردانیدن او، مراد اینست که تدبیر کارها را پیش از کردن آنها باید کرد و هر که پیش نکند و پس اندازد گاه هست که کاری بکند که باعث هلاک او شود و تدبیر آخر سودی ندهد زیرا که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۱۶

پیش از تدبیر خود را هلاک کرده.

۸۰۴۶

من نصح مستشیره صلح تدبیره.

هر که خالص باشد با مشورت کننده با او شایسته باشد تدبیر او، مراد اینست که مشورت با کسی باید کرد که دوست خالص باشد تا این که تدبیر او نیکو و شایسته باشد که اگر چنین نباشد تدبیر او شایسته نباشد بلکه اگر عمداً تدبیر بد نکند چون دوستی ندارد تدبیر و تفکری که باید نمی کند و هر چه بخاطر او برسد می گوید و بر چنین تدبیری چه اعتماد باشد.

۸۰۴۷

من ساء تدبیره بطل تقدیره.

هر که بد باشد تدبیر او باطل شود تقدیر او، یعنی آنچه تقدیر کند و اندازه قرار دهد که فلان نحو و فلان طرز خواهیم کرد.

۸۰۴۸

من ضعف آراءه قویت اعداؤه.

هر که ضعیف باشد رأیهای او قوی گردند دشمنان او.

۸۰۴۹

من ركب العجل أدرك الزلّ.

هر که سوار شود بر عجل یعنی شتاب در کارها، دریابد زلزله را یعنی لغزشها را، یعنی نمی شود که لغزشها از او واقع نشود.

۸۰۵۰

من عجل ندم علی العجل.

هر که شتاب کند در کارها پشیمان شود بر آن شتاب.

۸۰۵۱

من أتاد أمن من الزلّ.

هر که باتأتی و آرام باشد در کارها ایمن باشد از لغزشها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۱۷

۸۰۵۲

من فعل ما شاء لقی ما ساء.

هر که بکند آنچه را خواهد ملاقات کند آنچه را بد باشد.

۸۰۵۳

من طلب للناس الغوائل لم یأمن البلاء.

هر که طلب کند از برای مردم مصیبتها ایمن نباشد از بلا.

۸۰۵۴

من خانه وزیره فسد تدبیره.

هر که خیانت کند با او وزیر او فاسد شود تدبیر او، مراد اینست که پادشاه و هر که او را وزیر باشد باید که وزیری تعیین کند که با او خیانت نکند که اگر وزیر خائن باشد هر تدبیری که او کند هرگاه وزیر خیانت کند فاسد و باطل شود، زیرا که وزیر اختیار اکثر امور با اوست و اکثر مردم رعایت او بیشتر میکنند و سعی میکنند در آنچه او خواهد، و دیگر این که وزیر هرگاه خائن باشد هر چند آن تدبیر شایسته باشد بحیله و تزویر آنرا فاسد و باطل نماید که او خود فسخ کند و باطل گردد.

۸۰۵۵

من غشّ مستشیره سلب تدبیره.

هر که غشّ کند با مشورت کننده با خود سلب کرده شود تدبیر او، یعنی حقّ تعالی بجزای این خیانت او زایل کند از او رأی و تدبیر را و چنان کند که رأیها و تدبیرهای او فاسد شود.

۸۰۵۶

من کثر اعتباره قلّ عثاره.

هر که بسیار باشد عبرت گرفتن او کم باشد لغزش او.

۸۰۵۷

من ساء اختیاره قبحت آثاره.

هر که بد باشد اختیار او زشت باشد آثار او، ممکن است که مراد این باشد که کسی که بد باشد اختیاری که کند در مثل اختیار و بر گزیدن مصاحب و دوست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۱۸

و شغل و پیشه و صنعت و مسکن و مانند آنها این نشان اینست که زشت باشد آثار او نیز یعنی اعمال و افعال او.

۸۰۵۸

من أعمل اجتهاده بلغ مراده.

هر که کار فرماید جدّ و جهد خود را برسد بمراد خود، مراد اینست که جدّ و جهد باید در کارها، و کسی که جدّ و جهد کند در مطلبی غالب اینست که برسد بآن.

۸۰۵۹

من وَّقَّ لرشاده تزوّد لمعاده.

هر که توفیق داده شود از برای آنچه راه درست باشد از برای او، توشه بگیرد از برای روز بازگشت خود.

۸۰۶۰

من خاف سوطک تمنّی موتک.

هر که بترسد از تازیانه تو آرزو کند مرگ ترا، مراد منع از زدن بندگان و امثال ایشانست و ترسانیدن ایشان از خود، و این که این باعث این می شود که ایشان آرزوی مرگ او بکنند و این سبب کوتاهی عمر او گردد، یا این که اصل چنین سلوکی که اهل او آرزوی مرگ او کنند قبیح و زشتست.

۸۰۶۱

من وثق باحسانک أشفق علی سلطانک.

هر که اعتماد داشته باشد باحسان تو بر سلطنت تو، مراد ترغیب سلاطین و حکامست باحسان و این که احسان ایشان برعیت باعث این می شود که بترسند رعیت بر سلطنت او، یعنی از این که نقص و زوالی بآن رسد و سعی کنند در استحکام آن و رفع گزند از آن بلکه اصل توجه نفوس هر چند مددی نیاید از ایشان امریست مرغوب و باعث اعانت و یاری حقّ تعالی می شود.

۸۰۶۲

من تجرّع الغصص أدرك الفرص.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۱۹

هر که جرعه وار در کشد غصّه‌ها را دریابد فرصتها را، «غصّه» چنانکه مکرّر مذکور شد چیزی را گویند از استخوان و مانند آن که در گلو ماند و شایع شده استعمال آن در هر غم و غصّه و اندوهی، و «جرعه» آبی را گویند که در ته کوزه و امثال آن ماند و مراد اینست که هر که غمها و اندوهها را که رو دهد مانند جرعه درکشد و صبر کند بر آنها برسد بفرصتها و فیروزی یابد به آنها، یا این که هر که متحمل غصّه‌ها شود در طلب امری آخر دریابد فرصت آن را و برسد بآن.

۸۰۶۳

من غافص الفرص امن الغصص.

هر که ناگاه بگیرد فرصتها را ایمن گردد از غصّه‌ها، مراد اینست که هر که فرصتها را غنیمت شمارد و همین که فرصت کار خیری بیابد ناگاه بگیرد آنرا و از دست ندهد و آنچه ممکن باشد در آن بکند ایمن گردد از غصّه‌ها یعنی غمها و غصّه‌های ندامت و پشیمانی که بر تقدیر فوت آنها بایست که بخورد، و ممکن است که مراد شامل فرصتهای امور مهمّه دنیوی نیز باشد.

۸۰۶۴

من قنع بقسم الله استغنی.

هر که قناعت کند به آن چه خدا نصیب و بهره او کرده بی نیاز گردد، یعنی از مردم و تعب و زحمت و سعی و طلب زیاد.

۸۰۶۵

من لم يقنع بما قدر له تعنی.

هر که قناعت نکنند به آن چه تقدیر شده از برای او تعب کشد.

۸۰۶۶

من ظنّ بک خیرا فصّدق ظنّه.

هر که گمان کند بتو خیری را پس تصدیق کن گمان او را، یعنی هر که گمان کند بتو که احسانی بکنی باو بکن باو و راست گردان گمان او را، یا این که هر خوبی را که کسی در تو گمان کند راست گردان گمان او را، و اگر آن در تو نباشد خود را موصوف گردان بآن، و اوّل ظاهرترست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۲۰

۸۰۶۷

من رجاک فلا تخیّب امله.

هر که امید داشته باشد ترا پس نومید مگردان امید او را، همان مضمون فقره سابقست بنا بر احتمال اوّل.

۸۰۶۸

من آمن بالله لجا «۱» الیه.

هر که ایمان داشته باشد بخدا پناه برد بسوی او، یعنی در هر باب، و بدیگری پناه نبرد.

۸۰۶۹

من وثق بالله توکل علیه.

هر که اعتماد داشته باشد بخدا توکل کند بر او، یعنی همه امور خود را باو واگذارد و طلب کارگزاری آنها از او کند.

۸۰۷۰

من فوّض أمره الی الله سدّده.

هر که واگذارد کار خود را بسوی خدا بر راه درست دارد خدا او را.

۸۰۷۱

من اهتدی بهدی الله أرشده.

هر که طلب راه راست نماید براهنمائی خدا ارشاد کند خدا او را، یعنی براه درست رساند.

۸۰۷۲

من أقرض الله جزاه.

هر که قرض دهد خدا را جزای خیر دهد خدا او را.

۸۰۷۳

من سأل الله أعطاه.

هر که درخواست کند از خدا عطا کند او را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۲۱

۸۰۷۴

من لاحی الرجال کثر أعداؤه.

هر که منازعه کند با مردان بسیار گردد دشمنان او.

۸۰۷۵

من کثر کذبه قلّ بهاؤه.

هر که بسیار باشد دروغ او کم باشد بهای او، یعنی حسن او یا عقل او.

۸۰۷۶

من سالم الناس کثر أصدقاؤه و قلّ أعداؤه.

هر که آشتی کند با مردم، یعنی با ایشان جنگ و جدال نکند بسیار باشد دوستان او و کم باشد دشمنان او.

۸۰۷۷

من عاند الحقّ لزمه الوهن.

هر که دشمنی کند با حقّ لازم او باشد ضعف، یعنی ضعف از مقاومت با آن، یا سبکی و خواری لازم او باشد و از او جدا نشود.

۸۰۷۸

من استدام الهمّ غلب علیه الحزن.

هر که دایم دارد هم را غلبه کند بر او حزن. «حزن» بمعنی اندوهست و «هم» نیز بتشدید میم گاهی بهمان معنی مستعمل می‌شود و بنا بر این ممکن است که مراد این باشد که اندوهی که روی دهد باید زود آن را از دل بدر کرد و خود را بآن نداد که اگر کسی چنان بکند اندوه بر او غالب می‌شود و اکثر اوقات باید که اندوهناک بود، زیرا که اندوههای دنیا بسیار میباشد پس اگر کسی خود را بهر یک از آنها بدهد و از دل بدر نکند اکثر اوقات گرفتار اندوهی باشد، و گاهی «هم» بمعنی فکر و اندیشه کردن کاری مستعمل می‌شود و بنا بر این ممکن است که مراد این باشد که آدمی باید که پر در فکر و اندیشه مطالب و مقاصد و سعی و تلاش از برای آنها نباشد زیرا که کسی که چنین نکند و دایم در فکر و اندیشه کاری و تحصیل مطلبی و مقصدی باشد اندوه بر او غالب شود و اکثر اوقات اندوهناک باشد زیرا که اصل فکر و اندیشه بسیار و مشغول بودن به آنها بی‌اندوهی نمی‌باشد و همچنین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۲۲

سعی و تلاش از برای هر یک و اکثر آنها حاصل نمی‌شود و اندوه آن خود ظاهرست، و آنچه حاصل شود در محافظت آن نیز و دفع ضرر حاسدان و طالبان آن شغل و کار اندوههای بسیار باشد پس اگر کسی خواهد که از آنها فارغ باشد باید که فکر و اندیشه کاری بغیر آنچه ضروری باشد بخود راه ندهد.

۸۰۷۹

من سلا عن الدنيا أتته راغمة.

هر که فراموش کند دنیا را و دست بردارد از آن بیاید او را دنیا بخاک مالنده بینی خود را یعنی ذلیل و خوار، باعتبار این که بی‌سعی و تلاش او پیش او آمده.

۸۰۸۰

من تعاهد نفسه بالمحاسبة أمن فيها المداهنة.

هر که باز رسد بنفس خود بمحاسبه ایمن گردد در آن از مدهانه، «مدهانه» بمعنی سهل انگاریست و مراد اینست که هر که بحساب نفس خود برسد ایمن گردد از این که در آن مدهانه باشد و در امور دینیّه و تکالیف شرعیّه سهل انگاری کند، زیرا که کسی که داند که بحساب او می‌رسند و بازخواست میکنند مدهانه نمی‌کند بخلاف این که محاسبه او نکنی که پروائی نخواهد داشت از تو و سهل انگاری خواهد کرد.

۸۰۸۱

من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة.

هر که عطا کند بدست کوتاه، یعنی دست کوتاه خود عطا کرده شود بدست بلند، یعنی بقدرت حق تعالی، و استعمال «دست» در باره حق تعالی بمعنی قدرت مجازست شایع، و در قرآن مجید نیز واقع شده چنانکه فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا دَسْتِ خُدا بِالْأَيْدِيهِمْ إِيْشَانِسْتِ».

۸۰۸۲

من صنع العارفة الجميلة حاز المحمودة الجزيلة.

هر که بکند احسان نیکو جمع کند ستایش عظیم را، یعنی خلق او را مدح و ثنا کنند و نزد خدا نیز چنان باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۲۳

۸۰۸۳

من أغبن ممن باع الله سبحانه بغيره!؟

کیست غبن دارتر از آنکه بفروشد خدای سبحانه را بغير او؟! و «غبن» در بیع بمعنی زیان کردن در آنست و فروختن آن بکمتر از قیمت آن بتفاوت فاحش، و مراد به «فروختن حق تعالی بغير او» اینست که کسی ترک اطاعت او کند از برای غیر او، یا از برای خواهشی یا مطلبی از خواهشها و مطلبهای خود، و ظاهرست که هیچ فروشنده غبن دارتر از چنین کسی نباشد.

۸۰۸۴

من أخيب ممن تعدى اليقين الي الشك والحيرة!؟

کیست زیانکارتر از آنکه تجاوز کند از یقین بسوی شک و حیرانی؟! ظاهر اینست که مراد به «تجاوزکننده از یقین بسوی شک و حیرانی» کسیست که درگذرد از آخرت که یقینیست از برای مطلب دنیوی که شک باشد در حصول آن و حیران باشد در آن، و نداند که حاصل خواهد شد یا نه؟ و ظاهرست که هیچ کس زیانکارتر از چنین کس نباشد، و ممکن است که مراد کسی باشد که در اعتقادات دینیّه که یقین به آنها تواند حاصل کرد یقین حاصل نکند و بشک و حیرانی راضی شود «زیانکارتر نبودن کسی از او» نیز ظاهرست.

۸۰۸۵

من لبس الخیر تعری من الشرّ.

هر که بپوشد خیر را برهنه گردد از شرّ، یعنی هر که کارهای خیر را لباس خود کند و از آن جدا نشود مانند جامه خودش، حقّ تعالی ببرکت آن او را توفیق دهد که برهنه شود از شرّ، یعنی بدی نکند چنانکه در باره نماز در قرآن مجید واقع شده:

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ بَدْرَسْتِيْ كِه نِمَاز مِئْكَ مِئْكَنْكَ اَز قَبَاحِ و مَنكَرَاتِ.»

۸۰۸۶

من ملکه الجزع حرم فضیله الصبر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۲۴

هر که مالک او شود جزع محروم می شود فضیلت صبر را، مراد به «مالک شدن جزع او را» اینست که او فرمان آن برد و جزع و بی تابی کند.

۸۰۸۷

من لا آخا له لا خیر فیه.

هر که برادری نباشد از برای او نیست خیری در او، مراد برادر مؤمنیست که او را دوست و صدیق کرده باشد. و در بعضی نسخه ها «اخاء» بکسر همزه و مدّ واقع شده و بنا بر این معنی اینست که: هر که برادری «ا» نباشد از برای او، یعنی رعایت برادری و دوستی و لوازم آن نکند.

۸۰۸۸

من لا عقل له لا ترجیه «۲».

هر که عقلی نباشد از برای او امید مدار باو.

۸۰۸۹

من قلّ ادبه کثرت مساویه.

هر که کم باشد ادب او بسیار شود بدیهای او.

۸۰۹۰

من اقتحم لِحج الشّور لقی المحذور.

هر که ناگاه داخل شود در لجه های شرّها ملاقات کند آنچه را حذر باشد از آن، «لجه» جای معظم آب را گویند، و مراد اینست که آدمی همواره باید که با حذر و احتیاط باشد که اگر بی پروا باشد و ناگاه خود را در مهلکه ها اندازد ملاقات کند زیان و نقصانی چند را که حذر از آن باید کرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۲۵

۸۰۹۱

من رضی بالمقدور اکتفی بالمیسور.

هر که راضی شود به آن چه تقدیر شده از برای او اکتفا کند به آن چه میسر باشد او را، یعنی تواند اکتفا کرد بآن و آن کافی باشد از برای او، و سعی از برای زیاد بر آن ضرور نباشد.

۸۰۹۲

من کثر شططه کثر سخطه.

هر که بسیار باشد شطط او بسیار باشد سخط او، «شطط» بفتح شین با نقطه و طاء بی نقطه بمعنی ظلم و ستم است و بمعنی کار شاقّ دشوار نیز آمده، و «سخط» بفتح سین بی نقطه و خاء با نقطه بمعنی خشم و غضب است، و ممکن است نیز بر معنی اوّل شطط که مراد این باشد که ظالم خشم او بسیار باشد یعنی آن صفت قبیح این خوی زشت را نیز لازم دارد یا بالخاصّیه و یا باعتبار این که همواره در فکر جور و ستم و گرفتن چیزی بظلم از مردم است، و همین که در وقتی آن میسر نشود خشمناک گردد، یا این که باندک چیزی که از کسی ببیند یا بشنود خشمناک می گردد یعنی خود را چنان می نماید تا بهانه و وسیله جور و جرمه باشد بر او، و بنا بر معنی دویم ممکن است که مراد این باشد که آدمی مرتکب امور شاقّه دشوار نباید بشود و اگر نه خشم و غضب او بسیار شود و باین خوی زشت گرفتار گردد، و وجه بسیار شدن خشم و غضب چنین کسی ظاهرست و محتاج بیان نیست.

۸۰۹۳

من کثر کلامه کثر لغطه.

هر که بسیار باشد سخن گفتن او بسیار باشد لغط او، «لغط» بسکون غین با نقطه و فتح آن نیز و طاء بی نقطه یعنی آواز مبهمی که نتوان فهمید، آمده، و ممکن است که مراد این باشد که پر گو چنین آوازه در کلام او بسیار باشد، یا این که بی معنی و پوچ در سخن او بسیار باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۲۶

۸۰۹۴

من کثرت ریبه کثرت غیبت.

هر که بسیار باشد ریبه او بسیار باشد غیبت او، «ریبه» بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه زیر بمعنی قلق و اضطرابست و بمعنی تهمت و بدگمانی نیز آمده و بنا بر اوّل ممکن است که مراد ترغیب در حلم و بردباری باشد و این که کسی که چنان نباشد و زود از جا برآید و قلق و اضطراب کند مردم غیبت او بسیار کنند، و بنا بر دویم معنی این باشد که کسی که بمردم بدگمان باشد و متهم دارد ایشان را بسیار می شود غیبت او مردم را، یا این که کسی که بسیار خود را در معرض تهمت آورد مثل این که مصاحبت با بدان و فاسقان کند بسیار می شود غیبت مردم او را.

۸۰۹۵

من کثر مزاحه قلت هیبت.

هر که بسیار شود مزاح او کم شود هیبت او.

۸۰۹۶

من أفضی سرک ضیع أمرک.

هر که فاش کند سرّ ترا ضایع کند کار ترا.

۸۰۹۷

من أطلع أمرک أجلّ قدرک.

هر که اطاعت کند فرمان ترا بزرگ گرداند قدر ترا، مراد ترغیب در رعایت - کردن چنین کسیست.

۸۰۹۸

من أَرَادَ السَّلَامَةَ فَعَلِيهِ بِالْقَصْدِ.

هر که خواهد سلامتی را پس بر اوست میانه روی، یعنی میانه روی در هر باب سبب سلامتی می شود از آفات دنیا و آخرت.

۸۰۹۹

من غالب الضّدّ ركب الجدّة.

هر که خواهد غلبه کند بر دشمن سوار شود جدّ را، یعنی باید که کمال جدّ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۲۷

و جهد کند و مساهله نکند که بی آن غلبه کم میسر می شود مخصوصاً این که هرگاه دشمن آگاه شود بر کار او او نیز درصدد دفع او در می آید، و گاه باشد که او مساهله نکند بلکه مساهله این را بر ضعف حمل میکند و سبب زیادتى جرأت او می شود.

۸۱۰۰

من وجد موردا عذبا یرتوی منه فلم یغتنمه یوشک ان یظماً و یطلبه فلا یجده.

هر که بیابد جایگاه آب گوارائی که سیراب گردد از آن پس غنیمت نشمارد آن را نزدیک باشد که تشنه شود و طلب آن کند پس نیابد آن را، غرض اینست که چنین نعمتها را غنیمت باید دانست و شکر آن کرد و اگر نه بجزای آن بزودی محتاج گردد بآن و نیابد آن را، و ممکن است که اشاره باشد از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه باصحاب خود با این که شما حالا که مرا یافته اید که سیراب می توانید شد از حقایق و معارف پس غنیمت شمارید این را و هر مجهولی که دارید سؤال کنید و هر که چنین نکند زود باشد که تشنه شود و طلب کند مرا یا مثل مرا و نیابد.

۸۱۰۱

من جعل دیدنه الهزل لم یعرف جدّه.

هر که بگرداند عادت خود را بازی، شناخته نشود جدّ او، مراد منع از اینست که کسی دأب و عادت خود را بازی کند در کردارها یا گفتارها و این که هر که چنین کند کاری را یا سخنی را که بجدّ هم باشد نتوان شناخت و بر بازی محمول شود و ضرر این ظاهرست و حکایات در این باب مشهورست.

۸۱۰۲

من غالب من فوقه قهر.

هر که خواهد غلبه کند بر بالاتر از خود مغلوب گردد.

۸۱۰۳

من تجبّر علی من دونه کسر.

هر که تکبر کند بر پست تر از خود شکسته شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۲۸

۸۱۰۴

من استغشّ التّصیح استحسن القبیح.

هر که غشّ دار شمارد نصیحت کننده را نیکو شمارد زشت را، یعنی غشّ دار شمردن او باین می شود که کارهای زشت خود را نیکو داند و باین اعتبار کسی را که نصیحت او کند و منع کند او را از آنها غشّ دار شمارد که اگر قبیح و زشتی کارهای خود را داند میداند که او با او خالص است و منع او از راه خلوص دوستیست، و ممکن است که ترجمه «من استغشّ» این باشد که هر که طلب غشّ کند از نصیحت کننده، و معنی این باشد که هر که خواهد که نصیحت کننده با او غشّ کند و بر وفق هوا و هوس او سخن گوید و منع او نکند پس او نیکو شمارد زشت را، زیرا که این غشّ قبیح و زشت است پس کسی که آن را طلب کند باید که آن را خوب شمارد.

۸۱۰۵

من لزم الشّحّ عدم التّصیح.

هر که لازم باشد بخیلی را نیابد نصیحت کننده را، زیرا که نصیحت کننده دوست میباشد و کسی که لازم بخیلی باشد و از آن جدا نشود کسی با او دوست نشود.

۸۱۰۶

من منع برآ منع شکرا.

هر که منع کند احسانی را منع کرده شود شکری را، یعنی هرگاه کسی قادر باشد بر احسانی بکسی و منع کند خود را از آن و نکند آنرا، پس او در حقیقت ضرری بخود رسانیده زیرا که اگر میکرد آن را او شکر او میکرد، و هرگاه نکرد او شکر او نکند، پس شکر او نقصان او شده و آن کم نیست بلکه زیاده است بحسب دنیا و آخرت از نقصان مالی که باو می رسید از کردن آن احسان اگر آن احسان بدادن مالی بود، و ممکن است که «منع» دویم نیز بصیغه معلوم خوانده شود و ترجمه این باشد که: هر که منع کند احسانی را منع کند شکری را، و حاصل هر دو یکیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۲۹

۸۱۰۷

من صنع معروفًا نال أجرًا و شکرًا.

هر که بکند احسانی را برسد بمزدی و شکری، یعنی هیچ احسانی بی أجر و مزدی نیست و سبب شکری نیز می شود.

۸۱۰۸

من اخفر ذمّةً اکتسب مذمّةً.

هر که بشکند ذمّه را یعنی عهد و پیمانی را کسب کند مذمّتی را، یعنی مذمّتی را که او را کنند بسبب آن شکستن عهد و پیمان.

۸۱۰۹

من عاند الحقّ کان الله خصمه.

هر که دشمنی کند با حقّی بوده باشد خدا خصم او، مراد هر امر حقیقت و به «دشمنی با آن» این که خواهد که آن را زایل کند و باطل کند، و مراد به «خصم» مدّعی و منازعست.

۸۱۱۰

من عدم القناعه لم یغنه المال.

هر که نیابد قناعت را توانگر نسازد او را مال، مراد اینست که کسی که قناعت دارد او در حقیقت توانگرست هر چند مال نداشته باشد، زیرا که او بهر چه میسر شود قناعت کند و محتاج بمردم نشود، و کسی که قناعت نداشته باشد او را مال توانگر نکند بلکه چون قانع نیست هر قدر که داشته باشد باز در سعی و طلب زیاد بر آن باشد، و بر تقدیری که بقدری از مال اکتفا کند و زیاد بر آن طلب نکند از برای حفظ آن و کار فرمودن آن نمی شود که صد گونه احتیاج بمردم رو ندهد و آن منافی توانگری حقیقتیست.

۸۱۱۱

من هان علیه بذل الاموال توجهت الیه الامال.

هر که سهل باشد بر او عطای اموال رو کند بسوی او آمال یعنی امیدها،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۳۰

مراد اینست که کسی که خواهد که امیدها که داشته باشد رو بسوی او کنند و برآیند باید که بذل اموال بر او سهل باشد و بذل کند، و کسی که آن بر او دشوار باشد و مضایقه کند در آن کمست که امیدها روی بسوی او کنند و برآیند.

۸۱۱۲

من غرّته الامانی کذبته الاجال.

هر که فریب دهد او را امیدها دروغگو برآورد او را اجلها، یعنی هر که فریب دهد او را امیدها و گمان رسیدن به آنها کند و سعی کند از آنها دروغگو برآورد او را اجلها، یعنی نمی‌رسد به آنها تا وقتی که اجل او در رسد و معلوم شود که آنچه گمان داشته دروغ بوده و جمعیت «اجلها» باعتبار اشخاص است یعنی اجل هر یک از ایشان دروغگو بر آورد او را.

۸۱۱۳

من قوی یقینه لم یرتب.

هر که قوی باشد یقین او قلق و اضطراب نکند یعنی هر که قوی باشد یقین او بأحوال مبدأ و معاد قلق و اضطراب نکند در مصیبتها و آرام داشته باشد در آنها، زیرا که داند که آنچه واقع شود از جانب خدا بر وفق حکمت و مصلحت باشد و صبر بر آنها موجب اجر و ثواب باشد، و آنچه از دیگران باشد حقّ تعالی تلافی آن بر وجه احسن خواهد کرد پس در هیچ یک از آنها قلق و اضطراب وجهی ندارد.

۸۱۱۴

من عدم انصافه لم یصجب.

هر که یافت نشود انصاف او، یعنی انصاف نداشته باشد مصاحبت کرده نشود یعنی کسی با او مصاحبت نکند از ترس ناانصافی او.

۸۱۱۵

من کثر مراؤه لم یأمن الغلط.

هر که بسیار باشد جدال او ایمن نباشد از غلط، ظاهر اینست که مراد به «جدال» در اینجا بحث و اعتراض بر مردمست در گفتگوها، و ممکن است که مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۲۳۱

جدل باصطلاح حکما باشد، یعنی دلیلی که مبنای آن بر مقدمات مشهوره یا مسلمه نزد خصم باشد نه بر مقدمات یقینیته برهانیته، و بر هر تقدیر ظاهرست که بسیار آن بی غلط نمی‌شود و صاحب آن از آن ایمن نباید بود.

۸۱۱۶

من کثر مقاله لم یعدم «۱» السقط.

هر که بسیار باشد سخن گفتن او نیست نیابنده خطا، یعنی نمی‌شود که خطا نکند.

۸۱۱۷

من لزم الاستقامه لم یعدم السّلامه.

هر که لازم باشد استقامت را یعنی راه راست را و از آن بدر نرود نیست نیابنده سلامت یعنی البته دریابد آنرا و با آن باشد.

۸۱۱۸

من لزم الصّمت أمن الملامه.

هر که لازم باشد خاموشی را و از آن جدا نشود ایمن باشد از سرزنش و ملامت.

۸۱۱۹

من أشفق علی نفسه لم یظلم غیره.

هر که بترسد بر نفس خود ستم نکند بر غیر خود، زیرا که در ستم بر غیر خود ستم بر خود عظیمتر و بیشترست.

۸۱۲۰

من اعتبر بتصاريف الزّمان حذر «۲» غیره.

هر که عبرت بگیرد از تغیرات روزگار حذر کند از غیر خود، یعنی از آزار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۲۳۲

و ایذاء غیر خود هر که باشد هر چند ضعیف و پست مرتبه باشد زیرا که از تغیرات روزگار بعید نیست که بلند مرتبه گردد و در مقام تلافی و انتقام در آید و قطع نظر از این نیز کسی که از تغیرات روزگار عبرت گیرد میداند که دولت ستم کننده و آزار رساننده زود تغیر یابد و بنکبت گرفتار گردد پس از آن راه نیز حذر کند.

۸۱۲۱

من عرف قدره لم یضع بین النّاس.

هر که بشناسد قدر خود را ضایع کرده نشود میانه مردم، زیرا که هر که قدر و رتبه خود را بشناسد پا از آن بیرون نگذارد و در خور آن با مردم سلوک کند، و هر که چنین باشد کسی از او آزرده نشود و در مقام تزییع او در نیاید بلکه همه کس رعایت او کنند.

۸۱۲۲

من أنس بالله استوحش من الناس.
هر که انس بگیرد بخدا وحشت کند از مردم.

۸۱۲۳

من عدته القناعة لم يغنه المال.
هر که تجاوز کند از او قناعت توانگر نگرداند او را مال، مراد به «تجاوز کردن قناعت از او» اینست که قناعت در او در نیاید و بگذرد از او و در دیگران قرار گیرد، و این هم مضمون «من عدم القناعة لم يغنه المال» است که چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد.

۸۱۲۴

من علم أنه مؤاخذ بقوله فليقتصر في المقال.
هر که بداند که مؤاخذه کرده شود بسخن خود پس باید که کوتاه کند سخن گفتن را مراد اینست که آدمی چنانکه مؤاخذه کرده می‌شود در کردار مؤاخذه کرده می‌شود در گفتار نیز، و هرگاه این را داند باید که کوتاه کند سخن گفتن را و کم گوید، زیرا که کمست که سخن بسیار متضمن امری نباشد که سبب مؤاخذه او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۳۳

باشد از دروغ و غلط و ایذاء مردم و امثال آنها.

۸۱۲۵

من خلا بالعلم لم توحشه خلوة.
هر که خلوت کند با علم بوحشت نیندازد او را هیچ خلوتی، زیرا که در هر خلوتی علم مونس اوست و از تنهایی بوحشت نمی‌افتد.

۸۱۲۶

من تسلى بالكتب لم تفته سلوة «۱».
هر که تسلی شود بکتابها فوت نشود از او هیچ تسلی شدنی «تسلی بچیزی» فراموش کردن غم و اندوهیست بسبب آن، و مراد اینست که هر که بکتابها و مطالعه آنها تسلی شود او از هر غم و اندوهی به آنها تسلی شود و همه را فراموش کند و فراموشی اندوهی نماند که باید که بکند و نکرده باشد.

۸۱۲۷

من تفكّه بالحكم لم يعدم اللذة.
هر که بهره بیابد بحکمتها نیست در نیابنده لذت، یعنی همیشه لذت آنها را دریابد و از کام او بدر نرود.

۸۱۲۸

من كان متوكلًا لم يعدم الاعانه.
هر که بوده باشد توکل کننده نیست در نیابنده اعانت، یعنی نمی‌شود که اعانت و یاری حق تعالی را در نیابد و باو نرسد.

۸۱۲۹

من كان حريصًا لم يعدم الاهانة.
هر که بوده باشد حریص نیست در نیابنده اهانت، یعنی نمی‌شود که در نیابد اهانت را و حرص او اهانت او نکند یعنی او را خوار نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۳۴

۸۱۳۰

من قطع معهود احسانه قطع الله موجود امكانه.
هر که ببرد معهود احسان خود را، یعنی احسانی را که عادت بآن کرده باشد ببرد خدا موجود امکان او را، یعنی متمکن ساختن او را بر احسان که موجودست در او یعنی حق تعالی بجزای آن بریدن او قدرت و استطاعت احسان که باو داده و بالفعل موجودست در او ببرد از او، و چنان کند که دیگر قادر بر آن نباشد.

۸۱۳۱

من كان متواضعًا لم يعدم الشرف.
هر که بوده باشد تواضع کننده نیست در نیابنده شرف، یعنی البتّه شرف و بلندی مرتبه را دریابد و برسد بآن، و مراد تواضع و فروتنی کردن در درگاه حق تعالی است و با خلق نیز.

۸۱۳۲

من کان متکبرا لم یعدم التلف.

هر که بوده باشد تکبرکننده نیست در نیابنده تلف، یعنی نمی‌شود که در نیابد تلف عزت و شرف خود را.

۸۱۳۳

من أساء الی نفسه لم یتوقع منه جمیل.

هر که بد کند بسوی نفس خود توقع داشته نمی‌شود از او نیکوئی، یعنی قابل این نیست که کسی توقع نیکوئی از او داشته باشد، زیرا که نیکو کردن با نفس خود ضرورت‌ترست از همه نیکوئیها، پس کسی که آن را نکند توقع نیکوئی دیگر از او نمی‌توان داشت.

۸۱۳۴

من أساء الی أهله لم یتصل به تأمیل.

هر که بد کند بسوی اهل خود پیوسته نشود باو امیدی، یعنی قابل این نیست که دیگری از او امید احسان داشته باشد، زیرا که احسان باهل خود ضرورت‌ترست از احسان بدیگران، پس کسی که با اهل خود بد کند دیگری باو چه امید احسانی داشته باشد؟!.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۳۵

۸۱۳۵

من کثر باطله لم یتبع حقه.

هر که بسیار باشد باطل او پیروی کرده نمی‌شود حق او، یعنی اگر گاهی حقی گوید یا کند مردم پیروی آن نمی‌کنند بسبب گمان این که آن هم مثل سایر باطلهای او خواهد بود.

۸۱۳۶

من کثر نفاقه لم یعرف وفاقه.

هر که بسیار باشد نفاق او دانسته نمی‌شود وفاق او، «نفاق» اینست که باطن کسی با ظاهر موافق نباشد و در ظاهر با کسی اظهار دوستی کند و در باطن چنان نباشد، و مراد اینست که کسی که نفاق او بسیار باشد و مردم این معنی را از او یافته باشند اگر گاهی با کسی موافق و دوست باطنی شود این دانسته نمی‌شود از او و آن کس اعتماد بر او نمی‌تواند کرد بلکه هر چه کند از آثار و امارات دوستی گمان می‌رود که از روی نفاق باشد مثل سایر نفاقهای او.

۸۱۳۷

من کثر سخطه لم یعرف رضاه.

هر که بسیار باشد خشم او شناخته نمی‌شود خشنودی او، یعنی اگر گاهی از کسی خشنود و راضی باشد شناخته نمی‌شود این معنی از او، یعنی اعتمادی بر آن نتوان کرد زیرا که چون عادت او خشم و غضب است بعید نیست از او که با وجود این خشنودی و رضا در حال لمحہ دیگر باندک سببی خشمناک گردد پس کسی که خواهد که اعتماد بر او کنند باید که رضا و خشنودی و همچنین امثال آنرا ملکه خود گرداند تا مردم بر او اعتماد کنند.

۸۱۳۸

من کثرت أدواؤه لم یعرف شفاؤه.

هر که بسیار باشد بیماریهای او شناخته نشود شفاى او، ممکن است که مراد این باشد که کسی که بیمار بسیار شود شفاى او شناخته نمی‌شود بلکه همین که از بیماری شفا یافت هنوز در ضعف و نقاهت آنست که بیماری دیگر عارض می‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۳۶

پس همیشه او بیمار می‌نماید، و غرض از این ممکن است که تشبیه حال گنهکار باشد بیمار در این که اگر گناهی را ترک کند تا قرار و استقراری بر ترک گناه بالکلیه نگیرد او پاک نشود از گناه، چه اگر بعد از آن نیز گناه دیگر کند و همچنین پس هنوز اگر آن گناه سابق در او باشد که بگناه دیگر مبتلا گردد، پس همیشه او گنهکار نماید و در حکم آن باشد مانند کسی که بعد از هر بیماری باندک فاصله بیمار شود که در ما بین بیماریها نیز در حکم بیمار باشد و شفاى او دانسته نشود.

۸۱۳۹

من غلب علیه غضبه تعرّض لعطبه.

هر که غلبه کند بر او خشم او متعرض هلاک خود گردد یعنی در عرضه آن در آید، زیرا که با غلبه غضب هیچ دور نیست که کاری کند که باعث هلاکت اخروی او گردد بلکه گاهی دنیوی نیز.

۸۱۴۰

من غلبت علیه شهوته لم تسلّم نفسه.

هر که غلبه کند بر او خواهش او سالم نماند نفس او.

۸۱۴۱

من أبطاً به عمله لم يسرع به نسبه.

هر که درنگ کند باو عمل او شتاب نکند باو نسب او، یعنی هر که عمل او او را بنجات و رستگاری نرساند نسب او هر چند بلند باشد نرساند او را بآن، و حاصل این که از برای نجات و رستگاری و رسیدن بمراتب بلند اخروی عمل نیک باید و نسب بلند سودی ندهد.

۸۱۴۲

من وضعه دناءة ادبه لم يرفعه شرف حسبه.

هر که پست کند او را پستی ادب او بلند نکند او را شرف حسب او، «حسب» در مشهور مزایائی را گویند که در آدمی باشد بسبب کمالات خود، و بعضی از اهل لغت بمعنی آنچه بشمارد آدمی از مفاخر پدران خود نیز گفته‌اند، و مراد اینست که کسی که ادب او پست باشد پستی ادب او چنان مرتبه او را پست و دنی کند که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۳۷

هر چند شرف و بلندی مرتبه حسب داشته باشد آن شرف حسب او او را بلند نکند و با وجود آن در پستی و دنائت باشد.

۸۱۴۳

من أعطى الدعاء لم يحرم الاجابة.

هر که عطا کرده شود دعا را، یعنی توفیق آن یابد و بکند محروم نمی‌گردد از اجابت، یعنی هرگاه با شرایط آن باشد.

۸۱۴۴

من أعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة.

هر که عطا کرده شود استغفار، یعنی طلب آمرزش و توفیق آن یابد و بکند محروم نمی‌گردد از آمرزش، و این هم هرگاه با شرایط آن باشد که توبه و پشیمانی از خلوص قلبست.

۸۱۴۵

من ألهم الشکر لم يعدم الزيادة.

هر که ملهم شود شکر را، یعنی در دل او افتد آن و بکند آن را نیست در نیابنده زیادتى، یعنی نمی‌شود که در نیابد زیادتى نعمت را، بلکه البته دریابد آن را و برسد بآن.

۸۱۴۶

من أحبتنا بقلبه، و كان معنا بلسانه، و قاتل عدوتنا بسيفه، فهو معنا فى الجنة فى درجتنا.

هر که دوست دارد ما را بدل خود، و بوده باشد با ما بزبان خود، و جنگ کند با دشمن ما بشمشیر خود، پس او با ماست در بهشت در درجه ما.

۸۱۴۷

من أحبتنا بقلبه، و أعاننا بلسانه، و لم يقاتل معنا بیده، فهو معنا فى الجنة دون درجتنا.

هر که دوست دارد ما را بدل خود، و یاری کند ما را بزبان خود، و جنگ نکند همراه ما بدست خود، پس او با ماست در بهشت در درجه پست‌تر از درجه ما.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۳۸

۸۱۴۸

من أعطى التوبة لم يحرم القبول.

هر که عطا کرده شود توبه را، یعنی توفیق توبه بیابد و بکند محروم کرده نشود از قبول یعنی البته توبه او قبول بشود، و مراد به «توبه» پشیمانی از گناهست از خلوص قلب، و لازم اینست «۱» که دیگر قصد کردن آن نداشته باشد و عزم اصرار بر ترک آن داشته باشد و اگر نه در حقیقت پشیمان نخواهد بود.

۸۱۴۹

من أخلص العمل لم يعدم المأمول.

هر که خالص گرداند عمل را از برای خدا نباشد نیابنده امید داشته شده، یعنی البته دریابد آنچه را امید دارد از اجر آن عمل.

۸۱۵۰

من خالط الناس ناله مكرهم.

هر که آمیزش کند با مردم برسد باو مکر ایشان.

۸۱۵۱

من اعتزل النَّاسَ سلم من شرهم.

هر که کناره کند از مردم سالم باشد از شر ایشان.

۸۱۵۲

من لانت عریکته وجبت محبته.

هر که نرم باشد خوی او ثابت شود دوستی او، یعنی قرار گیرد در دلها.

۸۱۵۳

من حسنت خلیفته طابت عشرته.

هر که نیکو باشد خلق او نیکو باشد مخالطت و معاشرت او.

۸۱۵۴

من أكثر مسئله النَّاسِ ذلّ.

هر که بسیار کند سؤال از مردم را خوار گردد، مراد به «سؤال» درخواست حاجتی است از ایشان از مال و غیر آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۳۹

۸۱۵۵

من صان نفسه عن المسائل جلّ.

هر که نگاهدارد نفس خود را از سؤالها بزرگ گردد.

۸۱۵۶

من ساء خلقه عدّب نفسه.

هر که بد باشد خوی او عذاب کند نفس خود را، یعنی همیشه او را در آزار و غم و اندوه داشته باشد.

۸۱۵۷

من ساء أدبه شان حسیبه.

هر که بد باشد ادب او زشت گردد حسب او «۱» یعنی بسبب آن مزایا و فضایی که داشته باشد زشت گردد و زیبا نمی‌نماید.

۸۱۵۸

من خاف الله لم یشف غیظه.

هر که بترسد از خدا شفا ندهد خشم خود را، یعنی بایداء و آزار آن کسی که غضبناک شده بر او.

۸۱۵۹

من خالط النَّاسَ قلّ ورعه.

هر که آمیزش کند با مردم کم شود پرهیزگاری او.

۸۱۶۰

من ملکته الدنیا کثر صرعه.

هر که مالک او شود دنیا بسیار شود افتادن او، یعنی در گناهان و زیان و خسران اخروی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴۰

۸۱۶۱

من کتم سرّه کانت الخیره بیده.

هر که بپوشد سرّ خود را بوده باشد اختیار بدست او، مراد ترغیب در پوشانیدن اسرار و مکنونات و عزمهای ضمیر خود است و این که هر که عزم خود را بپوشاند اختیار بدست اوست اگر خواهد میکند و اگر نخواهد نمی‌کند بخلاف این که فاش کند که گاهی لازم می‌شود کردن آن هر چند پشیمان شده

باشد از آن، و گاهی مانع میشوند او را از آن هر چند ضرور باشد کردن آن از برای او، و مراد پوشیدن از غیر کسیست که ضرور شود اظهار باو مثل دوست عاقلی که مشورت کند با او، و ممکن است که شامل قول نیز باشد، یعنی هر که سخن مستور خود را اظهار نکرد اختیار دارد اگر خواهد می‌گوید و اگر نخواهد نمی‌گوید، و هرگاه اظهار کند دیگر نمی‌تواند کتمان کرد، تیر از کمان در رفت، حرف از دهان در آمد گرد جهان برآمد.

۸۱۶۲

من قارن ضده ضنی جسده.

هر که همراه باشد با دشمن خود بگدازد بدن او، مراد منع از مصاحبت و همراهی با دشمنست، و این که آن باعث گداختن و لاغرشدن بدنست بسبب اندوهها و کدورتها که از همراهی با او رو دهد.

۸۱۶۳

من شرفت نفسه کثرت عواطفه.

هر که شریف و بلند مرتبه باشد نفس او بسیار باشد احسانهای او، یعنی احسان بسیار بکند بمردم.

۸۱۶۴

من کثرت عوارفه کثرت معارفه.

هر که بسیار باشد عطایای او بسیار باشد آشنایان او، زیرا که مردم رغبت میکنند در آشنائی با او و سعی میکنند در آن.

۸۱۶۵

من أعجبتہ آراؤه غلبتہ أعداؤه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴۱

هر که بعجب و خودبینی اندازد او را رأیهای او یا خوش آید او را رأیهای او غلبه کنند بر او دشمنان او، مراد منع از اعتماد کردن بر رأیهای خودست و منفرد بودن در رأی و مشورت نکردن با عقلا، و این که هر که چنین باشد نمی‌شود که خطا نکند و دشمنان بر او غلبه نکنند.

۸۱۶۶

من جانب الاخوان علی کلّ ذنب قلّ اصدقاؤه.

هر که دوری کند از برادران بسبب هر گناهی کم گردد دوستان او، مراد اینست که بسیاری از گناهان را باید از برادران گذرانید و بسبب آنها دوری از ایشان نکرد، و اگر نه کم گردد دوستان این کس، زیرا که کم کسی باشد که در آشنائی و دوستی از او گناهی و تقصیری واقع نشود.

۸۱۶۷

من قعد به حسبه نهض به أدبه.

هر که بنشانند او را حسب او برخیزاند او را ادب او، مراد ترغیب در ادبست و این که کسی که بنشانند او را حسب او، یعنی فضیلتی و کمالی نداشته باشد که باعث بلندی مرتبه او باشد همین که با ادب باشد ادب او او را برخیزاند و بلندمرتبه گرداند، و ظاهر اینست که مراد به «ادب» در این فقرات مبارکه اینست که هر کس قدر و پایه خود را داند و از آن تجاوز نکند و با هر کس بقدر مرتبه او سلوک کند و تعظیم و تکریم نماید.

۸۱۶۸

من آخره عدم أدبه لم یقدمه كثافة حسبه.

هر که پس اندازد او را نداشتن ادب او پیش نیندازد او را سنگینی حسب او، یعنی هرگاه کسی بی‌ادب باشد و بسبب آن مرتبه او در شرف پس افتد از مراتب دیگران هر چند حسب او سنگین و عظیم باشد حسب او مرتبه او را مقدم نگرداند، حسبی که با ادب نباشد باعث شرفی نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴۲

۸۱۶۹

من لزم الطمع عدم الورع.

هر که ملازم باشد طمع را درنیابد پرهیزگاری را، مراد طمع در دنیا و حرص در آنست و ظاهرست که کسی که لازم باشد آنرا و جدا نشود از آن پرهیزگاری را در نیابد، و ممکن است که مراد مطلق طمع از غیر خدا باشد و مراد در نیافتن پرهیزگاری کامل باشد، و این که پرهیزگاری کامل اینست که کسی طمع از غیر خدا اصلا نداشته باشد.

۸۱۷۰

من راقه زبرج الدتیا ملکتہ الخدع.

هر که خوش آید او را زینت دنیا مالک شود او را فریبها یعنی فریبهای دنیا.

۸۱۷۱

من علم ما فیه ستر علی أخیه.

هر که بداند آنچه را در اوست بپوشد بر برادر خود، مراد اینست که کسی که عیب برادر مؤمن خود را نپوشد و اظهار کند گوئیا نمی‌داند عیبهایی را که در خودش باشد که اگر داند آنها را باید که شرم کند و چنانکه عیب خود را می‌پوشد عیب دیگران را هم پوشد.

۸۱۷۲

من خشع قلبه خشعت جوارحه.

هر که فروتنی کند دل او فروتنی کند اعضای او، مراد اینست که هر که در دل او ترس حق تعالی باشد و فروتنی کند از برای او البته اعضای دیگر او نیز فروتنی کنند از برای او باقامت طاعات و عبادات از روی خضوع و افتادگی، و هر که چنین نکند این نشان اینست که نعوذ باللّه در دل ترس از خدا ندارد و دل او نیز فروتنی نمی کند از برای او.

۸۱۷۳

من أحبنا بقلبه و أبغضنا بلسانه فهو فی الجنّة.

هر که دوست دارد ما را بدل خود و دشمن دارد ما را بزبان خود پس او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴۳

در بهشت است، «دشمن دارد بزبان» یعنی اظهار دشمنی ما کند بزبان بسبب تقیّه و ترس از مخالفین.

۸۱۷۴

من رعی الایتام رعی فی بنیه.

هر که رعایت کند یتیمان را رعایت کرده شود در پسران خود، یعنی حق تعالی بتلافی آن چنان کند که اولاد او بعد از او رعایت کرده شوند.

۸۱۷۵

من اعتزّ بغير الله ذلّ.

هر که عزیز گردد بغير خدا خوار گردد.

۸۱۷۶

من اهتدی بغير هدی الله سبحانه ضلّ.

هر که طلب راهنمایی کند بغير راهنمایی خدای که پاکست او گمراه شود.

۸۱۷۷

من فعل الخیر فبنفسه بدأ.

هر که بکند خیری را پس بنفس خود ابتدا کرده، مراد خیریت که احسان بغير باشد، و مراد اینست که آن هر چند احسان بغيرست در حقیقت اصل آن احسان بخودست و احسان بغير تابع آنست، زیرا که اجر و ثواب اخروی آن که احسان عمده است از برای خودش است و نفع دنیوی آن از برای غیرست، و این در برابر آن چه قدر دارد؟! پس «ابتدا کردن او بخود» باعتبار اینست که احسانی که بخود کرده بحسب شرف مقدمست بر احسان بغير، و ممکن است که باعتبار این باشد که همین که عزم کردن آن کند اجر و ثواب آنرا برای او می نویسند و احسان بغير وقتی می شود که آن کرده شود.

۸۱۷۸

من فعل الشرّ فعلی نفسه اعتدی.

هر که بکند بدی را پس بر نفس خود ستم کرده، یعنی هر چند بدی که کند ستم بر غیر باشد آن در حقیقت ستم بر خودست، زیرا که ستم بر غیر ضرری باشد دنیوی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴۴

که بازاء آن اجر و ثواب اخروی باشد و از برای خود عذاب و عقاب اخروی خالص باشد اگر ضرر دنیوی هم با آن نباشد و ظاهرست که در حقیقت این ستم است نه آن.

۸۱۷۹

من خالف هواه أطاع العلم.

هر که مخالفت کند خواهش خود را پیروی کرده علم و دانائی را.

۸۱۸۰

من عصی غضبه أطاع الحلم.

هر که نافرمانی کند خشم خود را فرمان برده حلم و بردباری را.

۸۱۸۱

من رضی بقسمه لم یسخطه «۱» أحد.

هر که راضی باشد بنصیب خود ناخوش نمی‌دارد او را کسی، بلکه محبوب همه کس باشد، و ممکن است که «یسخطه» بضم یاء و کسر خاء خوانده شود از باب افعال، و ترجمه این باشد که: غضبناک نمی‌گرداند او را کسی، یا باعتبار این که کسی با او بدی نکند که غضبناک گرداند او را، و یا باعتبار این که هر کسی بدی کند با او صبر کند و مزد آن را از خدا خواهد.

۸۱۸۲

من رضی بحاله لم یعتوره الحسد.

هر که راضی باشد بحال خود بنوبت فرا نمی‌گیرد او را رشک، یعنی پیاپی بر شک و حسد مردم گرفتار نخواهد شد، زیرا که رشک و حسد کسی بر کسی از برای اینست که چرا او چنان باشد و من نباشم، هرگاه بحال خود راضی و خشنود باشد دیگر رشک بر کسی نبرد.

۸۱۸۳

من لم یتحلّم لم یحلم.

هر که ندارد خود را بر بردباری بردبار نشود، مراد اینست که کسی حلیم و بردبار نشود مگر باین که در ابتدا چندی خود را بزور بر آن دارد و خشم و غضبی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۴۵

که رو دهد بقهر فرو خورد تا بتدریج این معنی در او راسخ شود و ملکه او گردد و بمرتبہ رسد که فرو خوردن خشم بر او گوارا گردد که آن حقیقت حلم و بردباریست.

۸۱۸۴

من لم یتعلّم لم یعلم.

هر که تعلیم نگیرد عالم نگردد، یعنی عالم شدن بی این نمی‌شود که در ابتدا تعلیم گرفته شود از دیگران، و بزور فکر خود عالم نمی‌توان شد و مراد به «تعلیم گرفتن» اعمّ از تعلیم گرفتن از وحی و الهام است، پس حکم شامل انبیا و ائمه علیهم السلام نیز باشد.

۸۱۸۵

من لم یملک لسانه یندم.

هر که مالک نباشد زبان خود را پشیمان گردد.

۸۱۸۶

من لم یرحم لم یرحم.

هر که رحم نکند رحم کرده نشود.

۸۱۸۷

من لم یرتدع یجهل.

هر که باز نایستد، یعنی از معاصی، جاهل باشد، یعنی در حقیقت جاهل و نادان باشد، و اگر عالم باشد علم او در حقیقت علم نباشد، بلکه داخل جهل باشد، علم آنست که با عمل باشد.

۸۱۸۸

من لم یتفضّل لم ینبل.

هر که تفضل و عطا نکند نجیب نباشد، یا با فطنت و ذکا نباشد.

۸۱۸۹

من سلا عن المسلوب کان لم یسلب.

هر که فراموش کند آنچه را برده شود از او بمنزله اینست که برده نشده از او، مراد اینست که هرگاه مال کسی را بزور ببرند باید که فراموش کند آنرا،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۴۶

یعنی صبر کند و انکار کند که نداشته آنرا، چه هرگاه چنین کند خواهد بود بمنزله کسی که نبرده باشند چیزی از او، یعنی قلق و اضطرابی نخواهد داشت و باعث شمانت دشمنان نخواهد شد.

۸۱۹۰

من صبر علی النکبة کأن لم ینکب.

هر که صبر کند بر نکبت یعنی مصیبت، بمنزله اینست که مصیبت زده نشده، چنانکه در فقره سابق مذکور شد.

۸۱۹۱

من لم ینجه الحقّ أهلکة الباطل.

هر که نجات ندهد او را حقّ هلاک گرداند او را باطل، ظاهر اینست که مراد بیان این باشد که نجات و رستگاری همین در دین حق باشد و دین باطل البته هلاک گرداند، پس کسی که نجات ندهد او را دین حق باعتبار این که بر دین حق نباشد البته هلاک گرداند او را باطل، زیرا که هر که بر حق نباشد بر دین باطل باشد و آن هلاک گرداند او را.

۸۱۹۲

من لم یهدده العلم أضلّه الجهل.

هر که راه ننماید او را علم و دانائی گمراه گرداند او را جهل و نادانی، ظاهر در اینجا نیز بر قیاس فقره سابق اینست که مراد این باشد که راهنما بغیر علم نباشد و جهل البته گمراه گرداند پس کسی که علم راه ننماید او را باعتبار این که علم نداشته باشد پس البته جهل او را گمراه گرداند و احتمالات دیگر نیز در این دو فقره مبارکه بخاطر می رسد نهایت چون خالی از دوری نیست متعرض ذکر آنها نمی شود و الله تعالی یعلم.

۸۱۹۳

من لم یسس نفسه أضعها.

هر که سیاست نکند نفس خود را ضایع گرداند او را، «سیاست» چنانکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴۷

مکرر مذکور شد بمعنی امر و نهی کردنست و ظاهرست که کسی که امر و نهی نفس خود نکند نفس او بصلاح نیاید و بر وفق هوا و هوس خود کار کند و ضایع گردد.

۸۱۹۴

من لم یشکر النعمه عوقب بزوالها.

هر که شکر نکند نعمت را جزا داده می شود بزایل شدن آن.

۸۱۹۵

من لم ینجه الصبر أهلکة الجزع.

هر که نجات ندهد او را صبر هلاک گرداند او را جزع، مراد اینست که سبب نجات و رستگاری دنیوی و اخروی در مصیبتها صبر و شکیبائیست پس هر که صبر او را در آنها نجات ندهد باعتبار این که صبر نکند جزع و قلق و اضطراب او را هلاک گرداند در دنیا بسبب تعب و زحمت و سبکی و خفت که لازم آنها باشد، و همچنین شماتت اعدا و دشمنان چنانکه مکرر مذکور شد، و در آخرت بسبب حبط اجر و ثواب بلکه تحصیل وزر و عقاب.

۸۱۹۶

من لم یصلحه الورع أفسده الطمع.

هر که اصلاح نکند او را پرهیزگاری فاسد گرداند او را طمع، مراد اینست که نفس آدمی مایلست بطمع در دنیا و حرص در آن، و این سبب فساد دین و دنیای او می گردد مگر کسی که او را ورع و پرهیزگاری باشد که آن مانع گردد او را از طمع، و اصلاح حال او کند.

۸۱۹۷

من لم یتعرض للنوائب تعرضت له النوائب.

هر که متعرض مصیبتها نشود متعرض او شود مصیبتها، مراد اینست که پیش از نزول مصیبتها باید که متعرض آنها شد و بصدد دفع آنها در آمد بتوسل بدرگاه حق تعالی و تضرع و دعا و تصدق و امثال آنها که اگر آدمی پیشتر متعرض دفع آنها نشود آنها متعرض آدمی میشوند و بر او وارد می گردند و بعد از ورود و نزول

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴۸

آنها دفع آنها نمی توان کرد.

۸۱۹۸

من راقب العواقب أمن المعاطب.

هر که نگهبانی کند عاقبتها را ایمن گردد از مهلکهها، مراد به «نگهبانی عاقبتها» اینست که پیش از کردن کارها تأمل کند در عاقبت آنها بحسب دنیا و آخرت و هر چه عاقبت آن را بد داند نکند.

۸۱۹۹

من لم یعط قاعدا لم یعط قائما.

هر که عطا نکند نشسته عطا کرده نشود ایستاده، یعنی کسی که در وقت توانگری که نشسته از سعی و طلب و محتاج بآن نیست عطا نکند بمحتاجان و درویشان اگر فقیر و محتاج شود و برخیزد از برای سعی و طلب، حق تعالی نیز بجزای آن سلوک او او را عطا نکند، و ممکن است که «يعط» در اول نیز بفتح طا خوانده شود مانند دوّم و ترجمه این باشد که: هر که عطا کرده نشود نشسته عطا کرده نشود ایستاده، و بنا بر این ظاهر آن منع از مطلق طلب و سعی است، و این که هر که بی سعی و طلب عطا کرده نشود با آنها نیز عطا کرده نشود پس سعی و طلب را سودی نباشد نهایت بقرینه اخبار و احادیث دیگر باید که حمل شود بر منع از سعی و طلب زیاد، و این که هر چه مقدر نشده از برای او هرگاه عطا کرده نشود آن را نشسته عطا کرده نشود ایستاده نیز، پس سعی و طلب زیاد در آنها سودی ندارد، و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

۸۲۰۰

من لم يعط قاعدا منع قائما.

هر که عطا نکند نشسته، منع کرده شود ایستاده، این همان مضمون فقره سابقست، و تفاوت در لفظ «لم يعط» و «منع» است که هر دو بیک معنی است و هر یک را باید که در مقامی فرموده باشد و مؤلف جمع کرده باشد و «يعط» در اینجا نیز بفتح طا خوانده می تواند شد یعنی: هر که عطا کرده نشود نشسته، مانند فقره سابق، و در بعضی نسخه ها این فقره نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۴۹

۸۲۰۱

من لم تقوّمه الکرامه قوّمته الالهانه.

هر که راست نگرداند او را کرامت راست گرداند او را اهانت، «کرامت» بمعنی جود و احسانست یا عزیز و گرامی بودن، و «اهانت» بمعنی خوار گردانیدنست و مراد اینست که: هر که بدی کند و او را بنیکی راست نتوانی کرد علاج او اهانت است باهانت راست می گردد، یا این که حق تعالی او را خوار خواهد گردانید و آن وقت راست می گردد و ترک بدی میکند.

۸۲۰۲

من لم يصلحه حسن المداراه أصلحه سوء المكافاه.

هر که اصلاح نکند او را نیکوئی مدارا، اصلاح میکند او را بدی مکافات، این هم نزدیک بمضمون فقره سابقست و مراد اینست که: هر که بدی کند و بمدارای نیکو اصلاح نشود باید که او را بمکافات بدی او بیدی اصلاح کرد، یا این که حق تعالی بدی او را بمکافات بد کند و آن وقت بصلاح گراید.

۸۲۰۳

من لم يدع و هو محمود يدع و هو مذموم.

هر که وانگذارد و حال آنکه محمود یعنی ستوده شده باشد واگذارد و حال آنکه مذموم یعنی مذمت کرده شده باشد، ممکن است که مراد نزدیک مضمون فقره های سابق باشد و این که هر که ترک بدی نکند، یعنی در حالی که محمود باشد یعنی بی این که مضطرّ شود بسبب اهانت یا بدی مکافات ترک دهد آن را در حالی که مذموم باشد یعنی در وقتی که مضطرّ گردد بآن بسبب اهانت یا مکافات بد، و ممکن است که مراد واگذاشتن مالی باشد و مراد به «واگذاشتن در حالی که محمود باشد» بذل و صرف آن در وجه خیرات و مبرات باشد، و به «واگذاشتن در حالی که مذموم باشد» واگذاشتن آن بمرگ باشد بی این که توشه آخرتی از آن از برای خود برداشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۰

۸۲۰۴

من لم يسمع و هو محمود سمح «۱» و هو ملوم.

هر که جود نکند و حال آنکه محمود باشد جود کند و حال آنکه ملوم باشد یعنی ملامت کرده شده باشد، ظاهر این معنی دوّم است که در فقره سابق مذکور شد و حمل این بر معنی اول خالی از دوری نیست.

۸۲۰۵

من لم يحسن الاستعفاف قوبل بالاستخفاف.

هر که نداند استعفاف را برابر کرده می شود باستخفاف، «استعفاف» بمعنی طلب مهربانی کردنست و ظاهر اینست که در اینجا مراد اصل مهربانی کردنست و طلب منظور نیست، و «استخفاف» بمعنی خوار و سبک گردانیدنست و مراد اینست که هر که نداند مهربانی کردن را، یعنی نداند قدر مهربانی کردن با او را و باین باصلاح نیاید و ترک بدی و دشمنی نکند برابر کرده می شود باستخفاف، یعنی باید که در برابر این صفت او و مقابل آن استخفاف کرد او را، یعنی خوار و سبک کرد تا باصلاح آید، یا این که آن بجزای این خوار و سبک خواهد شد.

۸۲۰۶

من لم يحسن الاقتصاد أهلكه الاسراف.

هر که نداند میانه روی را یا خوب نکند میانه روی را هلاک گرداند او را اسراف، مراد مذمت کسی است که میانه روی را نداند یا خوب نکند و مایل باسراف باشد باین که اسراف او را هلاک می گرداند، یعنی باعث هلاکت و زیان و خسران دنیوی و اخروی او می گردد، و اما آنکه از میانه روی مایل بیخل و تنگ گیری باشد پس او نیز مذموم است نهایت در این فقره مبارکه متعرض او نشده اند.

۸۲۰۷

من لم یجاهد نفسه لم یغل الفوز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۱

هر که جهاد و جنگ نکند با نفس خود نرسد بفیروزی، یعنی فیروزی بنجات و رستگاری و سعادت اخروی.

۸۲۰۸

من لم یقدمه الحزم آخره العجز.

هر که مقدم نگرداند او را دوراندیشی مؤخر سازد او را عاجزی، یعنی هر که اول در کارها دوراندیشی و نظر در عاقبت نکند و بسبب آن مرتبه او در شرف مقدم نگردد و پیش نیفتد آخر عاجز شود و بسبب آن رتبه او در شرف مؤخر گردد و پس افتد.

۸۲۰۹

من عجز عن حاضر لبه فهو عن غائبه أعجز و من غائبه أعوز؟!

هر که عاجز باشد از حاضر عقل خود پس او از غایب آن عاجز تر باشد، و کیست که غایب او کمیاب تر باشد.

ظاهر اینست که مراد بیان عجز آدمی باشد از شناخت و دریافت حقایق اشیاء و این که بفهم و ادراک خود ادراک آنها نتوان کرد، و مراد به «حاضر عقل او» چیزی چند باشد که نزد عقل او حاضر باشد مثل ذات و صفات خود و آنچه محسوس و مشاهده او می شود از اجسام و اعراض آنها، و به «غایب آن» چیزی چند که پنهان باشد از او مثل ذات حق تعالی و عالم مجردات بنا بر وجود آنها و انواع اجسامی که محسوس و مشاهده او نشده باشند، و مراد این باشد که آدمی عاجزست از ادراک حقیقت ذات خود و صفات خود، و همچنین از شناخت حقایق اجسام محسوسه و اعراض آنها چنانکه بتأمل در مسائل علم حکمت و کلام ظاهر می شود چه کم مسئله ایست از آنها که محققان آن علوم در آن اختلاف نکرده باشند و نزاع و جدال از طرفین یا اطراف نشده باشد و هر طایفه بذل جهد در تحقیق مذهب خود نکرده باشند و با وجود این اکثر آنها ناتمام مانده و بهیچ طرف حکمی نتوان کرد و بجز اعتراف بعجز و قصور چاره نیست حتی این که کیفیت دیدن که أجلائی بدیهیاتست در میان ایشان نزاع شده که آیا بانطباق صورتست یا بخروج شعاع؟ و بهر قولی جمعی کثیر قائل شده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۲

و دلایل و شواهد از برای آن آورده اند و با آن همه بذل جهد که در آن کرده اند هیچیک از قولین «۱» بمرتبه نرسیده که محلّ اعتماد و استناد تواند بود، و هرگاه آدمی از معرفت و شناخت اینها عاجز باشد پس ظاهرست که از معرفت و شناخت آنچه غایبست از او عاجز تر خواهد بود، و قول آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و «من غائبه أعوز» چنانکه ترجمه شده بفتح میم باید که خوانده شود و استفهام انکاری باشد و معنی این باشد که: نیست کسی که غائب او کمیاب تر باشد از حاضر آن بلکه آنچه غائبست از برای هر کس اگر زیاده نباشد از حاضر کمتر خود نیست، این بنا بر اینست که «أعوز» أفعال تفضیل باشد، و ممکن است که أفعال صفتی باشد و ترجمه این باشد که: کیست که غایب او کم باشد؟! یعنی نیست چنین کسی بلکه هر که هست غایب او هم بسیارست و حاصل هر دو یکیست «۲» و غرض از آن تقویت عجز آدمیست و بیان این که آنچه از آن عاجز تر باشد کمتر نیست و هرگاه آن کمتر نباشد عجز او اتم و اقوی خواهد بود. و ممکن است که بکسر میم خوانده شود و «أعوز» بصیغه فعل ماضی خوانده شود بمعنی «فتقر» و ترجمه این باشد که: او از غائب خود عاجز ترست و از غائب خود فقیر و تهی دست است.

و ممکن است که غرض از اول کلام ردّ بر جمعی باشد که در بعضی سفها و احمقان از متصوّفه و مانند ایشان که دریافت امور واضحه نکنند گمان دانستن حقایق و معارف کنند و دست ارادت بدمان ایشان زنند و بنا بر این آخر کلام بمعنی آخر ظاهرترست و حاصل مجموع کلام این باشد که: کسی که عاجز باشد از ادراک اموری که نزد عقلش حاضر و فهم آنها آسان باشد از فهمیدن آنچه از نظر عقلش غایب باشد عاجز تر خواهد بود و از آن تهیدست باشد و هر یک از این احتمالات خالی از دوری نیست نهایت احتمال اول میانه آنها ظاهرتر می نماید، و الله تعالی یعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۳

۸۲۱۰

من أبان لك عيبك فهو ودودك.

هر که ظاهر کند از برای تو عیب ترا پس او دوست تست.

۸۲۱۱

من ساترك عيبك فهو عدوك.

هر که بیوشاند از تو عیب ترا پس او دشمن تست.

۸۲۱۲

من لم یجد لم یحمد.

هر که جود نکند ستوده نشود، و ممکن است که «یجد» بکسر جیم خوانده شود و ترجمه این باشد که: کسی که نیابد یعنی ادراک و معرفتی نداشته باشد یا این که پریشان و بی چیز باشد و بنا بر اول مذمت بخل باشد و بنا بر ثانی بیان نقص از برای فقر و پریشانی یا بیان این که ستایش مردم همه از برای طمع است و کسی که چیزی نداشته باشد کسی ستایش او نکند.

۸۲۱۳

من لم یسمح لم یسد.

کسی که عطا و بخشش نکند بزرگ و سر کرده نشود.

۸۲۱۴

من لم ینجد لم ینجد.

هر که یاری نکند یاری کرده نشود.

۸۲۱۵

من حسنت سریرته لم یخف أحدا.

هر که نیکو باشد باطن او نترسد از کسی.

۸۲۱۶

من ساءت سیرته لم یأمن أبدا.

هر که بد باشد سلوک او ایمن نباشد هرگز.

۸۲۱۷

من اعتزّ بغير الله أهلكه العزّ.

هر که عزیز گرداند خود را بغير خدا هلاک گرداند او را آن عزّت.

۸۲۱۸

من أعجب برأيه ملكه العجز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۲۵۴

هر که بعجب آورده شود برای خود، یعنی رأی او او را بعجب و خودبینی آورد مالک گردد او را عجز، یعنی عاجز گردد و در بند عجز و فروماندگی افتد مانند بنده که در بند مملوکیّت باشد و این بسبب اینست که باعتبار حسن اعتقادی که برای خود دارد همه کارها را برای خود بی مشورت با عقلا کند و چنین کسی نمی شود که خطاها نکند که در آنها عاجز ماند، و در بعضی نسخه ها «أهلکه بجای «ملکه» است و بنا بر این ترجمه اینست که: هلاک گرداند او را عجز، یعنی عاجز می شود و در زیان و خسران افتد بسبب آن.

۸۲۱۹

من سخط علی نفسه أرضی ربه.

هر که خشمناک باشد بر نفس خود خشنود گرداند پروردگار خود را.

۸۲۲۰

من رضی عن نفسه أسخط ربه.

هر که خشنود باشد از نفس خود خشمناک گرداند پروردگار خود را.

۸۲۲۱

من ركب الباطل أهلكه مركبه.

هر که سوار شود باطل را هلاک گرداند او را مرکب او، یعنی آنچه بر او سوار شده باشد یا سواری او، و مراد به «سوار شدن باطل» اینست که اعتماد بر آن کند یا این که خواهد که آنرا جولان دهد و رواج فرماید.

۸۲۲۲

من تعدّى الحقّ ضاق مذهبه.

هر که درگذرد از حقّ تنگ باشد مذهب او، یعنی راهی که برود یا رفتن او، و بنا بر این «اسناد تنگی بآن» بر سبیل مجاز باشد.

۸۲۲۳

من قوی علی نفسه تناهی فی القوّة.

هر که قوی باشد بر نفس خود بنهایت رسیده باشد در قوّت، مراد به «قوی بودن شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۵ بر نفس» قوی بودن بر داشتن اوست بر طاعات و منع از معاصی.

۸۲۲۴

من صبر علی شهوته تناهی فی المروّة.

هر که صبر کند بر خواهش خود بنهایت رسیده باشد در مروّت، یعنی آدمیّت، و مراد به «صبر بر خواهش خود» اینست که خلاف آن کند و تعب و زحمت آن را بر خود گذارد.

۸۲۲۵

من آثر علی نفسه بالغ فی المروّة.

هر که اختیار کند بر نفس خود بکمال رسیده در مروّت، مراد به «اختیار بر نفس خود» اینست که گیری را بر خود اختیار کند و چیزی را که او محتاج باشد بآن.

باو بدهد با وجود احتیاج خود بآن، یا این که اختیار کند مخالفت او را بر فرمانبرداری او.

۸۲۲۶

من کمل عقله استهان بالشّهوات.

هر که کامل باشد عقل او خوار شمارد خواهشها را.

۸۲۲۷

من صدق ورعه اجتنب المحرّمات.

هر که تصدیق کند پرهیزگاری خود را دوری کند از محرّمات، مراد به «تصدیق پرهیزگاری» اینست که آن را راست گرداند، و ممکن است که «صدق» بی تشدید و «ورعه» بضمّ عین خوانده شود و ترجمه این باشد که: هر که راست باشد پرهیزگاری او.

۸۲۲۸

من استعان بالضعیف أبان عن ضعفه.

هر که یاری بجوید از ضعیف ظاهر کند ضعف خود را، مراد اینست که اگر کسی محتاج شود بیاری جستن از کسی باید که یاری بجوید از کسی که قوی باشد که در نظر مردم ضعف او پرتظاهر نشود که اگر یاری بجوید از ضعیف کمال ضعف او بر مردم ظاهر می شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۶

۸۲۲۹

من وادّ «۱» السّخیف أعرّب عن سخفه.

هر که دوستی کند با تنک عقل «۲» ظاهر کند تنک عقلی خود را.

۸۲۳۰

من استصلح عدوّه زاد فی عدده.

هر که اصلاح کند دشمن خود را زیاد گرداند عدد خود را، مراد ترغیب در اصلاح کردن دشمن است و سعی کردن در دوست گردانیدن او و این که دوستان باعث زیادتی عدد و شمار این کس می شود در نظرها، پس هر دشمنی را که کسی دوست کند عدد خود را زیاد کرده.

۸۲۳۱

من استفسد صدیقه نقص من عدده.

هر که فاسد گرداند دوست خود را کم کرده عدد خود را، مراد به «فاسد کردن دوست» اینست که سلوکی کند با او که سبب ترک دوستی او شود، و مراد منع از اینست و بیان این که هر دوستی باعث زیادتی عدد این کس است پس هر که دوست را کم کند بمنزله اینست که عدد خود را کم کرده.

۸۲۳۲

من عرف النّاس لم یعتمد علیهم.

هر که بشناسد مردم را اعتماد نکند بر ایشان، مراد اینست که اگر کسی مردم را بشناسد ظاهر می شود بر او که اکثر مردم محلّ اعتماد نیستند، پس بر هیچ کس اعتماد نکند تا این که معاشرت کند با او و خوبی او بر او ظاهر شود، و ممکن است که مراد این باشد که بر اکثر مردم اعتماد نکند.

۸۲۳۳

من جهل الناس استنام اليهم.

هر که نشناسد مردم را اعتماد میکند بر ایشان، این هم اشاره است بمضمون فقره سابق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۷

۸۲۳۴

من اشتغل بذكر الناس قطعه الله سبحانه عن ذكره.

هر که مشغول گردد بباد مردم ببرد خدای سبحانه او را از یاد خود.

۸۲۳۵

من اشتغل بذكر الله طيب الله ذكره.

هر که مشغول گردد بباد خدا نیکو گرداند خدا یاد او را، یعنی خالص و پاکیزه گرداند از آمیختگی بغرض دیگر غیر رضای او، یا با اجر و ثواب گرداند، یا این که خدای سبحانه نیز او را نیکو یاد کند، یا این که چنین کند که مردم او را بنیکوئی یاد کنند.

۸۲۳۶

من ابتاع آخرته بدنياه ربحهما.

هر که بخرد آخرت خود را بدنایای خود سود کند در هر دو.

۸۲۳۷

من باع آخرته بدنياه خسرهما.

هر که بفروشد آخرت خود را بدنایای خود زیان کند در هر دو.

۸۲۳۸

من أسرّ الي غير ثقة ضيّع سرّه.

هر که بگوید سرّ خود را بغیر کسی که اعتماد باشد بر او ضایع کند سرّ خود را.

۸۲۳۹

من استعان بغير مستقلّ ضيّع أمره.

هر که یاری بجوید بغیر کسی که مستقلّ باشد و برای خود کار تواند کرد ضایع کند کار خود را.

۸۲۴۰

من ضيّع عاقلا دلّ علی ضعف عقله.

هر که ضایع کند عاقلی را راه نماید بر ضعف عقل خود.

۸۲۴۱

من اصطنع جاهلا برهن عن وفور جهله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۸

هر که احسان کند بنادانی برهان آورده باشد بر بسیاری نادانی خود، پوشیده نماند که «برهن» با «علی» مستعمل می‌شود نه با «عن» چنانکه در اینجا واقع شده نهایت چون حروف جازه هر یک بمعنی دیگری آمده‌اند و در فقره اول «علی» بود از برای تفنن تغیر به «عن» داده شده.

۸۲۴۲

من صحب الاشرار لم یسلم.

هر که مصاحبت کند با بدان سالم نماند.

۸۲۴۳

من ألحّ فی السّؤال أبرم.

هر که مبالغه کند در سؤال ملول و دل‌تنگ کند.

۸۲۴۴

من تعلّم العلم للعمل به لم یوحشه كساده.

هر که بیاموزد علم را از برای عمل بآن غمناک نسازد او را کسادی آن.

۸۲۴۵

من عمل بالعلم بلغ بغيته من الآخرة و مراده.

هر که عمل کند بعلم برسد بمطلوب خود از آخرت و مراد خود.

۸۲۴۶

من أجهد نفسه في اصلاحها سعد.

هر که تعب فرماید نفس خود را در اصلاح آن نیکبخت گردد.

۸۲۴۷

من أهمل نفسه في لذاتها شقي و بعد.

هر که واگذارد نفس خود را در لذت‌های آن بدبخت گردد و دور گردد، یعنی از درگاه حق تعالی.

۸۲۴۸

من أمر بالمعروف شدّ ظهور المؤمنین.

هر که امر کند بمعروف سخت گرداند پشت‌های مؤمنان را، و در بعضی نسخه‌ها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۵۹

«عمل» بجای «أمر» است، و بنا بر این ترجمه اینست که: هر که عمل کند بمعروف، و نسخه اول ظاهرترست.

۸۲۴۹

من نهی عن المنکر أرغم أنوف الفاسقین.

هر که نهی کند از منکر بر خاک مالد بینیهای فاسقان را، «بر خاک مالیدن بینی کسی» کنایه از خوار و سبک کردن اوست، و مراد به «معروف»

کارهای خوبست و به «منکر» کارهای بد، و تفصیل کیفیت امر بمعروف و نهی از منکر و اقسام آن مکرر مذکور شد.

۸۲۵۰

من ظلم عباد الله کان الله خصمه دون عباده.

هر که ستم کند بندگان خدا را، بوده باشد خدا خصم او در گذشت از بندگان او، یعنی خدا نیز خصم و مدعی او باشد زیاده بر بندگان، و ممکن است

که ترجمه آن باشد که: خواهد بود خدا خصم او نه بندگان او، یعنی در حقیقت خصم و مدعی او خدا خواهد بود نه بندگان او.

۸۲۵۱

من یکن الله سبحانه خصمه یدحض حجته و یعدّبه فی الدنیا و معاده.

هر که بوده باشد خدای سبحانه خصم او باطل کند حجّت او را، و عذاب کند او را در دنیا و در روز بازگشت او، مراد به «باطل کردن حجّت او» اینست

که او حجّت و دلیلی که دست زند از برای خلاصی خود و هر عذری که گوید از برای گناه خود حق تعالی آن را باطل کند و از گناه او نگذرد.

۸۲۵۲

من استقلّ من الدنیا استکثر ممّا یؤمنه.

هر که کم طلب کند از دنیا بسیار طلب کند از آنچه ایمن گرداند او را، یعنی همان کم طلب کردن دنیا طلب کردن زیادست از برای آنچه ایمن گرداند

او را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۶۰

در آخرت، یا این که هر که آنرا کم کند البته این را زیاد کند باعتبار این که او را فرصت این باشد و حق تعالی اعانت او کند، بخلاف کسی که حریص

بر دنیا باشد که نه فرصت طلب زیاد آخرت داشته باشد و نه اعانت حق تعالی با او باشد.

۸۲۵۳

من استکثر من الدنیا استکثر ممّا یوبقه.

هر که بسیار طلب کند از دنیا بسیار طلب کند از آنچه هلاک گرداند او را.

۸۲۵۴

من توکل علی الله غنی عن عباده.

هر که توکل کند بر خدا بی‌نیاز گردد از بندگان او.

۸۲۵۵

من أخلص لله استظهر لمعاشه و معاده.

هر که خالص گرداند اعمال خود را از برای خدا قوی پشت گردد از برای معاش و معاد خود، یعنی زندگانی در دنیا و روز بازگشت خود.

۸۲۵۶

من أيقن بالآخرة لم يحرص «۱» على الدنيا.
هر که یقین کند بآخرت حریص نباشد بر دنیا.

۸۲۵۷

من صدق بالمجازة لم يؤثر غير الحسنی.
هر که تصدیق کند بمجازات اختیار نکند غیر نیکوئی را، مراد به «مجازات» جزادادن حقّ تعالی است اعمال را، نیکوئی را بنیکوئی و بدی را بدی.

۸۲۵۸

من رأى الموت بعين يقينه رآه قريبا.
هر که ببیند مرگ را بچشم یقین خود ببیند آن را نزدیک، زیرا که کسی که
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۲۶۱
بچشم یقین نگاه کند بآن می بیند که در اندک وقتی می رسد پس آن را نزدیک می بیند.

۸۲۵۹

من رأى الموت بعين أمله رآه بعيدا.
هر که ببیند مرگ را بچشم امید خود ببیند آن را دور، زیرا که کسی بچشم امید نظر کند در آن گمان دارد که او بامیدهای خود پیش از رسیدن بآن برسد و امیدهای او خود دور و دراز است پس او را دور خواهد دید.

۸۲۶۰

من كاشفك في عيبك حفظك في غيبك.
هر که اظهار کند بتو عیب ترا حفظ کند ترا در غایبانه تو، مراد اینست که کسی که اظهار عیب تو بتو بکند او دوست تست و دوست در غایبانه حفظ جانب دوست کند و عیب او را نگوید پس از چنین کسی آزرده نباید شد بلکه باید دوست داشت او را.

۸۲۶۱

من داهنك في عيبك عابك في غيبك.
هر که مدانه کند با تو در عیب تو، یعنی سهل شمارد آن را یا اظهار نکند عیب کند ترا در غایبانه تو، زیرا که چنین کسی دشمن است و دشمن کسی نمی شود که غایبانه او عیب او را نگوید.

۸۲۶۲

من لا يبالك «۱» فهو عدوك.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۲۶۲

هر که پروا نداشته باشد ترا پس او دشمن تست، یعنی کسی که پروا نداشته باشد از خوبی و بدی تو و این که در تو عیبی باشد یا نباشد او دوست تو نیست بلکه بمنزله دشمن تست، دوست تو کسی است که اهتمام داشته باشد در اصلاح حال تو چنانکه فرموده:

۸۲۶۳

من اهتم بك فهو صديقك.
هر که اهتمام داشته باشد در باره تو پس او دوست تست.

۸۲۶۴

من وثق بالله صان يقينه.
هر که اعتماد کند بخدا نگاهداری کند یقین خود را، یعنی کسی که یقین بحقّ تعالی و علم و قدرت و عدل او داشته باشد اگر در هر باب اعتماد بر او کند یقین او باقی ماند و اگر نه بتدریج یقین او ضعیف گردد بلکه زایل شود.

۸۲۶۵

من انفراد عن الناس صان دينه.
هر که تنها شود از مردم نگاهداری کند دین خود را، مراد چنانکه مکرر مذکور شد اینست که نگاهداری دینداری خود، یعنی تقوی و پرهیزگاری کامل باین تواند شد که اختلاط و آمیزش زیاد با مردم نکند و اگر نه نمی شود که مرتکب بعضی امور نشود که منافی تقوی و پرهیزگاری کامل باشد.

۸۲۶۶

من کثر همّه سقم بدنه.

هر که بسیار باشد اندوه او بیمار شود بدن او، مراد اینست که در امور دنیوی باید که بی پروا بود و غم و اندوه از برای آنها بخود راه نداد و اگر نه اندوه این کس بسیار شود و اندوه بسیار بدن را بیمار کند.

۸۲۶۷

من کثر غمّه تأبّد حزنه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررال حکم، ج ۵، ص: ۲۶۳

هر که بسیار باشد غم او دائمی گردد اندوه او، مراد از این نیز اینست که در امور دنیوی باید که بی پروا بود و از برای آنها غم بخود پر راه نباید داد که اگر کسی چنین نباشد و از برای هر یک از آنها که بر وفق خواهش او نشود غمناک گردد باید که همیشه غمناک باشد و اندوه او دائمی گردد.

۸۲۶۸

من طال عمره کثرت مصائبه.

هر که دراز کشد عمر او بسیار شود مصیبت‌های او، غرض اشاره است باین که نعمت‌های دنیا صاف و خالص و بی حزن و اندوه نمی‌باشد چنانکه عمر دراز که همه کس آرزوی آن دارند نمی‌شود که با آن مصیبت‌های بسیار باین کس نرسد.

۸۲۶۹

من کثر شرّه لم یأمنه مصاحبه.

هر که بسیار باشد شرّ او ایمن نباشد از او مصاحب او، زیرا که احتمال می‌دهد که هر چند با او مصاحب باشد شرّ او باو نیز برسد، پس باعث این می‌شود که همه کس از او وحشت کنند و دوست و مصاحبی نداشته باشد، و ظاهرست که چنین زندگانی بکار کسی نیاید.

۸۲۷۰

من قدّم عقله علی هواه حسنت مساعیه.

هر که مقدّم دارد عقل خود را بر خواهش خود نیکو باشد سعی‌های او.

۸۲۷۱

من کلف بالادب قلّت مساویه.

هر که حریص باشد بادب کم باشد بدیهی‌های او.

۸۲۷۲

من لم یجهد نفسه فی صغره لم ینبل فی کبره.

هر که بتعب نینداخته باشد نفس خود را در کوچکی خود تند فطنت نگردد یا افزون مرتبه نگردد در بزرگی خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررال حکم، ج ۵، ص: ۲۶۴

۸۲۷۳

من سأل فی صغره أجاب فی کبره.

هر که سؤال کند در خردی خود جواب گوید در بزرگی خود، یعنی در خردی باید زحمت سؤال و پرسیدن مسائل و مشکلات بر خود گذاشت تا در بزرگی مردم از او سؤال کنند و او جواب گوید.

۸۲۷۴

من کتم وجعا أصابه ثلاثه أّتام و شکی الی الله سبحانه کان الله سبحانه معافیه.

هر که پنهان دارد دردی را که برسد باو سه روز و شکوه کند از آن بسوی خدای سبحانه بوده باشد خدای سبحانه عافیت دهنده او.

۸۲۷۵

من لا حیاء له فلا خیر فیه.

هر که نباشد شرمی از برای او پس نیست هیچ خیری در او.

۸۲۷۶

من لم یعتبر بغيره لم یستظهر لنفسه.

هر که عبرت نگیرد بغير خود احتیاط نکند از برای نفس خود، یعنی احتیاط و قوی پشت کردن خود اینست که آدمی از غیر خود عبرت گیرد و هرگاه ببیند که او بسبب کاری مثل ظلم ببلائی گرفتار شود او مرتکب آن نشود تا بمثل آن گرفتار نشود نه این که عبرت نگیرد تا این که او محلّ عبرت دیگران شود.

دیگران شود.

۸۲۷۷

من کلف بالعلم فقد أحسن الى نفسه.
هر که حریص باشد بعلم پس نیکوئی کرده بنفس خود.

۸۲۷۸

من استهتر بالادب فقد زان نفسه.
هر که حریص باشد بادب پس زینت داده نفس خود را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۶۵

۸۲۷۹

من لهج بالحكمة فقد شرف نفسه.
هر که حریص باشد بحکمت پس بتحقیق که بلند مرتبه گردانیده نفس خود را، مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست درست است، یا آن با کردار درست نیز.

۸۲۸۰

من سجن لسانه أمن من ندمه.
هر که حبس کند زبان خود را ایمن گردد از پشیمانی خود.

۸۲۸۱

من وفى بعهدہ أعرب عن کرمة.
هر که وفا کند بعهد خود ظاهر کند کرم خود را، یعنی گرامی بودن خود را، یا سخاوت وجود خود را.

۸۲۸۲

من ملک عقله کان حکیمًا.
هر که مالک شود عقل خود را بوده باشد حکیم، مراد به «مالک شدن عقل» اینست که بکار فرماید آن را و بر وفق آن عمل کند نه این که رها کند آن را و واگذارد مانند چیزی که کسی بیندازد و قطع قصد ملکیت آن بکند، و مراد به «حکیم» دانای درست کردارست.

۸۲۸۳

من اتقى ربه کان کریمًا.
هر که بترسد از پروردگار خود بوده باشد گرامی.

۸۲۸۴

من ملک شهوته کان تقيًا.
هر که مالک باشد خواهش خود را بوده باشد پرهیزگار، مراد به «مالک بودن خواهش» اینست که آن را در فرمان خود دارد نه این که در فرمان آن باشد.

۸۲۸۵

من حفظ عهدہ کان وفيًا.
هر که نگه دارد عهد خود را بوده باشد وفاکننده، مراد عهدهاست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۶۶

با حقّ تعالی بشود یا عهدها و وعدها که با هر کس بشود، و مراد به «نگاهداشتن آنها» نشکستن آنها و وفا کردن به آنهاست، و ظاهر اینست که مراد به «بودن او وفا کننده» اینست که وفا کردن که حقّ تعالی وصف حضرت ابراهیم علیه السلام بآن کرده و فرموده: «وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى»، یعنی و ابراهیم که بکمال رسانیده بود وفا را» مراد بآن وفا کردن بعهدهاست، پس هر که وفا کند بعهدها خواهد بود از برای او این فضیلت عظمی، و این رتبه بلند و مرتبه ارجمند.

۸۲۸۶

من عمل بطاعة الله کان مرضيًا.
هر که عمل کند بطاعت و فرمانبرداری خدا بوده باشد مرضی، یعنی خدا از او راضی و خشنود باشد بلکه خلق نیز.

۸۲۸۷

من أحسن عمله بلغ أملة.

هر که نیکو کند عمل خود را برسد بامید خود، یعنی رستگاری اخروی و مراتب عالیّه آن، و مراد اینست که رسیدن بآن بنیکوئی عمل می‌شود و اختصاص بکسی ندارد، هر که عمل خود را نیکو کند برسد بآن، و مراد به «عمل» اعمّ از اعتقادات است یا معنی اخصّ، بنا بر این که خوبی اعتقادات شرط خوبی اعمالست.

۸۲۸۸

من بلغ غایه امله فلیتوقع حلول أجله.

هر که برسد بنهایت امید خود پس متوقع باشد رسیدن اجل خود را «۱»، مراد اینست که غالب اینست که کسی که بنهایت امید خود رسید در دنیا اجل او نزدیک باشد پس بداند این را و اهتمام تمام کند در گرفتن تهیّه آن.

۸۲۸۹

من أدی زکاة ماله وقی شح نفسه.

هر که بدهد زکاة مال خود را نگاهداشته شده از حرص و بخیلی نفس او،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۶۷

چون در قرآن مجید فرموده که: «وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ» * هر که نگاهداشته شود از حرص و بخیلی نفس او پس ایشانند فیروزی یا بندگان، یعنی آنان که خود را نگاهداشته باشند یا حقّ تعالی ایشان را نگاهداشته باشد از این که نفس ایشان حرص و بخیلی داشته باشند ایشان فیروزی یا بندگانند بخیر و سعادت، مراد از این فقره مبارکه اینست که: هر که زکاة مال خود را بدهد داخل آنهاست که نگاهداشته شده از حرص و بخیلی هر چند جود و بخشندگی دیگر نداشته باشد.

۸۲۹۰

من تورع عن الشهوات صان نفسه.

هر که پرهیزگاری کند از خواهشها و هوسها نگاهدارد نفس خود را، یعنی از بدبختی و زیان و خسران.

۸۲۹۱

من استأذن علی الله اذن له.

هر که اذن خواهد بر خدا اذن دهد مر او را، یعنی هر که اذن خواهد از خدا که داخل شود بر او و نزد او رود و راز گوید با او اذن دهد خدا او را، یعنی هر که این معنی را خواهد اذن آن دارد و میسرست آن از برای او، و منعی نیست او را از آن، هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست

۸۲۹۲

من قرع باب الله فتح له.

هر که بگوید در خدا را، یعنی در رحمت او را گشوده شود از برای او.

۸۲۹۳

من اتكل علی الامانی مات دون امله.

هر که اعتماد کند بر آرزوها بمیرد نرسیده بامید خود، مراد به «اعتماد بر آرزوها» اینست که اعتقاد حصول آنها داشته باشد بسعی و تدبیر خود پس آدمی اگر امیدی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۶۸

داشته باشد و سعی کند از برای آن باید که در آن متوسل شود بحقّ تعالی و اعتماد تمام او بر فضل و احسان او باشد و زیاده بر احتمال رسیدن بآن نداشته باشد.

۸۲۹۴

من سالم الناس سترت عیوبه.

هر که آشتی کند با مردم پوشیده شود عیبهای او، غرض ترغیب در اینست که آدمی با همه مردم آشتی باشد و با کسی نزاع و جدالی نداشته باشد، و این که این باعث این می‌شود که عیبهای او پوشیده شود زیرا که کسی که چنین باشد کسی را نیز با او کاری نباشد و جویای عیبهای او نشود پس عیبهای او پنهان ماند بخلاف کسی که با مردم عداوت و دشمنی کند چه دشمنان جویای عیوب او گردند و نمی‌شود که آنها با تفحص و تجسس ایشان ظاهر نگردد و رسوا نشود.

۸۲۹۵

من اعتبر بعقله استبان.

هر که عبرت بگیرد بعقل خود عارف شود، یعنی به آن چه خیر او باشد یا براه راست درست، و ممکن است که ترجمه این باشد که هر که بسنجد چیزها را بعقل خود عارف شود، و بر هر تقدیر وجه آن ظاهرست و محتاج بیان نیست.

۸۲۹۶

من أفضى سرّاً استودعه «۱» فقد خان.

هر که فاش کند سرّی را که سپرده شده باشد آنرا پس بتحقیق که خیانت کرده، مراد اینست که خیانت که عقلا و شرعاً مذموم است شامل این نیز باشد و مخصوص بخیانست در اموال نیست.

۸۲۹۷

من کتم علماً فکأنه جاهل.

هر که پنهان دارد علمی را پس گوئیا که او نادانست، غرض ترغیب در اظهار علوم و تعلیم آنها بدیگران و بخل نکردن در آنست، نهایت این در بعضی علوم است مثل احکام شرعیّه از برای کسی که سؤال کند از آنها، و در بعضی دیگر مثل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۶۹

علوم عقلیّه دقیقه که فهم اکثر مردم به آنها نرسد پنهان داشتن آنها از غیر اهل آنها قصوری ندارد بلکه باید پنهان داشت اما آنها را نیز از اهل آنها پنهان نباید داشت و با ایشان بخل نباید کرد.

۸۲۹۸

من عمر دار اقامته فهو العاقل.

هر که آباد کند سرای اقامت خود را که آخرت باشد پس اوست عاقل، یعنی نه آنکه مشغول عمارت سرای دنیا باشد که گذرگاه اوست و در آنجا اقامتی نباشد او را.

۸۲۹۹

من کثر طمعه عظم مصرعه.

هر که بسیار باشد طمع او بزرگ باشد افتادن او، یعنی در بدبختی و زیان و خسران.

۸۳۰۰

من قلّ حیأوه قلّ ورعه.

هر که کم باشد شرم او کم باشد پرهیزگاری او.

۸۳۰۱

من قلّ ورعه مات قلبه.

هر که کم باشد پرهیزگاری او مرده باشد دل او.

۸۳۰۲

من مات قلبه دخل النار.

هر که مرده باشد دل او داخل شود جهنّم را.

۸۳۰۳

من قوی عقله أكثر الاعتبار.

هر که قوی باشد عقل او بسیار کند اعتبار را، یعنی عبرت گرفتن را یا سنجیدن کارها بعقل خود و تأمل کردن در خوبی و بدی و مصالح و مفاسد آنها.

۸۳۰۴

من لزم الطمع عدم الورع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۰

هر که لازم باشد طمع را یعنی از آن جدا نشود، نیابد پرهیزگاری را، یعنی نمی شود که طمع و حرص زیاد آدمی را مرتکب اموری چند نسازد که منافی پرهیزگاری باشد.

۸۳۰۵

من استدام ریاضة نفسه انتفع.

هر که دایم دارد ریاضت نفس خود را سود یابد، مراد به «ریاضت نفس» چنانکه مکرر مذکور شد رام کردن آنست باطاعت و انقیاد حق تعالی و فروتنی کردن در درگاه او و با مردم نیز.

۸۳۰۶

من أتعظ بالعبر ارتدع.

هر که پند گیرد بعبرتها باز ایستد، یعنی از ستم و ظلم و آنچه از بدی عاقبت آن عبرت گرفته، و غرض ترغیب در عبرت گرفتن است و این که آن باعث باز ایستادن از بدیها می شود.

۸۳۰۷

من انتظر العاقبة صبر.

هر که انتظار کشد عاقبت را صبر کند، یعنی هر که نیکوئی عاقبت خود را خواهد و انتظار آن کشد صبر کند در مصیبتها و بلاها، زیرا که صبر در آنها باعث نیکوئی عاقبتست.

۸۳۰۸

من سلم أمره الى الله استظهر.

هر که تسلیم کند کار خود را بسوی خدا یعنی واگذارد باوقوی پشت گردد.

۸۳۰۹

من حسنت مساعیه طابت مراعیه.

هر که نیکو باشد مساعی او، یعنی سعیهای او نیکو باشد مراعی او، یعنی چراگاههای او یعنی منازل او در بهشت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۱

۸۳۱۰

من کثر تعدیه «۱» کثرت أعادیه.

هر که بسیار باشد تعدی او یعنی ستم و تجاوز از حد او بسیار باشد اعدای او یعنی دشمنان او.

۸۳۱۱

من أساء النیة منع الامنیة.

هر که بد کند نیت را منع کرده شود امنیت را، «أمنیه» بضم همزه و سکون میم و کسر نون و فتح یاء مشدده و تاء در آخر چیزی را گویند که آدمی امید آن داشته باشد، و مراد اینست که کسی که نیت و قصد او کارهای بد باشد بر تقدیر رسیدن بامید خود مثل دولتی که امید آن داشته باشد حق تعالی منع کند او را از آن و نگذارد که بآن امید برسد.

۸۳۱۲

من وثق بالامنیة قطعته الامنیة.

هر که اعتماد داشته باشد بامنیّت ببرد آن را امنیت، «أمنیه» در فقره سابق مذکور شد و «منیه» بفتح میم و کسر نون و فتح یاء مشدده و تاء در آخر بمعنی مرگست، و مراد اینست که: آدمی باید که اعتماد بر آنچه امید آن دارد نکند یعنی اعتقاد رسیدن بآن نداشته باشد بلکه رسیدن بآن را مجرد احتمالی دهد و اگر نه مرگ نگه دارد که او بآن برسد.

۸۳۱۳

من ساء مقصده ساء مورده.

هر که بد باشد مقصد او، یعنی نیت و قصد او بد باشد مورد او، یعنی جایگاه او در آن نشأه که وارد آن شود.

۸۳۱۴

من ساء عقده سرّ فقهه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۲

هر که بد باشد عقد او یعنی نیت و قصد او شاد گرداند فقد او، یعنی نایاب شدن او یعنی شاد گرداند مردم را مرگ او.

۸۳۱۵

من ساء عزمه رجع علیه سهمه.

هر که بد باشد عزم او برگردد بر او سهم او، یعنی تیر او یعنی هر تیر بلائی که در خاطر داشته باشد که بدیگری اندازد بر گردد و بر او خورد و او خود بآن گرفتار شود.

۸۳۱۶

من خالف علمه عظمت جریمته و اثمه.

هر که مخالفت کند علم خود را بزرگ باشد جریمه او و اثم او، «جریمه» بمعنی گناهست و «إثم» نیز بهمان معنیست و تأکیدست، و مراد اینست که بدی را که کسی دانسته کرده باشد بزرگترست گناه او از کسی که ندانسته کرده باشد.

۸۳۱۷

من ساءت سجیته سرت منیته.

هر که بد باشد سجیته او یعنی خوی او، شاد گرداند مردم را منیته او یعنی مرگ او.

۸۳۱۸

من طالت غفلته تعجلت هلكته «۱».

هر که دراز کشد غفلت او تعجیل کند هلاک او، یعنی زود هلاک گردد بهلاکت معنوی.

۸۳۱۹

من طالت فكرته حسنت بصيرته.

هر که دراز کشد فکر او نیکو شود بینائی او.

۸۳۲۰

من شرفت همته عظمت قیمته.

هر که بلند باشد همته او عظیم باشد قیمت او، «همته» بمعنی عزم است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۳

و عظیم بودن قیمت صاحب عزم بلند باعتبار اینست که آن نشان علو نفس و شرافت آنست و ظاهرست که قیمت و بهای چنین کسی عظیم باشد بخلاف کسی که عزم او بلند نباشد و بمراتب پست راضی شود که این نشان دنائت و پستی نفس اوست و قیمت او باندازه مرتبه او باشد.

۸۳۲۱

من شکر علی الاساءة سخر به.

هر که شکر کرده شود بر بدی تمسخر کرده شود باو، چون بسیارست که مردم کسی را که بدی کرده باشد باعتبار سلطنت یا حکومتی که داشته باشد خوب و می نمایند و شکر او بازاء آن میکنند، مراد از این فقره مبارکه اینست که فریفته بچنین شگری نباید شد این در حقیقت تمسخر باوست که از ترس یا غرضی دیگر در این لباس میکنند.

۸۳۲۲

من حمد علی الظلم مکر به.

هر که ستایش کرده شود بر ستم مکر کرده شود باو، این نیز نزدیک بمضمون فقره سابقست.

۸۳۲۳

من جار عن الصدق ضاق مذهبه.

هر که میل کند از راستی تنگ باشد راهی که رود، مراد ترغیب در راستی است در هر باب و این که با راستی کار بر کسی تنگ نشود بخلاف کسی که میل کند و بگردد از آن که راه بر او تنگ گردد.

۸۳۲۴

من اعتصم بالله عز مطلبه.

هر که چنگ در زند بخدا غالب باشد مطلب او، یعنی آنچه طلب کند غلبه کند بر مطلبهای دیگران که در آنها بغیر حق تعالی متوسل شده باشند، یا این که غلبه کند حصول آن بر خلاف آن و البته حاصل شود، و ممکن است که مراد به «مطلب او» همان حق تعالی باشد که او را طلب کرده از برای توسل باو،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۴

و بنا بر این غالب بودن او ظاهرست.

۸۳۲۵

من زهد هانت علیه المحن.

هر که بی‌رغبت باشد در دنیا سهل گردد بر او محنتها، زیرا که فارغ شود از بسیاری از محنتها که باعتبار طلب دنیا رو می‌دهد و آنها اکثر محنتها و عمده آنهاست.

۸۳۲۶

من اقتصد خفت علیه المؤمن «۱».

هر که میانه روی کند سبک گردد بر او مؤنتها و اخراجات.

۸۳۲۷

من أفسد دینه أفسد معاده.

هر که تباه کند دین خود را تباه کند روز بازگشت خود را، و در بعضی نسخه‌ها بجای «أفسد»: «فسد» نقل شده است و بنا بر این ترجمه اینست که: تباه شود روز بازگشت او.

۸۳۲۸

من أساء الی رعیتہ سرّ حسّاده.

هر که بدی کند بر رعیت خود شاد گرداند رشک برندگان خود را، زیرا که بدی بر رعیت سبب زوال دولت او و عدم ثبات آن می‌شود، و ایضا باعث تفرقه رعیت و پراکندگی ایشان و تنفر دل‌های ایشان و دیگران نیز از او می‌شود، و همین کافیست از برای شادی حسودان او.

۸۳۲۹

من خذل جنده نصر أصداده.

هر که ترک کند یاری لشکر خود را یاری کند دشمنان خود را، چه ظاهرست که ترک رعایت و اعانت لشکر باعث ضعف ایشان و عدم اهتمام ایشان در پاس دولت او و جانسپاری از برای او می‌شود و هر یک از اینها یاری دشمنانست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۵

۸۳۳۰

من خاف ربّه كفّ عن ظلمه.

هر که بترسد از پروردگار خود باز ایستد از ظلم خود.

۸۳۳۱

من زاد ورعه نقص ائمه.

هر که زیاد شود پرهیزگاری او کم شود گناه او، یعنی بقدر زیاد شدن پرهیزگاری گناه کم شود، پس هر که پرهیزگاری او کامل شود گناهی نماند از برای او.

۸۳۳۲

من طلب الزیادة وقع فی النقصان.

هر که طلب کند زیادتی را بیفتد در نقصان، غرض ترغیب در راضی شدن بقدر کفافت و عدم طلب زیادتی بر آن، و این که آن بسیار می‌شود که باعث افتادن در نقصان می‌شود، و ممکن است که مراد شامل نقصان اخروی نیز باشد و بنا بر این حکم کلی می‌تواند بود چه طلب زیادتی اگر از هیچ راه باعث نقصان اخروی نشود از این راه خود البته می‌شود که آن سعی که از برای آن بشود می‌تواند که آن نیز از برای امور اخروی بشود که اشرف و اعلی و پاینده و باقیست، پس عدول از آن و صرف آن در امور خسیسه فانیه کافیست در زیان و نقصان.

۸۳۳۳

من کتم الاحسان عوقب بالحرمان.

هر که پنهان کند احسان را جزا داده شود بحرمان، مراد به «پنهان کردن احسان» اینست که شکر آن نکنند و به «حرمان» این که محروم گردد از احسان، یعنی این که آن احسان کننده دیگر احسان باو نکنند بلکه دیگران نیز.

۸۳۳۴

من منع الاحسان سلب الامکان.

هر که منع کند احسان را ربوده شود امکان را، یعنی هر پادشاه و حاکمی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۶

که احسان نکنند بمردم ربوده شود از او تمکین، یعنی حقّ تعالی یا مردم تمکین او نکنند و دولت او را متمکن و ثابت و برقرار ندارند.

۸۳۳۵

من أدام الشکر استدام البرّ.

هر که پاینده دارد شکر را پاینده دارد برّ را یعنی خیر و نعمت خود را.

۸۳۳۶

من ترک الشرّ فتحت علیه أبواب الخیر.

هر که ترک کند شرّ را گشوده شود بر او درهای خیر.

۸۳۳۷

من زرع خیرا حصد أجرا.

هر که بکارد کار خیری را درو کند ثواب و اجری را.

۸۳۳۸

من اصطنع حرّاً استفاد أجرا.

هر که احسان کند بازاده سود برد شکر عظیمی را که آن شکر آن آزاده باشد او را بلکه شکر دیگران نیز، بلکه شکر حقّ تعالی نیز بخشود شدن از او و

احسان کردن باو در دنیا و آخرت بتلافی آن.

۸۳۳۹

من أعمل فکرة أصاب جوابه.

هر که بکارد برد فکر خود را درست باشد جواب او، یعنی جوابی که بگویند از سؤالی که از او کنند.

۸۳۴۰

من فکّر قبل العمل کثر صوابه.

هر که فکر کند پیش از کردن کارها بسیار باشد صواب او، یعنی کارهای درست او.

۸۳۴۱

من أحسن المصاحبة کثر أصحابه.

هر که نیکو کند مصاحبت را بسیار شود مصاحبان او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۷

۸۳۴۲

من نصح فی العمل نصحته المجازاة.

هر که خالص باشد در عمل خالص باشد از برای او جزادان، یعنی جزا داده شود بجزای آخروی که خالص باشد از نقصان و زوال و انقطاع.

۸۳۴۳

من أحسن العمل حسنت له المكافاة.

هر که نیکو کند عمل را نیکو باشد از برای او مکافات، یعنی جزا دادن عمل او.

۸۳۴۴

من قبل النصيحة أمن من الفضيحة.

هر که قبول کند نصیحت را ایمن گردد از فزیحیت یعنی رسوائی.

۸۳۴۵

من غشّ مستشیره سلب تدبیره.

هر که غشّ کند با مشورت کننده با او ربهوده شود تدبیر او، یعنی حقّ تعالی بجزای آن چنان کند که رأی و تدبیر او در کارها فاسد شود و تدبیر درست

نتواند کرد.

۸۳۴۶

من ساء تدبیره تعجلّ تدمیره.

هر که بد باشد تدبیر او تعجیل کند هلاک گردانیدن او، یعنی زود خود را هلاک کند و در زیان و خسران اندازد، غرض ترغیب در اهتمام زیادست در

درست کردن تدبیر در هر کار بفکر و تأمل و مشورت با عقلا.

۸۳۴۷

من عمر دنياه خرب مآله.

هر که آباد کند دنیای خود را خراب کند جای بازگشت خود را، یعنی آخرت خود را، مراد آباد کردن آنست بر وجهی که تمام و بر وفق هواها و هوسها باشد و ظاهرست که آباد کردن دنیا برین وجه بی خراب کردن آخرت نمی‌شود.

۸۳۴۸

من عمر آخرته بلغ آماله.

هر که آباد کند آخرت خود را برسد بامیدهای خود، یعنی امیدهای اخروی یا دنیوی نیز، و بنا بر این ممکن است که مراد به «آباد کردن دنیا» در فقره سابق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۸

آباد کردن آن باشد بسعی از برای آن نه این که سعی آن از برای آباد کردن آخرت باشد و حق تعالی بسبب آن دنیای او را نیز آباد کند.

۸۳۴۹

من صدق مقاله زاد جلاله.

هر که راست باشد سخن او زیاد شود بزرگی او.

۸۳۵۰

من جری مع الهوی عثر بالردی.

هر که روان باشد با هوا بیفتد در هلاکت، مراد به «روان شدن با هوا» همراه هوا و هوس خود رفتنست.

۸۳۵۱

من اغترّ بالدنیا اغترّ بالمنی.

هر که فریب خورد بدنیا فریب خورد بآرزوها، یعنی به آنها گرفتار شود و خلاصی از آنها نیابد و اگر بالفرض آرزویی که حاصل شود آرزوی دیگر کند و سعی کند از برای آن و همچنین تا ناگاه مرگ در رسد و بی‌تهیه و توشه باید رفت پس کسی که رستگاری خواهد باید که فریب دنیا نخورد و زینتها و لذات آن را چنانکه هست پوچ و باطل داند تا این که مشغول از برای آخرت تواند شد.

۸۳۵۲

من ركب الهوی أدرك العمی.

هر که سوار شود هوا و هوس را دریابد کوری را، یعنی کوری از راه نجات و رستگاری «۱».

۸۳۵۳

من خالف ر شده تبع هواه.

هر که مخالفت کند رشد خود را پیرو شود هوا و هوس را، «رشد» بمعنی یافتن راه حقست و ظاهر اینست که مراد در اینجا عقل باشد که سبب آن گردد و مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۷۹

اینست که تا کسی مخالفت رشد نکند پیرو هوا و هوس نگردد.

۸۳۵۴

من أطاع هواه باع آخرته بدنياه.

هر که فرمان برد هوای خود را بفروشد آخرت خود را بدنای خود.

۸۳۵۵

من عصی نصیحه نصر ضده.

هر که نافرمانی کند نصیحت کننده خود را یاری کند دشمن خود را.

۸۳۵۶

من کثر هزله بطل جدّه.

هر که بسیار شود بازی او باطل شود جدّ او، زیرا که مردم جدّ او را نیز بر بازی حمل کنند چنانکه مکرّر مذکور شد.

۸۳۵۷

من غلب عقله هواه أفلح.

هر که غلبه کند عقل او بر هوای او فیروزی یابد.

۸۳۵۸

من غلب هواه عقله افتضح «۱».

هر که غلبه کند هوای او بر عقل او رسوا گردد.

۸۳۵۹

من أمارت شهوته أحيى مروته.

هر که بمیراند خواهش خود را زنده گرداند آدمیت خود را.

۸۳۶۰

من كثرت شهوته ثقلت مؤنته.

هر که بسیار شود خواهش او سنگین شود مؤنت او، یعنی اخراجات و تعب و زحمت او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸۰

۸۳۶۱

من ضعفف فكرته قويت غرته.

هر که ضعیف باشد تفکر او قوی باشد فریب خوردن او.

۸۳۶۲

من أحسن اكتسب حسن الثناء.

هر که نیکوئی کند کسب کند ثنای نیکو را.

۸۳۶۳

من أساء اجتلب سوء الجزاء.

هر که بدی کند بکشد جزای بد را.

۸۳۶۴

من قلّت مخافته كثرت آفته.

هر که کم باشد مخافت او بسیار باشد آفت او، «مخافت» بمعنی خوف و ترس است و مراد کمی ترس از خدای عزّ و جلّ است.

۸۳۶۵

من جارت ولايته زالت دولته «۱».

هر که ستم کند سلطنت و امارت او، زایل شود دولت او.

۸۳۶۶

من غلب شهوته صان قدره.

هر که غلبه کند بر خواهش خود نگاهدارد قدر خود را.

۸۳۶۷

من أطاع الله علا أمره.

هر که فرمانبرداری کند خدا را بلند شود کار او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸۱

۸۳۶۸

من أصلح المعاد ظفر بالسداد.

هر که اصلاح کرده معاد را، یعنی آخرت خود را فیروزی یافته بسداد یعنی راه صواب درست.

۸۳۶۹

من أيقن بالمعاد استكثر من الزاد.

هر که یقین کند بمعاد، یعنی روز بازگشت بسیار بگیرد زاد، یعنی توشه آن را.

۸۳۷۰

من اهتدى بهدى الله فارق الأضداد.

هر که راه بیابد براه نمودن خدا جدا شود از اضداد، ممکن است مراد به «اضداد» صفات متضاده متقابله باشد که در طرفین افراط و تفریط باشند و هر یک مذموم است و محمود توسط میانه آنهاست مانند اسراف و تنگ گیری که هر یک مذموم است و میانه روی میانه آنها باید، و همچنین تهوّر و جبن

که هر یک مذموم است و توسط میانه آنها که آن را شجاعت گویند محمود، و همچنین نظایر آنها، و ممکن است که مراد فرقه‌های متضاده باشد که در باب آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بطرفین افراط و تفریط قائل شده‌اند مثل غالیان که افراط کرده‌اند و بألوهیت او قائل شده‌اند و مخالفان که تفریط کرده‌اند در حق آن حضرت و بخلافت بی‌فاصله که حق آن حضرت است قائل نشده‌اند و نواصب از ایشان که از آن هم در گذشته‌اند و بغض و عداوت آن حضرت را شعار خود کرده‌اند و الله تعالی يعلم.

۸۳۷۱

من سره الفساد ساء المعاد.

هر که شاد گرداند او را فساد اندوهناک گرداند او را معاد، یعنی هر که فساد کند و بآن شاد گردد در معاد یعنی روز بازگشت که روز جزاست اندوهناک گردد بسبب آنچه معلوم او شود در آن از جزای عمل او.

۸۳۷۲

من عمل باوامر الله أحرز الأجر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸۲

هر که عمل کند بفرمانهای خدا جمع کند مزد خیر را.

۸۳۷۳

من أمن المکر لقی الشرّ.

هر که ایمن باشد از مکر برخورد بشر، مراد «ایمنی» از مکر خدای عزّ و جلّ است یعنی از سلوکی که گاهی با گنهکاران میکند شبیه بمکر و بصورت آن، و آن اینست که گنهکاری که بسبب بزرگی گناه او یا بسیاری آن که اهلیت لطف و مرحمت نداشته باشد واگذار او را، و هر چند گناه کند ببلائی که باعث آگاهی او شود گرفتار نسازد تا این که چون از حدّ گذرد او را ببلائی عظیم گرفتار سازد، یا این که او را تا در دنیاست واگذار و نعمت دهد تا در آخرت بعداب و خیم مبتلا گردد، و مراد از این فقره مبارکه اینست که آدمی که بی‌گناه نمی‌باشد مگر این که معصوم باشد باید که بوفور نعمتهای خدا بر او و نفرستادن بلائی بسوی او مغرور نشود و بسبب این گناه در نظر او سهل نگردد و احتمال این دهد که این بعنوان مکر باشد که اگر ایمن باشد از آن و احتمال آن ندهد و عمل کند آن را بر لطف و مرحمت خدا نسبت باو و با وجود گناهان برخورد بشر یعنی برسد بجزای بد در دنیا یا آخرت نعوذ بالله منه.

۸۳۷۴

من عمل بطاعة الله ملک.

هر که عمل کند بفرمانبرداری خدا مالک شود، یعنی سعادت و نیکبختی را.

۸۳۷۵

من أمن مکر الله هلك.

هر که ایمن گردد از مکر خدا هلاک گردد، چنانکه در شرح فقره سابق سابق مذکور شد.

۸۳۷۶

من رضی بالدنیا فاتته الآخرة.

هر که راضی گردد بدنیا فوت شود او را آخرت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸۳

۸۳۷۷

من استغفر الله أصاب المغفرة.

هر که طلب آمرزش کند از خدا برسد بآمرزش، مراد مجرد طلب آن بزبان یا دل نیست بلکه طلب آنست از راهی که حق تعالی از برای آن قرار داده که آن توبه و پشیمانیست و عزم عدم عود بآن، چه هرگاه راه مطلبی معلوم باشد طلب حقیقی آن اینست که کسی آنرا از آن راه بطلبد و مجرد این که بزبان گوید که:

خدایا آن را نصیب من کن یا بدل خواهد آنرا آن طلب نیست بلکه دعائیست که گاهی مستجاب گردد و گاهی نگردد، یا آرزوییست که گاهی برآید و گاهی برنیاید.

۸۳۷۸

من أطاع الله لم یشق أبدا.

هر که فرمانبرداری کند خدا را بدبخت نگردد هرگز.

۸۳۷۹

من أبصر عیب نفسه لم یعب أحدا.
هر که بینا شود بعیب نفس خود عیب نکند احدی را.

۸۳۸۰

من أعجب بفعله أصیب بعقله.

هر که بعجب آورد بفعل خود نقصان رسیده شود بعقل او، یعنی هر که کار او او را بعجب و خودبینی آورد یعنی اعتقاد حسن زیاد بکارهای خود داشته باشد این دلیل قصور و نقصان عقل اوست و رسیدن آفتی بآن.

۸۳۸۱

من قَوّم لسانه زان عقله.

هر که راست گرداند زبان خود را زینت دهد عقل خود را.

۸۳۸۲

من أعجبه قوله فقد غرب عقله.

هر که بعجب و خودبینی آورده او را سخن او پس بتحقیق که پنهان شده عقل او، غرض ذمّ عجب و خودبینی است و این که آن از کسی واقع نمی‌شود مگر این که عقل او پنهان شده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۸۴

۸۳۸۳

من کثر اعجابہ قلّ صوابه.

هر که بسیار باشد إعجاب او کم باشد صواب او، «اعجاب» بمعنی خوش آمدن چیز است مر کسی را، یا بعجب و خودبینی انداختن آن او را، و «صواب» بمعنی درست مقابل «خطا» ست و مراد اینست که کسی که بسیار باشد خوش آمدن او او را یا بعجب و خود بینی انداختن او او را یعنی این که خوش آید او را از خود و از عقل خود و رأیهای خود، یا بعجب و خودبینی اندازد او را آنها کم باشد صواب او، زیرا که چنین کسی باعتبار اعتقادی که بعقل و رأیهای خود دارد کارها را برای خود کند و مشورت با عقلا نکند، و ظاهرست که کارها که چنین کرده شود کم درست می‌شود.

۸۳۸۴

من طال عمره فجع باعزّته و أحبّائه.

هر که دراز کشد عمر او دردناک گردانیده شود بعزیزان او و دوستان او، غرض اشاره است باین که نعمتهای دنیا بی‌الم و اندوه نباشد چنانکه عمر دراز که أعظم آنهاست و همه کس آنرا می‌خواهند لازم دارد کشیدن درد و اندوه مصائب عزیزان و دوستان.

۸۳۸۵

من کثر وقاره کثرت جلالته.

هر که بسیار باشد وقار او بسیار باشد بزرگی او.

۸۳۸۶

من کثر ظلمه کثرت ندامته.

هر که بسیار باشد ستم او بسیار شود ندامت و پشیمانی او.

۸۳۸۷

من ركب العجل كبابه الزلّل.

هر که سوار شود بر شتاب، بر رو اندازد او را لغزش، یعنی هر که شتاب کند در کارها و بکند بی‌تأمل و تفکر نمی‌شود که در بعضی از آنها نلغزد و برو درنیفتد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۸۵

۸۳۸۸

من اغترّ بالمهل اغتصّ بالأجل.

هر که فریب خورد بمهلت یافتن در گلو گرفته شود بمرگ یعنی کسی که گناهان کند و مهلت یابد و زود ببلائی بجزای آنها گرفتار نشود باین مغرور نشود و فریب نخورد یک بار مرگ در گلوی او ماند مانند استخوانی که در گلوی کسی بماند و او را هلاک کند و بجزای خود برسد.

۸۳۸۹

من عقل کثر اعتباره.

هر که عاقل باشد بسیار باشد اعتبار او، یعنی عبرت گرفتن او یا سنجیدن کارها را بعقل.

۸۳۹۰

من جهل کثر عثاره.

هر که جاهل باشد بسیار باشد بر رو در افتادن او، مراد به «عاقل» در فقره سابق عالمست بقرینه مقابله با جاهل در این فقره، یا مراد به «جاهل» در اینجا کم عقلست بقرینه مقابله با «عاقل» در آنجا.

۸۳۹۱

من لان عوده کثفت أغصانه.

هر که نرم باشد چوب او درهم رود شاخهای او، غرض ترغیب در همواری و نرمی کردن با مردمست و این که چنانکه چوب درخت تا نرم باشد شاخها از آن بروید و در میان یکدیگر رود، و چون خشک شود شاخی از آن نروید، آدمی نیز هرگاه نرم باشد اعوان و انصار او بسیار شوند و دور او را فرو گیرند و اگر خشک و سخت باشد تنها ماند و کسی بدور او نیاید.

۸۳۹۲

من حسنت عشرته کثر اخوانه.

هر که نیکو باشد آمیزش او بسیار شوند برادران او، این نیز تأکید فقره سابقست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸۶

۸۳۹۳

من استطال علی الإخوان لم یخلص له انسان.

هر که سربلندی کند بر برادران و تکبر کند بر ایشان خالص و صاف نباشد با او آدمی.

۸۳۹۴

من منع الإنصاف سلبه الله الإمكان.

هر که منع کند انصاف را سلب کند خدا از او امکان را یعنی هر امیر و حاکمی که انصاف یعنی عدل نکند و ظلم و ستم کند حق تعالی امکان را یعنی تمکینی که او را کرده از او سلب کند و متمکن و ثابت و برقرار نماند.

۸۳۹۵

من أولع بالغيبة شتم.

هر که حریص باشد بغیبت کردن مردم دشنام داده شود یعنی مردم او را دشنام دهند در حضور او یا غیبت او.

۸۳۹۶

من أكثر المقال سئم.

هر که بسیار کند سخن را ملول گردند مردم از او و ناخوش دارند او را.

۸۳۹۷

من قرب من الدنیة آتهم.

هر که نزدیکی کند بدنیه تهمت زده شود، مراد به «دنیته» مردم بد یا اعمال و افعال بدست، و مراد اینست که: مصاحبت و آمیزش با مردم بد یا رفتن بجاهائی که منکری در آن کرده شود باعث تهمت این کس می شود بدی، و بکردن آن منکر هر چند او بد نباشد و آن منکر را نکند، پس اجتناب از اینها باید کرد چنانکه در احادیث وارد شده که: «بپرهیزید از مواضع تهمتها» «۱».

۸۳۹۸

من ألح فی السّوال حرم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸۷

هر که مبالغه کند در سؤال محروم شود، غرض تعلیم سائلانست باین که مبالغه و الحاح در سؤال نکنند، زیرا که مردم را از آن خوش نمی آید و باعث این می شود که محروم سازند او را.

۸۳۹۹

من خاف الوعید قرّب علی نفسه البعید.

هر که بترسد از وعید نزدیک گرداند بر نفس خود بعید را، «وعید» وعده بعذاب و عقاب را گویند، و «بعید» بمعنی چیز دور است، و مراد اینست که آنچه بیاید هر چند در ظاهر دور باشد در حقیقت نزدیکست و زود برسد پس کسی که از وعید حقّ تعالی بترسد و اجتناب نماید آن را چنانکه هست نزدیک قرار داده و از آن ترسیده و اجتناب نموده بخلاف کسی که نترسد که دوری ظاهری او را ببندد و از نزدیکی حقیقی آن غافل شود و خود را عاقبت گرفتار نماید.

۸۴۰۰

من استعمل الرفق لان له الشّدید.

هر که بکار برد نرمی و همواری را نرم گردد از برای او سخت، یعنی بنرمی و همواری دشمنان سخت را نرم و هموار می‌توان کرد، یا این که هر که نرمی و همواری کند با مردم کارهای سخت از برای او نرم و آسان شود بتأیید حقّ تعالی یا بسبب معاونت و یاری مردم.

۸۴۰۱

من أتجر بغیر علم فقد ارتطم فی الرّبا.

هر که تجارت کند بی‌علمی پس بتحقیق که فرو رود در ربا بعنوانی که بیرون نتواند آمد از آن، مراد اینست که کسی که تجارت کند باید که عارف بمسائل شرعیّه باشد و اگر نه نمی‌شود که در سوداها داخل نشود در ربا بعنوانی که چاره خلاصی از آن نتواند یافت، و «ربا» فروختن چیزیست که مکیل یا موزون باشد بچیزی که از همان جنس باشد بزیادتی یا نقصان هر چند ناقص نفیس‌تر باشد و زاید زبون‌تر، و این از اعظم گناهان کبیره است حتی این که وارد شده در حدیث که: یک درهم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸۸

از آن بزرگترست بحسب گناه از هفتاد زنا که همه آنها بمحرم واقع شود، و تحقیق معنی «همجنس» و تفصیل سایر شرایط حرمت ربا در کتب فقهیّه مذکورست و اینجا جای بیان آنها نیست.

۸۴۰۲

من تقرب الی الله بالطّاعة أحسن له الحباء.

هر که نزدیکی جوید بخدا بفرمانبرداری او، نیکو گرداند خدا از برای او عطا را «۱».

۸۴۰۳

من لزم الصّمت أمن المقت.

هر که لازم باشد خاموشی را ایمن گردد از دشمنی، یعنی از دشمنی کردن مردم با او چه اکثر آن از سخن گفتن ناشی می‌شود.

۸۴۰۴

من قعد عن الفرصه أعجزه الفوت.

هر که بنشیند از فرصت عاجز کند او را فوت، مراد اینست که فرصت را از دست نباید داد و در وقت فرصت هر کاری آن کار را باید کرد و کاهلی نباید کرد که اگر نکند فرصت که فوت شود عاجز شود از آن.

۸۴۰۵

من قلّ کلامه قلّت آثاره.

هر که کم باشد سخن گفتن او کم باشد گناهان او، چه بسیاری از گناهان بسخن گفتن میباشد مثل غیبت و دشنام.

۸۴۰۶

من کبرت همته عزّ مرامه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۸۹

هر که بلند باشد همّت او عزیز باشد مرام او، «همّت» بمعنی عزمست و «عزیز» بمعنی کمیاب یا غالب، و «مرام» بضمّ میم بمعنی مطلب و مراد، و ممکن است که مراد این باشد که کسی که عزم او بلندست مطلب او کمیابست، زیرا که او بمطالب سهل راضی نمی‌شود و مراتب بلند می‌خواهد که کم یابند آنها، یا این که غالبست مطلب او در شرف و بلندی بر مطالب دیگران، یا این که غالبست در وقوع باعتبار قوت عزم او و استحکام آن، و «مرام» بفتح میم بمعنی طلبست، و بنا بر آن ممکن است که مراد این باشد که طلب او غالبست بر طلبهای دیگران و قوی‌ترست باعتبار آنچه مذکور شد در قوت عزم او و استحکام آن، یا این که طلب او کمیابست یعنی کم طلب امری میکند باعتبار این که طلب را نقص خود میداند.

۸۴۰۷

من کثر جمیله أجمع النّاس علی تفضیله.

هر که بسیار باشد جمیل او اتفاق کنند مردم بر تفضیل او، «جمیل» هر امر نیکوی زیبایی را گویند از اخلاق و افعال، و «تفضیل» بمعنی حکم بافزونی مرتبه است و ظاهرست که هر که اخلاق و اعمال نیکوی او بسیار باشد مردم اتفاق کنند بر حکم بافزونی مرتبه او، و غرض از تنبیه بر آن ترغیب مردم است بر بسیار نمودن جمیل خود.

۸۴۰۸

من کثر انصافه تشاهدت النفوس بتعديله.

هر که بسیار باشد انصاف او گواهی می دهند نفوس برای یکدیگر بتعدیل او، یعنی بحکم بعدل او، و مراد یا عدل بمعنی لغویست که خلاف جور و ظلم باشد و ظاهرست که صاحب انصاف جور و ظلم نمی کند و غرض از تنبیه بر آن ترغیب مردم است در آن، و این که کسی که انصاف داشته باشد پنهان نماند آن از مردم و گواهی دهند برای یکدیگر بعدل او، و همه دوست او گردند، و با عدالت بمعنی اصلاحیست که اجتناب از کبایر و اصرار بر صغایر باشد، و یا شهرت میانه مردم بخوبی، و بنا بر این دو تقدیر مراد این باشد که انصاف لازم دارد آنرا و از آن جدا نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۹۰

۸۴۰۹

من قلّ طعامه قلّت آلامه.

هر که کم باشد خورش او کم باشد دردهای او، مراد اینست که اکثر دردها و بیماریها از خورش زیاد ناشی شود.

۸۴۱۰

من کثر عدله حمدت آیامه.

هر که بسیار باشد عدل او ستوده شود آیام او، یعنی هر پادشاه و حاکم که عدل او بسیار باشد مردم زمان او را مدح و ستایش میکنند.

۸۴۱۱

من قلّ کلامه بطل عیبه.

هر که کم باشد کلام او باطل شود عیب او، یعنی ظاهر نشود عیب او، و مراد عیبهایست که از سخن گفتن ظاهر می شود، یا این که کم سخن گفتن کمالست که همه عیبها را یا اکثر آنها را باطل کند و تلافی آنها کند.

۸۴۱۲

من کثر احتراسه سلم غیبه.

هر که بسیار باشد نگهداری او سالم باشد غیب او، یعنی نگهداری او خود را و نگاهداشتن از بدیها و منکرات، و «غیب او» یعنی آخرت او، چه عالم غیب یعنی نهران آخرتست چنانکه عالم شهادت یعنی حضور دنیاست.

۸۴۱۳

من أمر علیه لسانه قضا بحتفه.

هر که امیر سازد بر خود زبان خود را حکم کند بر او بمرگ او، یعنی هر که زبان خود را در فرمان خود نتواند داشت بلکه او در فرمان زبان باشد زبان او او را بکشتن می دهد پس حکم میکند بر او بکشتن.

۸۴۱۴

من أطاع غضبه تعجل تلفه.

هر که پیروی کند خشم خود را شتاب کند تلف او، یعنی زود هلاک شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۹۱

بهلاکت معنوی بلکه گاهی صوری نیز.

۸۴۱۵

من اتقى الله فاز و غنى.

هر که بترسد از خدا فیروزی یابد و بی نیاز گردد، یعنی از دیگران.

۸۴۱۶

من أطاع الله سبحانه عزّ و قوی.

هر که فرمانبرداری کند خدای سبحانه را عزیز گردد و قوی شود.

۸۴۱۷

من قال مالا ینبغی سمع مالا یشتهی.

هر که بگوید آنچه را سزاوار نباشد بشنود آنچه را نخواهد، یعنی مکروه او باشد از هرزه و دشنام و مانند آنها.

۸۴۱۸

من أحسن أفعاله أعرب عن وفور عقله.

هر که نیکو گرداند کارهای خود را اظهار کند وفور عقل خود را.

۸۴۱۹

من سدّد مقاله برهن عن «۱» غزارة فضله.

هر که درست کند سخن گفتن خود را برهان آورد از برای بسیاری فضل خود، یعنی همان برهان نیست بر افزونی مرتبه او.

۸۴۲۰

من کثرت عوارفه أبان عن کثرة نبهه.

هر که بسیار باشد عطایای او بشناساند بسیاری نبل خود را، یعنی نجابت و افزونی مرتبه خود را، یا حذاقت و تندى فطنت خود را، و مراد اینست که بهمین دادن عطایای بسیار بشناساند آن را.

۸۴۲۱

من أيقن بالآخرة أعرض عن الدنيا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۹۲

هر که یقین کند بآخرت اعراض کند از دنیا، یعنی از حرص در آن و طلب زیاده بر قدر کفاف آن.

۸۴۲۲

من أيقن بما يبقى زهد فيما يفنى.

هر که یقین کند به آن چه باقی می ماند بی رغبت گردد از آنچه فانی می شود، این نیز مضمون فقره سابقست با اشاره بدلیل آن که فانی شدن دنیا باشد و پابندگی آخرت.

۸۴۲۳

من توكل على الله كفى و استغنى.

هر که توکل کند بر خدا کارگزاری کرده شود و بی نیاز گردد.

۸۴۲۴

من انقطع الى غير الله شقى و تعتى.

هر که بریده شود بسوی غیر خدا یعنی بریده شود از خدا و متوسل شود بغیر خدا بدبخت گردد و تعب کشد.

۸۴۲۵

من أحب لقاء الله سبحانه سلا عن الدنيا.

هر که دوست دارد ملاقات خدای سبحانه را فراموش کند دنیا را.

۸۴۲۶

من كثر لهوه قلّ عقله.

هر که بسیار باشد بازی او کم باشد عقل او.

۸۴۲۷

من كثر حسده طال كمده.

هر که بسیار باشد حسد او دراز کشد کمد او، یعنی اندوه سخت او، یا بیماری دل او، یا تغییر رنگ او و رفتن صفای آن.

۸۴۲۸

من غلب عليه اللّهُ بطل جدّه.

هر که غالب باشد بر او بازی باطل شود جدّه او، چنانکه مکرر مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۹۳

۸۴۲۹

من غلب عليه الهزل فسد عقله.

هر که غلبه کند بر او بازی فاسد شود عقل او.

۸۴۳۰

من غلبت علیه الغفلة مات قلبه.

هر که غلبه کند بر او غفلت بمیرد دل او.

۸۴۳۱

من کثر لومه کثر عاره.

هر که بسیار باشد سرزنش او بسیار باشد عار او، و «عار» چیزی را گویند که بسبب او عیبی لازم شود، و مراد اینست که هر سرزنشی که کسی را کنند عاریست از برای او و سبب نقص و عیبی شود در او، پس کسی که سرزنش او بسیار شده عار او بسیار باشد، پس باید که آدمی تا تواند کاری نکند که مردم او را بر آن سرزنش کنند، و ممکن است که مراد به «سرزنش او» سرزنش کردن او باشد دیگری را، و مراد این باشد که هر که بسیار شود سرزنش او مردم را بسیار شود عیب و عار او، چنانکه قبل از این مذکور شد که هر که سرزنشی کند کسی را بر چیزی مبتلا شود او خود بآن.

۸۴۳۲

من کثر مزحه قلّ وقاره.

هر که بسیار شود مزاح کردن او کم شود وقار او.

۸۴۳۳

من اعتزّ بالحقّ أعزّه الحقّ.

هر که عزّت جوید بحقّ عزیز گرداند او را حقّ، مراد به «حقّ» حقّ تعالی است و به «عزّت جستن باو» عزّت جستن باطاعت و فرمانبرداری او، یا هر امر حقّی و به «عزّت جستن باو» عزّت جستن باقامت و یاری آن «۱»، و به «عزیز گردانیدن آن او را» عزیز کشتن او بسبب آن، و ممکن است که مراد بحقّ اول هر امر حقّی باشد و بدویم حقّ تعالی باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۹۴

۸۴۳۴

من قنع برزق الله استغنى عن الخلق.

هر که قانع شود بروزی خدا بی نیاز شود از خلق.

۸۴۳۵

من وهبت له القناعة صانته.

هر که بخشیده شود از برای او قناعت حفظ کند قناعت او را، یعنی از افتادن در گناهان یا از حاجت بمردم و ریختن آبروی خود نزد ایشان.

۸۴۳۶

من حسن يقينه حسن عبادته.

هر که نیکو باشد یقین او نیکو باشد عبادت او.

۸۴۳۷

من رضى بالقضاء طابت عيشته.

هر که راضی شود بحکم خدا خوش باشد زندگانی او.

۸۴۳۸

من حسنت سياسته دامت رياسته.

هر که نیکو باشد سیاست او پاینده گردد سر کردگی و ریاست او، مراد به «سیاست» چنانکه مکرّر مذکور شد امر و نهی رعیتست.

۸۴۳۹

من قنعت نفسه عزّ معسرا.

هر که قانع باشد نفس او عزیز باشد در حالی که فقیر و محتاج باشد.

۸۴۴۰

من شرفت نفسه ذلّ موسرا.

هر که حریص باشد نفس او خوار شود در حالی که توانگر باشد.

۸۴۴۱

من حرص على الآخرة ملک.

هر که حریص باشد بر آخرت مالک شود یعنی آن را، یا سعادت و نیکبختی را.

۸۴۴۲

من حرص علی الدنیا هلك.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۹۵

هر که حریص باشد بر دنیا هلاک گردد.

۸۴۴۳

من راقب أجله اغتنم مهله.

هر که نگهبانی کند اجل خود را غنیمت شمارد مهلت خود را، «اجل» چنانکه مکرر مذکور شد مدت عمر را گویند و مرگ را نیز گویند و بنا بر اول ممکن است مراد این باشد که هر که نگهبانی کند مدت عمر خود را و حفظ کند آن را و نگذارد که ضایع و باطل شود غنیمت شمارد مهلت و فرصت هر کار را، و همین که فرصتی و مهلتی از برای کاری یابد آن کار را در آن بکند و مهلت را بعبث نگذارد و بنا بر دوم معنی این باشد که هر که نگهبانی کند مرگ خود را یعنی منتظر آن باشد و در فکر آن باشد و از آن غافل نشود و کاهلی نکند مهلت و فرصت را غنیمت شمارد، و مهلت هر کار که بیابد آن را بکند از ترس این که مبدا مرگ دیگر فرصت و مهلت ندهد بخلاف کسی که از آن غافل باشد که کاهلی کند و مهلت را بگذراند و بوقت دیگر اندازد.

۸۴۴۴

من قصر أمله حسن عمله.

هر که کوتاه باشد امید او نیکو باشد عمل او، یا باعتبار این که هرگاه امیدهای دور و دراز دنیوی نداشته باشد مشغول آنها نشود و بعمل از برای آخرت بپردازد و نیکو کند آن را، و یا باعتبار این که کسی که امید او کوتاه باشد امید عمر دراز نداشته باشد و هر عملی را که کند سعی کند در نیکوئی آن از ترس این که مبدا عمل آخر او باشد و دیگر آن میسر نشود او را، بخلاف کسی که امید عمر درازی داشته باشد که بسیار می شود که اهتمام نمی کند در نیکوئی اعمال بامید این که بعد از آن خواهد کرد.

۸۴۴۵

من أطل أمله أفسد عمله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۹۶

هر که دراز گرداند امید خود را فاسد گرداند عمل خود را، چنانکه از شرح فقره سابق ظاهر شد.

۸۴۴۶

من ذکر المنیة نسی الامنیة.

هر که یاد کند منیت را فراموش کند امنیت را «منیت» بمعنی مرگست و «امنیت» بمعنی امید و آرزو، چنانکه قبل از این مذکور شد.

۸۴۴۷

من أخلص النیة تنزه عن الدنیه.

هر که خالص گرداند نیت را پاکیزگی جوید از دنیه، مراد به «دنیه» اخلاق مذمومه و اعمال و افعال ناشایست و بد است و مراد اینست که اعمالی که نیت در آنها خالص نباشد از برای خدا و آمیخته بغرض دیگر باشد ناشایست و بد است، پس هر که خالص کند نیت را پاکیزگی جوید از این که آن اعمال او بد و ناشایست باشد، و ممکن است که خالص کردن نیت در طاعات و عبادات از برای خدای عز و جل سبب توفیق پاکیزگی از مطلق اخلاق و اعمال دنیه شود چنانکه در باره نماز حق تعالی فرموده که: «نهی میکند از فحشا و منکر» چنانکه قبل از این مذکور شد.

۸۴۴۸

من کثر مناه قلّ رضاه.

هر که بسیار شود آرزوهای او کم شود رضای او، یعنی رضا و خشنودی او به آن چه حق تعالی نصیب و بهره او کرده، زیرا که تا آرزوهای خود نرسد راضی و خشنود نشود و غالب اینست که بهر آرزویی که برسد آرزوی دیگر کند و همچنین پس کم می شود که او راضی و خشنود گردد.

۸۴۴۹

من تبع مناه کثر عناؤه.

هر که پیروی کند آرزوهای خود را بسیار باشد تعب او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۲۹۷

۸۴۵۰

من کثر سخطه لم یعتب.

هر که بسیار باشد خشم او راضی گردانیده نشود، یعنی کسی او را از خود راضی و خشنود نمی‌تواند کرد، زیرا که هر کاری که کند که او بآن راضی شود باز باندک چیزی آزرده شود و خشمناک گردد، پس او را راضی و خشنود بعنوانی که رضا و خشنودی او را قرار می‌توان کرد، و ممکن است که معنی «لم یعتب» این باشد که گله کرده نمی‌شود، و مراد این باشد که: کسی که خشم او بسیار باشد باید که اگر کسی را آزرده کند گله از او نکند، زیرا که غالب اینست که بهمان گله کردن نیز آزرده و خشمناک می‌شود و درشتی میکند پس آن گله‌گزاری کار را بدتر کند.

۸۴۵۱

من قنع کفی مذلة الطلب.

هر که قانع شود کفایت کرده شود خواری طلب راه، یعنی کارگزاری آن از برای او بشود، یعنی رفع آن از او بشود و فارغ گردد از آن.

۸۴۵۲

من صدق یقینه لم یرتب.

هر که راست باشد یقین او قلق و اضطراب نکند، یعنی در بلاها و مصیبتها چنانکه مکرر مذکور شد.

۸۴۵۳

من أنعم علیه فشکر کم ابتلی فصبر.

هر که نعمت داده شود پس شکر کند مثل کسیست که مبتلا شود ببلای پس صبر کند، یعنی در اجر و ثواب مثل اوست.

۸۴۵۴

من رضی بالقدر استخف بالغير.

هر که راضی گردد بتقدیر خدا سبک شمارد حوادث تغییر دهنده روزگار راه،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۹۸

زیرا که هر چه بشود نزد او سهل باشد و بآن راضی شود پس فارغ باشد از اندوه و غم آنها.

۸۴۵۵

من استعان بالتعمه علی المعصية فهو الکفور.

هر که یاری بجوید بنعمت بر معصیت پس او بسیار کفران کننده است، مراد به «یاری جستن بنعمت بر معصیت» اینست که آنرا صرف کند در معصیتی، و «بودن او بسیار کفران کننده» ظاهرست چه حق نعمت اینست که شکر آن بشود و باعث زیادتی اطاعت و فرمانبرداری گردد پس هرگاه آن نشود کفران باشد و خلاف آن بعمل آید و آن نهایت کفران باشد.

۸۴۵۶

من تسخط بالمقدور حلّ به المحذور.

هر که ناراضی باشد به آن چه تقدیر شده از برای او فرود آید باو آنچه حذر کرده شود، یعنی بلائی که مردم از آن حذر کنند.

۸۴۵۷

من حسن ظنه فاز بالجنة.

هر که نیکو باشد گمان او فیروزی یابد ببهشت، مراد نیکوئی گمان بحق تعالی است و کمال امیدواری از او، چنانکه مکرر مذکور شد.

۸۴۵۸

من زاد شعبه «۱» كظته البطنة.

هر که زیاد کند سیری خود را بتعب و اندوه اندازد او را امتلاء، و مراد به «زیادکردن سیری» اینست که باندک سیری اکتفا نکند و زیاد کند بر آن تا خوب سیر شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۲۹۹

۸۴۵۹

من كظته البطنة حجبته عن الفطنة.

هر که بتعب و اندوه اندازد او را امتلاء منع کند او را از دریافت و فطنت، زیرا که امتلاء شکم باعث غلبه بخار می‌شود بر دماغ و آن مانع از فکر و دریافت می‌شود چنانکه باید «۱».

۸۴۶۰

من أطلع الله سبحانه عز نصره.

هر که فرمانبرداری کند خدای سبحانه را قوی باشد یاری خدا او را.

۸۴۶۱

من لزم القناعة زال فقره.

هر که لازم شود قناعت را زایل شود درویشی او، یا باعتبار این که محتاج نشود بمردم و این حقیقت توانگریست، و یا باعتبار این که حق تعالی او را بجزای قناعت او توانگر گرداند، چنانکه مکرر مذکور شد.

۸۴۶۲

من قلّ أكله صفي فكره.

هر که کم باشد خورش او صاف گردد فکر او.

۸۴۶۳

من اعتزل حسنت زهادته.

هر که گوشه‌گیری کند نیکو شود زهدات او، یعنی بی‌رغبتی او در دنیا چنانکه مکرر مذکور شد.

۸۴۶۴

من تورع حسنت عبادته.

هر که پرهیزگاری کند نیکو باشد عبادت او، یا باعتبار این که پرهیزگار فارغ باشد از بسیاری از شغلهای و پردازد بعبادت، و یا باعتبار این که اجر و ثواب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۰

عبادت او هر چند کم باشد زیاد باشد از عبادت کسی که مرتکب گناهان شود هر چند زیاد باشد.

۸۴۶۵

من داری الناس أمن مكرهم.

هر که مدارا کند با مردم ایمن گردد از مکر ایشان.

۸۴۶۶

من اعتزل الناس سلم من شرهم.

هر که گوشه‌گیری کند و کناره جوید از مردم سالم ماند از شر ایشان.

۸۴۶۷

من رضی بالمقدور قوی يقينه.

هر که راضی باشد بتقدیر کرده شده قوی باشد یقین او، زیرا که رضا بآن ناشی می‌شود از قوت یقین بعدل و حکمت حق تعالی و رعایت مصلحت در هر

باب.

۸۴۶۸

من زهد في الدنيا حصن دينه.

هر که بی‌رغبت گردد در دنیا نگاهدارد دین خود را یا محکم گرداند آن را.

۸۴۶۹

من ألهم العصمة أمن الزل.

هر که الهام کرده شود نگاهداری، ایمن گردد از لغزش، «الهام» بمعنی انداختن چیز است در دل کسی، و مراد اینست که هر که حق تعالی بلطف خود در دل او اندازد این را که خود را از گناهان نگاهدارد ایمن گردد از لغزش و افتادن در گناه، پس آدمی باید که سعی کند در حسن اخلاق و اعمال خود تا استحقاق و اهلیت آن لطف بهم‌رساند.

۸۴۷۰

من أمده التوفيق أحسن العمل.

هر که مدد کند او را توفیق حق تعالی نیکو کند عمل را، این هم نزدیک بمضمون فقره سابقست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۱

۸۴۷۱

من تجبر حقره «۱» الله و وضعه.

هر که تکبر کند کوچک گرداند خدا او را و پست کند.

۸۴۷۲

من تواضع عظمه الله و رفعه.

هر که فروتنی کند بزرگ گرداند او را خدا و بلند کند.

۸۴۷۳

من کثر احسانه أحبّه اخوانه.

هر که بسیار باشد احسان او دوست دارند او را برادران او.

۸۴۷۴

من حسنت کفایته أحبّه سلطانه.

هر که نیکو باشد کفایت او دوست دارد او را پادشاه او، غرض تعلیم مردم است باین که هرگاه دوستی پادشاه را خواهند باید که کفایت خدمات او را و کارگزاری آنها را نیکو کنند که آن البته سبب دوستی او می‌گردد.

۸۴۷۵

من عامل بالغی کوفی به.

هر که معامله کند بسرکشی و سربلندی جزا داده شود بآن، یعنی هر که با مردم بتکبر و سرکشی و سربلندی سلوک کند حقّ تعالی بجزای آن چنان کند که دیگری بر او مسلط شود که با او چنان سلوک کند، یا این که باید که مردم نیز هر که تواند بجزای آن با او چنین سلوک کند چنانکه وارد شده که: تکبر بر متکبر حسنه است.

۸۴۷۶

من سلّ سیف العدوان قتل به.

هر که بکشد شمشیر ستم را کشته شود بآن، یعنی همان شمشیر سبب هلاکت او شود هر چند آن بستم نباشد و بحقّ باشد، یا این که خاصیت ستم این باشد که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۲

صاحب آن عاقبت بستم هلاک شود.

۸۴۷۷

من استنصح الله حاز التوفيق.

هر که ناصح شمارد خدا را جمع کند توفیق را، مراد به «ناصح شمردن حقّ تعالی» اینست که اعتقاد آن کند که حقّ تعالی در همه اوامر و نواهی که بندگان را کرده ناصح و خالص است با ایشان و از برای صلاح حال ایشان کرده و اصلاً در آنها غشّ نکرده با ایشان، و همچنین در افعال او نسبت به هر کس غشی نیست و در باره هر کس آنچه صلاح او باشد بکند مگر این که او غشّ کند با خدا و مستحقّ این شود که با او شبیه بغشّ و مکر بعمل آید چنانکه در آیات کریمه وارد شده و قبل از این مذکور شد.

۸۴۷۸

من أطاع التّواني ضیع الحقوق.

هر که پیروی کند کسالت و کاهلی را ضایع گرداند حقوق را، غرض منع از پیروی کردن کسالت و کاهلیست و این که باعث ضایع کردن حقوق الهی و مردم می‌شود.

۸۴۷۹

من صدق الواشی أفسد الصّدیق.

هر که تصدیق کند سخن چین را فاسد کند دوست را، غرض اینست که تصدیق سخن چین نباید کرد و سخن او را قبول نباید کرد که اگر کسی قبول کند آنرا بسیارست که از دوستان حقیقی او سخنان بافترا و بهتان نقل کند و او قطع دوستی ایشان کند و چنان دوستان را از برای خود فاسد و باطل کند.

۸۴۸۰

من زهد فی الدّنيا لم تفته.

هر که بی‌رغبت باشد در دنیا فوت نشود دنیا او را، بلکه دنیا نزد هر کس که از آن گریزد بیشتر رود چنانکه در اخبار دیگر وارد شده و قبل از این نیز مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۳

۸۴۸۱

من «۱» رغب فیها أتعبتہ و أشقتہ.

هر که رغب کند در دنیا بتعب اندازد دنیا او را و بدبخت گرداند او را، یعنی بحسب آخرت یا بحسب دنیا نیز.

۸۴۸۲

من صدقت لهجته قویت حجته.

هر که راست باشد زبان او قوی باشد برهان او، یعنی حجّت و دلیلی که از برای مطلبی از مطالب خود گوید از عذرها یا غیر آنها قوی باشد و همه کس قبول کنند، یا این که حجّت او نزد خدا بر استحقاق رحمت و بخشایش قوی باشد یعنی همان راستگویی خود را حجّت از برای آن می تواند کرد و حجّت قوتی باشد از برای او.

۸۴۸۳

من أحبنا فلیعمل بعملنا و لیتجلبب الورع.

هر که دوست دارد ما را پس باید که عمل کند بعمل ما، و پیراهن کند پرهیزگاری را، بیان عمل ایشانست که دوستان ایشان نیز باید که بکنند و آن اینست که پرهیزگاری را لازم خود سازند و مانند پیراهن از خود جدا نکنند.

۸۴۸۴

من کان بیسیر الدتیا لا یقنع لم یغنه من کثیرها ما یجمع.

هر که بوده باشد چنین که باندک دنیا قناعت نکند بی نیاز نکند او را از بسیار آن آنچه جمع کند، یعنی کسی که باندک دنیا که داشته باشد قناعت نکند او بی نیاز نشود بسیار از آن نیز که جمع کند، زیرا که هرگاه قناعت نباشد هر چه جمع کند زیاده بر آن خواهد و از برای آن سعی کند و همیشه مانند محتاجان در تعب و زحمت طلب باشد پس در حقیقت همیشه درویش باشد و هرگز توانگر نگردد.

۸۴۸۵

من ارتاب بالایمان أشرك.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۴

هر که شک کند در ایمان کافر شود، مراد اینست که در ایمان یقین باید و هر که شک کند در آن یعنی احتمال خلاف آن بدهد هر چند احتمال مرجوحی باشد کافرست مانند کسی که انکار کند، و مراد به «ایمان» اسلام است نه «ایمان بمعنی أخص» مگر این که مخالف آن نیز کافر باشد چنانکه مذهب سید مرتضی است رضی الله عنه.

۸۴۸۶

من أبدی صفحته للحقّ هلك «۱».

هر که ظاهر کند صفحه روی خود را از برای حقّ هلاک شود، مراد به «حقّ» هر امر حقّ ثابتی باشد و مراد به «ظاهر کردن صفحه روی خود از برای آن» چهره شدن با آنست «۲» و معارضه کردن با آن و قیام در مقام انکار و ابطال آن، و به «هلاک شدن» افتادن در زیان و خسران یا فضیحت و رسوایی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۵

۸۴۸۷

من تفکر فی ذات الله الحد.

هر که تفکر کند در ذات خدا الحاد کند، مراد «تفکر» در کنه ذات حقّ تعالی است، زیرا که معرفت آن محالست و تفکر در آن عبث و لغوست، و «الحاد» در لغت بمعنی میل از چیزبست و شایع شده استعمال آن در میل از راه راست و از حقّ باطل، و بآن اعتبار کسی را که نعوذ بالله انکار وجود حقّ تعالی کند «ملحد» گویند، و مراد اینست که همان تفکر میل از راه راست است و رفتن براه باطل، زیرا که لغو و عبث است، یا این که سبب میل از حقّ و افتادن در باطلی می شود، مثل این که نعوذ بالله سبب اعتقاد بتجسم حقّ تعالی شود یا تشبیه او بموجودی دیگر از سایر مخلوقات، و ممکن است که سبب الحاد بمعنی انکار وجود حقّ تعالی شود چنانکه بعد از این فقره نقل خواهد شد که دلالت بر آن میکند.

۸۴۸۸

من تذکر بعد السفر استعدّ «۱».

هر که یاد کند دوری سفر را آماده شود یعنی هر که یاد کند دوری سفری را که در پیش داشته باشد آماده شود از برای آن و تهیه توشه و اسباب آن کند، پس باید که آدمی از تهیه اسباب سفر آخرت چنان سفر پر خطر دوری غافل نشود و همیشه در فکر آن باشد.

۸۴۸۹

من بحث عن عيوب النَّاس فليبدأ بنفسه.

هر که جستجو کند از عیبهای مردم پس باید که ابتدا کند بنفس خود، اول تفتیش کند از عیوب خود.

۸۴۹۰

من طلب شيئاً ناله أو بعضه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۶

هر که طلب کند چیزی را می‌رسد بآن یا بپاره از آن، غرض ترغیب در سعی و طلب است در مطالب ضروری و این که هر چند مشکل نماید ترک سعی در آن نباید کرد که هر که طلب کند چیزی را و سعی کند در آن می‌رسد بآن یا بپاره از آن، و هر یک که بشود به از آنست که بالکلیه آنرا واگذارد.

۸۴۹۱

من رضی عن نفسه كثر الساخط عليه.

هر که خشنود باشد از خود بسیار باشد خشناک بر او، زیرا که خشنودی از خود عجب و خودبینی است که خدا و خلق را از آن خشم آید.

۸۴۹۲

من بذل معروفه كثر الرَّأغب اليه.

هر که بذل کند احسان خود را بسیار شود رغبت کننده بسوی او، مراد راه نمودن جمعیت که رغبت نمودن مردم را بسوی خود خواهند باین که راه آن بذل عطاست و احسان.

۸۴۹۳

من حسن خلقه سهلت له طرقه «۱».

هر که نیکو باشد خلق او هموار باشد طرق او، یعنی راههای او یعنی راههای معاش و زندگانی او سخت و دشوار نباشد.

۸۴۹۴

من شكر المعروف فقد قضی حقّه.

هر که شکر کرده احسان را پس بتحقیق که بجا آورده حق آن را.

۸۴۹۵

من حسن كلامه كان التَّجح امامه.

هر که نیکو باشد کلام او بوده باشد فیروزی پیش روی او.

۸۴۹۶

من ساء كلامه كثر ملامه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۷

هر که بد باشد کلام او بسیار باشد ملام او، یعنی سرزنش او، زیرا که نمی‌شود که در کلام بسیار خطا بسیار نشود که هر یک سبب سرزنشی شوند با آنکه اصل پرگوئی نیز سبب سرزنش شود.

۸۴۹۷

من رغب فی السَّلامه أَلزم نفسه الاستقامه.

هر که رغبت کند در سلامت لازم سازد بر نفس خود استقامت را یعنی راست روی را.

۸۴۹۸

من استطاره الجهل فقد عصی العقل.

هر که بپرواز آورده او را جهل پس بتحقیق که نافرمانی کرده عقل را، مراد اینست که بلندپروازی کردن آدمی و مدح و تعریف خود از جهل و نادانی ناشی شود و خلاف فرمان عقلست.

۸۴۹۹

من عفی عن الجرائم فقد أخذ بجوامع الفضل.

هر که عفو کند از گناهان پس بتحقیق که فرا گیرد جمع کننده‌های افزونی مرتبه را یعنی هر که درگذرد از گناهان جمعی که نسبت باو کنند و انتقام نکشد پس بتحقیق که فرا گیرد جمع کننده‌های افزونی مرتبه را یعنی هر که درگذرد از گناهان جمعی که نسبت باو کنند و انتقام نکشد پس بتحقیق که او فرا گرفته همه مراتبی را که جمع کننده افزونی مرتبه میشوند و سبب آن باشند یعنی او در اعلی مراتب افزونی مرتبه باشد.

۸۵۰۰

من يطلب العزّ بغير حقّ يذلّ.

هر که طلب عزّت میکند بغير حقّی خوار می‌شود، غرض اینست که کسی که طلب عزّت کند از مردم باید که خود را چنان کند که مستحقّ عزّت باشد و عزّت حقّ او باشد بکسب فضیلتی مثل پرهیزگاری و اخلاق حمیده و سایر فضایل که اگر کسی چنان نباشد و طلب عزّت کند از مردم خوار کنند او را بسبب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۸

ظهور حماقت و بی‌عقلی او، و ممکن است که مراد این باشد که هر که طلب عزّت کند بغير حقّی یعنی از راه باطلی مثل اعانت حاکم ظالم یا موافقت با حاکم فاسق در فسقی از برای مصاحبت با او و مانند اینها، او عزیز نشود بلکه اگر چند روزی بحسب ظاهر عزّتی یابد عاقبت خوار و خفیف گردد.

۸۵۰۱

من يطلب الهدایة من غير أهلها يضلّ «۱».

هر که طلب میکند راهنمایی را از غیر اهل آن گمراه می‌شود، مراد اینست که امام و راهنمایی که کسی فرا گیرد بلکه استاد و معلّم نیز باید که از اهل آن باشد و اگر نه گمراه می‌شود.

۸۵۰۲

من تفكّر في آلاء الله وفقّ.

هر که تفکّر کند در نعمتهای خدا توفیق داده شود، یعنی حقّ تعالی او را توفیق راه حقّ و اطاعت و فرمانبرداری دهد.

۸۵۰۳

من تفكّر في ذات الله تزندق.

هر که تفکّر کند در ذات خدا زندیق گردد، «زندیق» کسی را گویند که انکار وجود حقّ تعالی کند که در مشهور او را «ملحد» می‌گویند و بعضی گفته‌اند که:

اصل آن «زندى» بوده که عربان تغییر داده‌اند چنانکه متعارف ایشانست و زندیق کرده‌اند و «زندى» یعنی منسوب به «زند» که آن کتابی بوده میانه مجوس منسوب به «زرادشت» و بعضی گفته‌اند که اصل آن «زن دین» بوده یعنی ضعیف دین مانند زن که دین او ضعیف می‌باشد و اینست فقره که قبل از این مذکور شد که دلالت بر این میکند که تفکّر در کنه ذات حقّ تعالی سبب الحاد بمعنی مشهور می‌شود و نسبت این فقره بآن حضرت صلوات الله و سلامه علیه هر چند معلوم نیست اما در اصل منع از آن شرعا و لغو و عبث بودن آن عقلا شبهه نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۰۹

۸۵۰۴

من أمسك عن فضول المقال شهدت بعقله الرجال.

هر که باز ایستد از زیادتیه‌های سخن گواهی دهند بعقل او مردان.

۸۵۰۵

من جالس الجهّال فليستعدّ للقليل و القال.

هر که همنشینی کند با نادانان پس باید که آماده باشد از برای قیل و قال، «قیل و قال» هر یک بمعنی سخن گفتن است و شایع شده استعمال «قیل و قال» در سخنان پوچ بی‌فائده.

۸۵۰۶

من أكثر من ذكر الموت نجا من خداع الدنيا.

هر که بسیار کند یاد مرگ را رستگاری یابد از مکر دنیا.

۸۵۰۷

من رغب في نعيم الآخرة قنع بيسير الدنيا.

هر که رغبت کند در نعمت آخرت قانع شود باندک دنیا.

۸۵۰۸

من أغبن ممّن باع البقاء بالفناء!؟

کیست غبن دارتر از آنکه بفروشد بقا را بفنا، استفهام از برای انکارست، یعنی نیست کسی غبن دارتر از آنکه بفروشد «بقاء» را یعنی باقی پاینده را که آخرت باشد به «فناء» یعنی بچیز فانی شونده زایل که دنیا باشد، و «غبن» چنانکه مکرر مذکور شد اینست که کسی بفروشد چیزی را بکمتر از قیمت آن بکمی فاحش یا بخرد بزیاد از قیمت آن بزیادتی فاحش.

۸۵۰۹

من أخسر ممّن تعوّض عن الآخرة بالتّیّاه!

کیست زیانکارتر از آنکه بعوض بگیرد از آخرت دنیا را، این هم مضمون فقره سابقست.

۸۵۱۰

من منّ بمعروفه أسقط شکره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۱۰

هر که منت بگذارد باحسان خود ساقط گرداند شکر او را، یعنی شکر او لازم نیست، زیرا که احسان با منت احسان نیست که مستحق شکر باشد.

۸۵۱۱

من أعجب بعمله أحبط أجره.

هر که بعجب آورده شود بعمل خود باطل کند مزد خود را، یعنی هر که عمل او او را بعجب و خود بینی دارد باطل کند ثواب خود را بسبب آن عجب و خودبینی.

۸۵۱۲

من جعل کلّ همّه لآخرته ظفر بالمأمول.

هر که بگرداند همه همّ خود را از برای آخرت خود فیروزی یابد بامید داشته شده، «همّ» بمعنی حزن و اندوه است و بمعنی عزم هم آمده و هر یک در اینجا مناسب است و «بامید داشته شده» یعنی به آن چه امید آن داشته باشد از آخرت.

۸۵۱۳

من أمسک عن الفضول عدّلت رأیه العقول.

هر که باز ایستد از زیادتیهها تعدیل کند رأی او را عقلها، مراد به «زیادتیهها» سخنان زیادست که ضرور نباشد گفتن آنها، و همچنین کارها که ضرور نباشد و نفعی نداشته باشد از برای آخرت، و مراد به «تعدیل عقلها رأی او را» حکم آنهاست بدرستی رأی او و صواب بودن آن.

۸۵۱۴

من أمسک لسانه أمن ندمه.

هر که نگاهدارد زبان خود را ایمن گردد از پشیمانی خود.

۸۵۱۵

من ركب الباطل زلّ قدمه.

هر که سوار شود باطل را بلغزد قدم او، «سوار شدن بر باطل» کنایه از بودن بر باطل است و عزم ترویج آن که گویا بر آن سوارست و می تازد آنرا و جولان می دهد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۱۱

و ممکن است که معنی «من ركب الباطل» این باشد که هر که تابع شود باطل را و از عقب آن رود.

۸۵۱۶

من كساه الحياء ثوبه خفی عن الناس عیبه.

هر که بپوشاند او را شرم جامه خود را پنهان ماند از مردم عیب او، زیرا که کسی که شرم داشته باشد حرفی نگوید و کاری نکند که عیب او ظاهر شود بر مردم پس اگر عیبی داشته باشد پنهان ماند آن از مردم.

۸۵۱۷

من قارن ضده كشف عیبه و عدّب قلبه.

هر که همراه باشد با دشمن خود ظاهر سازد عیب خود را و عذاب کند دل خود را، غرض منع از مصاحبت و همراه بودن با دشمنست و این که این باعث این می شود که عیب این کس بر او ظاهر شود و او شهرت دهد آن را و باعث این می شود نیز که دل این کس در عذاب و شکنجه باشد.

۸۵۱۸

من عرف بالحكمة لا حظته العيون بالوقار.

هر که شناخته شود بحکمت ملاحظه کنند او را چشمها بوقار، مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست و کردار درست است و «ملاحظه» نگاه کردن بگوشه چشم است و مراد ترغیب در حکمت است و این که کسی که بآن وصف شناخته شود مردم از راه احترام او نگاه تند باو نکنند بلکه بگوشه چشم با وقار و آرام نظر کنند بسوی او، یا این که بگوشه چشم نظر کنند باو همراه وقار و آرام او.

۸۵۱۹

من تعری عن الورع ادزع جلیب العار.

هر که برهنه شود از پرهیزگاری بیپوشد پیراهن عار را، مراد ترغیب در پرهیزگاریست و این که هر که خلعت فاخر آن را نپوشد جامه عیب و عار در بر کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۱۲

۸۵۲۰

من اشتغل بما لا یعنیه فاته ما یعنیه.

هر که مشغول گردد به آن چه مهمّ و در کار نباشد او را فوت شود از او آنچه مهمّ و در کار باشد او را، مراد منع از مشغول شدن بچیزی چند است که پر ضرور و در کار نباشد و این که مشغول شدن به آنها باعث فوت اموری می شود که ضرور و در کار باشد، زیرا که امور مهمّ از علم و عمل بسیارست و اوقات آدمی آن قدر نیست که وفا بهمه آنها بکند و زیاد آید که در غیر آنها صرف کند پس هر چه در غیر آنها صرف کند بقدر آن از امور مهمّ فوت شود از او.

۸۵۲۱

من طلب من الدتیا ما یرضیه کثر تجنیه و طال تعدیه.

هر که طلب کند از دنیا آنچه را خشنود گرداند او را بسیار شود تجنی او و دراز کشد تعدی او، «تجنی» بمعنی چیدن میوه است و ظاهر اینست که مراد در اینجا چیدن گناه باشد، و ممکن است که بمعنی انداختن خود در گناه نیز آمده باشد و آن مناسب است، و بمعنی بستن گناه بر کسی نیز آمده و در اینجا بآن معنی نیز می تواند بود باین که در باره حکام فرموده باشند که: هر که از ایشان طلب کند از دنیا آنچه را خشنود سازد او را بسیار شود تهمت زدن او مردم را بگناه از برای ظلم و تعدی او.

۸۵۲۲

من عرف عن الدتیا آتته صاغرة.

هر که برگردد از دنیا و بی رغبت باشد در آن بیاید دنیا او را خوار، چنانکه مکرر مذکور شد.

۸۵۲۳

من رزق الدین فقد رزق خیر الدتیا و الآخرة.

هر که روزی داده شده دینداری پس بتحقیق که روزی داده شده خیر دنیا و آخرت.

۸۵۲۴

من أخطأه سهم المنیة فیده الهمم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۱۳

هر که خطا کند از او تیر مرگ در بند اندازد او را پیری، مراد اینست که عاقبت دنیا سالم نتواند ماند اگر بالفرض تیر مرگ خطا کند و درگذرد از کسی پیری او را در بند کند و گرفتار آن گردد بعنوانی که هیچ کار نتواند کرد مانند کسی که در بند باشد و مرگ رهائی باشد از آن پس از آن گریزان نباید بود، بلکه تدارک و تهیه آن باید کرد که بعد از آن در راحت بود.

۸۵۲۵

من قبل عطاءک فقد أعانک علی الکرّم.

هر که قبول کند عطای ترا پس بتحقیق که یاری کرده ترا بر کرم، یعنی این قبول او حقیقت که بر تو دارد زیرا که یاری تو کرده بر کریم گشتن تو.

۸۵۲۶

من رقی درجات الهمم عظمته الامم.

هر که بالا رود مراتب بلند همتها و عزمها را بزرگ شمارند او را امتها یعنی طوایف مردم، غرض ترغیب در همت و عزم بلندست و این که باعث تعظیم همه اصناف مردم می شود صاحب آنرا.

۸۵۲۷

من سامح نفسه فیما تحبّ طال شقاؤها فیما لا تحبّ.

هر که مساهله کند با نفس خود در آنچه دوست می‌دارد نفس او، دراز کشد بدبختی نفس او در آنچه دشمن می‌دارد، مراد منع از سهل انگاری کردن با نفس است و تنگ گرفتن بر آن در آنچه دوست می‌دارد از هواها و هوسها، و این که آن باعث درازی بدبختی می‌شود در آنچه دوست نمی‌دارد که جهنم باشد.

۸۵۲۸

من شغل نفسه بما لا یجب ضیع من أمره ما یجب.

هر که مشغول سازد نفس خود را به آن چه لازم نباشد ضایع کند از کار خود آنچه لازم باشد، مراد به «آنچه لازم نباشد» آنست که ضرور نباشد در دنیا و نفعی نداشته باشد در آخرت، و به «آنچه لازم باشد» آنست که ضرور باشد در دنیا یا نفعی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۵، ص: ۳۱۴

داشته باشد در آخرت هر چند واجب شرعی نباشد، چه هر چه نفعی داشته باشد در آخرت چون نفع آن عظیم است آن در نظر صاحبان همّت بلند لازم و در کارست هر چند واجب شرعی نباشد، و غرض چنانکه قبل از این مذکور شد اینست که اوقات آدمی وفا نمی‌کند بپرداختن به آن چه در کار باشد و غیر آن نیز، پس هرگاه بپردازد به آن چه در کار نباشد ناچار بعضی از آنچه در کار باشد از او فوت شود.

۸۵۲۹

من قام بشرائط العبودیة أهل للعتق.

هر که ایستادگی کند بشرایط بندگی اهل گردانیده می‌شود از برای آزادی یعنی سزاوار و مستحق آن می‌گردد، و مراد بندگی حقّ تعالی است و آزادی از عذاب و عقاب او.

۸۵۳۰

من قصر عن أحكام الحرّیة أعید الی الرّق.

هر که کوتاهی کند از احکام آزادی بر گردانیده شود ببندگی، مراد به «احکام آزادی» احکامیست که سبب آزادی می‌شود در آخرت یا احکامی که مردان آزاده آنها را بجا می‌آورند، و بر هر تقدیر مراد شرایط و لوازم بندگی حقّ تعالی است و اطاعت اوامر و نواهی او، و ممکن است که «احکام» بکسر همزه خوانده شود بمعنی محکم کردن و ترجمه این باشد که: هر که کوتاهی کند از محکم کردن آزادی خود و حاصل این نیز همانست، و «بر گردانیده می‌شود ببندگی» یعنی برمیگردد در آخرت نیز ببندگی و آزاد نگردد بلکه گرفتار عذاب و عقاب شود بخلاف آنان که در دنیا شرایط بندگی بجا آورده باشند که دیگر در آخرت آزاد باشند و دیگر تبعی و زحمتی از برای ایشان نباشد، و ممکن است که مراد این باشد که هر که از آزادگان که حقّ تعالی ایشان را در دنیا آزاد کرده و غلّ بندگی از ایشان برداشته و بر سر خود رها کرده در امنیت و وسعت و فراخی، هرگاه کوتاهی کنند در لوازم آزادی که شکر آن نعمتها باشد باطاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی، و سلوک نیکو با مردم و بذل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۵، ص: ۳۱۵

و احسان بایشان، بر گردانیده شود در آخرت ببندگی، و در آنجا بعد از آزادی در دنیا بنده و گرفتار گردد، یا بر گردد در دنیا ببندگی و گرفتار گردد بتنگی و خوف و بلاها.

۸۵۳۱

من أصبح یشکو مصیبة نزلت به فانما یشکو ربه.

هر که داخل صباح شود چنین که شکوه کند یا بگردد چنین که شکوه کند مصیبتی را که فرود آمده باشد باو پس بدرستی که او شکوه نکند مگر پروردگار خود را.

۸۵۳۲

من أفنی عمره فی غیر ما ینجیه فقد أضاع مطلبه.

هر که فانی کند عمر خود را در غیر آنچه رستگاری دهد او را پس بتحقیق که ضایع کرده مطلب خود را، یعنی مطلب صحیح و درست چیز است که سبب رستگاری گردد پس هر که مطلب خود را غیر آن کرده پس مطلب خود را ضایع و تباہ کرده.

۸۵۳۳

من اکتسب مالا من غیر حلّه أضّر بأخرته.

هر که کسب کند مالی را از غیر راه حلالی آن، ضرر رساند بآخرت خود.

۸۵۳۴

من تأیّد فی الامور ظفر بیغیته.

هر که تأیید یابد در کارها فیروزی یابد بمطلب خود، مراد تأیید یافتن از جانب حقّ تعالی است یعنی هر که از جانب حقّ تعالی قوت یابد فیروزی یابد بمطلب خود، پس آدمی در هر کار باید که متوسل شود بدرگاه او و طلب تأیید او کند تا فیروزی یابد بمطلب.

۸۵۳۵

من سما الی الریاسة صبر علی مضض السیاسة.

هر که بلند شود بمرتبه ریاست صبر کند بر درد سیاست، «سیاست رعیت» چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی أمر و نهی ایشان باصلاح احوال ایشان، و مراد اینست که هر که بلند شود بمرتبه ریاست و سرکردگی، باید که صبر کند بر تعب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۱۶

و زحمت سیاست، و رنج آن را بر خود گذارد.

۸۵۳۶

من قصر عن السیاسة صغر عن الریاسة.

هر که کوتاه باشد از سیاست کوچک باشد از ریاست، یعنی هر که کوتاهی کند در امر و نهی رعیت و اصلاح احوال ایشان باین که از او نیاید یا کاهلی کند و نکند مرتبه او کوچکست، و اهلیت سرکردگی و قابلیت ریاست ندارد.

۸۵۳۷

من اجترأ «۱» علی السلطان فقد تعرّض للهوان.

هر که جرأت کند بر پادشاه پس بتحقیق که متعرّض خواری گردیده، مراد منع از جرأت کردن بر پادشاه است بگفتن حرفی یا کردن کاری که ملایم طبع او نباشد و او را از آن خوش نیاید و این که آن خود را در معرض خواری در آوردنست.

۸۵۳۸

من سأل ما لا يستحقّ قوبل بالحرمان.

هر که سؤال کند چیزی را که مستحقّ آن نباشد برابر کرده شود بمحرومی، مراد تعلیم مردم است باین که هر که سؤالی کند از درگاه حقّ تعالی یا از کسی، باید که سؤال چیزی باشد که استحقاق و اهلیت آنرا داشته باشد و اگر نه در برابر آن سؤال و بازاء آن محرومی خواهد بود و ثمره دیگر نخواهد داشت.

۸۵۳۹

من داری أصداده أمن المحارب.

هر که مدارا کند با دشمنان خود ایمن گردد از «محارب» یعنی جنگها، یا جنگ کننده‌ها.

۸۵۴۰

من فکّر فی العواقب أمن المعاطب.

هر که فکر کند در عاقبتها ایمن گردد از «معاطب» یعنی هلاکتها یا جایگاههای هلاکت.

۸۵۴۱

من أهمل العمل بطاعة الله ظلم نفسه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۱۷

هر که اهمال کند در عمل کردن بفرمانبرداری خدا ستم کند نفس خود را.

۸۵۴۲

من كشف ضره للناس عدّ ب نفسه.

هر که ظاهر کند بدی حال خود را از برای مردم عذاب فرماید نفس خود را، مراد منع از اظهار کردن بدی حال خودست باعتبار تنگی و پریشانی یا غیر آن بمردم و تحریص در متوسل شدن در رفع آن بدرگاه حقّ تعالی زیرا که اظهار آن بمردم عذاب فرمودن نفس خودست بخوار و سبک گردانیدن آن و شماتت فرمودن دشمنان که هر یک از آنها عذابیبست گران.

۸۵۴۳

من ركب الأهوال اكتسب الأموال.

هر که سوار شود أهوال را کسب کند أهوال را، مراد اینست که کسب أهوال بی ارتکاب أهوال دنیا و آخرت نمی‌شود، پس هر که آنها را برابر خود نتواند گذاشت اراده کسب مال نکند «۱».

۸۵۴۴

من أكمل الافضال بذل التوال قبل السؤل.

هر که کامل کند احسان را بذل کند عطا را پیش از سؤال.

۸۵۴۵

من کتم الأطباء مرضه خان بدنه.

هر که پنهان کند از طبیبان بیماری خود را خیانت کند بدن خود را، غرض ترغیب در استعلاج و رجوع باطبّاست در بیماریها.

۸۵۴۶

من عود نفسه المرء صار دیدنه.

هر که عادت بفرماید نفس خود را بجدال، می‌گردد آن عادت او، مراد به

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۱۸

«جدال» مکابره کردن در بحثها و گفتگوهاست و زور گفتن و قبول نکردن مقدمات حقّه، یا «جدل» بمعنی اصطلاحی یعنی بنا گذاشتن دلیل بر مقدمات مشهوره میانه مردم یا مسلمه نزد خصم هر چند حقیقت آنها ظاهر نباشد، و بنا بر اول مراد اینست که در بحثها مکابره نباید کرد و سخنان حقّ را قبول باید کرد و بزور منع نباید کرد که اگر کسی خود را بر جدل دارد و دانسته مکرّر جدل کند از برای اغراضی مثل ننگ داشتن از غلبه خصم یا وانمودن غلبه خود بر او بمردم و مانند اینها، این معنی طبیعی او می‌شود که در اکثر مقدمات حقّه مکابره کند و نداند که مکابره و زورست بلکه آنرا حقّ داند و بنا بر معنی دویم نیز مراد اینست که در اثبات مطالب خود را باید ببرهان عادت فرمود و بمقدمات جدلیّه اکتفا ننمود که اگر کسی عادت فرماید خود را باکتفای به آنها هر چند در مطالبی باشد که علم به آنها ضرور نباشد و ظنّ کافی باشد این معنی عادت او می‌شود و چنین می‌شود که غافل شود در مطالبی که علم باید، نیز بجدل اکتفا کند و از پی برهان نرود، یا این که عادت او می‌شود و مقدمات جدلیّه در نظر او برهانی می‌گردد و بمجرّد شهرت آنها یا اعتقاد خصم آنها را جزم بحقیقت آنها میکند و آنها را برهانی میدانند و بنای مطالبی که در آنها برهان باید بر آنها می‌گذارد.

۸۵۴۷

من أسدی معروفاً الی غیر أهله ظلم معروفه.

هر که احسان کند احسانی را بغیر اهل آن، ستم کند باحسان خود، مراد ترغیب در اینست که احسان را باهل آن باید کرد و بکسی که اهل آن نباشد نباید کرد.

۸۵۴۸

من وثق بغرور الدنیا أمن مخوفه.

هر که اعتماد کند بر فریب دنیا ایمن گردد از مخوف خود، یعنی فریب دنیا چیز نیست که باید از آن خوف داشت پس کسی که اعتماد کند بر آن خود را ایمن داشته از آنچه در واقع باید که خوف از آن داشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۱۹

۸۵۴۹

من أعطی فی غیر الحقوق قصر عن الحقوق.

هر که عطا کند در غیر حقّها کوتاهی کند از حقّها، مراد منع از بذل مال است در مصارفی که سزاوار نباشد مثل عطای بغیر اهل آن و این که آن باعث این می‌شود که در مصارفی که سزاوار باشد کوتاهی کند زیرا که کسی را میسر نیست که با وجود این که در غیر مصرف عطا کند در مصارف آن نیز چنانکه باید تواند عطا کرد، و دیگر این که هر چه در آنها صرف کند می‌تواند که در مصارفی که سزاوار باشد صرف کند پس اگر در اینها صرف نکند و در آنها صرف کند کوتاهی باشد از او در اینها.

۸۵۵۰

من لم یتعاهد مواده فقد ضیع الصّدیق.

هر که باز نرسد یعنی تفقّد و جستجو نکند دوست خود را پس بتحقیق که ضایع کند دوست خود را، یعنی باعث این شود که او ترک دوستی کند و از دوستان او کم شود، یا این که ضایع کند حقّ دوست خود را زیرا که حقّ دوست اینست که تفقّد او بشود.

۸۵۵۱

من کثر غضبه لم یعرف رضاه.

هر که بسیار باشد خشم او شناخته نمی‌شود رضای او، یعنی اگر گاهی از کسی راضی و خشنود گردد شناخته نمی‌شود این معنی از او، یعنی اعتمادی بر رضا و خشنودی او نیست، زیرا که چون عادت او خشم و غضب است دور نیست از او که با وجود این رضا و خشنودی که در حال دارد لحظه دیگر

باندک سببی خشمناک گردد، پس کسی که خواهد که اعتماد بر او کنند باید که رضا و خشنودی و همچنین امثال آنرا ملکه خود گرداند تا مردم بر او اعتماد کنند چنانکه گذشت.

۸۵۵۲

من وادک لأمر ولی عند انقضائه.

هر که دوستی کند با تو از برای کاری پشت بگرداند نزد انجام رسیدن آن، غرض اینست که اعتماد بر چنین دوستی نیست دوستی که اعتماد بر آن باشد اینست که از برای کاری و مطلبی نباشد.

۸۵۵۳

من و اخذ نفسه صان قدره و حمد عواقب أمره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۰

هر که مؤاخذه کند نفس خود را حفظ کند قدر خود را و ستوده شود عاقبت‌های کارهای او، «مؤاخذه» بمعنی گرفتن کسیست بر گناهی و بازخواست کردن از او، و بعضی از اهل لغت گفته‌اند که «آخذ» باید گفت نه «و اخذ»، و اگر نسبت این فقره مبارکه بآن حضرت صلوات الله و سلامه علیه صحیح باشد فساد قول او ظاهر می‌شود.

۸۵۵۴

من أهمل نفسه أفسد أمره.

هر که واگذارد نفس خود را تباه کند کار خود را.

۸۵۵۵

من أظهر فقره أذلّ قدره.

هر که ظاهر کند درویشی و بی‌چیزی خود را خوار گرداند قدر خود را.

۸۵۵۶

من قلّ عقله كثر هزله.

هر که کم باشد عقل او بسیار باشد هزل او، یعنی بازی او.

۸۵۵۷

من قنع بقسم الله استغنى عن الخلق.

هر که قانع شود بنصیب خدا بی‌نیاز گردد از خلق، «بنصیب خدا» یعنی نصیب و بهره که خدا از برای او تقدیر کرده، و ممکن است که «قسم» بفتح قاف خوانده شود و ترجمه این باشد که: هر که قانع شود بقسمت کردن خدا «۱».

۸۵۵۸

من اعتزّ بغير الحقّ أدلّه الله بالحقّ.

هر که عزیز گردد بغير حقّ یعنی از راه غیر حقّی، خوار گرداند او را خدا بحقّ یعنی بوجه حقّی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۱

۸۵۵۹

من اكتسب حراما احتقّب أثاما.

هر که کسب کند حرامی را ذخیره کند عقوبتی را، و ممکن است که «اثاما» بفتح همزه خوانده نشود بلکه «آثاما» بصیغه جمع خوانده شود و ترجمه این باشد که: ذخیره کند گناهی را، و مراد گناه کسب آن باشد و گناه نگاهداشتن آن و پس ندادن بصاحب آن که پیوسته از برای او باشد یا گناه بردن صاحب آن و حقّ وارث او بعد از او، و همچنین تا قیامت، پس هر یک از ایشان را در قیامت مطالبه حقّ خود از او باشد چنانکه بعضی از علما گفته‌اند.

۸۵۶۰

من اتّخذ الحقّ لجاما اتّخذہ الناس اماما.

هر که فرا گیرد حقّ را لجامی فرا گیرند مردم او را امامی، یعنی هر که حق را لجام خود گرداند یعنی چنان که لجام مانع اسب می‌شود از سرکشی و طغیان او، رعایت حقّ را مانع خود گرداند از جور و میل در حکم، و در هر حکمی که کند رعایت حقّ کند و بسبب آن از راه بدر نرود مردم اطاعت او کنند و فراگیرند او را امام و پیشوای خود.

۸۵۶۱

من كثر فکرة فی المعاصی دعتہ الیها.

هر که بسیار باشد فکر او در گناهان بخوانند گناهان او را بسوی خود، مراد اینست که آدمی باید که پر در فکر و خیال منکرات نباشد و خود را مشغول سازد از آن که پر در فکر و خیال آنها بودن باعث میل و رغبت به آنها می شود و بسیار می شود که بحدی رسد که مرتکب آنها گردد.
۸۵۶۲

من ترفّق فی الامور أدرك أربه منها.

هر که نرمی کند در کارها دریابد حاجت خود را از آنها، مراد ترغیب در نرمی و همواری است در معاملات با مردم و سخت نگرفتن در آنها، و این که هر که چنین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۲

کند بحاجت خود برسد بخلاف کسی که سختگیری کند که غالب اینست که بحاجت خود نرسد.

۸۵۶۳

من قعد عن طلب الدنيا قامت اليه.

هر که بنشیند از طلب دنیا برخیزد دنیا بسوی او، یعنی برخیزد و بسوی او آید چنانکه این مضمون مکرر مذکور شد و بتجربه مشاهده می شود.
۸۵۶۴

من کثر فکره فی اللذات غلبت علیه.

هر که بسیار باشد فکر او در لذتها غالب شوند لذتها بر او، یعنی پر در فکر و خیال لذتها نباید بود و خود را مشغول باید ساخت از آن، زیرا که پر در فکر و خیال آنها بودن باعث این می شود که آنها غلبه کنند بر این کس، و ترک آنها نتواند کرد، و این همان مضمون «من کثر فکره فی المعاصی دعته الیها» است که دو فقره قبل از این مذکور شد.

۸۵۶۵

من شکرک من غیر صنیعه فلا تأمن ذمه من غیر قطیعه.

هر که شکر کند ترا بی احسانی پس ایمن مباش از مذمت کردن او بی بردنی، مراد اینست که فریب چنین شگری نباید خورد و بسبب آن اعتماد بر صاحب آن نباید کرد، کسی که شکر تو کند بی این که احسانی باو کرده باشی یا هرزه در است «۱» و یا شکر او برای غرضی باشد و بر هر تقدیر هیچ دور نیست که گاهی مذمت تو نیز کند بی این که ضرر و زیانی از تو باو رسیده باشد از راه هرزه درایی یا از برای غرضی دیگر، شگری که اعتمادی بر آن باشد شکرست که کسی ترا کند بازای احسانی که باو کرده باشی.

۸۵۶۶

من أمرک باصلاح نفسک فهو أحقّ من تطیعه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۳

هر که امر کند ترا باصلاح نفس خود پس او سزاوارتر کسیست که اطاعت کنی تو او را.

۸۵۶۷

من کفر حسن الصنیعه استوجب قبح القطیعه.

هر که کفران کند نیکویی احسان را سزاوار گردد زشتی بریدن راه، مراد اینست که بریدن از خویشان و برادران مؤمن اگر چه زشت و قبیح است اما کسی که کفران نیکویی احسان کند مستحقّ و سزاوار آن قبح و زشتی بریدن از او باشد.

۸۵۶۸

من صبر علی مرّ الأذى أبان عن صدق التّقوی.

هر که صبر کند بر آزار تلخ و مکروه ظاهر کند راستی پرهیزگاری راه، مراد صبر بر آزارها و مکروهاتست که از جانب حقّ تعالی باشد مثل بیماریها و فوت فرزند و مانند آن و جزع نکردن در آنها، یا صبر بر آزارها که از مردم باو رسد و انتقام نکشیدن از ایشان.

۸۵۶۹

من استهدی الغاوی عمی عن نهج الهدی.

هر که راهنمایی جوید از گمراه کور گردد از راه واضح راه راست، مراد اینست که راهنمایی که کسی فرا گیرد مثل امام و استاد باید که بر راه حقّ باشد و در این باب اهتمام تمام باید کرد که اگر گمراه باشد او نیز کور گردد از راه حقّ و با وضوح آن نبیند آنرا.

۸۵۷۰

من عتب علی الذّهر طال معتبه.

هر که ملامت کند روزگار را دراز کشد ملامت او، یعنی روزگار مستحقّ سرزنش و ملامت بسیارست هر که ملامت آن کند طول کشد ملامت او.

۸۵۷۱

من تعدی الحق ضاق مذهبه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۴

هر که در گذرد از حق تنگ باشد راهی که رود یعنی راه واسع در هر باب راه حق است که هیچ زیان و خسروانی ندارد و هر که از آن تجاوز کند بهر راهی که رود تنگ باشد یعنی کار بر او تنگ شود و در هلاکت و زیان و خسروان افتد.

۸۵۷۲

من أحبّ الذکر الجمیل فلیبذل ماله.

هر که دوست دارد ذکر جمیل را پس عطا کند مال خود را، مراد به «ذکر جمیل» اینست که مردم او را بنیکوئی یاد کنند.

۸۵۷۳

من رغب فیما عند الله بلغ آماله.

هر که رغبت کند در آنچه نزد خداست برسد بامیدهای خود.

۸۵۷۴

من تکرّر سؤاله للناس ضجروه «۱».

هر که مکرّر شود سؤال او از مردم ملول گردند از او.

۸۵۷۵

من طلب ما فی أیدی الناس حقّروه «۲».

هر که طلب کند آنچه را در دستهای مردم است سبک شمارند او را.

۸۵۷۶

من جمع المال لینفع به الناس أطاعوه، و من جمع لنفسه أضاعوه.

هر که جمع کند مال را برای این که نفع برساند بآن مردم را اطاعت کنند او را، و هر که جمع کند از برای نفس خود ضایع کنند او را، یعنی واگذارند و فرمان او نبرند یا هلاک گردانند.

۸۵۷۷

من فکّر أبصر العواقب.

هر که فکر کند بینا گردد عاقبتها را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۵

۸۵۷۸

من لهی «۱» عن الدتیا هانت علیه المصائب.

هر که ترک کند دنیا را سهل گردد بر او مصیبتها.

۸۵۷۹

من سأل فوق قدره استحقّ الحرمان.

هر که سؤال کند بالاتر از قدر خود را مستحقّ گردد محرومی را، مراد منع از طلب و سؤال کسیست چیزی را که زیاد از قدر او باشد و این که او سزاوار و مستحقّ محرومی است، و محروم گردانیدن او بد نیست.

۸۵۸۰

من انتصر بأعداء الله استحقّ الخذلان.

هر که یاری جوید بدشمنان خدا مستحقّ گردد خذلان را، یعنی سزاوار این گردد که خدا و دوستان او ترک یاری او کنند.

۸۵۸۱

من خشنت عریکته أقفرت حاشيته.

هر که درشت باشد خوی او خالی گردد کنار او، یعنی مردم از دور و کنار او رم کنند و تنها ماند.

۸۵۸۲

من استقصی علی صدیقه انقطعت مودّته.

هر که خرده‌گیری کند بر دوست خود بریده شود دوستی او، غرض اینست که با دوست قدری مسامحه و مساهله ضرورست در تقصیرات و گناهای که نسبت باین کس کند یا مطالباتی که از او باشد که اگر خرده‌گیری شود با او در هر باب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۶

دوستی او بریده می‌شود و ظاهرست که دوستان خود را کم کردن عقلا و شرعا مذموم است و اگر کسی با هر دوستی چنان سلوک کند بی‌دوست و یار و مددکار ماند.

۸۵۸۳

من تلن حاشيته يستدم من قومه المحبّة.

هر که نرم باشد کنار او پاینده دارد از قوم خود دوستی را، «نرمی کنار و جانب» کنایه از خوش‌خوئی است چه خوش‌خو چون مردم بجانب او روند و دور و کنار او را فرو گیرند گویا جانب و کنار او نرم است و باسانی به آنجا می‌توان رفت بخلاف «بدخو» که مردم از جانب و کنار او رم کنند، پس گویا جانب و کنار او درشت است که باسانی به آنجا نمی‌توان رفت، و غرض ترغیب در خوش‌خوئی و مهربانی با مردم است و این که این باعث می‌شود که دوستی قوم او با او پاینده و مستدام ماند.

۸۵۸۴

من أطرح «۱» الحقد استراح قلبه و لبّه.

هر که بیندازد کینه را راحت یابد دل او و عقل او، مراد ترغیب در بیرون کردن کینه است از دل، و این که باعث راحت یافتن دل و عقل می‌شود چه دل فارغ می‌شود از سوزش و التهاب و قلق و اضطراب که با کینه باشد و عقل فارغ می‌شود از اندیشه چاره و تدبیر از برای شفای آن.

۸۵۸۵

من استقصی علی نفسه أمن استقصاء غيره عليه.

هر که خرده‌گیری «۲» کند بر نفس خود ایمن گردد از خرده‌گیری کردن غیر بر او، زیرا که کسی که خرده‌گیری کند با خود و بنهایت رساند بازخواست نفس خود را، دیگر گناهی از برای او باقی نماند که دیگری خرده‌گیری کند بر او و بازخواست آن کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۷

۸۵۸۶

من لم یأس علی الماضي و لم یفرح بالآتی فقد أخذ الزهد بطرفیه.

هر که اندوهناک نشود بر گذشته و شادمان نگردد به آینده پس بتحقیق که فرا گرفته «زهد» را بدو طرف آن، یعنی کمال «زهد» و بی‌رغبتی در دنیا و تمام آن اینست که آدمی اندوهناک نگردد بر آنچه از دنیا بگذرد از او و نرسد باو، و شادمان نگردد به آن چه از دنیا بیاید بجانب او و رو کند باو.

۸۵۸۷

من شکر من أنعم علیه فقد كافاه.

هر که شکر کند کسی را که انعام کند بر او پس بتحقیق که جزای آن دهد، یعنی همان شکر کفایست در جزای انعام او.

۸۵۸۸

من قابل الاحسان بأفضل منه فقد جازاه.

هر که در برابر اندازد احسان را بافزونتر از آن پس بتحقیق که جزای آن داده، مراد اینست که جزای احسان اینست که در برابر آن احسانی افزونتر از آن بکند تا این که افزونی آن در برابر این افتد که او ابتدا کرده بآن، و ممکن است که این در باره کسی باشد که خواهد تلافی باحسان بکند و اگر نه شکر کفایست در جزای احسان چنانکه در فقره سابق مذکور شد، و ممکن است که احسان افزونتر شامل شکر نیز باشد، یا مراد بآن همان شکر باشد بقریه فقره سابق.

۸۵۸۹

من تسرع الی الشهوات تسرع الیه الآفات.

هر که شتاب کند بسوی شهوتها شتاب کند بسوی او آفتها.

۸۵۹۰

من ترقّب الموت سارع الی الخیرات.

هر که انتظار کشد مرگ را شتاب کند بسوی خیرات، یعنی کسی که در فکر مرگ باشد و انتظار آن کشد شتاب کند در خیرات، از ترس این که مبادا مرگ دیگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۸

فرصت آن ندهد، کسی که شتاب نکند غافل است از مرگ و در فکر آن نباشد.

۸۵۹۱

من اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات.

هر که مشتاق باشد بسوی بهشت فراموش کند شهوتها را.

۸۵۹۲

من أشفق من النار اجتنب المحرمات.

هر که بترسد از جهنم اجتناب کند از حرامها.

۸۵۹۳

من أحب الدار الباقية لهي «۱» عن اللذات.

هر که دوست دارد سرای باقی را فراموش کند لذتها را و ترک کند یاد آنها را.

۸۵۹۴

من أشعر قلبه التقوى فاز عمله.

هر که شعار دل خود گرداند پرهیزگاری را فیروزی یابد عمل او، یعنی فیروزی یابد بقبول و مقبول گردد، و «شعار» چنانکه مکرر مذکور شد جامه‌ایست که ملاصق بدن و موی آن باشد و «شعار گردانیدن پرهیزگاری از برای دل» اینست که آنرا لازم دل خود سازد و از آن جدا نسازد مانند آن جامه.

۸۵۹۵

من ساء خلقه مله أهله.

هر که بد باشد خوی او ملول گردند از او اهل او.

۸۵۹۶

من استطال على الناس بقدرته سلب القدرة.

هر که سربلندی کند بر مردم بسبب توانائی که داشته باشد زایل کرده شود از او توانائی.

۸۵۹۷

من عفا خفا وزره، و عظم عند الله قدره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۲۹

هر که باز ایستد از گناهان سبک شود وزر او و عظیم گردد نزد خدا قدر او، «وزر» بکسر واو و سکون زای با نقطه بمعنی گناه است و گرانی، و در اینجا معنی دویم مناسب ترست، یعنی سبک شود پشت او از گرانی که بسبب گناهان حاصل شود.

۸۵۹۸

من جرى في ميدان أملة عشر «۱» بأجله.

هر که روان گردد در میدان امید خود برو در افتد بأجل خود، یعنی هر که امیدهای او برآید و روان گردد در میدان آنها زود برو در افتد بمرگ چنانکه بتجربه رسیده و قبل از این نیز مذکور شد، و ممکن است مراد این باشد که هر که روان شود در میدان امیدهای خود سعی کند از برای آنها یک بار برو در افتد بمرگ در هلاکت و زیان و خسران اخروی.

۸۵۹۹

من سعی لدار اقامته خلص عمله و كثر وجله.

هر که سعی کند از برای سرای اقامت خود خالص گردد عمل او و بسیار باشد وجل او، یعنی خوف و ترس او از حق تعالی.

۸۶۰۰

من كثر نعم الله عليه كثر حوائج الناس اليه.

هر که بسیار شود نعمتهای خدا بر او بسیار شود حاجتهای مردم بسوی او، غرض اینست که هر که آنرا خواهد باید که این را بر خود گذارد و از این ملول و دلتنگ نشود و سعی کند در بر آوردن آنها.

۸۶۰۱

من زاد علمه على عقله كان وبالا عليه.

هر که زیاد باشد علم او بر عقل او بوده باشد و بالی بر او، مراد عقل عملی است که بدارد او را بر عمل بعلم خود، و چون گناهی که کسی ندانسته بکند اگر معفو نباشد یقین سبک ترست از آن هرگاه دانسته بکند، چنانکه مکرر مذکور شد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۰

پس علمی که عمل بآن نشود وبالیست برای صاحب خود.

۸۶۰۲

من کثر حرصه کثر شقاؤه.

هر که بسیار باشد حرص او بسیار باشد بدبختی او.

۸۶۰۳

من کثر مناه کثر عناؤه.

هر که بسیار باشد آرزوهای او بسیار باشد تعب و رنج او.

۸۶۰۴

من صور الموت بین عینیه هان أمر الدنیا علیه.

هر که مصور سازد مرگ را میانه دو چشم خود خوار گردد یا سهل گردد کار دنیا بر او.

۸۶۰۵

من کرم دینه عنده هانت الدنیا علیه.

هر که گرامی باشد دین او نزد او خوار گردد یا سهل گردد دنیا بر او، زیرا که کسی که دین خود را گرامی دارد حرص بر دنیا و امیدها و آرزوها که ضرر بدین او داشته باشد نخواهد داشت و هرگاه آنها نباشد ظاهرست که دنیا خوار یا سهل می‌گردد.

۸۶۰۶

من ظلم نفسه کان لغيره أظلم.

هر که ستم کند نفس خود را بوده باشد از برای غیر خود ستم کننده‌تر، اشاره است باین که امام و پیشوائی که حق تعالی از برای مردم نصب کند باید که معصوم باشد از گناه که ستم بر خودست، زیرا که کسی که ستم بر خود کند بوده باشد از برای غیر خود ستم کننده‌تر، پس چگونه حق تعالی او را امام و پیشوای خلق گرداند و زمام اختیار همه مردم را بکف کفایت او گذارد.

۸۶۰۷

من اشتغل بغير المهمّ ضیع الأهمّ.

هر که مشغول گردد بغير آنچه مهمّ و ضرور باشد ضایع کند آنچه را مهمّ‌تر و ضرورتر باشد، زیرا که اوقات آدمی وفا بپرداختن بهر دو نکند، پس بقدر آنچه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۱

در غیر مهمّات صرف کند مهمّات از او ضایع گردد که مهمّ‌تر و ضرورتر باشند از آنچه او مشغول بآن شده.

۸۶۰۸

من أسرف فی طلب الدنیا مات فقیرا.

هر که اسراف و تجاوز از حدّ کند در طلب دنیا بمیرد فقیر، یعنی تهیدست از توشه آخرت و ذخیره از برای آن.

۸۶۰۹

من کان عند نفسه عظیما کان عند الله حقیرا.

هر که بوده باشد نزد نفس خود بزرگ بوده باشد نزد خدا کوچک، غرض اینست که هر که خواهد که نزد خدا عظیم و بزرگ باشد، باید که خود را حقیر و کوچک داند و فروتنی کند در درگاه حق تعالی و با خلق نیز که اگر کسی خود را عظیم و بزرگ داند و سربلندی کند نزد حق تعالی کوچک و حقیر گردد چنانکه مکرر مذکور شد.

۸۶۱۰

من احتجت الیه هنت علیه.

هر که محتاج باشی بسوی او خوار گردی بر او، مراد ترغیب در اینست که کسی خود را محتاج بدیگری نکند و حاجتی از او نخواهد، زیرا که از هر که حاجتی بخواهد نزد او خوار و ذلیل گردد.

۸۶۱۱

من صبر علی طاعة الله عوضه الله سبحانه خیرا ممّا صبر علیه.

هر که صبر کند بر طاعت خدا عوض دهد خدای سبحانه او را بهتر از آنچه صبر کرده بر آن، یعنی هر که خواهش چیزی داشته باشد از محرمات و ترک کند آن را از برای اطاعت حق تعالی و صبر کند بر تعب ترک آن عوض دهد حق تعالی او را در دنیا یا آخرت یا هر دو بهتر از آن که صبر کرده بر ترک آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۲

۸۶۱۲

من کتم مکنون دانه عجز طبیبه عن شفائه.

هر که پنهان دارد درد نهانی خود را عاجز گردد طبیب او از شفای او، مراد اینست که کسی را که درد نهانی باشد و از اظهار آن شرم کند باید که اظهار کند و شرم نکند و اگر نه طبیب عاجز گردد، و مجرد این که بعضی از لوازم و آثار آنرا از برای او بگوید کافی نیست گاه هست که دردهای مختلف که دواهای ایشان مختلف باشد در بعضی لوازم و آثار شریک باشند، پس باید که خصوص درد و کوفت را بطیب اظهار کرد تا در معالجه آن عاجز نگردد.

۸۶۱۳

من رفع بلا کفایه وضع بلا جنایه.

هر که بلند کرده شود بی کفایتی پست کرده شود بی جنایتی، مراد اینست که کسی که خواهد که نزد پادشاهان یا غیر ایشان از بزرگان بلند مرتبه گردد و دولت او را استقراری باشد باید که از راه حسن کفایت و کارگزاری مهمات و نیکوئی سعی او در خدمات باشد که اگر از آن راه نباشد و بمجرد اتفاق یا بعضی جهات دیگر کسی بلند مرتبه گردد اعتمادی بر آن نیست بسیار باشد که چنان باز بی گناه و تقصیری پست کرده شود.

۸۶۱۴

من خان سلطانه بطل أمانه.

هر که خیانت کند پادشاه خود را باطل گردد امان او، مراد منع از خیانت با سلطانت و این که باعث این می شود که صاحب آن هرگز ایمنی نداشته باشد و همیشه در اندیشه این باشد که مبادا خیانت او ظاهر شود و بغضب و سخط او گرفتار گردد بخلاف کسی که خیانتی نکرده باشد که همیشه ایمن باشد.

۸۶۱۵

من کثر احسانه کثر خدمه و أعوانه.

هر که بسیار باشد احسان او بسیار باشد خدمت کنندگان و مددکاران او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۳

۸۶۱۶

من استهان بالأمانة وقع فی الخیانه.

هر که سهل شمارد امانت را بیفتد در خیانت، ظاهر اینست که مراد این باشد که امانتداری را سهل نباید دانست و تا ضرورتی نشود مرتکب آن نشد که هر که سهل شمارد آنرا و بی ضرورتی بسیار قبول امانات کند نمی شود که در خیانتی نیفتد اگر همه بتقصیر در حفظ و نگهداری آنها باشد.

۸۶۱۷

من وقف عند قدره أکرمه الناس.

هر که بایستد نزد قدر خود گرامی دارند مردم او را، مراد به «ایستادن نزد قدر خود» اینست که پا از اندازه خود بیرون نگذارد و با مردم بقدر مرتبه خود سلوک کند و زیاده روی نکند، چه هر که چنین سلوک کند مردم پسند کنند سلوک او را، و او را گرامی دارند، و هر که تجاوز کند از حد خود و در گذرد مردم را بد آید سلوک او، و خوار گردانند او را چنانکه فرموده:

۸۶۱۸

من تعدی حدّه أهانه الناس.

هر که درگذرد از حد خود خوار گردانند او را مردم.

۸۶۱۹

من أنف من عمله اضطرّه ذلك الی عمل خیر منه.

هر که ننگ داند عمل خود را ناچار سازد او را این بسوی عملی بهتر از آن، مراد ترغیب در اینست که آدمی هر کاری که کند نپسندد آن را بلکه آن را ننگ خود داند و لایق خود نداند، زیرا که هر که چنین باشد مضطرّ می شود باین که بعد از آن کار بهتر از آن بکند و همچنین، بخلاف کسی که کار خود را پسندد که در آن مرتبه ماند و ترقی نکند.

۸۶۲۰

من غاظک بقبح الستفه علیک فغظه بحسن الحلم عنه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۴

هر که بخشم آورد ترا بزشتی سبکی کردن با تو پس بخشم آور او را بنیکوئی بردباری از او، یعنی هرگاه او ترا بآن فعل زشت بخشم آورد پس تو نیز او را بخشم آور بفصل نیکوئی که بردباری و حلم کنی از او که پسندیده و محمودست، و با وجود این او را بخشم آورد، زیرا که آدم سبک بی حلم چنانکه تجربه شده می خواهد که با هر که سبکی و درشتی کند او نیز در برابر چنان کند تا او باز سبکی و درشتی کند که طبع او مایل به آنست همین که او حلم و بردباری کند بخشم آید و چاره آن نتواند کرد.

۸۶۲۱

من صلح مع الله سبحانه لم یفسد مع أحد.

هر که صالح باشد با خدای سبحانه فاسد نباشد با هیچ کس، مراد به «صالح بودن با خدا» اینست که کار خود را نزد خدا فاسد نکرده باشد و خدا از او راضی باشد پس هر که چنین باشد او نزد هیچ کسی فاسد نشود و همه کس او را گرامی دارند بخلاف کسی که فاسد کرده باشد خود را نزد خدا که فاسد شود او نزد همه کس

چنانکه فرموده:

۸۶۲۲

من فسد مع الله لم یصلح مع أحد.

هر که فاسد باشد با خدا صالح نباشد با هیچ کسی.

۸۶۲۳

من استنکف من أبویه فقد خالف الرشد.

هر که ننگ داشته باشد از پدر و مادر خود پس بتحقیق که مخالفت کرده «رشد» را یعنی راه درست را، مراد نصیحت جمعیت که چون بمرتبه بلندتر از مرتبه پدر و مادر خود برسند ننگ داشته باشند از ایشان و ایشان را گرامی ندارند.

۸۶۲۴

من جهل نفسه کان بغیر نفسه أجهل.

هر که نادان باشد بنفس خود بوده باشد بغیر نفس خود نادانتر، ظاهر اینست که مراد به «نادان بودن بنفس خود» این باشد که قدر و مرتبه خود را نداند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۵

و از حدّ خود تجاوز کند یا کاری چند کند که خود را خفیف و ذلیل کند و از مرتبه که دارد بیندازد و غرض این باشد که چنین کسی جاهل مطلق است، چه هرگاه بقدر خود جاهل باشد بجزئیهای دیگر جاهلتر باشد، و ممکن است که مراد عجز آدمی باشد در علم و معرفت بحقایق اشیاء و این که او حقیقت نفس خود را نداند، و هرگاه بآن جاهل باشد پس بغیر آن جاهلتر باشد.

۸۶۲۵

من بخل علی نفسه کان علی غیره أبخل.

هر که بخیلی کند بر نفس خود بوده باشد بر غیر خود بخیلتر، مراد نصیحت و منع مردم است از طلب و سؤال از کسی که بدانند که بر نفس خود بخیلی میکنند، و این که چنین کسی بر دیگران بخیلتر خواهد بود پس طلب و سؤال از او ثمره ندارد.

۸۶۲۶

من زهد فی الدنیا استهان بالمصائب.

هر که بی رغبت باشد در دنیا سهل شمارد مصیبتها را.

۸۶۲۷

من شرفت نفسه نزّها عن دناءة المطالب.

هر که بلند مرتبه باشد نفس او پاک گرداند آنرا از پستی مطلبها، یعنی مطلبهای دنیوی.

۸۶۲۸

من عرف قدر نفسه لم یهنها بالفانیات.

هر که بشناسد قدر نفس خود را خوار نگرداند آنرا بمطالب فانی شونده.

۸۶۲۹

من خاف العقاب انصرف عن السيئات.
هر که بترسد از عقاب برگردد از گناهان.

۸۶۳۰

من أتعب نفسه فيما لا ينفعه وقع فيما يضرّه.

هر که تعب فرماید نفس خود را در آنچه نفع ندهد او را بیفتد در آنچه ضرر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۶

رساند باو، زیرا که چنانکه مکرر مذکور شد نمی‌شود که بسبب اشتغال به آنها فوت نشود از او بعضی مهمّات ضروریه او که فوت آنها ضرر رساند باو.

۸۶۳۱

من بذل برّه انتشر ذکره.

هر که بذل کند احسان خود را پراکنده شود ذکر او، یعنی پهن شود میانه مردم ذکر او بخوبی.

۸۶۳۲

من قرب برّه بعد صيته.

هر که نزدیک باشد احسان او دور باشد آوازه او و ذکر او، یعنی بجاهای دور برسد.

۸۶۳۳

من اشتغل بالفضول فاته من مهمّة المأمول.

هر که مشغول گردد بفضول یعنی بزیادتیها فوت شود او را از مهمّ او مأمول، یعنی از امور مهمّه او آنچه را امید آن داشته باشد و خواهد، یا باید که امید آن داشت و طلب کرد.

۸۶۳۴

من شاور ذوی العقول استضاء بأنوار العقول.

هر که مشورت کند با صاحبان عقلها روشنی یابد بنورهای عقلها.

۸۶۳۵

من كرم عليه عرضه هان عليه المال.

هر که گرامی باشد بر او عرض او سهل باشد بر او مال، یعنی صرف آن از برای نگاهداشتن عرض خود در جائی که بذل مال از برای آن باید، یا از برای این که او را ببخیلی یاد نکنند و سبب آن هتک عرض او نشود.

۸۶۳۶

من كرم عليه المال هانت عليه الرجال.

هر که گرامی باشد بر او مال خوار باشد بر او رجال یعنی مردان، یعنی مال را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۷

عزیزتر داند از مرد، و روا ندارد بذل آن را از برای حفظ خود از ذلّت و خواری.

۸۶۳۷

من ظلم العباد كان الله خصمه.

هر که ستم کند بندگان خدا را بوده باشد خدا خصم و مدعی او.

۸۶۳۸

من عدل في البلاد نشر الله عليه الرحمة.

هر که عدل کند در شهرها، پهن کند خدا بر او رحمت را.

۸۶۳۹

من بذل ماله استرق الرقاب.

هر که بذل کند مال خود را، ببندگی در آورد گردنهای آزادگان را.

۸۶۴۰

من أسرع في الجواب لم يدرك الصواب.

هر که شتاب کند در جواب درنیابد صواب را، مراد اینست که سؤالی که کسی بکند بی تأمل جواب نباید گفت که کسی که شتاب کند و بی تأمل جواب گوید بسیار باشد که خطا کند و جواب صواب یعنی درست را درنیابد «۱»، یا این که بی تأمل جواب گفتن درست نیست، پس کسی که بی تأمل جواب گوید در آن باب خطا کند و راه درست را درنیابد هر چند جواب او اتفاقاً درست باشد.

۸۶۴۱

من شاور ذوی النهی و الألباب فاز بالنجح و الصواب.

هر که مشورت کند با صاحبان عقلا و خردها فیروزی یابد بظفر بمطلب و راه درست.

۸۶۴۲

من بذل معروفه مالت الیه القلوب.

هر که بذل کند احسان خود را میل کند بسوی او دلها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۸

۸۶۴۳

من بذل النّوال قبل السّؤال فهو الکریم المحبوب.

هر که بذل کند عطا را پیش از سؤال، پس اوست کریم دوست داشته شده.

۸۶۴۴

من انفرد عن النّاس أنس «۱» باللّٰه سبحانه.

هر که تنهائی گزیند از مردم انس بگیرد بخدای سبحانه.

۸۶۴۵

من استغنی عن النّاس أغناه اللّٰه سبحانه.

هر که بی نیاز گردد از مردم توانگر گرداند او را خدای سبحانه.

۸۶۴۶

من عمل بالحقّ مال الیه الخلق.

هر که عمل کند بحق، میل کند بسوی او خلق.

۸۶۴۷

من استعمل الرّفق استدرّ الرّزق.

هر که کار فرماید رفیق و نرمی را، روان سازد رزق و روزی را، یعنی نرمی و همواری کردن باعث روانی و افزونی روزی می گردد.

۸۶۴۸

من وحد اللّٰه سبحانه لم یشبهه بالخلق.

هر که یگانه داند خدای سبحانه را تشبیه نکند او را بخلق، مراد به «یگانه دانستن خدا» اینست که داند که مثل او ممکن نیست، و ظاهرست که چنین کسی تشبیه نکند او را بخلق، زیرا که هر چه شبیه بخلق باشد مثل او باشد یا ممکن باشد.

۸۶۴۹

من وثق بقسم اللّٰه لم یتهمه فی الرّزق.

هر که اعتماد داشته باشد بر سوگند خدا متهم ندارد او را در روزی، مراد اینست که حقّ تعالی متکفل روزی مردم شده و سوگند یاد کرده بر طبق آن، پس هر که را اعتماد باشد بر سوگند حقّ تعالی باید که او را متهم ندارد در آن، و احتمال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۳۹

وفا نکردن بآن ندهد و خود را فارغ کند از اهتمام تمام و سعی زیاد در طلب آن، و این سوگند حق تعالی اشاره است به آن چه در قرآن مجید فرموده «۱»: «وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ» و در آسمانست روزی شما و آنچه وعده کرده می شوید» یعنی اسباب آن یا تقدیر آن در آسمانست و مراد به «آنچه وعده کرده می شوید» نیز همان روزیهاست که حق تعالی وعده کرده به آنها، یا ثوابها که وعده فرموده بر عملها، و آنها نیز نوشته شده و تقدیر شده در آسمانها، و یا این که آن ثوابها در بهشت باشد و بهشت در بالای آسمان هفتم چنانکه بعضی از مفسرین گفته اند، و بعد از آن فرموده «۲»:

«۳» فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ پس سوگند پروردگار آسمان و زمین که بدرستی که این حقست مثل سخن گفتن شما یعنی چنانکه شما شک ندارید در گویائی خود باید که شک نداشته باشید در آن نیز.

۸۶۵۰

من استحيى من قول الحق فهو أحمق.
هر که شرم کند از گفتن حق پس او احمقست.

۸۶۵۱

من جاهد على إقامة الحق وفق.
هر که جنگ کند بر اقامت حق یعنی از برای برپاداشتن آن توفیق داده شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۰

۸۶۵۲

من شاور الرجال شارکها فى عقولها.

هر که مشورت کند با مردان شریک گردد با ایشان در عقلهای ایشان، غرض ترغیب در مشورت کردن با مردان عاقلست و این که هر که با ایشان مشورت کند شریک گردد با ایشان در عقلهای ایشان، زیرا که هر یک رأی و تدبیر خود را باو گوید پس عقل او در آن باب دریابد آنچه عقل هر یک دریابد، پس با عقل هر یک شریک شود.

۸۶۵۳

من عامل الناس بالاساءة كافؤوه «۱» بها.

هر که معامله کند با مردم بدی جزا دهند او را با آن یعنی ایشان نیز بجزای آن با او بدی کنند پس اگر کسی خواهد که ایمن باشد از این، بدی نکند با مردم.

۸۶۵۴

من اتخذ الطمع شعارا جرعه الخيبة مرارا.

هر که فرا گیرد طمع را پیراهن تن خود جرعه دهد او را نومیدی تلخی، یعنی هر که طمع از مردم را لازم خود سازد مانند پیراهن تن خود نومید گردد از ایشان و درکشد جرعه تلخی آن را پس گویا آن نومیدی بدهد باو جرعه تلخی را «۲».

۸۶۵۵

من نكب عن الحق ذم عاقبته.

هر که عدول کند از حق مذموم گردد عاقبت او.

۸۶۵۶

من طابق سره علانيته و وافق فعله مقالته فهو الذى أذى الأمانة و تحققت عدالته.

هر که موافق باشد نهان او با آشکار او، و مطابق باشد کردار او با گفتار او،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۱

پس اوست آنکه ادا کرده امانت را و صحیح است عدالت او، مراد به «امانت» اموریست که حق تعالی امر کرده مردم را برعایت و نگهداری آن و گویا بامانت سپرده بایشان و در قیامت بازخواست خواهد کرد از ایشان، و مراد اینست که جمعی که ظاهر خود را نیکو کرده‌اند و مردم را امر میکنند بمعروف و نهی میکنند از منکر، هر که از ایشان باطن او با ظاهر موافق باشد و آنچه می‌گوید عمل کند خود نیز بآن، پس او ادا کرده امانت حق تعالی را، و بجا آورده آنچه را امر کرده او را برعایت آن و واقع و صحیح است عدالت او.

۸۶۵۷

من وجهه رغبته اليك وجبت معونته عليك.

هر که متوجه سازد رغبت خود را و بگرداند روی آن را بسوی تو واجب است یاری او بر تو، مراد به «وجوب» ثبوت و لزوم در طریقه مروت و مردانگیست نه وجوب شرعی که ترک آن سبب عقاب گردد.

۸۶۵۸

من مدحك بما ليس فيك فهو خليق أن يذمك بما ليس فيك.

هر که مدح کند ترا به آن چه نیست در تو پس او سزاوارست باین که ذم کند ترا به آن چه نیست در تو، مراد چنانکه قبل از این نیز مذکور شد اینست که بمدح چنین مدح کننده فریب نباید خورد و او را دوست خود نباید دانست، زیرا که معلوم است که رعایت واقع منظور او نیست بلکه مدح او از برای غرضی است و هرگاه چنین باشد چنانکه گاهی از برای غرضی مدح تو میکند به آن چه در تو نیست، لایقست باو و دور نیست از او که گاه دیگر بسبب غرضی دیگر ذم کند ترا به آن چه در تو نیست.

۸۶۵۹

من بسط یده بالانعام حصن نعمته من الانصرام.

هر که بگشاید دست خود را به «انعام» یعنی نعمت دادن، منع کند نعمت خود را از «انصرام» یعنی از بریده شدن، یعنی «گشودن دست بانعام» سبب شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۲

پابندگی نعمت و عدم زوال آن می گردد.

۸۶۶۰

من لم یشکر الانعام فلیعدّ من الأنعام.

هر که شکر نکند انعام را پس باید که شمرده شود از انعام، «انعام» اول بکسر همزه بمعنی نعمت دادن و «انعام» دویم بفتح آن بمعنی چارپایان.

۸۶۶۱

من لم یعتبر بتصاریف الأیام لم ینزجر بالملام.

هر که عبرت نگیرد بتغییرات روزگار ممنوع نمی شود بملامت، مراد اینست که کسی را که دیده بصیرتی باشد از تغیرات روزگار و مشاهده عاقبت ستمکاران و بدکاران عبرت می گیرد و از ستم و بدیها باز می ایستد، و اگر کسی از آنها عبرت نگیرد بملامت و سرزنش نیز باز نایستد و باکی از آن نداشته باشد.

۸۶۶۲

من أكثر من ذکر الموت رضی من الدنیا بالكفاف.

هر که بسیار کند یاد مرگ را راضی شود از دنیا به «کفاف» یعنی قدری که بس باشد او را و طلب زیاده بر آن نکند.

۸۶۶۳

من قنعت نفسه أعاتته علی النّزاهة و العفاف.

هر که قانع باشد نفس او یاری کند نفس او او را بر پاکیزگی و پرهیزگاری.

۸۶۶۴

من کرمت نفسه استهان بالبذل و الاسعاف.

هر که گرامی باشد نفس او سهل شمارد بذل احسان و برآوردن حاجت محتاجان را، یعنی آنها بر او سهل و آسان نماید و صعب و دشوار نباشد.

۸۶۶۵

من أیقن بالآخرة سلاعن الدنیا.

هر که یقین داشته باشد بآخرت فراموش کند دنیا را، مراد یقین کاملست، یا این که باید که فراموش کند دنیا را و مشغول آن نگردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۳

۸۶۶۶

من أیقن بالمجازاة لم یؤثر غیر الحسنی.

هر که یقین داشته باشد جزا دادن اعمال را اختیار نکند غیر نیکوئی را، بر قیاس فقره سابق.

۸۶۶۷

من أئسّ أساس الشرّ أئسه علی نفسه.

هر که بنا گذارد اساس بدی را بنا گذارد آن را بر نفس خود، زیرا که ضرر آن بر نفس او زیاده باشد از ضرر بآن که واقع می شود نسبت باو، زیرا که ضرر باو ضرری باشد دنیوی که حقّ تعالی تلافی آن بر وجه احسن بکند و ضرر آن بر نفس او عذاب و عقاب الهی باشد در آخرت و گاهی در دنیا نیز، و تفاوت میانه آنها ظاهرست و محتاج بیان نیست.

۸۶۶۸

من سلّ سیف البغی غمد فی رأسه.

هر که بیرون آورد از غلاف شمشیر ستم و طغیان را در غلاف کرده شود آن در سر او، یعنی فرو رود در سر او و آن بمنزله غلافی گردد از برای آن.

۸۶۶۹

من عدل فی سلطانه استغنی عن أعوانه.

هر که عدل کند در سلطنت خود بی نیاز گردد از یاری کنندگان خود بلکه حقّ تعالی یاری او کند یا این که همه مردم یاری او کنند و احتیاج بلشکری و یاری کنندگان مقررّی ندارد.

۸۶۷۰

من أشفق علی سلطانه قصر عن عدوانه.

هر که بترسد بر سلطنت خود کوتاه کند دشمنی خود را، یعنی دشمنی کردن با دیگران را، تا این که ایشان نیز دشمنی نکنند با او و محتاج بجنگ و جدال نشود که عاقبت آن معلوم نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۴

۸۶۷۱

من قعد عن حیلته «۱» أقامته الشّدائد.

هر که بنشیند از چاره خود و نپردازد بآن برخیزاند او را سختیها، مراد منع از اینست که کسی بنشیند و چاره کار خود نکند و بتدبیر احوال خود نپردازد و این که هر که چنین کند زود شداید و سختیها رو باو کند و او را برخیزاند و چاره آن مشکل باشد.

۸۶۷۲

من نام عن عدوه أنهته «۲» المکاید.

هر که بخوابد از دشمن خود بیدار کند او را مکرها، یعنی مکرها که دشمن او کرده باشد، و این هم نزدیک بمضمون فقره سابقست.

۸۶۷۳

من نام عن نصره ولیه انتبه بوطأة عدوه.

هر که بخوابد از یاری کردن دوست خود بیدار شود پامال کردن دشمن او را، مراد ترغیب در یاری کردن دوستانست، تا این که ایشان نیز یار و مددکار باشند، و این که هر که بنشیند و یاری دوستان نکند ایشان نیز ترک یاری او کنند و زود لگدکوب دشمن گردد و بآن از جا برخیزد و چاره نتواند کرد.

۸۶۷۴

من کافأ الاحسان بالاساءة فقد برىء من المروءة.

هر که جزا دهد احسان را ببدی پس بتحقیق که عاری باشد از مروّت و آدمیت.

۸۶۷۵

من استبدّ برأیه خفت وطأته علی أعدائه.

هر که منفرد باشد برأی خود سبک باشد پامال کردن او بر دشمنان او، مراد منع از منفرد بودن برأی خودست و کردن کارها بمجرد رأی خود تنها بی مشورت با عقلا و این که هر که چنین باشد سهل و آسان باشد پامال کردن او بر دشمنان او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۵

۸۶۷۶

من استخفّ بموالیه استثقل وطأه معادیه.

هر که سبک گرداند دوستان خود را «۱» سنگین گرداند پامال کردن دشمنان خود را یعنی پامال کردن دشمنان را سنگین و گران گرداند بر خود و نتواند که ایشان را پامال کرد، بخلاف کسی که دوستان خود را سبک و خوار نکند و رعایت و حمایت ایشان کند که بر او بمعاونت ایشان سبک و سهل باشد پامال کردن دشمنان، و ممکن است که ترجمه این باشد که: هر که سبک شمارد دوستان خود را سنگین شمارد پامال کردن دشمنان خود را، یعنی هر که در نظر او سبک و بی قدر باشد فرا گرفتن دوستان از برای خود و از آن راه دوستان فرا نگیرد پامال کردن دشمنان در نظر او گران و سنگین گردد و آن را دشوار شمارد بخلاف کسی که فرا گرفتن دوستان در نظر او سنگین و با قدر باشد و دوستان فرا گرفته باشد که پامال کردن دشمنان در نظر او سبک و سهل باشد، و ممکن است که مراد به «سنگین کردن پامال دشمنان» سنگین کردن پامال دشمنان باشد او را، یعنی این که دشمنان او را پامال سخت گرانی دهند، و همچنین مراد به «سنگین شمردن آن» این باشد که از دشمنان پامالی باو رسد که آن را سنگین و گران شمارد.

۸۶۷۷

من قلّت فضائله ضعف وسائله.

هر که کم باشد فضایل او ضعیف باشد وسایل او، غرض اینست که فضایل و افزونیهای مرتبه، وسایل برآمدن حاجات دنیوی و اخروی می گردد، پس هر که فضایل او کم باشد وسایل او ضعیف باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۶

۸۶۷۸

من اغترّ بحاله قصر عن احتیاله.

هر که مغرور گردد بحال خود کوتاهی کند از احتیال خود، یعنی از چاره کار خود، مراد منع از مغرور شدن بقوت و دولت و کثرت أعوان و أنصار خود و مانند اینهاست، و این که هر که مغرور شود باینها در مهلکه افتد که چاره کار خود، در آن نتواند کرد باید همیشه خود را ضعیف دانست و طلب اعانت و باری از حق تعالی کرد.

۸۶۷۹

من استحلی معاده الرّجال استمرّ معاناة القتال.

هر که شیرین شمارد دشمنی کردن با مردان را تلخ شمارد تعب کشیدن قتال را، غرض منع از دشمنی کردن با مردم است و این که آن باعث این می شود که همیشه آدمی در تعب کشیدن قتال و جدال باشد و تلخی این ظاهرست، پس کسی که آن دشمنی را شیرین شمارد و ادراک مزه و شیرینی کند باید که این را نیز تلخ شمارد و از این تلخی غافل نشود و از اندیشه این تلخی از سر آن شیرینی بگذرد.

۸۶۸۰

من غنی عن التجارب عمی عن العواقب.

هر که بی نیاز گردد از تجربه ها کور گردد از عاقبتها، مراد به «بی نیاز گشتن از تجربه ها» اینست که خود را محتاج به آنها نداند و آنها را در کار نداند.

۸۶۸۱

من راقب العواقب سلم من النّوائب.

هر که رعایت و نگهبانی کند عاقبتها را سالم ماند از مصیبتها.

۸۶۸۲

من اذرع جنّة الصّبر هانت علیه النّوائب.

هر که زره خود کند جنّه صبر را سهل گردد بر او مصیبتها، «جنّه» بضمّ میم و تشدید نون چیزی را گویند که باعث حفظ و نگاهداری شود مانند سپر، و چون صبر نگاهدارنده است از آفات بآن اعتبار آن را جنّه فرموده اند.

۸۶۸۳

من أقبل علی النّصحیّ أعرض عن القبیح.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۷

هر که رو آورد بر نصیحت کننده رو بگرداند از قبیح.

۸۶۸۴

من استغشّ النّصحیّ غشیه القبیح.

هر که صاحب غشّ شمارد نصیحت کننده را فرو گیرد او را قبیح، مراد ترغیب در شنیدن نصیحت نصیحت کنندگانست، و این که کسی که نشنود نصیحت را و نصیحت کننده را صاحب غشّ شمارد یعنی صاف نشمارد با خود و سخنان او را آمیخته بغرض داند فرو گیرد او را قباّحی که نفس مایل به آنهاست و می دارد او را بر آنها.

۸۶۸۵

من اغترّ بمسالمة الزّمن اغتصّ بمصادمة المحن.

هر که فریب خورد بآشتی روزگار در گلو گرفته شود بمصادمه محنتها، «مصادمه» بمعنی خوردن دو چیزست بیکدیگر بشدت و سختی، و مراد اینست که آدمی همیشه باید که در فکر حال و مال خود باشد و از آن غافل نشود و اگر روزگار با او آشتی باشد و در رفاه حال باشد در آن، مغرور بآن نشود و فریب آن نخورد، و باعتماد بآن دست از تدبیر بر ندارد که هر که مغرور شود بآن عاقبت محنتها باو خورد که غصّه شود و در گلوی او ماند.

۸۶۸۶

من اعتبر بالغير لم یثق بمسالمة الزّمن.

هر که عبرت بگیرد بحوادث روزگار اعتماد نکند بآشتی زمان، زیرا که کسی که عبرت گرفته باشد میداند که بسیار می شود کسی که زمانه با او آشتی است و رو آورده باو یک بار بر می گردد و او را بمحنتها گرفتار می سازد پس باید که اعتماد باقبال روزگار نکند و بآن مغرور نشود و همیشه در تدبیر احوال دنیا و آخرت خود باشد بتوسل بدرگاه حق تعالی و اطاعت و فرمانبرداری او و تذلل و فروتنی در آن درگاه و با خلق نیز، و در اکثر نسخه ها «من اغترّ» بجای «من اعتبر» است و بنا بر این ترجمه اینست که هر که مغرور شود بحوادث روزگار، و معنی معقولی از برای آن بخاطر نمی رسد و ظاهر اینست که سهویست از نساخ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۳۴۸

۸۶۸۷

من جهل موضع قدمه عشر «۱» بدواعی ندمه.

هر که نداند جایگاه پای خود را بلغزد بخواننده‌های پشیمانی خود، مراد ترغیب در اینست که آدمی قدر و مرتبه خود را داند و پا از اندازه خود بیرون نگذارد و اگر نه بلغزد بکاری چند که بخوانند او را بسوی پشیمانی او، یعنی سبب پشیمانی او باشند و عاقبت پشیمانی گردد از آنها.

۸۶۸۸

من ظلم قسم عمره و دمر علیه ظلمه.

هر که ستم کند شکسته شود عمر او، و هلاک کند او را ستم او.

۸۶۸۹

من اطّرع ما یعنیه وقع الی ما لا یعنیه.

هر که دور کند آنچه را مهمّ او باشد بیفتد بسوی آنچه مهمّ او نباشد، غرض ترغیب بر اشتغال بمهمّات است یعنی چیزی چند که در کار و ضرور باشد و فوت آن باعث همّ و اندوه گردد، و این که کسی که واگذار مهمّی را نمی‌شود که نیفتد در کاری که مهمّ او نباشد و بکار او نیاید، و در بعضی نسخه‌ها «یعنیه» در هر دو جا بضمّ یا و غین با نقطه است و بنا بر این ترجمه اینست که: هر که دور کند آنچه را بی‌نیاز سازد او را بی‌نیاز نسازد او را، و حاصل هر دو یکیست.

۸۶۹۰

من أحسن الوفاء استحقّ الاصطفاء.

هر که نیکو کند وفاداری را سزاوار باشد برگزیدن راه، یعنی برگزیدن او را برای دوستی و برادری.

۸۶۹۱

من قوی دینه أیقن بالجزاء و رضی بمواقع القضاء.

هر که قوی باشد دین او یقین کند بجزا و راضی باشد بجایگاههای قضا یعنی یقین کند بجزا دادن حقّ تعالی هر عملی را، اگر نیک باشد بنیکی و اگر بد باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۴۹

بدی، و راضی باشد به آن چه حکم خدا و تقدیر او بآن تعلق گرفته باشد، زیرا که داند که همه آنها بر وفق حکمت و مصلحت است و حیف و جوری در آنها نیست.

۸۶۹۲

من أحسن الکفایة استحقّ الولاية.

هر که نیکو کند کفایت را یعنی کارگزاری امور مردم را، مستحقّ و سزاوار باشد ولایت را یعنی امارت و سلطنت را.

۸۶۹۳

من شکر علی غیر احسان ذمّ علی غیر اساءة.

هر که شکر کند بر غیر احسانی ذمّ کند بر غیر بدی، این مضمون مکرر مذکور و شرح شد.

۸۶۹۴

من طلب ما لا یكون ضیّع مطلبه.

هر که طلب کند چیزی را که نمی‌باشد ضایع کند طلب «۱» خود را، غرض منع از طلب چیز است که نتواند بعمل آید از برای آن طالب، و در شأن او نباشد حصول آن از برای او، چنانکه بسیاری از نادانان میکنند.

۸۶۹۵

من أثار کامن الشّرّ کان فیه عطبه.

هر که بشوراند شرّ نهان را بوده باشد در آن هلاک او، مراد منع از شوراندن فتنه و فساد است که نهان باشد و بروز نکرده باشد مثل کاویدن با کسی که سر فتنه داشته باشد و از او بروز نکرده باشد تا این که از او بروز کند، و این که کسی که چنین کند بسیار می‌شود که هلاک او در آن باشد بخلاف این که واگذار و متعرّض او نشود که غالب اینست که بروز نکند و خود بخود باطل و مضمحلّ گردد.

۸۶۹۶

من أطل ما لا یمکن طال ترقّبه.

هر که امید داشته باشد آنچه را ممکن نبوده باشد دراز کشد انتظار او، این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۵۰

نیز نزدیک مضمون فقره سابق سابقست، و غرض منع از امید داشتن و طلب کردن چیز نیست که در باره او بحسب عادت ممکن نباشد و در شأن او نباشد آن، و این که هر که چنین امیدی داشته باشد دراز کشد انتظار او و تعب و زحمت آن.

۸۶۹۷

من أعرض عن نصيحة النَّاصِحِ أَحْرَقَ بِمَكِيدَةِ الْكَاشِحِ.

هر که رو بگرداند از نصیحت ناصح یعنی کسی که صاف باشد با او بسوزد بمکر کاشح یعنی دشمنی که نهان دارد دشمنی خود را.

۸۶۹۸

من غلب هواه علی عقله ظهرت علیه الفضائح.

هر که غلبه کند هوای او بر عقل او ظاهر گردد بر او رسوائیها، یعنی ظاهر گردد رسوائیها از او و در او.

۸۶۹۹

من تاجرک بالنصح فقد أجزل لك الربح.

هر که سودا کند با تو بنصیحت یعنی نصیحتی بتو فروشد و دهد پس بتحقیق که عظیم کند از برای تو سود را یعنی سود و ربح آن سودا از برای تو عظیم باشد.

۸۷۰۰

من فاته العقل لم يعده الذلّ.

هر که فوت شود از او عقل در نگذرد از او خواری، یعنی البته خوار گردد و خواری در او قرار گیرد.

۸۷۰۱

من قعد به العقل قام به الجهل.

هر که بنشانند او را عقل برخیزاند او را جهل، ممکن است که مراد این باشد که کسی که برای عقل و قیام بفرمانهای او برنخیزد و بنشیند برخیزاند او را جهل از برای قیام بفرمانهای خود، و حاصل این باشد که نمی شود که آدمی بنشیند و مشغول بکارها نشود پس اگر کسی بفرمان عقل برنخیزد و مشغول نگردد بامثال فرمانهای او که باعث سعادت و نیکبختی او گردد ناچار برخیزد بحکم جهل و قیام نماید به آن چه سبب زیان و خسران او باشد، و ممکن است که مراد این باشد که گاه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵۱

هست که کسی را که عقل بنشانند در کاری باعتبار این که آن کار موافق عقل نباشد جهل او را برخیزاند و از راه جهل بآن برسد چنانکه گفته اند «کاری که بعقل برنیاید دیوانگی در آن بیايد»، یا این که «کسی را که عقل بنشانند» یعنی در جایی که عقل بکار رود او بنشیند و نتواند کاری کرد، «برخیزاند او را جهل» یعنی در جایی که جهل باید برخیزد و کار از او آید.

۸۷۰۲

من علم غور العلم صدر عن شرائع الحکم «۱».

هر که دریابد ته علم را برگردد از شرایع حکمتها، «شرایع» جمع شریعت است و شریعت جائی را گویند که مردم از آنجا آب بردارند و بآن اعتبار هر دینی را و حکمتی را و دانش راست درستی را «شریعت» گویند، زیرا که چنانکه آب که ماده حیات بد نیست در آن جاست سرمایه حیات روحانی در اینهاست، و مراد اینست که: هر که غور کند و بته علم برسد حکمتها و اسرار که هر یک شریعتی باشند در آنجا یابد پس چون از آنجا بر گردد بر گردد از شرایع حکمتها.

۸۷۰۳

من ارتوی من مشرب العلم تجلب جلباب الحلم.

هر که سیراب گردد از مشرب علم یعنی از آشامیدن آن، یا از جای آشامیدن آن پیراهن خود کند پیراهن حلم را، یعنی حلم و بردباری را بمنزله پیراهن تن خود کند و از آن جدا نشود «۲».

۸۷۰۴

من وقّر عالما فقد وقّر ربه.

هر که توقیر نماید عالمی را پس بتحقیق که توقیر کرده پروردگار خود را، زیرا که حقّ تعالی امر بتعظیم و توقیر علما کرده پس توقیر ایشان اطاعت امر حقّ تعالی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵۲

و تعظیم و توقیر اوست تعالی شأنه.

۸۷۰۵

من أطاع امامه فقد أطاع ربّه.

هر که اطاعت و فرمانبرداری کند امام خود را پس بتحقیق که اطاعت نماید پروردگار خود را، زیرا که حقّ تعالی امر کرده باطاعت او، و آنچه او گوید از اوامر و نواهی همه از جانب حقّ تعالی است پس اطاعت او اطاعت حقّ تعالی باشد.

۸۷۰۶

من ثبتت له الحکمه عرف العبره.

هر که ثابت شود از برای او حکمت یعنی علم راست درست بشناسد عبرت را، یعنی تواند عبرت گرفت از آنچه عبرت از آن باید گرفت، یا بشناسد قدر عبرت گرفتن را و فواید آنرا.

۸۷۰۷

من انتصر باللّه عزّ نصره.

هر که یاری بجوید بخدا غالب باشد یاری او، یعنی یاری که خدا او را کند، یا یاری که او دیگری را کند بر قیاس فقره بعد.

۸۷۰۸

من استظهر باللّه أعجز قهره.

هر که قوی پشت گردد بخدا عاجز گرداند قهر او، یعنی قهر او بر کسی که قهر کند بر او عاجز گرداند او را.

۸۷۰۹

من صحّ یقینه زهد فی المراء.

هر که درست باشد یقین او بی‌رغبت باشد در مراء، «مراء» بکسر میم بمعنی جدال است یعنی اثبات مطلب خود بمقدمات باطله بتلبیس بر خصم و اظهار حقیقت آنها، و اسکات خصم به آنها، و «وجه بی‌رغبت بودن کسی که یقین او درست باشد در آن» ظاهرست، زیرا که تلبیس و ترویج باطل عقلا و شرعا قبیح است مگر این که غرض صحیحی در آن باشد مثل این که مدعی حقّ باشد و مقدمات هر چند حقّ نباشد خصم مسلم داشته باشد آنها را، یا مشهور باشد حکم بصحت آنها، و خصم بسبب آنها براه حقّ آید و بآن مدعی حقّ که در آن وقت اثبات حقیقت آن مطلب افتاده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵۳

فائل شود و غرض در آن وقت بتصحیح آن مقدمات متعلق نباشد، یا این که غرض از آن جدل این باشد که چون خصم ببیند که آن مدعی بنا بر مقدماتی که خود قبول دارد حقّ باشد یا مشهورست سست گردد اعتقاد او در انکار آن و نزدیک گردد بقبول آن تا بعد از آن اثبات حقیقت آن ببرهان بشود، و ممکن است که مراد به «مراء» در اینجا نزاع و جدال با مردم باشد در مسائل از برای اظهار افزونی مرتبه خود و غلبه خود بر ایشان هر چند بمقدمات حقه باشد، و «وجه بی‌رغبت بودن صاحب یقین درست در آن» اینست که اظهار افزونی و تفوق خود بر دیگران شرعا و عقلا مذموم است، و ممکن است که مراد مطلق نزاع و جدال با مردم باشد هر چند از برای گرفتن حقّ خود باشد از ایشان، و بی‌رغبت بودن صاحب یقین درست در آن، باعتبار اینست که گذشتن از حقّ بر او باعتبار یقین او بتلافی حقّ تعالی سهل است، پس مرتکب قبح و زشتی منازعه و مجادله و تعب و زحمت آن نمی‌شود.

۸۷۱۰

من صبر علی طول الأذی أبان عن صدق التّقی.

هر که صبر کند بر درازی ایدای مردم او را، ظاهر کند راستی پرهیزگاری خود را.

۸۷۱۱

من اکتفی بالتّلویح استغنی عن التّصریح.

هر که اکتفا کند باشاره مستغنی است از تصریح، غرض اینست که در منع و زجر چنین کسی از چیزی اشاره کافیست و تصریح بآن نباید کرد که ایذاء زیاد نیست بی‌حاجت بآن، و همچنین در نظایر آن.

۸۷۱۲

من کذب سوء الظّنّ بأخیه کان ذا عقد صحیح و قلب مستریح.

هر که تکذیب کند بدگمانی را برادر خود بوده باشد صاحب پیمان درست و دل راحت یابنده، مراد به «تکذیب آن» عمل نکردن به آنست و خواهد بود صاحب پیمان درست باعتبار این که در عهد و پیمان برادری درست اینست، و «دل راحت یابنده» باعتبار این که هرگاه تکذیب کند آن بدگمانی را فارغ باشد از فکر و اندیشه تدارک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵۴

آن بخلاف این که تصدیق کند که گاه هست که باعث تشویش دل و تفرق خاطر می‌گردد مثل این که آن بدگمانی بدگمانی دشمنی او باشد و نظایر آن، و عمل کند بآن و در صدد دشمنی با او و دفع او آید.

۸۷۱۳

من صحبه الحياء في قوله زايله الخناء في فعله.

هر که همراه او باشد حیا در گفتار او، جدا شود از او خناء در کردار او.

«حیاء» بحاء بی نقطه و یاء دو نقطه زیر بمعنی شرم است چنانکه مشهورست، و «خناء» بحاء نقطه‌دار و نون بمعنی هلاک یا فساد است، و مراد اینست که کسی که در گفتار شرمی داشته باشد کردار او نیز خوبست و کاری نکند که هلاک یا فساد در آن باشد.

۸۷۱۴

من أحسن مصاحبة الاخوان استدام منهم الوصلة.

هر که نیکو کند مصاحبت برادران را پاینده دارد از ایشان پیوند را یعنی همیشه باو پیوندند و از او جدا نشوند.

۸۷۱۵

من أحسن الى الناس استدام منهم المحبة.

هر که احسان کند بسوی مردم پاینده دارد از ایشان دوستی را.

۸۷۱۶

من عامل الناس بالجميل كافؤوه به «۱».

هر که معامله کند با مردم بنیکو جزا دهند ایشان نیز او را بنیکو.

۸۷۱۷

من تكبر في ولاية كثر عند عزله ذلته.

هر که تکبر کند در امارت خود بسیار شود نزد معزولی او، زیرا که هر که در آن وقت تکبری از او کشیده باشد و باعتبار امارت او تلافی آن نکرده بعد از معزولی بتلافی آن خوار گرداند او را، و دیگر آنکه بعد از معزولی تکبر نتواند و باید که با مردم فروتنی کند و فروتنی بعد از تکبر بسبب معزولی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۵۵

خفت و خواری است عظیم بخلاف این که در آن وقت نیز فروتنی می‌کرده باشد که فارغ باشد از تغییر سلوک و خواری آن.

۸۷۱۸

من اختال في ولاية أبان عن حماقته.

هر که تکبر کند در امارت خود ظاهر کند کم عقلی و حماقت خود را.

۸۷۱۹

من عاقب معتذرا عظمت اساءته.

هر که عقوبت کند عذر خواهنده را عظیم باشد گناه او، مراد اینست که هرگاه کسی گناهی کرده باشد نسبت بکسی و عذرخواهی کند از آن، باید قبول کند و عفو کند او را که اگر بعد از آن عقوبت کند این گناهیست عظیم.

۸۷۲۰

من جرى في ميدان اساءته كبا في جريه.

هر که روان شود در میدان بد کرداری خود برو در افتد در روان شدن خود.

۸۷۲۱

من قضى ما أسلف من الاحسان فهو كامل الحرية.

هر که قضا کند آنچه را پیش کرده باشد از احسان پس او کامل آزادگیست، مراد تحریص بر قضای احسان نیست که پیشتر نسبت بکسی شده باشد و تلافی آن نکرده باشد بسبب عدم قدرت یا غیر آن و این که این کمال آزادگیست.

۸۷۲۲

من عمل بالعدل حصن الله ملكه.

هر که عمل کند بعدل محکم گرداند خدا ملک او را یعنی مملکت او را یا پادشاهی او را.

۸۷۲۳

من عمل بالجور عجل الله هلكه.

هر که عمل کند بجور و ستم تعجیل فرماید خدا هلاکت او را.

۸۷۲۴

من أحسن الى رعيتيه نشر الله عليه جناح رحمته، و أدخله في مغفرتيه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵۶

هر که احسان کند بسوی رعیت خود پهن کند خدا بر او بال رحمت خود را، و داخل کند او را در آمرزش خود.

۸۷۲۵

من أعجب بحسن حالته قصر عن حسن حيلته.

هر که بعجب آورده شود بنیکوئی حالت خود یعنی نیکوئی حال او او را بعجب و خودبینی آورد کوتاهی کند از نیکوئی حیل خود، یعنی آن عجب و

خودبینی باعث این شود که عاجز شود از این که نیکو چاره کار خود تواند کرد.

۸۷۲۶

من كان ذا حفاظ و وفاء لم يعدم حسن الاخاء.

هر که بوده باشد صاحب ننگ «۱» و وفاء فوت نکرده نیکوئی برادری را.

۸۷۲۷

من هم أن يكافي على معروف فقد كافي.

هر که عزم کند که تلافی کند احسانی را پس بتحقیق که تلافی کرده، یعنی همان عزم او کافیسست هر چند بعمل نیاید بسبب عدم قدرت یا فراموشی.

۸۷۲۸

من غضب على من لا يقدر على مضرته طال حزنه و عذب نفسه.

هر که خشمناک گردد بر کسی که قادر نباشد بر مضرت رساندن باو دراز کشد اندوه او و شکنجه کند نفس خود را، غرض ترغیب بحلم و بردباریست

نسبت بچنین کسی، بسبب این که خشمناک گشتن بر او و درصدد انتقام در آمدن ثمره ندارد بغیر از اندوه دراز و شکنجه نفس خود.

۸۷۲۹

من أضر الشرّ لغيره فقد بدأ به نفسه.

هر که بخاطر بگیرد بدی را از برای غیر خود پس بتحقیق که ابتدا کرده بآن نفس خود را، یعنی اثر آن بنفس او بیشتر می رسد از آن غیر چنانکه مکرر

مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵۷

۸۷۳۰

من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصية.

هر که گرامی باشد بر او نفس او خوار نگرداند آن را بنافرمانی حق تعالی، یعنی نگذارد که نافرمانی کند و بسبب آن خوار گردد.

۸۷۳۱

من حدث نفسه بكاذب الطمع كذبته العطيّة.

هر که حدیث کند نفس خود را بطمع دروغ دروغگو بر آورد او را عطیه، ممکن است مراد به «طمع دروغ» طمع از غیر خدای عزّ و جلّ باشد که دروغ

میباشد و بعمل نیاید، و مراد این باشد که هر که بخاطر بگذراند طمع عطیه را از کسی، نمی شود که عطیه او دروغگو بر نیآورد او را، یا باین که در اصل

بعمل نیاید و یا این که در خور طمع او نباشد و الله تعالی یعلم.

۸۷۳۲

من سالم الناس ربح السلامة.

هر که آشتی باشد با مردم و نزاع و دشمنی نکند با ایشان سود کند سلامتی را، یعنی سلامتی از ضرر ایشان را.

۸۷۳۳

من عادى الناس استثمر الندامة.

هر که دشمنی کند با مردم بچینند میوه پشیمانی و ندامت.

۸۷۳۴

من تحلى بالانصاف بلغ مراتب الأشراف.

هر که زیور باید بانصاف برسد بمرتبه‌های بلند مرتبه‌ها و اشرف.

۸۷۳۵

من اقتنع بالكفاف أذاه الی العفاف.

هر که قناعت کند بکفاف بکشاند آن او را بعفاف، «کفاف» چنانکه مکرر مذکور شد قدریست از روزی که نه تنگ باشد و نه زیاد، و «عفاف» باز ایستادن از حرامهاست، و مراد اینست که قناعت کردن بکفاف نگاه می‌دارد آدمی را از افتادن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵۸

در حرامها، بخلاف طلب زیاده روی که غالب اینست که می‌اندازد در حرامها.

۸۷۳۶

من لبس الکبر و السرف خلع الفضل و الشرف.

هر که بپوشد جامه تکبر و سرف بکند خلعت فضل و شرف، «سرف» بفتح سین بی نقطه و راء بمعنی اسراف و زیاده رویست، و «فضل» و «شرف» بمعنی افزونی و بلندی مرتبه است و مراد اینست که آدمی بحسب اصل خلقت خلعت فضل و شرف دارد و چون جامه تکبر و اسراف بپوشد آنرا بکند و دنی و پست مرتبه گردد.

۸۷۳۷

من بذل فی ذات الله ماله عجل له الخلف.

هر که بذل کند در راه خدا مال خود را تعجیل فرماید خدا از برای او خلف و جانشینی آن را.

۸۷۳۸

من ركب محجة الظلم کرهت آیامه.

هر که سوار شود راه نمایان ظلم را ناخوش داشته شود روزگار او، «سواری راه» کنایه از رفتن بآن و برآمدن بر آنست، و مراد اینست که هر پادشاه و حاکم که ظالم باشد مردم ناخوش دارند آیام او را، و همه خواهان زوال آن باشند و هرگاه همه نفوس متوجه آن باشد زود بعمل آید.

۸۷۳۹

من لم ینصف المظلوم من الظالم عظمت آثامه.

هر که نگیرد حق مظلوم را از ظالم عظیم باشد گناهان او، یعنی همین گناه بمنزله گناهان بزرگست، یا باعث این می‌شود که همه گناهان او بزرگ شود و این در باره کسیست که قادر بر آن باشد مثل پادشاهان و حکام.

۸۷۴۰

من عامل رعیتة بالظلم أزال الله ملکه و عجل بواره و هلکه.

هر که معامله کند با رعیت خود بظلم زایل کند خدا پادشاهی او را، و تعجیل فرماید بوار و هلاک او را، «بوار» نیز بمعنی هلاکست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۵۹

۸۷۴۱

من لهج قلبه بحبّ الدتیا التاط منها بثلاث، همّ لا یغنیه و حرص لا یترکه و أمل لا یدرکه.

هر که حریص باشد دل او بدوستی دنیا می‌چسبد از آن بسه چیز، اندوهی که دائمی باشد نه این که یک روز باشد و یک روز نباشد، و حرصی که ترک نکند آن را، و امیدوی که در نیابد آن را.

۸۷۴۲

من جار ملکه «۱» تمنی الناس هلکه.

هر که ستم کند در ملک خود آرزو کنند مردم هلاک او را.

۸۷۴۳

من عقل اعتبر بأمسه و استظهر لنفسه.

هر که عاقل باشد عبرت گیرد بأمس خود و احتیاط کند از برای نفس خود، «أمس» بمعنی دیروزست، و مراد به «عبرت گرفتن بآن» عبرت گرفتن بوقایعیست که در ایام گذشته واقع شده تا از برای آینده او کار آید، یا عبرت گرفتن باصل دیروز و گذشتگی آن و پی بردن از آن باین که چنانکه آن بزودی گذشت و اثری از آن باقی نمانده تمام عمر نیز بزودی بر آن نحو خواهد گذشت پس باید که مشغول کاری بود که اثر آن پاینده و باقی باشد.

۸۷۴۴

من جهل اغترّ بنفسه، و کان یومه شرّاً من أمسه.

هر که نادان باشد مغرور گردد بنفس خود، و بوده باشد روز او بدتر از دیروز او، یعنی در هر روز کسب گناهی کند پس هر روز او بدتر از روز پیش او باشد.

۸۷۴۵

من ساترک عیبک و عابک فی غیبک فهو العدو فاحذره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶۰

هر که بپوشاند از تو عیب ترا، و عیب کند ترا در غیبت تو، پس اوست دشمن، پس حذر کن از او.

۸۷۴۶

من بصّرک عیبک و حفظک فی غیبک فهو الصدیق فاحفظه.

هر که بینا گرداند ترا بعیب تو، و نگاهدارد جانب ترا در غیبت تو، پس اوست دوست، پس نگاهدار او را.

۸۷۴۷

من کان له من نفسه یقظة کان علیه من الله حفظة.

هر که بوده باشد از برای او از نفس او بیداری، بوده باشد بر او از جانب خدا نگاهدارندگان، یعنی ملائکه که نگاهدارند او را از بدیها و آفات.

۸۷۴۸

من بذل لک جهد «۱» عنایته فابذل له جهد «۲» شکرک.

هر که بذل کند از برای تو جهد عنایت خود را پس بذل کن از برای او جهد شکر خود را، «عنایت» بمعنی اهتمام است و «جهد» بفتح جیم و ضم آن بمعنی طاقت و توانائی است، و بعضی گفته‌اند که بضم جیم بمعنی طاقت است و بفتح جیم بمعنی مشقت، و مراد اینست که کسی که بذل کند از برای تو طاقت اهتمام خود را یعنی نهایت توانائی اهتمام را یا مشقت آنرا که همان منتهای طاقت باشد که تحمل آن بی مشقت نباشد پس بذل کن تو نیز از برای او طاقت شکر خود را یعنی منتهای طاقت آنرا یا مشقت شکر خود را که همان منتهای طاقت آن باشد.

۸۷۴۹

من عدل عن واضح المسالک سلک سبل المهالک.

هر که عدول کند از واضح مسالک یعنی راهها، سلوک کند راههای مهالک یعنی مهلکه‌ها یا هلاکتها، غرض اینست که هر که از راه حق که واضح و ظاهرست عدول کند برود براههایی که او را بهلاکت اندازد مانند کسی که در بیابانها از جاده واضح عدول کند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶۱

۸۷۵۰

من أحدّ سنان الغضب لله سبحانه قوی علی أشدّاء الباطل.

هر که تیز کند نیزه خشم را از برای خدای سبحانه قوی گردد بر اقویای باطل یعنی هر که تیز کند نیزه خشم خود را که آن خشم از برای خدای سبحانه و رضای او باشد، یا تیز کند از برای خدا سبحانه و رضای او قوی گردد بر دفع اقویائی که بر باطل باشند و حق تعالی ظفر دهد او را بر ایشان.

۸۷۵۱

من غری «۱» بالشّهوات أباح نفسه الغوائل.

هر که حریص باشد بشهوتها و خواهشها حلال کرده از برای نفس خود مصیبتهای عظیم را، یعنی جایز داشته از برای آن این که در مصیبتهای عظیم اخروی و دنیوی افتد و منعی نکرده آن را از آن.

۸۷۵۲

من کثرت نعم الله علیه کثرت حوائج الناس الیه، فان قام فیها بما أوجب الله سبحانه علیه فقد عرضها للدوام و ان منع ما أوجب الله سبحانه فیها فقد عرضها للزوال.

هر که بسیار شود نعمتهای خدا بر او بسیار شود حاجتهای مردم بسوی او، پس اگر بایستد در آنها به آن چه واجب کرده خدای سبحانه بر او یعنی از شکر و ادای حقوق آنها پس بتحقیق که در آورده آنها را در عرضه دوام و پایدگی، و اگر منع کند آنچه را واجب گردانیده خدای سبحانه در آنها، پس بتحقیق که در آورده آنها را در معرض زوال.

۸۷۵۳

من انتجعک مؤملاً فقد أسلفک حسن الظنّ بک فلا تخیّب ظنّه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶۲

هر که طلب احسان کند از تو امیدوار پس بتحقیق که پیش داده بتو نیکویی گمان بتو را پس نومید مگردان گمان او را.

۸۷۵۴

من أبصر زلته صغرت عنده زلّة غيره.

هر که بینا گردد بلغزش خود کوچک گردد نزد او لغزش غیر او، مراد اینست که چون آدمی بر ظاهر و باطن خود مطلع می‌تواند شد پس اگر غافل نباشد و بلغزشها و بدیهای خود بینا گردد چندان لغزش و بدی در ظاهر و باطن خود یابد که آنچه مطلع شود بر آن از لغزش و بدی دیگری در نظر او در جنب آنها کوچک نماید، و ممکن است که مراد به «لغزش» سهو و خطاها باشد که واقع شود در سلوک با مردم، و مراد این باشد که هر که بینا شود بلغزشهای خود داند که آدمی بی‌لغزش نمی‌باشد پس کوچک نماید در نظر او لغزشی که دیگری نسبت باو کرده باشد و چندان مؤاخذه و بازخواست نخواهد کرد.

۸۷۵۵

من لم يعرف الخیر من الشرّ فهو من البهائم.

هر که نشناسد خیر را از شرّ پس او از چارپایانست، مراد از «شناختن آن از این» اختیار نکردن آنست بر این، و اشاره است باین که کسی که اختیار آن بر این نکند باید که نشناخته باشد آنها را و تمیز نکرده باشد آن را از این.

۸۷۵۶

من غلب علیه غضبه و شهوته فهو فی حیّز البهائم.

هر که غلبه کند بر او غضب او و شهوت او پس او در موضع چارپایانست.

۸۷۵۷

من ضعف عن سرّه فهو عن سرّ غيره أضعف.

هر که ضعیف باشد از سرّ خود پس او از سرّ غیر خود ضعیف‌ترست، مراد از «ضعیف بودن از سرّ» اینست که آنرا نتواند نگاهداشت و فاش کند، و غرض منع از اظهار سرّ خودست بکسی که سرّ خود را نگاه ندارد، و در بعضی نسخه‌ها «سرّ»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۳۶۳

در هر دو جا بشین نقطه دارست، و بنا بر این غرض تحریص بر نگاهداشتن خودست از سرّ خود و این که کسی که ضعیف باشد از نگاهداشتن خود از سرّ نفس خود پس او ضعیف‌تر خواهد بود در نگاهداشتن خود از سرّ دیگران.

۸۷۵۸

من عرف نفسه فهو لغيره أعرف.

هر که بشناسد نفس خود را پس او از برای غیر او شناسنده‌ترست، مراد به «شناختن نفس خود» شناختن قدر و پایه نفس خودست یا عیوب و بدیهای او، و این که آن دشوارترست از شناختن غیر خود و قدر و پایه او، یا عیوب و بدیهای او، زیرا که غالب اینست که آدمی متوجّه نفس خود نمی‌شود و از قدر و پایه خود تجاوز میکند و بعیوب و بدیهای خود نمی‌رسد و تجسّس و تفحصّ احوال دیگران میکند و بمرتبّه هر کس و عیوب و بدیهای او شناسا می‌گردد، و غرض اینست که کسی که خواهد که معرفت او کامل باشد باید که خود را بشناسد، خود را که شناخت دیگران را بهتر خواهد شناخت.

۸۷۵۹

من لا اخوان له لا اهل له.

هر که نباشد برادران از برای او نباشد اهلی از برای او، مراد اینست که عمده اهل این کس برادرانست نسبی، هر که را برادران نباشد گویا اهلی ندارد هر چند اهل بسیار داشته باشد، و مراد برادران نسبی است یا دوستان خالص.

۸۷۶۰

من لا صديق له لا ذخر له.

هر که نباشد دوستی از برای او نیست ذخیره از برای او، یعنی ذخیره عمده از برای روز نیک و بد دوست است، کسی که دوستی نداشته باشد گویا اصلاً ذخیره ندارد هر چند ذخایر دیگر داشته باشد.

۸۷۶۱

من لا دين له لا نجاة له.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۳۶۴

هر که دین نباشد از برای او رستگاری نباشد از برای او.

۸۷۶۲

من لا ايمان له لا امانة له.

هر که ایمان نباشد از برای او امانت نباشد از برای او.

۸۷۶۳

من وثق بانّ ما قدر الله له لن يفوته استراح قلبه.

هر که اعتماد داشته باشد باین که آنچه تقدیر کرده خدا از برای او هرگز فوت نشود از او راحت یابد دل او، زیرا که در غم و اندوه روزی و مانند آن نخواهد بود.

۸۷۶۴

من أصّر علی ذنبه اجتری علی سخط ربّه.

هر که اصرار کند بر گناه خود جرأت کند بر خشم پروردگار خود، «اصرار بر چیزی» ایستادگی بر آن و مداومت کردن بر آنست و کردن گناهی و عزم بر کردن آن بار دیگر نیز در حکم اصرارست، هر چند هنوز بار دیگر نکرده باشد چنانکه مکرر مذکور شد، و «جرأت کند بر خشم پروردگار» یعنی دلیر و بی‌باک رود بنزد او.

۸۷۶۵

من اشتغل بغير ضرورته فوّته ذلک منفعته.

هر که مشغول گردد بغير ضرورت خود فوت گرداند او را این منفعت او را، مراد به «ضرورت» چیز است که مهمّ و در کار باشد از ضروریات دنیوی و خیرات اخروی، چه همه آنها مهمّ و در کارست هر چند واجب شرعی نباشد، و مراد اینست که هر که مشغول شود بغير آنها این سبب آن می‌شود که بعضی از آنها فوت شود او را، زیرا امور مهمّه در هر وقت آن قدر هست که کسی که خواهد به آنها کما ینبغی قیام نماید فرصت زیاده بر آن نیابد پس بقدر آنچه بغير آنها مشغول گردد ناچار او را از آنها فوت شود.

۸۷۶۶

من أكثر من ذکر الموت قلّت فی الدّنيا رغبتّه.

هر که بسیار کند یاد مرگ را کم شود در دنیا رغبت او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶۵

۸۷۶۷

من حفر لأخيه بئرا أوقعه الله فی بئره.

هر که بکند از برای برادر خود چاهی بیندازد او را خدا در همان چاه.

۸۷۶۸

من ساء تدبیره کان هلاکه فی تدبیره.

هر که بد باشد تدبیر او، بوده باشد هلاک او در تدبیر او، یعنی گاه می‌شود که هلاک او در تدبیر او باشد.

۸۷۶۹

من أكثر من ذکر الآخرة قلّت معصيته.

هر که بسیار کند یاد آخرت را کم باشد معصیت او.

۸۷۷۰

من ملک شهوته کملت مروّته و حسنّت عاقبتّه.

هر که مالک باشد شهوت خود را یعنی آنرا در فرمان خود دارد کامل باشد مروّت و آدمیّت او، و نیکو باشد عاقبت او.

۸۷۷۱

من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته.

هر که گرامی باشد بر او نفس او خوار گردد بر او شهوت او، یعنی خواهش او.

۸۷۷۲

من ناقش الاخوان قلّ صديقه.

هر که مناقشه کند با برادران کم گردد دوست او، «مناقشه» خرده گیری کردن در حسابست، و مراد اینست که با برادران مسامحه در کارست و مناقشه نباید کرد و اگر نه کم دوستی باقی بماند بر دوستی.

۸۷۷۳

من ساء خلقه قلاه مصاحبه و رفیقّه.

هر که بد باشد خوی او دشمن دارد او را مصاحب او و رفیق او.

۸۷۷۴

من زلّ عن محجّة الطّریق وقع فی حیرة المضیق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶۶

هر که بلغزد از راه واضح راه یعنی وسط آن که واضح و آشکارست بیفتد در حیرانی مضیق یعنی تنگی یا راه تنگ.

۸۷۷۵

من دعاک الی الدّار الباقیة و أعانک علی العمل لها فهو الصّدیق الشّفیق.

هر که بخواند ترا بسوی سرای پاینده و یاری کند ترا بر آن، پس اوست دوست شفیق.

۸۷۷۶

من منع المال من یحمده ورّته من لا یحمده.

هر که منع کند مال را از کسی که ستایش او کند میراث دهد او را بکسی که ستایش او نکند.

۸۷۷۷

من قضی حقّ من لا یقضی حقّه فقد عبّده «۱».

هر که بجا آورد حقّ کسی را که او بجا نیاورد حقّ او را پس بتحقیق که بنده گرداند او را، مراد به «حقّ» حقّ احسانست که هر برادری بر برادر خود دارد و غرض اینست که هر که احسان کند بکسی که او احسان نکند باو، یا باعتبار این که قادر بر آن نباشد یا این که دشمنی و عداوتی با او داشته باشد پس او را بمنزله بنده خود گرداند، زیرا که کسی که قادر بر احسان نباشد و کسی احسان باو کند آن احسان کمال وقع در نظر او دارد و بآن اعتبار مطیع و فرمانبردار و بمنزله بنده او می‌گردد، و همچنین دشمن هرگاه از کسی احسان ببیند با وجود دشمنی قطع دشمنی کند و دوست و بنده گردد چنانکه بتجربه معلوم شده.

۸۷۷۸

من احتاج الیک کانت طاعته لک بقدر حاجته الیک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶۷

هر که محتاج باشد بسوی تو بوده باشد فرمانبرداری او مر ترا بقدر حاجت او بسوی تو، مراد اینست که باین فرمانبرداری فریب او نباید خورد و از آن راه او را دوست خالص خود نباید دانست، اکثر اینست که آن فرمانبرداری بقدر حاجت اوست همین که آن برآمد زایل شود و از فواید آن این نیز می‌تواند بود که اگر کسی کاری بچنین کسی داشته باشد پیش از برآمدن حاجت او باو بفرماید تا او فرمان برد که بعد از آن فرمان بردن او معلوم نیست.

۸۷۷۹

من أخافک لکی یؤمنک خیر لک ممّن یؤمنک لکی یخیفک.

هر که بترساند ترا تا این که ایمن گرداند ترا بهترست از برای تو از کسی که ایمن گرداند ترا، تا این که بترساند ترا، مراد به «کسی که بترساند او را تا این که ایمن گرداند» کسیست که منع کند او را از معاصی و منکرات تا این که او بازایستد از آنها و عاقبت ایمن گردد از عذاب و عقاب آنها، پس آن ایمنی چون بسبب او شده پس گویا در آخر ایمن گردانیده او را، و به «کسی که ایمن گرداند او را تا این که بترساند» کسیست که مداهنه کند با او و منع نکند او را از آنها، بلکه جرأت فرماید او را بامیدوار نمودن بسعت رحمت حقّ تعالی و امثال آن تا این که او ایمن گردد و مرتکب آنها شود و عاقبت بترسد، و چون منشأ، آن خوف و ترس او شده پس گویا او ترسانیده او را.

۸۷۸۰

من حاظ النّعم بالشّکر حیط بالمزید.

هر که نگاهدارد نعمتها را بشکر نگاهداشته شود بزیادتی، یعنی نگاهداشته شود او همراه با زیادتی نعمت.

۸۷۸۱

من سعی بالتّمیمة حاربه القریب و مقته البعید.

هر که عمل کند بسخن چینی یعنی کار او سخن چینی باشد جنگ کند با او نزدیک و دشمن دارد او را دور، مراد اینست که همه کس با او بد گردند هر که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶۸

نزدیک باشد و تواند با او جنگ کرد جنگ کند و هر که دور باشد و نتواند اکتفا کند بدشمنی، و ممکن است که مراد به «نزدیک و دور» خویش و بیگانه باشد، و این که خویشان او که اهتمام باصلاح او دارند با او جنگ کنند و بیگانگان که اهتمام بآن ندارند اکتفا کنند بدشمنی با او.

۸۷۸۲

من سامح نفسه فیما یحبّ أتعبه فیما یکره.

هر که مسامحه کند با نفس خود در آنچه دوست می‌دارد تعب فرماید او را در آنچه ناخوش می‌دارد، یعنی هر که سهل انگاری کند با نفس خود در آنچه دوست دارد آن را از منکرات و منع نکند او را از آنها بتعب اندازد او را عاقبت در آنچه ناخوش می‌دارد از عذاب و عقاب جزای آن.

۸۷۸۳

من ضرب یده علی فخذہ عند مصیبۃ فقد أحبّط أجره.

هر که بزند دست خود را بر ران خود نزد مصیبتی پس بتحقیق که باطل کند اجر خود را.

۸۷۸۴

من أسهر عین فکرتہ بلغ کنه همّته.

هر که بیدار دارد چشم فکرت خود را برسد بنهایت همّت خود، مراد به «بیدار داشتن چشم فکرت خود» بیدار داشتن چشم خودست در شبها از برای فکر و تأمل در مسائل و غیر آنها از آنچه اصلاح حال او کند، یا این که کنایه است از کار فرمودن فکر و بیکار نگذاشتن آن، چه هرگاه بکار رود بمنزله شخصی است که بیدار باشد، و هرگاه بکار نرود گوئیا که شخصیت که در خوابست و مراد به «همّت او» عزم و قصد اوست، یعنی برسد بنهایت آنچه عزم و قصد آن دارد.

۸۷۸۵

من بذل جهد طاقته بلغ کنه ارادته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۶۹

هر که بذل کند نهایت طاقت خود را برسد بنهایت اراده خود، یعنی نهایت آنچه اراده آن دارد و سعی کند از برای آن، و مراد اینست که در هر کاری کسی که بذل جهد خود کند بمنتهای اراده خود برسد، یا این که هر که بذل جهد خود کند در طلب نیکیبختی خود که باید که اراده هر کسی آن باشد بمنتهای اراده خود برسد.

۸۷۸۶

من راقه زبرج الدنیا أعقب ناظریه کمها.

هر که خوش آید او را زینت دنیا میراث دهد چشمهای خود را کوری مادرزاد، یعنی آنها را بمنزله کور و نابینا گرداند از آنچه صلاح و خیر او در آن باشد نهایت کوری مانند کوری مادرزاد.

۸۷۸۷

من حفر لأخیه المؤمن بئرا أوقع فیها.

هر که بکند از برای برادر مؤمن خود چاهی انداخته شود در آن، یعنی او خود در آن افتد.

۸۷۸۸

من آتهم نفسه فقد غالب الشیطان.

هر که متهّم دارد نفس خود را پس بتحقیق که غلبه کند بر شیطان، مراد به «متهّم داشتن نفس» اینست که اعتماد بر او نکند و همواره از او با خیر باشد که مبادا خیانتی بکند.

۸۷۸۹

من خالف نفسه فقد غلب الشیطان.

هر که مخالفت کند نفس خود را پس بتحقیق که غلبه کند بر شیطان، مراد به «مخالفت نفس» اینست که بر خلاف هوا و هوس او کار کند.

۸۷۹۰

من أنس «۱» بتلاوة القرآن لم توحشه مفارقة الاخوان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۷۰

هر که انس بگیرد بتلاوت قرآن بوحشت نیندازد او را جدائی برادران.

۸۷۹۱

من شکا ضرّه الی غیر مؤمن فکأنما شکا الله سبحانه.

هر که شکوه کند بدی حال خود را بسوی غیر مؤمنی پس گوئیا شکوه کند خدای سبحانه را.

۸۷۹۲

من شکا ضرّه الی مؤمن فکأتما شکا الی اللّٰه سبحانه.

هر که شکوه کند بدی حال خود را بسوی مؤمنی پس گوئیا شکوه کند بسوی خدای سبحانه، زیرا که حقّ تعالی چون مؤمن دوست اوست رخصت داده بشکوه و اظهار بدی حال خود نزد او، تا این که او رفع آن نماید، بلکه ترغیب فرموده در آن و آن را یکی از وسائل گردانیده از برای بندگان خود، پس شکوه نزد او چون بادن و فرمان حقّ تعالی است و نزد بندگان دوست اوست بمنزله شکوه نزد اوست تعالی شأنه، بخلاف غیر مؤمن که او دشمن خداست، و ظاهرست که شکوه بنده کسی نزد دشمن او بمنزله شکوه از اوست.

۸۷۹۳

من عظیم صغار المصائب ابتلاه اللّٰه بکبارها.

هر که عظیم شمارد مصیبتهای کوچک را مبتلی گرداند او را خدا بمصیبتهای بزرگ.

۸۷۹۴

من أطاع نفسه فی شهواتها فقد أعانها علی هلکها.

هر که فرمان برد نفس خود را در خواهشهای آن پس بتحقیق که یاری کرده آنرا بر هلاکت آن.

۸۷۹۵

من آخر الفرصه عن وقتها فلیکن علی ثقۀ من فوتها.

هر که پس اندازد فرصت را از وقت آن پس باید که بوده باشد بر اعتماد از فوت آن، مراد منع از تأخیر فرصت است و این که کسی که تأخیر کند باید که قرار دهد بر خود فوت آن را، زیرا که غالب اینست که همین که تأخیر شود کاری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۷۱

از وقت فرصت آن دیگر فرصت آن نشود.

۸۷۹۶

من تتبّع عورات النّاس کشف اللّٰه عورتها.

هر که از پی رود و تفحص کند عورتهای مردم را ظاهر کند خدا عورت او را، مراد به «عورت» چیز است که آدمی بپوشاند آن را از دیگران از عیبها و گناهان.

۸۷۹۷

من قلت طعمته خفت علیه مؤنته.

هر که کم باشد خوراک او سبک باشد بر او مؤنت و خرج او.

۸۷۹۸

من تطّلع علی أسرار جاره انهتکت أستاره.

هر که آگاهی جوید بر اسرار همسایه خود دریده شود پرده‌های او، مراد منع از طلب اطلاع و آگاهی است بر اسرار همسایگان بمشرف شدن بر خانه‌های ایشان و امثال آن.

۸۷۹۹

من بحث عن أسرار غیره أظهر اللّٰه أسرارها.

هر که تفتیش کند از اسرار غیر خود آشکار کند خدا اسرار او را.

۸۸۰۰

من تتبّع خفیات العیوب حرّمه «۱» اللّٰه مودّات القلوب.

هر که از پی رود و تفحص کند عیبهای نهانی مردم را محروم گرداند خدا او را از دوستی دلها.

۸۸۰۱

من رغب فی زخارف الدنیا فاته البقاء المطلوب.

هر که رغبت کند در زینتها و متاعهای رواندود دنیا فوت شود او را بقای مطلوب، یعنی سرای پاینده باقی که مطلوب همه کس است.

۸۸۰۲

من کشف حجاب أخیه انکشف عورات بیته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۷۲

هر که بگشاید پرده برادر خود را گشوده شود عورت‌های خانه او، یعنی ظاهر شود بر مردم آنچه باید که پوشیده باشد از احوال اهل خانه او، و در بعضی نسخه‌ها «بنیه» بجای «بیته» است و بنا بر این ترجمه اینست که: گشوده شود عورت‌های پسران او، و این با سجع «أخیه» اوفقت.

۸۸۰۳

من اقتصر فی أکله کثرت صحته و صلحت فکرته.

هر که اقتصار کند در خوردن خود بسیار باشد صحت او و شایسته باشد فکرت او، مراد به «اقتصار در آن» کم خوردنست و اکتفای بآن و تجاوز نکردن از آن بقدر سیری یا زیاد بر آن.

۸۸۰۴

من عمی عن زلته استعظم زلته غیره.

هر که کور باشد از لغزش خود عظیم شمارد لغزش غیر خود را، مراد اینست که کسی عظیم می‌شمارد لغزش دیگری را که متوجه احوال خود نباشد و نابینا باشد از لغزشهای خود و اگر نه هر کس بغیر معصوم چندان لغزش دارد که اگر متوجه شود به آنها عظیم نمی‌شمارد لغزشی را که از دیگری بیند.

۸۸۰۵

من ترک العجب و التوانی لم ینزل به مکروه.

هر که ترک کند خود بینی و سستی را فرو نیاید باو مکروهی، مراد اینست که مکروهات اخروی همه از یکی از دو چیز ناشی می‌شود، یکی سستی و کاهلی در اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی، و دیگری عجب و خودبینی آوردن باطاعت و انقیاد خود، هر که سستی و کاهلی نکند و عجب و خودبینی بهم نرساند هیچ مکروهی در آخرت باو نرسد.

۸۸۰۶

من بلغ غایه ما یحبّ فلیتوقع غایه ما یکره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۷۳

هر که برسد بنهایت آنچه دوست دارد پس متوقع باشد غایت آنچه را ناخوش دارد، یعنی آماده آن باشد و رسیدن آن را بر خود قرار دهد که رسم و عادت دنیا اینست چنانکه بتجربه معلوم می‌شود.

۸۸۰۷

من دقّ فی الدین نظره جلّ یوم القیامه خطره.

هر که دقیق باشد در دین نظر او بزرگ باشد روز قیامت شرف او، مراد دقیق و باریک بودن نظر و فکر اوست در عقاید و مسائل دین یا در دینداری و حفظ دین خود.

۸۸۰۸

من سلّ سیف العدوان سلب عزّ السلطان.

هر که از غلاف بکشد شمشیر ستم را گرفته شود از او عزّت و غلبه سلطنت.

۸۸۰۹

من حرم «۱» السائل مع القدره عوقب بالحرمان.

هر که محروم کند سائل را با قدرت عقاب کرده شود بحرمان یعنی محرومی از فضل و لطف حق تعالی.

۸۸۱۰

من جار فی سلطانه عدّ من عوادی زمانه.

هر که ستم کند در سلطنت خود شمرده می‌شود از عوادی زمان او، یعنی مصیبت‌های آن یا از دشمنان آن، چه او زمان خود را فاسد و تباه کند، پس گویا از دشمنان آنست، یا این که شمرده شود از دشمنان روزگار خود از برای خود.

۸۸۱۱

من استوحش عن الناس أنس «۲» باللّه سبحانه.

هر که وحشت کند از مردم انس گیرد بخدای سبحانه.

۸۸۱۲

من اغتر بنفسه أسلمته الی المعاطب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۷۴

هر که مغرور شود بنفس خود و فریب آن خورد بدهد نفس او را بهلاکتها.

۸۸۱۳

من رضى عن نفسه ظهرت عليه المعائب.
هر که راضی باشد از نفس خود ظاهر می‌شود بر او عیبها، یعنی ظاهر می‌گردد بر مردم عیبها در او.

۸۸۱۴

من اتخذ قول الله دليلاً هدى الى التي هي أقوم.
هر که فرا گیرد قول خدا را دلیل، راه نموده شود به آن چه محکم‌تر باشد، مراد اینست که هر که در هر باب دلیل و راهنمای خود را آیات قرآن مجید کند او راه نموده شود بطریقه که محکم‌تر باشد از هر طریقه.

۸۸۱۵

من اتخذ طاعة الله سبيلاً فاز بالتي هي أعظم.
هر که فرا گیرد فرمانبرداری خدا را راه خود، فیروزی یابد بسعادتی که بزرگتر باشد از هر سعادت.

۸۸۱۶

من زهد في الدنيا أعتق نفسه و أرضى ربه.
هر که بی‌رغبت باشد در دنیا آزاد گرداند نفس خود را و راضی گرداند پروردگار خود را.

۸۸۱۷

من يكن الله خصمه يدحض حجته و يكن له حرباً.
هر که بوده باشد خدا مدعی او باطل شود حجّت او و بوده باشد خدا از برای او دشمن، مراد منع از نافرمانی حقّ تعالی است و گذاشتن حقّی از حقوق او بر ذمه خود، زیرا که هر که چنین کند حقّ تعالی مدعی او باشد و بر او دعوی کند و هرگاه خدا مدعی باشد هر حجّتی که بیاورد از برای خلاصی خود باطل گردد و حقّ تعالی دشمن او باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۷۵

۸۸۱۸

من يكن الله نصيره يغلب خصمه و يكن له حزباً.
هر که بوده باشد خدا یاری کننده او غلبه کند بر دشمن خود، و بوده باشد از برای او گروهی یعنی بجای گروه أعوان و أنصار او.

۸۸۱۹

من استقبال وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء.
هر که پیش ببیند وجوه رأیها را بداند موقع‌های خطا را، یعنی هر که پیش از کارها تأمل و تدبّر کند و وجه هر رائی را ببیند و ملاحظه نماید بشناسد مواقع خطا را و خطا کم کند بخلاف کسی که بی‌تأمل کارها را کند که خطا از او بسیار واقع شود.

۸۸۲۰

من يكن الله أمله يدرك غاية الأمل و الرجاء.
هر که بوده باشد خدا امید او دریابد نهایت امید و آرزوی خود را.

۸۸۲۱

من استقصر بقاءه و أجله قصر رجاؤه و أمله.
هر که کم شمارد بقای خود و مدت عمر خود را کوتاه باشد امید او و امل او، و ممکن است که «قصر» بتشدید خوانده شود و ترجمه این باشد که: کوتاه کند امید خود و امل خود را.

۸۸۲۲

من جرى في عنان أمله عثر بأجله.
هر که روان شود در جلو امید خود برو در افتد باجل خود، یعنی همیشه در جلو آن برود و قرار و آرام نگیرد تا وقتی که بمرگ برو در افتد.

۸۸۲۳

من تلذذ بمعاصي الله أورثه الله ذلاً.
هر که لذت جوید بمعصیتهای خدا میراث دهد او را خدا خواری یعنی حقّ تعالی او را بجزای آن خوار و ذلیل گرداند.

۸۸۲۴

من حسن رضاه بالقضاء حسن صبره على البلاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۳۷۶

هر که نیکو باشد رضای او بقضا نیکو باشد صبر او بر بلا.

۸۸۲۵

من اقتصر علی قدره کان أبقی له.

هر که اقتصار کند بر اندازه خود بوده باشد پاینده‌تر از برای او، یعنی هر که اکتفا کند در وضع و سلوک باندازه قدر خود و زیاده روی نکند آن وضع از برای او پاینده‌تر ماند از این که از اندازه خود بدر رود و زیاده روی کند که غالب اینست که آن پر بقائی نکند.

۸۸۲۶

من حسن عمله بلغ من الله أمله.

هر که نیکو باشد عمل او برسد از جانب خدا بامید خود.

۸۸۲۷

من کثر فی ليله نومه فاته من العمل مالا يستدرکه فی یومه.

هر که بسیار شود در شب او خواب او، فوت شود او را از عمل آنچه بازیافت نکند آن را در روز خود.

۸۸۲۸

من جعل دیدنه المرء لم یصبح ليله.

هر که بگرداند عادت خود را جدل کردن صبح نکند شب خود را، یعنی همیشه در ظلمت و تاریکی جهل باشد، پس گویا شب خود را صبح نکند.

۸۸۲۹

من دنا منه أجله لم تعنه حيله.

هر که نزدیک شود از او اجل او یاری نکند او را چاره‌های او، مراد اخبار از واقعست باین که هر گاه اجل کسی نزدیک شد چاره‌ها و تدبیرها که از برای کارها کند درست نیاید و خطا کند گویا بخت او برگردد، و یا منع از حرص در تدبیرست و چاره‌ها و تنبیه بر آن باین که هرگاه اجل نزدیک گردد چاره‌ها یاری نکند پس حرص در آنها نباید داشت، حرص در چیزی باید داشت که احتمال چنین آفتی در آن نباشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۳۷۷

و در بعضی نسخه‌ها «تغنه» بغین نقطه‌دارست و بنا بر آن ترجمه اینست که: غنی و بی‌نیاز نکند او را چاره‌های او و حاصل هر دو یکیست.

۸۸۳۰

من کانت همته ما یدخل بطنه کانت قیمته ما یخرج منه.

هر که بوده باشد همّت او آنچه داخل شود در شکم او، بوده باشد قیمت او آنچه بیرون می‌آید از آن، مراد به «همّت» عزم است و غرض تویخ کسیست که عزم و قصد او خورش باشد و از برای آن سعی زیاد کند.

۸۸۳۱

من أثنی علیه بما لیس فیه سخر به.

هر که ثنا گفته شود بر او به آن چه نبوده باشد در او تمسخر کرده شود باو، مراد اینست که بچنین ثنائی که کسی کند مغرور نباید شد، این تمسخریست که او میکند، یا در واقع بمنزله تمسخرست هر چند او قصد تمسخر نداشته باشد.

۸۸۳۲

من مکر بالناس ردّ الله سبحانه مکره فی عنقه.

هر که مکر کند بمردم برگرداند خدای سبحانه مکر او را در گردن او.

۸۸۳۳

من أحسن الی الناس حسنت عواقبه و سهلت له طرقه.

هر که احسان کند بسوی مردم نیکو باشد عاقبت‌های او و آسان شود از برای او راه‌های او، یعنی نیکو شود عاقبت کارهای او، و آسان شود برای او راه‌های مطالب و مقاصد او.

۸۸۳۴

من سلم من المعاصی عمله بلغ من الآخرة أمله.

هر که سالم باشد از معصیت‌ها عمل او، برسد از آخرت بامید و امل خود.

۸۸۳۵

من ترک قول «لا أدري» أصيبت مقاتله.

هر که ترک کند گفتن «نمی دانم» را رسیده شود جایگاههای کشته «۱» شدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۳۷۸

آن، مراد توبیخ جمعیت است که گفتن «نمی دانم» را نقص خود می دانند، و هر چه از ایشان سؤال کنند از احکام شرعیّه و غیر آن جوابی می گویند خواه درست و خواه غلط تا این که مردم ایشان را بهمه چیز دانا دانند و حاصل کلام اینست که: کسی که چنین باشد خود را هلاک کرده و گویا آلت جارحه بجایگاههای قتل او رسیده و او را بهلاکت انداخته، زیرا که غیر معصومین صلوات الله علیهم أجمعین کسی را علم بهمه چیز میسر نیست و بسیاری را نمی دانند پس در آنها خصوصاً در احکام شرعیّه اگر «نمی دانم» نگویند و اظهار دانش کنند دروغ گویند و بسبب آن خود را هلاک کنند، زیرا که فتوی در آنها با وجود جهل از اعظم گناهانست و حکم بغیر آنچه حقّ تعالی فرو فرستاده بمنزله کفرست چنانکه قرآن مجید ناطق به آنست.

۸۸۳۶

من عری من الشرّ قلبه سلم له دینه و صدق یقینه.

هر که برهنه کند از بدی دل خود را سالم باشد از برای او دین او و راست باشد یقین او، یعنی یقین او بروز جزا.

۸۸۳۷

من ساء ظنونه اعتقد الخیانه بمن لا یخونه.

هر که بد باشد گمانهای او اعتقاد کند خیانت را بکسی که خیانت نکند او را، مراد ذمّ بدگمانیست نسبت بهمه کس و حکم بمقتضای آن، و این که آن منشأ اعتقاد خیانت می شود بکسی که خیانت نکند باو و بری باشد از آن، پس آدمی باید که اعتقاد خیانت بکسی تا ظاهر نشود نکند نهایت اعتماد هم بر کسی که امانت او ظاهر نشده باشد نکند بلکه احتمال خیانت بدهد و بآن اعتبار در معامله با او شرایط حزم و احتیاط را بجا آورد و باین جمع می شود میانه امثال این فقره مبارکه که مذمت بدگمانی از آنها ظاهر می شود و بعضی فقرات دیگر که دلالت بر مدح آن میکند چنانکه بعضی از آنها قبل از این مذکور شد.

۸۸۳۸

من ساء ظنّه بمن لا یخون حسن ظنّه بما لا یکون.

هر که بد باشد گمان او بکسی که خیانت نکند نیکو باشد گمان او به آن چه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۳۷۹

نباشد یعنی بجزای آن بدگمانی بآن کس مبتلی گردد باین که نیکو شود گمان او بکسی که چنان نباشد و امین گرداند او را و او خیانت کند با او، و ظاهر اینست که مراد در اینجا چنانکه در فقره سابق مذکور شد بدگمانی باشد که اعتقاد بآن کند و عمل کند بمقتضای آن برسانیدن زیان و خسروانی باو نه مجرد احتمال خیانت باو و احتیاط و حزم در معامله با او.

۸۸۳۹

من أسرع الی الناس بما یکرهون قالوا فیه ما لا یعلمون.

هر که شتاب کند بسوی مردم به آن چه ناخوش دارند بگویند در او آنچه ندانند، مراد منع از شتاب کردن و رسانیدن خبرهای ناخوش است بمردم، و این که آن سبب این می شود که ایشان متهم دارند او را بچیزی چند که علم بآن نداشته باشند و از همان شتاب او استنباط کنند مثل دشمنی با ایشان و بد ذاتی و شاد شدن برسیدن مکروهی بایشان و مانند آنها.

۸۸۴۰

من حسن ظنّه باللّه فاز بالجنّة.

هر که نیکو باشد گمان او بخدا فیروزی یابد ببهشت، چنانکه مکرّر مذکور شد.

۸۸۴۱

من حسن ظنّه بالدنیا تمکنت منه المحنّة.

هر که نیکو باشد گمان او بدنیا متمکن شود از او محنت، یعنی ثابت و برقرار گردد در او.

۸۸۴۲

من حسن ظنّه بالناس حاز منهم المحبّة.

هر که نیکو باشد گمان او بمردم جمع کند از ایشان دوستی را، مراد به «نیکو بودن گمان او بمردم» اینست که حکم ببدی ایشان نکند و بنای حال ایشان را بر خوبی گذارد و بر وفق آن سلوک کند با ایشان از دوستی و مهربانی و مانند آن، و ظاهرست که سلوک با مردم بر این وجه باعث دوستی ایشان می شود.

۸۸۴۳

من ذکر الموت رضی من الدنیا بالیسیر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸۰

هر که یاد کند مرگ را راضی گردد از دنیا باندگی.

۸۸۴۴

من اکتفی بالیسیر استغنی عن الكثير.

هر که راضی شود باندک بی نیاز می شود از بسیار، یعنی اکتفا باندک می توان کرد و با آن حاجت بسیار نیست و تعب و زحمت از برای آن نباید کشید.

۸۸۴۵

من أثر علی نفسه استحق اسم الفضيلة.

هر که ایثار کند بر نفس خود سزاوار باشد اسم فضیلت را، مراد به «ایثار بر نفس خود» بر گزیدن دیگرست بر خود بدادن چیزی با و با وجود حاجت خود بآن، و «فضیلت» بمعنی افزونی مرتبه است و «سزاوار باشد اسم او را» یعنی سزاوار باشد که آنرا نسبت باو دهند و او را صاحب آن گویند.

۸۸۴۶

من بخل بمالا يملكه فقد بالغ في الرديلة «۱».

هر که بخل کند به آن چه مالک آن نباشد پس او بنهایت رسیده در ردیلت، «بخیلی کردن کسی به آن چه مالک آن نباشد» مثل حسد بردن کسیست بر کسی که حق تعالی یا دیگری چیزی باو دهد و اندوهناک شدن بسبب آن، و «ردیلت» مقابل فضیلت است یعنی دنائت و پستی مرتبه.

۸۸۴۷

من اتقى الله سبحانه جعل له من كل هم فرجا و من كل ضيق مخرجا.

هر که بترسد از خدای سبحانه بگرداند از برای او از هر اندوهی گشایشی و از هر تنگی بدر شدی.

۸۸۴۸

من صبر على بلاء الله سبحانه فحق الله أذى و عقابه اتقى و ثوابه رجي.

هر که صبر کند بر بلاى خدای - سبحانه - پس حق خدا را ادا کرده، و از عقاب او ترسیده، و ثواب او را امید داشته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸۱

۸۸۴۹

من تبصر في الفطنة ثبتت له الحكمة و عرف العبرة.

هر که بینا گردد در فطنت ثابت و برقرار گردد از برای او حکمت، و شناسد عبرت را، «فطنت» بمعنی زیرکیست، و «حکمت» علم راست و کردار درست، و «عبرت» پی بردن از چیزهاست بچیزهای دیگر مثل آثار خوب و بد آنها، و مراد به «بینا گشتن در زیرکی» بینا گشتن بسبب آنست یا بینا گشتن در استعمال و کاربرد آن، و در بعضی نسخه ها بر این نحوست:

«من تبصر في الفطنة ثبتت له الحكمة» «۱».

هر که بینا شود در فطنت ثابت شود از برای او حکمت.

«من ثبتت له الحكمة عرف العبرة».

هر که ثابت شود از برای او حکمت بشناسد عبرت را.

۸۸۵۰

من عرف العبرة فكأنما عاش في الأولين.

هر که بشناسد عبرت را پس گویا زندگانی کرده در آنان که اول بودند یعنی زندگانی کرده با ایشان تا حال، زیرا که کسی که عبرت را شناسد عبرت گیرد از احوال و قصص همه ایشان پس گویا در میانه همه ایشان بوده و تجربه ها کرده.

۸۸۵۱

من استسلم للحق و أطاع المحقّ كان من المحسنين.

هر که اطاعت کند مر حق را، و فرمانبرداری کند کسی را که بر حق باشد بوده باشد از نیکوکاران.

۸۸۵۲

من تعمق لم ينب الي الحقّ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸۲

هر که تعمق کند و بته رود در تفکر کند نشود بسوی حق، یعنی در ادراک حق در هر باب و رسیدن بسوی آن، و ممکن است که ترجمه «لم ینب الی الحق» این باشد که دوری نکند بسوی حق یعنی از رفتن بسوی حق.

۸۸۵۳

من کثر مراؤه بالباطل دام عماؤه «۱» عن الحق.

هر که بسیار باشد جدل کردن او بباطل دایم باشد کوری او از حق.

۸۸۵۴

من هاله ما بین یدیه نکص علی عقبیه.

هر که بترساند او را آنچه پیشروی اوست برگردد بر پاشنه‌های خود، چون کسی که برگردد از جایی که می‌رفته باشد بسوی آن برمیگردد بر پاشنه‌های خود و برمیگرداند آنها را، شایع شده استعمال «برگشتن بر پاشنه‌ها» در هر برگشتن از چیزی، و بنا بر این ممکن است که مراد این باشد که: هر که بترسد از آنچه پیشروی اوست از عذاب و عقاب گناهان در قیامت، البته بر می‌گردد از آنها، پس کسی که برنگردد از آنها این نشان اینست که او را خوف و ترسی نباشد از آنها، و ممکن است که مراد ترغیب بر دلیری در حرب باشد و این که باید که دلیرانه رفت و ترس را بخود راه نداد که همین که کسی ترسید برگردد بر پاشنه‌های خود، یا این که مراد تعلیم سرکردگان جنگ باشد باین که مردمی را که دانند که ترسانند بمبارزت نفرستند که ایشان برگردند بر پاشنه‌های خود و باعث جبن بلکه هزیمت دیگران نیز می‌شود.

۸۸۵۵

من عمی عمّا بین یدیه غرس الشکّ بین جنبیه.

هر که کور باشد از آنچه پیشروی او باشد بکارد شکّ را میانه پهلوهای خود، ممکن است که مراد ظهور و وضوح امر قیامت باشد و این که آن بمرتبه‌ایست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۸۳

که گویا برابر روی آدمیست و می‌توان دید و تا کسی دیده بصیرت او کور نباشد شکّ در آنرا در دل خود نکارد، یا این که «کاشتن شکّ در میانه پهلوهای خود» کنایه از کردن گناهان باشد بنا بر ادعای این که تا کسی را شکّ در قیامت و احوال آن نباشد معقول نیست که ارتکاب گناهان کند، پس هر که مرتکب آنها شود این نشان اینست که او را شکّی در آنها باشد و بنا بر این مراد این باشد که تا کسی کور نباشد از قیامت که پیشروی اوست و می‌توان دید مرتکب گناهان نگیرد، یا این که مراد به «کاشتن شکّ میانه پهلوهای خود» کاشتن نهالهای آرزوها و امیدها باشد در دل که جزمی یا ظنی بیارور شدن آنها نیست بلکه مجرد شکّ و وهمیست و بمنزله کاشتن نهال شکّ و وهم است، و بنا بر این معنی این باشد که: هر که کور باشد از سرای پاینده آخرت بکارد آن نهالها را در دل خود، و اگر کسی کور نباشد از آن نپردازد آن بلکه مشغول گردد بتعمیر سرای آخرت خود و کاشتن نهالها در آن که یقین باشد بارور گشتن آنها، یا این که هر که کور باشد از مرگ که پیشروی اوست بکارد آن نهالها را، و اگر کسی کور نباشد از آن داند که دنیای فانی که هر لمحّه احتمال انتقال از آن باشد قابل کاشتن آن نهالها در آن نیست.

۸۸۵۶

من غلبت الدتیا علیه عمی بین یدیه.

هر که غلبه کند دنیا بر او کور گردد از آنچه پیشروی اوست که قیامت باشد یا مرگ.

۸۸۵۷

من أصلح أمر آخرته أصلح الله له أمر دنياه.

هر که اصلاح کند کار آخرت خود را اصلاح کند خدا از برای او کار دنیای او را.

۸۸۵۸

من عمر دنياه أفسد دینه و أخرج أخراه.

هر که آباد کند دنیای خود را تباه کند دین خود را و خراب کند آن سرای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۳۸۴

خود را، مراد آبادی زیادست یا آبادی که آدمی متوجه آن باشد و سعی کند در آن نه این که او سعی از برای آخرت خود کند و حق تعالی ببرکت آن دنیای او را نیز آباد کند چنانکه در فقره سابق مذکور شد.

۸۸۵۹

من قاتل جهله بعلمه فاز بالخطّ الأسعد.

هر که جنگ کند با جهل خود بعلم خود فیروزی یابد بپهره برکت دارتر، مراد به «جنگ با جهل» جنگ با هواها و هوسهاست که از جهل ناشی شود، و به «علم خود» یعنی بعقل خود، یا بعلمی که کسب کرده بعقل «۱» فرمانبرداری هوا و هوس و زیان و خسران آن.

۸۸۶۰

من ضیعّه الأقرب أتیح له الأبعد.

هر که ضایع کند او را نزدیکتر تقدیر کرده شود از برای او دورتر، یعنی هرگاه خویش و نزدیک کسی را واگذارد و رعایت و احسان نکند حق تعالی تقدیر کند از برای او دورتری را که رعایت و احسان او بکند.

۸۸۶۱

من عامل الناس بالمسامحة استمتع بصحبتهم.

هر که معامله کند با مردم بمساهله بهره‌مند گردد بصحبت ایشان، مراد ترغیب در مساهله کردن با مردم است در معاملات، و این که بهره‌مند شدن از صحبت ایشان بی این نمی‌شود و کسی که مساهله نکند و سختگیری کند رم کنند از صحبت و آمیزش او.

۸۸۶۲

من رضی من الناس بالمسالمة سلم من غوائلهم.

هر که راضی شود از مردم بأشتی سالم ماند از مصیبت‌های ایشان، یعنی هر که از سلوک و آمیزش با مردم بصلح و آشتی راضی شود و نزاع و دشمنی با کسی نکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸۵

سالم ماند از مصیبت‌ها از جانب ایشان یعنی از این که از جانب ایشان مصیبتی باو رسد، یا از مصیبت‌ها که از ایشان باو رسد اگر چنین سلوک نکند و نزاع و دشمنی کند با ایشان.

۸۸۶۳

من انتقم من الجانی أبطل فضله فی الدنیا وفاته ثواب الآخرة.

هر که انتقام کشد از گنهکار و عفو نکند باطل کند فضل و افزونی مرتبه خود را در دنیا و فوت شود او را ثواب آخرت.

۸۸۶۴

من اتخذ طاعة الله بضاعة أنته الأرباح من غیر تجارة.

هر که فرا گیرد فرمانبرداری خدا را سرمایه خود بیاید او را سودها بی تجارتی.

۸۸۶۵

من أنکر عیوب الناس و رضیها لنفسه فذلک الأحمق.

هر که بد شمارد عیب‌های مردم را و راضی باشد به آنها از برای نفس خود پس او احمق است.

۸۸۶۶

من أزرى علی غیره بما یأتیه فذلک الأخرق.

هر که عیب کند بر غیر خود به آن چه خود میکند آنرا پس او اخرقست یعنی کم عقل و احمق، و این نیز مضمون فقره سابقست و تأکیدست.

۸۸۶۷

من اقتصر علی الکفاف تعجل الراحة و تبو أخفض الدعة.

هر که اقتصار کند بر کفاف تعجیل کند آسایش را و فرود آید خفص دعت را مراد به «اقتصار کردن بر کفاف» اکتفا کردن بقدریست از روزی که بس باشد و طلب زیاد بر آن نکردن، و «خفص» و «دعت» هر دو بمعنی آسانی و رفاهیت عیش و زندگانی است و غرض تأکید است یا مراد اینست که فرود آید و جا گیرد در آسانترین و رفاهیت دارترین عیش‌های آسان و با رفاهیت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸۶

۸۸۶۸

من أحب رفعة الدنیا و الآخرة فلیمقت فی الدنیا الرفعة.

هر که دوست دارد بلندی دنیا و آخرت را پس دشمن دارد در دنیا بلندی را یعنی بلندی دنیوی را که بلندی اخروی با آن نباشد، و ممکن است که مراد این باشد که هر که دشمن دارد بلندی دنیوی را بلند گردد مرتبه او در دنیا و آخرت پس چون بلندی دنیا و آخرت ثمره آن دشمنی است و در واقع بر آن مترتب می‌شود و شایع است در ثمره‌های کارها این که می‌گویند: هر که این ثمره را دوست دارد فلان کار بکند در اینجا نیز کلام بر وفق آن جاری

شده هر چند در اینجا دوست داشتن بلندی دنیوی با دشمنی آن جمع نشود و غرض مجرد اینست که بلندی دنیوی و اخروی ثمره و نتیجه دشمنی بلندی اخروست نهایت تعبیر از این یا بعبارت شده «۱» باعتبار شیوع آن با آنکه آن در این مقام خالی از لطفی نیست.

۸۸۶۹

من تذلل لأبناء الدنيا تعري من لباس التقوى.

هر که فروتنی کند از برای ابنای دنیا برهنه گردد از لباس پرهیزگاری.

۸۸۷۰

من قصر نظره على أبناء الدنيا عمى عن سبيل الهدى.

هر که مقصور سازد نگاه خود را بر ابنای دنیا کور گردد از راه هدی. مراد به «مقصور ساختن نگاه خود بر ابنای دنیا» اینست که همین نگاه باهل دنیا کند و تتبع و پیروی سلوک و طریقه ایشان نماید و در نگذارد نظر خود را از ایشان باهل آخرت و پیروی ایشان، و «هدی» بضم هاء بمعنی راه یافتن بحق است یا رسیدن بآن.

۸۸۷۱

من لم ينزه نفسه عن دناءة المطامع فقد أذل نفسه و هو في الآخرة أذلّ و أخزى.

هر که پاک نگرداند نفس خود را از پستی طمعها پس بتحقیق که خوار گرداند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸۷

نفس خود را در دنیا و او در آخرت خوارتر و رسواتر باشد.

۸۸۷۲

من عمر قلبه بدوام الذكر حسنت أفعاله في السرّ و الجهر.

هر که آباد گرداند دل خود را بدوام یاد خدا نیکو باشد افعال او در نهان و آشکار.

۸۸۷۳

من جهل قدره جهل كل قدر.

هر که نداند قدر خود را نداند هیچ قدری را، مراد ترغیب در دانستن قدر و اندازه خودست و تجاوز نکردن از آن و همچنین سبک و پست نکردن خود و این که هر که این را نداند هیچ قدری را نداند و نادان مطلق باشد.

۸۸۷۴

من ضيّع أمره ضيّع كل أمر.

هر که ضایع کند کار خود را ضایع کند هر کاری را.

۸۸۷۵

من نسي الله سبحانه أنساه الله نفسه و أعمى قلبه.

هر که فراموش کند خدای سبحانه را فراموش او گرداند خدا نفس او را و کور گرداند دل او را، یعنی سلب الطاف خود از او کند و او را بخود واگذارد پس فراموش کند نفس خود را و کور گردد دل او.

۸۸۷۶

من ذكر الله سبحانه أحيى الله قلبه و نور عقله و لبّه.

هر که یاد کند خدای سبحانه را زنده گرداند خدا دل او را و نورانی و روشن گرداند خرد او و عقل او را.

۸۸۷۷

من أعظمك لاكثرك استقلالك عند اقلالك.

هر که تعظیم کند ترا از برای بسیاری مال تو کم شمارد ترا نزد کمی مال تو، مراد اینست که تعظیم کسی ترا نزد بسیاری مال تو اعتباری ندارد و آن علامت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸۸

درستی او نمی شود و بسیارست که آن تعظیم از برای مالداريست و اگر کم مال شوی کم و سبک می شمارد ترا.

۸۸۷۸

من رغب فيك عند اقبالك زهد فيك عند ادبارك.

هر که رغبت کند در تو نزد اقبال تو بی رغبت باشد در تو نزد ادبار تو، بر قیاس فقره سابق.

۸۸۷۹

من استغنی کرم علی أهله، و من افتقر هان علیهم.
هر که بی‌نیاز گردد گرامی باشد بر اهل خود، و هر که محتاج شود خوار گردد بر ایشان.

۸۸۸۰

من یقبض یده عن عشیرته فانما یقبض یدا واحده عنهم و یقبض عنه ایدی کثیره منهم.
هر که بهم کشد دست خود را از قبیله خود پس بدرستی که بهم نکشد مگر یک دست را از ایشان، و بهم کشد از خود دستهای بسیاری را از ایشان،
مراد منع بخیلی کردن و احسان نکردن با قوم و قبیله خودست و این که ضرر این بخود بیشترست از ضرر بایشان که از ایشان منع نکند مگر یک دست
را که دست او باشد و از خود منع کند دستهای بسیاری را که دستهای همه ایشان باشد.

۸۸۸۱

من أجار المستغیث أجاره الله سبحانه من عذابه.
هر که پناه دهد طلب فریاد رسی کننده را پناه دهد او را خدای سبحانه از عذاب خود.

۸۸۸۲

من آمن خائفا من مخوفه آمنه الله سبحانه من عقابه.
هر که ایمن گرداند ترسنده را از بلاتی که ترس باشد از آن ایمن گرداند خدای سبحانه او را از عقاب خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۸۹

۸۸۸۳

من یکتسب مالا من غیر حلّه یصرفه فی غیر حقّه.
هر که کسب کند مالی را از غیر ممرّ حلالی آن صرف کند آن را در غیر حقّ آن، یعنی در مصرفی که بیجا باشد و سزاوار آن نباشد.

۸۸۸۴

من قبل معروفًا فقد ملک مسدیه الیه رقه.
هر که قبول کند احسانی را پس بتحقیق که مالک شود احسان کننده آن بسوی او بندگی او را، یعنی مطیع و فرمانبردار او می‌گردد بمنزله بنده، و
غرض ترغیب در احسانست یا ترغیب در قبول نکردن احسان تا این که بمنزله بنده او نگردد.

۸۸۸۵

من قبل معروفک فقد أوجب علیک حقّه.
هر که قبول کند احسان ترا پس بتحقیق که واجب کند بر تو حقّ خود را یعنی همین قبول او حقیقت که بر تو ثابت کند زیرا که سبب اثبات این
فضیلت از برای تو شده و بسبب آن مستحقّ اجر و ثواب گردی پس باید که ممنون او باشی نه این که منتّ بر او گذاری.

۸۸۸۶

من زاد أدبه علی عقله کان کالرّاعی بین غنم کثیره.
هر که زیاد شود ادب او بر عقل او بوده باشد مانند شبان میانه گوسفند بسیار یعنی هر که با وجود عقل ادب نیز داشته باشد و ادب اضافه عقل او شود
او میانه مردم مانند شبانی باشد در میانه گوسفندان بسیار که ممتاز باشد از ایشان بعقل و ادب و تأدیب ایشان کند.

۸۸۸۷

من غلب عقله شهوته و حلمه غضبه کان جدیرا بحسن السّیره.
هر که غلبه کند عقل او بر خواهش او و بردباری او بر خشم او، بوده باشد سزاوار بنیکوئی سیرت یعنی باین که سلوک و طریقه او نیکو شمرده شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹۰

۸۸۸۸

من عرف بالكذب قلّت الثّقه به.
هر که شناخته شود بدروغ کم می‌شود اعتماد باو یعنی در هر باب غیر خبر نیز، یا این که اگر چه ترک دروغ کند و راستگو گردد.

۸۸۸۹

من عرض نفسه للّتهمه فلا یلومنّ من أساء الظّن به.
هر که عرض کند خود را به اتهام فلا یلومنّ من أساء الظّن به.

هر که در آورد نفس خود را در عرضه تهمت پس ملامت نکند کسی را که بد کند گمان را باو، غرض منع از در آوردن خودست در معرض تهمت و این که هر که چنین کند و کسی باو بد گمان شود باید که خود را ملامت کند که چنین کرده نه آن کسی را که باو بدگمان شده، بدگمانی بچنین کسی بیجا نیست بلکه نمی‌شود که حاصل نشود.

۸۸۹۰

من سرّ الغنی بلامال و العزّ بلاسلطان و الکثرة بلا عشیره فلیخرج من ذلّ معصیة الله الی عزّ طاعته فانه واجد ذلک کلّه. هر که شاد کند او را توانگری بی‌مالی، و عزّت بی‌سلطنتی، و بسیاری بی‌قبیله، پس بیرون آید از خواری نافرمانی خدا بسوی عزّت فرمانبرداری او پس بدرستی که او یابنده همه آنها باشد یعنی اگر چنین کند یابنده همه آنها باشد.

۸۸۹۱

من غشّ النَّاس فی دینهم فهو معاند لله و رسوله. هر که غشّ کند با مردم در دین ایشان پس او دشمن است مر خدا و رسول او را، مراد به «غشّ کردن با مردم در دین ایشان» اینست که در اموری که متعلّق بدین ایشان باشد غشّ کند و صاف نباشد و مداهنه کند با ایشان، یا ایشان را بر کاری وادارد که ضرر بدین ایشان داشته باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹۱

۸۸۹۲

من أطال الحدیث فیما لا ینبغی فقد عرض نفسه للملامة. هر که دراز گرداند سخن را در آنچه سزاوار نباشد پس بتحقیق که در آورد نفس خود را در معرض ملامت و سرزنش.

۸۸۹۳

من زاغ ساءت عنده الحسنه، و حسنت عنده السيئه، و سکر سکر الضلالة.

هر که میل کند بد گردد نزد او حسنه، و نیکو گردد نزد او سیئه، و مست گردد مستی گمراهی. مراد اینست که کسی حسنه واقعی را خوب داند، و سیئه واقعی را بد داند که بر حقّ باشد و از آن میل نکند، کسی که بسبب خواهش میل از آن کند مست گردد بسبب آن گمراهی، و واقع را نیابد، و هر حسنه را که موافق خواهش او نباشد بد داند، و هر سیئه را که موافق آن باشد نیکو شمارد.

۸۸۹۴

من اعتذر من غیر ذنب فقد أوجب علی نفسه الذنب.

هر که عذرخواهی کند بی‌گناهی پس بتحقیق که ثابت کند بر نفس خود گناه را، مراد منع از عذرخواهیهاست که گاهی بعضی مردم میکنند بی این که گناهی کرده باشند و این که این اثبات گناهی بر نفس خود میکنند.

۸۸۹۵

من طلب من الدنيا شيئا فانه من الآخرة أكثر ممّا طلب.

هر که طلب کند از دنیا چیزی را فوت شود او را از آخرت زیاده از آنچه طلب کند، مراد منع از طلب کردن چیزست از دنیا که ضرور نباشد و از برای آخرت نباشد، و این که آن باعث این می‌شود که فوت شود او را از آخرت زیاده از آنچه طلب کند که آن ثواب و اجر فقر در دنیاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹۲

۸۸۹۶

من سكن قلبه العلم بالله سكنه الغنى عن خلق الله.

هر که ساکن شود و قرار گیرد در دل او علم بخدا، ساکن شود در او بی‌نیازی از خلق خدا، زیرا که کسی که او را علم بخدا باشد چنانکه باید جود و کرم او را داند و داند که کسی که در هر باب توکل بر او کند او کارگزاری او کند و با وجود این علم ظاهرست که بی‌نیاز گردد از خلق و حاجتی نباشد او را بایشان.

۸۸۹۷

من أحبّ أن يكمل إيمانه فليكن حبّه لله، و بغضه لله، و رضاه لله، و سخطه لله.

هر که دوست دارد که کامل گردد ایمان او پس باید که بوده باشد دوستی او هر که را دوست دارد از برای خدا، و دشمنی او هر که را دشمن دارد از برای خدا، و خشنودی او از برای خدا، و خشم او از برای خدا.

۸۸۹۸

من جعل الحمد ختام النعمه جعله الله سبحانه مفتاح المزيد.

هر که بگرداند حمد و سپاس خدا را ختم کننده نعمت یعنی هر نعمتی که باو برسد ختم کند آنرا بحمد خدا، بگرداند خدا آن حمد او را مفتاح زیادتی یعنی کلید و گشاینده زیادتی نعمت او.

۸۸۹۹

من جعل الحقّ مطلبه لان له الشّدید، و قرب علیه البعید.

هر که بگرداند حق را مطلب خود نرم شود از برای او سخت، و نزدیک گردد بر او دور.

۸۹۰۰

من طلب خدمة السّلطان بغير أدب خرج من السّلامة الی العطب.

هر که طلب کند خدمت پادشاه را بی آموختن ادب، بیرون رود از سلامتی بسوی هلاکت و عطب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹۳

۸۹۰۱

من طلب الدنیا بعمل الآخرة «۱» کان أبعد له ممّا طلب.

هر که طلب کند دنیا را بعمل آخرت، بوده باشد آن دورتر از برای او از آنچه طلب کند یعنی هر که عملی از اعمال آخرت را از طاعات و عبادات از برای مطالبی از مطالب دنیا کند مثل این که ریائی نیز منظور او باشد تا بسبب آن نفع دنیوی عاید او گردد بوده باشد آن عمل یعنی اجر و ثواب آن از برای او دورتر از آنچه طلب کند یعنی از آن مطلب دنیوی یعنی هر دو دور شوند از او و آن دورتر باشد از آن مطلب دنیوی و ممکن است که ترجمه این باشد که: بوده باشد آن مطلب دنیوی او از برای او دورتر از هر چه طلب کند یعنی هر چه طلب کند بغير چنین وسیله، یا این که ترجمه این باشد که: بوده باشد یا بگردد آن شخص از برای این کار و بسبب آن دورتر از آن مطلب دنیوی یعنی این کار وسیله آن نشود بلکه آنرا دورتر کند از او.

۸۹۰۲

من کانت الآخرة همّته بلغ من الخیر غایة أمنيّته.

هر که بوده باشد آخرت همّت و عزم او، برسد از خیر بنهایت امید خود.

۸۹۰۳

من کثر أکله قلّت صحّته، و ثقلت علی نفسه مؤنّته

هر که بسیار باشد خورش او کم باشد صحّت او و گران شود بر نفس او خرج و مؤنت او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹۴

۸۹۰۴

من سخت نفسه عن «۱» مواهب الدنیا فقد استکمل العقل.

هر که ترک کند بخششهای دنیا را پس بتحقیق که کامل کرده عقل را، یعنی هر که بزخارف دنیا اعتنا نکند و بمال و منصب دنیوی قدر و قیمتی نگذارد و بدنبال اعتبارات هواپرستانه آن نرود او مردیست که عقل او بحدّ کمال رسیده است.

۸۹۰۵

من أحسن الی من أساء الیه فقد أخذ بجوامع الفضل.

هر که احسان کند بسوی کسی که بد کند بسوی او پس بتحقیق که فرا گیرد جمع کنندههای فضل را یعنی همه اخلاقی را که جمع کننده مزیت و افزونی مرتبه باشند.

۸۹۰۶

من أحبّ فوز الآخرة فعليه بالتّقوی.

هر که دوست دارد فیروزی آخرت را پس بر اوست پرهیزگاری یعنی باید که پرهیزگاری کند تا بآن برسد.

۸۹۰۷

من أحبّ نیل الدّرجات العلی فلیغلب الهوی.

هر که دوست دارد رسیدن مرتبههای بلند را پس باید که غلبه کند بر هوا و خواهش.

۸۹۰۸

من ملک من الدنیا شیئاً فاته من الآخرة أكثر ممّا ملک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹۵

هر که مالک شود از دنیا چیزی را فوت شود او را از آخرت بیشتر از آنچه مالک شود، زیرا که کم می‌شود که کسب چیزی از دنیا بی‌وزر و وبال باشد و بر تقدیری که بی‌آن باشد ثواب فقر و صبر بر آن یقین زیاده باشد از آنچه او مالک شود و خود را بسبب آن از فقر بیرون آورد و آن ثواب را فوت کند از خود.

۸۹۰۹

من ترک لله سبحانه شیئا عوضه الله خیرا مما ترک.

هر که ترک کند چیزی را از برای خدای سبحانه، عوض دهد خدا او را بهتر از آنچه ترک کرده.

۸۹۱۰

من أضعف الحقّ و خذله أهلكه الباطل و قتله.

هر که ضعیف گرداند حقّ را و ترک یاری آن کند هلاک گرداند او را باطل و بکشد او را.

۸۹۱۱

من قصر فی آیام أمله قبل حضور أجله فقد خسر عمره و ضرّه أجله.

هر که کوتاهی کند در ایام امل خود پیش از حاضر شدن اجل خود پس بتحقیق که عیبناک گرداند عمر خود را و ضرر رساند باو اجل او یعنی هر که کوتاهی کند در کردن کارهای خیر در ایامی که امید حیات و عمل دارد که آن پیش از حاضر شدن مرگ اوست پس بتحقیق که عمر خود را عیبناک گرداند، زیرا که غرض از عمر تحصیل سعادت اخرویست پس هرگاه کوتاهی کند در آن و صرف نکند آنرا در آن پس ضایع و باطل و ماده وزر و وبال گرداند آنرا، و عیبی زیاده از آن نباشد.

و ممکن است که ترجمه این باشد که: پس بتحقیق که ناقص گرداند عمر خود را، و مراد همان نقصان معنوی باشد، یا این که آن سبب کوتاهی عمر نیز گردد، و «ضرر رساند باو اجل او، یعنی مرگ او» زیرا که همین که مرگ رسد زیان کار او بر او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۳۹۶

ظاهر گردد یا گرفتار وزر و وبال آن گردد، و ممکن است که «أجل» بمعنی مدت عمر باشد و ضرر رسانیدن آن ظاهرست، چه آن باعث تحصیل وزر و وبال او گردد و بنا بر این بمنزله بیان «عیبناک گردانیدن عمرست» بنا بر ترجمه اول، یا این که آن اشاره بباطل و بی‌حاصل بودن آن باشد و این بضرر و زیان او، چنانکه در فقره بعد فرموده‌اند.

۸۹۱۲

من استعان بذوی الألباب سلك سبيل الرشاد.

هر که یاری جوید بصاحبان عقلها سلوک کند راه رشاد را، مراد یاری جستن بمشورت کردن با ایشانست یا در ضرورتی که روی دهد و «رشاد» بفتح راه مقابل گمراهیست که راه راست و درست باشد.

۸۹۱۳

من استشار ذوی النهی و الألباب فاز بالحزم و السداد.

هر که مشورت کند با صاحبان عقلها و خردها فیروزی یابد بدوراندیشی و سداد، یعنی قول و فعل درست یا میانه روی در آنها.

۸۹۱۴

من جار فی سلطانه و أكثر عدوانه، هدم الله بنيانه، و هدأ أركانه.

هر که ستم کند در سلطنت خود، و بسیار کند ظلم خود را، خراب کند خدا بنیان او را، و ویران کند ارکان او را، یعنی بنای دولت و سلطنت او را و ارکان آنها را، یا بنای عمر او را و ارکان دولت و سلطنت او را.

۸۹۱۵

من عدل فی سلطانه، و بذل احسانه أعلى الله شانه و أعزّ أعوانه.

هر که عدل کند در سلطنت خود، و بذل کند احسان خود را، بلند گرداند خدا شأن او را، و عزیز و غالب گرداند ائمه و اعداء او را.

۸۹۱۶

من أكثر مدارس العلم لم ينس ما علم و استفاد ما لم يعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۳۹۷

هر که بسیار کند درس گفتن علم را فراموش نکند آنچه را دانسته، و فایده برد آنچه را ندانسته، مراد ترغیب در بسیار کردن مباحثه و مدارسه علوم است و این که آن باعث این می‌شود که آنچه را داند فراموش نکند و استفاده کند در هر مباحثه چیزی چند دیگر که ندانسته باشد.

۸۹۱۷

من أكثر الفكر فيما تعلم أتقن علمه و فهم ما لم يكن يفهم.

هر که بسیار کند فکر را در آنچه آموخته محکم کند علم آنرا و بفهمد آنچه را نبود که بفهمد، این نیز مضمون فقره سابقست.

۸۹۱۸

من عقل «۱» تيقظ من غفلته، و تأهب لرحلته، و عمر دار اقامته.

هر که عالم شود یا عاقل باشد بیدار گردد از غفلت خود، و آماده گردد از برای رحلت خود، و آباد کند سرای اقامت خود را.

۸۹۱۹

من خضع لعظمة الله ذلت له الرقاب.

هر که فروتنی کند از برای بزرگی خدا رام گردند یا خواری کنند از برای او گردنهای، یعنی مردم چنانکه شایعست که تعبیر میکنند از شخص بسر و گردن.

۸۹۲۰

من توكل على الله تسهلت له الصعاب.

هر که توکل کند بر خدا سهل گردد برای او سختها یعنی کارهای سخت دشوار.

۸۹۲۱

من اتخذ أخوا بعد حسن الاختبار دامت صحبتته و تأكدت مودته.

هر که فرا گیرد برادری بعد از نیکویی آزمایش پاینده ماند صحبت او، و محکم باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹۸

دوستی او، غرض ترغیب در اینست که کسی که خواهد که شخصی را برادری فرا گیرد آن بعد از آزمایش نیکو باشد تا این که محبت او دایم ماند، و دوستی میانه ایشان محکم باشد، و اگر چنین نکنند بسیار باشد که بعد از طرح برادری و دوستی چیزی چند از او ظاهر شود که او را ناخوش باشد و باعث بر هم خوردن برادری شود و سبب تشنیع و ملامت مردم گردد.

۸۹۲۲

من لم يقدم في اتخاذ الإخوان الاعتبار دفعه الاغترار الى صحبة الفجار.

هر که پیش نیندازد در فرا گرفتن برادران اعتبار و سنجیدن را بیندازد او را فریب خوردن بسوی صحبت فجّار، این نیز ترغیب در اینست که فرا گرفتن برادران بعد از اعتبار و سنجیدن ایشان و ظاهر شدن خوبی و نیکوکاری ایشان باشد که اگر چنین نکنند بسیار شود که فریب خورد و با ایشان برادر شود و ایشان فاسق و فاجر باشند و با ایشان باید که مصاحبت کرد تا این که مورد تشنیع مردم و نسبت بیوفائی و بو الهوسی نگردد، یا این که بسبب برادری پیوند یا شرکت یا رفاقت سفری میانه ایشان شده باشد که ترک آن نتواند کرد.

۸۹۲۳

من اتخذ أخوا من غير اختبار ألجأ الاضطرار الى مرافقة الأشرار.

هر که فرا گیرد برادری بی آزمایش مضطرّ سازد او را بیچارگی بسوی رفیق شدن با بدان، این نیز مضمون فقره سابقست، و مراد اینست که: هر که بی آزمایشی برادری فرا گیرد بسیار شود که او بد ظاهر شود و او مضطرّ شود برفیق شدن با او بسبب آنکه چاره دیگر نداشته باشد بغیر آن، چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد.

۸۹۲۴

من صبر فنفسه وقر، و بالثواب ظفر، و لله سبحانه أطاع.

هر که صبر کند پس نفس خود را باوقار کند، و بثواب فیروزی یابد، و مر خدای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۳۹۹

سبحانه را فرمانبرداری نماید.

۸۹۲۵

من جزع فنفسه عذب، و أمر الله سبحانه أضع، و ثوابه باع.

هر که جزع و بی تابی کند پس نفس خود را شکنجه کند، و فرمان خدای سبحانه را ضایع کند، و ثواب آنرا بفروشد، یعنی بفروشد بآن جزع و بی تابی که کند.

۸۹۲۶

من ویتخ نفسه على العيوب ارتعدت عن كثير الذنوب.

هر که سرزنش کند نفس خود را بر عیبها اضطراب کند از بسیاری از گناهان، یعنی سرزنش کند آنها بذكر قبایح آنها و عذاب و عقابی که بر آنها مترتب می شود اضطراب کند از بسیاری از گناهان از خوف و ترس، و ترک کند آنها را.

۸۹۲۷

من حاسب نفسه وقف علی عیوبه، و أحاط بذنوبه، و استقال الذنوب، و أصلح العیوب.

هر که محاسبه کند نفس خود را آگاه شود بر عیبهای خود، و فرو گیرد علم او بگناهان او، و طلب کند از خدا در گذشتن از گناهان را، و اصلاح کند عیبها را.

۸۹۲۸

من شاقّ و عرت علیّه طرقة، و أعضل علیّه امره، و ضاق علیّه مخرجه.

هر که دشمنی کند درشت گردد بر او راههای او، و سخت گردد بر او کار او، و تنگ گردد بر او بدرشد «۱» او.

۸۹۲۹

من رفق بمصاحبه وافقه، و من أعنف به أخرجه و فارقه.

هر که یاری کند با مصاحب خود موافقت کند او با او، و هر که درشتی کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰۰

با او بیرون کند او او را از مصاحبت خود و جدا گردد از او.

۸۹۳۰

من کثر مزاحه «۱» لم یخل من حاقده علیّه و مستخفّ به.

هر که بسیار باشد مزاح او خالی نباشد از کینه ور بر او، و سبک شمارنده او یا سبک کننده او، یعنی نمی شود که کسی نباشد که کینه او را داشته باشد و کسی نباشد که او را سبک شمارد یا خفیف و سبک کند.

۸۹۳۱

من لم یتعظ بالنّاس وعظ الله النّاس به.

هر که پند نگیرد ب مردم پند دهد خدا مردم را باو، یعنی هر که عبرت نگیرد از مردم در بلاها که بایشان رسد بسبب بدیها که کنند از ظلم و مانند آن، خدا او را مبتلا کند ببلائی که مردم از او عبرت گیرند.

۸۹۳۲

من أطلع الله سبحانه لم یضره من أسخط من النّاس.

هر که فرمانبرداری کند خدای سبحانه را ضرر نرساند باو کسی که خصمناک گردانیده باشد از مردم، یعنی خصمناک گردانیده باشد او را بسبب فرمانبرداری خدا، مثل کسی که او را تکلیف معصیتی کند و او قبول نکند و او را خصمناک گرداند بسبب آن، یا حکم حقی کرده باشد بر او بر آنچه ضرر او باشد در آن.

۸۹۳۳

من رضی بقسم «۲» الله لم یحزن علی ما فاته.

هر که راضی شود بنصیب و بهره که خدا از برای او قرار داده اندوهناک نگردد بر آنچه فوت شود او را، مراد ترغیب در راضی شدن به آنست و این که سبب این می گردد که از بسیاری از اندوهها فارغ گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰۱

۸۹۳۴

من أیقن بالقدر لم یكثر بما نابه.

هر که یقین داشته باشد بقضا و قدر حقّ تعالی پروا نکند از آنچه فرود آید باو، زیرا که کسی را که آن یقین باشد داند که آنچه از جانب حقّ تعالی باشد همه بر وفق حکمت و مصلحت باشد و صلاح حال او در آن باشد، و آنچه از جانب دیگری باشد هرگاه بتعدی و ظلم باشد حقّ تعالی تدارک و تلافی آن بر وجه احسن کند، پس از هیچ بلا و مصیبتی پروا نکند و باکی نداشته باشد.

۸۹۳۵

من عرف الدّنيا لم یحزن علی ما أصابه.

هر که بشناسد دنیا را اندوهناک نگردد بر آنچه برسد باو، یعنی از مکاره و مصائب دنیوی، زیرا که کسی که بشناسد دنیا را میدانند کمال خست و دنائت آنرا و این که آنرا بقائی نیست و بزودی فانی گردد پس هر چه از او فوت شود از آن اندوهناک نگردد بر آن باعتبار خست و دنائت آنها، و همچنین سایر مکروهات را چون داند که در گذرست و بقائی ندارد و تلافی آنها در آخرت که پاینده و باقیست بر وجه احسن خواهد شد، بر آنها نیز اندوهناک نگردد.

۸۹۳۶

من رضی بالقدر لم یکره «۱» الحذر.

هر که راضی شود بقضا و قدر خدا سخت نشود بر او حذر و اندیشه کردن، یعنی حذر و اندیشه زیاد سخت او را در کار نیست یا سختی و مشقت حذر و اندیشه اصلا نکشد.

۸۹۳۷

من لم یتعلم فی الصغر لم یتقدم فی الکبر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰۲

هر که علم نیاموزد در کوچکی پیش نیفتد در بزرگی، مراد اینست که کسی که خواهد که در بزرگی بلند مرتبه باشد و رتبه او مقدم باشد بر دیگران، باید که در کوچکی شروع کند در آموختن علم، تا در بزرگی عالم باشد و بلند مرتبه و مقدم گردد بر دیگران، و اگر چنین نکند یا جاهل ماند و پستی مرتبه او ظاهرست، و یا در بزرگی شروع کند بآموختن و او چنان مرتبه در علم تحصیل نکند که بسبب آن رتبه او مقدم گردد، و بر تقدیری که تحصیل کند قدری از ایام بزرگی را در پستی گذرانیده، بخلاف کسی که در کوچکی شروع کرده باشد در آن، و ممکن است که مراد این باشد که: کسی که در کوچکی علم نیاموزد مقدم نگردد در علم و دانستن بر دیگران، و غرض این باشد که کسی که خواهد که در علم فائق گردد بر دیگران باید که در کوچکی علم بیاموزد، و کسی که در کوچکی نیاموزد و در بزرگی شروع بآن کند فائق نگردد.

۸۹۳۸

من فهم مواعظ الزمان لم یسکن الی حسن الظن بالایام.

هر که بفهمد پندهای روزگار را آرام نگیرد بسوی نیکوئی گمان بروزها، مراد اینست که روزگار بزبان حال پندها می دهد مردم را که کسی که بفهمد آنها را آرام نگیرد بنیکوئی گمان بآن، باعتبار این که گمان او بآن هرگز نیکو نشود تا این که آرام گیرد بآن، زیرا که آن همه تغیرات و تبدلات که نسبت بهمه طوایف انام در آن واقع شده و می شود هر یک موعظه و پند نیست باین که آن را قرار و استقرار نباشد و با هر که موافقت کند چند روزی بیش نیست و بزودی از او برگردد پس هر که بفهمد آنها را هر چند روزگار بر وفق مرام او باشد گمان او بآن نیکو نشود و بآن آرام نگیرد، زیرا که داند که آن را بقا و ثباتی نباشد پس فریب آن نخورد و بآن مغرور نشود.

۸۹۳۹

من عرف خداع الدنیا لم یغترّ منها بمحالات الأحلام.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰۳

هر که بداند مکر دنیا را فریب نخورد از آن بخواههای محال، یعنی پوچ بی اصل برگشته شده از حال واقع، یا پریشان متغیر مختلف، و مراد دولتها و اعتبارات دنیاست که بمنزله آن خوابها پوچ و بی اصل است، یا این که متغیر و متبدل است و هر چند روز تغییر و تبدیل داده شود.

۸۹۴۰

من رضی بما قسم الله له لم یحزن علی ما فی ید غیره.

هر که راضی شود به آن چه خدا قسمت کرده از برای او اندوهناک نگردد بر آنچه در دست غیر اوست، مراد ترغیب در راضی شدن آدمیست بنصیب و بهره که خدای عزّ و جلّ بر وفق حکمت و مصلحت از برای او قرار داده تا این که اندوهناک نگردد بر آنچه در دست دیگریست و اگر نه همیشه در حزن و اندوه باشد.

۸۹۴۱

من ضعف عن حفظ سرّه لم یقو لسرّ غیره.

هر که ضعیف باشد از نگاهداری سرّ خود قوی نخواهد بود از برای سرّ غیر خود، غرض منع از سپردن سرّ خودست بکسی که دیده شود که سرّ خود را نگاه ندارد، چه هرگاه او سرّ خود را نتواند نگاهداشت پس بطریق اولی سرّ دیگری را هم نتواند نگاهداشت.

۸۹۴۲

من عرف الايام لم یغفل عن الاستعداد.

هر که بشناسد روزگار را غافل نشود از آماده شدن، یعنی هر که بشناسد روزگار را چنانکه هست از این که باقی نماند و متغیر و متبدلست و دولتها و فرصتهای آن را بقا و ثباتی نیست غافل نشود از آماده شدن و تهیّه گرفتن از برای آخرت در هر وقت به آن چه میسر باشد و فرصت آن یابد از ترس این

که اگر تأخیر کند مبدا دیگر میسر نشود و فرصت آن نیاید، یا این که اعتماد بر مال و دولت دنیا نکند و بآن اعتبار غافل نشود از استعداد و تهیّه گرفتن از برای عاقبت خود بلکه در هر حال در فکر و تدبیر استعداد و تهیّه مال خود نیز باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰۴

۸۹۴۳

من أصل الأضداد بلغ المراد.

هر که اصلاح کند اضداد را برسد بمراد، مراد به «أضداد» دشمنانست و به «اصلاح ایشان» این که ایشان را از دشمنی بر گرداند باحسان و مهربانی و غیر آن، یا صفات متضاده که در آدمیست از اسراف و بخل و تهوّر و جبن و غیر آنها، و به «اصلاح آنها» سلب آنها از خود و میانه روی میانه آنها که آن را عدالت می گویند.

۸۹۴۴

من كان له من نفسه زاجر كان عليه من الله حافظ.

هر که بوده باشد از برای او از نفس او منع کننده، بوده باشد بر او از جانب خدا نگاهدارنده، یعنی هر که او را از جانب نفس خود منع کننده باشد از معاصی از خوف و ترس از حقّ تعالی و میل و رغبت بپرهیزگاری و تقوی و امثال اینها، بوده باشد نگاهدارنده از جانب خدا بر او که مدد او کند و نگاهدارد او را از آنها، و نگذارد که گرفتار آنها گردد که آن توفیق حقّ تعالی باشد یا ملکی که موکّل کند بر این.

۸۹۴۵

من عدم الفهم عن الله سبحانه لم ينتفع بموعظة واعظ.

هر که نیابد فهم را از جانب خدای سبحانه سود نیابد بموعظه واعظی، مراد اینست که مواعظ و نصایح از برای کسی سود دارد که لطف حقّ تعالی با او باشد که بمدد آن غور کند آنها را و بفهمد و اگر نعوذ باللّٰه با کسی آن لطف و فهم نباشد بسبب شقاوت و بدبختی و کثرت عصیان او بمرتبه که حقّ تعالی او را بخود واگذارد و سلب لطف خود کند از او پس او سود نیابد از موعظه هیچ واعظی بلکه هر چه شنود از آنها متوجّه آن نشود و نفهمد بلکه در دل او داخل نشود که گویا مهر شده دل او یا قفل زده شده بر آن.

۸۹۴۶

من تعرى عن لباس التقوى لم يستتر بشيء من ألباب الدنيا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰۵

هر که برهنه گردد از جامه پرهیزگاری پوشیده نشود بچیزی از اسباب دنیا بلکه با همه آنها رسوا گردد و عیبها و بدیهای او فاش و آشکار شود.

۸۹۴۷

من أحبّ السلامة فليؤثر الفقر، و من أحبّ الراحة فليؤثر الزهد في الدنيا.

هر که دوست دارد سلامتی را پس اختیار کند درویشی را، و هر که دوست دارد آسایش را پس اختیار کند بی‌رغبتی در دنیا را، «بودن درویشی باعث سلامتی در دنیا و آخرت» ظاهرست، و همچنین «بودن بی‌رغبتی در دنیا سبب راحت و آسایش در هر دو سرا».

۸۹۴۸

من عمل بطاعة الله سبحانه لم يفته غنم، و لم يغلبه خصم.

هر که کار کند بفرمانبرداری خدای سبحانه فوت نشود او را هیچ نفعی، و غلبه نکند بر او هیچ دشمنی.

۸۹۴۹

من عرف نفسه فقد انتهى الى غاية كل معرفة و علم.

هر که بشناسد نفس خود را پس بتحقیق که برسد بنهایت هر معرفتی و علمی، چنانکه مکرّر مذکور شد که معرفت نفس خود و احوال او چنانکه باید مبدأ معرفت اکثر احوال مبدأ و معاد می‌تواند شد چنانکه از دلائل حکما و متکلمین ظاهر می‌شود، و مراد به «معرفت و علم» مطلق ادراک و دانش است، و تأکیدست، یا مراد به «معرفت» ادراک بسایط است، و به «علم» ادراک مرکبات، یا به «معرفت» علم تصوّری و به «علم» علم تصدیقی، یا به «معرفت» ادراک جزئی و به «علم» ادراک کلی، چنانکه هر یک از اینها اصطلاح شده، و بر هر تقدیر مراد به «معرفت و علم» در اینجا هر معرفت و علمییست که در دین ضرور باشد، و اگر نه ظاهرست که بسیاری از معارف و علوم باشد که معرفت نفس باعث انتهای به آنها نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰۶

۸۹۵۰

من غلب عليه سوء الظنّ لم يترك بينه وبين خليل صلحا.

هر که غلبه کند بر او بدگمانی نگذارد میانه خود و میانه هیچ دوستی جای صلی، یعنی بسبب بدگمانی همه دوستان خود را چنان برنجاند که جای صلح و آشتی نگذارد.

۸۹۵۱

من ملکه الهوی لم یقبل من نصح نصحاً.

هر که مالک او شود هوا و خواهش و در فرمان آن باشد قبول نکند از هیچ نصیحت کننده صافی نصیحت خالص را.

۸۹۵۲

من عجز عن أعماله أدبر فی أحواله.

هر که عاجز باشد در اعمال خود پشت بگرداند در احوال خود، غرض منع از اینست که کسی آشغال بسیار بر خود گیرد که عاجز شود و از عهده آنها بر نیاید و این که هر که چنین کند پیش نیاید احوال او و ترقی نکند بلکه پس رود و تنزل کند.

۸۹۵۳

من أتل غیر الله سبحانه أكذب أماله.

هر که امید داشته باشد غیر خدای سبحانه را دروغ یابد امیدهای خود را، یعنی هیچ امید او حاصل نشود و معلوم او شود که همه دروغ و باطل بوده.

۸۹۵۴

من عرف الله سبحانه لم یشق أبداً.

هر که بشناسد خدای سبحانه را بدبخت نگردد هرگز، مراد شناخت اوست بر وجه کامل و چنانکه باید.

۸۹۵۵

من لم یخف أحداً لم یخف أبداً.

هر که نترسانیده باشد کسی را نترسد هرگز.

۸۹۵۶

من لزم المشاورة لم یعدم عند الصواب مادحا و عند الخطاء عاذرا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۰۷

هر که لازم باشد مشورت کردن را نباشد نیابنده نزد درست مدح کننده را، و نزد خطا عذر خواهنده را، مراد ترغیب در مشورت کردنست در کارها، و لازم آن بودن و از آن جدا نشدن، و این که هر که چنین کند آنچه کند اگر درست باشد مردم مدح او کنند و اگر خطا کند عذر گویند که تقصیری نکرده او بذل جهد خود کرده نهایت درست ننشسته «۱»، بخلاف این که مشورت نکند که اگر خطا کند همه کس توبیخ و سرزنش او کنند که چرا مشورت نمی کرد بلکه اگر درست شود نیز مدح او نکنند بلکه ذم او کنند که مشورت نکرده نهایت بحسب اتفاق درست نشسته.

۸۹۵۷

من أثر رضی ربّ قادر فلیتکلم بکلمة عدل عند سلطان جائر.

هر که اختیار کند خشنودی پروردگار توانائی را پس سخن گوید بکلمه عدلی نزد پادشاه ستم کننده، یعنی کلمه عدلی گفتن نزد پادشاه ستم کننده از برای رفع ستم او سبب خشنودی پروردگار قادر می گردد، پس هر که آنرا خواهد خود را از آن معاف ندارد و ظاهر اینست که وصف حقّ تعالی به «قادر» در اینجا از برای این باشد که از این سخن گفتن نباید ترسید حقّ تعالی قادر و تواناست، هرگاه داند که او از برای رضا و خشنودی او می گوید نگذارد که باو ضرری بسبب آن برسد.

۸۹۵۸

من لم یجاز الإساءة بالاحسان فلیس من الکرام.

هر که جزا ندهد بدی را باحسان پس او نیست از مردم گرامی بلند مرتبه.

۸۹۵۹

من لم یحسن العفو أساء بالانتقام.

هر که نیکو نکند عفو را بد کند بانتقام، مراد ترغیب در عفو و در گذشتن از گناهست و این که آن نیکوست و انتقام بدست، پس کسی که آن خوبی را نکند باید که آن بدی را بکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۰۸

۸۹۶۰

من لم یرض بالقضاء دخل الکفر دینه.

هر که راضی نباشد بقضا و قدر حقّ تعالی داخل شود کفر در دین او، یعنی هر که راضی نباشد به آن چه حقّ تعالی تقدیر کرده از برای هر کس از نصیب و بهره او از روزی و غیر آن پس دین او خالی از کفری نیست، زیرا که عدم رضای بآن بقرائن نمی‌شود که آن را موافق حکمت و مصلحت نداند و طریق دیگر را بر آن ترجیح دهد، و این یا باین می‌شود که حقّ تعالی عالم بآن وجه أحسن نبوده باشد و ندانسته خلاف آن تقدیر کرده باشد، و یا این که قادر بر آن وجه أحسن نبوده باشد، و یا این که با وجود علم و قدرت بر آن حیف و جور بر بعضی کرده باشد، و احتمال هر یک از اینها کفرست نعوذ باللّه منه.

۸۹۶۱

من لم یوقن بالجزاء أفسد الشکّ یقینه.

هر که یقین نداشته باشد بجزا فاسد کند شکّ یقین او را، یعنی هر که یقین نداشته باشد بجزا دادن حقّ تعالی اعمال را پس شکّ در آن فاسد کند یقین او را بأحوال مبدأ نیز یعنی یقین بوجود حقّ تعالی و علم و قدرت و تمیز او از قبایح، زیرا که با وجود علم و قدرت او عقل صحیح حکم میکند بوجوب جزا دادن تکلیفات و طاعات و عبادات، و بازخواست کردن از ظالم و قبیح ترک آن و اخلال بآن، پس کسی که شکّ کند در آن باید که یقین نداشته باشد بیکی از آنها، و ظاهرست که شکّ در هر یک از آنها کفرست و این قطع نظر از اینست که جزا دادن نیز باخبار کتب و رسل ثابت شده و انکار آن نیز کفرست، و ممکن است که مراد به «یقین نداشتن بجزا و شکّ در آن» ولوع «۱» بمعاصی و منکرات باشد که مظنّه آن می‌شود، و گویا که بمنزله آنست و مراد این باشد که: عصیان زیاد منتهی شود بفساد شدن یقین و تباه شدن دین، نعوذ باللّه منه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۴۰۹

۸۹۶۲

من لم یستغن بالله عن الدنیا فلا دین له.

هر که بی‌نیاز نگردد بخدا از دنیا پس نیست دینی از برای او، مراد به «بی‌نیاز - نشدن بخدا از دنیا» یا اینست که اعتقاد این داشته باشد که حقّ تعالی بس نیست او را از برای انجام مهمّ دنیوی او، و طلب دنیا نیز ضرورست، و بنا بر این ظاهرست که او را اصلاً دینی نباشد، و یا این که توکل در هر باب بر او نکند و سعی از برای دنیا نیز کند هر چند اعتقاد این داشته باشد که اگر توکل بر خدا کند او بس باشد او را، و بنا بر این مراد این باشد که: دین کاملی نباشد از برای او.

۸۹۶۳

من لم یؤکّد قدیمه بحدیثه شان سلفه و خان خلفه.

هر که تأکید نکند قدیم خود را بتازه خود عییناک گرداند سلف خود را و خیانت کند با خلف خود، مراد اینست که هر که محاسن و خوبیهای گذشته پدران خود را تجدید نکند و آنها را بمحاسن و خوبیهای تازه خود تأکید ننماید پس ایشان را عییناک گرداند و خیانت کند با اولاد و جانشینان خود که بعد از او آیند، باعتبار این که منشأ این می‌شود که ایشان نیز تتبع او کنند و کسب آن خوبیها و محاسن نکنند، یا این که منشأ سرزندی از برای ایشان می‌شود.

۸۹۶۴

من کثر کلامه کثر لفظه، و من کثر هزله کثر سخفه.

هر که بسیار باشد سخن او بسیار باشد سخنان پوچ بی‌معنی او، و هر که بسیار باشد بازی او بسیار باشد تنکی «۱» عقل او.

۸۹۶۵

من لم یرحم الناس منعه الله رحمته.

هر که رحم نکند مردم را منع کند خدا از او رحمت خود را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۴۱۰

۸۹۶۶

من لم ینصف المظلوم من الظالم سلبه الله قدرته.

هر که بازخواست مظلوم نکند از ظالم سلب کند خدا از او قدرت و توانائی او را.

۸۹۶۷

من لم یکتسب بالعلم مالا اکتسب به جمالا.

هر که کسب نکند بعلم و دانش مالی را کسب کند بآن زیبایی را، غرض ترغیب در تحصیل علم و دانش است و این که گاهی باعث کسب مال هم می‌شود و اگر آن نشود باعث کسب جمال و زیبایی خود البته می‌شود، و ممکن است که مراد این باشد که اگر چه باعث کسب مال نمی‌شود اما باعث کسب جمال و زیبایی که بهترست از آن می‌شود، یا این که کسی که غرض او از آن کسب مال نباشد کسب جمال از آن کند.

۸۹۶۸

من لم يعمل بالعلم كان حجّة عليه و وبالآ.
هر که عمل نکند بعلم بوده باشد آن علم حجّتی بر او و وبالی از برای او، چنانکه مکرّر مذکور شد.

۸۹۶۹

من لم یکن له سخاء و لا حياء فالموت خیر له من الحیاء.
هر که نبوده باشد از برای او سخاوتی و نه شرمی پس مرگ بهترست از برای او از زندگی، زیرا که هرگاه سخاوتی نداشته باشد نفعی از او بمردم نرسد، و هرگاه شرمی نداشته باشد عصیان خدا و ایدای مردم کند و از خدا و خلق شرم نکند، و ظاهرست که مرگ بهترست از چنین زندگی.

۸۹۷۰

من لم یکن همّه ما عند الله سبحانه لم یدرک مناه.

هر که نبوده باشد عزم و قصد او آنچه نزد خدای سبحانه است در نیابد آرزوهای خود را، یعنی هر که عزم و قصد او همین دنیا باشد و عزم و قصد آخرت نداشته باشد او بآرزوهای خود نرسد، یا این که در هر مطلبی هرگاه عزم و قصد او طلب آن از خدا نباشد و از او مدد نخواهد و سعی خود را یا دیگری را در آن مستقلّ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۱۱

داند بآن مطلب نرسد.

۸۹۷۱

من لم یصبر علی مضمض التعلیم «۱» بقی فی ذلّ الجهل.

هر که صبر نکند بر درد تعلیم باقی ماند در خواری جهل، یعنی آدمی تعب و زحمتی که در گرفتن تعلیم و آموزاندن کسی علم را باو باشد باید که بر خود گذارد و صبر بر آن کند و اگر نه در خواری جهل و نادانی باقی ماند.

۸۹۷۲

من لم یهدّب نفسه لم ینتفع بالعقل.

هر که پاکیزه نگرداند نفس خود را سودمند نگردد بعقل، یعنی ثمره عقل و نفع آن پاکیزه کردن نفس خودست از گناهان و اخلاق و صفات ذمیمه، پس عاقلی که چنان نکند سودی از عقل و خرد خود نبرد.

۸۹۷۳

من لم یقبل التّوبه عظمت خطیئته.

هر که قبول نکند توبه را عظیم باشد گناه او، یعنی هرگاه کسی نسبت بکسی گناهی کرده باشد و توبه و اظهار پشیمانی کند باید قبول کند و اگر نه گناه او عظیم باشد.

۸۹۷۴

من لم تسکن الرّحمه قلبه قلّ لقاءها له «۲» عند حاجته.

هر که ساکن نشود رحم در دل او کم باشد ملاقات آن مراد را نزد حاجت او بآن، یعنی کم باشد که حقّ تعالی یا مردم او را رحم کنند در وقتی که محتاج برحم باشد.

۸۹۷۵

من لم تعرف الکرم من طبعه فلا ترجمه.

هر که نشناسی کرم را از طبع او پس امید مدار او را، یعنی تا کسی را ندانی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۱۲

که طبع کریمی دارد حاجت نزد او مبر و امید باو مدار.

۸۹۷۶

من لم یرض من صدیقه آلا بایئاره علی نفسه دام سخطه.

هر که راضی نشود از دوست خود مگر با اختیار او بر نفس خود دایم باشد خشم او، مراد اینست که اگر چه دوست باید که دوست خود را اختیار کند بر نفس خود بدادن چیزی باو که محتاج باشد بآن با وجود احتیاج خود نیز بآن، نهایت چنین دوستی بسیار کم میباشد پس اگر کسی راضی نشود از دوست خود مگر باین معنی پس همیشه خشمناک باشد از دوستان خود پس باید که این توقع از دوستان نداشت.

۸۹۷۷

من كانت صحبتته في الله كانت صحبتته كريمه و مودته مستقيمه.

هر که بوده باشد صحبت او یعنی آمیزش او در راه خدا، بوده باشد مصاحبت او گرامی و بلند مرتبه و دوستی او راست.

۸۹۷۸

من لم تكن مودته في الله فاحذره فان مودته لئيمه و صحبتته «۱» مشومه.

هر که نبوده باشد دوستی او در راه خدا پس حذر کن از او پس بدرستی که دوستی او خسیس و پست مرتبه است و مصاحب او شوم و بی‌یمن و برکت.

۸۹۷۹

من سالم الله سلمه و من حارب الله حربيه.

هر که آشتی باشد با خدا سلامت دارد خدا او را، و هر که جنگ کند با خدا جنگ کند خدا با او، مراد به «آشتی بودن با خدا» اطاعت و فرمانبرداری

اوست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۱۳

و از «جنگ با او» عصیان و نافرمانی او و از «جنگ خدا با او» غضب کردن بر او و انتقام کشیدن از او در دنیا، یا آخرت، یا هر دو.

۸۹۸۰

من لم يكن أفضل خلاله أدبه كان أهون أحواله عطبه.

هر که نبوده باشد افزونترین خصلتهای او ادب او بوده باشد سهل‌ترین احوال او هلاکت او، مراد ترغیب در ادبست و این که آن افزونترین خصلتهاست، و

هر که آنرا نداشته باشد سهل‌ترین احوال او مرگ یعنی ببلاها گرفتار گردد در دنیا یا آخرت یا هر دو که همه آنها سخت‌تر و شدیدتر باشد از

مرگ و شدائد آن «۱».

۸۹۸۱

من لم يحط النعم بالشكر لها فقد عرضها لزوالها.

هر که فرو نگیرد نعمتها را بشکر از برای آنها پس بتحقیق که در آورد آنها را در معرض زوال آنها.

۸۹۸۲

من لم يحتمل مؤنة الناس فقد أهّل قدرته لانتقالها.

هر که بر ندارد و بر خود نگیرد مؤنت و اخراجات مردم را پس سزاوار گردانیده قدرت و مکننت خود را از برای انتقال آن.

۸۹۸۳

من لم يتحرز من المكاييد «۲» قبل وقوعها لم ينفعه الأسف بعد هجومها.

هر که احتراز نکند از مکرها پیش از وقوع آنها سود ندهد او را تأسف خوردن بعد از رسیدن آنها ناگاه، مراد ترغیب در اینست که آدمی از مکر و حيله‌ها

پیش از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۱۴

وقوع آنها احتراز کند و خود را در پناه برد از آنها بتوسل بحق تعالی و تضرع بدرگاه او و دعاها و مانند آنها، و همچنین بتدبیر احوال خود بقدر مقدور

که اگر کسی پیش احتراز نکند تأسف بعد از آن چنانکه شیوه اکثر مردم است که پیشتر اهمال کنند و بتدبیر احوال خود نپردازند نفعی ندارد.

۸۹۸۴

من استعان بعدوه علی حاجته ازداد بعدا منها.

هر که یاری جوید بدشمن خود بر حاجت خود زیاده کرده شود بحسب دوری از آن، یعنی زیاد کرده شود دوری او از آن، غرض منع از یاری جستن

بدشمن است در حاجتی که رو دهد و این که سبب زیادتی دوری از آن مطلب می‌شود، زیرا که دشمن که بر آن آگاه شد سعی میکند در این که او بآن

نرسد.

۸۹۸۵

من توکل علی الله أضاءت له الشبهات، و كفى المؤمنات و أمن التبعات.

هر که توکل کند بر خدا روشن شود از برای او شبهه‌ها، و کارگزاری کرده شود مؤنات و اخراجات را، و ایمن باشد از عاقبتهای بد، مراد به «شبهه‌ها»

اموریست که در آن اشتباهات باشد.

۸۹۸۶

من لم يقدم اخلاص النية في الطاعات لم يظفر بالمشوات.

هر که پیش نیندازد خالص گردانیدن نیت را از برای خدا در طاعتها فیروزی نیابد بثوابها.

۸۹۸۷

من لم یصبر علی کدّه صبر علی الافلاس.
هر که صبر نکند بر سختی کسب صبر کند بر بی‌چیزی و دوراندیشی، مراد ترغیب در سعی در کسب است و تحمل تعب و مشقت آن و اگر نه باید که صبر کرد بر افلاس و پریشانی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۱۵

۸۹۸۸

من لم ینتفع بنفسه لم ینتفع به الناس.
هر که نفع نیابد بنفس خود نفع نیابد با مردم، یعنی هر که اصلاح نفس خود نکند اصلاح دیگران نتواند کرد و نصیحت و موعظه او در دیگری اثر نکند.

۸۹۸۹

من لم یتضع عند نفسه لم یرتفع عند غیره.
هر که پستی نکند نزد نفس خود بلند نگردد نزد غیر خود، مراد به «پستی کردن نزد نفس خود» اینست که خود را پست شمارد و بلند مرتبه قرار ندهد و تکبر و نخوتی نداشته باشد.

۸۹۹۰

من لم یصلح نفسه لم یصلح غیره.
هر که اصلاح نکند نفس خود را اصلاح نکند غیر خود را.

۸۹۹۱

من لم یستظهر بالیقظة لم ینتفع بالحفظه.
هر که پشت قوی نکند بیداری نفع نیابد بنگهبانان، مراد اینست که آدمی باید که احتیاط کند باگاهی خود و با خبر بودن، و اگر آن نباشد پاسبانان و نگهبانان چندان نفعی ندارد.

۸۹۹۲

من لم یکن أملك شیء به عقله لم ینتفع بموعظة.
هر که نبوده باشد مالکتر چیزی باو عقل او نفع نیابد بموعظه، یعنی تا کسی عقل او مالکتر نباشد باو از هوا و خواهش و مانند آنها و در فرمان عقل بیشتر از آنها نباشد هیچ موعظه او را سود ندهد.

۸۹۹۳

من لم یوقن قلبه لم یطعه عمله.
هر که یقین نداشته باشد دل او فرمانبرداری نکند او را عمل او، یعنی تا کسی در دل یقین بدین نداشته باشد عمل او چنانکه باید فرمانبرداری او نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۱۶

۸۹۹۴

من لم یعمل للأخرة لم یصلح عمله.
هر که عمل نکند از برای آخرت نرسد بامید خود، یعنی نیکبختی اخروی که هر مؤمنی امید آن دارد یا آن امیدی که آن عمل را از برای آن کرده نه از برای آخرت مثل رسیدن نفع دنیوی باو بسبب آن عمل ربائی.

۸۹۹۵

من لم یملك شهوته لم یملك عقله.
هر که مالک نباشد خواهش خود را مالک نباشد عقل خود را، یعنی تا کسی مالک خواهش و هوا و هوس خود نشود و آنها را در فرمان خود نیاورد مالک عقل خود نشود، زیرا که هرگاه هوا و هوس غالب باشد بر کسی بسیارست که عقل او نیز تابع آنها گردد و بمقتضای آنها حکم کند، حکم عقل در هر باب وقتی اعتبار دارد و بر وفق حق است که آدمی در آن باب خود را از خواهش یک طرف بری و عری سازد و همه اطراف آن در نظر او یکسان باشد.

۸۹۹۶

من لم یشکر الإحسان لم یعده الحرمان.
هر که شکر نکند احسان را تجاوز نکند او را حرمان، یعنی نمی‌شود که دیگر محروم نگردد از احسان، و محرومی در گذرد از او.

۸۹۹۷

من لم یصدق من اللّٰه خوفه لم یئل منه الأمان.
هر که راست نباشد ترس او از خدا نرسد از او بامان، یعنی نرسد بایمنی از عذاب و عقاب او.

۸۹۹۸

من لم یحمل «۱» قیلا «۲» لم یسمع جمیلا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۱۷

تا کسی بر ندارد سخنی را نشنود سخن زیبائی را، یعنی تا کسی بردباری نداشته باشد و تحمّل سخنان زشت درشت مردم نکند نشنود مدح و ثنای خود را از مردم، و این که او را وصف بخوبی و حلم و بردباری کنند.

۸۹۹۹

من لم یداو شهوته بالترک لم یزل علیلا.

هر که دوا نکند خواهش خود را بترک همیشه بیمار باشد، زیرا که همیشه رنجور تعب و زحمت سعی از برای خواهشی و انتظار آن باشد و اگر بالفرض خواهشی حاصل شود خواهشی دیگر پیش گیرد و همچنین با آنکه اکثر آنها بی‌وزر و وبال نیز نباشد.

۹۰۰۰

من لم یصلح علی اختیار اللّٰه لم یصلح علی اختیاره لنفسه.

هر که شایسته نگردد بر اختیار خدا شایسته نگردد بر اختیار خود از برای نفس خود، غرض اینست که حقّ تعالی صلاح حال هر کسی را بهتر داند و از برای هر کس از روزی و مانند آن آنچه صلاح حال او بوده تقدیر کرده، و اگر کسی به آن چه خدا از برای او اختیار کرده و برگزیده بصلاح نیاید به آن چه خود از برای خود اختیار کند و برگزیند بصلاح نیاید، پس در هر باب باید راضی و خشنود بنصیب و بهره حقّ تعالی بود.

۹۰۰۱

من لم یصلح علی أدب اللّٰه لم یصلح علی أدب نفسه.

هر که شایسته نشود بر ادب خدا شایسته نشود بر ادب نفس خود، مراد به «ادب خدا» یا تربیتی است که حقّ تعالی هر کسی را کرده و نصیب و بهره که از برای او از دنیا قرار داده که او بآن تربیت یابد و بنا بر این مضمون این همان مضمون فقره سابقست، و یا آداب و طریقه سلوکیست که حقّ تعالی از برای هر کس قرار داده در دنیا مثل فرمانبرداری رعیت از برای امام و رعایت حرف معلّم و اهل علم و بزرگتر از خود، و لطف و مهربانی بزیردستان و امثال اینها، و بنا بر این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۱۸

مراد اینست که: هر که بصلاح نیاید حال او بر رعایت این آداب که حقّ تعالی بعلم شامل خود از برای بندگان قرار داده بصلاح نیاید بر رعایت آداب و طریقه سلوکی که خود از برای خود بعلم ناقص خود قرار دهد مثل تکبر و تبختر که بعضی شیوه خود کنند و آن را از برای وقع در نظرها ضرور دانند.

۹۰۰۲

من لم یکن له عقل یزینه لم ینبیل.

هر که نبوده باشد او را عقلی که زینت دهد او را، افزون مرتبه نگردد.

۹۰۰۳

من لم یصحب الاخلاص عمله لم یقبل.

هر که همراه نباشد اخلاص از برای خدا عمل او را، قبول کرده نشود عمل او.

۹۰۰۴

من لم ینصفک منه حیاؤه لم ینصفک منه دینه.

هر که انصاف نیاورد با تو از جانب او شرم او انصاف نیاورد با تو از جانب او دین او، مراد اینست که عدل و انصاف چیز است که هر که را حیا و شرمی باشد قطع نظر از شرع و دین آنرا ضرور داند و ترک آنرا قبیح شمرد اینست که جمعی که مقید بشرع و دین نباشند اتفاق دارند در آن با اهل ادیان، پس کسی که انصاف نیاورد با تو از جانب او شرم او یعنی شرم او چنان نکند که او در معامله با تو انصاف آورد از نفس خود و بعدل سلوک کند با تو پس او چنان بی‌باکیست که از دین نیز باکی نداشته باشد و دین او نیز انصاف نیاورد از جانب او و منشأ این نشود که او انصاف آورد از جانب نفس خود و بعدل سلوک کند با تو.

۹۰۰۵

من لم یحسن خلقه لم ینتفع به قرینه.

هر که نیکو نگرداند خوی خود را سود نیابد باو مصاحب و همراه او، بلکه همواره مکدر و ملول باشد از کج خلقیهای او.

۹۰۰۶

من لم یلن لمن دونه لم یئل حاجته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۱۹

هر که نرمی نکند از برای کسی که پست تر از او باشد نرسد بحاجت خود یعنی حقّ تعالی نگذارد که او بحاجت خود برسد.

۹۰۰۷

من لم یدار من فوقه لم یدرک بغیته «۱».

هر که مدارا نکند با کسی که بالاتر از او باشد در نیابد مطلب خود را، مراد اینست که در دنیا قدری مدارا با جمعی که بالاتر از او باشند ضرور است و اگر نه نگذارند که بمطالب خود برسند.

۹۰۰۸

من لم یعرف مضرّة الشرّ لم یقدر علی الامتناع منه.

هر که نداند ضرر شرّ را قادر نیست بر باز ایستادن از او.

۹۰۰۹

من لم یعرف منفعة الخیر لم یقدر علی العمل به.

هر که نداند منفعت خیر را قادر نیست بعمل کردن بآن، غرض از این دو فقره مبارکه اینست که آدمی باید که شرور و بدیها را بشناسد و ضرر آنها را بداند و اگر همه بعنوان اجمال باشد باین نحو که فلان کار بدیست و حقّ تعالی منع از آن کرده و سبب عقاب می شود و اگر نه قادر نباشد بر باز ایستادن از او یعنی باز ایستادنی که باعث ثواب شود باین که باز ایستادن او از راه بدی آن باشد بلکه اگر باز ایستد بعنوان اتفاق باشد و آن سبب اجر و ثوابی نشود، و همچنین باید که خیرات را بشناسد و منفعت آنها را داند اگر همه بعنوان اجمال باشد یعنی باین نحو که: فلان کار خوب است و منشأ ثواب باشد و اگر نه قادر نباشد بر کردن آنها بعنوانی که منشأ ثواب باشد باین که کردن آنها از راه خوبیهای آنها باشد تا سبب ثواب گردد بلکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۲۰

اگر بکند بر وفق اتفاق باشد و منشأ ثوابی نشود.

۹۰۱۰

من لم یعنه الله علی نفسه لم ینتفع بموعظة واعظ.

هر که یاری نکند او را خدا بر نفس او سودمند نگردد بموعظه واعظی، یعنی تا حقّ تعالی کسی را بلطف خود یاری نکند بمسلط ساختن او بر نفس خود و گردانیدن آن در فرمان او سود نیابد بموعظه واعظی، و به آنها از پیروی هوا و هوس برنگردد، پس عمده از برای آدمی اینست که بسبب کثرت معاصی خود را از درگاه حقّ تعالی چنان دور نکند که آن لطف از او سلب شود و او را بخود واگذارد و هوا و هوس بر او مسلط شود و هیچ موعظه در او سود ندهد و بشقاوت ابدی گرفتار گردد.

۹۰۱۱

من لم یعتبر بغیر الدنیا و صروفها لم تنجع فیہ الموعظ.

هر که عبرت نگیرد بحوادث دنیا و تغیرهای آن سود ندهد در او موعظه ها، مراد اینست که حوادث دنیا و تغیرات آن که هر کس مشاهده میکند کافیه است از برای عبرت گرفتن و پی بردن از آنها به بی اعتباری دنیا و بدی عاقبت ظلم و ستم و امثال آنها، و کسی که به آنها با ظهور و وضوح آنها عبرت نگیرد باید که چندان گمراه هوا و هوس باشد که هیچ موعظه دیگر در او سود ندهد و او را براه نیاورد.

۹۰۱۲

من ظفر بالدنیا نصب، و من فاتته تعب.

هر که فیروزی یابد بدنیا تعب کشد و هر که فوت شود دنیا او را تعب کشد، غرض مذمت سرای دنیاست و این که زندگانی در آن بی تعب نباشد، اگر فیروزی یابد بدنیا تعب و زحمت حفظ و نگاهداری آن و ایذا و آزار دشمنان و حاسدان کشد، و اگر نیابد آنرا تعب و زحمت احتیاج و درویشی کشد «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۲۱

۹۰۱۳

من حارب الناس حرب، و من أمن السلب سلب.

هر که جنگ کند با مردم ربوده شود اموال او، و هر که ایمن نشیند از ربوده شدن اموال ربوده شود اموال او، و ممکن است که این نیز تتمیم مضمون فقره سابق باشد و مراد این باشد که: در دنیا چاره نتوان کرد از برای حفظ و نگاهداری متاع آن اگر کسی جنگ کند با مردم غلبه کنند بر او و تاراج کنند اموال او را، و اگر ایمن نشیند از تاراج ایشان نیز تاراج کنند، و ممکن است که متعلق بفقره سابق نباشد و مراد پند این باشد که: با مردم جنگ و جدال نباید کرد که آن باعث این می‌شود که اموال او را بتاراج ببرند و ایمن هم از تاراج ایشان نباید نشست که باز ایشان فرصت یابند و اموال او را تاراج کنند بلکه باید که در تدبیر احوال خود بود با دوستی و لطف و مهربانی با مردم.

۹۰۱۴

من خاف الله آمنه الله سبحانه من كل شيء.

هر که بترسد از خدا ایمن گرداند او را خدای سبحانه از هر چیز.

۹۰۱۵

من خاف الناس أخافه الله سبحانه من كل شيء.

هر که بترسد از مردم بترساند او را خدای سبحانه از هر چیز.

۹۰۱۶

من جعل ملكه خادما لدينه انقاد له كل سلطان.

هر که بگرداند پادشاهی خود را خدمت کننده از برای دین خود، فرمانبرداری کند از برای او هر پادشاهی، مراد به «گردانیدن پادشاهی خدمت کننده از برای دین» اینست که آن را در رواج دین خود صرف کند.

۹۰۱۷

من جعل دينه خادما لملكه طمع فيه كل انسان.

هر که بگرداند دین خود را خدمت کننده از برای پادشاهی خود طمع کند در او هر آدمی، مراد به «گردانیدن دین خود خدمت کننده از برای پادشاهی خود» اینست که آنرا تابع پادشاهی خود گرداند هر حکمی در آن که باعتقاد او در پادشاهی او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۲۲

نفعی داشته باشد یا ضرری نداشته باشد عمل کند بآن، و آنچه چنین نباشد واگذار آنرا و «طمع کند در او» یعنی در ملک او، و ممکن است که ضمیر راجع بملک او باشد که محتاج بتأویلی نباشد.

۹۰۱۸

من تهاون بالدين هان، و من غالب الحق لان.

هر که خوار شمارد دین را خوار گردد، و هر که غلبه جوید بر حق و خواهد غالب شود بر آن نرم گردد، یعنی نرم گردد از برای حق و مغلوب آن گردد، یا نرم گردد از برای همه کس و هر کسی او را مالش تواند داد.

۹۰۱۹

من تسربل أثواب التقي لم يبيل سرباله.

هر که پیراهن خود کند جامه‌های پرهیزگاری را کهنه نشود پیراهن او، پرهیزگاری را «جامه» گفتن باعتبار تشبیه آنست بجامه، باعتبار این که چنانکه جامه بدن را حفظ کند از آفات سرما و گرما و غیر آن و بیوشاند عیوبی را که در آن باشد همچنین پرهیزگاری حفظ کند آنرا از آفات دنیوی و آخروی، و بیپوشد عیوب صاحب خود را، و جمعیت «جامه‌ها» باعتبار تعدد افراد پرهیزگاریست بتعدد دل و جوارح که هر یک را نوعی از پرهیزگاری باشد، و مراد به «پیراهن گردانیدن آنها» اینست که آنها را لازم و ملاصق بدن خود گرداند مانند پیراهن.

۹۰۲۰

من أمل ثواب الحسنی لم تنكد آماله.

هر که امید داشته باشد ثواب سرای نیکوتر را که آخرت باشد منع کرده نشود امیدهای او، یا کم کرده نشود امیدهای او، یعنی همه آنها عطا کرده شود، و ممکن است که ترجمه این باشد که: سخت و دشوار نگردد امیدهای او یعنی باسانی برآید.

۹۰۲۱

من رخص لنفسه ذهبت به فی مذاهب الظلمة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۲۳

هر که رخصت دهد مر نفس خود را ببرد او را در راههای تاریکی، یعنی رخصت دهد نفس خود را در آنچه خواهد و منع نکند از آنها، و مراد به «تاریکی» تاریکی گمراهی و عصیانست.

۹۰۲۲

من داهن نفسه هجمت به علی المعاصی المحرّمه. هر که مساهله کند با نفس خود ناگاه فرود آرد او را بر معاصی حرام گردانیده شده.

۹۰۲۳

من کان غرضه الباطل لم یدرک الحقّ و لو کان أشهر من الشّمس.

هر که بوده باشد غرض او باطل در نیابد حقّ را و هر چند بوده باشد مشهورتر از آفتاب، یعنی هر که خواهش باطل و میل بآن داشته باشد یعنی خواهش امری داشته باشد که آن در واقع باطل باشد هر چند او بطلان آنرا نداند در آن باب حقّ را در نیابد هر چند در کمال وضوح و ظهور باشد بلکه هر چه از دلائل و امارات آن بیند در صدد تأویل آن در آید تا منافاتی با آن باطلی که خواهش آن دارد نداشته باشد پس اگر کسی خواهد که بحقّ برسد باید که خود را بی‌غرض سازد و خواهش یک طرف را از خود سلب نماید و طلب کند تا حقّ بر او ظاهر گردد.

۹۰۲۴

من کان مقصده الحقّ أدركه و لو کان کثیر اللبس.

هر که بوده باشد مقصد او حقّ در یابد آنرا و هر چند بسیار پوشیدگی باشد یعنی هرگاه مقصد کسی در مطلبی این باشد که آنچه حقّ است در آن باب در واقع بآن برسد و خواهش این نداشته باشد که حقّ فلان باشد یا فلان بلکه هر یک که حقّ باشد او آنرا خواهد و طلب کند در یابد حقّ را و هر چند پوشیدگی زیاد داشته باشد.

۹۰۲۵

من لم یتدارک نفسه باصلاحها أعضل داؤه و أعبی شفاؤه و عدم الطّیب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۲۴

هر که تدارک و بازیافت احوال نفس خود نکند سخت باشد درد او و عاجز گرداند شفای او و نیابد طبیب راه، «عاجز گرداند شفای او» یعنی عاجز گرداند معالج را از تدبیری برای آن، و «نیابد طبیب را» یعنی طبیبی را که علاج او تواند کرد.

۹۰۲۶

من قصر فی العمل ابتلاه الله سبحانه بهم، و لا حاحه لله فیمن لیس له فی نفسه و ماله نصیب.

هر که کوتاهی کند در عمل گرفتار گرداند خدای سبحانه او را باندوه، و نیست حاجتی مر خدا را در کسی که نبوده باشد برای او در نفس او و مال او بهره، «کوتاهی کند در عمل» یعنی در عمل از برای خدا و آخرت، و مراد به «اندوه» اندوه اخروییست بلکه دنیوی نیز، و «نیست حاجتی مر خدا را» یعنی او را از نظر لطف و توجه خود می‌اندازد مانند کسی از ما که هیچ نحو حاجتی بکسی نداشته باشد نه از برای دنیا و نه از برای آخرت که متوجه او نمی‌شود، و «نبوده باشد برای او» یعنی برای خدا یا برای آن کس، و «در نفس او» یعنی در اعمالی که کند نصیب و بهره از برای خدا در آنها نباشد یا نصیبی از برای او یعنی از برای آخرت او، زیرا که نصیب و بهره که بکار او آید همانست، و همچنین در مال او نصیبی از برای خدا نباشد یعنی چیزی از آن در راه خدا صرف نکند یا از برای او نباشد یعنی از برای آخرت خود چیزی از آن صرف نکند.

۹۰۲۷

من طال حزنه علی نفسه فی الدّین أقرّ الله عینه یوم القیامه و أحله دار المقامه.

هر که دراز کشد اندوه او بر نفس خود در دنیا، سرد گرداند خدا چشم او را روز قیامت، و فرود آورد او را در سرای اقامت، مراد به «اندوه بر نفس خود» اندوهیست که از برای آخرت خود باشد و از خوف از آن و «سرد گردانیدن چشم»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۲۵

کنایه از شادیست باعتبار این که در شادی اشک سردی آید چنانکه قبل از این مذکور شد و مراد «بسرای اقامت» بهشت است که محلّ قرار و استقرارست.

۹۰۲۸

من توکل علی الله ذلت له الصّعب، و تسهّلت علیه الأسباب، و تبوّأ الخفض و الکرامه.

هر که توکل کند بر خدا، نرم گردد از برای او سختها، و سهل شود بر او اسباب، و فرود آید در وسعت و کرامت، مراد به «اسباب» اسباب حصول مطالب و مآرب دنیوی و اخروی اوست.

۹۰۲۹

من اتّخذ دین الله لهوا و لعبا أدخله الله سبحانه النار مخلّدا فیها.

هر که فرا گیرد دین خدا را بازی و لهو داخل گرداند خدای سبحانه او را در جهنم پاینده در آن، مراد به «فرا گرفتن دین بازی و لهو» اینست که آنرا از روی حکمت و مصلحت نداند بلکه بازیچه شمارد یا این که تصلب و اهتمام نداشته باشد در آن، هر وقت که خواهد عمل کند بآن، و هر وقت که نخواهد ترک کند مانند کسی که با چیزی بازی کند.

۹۰۳۰

من عظمت الدتیا فی عینه و کبر موقعها فی قلبه آثرها علی اللّٰه و انقطع الیهما و صار عبدا لهما.

هر که عظیم باشد دنیا در چشم او، و بزرگ باشد وقع آن در دل او، برگزیند آنرا بر خدا و بریده شود بسوی آن و بگردد بنده آن، مراد اینست که آدمی باید که تأمل و تفکر کند در احوال دنیا و بی اعتباری آن و آمیختگی آن نعمتها و لذات آن باضعاف آن از محنتها و آلام تا این که ظاهر شود بر او خست و دناوت آن و بزرگ ننماید در چشم او و بزرگ نشود وقع آن در دل او، و اگر نه باعتبار بودن آن حاضر و عاجل و مشاهد و معاین قوی گردد آن در چشم و دل او تا این که برگزیند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۲۶

آنرا بر خدای سبحانه، و بریده شود از او بسوی آن و بگردد بنده آن.

۹۰۳۱

من أعطی فی اللّٰه، و منع فی اللّٰه، و أحبّ فی اللّٰه، و أبغض فی اللّٰه فقد استکمل الایمان.

هر که عطا کند در راه خدا، و منع کند در راه خدا، و دوست دارد در راه خدا، و دشمن دارد در راه خدا، پس بتحقیق که کامل گردانیده ایمان را.

۹۰۳۲

من بدأ بالعطیة من «۱» غیر طلب، و أكمل المعروف من غیر امتنان فقد أكمل الاحسان.

هر که ابتدا کند بخیری که عطا کند بی این که از او بطلبند، و کامل گرداند دهش را بی منت گذاشتن، پس بتحقیق که کامل گردانیده احسان را.

۹۰۳۳

من شغل نفسه بغیر نفسه تحیر فی الظلمات و ارتبک فی الهلکات.

هر که مشغول سازد نفس خود را بغیر نفس خود، حیران گردد در تاریکیها و گرفتار گردد در هلاکتها، یعنی هر که مشغول سازد نفس خود را بامری که مانع شود او را از رسیدن بأحوال نفس خود و کامل گردانیدن آن بعلم و عمل حیران گردد در تاریکیهای گمراهی و جهالت که شایعست استعاره تاریکی از برای آنها یا تاریکی قبر و منازل جهنم.

۹۰۳۴

من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل التّجاء، و خبط فی الضّلال و الجهالات.

هر که نشناسد نفس خود را دور گردد از راه رستگاری، و بیندازد خود را در گمراهی و نادانیها، ظاهر اینست که مراد به «نشناختن نفس خود» در اینجا اینست که قدر و پایه خود را نداند و از حدّ خود تجاوز کند بطغیان و سرکشی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۲۷

و سلوک با مردم زیاده از اندازه خود، یا خفیف و خوار کردن خود بفسوق و طمع و مانند آنها.

۹۰۳۵

من طلب رضی اللّٰه بسخط النّاس ردّ اللّٰه ذامه من النّاس حامدا.

هر که طلب کند خشنودی خدا را بخشم مردم، بر گرداند خدا مذمت کننده او را ستایش کننده، یعنی هر که از برای رضای خدای سبحانه و خشنودی او کاری کند یا حرفی گوید که مردم را از آن بخشم آورد ضرری باو از آن نرسد بلکه حقّ تعالی بسبب آن چنان کند که مذمت کننده او برگردد از آن و مدح و ستایش او کند.

۹۰۳۶

من طلب رضی النّاس بسخط اللّٰه ردّ اللّٰه حامده من النّاس ذامًا.

هر که طلب کند خشنودی مردم را بخشم خدا، برگرداند خدا ستایش کننده او را از مردم مذمت کننده، این بر عکس فقره سابقست.

۹۰۳۷

من أحبّنا فلیعدّ للبلای جلابا.

هر که دوست دارد ما را پس آماده کند از برای بلا جلابایی، «جلباب» بکسر جیم و سکون لام بمعنی پیراهنست یا جامه که آدمی بر خود پیچد و مراد اینست که:

دوستان ما را نمی‌شود که بلائی نرسد از برای زیادتی اجر و ثواب ایشان، پس هر که ما را دوست دارد مهیّا کند از برای بلا جلابی که فی الجمله دفع بلا از او کند که آن پیراهن یا جامه صبر و شکیبایی باشد، و ممکن است که غرض بیان شدت آن بلا باشد و این که پیراهن یا جامه که می‌پوشد از برای دفع ضرر سرما و گرما و غیر آن دفع ضرر آن نکند پیراهن یا جامه دیگر باید از برای آن و چنان پیراهن یا جامه نیست چنانکه در فقره بعد فرموده‌اند.

۹۰۳۸

من تولّانا فلیلبس «۱» للمحن اهابا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۲۸

هر که فرا گیرد ما را دوست خود یا پیشوا و امام خود، پس بپوشد از برای محنتها پوستی، یعنی محنتها رو بیاورد باو که پوستی که دارد تاب آنها نیاورد باید که پوست دیگر بپوشد، و غرض مبالغه در شدت آن محنتهاست چنانکه گویا پوست دیگر از برای آنها در کارست.

۹۰۳۹

من لم یدع و هو محمود یدع و هو مذموم.

هر که وانگذارد و حال آنکه ستایش کرده شود واگذارد و حال آنکه مذمت کرده شود، یعنی هر که وانگذارد مال را و از سر آن نگذرد بصرف آن در وجوه خیرات و حال آنکه ستایش کرده شود اگر چنان کند، آخر واگذارد بمرگ و مذمت کرده شود که آن را واگذاشت بدیگری و خود از آن بهره نبرد «۱».

۹۰۴۰

من لم یقدّم ماله لآخرته و هو مأجور خلفه و هو مأثوم «۲».

هر که پیش نفرستد مال خود را و حال آنکه او اجر داده شود پس از خود گذارد آن را و حال آنکه گنهکار باشد، این هم مضمون فقره سابقست، و «گنهکار بودن او» باعتبار اینست که حقوق واجبه آن را نداده و اما کسی که حقوق واجبه آن را داده باشد اما در وجوه خیرات دیگر بذل نکرده باشد پس او پیش انداخته از برای آخرت خود و گنهکار نباشد، نهایت اگر مال بسیاری واگذارد حیف و جوری بر خود کرده که قدری دیگر نیز در آن وجوه صرف نکرده باشد که باعث زیادتی حسنات او باشد.

۹۰۴۱

من لم یصحبک معینا علی نفسک فصحبته وبال علیک ان علمت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۲۹

هر که مصاحبت نکند با تو یاری کننده بر نفس تو پس صحبت او وبالیست بر تو اگر دانی. مراد به «یاری کردن بر نفس او» اینست که یاری او کند در مسلّط - ساختن او بر نفس خود و این که در فرمان آن و هوا و هوس آن نباشد، و «اگر دانی» یعنی اگر حقیقت حال را دانی و از اهل علم و دانش باشی می‌دانی که چنین است که صحبت چنان مصاحبت وبالست.

۹۰۴۲

من مدحک بما لیس فیک فهو ذمّ لک ان عقلت.

هر که مدح کند ترا به آن چه نباشد در تو پس آن مدح او مذمت است از برای تو اگر دریایی یعنی اگر دریایی و عقل و دریافتی باشد ترا دانی که چنین است که آن مذمت تست زیرا که هرگاه مدح کند او را بچیزی که در او نباشد پس این در حقیقت مذمت اوست باین که آن امر ممدوح در او نیست.

۹۰۴۳

من نصح نفسه کان جدیرا بنصح غیره.

هر که نصیحت کند نفس خود را بوده باشد سزاوار بنصیحت کردن غیر خود نیز.

۹۰۴۴

من غشّ نفسه کان أغشّ لغيره.

هر که غشّ کند با نفس خود بوده باشد غشّ کننده‌تر مر غیر خود را، مراد به «غشّ کردن با نفس خود» اینست که صاف نباشد با او، و مدهانه و مساهله کند با او و منع نکند او را از هوا و هوس او، و ظاهراست که کسی که با نفس خود چنین سلوک کند و غم او نخورد و از بدی عاقبت او باکی نداشته باشد با دیگری زیاده بر آن غشّ خواهد کرد و بی‌باکتر خواهد بود از بدی عاقبت او.

۹۰۴۵

من قام بفتق القول و رتقه فقد حاز البلاغۀ.

هر که بپردازد بشکافتن سخن و پیوستن آن پس بتحقیق که جمع کرده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۳۰

بلاغت را، فصاحت و بلاغت کمال سخنگوست و به آنها مدح او کنند و مراد به «فصاحت» اینست که کلمات کلام سنگین نباشد بر زبان باعتبار تنافر حروف آن و وحشی و غریب نباشد باین که استعمال آن شایع نباشد و محتاج باشد معرفت آن بتفحص کتب لغت، یا این که محتاج باشد فهم معنی از آن باستخراج وجه بعیدی از برای آن و مخالف قیاس و قوانین عربان نباشد، و همچنین ترکیب کلمات مخالف قوانین مشهوره نحویین نباشد و کلمات با یکدیگر تنافری نداشته باشند که باعث سنگینی بر زبان باشد و تعقیدی در آن نباشد که باعث دشواری فهم معنی باشد چنانکه در کتب معانی تفصیل همه این مراتب داده شده، و «بلاغت» اینست که با وجود فصاحت بر وفق مقتضای حال و مقام باشد مثل این که در مقامی که اختصار باید کرد، اختصار شود، و در مقامی که طول کلام باید داد، طول داده شود، و در مقامی که مخاطب منکر مضمون آن کلام نباشد تأکیدی در آن نشود، و اگر قدری انکار داشته باشد قدری تأکید بشود، و اگر انکار زیادی داشته باشد مبالغه شود در تأکید آن، و همچنین در سایر مراتب دیگر، و مراد به «شکافتن سخن و پیوستن آن» که در این فقره مبارکه واقع شده ظاهر اینست که اطناب و اختصار باشد یا باین که مراد به «شکافتن» تفصیل و اطناب باشد و به «پیوستن» اجمال و اختصار، و یا برعکس آن که مراد به «شکافتن» قطع کلام باشد و طول ندادن آن، و به «پیوستن» طول دادن و نگسستن آن، و بر هر تقدیر مراد اینست که عمده در بلاغت رعایت اطناب و ایجازست، یا این که ذکر آنها بر سبیل تمثیل است و اشاره است برعایت مقتضای حال در هر باب. و ممکن است که بنا بر شهرت اعتبار بلاغت بعد از فصاحت اشاره باعتبار فصاحت در آن نشده باشد، این بنا بر اصطلاح علمای معانیست در فصاحت و بلاغت، و اهل لغت «بلاغت» را نیز بمعنی فصاحت گفته‌اند، و ظاهر اینست که فصاحت این را می‌دانند که کلام بر قوانین لغت درست باشد و بیان معنی و مقصود در آن واضح باشد و این فقره مبارکه باصطلاح علما

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۱

نزدیکترست چنانکه از آنچه بیان شد ظاهر می‌شود.

۹۰۴۶

من بادر الی مرضی اللّٰه سبحانه و تأخّر عن معاصیه فقد أكمل الطّاعه.

هر که شتاب کند بسوی خشنودیهای خدای سبحانه و پس ایستد از معاصی او پس بتحقیق که کامل گرداند طاعت را، مراد اینست که همین کامل گردانیدن طاعت و فرمانبرداری حقّ تعالی باشد.

۹۰۴۷

من شفّع له القرآن یوم القیامه شقّع فیّه، و من محلّ به صدق علیه.

هر که شفاعت کند از برای او قرآن مجید، قبول شفاعت کرده شود در باره او، و هر که شکوه او کند آن تصدیق کرده شود بر او و قبول شفاعت آن خواهد شد.

مراد اینست که قرآن مجید در قیامت نزد حقّ تعالی شفاعت خواهد کرد جمعی را و قبول شفاعت آن خواهد شد، و شکوه خواهد کرد از جمعی، و «تصدیق کرده خواهد شد بر او» یعنی در آنچه گوید از برای ضرر او. و هر یک از شفاعت و شکوه یا بزبان حال است و یا باین که حقّ تعالی آن را بسخن آورد چنانکه ظاهر بعضی احادیث است، و بر هر تقدیر شفاعت آن از برای جمعیست که تعظیم آن کنند و عمل کنند بآن و بسیار کنند تلاوت آن را، و شکوه آن از جمعیست که اخلال کنند بیکی از آنها.

۹۰۴۸

من اقتصد فی الغنی و الفقر فقد استعدّ لنوائب الدّهر.

هر که میانه روی کند در توانگری و درویشی، پس بتحقیق که آماده شده از برای مصیبتهای روزگار، یعنی از برای دفع آنها یعنی اکثر مصیبتهای آن که از زیاده روی یا تنگ گیری ناشی می‌شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۲

۹۰۴۹

من عری عن الهوی عمله حسن أثره فی کلّ أمر.

هر که برهنه و خالی باشد از هوا و خواهش عمل او، نیکو باشد اثر او در هر کاری، یعنی نیکو باشد ثمره و نتیجه هر کار او.

۹۰۵۰

من عفت أطرافه حسنت أوصافه.

هر که عقیف باشد اطراف او نیکو باشد اوصاف او، یعنی هر که باز ایستد از حرام اعضا و جوارح ظاهری او، و خود را نگاهدارد از افعال بد، نیکو باشد اخلاق و صفات او نیز.

۹۰۵۱

من کرمت نفسه قلّ شقّاقه و خلافه.

هر که گرامی باشد نفس او، کم باشد عداوت او و مخالفت او، یعنی با مردم از برای غیر امر دینی.

۹۰۵۲

من أكثر المناکح غشيته الفضائح.

هر که بسیار کند مناکح را فرو گیرد او را فضایح، ظاهر اینست که مراد به «مناکح» زنانی باشد که از برای نکاح و وطی باشند خواه بعنوان عقد دائم باشد و خواه متعه و خواه کنیز، و «فرو گرفتن رسوائیها او را» باعتبار نزاع و شقاقی باشد که در اغلب میانه ایشان بهم رسد و باعث رسوائی او شود.

۹۰۵۳

من تاجرک فی النصح کان شریکک فی الرّیح.

هر که سودا کند با تو بنصیحت بوده باشد شریک تو در سود، یعنی در ثواب و اجری که داشته باشی بسبب قبول نصیحت او در ترک حرامی یا کردن طاعتی.

۹۰۵۴

من عاند الزّمان أرغمه، و من استسلم الیه لم یسلم.

هر که دشمنی کند با روزگار بخاک مالد او را، و هر که دوستی و فرمانبرداری کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۳

آنها سالم نماند، غرض شکوه روزگار و اهل آنست و این که نه دشمنی با آن توان کرد و نه دوستی با آن «۱».

۹۰۵۵

من ألجّ علیه الفقر فلیکثر من قول: لا حول و لا قوّة الاّ باللّهِ العلیّ العظیم.

هر که مبالغه کند بر او درویشی پس باید بسیار کند گفتن «لا حول و لا قوّة الاّ باللّهِ العلیّ العظیم» را یعنی بسیار گفتن آن منشأ رفع فقر و درویشی او می شود و ترجمه آن اینست: نیست حولی و نه قوتی مگر بخدای بلند مرتبه بزرگ، و «حول» بمعنی از حالی بحالی گشتن است و بمعنی قوّه نیز آمده، و بنا بر این «و نه قوتی» تأکید خواهد بود و احادیث در فضیلت این کلام شریف و اجر و ثواب آن در تعقیب نمازها و غیر آن بسیارست.

۹۰۵۶

من باع الطّمع بالیأس لم یستطل علیه التّاس.

هر که بفروشد طمع از مردم را بنومیدی از ایشان سربلندی نکنند بر او مردم.

۹۰۵۷

من افتخر بالتّبذیر احتقر «۲» بالافلاس.

هر که فخر کند باسراف کوچک گردد بافلاس، غرض منع از اسراف کردنست و آنرا فخر خود دانستن و این که آن عاقبت آدمی را حقیر و کوچک گرداند در نظرها بسبب افلاس و بی چیزی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۴

۹۰۵۸

من ذا الّذی یرجو فضلک اذا قطعت ذوی رحمک.

کیست آنکه امید داشته باشد احسان ترا هرگاه ببری تو از صاحبان خویشی خود، این استفهام انکاریست و غرض اینست که: هیچ کس چنین کسی نیست زیرا که احسان بخویشان ضرورتست از دیگران پس کسی که قطع کند از خویشان پس دیگر که امید احسان او خواهد داشت؟!

۹۰۵۹

من ذا الّذی یتقّ بک اذا غدرت بذوی رحمک.

کیست آنکه اعتماد کند بتو هرگاه بیوفائی کنی تو بصاحبان خویشی خود؟! این نیز استفهام انکاریست بر قیاس فقره سابق، و مراد اینست که: هیچ کس نیست که اعتماد کند بر تو و در بعضی نسخهها «عهدک» بجای «رحمک» است و بنا بر این ترجمه اینست که: کیست آنکه اعتماد کند بر تو هرگاه بیوفائی کنی تو با صاحبان عهد و پیمان خود، و مراد اینست که: هرگاه تو با جمعی که عهد و پیمانی کرده باشی با ایشان بیوفائی کنی دیگر هیچ کس اعتماد نکند بر تو در هیچ باب.

۹۰۶۰

من استشعر الشّغف بالدّنیاء ملأت ضمیره أشجانا لها رقص علی سویداء قلبه، همّ یشغله و غمّ یحزنه حتّی یؤخذ بکظمه فیلقی بالفضاء منقطعاً أبهراه هیّنا علی اللّهِ فناءه، بعیدا علی الاخوان لقاؤه «۱».

هر که شعار خود کند شغف بدنیا را پراکند دنیا خاطر او را اندوههایی که بوده باشد مر آنها را رقصی بر سویدای دل او، اندوهی که مشغول سازد او را، و غمی که اندوهگین سازد او را، تا این که فرا گرفته شود با خشم او، پس افراخته شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۵

در فضا بریده شده ابهران او، خوار بر خدا فنای او دور بر برادران لقای او، «شعار» بکسر شین چنانکه مکرر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد و «چیزی را شعار خود کردن» کنایه است از لازم داشتن آن و جدا نشدن از آن مانند آن جامه، و «شعف» بعین بی نقطه دوستی است که دل را بسوزاند و بغین با نقطه دوستی است که در غلاف دل داخل شود و حاصل هر دو دوستی زیادست و «سویدای دل» اصل دانه آنست و مراد اینست که آن اندوهها بر اصل دانه دل او در رقص و بازی و حرکت و اضطراب باشند و «اندوهی که مشغول سازد (تا آخر)» تفصیل آن اندوههاست و این که پاره از آنها اندوهیست که او را مشغول سازد بخود و نگذارد که مشغول کاری شود که بکار او آید و پاره غمیست که اندوهناک دارد او را تا وقت مرگ که فرا گرفته شود او با غیظ و خشمی که داشته باشد بسبب حاصل نشدن خواهشها و آرزوهای او و معلوم شدن بر او این که همه را باید گذاشت و خاسر و زیانکار رفت، و «انداخته می شود در فضا» یعنی فضا و ساحتی که انداخته شود در آن در وقت نزع و جان کندن، و «ابهران» دور کند در دل که بیرون می آیند از آن و متشعب می شود از آنها سایر شرایین، و هرگاه بریده شود آنها می میرد صاحب آن، و «خوار بر خدا فنای او» یعنی بمیراند او را مردن خواری، و «دور بر برادران لقای او» یعنی دیگر ملاقات او نکنند و ملاقات او بقیامت افتد، یا این که بعد از آن نیز ملاقات او نکنند باعتبار این که او را بجهنم برند و ایشان را بهشت بنا بر این که مراد «برادران مؤمن صالح» باشد.

۹۰۶۱

من مات علی فراشه و هو علی معرفه حق ربّه و رسوله و حقّ أهل بيته مات شهيدا و وقع أجره علی الله سبحانه و استوجب ثواب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۶

ما نوى من صالح عمله و قامت نيته مقام اصلاته سيفه «۱» فان لكل شيء أجلا لا يعده.

هر که بمیرد بر رختخواب خود و حال آنکه باشد بر شناخت حق پروردگار خود و رسول او و حق اهل بیت رسول او، بمیرد شهید و بوده باشد اجر او بر خدای سبحانه، و سزاوار باشد ثواب آنچه را قصد کرده از عمل صالح خود و قایم باشد قصد او مقام کشیدن شمشیر خود از غلاف پس بدرستی که از برای هر چیز وقتیست که تجاوز نکند از آن، یعنی هر مؤمنی که حق پروردگار خود و رسول او و حق اهل بیت رسول او را شناسد هرگاه بر رختخواب خود بمیرد او بمنزله اینست که شهید شده باشد در راه خدا و مزد او بر خدا لازم است و سزاوار گردد ثواب هر چه را قصد کرده که بکند از عمل صالح هرگاه عمر یابد، و از این جمله اینست که مستحق ثواب شهیدان گردد، زیرا که چنین مؤمنی قصد او اینست که هرگاه زمان حضور یکی از اهل بیت صلوات الله و سلامه علیهم را در می یافت که بجهاد می رفتند در رکاب آن حضرت می بود تا شهید می گردید «۲» چنانکه قصد و نیت بلکه منتهی آرزوی شیعیان زمان غیبت حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه آنست که چون زمان ظهور آن حضرت را دریابند در رکاب آن حضرت باشند تا شهید گردند پس همان قصد و نیت هر یک جانشین اینست که او شمشیر خود را از غلاف کشیده باشد و در رکاب آن حضرت جنگ کند پس ثواب آن کار را خواهد داشت، و «بدرستی که از برای هر چیز (تا آخر)» ممکن است که غرض از آن دفع توهم این باشد که هرگاه کسی قصد و نیت او این باشد پس چرا حق تعالی او را بقصد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۷

و نیت خود که محض خیرست نرساند پس دفع آن فرموده اند باین که هر چیز را از راه حکمت و مصلحت در علم حق تعالی وقتی باشد که تجاوز از آن نکند پس مرگ هر کسی نیز وقتی دارد که از آن تجاوز نکند پس تأخیر آن تا رسیدن او بقصد خود میسر نیست نهایت باعتبار آن قصد و نیت ثواب آنچه قصد کرده باو تفضل خواهد شد، و ممکن است که غرض امیدوار کردن جمعی باشد که در زمان غیبت معصوم باشند و امید این معنی نداشته باشند تا این که قصد و نیت آن کنند پس امیدوار فرموده باشند ایشان را باین که از برای ظهور حضرت قائم صلوات الله و سلامه علیه نیز وقتی باشد که از آن تجاوز ننماید پس نومید نباید بود و قصد و نیت شهادت در رکاب او را باید داشت تا این که اگر آن میسر نشود بثواب آن برسند و الله تعالی يعلم.

۹۰۶۲

من رتاه الهوان أبطرته الكرامة.

هر که تربیت کرده باشد او را خواری سرکش نماید او را گرمی بودن، مراد اینست که کسی که پست مرتبه باشد و بخواری عادت کرده باشد اگر بدولت و مرتبه بلندی برسد تحمل آن نتواند کرد و طغیان و سرکشی کند پس سلاطین باید که ملاحظه این معنی بکنند و تا کسی بلند مرتبه و عزیز نباشد مناصب جلیله باو ندهند.

۹۰۶۳

من لم تصلحه الكرامة أصلحته الاهانة.

هر که اصلاح نکنند او را گرامی بودن اصلاح کند او را خوارگردانیدن، یعنی هر که در عزت و دولت اصلاح حال او نشود و سرکشی و بد سلوکی کند نکبت و خواری اصلاح حال او کند پس جزای او ذلیل و خوار گردانیدن اوست، یا این که کسی که درشتی کند و باعزاز و اکرام و همواری اصلاح حال او نشود و ترک آن نکند باید که در برابر درشتی کرد با او و خوار گردانید او را تا اصلاح او بشود و ترک کند آن را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۸

۹۰۶۴

من سعی فی طلب السراب طال تعب و کثر عطشه.

هر که سعی کند در طلب سراب دراز کشد تعب او و بسیار شود تشنگی او، غرض تشبیه دنیاست بسراب و این که سعی در طلب آن حکم سعی در طلب سراب دارد.

۹۰۶۵

من أمل الرئی من السراب خاب أمله و مات بعطشه.

هر که امید داشته باشد سیرابی را از سراب، محروم گردد امید او و بمیرد بتشنگی خود، غرض از این نیز تشبیه دنیاست بسراب و این که حکم آن دارد.

۹۰۶۶

من أنعم علی الکفور طال غیظه.

هر که انعام کند بر کفران کننده دراز کشد خشم او، غرض منع از انعام بر کسیست که کفران نعمت کند و این که آن باعث خشم درازی می شود.

۹۰۶۷

من اغتاط علی من لا یقدر علیه مات بغیظه.

هر که خشمناک گردد بر کسی که قادر نباشد بر او بمیرد بخشم خود، غرض اینست که خشمناک شدن بر کسی که قدرتی بر تلافی از او نباشد ثمره ندارد بغیر این که آدمی همیشه خشمناک باشد تا با خشم خود بمیرد پس باید بر ایدای او صبر و تحمل کرد.

۹۰۶۸

من لم یصن وجهه عن مسألتک فأکرم وجهک عن رده.

هر که نگاه ندارد آبروی خود را از سؤال از تو پس گرامی دار تو روی خود را از برگردانیدن او، غرض اشاره بخفت و ذلت سؤال است، و همچنین رد سائل و این که هرگاه کسی آبروی خود را نگاه ندارد و بذلت سؤال از تو راضی شود تو خود آبروی خود را نگاهدار و عطایش کن و ردش مکن.

۹۰۶۹

من عرف شرف معناه صانه عن دناءة شهوته و زور مناه.

هر که بشناسد شرف مقصد خود را نگاهدار آن او را از پستی خواهش خود و دروغ آرزوهای خود، غرض اینست که مقصد آدمی و آنچه از برای آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۳۹

آفریده شده رسیدن بمراتب بلند اخرویست و هر که شرف و بلندی مرتبه آن مقصد را داند و شناسد نگاهدار آن او را از آنچه مانع از آن شود از خواهشهای پست دنیوی و امیدهای دنیوی که اکثر آنها دروغ باشند و بعمل نیابند.

۹۰۷۰

من جعل الله سبحانه مؤثلاً رجائه «۱» کفاه أمر دینه و دنیا.

هر که بگرداند خدای سبحانه را محلّ بازگشت امید خود، کارگزاری کند خدا او را کار دین او را و دنیای او را.

۹۰۷۱

من عاقب بالذنب فلا فضل له.

هر که عقوبت کند بگناه پس نیست افزونی مرتبه از برای او، غرض ترغیب در عفو و گذشتن از گناهیست که کسی نسبت بشخصی کرده باشد و این که هرگاه نگذرد او و عقوبت کند پس فضل و افزونی مرتبه نباشد او را.

۹۰۷۲

من ماری السقیه فلا عقل له.

هر که جدال کند با سفیه پس نیست عقلی از برای او، «سفیه» بمعنی نادانست یا کسی که سبک باشد بردباری او یا بی بردباری باشد.

۹۰۷۳

من صدق الله سبحانه نجا.

هر که تصدیق کند خدای سبحانه را راستگاری یابد، مراد تصدیق همه فرموده‌های حقّ تعالی است باعتقاد به آنها و عمل به آنها.

۹۰۷۴

من أشفق علی دینه سلم من الردی.

هر که بترسد بر دین خود سالم ماند از هلاکت، زیرا که کسی که بترسد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۴۰

بر دین خود کاری نکند که ضرر بآن داشته باشد پس سالم ماند از هلاکت اخروی که هلاکت همانست.

۹۰۷۵

من زهد فی الدنیا قرّت عینه بجنّة المأوی.

هر که بی‌رغبت باشد در دنیا سرد گردد چشم او بجنّة المأوی، مکرّر مذکور شد که «سردی چشم» کنایه از شاد گشتن است باعتبار این که در شادی اشک سرد می‌آید از آن، و «جنّة المأوی» نام بهشت است یا بهشت خاصی.

۹۰۷۶

من کان فیہ ثلاث سلمت له الدنیا و الآخرة، یأمر بالمعروف و یأتمر به، و ینهی عن المنکر و ینتهی عنه، و یحافظ علی حدود الله جلّ و علا.

هر که بوده باشد در او سه چیز سالم ماند برای او دنیا و آخرت، امر کند بمعروف و امر پذیر شود خود بآن، و نهی کند از منکر و باز ایستد خود از آن، و محافظت کند بر حدّهای خدای - که بزرگ و بلند مرتبه است - قبل از این مذکور شد که مراد به «معروف» هر واجبی است که فعل آن سبب ثواب باشد و ترک آن باعث عقاب، یا هر چه فعل آن سبب ثواب باشد و ترک آن باعث عقاب نباشد که شامل مستحبات نیز باشد، و مراد به «منکر» هر حرامیست که ترک آن باعث ثواب شود و فعل آن سبب عقاب، یا هر چه ترک آن باعث ثواب شود هر چند فعل آن سبب عقاب نشود که شامل مکروهات نیز باشد، و بنا بر اول امر به آنها و همچنین امر پذیر بودن به آنها یعنی بجا آوردن خود آنها را، و نهی از آنها و باز ایستادن خود از آنها بعنوان وجوبست، و بنا بر دویم در واجبها و حرامها بعنوان وجوبست، و در مستحبات و مکروهات بعنوان استحباب، و در واجبها و حرامها امر و نهی و بجا آوردن خود در همه آنها باید، و در مستحبات ترغیب در مطلق آنها و رغبت خود در آن باید، و اگر نه مستحبات زیاده از آنست که کسی همه آنها را بجا تواند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۴۱

آورد، و در مکروهات نیز ترغیب و رغبت در ترک مطلق آنها باید و همچنین ترک اکثر آنها را، و اما ترک همه آنها پس اگر چه مقدور می‌نماید اما از برای غیر نفوس قدسیّه خالی از اشکالی نیست، و مراد به «حدّهای خدا» یا حدودیست که از برای بعضی محرّمات قرار داده مثل زنا و شراب و امثال آنها، و مراد به «محافظت بر آنها» اقامت آنهاست بر کسی که مستحق آنها شود، و با مراد هر حدّ و اندازه است که از برای هر عبادت و هر چیز قرار داده، و مراد به «محافظت آنها» رعایت آنهاست و تجاوز نکردن از آنها نه بتفریط و نه بافراط، و اول ظاهر ترست، و بنا بر آن مخصوص خواهد بود بکسی که اقامت حدود تواند کرد که آن امام باشد یا نایب خاص او و یا نایب عامّ که مجتهد باشد بنا بر مشهور هر گاه متمکن باشد از آن.

۹۰۷۷

من سمحت «۱» نفسه بالعطاء استعبد أبناء الدنیا.

هر که جود کند نفس او بعبدا بنده گرداند ابناء دنیا را، چنانکه مشهورست که: مردمان بندگان احسانند.

۹۰۷۸

من لم تنفعک حیاة فعدّه فی الموتی.

هر که نفع نرساند بتو زندگی او پس بشمار او را در مردگان، یعنی دوستی و مصاحبت با او مکن و او را مرده انکار کن، و پوشیده نیست که این در غیر مؤمنی است که دوستی و مصاحبت با او در راه خدا باشد زیرا که اجر و ثوابی که بر دوستی و مصاحبت با او مترتب می‌شود کافیهست در نفع او هر چند نفع دیگر از او باو نرسد.

۹۰۷۹

من لم یحتمل زلل الصّدیق مات وحیداً.

هر که بر ندارد و تحمّل نکند لغزشهای دوست را بمیرد تنها، غرض ترغیب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۴۲

در تحمّل لغزشهای دوستان و خطاهای ایشانست و در گذشتن از آنها، و این که اگر کسی چنین نکند دوستان رم کنند از او، و دوستی از برای او نماند، و تنها ماند و تنها بمیرد، و ذکر خصوص آن باعتبار اینست که حضور دوستان در آن وقت از برای تجهیز و دعا و ترخّم ضرورترست از سایر اوقات.

۹۰۸۰

من لم یتّق وجوه الرجال لم یتّق الله سبحانه.

هر که نپرهیزد از رویهای مردان نپرهیزد از خدای سبحانه یعنی چنین کسی بی شرمی خواهد بود که از خدای سبحانه نیز شرم نکند چنانکه فرموده:

۹۰۸۱

من لم یستحی من الناس لم یستحی من الله سبحانه.
هر که شرم نکند از مردم شرم نکند از خدای سبحانه.

۹۰۸۲

من جمع له مع الحرص علی الدنیا البخل بها فقد استمسک بعمودی اللؤم.

هر که جمع کرده شده باشد از برای او با حرص در دنیا بخیلی بآن پس بتحقیق که چنگ در زده بدو ستون دنائت و پستی مرتبه.

۹۰۸۳

من اعتمد علی الدنیا فهو الشقیّ المحروم.

هر که اعتماد کند بر دنیا پس اوست بدبخت محروم.

۹۰۸۴

من لم یحسن ظنّه استوحش من کلّ أحد.

هر که نیکو نگرداند گمان خود را وحشت کند از هر کس، مراد ترغیب در نیکو کردن گمانست بمردم و اگر نه باید که از همه کس وحشت کرد، و مکرر در این باب تفصیلی مذکور شد.

۹۰۸۵

من طلب صدیق صدق و فیّا طلب ما لا یوجد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۴۳

هر که طلب کند دوست راست وفا کننده طلب کننده چیزی را که یافت نشود، مراد مبالغه است در کم یافت شدن چنین دوستی.

۹۰۸۶

من دنت همّته فلا تصحبه.

هر که پست باشد عزم او پس مصاحبت مکن با او، زیرا که خوی مصاحب در مصاحب اثر میکند.

۹۰۸۷

من هانت علیه نفسه فلا ترج خیره.

هر که خوار باشد بر او نفس او پس امید مدار خیر او را، مراد به «خوار بودن نفس او بر او» اینست که واگذار آنرا و اهتمامی بأحوال آن و کامل گردانیدن آن نداشته باشد، و «امید مدار خیر او را» یعنی خیریت احوال او را، یا این که از او خیری بتو برسد زیرا کسی که بفکر خیر خود نباشد چه خیری بدیگری رساند.

۹۰۸۸

من بخل بماله علی نفسه جاد به علی بعل عرسه.

هر که بخیلی کند بمال خود بر نفس خود جود کند بآن بر شوهر زن خود، یعنی بسیار می شود که می میرد و شوهر زن او آنرا تصرف میکند پس گویا جود کرده بآن بر او.

۹۰۸۹

من لم یتعاهد علمه فی الخلاً فضحه فی المألاً.

هر که باز نرسد بحال علم خود در خلوت و تازه نکند عهد خود را بآن رسوا سازد او را در جماعت، مراد ترغیب در باز رسیدن بعلوم خودست در خلوت تا این که اگر خطائی در آنها باشد اصلاح کند و متذکر آنها باشد، و اگر نه گاه هست که در جماعت آن را که خطا باشد اظهار کند و رسوا گردد، یا این که متذکر نباشد و غلط گوید و رسوا گردد.

۹۰۹۰

من لم یزهد فی الدنیا لم یکن له نصیب فی جنّۃ المأوی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۴۴

هر که بی رغبت نباشد در دنیا نبوده باشد او را نصیبی در جنّۃ المأوی، مراد به «بی رغبت نبودن» حرص زیادست، یا این که مراد به «جنّۃ المأوی» بهشت خاصی است که مخصوص باشد بآنان که اصلاً رغبتی در دنیا نداشته باشند.

۹۰۹۱

من خدم الدنیا استخدمته، و من خدم الله سبحانه خدمته.

هر که خدمت کند دنیا را خدمت فرماید دنیا او را، و هر که خدمت کند خدا را خدمت کند دنیا او را.

۹۰۹۲

من کثرت طاعته کثرت کرامته «۱».

هر که بسیار باشد طاعت او بسیار باشد کرامت او یعنی عزت و گرامی بودن او.

۹۰۹۳

من کثرت معصيته وجبت اهانته.

هر که بسیار باشد معصیت او واجب باشد خوار گردانیدن او، یعنی ثابت و لازم باشد و نمی شود که خوار نشود یا این که شرعا واجب باشد.

۹۰۹۴

من حسنت نیته کثرت مئوبته، و طابت عیشته و وجبت مودته.

هر که نیکو باشد قصد و نیت او بسیار باشد ثواب او و خوش باشد زندگانی او و واجب باشد دوستی او، یعنی ثابت و لازم باشد و نمی شود که مردم او را دوست ندارند، یا شرعا واجب باشد دوستی او بر ایشان.

۹۰۹۵

من ركب العجل ركبته الملامه.

هر که سوار شود بر شتاب در کارها سوار شود او را سرزنش و ملامت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۴۵

۹۰۹۶

من أطاع التّوآنی أحاطت به الندامة.

هر که فرمانبرداری کند کاهلی را فرو گیرد او را پشیمانی و ندامت.

۹۰۹۷

من اتقى الله وقاه.

هر که بترسد از خدا نگاهدارد خدا او را.

۹۰۹۸

من حمد الله أغناه.

هر که حمد و سپاس کند خدا را توانگر گرداند خدا او را.

۹۰۹۹

من أطاع الله اجتباه.

هر که فرمانبرداری کند خدا را برگزیند خدا او را.

۹۱۰۰

من دعا الله أجابه.

هر که بخواند خدا را جواب گوید خدا او را.

۹۱۰۱

من شكر الله زاده.

هر که شکر کند خدا را زیاد کند او را یعنی نعمت او را.

۹۱۰۲

من شكر النعم بجنانه استحقّ المزيد قبل أن يظهر على لسانه.

هر که شکر کند نعمتها را بدل خود مستحق می شود زیادتی را پیش از این که ظاهر شود آن شکر بر زبان او، مراد به «شکر بدل» اینست که بخاطر گذراند که این نعمت را او داده و بسبب آن متذکر اعتقاد عظمت و بزرگواری او گردد و او را مستحق تعظیم و تکریم داند.

۹۱۰۳

من ذمّ نفسه أصلحها.

هر که نکوهش کند نفس خود را بصلاح آورد آن را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۴۶

۹۱۰۴

من مدح نفسه ذبحها.

هر که ستایش کند نفس خود را بکشد آن را، زیرا که این عجب و خودبینی است که سبب هلاکت معنوی می شود.

۹۱۰۵

من کثر شکره کثر خیره.

هر که بسیار شود شکر او بسیار شود خیر او، یعنی مال او.

۹۱۰۶

من قلّ شکره زال خیره.

هر که کم باشد شکر او زایل شود خیر او، یعنی مال او.

۹۱۰۷

من لم يحسن في دولته خذل في نكبته.

هر که احسان نکند در دولت خود ترک یاری کرده شود در نکتب خود، یعنی چون بنکتب افتد کسی اعانت و یاری او نکند.

۹۱۰۸

من شمت بزلة غيره شمت غيره بزلة.

هر که شماتت کند بلغزش غیر خود شماتت کند غیر او بلغزش او، یعنی بجزای آن شماتت او لغزشی از او نیز صادر شود که دیگران شماتت کنند بآن.

۹۱۰۹

من بخل على المحتاج بما لديه كثر سخط الله عليه.

هر که بخیلی کند بر محتاج به آن چه نزد او باشد بسیار شود خشم خدا بر او.

۹۱۱۰

من كانت الدنيا همه طال يوم القيامة شقاؤه و غمه.

هر که بوده باشد دنیا عزم او دراز کشد روز قیامت بدبختی او و غم او.

۹۱۱۱

من أوسع الله عليه نعمة و جب عليه أن يوسع الناس انعاما.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۴۷

هر که وسعت دهد خدا بر او نعمتی را «۱» لازمست بر او که وسعت دهد مردم را انعامی.

۹۱۱۲

من زاده الله كرامة فحقيق به أن يزيد الناس اكراما.

هر که زیاد کند خدا او را کرامتی پس سزاوارست باو این که زیاد کند مردم را اکرامی، مراد به «کرامت» نعمتیست که بآن گرامی و بلند مرتبه گرداند

او را.

۹۱۱۳

من اهتم برزق غد لم يفلح أبدا.

هر که اهتمام داشته باشد بروزی فردا و اندوهگین باشد از برای آن فیروزی نیابد هرگز، مؤمن باید که توکل او بر خدا باشد و در غم روزی فردا نباشد،

حقّ تعالی می رساند.

۹۱۱۴

من أوتي نعمة فقد استعبد بها حتى يعنقه القيام بشكرها.

هر که داده شود نعمتی پس بتحقیق که بنده گردانیده شود بسبب آن تا این که آزاد کند او را ایستادگی بشکر آن.

۹۱۱۵

من لم يربّ معروفه فقد ضيّعه.

هر که تربیت نکند احسان خود را پس بتحقیق که ضایع کرده آن را، مراد به «تربیت احسان» اینست که آنرا بکمال رساند و ناقص نگذارد، یا این که پی در پی کند و قطع نکند، یا این که در مصرف آن صرف کند و بغیر اهل آن ندهد.

۹۱۱۶

من من بمعروفه فقد کدر ما صنعه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۴۸

هر که منت بگذارد باحسان خود پس بتحقیق که تیره و ناصاف کرده آنچه را کرده آن را، یعنی آن احسان را.

۹۱۱۷

من عمل بالامانة فقد اکمل الدیانة.

هر که عمل کند بامانت پس بتحقیق که کامل گردانیده دینداری را، مراد به «عمل کردن بامانت» اینست که در کار خود امین باشد و خیانتی نکند.

۹۱۱۸

من عمل بالخیانة فقد ظلم الامانة.

هر که عمل کند بخیانت یعنی در کار خود خیانت کند پس بتحقیق که ستم کرده امانت را یعنی دین خود را، که امانتی است از خدا نزد او و باید که نگهداری آن کند.

۹۱۱۹

من شکر الله سبحانه و جب علیه شکر ثان اذ وقفه لشکره و هو شکر الشکر.

هر که شکر کند خدای سبحانه را واجب می‌شود بر او شکر دویمی چون توفیق داده او را از برای شکر خود و این شکر شکرست، مراد اینست که بازای هر نعمتی شکری باید پس کسی که شکر نعمتی از نعمتهای خدا بکند آن شکر او نیز نعمتی است از جانب حق تعالی که ادوات و آلات و توفیق آن را باو داده پس بازای آن نیز شکری دیگر باید، و از این معلوم می‌شود که از عهده شکر حق تعالی بر نمی‌توان آمد زیرا که آن شکر دویم نیز نعمتی است دیگر و بازای آن نیز شکری باید، و همچنین، و در بعضی احادیث وارد شده که: این معنی بخاطر حضرت داود علیه السلام رسید، و همچنین حضرت موسی علیه السلام پس فرمود که: ای پروردگار من چگونه شکر کنم ترا و من قادر نیستم که شکر کنم ترا مگر بنعمت دویمی از نعمتهای تو، و در روایت دیگر: و شکر من از برای تو نعمتیست دیگر که واجب می‌سازد بر من شکر دیگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۴۹

از برای تو، پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی او که: هرگاه دانستی این را پس بتحقیق که شکر کرده تو مرا، و در روایت دیگر: هرگاه دانستی که همه نعمتها از منست راضی شدم من از تو بآن در باب شکر، یا بحسب شکر و از راه آن.

۹۱۲۰

من أتبع الاحسان بالاحسان، و احتمال جنایات الاخوان و الجیران فقد اکمل البر.

هر که در پی کند احسان را باحسان، و تحمل کند گناهان برادران و همسایگان را، پس بتحقیق که کامل کرده نیکوئی را، مراد به «در پی کردن احسان را باحسان» اینست که بعوض احسانی که کسی باو کند او نیز احسان کند باو، یا این که احسانی که بکسی بکند ترک نکند آن را و مکرر کند آن را.

۹۱۲۱

من دفع الشر بالخیر غلب.

هر که دفع کند شر را بخیر غالب گردد یعنی بعوض بدی که کسی باو کند نیکوئی کند باو.

۹۱۲۲

من غض طرفه أراح قلبه.

هر که پائین اندازد چشم خود را آسایش دهد دل خود را، مراد به «پائین - انداختن چشم خود» اینست که نگاه بجمعی که در دنیا بالاتر از اویند و بزینتهای ایشان نکنند، و ممکن است که معنی «غض طرفه» این باشد که: باز دارد چشم خود را، و مراد همان باشد که نگاه نکنند بزینتهای دنیا که اهل آن دارند.

۹۱۲۳

من کثر ذکره استنار لبه.

هر که بسیار باشد ذکر او نورانی گردد عقل او، مراد به «ذکر» یاد خداست خواه بدل باشد یا بزبان نیز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۰

۹۱۲۴

من أطلق طرفه جلب حتفه.

هر که رها کند چشم خود را بکشد موت خود را، مراد به «رها کردن چشم خود» نگاه کردن بزینتهای دنیاست یا نگاههای حرام است مثل نگاه بزن نامحرم یا پسران صاحب حسن از روی شهوت، و مراد به «کشیدن موت» کشیدن هلاکت معنویست.

۹۱۲۵

من غضّ طرفه قلّ أسفه و أمن تلفه.

هر که پائین اندازد چشم خود را یا باز دارد چشم خود را کم باشد تأسف او و ایمن باشد از تلف خود، زیرا که اکثر تأسّفها و همچنین خوف هلاکت از نگاه کردن بزینتهای دنیا و خواهش آنها حاصل می‌شود یا نگاههای حرام.

۹۱۲۶

من کثر قنوعه قلّ خضوعه.

هر که بسیار باشد قنوع او کم باشد خضوع او، «قنوع» بضمّ قاف بمعنی راضی بودن بهره و نصیب خود آمده و بمعنی سؤال از مردم و تذلل از برای آن نیز آمده، و «خضوع» بمعنی فروتنی کردنست و بنا بر اول معنی اینست که: هر که رضا و خشنودی او بنصیب و بهره خود بسیار باشد فروتنی او از برای مردم کم باشد و بنا بر دویم این که هر که سؤال او از مردم بسیار باشد خضوع و فروتنی او در درگاه حقّ تعالی کم باشد.

۹۱۲۷

من رغب فیما عند الله کثر سجوده و رکوعه.

هر که رغبت کند در آنچه نزد خداست بسیار باشد سجود او و رکوع او، مراد اینست که: هر که رغبت کند در اجر و ثواب و أطف حقّ تعالی باید که نماز بسیار کند که آن از عمدۀ اسباب حصول آنهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۱

۹۱۲۸

من قنع «۱» عزّ و استغنی.

هر که قناعت کند عزیز گردد و بی‌نیاز شود از مردم.

۹۱۲۹

من طمع ذلّ و تعتی.

هر که طمع کند از مردم خوار گردد و تعب کشد.

۹۱۳۰

من کرمت نفسه صغرت الدنیا فی عینه.

هر که گرامی باشد نفس او کوچک باشد دنیا در چشم او.

۹۱۳۱

من حسن خلقه کثر محبّوه و أنست النفوس به.

هر که نیکو باشد خوی او بسیار شوند دوستان او و انس گیرد نفسهای مردم باو.

۹۱۳۲

من استعان بالحلم علیک و تفضّل علیک.

هر که یاری جوید ببردباری بر تو غلبه کند ترا و تفضّل کند بر تو، یعنی هر که یاری جوید بر تو و از برای دفع تو هرگاه بدی کنی باو بحلم و بردباری غلبه کند بر تو و تفضّلی نیز باشد او را بر تو که بصدد انتقام و تلافی نیامده.

۹۱۳۳

من نقل الیک نقل عنک.

هر که نقل کند بسوی تو نقل کند از تو، غرض اینست که: سخن چین را راه بخود نباید داد، چنانکه نقل کند از دیگران بسوی تو نقل کند از تو نیز بسوی دیگران.

۹۱۳۴

من بلّغک شتمک فقد شتمک «۲».

هر که برساند بتو دشنام ترا پس بتحقیق که دشنام داده ترا، غرض مذمت کسیست که برساند دشنام کسی را که غایبانه بکسی داده باشد باو، و این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۲

در حقیقت او دشنام داده باو.

۹۱۳۵

من شهد لک بالباطل شهد علیک بمثله.

هر که گواهی دهد از برای تو بباطل گواهی دهد بر تو بمثل آن، غرض منع از صحبت چنین کسیست و این که او چنانکه گواهی دهد از برای نفع تو بباطل از برای غرضی گواهی دهد بر ضرر تو نیز بباطل هرگاه غرضی در آن باشد.

۹۱۳۶

من أَلَحَّ فی سؤاله دعا الی حرمانه.

هر که مبالغه کند در سؤال خود بخواند بسوی محرومی خود، زیرا که مردم از مبالغه کسی در سؤال و سماجت در آن مکدر و ملول میشوند و رغبت نمی‌کنند در عطای او و برآوردن حاجت او پس گویا او خود خوانده ایشان را بمحروم - گردانیدن او.

۹۱۳۷

من کَلَّفَک مالا تطیق فقد أفتاک فی عصیانه.

هر که تکلیف کند ترا آنچه طاقت آن نداشته باشی پس بتحقیق که فتوی داده ترا در نافرمانی او، مراد منع از تکلیف کسیست به آن چه طاقت آن نداشته باشد یعنی نتواند کرد آنرا یا بسیار دشوار باشد بر او و این که این بمنزله اینست که خود فتوی داده باشد او را باین که عصیان او کند و فرمان او نبرد.

۹۱۳۸

من حصن سرّه منک فقد أتهمک.

هر که پنهان دارد سرّ خود را از تو پس بتحقیق که متهم دارد ترا، یعنی این نشان اینست که اعتماد تمام ندارد بر تو و متهم دارد ترا باین که سرّ فاش کنی پس اگر خلاف این دعوی کند اعتماد مکن بر آن، اعتماد تمام بر تو کسی دارد که سرّ خود را از تو پنهان نکند.

۹۱۳۹

من شکر الیک معروفک فقد سألتک.

هر که شکر کند بسوی تو احسان ترا پس بتحقیق که سؤال کرده ترا، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۳

آن شکر را دست آویز سؤال خود کرده است، و در بعضی نسخ «غیرک» بجای «معروفک» نقل شده است و بنا بر این معنی آن اینست که: هر که شکر کند بسوی تو غیر ترا یعنی کسی که بتو شکر غیر ترا کند آن از برای اینست که از تو نیز توقع احسان دارد و باین وسیله سؤال میکند از تو که احسان کنی باو.

۹۱۴۰

من قبل معروفک فقد باعک عزّته و مروءته.

هر که قبول کند احسان ترا پس بتحقیق که فروخته بتو عزّت و مروّت خود را از جهت طلب احسان تو، مراد به «مروّت» آبرو و آدمیت است یعنی تا کسی عزّت و مروّت خود را نفروشد زیر بار قبول احسان دیگری نمی‌رود پس احسان کننده نباید احسان خود را بزرگ شمارد که هر قدر بزرگ باشد نمی‌تواند با عزّت و مروّت سائل قبول کننده همسنگ باشد که در مقابل سؤال از او و طلب احسان او از دست داده است و با وجود آن روا نباشد که احسان را بزرگ شمرد هر چند که بزرگ باشد.

۹۱۴۱

من قبل معروفک فقد أذلّ لک جلالته و عزّته «۱».

هر که قبول کند احسان ترا پس بتحقیق که ذلیل و خوار کرده از برای تو بزرگی خود را و عزّت خود را، یعنی خود را از جهت طلب احسان تو خوار و بی‌مقدار کرده و در حقیقت بمنزله آنست که بزرگواری خود را از جهت طلب احسان تو فروخته و بهای آن گردانیده است چنانکه در شرح فقره سابق گذشت.

۹۱۴۲

من صحت معرفته انصرفت عن العالم الفانی نفسه و همّته.

هر که صحیح باشد معرفت او برگردد از عالم فانی نفس او و همّت او یعنی عزم او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۴

۹۱۴۳

من سلبته الحوادث ماله أفادته الحذر.

هر که برباید از او حوادث مال او را فایده بخشند او را حذر، غرض بیان فایده است از برای کسی که حوادث روزگار مال او را بتاراج برد و فی الجمله تسلی اوست بآن و آن اینست که باعث این می شود که دیگر حذر و اندیشه کند از امثال آنها و تدبیر آنها را پیش از وقوع بکند و بی پروا نباشد و اشاره نیز می تواند بود باین که باید که دیگر حذر کند تا این فایده از برای او باشد.

۹۱۴۴

من توالت علیه نکبات الزمان أكسبته «۱» فضیلة الصبر.

هر که بی درپی وارد شود بر او نکبتهای روزگار کسب فرماید او را فضیلت صبر، غرض از این نیز بیان فایده است از برای آن و تسلی صاحب آن بآن و اشاره باین که باید که صبر کند تا این که آن فضیلت او را حاصل شود.

۹۱۴۵

من برّ والدیه برّه ولده.

هر که نیکوئی کند با پدر و مادر خود نیکوئی کند با او فرزند او.

۹۱۴۶

من لم یربّ معروفه فکأنه لم یصنعه.

هر که تربیت نکند احسان خود را پس گویا او نکرده آنرا، مراد به «تربیت احسان خود» اینست که رعایت آن کند که بموقع باشد و بغیر اهل آن نباشد، یا این که کامل گرداند آنرا و ناقص نگذارد، یا این که در پی کند آنرا احسان دیگر و قطع نکند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۵

۹۱۴۷

من عتب علی الدهر طال معتبه.

هر که نکوهش کند روزگار را «۱» دراز کشد نکوهش او، غرض شکوه از روزگار و اهل آنست.

۹۱۴۸

من لم تنفعک صداقته ضرّتک عداوته.

هر که نفع ندهد ترا دوستی او ضرر رساند بتو دشمنی او، غرض ترغیب در دوست-گردانیدن مردم است با خود هر چند کسی باشد که دوستی او نفعی نداشته باشد زیرا که هر چند دوستی او نفعی نداشته باشد دشمنی او ضرر دارد زیرا که از هر دشمن هر چند حقیر باشد ضرر آید پس از برای نفع دوست گردانیدن او همین کافیست که دشمن نباشد و ضرر نرساند.

۹۱۴۹

من لم یتغافل و لا یغضّ عن کثیر من الامور تنغصّت عیشته «۲».

هر که تغافل نکند و چشم نپوشد از بسیاری از کارها تیره و ناصاف گردد زندگانی او، مراد ترغیب در تغافل و چشم پوشیدن از بسیاری از جفاها و خلاف آداب مردم است و در صدد تلافی آنها بر نیامدن و اگر نه باید که همیشه آدمی در تعب و زحمت و حزن و اندوه باشد و زندگانی او تیره و تلخ باشد.

۹۱۵۰

من کان نفعه فی مضرّتک لم یخلّ فی کلّ حال من عداوتک.

هر که بوده باشد نفع او در مضرّت تو خالی نیست در هر حالی از دشمنی تو، غرض اینست که از چنین شخصی حذر باید کرد نمی شود که از سر نفع خود بگذرد و دشمنی نکند با تو و ضرر نرساند ترا از برای نفع خود.

۹۱۵۱

من لم ینصحک فی صداقته فلا تعذره.

هر که صاف نباشد با تو در دوستی خود پس معذور مدار او را، مراد اینست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۶

که دوست باید که صاف باشد با دوست و غش نکند هرگاه خلاف آن کند عذر او را نباید شنید.

۹۱۵۲

من غشّک فی عداوته فلا تلمه و لا تعذله.

هر که غشّ کند با تو و ناصاف باشد در دشمنی تو پس ملامت مکن او را و سرزنش مکن او را زیرا که دشمن با دشمن چنین باشد دوست غشّ نباید که بکند چنانکه در فقره سابق مذکور شد.

۹۱۵۳

من أیس من شیء سلا عنه.

هر که نومید شود از چیزی فراموش کند آنرا، مراد اینست که نومیدی هم راحتیست هر که نومید شد از چیزی فراموش کند آن را و از تعب و زحمت سعی از برای آن فارغ گردد.

۹۱۵۴

من صدقت لهجته صحت حجّته.

هر که راست باشد زبان او صحیح باشد برهان او، یعنی همان راستی او در واقع حجّت و برهانیت از برای او بر آنچه دعوی کند بعنوانی که از قماش سخن او صحت قول او را می‌توان استنباط کرد، یا این که کسی که: راست گوید کسی را حجّتی بر او نباشد، هر اعتراضی که بر او کنند هرگاه گوید که من راستی گفته‌ام و معلوم شود راستی او، حجّت او صحیح باشد و کسی را بر او حجّتی نباشد.

۹۱۵۵

من عطف علیه اللیل و النهار ألبیاه.

هر که بگذرد بر او شب و روز کهنه کنند او را، غرض تنبیه آدمیست بر این که شب و روز نمی‌شود که کهنه نکنند او را و از کار نیندازد، پس تا می‌تواند کاری کرد باید فرصت را غنیمت شمارد و تهیّه توشه آخرت خود بگیرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۷

۹۱۵۶

من وکل به الموت اجتاحه و أفناه.

هر که گماشته شده باو مرگ از بیخ بر کند او را و فانی کند او را، غرض از این نیز همانست که در شرح فقره سابق مذکور شد.

۹۱۵۷

من زرع الاحن حصد المحن.

هر که بکارد احن درو کند محن، «إحن» بکسر همزه و فتح حاء بی نقطه بمعنی کینه‌هاست، و «محن» بکسر میم و فتح حاء بی نقطه نیز بمعنی محنتهاست، پس ترجمه اینست که: هر که بکارد کینه‌ها درو کند محنتها.

۹۱۵۸

من منّ باحسانه فکأنه لم یحسن.

هر که منت بگذارد باحسان خود پس گویا که او احسان نکرده.

۹۱۵۹

من اشتاق أدلج.

هر که مشتاق باشد اوّل شب براه افتد، غرض اینست که هر که مشتاق چیز است شتاب کند در سعی از برای آن، پس کسی که مشتاق بهشت و نعمتهای آن و رستگاری از جهنّم و عذابهای آن باشد باید که شتاب کند در سعی در اسباب آنها.

۹۱۶۰

من استدام قرع الباب و لجّ ولج.

هر که دایم دارد کوبیدن در را و لجاجت کند باز کند «ا»، مراد ترغیب در سعی است در مهمّی که باشد و این که هر که سعی کند در مطلبی که داشته باشد غالب اینست که برسد بآن.

۹۱۶۱

من غفل عن حوادث الأيام أيقظه الحمام.

هر که غافل شود از حوادث ایام بیدار کند او را حمام یعنی تقدیر مرگ، غرض ترغیب در آگاهیست و تدبیر از برای حوادث روزگار و این که کسی که غافل شود از آنها یک بار بیدار شود که در هلاکت افتاده و چاره ندارد، یا ترغیب در آگاه‌شدن بسبب حوادث روزگار و عبرت گرفتن از آنها و اصلاح نمودن نفس خود باعتبار آن و اگر نه مرگ بیدار کند او را و چاره نتواند کرد.

۹۱۶۲

من أقعدته نكايه الأيَّام أقامته معونة الكرام.

هر که بنشاند او را نکایت ایام برخیزاند او را یاری کرام، «نکایت» بکسر نون بمعنی کشتن و زخم زدنست و در اینجا کنایه است از مصائب و حوادث روزگار، و «کرام» بکسر کاف بمعنی کریمانست یعنی اهل جود یا مردم گرامی بلند مرتبه، و مراد امیدوار کردن کسیست که حوادث روزگار او را نشانده باشد و از پا انداخته باشد باین که یاری کریمان نمی‌شود که او را بر نخیزاند و تدارک احوال او نکند.

۹۱۶۳

من شب نار الفتنة كان وقودا لها.

هر که بر افروزد آتش فتنه را بوده باشد هیمه آن، یعنی نمی‌شود که او خود هیمه آن نگردد و در آن نسوزد.

۹۱۶۴

من باع نفسه بغير نعيم الجنة فقد ظلمها.

هر که بفروشد نفس خود را بغير نعمت بهشت پس بتحقیق که ستم کرده بر آن.

۹۱۶۵

من صحب الاقتصاد دامت صحبة الغنى له و جبر الاقتصاد فقره و خلله.

هر که همراه باشد با میانه روی پاینده باشد صحبت توانگری مر او را، و اصلاح کند آن میانه روی درویشی او را و رخنه احتیاج او را.

۹۱۶۶

من كنت سببا له في بلائه و جب عليك التلطف في علاج دائه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۵۹

هر که بوده باشی تو سببی از برای او در بلائی او، واجبست بر تو لطف کردن در علاج درد او، یعنی هر که را تو در بلائی انداخته باشی، یا این که تو فی الجملة سببی باشی از برای افتادن او در بلائی، مثل این که او خود در راه تو در آن بلا افتاده باشد، یا این که بسبب دوستی تو یا ربط با تو در آن بلا افتاده باشد واجب و لازم است بر تو لطف کردن در علاج درد او از خلاصی او از آن بلا.

۹۱۶۷

من عاند الحق قتله و من تعزز عليه ذلله «۱».

هر که دشمنی کند با حق بکشد حق او را، و هر که غلبه خواهد بر آن خوار کند او را.

۹۱۶۸

من اتبع هواه أعماه و أصمته و أذله و أضله.

هر که پیروی کند خواهش خود را کور گرداند او را و کر گرداند و خوار کند و گمراه کند، مراد کور گردانیدن از دیدن حقیقت که بر خلاف خواهش او باشد، و همچنین کر گردیدن از شنیدن چنین حقی.

۹۱۶۹

من لم يشكر النعمة منع الزيادة.

هر که شکر نکند نعمت را منع کرده شود از زیادتی.

۹۱۷۰

من لم يهذب نفسه فضحه سوء العادة.

هر که پاکیزه نگرداند نفس خود را رسوا کند او را بدی عادت، یعنی بدی خصال و اعمال که عادت به آنها کرده باشد.

۹۱۷۱

من عدل سفیها فقد عرض للسب نفسه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶۰

هر که ملامت کند سفیهی را پس بتحقیق که در آورد در عرضه دشنام نفس خود را، مراد منع از نصیحت و ملامت «سفیه» است یعنی کم حلم یا بی حلم یا جاهل، و این که باعث این می‌شود که دشنام دهد و هرزه گوید.

۹۱۷۲

من أترك بنشبه فقد اختارک علی نفسه.

هر که برگزیند ترا بنشبه خود پس اختیار کرده ترا بر نفس خود، «نشبه» بفتح نون و شین با نقطه بمعنی مال و عقارست چنانکه در صحاح گفته، یا مال اصیل از ناطق و صامت چنانکه در قاموس گفته، و مراد اینست که: هر که مال خود را یا مال عمده از خود را بکسی بدهد داخل است در آنکه مدح

شده از اختیار کننده غیر خود بر نفس خود، و ظاهر اینست که این در وقتیست که آن غیر محتاج بآن باشد چنانکه از اخبار دیگر مستفاد می‌شود، و «نشب» بمعنی افتادن در چیزی که خلاصی از آن نباشد نیز آمده و بنا بر این ممکن است که معنی این باشد که: هر که بر گزیند ترا باین که خود در بلائی افتد از برای رفاهیت تو پس او داخل است در آنکه مدح شده از اختیار کننده غیر خود بر نفس خود و آن مخصوص باختیار کردن در دادن مال نیست.

۹۱۷۳

من ساء لفظه ساء حظّه.

هر که بد باشد لفظ او یعنی سخن او بد باشد حظّ او، یعنی بهره و نصیب او.

۹۱۷۴

من أطلق طرفه اجتلب حتفه.

هر که رها کند چشم خود را بکشد مرگ خود را، مراد به «رها کردن چشم» رها کردن آنست از برای نگاههای حرام یا نگاه کردن بزینتهای دنیا چنانکه مکرّر مذکور شد، و به «کشیدن مرگ» کشیدن هلاکت معنوی.

۹۱۷۵

من أطلق لسانه أبان عن سخفه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۶۱

هر که رها کند زبان خود را ظاهر کند تنکی «۱» عقل خود را.

۹۱۷۶

من وصلک و هو معدم خیر لک ممّن جفاک و هو مکثر.

هر که پیوند کند ترا و او بی چیز باشد بهترست از برای تو از کسی که ببرد از تو و او مالدار باشد، غرض اینست که دوستی و مصاحبت با درویشی که پیوند کند ترا و شرایط دوستی و مصاحبت بجا آورد بهترست از برای تو از دوستی و مصاحبت با صاحب مالی که ببرد از تو و شرایط دوستی و مصاحبت بجا نیاورد.

۹۱۷۷

من استبدّ برأیه خاطر و غرّ.

هر که منفرد باشد برأی خود مشرف کرده خود را بر هلاکت و فریب داده.

۹۱۷۸

من اطمأنّ قبل الاختبار ندم.

هر که اعتماد کند پیش از آزمایش پشیمان گردد.

۹۱۷۹

من أبرم سئم «۲».

هر که ابرام کند ملول شوند مردم از او.

۹۱۸۰

من حفظ التجارب أصابت أفعاله.

هر که حفظ کند تجربه‌ها را درست باشد کارهای او.

۹۱۸۱

من تجنّب الکذب صدقت أقواله.

هر که دوری کند از دروغ تصدیق کرده شود اقوال او، یعنی مردم از قماش اقوال او صدق آنها را استنباط کنند و تصدیق آنها کنند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۶۲

۹۱۸۲

من کانت له الی اللّئام حاجة فقد خذل.

هر که بوده باشد او را بسوی لئیمان حاجتی پسی بتحقیق که ترک یاری کرده شده یعنی بتحقیق که یاری او نکنند و حاجت او را بر نیاورند، و مراد به «لئیمان» مردم پست مرتبه است یا بخیلان چنانکه مکرّر مذکور شد.

۹۱۸۳

من تجلبب الصبر و القناعة عزّ و نبل.

هر که پیراهن خود کند صبر و قناعت را عزیز گردد و افزون مرتبه شود، مراد به «پیراهن کردن صبر و قناعت» اینست که آنها را لازم خود سازد و از خود جدا نکند مانند پیراهن خود.

۹۱۸۴

من سلا عن مواهب الدنيا عزّ.

هر که فراموش کند بخششهای دنیا را عزیز گردد.

۹۱۸۵

من أتحف العفة و القناعة حالفه العزّ.

هر که تحفه داده شود عفت و قناعت را همسوگند گردد با او عزّت.

۹۱۸۶

من حسنت نيته أمدّه التّوفيق.

هر که نیکو باشد قصد و نیت او مدد کند او را توفیق.

۹۱۸۷

من ساء خلقه أعوزه الصّدیق و الرفیق.

هر که بد بوده باشد خوی او نایاب گردد او را دوست و رفیق.

۹۱۸۸

من لم تحسن خلائقه لم تحمد طرائقه.

هر که نیکو نباشد خصلت‌های او ستوده نباشد روشها و طریقه‌های او.

۹۱۸۹

من لم يكمل عقله لم تؤمن بوائقه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶۳

هر که کامل نباشد عقل او ایمنی نیست از مصائب او، یعنی مصائبی که از کم عقلی باو رسد یا از او بدیگران رسد.

۹۱۹۰

من صبر على طاعة الله و عن معاصيه فهو المجاهد الصّبور.

هر که صبر کند بر طاعت خدا و از معاصی او پس اوست جهاد کننده بسیار شکیبا.

۹۱۹۱

من اعتمد على الرأى و القياس فى معرفة الله ضلّ و تشعبت عليه الامور.

هر که اعتماد کند بر رأی و قیاس در معرفت خدا گمراه شود و پراکنده شود بر او امور، مراد منع از اعتماد کردن در شناخت حقّ تعالی است بر رأی و گمان خود و قیاس کردن او بر مخلوقات او، و این که هر که اعتماد کند بر آنها گمراه شود، و «پراکنده شود بر او امور» یعنی در هر باب راهها و احتمالات مختلف پیش او آید که نداند که راه حقّ کدام یک از آنهاست، پس باید که اعتماد در آنها بر فرموده انبیا و اوصیا- صلوات الله و سلامه علیهم- نمود که صدق ایشان بمعجزات با هرات ثابت شده مگر این که در مسئله از آنها برهان عقلی تمام باشد و عقلا تصدیق بر حقیقت و تمامیت آن نمایند که بر چنین برهانی نیز اعتماد توان نمود چنانکه اعتماد در وجود حقّ تعالی و اساس شرایع و ادیان بر آن باشد.

۹۱۹۲

من ضاقت ساحته قلّت راحته.

هر که تنگ باشد ساحت او کم باشد راحت او، مراد تنگی ساحت و فضای خلق است و این که آن باعث کمی راحت صاحب آن می‌شود چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده و مشاهد و معاینست و «تنگی ساحت و فضای خانه» نیز مراد می‌تواند بود چه آن نیز باعث کمی راحت می‌شود چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که: خانه شوم خانه‌ایست که تنگ باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶۴

۹۱۹۳

من ادّعى من العلم غايته فقد أظهر من جهله نهائيه.

هر که دعوی کند از علم نهایت آن را پس بتحقیق که آشکار کند از نادانی خود غایت آن را، زیرا که نهایت علم را بغیر حقّ تعالی کسی نداند حتی انبیا و اوصیا صلوات اللّٰه و سلامه علیهم، نهایت ایشان را بهره کاملی از آن باشد و غیر ایشان هر که باشد بخشیده نشده مگر قلیلی از آن مانند قطره از دریا بلکه مقداری متناهی از غیر متناهی، پس هر که دعوی نهایت آن. کند نهایت نادانی و جهل خود را ظاهر کند.

۹۱۹۴

من ظنّ بنفسه خیرا فقد أوسعها ضیرا.

هر که گمان کند بنفس خود خیری را پس بتحقیق که وسعت داده آن را ضرری، یعنی آن را ضرری وسیع رسانیده، زیرا که این گمان او عجب و خودبینی است که ضرر آن عظیم است چنانکه مکرّر مذکور شد.

۹۱۹۵

من ورد مناهل الوفاء روی من مشارب الصفاء.

هر که وارد شود مناهل وفا را سیراب گردد از مشارب صفا، «مناهل» جایگاههای آب را گویند که مردم به آنجا وارد شوند از برای برداشتن آب، و اثبات «مناهل» از برای «وفا» باعتبار تشبیه آنست بآب در بودن سبب حیات، چه آب سبب حیات صوری می‌گردد، و وفا سبب حیات معنوی، و «مشارب» جمع «مشربه» است بکسر میم یعنی ظرفی که از آن آب آشامند «۱» و مراد به «صفا» یا صافی اعمال و اخلاق است و یا صافی اجر و ثواب، و بر هر تقدیر اثبات مشارب از برای آنها باعتبار تشبیه آنهاست نیز بآب، باعتبار همان وجه مذکور، و حاصل کلام اینست که:

هر که وارد شود بمناهل وفاداری سیراب گردد از مشربهای صافی اخلاق و افعال،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶۵

یا صافی اجر و ثواب، و ممکن است که معنی این باشد که: سیراب گردد از مشربهای آبهای صاف بهشت از کوثر و غیر آن.

۹۱۹۶

من تشاغل بالسلطان لم یتفرّغ للاخوان.

هر که مشغول شود بیادشاهی یا بیادشاه فارغ نشود از برای برادران، مراد بیان حال کسیست که مشغول شود بیادشاهی یا بتقرّب پادشاه و این که او را چندان شغل باشد که فارغ نشود از برای برادران و رسیدن بأحوال ایشان، و ممکن است که غرض از بیان این معنی این باشد که برادران را دیگر از او توقع نباید داشت، یا این که توقع این نداشته باشند که او خود بخود بفکر ایشان افتد بلکه هرگاه از او توقعی داشته باشند باید که خود را بیاد او آورند.

۹۱۹۷

من استفادة «۱» هواه استحوذ علیه الشیطان.

هر که فایده برد او را خواهش او غلبه کند بر او شیطان، مراد به «فایده بردن خواهش او را» اینست که در فرمان خود گرداند و بمنزله بنده و مال خود سازد.

۹۱۹۸

من کفّ شرّه فارح خیره.

هر که باز دارد شرّ خود را پس امید دار خیر او را، یعنی امید خیر نیز از او می‌توان داشت بخلاف کسی که باز ندارد شرّ خود را که امید خیر از او نباید داشت، و ممکن است که مراد این باشد که بهمین امید خیریت عاقبت او داشته باش هر چند مصدر خیری نشود.

۹۱۹۹

من بخل علیک ببشره لم یسمح ببرّه.

هر که بخیلی کند بر تو بشکفته روئی خود جود نکند باحسان خود، مراد اینست که از کسی که شکفته روئی نکند توقع جود و احسان نباید داشت، هرگاه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶۶

در آن که نقصانی باو نمی‌رساند بخیلی کند در عطا و دهش بطریق اولی بخیلی خواهد کرد.

۹۲۰۰

من نصر الحقّ غنم.

هر که یاری کند حق را غنیمت برد.

۹۲۰۱

من نصر الباطل ندم.

هر که یاری کند باطل را پشیمان گردد.

۹۲۰۲

من کره الشّر عصم.

هر که ناخوش دارد شرّ را نگاهداشته شود یعنی هر که ناخوش دارد رسانیدن شرّ را بکسی نگاهداشته شود از شرور که باو رسد.

۹۲۰۳

من ترخم رحم.

هر که رحم کند رحم کرده شود.

۹۲۰۴

من صمت سلم.

هر که خاموش باشد سالم ماند.

۹۲۰۵

من أيقن رجا.

هر که یقین داشته باشد امیدوار باشد، مراد یقین بأحوال مبدأ و معادست و امیدواری نجات و رستگاری.

۹۲۰۶

من صدق نجا.

هر که راست گوید رستگار گردد، یعنی در آنچه راست گفته ضرر و زیانی باو نرسد، یا این که کسی که ملازم راستی باشد در آخرت رستگار باشد.

۹۲۰۷

من تفكّر فی عظمة الله أبلس.

هر که تفکّر کند در بزرگی خدا نومید شود، یعنی نومید شود از رسیدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶۷

بنهایت آن، زیرا که بهر مرتبه که تصوّر کند از آن بزرگتر باشد، و ممکن است که معنی «أبلس» این باشد که خاموش شود «۱» نه این که نومید شود و مراد این باشد که: خاموش شود، باعتبار این که تقریر و بیان آن نتواند کرد.

۹۲۰۸

من استعان بالأمانيّ أفلس.

هر که یاری جوید بآرزوهای درویش گردد، باعتبار این که هر چه داشته باشد از برای آنها صرف کند و آنها بعمل نیاید، یا این که بمنزله درویشان گردد در این که همیشه در تعب و زحمت سعی و طلب باشد.

۹۲۰۹

من لم يحتمل مرارة الدّواء دام ألمه.

هر که متحمل نشود تلخی دوا را پاینده ماند درد او، مراد ظاهر این می‌تواند بود و ممکن است که غرض ترغیب در تحمّل تلخی دواهای دردهای معنوی نیز باشد و تشبیه آن نیز باین.

۹۲۱۰

من لم يصبر علی مضض الحمیة طال سقمه.

هر که صبر نکند بر درد منع از طعام دراز کشد بیماری او، مراد از این نیز بر قیاس فقره سابق یا ظاهر اینست و یا تشبیه صبر بر درد منع از محرّمات و هوا و هوس را باین:

۹۲۱۱

من استعدت لسفرة قرّ عینا بحضره.

هر که آماده گردد از برای سفر خود سرد باشد بحسب چشم در حضر خود، قبل از این مکرّر مذکور شد که «سردی چشم» کنایه از شادمانیست، باعتبار این که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶۸

در شادی آشک سرد می‌آید از آن، و مراد اینست که هر که تهیّه سفر خود گرفته باشد یعنی تهیّه راه و آن جائی که می‌خواهد در آن قرار گیرد که «حضر او» باشد همه را گرفته باشد شادمان باشد در حضر خود، و کدورت و المی از برای او نباشد پس از برای سفر آخرت نیز باید که چنین تهیّه کند،

و ممکن است که مراد این باشد که: هر که تهیّه سفر خود گرفته باشد او شادست در «حضر» و خوف و تشویشی از برای آن سفر ندارد پس از برای سفر آخرت نیز باید که چنین کند تا خوف و ترس از آن نداشته باشد.

۹۲۱۲

من اعترف بالجريرة استحق المغفرة.

هر که اعتراف کند بگناه مستحق گردد عفو را.

۹۲۱۳

من زرع شيئا حصده.

هر که بکارد چیزی را بدرود همان را.

۹۲۱۴

من قدم خيرا وجده.

هر که پیش فرستد خیری را دریابد آن را.

۹۲۱۵

من احتاج اليك وجب اسعافه عليك.

هر که محتاج شود بسوی تو واجب باشد بر آوردن حاجت او بر تو، مراد به «وجوب» ثبوت و لزوم آنست از راه مروت و انسانیت.

۹۲۱۶

من رغب في حياتك فقد تعلق بحبالك.

هر که رغبت داشته باشد در زندگی تو پس بتحقیق که دست زده بریسمان تو، یعنی همین قدر دوستی کافیست از برای این که او متوسل بتو شمرده شود و رعایت او باید که بکنی، و ممکن است که مراد این باشد که: هر که رغبت داشته باشد در حیات کسی مجرد همین توسل است باو و خود را از منسوبان او قرار دادن پس در باره

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۶۹

اهل ظلم که میل بایشان در توسل و منسوب شدن بایشان بد باشد این معنی نیز باید که بعمل نیاید.

۹۲۱۷

من طال صبره حرج صدره.

هر که دراز کشد صبر او تنگ شود سینه او، مراد بیان عذریست از برای چنین کسی اگر بدخوئی کند، یا ترغیب در لطف و مهربانی با او.

۹۲۱۸

من سكن الوفاء صدره أمن الناس غدرة.

هر که قرار گیرد وفا در سینه او ایمن گردند مردم از بیوفائی او، یعنی بمجرد این که کسی وفاداری را در سینه خود قرار دهد و عزم آن داشته باشد، با آنکه امریست نهانی اثر کند در دل‌های مردم و ایمن گردند از بیوفائی او و دوست گردند با او، و ممکن است که «الناس» بفتح سین خوانده شود و ترجمه این باشد که: هر که ساکن شود وفا در سینه او ایمن گردد از مردم از بیوفائی یعنی از این که مردم بیوفائی کنند باو، و اول ظاهرترست بحسب لفظ و دویم بحسب معنی چنانکه پوشیده نیست.

۹۲۱۹

من غرس في نفسه محبة أنواع الطعام اجتنى ثمار فنون الأسقام.

هر که بکارد در نفس خود دوستی انواع خوردنیها را بچیند میوه‌های أقسام أسقام و بیماریها را.

۹۲۲۰

من أعان على مسلم فقد برىء من الاسلام.

هر که یاری کند بر مسلمانی پس بتحقیق که بیزار شده از مسلمانی، مراد یاری کردن کسیست بر کشتن مسلمانی، یا بر مطلق ضرر رساندن بمسلمانی، و اول ظاهرترست بنا بر مبالغه که در ذمّ او واقع شده، و بر هر تقدیر مراد اینست که: بمنزله اینست که بیزار شده باشد از مسلمانی و بیرون رفته باشد از آن، یا این که بیزار شده از مسلمانی کامل نه این که در حقیقت بیرون رود از مطلق مسلمانی، زیرا که شرعا حکم بکفر قاتل مسلمان نشده چه جای یاری کننده او، یا یاری کننده بر مطلق ضرر او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص: ۴۷۰

۹۲۲۱

من أحسن الاعتذار استحقّ الاغتفار.

هر که نیکو کند عذر خواستن را مستحقّ شود در گذشتن را.

۹۲۲۲

من نظر بعین هواه افتتن و جار، و عن نهج السبیل زاغ و حار.

هر که نگاه کند بچشم خواهش خود بفتنه افتد و جور کند، و از راه آشکار میل کند و حیران ماند، مراد اینست که: هر که در مطلبی تفکّر و تأمل کند باید که خواهش یک طرف را از خود سلب کند و نسبت خود را بهر طرف مساوی سازد تا این که حق بر او ظاهر گردد که اگر خواهش یک طرف داشته باشد و بهوای آن نگاه کند «بفتنه افتد و جور کند» یعنی میل کند از میانه روی، و باز تأکید این شده باین که «از راه آشکار راه» یعنی از وسط آن که واضح و آشکارست و بحق می‌رساند میل کند، و «حیران ماند» زیرا که بسبب خواهشی که بیک طرف دارد آنچه بیندازد شواهد و دلائل طرف دیگر که حقّ باشد حکم نکنند بآن و در صدد تأویل آن در آید، و به آن طرفی که خواهش دارد نیز حکم نتواند کرد بسبب معارضه آنها پس حیران ماند، و ممکن است که «حار» بمعنی «حیران ماند» نباشد بلکه بمعنی «هلاک گردد» باشد یعنی: و هلاک گردد بسبب آن میل از راه حق، و ممکن است نیز که مراد به «جور کند» این باشد که جور کند در حکم و بر خلاف حق حکم کند، باعتبار خواهشی که بآن دارد و بسبب آن نفس او زینت دهد آنرا از برای او بخیالات و اوهام فاسده، و بنا بر این «حار» در آخر بمعنی آخر باشد یعنی هلاک شود نه حیران ماند، زیرا که حیرانی نباشد او را مگر این که مراد حیرانی او باشد در کار خود در قیامت، و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

۹۲۲۳

من متّ الیک بحرمة الاسلام فقد متّ بأوثق الأسباب.

هر که متوسّل شود بسوی تو بحرمت اسلام پس بتحقیق که متوسّل شده بمحکمترین سببها، مراد اینست که قرابت و خویشی باعتبار برادری در اسلام عمده‌ترین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۷۱

خویشیها و قرابتهاست و هر که آن را وسیله خود سازد وسیله او محکم‌ترین وسیله‌ها و سببها باشد از برای لزوم رعایت کردن او، و مراد به «اسلام» در اینجا ایمانست.

۹۲۲۴

من غرّ السّرّاب تقطّعت به الأسباب.

هر که فریب دهد او را سراب بریده شود باو اسباب، مراد به «سراب» دنیاست که بمنزله سراپست، و «بریده شود باو اسباب» یعنی اسباب سعادت و نیکبختی، چنانکه کسی را که سراب فریب دهد و از پی آن رود بریده شود باو اسباب فیروزی به آن چه فرو نشاند عطش و تشنگی او را.

۹۲۲۵

من اعتذر فقد استقال.

هر که عذر گوید پس بتحقیق که طلب در گذشتن کرده یعنی کسی که عذری گوید از برای گناهی که نسبت بکسی کرده باشد این بمنزله اینست که طلب عفو و درگذشتن از گناه خود کند و توبه و بازگشت کند پس عفو از او باید کرد.

۹۲۲۶

من عطف علیہ اللیل و النهار أذّباه و ألبیاه و الی المنایا أدنیاه.

هر که بگذرد بر او شب و روز ادب فرمایند او را، و کهنه نمایند او را، و بمرگها نزدیک گردانند او را، مراد اینست که گذشتن روز و شب ادب‌کننده‌ایست آدمی را و بیان وجه آن شده باین که «کهنه میکنند او را، و ضعیف و سست و عاجز می‌سازند و بمرگها نزدیک می‌سازند» و هر یک از اینها سبب ادب آموختن او می‌شود هرگاه او را دیده بصیرتی باشد، و مراد به «مرگها» مرگ خود و خویشان و دوستان و ابنای جنس اوست، یا مصیبتها که باو رسد و هر یک بمنزله مرگی باشد از برای او، و ممکن است که مراد بیان سه خاصیت جداگانه باشد از برای گذشتن روز و شب بر آدمی:

یکی - این که ادب میکنند او را و غرور و نخوت او را کم میکنند باعتبار حوادثی که در آنها رو می‌دهد از برای او.

دویم - این که کهنه میکنند او را.

سیم - این که بمرگها نزدیک می‌گرداند او را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۵، ص: ۴۷۲

و هر یک از این خواصّ متضمّن فواید و حکمتها باشد که بر صاحب بصیرت پوشیده نباشد.

۹۲۲۷

من فقد أخوا فی اللّٰه فکأنّما فقد أشرف أعضائه.

هر که نیابد برادری را در راه خدا پس گویا نیابد شریفترین اعضای خود را، یعنی برادر در راه خدا بمنزله شریفترین اعضای آدمیست «۱».

۹۲۲۸

من بالغ فی الخصام أثم و من قصر عنه خصم.

هر که مبالغه کند در دشمنی گنهگار گردد، و هر که کوتاهی کند از آن خصومت کرده شود، مراد اینست که در دشمنی با مردم میانه روی باید، مبالغه در آن نباید کرد بدشمنی کردنهای بیجا و بعثت که باعث گناه شود، و کوتاهی نباید کرد باین که اصلاً متعرض دشمن نشد و گذاشت که هر چه خواهد کند که باعث این شود که دشمن غلبه کند در دشمنی با او، بلکه باید که با هر که دشمنی کند بقدر مقدور سعی کرد در دفع دشمنی او اگر صلاح آوردن او میسر باشد بآن، و آلا بهر وجه که میسر شود تا این که آدمی نه گنهگار و نه مغلوب و خفیف و خوار گردد.

۹۲۲۹

من قصر عن فعل الخیر خسر و ندم.

هر که کوتاهی کند از کردن کار خیر زیان کند و پشیمان گردد.

۹۲۳۰

من جفا أهل رحمه «۲» فقد شان کرمه.

هر که بجا نیآورد صله اهل خویشی خود را پس بتحقیق که زشت و عیبناک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۷۳

کرده خود را، یعنی شرف مرتبه خود را یا جود خود را.

۹۲۳۱

من منّ بمعروفه أفسده.

هر که منت بگذارد باحسان خود فاسد کند آن را.

۹۲۳۲

من استوطأ «۱» مرکب الصبر ظفر.

هر که بیابد راه پیماینده مرکب صبر را فیروزی یابد، مراد به «یافتن مرکب صبر راه پیماینده» اینست که بر مرکب صبر سوار شود و بآن راه پیماید از برای رسیدن بمنزل مقصود فرج و گشایش.

۹۲۳۳

من اختر قلا و هجر.

هر که آزمایش کند دشمن گردد و ترک کند، مراد بیان حال مردم و بدی اکثر ایشانست بمرتبه که غالب اینست که هر که آزمایش کند کسی را دشمن گردد با او و ترک کند صحبت و دوستی او را، باعتبار این که بازآمایش بدی او بر او ظاهر گردد.

۹۲۳۴

من كفر النعم حلت به النقم.

هر که کفران کند نعمتها را فرود آید باو عقوبتها.

۹۲۳۵

من سکت فسلم کمن تکلم فغنم.

هر که خاموش باشد پس سالم ماند مانند کسیست که سخن گوید پس غنیمت یابد، مراد ترغیب در مطلق خاموشیست و این که غنیمت و نفعی که بر خاموشی مترتب می شود که آن سالم ماندن از زیان و خساراست کمتر نیست از غنیمتی و نفعی که گاهی بر سخن گفتن مترتب می شود.

۹۲۳۶

من کانت له فکرة فله فی کل شیء عبرة.

هر که بوده باشد از برای او فکرتی پس از برای اوست در هر چیز عبرتی، یعنی از هر چیز پی می برد بحکمتها که بکار او آید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۷۴

۹۲۳۷

من خبت عنصره ساء محضره.

هر که بد باشد اصل او بد باشد حضور او، یعنی مصاحبت و همراه بودن با او.

۹۲۳۸

من کرم محتده «۱» حسن مشهده.

هر که گرامی باشد اصل او نیکو باشد حضور او، یعنی مصاحبت و مجالست با او.

۹۲۳۹

من ناهز الفرصه أمن الغصه.

هر که غنیمت شمارد فرصت را ایمن گردد از غصه، مراد به «غنیمت شمردن فرصت» اینست که آن را از دست ندهد و فرصت هر کاری که در کار باشد هرگاه یابد کاهلی نکند و تأخیر نکند آن را از آن.

۹۲۴۰

من عدل عن واضح المحجّه غرق فی اللجّه.

هر که بگردد از واضح محجّه غرق شود در لجه، «محجّه» جاده راه است، و «لجه» معظم آب، و مراد اینست که جاده راه حق واضح و آشکارست از برای هر که طلب آن کند و هر که بگردد و عدول کند از آن غرق شود در لجه، یعنی هلاک شود مانند کسی که در لجه غرق شود.

۹۲۴۱

من کشف مقالات الحکماء انتفع بحقائقها.

هر که پرده بردارد از سخنان حکما سودمند گردد بحقایق آنها، مراد به «حکما» چنانکه مکرر مذکور شد اهل علوم راست و درست است و مراد اینست که در سخنان ایشان حقایق و معارف پنهانست که هر که خوب تفکر کند در آنها و پرده بردارد از آنچه پنهان باشد در آنها نفع یابد بآن حقایق و معارف.

۹۲۴۲

من اعتبر الامور وقف علی مصادقها.

هر که بسنجد کارها را آگاه گردد بر مصادقهای آنها، یعنی هر که بسنجد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۷۵

کارها را با عقل خود و تدبیر و تفکر کند در آنها هرگاه عقل او صحیح باشد آگاه گردد بر اموری که مصادق آنها باشند یعنی تصدیق آنها و حکم براستی و درستی آنها کنند یعنی آنچه از آنها مصادقی داشته باشد مصادق آن بر او ظاهر گردد پس آدمی در هر کاری باید که بسنجد آن را با عقل صحیح، اگر ظاهر شود بر او مصادق آن، بکند آن را، و آنچه ظاهر نشود بر او مصادقی از برای آن، مرتکب آن نگردد.

و ممکن است که مراد این باشد که هر که بسنجد کارها را با عقل خود آگاه می شود بر اموری چند که مصدق امور دیگر باشد مثل این که کسی که ملاحظه احوال مردم کند در عصر خود و کمال حرص ایشان بر دنیا و میل ایشان بجانب آن و اعراض از حق بسبب آن هر چند واضح و لایح باشد حقیقت آن، آگاه می شود بر آنچه تصدیق میکند باین که آنچه از سلف در امر خلافت واقع شد محض ظلم بود از برای طلب دنیا، و رفع می شود از او شبهه این که چگونه اصحاب رسول خدا چنین ظلمی کرده باشند و ترک متابعت پیغمبر خود و نصوص او نموده باشند چنانکه اهل سنت متمسک میشوند بآن.

۹۲۴۳

من أحسن الاستماع تعجل الانتفاع.

هر که نیکو کند گوش انداختن را بتعجیل برد انتفاع را، مراد گوش انداختن بمواعظ و نصایح است یا بفرمانها و أوامر و نواهی شرعیّه.

۹۲۴۴

من اعتبر بغیر الدنیا قلّت منه الأطماع.

هر که عبرت گیرد بحوادث دنیا کم شود از او طمعها.

۹۲۴۵

من لم یدئب نفسه فی اکتساب العلم لم یحرز قصبات السبق.

هر که تعب نفرماید نفس خود را در کسب کردن علم نکند نیهای پیشی را، چون شایع بوده که در وقت اسب دوانی نیی در میدان نصب می کرده اند که هر که پیشتر بآن نی برسد و آن را برآید او برده باشد، پس «جمع کردن نی پیشی» کنایه شده از تقدّم و پیش افتادن در هر باب که باشد، و مراد اینست که: هر که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۵، ص: ۴۷۶

خواهد که پیش افتد بر دیگران در علم، باید که تعب فرماید نفس خود را در کسب آن بتردد نزد علما در سرما و گرما و غیر آن، و رحلت از وطن و دوری از اهل و دوستان هرگاه محتاج شود بآن، و مطالعه زیاد و بیخوابی و گرسنگی از برای آن، و صبر بر فقر و بی چیزی هرگاه از اهل آن باشد که اگر

این تعبها و زحمتهها را بر خود نگذارد رتبه در علم بهم نرساند که بآن مرتبه او مقدم باشد بر دیگران، و در بعضی نسخهها «یذب» بجای «یدئب» است و بنا بر این ترجمه اینست که: «هر که نگذارد نفس خود را، تا آخر» و حاصل هر دو یکیست. ۹۲۴۶

من لم یمده التوفیق لم ینب الی الحق.

هر که مدد نکند او را توفیق رو نیاورد بسوی حق، مراد اینست که رو آوردن بسوی حق و رسیدن بآن در هر باب بی‌امداد توفیق حق تعالی نمی‌شود، پس باید که همواره متوسل باو شد و سؤال آن بتضرع و زاری نمود و باطاعت و فرمانبرداری او خود را مستحق آن ساخت. تصحیح بدوی این جزء ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۷۷ هجری مطابق ۱۶ آذر ۱۳۳۶ شمسی و تصحیح چاپ آن شب جمعه غره جمادی الاولی ۱۳۸۳ هجری برابر ۲۹ شهریور ۱۳۴۲ شمسی پایان یافت و السلام علی من اتبع الهدی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹

جلد ششم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جزء ششم شرح غرر و درر

[باقیمانده حرف میم]

[حرف میم بمیم مکسور بلفظ «مِن»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف میم بمیم مکسور بلفظ «مِن» که بمعنی «از» است:) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۹۲۴۷

من التعم الصدیق الصدوق.

از جمله نعمتهاست دوست راستگو.

۹۲۴۸

من العقوق إضاعه الحقوق.

از جمله عقوق است ضایع کردن حقوق، مراد اینست که عقوق پدر و مادر همین نیست که کسی با ایشان بد کند و ایشان را آزار دهد بلکه بجا نیاوردن حقوق ایشان نیز از تعظیم و تکریم و فرمانبرداری ایشان و مانند آنها عقوق ایشانست و وزر و وبال عقوق دارد.

۹۲۴۹

من الأجال انقضاء الساعات.

از اجلهاست گذشتن ساعتها، مراد به «أجل» در اینجا مدت عمرست و مراد اینست که: هر ساعتی که می‌گذرد از جمله مدت عمرست و قدر آن را باید دانست و بعثت نباید گذرانید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰

۹۲۵۰

من الساعات تولد الآفات.

از ساعتهاست زائیده شدن آفتها، یعنی هر ساعتی محل تولد آفتها تواند بود پس همواره باید در حذر بود از آنها، و توسل جست بدرگاه حق تعالی از برای دفع آنها بدعا و تصدق و مانند آنها.

۹۲۵۱

من الفراغ تكون الصبوة.

از فارغ بودن میباشد صبوه، «صبوه» بفتح صاد بی نقطه و سکون باء یک نقطه و فتح واو میل بجهل و لذتهای جوانیست که از جهل ناشی می‌شود، و مراد ترغیب بمشغول شدن بکارست و فارغ نبودن و این که فارغ بودن منشأ میل بلذتها شود که از جهل ناشی شود.

۹۲۵۲

من الخلاق تكون النبوة.

از مخالفت میباشد نبوه، «نبوه» بفتح نون و سکون باء یک نقطه و فتح واو زمین بلند را گویند، و مراد اینست که از مخالفت با نفس و هوا و هوس آن حاصل می‌شود بلندی مرتبه.

۹۲۵۳

من اللّثام تكون القسوة.

از لثیمان میباشد سخت دلی، یعنی سخت دلی و بی‌رحمی از اخلاق لثیمانست یعنی مردم دنی پست مرتبه یا بخیلان.

۹۲۵۴

من خزائن الغیب تظهر الحکمة.

از خزانه‌های غیب ظاهر می‌شود حکمت، مراد به «حکمت» چنانکه مکرّر مذکور شد علم راست درست است، و مراد اینست که آن فعلی نیست از افعال بنده بلکه از خزانه‌های نهانی حق تعالی فایض می‌شود بر بنده، یا بی‌توسط فکر و نظر چنانکه در بدیهیات است و همچنین در نظریات از برای انبیا و اولیا صلوات الله

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱

و سلامه علیهم أجمعین، و با بتوسط فکر و نظر و بعد از آن مانند نظریات از برای سایر مردمان.

۹۲۵۵

من الکرام تكون الرّحمة.

از کریمان میباشد رحم یعنی رحم و رقت قلب از اخلاق کریمانست یعنی مردم گرمی بلند مرتبه، یا اهل جود و سخاوت، چنانکه در فقره سابق مذکور شد که قساوت و سخت دلی از اخلاق لثیمانست که مقابل «کریمان» باشند یکی از آن دو معنی.

۹۲۵۶

من صغر الهمة حسد الصّدیق علی النّعمة.

از کوچکی همت است رشک بردن دوست بر نعمتی یعنی دوستی که بر نعمت دوست خود رشک برد و خواهد که این از او زایل شود این منشأی بغیر پستی عزم و همت او ندارد که باعتبار آن حصول مثل آن را از برای خود تجویز نمی‌کند پس می‌خواهد که از او هم زایل شود تا او را مزیتی بر او نباشد اما کسی که همت او پست نباشد از برای خود نیز مثل آن یا زیاد بر آن طلب کند نه این که تمنای زوال آن از او بکند بلی اگر دشمنی با او داشته باشد رشک بر او و تمنای زوال نعمت او بسبب آن راهی دارد هر چند پست همت نباشد.

۹۲۵۷

من کمال العلم العمل بما یقتضیه.

از کمال علم عمل کردنست به آن چه اقتضا کند آن علم آنرا، یعنی علم کامل تمام آنست که عمل شود بقتضای آن، و کسی که عمل نکند بعلم خود علم او ناقص و ناتمام باشد.

۹۲۵۸

من کمال العمل الاخلاص فیه.

از کمال عمل اخلاص در آنست، یعنی عمل کامل تمام آنست که خالص باشد از برای حق تعالی و آمیخته بغرضی دیگر که منافی آن باشد نباشد و عملی که خالص

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲

نباشد ناقص و ناتمام باشد هر چند اصل آن از برای حق تعالی باشد و اهتمامی بآن غرض دیگر نباشد.

۹۲۵۹

من أقبح الغدر اذاعة السّرّ.

از زشتترین بیوفائیت فاش کردن سرّ، یعنی فاش کردن سرّ کسی بیوفائیتست با او از زشت‌ترین بیوفائیتها.

۹۲۶۰

من أعظم المکر تحسین السّرّ.

از بزرگترین مکر تحسین کردن سرّست یعنی تحسین کردن سرّ و بدیی که کسی بکند مکریتست با او از بزرگترین مکرها.

۹۲۶۱

من مأمنه یؤتی الحذر.

از مأمّن خودش آمده می شود بسیار حذر کننده، مراد اینست که حذر کردن بسیار سودی ندارد و اعتماد بر آن نتوان کرد، بسیار می شود که چنین کسی در مأمّن و محلّ امنیّت خودش آمده می شود یعنی بلائی یا هلاکتی می آید او را، و ممکن است که «یؤتی» بمعنی «آمده می شود» نباشد بلکه بمعنی «هلاک گردانیده می شود» باشد، و حاصل هر دو یکیست، پس باید که اعتماد و توکل بر حفظ و نگهداری حق تعالی باشد هر چند قدری از حذر نیز باید چنانکه از اخبار دیگر ظاهر می شود.

۹۲۶۲

من أفضل الايمان الرضا بما يأتي به القدر.

از افزونترین ایمان راضی شدنست به آن چه بیاورد آن را قدر، یعنی به آن چه تقدیر و حکم حق تعالی بآن جاری شده باشد از برای او، خواه تنگی روزی باشد و خواه فراخی آن، و خواه بیماری باشد و خواه صحت، و همچنین در نظایر آن.

۹۲۶۳

من الحزم قوّة العزم.

از دور اندیشیست قوّت عزم، یعنی این که عزم هر کار که کسی کند عزم او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۱۳

در آن قوی باشد تا بعمل آید «۱»، زیرا که با عزم سست کم کاری بانجام رسد خصوصا کارهای بزرگ و صعب.

۹۲۶۴

من الكرم صلة الرّحم.

از کرم است صله خویشی، مراد به «کرم» گرمی و بلند مرتبه بودنست یا جود و سخاوت چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۲۶۵

من الكرم اتمام النّعم.

از کرم است تمام کردن نعمت و ناقص نگذاشتن آن.

۹۲۶۶

من الكرم حسن الشّيم.

از کرم است نیکوئی خویشها و خصلتها.

۹۲۶۷

من الكرم الوفاء بالذّمم.

از کرم است وفا کردن بعهدهها و پیمانها.

۹۲۶۸

من أقيح المذامّ «۲» مدح اللّثام «۳».

از زشتترین چیزهای عیبناک مدح کردن لثیمانست، یعنی این که کسی لثیمی را یعنی دنی پست مرتبه را یا بخیلی را مدح و ستایش کند.

۹۲۶۹

من صحّة الأجسام تولّد الأسقام.

از صحت اجسام است زائیده شده أسقام، ممکن است که غرض بیان این باشد که نعمتهای دنیا نمی شود که آمیخته بآلم و کدورتی نباشد چنانکه از صحت بدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۱۴

و تندرستی بیماری زائیده شود، یا این که مغرور بصحت بدن نباید شد و بسبب اعتماد بر آن تأخیر در مهمّات نباید کرد ناگاه از صحت بدن بیماری متولد شود که مانع از آنها گردد.

۹۲۷۰

من مطاوعة الشّهوة تصاعف الآثام.

از موافقت و متابعت خواهش است تصاعف گناهان، «تصاعف» بمعنی دو چندان گشتن است، و ظاهر اینست که مراد در اینجا مطلق زیاد شدن و بالا رفتن باشد و این که بسیاری از گناهان از متابعت خواهش و هوا و هوس ناشی شود.

۹۲۷۱

من الشّقاء احتقاب الحرام.

از بدبختیست ذخیره کردن حرام، یعنی این که مال حرامی را کسب کند و صرف نکند و ذخیره کند و آخرت خود را بآن تباه کند و در دنیا بهره از آن نبرد.

۹۲۷۲

من أفحش الظلم ظلم الكرام.

از فاحش‌ترین ستم ستم کریمانست، «فاحش» بدی را گویند که از حد گذشته باشد در بدی، و مراد اینست که از بدترین ستم کریمانست یعنی ستمی که کسی بر ایشان کند و مراد به «کریمان» چنانکه مکرر مذکور شد مردم بلند مرتبه است، یا اهل جود و سخاوت، و ممکن است که مراد ستمی باشد که ایشان کنند بر دیگری، باعتبار این که ستم از ایشان زشتتر و قبیحتر باشد از ستم دیگران.

۹۲۷۳

من الفساد اضاعه الزاد.

از فسادست ضایع کردن توشه، یعنی از جمله فساد و تباهی حال بلکه عمده آن ضایع کردن توشه آخرتست و گذاشتن آن و اهمال در آن.

۹۲۷۴

من الشقاء افساد المعاد.

از بدبختیست فاسد کردن معاد، یعنی روز بازگشت خود را، و چون اکثر مردم خصوصاً در آن زمان بدبختی را همین فساد حال دنیای کسی می‌دانستند،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵

تنبیه ایشان شده با این که فاسد کردن معاد نیز بدبختیست و اگر نه عمده بدبختی همانست.

۹۲۷۵

من أعظم المحن دوام الفتن.

از بزرگترین محنتها پاینده بودن فتنه‌هاست، یعنی زمانی که فتنه و آشوب در آن دائمی باشد، پس پناه باید جست بحق تعالی از آن و شکر باید کرد در زمانی که چنین نباشد، و ممکن است که غرض اشاره نیز باشد باهتمام در سعی و استخلاص از فتنه آخرت که پاینده است.

۹۲۷۶

من ضيق العطن لزوم الوطن.

از تنگی عطن است لازم بودن وطن، «عطن» جایی را گویند که نزد آب شتران را بعد از خوردن آب بخوابانند تا بار دیگر آب دهند و بعد از آن بچراگاه خود برند و «تنگی عطن» مثل است از برای تنگدستی و کم‌همتی، و مراد اینست که از جمله تنگدستی و کم‌همتی لازم بودن در وطن است و بیرون رفتن از آن بسفرها، و کسی را که همت و دست و دل گشاده باشد نمی‌شود که صبر کند بر آن و بسفرها نرود از برای کسب فضایل و منافع اخروی و دنیوی، و ممکن است که مراد به «لزوم وطن» ماندن در آن و نقل نکردن از آن باشد بجای دیگر با وجود تعب و آزار که در آن کشد و این که این از جمله کم‌همتی است، صاحب همت در چنین وطنی نماند و بجای دیگر رود که چنان نباشد.

۹۲۷۷

من الايمان حفظ اللسان.

از ایمانست نگهداری زبان، یعنی از فحش و غیبت و امثال آنها، یا از سخن گفتن بسیار نیز، و بنا بر این مراد اینست که آن از کمال ایمانست و بنا بر اول نیز ممکن است که مراد این باشد بنا بر مشهور از عدم اعتبار عمل در اصل ایمان، و ممکن است که مراد این باشد که از اجزای ایمانست یا شرایط آن بنا بر این که عمل نیز معتبر باشد در ایمان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶

۹۲۷۸

من الكرم احتمال جنایات الاخوان.

از کرم است متحمل شدن گناهان برادران، یعنی گذراندن آنها و انتقام نکشیدن، و مراد به «کرم» بلندی مرتبه است یا جود و سخاوت، چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۲۷۹

من علامات الخذلان ایتمان الخوان.

از علامتهای خذلان امین گردانیدن خوانست، «خذلان» بکسر خاء با نقطه و سکون ذال با نقطه بمعنی وا گذاشتن و ترک یاری کردنست، و «خوان» بضمّ خاء با نقطه و تشدید واو بمعنی خیانت کنندگانست، و مراد اینست که از علامتهای خذلان حق تعالی کسی را وا گذاشتن او بخود و یاری نکردن او اینست که او امین گرداند در کارهای خود خیانت کننده‌ها را.

۹۲۸۰

من شرف الهمّة بذل الاحسان.

از بلندی همّت بذل احسانست.

۹۲۸۱

من المروّة تعهد الجیران.

از مروّت و آدمیت است باز رسیدن بهمسایگانست.

۹۲۸۲

من شرائط الايمان حسن مصاحبة الاخوان.

از شرایط ایمان نیکوئی مصاحبت با برادرانست، «شرایط چیزی» اموری را گویند که آن موقوف بر آنها باشد و بی آنها یافت نتواند شد. و مراد از «شرایط» کمال ایمانست.

۹۲۸۳

من عجز الرأى استفساد الاخوان.

از عاجزی رأی فاسد گردانیدن برادرانست، یعنی از علامات عاجزی رأی و تدبیر کسی اینست که برادران و دوستان خود را فاسد کند و از خود رو گردان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷

نماید چه کسی که رأی و تدبیر او عاجز نباشد چنین ضرر و زیان عظیم بخود نرساند.

۹۲۸۴

من التوانى يتولد الكسل.

از توانی زائیده می‌شود کسل، «توانی» بمعنی تقصیر کردن در کارست و اهمال کردن در آن، و «کسل» بمعنی سنگین گشتن کسیست از کاری و گران بودن آن بر او، و مراد اینست که: تقصیر در کاری و اهمال در آن منشأ این می‌شود که آن کار گران گردد بر او و دشوار باشد بر او.

۹۲۸۵

من الحمق الاتكال على الأمل.

از حماقت و کم عقلیست اعتماد کردن بر امید.

۹۲۸۶

من علامات الاقبال اصطناع الرجال.

از علامتهای اقبال احسان بمردانست، یعنی از علامات اقبال کسی و رو آوردن دولت باو اینست که احسان کند بمردان، یا این که مردان احسان کنند باو، و اول ظاهرترست، و مراد به «مردان» مردان کاملند که سزاوار احسان باشند.

۹۲۸۷

من علامات الادبار مقارنة الأردال.

از علامات ادبار همراهی با آردال است، یعنی از علامات ادبار کسی و پشت گردیدن دولت از او اینست که مصاحبت کند با مردم دنی پست مرتبه.

۹۲۸۸

من شرف الأعراق كرم الأخلاق.

از شرف أعرافت نیکوئی اخلاق، «أعراف» بمعنی ریشه‌هاست و مراد در اینجا اصل و نژادست و این که نیکوئی اخلاق و خویها از شرف و بلندی مرتبه اصل و نژاد ناشی می‌شود.

۹۲۸۹

من هنيئء النعم سعة الأرزاق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸

از گوارائی نعمتها فراخی روزیهاست، پس کسی که این نعمت داده شود باید که قدر آن را بداند و شکر آن را چنانکه باید بجا آورد.

۹۲۹۰

من أشدّ عيوب المرء أن تخفى عليه عيوبه.

از سخت‌ترین عیبهای مردانیست که پنهان باشد بر او عیبهای او، یعنی آن قدر غافل و بی‌خبر باشد از خود که عیبهای خود را نداند، و «بودن این از سخت‌ترین عیبها»، باعتبار اینست که چنین کسی بفرار اصلاح نفس خود و ازاله عیبهای خود نمی‌افتد تا این که مرگ در رسد و بی‌توبه و انابت برود.

۹۲۹۱

من أحسن الرکم الاحسان الی المسیء.

از بهترین کرم احسان کردنست بسوی گنهکار، یعنی بکسی که نسبت باو گناهی کرده باشد.

۹۲۹۲

من علامة الکرم تعجیل المثوبة.

از علامت و نشانه کرم یعنی بلندی مرتبه شتاب کردنست در مثوبت یعنی در جزای نیک.

۹۲۹۳

من علامة اللّوم تعجیل العقوبة.

از علامت لئیمی و پستی شتاب کردنست در عقوبت، یعنی جزای بد.

۹۲۹۴

من أحسن الفضل قبول عذر الجانی.

از بهترین فضل و افزونی مرتبه قبول کردن عذر گنهکارست.

۹۲۹۵

من أوکد أسباب العقل رحمة الجهال.

از محکمترین اسباب عقل و زیرکی رحم کردن نادانانست، یعنی گذشتن از گناه ایشان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹

۹۲۹۶

من السعادة التوفيق لصالح الأعمال.

از نیکبختیست توفیق از برای صالح عملها، یعنی شایسته و نیکوی آنها.

۹۲۹۷

من علامة الشقاء غشّ الصديق.

از علامت بدبختیست غشّ کردن با دوست، یعنی صاف نبودن با او.

۹۲۹۸

من علامات اللّوم الغدر بالمواثیق.

از علامتهای لئیمی یعنی دنائت و پستی مرتبه بیوفاییست بعهدها و پیمانها.

۹۲۹۹

من عدم العقل مصاحبة ذوی الجهل.

از نبودن عقلست مصاحبت کردن با صاحبان جهل و نادانی.

۹۳۰۰

من کمال النعم وفور العقل.

از کمال نعمتهاست وافر بودن عقل و کامل بودن آن.

۹۳۰۱

من أشدّ المصائب غلبة الجهل.

از سختترین مصیبتهاست غلبه جهل و زیادتی آن.

۹۳۰۲

من کمال حماقة الاختیال فی الفاقة.

از کمال حماقتست تکبر کردن در فقر و درویشی.

۹۳۰۳

من المروءة العمل لله فوق الطّاقة.

از مروّت و آدمیتست عمل کردن از برای خدا بالاتر از طاقت، مراد به «طاقت» مرتبه‌ایست که تاب و توانائی آن داشته باشد بی تعب و مشقّت زیاد که بنای واجبات و اکثر مندوبات شرعیّه بر آنست، و مراد اینست که مروّت اینست که کسی که زیاده بر آن نیز عمل کند از برای خدا و تعب و زحمت بر خود گذارد بکردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۰

مندوبات و أعمال خیر زیاد.

۹۳۰۴

من أحسن النّصيحة الابانة عن القبيحة.

از بهترین نصیحت کشف کردن از افعال زشت قبیح است، یعنی ظاهر کردن آنها بکننده آنها و منع کردن او از آنها، و إغماض نکردن در آنها.

۹۳۰۵

من أكبر التّوفيق الأخذ بالنّصيحة.

از بزرگترین توفیق فرا گرفتن نصیحتست یعنی قبول کردن آن و عمل کردن بآن.

۹۳۰۶

من علامة اللّؤم سوء الجوار.

«۱» از علامت لئیمی و دنائت بدی همسایگیست، یعنی بد سلوک کردن با همسایه.

۹۳۰۷

من علامات الشّقاء الاساءة الى الاخيار.

از علامتهای بدبختی بدی کردن بسوی نیکانست.

۹۳۰۸

من سوء الاختيار صحبة الأشرار.

از بدی اختیار مصاحبت با بدانست، یعنی از جمله اختیارات بد مصاحبت با بدانست و اختیار و برگزیدن ایشان از برای آن.

۹۳۰۹

من أعظم الفجائع اضاعة الصّنائع.

از بزرگترین دردها ضایع کردن احسانهاست، یعنی احسان کردن بکسی که اهل آن نباشد که زیان دنیوی در آن باشد بی أجر و ثواب اخروی، بلکه با عقوبت اخروی خصوصا کسی که بدی کند در برابر آن.

۹۳۱۰

من أفحش الخيانة خيانة الودائع.

از فاحش‌ترین خیانتها یعنی از حدّ گذشته‌ترین آنها در بدی خیانت در امانتهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱

۹۳۱۱

من أقبح اللّؤم غيبة الأخيار.

از زشتترین لئیمی یعنی دنائت و پستی مرتبه غیبت کردن نیکانست یعنی مذمّت کردن ایشان غایبانه ایشان.

۹۳۱۲

من أعظم الحمق مؤاخاة الفجّار.

از بزرگترین حماقتست برادری کردن با فاسقان.

۹۳۱۳

من كنوز الايمان الصّبر على المصائب.

از گنجهای ایمانست صبر بر مصیبتها، یعنی آن بمنزله گنجیست از برای صاحب ایمان که از برای آخرت خود ذخیره گذارد.

۹۳۱۴

من أفضل الحزم الصّبر على النّوائب.

از افزونترین دور اندیشی صبر کردن بر مصیبتهاست، زیرا که آن دور اندیشی است از برای آخرت و رسیدن بآجر عظیم و ثواب جسیم آن، و از برای دنیا نیز بسبب خلاص بسبب آن از شماتت دشمنان و از تعب و زحمت و بی تابی و قلق و اضطراب و لوازم آن، و از رسیدن مصیبت دیگر بسبب آنها، چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۳۱۵

من مهانة الكذاب جوده باليمين لغیر مستحلف.

از خواری بسیار دروغگوست جود او بقسم از برای غیر قسم دهنده، یعنی از جمله خواریهای بسیار دروغگو اینست که حرفی که می گوید از برای این که مردم قبول کنند بخشندگی میکند بقسمی بر وفق آن بی این که کسی قسم دهد او را، و این معنی بتجربه نیز معلوم شده.

۹۳۱۶

من کمال النعمة التحلی بالسّخاء و التّعفف.

از کمال نعمتست یعنی از نعمتهای کامله است زیور یافتن بسخاوت و عفت یعنی پرهیزگاری.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۲

۹۳۱۷

من المروّة غضّ الطّرف و مشی القصد.

از مروّت و آدمیت است پائین انداختن چشم و رفتن میانه، مراد به «پائین انداختن چشم» تند نگاه نکردن بروی مردم است یا نگاه نکردن بزینتهای دنیا و زیورهای آن، و به «رفتن میانه» این که نه پر تند باشد و نه بسیار آهسته، یا میانه روی در هر باب میانه افراط و تفریط، و اول ظاهرترست چنانکه مشهورست میانه مفسّرین در تفسیر «و اقصد فی مشیک» که از جمله وصایای حضرت لقمانست بیسر خود یعنی میانه روی کن در راه رفتن خود.

۹۳۱۸

من الکرّم اصطناع المعروف و بذل الرّقد.

از کرّمست یعنی از شرف و بلندی مرتبه کردن احسان و بذل رفد یعنی عطا، یا یاری.

۹۳۱۹

من المروّة طاعة الله و حسن التّقدير.

از مروّت و آدمیتست فرمانبرداری خدا و نیکوئی تقدیر، یعنی نیکوئی اندازه گرفتن از برای معاش خود بعنوانی که نه بخیلی باشد و نه اسراف، بلکه میانه روی میان آنها، یا نیکوئی اندازه گرفتن در هر باب بمیانه روی افراط و تفریط.

۹۳۲۰

من العقل مجانبة التّبدیر و حسن التّدبیر.

از عقل است دوری کردن از اسراف و نیکوئی تدبیر، یعنی در احوال معاش یا در هر باب.

۹۳۲۱

من أشرف أفعال الکریم تغافلہ عمّا یعلم.

از بلند مرتبه ترین کارهای کریم یعنی شخص گرامی بلند مرتبه تغافل کردن اوست از آنچه بداند، مراد تغافل کردن اوست از آنچه بداند از بی ادبیها و بدیهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳

مردم نسبت باو و در صدد انتقام در نیامدن بلکه اصلا اظهار آنها نکردن بعنوانی که گویا مطلع نشده بر آنها.

۹۳۲۲

من أحسن أفعال القادر أن یغضب فیحلم.

از نیکوترین کارهای صاحب قدرت اینست که خشمناک گردد پس بردباری کند، یعنی اینست که هر گاه خشمناک گردد بردباری کند، یا اینست که هر گاه بدی نسبت باو بکنند خشمناک گردد اما بردباری کند نه این که نفهمد و اصلا خشمناک نگردد که آن شرفی ندارد بلکه حماقت و کم عقلیست، و «تخصیص بصاحب قدرت» باعتبار اینست که اگر قدرت و توانائی انتقام نداشته باشد بردباری او چندان کمالی نیست زیرا که چاره بغیر از آن ندارد.

۹۳۲۳

من العصمة تعدّر المعاصی.

از عصمتست میسر نبودن معاصی، یعنی از عصمت و نگهداری حق تعالی است این که معاصی میسر نباشد از برای کسی، که اگر میسر باشد او را مرتکب آنها گردد پس چنین کسی باید که شکر آن بکند.

۹۳۲۴

من سوء الخلق البخل و سوء التقاضی.

از بدی خوئیست بخیلی و بدی طلب کردن حق خود، یعنی از اخلاق بدست بخیلی، و همچنین بدی طلب کردن حق خود از کسی باین که بعنوان شدت و سختی باشد و رفق و مدارائی نکند.

۹۳۲۵

من الخرق العجلة قبل الامکان و الأناة بعد اصابة الفرصة.

از حماقتست شتاب کردن در کاری پیش از توانائی آن، و درنگ کردن بعد از برخوردن بفرصت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۴

۹۳۲۶

من نکد الدنيا تنغیص الاجتماع بالفرقة و السرور بالغصة.

از سختی دنیاست تیره کردن جمعیت دوستان را بمفارقت و شادمانی را بعصه، مراد بیان بعضی از شداید دنیاست که لازمه آنست تا کسی دل نبندد بآن.

۹۳۲۷

من عقل الرجل أن لا يتكلم بجميع ما أحاط به علمه.

از عقل مردست این که سخن نگوید بهمه آنچه فرو گرفته باشد آنرا علم او یعنی عاقل باید که همه آنچه را داند نگوید زیرا که بسیار باشد که بعضی از آنها چیزی باشد که غرابتی داشته باشد و مردم تکذیب آن کنند و اثبات نتواند کرد یا اثبات آن تعب و زحمتی داشته باشد و بسیارست نیز که گفتن بعضی متضمن مفسده ایست.

۹۳۲۸

من فضل الرجل أن لا یمن بما احتمله حلمه.

از افزونی مرتبه مرد اینست که منت نگذارد به آن چه متحمل آن شده باشد بردباری او.

۹۳۲۹

من شیم الكرام بذل الندی.

از خوی مردم بلند مرتبه است بذل جود و کرم.

۹۳۳۰

من أمارات الخیر الكف عن الأذى.

از نشانههای خوبی کسی باز ایستادن از آزار کردن مردمست.

۹۳۳۱

من کمال الكرم تعجیل المثوبة.

از کمال کرم و بلندی مرتبه تعجیل در مثوبتست یعنی جزای نیک.

۹۳۳۲

من کمال الحلم تأخیر العقوبة.

از کمال بردباری پس انداختن عقوبتست یعنی جزای بد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵

۹۳۳۳

من حق الملك أن یسوس نفسه قبل جنده.

از حق پادشاه یعنی از آنچه ثابت و لازم است بر او اینست که سیاست کند نفس خود را پیش از لشکر خود، مراد به «سیاست کسی» چنانکه مکرر مذکور شد تربیت اوست و واداشتن بر خوبیها و منع از بدیها.

۹۳۳۴

من حق العاقل أن یقهروا هواه قبل ضده.

از حقّ عاقل اینست که غلبه کند بر هوا و هوس خود پیش از دشمن خود، یعنی غلبه بر آنها را مقدم دارد بر غلبه بر سایر دشمنان و اول سعی کند از برای غلبه بر آنها، بعد از آن سعی کند در غلبه بر ایشان.

۹۳۳۵

من حقّ الرّاعی أن یختار لرعیته ما یختاره لنفسه.

از حقّ چوپان اینست که اختیار کند از برای رعیت خود آنچه اختیار میکند از برای نفس خود، مراد به «چوپان» امیر و حاکم و سرکرده هر قومیست که بمنزله چوپانیست از برای محافظت ایشان.

۹۳۳۶

من حقّ اللبیب أن یعدّ سوء عمله و قبح سیرته من شقاوة جدّه و نحسه.

از حقّ عاقل اینست که بشمارد بدی عمل خود را و زشتی طریقه خود را از بدی بخت خود و نحوست آن، یعنی آنرا سبب بدبختی و نحوست طالع خود شمارد و سعی کند در رفع آن.

۹۳۳۷

من شرائط المرؤة التّنزه عن الحرام.

از شرایط آدمیت پاکیزگی جستن از حرام است، «شرط چیزی» آنست که آن چیز موقوف باشد بر آن و بی آن حاصل نشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶

۹۳۳۸

من لوازم الورع التّنزه عن الآثام.

از لوازم تقوی و ترس از خدا پاکیزگی جستن از گناهانست.

۹۳۳۹

من أحسن العقل التّحلّی بالحلم.

از بهترین عقل زیور دادن خودست بردباری، و در بعضی نسخه‌ها «بالعلم» بجای «بالحلم» است و بنا بر این در ترجمه بجای «بردباری»: «بعلم» باید، و هر دو خوبست، چه آراستن خود بهر یک از حلم و بردباری و علم و دانش از بهترین عقل و زیرکیست.

۹۳۴۰

من لوازم العدل التّناهی عن الظّلم.

از لوازم عدل باز ایستادن از ظلمست، «عدل» در مشهور مقابل «ظلم» است و بمعنی مقابل «فسق» نیز مشهور شده، و بمعنی استقامت و راستی نیز آمده، و پوشیده نیست که در این فقره مبارکه دو معنی اول مناسب نیست زیرا که بمعنی اول عین باز ایستادن از ظلمست، و بنا بر دویم باز ایستادن از ظلم از اجزای آنست، و بر هر تقدیر آنرا از لوازم عدل شمردن ناخوش است پس ظاهر اینست که در اینجا مراد معنی سیم باشد و این که از لوازم راستی و درستی کسی باز ایستادن اوست از ظلم و ستم، و الله تعالی یعلم.

۹۳۴۱

من تمام المرؤة أن تستحیی من نفسک.

از تمامی آدمیت اینست که شرم کنی از نفس خود یعنی در کردن گناه شرم کنی از نفس خود و بسبب آن نکنی آنرا هر چند دیگری بر آن آگاه نشود.

۹۳۴۲

من أفضل الورع أن لا تبدی فی خلوتک ما تستحیی من اظهاره فی علانیّتک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۷

از افزونترین پرهیزگاری اینست که ظاهر نکنی در خلوت خود آنچه را شرم می‌داری از اظهار آن در آشکارا یعنی نکنی در خلوت آنچه را شرم می‌داری از کردن آن در آشکارا.

۹۳۴۳

من التّبیل أن یبذل الرّجل ما له و یصون عرضه.

از افزونی مرتبه اینست که عطا کند مرد مال خود را و نگاهدارد عرض خود را.

۹۳۴۴

من اللّؤم أن یصون الرّجل ماله و یبذل عرضه.

از دنائت و پستی مرتبه اینست که نگاهدارد مرد مال خود را و از دست دهد عرض خود را.

۹۳۴۵

من شقاء المرء أن يفسد الشك يقينه.

از بدبختی مرد اینست که فاسد کند شکّ یقین او را، یعنی این که از برای أغراض دنیوی که شکّ دارد در حصول آنها فاسد و تباه کند آخرت خود را که یقین دارد بآن.

۹۳۴۶

من الشقاء أن يصون المرء دنياه بدينه.

از بدبختیست این که نگاهدارد مرد دنیای خود را بدین خود، یعنی این که از دست دهد دین خود را از برای نگاهداری دنیای خود.

۹۳۴۷

من أعظم اللؤم احراز المرء نفسه و اسلامه عرسه.

از بزرگترین دنائت و پستی مرتبه اینست که نگاهدارد مرد نفس خود را و واگذارد زن خود را، یعنی جان نهد از برای حفظ ناموس او هر گاه محتاج شود بآن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸

۹۳۴۸

من أفبح الكبر تكبر الرجل علی ذوی رحمه و أبناء جنسه.

از زشتترین تکبر تکبر کردن مردست بر صاحبان خویشی خود و ابنای جنس خود یعنی امثال و اقران خود.

۹۳۴۹

من طبائع الأعمار اتعاب النفوس فی الاحتکار.

از خصلتهای أعمارست تعب فرمودن مردم در احتکار، مراد به «أعمار» عوامّ مردمست مقابل خواصّ ایشان یا آنان که تجربه کارها نکرده باشند، و «احتکار» بمعنی جمع کردن طعامست یعنی خوردنی یا گندم و نگاهداشتن آن تا این که گران شود و مراد مذمت احتکارست و این که تعب فرمودن مردم بسبب آن از خصلتهای عوامّ الناس است و خواصّ آنها قبیح می دانند یا این که از خصلتهای آنانست که تجربه امور نکرده باشند و آنان که تجربه کرده باشند می دانند بدی عاقبت آنها و این که قطع نظر از آخرت بحسب دنیا نیز خیر و برکتی ندارد بلکه زیان و خسران در عقب دارد و قبل از این مجملی از احکام احتکار مذکور شد و تفصیل آن در کتب فقهیه است.

۹۳۵۰

من شیم الأبرار حمل النفوس علی الايثار.

از خصلتهای نیکوکارانست واداشتن نفسهای خود بر ایثار، یعنی برگزیدن دیگران بر خود و دادن چیزی بایشان با وجود حاجت خود بآن.

۹۳۵۱

من طبائع الجهال التسرع الى الغضب فی کلّ حال.

از خصلتهای نادانانست شتاب کردن بخشم در هر حالی.

۹۳۵۲

من سوء الاختيار مغالبة الأكفاء، و معاداة الرجال.

از بدی اختیارست غلبه جستن بر امثال خود و دشمنی کردن با مردان، یعنی اختیار و برگزیدن این خو و خصلت اختیار بدیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۹

۹۳۵۳

من كفارات الذنوب العظام اغائة الملهوف.

از كفاره های گناهان بزرگست بفریاد رسیدن ستمدیده فریادرس طلب کننده، مراد به «كفاره گناه» چیزیست که ببوشاند آنها و ساقط کند عقاب آنها.

۹۳۵۴

من أفضل المكارم تحمّل المغارم، و اقراء الضیوف.

از افزونترین مکرمتهاست بر خود گرفتن دیون مردم و مهمانی کردن مهمانان.

۹۳۵۵

من أفضل الفضائل اصطناع الصنائع و بثّ المعروف.

از افزونترین فضیلتهاست اکرام کردن احسانها و پهن نمودن احسان.

۹۳۵۶

من علامات التَّيْل العمل بسنة العدل.

از علامتهای نبل است عمل کردن بطریقه عدل، «نبل» بضم نون و سکون باء یک نقطه چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی نجابتست یا تندی فطنت، یا فضل و افزونی مرتبه، و مراد به «عدل» مقابل ستم و جوریست چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۳۵۷

من کمال الشرف الأخذ بجامع «۱» الفضل «۲».

از کمال بلندی مرتبه است فرا گرفتن بجمع کننده فضل، یعنی فرا گرفتن تفضل و احسان عام که جمع کند مردم را و شامل ایشان باشد، یا فرا گرفتن هر چه جمع کند فضل را یعنی تمامی و زوال نقص را یعنی سبب آن شود از اخلاق و اعمال.

۹۳۵۸

من کرم النفس العمل بالطاعة.

از گرامی بودن نفس است عمل کردن بطاعت، یعنی فرمانبرداری حق تعالی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰

۹۳۵۹

من أكرم الخلق التحلى بالقناعة.

از گرامی ترین خصلتهاست زیور یافتن بقناعت.

۹۳۶۰

من أمارات «۱» الدولة اليقظة «۲» لحراسة الامور.

از نشانههای دولت است بیداری از برای حراست و نگهداری کارها.

۹۳۶۱

من کمال السعادة السعي في صلاح الجمهور.

از کمال نیکبختیست سعی کردن در آنچه صلاح حال معظم مردم و عامه ایشان باشد.

۹۳۶۲

من الواجب على الغني أن لا يرضى على الفقير بماله.

از واجب بر توانگر اینست که بخیلی نکند بر درویش بمال خود، مراد به «واجب» ثابت لازمست که ترک آن زشت باشد هر چند واجب شرعی نباشد که ترک آن سبب عقاب شود و همچنین در فقره‌های بعد.

۹۳۶۳

من الواجب على الفقير أن لا يبذل من غير اضطرار سؤاله.

از واجب بر درویش اینست که بذل نکند بی اضطراری سؤال خود را.

۹۳۶۴

من الواجب على ذي الجاه أن يبذله لطالبه.

از واجب بر صاحب جاه یعنی قدر و منزلت اینست که بذل کند آنرا از برای طلب کننده آن، یعنی کسی که از او طلب جاه کند و خواهد که او را صاحب جاه کند بذل کند جاه خود را در آن یعنی کار فرماید آنرا در آن و سعی کند باعتبار جاهی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۱

که دارد در صاحب جاه گردانیدن او نیز، و ممکن است که ضمیر «لطالبه» راجع بصاحب جاه باشد نه بجاه، و ترجمه این باشد که: بذل کند جاه خود را از برای طلب کننده از او یعنی از برای کسی که طلب حاجتی از او کند یعنی کار فرماید جاه خود را در بر آوردن حاجت او و سعی کند باعتبار جاهی که دارد در آن.

۹۳۶۵

من المفروض على كل عالم أن يصون بالورع جانبه، و أن يبذل علمه لطالبه.

از جمله فرض کرده شده بر هر عالمی اینست که نگاهدارد بپرهیزگاری جانب خود را و این که عطا کند علم خود را از برای طلب کننده آن، مراد به «نگاهداشتن» جانب خود بپرهیزگاری اینست که رعایت جانب خود بکند و آنرا عزیز دارد بپرهیزگاری که سبب عزت نزد خدا و خلق می‌گردد، و پوشیده نیست که این مفروض و واجب شرعی است و اما «عطا کردن علم خود بطلب کننده آن یعنی تعلیم آن باو» پس بقدری معرفت که بر همه

کس واجبست تعلیم آن نیز واجبست باین معنی اگر دیگری نباشد که تعلیم آن کند باو، و یا کفائی اگر دیگری باشد باین معنی که تعلیم آن بر هر یک از آنها واجب باشد و همین که یکی تعلیم کند از دیگران ساقط شود، و اگر هیچیک تعلیم نکنند همه معاقب گردند، و اما تعلیم زیاده بر آن، پس اگر چه فرض و واجب شرعی نباشد اما از سنتیهای مؤکدست هر گاه آن طلب کننده قابلیت آموختن آن داشته باشد و اطلاق «مفروض» بر «مستحبات مؤکده» شایعست.

۹۳۶۶

من هوان الدتیا علی الله أن لا یعضی آلا فیها.

از خواری دنیاست بر خدا این که عصیان کرده نمی شود خدا مگر در آن، یعنی این معنی از جمله خواریهای دنیاست نزد خدا و از اسباب آنست، یا این که از علامات خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا اینست که عصیان کرده نمی شود خدا مگر در آن،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۳۲

پس اگر آنرا عزت و اعتباری می بود عاصیان را جا نمی داد در آن و بهره نبود ایشان را از آن مانند بهشت چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که: اگر دنیا را اعتبار پر پشه می بود نزد حق تعالی بکافران نمی داد از آن شربت آبی.

۹۳۶۷

من ذمامة الدتیا عند الله أن لا ینال ما عنده آلا بترکها.

از عهد و پیمان دنیا نزد خدا اینست که رسیده نشود آنچه نزد اوست مگر بترک آن یعنی از جمله عهدها و پیمانها که حق تعالی با دنیا کرده اینست که نرسد کسی به آن چه نزد خداست از کمال فضل او مگر بترک دنیا و بی رغبتی در آن.

۹۳۶۸

من أفضل الدین المروءة، و لا خیر فی دین لیس له «۱» مروءة.

از افزونترین دین مروءتست و نیست خیری در دینداری که نباشد از برای او مروءتی، «مروءت» بمعنی آدمیتست، و مراد بآن هر فعل و ترکیست که عقل آدمی آن را خوب داند و خلاف آن را قبیح شمارد مثل اخلاق حمیده و ترک ظلم و ستم و مانند آنها، و ظاهرست که آن از افزونترین چیزهاییست که در هر دینی ترغیب بآن شده و این که کسی که آنرا نداشته باشد خیری در او نیست هر چند صاحب دین باشد و در سایر شرایع دین تقصیری نکند.

۹۳۶۹

من تمام المروءة التّنزه عن الدتیه.

از تمامی مروءت پاکیزگی جستن از خوبیهای پست خسیس است.

۹۳۷۰

من الحزم التّأهب و الاستعداد.

از دوراندیشیست تهیه گرفتن و آماده شدن، یعنی از برای سفر آخرت و از برای هر امری که گمان ورود آن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۳۳

۹۳۷۱

من العقل التّزود لیوم المعاد.

از زیرکی و عقلست توشه گرفتن از برای روز باز گشت.

۹۳۷۲

من أفضل المعروف اغائة الملهوف.

از افزونترین احسان بفریاد رسیدن ستمدیده فریاد رس طلبنده است.

۹۳۷۳

من أحسن المکالم بثّ المعروف.

از بهترین مکرمتها پهن کردن احسانست.

۹۳۷۴

من أفضل الأعمال اکتساب الطّاعات.

از افزونترین عملها کسب کردن طاعتهاست.

۹۳۷۵

من أفضل الورع اجتناب المحرّمات.

از افزونترین ترس از خدا، دوری گزیدن از حرام گردانیده شده‌هاست.

۹۳۷۶

من أعظم الشقاوة القساوة.

از بزرگترین بدبختی سخت دلی و بی‌رحمی است.

۹۳۷۷

من أقبح الشیم الغباوة.

از زشتترین خوبیها کودنی و کم فهمیست.

۹۳۷۸

من أحسن الدین النصح.

از بهترین دین نصح است، «نصح» بضم نون و سکون صاد بی نقطه بمعنی خالص و صاف بودنست و غش نکردن یا نصیحت کردن.

۹۳۷۹

من أفضل النصح الاشارة بالصلح.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۴

از افزونترین نصح اشاره کردن بصلح است یعنی اشاره کردن کسیست باشتی کردن با کسی که دشمنی و عنادی با او داشته باشد، و پوشیده نیست که «نصح» در اینجا بمعنی دویم که در فقره سابق مذکور شد انطباق است.

۹۳۸۰

من أقبح الخلائق الشح.

از زشتترین خوبیها شح است یعنی بخیلی که با حرص باشد.

۹۳۸۱

من أعود الغنائم دولة الأکارم.

از نفع دهنده‌ترین غنیمتها دولت مردم گرامی بلند مرتبه است.

۹۳۸۲

من أحسن المکارم تجنّب المحارم.

از بهترین مکارمها دوری گزیدن از حرامهاست.

۹۳۸۳

من تمام الكرم اتمام النعم.

از تمامی کرم تمام کردن نعمتهاست، یعنی این که نعمتی که بکسی بدهند تمام باشد و ناقص نباشد، یا این که اگر ناقص بوده تمام کنند آنرا.

۹۳۸۴

من أفضل المروءة صلة الرّحم.

از افزونترین مروّت و آدمیت صله رحم است یعنی پیوند کردن با خویش یعنی دوستی و احسان کردن با او و نبریدن خود از او.

۹۳۸۵

من أحسن الأمانة رعى الدّم.

از بهترین امین بودن رعایت کردن عهدها و پیمانهاست.

۹۳۸۶

من أحسن الاحسان الايثار.

از نیکوترین احسان ایثارست یعنی برگزیدن کسی بر خود و دادن چیزی با او وجود حاجت خود بآن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵

۹۳۸۷

من أحسن الاختيار صحبة الأخيار.

از بهترین اختیار مصاحبت اخیارست، زیرا که خوبی اختیار باعتبار خوبی امریست که اختیار آن می‌شود، و ظاهرست که مصاحبت با اخیار یعنی نیکان باعتبار کثرت منافع آخروی و دنیوی آن از بهترین چیزهائیست که اختیار کرده می‌شود پس اختیار آن از بهترین اختیارهاست، یا این که اصل مصاحبت با ایشان چون متضمن اختیار ایشانست از برای صحبت پس آن از بهترین اختیارهاست.

۹۳۸۸

من اللّوم سوء الخلق.

از پستی و دنائت مرتبه است بدی خوی.

۹۳۸۹

من الفحش کثرة الخرق.

از جمله فحش است بسیاری بدخوئی، مراد به «فحش» هر گناهیست که از حدّ در گذشته باشد و بسیار زشت و قبیح باشد.

۹۳۹۰

من السّعادة نجح الطّلبة.

از نیکبختی است فیروزی یافتن بمطلب، یعنی کامروائی و فیروزی یافتن بمطالب که در کسی باشد سعادت و نیکبختی است که حق تعالی باو داده و از جمله نعمتهای اوست که شکر آن باید، و ممکن است که ترجمه این باشد که: از نیکبختی است که سهل بودن مطلب یعنی این که مطالبی که کسی طلب کند سهل و آسان باشد و بی تعب و زحمتی حاصل تواند شد و مطالب سخت و دشوار پیش نگیرد که حاصل نشود یا بعد از رنج و زحمت زیاد حاصل شود.

۹۳۹۱

من الحزم حفظ التّجربة.

از دور اندیشی است نگاهداشتن آزمایش، یعنی این که تجربه که کرده باشد آنرا در یاد نگاه دارد تا در وقت ضرورت عمل کند بآن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶

۹۳۹۲

من سعادة المرء أن يضع معروفه عند أهله.

از نیکبختی مردست این که بگذارد احسان خود را نزد اهل آن، یعنی این که احسانی که کند بأهل آن باشد.

۹۳۹۳

من توفيق الحرّ «۱» اکتسابه المال من حلّه.

از توفیق مرد آزاده است کسب کردن او مال را از ممرّ حلال آن.

۹۳۹۴

من الحمق العجلة قبل الامکان.

از حماقتست شتاب کردن در کاری پیش از مقدور بودن آن.

۹۳۹۵

من الحمق الدآلة علی السّلطان.

از حماقتست ناز کردن بر پادشاه، زیرا که طبع پادشاهان بسیار نازکست و ناز کسی را نمی‌کشند، کسی هر چند عزیز و بزرگ مرتبه باشد نزد پادشاه ممکن است که بیک ناز کردن در معرض غضب در آید.

۹۳۹۶

من الكرم حسن الشّيم.

از کرم و بلندی مرتبه است نیکوئی خویشها و خصلتها.

۹۳۹۷

من أشرف الشّيم حياطة الدّم.

از بلند مرتبه‌ترین خویشها نگهداری عهد و پیمانهاست.

۹۳۹۸

من أفضل المروّة صيانة الحزم.

از افزونترین مروّت و آدمیت نگهداری و رعایت دور اندیشی است.

۹۳۹۹

من الحزم صحّة العزم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷

از دور اندیشیست صحیح بودن عزم، یعنی این که عزمی که کسی کند قوی باشد و سست و علیل نباشد.

۹۴۰۰

من الذین التّجاوز عن الجرم.

از دینست در گذشتن از گناه، یعنی از دینداریست در گذشتن آدمی از گناه کسی که نسبت باو کرده باشد یا از شرایع دینست امر بآن و ترغیب در آن.

۹۴۰۱

من البلیّة سوء الطّویّة.

از بلیّه است بدی باطن، یعنی از جمله بلیّه‌هاست، زیرا که منشأ بلاهای آخروی و دنیوی می‌گردد.

۹۴۰۲

من الشّقاء فساد النّیّة.

از بدبختیست فاسد بودن قصد و نیت، زیرا که اصل آن هر چند مقصود را بعمل نیاورد از صفات ذمیمه است نهایت هر گاه آنرا بعمل نیاورد عقابی بر آن مترتب نشود چنانکه از احادیث ظاهر می‌شود، باعتبار عفو حق تعالی و فضل و کرم او تعالی شأنه.

۹۴۰۳

من الحزم الوقوف عند الشّبهه.

از دور اندیشیست ایستادن نزد شبهه، یعنی ترک چیزی که اشتباهی در حلیت آن باشد یا ترک حکم و فتوی هر گاه اشتباهی در آن باشد و ظاهر و واضح نباشد.

۹۴۰۴

من الغرّة باللّه سبحانه أن یصرّ المرء علی المعصیة و یتمّتی المغفرة.

از مغرور شدن بخدای سبحانه است این که اصرار کند مرد بر گناه و آرزو کند آمرزش را، مراد به «مغرور شدن بخدای سبحانه» اینست که مغرور شود بفضل و بخشایش او و بآن اعتبار باکی از او نداشته باشد و نترسد از او، و ابن بغایت مذمومست،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸

بلکه چنانکه همواره امید فضل و کرم او باید داشت بیم و ترس از او نیز بهمان نحو باید داشت چنانکه در احادیث بسیار وارد شده و قبل از این بعضی از آنها نقل شد.

۹۴۰۵

من علامات الخذلان استحسان القبیح.

از نشانه‌های خذلانست نیکو شمردن قبیح، «خذلان کسی» بمعنی ترک یاری اوست و مراد اینست که از علامات ترک یاری حق تعالی کسی را وا گذاشتن او بخود اینست که او نیکو شمارد زشت و قبیح را و خوب داند آنرا.

۹۴۰۶

من علامات الادبار سوء الظنّ بالنّصح.

از علامات ادبارست بدگمانی بنصیحت کننده، یعنی از علامات ادبار و پشت گردانیدن دولت از کسی اینست که کسی که او را نصیحت کند و آنچه خیر و صلاح او باشد باو بگوید او بدگمان شود و نصیحت او را معلل بغرض شمارد و عمل نکند بآن.

۹۴۰۷

من النّبل أن یتقیظ لا یجاب حقّ الرّعیة الیک و تتغابی عن الجنایة علیک.

از نبل یعنی بلندی مرتبه یا نجابت یا تندی فطنت اینست که بیدار باشی از برای ثابت کردن حقّ رعیت بسوی تو، و تغافل کنی از گناه بر تو، خطاب بأمرا و حکام است و «بیدار باشی از برای ثابت کردن حقّ رعیت بسوی تو» یعنی از برای این که رعیت حقوقی که بر یکدیگر داشته باشند و ثابت کنند نزد تو و تو احقاق حقوق ایشان بکنی، یا این که از برای این که کارگزاری کنی حقوقی را که رعیت بر تو داشته باشند از رسیدن باحوال ایشان و دفع ظلم و ستم از ایشان و رسیدن بشکوه‌های ایشان و مانند اینها، «و تغافل کنی از گناه بر تو» یعنی دانسته خود را بغفلت اندازی از آن، و اصلا اظهار آن نکنی که گویا آگاه نشدی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹

بآن و غافل بوده از آن.

۹۴۰۸

من الكرم أن تتجاوز عن الاساءة اليك.

از کرم و بلندی مرتبه اینست که درگذری از بدی بسوی تو، یعنی از بدیی که کسی کرده باشد نسبت به تو.

۹۴۰۹

من تمام المروة أن تنسى الحق لك و تذكر الحق عليك.

از تمامی مروّت و آدمیت اینست که فراموش کنی حقی را که از برای تو باشد و یاد نگهداری حقی را که بر تو باشد، یعنی حقّ احسانی را که تو بر کسی داشته باشی اصلاً اظهار آن نکنی که گویا فراموش کرده آنرا، و یاد نگهداری حقّ احسانی را که دیگری بر تو داشته باشد باین که شکر آن کنی و در پی تلافی آن باشی.

۹۴۱۰

من دلائل الدولة قلة الغفلة.

از دلایل دولت کمی غفلت است یعنی کمی غفلت کسی دلیل دولت اوست، یعنی بقای دولت او اگر از اهل دولت باشد، و رو آوردن دولت باو اگر از اهل آن نباشد.

۹۴۱۱

من كمال الحزم الاستعداد للثقله و التأهب للرحلة.

از کمال دور اندیشی است آماده شدن از برای نقل کردن، و تهیّه گرفتن از برای کوچ کردن، یعنی از برای هر سفری و کوچی خصوصاً سفر پر خطر آخرت.

۹۴۱۲

من دلائل الخذلان الاستهانة بحقوق الاخوان.

از دلایل خذلانست خوار کردن حقّهای برادران، چند فقره قبل از این مذکور شد که «خذلان کسی» ترک یاری اوست، و مراد اینست که از دلایل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۰

ترک یاری حقّ تعالی کسی را و واگذاشتن او بخود اینست که او خوار کند حقّهای برادران را و رعایت آنها نکند.

۹۴۱۳

من كمال الايمان مكافاة المسيء بالاحسان.

از کمال ایمانست جزا دادن گنهکار باحسان.

۹۴۱۴

من دلائل الايمان الوفاء بالعهد.

از دلایل ایمانست وفا کردن بعهد و پیمان.

۹۴۱۵

من تمام المروة انجاز الوعد.

از تمامی مروّت و آدمیت است بجا آوردن وعده.

۹۴۱۶

من دلائل العقل النطق بالصواب.

از دلایل عقل و زیرکی سخن گفتن بصواب است یعنی درست سخن گفتن.

۹۴۱۷

من برهان الفضل صائب الجواب.

از برهان و دلیل افزونی مرتبه است جواب درست، یعنی جواب سخنی را درست گفتن بعنوانی که غلطی و زیاد و کمی در آن نباشد.

۹۴۱۸

من دلائل الحمق دالة بغير آله و صلف بغير شرف.

از حماقتست ناز کردن بغیر آلتی، و لاف زدن بغیر شرفی، «آلت» افزار «۱» کار را گویند مثل ازّه و تیشه از برای نجار، و ستون خیمه را نیز گویند، و بمعنی حالت نیز آمده، و هر یک در اینجا مناسبت یعنی ناز کردن بی اسباب و آلتی از برای آن که به آنها آنرا پیش تواند برد تا بسبب آنها مردم ناز او را کشند مثل کمالی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱

یا بلندی مرتبه، یا بی ستونی که تکیه کند بر آن از برای کشیدن مردم ناز او را، یا بی حالتی که در او باشد که بآن اعتبار مردم ناز او را کشند و حاصل همه یکیست و «لاف زدن بغیر شرفی» یعنی بی بلندی مرتبه که بآن اعتبار لاف از او چندان زشت و قبیح نباشد.

۹۴۱۹

من الاقتصاد سخاء بغیر سرف، و مروءة من غیر تلف.

از میانه رویست سخاوتی بی اسراف، و مروءتی بغیر تلفی، یعنی سخاوتی که بمرتبه اسراف نرسد از جمله میانه رویست و از افراد آنست، یا در آن معتبرست و از اجزای آنست، و همچنین مروءتی که سبب تلف و هلاکت خود نگردد یعنی باعث فقر و درویشی خود نشود و این نیز قریب بآن سخاوتست و بمنزله تأکید آنست.

۹۴۲۰

من فضل علمک استقلالک لعلمک.

از افزونی علم تست کم شمردن تو علم خود را، یعنی این کم شمردن از افزونی علم کسی ناشی می شود و افزونی علم بسبب این می شود که آدمی داند که آنچه می داند کم است و زیاد بر آن باید، یا این که آنچه میداند نسبت به آن چه نمی داند کم است و مجهولات او بمراتب زیاد است از معلومات او، بلکه نسبت میانه آنها نسبت متناهی بغیر متناهیست، و در بعضی نسخه ها «لعلمک» بجای «لعلمک» است و بنا بر این ترجمه اینست که: از افزونی علم تست کم شمردن تو عمل خود را، یعنی افزونی علم کسی سبب این می شود که عمل خود را کم شمارد و زیاده بر آن خواهد، یا این که سبب این می شود که آنرا کم و حقیر شمارد و بر آن اعتمادی نکند بلکه اعتماد او بر فضل و رحمت حق تعالی باشد.

۹۴۲۱

من کمال عقلک استظهارک علی عقلک.

از کمال عقل و زیرکی تست احتیاط تو بر عقل خود، یعنی بر رعایت آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲

و عمل بمقتضای آن نه بمقتضای هوا و هوس، یا احتیاط در کارها بنا گذاشتن آن بر عقل خود نه بر هوا و هوس.

۹۴۲۲

من الحکمة طاعتک لمن فوقک، و اجلالک من فی طبقتک، و انصافک لمن دونک.

از حکمت است فرمانبرداری تو مر کسی را که بالاتر از تو باشد، و تعظیم - کردن تو کسی را که در مرتبه تو باشد، و انصاف و عدل تو از برای کسی که پست تر از تو باشد، «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی علم راست است یا با عمل درست نیز، و بنا بر اول آنها از حکمت است یعنی ناشی می شود از حکمت، و بنا بر دویم از اجزای یک جزو آنست و ناشی از جزو دیگر.

۹۴۲۳

من أشرف الشرف الكف عن التبذیر و السرف.

از بلند مرتبه ترین شرف یعنی بلندی مرتبه باز ایستادن از تبذیر و سرفست، «تبذیر» و «سرف» هر دو بمعنی اسرافست و پراکنده کردن مال زیاد از اندازه.

۹۴۲۴

من المروءة أنك اذا سئلت أن تتكلف، و اذا سألت أن تخفف.

از مروءت اینست که تو هر گاه سؤال کرده شوی این که تکلف کنی، و هر گاه سؤال کنی این که سبک گیری، یعنی از جمله مروءت و آدمیت اینست که هر گاه کسی سؤالی از تو کند و حاجتی طلبد کلفت و زحمت بر خود گذاری از برای بر آوردن حاجت او، و هر گاه تو از کسی سؤالی کنی و حاجتی طلبی سبک گیری و سؤالی نکنی که گران و دشوار باشد بر او.

۹۴۲۵

من المروءة أن تقتصد فلا تسرف، و تعد فلا تخلف.

از مروءتست این که میانه روی کنی پس اسراف نکنی، و وعده کنی پس خلف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۳

نکنی، یعنی و این که هر گاه وعده کنی خلف آن نکنی.

۹۴۲۶

من أشرف العلم التحلی بالحلم.

از بلند مرتبه‌ترین علم زیور یافتن بحلم است یعنی علم‌یست که منشأ آن شود یا علم‌یست که با آن باشد.

۹۴۲۷

من أشرف الشیم الوفاء بالذمم.

از بلندترین خوبیها وفا کردن بعهدهاست و پیمانها.

۹۴۲۸

من أفضل الاختیار و أحسن الاستظهار أن تعدل فی الحکم «۱» و تجربیه فی الخاصّة و العامّة علی السواء.

از افزونترین اختیار و نیکوترین استظهار اینست که عدل کنی در حکم و روان کنی آنرا در خواصّ و عوامّ بر یک روش یعنی از افزونترین چیزهایی که اختیار کنی و برگزینی از برای خود و نیکوترین احتیاط و پشت خود را قوی کردن اینست که عدل کنی در حکم، و جور و میل نکنی در آن بیک طرف، و روان کنی حکم عدل را در خواصّ و عوامّ بر یک روش بی این که ترجیح دهی خواصّ را بر عوامّ، یا احدی را بر دیگری باعتبار جهتی از جهات مثل مال و جاه یا دوستی و محبّت یا غیر آنها بلکه قطع نظر از جمیع جهات کرده آنچه حکم عدل باشد نسبت بهمه بیک نحو جاری کن.

۹۴۲۹

من سوء الاختیار مغالبة الأکفاء، و مکاشفة الأعداء، و مناوأة من یقدر علی الضراء.

از بدی اختیارست غلبه جستن بر امثال و اقران، و آشکار کردن دشمنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴

دشمنان، و دشمنی کردن با کسی که قادر باشد بر رسانیدن ضرر و نقصان.

۹۴۳۰

من علامات العقل العمل بسنة العدل.

از علامتهای عقلست عمل کردن بطریقه عدل.

۹۴۳۱

من علامات الاقبال سداد الأقوال، و الرفق فی الأفعال.

از علامات اقبالست درستی در سخنان و نرمی در افعال، یعنی اینها در کسی علامت و اقبال و رو آوردن دولتست باو، و مراد به «نرمی در افعال» سخت نگرفتن بر مردم است در معاملات و مسامحه کردن در آنها.

۹۴۳۲

من أفضل الاسلام الوفاء بالذمام.

از افزونترین اسلام وفا کردن بعهدهها و پیمانهاست یعنی آن از افزونترین شرایع اسلام است یا از افزونترین اخلاقیست که امر شده به آنها در دین اسلام.

۹۴۳۳

من أفضل البرّ برّ الأیتام.

از افزونترین نیکوئیست نیکوئی کردن بیتیمان.

۹۴۳۴

من تقوی النفس العمل بالطاعة.

از تقوای نفس است عمل کردن بفرمانبرداری یعنی تقوی و ترس از خدا منشأ عمل کردن بطاعت و فرمانبرداری او شود پس هر که عمل نکند بآن این دلیل خوف و ترس نداشتن اوست از خدا.

۹۴۳۵

من شرف الهمة لزوم القناعة.

از بلندی مرتبه عزم و همت است لازم بودن قناعت و جدا نشدن از آن.

۹۴۳۶

من أفضل الاختیار التحلی بالایثار.

از افزونترین اختیار یافتن بایثارست یعنی آنرا زیور خود ساختن و «ایثار»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵

چنانکه مکرر مذکور شد اختیار کردن کسیست بر خود و دادن چیزی باو با وجود حاجت خود بآن.

۹۴۳۷

من حسن الاختیار مقارنة الأخبار، و مفارقة الأشرار.

از نیکوئی اختیارست همراهی نمودن با نیکان و جدا شدن از بدان.

۹۴۳۸

من أفضل الاحسان الاحسان الى الأبرار.

از افزونترین احسانست احسان بسوی نیکوکاران.

۹۴۳۹

من أفضل الأعمال ما أوجب الجنة و أنجا من النار.

از افزونترین عملهاست آنچه واجب سازد بهشت را و رستگاری دهد از آتش.

۹۴۴۰

من الحمق الدالة على السلطان.

از حماقتست ناز کردن بر پادشاه چنانکه قبل از این مذکور شد.

۹۴۴۱

من الخرق ترك الفرصة عند الامكان.

از حماقتست وا گذاشتن فرصت نزد مقدور بودن آن.

۹۴۴۲

من كمال الانسان و وفور فضله استشعاره بنفسه النقصان.

از کمال آدمی و بسیاری افزونی مرتبه اوست استشعار او بنفس خود نقصان را، یعنی این که نقصان را شعار نفس خود گرداند و بمنزله جامه ملاصق آن

سازد، یا در خاطر خود مرکوز گرداند یعنی این که نفس خود را چنین کند که همواره خود را ناقص داند و سعی کند در تکمیل خود و خود را کامل

نداند که باز دارد آنرا از ترقی و عجب و خودبینی باشد که بغایت مذمومست، و ممکن است که «استشعار» در اینجا بمعنی دریافت باشد و ترجمه این

باشد که: از کمال آدمی و وفور فضل او دریافت اوست نقصان را در نفس خود یعنی این که متوجه احوال نفس خود باشد و دریابد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۶

نقصانی را که در نفس او باشد تا این که تدارک آن کند.

۹۴۴۳

من السؤدد الصبر لاستماع شكوى الملهوف.

از مهمتر است صبر کردن از برای گوش انداختن بشکوه ستمدیده فریادرس طلبنده، یعنی مهتر و سرکرده هر قومی باید که صبر کند بر این.

۹۴۴۴

من المروءة احتمال جنایات الاخوان.

از مروءتست تحمل کردن گناهان برادران یعنی در گذشتن از آنها و تلافی - نکردن، و در بعضی نسخهها «المعروف» بجای «الاخوان» است و بنا بر این

اخت فقره سابق باشد نهایت معنی محصلی ندارد زیرا که «معروف» بمعنی «احسان» است و ترجمه این می شود که از مروءتست تحمل کردن گناهان

احسان، و این معنی معقولی ندارد مگر این که حذف مضافی شده باشد و مراد گناهان اهل احسان باشد و ظاهر نسخه اولیست نهایت بنا بر آن فقره

مفرده باشد بی اخت مانند فقره بعد.

۹۴۴۵

من أمارات الأحق كثرة تلوته.

از علامات احق بسیاری رنگ برنگ گشتن اوست یعنی این که عزم او ثابت نباشد و هر عزم که کند زود ترک دهد و عزم دیگر بر خلاف آن کند.

۹۴۴۶

من علامات حسن السجیة الصبر على البلیة.

از علامات نیکوئی خوی صبر کردن بر بلاست.

۹۴۴۷

من سعادة المرء أن تكون صنائعه عند من يشكره، و معروفة عند من لا يكفره.

از نیکبختی مرد اینست که احسانهای او نزد کسی باشد که شکر کند او را، و انعامی که کند نزد کسی باشد که کفران نکند آنرا، یعنی هر که نیکبخت باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷

احسانها و انعام او چنین باشد و بکسی نباشد که شکر او نکند و کفران نعمت او کند.

۹۴۴۸

من توفيق الرجل وضع سره عند من يستره، و احسانه عند من ينشره.

از توفیق مرد دست گذاشتن سرّ خود نزد کسی که بپوشاند آنرا، و گذاشتن احسان خود نزد کسی که پهن کند آنرا، یعنی هر که چنین باشد این نشان اینست که توفیق حق تعالی با اوست و آن منشأ این شده.

۹۴۴۹

من أعظم مصائب الأخيار حاجتهم الى مداراة الأشرار «۱».

از بزرگترین مصیبت‌های نیکان محتاج شدن ایشانست بمدارا کردن با بدان، یعنی مسلط شدن بدان بر نیکان بعنوانی که باید که مدارا کنند با ایشان.

۹۴۵۰

من الحكمة أن لا تنازع من فوقك، و لا تستدلّ من دونك، و لا تتعاطى ما ليس فى قدرتك، و لا يخالف لسانك قلبك، و لا قولك فعلك، و لا تتكلم فيما لا تعلم، و لا تترك الأمر عند الاقبال، و تطلبه عند الادبار.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸

از حکمت اینست یعنی از علم راست و کردار درست که نزاع نکنی با کسی که بالاتر از تو باشد، و خوار نگردانی کسی را که پست‌تر از تو باشد، و فرا نگیری چیزی را که نباشد در قدرت تو یعنی متصدی کردن کاری نشوی که نتوانی کرد، و مخالفت نکند زبان تو با دل تو، و نه گفتار تو با کردار تو، و سخن نگوئی در آنچه ندانی، و وانگذاری کار را نزد اقبال، و طلب کنی نزد ادبار، یعنی چنین نکنی که واگذاری کار را نزد اقبال و طلب کنی نزد ادبار بلکه بر عکس آن عمل کنی که در اقبال طلب کنی، و نزد ادبار واگذاری، و دور نیست که «و لا تطلبه» بوده باشد و «لا» در نسخه اصل سهوا افتاده باشد و بنا بر این ترجمه این باشد که:

و انگذاری کار را نزد اقبال و طلب نکنی نزد ادبار، و بنا بر این محتاج بتوجهی نیست.

۹۴۵۱

من فضيلة النفس المسارعة الى الطاعة.

از افزونی مرتبه نفس است شتاب کردن بسوی طاعت.

۹۴۵۲

من عزّ النفس لزوم القناعة.

از عزّت نفس است لازم بودن قناعت و جدا نشدن از آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹

[حرف میم مفتوحه بلفظ «ما»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف میم مفتوحه بلفظ «ما» که گاهی بمعنی نفی است، و گاهی از برای استفهام، و گاهی بمعنی تعجب، و گاهی بمعنی آنچه و آن چیز، چنانکه اشاره بهر یک در محلّ آن خواهد شد.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۹۴۵۳

ما ندم من استخار.

پشیمان نشود هر که استخاره کند یعنی هر که با خدا استخاره کند یعنی طلب خیر نماید از او در کاری پشیمان نشود در آن کار، بدانکه استخاره بدو نحو وارد شده:

یکی - این که در کاری متوسل بحق تعالی شود و از او طلب کند که آنچه خیر اوست در آن باب از فعل و ترک پیش او آورد پس حق تعالی آنچه خیر او باشد پیش او آورد و پشیمان نگردد از آن، و دعاها در این باب در احادیث وارد شده بعضی با نمازی و بعضی بغیر آن.

دویم- استخاره بطریقی چند که در آنها اشاره می‌شود بخوبی کردن آن یا نکردن آن، و باید که بر وفق آن عمل کند مثل استخاره بقرآن مجید و استخاره ذات الرقاع و استخاره بتسبیح چنانکه در کتب ادعیه و احادیث طریق هر یک مذکور شده و اینجا جای تفصیل آن نیست پس هر که بر وفق آن عمل کند پشیمان نگردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰

۹۴۵۴

ما ضلّ من استشار.

گمراه نشود هر که مشورت کند، ممکن است مراد باین نیز مشورت با خدای سبحانه باشد بنحو دویم استخاره، و ممکن است مراد مشورت عقلا باشد و این ظاهرترست.

۹۴۵۵

ما أذنب من اعتذر.

گناه نکردن کسی که عذر گوید یعنی باید عذر او را پذیرفت و بعد از عذر گفتن بمنزله اینست که گناه نکرده.

۹۴۵۶

ما أعتب من افتقر.

راضی گردانیده نشده کسی که بپوشاند گناه را یعنی عفو کند آنرا و در گذرد از آن، ممکنست که مراد این باشد که: کسی که گناهی کرد نسبت بکسی و او عفو کرد و درگذشت از آن، مجرد این دلیل رضا و خشنودی او نمی‌شود بسیارست که با وجود آزرده‌گی از او عفو میکند و انتقام نمی‌کشد پس اگر ممکن باشد راضی گردانیدن او بعد از خواهی یا غیر آن باید کرد و ممکنست که «أعتب» بصیغه معلوم خوانده شود ترجمه این باشد که: راضی نگردانیده کسی که درگذرد از گناه یعنی مجرد همین سبب رضا و خشنودی کامل حق تعالی یا آن گنهکار نمی‌شود رضا و خشنودی کامل حق تعالی یا آن گنهکار وقتییست که احسانی نیز باو بشود تا در عوض بدی او نیکی باو کرده باشد که این کمال مروّت و احسانست.

۹۴۵۷

ما أصیب من صبر.

مصیبت زده نشده کسی که صبر کند یعنی در حقیقت مصیبتی باو نرسیده زیرا که از عهده مفاسد مصیبتها مثل شماتت اعداء و تعب و زحمت و سبکی و خفت جزع و قلق و اضطراب فارغ باشد و بازای اصل آن مصیبت و صبر بر آن چندان اجر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱

و ثواب تحصیل کند که با وجود آن مصیبت او مصیبت نباشد بلکه رحمتی عظیم شمرده شود.

۹۴۵۸

ما ذلّ من أحسن الفكر.

خوار نگردد کسی که نیکو کند فکر را.

۹۴۵۹

ما خاب من لزم الصبر.

نومید نشود کسی که لازم باشد صبر را و از آن جدا نشود.

۹۴۶۰

ما كلّ طالب یخیب.

نیست چنین که هر طلب کننده نومید شود، ممکنست که مراد ترغیب در طلب و سعی باشد در مطالب مهمّه و این که بمجرد این که کسی طلب آن کرده باشد و نومید شده باشد نومید نباید شد چنین نیست که هر طلب کننده نومید شود بسیار باشد که او نومید شده باشد و دیگری امیدوار گردد.

۹۴۶۱

ما كلّ رام یصیب.

نیست چنین که هر تیر اندازی بزند نشانه را ظاهر اینست که غرض از این عکس مضمون فقره سابق باشد و این که باین که کسی در مطلبی سعی کرده باشد و بمطلب رسیده باشد مغرور نباید شد و بسبب آن اعتقاد این نباید داشت که هر که در مثل آن سعی کند بمطلب برسد چنین نیست چنانکه چنین نیست که هر تیراندازی بزند نشانه را.

۹۴۶۲

ما كلّ غائب یثوب.

نیست چنین که هر غایبی برگردد غرض اینست که کسی که اراده سفر و غیبتی داشته باشد باید که بمهمات خود از دیون مردم بر او و دیون او بر ایشان و غیر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲

آنها برسد و قطع و فصل آنها بکند و تحقیق آنها را حواله ببرگشتن خود نکند، نیست چنین که هر غایبی برگردد.

۹۴۶۳

ما کلّ مفتون یعاتب.

نیست چنین که هر بفتنه افتاده شده ملامت کرده شود یعنی با این که تقصیر کرده که خود را در آن فتنه انداخته بسیار می شود که آدمی بی تقصیر در فتنه می افتد.

۹۴۶۴

ما کلّ مذنب یعاقب.

نیست چنین که هر گنهکاری عقاب کرده شود ممکنست مراد گنهکار در درگاه حق تعالی باشد و این که چنین نیست که هر گنهکاری در آن درگاه عقاب کرده شود بسا باشد که توبه کند و بآن عقاب او ساقط شود، یا حق تعالی بفضل کرم خود عفو کند، و بنا بر این ممکنست که غرض از این ردّ بر جمعی باشد که عفو را جایز نمی دانسته اند مانند معتزله، و ممکنست که مراد گنهکار نسبت بمردم باشد و این که چنین نیست که هر گنهکار را عقوبت

باید کرد گاه باشد که عذری داشته باشد تحقیق آن باید کرد و بر تقدیری که عذری نداشته باشد بسیار گناهی باشد که عفو آن و در گذشتن از آن اولی و افضل باشد.

۹۴۶۵

ما فوق الکفاف اسراف.

نیست بالاتر از کفاف اسراف، «کفاف» بفتح کاف قدری از مال را گویند که بس باشد از برای آدمی و ما یحتاج او و عیال او بعنوان میانه روی و مراد اینست که: کسی که آن قدر را نگاه دارد و زیاده بر آن را صرف کننده زیاده روی در امور مشروعه مثل بخششها و دهشها و مهمانیها و امثال آنها، اسراف در آن نیست اسراف در زیاده رویست که بسبب آن قدر کفاف خود و عیال خود را نگاه ندارد و خود را محتاج گرداند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۳

۹۴۶۶

ما دون الشّره عفاف.

نیست نزد غلبه حرص عفاف، «عفاف» و «عفت» بمعنی باز ایستادن از حرام است و مراد اینست که آن با غلبه حرص جمع نمی شود و غلبه حرص نمی شود که صاحب خود را در حرامی نیندازد.

۹۴۶۷

ما تکبر الّا وضيع.

تکبر نکند مگر شخص پست مرتبه.

۹۴۶۸

ما تواضع الّا رفیع.

تواضع و فروتنی نکند مگر شخص بلند مرتبه «۱».

۹۴۶۹

ما حقّر نفسه الّا عاقل.

کوچک نشمارد نفس خود را مگر عاقلی.

۹۴۷۰

ما نقص نفسه الّا کامل.

ناقص نشمارد نفس خود را مگر کاملی.

۹۴۷۱

ما أعجب برأیه الّا جاهل.

خود بینی نکند برآی خود مگر جاهلی.

۹۴۷۲

ما أضّر المحاسن كالعجب.

ضرر نرساند نیکوئیها را چیزی مانند خودبینی، یعنی ضرر آن به آنها زیاده از ضرر هر چیزست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴

۹۴۷۳

ما جمّل الفضائل كاللّب.

زیبا نگرداند فضائل و افزونیهای مرتبه را چیزی مثل عقل، یعنی زیبایی که عقل و زیرکی دهد آنها را زیاده است از هر چیز زیبا گرداند آنها را.

۹۴۷۴

ما أصلح الدّین كالتّقوی.

بصلاح نیاورد دین را چیزی مانند پرهیزگاری.

۹۴۷۵

ما ضادّ العقل كالهوی.

دشمنی نکند عقل را چیزی مانند هوی و هوس.

۹۴۷۶

ما أفسد الدّین كالدّتیا.

فاسد و تباه نکند دین را چیزی مانند دنیا یعنی خواهش آن و اشتغال بآن.

۹۴۷۷

ما زنی غیور قطّ.

زنا کند صاحب غیرتی هرگز یعنی هر که را غیرتی باشد آنرا ننگ خود داند و ارتکاب آن نکنند، و ممکن است که این باعتبار این باشد که وارد شده که:

هر که زنا کند نمی‌شود که زنا واقع نشود بزوجه او یا یکی از اولاد او، یا باعتبار این که عقل صحیح حکم میکند باین که کسی که چاهی نکرده باشد از

برای دیگری، خود بچاهی نمی‌افتد، پس صاحب غیرت ارتکاب آن نمی‌کند که مبدا نسبت باهل او نیز چنین امری واقع شود.

۹۴۷۸

ما أفحش کریم قطّ.

فحش نگوید کریمی هرگز یعنی کسی که گرامی و بلند مرتبه باشد.

۹۴۷۹

ما أقلّ راحة الحسود.

چه کم کرده است راحت حسود را، مراد تعجّبست از کمی راحت و آسایش او و از برای تأکید و مبالغه در آن تعبیر می‌شود باستفهام از این که آیا چه

چیز باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۵

سبب کمی آن که آنرا چنین کم کرده.

۹۴۸۰

ما أنكد عیش الحقود.

چه تیره کرده عیش و زندگانی کینه‌ور را، این نیز تعجب است از زیادتی تیرگی عیش و زندگانی او و مبالغه و تأکید در آن بتعبیر باستفهام از سبب آن

که آنرا چنین تیره کرده.

۹۴۸۱

ما أنكرت اللّهُ تعالی منذ عرفته.

انکار نکردم خدای بلند مرتبه را از آن وقتی که تصوّر کردم او را، مراد اظهار پاکیزگی خودست از آلودگی بکفر و این که هرگز مثل دیگران که غضب

حقّ او کردند آلوده بآن نشده.

۹۴۸۲

ما شككت فی الحقّ مذ أریته.

شکّ نکردم در حقّ از آن وقت که نموده شدم آنرا، این نیز مضمون فقره سابقست، و مراد به «حق» حق تعالی است، و این که هرگز شکّ نکرده در او از

آن وقتی که پیغمبر صلی اللّهُ علیه و آله نموده او را باو یعنی وصف او کرده از برای او و دعوت کرده او را بسوی او.

۹۴۸۳

ما کذبت و لا کذبت.

دروغ نگفته‌ام و تکذیب کرده نشده‌ام یعنی هرگز کسی تکذیب من نکرده در چیزی که نقل کنم.

۹۴۸۴

ما ضللت «۱» و لا ضلّ بی.

گمراه نشده‌ام و گمراه کرده نشده بمن یعنی هرگز کسی را گمراه نکرده‌ام.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۶

۹۴۸۵

ما سعد من شقی «۱» إخوانه.

نیکبخت نگردد کسی که بدبخت کند برادران خود را یعنی ظلم و ستم کند بر ایشان یا واگذارد ایشان را و رعایت ایشان نکند با وجود قدرت بر آن.

۹۴۸۶

ما عزّ من ذلّ جیرانه.

عزیز نگردد کسی که خوار کند همسایگان خود را.

۹۴۸۷

ما أقرب الحیوة من الموت.

چه نزدیک کرده است حیات را از مرگ، مراد تعجّب است از کمال نزدیکی حیات بمرگ و مبالغه و تأکید در آن بااستفهام و سؤال از سبب آن، که آیا چه سبب دارد که این همه نزدیک شده بآن، و این بنا بر مذهب فرآء است که ظاهرترین مذاهب است در فعل تعجّب چنانکه شیخ رضی تحقیق کرده و بنا بر مذهب سیبویه ترجمه اینست که: چیز عظیمی نزدیک کرده حیات را از مرگ، و بنا بر مذهب اخفش این که آنچه نزدیک کرده حیات را از مرگ چیزی عظیمی است و حاصل همه اینست که: چه نزدیک است حیات بمرگ، زیرا که هرگاه مراد این باشد می‌توان گفت که آیا چه چیز چنین نزدیک کرده این را بآن، و می‌توان گفت که: البته چیز عظیمی چنین نزدیک کرده این را بآن، یا این که آنچه نزدیک کرده این را بآن البته چیز عظیمی باشد که چنین نزدیک کرده و چون حاصل همه یکیست و قول اول ظاهرترست ما در ترجمه در فقرات نظائر این بعد از این اکتفا می‌نمائیم بوجه اول و آن دو وجه دیگر در همه آنها جاریست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۷

۹۴۸۸

ما أبعد الاستدراک من الفوت.

چه چیز دور کرده است باز یافت را از فوت، مراد اینست که کاری که بایست بشود و فوت شود بسیار دورست که تدارک و باز یافت شود پس سعی باید کرد که آن فوت نشود و از راه مبالغه در این بفعل تعجّب ادا شده که مفاد آن تعجّب است از دوری آن از آن، و سؤال از سبب آن که چنان دور کرده آن را از آن، «۱» این بنا بر مذهب فرآء است و بنا بر مذهب سیبویه ترجمه اینست که: چیز عظیمی دور کرده باز یافت را از فوت و بنا بر مذهب اخفش این که: آنچه دور کرده باز یافت را از فوت چیز عظیمی است و حاصل هر سه یکیست و بر این قیاس در سایر فقرات نظایر این.

۹۴۸۹

ما تزین متزین بمثل طاعة الله.

زینت نیافته زینت جوینده بچیزی مانند فرمانبرداری خدا.

۹۴۹۰

ما تقرب متقرب بمثل عبادة الله.

نزدیکی نجسته یعنی بسوی حق تعالی نزدیکی جوینده بمثل عبادت و بندگی خدا یعنی بچیزی دیگر مثل آن.

۹۴۹۱

ما أقرب الأجل من الأمل.

چه چیز نزدیک کرده است اجل را از امل، مراد تعجّب است از نزدیکی مرگ بامید، و استفهام و سؤال از سبب آن از برای تأکید و مبالغه در آن، و غرض منع از امیدهاست و این که دنیا قابل قرار دادن آنها نیست بسبب کمال نزدیکی مرگ.

۹۴۹۲

ما أفسد الأمل للعمل.

چه چیز فاسد کرده است امید را از برای عمل یعنی نهایت فساد دارد آیا چه سبب داشته باشد که چنان فاسد کرده آن را از برای عمل، و مراد اینست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۸

کسی که خواهد عمل کند از برای آخرت امیدهای دنیوی از او فاسدست و مانع از آن می شود باید که ترک آنها کند و پوشیده نماند که این ترجمه بنا بر مشهورست که «أفعل التّعجب» از غیر فعل ثلاثی مجرد بنا نمی شود و بنا بر مذهب سیرافی که تجویز بنای آن از «أفعل» کرده ترجمه اینست که: چه فاسد کننده است امید از برای عمل، و این ظاهرترست.

۹۴۹۳

ما أقطع «۱» الأجل للأمل.

چه چیز برنده کرده است اجل را از برای امید، مراد تعجب است از برندگی اجل از برای امید و مبالغه و تأکید در آن بتعبیر از آن بسؤالی از سببی که چنین آن را برنده کرده از برای آن.

۹۴۹۴

ما أطل أحد في الأمل آلا قصر في العمل.

دراز نکشد یکی در امل مگر این که کوتاهی کند در عمل، یعنی نمی شود که طول امل کسی باعث کوتاهی او در عمل نشود.

۹۴۹۵

ما شر بعده الجنة بشرّ.

نیست شرّی که بعد از آن بهشت باشد شرّی، یعنی هر شرّی که بآدمی رسد و جزای آن بهشت باشد آن شرّ نیست بلکه خیر محض است که بسبب چنان شرّی فانی مستحقّ چنان خیری باقی گردد.

۹۴۹۶

ما خیر بعده النار بخیر.

نیست خیری که بعد از آن آتش باشد خیری، یعنی هر خیری از خیرات دنیوی که سبب آتش شود آن خیر نیست بلکه شرّ محض است، بر قیاس فقره سابق.

۹۴۹۷

ما اكتسب الشرف بمثل التواضع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۹

کسب کرده نشده شرف و بلندی مرتبه بمثل تواضع، یعنی سببی از برای کسب آن مثل تواضع و فروتنی نیست، آن قویترین اسباب آنست.

۹۴۹۸

ما أصلح الدّین كالورع.

بصلاح نیاورده دین را چیزی مثل پرهیزگاری، یعنی چیزی مثل پرهیزگاری سبب صلاح دینداری نشود، آن قویترین اسباب آنست.

۹۴۹۹

ما اجتلب المقت بمثل الکبر.

کشیده نشده دشمنی بچیزی مثل تکبر، یعنی سببی از برای جلب دشمنی خدا و خلق مثل تکبر نباشد، آن قویترین اسباب آنست.

۹۵۰۰

ما حصنت النعم بمثل الشکر.

محکم نگاهداشته نشده نعمتها بچیزی مثل شکر، یعنی سببی از برای محکم نگاهداشتن نعمتها مثل شکر نباشد، آن قویترین اسباب آنست.

۹۵۰۱

ما حصل الأجر بمثل إغائنه الملهوف.

حاصل نشده اجر و ثواب بچیزی مثل فریاد رسیدن ستمدیده فریاد رس طلب-کننده، یعنی اجر و ثواب سببی مثل آن ندارد، آن قویترین اسباب آنست.

۹۵۰۲

ما اكتسب الشکر بمثل بذل المعروف.

کسب کرده نشده شکر بچیزی مثل بذل عطا، یعنی چیزی سبب شکر مردم مثل بذل عطا نمی‌شود، آن قویترین اسباب آنست.
۹۵۰۳

ما استرقت الأعناق بمثل الاحسان.

بنده گردانیده نشده گردنها بمثل احسان، یعنی سببی از برای بنده گردانیدن گردنها و مطیع گردانیدن آنها مثل احسان نباشد، آن قویترین اسباب آنست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۰

۹۵۰۴

ما کدّرت الصنائع بمثل الامتنان.

تیره نشده احسانها بمثل منت گذاشتن، یعنی سببی از برای کدورت و تیره شدن آنها مثل آن نباشد، آن قویترین اسباب آنست.

۹۵۰۵

ما أحسن الوفاء و أقبح الجفاء.

چه چیز نیکو کرده وفاداری را و زشت کرده جفا را، یعنی چه نیکوست آن و زشت است این، بر قیاس نظائر آن که قبل از این مذکور شد، و «جفاء» بضمّ جیم بمعنی باطل است و بفتح آن بمعنی بی خیری و ترک احسان یا دوری از آداب یا درشتی خلق و خوی.

۹۵۰۶

ما أقبح السخط و أحسن الرضى.

چه چیز زشت کرده سخط را و نیکو گردانیده رضا را، یعنی چه زشت است سخط و نیکوست رضا، و مراد به «رضی» خشنودی بنصیب و بهره خودست از دنیا، و به «سخط» بضمّ سین و سکون خاء نقطه‌دار یا فتح هر دو خلاف آن و خصمناک بودن بر آن.

۹۵۰۷

ما افتقر من ملک فهما.

فقیر و درویش نشده کسی که مالک شده فهمی را، یعنی کسی که مالک فهمی شده او درویش و بی چیز نیست هر چند مالک چیز دیگر نباشد همان ملک که دارد کافیهست و اشرف املاکست، یا این که نگذارد که او فقیر و درویش باشد.

۹۵۰۸

ما مات من أحيى علما.

نمرده کسی که زنده کرده علمی را، مراد به «زنده کردن علمی» اینست که تحقیق کرده باشد مسئله علمی را و بماند آن در میان مردم از آثار او بنقل بیکدیگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۱

بزیانها، یا نوشتن در کتابها، و «نمردن چنین کسی» باعتبار اینست که ذکر او بخوبی باقیست پس گوئیا زنده است و نمرده.

۹۵۰۹

ما يعطى البقاء من أحبّه.

داده نمی‌شود بقا کسی را که دوست دارد آن را.

۹۵۱۰

ما ینجو من الموت من طلبه.

رستگاری نیابد از مرگ کسی که طلب آن کند، مراد از این دو فقره مبارکه اینست که دنیا محلّ بقا نیست، نه بدوستی و خواهش آن بقا داده می‌شود که بر وفق خواهش کسی عمل شود، و نه بطلب کردن مرگ و خواستن آن که بر خلاف خواهش او عمل شود، چنانکه دنیا شتاب کند بسوی هر که بگریزد از آن پس چاره در آن از برای مرگ نیست.

۹۵۱۱

ما ظفر من ظفر الاثم به.

فیروزی نیافته کسی که فیروزی یافته گناه باو، یعنی باید که راه گناه بخود نداد و خود را پاک از آن نگاهداشت که همین که گناه فیروزی یابد بر کسی، دیگر او فیروزی نیابد.

۹۵۱۲

ما علم من لم يعمل بعلمه.

ندانسته کسی که عمل نکرد بعلم خود، یعنی آن علم او در حقیقت علم نیست و بمنزله جهل است.

۹۵۱۳

ما عقل من أطلال أمله.

دریافت نکرده کسی که طول داده امید خود را، یعنی عقل و دریافتی از برای او نبوده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۲

۹۵۱۴

ما أحسن من أساء عمله.

خوب نکرده هر که بد کرده عمل خود را.

۹۵۱۵

ما هلك من عرف قدره.

هلاک نشده هر که شناخته قدر خود را، یعنی اندازه و مرتبه خود را بر وفق آن سلوک کرده با مردم و تجاوز نکرده از آن، و همچنین خود را از آن مرتبه نینداخته و خوار نکرده بگناهان و طمعها و مانند آنها.

۹۵۱۶

ما عقل من عدا طوره.

دریافت نکرده کسی که در گذشته از طور خود، یعنی عقل و دریافتنی نبوده از برای کسی که تجاوز کرده از حدّ خود و مرتبه خود.

۹۵۱۷

ما كان الرّفق في شيء آلا زانه.

نبوده نرمی و همواری در چیزی مگر این که زینت و آرایش داده آن را.

۹۵۱۸

ما كان الخرق في شيء آلا شانه.

نبوده خرق در چیزی مگر این که عیبناک کرده آن را، «خرق» بضمّ خاء نقطه‌دار و سکون راء بی نقطه بمعنی درشتی خوی است، و بمعنی حماقت و کم عقلی، و در اینجا معنی اول بقربینه مقابله با فقره سابق ظاهرترست.

۹۵۱۹

ما أنقض التّوم لعزائم اليوم.

چه چیز شکننده کرده خواب را از برای عزیمتهای امروز، یعنی چه شکننده است خواب از برای آنها، و مراد اینست که بسیارست که عزمها که امروز می‌شود که فردا بجا آورده شود خواب امشب می‌شکند آنها را، یعنی فردا بعد از بیدار شدن از خواب تغییری یابد آن عزمها، یا این که عزمها که در روز شود که شب بجا آورده شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۳

مثل مسافری که عزم طیّ منزل در شب کند چون شب شود خواب غلبه کند و مانع شود از آنها و درهم شکند آنها را و این کالمثلی است که گاهی می‌گویند در مقامی که غرض تعبیر و سرزنش کسی باشد بعدم ثبات عزم او و این که عزمهای خود را زود بر هم می‌زند بکاهلی، یا باندک سببی، و گاه باشد که در مقامی گویند که غرض تحریص کسی باشد بر کردن کاری که عزم آن کرده باشد و این که تأخیر آن بسیار می‌شود که سبب فوت آن می‌شود بکاهلی یا باندک سبی، و گاه باشد که در مقامی گویند که غرض تسلّی کسی باشد از عزم بدی که کسی نسبت باو کرده باشد باین که اندیشه زیاد از آن نباید داشت بسیار می‌شود که خواب امشب عزم امروز را بر هم شکند بسبب سانحه که در این شب روی دهد یا بتغیّر رأی بی آن و این بنا بر این نزدیکست بمثل مشهور «اللیل حبلی» «۱» یعنی شب آّبستن است که در مقام تسلّی می‌گویند، و گاه باشد که آن را نیز در مقام تحریص گویند.

۹۵۲۰

ما أهدم التّوبة لعظیم الجرم.

چه چیز خراب کننده کرده توبه را از برای گناه بزرگ، یعنی چه خراب کننده است توبه از برای گناه بزرگ، و مراد به «توبه» چنانکه قبل از این مذکور شد پشیمانی از گناهست از صمیم قلب و عزم جزم بر عدم رجوع بآن، و همه گناهان بزرگ باین آمرزیده گردد مگر این که حقّ النَّاس باشد که در آنجا ادای حقّ او یا استرضای او باید کرد.

۹۵۲۱

ما أكثر من يعترف بالحقّ و لا يطيعه.

چه چیز بسیار کرده کسی را که اعتراف میکند بحق و فرمانبرداری نمی کند آن را، یعنی چه بسیارست چنین کسی و غرض تعجب از بسیاری آنست. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۴

۹۵۲۲

ما أكثر من يعلم العلم و لا يتبعه.

چه چیز بسیار کرده کسی را که میدانند علم را و پیروی نمی کند آن را، یعنی چه بسیارست چنین کسی، و غرض تعجب از بسیاری چنین کسی است.

۹۵۲۳

ما أقرب النقمه من الظلوم.

چه چیز نزدیکی کرده انتقام را از ستم کننده، یعنی چه نزدیکست انتقام باو، و غرض تعجب از کمال نزدیکی آنست و ترسانیدن او از آن.

۹۵۲۴

ما أقرب النصرة من المظلوم.

چه چیز نزدیک کرده یاری را بستم کرده شده، یعنی چه نزدیکست یاری باو، و غرض تعجب از کمال نزدیکی آنست باو و بشارت تسلی او بآن.

۹۵۲۵

ما أعظم عقاب الباغي.

چه چیز بزرگ کرده عقاب باغی را، یعنی چه بزرگست عقاب آن، و مراد به «باغی» هر ظالمیست یا کسی که بر امام زمان خروج کند.

۹۵۲۶

ما أسرع صرعة الطاغى.

چه چیز شتاب فرموده افتادن طاغی را، یعنی چه شتاب میکند آن و زود می رسد. و مراد به «طاغی» طغیان کننده است یعنی کسی که از حد درگذرد

در عصیان.

۹۵۲۷

ما استنبط الصواب بمثل المشاورة.

استنباط کرده نشده صواب بمثل مشورت کردن، «استنباط» بمعنی بیرون آوردن چیز است از چیزی، و مراد به «صواب» راه درست است، و مراد

آنستکه استنباط راه درست در هر باب بچیزی مثل مشورت کردن با عقلا نمی تواند باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۵

۹۵۲۸

ما تأكدت الحرمة بمثل المصاحبة و المجاورة.

سخت نمی شود حرمت بمثل مصاحبت و همسایگی، یعنی هیچ چیز سبب سختی و شدت احترام و رعایت حرمت مثل مصاحبت و همسایگی نمی شود

و رعایت حرمت مصاحب و همسایه زیاده از دیگران باید داشت.

۹۵۲۹

ما نال المجد من عداة الحمد.

نرسد شرف و مجد را کسی که درگذرد از او حمد، یعنی کسی که احسان او ب مردم نرسد که بسبب آن حمد و ستایش او کنند او بشرف و مجد و

بلندی مرتبه نرسد.

۹۵۳۰

ما أدرک المجد من فاته الجد.

در نیابد شرف و بلندی مرتبه را کسی که فوت شود او را جد، یعنی جدی از برای او نباشد، و «جد» بفتح جیم و تشدید دال بی نقطه بمعنی بخت و

طالعست، و بمعنی توانگری نیز آمده، و ظاهر در اینجا معنی آخرست، و بنا بر معنی اول محصلی ندارد مگر این که بخت و طالع را کسی از اسباب وقوع

حوادث داند چنانکه شایعست میان عوام و آن بحسب ظاهر صورتی دارد و الله تعالی يعلم، و ممکن است که «جد» بکسر جیم خوانده شود و معنی این

باشد که: نرسد بشرف کسی که فوت شود او را جد و بذل جهد در تحصیل کمالات و اسباب آن.

۹۵۳۱

ما كذب عاقل و لا زنى مؤمن.

دروغ نگفته هیچ عاقلی، و زنا نکرده هیچ مؤمنی، مراد عاقل کامل است و همچنین مؤمن کامل است بقرینه جزو اول، و بعضی احادیث دلالت بر آن دارد، و ظاهر بعضی دیگر اینست که زنا منافی اصل ایمانست بلکه دزدی نیز، و در بعضی نسخه‌ها «خان» بجای «زنی» است و بنا بر این ترجمه اینست که: و خیانت نکرده هیچ مؤمنی، و مراد همان مؤمن کامل می‌تواند بود، و نسخه اول ظاهر ترست باعتبار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۶

موافقت با احادیث دیگر که در باب زنا واقع شده.

۹۵۳۲

ما ارتاب مخلص و لا شکّ موقن.

شکّ نکرده هیچ مخلصی، و شکّ نکرده هیچ صاحب یقینی، یعنی مخلصان حقّ تعالی که خود را خالص گردانیده‌اند از برای بندگی او، و همچنین آنانکه یقین کامل دارند در معارف او هرگز ایشان را ربیبی و شکّی نبوده در معرفت حقّ تعالی و کسی را که یک وقتی ربیبی و شکّی بوده باشد در آن بمرتبه اخلاص و ایقان نمی‌تواند رسید، و از اینجا ظاهر می‌شود که خلیفه و امام که باید که از مخلصان و موقنان باشد نمی‌شود که یک وقتی کافر و مشرک بوده باشد مانند خلفای ثلاثه که باتفاق خاصّه و عامّه قبل از اسلام کافر و مشرک بوده‌اند.

۹۵۳۳

ما آمن بالله من سكن الشکّ قلبه.

ایمان نیاورده بخدا کسی که ساکن باشد شکّ در دل او، ظاهر اینست که مراد این باشد که در ایمان یقینی باید که اصلاً احتمال خلاف در آن ندهد و ظنّ و گمان که احتمال خلاف در آن باشد هر چند احتمال بعیدی باشد کافی نیست، و بنا بر این مراد به «شکّ» مطلق تردّد باشد و دادن احتمال خلاف هر چند احتمال مرجوحی باشد چنانکه آن یکی از معانی «شکّ» است نه «شکّ» بمعنی تردّدی که طرفین آن مساوی باشد چنانکه معنی مشهورتر آنست زیرا که ایمان نیاوردن صاحب شکّ باین معنی ظاهرست و قابل بیان نیست، مگر این که بر این حمل شود که کسی که شکّ در دل او یک وقتی ساکن شده باشد و قرار گرفته باشد هرگز ایمان نیاورد و این از اموری باشد که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه از راه علم بغیب آن را داند چنانکه فقره سابق نیز باید که بر این حمل شود و الله تعالی یعلم.

۹۵۳۴

ما أنجز الوعد من مطل به.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۷

بجا نیاورده وعده را کسی که پس انداخته باشد آن را، مراد اینست که وفای بوعده که مدح آن شده اینست که از وقت وعده نگذراند پس کسی که پس اندازد از آن و بعد از آن بجا آورد او در حقیقت وفای بوعده نکرده و مدح آن از برای او نباشد، این در وعده‌ایست که وقت خاصی از برای آن کرده باشد و اگر وعده مطلق باشد ممکن است که مراد این باشد که: بجا آوردن آن اینست که تعجیل کند در آن و زود بعمل آورد، و کسی که پس اندازد آن را و دیر کند هر چند بعمل آورد آن را او در حقیقت وفا نکرده بوعده.

۹۵۳۵

ما أهنأ العطاء من منّ به.

گوارا نکرده عطا را کسی که منت گذاشت بآن.

۹۵۳۶

ما أقرب النّجاح ممّن عجّل السّراح.

چه چیز نزدیک کرده فیروزی را بکسی که شتاب کرده شده سراح را یعنی چه نزدیکست فیروزی باو، «سراح» بمعنی رهاییست و مراد در اینجا اینست که کسی که حاجت بکسی داشته باشد هر گاه برنیآورد آن را و تعجیل کند نومید ساختن او را و رهایی او را این هم در حکم فیروزی یافتن او بمطلوبست و کمال نزدیکی دارد بآن باعتبار فارغ شدن از تعب و زحمت انتظار و تردّد و تشویش خاطر و مانند آنها چنانکه مشهورست که: نومیدی یکی از دو راحت است.

۹۵۳۷

ما أبعد الصّلاح من ذی الشّرّ الوقاح.

چه چیز دور کرده است صلاح را از صاحب شرّ بی‌حیا، یعنی چه دور است صلاح از او، و چنین کسی دورست که بصلاح آید و شایسته گردد.

۹۵۳۸

ما أحسن الجود مع الإعسار.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۶۸

چه چیز نیکو کرده است بخشنده را با پریشانی، یعنی چه نیکوست بخشنده با آن.

۹۵۳۹

ما أقبح البخل مع الإكثار.

چه زشت است بخیلی با بسیاری مال، این ترجمه بنا بر حاصل معنی است بنا بر همه مذاهب در «افعل تعجب»، و همچنین در فقرات بعد از این.

۹۵۴۰

ما أحسن العفو مع الاقتدار.

چه نیکوست در گذشتن از گناه با قدرت بر انتقام.

۹۵۴۱

ما أقبح العقوبة مع الاعتذار.

چه زشت است عقوبت گنهکار با وجود عذر گفتن او.

۹۵۴۲

ما أكثر العبر و أقل الاعتبار.

چه بسیارست چیزها که عبرت توان گرفت به آنها و کم است عبرت گرفتن، غرض تعجب است از هر یک از بسیاری آنها و کمی این، یا از کمی این با وجود بسیاری آنها.

۹۵۴۳

ما عمرت البلدان بمثل العدل.

آباد کرده نشده شهرها بمثل عدل، یعنی هیچ چیز در آباد کردن شهرها مثل عدالت پادشاه و حکام نیست.

۹۵۴۴

ما حصنت الأعراض بمثل البذل.

محکم نگاهداشته نشده عرضها بمثل بذل، یعنی چیزی از برای محکم- نگاهداشتن عرضها مثل بذل و عطا نمی‌باشد.

۹۵۴۵

ما شكرت النعم بمثل بذلها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۶۹

شکر کرده نشده نعمتها بمثل بذل آنها، یعنی شکر از برای آنها مثل بذل آنها نیست، آن بهترین شکرهای آنهاست، و مراد به «بذل آنها» صرف آنهاست در مصارف آنها و نگاه نداشتن آنها.

۹۵۴۶

ما حصنت النعم بمثل الانعام بها.

محکم نگاهداشته نشده نعمتها بمثل انعام به آنها، یعنی چیزی از برای محکم نگاهداشتن آنها مثل انعام از آنها نیست، هر که از نعمتهای خود بديگران نیز انعام کند نعمتهای او پاینده ماند و بیفزاید.

۹۵۴۷

ما حصل الأجر بمثل الصبر.

حاصل نشده اجر و ثواب بمثل صبر، یعنی صبر قویترین اسباب اجر و ثوابست و سببی از برای آن در مرتبه آن نیست.

۹۵۴۸

ما حرسن النعم بمثل الشكر.

حراست کرده نشده نعمتها بمثل شکر، یعنی از برای حراست و نگهبانی آنها چیزی مثل شکر نیست، شکر آنها سبب پایندگی و افزونی آنها می‌گردد چه سبب دیگر مثل این می‌تواند بود.؟!

۹۵۴۹

ما شاع الذکر بمثل البذل.

شایع نگردد ذکر بمثل بذل، یعنی شایع و فاش نگردد ذکر و یاد کسی بخوبی بچیزی مثل بذل و عطا، آن قویترین اسباب آنست.

۹۵۵۰

ما أذلّ النفس كالحرص، و لا شان العرض كالبخل.

خوار نکرده نفس را چیزی مثل حرص، و عینناک نکرده عرض را چیزی مثل بخیلی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۷۰

۹۵۵۱

ما أقبح الكذب بذوی الفضل.

چه زشت است دروغ بصاحبان فضل، یعنی افزونی مرتبه یعنی بمردم بزرگ مرتبه.

۹۵۵۲

ما أقبح البخل بذوی النّیل.

چه زشت است بخیلی بصاحبان نبل، یعنی نجابت یا بلندی مرتبه یا تندی فطنت.

۹۵۵۳

ما آمن المؤمن حتی عقل.

ایمان نیاورد مؤمن تا این که عالم شد.

۹۵۵۴

ما كفر الكافر حتی جهل.

کافر نشد کافر تا این که جاهل شد، مراد از این دو فقره مبارکه مدح علم و ذمّ جهل است، و این که مؤمن که مؤمن شده مؤمن نشده تا عالم نشده و

کافر که کافر شده کافر نشده مگر بسبب این که جاهل برآمده و عالم نشده.

۹۵۵۵

ما بقاء فرع بعد ذهاب أصل.

چیست بقای فرعی بعد از رفتن اصلی، استفهام انکاریست یعنی نیست و نمی تواند بود و مراد ترغیب بر محافظت بر اصل است در هر باب، و این که بعد

از این که اصل از دست برود فرع را بقائی نباشد مثل این که کسی درخت میوه خود را ببرد و میوه آن را ضبط کند و حراست نماید و از این ظاهر

می شود که اهتمام در حفظ اصول دین و تصحیح آنها باید داشت نه این که مانند بسیاری از مردم آنها را مهمل گذارند و بفروع پردازند چه هر گاه آنها

را از دست داده باشند فروع را چه بقائی باشد، و سابق بر این کلام معجز نظام چنانکه در نهج البلاغه نقل شده قدری مذمت دنیاست بعد از آن

فرموده اند: «و قد مضت أصول نحن فروعها فما بقاء»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۷۱

فرع بعد ذهاب أصله» یعنی و بتحقیق گذشته اند اصلهائی که ما فرعهای آنهائیم پس چیست بقای فرعی بعد از رفتن اصل آن، و بنا بر این مراد اینست

که پدران ما که اصلهائی ما بوده اند رفته اند پس چیست بقای ما که فروع ایشانیم بعد از رفتن ایشان که اصول بودند یعنی ما را نیز بقائی نخواهد بود یا

چه قدر باشد بقای ما بعد از ایشان؟! یعنی چندان قدری نخواهد داشت.

۹۵۵۶

ما أعظم سعادة من بوشر قلبه ببرد الیقین.

چه بزرگست نیکبختی کسی که رسیده شده باشد پوست دل او بسردی یقین، یعنی سردی یقین رسیده باشد پوست دل او، یعنی یقین بمعارف الهیه

دل او را خنک کرده باشد و سردی آن باصل پوست آن رسیده باشد.

۹۵۵۷

ما أعظم فوز من اقتفی أثر النّبیین.

چه بزرگست فیروزی کسی که پیروی کرده باشد اثر و نشان پیغمبران را.

ما آمن بالله من سكن الشکّ قلبه.

ایمان نیاورده بخدا کسی که ساکن باشد شکّ در دل او، این فقره چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد «۱».

۹۵۵۸

ما ظفر بالآخرة من كانت الدنيا مطلبه.

فیروزی نیابد بآخرت کسی که بوده باشد دنیا مطلب او.

۹۵۵۹

ما أقبح بالانسان ظاهرا موافقا و باطنا منافقا.

چه زشت است در آدمی ظاهری موافق و باطنی منافق، یعنی این که در ظاهر موافق باشد با کسی و در باطن بر خلاف آن باشد و نفاق کند با او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۷۲

۹۵۶۰

ما أعظم وزر من ظلم و اعتدی و تجبر و طغی.

چه بزرگست گناه کسی که ستم کند و ظلم کند و تکبر کند و طغیان کند، یعنی از حد درگذرد در نافرمانی حق تعالی یا در همان ظلم و ستم و تکبر.

۹۵۶۱

ما استجلبت المحبّة بمثل السخاء و الرفق و حسن الخلق.

کشیده نشده دوستی بمثل سخاوت و نرمی و نیکوئی خوی، یعنی جلب محبت و دوستی مردم را بچیزی نمی توان کرد مثل اینها، اینها قویترین اسباب آنست.

۹۵۶۲

ما أعظم وزر من طلب رضی المخلوقین بسخط الخالق.

چه عظیم است گناه کسی که طلب کند خشنودی آفریده شدگان را بغضب آفریدگار یعنی کاری کند از برای رضای مخلوقین که حق تعالی را بسبب آن بخشم آورد.

۹۵۶۳

ما أصلح الدین کالتقوی.

بصلاح نیاورده دین را چیزی مثل پرهیزگاری.

۹۵۶۴

ما أهلك الدین کالهوی.

هلاک نکرده دین را چیزی مثل هوی و هوس.

۹۵۶۵

ما اتقى أحد آلا سهّل الله مخرجه.

پرهیزگار نشد هیچ کس مگر این که آسان گردانیده خدا بدر شد او را یعنی از هر تنگی.

۹۵۶۶

ما اشتدّ ضیق آلا قرب الله فرجه.

سخت نشده هیچ تنگی مگر این که نزدیک گرداند خدا گشایش آن را.

۹۵۶۷

ما عفا عن الذنب من قرع به.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۷۳

در نگذشته از گناه کسی که سرزنش کند بآن، مراد اینست که کسی که سرزنش کند کسی را که گناهی نسبت باو کرده باشد و عفو کند او در حقیقت عفو نکرده و در نگذشته از گناه او همان سرزنش ایذاء و آزار کمی نیست، کسی که خواهد که عفو کند باید که آن گناه را اصلاً بروی او نیاورد و در گذرد از آن.

۹۵۶۸

ما أكمل المعروف من منّ به.

کامل نکرده احسان را کسی که منت گذارد بآن.

۹۵۶۹

ما زکا العلم بمثل العمل به.

فزایش نمی کند علم یا پاکیزه نمی گردد بچیزی مثل عمل بآن یعنی عمل بآن قویترین اسباب فزایش آن یا پاکیزگی آنست.

۹۵۷۰

ما عقد ایمانه من بخل باحسانه.

نبسته ایمان خود را کسی که بخیلی کرده باحسان خود، مراد به «نبستن ایمان خود» محکم نکردن آنست یا این که تشبیه شده بشتی یا نحو آن که آنرا نبسته باشند و مراد این باشد که ایمان او را ثباتی نباشد و در معرض زوال باشد مانند آن شتر.

۹۵۷۱

ما هنا بمعروفه من کثر امتنانه.

گوارا نکرده احسان خود را کسی که بسیار باشد منت گذاشتن او و تقیید بسیاری با وجود زشتی مطلق منت گذاشتن و ناگواری احسان با آن ممکن است که باعتبار این باشد که اصل احسان منتی را لازم دارد که آن را علاج نتوان کرد مراد بمنت زیاد منت است که زیاده بر آن باشد و یا باعتبار زیادتی ناگواری آن باشد با منت زیاد پس بآن اعتبار تخصیص یافته باشد بذکر در معرض ذم.

۹۵۷۲

ما أمر الله سبحانه بشيء آلا و أعان عليه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۷۴

امر نکرده خدای سبحانه بچیزی مگر این که و یاری کرده بر آن.

۹۵۷۳

ما نهی الله سبحانه عن شيء آلا و أغنی عنه.

نهی کرده خدای سبحانه از چیزی مگر این که و بی نیاز کرده از آن.

۹۵۷۴

ما حصن الدول بمثل العدل.

محکم نگاهداشته نشده دولتها بچیزی مثل عدل.

۹۵۷۵

ما اجتلب سخط الله بمثل البخل.

کشیده نشده خشم خدا بچیزی مثل بخیلی یعنی جلب خشم خدا بآن زیاده از هر خوبی می شود زیرا که آن مانع از ادای حقوق مردم و بسیاری از حقوق الهی می شود و در اخلاق دیگر چنین خلقی نیست.

۹۵۷۶

ما آمن بالله من قطع رحمه.

ایمان نیاورده بخدا کسی که برود از خویش خود یعنی صله او را بجا نیاورد و بنا بر مشهور که أعمال داخل در ایمان نباشد مراد ایمان کامل است.

۹۵۷۷

ما أيقن بالله من لم يرع عهوده و ذمته.

یقین نکرده بخدا کسی که رعایت نکرده عهدهای خود را و پیمانهای خود را.

۹۵۷۸

ما حفظت الاخوة بمثل المواساة.

نگاهداشته نشده برادری بچیزی مثل مواسات، مراد به «مواسات» چنانکه مکرر مذکور شد برابر دانستن کسیست با خود در مال خود و مضایقه نکردن آن از او بهر نحو که خواهد و ظاهرست که هر که با کسی این نحو سلوک کند برادری میانه ایشان محکم باشد و خللی بآن نرسد.

۹۵۷۹

ما أقرب البؤس من النعميم، و الموت من الحياة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۷۵

چه نزدیکست سختی حاجت بنعمت و مرگ بزندگی، مراد اینست که بفرآوانی نعمت مغرور نباید شد و شکر آن را باید بجا آورد و اگر نه باندک چیزی مبتدل شود بسختی حاجت و تنگی حال، و همچنین در هر حال از مرگ غافل نباید بود و در تهیه آن باید بود زیرا که کمال نزدیکی دارد بزندگی و هر لحظه احتمال آن می رود.

۹۵۸۰

ما أخلص المودة من لم ينصح.

خالص نکرده دوستی را کسی که نصیحت نکرده یعنی در جائی که حاجتی بنصیحت بوده.

۹۵۸۱

ما أكمل السيادة من لم يسمح.

کامل نکرده مهتری را کسی که جود و کرم نکرده.

۹۵۸۲

ما أفحش حلیم.

فحش نگفته هیچ بردباری.

۹۵۸۳

ما أوحش کریم.

رم نداده هیچ کریمی، یعنی رم نداده مردم را از خود بید سلوکی، یا این که وحشی نگشته هیچ کریمی، یعنی چنین نشود که مردم از دور او روند و تنها ماند، و مراد به «کریم» صاحب جودست یا شخص گرمی بلند مرتبه.

۹۵۸۴

ما جار شریف.

ستم نکرده هیچ شریفی، یعنی بلند مرتبه.

۹۵۸۵

ما زنی عفیف.

زنا نکرده هیچ عفیفی، «عفیف» کسی را گویند که از حرام باز ایستد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۷۶

و پوشیده نیست که زنا نکردن چنین کسی در وقتی که عفیف باشد امریست ظاهر و قابل بیان نیست، و ممکن است که مراد این باشد که زنا چنان فاحشه قبیحی است که هر که زنا کرده باشد هرگز توفیق عفت و بازایستادن از حرام نیابد، پس هر که یک وقتی عفیف گردد باید که او زنا نکرده باشد.

۹۵۸۶

ما أوقح الجاهل.

چه بیحیاست جاهل، یعنی نادان.

۹۵۸۷

ما أقبح الباطل.

چه زشت است باطل، یعنی آنچه حق نباشد از گفتار و کردار.

۹۵۸۸

ما عقل من بخل یا حسانه.

عقل و دریافت نکرده کسی که بخیلی کرده باحسان خود، یعنی بخیلی باحسان خود عاقلی نیست.

۹۵۸۹

ما عقد أیمان من لم یحفظ لسانه.

نیسته سوگندهای خود را کسی که نگاه نداشته زبان خود را، ممکن است مراد این باشد که کسی که زبان خود را نگاه ندارد سوگندهای خود را نمی تواند که محکم نگاهدارد که خلاف نباشد یا خلف نشود زیرا که چنین کسی در گفتگوها قسم بسیار یاد کند و کم است که پاره از آنها خلاف نباشد یا خلف نشود، و ممکن است که «ایمان» بکسر همزه خوانده شود و ترجمه این باشد که: نیسته و محکم نکرده ایمان خود را کسی که نگاه نداشته زبان خود را، زیرا که چنین کسی نمی شود که سخنی چند نگوید که ضرر بایمان او داشته باشد مثل دشنام و غیبت و فاش - کردن اسرار مردم.

۹۵۹۰

ما ظلم من خاف المصرع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۷۷

ستم نکرده کسی که ترسیده از افتادن، یعنی افتادن در هلاکت و عذاب و عقاب، یا ترسیده از محلّ افتادن که جهنّم باشد زیرا که بر همه کس ظاهرست که ستم سبب آن افتادن می شود پس کسی که از آن ترسد خود را باز دارد از ستم.

۹۵۹۱

ما غدر من یقن بالمرجع.

بی وفائی نکرده کسی که یقین کرده ببازگشت یا بمحلّ بازگشت که قیامت باشد، زیرا که کسی را که یقین بآن باشد بدی عاقبت بی وفائی را داند پس جرأت بر آن نکند.

۹۵۹۲

ما اختلفت دعوتان آلا کانت احداهما ضلالة.

مختلف نمی‌شود دو دعوت مگر این که بوده باشد یکی از آنها گمراهی، مراد اینست که نمی‌شود که دو کس مردم را دعوت کنند و خوانند هر یک بامامت و پیشوائی خود و هر دو بر حق باشند با وجود اختلاف میانه ایشان، چنانکه اهل سنت قائل شده‌اند از امامت آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و امامت معاویه نیز، با وجود کمال مخالفت میانه ایشان و جدال و قتال، زیرا که هر عاقلی که اندک تأمل کند میدانند که معقول نیست و قبیح است از حق تعالی تجویز چنین اختلاف و جدال و قتال برای دو کس که هر دو را امام و پیشوا گردانیده باشد و مردم را باید که اطاعت ایشان کنند.

۹۵۹۳

ما تواضع أحد آلا زاده الله تعالی جلاله.

تواضع و فروتنی نکرد هیچ کسی مگر این که زیاد گردانید او را خدای بلند مرتبه بلندی مرتبه، مراد تواضع و فروتنی است در درگاه حق تعالی و با مردم نیز.

۹۵۹۴

ما أعظم نعم الله سبحانه في الدنيا و ما أصغرها في نعم الآخرة.

چه بزرگست نعمتهای خدای سبحانه در دنیا، و چه کوچک است آنها در جنب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۷۸

نعمتهای آخرت، مراد تعجب است از بزرگی نعمتهای حق تعالی در دنیا و کوچکی آنها با وجود آن بزرگی در جنب نعمتهای آخرت و نسبت به آنها.

۹۵۹۵

ما ساد من احتاج إخوانه الی غیره.

مهتر نبوده کسی که محتاج باشند برادران او بسوی غیر او، مراد اینست که مهتر و بزرگ هر قومی باید که بأحوال برادران خود برسد و ایشان را محتاج بدیگری نگذارد پس کسی که برادران او محتاج بغیر او باشند او در حقیقت مهتر و سرکرده نبوده.

۹۵۹۶

ما استغنی عن خیر مما استغنی به.

آنچه بی نیاز گردی از آن بهترست از آنچه بی نیاز گردی بآن، یعنی بی نیازی از چیزی باعتبار ترک آن و محتاج نبودن بآن بهترست از بی نیازی بسبب آن، یعنی از احتیاج بآن و بی نیازی بسبب داشتن آن، زیرا که در بی نیازی اول نه تعب و زحمتی باشد و نه بیم افتادن در گناهی، و بی نیازی دویم بی تعب و زحمت در تحصیل آن یا محافظت آن نباشد و بسیار باشد که بسبب آن در وزر و وبالی افتد.

۹۵۹۷

ما صبرت عنه خیر مما التذتت به.

آنچه صبر کنی از آن بهترست از آنچه لذت یابی بآن، یعنی صبر از چیزی هر گاه نبوده باشد بهترست از لذت یافتن بآن بسعی کردن در تحصیل آن و لذت یافتن بآن بعد از آن، چنانکه از شرح فقره سابق ظاهر شد، یا این که آنچه را نداشته باشی و صبر کنی از آن بهترست از آنچه داشته باشی و لذت یابی بآن، زیرا که در عوض صبر مذکور اجر و ثوابی باشد که آن را نسبتی نباشد بلذتهای دنیوی.

۹۵۹۸

ما أقرب الحی من المیت للحاقه به.

چه نزدیکست زنده بمرده از برای لاحق شده او باو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۷۹

۹۵۹۹

ما أبعد المیت من الحی لانقطاعه عنه.

چه دور است مرده از زنده از برای بریده شدن او از او، مراد از این دو فقره مبارکه تعجب است از کمال نزدیکی زنده بمرده باعتبار لاحق شدن باو و رسیدن باو از عقب او بزودی زود، و کمال دوری مرده از زنده باعتبار بریده شدن او از او بالکلیه بعنوانی که خبری هم از او نمی‌تواند گرفت.

۹۶۰۰

ما أمن عذاب الله من لم یأمن الناس شره.

ایمن نباشد از عذاب خدا کسی که ایمن نباشند مردم شر او را.

۹۶۰۱

ما أغش نفسه من یصح غیره.

غشّ نکرده با نفس خود کسی که نصیحت کند غیر خود را، مراد مدح کسیست که غیر خود را نصیحت کند باین که البته با نفس خود نیز غشّ نخواهد کرد و صاف خواهد بود با او و منع خواهد کرد او را از آنچه ضرر رساند باو، پوشیده نیست که این در وقتیست که در واقع غرض او نصیحت او باشد و منع او از گناهی جهت خلاصی او از عذاب و عقاب آن، نه از برای مصلحتی از برای خود در کردن آن نصیحت، زیرا که کسی که غم غیر خود خورد و نخواهد که او گرفتار گناهی گردد پس بطریق اولی غم خود خواهد خورد و خود را از آن باز خواهد داشت، و اما اگر نصیحت او از برای مصلحتی باشد از برای خودش در کردن آن نصیحت مثل شهرت بخوبی و بامر بمعروف و نهی از منکر و فرمانفرمائی مردم و امثال آنها پس آن دلیل غشّ نداشتن با خود نمی‌شود بلکه آن عین غشّ با خودست پس بنا بر این اگر واعظی عمل بموعظه خود نکند مناط اعتراضی بر این کلام معجز نظام نخواهد بود.

۹۶۰۲

ما تسابّ ائنان الّا غلب الّامهما.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۸۰

دشنام نداده‌اند دو کس یکدیگر را مگر این که غالب شده لثیم‌تر آنها، مراد اینست که دشنام دادن کار مردم لثیم یعنی دنیّ پست مرتبه است، پس هر گاه دو کس دشنام بیکدیگر دهند هر یکی که دنیّ تر و پست مرتبه‌تر باشد او غلبه کند.

۹۶۰۳

ما تلاحی ائنان فظهر الّا أسفههما.

منازعه نکرده‌اند دو کس با یکدیگر پس غلبه آورده باشد مگر سفیه‌تر آنها، مراد بر قیاس فقره سابق اینست که منازعه کردن کار مردم سفیه کم عقل است پس هر گاه دو کس با یکدیگر منازعه کنند غلبه نکند مگر احمق‌تر آنها.

۹۶۰۴

ما من شیء أحبّ الی اللّٰه سبّحانه من أن یسأل.

نیست چیزی «۱» دوست‌تر بسوی خدای سبّحانه از این که سؤال کرده شود، یعنی نیست چیزی از چیزها دوست‌تر بسوی خدای سبّحانه از این که کسی حاجت خود را از او سؤال کند.

۹۶۰۵

ما قسم اللّٰه سبّحانه بین عباده شیئا أفضل من العقل.

قسمت نکرده خدای سبّحانه میانه بندگان خود چیزی را افزون مرتبه‌تر از عقل و زیرکی، زیرا که آن منشأ سعادات آخروی و دنیوی می‌شود و کدام نعمت افزون - مرتبه‌تر از این تواند بود؟!

۹۶۰۶

ما خلق اللّٰه سبّحانه أمرا عبثا فیلهو.

نیافریده خدای سبّحانه چیزی را عبث پس بازی کند، مراد اینست که هر چه را خدای سبّحانه آفریده حکمتی و مصلحتی در خلق آن بوده و چنین نیست که چیزی را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۸۱

عبث و بی‌فایده و مصلحت آفریده باشد پس بازی کرده باشد در آفریدن آن مانند جمعی که کارهای عبث را بعنوان بازی میکنند، و این بنا بر اینست که «أمرأ» بفتح همزه اول باشد بی همزه در آخر چنانکه در نسخه‌ها بنظر رسید و ظاهرتر اینست که «أمرأ» بکسر همزه باشد با همزه در آخر، و ترجمه این باشد که نیافریده خدای سبّحانه مردی را عبث پس بازی کند، یعنی هیچ مردی را عبث نیافریده تا این که مشغول لهو و بازی تواند شد بلکه از برای عبادت و فرمانبرداری آفریده چنانکه در قرآن مجید فرموده «۱» پس باید که مشغول آن بود.

۹۶۰۷

ما ترک اللّٰه سبّحانه أمرا سدی فیلغو.

و نگذاشته خدای سبّحانه کاری را مهمل پس بکند باطلی را، یعنی هر کاری چنانکه باید پرداخته و هیچ کاری را مهمل وانگذاشته اگر چنان بود میکرد باطلی، یعنی آن کاری را که مهمل گذاشته بود و آن را بکمال آن نرسانیده بود باطل می‌بود که کرده بود خدا، نهایت چنین نیست، هر چه را تقدیر کرده بر نظامی تقدیر کرده که از برای مصلحت کلّ نظامی دیگر بهتر از آن یا مثل آن متصوّر نیست و در هر یک از آنها چندین حکمت و مصلحت رعایت شده که عقول علما در آن حیران و قاصر از احاطه بآن، و این نیز بنا بر اینست که «أمرأ» بی همزه در آخر باشد چنانکه در نسخه‌ها بنظر رسیده و ظاهرتر در اینجا نیز اینست که با همزه باشد و ترجمه این باشد:

وانگذاشته خدای سبحانه مردی را مهمل پس باطل کند، یعنی چنین نیست که کسی را مهمل گذاشته باشد و واگذاشته باشد که هر چه خواهد کند یا این که او لغو و باطل تواند کرد بلکه از هر کسی طاعت و بندگی خواسته و باید که بآن پرداخت و بنا بر این هر دو فقره مبارکه مضمون یک فقره مبارکه است که در نهج البلاغه نقل شده و آن اینست:

«ما خلق امرء عبثاً فیلهو، و لا ترک سدی فیلغو»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۸۲

آفریده نشده هیچ مردی عبث پس بازی کند. و نه واگذاشته شده مهمل پس باطل کند.

۹۶۰۸

ما انقضت ساعة من دهرک آلا بقطعة من عمرک.

نگذشته ساعتی از روزگار تو مگر با قطعه از عمر تو، غرض اینست که هر ساعتی که می‌گذرد با پاره از عمر آدمی می‌گذرد پس قدر آن را باید دانست و بعثت نباید گذرانید بلکه در اعمال و افعال خیر صرف باید نمود.

۹۶۰۹

ما قدمت الیوم تقدم علیه غدا، فامهد لقدمک و قدّم لیومک.

آنچه پیش فرستی امروز قدم خواهی گذاشت بر آن فردا، پس بگستران از برای قدم خود، و پیش انداز از برای روز خود یعنی روز فردای خود.

۹۶۱۰

ما دنیاک الّتی تجتبت الیک بخیر من الآخرة الّتی قبتّها سوء النّظر عندک.

نیست دنیای تو که دوستی میکند بسوی تو بهتر از آخرتی که زشت گردانیده آنرا بدی نظر نزد تو، خطاب با کسیست که دنیا را بر آخرت اختیار کرده و ترجیح داده باعتبار این که رو آورده باو و دوستی میکند باو، و حاصل کلام اینست که:

نیست دنیایی که دوستی میکند با تو بهتر از آخرت که بدی نظر و تأمل تو زشت گردانیده آنرا نزد تو تا این که ترجیح داده دنیا را بر آن، و غرض تخطئه اوست و این که چنین نیست که تو گمان کرده از بهتری دنیا که دوستی میکند بسوی تو و زشتی آخرت که زشت کرده آنرا نزد تو بدی نظر و تأمل تو، مثل ملاحظه عاجل بودن دنیا و دوستی کردن بالفعل و آجل بودن آخرت و معلوم نبودن سلوک آن، یا از این قبیل خیالات و اوهام و چون مخاطب در اینجا کسیست که اصرار دارد بر ترجیح دنیا باعتبار خیالات مذکوره اقتضار شده بر مجرد ردّ معتقد او و این که چنین نیست که تو خیال کرده تا این که او را تزلزلی حاصل شود در معتقد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۸۳

خود بی این که مبالغه شود در ترجیح آخرت و ذمّ دنیا که معلوم بوده که قبول آنها نخواهد کرد.

۹۶۱۱

ما ذا بعد الحقّ آلا الضّلال.

چه چیزست آنچه بعد از حق است مگر گمراهی. یا چه چیزست بعد از حق مگر گمراهی، و بر هر تقدیر استفهام انکاریست و بنا بر اوّل «ما» استفهام است یعنی چه چیزست و «ذا» موصول است، و بنا بر دویم مجموع «ما ذا» استفهام است و بمعنی چه چیزست یا این که ما استفهام است بآن معنی و «ذا» زائده است «۱» و مراد اینست که: نیست آنچه بعد از حق است مگر گمراهی، یا نیست چیزی بعد از حق مگر گمراهی، و مراد ترغیب در ملازمت حق است و تجاوز نکردن از آن بهیچ وجه، زیرا که بعد از تجاوز از آن نباشد مگر گمراهی، و این آیه کریمه است «۲» و باید که اقتباس شده باشد از برای اخت فقره بعد، بنا بر این تمام آن از کلمات آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نقل شده باشد.

۹۶۱۲

ما ضاة العلماء کالجّهال.

دشمنی نکرده علما را کسی مثل جاهلان.

۹۶۱۳

ما بعد النّبیین آلا اللّبس.

نیست بعد از واضح کردن مگر خلط کردن و در هم آمیختن، ممکنست که مراد بر قیاس فقره سابق سابق ترغیب در واضح کردن کلام و احکام باشد و این که بعد از تجاوز از آن نیست مگر مخلوط کردن و در هم آمیختن مطالب بعنوانی که فهمیده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۸۴

نشوند، یا در هم آمیختن تفصیل احکام بعنوانی که از یکدیگر ممتاز بگردند و زشتی آنها ظاهرست، و «لبس» بمعنی مخلوط شدن تاریکی نیز آمده و بنا بر این معنی بر قیاس سابق اینست که ایضاح کلام یا احکام باید زیرا که نیست بعد از تجاوز از آن مگر اختلاط تاریکی جهالت و گمراهی، و بر هر

تقدیر ممکن است که مراد همان مضمون فقره سابق باشد و این که ملازمت حق باید. زیرا که نیست بعد از حق که حق تعالی ایضاح آن کرده و روشن نموده مگر مخلوط کردن گمراهی بآن و تصویر آن بصورت آن، یا اختلاط تاریکی گمراهی.

۹۶۱۴

ما من جهاد أفضل من جهاد النفس.

نیست هیچ جهادی افزون مرتبه تر از جهاد با نفس خود چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۶۱۵

ما قدمت من دنیاك فلنفسك، و ما أخرجت منها فللعدو.

آنچه پیش فرستی از دنیای خود پس از برای نفس توست، و آنچه پس اندازی از آن پس از برای دشمنست، «بودن آنچه پس اندازد از برای دشمن» یا باعتبار اینست که گاهی بدشمن می رسد، و یا باعتبار این که دشمنان او از شیطان و غیر او مسرور می شوند بآن که او بهره از آن نبرد و حساب و کتاب آن با او باشد.

۹۶۱۶

ما قال الناس لشيء طوبى آلا و قد خبا له الدهر يوم سوء.

نگفته اند مردم از برای چیزی «خوشا» مگر این که و بتحقیق پنهان کرده باشد از برای آن روزگار روز بدی، مراد اینست که هیچ نعمتی از دنیا نیست که آمیخته بآلمی نباشد حتی این که هر حالی را که کسی خوش یابد و گوید که: خوشا، این نمی شود که روزگار در برابر آن روز بدی از برای او پنهان نکرده باشد که بآن برسد و تلافی آن فرح و شادی بشود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۸۵

۹۶۱۷

ما مزح امرء مزحاً آلا مچ من عقله مجّه.

مزاح نکند هیچ مردی مزاحی را مگر این که بیرون کند از دهن خود مزحی یعنی بقدر آب دهن که یک بار از دهن بیرون اندازد، مراد مذمت مزاح است و این که هر مزاحی که کسی بکند نمی شود قدری باعث نقصان عقل او نباشد و «بیرون کردن عقل از دهن» استعاره است از برای ناقص کردن آن بنا بر تشبیه آن بآب دهن که یک مزح از آن بیرون اندازد، و پوشیده نیست که هیچ حکمی نیست که تخصیصی نداشته باشد یا مشروط بشراطی نباشد که بی یکی از آنها حکم چنان نباشد و بنا بر این این منافات ندارد با آنچه مشهورست که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه گاهی مزاح می فرموده اند چه می تواند بود که آن مزاحها باعتبار جهت حسنی که در آنها بوده تخصیصی داده باشد حکم مذکور را، یا شرایط زشتی و ضرر مزاح در آنها نبوده باشد و الله تعالی یعلم.

۹۶۱۸

ما التذّ أحد من الدتیا لذّة آلا كانت له يوم القيامة غصّة.

لذّت نبرد هیچ کس از دنیا لذتی مگر این که بوده باشد آن از برای او روز قیامت غصّه، و این باعتبار اینست که اکثر لذت های دنیا بی وزر و وبالی نباشد و آن لذتی که شائبه آنها در آن نباشد ممکن است که غصّه بر آن باعتبار این باشد که در قیامت بر او ظاهر شود که اگر آن لذّت را نمی برد در قیامت بعوض آن نعمتی می یافت بهتر از آن پس غصّه او بر فوت آن باشد.

۹۶۱۹

ما زاد فی الدتیا نقص فی الآخرة.

آنچه زیاد کرده در دنیا کم کرده در آخرت.

۹۶۲۰

ما نقص فی الدتیا زاد فی الآخرة.

آنچه کم کرده در دنیا زیاد کرده در آخرت، از آنچه در شرح فقره سابق سابق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۸۶

مذکور شد توجیه این دو فقره مبارکه ظاهر می شود و حاجت اعاده و بیان نیست.

۹۶۲۱

ما أقرب الرّاحة من التّعب.

چه نزدیکست راحت از تعب، یعنی تعبی که در دنبال آن باشد.

۹۶۲۲

ما أجب الحرس للتعصب.

چه کشنده است حرص مر تعب را.

۹۶۲۳

ما أقرب التعميم من البؤس.

چه نزدیکست نعمت بسختی حاجت، یعنی بسختی حاجتی که در دنبال آن باشد، یا بسختی حاجتی که اگر شکر آن نعمت نکند مبدل شود بآن.

۹۶۲۴

ما أقرب السعود من النحوس.

چه نزدیکست سعادت‌ها بنحوستها، مراد نزدیکی دولت دنیاست بنکبت آن بتغییر یافتن بآن بالفعل، یا باین که اگر رعایت آن دولت نشود و شکر آن بعمل نیاید مبدل شود بآن.

۹۶۲۵

ما أخسر من ليس له في الآخرة نصيب.

چه زیانکارست کسی که نبوده باشد او را در آخرت بهره.

۹۶۲۶

ما أشجع البريء وأجبن المريب.

چه دلیرست بیگناه و ترسناکست صاحب شک، مراد اینست که هر گاه کسی در امری بیگناه باشد او دلیرست در حرف زدن در آن باب، و از دلیری او بیگناهی او را می‌توان یافت، و کسی که صاحب شک باشد یعنی شکی در خود داشته باشد یعنی در آن باب گناهی داشته باشد و بآن اعتبار او را شکی باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۸۷

در خود و احتمال دهد که پی برده باشند بآن، او ترسناک می‌باشد و از ترسناکی او در سخن گفتن استنباط گنجهکاری او می‌توان کرد، و ممکن است که غرض مجرد ترغیب در بیگناهی باشد در هر باب تا همیشه دلیر باشد و شک زده و ترسناک نباشد.

۹۶۲۷

ما كان الله سبحانه ليضلّ أحداً و ليس الله بظلام للعبيد.

نیست خدای سبحانه چنین که گمراه کند کسی را و نیست خدا بسیار ظلم کننده برای بندگان، مراد اینست که حق تعالی هیچ کس را گمراه نمی‌کند بلکه دلیل و راهنما از برای هر کس تعیین کرده بنصب پیغمبران و ائمه حق در هر عصر و زمان، پس هر که گمراه می‌شود خود او خود را گمراه کرده بترک متابعت ایشان، یا دانسته بسبب خواهشها و هواها، و یا ندانسته بسبب تقصیر در سعی و طلب راه حق و اعتماد در آن بر مجرد دین پدران یا امثال آن، و نیست خدا بسیار ظلم کننده برای بندگان، اقتباس شده از قرآن مجید از برای اشاره باین که اگر او گمراه کند کسی را و با وجود این عذاب کند او را بر آن، این نهایت ظلم است بر او و حق تعالی منزه است از آن، اگر کسی گوید که: حق تعالی منزه است از ظلم، قلیل آن و کثیر آن، پس تخصیص نفی بسیار از آن در آیه کریمه چه وجه می‌تواند داشت؟

جواب گوئیم که: تخصیص مذکور دو وجه می‌تواند داشت، یکی این که حق تعالی هر صفتی که داشته باشد باید که کمال آن را داشته باشد چنانکه در علم و قدرت و رحم کمال آنها را دارد پس اگر - نعوذ بالله - ظالم می‌بود بایست که کمال آن را نیز داشته باشد پس وجه تخصیص آن بنفی اشاره باین معنی می‌تواند بود. دویم این که حق تعالی با وجود کمال قدرت و توانائی او بر هر چیز و عدم احتیاج بچیزی از هیچ راه اگر - نعوذ بالله - اندک ظلمی کند، آن هر چند کم و اندک باشد از آن ذات با آن صفات کمال ظلم خواهد بود پس وجه تخصیص مذکور اشاره باین معنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۸۸

نیز می‌تواند شد «۱».

۹۶۲۸

ما كان الله سبحانه ليفتح على أحد باب الشكر و يغلق عليه باب المزيد.

نیست خدای سبحانه چنین که بگشاید بر کسی در شکر را و ببندد بر او در زیادتی راه، یعنی حق تعالی چنین نیست که کسی را توفیق شکر بدهد و او شکر او کند و حق تعالی در زیادتی نعمت را بر روی او ببندد بلکه البته هر که شکر او کند در زیادتی نعمت را بر روی او بگشاید.

۹۶۲۹

ما زالت عنكم نعمة و لا غضارة عيش إلا بذنوب اجترحتموها و ما الله بظلام للعبيد.

زایل نشده از شما نعمتی و نه خوشی زندگانی مگر بسبب گناہانی که کسب کرده باشید آنها را، و نیست خدا بسیار ظلم کننده از برای بندگان، اقتباس آیه کریمه جهت اشاره باینست که اگر بی گناهی از جانب ایشان، نعمت ایشان و خوشی زندگانی ایشان زایل شود با کمال جود و کرم حق تعالی، این ظلمی است بر ایشان و حق تعالی منزه است از آن.

۹۶۳۰

ما أنزل الموت منزله من عدّ غدا من أجله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۸۹

فرود نیاورده مرگ را در جایگاه خود هر که شمرده باشد فردا را از اجل خود، یعنی زمان حیات خود، مراد اینست که آدمی باید که رعایت مرگ چنان بکند که هر لحظه احتمال قدم آن بدهد و تهیّه آن را گرفته باشد حتّی این که اگر کسی فردائی را از مدت حیات خود شمارد و منتظر مرگ نباشد در آن، مرگ را در جایگاه خود فرود نیاورده و تقصیر کرده در رعایت احترام او.

۹۶۳۱

ما آمن بما حرّمه القرآن من استحلّه.

ایمان نیاورده به آن چه حرام گردانیده آن را قرآن کسی که حلال شمرده آن را، پوشیده نیست که این بحسب ظاهر کلام مفیدی نباشد چه ظاهرست که کسی که حلال شمرد آنچه را قرآن مجید حرام گردانیده ایمان نیاورده بآن تحریم قرآن، و ممکن است که مراد به «من استحلّه» این نباشد که حلال شمرده، یعنی اعتقاد حلیّت آن داشته باشد بلکه این که مرتکب آن گردد پس گویا حلال میدانند آن را و بنا بر این معنی این خواهد بود که ایمان نیاورده به آن چه قرآن مجید حرام گردانیده کسی که مرتکب آن گردد یعنی این مجرد فسق نیست بلکه عدم ایمان بقرآنست و بنا بر این باید که بر نفی ایمان کامل حمل شود، و ممکن است که از عبارت چیزی در نسخه اصل افتاده باشد و عبارت چنین باشد: «ما آمن بما حرّمه القرآن من لم يستحلّ ما استحلّه» و ترجمه این باشد که «ایمان نیاورده به آن چه حرام گردانیده قرآن کسی که حلال نشمرد آنچه را قرآن حلال شمرده» و مراد این باشد که ایمان بقرآن کسی دارد که همه حرام و حلال آن را بهمان نحو حرام و حلال داند و کسی که بعضی حلالهای آن را حلال نداند مثل آن کس که منع کرد از بسیاری از حلالهای قرآن مثل متعه نساء، و متعه حجّ، و مغالاة در مهر، پس او اصلا ایمان بقرآن ندارد و حرامهای آن را هم در واقع حرام نداند هر چند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۰

اظهار نکنند زیرا که با وجود ایمان بآن انکار بعضی از احکام آن معقول نمی شود و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

۹۶۳۲

ما أعظم المصيبة في الدنيا مع عظم الفاقة غدا.

چه بزرگست ماتم در دنیا با وجود درویشی بزرگ در آخرت، مراد اینست که ماتم در دنیا با وجود اجر و ثواب در آخرت در حقیقت ماتم نیست ماتم بزرگ ماتم دنیاست با وجود تهیدستی در آخرت که آن درویشی بزرگست.

۹۶۳۳

ما نلت من دنیاك فلا تكثير به فرحا، و ما فاتك منها فلا تأس عليه حزنا.

آنچه برسی بآن از دنیای خود پس بسیار مکن بآن شادی را، و آنچه فوت شود ترا از آن پس اندوهناک مشو بر آن اندوهی.

۹۶۳۴

ما أكلته راح و ما أطعمته فاح.

آنچه خوردی آنرا رفت، و آنچه خورانیدی آنرا پهن شد بوی خوش آن.

۹۶۳۵

ما لی أراکم اشباحا بلا أرواح، و أرواحا بلا فلاح، و تجارا بلا أرباح.

چییست مرا که می بینم شما را صورتی چند بی روحها، و روحی چند بی رستگاری، و عبادت کننده چند بی صلاح، و بازرگانی چند بی سودها، غرض تشنیع بر جمعی از اصحاب خود بوده باین که چییست مرا که می بینم شما را چنین و چنان یعنی چرا شما چنینید که من شما را چنین می بینم...؟! نهایت باین عبارت تعبیر شده [جهت] اشاره باین که معقول نیست که شما چنین باشید و نمی دانم که مرا چه شده که شما را چنین می بینم «صورتی چند بی روحها» یعنی بی جان باعتبار این که اثر خیری بر ایشان مترتب نمی شده پس گویا بی جان بوده اند، و «روحی چند» یعنی می بینم شما را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۱

صورتی چند بی جان یا جاننداری چند بی فیروزی و رستگاری، پس این و او بمعنی «أو» است، یا این که یک بار چنان می بینم و یک بار چنین می بینم، و باقی کلام ظاهرست و محتاج بیان نیست.

۹۶۳۶

ما لا ینبغی أن تفعله فی الجهر فلا تفعله فی السّر.

چیزی که سزاوار نباشد که بکنی آن را در آشکارا پس مکن آن را در نهان یعنی هر کار بدی را که در آشکارا نکنی باعتبار شرم از مردم پس در نهان نیز مکن و شرم کن از خدا که حاضرست در همه جا.

۹۶۳۷

ما أسرع السّاعات فی الاّیام، و أسرع الاّیام فی الشّهور، و أسرع الشّهور فی السنّة، و أسرع السنّة فی العمر.

چه شتاب میکند ساعتها در روزها، و شتاب میکند روزها در ماهها، و شتاب میکند ماهها در سال، و شتاب میکند سال در عمر، غرض اینست که عمر در نهایت شتاب می‌گذرد پس در تهیّه گرفتن از برای رفتن نیز شتاب باید کرد و تأخیر نباید کرد و چندان باکی از شدت و سختی عیش آن نباید داشت و برفاهیت و وسعت آن نیز چندان شاد نباید بود.

۹۶۳۸

ما أنفع الموت لمن أشعر الاّیمان و التّقوی قلبه.

چه سودمندست مرگ از برای کسی که فرو گیرد بایمان و پرهیزگاری دل خود را، و ممکن است که ترجمه این باشد که: از برای کسی که بگرداند ایمان و پرهیزگاری را شعار دل خود یعنی بمنزله جامه ملاصق آن، و ممکن است که «أشعر» بصیغه مجهول خوانده شود و «قلبه» بضمّ باء و ترجمه این باشد: از برای کسی که بچسبد ایمان و پرهیزگاری بدل او، و حاصل هر سه یکیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۲

۹۶۳۹

ما أخلق من عرف ربّه أن یعترف بذنبه.

چه سزاوارست کسی که شناخته باشد پروردگار خود را باین که اعتراف کند بگناه خود، یا این که چه سزاوارست کسی که شناخته باشد پروردگار خود را این که اعتراف کند بگناه خود، زیرا که کسی که شناخته باشد او را میداند که هیچ چیز پنهان نیست از او و او آگاهست بر همه، و با وجود آن از غایت فضل وجود اعتراف بگناه را با وجود اطلاع بر آن وسیله و بهانه بخشایش آن گردانیده پس با وجود اینها کسی چرا اعتراف بگناهان خود در آن درگاه نکند!...

۹۶۴۰

ما خیر دار تنقض نقض البناء و عمر یفنی فناء الزّاد.

چیست خیر سرائی که خراب شود مانند خراب شدن عمارت ساخته شده، و عمری که فانی شود مانند فانی شدن توشه، تشبیه شده فانی شدن عمر بفانی شدن توشه که روز بروز کم می‌شود تا در اندک وقتی بالکلیّه فانی شود، و این استفهام انکاریست و مراد اینست که چنین سرا و عمری را خیری نباشد، خیر از برای سرای آخرتست که خرابی را بآن راهی نیست و از برای عمر در آن سراسر است که جاوید و پاینده است.

۹۶۴۱

ما أعظم حلم اللّهِ سبحانه عن أهل العناد، و ما أكثر عفوّه عن مسر فی العباد.

چه عظیمست حلم خدای سبحانه از اهل عناد، و بسیارست در گذشتن او از اسراف کنندگان بندگان، غرض اظهار تعجب است از عظمت حلم و بردباری حق تعالی از جمعی که اهل عناد و دشمنی با اویند و مستحقّ آن حلم و بردباری نیستند، و همچنین از بسیاری عفو و در گذشتن او از بندگان که از حدّ تجاوز کرده‌اند در گناه و عصیان، و استحقاق عفو و غفران ندارند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۳

۹۶۴۲

ما أبعد الخیر ممّن همّته بطنه و فرجه.

چه دورست خیر از کسی که عزم و همّت او شکم او و فرج او باشد یعنی عزم او مقصور بر آنها باشد و در غم تهیّه و تدارک آخرت نباشد، یا این که اهتمامی به آنها داشته باشد چه همین نشان دوری خیرست از آن کسی که خیر نزدیک باشد با او [او] اهتمام و اعتنائی نمی‌دارد به آنها.

۹۶۴۳

ما أعمی النّفس الطّامعۀ عن العقبی الفاجعۀ.

چه کورست نفس طمع کننده از عاقبت درد آورنده، غرض اظهار تعجب است از نهایت کوری نفسی که طمع کننده در دنیا باشد از عاقبت درد آورنده که جهنّم و عذابهای آن باشد، و این که تا کسی نهایت کوری از آن نداشته باشد طمع در دنیا که بآن عاقبت می‌کشد نکند.

۹۶۴۴

ما الانسان لو لا اللسان آلا صورة ممثلة او بهيمة مهملة.

نیست آدمی اگر نباشد زبان مگر صورتی کشیده شده یا جانوری واگذاشته شده، مراد ترغیب آدمیست در اهتمام در اصلاح زبان خود، و این که امتیاز آدمی به آنست، و اگر آن نباشد بمنزله صورتیست کشیده شده یا جانور جنبنده که مهمل واگذاشته شده باشد و تربیتی نیافته باشد.

۹۶۴۵

ما أصدق الانسان على نفسه و أيّ دليل عليه كفعله.

چه راستگوست آدمی بر نفس خود، و کدام دلیلست بر او مانند کار او، غرض اینست که خوبی و بدی آدمی را از افعال و اعمال او می توان یافت و آنها عجب گواهی راستند و دلیلی بر آن مانند آنها نباشد.

۹۶۴۶

ما أعظم اللهم ما نرى من خلقك، و ما أصغر عظيمه في جنب ما غاب عنا من قدرتك.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۴

چه بزرگست خداوند آنچه می بینیم ما از خلق تو، و چه کوچکست بزرگ آن در پهلوی آنچه پنهانست از ما از قدرت تو، مراد اظهار تعجب است از بزرگی آنچه ما می بینیم از مخلوقات خدا، و با وجود آن از کوچکی بزرگ آنها در جنب آنچه پنهانست از ما از قدرت او، یعنی از مخلوقات عوالم دیگر که نمی بینیم، نهایت بوصف دانسته ایم، یا این که از آنچه پنهانست از ما از قدرت تو یعنی از آنچه نمی بینیم، نهایت می دانیم که قدرت بر آن داری هر چند بوجود نیامده باشد.

۹۶۴۷

ما أهول اللهم ما نشاهده من ملكوتك، و ما أحقر ذلك فيما غاب عنا من عظيم سلطانك.

چه هولناکست خداوند آنچه مشاهده می کنیم ما از پادشاهی تو، و چه حقیرست آن در جنب آنچه پنهانست از ما از سلطنت بزرگ تو، این نیز نزدیک بمضمون فقره سابقست.

۹۶۴۸

ما أحسن بالانسان أن يصبر عما يشتهي.

چه نیکوست بآدمی این که صبر کند از آنچه خواهش آن داشته باشد.

۹۶۴۹

ما أحسن بالانسان أن لا يشتهي ما لا ينبغي.

چه نیکوست بآدمی این که نخواهد آنچه را سزاوار نباشد.

۹۶۵۰

ما أخذ الله سبحانه على الجاهل أن يتعلم حتى أخذ على العالم أن يعلم.

فرا نگرفته خدای سبحانه بر جاهل این که بیاموزد تا این که فرا گرفته بر عالم این که بیاموزاند، یعنی حق تعالی او را تعلیم را بر عالم واجب کرده و بعد از آن تعلّم را بر جاهل، یا این که در روز آلت یا بتوسط پیغمبران او را آن عهد و پیمان را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۵

از عالم گرفته بعد از آن این عهد و پیمان را از جاهل.

۹۶۵۱

ما أفاد العلم من لم يفهم، و لا نفع العلم من لم يحلم.

نبخشد علم را کسی که نفهمیده باشد، و نفع نرساند حلم را کسی که حلیم نباشد، یعنی چنانکه تا کسی خود چیزی را نفهمیده باشد نتواند که علم آن را افاده کند بدیگری، یعنی ببخشد باو و او را عالم گرداند بآن، همچنان تا کسی خود حلیم و بردبار نشده باشد نتواند که نفع رساند حلم و بردباری را بدیگری، یعنی نتواند که بموعظه و نصیحت دیگری را حلیم و بردبار گرداند و موعظه و نصیحت او سود ندهد.

۹۶۵۲

ما بالكم تفرحون باليسير من الدنيا تدركونه، و لا يحزنكم الكثير من الآخرة تحرمونه.

چییست حال شما که شادمان می گردید باندکی از دنیا که دریابید آنرا، و اندوهناک نمی گرداند شما را بسیاری از آخرت که محروم شوید آنرا. غرض اظهار تعجب است از حال اکثر مردم که چنین باشند.

۹۶۵۳

ما لكم تؤملون ما لا تدركونه، و تجمعون ما لا تأكلونه، و تبنون ما لا تسكنونه.

چیست شما را که امید می‌دارید آنچه را که در نمی‌یابید آن را، و فراهم می‌آورید آنچه را که نمی‌خورید آن را، و بنا می‌کنید آنچه را که ساکن نمی‌گردید در آن، غرض اظهار تعجب است از حال اکثر مردم که چنین باشند.

۹۶۵۴

ما الدنيا غرّتك و لكن بها اغتررت.

نیست دنیا چنین که فریب داده باشد ترا بلکه بآن فریب خورده تو، غرض

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۶

ردّ سخن جمعیت است که عذر می‌گویند که دنیا ما را فریب داد، باین که: دنیا چنین نیست که مضطرّ سازد کسی را در فریب خوردن، هر که فریب آن را نخورد او نمی‌تواند او را فریب دهد، پس کسی که فریب دنیا خورد گناه اوست که فریب آن خورده نه گناه دنیا که فریب داده آن را.

۹۶۵۵

ما العاجلة خدعتك و لكن بها انخدعت.

نیست عاجله یعنی دنیا چنین که مکر کرده باشد با تو بلکه تو بآن مکر پذیرفته، این هم مضمون فقره سابق و تأکید آنست.

۹۶۵۶

ما أقلّ الثقة المؤمن و أكثر الخوآن.

چه کمست معتمد امین و بسیارست خیانت کننده، مراد اظهار کمی آن و بسیاری اینست و تعجب از آن.

۹۶۵۷

ما أكثر الاخوان عند الجفان، و أقلهم عند عادات الزمان.

چه بسیارست برادران نزد کاسه‌ها، و کم است نزد حوادث روزگار، مراد اظهار بسیاری برادرانست در وقتی که کسی آشی داشته باشد و کمی آن نزد حوادث روزگار که او را فقیر و درویش گردانیده باشد تا این که آدمی بر برادری آن برادران اعتماد نکند و کسی را که در این وقت برادری کند بر او اعتماد نماید.

۹۶۵۸

ما حمل الرجل حملاً أثقل من المروّة.

بر نداشته مرد باری سنگینتر از مروّت، یعنی آدمیت، غرض اشاره بدشواری بجا آوردن لوازم آنست.

۹۶۵۹

ما تزین الانسان بزينة أجمل من الفتوة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۷

آرایش نیافته آدمی بزینتی زیباتر از جوانمردی.

۹۶۶۰

ما أحسن بالانسان أن يقنع بالقليل و يوجد بالجزيل.

چه نیکوست بآدمی این که قناعت کند باندک و بخشش کند بسیار.

۹۶۶۱

ما أقبح بالانسان باطنا عليلا و ظاهرا جميلا.

چه زشت است بآدمی باطنی بیمار و ظاهری زیبا.

۹۶۶۲

ما أهمني ذنب أمهلت فيه حتى أصلي ركعتين.

غمناک نمی‌سازد مرا گناهی که مهلت داده شوم در آن تا این که بگزارم دو رکعت نماز، مراد اینست مرا که نماز کفّاره گناهان می‌شود پس کسی که گناهی بکند اگر این قدر مهلت یابد که بعد از آن دو رکعت نماز کند چندان غمناک از آن گناه نباشد امید آنست که آن نماز کفّاره آن شده باشد، اندوه زیاد بر گناهی باید که بعد از آن توفیق نماز نیابد.

پوشیده نیست که نسبت دادن این معنی بخود بر فرض و تقدیر وقوع گناهیست از او مانند سایر رعیت، و لازم نیست که این معنی تحقق تواند یافت، با این که نسبت چیزی بخود در جائی که غرض نسبت بدیگران باشد در کلام عرب متعارف و شایعست.

۹۶۶۳

ما أقبح بالانسان أن يكون ذا وجهين.

چه زشت است بآدمی این که بوده باشد صاحب دو رو، یعنی نفاق کند با مردم، و ظاهر و باطن او موافق نباشد، یا در حضور و غیبت کسی مخالف باشد.
۹۶۶۴

ما لابن آدم و الفخر و اوله نطفه و آخره جیفه، لا یرزق نفسه و لا یدفع حتفه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۸

چیست از برای پسر آدم با فخر کردن یعنی نسبتی ندارد با او و حال آنکه اول او نطفه است که آبیست گندیده و آخر او مردارپرست و روزی ندهد نفس خود را و دفع نکند مرگ خود را، یعنی فخر کردن با وجود این مراتب بسیار قبیح و زشت است.

۹۶۶۵

ما قصم ظهري آلا رجلا ن عالم متهتك و جاهل متنسك، هذا ینفر عن حقّه بهتکه، و هذا یدعو الی باطله بنسکه.

نشکسته است پشت مرا مگر دو مرد، عالمی بیباک و جاهلی عبادت کننده، آن رم می دهد از حق خود بسبب بی باکی خود و این می خواند باطل خود بسبب عبادت خود، مراد به «عالم بیباک» عالمیست که باکی نداشته باشد از گناه و هتک عرض خود، و مراد به «حقّی که رم می دهد از آن» علم اوست که حقّ است و مردم را رم می دهد از آن باعتبار این که می گویند که اگر علم خوب می بود او چنین بیباک و نا مقید نمی بود، و مراد به «باطلی که آن جاهل می خواند بآن» جهل اوست که باطلست و مردم رغبت میکنند بآن بسبب عبادتی که می بینند در او.

۹۶۶۶

ما لابن آدم و العجب و اوله نطفه مذرة و آخره جیفه قدره و هو بین ذلك یحمل العذرة.

چیست از برای پسر آدم با خودبینی، یعنی نسبتی ندارد با او و حال آنکه اول او نطفه ایست فاسد و آخر او مردارپرست گندیده، و او در میان این دو حال بر می دارد عذره را یعنی فضله خود را که همیشه با خود دارد.

۹۶۶۷

ما شیء من معصية الله سبحانه يأتي آلا فی شهوة.

نیست چیزی از معصیت و نافرمانی خدا چنین که بیاید مگر در شهوت، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۹۹

خواهش و میل نفس بآن.

۹۶۶۸

ما من شیء من طاعة الله سبحانه يأتي آلا فی کره.

نیست چیزی از طاعت و فرمانبرداری خدای سبحانه چنین که بیاید مگر در کراهتی یعنی مشقت و ابای نفس از آن، و ظاهر اینست که غرض از این دو فقره مبارکه تغییر و سرزنش آدمی باشد با این که هر معصیتی را از روی شهوت و خواهشی میکند و هر طاعتی را از روی کراهت و ناخوشی، یا اشاره باشد بعلت ترتب ثواب بر ترک معاصی و فعل طاعات.

۹۶۶۹

ما قضی الله سبحانه علی عبد قضاء فرضی به آلا کانت الخیرة له فیه.

حکم نکرده خدای سبحانه بر بنده حکمی پس راضی باشد بآن مگر این که بوده باشد خیر از برای او در آن، یعنی هر چه حق تعالی از برای هر بنده تقدیر کرده هر گاه راضی شود بآن البتّه خیر او در آن باشد.

۹۶۷۰

ما أعطی الله سبحانه العبد شیئا من خیر الدنیا و الآخرة آلا بحسن خلقه و حسن نیته.

بخشیده خدای سبحانه بنده را چیزی از خیر دنیا و آخرت مگر با نیکوئی خوی او و نیکوئی نیت و قصد او، یعنی تا یکی از آن نیکوئیها با بنده نباشد حق تعالی هیچ خیری از خیرات دنیا و آخرت باو عطا نکند.

۹۶۷۱

ما دفع الله سبحانه عن المؤمن شیئا من بلاء الدنیا و عذاب الآخرة آلا برضاه بقضائه و حسن صبره علی بلائه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰۰

دفع نکند خدای سبحانه از مؤمن چیزی از بلای دنیا و عذاب آخرت را مگر بسبب خشنودی او بقاضی خدا و نیکوئی صبر او بر بلای او، یعنی بلائی که از جانب خدا باشد، و ممکن است مراد به «او» در آخر نیز همان مؤمن باشد یعنی صبر او بر بلائی که وارد شود بر او «۱».

۹۶۷۲

ما تواخی قوم علی غیر ذات الله سبحانه آلا کانت أخوتهم علیهم تره يوم العرض علی الله سبحانه.

برادر یکدیگر نشده هیچ قومی بر غیر راه خدای سبحانه مگر این که بوده باشد برادری ایشان برایشان نقصی روز عرض بر خدای سبحانه، یعنی برادری ایشان سبب نقص مراتب و کمی بهره‌های ایشان می‌گردد در آن روز بخلاف برادری که در راه خدا باشد که سبب بلندی مرتبه و زیادتی اجر و ثواب می‌گردد در آن روز.

۹۶۷۳

ما أحسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عند الله سبحانه.

و ما أحسن تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله سبحانه.

چه نیکوست فروتنی توانگران از برای درویشان برای طلب آنچه نزد خدای سبحانه است، یعنی از اجر و ثواب آن، و چه نیکوست تکبر کردن درویشان بر توانگری از روی اعتماد بر خدای سبحانه، و واگذاشتن امور خود باو.

۹۶۷۴

ما توسل أحد الی بوسيلة أجلّ عندی من ید سبقت منی الیه لا رتیبها عنده باتباعها أختها فأنّ منع الأواخر یقطع شکر الأوائل.

وسيله نجسته کسی بسوی من وسیله که بوده باشد بزرگتر نزد من از نعمتی که پیشی گرفته باشد از من بسوی او تا این که تربیت نمایم آن نعمت را نزد او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۱۰۱

باین که در پی آن کنم خواهر آن را یعنی تالی آن را، پس بدرستی که منع کردن آخرها قطع میکند شکر اولها را، مراد ترغیب در اینست که کسی که احسانی بکسی کرده باشد قطع احسان باو نکند و آن را مستمر دارد تا این که شکر او و دعای او قطع نشود و شکر نعمت سابق و لاحق هر دو بکند و اگر ترک احسان باو بشود در آخر او قطع شکر نعمت اول نیز بکند پس احسان باو سبب شکر بر آن و تجدید شکر نعمت سابق نیز می‌شود پس هر که در سابق نعمتی باو داده شده باشد این وسیله خویشست از برای او از برای طلب احسان دیگر حتی این که فرموده‌اند که: وسیله بزرگتر از این نیست نزد من.

۹۶۷۵

ما یمنع أحدکم أن یلقى أخاه بما یکره من عیبه إلا مخافة أن یلقاه بمثله، قد تصافیتیم علی حبّ العاجل و رفض الأجل.

منع نمی‌کند هیچ یک از شما را این که بر خورد برادر خود را به آن چه ناخوش می‌دارد از عیب او مگر ترس این که او نیز ملاقات کند او را بمثل آن بتحقیق که صاف شده‌اید با یکدیگر بر دوستی دنیا و ترک آخرت، مراد ترغیب در اینست که کسی که در برادر مؤمن خود عیبی ببیند که ناخوش دارد آن را اظهار کند آن را باو تا او زایل کند آن را از خود، و فرموده که شما که این را نمی‌کنید مانع دیگر ندارید از این مگر ترس این که هر گاه یکی از شما چنین کند با برادر خود او نیز چنین کند با او و عیب او را باو اظهار کند و او خود راضی نیست بآن، پس همه با یکدیگر صلح کرده‌اید بر دوستی دنیا و این که مکروهی در دنیا بیکدیگر نرسانید و ترک کرده‌اید آخرت را و باکی ندارید از این که عیبهای شما که باعث زیان آخرت شما باشد در شما بماند و اصلاح آنها نکنید.

۹۶۷۶

ما أطال أحد الأمل إلا نسی الأجل و أساء العمل.

دراز نکشد هیچ یک از شما امید را مگر این که فراموش کند اجل را و بد کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۱۰۲

عمل را، مراد منع از امیدهای درازست و این که باعث فراموش کردن اجل و بد کردن عمل می‌شود، زیرا که صاحب امیدهای دراز مشغول می‌گردد بسعی از برای آنها و بفکر اجل و تهیّه آن نمی‌افتد و اعمال را چنانکه باید بجای نمی‌آورد.

۹۶۷۷

ما نزلت آية آلا و قد علمت فیما نزلت و این نزلت فی نهار أو لیل، فی جبل أو سهل، و انّ رتبی وهب لی قلبا عقولا و لسانا قؤولا «۱».

فرود نیامده آیه مگر این که و بتحقیق دانسته‌ام که در چه باب فرود آمده و کجا فرود آمده، در روز یا شب، در کوه یا همواری، و بدرستی که پروردگار من بخشیده مراد دلی بسیار دریافت کننده و زبانی کامل در گویندگی، علم بآیات قرآن مجید بر وجهی که فرموده‌اند از جمله مزایایست که مخصوص آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بوده بعد از نبی صلی الله علیه و آله و آنچه آخر فرموده‌اند از وصف دل خود و زبان خود اگر چه اصل آنها را اختصاص بآن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نبوده و جمعی دیگر نیز شریک بوده‌اند در آن، نهایت مرتبه کمالی که در هر یک از آنها در آن حضرت بوده مخصوص آن حضرت بوده و دیگری از اصحاب را آن مرتبه نبوده، زیرا که کسی را نزاعی نیست در افزونی علم آن حضرت بر سایر ایشان، و همچنین در این که در فصاحت و بلاغت بر همه فائق بوده چنانکه مشهورست که کلام آن حضرت فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالقست.

۹۶۷۸

ما المبتلی الّذی قد اشتدّ به البلاء أحوج الی الدّعاء من المعافی الّذی لا یأمن البلاء.

نیست مبتلایی که سخت شده باشد باو بلا محتاج تر بسوی دعا از عافیت داده شده که ایمن نباشد از بلا، ممکن است که مراد به «عافیت داده شده که ایمن نباشد از بلا» کسی باشد که همواره در عافیت باشد و ایمن نباشد از این که همین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰۳

بلائی باشد و از راه استدراج باشد چنانکه مکرّر مذکور شد و بنا بر این ظاهرست که آن مبتلی محتاج تر نیست بدعا از این عافیت داده شده، زیرا که بلائی او بلائیسست دنیوی که باعث اجر و ثواب اخروی باشد و بلائی این اگر چنان باشد بلائیسست اخروی - نعوذ باللّٰه منه - پس او محتاج ترست بدعا، از برای این که عافیت او چنین عافیتی نباشد، و ممکن است که مراد ترغیب در دعا باشد در جمیع احوال و این که در حال عافیت نیز احتیاج بدعا کمتر از حال بلا نیست، زیرا که او نیز ایمن نیست از این که ببلاتی گرفتار گردد مثل آن بلکه بدتر از آن، پس همواره متوسّل بدعا باید بود.

۹۶۷۹

ما استودع اللّٰه سبحانه امرأ عقلا الّا لیستنقذه به یوما.

امانت نسپرده خدای سبحانه مردی را عقلی مگر از برای این که خلاص گرداند او را بآن یک روزی، مراد اینست که هر مرتبه از عقل و زیرکی که حق تعالی بکسی داده از برای اینست که یک روزی او محتاج باشد بآن عقل و زیرکی از برای خلاصی از بلاتی از بلاهای دنیوی یا اخروی، نهایت گاهی او آن را کار برد و خود را خلاص گرداند از آن، و گاهی بکار نبرد و مبتلا شود بآن.

۹۶۸۰

ما جالس أحد هذا القرآن إلاً قام بزیاده أو نقصان، زیاده فی هدی أو نقصان فی عمی.

همنشینی نکند هیچ کس از شما با این قرآن مگر این که برخیزد با زیادتی یا نقصانی، زیادتی در راه یافتن یا نقصانی در کوری، مراد ترغیب در همنشینی با قرآن مجید و تلاوت آنست، و این که آن باعث زیادتی راه یافتن بحق باشد اگر راه یافته باشد بحق، و اگر نه باعث کمی کوری او گردد.

۹۶۸۱

ما آنسک آیتها الانسان بهلکة نفسک أما من دائک بلول، أم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰۴

لیس لک من نومتک یقظهُ، أما ترحم من نفسک ما ترحم من غیرک.

چه چیز انس و خو داده ترا ای آدمی بهلاکت خود، آیا نیست از درد تو شفائی، یا نیست مر ترا از خواب خود بیداری، آیا رحم نمی کنی از نفس خود آنچه را رحم میکنی از غیر خود!... مراد سرزنش آدمیست بر این خو گرفتن و این که آیا چه سبب داشته باشد چنین امر قبیحی، و مراد به «هلاکت او» گناهانست که باعث هلاک او می شود، و «آیا نیست» یعنی آیا این خو گرفتن تو بآن باعتبار اینست که درد ترا شفائی نیست پس لاعلاج بآن خو گرفته، یا این که خوابی که رفته بیداری ندارد که چون بیدار شوی علاج آن توانی کرد، و «آیا رحم نمی کنی» یعنی این هلاکت را اگر در دیگری ببینی رحم میکنی و تأسف می خوری بر او، چرا خود را رحم نمی کنی و نجات نمی دهی از آن!؟

۹۶۸۲

ما صبرک آیتها المبتلی علی دائک، و جلدک علی مصائبک، و عزاک عن البکاء علی نفسک.

چه صبر داری ای گرفتار بلا بر درد خود، و دلیری بر مصیبتهای خود، و تسلّی یافته از گریه کردن بر نفس خود، مراد تعجب است از صبر آدمی که گرفتار درد گناهان شده باشد بر درد خود، و از دلیری او بر مصیبتهای خود که همان گناهان باشد که هر یک در حقیقت مصیبتی اند از برای او یا عذابها و عقابها که بر آنها مترتب خواهد شد، و همچنین از تسلّی یافتن او از گریه کردن بر خود، یعنی او بایست که مدام گریه کند بر خود چگونه تسلّی شده از آن و گریه نکند.

۹۶۸۳

ما لک و ما إن أدركته شغلک بصلاحه عن الاستمتاع به، و إن تمتّعت به نغصه علیک ظفر الموت بک.

چیست ترا و آنچه اگر دریابی آن را مشغول سازد ترا بصلاح خود از بهره یافتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰۵

بآن، و اگر بهره بیابی بآن تیره کند آن را بر تو فیروزی یافتن مرگ بتو، مراد منع آدمیست از طلب دنیا و این که چیست ترا با آن و چه نسبت دارد بتو چیزی که اگر دریابی آن را مشغول سازد ترا بسعی در صلاح و نظم و نسق آن، و باز دارد از بهره یافتن بآن، و اگر بالفرض بهره بیابی بآن تیره سازد آن را بر تو فیروزی یافتن مرگ بتو، پس باید که آدمی طلب آخرت و نعمتهای آن کند که در آنجا شغلی نباشد که مانع شود از بهره یافتن به آنها و پاینده و مستدام باشد، و مرگی نباشد که تیره سازد آن را.

۹۶۸۴

ما أحقّ الانسان أن تكون له ساعة لا يشغله عنها شاغل يحاسب فيها نفسه فينظر فيما اكتسب لها و عليها في ليلها و نهارها. چه سزاوارست آدمی باین که بوده باشد از برای او ساعتی که مشغول نسازد او را از آن هیچ مشغول کننده محاسبه کند در آن ساعت نفس خود را، پس نگاه کند در آنچه کسب کرده از برای نفع آن و ضرر بر آن در روز آن و شب آن.

۹۶۸۵

ما المغبوط آلا من كانت همته نفسه لا يغيبها عن محاسبتها و مطالبتها و مجاهدتها.

نیست مغبوط مگر کسی که بوده باشد همّت او نفس او، وانگذازد آن را یک در میان از محاسبه آن و مطالبه آن و جنگ کردن با آن، «مغبوط» کسی را گویند که کسی تمنّای حال او کند نه باین نحو که خواهد از او زایل شود و باو برسد که آن را حسد گویند و مذموم است بلکه مثل حال او را از برای خود هم خواهد، و مراد اینست که مغبوط نیست مگر کسی که عزم و همّت او همواره اصلاح نفس خود باشد و چنان نباشد که یک در میان واگذارد آن را از محاسبه و مطالبه و مجاهده آن بلکه هر روز بپردازد به آنها، یعنی کسی که تمنّای مثل حال او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰۶

توان کرد چنین کسیست و بس و دیگر کسی نیست که تمنّای مثل حال او باید کرد.

۹۶۸۶

ما المغرور الّذی ظفر من الدّنيا بادنئ سهمتہ كالآخر الّذی ظفر من الآخرۃ باعلی همته.

نیست فریب خورده شده که فیروزی یافته باشد از دنیا بکمترین حصّه خود مثل آن دیگری که فیروزی یافته باشد از آخرت ببالاترین همّت خود، مراد اینست که کسی که فریب خورده باشد و طلب دنیا کند اگر فیروزی یابد بآن فیروزی یابد از آن بکمترین حصّه از آن، و کسی که طلب آخرت کند می تواند ببالاترین مرتبه همّت خود برسد و ظاهرست که کسی را که فیروزی بدنیابد اگر همه بسیار باشد نسبتی نیست بکسی که فیروزی بآخرت یابد اگر همه اندکی باشد چه جای این که آن اندک باشد و این زیاد.

و در کتاب مستطاب نهج البلاغه چنین نقل شده:

«ما المغرور الّذی ظفر من الدّنيا باعلی همته كالآخر الّذی ظفر من الآخرۃ بادنئ سهمتہ».

نیست فریب خورده شده که فیروزی یافته باشد از دنیا ببالاترین همّت خود مثل آن دیگری که فیروزی یافته باشد از آخرت بکمترین حصّه خود، و بنا بر این مراد اینست که: کسی که بالاترین آنچه همّت و عزم آن داشته باشد از دنیا مثل کسی که رسیده باشد از آخرت بکمترین حصّه که از آن داشته باشد، زیرا که اندکی از آخرت چون دائمی باشد زیاده است از دنیا هر چند بسیار باشد، باعتبار عدم ثبات و بقای آن، با آنکه کمترین حصّه که بمؤمنی داده شود از آخرت زیاده از تمام دنیاست چنانکه در بعضی احادیث واقع شده.

۹۶۸۷

ما المغبوط الّذی فاز من دار البقاء ببعیته کالمغبون الّذی فاته النّعیم بسوء اختیاره و شقاوته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰۷

نیست مغبوطی که فیروزی یافته باشد از سرای بقا بمطلب خود مانند مغبونی که فوت شده باشد او را نعمت بهشت بسبب بدی اختیار او و بدبختی او، معنی «مغبوط» در فقره سابق سابق مذکور شد، و «مغبون» کسی را گویند که در خریدی یا فروختی زیان زیادی کرده باشد، و مراد اینست که: کسی که طلب آخرت کرده باشد و بمطلب خود رسیده باشد او مغبوط است که باید مردم تمنّای مثل حال او کنند، و کسی که طلب دنیا کرده باشد و آخرت را از دست گذاشته باشد او مغبون است که کمال زیان کرده و نعمت بهشت را از دست گذاشته بسبب بدبختی خود و بدی اختیار خود که آن اختیار دنیا باشد بر آخرت، و ظاهرست که آن مغبوط را بچنین مغبونی نسبتی نیست.

۹۶۸۸

ما ولدتہم فللتراب، و ما بنیتہم للخراب، و ما جمعتم فللذّهاب، و ما عملتم ففی کتاب مدخر لیوم الحساب.

آنچه زائیده‌اید از برای خاک است، و آنچه بنا کرده‌اید از برای خرابیست، و آنچه فراهم آورده‌اید از برای رفتن است، و آنچه عمل کرده‌اید پس آن در نامه‌یست ذخیره گذاشته شده از برای روز حساب، مراد اینست که فرزندان و بناها و اموال را از برای شما بقائی نباشد، عاقبت فرزندان خاک است، و عاقبت بناها خرابی، و عاقبت مال رفتن است، آنچه باقی می ماند از برای شما عملهای شماست که در نامه اعمال نوشته می شود و ذخیره می شود تا روز حساب، پس در آن باید سعی کرد که آنچه نوشته شود در آن طاعت باشد نه معصیت.

۹۶۸۹

ما أقرب الدّنيا من الذّهاب، و الشّيب من الشّباب، و الشّکّ من الارتیاب.

چه نزدیکست دنیا از رفتن، و پیری از جوانی، و شک از ارتیاب، ظاهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰۸

اینست که مراد به «شک» تردّد در چیزست بعنوانی که طرفین آن مساوی باشد چنانکه معنی مشهور «شک» است، و به «ارتیاب» مطلق تردّد هر چند یک طرف احتمال بسیار مرجوحی باشد، و مراد این باشد که در عقاید دینیّه یقین باید و باید که راه تردّد و احتمال خلاف اصلا در آن نرود که همین که فی الجملة تردّدی راه یابد زود بمرتبّه شکّ و تساوی طرفین می‌رسد، و ظاهرست که با وجود شکّ ایمانی نباشد.

۹۶۹۰

ما أودع أحد قلبا سرورا آلا خلق الله من ذلك السرور لطفًا فاذا نزلت به نائبة جری اليها كالماء في انحداره حتى يطردها عنه كما تطرد الغريبة من الابل. بامانت نگذاشته هیچ کسی دلی را شادمانی مگر این که آفریده باشد خدا بسبب آن شادمانی لطفی با امانت سپارنده آن، پس هر گاه فرود آید باو مصیبتی روان گردد آن لطف خدا بسوی آن مانند آب در وقت سراسیب آمدن یعنی در کمال تندی تا این که دور کند آن مصیبت را از او چنانکه دور کرده می‌شود غریب از شتران، یعنی چنانکه شتر غریبی که در میان چند نفر شتر آید که با هم باشند بزودی دور کنند آن را از میان خود و نگذرانند که با آنها باشد.

۹۶۹۱

ما من عمل أحبّ إلى الله تعالى من ضرّ يكشفه رجل عن رجل.

نیست هیچ عملی دوستر بسوی خدا از بدی حالی که زایل کند آنرا مردی از مردی.

۹۶۹۲

ما بات لرجل عندي موعد قطّ فبات يتململ على فراشه ليغدو بالظفر بحاجته أشدّ من تمللملي على فراشي حرصا على الخروج اليه من دين عدته و خوفًا من عائق يوجب الخلف، فانّ خلف الوعد ليس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۰۹

من أخلاق الكرام.

شب بروز نیاورده از برای مردی نزد من وعده هرگز پس شب بروز آورده باشد آن مرد اضطراب و بیقراری کننده «۱» بر رختخواب خود از برای این که صبح کند با فیروزی یافتن بحاجت خود سختتر از اضطراب و بیقراری من بر رختخواب خود از برای حرص بر بیرون آمدن بسوی او از وعده او، و از راه ترس از مانعی که سبب شود خلف آنرا پس بدرستی که خلف وعده نیست از خوبیهای کریمان، مراد اینست که هرگز وعده نکرده‌ام بکسی که وفا نکرده باشم بآن تا روز دیگر پس آن وعده شب بروز آورده باشد نزد من و آن مرد شب بروز آورده باشد و بیقرار باشد بر رختخواب خود که کی باشد که صبح کند با فیروزی بحاجت خود، یا این که بیقرار باشد از اندیشه این که آیا صبح کند با فیروزی بحاجت خود یا نه، زیاده از اضطراب و بیقراری من از برای حرص بر این که بیرون روم بسوی او از قرض وعده او و وفا کنم بآن، و از جهت ترس از این که مبدا مانعی روی دهد که باعث خلف آن وعده شود، و حاصل کلام اینست که: چون وعده کردن بکسی و وفا نکردن بآن تا روز دیگر باعث اضطراب و بیقراری او می‌شد در آن شب زیاده از اضطراب و بیقراری که من را نیز بود از برای این که کی باشد که از قرض وعده او برآیم و مبدا که مانعی روی دهد که باعث خلف آن شود پس بسبب احتراز از این دو اضطراب و بیقراری «۲» من وعده کسی را پیش خود نگذاشته‌ام تا روز دیگر خصوصا اضطراب و بیقراری آن کس که آن زیاده باشد از اضطراب و بیقراری من، «پس بدرستی که خلف وعده» بیان وجه ترس از آن مانعیست که موجب خلف شود، و این که ترس از آن باعتبار اینست که خلف وعده زشت است و از خوبیهای کریمان نیست.

۹۶۹۳

ما فرار الكرام من الحمام كفرارهم من البخل و مقارنة اللّثام.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۰

نیست گریختن کریمان از مرگ مانند گریختن ایشان از بخیلی و همراهی لثیمان، یعنی از آنها بیشتر می‌گریزند.

۹۶۹۴

ما أصدق المرء على نفسه، و أیّ شاهد علیه كفعله، و لا يعرف الرّجل آلا بعلمه كما لا يعرف الغریب من الشّجر آلا عند حضور الثّمرة فتدلّ الأثمار على أصولها، و يعرف لكلّ ذی فضل فضله كذلك يشرف الكریم بأدابه و یفتضح اللّئیم بردائله.

چه راستگوست مرد بر نفس خود، و کدام گواه بر او مانند کار اوست؟! و شناخته نمی‌شود مرد مگر بعلم او، چنانکه شناخته نمی‌شود غریب از درخت مگر نزد حاضر شدن میوه، پس راه می‌نماید میوه‌ها بر اصلهای آنها، و شناخته می‌شود از برای هر صاحب افزونی افزونی آن، همچنان بلند مرتبه می‌گردد کریم باداب خود، و رسوا می‌گردد لثیم بردایل خود، یعنی چه راستگوست هر کس در گواهی بر نفس خود، زیرا که از کارهای هر کس خوبی و بدی او ظاهر می‌شود و گواهی بر آن مانند آنها نیست، و شناخته نمی‌شود قدر و مرتبه هر کس مگر بعلم او، چنانکه شناخته نمی‌شود درخت غریب و خوبی و بدی آن مگر بمیوه آن، پس میوه‌ها راه می‌نمایند بر خوبی و بدی اصلهای آنها، و به آنها دانسته می‌شود از برای هر صاحب افزونی مرتبه افزونی مرتبه آن، چه هر یک که میوه آن بهتر باشد مرتبه درخت آن افزونتر باشد، پس همچنان ظاهر می‌شود بلندی مرتبه کریم یعنی شخص گرامی بلند

مرتبه بآداب او، و رسوا می‌گردد لئیم یعنی دنی پست مرتبه برذایل او، یعنی صفات نکوهیده او، و در بعضی نسخه‌ها «بأدائه» بجای «بآدابه» است، و بنا بر این ترجمه اینست که: بلند مرتبه می‌گردد کریم بادای او سخن را و بگفتار او که از آن مرتبه علم او ظاهر می‌شود «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۱

۹۶۹۵

ما استعطف السلطان، و لا استسلّ سخیمه الغضبان، و لا استمیل المهجور، و لا استنجحت صعب الامور، و لا استدفعت الشرور بمثل الهدیه. مهربان گردانیده نشده پادشاه، و بیرون کرده نشده کینه خشمناک، و میل فرموده نشده مهجور، و بر آورده نشده سخته‌های کارها، و دفع کرده نشده شرور بمثل هدیه، یعنی هدیه فرستادن از برای همه این امور قویتر از همه اسباب آنهاست، و مراد به «مهجور» کسیست که ترک شده باشد و ربطی با او نباشد، و مراد اینست که چنین کسی را با عدم ربط اگر خواهد استمالت فرمایند و بجانب خود میل فرمایند بهدیه فرستادن از برای او می‌شود و سببی دیگر مثل هدیه ندارد، و ممکن است که «مهجور» در اینجا بمعنی اسم فاعل باشد یعنی کسی که ترک این کس کرده باشد و بریده باشد از این کس بسبب عداوتی یا مانند آن.

۹۶۹۶

ما عسی أن یکون بقاء من له یوم لا یعدوه، و طالب حثیث من أجله یحدوه.

چه نزدیکست که بوده باشد بقای کسی که بوده باشد از برای او یک روز که در نگذرد از آن، و طلب کننده شتاب کننده از اجل او که بخواند او را، مراد اینست که [اجل] آدمی را در هر وقت نزدیکست و احتمال این باشد که بوده باشد باقی او بقای چنین کسی که بوده باشد از برای او همین یک روز که درنگذرد از آن، و مرگ او طلب کننده شتاب کننده باشد که بخواند او را، یا این که از برای هر کس این نزدیکست، باعتبار این که روز آخر عمر او که چنین روزی باشد نزدیکست و بزودی برسد، و بر هر تقدیر غرض آگاه گردانیدن آدمیست بر نزدیکی مرگ او تا این که در فکر و تهیه آن باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۲

۹۶۹۷

ما أوهن الدین کترک اقامه دین الله و تضييع الفرائض.

خوار نکرده دین را مثل ترک بر پای داشتن دین خدا و ضایع کردن فرایض، یعنی هیچ چیز مثل این دو امر سبب ضعف و خواری دین کسی نمی‌شود، و مراد به «پای داشتن دین خدا» امر بمعروف و نهی از منکرست و جاری کردن احکام دین خدا میانه مردم، و به «ضایع کردن فرایض» ظاهر اینست که مراد خصوص نمازهای فریضه شبانه روزی باشد، و ضایع کردن آنها بعدم رعایت حدود و آداب و اوقات آنها.

۹۶۹۸

ما صان الأعراس کالأعراس عن الدتایا و سوء الأغراض.

نگاه نداشته عرضها را چیزی مثل رو گردانیدن از دنیا و بدی عرضها، مراد به «دنایا» اخلاق و اعمال دنی پست است.

۹۶۹۹

ما من شیء أجلب لقلب الانسان من لسان، و لا أخدع للنفس من شیطان.

نیست هیچ چیز کشنده‌تر مر دل آدمی را از زبان، و نه فریب دهنده‌تر مر نفس را از شیطانی، یعنی هیچ چیز نیست که جلب قلوب مردم زیاده از زبان خوش بکند «۱»، و هیچ چیز نیست فریب دهنده‌تر مر نفس را از شیطانی، یعنی کسی از شیاطین، و مراد یا شیاطین حقیقی است که ابلیس و اتباع او باشند، و یا اعم از آنها و شیاطین انس نیز که مردم را فریب دهند و بمحرّمات ترغیب کنند، و خصوص شیاطین انس نیز مراد می‌تواند بود.

۹۷۰۰

ما من شیء یحصل به الأمان أبلغ من ایمان و إحسان.

نیست هیچ چیز که حاصل شود بآن ایمنی کاملتر از ایمانی و احسانی، مراد ایمنی در دنیا و آخرتست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۳

۹۷۰۱

ما استعبد الکرام بمثل الاکرام «۱».

بنده گردانیده نشوند کریمان بمثل اکرام، مراد به «کریمان» مردم گرامی بلند مرتبه است و این که چیزی مثل اکرام و احسان ایشان را بنده و فرمانبردار نکند.

۹۷۰۲

ما أقبح شیم اللّثام و أحسن سجایا الکرام.

چه زشت است خویهای لثیمان، و نیکوست اخلاق کریمان، مراد به «کریمان» مردم گرمی بلند مرتبه است، و به «لثیمان» مقابل ایشان، یا اسخیا و بخیلان، و اول ظاهرترست.

۹۷۰۳

ما حفظ غیبک من ذکر عیبک.

حفظ غیب تو نکرده کسی که ذکر کرده عیب ترا، مراد اینست که کسی که غایبانه تو ذکر عیب تو بکند او بجا نیاورده حفظ غیب ترا که باید کرد و تأکید شده در آن.

۹۷۰۴

ما ألاك جهدا في النصيحة من دلک علی عیبک و حفظ غیبک.

کوتاهی نکرده و منع نکرده ترا جهدی در نصیحت کسی که راه نموده ترا بر عیب تو، و نگاهداشته غایبانه ترا یعنی چنین کسی تقصیر نکرده و کمال بذل جهد خود یعنی طاقت خود کرده یا کمال تحمل مشقت نموده در نصیحت تو یعنی پند دادن تو و خالص و صاف بودن با تو، و هیچ مرتبه از آن را منع نکرده از تو یعنی از برای تو، و در اکثر نسخهها بجای «ما ألاك»: «ما آل» واقع شده و ظاهر اینست که سهوی باشد از نساخ و بر تقدیر صحت آن ممکن است که از «آل» بمعنی «رجع» باشد و معنی این باشد که: برنگشته بی جهدی در نصیحت از هیچ مرتبه آن یعنی کمال

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۴

جهد کرده و بر نگشته از هیچ مرتبه از بذل طاقت یا تحمل مشقت، یا از «آل» بمعنی «نقص» باشد و معنی این باشد که: ناقص نیست بحسب جهد در نصیحت بلکه بکمال آن رسیده، یا این که تضمین معنی «منع» نیز در آن بشود و معنی این باشد که: ناقص نیست و منع نکرده جهدی را در نصیحت، و الله تعالی يعلم.

۹۷۰۵

ما قدمته من خیر فعند من لا یبخس الثواب، و ما ارتکبته من شرّ فعند من لا یعجزه العقاب.

آنچه پیش فرستاده از خیری پس نزد کسیست که کم نمی کند ثواب را، و آنچه ارتکاب کرده آنرا از شری پس نزد کسیست که عاجز نمی گرداند او را عقاب، یعنی عاجز نمی شود از عقاب کردن، یا عاجز نمی یابد او را عقاب، و قادر و توانا می یابد بر خود، یا فوت نمی شود او را عقاب یعنی چنین نیست عقاب که فوت شود از او، و او را قدرتی نباشد بر آن، و حاصل هر سه یکیست.

۹۷۰۶

ما لمت أحدا علی إذاعة سرّی اذ كنت به أضیق منه.

ملامت نکرده ام کسی را بر فاش کردن سرّ من چون بودم من تنگتر از آن.

مراد اینست که کسی که سرّ کسی را فاش کند او ملامت او نمی تواند کرد، زیرا که او خود از او تنگ حوصله تر باشد که سرّ خود از نگاه نداشته و باو اظهار کرده پس هر گاه او تنگ حوصله باشد از نگاهداشتن سرّ دیگری این سهلست نسبت باو، و او را نرسد که ملامت و سرزنش او کند.

۹۷۰۷

ما رفع امرأ كهمته، و لا وضعه كشهوته.

بلند نکرده مردی را چیزی مثل همّت و عزم او، و پست نکرده او را چیزی مثل شهوت و خواهش او.

۹۷۰۸

ما أخلق من غدر أن لا یوفی له.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۵

چه سزاوارست کسی که بیوفائی کند این که وفا کرده نشود از برای او، یعنی مردم نیز بیوفائی کنند با او.

۹۷۰۹

ما أقبح القطیعة بعد الصلّة، و الجفاء بعد الاخاء، و العداوة بعد الصّفاء، و زوال الالفة بعد استحکامها.

چه زشت است بریدن بعد از صلّه و پیوند، و صلّه نکردن بعد از برادری، و دشمنی بعد از صفا و دوستی، و زایل شدن الفت بعد از مستحکم شدن آن.

۹۷۱۰

ما أنعم الله علی عبد نعمه فظلم فیها الا كان حقیقا أن یزیلها عنه.

انعام نکرده خدا بر بنده نعمتی پس او ستم کرده باشد در آن مگر این که سزاوار باشد که زایل کند خدا آنرا از او، مراد نعمتیست که ستم در آن توان کرد مثل دولتها.

۹۷۱۱

ما کرمت علی عبد نفسه آلا هانت الذتیا فی عینه.

گرامی نباشد بر هیچ بنده نفس او مگر این که خوار گردد دنیا در چشم او، یعنی هر که خواهد که نفس او عزیز و گرامی باشد خوار گردد دنیا در چشم او، زیرا که میداند که عزیز داشتن دنیا باعث خفت و خواری او در دنیا و آخرت می‌گردد.

۹۷۱۲

ما أقرب التَّقمَةُ من أهل البغی و العدوان.

چه نزدیکست انتقام از اهل ظلم و عدوان، مراد اخبار مردم است بنزدیکی انتقام بأهل ظلم و عدوان، تا این که ترس از آن گاه باشد که مانع گردد ایشان را از آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۶

[حرف میم بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف میم بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف.) از آن جمله است قول آن حضرت علیه السلام:

۹۷۱۳

ملاک الأمر العقل.

ملاک امر عقلست، «ملاک چیزی» چیزی را گویند که بآن بر پای ماند آن چیز، و بآن مالک آن تواند شد، و مراد اینست که ملاک هر کاری عقل است و بآن بر پای ماند و مالک آن توان شد.

۹۷۱۴

ملاک السیاسة العدل.

ملاک سیاست عدلست، مراد به «سیاست» رعیت پروریست و نظم و نسق احوال ایشان، و ظاهرست که ملاک آن عدل میانه ایشانست.

۹۷۱۵

ملاک العلم نشره.

ملاک علم پهن کردن آنست، «بودن پهن کردن علم ملاک آن» باعتبار اینست که اگر عالم علم خود را پهن نکند و بدیگران نیاموزد آن علم بموت او از میان می‌رود پس بر پای ماندن آن بتعلیم آن و پهن کردن آن می‌شود، و ممکن است که باعتبار این باشد که ملاک فضیلت و کمال علمست، زیرا که تعلیم بر عالم واجبست چنانکه تعلیم بر تعلّم، بلکه تا آن واجب نشده این واجب نشده، چنانکه قبل از این مذکور شد، پس علمی که تعلیم نشود ناقص باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۷

۹۷۱۶

ملاک السّرّ ستره «۱».

ملاک سرّ پوشیدن آنست یا پرده آنست، و بنا بر اوّل «ستر» بفتح سین باشد و بنا بر دویم بکسر آن.

۹۷۱۷

ملاک الوعد إنجازه.

ملاک وعده بجای آوردن آنست، یعنی اصل آن بجای آوردن آنست چه وعده که وفا بآن نشود فضیلتی با آن نباشد بلکه قبیح و زشت باشد.

۹۷۱۸

ملاک الخیر مبادرته.

ملاک کار خیر پیشی گرفتن به آنست، یعنی فضل و کمال آن در آنست.

۹۷۱۹

ملاک الدّین الورع.

ملاک دین پرهیزگاریست، زیرا که کسی که پرهیزگاری نداشته باشد اگر دین او باقی ماند ناقص و ناتمام باشد.

۹۷۲۰

ملاک الشّرّ الطّمع.

ملاک شرّ طمع است، زیرا که اکثر شرّها و ضرر رسانیدنها از طمع ناشی می‌شود.

۹۷۲۱

ملاک التقی رفض الدنيا.

ملاک پرهیزگاری ترک دنیاست.

۹۷۲۲

ملاک الدین مخالفة الهوی.

ملاک دینداری مخالفت کردن هوی و هوس است.

۹۷۲۳

ملاک العلم العمل به.

ملاک علم عمل به آنست یعنی ملاک فضل و کمال آنست، زیرا که علمی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۸

که عمل با آن نباشد اجر و ثوابی نداشته باشد بلکه وبال و نکالی باشد، یا این که ملاک اصل آنست باعتبار این که علمی که عمل بآن نشود باقی نماند در صاحب آن و رحلت کند از او، چنانکه در بعضی احادیث وارد شده «۱»

۹۷۲۴

ملاک المعروف ترک المنّ به.

ملاک احسان ترک منت گذاشتن به آنست چه احسانی که بآن منت گذارند احسان نیست، چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۷۲۵

ملاک العمل الاخلاص فیه.

ملاک عمل اخلاص در آنست یعنی خالص گردانیدن آن از برای حق تعالی و آمیخته نساختن بغرضی دیگر، زیرا که عملی که خالص نباشد از برای خدا مقبول نشود بلکه اگر آمیخته بریا و مانند آن باشد سبب عذاب و عقاب گردد.

۹۷۲۶

ملاک الايمان حسن الايقان.

ملاک ایمان نیکوئی یقین داشتن است، مراد به «ایمان» در اینجا اطاعت و پیروست، و ظاهرست که نیکوئی یقین ملاک آن باشد، و ممکن است که مراد این باشد که اصل ایمان نیکوئی یقین است و تا آن باقی باشد مالک اصل ایمان باشد و اعمال جزو اصل ایمان نباشد چنانکه مشهورست، بلکه سبب فضل و کمال آن باشد.

۹۷۲۷

ملاک الاسلام صدق اللسان.

ملاک مسلمانی راستی زبانست، یعنی ملاک کمال مسلمانی راستی زبانست کسی که دروغ گوید مسلمانی او ناقص است و گوئیا مسلمانی نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۱۹

۹۷۲۸

ملاک الورع الکفّ عن المحارم.

ملاک ورع باز ایستادن از حرامهاست، ممکن است که مراد به «ورع» در اینجا ترس از خدا باشد و مراد این باشد که باز ایستادن از حرامها ملاک دانستن قدر و اندازه آنست و هر که این در او کاملتر باشد ترس او از خدا بیشتر باشد، یا این که ملاک اصل آنست و همین که کسی مرتکب حرامی گردد آن ترس او باقی نماند، و ممکن است که مراد به «ورع» پرهیزگاری باشد و به «باز ایستادن از حرام» باز ایستادن از خصوص خوردن حرام باشد، و مراد این باشد که این بالخاصیة سبب بر پای بودن پرهیزگاری و مالک شدن آن و قیام بهمه واجبات و باز ایستادن از همه محرّمات که حقیقت پرهیزگاریست می شود.

۹۷۲۹

ملاک الامور حسن الخواتم.

ملاک کارها نیکوئی عاقبتهاست یعنی ملاک نیکوئی کارها نیکوئی عاقبت آنهاست هر چه عاقبت آن نیکو باشد آن خیر و نیکو باشد هر چند در ابتدا مشتمل بر ضرری باشد، و آنچه عاقبت آن بد باشد آن بد باشد هر چند نفع عاجلی در آن باشد «۱».

۹۷۳۰

ملاک الخواتم ما أسفر عن اللّٰه سبحانه.

ملاک عاقبتها چیز است که گشوده شود از خشنودی خدای سبحانه، ظاهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۰

اینست که مراد این باشد که ملاک خوبی عاقبتها اینست که گشوده چیزی از خشنودی خدای سبحانه، یعنی ظاهر و نمایان شود از آن این که سبب آن می شود، هر چه چنین باشد عاقبت آن خوبست.

۹۷۳۱

ملاک کلّ خیر طاعةُ اللّٰه سبحانه.

ملاک هر خیری فرمانبرداری خدای سبحانه است.

۹۷۳۲

مع الشکر تدوم النعمه.

با شکر پاینده می ماند نعمت.

۹۷۳۳

مع البرّ تدبّر الرّحمة.

با نیکوئی روان می شود رحمت، یعنی رحمت خدا از برای صاحب آن.

۹۷۳۴

مع الزّهد تثمر الحکمة.

با زهد یعنی بی رغبتی در دنیا میوه می دهد حکمت، یعنی علم راست درست، و مراد اینست که حکمت تا با زهد نباشد ثمره بر آن مترتب نشود، و هر گاه با آن باشد میوه دهد سعادت دنیا و آخرت را.

۹۷۳۵

مع التّروءه تظهر المروءه.

با مالداری ظاهر می شود مروءت، یعنی تا کسی مالدار نباشد مروءت او ظاهر نمی شود و درویش بسا باشد که صاحب مروءت باشد و از تنگدستی مروءت او ظاهر نشود.

۹۷۳۶

مع الانصاف تدوم الاخوة.

با انصاف پاینده می ماند برادری، یعنی تا کسی با دوست و برادر خود با انصاف و عدل سلوک کند دوستی و برادری میان ایشان پاینده ماند، و همین که نا انصافی و جور می شود دوستی و برادری باقی نماند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۱

۹۷۳۷

مع الاخلاص ترفع الأعمال.

با اخلاص بلند گردانیده می شود اعمال، یعنی اعمال تا با اخلاص نباشد بلند گردانیده نشود بجانب حق تعالی و قبول نشود، و مراد به «اخلاص» چنانکه مکرر مذکور شد خالص گردانیدن عمل است از برای رضای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر که منافی آن باشد مثل ریا.

۹۷۳۸

مع الساعات تفنی الآجال.

با ساعتها فانی می شود أجلها، مراد به «أجل» در اینجا مدت عمرست و مقصود اینست که قدر هر ساعتی را باید دانست و بعثت نباید گذرانید، زیرا هر ساعتی که می گذرد از عمرست و بساعتها فانی می شود عمرها.

۹۷۳۹

مع الورع یثمر العمل.

با پرهیزگاری میوه دهد عمل، ظاهر اینست که مراد این باشد که میوه کامل هر عملی وقتیست که با پرهیزگاری باشد و هر عملی که پرهیزگار کند ثواب آن زیاده باشد از همان عمل که غیر پرهیزگار کند نه این که از غیر پرهیزگار اصلاً ثمره نداشته باشد و ثمره هر عملی مشروط باشد بپرهیزگاری مطلق، و ممکن است که مراد این باشد که با پرهیزگاری در هر عملی میوه دهد آن عمل و مقصود این باشد که هر عملی که از روی پرهیزگاری و فرمانبرداری حق تعالی کرده شود ثمره دارد، و هر گاه از برای أغراض دیگر کرده شود ثمره ندارد.

۹۷۴۰

مع العجل یكثر الزلّل.

با تعجیل کردن در کارها بسیار می شود لغزشها.

۹۷۴۱

مع العقل يتوقّر الحلم.

با عقل و زیرکی بسیار می شود حلم و بردباری.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۲

۹۷۴۲

مع الصبر يقوى الحزم.

با صبر قوی می شود دور اندیشی، مراد صبر در کارهاست و تعجیل نکردن در آنها.

۹۷۴۳

مع الفراغ تكون النبوة.

با فارغ بودن میباشد صبوه، مراد به «صبوه» میل بجاهلیست یعنی هواها و هوسها که جاهلان و جوانان را باشد و غرض ترغیب در مشغول شدن بکارهاست و فارغ نبودن و این که آن منشأ آن میلها و هوسها می شود.

۹۷۴۴

مع الشقاق تكون النبوة.

با دشمنی و مخالفت میباشد نبوه، مراد به «نبوه» کندی و برش نداشتن است، و مراد اینست که دوستی و موافقت نکردن با مردم باعث برش در کارها و پیش رفتن آنها می شود، و دشمنی کردن باعث کندی در آنها و از پیش نرفتن آنها می شود.

۹۷۴۵

مع الاحسان تكون الرفعة.

با احسان کردن میباشد بلندی مرتبه.

۹۷۴۶

مع الفوت تكون الحسرة.

با فوت میباشد حسرت، یعنی فوت مطلب بی حسرت نمی باشد پس فرصت را باید غنیمت شمرد و از وقت فرصت پس نباید انداخت تا این که حسرتی بار نیورد.

۹۷۴۷

مع الانابة تكون المغفرة.

با انابت میباشد آمرزش، یعنی انابت سبب آمرزش می شود، و «انابت» بمعنی توبه است یعنی پشیمانی از گناه و بازگشت بسوی خدا.

۹۷۴۸

مكروه تحمد عاقبته خير من محبوب تدمّ مغبّته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۳

ناخوش داشته شده که ستوده شود عاقبت آن بهترست از دوست داشته شده که نکوهش کرده شود عاقبت آن.

۹۷۴۹

میزة الرّجل عقله، و جماله مروّته.

امتیاز دهنده مرد عقل اوست و زیبائی او مروّت اوست، یعنی امتیاز هر کس بحسب مرتبه از دیگری بعقل و زیرکی اوست، هر که عقل و زیرکی او کاملتر باشد مرتبه او بلندتر باشد، و هر که عقل و زیرکی او ناقصتر باشد مرتبه او پست تر باشد، و «مروّت» چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی آدمیت است و مراد بآن داشتن چیزی چندست که مقتضای آدمیت باشد از اخلاق حمیده و افعال پسندیده.

۹۷۵۰

منازع الحقّ مخصوم.

نزاع کننده با حقّ دشمنی کرده شده است، مراد به «حقّ» در اینجا هر امر حقیقت، و «دشمنی کرده شده است» یعنی حقّ تعالی با او خصومت و دشمنی کند.

۹۷۵۱

مصاحب اللّوم مذموم.

مصاحب لثیمی یعنی صاحب آن نکوهش کرده شده است، و مراد به «لثیمی» چنانکه مکرر مذکور شد دنائت و پستی مرتبه است یا بخیلی.

۹۷۵۲

محن القدر تسبیح الحذر.

محنتهای قدر پیشی می‌گیرد بر حذر، یعنی محنتها که در قضا و قدر حق تعالی تقدیر شده باشد حذر و اندیشه از آنها سودی ندهد و آنها پیشی گیرند بر حذر و غالب شوند بر آن، یا این که واقع شوند پیش از این که حذر واقع شود.

۹۷۵۳

مرارة الصبر ثمر الظفر.

تلخی صبر میوه دهد فیروزی را یعنی بارور گردد بفیروزی مطالب و مآرب، با اجر و ثواب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۴

۹۷۵۴

مجلس الحکمة غرس الفضلاء.

مجلس حکمت غرس فضلاست، «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست درست را گویند، و مراد به «مجلس حکمت» مجلسی است که یکی از آن علوم حقّه در آن مذکور شود و «غرس» بفتح غین با نقطه چنانکه در اکثر نسخه‌هاست بمعنی درخت کاشتن است و بنا بر این باید که مراد این باشد که جای درخت کاشتن فضلاست و این که هر یک نهال فکری که داشته باشند در آنجا بکارند تا بزرگ شود و بارور گردد. و «غرس» بضمّ عین بی نقطه بمعنی طعام ولیمه عروسی است، و ممکنست که در اینجا چنین باشد و معنی این باشد که بمنزله مجلس ولیمه عروسیست از برای فضلا، و تحقیقاتی که در آن مذکور شود از برای ایشان بمنزله طعامهای الوانست که در ولائم میباشد.

۹۷۵۵

مدارسة العلم لذّة العلماء.

درس گفتن علم لذت علماست.

۹۷۵۶

مجاهدة النفس شیمة التّبالء.

جنگ کردن با نفس خوی نبیلانست یعنی مردم تند فطنت یا بلند مرتبه.

۹۷۵۷

مداومة الذّکر خلصان الأولیاء.

دایم داشتن ذکر یعنی ذکر خدا یا آخرت دوست خالص اولیاست یعنی اولیا و دوستان حق تعالی بآن انس می‌گیرند چنانکه کسی با دوست خالص خود انس گیرد، یا این که آن نفع می‌رساند بایشان مانند نفع رسانیدن دوست خالص کسی باو.

۹۷۵۸

ملازمة الخلوّة دأب الصّلحاء.

ملازمت خلوت عادت و شأن صالحانست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۵

۹۷۵۹

مذیع الفاحشة كفاعلها.

فاش کننده فاحشه مثل کننده آنست، یعنی نقل کننده آن و پهن کننده آن در وزر و وبال مثل کننده آنست، و مراد به «فاحشه» زناست یا هر گناهی که از حدّ درگذشته باشد در بدی.

۹۷۶۰

مستمع الغیبة كقاتلها.

گوش اندازنده بغیبت مثل گوینده اوست یعنی در وزر و وبال.

۹۷۶۱

موت وحی خیر من عیش شقیّ «۱».

مردن شتابان بهترست از زندگانی که بدبخت باشد.

۹۷۶۲

مرکب الهوی مرکب مرد.

مرکب هوی مرکبی است اندازنده یا هلاک کننده، یعنی هوی و هوس مرکبست که نمی‌شود که سوار خود را نیندازد، یعنی در هلاکت یا زیان و نقصان، یا هلاک نکند.

۹۷۶۳

منع الکریم أحسن من اعطاء اللئیم.

منع کردن کریم و عطا نکردن او بهترست از عطا کردن لئیم، مراد به «کریم» صاحب جودست یا هر شخص بلند مرتبه، و به «لئیم» بخیل یا هر شخص پست مرتبه، و «بهتری منع آن از عطایای این» باعتبار اینست که منع او اگر منع کند با عذرخواهی و عزت و احترام باشد و عطای این با منت و خفت و خواری.

۹۷۶۴

معاداة الکریم أسلم من مصادقة اللئیم.

دشمنی کردن کریم سالمترست از دوستی کردن لئیم، ظاهر اینست که مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۶

به «کریم» و «لئیم» در اینجا معنی دویم باشد و «بهتری دشمنی او از دوستی این» باعتبار اینست که کریم هر چند با کسی دشمنی کند ضرر و زیان زیاد باو نرساند و او را خفیف و دلیل نکند بخلاف لئیم که در دوستی و احسانی که بکند چندان منت گذارد و سلوک ناهموار کند که آدمی را خوار و سبک گرداند و کمال زیان و ضرر رساند.

۹۷۶۵

مجالس العلم غنیمة.

مجالس علم غنیمت است، مراد به «غنیمت» هر چیز است که نفع زیادی بی زیان در آن باشد.

۹۷۶۶

مصاحبة العاقل مأمونة.

مصاحبت عاقل مأمونست، یعنی آدمی ایمنست از ضرر و زیان آن.

۹۷۶۷

مجالسة الأبرار توجب الشرف.

همنشینی با نیکوکاران واجب سازد بلندی مرتبه را، یعنی سبب آن شود و آن را ثابت گرداند.

۹۷۶۸

مصاحبة الأشرار توجب التلف «۱».

مصاحبت بدان واجب سازد تلف را، یعنی سبب تلف دین یا صلاح و تقوی گردد، و بسیار باشد که سبب تلف مال و عزت و جاه دنیوی نیز شود.

۹۷۶۹

معاشرة ذوی الفضائل حیوة القلوب.

اختلاط و آمیزش با صاحبان فضایل زندگی دلهاست، مراد به «فضائل» هر صفتی است که باعث افزونی مرتبه شود.

۹۷۷۰

مجالسة السفلى تضنى القلوب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۷

همنشینی مردم دنی پست مرتبه بیمار میکند دلها را بیماری که بهبودی نباشد آن را.

۹۷۷۱

مداومة المعاصی تقطع الرزق.

مداومت گناهان می‌برد روزی را، یعنی کم میکند آن را و تنگ می‌گرداند یعنی حق تعالی بجزای آن چنان کند.

۹۷۷۲

مقارنة السفهاء تفسد الخلق.

همراهی با سفها تباه میکند خوی و خصلت را، و مراد به «سفها» آنانند که سبک باشند و حلم و بردباری نداشته باشند.

۹۷۷۳

مواصله الأفاضل توجب السموة.

پیوستن با افاضل یعنی معاشرت و اختلاط با ایشان واجب می‌سازد بلندی مرتبه را، یعنی سبب آن می‌شود.

۹۷۷۴

مباينة الدتایا تكبت العدو.

جدائی کردن از «دنایا» یعنی از صفات و اعمال دنیّه پست مرتبه خوار می‌گرداند دشمن را یا برمیگرداند او را از دشمنی.

۹۷۷۵

مباينة العوام من أفضل المروءة.

جدائی کردن از عوام از افرونترین مروّت و آدمیت است، مراد به «عوام» مقابل «خواص» است یعنی غالب مردم که بمزیتی اختصاص نیافته‌اند.

۹۷۷۶

مجانبة الريب من أحسن الفتوة.

دوری کردن از تهمتها از نیکوترین جوانمردیست، مراد به «دوری کردن از تهمتها» دوری کردن از اموریست که سبب تهمت میشوند مثل اختلاط و آمیزش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۸

با فاسقان که سبب تهمت او بفسق می‌شود هر چند بری باشد از آن.

۹۷۷۷

مروءة الرجل علی قدر عقله.

مروّت و آدمیت مرد بر اندازه عقل اوست، هر چند عقل او کاملتر باشد مروّت او بیشتر باشد.

۹۷۷۸

مزین الرجل علمه و حلمه.

زینت دهنده مرد دانش اوست و بردباری او.

۹۷۷۹

مروءة العاقل دینه، و حسبه أدبه.

مروّت عاقل دینداری اوست، و حسب او ادب اوست، یعنی مروّت و آدمیت عاقل اینست که دیندار باشد و کامل باشد در آن، و حسب او یعنی مزیت او که از جانب نفس او باشد نه باعتبار نسب او ادب اوست یعنی این که با ادب باشد.

۹۷۸۰

مادح الرجل بما لیس فیہ مستهزیئ به.

مدح کننده مرد به آن چه نبوده باشد در او تمسخر کننده است باو، یعنی در واقع تمسخر میکند باو، یا اینکه بمنزله تمسخر باوست هر چند او قصد تمسخر نداشته باشد.

۹۷۸۱

مرتبة المعروف أحسن من ابتدائه.

تریبیت کردن احسان نیکوترست از ابتدا کردن بآن، یعنی هر گاه کسی احسانی بکسی کرده باشد تربیت کردن آن احسان بمستمر داشتن آن و تمام گردانیدن آن نیکوترست از این که ابتدای احسانی بدیگری بشود.

۹۷۸۲

منزع الکریم أبدا الی شیم أبائه.

شوق کریم همیشه بسوی خویهای پدران اوست، مراد به «کریم»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۲۹

شخص گرامی بلند مرتبه است یا صاحب سخاوت و جود، و از این معلوم می‌شود که پدران کریم نیز باید که کریم باشند و فرزند غیر کریم نشود.

۹۷۸۳

منع خیرک یدعو الی صحبة غیرک.

منع خیر تو می‌خواند بسوی صحبت غیر تو، یعنی هر گاه خیر خود را منع کنی از کسی این باعث این می‌شود که ترک مصاحبت با تو کند و با دیگری مصاحبت کند، پس کسی که مصاحبت او را خواهی باید که خیر خود را از او منع نکنی.

۹۷۸۴

منع أذاك يصلح لك قلوب عداك.

منع اذیت و آزار تو شایسته میکند از برای تو دل‌های دشمنان ترا، یعنی هر گاه منع اذیت و آزار خود بکنی از مردم و بکسی آزار نرسانی، همین باعث این می‌شود که دل‌های دشمنان تو بصلاح بیایند نسبت بتو و دوست گرداند.

۹۷۸۵

معادة الرجال من شيم الجهال.

دشمنی کردن با مردان از خصلت‌های نادانانست.

۹۷۸۶

مدارة الرجال من أفضل الأعمال.

مدارا کردن با مردان از افرونترین، عمل‌هاست، مراد مدارائی است که در چیزی باشد که خلاف شرعی در آن نباشد، یا در آن هم هر گاه تقیه باشد.

۹۷۸۷

مدارة الأحمق من أشد العناء.

مدارا کردن با احمق از سختترین تعب است، و ظاهرست که معارضه کردن با او نیز صورتی ندارد پس چاره بغیر از مصاحبت نکردن با او نیست.

۹۷۸۸

مصاحبة الجاهل من أعظم البلاء.

مصاحبت کردن با نادان از بزرگترین بلاست چنانکه گفته‌اند:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۰

صد سال اسیر بند زندان بودن بهتر ز دمی همدم نادان بودن

۹۷۸۹

متقى الشرّ كفاعل الخير.

پرهیز کننده از شرّ مثل فاعل خیرست یعنی کسی که بپرهیزد از این که شرّ او بکسی برسد او در اجر و ثواب مثل کسیست که خیر بمردم رساند.

۹۷۹۰

متقى المعصية كفاعل البرّ.

پرهیزکننده از گناه مثل کننده کار خوبست یعنی در اجر و ثواب.

۹۷۹۱

مخالفة الهوى شفاء العقل.

مخالفت کردن هوی و هوس شفاى عقل و زیرکیست.

۹۷۹۲

مجاهدة النفس عنوان النبيل.

جنگ کردن با نفس عنوان بلندی مرتبه یا تندى فطنت است، یعنی دلیل آنست یا سر سخن آنست.

۹۷۹۳

مرارة الدنيا حلاوة الآخرة.

تلخی دنیا شیرینی آخرتست، یعنی سبب آن می‌شود.

۹۷۹۴

موتات الدنيا أهون من موتات الآخرة.

مردن‌های دنیا سبکتر و سهلترست از مردن‌ها آخرت، مراد به «مردن‌های دنیا و آخرت» مصیبت‌های آنهاست که هر یک بمنزله مردنی باشد، و ممکن است که مراد به «مردن‌های دنیا» مردن‌های ظاهری در آن باشد.

۹۷۹۵

مرارة اليأس خير من التضرع إلى الناس.

تلخی نومیدی بهترست از تضرع و زاری کردن بسوی مردم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۱

۹۷۹۶

مداومه الوحده أسلم من خلصه الناس.

مداومت تنهائی سالمترست از آمیزش با مردم.

۹۷۹۷

مرارة الصبر تذهبها حلاوة الظفر.

تلخی صبر می برد آنرا شیرینی فیروزی یافتن، یعنی فیروزی یافتن بمطالب و مقاصد، یا بآجر و ثواب که بر صبر مترتب می شود.

۹۷۹۸

مصاحب الدنيا هدف التوائب و الغير.

مصاحب دنیا نشانه مصیبتها و حوادث است، یعنی نمی شود که بر او وارد نشوند.

۹۷۹۹

مرارة النصح أنفع من حلاوة الغش.

تلخی نصیحت سودمندترست از شیرینی غش کردن یعنی از شیرینی سخنانی که بر وفق خواهش این کس گفته شود از روی غش و ناصافی با او.

۹۸۰۰

ملازمة الوقار تؤمن من دناءة الطیش.

ملازمت وقار و جدا نشدن از آن ایمن می سازد از دنائت طیش، یعنی سبکی کردن و از جا بر آمدن.

۹۸۰۱

معالجة النزال تظهر شجاعة الأبطال.

ورزیدن نزال ظاهر می سازد شجاعت شجاعان را، «نزال» بکسر نون بمعنی پائین آمدن هر دو فرقه است از شتران و زد و خورد کردن با یکدیگر بر

اسبان، چنانکه بعضی از اهل لغت گفته اند، یا دست و گریبان شدن کسی با هم آورد «۱» خود پیاده، چنانکه ظاهر کلام بعضی دیگر است.

۹۸۰۲

مقاساة الاقلال و لا ملاقاة الاذلال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۲

رنج کشیدن درویشی و نه بر خوردن خواری، یعنی بآن راضیم و بمالداری که با خواری باشد راضی نیستیم.

۹۸۰۳

مقاربة الرجال في خلائقهم أمن من غوائلهم.

نزدیکی کردن با مردان در خوبیها و خصلتهای ایشان ایمنیست از مصیبتهای ایشان، یعنی مدارا کردن با ایشان و نزدیک بطور ایشان سلوک کردن، و در

بعضی نسخهها «مقارنه» بنون است نه ببا، و بنا بر این ترجمه اینست که: همراهی کردن با مردان در خوبیهای ایشان، و حاصل هر دو یکیست.

۹۸۰۴

مناقشة العلماء تنتج فوائدهم و تكسب «۱» فضائلهم.

مناقشه با علما نتیجه می دهد فواید ایشان را و کسب می فرماید فضایل ایشان را، و مراد به «مناقشه» خرده گیری کردن و کنجکاوی نمودنست و مراد

اینست که هر چند کسی با علما در مسائل علمیّه کنجکاوی بیشتر کند و سخن را بنهایت رساند از فواید ایشان بیشتر بهره مند گردد و از فضایل ایشان

زیادتر کسب کند، و در بعضی نسخهها «منافسه» بفاء و سین بی نقطه است نه بقاف و شین با نقطه و آن بمعنی رغبت کردن دو کس است در چیزی

از برای معارضه کردن در کرم و مفاخرت نمودن بآن، و بنا بر این معنی اینست که: منافسه علما با یکدیگر باعث زیادتی فواید ایشان و زیادی کسب

فضایل از برای ایشان می شود و نسخه اول ظاهرترست.

۹۸۰۵

مودة الآباء نسب بين الأبناء.

دوستی پدران نسبی است میانه پسران، یعنی بمنزله نسب و خویشی است از برای پسران، و باید که خود را با یکدیگر بمنزله خویشان دانند.

۹۸۰۶

مودة ذوی الدین بطیئة الانقطاع دائمة الثبات و البقاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۳

دوستی صاحبان دین دیر برنده شونده است و پاینده ثبات و بقاء، زیرا که دوستی ایشان معلل بعضی نیست بغیر رضای حق تعالی و ظاهرست که چنین دوستی پاینده ماند.

۹۸۰۷

مسرة الكرام فی بذل العطاء، و مسرة اللئام فی سوء الجزاء.

شادمانی کریمان در بذل عطاست که بکنند و شادمانی لئیمان در بدی جزاست یعنی در این که بجزای نیکی که کسی بایشان بکند بدی بکنند باو، و مراد به «کریمان» چنانکه مکرر مذکور شد مردم گرامی بلند مرتبه است یا اهل سخاوت وجود، و به «لئیمان» مردم دنی پست مرتبه یا بخیلان.

۹۸۰۸

مفتاح الخیر التبری من الشرّ.

کلید خیر بیزاری جستن از شرست، یعنی از این که شرّ او بکسی برسد، هر که این معنی را بدست آورد در هر خیر بر او بگشاید.

۹۸۰۹

مفتاح الظفر لزوم الصبر.

کلید فیروزی لازم بودن با صبرست و جدا نشدن از آن.

۹۸۱۰

منازعة الملوك تسلب النعم.

نزاع کردن با پادشاهان زایل میکند نعمتها را.

۹۸۱۱

مجاهرة الله سبحانه بالمعاصي تعجل النقم.

آشکار کردن با خدای سبحانه بگناهان تعجیل می فرماید انتقامها را، یعنی آشکارا گناهان کردن و پنهان نداشتن آنها و بیباک بودن از آن تعجیل می فرماید انتقامهای خدای عزّ و جلّ را و سبب این می شود که حق تعالی بزودی از او انتقام بکشد.

۹۸۱۲

مجالسة العوام تفسد العادة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۴

همنشینی عوام تباه میکند عادت را یعنی باعث عاداتهای فاسد تباه می شود، و مراد به «عوام» چنانکه در همین فصل مذکور شد غالب مردم است که مخصوص بمزیتی و شرفی نیستند.

۹۸۱۳

منازعة السفل تشين السادة.

نزاع کردن با مردم پست مرتبه عیبناک می گرداند بزرگان را.

۹۸۱۴

مجالس الأسواق محاضر الشيطان.

مجلسهای بازارها جایگاههای حضور شیطانست، غرض کراهت نشستن در آن مجلسهاست، باعتبار این که شیطان در آن جاها حاضر میباشد از برای فریب دادن معاملین و انداختن ایشان در حرامی.

۹۸۱۵

مجالس اللهو تفسد الايمان.

مجلسهای بازی تباه میکند ایمان را، زیرا که آدمی را مشغول میکند بآن و از ذکر و فکری که مؤمن را باید باز می دارد هر چند خود مشغول نشود بآن بازی، با آنکه ممکن است که اصل نشستن در مجالسی که بازیهای حرام شود حرام باشد هر چند مشغول بذکر و فکر باشد.

۹۸۱۶

ملوك الدنيا و الآخرة الفقراء الرأضون.

پادشاهان دنیا و آخرت درویشانند که راضی باشند بحال خود.

۹۸۱۷

ملوك الجنة الأتقياء و المخلصون.

پادشاهان بهشت پرهیزگاران و مخلصانند، یعنی آنانکه اعمال خود را خالص کرده اند از برای رضای خدا و خشنودی او.

۹۸۱۸

مثل الدتیا کظَلک إن وقفت وقف، و إن طلبته بعد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۵

مثل دنیا مانند سایه تست اگر بایستی می‌ایستد و اگر طلب کنی آن را دور می‌شود، یعنی چنانکه سایه تو اگر بایستی و از پی آن نروی می‌ایستد نزد تو و اگر از پی آن بر روی آن هم می‌رود و نمی‌ایستد، دنیا هم همچنانست اگر بایستی و از پی آن نروی آن هم می‌ایستد نزد تو، و اگر از پی آن بروی هر چند بر وی آن هم می‌رود و بآن نمی‌رسی.

۹۸۱۹

مجاهدة النفس أفضل جهاد.

جهاد کردن با نفس افزونترین جهاد است چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۸۲۰

ملازمة الطاعة خير عتاد.

ملازمت طاعت یعنی لازم بودن فرمانبرداری حق تعالی و جدا نشدن از آن بهترین تهیه و توشه است یعنی از برای آخرت.

۹۸۲۱

موت الوالد قاصمة الظهر.

مردن پدر شکننده پشت است.

۹۸۲۲

موت الولد صدع فی الكبد.

مردن فرزند شکافیست در جگر.

۹۸۲۳

موت الأخ قص الجناح و الید.

مردن برادر کندن بال و دست است، یعنی آدمی را بی بال و پر و بی دست میکند.

۹۸۲۴

موت الزوجة حزن ساعة.

مردن زن اندوه ساعتیست، یعنی غالب اینست که زیاده بر آن اثری نمی‌کند.

۹۸۲۵

مروة الرجل صدق لسانه.

مروّت مرد راستی زبان اوست، یعنی عمده مروّت و آدمیت اینست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۶

۹۸۲۶

مروة الرجل فی احتمال عشرات إخوانه.

مروّت مرد در برداشتن لغزشهای برادران اوست یعنی گذرانیدن گناهان و بی ادبیهای ایشان و تلافی نکردن آنها، و این هم مانند راستی زبان عمده است در مروّت و آدمیت.

۹۸۲۷

مودة الأحمق كشجرة النار يأكل بعضها بعضا.

دوستی احمق مانند درخت آتش است می‌خورد بعضی از آن بعضی دیگر را، یعنی چنانکه درختی که آتش گرفت می‌خورد بعضی از آن بعضی دیگر را تا این که همه بسوزد و خاکستر شود دوستی احمق نیز با کسی چنانست، بسیارست که ندانسته بگمان دوستی آتش در او اندازد تا او را تمام بسوزد و فاسد و تباه کند.

۹۸۲۸

مودة أبناء الدنيا تزول لأدنی عارض يعرض.

دوستی ابنای دنیا زایل می‌شود از برای پست‌ترین عارضی که عارض شود یعنی از برای اندک امری که رو دهد مثل اندک جلب نفعی که در خلاف آن باشد بلکه بمجرد این که جلب نفع دنیوی دیگر در آن نباشد.

۹۸۲۹

مودّة الحمقى تزول كما يزول السراب، و تقشع كما يقشع الضباب.

دوستی احمقان زایل می شود چنانکه زایل می شود سراب، و گشوده می شود چنانکه گشوده می شود ابرهای تنگ که روی زمین را فرو گیرند مانند دود.

۹۸۳۰

مغرس الكلام القلب، و مستودعه الفكر، و مقوّيه العقل، و مبدیه اللسان، و جسمه الحروف، و روحه المعنى، و حليّة الاعراب، و نظامه الصواب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۷

جایگاه کاشتن سخن دل است، و محلّ امانت سپردن آن فکرتست، و قوّت دهنده آن عقل است، و ظاهر کننده آن زبانست، و تن آن حرفهاست، و جان آن معنیست، و زیور آن اعرابست، و رشته آن صوابست، «بودن دل محلّ کاشتن سخن» ظاهرست، و «بودن فکر محلّ امانت سپردن آن» باعتبار اینست که باید آن را بعد از کاشتن در دل مدتی بامانت سپرد بفکر تا این که ملاحظه عیب و هنر آن بکند و بعد از آن بدل پس دهد تا این که اگر هنری در آن باشد نگاهدارد و اگر لغو و باطل باشد از خود دور کند، و وجه باقی تشبیهات نیز تا رشته ظاهرست و محتاج بیان نیست، و «بودن رشته آن درستی» باعتبار اینست که چنانکه رشته مروارید نگاه می دارد آنرا از پراکنده شدن و تلف گشتن، درستی سخن نیز بمنزله آن رشته حفظ میکند آنرا و نگاه می دارد از پراکنده شدن و از هم پاشیدن و نمی گذارد که تلف و ضایع گردد.

۹۸۳۱

مقاساة الاحمق عذاب الروح.

تعب و رنج کشیدن احمق عذاب روح است «۱»، مراد منع از مصاحبت با احمقانست و این که کشیدن رنج و تعب صحبت ایشان عذاب روح و شکنجه جان است.

۹۸۳۲

مداومة الذكر قوت الارواح و مفتاح الصلاح.

دایم داشتن ذکر قوت جانها و کلید صلاح است، مراد به «ذکر» یاد حق تعالی است خواه بدل باشد و خواه بزبان، و «قوت» قدری از طعام را گویند که بدن بخوردن آن بر پای بماند و مراد اینست که ذکر خدا از برای جانها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۸

بمنزله قوت آنهاست و کلید صلاح حال و شایستگی آنست.

۹۸۳۳

مودّة الجهال متغيّرة الأحوال و شيكّة الانتقال.

دوستی نادانان متغیّر احوال و زود انتقالست، یعنی اعتمادی بر آن نیست و باندک سببی تغییر می کند و زود انتقال و زوال می یابد.

۹۸۳۴

مثل الدتيا كمثل الحيّة لّين مستها، و السّم القاتل في جوفها، يهوى اليها الغرّ الجاهل، و يحذرها اللّبيب العاقل.

مثل دنیا مانند مثل مارست که نرم است دست مالیدن آن و زهر کشنده در اندرون آنست، و میل میکند بسوی آن فریب خورده نادان، و حذر می کند از آن زیرک عاقل، یعنی چنانکه ظاهر بدن مار که دست مالیده می شود نرم است و در اندرون آن زهر کشنده است، دنیا هم ظاهر آن نرم و زیباست اما در باطن آن زهر کشنده است هر که را گرفتار او شد هلاک میکند.

۹۸۳۵

مصاحب الأشرار كراكب البحر، ان سلم من الغرق لم يسلم من الفرق.

مصاحب بدان مانند سوار شونده دریاست اگر سالم بماند از غرق شدن سالم نماند از خوف، مراد منع از مصاحبت با مردم بدست و این که کسی که با ایشان مصاحبت کند اگر بالفرض سالم بماند از ضرر ایشان از خوف و ترس خود سالم نماند و همواره از ایشان خوف و ترس خواهد داشت.

۹۸۳۶

مغلوب الشهوة أدلّ من مملوك الرّق.

مغلوب شهوت خوارترست از مملوک بندگی، زیرا که کسی که مغلوب شهوت باشد یعنی شهوت و خواهش بر او غالب باشد و او را در فرمان خود کرده باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۳۹

همواره در دنیا در خواری سعی و طلب و رنج و تعب آن باشد و خواری اخروی او خود ظاهرست، و مملوک بندگی خواری اخروی را ندارد و در دنیا نیز تعب و زحمت او و خواری او بسبب آنها آن قدر نباشد.

۹۸۳۷

مغلوب الهوی دائم الشقاء مؤید الرق.

مغلوب هوی و هوس دایم بدبختی و پاینده بندگیست یعنی بدبختی او دائمیست و بندگی او پاینده، یعنی ما دام که مغلوب باشد بدبختی لازم اوست و همواره در بندگی و خدمت هوی و هوس باشد، بخلاف بندگان دیگر که بدبختی لازم ایشان نباشد و در شبانه روز اگر قدری مشغول خدمت صاحب خود باشند قدری دیگر فارغ باشند.

۹۸۳۸

مادحک بما لیس فیک مستهزی بک، فان لم تسعفه بنوالک بالغ فی ذمک و هجاک.

ستایش کننده تو به آن چه نیست در تو تمسخر کننده است بتو، پس اگر بر نیآوری حاجت او را بعطای خود مبالغه کند در مذمت تو و هجو تو یعنی ستایش او در حقیقت ستایش نیست بلکه تمسخریست که بتو میکند در لباس ستایش از برای این که عطائی باو بکنی، پس اگر حاجت او را بر نیآوری بعطای خود مبالغه کند در مذمت تو و هجو تو، و «هجو» نیز بمعنی مذمت است و تأکید است.

۹۸۳۹

مناصحک مشفق علیک محسن الیک ناظر فی عواقبک مستدرک فوارطک، ففی طاعته رشادک و فی مخالفته فسادک.

نصیحت کننده تو مشفق است بر تو، احسان کننده است بسوی تو، نظر کننده است در عاقبتهای تو، باز یافت کننده است تقصیرات ترا، پس در فرمانبرداری او راه یافتن تست براه راست، و در مخالفت او فساد و تباهی تست، «مشفق است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۱۴۰

بر تو» یعنی شفقت دارد بر تو و از ترس ضرر و زیان تو نصیحت تو میکند به آن چه سبب دفع آنها شود، و «باز یافت کننده است تقصیرات ترا» یعنی راه می نماید ترا به آن چه سبب تدارک و بازیافت آنها شود.

۹۸۴۰

ماضی یومک فانت، و آتیه متهم، و وقتک مغتتم، فبادر فیه فرصه الامکان، و ایاک أن تتق بالزمان.

گذشته روز تو فوت شده است، و آینده آن تهمت زده شده، و وقت تو غنیمت شمرده شده، پس پیشی گیر در آن فرصت توانائی راه، و بپرهیز از این که اعتماد کنی بروزگار. مراد اینست که آنچه گذشته پیش از امروز گذشته و رفته و دیگر در آن کاری نمی توان کرد، و آنچه بیاید در محل تهمت است یعنی علمی نیست باین که تو باقی باشی در آن و کاری بیاید از تو در آن، پس در این روز باید که پیشی گیری بفرصت توانائی که داشته باشی و بجا آوری آنچه را قادر بر آن باشی از خیرات، و «بپرهیز از این که اعتماد کنی» یعنی هر گاه روزگار رو بتو آورد بپرهیز از این که پشت بر تو نماید و رفاهیت ترا بنکبت و بدبختی بدل کند.

۹۸۴۱

مواقف الشنآن تسخط الرحمن، و ترضی الشیطان، و تشین الانسان.

ایستادنگاههای دشمنی بغضب می آورد خدای تبارک و تعالی راه، و خشنود می گرداند شیطان راه، و عیبناک می گرداند انسان راه، مراد اینست که نباید انسان در جایگاههایی که مظان حصول عداوت و دشمنی و پدید آمدنگاههای خصومت میباشد توقف نکند و در آن جاها پایداری ننماید از بیم این که مبدا منتهی بدشمنی شود و اموری پدید آید که بغض و عداوت را بار آورد و در واقع این عبارت شبیه به «اتقوا مواضع التهم» است که معنی آن اینست که: از جایگاههای تهمت بپرهیزید یعنی بجاهائی که رفتن بآن جایها سبب بهمرسیدن بدگمانی مردم در حق تردد کننده میباشد نروید و از آن قبیل جایها بپرهیزید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۱۴۱

۹۸۴۲

متی أشفی غیظی اذا غضبت، أحين أعجز، فیقال لی: لو صبرت، أم حین أقدر، فیقال لی: لو عفوت.

چه وقتی شفا بخشم خشم خود را هر گاه خشمناک کردم، آیا در وقتی که عاجز باشم پس گفته می شود مرا که: کاش صبر کرده بودی، یا در وقتی که قادر باشم پس گفته می شود که: کاش عفو کرده بودی، مراد ترغیب در فرو خوردن خشم است باین که کسی که خشمناک گردد و خواهد که بانتقام خشم خود را فرو نماند هیچ وقتی نیست از برای آن که نیکو باشد آن در آن، زیرا که اگر عاجز باشد از آن و نتواند که تلافی کند و در صدد آن در آید و ظاهر شود عجز او، مردم می گویند:

کاش صبر کرده بودی و چنین خفیف نمی شدی، و اگر قادر باشد بر آن و انتقام بکشد، مردم می گویند که: کاش عفو کرده بودی و اجر و ثواب آن را در می یافتی، پس از برای هر کس فرو خوردن خشم و در صدد انتقام در نیامدن بهترست.

۹۸۴۳

مدمن الشّهوات صریح الآفات مقارن السّیئات موقن بالثّبات.

دایم دارنده خواهشها انداخته شده آفتهاست، همراه گناهانست، یقین دارنده بمظلّمه‌هاست، یعنی آفتها او را بر زمین می‌اندازند مانند کسی که در کشتی او را بیندازند، و همیشه همراه است با گناهان و از آنها جدا نشود، و یقین دارنده است بمظلّمه‌ها که بر گردن او افتد بسبب پیروی آن خواهشها. ۹۸۴۴

مسکین ابن آدم مکتوم الأجل، مکنون العلل، محفوظ العمل، تولمه البقّة، و تنتنه العرقه، و تقتله الشّرقة.

مسکین بی نوا پسر آدم پنهان کرده شده اجل، نهان گردانیده شده علل، حفظ کرده شده عمل است، الم می‌رساند باو پشه، و می‌گنداند او را یک عرقی، و می‌کشد او را یک گلو گیرنده، مراد بیان بیچارگی و عجز و ناتوانی آدمیست باین که شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۴۲

پنهانست از او وقت مرگ او، و هر لمحّه احتمال آن می‌دهد، و پنهانست از او علل و بیماریها که عارض او می‌شود تا این که یک بار مبتلی می‌شود بیکی از آنها، و هر چه میکند نوشته می‌شود و حفظ کرده می‌شود تا بجزای آن برسد، و پشه با آن همه حقارت الم می‌رساند باو، و یک عرقی می‌گنداند او را، و اندک چیزی که در گلوئی او ماند می‌کشد او را، پس با این همه عجز و ناتوانی تکبر و تبختر او و دعوپهای زیاده از اندازه او بسیار قبیح و رسواست. ۹۸۴۵

ما لمت أحدا علی اذاعه سرّی اذ کنت به أضیق.

ملامت نکردم هرگز احدی را بر فاش کردن سرّ خود چون بودم من بآن تنگ حوصله‌تر، مراد اینست که کسی که سرّ خود را بکسی گوید و او فاش کند گنجایش آن ندارد که ملامت او کند، خود سزاوار ملامت بیش از اوست که تنگ حوصله‌تر از او بوده، زیرا که حوصله او این قدر تنگ بوده که سرّ خود را نگاه نداشته پس هر گاه حوصله او تنگی کرده باشد از نگاهداشتن سرّ خود، دیگری سهلتر باشد نسبت بآن، و غرض از این تأکید در نگاهداشتن سرّ خودست و اظهار نکردن آن بکسی. ۹۸۴۶

مجاملة أعداء الله فی دولتهم تقیة من عذاب الله و حذر من معارک البلاء فی الدّنيا.

نیکو سلوک کردن با دشمنان خدا در زمان دولت ایشان تقیّه و نگاهداشتن خودست از عذاب خدا، و اندیشه کردنت از معرکه‌های بلا در دنیا، مراد ترغیب در نیکو سلوک کردن با مخالفانست در زمان دولت ایشان، و این که این نگاهداشتن خودست از عذاب خدا در آخرت، زیرا که حق تعالی آنرا واجب کرده پس ترک آن سبب استحقاق عقاب و عذاب می‌شود و بجا آوردن آن سبب نگاهداشتن خود می‌شود از آن، و «حذر کردن از معرکه‌های بلاست در دنیا» و این ظاهرست. ۹۸۴۷

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۴۳

۹۸۴۷

مجاهدة الأعداء فی دولتهم، و مناضلتهم مع قدرتهم ترک لأمر الله و تعرّض لبلاء الدّنيا.

جنگ کردن با دشمنان در دولت ایشان و مدافعه کردن ایشان با قدرت ایشان ترک کردنت مر فرمان خدا را و در عرضه در آمدنت مر بلای دنیا را، مراد اینست که حق تعالی از برای دولت و قدرت دشمنان دین زمان و مدتی قرار داده و امر کرده ما را که در آن زمان جنگ و جدال با ایشان نکنیم که سودی ندارد پس مجاهده و مجادله ایشان در آن مدت و گذاشتن امر خداست و در آوردن خودست در عرضه بلای دنیا. ۹۸۴۸

۹۸۴۸

معرفة المرء بعیوبه أنفع المعارف.

معرفت مرد بعیبهای خود سودمندترین معرفتهاست، زیرا که باعث تدارک آنها و سعادت آخرت و دنیا می‌گردد. ۹۸۴۹

۹۸۴۹

معرفة العالم دین یدان، به یکسب الإنسان الطّاعة فی حیاته و جمیل الأحداثة بعد وفاته.

معرفت دانا دینیست که عبادت کرده می‌شود، بآن کسب می‌فرماید آدمی طاعت را در حیات خود، و حکایت نیکو را از خود بعد از وفات خود، مراد اینست که تحصیل اصل معرفت و دانش که دانا کرده دینیست یعنی عبادت و بندگیست که عبادت کرده می‌شود خدا بآن، و با وجود آن کسب می‌فرماید از برای آدمی فرمانبرداری خدا را در اعمال و افعال در حیات او، و حکایت نیکو از او و ذکر او بخوبی بعد از وفات او. ۹۸۵۰

۹۸۵۰

ما رفع امرأ کهمته، و لا وضعه کشهوته.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۴۴

بلند مرتبه نکرده مردی را هیچ چیز مانند همت و عزم او، و پست مرتبه نکرده او را چیزی مثل شهوت و خواهش او.

۹۸۵۱

متاع الدتیا حطام موبیء فتجنّبوا مرعاً قلعتها أخطی من طمأنینتها، و بلغتها أذکی من ثروتها.

متاع دنیا حطامیست وبادار، پس کناره کنید از چراگاهی که رحلت از آن سودمندترست از آرام در آن، و بلغه آن پاکیزه‌ترست از ثروت آن، «متاع دنیا» یعنی آنچه از دنیا بهره از آن می‌توان یافت، «حطامیست وبادار»: «حطام» بضمّ حاء بی نقطه شکسته ریزه را گویند که از گیاه خشک شده بریزد، و متاع دنیا را «حطام» گویند باعتبار تشبیه بآن در کم قدری و بی اعتباری، و «وبا» بیماری عامّ را گویند و در اینجا متاع دنیا تشبیه شده به «حطام وبادار» یعنی حطامی که مورث وبا می‌شود جهت اشاره باین که چنان بی قدریست با چنین عیبی، «پس کناره کنید از چراگاهی» مراد به «آن چراگاه» همان دنیاست که وصف متاع آن شد، و «بلغه بضمّ بای یک نقطه و سکون لام و فتح غین با نقطه قدری را گویند از روزی که اکتفای بآن توان کرد در زندگانی، و «ثروت» بفتح ثاء سه نقطه بمعنی بسیاری مال است.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در باره جمعی که مذمت فرموده ایشان را:

۹۸۵۲

منهم تخرج الفتنة، و اليهم تأوی الخطیئة، یردون من شدّ عنها فیها، و یسوقون من تأخّر عنها الیها.

از ایشان بیرون می‌آید فتنه، و بسوی ایشان فرود می‌آید گناه، بر می‌گردانند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۴۵

هر که را بیرون باشد از آن در آن، و میرانند هر که را پس مانده باشد از آن بسوی آن، «برمیگردانند هر که را بیرون باشد از آن در آن» یعنی اگر کسی بیرون مانده باشد از جایگاه گناه و منزل آن برمیگردانند ایشان او را بآن جایگاه و منزل، و اگر کسی پس مانده باشد از آن و نرسیده باشد بآن میرانند او را بسوی آن و می‌رسانند بآن.

و فرموده است نیز در باره کسی که مذمت فرموده او را نیز.

۹۸۵۳

ماتحا فی غرب هواه کادحا سعیا لدنیا.

کشنده در دلو بزرگ خواهش خود، جهد کننده از برای سعی از برای دنیای خود، این تتمه کلامیست که سابق آن مذکور نیست «۱» و می‌باید که قدری وصف آن مرد کرده شده باشد بیدی و در وصف او بحرص فرموده باشند این کلام را، یعنی: در حالی که کشنده است آب را در دلو بزرگ خواهش خود، یعنی طلب میکند هر چیز را باندازه دلو خواهش خود، و جهد کننده تعب کشنده است از برای سعی از برای دنیای خود.

۹۸۵۴

ما أخلق من غدر أن لا یوفی له.

چه سزاوارست کسی که بیوفائی کند این را که وفا کرده نشود از برای او، یعنی این را که مردم نیز با او بیوفائی کنند.

۹۸۵۵

مصیبة فی غیرک لک أجرها خیر من مصیبة بک لغيرک ثوابها و أجرها.

مصیبتی در غیر تو که بوده باشد از برای تو اجر آن بهترست از مصیبتی بسبب تو که بوده باشد از برای غیر تو ثواب آن و اجر آن، غرض تسلی کسیست که مصیبت غیر او باو برسد مثل موت ولدی یا مثل آن که باعث ثواب و اجر او باشد باین که این مصیبت را باید که بسنجی با مصیبتی که بسبب تو بدیگری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۴۶

برسد، یعنی با این که تو فوت شده باشی و دیگری اجر و ثواب آن مصیبت را داشته باشد یقین آن بهترست از برای تو از این، پس شکر این باید کرد که آن واقع شده نه این.

۹۸۵۶

مصیبة یرجی خیرها خیر من نعمة لا یؤدی شکرها.

مصیبتی که امید داشته شده باشد خیر آن بهترست از نعمتی که ادا نشود شکر آن، زیرا که هر دو فانی و زایل شوند و آن سبب ثواب پاینده اخرویست و این اگر سبب عقاب نشود باعث ثوابی خود نخواهد بود و ظاهرست که آن بهترست از این.

۹۸۵۷

ما أقبح القطیعة بعد الصلّة، و الجفاء بعد الاخاء، و العداوة بعد الصّفاء، و زوال الالفة بعد استحکامها «۱».

چه زشت است بریدن بعد از پیوند کردن، و احسان نکردن بعد از برادری، و دشمنی بعد از صافی، و زایل شدن الفت بعد از استحکام آن، مراد به «بریدن بعد از پیوند کردن» قطع صلّه و احسانیت است که کرده باشد بخویشان یا غیر ایشان.

۹۸۵۸

مشاوره الحازم المشفق ظفر.

مشورت کردن با دور اندیش مهربان فیروزیست، یعنی سبب فیروزی بخیر می‌گردد.

۹۸۵۹

مشاوره الجاهل المشفق خطر.

مشورت کردن با نادان مهربان خطرست یعنی مشرف شدن بر هلاکتست،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۴۷

زیرا که هر چند مهربان باشد باعتبار نادانی بسیار می‌شود که آدمی را در هلاکت آن اندازد.

۹۸۶۰

ما أنعم الله سبحانه على عبد نعمه فظلم فيها آلا كان حقيقا أن يزيلها عنه.

انعام نکرده خدای سبحانه بر بنده نعمتی پس ستم کرده باشد در آن مگر این که بوده باشد سزاوار این که زایل کند آنرا از آن، مراد منع از ستم کردن در دولتهاست و امثال آنها از نعمتها و این که ستم کردن کسی که در چنین نعمیت سبب این می‌گردد که سزاوار گردد بر خدای سبحانه زایل کردن آن از او، یا این که سبب این می‌گردد که بوده باشد او سزاوار باین که زایل کند خدا آنرا از او، یا بوده باشد خدا سزاوار باین که زایل کند آنرا از او.

۹۸۶۱

ما كرمت على عبد نفسه آلا هانت الدنيا في عينه.

نباشد گرامی بر بنده نفس او مگر این که خوار گردد دنیا در چشم او، یعنی هر که نفس خود را عزیز و گرامی دارد دنیا خوار گردد در چشم او، زیرا که داند که طلب آن و حرص در آن منافی عزت و گرامی بودن اوست و باعث خواری او می‌گردد.

۹۸۶۲

ما أقرب التَّقْمَةُ من أهل الظُّلْمِ و العَدْوَانِ.

چه نزدیکست انتقام و جزای بد باهل ظلم و عدوان، یعنی ستم که همان تأکید ظلم باشد.

۹۸۶۳

مجالسة أبناء الدنيا منسأة للإيمان قائدة إلى طاعة الشيطان.

همنشینی ابنای دنیا جایگاه فراموشیست مر ایمان را یا فراموشیست مر ایمان را، و ممکن است که «منسأة» بکسر میم خوانده شود و ترجمه این باشد که: آلت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۴۸

فراموشیست مر ایمان را، «کشنده است بسوی فرمانبرداری شیطان» یعنی سبب غفلت از ایمان یا فراموشی لوازم و آداب آن می‌شود، و می‌کشاند صاحب خود را بفرمانبرداری شیطان بروش همنشینان او.

۹۸۶۴

معرفة الله سبحانه أعلى المعارف.

معرفت خدای سبحانه بلند مرتبه‌ترین معرفتهاست.

۹۸۶۵

معرفة النفس أنفع المعارف.

معرفت نفس خود «۱» سودمندترین معرفتهاست، مراد معرفت قدر و پایه نفس خودست و استعداد آن را از برای مراتب عالیه آخروی، و «بودن آن سودمندترین معرفتها» باعتبار اینست که باعث این می‌شود که تجاوز از حدّ خود نکند و خود را سبک و خوار نیز نکند و سعی کند در آنچه قابلیت و استعداد آن دارد.

۹۸۶۶

ملاك المروءة صدق اللسان و بذل الاحسان.

ملاک مروّت و آدمیت راستی زبانتست و بذل احسان، و «ملاک چیزی» چنانچه مکرّر مذکور شد آنست که بآن آن چیز بر پا ماند و بآن مالک آن چیز توان شد.

۹۸۶۷

ملاک التَّجَاهُ لزوم الايمان و صدق الايقان.

ملاک نجات و رستگاری لازم بودن ایمانست یعنی جدا نشدن از آن، و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۴۹

«راستی یقین داشتن» یعنی بأحوال مبدأ و معاد.

۹۸۶۸

مستعمل الباطل معدّب ملوم.

کار فرماینده باطل یعنی ارتکاب کننده آن عذاب کرده شده ملامت کرده شده است.

۹۸۶۹

مستعمل الحرص شقیّ مذموم.

کار فرماینده حرص بدبخت مذمت کرده شده است.

۹۸۷۰

معاجلة الانتقام من شيم اللّثام.

شتاب کردن در انتقام از خصلتهای لثیمانست یعنی مردم دنی پست مرتبه.

۹۸۷۱

معاجلة الذّنوب بالغفران من أخلاق الكرام.

شتاب کردن گناهان را ببخشش را خویهای کریمانست یعنی مردم شریف بلند مرتبه.

۹۸۷۲

مودّة العوام تنقطع كانه قطع السحاب، و تنقشع كما ينقشع السراب.

دوستی عوام بریده می شود مانند بریده شدن ابر، و زایل می شود چنانکه زایل می شود سراب، مراد به «عوام» عامه مردم و اکثر ایشانست که مخصوص

نباشند بفضل و مزیتی و غرض اینست که اعتمادی نیست بر دوستی ایشان، بزودی باندک سببی بریده شود مانند سحاب، و زایل گردد مثل سراب.

۹۸۷۳

موافقة الأصحاب تديم الاصطحاب، و الرفق في المطالب يسهّل الاسباب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۰

موافقت کردن با مصاحبان دایم می دارد همصحبتی را، و نرمی کردن در مطالب آسان می گرداند أسباب را، مراد به «نرمی کردن در مطالب» اینست که

در مطالبی که داشته باشد بنرمی طلب کند و حرص تمام در آن نداشته باشد، و «آسان گردانیدن این أسباب را» یعنی أسباب حصول مطالب او را باید

که از جانب حق تعالی باشد بازای آن نرمی او، و یا مراد نرمی کردن با مردم است در مطالبی که با ایشان رود از معاملات و غیر آنها و سخت گیری

نکردن با ایشان در آنها، و آسان گردانیدن این معنی أسباب مطالب صاحب آن را ظاهرست باعتبار معاونت حق تعالی چنین کسی را و رعایت مردم نیز.

۹۸۷۴

و سئل عليه السّلام عن مسافة ما بين المشرق و المغرب فقال:

مسیر یوم للشمس.

و سؤال کرده شده آن حضرت علیه السّلام از مسافت میان مشرق و مغرب پس فرمود آن حضرت علیه السلام که: بقدر سیر یک روز آفتابست، و در این

جواب اشاره است سائل را باین که تحدید قدر آن از برای تو مناسب نیست کافیسست ترا همین که بدانی که بقدر سیر یک روز آفتابست، یا این که این

تحدید بعنوان خوش طبیعیست با او، و غرض همانست که تحدید از برای تو نمی توان کرد نهایت این معنی را بعنوان لطیفی فرموده باشند که هم

تحدید شده باشد و هم نشده باشد، و از این قبیل سؤال و جواب باشد آنچه در قرآن مجید فرموده اند که: «و يسألونك عن الاهلة قل هي مواقيت للنّاس

و الحجّ» «۱» خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله است که سؤال میکنند ترا از ماهها بگو که: آنها میقات چندست از برای مردم و حجّ، «میقات»

وقتی را یا مکانی را گویند که از برای کاری قرار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۱

داده شده باشد و در اینجا مراد وقت است چه ظاهرست که سؤال ایشان از علت و کیفیت روشن شدن آنها بتدریج تا بدر شدن، و تاریک شدن بتدریج

تا پنهان شدن، و باز عود بحالت اولست، و در جواب آن همین مذکور شده که: این ماهها میقاتی چندست از برای مردم در معامله ها و از برای حجّ و این

جواب سؤال ایشان نمی شود و باید برین حمل شود که سؤال شما و جواب آن مناسب شما نیست و تحقیق آن نمی توانید کرد شما را همین کافیسست

که منفعت آنها را از برای شما بگوئیم، یا این که غرض همانست که آن مناسب شما نیست نهایت اشاره باین نحو شده که بحسب ظاهر منع ایشان نباشد بلکه جواب ایشان گفته شده باشد و در واقع گفته نشده باشد و الله تعالی يعلم.

۹۸۷۵

مجالسة الحكماء حياة العقول و شفاء النفوس.

همنشینی با حکما یعنی صاحبان علم و عمل راست درست حیات عقلها و شفای نفسهاست زیرا که باعث کسب علم و عمل می شود از ایشان، و بآن آدمی زندگی جاوید و شفای از جهل و بدبختی یابد.

۹۸۷۶

مسوف نفسه بالتوبة من هجوم الاجل على اعظم الخطر.

پس اندازنده نفس خود بتوبه از ناگاه رسیدن أجل بر بزرگترین خطرست، مراد ترغیب در شتاب کردن در توبه است از گناهان و این که کسی که پس اندازد آن را از برای نفس خود و وعده دهد آنرا بکردن و نکند در حال مشرف بر بزرگترین خطرست، باعتبار آنکه ممکن است که ناگاه مرگ او در رسد و توبه نکرده برود.

۹۸۷۷

معاشر الناس ان النساء نواقص الايمان، نواقص العقول، ناقص الحظوظ، فاما نقص ايمانهن ففعودهن في ايام الحيض عن الصلوة

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۲

و الصيام، و اما نقصان حظوظهن فموازيهن على نصف مواريث الرجال، و اما نقصان عقولهن فشهادة امرأتين كشهادة رجل، فاتقوا شرار النساء و كونوا من خيارهن على حذر.

ای گروههای مردمان بدرستی که زنان ناقصان ایمان ناقصان عقلهای، ناقصان بهره‌هایند، پس اما نقصان ایمان ایشان پس نشستن ایشانست در آیام حیض از نماز و روزه، و اما نقصان بهره‌های ایشان پس میراثهای ایشان بر نصف میراثهای مردانست، و اما نقصان عقلهای ایشان پس گواهی دو زن مثل گواهی مردیست، پس بپرهیزید از زنان بد، و باشید از خوبان ایشان بر حذر.

مراد به «نقصان ایمان زنان» نقصان عبادات ایشانست یا بنا بر آنکه عبادات جزء ایمان باشند، و یا بنا بر این که باعث کمال ایمان میشوند پس نقصان آنها نقصان ایمانست و بر هر تقدیر دلیل مذکور منطبق بر آن می شود، و «دلیل نقصان بهره‌هایشان» ظاهرست و محتاج بیان نیست، و «دلیل نقصان عقلهای ایشان» همین است که حق تعالی گواهی دو زن را بمنزله گواهی یک مرد قرار داده و این وجهی ندارد مرگ نقصان عقل ایشان و این که عقل دو تای ایشان بمنزله عقل یک مرد باشند و «تفریع پرهیز کردن از زنان بد بر سابق» باعتبار کمی عقل ایشان بلکه کمی ایمان ایشان نیز ظاهرست، و اما «بر حذر بودن از خوبان ایشان» پس آن نیز باعتبار کمی عقل ایشانست، زیرا که با وجود نقصان عقل از خوبان ایشان نیز بدی دور نیست باعتبار کم عقلی مانند احمق، و یا تغییر حال ایشان از خوبی بدی.

۹۸۷۸

مثل المنافق كالحنظلة الخضرة أوراقها، المر مذاقها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۳

مثل منافق مانند بوته حنظل است که سبز و خرمست برگهای آن و تلخ است چشیدن آن، مراد به «منافق» چنانکه مکرر مذکور شد کسیست که باطن او موافق ظاهر او نباشد و در ظاهر محبت و دوستی کند و در باطن بر خلاف آن باشد، و گاهی استعمال می شود در خصوص کسی که اظهار ایمان کند و در باطن ایمان نداشته باشد.

۹۸۷۹

مثل المؤمن كالأترجة طيب طعمها و ريحها.

مثل مؤمن مانند ترنج است که خوش است مزه آن و بوی آن، و مقابله مؤمن با منافق یا باعتبار معنی دویم منافق است، و یا باعتبار مبالغه در نقصان ایمان بانفاق حتی این که بمنزله عدم ایمانست، و الله تعالی يعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۵

حرف نون

[حرف نون بلفظ «نعم»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف نون بلفظ «نعم» که فعل مدح است.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۶

از آن جمله است قول آن حضرت علیه السلام:

۹۸۸۰

نعم الدلیل الحقّ.

خوب راهنمائیست حقّ، یعنی هر که در هر باب بر حقّ باشد همان بر حقّ بودن او راهنمای خوبیست از برای او بسوی نجات و رستگاری او در آن باب.

۹۸۸۱

نعم الرفیق الرفیق.

خوب رفیقیست رفیق، یعنی نرمی کردن با مردم، و «خوب رفیق بودن آن» باعتبار اینست که کسی که نرمی کند با مردم در هر جا مردم با او رام شوند و رفیق او گردند و مهربانی کنند با او.

۹۸۸۲

نعم الحسب حسن الخلق.

خوب حسبی است نیکوئی خوی، مراد به «حسب» چنانکه مکرّر مذکور شد مزیت و افزونی مرتبه است که در کسی باشد باعتبار نفس خود نه باعتبار نسب او.

۹۸۸۳

نعم البرکة سعة الرزق.

خوب برکتیست فراخی روزی، «برکت» بمعنی فزایش و زیادتیست و مراد اینست که از زیادتیهای خوب زیادتی و فراخی روزیست که آدمی از برای آن تنگی نکشد و بفرغ بال بطاعات و عبادات مشغول تواند شد و قادر بر خیرات و احسانها باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۷

۹۸۸۴

نعم الهدیة الموعظة.

خوب هدیه است موعظه، یعنی موعظه کردن کسی و پند دادن او هدیه خوبیست که برده شود از برای او.

۹۸۸۵

نعم العبادة الخشیة.

خوب عبادتیست ترس، یعنی ترس از خدا، زیرا که نفس آن عبادت نیکوئیست و باعث طاعات و عبادات دیگر نیز می شود.

۹۸۸۶

نعم الشیمة السکینه.

خوب خوئیست آرام و وقار.

۹۸۸۷

نعم الحظّ القناعة.

خوب بهره است قناعت، یعنی هر که را از قناعت بهره و نصیبی باشد آن خوب بهره است، زیرا که باعث سایر بهره های آخروی و دنیوی او گردد.

۹۸۸۸

نعم المظاهرة المشاورة.

خوب یاری کردنیست یکدیگر را مشورت کردن با یکدیگر، زیرا که بمشورت با یکدیگر هر یک دیگری را به آن چه صلاح او باشد راه نماید پس هر یک یاری نیکو کند آن دیگری را.

۹۸۸۹

نعم العبادة العزلة.

خوب عبادتیست عزلت، یعنی گوشه گیری یعنی آمیزش زیاد با مردم نکردن و کناره جستن از اختلاط با اکثر ایشان که اختلاط با ایشان بغیر زیان و خسران آخرت ثمره ندارد چنانکه مکرّر مذکور شد.

۹۸۹۰

نعم المرء المعروف.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۸

خوب مردیست احسان «احسان را مرد خوب گفتن» از برای مبالغه در خوبی آنست و این که آن بمنزله مرد باهوش خویست که البته خیر او باین کس برسد، و در بعضی نسخه‌ها «الرؤف» بجای «المعروف» است و بنا بر این ترجمه اینست که: خوب مردیست بسیار مهربان یعنی مردی که بسیار مهربانی کند با مردم، و این ظاهرترست.

۹۸۹۱

نعم الذخر المعروف.

خوب ذخیره و پس اندوزیست «۱» احسان، زیرا که ذخیره و پس اندوزیست «۲» از برای دنیا و آخرت.

۹۸۹۲

نعم القرین الدین.

خوب همراهیست دین، یعنی دینداری که همراهی با آن باعث نیکبختی دنیا و آخرت باشد.

۹۸۹۳

نعم الطآرد للشک الیقین.

خوب دور کننده است مر شک را یقین، ظاهر اینست که مراد به «یقین» در اینجا اعتقاد جزمیست که از روی دلیل و برهان باشد چنانکه اصطلاح مشهوریست و مراد این باشد که: اگر کسی خواهد که شک را خوب از خود دور کند در مسئله باید که تحصیل یقین بآن کند از روی دلیل و برهان اگر ممکن باشد تا دیگر شک را راهی نباشد باو، و اگر نه ظن و گمان و جزمی که از روی دلیل نباشد مثل این که از راه تقلید باشد بسیار می‌شود که زایل می‌گردد بشک و تردّد در آن.

۹۸۹۴

نعم قرین العقل الادب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۵۹

خوب همراهیست از برای عقل و زیرکی ادب، یعنی همیشه همراه آنست و همراه خویست از برای آن، یا این که همراه خویست از برای آن باید که آن را همراه خود سازد.

۹۸۹۵

نعم النسب حسن الأدب.

خوب نسبی است نیکوئی ادب، یعنی منسوب بودن آدمی بنیکوئی ادب و صاحب آن بودن نسب شریف بلندیست از برای او، و این معنی منافات ندارد با این که آن در اصطلاح حسب باشد نه نسب.

۹۸۹۶

نعم قرین الحلم الصّمت.

خوب همراهیست از برای بردباری خاموشی، غرض ترغیب در جمع کردن خاموشیست با حلم و بردباری.

۹۸۹۷

نعم الدلالة حسن السمّت.

خوب راهنماییست نیکوئی هیئت یعنی نیکوئی هیئت و سیمای آدمی خوب دلیل و راهنماینده است بسوی خوبی آن، و از آنها استنباط آن می‌توان کرد.

۹۸۹۸

نعم قرین العلم العلم.

خوب همراهیست از برای بردباری علم، غرض ترغیب در جمع کردن علمست با حلم.

۹۸۹۹

نعم قرین الايمان العلم.

خوب وزیریست از برای ایمان علم، غرض ترغیب در جمع کردن علم و دانش است با ایمان و گردانیدن علم و زیر آن که کارگزاری امور آن بکند و أفعال و أعمالی را که با ایمان باید خوب بجا آورد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۰

۹۹۰۰

نعم قرین السخاء الحياء.

خوب همراهیست از برای سخا حياء غرض ترغيب در جمع کردن حيا و شرمست با سخاوت و کرم.

۹۹۰۱

نعم قرين الايمان الرضا.

نيكو همراهیست از برای ايمان رضا، یعنی خشنودی به آن چه حق تعالی تقدیر کرده از برای این کس در هر باب.

۹۹۰۲

نعم السجیة السخاء.

خوب خصلتیست سخاوت.

۹۹۰۳

نعم الخلیقة الوفاء.

خوب خوئیست وفاداری.

۹۹۰۴

نعم الزاد حسن العمل.

خوب توشه‌ایست نیکوئی عمل، یعنی از برای سفر آخرت.

۹۹۰۵

نعم الدواء الأجل.

خوب دوائیست أجل، یعنی از برای دردهای مؤمنان و صالحان که همه بآن رفع شود و دیگر نمی ماند.

۹۹۰۶

نعم عون العمل قصر الأمل.

خوب یاری کننده‌ایست از برای عمل کوتاهی امید، زیرا که کسی که امیدهای خود را از دنیا کوتاه کند، بعمل چنانکه باید، تواند پرداخت، و دیگر این

که چون عمر درازی از برای خود قرار نداده در هر عبادتی احتمال این می دهد که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۱۶۱

عبادت آخر او باشد و کمال سعی میکند در نیکو کردن آن بخلاف کسی که عمر درازی از برای خود قرار دهد که چندان اهتمام نمی کند بامید این که

بعد از آن خواهد کرد.

۹۹۰۷

نعم الشفیع الاعتذار.

خوب شفاعت کننده است عذر خواستن، یعنی هر گاه کسی گناهی کرده باشد نسبت بکسی و عذر خواهد از آن، همان عذر خواستن آن شفاعت کننده

خوبیست از برای او، باید بآن عفو کرد گناه او را و در گذشت از آن.

۹۹۰۸

نعم الشیمة الوقار.

خوب خصلتیست وقار و سبکی نکردن.

۹۹۰۹

نعم الطارد للهمة الرضا بالقضاء.

خوب دور کننده است مراندوه را راضی شدن بقضا و تقدیر حق تعالی، چنانکه مکرر شرح شد.

۹۹۱۰

نعم عون الشیطان اتباع الهوی.

خوب یاری کننده است از برای شیطان پیروی هوی و هوس.

۹۹۱۱

نعم الاعتذار العمل للمعاد.

خوب تهیة گرفتنیست عمل کردن از برای روز بازگشت.

۹۹۱۲

نعم زاد المعاد الاحسان الى العباد.

خوب توشه است از برای روز بازگشت احسان کردن بسوی بندگان خدا.

۹۹۱۳

نعم الحاجز عن المعاصی الخوف.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۲

خوب منع کننده است از نافرمانیها ترس یعنی ترس از حق تعالی، غرض اشاره است باین که کسی را که ترس از حق تعالی باشد عصیان بسیار نکند عصیان بسیار از کسی نشان اینست که خوف و ترس نیست او را از خدا.

۹۹۱۴

نعم مطیة الأمن الخوف.

خوب مطیة ایمنیست خوف، «مطیة» شتر سواری یا باری را گویند یا هر چاروای تندروی را، و مراد اینست که خوف و ترس حق تعالی مطیة خوبیست از برای ایمنی، هر که را آن خوف باشد گوئیا شتری یا مرکب تندروی از برای ایمنی خود مهیا کرده و آنرا بر آن سوار کرده و همراه می‌روند، یا آن را بر شتری بار کرده و همراه می‌برد.

۹۹۱۵

نعم الورع غض الطرف.

خوب پرهیزگاریست پائین انداختن چشم، مراد به «پائین انداختن چشم» نگاهداشتن آنست از نگاههای حرام، و همچنین از نگاه کردن بزینتهای اهل دنیا که باعث رغبت در آنها می‌شود و بر ارتکاب محرمات می‌دارد، و پوشیده نیست که این باعث پرهیزگاری از بسیاری از گناهان می‌شود پس خوب پرهیزگاریست.

۹۹۱۶

نعم الصبر القبر.

خوب صبریست قبر، «صهر» بکسر صاد بی نقطه و سکون هاء بمعنی دامادست و دامادی و هر قرابتی که باعتبار نکاح و تزویج باشد و بمعنی قبر نیز آمده، و مراد اینست که دخول قبر دامادی خوبیست از برای مؤمنان و صالحان، زیرا که بسبب پیوند بآن از همه دردها و کدورات و آلام فارغ گردند، یا این که صهر خوب از برای ایشان، «صهر» بمعنی قبرست نه بمعنی دامادی بهمان اعتبار که مذکور شد، و اگر این کلام غیر معصوم باشد که غلط نسبت بآن حضرت علیه السلام داده شده باشد ظاهر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۳

آن اینست که خوب دامادیست قبر یعنی دختران را بقبر فرستادن بهتر از شوهردادنست، نهایت حمل حدیث بر این خالی از اشکالی نیست مگر این که باز بر دختران صالحه حمل شود و الله تعالی یعلم.

۹۹۱۷

نعم الظهير الصبر.

خوب یاری کننده است صبر یعنی یاری کننده بر گشایش و فرج و فیروزی بسعادت و نیکیختی.

۹۹۱۸

نعم الالام الجوع.

خوب نانخورشیست گرسنگی، مراد اینست که کسی که خوب گرسنه شود نان خالی از برای او لذت نان با نانخورش دارد بلکه لذیذتر از آن باشد پس گرسنگی خوب نانخورشیست بی مؤنتی و بی تعبی از برای تحصیل آن.

۹۹۱۹

نعم عون الامل الطمع.

خوب یاری کننده است از برای امید طمع، زیرا که کسی را که طمع باشد همواره امید حصول طمعهای خود باشد.

۹۹۲۰

نعم عون العبادة السهر.

خوب یاری کننده است از برای عبادت بیداری.

۹۹۲۱

نعم الطارد للهيم الاتكال على القدر.

خوب دور کننده است مراندوه را اعتماد کردن بر قدر، یعنی راضی شدن به آن چه تقدیر حق تعالی شده باشد چنانکه مکرر شرح آن شد.

۹۹۲۲

نعم عون المعاصی الشَّع «۱».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۴

خوب یاری کننده است از برای معاصی سپری، زیرا که کسی که سیر شد ب فکر آنها افتد.

۹۹۲۳

نعم عون الورع التَّجَوُّع.

خوب یاری کننده است از برای پرهیزگاری خود را گرسنه نگاهداشتن.

۹۹۲۴

نعم صارف الشَّهواتِ غَضَّ الأَبْصار.

خوب برگرداننده است خواهشها را پائین انداختن چشم، یعنی خوب سببی است آن از برای نیامدن آنها بجانب این کس، چنانکه مکرر بیان شد و اگر آن را نکند آنها بیایند بجانب او، پس گویا آن برگرداننده آنهاست از او.

۹۹۲۵

نعم الحزم الاستظهار.

خوب دور اندیشی است احتیاط، یعنی در هر باب.

۹۹۲۶

نعم العون المظاهرة.

خوب یاری کننده است معاونت، یعنی معاونت و یاری کردن دوستان یکدیگر را، زیرا که آن پشت قوی کردن و یاری کننده است بر انتظام احوال همه ایشان.

۹۹۲۷

نعم الاستظهار المشاورة.

خوب احتیاط و قوی پشت کردنیست مشورت کردن.

۹۹۲۸

نعم دلیل الايمان العلم.

خوب راهنماییست از برای ایمان علم، یعنی راهنمای مردم است بسوی ایمان.

۹۹۲۹

نعم وزير العلم الحلم.

خوب وزیر است از برای علم حلم، «وزیر کسی» کسیست که متکفل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۵

امور او شود و متحمل گرانیهای کارهای او گردد، و چون اهل علم را دشمنان نادان بسیار باشد که اذاء و آزار ایشان کنند و از وجوه دیگر نیز تعبها و زحمتها باید کشید و تا حلم و بردباری با آن نباشد متحمل آنها نتوانند شد پس حلم بمنزله وزیر است از برای علم.

۹۹۳۰

نعم الرِّفِيقُ الورع، و بئس القرين الطَّمع.

خوب رفیقیست پرهیزگاری، و بد همراهیست طمع.

۹۹۳۱

نعم قرين الصدق الوفاء، و نعم رفیق التَّقوی الورع.

خوب همراهیست از برای راستی وفاداری، و خوب رفیقیست از برای تقوی یعنی ترس از خدا پرهیزگاری.

۹۹۳۲

نعم قرين الايمان الحياء.

خوب همراهیست از برای ایمان شرم.

۹۹۳۳

نعم قرين الأمانة الوفاء.

خوب همراهیست از برای امین بودن وفاداری.

۹۹۳۴

نعم الشَّيْمَةُ حسن الخلق.

خوب خصلتیست نیکوئی خوی.

۹۹۳۵

نعم الخلیقَةُ استعمال الرِّفق.

خوب خصلتیست کار فرمودن نرمی و همواری با مردم.

۹۹۳۶

نعم الوسيلة الاستغفار.

خوب وسیله است استغفار و طلب آمرزش، یعنی خوب وسیله است از برای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۶

رفع گناهان هر گاه با توبه و پشیمانی باشد، و هر گاه باشد که بعضی از گناهان بمجرد استغفار نیز بخشیده شود.

۹۹۳۷

نعم شافع المذنب الاقرار.

خوب شفاعت کننده است از برای گنهکار اقرار، یعنی همین که گنهکار اقرار بگناه خود کرد باید که در گذشت از گناه او و اقرار او را شفیع خوبی

دانست از برای او.

۹۹۳۸

نعم السلاح الدّعاء.

خوب سلاحیست دعا، زیرا که دفع دشمنان و تیرها و ضربتهای بلاها و آفات بآن بیش از هر سلاحی می توان کرد.

۹۹۳۹

نعم المعونة الصّبر علی البلاء.

خوب یاری کننده است صبر بر بلا، یعنی یاری کننده است بر دفع آن بلا و از برای نازل نشدن بلای دیگر.

۹۹۴۰

نعم الوسيلة الطّاعة.

خوب وسیله است طاعت و فرمانبرداری خدا، یعنی از برای نجات و رستگاری آخروی بلکه سعادت دنیوی نیز.

۹۹۴۱

نعم الخلیقَةُ القناعة.

خوب خصلتیست قناعت.

۹۹۴۲

نعم العون علی أشر النّفس و كسر عاداتها التّجوع.

خوب یاری کننده است بر فرحناکی نفس و شکستن عادت آن خود را گرسنه نگاهداشتن، یعنی خوب یاری کننده است بر دفع فرحناکی نفس و بر

شکستن این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۷

عادت ذمیمه آن، یا بر شکستن بسیاری از عاداتهای ذمیمه دیگر آن نیز.

۹۹۴۳

نعم الطّاعة الانقياد و الخضوع.

خوب طاعت و فرمانبرداریست خضوع و فروتنی کردن، یعنی در درگاه حق تعالی و با مردم نیز.

۹۹۴۴

نعم العبادة السّجود و الرّكوع.

خوب عبادتیست سجود و رکوع، یعنی در جائی که شرعا مقرر شده که آن سجود و رکوع در نمازهاست و سجود در سجدههای شکر نیز.

۹۹۴۵

نعم عون الدعاء الخشوع.

خوب یاری کننده است از برای دعا خشوع، یعنی این که از روی خضوع و فروتنی کرده شود.

۹۹۴۶

نعم الايمان جميل الخلق.

خوب ایمانیست خوی نیکو، یعنی ایمانی که با خوی نیکو باشد، یا این که آن از اجزای ایمان باشد، و غرض بیان افزونی مرتبه این جزء باشد بر سایر اجزای دیگر از اعمال.

۹۹۴۷

نعم السیاسة الرفق.

خوب سیاستست نرمی، «سیاست رعیت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی تربیت و امر و نهی ایشانست و مراد اینست که خوب سیاستست سیاستی که با نرمی و همواری باشد، یا این که اصل نرمی و همواری کردن با مردم خوب سیاستست از برای ایشان، باعتبار این که ایشان نیز رغبت میکنند در آن و فرا می‌گیرند آن را، یا این که باعث این می‌شود که اطاعت و انقیاد او کنند و از امر و نهی او بیرون نروند.

۹۹۴۸

نعم المحدث الكتاب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۸

خوب سخنگوئیست کتاب «۱»، زیرا که کم است که سخن او بی فایده باشد.

۹۹۴۹

نعم الطهور التراب.

خوب پاک کننده است تراب، یعنی خاک، ممکن است مراد این باشد که آن هم خوب پاک کننده است در جائی که شرع آن را پاک کننده قرار داده که حدث باشد در جائی که آب نباشد، یا باشد و استعمال آن ضرر کند، و همچنین اثر خبث در بعضی جاها و غرض این باشد که آن هم خوب پاک کننده است در آن جاها و نقصی ندارد چنانکه اکثر عوام گمان دارند، یا این که مراد این باشد که آن خوب پاک کننده است باعتبار این که اکثر اوقات میسر می‌شود و کم می‌شود که میسر نباشد بخلاف آب که بسیار می‌شود که بهم نمی‌رسد یا ضرر میکند، و بنا بر این غرض ترجیح آن باشد بر آب از این راه، یا بیان لطف و مرحمت حق تعالی باشد که آن را پاک کننده قرار داده و کار را بر بندگان آسان نموده.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۶۹

[حرف نون بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف نون بلفظ مطلق یعنی بألفاظ مختلف نه این که همه فقرات بیک لفظ باشد چنانکه در فصل سابق بود که همه فقرات بلفظ «نعم» بود.) فرموده است آن حضرت علیه السلام.

۹۹۵۰

نال الغنی من رضی بالقضاء.

رسیده بتوانگری هر که راضی شده بتقدیر خدا، زیرا که هر که راضی شود به آن چه خدا از برای او تقدیر کرده و نصیب و بهره او نموده دیگر او را حاجتی نباشد و تعب و زحمت سعی نباید و این حقیقت توانگریست، و ممکن است نیز که آن باعث و مورث توانگری ظاهری نیز باشد چنانکه مکرر مذکور شد.

۹۹۵۱

نال المنی من عمل لدار البقاء.

رسیده است بامیدها کسی که عمل کرده از برای سرای بقا یعنی آخرت که باقی و پاینده است، و مراد امیدهای اخرویست بلکه دنیوی نیز، زیرا که هر که عمل او از برای آخرت باشد حق تعالی دنیا و آخرت او را آباد گرداند چنانکه قبل از این مذکور شد.

۹۹۵۲

نیل المأثر ببذل المکارم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷۰

رسیدن بمأثر ببذل مکارم است، مراد به «مأثر» فضاییست که مردم ذکر کنند و مدح کسی کنند به آنها، و مراد به «مکارم» احسانها و عطاهاست.

۹۹۵۳

نیل الجنة بالتنزه عن المآثم.

رسیدن ببهشت بپاکیزگی جستن از گناهانست.

۹۹۵۴

نال الجنّة من اتقى عن المحارم.

رسیده است ببهشت هر که پرهیزگاری کرده از حرامها.

۹۹۵۵

نفس المرء خطاه الى أجله.

نفسهای مرد گام برداشتنهای اوست بسوی مرگ، یعنی هر نفسی گام برداشتنی است بسوی مرگ، پس هیچ نفسی را ضایع نباید کرد و در آن کار خیری که توان کرد باید کرد.

۹۹۵۶

نعم الجهال كروضة على مزبلة.

نعمتهای جاهلان مانند باغیست بر اطراف مزبله، مراد مذمت جهلست و ترغیب مردم در تحصیل علم و دانش.

۹۹۵۷

نفسك أقرب أعدائك اليك.

نفس تو نزدیکترین دشمنان تست بسوی تو، پس دفع دشمنی او و نگاهداشتن خود از فرمانبرداری آن و پیروی هواها و هوسهای او ضرورترست از دفع هر دشمنی.

۹۹۵۸

نوم على يقين خير من صلاة في شك.

خوابی بر یقینی بهترست از نمازی در شکّی، یعنی خوابی با یقین باحوال مبدأ و معاد بهترست از نمازی که با شکّ در بعضی از آنها باشد.

۹۹۵۹

نعمة لا تشكر كسيئة لا تغفر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷۱

نعمتی که شکر کرده نشود مانند گناهیست که آمرزیده نشود، یعنی مثل آنست در قبح و زشتی و ضرر و زیان.

۹۹۶۰

نزول القدر يسبق الحذر.

فروود آمدن قدر پیشی می گیرد بر حذر، یعنی هر گاه تقدیر حتمی حق تعالی بوقوع مصیبتی یا بلائی تعلق گرفته باشد نزول آن امر پیشی می گیرد بر حذر، یعنی غلبه میکند بر حذر، و هر اندیشه و تدبیری که بشود از برای دفع آن، سودی ندهد، یا این که نگذارد که حذر از آن واقع شود، و غرض از این دفع حسرت و ندامت بعضی مردم است که در هر مصیبت و بلائی می کشند بگمان این که اگر فلان تدبیر می کردیم آن واقع نمی شد، و بیان این که چنین نیست و گاه هست که هیچ تدبیری سود ندهد، یا این که حق تعالی چنان کند که تدبیر در آن واقع نشود.

۹۹۶۱

نزول القدر يعمي البصر.

فروود آمدن قدر کور می گرداند بینائی را، این هم نزدیک بمضمون فقره سابقست و مراد اینست که هر گاه تقدیر حتمی حق تعالی شده باشد بنزول امری، بینائی در آن کور می گردد و از تدبیر دفع آن فرو می ماند و راه چاره آن را نمی بیند و بفکر آن نمی افتد، یا این که در هر تدبیری که بکند خطا کند و سودی ندهد بلکه ضرر کند.

۹۹۶۲

نزه نفسك عن كلّ دنيّة و ان سافتك الى الرّغائب.

پاکیزه گردان نفس خود را از هر دنیّه و اگر چه براند ترا بسوی عطاهای بسیار، مراد به «دنیّه» هر صفت پستی است که آدمی را خفیف و سبک و پست مرتبه گرداند.

۹۹۶۳

نكير الجواب من نكير الخطاب.

ناخوش داشتن جواب از ناخوش داشتن خطابست، یعنی غالب اینست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷۲

جواب ناخوشی که کسی می‌شود از سؤالی باعتبار اینست که سؤال و خطابی که او کرده ناخوش بوده باعتبار این که آن کسی که سؤال از او کرده و خطاب با او کرده از اهل آن نبوده، و یا این که سؤال و خطاب را بر نحو ناخوشی کرده، و مراد ترغیب مردم است در این که در سؤالی که بکنند رعایت این امور بکنند تا جواب ناخوشی نشوند.

۹۹۶۴

نظر النفس للنفس العناية بصلاح النفس.

نظر کردن نفس از برای نفس اهتمام داشتن است بصلاح نفس، یعنی مراد به «نظر کردن نفس از برای نفس» که می‌باید و در کارست آنست که اهتمام داشته باشد بصلاح نفس خود و سعی کند در اصلاح آن، یا این که از نفس غافل نباید بود همین که کسی غافل نمی‌شود از آن همان اهتمام است بصلاح آن و باعث این می‌شود که آن را بصلاح آورد.

۹۹۶۵

نال الفوز الأكبر من ظفر بمعرفة النفس.

رسیده است بفیروزی بزرگتر کسی که فیروزی یافته بشناخت نفس، مراد معرفت و شناخت اصل نفس و احوال آنست و این که آن فوز اکبرست، باعتبار این که باعث معرفت اکثر احوال مبدأ و معاد می‌شود چنانکه مکرر مذکور شد، و ظاهرست که آن فوز و فیروزی اکبرست، و ممکن است که مراد معرفت قدر و پایه نفس خود باشد و این که آن فوز اکبرست، باعتبار این که باعث این می‌شود که تجاوز از آن نکند بنافرمانی حق تعالی، یا بتکبر و تبختر و سلوک بد با مردم، و ظاهرست که این نیز فوز اکبرست، و یا مراد معرفت قابلیت و استعداد آن باشد از برای مراتب عالیه و این نیز فوز اکبرست، باعتبار این که باعث این می‌شود که سعی کند در آنچه باعث ترقی آن می‌شود بآن مراتب، و منع کند خود را از آنچه مانع از آن گردد.

۹۹۶۶

نضح بين المأ تقرع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۱۷۳

نصیحت کردن تو در جماعت سرزنش کردنست، مراد اینست که نصیحت را در خلوت باید کرد نصیحت کسی در جماعت سرزنش اوست و ایذا و آزار او.

۹۹۶۷

نكد الدين الطمع، و صلاحه الورع.

تیرگی دین طمع است، و صلاح آن پرهیزگاریست.

۹۹۶۸

نصف العاقل احتمال و نصفه تغافل.

نصف عاقل احتمالست، و نصف آن تغافل، غرض مبالغه در مدح آنهاست، حتی این که گوئیا تمام عقل و زیرکی همانهاست نصفی آنست و نصفی این، و مراد به «احتمال» تحمّل گناهان و بی ادبیهای مردم است، و به «تغافل» تغافل از آنها یعنی خود را بغفلت انداختن از آنها و چنین نمودن که آگاه بر او نشده، پس حاصل هر دو در گذشتن از آنهاست، نهایت هر جا تغافل ممکن باشد بتغافل، و هر جا ممکن نباشد و احتمال غفلت او بهیچ وجه نرود بعفو صریح، و احتمال دارد که مراد به «احتمال» تحمّل دیون و مؤنات و اخراجات مردم باشد و بنا بر این مغایرت نصفین ظاهرست.

۹۹۶۹

نحن أقمنا عمود الحقّ، و هزمنّا جیوش الباطل.

ما بر پا داشته‌ایم ستون حقّ را، و هزیمت داده‌ایم لشکرهای باطل را، مراد به «حقّ» اسلام است یا هر حقّی، و به «باطل» کفر یا هر باطلی، و مراد به «ما» حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله - و آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و خلص اصحاب ایشانست.

۹۹۷۰

نزهوا أنفسکم عن الدنات و تبعات الشهوات.

پاکیزه نگهدارید نفسهای خود را از چرک لذتها، و مظلّمه‌های خواهشها،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۱۷۴

و در بعضی نسخه‌ها «طلب» بجای «دنس» واقع شده و بنا بر این ترجمه اینست که: پاکیزه دارید نفسهای خود را از طلب لذتها و مظلّمه‌های خواهشها.

۹۹۷۱

نزهوا أديانکم عن الشبهات، و صونوا أنفسکم عن مواقع الریب الموبقات.

پاکیزه دارید دینهای خود را از شبهه‌ها، و نگاهدارید نفسهای خود را از جایگاههای ریب که هلاک کننده‌اند، جمعیت دینها یا باعتبار تعدّد اشخاص است مانند نفسها، و یا باعتبار تعدّد مسائل دینیّه، و بر هر تقدیر مرا به «پاکیزه» داشتن آن از شبهه‌ها» اینست که تحصیل یقین کنند در آن بعنوانی

که شک و شبهه را در آن راه نباشد و بنا بر اول ممکن است مراد پاکیزه داشتن دین باشد از امور شبهه‌ناک مثل مالهای مخلوط از حلال و حرام، یا کردن فعلی که شبهه باشد در حلیت آن و احتمال حرمتی در آن رود، یا پاکیزه نگاهداشتن آن باشد از حکم و فتوی در امری که در حکم آن شبهه باشد و واضح نباشد، و «ریب» بمعنی شک است یا بد گمانی، و بنا بر اول مراد به «نگاهداشتن نفس خود از جایگاههای شک» همانست که در احتمال اول سابق بر آن مذکور شد، و هر گاه مراد از «سابق» نیز آن باشد این تأکید خواهد بود، و بنا بر دویم مراد نگاهداشتن نفس خودست از جایگاههایی که محلّ تهمت باشد مثل اختلاط و مصاحبت با بدان و فاسقان، و «بودن آنها هلاک کننده» یا باعتبار اینست که گاهی باعث هلاکت این کس نیز می‌شود بتبعیت ایشان یا از جانب مردم، و یا بفرود آمدن عذاب الهی و سرایت کردن بهمه ایشان، و یا باعتبار این که گاه هست که رفتن به آنها باعث فسق و فجور این کس نیز می‌شود، و یا باعتبار این که اصل رفتن به آن جاها بدیست که هلاک کننده دین باشد یعنی اصل آن را یا فضیلت و کمال آن را، و الله تعالی يعلم.

۹۹۷۲

نظر البصر لا یجدی اذا عمیت البصیره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷۵

نگاه چشم سود نمی‌دهد هر گاه کور باشد بینائی.

۹۹۷۳

ندم القلب یکفر الذنب و یمحّص الجریرة.

پشیمانی دل می‌پوشد گناه را و می‌برد جریره را «جریره» نیز بمعنی گناهست و مراد به «پوشانیدن آن و بردن آن» اینست که عذاب و عقاب آن را ساقط میکند و پاک میکند او را از آن، بمرتبگی که گوئیا گناهی نکرده و غرض ترغیب در توبه است باین که آن محو میکند گناه را با بیان حقیقت آن و این که آن پشیمانی از گناهست در دل، و پوشیده نیست که این لازم دارد که دیگر عزم آن نداشته باشد چه ظاهرست که کسی که باز عزم آن داشته باشد در دل پشیمان از آن نشده و اگر اظهار آن کند مجرد اظهار بزبان باشد.

۹۹۷۴

نعوذ بالله من المطامع الدنیة، و الهمم الغیر المرضیة.

پناه می‌بریم بخدا از طمعیهای پست، و عزمهای غیر مرضی، یعنی عزمهایی که رضا و خشنودی حق تعالی در آنها نباشد.

۹۹۷۵

نعوذ بالله من سیئات العقل و قبح الزلل و به نستعین.

پناه می‌بریم بخدا از بدیهیهای عقل و زشتی لغزشها، و باو یاری می‌جوئیم، مراد به «بدیهیهای عقل» بدیهیاییست که آدمی دانسته و با وجود عقل و شعور بکند، و تخصیص به آنها و باعتبار اینست که بدی که سهوا از این کس صادر شود مؤاخذه بر آن نیست و چندان محتاج پناه جستن از آن نه، و دور نیست که «العقل» چنانکه در نسخه‌ها که بنظر رسید واقع شده تصحیف باشد و صحیح «الفعل» باشد و ترجمه این باشد که: پناه می‌بریم بخدا از بدیهیهای کردار، و در بعضی نسخه‌های کتاب مستطاب نهج البلاغه «من سیئات العمل» است یعنی از بدیهیهای کردار،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷۶

و این موافقت با «الفعل» که احتمال آن دادیم و بحسب لفظ آنست، و در بعضی نسخه‌های آن «من سبات العقل» است یعنی از خواب غفلت عقل، و این هم بحسب معنی اعلی است اما نسخه اول بحسب لفظ آنست و ظاهر اینست که صحیح یکی از این دو نسخه است و آنچه در اینجاست از سهو نساخست.

۹۹۷۶

نظام المروّة حسن الأخوة، و نظام الدین حسن الیقین.

نظام مروّت و آدمیت نیکوئی برادرست، و نظام دین نیکوئی یقین، «نظام» رشته مروارید و مانند آن را گویند و اثبات آن از برای مروّت و دین بر سبیل تشبیه است.

۹۹۷۷

نحمد الله سبحانه علی ما وفق له من الطاعة، و ذاد عنه من المعصية.

سپاس می‌کنیم خدای - سبحانه - را بر آنچه توفیق داده از برای آن از طاعت و فرمانبرداری و آنچه دور کرده از آن از معصیت و نافرمانی، در این اشاره است باین که هر طاعتی را که آدمی میکند بتوفیق حق تعالی است و نعمتیست از او که بسبب آن مستحقّ حمد و سپاس می‌گردد، و همچنین هر معصیتی را که نمی‌کند بلطفیست از جانب او که منع میکند و دور می‌گرداند او را از آن و بآن نیز سزاوار حمد و سپاس می‌شود.

۹۹۷۸

نعم الله سبحانه أكثر من أن تشكر آلا ما أعان الله عليه، و ذنوب ابن آدم أكثر من أن تغفر آلا ما عفا الله عنه.

نعمتهای خدای - سبحانه - زیاده است از این که شکر کرده شود مگر آنچه یاری کند خدا بر آن، و گناهان پسر آدم زیاده است از این که آمرزیده شود مگر آنچه عفو کند و درگذرد خدا از آن.

۹۹۷۹

نسأل الله سبحانه لمتته تماما و بحبله اعتصاما.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷۷

سؤال می کنیم خدای - سبحانه - را از برای نعمت او تمامی و بریسمان او چنگ در زدنی، یعنی درخواست می کنیم از خدای سبحانه این که نعمت خود را بر ما تمام کند و ناقص نگذارد، و این که چنین کند که چنگ در زنیسمان اطاعت و فرمانبرداری او، و دست برداریم از آن.

۹۹۸۰

نحن أوعان المنون، و أنفسنا نصب الحتوف، فمن أين نرجو البقاء و هذا اللیل و النهار لم يرفعا من شيء شرفا «۱» آلا أسرا الكرة في هدم ما بنينا، و تفریق ما جمعا.

ما یاری کنندگان مرگیم و نفسهای ما نشانه مرگهاست، پس از کجا امید می داریم باقی بودن را، و این شب و روز بلند نکرده اند از چیزی شرفی را مگر این که شتاب کرده اند در برگشتن در خراب کردن آنچه بنا کرده اند و پراکنده ساختن آنچه جمع کرده اند، مراد اینست که آدمیان أصحاب مرگند و چون أصحاب کسی یاری - کنندگان اویند پس گویا ایشان یاری کنندگان مرگند، یا این که یاری کنندگان آنند بر زیادتی قوت و عدت آن، و «نشانه مرگهایند» یعنی نشانه اند از برای تیرهای مرگ و از برای این نصب شده اند پس با وجود این از کجا امید باقی بودن توان داشت؟! و «این شب و روز» ظاهر اینست که بیان امری دیگر باشد و شکوه باشد از روزگار باین که بلند نمی کند از برای چیزی شرف و رفعتی مگر این که شتاب میکند در برگشتن در هدم آنچه بنا گذاشته باشد از شرف و رفعت او، و پراکنده کردن آنچه جمع کرده باشد از اسباب آن.

۹۹۸۱

نظام الدین مخالفه الهوی و التّنزه عن الدنیا.

نظام دین و رشته پیوستگی آن مخالفت کردن خواهش است و پاکیزگی جستن از دنیا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷۸

۹۹۸۲

نافحوا بالظبی، و صلوا السیوف بالخطی، و طیبوا عن أنفسکم نفسا، و امشوا الی الموت مشیا سجحا.

این از جمله کلامیست که در بعضی روزهای جنگ صفین بأصحاب خود فرموده اند مشتمل بر بعضی از آداب جنگ و قبل از این در فصل ضد «ضاربوا عن دینکم بالظبی» نقل شده بود و در این جا «نافحوا بالظبی» است و این موافق کتاب مستطاب نهج البلاغه است و «نافحوا» نیز همان بمعنی «ضاربوا» است یعنی بزنید دشمنان خود را بطرفهای شمشیرها، نهایت ابن اثیر در کتاب نهجیه گفته: که «أصل منافحه اینست که هر یک نزدیک باشند بدیگری بعنوانی که برسد نفع هر یک بدیگری یعنی بوی او و نفس او» و ظاهر اینست که مراد به «طرف شمشیر» دم آن باشد و مراد تحریر بر جنگ بشمشیر باشد چنانکه در نهجیه گفته و از کلام بعضی از شارحان نهج البلاغه ظاهر می شود که «طرف شمشیر» را بر نوک آن حمل کرده و این که فایده این اینست که بر نزدیک دشمن نروند تا این که توسعه مجالی باشد و مؤید این می تواند بود آنچه در کتاب صحاح گفته که: «ظبه شمشیر و تیر طرف آنست» زیرا که مراد به «طرف تیر» خود البتّه پیکانست پس ظاهر اینست که در شمشیر نیز نوک آن باشد نه دم آن نهایت آنچه از نهجیه نقل شد ظاهر در خلاف آنست و این که مراد دم شمشیر باشد، و ظاهر بعضی موارد استعمالات آن نیز اینست چنانکه در صحیفه کامله در دعای دفاع کلید اعداء «۱» فرموده اند: «و اشحذ لی ظبه مدیته و تیز کرده از برای من ظبه کارد بزرگ خود را» چه ظاهر اینست که مراد دم کارد باشد نه نوک آن، و «صلوا السیوف بالخطی» یعنی «پیوند کنید شمشیرها را بگامها» و در آنجا شرح این و بیان فایده آن شد و حاجت اعاده نیست، و «طیبوا عن أنفسکم نفسا و امشوا الی الموت مشیا سجحا» یعنی نیکو باشید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۷۹

از نفسهای خود بحسب نفس و بروید بسوی مرگ رفتن نرم همواری، و این فقره در فصل طاء بی تغییری نقل شده و شرح آن در آنجا شد و اعاده آن در کار نیست.

۹۹۸۳

نظام الدین خصلتان، انصافک من نفسک، و مواساة إخوانک.

نظام دین و رشته پیوستگی آن دو خصلت است، انصاف آوردن تو از جانب نفس خود، و مواسات کردن با برادران خود، «مواساة» چنانکه مکرر مذکور شد شریک و سهیم دانستن کسیست با خود در مال خود و مضایقه نکردن آن از او.

۹۹۸۴

نفسک عدو محارب و ضدّ موائب إن غفلت عنها قتلک.

نفس تو دشمنیست جنگ کننده و عدویست بر جهنده، اگر غافل شوی از آن بکشد ترا.

۹۹۸۵

نزل نفسک دون منزلتها تنزلک الناس فوق منزلتک.

فرود آور نفس خود را پائین تر از منزلت آن تا فرود آورند ترا مردم بالاتر از منزلت تو، مراد ترغیب در تواضع و فروتنی کردنست با مردم و این که این سبب این می شود که مردم او را اعزاز و احترام کنند و بالاتر از منزلت او فرود آورند.

۹۹۸۶

ناظر قلب اللّیب به يبصر رسته، و يعرف غوره و نجه.

ناظر دل عاقل بآن می بیند رشد خود را، و می شناسد مرتبه پست خود را و مرتبه بلند خود را، «ناظر» بمعنی چشم است یا مردمک آن، و بنا بر اول اثبات چشم از برای دل باعتبار بینائی معنوی آنست مانند بینائی صوری چشم، پس گویا چشمی دارد که بینائی آن به آنست، یا این که خودش چشم است و بنا بر این مشابهت صوری نیز باعتبار سویدای آن یعنی نقطه سیاهی که در آنست مانند چشم منظور می تواند بود، و بنا بر دویم نیز اثبات مردمک از برای دل یا همان باعتبار بینائی آنست پس گوئیا مردمکی دارد که بآن می بیند، و یا باعتبار تشبیه سویداء است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸۰

بمردمک باعتبار بینائی معنوی یا مشابهت صوری نیز.

و بعضی از شارحان کتاب مستطاب نهج البلاغه «ناظر دل عاقل را» بفکر آن تفسیر کرده و ظاهر اینست که او «ناظر» را بمعنی «نگاه کننده» گرفته نه بمعنی چشم یا مردمک، و پوشیده نماند که اثبات بینائی یا فکر از برای دل در اینجا و در سایر نظایر آن از آیات و اخبار بر سبیل حقیقت است بنا بر مذهب متکلمین که محلّ ادراکات را دل می دانند، و بنا بر مذهب حکما که محلّ آنها نفس مجرد را می دانند و آلت آنها را دماغ یعنی مغز سر بنا بر شیوع نسبت آنهاست بدل نزد عامّه مردم، و اجرای کلام بر طریقه ایشان هر چند بر خلاف تحقیق باشد «۱»، یا این که مراد به «دل» در همه آنها نفس مجردست نه صاحب سویداء و اللّٰه تعالیٰ يعلم، «بآن می بیند رشد خود را» یعنی راه راست درست خود را، و در نهج البلاغه «أمدّه» بجای «رسته» است و بنا بر آن ترجمه اینست که: بآن می بیند غایت و منتهای حال خود را که آن مرگ و احوال بعد از آن باشد، و «می شناسد مرتبه پست خود را، و مرتبه بلند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸۱

خود را» یعنی آنچه را باعث پستی مرتبه او می شود، و آنچه را باعث بلندی مرتبه او می گردد.

۹۹۸۷

نعمًا للعبد أن يعرف قدره، و لا يتجاوز حدّه.

نیکو چیز است از برای بنده این که بشناسد قدر خود را، و در نگذرد از حدّ خود.

۹۹۸۸

نفاق المرء من ذلّ يجهده في نفسه.

نفاق مرد از خواربویست که می باید آن را در نفس خود، «نفاق» چنانکه مکرّر مذکور شد اینست که باطن کسی بالظاهر او موافق نباشد و در ظاهر چاپلوسی و اظهار محبت و دوستی کند با کسی و در باطن بر خلاف آن باشد، و مراد مذمت این معنیست و این که از این ناشی می شود که آدمی در نفس خود ذلت و خواری بیابد و کسی که نفس خود را شریف و بلند مرتبه باید این را ننگ و عار خود داند.

۹۹۸۹

نزه عن كلّ دنيّة نفسک، و ابدل في المکارم جهدک تخلص من المآثم و تحرز المکارم.

پاکیزه گردان از هر صفت پستی نفس خود را، و بذل کن در کسب مکارم طاعت خود را، تا این که خالص گردی از مآثم، و جمع کنی مکارم را، «مآثم» بمعنی گناهانست، و «مکارم» اخلاق و افعال نیکوست که آدمی به آنها عزیز و گرامی گردد.

۹۹۹۰

نسیتم ما ذکرتم، و أمنتهم ما حدّرتهم، فتاه علیکم رأيکم، و تشتت علیکم أمرکم.

فراموش کردید آنچه را یاد آورده شدید، و ایمن گشتید از آنچه ترسانیده شدید، پس حیران شد بر شما رأی شما، و پراکنده شد بر شما کار شما، ظاهر اینست که این کلامی باشد که بأصحاب خود فرموده باشند بعد از این که مکرّر ایشان را نصیحت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸۲

کرده باشند در باب جهاد با دشمنان و تحریص بر آن، و ترسانیده باشند از کاهلی در آن و این که باعث غلبه دشمنان می‌گردد و گرفتن بلاد از ایشان، و ایشان اطاعت نکرده باشند و ایمن نشسته باشند تا این که دشمنان غلبه کرده باشند چنانکه معاویه و أصحاب او کردند و بعضی بلاد را که از آن جمله مصر بود از ایشان گرفتند و بعد از آن ایشان حیران شده باشند در رأی و تدبیر آن و پراکنده شده باشد بر ایشان کار ایشان.

۹۹۹۱

نال العزّ من رزق القناعت.

رسیده است عزّت را کسی که روزی کرده شده قناعت را.

۹۹۹۲

نال الفوز من وُقِّق للفطاعة.

رسیده فیروزی را کسی که توفیق داده شده از برای طاعت یعنی فرمانبرداری حق تعالی.

۹۹۹۳

نال الغنى من رزق اليأس عمّا فى أیدی النَّاس، و القناعت بما أوتى، و الرضا بالقضاء.

رسیده است توانگری را کسی که روزی کرده شده نومیدی را از آنچه در دستهای مردم باشد، و قناعت به آن چه عطا کرده شده، و خشنودی بحکم و تقدیر حق تعالی، زیرا که چنین کسی حاجتی او را بمردم نیفتد و این حقیقت توانگریست، و ممکن است که این معنی سبب توانگری ظاهری نیز شود چنانکه مکرر مذکور شد.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف قرآن مجید:

۹۹۹۴

نور لمن استضاء به، و شاهد لمن خاصم به، و فلج لمن حاج به، و علم لمن وعى، و حکم لمن قضى.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸۳

نوریست از برای کسی که روشنی جوید بآن، و گواهیست از برای کسی که دشمنی کند بآن، و فیروزبزیست از برای کسی که خواهد غلبه کند بآن، و علمبزیست از برای کسی که نگاهدارد، و حکمیست از برای کسی که حکم کند، یعنی کسی که خواهد که از تاریکیهای جهالت و ضلالت بیرون آید و طلب روشنی کند از قرآن از برای آن: قرآن نوریست از برای او که روشن میکند از بریا او راه حق را، و کسی که دشمنی کند با کسی که بر حق نباشد و خصومت کند با او و متمسک شود بقرآن، قرآن گواهی دهد از برای او بحقیقت او و بطلان آن، و کسی که خواهد غلبه کند بر کسی که بر حق نباشد و حجت و دلیل گوید بقرآن، قرآن فیروزبزیست از برای او که بآن غالب شود بر او و فیروزی یابد بر او، و این بمنزله تأکید سابقست، و «علمبزیست از برای کسی که نگاهدارد» یعنی حفظ کند و در یاد نگاهدارد حقایق و معارفی را که مستفاد می‌شود از آن، و «حکمبزیست از برای کسی که حکم کند» یعنی هر که خواهد که حکم کند بأحكام شرعیّه، از روی آن حکم می‌تواند کرد.

و فرموده است در وصف جهنّم:

۹۹۹۵

نار شدید کلبها، عال لجبها، ساطع لهبها، متاجج سعیرها، متغیظ زفیرها، بعید خمودها، ذاک وقودها، متخوّف وعیدها.

آتشبزیست سخت شدّت آن، بلند آواز آن، بالا رونده زبانه آن، فروزنده شعله آن، خشمناک زفیر آن، دور خاموشی آن، شعله زنده هیمة آن، کم کننده وعید آن، «زفیر» بمعنی اوّل آواز الاغست و آواز آتش جهنّم را نیز «زفیر» فرموده‌اند باعتبار تشبیه بآن در منکر بودن، و «خشمناک بودن آن» باعتبار تشبیه آنست بکسی که از روی غیظ و خشم در صدد ایذا و آزار کسی در آید، و «دور بودن خاموشی آن» نسبت بفاسقانست که بعد از مدّتی دراز بیرون آیند از آن، و اما

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸۴

و از برای بعضی دیگر مثل کفار، پس اصلاً خاموشی نباشد، و دور نیست که دوری بر اعمّ از آن حمل شود و مراد به «هیمة آن» بدنهای اهل آنست که بمنزله هیمة آنست، و «وعید» وعده بچیز بد را گویند و مراد به «کم کننده بودن وعید آن» اینست که وعید بآن که شده کسی را که غفلتی نباشد می‌گدازد او را و کم میکند بدن او را از خوف و ترس آن، و ممکن است که «متخوّف» بمعنی «کم کننده» نباشد بلکه بمعنی «ترسناک» باشد و ترجمه این باشد که: ترسناک وعید آن، و مراد به «ترسناک بودن وعید آن» ترسناک بودن مردم باشد از آن، و ممکنست که مبالغه نیز در آن منظور باشد که چنان ترسناکی باشد که گوئیا اصل آن وعید نیز ترسناک گردد، و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

۹۹۹۶

نجا من صدق ایمانه، و هدی من حسن اسلامه.

نجات یافته هر که راست باشد ایمان او، و راه راست یافته هر که نیکو باشد مسلمانی او.

۹۹۹۷

نظام المروءة فی مجاهدة أخیک علی طاعة الله سبحانه، و صدّه عن معاصیه، و أن یکثر علی ذلک ملامه. نظام آدمیت و رشته پیوستگی آن در جنگ کردن برادر تست بر فرمانبرداری خدای سبحانه، و منع او از معاصی او و این که بسیار کنی بر این ملامت او را، یعنی در اینست که جنگ کنی با برادر خود بر سر داشتن او بر فرمانبرداری حق تعالی و منع او از معاصی و نافرمانیهای او.

۹۹۹۸

نظام الکرّم موالاة الاحسان، و مواساة الاخوان.

نظام کرّم و رشته پیوستگی آن پی در پی کردن احسانست و مواسات کردن با برادران، مراد به «کرّم» سخاوت وجودست یا گرمی و بلند مرتبه بودن، و به «مواسات»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸۵

برابر دانستن کسی با خود در مال خود و مضایقه نکردن آن از او چنانکه مکرّر مذکور شد.

۹۹۹۹

نظام الفتوة احتمال عثرات الاخوان، و حسن تعهد الجیران.

نظام جوانمردی و رشته پیوستگی آن تحمّل کردن لغزشهای برادرانست، و نیکوئی باز رسیدن بهمسایگان.

۱۰۰۰۰

نکد العلم الکذب، و نکد الجذّ اللّعب.

نقص علم دروغگوئیست، و نقص جدّ بازیست، یعنی عمدۀ چیزی که مرتبه علم را ناقص می گرداند دروغگوئی صاحب آنست. و عمدۀ چیزی که جدّ در سخنان یا در کارها را ناقص می گرداند اینست که صاحب آن بسیار سخنی را بیازی گوید یا کاری را بیازی کند، چه هر که چنین باشد گاهی اگر چیزی را جدّ گوید یا در کاری جدّ داشته باشد مردم باز بر بازی حمل کنند و سخن او را باور نکنند و معاونت او در آن کار نکنند.

۱۰۰۰۱

نحن دعاء الحقّ، و أئمّة الخلق، و ألسنة الصدق، و من أطاعنا ملک، و من عصانا هلك.

ما خوانندگان حقیم، و پیشوایان خلقیم، و زبانهای صدقیم، هر که اطاعت کند ما را، مالک شود، و هر که نافرمانی کند ما را، هلاک گردد یعنی ما خوانندگان مردم را بسوی حقّ یا براه راست از جانب حق تعالی، و «زبانهای صدقیم» چون «زبان» آلت بیان هر مطلب و مرام است و ایشان نیز صلوات الله و سلامه علیهم بیان کننده هر امر راست درستی، پس بمنزله «زبانهای صدق و راستند» یعنی زبانهای امرهای راستاند و بیان کنندههای آن، و «مالک شود» یعنی سعادت و نیکبختی را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸۶

۱۰۰۰۲

نحن باب حطّة و هو باب السلام، من دخله سلم و نجا، و من تخلف عنه هلك.

مائم باب حطّه و آن باب سلامتیست هر که داخل شود در آن سالم ماند و رستگاری یابد، و هر که تخلف کند از آن هلاک گردد، «باب حطّه» در گاهی بود که بنی اسرائیل مأمور شدند باین که داخل شوند در آن ساجدین یعنی از روی خضوع و خشوع یا سجده کننده و سؤال کنند از خدا حطّه گناهان خود را یعنی پائین آوردن و ساقط نمودن آنها را تا این که بیامرزد خدا گناهان ایشان را، و مراد اینست که ما بمنزله آن درگاهیم که هر که پناه آورد بما، آمرزیده شود گناهان او، و از برای تأکید و توضیح این معنی فرموده اند که، و آن باب یعنی آن باب حطّه که مائم چنان باب سلامتیست که هر که داخل شود در آن و پناه آورد بآن سالم ماند و رستگار گردد در آخرت، و هر که تخلف کند از آن هلاک گردد در آن.

۱۰۰۰۳

نحن التمرقة «۱» الوسطی بها يلحق التالی، و اليها يرجع الغالی.

ما بالش میانه ایم بآن لاحق می شود تالی، و بسوی آن بر می گردد غالی، تشبیه فرموده اند خود را و سایر ائمه طاهرین از اولاد خود را صلوات الله علیهم أجمعین بالش باعتبار این که تکیه گاه خلاقند مانند بالشی که کسی تکیه کند بآن و به «بالش میانه» یعنی بالشی که در میانه دو کس باشد و هر یک بیک طرف آن تکیه کنند باعتبار این که خلق از هر جانب باید که تکیه کنند بر ایشان مانند آن بالش، و یا باعتبار آنچه بعد از آن فرموده اند که تالی باید که بایشان لاحق شود و غالی بسوی ایشان برگردد پس هر که از هر جانب باشد باید که تکیه کند بر ایشان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۸۷

مانند آن بالش، و ممکن است که تشبیه ببالش میانه باعتبار این باشد که بالشی که در میانه صف بالشها می‌گذارند در متعارف بهترین بالشهاست، و ممکن است نیز که «وسطی» بمعنی میانه نباشد بلکه بمعنی بهترین باشد و مراد این باشد که: ما بهترین تکیه گاهیم، و ممکن است که تشبیه همین ببالش باعتبار تکیه گاه بودن باشد، و «میانه بودن» وصفی دیگر باشد از برای ایشان، و مراد این باشد که:

ما تکیه گاه میانه‌ایم باعتبار یکی از آن دو وجه و بنا بر این لازم نیست که مشبّه به بالش میانه باشد، و مراد به «تالی» کسیست که در عقب مانده باشد و بایشان رسیده باشد و اعتراف بحقیقت ایشان نکرده باشد و به «غالی» کسیست که از حدّ در گذشته باشد و اعتراف بحقیقت ایشان کرده باشد اما زیاد بر مرتبه ایشان از برای ایشان قرار داده باشد مانند جمعی که بألوهیت آن حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه قائل شده‌اند و حاصل معنی اینست که: آن بالش میانه که مائیم لاحق می‌شود بآن تالی یعنی باید که لاحق شود بآن کسی که در عقب مانده باشد و نرسیده باشد بآن، و «بر می‌گردد بآن غالی» یعنی کسی که از حدّ در گذشته باشد در باره ایشان باید که برگردد بایشان و قائل شود به آن چه خود در باره خود فرموده‌اند، و در بعضی روایات این کلام معجز نظام «بنا» بجای «بها» و «الینا» بجای «الیها» واقع شده، و بنا بر این ترجمه اینست که: بما لاحق می‌شود تالی، و بسوی ما برمیگردد غالی، و این ظاهرترست.

۱۰۰۰۴

نحن أمناء اللّٰه علی عبادہ، و مقیمو الحقّ فی بلادہ، بنا ینجو الموالی و بنا ینهلک المعادی.

مائیم امینان خدا بر بندگان او، و بر پای دارندگان حق در شهرهای او، بما رستگار می‌گردد دوست، و بسبب ما هلاک می‌گردد دشمن.

۱۰۰۰۵

نحن شجرة النبوة، و محطّ الرّسالة، و مختلف الملائكة،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۱۸۸

و ینابیع الحکم «۱»، و معادن العلم، ناصرنا و محبّنا ینتظر الرّحمة و عدوّنا و مبغضینا ینتظر السّطوة.

مائیم درخت نبوت، و محلّ فرود آمدن رسالت، و جایگاه آمد و شد ملائکه، و چشمه‌های حکمتها و معدنهای علم، یاری کننده ما و دوست ما انتظار می‌کشد رحمت را، و دشمن ما و عدوّ ما انتظار می‌کشد قهر را، «بودن ایشان صلوات اللّٰه علیهم درخت نبوت، و محلّ فرود آمدن رسالت» باعتبار قرابت ایشانست با حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه و آله، و «نبوت» و «رسالت» گاهی هر دو بیک معنی استعمال می‌شود یعنی این که وحی شده باشد یعنی اعلام شده باشد خواه بنزول ملک خواه بالهام و القاء در دل، از جانب حق تعالی بسوی کسی شرعی، هر چند امر نشده باشد بتبلیغ آن بدیگری، و گاهی نبوت در این معنی استعمال می‌شود و رسالت در اخصّ از این که آن اینست که امر شده باشد بتبلیغ آن یا این که با نبوت کتابی از جانب حق تعالی یا دین تازه داشته باشد، و در بعضی احادیث وارد شده که:

رسول آنست که ملک بر او نازل شود و او را در بیداری ببیند و کلام او را بشنود، و نبی لازم نیست که چنین باشد بلکه گاهی همین در خواب ببیند و بشنود، و بر هر تقدیر آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله نبوت و رسالت را بهمه معانی داشت، و «بودن ایشان جایگاه آمد و شد ملائکه» نیز باعتبار قرابت مذکوره است با آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله که جایگاه آن بود، و یا باعتبار این که ملائکه نزد ایشان نیز آمد و شد می‌نموده‌اند و حدیث می‌کرده‌اند نهایت ایشان آنها را بصورت نمی‌دیده‌اند چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن شده، و مراد به «حکمتها» علوم حقّه است، و «بودن ایشان چشمه‌های آنها» ظاهرست، و «معادن علم» تأکید همانست، و «انتظار کشیدن یاری کنندگان و دوستان ایشان رحمت را» ظاهرست، و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۱۸۹

«انتظار کشیدن دشمنان ایشان قهر را، یعنی قهر و غضب حق تعالی را» باعتبار اینست که عاقبت حال ایشان آن خواهد بود پس گویا انتظار آن می‌کشند.

۱۰۰۰۶

نحن الشّعار و الأصحاب، و السّدنة و الأبواب، و لا یؤتی البیوت الا من أبوابها، و من أتاها من غیر أبوابها کان سارقا لا تعدوه العقوبة.

مائیم شعار و اصحاب، و سدنه و ابواب، و آمده نمی‌شود خانه‌ها مگر از ابواب آنها، و هر که بیاید آنها را از غیر ابواب آنها بوده باشد دزدی که در نگذرد از او عقوبت. «شعار» چنانکه مکرّر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد، و «سدنه» خدمه کعبه معظمه را گویند، و «ابواب» بمعنی درهاست و مراد اینست که: مائیم پیراهن تن حضرت رسالت پناهی صلی اللّٰه علیه و آله، و اصحاب آن حضرت، و خدمه او، و درهای رسیدن باو، و بخانه‌ها باید که از درهای آن داخل شد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید امر بآن کرده، و هر که بیاید بخانه‌ها از غیر درهای آنها، آن دزدست یا بمنزله آن، و مستحقّ عقوبت و جزاست، پس هر که خواهد که بخانه اطاعت و فرمانبرداری آن حضرت داخل شود باید که بنزد ما آید و از آن درها داخل شود و اگر از غیر آن درها بیاید مستحقّ عقوبت باشد مانند کسی که خانه را از غیر در آن داخل شود.

۱۰۰۰۷

نسأل اللّٰه سبحانه منازل الشّهداء و معایشة السّعداء و مرافقة الأنبیاء و الأبرار.

سؤال میکنم خدای سبحانه را منزلهای شهیدان، و معاشرت نیکبختان، و مرافقت پیغمبران و نیکوکاران، یعنی درخواست می‌کنیم از خدا که پاکست او این که بگرداند ما را از جمله شهیدان، و فرود آورد در بهشت در منازل ایشان، و این که بگرداند ما را همعیش و زندگانی با نیکبختان باین که بگرداند ما را هم از جمله

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۰

ایشان با ایشان در آخرت، یا دنیا و آخرت هر دو، و این که رفیق گرداند ما را در آخرت با پیغمبران و نیکوکاران.

۱۰۰۰۸

نفوس الأبرار نافرّة من نفوس الأشرار.

نفسهای نیکوکاران نفرت کننده و گریزنده‌اند از نفسهای بد کاران، یعنی نیکوکاران بالطبع نفرت کنند و بگریزند از مصاحبت و آمیزش با بدکاران.

۱۰۰۰۹

نفوس الأبرار تأبی أفعال الفجار.

نفسهای نیکوکاران همیشه ابا کنند از کارهای فاسقان یعنی بالطبع ابا و امتناع کنند از آنها و خود را نیالیند به آنها یعنی بعد از این که کسی نیکوکار شد و عادت کرد بآن، نفس او ابا و امتناع کند از کارهای فاسقان و بالطبع متنفر گردد از آنها، یا این که بحسب اصل خلقت نفوس ایشان ابا و امتناع کنند از آنها و ناخوش دارند آنها را، بنا بر اختلاف نفوس بحسب خلقت چنانکه از احادیث طینت مستفاد می‌شود، و فقیر و توجیه تصحیح این معنی را نموده در رساله «۱» که در آن باب نوشته است پس هر که خواهد رجوع بآن نماید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۱

حرف هاء

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف هاء، در اکثر نسخه‌ها این فصل بر فصل «واو» مقدم شده و وجه آن ظاهر نیست، و در بعضی نسخه‌ها فصل واو مقدم است بر این فصل موافق ترتیب الف با تا)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۲

از آن جمله است قول آن حضرت علیه السلام:

۱۰۰۱۰

هدی الله أحسن الهدی.

راهنمایی خدا بهترین راهنماییست، ممکن است مراد این باشد که اگر چه پیغمبران و اوصیاء صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین و اتباع ایشان راهنمایند اما بهترین راهنماییها آن راهنماییست که حق تعالی بلطف خود کسی را باعتبار خوبی که در او باشد راهنمایی کند بالهای یا مانند آن چه آن راهنماییست که البته او را براه حق رساند و دیگر گمراهی در عقب آن نباشد، بخلاف راهنماییهای دیگران که گاه هست که اثر نمی‌کند در کسی و بآن براه نمی‌آید یا بعد از آن باز می‌گردد و گمراه می‌شود.

۱۰۰۱۱

هدی من أشعر التقوی قلبه.

هدایت کرده شده یعنی براه راست رسانده شده یا راه نموده شده بآن کسی که گردانیده پرهیزگاری را شعار دل خود یعنی لازم آن مانند جامه ملاصق بدن که لازم آنست و از آن جدا نشود.

۱۰۰۱۲

هدی من تجلبب جلباب الدین.

هدایت کرده شده کسی که در پوشیده پیراهن دین را یعنی دینداری را بمنزله پیراهن خود کرده و از خود جدا نکند.

۱۰۰۱۳

هدی من اترع لباس الصبر و الیقین.

هدایت کرده شده کسی که در بر کرده زره جامه صبر و یقین را، یعنی جامه صبر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۳

بر مصائب و یقین بأحوال مبدأ و معاد را در پوشیده و لازم خود ساخته و آن را بمنزله زره گردانیده از برای دفع گزند بلاهای دنیوی و آخروی.

۱۰۰۱۴

هدی من حسن اسلامه.

هدایت کرده شده کسی که نیکو باشد مسلمانی او یعنی رسانده شده بحق یا براه درست، یا نموده شده آنرا.

۱۰۰۱۵

هدی من أخلص ایمانه.

هدایت کرده شده کسی که خالص گردانیده ایمان خود را یعنی خالص و صاف گردانیده از برای خدای سبحانه و آمیخته بغرضی دیگر نساخته.

۱۰۰۱۶

هدی من سلّم مقادته الی اللّٰه و رسوله و ولیّ آمره.

هدایت کرده شده کسی که تسلیم کرده باشد کشیدن خود را بسوی خدا و رسول او و متوّلیّ امر او، یعنی امامی که خدا او را متوّلیّ امور مردم کرده، و مراد به «تسلیم کردن» کشیدن خود بایشان باطاعت و انقیاد ایشانست و دادن عنان اختیار خود بایشان که بهر جانب که خواهند بکشند او را.

۱۰۰۱۷

هدی من أطاع ربّه و خاف ذنبه.

هدایت کرده شده کسی که فرمانبرداری کند پروردگار خود را، و ترس داشته باشد از گناه خود.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف فرشتگان علیهم السلام:

۱۰۰۱۸

هم أسراء ایمان «۱» لم یفکّهم منه زیع و لا عدول.

ایشان اسیران ایمانند رها نمی‌کند ایشان را از آن میلی و نه عدولی، یعنی ایشان همواره در بند ایمانند و هرگز رها نشوند از آن بمیل و عدول از آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۴

۱۰۰۱۹

هلک فیّ رجلان، محبّ غال و مبغض قال.

هلاک شده در باره من دو کس، دوستی غالی و دشمنی قالی، «غالی» بمعنی از حدّ درگذرنده است و مراد به «دوست از حدّ در گذرنده» کسیست که در باره آن حضرت از حدّ تجاوز کرده باشد و بمرتبه زیاد قائل شده باشد مانند آنان که نعوذ باللّٰه بألوهیّت آن حضرت قائل شده‌اند، و «قالی» هم بمعنی دشمن است و وصف «دشمن» بآن از برای تأکید و لطف عبارتست و دشمنی نواصب و خوارج ظاهرست، و اکثر اهل سنت نیز بی قدری دشمنی نیستند چنانکه از آمیزش و معاشرت با ایشان ظاهر می‌شود و ممکن است که همه ایشان داخل در آن باشند زیرا که مرتبه آن حضرت را پست دانستن بمرتبه که خلفای ثلاثه را با همه عیوب و مثالب ایشان بر حضرت او مقدّم دارند در واقع کمال دشمنیست با آن حضرت هر چند ایشان خود ندانند این را.

۱۰۰۲۰

هلک من لم یعرف قدره.

هلاک شده کسی که ندانسته قدر خود را، ظاهر اینست که مراد اعمّ از کسی باشد که تجاوز کند از حدّ خود و مرتبه زیاد از قدر خود از برای خود قرار دهد، و کسی نیز که قدر و مرتبه خود را نداند و خود را خفیف و سبک گرداند بمعاصی و حرص و طمع و مانند آنها.

۱۰۰۲۱

هلک من لم یحرز آمره.

هلاک شد کسی که جمع نکرده کار خود را یعنی نپرداخته بکارهای ضروری خود از امور معاش و معاد.

و فرموده در وصف منافقین یعنی جمعی که باطن ایشان با ظاهر موافق نبوده و در ظاهر اظهار اسلام می‌کرده‌اند و در باطن اعتقاد بآن نداشته‌اند و یا اعمّ از ایشان و هر که در ظاهر با مردم دوستی و محبت کند و در باطن بر خلاف آن باشد:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۵

۱۰۰۲۲

هم لّمّة الشیطان و حمّة النیران أولیک حزّب الشیطان إلا إن حزّب الشیطان هم الخاسرون.

ایشان لّمّه شیطانند و حمّه نیران، ایشانند گروه شیطان، آگاه باشید بدرستی که گروه شیطان، ایشانند زیانکاران، «لّمّه» بضمّ لام و تشدید میم بمعنی جماعتست و بمعنی رفیقان نیز آمده، و هر یک در اینجا مناسب است، و «حمّه چیزی» بضمّ حاء بی نقطه و تشدید میم بمعنی معضم آنست یا شدت و سختی آن، و «نیران» بمعنی آتشفاست و ایشان را معظم آتشفها یا شدت و سختی آتشفها فرموده‌اند باعتبار اینست که معظم اهل فتنه و شرور باشند و شدت و سختی آتش فتنه و شرور ایشان زیاده از دیگران باشد.

و روایت شده که آن حضرت علیه السلام گذشت بر برخی که گشوده شده بود («بر بخ» بفتح باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و خاء باء نقطه بمعنی بالوعه است یعنی چاهی که در خانه‌ها میکنند از برای فضلات آنها و مراد در اینجا مزبله بوده که گشوده شده بوده سر آن و فضلات بیرون آمده) پس فرموده:

۱۰۰۲۳

هذا ما كنتم عليه بالأمس تتنافسون.

اینست آنچه بودید شما بر آن دیروز چنین که تنافس می کردید، «تنافس» و «منافسه» چنانکه مکرر مذکور شد اینست که دو کس رغبت کنند در داشتن چیزی از برای معارضه با یکدیگر و مفاخرت و مباهات بآن، و غرض اشاره بفساد عاقبت امور دنیویست که مردم بر آنها منافسه کنند با یکدیگر و عمده آنها مطمومات است که در یک روز چنین فاسد شود

و روایت شده بطریق دیگر این که آن حضرت علیه السلام گذشت بر مزبله پس فرمود:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۶

۱۰۰۲۴

هذا ما بخل به الباخلون.

اینست آنچه بخیلی کردند بآن بخیلی کنندگان.

۱۰۰۲۵

هلك من ادعى، و خاب من افترى.

هلاک شد هر که دعوی کرد، و نومید شد هر که افترا کرد یعنی هلاک شود در آخرت هر که دعوی کند چیزی را که حق او نباشد مثل آنان که بنا حق دعوی خلافت و امامت کردند، و نومید شود در آخرت هر که عمدا دروغ ببندد از برای چنین مطلبی یا مطلقا.

۱۰۰۲۶

هلك من أضله الهوى و استقاده الشيطان الى سبيل العمى.

هلاک شده هر که گمراه کرده او را خواهش، و کشیده او را شیطان بسوی راه کوری، باب استفعال در اکثر بمعنی طلب کردن چیزیست، و گاهی بمعنی «کردن آن» مجرد از معنی طلب می آید و چون در اینجا «استقاده» بمعنی آخر ظاهرتر بود چنان ترجمه شد، و بنا بر معنی اکثری آن ترجمه اینست که: طلب کرده و خواسته کشیدن او را شیطان بسوی راه کوری.

۱۰۰۲۷

هلك من رضى عن نفسه و وثق بما تسوّله له.

هلاک شد هر که راضی و خشنود شد از نفس خود و اعتماد کرد بر آنچه زینت داد آن را نفس او از برای او، مراد یا اعتماد بر خوبیهاست که نفس او از برای او اثبات کند و بنا بر این تأکید و بیان سابقست، یا اعتماد بر امیدها و آرزوها که نفس او زینت دهد آنها را از برای او، یعنی فریب خوردن به آنها و اعتقاد نیکوئی آنها، یا حصول آنها و سعی از برای آنها، و بنا بر این بیان امر دیگرست که سبب هلاکت گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۷

۱۰۰۲۸

هیهات من نيل السعادة السكون الى الهوينا و البطالة.

دورست از رسیدن بسعدت آرام گرفتن بسوی هوینا و بطالت، مراد به «هوینا» امور سهل آسانست و مراد اینست که در رسیدن بسعدت و نیکبختی تعب و زحمت باید باطاعت و فرمانبرداری حق تعالی در اوامر و نواهی، و ببطالت و کاهلی و تن آسائی بآن نتوان رسید.

و فرموده است در وصف بنی امیه:

۱۰۰۲۹

هی مجاجه من لذیذ العیش يتطعمونها برهه و يلفظونها جمله.

دولت ایشان مجاجه‌ایست از عیش لذیذ که از روی حرص می خورند آن را زمانی، و از دهن بیرون می اندازند همه را یک بار، «مجاجه» بضم میم آب دهنیست که از دهن بیرون اندازند و تشبیه دولت ایشان بآن باعتبار کمی قدر آنست، و یا باعتبار خباثت آن، «باعتبار سوء عاقبت و مآل آن، و «مجاجه» عسل را نیز گویند باعتبار این که زنبور آن را از دهن بیرون می اندازد، و ممکن است در اینجا بآن معنی باشد، و «از دهن بیرون می اندازند همه را یک بار» یعنی بعد از آن قطع می شود از ایشان بالکلیه چنانکه شد، زیرا که تمام دولت ایشان هزار ماه که هشتاد سال و کسری باشد کشید و بعد از آن بالکلیه از ایشان قطع شد و بنی عباس انتقال یافت و بعضی از اهل لغت «برهه» را بمعنی زمان دراز گفته اند نه مطلق زمان، و پوشیده نیست

که هشتاد سال را کم می‌توان گفت باعتبار کمی آن در واقع و انقطاع آن بزودی، و دراز هم می‌توان گفت باعتبار درازی آن در نظر اهل دنیا، نهایت بنا بر این بهتر اینست که تشبیه آن بمجاهه باعتبار خباثت آن باشد نه کمی آن، یا این که «مجاهه» بمعنی عسل باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۸

۱۰۰۳۰

هلک من باع الیقین بالشک، و الحقّ بالباطل، و الأجل بالعاجل.

هلاک شده کسی که فروخته یقین را بشک، و حق را بباطل، و آینده را بعاجل، مراد به «یقین» و «حق» نعمتهای اخرویست که یقین است به آنها از برای اطاعت کنندگان، و حق و ثابت است و فنا و زوالی را راهی به آنها نیست، و به «شک» و «باطل» مطالب دنیویست که شک است در حصول آنها و باطل و زایل وفا نیست، و مراد به «آینده» و «عاجل» نیز همان آخرت و دنیاست، و «هلاک شدن فروشنده آن باین» باز همان باعتبار یقینی بودن و حق بودن آن، و مشکوک و باطل بودن اینست، و این بمنزله تفسیر آنهاست، نه این که اصل آجل بودن آن، و عاجل بودن این سبب هلاکت باشد مانند و صفهای سابق.

۱۰۰۳۱

هل ینتظر أهل مدّة البقاء آلا أونة الفناء مع قرب الزّوال و أزوف الانتقال.

آیا انتظار می‌کشند اهل مدت بقا در دنیا انتظار نمی‌کشند مگر هنگامهای فنا را با نزدیکی زوال و ازوف انتقال، استفهام انکاریست یعنی انتظار نمی‌کشند مگر این را، و مراد اینست که اهل مدت بقا در دنیا انتظار نمی‌کشند مگر هنگامهای فنا را یعنی هر یک انتظار نمی‌کشند مگر هنگام فناى خود را، و عاقبت او نیست مگر آن هر چند بعضی از ایشان غافل باشند از آن و انتظار آن نکنند، و «با نزدیکی زوال» اشاره است باین که این عاقبت عاقبتی نیست که دور باشد بلکه نزدیکیست و زود بآن برسند، و «ازوف» هم بمعنی انتقال و هم بمعنی نزدیکیست و این بمنزله تأکید سابقیست و غرض آگاه نمودن مردم است بآن معنی تا این که دل نبندند ببقای خود در دنیا، و در تهیّه اسباب آن سفر پر خطر باشند که در پیش دارند و بزودی روانه آن شوند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۱۹۹

۱۰۰۳۲

هلک خزّان الأموال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقى اللّیل و النهار، أعيانهم مفقودة و أمثالهم فى القلوب موجودة.

هلاک شده‌اند پنهان کنندگان اموال در مخزنها و حال آنکه ایشان زندگانند، و علما باقی‌اند چندان که باقیست شب و روز، اعیان ایشان نایاب شده‌اند و امثال ایشان موجودند در دلها، «امثال» جمع مثل بکسر میم و سکون ثاء است یا مثل بفتح هر دو بمعنی شبه و نظیر، و دویم بمعنی حجّت و حدیث نیز آمده و شایع شده نیز استعمال آن در هر سخنی که آن را شأن و غرابیتی باشد و ظاهر اینست که در اینجا مراد یکی از معنیهای آخر باشد یعنی سخنان ایشان یا حجّتها و برهانها که از افکار ایشان باشد یا سخنان بلند مرتبه ایشان، و معنی اول نیز مراد می‌تواند بود باین که مراد به «أشبهه ایشان» صورتهای ایشان باشد که در خاطر در می‌آیند نزد مذاکره سخنان و افکار و آثار ایشان، و مراد ذمّ پنهان کنندگان اموال در مخزنها و مدح علماست باین که پنهان کنندگان اموال هلاک شده اند یعنی بهلاکت معنوی و حال آنکه هنوز زنده‌اند، یا باعتبار این که حقوق شرعیّه آنها را نمی‌دهند، و یا باعتبار این که اصل نگاهداشتن اموال و بهره‌مند نشدن خود به آنها و گذاشتن از برای دیگران امریست مذموم، و یا مراد اینست که مردم نام و نشان ایشان را نمی‌برند و بمنزله مردگانند، و مؤید اینست که در روایت شیخ صدوق ابن بابویه رحمه الله «مات» بجای «هلک» است و ترجمه اینست که: مرده‌اند خزّان اموال، و «علماء همیشه زنده‌اند» باعتبار این که بعد از این که اعیان اشخاص مفقود و نایاب می‌شود باز امثال ایشان موجودست در دلها، بسبب مذاکره مردم در هر عصر و زمان سخنان و افکار و آثار ایشان را.

۱۰۰۳۳

هلک من استنم الى اللّتیا و أمهرها دینه فهو حیثما مالت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۰۰

مال الیه، قد اتخذها همّه و معبوده.

هلاک شده هر که آرام گرفته بسوی دنیا و کابین آن کرده دین خود را، پس او هر جا که میل کند دنیا، میل کند بسوی آن، بتحقیق که فرا گرفته آن را اندوه خود و معبود خود، مراد ذمّ جمعیتست که محبّت زیاد دارند بدنیا و قرار و آرام دل ایشان به آنست و از سر دین خود گذشته‌اند از برای آن، چنانکه گویا آنرا بعقد نکاح خود در آورده‌اند و کابین آن کرده‌اند دین خود را، و بهر طرفی که آن میل کند میل کنند بسوی آن و همه هم و اندوه ایشان از برای آنست و باکی از فوت چیز دیگر ندارند و در حقیقت آن را معبود خود فرا گرفته‌اند و پرستش آن میکنند.

۱۰۰۳۴

هل ینتظر أهل غضاضة الشّباب آلا حوانی الهمرم.

آیا انتظار می‌کشند اهل طراوت و تازگی جوانی مگر خم‌کننده‌های پیری را، استفهام انکاریست یعنی انتظار نمی‌کشند مگر آنها را، و مراد اینست که عاقبت طراوت و تازگی جوانی نیست مگر کهنگی پیری که خم می‌کند پشت این کس را، پس تا آن هست و کاری از این کس می‌آید که سبب رستگاری او گردد باید که بآن پرداخت و آن را پس نینداخت، زیرا که در پیری و خم شدن پشت دیگر چندان کاری از این کس نیاید، و در نهج البلاغه «بضاضه» بجای «غضاضه» است و آن بمعنی امتلاء بدن و قوت آنست.

۱۰۰۳۵

هل ينتظر أهل غضاضة الصّحة إلا نوازل السّقم.

آیا انتظار می‌کشند اهل طراوت و تازگی صحت و تندرستی مگر فرود آینده‌های بیماری را، این هم استفهام انکاریست یعنی انتظار نمی‌کشند مگر آنها را و عاقبت صحت نیست مگر بیماری که فرود آید باین کس، پس تا صحت هست و کاری از این کس می‌آید باید آنرا غنیمت شمرد و بکاری پرداخت که سبب رستگاری گردد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۰۱

زیرا که بعد از فرود آمدن بیماری دیگر چندان کاری از این کس نیاید، و در نهج البلاغه «غضارة» بجای «غضاضه» است و آن بمعنی نیکوئی عیش است یعنی اهل نیکوئی عیش بسبب صحت.

۱۰۰۳۶

هل يدفع عنكم الأقارب، أو تنفعكم التّوابع.

آیا دفع می‌کنند از شما خویشان، یا نفع می‌دهند شما را بلند کنندگان آواز بگریه؟! این هم استفهام انکاریست و مراد اینست که بعد از مرگ خویشان دفع نمی‌توانند کرد از شما شدت و سختی‌ای و عذاب و عقابی، و گریه کنندگان بر شما بفریاد و فغان سودی نمی‌دهند شما را، پس باید که تا حیاتی دارید خود تدارک احوال آن سرای خود و رستگاری در آن بکنید.

۱۰۰۳۷

هیهات ما تناكرتم آلا لما قبلکم من الخطايا و الذّنوب.

دورست این، نادان ننموده‌اید خود را مگر از برای آنچه پیش شماست از خطاها و گناهان، ظاهر اینست که این تتمه کلامی باشد که قبل از این فرموده باشند، و مراد دوری امری باشد که در آنجا مذکور شد، و «نادان نمودن خود» کنایه است از مکروه و ناخوش بودن مرگ نزد ایشان و دوستی نکردن با آن، چنانکه گویا آنرا نمی‌شناسند و معرفتی ندارند بآن، و مراد اینست که این نیست مگر بسبب آنچه کرده‌اید از خطاها و گناهان پس ناخوش دارید مگر را از ترس جزای آنها بعد از آن، و اگر کسی چنین نباشد مرگ محبوب او باشد از برای رسیدن بسبب آن برحمتهای حق تعالی و سعادت جاویدان.

۱۰۰۳۸

هل من خلاص أو مناص أو ملاذ أو معاذ أو فرار أو محار.

آیا هست خلاصی یا مناصی یا ملاذی یا معاذی یا فراری یا محاری، «مناص» بمعنی گریختن است یا ملجأ یعنی جائی که پناه به آنجا برده شود، و «ملاذ» و «معاذ» هر یک بمعنی پناه بردنست یا جائی که پناه بآن برده شود، و «فرار»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۰۲

بمعنی گریختن است، و «محار» بحاء و رای بی نقطه بمعنی رجوع و برگشتن است یا محلّ رجوع و برگشتن، و این استفهام انکاریست و مراد اینست که: نیست از مرگ «۱» یا از عذاب حق تعالی هر گاه امر شود بآن خلاصی یا گریختنی یا پناهی یا برگشتنی از آن، و هر چه مکرر شده از برای تأکیدست، چون این استفهام انکاریست و معنی اینست که نیست، پس ظاهر اینست که «من» از برای مجرد تأکید نفی باشد و معنی زایدی نداشته باشد و ترجمه چنانکه شده این باشد که: آیا هست خلاصی، و ممکن است که «من تبعیض» باشد و ترجمه این باشد که: آیا هست چیزی از خلاصی.

۱۰۰۳۹

هوّن عليك فانّ الأمر قريب، و الاصطحاب قليل، و المقام يسير.

سهل و سبک گردان بر خود پس بدرستی که کار نزدیکست، و مصاحبت کم است، و اقامت اندک است، مراد تحریص بر سهل و سبک گردانیدن امور دنیویست بر خود بسبب این که رحلت از آن نزدیکست و مصاحبت با آن کم و اقامت در آن اندک، پس امور آن قابل آن نیست که کسی سخت بگیرد در آنها و تعب و زحمت کشد از برای آنها.

۱۰۰۴۰

هدر فنیق الباطل بعد کظوم، وصال الدّهر صیال السّبع العقور.

بخواندگی آمده فنیق باطل بعد از خاموشی، و حمله کرده روزگار حمله کردن درنده گزنده، «فنیق» شتر نری را گویند که عزیز و گرامی دارند آنرا اهل آن، و سوار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۰۳

نشوند و خوار نکنند، و مراد شکوه عصر و زمان خودست و تشبیه «باطل» بچنان شتری نزد ایشان، و این که آن بعد از این که خاموش شده بود قبل از این در زمان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله حالا بفریاد و خوانندگی آمده و روزگار مانند جانور درنده گزنده حمله کند و بر جهد بر نیکان.

۱۰۰۴۱

هیئات لو لا التقی لکنت أدهی العرب.

دورست این، اگر نمی بود پرهیزگاری هر آینه می بودم من صاحب بدیهی ترین عرب «دهی» بسکون هاء و «دهاء بمدّ همزه «ا» زیرکی زیادست که آدمی با آن بمکر و غدر و امثال آنها امور دنیوی را انتظام دهد و این می باید تتمه کلامی باشد که قبل از این نقل شده باشد از بعضی که می گفته اند که: آن حضرت وقوف در امور دنیا و نظم و نسق آنها ندارد، پس فرموده اند که: چنین نیست دورست از حق این که گفته اند، اگر پرهیزگاری نمی بود من صاحب دهی ترین عرب می بودم، نهایت تقوی و پرهیزگاری مانع است مرا از آن، زیرا که در آن حیل و مکر و غدر و امثال آنها باید که منافی تقوی و پرهیزگاریست پس گمان کرده اند که من آن زیرکی را ندارم.

۱۰۰۴۲

هیئات أن یفوت الموت من طلب، أو ینجو منه من هرب.

دورست این که فوت شود مرگ را کسی که طلب کند، یا این که نجات یابد از آن کسی که بگریزد یعنی نمی شود که کسی که مرگ طلب کند او را در نیابد او را و فوت شود او از آن، و «یا این که نجات یابد از آن» همان مضمونست که بعبارت دیگر ادا شده و امثال این تردید که هر دو شق آن یک معنی است و اختلاف بمجرد لفظ است در کلام عرب شایع است، و ممکن است مراد به «من طلب» کسی باشد که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۰۴

مرگ را طلب کند و مراد این باشد که نه طلب کردن مرگ و خواهش آن باعث این می شود که آن نیاید و در نیاید این کس را، و نه گریختن از آن نجات دهد از آن، ولی احتمال اول باعتبار این باشد که بعضی امور باشد که کسی که طلب کند آن را آن بگریزد از او و نیاید نزد او چنانکه در باب دنیا وارد شده در احادیث که چنین است.

۱۰۰۴۳

هیئات لا یخضع الله عن جتته، و لا ینال ما عنده إلا بمرضاته.

دورست این، فریب داده نمی شود خدا از بهشت او، و رسیده نمی شود آنچه نزد اوست مگر بخشودی او. می باید که این تتمه کلامی باشد و حکم بدوری هر چیزی باشد که در آنجا مذکور شده و وجه دوری آن این باشد که فرموده اند که: بفریب نمی توان بهشت را از حق تعالی گرفت یعنی تا کسی کاری نکند که سبب رضا و خوشنودی او شود بهشت از او نگیرد، و «رسیده نمی شود (تا آخر)» بمنزله بیان و تفسیر سابقست.

۱۰۰۴۴

هیئات أن ینجو الظالم من أليم عذاب الله و عظیم سطواته.

دورست این که رستگاری یابد ستمکار از عذاب دردناک خدا و بزرگ خشمهای او.

۱۰۰۴۵

هو الله الذی تشهد له أعلام الوجود علی قلب ذی الوجود.

اوست خدائی که گواهی می دهد از برای او علمهای هستی بر دل صاحب انکار یعنی هر چه علم هستی بر افراشته و نشان آن دارد گواهی می دهد از برای او بر بطلان دعوی که در دل صاحب انکار او باشد از انکار او چنانکه در کتب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۰۵

حکما و متکلمین استدلال کرده اند از وجود هر ممکن موجودی بر وجود مبدأی واجب الوجود از برای آن «ا».

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف دنیا:

۱۰۰۴۶

هی الصدود العنود، و الحیود المیود، و الخدوع الکنود.

آنست صدود عنود، و حیود میود، و خدوع کنود، «صدود» بمعنی بسیار منع کننده و برگرداننده است، و ظاهرست که دنیا بسیار منع کننده است از آخرت و برگرداننده است مردم را از آن، و «عنود» یعنی بسیار دشمنست و بسیاری دشمنی آن هم با مردم بآن منع از آخرت و برگردانیدن از آن ظاهر می شود، و «حیود» بمعنی بسیار میل کننده است و بسیاری میل دنیا از حق بباطل ظاهرست، و «میود» نیز بهمان معنی است و بمعنی بسیار متکبر نیز آمده و آن هم مناسب است، و «خدوع» بمعنی بسیار فریب دهنده است و «بسیار فریب دهنده بودن آن» محتاج بیان نیست، و «کنود» زمینی را

گویند که چیزی در آن نروید، و دنیا کنودست باعتبار این که چیزی در آن نروید و بمعنی بسیار کفران کننده نعمت نیز آمده، و ممکن است وصف دنیا بآن باعتبار اهل آن باشد و بمعنی بسیار قطع کننده نیز آمده و این هم مناسب است باعتبار بسیاری قطع آن عمرها و دولتها را، یا قطع آن مردم را از آخرت و بریدن از آن.

و فرموده در وصف قرآن مجید:

۱۰۰۴۷

هو الّذی لا تزئیغ به الأهواء، و لا تلتبس به الشّبه و الآراء.

آنست آنکه میل نمی فرماید آنرا خواهشها، و مشتبه نمی گرداند آنرا شبههها

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۰۶

و رأیها یعنی حاکمیت که بسبب خواهشها میل نمی کند از حقی باطلی چنانکه در بعضی از حکام میباشد و هیچ شبهه و رأیی آن را مشتبه نمی گرداند بلکه همواره حق از آن واضح و لایح باشد از برای کسی که عالم بتنزیل و تأویل آن باشد، و ممکن است که ترجمه این باشد که: میل نمی کند بسبب آن خواهشها و مشتبه نمی گرداند بسبب آن شبههها و رأیها، یعنی معرفت آن و عمل بآن سبب این می شود که خواهشها میل از حق نکنند و شبههها و رأیها مشتبه نگردند زیرا که آن در هر باب فصل میکند میانه حق و باطل پس بطلان هر شبهه و هر رأی باطلی از آن ظاهر می شود و اشتباهی نمی ماند.

۱۰۰۴۸

هلک الفرحون بالدّنیاء یوم القیامه، و نجا المحزونون بها.

هلاک شده اند شادمانان دنیا در روز قیامت، و رستگاری یافته اند و هنا کان بآن، یعنی هر که در دنیا شادمان باشد و در غم و اندوه چگونگی احوال آخرت خود نباشد او در روز قیامت هلاک شود، زیرا که این شادمانی یا باعتبار اینست که باکی ندارد از عذاب و عقاب حق تعالی و هر چه می خواهد میکند، و هلاکت اخروی او ظاهرست، و یا باعتبار اینست که باعتقاد خود آنچه باید از اطاعت و بندگی کرده و احتمال تقصیری بخود راه نمی دهد و این عجب و خود بینی است و بغایت مذموم است و سبب هلاکت اخروی گردد، و هر که محزون و اندوهناک باشد در دنیا از برای اندیشه آخرت خود، او روز قیامت رستگار گردد، زیرا که چنین کسی البته بقدر مقدور سعی میکند از برای آخرت خود، و با وجود آن هر گاه محزون و اندوهناک نیز باشد باعتبار احتمال تقصیر خود، پس عجب و خود بینی نیز ندارد، و ظاهرست که چنین کسی رستگار باشد.

۱۰۰۴۹

هل تنظر آلا فقیرا یکابد فقرا، أو غنیّا بدّل نعم الله کفرا، أو بخیلا اتخذ البخل بحقّ الله وفرا، أو متمردا کأنّ بأذنیه عن سماع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۰۷

الحکمه و قرا.

آیا نگاه میکنی مگر درویشی را که بکشد تعب و رنج درویشی را، یا توانگری را که بدل کرده باشد نعمتهای خدا را بکفران، یا بخیلی را که فرا گرفته باشد بخیلی بحقّ خدا را توانگری، یا سرکشی را که گویا بگوشهای او از شنیدن حکمت و قریست، ظاهر اینست «۱» که مراد شکوه زمان خودست و استفهام انکاریست و معنی اینست که در این زمان نمی بینی مگر درویشی را که بکشد رنج و تعب درویشی را یعنی مردم خوب آن نمی باشد مگر این قسم، و غیر ایشان هر که هست یا توانگریست که بجزای نعمتهای خدا بر او کفران میکند آنها را، و یا بخیلیست که بخیلی کردن بحقوق حق تعالی را سبب توانگر شدن خود میداند و بآن اعتبار بخیلی میکند در آنها، و یا متمرد سرکشی که گویا بگوشهای او از شنیدن حکمت یعنی سخن راست درست و قریست یعنی سنگینی یا کری که اصلا نشنود، و مراد اینست که خالی از یکی از اینها نیست، و این منافات ندارد با این که در بعضی دو تای آنها جمع شود، و ممکن است که مراد مذمت درویشان آن زمان نیز باشد باین که درویشی ایشان همین مجرد تعب و رنج کشیدن درویشی است و فضایل درویشان را ندارند و بنا بر این مراد اینست که اکثر مردم این زمان همین طوایفاند.

و فرموده است در وصف قرآن مجید:

۱۰۰۵۰

هو الفصل لیس بالهزل، هو التّاطق بسنّه العدل، و الأمر بالفضل، هو حبل الله المتین، و الذّکر الحکیم، هو وحی الله الأملین، و حبله المتین، و هو ربیع القلوب، و ینابیع العلم، و هو الصّراط

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۰۸

المستقیم، هو هدی لمن اتّم به، و زینة لمن تحلّى به، و عصمة لمن اعتصم به، و حبل لمن تمسک به.

آنست فصل نیست بهزل، آنست گویا بطریقه عدل و امر کننده بفضل، آنست ریسمان استوار خدا و ذکر حکیم، آنست وحی آمین خدا و ریسمان متین او، و آنست بهار دلها و چشمه‌های علم، و آنست راه راست، آنست راه نماینده از برای کسی که اقتدا کند بآن، و زینتی از برای کسی که زیور یابد بآن، و نگاهداری از برای کسی که چنگ در زند بآن، و ریسمانی از برای کسی که دست زند بآن.

«فصل» بصاد بی نقطه بمعنی جدا کردنست و مراد اینست که: آن جدا کننده میانه حق و باطل است در هر باب، و «هزل» سخنی یا کاری را گویند که بازی گفته یا کرده شود و جدی در آن نباشد، و «فضل» بصاد با نقطه بمعنی افزونی مرتبه است، و مراد اینست که: قرآن امر کننده است به آن چه سبب افزونی مرتبه گردد، و چون ریسمان چیز است که مردم دست زنند بآن از برای بالا رفتن بجائی یا پائین آمدن از آن، شایع شده استعمال آن در هر وسیله و دست آویزی از برای رسیدن بمطلبی، و مراد اینست که: آن وسیله استوار است از برای رسیدن بسعدت و نیکبختی، و «ذکر» بمعنی یا دست، و «حکیم» یعنی مشتمل بر حکمت یعنی علم راست درست، یا محکم از رسیدن خللی بآن، و مراد اینست که: قرآن ذکر و یاد است آنچه را حق تعالی فرموده، و آنچه در آن مذکور شده مشتمل است بر حکمتها و علوم حقه، یا محکم است از راه یافتن خللی بآن، و «وحی» بمعنی اعلام و إلهام است، و «آمین» است یعنی مأمونست از خطا و غلط.

۱۰۰۵۱

هذا اللسان جموح لصاحبه.

این زبان بسیار سرکشی کننده است با صاحب خود، غرض اینست که عنان

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۰۹

آنرا باید محکم نگاهداشت و اگر نه سرکشی کند و غلبه کند بر صاحب خود او را در مهلکه اندازد.

۱۰۰۵۲

هم المؤمن لآخرته، و کلّ جدّه لمنقلبه.

اندوه مؤمن از برای آخرت اوست و همه جدّ او از برای بازگشت اوست یعنی از برای تهیّه آنچه بکار او آید در آن وقت.

و فرموده است در وصف دین اسلام:

۱۰۰۵۳

هو أبلج المناهج، نیر الولاّئج، مشرف الأقطار، رفیع الغایه.

آنست درخشنده مناهج، روشن و لائج، عالی نواحی، بلند پایان، «مناهج» جمع «منهج» است بمعنی راه واضح، و مراد اینست که یعنی راهها و دلایل حقیقت آن یا راهها و دلایل عقاید و احکام آن درخشنده است، و «ولاّئج» جمع ولیجه است و «ولیجه کسی» کسی را گویند که کمال خصوصیت باو داشته باشد و بمنزله آستر جامه او باشد و مراد به «ولاّئج قرآن» که روشن است شرایع و احکامیست که در آن مقرر شده و خاصّه آنست، یا جمیع آنچه از آن مستفاد می‌شود و بآن اعتبار خاصّه آنست، یا بطون آن، و «خاصّه بودن آنها» ظاهرست، و بنا بر این مراد اینست که بطون آن هم روشن است چه جای ظواهر آن، و مراد روشنی آنهاست از برای کسی که راهی بعلم به آنها داشته باشد، و ممکن است نیز که مراد به «ولاّئج آن» اصحاب خاصّه آن باشد از جمله و حفظه آن که ائمه علیهم السلام باشند و مراد روشنی حقیقت ایشان باشد. و «عالی نواحیست» یعنی همه نواحی و اطراف آن بلندست و آن در میانه ادیان بلندتر از همه آنهاست بمنزله مکان بلندی که همه اطراف آن بلند باشد بر ماورای آن، و «بلند پایانست» یعنی پایان آن یعنی غایت و آنچه مترتب می‌شود بر آن از سعادت و نیکبختی بلند مرتبه است، یا پایان و منتهای فضل و شرف آن بلندست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۱۰

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف مالک اشتر نخعی - رحمت خدا بر او باد - و او از خلّص اصحاب آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و از شجاعان مشهور بود:

۱۰۰۵۴

هو سیف الله لا ینبو عن الضرب، و لا کلّیل الحدّ، و لا تستهویه بدعّه، و لا تتیه به غوایه.

او شمشیر خداست نه کند می‌شود از زند و نه کند حدّ است و نه مدهوش می‌گرداند او را بدعتی و نه گمراه می‌سازد او را گمراهی، «حدّ» بفتح حاء و تشدید دال هر دو بی نقطه بمعنی کنار و تندی هر دو آمده و هر یک در اینجا مناسب است یعنی دم شمشیر او کند نیست یا تندی او هرگز کند نمی‌شود، و «بدعت» چیزی را گویند که بر خلاف شرع کسی آن را شرعی قرار دهد مثل این که حرامی را حلال کند یا حلالی را حرام کند، و مراد اینست که او خواهش هیچ بدعتی ندارد و چنین نیست که خواهش بدعتی عقل و هوش او را ببرد و آن را قرار دهد و مشروع نماید، و ممکن است که ترجمه این باشد که: زینت نمی‌دهد از برای او خواهش او را بدعتی یعنی هیچ بدعتی او را بخواهش در نمی‌آورد، یا این که حیران نمی‌سازد او را بدعتی یا بهمان معنی که اول مذکور شد و یا باین معنی که حیران گردد و اشتباهی باشد او را در حقیقت و بطلان آن بلکه بطلان هر بدعتی بر او واضح و لایح است، و «نه گمراه می‌سازد او را گمراهی» یعنی هیچ امری که سبب گمراهی می‌شود او را گمراه نمی‌سازد، یا این که او بهیچ نحو گمراه نمی‌شود.

و فرموده است در باره کسی که مذمت فرموده او را:

۱۰۰۵۵

هو بالقول مدلّ، و من العمل مقلّ، و علی النَّاس طاعن، و لنفسه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۱

مداهن، هو فی مهله من اللّٰه بهوی مع الغافلین، و یغدو مع المذنبین، بلا سبیل قاصد، و لا امام قائد، و لا علم مبین، و لا دین متین، هو یخشی الموت و لا یخاف الفوت.

او بگفتار دلیر و با جرأت است، و از عمل درویش و بی چیزبست، و بر مردم طعنه زننده است، و از برای نفس خود مساهله کننده، او رد مهلت است از جانب خدا، پائین می افتد با غافلان و بامداد میکند با گنهکاران، بی راه راستی و نه پیشوای کشنده، و نه دانش ظاهری، و نه دین استواری، او می ترسد از موت و نمی ترسد از فوت.

مراد به «دلیر و با جرأت بودن بگفتار» اینست که بزبان لاف بسیار می زند و بگزاف وصف خود بفضایل میکند یا این که در دعاها بزبان دلیرست بخواستن مطالب، و ممکن است که ترجمه این باشد که: بگفتار نازانست بهمان معنی که وصف خود بفضایل میکند و می نازد به آنها، و بر هر تقدیر «درویش و بی چیز بودن از عمل» بیان کمال قبح و زشتی آن دلیری یا ناز اوست چه با وجود تهیدستی از عمل نیک ظاهرست که آن دلیری یا ناز کمال قبح و زشتی دارد، و «در مهلت است از جانب خدا» یعنی حقّ تعالی او را از نظر عنایت خود انداخته و واگذاشته در نعمت و عافیت، و ببلائی که باعث تنبیه او باشد مبتلا نمی سازد تا این که عاقبت بعداب اخروی گرفتار گردد، و «پائین می افتد با غافلان» یعنی در پستی شقاوت و بدبختی می افتد با ایشان، و ممکن است که «بهوی» بکسر واو نباشد بلکه بفتح آن باشد و ترجمه این باشد که: خواهش میکند با غافلان یعنی، «هواها و هوسهای باطل میکند با ایشان، و «بامداد میکند با گنهکاران» یعنی هر روز صبح میکند در حالی که از جمله گنهکارانست، یا این که روز قیامت صبح میکند از جمله ایشان، و «بی راه راستی (تا آخر)» یعنی نه بر راه راستی است و نه امام و پیشوائی دارد که بکشد او را بآن، و نه علم ظاهری دارد و نه دین محکمی، و «می ترسد از موت» یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۲

مرگ، و «نمی ترسد از فوت» یعنی فوت طاعات و عبادات از او.

۱۰۰۵۶

هب ما أنکرت لما عرفت، و ما جهلت لما علمت.

ببخش آنچه را نشناخته از برای آنچه شناخته، و آنچه را ندانسته از برای آنچه دانسته، ظاهر اینست که مراد به «آنچه شناخته» چیزی باشد که آنرا بداند و ناخوش او باشد، و به «آنچه شناخته آنرا» آنچه خوب داند و خوش دارد، و مراد این باشد که: هر گاه کسی نسبت بتو بعضی بدیها کرده باشد و بعضی نیکیها، بدیهای او را ببخش بنیکیهای او، و مراد به «آنچه ندانسته» و «آنچه دانسته» نیز همین باشد و تأکید باشد، یا این که مراد بآن این باشد که: هر گاه بعضی کارهای کسی را بدانی که نیکیست بتو و بعضی را ندانی که از راه نیکیست یا بدی، ببخش آنچه را ندانی به آن چه دانی، و ممکن است که ترجمه این باشد که: گمان کن و بشمار آنچه را نشناخته نظیری از برای آنچه شناخته، و آنچه را ندانسته نظیری از برای آنچه دانسته، و مراد این باشد که: هر گاه در عصر خود چیزی چند را ببینی و بدانی که واقع می شود عصرهای گذشته را نیز که نمی دانی نظیر آن دان و تجویز وقوع امثال آن امور در آنها نیز بکن و إنکار آن مکن مثل این که هر گاه میل مردم عصر خود را در دنیا ببینی و ببینی که از برای دنیا از سر دین می گذرند و باکی ندارند از آن پس عصرهای سابق را نیز بر این قیاس کن و استبعاد مکن از این که ایشان نیز چنین بوده باشند و امامت را مثلاً غصب کرده باشند از اهل آن با وجود علم بحقیقت ایشان و نصوص دالّه بر آن چنانکه اکثر اهل سنت متمسک میشوند باین استبعاد و بسبب آن حکم میکنند بحقیقت خلفای خود، و اللّٰه تعالی یعلم.

۱۰۰۵۷

هب اللّٰهم لنا رضاك، و أغننا عن مدّ الأیدی الی سواك.

ببخش ما را خداوندا خشنودی خود، و بی نیاز گردان ما را از کشیدن دستها بسوی غیر تو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۳

۱۰۰۵۸

هواك أعدی علیك من كلّ عدوّ فأغلبه و آلا أهلکك.

خواهش تو ستم کننده ترست بر تو از هر دشمنی، پس غلبه کن بر او و اگر نه هلاک گرداند ترا.

۱۰۰۵۹

هموم الرّجل علی قدر همّته و غیرته علی قدر حمیّته.

اندوههای مرد بر اندازه همت اوست و غیرت او بر اندازه حمیت اوست، «بودن اندوههای مرد بر اندازه همت او» ظاهرست، چه هر چند همت و عزم کسی بلندتر باشد طلب مطالب عمده تر و متصدی اشغال عظیمتر گردد، و ظاهرست که اندوه در طلب هر مطلبی و در هر شغلی باندازه بزرگی آن مطلب و آن شغل میباشد، و «حمیت» بمعنی ننگ و عار داشته باشد از چیزست و این نیز ظاهرست که هر چند کسی بیشتر ننگ و عار داشته باشد از چیزی، غیرت او بیشترست و بیشتر سعی میکند در رفع و دفع آن از خود.

۱۰۰۶۰

هم الکافر لدنياه، و سعيه لعاجلته، و غايته شهوته.

اندوه کافر از برای دنیای اوست، و سعی او از برای سرای عاجل اوست، و غایت او شهوت اوست، مراد به «غایت» چیزست که علت فعلی شود یا غرض و فایده که کسی کاری را از برای آن بکند یعنی علت و سبب کارهای او همین شهوت و هوا و هوس اوست یا غرضی که منظور اوست از آنها همان رسیدن بچیزهاییست که شهوت آنها دارد، و ممکن است نیز که بمعنی منتها و پایان باشد یعنی پایان و منتهای مطلب او همین حصول مشتهیات اوست.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در باره جمعی که ثنا فرموده بر ایشان و مراد بایشان ائمه طاهرين است صلوات الله و سلامه عليهم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۴

چنانکه از بعضی عبارات آنچه در اینجا نقل شده و از سابق آن نیز که در نهج البلاغه و غیر آن مذکورست ظاهر می شود:

۱۰۰۶۱

هجم بهم العلم علی حقیقه الايمان، و باشروا روح اليقين، فاستسهلوا «۱» ما استوعرا المترفون، و أنسو بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقه بالمحلّ الأعلى، أولئك خلفاء الله في أرضه، و الدعاء الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم.

داخل کرده است ایشان را دانش بر حقیقت ایمان، و در بر گرفته اند روح یقین را، پس سهل شمرده اند آنچه را سخت یافته اند متنعم کنندگان، و خو گرفته اند به آن چه رم بکرده اند از آن نادانان، و مصاحب کرده اند دنیا را ببدنهایی که روحهای آنها آویخته شده است بمحلّ اعلی، ایشانند جانشینان خدا در زمین او، و خوانندگان بسوی دین او، آه آه از روی شوق بسوی دیدن ایشان، یعنی از راه علم و دانشی که دارند داخل شده اند بر حقیقت ایمان و رسیده اند بآن، و در نهج البلاغه و غیر آن «البصیره» بجای «الایمان» است، یعنی بر حقیقت بینائی و در روایت شیخ صدوق - رحمه الله - «الامور» است، یعنی بر حقیقت چیزها، و شایع تر در «هجم» داخل شدن نیست که ناگاه باشد و در اینجا بر آن نیز حمل می توان کرد باعتبار این که علوم ایشان لدنی است و فکری نیست که بعد از تحصیل مقدمات و ترتیب آنها باشد بلکه ناگاه و دفعیست، و «مباشر شده اند روح یقین را» یعنی روح و جان یقین بأحوال مبدأ و معاد را «در بر گرفته اند» بعنوانی که گوئیا ظاهر پوست هر یک لباس آن دیگری شده، و ممکن است که «روح» بفتح راء خوانده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۵

شود بمعنی راحت یا نسیم، و مراد این باشد که: راحت و لذت یقین را یا نسیم یقین را دریافته اند، و «آنچه را سهل شمرده اند، لذتهای دنیاست که ایشان سهل شمرده اند و تنعم کنندگان آن را عظیم می دانند، و «آنچه خو گرفته بآن ایشان ورم کرده اند از آن نادانان» ذکر خدا و یاد احوال آخرتست، و ممکن است که: مراد به «آنچه سهل شمرده اند ایشان و سخت یافته اند تنعم کنندگان» زحمتهای دنیا باشد که از برای آخرت کشیده شود مثل روزها و روزها و بیداری شبها و امثال آنها، و به «آنچه خو گرفته اند ایشان بآن ورم کرده اند تنعم کنندگان از آن» نیز همانها باشد، و مراد به «محلّ اعلی که روحهای ایشان آویخته شده بآن یعنی در ذکر و فکر آنست یا عاشق و واله آن» عالم مجردات و روحانیانست که مرتبه آن بلندترست، یا بهشت باعتبار بلندی مرتبه آن نیز، یا بودن آن در آسمان، یا بالاتر از آن، «و ایشانند جانشینان خدا» یعنی امامان و پیشوایان که حق تعالی ایشان را فرمانفرما و جانشین خود کرده در زمین و مردم را می خوانند بسوی دینی که او قرار داده، و «آه» بسکون هاء یا کسر آن کلمه ایست که در وقت اظهار وجع و دردی می گویند و غرض در اینجا اظهار وجع و درد سوزش و التهاب شوق بسوی دیدن ایشانست و این که این آهها بسبب آنست و غرض شوق بدیدن ما سواي خود و حسنین است عليهم السلام، یا مراد تعلیم مردم است بمشتاق بودن بدیدن ایشان باه کشیدن از برای ایشان، و الله تعالی يعلم.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف آل رسول خدا صلوات الله عليهم:

۱۰۰۶۲

هم دعائم الاسلام، و ولاتج الاعتصام، بهم عاد الحق فی نصابه، و انزاح الباطل عن مقامه، و انقطع لسانه من منبته، عقلوا الدین عقل وعاية و رعایة، لا عقل سماع و رواية.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۶

ایشان ستونهای اسلامند، و ولایت اعتصام، بایشان برگشته است حق در اصل و محل رجوع خود، و دور شده است باطل از جایگاه خود، بریده شده است زبان آن از رستنگاه آن، دریافته اند دین را دریافتن نگاهداری و رعایت، نه دریافتن شنیدن و روایت. «ولاتج جمع «ولیجه» است و «ولیجه کسی» مصاحب خاص او را گویند که کمال خصوصیت با او داشته باشد و بمنزله آستر جامه یا پیراهن تن او باشد و اعتماد او بر او باشد، و «اعتصام» بمعنی

چنگ در زدنت، و «ایشان ولایح اعتصام‌اند» یعنی خاصان و محرمان اویند و بمنزله چنان مصاحبان‌اند از برای آن، و مراد اینست که مردم باید که بایشان اعتصام کنند، و «بایشان برگشته است حق» ظاهر اینست که مراد بآن این باشد که بایشان چنین و چنان خواهد شد نهایت از برای اشاره بیقین بتحقیق آن بلفظ ماضی فرموده‌اند چنانکه شایعست، و این در زمان حضرت قائم خواهد بود صلوات الله و سلامه علیه که حق برگردد باصل و مرجع خود، و باطل دور گردد از جایگاه خود، و بریده شود زبان آن از بیخ.

و ممکنست مراد این باشد که: بهر یک از ایشان گاهی یا هر گاه رجوع بایشان شود و ایشان حکم کنند برگردد حق در اصل خود و دور گردد باطل از جایگاه خود و بریده شود زبان آن از بیخ، و «دریافته‌اند دین را» یعنی عقاید و شرایع و احکام آنرا دریافته‌اند که بعنوان حفظ و نگاهداری و رعایت آنها باشد باعتقاد داشتن بعقاید آنها و عمل کردن باحکام آنها نه مجرد شنیدن و روایت چنانکه بعضی باشند که احادیث بشنوند و روایت کنند بی آنکه رعایت آنها و عمل بمقتضای آنها بکنند.

هم موضع سرّ رسول الله صلی الله علیه و آله، و حماة امره، و عیبه علمه، و موئل حکمه، و کهوف کتبه، و جبال دینه.

ایشان یعنی همان آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین تا آخر فصل همه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۷

اوصاف ایشانست «۱»، جایگاه سرّ رسول خدایند- رحمت کند خدا بر او و آل او- و حمایت کنندگان فرمان اویند، و صندوق علم اویند، و مرجع حکم اویند، و کهفهای کتابهای اویند، و کوههای دین اویند، یعنی اُسرار رسول خدا صلی الله علیه و آله همه بایشان سپرده شده، و ایشان حمایت کنندگان فرمانهای اویند بعمل به آنها و اجرای آنها هر گاه مسلط باشند، و علوم آن حضرت همه نزد ایشانست، و ایشان بمنزله صندوق علوم اویند، مراد به «حکم او» فرمانهای اوست یا حکمتها و علوم او، و «ایشان مرجع آنهایند» یعنی هر که آنها را خواهد باید که بایشان رجوع کند، و «کهف» بمعنی ملجأ است و غاری که در کوه باشد یا یورتی «۲» که در آن کنده باشند و بنا بر اول مراد اینست که ایشان ملجأ کتابهای اویند یعنی قرآن مجید و سایر کتابهای آسمانی و سایر نوشته‌ها که نزد آن حضرت بود ایشان ملجأ و پناه آنهایند و آنها نزد ایشان محفوظ مانند از تغییر و تحریف مانند کسی که پناه کسی باشد و حفظ کند او را از کسی که خواهد که آسیبی باو رساند، و بنا بر دویم و سیم این که ایشان جایگاه محکمی‌اند از برای آنها و حفظ آنها، و «ایشان کوههای دین اویند» یعنی قرار و استقرار دین او بایشان است مانند کوهها که از برای قرار و استقرار زمین بر روی آن خلق شده.

هم کرائم الايمان، و کنوز الرحمن، ان قالوا صدقوا، و ان صمتوا لم یسبقوا.

ایشان کرائم ایمانند، و گنجهای پروردگار بسیار مهربانند، اگر بگویند راست گویند، و اگر خاموش شوند پیشی گرفته نشوند، «کرائم» جمع کریمه است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۸

بمعنی چشم یا هر عضو گرمی مثل چشم و گوش و دست یا هر شخص بسیار گرمی شریفی، و مراد اینست که: ایشان بمنزله چشمهای ایمان یا جوارح شریفه آنند یا بسیار گرمیان اهل ایمانند، و «گنجهای پروردگارند» یعنی گنجهای علوم پروردگارند، یا گنجهای فیضها و برکتهایند که حق تعالی از برای مردم در زمین گذاشته، و «اگر خاموش شوند پیشی گرفته نشوند» یعنی هر گاه ایشان در جائی خاموش شوند دیگری را حدّ آن نباشد که پیشی گیرد و پیش از این که ایشان سخن گویند سخن گوید.

هم کنوز الايمان، و معادن الاحسان، ان حکموا عدلوا، و ان حاجوا خصموا.

ایشان گنجهای ایمانند و کنایه‌های احسان، اگر حکم کنند عدل کنند، و اگر حجت آورند غلبه کنند، یعنی ایشان را بر حقیقت خود یا در هر باب حجتها و برهانها باشد که اگر دست زنند به آنها غلبه کنند بر خصم خود.

هم أساس الدین، و عماد الیقین، إلیهم یفیء الغالی، و بهم یلحق التالی.

ایشان اساس دین‌اند و عماد یقین‌اند، بسوی ایشان برمیگردد از حدّ درگذرنده، و بایشان لاحق می‌شود تالی، «اساس خانه» اصل بنای آنست، و «عماد» چیز است که چیزی را بآن بر پای دارند مثل پشتیبان، و مراد اینست که ایشان بمنزله اساس بنای دین‌اند و بمنزله پشتیبان یقین‌اند یعنی یقین بأحوال مبدأ و معاد، و «بسوی ایشان بر می‌گردد»، تا آخر شرح شد در اواخر فصل نون و حاجت اعاده نیست.

هم مصابیح الظلم، و ینابیع الحکم، و معادن العلم، و مواطن الحلم.

ایشان چراغهای تاریکیها، و چشمه‌های حکمتها، و معادن علم، و مواطن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۱۹

حلم، یعنی چراغهایند در تاریکیها، یا از برای این که تاریکیها به آنها روشن شود، و مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علوم حقه است، و «معادن علم» تأکید سابقست.

هم عیش العلم، و موت الجهل، یخبرکم حلمهم عن علمهم، و صمتهم عن منطقمهم، لا یخالفون الحقّ و لا یختلفون فیه، فهو بینهم صامت ناطق، و شاهد صادق.

ایشان زندگانی علمند و مردن جهل، خبر می‌دهد شما را حلم ایشان از علم ایشان و خاموشی ایشان از گویائی ایشان، مخالفت نمی‌کنند حق را و اختلاف نمی‌کنند در آن، پس آن میان ایشان خاموشیست گویا و گواهیست راستگو، یعنی بایشان علم زنده و باقی می‌ماند و جهل می‌میرد و زایل می‌گردد، و از حلم و بردباری ایشان استنباط علم ایشان می‌توان کرد، زیرا که تا کمال علم و دانش نباشد آن همه حلم و بردباری نتواند بود، و از خاموشی ایشان استنباط گویائی ایشان می‌توان کرد، زیرا که خاموشی در جایی که موقع آن باشد چنانکه ایشان می‌گردند دلیل علم و دانش است، و مراد به «منطق» که به «گویائی» ترجمه شده نطق و گویائی باطنیست که همان علم و دانش باشد و بر تقدیری که مراد نطق و گویائی ظاهری باشد نیز هر گاه استنباط علم و دانش ایشان بشود استنباط این می‌شود که هر جا که گویا گردند نیکو گویند، و «مخالفت نکردن ایشان حق را و اختلاف نکردن در آن» ظاهرست و این ملازمت حق و همیشه همراه بودن با آن هر چند خاموش است و زبانی ندارد دلیلیست بر حقیقت صاحب آن چنانکه مکرر مذکور شد که هر که در واقع حق با او باشد همین معنی سبب این می‌شود که دلها تصدیق بحقیقت او بکنند پس گویا آن گویاست باین و گواه راستیست بر این.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۲۱

حرف واو

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف واو «۱».)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۲۲

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۱۰۰۶۳

وعد الکریم نقد و تعجیل.

وعده کریم نقد و تعجیل است، یعنی چون البتّه وفا میکند بآن بمنزله نقد و تعجیل است، یا این که او تا تواند وعده نکند بلکه وعده او اینست که نقد دهد و تعجیل کند در آن، و مراد به «کریم» چنانکه مکرر مذکور شد شخص گرامی بلند مرتبه است یا صاحب جود و سخاوت.

۱۰۰۶۴

وعد اللّیّم تسویف و تعلیل.

وعده لئیم پس انداختنیست و مشغول ساختنی، یعنی قصد وفا بآن ندارد بلکه غرض او همین پس انداختن آنست و مشغول ساختن او بآن، و مراد به «لئیم» مقابل «کریم» است بیکی از دو معنی که مذکور شد.

۱۰۰۶۵

ولد السّوء یهدم الشّرف، و یشین السّلف.

فرزند بد خراب میکند شرف را، و عیبناک می‌گرداند سلف را، یعنی خراب میکند شرف و بلندی مرتبه پدران خود را، و عیبناک می‌گرداند پیشینیان خود را.

۱۰۰۶۶

ولد السّوء یعرّ السّلف، و یفسد الخلف.

فرزند بد آلوده میکند پدران و پیشینیان خود را، و فاسد می‌گرداند اولاد و بازماندگان «۱» خود را، «آلوده و چرکن ساختن پدران» ظاهرست، و «فاسد کردن بازمانده‌گان «۲»»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۲۳

با باعتبار همان عیب و سرزندی است که از برای ایشان تحصیل کرده، و یا باعتبار اینست که غالب اینست که ایشان نیز پیروی او کنند و بد شوند.

۱۰۰۶۷

ورع الرّجل علی قدر دینه.

پرهیزگاری مرد بر اندازه دینداری اوست، هر چند دینداری او قویتر باشد پرهیزگاری او بیشتر باشد.

۱۰۰۶۸

وقار الرّجل یزینه، و خرقة یشینه.

وقار مرد زینت می‌دهد او را، و خرقة او عیبناک می‌گرداند او را، «خرق» بضمّ خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه یا فتح هر دو بمعنی درستی و بد خوئیست یا حماقت و کم عقلی.

۱۰۰۶۹

وقرّوا کبارکم یوقرکم صغارکم.

توقیر کنید بزرگان خود را تا توقیر کنند شما را کوچکان شما، این یا باعتبار اینست که حقّ تعالی چنین میکند که کسی که تعظیم و توقیر بزرگان خود بکند کوچکان او نیز تعظیم و توقیر او بکنند، و یا باعتبار اینست که غالب اینست که کوچکان پیروی بزرگان میکنند پس هر گاه ببیند که بزرگان تعظیم بزرگان خود میکنند ایشان نیز تعظیم بزرگان خود بکنند.

۱۰۰۷۰

وقرّوا أعراضکم ببذل أموالکم.

نگاهدارید عرضهای خود را ببذل اموال خود یعنی در جائی که حفظ عرض خود محتاج ببذل اموال باشد بذل کنید و حفظ عرض را بهتر دانید که از حفظ مال و از این جمله است نیز بذل اموال بقدری که مردم او را بخیل نشمارند چه حفظ عرض خود از هر نقصی و عیبی ضرورست و بخیلی نقص و عیب عظیمیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۶، ص: ۲۲۴

۱۰۰۷۱

وفور الاموال بانتقاص الأعراض لؤم.

بسیاری اموال بکم شدن عرضها لؤم است، یعنی دنائت و پستی مرتبه است.

۱۰۰۷۲

ولد عقوق محنة و شؤم.

فرزند عقوق محنت است و شوم است، مراد به «عقوق» فرزندیست که بد سلوکی کند با پدر یا مادر و صله ایشان را بجا نیاورد.

۱۰۰۷۳

وقار الحلم زينة العلم.

وقار حلم زینت علمست یعنی هر گاه با علم جمع شود زینت آن باشد.

۱۰۰۷۴

وفاء بالذم زينة الكرم.

وفا کردنی بعهدها و پیمانها زینت کرم است یعنی هر گاه با کرم جمع شود زینت آن باشد و مراد به «کرم» چنانکه مکرر مذکور شد شرف و بلندی مرتبه است یا جود و سخاوت، و پوشیده نیست که «وفاء» اگر چه نکرده است نهایت چون تخصیص یافته به «الذم» قصوری ندارد مبتدا شدن آن، با آنکه مراد بآن عموم نیز می تواند بود یعنی هر وفا کردنی بعهدها و پیمانها و بنا بر این در حکم معرفه است مانند «تمرة خیر من جرادة» یعنی خرمائی بهتر از ملخیست یعنی هر خرمائی، و در بعضی نسخهها «وفاء الذم» واقع شده «۱» و بنا بر این محتاج بعدری نیست.

۱۰۰۷۵

وقاحة الرجل تشينه.

بی حیائی مرد عیبناک می گرداند او را.

۱۰۰۷۶

وقار الشيب نور و زينة.

وقار پیری نوریست و زینتیست.

و در بعضی نسخهها چنین است:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۶، ص: ۲۲۵

وقار الرجل نور و زينة.

وقار مرد نوریست و زینتی است.

و پوشیده نیست که «نور» به «وقار پیری» آنسب است.

۱۰۰۷۷

ورع ينجي خير من طمع يردى.

ورعی که رستگار گرداند بهترست از طمعی که هلاک سازد، یا بیندازد، «ورع» بمعنی باز ایستادنست، و مراد اینست که: باز ایستادن از خواهشها و لذتها هر چند تعب و زحمتی داشته باشد بهترست از طمع کردن از مردم برای رسیدن به آنها چه آن رستگار می گرداند آدمی را و این هلاک می سازد بهلاکت معنوی، یا می اندازد یعنی در زیان و خسران یا خفت و خواری.

۱۰۰۷۸

ولوع النفس باللذات يغوى و يردى.

حریص بودن نفس بلذتها گمراه می‌سازد و هلاک می‌گرداند، یا می‌اندازد یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۱۰۰۷۹

ورع يعزّ خير من طمع يذلّ.

ورعی که عزیز گرداند بهترست از طمعی که خوار گرداند، این نزدیکست بمضمون فقره سابق سابق، و آنچه در شرح آن مذکور شد کافیت در شرح این نیز.

۱۰۰۸۰

وقوعك فيما لا يعينك جهل مضلّ.

افتادن تو در چیزی که مهمّ نباشد ترا نادانیست گمراه کننده، غرض منع از اشتغال بچیزی چندست که ضرور نباشد و این نادانی است گمراه کننده، زیرا که اشتغال به آنها مانع می‌شود از اشتغال ببعضی مهمّات و چیزی چند که ضرور و در کار باشند و باعث فوت آنها می‌شود و این کمال نادانی و گمراهیست که کسی مهمّی را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۲۶

ترک کند از برای امری که مهمّ او نباشد چنانکه مکرّر مذکور شد.

۱۰۰۸۱

ورع المرء ينزّهه عن كلّ دنيّة.

پرهیزگاری مرد پاکیزه می‌سازد او را از هر دنیّه یعنی هر صفت پستی که نقص و عیب او باشد.

۱۰۰۸۲

وفور الدّين و العرض بابتدال الأموال موهبةً سنّيةً.

تمامی دین و عرض بنگاه نداشتن اموال عطیه‌ایست بلند مرتبه، یعنی کسی که دین و عرض خود را تمام و کامل نگه دارد باین که بذل اموال کند از برای آنها، این صفت عطیه‌ایست بلند مرتبه که باو عطا شده.

۱۰۰۸۳

وصول معدم خير من جاف مكثر.

پیوند کننده بی چیز بهترست از قطع کننده مالدار، یعنی کسی که بقدر مقدور صلّه و احسان برادران بجا آورد هر چند بی چیز باشد بهترست از برای فرا گرفتن جهت دوستی و مصاحبت از مالدارى که ببرد از دوستان وصله ایشان بجا نیاورد.

۱۰۰۸۴

وجه مستبشر خير من قطوب مؤثر.

روی شکفته بهترست از درهم کشیده اکرام کننده، یعنی روی شکفته هر چند اکرام نکند بهترست از روی درهم کشیده که اکرام کند «۱».

۱۰۰۸۵

وصول النَّاس من وصل من قطعته.

پیوند کننده مردم کسیست که پیوند کند کسی را که بریده باشد او را یعنی پیوند کننده و احسان کننده حقیقی مردم را یا از میانه مردم کسیست که پیوند کند و احسان کند کسی را که او بریده باشد از او وصله او بجا نیاورد و اگر نه پیوند کردن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۲۷

و احسان کردن بکسی که او پیوند کرده باشد سهل باشد و چندان کمالی نباشد.

۱۰۰۸۶

وجيه النَّاس من تواضع مع رفعة و ذلّ مع منعة.

بزرگ مردم کسیست که فروتنی کند با بلندی، و نرمی کند با عزّت و مناعت.

۱۰۰۸۷

ويل لمن تمادى فى غيّه، و لم يفىء الى الرّشد.

وای از برای کسی که بنهایت رسد در گمراهی خود، و برنگردد بسوی راه درست.

۱۰۰۸۸

ويل لمن غلبت عليه الغفلة فنسى الرّحله و لم يستعد.

وای از برای کسی که غلبه کند بر او غفلت، پس فراموش کند رحلت را و آماده نگردد.

۱۰۰۸۹

ویل لمن تمادی فی جهله، و طویی لمن عقل و اهتدی.

وای از برای کسی که بنهایت رسد در نادانی خود، و خوشی از برای کسی که دریافت کند و راه راست یابد.

۱۰۰۹۰

ویل لمن ساءت سیرته، و جارت ملکته، و تجبر و اعتدی.

وای از برای کسی که بد باشد طریقه او، جائز باشد مالکیت او، و تکبر کند و ستم کند. مراد به «جائر بودن مالکیت او» اینست که بجور و میل از حق سلوک کند در آنچه مالک آن باشد و اختیار تصرف در آن داشته باشد مثل جور پادشاهان و حکام در ملک خود، و از کلام اهل لغت ظاهر می شود که «ملکه» بمعنی سلوک با بندگان نیز آمده چنانکه در حدیثی که وارد شده که: داخل نمی شود بهشت را بد ملکه، گفته اند که: یعنی کسی که بد سلوک باشد با بندگان خود، و بنا بر آن اینجا نیز بآن معنی می تواند بود یعنی کسی که جائر و مایل از حق باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۲۸

- سلوک او با بندگان او، ممکن است که «ملکه» در حدیث مزبور نیز بمعنی مالکیت باشد بهمان معنی که اولاً مذکور شد یا بآن معنی که ایشان گفته اند.

۱۰۰۹۱

ویح النَّائم ما أفسره، قصر عمله و قلَّ أجره.

ویح خوابیده چه چیز زیانکار کرده او را، کوتاه است عمل او و کم است مزد او، «ویح» کلمه رحمت و «ویل» کلمه عذابست، و بعضی گفته اند که: هر دو بیک معنی است یعنی هر دو کلمه عذابند و «ویح فلان» یا «ویل فلان» که گویند در کلام تقدیری باید مثل این که لازم سازد خدا ویح او را یا ویل او را، یا طلب کن ویح او را یا ویل او را، یا می خواهم ویح او را یا ویل او را، و حاصل فقره مبارکه اینست که: ویح از برای کسی که در خواب باشد یعنی محلّ ترحم است چه چیز او را زیانکار کرده است و این تعجب است از زیانکاری او و سؤال از سبب آن و این که آیا چه سبب داشته باشد که او را چنین زیانکار کرده و بعد از آن بیان زیانکاری او شده باین که «کوتاه است عمل او و کم است مزد او» زیرا که تا در خوابست عملی نکند و مزدی از برای او نباشد و غرض منع از خواب بسیارست بسبب این که خواب عمل را کوتاه کند و مزد را کم گرداند.

۱۰۰۹۲

ویح المسرف ما أبعدته عن صلاح نفسه و استدراک أمره.

ویح از برای اسراف کننده، چه چیز دور کرده است او را از صلاح نفس خود و بازیافت کار خود یعنی چه دورست از آنچه صلاح نفس او در آنست و از بازیافت کردن کار خود و تدارک نمودن زیان و خسران آن.

۱۰۰۹۳

ویح ابن آدم ما أغفله، و عن رشه ما أذهله.

ویح از برای پسر آدم، چه چیز غافل کرده او را و از راه راست درست او چه چیز زایل ساخته او را، یعنی چه غافلست و از راه راست درست خود چه ذاهل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۲۹

است و «ذاهل» نیز بمعنی غافل است، و مراد به «راه راست درست او» راه نجات و رستگاری اوست که آن اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی باشد.

۱۰۰۹۴

ویح المعاصی ما أجهله، و عن حظّه ما أعدله.

ویح از برای عصیان کننده، چه چیز نادان کرده او را، و از بهره خود چه چیز عدول فرموده او را، یعنی چه نادانست و چه عدول کرده از حظّ و بهره خود.

۱۰۰۹۵

ویح الحسد ما أعدله، بدأ بصاحبه فقتله.

ویح از برای حسد، چه چیز عادل کرده است او را ابتدا کرده بصاحب خود پس کشته او را یعنی رحمت باد بر آن چه عادل کرده است که ضرر آن ابتدا بصاحب آن می رسد و می گدازد او را از غم و اندوه تا بکشد او را، و «تقیید بابتداء» باعتبار اینست که گاه باشد که ضرری از آن بکسی که حسد بر او باشد نیز برسد، باعتبار این که صاحب آن بسبب آن ضرری باو رساند.

۱۰۰۹۶

ویح ابن آدم، أسیر الجوع، صریع الشَّبع، غرض الآفات، خلیفه الأموات.

ویح از برای پسر آدم اسیر گرسنگی است، افتاده سیریست، نشانه آفتهاست، جانشین مردگانست. یعنی محلّ ترحم است آدمی همین که گرسنه شد در بند آن می افتد و گرفتار آن می شود، و چون سیر شد سیری غلبه میکند بر او و او را می اندازد یعنی در زیان و خسران می اندازد، یا این که او را سنگین و کاهل می گرداند که کاری از او نمی آید مانند کسی که بر زمین افتاده باشد و نتواند برخاست، و هدف و نشانه تیرهای آفتهاست، و «جانشین مردگانست» یعنی نهایت مرتبه او در دنیا جانشینی مردگانست، زیرا که آنچه تحصیل کند در آن از مال و جاه چیزی چندست که از جمعی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۰

بوده که مرده اند و بعد از ایشان باو رسیده پس گویا جانشین ایشانست، یا این که جانشین پدران مرده خودست.

۱۰۰۹۷

وقروا أنفسکم عن الفکاهات و مضاحک الحکایات، و محال التّرهات.

بزرگ و متین گردانید نفسهای خود را از مزاحها، و مضاحک حکایتها، و محال باطلها، یعنی بزرگ و متین گردانید نفسهای خود را و برتر دارید آنها را از این امور که باعث حقارت و نقص آنها می شود، یکی مزاح کردن بسیار چنانکه مکرر مذکور شد، دویم حکایتها که محلّ خنده باشد، سیم «محال ترهات» بتخفیف لام بمعنی باطلهاست، و محال بکسر میم و تخفیف لام بمعنی مکرست، و «محال» بفتح میم و تشدید لام جمع محلّ است یعنی جایگاه، و بنا بر این مراد به «جایگاههای باطل» مجالسیست که سخنان باطل در آنها مذکور شود یا مجالس لهو و لعب، و بنا بر این ممکن است مراد مرگ کردن با مردم باشد بسخنان باطل یا کارهای باطل، و «محال» بضمّ میم و تخفیف لام بمعنی برگشته شده است، و بنا بر این ممکن است مراد این باشد که و از آنچه برگشته شده باشد از صورت خود از باطلها یعنی از شبهه‌های باطله که برگشته شده باشد از صورت خود و بصورت حقّ جلوه نماید یعنی از تمسک به آنها و احتجاج به آنها، یا این که مراد به «محال باطلها» باطلی چند باشد که هر که بشنود تصدیق آن نکند و آن را گزاف داند و محال شمارد، و تخصیص به آنها از برای زیادتی قبح آنها باشد نسبت بسایر باطلها بسبب این که با وجود گناه کذب سبب خفت و ذلت صاحب خود می گردد نزد مردم نیز، و الله تعالی يعلم.

۱۰۰۹۸

ویح البخیل المتعجل الفقر الذی منه هرب، و التّارک الغنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۱

الذی ایّاه طلب.

ویح از برای بخیل تعجیل کننده درویشی را که از آن گریخته، و ترک کننده توانگری را که آن را طلب کرده، یعنی محلّ ترحم است بخیل و بی عقلی او، زیرا که بخیلی میکند از ترس درویشی و از برای طلب توانگری، و از برای این بالفعل با وجود توانگری خود را درویش میکند و بروش ایشان سلوک می نماید و ترک توانگری و سلوک ایشان میکند پس از برای ترس از مجرد احتمال درویشی در یک وقتی بالفعل خود را درویش میکند و از برای طلب توانگری بعد از این که آن نیز مجرد احتمالیست ترک میکند توانگری را که بالفعل دارد و ظاهرست که این محض سفاهت و بی عقلیست.

۱۰۰۹۹

وقار الشَّیب أحبّ الیّ من نضارة الشَّباب.

وقار پیری دوسترست بسوی من از خرمی جوانی، زیرا که آن مانع می گردد از بسیاری از هواها و هوسها و این بر می انگیزاند بر آنها.

۱۰۱۰۰

ویل للباغین من أحکم الحاکمین و عالم ضمائر المضمین.

وای از برای ستمگران یا سرکشان از حکم کننده ترین حکم کنندگان و دانای ضمیر مضمیران، «ضمیر» چیزی را گویند که کسی در خاطر گیرد، و «مضمیر» کسی را که چیزی در خاطر گیرد و مراد اینست که: وای بر ایشان از جانب حق تعالی که حکم کننده ترین حکم کنندگانست، و در هر چیز و بر هر کس حکم تواند کرد و در یک لمحّه بر اولین و آخرین در حشر حکم کند و غیر او هیچ حاکمی چنین نباشد، و داناست هر چه را هر که در خاطر گذراند هر چند اصلاً آشکار نکند.

۱۰۱۰۱

ویل لمن بلی بعصیان و حرمان و خذلان.

وای از برای کسی که گرفتار شده باشد بنافرمانی و محرومی و خذلان، یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۲

نافرمانی حق تعالی و محرومی از درگاه او، و این که حق تعالی واگذارد او را بخود و ترک یاری او کند.

۱۰۱۰۲

و الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لِيُظْهَرَنَّ عَلَيْكُمْ قَوْمٌ يُضْرِبُونَ الْهَامَ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا بَدَأَكُمْ مُحَمَّدٌ عَلَى تَنْزِيلِهِ، ذَلِكُمْ حُكْمٌ مِنَ الرَّحْمَنِ عَلَيْكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

سوگند بکسی که فلق کرده دانه را، و آفریده تن بنده را که هر آینه ظاهر خواهد شد بر شما قومی که می‌زنند سرها را بر تأویل قرآن چنانکه ابتدا کرد شما را محمد بر تنزیل آن، این حکمیت از خدای مهربان بر شما در آخر زمان. «فلق» بمعنی «خلق» آمده، و بنا بر این ترجمه اینست که: خلق کرده و آفریده دانه را، و بمعنی شکافتن نیز آمده، و بنا بر این ترجمه اینست که: شکافته دانه را، و مراد شکافتن آنست بیرون آوردن برگ از آن یا شکافتن بشکافی که در میان آن باشد یا شکافتن آن و بیرون آوردن از عدم، یا شکافتن عدم بیرون آوردن از آن، و حاصل دو وجه آخر بمعنی خلق می‌شود و بنا بر این ممکنست که اصل معنی آن همان شکافتن باشد و استعمال آن در خلق باعتبار یکی از آن دو وجه آخر باشد، و «قومی که می‌زنند سرها را» یعنی بشمشیر و مراد به «تأویل قرآن» معنی آنست که عبارت صریح یا ظاهر در آن نباشد و استنباط آن از آن محتاج باشد بوحی یا آنچه منتهی شود بآن، و به «تنزیل آن» این که صریح یا ظاهر باشد در آن و خفائی نباشد در آن. و روایت شده در کافی و تهذیب و غیر آنها از حضرت امام جعفر صادق که روایت کرده آن حضرت از پدر بزرگوار خود- صلوات الله و سلامه علیهما- که فرموده که: چون نازل شد آیه کریمه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» یعنی اگر دو طایفه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۳

از مؤمنان جنگ کنند با یکدیگر پس اصلاح کنید میانه ایشان، پس اگر تعدی کند یکی از ایشان بر دیگری پس جنگ کنید با آنکه تعدی میکند تا این که برگردد بسوی امر خدا، پس چون نازل شد این فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: بدرستی که از شما کسی باشد که جنگ میکند بعد از من بر تأویل چنانکه جنگ کردم من بر تنزیل، پس سؤال کرده شد که: کیست آن؟- فرمود که: پینه کننده نعل، اشاره بامیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که در آن وقت مشغول پینه کردن نعل خود بود.

پوشیده نماند که ممکن است که تأویلی که آن حضرت علیه السلام جنگهایی که کرد بآن کرد همین آیه کریمه باشد بنا بر این که مستفاد می‌شود از آن جنگ کردن یک طایفه از مسلمانان که بر حق باشد با طایفه دیگر که سرکشی کند بر ایشان، و طایفه حق آن حضرت و اصحاب او بودند و طایفه سرکش آن طوایف که سرکشی کردند بر ایشان از اصحاب جمل و صفین و خوارج و چون تعیین فرقه حق و باطل در این آیه کریمه نشده بلکه بوحی و بیان نبوی شده پس نسبت داده شده بتأویل قرآن مجید بخلاف جنگهای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که آنها بتنزیل قرآن مجید بود که در آن صریح امر شده بقتال مشرکان، و ممکن است که تأویل قرآن که آن حضرت علیه السلام بر تأویل آن جنگها کرد آیات دیگر باشد که تأویل آنها امر بآن جنگها باشد نهایت چون این آیه کریمه دلالت میکند بر مقاتله میان دو طایفه از مسلمانان که یکی بر حق باشد و دیگری بر باطل، آن حضرت بتقریب آن فرموده باشد که آن طایفه حق اصحاب امیر المؤمنین باشند که قتال خواهند کرد بر تأویل قرآن با طوایفی که سرکشی کنند با ایشان، و بر هر تقدیر مراد در این فقره مبارکه به «قومی که می‌زنند تارکها را بر تأویل» ممکن است که مطابق این حدیث شریف آن حضرت خود و اصحاب او باشند و این را در اوایل حال فرموده باشند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۴

پیش از وقوع آن جنگها، و نسبت آن بآخر الزمان منافاتی با این ندارد زیرا که آن زمان نسبت به آن چه گذشته از روزگار آخر الزمان است چنانکه شایعست که حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه و آله پیغمبر آخر الزمان می‌گویند، و ممکن است که مراد به «آن قوم» در اینجا ایشان نباشند بلکه حضرت قائم صلوات الله و سلامه علیه و اصحاب او باشند که ایشان نیز جهاد خواهند کرد با مخالفان بر تأویل قرآن مجید، و الله تعالی یعلم.

۱۰۱۰۳

وَقَرُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ، وَاجْتَنِبُوا مَحَارِمَهُ، وَاحْتَبُوا أَحِبَّاءَهُ.

تعظیم کنید خدای سبحانه را، و دوری گزینید از حرامهای او، و دوست دارید دوستان او را.

۱۰۱۰۴

وَقَّ نَفْسَكَ نَارًا وَ قُودَهَا النَّاسَ وَ الْحِجَارَةَ بِمَبَادِرَتِكَ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ تَجَنَّبْكَ مَعَاصِيَهُ، وَ تَوَخَّيْكَ رِضَاهُ.

نگاهدار نفس خود را از آتشی که همیشه آن مردماند و سنگ، بشتاب کردن تو بسوی فرمانبرداری خدا، و دوری گزیدن تو از نافرمانیهای او، و طلب کردن تو خشنودی او را، مراد آتش جهنم است که همیشه آن آدمیان باشند و سنگها که در گیرند و بعوض همیشه بسوزند چنانکه در قرآن مجید فرموده، و «بشتاب کردن» یعنی نگاهداشتن از آن آتش باینها می‌شود.

۱۰۱۰۵

وَقَرَّ سَمْعٌ لَمْ تَسْمَعْ الدَّاعِيَةَ.

کر شده یا سنگین شده گوشه که نشنیده دعوت را یعنی دعوت حقّ تعالی و انبیاء و اوصیا صلوات اللّٰه و سلامه علیهم که مردم را بسوی حقّ و راه نجات کرده‌اند و مراد اینست که آن دعوتهای چنان واضح و لایح است که هر که بشنود آنها را البته اجابت میکند پس کسی که نشنیده آنها را یعنی اجابت نکرده می‌باید که بسبب

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۵

- گناهان و بدیها کر شده باشد گوش او یا سنگین شده باشد بمرتبه که نشنود دعوت را که اگر می‌شنید البته اجابت میکرد، و ممکنست که «وقر» بصیغه مجهول خوانده شود یعنی کر گردانیده شده یا سنگین کرده شده گوشه و مراد این باشد که حق تعالی گوش او را کر کرده یا سنگین کرده باین معنی که بسبب گناهان و بدیهای او او را بخود وا گذاشته و سلب الطاف خود از او کرده و هر که را حق تعالی با او چنان سلوک کند کر می‌گردد از شنیدن دعوت یا سنگین می‌گردد گوش او از شنیدن آن، پس گویا حق تعالی او را چنان کر کرده یا گوش او را سنگین کرده.

۱۰۱۰۶

وقر قلب لم یکن له اذن و اعیه.

کر شده دلی که نبوده باشد از برای او گوشه حفظ کننده، مراد اینست که حق تعالی هر دلی را گوشه داده که بشنود دعوت بحق را و حفظ کند آنرا و اجابت کند آنرا، پس دلی را که چنین گوشه نباشد چنین نیست که آن گوشه را نداشته باشد بلکه گوش آن بسبب گناهان و بدیهای او کر شده که نمی‌شنود دعوت را تا این که حفظ کند آنرا، و در اینجا نیز «وقر» بصیغه مجهول خوانده می‌تواند شد یعنی کر گردانیده شده یعنی حق تعالی او را کر کرده بهمان معنی که در شرح فقره سابق مذکور شد و نسبت این امور بدل چنانکه مکرر مذکور شد «۱» یا باعتبار اینست که محل ادراکات دل است چنانکه مذهب متکلمین است، و یا باعتبار شیوع نسبت آنها بآن میانه مردم هر چند خلاف تحقیق باشد، و یا این که مراد به «دل» نفس مجردست و بر هر تقدیر اثبات گوش از برای آن بر سبیل استعاره است و تشبیه آن بکسی که گوشه داشته باشد.

۱۰۱۰۷

وقوا دینکم بالاستعانه باللّٰه.

نگاهدارید دین خود را بیاری جستن بخدا.

۱۰۱۰۸

وقوا أنفسکم من عذاب اللّٰه بالمبادره الی طاعة اللّٰه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۶

- نگاهدارید نفسهای خود را از عذاب خدا بتند رفتن بسوی فرمانبرداری خدا.

۱۰۱۰۹

وال ظلوم غشوم خیر من فتنه تدوم.

والی ستمگر بسیار ظلم کننده بهترست از فتنه که دائمی باشد، مراد اینست که پادشاه و حاکم در هر ولایت هر چند بسیار ستم کننده و ظالم باشد بهترست از این که فرمانفرما و حاکمی نباشد زیرا که ظلم یک کس هر چند بسیار سهل باشد نسبت باین که فرمانفرما و حاکم نباشد که آن سبب هرج و مرج می‌شود و هر که را قدرتی بر فتنه و شری باشد آنرا پیش گیرد و فتنه دائمی گردد.

۱۰۱۱۰

وقّ عرضک بعرضک تکرم «۱»، و تفضّل تخدم، و احلم تقدّم.

نگاهدار عرض خود را ببذل متاع و مال «۲» خود تا گرامی گردی، و احسان کن تا خدمت کرده شوی، و بردباری کن تا پیش داشته شوی یعنی مردم ترا بر دیگران در شرف مقدّم دارند.

۱۰۱۱۱

وافد الموت یقطع العمل و یفضح الأمل.

وارد شونده مرگ می‌برد عمل را، و رسوا می‌گرداند امل را، مراد به «وارد- شونده مرگ» همان مرگست که وارد شود بر آدمی و غرض تشبیه بر اینست که مرگ که وارد شود قطع عمل کند و دیگر عملی نتوان کرد پس بقدر مقدور در اعمال خیر باید شتاب کرد که مبادا مرگ در رسد و قطع آنها کند، و همچنین تشبیه بر این که امیدهای دور و دراز از برای خود قرار نباید داد تا این که مرگ رسوا نکند آنها را، و در بعضی نسخه‌ها «الاجل» بجای «العمل» است و بنا بر این ترجمه اینست که: می‌برد أجل را، یعنی مدت عمر را، و مراد همان تشبیه بر آن دو امرست که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۷

مذکور شد زیرا که هر گاه مدت عمر را ببرد پس دیگر عملی نتوان کرد، یا غرض از تمام کلام تشبیه بر امر دویم است باین که مرگ مدت عمر را ببرد و امید را رسوا کند باعتبار این که حاصل نشده باشد و امید حصول آن هم نباشد.

۱۰۱۱۲

وافد الموت یبید المهل، و یدنی الأجل، و یقعد الأمل.

وارد شونده مرگ هلاک میکند مهلت را، و نزدیک می گرداند اجل را، و می نشاند امل را، مراد به «اجل» پایان مدت عمرست و مراد اینست که همین که مرگ رسید و حاضر شد دیگر مهلت کاری نمی ماند، و پایان مدت عمر نزدیک می گردد، و «امیدها را می نشاند» یعنی دیگر امیدی نمی ماند، و پایان مدت عمر نزدیک می گردد، و «امیدها را می نشاند» یعنی دیگر امیدی نمی ماند، و غرض ازین نیز همان تنبیه بر دو امرست که در شرح فقره سابق مذکور شد، و در بعضی نسخه ها «ینبذ» بجای «یبید» است و بنا بر این ترجمه اینست که: می اندازد مهلت را، و حاصل هر دو یکیست، و ممکنست که مراد به «وافد» در اینجا وارد شونده نباشد بلکه بمعنی رسول و فرستاده باشد، و مراد بآن حضرت ملک الموت باشد که گویا رسول موت است یا هر علامتی که پیش از آن از برای آن ظاهر می شود و بنا بر آن «نزدیک گردانیدن آن اجل را» محتاج نیست بتکلیفی که اشاره بآن شده و در فقره سابق نیز «وافد» باین معنی می تواند بود.

۱۰۱۱۳

وفد الجنة أبدا منعمون.

وارد شوندگان بهشت همیشه نعمت داده شدگانند.

۱۰۱۱۴

وفد النار أبدا معدّبون.

وارد شوندگان جهنّم همیشه عذاب کرده شدگانند.

۱۰۱۱۵

وارد الجنة مخلّد التّعماء.

وارد شونده بهشت مخلّد نعمت است یعنی نعمت او مخلّد و پاینده است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۸

۱۰۱۱۶

وارد النار مؤبّد الشقاء.

وارد شونده جهنّم مؤبّد شقاوتست یعنی شقاوت و بدبختی او دائمیست یعنی چندان که در جهنّم است، یا هر گاه کافر یا بی ایمان باشد، و ممکن است نیز که مراد مبالغه در طول زمان آن باشد و بر هر تقدیر منافات ندارد با بیرون آمدن بعضی از گنهکاران از آن و زوال شقاوت و بدبختی ایشان بعد از آن.

۱۰۱۱۷

وآبناء الدتیا یقطع لانقطاع أسبابه.

دوستی پسران دنیا بریده می شود بسبب بریده شدن اسباب آن، یعنی بریده شدن آن غرض دنیوی که علت آن دوستی باشد.

۱۰۱۱۸

وآبناء الآخرة یدوم لدوام سببه.

دوستی پسران آخرت پاینده باشد از برای پاینده بودن سبب آن که آن نفع آخروی باشد.

۱۰۱۱۹

وآتوا من توادّونه فی اللّٰه، و أبغضوا من تبغضونه فی اللّٰه سبحانه.

دوست دارید هر که را دوست می دارید در راه خدا، و دشمنی کنید هر که را دشمنی می کنید در راه خدای - سبحانه - یعنی دوستی و دشمنی با کسی می کنید مگر در راه خدا و از برای رضای او تعالی شأنه.

۱۰۱۲۰

واصلوا من تواصلونه فی اللّٰه، و اهجروا من تهجرونه فی اللّٰه سبحانه.

بپیوندید با هر که می پیوندید در راه خدا، و ببرید از هر که می برید در راه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۳۹

خدای - سبحانه - یعنی می پیوندید با کسی وصله و احسان مکنید مگر در راه خدا، و ببرید از کسی و قطع صلّه و احسان او مکنید مگر در راه خدا و رضای او سبحانه.

۱۰۱۲۱

وزراء السوء أعوان الظلمة و اخوان الأئمة.

وزرای بد یاری کنندگان ظالمان و برادران گنهکارانند، مراد اینست که وزرای بد از برای ظالمان یاری کنندگان ظالمانند و برادران گنهکارانند هر چند خود در ظلم و گناهان با ایشان شریک نباشند و همین اعانت ایشان در امور دیگر نمایند، و در این اشاره است باین که ایشان را وزرای خوب می‌تواند بود باین که غرض ایشان دفع ظلم ایشان باشد بقدر مقدور، و نفع رسانیدن بمؤمنان مانند علی بن یقطین که از خیار اصحاب حضرت کاظم علیه السلام بود و وزیر هارون لعین.

۱۰۱۲۲

ولاء الجور شرار الأئمة و أصداد الأئمة.

والیان جور بدان امت و دشمنان ائمه حق‌اند.

۱۰۱۲۳

وا عجا أن تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة.

ای تعجب از این که بوده باشد خلافت بصحابت و نبوده باشد بصحابت و قرابت، مراد اظهار تفجع و اندوهناکیست بر نبودن این تعجب و این که مردم بایست که از این معنی تعجب کنند و نمی‌کنند، و غرض تشنیع بر ابی بکر و عمر است که دعوی خلافت کردند باعتبار صحابت پیغمبر صلی الله علیه و آله و این که هر گاه خلافت بصحابت باشد پس چرا بصحابت با خویشی و قرابت نباشد، و ظاهرست که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه در صحابت رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان شریک بود بلکه مقدم بود بر همه صحابه، و مدت‌ها پیش از همه ایشان ایمان آورد و قبل از همه با آن حضرت نماز میکرد و اطاعت و انقیاد وی می‌نمود، و با وجود آن خویشی و قرابت هم داشت و پسر عم پدر و مادری آن حضرت بود بلکه بمقتضای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۴۰

آیه کریمه مباحله بمنزله نفس آن حضرت بود پس چرا مجرد صحابت سبب استحقاق خلافت شود و صحابت با آن قرابت سبب آن نگردد؟! پس این امریست که مردم باید که تعجب کنند از آن و نمی‌کنند، پس اندوهناک باید بر نبودن آن تعجب و گریه باید کرد بر آن.

۱۰۱۲۴

والله ما كتمت و شمة، و لا كذبت كذبة «۱».

سوگند بخدا که پنهان نکرده‌ام هیچ وشمه و دروغ نگفته‌ام هیچ دروغی، «وشمه» بمعنی کلمه آمده و بمعنی فرورودن سوزن در بدن نیز آمده و بنا بر اول مراد اینست که هیچ کلمه حقی را که بایست اظهار کرد پنهان نکردم، و بنا بر دویم این که بقدر جائی از بدن که سر سوزنی بآن فرو رود از هیچ حقی که اظهار آن بایست کرد پنهان نکردم و در نهج البلاغه این کلام شریف بعد از فقره مبارکه «و ألدی بعث محمداً بالحق لتبلین بلبلة» است که بعد از این در همین فصل نقل خواهد شد و بنا بر این مراد اینست که در آنچه گفتم بشما و نقل کردم پنهان نکردم کلمه را و دروغی نگفتم یعنی تمام آنچه رسول خدا مرا خبر داد در این باب همین بود و دروغی هم در آن نبود.

۱۰۱۲۵

وفور العرض بابتذال المال، و صلاح الدین بافساد الدتیا.

تمامی عرض بنگاه نداشتن مال است، و صلاح دین بفساد کردن دنیاست.

۱۰۱۲۶

وقود النار يوم القيامة كل غني بخل بماله على الفقراء، و كل عالم باع الدین بالدتیا.

همیشه آتش روز قیامت هر توانگریست که بخیلی کرده باشد بمال خود بر محتاجان،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۴۱

و هر عالمیست که فروخته باشد دین را بدنیا، یعنی ایشان همیشه آتش جهنم خواهند بود و بجای همیشه خواهند سوخت.

۱۰۱۲۷

واضع العلم عند غیر أهله ظالم له.

گذارنده علم نزد غیر اهل آن ستم کننده بر آنست «۱»، مراد اینست که علم را باید که بأهل آن تعلیم کرد و کسی که بغیر اهل آن تعلیم کند مثل جمعی که قابلیت فهمیدن آن نداشته باشند او ستم کند بر آن.

۱۰۱۲۸

واضع معروفه عند غیر مستحقه مضیع له.

گذارنده احسان خود نزد غیر مستحق آن ضایع کننده آنست.

۱۰۱۲۹

ورع المؤمن یظهر فی عمله.

پرهیزگاری مؤمن ظاهر می شود در عمل او.

۱۰۱۳۰

ورع المنافق لا یظهر آلا علی لسانه.

پرهیزگاری منافق ظاهر نمی شود مگر بر زبان او، یعنی بزبان اظهار پرهیزگاری میکند و از عمل او پرهیزگاری ظاهر نمی شود بلکه خلاف آن معلوم می شود.

۱۰۱۳۱

والله ما فجعی من الموت وارد کرهته، و لا طالع أنکرته، و ما کنت آلا کفار بورد أو طالب وجد.

سوگند بخدا که ناگاه نیامد مرا از مرگ وارد شونده که ناخوش داشته باشم آنرا، و نه طلوع کننده که نشناخته باشم آنرا، و نبودم من مگر مانند مسافری شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۲۴۲

که وارد شده باشد، یا طلب کننده که یافته باشد، ظاهر اینست که این کلام معجز نظام را فرموده باشند بعد از این که ابن ملجم لعین ضربت زده بوده و آثار شهادت ظاهر شده و مراد اینست که هیچ اثری از آثار موت وارد نشد بر من که ناخوش داشته باشم آنرا و هیچ علامتی از علامات آن ظاهر نشد که من آنرا نشناخته باشم و بیگانه من باشد بلکه نبودم من نزد آن مگر مانند مسافری که وارد شده باشد بمقصد خود یا طلب کننده که یافته باشد مطلوب خود را، و در بعضی نسخه ها «کعابر» بجای «کغارب» است و آن هم بهمان معنیست.

۱۰۱۳۲

والله ما منع الأمن أهله، و أراح الحقّ عن مستحقّه آلا کلّ کافر جاحد، و منافق ملحد.

سوگند بخدا که منع نکرده ایمنی را از اهل آن و زایل نکرده حق را از مستحق آن مگر هر کافری انکار کننده و منافقی ملحد، مراد اینست که کسی که اهلّیت ایمنی داشته باشد یعنی اهل و سزاوار این باشد که ایمن باشد از ضرر رسانیدن کسی باو باین که شرعا مستحق ضرری نباشد منع نمی کند ایمنی را از او و در صدد ایذاء و اضرار او در نمی آید و او را خائف و ترسناک نمی سازد مگر هر کافر انکار کننده خدا یا روز جزا، یعنی این معنی همین کار ایشانست و لایق دیگری نیست، و همچنین زایل کردن حق از مستحق آن نیست مگر عمل هر منافق ملحدی و لایق باو، و از دیگری بغایت زشت و قبیح است.

۱۰۱۳۳

و لئن أمهل الله تعالی الظالم فلن یفوته أخذه، و هو له بالمرصاد علی مجاز طریقته، و موضع الشّجا من مجاز ریفه.

و سوگند بخدا که اگر مهلت دهد خدای بلند مرتبه ستمگر را پس فوت نخواهد شد او را گرفتن خدا او را، و خدا از برای او بجایگاه انتظار اوست بر گذرگاه راه او و جایگاه آنچه بگیرد گلو را از گذرگاه آب دهن او. این تتمه کلامیست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۲۴۳

که این عطف بر آنست و حاصل آن سوگندست بر این که اگر گاهی خدای تعالی مهلت دهد ظالم را و زود بلائی بر او نفرستد چنین نیست که او را واگذارد و اصلا مؤاخذه نکند بلکه از برای او بکمینگاه او باشد بر گذرگاه راه او و جایگاه آنچه بگیرد گلوی او را در گذرگاه آب دهن او تا این که هر گاه برسد بجائی که جای آن باشد که چیزی گلوی او را بگیرد از همان جا که گذرگاه آب دهن اوست یعنی بجائی که در آنجا مصلحت در هلاک او باشد آنجا بگیرد گلوی او را و هلاک کند.

۱۰۱۳۴

وجهک ماء جامد یقطره السّؤال، فانظر عند من تقطره.

روی تو آبیست بسته که می چکاند آنرا سؤال، پس نظر کن که نزد که می چکانی آنرا، مراد منع از سؤال است، و این که آن آبروی خود را ریختن است و این که بر فرض که کسی بکند باید که نظر کند که نزد اهل آن باشد و نزد لئیم نا اهلی نباشد.

۱۰۱۳۵

وزر صدقه المنّان یغلب أجره.

گناه صدقه منت گذارنده غلبه میکند بر اجر او، مراد منع از منت گذاشتن در صدقه است و این که گناه صاحب آن در چنین صدقه بیشترست از اجر و ثواب او.

۱۰۱۳۶

وحدّة المرء خیر له من قرین السّوء.

تنهائی مرد بهترست از برای او از همنشین بد.

۱۰۱۳۷

وضع الصنعيّة في أهلها يكبت العدو و يقى مصارع السوء.
گذاشتن احسان در اهل آن می‌شکند دشمن را و نگاه می‌دارد از افتادنیهای بد، یا جایگاههای افتادن بد، و ممکن است که «یکبت» بمعنی «می‌شکند» نباشد بلکه بمعنی «خوار می‌گرداند» باشد یا «می‌اندازد» و حاصل هر سه یکیست،
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۴۴
و ممکن است که بمعنی «برمیگرداند» باشد یعنی برمیگرداند او را از دشمن، و دوست می‌گرداند.

۱۰۱۳۸

وجدت المسالمة ما لم يكن وهن في الاسلام أنجع من القتال «۱».
یافته‌ام من آشتی را ما دام که نباشد سستی در اسلام سوده‌مندتر از جنگ، غرض تحریص بر صلح و آشتیست با مردم و ترجیح آن بر قتال و جدال مگر این که باعث سستی و ضعفی گردد در اسلام که در آن وقت قتال و جدال باید.

۱۰۱۳۹

وجدت الحلم و الاحتمال أنصر لي من شجعان «۲» الرجال.
یافته‌ام من بردباری و احتمال را یاری کننده‌تر از برای من از شجاعان مردان، مراد به «احتمال» نیز حلم است و تحمل کردن درشتیها و بی ادبیهای مردم.

۱۰۱۴۰

و الله لا يعذب الله سبحانه مؤمنا بعد الايمان الا بسوء ظنه و سوء خلقه.
سوگند بخدا که عذاب نمی‌کند خدای سبحانه مؤمنی را بعد از ایمان مگر بسبب بدگمانی او و بدی خوی او، مراد بدگمانی بحق تعالی است و گمان این کردن که بنای جزای اعمال او تمام بر عدل است و عفو و بخشایشی نمی‌باشد، چنانکه مذهب جمعی از اهل سنت است، یا این که کم باشد و گناهان بزرگ بخشیده نشود چنانکه بعضی از جهال گمان میکنند، و ممکن است مراد بدگمانی بمردم باشد و سلوک با ایشان بمقتضای آن چنانکه مکرر مذکور شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۴۵

۱۰۱۴۱

وصول المرء الي كل ما يبتغيه من طيب عيشه و أمن سربه و سعة رزقه بحسن نيّة و سعة خلقه.
رسیدن مرد بسوی هر آنچه طلب میکند آنرا از خوشی زندگانی او و امنیّت راه او و فراخی روزی او بنیکوئی نیّت اوست و وسعت خلق او، یعنی نیکوئی قصد و نیّت کسی و وسعت خلق او سبب رسیدن بهمه آنها می‌شود.

۱۰۱۴۲

و الذي فلق الحبة و برأ النسمه ما أسلموا و لكن استسلموا و أسروا الكفر، فلما وجدوا أعوانا عليه أعلنوا ما كانوا أسروا، و أظهروا ما كانوا أبطنوا.
سوگند به آن که شکافته دانه را و آفریده تن بنده را که ایشان اسلام نیاوردند و لیکن اطاعت کردند و پنهان داشتند کفر را، پس چون یافتند یاری کنندگانی بر آن آشکار کردند آنچه را بودند که پنهان کرده بودند و ظاهر کردند آنچه را بودند که نهان کرده بودند، مراد بیان حال جمعیت است که غصب حق آن حضرت و جور و ظلم بر اهل بیت صلوات الله علیهم نمودند و این که ایشان در باطن اسلام نیاورده بودند بلکه بسبب قوت و شوکت اسلام که آثار آن ظاهر می‌شد و از کهنه خود شنیده بودند در ظاهر اطاعت و انقیاد کردند و پنهان کردند کفر خود را، پس چون مستولی شدند و یاری کنندگانی بر کفر یافتند آشکار کردند کفر خود را که پنهان داشتند، و ظاهر کردند آنرا باین که علانیه مخالفت خدا و اولاد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله می‌نمودند و هیچ باک نداشتند مثل غصب خلافت با آن همه نصوص حضرت رسالت پناهی بر نصب آن حضرت، و مثل ایذاء و آزار حضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیها با آنچه شنیده بودند از پیغمبر که در باره او فرموده که:

«فاطمه پاره‌ایست از من و هر که ایذا کند او را پس بتحقیق که ایذا کرده مرا»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۴۶

و مثل منع خلیفه دویم از حجّ تمتّع و متعه زنان با اعتراف بحلیّت آنها در عهد رسول خدا- صلی الله علیه و آله- و مثل برگردانیدن او مقام حضرت ابراهیم علیه السلام را بموضعی که در جاهلیّت داشته چنانکه همه اینها و غیر اینها بتفصیل در کتب اصحاب ما رضوان الله علیهم مذکور و مسطورست.

۱۰۱۴۳

و الذي بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق لتبليبنّ بلبلة، و لتغرلبنّ غريلة، و لتسطنّ سوط القدر حتّى يعلو أسفلکم أعلاکم و أعلاکم أسفلکم، و ليسبقنّ سابقون كانوا قسروا، و ليقصرنّ سابقون كانوا سبقوا.

سوگند به آن که فرستاده بحق محمد را - رحمت کناد خدا بر او و آل او - که هر آینه مخلوط خواهید شد مخلوط شدنی، و غربال کرده خواهید شد غربال کرده - شدنی، و کمچه زده خواهید شد کمچه زده شدن دیک تا این که بالا رود پائین شما بالای شما را و بالای شما پائین شما را، و هر آینه پیش خواهند افتاد پیش افتادگانی که بودند چنین که تقصیر کرده بودند، و هر آینه تقصیر خواهند کرد پیش افتادگانی که بودند چنین که پیش افتاده بودند.

این کلامیست که فرموده آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بعد از بیعت کردن مردم به آن حضرت بعد از قتل عثمان، و سابق بر این چنانکه در نهج البلاغه نقل شده اینست:

ألا و انّ بلیتکم قد عادت کهیئتھا یوم بعث الله نبیّه.

آگاه باشید و بدرستی که بلیت شما یعنی امتحان و آزمایش شما بتحقیق عود کرده مانند هیئت آن روزی که فرستاد خدا پیغمبر خود را، و ظاهر اینست که مراد این باشد که چنانکه در آن وقت مردم مخلوط بیکدیگر بودند و امتحان و آزمایش

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۴۷

کرده شدند باطاعت آن حضرت و عصیان او، و جدا شدند از یکدیگر بآن، و هر که اطاعت کرد رستگار گردید و هر که عصیان کرد هلاک شد باز حالا مخلوط می شوید بیکدیگر و امتحان و آزمایش کرده می شوید باطاعت و عصیان من، و آن امتیاز سابق کافی نیست در امتیاز شما، هر که حالا اطاعت من کند او رستگار خواهد شد هر چند در سابق تقصیر کرده باشد، و هر که حالا عصیان من کند او هلاک خواهد شد هر چند در آن وقت اطاعت و انقیاد کرده باشد، پس باین نحو غربال کرده خواهید شد یعنی جدا خواهد شد خوبان شما از بدبان شما و ممتاز خواهند شد از یکدیگر، مانند آرد که غربال کرده شود و صاف آن از نخاله آن جدا گردد.

و ممکن است که ترجمه «لتبلبلنّ بلبلة» این باشد که هر آینه وسوسه کرده خواهید شد وسوسه کرده شدنی، و مراد این باشد که: چنانکه در آن وقت شیطان جمعی از شما را وسوسه کرد و نگذاشت که ایمان آورند و خوب و بد میان شما بهم رسیده و غربال کرده شدید و خوبان شما از بدبان شما ممتاز گردید، باز در این وقت نیز وسوسه خواهد کرد و بعضی تابع وسوسه او خواهند شد و بآن سبب خوبان و بدبان در شما بهم برسند و غربال کرده شوید و خوبان شما از بدبان شما ممتاز گردند، و تتمه کلام اشاره باین باشد که احوال بعضی مردم بر عکس شود و جمعی باشند که آن وقت پیشی گرفته باشند و بلند مرتبه باشند و حالا تقصیر کنند و پست مرتبه گردند و بعضی بر عکس این باشند.

و ممکن است که «و غربال کرده خواهید شد» نیز تأکید همان مخلوط شدن ایشان باشد بیکدیگر، زیرا که در غربال اولاً مخلوط میشوند اجزا بیکدیگر، و ممکن است نیز که ترجمه «و لتغربلنّ غربلة» این باشد که و بریده خواهید شد از یکدیگر بریده شدنی مانند بریدن گوشت و پاره پاره کردن آن، و مراد همان جدا شدن از یکدیگر باشد بعد از اختلاط و خوب شدن بعضی باطاعت و بد شدن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۴۸

بعضی بعصیان، یا بریده شدن ایشان از یکدیگر بسبب آن اختلاف و دشمنی کردن با یکدیگر بسبب آن، و «کمچه زده خواهید شد مانند کمچه زدن دیک تا این که بالا آید آنچه پائین باشد و پائین رود آنچه بالا باشد، پس بالا رود بالای شما پائین شما را» یعنی برتر گردد از آن، و «بالای شما پائین شما را» یعنی و پائین گردد بالای شما پائین شما را، و بقرینه مقابله با سابق و استنباط این معنی از آن تصریح بآن نشده، و ظاهرتر اینست که «یعلو» چنانکه در اینجا واقع شده سهوی باشد و صحیح «یعود» باشد چنانکه در نهج البلاغه واقع شده و بنا بر این ترجمه اینست که: تا برگردد اعلای شما أسفل شما و أسفل شما اعلای شما، یعنی جمعی از بلند مرتبه های شما پست مرتبه گردند بسبب عصیان در این وقت، و جمعی از پست مرتبه های شما بلند مرتبه گردند بسبب اطاعت و انقیاد در این وقت، و بنا بر این محتاج بتکلفی نیست، و «هر آینه پیش افتند در این تغییر و انقلاب پیش افتادگانی» یعنی جمعی که حالا پیش افتادگان باشند و قبل از این تقصیر کرده بودند و پس مانده بودند، و «هر آینه تقصیر خواهند کرد پیش افتادگانی» یعنی جمعی که پیش از این پیش افتادگان بودند و پیش افتاده بودند بر دیگران، تقصیر کنند در این وقت و پس افتند از دیگران.

و ممکن است که مراد به «سابقان» در هر دو موضع جمعی باشند که قبل از این بودند خواه سابق باشند در مرتبه و خواه نه، نه خصوص پیش افتادگان بحسب مرتبه، و حاصل این باشد که جمعی از ایشان که در آن وقت تقصیر کرده بودند در این وقت پیش افتند بسبب سعی در حسن اطاعت و انقیاد، و جمعی از ایشان که آن وقت پیش افتاده بودند در این وقت تقصیر کنند و پس افتند، اما در نهج البلاغه در دویم «سباقون» است نه «سابقون» و بنا بر این بمعنی «پیشی گیرندگان» است نه «پیشینیان» و باید مراد همان وجه اول باشد و غرض از این کلام معجز نظام اخبار مردم است باین که اطاعت و انقیاد آن حضرت تالی اطاعت و انقیاد رسول خداست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۴۹

صلوات الله و سلامه علیهما و آنرا بی این سودی نباشد و هر چند کسی در آن وقت بلند مرتبه بوده بسبب اطاعت و انقیاد و حسن خدمات، در این وقت هر گاه اطاعت نکند همه آنها باطل شود و پست مرتبه گردد، و این که اگر کسی در آن وقت تقصیری کرده باشد و پست مرتبه بوده باشد هر گاه در این وقت اطاعت و انقیاد نیکو کند تدارک آن بشود و بلند مرتبه گردد، و الله تعالی یعلم.

و الله لئن أبيت «۱» على حسك السعدان مسهدا و أجر «۲» في الأغلال مصفدا، أحبّ اليّ من أن القى الله و رسوله ظالما لبعض العباد، أو غاصبا لشيء من الحطام، و كيف أظلم لنفس يسرع الي البلى قفولها، و يطول في الشرى حلولها.

سوگند بخدا که اگر شب بروز آورده شوم بر روی حسک سعدان منع کرده شده از خواب، و کشیده شوم در غلّها و بندها محکم بسته شده، دوسترست بسوی من از این که ملاقات کنم خدا و رسول او را ظلم کننده از برای بعضی بندگان، یا غضب کننده مر چیزی را از حطام، و چگونه ظلم کنم از برای نفسی که شتاب میکند بسوی کهنگی رجوع آن، و دراز می کشد در خاک فرود آمدن آن، «سعدان» گیاهيست که خاری دارد سه گوشه و آن را «حسک سعدان» می گویند و در فارسی «حسک» بجای نقطه دار گویند و گاهی از آهن نیز بشکل آن می سازند و در دور لشکر می ریزند و آنرا نیز همین نام می گویند، و «حطام» بضمّ حاء بی نقطه ریزه گیاه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۰

خشک شده را گویند و اسباب و متاع دنیا را «حطام» گویند باعتبار تشبیه بآن در بی قدری و بی اعتباری، و «چگونه ظلم کنم از برای نفسی» یعنی از برای خاطر نفسی یعنی تنی و مراد تن خودست که شتاب میکند بسوی کهنگی رجوع آن یعنی مرجع و مأل حال آن کهنگی و پوسیدنست و شتاب میکند در رسیدن بآن.

و بعضی گفته اند که: «ذکر رجوع باعتبار اینست که در اول معدوم است و نیست و بعد از کهنگی نیز معدوم می شود پس بزودی رجوع میکند بحال اول و برمیگردد بآن»، و «دراز می کشد در خاک» یعنی آن دراز می کشد در خاک یعنی مدت درازی در زیر خاک باید بماند و آثار اعمال آن بآن برسد تا دیگر بروز حساب چه رسد.

و در نهج البلاغه «لأن» بجای «لئن» است و بنا بر این «ابیت» معلوم خوانده شود و لازم باشد و ترجمه اینست که: سوگند بخدا که هر آینه این که شب بروز آورم من بر روی حسک، تا آخر.

و لقد علم المستحفظون من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله أنني لم أرد على الله سبحانه و لا على رسوله ساعة قطّ، و لقد و اسيته بنفسی فی المواطن التي تنكص فيها الأبطال و تتأخر عنها الأقدام نجدة أكرمني الله بها، و لقد بذلت في طاعته صلوات الله عليه و آله جهدي و جاهدت أعداءه بكل طاقتي، و وقيته بنفسی، و لقد أفضى اليّ من علمه بما لم يفيض به الي أحد غيری.

و سوگند می خورم که هر آینه بتحقیق می دانند مستحفظان از اصحاب رسول خدا- رحمت کناد خدا بر او و آل او- این که من ردّ نکردم بر خدای سبحانه و نه بر رسول او ساعتی هرگز، و هر آینه بتحقیق که مواسات کردم با او بنفس خود در همه جایگاهها که باز می ایستادند در آنها شجاعان و پس می رفت از آنها قدمها، شجاعتی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۱

که گرامی گردانیده بود مرا خدا بآن، و هر آینه بتحقیق که بذل کردم در فرمانبرداری آن حضرت- رحمتهای خدا بر او و آل او باد- جهد خود را، و جهاد کردم با دشمنان او بهمه طاقت خود، و نگاهداشتم او را بنفس خود، و هر آینه بتحقیق که رسانید بسوی من از علم خود آنچه را نرسانید آنرا بسوی احدی غیر از من.

ممکن است که «مستحفظان» بفتح فاء باشد یعنی جمعی که حق تعالی ایشان را حافظ و نگاهدار دین و علوم گردانیده، و حفظ و نگاهداری آنها را از ایشان خواسته، و ممکن است که بکسر فاء باشد یعنی حافظان و نگهداران دین و علوم، و «ردّ نکردم بر خدا و نه بر رسول او ساعتی» یعنی ردّ نکردم هیچ فرمان ایشان را بر ایشان و تأخیر نکردم آنرا بقدر ساعتی هرگز بلکه شتاب کردم در امثال همه فرمانهای ایشان در اوقات آنها، و «مواسات کردم با او بنفس خود» مواسات کسی با کسی بمال خود اینست که او را هم شریک گرداند با خود در آن، و او را قدوه گرداند در آن یعنی او را مقتدا و اصل گرداند و خود را تابع او سازد و گاهی در مطلق شریک گردانیدن او در آن استعمال می شود و مراد اینست که او را قدوه گردانیدم در نفس و جان خود، و او را مالکتر و صاحب اختیارتر آن گردانیدم، و نثار می کردم جان خود را از برای او در مواساتی که باز می ایستادند شجاعان در آنها، و جرأت بر کاری نمی کردند در آنها، و «پس می رفت از آنها قدمها» یعنی می گریختند مردم از آنها چنانکه مشهورست از ضربتهای آن حضرت در جنگ احد و بدر و حنین و غیر آنها و گریختن عامّه مسلمانان از آنها حتی این که نقل کرده اند محدثان شیعه و اهل سنت هر دو که در روز احد چون افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانه کشتگان زخم دار و اندک رمقی داشت و مسلمانان گریخته بودند دیدند او را گروهی از مشرکان پس قصد او کردند پس فرمود که: یا علی کفایت کن از من کار اینها را، پس حمله کرد آن حضرت بر ایشان و کشت رئیس ایشان را، بعد از آن باز قصد کردند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۲

گروه دیگر، باز فرمود: یا علی کفایت کن از من کار اینها را، پس حمله کرد بر ایشان و گریزانید ایشان را و کشت سر کرده ایشان را، باز قصد کردند گروه دیگر چنان فرمود، و چنان شد، و بعد از آن رسول خدا می فرموده که: جبرئیل در آن وقت بمن گفت که: ای محمد بدرستی که این مواسات است، پس

من گفتم که: چه منع میکند او را از مواسات با من و حال آنکه او از منست و من از اویم، پس جبرئیل گفت که: و من از شما هر دوام. و روایت کرده‌اند که مسلمانان در آن روز می‌شنیدند فریاد کننده را از جهت آسمان که ندا میکرد: «لا سیف آلا ذو الفقار «۱» و لا فتی آلا علی» پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای جمعی که حاضر بودند نزد او: آیا نمی‌شنوید، این آواز جبرئیل است. «شجاعتی که گرامی کرده بود مرا خدا بآن» یعنی اینها بسبب شجاعتی بود که گرامی کرده بود مرا خدا بآن، و این بنا بر اینست که «نجدة» منصوب خوانده شود و مفعول له باشد از قبیل «قعدت عن الحرب جبنا» و ممکن است که مرفوع خوانده شود و خبر مبتدای محذوفی باشد و ترجمه این باشد که: این شجاعتی است که گرامی کرده مر خدا بآن. و «جهد» بضم جیم یا فتح آن بمعنی طاقت است یا مشقت، و بعضی گفته‌اند که: بضم بمعنی طاقت است و بفتح بمعنی مشقت، یعنی در فرمانبرداری او صرف طاقت خود کردم یا آنچه بایست مشقت بر خود قرار دادم، و «نگاهداشتم او را بنفس خود» یعنی نفس خود را همه جا در معرض هلاکت می‌انداختم از برای نگاه داشتن او.

و لقد قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و ان رأسه علی صدری، و لقد سالت نفسه فی کفی فأمررتها علی وجهی، و لقد ولیت غسله

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۳

صلی الله علیه و آله و الملائكة أعرانی، فضجت الدار و الأفتیة، ملأ بهبط و ملأ يعرج، و ما فارقت سمعی هینمة منهم، یصلون علیه حتی و اریناه صلوات الله علیه فی ضریحه فمن ذا أحق به منی حیا و میتا؟!

و هر آینه بتحقیق قبض کرده شد روح مبارک رسول خدا- رحمت کند خدا بر او و آل او- و حال آنکه بدرستی که سر مبارک او بر سینه من بود، و هر آینه بتحقیق روان شد نفس او در کف دست من، پس کشیدم آنرا بر روی خود، و هر آینه بتحقیق کارگزاری کردم غسل او را، رحمت کند خدا بر او و آل او، و فرشتگان یاری کنندگان من بودند، پس بفریاد آمد از فرع و ترس خانه و اطراف آن، گروهی پائین می‌آمدند و گروهی بالا می‌رفتند، و جدا نشد از گوش من آواز آهسته از ایشان، رحمت می‌فرستادند بر او تا این که پنهان کردیم او را در ضریح مقدس او، پس کیست سزاوارتر با او از من در حالی که زنده بود و در حالی که رحلت فرمود.

این تتمه کلام سابقست و «نفس» بسکون فاء بمعنی خون آمده و مراد به «نفسی که روان شده در کف دست او» شارحان نهج البلاغه گفته‌اند:

خونست که نقل شده که در وقت رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اندک خونی قی کردند و آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه آنرا بر روی خود مالید. و پوشیده نیست که این منافات ندارد با نجاست خون، زیرا که ممکنست که از برای شرافت و برکت آن بر روی خود مالیده باشد هر چند آخر باید شست، یا آنکه ممکن است که خون آن حضرت مستثنی باشد و نجس نباشد چنانکه جمعی از علما احتمال آن داده‌اند بنا بر این که روایت شده که ابا ظبیه حجام چون حجامت کرد آن حضرت را آشامید خون را و آن حضرت انکار نکرد بر او و فرمود که چون چنین کردی درد نیابد شکم تو، و ظاهر اینست که مراد به «فریاد خانه و اطراف آن» فریاد اهل آنهاست و ملائکه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۴

نیز که حاضر می‌شدند و گروهی پائین می‌آمدند و گروهی بالا می‌رفتند و ترس ایشان از وقوع آن واقعه بود و این که بعد از آن آیا چه روی دهد، و «جدا نشد» یعنی همواره آواز ایشان را می‌شنیدم که آهسته صلوات یعنی رحمت می‌فرستادند بر آن حضرت، و ممکنست نیز که نماز می‌کرده باشند بر او، و «ضریح» بمعنی قبرست یا لحد، و «پس کیست سزاوارتر» استفهام انکاریست و متفرع است بر آنچه نقل فرمودند از خدمات و جان فشانیها در حیات آن حضرت و از متولی شدن تجهیز او بعد از وفات، و مراد اینست که با وجود اختصاص این فضایل بمن پس نیست کسی سزاوارتر بآن حضرت از من نه در حال حیات آن حضرت و نه بعد از رحلت او صلی الله علیه، و مراد باین چنانکه ابن ابی الحدید که از اکابر اهل سنت است گفته است حقیقت اوست بخلاف بعد از رحلت آن حضرت صلوات الله و سلامه علیهما.

۱۰۱۴۶

و اتقوا الله الذی أَعذر، و احتج بما نهج، و حذرکم عدواً نفذ فی الصدور خفیاً، و نفت فی الأذان نجیاً.

و بپرهیزید از خدائی که زایل کرده عذر را باین که ترسانیده، و حجت تمام کرده باین که راه واضح قرار داده، و ترسانیده شما را از دشمنی که فرو رفته در سینه‌ها پنهان، و باد دمیده در گوشها راز گوینده. این تتمه کلامیست و عطف بر سابقست و مراد اینست که: بترسید و بپرهیزید از نافرمانی خدائی که نگذاشته از برای کسی عذری باین که ترسانیده یعنی چون مردم را از محرمات ترسانیده و منع کرده پس اگر کسی ارتکاب آنها کند عذری ندارد، بخلاف این که اگر ترسانیده بود که کسی که ارتکاب آنها میکرد معذور بود بسبب جهل و نادانی، و «حجت تمام کرده» یعنی چون راه واضحی از برای رسیدن بحق قرار داده پس حجت تمام کرده بر کسی که نرسیده باشد بآن و او را عذری نباشد از برای نرسیدن بآن، بخلاف این که اگر در راه آن خفائی می‌بود که کسی که نمی‌رسید بآن معذور می‌بود، و مراد به «دشمنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۵

که نفوذ کند در سینه‌ها پنهان» شیطانست که در آید در آنها پنهان و وسوسه‌ها کند، و «باد کند در گوشها و راز گوید» و این نیز کنایه از وسوسه‌هاست که میکند و غرض ازین نیز بر قیاس سابق اینست که حق تعالی چون ترسانیده شما را از او پس عذری نباشد شما را در متابعت او بخلاف این که اگر نمی‌ترسانید که در متابعت او معذور می‌بودید.

۱۰۱۴۷

و ایم الله لئن فررتم من سیف العاجلة لا تسلما من سیوف الآخرة، و أنتم لهامیم العرب و السنام الأعظم فاستحيوا من الفرار فان فيه ادراع العار و ولوج النار.

سوگند بخدا که اگر بگریزد شما از شمشیر دنیا سالم نمی‌مانید از شمشیرهای آخرت، و شما بزرگان عربید و سنام عظیم‌ترید، پس شرم کنید از گریختن، پس بدرستی که در آنست پیراهن کردن عار و داخل شدن نار.

غرض تحریص بر ایستادگی در جهادست و نگریختن از آن، و این که اگر بگریزد از یک شمشیر دنیا، سالم نمانید از شمشیرهای آخرت که آنها بدترست، پس مگریزد از این بسوی آنها، و «سنام» بفتح سین کوهان شتر را گویند و بآن اعتبار استعمال می‌شود در هر امر و هر شخص و هر گروه بلند مرتبه، و «پیراهن کردن عار» کنایه است از لازم ساختن آن از برای خود و جدا نشدن از آن مانند پیراهن تن این کس، و مراد به «نار» آتش جهنم است.

۱۰۱۴۸

و سيق الذين اتقوا ربهم إلى الجنة زمراً، قدأ من العقاب و انقطع العتاب و زحزحوا عن النار و اطمننت بهم النار، و رضوا المثوى و القرار.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۶

و رانده شده‌اند آنانکه پرهیزگاری کرده‌اند پروردگار خود را بسوی بهشت گروهها، بتحقیق ایمن شده باشد عقاب، و بریده شده عتاب، و دور شده‌اند از آتش، و آرام داده ایشان را سرا، و خشنود گشته‌اند بمنزل و قرار، این تتمه کلامیست که بعد از آن آیه کریمه را اقتباس فرموده‌اند و بعد از آن آن تتمه را فرموده‌اند و بآن اعتبار از کلمات آن حضرت نقل شده و مضمون آیه کریمه اینست که: و رانده شده‌اند آنان که پرهیزگاری کرده‌اند و ترسیده‌اند از پروردگار خود بسوی بهشت گروههای متفرق، باعتبار تفاوت مراتب ایشان در شرف و بلندی طبقه، و مراد اینست که رانده خواهند شد، و تعبیر بلفظ ماضی از برای دلالت بر تیقن وقوع آنست حتی این که گویا واقع شده، و «راندن ایشان» کنایه از تند رفتن ایشانست مانند کسی که بر چاروائی سوار باشد که راننده با آن باشد، و بعضی گفته‌اند که سواره خواهند بود و چارواهای ایشان رانده خواهد شد از برای تعجیل رسیدن ایشان بهشت و بعد از آن آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه در وصف ایشان فرموده که: «ایمنی داده شده باشد عقاب» یعنی ایمنی داده شده باشند ایشان از عقاب، و بریده شده باشد از ایشان ملامت و عتاب، و دور گردانیده شده باشند از آتش، و آرام دهد ایشان را سرا، و راضی و خشنود باشند بمنزل خود و محل قرار خود.

۱۰۱۴۹

و الذي فلق الحبة و برأ النسمه لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله سبحانه على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لألقت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس أولها، و لأفئتم دنياكم هذه عندى أزهى من عطفة عنز.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۷

سوگند به آن که خلق کرده یا شکافته دانه را، و آفریده تن بنده را که اگر نمی‌بود حاضر شدن حاضر، و یافت شدن ناصر، و آنچه گرفته خدای سبحانه بر علما این که قرار نگیرند بر سیری ستمگری، و نه بر گرسنگی ستم کرده شده، هر آینه می‌انداختم ریسمان آن را بر دوش آن، و هر آینه آب می‌دادم آخر آن را بجام اول آن، و هر آینه می‌یافتید دنیای شما را این نزد من کمتر از عطفه بزى، مراد بیان بی رغبتی خودست در خلافت باعتبار بزرگی دنیوی آن، و این که قبول آن باعتبار این بود که حاضر شدند جمعی که حاضر شدند از برای بیعت، و یاری کنندگان بهم رسید و با وجود یاری کنندگان قبول آن شرعا لازم بود و حجت بر من تمام بود و عذری از برای عدم قبول آن نداشتم، و در این اشاره است باین که قبل از آن که تقاعد فرموده بودند باعتبار عدم یاری کنندگان بوده، و باعتبار آن قیام بآن شرعا لازم نبوده، و دیگر این که حق تعالی لازم کرده بر علما و گرفته از ایشان عهد و پیمان این که قرار نگیرند بر سیری و امتلای ظالمی، و نه بر گرسنگی مظلومی، و این کنایه است از ظلم احدی بر احدی، زیرا که غالب اینست که ظلم سبب این می‌شود که ظالم سیر شود و امتلا کند و مظلوم گرسنه ماند، و مراد به «قرار نگرفتن بر آن» اینست که صبر نکنند بر آن بلکه رفع کنند ظلم او را و بازخواست آن از ظالم «۱» بکنند با وجود قدرت بر آن، پس بعد از وجود یاری کنندگان این بر من لازم شد و بآن اعتبار قبول خلافت البته می‌بایست، و پوشیده نیست که این ممکن است که وجه دیگر باشد از برای قبول چنانکه تقریر شد، و ممکن است که تتمه وجه سابق باشد و در اصل نصب خلیفه در هر زمان از برای رفع ظلم و تعدی ظالمان باشد و بآن اعتبار بر کسی که از اهل آن باشد قیام بآن با وجود یاری کنندگان لازم باشد، و «می‌انداختم ریسمان آنرا» یعنی ریسمان خلافت را که بقرینه مقام ظاهرست و این کنایه است از رها کردن آن و قبول نکردن و سر دادن که بهر جا که خواهد برود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۸

مانند شتری که ریسمان افسار آن را بر دوش آن اندازند و سر دهند که هر جا که خواهد برود، و «آب می‌دادم آخر آن را بجام اول آن» یعنی چنانکه در اول مباشر آن نشدم و او را از جام نومیدی از خود آب دادم در آخر نیز چنین می‌کردم و آنرا از همان جام جرعه می‌دادم، و «هر آینه می‌یافتید دنیای شما را این» یعنی این دنیا را که می‌بینید و می‌دانید و «کمتر» یعنی خوارتر و پست مرتبه‌تر از «عفته بز» و «عفته» بمعنی شرطه بزست و در نهایت ابن اثیر بر این حمل شده و بمعنی عطسه نیز آمده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بر این معنی حمل کرده نهایت گفته که: و اکثر استعمال اینست در عطسه گوسفند نه بز، و در عطسه بز شایع‌تر «نفته» است نه «عفته»، و بعد از آن گفته که: حمل بر شرطه بز می‌توان کرد و ترجیح دارد باعتبار اختصاص آن بنا بر این معنی بز، نهایت حمل بر معنی اول اَلِیق است بکلام امیر المؤمنین و جلالت و بزرگی او، و اگر صحیح باشد که عفته بمعنی عطسه مخصوص عطسه گوسفندست قصوری ندارد که مجازاً در عطسه نیز استعمال شده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۵۹

حرف لاء

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «لا» که از برای نهی و منع کسی باشد از چیزی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۰

از آن جمله است قول آن حضرت علیه السلام:

۱۰۱۵۰

لا یحمد حامد الا ربّه.

ستایش نکند ستایش کننده مگر پروردگار خود را، یعنی دیگری غیر پروردگار سزاوار ستایش نیست پس باید که کسی ستایش دیگری غیر او نکند.

۱۰۱۵۱

لا یخف خائف الا ذنبه.

نترسد ترسنده مگر از گناه خود، یعنی چیزی دیگر غیر گناه خود چیزی نیست که قابل این باشد که کسی از آن ترسد، پس باید که نترسد هیچ ترسنده مگر از گناه خود.

۱۰۱۵۲

لا یلم لائم الا نفسه.

ملامت نکند ملامت کننده مگر نفس خود را، یعنی هر بدی که پیش کسی آید از جانب نفس او باشد پس باید که او در هیچ بدی که باو رسد ملامت نکند مگر نفس خود را که منشأ آن شده و این باعتبار اینست که در حقیقت بد بدی اخرویست یا بدی دنیوی که آدمی مستحق آن شده باشد، و ظاهرست که منشأ این بدیها بغیر از نفس خود نمی‌تواند شد، و اما بدیی که کسی بکسی بعنوان ظلم و ستم بکند پس آن در حقیقت نسبت با این بدی نیست بلکه نیکبست، زیرا که حق تعالی بعوض آن چندان اجر و ثواب باو بدهد که او کمال رضا و خشنودی بآن بهم رساند، و ممکن است که مراد این باشد که هر کس چندان ملامت نفس خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۱

باید که بکند که اگر به آنها پردازد فرصت ملامت دیگری نماند، پس باید که ملامت نکند مگر نفس خود را.

۱۰۱۵۳

لا تأس علی ما فات.

اندوهگین مشو بر آنچه فوت شده باشد.

۱۰۱۵۴

لا تفرح بما هو آت.

شاد مشو به آن چه آن آینده باشد، در این دو فقره مبارکه اشاره شده بحقیقت زهد در دنیا و بی رغبتی در آن که در شرع اقدس ترغیب و تحریص شده بر آن، زیرا که حقیقت و کمال آن چنانکه در بعضی احادیث وارد شده اینست که آدمی اندوهگین نگردد به آن چه فوت شود او را از دنیا، و شاد نگردد به آن چه بیاید او را از آن.

۱۰۱۵۵

لا تقولنّ ما یسوءک جوابه.

مگو زینهار آنچه را اندوهگین سازد ترا جواب آن، مثل این که دشنام دهی یا درستی کنی با کسی که جواب او هم مثل آن باشد و اندوهگین گردی از آن.

۱۰۱۵۶

لا تفعَلنَّ ما یعرِّک معابه.

مکن زینهار آنچه را آلوده سازد ترا عیب آن بمکروه و ناخوش داشته شده آن.

۱۰۱۵۷

لا تطمع فیما لا تستحق.

طمع مکن در آنچه مستحق نباشی آنرا، مثل طمع کردن در دنیا مرتبه را که زیاد از مرتبه و پایه او باشد، و همچنین در آخرت مراتب عالیّه را بی ورع و تقوایی که شایسته آن گرداند.

۱۰۱۵۸

لا تستطل علی من لا تسترق.

سر بلندی مکن بر کسی که بنده نگردانی، یعنی بر کسی که بنده تو نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۲

۱۰۱۵۹

لا تعن قویّا علی ضعیف.

یاری مکن صاحب قوتی را بر ضعیفی، یعنی بر ظلم و ستم بر ضعیفی.

۱۰۱۶۰

لا تؤثر دنیا علی شریف.

اختیار مکن پست مرتبه را بر بلند مرتبه، یعنی باین که مسلط گردانی آنرا بر این، یا ترجیح دهی، از برای صحبت و آمیزش و مانند آنها.

۱۰۱۶۱

لا تخف الّا ذنبک.

مترس مگر گناه خود را.

۱۰۱۶۲

لا ترج الّا ربّک.

امیدوار مباش مگر پروردگار خود را.

۱۰۱۶۳

لا تثقنّ بعهد من لا دین له.

اعتماد مکن زینهار بعهد و پیمان کسی که نباشد دینی از برای او.

۱۰۱۶۴

لا تمنحنّ وّدک من لا وفاء له.

عطا مکن زینهار دوستی خود را کسی را که نباشد وفائی از برای او.

۱۰۱۶۵

لا تصحبنّ من لا عقل له.

مصاحبت مکن زینهار کسی را که نباشد عقلی از برای او.

۱۰۱۶۶

لا تودعنّ سرّک من لا أمانة له.

مسپار زینهار سرّ خود را بکسی که نباشد امانتی از برای او.

۱۰۱۶۷

لا ترغبنّ فی مودّة من لم تکشفه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۳

رغبت مکن زینهار در دوستی کسی که کشف نکرده باشی او را، یعنی نگشوده باشی باطن او را، و خوبی آن بر تو ظاهر نشده باشد.

۱۰۱۶۸

لا تزهدن فی شیء حتی تعرفه.

بی رغبت مباش زینهار در چیزی تا این که بشناسی آن را، یعنی حکم ببدی چیزی مکن و خود را یا مردم را از آن منع مکن تا این که بشناسی بدی آن را بحسب شرع و حرمت یا کراهت آنرا، و هر گاه یکی از آنها در آن معلوم نباشد آنرا باید مباح دانست و منع از آن وجهی ندارد، و این موافق است با آنچه مشهورست میانه علما از این که اصل در اشیاء اباحت است و بعضی آیات کریمه و احادیث شریفه نیز دلالت بر آن دارد چنانکه فقیر در حواشی شرح مختصر عضدی تفصیل آن داده.

۱۰۱۶۹

لا تقدمن علی أمر حتی تخبره.

قدم مگذار زینهار بر کاری تا این که بدانی آن را، یعنی پیش از این که بدانی خوبی آنرا و این که ضرر و زیانی در آن نباشد.

۱۰۱۷۰

لا تستحسن من نفسک ما من غیرک تستنکره.

نیکو مشمار از نفس خود آنچه را از غیر خود ناخوش می‌شماری آنرا، یعنی هر چه را از دیگران بد می‌شماری آنرا از خود نیز بد شمار و مرتکب آن مشو، نه مانند بعضی واعظان که مردم را منع کنند از چیزها و خود مرتکب آنها شوند.

۱۰۱۷۱

لا تضيعن مالک فی غیر معروف.

ضایع مکن زینهار مال خود را در غیر معروفی، یعنی در غیر مصرف نیکوئی.

۱۰۱۷۲

لا تضعن معروفک عند غیر معروف.

مگذار زینهار احسان خود را نزد غیر شناسائی، یعنی احسان مکن مگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۴

بکسی که بشناسد احسان را و شکر آن کند، و در بعضی «نسخه‌ها» بجای «عروف» «معروف» است یعنی نزد غیر کس خوبی.

۱۰۱۷۳

لا تحدّث بما تخاف تکذیبه.

سخن مگو بچیزی که بترسی تکذیب آن را، یعنی بچیزی که مردم تکذیب آن کنند و قبول نکنند مثل امری که غرابتی داشته باشد و مردم کم قبول کنند، زیرا که هر چند آن راست باشد چون باعث تهمت دروغگوئی می‌شود اجتناب از آن باید.

۱۰۱۷۴

لا تصدق من یقابل صدقک بتکذیبه.

راست مگو کسی را که در برابر می‌اندازد راستی نرا بتکذیب خود، این نیز مضمون فقره سابقست و این که راست را هم نزد کسی که تکذیب آن کند نباید گفت، و غرض تأکید این معنیست اگر هر دو را همراه فرموده باشند.

۱۰۱۷۵

لا تسأل من تخاف منعه.

سؤال مکن از کسی که بترسی منع او را، یعنی احتمال این دهی که ردّ کند ترا و حاجت ترا بر نیاورد.

۱۰۱۷۶

لا تغالب من لا تقدّر علی دفعه.

در صدد غلبه در میا با کسی که قادر نباشی بر دفع آن، یعنی چنین کسی اگر آزاری بتو رساند صبر و تحمل کن و در صدد دفع آن و غلبه بر او در میا، که بغیر سبکی و خفت ثمره ندارد.

۱۰۱۷۷

لا تعد بما تعجز عن الوفاء به.

وعده مکن به آن چه عاجز باشی از وفاء بآن.

۱۰۱۷۸

لا تضمن ما لا تقدّر علی الوفاء به.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۵

ضامن مشو آنچه را قادر نباشی بر وفاء بآن، یعنی متعهد مشو چیزی را که نتوانی وفاء بآن کرد خواه ضامن مالی باشد و خواه غیر آن.

۱۰۱۷۹

لا تخیر بما لم تحط به علما.

خبر مده بچیزی که فرو نگرفته باشی آن را بحسب علم یعنی همه اطراف آن را ندانی.

۱۰۱۸۰

لا ترج ما تعنف بر جائک.

امید مدار چیزی را که سرزنش کرده شوی بامید داشتن تو آن را، مثل چیزی که در شأن او نباشد داشتن آن یا رسیدن بآن.

۱۰۱۸۱

لا تأمن من البلاء فی أمنک و رخائک.

ایمن مباش از بلا در امنیت خود و فراخی خود، یعنی در حال امنیت و فراخی عیش مغرور مشو به آنها و ایمن مباش از بلا، گاه باشد که بزودی آنها

مبدل شود بخوف و تنگی، پس در هر حال استعاده بحق تعالی باید و استعانت بآسبابی که مقرر فرموده از دعا و تصدق و امثال آنها.

۱۰۱۸۲

لا تقدم علی ما تخشی العجز عنه.

قدم مگذار بر آنچه بترسی از عاجز شدن از آن.

۱۰۱۸۳

لا تعزم علی ما لم تستبن الرشد فیه.

عزم مکن بر آنچه ندانی رشد را در آن، مراد به «رشد» صواب بودنست.

۱۰۱۸۴

لا تعامل من لا تقدر علی الانتصاف منه.

معامله مکن با کسی که قادر نباشی بر استیفای حق خود از او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۶

۱۰۱۸۵

لا تعدن شراً ما أدرکت به خیرا.

مشمار زینهار شرّ چیزی را که دریافته باشی بآن خیری را، مانند مصیبتی یا بلائی که باعث اجر و ثواب باشد.

۱۰۱۸۶

لا تعدن خیرا ما أدرکت به شرّاً.

مشمار زینهار خیر چیزی را که دریافته باشی بآن شرّی را، مثل مالی را که بظلم و ستم گرفته باشی.

۱۰۱۸۷

لا تتکلم بکلّ ما تعلم، فکفی بذلک جهلاً.

سخن مکن بهر چه می دانی پس کافیت این بحسب جهل و نادانی، یعنی کافیت از برای جهل و نادانی کسی این که سخن گوید بهر چه میداند،

زیرا که بسیارست که گفتن بعضی چیزها متضمن مفساد عظیم باشد، و بعضی امور نیز میباشد که غرابتی دارد که هر گاه کسی نقل کند مردم تکذیب

او کنند و سبب خفت و ذلت او گردد چنانکه قبل از این مذکور شد.

۱۰۱۸۸

لا تمسک عن إظهار الحقّ اذا وجدت له أهلاً.

باز مایست از ظاهر کردن حق هر گاه بیابی از برای آن اهلی.

۱۰۱۸۹

لا تنظر إلی من قال و انظر إلی ما قال.

نگاه مکن به آن که گفته و نگاه کن به آن چه گفته، یعنی در قبول و ردّ سخن یا تحسین آن و سهل شمردن آن نگاه باصل آن سخن باید کرد اگر حق

باشد قبول باید کرد و آلا ردّ باید کرد، و همچنین اگر علوّ رتبه داشته باشد تحسین باید کرد و آلا سهل باید شمرد، نه این که نگاه بگوینده آن کنی، اگر

مرد بزرگی گفته باشد آنرا قبول کنی هر چند حق نباشد یا این که تحسین کنی هر چند رتبه نداشته باشد،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۷

و اگر دیگری گفته باشد بر عکس آن کنی، زیرا که بسیارست که سخن حقی بر زبان کسی که بر باطل باشد جاری می‌شود، و همچنین سخن بلند مرتبه بر زبان کسی که چندان رتبه نداشته باشد روان می‌گردد، و همچنین عکس آن.

۱۰۱۹۰

لا ترخص لفسک فی شیء من سیء الاقوال و الافعال.

رخصت مده از برای نفس خود در چیزی از بد گفتارها و کارها، یعنی نفس خود را اصلا رخصت سخن بدی یا کار بدی نمی‌باید داد و هیچ چیزی از آنها را سهل نباید گرفت، زیرا که هیچ بدی سهل نیست و سهل گرفتن هر بدی نزد خدا عظیمست، و دیگر این که همین که فی الجمله رخصتی یافت غالب اینست که بهیچ مرتبه نمی‌ایستد و از هر مرتبه بمرتبه که اندکی از آن بالاتر باشد تجاوز میکند، و همچنین تا بهر مرتبه برسد.

۱۰۱۹۱

لا تفسد ما ینعیک صلاحه.

فاسد مکن آنچه را مهمّ باشد ترا صلاح آن، یعنی ضرور و در کار باشد از برای تو صلاح آن، مثل مال که از برای دنیا و آخرت آدمی در کارست، پس فاسد نباید کرد باین که در مصرفی صرف کند که بکار نیاید.

۱۰۱۹۲

لا تغلق بابا یعجزک افتتاحه.

مبند دری را که عاجز سازد ترا گشودن آن، غرض اینست که کاری را که کسی کند باید که چنین باشد که اگر پشیمان شود از آن چاره باشد از برای آن، و کاری نکند که اگر بعد از آن خلاف آن را خواهد بدر شدی نباشد او را از آن، مثل این که دری را ببندد بر روی خود که اگر بعد از آن خواهد بگشاید نتواند گشود، مثل این که قفل کند قفل محکمی و کلید آن با او نباشد.

۱۰۱۹۳

لا تبد عن واضحة و قد فعلت الامور الفاضحة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۸

ظاهر مکن واضحة را و حال آنکه بتحقیق کرده امور فاضحه، مراد به «واضح» دندانهاست که در وقت خنده نمایان می‌شود، و «امور فاضحه» یعنی کارهای رسوا [اکنده] که گناهان باشد و مراد اینست که کسی که بتحقیق گناهان کرده باشد سزاوار نیست که بی باک باشد و خنده دندان نما کند بلکه باید که همواره از برای آنها حزین و غمگین باشد، نهایت مرتبه این که گاهی تبسمی بکند که دندانها نموده نشود.

۱۰۱۹۴

لا تطمع فی کلّ ما تسمع، فکفی بذلک غرّة.

طمع مکن در هر چه می‌شنوی پس کافیت این بحسب غفلت، یعنی در غفلت آدمی همین کافیت که چنین باشد که هر چه بشنود طمع کند در آن و سعی کند از برای تحصیل آن، و نداند که بسیار باشد که آن دروغ باشد یا این که تحصیل آن نتوان کرد و بر تقدیری که توان کرد بقیح این طمع زیاد و پیروی هوا و هوس باین مرتبه نرسد، مرد آگاه آنستکه در دنیا در هر باب بداده خدا راضی باشد و تمام سعی او از برای آخرت و رستگاری در آن باشد.

۱۰۱۹۵

لا ترغب فی کلّ ما یفنی و یذهب، فکفی بذلک مضرّة.

رغبت مکن در هر چه فانی می‌شود و می‌رود پس کافیت این بحسب مضرّت یعنی کافیت از برای مضرّت آدمی رغبت کردن او در امور دنیوی که فانی می‌شود و می‌رود و سعی کردن از برای آن و باز ایستادن بسبب آن از سعی از برای آخرت که پاینده و باقیست.

۱۰۱۹۶

لا تقطع صدیقا و ان کفر.

مبر از دوستی و قطع صله او مکن و اگر چه او کفران کند.

۱۰۱۹۷

لا تأمن عدوا و ان شکر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۶۹

ایمن مباش از دشمنی و اگر چه شکر کند، زیرا که ممکن است که آن شکر او از برای مکر و فریب باشد تا این که او را از دشمنی خود ایمن گرداند و دست از حفظ و حراست خود بر دارد تا هر چه خواهد از دشمنی تواند کرد، یا این که مردم او را دوست او گمان کنند و بعد از آن آنچه گوید در باره او قبول کنند.

۱۰۱۹۸

لا تشاور عدوک و استره خبرک.

مشورت مکن با دشمن خود و بپوشان از او خیر خود را، یعنی خبر مده او را بچیزی از احوال خود، و در بعضی نسخه‌ها «خبرک» بپاء دو نقطه زیرست و بنا بر این ترجمه اینست که: بپوشان از او مال خود را.

۱۰۱۹۹

لا یکن أهلك و ذوودک أشقی النَّاس بک.

نبوده باشند اهل تو و صاحب دوستی تو بدبخت‌ترین مردم بتو، یعنی چنین مکن که اهل و دوستان خود را احسان و رعایت کمتر از دیگران کنی و ایشان محروم‌تر از دیگران باشند از جانب تو، چنانکه طریقه بعضی از مردم دنیاست که اهل و دوستان خود را وامی‌گذارند و برعایت دیگران می‌پردازند، و در بعضی نسخه‌ها «ذووک» بجای «ذو وک» است و بنا بر این ترجمه اینست که: نبوده باشد اهل تو و مصاحبان تو بدبخت‌ترین.

۱۰۲۰۰

لا تستکثرنَّ العطاء و ان کثر، فانَّ حسن الثَّناء أكثر منه.

بسیار مشمار عطا را و هر چند بسیار باشد پس بدرستی که نیکوئی ستایش بیشتر از آنست، یعنی هر چند عطای تو بسیار باشد تو آنرا بسیار مشمار زیرا که عوضی که تو می‌گیری بسبب آن که آن نیکوئی ستایش است از آن عطا کرده شده یا هر که بر آن مطلع شده بیشترست از آن.

۱۰۲۰۱

لا تستعظمنَّ التَّوال و ان عظم، فانَّ قدر السَّؤال أعظم منه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۷۰

بزرگ مشمار عطا را و هر چند بزرگ باشد پس بدرستی که قدر سؤال بزرگتر از آنست، یعنی قدر سؤال و آبروئی که او نزد تو ریخته بزرگترست از آنچه باو عطا کنی هر چند آن بزرگ باشد.

۱۰۲۰۲

لا تخاطر بشيء رجاء أكثر منه.

در هلاکت مینداز چیزی را از برای امید زیاده بر آن چنانکه شیوه بسیاری از مردم دنیاست که اموال خود را برشوه و امثال آن تلف میکنند بامید این که منصبی بگیرند که زیاده بر آن تحصیل کنند و بسیارست که نمی‌شود و خانه خراب می‌مانند.

۱۰۲۰۳

لا تمارینَّ اللُّجوج فی محفل.

جدل مکن زینهار با لجوج در محفلی یعنی در محلّ جمعیتی و مراد به «جدل» در اینجا مطلق نزاع و بحث است و منع از آن باعتبار اینست که لجوج هر چند حق بر او ظاهر شود باز لجاجت میکند و قبول نمی‌کند و سخن بطول می‌کشد و باعث کدورت و ملالت حضار می‌شود.

۱۰۲۰۴

لا تشاورنَّ فی أمرک من یجهل.

مشورت مکن زینهار در کار خود کسی را که نادان باشد.

۱۰۲۰۵

لا تتکل فی أمورک علی کسلان.

اعتماد مکن در کارهای خود بر کسلانی، یعنی کسی که کاهلی و سستی داشته باشد در کارها و گران باشد بر او آنها.

۱۰۲۰۶

لا ترجونَّ فضل منّان، و لا تأتمنَّ الأحمق و الخوان.

امید مدار زینهار احسان بسیار منت گذارنده را، و امین مگردان احمق و بسیار خیانت کننده را، مراد به «امید نداشتن احسان بسیار منت گذارنده» اینست که طلب احسان از او نکنند بلکه قبول آن نیز از او نکنند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۷۱

۱۰۲۰۷

لا تزدرینّ أحدا حتّی تستنطقه.

حقیر مشمار زینهار احدی را تا این که بسخن در آوری او را، مراد اینست که حقیر کیست که جاهل و نادان باشد پس تا کسی را بسخن در نیآوری او را حقیر مشمار گاه باشد که معرفتی داشته باشد، وقتی حقیر می توان شمرد که بسخن در آید و از سخن گفتن او جهل و نادانی او ظاهر شود.

۱۰۲۰۸

لا تستعظمنّ أحدا حتّی تستکشف معرفته.

بزرگ مشمار احدی را تا این که طلب کنی ظاهر ساختن معرفتش را، مراد بر قیاس فقره سابق اینست که بزرگ کسیست که علم و معرفتی داشته باشد پس هیچ کس را تا دانش و معرفت او ظاهر نشود بزرگ نتوان شمرد.

۱۰۲۰۹

لا تثق بمن یدیع سرک.

اعتماد مکن بکسی که فاش کند سرّ ترا یعنی بر دوستی او، یا در هیچ باب.

۱۰۲۱۰

لا تصطنع من یکفر برک.

احسان مکن کسی را که کفران کند احسان ترا، چون چند فقره قبل از این مذکور شد که قطع احسان مکن از دوست هر چند کفران کند باید که تخصیص داد این را بغیر دوست، تا این که منافی آن نباشد.

۱۰۲۱۱

لا تطلع زوجک و عبدک علی سرک فیسترکاک.

آگاه مساز زن خود را و بنده خود را بر سرّ خود پس بنده گردانند ترا، یعنی اگر ایشان را آگاه سازی بر سرّ خود باید که مطیع و فرمانبردار ایشان باشی مانند بندگان از ترس این که مبادا سرّ ترا فاش کنند.

۱۰۲۱۲

لا تسرف فی شهوتک و غضبک فیزریانک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۷۲

از حدّ در مگذر در شهوت خود و خشم خود پس عیبناک گردانند ترا یعنی اگر از حدّ درگذری در آنها و فرمانبرداری آنها کنی زیاده از میانه روی عیبناک گردانند آنها ترا باین که مرتکب محرمات سازند.

۱۰۲۱۳

لا ترغب فی الدنیا فتخسر آخرتک.

رغبت مکن در دنیا پس ناقص گردانی آخرت خود را یعنی اگر رغبت کنی در دنیا ناقص گردانی آخرت خود را، زیرا که کم است که رغبت در دنیا باعث ارتکاب حرامی نشود و بر تقدیری که نشود یقین مرتبه این کس را در آخرت پست تر کند از آنکه رغبت در آن نداشته و همین کافیت در زبان و نقصان.

۱۰۲۱۴

لا تغن بالردائل فتسقط قیمتک.

بی نیاز مشو بر ذایل پس پست شود بهای تو. «ردایل» اخلاق و صفات پست مرتبه را گویند مقابل «فضایل» که اخلاق و صفات بلند مرتبه است، و مراد به «بی نیاز شدن بردائل» اینست که به آنها راضی شود و سلب آنها از خود و طلب فضایل نکند، «پس پست شود بهای تو» یعنی اگر چنان کنی پست شود قیمت و بهای تو، و ممکن است که ترجمه این باشد که: فرود میا در ردایل و اقامت مکن در آنها که اگر چنین کنی پست شود قیمت تو، و حاصل هر دو یکیست.

۱۰۲۱۵

لا تعاتب الجاهل فیمقتک «۱»، و عاتب العاقل یحببک.

عتاب مکن نادان را پس دشمن گردد ترا، و عتاب کن عاقل را تا دوست گردد با تو، «عتاب» بمعنی ملامتست و مراد اینست که نادان را ملامت مکن بر کاری که کرده باشد که این باعث دشمنی او می گردد، بخلاف عاقل که در او سبب دوستی می شود، و این در وقتیست که ملامت او شرعا واجب نباشد مثل این که بر مخالفت بعضی از رسوم و عادات حسنه عرفیه باشد، یا بر آنچه فی الجمله ضرر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۷۳

دنیوی او در آن باشد و اما اگر بر چیزی باشد که شرعا ملامت بر آن واجب باشد از راه امر بمعروف و نهی از منکر پس ملامت او باید کرد هر چند سبب دشمنی او گردد مگر این که اثری در او نکند، یا این که دشمنی او ضرر بحال این کس داشته باشد، و ممکنست که مراد بعتاب گله گزاری باشد و مراد آن باشد که اگر خلاف آدابی از نادان ببینی اصلا گله گزاری مکن که باعث دشمنی او می گردد بخلاف عاقل که گله گزاری با او سبب دوستی او می شود.

۱۰۲۱۶

لا تستصغرنّ عدوّا و ان ضعف.

کوچک مشمار زینهار دشمن را و اگر چه ضعیف باشد.

۱۰۲۱۷

لا تردنّ السائل و ان أسرف.

بر مگردان زینهار سائلی را و اگر چه اسراف کرده باشد یعنی و اگر چه بسبب اسراف محتاج بسؤال شده باشد، یا این که اگر چه بالفعل اسراف کرده باشد و از حدّ خود در گذشته باشد مثل این که جامه که زیاده باشد بر اندازه او پوشیده باشد یا سواره باشد.

۱۰۲۱۸

لا یسترقّتک الطّمع و کن عزوفا.

بنده نگرداند ترا زینهار طمع، و باش بی رغبت، «بنده گردانیدن طمع او را» کنایه است از این که او را مطیع و فرمانبردار خود گرداند مانند بنده.

۱۰۲۱۹

لا تمنعنّ المعروف و ان لم تجد عرفوفا.

منع مکن زینهار احسان را و اگر چه نیابی شناسائی را، یعنی کسی را که قدر آن را بشناسد و شکر آن بکند، و بنا بر این آنچه قبل از این مکرر مذکور شد از منع احسان کردن بکسی که شناسد آن را و شکر آن نکند باید که حمل شود بر وقتی که شناسائی یافت شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۷۴

۱۰۲۲۰

لا تمازح الشّریف فیحد علیک.

مزازح مکن با بلند مرتبه پس کینهور گردد بر تو، یعنی غالب اینست که کسی که بلند مرتبه باشد خوش نمی آید او را مزاح کسی با او و باعث این می شود که کینه او را در دل گیرد.

۱۰۲۲۱

لا تلاح الدّتی فیجتري علیک.

منازعه مکن با پست مرتبه پس دلیر شود بر تو، یعنی اگر منازعه کنی با او دلیر می شود بر تو و رعایت ادب تو نکند.

۱۰۲۲۲

لا یغلبنّ غضبک حلمک.

غلبه نکند زینهار خشم تو بردباری ترا، یعنی باید که خشم خود را بردباری فرونشانی و نگذاری که خشم بر آن غلبه کند و ترا در صدد تلافی و انتقام این کار در آورد.

۱۰۲۲۳

لا یبعدنّ هواک علمک.

دور نگرداند زینهار هوای تو علم ترا، «دور کردن هوا علم را» کنایه از اینست که هوا و خواهش او را فرمانبردار خود گردانند و نگذارند که عمل بعلم خود کند پس گویا دور گردانیده اند علم او را از او.

۱۰۲۲۴

لا تطمع العظماء فی حیفک.

بطمع مینداز عظما را در جور و ظلم خود، یعنی چنین مکن که عظما بطمع افتند که تو از برای رعایت ایشان جور و ظلمی بر کسی بکنی.

۱۰۲۲۵

لا تؤیس الضّعفاء من عدلک.

نومید مساز ضعفا را از عدل خود، یعنی چنان مکن که اگر طرف حقّ ضعیف باشد تو رعایت جانب قوی کنی و حکم بعدل نکنی از برای او چنانکه در بسیاری

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۷۵

از حکام میباید بلکه عدل تو باید که نسبت بقوی و ضعیف یکسان باشد.

۱۰۲۲۶

لا تصرّ علی ما یعقب الاثم.

ایستادگی مکن بر چیزی که از پی در آید گناه را، یعنی بر جزای آن و انتقام از صاحب آن، و غرض تحریص بر عفو و بخشایش است.

۱۰۲۲۷

لا تفعل ما یشین العرض و الاسم.

مکن آنچه را زشت می گرداند عرض را و نام را.

۱۰۲۲۸

لا تضع من رفعتہ التقوی.

پست مگردان کسی را که بلند کرده باشد او را پرهیزگاری.

۱۰۲۲۹

لا ترفع من رفعتہ الدنیا.

بلند مگردان کسی را که بلند کرده باشد او را دنیا، یعنی بلندی مرتبه او همین از راه دنیا باشد و از راه دین و پرهیزگاری بلندی نداشته باشد، و مراد اینست که او را بلند مدان، یا این که تعظیم و تکریم او مکن مگر از راه تقیه یا نحو آن، یا این که اگر زمان اختیار بدست تو آید تو چنین کسی را بلند مکن.

۱۰۲۳۰

لا تقل ما یثقل وزرک.

مگو آنچه را سنگین کند گناه ترا، یعنی گناهی باشد که باعث زیادتی و سنگینی گناهان تو شود.

۱۰۲۳۱

لا تفعل ما یضع قدرک.

مکن آنچه را پست گرداند قدر ترا.

۱۰۲۳۲

لا تكونوا لنعم الله علیکم أصدادا.

مباشید از برای نعمتهای خدا بر شما دشمنان، یعنی دشمن یکدیگر مشوید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۷۶

بسبب نعمتهای خدا بر شما یعنی بسبب رشک و حسد هر یک از شما بر نعمت دیگری.

۱۰۲۳۳

لا تكونوا لفضل الله علیکم حسّادا.

مباشید از برای احسان خدا بر شما رشک برندگان، این هم همان مضمون فقره سابقست و مراد نهی از رشک بردن هر یک است بر احسانی که حق تعالی بآن دیگری کرده باشد.

۱۰۲۳۴

لا تخافوا ظلم ربکم و لکن خافوا ظلم أنفسکم.

مترسید از ظلم پروردگار خود و لیکن بترسید از ظلم نفسهای خود، یعنی مترسید از ظلم حق تعالی چه او سر موئی ظلم نمی کند و لیکن ترسید از ظلم نفسهای شما که بر یکدیگر می کنید یا هر یک بر خود می کنید.

۱۰۲۳۵

لا یغلب الحرص صبرکم.

غلبه نکند حرص صبر شما را، یعنی چنین کنید که حرص شما غلبه نکند بر صبر شما و مانع نشود از صبر شما بر تنگی معاش و درویشی.

۱۰۲۳۶

لا تنسوا عند النعمه شکرکم،

فراموش مکنید نزد نعمت شکر خود را، یعنی این را که شکر آن بکنید.

۱۰۲۳۷

لا تکرهوا سخط من یرضیه الباطل.

ناخوش مدارید ناخشنودی کسی را که خشنود می‌سازد او را باطل، یعنی کسی که خشنودی او از شما بکردن باطلی شود شما او را از خود خشنود مسازید بکردن آن باطل، و ناخوش مدارید ناخشنودی او را و باکی نداشته باشید از آن.

۱۰۲۳۸

لا توادوا الکافر، و لا تصاحبوا الجاهل.

دوستی مکنید با کافر، و مصاحبت مکنید با نادان، مراد به «کافر» ظاهر آنست، یا کفران کننده نعمت و احسان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۷۷

۱۰۲۳۹

لا تهتکوا أستارکم عند من یعلم أسرائکم.

مدرید پرده‌های خود را نزد کسی که میدانند اسرار شما را، یعنی حق تعالی، و مراد منع از کردن مطلق گناهست، زیرا که هر گاه حق تعالی اسرار هر کس را داند پس هر گناهی که کسی بکند خواهد دانست و پرده او نزد حق تعالی خواهد درید پس ندریدن پرده خود نزد او باین می‌شود که اصلاً گناهی نکند.

۱۰۲۴۰

لا تفضحوا أنفسکم لتشفوا غیظکم، و ان جهل علیکم جاهل فلیسهه حلمکم.

رسوا مکنید نفسهای خود را از برای این که شفا دهید خشم خود را، و اگر اظهار نادانی کند بر شما نادانی پس باید که وسعت داشته باشد آن را بردباری شما، مراد به «رسوا کردن نفسهای خود از برای این که شفا دهند خشم خود را» اینست که هر گاه خشمناک شوند بر کسی انتقام کشند از او برای فرونشاندن خشم خود زیاده از قدری که مستحق آن باشد چه این سبب رسوائی می‌شود در دنیا و آخرت، و ممکن است که مراد اصل انتقام باشد باعتبار این که دلیل کمی حلم و نقص مرتبه ایشان می‌شود و این هم فی الجمله رسوائیست، و مراد به «اظهار نادانی کردن نادانی بر ایشان» اینست که درشتی یا مثل آن بی‌آدابی کنند که نشان جهل و نادانی صاحب آنست و کار نادانانست هر چند او بالفرض نادان نباشد.

۱۰۲۴۱

لا یستحییین أحد اذا سئل عما لا یعلم أن یقول: لا أعلم.

شرم نکند زینهار احدی از شما هر گاه پرسیده شود از آنچه نمی‌داند از این که بگوید: نمی‌دانم.

۱۰۲۴۲

لا یستنکفن من لم یکن یعلم أن یتعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۷۸

نگ نداشته باشد زینهار کسی که نبوده باشد چنین که بداند از این که تعلیم بگیرد و بیاموزد، یعنی از تعلیم گرفتن از دیگری ننگ نباید داشت، عیب و عاری نیست، عیب و عار جهل و نادانیست.

۱۰۲۴۳

لا ترخصوا لانفسکم أن تذهب بکم فی مذاهب الظلمة.

رخصت مدهید مر نفسهای خود را این که ببرند شما را در راههای ظالمان، یعنی این که بدارند شمار را بر ظلم و ستم بر طریقه ظالمان و ستمکاران.

۱۰۲۴۴

لا تادهنوا فیقتحم بکم الادهان علی المعصية.

مساھله مکنید پس بر رو بیندازد شما را مساھله کردن بر معصیت، یعنی اگر مساھله کنید با نفس، آن مساھله بر رو بیندازد شما را بر معصیت، و بکشاند عاقبت بعضیان صریح.

۱۰۲۴۵

لا تقولوا فیما لا تعرفون، فان أكثر الحق فیما تنكرون.

سخن مگوئید در آنچه نمی‌دانید پس بدرستی که اکثر حق در آن چیز است که نمی‌شناسید، مراد منع از سخن گفتن در چیزیست که ندانند برد و انکار آن، زیرا که اکثر حق در آن چیزهاست که نمی‌دانند، و آنچه هر کس میداند اندکیست نسبت به آن چه نمی‌داند، پس بمجرد این که نداند چیزی را انکار آن نمی‌توان کرد.

۱۰۲۴۶

لا تعادوا ما تجهلون، فان أكثر العلم فيما لا تعرفون.

دشمنی مکنید با آنچه نمی‌دانید پس بدرستی که اکثر علم در آن چیز است که نمی‌دانید، این هم مضمون فقره سابقست و منع مردم است از مذمت کردن و بد شمردن علمی که نمی‌دانند، چنانکه شایع شده در این عصر ما بلکه در هر عصری بوده.

۱۰۲۴۷

لا تصدعوا علی سلطانکم فتذموا «۱» غبّ امرکم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۷۹

پراکنده مشوید بر سلطان خود پس نکوهیده یابید عاقبت کار خود را، یعنی اگر پراکنده شوید بر او و اتفاق نکنید بر اطاعت و فرمانبرداری او نکوهیده و مذموم خواهید یافت عاقبت کار خود را، باعتبار این که هر گاه اتفاق نکنید بر اطاعت او ضعیف گردد و دفع دشمنان نتواند کرد و دشمنان از اطراف قصد شما کنند و گرفتار ایشان گردید، و یا باعتبار این که میانه ایشان خود هر گاه تفرقه شود فتنه‌ها و مجادله‌ها واقع شود که ضرر و زیان آنها بهمه ایشان برسد، و یا باعتبار این که آنان که اطاعت نکنند کم است که با او توانند بر آمد و عاقبت بر ایشان دست نیابد و انتقام نکشد.

۱۰۲۴۸

لا تستعجلوا بما لم یعجله الله لکم.

شتاب مکنید به آن چه شتاب نفرموده خدا برای شما، ممکن است مراد منع از سعی از برای دولتهای دنیوی باشد و این که شتاب نباید کرد در آنها بلکه باید صبر کرد تا وقتی که اگر خدا خواهد بدهد، یا این که منع باشد از ظلم و ستم و مانند آن که باعث زوال دولت یا کمی عمر گردد پس آن شتابیست از ایشان خود به آن چه شتاب نکرده خدا از برای ایشان، یا این که منع باشد از عصیان زیاد که سبب این می‌شود که قهر و غضبی را که حق تعالی شتاب نکرده بآن برایشان بفرستد بر ایشان، یا منع باشد از شتاب کردن در انداختن خود در هلاکتها که از جانب حق تعالی نباشد و خود خود را در آنها بیندازند مثل خصوصتها و محاربتها که ضرور نباشد نهایت بنا بر احتمالات آخر ظاهرتر «علیکم» است بجای «لکم» هر چند هر یک بمعنی یکدیگر می‌آیند و الله تعالی یعلم.

۱۰۲۴۹

لا تطیعوا الادعیاء الذین شربتم بصفوکم کدرهم، و خلطتم بصحتکم مرضهم، و ادخلتم فی حقکم باطلهم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸۰

فرمانبرداری مکنید ادعیائی را که آشامیده‌اید بصف خود کدر و ناصاف ایشان را، و آمیخته‌اید بصحت و تندرستی خود بیماری ایشان را، و داخل کرده‌اید در حقّ خود باطل ایشان را، «ادعیاء» بمعنی پسر خواننده‌هاست یا آنها که متهم باشند در نسب خود، و ظاهر اینست که مراد در اینجا چنانکه بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته جمعی اند که اسلام را بخود بسته‌اند و نفاق را پنهان کرده‌اند پس خود را منسوب باسلام ساخته‌اند و در واقع منسوب بآن نیستند مانند پسر خوانده کسی که او را پسر او می‌خوانند و در واقع پسر او نیست، و ممکن است نیز که غرض اشاره بخلل نسب ایشان نیز باشد. و «آشامیده‌اید بصف خود» یعنی ببدل صاف خود و عوض آن، یا با صاف خود، و مراد به «صاف ایشان» دین و ایمان ایشانست که بدل کرده‌اند آن را بگل و لای اطاعت و پیروی آن ادعیاء، و طین و حمای «۱» محبت و دوستی ایشان، یا آمیخته کرده‌اند آن را بآن. و مراد به «تندرستی ایشان» نیز صحت دین ایشانست که آمیخته کرده‌اند آن را ببیماری اطاعت آن ادعیاء و دوستی ایشان، و مراد به «حق» و «باطل» نیز همانهاست، و ممکن است که مراد بیان کمال محبت و دوستی ایشان باشد با آن ادعیاء بمرتبگی که اگر آن ادعیاء را کدورتی روی دهد شما نیز مکدر شوید و بیاشامید کدورت ایشان را بجای عیش صاف خود، یا آمیخته کنید آن را بآن کدورت، و اگر ایشان را بیماری عارض شود آمیخته کنید صحت خود را بیماری ایشان، باعتبار این که چندان غمناک و اندوهگین گردید که گویا شما نیز با وجود صحت، آن بیماری را دارید، و مراد به «حق» و «باطل» همان باشد که مذکور شد، یا این که آنچه حقّ شما باشد از حقوق مسلمانان و ایشان را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸۱

در آنها حقی نباشد داخل کنید ایشان را در آن و ایشان را شریک و سهم خود گردانید، پس باطل ایشان را در حقّ خود داخل کنید، و الله تعالی یعلم.

۱۰۲۵۰

لا تحدّث النَّاسَ بکلِّ ما تسمع، فکفی بذلک خرقا «۱».

خبر مده مردم را بهر چه بشنوی، پس کافیت این بحسب حماقت و کم عقلی، زیرا که از آنچه بشنوی بسیار چیزها باشد که کذب و دروغ باشد پس هر گاه تو نقل کنی آنها را تو کاذب و دروغگو برآئی، و بعضی می‌باشد از آنها که راست باشد اما غرابتی داشته باشد که از آن راه مردم آنرا تکذیب کنند پس هر گاه تو نقل کنی ترا تکذیب کنند.

۱۰۲۵۱

لا تردّ علی النَّاسِ کلّما حدّثوک، فکفی بذلک حمقا.

ردّ مکن بر مردم هر چه را بشنوی پس کافیت این بحسب حماقت، زیرا که بسیار چیزها باشد که بحسب عقل تو درست نباشد باعتبار این که عقل تو نرسد به آنها و در واقع درست باشد پس آنها را انکار نتوان کرد پس چیزی را که بشنوی و بعقل تو درست نیاید باید که نه قبول کرد و نه انکار، مگر این که مخالف بدیهه یا برهانی باشد.

۱۰۲۵۲

لا تذکر الموتی بسوء، فکفی بذلک اثما.

یاد مکن مردگان را بدی، پس کافیت این بحسب گناه.

۱۰۲۵۳

لا ترغب فیما یفنی، و خذ من الفناء للبقاء.

رغبت کن در آنچه فانی می شود و فراگیر از فنا از برای بقاء، یعنی از دنیا از برای آخرت.

۱۰۲۵۴

لا تعمل شیئا من الخیر ریاء، و لا تترکه حیاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸۲

مکن چیزی از خیر را از برای ریاء، و ترک مکن آن را بسبب شرم و حیاء، غرض اینست که کارهای خیر را از برای خدا و خشنودی او باید کرد نه از برای ریاء یعنی این که مردم آن را ببینند و او را بگردن آن صالح و خوب دانند، زیرا که چنین عملی هر چند کار خیر باشد ثواب ندارد بلکه گناهست و بمنزله شرک بحق تعالی است چنانکه در احادیث دیگر وارد شده، و «کار خیری را ترک مکن بسبب شرم از آن» مانند بعضی سنتیها مثل تحت الحنک که متروک شده باشد میانه مردم و کسی که آن را بکنند مردم آن را بر ریاء حمل کنند و مذمت کنند بلکه همین که او در واقع از برای خدا میکند ثواب خواهد داشت و مذمت مردم ضرری باو ندارد و از آن شرم نباید کرد بلی اگر در واقع نیت خود را در آن خالص از برای رضای خدا نتواند کرد و آمیخته بریائی باشد ترک کند آنرا چنانکه اولاً مذکور شد.

۱۰۲۵۵

لا تحلم عن نفسک اذا هی أغوتک.

بردباری مکن از نفس خود هر گاه آن گمراه سازد ترا یعنی بر معصیتی دارد بلکه کمال منع و زجر کن او را از آن.

۱۰۲۵۶

لا تعص نفسک اذا هی أرشدتک.

نافرمانی مکن نفس خود را هر گاه آن ارشاد کند ترا، یعنی هر گاه خواهد که براه راست درست رساند.

۱۰۲۵۷

لا تثق بالصّدیق قبل الخبرة.

اعتماد مکن بر دوست پیش از آزمایش، یعنی کسی را دوست خود مگیر پیش از آزمایش، یا هر چند دوست تو باشد اعتماد مکن بر او در امور خود پیش از آزمایش.

۱۰۲۵۸

لا توقع بالعدوّ قبل القدرة.

جنگ مکن با دشمن پیش از توانایی و قدرت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸۳

۱۰۲۵۹

لا ترم سهما یعجزک ردّه.

مینداز تیری را که عاجز سازد ترا ردّ آن، یعنی مکن کاری را که اگر زبانی داشته باشد نتوانی ردّ کرد زیان آن را از خود، مانند تیر که وقتی که انداختی دیگر نتوانی آنرا برگردانید، یا این که مینداز تیری را که اگر آن را ردّ کنند بر تو و در برابر آن تیری اندازند بتو عاجز سازد ترا و نتوانی مقاومت کرد با آن.

۱۰۲۶۰

لا تعتمد علی مودّة من لا یوفی بعهده.

اعتماد مکن بر دوستی کسی که وفا نمی کند بعهده و پیمان خود.

۱۰۲۶۱

لا تحلنّ عقدا یعجزک ایثاقه.

وا مکن زینهار گرهی را که عاجز سازد ترا محکم بستن آن، یعنی وا مکن گرهی را که اگر پشیمان شوی از واکردن آن نتوانی دیگر محکم بست آنرا.
۱۰۲۶۲

لا توحشنّ امرء یسوءک فراقه.

رم مده زینهار مردی را که ناخوش آید ترا جدائی او، یعنی هر گاه مصاحبت کسی را خواهی و ناخوش داری جدائی او را پس سلوک نیکو کن با او بنرمی و مهربانی، تا رم نکند از تو و جدا نگردد.
۱۰۲۶۳

لا تستحی من اعطاء القلیل، فانّ الحرمان أقلّ منه.

شرم مکن از عطا کردن کم پس بدرستی که محرومی کمترست از آن، یعنی هر گاه زیاد عطا نتوانی کرد کم عطا کن و شرم مکن از آن و محروم مگردان او را بسبب آن، زیرا که محروم گردانیدن کمترست از آن کم دادن و بدترست از آن، پس چرا شرم کنی از آن و شرم نکنی از این.
۱۰۲۶۴

لا تستکثرنّ الکثیر من نوالک، فانّک أکثر منه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۲۸۴

بسیار مشمار بسیار را از عطای خود پس بدرستی که تو بیشتری از آن، یعنی مرتبه آدمی شریف و بلندست و هر چند بسیار عطا کند آن در جنب شرافت و بلندی مرتبه او سهل باشد و مرتبه او بیشتر باشد از آن.
۱۰۲۶۵

لا تسرّ الی الجاهل شیئا لا یطیق کتمانہ.

نہان مگو بسوی نادان چیزی را که طاقت نداشته باشد پنهان کردن آن را یعنی سرّ خود را بنادان مگو، زیرا که او طاقت پنهان داشتن سرّ ندارد و زود فاش میکند.
۱۰۲۶۶

لا تردّ السائل و صن مروّتک عن حرمانہ.

بر مگردان سائل را و نگاهدار مروّت خود را از محرومی او یعنی محرومی سائل منافی مروّت و آدمیت تست پس نگاه دار مروّت خود را از آن و فاسد مکن بسبب آن.
۱۰۲۶۷

لا تسیء اللفظ، و ان ضاق علیک الجواب.

بد سخن مگو و هر چند تنگ باشد بر تو جواب، ممکن است مراد این باشد که هر گاه سؤالی از تو کنند بد سخن مگو یعنی تندی و درشتی مکن در جواب هر چند تنگ باشد بر تو جواب و خوب جواب نتوانی گفت که او قبول کند با وجود آن نیز تندی و درشتی مکن، از برای این که بسبب آن آنچه را گوئی قبول کند یا ترک سخن کند چنانکه شایعست میان مردم بلکه هر گاه عاجز شوی اعتراف کن بعجز که این عیب نیست بخلاف مجادله کردن و تندی و درشتی نمودن.
۱۰۲۶۸

لا تصرم أخاک علی ارتیاب، و لا تهجره بعد استعتاب.

میر از برادر خود بنا بر شکّی، و دوری مکن از او بعد از طلب خشنودیی،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۲۸۵

یعنی بسبب شکّی که حاصل شود ترا در باره برادر خود در کردن بدیی نسبت بتو میر از او و قطع برادری مکن از او، مگر این که جزم حاصل شود ترا بآن، و هر گاه بدی کرده باشد و عذر خواهی کند و طلب خشنودی کند خشنود شو از او و دوری مکن از او.
۱۰۲۶۹

لا تعتذر الی من یحبّ أن لا یجد لک عذرا.

عذر مگو بسوی کسی که دوست می‌دارد که نیابد از برای تو عذری، یعنی هر گاه ببینی که کسی می‌خواهد که تو صاحب تقصیر باشی نسبت باو و عذری نداشته باشی در آن عذر مگو هر چند عذری داشته باشی و اعتراف کن بتقصیر خود که آن بهترست از برای عفو و بخشایش او از اینک عذر بگوئی.
۱۰۲۷۰

لا تقولنّ ما يوافق هواك و ان قلت لهوا أو خلت لهوا، فربّ لهو يوحش منك حرّاً، و لغو يجلب عليك شرّاً.

مگو زینهار آنچه را موافق باشد با خواهش تو و هر چند بگوئی آنرا از روی بازی یا گمان کنی آنرا لغوی، پس بسا بازی که رم دهد از تو آزاده را، و بسا لغوی که بکشد بر تو شری را، یعنی مگو سخنی را که راست نباشد و بر وفق خواهش تو باشد و هر چند آنرا بعنوان بازی بگوئی، «یا گمان کنی آنرا لغوی» و این هم تأکید سابقست یعنی گمان کنی که باطلی می‌گویم بعنوان بازی و قصدی ندارم زیرا که بسیار بازی باشد که رم دهد از تو آزاده مردی را و برنجاند از تو و بسیار لغوی باشد که بکشاند بر تو شری را یعنی برساند بتو.

۱۰۲۷۱

لا تتمسكن بمدبر، و لا تفارقنّ مقبلا.

دست مزین زینهار بصاحب ادباری، و جدا مشو زینهار از صاحب اقبالی، مراد اینست که اگر خواهی که متوسل بکسی شوی بکسی دست مزین که دنیا رو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸۶

از او گردانیده باشد که کم است که دیگر رو باو آورد، و متوسل شو بکسی که دنیا رو باو آورده باشد که او در ترقیست و ممکن است که از او نفعی بتو برسد، یا این که از چنین کسی جدائی مکن بدشمنی کردن با او و آزوده کردن او از خود زیرا که دنیا رو باو دارد و مصلحت نیست در جدائی از او.

۱۰۲۷۲

لا تظننّ بكلمة بدرت من أحد سوء و أنت تجد لها في الخير محتملا.

گمان مکن زینهار بکلمه که سرزند از کسی بدیی را و حال این که تو بیایی از برای آن در خیر احتمالی، غرض اینست که کلام کسی را بر محمل بد نباید حمل کرد هر گاه احتمال خیری در آن برود و هر چند آن احتمال بعید باشد.

۱۰۲۷۳

لا تجعلنّ للشيطان في عملك نصيبا، و لا على نفسك سبيلا.

مگردان زینهار از برای شیطان در عمل خود نصیبی، و نه از برای او بر نفس خود راهی، مراد از «نصیب قرار ندادن از برای شیطان در عمل خود» اینست که خالص گرداند آن را از برای خدا و آمیخته بریا و امثال آن نسازد که بسبب آن شیطان در آن شریک شود، یا این که در آن وسواس بکند از وسواسهای شیطانی مثل وسواس در نیت، و مراد از «راه قرار ندادن از برای او» اینست که او را بهیچ وجه بر خود مسلط نسازد و اطاعت او در هیچ باب نکند.

۱۰۲۷۴

لا تتكلمنّ اذا لم تجد للكلام موقعا.

سخن مگو زینهار هر گاه نیایی از برای سخن جایگاهی، مثل موعظه کسی که معلوم باشد که اثر در او نمی‌کند، یا تحقیق مسئله از برای کسی که نفهمد.

۱۰۲۷۵

لا تبدلنّ وذك اذا لم تجد موعضا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸۷

عطا مکن دوستی خود را هر گاه نیایی موضعی، یعنی از برای کسی که اهلیت دوستی نداشته باشد و جای آن نباشد.

۱۰۲۷۶

لا تعدنّ صديقا من لا يواسي بماله.

مشممار زینهار دوست کسی را که مواسات نمی‌کند بمال خود، «مواسات کسی با کسی بمال خود» چنانکه مکرر مذکور شد اینست که او را هم مثل خود شریک و سهیم داند در آن و مضایقه از او نکند.

۱۰۲۷۷

لا تعدنّ غنيا من لم يرزق من ماله.

مشممار زینهار توانگر کسی را که روزی کرده نشده از مال خود، یعنی مالدار را که صرف نکند آن را و نگاهدارد، و منع از «توانگر نشمردن او» باعتبار اینست که وضع و سلوک او همان وضع و سلوک درویشانست، و ثمره توانگری و نشانه ثروت و تمول اصلا در او نیست پس در حقیقت معنی درویشی با اوست نه توانگری.

۱۰۲۷۸

لا تستغرنّ عندك الرأي الخطير اذا أتاك به الرجل الحقيير.

کوچک مشمار زینهار رأی شریفی را هر گاه بیاورد آن را برای تو مرد حقیری، یعنی هر گاه رأی شریفی باشد که عقل آن را پسندد بمجرد این که آن را مرد حقیری گفته باشد که مرتبه آن کوچک باشد آن رأی را کوچک مشمار چنانکه عادت مردم است که نگاه میکنند بگوینده نه بگفته، و قبل ازین منع ازین طریقه شد.

۱۰۲۷۹

لا تردنّ علی النّصح و لا تستغشّن المشیر.

ردّ مکن زینهار بر نصیحت کننده و طلب مکن زینهار غشّ کردن اشاره کننده را، یعنی هر گاه کسی از روی خلوص و صافی با تو سخنی بگوید سخن او را ردّ مکن، و هر گاه با کسی مشورت بینی که آنچه مصلحت ترا در آن داند اشاره کند بآن توقع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸۸

مدار از او این که غشّ کند با تو و آنچه موافق خواهش تو باشد بگوید بلکه طلب کن از او این که اشاره کند ترا آنچه در واقع صلاح ترا در آن داند.

۱۰۲۸۰

لا تزدربن العالم و ان کان حقیرا.

حقیر مشمار زینهار عالم را و هر چند بوده باشد حقیر یعنی کوچک و پست مرتبه بحسب دنیا، و منع از «حقیر شمردن او» باعتبار اینست که مرتبه او بسبب علم او نزد حق تعالی بزرگست پس او را کوچک نتوان شمرد.

۱۰۲۸۱

لا تعظمنّ الأحمق و ان کان کبیرا.

تعظیم مکن زینهار احمق را و هر چند بوده باشد بزرگ یعنی بحسب مرتبه دنیوی، زیرا که کم عقل را نزد حق تعالی بزرگی نباشد بلکه مرتبه هر کس نزد حق تعالی بقدر و اندازه عقل اوست چنانکه در احادیث دیگر وارد شده.

۱۰۲۸۲

لا تبسطنّ یدک علی من لا یقدر علی دفعها عنه.

مگشا زینهار دست خود را بر کسی که قادر نباشد بر دفع آن از خود یعنی بر بیچاره که آن را از خود دفع نتواند کرد، و این یا باعتبار اینست که ظلم بر چنین کسی قبیح آن زیاده است و کمال خست و دناوت می خواهد بخلاف کسی که او را هم قوت و توانائی باشد که دست برد چنین مردم با یکدیگر در نظر مردم چندان قبیحی ندارد، و یا باعتبار این که چنان بیچاره را حق تعالی مدد میکند و دفع دست ظالم از او میکند پس کسی که ظلم کند از چنین ظلمی باید که زیاده اندیشه کند.

۱۰۲۸۳

لا تسرعنّ الی أرفع موضع فی المجلس، فانّ الموضع الذی ترفع الیه خیر من الموضع الذی تحطّ عنه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۸۹

شتاب مکن بسوی بلندترین موضعی در مجلس، پس بدرستی که موضعی که بلند گردانیده شوی بسوی آن بهترست از موضعی که فرود آورده شوی از آن، یعنی هر گاه بمجلسی بروی شتاب مکن که ببالاتر مجلس بروی بلکه صبر کن تا بهر قدر که ترا بالا برند آنجا بنشین زیرا که موضعی که بلند کرده شوی بسوی آن هر چند پر بالا نباشد بهترست از آن بالائی که خود بروی، و بسا باشد که پائین کنند ترا از آن.

۱۰۲۸۴

لا تظلمنّ من لا یجد ناصرا الاّ اللّٰه.

ستم مکن بر کسی که نیابد یاری کننده مگر خدا، غرض اینست که ستم اگر چه مطلق آن بد است و از آن حذر باید کرد از راه عقوبت اخروی، از این ستم زیاده حذر باید باعتبار این که حق تعالی نمی شود که یاری چنین کسی نکند و دفع ظالم او نکند یا انتقام از او بزودی نکشد.

۱۰۲۸۵

لا تجعلنّ لنفسک توکلّا الاّ علی اللّٰه، و لا یکن لک رجاء الاّ اللّٰه.

مگردان زینهار از برای نفس خود توکلی مگر بر خدا، و نبوده باشد از برای تو امیدی مگر خدا.

۱۰۲۸۶

لا یشغلنّک عن العمل للآخرة شغل، فانّ المدّة قصیرة.

مشغول نسازد ترا از عمل از برای آخرت شغلی پس بدرستی که مدت کوتاه است، مراد منع از پرداختن بشغلیست که مانع شود از عمل از برای آخرت زیرا که مدت کوتاه است و زیاده از قدری که بآن تحصیل آخرت توان کردنیست، پس بهر قدری که کسی مشغول شغلی دیگر شود که مانع از آن باشد آخرت از او فوت شود و تدارک آن نتواند کرد.

۱۰۲۸۷

لا تنافس فی مواهب الدنیا، فان مواهبها حقیره.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۹۰

منافسه مکن در بخششهای دنیا پس بدرستی که بخششهای آن کوچک است، «منافسه» چنانکه مکرر مذکور شد اینست که کسی رغبت کند در چیزی از برای معارضه در کرم با دیگری، و مراد اینست که مواهب دنیا را دلیل افزونی مرتبه خود مگردان زیرا که آنها کوچک و حقیرست نزد حق تعالی، و نشان افزونی مرتبه کسی نمی‌شود.

۱۰۲۸۸

لا تسرعنّ الی الغضب فیتسلط علیک بالعادة.

شتاب مکن زینهار بسوی خشم پس مسلط کند بر تو عادت را یعنی همین که شتاب کردی بسوی خشم و انتقام کشیدن از آن، مسلط میکند بر تو این عادت ذمیمه را و عادت میکنی بآن.

۱۰۲۸۹

لا تطمعنّ نفسک فیما فوق الکفاف فیغلبک بالزیاده.

بطمع مینداز نفس خود را در آنچه بالاتر باشد از کفاف پس غلبه فرماید بر تو زیادتی را، مراد به «کفاف» چنانکه مکرر مذکور شد قدریست از روزی که در میانه روی کافی باشد، و مراد اینست که نفس خود را بطمع مینداز اصلا در بالاتر از آن، زیرا همین که یک قدری از بالاتر از آن طلب کنی غلبه می‌فرماید بر تو طلب زیادتی را، پس بهر مرتبه که برسی طلب زیاده بر آن کنی و همیشه در تعب و زحمت باشی.

۱۰۲۹۰

لا تفرحنّ بسقطه غیرک، فانک لا تدری ما یحدث بک الزّمان.

شاد مشو زینهار بافتادن غیر خود، پس بدرستی که تو نمی‌دانی آنچه را حادث می‌سازد بتو روزگار یعنی چون نمی‌دانی که ترا نخواهد انداخت و احتمال آن در باره تو نیز هست پس شادی بچیزی که در باره تو هم احتمال رود ناخوشست.

۱۰۲۹۱

لا تمتنعنّ من فعل المعروف و الاحسان فتسلب الامکان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۹۱

امتناع مکن زینهار از کردن نیکویی و احسان پس سلب کرده شوی توانائی را یعنی هر گاه قدرت بر نیکویی و احسان داشته باشی و امتناع کنی از آن یعنی منع پذیر گردی از آن و نکنی آنرا این باعث این می‌شود که حق تعالی توسعه نعمت خود را از تو سلب کند و دیگر قدرت و توانائی احسان نداشته باشی.

۱۰۲۹۲

لا تبطننّ بالظفر، فانک لا تأمن ظفر الزّمان بک.

پر نشاط مکن زینهار بفیروزی یافتن، پس بدرستی که تو ایمن نیستی از فیروزی یافتن روزگار بتو، یعنی هر گاه فیروزی یابی بر دشمنی پر نشاط مکن بآن، روزگار دشمن هر کس است و ایمن نیستی از فیروزی یافتن آن نیز بر تو، بلکه غالب اینست که فیروزی می‌یابد بر دشمنان خود پس چنانکه تو بر دشمن فیروزی یافتی بسا باشد که آن نیز بعد از این بر تو فیروزی یابد و ترا در بلائی بیندازد پس شادمانی و نشاط زیاد بر چیزی که در باره خود نیز احتمال رود پسندیده نیست.

۱۰۲۹۳

لا تغترنّ بالأمن فانک مأخوذ من مأمنک.

مغرور مشو زینهار بآمنیتی، پس بدرستی که تو گرفته شده از محلّ امنیتی خود، یعنی بآمنیتی زمان مغرور نباید شد و فریب آن نتوان خورد بسیار می‌شود که آدمی از مأمن خود گرفته می‌شود پس آدمی همیشه باید که از بلاها و فتنه‌ها پناه بخدا برد بدعا و تصدق و امثال آنها، و در تدبیر حفظ و نگهداری خود نیز بقدر مقدور بدوستی کردن با مردم و حسن سلوک با ایشان و نظائر آنها باشد و در امنیتی غافل از آنها نشود، و ممکن است که مراد این باشد که بآمنیتی که در دنیا داشته باشی مغرور مشو و بسبب آن غافل از مخاوف آخری مگرد، زیرا که تو ناگاه گرفته خواهی شد از مأمن خود و روانه کرده خواهی شد بسوی آن بوادی و عقبات خوفناک، پس همیشه باید در فکر آنها و تدارک رستگاری خود در آنها بود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۲۹۲

۱۰۲۹۴

لا تبتهجنّ بخطاء غیرک، فانک لن تملک الاصابه أبدا.

شادمان مشو زینهار بخطای غیر خود پس بدرستی که تو مالک نباشی درستکاری را همیشه، یعنی هیچ کس نیست بغیر معصومان علیهم السلام که هر چه کند همیشه درست باشد و خطا نکند پس چنانکه او خطا کرده، نمی‌شود که از تو نیز خطائی سر نزند، پس مسرت و شادمانی بر چنین امری با وجود بودن خود نیز در عرضه امثال آن قبیح است.

۱۰۲۹۵

لا تتبعنّ عیوب النَّاسِ، فانّ لک من عیوبک ان عقلت ما یشغلک أنّ تعیب أحدا.

از پی مرو «۱» و تفحص مکن زینهار عیبهای مردم را، پس بدرستی که ترا از عیبهای تو اگر دریابی آن قدر هست که مشغول سازد ترا از عیب کردن کسی.

۱۰۲۹۶

لا تقاولنّ آلا منصفاً، و لا ترشدنّ آلا مسترشداً.

سخن مگو مگر صاحب انصافی را، و ارشاد مکن مگر طلب کننده رشد را، «ارشاد» بمعنی نمودن راه راست درست است، و «رشد» بمعنی آن راه است و مراد اینست که تا کسی جويا و خواهان رشد نباشد ارشاد او مکن که قبول نمی‌کند و ثمره ندارد.

۱۰۲۹۷

لا تعدنّ عدّةً لا تثق من نفسک بانجازها.

وعده مکن زینهار وعده که اعتماد نداشته باشی از نفس خود بوفای کردن بآن.

۱۰۲۹۸

لا تغترنّ بمجاملة العدو، فانه کالماء و ان أطیل اسخانه بالنّار لا یمتنع من اطفائها.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۹۳

مغرور مشو بنیکوئی کردن دشمن پس بدرستی که آن مانند آبست و هر چند دراز کشد گرم کردن آن باتش منع پذیر نشود از فرونشاندن آن، یعنی مغرور مشو بنیکوئی که کرده باشی بدشمن و خاطر جمع مکن از آن بآن، زیرا که گاه هست که دشمن هر چند گرم و نیکوئی کنند باو، دست از دشمنی بر نمی‌دارد مانند آب که هر چند زمان درازی گرم کرده شود باتش، ترک دشمنی آن نکنند، و اگر دست یابد بر آن خاموش کند آن را.

۱۰۲۹۹

لا تعود نفسک الیمین، فانّ الحلف لا یسلم من الاثم.

عادت مفرما نفس خود را بسوگند پس بدرستی که بسیار سوگند خورنده سالم نمی‌ماند از گناه، زیرا که کم است که در سوگند بسیار سوگند دروغی نباشد اگر بر ماضی باشد، و اگر بر مستقبل باشد کمست که وفا بهمه آنها بشود.

۱۰۳۰۰

لا تعود نفسک الغیبة، فانّ معتادها عظیم الجرم.

عادت مفرما نفس خود را غیبت، پس بدرستی که عادت کننده آن عظیم گناهست یعنی گناه او عظیمست.

۱۰۳۰۱

لا تأمن صدیقک حتّی تختبره، و کن من عدوک علی أشدّ الحذر.

ایمن مگردان دوست خود را تا آزمایش کنی او را، و باش از دشمن خود بر سخت‌ترین حذر و اندیشه کردن، مراد از جزء اول اینست که: هر چند کسی دوست تو باشد تا آزمایش نکنی او را و امانت او بر تو ظاهر نشود او را امین مگردان در اموال و معاملات خود، و ممکن است ترجمه آن این باشد که: ایمن مباش از دوست خود تا این که آزمایش کنی او را و مراد این باشد که بمجرد این که کسی اظهار دوستی کند ایمن مباش از او تا این که آزمایش کنی و دوستی او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۲۹۴

بر تو ظاهر شود، یا این که هر چند دوست باشد ایمن مباش از او، چه بسیار دوستی باشد که از برای اندک چیزی برگردد و دشمنی کند تا این که آزمایش کنی او را و ثبات قدم او در دوستی بر تو ظاهر شود، و پوشیده نیست که یکی از این دو معنی آخر آنسب است با جزء دوم.

۱۰۳۰۲

لا تیأس من الزّمان اذا منع، و لا تثق به اذا أعطی، و کنّ منه علی أعظم الحذر.

نومید مشو از روزگار هر گاه منع کند، و اعتماد مکن بر آن هر گاه عطا کند، و باش از آن بر بزرگترین حذر، مراد اینست که مدار روزگار در هیچ حال بر یک قرار نیست پس اگر منع کند کسی را و عطا نکند نومید نباید شد بسیارست که بعد از آن بر می‌گردد و رو باو می‌آورد، و اگر عطا کند اعتماد بر آن

نباید کرد بسیارست که بعد از آن بر می‌گردد و منع میکند، بلکه در این حال بر سخت‌ترین حذر از آن باید بود زیرا که غالب اینست که بعد از اقبال بکسی هر گاه پشت برگرداند باو، او را در کمال نکبت می‌اندازد.

۱۰۳۰۳

لا یؤنسک آلا الحقّ، و لا یوحشک آلا الباطل.

انس ندهد ترا مگر حقّ، و رم نفرماید ترا مگر باطل یعنی انس و آرام مگیر مگر بحقّ، و رم مکن مگر از باطل.

۱۰۳۰۴

لا تجعل عرضک عرضا لقول کلّ قائل.

مگردان عرض خود را هدف گفتار هر گوینده، مراد ترغیب در نگهداری عرض خودست بهر نحو که میسر شود اگر همه محتاج ببذل اموال باشد تا این که هدف تیرهای بدگوئی هر گوینده نشود که آن بدترین خفتها و خواریهاست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۲۹۵

۱۰۳۰۵

لا تجر لسانک آلا بما یکتب لک أجره و یجمل عنک نشره.

روان مگردان زبان خود را مگر به آن چه نوشته شود از برای تو اجر آن و نیکو باشد از تو پهن شدن آن، یعنی پهن شدن آن از تو نیکو باشد و در مقام مدح و خوبی تو آنرا از تو نقل کنند.

۱۰۳۰۶

لا تعرّض لعدوّک و هو مقبل، فانّ اقباله یعنی علیه، و لا- تعرّض له و هو مدبّر، فانّ ادباره یکفیک أمره.

متعرّض مشو مر دشمن خود را و حال آنکه او مقبل باشد یعنی هنگام اقبال او باشد، پس بدرستی که اقبال او یاری میکند او را بر تو یعنی بر دفع تو، و متعرّض مشو مر او را و حال آنکه او مدبر باشد یعنی در وقت ادبار او، پس بدرستی که ادبار او کفایت میکند از برای تو کار او را یعنی همان ادبار او کارگزاری میکند از برای تو کار او را و محتاج بزحمت و تعب تو نیست در این که متعرّض او شوی.

۱۰۳۰۷

لا تخل نفسک من فکره تزیدک حکمه، و عبره تفیدک عصمه.

خالی مگذار نفس خود را از فکری که زیاد کند ترا حکمتی، و از عبرتی که عطا کند ترا عصمتی. «فکرت» اسمیست بمعنی تفکر و تأمل، و «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست درست را گویند، یا هر گاه با عملی درست نیز باشد، و «عبرت» بمعنی پی بردن از چیز است بچیز دیگر و استنباط آن از آن، و «عصمت» بمعنی نگهداریست یعنی عبرتی که باعث نگهداری تو شود از بلائی یا بدی در اخلاق یا اعمال.

۱۰۳۰۸

لا تصحب المائق فیزین لک فعله، و یوّد أنّک مثله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۲۹۶

مصاحبت مکن احق را پس زینت دهد از برای تو کار خود را، و دوست دارد بودن ترا مثل خود او، یعنی اگر مصاحبت کنی با احق زینت دهد از برای تو کارهای خود را و خواهد که ترا نیز مثل خود کند، و نمی‌شود که قدری اثری نکند در تو.

۱۰۳۰۹

لا تکثر فتضجر، و لا تفرط «۱» فتسقط.

بسیار مگو پس غمگین گردانی، و تقصیر مکن پس بیفتی، یعنی سخن بسیار مگو که مردم را ملول گردانی بآن، و پر کم هم مگو که نادان نمائی و بیفتی از مرتبه که داشته باشی.

۱۰۳۱۰

لا تبخل فتقتّر «۲»، و لا تسرف فتفرط.

بخیلی مکن پس تنگ گیری کنی، و اسراف مکن پس از حدّ درگذری.

۱۰۳۱۱

لا تستبّد برأیک، فمن استبّد برأیه هلك.

منفرد نباش برأی خود، پس هر که منفرد باشد برأی خود هلاک گردد.

۱۰۳۱۲

لا تتبّع الهوی، فمن تبع هواه ارتبک.

پیروی مکن خواهش را، پس هر که از پی رود خواهش خود را در گل فرو رود یعنی در مهلکه افتاد که در نتواند آمد از آن مانند کسی که در گل فرو رود.

۱۰۳۱۳

لا تسرع الی النَّاسِ بما یکرهون، فبقولوا فیک ما لا یعلمون.

شتاب مکن بسوی مردم به آن چه ناخوش دارند، پس بگویند در تو آنچه را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۹۷

ندانند، مراد منع از شتاب کردن در رسانیدن خبرهای بد است بسوی مردم یعنی رسانیدن آنها بایشان پیش از این که بایشان رسیده باشد و این که این باعث این می شود که تهمت زنند ترا و نسبت دهند به آن چه نمی دانند مثل دشمنی با ایشان و بد ذاتی و امثال آنها.

۱۰۳۱۴

لا تجزعوا من قلیل ما أکرهکم، فیوقعکم ذلک فی کثیر ممّا تکرهون.

جزع و بی تابی مکنید از اندک آنچه ناخوش دارید، پس ببیندازد این شما را در بسیاری از آنچه ناخوش دارید یعنی اگر جزع کنید پس می اندازد شما را در بسیاری از آنچه ناخوش دارید چنانکه مکرر مذکور شد که جزع کردن در معصیت باعث نزول مصیبت دیگر می شود و پوشیده نماند که آنچه ترجمه و شرح شد بنا بر اینست که بجای «أکرهکم» «کرهتم» باشد نهایت در اکثر نسخه ها که بنظر رسید «أکرهکم» است و در بعضی «أکرهتم» است و ظاهر اینست که هر دو سهو ناسخین است و صحیح «کرهتم» است چنانکه ترجمه شد.

۱۰۳۱۵

لا تسئلنَّ عمّا لم یکن ففی الذی قد کان علم کاف.

سؤال مکنید از آنچه نبوده پس در آنچه بتحقیق بوده علمیت کافی، ممکن است مراد این باشد که سؤال مکنید ما را از آنچه واقع نشد از ما از سعی زیاد از برای طلب حق خود، زیرا که در آن قدری که واقع شد و پیش نرفت علمیت کافی از برای عذر ما، زیرا که کسی که تأمل کند در آنها میدانند که اگر زیاده بر آن هم سعی می کردیم پیش نمی رفت و سودی نداشت.

و آنچه در نهج البلاغه نقل شده اینست:

«لا تسئل عمّا لم یکن ففی الذی قد کان لک شغل».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۹۸

و در بعضی نسخه ها «عمّا لا یكون» است یعنی: سؤال مکن از آنچه نبوده یا نمی باشد (بنا بر اختلاف نسخه ها) پس در آنچه بتحقیق بوده از برای تو شغلیست. و شارح بحرانی (ره) گفته که «امر فرموده اند بتسلی شدن از آنچه میباشد از زیادتی روزی و مانند آن از مطالب دنیوی به آن چه بوده و واقع شده از مطالبی که عطا شده و ترغیب فرموده اند در آنچه امر کرده اند بآن باین که در آنچه داده شده شغلیست از برای تو که آن ضبط آن و شکر آن و کار فرمودن آن در اطاعت خداست، پس همان کافیتست از برای شغل تو و طلب زیادتی سزاوار نیست، و پوشیده نیست که آن عبارت نیز بر معنی که در شرح عبارت اینجا مذکور شد محمول می تواند شد بلکه آن ظاهر ترست و این که حمل عبارت اینجا بر آن معنی بغایت بعیدست، و الله تعالی یعلم.

۱۰۳۱۶

لا تستشفینَّ بغير القرآن، فأنه من کلّ داء شاف.

شفا مجوئید بغير قرآن پس بدرستی که آن از هر دردی شفا دهنده است، یعنی در کار نیست شفا جستن بغير قرآن مجید، زیرا که آن کافیتست از برای شفا جستن بآن از هر دردی. و این با اعتبار اینست که هر سوره یا هر قدری را که از آن بخوانند از برای شفاء از هر دردی شفا دهنده باشد از آن بشرط اخلاص و باقی شرائط اجابت دعاء، یا باعتبار این که شفای هر دردی در جای خاصی از این باشد که اهل آن عالم باشند بآن، و بنا بر این باید که مراد این باشد که در کار نیست شفا جستن بغير آن بلکه رجوع کنید بما در هر دردی تا ما خبر دهیم شما را بشفا دهنده آن از قرآن.

۱۰۳۱۷

لا یسترقّتک الطّمع و قد جعلک الله حراً.

بنده نگرداند زینهار ترا طمع و حال این که بتحقیق گردانیده ترا خدا آزاد یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۲۹۹

معقول نیست که کسی که حق تعالی او را آزاد گردانیده باشد او خود را بنده طمع گرداند یعنی مطیع و فرمانبردار آن باشد مانند بندگان.

۱۰۳۱۸

لا تعرّض لمعاصی الله سبحانه و اعمل بطاعته یکن لک ذخرا.

فرا پیش میا نافرمانیهای خدای سبحانه را و عمل کن بفرمانبرداری او تا بوده باشد از برای تو ذخیره، یعنی اگر چنین کنی بوده باشد آن از برای تو ذخیره و پس اندوزی از برای آخرت.

۱۰۳۱۹

لا تند منّ علی عفو، و لا تبهجنّ بعقوبه.

پشیمان مشو زینهار بر بخشایشی، و شادمان مشو زینهار بر عقوبت کردنی.

۱۰۳۲۰

لا تهتمنّ آلاً فیما یکسبک «۱» اجرا، و لا تسع آلاً فی اغتنام مئوبه.

اهتمام مکن زینهار مگر در آنچه کسب فرماید ترا اجری، و روی مکن مگر در غنیمت یافتن ثوابی.

۱۰۳۲۱

لا تکثرنّ الدخول علی الملوک، فانهم ان صحبتهم ملوک، و ان نصحتهم غشوک.

بسیار مکن زینهار داخل شدن بر پادشاهان را، پس بدرستی که ایشان اگر صحبت داری با ایشان ملول گردند از تو، و اگر نصیحتی کنی ایشان راغش کنند با تو و صاف نباشند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۰

۱۰۳۲۲

لا تصحبنّ أبناء الدّینیا، فانک ان اقللت استثقلوک، و ان اکثرت حسدوک.

مصاحبت مکن زینهار با پسران دنیا، پس بدرستی که تو اگر بی چیز باشی کم می شمارند، ترا و اگر مالدار باشی رشک برند بر تو.

۱۰۳۲۳

لا ترغب فی خلطه الملوک، فانهم یستکثرون من الکلام ردّ السّلام، و یستقلّون من العقاب ضرب الرّقاب.

رغبت مکن در اختلاط پادشاهان، پس بدرستی که ایشان بسیار می شمارند از کلام جواب دادن سلام را، و کم می شمارند از عقاب ضرب رقاب را یعنی زدن گردنها را.

۱۰۳۲۴

لا تسیء الخطاب فیسوءک نکیر الجواب.

بد مکن خطاب را پس بد آید ترا جواب بد، یعنی اگر خطاب بد کنی جواب بد شنوی و بد آید ترا آن.

۱۰۳۲۵

لا تسرعنّ الی بادره و جدت عنها مندوحه.

شتاب مکن بسوی تندیی که یافته باشی از آن توسعه یعنی ضرور نباشد آن از برای تو و بی آن توانی چاره کار خود کرد.

۱۰۳۲۶

لا تطلبنّ طاعه غیرک و طاعه نفسک علیک ممتنعه.

طلب مکن زینهار فرمانبرداری غیر خود را و حال آنکه فرمانبرداری نفس تو بر تو ممتنع باشد یعنی منع پذیر باشد مراد اینست که کسی که نفس او فرمانبردار او نباشد دیگران کی فرمانبردار او گردند، پس اگر کسی خواهد که مردم فرمانبردار او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۱

گردند باید که نفس خود را فرمانبردار خود گرداند تا مردم نیز بفرمان خدا فرمانبردار او گردند.

۱۰۳۲۷

لا تعجلنّ الی تصدیق واش و ان تشبهه بالتّاصحین، فانّ السّاعی ظالم لمن سعی به، غاشّ لمن سعی الیه.

تعجیل مکن زینهار بسوی تصدیق واشی و هر چند خود را شبیه ساخته باشد بنصیحت کنندگان، پس بدرستی که سعی ستم کننده است از برای کسی که سعایت کرده او را، و غشّ کننده است مر کسی را که سعایت بسوی او کرده، «واشی» و «ساعی» سخن چینییست که بدگویی که کسی کسی را کرده باشد باو نقل کند و مراد اینست که تعجیل نباید کرد در تصدیق او هر چند خود را شبیه بدوستان صاف ساخته و این سخن چینی را از برای اظهار این میکنند، زیرا که چنین کس نسبت بهر دو طرف بد میکند، ستم کننده است نسبت بکسی که سعایت او کرده و سخن او را نقل کرده زیرا که او را بعقوبتی گرفتار می سازد، و صاف نیست نسبت بکسی که سعایت بسوی او میکند زیرا که او را بخشم می آورد و متصدی انتقام می سازد، اگر صاف می بود با او اظهار نمی کرد باو تا او آلوده آن نشود، زیرا که انتقام اگر زیاده از گناه او باشد ظلم و ستم باشد و اگر به آن قدر یا کمتر باشد اگر چه جایز باشد نقص و ناخوش باشد پس کسی که با کسی صاف باشد چرا او را بر چنین کاری دارد.

۱۰۳۲۸

لا تمنعنکم رعایة الحقّ لاحد عن اقامة الحقّ علیه.

منع نکند شما را زینهار رعایت حقّ از برای احدی از بر یا داشتن حقّ بر او، یعنی چنین مکنید زینهار که از برای رعایت حقّی که کسی بر شما داشته باشد اقامت نکنید حقّی را که بر او باشد از حقوق حق تعالی یا دیگران، و باز خواست نکنید آنرا از او بسبب آن رعایت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۲

۱۰۳۲۹

لا تستبطنّ اجابة دعائک و قد سددت طریقه بالدّنوب.

دیر م شمار اجابت دعای خود را و حال آنکه بتحقیق بسته تو راه آنرا بگناهان.

یعنی اگر دعای تو دیر باجابت رسد آنرا دیر شمار، سبب آن اینست که گناهان تو راه آن را بسته، نه این که در جود و کرم حق تعالی تأخیری شده با وجود اهلیت و استحقاق تو.

۱۰۳۳۰

لا تحارب من یعتصم بالدّین، فانّ مغالب الدّین محروب.

جنگ مکن با کسی که چنگ در می زند بدین، پس بدرستی که کسی که خواهد غلبه کند بر دین محروبت یعنی ربوده شده از اوست یعنی ربوده شود از او آنچه دارد از دین و خیرات مانند کسی که در جنگ ربوده شود از او اموال او و بی چیز ماند.

۱۰۳۳۱

لا تغالب من یتظهر بالحقّ، فانّ مغالب الحقّ مغلوب.

غلبه م جو بر کسی که پشت قوی کند بحقّ، پس بدرستی که غلبه جوینده بر حق مغلوبست، «پشت قوی کند بحق» یعنی حق با او باشد و تکیه او بر آن باشد.

۱۰۳۳۲

لا تأمننّ ملولا و ان تحلی بالصلّة، فانّه لیس فی البرق الخاطف مستمتع لمن یخوض الظلمة.

ایمن مشو زینهار از ملولی و هر چند زیور یافته باشد باحسان، پس بدرستی که شأن اینست که نیست در برق خاطف بهره یافتنی از برای کسی که داخل می شود در تاریکی، مراد اینست که کسی که ملول و آزرده باشد از تو ایمن مشو از او بمجرد این که احسانی بکنی باو و زیور یابد او بآن، زیرا که او بمنزله کسیست که در تاریکی برود و ناگاه برق خاطفی بجهد بر آن پس چنانکه او بآن برق بهره نیابد و بآن بینا نگردد مگر یک لمحّه و بعد از آن باز در تاریکی باشد پس کسی که ملول و آزرده باشد از تو او نیز بمجرد یک احسانی که برسد از تو باو بینا نگردد مگر یک لمحّه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۳

و از تاریکی جهل عداوت و دشمنی بر نمی آید پس همان در صدد تلافی و انتقام باشد و از او ایمن نتوان شد، و «خاطف» بمعنی رباینده است و برق را «خاطف» گویند باعتبار این که غلبه کند بر نور چشم و گویا بر باید آنرا.

۱۰۳۳۳

لا یکن المضمون لک طلبهً أولى بک من المفروض علیک عمله.

نبوده باشد ضامن گشته شده از برای تو طلب آن اولی بتو از فرض کرده شده بر تو عمل آن، مراد اینست که حق تعالی ضامن شده از برای آدمی روزی را و فارغ کرده او را از طلب آن چنانکه مکرّر مذکور شد و فرض و واجب کرده بر او طاعات و عبادات را پس باید که آن اولی نگردد باو از این یعنی چنین نشود که مشغول شود بطلب آنچه خدا ضامن شده آنرا از برای او، و واگذارد آنچه را فرض و واجب کرده بر او.

۱۰۳۳۴

لا تمهر الدّینیا دینک، فانّ من مهر الدّینیا دینه زقتّ الیه بالشّقاء و العناء و المحنة و البلاء.

مکن کابین دنیا دین خود را پس بدرستی که کسی که کابین دنیا کند دین خود را زفاف کرده شود بسوی او دنیا همراه با بدبختی و تعب و محنت و بلا، تشبیه شده دنیا بعروس چنانکه شایعست، و کسی که بذل کند دین خود را از برای آن بکسی که خواستگاری نماید آنرا و کابین آن کند دین خود را، و «زفاف» بکسر زاء با نقطه بردن عروس است از برای داماد، و «بودن چنین عروسی همراه بدبختی و تعب و محنت و بلا بحسب آخرت و دنیا» ظاهرست و محتاج بیان نیست.

۱۰۳۳۵

لا تبیعوا الآخرة بالدّینیا، و لا تستبدلوا الفناء بالبقاء.

مفروشید آخرت را بدنیا، و فرا مگیرید فنا را عوض بقاء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۴

۱۰۳۳۶

لا تجعلوا یقینکم شکاً، و لا علمکم جهلاً.

مگردانید یقین خود را شکّی و نه علم خود را جهلی، غرض تحریص مردم است بعمل کردن بمقتضای یقین و علم خود بأحوال مبدأ و معاد و این که با یقین و علم به آنها عمل نکردن بآن معقول نیست پس کسی که عمل نکند بآن گوئیا یقین خود را شک گردانیده و علم خود را جهل.

۱۰۳۳۷

لا تجهل نفسک، فانّ الجاهل معرفة نفسه جاهل بکلّ شیء.

مباش نادان نفس خود را پس بدرستی که نادان شناخت نفس خود را نادانست بهر چیز، مراد به «نادان نفس خود» اینست که قدر و مرتبه خود را نداند باین که تجاوز کند از حدّ و رتبه خود، یا این که خود را از رتبه خود بیندازد باخلاق و صفات نکوهیده یا افعال و اعمال ناشایست، و «بودن چنین کسی بمنزله نادان بهر چیز» ظاهرست، زیرا که دانائی که کار کسی می‌آید این دانائیست پس کسی که این را نداشته باشد گویا اصلاً دانائی ندارد و هیچ چیز نمی‌داند.

و ممکن است که مراد شناختن نفس خود باشد و دانستن عیبهای آن تا این که سعی کند در ازاله آنها از خود، یا شناختن نفس خود باشد و دانستن عیبهای آن تا این که سعی کند در ازاله آنها از خود، یا شناختن نفس خود باشد باین نحو که خود بخود یافت نتواند شد و ناچارست او را از مبدئی که او را موجود کرده باشد و بر هر تقدیر «بودن نادان آن، نادان بهره‌یز» بر سبیل مبالغه است و مراد اینست که بمنزله اینست که هیچ چیزی را نداند.

۱۰۳۳۸

لا تفتننکم الدنیا، و لا یغلبنکم الهوی، و لا یطولنّ علیکم الأمد، و لا یغرتکم الأمل، فانّ الأمل لیس من الدین فی شیء.

بفتنه نیندازد زینهار شما را دنیا، و غلبه نکند زینهار بر شما هوا، و دراز نکشد زینهار بر شما آمد، و فریب ندهد زینهار شما را امید، پس بدرستی که امید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۵

نیست از دین در چیزی، «امید» بمعنی پایانست و بمعنی مدت و زمان نیز مستعمل می‌شود، و مراد به «دراز نکشیدن آمد» اینست که مدت درازی از برای عمر خود یا پایان دوری از برای آن قرار ندهند و این کنایه است از این که امیدهای دور و دراز از برای خود قرار ندهند، چه هر که امیدهای دور و دراز از برای خود قرار دهد گویا مدت عمر خود را دراز و پایان آنرا دور قرار داده، و «نیست امید از دین» یعنی داخل نیست در آن در چیزی یعنی در هیچ چیز از دین یعنی امید داخل نیست در دین اصلاً و بهیچ وجه، یعنی دیندار امیدهای دنیوی اصلاً از برای خود قرار نمی‌دهد.

۱۰۳۳۹

لا تقولنّ ما لا تفعله، فانّک لن تخلو فی ذلک من عجز یلزمک و ذمّ تکسبه.

مگو زینهار آنچه را نمی‌کنی آن را، پس بدرستی که تو خالی نمی‌شوی در این حال از عاجزی که لازم باشد ترا، و مذمتی که کسب کنی تو آن را، یعنی وعده مکن چیزی را که وفا مکنی بآن، زیرا که اگر چنین کنی خالی نخواهی بود در آن حال از عاجزی که لازم تو شود یعنی حق تعالی ترا بجزای آن عاجز و ناتوان گرداند و قدرت و استطاعتی که بتو عطا کرده بود که وفا بامثال آن می‌توانستی کرد از تو زایل کند، «و خالی - نبودن او از مذمتی که کسب کند آنرا» ظاهرست، چه خلف کننده وعده را همه کس مذمت کند، و ممکن است مراد به «عجز» عجز نفس او باشد یعنی خالی نخواهی شد از این که منسوب شوی و لازم تو شود صفت ذمیمه عجز نفس و ناتوانی آن بمرتبه که نتوانی که بداری او را بر وفا بوعده که خود کرده باشی، و از مذمتی که کسب کنی آنرا بسبب این.

۱۰۳۴۰

لا تعتذر من أمر أطعت الله سبحانه فیه، فکفی بذلک منقبة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۶

عذر مگو از کاری که اطاعت کرده باشی خدای سبحانه را در آن پس کافیت آن بحسب منقبت، یعنی هر گاه کاری را از برای اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی کرده باشی و موافق رضای کسی نباشد لازم نیست که از برای آن عذر بخواهی از او کافیت همین در فضیلت و منقبت تو، و تقصیری نیست تا عذری از آن باید خواست.

۱۰۳۴۱

لا تکثرنّ صحبة اللّئیم فانّه ان صحبتک نعمه حسدک، و ان طرقتک نائبة قذفک.

بسیار مکن مصاحبت لئیم را، پس بدرستی که او اگر همراه شود ترا نعمتی رشک برد بر تو، و اگر بیاید ترا مصیبتی بیندازد ترا، مراد به «لئیم» شخص دنی پست مرتبه است یا بخیل چنانکه مکرر مذکور شد، و «بیندازد ترا» یعنی واگذارد و ترک مصاحبت تو میکند، و ممکن است که ترجمه «قدفک» این باشد که «دشنام دهد ترا» نه این که «بیندازد ترا».

۱۰۳۴۲

لا تتخذنّ عدوّ صدیقک صدیقا، فتعادی صدیقک.

فرا مگیر زینهار دشمن دوست خود را دوست پس دشمنی کنی دوست خود را، یعنی اگر او را دوست خود فرا گیری این دشمنی کردنیست با دوست خود.

۱۰۳۴۳

لا تعاجل الذّنّب بالعقوبة، و اترك بينهما للعفو موضعا تحرز به الأجر و المثوبة.

تعجیل مکن گناه را بعقوبت کردن و بگذار میانه آنها از برای بخشایش موضعی که جمع کنی بآن اجر و ثواب را، یعنی هر گاه کسی گناهی نسبت بتو بکند تعجیل مکن و بگذار میانه آن گناه و عقوبتی که خواهی بکنی فاصله تا این که خشم تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۷

فرو نشیند در آن و عفو کنی و جمع کنی بسبب آن اجر و ثواب را، و ممکن است که «تحرز» مجزوم خوانده شود و معنی این باشد که هر گاه چنین کنی جمع کنی بسبب آن اجر و ثواب را.

۱۰۳۴۴

لا يدعونك ضيق لزمك في عهد الله الى التكتف، فان صبرك على ضيق ترجو انفراجة و فضل عاقبته خير لك من عذر تخاف تبعته و تحيط بك من الله لأجله العقوبة.

نخواند ترا زینهار تنگییی که لازم آید ترا در عهد خدا بسوی شکستن آن عهد، پس بدرستی که صبر تو بر تنگییی که امید داشته باشی گشایش آن را و افزونی عاقبت آن را بهترست از برای تو از عذری که بررسی از دنباله آن و فرو گیرد ترا از جانب خدا از برای آن عقوبت، یعنی هر گاه عهد و پیمانی با حق تعالی کرده باشی در کردن کاری یا نکردن آن، بمجرد این که تنگ و دشوار شود بر تو آن، مشکن آنرا و این تنگی را عذر خود مساز زیرا که صبر تو بر تنگییی که امید گشایش آن و افزونی عاقبت آن داشته باشی که تنگیهای دنیوی همه چنانست زیرا که آخر البتّه گشایش یابد اگر همه بمرگ باشد و عاقبت آن افزون باشد باعتبار اجر و ثواب آن بهترست از برای تو از این که عذر خود سازی آن تنگی را و بررسی از دنباله آن، و «فرو گیرد ترا بسبب آن از جانب خدا عقوبت» باعتبار این که چنان تنگی نباشد که تحمل نتوان کرد و بسبب آن معذور باشی، و ممکن است که «عذر» بعین بی نقطه و ذال نقطه دار چنانکه در نسخهها بنظر رسید نباشد بلکه بعکس آن باشد یعنی «عذر» بغین نقطه دار و ذال بی نقطه، و بنا بر این ترجمه اینست که: بهترست از برای تو از بیوفائییی که بررسی از دنباله آن، تا آخر، و این ظاهرترست.

۱۰۳۴۵

لا تسرعنّ الی بادرة، و لا تعجلنّ بعقوبة وجدت عنها مندوحة،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۰۸

فان ذلك منهكة للذین مقرب من الغير.

شتاب مکن زینهار بسوی تندی خشمی، و تعجیل مکن زینهار بعقوبتی که یافته باشی از آن توسعه، پس بدرستی که این منهکه دینست و نزدیک گرداننده غیرست، مراد منع از شتاب کردن بسوی تندی خشم و تعجیل کردن بسوی عقوبت - کردنیست که توسعه از آن باشد یعنی ضرور و لازم نشود و وسعت گذشتن از آن باشد، و «منهکه» بمعنی لاغر و ضعیف کردنیست یا کهنه کردن و این نیز کنایه از آنست، و «غیر» بکسر غین با نقطه و فتح یای دو نقطه زیر بمعنی حوادث تغییر دهنده است یعنی نزدیک می گرداند حوادثی را که تغییر دهند دولت و نعمت او را.

۱۰۳۴۶

لا تطيعوا النساء في المعروف حتى لا يطمعن في المنكر.

فرمانبرداری مکنید زنان را در کار خوب تا این که طمع نکنند در کار بد، یعنی تکلیفی که زنان بشما بکنند هر چند کار مشروعی باشد فرمانبرداری ایشان مکنید تا این که ایشان قطع طمع از فرمانبرداری شما بالکلیّه بکنند و طمع نکنند در تکلیفهای نامشروع مثل رخصت دادن ایشان برفتن بسیرها و گشتها و مانند آن.

۱۰۳۴۷

لا تستعملوا الرأي فيما لا يدركه البصر، و لا تتغلغل فيه الفكر.

بکار مفرمائید رأی و اندیشه را در آنچه در نمی‌یابد آنرا چشم، و داخل نمی‌شود در آن فکرتها، مراد منع از کار فرمودن رأی و اندیشه خودست در معارف الهیه و اعتماد بر آن بلکه باید رجوع در آنها بأخبار انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، و مراد فکر و اندیشه‌ایست که دلیل و برهان عقلی قایم نشود بر آن بلکه بنای آن بر ظن و تخمین و قیاس باشد.

۱۰۳۴۸

لا تدخلن فی مشورتک بخيلا فيعدل بك عن القصد، و يعدك الفقر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۶، ص: ۳۰۹

داخل مگردان زینهار در مشورت خود بخیلی راه، پس عدول فرماید ترا از میانه روی، و وعده دهد ترا درویشی، یعنی اگر داخل کنی بخیلی را میل فرماید ترا از میانه روی بتنگ گیری، و وعده می‌دهد ترا که اگر تنگ گیری نکنی و میانه روی کنی عاقبت درویش و بی چیز گردی، و چنین نیست بلکه عاقبت میانه روی که حق تعالی امر بآن کرده محمودست و ضرر و زیانی بر آن مترتب نشود.

۱۰۳۴۹

لا تشرکن فی رأیک جبانا یضعفک عن الأمر و یعظم علیک ما لیس بعظیم.

شریک مگردان زینهار در رأی و اندیشه خود ترسناکی را که ضعیف گرداند رأی ترا از کار، و عظیم گرداند بر تو آنچه را نباشد عظیم، یعنی در کارها با ترسناک مشورت مکن و او را شریک مگردان با خود در رأی و اندیشه، زیرا که اگر شریک گردانی او را او بسبب ترسناکی که دارد ضعیف گرداند رأی ترا از کارها هر چند مصلحت تو در آنها باشد، و چیزی را که عظیم نباشد عظیم گرداند در نظر تو و بترساند ترا از آن.

۱۰۳۵۰

لا تقدم و لا تجحم آلا علی تقوی الله و طاعته تظفر بالنجح و النهج القويم.

اقدام مکن و باز مایست مگر بر پرهیزگاری خدا و فرمانبرداری او تا فیروزی یابی بر آن مطالب و راه راست یعنی اقدام مکن بر هیچ کاری و باز مایست از هیچ کاری مگر این که بنای هر یک از آنها بر پرهیزگاری خدا و فرمانبرداری او باشد، و اگر چنین کنی فیروزی یابی برسیدن بمطالب و راه راست، «تجحم» بتقدیم جیم بر حاء و عکس آن هر دو بیک معنیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۶، ص: ۳۱۰

۱۰۳۵۱

لا تستشر الکذآب، فانه کالسرآب یقرّب علیک «۱» البعید، و یبعّد علیک القریب.

مشورت مکن با بسیار دروغگو، پس بدرستی که او مانند سراب نزدیک می‌گرداند بر تو دور را و دور می‌گرداند بر تو نزدیک را یعنی چیزی را که دورست از تو بدروغ نزدیک و می‌نماید آنرا بتو و تحریص میکند ترا بر طلب آن، و چیزی را که نزدیکست بتو بدروغ دور و می‌نماید آن را بتو و منع میکند ترا از آن، و «تشبیه بسراب» ممکن است که همین باعتبار جزء اول باشد که گمان می‌شود که آب است و نزدیک است پس آبی را که دورست نزدیک می‌نماید، و ممکن است که باعتبار جزء دویم نیز باشد زیرا که بسیار می‌شود که آدمی بتوهم این که آن آبی نزدیک نموده است بطلب آن می‌رود و دور می‌شود از آبی که نزدیک آن بوده.

۱۰۳۵۲

لا تكونن ممّن لا تنفعه الموعظة آلا اذا بالغت فی ایلامه، فانّ العاقل یتعظ بالأدب، و البهائم لا ترتدع آلا بالضرب.

مباش زینهار از آن کسی که نفع نمی‌دهد او را موعظه مگر هر گاه مبالغه کنی در الم رسانیدم باو، پس بدرستی که عاقل پند می‌گیرد بادب و چارپایان باز نمی‌ایستند مگر بزدن. «عاقل پند می‌گیرد بادب» یعنی بدرس و خواندن یا علم و دانش، و غرض اینست که اگر کسی از آنها باشد که سود ندهد او را موعظه مگر با مبالغه در الم رسانیدن باو، او در حقیقت عاقل نباشد بلکه داخل چارپایان باشد.

۱۰۳۵۳

لا تشرکن فی مشورتک حریصا یهون علیک الشرّ، و یزین لک الشرّ.

شریک مگردان زینهار در مشورت خود حریصی را تا سهل کند بر تو شرّ را، و زینت دهد از برای تو شره را یعنی اگر شریک گردانی او را سهل و آسان نماید بر تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۶، ص: ۳۱۱

شرّ و بدی را و جرأت دهد ترا بر آن، و زینت دهد از برای تو سختی حرص را و تحریص کند ترا بر آن.

۱۰۳۵۴

لا یکبرنّ علیک ظلم من ظلمک، فانه یسعی فی مضرته و نفعک، و ما جزاء من یسرک أن تسوؤه.

بزرگ ننماید بر تو ستم کسی که ستم کند ترا، پس بدرستی که او سعی میکند در مضرت خود و نفع تو، و نیست جزای کسی که خشنود می گرداند ترا این که بد کنی با او، یعنی باید که بزرگ و گران ننماید بر تو ستم کسی که ستم کند بر تو، زیرا که او در حقیقت سعی میکند در مضرت خود و نفع تو، زیرا که او بسبب آن بعداب گرفتار خواهد شد و بتو اجر و ثواب اضعاف مضاعفه آنچه ستم بر تو کرده داده خواهد شد پس همچو چیزی باید که گران نباشد بر تو و جزای چنین کسی که در حقیقت شادمان می گرداند ترا این نیست که تو بد کنی با او بلکه گنجایش این دارد که نیکوئی کنی با او.

۱۰۳۵۵

لا یكوننَّ أفضل ما نلت من دنیاك بلوغ لذّة و شفاء غیظ، و لیکن احیاء حقّ و امانة باطل.

نبوده باشد زینهار افزونترین آنچه برسی بآن از دنیای خود رسیدن بلدّتی و شفای خشمی، و باید که بوده باشد آن زنده گردانیدن حقّی و میراندن باطلی، یعنی زینهار که افزونترین آنچه برسی بآن از دنیا رسیدن بلدّتی و شفای خشمی را بدان، زیرا که آنها بر تقدیری که ضرر اخروی نداشته باشد لذتیبست فانی و چندان مرتبه ندارد بلکه زنده گردانیدن حقّی و میراندن باطلی را بدان که بآن اجر و ثواب اخروی دریابی که پاینده و باقیست.

۱۰۳۵۶

لا یقنطنک «۱» تأخیر اجابۀ الدعاء، فانّ العطيّة علی قدر النّیّة،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۱۲

و ربّما تأخّرت الاجابۀ لیكون ذلك أعظم لاجر السائل، و أجزل لعطاء السائل.

نومید نسازد زینهار ترا تأخیر کردن اجابت دعا، پس بدرستی که عطیّه بر اندازه عزم است، و بسا باشد که پس افتد اجابت تا بوده باشد عظیم تر از برای اجر سائل و بیشتر از برای عطای نائل یعنی نومید نسازد ترا پس انداختن حق تعالی اجابت دعا را، و در بعضی نسخه ها بجای «تأخیر» «تأخّر» است و ترجمه اینست که: نومید نسازد ترا پس افتادن اجابت دعا، پس بدرستی (تا آخر) یعنی نومید مشو از آن و ترک آن دعا مکن بسبب آن، زیرا که عطیّه حق تعالی بر اندازه عزم دعا کننده است هر چند عزم او قویتر باشد و طلب او بیشتر باشد عطیّه حق تعالی بیشتر باشد و این باعتبار اینست که عطیّه حق تعالی بکسی که چیزی از او سؤال کند همان نیست که آن را باو عطا کند بلکه با اجر و ثوابی هم باشد باعتبار این که آنرا از او سؤال کرده و متوسّل شده در آن باو پس بسا باشد که پس افتاد اجابت تا این که بوده باشد عظیم تر از برای اجر سائل و عظیم تر از برای عطای نائل یعنی بخشش عطیّه «۱» که باو کرده می شود بسبب کثرت و زیادتی دعا و طلب او، و در بعضی احادیث وارد شده که: گاه هست که تأخیر اجابت دعا از برای اینست که حق تعالی دوست می دارد سؤال آن سائل را و آواز او را پس تأخیر میکند در اجابت آن تا بطول انجامد دعای او و آواز او، و همچنین وارد شده که سرعت اجابت دعا گاه هست که باعتبار لطف بآن دعا کننده نیست بلکه باعتبار اینست که حق تعالی دوست نمی دارد دعای او را و ناخوش دارد آواز او را پس زود اجابت میکند دعای او را تا دیگر دعا نکند و آواز او را نشنود پس بنا بر این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۱۳

بسرعت اجابت دعا مغرور نباید شد و آن را دلیل لطف حق تعالی نتوان کرد و از تأخیر اجابت آن نیز نومید نباشد و آنرا دلیل بی لطفی او نتوان ساخت بلکه در هر دو حال مانند سایر احوال در میانه امید و بیم باید بود.

۱۰۳۵۷

لا تضع نعمۀ من نعم اللّٰه سبحانه عندک، و لیر علیک أثر ما أنعم اللّٰه به علیک.

ضایع مکن نعمتی از نعمتهای خدای سبحانه را نزد تو، و باید که دیده شود بر تو نشان آنچه انعام کرده بآن بر تو، مراد به «ضایع کردن آن» اینست که در غیر مصرف آن صرف کند، و به «دیده شدن نشان آن بر او» اینست که شکر آن بکند و در مصارف آن صرف کند، و پنهان ندارد مانند بخیلان.

۱۰۳۵۸

لا تنابذ عدوّک، و لا تقرّ صدیقک، و اقبل العذر و ان کان کذبا، ودع الجواب عن قدرۀ و ان کان لک.

آشکار مکن دشمنی را با دشمن خود، و سرزنش مکن دوست خود را، و قبول کن عذر را و اگر چه دروغ بوده باشد، و واگذار جواب را از روی قدرت و توانائی، و اگر چه بوده باشد از برای تو. «سرزنش مکن دوست خود را» یعنی اگر بدی نسبت بتو کرده باشد سرزنش مکن او را بآن و بگذران از او. و ممکن است که ترجمه بدل آن این باشد که: درشتی و ناهمواری مکن دوست خود را، و «واگذار جواب را از روی قدرت» یعنی جواب گفتن از عذر او را و ردّ کردن آن را با وجود قدرت و توانائی بر آن، «و اگر چه بوده باشد از برای تو» یعنی و اگر چه بوده باشد از برای تو جواب آن و این بمنزله تأکید از روی قدرتست یا این که و اگر چه بوده باشد آن جواب نافع از برای تو و نفعی از آن بتو برسد و اللّٰه تعالی یعلم.

۱۰۳۵۹

لا تذکر اللّٰه سبحانه ساهیا، و لا تنسه لاهیا، و اذکره کمالا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۱۴

یوافق فیه قلبک لسانک، و یطابق إضمارک اعلانک، و لن تذکره حقیقۀ- الذکر حتّٰی تنسی نفسک فی ذکرک، و تفقدها فی أمرک.

ذکر مکن خدای سبحانه را در حالی که ساهی باشی، و فراموش مکن او را در حالی که لاهی باشی، و ذکر کن او را ذکری کامل که موافق باشد در آن دل تو زبان ترا، و مطابق باشد نهان کردن تو آشکار نمودن ترا، و ذکر نمی کنی او را حقیقت ذکر تا این که فراموش کنی نفس خود را در ذکر خود، و نیایی آن را در کار خود. «در حالی که ساهی باشی» یعنی بزبان ذکر کنی و در دل غافل باشی از یاد او، و «در حالی که لاهی باشی» کننده باشی یعنی فراموش مکن او را باعتبار این که مشغول لهُو و بازی گردی، و «مطابق باشد نهان کردن تو» تأکید سابقست یعنی مطابق باشد آنچه در دل کنی که پنهانست با آنچه در زبان کنی که آشکارست، و «تا این که فراموش کنی خود را» یعنی بغیر خدا چیزی در یاد تو نباشد حتی این که فراموش کنی خود را چه جای دیگری، و «در ذکر خود» یعنی در وقت ذکری که میکنی تو خدا را، «و نیایی آن را در کار خود» تأکید سابقست یعنی نیایی نفس خود را و غافل باشی از آن در وقت کار خود که آن ذکر باشد.

۱۰۳۶۰

لا تفن عمرک فی الملاهی، فتخرج من الدنیا بلا أمل.

فانی مکن عمر خود را در بازیها پس بیرون روی از دنیا بی امیدی، مراد به «بازیها» همه امور دنیویست که ضرور نباشد، و «پس بیرون روی» یعنی اگر فانی کنی در آنها بیرون روی از دنیا بی امیدی در آخرت.

۱۰۳۶۱

لا تصرف مالک فی المعاصی، فتقدم علی ربک بلا عمل.

صرف مکن مال خود را در معصیتهها، پس برگردی پیش پروردگار خود بی عملی،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۳۱۵

یعنی اگر صرف کنی در آنها برمیگردی بسوی پروردگار خود بی عملی که وسیله رستگاری تو باشد.

۱۰۳۶۲

لا تفتننک دنیاک بحسن العواری، فعواری الدنیا ترتجع و ببقی علیک ما احتقبتہ من المحارم.

بفتنه نیندازد ترا زینهار دنیای تو بنیکوئی عاریتهها، پس عاریتهای دنیا پس گرفته می شود، و باقی می ماند بر تو آنچه کسب کرده باشی آنرا از حرامها.

۱۰۳۶۳

لا تغرتک العاجلۃ بزور الملاهی، فانّ اللّهُ ینقطع و یلزمک ما اکتسبت من المآثم.

فریب ندهد زینهار ترا دنیا بزور ملاحی، پس بدرستی که آن بریده می شود و لازم می ماند ترا آنچه کسب کرده باشی از گناهان، «زور» بضم زاء با نقطه و سکون واو و راء بی نقطه بمعنی دروغ است، و «ملاحی» اسباب لهُو و لعب یعنی بازی، و اسباب دنیا را «زور و ملاحی» فرموده اند باعتبار این که در حقیقت اسباب و آلات لهُو و لعب چندند و دروغ اند و اصلی ندارند مانند دروغ.

۱۰۳۶۴

لا تؤخّر انالۃ المحتاج الی غد، فانّک لا تدری ما یعرض لک و له فی غد.

پس مینداز عطا کردن محتاج را بسوی فردا، پس بدرستی که تو نمی دانی آنچه را عارض می شود مر ترا و مر او را فردا، یعنی تو نمی دانی که فردا چه رو می دهد گاه باشد که فردا دیگر آن میسر نشود باعتبار مانعی مثل مردن یکی از آنها یا هر دو پس محروم گردی از آن اجر و ثواب.

۱۰۳۶۵

لا تترك الاجتهاد فی اصلاح نفسک، فانه لا یعینک آلا الجدة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۳۱۶

وامگذار جدّ را در اصلاح کردن نفس خود پس بدرستی که یاری نمی کند ترا مگر جدّ یعنی تا جدّ تمام نداشته باشی در آن اصلاح آن نتوانی کرد.

۱۰۳۶۶

لا تضیعنّ حقّ أخیک اتکالا علی ما بینک و بینہ، فلیس لک بأخ من أضعّت حقّه.

ضایع مکن زینهار حقّ برادر خود را از روی اعتماد بر آنچه میانه تو و میانه اوست، پس نیست از برای تو برادر کسی که ضایع کرده باشی حقّ او را، مراد اینست که حقّ برادر را ضایع نباید کرد از راه اعتماد بر برادری و دوستی که میانه ایشانست و این که او را مضایقه از آن نیست، زیرا که چنین نیست، هر برادری که رعایت حقوق او نشود دیگر برادری و دوستی او باقی نماند.

۱۰۳۶۷

لا تحدّث الجهّال بما لا یعلمون فیکذبوک به، فانّ لعلمک علیک حقّا و حقّه علیک بذله لمستحقّه، و منعه من غیر مستحقّه.

سخن مگو نادانان را به آن چه نمی‌دانند پس تکذیب کنند ترا بآن، پس بدرستی که از برای علم تو بر تو حقیقت و حق آن بر تو اینست که عطا کنی آنرا از برای مستحق آن و منع کنی آن را از غیر مستحق آن. مراد به «آنچه نمی‌دانند» چیز است که نتوانند فهمید و دانست آنرا و بآن اعتبار انکار کنند آنرا و تکذیب کنند گوینده آنرا.

۱۰۳۶۸

لا یكوننّ أخوک علی الاساءة الیک أقوى منک علی الاحسان الیه.

نبوده باشد زینهار برادر تو بر بدی کردن بسوی تو قویتر از تو بر احسان کردن بسوی او، مراد تحریص بر مقابله بد کردن برادرست باحسان باو، و این که هر چند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۱۷

او بد کند در برابر احسان کنند باو و نگذارند که بدی او زیاده شود از احسان باو.

۱۰۳۶۹

لا یكوننّ أخوک علی قطیعتک أقوى منک علی صلته.

نبوده باشد زینهار برادر تو بر بریدن از تو قویتر از تو بر صله او، مراد بدستور فقره سابق تحریص بر صله و احسان برادرست هر چند ببرد او و قطع صله و احسان کند و این که هر چند او قطع کند در برابر صله کنند و نگذارند که قطع او زیاده شود از صله و احسان باو.

۱۰۳۷۰

لا تغدرنّ بعهدک، و لا تخفرنّ ذمتک، و لا تختل عدوک فقد جعل الله سبحانه عهده و ذمته أمنا له.

بیوفائی مکن زینهار بعهد خود، و مشکن زینهار پیمان خود را، و مکر مکن با دشمن خود پس بتحقیق که گردانیده خدای سبحانه عهد او را و پیمان او را ایمنی از برای او، مراد منع از مکر کردن با دشمن است به آن چه اشاره بآن شد از عهد و پیمان کردن با او و بعد از آن بیوفائی کردن بعهد و شکستن پیمان و استدلال بر آن باین که حق تعالی عهد و پیمان با دشمن را ایمنی گردانیده از برای او پس بعد از عهد و پیمان بیوفائی بعهد و شکستن پیمان و ایذا و آزار کردن او جایز نباشد.

۱۰۳۷۱

لا تکوننّ عبد غیرک و قد جعلک الله سبحانه حرّاً، فما خیر خیر لا ینال آلاً بشرّاً، و یسر لا ینال آلاً بعسر.

مباش زینهار بنده غیر خود و حال این که بتحقیق گردانیده است ترا خدای سبحانه آزاد، پس چیست خیر خیری که رسیده نشود مگر بشری و خیر آسانی که رسیده نشود مگر دشواری، غرض منع از مطیع و فرمانبردار کسی شدنست مانند بندگان از برای امور دنیوی، و «چیست خیر خیری» استفهام انکاریست و مراد اینست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۱۸

که خیری که رسیده نشود مگر بارتکاب شری، و همچنین آسانی که رسیده نشود مگر بارتکاب دشواری، خیری ندارد، پس خیری یا آسانی که از کسی برسد بتو باین که بندگی او بکنی خیری نیست و از برای آنها ارتکاب آن نتوان کرد.

۱۰۳۷۲

لا تملک «۱» المرأة ما جاوز نفسها، فانّ المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة.

مالک نشود زن آنچه را درگذرد از نفس او، پس بدرستی که زن ریحانه است نه قهرمانه، یعنی کارگزاری مراد اینست که زن کسی باید که متصدی نشود مگر اموری را که متعلق بنفس او باشد از پاکیزه نگاهداشتن خود و زینت کردن و امثال آنها، و خدمات دیگر خانه او مثل طبّاحی و رختشوئی و جاروب کردن و امثال آنها، در عهده او نشود زیرا که زن ریحانیست که باید بوئید او را نه کارگزار و خدمتکار، پس او را باین خدمات پزمرده و افسرده نباید کرد.

۱۰۳۷۳

لا تقل ما لا تعلم، فانّ الله سبحانه قد فرض علی کلّ جوارحک فرائض یحتجّ بها علیک.

مگو آنچه را نمی‌دانی پس بدرستی که خدای سبحانه بتحقیق فرض کرده بر همه اعضای تو فریضه‌هایی که حجّت میکند به آنها بر تو، یعنی سؤال میکند ترا از آنها و هر گاه بجا نیاورده باشی حجّت میکند آن را بر تو از برای عقاب تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۱۹

و مراد اینست که از جمله آن فریضه‌ها اینست که بر زبان فرض کرده که نگوید چیزی را که نداند.

۱۰۳۷۴

لا تنصبنّ نفسک لحرب الله فلا ید لک بنقمته، و لا غنی بک عن رحمته.

۱۰۳۸۱

لا تستکثرن من إخوان الدنيا، فأنك إن عجزت عنهم تحولوا أعداء، و إن مثلهم كمثل النار، كثيرها يحرق و قليلها ينفع. بسیار مگير برادران دنيا را، پس بدرستی که تو اگر عاجز شوی از ایشان برگردند دشمنان، و بدرستی که مثل ایشان مثل آتش است بسیار آن می سوزاند و کم آن نفع بخشد، «اگر عاجز شوی از ایشان» یعنی از رعایت ایشان و بر آوردن مطالب ایشان، و «برگردند دشمنان» یعنی بدل شود دوستی ایشان بدشمنی، و «نافع بودن کم ایشان» باعتبار اینست که نعمت در دنیا بی معاونت جمعی از امثال این مردم دشوارست.

۱۳۰۸۲

لا تحمل همّ يومك الّذي لم يأتك علی يومك الّذي قد أتاك، فأنه إن یکن من عمرک یأتک اللّهُ سبحانه فیه برزقک، و إن لم یکن من عمرک فما همک بما لیس من أجلک.

بار مکن اندوه روز خود را که نیامده باشد ترا بر روز تو که بتحقیق آمده ترا، پس بدرستی که آن اگر بوده باشد از عمر تو می آورد برای تو خدای سبحانه در آن روزی ترا، و اگر نبوده باشد از عمر تو، پس چیست اندوه تو به آن چه نیست از اجل تو یعنی از مدت عمر تو.

۱۰۳۸۳

لا تصحب من فاته العقل، و لا تصطنع من خانه الأصل، فانّ من لا عقل له یضرك من حیث یری أنه ینفعک، و من لا أصل له یسیء الی من یحسن الیه. مصاحبت مکن کسی را که فوت شده باشد او را عقل، و احسان مکن کسی را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۳۲۳

که خیانت کرده باشد او را اصل، پس بدرستی که کسی که نیست عقلی از برای او ضرر می رساند ترا از آنجا که گمان میکند که آن نفع می دهد ترا، و کسی که نیست اصلی از برای او بدی میکند بسوی کسی که نیکوئی میکند بسوی او، «فوت شده باشد او را عقل» یعنی در نیافتن باشد عقل را و عقلی نباشد از برای او، و «خیانت کرده باشد او را اصل» یعنی اصل شریف و نژاد بلندی نداشته باشد.

۱۰۳۸۴

لا تعب غیرک بما تأتیه، و لا تعاقب غیرک بذنب ترخص لنفسک فیه.

عیب مکن غیر خود را به آن چه میکنی تو آنرا، و عقاب مکن غیر خود را بگناهی که رخصت دهی از برای نفس خود در آن، و در بعضی نسخه ها بجای «تعاقب» بقاف «تعاقب» بتای دو نقطه بالاست و بنا بر این ترجمه اینست که: و ملامت مکن.

۱۰۳۸۵

لا تجعل ذرب لسانک علی من أنطقک، و لا بلاغۀ قولک علی من سدّدک.

مگردان تندی زبان خود را بر کسی که گویا کرده ترا، و نه بلاغت گفتار خود را بر کسی که براه درست آورده ترا، مراد منع از وانمودن تندی زبان خودست و اظهار کند نبودن آن در بحث و اعتراض بر معلّم خود و این که بر او بحث و اعتراض نکند، یا از روی عجز و انکسار و کندی زبان سخن گوید، و همچنین منع از بلاغت بکار بردنست در اعتراض بر او و بر هر که او را براه درستی رسانیده باشد.

۱۰۳۸۶

لا تشتغل بما لا ینعیک، و لا تتکلف فوق ما یکفیک، و اجعل کلّ همک لما ینجیک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۳۲۴

مشغول مشو به آن چه مهمّ و ضرور نباشد ترا، و بر خود مگذار زحمت بالاتر از آنچه را بس باشد ترا، و بگردان همه اندوه خود را از برای آنچه رستگار می گرداند ترا.

۱۰۳۸۷

لا تصعّرن حدک، و ألن جانبک، و تواضع لله الّذي رفعک.

میل مفرما زینهار گونه خود را، و نرم کن جانب خود را و روی خود را، و فروتنی کن از برای خدایی که ترا بلند کرده، «میل فرمودن گونه» کنایه از تکبر کردن با مردم است چنانکه عادت متکبرانست که گونه خود را می گردانند از مردم، و «نرمی جانب» کنایه از همواری کردن با مردم است چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۳۸۸

لا یزهدنک فی اصطناع المعروف قلّة من یشکره فقد یشکرک علیه من لا ینفع بشیء منه، و قد یدرک من شکر الشاکر أكثر ممّا أضع الکافر.

بی رغبت نسازد ترا زینهار کردن احسان کمی کسی که شکر کند آنرا، پس بتحقیق که شکر میکند ترا بر آن کسی که منتفع نمی شود بچیزی از آن، و بتحقیق که دریافته می شود از شکر آن شکر کننده بیشتر از آنچه ضایع کرده کفران کننده. مراد به «کسی که شکر میکند بر آن و منتفع نمی شود

بچیزی از آن، حق تعالی است و شکر او جزای خیریت که می‌دهد بعوض آن و ظاهرست که آنچه دریافته می‌شود از شکر این شکر کننده بیشترین است از شکر که نکرده آن را کفران کننده اگر میکرد و هر قدر که میکرد، و ممکن است که مراد بآن کسی جمعی دیگر باشند که احسان را خوب می‌دانند و شکر میکنند هر که را بشنوند که اهل آنست هر چند احسان بایشان نکرده باشد و غالب اینست که شکر ایشان سودمندترست از شکر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۲۵

آنکه احسان باو می‌شود، و بنا بر این «قد» را در هر دو موضع بر تقلیل چنانکه شایع استعمال آنست با فعل مضارع حمل می‌توان کرد.

۱۰۳۸۹

لا تؤیسنّ مذنباً فکم عاکف علی ذنبه ختم له بالمغفرة، و کم مقبل علی عمل هو مفسد له ختم له فی آخر عمره بالتأّر.

نومید مگردان زینهار گنهکاری را، پس بسا رو آورنده بر گناه خود مواظبت کننده که ختم کرده شود از برای او بآمرزش، و بسا رو آورنده بر عملی که فاسد- کننده باشد آنرا و ختم شود از برای او در آخر عمرش بآتش، مراد اینست که گنهکار را نومید نباید ساخت از رحمت خدا بلکه او را باید اعلام کرد که اگر توبه کند رستگار گردد، و این که بسا گنهکاری که رو آورده باشد بگناه و مواظبت و مداومت کرده باشد بر آن و آخر توبه و پشیمانی ختم شود عاقبت او بمغفرت و آمرزش تا این که او باعتبار نومیدی ترک توبه نکند پس بسا باشد که توبه کند و رستگار گردد بلکه اصل نومیدی از رحمت حق تعالی بدترین گناهانست و هر چند آدمی گنهکار باشد باید که امید رحمت او داشته باشد و احتمال آن بدهد پس از این راه نیز نومید گردانیدن او جایز نباشد و غرض از تتمه کلام اینست که چنانکه نومیدی باعتبار گناه خوب نیست مغرور شدن بطاعت و فرمانبرداری و ایمن بودن بآن نیز خوب نیست، بسا کسی باشد که همواره در طاعت و فرمانبرداری باشد و عاقبت فاسد کند آنها را بارتکاب گناهی و ختم شود عاقبت او بآتش، پس با وجود اطاعت و فرمانبرداری باز خوف و ترس آن معنی باید داشت و استعاذه از آن بدرگاه حق تعالی باید کرد.

۱۰۳۹۰

لا تتركوا الی جهالكُم، و لا تنقادوا لأهوائکم، فانّ التّازل بهذا المنزل علی شفا جرف هار.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۲۶

میل مکنید بسوی نادانان خود، و فرمانبرداری مکنید خواهشهای خود را پس بدرستی که فرود آینده باین منزل بر کنار جرفیست هار «جرف» بضمّ جیم و رای بی نقطه یا سکون راء از برای تخفیف زمینی را گویند که ته آن را سیلها خورده باشد و برده باشد و روی آن مانده باشد و اگر آن شکافی هم خورده باشد آن را «هار» نیز گویند، و «بودن بر کنار چنین زمینی» کنایه است از کمال مشرف- بودن بر افتادن در هلاکت یا زیان و خسران.

۱۰۳۹۱

لا یقولنّ أحدکم إنّ أحداً أولى بفعل الخیر متی فیکون و اللّٰه کذلک، إنّ للخیر و الشّرّ أهلاً، فمهما ترکتموه کفا کموه أهله.

نگوید زینهار احدی از شما این که احدی سزاوارترست بکردن خیر از من پس بوده باشد و اللّٰه چنین، بدرستی که از برای خیر و شرّ اهلیست پس هر گاه ترک کنید شما آن را کفایت کنند از شما آنرا اهل آن، مراد منع بعضی مردم است که در کردن کار خیر می‌گویند که: چرا خیر را ما بکنیم؟ چرا فلانیان نکنند که اولی‌اند بکردن آن از ما؟ باعتبار زیادتی مال ایشان یا جاه ایشان یا نظایر آنها، و حاصل کلام اینست که: در دنیا نمی‌شود که خیر و شرّ هر دو واقع نشود و هر یک از آنها را اهلی نباشد هر چند هر یک از ایشان با اختیار خود را اهل آن کنند و هر کس باید که سعی کند که او از اهل خیر باشد و از اهل شرّ نباشد پس اگر کسی خیر را نکند و گوید که: دیگری سزاوارترست بکردن آن، آخر چنین خواهد شد و دیگری خواهد کرد و او محروم خواهد شد و عاقبت اجر و ثواب او را که ببند پشیمان خواهد بود که: چرا من چنین نکردم و پشیمانی او سودی نخواهد داشت، و همچنین در شرّ هر کس باید که سعی کند که او از اهل آن نشود و اگر نه عاقبت که بعقاب آن گرفتار شود و رستگاری جمعی را که خود را از اهل آن نکرده‌اند مشاهده کند پشیمان خواهد شد که: من چرا خود را از اهل آن کردم و مثل ایشان نکردم تا رستگار می‌شدم،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۲۷

و «کفایت کنند از شما آن را اهل آن» یعنی آن را جمعی دیگر بجای شما بکنند و اهل آن گردند، پس گویا کارگزاری آن کنند از برای شما باعتبار این که شما نمی‌خواستید که از اهل آن باشید و ایشان خود را از اهل آن کردند و شما از اهل آن نشدید پس گویا ایشان کارگزاری کار آن کردند از برای شما و شما را فارغ کردند از آن، و اللّٰه تعالی یعلم.

۱۰۳۹۲

لا تجعل أكبر همک بأهلك و ولدک، فانّهم إنّ یكونوا أولیاء اللّٰه سبحانه فانّ اللّٰه لا یضیع ولیّه، و إنّ یكونوا أعداء اللّٰه فما همک بأعداء اللّٰه.

مگردان بزرگترین اندوه خود را برای اهل خود و فرزند خود، پس بدرستی که ایشان اگر بوده باشند دوستان خدای سبحانه پس بدرستی که خدا ضایع نخواهد کرد دوست خود را، و اگر بوده باشند دشمنان خدا پس چیست اندوه تو از برای دشمنان خدا. «مگردان بزرگترین اندوه خود را» درین اشاره است باین که اندوه زیاد از برای ایشان نباید داشت بنا بر وجهی که فرموده‌اند، و این که فی الجمله در اندوه و فکر ایشان و تدبیر معاش ایشان بودن بعد از خود قصوری ندارد، زیرا که حق تعالی با وجود این که متکفل روزی هر کسی شده رخصت داده در سعی فی الجمله از برای آن بلکه امر فرموده بآن،

نهایت منع کرده از سعی زیاد از برای آن، پس از برای ایشان نیز اندوه زیاد در کار نیست و معنی از غمخواری ایشان فی الجمله نیست اندوه زیاد باید که از برای آخرت خود و رستگاری در آن باشد.

۱۰۳۹۳

لا یحْتَنُّ أَحَدُكُمْ حَنِينَ الْأُمَّةِ عَلٰی مَا زَوٰی عَنْهُ مِنَ الدُّنْيَا.

نگرید سخت زینهار احدی از شما مانند کنیز بر آنچه دور کرده شده باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۲۸

از او از دنیا، مراد منع از اینست که کسی بسبب فوت دنیا از او سخت گریه کند مانند کنیزی که گریه کند بر فوت آقای خود، و تشبیه بکنیز باعتبار اینست که گریه آن سخت تر و سوز و گداز آن بیشتر از غلام است و از برای این که تنفر مردم از آن باعتبار زیادتی خست و دنائت مشبه به بیشتر می شود، غرض تخصیص منع بچنین گریه نیست بلکه سرزنش جمعیت است که گریه سخت میکنند بر آن بتشبیه ایشان بآن کنیزان و منع اصحاب خود از آن.

۱۰۳۹۴

لا تفرح بالغناء و الرخاء، و لا تغتم بالفقر و البلاء، فانّ الذّهب یجرب بالنّار، و المؤمن یجرب بالبلاء «۱».

شاد مشو بتوانگری و فراخی، و غمگین مشو بدرویشی و بلا، پس بدرستی که طلا آزموده می شود بآتش، و مؤمن آزموده می شود ببلا، این وجه و وجه غمگین نشدن بدرویشی و بلاست و این که گرفتار شدن مؤمن بآن از راه ذلت و خواری او نیست تا این که کسی غمگین گردد بسبب آن بلکه چنانکه طلا با کمال عزت و شرافت آزموده می شود بآتش، مؤمن نیاز آزموده می شود ببلا و درویشی که آنهم بلائیسست، و باین اعتبار اکتفا شده بذکر آن تا این که کامل و غیر کامل آن بصبر بر آن و عدم آن معلوم و ممتاز گردد و وجه شادمان نشدن بتوانگری و فراخی مذکور نشده بنا بر ظهور آن، چه ظاهرست که توانگری و فراخی دنیا قابل این نیست که کسی بآن شادمان گردد، و ممکن است که وجه مذکور وجه آن نیز باشد چه هر گاه بلا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۲۹

از برای آزمایش مؤمن باشد پس از آن شاد باید بود که بمنزله تحفه ایست از برای او نه از خلاف آن.

۱۰۳۹۵

لا تصحب آلا عاقلا تقیّاً، و لا تعاشر آلا عالما زکیّاً، و لا تودع سرّک آلا مؤمنا و فیّاً.

مصاحبت مکن مگر عاقل بسیار پرهیزگاری را، و آمیزش مکن مگر عالم بسیار پاکیزه را، و مسپار سرّ خود را مگر مؤمن بسیار وفا کننده را.

۱۰۳۹۶

لا تحمل علی یومک همّ سنتک، کفاک کلّ یوم ما قدر لک فیّه، فان تکن السنّة من عمرک فانّ اللّٰه سبحانه سیأتیک فی کلّ غد جدید بما قسم لک، و ان لم تکن من عمرک فما همّک بما لیس لک.

بار مکن بر روز خود اندوه سال خود را، کافیت ترا در هر روز آنچه تقدیر کرده شده از برای تو در آن، پس اگر بوده باشد سال از عمر تو پس بدرستی که خدای که پاکست او بزودی می آورد برای تو در هر فردای تازه آنچه را قسمت کرده از برای تو، و اگر نبوده باشد از عمر تو پس چیست اندوه تو برای آنچه نیست از برای تو.

۱۰۳۹۷

لا تقض نافله فی وقت فریضة، ابدأ بالفریضة ثمّ صلّ ما بدا لک.

قضا مکن نماز نافله را در وقت نماز فریضة، ابتدا کن بنماز فریضة بعد از آن نماز بگزار آنچه را پدید آید در آن رأی و عزم تو، ممکن است مراد به «قضاء» معنی اصطلاحی آن باشد و مراد منع از قضای نافله باشد که فوت شده باشد در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۳۰

وقت آن در خارج وقت آن هر گاه داخل شود وقت نماز واجب پیش از گزاردن آن، و ممکن است مراد معنی لغوی آن باشد که مطلق بجا آوردن باشد که شامل ادا و قضای اصطلاحی هر دو باشد و مراد منع از کردن نماز سنت باشد مطلقا در وقت نماز واجب پیش از کردن آن، و بر هر تقدیر ممکن است نهی از برای تحریم باشد چنانکه مذهب جمعی از علمای ماست رضوان اللّٰه تعالی علیهم اجمعین که جایز نمی دانند آن را، و ممکن است که از برای کراهت باشد چنانکه مذهب جمعیت از محققان ایشان که تجویز میکنند گزاردن نافله را در وقت فریضة هر گاه تنگ نشده باشد نهایت مکروه می دانند، و وقت فریضة باید که بر وقت فضیلت آن حمل شود زیرا که شکی نیست که وقت نافله ظهر و عصر بعد از دخول وقت فریضة آنهاست و ظاهر اینست که نافله دیگر نیز در آن وقت پیش از دخول وقت فضیلت فریضة قصوری نداشته باشد و تفصیل مسئله در کتب فقهیه است.

۱۰۳۹۸

لا تَخْلَفَنَّ وراءَكَ شيئاً من الدُّنيا، فَاتَّك تَخْلَفُهُ لأحدِ رجلين، إمَّا رجلٌ عملَ فيه بطاعةَ اللَّهِ فسعدَ بما شقيتَ به، و إمَّا رجلٌ عملَ فيه بمعصيةَ اللَّهِ فكنَتِ عوناً له على المعصيةِ، و ليس أحدٌ هذينِ حقيقاً أن تُوثره على نفسِكَ.

پس مینداز زینهار پشت سر خود چیزی را از دنیا، پس بدرستی که پس می‌اندازی تو آنرا از برای یکی از دو مرد، یا مردی که عمل کند در آن بطاعت خدا، پس نیکبخت گردد به آن چه بدبخت شده تو بآن، و یا مردی که عمل کند در آن بمعصیت خدا، پس بوده باشی تو یاری کننده مر او را بر معصیت، و نیست یکی ازین دو تا سزاوار این را که اختیار کنی تو او را بر نفس خود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۳۱

۱۰۳۹۹

لا تنتصح بمن فاته العقل، و لا تثق بمن خانه الأصل، فإنَّ من فاته العقل يغشَّ من حيث ينصح، و من خانه الأصل يفسد من حيث يصلح.

پند پذیر مشو بکسی که فوت شده باشد او را عقل، و اعتماد مکن بکسی که خیانت کرده باشد او را اصل، پس بدرستی که کسی که فوت شده باشد او را عقل، غشّ میکند از آنجا که نصیحت میکند، و کسی که خیانت کرده او را اصل، فاسد میکند از آنجا که اصلاح میکند، «فوت شده باشد او را عقل» یعنی در نیافته باشد عقل را و عقلی نداشته باشد، و «خیانت کرده باشد او را اصل» یعنی اصل و نژاد بلندی نداشته باشد در خور مرتبه که از دنیا یافته پس گویا اصل او خیانت کرده با او و مرتبه او را باطل کرده، و «غشّ میکند از آنجا که نصیحت میکند» یعنی از همان راه که نصیحت میکند و باعتقاد او نصیحت است و پندیست از روی خلوص دوستی و در واقع غشّ با تست و ضرر تو در آنست که او از راه کم عقلی آنرا نصیحت میداند، و «فاسد میکند از آنجا که اصلاح میکند» یعنی آنچه را او اصلاح میداند باعتبار بد ذاتی که دارد در واقع افسادست و باعث فساد می‌شود.

۱۰۴۰۰

لا ترخص لنفسك في مطاوعة الهوى و ايثار لذات الدنيا، فيفسد دينك و لا يصلح، و تخسر نفسك و لا تريح.

رخصت مده مر نفس خود را در موافقت کردن خواهش و اختیار لذتهای دنیا، پس فاسد شود دین تو و شایسته نگردد، و زیان کند نفس تو و سود نکند.

۱۰۴۰۱

لا تسيء الى من أحسن إليك، فمن أساء الى من أحسن اليه منع الاحسان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۳۲

بدی مکن بسوی کسی که نکوئی کرده باشد بسوی تو، پس کسی که بدی کند بسوی کسی که نکوئی کرده باشد بسوی او منع کرده می‌شود احسان را، یعنی مردم احسان باو نکنند یا حق تعالی نیز.

۱۰۴۰۲

لا تعن على من أنعم عليك، فمن أعان على من أنعم عليه سلب الامكان.

باری مکن بر ضرر کسی که انعام کرده باشد بر تو، پس کسی که یاری کند بر کسی که انعام کرده باشد بر او ربوده شود از او قدرت و توانائی، یعنی حق تعالی قدرت و توانائی او را از او زایل کند.

۱۰۴۰۳

لا تدلنَّ بحالهُ بلغتها بغيرِ أله، و لا تفحزنَّ بمرتبهُ نلتها من غيرِ منقبه، فإنَّ ما بينيه الاتفاق يهدمه الاستحقاق.

ناز مکن بحالتی که رسیده باشی آنرا بی آلتی، و فخر مکن بمرتبته که دریافته باشی آنرا بی منقبتی، پس بدرستی که آنچه بنا می‌گذارد آن را اتفاق خراب میکند آنرا استحقاق. مراد منع از نازیدن و فخر کردن بحالت و مرتبه دنیویست که رسیده باشد کسی بآن بمجرد اتفاق بی مزیت و فضیلتی که آلت و سبب آن شده باشد، و بی منقبتی که باعث آن گشته باشد، و این که آنرا ثبات و بقائی نباشد زیرا که هر چه بنا میکند آن را اتفاق خراب میکند آن را استحقاق خرابی و سزاواری آن.

۱۰۴۰۴

لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل، و يسوف التوبة بطول الأمل، يقول في الدنيا بقول الزاهدین، و يعمل فيها بعمل الرغبین.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۳۳۳

مباش از آن کسی که امید می‌دارد آخرت را بی عملی، و پس می‌اندازد توبه را بدرازی امل، می‌گوید در دنیا بگفته زاهدان، و عمل میکند در آن بعمل رغبت کنندگان.

«بی عملی» یعنی بی عملی از برای آخرت که فی الجمله شایسته آن گرداند، و «پس می‌اندازد توبه را بدرازی امل» یعنی بسبب این که امیدهای دراز می‌دارد و سعی میکند از برای آنها و بسبب این مشغولی به آنها پس می‌اندازد توبه را و بفکر آن نمی‌افتد، یا این که پس می‌اندازد آن را بعد از رسیدن به آنها و می‌گوید یا با خود قرار می‌دهد که: بعد از انجام آنها توبه خواهم کرد، و «می‌گوید در دنیا» یعنی در باره دنیا بگفته زاهدان یعنی بی رغبتان در دنیا یعنی در گفتار مذمت آن میکنند مانند ایشان، و در کردار عمل میکنند عمل رغبت کنندگان در آن.

۱۰۴۰۵

لا تلتبس الدنيا بعمل الآخرة، و لا تؤثر العاجلة على الآجلة، فان ذلك شيمه المنافقين و سجيّه المارقين.

طلب مکن دنیا را بعمل آخرت، و اختیار مکن دنیا را بر آخرت، پس بدرستی که این خوی منافقان و خصلت مارقانست، مراد منع از ریا کردن در طاعات و عباداتست و کردن آنها از برای أغراض دنیوی، و «منافقان» یعنی آنانکه در ظاهر اظهار ایمان میکنند و در باطن ایمانی ندارند، و «مارفان» یعنی آنانکه از دین بدر روند.

۱۰۴۰۶

لا یغرتک ما أصبح فيه أهل الغرور بالتبیا، فانّما هو ظلّ ممدود الی أجل محدود.

فربین ندهد ترا آنچه صبح کرده‌اند در آن اهل غرور بدنیا، پس نیست آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۳۴

مگر سایه کشیده شده تا پایانی معین، مراد به «آنچه صبح کرده‌اند در آن اهل فریب بدنیا» متاع و اسباب دنیا است که نزد اهل دنیا است و مراد اینست که فریب آنها را مخور و طمع در آنها مکن، آنها چیزی نیست که کار کسی آید، و «نیست مگر سایه کشیده شده تا پایانی معین» یعنی حقیقتی و اصلی ندارد بلکه بمنزله سایه است و با وجود این پاینده و دائمی هم نیست بلکه تا پایان نیست معین و بعد از آن بالکلیه زایل شود پس کسی فریب چنین چیزی را چرا بخورد.

۱۰۴۰۷

لا تکن غافلا عن دینک حریصا علی دنیاک، مستکثرا ممّا لا یبقی علیک مستقلاّ ممّا یبقی لک، فیوردک ذلك العذاب الشدید.

مباش غافل از دین خود، حریص بر دنیای خود، طلب کننده بسیار از آنچه باقی نمی‌ماند بر تو طلب کننده کم از آنچه باقی می‌ماند برای تو، پس وارد سازد ترا آن بر عذاب سخت، یعنی اگر چنان باشی وارد سازد ترا آن بر عذاب سخت.

۱۰۴۰۸

لا تلتبس بالسلطان فی وقت اضطراب الامور علیه، فانّ البحر لا یکاد یسلم منه راکبه مع سکونه، فکیف مع اختلاف ریاحه و اضطراب أمواجه.

اختلاط مکن با پادشاه در وقت اضطراب کارها بر او، پس بدرستی که دریا نزدیک نیست که سالم ماند از آن سوار شونده آن با آرام آن، پس چگونه با اختلاف بادهای آن و اضطراب موجهای آن، مراد اینست که پادشاه مانند دریاست پس چنانکه سوار شدن بر آن در وقت آرام آن خطر دارد چه جای وقت تلاطم و طوفان آن پس اختلاط با پادشاه نیز در وقت آرام او خطر دارد چه جای وقت تشویش او و اضطراب کارها بر او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۳۵

۱۰۴۰۹

لا تحقرنّ صغائر الآثام، فانّها الموبقات، و من أحاطت به محقراته أهلکته.

کوچک مشمار زینهار کوچکهای گناهان را، پس بدرستی که آنهاست هلاک کننده‌ها، و هر که فرو گیرد باو کوچک شمرده‌های او هلاک کنند او را. مشهور میانه علما رضوان الله تعالی علیهم اینست که گناهان پاره کبیره است و پاره صغیره، و آنچه کبیره است کردن یکی از آنها منافی عدالت است هر چند اصرار نکنند، و آنچه صغیره است منافی عدالت نیست مگر این که اصرار کند که باصرار هر گناهی کبیره است و منافی عدالت است، و اصرار یا فعلیست و آن اینست که مواظبت کند بر کردن یک نوع آنها یا بر کردن مطلق آنها هر چند هر نوعی را بیش از یک بار نکنند، و یا حکمیست و آن اینست که گناهی را از آنها بکند و عزم بر کردن آن یا کردن گناه دیگر باز داشته باشد هر چند هنوز نکرده باشد، و مشهور اینست که «کبیره» آنست که بر خصوص آن وعده آتش شده باشد در قرآن یا سنت، مثل قتل ناحق و ربا و زنا و بسیاری از گناهان دیگر، و «صغیره» آنکه حرام باشد اما بخصوص وعده آتش بر آن نشده باشد، و بعضی از علما گفته‌اند که: همه گناهان کبیره است نهایت بعضی از آنها بزرگتر از بعضی است مانند بوسیدن حرام که صغیره است نسبت بزنا، و کبیره است نسبت بنگاه حرام، و بر هر تقدیر در تفاوت میانه گناهان در کوچکی و بزرگی خلافی و شکی نیست و مراد از این فقره مبارکه اینست که گناهان صغیره را هم بهر وجه که باشد سهل و کوچک نباید شمرد که همین که کسی سهل شمارد آنها را جرأت کند بر آنها و یک بار خبردار شود که اصرار کرده بر آنها و کبیره شده‌اند و هلاک کنند او را، و «بدرستی که آنهاست هلاک کننده» دور نیست که اشاره باشد باین که غالب اینست که هلاک کننده مؤمن اینهاست باعتبار این که مساهله میکند در آنها و اصرار میکند بخلاف کبیره که مؤمن کم مرتکب آن می‌شود، و الله تعالی بعلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۳۶

۱۰۴۱۰

لا تمازحنّ صدیقا فیعادیك، و لا عدواّ فیردیک.

مزاح مکن زینهار با دوستی پس دشمن گردد ترا، و نه با دشمنی پس هلاک کند ترا، یعنی اگر مزاح کنی با دوست گاه هست که دشمن می شود ترا، باعتبار تندی که در آن باشد یا این که بسیار شود که باعث خفت و سبکی او گردد، و اگر مزاح کنی با دشمن، گاه هست که هلاک می گرداند ترا، باعتبار این که هیبت تو کم می شود و سبک می گردی در نظر او و دلیر می شود بر آنچه خواهد که بکند نسبت بتو، و ممکن است که ترجمه «فیردیک» این باشد: «پس بیندازد ترا» یعنی در هلاکت یا زیان و خسران، و حاصل همه یکیست.

۱۰۴۱۱

لا تكثرن الضحك فتذهب هيبتك، و لا المزاح فيستخف بك.

بسیار مکن زینهار خنده را پس برود هیبت تو، و نه مزاح را پس سبک شمرده شوی، یعنی اگر بسیار کنی خنده را هیبت تو در نظرها برود، و اگر بسیار کنی مزاح را سبک شمرده شوی.

۱۰۴۱۲

لا تكثرن العتاب، فانه يورث الضغينة، و يدعو الى البغضاء، و استعتب لمن رجوت اعتابه.

بسیار مکن زینهار ملامت راه، پس بدرستی که آن از پی می آورد کینه راه، و می خواند بسوی دشمنی، و بده خشنودی هر کسی را که امید داشته باشی خشنود گردانیدن او را یعنی هر گاه تو امید داشته باشی از کسی که او خشنود گرداند ترا پس تو نیز خشنود گردان او را پس هر گاه از حق تعالی آن امید داری پس کاری بکن که سبب رضا و خشنودی او شود از تو، و ممکن است که ترجمه این باشد که: طلب کن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۶، ص: ۳۳۷

خشنودی را از برای کسی که امید داشته باشی خشنود گردانیدن او را یعنی طلب کن این را که خشنود گردانی او را از خود، و حاصل هر دو یکیست، و ممکن است بنا بر دویم که مراد این باشد که: طلب خشنودی کن از برای کسی که امید داشته باشی خشنود گردانیدن او را یعنی تا بکسی امید این نداشته باشی که ترا خشنود کند طلب مکن از او این که خشنود کند ترا و آبروی خود نزد هر کسی مریز.

۱۰۴۱۳

لا تزلوا عن الحق و أهله، فانه من استبدل بنا أهل البيت هلك و فاتته الدنيا و الآخرة.

ملغزید از حق و اهل آن، پس بدرستی که هر که فرا گیرد دیگری را بدل ما اهل بیت، هلاک شود و فوت شود او را دنیا و آخرت، یعنی ملغزید از پیروی حق و اهل آن که ما باشیم زیرا که هر که پیروی ما نکند و دیگری را امام و پیشوای خود سازد بدل ما یعنی اهل بیت خدا صلی الله علیه و علیهم هلاک شود و فوت شود او را دنیا و آخرت، و مراد به «دنیا» دنیا بر وجه حلال است یعنی حلال دنیا را نیابد.

۱۰۴۱۴

لا تكثرن الخلوۃ بالنساء فيمللنك و تملهن، و استيق من نفسك و عقلك بالابطاء عنهن.

بسیار مکن زینهار خلوت کردن با زنان را پس ملول گردند از تو و ملول گردی تو از ایشان، و باقی گذار از نفس خود و عقل خود بد رنگ کردن از ایشان یعنی اگر بسیار کنی خلوت با ایشان را ملول گردند ایشان از تو و ملول گردی تو از ایشان، و «باقی گذار از نفس خود» یعنی قدری از نفس خود و عقل خود را باقی بگذار، «بد رنگ کردن از ایشان» یعنی باین که پیش ایشان نروی و تأخیر کنی آن را که اگر درنگ نکنی نفس تو و عقل تو باقی نماند و تلف شود، و «تلف شدن نفس»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحمک، ج ۶، ص: ۳۳۸

نیز یا باعتبار تلف شدن عقل است و با باعتبار تلف شدن جانست بمباشرت زیاد.

۱۰۴۱۵

لا تحملوا النساء أثقالكم و استغنوا عنهن ما استطعتم، فانهن يكثرن الامتنان، و يكفرن الاحسان.

بار مکنید بر زنان گرانیهای خود راه، و بی نیاز گردید از ایشان بقدر توانائی خود، پس بدرستی که ایشان بسیار میکنند منت گذاشتن راه، و کفران میکنند احسان راه، مراد اینست که خدمات و کارهای خود را بار ایشان مکنید و تا توانید خود را محتاج ایشان مسازید، زیرا که ایشان کاری که بکنند منتی بسیار می گذارند بر آن و منت - کشیدن از کسی ناخوش است، و «کفران میکنند احسان را» ممکن است که مذمتی دیگر باشد از ایشان که بتقریب مذمت سابق مذکور شده باشد هر چند آنرا دخلی در وجه منع مذکور نباشد، و ممکن است نیز که تتمه وجه مذکور باشد باعتبار این که هر گاه کفران احسان کنند هر چند کسی بتلافی آن کارها احسان کند بایشان، شکر آن نمی کنند و باز همان منت بسیار می گذارند.

۱۰۴۱۶

لا تكن فيما تورد كحاطب ليل و غناء سيل.

مباش در آنچه وارد می‌سازی مانند فراهم آورنده هیمه در شب و آنچه سیل بر میدارد یعنی چنان باش که آنچه بگوئی نیکو باشد و تر و خشک در هم مگو مانند کسی که در شب هیمه فراهم می‌آورد که نمی‌بیند و آنچه بدستش آید در ریسمان می‌بندد، و همچنین آنچه سیل بر میدارد که بهر چه برخورد بر می‌دارد خواه خوب باشد و خواه بد.

۱۰۴۱۷

لا تملک نفسک بفرور الطمع، و لا تجب دواعی الشره،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۳۹

فانهما یکسبانک الشقاء و الذلّ.

تملیک مکن نفس خود را بفریب طمع، و اجابت مکن خواننده‌های غلبه حرص را، پس بدرستی که اینها کسب می‌فرمایند ترا بدبختی و خواری، یعنی نفس خود را تملیک مردم مکن و بمنزله بنده ایشان مگردان بسبب فریب طمع، و «اجابت مکن خواننده‌های غلبه حرص را» یعنی امری چند را که می‌خوانند ترا بغلبه حرص و دعوت میکنند بآن، یا خواننده‌هایی که ناشی شده‌اند از غلبه حرص، و می‌خوانند ترا بأموری که مقتضای غلبه حرص باشد.

۱۰۴۱۸

لا تخن من ائتمنک و إن خانک، و لا تشن عدوک و إن شانک.

خیانت مکن کسی را که امین کرده باشد ترا و هر چند او خیانت کرده باشد ترا، و زشت مگردان دشمن خود را و هر چند او زشت کرده باشد ترا، مراد منع از خیانت در امانت‌تست که کسی سپرده باشد باین کس هر چند صاحب آن خیانت کرده باشد با او، چنانکه مکرر مذکور شد و در احادیث دیگر نیز وارد شده، و همچنین منع از بدی کردن بدشمنی و زشت کردن باشد او در نظرها بگفتار یا کردار هر چند او بدی کرده باشد با او و زشت کرده باشد او را، بلکه اولی اینست که در عوض بدی او احسان کند با او و این در وقت‌تست که تحمل ضرر او تواند کرد و احتمال آن رود که او باین سلوک ترک دشمنی و ایذا و اضرار کند، اما اگر ایذا و اضرار زیاد کند که تحمل آن نتوان کرد و بسلوک نیکو دست بر ندارد از آن پس دفع او و بدی کردن با او بقدری که زیاد نباشد از آنچه او کرده قصوری ندارد بلکه ضرور و لازم است.

۱۰۴۱۹

لا تصحب من یحفظ مساویک، و ینسی فضائلک و معالیک.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۴۰

مصاحبت مکن با کسی که بخاطر نگه می‌دارد بدیهای ترا، و فراموش میکند فضایل ترا و معالی ترا یعنی افزونیهای ترا و بلندیهای ترا.

۱۰۴۲۰

لا تواخ من یستر مناقبک و ینشر مثالبک.

برادری مکن با کسی که بپوشاند مناقب ترا و پهن کند مثالب ترا، یعنی عیبهای ترا.

۱۰۴۲۱

لا تطلبنّ الاخاء عند أهل الجفاء، و اطلبه عند أهل الحفاظ و الوفاء.

طلب مکن زینهار برادری را نزد اهل جفا، و طلب کن آن را نزد اهل حفاظ و وفا، «جفا» مقابل صله و احسانست، و «حفاظ» بکسر حاء بی نقطه بمعنی نگهبانیت یعنی نگهبان خود بودن و نگاهداشتن از بدیها و حرامها و ننگ داشتن از آنها.

۱۰۴۲۲

لا تنازع السفهاء، و لا تستهتر بالنساء، فانّ ذلک یزری بالعقلاء.

منازعه مکن با سفها و مگرد شیفته زنان، پس بدرستی که این عیبناک می‌گرداند عاقلان را، مراد به «سفها» نادانان و کم عقلانست، و مراد به «شیفته شدن بزنان» عاشقی و تعلق زیادست بایشان بمرتب که باک نداشته باشد از آنچه بگویند در مذمت او بآن اعتبار.

۱۰۴۲۳

لا تکونوا عبید الأهواء و المطامع.

مباشید بندگان خواهشها و طمعها.

۱۰۴۲۴

لا تکونوا مساییح و لا مذاییح.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۴۱

مباشید روندگان در زمین بسخن چینی و فساد و شرّ «۱»، و نه فاش کنندگان سرّ «۲».

۱۰۴۲۵

لا تسألوا آلا الله سبحانه، فانه إن أعطاكم أكرمكم، و إن منعكم خار لكم.

سؤال مکنید مگر از خدای سبحانه، پس بدرستی که او اگر عطا کند شما را گرامی گرداند شما را، و اگر منع کند شما را بگرداند در آن خیر شما را.

۱۰۴۲۶

لا تقل ما لا تعلم فتتهم باخبارک بما تعلم.

مگو آنچه را نمی‌دانی پس تهمت زده شوی در خبر دادن تو به آن چه می‌دانی یعنی اگر بگویی چیزی را که علم بآن نداشته باشی گاه هست که دروغ بر می‌آید و سبب این می‌شود که مردم اعتماد بر خبر تو نکنند و تهمت زده شوی در خبری که بدهی از آنچه علم داشته باشی بآن باین که آن نیز دروغست.

۱۰۴۲۷

لا تحرم المضطرّ و إن أسرف.

محروم مگردان بیچاره را و هر چند اسراف کند یعنی زیاده از اندازه خود خرج کند هر گاه چیزی داشته باشد و اضطرار و بیچارگی آن از آن ناشی شود.

۱۰۴۲۸

لا تخبیب المحتاج و إن ألحف.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۴۲

نومید مگردان محتاج را اگر چه مبالغه کند در سؤال، چون مردم را از ابرام و مبالغه در سؤال خوش نمی‌آید و غالب اینست که سؤال کنندگان بسبب آن محروم میشوند فرموده‌اند که محتاج را محروم نباید کرد هر چند این شیوه ناخوش با او باشد.

۱۰۴۲۹

لا تخبرن آلا عن ثقة فتكون كذابا و إن أخبرت عن غيره، فانّ الكذب مهانه و ذلّ.

خبر مده زینهار مگر از روی اعتماد پس بوده باشی دروغگو و هر چند خبر دهی از غیر آن، پس بدرستی که دروغ سبکی و خواربست یعنی تا اعتماد بر خبری نداشته باشی خبر مده از آن که اگر چنین نکنی نمی‌شود که پاره خبرهای تو دروغ بر نیاید و همین که چند خبر تو دروغ بر آید مردم ترا بسیار دروغگو گویند و هر خبر ترا بر دروغ حمل کنند و هر چند خبر بدهی از چیزی که دروغ نباشد و چون از این کلام مستفاد شد که دروغ مفسده‌ایست که از آن احتراز باید اشاره بوجه آن شده باین که «دروغ سبکی و خواربست» و چون این وجه از برای احتراز اکثر مردم قویترست از عذاب و عقاب، اکتفا بهمین شده، و ممکن است که مراد سبکی و خواری دنیوی و اخروی هر دو باشد پس محتاج بعذری نباشد، و در بعضی نسخه‌ها بجای «فتکون» که بنصب است «فتکن» بجزم واقع شده و ظاهر اینست که سهوی باشد.

۱۰۴۳۰

لا تشتدنّ علیکم فرّة بعدها کرّة، و لا جولّة بعدها صولّة، و أعطوا السّیوف حقوقها، و قصّوا للحرب مصارعها، و اذمروا أنفسکم علی الطّعن الدّعیّ، و الضّرب الطّلعفی، و أمیتوا الأصواب، فانه أطرد للفشل.

سخت نباشد زینهار بر شما فرّه که بعد از آن کرّه باشد، و نه جولّه که بعد از آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۴۳

صوله باشد، و بدهید شمشیرها را حقه‌های آنها را، و از پی بروید از برای جنگ جایگاههای افتادن آن را، و بر انگیزید نفسهای خود را بر طعن دعیّ و ضرب طلخفی، و آهسته کنید آوازاها را پس بدرستی که این دور کننده‌ترست مر ترس را.

این کلامیست که می‌فرمودند بأصحاب خود در جنگ، «فرّه» بمعنی گریختن است، و «کرّه» بمعنی حمله کردن، و «جولّه» بمعنی جولانست و دوره زدنی در میدان، و بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: که جولّه گریختنیست که نزدیک باشد و دور نشود، و «صولّه» نیز بمعنی حمله کردنست و مراد اینست که سخت و گران مدانید و عیب و عار مشمارید گریختنی را که بعد از آن حمله کردنی باشد یعنی گریختنی را که از موضعی باشد

بموضعی دیگر که آن اصلح باشد از برای جنگ و حمله کردن، عیب و عار گریختنی است که از اصل آن جنگ باشد نه از خصوص مکانی بمرکان دیگر که اصلح باشد، و شارحان نهج البلاغه برین حمل کرده‌اند که: اگر اتفاق افتد از شما گریختنی و بعد از آن باز بروید و حمله کنید آن گریختن سخت و دشوار نباشد بر شما آن حمله بعد جبر آن گریختن میکند، «گریختن سخت و گران» گریختنیست که تلافی آن بعد از آن بحمله نشود. و گفته‌اند که: غرض ازین تحریص ایشانست بر معاودت بجنگ هر گاه بگریزند و این که بآن تلافی آن عیب و عار می‌شود، و همچنین سخت و گران مدانید جولانی را که در میدان بکنید و دوره که بزیند در آن بی جنگ از برای مصلحتی مثل تعیین موضعی که اصلح باشد یا از برای فرا گرفتن اُهبه و استعداد جنگ و قوی نمودن توطین نفس بر آن و امثال اینها هر گاه خواهید که بعد از آن حمله کنید، سخت و گران همانا رفتنی است که از برای حمله نباشد و خواهند که بآن اکتفا شود، و اگر مراد به «جولّه» گریختن نزدیک باشد بمنزله تأکید حکم سابق خواهد بود، و مراد به «حقوق شمشیرها» که باید داد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۴۴

به آنها» کار فرمودنهای آنهاست در جنگ دشمنان و اعدای دین و بیکار و معطل نگذاشتن آنها، و «پیروی کنید» شاید مراد این باشد که از برای جنگ از پی بروید و تتبع کنید جایگاههای افتادن که در آن معرکه باشد از کوهها و امثال آنها تا احتراز کنید از آنها یا هر جا که مظنه مغلوب شده باشد و افتادن در آن در زیان و خسران، و در نهج البلاغه «و وطنوا للجنوب» بجای «و قصوا للحرب» است و بنا بر این ترجمه اینست که: و بگسترانید از برای پهلوها جایگاههای افتادنهای آنها را یعنی دل بگذارید بر افتادن پهلوها بر زمین و کشته شدن و هموار سازید آنها بر خود تا خوف مکنید یا از برای این که غلبه کنید، زیرا که غالب اینست که هر که اعتقاد غلبه خود داشته باشد مغلوب گردد و هر که گمان مغلوبیت خود داشته باشد غالب شود، و «بر انگیزانید و تحریص کنید نفسهای خود را بر طعن دشمنان بنیزه «طعن دعسی» یعنی طعنی که خوب کارگر شود و اثر کند یا طعنی که پر کند جوف دشمن را، و «ضرب» بمعنی زدنت، و «طلخفی» «۱» بکسر طاء بی نقطه و فتح لام و سکون خاء با نقطه و بی آن نیز بمعنی سخت شدیدست و مراد زدن دشمنانست بشمشیر زدن سخت، و «آهسته کنید آوازها را» ظاهر اینست که از برای این باشد که فریاد و نعره منشأ خوف و ترس شود یعنی خوف و ترس آدمی خود یا سایر مجاهدان، و بعضی گفته‌اند که: مراد اینست که فریاد و نعره امارت و علامت خوف و ترس است.

۱۰۴۳۱

لا تطمعن فی مودة الملوك، فأنهم یوحشونک انس ما تکنون

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۳۴۵

بهم، و یقطعونک أقرب ما تکنون الیههم.

طمع مدار زینهار در دوستی پادشاهان، پس بدرستی که ایشان رم می‌فرمایند ترا در آرامترین بودن تو بایشان، و می‌برند ترا در نزدیکترین بودن تو بسوی ایشان، یعنی اعتمادی بر دوستی ایشان نیست گاه هست که رم می‌فرمایند ترا در وقتی که آرام داری تو باشد بایشان یعنی در وقتی که آرام تو بایشان در آن زیاد از همه اوقات باشد، و «می‌برند از تو در وقتی که نزدیکترین اوقات تو باشد بسوی ایشان» یعنی تو در آن نزدیکتر و مقرب‌تر باشی بایشان از سایر اوقات.

۱۰۴۳۲

لا تطمع فی کلّ ما تسمع، فکفی بذلک حمقا.

طمع مکن در هر چه بشنوی، پس کافیسست این از روی حماقت.

۱۰۴۳۳

لا تغرتک الأمانی و الخدع، فکفی بذلک خرقا.

فریب ندهد زینهار ترا آرزوها و مکرها، پس کافیسست این از روی بی عقلی، مراد به «مکرها» مکرهای دنیاست که با مردم میکند و بزینتهای خود ایشان را فریب می‌دهد.

۱۰۴۳۴

لا تشعر قلبک الهمّ علی ما فات، فیشغلک عمّا هو آت.

مگردان شعار دل خود اندوه را بر آنچه فوت شده پس مشغول سازد ترا از آنچه آن آینده است، «شعار» چنانکه مکرر مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد، و «شعار کردن چیزی از برای چیزی» کنایه است از لازم ساختن آن از برای آن و جدا نکردن از آن، و مراد اینست که اندوه را بر آنچه فوت شده باشد از تو از امور دنیوی لازم دل خود مساز چنانکه شیوه اکثر اهل دنیاست که اگر چنان کنی مشغول سازد آن غم و اندوه ترا از تدبیر احوال آینده خود از امور دنیوی و آخروی، و باعث فساد آنها شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۳۴۶

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «لا» بلفظ نفی یعنی لائی که از برای نفی وجود و تحقق چیزی باشد.) فرموده است آن حضرت علیه السلام.

۱۰۴۳۵

لا راحة لحسود.

نیست آسایشی از برای هیچ پر رشک برنده.

۱۰۴۳۶

لا مودة لحقود.

نیست دوستی از برای هیچ کینه‌وری یعنی کینه‌ور هر گاه کینه کسی را در دل گرفت دیگر نمی‌شود که با او دوست شود.

۱۰۴۳۷

لا أخوة لملول.

نیست برادری از برای هیچ ملولی، غرض اینست که برادر و دوست خود را از خود ملول و آزرده نباید کرد که هر گاه ملول شود برادری و دوستی او باقی نماند و این که هر گاه ملول شود اعتماد بر برادری و دوستی او مکنید.

۱۰۴۳۸

لا مروءة لبخیل.

نیست مروءت و آدمیتی از برای هیچ بخیلی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۳۴۷

۱۰۴۳۹

لا حیاء لکذاب.

نیست شرمی از برای هیچ بسیار دروغگوئی.

۱۰۴۴۰

لا دین لمرتاب، و لا مروءة لمغتاب.

نیست دینی از برای هیچ مرتابی، و نه مروءت و آدمیتی از برای هیچ غیبت کننده، «مرتاب» کسی را گویند که شک داشته باشد در چیزی، و مراد اینست که در دین یقین باید و کسی که شک داشته باشد در دین خود، او را دین نباشد، و مراد به «غیبت کننده» ظاهر اینست که غیبت کننده بحرام است پس غیبتهای جایز چنانکه در کتب فقهیه تفصیل داده شده نفی مروءت و آدمیت نمی کند.

۱۰۴۴۱

لا أمانة لمکور.

نیست امانتی از برای هیچ بسیار مکر کننده.

۱۰۴۴۲

لا ایمان لغدور.

نیست ایمانی از برای هیچ بسیار بیوفائی.

۱۰۴۴۳

لا خلّة لملول.

نیست دوستی از برای هیچ ملولی، چنانکه گذشت.

۱۰۴۴۴

لا اصابة لعجول.

نیست درست کردنی از برای هیچ بسیار تعجیل کننده.

۱۰۴۴۵

لا عقل کالتدبیر.

نیست عقلی مانند تدبیر، یعنی تدبیر امور دنیوی و اخروی خود و اصلاح آنها.

۱۰۴۴۶

لا جهل کالتبذیر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۳۴۸

نیست نادانیی مانند تبذیر و اسراف کردن.

۱۰۴۴۷

لا عبادة کالتفکیر.

نیست عبادتی مانند تفکیر یعنی فکر کردن در حقایق و معارف الهیه و در آنچه بکشاند به آنها.

۱۰۴۴۸

لا نصح کالتحذیر.

نیست نصیحتی مانند تحذیر یعنی ترسانیدن از معاصی و گناهان.

۱۰۴۴۹

لا فقر لعافل.

نیست درویشی از برای هیچ عاقلی، زیرا که هیچ مالی بعقل نمی‌رسد پس کسی که عقل داشته باشد بهترین مالها را دارد پس چگونه درویش باشد.
۱۰۴۵۰

لا غنی لجاهل.

نیست توانگری از برای هیچ جاهلی، یعنی بی عقلی، بقرینه مقابله با فقره سابق، و این باعتبار اینست که حقیقت توانگری بی نیازی از مردم و محتاج نبودن بایشانست و کسی را که عقل نباشد هر چند اموال دیگر باشد بی‌نیاز نمی‌گردد از ایشان بلکه با وجود اموال احتیاج او بایشان بیشتر باشد پس حقیقت توانگری نباشد از برای او.

۱۰۴۵۱

لا عمل لغافل.

نیست عملی از برای هیچ غافلی، مراد اینست که در عبادات حضور قلب و توجه تام می‌باید، و عبادتی که با غفلت کرده شود یعنی بی این که توجه و حضور قلب باشد عملی نیست که بکار آید چنانکه در احادیث وارد شده که: نماز قبول

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۴۹

نمی‌شود مگر آنچه از آن با حضور قلب باشد و هر قدری از آن که بی حضور قلب کرده شود قبول نمی‌شود.

۱۰۴۵۲

لا ورع کالکف.

نیست پرهیزگاری مانند بازداشتن، یعنی بازداشتن خود از حرامها و مراد اینست که بهترین پرهیزگاری اینست، پس در کسی اگر آن نباشد هر چند عبادت و اعمال خیر بسیار کند برابری با آن نکنند که خود را از حرام نگاهدارد و بأقل واجبی در طاعات و عبادات اکتفا کند.

۱۰۴۵۳

لا مروءة كغض الطرف.

نیست مروءتی و آدمیتی مانند پائین انداختن چشم، یعنی منع آن از نگاههای حرام یا بزینتهای دنیا و متاعهای آن.

۱۰۴۵۴

لا حلم كالصمت.

نیست حلمی مانند خاموشی، یعنی تحمل آن بهترین حلمهاست.

۱۰۴۵۵

لا قحة كالبهت.

نیست بی‌شرمی مانند بهتان، یعنی نسبت دادن کسی بکار بدی که نکرده باشد آنرا.

۱۰۴۵۶

لا عز كالطاعة.

نیست عزتی مانند طاعت، یعنی فرمانبرداری حق که سبب عزت دنیوی و آخروی گردد.

۱۰۴۵۷

لا كنز كالقناعة.

نیست گنجی مانند قناعت، یعنی قناعت بهترین گنجهاست زیرا که بهیچ وجه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۰

شبهه در آن نیست و با نفاق کم نمی‌شود و آفتی راه بآن ندارد و هیچ گنجی نیست که چنین باشد.

۱۰۴۵۸

لا ذخر كالعلم.

نیست ذخیره مانند علم، یعنی علم بهترین ذخیره‌هاست از برای آخرت.

۱۰۴۵۹

لا فضيلة كالعلم.

نیست فضیلتی مانند حلم، یعنی بردباری بهترین فضیلتها و افزونیهاست.

۱۰۴۶۰

لا هداية كالذكر.

نیست هدایتی مانند ذکر، «هدایت» بمعنی راهنمائیست یا رسانیدن بمطلب، و مراد اینست که نیست راهنماینده یا رساننده بمطلب مانند ذکر خدای عز و جل.

۱۰۴۶۱

لا رشد کالفکر.

نیست رشدی مانند فکر، «رشد» بمعنی بر راه درست بودنست و مراد اینست که نیست سببی از برای آن مانند فکر.

۱۰۴۶۲

لا حسب کالآدب.

نیست حسبی مانند ادب، مراد به «حسب» چنانکه مکرر مذکور شده.

مزیت‌یست که در کسی باشد باعتبار خود نه از راه نسب.

۱۰۴۶۳

لا ذلّ کالطلب.

نیست خواری مانند طلب.

۱۰۴۶۴

لا کرم کالتقوی.

نیست کرمی مانند پرهیزگاری یعنی نیست سببی از برای گرامی بودن نزد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۱

خدا مانند پرهیزگاری چنانکه فرموده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ» یعنی بدرستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارتر شماست.

۱۰۴۶۵

لا عدوّ کالهیوی.

نیست دشمنی مانند هوا و هوس.

۱۰۴۶۶

لا زینة کالآداب.

نیست زینتی مانند آداب.

۱۰۴۶۷

لا ربح کالثواب.

نیست سودی مانند ثواب.

۱۰۴۶۸

لا ورع کغلبه الشهوة.

نیست پرهیزگاری مانند غلبه کردن بر شهوت و پیروی نکردن آن.

۱۰۴۶۹

لا علم کالخشية.

نیست علمی مانند خشیت یعنی مانند علمی که سبب خشیت شود یعنی ترس از خدا.

۱۰۴۷۰

لا حسرة کالفوت.

نیست حسرتی مانند فوت، ظاهر اینست که مراد به «فوت» در اینجا موتست چنانکه در بعضی احادیث تفسیر شده بآن و مراد اینست که: نیست

حسرتی مانند حسرتی که بعد از موت رو می‌دهد، زیرا که گنهکار حسرت می‌خورد بر آنچه کرده، و نیکوکار حسرت می‌خورد بر کمی آنچه کرده، و این

که چرا زیاده بر آن نکرده.

۱۰۴۷۱

لا عبادة کالصمت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۲

نیست عبادتی مانند خاموشی در هر جایی که باید و این باعتبار اینست که وسیله ذکر و فکر و باعث ترک بسیاری از محرمات می شود مانند غیبت و دشنام و درشتی با مردم.

۱۰۴۷۲

لا غنی کالعقل.

نیست توانگری مانند عقل.

۱۰۴۷۳

لا فقر کالجهل.

نیست فقر و بی چیزی مانند جهل، یعنی بی عقلی یا نادانی.

۱۰۴۷۴

لا حلم کالصّح.

نیست حلمی مانند صفح، یعنی در گذشتن از گناه و تقصیر کسی.

۱۰۴۷۵

لا مسبّه کالشّح.

نیست مسبّه مانند بخیلی، مراد به «مسبّه» عارست و چیزی که مردم دشنام دهند بآن.

۱۰۴۷۶

لا ایمان کالصّبر.

نیست ایمانی مانند صبر، یعنی مانند ایمانی که سبب صبر بر مصائب و نوائب و تنگی معاش و امثال آنها شود.

۱۰۴۷۷

لا نعمه مع کفر.

نیست نعمتی با کفران، زیرا که نعمتی که کفران آن کنند سبب عذاب و عقاب شود و چنان نعمتی در حقیقت نعمت نباشد، یا این که نعمت نیست، بسبب این که زایل می شود بسبب کفران و باعث حسرت و ندامت می شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۳

۱۰۴۷۸

لا داء کالحسد.

نیست دردی مانند رشک.

۱۰۴۷۹

لا شرف کالسّودد.

نیست شرفی مانند سوّدد، یعنی این که کسی بزرگ و مهتر قوم و قبیله خود باشد.

۱۰۴۸۰

لا میراث کالأدب.

نیست میراثی مانند ادب، یعنی میراثی نیست که کسی از برای اولاد خود بگذارد مانند این که ادب تعلیم ایشان کند این بهترین میراثهاست.

۱۰۴۸۱

لا جمال کالحسب.

نیست زیبایی مانند حسب، یعنی افزونی مرتبه که کسی تحصیل کند بکسب فضایل و کمالات.

۱۰۴۸۲

لا معونه کالتّوفیق.

نیست یاری مانند توفیق یعنی یاری کننده نیست مثل توفیق حق تعالی و تهیّه او اسباب خیر را از برای این کس، پس آدمی باید که سعی و اهتمام در طلب توفیق بتوسّل بدرگاه او و مسئلت آن و اطاعت و انقیاد که سبب آن می شود زیاده باشد از سعی در تحصیل سایر اسباب آنها.

۱۰۴۸۳

لا عمل کالتّحقیق.

نیست عملی مثل تحقیق، یعنی تحقیق علوم شرعیّه و مسائل دینیّه.

۱۰۴۸۴

لا شرف کالعلم.

نیست شرفی مثل علم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۴

۱۰۴۸۵

لا ظهیر کالحلم.

نیست یاری کننده مانند بردباری.

۱۰۴۸۶

لا زاد کالتقوی.

نیست توشه مانند پرهیزگاری.

۱۰۴۸۷

لا اسلام کالرّضا.

نیست مسلمانی مانند رضا، یعنی مانند مسلمانی که سبب رضا و خشنودی باشد بنصیب و بهره که حق تعالی تقدیر کرده در هر باب.

۱۰۴۸۸

لا شیمه کالحیاء.

نیست خوبی مانند حیا.

۱۰۴۸۹

لا فضیله کالسّخاء.

نیست فضیلتی مانند سخا.

۱۰۴۹۰

لا ذخر کالتّواب.

نیست ذخیره مانند ثواب.

۱۰۴۹۱

لا حلل کالآداب.

نیست زیورهای مانند آداب.

۱۰۴۹۲

لا نراهه کالتّورع.

نیست پاکیزگی مانند تورع یعنی باز ایستادن از حرامها.

۱۰۴۹۳

لا شرف کالتّواضع.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۵

نیست شرفی مانند تواضع یعنی فروتنی در درگاه حق تعالی و از برای خلق نیز.

و پوشیده نیست که در مقام مدح چیزی یا ذم آن هر گاه گویند که: مثل و مانند ندارد در خوبی یا بدی، مراد اینست که مثل و مانند آن کم است نه این که اصلا یافت نشود و بنا بر این منافاتی نیست میانه این فقره‌های مبارکه که در بعضی فرموده‌اند که: نیست شرفی مانند سوّدد، و در بعضی: مانند علم، و در بعضی:

مانند تواضع، زیرا که هر یک از آنها کمال شرف دارند و شرفی مثل آن کم است هر چند بعضی از آنها مانند بعضی باشند یا برتر باشند، و ممکن است که هر یک از وجهی و بیک اعتباری مانند نداشته باشند و همین کافیست در مدح هر یک و لازم نیست که بحسب جمیع جهات بی مانند باشند.

۱۰۴۹۴

لا سوءه کالظلم.

نیست خوی بدی مانند ستم.

۱۰۴۹۵

لا سمیر کالعلم.

نیست افسانه گوئی در شب مانند علم، چون شایع بوده که مردم در شبها مشغول شنیدن افسانه‌ها و حکایات می‌شده‌اند فرموده‌اند که: افسانه گوئی در شب مانند علم نمی‌باشد باید که مشغول تفکر در آن و تذکر آن شد.

۱۰۴۹۶

لا وقار کالصمت.

نیست وقاری مانند خاموشی.

۱۰۴۹۷

لا مریح کالموت.

نیست راحت دهنده مانند مرگ یعنی از برای مؤمنان و نیکوکاران.

۱۰۴۹۸

لا لذة بتنغیص.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۶

نیست لذتی با مکدر کردن، مراد اینست که لذت‌های دنیوی که غالب اینست که آمیخته بکدوراتند و عاقبت البتّه مکدر و تیره میشوند بزوال و مرگ «۱»، لذتی نیست، لذت لذت‌های اخرویست که آمیخته بکدورات و تیرگی نیست و از عقب نیز کدورتی ندارند.

۱۰۴۹۹

لا حیاء لحریص.

نیست شرمی از برای هیچ حریصی.

۱۰۵۰۰

لا حق لمحجوج.

نیست حقی از برای محجوجی، «محجوج» کسیست که مغلوب باشد بحجّت و مراد اینست که هر گاه دو کس با یکدیگر نزاع داشته باشند و یکی غلبه کند بر دیگری بحجّت و حجّتی بر او تمام کند حق با آن غالب باشد و مغلوب را حقی نباشد.

۱۰۵۰۱

لا رأی للجوج.

نیست رائی از برای لجوجی، یعنی اعتمادی بر رأیهای او نیست زیرا که باعتبار لجاجتی که دارد هر کاری را که پیش گرفت رأی او انجام رسانیدن آنست خواه صواب باشد و خواه باطل، یا این که او را رائی نمی‌باشد بلکه باعتبار لجاجتی که دارد هر کاری را که پیش گرفت بی‌اختیار سعی میکند در انجام آن و تأمل و تفکری نمی‌کند در آن باب که او را رائی در آن باب بهم رسد.

۱۰۵۰۲

لا حلم کالتغافل.

نیست حلمی مانند تغافل یعنی بهترین حلم تغافل کردنست از گناه و تقصیر کسی و خود را چنان نمودن که غافلست از آن و آگاه نشده بر آن.

۱۰۵۰۳

لا عقل کالتجاهل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۷

نیست عقلی مانند تجاهل، «تجاهل» بمعنی اظهار جهل و نادانی خودست بچیزی که عالم بآن باشد و مراد همان تغافلست که در فقره سابق مذکور شد.

۱۰۵۰۴

لا اخلاص کالتصح.

نیست اخلاصی مانند نصیحت، یعنی بهترین انواع خالص و صاف بودن با کسی نصیحت کردن اوست و تغافل نکردن از بدی و عیبی که در او باشد.

۱۰۵۰۵

لا غربة کالشیخ.

نیست غربتی مانند بخیلی، زیرا که بخیل مردم از او دوری کنند و هر جا که باشد غریب ماند.

۱۰۵۰۶

لا عبادة كالخضوع.

نیست عبادتی مانند فروتنی، یعنی در درگاه حق تعالی و با خلق نیز.

۱۰۵۰۷

لا غنی كالقنوع.

نیست توانگری مانند رضا و خشنودی بنصیب و بهره خود، یعنی این بهترین توانگریهاست چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۵۰۸

لا ظفر مع بغی.

نیست فیروزی با سربلندی کردنی، یعنی هر گاه کسی بر دشمن خود سربلندی کند و او را ضعیف و حقیر شمارد فیروزی نیابد بر او باعتبار آن عجب و خودبینی که دارد، و ممکن است که مراد به «بغی» ظلم و ستم باشد و مراد این باشد که فیروزی بآخرت یا نیکبختی نمی‌باشد با آن.

۱۰۵۰۹

لا ورع مع غی.

نیست پرهیزگاری با گمراهی، مراد اینست که تا کسی بر دین حق نباشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۸

پرهیزگاری او سودی ندارد، هر که گمراه باشد هر چند در دین خود کمال تقوی و پرهیزگاری داشته باشد پرهیزگاری او سودی ندهد باو.

۱۰۵۱۰

لا بیان مع عی.

نیست بیانی با جهلی «۱»، «بیان» بمعنی فصاحت و زبان آوریست یا واضح- کردن چیزی و ظاهر ساختن آن، و بر هر تقدیر مراد اینست که در آن علم و دانش می‌باید و با جهل و نادانی نمی‌شود پس کسی که آنرا خواهد باید که تحصیل علم و دانش کند.

۱۰۵۱۱

لا دین لمسیء الظن.

نیست دینی از برای بدگمان، مراد یابد گمان بحق تعالی است و این که او را در کمال رحم و بخشایش نداند و بنای همه مجازات او را بر عدل گذارد نه بر تفضل، و یا بدگمان بمردم است هر گاه عمل کند با ایشان بر وفق آن و ایذاء و آزاری رساند بایشان بسبب آن، چنانکه مکرر تفصیل داده شد.

۱۰۵۱۲

لا صنیعة للممتن.

نیست احسانی از برای متت گذارنده، یعنی احسان او احسان نیست و متت گذاشتن آنرا باطل و فاسد کند.

۱۰۵۱۳

لا ندم لكثیر الرفق.

نیست پشیمانی از برای بسیار نرمی، یعنی از برای کسی که نرمی و همواری او با مردم بسیار باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۵۹

۱۰۵۱۴

لا عیش لسیء الخلق.

نیست زندگانی از برای بد خو، یعنی لذتی از زندگانی نبرد.

۱۰۵۱۵

لا دعواء لمشغوف بدائه.

نیست دوائی از برای کسی که دوستی درد او در غلاف دل او جا کرده باشد، ممکن است مراد تعریض باکثر جهال و نادانان باشد که دوستی جهل و نادانی خود در دل ایشان جا کرده، و این که دوائی از برای درد جهل ایشان نباشد، وقتی از برای آن دوائی باشد که ایشان آنرا درد دانند و خواهند که علاج آن بکنند، و در بعضی نسخه‌ها «مشغوف» بعین بی نقطه است و حاصل آن هم همانست زیرا که مشغوف بچیزی کسیست که کمال دوستی آنرا داشته باشد چنانکه گویا دوستی آن دل او را سوزانده.

۱۰۵۱۶

لا شفاء لمن کتم طبیبه داء.

نیست شفائی از برای کسی که پنهان کند از طبیب خود درد خود را، ممکن است که مراد ظاهر آن باشد و این که از طبیب درد خود را پنهان نباید داشت باعتبار شرمی یا غیر آن، یا این که غرض از آن این باشد که در دردهای دیگر نیز چنین باشد پس کسی را که درد فقر و درویشی باشد باید که آنرا پنهان نکند از کسی که طبیب آن باشد و علاج آن تواند کرد و اگر نه شفائی از برای درد او نباشد.

۱۰۵۱۷

لا بشاشة مع ابرام.

نیست شکفته رویی با ابرامی، یعنی کسی که ابرام کند در سؤال و طلب، مردم از او ملول گردند و با او شکفته روئی نکنند.

۱۰۵۱۸

لا سؤدد مع انتقام.

نیست بزرگی با انتقامی، یعنی کسی که انتقام کشد از گناهی که نسبت باو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۰

کنند او بزرگی ندارد، بزرگی کسی دارد که عفو کند و در گذرد.

۱۰۵۱۹

لا عثار مع صبر.

نیست لغزشی با هیچ صبری.

۱۰۵۲۰

لا ثناء مع کبر.

نیست ستایشی با هیچ تکبری.

۱۰۵۲۱

لا مروءة مع شح.

نیست مروءت و آدمیتی با هیچ شحی، یعنی بخیلی که با حرص باشد.

۱۰۵۲۲

لا عداوة مع نصح.

نیست دشمنی با هیچ نصیحتی، یعنی هر نصیحتی و پندی که خیر آدمی در آن باشد دوستیست و دشمنی با آن نیست و از آن آزرده نباید شد.

۱۰۵۲۳

لا سخاء مع عدم.

نیست سخاوتی با بی چیزی یعنی معلوم نمی شود سخاوت با درویشی، بسیار هست که درویش دهش بر او سهل و آسان می نماید و چون صاحب چیز شد بخیل می شود، و ممکن است مراد مذمت درویشی باشد باین که آدمی با آن از فضل سخاوت محروم باشد.

۱۰۵۲۴

لا صحۃ مع نهم.

نیست تندرستی با حرص، مراد حرص در خوردنست یا حرص در جمع مال و دنیا، و این که آن بسبب تعبها و زحمتها که لازم دارد همیشه آدمی را بیمار دارد و بعضی اهل لغت «نهم» را بمعنی افراط در شهوت طعام گفته اند و بنا بر این محتاج بتوجهی نیست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۱

۱۰۵۲۵

لا قناعۃ مع شره.

نیست قناعتی با غلبه حرص، یعنی کسی که غلبه حرص داشته باشد بهیچ مرتبه قناعت نمی کند بهر مرتبه که برسد سعی میکنند از برای زیاده بر آن.

۱۰۵۲۶

لا عقل مع شهوة.

نیست عقلی با شهوتی، یعنی کسی که شهوت و خواهش چیزی داشته باشد عقل او در آن باب سالم نماند و هر چند قبیح باشد قبح آن را نیابد، وقتی اعتماد بر حکم عقل می توان کرد که هر دو طرف در نظر صاحب آن مساوی باشد و خواهش یک طرف نداشته باشد.

۱۰۵۲۷

لا حزم مع غرۃ.

نیست دور اندیشیه‌ای با غفلتی، یعنی دوراندیشی با غفلت جمع نمی‌شود هر که خواهد که دور اندیشی کند باید که همیشه با خبر باشد از خود، و غفلت را بخود راه ندهد.

۱۰۵۲۸

لا فطنه مع بطنه.

نیست فطنت و فهمی با امتلای شکم، چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۵۲۹

لا أدب مع غضب.

نیست ادبی با خشمی، یعنی کسی که خواهد با ادب باشد باید که خشم را فرو خورد که هر که خشم بر او غلبه کند رعایت آداب نمی‌تواند کرد و نمی‌شود که سبکیها و بی‌ادبیها نکند.

۱۰۵۳۰

لا شرف مع سوء أدب.

نیست شرفی و بلندی مرتبه با بی‌ادبی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۲

۱۰۵۳۱

لا دین مع هوی.

نیست دینی با هوائی، یعنی با هوا و هوس و متابعت آن.

۱۰۵۳۲

لا محبة مع كثرة مراء.

نیست دوستی با بسیاری جدالی، یعنی کسی که با کسی نزاع و جدال بسیار کند محبت و دوستی او باقی نمی‌ماند باید که با دوست چنین سلوک نکرد.

۱۰۵۳۳

لا معروف مع من.

نیست احسانی با منت گذاشتنی، زیرا که منت آن را باطل کند.

۱۰۵۳۴

لا ایمان مع سوء ظن.

نیست ایمانی با بدگمانی یعنی بحق تعالی یا بمردم، چنانکه مکرر شرح شد.

۱۰۵۳۵

لا ضلال مع ارشاد.

نیست گمراهی با ارشادی، یعنی کسی که گمراهی داشته باشد ارشاد دیگران نمی‌تواند کرد و این اشاره است باین که امام و پیشوای مردم که کار او ارشاد ایشانست باید که معصوم باشد و بهیچ وجه گمراهی بر او روا نباشد چنانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه است. و ممکن است که غرض تحریص مردم باشد بر متابعت مرشدی که ارشاد کند ایشان را و نگذارد که گمراه شوند.

۱۰۵۳۶

لا هلاک مع اقتصاد.

نیست هلاکتی با میانه رویی، یعنی در معاش یا در هر باب چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۵۳۷

لا صلاح مع افساد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۳

نیست صلاحی با افسادی یعنی صلاحی که متضمن افسادی باشد آن صلاح نیست مانند آنان که از برای صلاح دنیای خود آخرت خود را فاسد کنند.

۱۰۵۳۸

لا غنى مع اسراف.

نیست توانگری با اسراف، یعنی توانگری با اسراف باقی نمی‌ماند و هر چند توانگری زیاد باشد با اسراف زود زایل می‌شود.

۱۰۵۳۹

لا فاقه مع عفاف.

نیست درویشی با عفا، «عفا» بمعنی باز ایستادن از حرام است و مراد اینست که درویشی که با عفا باشد و صاحب آن صبر کند بر آن و بسبب آن خود را در حرامی نیندازد آن درویشی نیست بلکه بهترین توانگریست زیرا که توانگری اخرویست.

۱۰۵۴۰

لا ضلال مع هدی.

نیست گمراهی با هدایی، «هدی» بضم هاء بمعنی راه یافتنیست و مراد اینست که کسی که راه حق را یافت دیگر گمراه نمی‌شود و از آن بر نمی‌گردد، و اینست که مردم از هر دینی بدین دیگر می‌روند بغیر دین حق که دین امامیه باشد که هرگز شنیده نشده که کسی از آن بدین دیگر رود.

۱۰۵۴۱

لا عقل مع هوی.

نیست عقلی با هوائی، این همان مضمون «لا عقل مع شهوة» است که چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد.

۱۰۵۴۲

لا یزکو مع الجهل مذهب.

پاکیزه نمی‌شود با نادانی هیچ مذهبی، یعنی هر گاه کسی جاهل و نادان باشد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۴

بر هر مذهبی که باشد و بهر راهی که رود مذهب و راه او پاکیزه نباشد راه پاکیزه راهیست که با علم و دانش باشد.

۱۰۵۴۳

لا یدرک مع الحمق مطلب.

دریافته نمی‌شود با حماقت و کم عقلی هیچ مطلبی.

۱۰۵۴۴

لا یثوب العقل مع اللّعب.

جمع نمی‌شود عقل با بازی.

۱۰۵۴۵

لا تجارة كالعمر الصالح.

نیست سوداگری مانند عمل صالح، زیرا که آن سودائیست که البته سود کند و سود آن اخروی باشد که پاینده و باقیست و کدام سودای دنیوی چنین تواند بود...!

۱۰۵۴۶

لا شفیق كالودود النّاصح.

نیست شفیقی مانند دوست نصیحت کننده، «شفیق» کسی را گویند که حریص باشد بر اصلاح حال کسی و ترسد از رسیدن ضرری باو.

۱۰۵۴۷

لا قرین كحسن الخلق.

نیست همراه و رفیقی مانند نیکوئی خوی، زیرا که هر که با او رفیق و همراه باشد همیشه در راحت باشد.

۱۰۵۴۸

لا ورع كتجنّب الآثام.

نیست پرهیزگاری مانند اجتناب کردن از گناهان، یعنی پرهیزگاری که در آن اجتناب از گناهان باشد هر چند با عبادات و اعمال خیر زیاد نباشد بهترست از پرهیزگاریها که با آنها باشد اما آمیخته بارتکاب بعضی گناهان باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۵

۱۰۵۴۹

لا زهد كالکف عن الحرام.

نیست زهدی مانند باز ایستادن از حرام، «زهد» بمعنی بی رغبتیست در چیزی، و شایع شده استعمال آن در بی رغبتی در دنیا و ترک آن، و مراد اینست که بهترین زهدها ترک حرام است و هیچ زهدی بآن نمی‌رسد پس اگر کسی ترک حرامها کند هر چند مشغول دنیا و لذت‌های آن باشد بهترست از این که ترک دنیا بالکلیه کند نهایت مرتکب بعضی حرامها گردد.

۱۰۵۵۰

لا غرّة کالثقة بالأیام.

نیست غفلتی مانند اعتماد کردن بر روزگار، یعنی بدترین غفلتهاست و مراد به «اعتماد بر روزگار» اینست که اگر روزگار رو باو آورد و بدولتی برسد اعتماد کند بر آن و گمان کند که همیشه چنین خواهد بود و باین سبب عجب و تکبری بهم رساند و سر بلندی کند بر مردم و تواضع و فروتنی نکند.

۱۰۵۵۱

لا جهاد کجهاد النفس.

نیست جهادی مانند جهاد با نفس، یعنی آن بهترین جهادهاست چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۵۵۲

لا فقه لمن لا یدیم الدرس.

نیست فقهی از برای کسی که دایمی ندارد درس را، «فقه» در لغت بمعنی فهم است و شایع شده استعمال آن در علم بأحكام شرعیّه و در اینجا هر یک از آنها مراد می‌تواند بود.

۱۰۵۵۳

لا عبادة كأداء الفرائض.

نیست عبادتی مانند ادای فرایض، مراد به «فرائض» ممکن است نمازهای

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۶

واجبی شبانه روزی باشد و مراد این باشد که: آنها بهترین عبادتهاست چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده، و ممکن است که مراد مطلق واجبیها باشد و مراد این باشد که ادای همه آنها بهترین عبادتهاست و اگر کسی ادای همه آنها کند و در سنتیها اهمیاتی نکند بهترست از این که در سنتیها اهمیاتی زیاد کند نهایت بعضی واجبیها را فوت کند.

۱۰۵۵۴

لا قریة بالتوافل اذا أضرت بالفرائض.

نیست قریة بنوافل هر گاه ضرر رسانند بفرائض، مراد به «فرائض» و «نوافل» فرایض و نوافل شبانه روزی باشد و این که هر گاه نوافل آنها ضرر رساند بفرائض آنها، مثل این که باعث تأخیر آنها شود از وقت فضیلت آنها قریة نیست در گزاردن نوافل در این صورت یعنی باعث تقرب و نزدیکی بدرگاه حق تعالی نمی‌شود بلکه باید ترک کرد آنها را و بفرائض پرداخت، و ممکن است مراد مطلق واجبیها و سنتیها باشد و این که کردن هر سنتی که ضرر رساند بیک واجبی و باعث فوت آن شود قریة نیست در آن باید واجبی را کرد هر چند آن سنتی بسبب آن فوت شود.

۱۰۵۵۵

لا وقایة أمتع من السلامة.

نیست نگهداری منیع تر از سلامتی، یعنی نیست از نگهداریها که حق تعالی کسی را بکند نگهداری بلند مرتبه تر از سلامتی یعنی سلامتی از امراض و بیماریها یا از خوفها و فتنهها یا از همه آنها و مراد اظهار اینست که سلامتی از نعمتهای عظیمه است و مستحق شکر زیاد.

۱۰۵۵۶

لا سبیل أشرف «۱» من الاستقامة.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۷

نیست راهی شریفتر و بلند مرتبه تر از راستی یعنی راستی در گفتار باین که دروغ نباشد و در کردار باین که مکر و حيله در آن نباشد.

۱۰۵۵۷

لا یفسد الدین کالطمع.

فاسد نمی‌کند دین را چیزی مانند طمع.

۱۰۵۵۸

لا یصلح الدین کالورع.

بصلاح نمی‌آورد دین را چیزی مانند پرهیزگاری.

۱۰۵۵۹

لا یؤتی العلم الا من سوء فهم السامع «۱».

آمده نمی شود علم مگر از بدی فهم شنونده یعنی آفتی بپیش آن نمی آید و بآن نمی رسد مگر از راه بدی فهم شنونده که بسبب آن نفهمد آنرا یا غلط فهمد.

۱۰۵۶۰

لا یلفی المریب صحیحا.

یافت نمی شود صاحب شک صحیح، ظاهر اینست که مراد به «صاحب شک» کسیست که خاطر از راستی و درستی خود جمع نداشته باشد و خیانتی کرده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۸

باشد و این که چنین کسی هرگز صحیح و تندرست نباشد بلکه همواره علیل و رهین «۱» خیانت خود و خوف و ترس از آن باشد.

۱۰۵۶۱

لا یلفی الحریص مستریحا.

یافت نمی شود حریص راحت جوینده، یعنی بسبب حرصی که دارد همیشه در رنج و تعب سعی و طلب است و هرگز استراحتی ندارد.

۱۰۵۶۲

لا یوجد الحسود مسرورا.

یافت نمی شود حسود شادمان، زیرا که در هر وقتی نمی شود که کسی نباشد که نعمتی باو رسیده باشد و او رشک برد باو و اندوهگین گردد بسبب آن.

۱۰۵۶۳

لا یلفی العاقل مغرورا.

یافت نمی شود عاقل فریب خورده شده، یعنی بدینا و زینتهای آن.

۱۰۵۶۴

لا یکون الکریم حقودا.

نمی باشد کریم کینه ور، مراد به «کریم» در اینجا شخص گرامی بلند مرتبه است.

۱۰۵۶۵

لا یکون المؤمن حسودا.

نمی باشد مؤمن حسود، ظاهر اینست که مراد به «مؤمن» کامل باشد.

۱۰۵۶۶

لا تحصل الجنة بالتمتی.

حاصل نمی شود بهشت بآرزو کردن، یعنی از برای حصول آن عمل صالح می باید و غرض رذّ بر جمعیتست که آرزوی بهشت میکنند بی عمل صالح، و امید رسیدن بآن دارند بمجرد همان آرزو.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۶۹

۱۰۵۶۷

لا ینال الرزق بالتعنی.

رسیده نمی شود روزی بتعب کشیدن، مراد تعب کشیدن زیادست و این که بآن بروزی زیاد نمی توان رسید بلکه آنچه را حق تعالی تقدیر کرده بی سعی یا بسعی بقدر معروف حاصل شود و بزیاده بر آن هر چند تعب و زحمت کشند نتوان رسید، و ممکن است مراد این باشد که: در کار نیست در رسیدن بروزی تعب و زحمت بلکه قدری از آن بی تعب و زحمت البتّه می رسد بخلاف بهشت که از برای رسیدن بآن تعب و رنج عمل ضرورست بر عکس آنچه اکثر مردم میکنند.

۱۰۵۶۸

لا تجتمع الشّبع «۱» و القیام بالمفترض.

جمع نمی شود سیری و ایستادگی به آن چه واجب کرده شده، مراد منع از سیریست و این که مانع می شود از ایستادگی به آن چه حق تعالی واجب کرده از علم و عمل بر وجهی که باید.

۱۰۵۶۹

لا یجتمع الجوع و المرض.

جمع نمی‌شود گرسنگی و بیماری، مراد ترغیب در گرسنگیست و این که مانع می‌شود از بیماریها.

۱۰۵۷۰

لا تجتمع الصحّة و النّهم.

جمع نمی‌شود تندرستی و حرص، این همان مضمون «لا صحّة مع نهم» است که قبل از این در همین فصل مذکور و شرح شد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۰

۱۰۵۷۱

لا تجتمع الشّیبه و الهرم.

جمع نمی‌شود جوانی و پیری، ممکنست مراد منع هر یک از پیر و جوان باشد از سلوک بطور و طرز دیگری و این که این بمنزله جمع کردن جوانی و پیریست با هم، پوشیده نماند که «شبیبه» بدو بآء و یاء در میان بمعنی جوانیست و در نسخه‌ها که بنظر رسید «الشّیبه» بی بای اول است و این از سهو ناسخینست زیرا که «شبیبه» و «هرم» هر دو بمعنی پیری‌اند.

۱۰۵۷۲

لا تجتمع الفطنه و البطنه.

جمع نمی‌شود فهم و امتلاهی شکم.

۱۰۵۷۳

لا تجتمع الشهوة و الحکمة.

جمع نمی‌شود شهوت و حکمت، یعنی دوستی لذتها و ترغیب در آنها و علم و عمل راست درست.

۱۰۵۷۴

لا یجتمع العقل و الهوی.

جمع نمی‌شود عقل و هوی و هوس.

۱۰۵۷۵

لا تجتمع الآخرة و الدّنيا.

جمع نمی‌شود آخرت و دنیا، ظاهر اینست که مراد کامل هر یک از آنها باشد با کامل دیگری.

۱۰۵۷۶

لا یجتمع الفناء و البقاء.

جمع نمی‌شود فنا و بقا، مراد ازین نیز جمع نشدن دنیاست با آخرت.

۱۰۵۷۷

لا یجتمع حبّ المال و الثّناء.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۱

جمع نمی‌شود دوستی مال و ثناء، یعنی مدح و ستایش مردم.

۱۰۵۷۸

لا یجتمع الورع و الطّمع.

جمع نمی‌شود پرهیزگاری و طمع.

۱۰۵۷۹

لا یجتمع الصّبر و الجزع.

جمع نمی‌شود صبر و جزع، پوشیده نیست که جزع بی تابی و قلق و اضطرابست که مقابل صبرند و جمع نشدن آن با صبر ظاهرست و قابل بیان نیست مگر این که تتمه فقره سابق باشد و مراد این باشد که چنانکه صبر و جزع با هم جمع نمی‌شوند، باعتبار این که ضدّ یکدیگرند، ورع و طمع نیز نظیر آنهاست و با هم جمع نمی‌شوند، یا این که مراد تعریض بجمعی باشد که جزع میکنند در مصیبتها و با وجود آن دعوی صبر میکنند و خود را صابر می‌دانند.

۱۰۵۸۰

لا تجتمع عزيمة و ولیمه.

جمع نمی‌شود عزیزه و ولیمه، «عزیمه» قصد راسخ و اراده جازم است و «ولیمه» طعام عروسیست، و مراد اینست که: صاحب عزم راسخ و اراده جازم باید مراتب بلند و مقامات ارجمند را دنبال کند که همّت بر آنها گمارده است نه این که در مجالس مهمانی بخوش گذرانی و عیش و نوش و کامرانی پردازد، زیرا که گنج بی رنج میسر نمی‌شود «مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد».

و در بعضی نسخه‌ها بجای «عزیمه»: «عزیمه» است و ظاهر از آن بقرینه «ولیمه» اینست که «عزیمه» طعام عزا باشد و مراد اینست که یک اطعام اطعام عزا و عروسی هر دو نمی‌باشد و پوشیده نیست که این معنی امری نیست که قابل بیان باشد مگر این که تمثیلی باشد از فقره بعد که فرموده‌اند:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۲

۱۰۵۸۱

لا تجتمع أمانة و نمیمه.

جمع نمی‌شود امانت و سخن چینی، و مراد این باشد که چنانکه عزیمه و ولیمه ضد یکدیگرند و با هم جمع نمی‌شوند سخن چینی و امانت نیز چنانند، یا این که مراد این باشد که در هر مجلسی رعایت مقتضای آن باید مثل اظهار سرور و شادی در عروسیها، و حزن و اندوه در عزاهها، و غرض تعریض بجمعی باشد که گاهی بر خلاف آن میکنند.

۱۰۵۸۲

لا يجتمع الكذب و المروءة.

جمع نمی‌شوند دروغگوئی و مروّت یعنی آدمیت.

۱۰۵۸۳

لا تجتمع الخيانة و الاخوة.

جمع نمی‌شود خیانت و برادری، یعنی با کسی که خیانت کنند برادری او باقی نماند، یا این که کسی که خیانت کند دیگر قابل برادری نیست.

۱۰۵۸۴

لا يجتمع الباطل و الحق.

جمع نمی‌شود باطل و حق، ظاهر اینست که مراد به «باطل و حق» دنیا و آخرت باشد و این که آنها را با هم جمع نتوان کرد، یعنی کامل آنها را چنانکه قبل از این مذکور شد.

۱۰۵۸۵

لا يجتمع العنف و الرفق.

جمع نمی‌شود درشتی و رفق، یعنی نرمی و پوشیده نیست که این نیز ظاهرست و قابل بیان نیست مگر این که تمثیلی باشد از برای سابق و مراد این باشد که:

چنانکه درشتی و نرمی با هم جمع نمی‌شوند دنیا و آخرت با هم جمع نمی‌شوند، یا این که «رفق» در اینجا بمعنی نیکویی احسان باشد و مراد این باشد که از درشتخوی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۳

نیکویی احسان نمی‌آید و از آن توقع آن نباید داشت، یا این که مراد برفق رفق حق تعالی و لطف او باشد و مراد این باشد که: با درشتخوئی کسی لطف حق تعالی با او جمع نمی‌شود، و الله تعالی يعلم.

۱۰۵۸۶

لا يتعلم من يتكبر.

تعلیم نمی‌گیرد کسی که تکبر کند، مراد منع از تکبرست و این که باعث این می‌شود که از تعلیم گرفتن علم ننگ داشته باشد و جاهل بماند.

۱۰۵۸۷

لا يزكو عمل متجبر.

پاکیزه نمی‌باشد عمل متکبری، یا این که فزایش نمی‌کند عمل متکبری، و بر هر تقدیر مراد اینست که مقبول نمی‌شود قبول کاملی.

۱۰۵۸۸

لا أشجع من برىء.

نیست دلیرتر از بی گناهی، مراد اینست که کسی که در واقعه بی گناه باشد او دلیر می‌باشد و خوف و ترس و اضطرابی او را نباشد بخلاف کسی که گنهکار باشد که ترسان و لرزان باشد و از این استنباط بی گناهی و گنهکاری هر یک می‌توان کرد.

۱۰۵۸۹

لا أَوْقَحَ مِنْ بَدَىٰ.

نیست بیحیاطتر از کسی که فحش گوید.

۱۰۵۹۰

لا أُجِبْنَ مِنْ مَرِيبٍ.

نیست ترسناکتر از شکت زده، یعنی کسی که در واقعه که شکی در خود داشته باشد و خاطرش از بیگناهی خود جمع نباشد چنانکه در شرح فقره سابق مذکور شد.

۱۰۵۹۱

لا أَشْجَعُ مِنَ اللَّيْبِ.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۴

نیست دلیرتر از کسی که عاقل باشد زیرا که عاقل کاری نکند که از آن خوف و ترسی داشته باشد.

۱۰۵۹۲

لا أَعْزَّ مِنْ قَانِعٍ.

نیست عزیزتر از قناعت کننده.

۱۰۵۹۳

لا أَذِلُّ مِنَ طَامِعٍ.

نیست خوارتر از طمع کننده.

۱۰۵۹۴

لا تَرَعُوْا الْمَنِيَّةَ اِحْتِرَامًا.

ترک نمی‌دهد مرگ هلاک کردنی را، یعنی همه کس را هلاک میکند و باز نمی‌ایستد از هلاک کردن هیچ کس.

۱۰۵۹۵

لا يَرَعُوْا الْبَاقُونَ اِحْتِرَامًا.

ترک نمی‌دهند باقیمانده گناهی را، یعنی چنانکه مرگ ترک نمی‌دهد هلاک کردن کسی را همچنان جمعی که باقی می‌مانند بعد از آن هلاک شده با وجود مشاهده مرگ او بفکر خود نمی‌افتند و ترک نمی‌دهند کردن گناهی را.

۱۰۵۹۶

لا أَدَبُ لِسِيءِ النَّطْقِ.

نیست ادبی از برای بدگفتار.

۱۰۵۹۷

لا سُودِدَ لِسِيءِ الْخَلْقِ.

نیست بزرگی از برای بدخوی.

۱۰۵۹۸

لا تَحْلُوْا مِصْحَابَةَ غَيْرِ أَرِيْبٍ.

شیرین نیست مصاحبت غیر عاقلی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۵

۱۰۵۹۹

لا تَصْفُو الْخَلَّةَ مَعَ غَيْرِ أَدِيْبٍ.

صاف نمی‌باشد دوستی با غیر بسیار با ادبی.

۱۰۶۰۰

لا تَزْكُو الصَّنِيعَةَ مَعَ غَيْرِ أَصِيْلٍ.

پاکیزه نمی‌باشد احسان با غیر اصیلی، یا فزایش نمی‌کند احسان با غیر اصیلی، یعنی نفعی و سودی بر آن مترتب نمی‌شود و مراد به «غیر اصیل» کسیست که نکوئی ندارد، یعنی حسب و نسبی و شرافتی و نجابتی نداشته باشد.

۱۰۶۰۱

لا تدوم مع الغدر صحبة خليل.
پاینده نمی ماند با بیوفائی مصاحبت هیچ دوستی.

۱۰۶۰۲

لا يواد الأشرار إلا أشباههم.

دوستی نمی کند با بدان مگر أشباه ایشان، یعنی باید که دوستی نکنند با بدان مگر أشباه ایشان، و بنا بر این ممکن است که «یواد» بکسر دال خوانده شود که لای نهی باشد نهایت مؤلف چنین نخوانده و اگر نه بایست که در فصل سابق نقل کند، یا این که غرض إخبار از این معنی باشد و بیان علامتی از برای بدی کسی، و ممکن است که «الأشرار» بضمّ خوانده شود و «أشباههم» بفتح، و ترجمه این باشد که: دوستی نمی کنند بدان مگر با أشباه ایشان و مراد خبر باشد تا این که نیکان توقع دوستی از بدان نداشته باشند.

۱۰۶۰۳

لا يصطنع اللّثام إلا أمثالهم.

احسان نمی کند لثیمان را مگر أمثال ایشان، یعنی باید که احسان نکند بایشان غیر امثال ایشان و بنا بر این ممکن است که «يصطنع» بکسر عین خوانده شود که نهی صریح باشد نهایت مؤلف چنین نخوانده، یا این که غرض إخبار از این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۶

معنی باشد و بیان این که دوستی کردن با لثیمان علامت لثیمی است، و ممکن است که «اللثام» بضمّ خوانده شود و «أمثالهم» بفتح و ترجمه این باشد که: احسان نمی کنند لثیمان مگر با امثال ایشان، و مراد خبر باشد تا این که غیر لثیم توقع احسان از لثیم نداشته باشد.

۱۰۶۰۴

لا يصحب الأبرار إلا نظراؤهم.

مصاحبت نمی کند نیکوکاران را مگر نظایر ایشان، و مراد إخبار از این معنی است، و ممکن است «الأبرار» بضمّ خوانده شود، و «نظراءهم» بفتح و ترجمه این باشد که: مصاحبت نمی کنند نیکوکاران مگر نظایر خود را، یعنی باید که چنین کنند و بنا بر این ممکن است «لا يصحب» بکسر باء خوانده شود که نهی صریح باشد نهایت مؤلف چنین نخوانده و اگر نه بایست که در فصل سابق نقل کند.

۱۰۶۰۵

لا تنال الصّحة إلا بالحمية.

رسیده نمی شود صحت مگر بپرهیز.

۱۰۶۰۶

لا يفسد التقوى إلا غلبة الشهوة.

فاسد نمی گردد پرهیزگاری را مگر غلبه شهوت، زیرا که ظاهرست که سببی از برای فساد آن نیست مگر شهوت یا غضب و در حقیقت غضب نیز که فاسد میکند باعتبار شهوت انتقام و خواهش آنست که بعد از آن میباید پس در آنجا نیز سبب شهوت باشد.

۱۰۶۰۷

لا تدفع المكاره إلا بالصبر.

دفع کرده نمی شود مکرورها مگر بصبر.

۱۰۶۰۸

لا تحاط النعم إلا بالشكر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۷

نگاهداشته نمی شود نعمتها مگر بشکر.

۱۰۶۰۹

لا تكمل المروة إلا للبيب.

کامل نمی شود مروّت و آدمیت مگر از برای عاقلی.

۱۰۶۱۰

لا يصبر على الحق إلا الحازم الأريب.

صبر نمی کند بر حقّ مگر دور اندیشی عاقل، یعنی بر ضرری که در حقّ باشد.

۱۰۶۱۱

لا تقوی کالکف عن المحارم.

نیست پرهیزگاری مانند باز ایستادن از حرامها چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۶۱۲

لا مروءة کالتنزه عن المأثم.

نیست مروءت و آدمیتی مانند پاکیزگی جستن از گناهان.

۱۰۶۱۳

لا جنه أوقی من الأجل.

نیست سپری نگاهدارنده تر از أجل، یعنی مدت عمر یا مرگ باعتبار این که مکرر مذکور شد که تا مدتی که از برای عمری تقدیر شده بسر نیاید و مرگ نرسد رشته باریک هیچ عمری را تیغهای تیز نتوان برید.

۱۰۶۱۴

لا غاراً أخذع «۱» من الأمل.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۸

نیست فریب دهنده فریب دهنده تر از امید.

۱۰۶۱۵

لا ذخر أنفع من صالح العمل.

نیست ذخیره سودمندتر از عمل صالح.

۱۰۶۱۶

لا حسب أرفع من الأدب.

نیست حسبی بلندتر از ادب.

۱۰۶۱۷

لا نسب أوضع من الغضب.

نیست نسبی پست تر از خشم، یعنی آن پست تر از هر نسب پستیست هر چند آن خود نسب نباشد.

۱۰۶۱۸

لا مال أعود من العقل.

نیست مالی نفع دهنده تر از عقل.

۱۰۶۱۹

لا فقر أشد من الجهل.

نیست فقری و بی چیزیی سخت تر از جهل، یعنی بی عقلی یا نادانی.

۱۰۶۲۰

لا حافظ أحفظ من الصمت.

نیست نگاهدارنده نگاهدارنده تر از خاموشی.

۱۰۶۲۱

لا قادم أقرب من الموت.

نیست از سفر آینده نزدیکتر از مرگ، زیرا که در آمدن آن شکی نیست بخلاف هر مسافری.

۱۰۶۲۲

لا واعظ أبلغ من النصح.

نیست پند دهنده رساتر از نصیحت، ممکن است مراد ترغیب در پند گرفتن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۷۹

بنصیحت دوستان باشد و این که موعظه واعظان رساتر از آن نباشد کسی که پند نگیرد بنصیحت دوستان پند نگیرد به آنها نیز، و هرگز اصلاح حال او نشود.

۱۰۶۲۳

لا سوءة أسوأ من الشحّ.

نیست خوی بدی بدتر از بخیلی با حرص.

۱۰۶۲۴

لا شرف أعلى من الايمان.

نیست شرفی بلندتر از ایمان.

۱۰۶۲۵

لا فضيلة أجلّ من الاحسان.

نیست افزونی مرتبه بزرگتر از احسان.

۱۰۶۲۶

لا ضمان على الزّمان.

نیست ضمانی بر روزگار، یعنی هر چه خواهد میکند و باکی ندارد و کسی از آن تاوانی نمی‌تواند گرفت و قبل از این توجیه این قسم سخنان مذکور شد.

۱۰۶۲۷

لا رسول أبلغ من الحقّ.

نیست پیغام آوری رساتر از حقّ، یعنی حقّ خود پهن می‌شود و بمردم می‌رسد و هیچ پیغام آوری چنان نمی‌تواند رسانید.

۱۰۶۲۸

لا ترجمان «۱» أوضح من الصدق.

نیست ترجمانی واضح‌تر از راستی، «ترجمان» کسی را گویند که کلام کسی را بزبان دیگر تفسیر کند و ظاهر اینست که مراد اینجا کسی باشد که

راستی کلامی را خاطر نشین مردم کند بشاهد و بینه و مراد این باشد که: سخن راست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸۰

همان راستی او آن را خاطر نشین مردم میکند و دلها گواهی براستی آن می‌دهند و هیچ خاطر نشین کننده واضحترا از آن خاطر نشین نتواند کرد.

۱۰۶۲۹

لا داء أدوأ «۱» من الحمق.

نیست دردی دردناک‌تر از حماقت.

۱۰۶۳۰

لا خلق أشین من الخرق.

نیست خوئی زشت‌تر از درشتی.

۱۰۶۳۱

لا كنز أنفع من العلم.

نیست گنجی سودمندتر از علم.

۱۰۶۳۲

لا عزّ أرفع من الحلم.

نیست عزّتی بلندتر از حلم.

۱۰۶۳۳

لا وحشة أوحش من العجب.

نیست وحشتی وحشت دارتر از خودبینی، یعنی هیچ چیز سبب وحشت و رمیدن مردم مثل آن نمی‌شود باعتبار تکبری که صاحب آن میکند و این که

خود را محتاج بکسی نمی‌داند و الفتی نمی‌کند بکسی پس مردم نیز می‌رمند از او.

۱۰۶۳۴

لا شيمه أفتح من الكذب.

نیست خوئی زشت‌تر از دروغگوئی.

۱۰۶۳۵

لا لباس أجمل من السّلامه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸۱

نیست جامه زیباتر از سلامتی، یعنی از عیبها و گناهان یا دردها و بیماریها، و بر هر تقدیر اطلاق جامه بر آن باعتبار تشبیه آنست بجامه در فرو گرفتن بدن.

۱۰۶۳۶

لا مسلک أسلم من الاستقامه.

نیست طریقه سالمتر از راستی.

۱۰۶۳۷

لا نعمه أفضل من التّوفیق.

نیست نعمتی افزونتر از توفیق، یعنی این که حق تعالی اسباب خیر را از برای کسی آماده کند.

۱۰۶۳۸

لا سنه أفضل من التّحقیق.

نیست طریقه افزونتر از تحقیق یعنی تحقیق علوم و مسائل دینیته.

۱۰۶۳۹

لا جمال أزين من العقل.

نیست زیبایی زینت دارتر از عقل، یعنی زیرکی یا دانائی.

۱۰۶۴۰

لا سوء أشین من الجهل.

نیست خوی بدی زشتتر از جهل، یعنی بی عقلی یا نادانی.

۱۰۶۴۱

لا مخبر أفضل من الصدق.

نیست خبر داده شده افزونتر از راستی، یعنی از آنچه راست باشد، یا نیست خبری افزونتر از راستی یعنی از خبر راست.

۱۰۶۴۲

لا ناصح أنصح من الحقّ.

نیست ناصحی ناصحتر از حقّ، «ناصح» کسی را گویند که با کسی صاف باشد و غش نکند با او و ظاهرست که هر چه حق باشد با همه کس صاف و بی غش است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸۲

و هر که پیروی آن کند ضرر و زیانی نیابد.

۱۰۶۴۳

لا سجيّة أشرف من الرّفق.

نیست خوئی بلند مرتبهتر از نرمی و همواری.

۱۰۶۴۴

لا معقل أحرز من الورع.

نیست پناهی محکمتر از پرهیزگاری.

۱۰۶۴۵

لا شيمه أذلّ من الطّمع.

نیست خوئی خوارتر از طمع.

۱۰۶۴۶

لا حصن أمنع من التّقوی.

نیست حصاری منیعتر از پرهیزگاری.

۱۰۶۴۷

لا دلیل أرشد من الهدی.

نیست راهنمایی بر راه راست تر از گمراه نبودن، یعنی از این که کسی بر دین حق باشد این بهترین راهنماهاست، زیرا که راهنماست بسعدت اخروی و بهشت جاوید.

۱۰۶۴۸

لا شیء أصدق من الأجل.

نیست چیزی راست تر از مرگ.

۱۰۶۴۹

لا شیء أكذب من الأمل.

نیست چیزی دروغ تر از امید.

۱۰۶۵۰

لا فاقه أشد من الحمق.

نیست بی چیزی و احتیاجی سخت تر از حماقت.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸۳

۱۰۶۵۱

لا خلّة أزرى من الخرق.

نیست خوئی خوارتر از درشتی.

۱۰۶۵۲

لا عون أفضل من الصبر.

نیست یاری کننده افزونتر از صبر.

۱۰۶۵۳

لا خلق أقبح من الکبر.

نیست خوبی زشت تر از تکبر.

۱۰۶۵۴

لا جهل أعظم من تعدی القدر.

نیست نادانی بزرگتر از در گذشتن از قدر و اندازه خود.

۱۰۶۵۵

لا حمق أعظم من الفخر.

نیست حماقتی بزرگتر از فخر کردن.

۱۰۶۵۶

لا عزّ أشرف من العلم.

نیست عزّتی بلند مرتبه تر از علم.

۱۰۶۵۷

لا شرف أعلى من الحلم.

نیست بلندی مرتبه بلندتر از حلم.

۱۰۶۵۸

لا شفیع أنجح من الاستغفار.

نیست شفاعت کننده فیروزی یابنده تر از استغفار، یعنی طلب آمرزش.

۱۰۶۵۹

لا وزر أعظم من الاصرار.

نیست گناهی عظیم تر از اصرار، یعنی اصرار بر گناه هر چند گناهان صغیره باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸۴

۱۰۶۶۰

لا دین لمسوف بتوبته.

نیست دینی از برای پس اندازنده توبه خود.

۱۰۶۶۱

لا عیش لمن فارق أحبته.

نیست زندگانی از برای کسی که جدا شده باشد از دوستان خود.

۱۰۶۶۲

لا وسیله أنجح من الايمان.

نیست وسیله فیروزی یابنده تر از ایمان.

۱۰۶۶۳

لا منقبة أفضل من الاحسان.

نیست منقبتی افزونتر از احسان.

۱۰۶۶۴

لا ايمان أفضل من الاستسلام.

نیست ایمانی افزونتر از اطاعت و انقیاد.

۱۰۶۶۵

لا معقل أمتع من الاسلام.

نیست پناهی منیع تر از اسلام، یعنی محکمتر و منع کننده تر از آفات.

۱۰۶۶۶

لا سبيل أنجى من الصدق.

نیست راهی رستگارتر از راستی، و اسناد رستگاری براه بر سبیل مجاز عقلیست باعتبار این که سبب رستگاری می گردد.

۱۰۶۶۷

لا صاحب أعز من الحق.

نیست مصاحبی عزیزتر از حق، مراد ترغیب در اینست که آدمی همیشه با حق باشد و جدا نشود از آن بارتکاب باطلی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸۵

۱۰۶۶۸

لا دليل أنجح من العلم.

نیست راهنمایی فیروزی یابنده تر از علم.

۱۰۶۶۹

لا عاقبة أسلم من عواقب السلم.

نیست عاقبتی سالمتر از عاقبتهای آشتی، یعنی آشتی بودن با مردم و دشمنی و جنگ نکردن با ایشان.

۱۰۶۷۰

لا شافع أنجح من الاعتذار.

نیست شفاعت کننده فیروزی یابنده تر از عذر خواستن.

۱۰۶۷۱

لا اعتذار أمحى للذنب من الاقرار.

نیست عذر خواستنی محو کننده تر از اقرار، یعنی اعتراف بگنجهکاری خود.

۱۰۶۷۲

لا نعمة أفضل من عقل.

نیست نعمتی افزونتر از عقلی.

۱۰۶۷۳

لا مصیبه اشد من جهل.

نیست مصیبتی سخت تر از جهلی، یعنی بی عقلی یا نادانی.

۱۰۶۷۴

لا زله اشد من زله عالم.

نیست لغزشی سخت تر از لغزش عالمی، زیرا که عذاب و عقاب عالم بر گناه زیاده باشد از جاهل چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۶۷۵

لا جور أقطع من جور حاکم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸۶

نیست ستمی شنیع تر از ستم حاکمی، زیرا که نصب حاکم از برای رفع ستم است پس ستم کردن او خود بغایت شنیع است.

۱۰۶۷۶

لا حرز لمن لا یسع سره صدره.

نیست جای محکمی از برای کسی که گنجایش نداشته باشد سر او را سینه او، یعنی کسی که سینه او سر او را نگاه نتواند داشت جای محکمی دیگر ندارد که سر او را نگاه دارد یا جای محکمی ندارد که پناه به آنجا برد و زود گرفتار نشود، در بعضی نسخه‌ها «حزم» بجای «حرز» است و بنا بر این ترجمه اینست که: نیست دوراندیشی از برای کسی که گنجایش ندارد سر او را سینه او، یعنی سر خود را نگاه نمی‌تواند داشت.

۱۰۶۷۷

لا عقل لمن یتجاوز حدّه و قدره «۱».

نیست عقلی از برای کسی که در گذرد از حدّ خود و اندازه خود.

۱۰۶۷۸

لا یؤخذ العلم إلاً من أربابه.

فرا گرفته نمی‌شود علم مگر از ارباب آن، غرض اینست که: کسی که خواهد که علم فرا گیرد باید تفحص کند و از کسی فرا گیرد که از ارباب علم باشد و علم او حق باشد که در واقع عالم همانست و از جمعی نباشد که دعوی علم میکنند و علمی ندارند یا این که علم ایشان علم نیست بلکه جهلی چند است که ایشان اعتماد به آنها کرده‌اند.

۱۰۶۷۹

لا ینفع الحسن بغير نجابه.

سود نمی‌دهد حسن بی نجابتی، مراد اینست که حسن صورت یا وضع سودی نمی‌دهد هر گاه نجابتی نباشد با آن، و مراد به «نجابت» اصالت و آزادگیست یا گرامی بودن نفس و بلند مرتبه بودن آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۸۷

۱۰۶۸۰

لا ینفع علم بغير توفیق.

سود نمی‌دهد علمی بی توفیقی، یعنی بی این که توفیق از حق تعالی با آن باشد از برای عمل بمقتضای آن.

۱۰۶۸۱

لا ینفع اجتهاد بغير تحقیق.

سود نمی‌دهد اجتهادی بغير تحقیقی، یعنی سود نمی‌دهد بذل جهد و طاقت خود در اعمال هر گاه تحقیق دین خود نشده باشد، یعنی بنای آن بر یقین گذاشته نشده باشد بلکه بر ظن یا تقلید باشد.

۱۰۶۸۲

لا خیر فی عزم بلا حزم.

نیست خیری در عزمی که بر حزم می‌باشد، یعنی دور اندیشی و ملاحظه نیکوئی عاقبت آن نشده باشد.

۱۰۶۸۳

لا خیر فی عمل بلا علم.

نیست خیری در عملی که بی علم و دانش باشد.

۱۰۶۸۴

لا یدرک العلم براحه الجسم.

دریافت نمی‌شود علم با راحت بدن «۱»، یعنی تحصیل آن بی تعب و زحمت دادن بدن نمی‌شود چنانکه قبل ازین قدری تفصیل داده شد.

۱۰۶۸۵

لا یغلب من یتظهر بالحق.

مغلوب نمی‌شود کسی که پشت قوی میکند بحق، یعنی این که حق با او باشد.

۱۰۶۸۶

لا یخصم من یحتج بالحق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۳۸۸

غلبه کرده نمی‌شود کسی که حجت گوید بحق، یعنی حجت حقی داشته باشد یا این که بر حق بودن حجت او باشد.

۱۰۶۸۷

لا یفلح من یسرّه ما یضرّه.

رستگار نمی‌شود کسی که شادمان می‌گرداند او را آنچه ضرر میکند او را، مثل آنانکه شاد می‌گردند بدنیائی که آخرت ایشان را فاسد میکند.

۱۰۶۸۸

لا یسلم من أذاع سرّه.

سالم نمی‌ماند کسی که فاش کند سرّ خود را.

۱۰۶۸۹

لا یزکو العلم بغير ورع.

پاکیزه نمی‌باشد یا افزایش نمی‌کند علم بغير پرهیزگاری، یعنی غیر پرهیزگاری چیزی سبب پاکیزگی علم یا افزایش آن نمی‌شود، یا علمی که بوده باشد

بی پرهیزگاری پاکیزه نمی‌شود یا افزایش نمی‌کند.

۱۰۶۹۰

لا یسلم الذین مع الطمع.

سالم نمی‌ماند دین با طمع.

۱۰۶۹۱

لا یشیع المؤمن و أخوه جائع.

سیر نمی‌شود مؤمن و برادر او گرسنه باشد، یعنی مؤمن کامل چنین نمی‌کند، یا این که مؤمن باید که چنین نکند.

۱۰۶۹۲

لا تزکوا آلا عند الکرام الصنائع.

پاکیزه نمی‌شود یا افزایش نمی‌کند احسانها مگر نزد کریمان، یعنی مردم گرامی بلند مرتبه و مراد اینست که احسانهای پاکیزه یا افزایش کننده

احسانهایست که بکریمان بشود که ایشان اهلیت آن را دارند و باعث اجر و ثواب افزایش کننده می‌شود، یا این که ایشان تلافی آنها میکنند نه

احسانهایی که بلئیمان بشود که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۳۸۹

بیجاست و اجر و ثوابی ندارد و یا چندان اجر و ثوابی ندارد و ایشان نیز تلافی آنها نمی‌کنند بلکه بسیار می‌شود که در برابر بدی میکنند.

۱۰۶۹۳

لا یتغنی العاقل عن المشاوره.

بی نیاز نمی‌شود عاقل از مشورت کردن، یعنی خود را محتاج میداند بآن در مهمات و هیچ مهمتی را بی آن نمی‌کند.

۱۰۶۹۴

لا مظاهره أوثق من مشاوره.

نیست احتیاط و پشت قوی کردنی محکم‌تر از مشورت کردن.

۱۰۶۹۵

لا یتفترّ خدع الدّیّ العالم.

سبک و بی آرام نمی‌کند فریبهای دنیا دانا را.

۱۰۶۹۶

لا یدهش «۱» عند البلاء الحازم.

مدهوش نمی شود نزد بلا دور اندیش، یعنی حیران نمی شود یا نمی رود عقل او بلکه صبر میکند و عاقبت خود را بآن نیکو می گرداند.

۱۰۶۹۷

لا یری الجاهل آلاً مفراً.

دیده نمی شود نادان مگر تقصیر کننده، و ممکن است که «مفراً» خوانده شود بتخفیف راء از باب افعال و ترجمه این باشد که: مگر از حدّ در گذرنده.

۱۰۶۹۸

لا یغشّ العقل من انتصحه.

غشّ نمی کند عقل کسی را که نصیحت جوید از آن.

۱۰۶۹۹

لا یسلم الدّین من تحصّن به.

وانمی گذارد دین کسی را که حصار خود کرده باشد آنرا.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۰

۱۰۷۰۰

لا تعصم الدّینیا من لجأ الیها.

نگاهداری نمی کند دنیا کسی را که پناه برده باشد بسوی آن.

۱۰۷۰۱

لا تفی الأمانی لمن عول علیها.

وفا نمی کند آرزوها از برای کسی که اعتماد کرده باشد بر آنها.

۱۰۷۰۲

لا یدرک من اعتزّ بالحقّ.

دریافته نمی شود کسی که عزیز گشته باشد بحقّ، یعنی دریافته نمی شود برای رسانیدن خواری باو، و در بعضی نسخه ها «لا یدلّ» است یعنی خوار

نمی گردد، و این ظاهرست.

۱۰۷۰۳

لا یغلب من یحتجّ بالصدق.

مغلوب نمی شود کسی که حجّت گوید براستی، یعنی حجّت داشته باشد یا راستی را حجّت گرداند، یعنی آن در واقع دلیل حقیّت او باشد.

۱۰۷۰۴

لا یعزّ من لجأ الی الباطل.

عزیز نمی شود کسی که پناه برد بسوی باطل.

۱۰۷۰۵

لا یفلح من یتبجّج بالردّائل.

رستگار نگردد کسی که شاد گردد بردائل، یعنی صفات نکوهیده.

۱۰۷۰۶

لا خیر فی المعروف المحصی.

نیست خیری در احسان شمرده شده، یعنی احسانی که صاحب آن بشمارد آنرا و منتّ گذارد بآن، یا احسان کم که توان شمرد آنرا، و بنا بر این

ممکنست که مراد مطلق احسان غیر خدا باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۱

۱۰۷۰۷

لا خیر فی لذّة لا تبقی.

نیست خیری در لذتی که باقی نماند که همه لذتهای دنیوی باشد.

۱۰۷۰۸

لا خیر فی العمل آلا مع العلم.

نیست خیری در عمل مگر با علم.

۱۰۷۰۹

لا خیر فی خلق لا یزینه حلم.

نیست خیری در خوئی که زینت ندهد آنرا با حلمی.

۱۰۷۱۰

لا خیر فی معین مهین.

نیست خیری در یاری کننده خوار کننده، مانند کسی که منت گذارد بیاری که کند، و ممکن است که «مهین» بفتح میم خوانده شود و ترجمه این باشد که:

نیست خیری در یاری کننده خوار، و مراد منع از یاری جستن بآن باشد باعتبار این که باعث خواری این کس می شود که از چنین کسی یاری جوید.

۱۰۷۱۱

لا خیر فی صدیق ضنین.

نیست خیری در دوستی بخیل، و در بعضی نسخه ها «ظنین» بظاء دسته دارست و بنا بر این ترجمه اینست که: نیست خیری در دوستی متهم، یعنی دوستی که متهم باشد بنفاق، باعتبار این که اعتمادی بر دوستی او نمی ماند هر چند در واقع دوست باشد.

۱۰۷۱۲

لا خیر فی حکم جائر.

نیست خیری در حکم جور کننده، یعنی در حکمی که در آن جوری شده باشد و بر خلاف حق باشد، و ممکن است که «حکم» بفتح حاء و کاف خوانده شود بمعنی حاکم، و ترجمه این باشد که: نیست خیری در حاکمی جائر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۲

۱۰۷۱۳

لا شیء أحسن من عفو قادر.

نیست چیزی نیکوتر از در گذشتن قادری، یعنی از عفو و در گذشتن کسی که قادر بر انتقام باشد.

۱۰۷۱۴

لا خیر فی شهادة خائن.

نیست خیری در گواهی خیانت کننده، یعنی گواهی کسی که خیانت کرده باشد در آن گواهی، و حیف و میلی کرده باشد در آن.

۱۰۷۱۵

لا خیر فی قول الأفاکین.

نیست خیری در سخن گفتن دروغگویان.

۱۰۷۱۶

لا خیر فی علم الکذّابین.

نیست خیری در علم دروغگویان، زیرا که بکار دیگری نمی آید باعتبار این که اعتمادی بر قول و خبر ایشان نتوان کرد و بکار خود او هم نمی آید باعتبار این که عمل بآن نمی کند و از چنان گناهی باز نمی ایستد.

۱۰۷۱۷

لا لذة لصنیعة متّان.

نیست لذتی از برای احسان بسیار منت گذارنده.

۱۰۷۱۸

لا تدمّ أبدا عواقب الاحسان.

مذمت کرده نمی شود هرگز عاقبتهای احسان.

۱۰۷۱۹

لا تملک عثرات اللسان.

مملوک نمی شود لغزشهای زبان، یعنی مالک آنها نمی توان شد و کمست که زبان لغزشی نکند و سخنی را که نباید گفت نگویید.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۳

۱۰۷۲۰

لا عزّ آلا بالطّاعة.

نیست عزّتی مگر بطاعت و فرمانبرداری حق تعالی.

۱۰۷۲۱

لا غنی آلا بالقناعة.

نیست توانگری مگر بقناعت، زیرا که کسی که قناعت نکند بهیچ مرتبه نمی‌ایستد و همیشه در طلب زیادتی و تعب و زحمت آن باشد و معنی توانگری و بی نیازی در او نباشد.

۱۰۷۲۲

لا رأی لمن لا یتطاع.

نیست رأیی از برای کسی که اطاعت کرده نمی‌شود، یعنی هر پادشاه و حاکمی که اطاعت او نکنند رأی و تدبیری از برای او نباشد زیرا که هر چند رأی و تدبیر او صواب باشد هر گاه اطاعت او نکنند بعمل نمی‌تواند آورد و خلل در ملک و حکومت او بهم رسد و این کلامیست که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه در وصف خود و شکوه لشکر خود فرموده.

۱۰۷۲۳

لا دین لخدّاع.

نیست دینی از برای بسیار فکر کننده.

۱۰۷۲۴

لا لؤم أشدّ من القسوة.

نیست لئیمی و پست مرتبتی سخت تر از قساوت و سخت دلی.

۱۰۷۲۵

لا فتنه أعظم من الشهوة.

نیست فتنه بزرگتر از شهوت، یعنی خواهش.

۱۰۷۲۶

لا رزیة أعظم من دوام سقم الجسد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۴

نیست مصیبتی بزرگتر از دائمی بودن بیماری بدن.

۱۰۷۲۷

لا لذّة فی شهوة فانیة.

نیست لذّتی در شهوتی فانی شونده، یعنی در مشتتهیات دنیوی که فانی شوند.

۱۰۷۲۸

لا عیش أهنأ من العافیة.

نیست زندگانی گواراتر از عافیت، یعنی عافیت از بیماریها و خوفها و فتنهها.

۱۰۷۲۹

لا غائب أقدم من الموت.

نیست غائبی وارد شونده تر از مرگ، زیرا که ورود آن قطعی است بخلاف غایبهای دیگر.

۱۰۷۳۰

لا خازن أفضل من الصّمت.

نیست خازنی افزونتر از خاموشی، «خازن» بمعنی خزانه‌دار و جمع کننده مال و پنهان کننده سرّست، و خاموشی را «خازن» گفتن باعتبار اینست که اسرار را در خزانه خاطر نگاه می‌دارد یا پنهان کننده آنهاست، یا این که پنهان - کننده بسیاری از عیبهاست، یا این که جمع کننده فضایل است، و «خازن» بمعنی زبان نیز آمده و بنا بر این ممکنست مراد این باشد که: نیست زبانی، یعنی گویائی افزونتر از خاموشی.

۱۰۷۳۱

لا ینتصر المظلوم بلا ناصر.

انتقام نمی‌کشد مظلوم بی‌یاری کننده، یعنی نمی‌توان کشید و غرض بیان عذر خودست از انتقام نکشیدن از آنان که ظلم حقّ او صلوات اللّٰه و سلامه علیه کردند.

۱۰۷۳۲

لا ینتصف البرّ من الفاجر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۵

انتقام نمی‌کشد نیکوکار از فاسق، و این باعتبار اینست که فاسق بی‌باک می‌باشد و هر گاه از او انتقام بکشند دیگر بدتر میکند یا باعتبار این که نیکوکار مرتبه خود را برتر میداند از این که معارضه با او کند.

۱۰۷۳۳

لا ینتصف عالم من جاهل.

انتقام نمی‌کشد عالمی از جاهلی، این نیز باعتبار یکی از آن دو وجه است که در فقره سابق مذکور شد.

۱۰۷۳۴

لا یحلم عن السّفیه آلا العاقل.

بردباری نمی‌کند از سفیه مگر عاقل، «سفیه» بمعنی بی‌حلم یا کم‌حلم است یا نادان چنانکه مکرّر مذکور شد.

۱۰۷۳۵

لا ینتصف الکریم من اللّئیم.

انتقام نمی‌کشد کریم از لئیم، یعنی گرامی بلند مرتبه از دنی پست مرتبه، و این نیز باعتبار یکی از آن دو وجه است که در فقره‌های سابق مذکور شد.

۱۰۷۳۶

لا یعرف السّفیه حقّ الحلیم.

نمی‌شناسد سفیه حقّ حلیم بردبار را، مراد اینست که حلیم بردبار را بر سفیه حقّیست که بردباری میکند از او و انتقام نمی‌کشد از او، أمّا او حقّ او را نمی‌شناسد.

۱۰۷۳۷

لا مرکب أجمع من اللّجاج.

نیست مرکبی سرکش‌تر از لجاجت، یعنی زود او خود را در هلاکت می‌اندازد.

۱۰۷۳۸

لا وزر أعظم من وزر غنیّ منع المحتاج.

نیست گناهی بزرگتر از گناه توانگری که منع کند محتاج را، یعنی چیزی باو ندهد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۶

۱۰۷۳۹

لا ینبغی لمن عرف اللّٰه أن یتعاضم.

نیست سزاوار از برای کسی که شناخته باشد خدا را این که بزرگ نماید، یعنی بزرگی و عظمتی از برای خود قرار دهد که بسبب آن در نظر مردم بزرگ نماید، و ممکن است که «یتعاضم» بمعنی «یتکبر» آمده باشد و معنی این باشد که: سزاوار نیست از برای او این که تکبر کند نهایت در کتب لغت این معنی بنظر نرسید.

۱۰۷۴۰

لا یتستطیع أن یتقی اللّٰه من خاصم.

ندارد استطاعت و توانائی پرهیزگاری خدا کسی که خصومت و جدال کند با مردم، زیرا که چنین کسی نمی‌شود که در بعضی حرامها نیفتد.

۱۰۷۴۱

لا خیر فیمن ینهجر أخاه من غیر جرم.

نیست خیری در کسی که ببرد از برادر خود و ترک کند او را بیگناهی.

۱۰۷۴۲

لا خیر فی عقل لا یقارنه حلم.

نیست خیری در عقلی که همراه نباشد با آن بردباری.

۱۰۷۴۳

لا بقاء للأعمار مع تعاقب اللیل و النهار.

نیست بقایی از برای عمرها با از پی یکدیگر در آمدن شب و روز.

۱۰۷۴۴

لا شیء أوجع من الاضطرار الی مسئله الأعمار.

نیست چیزی دردناکتر از مضطرب شدن بسوی سؤال کردن از اعمار، یعنی آنانکه تجربه امور نکرده باشند و این کنایه است از این که تازه بدولت رسیده باشند.

۱۰۷۴۵

لا تکمل المکارم آلا بالعفاف و الايثار.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۷

کامل نمی شود نیکو کاریها مگر بعفاف و ایثار، «عفاف» بمعنی بازایستادن از محرّمات است، و «ایثار» بمعنی برگزیدن دیگریست بر خود و دادن چیزی باو با وجود حاجت خود بآن چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۰۷۴۶

لا فخر فی المال آلا مع الجود.

نیست فخری در مال مگر با جود و بخشش.

۱۰۷۴۷

لا عیش أنکد من عیش الحسود و الحقود.

نیست زندگانی سخت تر از زندگانی حسود و کینه ور.

۱۰۷۴۸

لا یصبر للحقّ آلا من یعرف فضله.

صبر نمی کند از برای حقّ مگر کسی که بشناسد افزونی آن را از برای حقّ، یعنی از برای آخرت که حقّ و ثابتست، یا از برای حق تعالی مگر کسی که بشناسد افزونی آن را، یعنی افزونی مرتبه آن صبر را و غرض اشاره بسختی و دشواری آن صبرست و این که تا کسی نداند فضل و ثواب آن را نمی کند آن را.

۱۰۷۴۹

لا یحرز الأجر آلا من أخلص عمله.

جمع نمی کند اجر و ثواب را مگر کسی که خالص گرداند عمل خود را، یعنی از برای خدای عزّ و جلّ.

۱۰۷۵۰

لا یحوز الشکر آلا من بذل ماله.

جمع نمی کند شکر را مگر کسی که بذل کند مال خود را، غرض اینست که اگر کسی خواهد که مردم شکر او کنند باید که بذل کند مال خود را، زیرا که آن بی این نمی شود.

۱۰۷۵۱

لا یتحقّق اسم الکرم آلا من بدأ بنواله قبل سؤاله.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۸

سزاوار نمی گردد نام کرم را مگر کسی که ابتدا کند عطای خود را پیش از سؤال او، یعنی تا کسی ابتدا نکند بعبط پیش از این که سؤال و طلب کنند از او سزاوار این نمی گردد که او را «کریم» گویند کریم حقیقی آنست که عطای او پیش از سؤال باشد.

۱۰۷۵۲

لا ینعم بنعمیم الآخرة آلا من صبر علی بلاء الدنیا.

انعام کرده نمی شود بنعمت آخرت مگر کسی که صبر کرده باشد بر بالای دنیا.

۱۰۷۵۳

لا ایمان کالحياء و السخاء.

نیست ایمانی مانند شرم و سخاوت، یعنی مانند ایمانی که با شرم و سخاوت باشد یا این که از آثار ایمان یا لوازم آن چیزی مثل آنها نیست.

۱۰۷۵۴

لا يسود من لا يحتمل إخوانه.

بزرگ و مهتر نمی‌گردد کسی که بر ندارد برادران خود را، یعنی متحمل مؤنات ایشان نشود.

۱۰۷۵۵

لا يحمد آلا من بذل احسانه.

ستوده نمی‌شود مگر کسی که بذل کند احسان خود را.

۱۰۷۵۶

لا يحوز الغفران آلا من قابل الاساءة بالاحسان.

فراهم نمی‌آورد آمرزش را مگر کسی که در برابر بدی اندازد احسان را.

۱۰۷۵۷

لا يفوز بالنجاة آلا من قام بشرائط الايمان.

فیروزی نمی‌یابد برستگاری مگر کسی که بر پای دارد شرایط ایمان را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۳۹۹

۱۰۷۵۸

لا يحرز العلم آلا من يطيل درسه.

فراهم نمی‌آورد علم را مگر کسی که دراز کشاند درس خود را، یعنی مدتی دراز درس بخواند و بگوید.

۱۰۷۵۹

لا يسلم على الله من لا يملك نفسه.

سالم نمی‌ماند بر خدا کسی که مالک نشود نفس خود را، یعنی سالم نمی‌ماند از عذاب سلامتی که لازم باشد بر خدا و از راه استحقاق باشد نه مجرد

تفضل کسی که مالک نباشد نفس خود را، یعنی آن را در فرمان خود ندارد مانند بنده.

۱۰۷۶۰

لا عدو أعدى على المرء من نفسه.

نیست دشمنی ستم کننده‌تر بر مرد از نفس او.

۱۰۷۶۱

لا معروف أضيع من اصطناع الكفور.

نیست احسانی ضایع‌تر از احسان کردن بکفران کننده.

۱۰۷۶۲

لا وزر أعظم من التبجح بالفجور.

نیست گناهی عظیم‌تر از شاد شدن بفسق و بیرون رفتن از فرمان پروردگار خود.

۱۰۷۶۳

لا مرض أضى من قلّة العقل.

نیست بیماری بهبودی ندارنده‌تر از کمی عقل، و ممکن است که «أضی» بمعنی سنگینی کننده‌تر باشد.

۱۰۷۶۴

لا سوأة أسوأ من البخل.

نیست خوی بدی بدتر از بخیلی.

۱۰۷۶۵

لا عيش أهنا من حسن الخلق.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۰۰

نیست زندگانی بی‌تعب‌تر از نیکوئی خلق، یعنی از زندگانی صاحب آن.

۱۰۷۶۶

لا وحشة أوحش من سوء الخلق.

نیست وحشتی صاحب وحشت تر «۱» از بدی خوی، «وحشت» بمعنی رمیدنست و مراد اینست که نیست در آدمی چیزی که سبب رمیدن مردم شود از او زیاده از رمیدنی که از بد خوئی میکنند، و ممکن است که «أوحش» بمعنی وحشت دهنده تر باشد بنا بر این که گاهی أفعال تفضیل از فعل مزید نیز آمده.

۱۰۷۶۷

لا ایمان لمن لا أمانة له.

نیست ایمانی از برای کسی که نباشد امانتی از برای او.

۱۰۷۶۸

لا دین لمن لا عقل له.

نیست دینی از برای کسی که نباشد عقلی از برای او.

۱۰۷۶۹

لا عقل لمن لا أدب له.

نیست عقلی از برای کسی که نباشد ادبی از برای او.

۱۰۷۷۰

لا ثواب لمن لا عمل له.

نیست ثوابی از برای کسی که نباشد عملی از برای او، یعنی عمل خیری.

۱۰۷۷۱

لا عمل لمن لا نيّة له.

نیست عملی از برای کسی که نباشد نیّتی از برای او، یعنی آن را بقصد اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی نکرده باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۰۱

۱۰۷۷۲

لا نيّة لمن لا علم له.

نیست نیّتی از برای کسی که نباشد علمی از برای او، یعنی نیّت کاملی نباشد از برای او.

۱۰۷۷۳

لا علم لمن لا بصيرة له.

نیست علمی از برای کسی که نباشد بینایی از برای او، یعنی بینایی که بآن حق را از باطل جدا کند و اگر نه علم او جهل باشد مانند علم علمای غیر مذهب حق.

۱۰۷۷۴

لا بصيرة لمن لا فکر له.

نیست بصیرتی از برای کسی که نباشد فکری از برای او.

۱۰۷۷۵

لا فکر لمن لا اعتبار له.

نیست فکری از برای کسی که نباشد عبرت گرفتنی از برای او، یعنی از چیزها بچیزهای دیگر پی نبرد.

۱۰۷۷۶

لا اعتبار لمن لا ازدجار له.

نیست عبرت گرفتنی از برای کسی که ازدجاری نباشد از برای او، «ازدجار» بمعنی قبول منع از چیزی و باز ایستادن از آنست و مراد اینست که عبرت گرفتن آنست که بر وفق آن عمل شود پس اگر کسی پی برد ببدی چیزی و استنباط آن بکند از چیزی و با وجود این ممنوع نشود از آن و باز نایستد، آن عبرت نیست و بکار او نیاید.

۱۰۷۷۷

لا ازدجار لمن لا اقلع له.

نیست ازدجاری از برای کسی که نباشد اقلاعی از برای او، «اقلاع»،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۴۰۲

بمعنی باز ایستادن از چیزیت و ظاهر اینست که مراد در اینجا باز ایستادن بالکلیه است و دل کندن از آن و این که عزم این داشته باشد که هرگز دیگر مرتکب آن نگردد.

۱۰۷۷۸

لا مروءة لمن لا همّة له.

نیست آدمیتی از برای کسی که نباشد همّتی از برای او، یعنی نباشد عزمی از برای او، یعنی عزمهای او ثابت نباشد و زود بر هم خورد.

۱۰۷۷۹

لا ظفر لمن لا صبر له.

نیست فیروزی از برای کسی که نباشد صبری از برای او.

۱۰۷۸۰

لا نجاه لمن لا ایمان له.

نیست رستگاری از برای کسی که نباشد ایمانی از برای او.

۱۰۷۸۱

لا ایمان لمن لا یقین له.

نیست ایمانی از برای کسی که نباشد یقینی از برای او، یعنی ایمان او از روی یقین و جزم از روی دلیل نباشد بلکه از راه تقلید باشد یا ظنّ و گمان، و ممکن است مراد بیقین مطلق جزم باشد و یقین مقابل ظنّ باشد.

۱۰۷۸۲

لا صیانة لمن لا ورع له.

نیست صیانتی از برای کسی که نباشد پرهیزگاری از برای او، «صیانت» بمعنی نگهداریست و مراد در اینجا نگهداری خودست از آفات آخروی بلکه دنیوی نیز.

۱۰۷۸۳

لا اصابة لمن لا اناة له.

نیست بصواب درست رسیدنی از برای کسی که نباشد اُناتی از برای او،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۴۰۳

«أناة» بمعنی حلم و وقار و تأتی کردن در کارها و تعجیل نکردن در آنهاست.

۱۰۷۸۴

لا علم لمن لا حلم له.

نیست علمی از برای کسی که نباشد حلمی از برای او.

۱۰۷۸۵

لا هدایة لمن لا علم له.

نیست هدایتی از برای کسی که نباشد علمی از برای او، «هدایت» بمعنی راه نمودن بحق است یا رساندن بآن، و مراد اینست که کسی را که علمی نباشد هدایتی نشده، یا این که او هدایت دیگری نمی تواند کرد.

۱۰۷۸۶

لا سیادة لمن لا سخاء له.

نیست مهتری و بزرگی از برای کسی که نباشد سخاوتی از برای او.

۱۰۷۸۷

لا حمیة لمن لا أنفة له.

نیست حمیتی از برای کسی که نباشد اُنفه از برای او، «حمیت» و «اُنفه» هر دو چنانکه از کتب لغت ظاهر می شود بمعنی ننگ داشتن از چیزی و عار دانستن آنست و ظاهر اینست که مراد به «حمیت» در اینجا رعایت نام و ناموس و نگهداری آنهاست و مراد اینست که رعایت نام و ناموس و نگهداری آنها نیست از برای کسی که ننگ و عاری نداشته باشد از عیبها و نقصها.

۱۰۷۸۸

لا عهد لمن لا وفاء له.

نیست عهدی از برای کسی که نباشد وفائی از برای او، یعنی اعتمادی بر عهد و پیمان او نیست.

۱۰۷۸۹

لا أمانة لمن لا دين له.

نیست امانتی از برای کسی که نیست دینی از برای او، یعنی اعتمادی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۰۴

بر امانت او نیست و باکی از خیانت ندارد.

۱۰۷۹۰

لا دين لمن لا تقية له.

نیست دینی از برای کسی که تقیّه از برای او نباشد، مراد به «تقیّه» پرهیزگاری و نگهداشتن خودست از محرّمات و معاصی، یا خصوص تقیّه از مخالفان و نگهداشتن خود از ضرر ایشان بسلوک بر دین ایشان در حضور ایشان و پنهان - داشتن ایمان خود از ایشان.

۱۰۷۹۱

لا يكون العمران «۱» حيث يجوز السلطان.

نمی‌باشد آبادی در جایی که می‌گذرد پادشاه، و در بعضی نسخه‌ها «یجور» براء بی نقطه است که مناسب‌ترست و بنا بر این ترجمه اینست که: در جایی که ظلم میکند پادشاه.

۱۰۷۹۲

لا يدخل الجنة حبّ «۲» و لا منان.

داخل نمی‌شود بهشت را بسیار مکر کننده و نه بسیار منت گذارنده.

۱۰۷۹۳

لا يقوم عزّ الغضب بذلّ الاعتذار.

برابری نمی‌کند عزّت خشم بخواری عذر گفتن، چون کسی که خشمناک می‌شود بر کسی و ایذاء و آزار او میکند زیاده از گناهی که او کرده باشد گمان عزّتی از برای خود میکند باعتبار غلبه و زیادتی بر او، ردّ این گمان فرموده‌اند باین که: این عزّت برابری نمی‌کند بخواری که آخر باید کشید در عذر خواستن از او بلکه آن زیاده بر اینست و در این اشاره است باین که عذر خواستن از او از برای دفع گناه خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۰۵

با تخفیف آن ضرورست و هر گاه عذر باید خواست آن عزّت برابری نمی‌کند با این خواری.

۱۰۷۹۴

لا تقى لذة المعصية بعقاب النار.

وفا نمی‌کند لذّت معصیت بعقاب آتش.

۱۰۷۹۵

لا يتقى الشرّ في فعله الا من يتقيه في قوله.

نمی‌پرهیزد از شرّ در کردار خود مگر کسی که می‌پرهیزد از آن در گفتار خود، مراد اینست که بدی گفتار بدتر از بدی کردارست و کسی که از آن اجتناب نکند یقین از این هم اجتناب نخواهد کرد.

۱۰۷۹۶

لا يكرم المرء نفسه حتى يهين ماله.

گرامی نمی‌گرداند مرد نفس خود را تا این که خوار گرداند مال خود را، یعنی تا آنرا عزیز ندارد سهل نگردد بر او بذل و عطای آن و صرف آن در موقعش.

۱۰۷۹۷

لا يتم حسن القول الا بحسن العمل.

تمام نمی‌شود نیکوئی گفتار مگر بنیکوئی کردار، مراد اینست که اصل نیکوئی نیکوئی گفتارست نهایت این که آن تمام نمی‌شود مگر بنیکوئی کردار نیز، یا این که موعظه‌ها و نصیحت‌ها و امر بمعروف و نهی از منکر از کسی اثر نمی‌کند مگر با عمل او به آنها.

۱۰۷۹۸

لا ینفع قول بغير عمل.

سود نمی دهد گفتاری بغير عملی، این هم همان مضمون فقره سابقست بنا بر معنی دویم.

۱۰۷۹۹

لا یکمل صالح العمل آلا بصالح النیة.

کامل نمی گردد شایسته عمل مگر بشایسته نیت، یعنی مگر باین که قصد و نیت در آن شایسته باشد باین که خالص باشد از برای خدا و آمیخته بغرض دیگر نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۴۰۶

۱۰۸۰۰

لا یقصر المؤمن عن احتمال و لا یجزع لرزئة.

کوتاهی نمی کند مؤمن از احتمالی، و جزع و بی صبری نمی کند از برای مصیبتی، مراد به «احتمال» تحمل و برداشتن بی ادبیهای مردم و در گذشتن از آنهاست، یا تحمل و بر خود گرفتن مؤنات و اخراجات ایشان بقدر مقدور.

۱۰۸۰۱

لا یعرف قدر ما بقى من عمره آلا نبیّ أو صدیق.

نمی شناسد قدر آنچه را باقیمانده از عمر او مگر پیغمبری یا صدیقی، مراد بشناختن قدر آن اینست که آن را در باطل و عبث صرف نکند و آن را غنیمتی داند از برای صرف در طاعات و تحصیل خیرات و مبرات، و مراد بصدیق بکسر صاد و تشدید دال کسیست که ملازم راستی باشد در گفتار و کردار و جدا نشود از آن.

۱۰۸۰۲

لا ینفع اجتهاد بغير توفیق.

سود نمی دهد جدّ و جهد کردنی بی توفیقی، غرض اینست که در رسیدن بهر مطلبی توفیق حق تعالی می باید و هر گاه آن نباشد هر چند کسی بذل جهد و طاقت خود کند در سعی در آن سودی نمی دهد، پس آدمی همواره باید که متوسل بدرگاه او باشد و در هر باب سؤال توفیق از او نماید.

۱۰۸۰۳

لا یغتبظ بمودة من لا دین له.

شادمانی کرده نمی شود بدوستی کسی که نباشد دینی از برای او، یعنی دوستی چنین کسی اعتباری ندارد و نفعی ندارد پس بآن شادی نباید کرد.

۱۰۸۰۴

لا یوثق بعهد من لا عقل له.

اعتماد کرده نمی شود بعهد و پیمان کسی که نباشد عقلی از برای او، یعنی عهد و پیمان او اعتباری ندارد و بر آن اعتماد نباید کرد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۴۰۷

۱۰۸۰۵

لا یقلّ عمل مع تقوی، و کیف یقلّ ما یتقبل.

کم نیست عملی با پرهیزگاری، و چگونه کم باشد آنچه قبول کرده می شود.

۱۰۸۰۶

لا یكون الرجل مؤمنا حتّی لا یبالی بماذا سء فورة جوعه، و لا بأیّ ثوبیه ابتدل.

نمی باشد مرد مؤمن تا این که پروا نکند که بچه بسته شدت گرسنگی خود را، و نه باین که بکدام یک از دو جامه خود نگهداری نکرده، یعنی مرد مؤمن کامل نمی باشد تا چنین نباشد که پروا نکند که شدت گرسنگی خود را بچه سء کند یعنی بهر چه مقدور شود که بآن سء کند راضی و شاکر باشد و در پی این نباشد که بطعامهای لذیذ سء شود و از مقدور نبودن آنها غمگین نگردد، و همچنین پروا نداشته باشد از این که بکدام یک از دو جامه خود نگهداری نکرده، یعنی از این که جامه تجملی که نگهداری آن کند از برای وقت تجمل و جامه دیگری که نگهداری آن نکند و در سایر اوقات بپوشد نداشته باشد، و هیچ یک از دو جامه او جامه تجمل نباشد که نگهداری آن کند بلکه هر یک از آنها جامه خدمت باشد و نگهداری آن نکند.

۱۰۸۰۷

لا یستخفّ بالعلم و أهله آلا أحمق جاهل.

سبک نمی سازد علم و اهل آن را مگر احمق نادانی.

۱۰۸۰۸

لا یتکبر الّا و ضیع خامل.
تکبر نمی کند مگر پست مرتبه خاموشی، یعنی گمنامی.

۱۰۸۰۹

لا یحسن عبد الظنّ باللّه سبحانه الّا کان اللّه سبحانه عند حسن ظنّه به.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۰۸

نیکو نمی گرداند هیچ بنده گمان را بخدای سبحانه مگر این که بوده باشد خدای سبحانه نزد نیکوئی گمان آن بنده باو، یعنی مگر این که حق تعالی بر وفق گمان او نیکو سلوک کند با او، چنانکه مکرر مذکور شد.
و فرموده در وصف قرآن مجید:

۱۰۸۱۰

لا تفنی عجائبه، و لا تنقضی غرائبہ، و لا تنجلی الشّبہات الّا به.

تمام نمی شود عجایب آن، و آخر نمی شود غرایب آن، و گشوده نمی شود شبههها مگر بآن، مراد به «عجایب و غرایب آن» علوم و معارف عجیبه غریبه است که از آن استنباط می تواند شد و آثار و خواصّ عظیم نیز که بر تلاوت آن مترتب می شود.

۱۰۸۱۱

لا یکمل ایمان المؤمن حتّی یعدّ الرّخاء فتنه و البلاء نعمه.

کامل نمی شود ایمان مؤمن تا این که بشمار وسعت عیش را فتنه، و بلا را نعمتی، مراد به «شمردن وسعت عیش را فتنه» اینست که بر حذر باشد از آن که مبدا آن فتنه باشد از برای او باین که سبب تکبر و سربلندی او گردد، یا این که شکر آن چنانکه باید بجا نیآورد.

۱۰۸۱۲

لا یرضی الحسود عمّن یحسده الّا بالموت أو بزوال النّعمه.

راضی نمی شود رشک برنده از کسی که رشک ببرد او را مگر بمرگ یا بزایل شدن نعمت، غرض اینست که احسان با حسود نفعی ندارد، و او را راضی نمی کند و راضی نمی شود مگر بمرگ این کس یا زایل شدن نعمت از او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۰۹

۱۰۸۱۳

لا یقیم أمر اللّه سبحانه الّا من لا یصانع و لا یخادع و لا تغرّه المطامع.

بر پای نمی دارد فرمان خدای سبحانه را مگر کسی که مصانعه نکند و مگر نکند و فریب ندهد او را طمعها، «مصانعه» بمعنی رشوه گرفتست و بمعنی مدارا و مداهنه کردن، و هر یک در اینجا مناسب است.

۱۰۸۱۴

لا یکمل السّودد الّا بتحمّل الأثقال و إساءة الصّنائع.

کامل نمی شود سروری مگر بتحمّل گرانیها و احسان کردن احسانها، مراد به «تحمّل گرانیها» بر خود گرفتن مؤنات و اخراجات و دیون مردم است.

۱۰۸۱۵

لا یکمل الشّرف الّا بالسّخاء و التّواضع.

کامل نمی شود شرف و بلندی مرتبه مگر بسخاوت و تواضع و فروتنی.

۱۰۸۱۶

لا یردع الجهول الّا حدّ الحسام.

باز نمی دارد بسیار نادان را مگر حدّ شمشیر، یعنی باز نمی دارد او را از بدی، و «حدّ شمشیر» یعنی تندی آن یا دم آن.

۱۰۸۱۷

لا یقوم السّفیه الّا مرّ الکلام.

راست نمی گرداند سفیه را مگر سخن تلخ، مراد به «سفیه» نادانست یا سبک حلم یا بی حلم.

۱۰۸۱۸

لا یحییق المکر السّیء الّا بأهله.

فروید نمی‌آید مگر بد مگر باهل آن، یعنی ضرر و زیان آن نمی‌رسد مگر بصاحب آن، زیرا که ضرر آخروی و دنیوی از برای او دارد و اگر ضرری بآن کسی که آن مکر با او شده برساند آن در حقیقت ضرر نیست چه حق تعالی در آخرت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱۰

تلافی آن بر وجه اکمل میکند بلکه در دنیا نیز و این آیه کریمه است و می‌باید که در کلام آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه با فقره بعد همراه بوده باشد که بآن اعتبار از کلام آن حضرت نقل شده.

۱۰۸۱۹

لا يعاب الرجل بأخذ حقه و إنما يعاب بأخذ ما ليس له.

عیب کرده نمی‌شود مرد بگرفتن حق خود، همانا عیب کرده می‌شود بگرفتن چیزی که نبوده باشد از برای او، یعنی عیب آنست که مرد چیزی را که حق او نیست بگیرد اما گرفتن حق خود عیب نیست.

۱۰۸۲۰

لا تخلو الأرض من قائم لله بحججه اما ظاهرا مشهورا و اما باطنا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بیّناته.

خالی نمی‌گردد زمین از بر پای دارنده از برای خدا حجتهای او را یا ظاهری مشهور و یا باطنی پوشیده شده تا این که باطل نشود حجتهای خدا و بیّنات او، مراد اینست که زمین هرگز خالی نمی‌شود از پیغمبر یا امامی که بر پای دارد از برای خدا حجتهای او را، یعنی تمام کند بر خلق حجتهای خدا را بر وجوب ایمان باو و اطاعت و فرمانبرداری او رد هر باب، «یا ظاهری مشهور» یعنی آن بر پای دارنده گاه ظاهر و مشهورست چنانکه در اکثر ازمان و اعصار بوده، و «یا پنهان و پوشیده شده» مانند این زمان ما که امام علیه السلام غائب است، و «تا این که باطل نشود» یعنی چنین بر پای دارنده در هر عصر و زمان لازم است تا این که باطل نشود حجتهای خدا او شواهد او بر خلق، و مراد اینست که بر حق تعالی لازم است در هر زمان نصب چنین بر پای دارنده که تواند که حجتهای خدا و شواهد او را بر خلق تمام کند و هر که را شبهه باشد دفع آن نماید و ایشان را عذر و بهانه در عدم ایمان و اطاعت نماند و اگر گاهی آن بسبب خوف و ترس از ایشان ظاهر نتواند شد تقصیر و گناه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱۱

ایشان باشد و آنچه از جانب خدا باید بعمل آمده باشد تا این که حجّت خدا بر خلق تمام باشد بخلاف این که اگر در زمانی نصب آن نکنند که در آن وقت خلق را عذری باشد که عدم ایمان و اطاعت بسبب عدم دلیل و حجّتی بود از برای ما و سبب شبهه چند بود که کسی نبود که دفع آنها نماید و اگر چنین کسی نصب می‌کردی هر آینه ما پیروی او می‌کردیم پس حجّتهای خدا و شواهد او بر ایشان تمام نمی‌شد و باطل می‌شد پس حق تعالی در هر عصری تعیین آن می‌نماید تا حجّتها و بیّنات او بر خلق باطل نشود و تمام باشد، و اگر او ظاهر نتواند شد آن حجّتی دیگر باشد بر خلق که مانع شدند از ظهور حجّتی و لطفی، و این کلام معجز نظام که نسبت آن بآن حضرت صلوات الله و سلامه علیه مشهورست اخباریست در آن وقت بوقوع غیبتی بعد از آن و این نیز یکی از معجزات آن حضرتست صلوات الله و سلامه علیه.

۱۰۸۲۱

لا يكون الصديق صديقا حتى يحفظ أخاه في غيبته و نكته و وفاته.

نمی‌باشد دوست دوستی تا این که حفظ کند برادر خود را در غیبت او، و نکبت او، و وفات او.

۱۰۸۲۲

لا يدرك أحد ما يريد من الآخرة إلا بترك ما يشتهي من الدنيا.

در نمی‌یابد کسی آنچه را اراده میکند از آخرت مگر بترک آنچه می‌خواهد از دنیا.

۱۰۸۲۳

لا يأمن من مجالس الأشرار غوائل البلاء.

ایمن نمی‌باشند همنشینان بدان مصیبت‌های بلا را، یعنی از این که بسبب همنشینی بدان مصیبت‌های بلا بایشان نیز برسد.

۱۰۸۲۴

لا يحول الصديق الصدوق عن المودة و إن جفى.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱۲

بر نمی‌گردد دوست بسیار راستگو از دوستی و هر چند جفا کرده شود، یعنی ترک برّ و احسان او بشود.

۱۰۸۲۵

لا ينتقل الودود الوفی عن حفاظه و إن أفصى.

بر نمی‌گردد دوست بسیار وفادار از حفاظ خود و هر چند دور کرده شود، مراد به «حفاظ» نگهداری خودست و بازداشتن خود از بدیها و آنچه منافی دوستی باشد.

۱۰۸۲۶

لا تنفع العدة اذا ما انقضت المدة.

سود نمی‌دهد آماده شدن هر گاه بگذرد مدت، مراد منع از تأخیر آماده شدن و تهیه گرفتن از برای آخرتست و این که تا مدت آن نگذشته باید تهیه آن گرفت و اگر نه گاه باشد که یک بار خبردار شود که مرگ رسیده و تهیه که در آن وقت بگیرد سودی ندارد.

۱۰۸۲۷

لا تدوم علی عدم الانصاف المودة.

پاینده نمی‌ماند بر عدم انصاف دوستی، مراد اینست که با دوست باید که بانصاف سلوک کرد و اگر نه دوستی او پاینده نماند.

۱۰۸۲۸

لا ینفع الایمان بغير تقوی.

سود نمی‌دهد ایمان بی‌پرهیزگاری، این فقره مبارکه ظاهرست در این که پرهیزگاری جزو ایمان نیست چنانکه مذهب مشهور میانه علماست و مراد سود ندادن کاملست که بالکلیه مانع از دخول جهنم شود هر چند فی الجمله سودی دهد که مانع از خلود در آن شود.

۱۰۸۲۹

لا ینفع العمل الآخرة مع الرغبة فی الدنیا.

سود نمی‌دهد عملی از برای آخرت با رغبت در دنیا، مراد سود کاملست یا

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۴۱۳

عمل از برای آخرتی که رغبت در دنیا در آن منظور باشد و آمیخته باشد بغرض دنیوی نیز.

۱۰۸۳۰

لا یتربک الناس شیئا من دنیاهم لاصلاح آخرتهم الا عوضهم الله سبحانه خیرا منه.

ترک نمی‌کنند مردم چیزی را از دنیای ایشان از برای اصلاح آخرت خود مگر این که عوض دهد ایشان را خدای سبحانه بهتر از آن، یعنی در دنیا نیز عوض دهد ایشان را بهتر از آنچه ترک کرده باشند آن را از برای اصلاح آخرت خود.

۱۰۸۳۱

لا یتربک الناس شیئا من دینهم لاصلاح دنیاهم الا فتح الله علیهم ما هو اضرّ منه.

ترک نمی‌کنند مردم چیزی را از دین ایشان از برای اصلاح دنیای خود مگر این که بگشاید خدا بر ایشان آنچه را آن ضرر رساننده‌تر باشد از آن، یعنی بدنیای ایشان نیز.

۱۰۸۳۲

لا ینبغی للعاقل أن یقیم علی الخوف اذا وجد الی الأمن سبیلا.

نیست سزاوار از برای عاقل این که بایستد بر خوف هر گاه بیابد بسوی امنیت راهی، ظاهر این مراد می‌تواند بود باین که تحریص باشد کسی را که در محلی باشد که خوفی در آن باشد بر این که نقل کند بسوی امنیت هر گاه راهی داشته باشد بسوی آن، و ممکن است که مراد شامل این هم باشد که هر گاه با وجود اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی ایمن باشد از عذاب او و بی آن خوف آن باشد هر چند احتمال عفو و بخشایش رود پس عاقل را سزاوار نیست که اطاعت نکند و صبر کند بر خوف، و ممکن است که مراد ترغیب در مطلق احتیاط باشد که باعث ایمنی می‌گردد و با آن خوفی نباشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۶، ص: ۴۱۴

۱۰۸۳۳

لا یلفی المؤمن حسودا و لا حقودا و لا بخیلا.

یافت نمی‌شود مؤمن حسود و نه کینه‌ور و نه بخیل، مراد مؤمن کاملست که این صفات در او نمی‌باشد.

۱۰۸۳۴

لا ینجع تدبیر من لا یطاع.

نفع نمی‌دهد تدبیر کسی که اطاعت کرده نمی‌شود، این همان مضمون «لا رأی لمن لا یطاع» است که قبل از این در این فصل مذکور و شرح شد.

۱۰۸۳۵

لا خیر فی المناجاة الا لرجلین عالم «۱» ناطق «۲» أو مستمع «۳» واع.

نیست خیری در راز گفتن مگر از برای دو مرد عالمی گویا یا گوش اندازنده حفظ کننده، مراد اینست که خیری نیست در آهسته گفتن سخن سرگوشی با کسی و همچنین پنهان داشتن سخن از دیگران مگر با عالمی گویا که مسئله از او پرسیده شود که پنهان باید داشت، یا با شنونده حفظ کننده که چیزی تعلیم او کنند که مصلحت در اظهار آن نباشد.

۱۰۸۳۶

لا خیر فی الصّمت عن الحکمة كما أنه لا خیر فی القول بالباطل.

نیست خیری در خاموشی از حکمت چنانکه نیست خیری در گفتن باطل، مراد بحکمت چنانکه مکرر مذکور شد علم راست درست است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱۵

۱۰۸۳۷

لا خیر فی السکوت عن الحقّ كما أنه لا خیر فی القول بالجهل.

نیست خیری در خاموش شدن از حق چنانکه نیست خیری در گفتن بجهل، یعنی باطل مخالف واقع.

۱۰۸۳۸

لا یملک امساک الأرزاق و إدراها آلا الرّزاق.

مالک نیست بند کردن روزیها را و روان کردن آنها را مگر رزاق یعنی بسیار روزی دهنده که حق تعالی باشد و غرض اینست که از منع کسی از آن غمگین نباید شد و بکسی امید آن نباید داشت.

۱۰۸۳۹

لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق.

نیست فرمانبرداری از برای مخلوقی در نافرمانی خالق، یعنی فرمان هیچ مخلوقی در عصیان خالق نباید برد.

۱۰۸۴۰

لا ورع أنفع «۱» من تجنّب المحارم.

نیست پرهیزگاری سودمندتر از اجتناب حرامها، مراد اینست که بهترین پرهیزگاری اجتناب از حرامهاست هر گاه کسی اجتناب کند از آنها هر چند ترک لذات دیگر دنیا نکند بهتر از اینست که ترک دنیا کند اما از بعضی حرامها اجتناب نکند.

۱۰۸۴۱

لا عدل أفضل «۲» من ردّ المظالم.

نیست عدلی افزون مرتبه تر از برگردانیدن مظلومهها، «مظلومه» حق کسی را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱۶

گویند که کسی بظلم برده باشد و مراد اینست که هیچ عدلی بهتر از این نیست که مظلومه که نزد کسی باشد پس دهد بصاحب آن، و همچنین اگر نزد دیگری باشد برگرداند آنرا بصاحب آن.

۱۰۸۴۲

لا یجمع المال آلا الحرص، و الحرص شقیّ مذموم.

فراهم نمی آورد مال را مگر حرص، و حرص بدبختیست مذمت کرده شده.

۱۰۸۴۳

لا یبقی المال آلا البخل، و البخل معاقب ملوم.

باقی نمی گذارد مال را مگر بخیلی کردن، و بخیل عقاب کرده شده ملامت کرده شده است.

۱۰۸۴۴

لا تخلو النفس من الأمل حتی تدخل فی الأجل.

خالی نمی شود نفس از امل تا این که داخل شود در أجل، مراد شکوه نفس است و این که تا هنگام مرگ قطع امید نمی کند.

۱۰۸۴۵

لا یستغنی المرء الی حین مفارقة روحه جسده عن صالح العمل.

بی نیاز نمی گردد مرد تا هنگام جدا شدن روح او از بدن او از عمل صالح، یعنی تا آن هنگام محتاجست بآن و ترک آن نباید بکند بهر حال که باشد.

۱۰۸۴۶

لا يؤمن بالمعاد من لا یتحرّج «۱» عن ظلم العباد.

ایمان نمی آورد مرد بروز بازگشت کسی که دلتنگ نمی شود از ستم کردن بندگان خدا.

۱۰۸۴۷

لا غنی باحد من الارتیاد، و قدر بلاغه من الزاد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱۷

نیست بی نیازی کسی را از طلب و از قدر کفاف خود از توشه، یعنی لازم است بر هر کس که طلب روزی کند و قدر کفاف خود را از توشه جویا باشد، و این منافات ندارد با این که حق تعالی ضامن روزی شده زیرا ممکن است که آن مشروط بقدری طلب باشد.

۱۰۸۴۸

لا یسعد امرء آلا بطاعة الله سبحانه، و لا یشقی امرء آلا بمعصیة الله.

نیکبخت نمی گردد هیچ مردی مگر بفرمانبرداری خدای سبحانه، و بدبخت نمی گردد هیچ مردی مگر بنافرمانی خدا.

۱۰۸۴۹

لا یکمل ایمان عبد حتی یحب من أحبه الله سبحانه، و یبغض من أبغضه الله سبحانه.

کامل نمی گردد ایمان بنده تا این که دوست دارد کسی را که دوست داشته او را خدای سبحانه، و دشمن دارد کسی را که دشمن داشته او را خدای سبحانه، و در بعضی نسخه ها «لله» بی الف در هر دو موضع است و بنا بر این ترجمه اینست که:

تا این که دوست دارد هر که را دوست داشته او را از برای خدای سبحانه و دشمن دارد هر که را دشمن داشته او را از برای خدای سبحانه یعنی هر دوستی و دشمنی او از برای رضای خدا باشد و کمال این معنی زیاده از اول است و در بعضی نسخه ها بجای «من» در هر دو موضع «ما» ست و بنا بر این در ترجمه بجای هر که «هر چه» باید و کمال این نیز زیاده از آنست.

۱۰۸۵۰

لا یردق ایمان عبد حتی یکون بما فی ید الله سبحانه أوثق منه بما فی یده.

راست نمی شود ایمان هیچ بنده تا این که بوده باشد به آن چه در دست خدای سبحانه است اعتماد دارنده تر از او به آن چه در دست خودش باشد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱۸

۱۰۸۵۱

لا یکون حازما من لا یجود بما فی یده، و لا یؤخر عمل یومه الی غده.

نمی باشد دور اندیش کسی که سخاوت نمی کند به آن چه در دست اوست، و پس نمی اندازد کار روز خود را بسوی فردای خود، «دور اندیش نبودن سخاوت - نکننده» باعتبار اینست که در سخاوت نفع دنیوی و اخروی اوست پس کسی که ترک آن کند سود عاقبت خود را ملاحظه نکرده، و «پس انداختن کار امروز خود بسوی فردا» از برای شتاب نکردن در آنست و تأمل کردن در عاقبت آن که متضمن زیان و ضرری باشد، پس کسی که ترک کند آن را دوراندیش نباشد.

۱۰۸۵۲

لا تدوم حیرة الدنیا، و لا یبقی سرورها، و لا تؤمن فجعتها.

پاینده نمی ماند حیرانی دنیا، و باقی نمی ماند شادمانی آن، و ایمنی نیست از مصیبتها آن، مراد اینست که از حیرانی که در دنیا رو دهد اندوهگین نباید شد و ایمن نماند، و همچنین مغرور بشادی آن نباید شد، باقی نمی ماند و ایمن از مصائب آن نباید بود و همواره حذر از آن باید کرد بدعا و امثال آن پوشیده نماند که «حیره» در نسخه های کتاب بیاء دو نقطه ضبط شده است «۱» و معنی آن همانست که شرح شد و گمان می رود که صحیح «حیره» باشد بیاء یک نقطه و ناسخین بغلط آنرا بیاء دو نقطه نوشته باشند و بنا بر این معنی این خواهد بود که: پاینده نمی ماند شادی دنیا، زیرا «حیره» «۲» بفتح حاء و سکون باء یک نقطه و فتح راء و بهاء در آخر بمعنی شادیست. و بنا بر این جمله «و لا یبقی سرورها» عطف تفسیر یا جمله مؤکده خواهد بود و مقابل و قرینه آنها جمله «و لا تؤمن فجعتها».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۱۹

۱۰۸۵۳

لا یسعد أحد آلا باقامة حدود الله، و لا یشقی أحد آلا باضاعته.

نیکبخت نمی گردد هیچ کس مگر بپای دانستن حدود «۱» خدا، و بدبخت نمی گردد هیچ کس مگر بضایع کردن آنها، ظاهر اینست که مراد به «حدود خدا» همه احکام اوست که به آنها جدا کرده چیزها و کارها را از یکدیگر و امتیاز داده از هم، مثل این که پاره را حلال کرده، و پاره را حرام، و همچنین سایر احکام شرعی، و بنا بر این ظاهرست که نیکبخت نمی گردد هیچ کس مگر بپای داشتن آنها، یعنی بعمل به آنها، و بدبخت نمی گردد هیچ کس مگر بضایع کردن آنها، یعنی ترک عمل به آنها، یا خصوص منعهای حق تعالی است از آنچه منع کرده از آنها و حرام گردانیده و بنا بر این نیز انحصار

نیکبختی در پای داشتن آنها و بدبختی در ضایع کردن آنها ظاهرست، و اما حمل حدود بر ظاهر آنها، یعنی حدودی که حق تعالی از برای بعضی محرمات قرار داده مثل زنا و شراب و غیر اینها پس خالی از اشکالی نیست زیرا که برپای داشتن آنها اگر چه سبب نیکبختی می شود و ضایع کردن آنها باعث بدبختی هر گاه کسی از اهل آن باشد اما انحصار نیکبختی در آن و بدبختی در این درست نمی نماید، و الله تعالی یعلم.

۱۰۸۵۴

لا ورع أنفع «۲» من ترک المحارم و تجنّب المآثم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۰

نیست پرهیزگاری سودمندتر از ترک حرامها و اجتناب گناهان چنانکه مکرر مذکور و شرح شد.

۱۰۸۵۵

لا یأمن أحد صروف الزّمان، و لا یسلم من نوائب الأیام.

ایمن نیست احدی از تغییرات زمان، و سالم، نمی ماند از مصیبتهای روزگار، غرض شکوه از زمانست و این که اعتماد بر آن نباید کرد و مغرور بآن نباید شد.

۱۰۸۵۶

لا یهلك علی التقوی سنخ أصل، و لا یظماً علیها زرع.

هلاک نمی شود بر پرهیزگاری اصل اصلی، و تشنه نمی ماند بر آن زرعی، مراد ترغیب پرهیزگاریست و این که با بنا گذاشتن کارها بر آن هلاک نمی شود، یعنی باطل نمی شود ریشه اعتقادی و تشنه نمی ماند دانه عملی که کاشته شود، و ممکن است مراد به «اصل» عملهای بزرگ باشد و به «زرع» عملهای خرد، یا باصل شخص عامل باشد و باصل آن ذات آن و بزرع همان عمل باشد، و لفظ هلاک باین آنسب است.

۱۰۸۵۷

لا ینفع زهد من لم یتخلّ عن الطّمع و یتحلّ بالورع.

سود نمی دهد زهد کسی که خالی نباشد از طمع، و زیور نیافته باشد پرهیزگاری، «زهد» بمعنی ترک دنیا و بی رغبتی در آنست، و «سودمند نبودن آن با خالی نبودن از طمع» ظاهرست، چه زهد با طمع مجرد دعوی زهدست یا زهد از بعضی لذات دنیویست و اگر نه زهد کامل با طمع جمع نمی شود، و همچنین «سودمند نبودن آن با زیور نیافتن پرهیزگاری» ظاهرست، چه ظاهرست که ترک دنیا با ارتکاب بعضی محرمات بسبب رستگاری نمی گردد، و در اکثر نسخهها «یتحلّی» واقع شده با یاء، و بنا بر این ترجمه اینست که: سود نمی دهد زهد کسی که خالی نیست از طمع

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۱

و زیوری یابد پرهیزگاری، یعنی هر چند با زیور یافتن پرهیزگاری باشد سود نمی دهد و بنا بر این مراد سود کامل بلکه اُکمل است.

۱۰۸۵۸

لا تدرک الله جلّ جلاله العیون بمشاهدة الأعیان لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان.

در نمی یابد خدا را که بزرگست بزرگی او چشمها بمشاهده چشمها، و لیکن در می یابد او را دلها بحقیقتهای ایمان، مراد اینست که حق تعالی را چشمها بدیدنی که دارند نمی توانند دید و لیکن دلها او را در می یابند بحقیقتهای ایمان، یعنی بایمانهای کامل ثابت که باو می آورند و یقین باو میکنند بمرتبه که گویا او را می بینند، و ممکن است که ترجمه «بمشاهدة الأعیان» این باشد که بمشاهده که اعیان و ذوات چیزهای دیگر را میکنند و در این فقره مبارکه رَدست بر فرقه مخذوله اشاعره از اهل سنت که تجویز رؤیت حق تعالی بچشم کرده اند و تفصیل مسئله و دلایل امتناع آن و ردّ مذهب ایشان در کتب کلامیه اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم بر وجه کافی وافی مذکورست.

۱۰۸۵۹

لا اله الا الله عزيمة الایمان، و فاتحة الاحسان، و مرضاة الرحمن، و مدحرة الشیطان.

کلمه طیبه «لا اله الا الله» عزيمة ایمانست، و فاتحه احسان، و خشنودی رحمن، و دور کردن شیطان، یعنی کلمه طیبه «لا اله الا الله» «عزيمة ایمانست» یعنی گفتن آن و اعتقاد بآن فریضه ایست از فرایض ایمان بلکه اصل و اول فرایض آنست، یا این که تعویذیست از برای ایمان و حفظ آن، و «فاتحه و احسانست»، یعنی ابتدای نیکوکاری و مبدأ آنست یا گشاینده احسان حق تعالی است بصاحب خود، و «خشنودی رحمانست» یعنی سبب رضا و خشنودی خدای بسیار مهربانست،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۲

و «دور کردن شیطانست»، یعنی دور کننده آنست، و ممکن است که ترجمه این باشد که: محلّ و جایگاه دور کردن شیطانست، یا بکسر میم خوانده شود و معنی این باشد که: آلت دور کردن شیطانست و همچنین در مرضاة نیز این دو احتمال جاریست.

۱۰۸۶۰

لا شيء أعود «۱» على الانسان من حفظ اللسان و بذل الاحسان.

نیست چیزی سودمندتر بر آدمی از نگهداری زبان و بذل احسان.

۱۰۸۶۱

لا یعدم «۲» الصبور الظفر و إن طال به الزمان.

کم نمی‌کند بسیار صبر کننده فیروزی را و اگر چه دراز بکشد باو زمان، یعنی آخر فیروزی می‌رسد هر چند گاهی بعد از زمان درازی باشد.

۱۰۸۶۲

لا شيء یذخره الانسان کالایمان بالله و صنائع الاحسان.

نیست چیزی که ذخیره کند آن را آدمی مثل ایمان بخدا و کرده شده‌های احسان، یعنی اینها بهترین ذخیره‌ها و پس اندوزی‌هایند «۳».

۱۰۸۶۳

لا یتقیم قضاء الحوائج آلا بثلاث، بتصغیرها لتعظیم و سترها لتظهر، و تعجیلها لثمنها.

راست نمی‌شود برآوردن حاجتها مگر بسه چیز، بکوچک شمردن آن تا بزرگ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۳

نماید، و پوشیدن آن تا ظاهر گردد، و تعجیل آن تا گوارا باشد، ظاهر اینست که مراد به «پوشیدن آن تا ظاهر گردد» اینست که بیوشاند آنرا و بمردم

اظهار نکند تا این که از برای محض رضای حق تعالی باشد و آمیخته بغرض دیگر نشود و باعث اهانت و خواری صاحب حاجت نشود تا این که در

قیامت ظاهر گردد از برای او و اجر و ثواب آنرا دریابد بخلاف این که اگر نپوشاند که بر او ظاهر نشود و اجر و ثوابی در نیابد، یا اجر و ثوابی نداشته

باشد که نمایان باشد و بنظر در آید.

۱۰۸۶۴

لا یدرک أحد رفعة الآخرة آلا باخلاص العمل و تقصیر الأمل و لزوم التقوی.

در نمی‌یابد کسی بلندی مرتبه آخرت را مگر بخالص گردانیدن عمل و کوتاه- کردن امل و لازم بودن پرهیزگاری و جدا نشدن از آن.

۱۰۸۶۵

لا تقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات.

برابری نمی‌کند شیرینی لذت با تلخی آفتها، یعنی شیرینی لذت‌های دنیا با تلخی آفتها که در آن میباشند.

۱۰۸۶۶

لا توازی لذة المعصية فضوح الآخرة و أليم العقوبات.

برابری نمی‌کند لذت معصیت با رسوائی آخرت و دردناک عقوبتها.

۱۰۸۶۷

لا یصبر علی مرّ الحقّ آلا من أیقن بحلاوة عاقبته.

صبر نمی‌کند بر حق تلخ مگر کسی که یقین کرده باشد بشیرینی عاقبت آن صبر.

۱۰۸۶۸

لا یفوز بالجنة آلا من حسنت سریره و خلصت نیته.

فیروزی نمی‌یابد ببهشت مگر کسی که نکو باشد نهان او و خالص باشد نیت او.

۱۰۸۶۹

لا یتربک العمل بالعلم آلا من شكّ فی الثواب علیه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۴

ترک نمی‌کند عمل کردن بعلم را مگر کسی که شک داشته باشد در ثواب بر آن، یعنی یقین کامل نداشته باشد بآن، زیرا که با یقین کامل بآن

گنجایش ندارد که کسی از سر آن بگذرد از راه کاهلی، یا از برای لذت‌های خسیسه دنیوی.

۱۸۷۰

لا یعمل بالعلم آلا من أیقن بفضل الأجر فیه.

عمل نمی‌کند بعلم مگر کسی که یقین داشته باشد بافزونی اجر در آن، زیرا که تا آن یقین نباشد کسی متحمل تعب و زحمت آن نمی‌شود.

۱۰۸۷۱

لا تکمل المروءة آلا باحتمال جنایات المعروف.

کامل نمی‌شود آدمیت مگر برداشتن جنایتهای معروف، ظاهر اینست که مراد به «معروف» احسان باشد از عطاها و برآوردن حاجتهای برادران و امثال آنها، و مراد به «جنایتهای آنها» نقصانهای مالی باشد که در عطاها میباشد و زحمتها و تعبها باشد که در برآوردن حاجتها باید کشید و مراد این باشد که کامل نمی‌شود آدمیت مگر بتحمل این نقصانها و تعبها و زحمتها، و الله تعالی يعلم.

۱۰۸۷۲

لا یتحقق الصبر الا بمقاساة ضد المألوف.

متحقق و ثابت نمی‌شود صبر و شکیبائی مگر برنج کشیدن ضد الفت داشته شده، ممکن است مراد این باشد که: صبر بهمین محقق نمی‌شود که مصیبتی که واقع شد بر او جزع نکند بلکه با آن باید که هر گاه الفت بچیزی داشته باشد که شرعا بدی یا ناخوشی داشته باشد با وجود قدرت بر آن ترک کند آنرا و رنج و تعب آنرا بر خود گذارد و بکشد، یا این که تا کسی چنین نکند و عادت بآن نکند در مصائب صبر نتواند کرد و نمی‌شود که جزع و بیتابی نکند، و در بعضی نسخه‌ها «المعروف» بجای «الصبر» است و بنا بر این ممکن است مراد این باشد که: معروف و احسان کامل متحقق نمی‌شود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۵

مگر برنج کشیدن ضد مألوف مثل این که عطا کند چیزی را که خود محتاج باشد بآن و بسازد بتعب و زحمتی که در ترک آن باشد و مألوف او نباشد، و بعطاهائی که از فضل مال باشد و باعث تعب و زحمتی از برای او نشود احسان کامل متحقق نمی‌شود، و همچنین متحقق نمی‌شود ببر آوردن حاجتهائی که تعب و زحمتی که مألوف او نباشد در آن نباید کشید بلکه احسان کامل وقتی متحقق می‌شود که حاجتی را بر آورد که در آن رنج و تعبی کشد که مألوف او نباشد و الله تعالی يعلم.

۱۰۸۷۳

لا یكون المؤمن الا حلیما رحیما.

نمی‌باشد مؤمن مگر بردبار رحم کننده، ظاهر اینست که مراد مؤمن کامل باشد.

۱۰۸۷۴

لا یصدر عن القلب السلیم الا المعنی المستقیم.

صادر نمی‌شود از دل سلیم مگر معنی مستقیم، یعنی دلی که سالم باشد از رشک و کینه و سایر اخلاق نکوهیده صادر نمی‌شود از او و قصد نمی‌کند مگر کار راست درست راه، پس کسی که خواهد که خلاف آن نکند باید که دل خود را از آنها پاک گرداند.

۱۰۸۷۵

لا یرأس من خلا عن الأدب و صبا الی اللّعب «۱».

مهتر کرده نمی‌شود کسی که خالی باشد از ادب و میل کند ببازی و لعب، و در بعضی نسخه‌ها «لا یرأس» «۲» است و بنا بر این ترجمه اینست که: مهتر نمی‌شود.

۱۰۸۷۶

لا یفلح من و له باللّعب «۳»، و استهتر باللّهو و الطّرب.

رستگار نمی‌گردد کسی که واله باشد ببازی و لعب، و شیفته شده باشد بلهو و طرب.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۶

۱۰۸۷۷

لا یستغنی عامل عن الاستزاده من عمل صالح.

بی‌نیاز نمی‌گردد هیچ عمل کننده از طلب زیاد کردن از عمل صالحی یعنی کسی بجائی نمی‌رسد از اعمال صالحه که بس باشد او را و دیگر طلب زیاده بر آن نباید بکند بلکه بهر مرتبه که برسد باید که طلب زیاده بر آن بکند، زیرا که فضل و کرم حق تعالی غیر متناهی است و هر چند عمل صالح بنده زیاد شود اجر و ثواب او را زیاد میکند و بجائی نمی‌رسد که زیاده بر آن نتواند داد، با آنکه آدمی هر چند عمل صالح کرده باشد جزمی نیست بقبول شدن آنها و رستگار شدن او بسبب آنها، پس تا تواند باید که زیاده کند آنها را شاید که یکی از آنها قبول شود و رستگار گردد بسبب آن.

۱۰۸۷۸

لا یستغنی الحازم أبدا عن رأی سدید راجح.

بی‌نیاز نمی‌گردد دور اندیش هرگز از رأی درست راجح، یعنی دوراندیش باید که در هیچ کار مهمی شتاب نکند تا این که در آن باب تحصیل کند رأی درست راجح در میزان اعتبار بتفکر و تدبیر و مشورت با عاقل دانا.

۱۰۸۷۹

لا ینتصف من سفیه قطّ الا بالحلم عنه.

استیفای حقّ خود نمی‌شود از هیچ سفیهی هرگز مگر بردباری از او، یعنی هر گاه سفیهی یا بی‌ادبی درشتی با کسی بکند انتقام کشیدن از او و استیفای حقّ خود از او باینست که بردباری کند و در صدد تلافی دیگر برنیاید، چه این معنی او را بسیار ناخوش آید و تلافی درشتی و بی‌ادبی او باین می‌شود و او دیگر ترک می‌دهد، بخلاف این که در برابر درشتی کنند با او و ایذا و آزاری رسانند باو که او را از آن چندان بد نمی‌آید بلکه خوش می‌آید تا این که زیاده کند آنچه را می‌کرد و ترک ندهد آنرا، و مراد به «سفیه» چنانکه مکرّر مذکور شد نادان یا تنگ حلم یا بی‌حلم است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۷

۱۰۸۸۰

لا یقابل مسیء قطّ بأفضل من العفو عنه.

در برابر کرده نمی‌شود گنهکاری هرگز بچیزی افزونتر از درگذشتن از او.

۱۰۸۸۱

لا خیر فی المعروف الی غیر عروف.

نیست خیری در احسان کردن بسوی غیر عروفی، ظاهر اینست که مراد به «عروف» در اینجا بسیار شناساست، یعنی کسی که حقّ احسان را خوب شناسد و داند نه صبور یعنی بسیار صبر کننده که معنی معروف «عروف» است.

۱۰۸۸۲

لا یزکو عند الله سبحانه آلا عقل عارف، و نفس عزوف.

پاکیزه نمی‌شود نزد خدای سبحانه یا افزایش نمی‌کند نزد خدای سبحانه مگر عقلی عارف و نفسی عزوف، یعنی عقل عارف بخیر و شرّ کارها بعلوم و معارف، و «نفسی عزوف» بفتح عین بی‌نقطه و ضمّ زاء بانقطه، یعنی بی‌رغبت در دنیا و برگردنده از آن.

۱۰۸۸۳

لا خیر فی الكذّابین، و لا فی العلماء الاّقاکین.

نیست خیری در کذّابان، یعنی بسیار دروغگویان و نه در علمای اقاکان یعنی برگردانندگان مردم از راه حقّ، و «اّقاک» بمعنی کذّاب نیز شایع است نهایت در اینجا ظاهر آن معنیست.

۱۰۸۸۴

لا خیر فی قوم لیسوا بناصحین و لا یحتون النّاصحین «۱».

نیست خیری در قومی که نیستند ناصحان و دوست نمی‌دارند ناصحان را، یعنی صاف و خالص نیستند با یکدیگر یا با مردم، و دوست نمی‌دارند مردم صاف خالص را، یا نیستند نصیحت کنندگان و دوست نمی‌دارند نصیحت کنندگان را.

۱۰۸۸۵

لا خیر فی الدّنیآ آلا لأحد رجلین، رجل أذنّب ذنوبا فهو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۲۸

یتدارکها بالتوبه، و رجل یجاهد نفسه علی طاعة الله سبحانه.

نیست خیری در دنیا مگر از برای یکی از دو مرد، مردی که گناه کرده باشد گناهی را پس او تدارک و باز یافت کند آنها را بتوبه و رجوع و پشیمانی، و مردی که جهاد کند با نفس خود بر فرمانبرداری خدای سبحانه.

۱۰۸۸۶

لا ینجو من الله سبحانه من لا ینجو النّاس من شرّه.

رستگاری نمی‌یابد از خدای سبحانه کسی که رستگاری ندارند مردم از شرّ او.

۱۰۸۸۷

لا یؤمن الله عذابه من لا یأمن النّاس جوهره.

ایمن نمی‌گرداند خدا از عذاب خود کسی را که ایمن نیستند مردم از ستم او.

۱۰۸۸۸

لا یقرب من الله سبحانه آلا کثرة السّجود و الرّکوع.

نزدیک نمی‌گرداند بخدای مگر بسیاری سجود و رکوع یعنی بسیاری نماز، و مراد اینست که چیزی مثل آن نزدیک نمی‌گرداند یا هر گاه بی آن باشد و مراد نزدیکی معنویست و رفعت و بلندی مرتبه در درگاه او.

۱۰۸۸۹

لا يذهب الفاقه مثل الرضا و القنوع.

نمی برد درویشی و احتیاج را چیزی مثل خشنودی و رضا بنصیب و بهره خود.

۱۰۸۹۰

لا لوم لهارب من حتفه.

نیست ملامتی از برای هیچ گریزنده از مرگ خود. ممکن است مراد کسی باشد که بگریزد از جایی که مظنه مرگ او باشد مثل جایی که وبا یا طاعونی در آن پیدا شود، و ممکن است که مراد بمرگ شامل قتل نیز باشد و بنا بر این باید تخصیص داد بغیر جهاد شرعی، و در جهاد شرعی نیز در بعضی صور که تجویز آن شده.

۱۰۸۹۱

لا خیر فی أخ لا یوجب لک مثل آذی یوجب لنفسه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۴۲۹

نیست خیری در برادری که لازم نگرداند از برای تو مثل آنچه لازم می گرداند از برای نفس خود. و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف جهنم.

۱۰۸۹۲

لا یظعن مقیمها، و لا یفادی أسیرها، و لا تقصم کبولها، لا مدّة للدار فتغنی، و لا أجل للقوم فیقضی «۱».

حرکت نمی کند اقامت کننده در آن، و فدیة داده نمی شود أسیر آن، و شکسته نمی شود بندهای گران آن، نیست مدتی از برای آن خانه پس فانی شود، و نه اجلی از برای قوم آن پس بگذرد، یعنی مقیمان و ساکنان در آن حرکت نمی توانند کرد بیرون رفتن از آن، و رهائی نمی یابند اسیران آن باین که فدیة داده شود از برای رهائی ایشان، چنانکه کفار در دنیا اسیر که می شدند گاهی بفدیة رهائی می یافتند، و بندهای گران که دارند نمی توان شکست که از آن خلاص شوند و مدت معینی نیست از برای آن خانه که خراب و فانی شود بعد از آن، بلکه همیشه و پاینده باشد، و «نه اجلی» یعنی زمان معینی از برای حیات ایشان که بگذرد آن و بمیرند بعد از آن و خلاص گردند از آن عذاب، و ممکن است که أجل بمعنی مرگ باشد و ترجمه این باشد که و نه مرگی از برای قوم آن که بمیرند هر گاه برسند آن، و بنا بر این مفرد آوردن «یقضی» ممکن است که باعتبار لفظ قوم باشد.

و فرموده است در وصف کسی که مذمت فرموده او را:

۱۰۸۹۳

لا یحتسب رزیه، و لا یخضع تقیة، لا یعرف باب الهدی فی تبعه، و لا باب الردی فیصد عنه.

گمان نمی کند هیچ مصیبتی را، و فروتنی نمی کند از راه ترسی، نمی شناسد در

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۴۳۰

هدی را پس تابع گردد آن راه، و نه درد وی را پس اعراض کند از آن، یعنی مغرور است بدنیا و گمان نمی کند که مصیبتی پیش او آید در آن، و فروتنی نمی کند از برای خدا از راه ترسی که داشته باشد از او، و نمی شناسد در هدی و راه راست و دین حق را تا این که پیروی کند آن راه، و نه در ردی، یعنی هلاکت و ضلالت را تا این که اعراض کند از آن.

۱۰۸۹۴

لا مرحبا بوجوه لا تری آلا عند کل سوء.

مباد وسعت و فراخی یعنی خوشی از برای رویهائی که دیده نمی شود مگر نزد هر بدی، مراد مذمت جمعیت که دیده نمی شوند مگر نزد هر واقعه ناخوشی و نفرین بر ایشان باین که خوشی از برای ایشان مباد و مراد یا جمعی اند که خواهان فتنه و آشوبند و هر فتنه و آشوبی که شد دنباله آن میشوند و در غیر آنها کسی نمی بیند و نمی شناسد آنها را، یا عمله موتی که در غیر مصائب دیده نمی شوند، و بنا بر این غرض نهی از چنین شغل و پیشه است و کراهت آن، و در نهج البلاغه گفته که: این را فرموده در وقتی که گناهکاری را آورده بودند و با او بود غوغاء یعنی جمعی کثیر مخلوط بیکدیگر، و بنا بر این مراد معنی اول است و شامل معنی دویم نیز می تواند بود و در بعضی نسخه های کتاب مذکور لفظ «کل» نیست و ترجمه اینست که: دیده نمی شود مگر بنزد بدی، و این ظاهر ترست «۱».

۱۰۸۹۵

لا ریاسة کالعدل فی السیاسة.

نیست ریاستی مانند عدل در سیاست یعنی سیاست رعیت، و مراد به «سیاست رعیت» چنانکه مکرر مذکور شد امر و نهی ایشانست و مراد اینست که: نیست ریاست و مهتری مانند ریاست و مهتری که با عدل در سیاست رعیت باشد.

۱۰۸۹۶

لا خیر فی المنظر آلا مع حسن المخبر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۴۳۱

نیست خیری در منظر مگر با نیکوئی مخبر یعنی نیست خیری در نیکوئی منظر یعنی صورت و هیئت که جایگاه نظرست مگر با نیکوئی مخبر یعنی مگر با نیکوئی خبر از او و این که او را بنیکوئی وصف کنند یا نیکوئی جایگاه خبر از او که احوال او باشد، یا نیکوئی آنچه خبر می دهند بآن از او که همان احوال او باشد، و ممکن است که مراد به «مخبر» خبر دادن او باشد و مراد مطلق کلام باشد، یا مراد به «مخبر» زبان باشد و مراد این باشد که: نیست خیری در نیکوئی صورت مگر با نیکوئی کلام و سخن، یا نیکوئی زبان باز بهمان اعتبار، و بر هر تقدیر مراد یا ظاهر آن باشد که نیکوئی اصل سخن گفتن باشد یا نیکوئی سخنان.

۱۰۸۹۷

لا خیر فی شیمه کبر و تجبر و فخر.

نیست خیری در خوی تکبر و نخوت و فخر کردن.

۱۰۸۹۸

لا ینبغی أن یعدّ عاقلاً من یغلبه الغضب و الشهوة.

نیست سزاوار این که شمرده شود عاقل کسی که غلبه میکند بر او غضب و شهوت.

۱۰۸۹۹

لا تنجع الریاضة آلا فی نفس یقظة.

سود نمی دهد ریاضت مگر در نفسی بیدار، «ریاضت» در اصل تعلیم کردن اسب است و بآن اعتبار معلّم آن را «رایض» گویند و مراد در اینجا نصیحت و تربیت است و این که آن سود نمی دهد مگر در نفسی که بیدار باشد و خواب غفلت او را فرو نگرفته باشد، و در بعضی نسخه ها بعد از یقظه و همه نیز هست و ظاهر اینست که وهمیست از بعضی ناسخین و این که این فقره اخت فقره بعد است و بنا بر این آخر فقره باید «یقظه» باشد، یا این که مجموع یک فقره است باضافه واو عطفی میانه آنها چنانکه در بعضی نسخه ها موجودست و بر تقدیر صحت آن ممکن است «وهمه» یک کلمه باشد بفتح واو و کسر هاء و فتح میم و ترجمه این باشد که: مگر در نفسی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۴۳۲

بیدار که آنچه گویند بیفتد در خاطر او و دل او قفل نشده باشد بمرتبه که پند و موعظه در آن در نیاید، یا مگر در نفسی بزرگ مرتبه، یا مگر در نفسی رام که سرکشی زیاد نداشته باشد، یا مگر در نفسی صاحب قوت که قوت بر مخالفت هوا و هوس خود داشته باشد. و ممکن است که واو عطف باشد و «همه» بکسر هاء و تشدید میم مفتوح باشد و ترجمه این باشد که: مگر در نفسی بیدار و در همت و عزمی یعنی در صاحب همت و عزمی که ترک آن شهوت و خواهش خود تواند کرد، و در بعضی نسخه ها «فی ذی نفس یقظة و همه» است یعنی مگر در صاحب نفسی بیدار و همتی، و بنا بر آن تکلف معنی آخر کمرست، و الله تعالی یعلم.

۱۰۹۰۰

لا تنفع الصنیعة آلا فی ذی وفاء و حفیظة.

نفع نمی دهد احسان مگر در صاحب وفائی و حمیتی، و مراد حمیت نیکوست.

۱۰۹۰۱

لا خیر فی لذّة توجب ندما، و شهوة تعقب ألما.

نیست خیری در لذتی که لازم سازد پشیمانی را، و شهوتی که از پی آورد المی را.

[او فرموده است در وصف آل محمد علیهم السلام:]

۱۰۹۰۲

لا یقاس بأل محمد صلوات الله علیهم من هذه الامّة أحد، و لا یستوی بهم من جرت نعمتهم علیه أبدا.

سنجیده نمی شود با آل محمد - رحمت های خدا بر ایشان باد - از این امت هیچ کس، و برابر نمی شود با ایشان کسی که روان شده نعمت ایشان بر او هرگز، «آل» بمعنی اهل است نهایت مخصوص شده استعمال آن در اهل کسی که بزرگی بوده باشد او را بحسب آخرت یا دنیا مانند آل ابراهیم علیهم السلام

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۴۳۳

و آل فرعون علیه اللعنه، و مراد اینست که در فضل و شرف هیچ کس از این امت سنجیده نمی شود با آل پیغمبر که آن حضرت است و سایر ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و در نهج البلاغه «لا یسوی بهم» است یعنی برابر گردانیده نمی شود و این بحسب لغت ظاهرترست، زیرا

که استعمال «یستوی» بمعنی «برابر می شود با او» معروف نیست و در بعضی نسخه های این کتاب «لا یساویهم» است یعنی مساوی نیست با ایشان، و این هم خوب است و در اکثر نسخه های قاموس «استویته» بمعنی «برابر کردم آنرا با آن» نقل کرده و بنا بر این در اینجا «لا یستوی» بصیغه مجهول خوانده می تواند شد بر قیاس «لا یقاس» یعنی برابر کرده نمی شود نهایت استعمال آن بنظر نمی رسد، و در بعضی نسخه های بجای «استویته» «أسویته» است و ظاهر صحت آنست در هر صورت مراد آنست که مرتبه ایشان یعنی آل محمد علیهم السلام برترست از همه دیگران و مراد به «کسی که روان شده نعمت ایشان بر او» سایر مسلمانانست که اسلام و هر شرف و فضیلتی که دارند نعمتتست که روان شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان، و هر نعمتی که از کسی بکسی برسد چنانکه صاحب آن از آن راه حقی دارد بر او، اهل او نیز با او شریکاند و بآن اعتبار حقی بر او دارند خصوصا آن اهل که بعضی بمنزله نفس آن حضرت و باقی هر یک پاره از او بودند و هر یک را در ترویج اسلام و استحکام آن حق عظیمی بود خصوصا آن حضرت را صلوات الله و سلامه علیه چنانکه مشهور و معروفست و محتاج بیان نیست، و ممکن است که مراد به «نعمت ایشان» این باشد که وجود هر نعمتی که دیگران دارند همه نعمتتست که از ایشان روان شده بر ایشان، زیرا که دنیا بوجود ایشان برپاست و همین که خالی شود از آن در ساعت فرو رود زمین و برگردد آنچه بر آنست چنانکه در احادیث بسیار وارد شده.

۱۰۹۰۳

لا شرف أعلى من التقوی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۳۴

نیست شرف و بلندی مرتبه بالاتر از پرهیزگاری.

۱۰۹۰۴

لا تلف أعظم «۱» من الهوی.

نیست تلفی عظیمتر از هوی و هوس، زیرا که آن سبب تلف دین و آخرت می گردد و کدام تلف عظیمتر از آن باشد.

۱۰۹۰۵

لا عمل أفضل «۲» من الورع.

نیست عملی افزونتر از پرهیزگاری و ورع.

۱۰۹۰۶

لا ذلّ أعظم «۳» من الطمع.

نیست خواری عظیمتر از طمع.

۱۰۹۰۷

لا لباس أفضل «۴» من العافیة.

نیست جامه افزونتر از عافیت، مراد عافیت از بیماریها و مخاوف دنیویست و تشبیه آن بجامه باعتبار فرو گرفتن آنست بدن را مانند جامه.

۱۰۹۰۸

لا شيء أفضل «۵» من إخلاص عمل فی صدق نیّته.

نیست چیزی افزونتر از خالص کردن عملی در راستی نیّت یعنی از اخلاص عملی که در راستی نیّت کرده می شود یعنی نیّت در آن راست و درست باشد از برای خدا و این بمنزله بیان اخلاص عمل است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۳۵

۱۰۹۰۹

لا شيء أحسن «۱» من عقل مع علم، و علم مع حلم، و حلم مع قدرة.

نیست چیزی نیکوتر از عقلی با علمی، و علمی با حلمی، و حلمی با قدرتی، یعنی حلمی که با وجود قدرت بر تلافی و انتقام باشد.

۱۰۹۱۰

لا ينصح اللّئيم أحداً إلا عن رغبة أو رهبة، فاذا زالت الرّغبة والرّهبة عاد الی جوهره.

صاف و خالص نمی شود لئیم با کسی مگر از راه رغبتی یا ترسی، پس هر گاه زایل شود آن رغبت و آن ترس برگردد بسوی گوهر خود، مراد به «لئیم» دنی پست مرتبه است و مراد اینست که اوصاف و خالص سلوک نمی کند با کسی مگر این که رغبتی داشته باشد در احسان او یا ترسی داشته باشد از او، پس هرگاه زایل شود آن، برمیگردد بگوهر ذات خود و عمل میکند بر وفق مقتضای آن که شرارت و بدی باشد، و ممکن است که در وقت رغبت یا ترس در باطن نیز صاف شود و چون آن زایل شود برگردد بهمان ذات و خود و ناصافی آن.

۱۰۹۱۱

لا نعمة أهنا «۲» من الأمن.

نیست نعمتی گواراتر از امنیت.

۱۰۹۱۲

لا سوءة أقبیح «۳» من المن.

نیست خوی بدی زشتتر از منت گذاشتن، زیرا که آن خوی بدیست که باعث احسانها را نیز باطل میکند بخلاف خوبیهای بد دیگر که همین بدی خود را دارند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۳۶

۱۰۹۱۳

لا خیر فی قلب لا یخشع، و عین لا تدمع، و علم لا ینفع.

نیست خیری در دلی که فروتنی نکند و چشمی که اشک نریزد، و علمی که نفع ندهد، یعنی سودی نداشته باشد از برای آخرت مثل بعضی علوم که متعلق بعقاید دینیّه و تکالیف شرعیّه نباشد و از مقدمات آنها نیز نباشد یا آن علوم نیز هر گاه عمل نشود بر وفق آنها.

۱۰۹۱۴

لا خیر فی عمل آلا مع الیقین و الورع.

نیست خیری در عملی مگر با یقین و پرهیزگاری، یعنی یقین بأحوال مبدأ و معاد و پرهیزگاری در عمل.

۱۰۹۱۵

لا تسکن الحکمة قلبا مع شهوة.

ساکن نمی‌شود حکمت دلی را با شهوتی، مراد بحکمت چنانکه مکرر مذکور شد علم راست درست است و مراد اینست که صاحب آن کسی می‌شود که شهوتها و خواهشهای دنیوی را از خود سلب کرده باشد، یا این که اگر بعد از تحصیل آن شهوتی در دل او بهم رسد آن علم زایل شود از او و مبدل شود بجهل و اعتقاد فاسد.

۱۰۹۱۶

لا حکمة آلا بعصمة.

نیست حکمتی مگر بعصمتی، یعنی مگر بنگهداری از جانب حق تعالی که معین او باشد پس آدمی باید که همیشه متوسل بدرگاه او باشد و سؤال عطای آن و بقای آن نماید، و ممکن است مراد به «عصمت» نگهداری خود باشد از معاصی و حرامها و این که حکمت بی آن حاصل نشود، یا اگر شده باشد رحلت کند و مبدل گردد بجهل.

۱۰۹۱۷

لا قویّ اقویّ ممّن قوی علی نفسه فملکها.

نیست توانائی تواناتر از کسی که توانا باشد بر نفس خود پس مالک شده

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۳۷

باشد آن را یعنی آن را در فرمان خود در آورده باشد.

۱۰۹۱۸

لا عاجز «۱» أعجز ممّن أهمل نفسه فأهلکها.

نیست ناتوانی ناتوانتر از کسی که وا گذاشته باشد نفس خود را، پس هلاک کرده باشد آنرا.

۱۰۹۱۹

لا غنی مع سوء تدبیر.

نیست توانگری با بدی تدبیری یعنی حاصل نمی‌تواند شد با آن، و اگر حاصل شده باشد هر گاه با آن باشد در اندک زمانی زایل شود، و در بعضی نسخه‌ها «تبدیر»:

بجای «تبدیر» است و ترجمه اینست که: با بدی اسراف یعنی اسرافی که بدست یا باسراف زیادی که بدتر از اسراف کم است.

۱۰۹۲۰

لا فقر مع حسن تدبیر.

نیست درویشی و حاجتی با نیکوئی تدبیری، یعنی با وجود نیکوئی تدبیر درویشی و فقر باقی نمی‌ماند بلکه مبدل می‌شود بتوانگری، یا این که با نیکوئی تدبیر می‌توان قناعت کرد به آن چه باشد و خود را محتاج مردم نساخت که آن حقیقت توانگریست.

۱۰۹۲۱

لا یكون العالم عالمًا حتى لا يحسد من فوقه، و لا يحتقر من دونه، و لا يأخذ على علمه شيئا من حطام الدنيا. نمی‌باشد عالم عالم تا این که رشک نبرد کسی را که بالاتر از او باشد، و کوچک نشمارد کسی را که پست‌تر از او باشد، و فرا نگیرد بر علم خود چیزی را از حطام دنیا، یعنی از برای حکمی که کند یا از برای تعلیمی که نماید، و «حطام» بضمّ حاء و طاء هر دو بی نقطه چنانکه قبل از این مذکور شد شکسته ریزه گیاه خشک را گویند، و «متاع دنیا» را حطام گویند باعتبار تشبیه آن در کم قدری و بی اعتباری.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۳۹

حرف یاء

[حرف یاء بلفظ «ینبغی»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف یاء بلفظ «ینبغی» که بمعنی «سزاوار می‌باشد» است.)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۰

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۱۰۹۲۲

ینبغی للعاقل أن لا یخلو فی کلّ حالة عن طاعة ربّه و مجاهدة نفسه.

سزاوار می‌باشد از برای عاقل این که خالی نشود در هر حالی از فرمانبرداری پروردگار خود و جهاد کردن با نفس خود.

۱۰۹۲۳

ینبغی للعاقل أن یعمل للمعاد، و یتکثر من الزّاد، قبل زهوق نفسه، و حلول رمسه.

سزاوار می‌باشد از برای عاقل این که عمل کند از برای روز بازگشت، و رغبت کند در بسیار از توشه پیش از بیرون رفتن نفس خود، و فرود آمدن در قبر خود.

۱۰۹۲۴

ینبغی للمؤمن أن یتحیی إذا اتّصلت له فکرة فی غیر طاعة.

سزاوار می‌باشد از برای مؤمن این که شرم کند هر گاه پیوسته شود از برای او تفکری در غیر طاعتی، یعنی ببینند باو یا این که تفکر پیوسته که امتدادی داشته باشد حاصل شود از برای او، و دویم بحرف لام آنسب است یعنی «له» و بنا بر اوّل «به» با باء أظهر بود.

۱۰۹۲۵

ینبغی للمؤمن أن یلزم الطّاعة، و یلتحف الورع و القناعة.

سزاوار می‌باشد از برای مؤمن این که لازم گردد طاعت را و جدا نشود از آن، و بیوشد جامه پرهیزگاری و قناعت را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۱

۱۰۹۲۶

ینبغی لمن عرف الله سبحانه أن لا یخلو قلبه من رجائه و خوفه.

سزاوار می‌باشد از برای کسی که بشناسد خدای سبحانه را این که خالی نشود دل او از امید خدا و بیم او.

۱۰۹۲۷

ینبغی لمن عرف نفسه أن یلزم القناعة و العفة.

سزاوار می‌باشد از برای کسی که بشناسد نفس خود را این که لازم باشد قناعت و عفت را، یعنی هر که همین قدر معرفت بهم رساند که خود را بشناسد سزاوارست که لازم باشد آنها را و جدا نشود از آنها، یا این که هر که نفس خود را بشناسد حرص آن را در دنیا و رغبت آن را در حرامها میدانند پس سزاوارست از برای او که لازم باشد قناعت را که اگر از آن جدا شود فی الجمله طلب زیادتی کند پس بهیچ مرتبه نمی‌ایستد و بهر مرتبه که رسید طلب زیاده بر آن میکند و همیشه در تعب و زحمت طلب می‌باشد، و همچنین سزاوارست که لازم باشد عفت را، زیرا که همین که از آن جدا شود و راه ارتکاب حرامی هر چند صغیره باشد بخود بدهد دیگر ضبط خود نمی‌تواند کرد و یک بار خبردار می‌شود که در گناهان بسیار افتاده و خود را هلاک کرده.

۱۰۹۲۸

ینبغی لمن عرف الدنيا أن یزهد فیها و یعزف «۱» عنها.

سزاوار می‌باشد از برای کسی که شناخته باشد دنیا را این که بی‌رغبت باشد در آن و برگردد از آن.

۱۰۹۳۹

ینبغی لمن عرف دار الفناء أن يعمل لدار البقاء.
سزاوارست از برای کسی که شناخته باشد سرای فنا را این که عمل کند از برای سرای بقا.
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۲

۱۰۹۳۰

ینبغی لمن علم شرف نفسه أن ينزهها عن دناءة الدنيا.
سزاوارست از برای کسی که بداند شرف نفس خود را این که پاکیزه دارد آنرا از پستی دنیا، مراد شرف مطلق نفس انسانیت و استعداد و قابلیت که دارد از برای رسیدن بمراتب عالیه آخروی هر چند شرف دیگر نداشته باشد.

۱۰۹۳۱

ینبغی لمن عرف سرعة رحلته أن يحسن التأهب لنقلته.
سزاوارست از برای کسی که بداند شتاب کوچ کردن خود را این که نیکو کند آماده شدن را از برای رحلت خود.

۱۰۹۳۲

ینبغی للعافل أن يقدم لآخرته، و يعمر دار اقامته.
سزاوارست از برای عاقل این که پیش فرستد از برای آخرت خود، و آباد کند سرای اقامت خود را.

۱۰۹۳۳

ینبغی لمن علم سرعة زوال الدنيا أن يزهدها فيها.
سزاوارست از برای کسی که بداند شتاب زایل شدن دنیا را این که بی رغبت باشد در آن.

۱۰۹۳۴

ینبغی لمن أيقن ببقاء الآخرة و دوامها أن يعمل لها.
سزاوارست از برای کسی که یقین کند بباقی بودن آخرت و پایداری آن این که عمل کند از برای آن.

۱۰۹۳۵

ینبغی لمن عرف الله سبحانه أن يرغب فيما لديه.
سزاوارست از برای کسی که شناخته باشد خدای سبحانه را این که رغبت کند در آنچه نزد اوست.
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۳

۱۰۹۳۶

ینبغی لمن رضی بقضاء الله سبحانه أن يتوكل عليه.
سزاوارست از برای کسی که راضی و خشنود باشد بقضا و حکم خدای سبحانه این که توکل کند بر او.

۱۰۹۳۷

ینبغی لمن عرف نفسه أن لا يفارقه الحزن و الحذر.
سزاوارست از برای کسی که بشناسد نفس خود را این که جدائی نکند از او اندوه و اندیشه کردن، زیرا که کسی که نفس خود را بشناسد بدیهای آن بر او ظاهر می شود پس باید که از برای آنها همیشه در اندوه و اندیشه باشد.

۱۰۹۳۸

ینبغی لمن عرف الزمان أن لا يأمن الصّروف و الغير.
سزاوارست از برای کسی که بشناسد روزگار را این که ایمن نباشد از تغییرات و حوادث آن.

۱۰۹۳۹

ینبغی لمن عرف الناس أن يزهدها فيما فی أیدیهم.
سزاوارست از برای کسی که بشناسد مردم را این که بی رغبت باشد در آنچه در دستهای ایشانست.

۱۰۹۴۰

ینبغی لمن عرف الأشرار أن يعتزلهم.
سزاوارست از برای کسی که بشناسد بدان را این که کناره کند از ایشان.

۱۰۹۴۱

ینبغی لمن عرف الفجّار أن لا يعمل عملهم.

سزاوارست از برای کسی که بشناسد فاسقان را این که نکند عمل ایشان را، زیرا هر که بشناسد ایشان را ظاهر می‌شود بر او ضعف ایمان و سستی اعتقاد ایشان و سبکی و خواری ایشان در نظرها بحسب مراتب خود و بدی عاقبت ایشان در اکثر بحسب دنیا قطع نظر از آخرت، پس سزاوارست که نکند عمل ایشان را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۴

و اگر نه او هم مثل ایشان خواهد شد.

۱۰۹۴۲

ینبغی للعاقل أن یکتسب بماله المحمده، و یصون نفسه عن المسأله.

سزاوارست از برای عاقل این که کسب کند بمال خود محمدمت، و نگاهدارد نفس خود را از مسألت، یعنی سخاوت و جود داشته باشد که مردم بسبب آن محمدمت یعنی وصف او بخوبی کنند اما نه بمرتبه زیاد که خود را محتاج بمسألت یعنی سؤال و طلب سازد، و ممکن است که «و نگاه دارد» متعلق بسابق نباشد بلکه بیان امری دیگر باشد که سزاوارست از برای عاقل و آن این باشد که نگاهدارد نفس خود از سؤال و طلب از مردم و خفت و خواری آن.

۱۰۹۴۳

ینبغی أن تكون أفعال الرجل أحسن من أقواله، و لا تكون أقواله أحسن من أفعاله.

سزاوارست که بوده باشد کردارهای مرد نیکوتر از گفتارهای او، و نبوده باشد گفتارهای او نیکوتر از کردارهای او، یعنی هر کاری را که متعهد شود و گوید که چنان و چنان میکنم هر گاه بکند نیکوتر از آن باشد که گفته، نه این که آنچه گفته نیکوتر باشد از آنچه کرده، یا این که آنچه گوید از مواعظ و نصایح مردم خود بهتر از آن کند، نه این که آنها بهتر باشد از آنچه خود کند.

۱۰۹۴۴

ینبغی للعاقل أن یخاطب الجاهل مخاطبة الطّبيب المریض.

سزاوارست از برای عاقل این که سخن گوید با جاهل سخن گفتن طبیب با بیمار یعنی به آن چه دوی درد جهل او و باعث زوال آن باشد نه این که واگذارد او را بحال خود و با او سخنان دیگر گوید یا بر وفق جهل او سخن گوید که مؤکد آن گردد.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۵

۱۰۹۴۵

ینبغی أن یتداوی المرء من أدواء الدتیا كما یتداوی ذو العله و یحتمی من شهواتها و لذاتها كما یحتمی المریض.

سزاوارست این که مداوا کند مرد از دردهای دنیا چنانکه مداوا میکند صاحب علت، و پرهیز کند از شهوتهای آن و لذتهای آن چنانکه پرهیز میکند بیمار، مراد به «دردهای دنیا» دردهای دوستی آن و خواهش آنست.

۱۰۹۴۶

ینبغی أن یكون علم الرجل زائدا علی نطقه، و عقله غالباً علی لسانه.

سزاوارست این که بوده باشد دانش مرد زیاده بر گویائی او، و زیرکی او غالب بر زبان او.

۱۰۹۴۷

ینبغی أن یكون الرجل مهیماً علی نفسه، مراقباً قلبه، حافظاً لسانه.

سزاوارست این که بوده باشد مرد گواه بر نفس خود، نگهبان دل خود را، حفظ کننده زبان خود را، و این فقره مبارکه در بعضی نسخه‌ها نیست «۱».

۱۰۹۴۸

ینبغی للعاقل أن یحترس من سکر المال و سکر القدرة و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشّباب فانّ لكلّ ذلك ریاحاً خبیثة تسلب العقل و تستخفّ الوقار.

سزاوارست از برای عاقل این که نگهداری کند خود را از مستی مال، و مستی توانائی، و مستی علم، و مستی مدح، و مستی جوانی، پس بدرستی که از برای همه اینها بادهای پلید باشد که زایل کنند عقل را، و سبک گردانند وقار را، مراد به «مستی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۶

مدح» مستی است که بسبب مدح و ستایش مردم کسی را حاصل می‌شود در او، و مراد اینست که بسبب هر یک از اینها باد نخوت و خودبینی و عجب در این کس بهم می‌رسد که زایل میکند عقل را، و سبک می‌گرداند وقار را، مانند کسی که مست گردد، پس باید که عاقل نگهداری خود کند از مستی آنها.

۱۰۹۴۹

ینبغی للعافل أن یکثر من صحبة العلماء و الأبرار، و یجتنب مقارئة الأشرار و الفجار.
سزاوارست از برای عاقل این که بسیار کند صحبت علما و نیکوکاران را، و کناره کند از همراهی بدان و فاسقان.

۱۰۹۵۰

ینبغی أن یهان مغتنم مودة الحمقى.
سزاوارست این که خوار کرده شود غنیمت شمارنده دوستی فرقه احمقان یعنی کم عقلان.

۱۰۹۵۱

ینبغی لمن أراد صلاح نفسه و احراز دینه أن یجتنب مخالطة أبناء الدتیا.
سزاوارست از برای کسی که خواهد صلاح نفس خود را، و جمع کردن دین خود را این که کناره کند از آمیزش پسران دنیا.

۱۰۹۵۲

ینبغی لمن عرف نفسه أن لا یفارقه الحذر و الندم، خوفا أن تزلّ به القدم.
سزاوارست از برای کسی که بشناسد نفس خود را این که جدائی نکند از او حذر و پشیمانی، از روی ترس این که بلغزد پای او، مراد به «حذر» اندیشه کردنست از بدیهای آن و تدارک کردن آنها بتوبه و أعمال صالحه، و ممکن است که حذر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۷

از کردن بدیها باشد بعد از این و پشیمانی از آنچه سابق کرده باشد و از روی ترس این که این جدا نشدن از حذر و پشیمانی از راه ترس این باشد که مبدا بسبب آنچه کرده یا خواهد که بکند بلغزد پای او و بیفتد در هلاکت آخری.

۱۰۹۵۳

ینبغی أن یکون التّفاخر بعلىّ الهمم، و الوفاء بالذّمم، و المبالغة فی الکرّم، لا ببوالی الرّمم، و رذائل الشّیم.
سزاوارست این که بوده باشد مفاخرت کردن با یکدیگر بلند همتهها، و وفا کردن بییمانها، و مبالغه در کرم نه بکهنه‌های استخوانهای پوسیده و نکوهیده‌های خویها، مراد اینست که چیزی که قابلیت این دارد که کسی مفاخرت کند بآن همّت و عزم بلندست که برساند آدمی خود را بآن بشرف و مرتبه بلندی و وفا کردن بعهدها و بییمانها که بکند، و مبالغه در کرم یعنی جهد کردن و کوتاهی نکردن در آن، و مراد به «کرم» سخاوت و جودست یا گرامی و بلند مرتبه بودن، «نه بکهنه‌های استخوانهای پوسیده» یعنی نه به آن چه شایع است میانه مردم که مفاخرت میکنند بزرگی پدران و اجداد و انتساب بایشان «۱» که بمنزله ریسمان کهنه است و مفاخرت میکنند بخویهای نکوهیده مثل شدت غضب و تعدی و طغیان و بی باکی در قتل و غارت و أمثال آنها.

۱۰۹۵۴

ینبغی للعافل اذا علّم أن لا یعنف، و اذا علّم أن لا یأنف.
سزاوارست از برای عاقل هر گاه تعلیم کند این که درشتی نکند، و هر گاه تعلیم کرده شود این که آن را ننگ و عار خود نداند.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۸

[حرف یاء بلفظ «یستدلّ» بصیغه مجهول]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف یاء بلفظ «یستدلّ» بصیغه مجهول یعنی دلیل گفته می‌شود.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۱۰۹۵۵

یستدلّ علی ایمان الرّجل بالتّسلیم و لزوم الطّاعة.
دلیل گفته می‌شود بر ایمان مرد بتسلیم و لازم بودن طاعت، یعنی آنها در هر که باشد دلیل ایمان اوست، و مراد به «تسلیم» رضا و خشنودیست به آن چه حقّ تعالی تقدیر کرده از برای او در هر باب، و به «لازم بودن طاعت» جدا نشدن از اطاعت و فرمانبرداری اوست تعالی شأنه.

۱۰۹۵۶

یستدلّ علی عقل الرّجل بالتّحلیّ بالعفة و القناعة.
دلیل گفته می‌شود بر عقل مرد بزبور یافتن بعفت و قناعت یعنی زیور یافتن باینها در هر که باشد دلیل عقل و زیرکی اوست و مراد به «عفت» چنانکه مکرر مذکور شد باز ایستادن از حرامهاست.

۱۰۹۵۷

یستدلّ علی عقل کلّ امریء بما یجری علی لسانه.

دلیل گفته می‌شود بر عقل هر مردی به آن چه روان می‌شود بر زبان او، یعنی سخنان هر کس دلیل بر قدر عقل و زیرکی او می‌شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۴۹

۱۰۹۵۸

یستدلّ علی الإدبار بأربع، سوء «۱» التّدبیر، و قبح «۲» التّبذیر، و قلّة «۳» الاعتبار، و کثرة الاعتذار «۴».

دلیل گفته می‌شود بر ادبار بچهار چیز، بدی تدبیر، و زشتی اسراف، و کمی عبرت گرفتن، و بسیاری مغرور شدن، یعنی هر یک از اینها در کسی که باشد دلیل ادبار او و پشت گردانیدن دولت است از او، یا این که جمع شدن هر چهار در کسی دلیل آنست و مراد به «زشتی اسراف» اسرافهای زیادست که پر زشت است یا هر اسراف‌ی که زشت است و بنا بر این باید که هر یک دلیل نباشد بلکه هر چهار دلیل باشد.

۱۰۹۵۹

یستدلّ علی دین الرّجل بحسن تقواه و صدق ورعه.

دلیل گفته می‌شود بر دین مرد بنیکوئی تقوای او، و راستی ورع او، مراد بتقوی و ورع هر دو پرهیزگاریست، و «راستی ورع» تأکید نیکوئی تقوی است.

۱۰۹۶۰

یستدلّ علی شرّ الرّجل بکثرة شرهه و شدّة طمعه.

دلیل گفته می‌شود بر بدی مرد بیسیاری غلبه حرص او و سختی طمع او.

۱۰۹۶۱

یستدلّ علی عقل الرّجل بحسن مقاله، و علی طهاره أصله بجمیل أفعاله.

دلیل گفته می‌شود بر عقل و زیرکی مرد بنیکوئی گفتار او، و بر پاکی اصل و نژاد او بزبانی کردارهای او.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۰

۱۰۹۶۲

یستدلّ علی نبل الرّجل بقلّة مقاله، و علی تفضّله بکثرة احتماله.

دلیل گفته می‌شود بر نبل مرد بکمی گفتار او و بر افزونی او بیسیاری احتمال او، چنانچه مکرر مذکور شد «نبل» بضمّ نون و سکون باء یک نقطه بمعنی تندی فطنت است یا نجابت، و مراد به «احتمال» بر خود گرفتن مؤنات و اخراجات و دیون مردم است یا متحمّل شدن بی ادبیهای ایشان.

۱۰۹۶۳

یستدلّ علی کرم الرّجل بحسن بشره، و بذل برّه.

دلیل گفته می‌شود بر کرم مرد بنیکوئی شگفتی او، و بذل احسان او، مراد بکرم جود و سخاوت است یا گرمی و بلند مرتبه بودن.

۱۰۹۶۴

یستدلّ علی المحسنین بما یجری لهم علی ألسن الأخبار و حسن الأفعال و جمیل السّیره.

دلیل گفته می‌شود بر نیکوکاران به آن چه روان می‌شود از برای ایشان بر زبانهای نیکان، و نیکوئی أفعال و زیبائی سیرت، یعنی دلیل بر بودن کسی از جمله نیکوکاران اینست که حق تعالی روان می‌سازد بر زبان نیکان مدح او و وصف او بخوبی، پس این دلیل است از برای هر که بشنود این را از ایشان و هر چند که خود کار خوبی از او ندیده باشد، و همچنین أفعال نیکو دلیل آنست و این ظاهرست، و همچنین سیرت زیبا یعنی طریقت نیکو در سلوک یا بنیّات نیکو.

۱۰۹۶۵

یستدلّ علی ادبار الدّول بأربع، تضييع «۱» الاصول،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۱

و التمسک بالغرور، و تقدیم الأراذل، و تأخیر الأفاضل.

دلیل گفته می‌شود بر ادبار دولتها، و پشت گردانیدن آنها بچهار چیز، ضایع کردن اصلها، و دست زدن بغرور، و پیش انداختن اراذل، و پس انداختن افاضل، ممکن است که دلیل اجتماع هر چهار باشد، و ممکن است که هر یک دلیل باشد نهایت دو تا آخر هر یک دیگری را لازم دارند پس در تحقیق دلیل یکی از سه تا می‌شود و مراد به «اصلها» یا قواعد و قوانین حسنه است که ارباب دول سابق گذاشته باشند، و به «ضایع کردن آنها» مخالفت آنها، و یا مردم اصیل و خانواده‌های بزرگ، و به «ضایع کردن آنها» بر انداختن آنها و یا مهمل گذاشتن و کار نفرمودن بایشان، و مراد به «پیش انداختن اراذل و پس انداختن افاضل» اینست که مناصب و خدمات بزرگ بمردم دنی پست مرتبه داده شود و خدمات خرد بمردم بلند مرتبه که ایشان باید که تابع آن اراذل گردند.

۱۰۹۶۶

يستدلّ على المروّة بكثرة الحياء و بذل التّدى و كفا الأذى.

دلیل گفته می‌شود بر مروّت و آدمیت بسیاری شرم و حیا، و بذل احسان و عطا، و بازداشتن آزار و ایذاء.

۱۰۹۶۷

يستدلّ على اللّئيم بسوء الفعل و قبح الخلق و ذميم البخل.

دلیل گفته می‌شود بر لئیم بدی کردار و زشتی خوی و نکوهیده بخیلی، مراد بلئیم در اینجا شخص دنیّ پست مرتبه است و مراد استدلال بر لئیم بودنست، و «نکوهیده بخیلی» یعنی بخیلی زیاد که پر نکوهیده و مذموم است یا اصل بخیلی که نکوهیده و مذموم است.

۱۰۹۶۸

يستدلّ على الايمان بكثرة التّقى، و ملك الشّهوة، و غلبة الهوى.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۲

دلیل گفته می‌شود بر ایمان بسیاری پرهیزگاری، و مالک بودن شهوت، و غلبه هوی، «مالک بودن شهوت» یعنی آنرا در فرمان خود داشتن مانند مملوک، و «غلبه هوی» یعنی غلبه بر هوا و هوس و این بمنزله تأکید مالک بودن شهوتست.

۱۰۹۶۹

يستدلّ على فضلک بعملک، و على کرمک ببذلک.

دلیل گفته می‌شود بر افزونی مرتبه تو بعمل تو، و بر کرم تو بعطای تو، مراد بکرم سخاوت است یا شرف و بلندی مرتبه.

۱۰۹۷۰

يستدلّ على اليقين بقصر الأمل و اخلاص العمل و الزّهد فى الدّنيا.

دلیل گفته می‌شود بر یقین بکوتاهی امل، و خالص گردانیدن عمل، و بی رغبتی در دنیا، یعنی بر یقین کسی بمبدأ و معاد بوجود این صفات در او.

۱۰۹۷۱

يستدلّ على حلم الرّجل بكثرة انعامه.

دلیل گفته می‌شود بر بردباری مرد بسیاری احتمال او، و بر نبل او بسیاری انعام او، مراد به «احتمال» تحمل کردن آزارها و بی ادبیهای مردم است، و به «نبل» نجابت، یا تندى فطنت، یا افزونی مرتبه.

۱۰۹۷۲

يستدلّ على خير كلّ امرء و شرّه و طهارة أصله و خبثه بما يظهر من أفعاله.

دلیل گفته می‌شود بر خوبی هر مردی و بدی او، و پاکی اصل او و پلیدی آن به آن چه ظاهر می‌شود از کردارهای او.

۱۰۹۷۳

يستدلّ على ما لم یکن بما قد کان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۳

دلیل گفته می‌شود بر آنچه واقع نبوده به آن چه بتحقیق بوده، ممکن است که مراد این باشد که می‌توان استدلال کرد به آن چه واقع شده بر آنچه واقع نشده، و استنباط حال آن از آن می‌توان کرد مثل این که اهل سنت می‌گویند که: اگر خلافت بی‌فاصله حقّ آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه می‌بود چرا در آن وقت سعی نمی‌کرد در آن با آن همه شجاعت که داشت پس استنباط جواب آن می‌توان کرد از آنچه سعی فرمودند و بجائی نرسید باعتبار کثرت دشمنان و معاندان، و بملاحظه آنچه مکرّر مشاهده می‌شود که هر چند کسی شجاع باشد با اتباع قلیل معارضه با جمع کثیر نمی‌تواند کرد، و هر که متصدی آن شد خود را در هلاکت انداخت، و ممکن است که مراد این باشد که:

استدلال می‌توان کرد بر احوال دنیا و بی‌اعتباری آن بعد از این نیز به آن چه واقع شده قبل از این، و همچنین بر بدی عاقبت ظالمان در هر عصری به آن چه واقع شده از بدی عاقبت ایشان در أعصار سابقه، و همچنین أمثال و نظایر اینها، و الله تعالی یعلم.

۱۰۹۷۴

يستدلّ على مروّة الرّجل ببثّ المعروف و بذل الاحسان و ترک الامتنان.

دلیل گفته می‌شود بر مروّت و آدمیت مرد بپراکنده کردن عطا، و بذل احسان، و ترک منت گذاشتن.

۱۰۹۷۵

يستدلّ على عقل الرّجل بكثرة وقاره، و حسن احتماله و على کرم أصله بحسن أفعاله.

دلیل گفته می‌شود بر عقل و زیرکی مرد بسیاری وقار او، و نیکوئی احتمال او، و بر گرامی بودن اصل و نژاد او بنیکوئی کارهای او، مراد به «نیکوئی احتمال» چنانکه مکرّر مذکور شد متحمل شدن مؤنات و إخراجات محتاجان و آدای دیون ایشانست، یا تحمل درشتیها و بی‌ادبیهای ایشان، و بنا بر این بمنزله تأکید «بسیاری وقار» است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۴

[حرف «یاء» بلفظ «یسیر»]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «یاء» بلفظ «یسیر» که بمعنی «اندک» است.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۱۰۹۷۶

یسیر الرّیاء شرک.

اندک ریا شرک است، «ریا کردن» عبادت نیست از برای دیدن کسی و یا شنیدن او، و مراد اینست که اندک ریائی بمنزله شرک بخداست، زیرا که شریک کردن کسیست با حق تعالی در عبادت از برای او.

۱۰۹۷۷

یسیر الظّنّ شکّ.

اندک ظنّ شکّ است، پوشیده نیست که معنی شایع «ظنّ» گمان است یعنی اعتقاد راجحی که بمرتبه جزم نباشد و صاحب آن احتمال خلاف آن بدهد احتمال مرجوحی، و معنی شایع «شکّ» اینست که احتمال هر دو طرف مساوی باشد نزد کسی و هیچ طرفی را رجحانی نباشد در نظر او، و بنا بر این معنی این فقره مبارکه ظاهر نیست مگر آنکه مراد این باشد که در عقاید دینیّه یقین باید و ظنّ کافی نیست حتّی این که ظنّ در آنها بمنزله شکّ در دین است اگر همه ظنّ در اندکی از آنها باشد و باقی بمرتبه یقین رسیده باشد و «ظنّ» بمعنی دروغ و بمعنی تهمت نیز آمده، و بنا بر این مراد این می‌تواند بود که: اندک دروغ و تهمت زدن شکّ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۵

در دینست و کسی را که یقین کامل باشد بآن اصلا راه دروغ و تهمت زدن بخود ندهد و الله تعالی یعلم.

۱۰۹۷۸

یسیر الغیبه إفک.

اندک غیبت افک است، «افک» بکسر همزه و سکون فاء بمعنی بهتان آمده و بمعنی دروغ بسیار نیز آمده و بنا بر این ممکن است که: مراد این باشد که غیبت یعنی بدر است کسی را که غایبانه او بگویند حکم بهتان یا دروغ بسیار بد دارد و عقاب آن عقاب بهتان یا چنان دروغیست.

۱۰۹۷۹

یسیر الشکّ یفسد البقین.

اندک شکّ فاسد میکند یقین را، معنی شایع شکّ در شرح فقره سابق مذکور شد و گاهی استعمال می‌شود در مقابل جزم یعنی این که جزم بحکمی نباشد و احتمال خلاف برود هر چند احتمال مرجوحی باشد، و بنا بر اوّل ممکن است مراد این باشد که در همه عقاید دینیّه جزم باید و شکّ اگر همه در اندکی از آنها باشد یقین بدین را فاسد کند، و بنا بر دویم مراد این می‌تواند بود که در یقین باید که احتمال خلاف بهیچ وجه ندهد چه اگر اندک احتمال خلافی بدهد هر چند بغایت مرجوح باشد آن یقین را فاسد کند و در عقاید دینیّه که یقین باید چنان اعتقادی بکار نیاید.

۱۰۹۸۰

یسیر الدنیا یفسد الدین.

اندک دنیا فاسد میکند دین را، ممکن است مراد این باشد که هر گاه از ممرّ حرام باشد، یا این که گاهی منشأ فساد دین شود.

۱۰۹۸۱

یسیر الطّمع یفسد کثیر الورع.

اندک طمع فاسد میکند بسیار ورع را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۶

۱۰۹۸۲

یسیر الحرص یحمل علی کثیر الطّمع.

اندک حرص می‌دارد بر بسیار طمع، یعنی صاحب خود را بر آن می‌دارد.

۱۰۹۸۳

یسیر الدّین خیر من کثیر الدّینیا.

اندک دین بهترست از بسیار دنیا.

یسیر المعرفة یوجب فساد العمل.

اندک معرفت لازم می‌سازد فساد عمل را، ممکن است مراد به «معرفت» معرفت مردم باشد باین کس و معروف شدن نزد ایشان و مراد این باشد که

اندک آن فاسد میکند عمل را و مانع می‌شود از عمل کامل

«۱» و در بعضی نسخه‌ها چنین است «۲»:

۱۰۹۸۴

یسیر المعرفة یوجب الزّهد فی الدّینیا.

اندک معرفت لازم می‌سازد بی رغبتی در دنیا را.

۱۰۹۸۵

یسیر الهوی یفسد العقل.

اندک هوا فاسد میکند عقل را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۷

۱۰۹۸۶

یسیر الأمل یوجب فساد العمل.

اندک أمل لازم می‌سازد فساد عمل را.

و ظاهر صحّت این نسخه است و این که در نسخه‌ها سهوا از «یوجب» تا «یوجب» از قلم افتاده است.

۱۰۹۸۷

یسیر یکفی خیر من کثیر یطغی.

اندکی که کافی باشد بهترست از بسیاری که طغیان آورد.

۱۰۹۸۸

یسیر الدّینیا یکفی، و کثیرها یردی.

اندک دنیا کافیهست و بسیار آن هلاک میکند یا می‌اندازد، یعنی در هلاکت یا زیان و خسران.

۱۰۹۸۹

یسیر الحقّ یدفع کثیر الباطل.

اندک حقّ دفع میکند بسیار باطل را.

۱۰۹۹۰

یسیر العلم ینفی کثیر الجهل.

اندک علم نیست میکند بسیار جهل را.

۱۰۹۹۱

یسیر العطاء خیر من التّعلل بالاعتذار.

اندک عطا بهترست از مشغول شدن بعذر گفتن، یعنی هر گاه سائل را باندک عطائی روانه توان کرد آن بهترست از این که هیچ ندهد و مشغول عذر

گفتن شود و قدری اوقات خود را در آن صرف کند، یا این که هر گاه عطای زیاد میسر نباشد از کمی عطا شرم نباید کرد و آن را باعث بر منع نباید

نمود «۱»، زیرا که عطای کم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۸

باز بهترست از مشغول شدن بعذر گفتن.

۱۰۹۹۲

یسیر التّوبه و الاستغفار یمحّص المعاصی و الاصرار.

اندک توبه و استغفار پاک میکند معاصی و اصرار بر آنها را.

۱۰۹۹۳

یسیر الدّینیا خیر من کثیرها، و بلغتها أجدر من هلکتها.

اندک دنیا بهترست از بسیار آن، و قدری از آن که اکتفا توان کرد بآن سزاوارترست از قدری از آن که باعث هلاکت شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۵۹

[حرف یاء بلفظ یاء ندا]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف یاء بلفظ یاء ندا که موضوع است از برای خواندن کسی و طلب رو آوردن او از برای استماع سخنی یا مطلبی دیگر.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۱۰۹۹۴

یا أَسْرَى الرَّغْبَةَ أَقْصَرُوا، فَإِنَّ الْمَعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيفَ أَنْيَابِ الْحَدَثَانِ.

ای اسیران رغبت در دنیا کوتاه کنید، پس بدرستی که ایستادگی کننده بر آن نمی ترسند او را از آن مگر آواز دندانهای نیش حادثه، یعنی آوازی که در وقت در هم شکستن دندانهای نیش حادثه او را بگوش او رسد.

۱۰۹۹۵

يا أهل المعروف و الاحسان لا تمنّوا باحسانکم، فانّ الاحسان و المعروف يبطله قبح الامتنان.

ای اهل معروف و احسان منت مگذارید بسبب احسان خود، پس بدرستی که احسان و معروف باطل میکند آن را زشتی منت گذاشتن، «معروف» نیز بمعنی «احسانست».

۱۰۹۹۶

يا عبد الله لا تعجل في عيب عبد بذنبه فلعله مغفور له،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۶۰

و لا تأمن علی نفسک صغیر معصیة فلعلک معذب علیها.

ای بنده خدا شتاب مکن در عیب کردن بنده بسبب گناه او، پس بسا باشد که آن آمرزیده شده باشد از برای او، و ایمن مباش بر نفس خود از کوچک معصیتی، پس بسا باشد که تو عذاب کرده باشی بر آن، مراد اینست که گناه خرد را نیز سهل باید شمرد و ایمن نباید بود از آن، بسا باشد که آدمی معذب گردد بسبب گناه خردی.

۱۰۹۹۷

يا ابن آدم اذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك نعمة فاحذره و حصن النعم بشكرها.

ای پسر آدم هر گاه ببینی خدای سبحانه را که پی در پی میکند بر تو نعمتهای خود را پس حذر کن از آن، و نگهداری کن نعمتها را بشکر آنها، مراد اینست که بیبایی آمدن نعمتهای خدا بی فاصله بلائی و مصیبتی مغرور نباید شد بلکه حذر باید کرد از آن، بسا باشد که آن استدرج باشد چنانکه مکرر مذکور شد پس باید که پناه برد بخدا از آن بتضرع و زاری و خیرات و مبرات، و «نگهداری کن» حکم دیگرست در مطلق نعمتها باین که نگهداری آنها بشکر باید کرد که کفران نعمت باعث زوال آن می شود، و در بعضی نسخهها «تتابع» بیای دو نقطه زیر پیش از عین است و بنا بر این ظاهر اینست که «نعمه» بضم میم خوانده شود و ترجمه این باشد که: هر گاه ببینی خدای سبحانه را که شتاب میکند بر تو نعمتهای او، یا شتاب کرده بر تو نعمتهای او، پس حذر کن از آن و «تتابع» اگر چه استعمال نمی شود مگر در شرف نهایت چون بیم شریعت آن هست استعمال آن می تواند بود که جهت اشاره بآن باشد.

پوشیده نماند که می تواند بود که «تتابع» بفتح تاء و ضمّ عین خوانده شود بصیغه مضارع از باب تفاعل بحذف یک تا یا بفتح عین تا صیغه ماضی باشد از همان باب لیکن وجه اول ظاهرترست.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۶۱

۱۰۹۹۸

يا دنیا یا دنیا الیک عنی، ابی تعرّضت أم الی تشوقت «۱»، لا حان حینک، غریّ غیری لا حاجة لی فیک، قد طلقّتک ثلاثا لا رجعة لی فیها، فعیشک قصیر، و خطرک یسیر، و أملك حقیر، أه من قلة الزاد، و طول الطریق، و بعد السفر، و عظم المورد.

ای دنیا ای دنیا دور شو از من، آیا مرا فرا پیش آمده یا بسوی من مشتاق شده، نزدیک نیست وقت تو، فریب ده غیر مرا، نیست حاجتی مرا بسوی تو، بتحقیق که طلاق دادهام من ترا سه مرتبه که نیست رجوعی مرا در آنها، پس عیش تو کوتاه است، و قدر تو اندکست، و امید تو کوچک است، آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر «۲» و بزرگی جائی که باید وارد شد، تشبیه شده دنیا بزنی که فریب دهد آدمی را که او را تزویج نماید چنانکه شایع است و این سخنان با او از برای استماع مردم است و این که حال آن بر ایشان ظاهر شود و خواستگاری آن ننمایند، «و آیا مرا فرا پیش آمده» یا «بسوی من مشتاق شده» استفهامیست از برای تعجب از اینها و اظهار این که اینها اراده هائیکست باطل نسبت بمن چه من کسی نیستم که رغبت در تو کنم و خواستگاری تو نمایم، و «نزدیک نیست وقت تو» یعنی وقت وصل من و تو امری نیست که نزدیک باشد خیال دوریست که کرده، و ممکن است

که جمله دعائی باشد و ترجمه این باشد که: نزدیک مباد وقت وصل تو نسبت بمن یا نسبت بکسی، و «فریب ده غیر مرا» یعنی من کسی نیستم که فریب تو

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۶۲

خورم اگر خواهی فریب دهی دیگری را می توانی فریب داد، و چون زنی را که سه طلاق دادند بعد از طلاق سیم حرام می شود و رجوع در آن نمی توان کرد مگر این که شوهر دیگر بکند و بعد از آن از او طلاق بگیرد و بعقد تازه بعقد اولی در آید فرموده اند که: تو نسبت بمن چینی و بمنزله زنی که سه مرتبه طلاق گفته شده باشد و دیگر رجوع در آن طلاق نتوان کرد، و بعد از آن وجه بی رغبتی در آنرا فرموده اند باین که: عیش و زندگانی در آن کوتاهست، و قدر و شأن آن اندک، و امید بآن کوچک و حقیر، پس اهلیت این ندارد که کسی رغبت در آن نماید و تتمه کلام اظهار حسرتست بر حال آدمی و بی فکری او و کمی توشه او از برای سفر آخرت چنین راه دراز و سفر دوری، و بزرگی شأن و خطر جایی که آخر باید وارد شد که عرصه قیامت باشد.

۱۰۹۹۹

یا عبید الدنیا و العاملین لها اذا کنتم فی النهار تبیعون و تشترون، و فی اللیل علی فروشکم تتقلبون و تنامون، و فیما بین ذلک عن الآخرة تغفلون، و بالعمل تسوفون، فمتی تفکرون فی الارشاد، و تقدّمون الزّاد، و متی تهتمّون بأمر المعاد. ای بندگان دنیا و کارکنندگان از برای آن هر گاه بوده باشید شما در روز چنین که بفروشید و بخرید، و در شب بر فراشهای خود بغلطید و بخوابید، و در میانه این هر یک از آخرت غافل باشید و عمل را پس اندازید، پس چه وقت فکر می کنید در ارشاد؟! و پیش می اندازید توشه؟! و چه وقت اهتمام می کنید بکار معاد، مراد به «ارشاد» رسانیدن خودست براه راست درست، و می تواند بود که «ارشاد» از اشتباه نویسندگان نسخه ها ناشی شده باشد و اصل آن «ارتیاد» باشد از ماده «رود» از باب افتعال پس معنی چنین خواهد بود که: پس چه وقت فکر می کنید در طلبیدن منزل برای خود یعنی کی بفکر منزل درست کردن در سرای آخرت می افتید و این معنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۶۳

مناسب تر با مقام است، و مراد به «معاد» روز بازگشت است.

۱۱۰۰۰

یا أيّها النّاس الی کم توعظون و لا تتعظون؟! فکم قد و عظکم الواعظون و حدّکم المحدّرون و زجرکم الزّاجرون و بلّغکم العالمون و علی سبیل التّجاء دَلّکم الأنبیاء و المرسلون و أقاموا علیکم الحجّة و أوضحو لکم المحجّة، فبادروا العمل، و اغتموا المهل، فانّ الیوم عمل و لا حساب «۱» و غذا حساب و لا عمل «۲»، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

ای مردمان تا چند پند داده شوید و پند نگیرید پس بسا که بتحقیق پند داده اند شما را پند دهندگان، و ترسانیده اند شما را ترسانندگان، و منع کرده اند شما را منع کنندگان، و رسانیده اند بشما عالمان (یعنی حق را و آنچه را باید رسانید از مواعظ و نصایح) و بر راه رستگاری راه نموده اند شما را پیغمبران و رسولان، و بر پا داشته اند بر شما حجّت، و واضح کرده اند از برای شما جاده راه را، پس پیشی گیرید بعمل و غنیمت شمارید مهلت را، پس بدرستی که امروز عمل است و نیست حسابی، و فردا حسابست و نیست عملی، و بزودی خواهند دانست آنانکه ستم کرده اند که بچه محلّ بازگشتی بازگشت خواهند کرد «و سيعلم، تا آخر» آیه کریمه است که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه در آخر کلام خود بمناسبت آورده اند.

۱۱۰۰۱

یا أيّها النّاس ازهّدوا فی الدنیا، فانّ عیشها قصیر، و خیرها یسیر، و إنّها لدار شخوص، و محلّة تنغیص، و إنّها لتدنی الآجال.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۶۴

تقطع الآمال، ألا و هی المتصدیة العنون، و الجامحة الحرون، و المانیة الخئون.

ای مردمان بی رغبت شوید در دنیا، پس بدرستی که زندگانی آن کوتاه است، و خیر آن اندک، و بدرستی که هر آینه سرای رفتن و گذر کردنست، و جایگاه مکتّر ساختنست، و بدرستی که آن نزدیک می سازد أجلها را، و قطع میکند املها را، آگاه باشید و آن فرا پیش آینده است ظاهر شونده پیش روی، و سرکش نیست گهیگر «۱» و تقدیر کننده ایست خیانت کننده. «جایگاه مکتّر ساختنست» یعنی جایگاه هیست که همواره آدمی را مکتّر می سازد و عیش در آن صاف نمی باشد از غمها و ألمها، و «آن فرا پیش آینده است» یعنی پیش آدمی می آید، و «ظاهر می شود پیش روی او و رغبت می فرماید از راهها بجانب خود، «سرکش نیست گهیگر» یعنی بمنزله اسب سرکشی است که رام نمی توان کرد آنرا چون سخت کنند زجر آنرا بایستند و نرود، و «تقدیر کننده است» یعنی از برای مردم تقدیرها و وعده ها میکند که چنین و چنان می کنم از برای شما اما خیانت کننده است و وفا نمی کند به آنها.

۱۱۰۰۲

یا بأبدرّ إنک إن غضبت لله فارح من غضبت له، إنّ القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک، فاترک فی أیدیهم ما خافوک

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۶۵

علیه، و اهرب منهم بما خفتهم علیه، فما أحوجهم الی ما منعتهم، و ما أغناک عما منعوک، و لو أن السّماوات و الأرض کانتا علی عبد رتقا ثم اتقی اللّٰه لجعل له منهما مخرجا، فلا یونسک الّا الحقّ، و لا یوحشک الّا الباطل، فلو قبلت دنیاہم لأحتوک، و لو قرضت منها لأمنوک. این کلامیست که آن حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه فرموده‌اند بآبی ذرّ غفاری رضی اللّٰه عنه که از اکابر صحابه رسول خداست صلی اللّٰه علیه و آله، و فضایل او میانه همه اهل اسلام مشهور و معروفست، و از آن جمله حدیث مستفیضی است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرموده که «۱»: بر نداشته زمین و سایه نینداخته آسمان بر صاحب زبانی راستگوتر از ابی ذرّ، و چون او اعمال قبیحه عثمان را که می‌دید منع میکرد او را و درشتی میکرد با او، عثمان با او بد شد، تا این که آخر غضب کرد بر او و او را اخراج فرمود از مدینه مشرقه، و در وقت بیرون رفتن او آن حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه مشایعت فرمود او را و این سخنان را باو فرمودند و ترجمه آن اینست که:

ای ابادزّ اگر غضب کرده شده بر تو از برای خدا یعنی غضب کرده‌اند بر تو بسبب سخنانی که تو گفته از برای خدا و از روی دینداری پس امید دار آن کسی را که غضب کرده شده از برای او یعنی پروا مکن از آن غضب و امیدوار باش بخدا که او تلافی آن خواهد کرد و انتقام ترا از آنکه غضب کرده خواهد کشید، و ممکن است که «غضبت» بصیغه معلوم خوانده شود و ترجمه این باشد که: اگر خشمناک شده تو از برای خدا، و مراد خشمناکی او باشد در اوقاتی که منع عثمان می‌کرده و درشتی می‌کرده با او بسبب آن، پس امید دار آنکه را غضب کرده از برای او یعنی پروا مکن از ایذا و آزاری که رسانیدند بتو بسبب آن خشم تو، و غمگین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۴۶۶

مباش از آنها حقّ تعالی تلافی آنها خواهد کرد و انتقام ترا خواهد کشید، و در نهج البلاغه «إنک» و «غضبت» بی کلمه «إن» است و بنا بر این ترجمه اینست که: ای ابوذرّ بدرستی که تو غضب کرده شده از برای خدا یا خشمناک گردیده از برای خدا و این ظاهرترست، زیرا که معلوم است که خشمناکی او از برای خدا بوده، و همچنین این که غضب عثمان بر او از برای سخنانی بوده که او از برای خدا می‌گفته و تتمّه کلام نیز صریح است در این پس لفظ «ان» که ظاهر در شکّ و تردّد در آنست مناسب نیست، بعد از آن فرموده‌اند که: «این قوم» یعنی عثمان و اتباع او «ترسیدند از تو بر دنیای خود» یعنی ترسیدند که از سخنان تو ضرری بدنیای ایشان برسد، و تزلزلی در دولت ایشان پدید آید، و «تو ترسیدی از ایشان بر دین خود» یعنی منع ایشان می‌کردی و موافقت نمی‌کردی با ایشان از ترس این که مبادا اگر چنین نکنی ضرر بدین تو داشته باشد «پس واگذار در دست ایشان آنچه را ترس داشتند از تو بر آن» یعنی دنیای ایشان را و «بگریز از ایشان با آنچه ترس داشتی از ایشان بر آن» یعنی با دین خود، بعد از آن از روی تعجب فرموده‌اند: «پس چه محتاجند ایشان بسوی آنچه منع کرده تو ایشان را، و چه بی‌نیازی تو از آنچه منع کردند ایشان ترا» یعنی در این معامله زیان و خسروانی بتو نمی‌رسد بلکه زیان و خسران آن از برای ایشانست زیرا که ایشان بغایت محتاجند بدین که تو منع کردی از ایشان یعنی نفروختی بایشان و از برای خاطر ایشان دست بر نداشتی از آن، و تو بغایت بی‌نیازی از دنیا که ایشان منع کردند ترا از آن، پس ایشان چون چیز خسیسی را که حاجتی نبود ترا بآن خود برداشتند و منع کردند از تو، و تو چیز شریفی را که ایشان و همه کس کمال احتیاج دارند بآن نگاهداشتی از برای خود و ایشان محروم ماندند از آن، و ظاهرست که در این سودا ضرر و زیان با ایشانست نه با تو، و بعد از آن فرموده‌اند که: «و اگر این که آسمانها و زمین بوده باشند بر بنده بهم آمده» یعنی ملتئم شوند بیکدیگر و بنده در میان آنها بماند بعنوانی که نتواند از جای خود

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۴۶۷

حرکت کند «بعد از آن پرهیزگاری نماید خدا را هر آینه بگرداند خدا از برای او بدر شدی از آنها» و غرض اینست که هر چند کسی در کمال شدت و سختی افتد چون تقوی و پرهیزگاری آورد حق تعالی بگرداند از برای او بدر شدی از آن، بعد از آن فرموده‌اند که: هر گاه پرهیزگاری چنین است «پس انس نفرماید زینهار ترا مگر حقّ، و رم ندهد زینهار ترا مگر باطل» چه این تمام حقیقت پرهیزگاریست بعد از آن فرموده‌اند که: «پس اگر قبول می‌کردی دنیای ایشان را هر آینه دوست می‌داشتند ترا، و اگر می‌بریدی از دنیا هر آینه ایمن می‌شدند از تو» یعنی اگر تو نیز مانند ایشان می‌بریدی پاره از دنیا را از دنیا برای خود و شریک می‌شدی با ایشان در دنیا داری هر آینه ایمن می‌شدند از تو و ترسی نداشتند و ایذا و آزار تو نمی‌کردند.

۱۱۰۰۳

یا اهل الغرور ما ألهمکم بدار خیرها زهید، و شرّها عتید، و نعیمها مسلوب، و مسالمها محروب، و مالکها مملوک، و تراثها متروک. ای اهل غرور چه چیز حریص کرده شما را بسرایی که خیر آن کم است، و شرّ آن آماده است، و نعمت آن مسلوبست، و آشتی کننده با آن محروب، و مالک آن مملوکست، و میراث آن متروک، مراد به «اهل غرور» جمعی‌اند که مغرور دنیا شده‌اند و فریب آن را خورده‌اند، و غرض نشنیع ایشانست و این که چیزی نیست که باعث حرص بر آن و ولوع بآن شود، با وجود آنچه از صفات آن مشاهده می‌شود پس چه چیز منشأ حرص و ولوع شما شده؟! و «نعمت آن مسلوبست» یعنی ربوده شده است یا باعتبار این که بزودی ربوده خواهد شد، و یا باعتبار این که در حقیقت نعمتی نیست در آن، و نعمتهای خسیسه آن چندان آمیخته بتعبها و المهاست که با وجود آنها آنها را نعمت نمی‌توان شمرد، و «محروب» کسی را گویند که مال او ربوده شده باشد و برهنه و بی چیز مانده باشد، و مراد بر قیاس سابق اینست

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۴۶۸

که کسی که با آن آشتی باشد بزودی محروب خواهد شد یا در حقیقت محروبت، و «مالک آن مملوکست» یعنی باید مملوک هوا و هوس خود باشد تا مالک آن شود، یا این که هر که مالک آن شود مملوک آنها گردد، و «میراث آن متروکست» یعنی آنچه از آن بکسی برسد که آن بمنزله میراثیست که از آن باو رسیده باشد بزودی واگذاشته می‌شود و ترک آن می‌شود.

۱۱۰۰۴

یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ سَبْحَانَهُ حِجَّةٌ فِي أَرْضِهِ أَوْ كَدٌ مِنْ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ لَا حِكْمَةٌ أُبْلَغَ مِنْ كِتَابِهِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَ لَا مَدْحَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْكُمْ إِلَّا مِنْ اعْتَصَمَ بِحَبْلِهِ، وَ اقْتَدَى بِنَبِيِّهِ، وَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ عِنْدَ مَا عَصَاهُ وَ خَالَفَهُ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ، فَلِذَلِكَ يَقُولُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: فليحذر الَّذِينَ يخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهُ أَنْ تَصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يَصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

ای مردمان بدرستی که نبوده از برای خدای سبحانه حجّتی در زمین او محکمتر از پیغمبر ما محمد - رحمت کناد خدا بر او و آل او - و نه حکمتی رساتر از کتاب او قرآن عظیم، و نه مدح کرده خدای بلند مرتبه از شما مگر کسی را که چنگ در زده باشد بریسمان او، و اقتدا کرده باشد بپیغمبر او، و بدرستی که هلاک نشده هر که هلاک شده مگر نزد نافرمانی او و مخالفت با او و متابعت هوای خود پس از برای این می‌گوید «عزّ من قائل»: پس باید که حذر کنند آنانکه مخالفت میکنند از فرمان خدا این را که برسد بایشان فتنه یا برسد بایشان عذابی دردناک، «حجّت» بمعنی برهانست، و پیغمبران را حجّت می‌گویند، باعتبار این که برهانیند از جانب خدای تعالی بر آنچه می‌خوانند مردم را بآن و بر حقیقت آن، باعتبار اظهار معجزاتی که دلالت بر صدق ایشان میکنند، و این که حق تعالی را در زمین حجّتی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۶۹

محکمتر از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نبوده، باعتبار کثرت معجزات آن حضرت است، یا اخبار پیغمبران سابق نیز از او، و نسخ دین او همه ادیان را و بقای آن تا قیامت، و «حکمت» چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی علم راست درست است، و این که هیچ حکمتی رساتر از قرآن مجید نبوده، باعتبار اینست که آن همه علوم و معارف و احکام که از آن مستفاد می‌شود از هیچ یک از کتب آسمانی مستفاد نمی‌شود چنانکه بتتبع آنها ظاهر می‌شود، و «چنگ در زدن بریسمان خدا» کنایه است از متوسل شدن باطاعت و فرمانبرداری او که بسبب آن برسد آدمی بمراتب بلند و درجات عالیّه، مانند کسی که چنگ در زند بریسمانی و بالا رود بجائی که خواهد، «پس از برای این می‌گوید» یعنی خدا و بنا بر معلومیّت قائل ذکر نشده و اکتفا شده بتعظیمی که شده که آن «عزّ من قائل» است یعنی عزیزست بحسب گویندگی یعنی عزیز گوینده است و این جمله ایست که از برای تعظیم حق تعالی بعد از نقل قول او می‌گویند مانند «عزّ و جلّ» که بعد از ذکر او تعالی شأنه می‌گویند و «فلیحذر، تا آخر» قول حق تعالی است که فرموده در قرآن مجید «۱» و غرض از نقل آن استشهادست از برای بدی مخالفت حق تعالی و بودن آن سبب هلاکت، زیرا که در آن تصریح شده باین که آنان که مخالفت فرمان او میکنند باید که حذر و اندیشه کنند از این که برسد بایشان فتنه یعنی در دنیا، یا عذابی دردناک یعنی در آخرت.

۱۱۰۰۵

یا أَيُّهَا النَّاسُ اقبلوا التَّصِيحَةَ مَمَّنْ نصحكم، وَ تَلَقَّوْهَا بِالطَّاعَةِ مَمَّنْ حَمَلَهَا إِلَيْكُمْ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يمدح من القلوبِ إِلَّا أوعاها للحكمة، وَ من النَّاسِ إِلَّا أَسْرَعَهُمْ إِلَى الْحَقِّ إِجَابَةٌ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْجِهَادَ الْأَكْبَرَ جِهَادَ النَّفْسِ، فَاشْتَغَلُوا بِجِهَادِ أَنْفُسِكُمْ تَسْعُدُوا،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۰

و ارفضوا القال و القيل تسلّموا، و أكثروا ذكر الله تغنّموا، و كونوا عباد الله «۱» إخوانا تسعدوا لديه بالتّعيم المقيم.

ای مردمان قبول کنید نصیحت را از هر که نصیحت کند شما را، و بر خورید آن را بطاعت از هر که بار کند آن را بسوی شما، و بدانید این را که خدای سبحانه مدح نکرده از دلها مگر نگاهدارنده‌ترین آنها را برای حکمت، و از مردم مگر شتابنده‌ترین ایشان را بسوی حق از راه اجابت، و بدانید که جهاد بزرگتر جهاد با نفس است، پس مشغول شوید بجهاد با نفسهای خود تا این که نیکبخت گردید، و ترک کنید قال و قیل را تا این که سالم مانید، و بسیار کنید ذکر خدا را تا این که غنیمت یابید، و بوده باشید بندگان خدا برادران یکدیگر تا این که فیروزی یابید نزد او بنعمت پای بر جای، «از هر که بار کند آن را بسوی شما» یعنی بار کند آن را بر خود و بیاورد بسوی شما، و «بر خورید آنرا بطاعت» مراد اینست که نصیحت را از او بعنوان طاعت و قبول آن باطاعت و فرمانبرداری صاحب آن بپذیرید، و «حکمت» چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی علم راست درست است، و «از راه اجابت» یعنی شتابنده‌ترین ایشان بسوی حق بحسب اجابت کردن و قبول کردن آن، و ممکن است که ترجمه این باشد که از برای اجابت کردن، و «قال و قیل» هر دو بمعنی سخن گفتنست و مراد در اینجا منازعه و مجادله کردن با مردمست بزبان یا مطلق سخن گفتن بسیار، و مراد به «ذکر خدا» یاد اوست خواه بزبان باشد و خواه در دل، و «بوده باشید بندگان خدا برادران» یعنی بندگان فروتنی کننده از برای خدا برادران با یکدیگر و ممکن است که ترجمه این باشد: و بوده باشید ای بندگان خدا برادران با یکدیگر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۱

[حرف یاء بلفظ مطلق]

(از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف یاء بلفظ مطلق یعنی بالفاظ مختلفه.) فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۱۱۰۰۶

یبلغ الصادق بصدقه ما لا یبلغه الکاذب باحتیاله.

می‌رسد راستگو بسبب راستی خود به آن چه نمی‌رسد بآن دروغگو بحیله کردن خود، و غرض اینست که در هر باب راستگویی بهترست از دروغگویی و حیله کردن، زیرا هر چند کسی دروغ گوید و حیله کند از برای دفع ضرری یا جلب نفعی نمی‌رسد به آن چه می‌رسد بآن راستگو از دفع ضرر یا جلب نفع.

۱۱۰۰۷

یکرم العالم لعلمه، و الکبیر لسنّه، و ذو المعروف لمعروفه، و السلطان لسلطانه.

گرامی داشته می‌شود عالم از برای علم او، و پیر از برای سن او، و صاحب احسان از برای احسان او، و سلطان از برای سلطنت او، مراد اینست که هر یک از ایشان را باید گرامی داشت باعتبار آن مزیتی که دارد.

۱۱۰۰۸

ینیبی عن عقل کلّ امریء ما ینطق به لسانه.

خبر می‌دهد از عقل هر مردی آنچه گویا می‌شود بآن زبان او، یعنی قدر عقل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۲

و زیرکی هر مردی را از سخنان او استنباط می‌توان کرد.

۱۱۰۰۹

یتفاضل الناس بالعلوم و العقول، لا بالأموال و الاصول.

افزونی می‌دارند مردم بر یکدیگر بعلمها و عقلها، نه بمالها و اصلها و نژادها.

۱۱۰۱۰

یحتاج الامام الی قلب عقول، و لسان قوول، و جنان علی اقامه الحق صوول.

محتاج میباشد امام بدلی بسیار دریابنده، و زبانی بسیار کامل در گفتار، و دلی بر اقامت حق و بر پای داشتن آن بسیار بر جهنده، یعنی دلیر، و پوشیده نیست که: احتیاج در اول و سیم هر دو بدل است نهایت در اول باین که دل او بسیار دریابنده باشد و در کمال فطنت، و در سیم باین که دلیر باشد بر اقامت حق و فتور و سستی نداشته باشد در آن، و قبل ازین مذکور شد که «۱» نسبت دریافت بدل یا بر سبیل حقیقت است چنانکه مذهب متکلمین است و یا بر سبیل اجراء کلام بر نحو جاری میانه مردم هر چند بر خلاف تحقیق باشد، و یا این که مراد به «دل» نفس ناطقه است و نسبت دلیری نیز مبنی بر یکی از این وجوه است.

۱۱۰۱۱

یفسد الیقین الشکّ و غلبه الهوی.

فاسد می‌سازد یقین را شکّ و غلبه هوی، مراد یقین بأحوال مبدأ و معادست و این که فساد آن یا بشکّ است و این ظاهرست چه با عروض شکّ یقین باقی نمی‌ماند و یا بغلبه هوی و خواهش است که باعث این می‌شود که عمل بر وفق آن یقین نشود این نیز فساد است از برای آن و یا این که بتدریج باعث فساد و زوال آن بشود.

۱۱۰۱۲

یفسد الطّمع الورع، و الفجور التّقوی.

فاسد میکند طمع پرهیزگاری را و فجور تقوی را، «فجور» بمعنی مطلق فسق

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۳

و خصوص دروغ هر دو آمده و «تقوی» نیز بمعنی ورع و پرهیزگاریست یا ترس از خدا، پس اگر مراد بفجور معنی اول باشد ظاهر اینست که «تقوی» بر معنی دوم حمل شود و این که فسوق بتدریج فاسد و زایل میکند ترس از خدا را، زیرا که بنا بر معنی اول فاسد کردن فسق آن را امر ظاهرست و محتاج بیان نیست، و اگر مراد خصوص دروغ باشد باز تقوی بر همان معنی محمول می‌تواند شد و بر معنی پرهیزگاری نیز حمل می‌توان کرد که غرض بیان فسق بودن کذب باشد و منافات آن با پرهیزگاری.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف کسی که مذمت فرموده او را:

۱۱۰۱۳

يحبّ أن يطاع و يعصى، و يستوفى و لا يوفى، يحبّ أن يوصف بالسّخاء و لا يعطى، و يقتضى و لا يقتضى «۱».

دوست می‌دارد که اطاعت کرده شود و عصیان میکند، و استیفا میکند و ایفا نمی‌کند، دوست می‌دارد که وصف کرده شود بسخاوت و عطا نمی‌کند، و اقتضا میکند و اقتضا کرده نمی‌شود یعنی می‌خواهد که مردم اطاعت و فرمانبرداری او کنند و با وجود این خود عصیان حق تعالی و نافرمانی او میکند و این موافق است با مذهب حقّ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۴

امامیه که امام که بر مردم واجب باشد اطاعت او باید که معصوم باشد و بهیچ وجه عصیان نکند، و «استیفا میکند» یعنی حقّ خود را که بر کسی داشته باشد استیفا میکند و تمام می‌گیرد و حقّی که دیگری بر او داشته باشد چنان تمام پس نمی‌دهد بلکه نمی‌دهد یا ناقص می‌دهد، و «اقتضا میکند» یعنی طلب پس دادن حقّ خود میکند از دیگران و کسی طلب پس دادن حقّ خود نمی‌کند از او از ترس از او، یا از راه این که نومیدند از پس دادن او، و این بمنزله تأکید «یستوفی و لا یوفی» است.

۱۱۰۱۴

یستثمر العفو بالإقرار أكثر ممّا یستثمر بالاعتذار.

میوه داده می‌شود عفو باقرار زیاد از آنچه میوه داده می‌شود باعتذار، مراد اینست که هر گاه کسی گناهی نسبت بکسی کرده باشد بهتر اینست که اقرار کند نزد او بگنهکاری خود، زیرا که این بیشتر باعث عفو و درگذشتن او می‌شود از این که عذری بگوید از برای آن.

۱۱۰۱۵

یغتنم مؤاخاة الأخیار، و یجتنب مصاحبة الأشرار و الفجّار.

غنیمت شمرده می‌شود برادری نیکان، و کناره کرده می‌شود مصاحبت بدان و فاسقان، یعنی باید غنیمت شمرده آن را، و کناره کرد از این.

۱۱۰۱۶

یسروا و لا تعسروا، و خففوا و لا تثقلوا.

آسان کنید و دشوار مکنید، و سبک گردانید و سنگین مگردانید، یعنی آسان گردانید کار خود را، و سبک گردانید بار خود را در امور و اشتغال دنیوی بتخفیف در آنها بقدر مقدور، و دشوار و گران مگردانید بطلب زیادتیها و ارتکاب اشغال غیر ضروریّه.

۱۱۰۱۷

یبتلی مخالط النَّاسِ بقَرینِ السَّوءِ و مداجاة العَدُوّ.

گرفتار می‌شود آمیزش کننده با مردم بهمنشین بد و مدارا کردن با دشمن،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۵

مراد ترغیب در ترک آمیزش با مردم است و این که آمیزش با ایشان نمی‌شود که گرفتار نسازد باینها.

۱۱۰۱۸

یحتاج الاسلام الی الایمان.

محتاجست اسلام بسوی ایمان، یعنی در مسلمانی مجرد اقرار بزبان کافی نیست بلکه ایمان نیز یعنی تصدیق بدل می‌باید، یا این که اسلام یعنی اقرار بشهادتین کافی نیست در دین بلکه ایمان نیز می‌باید یعنی اقرار بائمه اطهار نیز.

۱۱۰۱۹

یحتاج الایمان الی الایقان.

محتاجست ایمان بسوی یقین کردن، یعنی باین که بمرتبه یقین برسد یعنی جزمی که از روی دلیل و برهان باشد.

۱۱۰۲۰

یحتاج العلم الی العمل.

محتاجست علم بسوی عمل، زیرا که علمی که با عمل نباشد سودی ندارد بلکه باعث زیادتى وزر و وبال می‌شود بلکه باقى نیز نمی‌ماند و بتدریج مبدل می‌شود بجهل چنانکه مکرر مذکور شد.

۱۱۰۲۱

یحتاج ذو النَّائل الی السَّائل.

محتاجست صاحب عطا بسوی سائل تا این که عطا کند باو و باعث بقای نعمت او و زیادت آن و مزید عمر و تحصیل اجر و ثواب بشود.

۱۱۰۲۲

یحتاج الایمان الی الاخلاص.

محتاجست ایمان بسوی اخلاص، یعنی خالص و صاف گردانیدن آن از برای خدا، و آمیخته نساختن آن باغراض دنیوی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۶

۱۱۰۲۳

یمتحن المؤمن بالبلاء كما یمتحن بالنار الخلاص «۱».

آزمایش کرده می شود مؤمن بیلا چنانکه آزمایش کرده می شود بآتش خلاص، مراد بخلاص بکسر خاء «۲» طلا و نقره است که در بوته خالص کنند آن را از غش.

۱۱۰۲۴

یحتاج العلم الی الحلم «۳».

محتاجست علم بسوی حلم، زیرا که زینت آن می شود و علمی که با حلم نباشد فضیلتی ندارد.

۱۱۰۲۵

یحتاج العلم الی الکظم.

محتاجست علم بسوی فرو خوردن خشم، یعنی بصبر کردن بر تعب و زحمت آن.

۱۱۰۲۶

یمتحن الرجل بفعله لا بقوله.

آزمایش کرده می شود مرد بکردار او نه بگفتار او.

۱۱۰۲۷

ینبیء عن قیمة کل امریء علمه و عقله.

خبر می دهد از بهای هر مردی علم او و زیرکی او، یعنی قیمت هر مردی باندازه علم او و زیرکی اوست.

۱۱۰۲۸

ینام الرجل علی التکل، و لا ینام علی الظلم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۷

می خوابد مرد بر مرگ فرزند و نمی خوابد بر ظلم، غرض اینست که ألم و درد ظلم زیاده از مرگ فرزندست پس آن را سهل نباید شمرد و از مظلوم بر حذر باید بود.

۱۱۰۲۹

یوم المظلوم علی الظالم أشد من یوم الظالم علی المظلوم.

روز مظلوم بر ظالم سخت ترست از روز ظالم بر مظلوم، مراد به «روز مظلوم» روزیست که حق تعالی بازخواست ظلم او را از ظالم بکند.

۱۱۰۳۰

یشفیک من حاسدک أنه یغتاط عند سرورک.

شفا می دهد ترا از رشک برنده تو این که او خشمناک بگردد نزد شادمانی تو، مراد اینست که همین کافیت در شفای تو از درد کدورتی که از رشک برنده بر تو داشته باشی این که او بمجرد شادمانی تو خشمناک می گردد بی این که تو بدی نسبت باو بکنی پس در انتقام از او بهمین باید اکتفا کرد و تلافی دیگر نباید بلکه همواره خود را باو شادمان باید نمود تا او در آتش خشم بسوزد و بگدازد.

۱۱۰۳۱

ینبیء عن فضلک علمک، و عن افاضلک بذلک.

خبر می دهد از افزونی مرتبه تو علم تو، و از احسان تو عطای تو، یعنی افزونی مرتبه تو بقدر علم تست، و احسان تو بقدر عطا و دهش تو.

۱۱۰۳۲

یغلب المقدار علی التقدير حتی یكون الحتف فی التدبیر.

غلبه میکند مقدار بر تقدیر تا این که می گردد یا می باشد مرگ در تدبیر، مراد به «مقدار» مقدار و اندازه حتمی است که حق تعالی از برای عمر کسی قرار داده باشد و مراد به «تقدیر» تقدیر اینست که آدمی خود کند از برای شفای خود یا افزونی عمر خود، و مراد اینست که آن مقدار حتمی تخلف نمی کند و غلبه میکند بر همه تقدیرات آدمی تا این که گاه می شود که مرگ در تدبیری می شود که او میکند از برای شفا یا بقای خود، و همان علت مرگ او می شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۸

و در نهج البلاغه چنین نقل شده:

تذلل الامور للمقادیر حتی یكون الحتف فی التدبیر.

رام می شود کارها از برای اندازه‌ها تا این که می باشد هلاک در تدبیر، یعنی کارها رام و نرم میشوند از برای تقدیراتی که حق تعالی حتما فرموده باشد و مطیع و منقاد آنها می گردند تا این که گاه می شود که هلاک کسی که حق تعالی حتما تقدیر آن کرده باشد در تدبیری می شود که او خود از برای حفظ خود بکند.

۱۱۰۳۳

یجری القضاء بالمقادیر علی خلاف الاختیار و التدبیر.

روان می شود حکم خدا باندازه‌ها و بر خلاف اختیار و تدبیر، این نیز نزدیک بمضمون فقره سابقست و این که مقدار و اندازه که حتما حق تعالی از برای هر چیز از عمرها و روزیها و دولتها و امثال آنها قرار داده باشد تخلف آن ممکن نیست و حکم خدا بآن روان می شود بر خلاف اختیار و تدبیر بنده.

۱۱۰۳۴

یعبجبنی أن یكون الرجل حسن الورع، متزها عن الطمع، كثير الاحسان، قليل الامتنان.

خوش می آید مرا این که بوده باشد مرد نیکو پرهیزگاری، پاکیزگی جوینده از طمع، بسیار احسان، کم امتنان.

۱۱۰۳۵

یعبجبنی من الرجل أن یعفو عن ظلمه، و یصل من قطعته، و یعطی من حرمه، و یقابل الاساءة بالاحسان.

خوش می آید مرا از مرد این که در گذرد از کسی که ستم کرده باشد او را، و ببیوندد کسی را که بریده باشد از او، و عطا کند کسی را که محروم کرده باشد او را، و در برابر اندازد بدی را بنیکوئی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۷۹

۱۱۰۳۶

یکثر حلف الرجل لأربع، مهانته يعرفها من نفسه، أو ضراعه يجعلها سبيلا الى تصديقه، أو عي لمنطقه فيتخذ الأيمان حشوا و صلة لكلامه، أو لتهمة قد عرف بها.

بسیار می شود سوگند مرد از برای چهار چیز، خواری که میداند آنرا از نفس خود، یا فروتنی که می گرداند آنرا راهی بسوی تصدیق خود، یا عجزی در کلام خود پس فرا می گیرد سوگندها را پرکننده و پیوندی از برای کلام خود، یا از برای تهمتی که بتحقیق شناخته شده باشد بآن، غرض منع از سوگند خوردن بسیارست در کلام، و این که آن ناشی می شود از یکی از چهار چیز که هر یکی نقصی است:

یکی - خواری که در خود بداند یعنی داند که مردم او را خوار دارند و اعتباری بسخن او نمی کنند تا سوگند نخورد، یا این که خواری خود را میداند باعتبار این که میداند که دروغ می گوید پس سوگند بر آن می خورد که شاید مردم باور کنند.

دویم - خواری و فروتنی که می خواهد اظهار کند نسبت بکسی پس می گرداند آن سوگند را راهی بسوی این که تصدیق او کند در آن باب، مثل این که شایعست که قسم می خورند نزد بزرگان که مخلص و بنده شمایم، و ممکن است که مراد این باشد که قسم می خورند بر فروتنیها که میکند چنانکه گفتیم تا این که آن فروتنی را دلیل گرداند از برای تصدیق او در سخنی که بعد از آن گوید مثل این که سوگند می خورد که بنده و مخلص شمایم و مصلحت شما را در فلان کار یا در ترک آن می دانم.

سیم - این که عجزی دارد در سخن و کلام خود، و فصاحت و بلاغتی ندارد که کلام را بر وجهی که باید طولی دهد پس فرا می گیرید سوگندها را پر کننده و پیوندی از برای کلام خود که به آنها کلام او طولی بهم رساند مانند الفاظ بیکار که گاهی در اشعار می باشد و می گویند که مصرع «۱» پر کن است.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۰

چهارم - این که تهمت دروغگوئی در او باشد و معروف باشد بآن، پس هر خبری که می دهد سوگند می خورد بر آن از برای رفع آن تهمت.

۱۱۰۳۷

یقبیح «۱» علی الرجل أن ینکر علی الناس منکرات، و ینهاهم عن ردائل و سیئات، و اذا خلا بنفسه ارتکبها و لا یستکف من فعلها.

زشتست بر مرد این که انکار کند و بد شمارد بر مردم منکری چند را، و منع کند ایشان را از صفات ذمیمه و گناهانی، و هر گاه خلوت کند با نفس خود ارتکاب کند آنها را و امتناع نکند از آنها و ننگ نشمارد آنرا.

۱۱۰۳۸

یکتسب الصادق بصدقه ثلاثا، حسن «۲» الثقة به، و المحبة «۳» له، و المهابة «۴» عنه.

کسب میکند راستگو بسبب راستگوئی خود سه چیز را، نیکوئی اعتماد باو را، و دوستی مر او را، و ترس داشتن از او را، یعنی این را که مردم اعتماد نیکو داشته باشند باو و دوست دارند او را و ترس داشته باشند از او یعنی از این که در حضور او بدی بکنند باعتبار جلالت و مهابت او، یا از ترس شهادت و گواهی او بآن.

۱۱۰۳۹

بکتسب الکاذب بکذبه ثلاثا، سخط «۵» اللّٰه علیه، و استهانة «۶» النّاس به، و مقت «۷» الملائكة له.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۱

کسب میکند دروغگو بدروغگوئی خود سه چیز را، غضب خدا را بر او، و خوار شمردن مردم او را، و دشمنی ملائکه مر او را. و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف کسی که مذمت فرموده او را:

۱۱۰۴۰

يقول في الدنيا بقول الزّاهدين، و يعمل فيها بعمل الرّاعبين.

می گوید در باره دنیا بگفتار زاهدان و بی رغبتان در آن، و عمل میکند در آن بعمل رغبت کنندگان.

۱۱۰۴۱

يظهر شيممة المحسنين، و يبطن عمل المسيئين.

اظهار میکند خوی نیکوکاران را، و در نهان میکند عمل گنهکاران را.

يكره الموت لكثرة ذنوبه، و لا يتركها في حياته.

ناخوش می دارد مرگ را از برای بسیاری گناهان خود، و ترک نمی کند آنها را در زندگی خود.

يسلف الذّنْب و يسوّف بالتّوبة.

پیش می فرستد گناه را و پس می اندازد توبه را.

يحبّ الصّالحين و لا يعمل أعمالهم، و يبغض المسيئين و هو منهم.

دوست می دارد صالحان را و نمی کند عملهای ایشان را، و دشمن می دارد گنهکاران را و او از ایشانست.

يقول: لم أعمل فأتعتي، بل أجلس فأنتمتي.

می گوید: چرا عمل کنم پس تعب کشم، بلکه می نشینم پس آرزو میکنم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۲

يبادر دائبا ما يفنى، و يدع أبدا ما يبقى.

پیشی می گیرد تعب کشنده آنچه را فانی می شود، و وامی گذارد همیشه آنچه را باقی می ماند.

يعجز «۱» عن شكر ما أوتى، و يبتغي الزّيادة فيما بقى.

عاجز می شود از شکر آنچه داده شده، و طلب میکند زیادتی را در آنچه باقی مانده، پس شکر نمی کند آنچه را داده شده و عاجزست از آن از راه کاهلی

و تن پروری، و با وجود این طلب زیادتی میکند از آنچه باقی مانده و داده نشده و می خواهد که باز از آنها زیاد شود از برای او یا در آنچه باقی مانده از

عمر او و می خواهد که بعد از این نعمت او زیاد شود.

يرشد غيره و يغوى نفسه، و ينهى النّاس بما لا ينتهي، و يأمرهم بما لا يأتي.

راه درست می نماید غیر خود را و گمراه میکند نفس خود را، و منع میکند مردم را به آن چه یعنی از آنچه «۲» خود باز نمی ایستد، و امر میکند ایشان

را به آن چه خود نمی آید یعنی نمی آید بآن، یعنی نمی آورد آنرا و نمی کند آنرا.

يتكلّف من النّاس ما لم يؤمر، و يضيّع من نفسه ما هو أكثر.

بکلفت و زحمت میکند از جانب مردم آنچه را امر نشده بآن، و ضایع میکند از نفس خود آنچه را بیشترست یعنی می دارد مردم را بکلفت و زحمت

کشیدن بر آنچه امر نشده بآن از سنتیها و آداب، و خود ضایع میکند و وامی گذارد آنچه را بیشتر و عمده ترست از واجبیها که امر شده به آنها.

يأمر النّاس و لا يأتهم، و يحذّرهم و لا يحذر.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۳

أمر می فرماید مردم را و خود امر پذیر نمی شود، و حذر می فرماید ایشان را و خود حذر نمی کند.

يرجو ثواب ما لم يعمل، و يأمن عقاب جرم متيقّن.

امید می دارد ثواب آنچه را نکرده، و ایمنی دارد از عقاب گناه یقین داشته شده.

يستميل وجوه النّاس بتدنيته، و يبطن ضدّ ما يعلن.

میل می‌فرماید رویهای مردم را بسوی خود بدینداری خود که وامی‌ماند، و در نهان میکند ضد آنچه را آشکار میکند. يعرف لِنفسه علی غیره، و لا يعرف علیها لغيره.

میداند از برای نفس خود بر غیر خود، و نمی‌داند بر نفس خود از برای غیر خود یعنی حقوقی که خود بر دیگران داشته باشد میدانند و طلب و بازیافت میکند، و حقوقی که دیگران بر او داشته باشند نمی‌دهد و بجا نمی‌آورد.

یخاف علی غیره بأكثر من ذنبه، و یرجو لِنفسه أكثر من عمله.

می‌ترسد بر غیر خود بیشتر از گناه او، و امید دارد از برای نفس خود بیشتر از عمل خود، مراد به «ترسیدن بر غیر خود بیشتر از گناه او» اینست که عقاب گناه او را عظیم می‌شمارد و بیشتر از گناه او وامی‌ماند، و از برای خود ثواب را بر عکس این امید دارد.

یرجو الله فی الکبیر و یرجو العباد فی الصغیر، فیعطی العبد ما لا یعطی الربّ.

امید می‌دارد خدا را در بزرگ و امید می‌دارد بندگان را در کوچک، پس عطا میکند بنده را آنچه عطا نمی‌کند پروردگار را.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۴

این کلام شریف چنانکه در نهج‌البلاغه نقل شده در میان کلامی واقع شده و چون از سابق و لاحق آن مراد ظاهر می‌شود و آنها هم خالی از اشکالی نیست بهتر اینست که تمام آن نقل و شرح شود و آن اینست:

یدعی بزعمه أنه یرجو الله، کذب و العظیم ما باله لا یتبّین رجاؤه فی عمله و کلّ من رجا عرف رجاؤه فی عمله آلا رجاؤه فأنه مدخول، و کلّ خوف محقق إلا خوف الله فأنه معلول، یرجو الله فی الکبیر و یرجو العباد فی الصغیر فیعطی العبد ما لا یعطی الربّ، فما بال الله عزّ و جلّ یقتصر به عمّا یصنع بعباده، أ تخاف أن تکون فی رجانک له کاذبا؟! أو تکون لا تراه للرجاء موضعا!.

دعوی میکند یعنی آدمی بگمان خود این که امید می‌دارد خدا را و دروغ گفته سوگند بخدای بزرگ، چیست حال او ظاهر نمی‌شود امید او در عمل او، و هر که امید داشته باشد شناخته می‌شود امید او در عمل او مگر امید از خدا پس بدرستی که آن عیبناک است، و هر ترس محقق است مگر ترس از خدا پس بدرستی که آن معلول است، امید می‌دارد خدا را در بزرگ و امید می‌دارد بندگان را در کوچک، پس عطا میکند بنده را آنچه عطا نمی‌کند پروردگار را، پس چیست شأن خدای عزّ و جلّ که کوتاهی کرده می‌شود باو از آنچه کرده می‌شود بندگان او، آیا می‌ترسی که بوده باشی در امید تو مر او را دروغگو، یا می‌باشی چنین که نبینی او را از برای امید جایگاهی.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۵

مراد مذمت آدمیست و این که دعوی میکند بگمان خود این که امید می‌دارد از خدا، و سوگند بخدای بزرگ که دروغ می‌گوید این را یعنی امید می‌دارد چنانکه باید و حقیقت امیدست ندارد، زیرا که ظاهر نمی‌شود امید او در عمل او، و هر که امید داشته باشد معلوم می‌شود امید او در عمل او از کمال سعی او از برای آن و اهتمام او بآن مگر امید از خدا که آن عیبناک است زیرا که لازم آن که سعی و اهتمام در عمل باشد با آن نیست، و اگر عیبی نمی‌داشت لازم آن از آن جدا نمی‌شد، و همچنین هر ترسی محقق است مگر ترس از خدا که آن معلول و سقیم است بهمان علت که در امید مذکور شد. و بعد از این از برای تأکید این معنی فرموده‌اند که: امید می‌دارد آدمی از خدا در بزرگ یعنی در چیزهای عظیم که آن رحمت و بخشایش حق تعالی باشد و بهشت و نعمتهای آن و خلاصی از جهنّم و نقمات آن، و امید می‌دارد از بندگان در کوچک خرد که آن منفعتی باشد از منافع دنیوی که همه کوچک و حقیرست و با وجود این پس عطا میکند بنده را آنچه عطا نمی‌کند پروردگار را که آن کمال سعی و اهتمام باشد در اطاعت و انقیاد شخصی که امید از او دارد و عدم آن سعی و اهتمام در اطاعت و انقیاد حق تعالی، پس چیست شأن خدای عزّ و جلّ که کوتاهی کرده می‌شود نسبت باو از آنچه کرده می‌شود با بندگان او، پس معلوم می‌شود که امید او بخدا امید نیست که در حقیقت امید باشد مانند امید بندگان.

بعد از آن التفات فرموده‌اند از غیبت بخطاب و خطاب فرموده‌اند بآدمی باین که:

این سلوک تو با خدا آیا از برای اینست که می‌ترسی که در امید تو باو دروغگو باشی یعنی این که در حقیقت امید نداری بخدا و سعی نمی‌کنی آیا از برای اینست که اگر امید داشته باشی می‌ترسی که خدا امید ترا بر نیآورد و تو دروغگو برآئی،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۶

یا این که خدا را جایگاه امید نمی‌دانی یعنی آیا از برای اینست که می‌ترسی که اگر امید داشته باشی امید تو دروغ بر آید و بعمل نیاید باعتبار این که خود را سزاوار این نمی‌دانی که حق تعالی امید ترا برآورد، یا این که حق تعالی را اهل این نمی‌دانی که امید کسی را برآورد و مراد اینست که پس از برای این سلوک تو ظاهر نیست بغیر از یکی از این دو وجه، و ظاهرست که دویم کفر محض است و اول خطای محض، زیرا که حق تعالی غنی و جواد مطلق است هر گاه کسی امید باو داشته باشد و لوازم آن را بجای آورد چرا امید او را بر نیآورد و دیگران با همه بخیلی و احتیاج بر آورند، و ممکن است که «أو تکون» تأکید سابق باشد و تعبیر از آن بعبارت دیگر و حاصل هر دو این باشد که: آیا می‌ترسی که امید بخدا از امیدهای دروغ باشد و خدا جایگاه امید نباشد باعتبار یکی از آن دو وجه که مذکور شد یا هر وجهی که توهم کرده شود بلکه ممکن است که «او» بفتح واو خوانده شود و ترجمه این باشد که: آیا و می‌باشی چنین که نمی‌بینی او را جایگاه امید و غرض همان تأکید سابق باشد. و ممکن است بنا بر سکون واو که مراد باول این باشد

که: آیا می ترسی که امید تو دروغ برآید یعنی این که خدا امید ترا بر نیاورد بهر وجهی که توهم شود از برای آن و مراد بدویم این باشد که نعوذ باللّه خدا را اهل این نداند که او امید از او داشته باشد هر چند امید او را بر آورد، باعتبار برتری مرتبه او از این که امید از خدا داشته باشد و شناخت و کفر این نیز ظاهرست و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

پوشیده نماند که عبارت نهج البلاغه در نسخه‌ها که بنظر رسید بر نهجیست که نقل شد اما این ابی الحدید عبارت «کلّ من رجا» را چنین نقل کرده: «کلّ من رجا عرف رجاؤه فی عمله و کلّ رجاؤا رجاؤ اللّٰه فانه معلول، (تا آخر)» زیادتى «و کلّ رجاؤ» و محقق بحرانی در شرح خود این را بعضی روایات نسبت داده و بنا بر این ترجمه اینست که: و هر که امید داشته باشد شناخته

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۷

می شود امید او در عمل او یعنی و در باره بنده نسبت بخدا ظاهر نمی شود آن در عمل او پس ظاهر می شود که او را در حقیقت امیدی نباشد باو بعد از آن توبیخ و سرزنش دیگر فرموده اند که: و هر امیدی بغیر امید بخدا عیناک است یعنی اصل آن عیب و ننگ است و با وجود این آن اهتمام می شود در آن، و امید بخدا که ننگ و عیبی نیست اهتمام نمی شود در آن و بنا بر این ظاهر اینست که «محقق» در فقره بعد از این مجرور خوانده شود نه مرفوع و ترجمه این باشد که: «و هر ترس محقق ثابتی بغیر ترس از خدا بدرستی که آن معلول است» یعنی صحیح و خوب نیست که در کسی باشد و با وجود این آدمی آنها را بمرتبه کمال می دارد و ترس از خدا را چنانکه باید نمی دارد و ظاهر کلام محقق بحرانی اینست که بر این تقدیر نیز «محقق» را مرفوع خوانده و در فقره «رجا» نیز تقدیر «محقق» کرده بقرینه فقره خوف و ترجمه این می شود که:

و هر امید محقق و ثابتست بغیر امید بخدا، پس بدرستی که آن عیناک است و کامل نیست، و همچنین هر ترس محقق است مگر ترس از خدا که آن معلول است و صحیح نیست، و پوشیده نیست که آنچه در نسخه‌ها بنظر رسید ظاهر ترست و بر تقدیر صحت این زیادتى ظاهرتر ترجمه اول است، و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

یخاف العبید «۱» فی الرّب، و لا یخاف فی العبید «۲» الرّب.

می ترسد از بندگان در پروردگار، و نمی ترسد در بندگان از پروردگار یعنی در اطاعت پروردگار هر گاه مخالف رضای بندگان باشد می ترسد از ایشان و ترک میکند آن را، و در باره بندگان و ظلم و ستم بر ایشان نمی ترسد از خدا و ستم میکند بر هر که تواند.

اینجا تمام شد کلامی که در وصف آن کس و مذمت او فرموده اند.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف منافقان یعنی آنان که باطن ایشان با ظاهر موافق نبوده:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۸

۱۱۰۴۲

یمشون الخفاء، و یدبّون الصّراء، قولهم الدّواء و فعلهم الدّاء العلیاء، یتقارضون الثّناء و یتقاربون الجزاء، یتوصلون الی الطّمع بالیأس، و یقولون فیوهمون، ینافقون فی المقال و یقولون فیوهمون.

راه می روند در نهانی، و حرکت میکنند پنهان در میان درختان پوشاننده، سخن ایشان دواست و کار ایشان درد سختیست که دوا ندارد، قرض می دهند بیکدیگر ستایش را و نزدیک میشوند جزا را، می پیوندند بسوی طمع بنومیدی، و می گویند پس مشتبه می سازند، نفاق میکنند در گفتار و می گویند پس بوهم می اندازند.

«راه رفتن در نهان» مثل است از برای کسی که در مقام مکر و حيله باشد، و همچنین «حرکت کردن در میان درختان که درهم رفته باشند و پوشانند کسی را که در میان آنها برود» و مراد اینست که کار ایشان مکر و حيله است با مردم، و «سخن ایشان دواست» باعتبار این که آنچه از راه حيله می گویند همه موعظه و امر بمعروف و نهی از منکرست از برای این که مردم را فریب دهند به آنها، و «کردار ایشان بر خلاف آن درد سختیست که دارند که دوا ندارد باعتبار این که اعمال ایشان اعمال فاسقان و گمراهانست، و «قرض می دهند بیکدیگر ستایش را» یعنی مدح و ستایش بیکدیگر میکنند تا این که هر یک مدح کند دیگری را او نیز مدح کند او را تا این که مردم بآن مدحها فریب خورند و گمان خوبی ایشان کنند، و «نزدیک میشوند جزا را» یعنی بوسیله آن مدح و ستایش نزدیک میشوند جزا و پاداش را که همان مدح و ستایش آن دیگر باشد یا پاداش دیگر نیز که هر یک بدیگری بجزای مدح آن می دهد، و در نهج البلاغه «یتراقبون» بجای «یتقاربون» است و بنا بر این ترجمه اینست که: توقع می دارند جزا را، و این ظاهرترست، و مراد به «جزاء» یا همان مدح و ستایش آن دیگرست یا جزا و پاداش دیگر که بیکدیگر می دهند چنانکه مذکور شد، یا مراد اینست که هر یک توقع جزا و پاداش از حق تعالی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۸۹

می دارند بجزای خوبیهها که هر یک بدروغ نسبت بیکدیگر می دهند و هر یک باور میکنند آنها را، «می پیوندند بسوی طمع بنومیدی» یعنی بمردم اظهار نومیدی از دنیا میکنند و این را وسیله طمع از ایشان میکنند باعتبار این که هر که باور کند آنرا از ایشان مرید و معتقد ایشان می شود و عطا و احسان میکند، و «می گویند پس مشتبه می سازند» یعنی سخنان خوب می گویند که مردم را در شبهه می اندازند و گمان خوبی ایشان میکنند، یا این که در

امور حقّه شبهه‌ها بمردم القا میکنند تا این که ایشان را از آنها برگردانند، و «نفاق میکنند در گفتار» یعنی در ظاهر سخنی چند خوب می‌گویند اما در باطن اعتقاد به آنها ندارند و عمل به آنها نمی‌کنند، و «می‌گویند پس بوهیم می‌اندازند» یعنی مردم را بگمان می‌اندازند که ایشان مردم خوبند و آنچه می‌گویند اعتقاد دارند و عمل میکنند بآن. و در نهج البلاغه «فیموهون» بجای «فیوهمون» است و بنا بر این ترجمه اینست که: می‌گویند پس روپوشی میکنند یعنی سخنانی چند می‌گویند که ظاهر آنها بسیار خوبست و معانی فاسده به آنها قصد میکنند مانند مس یا آهنی که بطلا یا نقره روپوشی کرده باشند و این ظاهرترست.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در وصف کسی که ثنا فرموده او را:

۱۱۰۴۳

يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى، و يعطف الرأى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأى.

برمیگرداند هوی را بر هدی هر گاه برگردانند مردم هدی را بر هوی، و برمیگرداند رأی را بر قرآن هر گاه برگردانند مردم قرآن را بر رأی، یعنی هوی و خواهش خود را تابع هدی یعنی راه راست میکند و هر چه در واقع راه راست باشد خواهش آن میکند در وقتی که مردم راه راست را تابع خواهش خود میکنند و هر چه را خواهش آن دارند آنرا راه راست می‌دانند، و همچنین رأی را تابع قرآن مجید میکند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۰

و هر چه از آن ظاهر می‌شود آنرا رأی و معتقد خود می‌سازد در وقتی که مردم قرآن مجید را تابع رأی خود میکنند و هر رائی که داشته باشند آیات قرآن را تأویلی چند میکنند که موافق آن شود.

محقق بحرانی در شرح نهج البلاغه گفته که: «این وصف حضرت قائم منتظر در آخر الزمان است و مراد به «برگردانیدن هوی بر هدی» برگردانیدن مردم است از پیروی هواهای فاسده ایشان بر راه راست در وقتی که ایشان برگشته باشند از آن بر پیروی هواهای خود، و همچنین برگردانیدن ایشان از رأیهای مختلفه ایشان بر آنچه ظاهر می‌شود از قرآن در وقتی که ایشان تأویل کنند قرآن را و حمل کنند هر گروهی آنرا بر رأی و مذهب خود». و ابن ابی الحدید نیز که از اکابر علمای اهل سنت است در شرح خود این را اشاره بحضرت قائم گرفته و گفته که: مراد به «برگردانیدن هوی بر هدی» مقهور ساختن هوی است عمل کننده بر هدی، و به «برگردانیدن هوی بر قرآن» مقهور ساختن حکم رأی و قیاس و عمل کردن بغلبه ظن را عمل کننده بر قرآن و گفته که:

«اذا عطفوا الهدى» و «اذا عطفوا القرآن» اشاره است بگروههای مخالفان آن امام که عمل نکنند بهدی بلکه بهوی و حکم نکنند بقرآن بلکه برأی، و سید بزرگوار سید رضی مؤلف کتاب مذکور نقل کرده این کلام شریف را از خطبه از آن حضرت که اشاره می‌فرموده در آن بذکر ملاحم یعنی وقایعی که قتل‌های عظیم در آنها بشود».

و از این نیز معلوم می‌شود که این کلام در وصف کسی نبوده که در زمان آن حضرت باشد بلکه باید که در زمان بعد باشد موافق آنچه ایشان گفته‌اند و ظاهر از جزم ایشان بخصوص حضرت قائم علیه السلام اینست که اصل خطبه را در کتابهای دیگر دیده باشند و در آن تصریح شده باشد باین که در وصف حضرت قائم است صلوات الله و سلامه علیه الی یوم القیام.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۱

۱۱۰۴۴

يأتي على الناس زمان لا يبقى من القرآن آلا رسمه، و لا من الاسلام إلا اسمه، مساجدهم يومئذ عامرة من البنى، خالية عن الهدى. می‌آید بر مردم روزگاری که باقی نمی‌ماند از قرآن مگر نشان آن، و نه از مسلمانی مگر نام آن، مسجدهای ایشان در آن روزگار آبادست از بنا، خالیست از هدی یعنی یافتن راه حق.

۱۱۰۴۵

يأتي على الناس زمان لا يقرب فيه إلا الماحل، و لا يستطرف فيه إلا الفاجر، و لا يضعف فيه إلا المنصف، يعدون الصدقة غرما، و صلة الرحم متا، و العبادة استطلاة على الناس، و يظهر عليهم الهوى، و يخفى بينهم الهدى.

می‌آید بر مردم روزگاری که مقرب نمی‌شود در آن مگر ماحل، و زیرک شمرده نمی‌شود در آن مگر فاجر، و ضعیف شمرده نمی‌شود در آن مگر منصف، می‌شمارند صدقه را تاوانی، و صله رحم را متنی، و عبادت را سربلندی بر مردم، و آشکار می‌شود بر ایشان هوی، و پنهان می‌ماند میانه ایشان هدی.

«ماحل» بمعنی چغل «۱» است یا صاحب مکر و حیله، و مراد اینست که: مقرب پادشاهان و اکابر نمی‌شود مگر چغل یا کسی که کار او مکر و حیله باشد، و فاجر یعنی فاسق یا دروغگو، و منصف یعنی صاحب انصاف و عدل، و مراد به «ضعیف شمردن منصف» اینست که او را ضعیف و ناتوان

می‌شمارند که ظلم نمی‌کند یا ضعیف العقل می‌شمارند که ترک ظلم کرده و از چنان غنیمتی دست برداشته، و «می‌شمارند صدقه را تاوانی» یعنی نقصانی که بعثت باین کس برسد و سودی نداشته باشد، و «صله رحم را متنی» یعنی صله رحمی و احسانی بخویشان اگر بکنند متنی می‌گذارند بآن برایشان، و «عبادت را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۲

سربلندی» یعنی اگر عبادتی بکنند بسبب آن سربلندی بر مردم کنند و باعث تکبر و نخوت ایشان می‌شود، و «آشکار می‌شود بر ایشان هوی» یعنی خواهشها و هوسها، و «پنهان می‌ماند میانه ایشان هدی» یعنی یافتن راه حق و رسیدن بآن.

۱۱۰۴۶

ینی عن عقل کل امریء لسانه، و يدلّ علی فضله بیانہ.

خبر می‌دهد از عقل هر مردی زبان او، و راه می‌نماید بر افزونی او بیان او، یعنی از زبان و سخنان هر مردی قدر عقل و زیرکی او را می‌توان یافتن و از بیان او اندازه افزونی مرتبه او را استفاده می‌توان کرد.

۱۱۰۴۷

یعبجینی من الرجل أن یری عقله زائدا علی لسانه، و لا یری لسانه زائدا علی عقله.

خوش می‌آید مرا از مرد این که دیده شود عقل او افزون بر زبان او، و دیده نشود زبان او افزون بر عقل او.

۱۱۰۴۸

یؤول أمر الصّبور الی درک غایتہ و بلوغ أمله.

برمیگردد کار بسیار صبر کننده بسوی دریافتن پایان خود، و رسیدن امید خود، یعنی عاقبت می‌یابد پایان و منتهای مطلب خود را، و می‌رسد بامید خود.

و در بعضی نسخه‌ها «بغیته» بجای «غایته» است و بنا بر این ترجمه اینست که:

بسوی دریافتن مطلب خود.

۱۱۰۴۹

یطلبک رزقک أشدّ من طلبک له، فأجمل فی طلبه.

طلب میکند ترا روزی تو سخت‌تر از طلب کردن تو مر آترا، پس تأتی کن در طلب آن، یعنی طلب کن طلب معتدلی و افراط مکن در آن، همان قدر طلب کفایت و حاجت زیاده بر آن نیست، و ازین معلوم می‌شود که طلب کردن آن آدمی را بعد از طلب معتدل اوست و مشروط به آنست، و اگر نه بایست که بفرمایند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۳

که اصلا طلب تو در کار نیست.

۱۱۰۵۰

یقبح بالرجل أن یقصر عمله عن علمه، و یعجز فعله عن قوله.

زشتست بمراد این که کوتاهی کند عمل او از علم، و عاجز باشد کردار او از گفتار او، یعنی عمل نکند بهمه آنچه علم دارد بآن و نکند همه آنچه را می‌گوید و امر میکند مردم را بآن.

و الحمد لله علی ما وقفتنی للاتمام، و الصلاة و السلام علی سید رسله خیر الانام و آله الغرّ الکرام.

و کان ذلک فی شهر محرم الحرام سنه ألف و مائه و سبع عشرة من الهجرة علی هاجرها ألف ألف تحیه و سلام.

صورت تواریخی که نگارنده بحسب اقتضاء در اوقات مختلفه یادداشت کرده است:

استنساخ این نسخه ربیع الثانی ۱۳۷۷ مطابق ۷، ۸، ۱۳۳۶ بقرائت آقای نصیری و کتابت این جانب بپایان رسید و بتاریخ ۱۷، ۱۰، ۱۳۳۶ طرف صبح

سه شنبه بیاری خدا مقابله کتاب تمام شد و الحمد لله رب العالمین نمره گذاری مرتب احادیث این کتاب شریف ۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۳۶ و بعبارت

دیگر شب عید ۱۳۳۷ شمسی یعنی شب ۳۰ شعبان المعظم سال ۱۳۷۷ قمری در حدود هشت و نیم بعد از ظهر که تقریبا دو ساعت و نیم از شب

می‌گذرد بدست این حقیر و أنا جلال الدین بن قاسم الحسین ختم الله له بالحسنی خاتمه یافت و از خدا خواستارم که توفیق انجام طبع این کتاب را

نیز چنانکه سزاوار کرم اوست عطا فرماید بمنّه وجوده و له الحمد و صلی الله علی رسوله و آله.

مقابله ثانیه این نسخه با اصل شرح بخط شارح (ره) شب چهارشنبه غره شعبان المعظم ۱۳۸۳ هجری قمری برابر ۲۷ آذر ۱۳۴۲ هجری شمسی بپایان

رسید.

و الحمد لله رب العالمین تمّ طبع الكتاب بعون الله الملك الوهاب دوم ذی القعدة الحرام ۱۳۸۳ هجری برابر ۲۷ اسفند ۱۳۴۲ شمسی و السلام علی من

اتبع الهدی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۴

خاتمه الطبع در تعلیقات کتاب

اکنون که بدستگیری قائد توفیق ایزدی و پایمردی زائد تأیید او چاپ این گنج گهر و درج در باین روش دلپذیر بپایان رسید اشاره بمطلبی را در اینجا لازم می‌دانم و آن اینست که شارح (ره) در این شرح در چند مورد مطالبی را بآثار دیگر خود محول داشته و بقید خصوصیت مراجعه به آنها را لازم دانسته است چنانکه در شرح حدیث ۳۵۹۷ گفته است (ج ۲، ص ۵۷۳، س ۳-۶): «بلکه بگذارید آنها را بر اصل خود که اباحت است چنانکه مشهور است میانه علماء، یا حرمت است بنا بر مذهب بعضی اصولیین، یا این که شما نیز خاموش باشید از اثبات حکمی از برای آنها و توقف کنید در آن چنانکه قول بعضی از اصولیین است و قول مشهور اقوی است بحسب دلائل عقلیه و شرعیّه چنانکه این فقیر در حواشی شرح مختصر اصول تحقیق آن نموده».

و نیز در همان مجلد در شرح حدیث ۳۶۰۴ ضمن بحث از نیت گفته است (ص ۵۷۸ و ۵۷۹): «و آنچه بعضی از علما گفته‌اند که: عبادت بقصد طمع در بهشت یا خلاصی از جهنم صحیح نیست، قولیست، ضعیف چنانکه این فقیر در رساله که در تحقیق نیت نوشته بیان آن نموده و در اینجا نیز قدری کافی از شواهد بر آن مذکور خواهد شد» (آن گاه بتفصیل بتحقیق مطلب پرداخته است) و نیز در مجلد پنجم ضمن شرح حدیث ۷۵۶۳ بعد از بحث تا حدی کافی در موضوع حسن و قبح که آیا عقلیست یا شرعی گفته (ص ۱۰۵، سطر ۱۱ و ۱۲): «و فقیر در حواشی شرح مختصر تحقیق این مسئله بر وجهی که باید نموده و اینجا گنجایش زیاده بر این ندارد».

و نیز ضمن شرح حدیث ۱۰۰۰۹ گفته (مجلد ششم، صفحه ۱۹۰، سطر ۱۰):

«یا این که بحسب اصل خلقت نفوس ایشان یعنی ابرار ابا و امتناع کند از آنها یعنی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۵

از افعال فجّار و ناخوش دارند آنها را بنا بر اختلاف نفوس بحسب خلقت چنانکه از احادیث طینت مستفاد می‌شود و فقیر توجیه و تصحیح این معنی را نموده در رساله که در آن باب نوشته است پس هر که خواهد رجوع بآن نماید».

پر واضح است که از موارد چهارگانه گذشته موردی که منحصراف مفید و قابل مراجعه است مورد آخرست که بحث از اخبار طینت باشد زیرا مطلب اول که اصل در اشیاء حذر است یا اباحه یا توقف، در غالب کتب اصول و مخصوصا اصول مطوله متأخرین رضوان الله علیهم بطور مستوفی و مبسوط چنانکه شاید و باید تنقیح شده و حاجتی شدید بمراجعه بحواشی شرح مختصر الاصول نیست، و همچنین است مبحث حسن و قبح که آیا عقلیست یا شرعی، زیرا که این موضوع مبسوطتر و مستوفی‌تر از موضوع اول مورد تحقیق و تدقیق قرار گرفته است، و حاجتی الزام بمراجعه بحواشی شرح مختصر الاصول نمی‌کند، و اما موضوع نیت علاوه بر این که آن هم مانند دو موضوع گذشته مورد مذاقه و مو شکافی متأخرین قرار گرفته و در غالب کتب عبادیه ایشان تنقیح شده است خود شارح (ره) در مورد مذکور از همین شرح، مطلب را دنبال کرده و باندازه یک رساله کوچک در باره نیت سخن رانده است و آن کافیست و اگر نه نسخه از رساله نیت شارح (ره) در کتابخانه شخصی حقیر موجودست بچاپ آن در این مورد اقدام می‌کرد لیکن مبحث اخبار طینت علاوه بر آنکه فی حدّ ذاته مبحث مشکل و قابل بحث است زیرا از ظاهر اخبار طینت استشمام رایحه جبر می‌شود پس صرف آنها از ظاهر و توجیه آنها بوجهی که این استشمام جبر را بر طرف کند برای اهل علم مفید و جالب توجه است و همچنین از عالم ذرّ و سعادت و شقاوت و قضا و قدر و خیر و شرّ که مسائل مشکله هستند بحث می‌شود شارح (ره) در همین مورد اشاره هیچگونه شرح و بسطی برای این مطلب مشکل نداده و بصرف حواله بر رساله توجیه و تصحیح اخبار طینت اکتفا کرده است، و علاوه بر این نیز این رساله بسیار قلیل الوجود و کم نسخه است بطوری که در ترجمه شارح (ره) نیز هیچگونه تصریح بلکه اشاره

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۶

بوجود چنین اثری از وی نشده است و نگارنده تا وقتی که این عبارت را ندیده بود با کثرت انسی که بکتب و آثار علما دارد از وجود این اثر شارح (ره) اطلاعی نداشت از این روی چون این عبارت شارح (ره) را دید در ذیل عبارت در پائین صفحه چنین نوشت «از این کلام صریحا بر می‌آید که شارح (ره) رساله در توجیه و تصحیح احادیث طینت داشته است لیکن نگارنده تاکنون بزیرات آن نائل نگردیده است رزقه الله زیارتها».

باری چون فهم معنی حدیث موضوع بحث «نفوس الابرا تابی أفعال الفجّار» طبق حواله شارح (ره) منوط بملاحظه این رساله بوده است نگارنده بمقام فحص و بحث از آن بر آمد تا شاید بتواند نسخه را بدست آورده در اینجا چاپ کند زیرا آن رساله در واقع طبق نظر شارح (ره) جزء این شرح میباشد و بدین جهت بوده است که در این مورد مطلب را هیچگونه شرح نکرده و بصرف مراجعه بآن اکتفا کرده است.

از حسن اتفاق در این ایام که چاپ کتاب بپایان می‌رسید روزی با سید سند بزرگوار و محقق مدقق عالیمقدار حاجی سید محمد علی آقا قاضی طباطبائی دامت ایام افاضاته که ابا عن جدّ مروّج علم و ادب و خدمت‌گزار دین و مذهب بوده‌اند اتفاق ملاقات افتاد و از این موضوع سخن در میان آمد ایشان اظهار فرمودند که این نسخه در کتابخانه من هست و جزء کتبی است که از مرحوم شیخ آقا طاب ثراه که جدّ امی من میباشد بطریق میراث بمن رسیده است و نظر به آن که این هنگام در تهران بودند و نسخه در تبریز، پس فرزند برومند خود آقا سید محمد حسن قاضی طباطبائی را بتبریز فرستادند تا در اسرع وقت نسخه را از تبریز آورده و در دسترس نگارنده گذاشتند.

این رساله جزء مجموعه ایست که محتوی بر هیجده اثر و رساله است، مرحوم شیخ آقای مذکور «۱» بخط خود فهرست اسامی آنها را در پشت ورق اول مجموعه یادداشت کرده سپس نوشته است: «بسم الله خیر الاسماء، قد انتقل هذا المجلد المشتمل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۷

علی عده رسائل (۱۸ رساله) من جناب السید السند المعتمد السید محمود بیگ بن میرهمايون بیگ المعروف التبریزی الی و انا الاقل علما و عملا محمد حسین بن الامیرزا علی اصغر الحسنی الحسینی شیخ الاسلام آذربایجان سلمه الله فی شهر ربیع الاول من شهر ۱۲۶۲» سپس با مهر خود زیر خط را مهر کرده است.

در این اثناء معلوم شد که دو نسخه دیگر نیز از این رساله در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است:

یکی نسخه ایست که تحت شماره ۲۵۴۰ فهرست کتابخانه ثبت و خصایص آن یاد شده است (مجلد نهم، صفحه ۱۳۳۶) اگر چه این نسخه تاریخ تحریر ندارد لیکن از عبارت «منه دام ظلّه العالی» که در پایان نسخه بنظر می رسد استفاده می شود که در زمان حیات شارح (ره) کتابت شده است.

دوم - نسخه ایست جزء مجموعه مشتمل بر هفت رساله، این مجموعه در فهرست کتابخانه تحت شماره ۴۳۸۷ ثبت و خصایص رسائل آن نیز معرفی شده است (مجلد سیزدهم، صفحه ۱۳۳۴۸ - ۳۳۵۱) اگر چه این نسخه بپایه نسخه اول نمی رسد لیکن در مقابل کتاب این نسخه نیز مورد استفاده قرار گرفت.

پس نگارنده از روی نسخه شیخ آقا رضوان الله علیه - نسخه برداشته و با هر دو نسخه دانشگاه مقابله نموده سپس برای چاپخانه خبر تهیه کرده و بچاپ آن در اینجا اقدام نمود تا اهل علم بآن منتفع شوند یا لا اقل از رنج و تعب طلب نسخه و اظهار اشتیاق برؤیت آن خلاص شوند زیرا رفع رنج مطلع و تتبع از دوش اهل فضل و دانش کم نعمتی نیست و تا کسی مبتلا بآن رنج نشود این سخن را چنانکه شاید و باید در نیابد چنانکه گفته اند:

«من لم یبت و الحبّ حشو فؤاده لم یدر کیف تفتت الاکباد»

باری چون جهت ربط آن رساله باین شرح شریف معلوم شد و روشن گردید که آن رساله بمنزله تکمله ایست برای این شرح و بمنزله تعلیقه ایست برای آن، اینک بیاری خدا بچاپ آن در این خاتمه الطبع آغاز می کنیم و من الله التوفیق و علیه التکلان.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۸

شرح اخبار طینت

از محقق بارع جمال الدین محمد خوانساری رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم وسیله ساز سعادات جاودانی شکر و سپاس نعمت اساس جهان آفرینی است که در کارگزاری فعل و ترک خیر و شرّ بی شایبه اکراه و اجبار زمام قدرت و عنان اختیار بدست هر یک از افراد بشر داده که باستحقاق در هر باب سزاوار ثواب و عقاب توانند بود، و به آینه داری تمیز نیک و بد کردار و گفتار فاش و نهفته زشتی و زیبائی شاهد هر کرده و گفته را در نظر چهره گشایان حسن و قبح امور صورت پذیر جلوه ظهور نموده تا بهیچ وجه نقش نگاری اعتدال بر لوح رقم پردازی اظهار نتوانند نمود، رحیمی که بدهقانی رحمت بالغه تخم آدم گیاه نفوس طیبه سعدا را باقتضای طاعت ذاتی در گلزار سعادت افزای طینت علیّین فشانده که شایستگی آراستن رستن گل و نسرین حسنات دارد، حکیمی که بمصلحت دانی حکمت سابغه خارین شیطان دستگاه ذوات خبیثه اشقیاء را باستدعای عصیان جبلی در شوره زار شقاوت زای طینت سجّین نشانده که بسزاواری خس و خار سیئات سنبل و ریحان صالحات بر نیاورد، و ذریعه طراز برکات دو جهانی درود بی قیاس رسول اعجاز قرینی است که ملک - طینتی کرده ایست از طینت علیّین نسب نورانی نژادش، و فرشته سرشتی نمونه از سرشت قدسی حسب روحانی بنیادش، نخستین موجه بحر رسالتی که بمقتضای «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» هنوز خشت سراچه وجود حضرت ابو البشر در قالب خمیره آب و گل انتظار تسویه الهی داشت که گنبد عرش نمای نبوتش بمعماری تقدیر خالق کن فکان بر سر جهان هستی و عالم کون و مکان سایه افکن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۴۹۹

بود، اولین واسطه خلقتی که بمؤدای «اول ما خلق الله نوری» قبل از آنکه کسوت هیولانی لعبت صورت سایر کاینات در دستگاه آفرینش پیرایه پذیر سمت نمایش گردد حله روحانیت شعار خلقتش در کارخانه صنع رحمت کردگاری جلوه تقدّس طرازی و تجرّد نگاری می نمود علیه و آله الأئمّه المعصومین سلام الله عزّ و جلّ، ما جعل خلق الطینة من سلاله من طین و خلق الإنسان من عجل.

اما بعد بر صافی «۱» طینتان پاکیزه سرشت و عارفان نیک و بد هر خوب و زشت پوشیده نماناد که چون برخی از اخبار صدق آثار در باب طینت مؤمنین و کفّار بطریقی روایت شده که شاید بعضی از قاصر فهمان بی خبر و ظاهر بینان صورت نگر آئینه حق نمای توجیه آنها را بر وجه صواب صورت نمای معنی حق در هر باب نتوانند نمود و از آنها توهم این کنند که طینت هر یک از ارباب هدی و ضلال مقتضی نیک و بد عقاید و افعال ایشان بوده و باین اعتبار در افعال عباد بالضروره بجبر و اضطرار و عدم قدرت و اختیار قائل گردند و نواب کامیاب، گردون جناب سپهر قباب، اعلی حضرت، آفتاب طینت، مشتری سعادت، بهرام صولت، کیوان رفعت، سکندر شوکت، جمشید حشمت، نور سرشت، قدسی سرنوشت، آب و رنگ گلستان جاه و جلال، گلگونه بهارستان سلطنت و اقبال، درّی «۲» سپهر پادشاهی، خورشید أفق ظلّ اللّهی، نو بهار چمن بی خزان دین و دولت، تازه نهال گلشن خلد

نشان ملک و ملت، والاتباری که خمیره ذات موسوی نژاد اطهرش آمیخته بسرشت مبادی آثار فطرت نبوی است، و کرده وجود تقدس بنیاد انورش بیخته جوهر فائض الانوار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۰

طینت مرتضوی، گردون وقاری که تا آفتاب بی‌زوال سلطنت روز افزونش از مشرق آفتاب بلند برآمده عمر ظلمانی شب ظلم اندیشی ستمکاران تیره روزگار چون دود شعله سرکش خس و خار بسر آمده، و از آن زمان که شمع خورشید مثال دولت ابد مقرونش از پرتو طینت ارجمندش بچراغ افروزی دودمان شاهی قد علم ساخته، اختر طالع وارون و کوکب بخت دگرگون آعادی دین و دولت را چون پروانه پرسوخته از اوج بلند پروازی انداخته، دارا درباری که آئینه با صفای طینت پاکش بدن نمای اقبال اسکندری است، و دود نور آسای شعله ادراکش مژگان رسای چشم بصیرت و دیده وری، شرایع پاسبانی که از اندیشه سختگیری شحنة سیاستش در قورق محرّمات اگر زهره شیر ژیان از شیر مست شدن طفل نادان آب شود رواست، و از بیم بازخواست قهرمان قهر و سطوتش اگر پروانه که با شمعی نزد محبت باخته باشد خود را چون عود قماری در آتش سوزد بجا، غره ناصیه معرفت و دانش، قره باصره بصیرت و بینش، دوام افزای دولت خداداد بنصب لوای عدل و احسان، خلود آرای، ملک ابد بنیاد بخفض بنای جور و عدوان، السلطان بن السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان شاه سلطان حسین الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه ما حقیق باقامة الحقّ الحجة و اقام برهانه بنا بر طریقه انیقه دین پروری و رویه مرضیه درست اندیشی و حقانیت گستری همگی همّت والا نهمت بر این گماشته و تمام توجه خاطر ملکوت ناظر مصروف بر این داشته‌اند که همه جهانیان و تمام عالمیان در هر باب سالک طریق حق و رشاد بوده متحلی بحلیه صفای عقیدت و حسن اعتقاد باشند لهذا مقرر فرمودند بالمشافهة العلیة العالیة که داعی دوام دولت قاهره ابدیه نیازمند رحمت بی‌دریغ کردگاری جمال الدین محمد خوانساری آن احادیث شریفه را شرح کرده در این باب آنچه مطابق حق و صواب داند بر لوح تحریر نگارد بنا بر این با وجود قصور بضاعت و عدم استطاعت بحکم «المأمور معذور» این رساله را سمت نگارش داده تحفه مجلس

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۱

خاقانی و هدیه محفل ارم مشاغل سلطانی نمود امید که پیرایه استحسان خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس اعلی پذیرفته باعث هدایت حق پژوهان دیندار گردیده و ثواب آن واصل و عاید بروزگار فرخنده آثار گردد، و الله یهدی الی الحقّ و الصواب، و هو ولیّ النعمه و التوفیق فی کلّ باب. (مقدمه) بر هوشمندان خبیر و خردمندان بصیر مخفی و محتجب نیست که بنا بر اقتضای حکم بالغه یزدانی و استدعای مصالح سابقه سبحانی سلطنت و دارائی و نفوذ حکم و فرمانفرمائی در ارباع ممالک وجود و اقطاع خافقین غیب و شهود بر عقل صحیح و نظر صریح بعنوانی مسلم گشته که تویع و قیع شریعت و ملت را از مهر مهر آثار او گزیر نیست و یرلیغ «۱» بلیغ دین و آئین را از طغرای او چاره و تدبیرنه، بنا بر این هر گاه ظاهر نقلی با فرمان عقلی مناقض نماید تأویل نقل اگر ممکن باشد لازم، و إلا طرح آن و ردّ علم آن بأهل آن متحتّم خواهد بود زیرا که حکم بصحت هر دو اولی البطلان، و حکم بفساد ثانی مستلزم عدم اعتبار حکم اول است بطریق اولی پس جز تأویل نقل یا رفض آن مفری، و سوای صرف آن از ظاهر یا طرح آن مفری نخواهد بود، و بر متأمل منصف ظاهر و پیدا و کالشمس فی رائعه «۲» النهار روشن و هویداست که عقل صریح و لحاظ صحیح قطع نظر از ملاحظه شرایع و ادیان و تتبع عادات و ازمان، و رعایت مطالب و أغراض و حمایت منافع و أعضا حاکم و جازم است بحسن و قبح اشیاء و تفاوت مراتب آنها، چه هر که ببهره از عقل سرافراز و بسهمی از فهم ممتاز باشد بعد از ملاحظه صدق و کذب قطع نظر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۲

از جمیع مراتب مذکوره بی‌گزار ترجیح صدق بر کذب می‌دهد و آنرا بر این اختیار میکند، و همچنین در عدل و ظلم و بسیاری از اشیاء چنانکه باندک ملاحظه روشن و مبرهن می‌گردد و اگر چه دریافت عقل انسانی و فهم بشری قاصرست از حکم بان در سایر اشیاء چه ادراک آنها کما هی بر او متعسر و متعذرست، و بسبب آن بحسن بسیاری از اوامر شرایع و ادیان و قبح منهیات آنها پی نتواند برد نهایت مجملای یقین دارد که هر چه در یکی از شرایع حقّه امر بان شده البتّه در آن وقت حسنی داشته که شارع جلّ أمره بر آن مطلع بوده و بسبب آن ترغیب بان فرموده، و هر چه نهی از آن شده بیقین قبح داشته که بر آن آگاه بوده و بان علّت ترهیب از آن نموده، و هیچ عاقلی تجویز آن نمی‌کند که میان عدالت و دادرسی و ظلم و تعدی هیچ تفاوت نباشد، و مع ذلک تعالی شأنه در مدح و اطراء آن این همه مبالغه کند و فاعل آنرا ثواب عظیم و اجر جسیم وعده فرماید، و بر ذم و انکار این چنین تشدد نماید و مرتکب آنرا از عقاب الیم و نکال و خیم ترسانده، و چگونه کسی احتمال آن دهد که اینها همه محض جعل و اعتبار شارع است بی منشأ و علّتی، و اگر عکس آن میکرد نیز جایز بود با آنکه حالا نیز که چندان وعد و وعید بر آن و این کرده روا باشد که در آن نشأه عکس نماید و فاعل آنرا بجهنم فرستاده بانواع عذاب بیکران مبتلا و گرفتار سازد، و مرتکب این را در جنّات عدن جا داده بأقسام نعم جاودان ممتّع و بهره‌مند گرداند، و حاشا که ممیزی راه آن دهد که جایز باشد بر عدل حق تعالی که انبیا و اولیا صلوات الله علیهم را که تمام عمر را در اطاعت و بندگی او صرف کرده باشند و بارشاد و هدایت عباد و ترویج شرایع و احکام او در أطراف و اکناف بلاد مشغول بوده‌اند بجهنم فرستد، و کفار و اشقیاء را که پیوسته بغض و نصب او نصب العین ایشان بوده همواره در مخالفت و ضلالت و اضلال باشند ببهشت برد، و گویا همین قدر از کلام کافیست در اثبات قاعده حسن و قبح عقلیین و بیان فساد مذاهب اشاعره که منکر این اصلند و تجویز می‌نمایند امثال آنچه را ذکر کردیم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۳

بر متتبع لیبب ظاهرست که از طرق شرعیّه نیز مؤیدات و مؤکدات این مطلب بسیارست لیکن چون مقام مقتضی تفصیل آن نبود تطویل کلام بآن ننمود و بعد از تأسیل اصل مزبور و تقنین قانون مسفور بر خرد خرده دان پوشیده و پنهان نخواهد بود که عقل قویم و فهم مستقیم حاکم است باین که هر گاه کسی در فعلی مضطرّ و مجبور باشد و او را در آن قدرت و اختیاری نباشد او را بسبب آن استحقاق ثواب و تعظیم و تکریم نباشد و تعذیب و ایذاء او بر آن مجرد ظلم و عدوان و تعدی و طغیان باشد مگر از راه نادانی و جهل یا آن هم از روی اجبار و اضطرار باشد، و بعد از تمهید اصل مزبور و تشیید مبانی آن بر عارف عاقل شبهه نماند که أفعال عباد که موارد اوامر و نواهی شرایع مقدّسه است باید که از ایشان بعنوان قدرت و اختیار صادر شود نه بطریق جبر و اضطرار، و اگر نه امر و نهی و وعد و وعید و ثواب و عقاب معقول نشود، و لازم آید که حق تعالی در تعذیب کفّار و فسّاق جاهل یا مضطرّ یا ظالم باشد تعالی عمّا یقول الظالمون علّوا کبیرا.

اینها همه با آنکه اصل قدرت عباد و اختیار ایشان در أفعال خود و استناد آنها بتأثیر ایشان از ضروریات است «۱» و انکار آن بجز مکابره و مباحثه نتواند بود پس اگر ظاهر بعضی آیات و اخبار خلاف آن باشد و دلالت بر اضطرار عباد کند باید که از ظاهر صرف شود بتأویلی که مناسب آن باشد و اگر کسی را قدرت و قوّت تأویل نباشد همین بس است که اعتقاد کند که ظاهر این مراد نمی تواند بود و تأویلی خواهد داشت هر چند خصوص تأویل را نداند بلکه بسیاری از آیات قرآن مجید از جمله تشابهات است که أفهام ما قاصرست از ادراک تأویل آنها چنانکه در محکم تنزیل نیز اشاره بآن شده و در احادیث ائمّه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین نیز تشابهات وارد شده از قبیل تشابهات قرآن عزیز چنانکه در بعضی احادیث تصریح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۴

بآن شده و بسیاری از احادیث که در باب «آن حدیثهم صعب مستصعب» وارد شده بر این محمول می تواند شد و بنا بر این در آنها همین کافیتست که اعتقاد کند که معنی صحیحی دارد که خدا و رسول و اهل ذکر عالمند بآن هر چند اذهان پی بآن نتوانند برد چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده:

انّ حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن به الاّ ملک مقربّ أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للايمان، فما ورد علیکم من حدیث آل محمد و لانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه، و ما اشمأزت منه قلوبکم و أنکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد (تا آخر حدیث).

(یعنی) بدرستی که حدیث آل محمد دشوار و دشوار یافته شده است یعنی مردم آنرا دشوار یافته اند ایمان نمی آورد و تصدیق نمی کند بآن مگر فرشته مقرّبی یا پیغمبر مرسل یا بنده که گنجایش داده باشد خدا دل او را برای ایمان، پس آنچه وارد شود بر شما از حدیث آل محمد پس نرم باشد از برای آن دل‌های شما، و بشناسید آنرا پس قبول کنید آنرا، و آنچه گرفته شود از آن دل‌های شما و نشناسید آنرا پس ردّ کنید آنرا بسوی خدا و بسوی رسول و بسوی عالم از آل محمد یعنی هر چه عقول شما از آن ابا نکنند قبول کنید، و آنچه عقول شما از آن ابا کند و انکار آن نماید پس ردّ کنید آنرا یعنی علم بتأویل آنرا بخدا و رسول و امام.

و باین مضمون روایات متظاّهره و متظاّفره هست و اینها همه بر فرض حجّیت خبرست و علم بنسبت آن بمعصوم علیه السلام، و ظاهرست که نسبت همه اخبار آحاد بمعصومین صلوات الله علیهم أجمعین معلوم نیسم و احتمال جعل دارد بلکه بر متأمّل عارف ظاهرست که عدم وجود جعل در جمله آنها بغایت بعیدست بلکه وجود آن متیقّن و مبرهن است چه در احادیث نیز حکم شده بوجود کذّابین بر ایشان صلوات الله علیهم پس بر هر تقدیر تحقیق آن لازم می آید و احتمال سهو و تغییر و تحریف

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۵

نیز قائم است، و بعد از تتبع و تصفّح وجود آنها نیز فی الجملة ظاهر و باهر می گردد بنا بر این اگر بالفرض بعضی از اخبار آحاد باشد که مناقض صریح عقل باشد و در واقع قابل تأویل نباشد اصلاً مطروح خواهد بود و یقین نسبت آن بمعصوم سهو و خطا یا بهتان و افترا باشد با آنکه بر متصفّح زبر شرعیّه و طوامیر صحف نقلیه ظاهرست که در ما نحن فیه آثار و اخبار بر وفق اصل مزبور زیاده از آنست که ردّ شود یا تأویل در آن گنجد، پس بالضرّوره تأویل یا ردّ آنچه مخالفت آن باشد متعیّن خواهد بود و بعد از آنکه صور آن معانی در مرایای حقایق نمای اذهان صافیه منتقش و منطبع گردید یقین کسی را از اهل فهم و فطنت شکّ و شبهه نماند که آنچه از احادیث در باب اختلاف طینت مؤمن و کافر وارد شده و این که مؤمن از گل بهشت خلق شده و کافر از گل جهنّم و خوبیهای آن از آن را هست، و بدیهای این باین سبب، بر ظاهر آنها محمول نتواند شد که مؤمن باعتبار طینت خوب باید که ایمان آورد و خوب کند و قادر نیست بر کفر و بد کردن، و کافر بسبب طینت بد چاره ندارد از کفر آوردن و بد کردن، و قادر نیست بر ایمان آوردن و خوب کردن، زیرا که بنا بر این چنانکه از سخنان سابق ظاهر شد امر ثواب و عقاب مشکل می شود، و مؤمن را استحقاق و استیهال تعظیم و تبجیل نماند، و تعذیب کافر بحکم صریح عقل صحیح ظلم و تعدی باشد بلکه باید تأویل شود باین که اختلاف طینت ایشان باعث این می شود که میل مؤمن بایمان و افعال نیک زیاده باشد، و میل کافر بکفر و افعال بد، با وجود اختیار هر یک و قدرت او بر طرف دیگر، بنا بر این در ثواب و عقاب اشکال نباشد، زیرا که

در تصحیح استحقاق آنها همین قدر کافیست که آن شخص قادر بر طرفین باشد هر چند میل او بحسب ذات و طینت بیک طرف بیشتر باشد ما دام که بحدّ ضرورت و اضطرار نرسد.

اگر کسی گوید که: بنا بر این کافر را رسد که اعتراض کند که ترجیح مؤمن بر من وجهی ندارد و خوبی او باعتبار طینت اوست و اگر بمن هم آن طینت داده می‌شد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۶

من هم مثل او بودم، پس عقاب من با وجود طینت بد روا نباشد؟

جواب گوئیم که: در استحقاق ثواب و عقاب اصل قدرت هر دو بر طرفین کافیست چنانکه مذکور شد، و طینت بد هرگز کافر را مجبور و مضطرّ بکفر و افعال بد نکنند و باعث این نمی‌شود که او مستحقّ عقاب شود.

و اما این که گوید: چرا به من طینت بد دادی و طینت خوب ندادی و اگر بمن هم طینت خوب داده بودی من هم مثل مؤمن می‌بودم، پس ترجیح او بر من جهتی ندارد؟

جواب گوئیم که: اگر طینت خوب داده می‌شد او نبود بلکه شخصی دیگر بود پس او نتواند گفت که: اگر مرا از طینت خوب خلق می‌کردی من هم مؤمن می‌بودم و خوب می‌کردم، زیرا که شخصی که از طینت بد خلق شده باشد محال است که او از طینت خوب خلق شود بلکه هر که از طینت خوب خلق شود شخصی دیگر باشد و تحقیق این سخن اینست که طینت خوب و بد هر دو قابل اینند که از آن جمعی خلق شوند که باعتبار قدرت و اختیار هر یک قابل استحقاق ثواب و عقاب باشند و حق تعالی از هر یک بقدری که مصلحت دانسته گروهی خلق کرده، تا این که اگر ایمان آورند و اطاعت کنند مستحقّ ثواب و تعظیم و تجلیل گردند، و اگر کفر و عصیان ورزند مستوجب عقاب و تعذیب و تنکیل باشند و هر شخصی که از طینتی آفریده شده محال است که آن شخص از طینت دیگر خلق شود زیرا که طینت دیگر قابل آن نیست که آن شخص از آن خلق شود، پس هر گاه کافر گوید که: چرا مرا هم از طینت خوب خلق نکردی و اگر مرا هم از آن خلق کرده بودی من هم مؤمن و خوب می‌بودم، جواب او اینست که: او از طینت خوب خلق نمی‌توانست شد و از طینت خوب بقدر مصلحت خلق شده نهایت چون حق تعالی فیض علی الاطلاق است و دانسته که از طینت بد نیز جمعی استحقاق فیضان وجود دارند و بعد از افاضه وجود بر ایشان باعتبار

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۷

قدرت و اختیار قابل استحقاق ثواب و عقاب بر اطاعت و عصیان باشند پس ایشان را نیز بخلعت وجود سرافراز و بأنواع و أصناف نعمتها متمتع و بهره‌ور گردانیده تا این که اگر اطاعت کنند مستحقّ ثواب گردند و آلا مستوجب عقاب، پس اعتراض کافر بر حق تعالی باین که مرا قدرت بر اطاعت نبود معقول نیست، و همچنین باین که چرا مرا هم از طینت مؤمن خلق نکردی، چنانکه مذکور شد، و همچنین باین که چرا مرا خلق کردی، زیرا که از جانب حق تعالی خلق او بغیر احسان باو چیزی نیست و گرفتاری او بعقاب از راه سوء اختیار اوست با وجود قدرت او بر خلاف آن و حق تعالی او را جبری نکرده است بر آن و مضطرّ نساخته بآن، پس بهیچ وجه او اعتراض بر جناب مقدّس یزدانی نتواند کرد.

(تتمّة) پوشیده نماند که میانه حکما و متکلمین در باب نفس انسانی خلاف است و مذهب حکما و جمعی از محققین متکلمین اینست که نفس انسانی مجردست و أفعال و أعمال او همه مستند باوست و بدن آلتی است از برای او و فاعل هیچ فعل و عملی نیست، و مذهب جمهور متکلمین اینست که آدمی مجرد بدنی است و صاحب روح مانند حیوانات دیگر و أفعال و أعمال از آن صادر می‌شود و نفس مجردی نیست، و مخفی نیست که بنا بر مذهب جمهور متکلمین احادیث طینت بر ظاهر خود محمول می‌تواند بود و تواند شد که ابدان مؤمنین از گلی خلق شده باشد و ابدان کفار از گلی دیگر، و این معنی باعث اختلاف ایشان شود در خوبی و بدی و صدور أفعال نیک و بد، و همچنین آنچه گفتیم که «آنکه از طینت بد خلق شده از طینت خوب خلق نتواند شد»، و «آنکه از طینت خوب خلق شده از طینت بد خلق نتواند شد»، و آنکه از طینت بد خلق شده اگر از طینت خوب خلق شود شخصی دیگر

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۸

خواهد بود» بنا بر مذهب ایشان ظاهرست و اما بنا بر مذهب حکیم که نفوس انسانیّه مجردست پس بحسب ظاهر در احادیث مذکوره اشکالی باشد زیرا که فاعل باعتبار ایشان چنانکه گفتیم نفس است و بدن بمنزله آلتیست از برای او پس اختلاف طینت ابدان باعث این نشود که نفوس متعلقه با بدانی که از طینت خوب خلق شده خوب کنند و نفوس متعلقه بأبدانی که از طینت بد خلق شده بد کنند چنانکه اختلاف دو شخص در جامه باعث خوبی صاحب جامه خوب و بدی صاحب جامه بد نشود، و همچنین حکم باین که «شخصی که از طینت بد خلق شده اگر از طینت خوب خلق می‌شد شخصی دیگر بود» اشکالی دارد، زیرا که شخص عبارت از نفس است و نفسی که تعلق بدنی گرفته باشد ممکن بود که تعلق بدن دیگر بگیرد و لازم نیست که آنچه تعلق بدن دیگر بگیرد شخصی دیگر باشد، ممکنست جواب باین که اگر چه نفس مجرد باشد و بدن بمنزله آلت باشد از برای او اما اختلاف آلات نیز گاهی سبب اختلاف أعمال و أفعال می‌شود پس چه می‌شود که اختلاف ابدان سبب اختلاف اعمال و افعال نفوس و خوبی و بدی آنها گردد، و لازم نیست که از قبیل اختلاف جامه باشد خصوصا آنکه بدن آلتیست که آنرا هم قوتها باشد که نفس به آنها ادراک جزئیات کند چنانکه بقوت

عقلیه ادراک کلیات کند و از جمله قوای آن وهم است که رئیس قوای حسیّه است و معارضه کند با قوت عقلیه و بسیار باشد که غلبه کند بر آن و نفس را بجانب خود کشد و مطیع خود گرداند در علم و عمل، بنا بر این ظاهرست که اختلاف طینت ابدان باعث اختلاف نفوس در خوبی و بدی تواند شد باین که بدنی که از طینت بد باشد معارضه قوای آن با عقل و انجذاب نفس بجانب خود بیشتر باشد از بدنی که از طینت خوب باشد بلکه غلبه قوت عقلیه در آنجا بیشتر باشد و استبعادی نیست در این، زیرا که باختلاف مزاج ابدان و تفاوت ترکیب آنها از اخلاط حال آن قوی مختلف شود بلکه باعتبار اختلاف اغذیه نیز چنانکه تجربه شاهد است بر آن و از احادیث نیز ظاهر می شود،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۰۹

پس باعتبار اختلاف طینت چرا مختلف نشود؟! و ایضا باعتبار حکما فیضان هر نفس بهر بدنی باعتبار استعداد و قابلیت آن بدن است و هر چند مزاج بدن بوحدهت و اعتدال نزدیکتر باشد نفس فایض بر او اکمل و افضل باشد، و بنا بر این ظاهرست که بدنی که از طینت خوب خلق شده باشد استعداد و قابلیت نفسی دارد اشرف و افضل، و بدنی که از طینت بد خلق شده باشد مستعد نفسی است اُخس و انقص، پس اختلاف ابدان بالاخره منشأ اختلاف افعال و اعمال تواند شد، و بنا بر این تصحیح آنچه مذکور شد که اگر از طینت خوب خلق می شد شخصی دیگر بود نیز می توان کرد، زیرا که هر گاه فیضان نفوس بحسب استعداد و قابلیت ابدان باشد پس ظاهرست که اگر بدن شخصی که از طینت بد خلق شده از طینت خوب خلق می شد آن نفس که دارد بر آن فایض نمی شد بلکه بایست که نفسی دیگر اشرف و اکمل بر آن فایض شود و بنا بر این ظاهرست که شخص آن شخص نبود بلکه شخصی دیگر می بود، و ممکنست نیز که «طینت» در احادیث مذکوره بر «گل» حمل نشود بلکه مجازا مستعمل شده باشد بر نوع جوهری که نفس از آن خلق شده یا بمعنی خلقت و جبلت باشد که آن نیز بمعنی طینت است چنانکه مذکور خواهد شد و بنا بر این مراد این باشد که: نفوس مؤمنین از جوهری خلق شده مناسب علیین، یا خلقت و جبلتی دارد مناسب آن، و نفوس کفار از جوهری دیگر مناسب سجّین یا خلقتی و جبلتی دارد مناسب آن، و بنا بر این نیز هر دو اشکال دفع شود چنانکه بر متأمل منصف ظاهر گردد و الله تعالی یعلم.

و چون گزارش سخن بر سبیل اجمال در این باب شد اولی و انسب آن می نماید که بعضی از احادیث مزبوره نقل و شرح شود تا انطباق آنها بر تأویل مذکور ظاهر گردد بنا بر این چند حدیث از آنها از کتاب کافی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه که معتبرترین کتب احادیث اصحاب ما رضوان الله علیهم است نقل می شود.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۰

حدیث اول

آنست که روایت کرده از ربیع بن عبد الله «۱» از مردی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فرمود که: ان الله عزّ و جلّ خلق النبیّین من طینه علیّین قلوبهم و ابدانهم، و خلق قلوب المؤمنین من تلك الطینه، و جعل «۲» خلق ابدان المؤمنین من دون ذلك، و خلق الکفار من طینه سجّین قلوبهم و ابدانهم، فخلط بین الطینتین، فمن هذا یلد المؤمن الکافر و یلد الکافر المؤمن، و من ههنا یصیب المؤمن السیئه و یصیب الکافر الحسنه، فقلوب المؤمنین تحنّ الی ما خلقوا منه، و قلوب الکافرین تحنّ الی ما خلقوا منه. (یعنی):

بدرستی که خدای عزّ و جلّ آفریده است پیغمبران را از طینت علیّین دلهای ایشان را و بدنهای ایشان را، و آفریده است دلهای مؤمنان را از آن طینت و گردانیده است آفریدن بدنهای مؤمنان را از پستتر از آن، و آفریده است کافران را از طینت سجّین دلهای ایشان را و بدنهای ایشان را، پس آمیزش داده است میانه این دو طینت پس از این می زاید مؤمن کافر را، و می زاید کافر مؤمن را، و از اینجا می رسد مؤمن گناه را و از اینجا می رسد کافر کار نیک را، پس دلهای مؤمنان شوق دارند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۱

و میل میکنند بسوی آنچه آفریده شده اند از آن، و دلهای کافران شوق دارند و میل میکنند بسوی آنچه آفریده شده اند از آن.

(توضیح) «طینت» بمعنی قطعه از گل آمده و بمعنی خلقت و جبلت نیز آمده، و «علّیین» چنانکه بعضی از اهل لغت گفته اند: نام موضعی است در آسمان هفتم که ارواح مؤمنان بالا روند به آنجا، و بعضی گفته اند: مراد بآن بهشت است، و ممکن است که بهر دو معنی باشد، و ممکن است که بهشت نیز در آسمان هفتم باشد، و مراد به «طینت علیّین» قطعه ایست از گل بهشت یا خلقت و جبلتی که از برای بهشت و مناسب رفتن بآن باشد، «دلهای ایشان را و بدنهای ایشان را» یعنی دلهای پیغمبران و بدنهای ایشان را هر دو از طینت علیّین آفریده، و مراد به «دل» یا معنی ظاهر آنست که عضو مخصوص باشد و امتیاز آن در مؤمنان از اعضای دیگر در طینت باعتبار شرافت آنست بسبب این که روح اولاً تعلق بآن گیرد و بعد از آن باعضای دیگر، و یا باعتبار این که محلّ علوم و ادراکات است چنانکه مذهب متکلمین است و بنا بر این «طینت» بهر یک از این دو معنی که مذکور شد می تواند بود، یا نفس مجردست که اطلاق «دل» بر آن نیز شایع است و بنا بر این مراد به «طینت علیّین» خلقت و جبلتی است که مناسب «علّیین» باشد نه از گل بهشت، زیرا که خلق مجرد از مادی معقول نمی نماید، و «آفریده است دلهای مؤمنان را از آن طینت» یعنی مؤمنان دلهایشان بمعنای ظاهر یا نفوس ایشان از آن طینت است، و «بدنهای ایشان از پستتر از آن» یعنی از گل پستتر از آن گل یا خلقت و جبلتی پستتر از آن خلقت و جبلت، و بر هر

تقدیر ممکن است که آن طینت نیز طینت علیین باشد نهایت مرتبه پست‌تر از آن باشد، و طینت دلها مرتبه بالاتر از آن باشد، و ممکن است که قسم ثالثی باشد از طینت که نه طینت علیین باشد و نه طینت سجین، و «آفریده است کافران را از طینت سجین» مراد به «سجین» جهنم است یعنی از گل جهنم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۲

یا خلقتی و جبلتی که مناسب جهنم و رفتن بآن باشد «پس آمیزش داده میان آن دو طینت» پوشیده نیست که ظاهر این کلام اینست که طینت ابدان مؤمنان نیز از طینت علیین باشد اما مرتبه پست‌تر از مرتبه طینت دلهای ایشان چنانکه اولاً ذکر کردیم که اگر قسم ثالثی باشد ظاهر این بود که بفرمایند که آمیزش داده میانه آن سه طینت، و مراد اینست که هر دو گلها را با هم آمیخته و حضرت آدم را از آن خلق کرده یا این که او را خلقی کرده که در آن هر دو خلقت و جبلت ملاحظه شده پس پیغمبران و مؤمنان از اولاد او از آن جزو که طینت علیین است خلق شوند یعنی غالب در طینت ایشان آن گل یا آن خلقت است و آن گل دیگر یا خلقت دیگر مکتون و پنهانست نه این که در اصل ایشان آن گل دیگر یا خلقت دیگر نیست زیرا که بنا بر این خلق کافر از اولاد ایشان که از آن طینت دیگرست مشکل می‌شود مگر آنکه گوئیم که آن طینت دیگر در نطفه ایشان از خارج داخل شود و خلق کافر از آن باشد هر چند از اولاد ایشان نباشد «۱» باعتبار آنکه ماده او بحسب ظاهر نطفه ایشان باشد اگر چه در حقیقت خلق او از آن گل باشد که داخل در آن شود، و اگر مراد بطینت خلقت یا جبلت باشد امر ظاهرتر می‌شود، زیرا که ممکنست که از نطفه پیغمبری یا مؤمنی کسی خلق شود که خلقت و جبلت او مناسب جهنم باشد و او را به آنجا خواند هر چند در والد او آن خلقت و جبلت اصلاً نباشد، «پس ازین» یعنی باین سبب «می‌زاید مؤمن کافر را» باین معنی که از آن طینت که در او کامن است بهم رسد یا از نطفه او بخلقتی خلق شود که مناسب جهنم باشد و او را بکفر خواند، «و می‌زاید مؤمن کافر را» باین نحو که مؤمن از آن طینت خوب که در آن پنهان بوده بهمرسد، یا از نطفه آن بخلقتی خلق شود که مناسب بهشت باشد و او را بایمان و کارهای خوب خواند، «و از اینجا می‌رسد مؤمن گناه را، و از اینجا می‌رسد کافر کار نیک را» یعنی رسیدن مؤمن گناهان را باعتبار آمیزش طینت او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۳

بطینت بد است و رسیدن کافر کار نیک را بسبب آمیزش طینت او بطینت خوبست نه باین معنی که طینت بد در مؤمن او را مضطر کند در کردن گناه و مجبور گرداند بر آن بلکه باین معنی که آن طینت زینت دهد گناه را در نظر او و چنان شود که میل او بگناه زیاده شود و اختیار آن کند با وجود قدرت بر ترک آن نیز چنانکه مذکور شد که این احادیث را باید که بر این معنی حمل کرد و «رسیدن کافر بکار نیک نیز بر این وجه است نه این که او مضطر و مجبور شود بر کردن آن، و پوشیده نیست که قول آن حضرت صلوات الله علیه «پس دلهای مؤمنان شوق دارند، و دلهای کافران شوق دارند» مؤید تأویل مذکورست چه ظاهر آن اینست که طینتها باعث شوق و میل شود در ایشان نه این که ایشان را مجبور و مضطر سازد و الله تعالی یعلم.

حدیث دویم

اینست که:

روایت کرده عبد الغفار حازی «۱» از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده:

ان الله تعالى خلق المؤمن من طينة الجنة و خلق الكافر من طينة النار و قال: اذا اراد الله عز و جل بعد خيرا طيب روحه و جسده فلا يسمع شيئا من الخير الا عرفه، و لا يسمع شيئا من المنكر الا انكره، قال:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۴

طينة النَّاصِبِ من حماء مسنون، و اما المستضعفون فمن تراب، لا يحول المؤمن عن ايمانه و لا ناصب عن نصبه، و لله المشيئة فيهم. (یعنی):

بدرستی که خدای که بلند مرتبه است آفریده مؤمن را از طینت بهشت و آفریده کافر را از طینت جهنم، و فرمود که: هر گاه اراده کرده باشد خدای که غالب و بلند مرتبه است بنده نیکوئی را پاکیزه گرداند روح او را و بدن او را پس نمی‌شنود چیزی را از خیر مگر این که بشناسد آنرا، و نمی‌شنود چیزی را از منکر مگر این که انکار کند آنرا، راوی گفت که: شنیدم از آن حضرت صلوات الله علیه که می‌فرمود که: طینتها سه تائید، طینت پیغمبران و مؤمن از آن طینت است، مگر این که پیغمبران از صاف آن طینتند و ایشان اصلند و از برای ایشانست افزونی ایشان، و مؤمنان فرزند از گل چسبند از برای این جدا نمی‌کند خدا میانه پیغمبران و میانه پیروان ایشان، و فرمود: طینت ناصب از گلیست سیاه گندیده، و اما مستضعفان پس از خاکی‌اند، بر نمی‌گردند مؤمنی از ایمان خود و نه ناصبی از نصب خود، و مر خدای راست مشیت در باره ایشان.

(توضیح):

ظاهر این حدیث شریف آنست که مراد در آن به «طینت هر گروهی» قطعه گلیست که آن گروه از آن خلق شده‌اند نه خلقت و جبلت ایشان چنانکه بر متأمل پوشیده نیست، «و هر گاه اراده کرده باشد خدای عز و جل بنده نیکوئی را» یعنی هر گاه خواسته باشد که بنده نیکوئی را انجام دهد که بآن مستحق بهشت شود «پاکیزه گرداند روح او را و بدن او را» یعنی روح و بدن او را از طینت خوب «۱» خلق کند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۵

و مراد به «روح» بنا بر مذهب متکلمین که بنفَس مجردی قائل نیستند روح حیوانیست که آن بخاریست ساری در اعضا، و بنا بر مذهب حکما که بنفَس مجرد قائل شده‌اند روح حیوانی و نفس مجرد هر دو احتمال دارد، و اگر مراد نفس مجرد باشد مراد به «پاکیزه کردن او» اینست که از نوعی نیکو خلق شود که مایل باشد بأعمال و افعال نیک نه این که طینت او بمعنی مذکور نیکو باشد زیرا که خلق مجرد از مادی معقول نمی‌نماید چنانکه قبل از این مذکور شد، یا پاکیزه کردن بدن اوست که سبب پاکیزگی او شود، «پس نمی‌شنود چیزی از خیر را مگر این که بشناسد آنرا» یعنی مایل بآن باشد و اختیار کند آنرا نه این که مجبور و مضطر باشد در کردن آن چنانکه مذکور شد که احادیث طینت باید بر این معنی حمل شود، و «همچنین نمی‌شنود چیزی از منکر را مگر این که انکار کند آنرا» یعنی بد داند آنرا و اختیار ترک آن کند نه این که مضطر و مجبور باشد بر ترک آن، و «مؤمن از آن طینت است» یعنی خصوص دل او موافق آنچه در حدیث اول مذکور شد، یا مراد اینست که تمام او از نوع طینت پیغمبرانست و مراد بحدیث اول این باشد که خلق او از قطعه طینت پیغمبرانست یا از صنف خلقت و جبلت ایشان، و خلق بدن او از قطعه پست‌تر از آن، یا از صنف خلقت و جبلت پست‌تر از آن، و «ایشان اصلند» یعنی بمنزله اصل و بیخ درخت‌اند، و «مؤمنان فرزند» یعنی بمنزله شاخهای آن درختند، «از گل چسبیده» یعنی خلق شده‌اند مؤمنان از گل چسبیده، «از برای این جدا نمی‌کند» یعنی باعتبار این که طینت پیغمبران و پیروان ایشان از یک طینت است و طینت پیروان از گلیست چسبیده جدا نمی‌شوند پیروان از ایشان و بچسبانند خود را بایشان، و «اطاعت ایشان کنند» نه باین معنی که مضطر و مجبورند در این معنی بلکه باین معنی که طینت ایشان مرجّحی است از برای این که ایشان اختیار پیروی و اطاعت پیغمبران کنند و مخالفت ایشان نکنند با وجود قدرت بر آن، و در بعضی نسخه‌ها «کذلک» بدل «لذلک» واقع شده و بنا بر این معنی اینست که:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۶

مؤمنان فرزند از گلی چسبیده آن چنان یعنی آن چنانکه مذکور شد که از نوع طینت انبیاست نهایت از ناصاف آن و بنا بر این «جدا نمی‌کند خدا میانه پیغمبران و میانه پیروان ایشان» کلامیست بسر خود «۱» متعلق بسابق نیست و مراد به «ناصبی» کسیست که بغض و دشمنی اهل بیت صلوات الله و سلامه علیهم داشته باشد، و «بودن طینت او از گل سیاه گندیده» مرجّحی است از برای اختیار او این معنی را نه این که او را مجبور و مضطر سازد در آن، و قدرت خلاف آن نداشته باشد، و «مستضعفان» جمعند که در اعتقاد ایشان ضعفی باشد و تولائی باهل بیت نداشته باشند و همچنین بدشمنان ایشان، «پس از خاکی اند» یعنی از خاکی خلق شده‌اند که نه شرافتی دارد و نه خبائتی، «بر نمی‌گردد مؤمن از ایمان خود» مراد اینست که هیچ مؤمن از ایمان خود بر نمی‌گردد و هیچ ناصبی از نصب تا این که اگر گاهی خلاف آن مشاهده شود اعتراض باشد بر آن، مراد اینست که: هر که از طینت مؤمنین خلق شده بر نمی‌گردد البته از ایمان خود اما با وجود قدرت و اختیار نه این که مجبور باشد بر آن، و همچنین هر که از طینت نواصب خلق شده بر نمی‌گردد از نصب خود با وجود قدرت و اختیار نه این که مضطر باشد در آن، و بنا بر این معنی مذکور باید گفت که: از طینت مؤمن کسی خلق شده که عاقبت حال او ایمان باشد و بر ایمان بمیرد، و همچنین از طینت ناصبی کسی خلق شده که عاقبت او نصب باشد و بر آن بمیرد پس اگر مؤمنی برگردد از ایمان و بی ایمان بمیرد معلوم می‌شود که خلق او از طینت مؤمنین نبوده بلکه چندی ایمان او باعتبار عارضی بوده مثل آلودگی طینت او بطینت خود، و همچنین اگر ناصبی برگردد از نصب و نیکو شود ایمان او و بر آن بمیرد معلوم می‌شود که خلق او از طینت نواصب نبوده بلکه از طینت مؤمنان بوده و نصب او چندی بسبب عارضی بوده، مثل آمیختگی طینت او بطینت بد، و «مر خدا راست مشیت در باره ایشان»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۷

یعنی مستضعفان، و مراد اینست که: خدای عزّ و جلّ - مؤمنان را بهبهشت فرستد باعتبار استحقاق ایشان آنرا، و البته ناصبیان را بجهنم فرستد، بسبب آنکه مستوجب آن باشند، اما مستضعفان عاقبت حال ایشان معلوم نیست بلکه منوط بمشیت و اراده خداست، گاه باشد که رحمت کند بر ایشان، و گاه باشد که عذاب کند، و گاه باشد که بعضی از ایشان را رحمت کند و بعضی را عذاب، و یقین هر چه واقع شود باعتبار مصلحتی خواهد بود، و ممکن است که مراد این باشد که: مر خدا راست مشیت در همه ایشان یعنی در باره مؤمنان و نواصب و مستضعفان همه قدرت و اختیار دارد و آنچه کند از روی مشیت و اختیاریست و در چیزی از آنها مجبور و مضطر نیست باین معنی که هر یک از آنها را که خواهد بهبهشت فرستد تواند، و اگر خواهد بجهنم فرستد تواند، و این معنی منافات ندارد با آنچه در حلّ اول مذکور شد که البته مؤمنان را بهبهشت فرستد و نواصب را بجهنم، زیرا که وجوب و لزوم آنها باعتبار استحقاق هر گروهیست جزای خود را و این که حکیم دانا و قادر توانا البته باید که بر وفق آن عمل نماید و این منافات ندارد با این که حق تعالی بذاته قطع نظر از حکمت و مصلحت اختیار و قدرت بر خلاف آنچه کند داشته باشد.

حدیث سوم

اینست که:

روایت کرده صالح بن سهل «۱» که گفت: گفتم بحضرت صادق صلوات الله علیه:

جعلت فداک من آئی شیء خلق الله عزّ و جلّ طینة المؤمن؟- فقال: من طینة الأنبياء فلن تنجس أبدا.
(یعنی):

بگردم فدای تو از چه چیز خلق کرده است خدای عزّ و جلّ طینت مؤمن را؟- پس فرمود که: از طینت پیغمبران، پس نجس نمی‌شود هرگز.
شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۸

(توضیح):

مراد بنا بر آنچه در حدیث اول مذکور شد خلق دل مؤمن است از طینت پیغمبران نه بدن او، و نیز ممکن است که مراد این باشد که خلق تمام او از نوع طینت پیغمبرانست و مراد بحدیث اول این باشد که خلق دل مؤمنان از قطعه طینت پیغمبرانست یا از صنف خلقت و جبلت ایشانست و خلق بدن ایشان از قطعه یا از صنفی است پست‌تر از آن چنانکه در توضیح حدیث دوم مذکور شد، و مراد به «نجس نشدن هرگز» اینست که کسی که از آن طینت خلق شده باشد هرگز نجس نمی‌شود بکفر یعنی عاقبت حال او کفر نمی‌شود پس منافات ندارد با این که کسی کافر باشد و آخر مؤمن شود و نیکو شود ایمان او چنانکه در توضیح حدیث سابق اشاره بآن شد، و ممکنست که مراد باین مؤمن کامل باشد و چنین مؤمنی از طینت پیغمبران خلق شده باشد و هرگز نجس نشود بکفر، و اما جمعی که کافر باشند و بعد از آن مؤمن شوند طینت ایشان از خاص طینت پیغمبران نباشد بلکه آمیخته باشد بطینت دیگر که کفر ایشان اولاً باعتبار آن طینت باشد و الله یعلم.

حدیث چهارم

اینست که روایت کرده از ابو حمزه ثمالی «۱» که گفت: شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود:

ان الله عزّ و جلّ خلقنا من اعلی علیین، و خلق قلوب شیعتنا ممّا خلقنا منه و خلق ابدانهم من دون ذلك، و قلوبهم تهوی الینا لأنها خلقت ممّا خلقنا ثمّ تلا هذه الآية، کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۱۹

کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ وَ ما أَدْرَاكُ ما عَلِيّونَ، و خلق عدوتنا من سجّينَ و خلق قلوب شیعتهم ممّا خلقهم منه و ابدانهم من دون ذلك فقلوبهم تهوی الیهم لأنها خلقت ممّا خلقوا منه، ثمّ تلا هذه الآية: کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجّينَ وَ ما أَدْرَاكُ ما سَجّينَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَ يُلِّیُ یَوْمَئِذٍ.
(یعنی):

بدرستی که خدای عزّ و جلّ آفریده است ما را از علیّین، و آفریده است دل‌های پیروان ما را از آنچه آفریده است ما را از آن، و آفریده است بدنهای ایشان را از پست‌تر از آن، و دل‌های ایشان بلند شود بسوی ما از برای این که خلق شده‌اند از آنچه خلق شده‌ایم ما، بعد از آن خواندند این آیه را: کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ وَ ما أَدْرَاكُ ما عَلِيّونَ. کِتَابٌ مَرْقُومٌ. یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، و آفریده است دشمن ما را از سجّین، و آفریده است دل‌های پیروان ایشان را از آنچه آفریده است ایشان را از آن، و بدنهای ایشان را از پست‌تر از آن، پس دل‌های پیروان پائین می‌آیند بسوی ایشان از برای این که آفریده شده‌اند از آنچه آفریده شده‌اند ایشان از آن، پس خواندند این آیه را: کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجّينَ وَ ما أَدْرَاكُ ما سَجّينَ. کِتَابٌ مَرْقُومٌ. وَ يُلِّیُ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.
(توضیح):

مراد به «ما» پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و اوصیای اوست صلوات الله علیهم که از اعلی مراتب علیّین خلق شده‌اند و پیغمبران دیگر صلوات الله علیهم اگر چه از طینت علیّین خلق شده‌اند چنانکه در حدیث اول مذکور شد نهایت ممکن است که از مراتب مختلفه خلق شده باشند بحسب اختلاف ایشان، اینست که در آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲۰

حدیث چون پیغمبران مذکور بود فرمودند که: از طینت علیّین و نسبت باعلی ندادند تا در همه ایشان صحیح باشد، و ممکن است که همه ایشان از اعلی علیّین خلق شده باشند نهایت «اعلی» در این حدیث مذکور باشد و در حدیث سابق مذکور نباشد، زیرا که ذکر همه خصوصیات در حدیث لازم نیست، و «دل‌های ایشان بلند شوند بسوی ما» یعنی میل کنند بسوی ما و محبت ما را داشته باشند، و چون مرتبه ایشان بلند است و کسی که میل کند بسوی ایشان باید که بلند گردد تا برسد بایشان، یا همان میل سبب بلندی مرتبه او گردد بآن اعتبار فرمودند که: بلند گردد از برای آنکه خلق شده‌اند از آنچه خلق شده‌ایم ما، و از آنچه در توضیح حدیث سابق مذکور شد ظاهر شد که این معنی سبب این نیست که ایشان مجبور و مضطر باشند در آن میل و محبت بلکه مرجحیست از برای اختیار آن و زیادتی توفیق است از برای آن، «کلا ان کتاب الابرار لفی علیّین» یعنی باز بایستند از خیانت در کیل و وزن، یا از غفلت از برای برانگیخته شدن در قیامت، یا از تکذیب روز جزا که هر یک قبل ازین مذکور شده، بدرستی که کتاب نیکوکاران هر آینه در علیّین است، و «و ما ادریک ما علیّون» و چه چیز دانا کرده است ترا که چیست علیّون یعنی تو کنه او را نمی‌دانی و بحقیقت آن نرسیده زیرا که آن عظیم‌ترست از آنکه برسد بآن فهم کسی یعنی علیّون کتابیست مرقوم یعنی نوشته شده است یا نشان کرده شده که هر که ببیند آنرا میداند که در آن چه چیز است، «یشهده المقربون» حاضر شوند آنرا و حفظ کنند آنرا تا گواه شوند بر آن مقربان یعنی مقربان درگاه الهی از ملائکه و انبیا و اوصیا

علیهم السلام، و قبل ازین در شرح حدیث اول مذکور شد که «علّیین» اسم بهشت است یا اسم موضعی در آسمان هفتم و بنا بر این ممکن است که معنی آیه کریمه این باشد که کتاب نیکوکاران یعنی نامه اعمال ایشان در علّیین است یعنی ضبط و حفظ می‌شود در علّیین و غرض از تتمه تفسیر و بیان کتابی باشد که در علّیین ضبط می‌شود نه اصل علّیین و مراد این باشد که:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲۱

چه چیز دانا کرده است ترا بعّیین یعنی بکتابی که در آنجا حفظ شود و آن کتابیست یعنی نامه‌ایست مرقوم که حاضر شوند آنرا یا گواه شوند بر آن مقرران، و ممکن است که مراد تفسیر «علّیون» باشد و در «کتاب مرقوم» حذف مضاف شده باشد و مراد این باشد که علّیون کتابیست مرقوم یعنی مکان و محل کتابیست چنین، و ممکن است که «علّیون» اسم نامه اعمال نیکوکاران شده باشد چنانکه ظاهر آیه شریفه است و معنی این باشد که: کتاب نیکوکاران یعنی آنچه نوشته می‌شود از اعمال ایشان نه اصل نامه اعمال ایشان در علّیین است و علّیون نامه‌ایست مرقوم (تا آخر) و الله یعلم، و «آفریده دشمن ما را از سجّین» یعنی از گل جهنّم یا از طینتی که مناسب جهنّم بود چنانکه در شرح حدیث اول مذکور شد، و «بدنهای ایشان را از پست‌تر از آن» یعنی پست‌تر از آن در بدی و زبونی یعنی از گلی که بآن پستی و زبونی نبوده نه از پست‌تر از آن یعنی بدتر و زبونتر از آن، زیرا که ظاهرست که شیعه ایشان بدتر از ایشان نیستند پس «خلق بدنهای شیعه ایشان از طینتی بدتر از طینت بدنهای ایشان» معقول نمی‌نماید و این معنی که مذکور شد نظیر آنست که بعضی از مفسّرین در تفسیر آیه کریمه «ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلاً ما بوعوضه فما فوقها بدرستی که خدا شرم نمی‌دارد از آنکه بزند مثلی را هر مثلی که باشد پشه را پس آنچه بالاتر از آن باشد» یعنی از این که بزند مثل پشه یا آنچه بالاتر از آن باشد گفته‌اند که: مراد از آنچه بالاتر از آن باشد اینست که بالاتر از آن باشد در کوچکی نه آنکه بزرگتر از آن باشد، زیرا که بعد از ذکر شرم نداشتن از مثل زدن پشه بطریق اولی لازم می‌آید شرم نداشتن از مثل زدن به آن چه بزرگتر از آن باشد پس ذکر آن چندین فایده ندارد بخلاف آنچه کوچکتر از آن باشد، «پس دل‌های پیروان پائین می‌آیند بسوی ایشان» یعنی میل کنند بسوی ایشان و دوستی ایشان را دارند و چون مرتبه ایشان پست و جای ایشان در اسفل درکات جهنّم است پس کسی که میل کند بسوی ایشان باید که پائین آید تا برسد بایشان یا همین میل سبب پائین آمدن و پستی

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲۲

حال او گردد، و ممکن است که «تهوی الیه» در سابق و در اینجا هر دو بمعنی میل بسوی ایشان باشد از «هوی» بمعنی خواهش، و بر هر تقدیر مراد در هر دو موضع میل است که بسر حدّ جبر و اضطراب نرسد چنانکه قبل از این مذکور شد و بنا بر این اشکالی در ثواب آن گروه و عقاب این فرقه لازم نمی‌آید، «کلاً ان کتاب الفجّار لفی سجّین» باز ایستند از خیانت در کیل یا در وزن یا از غفلت برانگیختن روز جزا که در سابق مذکور شده‌اند بدرستی که کتاب گناهکاران در سجّین است و «سجّین» چنانکه در شرح حدیث اول مذکور شد اسم جهنّم است یا وادیی خاص از آن، بنا بر این معنی اینست که نامه اعمال ایشان در جهنّم یا در آن وادی ضبط شود، «و ما أدریک ما سجّین» و چه چیز دانا کرده است ترا که چیست سجّین یعنی تو کنه و حقیقت آنرا نمی‌دانی، چه آن عظیم‌ترست از آنکه برسد فهم کسی بآن، «کتاب مرقوم» یعنی کتاب سجّین کتابیست مرقوم یا سجّین موضع و محل کتابیست مرقوم یعنی نوشته شده بخطّی بین واضح، یا نشان کرده شده که هر که ببیند آنرا میدانند که خیر نیست در آن، و ممکن است که «سجّین» نام نامه اعمال گناهکاران شده باشد باعتبار این که سبب سجن و حبس ایشان می‌شود در جهنّم پس صاحب آن سجّین است یعنی در سجن و زندانست باعتبار آنکه نامه ایشان انداخته می‌شود در زیر زمینها پس گویا حبس شده در آنجا و بنا بر این معنی اینست که کتاب گناهکاران یعنی آنچه نوشته می‌شود از اعمال ایشان در سجّین است و آن نامه‌ایست مرقوم بیکی از دو معنی که از برای «مرقوم» مذکور شد، «ویل یومئذ للمکذّبین» وای در آن روز از برای تکذیب کنندگان یعنی تکذیب کنندگان بآن روز و منکران آن و وجه مناسبت خواندن هر یک از این دو آیه کریمه در موضع خود ظاهرست، چه آیه اول در شأن فرقه اول است و آیه دوم در بیان حال فرقه دوم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲۳

حدیث پنجم

آنست که روایت کرده از عبد الله بن کیسان که گفته «۱»: گفتم بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه:

جعلت فداک أنا مولاک عبد الله بن کیسان فقال: أمّا النّسب فأعرفه، و أمّا أنت فلست أعرفک، قال: قلت له: أتى ولدت بالجبل و نشأت فی أرض فارس و أتى أخالط النّاس فی التجارات و غیر ذلك فأخالط الرّجل فأرى له حسن السّمت و حسن الخلق و کثرة أمانه ثمّ أفتشه فأتبینه عن عداوتکم، و أخالط الرّجل فأرى منه سوء الخلق و قلّة أمانه و زعارة، ثمّ أفتشه فأتبینه عن ولایتکم، فکیف یکون ذلک؟ قال: فقال لی: أما علمت یابن کیسان أن الله عزّ و جلّ أخذ طینة من الجنّة و طینة من النّار فخلطهما جمیعا ثمّ نزع هذه من هذه و هذه من هذه، فما رأیت من أولئک من الأمانة و حسن الخلق و حسن السّمت فمما مستهم من طینة الجنّة، و هم یعودون الی ما خلقوا منه، و ما رأیت من هؤلاء من قلّة الأمانة و سوء الخلق و الزّعارة فمما مستهم من طینة النّار، و هم یعودون الی ما خلقوا منه.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲۴

(یعنی) بگردم فدای تو من دوست تو عبد الله بن کيسانم پس فرمود که: اما نسب پس می شناسم آنرا و اما تو پس نمی شناسم ترا گفت عبد الله که گفتیم به آن حضرت که:

بدرستی که من متولد شده‌ام در جبل و بزرگ شده‌ام در زمین فارس، بدرستی که آمیزش میکنم با مردم در تجارتهای و غیر آن پس آمیزش میکنم با مردی پس می بینم از برای او نیکوئی سمت و نیکوئی خلق و بسیاری امانت (چنانکه در بعضی نسخه‌ها) واقع شده بعد از آن تفتیش میکنم او را پس می شناسم او را از دشمنی شما، و آمیزش میکنم با مردی پس می بینم از او بدخوئی و کم امانتی و زغاره، بعد از آن تفتیش میکنم او را پس می شناسم او را از دوستی شما، پس چگونه میباشد این؟- ابن کيسان گفته: پس فرمود آن حضرت بمن که: آیا ندانسته‌ای پس کيسان بدرستی که خدای عز و جلّ فرا گرفته طینتی از بهشت و طینتی از جهنّم پس مخلوط کرده آنها را با هم بعد از آنکه جدا کرده این را از آن و آنرا از این، پس آنچه دیده تو از این جماعت از امانت و نیکوئی خوی و نیکوئی صفت پس آن چیز است که رسیده است بایشان از طینت بهشت و ایشان برمیگردند بسوی آنچه خلق شده‌اند از آن، و آنچه دیده تو از این جماعت از کمی امانت و بدخوئی و زغاره پس آن از چیز است که رسیده است بایشان از طینت جهنّم، و ایشان برمیگردند بسوی آنچه خلق شده‌اند از آن.

(توضیح):

«اما نسب پس می شناسم آنرا» یعنی عبد الله بن کيسان را شنیده‌ام اما آن شخص را نمی شناسم و ندیده‌ام، یا مراد اینست که پدر ترا می شناسم و ندیده‌ام، یا مراد اینست که پدر ترا می شناسم اما ترا نمی شناسم، و ممکن است که کنایه باشد از این که او داخل مؤمن و شیعه ائمه صلوات الله علیهم نیست بنا بر آنچه در احادیث وارد شده که ائمه صلوات الله و سلامه علیهم می شناسند شیعه خود را و می دانند نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را، و غرض از ذکر این که «متولد شده‌ام در جبل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۲۵

و بزرگ شده‌ام در زمین فارس» اینست که در آن جاها می بودم و در این بلاد نبوده‌ام اینست که تا حال بخدمت شما نرسیده‌ام و شما نمی شناسید مرا، و «جبل» همدان و اطراف آنرا می گفتند که کوهستانست، و «بدرستی که آمیزش میکنم» ابتدای سؤال است و عرض اشکالی که رو داده او را، و «سمت» بمعنی طریق است و هیئت از اهل خرد، هر یک درین مقام مناسب است، و مراد به «امانت» امانت در مالیاتست یا اعمّ از آن که شامل امانت در حفظ اسرار و مانند آن نیز باشد، «پس می شناسم آنرا از دشمنی شما» یعنی بدشمنی یا بر دشمنی شما «یا تجاوز کننده از آن» یعنی در غایت دشمنی شما و بر سبیل مبالغه آنرا تجاوز کننده از آن گفته‌اند، و «زغاره» بزای نقطه دار و عین بی نقطه و تشدید رای بی نقطه و گاهی تخفیف نیز دهند بمعنی بدخوئی است و تأکید بدی خلق است که اوّل مذکور شد و در بعضی نسخه‌ها «دغاره» بدال و عین و رای هر سه بی نقطه واقع شده و آن بمعنی فساد و فسق و خبث یعنی پلیدی و بدی ذات آمده بنا بر این تأکید نیست، «پس می شناسم آنرا از دوستی شما» یعنی بدوستی شما یا بر دوستی شما یا تجاوز از حدّ در آن بر ما مثل آنچه در نظیر آن گفته شد، «پس چگونه میباشد این؟»- یعنی بایست که حال ایشان بر عکس این باشد چگونه چنین شده؟ «طینتی از بهشت و طینتی از جهنّم» یعنی قطعه گلی از این و قطعه گلی از آن، «بعد از آنکه جدا کرده آنها را از هم» یعنی بعد از آنکه آنها را مخلوط کرده بودند بیکدیگر و بآن اعتبار هر یک آلوده بودند در دیگری، و هر دو طینت آلوده در هر دو نطفه داخل است، پس خلق فرمود اهل بهشت را از طینت بهشت و اهل جهنّم را از طینت جهنّم، «پس آنچه دیده شود از خیرات از آنکه خلق شده از طینت جهنّم» باعتبار آن چیز است که رسیده بطینت او از طینت بهشت، و آنچه دیده شود از آنکه خلق شده از طینت بهشت از بدی پس باعتبار آن چیز است که رسیده بطینت او از طینت جهنّم، و «هر طایفه برمیگردند بسوی آنچه خلق شده‌اند از آن» پس آن طائفه بجهنّم روند که از آن خلق شده‌اند، و این طایفه ببهشت روند که خلق شده‌اند از آن.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۲۶

و مخفی نیست که از این حدیث شریف ظاهر نمی شود مگر آنکه آن طایفه البتّه بجهنّم روند و این طایفه البتّه ببهشت، و ممکن است که باعتبار این باشد که آن طایفه البتّه ایمان نیاورند با وجود اختیار و قدرت بر آن، و این طایفه البتّه ایمان آورند با وجود قدرت و اختیار بر خلاف آن، نه آنکه اصل خلقت هر یک از طینتین موجب برگشتن بآن طینت باشد تا این که مجبور سازد ایشان را بر اموری چند که باعث برگشتن بآن طینت باشد مثل ایمان و عدم ایمان و هر گاه صریح نباشد در هیچ یک ازین وجوه پس باید که بر وجه اولّ محمول شود که مخالفتی با عقل ندارد نه بر أحد وجهین آخرین که منافی حکم عقل است باعتبار این که بنا بر آنها امر ثواب و عقاب معقول نشود و پوشیده نیست نیز که برگشتن طایفه اولّ بجهنّم باعتبار اینست که عدم ایمان یا عداوت اهل بیت صلوات الله علیهم سبب آن شود و هیچ چیز مانع از آن نشود زیرا که قبول همه خیرات مشروط است بایمان با عدم عداوت اهل بیت پس هر گاه آن شرط نباشد هیچ چیز از ایشان در حقیقت خیر نباشد و سودی ندهد، و اگر سودی دهد مجرد تخفیفی باشد در عذاب نه آنکه مانع شود از اصل دخول در جهنّم و اما برگشتن طایفه دویم البتّه ببهشت ممکن است که باعتبار این باشد که حق تعالی با وجود ایمان عفو کند گناهان دیگر را چنانکه در بعضی احادیث واقع شده، یا باعتبار این که مؤمن آخر توفیق توبه یابد و گناهان او بسبب آن عفو شود، یا مراد اینست که عاقبت امر ایشان البتّه بهشت باشد هر چند از گنهکاران بعد از مدتی باشد فراخور گناهان ایشان، و الله یعلم.

حدیث ششم

اینست که روایت کرده از صالح بن سهل «۱» که گفته: گفتم بحضرت اَبی عبد الله یعنی امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲۷

المؤمنون من طینة الأنبياء؟- قال: نعم.

(یعنی) مؤمنان از طینت پیغمبرانند؟- فرمود: آری.

پوشیده نیست که این حدیث شریف دلالت نمی کند مگر بر اختلاف طینت در بنی نوع انسان، و اشکالی ندارد.

حدیث هفتم

اینست که روایت کرده آنرا ابراهیم «۱» از حضرت اَبی عبد الله علیه السلام که فرمود:

انّ الله عزّ و جلّ لما أراد ان یخلق آدم علیه السلام بعث جبرئیل فی أوّل ساعة من یوم الجمعة فقبض بیمنه «۲» قبضة بلغت قبضته من السماء السابعة الی السماء الذّیاء و أخذ من کلّ سماء تربةً، و قبض قبضةً أخرى من الأرض السابعة العلیا الی الأرض السابعة السفلی «۳» فأمر الله عزّ و جلّ کلمته فأمسک القبضة الاولى بیمنه و القبضة الاخری بشماله، ففلق الطین فلقّیتین فذرا من الأرض ذروا و من السّموات ذروا، فقال للذی بیمنه: منک الرّسل و الأنبیاء و الأوصیاء و الصّدیقون و المؤمنون و السّعداء و من أرید کرامته، فوجب لهم ما قال کما قال، و قال للذی بشماله: منک الجبارون و المشرکون

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲۸

و الکافرون و الطّواغیت و من أرید هوانه و شقوته، فوجب لهم ما قال کما قال، ثمّ انّ الطینتین خلطتا جمیعا و ذلك قول الله عزّ و جلّ: انّ الله فالق الحبّ و التّوی فالحبّ طینة المؤمن «۱» الّتی ألقى الله علیها محبّته و التّوی طینة الکافرین الذّین نأوا عن کلّ خیر، و أمّا سمی التّوی من أجلّ أنّه نأى عن کلّ خیر و تباعد منه، و قال الله عزّ و جلّ:

یخرج الحیّ من المیتّ و یخرج المیتّ من الحیّ فالحیّ المؤمن الّذی یخرج طینته من طینة الکافر و المیتّ الّذی یخرج من الحیّ هو الکافر الّذی یخرج من طینة المؤمن فالحیّ المؤمن و المیتّ الکافر و ذلك قوله عزّ و جلّ: أو من کان میتا فأحییناه فکان موته اختلاط طینته من طینة الکافر و کان حیاته حین فرق الله عزّ و جلّ بینهما بکلمته کذلک یخرج الله عزّ و جلّ المؤمن فی المیلاد من الظلمة بعد دخوله فیها الی النور و یخرج الکافر من النور الی الظلمات بعد دخوله الی النور و ذلك قوله عزّ و جلّ: لینذر من کان حیّا و یحقّ القول علی الکافرین.

(یعنی) بدرستی که خدای عزّ و جلّ چون اراده کرد که خلق کند آدم را- بر او باد درود- فرستاد جبرئیل را- بر او باد درود- در اوّل ساعتی از روز جمعه، پس فرا گرفت بدست راست خود مشتّی که رسید مشتّ اوّل او از آسمان هفتم تا آسمان دنیا،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۲۹

و فرا گرفت از هر آسمانی تربیت، و فرا گرفت مشتّی دیگر از زمین هفتم بلندتر بسوی زمین هفتم دورتر «۱»، پس امر کرد خدا- که غالبست او و بلند مرتبه- کلمت خود را پس نگاهداشت مشتّ اوّل را بدست راست خود و مشتّ دویم را بدست چپ خود، پس شکافت گل را دو حصّه پس برانید و برد از زمین و از آسمانها پرانیدنی و بردنی، پس گفت به آن چه در دست راست او بود: از تست رسولان و پیغمبران و اوصیا و صدیقان و مؤمنان و نیکیختان و هر که می خواهی گرمی بودن او را، پس ثابت شد برای ایشان آنچه گفت چنانکه گفت، و گفت به آن چه در دست چپ او بود:

از تست متکبران و مشرکان و کافران و بتها و هر که می خواهی خواری او را و بدبختی او را، پس ثابت شد برای ایشان آنچه گفت چنانکه گفت. بعد از آن بدرستی که هر دو طینت مخلوط شدند بهم و اینست قول خدای عزّ و جلّ: انّ الله فالق الحبّ و التّوی، پس «حبّ» طینت مؤمنانست که خدا انداخته است بر آن «۲» دوست خود را، و «نوی» طینت کافرانست که دورند از هر خیری و بدرستی که نامیده نشده به «نوی» مگر از برای این که دورست از هر خیری و بعیدست از آن، و فرموده خدای عزّ و جلّ: یخرج الحیّ من المیتّ و یخرج المیتّ من الحیّ و بیرون می آورد زنده را از مرده، و بیرون می آورد مرده را از زنده، پس «زنده» مؤمن است که بیرون می آورد طینت او را از طینت کافر، و «مرده» که بیرون می آورد از زنده کافرست که بیرون می آورد از طینت مؤمن، پس «زنده» مؤمن است و «مرده» کافر، و اینست قول خدای عزّ و جلّ، او من کان میتا فأوحیناه، آیا و آن کسی که بود مرده پس زنده گردانیدیم او را، پس بود مردن او اختلاط طینت او با طینت کافر، و بود زندگی او هنگامی که جدائی دارد خدای تعالی میان آنها بکلمه خود، این چنین بیرون می آورد خدای که بلند مرتبه و عالیست مؤمن را در وقت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۳۰

تولد از تاریکی، بعد از داخل شدن او در آن بسوی نور، و بیرون می آورد کافر را از نور بسوی تاریکی، بعد از داخل شدن او بسوی نور، و اینست قول خدای عزّ و جلّ:

لینذر من کان حیّا و یحقّ القول علی الکافرین، از برای آنکه بترساند کسی را که بوده باشد زنده و ثابت گردد قول بر کافران.

(توضیح):

«رسید مشت او» یعنی طیّ کرد و در نوردید از آسمان هفتم تا آسمان دنیا، و «فرا گرفت از هر آسمانی تربتی» یعنی پاره خاکی که در هر آسمانی بود از جنس خاک زمین یا از جنس دیگر، و استبعادی ندارد بودن خاک در آسمان و برداشتن از آن هر چند مخالف مذهب حکماست، زیرا که دلایل ایشان بر خلاف آن تمام نیست، و ممکن است که مراد به «تربت» در اینجا جوهری باشد که آسمان از آن خلق شده یعنی پاره از هر آسمان، و استبعادی نیست در این نیز زیرا که دلیل بر پاره شدن آسمانها و التیام آنها تمام نیست، و ممکن است که در هر آسمانی بهشتی باشد و از هر بهشتی خاکی برداشته باشند موافق آنچه در احادیث سابقه گذشت که طینت نیکوکاران از گل بهشت است پس بآن اعتبار فرموده باشند که: «فرا گرفت از هر آسمانی خاکی»، و ممکن است که مراد به «سما» در اینجا در اصل آسمان بمعنی مشهور نباشد بلکه بهشت باشد باعتبار این که هر چیز بلند سایه اندازنده را «سما» گویند و از آن راه سقف را «سما» گویند و آب را «سما» گویند، و چون مراتب بهشت بلندست بآن اعتبار آنها را «سما» فرموده باشند، و ممکن است که از برای آن هفت مرتبه باشد و آن مرتبه که پست تر از همه باشد و بدنیا نزدیکتر باشد آنرا «سما دنیا» فرموده باشند، و «از زمین هفتم بلندتر بسوی زمین هفتم دورتر»، چون زمین چنانکه از احادیث ظاهر می شود هفت طبقه است بر روی یکدیگر، و اگر از طبقه پائین ملاحظه کنند و ببالا روند طبقه بالاتر از همه هفتم است، و اگر از طبقه بالا ملاحظه کنند و پائین روند پائین تر همه نیز هفتم باشد بنا بر این هر یک از طبقه بالاتر از همه و پائین تر از

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۳۱

همه را هفتم گویند بنا بر این دو ملاحظه، «پس امر کند کلمه خود را» یعنی جبرئیل علیه السلام را و او را کلمه خدا را گویند باعتبار آنکه بمجرد کلمه «کن» موجود شده بی ماده که از آن مخلوق شده باشد، یا باعتبار این که کلمات و سخنان حق تعالی را او پیغمبران رساند چنانکه حضرت عیسی علیه السلام را نیز کلمه خدا گویند باعتبار این که بلفظ «کن» موجود شده بی پدر و نطفه که مخلوق شده باشد از آن، یا باعتبار این که کلمات حق تعالی در آن زمان بر او نازل می شده یا او منتفع می شده به آنها، «پس نگاه داشت مشت اول را» یعنی طینت مؤمن را بدست راست خود از برای تعظیم آن زیرا که راست اشرف و اقوی از چپ است، «پس شکافت و جدا کرد گل را دو حصّه» یعنی اصل گل ماده انسان را دو حصّه کرد یکی آنچه در دست راست او بود یا حق تعالی یا آنچه در دست راست جبرئیل بوده، «از تست رسولان و پیغمبران» یعنی ایشان همه از تو خلق شوند، و یکی آنچه در دست چپ او و بنا بر این تأکید امریست که از کلام سابق نیز معلوم شد، و ممکن است که مراد شکافتن هر یک از آنها باشد از برای جدا کردن آنچه صلاحیت و استعداد آن داشته باشد که ماده انسان شود و دور کردن فضول و زیادتیهها، «پس پرانید و برد از زمین پرانیدنی و بردنی، و از آسمانها پرانیدنی و بردنی» این نیز تأکید سابق است یعنی پرانید و برد از زمین مشت را و از آسمانها مشت را، و چون «ذرا» متعدی و لازم هر دو آمده ممکن است نیز در اینجا لازم باشد و معنی این باشد که پرید و رفت از زمین پریدنی و رفتنی یعنی پرید و رفت قطعه از زمین پریدنی و رفتنی و همچنین در آسمانها و مال هر دو یکیست، و ممکن است که تأکید سابق نباشد و مراد این باشد که آنچه فضول و زیادتیه بود در مشت که از زمین فرا گرفته بود پرانید آن را و متفرّق ساخت، و نگاه داشت صفوه و برگزیده آن را از برای خلق آدم علیه السلام از آن، و همچنین در آنچه فرا گرفته بود بدست راست از آسمانها، و ممکن است که «ذرا» بهمزه خوانده شود بمعنی خلق کرد و معنی این باشد که: خلق کرد از زمین

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۳۲

خلق کردنی و از آسمانها خلق کردنی، نهایت بنا بر این در هر دو موضع بایست «ذرا» بهمزه باشد نه «ذرو» بواو چنانکه در نسخه ها واقع شده، و ممکن است که سهو باشد از ناسخ یا این که همزه بدل بواو شده باشد از برای تخفیف، «پس گفت» یعنی حضرت جبرئیل به آن چه در دست راست او بود از آن یا حق تعالی فرمود به آن چه بر دست راست جبرئیل بود: از تست رسولان و پیغمبران یعنی ایشان همه از تو خلق شوند، و «رسول» گاهی مستعمل می شود بمعنی مطلق نبی و پیغمبر یعنی کسی که وحی از جانب خدا بر او نازل شده باشد بنا بر این ذکر «انبیاء» بعد از «رسل» تأکید خواهد بود، و گاهی مستعمل می شود در پیغمبری که دین تازه یا کتابی داشته باشد و بنا بر این ذکر «انبیاء» بعد از «رسل» تعمیم خواهد بود بعد از تخصیص، و مراد به «أوصیاء» اوصیاء پیغمبران است و «صدیقان» یعنی جمعی که ملازم صدق و راستی اند، یا ملازم تصدیق انبیاء و رسلند، یا اعمال ایشان تصدیق اقوال ایشان میکند، و «مؤمنان» یعنی جمعی که ایمان بخدا و پیغمبران و گفته های ایشان آورده اند و اقرار بآن نموده اند و ایشان همان صدیقانند بنا بر تفسیر دویم آن و بنا بر دو تفسیر دیگر هر یک اعمّ از دیگری اند بر وجهی، چنانکه بر متأمل مخفی نیست، و «نیکبختان» شامل همه جماعات مذکوره است و بمنزله تأکید آنهاست، و «هر که را می خواهم گرامی بودن او را» ظاهر این کلام اینست که گوینده حق تعالی باشد، و اگر گوینده حضرت جبرئیل باشد، پس این باعتبار اینست که هر چه جبرئیل گوید از جانب حق تعالی گوید، و ممکن است بنا بر این که «ارید» بصیغه مضارع متکلم خوانده نشود بلکه بصیغه ماضی مجهول خوانده شود و معنی این باشد که: هر که اراده کرده شده گرامی بودن او یعنی حق تعالی خواسته آنرا، و پوشیده نیست که این هم شامل همه جماعات مذکوره است و بمنزله تأکید آنهاست و مراد به «خواستن» علم است یعنی هر که را علم دارم که گرامی و بلند مرتبه خواهد بود و اگر نه حق تعالی همه کس را می خواهد که گرامی گرداند اما باختیار خود، و بعضی باختیار خود را

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۳۳

از آن محروم گردانند، «پس ثابت شد از برای ایشان» یعنی جمعی که از آن طینت مخلوق شوند، «آنچه گفت» یعنی آنچه فرمود که ایشان از جماعت مذکوره باشند، «بهمان نحو که فرمود» یا آنچه فرموده در باره ایشان در قرآن مجید بهمان نحو که فرموده و اشاره بآیه کریمه *اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها*، و اما آنانکه نیکبخت شده‌اند پس در بهشت‌اند در حالتی که جاوید باشند در آن، «از تست متکبران» یعنی از تو مخلوق میشوند این جماعت، و «مشرکان» یعنی آنانکه شریک از برای خدای عزّ و جلّ قرار دهند و ذکر «کافران» بعد از آن تعمیم بعد از تخصیص است، چه «کافر» اعمّ از «مشرک» است و گاه هست که «مشرک» بر مطلق «کافر» اطلاق می‌شود بنا بر این «کافران» تأکید خواهد بود و مراد به «بتها» ائمه جور و ضلالت‌اند که مردم بنا حق اطاعت ایشان میکنند مانند بتان که بنا حق پرستیده میشوند، و «هر که می‌خواهم خواری او را» یعنی می‌دانم که خوار و بدبخت خواهد بود چنانکه در نظیر این مذکور شد و توجیه این کلام نیز بر قیاس سابق است، «پس ثابت شد از برای ایشان» یعنی جمعی که ازین طینت مخلوق شوند، «آنچه گفت» که ایشان از جماعت مزبوره باشند یا آنچه در قرآن کریم فرموده در باره ایشان و اشاره باشد بآیه وافی هدایه: *فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق*، پس آنانکه بدبخت شدند پس در جهنم‌اند، از برای ایشانست در آن زفیر و شهیق، «زفیر» اول آواز الاغ را گویند و «شهیق» آخر آنرا یعنی مانند الاغ در آنجا فریاد کنند نمود بالله منه.

پوشیده نیست که ظاهر این حدیث شریف منافات دارد با آنچه در احادیث سابقه مذکور شد که «آفریده است کافران را از سجّین» و هم در باب نواصب که مراد بسجّین گل جهنّم باشد چنانکه در اینجا اولاً ذکر کردیم زیرا که در اینجا نسبت داده‌اند خلق همه بدبختانرا بترتّب همه زمین‌ها نه بجهنّم، و ممکن است جمع میانه آنها باین که نسبت بجهنّم در آن احادیث باعتبار این باشد که گل جهنّم نیز داخل

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۳۴

در آن باشد بنا بر آنکه جهنّم نیز در زمین باشد یا آنکه گوئیم در آنجا نفروندند که از هر زمینی خاکی برداشت چنانکه در آسمانها فرمودند بلکه فرمودند که فرا گرفت مشت دیگر از زمین هفتم بلندتر بسوی هفتم دورتر، و ممکن است که این قبضه حضرت جبرئیل طیّ کرده باشد هفت زمین را نهایت برداشته باشد خاکی مگر از جهنّم بنا بر آنکه آن در طبقات زمین باشد، یا آنکه گوئیم که: احادیث سابقه در خصوص کافر و دشمن اهل بیت وارد شده که طینت ایشان از گل جهنّم است پس ممکن است که حضرت جبرئیل در این قبضه از هر طبقه خاکی برداشته باشد نهایت کفار و دشمنان اهل بیت علیهم السلام از خصوص گل جهنّم خلق شده باشند بنا بر آنکه جهنّم در زمین باشد و از خاکهای دیگر طینت جمعی دیگر باشد از بدبختان مثل فرقه اهل سنت و مستضعفان و سایر فرق شیعه غیر فرقه ناجیه اثنا عشریه و الله تعالی یعلم، «هر دو طینت مخلوط شدند بهم» و چنانکه قبل از این مذکور شد در هر نطفه هر دو باشد نهایت نیکبختان از جزوی که از طینت نیکوکارانست خلق شوند و بدبختان از جزوی که طینت گنهکارانست اینست قول خدای عزّ و جلّ: *انّ الله فالح حبّ و النوی*، مشهور در تفسیر آیه کریمه اینست که: بدرستی که خدا خلق کننده دانه و استخوانهای خرماست یا شکافنده آنها یعنی شکافنده آنها بسبب- نمودن آنها یا بشکافی که در هر یک از آنها مشاهده می‌شود و محسوس است، و ذکر این باعتبار اینست که در هر یک از اینها دلالت میکند بر کمال قدرت حق تعالی و در این حدیث تفسیر شده «حبّ» بطینت مؤمنان، باعتبار این که حق تعالی محبّت و دوستی او را دارد، و «نوی» بطینت کافران باعتبار این که دورند از هر خیری، پس «نوی» مشتقّ باشد از نای بمعنی دوری و بنا بر این باید که عین «نای» واوی باشد که بهمزه قلب شده باشد و مؤید اینست آنکه بعضی از اهل لغت آنرا در باب نون و واو ذکر کرده‌اند و ممکن است که غرض اشتقاق «نوی» از «نای» بمعنی دوری نباشد بلکه چون «نوی» مثل «نای» بمعنی دوری آمده پس غرض مجرد همین باشد که

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۳۵

اطلاق نوی بطینت کافران باعتبار دوری اوست از هر خیری نه این که لفظ «نوی» مشتقّ از لفظ «نای» است و بر هر تقدیر ظاهر اینست که این معنی بطن آیه کریمه است و ظاهر آن معنی مشهور است و «بعیدست از آن» تأکید سابق است، و «بیرون می‌آورد زنده را از مرده» چنانکه زنده و مرده بر زنده و مرده ظاهری اطلاق کنند و «زنده» آنرا گویند که روح حیوانی داشته باشد و «مرده» آنرا گویند که او را نداشته باشد، همچنین بر مرده و زنده معنوی اطلاق کنند و «زنده» کسی را گویند که نیکبخت باشد و متّصف نباشد بایمان و اخلاق حمیده و افعال پسندیده، و «مرده» کسی را گویند که بر خلاف این باشد و آیه کریمه بهر دو وجه تفسیر تواند شد و بنا بر اول «بیرون آوردن زنده از مرده» مثل بیرون آوردن حیوان از نطفه است بلکه از عناصری که از آن مخلوق شده، و «بیرون آوردن مرده از زنده» مثل بیرون آوردن نطفه است از حیوان، و بنا بر دویم بیرون آوردن زنده از مرده، مثل بیرون- آوردن مؤمن است از کافر و عالم از جاهل، و مرده از زنده، مثل بیرون آوردن کافرست از مؤمن و جاهل از عالم، و در این حدیث شریف بر وجه دویم تفسیر شده و ظاهرست که آن اولی و ابلغ است زیرا که حیات معنوی باقی و جاویدست، و حیات ظاهری حیات زایل و فانی. «او من کان میتا فأحییناه» تتمّه آیه کریمه اینست «و جعلنا له نورا یشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها» آیا و کسی که بوده مرده پس زنده گردانیدیم او را و گردانیدیم برای او روشنی که راه رود بآن در میان مردم مثل کسیست که صفت او اینست که در تاریکیهاست نیست بیرون آینده از آنها، پس «مردن او» اشاره است بتفسیر آیه کریمه باین که مراد بمردن او اینست که طینت او با طینت کافر مخلوط بود یعنی در وقتی که پیش از خلق حضرت آدم هر دو طینتها مخلوط شدند بهم، و مراد بزندگی او هنگامی که جدائی داد خدای عزّ و جلّ میان آنها، «بکلمه خود» یعنی بامر خود یا بفعل جبرئیل که کلمه خداست چنانکه قبل از این مذکور شد یا مراد اختلاط طینت اوست با طینت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۳۶

کافر در نطفه پدر، و جدائی داد میان آنها در وقت خلق آن بامر خود یا بفعل جبرئیل و بهر تقدیر پس کسی که خلق شده از طینت خوب که در دست راست جبرئیل بود کسبست که زنده شده است بعد از آنکه مرده بود، و کسی که خلق شده از طینت دیگر او کسبست که باقیمانده در تاریکیها یعنی در تاریکی ضلالت و جهالت و عصبان و بیرون نیامده از آنها، «این چنین بیرون می آورد خدای عز و جل» اگر اختلاط و جدائی بر اختلاط و جدائی پیش از حضرت آدم حمل شود چنانکه اولاً ذکر کردیم ممکن است که مراد از این کلام این باشد که چنانکه در اول حق تعالی او را زنده و طینت او را جدا کرد از طینت کافر همچنین بیرون می آورد مؤمن را در وقت تولد او از تاریکی اختلاط طینت او بطینت کافر در نطفه پدر زیرا که در هر دو نطفه هر دو طینتها باشند، «بسوی نور» که آن جدا کردن ماده او که طینت خوب باشد از طینت دیگر و خلق او باشد از آن جزو و اگر بر اختلاط آنها در نطفه و جدا نمودن در وقت خلق او باشد این کلام نیز بر تصدیق سابق حمل شود و بیان این که بیرون آوردن او از ظلمت بنور در وقت تولدست که جدا شود ماده او از طینت کافر، و «بیرون می آورد کافر را از نور» یعنی از اختلاط طینت او بطینت مؤمن که بمنزله نور و روشنی است بسوی تاریکی که تاریکی طینت صرف کافر باشد در وقتی که طینتها از هم جدا شوند بعد از اختلاط یا در وقت تولد که طینت کافر از طینت دیگر جدا شده و ماده خلق او گردید و بنا بر این ممکن است که مراد از نور طینت پدر او باشد که مؤمن است بعد از داخل شدن او بسوی نور یعنی در نور بنا بر این که حروف جاژه هر یک بمعنی دیگری می آید و ممکن است که «الی» سهوی از ناسخ یا یکی از راویان باشد و صحیح «فی» باشد «و اینست قول خدای عز و جل»: «لیندر من کان حیاً و یحقّ القول علی الکافرین یعنی نیست آنچه فرستادیم بر پیغمبر مگر ذکر یعنی پند و ارشاد و قرآنی ظاهر که کتابیست آسمانی و کلام بشر نیست از برای این که بترساند قرآن یا پیغمبر کسی را که بوده باشد زنده و «ثابت گردد قول» یعنی کلمه عذاب بر کافران، مراد به «زنده بودن»

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۳۷

در این آیه کریمه نیز زنده بودنست بایمان بقرینه مقابله آن بکافران، و «تخصیص ترسانیدن بمؤمن» باعتبار اینست که انتفاع بآن مخصوص است باو، و پوشیده نیست که این حدیث شریف ظاهر نمی شود از آن مگر اختلاط طینت سعدا و اشقیاء، و این که هر که از طینت آسمانها خلق شده باشد سعید شود البته، و هر که از طینت زمین خلق شده باشد شقی شود البته، و اما این که بی قدرت و اختیار ایشان باشد، پس از آن ظاهر نمی شود، پس ممکن است که باختیار هر طایفه باشد هر چند طینت هر یک فی الجمله مرجّحی باشد از برای اختیار آنچه اختیار کنند و الله تعالی یعلم.

حدیث هشتم

اینست که «۱» روایت کرده از زراره از حضرت اُبی جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

لو علم الناس کیف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان، ان الله عز و جل قبل ان یخلق الخلق قال: کن ماء عذاباً أخلق منک جنتی و اهل طاعتی، و کن ملحاً أجاجاً أخلق منک ناراً و اهل معصیتی، ثم أمرهما فامتزجا، فمن ذلك صار یلد المؤمن الکافر و الکافر المؤمن، ثم أخذ طیناً من ارض فرکه عرکا شدیداً فاذا هم کالدّر یدتوبن، فقال لأصحاب الیمین: الی الجنة بسلام، و قال لأصحاب الشمال: الی النار و لا ابالی، ثم أمر ناراً فأسعرت فقال لأصحاب الشمال: ادخلوها فهابوها، و قال لأصحاب الیمین: ادخلوها فدخلوها، فقال: کونی برداً و سلاماً، فکانت برداً و سلاماً، فقال لأصحاب الشمال:

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۳۸

یا رب اقلنا، فقال: قد اقلتکم فادخلوها، فذهبوا فهابوها، فثم ثبتت الطاعة و المعصية، فلا یستطیع هؤلاء ان یكونوا من هؤلاء، و لا هؤلاء من هؤلاء. (یعنی):

اگر بدانند مردم که چگونه بوده ابتداء آفرینش اختلاف نمی کردند دو کس، بدرستی که خدا که بلند مرتبه و غالب است پیش از آنکه خلق کند خلق را گفت:

یافت شو آبی گوارا، تا خلق کنم از تو بهشت خود را و اهل طاعت خود را، و یافت شو آبی شور و تلخ، تا خلق کنم از تو جهنم خود را و اهل معصیت خود را، بعد از آن امر کرد آنها را پس آمیخته شدند بهم، پس بسبب این می زاید مؤمن کافر را و کافر مؤمن را، بعد از آن فرا گرفت گلی را از روی زمین پس مالید آنرا مالیدنی سخت، پس ناگاه شدند ایشان مثل مورچه ها می جنبیدند، پس گفت با اصحاب یمین، بسوی بهشت بسلامی، و گفت با اصحاب شمال: بسوی جهنم و پروا نمیکنم، بعد از آن امر کرد آتشی را پس افروخته شد، پس گفت با اصحاب شمال: داخل شوید آن را، پس ترسیدند از آن، و گفت با اصحاب یمین: داخل شوید آنرا، پس داخل شدند آنرا، پس گفت با آتش: بگرد سردی و سلامتی، پس گشت سردی و سلامتی، پس گفتند اصحاب شمال: ای پروردگار ما در گذر از تقصیر ما، پس گفت: بتحقیق که در گذشتیم، پس داخل شوید آتش را، پس رفتند پس ترسیدند از آن، پس آن وقت ثابت شد طاعت و معصیت، پس استطاعت ندارند اینها بر این که بوده باشند از آنها و نه آنها از اینها.

(توضیح):

«اختلاف نمی کردند دو کس» یعنی در خلافت و امامت، زیرا که اگر مطلع بودند بر ابتدای آفرینش می دانستند که در آن وقت که اصحاب یمین بود و

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۳۹

شد برفتن ببهشت و که از اصحاب شمال بود و مأمور شد برفتن بجهنم، و ظاهرست که مدعیان امامت و خلافت بنا حق از گروه دویمند و هر گاه مردم می دانستند که ایشان در آن وقت از اصحاب شمال بودند و مأمور شدند برفتن بجهنم، و ظاهرست که حکم حق تعالی تخلف نکند، پس کسی بر خلافت و امامت ایشان قائل نمی شد، «گفت: یافت شو آبی گوارا» مراد اینست که خلق فرمود آبی گوارا، و همچنین آبی شور و تلخ، بمجرد اراده خلق آن بی ماده از برای آن بلکه بی گفتن لفظ «کن» یا غیر آن نیز، «تا خلق کنم از تو بهشت خود را و اهل طاعت خود را» در بعضی احادیث سابقه مذکور شد که ماده خلق اهل طاعت گل بهشت بود یا گلی که فرا گرفته شده بود از آسمانها و در این حدیث آبی گوارا را ماده آن فرمودند و منافاتی نیست میانه آنها، زیرا که هر گاه بهشت از آن آب خلق شده باشد چنانکه از این حدیث ظاهر می شود و اهل طاعت از گل بهشت چنانکه در آن احادیث واقع شده پس خلق آنها را نیز بآن آب نسبت می توان داد و ایضا چون خلق ایشان از گل شده و در گل آب و خاک هر دو باید پس هر یک از آنها ماده آن باشند و در آن احادیث خاک آن مذکور شده که چه خاک بود و در این حدیث آب آنرا فرموده اند که چه آب بوده، «پس آمیخته شدند بهم» تا هر دو ماده خلق انسان باشد و مؤمن از یک جزو آن خلق شود و غیر مؤمن از جزو دیگر، «پس بسبب این می زاید مؤمن کافر را و کافر مؤمن را» یعنی بسبب این که آن آنها بهم آمیخته شد و در هر نطفه هر دو از آنها باشد پس می زاید مؤمن کافر را باین نحو که کافر خلق شود از نطفه او از آن آب شور تلخی که در آنست، و مؤمن خلق شود از نطفه کافر از آن آب گوارا که در آنست، و در شرح حدیث اول مذکور شد که غالب در خلق مؤمن آنست و در خلق کافر این، و اگر نه هر یک در هر دو باشد، «بعد از آن فرا گرفت گلی را از روی زمین» یعنی خاکی را از روی زمین که بآن آنها گل شده بود، و مراد به «زمین» اعم از زمین بهشت و جهنم و غیر آنست پس منافات ندارد با آنچه در احادیث

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۴۰

سابقه مذکور شد که «مؤمن از گل بهشت خلق شده و کفار و نواصب از گل جهنم» و همچنین منافات ندارد با آنچه در بعضی از آنها مذکور شد که «تیکبختان تمام از خاک آسمانها خلق شده اند» زیرا که ممکن است که مراد بآن نیز خاک بهشت باشد که در آسمانهاست یا مراد بآسمانها بهشتها باشد چنانکه قبل ازین مذکور شد، و ممکن است نیز که آن حکایت دخلی بطینت اصلی ایشان نداشته باشد بلکه در آن وقت همه را از گلی که از روی زمین برداشته باشد بیرون آورده باشد باین نحو که نفس هر یک ببدنی از قبیل مورچه که از آن گل بیرون آمده تعلق گرفته باشد و آخر ابدان هر گروهی را از گلی خاص خلق کرده باشد بتفصیلی که در احادیث سابقه مذکور شد، «پس مالید آنرا مالیدنی سخت» ظاهر اینست که «مالیدن» کنایه از فشردن باشد از برای بیرون آوردن مورچه ها از آن چنانکه تفریح شده آن بر آن، و بعضی از علما گفته اند که: آن از برای اینست که اجزای آن خوب ممزوج بیکدیگر شوند و مزاج میانه آنها حاصل شود و مستعد حیات گردند، «پس ناگاه ایشان مثل مورچه ها می جنبیدند» یعنی تمام افراد آدمی از آن بیرون آمدند هر یک بشکل و مقدار مورچه و حرکت می کردند تا ظاهر شود حیات ایشان و فایده این بود که تکلیف شود بایشان و مطیع و عاصی در آن وقت ممتاز گردد، و حکم بدخول اطاعت کنندگان ببهشت و سرکشان بجهنم از آن روز معلوم ملائکه گردد، با مصالح و فواید دیگر که حق تعالی أعلم است به آنها، «پس گفت بأصحاب یمین» چون دست راست اشرف است از دست چپ پس باین اعتبار خوبان را «أصحاب یمین» گویند و بدان را «أصحاب شمال»، و ممکن است که باعتبار این باشد که حضرت جبرئیل طینت آنها را بدست راست گرفت و طینت اینها را بدست چپ، چنانکه در حدیث سابق مذکور شد، یا این که در قیامت نامه اعمال آنها بدست راست ایشان آید، و نامه اعمال اینها بدست چپ ایشان، چنانکه در احادیث وارد شده، «بسوی بهشت بسلامی» یعنی بروید بسوی بهشت همراه بدرود و سلام و رحمتی از جانب ما،

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۴۱

یا بسلامتی از موت و آفتها، و «بسوی جهنم» یعنی بروید بسوی جهنم، و «پروا نمیکنم» یعنی اعتنائی بشما ندارم و پروا نمیکنم از رفتن شما بجهنم، یا این که پروا ندارم ازین حکم، از راه آنکه بسبب استحقاق شماست آنرا و بهیچ وجه قبحی نیست در آن، نه ازین راه که اشاعره می گویند که: حسن و قبحی در اشیاء نباشد و باین اعتبار هر کاری بر حق تعالی جایز باشد و پروا نکند از هیچ کاری، زیرا که فساد این قول واضح و لایح است چنانکه در اول رساله اشاره بآن رفت، «بگرد سردی و سلامتی» یعنی سرد شو بر ایشان و سالم نگاه دار ایشان را و گزندی بایشان مرسان، «پس آن وقت ثابت شد طاعت و معصیت» یعنی اطاعت آن گروه و عصیان این گروه، و هر که در آن وقت اطاعت کرده بعد از آن نیز اطاعت کند، و هر که در آن وقت عصیان کرده و فرمان نبرده بعد از آن نیز چنان کند، «پس استطاعت ندارند اینها که بوده باشند از آنها و نه آنها از اینها» یعنی این که بوده باشند اینها از آنها و آنها از اینها.

پوشیده نیست که ظاهر این کلام اگر چه اینست که هیچ فرقه از این دو فرقه قدرت آن ندارند که داخل فرقه دیگر شوند پس اطاعت کنندگان قادر نیستند بر آنکه عصیان کنند، و عاصیان قادر نیستند بر آنکه اطاعت کنند، نهایت چون این معنی خلاف حکم صریح عقل است زیرا که ما بالبدیهه می یابیم قدرت و اختیار خود را در کردن کارهای خوب و بد هر دو، و ایضا بنا بر این معقول نمی شود تعظیم و تبجیل اطاعت - کنندگان و نه عذاب و عقاب عاصیان، پس باید که تأویل شود باین که در واقع ممکن نیست که جمعی که در آن وقت اطاعت کردند عصیان کنند و داخل عاصیان شوند، و همچنین ممکن نیست که جمعی که در آن وقت عصیان کردند بعد از آن اطاعت کنند و داخل اطاعت کنندگان شوند هر چند این معنی بسبب قدرت

و اختیار ایشان باشد و از ایشان ناشی شود و حاصل کلام اینست که: جمعی که در آن وقت با اختیار خود اطاعت کردند بعد از آن نیز البتّه اطاعت کنند هر چند قادر باشند بر خلاف آن، و همچنین جمعی که در آن وقت عصیان نمودند با وجود اختیار و قدرت بر خلاف آن

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴۲

بعد از آن نیز البتّه عصیان کنند، و ممکن نیست که اطاعت کنند هر چند قادر باشند بر آن.

و چون این معنی از تأمل در جواب شبهه ختام که از راه علم حق تعالی کرده واضح و لایح گردد پس ذکر آن شبهه و جواب آن مناسب می‌نماید. و تقریر آن شبهه اینست که: هر که بدی کند حق تعالی در ازل علم دارد که او این بد را خواهد کرد پس محال است که نکند و اگر نه لازم می‌آید که علم خدا نعوذ باللّه جهل و خلاف واقع باشد «۱» و هر گاه محال باشد که نکند پس مضطرّ خواهد بود در کردن آن و قادر نخواهد بود در نکردن آن، پس باید که معذور باشد در آن و عقاب او بر آن معقول نباشد.

و جواب این شبهه آنست که: علم حق تعالی تابع چیزبست که واقع خواهد شد و وقوع آن تابع علم خدا نیست پس کسی که بد کند چون بد را خواهد کرد هر چند قدرت بر نکردن آن داشته باشد از آن راه خدا در ازل علم دارد بکردن آن و اگر نمی‌کرد علم می‌داشت بکردن آن، پس علم خدا ببد کردن او باعتبار اینست که او به قدرت و اختیار خود البتّه بد را خواهد کرد نه این که کردن او بد را بسبب علم خدا باشد باین که او بد میکند، پس کسی که خدا علم ببد کردن او داشته باشد اگر چه در واقع و نفس الامر محال است که نکند آنرا، اما آن سبب این نمی‌شود که او قدرت بر نکردن نداشته باشد بلکه منشأ استحاله آن اختیار و اراده اوست و این نظیر آنست که ما بتتبع احوال کسی دانیم بعلم یقینی که او هر صبح مثلا فلان دعا را می‌خواند و ظاهرست که علم ما باین معنی هر چند حق و مطابق واقع باشد باعث این نمی‌شود که او در خواندن آن دعا مضطرّ باشد و قادر بر نخواندن نباشد بلکه البتّه او

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴۳

می‌خواند آنرا از روی قدرت و اختیار او، و علم ما باعث تفاوتی در حال او بهیچ وجه نشود پس بلا تشبیه علم حق تعالی نیز به آن چه آدمی میکند از این قبیل است هر چه را او بکند یا نکند حق تعالی در ازل عالم بآن باشد و محال باشد که خلاف آن واقع شود با وجود قدرت و اختیار او بر خلاف آن بلکه امتناع و استحاله خلاف آن از اراده و اختیار او ناشی می‌شود اینست مجمل کلام در این مقام و این رساله گنجایش زیاده بر این ندارد و بسا باشد زیاده بر این منجر شود بکلام در اصرار قضا و قدر که نهی شده از خوض در آنها و کشف از آنها، و اللّٰه ولیّ الهدایه و التوفیق.

حدیث نهم

اینست که روایت کرده از زراره که گفته «۱»

ان رجلا سأل أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ، أَلَيْسَ الْآيَةُ «۲» فقال و أبوه يسمع عليهما السلام: حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَبَضَ قَبْضَهُ مِنْ تَرَابِ التُّرْبَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفَرَاتِ ثُمَّ تَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْمَالِحَ الْأَجَاجَ فَتَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، فَلَمَّا اخْتَمَرَتِ الطَّيْنَةُ أَخَذَهَا فَعَرَكَهَا عَرَكًا شَدِيدًا فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ مِنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ وَ أَمْرَهُمْ جَمِيعًا أَنْ يَقْعُوا فِي النَّارِ فَدَخَلَ

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴۴

أصحاب اليمين فصارت عليهم بردا و سلاما، و أبي أصحاب الشمال أن يدخلوها.

(یعنی):

بدرستی که مردی سؤال کرد از حضرت ابي جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عزّ و جلّ و اذ أخذ ربّک (تا آخر آیه کریمه) پس گفت و پدر آن حضرت می‌شنید- بر هر دو باد درود- که: حدیث کرد مرا پدر من که بدرستی که خدای عزّ و جلّ فرا گرفت مشتی از خاک تربتی که خلق کرد از آن آدم را علیه السلام، پس ریخت بر آن آبی گوارای شیرین، بعد از آن واگذاشت آنرا چهل صباح، بعد از آن ریخت بر آن آب شور و تلخ، پس واگذاشت آنرا چهل صباح، پس چون خمیر شد آن گل فرا گرفت آنرا پس مالید آنرا مالیدنی سخت، پس بیرون آمدند مانند مورچه‌ها از یمین و شمال او، و امر کرد ایشان را همگی باین که داخل شوید در آتش، پس داخل شدند أصحاب یمین پس گردید آتش بر ایشان سردی و سلامتی، و سر باز زدند اصحاب شمال از این که داخل شوند آن آتش را.

(توضیح):

ترجمه آیه کریمه اینست که: یاد کن حال را در آن وقت که فرا گرفت پروردگار تو از بنی آدم از پشتهای ایشان نسل ایشان را و گواه گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که: آیا نیستم من پروردگار شما گفتند: بلی هستی یعنی بیرون آورد نسل بنی آدم را از پشتهای ایشان بترتیبی که در آنها قرار گرفته بودند و پرسید از ایشان که: آیا نیستم من پروردگار شما؟- همه اقرار کردند و گواهی دادند که بلی پروردگار مائی، و جمعی از مفسرین را اعتقاد اینست که اینها همه بر سبیل تمثیل و تخیل است و در حقیقت نه اخراجیست و نه گواهی طلبیدنی و نه گواهی- دادنی، بلکه مراد اینست که: چون همه بنی آدم بترتیبی که موجود می‌شوند در لوح

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴۵

محفوظ یا لوحی دیگر ثبت شده و از برای ایشان دلائلی که دلالت میکند بر پروردگاری حق تعالی نصب شده پس گویا همه ایشان را در آن وقت از پشتهای پدران ایشان بیرون آورده‌اند و از ایشان گواهی طلبیده‌اند و ایشان اقرار کرده‌اند و گواهی داده‌اند نظیر آیه کریمه: **إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** «۱» نیست قول ما هر چیزی را هر گاه اراده کنیم آنرا مگر این که بگوئیم مر آنرا که: یافت شو، پس یافت می‌شود، زیرا که در ایجاد آن گفتن «کن» هم نیست بلکه بمجرد اراده وجود آن موجود می‌شود، پس غرض مجرد تمثیل و تصویر این معنی است و این که ایجاد آن بمنزله اینست که کسی بگوید که: یافت شو، پس یافت شود بی سبب ماده و مدتی و بدون تعب و رنج مزاولت عملی و استعمال آلتی، و همچنین قول او عز و علا: **فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِ يَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ** «۲» پس فرمود مر آسمان و زمین را: بیائید از روی طوع و رغبت و یا از روی جبر و اکراه، گفتند: آمدیم فرمان برندگان، چه ظاهرست که در اینجا نیز قولی نیست نه از حق تعالی و نه از آسمان و زمین بلکه مجرد تمثیل و تخیل است و این که اینها موجود شدند بمجرد اراده وجود آنها مانند کسی که بگوید کسی که: البته بیا و باید بیائی بطوع یا اکراه، پس او بیاید بطوع و رغبت، و الله تعالی يعلم.

و جمعی از مفسرین را اعتقاد اینست که «۳» اخراج بر سبیل حقیقت است اما

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴۶

گواه گرفتن و گواهی دادن بر سبیل و تمثیل و تخیل است و بر وجهی که در قول اول مذکور شد و ظاهرتر چنانکه اعتقاد جمعی از ایشان و ظاهر احادیث است اینست که همه بر سبیل حقیقت است باین نحو که حق تعالی از گل حضرت آدم چنانکه ظاهر این حدیث شریف است یا از پشت آن حضرت بعد از خلق او چنانکه ظاهر بعضی احادیث است همه اولاد او را بترتیب وجود بشکل و مقدار مورچه‌ها چنانکه در احادیث وارد شده بیرون آورده باشد و عقل و شعور داده باشد و از ایشان گواهی بر بوییت طلبیده باشد و ایشان همه گواهی بر آن داده باشند و حکم و مصالح در این معنی بسیار خواهد بود، و ممکن است که از جمله آنها این باشد که قبل از آلودگی ایشان بعلاقی دنیوی و فریفته شدن بوساوس شیطانی عقول ایشان حکم پروردگاری حق تعالی کند و این معنی سبب زیادتی استعداد ایشان باشد از برای اقرار بآن بعد از آن هر چند در یاد ایشان نباشد زیرا که کسی که چیزی را دانست بعد از مدتی هر چند آن چیز در یاد او نباشد استعدادی در او باقی است که سبب این می‌شود که باندک توجهی و تأملی منتقل بآن شود بخلاف کسی که در اصل آنرا ندانسته باشد چنانکه ما بملاحظه احوال خود می‌دانیم که مسئله را که یک بار دیده باشیم و تحقیق آن کرده باشیم هر چند کیفیت آن بهیچ وجه بیاد ما نباشد تحقیق آن بر ما آسانتر باشد از آنکه در اصل فکر در آن نکرده باشیم و آنرا تحقیق نموده باشیم و تتمه آیه کریمه که فرموده: **«أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ** یعنی این را کردیم از برای ناخوش داشتن آنکه بگوئید شما بروز قیامت که: بدرستی که ما بودیم از این غافلان» ممکنست بر این معنی محمول شود یعنی چنین کردیم تا کافران نتوانند گفت در روز قیامت که ما از این معنی غافل و بیخبر بودیم یعنی لطفی که باعث زیادتی استعداد ما می‌شد از برای اقرار و اعتراف بآن در باره ما

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴۷

نشده بود و اگر آن شده بود ما اقرار می‌کردیم و گواهی می‌دادیم، و ممکن است که مراد این باشد که این را کردیم تا آنکه نگوئید شما روز قیامت که ما از این غافل و بی‌خبر بودیم یعنی عقل ما حکم بآن نمی‌کرد پس معذوریم در آن پس چنین کردیم تا هر که از شما این عذر را بگوید کذب او ظاهر باشد، چه هر گاه در آن وقت عقل هم حکم بآن بکند بعد از آن اگر اغراض فاسده نباشد چرا حکم نکنند، و ظهور کذب ایشان بر ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام باشد که بر آن اقرار مطلع باشند یا بر گوینده آن نیز حجت تمام شود بعد از کذب او بعد از شهادت ایشان بر آن حکایت، و گاه باشد که آن واقعه در قیامت بیاد همه ایشان بیاید چنانکه در بعضی احادیث اشعاری بآن شده و بر همه کس بعنوانی ظاهر شود که با وجود آن هیچ کس این حرف را نتواند گفت و اگر چه نصب دلائل عقلیه و ارسال انبیا و رسل با معجزات ظاهره باهره که حق تعالی فرموده کافیسست در ابطال آن عذر، نهایت این معنی نیز مؤکد آنها باشد و باعث این شود که در اصل این عذر نتوانند گفت، و اما آنچه بعد از این فرموده‌اند: **أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ** «۱» یعنی یا این که بگوئید شما که بدرستی که شرک نیاوردند مگر پدران ما قبل از این و بودیم ما نسلی بعد از ایشان، آیا پس هلاک می‌گردانی ما را بسبب آنچه کردند آنانکه بر باطل بودند؟! پس ظاهر اینست که مراد بآن این باشد که ما چنین کردیم تا شما یکی از این دو عذر را نگوئید و حاصل عذر دویم این باشد که: ما تقلید پدران خود کردیم و تقصیر در این باب نداریم تقصیر از پدران ماست آیا ما را عذاب میکنی بسبب تقصیر ایشان که بر باطل بودند، و مانع شدن آن واقعه از گفتن آن عذر شاید باعتبار این باشد که هر گاه پروردگاری حق تعالی عز و جل شأنه بمرتبه ظاهر باشد که ایشان در آن وقت

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴۸

که در قالب مورچه‌ها بودند اقرار بآن نمودند پس ظاهرست که انکار آن بمجرد تقلید پدران تقصیر نیست عظیم از ایشان پس آن عذری از برای ایشان نشود، و اگر کلام بر تمثیل و تخیل حمل شود توجیه تتمه آیه شریفه ظاهرست یعنی نصب دلایل و امارات از برای شما کردیم که مبدا شما بگوئید که: ما از این غافل و بیخبر بودیم و این معنی بر ما ظاهر نبود، یا این که بگوئید: بر ما این معنی ظاهر نبود پس ما تقلید پدران خود کردیم و تقصیری

در آن باب نداریم و الله تعالی يعلم، «بدرستی که خدای عز و جلّ فرا گرفت» فرا گیرنده حضرت جبرئیل بود و چون بامر و فرمان حق تعالی بوده نسبت بخدا داده شد چنانکه بلا تشبیه کار کسی که بامر پادشاهی بکند بآن پادشاه نسبت داده می‌شود، «از خاک تربتی» بعنوان اضافه است یعنی مشتی از خاک آن خاکی که خلق کرده از آن حضرت آدم را، و ممکن است که «التربة» بدل «قبیضة» باشد و معنی چنین شود که: فرا گرفت مشتی از خاک، فرا گرفت خاکی را که خلق کرد از آن حضرت آدم را.

بعضی از علما استدلال کرده‌اند بر حمل آیه شریفه بر تمثیل و تخییل به آن چه روایت شده در کافی و غیر آن از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب ما که گفته: گفتیم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که:

كيف أجابوا و هم ذر؟- قال: جعل فيهم ما اذا سألهم أجابوه

یعنی فی الميثاق یعنی چگونه جواب گفتند و حال این که ایشان مورچه‌ها بودند؟- آن حضرت گفت: گردانیده حق تعالی در ایشان آن چیزی را که هر گاه سؤال کند ایشان را جواب گویند او را یعنی در میثاق یعنی مراد جواب گفتن ایشان بود در وقت گرفتن این پیمان از ایشان در حکایت اوست و بنای استدلال بر اینست که گفته: این بعینه آنست که ما گفتیم که حق تعالی ترکیب کرده در عقول ایشان آنچه را می‌خواند ایشان را بسوی اقرار.

پوشیده نیست که این حدیث شریف دلیل نمی‌شود بر آن، و دور نیست که مراد

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۴۹

این باشد که حق تعالی بایشان عقل و شعوری دارد که وقتی که سؤال کند ایشان جواب گویند او را با وجود عقل و شعور، و استبعادی نیست در جواب گفتن و اقرار نمودن خواه در قالب مورچه باشند و خواه در قالب دیگر، «پس چون خمیر شد آن گل» پوشیده نیست که ظاهر این حدیث شریف آنست که ایشان بشکل مورچه‌ها از گلی بیرون آمدند که حضرت آدم از آن خلق شد و حدیث بعد از این صریح است در این، پس آنچه در بعضی احادیث دیگر وارد شده که «از پشت حضرت آدم بیرون آمدند» ظاهر اینست که محمول شود بر این که از گلی که حضرت آدم از آن خلق شده و از قطعه که پشت آن حضرت شده بیرون آمدند، یا این که تمام آنچه در پشت آن حضرت بود از آن گل بیرون آمدند، یا این که حضرت آدم نیز اولاً بشکلی مورچه خلق شد و از پشت او نسل او بشکل مورچه‌ها بیرون آمدند.

و بعضی از علما گفته‌اند که: انطباق تفسیری که در این حدیث شده بر ظاهر آیه کریمه خفائی دارد و ممکنست که گفته شود که: از برای آیه ظهری و بطنی باشد و آنچه حضرت فرموده تفسیر بطن آیه باشد و مخفی نیست که ظاهر آیه کریمه اینست که ذریه از پشت‌های بنی آدم بیرون آمدند و چون ظاهرست که این معنی بعد از وجود ایشان بود در این عالم پس باید که بر این حمل شود که بترتیبی که در پشت‌های ایشان بود بیرون آمدند چنانکه ما در تفسیر آیه کریمه ذکر کردیم و بنا بر این محتمل است که از پشت حضرت آدم بیرون آمده باشند یا از گلی که آن حضرت از آن گل خلق شده و آیه کریمه ظهوری در احتمال اول ندارد، و ممکن است که نیز از آن گل یا از حضرت آدم بر این نحو بیرون آمده باشند که هر پدري بشکل مورچه بیرون آمده باشد و از پشت آن مورچه اولاد او بشکل مورچه‌ها بیرون آمده باشند، و همچنین تا آخر اولاد آدم، و بنا بر این بیرون آمدن آنها از پشت‌های بنی آدم بر ظاهر محمول شود اما حمل آیه شریفه بر تفسیر بطن آیه پس وقتی صحیح است که آن اخراج دو مرتبه واقع شده باشد و این بعید است و الله تعالی يعلم، «پس مالید

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۵۰

انرا مالیدنی سخت» در حدیث سابق شرح آن شد، «پس بیرون آمدند مانند مورچه‌ها از زمین او و از شمال او» یعنی از طرف راست و چپ حضرت آدم مورچه‌ها از او بیرون آمدند، یا راست و چپ آن گل که مورچه‌ها از آن بیرون آمدند و راست گل آن بود که طرف راست حضرت آدم از آن خلق شده و چپ آنچه طرف چپ آن حضرت از آن خلق شده، یا از راست و چپ حضرت جبرئیل که فرا گیرنده بود یعنی از آنچه مقابل طرف راست آن حضرت بود و آنچه مقابل دست چپ آن حضرت بود، و بر هر تقدیر این اشاره است با خیار و اشرار و این که اختیار از طرف راست که اقوی و اشرف است بیرون آمدند و اشرار از طرف چپ که بر خلاف آنست، و تتمه حدیث محتاج بتوضیح نیست.

حدیث دهم

اینست که روایت کرده از محمد بن علی حلبی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرموده «۱»:

ان الله عزّ و جلّ لما أراد أن يخلق آدم عليه السلام أرسل الماء على الطين، ثم قبض قبضة فعرکها ثم فرّقها فرقتين بیده، ثم ذرأهم فاذاهم یدتوبن، ثم رفع لهم ناراً فأمر أهل الشمال أن يدخلوا، فذهبوا إليها فهابوها و لم يدخلوها، ثم أمر أهل اليمين أن يدخلوها، فذهبوا فدخلوها، فأمر الله عزّ و جلّ النار فكانت عليهم برداً و سلاماً، فلما رأى ذلك أهل الشمال قالوا: ربنا أفلنا، فأقالهم، ثم قال لهم: أدخلوا فذهبوا فقاموا عليها و لم يدخلوها، فأعادهم طيناً و خلق منها آدم

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۵۱

عليه السلام، و قال أبو عبد الله عليه السلام: فلن يستطيع هؤلاء أن يكونوا من هؤلاء و لا هؤلاء أن يكونوا من هؤلاء، قال فيرون أن رسول الله صلى الله عليه و آله أول من دخل تلك النار فذلك قوله عزّ و جلّ: قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكْدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ.

(یعنی):

بدرستی که خدا که بلند مرتبه و عالیست چون اراده کرد که خلق کند آدم علیه السلام را فرستاد آب را بر گل، بعد از آن فرا گرفت مشتی پس مالید آنرا، بعد از آن جدا کرد آنرا دو حصّه بدست خود، بعد از آن آفرید ایشان را پس ناگاه ایشان می جنبیدند، بعد از آن بلند گردانید از برای ایشان آتشی، پس امر کرد اهل دست چپ را این که داخل شوند در آن آتش، پس رفتند بسوی آن، پس ترسیدند از آن و داخل نشدند در آن، و بعد از آن امر کرد اهل دست راست را که: داخل شوند در آن، پس رفتند پس داخل شدند در آن، پس فرمان داد خدای عزّ و جلّ آتش را پس گردید بر ایشان سردی و سلامتی، پس چون دیدند آنرا اهل دست چپ گفتند:

ای پروردگار ما در گذر از ما، پس درگذشت از ایشان، بعد از آن گفت بایشان که:

داخل شوید، پس رفتند پس ایستادند بر آن آتش و داخل نشدند در آن، پس برگردانید ایشان را گلی و خلق کرد از آن گل آدم علیه السلام را، و گفت حضرت ابو عبد الله علیه السلام: پس استطاعت ندارند اینها آنکه بوده باشند از آنها، و نه آنها این که بوده باشند از اینها، گفت آن حضرت: پس می بیند که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله - رحمت فرستد خدا بر او و آل او - اول کسی بود که داخل شد آن آتش را پس از برای اینست قول خدای عزّ و جلّ: قل ان کان «۱» (تا آخر) یعنی بگو اگر می بود از برای رحمن فرزندی پس من اول عبادت کنندگانم.

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۵۲

(توضیح):

«فرستاد آب را بر گل» یعنی بر خاکی که بعد از فرستادن آب گل شد، و ممکن است که مراد به «طین» گل بمعنی متعارف نباشد بلکه خاکی باشد که اجزای آن بیکدیگر چسبیده باشد چنانکه «طین» را که فقها خوردن آنرا حرام شمرده اند بر این معنی حمل کرده اند و «آب» و «خاک» در این حدیث مجمل است و بر آنچه در احادیث سابقه مذکور شد از تفصیل در آب و خاک محمول می تواند شد، و منافاتی نیست میانه آنها، و بعضی از علما گفته اند که: تخصیص این دو عنصر بذکر و ذکر - نکردن آن دو عنصر دیگر با وجود ترکیب از همه آنها باعتبار اینست که این دو عنصر اصلند در تکون اعضای مشاهدی که بنای صورت انسان محسوس بر آنهاست و پوشیده نیست که بر تقدیر تسلیم ترکیب انسان از چهار عنصر چنانکه حکما گفته اند می توان گفت که: کلام در اینجا در خلق آدم بصورت اصلی نیست بلکه در خلق صورتی از برای آدمیان که تعلق بآن بگیرند از برای گرفتن میثاق و پیمان از ایشان چنانکه در احادیث سابق مذکور شد که «بیرون آمدند بسان مورچه ها» و ترکیب آن صورت از چهار عنصر معلوم نیست گاه باشد که همین از دو عنصر باشد و دلیلی بر وجوب ترکیب هر مرکب از این چهار نیست و ابتدای حکایت خلق آدم بصورت اصلی اینست که فرمودند که «پس برگردانید ایشان را گلی، و خلق کرد از آن آدم را» و خلق آدم از آن صحیح است هر چند باضافه دو عنصر دیگر باشد، و آنچه در شرح حدیث سابق گفتیم که: حدیث بعد صریحست باین که اخراج ذریّه از گلی بود که حضرت آدم بعد از آن مخلوق شد ظاهرست و محتاج بیان نیست.

«بعد از آن جدا کرد آنرا دو حصّه بدست خود».

چون ادله عقلیه و نقلیه قائم است بر این که حق تعالی مجردست از مقدار و شکل و جسم نیست و نه دستی از برای اوست و نه عضوی دیگر، پس آنچه دلالت بر تجسم او کند باید که تأویل شود و از آن جمله اثبات «ید» است از برای او در این

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غر الحکم، ج ۶، ص: ۵۵۳

حدیث شریف و در امثال آن، و تأویل این بچند وجه ممکن است.

یکی - این که این بر سبیل تمثیل و تخیل باشد و مراد اینست که از روی کمال عنایت اراده این امور کردند مانند کسی که خود بدست خود چنین کند، یا این که تعبیر شده از اراده بدست، باعتبار این که مردم کارها بدست خود میکنند پس جاری شده است کلام با ایشان بر طریقه ایشان و به آن چه ایشان می فهمند و تشبیه شده است معقول بمحسوس از برای زیادتی تمکن معنی در نفس.

دویم - این که فاعل آنها جبرئیل بوده و چون بفرمان حق تعالی بوده نسبت باو داده شده و بنا بر این «ید» بر حقیقت محمول می تواند شد.

سیم - این که «ید» اینجا بمعنی «دست» نیست بلکه بمعنی قوت و قدرت است که آنها نیز از معانی حقیقیّه «ید» است چنانکه اهل لغت گفته اند.

«پس ناگاه ایشان می جنبیدند» یعنی حیات بر ایشان فایض شده بود و حرکت می کردند، «پس امر کرد اهل دست چپ را» یعنی اشرار را که طینت ایشان در دست چپ حضرت جبرئیل بود چنانکه در حدیث سابق مذکور شد، یا این که نامه اعمال ایشان در قیامت بدست چپ ایشان خواهد آمد، یا این که چون دست راست اشرف و اقوی است از دست چپ بآن اعتبار شایع شده که خوبان را «اهل دست راست» گویند و بدان را «اهل دست چپ» چنانکه در شرح حدیث سابق مذکور شد، «پس برگردانید ایشان را گلی» یعنی برگردانید هر دو فرقه را بصورت اول، و حیات از ایشان بر طرف شد و گل شدند چنانکه بودند، و خلق فرمود از آن گل مرکب از گل هر دو فرقه حضرت آدم (ع) را، «پس استطاعت ندارند اینها» در توضیح حدیث هشتم شرح این شد و تطویل کلام باعاده آن در کار نیست، «پس می بینند که بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله» مثل این عبارت در احادیث اکثر اوقات در جائی مستعمل شود که مردم چنان دانند و چنان نباشد، و در اینجا حمل بر آن نتواند شد و باید بر این حمل شود که ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام می دانند و گویا بمعاینه می بینند

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۵۴

که اول کسی که داخل آتش شد آن حضرت بود صلی الله علیه و آله، «پس از برای اینست قول خدای عز و جل» و معنی آیه کریمه بنا بر آنچه از این حدیث شریف ظاهر می شود اینست که: بگو ای محمد: اگر می بود از برای خدا فرزندی، پس البته من اقرار می کردم بآن از برای این که من اول جمعی ام که عبادت و پرستش حق تعالی کردند یعنی در روز گرفتن عهد و میثاق، پس آنچه در باره او حق و صدق باشد البته اقرار بآن میکنم، پس این که من انکار میکنم آنرا بغیر از این وجهی ندارد که او را فرزندی نیست و قول بآن باطل و کفر است. و ممکن است که معنی این باشد که اگر از برای او فرزندی می بود پس من اول کسی بودم که اطاعت و انقیاد و تعظیم و تبجیل او می کردم زیرا که من اول جمعی ام که عبادت خدا کردند پس اگر فرزندی می داشت اول کسی که اطاعت و تعظیم و تبجیل او میکرد من بودم زیرا که از جمله تعظیم والد تعظیم فرزند اوست، و در بعضی احادیث «عابدین» به «جاحدین و منکرین» تفسیر شده و این بنا بر اینست که «عبد» در لغت بمعنی انکار آمده و بنا بر این ظاهر اینست که معنی این باشد که: اگر خدا را فرزندی باشد باعتقاد شما، پس شما خود می دانید که من اول منکر این معنی ام، و ممکن است که این معنی بطن آیه کریمه باشد و این حدیث شریف نیز ابائی از حمل بر این معنی ندارد و بنا بر این غرض از ذکر آیه کریمه همین باشد که اول بودن آن حضرت باعتبار اینست که اول کسی که اطاعت خدا کرده در وقت میثاق او بود، پس هر چه در باره حق تعالی باید اعتقاد کرد باثبات یا نفی، و همچنین در هر چه امر بآن کند یا نهی از آن نماید او اول است در اطاعت کردن در آن، پس اول کسی که منکر فرزند باشد که اعتقاد بنفی آن ضرور است او خواهد بود و الله تعالی یعلم. و چون این احادیث نقل و شرح شد و وجه تأویل آنها ظاهر گردید پس احادیث دیگر نیز که در این باب وارد شده قیاس بر آنها خواهد شد و حاجت بذکر همه آنها نیست.

باید دانست که اسناد احادیث مذکوره اگر چه پاره از آنها ضعیف است

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۵۵

اما سند بعضی از آنها معتبر است مثل حدیث دوم که سند آن صحیح است و حدیث هشتم که ظاهر اینست که موثقی است کالصحیح، و حدیث نهم که حسنی است کالصحیح، و حدیث دهم که حسن موثقی است کالصحیح، و ایضا کثرت آنها بمرتبه ایست که قدر مشترک آنها قریب بتواتر شده و در طرق اهل سنت نیز احادیث بر وفق آنها وارد شده نهایت بسا باشد که باعتبار این معنی بعضی از آنها بر تقیه محمول تواند شد و الله تعالی یعلم، تمت و الاوه عمّت.

[تکمله]

در آخر هر سه نسخه این فایده بعنوان تکمله کتاب نقل شده است:

«فائده» در اصطلاح متأخرین علما راویان حدیث اگر همه عادل و امامی مذهب باشند آن حدیث را صحیح گویند، و اگر همه عادل باشند اما امامی مذهب نباشند یا بعضی از ایشان امامی نباشد آنها را عادل نباشند یا بعضی از ایشان عادل نباشد اما هر که عادل نباشد او را مدحی کرده باشند آنرا حسن گویند، و هر چه غیر اینها باشد آنرا ضعیف گویند، و حسن موثق که ما گفتیم آنست که بعضی راویان عادل غیر امامی باشد و بعضی غیر عادل ممدوح امامی، و حدیث هشتم را که موثق کالصحیح گفتیم باعتبار اینست که یکی از راویان آن ابان بن عثمان است و اگر چه او را غیر امامی شمرده اند نهایت اجماع اصحاب نقل کرده اند بر صحت حدیث او، و حدیث نهم را که حسن کالصحیح گفتیم از آن راه است که یکی از راویان آن ابراهیم بن هاشم است و اگر چه او را توثیق نکرده اند اما مدحی زیاد کرده اند قریب بتوثیق، و گاهی او را در احادیث صحیح می شمارند، و چون راویان حدیث دهم ابراهیم و ابان هر دو هستند آنرا حسن موثق کالصحیح گفتیم، منه دام ظلّه العالی (یا «منه رحمه الله»).

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرالحکم، ج ۶، ص: ۵۵۶

و در نسخه مرحوم شیخ آقا در حاشیه همین فایده اعتراضی بر آن شده است باین عبارت:

«مخفی نماند بر اهل درایت که آنچه از کتب درایه حدیث ظاهر می شود در ترجمه حدیث موثق مخالف آنست که مرحوم مؤلف در این فایده تفسیر فرموده اند زیرا که ایشان فرموده اند که: حدیث موثق آنست که همه راویان حدیث عادل باشند نهایت آنکه همه یا بعضی فاسد المذهب بوده باشند، و این بحسب ظاهر در بادی امر صحیح می نماید و لیکن بعد از تعمق ظاهر می شود مخالفتش با آنچه که در کتب درایه مسطور است، زیرا که ایشان فرموده اند که: همه رواه عدل بوده باشند، و اهل درایه فرموده اند که: موثق آنست که در طریقه حدیث داخل باشد کسی که منصوص علی الوثاقه بوده باشد با این که فاسد العقیده نیز بوده باشد و باقی سند مشتمل بر ضعیف نباشد و لیکن لازم نیست که همه عادل بوده باشند کفایت میکند در حکم بموثقیّت حدیث شخص عادل غیر امامی با عدم اشتغال سند بر شخص ضعیف مجهول الحال مثلا، و بنا بر این که مؤلف (ره) فرموده اند همه رواه عادل باشند نهایت همه یا بعضی فاسد العقیده باشند، پس هر گاه حدیثی بهم رسد که طریق آن مشتمل باشد بر شخص امامی ممدوح بغیر توثیق مثل ابراهیم بن هاشم نزد کسی که ایشان را ثقه نمی داند و بر شخص ثقه غیر امامی مثل رفاعه مثلا یا سماعة چنین حدیثی می بایست اسمی نداشته باشد زیرا که هر گاه گوئی که مثلا: این حدیث حسن است، اعتراض می شود باین که: در حسن می بایست همه امامی باشند و این طریق چنین نیست، زیرا که غیر امامی داخل است، و هر گاه گوئی که: موثق است، اعتراض کرده می شود باین که: موثق آنست که همه راویان آن عدل باشند با فساد عقیده کل

با بعضی، و این چنین نیست، زیرا که مشتمل است بر غیر ثقه عادل، پس بهتر آنست که اصحاب درایه فرموده‌اند، لمحّرّه محمد علیّ الحسینی «نگارنده گوید: طالب تحقیق خودش نسبت بورود اعتراض یا عدم ورود آن حکم خواهد کرد، من اعتراض را چنانکه بود نقل کردم، و السلام علی من اتبع الهدی».

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۵۷

تکمله اشاره بچهار امر در این مورد لازم است:

۱- اگر چه از بیانات نگارنده در مقدمه مطبوعه در آغاز جلد اول (صفحه قح ۱۰۸) معلوم شد که کتاب موائد الرحمن فی ترجمه القرآن که خواهش نادر شاه تألیف شده است نمی‌تواند از تألیفات جمال الدین محمد خوانساری شارح غرر و درر که در سال ۱۱۲۵ رحلت نموده است باشد بدلیل این که زمان تألیف آن کتاب سالها بعد از وفات آن بزرگوار بوده است لیکن این معلوم نشد که مؤلف آن که او نیز چنانکه صریحا در مقدمه آن یاد شده شخصی است بنام جمال الدین محمد خوانساری کیست؟

بعد از آنکه کتاب منتشر شد و مقدمه بنظر شریف استاد ارجمند عالیقدر جلال الدین همائی دامت فیوضاته رسید نگارنده را از این تحیر و جهالت رهانیده و اظهار داشتند که: من در یکی از کتابخانه‌های اصفهان در دفتر یادداشتی «۱» دیده‌ام که جمال الدین محمد خوانساری معروف پسری داشته است موسوم بحسین و او نیز پسری داشته است موسوم بمحمد و ملقب بجمال الدین یعنی جمال الدین محمد خوانساری دو نفر بوده است یکی شارح غرر و درر و صاحب آثار بسیار دیگر، و دیگری جمال الدین محمد خوانساری دوم که نبیره جمال الدین محمد خوانساری اول است پس بنا بر این اشکال مرتفع شده و مؤلف موائد الرحمن منطبق بر جمال الدین محمد خوانساری دوم می‌گردد که معاصر بودنش با نادر شاه امکان دارد.

۲- چون جوانی بنام شیخ اسد الله جهانی که در امر کتابت و تصحیح و مقابله این کتاب شریف رنج بسیار برده و در تهیه اخبار برای چاپخانه با نگارنده همکاری بی اندازه کرده و مساعدت و کمک زیادی مبذول داشته بود چنانکه در مقدمه

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص: ۵۵۸

(صفحه قیز- قیح) یاد کرده و معرفی نموده‌ام در اثنای طبع اوآخر مجلد پنجم این کتاب بدرود حیات گفته و برحمت ایزدی پیوست امید از خوانندگان محترم و دانشمندان صاحب کرم که از این خوان ناز و نعمت و مائده علم و حکمت منتفع و بهره‌مند میشوند آنست که بمقتضای سیره صفا و وفا و قدردانی و حق شناسی طلب رحمت و تقاضای آمرزش و مسئلت مغفرت از درگاه حضرت احدیت جلّ جلاله در حق وی کنند و او را از دعای خیر در مظان اجابت فراموش نفرمایند زیرا که زبان حال او از خوانندگان این کتاب بمضمون این دو بیت ناطق و گویاست:

«یا ناظرا فی الکتاب بعدی و جانیا من ثمار جهدی»

«لی افتقار الی دعاء تهديه لی فی ظلام لحدی»

۳- چنانکه خداوند کریم زیارت خانه خود را برای شارح این کتاب آقا جمال خوانساری (ره) در اثنای این شرح روزی فرموده است (رجوع شود بمجلد ۴، صفحه ۶۴۳، سطر ۷) برای نگارنده نیز آن نعمت را در پایان این خدمت یعنی در آخر امر تصحیح و طبع آن روزی فرمود توضیح آنکه طبق مضمون «یده فی الکتاب و رجله فی الرکاب» انجام چاپ این کتاب باآغاز حرکت بقصد سفر حجّ پیوست و این از میامن و برکات و فیوضات این کتاب شریف است امید از درگاه حضرت عزّت جلت عظمته آنست که بفضل بی منتهای خود حسن قبول را باین خدمت و آن نعمت مقرون سازد و توفیق خدمت گذاری بعلم و ادب و دین و مذهب را بیشتر از سابق عنایت فرماید بحق محمد و آله الامجاد.

۴- چون استاد بزرگوار عالیقدر آقای جلال الدین همائی دامت ایام افاضاته در پیرامون عظمت این کتاب درر حقایقی سفته و دو قطعه ماده تاریخ غرّاء نیز در افتتاح و اختتام چاپ آن گفته و بخطّ شریف خود پانویسی نموده و از مسوده بمبیضه نقل فرموده‌اند مناسب است در پایان چاپ این گنج گهر و درج درر که از خدمات برجسته اداره انتشارات دانشگاه طهران بمحیط علم و ادب و جامعه دین و مذهب مییابد درج گردد تا اهل فضل و دانش از ملاحظه آن بهره‌مند گردند و بالله التوفیق.

(۲۳ ذی القعدة الحرام سال ۱۳۸۳ هجری)

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱

جلد هفتم (فهرست موضوعی)

باب الابل (شتر)

ج- ص

اطلبوا الخیر فی اخفاف الابل طارده و وارده

۲، ۲۵۵

باب الايثار (از خود باز گرفتن و بديگران دادن)

الايثار فضيلة، الاحتكار رذيلة

۱، ۳۹

الايثار اشرف الاحسان

۱، ۱۰۷

الايثار شيمه ابرار

۱، ۱۵۹

الايثار غاية الاحسان

۱، ۲۱۵

الايثار اشرف الكرم

۱، ۲۲۸

الايثار أعلى الاحسان

۱، ۲۳۵

الايثار أعلى المكارم

۱، ۲۴۲

الايثار افضل عبادة و اجل سيادة

۱، ۳۰۰

الايثار أعلى مراتب الكرم و افضل الشيم

۱، ۳۷۱

الايثار احسن الاحسان و أعلى مراتب الايمان

۲، ۳۱

الايثار سجية ابرار و شيمه الاخيار

۲، ۱۶۴

اياك و الاستيثار بما للناس فيه اسوة و التغابي ...

۲، ۳۱۷

افضل السخاء الايثار

۲، ۳۷۸

احسن الكرم الايثار

۲، ۳۸۲

بالايثار يستترق الاحرار

۳، ۱۹۹

بالايثار يستحق اسم الكرم

۳، ۲۱۶

بالايثار على نفسك تملك الرقاب

۳، ۲۲۷

خير المكارم الايثار

۳، ۴۲۱

عند الايثار على النفس تتبين جواهر الكرماء

۴، ۳۲۶

غایة المکارم الايثار

۳۷۱، ۴

كفى بالايثار مكرمة

۵۷۸، ۴

من أثر على نفسه بالغ في المروءة

۲۵۵، ۵

من أثر على نفسه استحق اسم الفضيلة

۳۸۰، ۵

من أترك بنسبه فقد اختارك على نفسه

۴۶۰، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲

من شيم الابرار حمل النفوس على الايثار

۲۸، ۶

من افضل الاختيار التحلى بالايثار

۴۴، ۶

من أحسن الاحسان الايثار

۳۴، ۶

لا تكمل المكارم الا بالعفاف و الايثار

۳۹۶، ۶

باب الاثم (گناه)

من لوازم الورع التنزه عن الاثم

۲۶، ۶

ما ظفر من ظفر الاثم به

۶۱، ۶

نيل الجنة بالتنزه عن المآثم

۱۷۰، ۶

لا تصر على ما يعقب الاثم

۲۷۴، ۶

لا تحقرن صغائر الاثم فانها الموبقات

۳۳۵، ۶

لا ورع كنتجنب الاثم

۳۶۴، ۶

لا مروءة كالتنزه عن المآثم

۳۷۷، ۶

باب الاجل (مرگ و مدت)

الرحيل وشيك

۴۵، ۱

الاجل يصرع

۴۵، ۱

الاجل جنء

۴۸، ۱

الاجل حصن حصین

۱۳۳، ۱

الاجال تقطع الامال

۱۵۳، ۱

الاجل يفضح الامل

۱۶۷، ۱

الاجل حصاد الامل

۱۶۷، ۱

ألاوانكم في ايام امل من ورائه أجل ...

۳۳۵، ۲

اقرب شيء الاجل

۳۸۳، ۲

اصدق شيء الاجل

۳۷۱، ۲

ان اولياء الله تعالى كل مستقرب اجله مكذب امله ...

۵۴۵، ۲

ان المرء يشرف على امله فيقطعه حضور اجله ...

۵۵۴، ۲

اذا بلغتم نهاية الامال فاذكروا بغتات الاجال

۱۲۰، ۳

اذا حضرت الاجال افتضحت الامال

۱۲۰، ۳

آفة الامل الاجل

۱۱۲، ۳

آفة الامال حضور الاجال

۱۱۰، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳

جعل الله لكل شيء قدرا و لكل قدر اجلا

۳۶۹، ۳

صدق الاجل يفصح كذب الامل

۲۱۵، ۴

عند حضور الاجال تظهر خيبة الامال

۳۲۲، ۴

عند هجوم الاجال تفتضح الاماني و الامال

۳۲۲، ۴

في كل لحظة اجل

۳۹۶، ۴

قد غاب عن قلوبكم ذكر الاجال ...

۴۸۰، ۴

كل مؤجل يتعلل بالتسويق

۵۴۰، ۴

کل آت قریب

۵۳۰، ۴

کل من مسوف بالعمل حتی هجم علیه الاجل

۵۵۲، ۴

کفی بالاجل حارسا

۵۷۴، ۴

لکل اجل کتاب

۱۰، ۵

لکل اجل حضور

۱۲، ۵

من راقب اجله قصر أمله

۱۹۳، ۵

من راقب أمله اغتنم مهله

۲۹۵، ۵

لکل احد سائق من اجله یحدوه

۲۰، ۵

لو ظهرت الاجال لافتضحت الامال

۱۱۲، ۵

لو فکرتم فی قرب الاجل و حضوره لامر عندکم حلو العیش و سروره

۱۱۴، ۵

لو رأیتم الاجل و مسیره لا بغضتم الامل و غروره

۱۱۴، ۵

من استقصر بقاءه و اجله قصر رجاءه و امله

۳۷۶، ۵

من الاجال انقضاء الساعات

۹، ۶

ما اقرب الاجل من الامل

۵۷، ۶

ما اقطع الاجل للامل

۵۸، ۶

ما انزل الموت منزله من عد غدا من اجله

۸۸، ۶

ما عسی ان یكون بقاء من له یوم لا یعدوه ...

۱۱۱، ۶

نعم الدواء الاجل

۱۶۰، ۶

نفس المرء خطاه الی اجله

۱۷۰، ۶

لا جنۃ اوقی من الاجل

۳۷۷، ۶

لا شیء اصدق من الاجل

۳۸۲، ۶

باب التأخیر (پس افکندن)

تأخیر الشر افاده خیر

۳۱۵، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴

لیس من عادة الكرام تأخیر الانعام

۸۱، ۵

من کمال الحلم تأخیر العقوبة

۲۴، ۶

لا تؤخر انالة المحتاج الى غد فانك لا تدري ما يعرض لك و له في غد

۳۱۵، ۶

باب الآخرة و الترغيب اليها

الآخرة فوز السعداء

۱۸۳، ۱

اشتغالک باصلاح معادک ینجیک من عذاب النار

۳۸۵، ۱

الرابع من باع العاجلة بالآجلة

۳۸۶، ۱

المال و البنون زينة الحياة الدنيا و العمل الصالح حرث الآخرة

۶۲، ۲

احوال الدنيا تتبع الاتفاق و احوال الآخرة تتبع الاستحقاق

۱۱۶، ۲

الحازم من لم يشغله غرور دنياه عن العمل لاخراه

۱۰۴، ۲

الآخرة دار مستقرکم فجهزوا اليها ما يبقی لكم

۱۲۱، ۲

اجعل همک وجدک لآخرتک

۱۷۹، ۲

اجعل همک لمعادک تصلح

۱۸۳، ۲

استفرغ جهدک لمعادک تصلح مثواک و لا تبع آخرتک بدنیاک

۲۱۲، ۲

اجعل همک لآخرتک و حزنک علی نفسک ...

۲۳۰، ۲

اعرضوا عن کل عمل بکم غنی عنه و اشغلوا أنفسکم من امر الآخرة بما لا بدکم منه

۲۶۳، ۲

احذروا یوما تفحص فيه الاعمال و تکثر فيه الزلزال

۲۸۵، ۲

ایاک ان تخذع عن دار القرار ...

۳۲۰، ۲

الامتزود لآخرته قبل ازوف رحلته

۳۲۹، ۲

اغنى الناس فى الآخرة أفقرهم فى الدنيا

۴۴۲، ۲

اوفر الناس حظا من الآخرة اقلهم حظا من الدنيا

۴۴۲، ۲

ان من الشقاء افساد المعاد

۴۹۱، ۲

ان اليوم عمل و لا حساب و غدا حساب و لا عمل

۵۰۳، ۲

ان ما تقدم من خير تكن لك ذخره ...

۵۲۶، ۲

ان الدنيا ماضية بكم على سنن و أنتم و الآخرة فى قرن

۵۳۲، ۲

ان امامك طريقا ذا مسافة بعيدة و مشقة ...

۵۳۶، ۲

ان امامك عقبه كؤدا المخف فيها احسن حالا ...

۵۶۸، ۲

ان الغاية القيامة و كفى بذلك واعظا لمن عقل ...

۶۰۰، ۲

ان الدنيا و الآخرة عدوان متفاوتان ...

۶۵۶، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۵

ان رغبتكم فى الفوز و كرامة الآخرة فخذوا فى الفناء للبقاء

۲۲، ۳

انك فى سبيل من كان قبلك فاجعل جدك لاخرتك و لا تكثرث بعمل الدنيا

۴۹، ۳

انك مخلوق للآخرة فاعمل لها

۵۷، ۳

انك ان عملت للآخرة فاز قدحك

۵۸، ۳

انكم الى الآخرة صائرون و على الله معرضون

۵۹، ۳

خير الاستعداد ما اصلح به المعاد

۴۳۱، ۳

حلاوة الآخرة تذهب مضاضة شقاء الدنيا

۳۹۸، ۳

دار البقاء محل الصديقين و موطن الابرار و الصالحين

۱۵، ۴

حصلوا الآخرة بترك الدنيا و لا تحصلوا بترك الدين الدنيا

۴۰۷، ۳

ذكر الآخرة دواء و شفاء

۳۰، ۴

شیمه ذوی الالباب و النهی الاقبال علی دار البقاء و الاعراض ...

۱۹۲، ۴

طوبی لمن ذکر المعاد فاحسن

۲۴۸، ۴

طلب الجمع بین الدنيا و الآخرة من خداع النفس

۲۵۱، ۴

طالب الآخرة یدرک منها امله و یأتیه من الدنيا ما قدر له

۲۵۵، ۴

علیک بالجد و الاجتهاد فی اصلاح المعاد

۲۸۴، ۴

عجبت لمن انکر النشأة الآخرة و هو یرى النشأة الاولى

۳۳۶، ۴

عزیمه الکیس و جده لاصلاح المعاد ...

۳۶۵، ۴

غایة الآخرة البقاء

۳۷۰، ۴

فی الآخرة حساب و لا عمل

۴۰۳، ۴

کل شیء من الآخرة عیانه اعظم من سماعه

۵۴۱، ۴

کونوا من أبناء الآخرة و لا تكونوا من أبناء الدنيا

۶۱۷، ۴

کن فی الدنيا بیدنک و فی الآخرة بقلبک و عملک

۶۰۶، ۴

من عمل للمعاد ظفر بالسداد

۲۱۵، ۵

من عمر آخرته بلغ آماله

۲۷۷، ۵

من ابتاع آخرته بدنياه ربحهما

۲۵۸، ۵

من باع آخرته بدنياه خسرهما

۲۵۷، ۵

من عمر دار اقامته فهو العاقل

۲۶۹، ۵

من ایقن بالآخرة اعرض عن الدنيا

۲۹۱، ۵

من اصلح المعاد ظفر بالسداد

۲۸۱، ۵

من ایقن بالآخرة لم یحرص علی الدنيا

۲۶۰، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶

من حرص علی الاخرة ملک

۲۹۴، ۵

لکل شیء من الاخرة خلود و بقاء

۱۷، ۵

لیس عن الاخرة عوض و لیست الدنيا للنفس بثمن

۸۵، ۵

لیس بمؤمن من لم یهتم باصلاح معاده

۹۲، ۵

من رغب فی نعيم الاخرة قنع بیسیر الدنيا

۳۰۹، ۵

من اخسر ممن تعوض عن الاخرة بالدنيا

۳۰۹، ۵

من جعل کل همه لآخرته ظفر بالمأمول

۳۱۰، ۵

من سعی لدار اقامته خلص عمله و کثر وجله

۳۲۹، ۵

من یقن بالآخرة سلا عن الدنيا

۳۴۲، ۵

من اکثر من ذکر الاخرة قلت معصيته

۳۶۵، ۵

من دعاک الی دار الباقية و اعانک علی العمل لها فهو الصديق

۳۶۶، ۵

من اصلح امر آخرته اصلح الله له امر دنياه

۳۸۳، ۵

من كانت الاخرة همته بلغ من الخیر غاية امنيته

۳۹۳، ۵

من لم یعمل للآخرة لم ینل امله

۴۱۶، ۵

من کان فیہ ثلاث سلمت له الدنيا و الاخرة: یأمر بالمعروف ...

۴۴۰، ۵

مرارة الدنيا حلاوة الاخرة

۱۳۰، ۶

ما زاد فی الدنيا نقص فی الاخرة

۸۵، ۶

ما اخسر من لیس له فی الاخرة نصیب

۸۶، ۶

ما المغرور الذی ظفر من الدنيا بادنی سهمته ...

۱۰۶، ۶

نال المنی من عمل لدار البقاء

۱۶۸، ۶

هم المؤمن لاخرته و كل جده لمنقلبه

۲۰۹، ۶

لا تبيعوا الاخرة بالدنيا و لا تستبدلوا الفناء بالبقاء

۳۰۳، ۶

لا يشغلنك عن العمل للاخرة شغل فان المدة قصيرة

۲۸۹، ۶

لا تلتمس الدنيا بعمل الاخرة و لا تؤثر العاجلة على الاجلة ...

۳۳۳، ۶

لا تجتمع الاخرة و الدنيا

۳۷۰، ۶

لا يجتمع الفناء و البقاء

۳۷۰، ۶

لا يدرك احد ما يريد من الاخرة الا بترك ما يشتهي من الدنيا

۴۱۱، ۶

ينبغي للعاقل ان يقدم لاخرته و يعمر دار اقامته

۴۴۲، ۶

لا يترك الناس شيئا من دنيا هم لا صلاح آخرتهم ...

۴۱۳، ۶

ينبغي لمن عرف دار الفناء ان يعمل لدار البقاء

۴۴۱، ۶

ينبغي لمن ايقن ببقاء الاخرة و دوامها ان يعمل لها

۴۴۲، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۷

باب الاخوة (برادری و دوستی)

الاخوان افضل العدد

۲۶۲، ۱

الملل يفسد الاخوة

۲۷۹، ۱

المعين على الطاعة خير الاصحاب

۲۹۷، ۱

الصديق من صدق غيبه

۳۰۱، ۱

الفقد الممرض فقد الاحباب

۳۰۳، ۱

الدهر موكل بتشتيت الالاف

۳۰۷، ۱

الصاحب كالرقعة فاتخذه مشاكلا

۳۰۹، ۱

الرفيق كالصديق فاختره موافقا

۳۱۰، ۱

الغريب من ليس له حبيب

- ۳۱۵، ۱
اخوان الدین أبقى مودة
- ۳۵۸، ۱
أخ تستفیده خیر من أخ تستزیده
- ۳۵۹، ۱
استفساد الصديق من عدم التوفيق
- ۳۸۳، ۱
الاخوان زینة فی الرخاء و عدة فی البلاء
- ۳۹۴، ۱
الصديق افضل الذخرين
- ۲۴، ۲
الصديق افضل العديتن
- ۲۸، ۲
الصديق أفضل عدة و أبقى مودة
- ۳۴، ۲
الاخوان فی الله تعالى تدوم مودتهم لدوام سببها
- ۵۰، ۲
اخوان الدنيا تنقطع مودتهم لسرعة انقطاع اسبابها
- ۵۰، ۲
اخوان الصدق زینة فی السراء و عدة فی الضراء
- ۵۳، ۲
الاخ المكتسب فی الله اقرب الاقرباء و أحم من الامهات و الالباء
- ۶۳، ۲
الصديق انسان هوانت الا انه غيرک
- ۶۵، ۲
اخوک فی الله من هداک الى رشاد و نهاک عن فساد و اعانک الى اصلاح معاد
- ۸۵، ۲
اخوک الصديق من وقاک بنفسه و أثرک على ماله و ولده و عرسه
- ۱۱۱، ۳
الحازم من تخیر لخلته فان المرء یوزن بخليله
- ۱۱۴، ۲
الاخوان جلاء الهموم و الاحزان
- ۱۴۳، ۲
اجعل نفسک عند شدة اخیک على اللین ...
- ۲۲۹، ۲
اجعل نفسک مع اخیک عند صرمة على الصلّة ...
- ۲۲۹، ۲
اختر من کل شیء جدیده و من الاخوان اقدمهم
- ۲۳۳، ۲
اطع اخاک و ان عصاک وصله و ان جفاک
- ۱۷۵، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۸

اذکر اخاک اذا غاب بالذی تحب ان یذکرک ...

۲۰۷، ۲

ایاک ان تغفل عن حق اخیک اتکالا علی ...

۳۰۱، ۲

ایاک ان تهمل حق اخیک اتکالا علی ما بینک ...

۳۰۲، ۲

أشرف المرءة حسن الاخوة

۳۹۶، ۲

افضل العدد ثقات الاخوان

۴۰۳، ۲

ان اخاک حقا من غفر زلتک و سد خلتک ...

۶۰۹، ۲

افضل العدد اخ و فی و شقیق زکی

۴۳۱، ۲

ابعد الناس سفرا من کان سفره فی ابتغاء اخ صالح

۴۵۹، ۲

اصدق الاخوان مودة افضلهم لاخوانه فی السراء و الضراء مواساة

۴۴۶، ۲

خیر الاخوان اعونهم و اعمالهم بالبر و ارفقهم بالمصاحب

۴۶۴، ۳

خیر کل شیء جدیده و خیر الاخوان اقدمهم

۴۶۲، ۳

خلیل المرء دلیل علی عقله و کلامه برهان فضله

۴۶۱، ۳

خیر اخوانک من کثر اغضابه لک فی الحق

۴۳۱، ۳

خیر اخوانک من واساک و خیر منه من کفاک

۴۳۲، ۳

خیر الاخوان انصحهم و شرهم اغشهم

۴۳۳، ۳

خیر الاخوان من اذا فقدته لم تحب البقاء بعده

۴۳۳، ۳

خیر اخوانک من دلک علی هدی و اکسبک تقی و صدک عن اتباع هوی

۴۳۶، ۳

خیر من صحبت من ولهک بالآخری و زهدک فی الدنیا و اعانک علی طاعة ...

۴۳۶، ۳

خیر اخوانک من واساک

۴۳۷، ۳

خیر اخوانک من دعاک الی صدق المقال بصدق مقاله و ندبک الی افضل الاعمال بحسن اعماله

۴۳۴، ۳

خیر اخوانک من سارع الی الخیر و جذبک الیه و امرک بالبر و اعانک علیه

۴۳۳، ۳

خیر الاخوان من لم تکن علی الدنیا اخوته

۴۳۳، ۳

خیر اخوانک من واساک بخیره و خیر منه من اغناک عن غیره

۴۳۲، ۳

خیر من صحبتہ من لا یحوجک الی حاکم بینک و بینہ

۴۳۲، ۳

خیر الاخوان من لم یکن علی اخوانہ مستقصیا

۴۲۹، ۳

خیر اخوانک من واساک و خیر منه من کفاک و ان احتاج الیک اعفاک

۴۲۷، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۹

خیر الاخوان من كانت فی اللہ مودتہ

۴۳۳، ۳

خیر الاخوان اقلهم مصانعہ فی النصیحة

۴۲۶، ۳

خیر الاخوان من لا یحوج اخوانہ الی سواه

۴۲۷، ۳

خیر اخوانک من عنفک فی طاعة اللہ سبحانہ

۴۲۷، ۳

شکر نظیرک بحسن الاخاء

۱۵۸، ۴

ساعد اخاک علی کل حال و زل معه حیثما زال

۱۳۴، ۴

رب اخ لم تلده امک

۷۶، ۴

رب عشیر غیر حبیب

۷۱، ۴

رب صدیق حسود

۷۱، ۴

شر الاتراب الکثیر الارتیاب

۱۷۷، ۴

شر الاصحاب السریع الانقلاب

۱۷۷، ۴

شر اخوانک و اغشهم لک من اغراک بالعاجلة ...

۱۷۴، ۴

شر اخوانک من تثبط عن الخیر و تثبطک معه

۱۷۵، ۴

شر اخوانک الغاش المداهن

۱۷۴، ۴

شر اخوانک من داهنک فی نفسک و ساترک عیبک
۱۷۳، ۴

شر اخوانک من اغراک بهوی و ولهک بالدنیا
۱۷۱، ۴

شر الاخوان المواصل عند الرخاء و المفاصل عند البلاء
۱۷۱، ۴

شر الاخوان الخاذل
۱۷۰، ۴

شر اخوانک من یبتغی لک شر یومه
۱۷۰، ۴

شر اخوانک من احوجک الی مداراة و الجأک ...
۱۶۷، ۴

شر اخوانک من ارضاک بالباطل
۱۶۶، ۴

علیک بمواخاة من حذرک و نهاک فانه ینجذک و یرشدک
۲۹۶، ۴

علی التواخی فی الله تخلص المحبۃ
۳۱۵، ۴

فقد الاخوان موهی الجلد
۴۱۵، ۴

قد یتفصل المتفاصلان و یشت جمع الایفین
۴۷۳، ۴

قلیل من الاخوان من ینصف
۴۹۹، ۴

کان لی فیما مضی اخ فی الله و کان یعظمه فی عینی ...
۶۳۶، ۴

من لا اخا له لا خیر فیہ
۲۲۴، ۵

من آخی فی الدنیا حرم
۱۵۹، ۵

من حسنت عشرته کثر اخوانه
۲۸۵، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۰

من استطال علی الاخوان لم یخلص له انسان
۲۸۶، ۵

لیس لک باخ من احتجت الی مداراته
۸۵، ۵

لیس لک باخ من احوجک الی حاکم بینک و بینه
۸۵، ۵

لم یسد من افتقر اخوانه الی غیره
۹۳، ۵

من كان ذا حفاظ و وفاء لم يعدم حسن الاخاء

۳۵۶، ۵

من لا اخوان له لا أهل له

۳۶۳، ۵

من لا صديق له لا ذخر له

۳۶۳، ۵

من ناقش الاخوان قل صديقه

۳۶۵، ۵

من تشاغل بالسلطان لم يتفرغ للاخوان

۴۶۵، ۵

من فقد اخا في الله فكا نما فقد أشرف اعضائه

۴۷۲، ۵

من عجز الرأى استفساد الاخوان

۱۶، ۶

من اعظم الحمق مؤاخاة الفجار

۲۱، ۶

من المروءة احتمال جنایات الاخوان

۴۶، ۶

ما اقبح الخطيئة بعد الصلوة و الجفاء بعد الاخاء

۱۱۵، ۶

ما سعد من شقى اخوانه

۵۶، ۶

موت الاخ قص الجناح و اليد

۱۳۵، ۶

ما اكثر الاخوان عند الجفان و اقلهم عند حادثات الزمان

۹۶، ۶

ما تواخى قوم على غير ذات الله سبحانه الا كانت اخوتهم عليهم

۱۰۰، ۶

ما يمنع احدكم ان يلقي اخاه بما يكره من عيبه الا مخافة ...

۱۰۱، ۶

نظام المروءة حسن الاخوة و نظام الدين حسن اليقين

۱۷۶، ۶

لا تستكثرن من اخوان الدنيا فانك ان عجزت عنهم ..

۳۲۲، ۶

لا تصرم اخاك على ارتياب و لا تهجره بعد استعتاب

۲۸۴، ۶

عليك باخوان الصفا فانهم زينة فى الرخاء و عون فى البلاء

۲۹۴، ۴

لا تضيعن حق اخيك اتكالا على ما بينك و بينه ...

۳۱۶، ۶

لا تواخ من يستر مناقبك و ينشر مثالبك

۳۴۰، ۶

لا تصفوا الخلّة مع غیر ادیب

۳۷۵، ۶

لا خیر فی اخ لا یوجب لک مثل الذی یوجب لنفسه

۴۲۸، ۶

لا یكون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی غیبهته و نکبته و وفاته

۴۱۱، ۶

باب الادب

الادب افضل حسب

۷۶، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۱

الآداب حلل مجددة

۱۴۴، ۱

الادب أحسن سجية

۲۳۹، ۱

الادب صورة العقل

۲۴۶، ۱

الادب کمال الرجل

۲۴۶، ۱

الادب احد الحسنيين

۱۵، ۲

الادب فی الانسان كشجرة اصلها العقل

۱۰۹، ۲

افضل العقل الآداب

۳۸۹، ۲

اشرف حسب حسن ادب

۳۹۰، ۲

افضل الشرف الادب

۳۸۰، ۲

ان بذوی العقول من الحاجة الى الادب كما یظلم الزرع الى المطر

۵۱۳، ۲

ان الناس الى صالح الادب احوج منهم الى الفضة و الذهب

۵۶۹، ۲

افضل الادب ما بدأت به نفسك

۴۲۲، ۲

اکرم حسب حسن الادب

۴۶۷، ۲

افضل الادب أن یقف الانسان عند حده و لا یتعدى قدره

۴۴۷، ۲

انکم الى اکتساب الادب احوج منکم الى اکتساب الفضة و الذهب

۶۴، ۳

انما الشرف بالعقل و الادب لا بالمال و الحسب

۷۷، ۳

بالادب تشحذ الفطن

۲۳۶، ۳

بئس النسب سوء الادب

۲۵۶، ۳

تولوا من انفسكم تأديبها و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها

۲۹۵، ۳

ثمرة الادب حسن الخلق

۳۲۵، ۳

ثلاث ليس عليهن مستزاد: حسن الادب ...

۳۳۵، ۳

حسن الادب افضل نسب و اشرف سبب

۳۹۲، ۳

حسن الادب يسترقب النسب

۳۸۳، ۳

حسن الادب خير مواز و افضل قرين

۳۸۴، ۳

خير ما ورث الآباء الابناء الادب

۴۳۸، ۳

حسب الادب اشرف من حسب النسب

۴۰۱، ۳

ذك عقلك بالادب كما تذكى النار بالحطب

۳۹، ۴

سبب تزكية الاخلاق حسن الادب

۱۲۱، ۴

صلاح العقل الادب

۱۹۵، ۴

طالب الادب احزم من طالب الذهب

۲۵۳، ۴

طلب الادب جمال الحسب

۲۵۴، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۲

عليك بالادب فانه زين الحسب

۲۸۷، ۴

لكل امرادب

۱۳، ۵

كل الحسب متناه الا العقل و الادب

۵۴۲، ۴

كل شيء يحتاج الى العقل و العقل يحتاج الى الادب

۵۴۲، ۴

کفاک مؤدبا لنفسک تجنب ما کرهته من غیرک

۵۸۵، ۴

من قل ادبه کثرت مساویه

۲۲۴، ۵

من قعد به حسبہ نهض به ادبه

۲۴۱، ۵

من اخره عدم ادبه لم یقدمه کثافه حسبہ

۲۴۱، ۵

من وضعه دناءة ادبه لم یرفعه شرف حسبہ

۲۳۶، ۵

من کلف بالادب قلت مساویه

۲۶۳، ۵

من ساء ادبه شان حسبہ

۲۳۹، ۵

من زاد ادبه علی عقله کان کالراعی بین غنم کثیرة

۳۸۹، ۵

من طلب خدمة السلطان بغير ادب خرج من السلامة الی العطب

۳۹۲، ۵

من لم یکن افضل خلاله ادبه کان اهون احواله عطبه

۴۱۳، ۵

من لم یصلح علی ادب اللہ لم یصلح علی ادب نفسه

۴۱۷، ۵

من استهتر بالادب فقد زان نفسه

۲۶۴، ۵

نعم قرین العقل الادب

۱۵۸، ۶

نعم النسب حسن الادب

۱۵۹، ۶

لا حسب کالادب

۳۵۰، ۶

لا زینة کالاداب

۳۵۱، ۶

لا میراث کالادب

۳۵۳، ۶

لا شرف مع سوء ادب

۳۶۱، ۶

لا حلل کالاداب

۳۵۴، ۶

لا أدب لسیئ النطق

۳۷۴، ۶

لا حسب ارفع من الادب

۳۷۸، ۶

لا عقل لمن لا ادب له

۴۰۰، ۶

لا يرأس من خلا عن الادب و صبا الى اللعب

۴۲۵، ۶

باب الاذى (آزار)

الاذى يجلب القلى

۱۵۴، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۳

المؤمن من تحمل اذى الناس و لا يتأذى احد به

۱۵۳، ۲

افضل الشرف كف الاذى و بذل الاحسان

۴۵۸، ۲

عادة الاشرار اذية الرفاق

۳۳۲، ۴

عادة اللئام و الاغمار اذية الكرام و الاحرار

۳۳۲، ۴

من كف اذاه لم يعانده أحد

۲۰۶، ۵

من امارات الخير الكف عن الاذى

۲۴، ۶

منع اذاك يصلح لك قلوب عداك

۱۲۹، ۶

باب التأسى (اقتدا و پیروی)

احب العباد الى الله تعالى المتاسى بنبيه ص و المقتص أثره

۴۰۹، ۲

باب الاشر (تكبر و تبختر)

غرور الغنى يوجب الاشر

باب الاصل (ريشه، نژاد و نسب)

اذا كرم اصل الرجل كرم مغيبه و محضره

۱۸۸، ۳

جميل الفعل ينبئ عن طيب الاصل

۳۶۹، ۳

سوء الفعل دليل لؤم الاصل

۱۳۱، ۴

عليكم فى طلب الحوائج بشراف النفوس ذوى الاصول ...

۳۰۴، ۴

من خبث عنصره ساء محضره

۴۷۴، ۵

ما بقاء فرع بعد ذهاب اصل

۷۰، ۶

لا تزکو الصنیعة مع غیر اصیل

۳۷۵، ۶

باب الآفة

بعوارض الافات تتکدر النعم

۲۱۵، ۳

کرور الليل و النهار مکمن الافات و داعی الشتات

۶۲۶، ۴

من الساعات تولد الافات

۱۰، ۶

باب الاکل (خوردن)

اقلل طعاما تقلل سقاما

۱۸۹، ۲

قللة الاکل يمنع كثيرا من اعلال الجسم

۵۰۵، ۴

قللة الاکل من العفاف و کثرته من الاسراف

۵۰۱، ۴

قللة الغذاء کرم للنفس و ادوم للصحة

۵۱۹، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۴

کن کالنجلة اذا اکلت اکلت طيبا و اذا وضعت وضعت طيبا

۶۱۵، ۴

من قل طعامه قلت آلامه

۲۹۰، ۵

من قل اكله صفی فکره

۲۹۹، ۵

من قلت طعامته خفت عليه مؤنته

۳۷۱، ۵

من اقتصر في اكله کثرت صحته و صلحت فکرته

۳۷۲، ۵

عليکم بالقصد في المطاعم فانه ابعده من السرف ...

۳۰۱، ۴

کم من اكلة منعت اکلات

۵۴۸، ۴

کثرة الاکل تذفر

۵۹۶، ۴

کثرة الاکل من الشره و الشره شر العيوب

۵۹۳، ۴

کثرة الاکل و النوم تفسدان النفس و تجلبان المضرة

۵۹۶، ۴

من کثر اكله قلت صحته و ثقلت على نفسه مؤنته

۳۹۳، ۵

من غرس فی نفسه محبةً انواع الطعام اجتنی ثمار فنون الاسقام
۴۶۹، ۵

الطعام یؤکل علی ثلاثهً اضرب مع الاخوان بالسرور ...
۱۴۱، ۲

كلوا الاترج قبل الطعام و بعده فال محمد يفعلون ذلك
۶۳۱، ۴

باب الالفه (انس گرفتن)
من تالف الناس احبوه

۱۸۴، ۵

المؤمن ألف مألوف متعطف
۳۷۵، ۱

باب الله تعالى شأنه (معرفت خدای تعالی و صفات جلال و جمال او)
هو الله الذى تشهد له اعلام الوجود علی قلب ذی الجحود
۲۰۴، ۶

لا تدرك الله جل جلاله العيون بمشاهدة الاعيان ...
۴۲۱، ۶

لم يتناه سبحانه فى العقول فيكون فى مهب فكرها مكيفا ...
۱۰۲، ۵

لم تره سبحانه العقول فتخبر عنه بل كان تعالى قبل الواصفين له
۹۹، ۵

غوص الفطن لا يدركه و بعد الهمم لا يبلغه
۳۸۹، ۴

قريب من الاشياء غير ملابس بعيد منها غير مباين
۵۱۲، ۴

ليس فى الاشياء بوالج و لا عنها بخارج
۸۹، ۵

لم يحلل الله سبحانه فى الاشياء فيكون فيها كائنا
۱۰۴، ۵

من تفكر فى ذات الله الحد
۳۰۵، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۵

من تفكر فى ذات الله تزندق
۳۰۸، ۵

تعنو الوجوه لعظمة الله و تجل القلوب من مخافته
۳۰۲، ۳

كل مسمى بالوحده غير الله سبحانه قليل
۵۳۴، ۴

من وحد الله سبحانه لم يشبهه بالخلق
۳۳۸، ۵

لم يطلع الله سبحانه العقول على تحديد صفته و لم يحجبها عن واجب معرفته
۹۸، ۵

خرق علم الله سبحانه باطن غيب السترات و احاط بغموض عقائد السريرات

۴۴۴، ۳

ان الله سبحانه عند اضمار كل مضمير و قول كل قائل و عمل كل عامل

۵۰۳، ۲

كل سر عند الله علانية

۵۳۸، ۴

كل قادر غير الله سبحانه مقدور

۵۳۸، ۴

كل غالب غير الله مغلوب

۵۳۹، ۴

كل طالب غير الله مطلوب

۵۳۹، ۴

كل مالك غير الله سبحانه مملوك

۵۳۶، ۴

كل قوى غير الله سبحانه ضعيف

۵۳۶، ۴

كل شيء خاشع لله

۵۳۸، ۴

كل باطن عند الله جلت آلاؤه ظاهر

۵۳۸، ۴

لو كان لربك شريك لا تتك رسله

۱۱۱، ۵

عجبت لمن يشك في قدرة الله و هو يرى خلقه

۳۳۳، ۴

روابط خدای تعالی با بندگان)

ان الله سبحانه امر عباده تخییرا و نهامهم تحذیرا ...

۶۱۳، ۲

لم يأمرکم الله سبحانه الا بحسن و لم ينهکم الا عن قبیح

۱۰۴، ۵

لم يترك الله سبحانه خلقه مغفلا و لا امرهم مهملا

۱۰۲، ۵

ما كان الله سبحانه ليضل احدا و ليس الله بظلام للعبید

۸۷، ۶

ما اعظم حلم الله عن اهل العناد و ما اكثر عفوه عن مسرفی العباد

۹۲، ۶

ان الیسیر من الله سبحانه لا کرم من الكثير من خلقه

۵۲۳، ۲

المؤمن من كان حبه لله و بغضه لله و اخذه لله و تركه لله

۳۷، ۲

جماع الخیر فی الموالاة فی الله و المعاداة فی الله و المحبة ...

۳۷۱، ۳

زوروا فی اللّٰه و جالسوا فی اللّٰه و اعطوا فی اللّٰه و امنعوا فی اللّٰه

۱۱۳، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۶

من آخی فی اللّٰه غنم

۱۵۹، ۵

من اعطی فی اللّٰه و منع فی اللّٰه و أحب فی اللّٰه و ابغض فی اللّٰه ...

۴۲۶، ۵

غایة الايمان الموالاة فی اللّٰه و المعادة فی اللّٰه ...

۳۷۵، ۴

من احب ان یکمل ایمانه فلیکن حبه للّٰه و بغضه للّٰه ...

۳۹۲، ۵

لا یکمل ایمان عبد حتی یحب من احبه اللّٰه سبحانه

۴۱۷، ۶

وادوا من توادونه فی اللّٰه و ابغضوا من تبغضونه فی اللّٰه سبحانه

۲۳۸، ۶

واصلوا من تواصلونه فی اللّٰه و اهجروا من تهجرونه فی اللّٰه سبحانه

۲۳۸، ۶

السبب الذی ادرك العاجز بغیته هو الذی اعجز القادر عن طلبته

۱۶۵، ۲

الجئی نفسک فی الامور کلها الی الهک فانک تلجئها الی کھف حریز

۲۰۵، ۲

الا مستعد للقاء ربه قبل زھوق نفسه

۳۲۹، ۲

اوثق سبب اخذت به سبب بینک و بین اللّٰه

۴۴۳، ۲

ان قولنا: انا للّٰه (اقرار علی انفسنا بالملک و قولنا: انا الیه راجعون) اقرار علی انفسنا بالھلک

۵۵۴، ۲

ان استعطت أن لا یكون بینک و بین اللّٰه ذو نعمۃ فافعل

۶، ۳

انکم ان اقبلتم علی اللّٰه اقبلتم و ان ادبرتم عنه أدبرتم

۶۸، ۳

انک ان حاربت اللّٰه حربت و هلکت

۵۴، ۳

اذا اکرم اللّٰه عبدا شغله بمحبته

۱۴۱، ۳

اذا رأیت اللّٰه یؤنسک بخلقه و یوحشک من ذکره فقد أبغضک

۱۳۱، ۳

تحبب الی اللّٰه سبحانه بالرغبة فیما لديه

۲۸، ۷

تقرب الی اللّٰه سبحانه فانه یزلف المتقربین الیه

۲۸۸، ۳

تقرب الى الله سبحانه بالسجود و الركوع و الخضوع لعظمته ...

۳۱۲، ۳

جار الله سبحانه آمن و عدوه خائف

۳۵۸، ۳

زایلوا أعداء الله و واصلوا اولیاء الله

۱۱۴، ۴

ضاع من كان له مقصد غير الله

۲۲۹، ۴

كيف ینجو من الله هاربه

۵۶۰، ۴

طوبی لمن راقب ربه و خاف ذنبه

۲۳۸، ۴

صلوا الذی بینکم و بین الله تسعدوا

۲۰۷، ۴

صل الذی بینک و بین الله تسعد بمنقلبک

۲۱۲، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷

علیک بالاعتصام بالله فی کل امورک فانها عصمة من کل شیء

۲۹۳، ۴

فروا الى الله سبحانه و لا تفروا منه فانه مدرکم و لن تعجزوه

۴۲۵، ۴

لیس لمن طلبه الله مجیر

۷۹، ۵

كيف یضیع من الله کافله

۵۶۱، ۴

من عاند الله قصم

۱۸۲، ۵

من سلم امره الى الله استظهر

۲۷۰، ۵

لن تتصل بالخالق حتی تنقطع عن الخلق

۶۷، ۵

من وثق بالله غنی

۱۶۷، ۵

من حارب الله حرب

۱۸۲، ۵

من انقطع الى غير الله شقی و تعنی

۲۹۲، ۵

من استأذن على الله اذن له

۲۶۷، ۵

لم یخلقکم الله سبحانه عبثا و لم یترکم سدی ...

۱۰۳، ۵

لم یخلق الله سبحانه الخلق لو حشأ و لم يستعملهم لمنفعة

۹۸، ۵

من احب لقاء الله سبحانه سلا عن الدنيا

۲۹۲، ۵

من اغبن ممن باغ الله سبحانه بغيره

۲۲۳، ۵

من رغب فيما عند الله بلغ آماله

۳۲۴، ۵

من صلح مع الله سبحانه لم يفسد مع أحد

۳۳۴، ۵

من فسد مع الله لم يصلح مع احد

۳۳۴، ۵

من جعل الله سبحانه موثلا رجائه كفاه امر دينه و دنياه

۴۳۹، ۵

من يكن الله نصيره يغلب خصمه و يكن له حزبا

۳۷۵، ۵

من يكن الله خصمه يدحض حجته و يكن له حربا

۳۷۴، ۵

من يكن الله املة يدرك غاية الامل و الرجاء

۳۷۵، ۵

من ترك لله سبحانه شيئا عوضه الله خيرا مما ترك

۳۹۵، ۵

لا تنصبن نفسك لحرب الله ...

۳۱۹، ۶

وقروا الله سبحانه و اجتنبوا محارمه و احبوا احبائه

۲۳۴، ۶

ينبغي لمن عرف الله سبحانه ان يرغب فيما لديه

۴۴۲، ۶

لا اله الا الله عزيمة الايمان و فاتحة الاحسان ...

۴۲۱، ۶

من امل غير الله سبحانه اكذب آماله

۴۰۶، ۵

من آمن بالله لجأ اليه

۲۲۰، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۸

باب الامر بالمعروف و النهي عن المنكر

ان الامر بالمعروف و النهي عن المنكر لا يقربان من اجل ...

۶۱۱، ۲

اصلح المسئى بحسن فعالك و دل على الخير بجميل مقالک

۱۸۲، ۲

اوامر بالمعروف تكن من اهله و انكر المنكر بيدك و لسانك ..

۲۱۴، ۲

ائتمروا بالمعروف و أمرؤا به و تنأهؤا عن المنكر و انهؤا عنه

۲۶۲، ۲

من امر بالمعروف شد ظهور المؤمنین

۲۵۸، ۵

كن بالمعروف أمرا و عن المنكر ناهيا و لمن قطعك واصلا ...

۹۱۰، ۴

كن أمرا بالمعروف عاملا به و لا تكن ممن يأمر به و ينأى عنه ...

۶۱۶، ۴

كن بالمعروف أمرا و عن المنكر ناهيا و بالخير عاملا و للشر مانعا

۶۱۳، ۴

قوام الشريعة الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر ...

۵۱۸، ۴

و الأمر بالمعروف مصلحة للعوام

۴۵۱، ۴

الأمر بالمعروف افضل اعمال الخلق

۱۰۱، ۲

باب الامل (أرزو)

افضل الدين قصر الامل و افضل العبادة اخلاص العمل

۴۶۶، ۲

ان اخسر الناس صفة و اخيبهم سعيأ رجل اخلق بدنه فى طلب ...

۵۷۰، ۲

ان الله سبحانه ليبيغض الطويل الامل السيئى العمل

۵۰۶، ۲

اطول الناس املا اسوءهم عملا

۴۰۹، ۲

اكذب شىء الامل

۲۷۱، ۲

اين يغركم سراب الامال

۳۶۱، ۲

اين تختد عكم كواذب الآمال

۳۶۱، ۲

أبعد شىء الامل

۳۸۴، ۲

اياك و طول الامل فكم من مغرور افتتن بطول امله

۳۱۰، ۲

اياك و الثقة بالامال فانها من شيم الحمقى

۳۰۱، ۲

اكذب الامل و لا تثق به فانه غرور و صاحبه مغرور

۱۸۸، ۲

احذروا الامل المغلوب و النعيم المسلوب

۲، ۲۷۲

اتقوا باطل الامل فرب مستقبل يوم ليس بمستدبره ...

۲، ۲۶۹

اتقوا خداع الآمال فكم من مؤمل يوم لم يدركه

۲، ۲۶۵

الجاهل يعتمد على امله و يقصر في عمله

۲، ۹۲

الامل ابدا في تكذيب و طول الحياه للمرء تعذيب

۲، ۱۱۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۹

الامل كالسراب يغرم من رآه و يخلف من رجاه

۲، ۷۴

يسير الامل يوجب فساد العمل

۶، ۴۵۷

لا تخلو النفس من الامل حتى تدخل في الاجل

۶، ۴۱۶

لا غار اخدع من الامل

۶، ۳۷۷

لا شيء اكذب من الامل

۶، ۳۸۲

نعم عون العمل قصر الامل

۶، ۱۶۰

ما اطال احد الامل الانسى الاجل و اساء العمل

۶، ۱۰۱

ما لكم تؤملون ما لا تدركونه و تجمعون ما لا تأكلونه ...

۶، ۹۵

ما عقل من اطال امله

۶، ۶۱

ما اطال احد في الامل الاقصر في العمل

۶، ۵۸

ما افسد الامل للعمل

۶، ۵۷

من الحمق الاتكال على الامل

۶، ۱۷

من امل الرى من السراب خاب امله و مات بعطشه

۵، ۴۳۸

من جرى في عنان امله عشر باجله

۵، ۳۷۵

من امل ما لا يمكن طال ترقبه

۵، ۳۴۹

من جرى في ميدان امله عشر باجله

۳۲۹، ۵

من اطال امله أفسد عمله

۲۹۵، ۵

من قصر امله حسن عمله

۲۹۵، ۵

من بلغ غاية امله فليتوقع حلول اجله

۲۶۶، ۵

من اغتر بالامل خدعه

۲۰۵، ۵

من طال امله ساء عمله

۱۸۷، ۵

كفى بالامل اغترارا

۵۷۵، ۴

كم من أمل خائب و غائب غير آتب

۵۴۸، ۴

كم من مؤمل ما لا يدركه

۵۵۳، ۴

كم من مخدوع بالامل مضيع للعمل

۵۵۲، ۴

قصوروا الامل و خافوا بغتة الاجل و بادروا صالح العمل

۵۱۱، ۴

قلما تصدق الامال

۴۹۵، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۰

قصوروا الامل و بادروا العمل و خافوا بغتة الاجل ...

۵۲۰، ۴

قصر الامل فان العمر قصير و افعل الخير فان يسيره كثير

۵۱۴، ۴

قد ذهب عن قلوبكم صدق الاجل و غلبكم غرور الامل

۴۸۰، ۴

قلل الآمال تخلص لك الاعمال

۵۱۱، ۴

قصر املك فما اقرب أجلك

۵۱۳، ۴

لكل امل غرور

۱۲، ۵

قد تكذب الامال

۴۶۶، ۴

في غرور الامال انقضاء الآجال

۳۹۸، ۴

غرور آلامال ينفد المهل و يدنى الاجل

۳۸۹، ۴

غر جهولا كاذب امله ففاته حسن عمله

۳۸۹، ۴

غرور الامل يفسد العمل

۳۷۸، ۴

عجبت لمن لا يملك اجله كيف يطيل امله

۳۴۲، ۴

طاعة الامل تفسد العمل

۲۵۰، ۴

طوبى لمن قصر امله و اغتتم مهله

۲۴۰، ۴

غاية الامل الاجل

۳۷۰، ۴

ضياع العمر بين الآمال و المنى

۲۲۹، ۴

شر الناس الطويل الامل السئى العمل

۱۷۸، ۴

زد من طول املك فى قصر اجلك و لا تغرنك

۱۰۷، ۴

ذل الرجال فى خيبة الآمال

۳۱، ۴

رب رجاء خائب لامل كاذب

۶۶، ۴

رب طمع كاذب لامل غايب

۶۶، ۴

رب اجل تحت أمل

۶۱، ۴

ثمرة الامل فساد العمل

۳۳۲، ۳

بئس الشيمة الأمل، يفنى الاجل و يفوت العمل

۲۵۸، ۳

ببلوغ الآمال يهون ركوب الاهوال

۲۴۰، ۳

بالعمل تحصل الجنة لا بالامل

۲۲۸، ۳

انكم ان اغتررتم بالآمال تخرمتكم بوادر الآجال و قد فاتتكم الاعمال

۶۵، ۳

انك لن تبلغ املك و لن تعدو أجلك فاتق الله و اجمل فى الطلب

۵۰، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۱

الآمل سلطان الشياطين على قلوب الغافلين

۵۸، ۲

الامل يقرب المنية و يباعد الامنية

۲۹، ۲

الامل يفسد العمل و يفنى الاجل

۳۵۸، ۱

الامل خادع غار ضار

۲۹۹، ۱

الامل رفیق مونس

۲۶۰، ۱

الامل لا غاية له

۲۵۰، ۱

الامل حجاب الاجل

۲۴۶، ۱

الامل ينسى الاجل

۲۲۰، ۱

الآمال لا تنتهي

۱۶۸، ۱

الامال تدنى الآجال

۱۶۶، ۱

الآمال غرور الحمقى

۱۶۶، ۱

الامانى بضائع النوكى

۱۶۶، ۱

المغتر بالآمال مخدوع

۱۶۵، ۱

الامانى شيمه الحمقى

۱۱۹، ۱

الرغبة مفتاح النصب

۷۵، ۱

الدنيا بالامل

۶۲، ۱

الامل يخدع، البغى يصرع

۵۵، ۱

الامل خوان

۵۴، ۱

الامل يغر العيش يمر

۴۵، ۱

الامانى تخدع

۴۵، ۱

باب الاثمة عليهم السلام

اشد الناس عمى من عمى عن حبتنا و فضلنا ..

۴۶۱، ۲

أسعد الناس من عرف فضلنا و تقرب الى الله بنا ...

۴۶۱، ۲

أحسن الحسنات حبنا و اسوء السيئات بغضنا

۴۸۰، ۲

أولى الناس بنا من والانا و عادى من عادانا

۴۸۳، ۲

ان امرنا صعب مستصعب خشن مخشوش ...

۵۵۰، ۲

ان الله تعالى اطلع الى الارض فاختارنا و اختار ...

۵۴۹، ۲

ان امرنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ...

۵۴۵، ۲

اين الذين زعموا انهم هم الراسخون فى العلم دوننا ...

۳۶۵، ۲

الا و انا اهل البيت ابواب الحكم و انوار الظلم ...

۳۴۱، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۲

و ليس منا اهل البيت امام لا و هو عالم باهل ولايته ..

۳۱، ۳

انا و اهل بيتى امان لاهل الارض كما ان النجوم ..

۴۱، ۳

لا يقاس بأل محمد صلوات الله عليهم من هذه الامة احد ...

۴۳۲، ۶

لا تزلوا عن الحق و اهله فانه من استبدل بنا اهل البيت ..

۳۳۷، ۶

نحن اقمنا عمود الحق و هزمتنا جيوش الباطل

۱۷۳، ۶

نحن دعاة الحق و أئمة الخلق و أسنة الصدق ..

۱۸۵، ۶

نحن باب حطة و هو باب السلام من دخله سلم و نجا

۱۸۶، ۶

هم عيش العلم و موت الجهل يخبركم حلمهم عن علمهم ..

۲۱۹، ۶

هم مصابيح الظلم و ينابيع الحكم و معادن العلم و مواطن الحلم

۲۱۸، ۶

هم اساس الدين و عماد اليقين اليهم يفيء الغالى

۲۱۸، ۶

نحن الشعار و الاصحاب و السدنة و الابواب ...

۱۸۹، ۶

هم كنوز الايمان و معادن الاحسان ان حكموا عدلوا ..

۲۱۸، ۶

نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة ...

۱۸۷، ۶

هم كرائم الايمان و كنوز الرحمن ان قالوا صدقوا ...

۲۱۷، ۶

نحن امناء الله على عباده و مقيموا الحق في بلاده ...

۱۸۷، ۶

هم موضع سر رسول الله (ص) و حماة امره ...

۲۱۶، ۶

نحن النمرقة الوسطى بها يلحق التالي و اليها يرجع الغالى

۱۸۶، ۶

هم دعائم الاسلام و ولائج الاعتصام بهم عاد الحق ...

۲۱۵، ۶

من تولانا فليلبس للمحن اهابا

۴۲۷، ۵

من اطاع امامه فقد اطاع ربه

۳۵۲، ۵

لبغضنا امواج من سخط الله سبحانه

۳۲، ۵

من احبنا بقلبه و أعاننا بلسانه و لم يقاتل معنا

۲۳۷، ۵

لنا على الناس حق الطاعة و الولاية و لهم من الله سبحانه حسن الجزاء

۱۲۹، ۵

لنا حق ان اعطيناه و الا ركبنا اعجاز الابل و ان طال السرى

۱۲۷، ۵

من ركب غير سفينتنا غرق

۱۸۴، ۵

من اتبع امرنا سبق

۱۸۴، ۵

من تخلف عنا محق

۱۸۴، ۵

من تمسك بنا لحق

۱۸۴، ۵

و الامامة نظاما للامة

۴۵۷، ۴

على الامام ان يعلم اهل ولايته حدود الاسلام و الايمان

۳۱۸، ۴

عليكم بطاعة أئمتكم فانهم الشهداء عليكم اليوم ..

۳۰۹، ۴

۳۰۷، ۴

هم اسراء ايمان لم يفكهم منه زيغ و لا عدول

۱۹۳، ۶

طريقتنا القصد و سنتنا الرشد

۲۵۴، ۴

شقوا امواج الفتن بسفن النجاة

۱۸۷، ۴

و بنا ينزل الله الغيث

۲۷۲، ۳

و بنا يدفع الله الزمان الكلب

۲۷۲، ۳

بنا فتح الله و بنا يختم و بنا يمحو ما يشاء و يثبت

۲۷۱، ۳

و بنا انفجرتم عن السرار

۲۷۱، ۳

بنا اهتديتم في الظلماء و بنا تسنمتم العليا

۲۷۱، ۳

انما الائمة قوام الله على خلقه و عرفاؤه على عباده ...

۹۴، ۳

الامامة نظام الامة

۲۷۴، ۱

باب الامن (أمنيت)

لا نعمة أهنأ من الامن

۴۳۵، ۶

لا تغترن بالأمن فانك مأخوذ من مأمنك

۲۹۱، ۶

من مأمنه يؤتى الخدر

۱۲، ۶

من آمن خائفا من مخوفة آمنه الله سبحانه من عقابه

۳۸۸، ۵

رفاهية العيش في الأمن

۱۰۰، ۴

ربما اتيت من مأمنك

۸۳، ۴

رب أمن انقلب خوفا

۵۹، ۴

رب آمن و جل

۵۵، ۴

الامن اغترار

۵۰، ۱

باب الايمان

الایمان شهاب لا یخبو

۲۳۵، ۱

النجاة مع الایمان

۲۲۴، ۱

الایمان اعلى غاية

۲۱۳، ۱

الایمان شفیع منجج

۱۴۸، ۱

الایمان واضح الولايج

۱۲۵، ۱

المرء بايمانه

۶۲، ۱

الایمان امان

۲۶، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۴

الایمان افضل الامانتين

۲۴، ۲

الایمان قول باللسان و عمل بالاركان

۴۰، ۲

الایمان شجرة اصلها اليقين و فرعها التقى و نورها الحياء و ثمرها السخاء

۴۷، ۲

ان آمنتم بالله آمن منقلبك

۱۷، ۳

بالایمان تكون النجاة

۲۰۳، ۳

بالایمان يستدل على الصالحات

۲۰۴، ۳

بالایمان يرتقى الى ذورة السعادة و نهاية الحبور

۲۳۴، ۳

ثمرة الایمان الفوز عند الله

۳۲۲، ۳

ثمرة الایمان الرغبة في دار البقاء

۳۳۴، ۳

ثلاث من كن فيه استكمل الایمان: من اذا رضى لم يخرج منه ...

۳۳۸، ۳

ثلاث من كن فيه فقد اكمل الایمان العدل في الغضب ..

۳۴۰، ۳

ثلاث من كنوز الایمان: كتمان المصيبة و الصدقة و المرض

۳۴۰، ۳

زين الایمان طهارة السرائر و حسن العمل: في الظاهر

۱۱۷، ۴

شرف المؤمن ايمانه و عزه بطاعته

۱۸۰، ۴

صدق الايمان و صنايع الاحسان من افضل الذخائر

۱۹۹، ۴

فمن الايمان ما يكون ثابتا مستقرا في القلوب و منه ما يكون عوارى بين القلوب

۴۳۳، ۴

فرض الله سبحانه الايمان تطهيرا من الشرك

۴۳۳، ۴

ما انفع الموت لمن اشعر الايمان و التقوى قلبه

۹۱، ۶

ما من شيء يحصل به الامان ابلغ من ايمان و احسان

۱۱۲، ۶

نجا من صدق ايمانه و هدى من حسن اسلامه

۱۸۴، ۶

لا وسيلة انجح من الايمان

۱۸۴، ۶

لا شرف أعلى من الايمان

۳۷۹، ۶

لا يفوز بالنجاة الا من قام بشرايط الايمان

۳۹۸، ۶

يستدل على الايمان بكثرة التقى و ملك الشهوة و غلبة الهوى

۴۵۱، ۶

لا شيء يدخره الانسان كالايمان بالله و صنايع الاحسان

۴۲۲، ۶

يستدل على ايمان الرجل بالتسليم و لزوم الطاعة

۴۴۸، ۶

لا نجاة لمن لا ايمان له

۴۰۲، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۵

لا يصدق ايمان عبد حتى يكون بما في يد الله سبحانه اوثق منه بما في يده

۴۱۷، ۶

الايمان و العمل اخوان توأمان و رفيقان لا يفترقان لا يقبل الله احدهما الا بصاحبه

۱۳۶، ۲

اصل الايمان حسن التسليم لأمر الله

۴۱۶، ۲

ان محل الايمان الجنان و سبيله الاذنان

۵۱۱، ۲

أقرب الناس من الله سبحانه احسنهم ايمانا

۴۳۶، ۲

باب المؤمن

المؤمنون اعظم أحلاما

۱، ۱۵۷

المؤمن كيس عاقل

۱، ۱۸۷

المؤمن منزه عن الزيف و الشقاق

۱، ۳۲۶

المؤمنون خيراتهم مأمولة و شرورهم مأمونة

۱، ۳۵۶

المؤمن هين لين سهل مؤتمن

۱، ۳۷۹

المؤمن قليل الزلل كثير العمل

۱، ۳۸۲

المؤمن يقظان ينتظر احدي الحسنتين

۲، ۱۹

المؤمن صدوق اللسان بذول الاحسان

۲، ۹

المؤمن سيرته القصد و سنته الرشد

۱، ۳۸۸

المؤمن عفيف مقتنع متنزه متورع

۲، ۳۵

المؤمن عفيف فى الغنى متنزه عن الدنيا

۲، ۳۸

المؤمن شاکر فى السراء صابر فى البلاء خائف فى الرخاء

۲، ۳۷

المؤمن حيبى غنى موقن تقى

۲، ۶۴

الدنيا سجن المؤمن و الموت تحفته و الجنة مأواه

۲، ۶۶

إذا سعدت روح المؤمن الى السماء تعجبت الملائكة ...

۳، ۱۴۵

من آمن أمن

۵، ۱۳۴

للمؤمن ثلاث علامات: الصدق و اليقين و قصر الامل

۵، ۴۷

مثل المؤمن كالاترجة طيب طعمها و ريحها

۶، ۱۵۳

لا يلقى المؤمن حسودا و لا حقودا و لا بخيلا

۶، ۴۱۴

لا يكون الرجل مؤمنا حتى لا يبالي بماذا اسد فورة جوعه و لا باى ثوبيه ابتدل

۶، ۴۰۷

المؤمن غر كريم مأمون على نفسه حذر محزون

۲، ۷۵

المؤمن قریب أمره بعید همه کثیر صمته خالص عمله

۹۲، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۶

المؤمن الدنيا مضماره والعمل همته و الموت تحفته و الجنة سبقته

۸۷، ۲

المؤمن نفسه أصلب من الصلد و هو أذل من العبد

۱۲۴، ۲

المؤمن اذا نظر اعتبر و اذا سكت تفكر و اذا تكلم ذكر و اذا اعطى شكر و اذا ابتلى صبر

۱۲۷، ۲

المؤمن اذا وعظ ازدجر و اذا حذر حذر و اذا عبر اعتبر ...

۱۲۷، ۲

المؤمن امين على نفسه مغالب لهواه و حسه

۱۶۴، ۲

العقل خليل المؤمن و العلم وزيره و الصبر امير جنوده ...

۱۳۵، ۲

المؤمن من وقى دينه بدنياه و الفاجر من وقى دنياه بدينه

۱۵۴، ۲

المؤمن دأبه زهادته و همه ديانتته و عزه قناعتته

۱۳۸، ۲

آمن تأمن

۱۷۴، ۲

ان المؤمن ليستحيى اذا مضى له عمل فى غير ما عقد عليه ايمانه

۵۰۸، ۲

ان بشر المؤمن فى وجهه و قوته فى دينه و حزنه فى قلبه

۵۰۵، ۲

افضل المؤمنين ايماننا من كان لله اخذه و عطاه و سخطه و رضاه

۴۵۶، ۲

باب الامانة

اد الامانة اذا ائتمنت و لا تتهم غيرك اذا ائتمنته ...

۲۰۷، ۲

اد الامانة الى من ائتمنتك و لا تخن من خانك

۱۸۸، ۲

الامانة و الوفاء صدق الافعال و الكذب و الافتراء ...

۱۳۰، ۲

لا ايمان لمن لا امانة له

۴۰۰، ۶

من عمل بالامانة فقد اكمل الديانة

۴۴۸، ۵

من استهان بالامانة وقع فى الخيانة

۳۳۳، ۵

ليصدق ورعك و ليشدد تحريك و تخلص نيتك فى الامانة و اليمين

۵۲، ۵

کل شیء لا یحسن نشره امانة و ان لم یستکتتم

۵۳۹، ۴

علیک بالامانة فانها افضل دبانة

۲۹۰، ۴

صحة الامانة عنوان حسن المعتقد

۱۹۹، ۴

شر الناس من لا یعتقد الامانة و لا یجتنب الخيانة

۱۷۵، ۴

رأس الاسلام الامانة

۴۷، ۴

اذا احب الله عبدا حبب الیه الامانة

۱۴۰، ۳

اذا قویت الامانة کثر الصدق

۱۳۴، ۳

الامانة تؤدی الی الصدق

۷، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۷

الامانة فضيلة لمن اداها

۳۰۶، ۱

الامانة فوز لمن رعاها

۲۹۳، ۱

الامانة صيانة

۳۹، ۱

الامانة ايمان، البشاشة احسان

۱۳، ۱

افضل الايمان الامانة

۳۸۰، ۲

باب الانس و الالفه

احق الناس ان یونس به الودود المؤلف

۳۹۱، ۲

انس رفدک، اذکر وعدک

۱۷۲، ۲

الانس فی ثلاثة: الزوجة الموافقة و الولد الصالح و الاخ الموافق

۱۴۱، ۲

انس الامن تذهبه وحشة الوحدة و انس الجماعة ینکده وحشة المخافة

۱۱۲، ۲

من استوحش عن الناس انس بالله سبحانه

۳۷۳، ۵

من انس بالله استوحش من الناس

۲۳۲، ۵

ثمرة الانس بالله الاستيحاش من الناس

۳۲۹، ۳

باب الاناة (وقار و سنگینی)

الاناة حسن

۲۵، ۱

لا اصابة لمن لا اناة له

۴۰۲، ۶

الاناة اصابة

۴۲، ۱

فى الاناة السلامة

۴۱۱، ۴

فى الثانى استظهار

۴۰۰، ۴

عليك بالاناة فان المتانى حرى بالاصابة

۲۸۶، ۴

صل عجلتك بتأنيك و سطوتك برفقك ...

۲۰۷، ۴

روية المتانى افضل من بديهة العجل

۱۰۲، ۴

بالتانى تسهل الاسباب

۲۳۱، ۳

بالتانى تسهل المطالب

۲۰۸، ۳

التانى فى الفعل يؤمن الخطل

۳۴۶، ۱

المتانى مصيب و ان هلك

۳۲۲، ۱

من أتاد أمن من الزلل

۲۱۶، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۸

التانى يوجب الاستظهار

۱۱۸، ۱

التانى حزم

۵۴، ۱

ينبغى لمن عرف سرعة رحلته ان يحسن التأهب لنقلته

۴۴۲، ۶

من الحزم التأهب و الاستعداد

۳۲، ۶

من كمال الحزم الاستعداد للنقله و التأهب للرحلة

۳۹، ۶

من يقن بالنقله تأهب للرحيل

۱۹۶، ۵

لا یکن اهلک و ذو ودک أشقی الناس بک

۲۶۹، ۶

باب الاهل (خانواده)

من أساء الی أهله لم یتصل به تأمیل

۲۳۴، ۵

باب البخل (زفتی)

البخیل مذموم، الحسود مغموم

۳۶، ۱

البخل فقر

۳۷، ۱

الشح مسبة

۳۸، ۱

الشح یکسب المسبة

۸۲، ۱

البخل یزری بصاحبه

۱۱۶، ۱

البخیل خازن لورثته

۱۲۷، ۱

البخل یکسب الذم

۱۲۸، ۱

البخیل متعجل الفقر

۱۸۳، ۱

البخل یوجب البغضاء

۱۹۹، ۱

البخیل ابدأ ذلیل

۱۹۹، ۱

البخیل متحجج بالمعاذیر و التعالیل

۳۳۶، ۱

البخل یدل مصاحبه و یعز مجانبه

۳۷۰، ۱

البخیل ذلیل بین اعزته

۳۷۷، ۱

البخل احد الفقیرین

۱۷، ۲

البخل یکسب العار و یدخل النار

۳۱، ۲

الباخل فی الدنیا مذموم و فی الآخرة معذب ملوم

۳۶، ۲

المحتکر البخیل جامع لمن یشکره ...

۶۲، ۲

البخل باخراج ما افترضه الله سبحانه من الاموال اقبح البخل

۱۱۶، ۲

البخيل يسمح من عرضه باكثر مما أمسك من عرضه ..

۱۳۰، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۹

احذروا البخل فانه لؤم و مسبه

۲۷۲، ۲

احذروا الشح فانه يكسب المقت و يشين المحاسن و يشيع العيوب

۲۸۴، ۲

اياك و مصادقه البخيل فانه يقعد عنك احوج ما تكون اليه

۲۹۰، ۲

اياك و التحلى بالبخل فانه يزرى بك عند القريب و يمقتك الى النسيب

۲۹۲، ۲

اياك و الشح فانه جلباب المسكنه و زمام يقاد به الى كل دناءه

۲۹۴، ۲

اياك و الامساك فان ما امسكته فوق قوت يومك كنت فيه خازنا لغيرك

۳۰۹، ۲

اياكم و البخل فان البخل يمقته الغريب و ينفر منه القريب

۳۲۶، ۲

افقر الناس من قتر على نفسه مع الغنى و السعه و خلفه لغيره

۴۷۳، ۲

ابعد الخلائق من الله تعالى البخيل الغنى

۴۳۱، ۲

اقبح البخل منع الاموال من مستحلها

۴۳۰، ۲

ابخل الناس من بخل على نفسه بماله و خلفه لوراثه

۴۴۹، ۲

آفه الغنى البخل

۱۱۲، ۳

آفه الاقتصاد البخل

۱۰۶، ۳

بالبخل تكثر المسبه

۲۰۰، ۳

بئس الخليقة البخل

۲۵۸، ۳

تجنبوا البخل و النفاق فهما من أذم الاخلاق

۳۰۳، ۳

خلتان لا تجتمعان في قلب مؤمن: سوء الخلق و البخل

۴۵۲، ۳

رب صلف أورث تلفا

۶۳، ۴

زیادة الشح تشين الفتوة و تفسد الاخوة

۱۱۸، ۴

البخيل يبخل على نفسه باليسير من دنياه و يسمح لورائه بكلها

۷۱، ۲

البخل بالموجود سوء الظن بالمعبود

۳۲۹، ۱

سبب زوال اليسار منع المحتاج

۱۲۲، ۴

عجبت للشقى البخيل يتعجل الفقر الذى منه هرب و يفوته ...

۳۴۶، ۴

فى الشح المسبة

۴۰۰، ۴

كثرة الشح توجب المسبة

۵۹۱، ۴

من بخل يدينه جل

۱۹۰، ۵

من قبض يده مخافة الفقر فقد تعجل الفقر

۱۸۱، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۰

من بخل بماله ذل

۱۹۰، ۵

من لزم الشح عدم النصيح

۲۲۸، ۵

ليس لشحيح رفيق

۷۶، ۵

ليس لبخيل حبيب

۷۸، ۵

لم يوفق من بخل الى نفسه بخيره و خلف ماله لغيره

۹۳، ۵

لو رأيتم البخل رجلا لرأيتموه مشوها يغض عنه كل بصر و ينصرف عنه كل قلب

۱۱۸، ۵

من بخل على نفسه كان على غيره ابخل

۳۳۵، ۵

من منع المال من يحمده ورثه من لا يحمده

۳۶۶، ۵

من بخل بما لا يملكه فقد بالغ فى الرذيلة

۳۸۰، ۵

من بخل بماله على نفسه جاد به على بعل عرسه

۴۴۳، ۵

من بخل على المحتاج بما لديه كثر سخط الله عليه

۴۴۶، ۵

من أقبح الخلاق الشح

۳۴، ۶

من سوء الخلق البخل و سوء التقاضى

۲۳، ۶

ما عقل من بخل باحسانه

۷۶، ۶

ما اقبح البخل مع الاكثار

۶۸، ۶

ما اقبح البخل بذوى النبل

۷۰، ۶

ما عقد ايمانه من بخل باحسانه

۷۳، ۶

ما اجتلب سخط الله بمثل البخل

۷۴، ۶

هذا ما بخل به الباخلون

۱۹۶، ۶

ويح البخيل المتعجل الفقر الذى منه هرب و التارك الغنى الذى اياه طلب

۲۳۰، ۶

لا تبخل فتقترو و لا تسرف فتفرط

۲۹۶، ۶

لا مسبه كالشح

۳۵۲، ۶

لا مروءة لبخيل

۳۴۶، ۶

لا خير فى صديق ضنين

۳۹۱، ۶

لا سوء أسوء من الشح

۳۷۹، ۶

لا غربة كالشح

۳۵۷، ۶

لا مروءة مع شح

۳۶۰، ۶

لا سوءة أسوء من البخل

۳۹۹، ۶

لا يبقى المال الا البخل و البخيل معاقب ملوم

۳۱۶، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۱

باب الاستبداد (خود رأی)

المستبد متهور فى الخطأ و الغلط

۳۱۷، ۱

الاستبداد برأىك يزلک و يهورک فى المهاوى

۱. ۳۹۰
- بئس الاستعداد الاستبداد
۳. ۲۵۶
- حق علی العاقل ان یتدیم الاسترشاد فیتک الاستبداد
۳. ۴۱۰
- قد أخطأ المستبد
۴. ۴۶۴
- من استبد برأیه زل
۵. ۱۷۰
- من استبد برأیه خفت و طأته علی اعدائه
۵. ۳۴۴
- من استبد برأیه خاطر و غرر
۵. ۴۶۱
- لا تستبد برأیک فمن استبد برأیه هلك
۶. ۲۹۶
- باب البدعة (بدعتگزاری)
- انما الناس رجلان متبع شرعة و مبتدع بدعة
۳. ۷۴
- باب التبذیر (بیهوده خرج کردن)
- التبذیر قرین مفلس
۱. ۲۶۰
- التبذیر عنوان الفاقة
۱. ۲۲۴
- الاولان اعطاء هذا المال فی غیر حلال تبذیر و اسراف
۲. ۳۳۰
- آفة الجود التبذیر
۳. ۱۱۱
- علیک بترك التبذیر و الاسراف و التخلق بالعدل و الانصاف
۴. ۲۹۳
- من افتخر بالتبذیر احتقر بالافلاس
۵. ۴۳۳
- من اشرف الشرف الكف عن التبذیر و الشرف
۶. ۴۲
- من العقل مجانية التبذیر و حسن التدبیر
۶. ۳۲
- لا جهل كالتبذیر
۷. ۳۴۷
- باب البذل (بخشش)
- البذل مادة الامکان
۱. ۱۵۴
- البذل یکسب الحمد

۱، ۱۹۸

ابدل مالک لمن بذل لک وجهه فان بذل الوجه لا یوازیه شیء

۲، ۲۳۶

ابدل مالک فی الحقوق و واس به الصدیق ...

۲، ۲۰۴

افضل الشرف بذل الاحسان

۲، ۳۹۷

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲

افضل الفضائل بذل الرغائب و اسعاف الطالب ...

۲، ۴۵۷

ان تبدلوا اموالکم فی جنب اللّٰه فان اللّٰه مسرع الخلف

۳، ۳

بالبذل تکثر المحامد

۳، ۲۳۷

ببذل النعمه تستدام النعمه

۳، ۲۳۸

بذل العطاء زکاء النعماء

۳، ۲۶۳

کثرة البذل آیه النبیل

۴، ۵۹۸

من هان علیه بذل الاموال توجهت الیه الامال

۵، ۲۲۹

من احب الذکر الجمیل فلیبذل ماله

۵، ۳۲۴

من بذل ماله استعبد

۵، ۱۹۳

من کرمت نفسه استهان بالبذل و الاسعاف

۵، ۳۴۲

من شرف الهمه بذل الاحسان

۶، ۱۶

من شیم الکرام بذل الندی

۶، ۲۴

ما اکتسب الشکر بمثل بذل المعروف

۶، ۵۹

ما حصنت الاعراض بمثل البذل

۶، ۶۸

ما شکرت النعم بمثل بذلها

۶، ۶۸

ما حصنت النعم بمثل الانعام بها

۶، ۶۹

ما شاع الذکر بمثل البذل

۶۹، ۶

نیل المآثر ببذل المکارم

۱۶۹، ۶

لا يحوز الشكر الامن بذل ماله

۳۹۷، ۶

لا يحمد الامن بذل احسانه

۳۹۸، ۶

باب البراءة (بيگناهی)

البرى صحيح و المريب عليل

۳۱۸، ۱

البرى جرى

۵۶، ۱

كل برى صحيح

۵۲۶، ۴

ما أشجع البرى و أجبن المريب

۸۶، ۶

لا اشجع من برى

۳۷۳، ۶

باب البرد (سرما)

توقوا البرد فى اوله و تلقوه فى آخره فانه يفعل فى الابدان كما يفعل فى الاغصان، اوله يحرق و آخره يورق

۳۰۸، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۳

باب البر (نيكوكارى)

البر عمل مصلح

۱۴۸، ۱

البر عمل صالح

۲۱۹، ۱

البر غنيمه الحازم

۲۴۲، ۱

البر اعجل شىء مثوبة

۳۲۰، ۱

الاسراف مذموم فى كل شىء الا فى افعال البر

۸۶، ۲

أعجل الخير ثوبا البر

۳۸۵، ۲

افضل البر ما اصيب به الابرار

۳۹۱، ۲

افضل البر ما اصيب به اهله

۳۹۱، ۲

احق من بررت من لا يغفل برک

۴۱۲، ۲

ان أسرع الخیر ثوابا البر

۴۸۸، ۲

انکم مجازون بافعالکم فلا تفعلوا الابرا

۶۵، ۳

بالبر یملک الحر

۲۰۵، ۳

انما طبایع الابرار طبایع محتملة للخیر فمهما حملت منه احتملته

۹۰، ۳

جماع الخیر فی اعمال البر

۳۷۶، ۳

خیر البر ما وصل الی المحتاج

۴۲۵، ۳

من کثر بره حمد

۱۸۳، ۵

من بذل بره انتشر ذکره

۳۳۶، ۵

من قرب بره بعد صیته

۳۳۶، ۵

مع البر تدر الرحمة

۱۲۰، ۶

نفوس الابرار نافرۃ من نفوس الاشرار

۱۹۰، ۶

نفوس الابرار تأبی افعال الفجار

۱۹۰، ۶

لا ینصف البر من الفاجر

۳۹۴، ۶

باب البرکة (خیر زیاد)

اذا ظهرت الجنایات ارتفعت البرکات

۱۲۸، ۳

باب البشر (خوشروئی)

البشر مبرۃ، العبوس معرة

۶۳، ۱

البشر اول البر

۷۹، ۱

الطلاقة شیمۃ الحر

۱۲۷، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۳۴

البشاشة احسان

۱۳، ۱

البشر اول النائل

۱۴۰، ۱

البشر يطفى نار المعاندة

۱، ۱۵۰

البشر اول النوال

۱، ۱۶۷

البشر شيممة الحر

۱، ۱۷۳

البشر يونس الرفاق

۱، ۱۹۱

البشاشة حباله المودة

۱، ۲۶۹

البشر اسداء الصنيعة بغير مؤنة

۱، ۳۸۹

البشر احد العطائين

۲، ۱۲

البشاشة احد القرائين

۲، ۲۸

البشر منظر مونق و خلق مشرق

۲، ۱۵۶

بالبشر و بسط الوجه يحسن موقع البذل

۳، ۲۳۲

بشرك اول برک و وعدك اول عطائك

۳، ۲۶۸

بشرك يدل على كرم نفسك و تواضعك ينبئ عن شريف خلقك

۳، ۲۶۹

بشر المؤمن في وجهه و حزنه في قلبه

۳، ۲۷۳

حسن البشر اول العطاء و اسهل السخاء

۳، ۳۸۸

حسن البشر احد البشارتين

۳، ۳۹۱

حسن البشر من علائم النجاح

۳، ۳۹۴

سبب المحبة البشر

۴، ۱۲۶

طلاقة الوجه بالبشر و العطية و فعل البر و بذل التحية ..

۴، ۲۵۹

عليك بالبشاشة فانها حباله المودة

۴، ۲۸۸

كثرة البشر آية البذل

۴، ۵۸۹

من بخل عليك ببشره لم يسمح ببره

۴۶۵، ۵

وجه مستبشر خیر من قطوب مؤثر

۲۲۶، ۶

لا بشاشة مع ابرام

۳۵۹، ۶

باب البصيرة (بينائى)

الفطنة بالبصيرة

۱۹، ۱

أبصر الناس من أبصر عيوبه و أفلح عن ذنوبه

۴۱۰، ۲

ذهاب البصر خير من عمى البصيرة

۳۲، ۴

فقد البصر أهون من فقدان البصيرة

۴۱۳، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۵

قد انجابت السرائر لاهل البصائر

۴۷۶، ۴

ربما اخطاء البصير رشده

۷۹، ۴

نظر البصر لا يجدى اذا عميت البصيرة

۱۷۴، ۶

لا علم لمن لا بصيرة له

۴۰۱، ۶

باب البطر (مستى نعمت)

البطر يسلب النعمة و يجلب النعمة

۱۶۶، ۲

باب الباطل)

الباطل مضاد الحق

۷۴، ۱

الباطل غرور خادع

۱۴۷، ۱

الباطل أضعف نصير

۱۸۸، ۱

الباطل يزل براكبه

۲۷۴، ۱

الباطيل موقعة فى الاضاليل

۳۳۶، ۱

التظافر على نصر الباطل لؤم و خيائنة

۳۵۰، ۱

غرض المبطل الفساد

۳۸۷، ۴

من نصر الباطل خسر

۱۴۵، ۵

من ركب الباطل ندم

۱۳۷، ۵

من ركب الباطل أهلکة مرکبه

۲۵۴، ۵

للباطل جولة

۲۵، ۵

من ركب الباطل زل قدمه

۳۱۰، ۵

من كان غرضه الباطل لم يدرك الحق و لو كان اشهر من الشمس

۴۲۳، ۵

من شهد لك بالباطل شهد عليك بمثله

۴۵۲، ۵

من نصر الباطل ندم

۴۶۶، ۵

ما أقبح الباطل

۷۶، ۶

مستعمل الباطل معذب ملوم

۱۴۹، ۶

هدر فنيق الباطل بعد كظوم وصال الدهر صيال السبع العقور

۲۰۲، ۶

لا تکرهوا سخط من يرضيه الباطل

۲۷۶، ۶

لا يعز من لجأ الى الباطل

۳۹۰، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۶

باب البطالة (بيکاری)

هيهات من نيل السعادة السكون الى الهوينا و البطالة

۱۹۷، ۶

آفة العمل البطالة

۱۱۲، ۳

باب البطنة (پر خوری)

البطنة تمنع الفطنة

۹۴، ۱

التخمة تفسد الحكمة

۱۷۲، ۱

البطنة تحجب الفطنة

۱۷۲، ۱

الشبع يفسد الورع

۱۷۳، ۱

الشبع يكثر الادواء

۱، ۲۲۸

ادمان الشبع يورث انواع الوجع

۱، ۳۵۹

الشبع يورث الاشر و يفسد الورع

۱، ۳۵۹

احفظ بطنك و فرجك ففيهما فتنتك

۲، ۱۷۹

اياكم و البطننة فانها مقساة للقلب مكسلة عن الصلاة ...

۲، ۳۲۴

اياك و البطننة فمن لزمها كثرت اسقامه و فسدت أحلامه

۲، ۲۸۹

ان البهائم همها بطونها

۲، ۴۹۵

أمقت العباد الى الله سبحانه من كان همته بطنه و فرجه

۲، ۴۶۰

اياك و ادمان الشبع فانه يهيج الاسقام و يثير العلل

۲، ۳۰۰

بئس فرين الورع الشبع

۳، ۲۵۵

بطن المرء عدوه

۳، ۲۶۰

اذا ملئ البطن من المباح عمى القلب عن الصلاح

۳، ۱۷۶

قل من اكثر من الطعام فلم يسقم

۴، ۵۰۲

قل من اكثر من فضول الطعام الالزمته الاسقام

۴، ۵۱۷

و كان خارجا عن سلطان بطنه فلا يشتهي ما لا يجد و لا يكثر اذا وجد

۴، ۶۳۶

كيف تصفو فكرة من يستديم الشبع

۴، ۵۵۹

من زاد شبعه كظته البطننة

۵، ۲۹۸

من كظته البطننة حجبته عن الفطنة

۵، ۲۹۹

من كانت همته ما يدخل بطنه كانت قيمته ما يخرج منه

۵، ۳۷۷

ما ابعد الخير ممن همته بطنه و فرجه

۶، ۹۳

نعم عون المعاصي الشبع

۱۶۳، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۷

لا صحه مع نهم

۳۶۰، ۶

لا فطنه مع بطنه

۳۶۱، ۶

لا تجتمع الشبع و القيام بالمفترض

۳۶۹، ۶

لا تجتمع الصحه و النهم

۳۶۹، ۶

لا تجتمع الفطنه و البطنه

۳۷۰، ۶

باب الباطن (درون، خلاف ظاهر)

زينه البواطن اجمل من زينه الطواهر

۱۱۷، ۴

صحه الضمائر من افضل الذخائر

۱۹۸، ۴

الضمائر الصالحه اصدق شهادة من اللسان الفصاح

۱۶۰، ۲

لكل ظاهر باطن على مثاله فمن طاب ظاهره طاب باطنه و ما خبت ...

۲۲، ۵

ما اقبح بالانسان باطنا عليلا و ظاهرا جميلا

۹۷، ۶

ما اقبح بالانسان ظاهرا موافقا و باطنا منافقا

۷۱، ۶

لا خير في المنظر الا مع حسن المخبر

۴۳۰، ۶

باب البكور (سحر خيزی)

بكر السبت و الخميس بركة

۲۵۹، ۳

باكروا فالبركة في المباركة و شاوروا فالنجاح في المشاورة

۲۶۴، ۳

باب البكاء (گريستن)

البكاء سجية المشفقين

۱۷۶، ۱

البكاء من خيفة الله للبعد عن الله عباده العارفين

۴۹، ۲

البكاء من خشية الله ينير القلب و يعصم من معاودة الذنب

۱۱۱، ۲

البكاء من خشية الله مفتاح الرحمة

۱۲۱، ۲

بالبكاء من خشية الله تمحص الذنوب

۲۴۰، ۳

بكاء العبد من خشية الله يمحص ذنوبه

۲۶۲، ۳

باب البلد (شهر، وطن)

شر الاوطان ما لم يأمن فيه القطان

۱۷۱، ۴

شر البلاد بلد لا امن فيه و لا خصب

۱۶۵، ۴

ليس بلد أحق البلاد بك من بلد خير البلاد ما حملك

۸۳، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸

باب البلاغة (شيوا سخنی)

البلاغة ان تجيب فلا تبطنى و تصيب فلا تخطئى

۱۵۲، ۲

البلاغة ما سهل على المنطق و خف على الفطنة

۷۰، ۲

ابلق البلاغة ما سهل فى الصواب مجازه و حسن ايجازه

۴۶۴، ۲

باب البلاء (مصیبت و امتحان)

البلاء رديف الرخاء

۱۵۴، ۱

ان عظيم الاجر مقارن عظيم البلاء فاذا احب الله سبحانه قوما ابتلاهم

۵۲۷، ۲

ان ابتلى ظن و ارتاب

۱۵، ۳

اذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك البلاء فقد أيقظك

۱۳۲، ۳

اذا رأيت ربك يوالى عليك البلاء فاشكره

۱۴۲، ۳

بلاء الرجل على قدر ايمانه و دينه

۲۶۲، ۳

ثلاث من اعظم البلاء: كثرة العائلة و غلبة الدين و دواء المرض

۳۴۱، ۳

رب مرحوم من بلاء هو دواءه

۶۷، ۴

رب مبتلى مصنوع له بالبلوى

۶۸، ۴

على قدر النعماء يكون مضم البلاء

۳۱۳، ۴

فى البلاء تحاز فضيلة الصبر

۳۹۹، ۴

قد تفاجئی البلیه

۴۶۱، ۴

کل بلاء دون النار عافیة

۵۴۲، ۴

کن بالبلاء محبورا و بالمکاره مسرورا

۶۰۲، ۴

کم من منعم علیه بالبلاء

۵۵۲، ۴

من طلب للناس الغوائل لم یأمن البلاء

۲۱۷، ۵

لا تأمن من البلاء فی امنک و رخائک

۲۶۵، ۶

لا یکمل ایمان المؤمن حتی یعد الرخاء فتنه و البلاء نعمه

۴۰۸، ۶

باب بنی امیه)

هی مجاجه من لذیذ العیش يتطعمونها برهه و یلفظونها جملة

۱۹۷، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۹

باب المبالات (باک داشتن، پروا کردن)

شر الناس من لا یبالی ان یراه الناس مسیئا

۱۶۹، ۴

عله المعادة قللة المبالاة

۳۵۲، ۴

من قلت مبالاته صرع

۱۸۶، ۵

باب البهتان (دروغ بستن)

لاقحة کالبهت

۳۴۹، ۶

باب التجارة (بازرگانی)

التاجر مخاطر

۴۰، ۱

من تاجر الله ربح

۱۸۰، ۵

من اتجر بغير علم فقد ارتطم فی الربا

۲۸۷، ۵

باب التراب (خاک)

نعم الطهور التراب

۱۶۸، ۶

باب التعب (رنج، سختی)

رب دایب مضیع

۵۷، ۴

ثمرة الرغبة التعب

۳۳۳، ۲

باب التوبة (پشیمانی و بازگشت بخدا)

التوبة ممحاة

۵۲، ۱

التوبة تستنزل الرحمة

۲۶۷، ۱

اخلاص التوبة يسقط الحوبة

۳۳۱، ۱

المؤمن منيب مستغفر تواب

۳۴۰، ۱

التوبة تطهر القلوب و تغسل الذنوب

۳۵۷، ۱

التوبة ندم بالقلب و استغفار باللسان و ترك بالجوارح و اضرار أن لا يعود

۱۲۶، ۲

الاتائب من خطيئته قبل حضور منيته

۳۲۹، ۲

ان عرضت له معصية واقعها بالانكال على التوبة

۱۴، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۰

ان عزم على التوبة سوفها و اصر على الحوبة

۱۴، ۳

بالتوبة تمحص السيئات

۲۳۴، ۳

بالتوبة تكفر الذنوب

۲۴۰، ۳

ثمرة التوبة استدراك فوارط النفس

۳۳۴، ۳

حسن التوبة يمحو الحوبة

۴۱۶، ۳

من تاب فقد اناب

۱۷۵، ۵

من اعطى التوبة لم يحرم القبول

۲۳۸، ۵

من لم يقبل التوبة عظمت خطيئته

۴۱۱، ۵

ما اهدم التوبة لعظيم الجرم

۶۳، ۶

مسوف نفسه بالتوبة من هجوم الاجل على اعظم الخطر

۱۵۱، ۶

لا دين لمسوف بتوبته

۳۸۴، ۶

بسير التوبة و الاستغفار يمحص المعاصي و الاصرار

۴۵۸، ۶

باب الثواب (اجر، پاداش)

الثواب عند الله سبحانه و تعالى على قدر المصاب

۳۰۳، ۱

اكتساب الثواب افضل الارباح و الاقبال على الله رأس النجاح

۹۳، ۲

من امل ثواب الحسيني لم تنكد آماله

۴۲۲، ۵

لا ربح كالثواب

۳۵۱، ۶

لا ذخر كالثواب

۳۵۴، ۶

باب الاجارة (پناه دادن)

من اجار المستغيث اجاره الله سبحانه من عذابه

۳۸۸، ۵

باب التجير (گردن فرازی)

اياك و التجير على عباد الله فان كل متجير يقصمه الله

۳۰۴، ۲

اياك و مساماة الله سبحانه في عظمته فان الله تعالى يذل كل جبار ...

۳۱۱، ۲

من تجير كسر

۱۴۵، ۵

من تجير حقره الله و وضعه

۳۰۱، ۵

لا يزكو عمل متجير

۳۷۳، ۶

باب الجبن (ترس)

الجبن آفة، العجز سخافة

۳۳، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۱

احذروا الجبن فانه عار و منقصة

۲۷۲، ۲

شدة الجبن من عجز النفس و ضعف اليقين

۱۸۵، ۴

لا تشركن في رأيك جبانا يضعفك عن الامر و يعظم عليك ما ليس بعظيم

۳۰۹، ۶

باب الجد (كوشش، جدیت)

التشمير للجد من سعادة الجد

۱۶۲، ۲

ان كنتم للنجاه طالبين فافضوا الغفلة و اللهو و الزموا الاجتهاد و الجد

۲۱، ۳

عليك بالجد و ان لم يساعد الجد

۲۹۹، ۴

و كان ضعيفا مستضعفا فان جاء الجد فهو ليث عاد وصل واد

۶۳۷، ۴

قد سعد من جد

۴۶۵، ۴

قرن الاجتهاد بالوجدان

۴۹۴، ۴

من ضعف جده قوى ضده

۲۱۳، ۵

من اعمل اجتهاده بلغ مراده

۲۱۸، ۵

من ركب جده قهر ضده

۲۱۳، ۵

من غالب الضد ركب الجد

۲۲۶، ۵

لقد اخطاء العاقل اللاهى الرشد و اصابه ذو الاجتهاد و الجد

۵۴، ۵

من بذل جهد طاقته بلغ كنه ارادته

۳۶۸، ۵

من استدام قرع الباب ولج ولج

۴۵۷، ۵

ما ادرك المجد من فاته الجد

۶۵، ۶

باب الجدل (ستيزه)

الجدل فى الدين يفسد اليقين

۳۰۸، ۱

باب التجربة (آزمایش)

الامور بالتجربة

۱۸، ۱

الظفر بالحزم و الحزم بالتجارب

۲۱، ۱

الامور أشباه

۴۲، ۱

التجارب لا تنقضى

۹۹، ۱

الايام تفيده التجارب

۱۰۱، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۲

الحزم حفظ التجربة

۱، ۲۳۸

التجارب علم مستفاد

۱، ۲۶۰

التجربة ثمر الاعتبار

۱، ۲۷۸

العقل من وعظته التجارب

۱، ۳۱۲

المجرب احکم من الطيب

۱، ۳۱۵

التجارب لا تنقضى و العاقل منها فى زيادة

۱، ۳۹۷

الحازم من حنكته التجارب و هذبته النوائب

۲، ۱۱۵

املك الناس لسداد الرأى كل مجرب

۲، ۴۰۸

انما العاقل من وعظته التجارب

۳، ۷۵

ثمرة التجربة حسن الاختيار

۳، ۳۲۷

حفظ التجارب رأس العقل

۳، ۴۰۷

خير ما جربت ما وعظك

۳، ۴۲۲

رأى الرجل على قدر تجربته

۴، ۹۵

فى كل تجربة موعظة

۴، ۳۹۶

كفى عظة لذوى الالباب ما جربوا

۴، ۵۸۱

كفى بالتجارب مؤدبا

۴، ۵۷۰

من قلت تجربته خدع

۵، ۱۸۵

من كثرت تجربته قلت غرته

۵، ۲۱۴

من احکم التجارب سلم من المعاطب

۵، ۲۱۵

من يجرب يزدد حزما

۵، ۲۰۳

من غنى عن التجارب عمى عن العواقب

۳۴۶، ۵

من حفظ التجارب أصابت افعاله

۴۶۱، ۵

من الحزم حفظ التجربة

۳۵، ۶

باب الجزع (بيتابی، ناشکیبائی)

الجزع هلاک

۲۴، ۱

الجزع من أعوان الزمان

۶۶، ۱

الجزع يعظم المحنة

۱۷۲، ۱

الجزع أتعب من الصبر

۳۱۴، ۱

الجزع عند المصيبة اشد من المصيبة

۳، ۲

الجزع لا يدفع القدر و لكن يحبط الاجر

۶۹، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۳

الجزع عند البلاء من تمام المحنة

۳، ۲

الجزع عند المصيبة يزيدها و الصبر عليها يبيدها

۱۱۸، ۲

اغلبوا الجزع بالصبر فان الجزع يحبط الاجر و يعظم الفجيعة

۲۵۱، ۲

المصيبة واحدة و ان جزعت صارت اثنتين

۱۶، ۲

ان كنت جازعا على كل ما يفلت من يديك فاجزع على ما لم يصل اليك

۵، ۳

بكثره الجزع تعظم الفجيعة

۲۰۲، ۳

من ملكه الجزع حرم فضيلة الصبر

۲۲۳، ۵

من جزع عظمت مصيبتة

۱۹۲، ۵

ليس مع الجزع مثوبة

۷۸، ۵

من جزع فنفسه عذب و امر الله سبحانه اضع و ثوابه باع

۳۹۹، ۵

لا تجزعوا من قليل ما اكرهكم فيوقعكم ذلك في كثير مما تكرهون

۲۹۷، ۶

لا تجتمع الصبر و الجزع

۳۷۱، ۶

باب الجزاء (کیفر، مجازات)

سوء العقوبة من لؤم الظفر

۱۵۵، ۴

رد الحجر من حيث جاءك فانه لا يرد الشر الا بالشر

۸۶، ۴

على قدر البلاء يكون الجزاء

۳۱۴، ۴

كل امرء يلقى ما عمل و يجزى بما صنع

۵۴۵، ۴

كما تدين تدان

۶۲۲، ۴

من صدق بالمجازاة لم يؤثر غير الحسنی

۲۶۰، ۵

لن يلقى جزاء الشر الا عامله

۶۲، ۵

لن يجزى جزاء الخير الا فاعله

۶۲، ۵

من قابل الاحسان بافضل منه فقد جازاه

۳۲۷، ۵

من لم يجاز الاساءة بالاحسان فليس من الكرام

۴۰۷، ۵

من ايقن بالمجازاة لم يؤثر غير الحسنی

۳۴۳، ۵

باب الجفاء (ستم، بدخوئی)

لا تطلبن الاخاء عند اهل الجفا و اطلبه عند اهل الحفاظ و الوفاء

۳۴۰، ۶

اياك و الجفاء فانه يفسد الاخاء و يمقت الى الله و الناس

۲۹۶، ۲

الجفاء يفسد الاخاء

۱۵۰، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۴

الجفاء شين، المعصية حين

۳۶، ۱

باب المجالسة (همنشینی)

جالس العلماء تزدد حلما

۳۵۷، ۳

الاطراف مجالس الاشراف

۲۴۴، ۱

جالس العلماء تسعد

۳، ۳۵۶

جليس الخير نعمه

۳، ۳۵۶

جليس الشر نعمة

۳، ۳۵۶

جالس العلماء تزدد علما

۳، ۳۵۷

جالس الفقراء تزدد شكرا

۳، ۳۵۷

جانبوا الاشرار و جالسوا الاخير

۳، ۳۶۲

جماع الشر من مقارنة قرين السوء

۳، ۳۶۹

جالس اهل الورع و الحكمة و اكثر مناقشتهم فانك ان كنت ..

۳، ۳۷۲

جالس العلماء يزدد علمك و يحسن ادبک و ترک نفسک

۳، ۳۷۳

جالس الحكماء يكمل عقلک و تشرف نفسک و ينتف عنک جهلک

۳، ۳۷۳

خلطة أبناء الدنيا تشين الدين و تضعف اليقين

۳، ۴۵۳

صاحب العقلاء و جالس العلماء و اغلب الهوى ترافق ..

۴، ۲۰۴

باب المجلس (جای نشستن)

لا تسرعن الى ارفع موضع في المجلس فان الموضع الذي ترفع ...

۶، ۲۸۸

باب الجماع (نزدیکی کردن)

حياء يرتفع و عورات تجتمع، اشبه شيء بالجنون، الاصرار عليه هرم، و الافاقة منه ندم، ثمرة حلاله الولد، ان عاش فتن ...

۳، ۴۱۷

من اكثر المناكح غشيته الفضايح

۵، ۴۳۲

باب الجمال (حسن صورت، زیبایی)

الجمال الظاهر حسن الصورة، الجمال الباطن حسن السريرة

۱، ۳۱۳

الصورة الجميلة اول السعادتین

۲، ۲۲

حسن الصورة الجمال الظاهر

۳، ۳۸۲

۳۸۲، ۳

حسن وجه المؤمن من حسن عناية الله به

۳۹۱، ۳

باب التجمل (أراستن، زینت دادن)

إذا قل اهل الفضل هلك اهل التجمل

۱۹۲، ۳

التجمل من اخلاق المؤمنین

۳۰۷، ۱

التجمل مروءة ظاهرة

۸۴، ۱

باب الجمیل (خوبی، نیکوئی)

من عامل الناس بالجمیل کافئوه به

۳۵۴، ۵

عود نفسک الجمیل فانه یجمل عنک الاحدوثة و یجزل لک المشوبة

۳۲۸، ۴

من کثر جمیله اجمع الناس علی تفضیله

۲۸۹، ۵

باب الجند (لشکر)

الجنود حصون الرعیة

۱۸۵، ۱

الجنود عز الدین و حصون الولاية

۸۹، ۲

آفة الجند مخالفة القادة

۱۰۳، ۳

من خذل جنده نصر اضعده

۲۷۴، ۵

باب التجانس (کند همجنس با همجنس پرواز)

اللئیم لا یتبع الا شکله و لا یمیل الا الی مثله

۸۱، ۲

کل شیء یمیل الی جنسه

۵۳۱، ۴

کل امرء یمیل الی مثله

۵۳۲، ۴

کل طیر یاوی الی شکله

۵۳۲، ۴

لا یوادوا الاشرار الا اشباههم

۳۷۵، ۶

لا یصطنع اللئام الا امثالهم

۳۷۵، ۶

لا یصحب الابرار الا نظراؤهم

۳۷۶، ۶

باب الجنة (بهشت)

الجنة جزاء المطيع

۱۱۴، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۶

الجنة دار الامان

۱۰۷، ۱

الجنة دار الاتقياء

۱۱۹، ۱

الجنة غاية السابقين

۱۲۹، ۱

الجنة افضل غاية

۲۵۷، ۱

الجنة مآل الفائز

۲۶۹، ۱

الجنة جزاء كل مؤمن محسن

۳۷۳، ۱

الجنة خير مآل و النار شر مقيل

۴۲، ۲

الاولانى لم أر كالجنة نام طالبها و لا كالنار نام هاربها

۳۳۱، ۲

ان من باع نفسه بغير الجنة فقد عظمت عليه المحنة

۵۱۲، ۲

ان اهل الجنة ليتراءون منازل شيعتنا كما يتراءى الرجل الكواكب فى افق السماء

۵۳۱، ۲

ان كنتم راغبين لا محالة فارغبوا فى الجنة عرضها السموات و الارض

۱۸، ۳

غاية التسليم الفوز بدار النعيم

۳۶۹، ۴

غاية المؤمن الجنة

۳۷۰، ۴

كل نعيم دون الجنة محقور

۵۳۲، ۴

من افضل الاعمال ما اوجب الجنة و أنجى من النار

۴۵، ۶

ما شر بعده الجنة بشر

۵۸، ۶

و فد الجنة ابدا ممنعون

۲۳۷، ۶

وارد الجنة مخلد النعماء

۲۳۷، ۶

و سيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا، قد امن العقاب

۲۵۵، ۶

هیهات لا یخدع الله عن جنته و لا ینال ما عنده الا بمرضاته

۲۰۴، ۶

لا تحصل الجنة بالتمنی

۳۶۸، ۶

لا یدخل الجنة خب و لا منان

۴۰۴، ۶

لا یفوز بالجنة الا من حسنت سریره و خلصت نیته

۴۲۳، ۶

باب الجواب (باسخ گوئی)

ربما ارتج علی الفصیح الجواب

۸۳، ۴

من اسرع فی الجواب لم یدرک الصواب

۳۳۷، ۵

من برهان الفضل صایب الجواب

۴۰، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۷

باب الجود (بخشش)

الجود ریاسة

۱۳، ۱

الجود عز موجود

۹۰، ۱

الجود حارس الاعراض

۹۱، ۱

الجود من کرم الطبیعة

۱۳۷، ۱

الناس رجلا: جواد لا یجدو واجد لا یسعف

۳۹۵، ۱

الکریم من جاد بالموجود

۴، ۲

الجود فی الله عبادة المقربین

۴۱، ۲

السید محسود و الجواد محبوب مودود

۴۲، ۲

الجواد محبوب محمود و ان لم یصل من جوده الی مادحه شیء و البخیل ضد ذلك

۷۸، ۲

الجود من غیر خوف و لا رجاء مکافاة حقیقة الجود

۱۲۶، ۲

اعطاء هذا المال فی حقوق الله دخل فی باب الجود

۱۲۷، ۲

الجواد فی الدنيا محمود و فی الآخرة مسعود

۱۵۲، ۲

النبیل بالتحلّی بالجود و الوفاء بالعهد

۱۵۳، ۲

اسمّح تسد

۱۷۳، ۲

احسن المکارم الجود

۳۸۵، ۲

افضل الجود بذل الموجود

۴۰۲، ۲

افضل الجود ما كان عن عسرة

۴۳۵، ۲

افضل الجود ایصال الحقوق الی اهلها

۴۳۰، ۲

انما سادة اهل الدنيا الاجواد

۷۷، ۳

بالجود تكون السیادة

۲۰۱، ۳

بالجود تسود الرجال

۲۱۷، ۳

بالجود یتنی المجد و یجتلب الحمد

۲۳۶، ۳

جد بما تجد تحمد

۳۵۶، ۳

جد تسد و اصبر تظفر

۳۵۷، ۳

جودوا بالموجود و انجزوا الوعود

۳۵۸، ۳

جود الرجل یحببه الی اصداده و یخله یبغضه الی اولاده

۳۵۸، ۳

رب موهبة خیر منها الفجیعة

۷۴، ۴

خیر الکرّم جود بلا طلب مکافاة

۴۲۶، ۳

سنة الکرّام الجود

۱۲۹، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۸

عادة الکرّام الجود

۳۳۱، ۴

غایة الجود بذل الموجود

۳۷۴، ۴

کن جوادا مؤثرا او مقتصدا مقدرًا و ایاک ان تكون الثالث

۶۰۳، ۴

من جاد اصطنع

۱۵۰، ۵

من نال استطال

۱۴۰، ۵

من جاد ساد

۱۵۲، ۵

من لم یجد لم یحمد

۲۵۳، ۵

ما احسن الجود مع الاعسار

۶۷، ۶

ما اکمل السیادة من لم یسمح

۷۵، ۶

لا فخر فی المال الا مع الجود

۳۹۶، ۶

باب الجور (ستم، تجاوز)

الجور عسوف

۱۱، ۱

الجور تبعات

۵۵، ۱

الجور مضاد العدل

۶۹، ۱

الجور ممحاة

۶۵، ۱

الجور احد المدمرين

۲۲، ۲

احذر الحیف و الجور فان الحیف تدعو الی السیف و الجور ...

۲۲۵، ۲

ایاک و الجور فان الجائر لا یریح رائحة الجنة

۲۹۷، ۲

اقبح شیء جور الولاية

۴۰۰، ۲

الجائر ممقوت مذموم و ان لم یصل من جوره الی ذامه شیء و العادل ضد ذلك

۷۸، ۲

اجور الناس من عد جوره عدلا منه

۴۷۴، ۲

بئس السیاسة الجور

۲۵۴، ۳

رأس الجهل الجور

۵۰، ۴

دولة الجائر من الممكنات

۱۰، ۴

زمان الجائر شر الازمنة

۱۱۵، ۴

شر اخلاق النفوس الجور

۱۷۸، ۴

طاعة الجور توجب الهلك و تأتي على الملك

۲۵۸، ۴

في الجور الطغيان

۴۰۱، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۹

في الجور هلاك الرعية

۴۰۲، ۴

من جار اهلكه جوره

۱۷۴، ۵

من جار ملكه عظم هلكه

۲۱۳، ۵

من جار قصم عمره

۱۵۴، ۵

من عمل بالجور عجل الله هلكه

۳۵۵، ۵

من جار ملكه تمنى الناس هلكه

۳۵۹، ۵

ويل لمن ساءت سيرته و جارت ملكته و تجبر و اعتدى

۲۲۷، ۶

لا تطمع العظماء في حيفك

۲۷۴، ۶

لا خير في حكم جائر

۳۹۱، ۶

لا جور افطع من جور حاكم

۳۸۵، ۶

لا يؤمن الله عذابه من لا يأمن الناس جوره

۴۲۸، ۶

باب الجوار (همسايگی)

بئس الجار جار السوء

۲۵۳، ۳

جار السوء اعظم الضراء و اشد البلاء

۳۶۰، ۳

جاور من تأمن شره و لا يعدوك خيره

۳۶۰، ۳

سل عن الجار قبل الدار

۱۳۷، ۴

سوء الجوار و الاساءة الى الابرار من اعظم اللؤم

۱۴۵، ۴

من احسن الى جيرانه كثر خدمه

۲۰۰، ۵

من حسن جواره كثر جيرانه

۱۵۶، ۵

من تطلع على اسرار جاره انهتكت استاره

۳۷۱، ۵

من المروءة تعهد الجيران

۱۶، ۶

من علامة اللؤم سوء الجوار

۲۰، ۶

ما عز من ذل جيرانه

۵۶، ۶

ما تأكدت الحرمة بمثل المصاحبة و المجاورة

۶۵، ۶

باب الجوع (گرسنگی)

التجوع انفع الداء

۲۲۷، ۱

الجوع خير من الخضوع

۳۷۸، ۱

تأدم بالجوع و تأدب بالقنوع

۳۱۲، ۳

نعم العون على اشر النفس و كسر عاداتها التجوع

۱۶۶، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۵۰

نعم الادام الجوع

۱۶۳، ۶

نعم عون الورع التجوع

۱۶۴، ۶

لا يجتمع الجوع و المرض

۳۶۹، ۶

باب الجوهر (گوهر، حقیقت)

فی تصاریف الاحوال تعرف جواهر الرجال

۳۹۸، ۴

باب جهاد النفس

املكوا انفسكم بدوام جهادها

۲۴۰، ۲

ألاوان الجهاد ثمن الجنة فمن جاهد نفسه ملكها و هى اكرم ثواب الله لمن عرفها

۳۴۰، ۲

افضل الجهاد مجاهدة المرء نفسه

۳۸۹، ۲

ان المجاهد نفسه على طاعة الله و عن معاصيه عند الله سبحانه بمنزلة بر شهيد

۵۴۳، ۲

ان مجاهدة النفس لتزمها عن المعاصي و تعصمها عن الردى

۵۲۰، ۲

ان افضل الجهاد مجاهدة الرجل نفسه

۵۰۲، ۲

اول ما تنكرون من الجهاد جهاد انفسكم

۴۶۹، ۲

ان اول ما تغلبون عليه من الجهاد جهاد بايديكم ...

۵۸۵، ۲

ان المجاهد نفسه و المغالب غضبه و المحافظ على طاعة ربه ...

۶۱۸، ۲

افضل الجهاد جهاد النفس عن الهوى و فطامها عن لذات الدنيا

۴۴۵، ۲

انك ان جاهدت نفسك حزت رضى الله

۵۵، ۳

بالمجاهدة صلاح النفس

۲۳۴، ۳

جودوا فى الله و جاهدوا انفسكم على طاعته يعظم لكم الجزاء ...

۳۵۹، ۳

ثمرة المجاهدة قهر النفس

۳۳۴، ۳

جهاد النفس مهر الجنة

۳۶۴، ۳

جهاد الهوى ثمن الجنة

۳۶۴، ۳

جهاد النفس افضل جهاد

۳۶۴، ۳

جاهد نفسك على طاعة الله مجاهدة العدو عدوه و غالبها ...

۳۶۵، ۳

جاهد نفسك و حاسبها محاسبة الشريك شريكه

۳۶۵، ۳

جهاد النفس ثمن الجنة فمن جاهدها ملكها و هى اكرم ...

۳۶۶، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۵۱

جهاد النفس بالعلم عنوان العقل

۳۶۸، ۳

حاربوا هذه القلوب فانها سريعة العثار

۴۱۲، ۳

حاربوا انفسكم على الدنيا و اصرفوها عنها فانها سريعة الزوال ...

۴۱۴، ۳

خیر الجهاد جهاد النفس

۴۲۰، ۳

ذروة الغايات لا ينالها الا ذو و التهذيب و المجاهدات

۳۴، ۴

غاية المجاهدة ان يجاهد المرء نفسه

۳۷۳، ۴

في مجاهدة النفس كمال الصلاح

۳۹۴، ۴

كفاك في مجاهدة نفسك ان لا تزال ابدا لها مغالبا و على أهويتها محاربا

۵۸۶، ۴

من عرف نفسه جاهدها

۱۷۷، ۵

من جاهد نفسه اكمل التقى

۱۵۴، ۵

من لم يجاهد نفسه لم ينل الفوز

۲۵۰، ۵

لن يحوز الجنة الا من جاهد نفسه

۶۵، ۵

مجاهدة النفس عنوان النبيل

۱۳۰، ۶

مجاهدة النفس شيممة النبلاء

۱۲۴، ۶

مجاهدة النفس افضل جهاد

۱۳۵، ۶

ما من جهاد افضل من جهاد النفس

۸۴، ۶

لا جهاد كجهاد النفس

۳۶۵، ۶

باب الجهاد (جنگ با دشمن)

المجاهدون تفتح لهم ابواب السماء

۳۵۵، ۱

الجهاد عماد الدين و منهج السعداء

۳۵۴، ۱

الا و قد امرنى الله بقتال اهل النكث و البغى و الفساد

۳۴۳، ۲

ثواب الجهاد اعظم الثواب

۳۴۸، ۳

بقية السيف انمى عددا و أكثر ولدا

۲۶۳، ۳

زكاة البدن الجهاد و الصيام

۱۰۶، ۴

زكاة الشجاعة الجهاد في سبيل الله

۱۰۶، ۴

و الجهاد عزا للاسلام

۴۵۱، ۴

و ايم الله لئن فررتم من سيف العاجلة لا تسلموا من سيوف الاخرة ...

۲۵۵، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۵۲

باب دستورات جنگی

التوا في اطراف الرماح فانه امور للاسنة

۲۵۲، ۲

ضاربوا عن دينكم بالظبي و صلوا السيوف بالخطا ...

۲۳۴، ۴

عاودوا الكروا استحيوا من الفر فانه عار في الاعقاب

۳۵۸، ۴

عضوا على النواجد فانه انبا للسيوف عن الهام

۳۶۱، ۴

غضوا الابصار في الحروب فانه اربط للجاش و اسكن للقلوب

۳۹۰، ۴

قدموا الدارع و أخرخوا الحاسر و عضوا على الاضراس فانه انبا ..

۵۱۵، ۴

نافحوا بالظبي و صلوا السيوف بالخطى و طيبوا عن انفسكم نفسا ...

۱۷۸، ۶

لا تشتدن عليكم فرة بعدها كرة و لا جولة بعدها صولة ...

۳۴۲، ۶

باب الجهل (ناداني)

الجهل موت

۲۲، ۱

الجهل وبال

۶۳، ۱

الناس أعداء ما جهلوا

۷۶، ۱

المرء عدو ما جهل

۱۱۶، ۱

الجهل أنكى عدو

۱۲۹، ۱

الجهل يزل القدم

۱۳۱، ۱

الجهل داء و عياء

۱۸۲، ۱

الجهل معدن الشر

۱۷۳، ۱

الجهل يجلب الغرر

۲۰۵، ۱

الجهل اصل كل شر

۲۰۵، ۱

الجهل ادوء الداء

۲۰۵، ۱

الجهل يفسد المعاد

۲۱۳، ۱

الجهل فساد كل امر

۲۳۱، ۱

الجاهل حيران

۵۴، ۱

الجاهل يميل الى شكله

۸۶، ۱

الجاهل لا يرتدع

۱۱۷، ۱

الجاهل لا يرعوى

۱۶۸، ۱

الجاهل يرفع نفسه فيتضع

۱۷۸، ۱

الجاهل من جهل قدره

۲۸۱، ۱

الجاهل ميت و ان كان حيا

۲۹۳، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۵۳

الجاهل كزلة العالم صوابه

۳۰۴، ۱

الجاهل من خدعته المطالب

۳۱۲، ۱

الجاهل من جهل أمره

۳۲۴، ۱

الجاهل من انخدع لهواه و غروره

۳۳۹، ۱

الجاهل اذا جمد وجد و اذا وجد ألد

۳۹۶، ۱

الجاهل لن يلقى ابدا الا مفرطا او مفرطا

۳۲، ۲

الجاهل يستوحش مما يأنس به الحكيم

۴۴، ۲

الجاهل لا يعرف العالم لانه لم يكن قبل عالما

۴۵، ۲

الجاهل لا يعرف تقصيره و لا يقبل من النصيح له

۵۴، ۲

الجهل مطية شמוש من ركبها زل و من صحبتها ضل

۹۳، ۲

الجهل بالفضائل من اقبح الرذائل

۱۲۱، ۲

الجاهل صخرة لا ينفجر ماؤها و شجرة لا يخضر عودها و ارض لا يظهر عشبها

۱۲۹، ۲

الجاهل ميت بين الاحياء

۱۴۳، ۲

اعص الجاهل تسلم

۱۷۵، ۲

العامل بجهل كالسائر على غير طريق فلا يزيده جده في السير الا بعدا عن حاجته

۶۳، ۲

الجهل في الانسان اضر من الاكله في البدن

۵۹، ۲

الحرص و الشره و البخل نتيجة الجهل

۲۸، ۲

الجهل و البخل مساءة و مضرة

۷، ۲

الجهل مميت الاحياء و مخلد الشقاء

۳۸۶، ۱

الجهل يزل القدم و يورث الندم

۳۵۳، ۱

اعظم المصائب الجهل

۳۸۷، ۲

اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه

۳۷۱، ۲

اسوء السقم الجهل

۳۷۷، ۲

اشقى الناس الجاهل

۳۷۹، ۲

اهون شيء لائمة الجهال

۴۵۸، ۲

ان الجاهل من جهله في اغواء و من هواه في اغراء فقله يسقم و فعله ذميم

۵۴۴، ۲

اعظم الجهل معاداة القادر و مصادقة الفاجر و الثقة بالغادر

۴۷۸، ۲

ابغض الخلائق الى الله تعالى الجاهل لانه حرمه ...

۴۷۸، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۵۴

انما الجاهل من استعبدته المطالب

۷۵، ۳

انکم لن تحصلوا بالجهل اربا و لن تبلغوا به فی الخیر سببا و لن تدركوا به فی الآخرة مطلبا

۶۹، ۳

بالجهل يستثار کل شر

۲۳۴، ۳

ثروة الجاهل فی ماله و أمه

۳۵۱، ۳

جهل الغنی يضعه و علم الفقیر يرفعه

۳۶۷، ۳

رب جاهل نجاته جهله

۶۴، ۴

دولة الجاهل كالغريب المتحرك الى النقلة

۹، ۴

رب جهل أنفع من علم

۶۸، ۴

رغبتک فی المستحيل جهل

۸۴، ۴

رأى الجاهل يردى

۹۵، ۴

زلة الجاهل معذورة

۱۱۱، ۴

زيادة الجهل تردى

۱۱۲، ۴

شر المصائب الجهل

۱۶۵، ۴

شر من صاحبت الجاهل

۱۶۶، ۴

شر الاصحاب الجاهل

۱۷۰، ۴

صواب الجاهل كالزلة من العاقل

۲۰۰، ۴

صديق الجاهل معرض للعطب

۲۱۰، ۴

ضالة الجاهل غير موجودة

۲۲۷، ۴

طاعة الجهول تدل على الجهل

۲۵۰، ۴

عاش ركاب عشوات جاهل ركاب جهالات ...

۳۵۸، ۴

عمل الجاهل وبال و علمه ضلال

۳۶۲، ۴

عقبی الجهل مضرة و الحسود لا تدوم له مسرة

۳۶۳، ۴

غنى الجاهل بماله

۳۷۶، ۴

فكر الجاهل غواية

۴۱۳، ۴

عقوبة الجهلاء التصريح

۳۶۲، ۴

قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل

۵۰۹، ۴

كل جاهل مفتون

۵۲۷، ۴

غاية الجهل تبجح المرء بجهله

۳۷۳، ۴

غرور الجاهل بمحالات الباطل

۳۷۸، ۴

كلما حسنت نعمته الجاهل ازداد قبحا فيها

۶۱۹، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۵۵

صديق الجاهل متعوب منكوب

۲۰۳، ۴

كن زاهدا فيما يرغب فيه الجهول

۶۰۲، ۴

کم من عزيز اذله جهله

۵۴۶، ۴

كفى بالجهل ضعفة

۵۶۹، ۴

كثرة الخطاء تنذر بوفور الجهل

۵۸۹، ۴

ليس في البرق اللامع مستمتع لمن يخوض الظلمة

۸۷، ۵

للجاهل في كل حالة خسران

۲۸، ۵

من اصطنع جاهلا برهن عن وفور جهله

۲۵۷، ۵

من جهل موضع قدمه عثر بدواعي ندمه

۳۴۸، ۵

من استطاره الجهل فقد عصى العقل

۳۰۷، ۵

من جهل اهمل

۱۴۴، ۵

من جهل موضع قدمه زل

۱۸۹، ۵

من اشد المصائب غلبه الجهل

۱۹، ۶

ما اوقح الجاهل

۷۶، ۶

ما ضاد العلماء كالجهايل

۸۳، ۶

نعم الجهال كروضه على مزبلة

۱۷۰، ۶

لا تركنوا الى جهالكم و لا تنقادوا لا هوائكم فان النازل ...

۳۲۵، ۶

ويل لمن تمادى فى جهله و طوبى لمن عقل و اهتدى ...

۲۲۷، ۶

لا تعادوا ما تجهلون فان اكثر العلم فيما لا تعرفون

۲۷۸، ۶

لا فقر كالجهل

۳۵۲، ۶

لا يزكو مع الجهل مذهب

۳۶۳، ۶

لا غنى لجاهل

۳۴۸، ۶

لا مصيبة اشد من جهل

۳۸۵، ۶

لا فقر اشد من الجهل

۳۷۸، ۶

لا سوءة اشين من الجهل

۳۸۱، ۶

لا يرى الجاهل الا مفرطا

۳۸۹، ۶

لا يردع الجهول الا حد الحسام

۴۰۹، ۶

باب جهنم (دوزخ)

النار غاية المفرطين

۱۲۹، ۱

احذروا نارا حرها شديد و قعرها بعيد و حليها حديد

۲۸۲، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۵۶

احذروا نارا لجبها عتيد و لهبها شديد و عذابها ابداء جديد

۲۸۳، ۲

کفی بجهنم نکالا

۵۷۱، ۴

لن ینجو من النار الا التارک عملها

۶۱، ۵

لیس لهذا الجلد الرقیق صیر علی النار

۷۴، ۵

ما خیر بعده النار بخیر

۵۸، ۶

نار شدید کلبها عال لجبها ساطع لهبها ...

۱۸۳، ۶

وارد النار مؤبد الشقاء

۲۳۸، ۶

وفد النار ابدًا معذبون

۲۳۷، ۶

لا یظعن مقیمها و لا یفادی اسیرها و لا تقصم کبولها ...

۴۲۹، ۶

باب الحب (دوستی)

المودة رحم

۱۲، ۱

التودد یمین

۲۴، ۱

المودة نسب

۳۱، ۱

المودة أقرب رحم

۱۰۳، ۱

المودة نسب مستفاد

۱۷۱، ۱

التودد الی الناس رأس العقل

۳۵۴، ۱

المودة أقرب رحم

۱۷۲، ۱

المودة فی الله اقرب نسب

۳۶۹، ۱

المودة فی الله أكد من وشیح الرحم

۳۹۷، ۱

المودة احدی القربتین

۱۷، ۲

المودة اقرب نسب

۷۶، ۱

المودة فی الله اکمل النسبین

۲۱، ۲

المودة تعاطف القلوب في ايتلاف الارواح

۱۲۲، ۲

اکرم ودک و احفظ عهدک

۱۷۵، ۲

أحب في الله من يجاهدك على صلاح دين و يكسبك حسن يقين

۱۹۶، ۲

اياک ان تحب اعداء الله او تصفى ودک لغير اولياء الله فان من أحب قوما حشر معهم

۳۰۶، ۲

اول العقل التودد

۳۸۴، ۲

انفع الكنوز محبة القلوب

۳۹۳، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۵۷

اولی من احببت من لا یفلاک

۴۱۲، ۲

ان المودة يعبر عنها اللسان و عن المحبة العينان

۵۱۱، ۲

احق من احببته من نفعه لك و ضره لغيرك

۴۸۶، ۲

افضل الناس منة من بدء بالمودة

۴۲۱، ۲

اشرف الشيم رعاية الود و أحسن الهمم انجاز الوعد

۴۶۸، ۲

اسرع المودات انقطاعا مودات الاشرار

۴۲۴، ۲

ان استنمت الى ودودك فأحرز له من امرک و استبق له من سرک ما لعلک ان تندم عليه وقتا ما

۷، ۳

إذا أحببت فلا تكثر

۱۱۵، ۳

بالتودد تتأكد المحبة

۲۳۷، ۳

ثلاثة يوجبن المحبة: الدين و التواضع و السخاء

۳۴۲، ۳

إذا نبت الود وجب التراقد و التعاضد

۱۷۳، ۳

ثلاث يوجبن المحبة: حسن الخلق و حسن الرفق و التواضع

۳۴۴، ۳

بالتودد تكون المحبة

۲۰۰، ۳

رأس العقل التودد الى الناس

۵۱، ۴

رب متودد متصنع

۵۷، ۴

سلوا القلوب عن المودات فانها شواهد لا تقبل الرشا

۱۵۱، ۴

صحة الود من كرم العهد

۱۹۹، ۴

عين المحب عمية عن معائب المحبوب و اذنه صماء

۳۵۶، ۴

في الضيق و الشدة يظهر حسن المودة

۴۰۷، ۴

فقد الاحبة غربة

۴۱۳، ۴

كل مودة مبنية على غير ذات الله ضلال و الاعتماد عليها محال

۵۴۳، ۴

كن للود حافظا و ان لم تجد محافظا

۶۰۴، ۴

من احب شيئا لهج بذكره

۱۷۷، ۵

من خلصت مودته احتملت دالته

۲۰۷، ۵

من احبك نهاك

۱۴۹، ۵

من لم يتعاهد مواده فقد ضيع الصديق

۳۱۹، ۵

من وادك لامر ولى عند انقضائه

۳۱۹، ۵

من لم تكن مودته في الله فاحذره فان مودته لئيمة و صحبتته مشومة

۴۱۲، ۵

من أحبنا فليعد للبلاء جلبابا

۴۲۷، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۵۸

مودة الآباء نسب بين الابناء

۱۳۲، ۶

مودة أبناء الدنيا تزول لادنى عارض يعرض

۱۳۶، ۶

مودة الجهال متغيرة الاحوال و شيكة الانتقال

۱۳۸، ۶

ود أبناء الدنيا ينقطع لانقطاع اسبابه

۲۳۸، ۶

ود أبناء الآخرة يدوم لدوام سببه

۲۳۸، ۶

لا تمنحن ودك من لا وفاء له

۲۶۲، ۶

لا توادوا الكافر و لا تصاحبوا الجاهل

۲۷۶، ۶

لا تبذلن ودك اذا لم تجد موضعا

۲۸۶، ۶

لا ينتقل الودود الوفی عن حفاظه و ان اقصى

۴۱۲، ۶

باب الحج (زیارت کعبه)

و الحج تقویة للدين

۴۵۱، ۴

زيارة بيت الله آمن من عذاب جهنم

۱۱۰، ۴

باب الحججة (دلیل و برهان)

قوة سلطان الحججة اعظم من قوة سلطان القدرة

۵۰۸، ۴

لا يدلى بحجة حتى يأتي قاضيا

۶۳۸، ۴

لا تخلوا الارض من قائم لله بحججه اما ظاهرا مشهورا

۴۱۰، ۶

باب الحد (قدر و اندازه)

ما عقل من عد اطوره

۶۲، ۶

من تعدى حده أهانه الناس

۳۳۳، ۵

باب الحدة (تندی و خشم)

الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يندم فان لم يندم فجنونه مستحکم

۱۱۷، ۲

دع الحدة و تفكر في الحججة و تحفظ من الخطل تأمن الزلل

۱۹، ۴

باب الحدود (مرزهای احکام خدا)

ان كنتم لا محالة متسابقين فتسابقوا الى اقامة حدود الله ...

۲۰، ۳

و اقامة الحدود اعظاما للمحارم

۴۵۲، ۴

لو حفظتم حدود الله سبحانه لعجل لكم من فضله الموعود

۱۱۵، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۵۹

لا يسعد احد الا باقامة حدود الله و لا يشقى احد الا باضاعتها

۴۱۹، ۶

باب الحذر (ترس، پرهیز، محافظه کاری)

اواخر مصادر التوقی اوائل موارد الحذر

۵۵، ۲

اولی الناس بالحذر اسلمهم عن الغیر

۴۱۷، ۲

احق الناس ان يحذر السلطان الجائر و العدو القادر و الصديق الغادر

۴۵۴، ۲

لا نصح كالتحذیر

۳۴۸، ۶

ينبغي لمن عرف نفسه ان لا يفارقه الحذر ...

۴۴۶، ۶

أمسك عن طريق اذا خفت ضلالتة

۲۰۵، ۲

احذر كل قول و فعل يؤدي الى فساد الاخرة و الدين

۲۷۵، ۲

احذر كل عمل يرضاه عامله لنفسه و يكرهه لعامة المسلمين

۲۷۵، ۲

احذر كل امر يفسد الآجلة و يصلح الدانية

۲۷۵، ۲

احذر من كل عمل يعمل في السر و يستحي منه في العلانية

۲۷۵، ۲

احذر كل امر اذا ظهر ازرى بفاعله و حقره

۲۷۳، ۲

احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه استحي منه و أنكره

۲۷۳، ۲

قد يعطب المتحذر

۴۶۷، ۴

من كثر احتراسه سلم غيبه

۲۹۰، ۵

المحترس ملقى

۴۷، ۱

من لم يتحرز من المكاييد قبل وقوعها لم ينفعه الاسف بعد هجومها

۴۱۳، ۵

رب متحرز من شيء فيه آفته

۷۲، ۴

باب الحرية (آزاد مردی، عزت نفس)

التقلل و لا التذلل

۹۸، ۱

المنية و لا الدنية

۹۸، ۱

الموت و لا ابتذال الخزية

۹۸، ۱

الحر حروان مسه الضر، العبد عبد و ان ساعده القدر

۳۴۹، ۱

جمال الحر تجنب العار

۳۶۲، ۳

الحرية منزهة من الغل و المكر

۳۸۵، ۱

خير البر ما وصل الى الاحرار

۴۲۱، ۳

حسن البشر شيمه كل حر

۳۹۳، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶۰

قد يضام الحر

۴۶۸، ۴

لن يتعبد الحر حتى يزال عنه الضر

۶۳، ۵

ليس للاحرار جزاء الا الاكرام

۸۱، ۵

من قصر عن احكام الحرية اعيد الى الرق

۳۱۴، ۵

باب الحرص (شره، آز)

الرزق مقسوم، الحرص محروم

۳۴، ۱

الحرص تعب

۶۳، ۱

الشره مذلة

۵۶، ۱

الحرص لا يزيد في الرزق و لكن يذل القدر

۷۰، ۲

الحرص مطية التعب

۷۵، ۱

الحرص علامة الفقر

۹۶، ۱

الشره داعية الشر

۹۶، ۱

الحرص لا يكتفى

۹۹، ۱

الحرص ذميم المغبة

۱۱۷، ۱

الحرص عبد المطامع

۱۶۵، ۱

الحرص علامة الاشقياء

۱، ۱۶۵

الشه اول الطمع

۱، ۱۷۳

الحرص متعوب فيما يضره

۱، ۱۷۷

الحرص ذل و عناء

۱، ۱۸۲

الحرص يفسد الايقان

۱، ۱۸۹

الشه سجية الارجاس

۱، ۱۹۰

الشه يكثر الغضب

۱، ۲۰۲

الحرص يذل و يشقى

۱، ۲۱۸

الشه لا يرضى

۱، ۲۲۳

الحرص عناء مؤبد

۱، ۲۴۱

الحرص يزرى بالمروءة

۱، ۲۷۹

الشه جامع لمساوى العيوب

۱، ۲۹۴

الحرص موقع فى كثير العيوب

۱، ۲۹۴

الشه اس كل شر

۱، ۳۰۶

الشه من مساوى الاخلاق

۱، ۳۱۰

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۶۱

الحرص و الشهه يكسبان الشقاء و الذلة

۱، ۳۶۱

الحرص اسير مهانة لا يفك أسره

۱، ۳۶۱

الارزاق لا تنال بالحرص و المطالبة

۱، ۳۷۱

الحرص ينقص قدر الرجل و لا يزيد فى رزقه

۱، ۴۰۰

الحرص ذل و مهانة لمن يستشعره

۲، ۳

الحرص رأس الفقر و اس الشر

۵، ۲

الحرص أحد الشقائين

۱۷، ۲

الحرص فقير و لو ملك الدنيا بحذافيرها

۳۹، ۲

الشره يشين النفس و يفسد الدين و يزرى بالفتوة

۶۸، ۲

احذر الشره فكم اكله منعت أكلات

۲۷۷، ۲

احذروا الشره فانه خلق مردى

۲۷۱، ۲

الاجل محتوم و الرزق مقسوم فلا يغمن احدكم ابطاءه ...

۱۳۱، ۲

اتقوا الحرص فان صاحبه رهين ذل و عناء

۲۵۳، ۲

اياك و الحرص فانه شين الدين و بئس القرين

۲۸۷، ۲

اياك و الشره فانه يفسد الورع و يدخل النار

۲۹۵، ۲

اياك و الشره فانه رأس كل دنية و اس كل رذيلة

۲۹۷، ۲

اشقاكم احرصكم

۳۶۹، ۲

ان فى الحرص لعناء

۴۸۵، ۲

اغنى الاغنياء من لم يكن للحرص اسيرا

۴۳۸، ۲

انك مدرک قسمك و مضمون رزقك و مستوف ...

۵۰، ۳

انك لست بسابق اجلك و لا بمرزوق ما ليس لك ...

۵۱، ۳

بالشره تشان الاخلاق

۲۰۸، ۳

بالحرص يكون العناء

۲۱۵، ۳

بئس الرفيق الحرص

۲۵۰، ۳

بئس الطبع الشره

۲۵۱، ۳

ثمرة الحرص العناء

۳۲۴، ۳

ثمره الشره التهجم على العيوب

۳۲۹، ۳

ثمره الحرص النصب

۳۳۳، ۳

خير الناس من اخرج الحرص من قلبه و عصى هواه ...

۴۳۵، ۳

رأس المعاييب الشره

۴۸، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶۲

رب حريص قتله حرصه

۶۴، ۴

رد الحرص يحسم الشره و المطامع

۸۶، ۴

سلاح الحرص الشره

۱۲۸، ۴

شدة الحرص من قوة الشره و ضعف الدين

۱۸۵، ۴

ضادوا الشره بالعفة

۲۳۱، ۴

طاعة الحرص تفسد اليقين

۲۴۹، ۴

على الشك و قلة الثقة بالله مبنى الحرص و الشح

۳۱۶، ۴

عبد الحرص مخلد الشقاء

۳۵۳، ۴

في الحرص العناء

۳۹۸، ۴

في الحرص الشقاء و النصب

۴۰۶، ۴

قرن الحرص بالعناء

۴۹۵، ۴

قصر من حرصك وقف عند المقدور لك من رزقك تحرز دينك

۵۱۰، ۴

قتل الحرص راكبه

۵۲۰، ۴

كل حريص فقير

۵۲۵، ۴

كل شره معنى

۵۲۵، ۴

كثرة الحرص تشقى صاحبه و تذلل جانبه

۵۹۲، ۴

کم من حریص خائب و مجمل لم یخب

۵۵۴، ۴

من غلب علیه الحرص عظمت ذلته

۲۱۰، ۵

من ادرع الحرص افتقر

۱۹۸، ۵

من کثر حرصه ذل قدره

۱۷۷، ۵

من شرهت نفسه ذل موسرا

۲۹۴، ۵

من حرص شقی و تعنی

۱۵۰، ۵

من کثر حرصه قل یقینه

۲۰۵، ۵

من کان حریصا لم یعدم الاهانة

۲۳۳، ۵

من حرص علی الدنيا هلک

۲۹۴، ۵

لکل شیء بذر و بذر الشر الشره

۲۱، ۵

لن یلقى الشره راضیا

۶۲، ۵

لیس لحریر غناء

۷۲، ۵

من کثر حرصه کثر شقاؤه

۳۳۰، ۵

ما احسن بالانسان ان لا یشتهی ما لا ینبغی

۹۴، ۶

ما اذل النفس کالحرص و لا شان العرض کالبخل

۶۹، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶۳

ما اجلب الحرص للنصب

۸۶، ۶

مستعمل الحرص شقی مذموم

۱۴۹، ۶

لا یغلب الحرص صبرکم

۲۷۶، ۶

لا قناعة مع شره

۳۶۱، ۶

لا حیاء لحریر

۳۵۶، ۶

لا یلقى الحریص مستریحا

۳۶۸، ۶

لا یجمع المال الا الحرص و الحریص شقی مذموم

۳۱۶، ۶

یستدل علی شر الرجل بکثرة شرهه و شدة طمعه

۴۴۹، ۶

یسیر الحرص یحمل علی کثیر الطمع

۴۵۶، ۶

باب الحرام

الحرام سحت

۶۳، ۱

الانقباض عن المحارم من شیم العقلاء و سجية الاکارم

۱۰۸، ۲

احفظ بطنک و فرجک من الحرام

۱۷۸، ۲

أحسن رعاية الحرمات و اقبل علی اهل المروءات

۲۱۴، ۲

ایاک و انتهاک المحارم فانها شیمه الفساق ...

۲۹۵، ۲

احسن الاداب ما کفک عن المحارم

۴۶۲، ۲

إذا رغبت فی المکارم فاجتنب المحارم

۱۳۸، ۳

إذا اتقيت فاتق محارم الله

۱۴۱، ۳

بئس الطعام الحرام

۲۵۱، ۳

بئس الکسب الحرام

۲۵۵، ۳

غض الطرف عن محارم الله سبحانه افضل عبادة

۳۸۷، ۴

رحم الله امرأ تورع عن المحارم و تحمل المغارم ...

۴۶، ۴

لو لم ینه الله سبحانه عن محارمه لوجب ان یجتنبها العاقل

۱۱۷، ۵

من اکتسب حراما احتقب آثاما

۳۲۱، ۵

من اشفق من النار اجتنب المحرمات

۳۲۸، ۵

من الشقاء احتقاب الحرام

۱۴، ۶

من أفضل الورع اجتناب المحرمات

۳۳، ۶

من احسن المكارم تجنب المحارم

۳۳، ۶

ملاك الورع الكف عن المحارم

۱۱۹، ۶

من شرايط المروءة التنزه عن الحرام

۲۵، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶۴

ما نهى الله سبحانه عن شيء الا و أغنى عنه

۷۴، ۶

نال الجنة من اتقى عن المحارم

۱۷۰، ۶

لا زهد كالکف عن الحرام

۳۶۵، ۶

لا تقوى كالکف عن المحارم

۳۷۷، ۶

لا ورع أنفع من تجنب المحارم

۴۱۵، ۶

باب الحزم (دور اندیشی)

الحزم بضاعة

۱۲، ۱

الحازم يقظان، الغافل و سنان

۳۶، ۱

التأيد حزم

۴۵، ۱

الحزم صناعة

۴۰، ۱

الحزم اسد الآراء

۱۲۸، ۱

الحزم باجاله الرأي

۲۶۹، ۱

الحزم شدة الاستظهار

۲۷۷، ۱

الحزم و الفضيلة في الصبر

۳۲۸، ۱

الحازم من كف اذاه

۳۳۱، ۱

الحزم حفظ ما كلفت و ترك ما كفيت

۳۸۶، ۱

الحازم من ترک دنیا لآخره

۳۸۵، ۱

الحازم من تجنب التبذير و عاف السرف

۳۸۹، ۱

الحازم من دارى زمانه

۸، ۲

الحزم تجمع الغصه حتى تمكن الفرصه

۴۱، ۲

الحازم من لا يشغله النعمه عن العمل للعاقبه

۷۰، ۲

الحزم النظر فى العواقب و مشاوره ذوى العقول

۸۰، ۲

الحازم من جاد بما فى يده و لم يؤخر عمل يومه الى غده

۸۱، ۲

الحازم من شكر النعمه مقبله و صبر عنها و سلاها موليئه مدبره

۱۴۲، ۲

الحازم من يؤخر العقوبه فى سلطان الغضب و يعجل مكافاه الاحسان اغتناما لفرصه الامكان

۱۵۸، ۲

احزم الناس رأيا من انجز وعده و لم يؤخر عمل يومه لغده

۴۷۲، ۲

احزم الناس من استهان بامر دنياه

۴۱۶، ۲

احزم الناس من توهم العجز لفرط استظهاره

۴۵۵، ۲

انما الحزم طاعة الله و معصية النفس

۷۴، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۶۵

انما الحازم من كان بنفسه كل شغله و لدينه كل همه و لآخرته كل جده

۷۸، ۳

اذا اقترن العزم بالحزم كملت السعادة

۱۳۸، ۳

آفة الشجاع اضعاف الحزم

۱۰۵، ۳

ثمرة الحزم السلامة

۳۲۲، ۳

خذ بالحزم و الزم العلم تحمد عواقبك

۴۴۱، ۳

رب صغير أحزم من كبير

۷۵، ۴

سلاح الحازم الاستظهار

۱۳۰، ۴

ضادوا التفريط بالحزم

۲۳۳، ۴

غایة الحزم الاستظهار

۳۷۱، ۴

کمال الحزم استصلاح الاضداد و مداراة الاعداء

۶۲۸، ۴

من خالف الحزم هلك

۱۸۸، ۵

من اخذ بالحزم استظهر

۱۸۸، ۵

من اضاع الحزم تهور

۱۸۸، ۵

من أظهر عزمه بطل حزمه

۲۰۲، ۵

من قل حزمه ضعف عزمه

۲۰۲، ۵

من لم يقدمه الحزم آخره العجز

۲۵۱، ۵

للحازم في كل فعل فضل

۳۰، ۵

للحازم من عقله عن كل دنية زاجر

۳۵، ۵

من افضل المروءة صيانة الحزم

۳۶، ۶

لا خير في عزم بلا حزم

۳۸۷، ۶

لا يصبر على الحق الا الحازم الاريب

۳۷۷، ۶

لا يدهش عند البلاء الحازم

۳۸۹، ۶

لا يكون حازما من لا يوجد بما في يده و لا يؤخر عمل يومه الى غده

۴۱۸، ۶

لا يستغنى الحازم ابدا عن رأى سديد راجح

۴۲۶، ۶

باب الحزن (اندوه)

اذا فاتك من الدنيا شيء فلا تحزن ..

۱۷۴، ۳

کم من حزين وفد به حزنه على سرور الابد

۵۵۴، ۴

من طال حزنه على نفسه في الدنيا اقر الله عينه يوم القيامة ...

۴۲۴، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶۶

باب محاسبه النفس

الحساب قبل العقاب، الثواب بعد الحساب

۱، ۱۰۲

ثمره المحاسبه صلاح النفس

۳، ۳۳۴

جعل الله لكل عمل ثوابا و لكل شيء حسابا

۳، ۳۷۰

حاسب نفسك لنفسك فان غيرها من الانفس لها حسيب

۳، ۴۱۱

حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و وازنوها قبل ان توازنوها

۳، ۴۱۳

حاسبوا انفسكم باعمالها و طالبوها باداء المفروض ...

۳، ۴۱۳

حاسبوا انفسكم تأمنوا من الله الرهب و تدركوا عنده الرغب

۳، ۴۰۲

زنوا انفسكم قبل ان توازنوا و حاسبوا قبل ان تحاسبوا ...

۴، ۱۱۸

من حاسب نفسه سعد

۵، ۱۸۳

من حاسب نفسه ربح

۵، ۱۶۷

من تعاهد نفسه بالمحاسبه امن فيها المداهنه

۵، ۲۲۲

من حاسب نفسه وقف على عيوبه و احاط بذنوبه ..

۵، ۳۹۹

قيدوا انفسكم بالمحاسبه و املكوها بالمخالفة

۴، ۵۱۱

باب الحساب

لا جمال كالحساب

۶، ۳۵۳

باب من حيث لا تحتسب (از آنجا كه گمان ندارى)

رب شر فاجاك من حيث لا تحتسبه

۴، ۷۸

رب خيروا فاك من حيث لا ترتقبه

۴، ۷۸

باب الحسد (رشك)

الحسد يضىنى

۱، ۱۷

الحسد شر الامراض

۱، ۹۱

الحسد حبس الروح

۱، ۱۰۰

الحقد شیمه الحسد

۱، ۱۱۵

الحسد رأس العیوب

۱، ۱۴۹

الایمان بری من الحسد

۱، ۱۶۰

الحسود أبدا علیل

۱، ۱۹۹

الحسد ینکد العیش

۱، ۲۰۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶۷

الحسود لا یبرأ

۱، ۲۲۳

الحسود لا خلۀ له

۱، ۲۲۳

الحسد یضنی الجسد

۱، ۲۳۳

الحسد یذیب الجسد

۱، ۲۴۱

الحسود لا شفاء له

۱، ۲۴۹

الحسود لا یسود

۱، ۲۵۵

الحسد ینشئ الكمد

۱، ۲۶۰

الحسد مقنصه ابلیس الکبری

۱، ۲۹۵

الحسود غضبان علی القدر

۱، ۳۳۲

الحسد مرض لا یؤسی

۱، ۳۶۳

الحسد دأب السفل و أعداء الدول

۱، ۳۸۲

الحاسد یفرح بالشور و یغتم بالسرور

۱، ۳۸۳

الحاسد لا یشفیہ الازوال النعمه

۱، ۳۸۳

الحسود کثیر الحسرات متضاعف السیئات

۱، ۳۹۲

الحسود و الحقود لا تدوم لهما مسرة

۷، ۲

الحسد احد العذابین

۱۸، ۲

الحسد الام الزد یلیتن

۲۱، ۲

الحسود ابدا علی، و البخیل ابدا ذلیل

۴۲، ۲

العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد

۵۲، ۲

الحاسد یرى ان زوال النعمة عن يحسده نعمة عليه

۵۹، ۲

الحسد داء عیاء لا یزول الا یهلك الحاسد او موت المحسود

۷۲، ۲

الحسد یاكل الحسنات، كما تأكل النار الحطب

۷۲، ۲

الحسود دائم السقم و ان كان صحیح الجسم

۹۱، ۲

الحسد عیب فاضح و شح فادح لا یشفی صاحبه الا بلوغ آماله فیمن يحسده

۱۶۴، ۲

الحاسد یتظهروده فی اقواله و یخفی بغضه فی افعاله ..

۱۳۹، ۲

احذروا الحسد فانه یزرى بالنفس

۲۷۲، ۲

ایاک و الحسد فانه شر شیمه و اقبح سچیة

۲۹۳، ۲

أسوء الناس عیثا الحسود

۳۸۵، ۲

اذا اسطر التحاسد نبت التفاسد

۱۷۳، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶۸

بئس الرفیق الحسود

۲۵۳، ۳

ثمرة الحسد شقاء الدنيا و الآخرة

۳۳۰، ۳

خلو الصدر من الغل و الحسد من سعادة العبد

۴۵۹، ۳

حسد الصدیق من سقم المودة

۴۱۲، ۳

رأس الرذائل الحسد

۵۰، ۴

دع الحسد و الكذب و الحقد فانهن ثلاثة ..

۱۹، ۴

سبب الكمد الحسد

۱۲۱، ۴

سلاح اللؤم الحسد

۱۲۸، ۴

شر ما صحب المرء الحسد

۱۶۴، ۴

شدة الحقد من شدة الحسد

۱۷۹، ۴

طهروا قلوبكم من الحسد فانه مكمد مضمی

۲۵۶، ۴

عجبت لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد

۳۳۸، ۴

كل ذی رتبة سنیة محسود

۵۳۱، ۴

كما ان الصدا يأكل الحديد حتى يفنيه كذلك الحسد ...

۶۲۴، ۴

من اتقى قلبه لم يدخله الحسد

۲۰۷، ۵

من كثر حسده طال كمده

۲۹۲، ۵

ليس الحسد من خلق الاتقياء

۷۳، ۵

ليس لحسود خلة

۸۰، ۵

ما اقل راحة الحسود

۵۴، ۶

ويح الحسد ما عدله، بدء بصاحبه فقتله

۲۲۹، ۶

لا تحاسدوا فان الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب ...

۳۱۹، ۶

لا تكونوا لفضل الله عليكم حسادا

۲۷۶، ۶

لا داء كالحسد

۳۵۳، ۶

لا راحة لحسود

۳۴۶، ۶

لا يوجد الحسود مسرورا

۳۶۸، ۶

لا يكون المؤمن حسودا

۳۶۸، ۶

لا عیش أنكد من عیش الحسود و الحقود

۳۹۷، ۶

لا یرضی الحسود عمن یحسده الا بالموت ...

۴۰۸، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۶۹

باب الحسرة (افسوس)

ان اعظم الناس حسرة يوم القيامة رجل اكتسب مالا من غير طاعة الله فورثه رجلا أنفقه في طاعة الله

۵۶۸، ۲

باب الحسنه (نيكوكارى)

اكتساب الحسنات من افضل المكاسب

۵، ۲

اذا كانت محاسن الرجل اكثر من مساويه فذلك الكامل ..

۱۹۳، ۳

رأس الدين اكتساب الحسنات

۵۱، ۴

في كل حسنة مثوبة

۳۹۷، ۴

قدر كل امرى ما يحسنه

۵۰۴، ۴

من زاغ سائت عنده الحسنه و حسنت عنده السيئه و سكر سكر الضلالة

۳۹۱، ۵

لكل حسنة ثواب

۱۰، ۵

باب الاحسان (بخشش، نيكوكارى)

الاحسان محبة

۳۸، ۱

الاحسان غنم

۴۶، ۱

المحسن معان، المسعى مهان

۵۳، ۱

الانسان عبد الاحسان

۶۸، ۱

الاحسان رأس الفضل

۱۹۳، ۱

الاحسان يستعبد الانسان

۱۹۹، ۱

الاساءة يحاها الاحسان

۲۱۶، ۱

الفضل مع الاحسان

۲۲۵، ۱

الکریم من بدأ باحسانه

۱، ۲۴۱

الاحسان یسترق الانسان

۱، ۲۶۴

الاحسان ذخر و الکریم من حازه

۱، ۲۹۵

الجزاء على الاحسان بالاساءة كفران

۱، ۳۲۴

الاحسان الى المسیء أحسن الفضل

۱، ۳۵۴

الاحسان الى المسیء یتصلح العدو

۱، ۳۹۲

المحسن حی و ان نقل الى منازل الاموات

۱، ۳۹۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۷۰

المحسن من عم الناس بالاحسان

۲، ۲۹

اتباع الاحسان بالاحسان من کمال الجود

۲، ۱۱۳

الاحسان غریزة الاخيار و الاساءة غریزة الاشرار

۲، ۱۱۵

أحسن تسترق

۲، ۱۶۹

أحسن تشکر

۲، ۱۷۰

أحسن الى من تملك رقه یحسن الیک من تملك رفق

۲، ۲۳۰

اجعل جزاء النعمة علیک الاحسان الى من اساء الیک

۲، ۲۳۵

احسن الى من شئت و کن امیره

۲، ۱۸۴

احسن یحسن الیک

۲، ۱۷۶

أحسن الى المسیء تملکه

۲، ۱۷۶

احسن الى من اساء الیک و اعف عن جنی علیک

۲، ۱۷۹

اغتنم صنائع الاحسان و ارع ذمم الاخوان

۲، ۱۹۵

افضل الايمان الاحسان

۲، ۳۷۵

افضل الكنوز حريد خر

۴۰۱، ۲

ان المؤمنین محسنون

۵۴۰، ۲

احق الناس بالاحسان من احسن الله و بسط بالقدرة يديه

۴۸۴، ۲

ان احسانك الى من كادك من الاضداد و الحساد ...

۶۰۵، ۲

انا مخير في الاحسان الى من لم احسن اليه ...

۴۰، ۳

انك ان احسنت فنفسك تكرم و اليها تحسن

۵۶، ۳

أفة القدرة منع الاحسان

۱۰۹، ۳

بالاحسان يستعبد الانسان

۱۹۹، ۳

بالاحسان تملك القلوب

۲۲۸، ۳

بالاحسان يملك الاحرار

۲۳۶، ۳

بالاحسان و تغمد الذنوب بالغفران يعظم المجد

۲۳۷، ۳

بالاحسان تملك القلوب

۲۳۷، ۳

بالاحسان تسترق الرقاب

۲۳۹، ۳

جحد الاحسان يحد و على قبح الامتنان

۳۷۶، ۳

جحد الاحسان يوجب الحرمان

۳۷۶، ۳

خير العباد من اذا احسن استبشر و اذا اساء استغفر

۴۳۳، ۳

رأس الاحسان الاحسان الى المؤمنين

۴۸، ۴

رأس الايمان الاحسان الى الناس

۵۲، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۷۱

زكاة الظفر الاحسان

۱۰۵، ۴

زينة الاسلام اعمال الاحسان

۱۱۷، ۴

سبب المحبة الاحسان

۱۲۱، ۴

صاحب الاخوان بالاحسان و تغمذ ذنوبهم بالغفران

۲۰۴، ۴

صنایع الاحسان من فضایل الانسان

۲۰۴، ۴

ضادوا الالساء بالاحسان

۲۳۲، ۴

طوبى لمن أحسن الى العباد و تزود للمعاد

۲۴۱، ۴

ظلم الاحسان وضعه فى غير موضعه

۲۸۰، ۴

عليك بالاحسان فانه افضل زراعة و أربح بضاعة

۲۹۰، ۴

عليكم بالاحسان الى العباد و العدل فى البلاد

۳۰۵، ۴

عليكم بصنایع الاحسان و حسن البر بذوى الرحم ...

۳۰۶، ۴

عند تواتر البر و الاحسان يتعبد الحر

۳۲۴، ۴

عادة الاحسان مادة الامكان

۳۳۰، ۴

عادة الاغمار قطع مواد الاحسان

۳۳۱، ۴

عجبت لمن يشتري العبيد بماله فيعتقهم كيف لا يشتري ...

۳۴۳، ۴

عنوان النبيل الاحسان الى الناس

۳۶۰، ۴

فضيلة الانسان بذل الاحسان

۴۲۲، ۴

قدم احسانك تغنم

۵۰۳، ۴

كل محسن مستأنس

۵۲۷، ۴

كم من انسان استعبده احسان

۵۴۷، ۴

كافل دوام الغنى و الامكان اتباع الاحسان الاحسان

۶۳۳، ۴

من وثق باحسانك اشفق على سلطانك

۲۱۸، ۵

من أيقن بالجزاء أحسن

۲۱۰، ۵

من أيقن أحسن

۱۳۴، ۵

من أحسن اكتسب حسن الثناء

۲۸۰، ۵

من قطع معهود احسانه قطع الله موجود امكانه

۲۳۴، ۵

من كتم الاحسان عوقب بالحرمان

۲۷۵، ۵

من منع الاحسان سلب الامكان

۲۷۵، ۵

لن يسترق الانسان حتى يغمره الاحسان

۶۴، ۵

لم يدرك المجد من عداه الحمد

۹۳، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۷۲

لو رأيتم الاحسان شخصا لرأيتموه شكلا جميلا يفوق العالمين

۱۱۹، ۵

من كثر احسانه احبه اخوانه

۳۰۱، ۵

من كثر احسانه كثر خدمه و اعوانه

۳۳۲، ۵

من أحسن الى الناس استدام منهم المحبة

۳۵۴، ۵

من قضى ما أسلف من الاحسان فهو كامل الحرية

۳۵۵، ۵

من احسن الى رعيته نشر الله عليه جناح رحمته

۳۵۵، ۵

من أحسن الى الناس حسنت عواقبه و سهلت له طريقه

۳۷۷، ۵

من أحسن الى من أساء اليه فقد اخذ بجوامع الفضل

۳۹۴، ۵

من اتبع الاحسان بالاحسان و احتمل جنائيات الاخوان ...

۴۴۹، ۵

من احسن الكرم الاحسان الى المسئ

۱۸، ۶

من افضل الاحسان الاحسان الى الابرار

۴۵، ۶

ما استرقت الاعناق بمثل الاحسان

۵۹، ۶

مع الاحسان تكون الرفعة

۱۲۲، ۶

ما توصل احد الى بوسيلة اجل عندى من يد سبقت منى اليه ...

۱۰۰، ۶

ما استعبد الكرام بمثل الاكرام

۱۱۳، ۶

نعم زاد المعاد الاحسان الى العباد

۱۶۱، ۶

لا يكن المحسن و المسيء عندك سواء فان ذلك

۳۱۹، ۶

لا يكونن اخوك على الاساءة اقوى منك على الاحسان اليه

۳۱۶، ۶

لا منقبة افضل من الاحسان

۳۸۴، ۶

لا فضلة اجل من الاحسان

۳۷۹، ۶

لا يجوز الغفران الا من قابل الاساءة بالاحسان

۳۹۸، ۶

يستدل على المحسنين بما يجرى لهم على ألسن الاخيار ...

۴۵۰، ۶

باب الحظ (بخت)

الحظ يسعى الى من لا يخطبه

۳۷۰، ۱

الحظ للانسان فى الاذن لنفسه و فى اللسان لغيره

۳۸، ۲

باب الحفظ (نگهدارى)

حفظ ما فى يدك خير لك من طلب ما فى يد غيرك

۴۱۱، ۳

عليك بحفظ كل امر لا تعذر باضاعته

۲۹۰، ۴

هلك من لم يحرز امره

۱۹۴، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۷۳

باب الحقد (كینه توزى)

الحقد يذرى

۱۷، ۱

الحقد مثار الغضب

۱۴۱، ۱

الحقد الأم العيوب

۲۳۹، ۱

الحقود لا راحة له

۲۵۰، ۱

الحقد خلق دنی و مرض مردی

۳۸۸ ، ۱

الحقد داء دوی و مرض موبی

۳۸۸ ، ۱

الدنيا اصغر و أحقر و أنزر من أن تطاع فيها الاحقاد

۵۲ ، ۲

الحقود معذب النفس متضاعف الهم

۹۱ ، ۲

الحقد من طبائع الاشرار

۱۶۳ ، ۲

الحقد نار لا تطفی الا بالظفر

۱۶۳ ، ۲

احترسوا من سورة الجمد و الحقد و الغضب و الحسد ...

۲۶۵ ، ۲

الام الخلق الحقد

۳۸۳ ، ۲

اشد القلوب غلا قلب الحقود

۳۸۶ ، ۲

انما اللبيب من استسل الاحقاد

۷۶ ، ۳

بئس العشير الحقود

۲۵۴ ، ۳

تجنبوا تضاعن القلوب و تشاحن الصدور

۳۰۴ ، ۳

رأس العيوب الحقد

۵۱ ، ۴

سبب الفتن الحقد

۱۲۱ ، ۴

سلاح الشر الحقد

۱۲۹ ، ۴

شر ما سكن القلب الحقد

۱۶۴ ، ۴

طهروا قلوبكم من الحقد فانه داء موبی

۲۵۶ ، ۴

من كثر حقه قل عتابه

۲۰۳ ، ۵

ليس لحقود اخوة

۸۰ ، ۵

من اطرح الحقد استراح قلبه و لبه

۳۲۶ ، ۵

من زرع الاحن حصد المحن

۴۵۷، ۵

ما أنكد عیش الحقود

۵۵، ۶

لا مودةً لحقود

۳۴۶، ۶

لا یكون الکریم حقودا

۳۶۸، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۷۴

باب الحق (واقع، خلاف باطل)

الحق سیف قاطع

۱۴۶، ۱

الحق افضل سبیل

۱۵۵، ۱

الحق اقوی ظهیر

۱۸۷، ۱

الحق اوضح سبیل

۱۹۳، ۱

المغلوب بالحق غالب

۲۶۷، ۱

المحارب للحق محروب

۲۷۳، ۱

الحق احق ان یتبع

۳۱۹، ۱

التعاون علی اقامة الحق امانة و ديانة

۳۵۰، ۱

الحق سیف علی اهل الباطل

۳۷۷، ۱

الحق منجاة لكل عامل

۳۷۸، ۱

الحق ابلج منزه عن المحاباة و المراياة

۴۴، ۲

اعرفوا الحق لمن عرفه لكم صغيرا كان او كبيرا ...

۲۶۵، ۲

اصبر علی مرارة الحق و ایاک ان تنخدع لحلاوة الباطل

۲۳۷، ۲

الزموا الحق تلزمکم النجاة

۲۴۰، ۲

ارکب الحق و ان خالف هواک ...

۱۸۱، ۲

الزم الحق ینزلک منازل الحق یوم لا یقضی الا بالحق

۱۹۶، ۲

الاولان من لا ینفعه الحق یضره الباطل و من لا یتستقیم ...

۳۳۲، ۲

اصدق القول ما طابق الحق

۴۰۱، ۲

اعقل الناس من ذل للحق فاعطاه من نفسه ...

۴۷۷، ۲

افضل الاعمال لزوم الحق

۴۶۷، ۲

اشبه الناس بأنبياء الله أقولهم للحق و اصبر هم على العمل به

۴۳۳، ۲

اقرب العباد الى الله تعالى أقولهم للحق و ان كان عليه و أعمالهم بالحق و ان كان فيه كرهه

۴۴۷، ۲

انى لعلی جادة الحق و أنهم لعلی مزلة الباطل

۴۳، ۳

اذا اكرم الله عبدا اعانه على اقامة الحق

۱۶۲، ۳

بالحق يستظهر المحتج

۲۱۰، ۳

بالعدول عن الحق تكون الضلالة

۲۱۹، ۳

بلزوم الحق يحصل الاستظهار

۲۳۹، ۳

ثلاث فيهن النجاة: لزوم الحق و تجنب الباطل و ركوب الجد

۳۶۳، ۳

خذلوا الحق و لم ينصروا الباطل

۴۵۶، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۷۵

خض الغمرات الى الحق حيث كان

۴۵۱، ۳

خالف من خالف الحق الى غيره و دعه و ما رضى لنفسه

۴۴۶، ۳

حق و باطل و لكل أهل

۴۰۷، ۳

خير الامور ما اسفر عن الحق

۴۲۸، ۳

حق يضر خير من باطل يسر

۴۰۸، ۳

رحم الله امرأ احيى حقا و أمات باطلا ..

۴۵، ۴

رأس الحكمة لزوم الحق و طاعة المحق

۵۳، ۴

شافع الخلق العمل بالحق و لزوم الصدق

۱۹۲، ۴

صدق بما سلف من الحق و اعتبر بما مضى ...

۲۰۸، ۴

عليكم بموجبات الحق فالزموها و اياكم و محالات الترهات

۳۰۱، ۴

عودك الى الحق خير من تماديك في الباطل

۳۴۹، ۴

عودك الى الحق و ان تعبت خير من راحتك مع لزوم الباطل

۳۴۹، ۴

غرض المحق الرشاد

۳۸۷، ۴

في لزوم الحق تكون السعادة

۴۰۲، ۴

فارق من فارق الحق الى غيره و دعه و ما رضى لنفسه

۴۲۸، ۴

قد أعدوا لكل حق باطلا و لكل قائم مائلا ...

۴۸۳، ۴

قولوا الحق تغنموا و اسكتوا عن الباطل تسلموا

۵۰۸، ۴

قليل الحق يدفع كثير الباطل كما ان القليل من النار يحرق كثير الحطب

۴۹۸، ۴

كسب الايمان لزوم الحق و نصح الخلق

۶۲۵، ۴

كيف يجد حلاوة الايمان من يسخط الحق

۵۶۶، ۴

كيف ينفصل عن الباطل من لم يتصل بالحق

۵۶۶، ۴

كن عالما بالحق عاملا به ينجك الله سبحانه

۶۱۶، ۴

كن جوادا بالحق بخيلا بالباطل

۶۰۲، ۴

من صارع الحق صرع

۱۶۹، ۵

من عاند الحق صرعه

۲۰۵، ۵

من حارب الحق حرب

۱۸۲، ۵

من عاند الحق قتله

۱۸۳، ۵

من عاند الحق لزمه الوهن

۲۲۱، ۵

من عمل بالحق ریح

۱۴۵، ۵

من نصر الحق أفلح

۱۴۵، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۷۶

من عمل بالحق غنم

۱۳۶، ۵

من احتج بالحق فلج

۱۵۱، ۵

من عمل بالحق نجا

۱۵۳، ۵

من عمل بالحق افلح

۱۶۸، ۵

من غالب الحق غلب

۱۸۲، ۵

من تعدى الحق ضاق مذهبه

۲۵۴، ۵

من عاند الحق كان الله خصمه

۲۲۹، ۵

من لم ينجح الحق أهلكه الباطل

۲۴۶، ۵

من اعتر بالحق اعزه الحق

۲۹۳، ۵

من كثر باطله لم يتبع حقه

۲۳۵، ۵

للحق دولة

۲۵، ۵

لئن امر الباكل لقديما فعل و لئن قل الحق لربما و لعل ...

۴۷، ۵

ليكن موئلك الى الحق فان الحق اقوى معين

۵۰، ۵

ليكن مرجعك الى الحق فمن فارق الحق هلك

۵۳، ۵

لن يدرك النجاة من لم يعمل بالحق

۶۷، ۵

لو لم تتخاذلوا عن نصره الحق لم تهنوا عن توهين الباطل

۱۱۷، ۵

من أبدى صفحته للحق هلك

۳۰۴، ۵

من يطلب العز بغير حق يذل

۳۰۷، ۵

من اعتز بغير الحق اذله الله بالحق

۳۲۰، ۵

من اتخذ الحق لجاما اتخذه الناس اماما

۳۲۱، ۵

من تعدى الحق ضاق مذهبه

۳۲۳، ۵

من عمل بالحق مال اليه الخلق

۳۳۸، ۵

من جاهد على اقامة الحق وفق

۳۳۹، ۵

من نكب عن الحق ذم عاقبته

۳۴۰، ۵

من استسلم للحق و اطاع المحق كان من المحسنين

۳۸۱، ۵

من جعل الحق مطلبه لان له الشديد و قرب عليه البعيد

۳۹۲، ۵

من اضعف الحق و خذله اهلكه الباطل و قتله

۳۹۵، ۵

من كان مقصده الحق ادركه و لو كان كثير اللبس

۴۲۳، ۵

من عاند الحق قتله و من تعزز عليه ذلله

۴۵۹، ۵

من نصر الحق غنم

۴۶۶، ۵

صمدا حتى ينجلى لكم عمود الحق و أنتم الاعلون ...

۲۱۶، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۷۷

منازع الحق مخصوم

۱۲۳، ۶

ما اكثر من يعترف بالحق و لا يطيعه

۶۳، ۶

ما ذا بعد الحق الا الضلال

۸۳، ۶

نعم الدليل الحق

۱۵۶، ۶

و الله ما منع الا من أهله و ازاح الحق عن مستحقه ...

۲۴۳، ۶

لا تمسك عن اظهار الحق اذا وجدت له اهلا

۲۶۶، ۶

لا تغالب من يستظهر بالحق فان مغالب الحق مغلوب

۳۰۲، ۶

لا يؤنسك الا الحق و لا يوحشك الا الباطل

۲۹۴، ۶

لا تمنعكم رعاية الحق لاحد عن اقامة الحق عليه

۳۰۱، ۶

لا حق لمحجوج

۳۵۶، ۶

لا ناصح أنصح من الحق

۳۸۱، ۶

لا يدرك من اعتر بالحق

۳۹۰، ۶

لا يجتمع الباطل و الحق

۳۷۲، ۶

لا صاحب اعز من الحق

۳۸۴، ۶

لا يغلب من يستظهر بالحق

۳۸۷، ۶

لا يخصم من يحتج بالحق

۳۸۷، ۶

لا رسول ابلغ من الحق

۳۷۹، ۶

لا يصبر للحق الا من يعرف فضله

۳۹۷، ۶

لا خير في السكوت عن الحق كما انه لا خير في القول بالجهل

۴۱۵، ۶

لا يصبر على مر الحق الا من أيقن بحلاوة عاقبته

۴۲۳، ۶

لا يعاب الرجل باخذ حقه و انما يعاب باخذ ما ليس له

۴۱۰، ۶

يسير الحق يدفع كثير الباطل

۴۵۷، ۶

باب التحقيق (کنجکاوی)

لا عمل كالتحقيق

۳۵۳، ۶

لا ينفع اجتهاد بغير تحقيق

۳۸۷، ۶

لا سنة افضل من التحقيق

۳۸۱، ۶

باب الحقوق (حقوق خدا و مردم)

جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمة لحقوقه ...

۳۷۰، ۳

من العقوق اضاعه الحقوق

۹، ۶

فی حمل عباد الله علی احکام الله استیفاء الحقوق

۴۱۰، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۷۸

باب الاحتکار

الاحتکار رذیلة

۳۹، ۱

الاحتکار داعیة الحرمان

۶۶، ۱

المحتکر محروم من نعمته

۱۲۷، ۱

الاحتکار شیمة الفجار

۱۶۰، ۱

کن مقتدرا و لا تکن محتکرا

۶۰۱، ۴

من طبایع الاغمار اتعاب النفوس فی الاحتکار

۲۸، ۶

باب الحکمة (دانش درست و مطابق حقیقت)

الحکمة ترشد

۱۱، ۱

الحکمة عصمة، العصمة نعمة

۱۲، ۱

الحکم ریاض النبلاء

۲۴۵، ۱

الحکیم یشفی السائل و یجود بالفضائل

۳۹۴، ۱

الحکمة من جازى الاساءة بالاحسان

۲۹، ۲

الحکمة روضة العقلاء و نزهة النبلاء

۳۲، ۲

العلم ثمرة الحکمة و الصواب من فروعها

۳۹، ۲

الحکمة ضالة کل مؤمن فخذوها و لو من افواه المنافقین

۵۸، ۲

القلب ینبوع الحکمة و الاذن مغیضها

۱۱، ۲

الحکمة شجره تنبت فی القلب و تثمر علی اللسان

۱۰۶، ۲

الحکماء اشرف الناس انفسا و اکثر هم صبیرا ...

۱۴۰، ۲

استشعر الحکمة و تجلبب السکينة فانها حلية الابرار

۱۸۷، ۲

اول الحکمة ترک اللذات و آخرها مقت الفانيات

۴۵۸، ۲

اذا ضللت عن حکمة الله فقف عند قدرته فانک ان فاتک ...

۱۴۳، ۳

بالحکمة يكشف غطاء العلم

۲۲۱، ۳

ثمرة الحکمة الفوز

۳۳۳، ۳

ثمرة الحکمة التنزه عن الدنيا و الوله بجنة المأوى

۳۳۴، ۳

خذ الحکمة انى كانت فان الحکمة ضالة كل مؤمن

۴۴۰، ۳

حد الحکمة الاعراض عن دار الفناء و التوله بدر البقاء

۴۰۴، ۳

حرام على كل عقل مغلول بالشهوة ان ينتفع بالحکمة

۴۰۴، ۳

حکمة الدنى ترفعه و جهل الشریف يضعه

۴۱۱، ۳

رغبة العاقل فى الحکمة و همه الجاهل فى الحماقه

۹۴، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۷۹

ضالة العاقل الحکمة فهو احق بها حيث كانت

۲۲۷، ۴

ضالة الحکيم الحکمة فهو يطلبها حيث كانت

۲۲۷، ۴

عليک بالحکمة فانها الحلية الفاخرة

۲۸۴، ۴

غنى العاقل بحکمته و غزه بقناعته

۳۸۶، ۴

غنيمه الاكياس مدارس الحکمة

۳۹۱، ۴

قد يقول الحکمة غير الحکيم

۴۷۰، ۴

قرنت الحکمة بالعصمة

۴۹۳، ۴

كل شىء يمل ما خلا طرائف الحکم

۵۳۹، ۴

كلما قويت الحکمة ضعفت الشهوة

۶۲۲، ۴

کیف یصبر علی مبیئۃ الاضداد من لم تعنه الحکمۃ

۵۶۳، ۴

من تفکته بالحکم لم یعدم اللذۃ

۲۳۳، ۵

من لهج بالحکمۃ فقد شرف نفسه

۲۶۵، ۵

للنفوس طبایع سوء و الحکمۃ تنهی عنها

۳۲، ۵

لیس بحکیم من قصد بحاجته غیر حکیم

۸۴، ۵

لیس بحکیم من ابتدل بانبساطه الی غیر حمیم

۸۴، ۵

من عرف بالحکمۃ لا حظته العیون بالوقار

۳۱۱، ۵

من ثبتت له الحکمۃ عرف العبرۃ

۳۵۲، ۵

من کشف مقالات الحکماء انتفع بحقائقها

۴۷۴، ۵

من خزائن الغیب تظهر الحکمۃ

۱۰، ۶

مجلس الحکمۃ غرس الفضلاء

۱۲۴، ۶

مجالسۃ الحکماء حیاء العقول و شفاء النفوس

۱۵۱، ۶

لا خیر فی الصمت عن الحکمۃ كما انه لا خیر فی القول بالباطل

۴۱۴، ۶

باب الحلال (جایز و روا)

علیک بلزوم الحلال و حسن البر بالعیال و ذکر اللہ فی کل حال

۲۹۴، ۴

من توفیق الحر اکتسابه المال فی حله

۳۶، ۶

ما آمن بما حرمه القرآن من استحلله

۸۹، ۶

ازکی المکاسب کسب الحلال

۴۲۷، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۸۰

باب الحلم (خویشتن داری)

الحلم عشیرۃ

۴۴، ۱

الحلم زین الخلق

۷۴، ۱

الحلم عنوان الفضل

۱، ۱۳۴

الحلم رأس الرياسة

۱، ۱۹۷

الحلم ثمرة العلم

۱، ۲۱۱

السلم ثمرة الحلم

۱، ۲۲۷

ان افضل اخلاق الرجال الحلم

۲، ۴۸۸

اشجع الناس من غلب الجهل بالحلم

۲، ۴۵۰

اقوى الناس من قوى على غضبه بحلمه

۲، ۴۵۳

افضل الحلم كظم الغيظ و ملك النفس مع القدرة

۲، ۴۳۵

احلم تكرم

۲، ۱۶۹

الحلم فدام السفيه

۱، ۲۴۵

الحلم زينة العلم

۱، ۲۴۹

الحلم تمام العقل

۱، ۲۶۴

الحلم نور جوهره العقل

۱، ۳۱۱

الحليم الذى لا يشق عليه مؤنة الحلم

۱، ۳۴۴

الحلم حلية العلم و علة السلم

۱، ۳۵۳

الحلم نظام أمر المؤمن

۱، ۳۷۲

اول عوض الحليم عن حلمه ان الناس كلهم انصاره على خصمه

۲، ۶۶

الحلم يطفى نار الغضب، و الحدة تؤجج احراقه

۲، ۱۲۳

احلم توقر

۲، ۱۷۱

احتجب عن الغضب بالحلم و غض عن الوهم بالفهم

۲، ۱۹۹

احياكم احلمكم

۳۶۹، ۲

ازین الشیم الحلم و العفاف

۳۹۹، ۲

الحلم عند شدۀ الغضب یؤمن غضب الجبار

۴۵، ۲

الحلم احد المنقبتین

۲۰، ۲

ان افضل الناس من حلم عن قدره و زهد عن رغبه و أنصف عن قوة

۵۱۳، ۲

ان كان فی الغضب الانتصار ففی الحلم ثواب الابرار

۵، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۸۱

ان لم تكن حلیمًا فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشك أن یصیر منهم

۱۱، ۳

انك مقوم بادبک فزینه بالحلم

۵۷، ۳

انما الحلم كظم الغیظ و ملك النفس

۷۴، ۳

انما الحلیم من اذا اوذى صبر و اذا ظلم غفر

۸۵، ۳

اذا حلمت عن الجاهل فقد أوسعته جوابا

۱۶۲، ۳

اذا حلمت عن السفیه غمتمه فزده غما بحلمك عنه

۱۴۴، ۳

اذا احب الله عبدا زینه بالسکینه و الحلم

۱۶۱، ۳

اذا تسلط عليك الغضب فاغلبه بالحلم و الوقار

۱۸۸، ۳

اذا كان الحلم مفسده كان العفو معجزه

۱۹۵، ۳

بالحلم تكثر الانصار

۱۹۹، ۳

جمال الرجل حلمه

۳۵۶، ۳

حسن الحلم دليل وفور العلم

۳۸۵، ۳

خير الحلم التحلم

۴۲۴، ۳

رأس العلم الحلم

۴۹، ۴

ردوا البادرة بالحلم

۸۹، ۴

زین العلم الحلم

۱۰۸، ۴

سبب الوقار الحلم

۱۲۴، ۴

ضادوا الغضب بالحلم تحمدوا عواقبکم فی کل أمر

۲۲۶، ۶

علیک بالحلم فانه ثمرة العلم

۲۸۵، ۴

علیک بالحلم فانه خلق مرضی

۲۸۹، ۴

قدیز حق الحلیم

۴۶۰، ۴

قد یتزیی بالحلم غیر الحلیم

۴۷۰، ۴

کن حلیمًا فی الغضب صبورًا فی الرهب مجملًا فی الطلب

۶۰۷، ۴

کمال العلم الحلم و کمال الحلم کثرة الاحتمال و الکظم

۶۲۸، ۴

کفی بالحلم وقارا

۵۷۳، ۴

من تحلم بالحلم سکن طیشہ

۲۰۹، ۵

من تحلم حلم

۱۳۷، ۵

من حلم اکرم

۱۴۲، ۵

من لم یتحلم لم یحلم

۲۴۴، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۸۲

لن یثمر العلم حتی یقارنه الحلم

۶۳، ۵

لن یزان العقل حتی یوازره الحلم

۷۱، ۵

لیس الحلیم من عجز فهجم و اذا قدر انتقم، انما الحلیم ...

۹۱، ۵

من غاظک بقبح السفه علیک فغظه بحسن الحلم عنه

۳۳۳، ۵

من ارتوی من مشرب العلم تجلبب جلباب الحلم

۳۵۱، ۵

من استعان بالحلم علیک غلبک و تفضل علیک

۴۵۱، ۵

من أشرف العلم التحلى بالحلم

۴۳، ۱

من أحسن افعال القادر أن يغضب فتحلم

۲۳، ۶

من أحسن العقل التحلى بالحلم

۲۶، ۶

نعم وزير العلم الحلم

۱۶۴، ۶

وقار الحلم زينة العلم

۲۲۴، ۶

وجدت الحلم و الاحتمال أنصر لى من شجعان الرجال

۲۴۴، ۶

لا ظهير كالحلم

۳۵۴، ۶

لا فضيلة كالحلم

۳۵۰، ۶

لا خير فى خلق لا يزينه حلم

۳۹۱، ۶

لا شرف أعلى من الحلم

۳۸۳، ۶

لا يعرف السفیه حق الحليم

۳۹۵، ۶

لا خير فى عقل لا يقارنه حلم

۳۹۶، ۶

لا عز ارفع من الحلم

۳۸۰، ۶

لا علم لمن لا حلم له

۴۰۳، ۶

يستدل على حلم الرجل بكثرة احتماله و على نبهه بكثرة انعامه

۴۵۲، ۶

لا يكون المؤمن الا حليما رحيمًا

۴۲۵، ۶

باب النبى محمد صلى الله عليه و آله

ارض بمحمد صلى الله عليه و آله رائدا و الى النجاة قائدا

۲۱۹، ۲

بلغ عن ربه معذرا و نصح لا مته منذرا و دعا الى الجنة مبشرا

۲۷۰، ۳

خرج من الدنيا خميصا و ورد الاخرة سليما، لم يضع حجرا على حجر، حتى مضى لسبيله و أجاب داعى ربه

۴۶۰، ۳

داع دعا و راع رعا فاستجيبوا للداعى و اتبعوا الراعى

۱۳، ۴

سنته القصد و فعله الرشد و قوله الفصل و حكمه العدل ...

۱۵۴، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۸۳

طیب دوار بطبه قد أحکم مراهمه و أحمی مواسمه یضع ذلک ...

۲۶۰، ۴

باب الحماقه (نادانی و بیخردی)

الحمق اضر الاصحاب

۱۳۴، ۱

الحمق من ثمار الجهل

۳۱۳، ۱

الحمق شقاء

۵۶، ۱

الحمق یوجب الفضول

۲۳۲، ۱

الحمق أدوء الداء

۱۸۲، ۱

الحمق فی الوطن غربه

۳۴۱، ۱

الاحمق لا یحسن بالهوان

۳۲۴، ۱

الاحمق غریب فی بلدته مهان بین اعزته

۳۵، ۲

احذر الاحمق فان مداراته تعنیک و موافقته تردیک ...

۲۷۴، ۲

ایاک و موده الاحمق فانه یضرك من حیث یری انه ینفک ...

۳۱۹، ۲

ایاک و مصادقه الاحمق فانه یرید أن ینفک فیضرك

۲۹۰، ۲

الحمق داء لا یداوی و مرض لا یرأ

۴۹، ۲

الاحمق لا یحسن بالهوان و لا ینفک عن نقص و خسران

۴۹، ۲

اضر شیء الحمق

۳۷۷، ۲

افقر الفقر الحمق

۳۷۱، ۲

احمق الناس من ظن انه أعقل الناس

۴۱۶، ۲

أحمق الناس من أنکر علی غیره رذیله و هو مقیم علیها

۴۷۴، ۲

أحمق الناس من يمنع البر و يطلب الشكر و يفعل الشر و يتوقع ثواب الخير

۴۵۸، ۲

بئس الداء الحمق

۲۵۰، ۳

بعد الاحمق خیر من قربه و سکوته خیر من نطقه

۲۶۸، ۳

تعرف حماقة الرجل بالاشر في النعمة و كثرة الذل في المحنة

۲۹۵، ۳

تعرف حماقة الرجل في ثلاث: كلامه في ما لا يعنيه و جوابه عما لا يسئل عنه و تهوره في الامور

۳۰۳، ۳

صديق الاحمق في تعب

۲۱۰، ۴

ركوب المعاطب عنوان الحمافة

۹۴، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۸۴

فقر الحمق لا يغنيه المال

۴۱۶، ۴

كل فقر يسد، الا فقر الحمق

۵۳۵، ۴

قطيعة الاحمق حزم

۴۹۸، ۴

من دلائل الحمق دالة بغير آله و صلف بغير شرف

۴۰، ۶

من كمال الحمافة الاحتيال في الفاقة

۱۹، ۶

من أمارات الاحمق كثرة تلونه

۴۶، ۶

مدارة الاحمق من اشد العناء

۱۲، ۶

مودة الاحمق كشجرة النار يأكل بعضها بعضا

۱۳۶، ۶

مودة الحمقى تزول كما يزول السراب و تقشع كما يقشع الضباب

۱۳۶، ۶

مقاساة الاحمق عذاب الروح

۱۳۷، ۶

لا تعظم الاحمق و ان كان كبيرا

۲۸۸، ۶

لا يدرك مع الحمق مطلب

۳۶۴، ۶

لا ترد على الناس كلما حدثوك فكفى بذلك حمقا

۲۸۱، ۶

لا فاقه أشد من الحمق

ع، ۳۸۲

لا داء ادوء من الحمق

ع، ۳۸۰

لا يستخف بالعلم و اهله الا احمق جاهل

ع، ۴۰۷

ينبغي ان يهان مودة الحمقى

ع، ۴۴۶

باب الاحتمال و التحمل (جور دگران را كشيدن)

الاحتمال زين الرفاق

ع، ۱۹۴

الاحتمال زين السياسة

ع، ۱۹۷

الاحتمال يجمل القدر

ع، ۲۱۰

الاحتمال خلق سجيح

ع، ۲۳۲

الحليم من احتمل اخوانه

ع، ۲۸۰

السيد من تحمل المؤنة و جاد بالمعونة

ع، ۳۸۹

الاحتمال برهان العقل و عنوان الفضل

ع، ۱۰

احتمل دالة من ادل عليك و اقبل العذر ممن اعتذر اليك و اغتفر لمن جنى عليك

ع، ۲۳۵

احتمل ما يمر عليك فان الاحتمال ستر العيوب و ان العاقل نصفه احتمال و نصفه تغافل

ع، ۲۰۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۸۵

افضل المروء احتمال جنایات الاخوان

ع، ۴۲۲

ادمان تحمل المغارم يوجب الجلالة

ع، ۴۲۶

احتمال الدنية من كرم السجية

ع، ۳۵۶

بتحمل المؤمن تكثر المحامد

ع، ۲۱۱

خير الناس من تحمل مؤنة الناس

ع، ۴۳۰

بكثرة الاحتمال يكثر الفضل

ع، ۲۲۷

بالاحتمال و الحلم يكون لك الناس انصارا و أعوانا

۲۳۱، ۳

بکثرة الاحتمال يعرف الحليم

۲۳۵، ۳

تحمل يجل قدرک

۳۱۵، ۳

زكاة اللحم الاحتمال

۱۰۴، ۴

زين المصاحبة الاحتمال

۱۰۸، ۴

عليک بالاحتمال فانه ستر العيوب

۲۸۸، ۴

من کثر حملة نبل

۱۷۹، ۵

من لم يحتمل مؤنة الناس فقد اهل قدرته لانتقالها

۴۱۳، ۵

من لم يحمل قبلا لم يسمع جميلا

۴۱۶، ۵

من لم يحتمل زلل الصديق مات وحيدا

۴۴۱، ۵

من الكرم احتمال جنایات الاخوان

۱۶، ۶

مروة الرجل في احتمال عثرات اخوانه

۱۳۶، ۶

لا يسود من لا يحتمل اخوانه

۳۹۸، ۶

لا يقصر المؤمن عن احتمال و لا يجزع لزريئة

۴۰۶، ۶

باب الحمية (برهيز از خوردن)

صلاح الدين الحمية

۱۹۴، ۴

لا تنال الصحة الا بالحمية

۳۷۶، ۶

باب الحاجة و الاحتياج

احتج الى من شئت و كن أسيره

۱۸۴، ۲

ان حوائج الناس اليكم نعمة من الله عليكم ...

۵۷۳، ۲

اشد من الموت طلب الحاجة من غير أهلها

۴۴۰، ۲

عجبت لرجل يأتيه اخوه المسلم في حاجة فيمتنع عن قضائها و لا يرى ...

۳۴۴، ۴

فوت الحاجة خير من طلبها من غير أهلها

۴۲۹، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۸۶

من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس اليه

۳۲۹، ۵

من احتجت اليه هنت عليه

۳۳۱، ۵

من احتاج اليك كانت طاعته لك بقدر حاجته اليك

۲۶۶، ۵

من كانت له الى اللئام حاجة فقد خذل

۴۶۲، ۵

من احتاج اليك وجب اسعافه عليك

۴۶۸، ۵

لا تخيب المحتاج و ان ألحف

۳۴۱، ۶

لا يستقيم قضاء الحوائج الا بثلاث: بتصغيرها لتعظم و ...

۴۲۲، ۶

باب الحيلة (چاره جوئی و مکر)

الحيلة فائدة الفكر

۱۰۸، ۱

امارات الدول انشاء الحيل

۳۲۲، ۱

التلطف في الحيلة أجدى من الوسيلة

۱۱۴، ۲

رب محتال صرعه حيلته

۷۳، ۴

من جهل وجوه الاراء أعيته الحيل

۱۷۹، ۵

من قعد عن حيلته اقامته الشدائد

۳۴۴، ۵

لكل شيء حيلة

۱۵، ۵

باب الحياء (شرم و آزرم)

الحياء جميل

۴۱، ۱

الحياء محرمة

۴۴، ۱

الحياء يمنع الرزق

۷۱، ۱

الحياء مفتاح كل خير

۹۳، ۱

القحة عنوان الشر

۹۳، ۱

الحياء مقرون بالحرمان

۹۵، ۱

الحياء غض الطرف

۱۲۶، ۱

الحياء خلق مرضى

۲۶۰، ۱

الحياء خلق جميل

۲۱۱، ۱

الحياء قرين العفاف

۱۵۲، ۱

الحياء تمام الكرم

۱۲۸، ۱

الحياء تمام الكرم و احسن الشيم

۳۵۳، ۱

الحياء يصد عن فعل القبيح

۳۶۵، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۸۷

الحياء من الله يمحو كثيرا من الخطايا

۳۹۹، ۱

الايمان و الحياء مقرونان في قرن و لا يفترقان

۴۷، ۲

السخاء و الحياء افضل الخلق

۱۵۶، ۲

الحياء من الله سبحانه تقي عذاب النار

۱۴۳، ۲

اعقلكم أحياءكم

۳۷۰، ۲

أعقل الناس أحياءهم

۳۸۰، ۲

أحسن ملابس الدين الحياء

۳۹۸، ۲

ان الحياء و العفة من خلائق الايمان و انهما لسجية الاحرار و شيمه الابرار

۵۴، ۲

افضل المروءة الحيا و ثمرته العفة

۴۶۵، ۲

افضل الحياء استحياؤك من الله

۴۲۱، ۲

اصل المروءة الحياء و ثمرتها العفة

۴۱۸، ۲

أحسن الحياء استحياءك من نفسك

۴۲۲، ۲

بئس الوجه الوقاح

۲۵۳، ۳

تسريل الحياء و ادرع الوفاء و احفظ الاخاء و اقلل محادثه النساء يكمل لك السناء

۳۰۱، ۳

ثمرة الحياء العفة

۳۲۶، ۳

حياء الرجل من نفسه ثمرة الايمان

۴۱۸، ۳

رأس كل شر القحة

۴۸، ۴

سبب العفة الحياء

۱۲۲، ۴

شر الاشرار من لا يستحيى من الناس و لا يخاف الله سبحانه

۱۷۱، ۴

عليكم بالحياء فانه عنوان النبل

۲۸۴، ۴

على قدر الحياء تكون العفة

۳۱۲، ۴

غاية الحياء ان يستحيى المرء من نفسه

۳۷۳، ۴

كثرة حياء الرجل دليل ايمانه

۵۹۰، ۴

قرن الحياء بالحرمان

۴۹۳، ۴

من استحيى حرم

۱۴۲، ۵

من قل حياءه قل ورعه

۲۶۹، ۵

من لا حياء له فلا خير فيه

۲۶۴، ۵

من كساه الحياء ثوبه خفى عن الناس عيبه

۳۱۱، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۸۸

من استحيى من قول الحق فهو احمق

۳۳۹، ۵

من صحبه الحياء فى قوله زايله الخناء فى فعله

۳۵۴، ۵

من لم ينصفك منه حياؤه لم ينصفك منه دينه

۴۱۸، ۵

من لم يتق وجوه الرجال لم يتق الله سبحانه

۴۴۲، ۵

من لم يستحي من الناس لم يستحي من الله سبحانه

۴۴۲، ۵

ثلاث لا يستحي منهن: خدمة الرجل ضيفه و قيامه عن ..

۳۳۸، ۳

من تمام المروءة أن تستحيي من نفسك

۲۶، ۶

ما ابعد الصلاح من ذى الشر الوقاح

۶۷، ۶

نعم قرين السخاء الحياء

۱۶۵، ۶

نعم قرين الايمان الحياء

۱۶۵، ۶

وقاحة الرجل تشينه

۲۲۴، ۶

لا يستحيين أحد اذا سئل عما لا يعلم أن يقول لا أعلم

۲۷۷، ۶

لا شيمه كالحياء

۳۵۴، ۶

لا ايمان كالحياء و السخاء

۳۹۸، ۶

باب التحية (سلام و درود)

ان بذل التحية من محاسن الاخلاق

۴۹۲، ۲

بذل التحية من حسن الاخلاق و السجية

۲۶۶، ۳

باب الخبر (از ديگرى نقل كردن)

لا تخبرن الا عن ثقة فتكون كذابا و ان اخبرت عن غيره ...

۳۴۲، ۶

لن يصدق الخبر حتى يتحقق العيان

۶۴، ۵

ليس العيان كالخبر

۷۴، ۵

باب الخبرة (آگاهى و آزمودگى)

الاعمال بالخبرة

۱۸، ۱

باب الخديعة (نيرنگ)

الخديعة شوم

۳۷، ۱

ما العاجلة خدعتك و لكن بها انخدعت

۹۶، ۶

احذر أن يخدعك الغرور بالحائل اليسيرا و يستزلک السرور بالزائل الحقییر

۲۸۰، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۸۹

ان الحازم من لا یغتر بالخدع

۴۹۷، ۲

ایاک و الخدیعة فان الخدیعة من خلق اللئیم

۳۰۶، ۲

رأس الحکمة تجنب الخدع

۵۱، ۴

فساد العقل الاغترار بالخدع

۴۱۷، ۴

قد تخدع الرجال

۴۶۶، ۴

من خادع الله خدع

۱۶۸، ۵

لا دین لخداع

۳۹۳، ۶

باب الخادم (کارگر و خدمت گزار)

الاعمال تستقیم بالعمال

۲۷۳، ۱

اضرب خادمک اذا عصی الله و اعف عنه اذا عصاک

۱۹۴، ۲

اجعل لكل انسان من خدمک عملا تأخذه به فان ذلك ...

۲۲۰، ۲

باب الخذلان (بی توفیقی)

الحرمان خذلان

۳۶، ۱

الخدلان ممد الجهل

۱۸۸، ۱

المخدول من له الی اللئام حاجة

۳۹۷، ۱

من علامات الخذلان ایتمان الخوان

۱۶، ۶

من علامات الخذلان استحسان القبیح

۳۸، ۶

من دلائل الخذلان الاستهانة بحقوق الاخوان

۳۹، ۶

باب الخرق (خشونت و درستی)

الخرق شین الخلق

۲۰۰، ۱

الخرق شر خلق

۲۰۰، ۱

الخرق معاداة الاراء و معاداة من يقدر على الضراء

۵۳، ۲

اياك و الخرق فانه شين الاخلاق

۲۹۳، ۲

اسوء شيء الخرق

۳۷۸، ۲

اقبح شيء الخرق

۲۷۱، ۲

بئس الشيممة الخرق

۲۵۰، ۳

رأس الجهل الخرق

۴۷، ۴

كم من رفيع وضعه قبح خرقة

۵۵۸، ۴

من كثر خرقة استرذل

۱۸۳، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۹۰

لسان الجهل الخرق

۱۲۴، ۵

من الفحش كثرة الخرق

۳۵، ۶

ما كان الخرق في شيء الاشانه

۶۲، ۶

لا خلعة ازرى من الخرق

۳۸۳، ۶

لا خلق اشين من الخرق

۳۸۰، ۶

باب الخشوع (فروتنى)

اذا انت هديت لقصدك فكن أخشع ما تكون لربك

۱۶۹، ۳

زين العبادة الخشوع

۱۰۹، ۴

من خشع قلبه خشعت جوارحه

۲۴۲، ۵

نعم عون الدعاء الخشوع

۱۶۷، ۶

ليخشع لله سبحانه قلبك فمن خشع قلبه خشعت جميع جوارحه

۴۶۰، ۵

باب الخضوع (فروتنى)

الخضوع دنائۀ

۴۲، ۱

كل شیء خاضع لله

۵۳۸، ۴

من خضع لعظمة الله ذلت له الرقاب

۳۹۷، ۵

باب الخشیة (ترس)

احذروا من الله كنه ما حذرکم من نفسه و اخشوه خشیة يحجزکم عما يسخطه

۲۸۳، ۲

اعلم الناس بالله أكثرهم خشیة له

۴۳۰، ۲

نعم العبادة الخشیة

۱۵۷، ۶

لا علم كالخشیة

۳۵۱، ۶

باب الخصومة (دشمنی)

المخاصمة تبدی سفه الرجل و لا تزيد فی حقه

۴۰۰، ۱

من حارب الناس حرب و من أمن السلب سلب

۴۲۱، ۵

من یکن الله سبحانه خصمه یدحض حجته و یعذبه فی الدنيا و معاده

۲۵۹، ۵

من بالغ فی الخصام أثم و من قصر عنه خصم

۴۷۲، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۹۱

لا یتستطیع ان یتق الله من خاصم

۳۹۶، ۶

باب الخطر (نزديکی بهلاکت)

المتعرض للبلاء مخاطر

۱۴۱، ۱

المخاطر متهجم علی الغرر

۳۳۲، ۱

لا تخاطر بشئ رجاء اکثر عنه

۲۷۰، ۶

باب خفة الظهر (سبکباری)

فی خفة الظهر راحة السرو تحصين القدر

۴۰۰، ۴

باب الاستخفاف (سبک شمردن)

لا تزدرین أحدا حتی تستنطقه

۲۷۱، ۶

ایاک ان تستخف بالعلماء فان ذلك یزری بک و یسی الظن بک و المخیلة فیک

۳۱۹، ۲

أكبر الشر في الاستخفاف بمولم عظة المشفق الناصح ...

۴۵۲، ۲

من لم يحسن الاستعطاف قوبل بالاستخفاف

۲۵۰، ۵

من استخف بمواليه استثقل و طأة معاديه

۳۴۵، ۵

باب الاخلاص (پاک ساختن عمل برای خدا)

الاخلاص غاية

۲۷، ۱

الاخلاص فوز

۵۶، ۱

الاخلاص خير العمل

۸۱، ۱

الاخلاص ثمرة العبادة

۱۰۵، ۱

الاخلاص شيممة أفاضل الناس

۱۵۷، ۱

الاخلاص أعلى فوز

۱۶۴، ۱

الاخلاص عبادة المقربين

۱۷۶، ۱

الاخلاص غاية الدين

۱۸۹، ۱

المخلص حرى بالاجابة

۲۰۱، ۱

الاخلاص اشرف نهائة

۲۱۳، ۱

الاخلاص ثمرة اليقين

۲۱۴، ۱

الاخلاص ملاك العبادة

۲۱۵، ۱

الاخلاص أعلى الايمان

۲۱۵، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۹۲

الايمان اخلاص العمل

۲۱۹، ۱

امارات السعادة اخلاص العمل

۳۲۳، ۱

اخلاص العمل من قوة اليقين و صلاح النية

۳۴۳، ۱

العمل كله هباء الا ما اخلص فيه

۱، ۳۶۸

الاخلاص خطر عظيم حتى ينظر بما يختم له

۲، ۲

الزم الاخلاص في السر و العلانية و الخشية ...

۲، ۲۳۲

اخلصوا اذا عملتم

۲، ۲۳۹

و أخلص لله عملك و علمك و حبك و بغضك و أخذك و تركك و كلامك و صمتك

۲، ۲۰۹

أفضل العمل ما اخلص فيه

۲، ۳۸۶

أين الذين أخلصوا أعمالهم لله و طهروا قلوبهم بمواضع ذكر الله

۲، ۳۶۳

أفضل العمل ما اريد به وجه الله

۲، ۳۹۱

اعلى الاعمال اخلاص الايمان و صدق الورع و الايقان

۲، ۴۸۵

أفضل الايمان الاخلاص و الاحسان و أقيح الشيم التجافى و العدوان

۲، ۴۶۶

اخلص تنل

۲، ۱۷۲

ان تخلص تفز

۳، ۲۵

انك لن يتقبل من عملك الا ما اخلصت فيه و لم تشبه بالهوى و اسباب الدنيا

۳، ۴۹

أفء العمل ترك الاخلاص

۳، ۱۰۸

بالاخلاص ترفع الاعمال

۳، ۲۱۳

بالاخلاص يتفاضل العمال

۳، ۲۱۷

تقرب العبد الى الله سبحانه باخلاص نيته

۳، ۲۷۹

ثمرة العلم اخلاص العمل

۳، ۳۳۲

جماع الدين في اخلاص العمل و تقصير الامل ...

۳، ۳۶۸

خير العمل ما صحبه الاخلاص

۳، ۴۲۵

زينت القلوب اخلاص الايمان

۱۱۷،۴

ساده اهل الجنة المخلصون

۱۳۵،۴

صدق اخلاص المرء يعظم زلفته و يجزل مثوبته

۲۱۳،۴

طوبى لمن بادر اجله و أخلص عمله

۲۴۰،۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۹۳

طوبى لمن أخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و تركه و كلامه ...

۲۴۳،۴

عليك بالاخلاص فانه سبب قبول الاعمال و أفضل الطاعة

۲۹۰،۴

عليكم بصدق الاخلاص و حسن اليقين فانهما أفضل عبادة المقربين

۳۰۳،۴

عليكم باخلاص الايمان فانه السبيل الى الجنة و النجاة من النار

۳۰۶،۴

على قدر قوة الدين يكون خلوص النية

۳۱۵،۴

عند تحقيق الاخلاص تستنير البصائر

۳۲۳،۴

غاية اليقين الاخلاص

۳۶۹،۴

غاية الاخلاص الخلاص

۳۶۹،۴

فى اخلاص الاعمال تنافس اولى النهى و الالباب

۴۰۲،۴

فى اخلاص النيات نجاح الامور

۴۰۷،۴

فضيلة العمل الاخلاص فيه

۴۲۸،۴

فاز بالسعادة من أخلص العبادة

۴۳۰،۴

قدموا خيرا تغنموا و أخلصوا أعمالكم تسعدوا

۵۰۸،۴

كلما اخلصت عملا بلغت من الاخرة امدا

۶۱۸،۴

من رغب فيما عند الله أخلص عمله

۱۹۴،۵

من أخلص بلغ الامال

۱۴۱،۵

من أخلص لله استظهر لمعاشه و معاده

۲۶۰، ۵

من أخلص النية تنزهه عن الدنية

۲۹۶، ۵

من أخلص العمل لم يعدم المأمول

۲۳۸، ۵

لو خلصت النيات لزكت الاعمال

۱۱۲، ۵

من لم يصحب الاخلاص عمله لم يقبل

۴۱۸، ۵

من كمال العمل الاخلاص فيه

۱۱، ۶

باب الخلاف (ناسازگاری)

الخلاف يهدم الآراء

۲۷۰، ۱

الامور المنتظمة يفسدها الخلاف

۳۰۷، ۱

سبب الفرقة الاختلاف

۱۲۳، ۴

عرجوا عن طريق المنافرة و ضعوا تيجان المفاخرة

۳۵۵، ۴

كثرة الخلاف شقاق

۵۸۸، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۹۴

ليس مع الخلاف ايتلاف

۸۶، ۵

من الخلاف تكون النبوة

۱۰، ۶

ملاك العمل الاخلاص فيه

۱۱۸، ۶

مع الاخلاص ترفع الاعمال

۱۲۱، ۶

هدى من اخلص ايمانه

۱۹۳، ۶

لا يحرز الاجر الا من اخلص عمله

۳۹۷، ۶

ما ارتاب مخلص و لا شك موقن

۶۶، ۶

لا شيء أفضل من اخلاص عمل في صدق نية

۴۳۴، ۶

لا يدرك احد رفعة الاخرة الا باخلاص العمل و تقصير الامل و لزوم التقوى

۴۲۳، ۶

مع الشقاق تكون النبوة

۱۲۲، ۶

باب حسن الخلق (خوش خلقی)

لا عيش اهنا من حسن الخلق

۳۹۹، ۶

نعم الشيمة حسن الخلق

۱۶۵، ۶

نعم الايمان جميل الخلق

۱۶۷، ۶

ما اعطى الله سبحانه العبد شيئا من خير الدنيا و الاخرة الا بحسن خلقه

۹۹، ۶

من حسن خلقه كثر محبوبه و انست النفوس به

۴۵۱، ۵

من حسن خلقه سهلت له طريقه

۳۰۶، ۵

لم يضق شيء مع حسن الخلق

۹۷، ۵

من حسنت حليقته طابت عشرته

۲۳۸، ۵

كم من وضع رفعه حسن خلقه

۵۵۸، ۴

نعم الحسب حسن الخلق

۱۵۶، ۶

لا قرين كحسن الخلق

۳۶۴، ۶

في سعة الاخلاق كنوز الارزاق

۴۰۸، ۴

عليك بحسن الخلق فانه يكسبك المحبة

۲۸۸، ۴

رأس الايمان حسن الخلق و التحلى بالصدق

۵۳، ۴

حسن الخلق يورث المحبة و يؤكد المودة

۴۱۸، ۳

حسن الخلق رأس كل بر

۳۹۳، ۳

حسن الاخلاق يدر الارزاق و يونس الرفاق

۳۹۳، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۹۵

حسن الخلق للنفس و حسن الخلق للبدن

۳۸۲، ۳

حسن الخلق افضل الدين

- ۳۸۳، ۳
حسن الخلق خیر قرین و العجب داء دفين
- ۳۹۰، ۳
حسن الخلق من افضل القسم و أحسن الشيم
- ۳۹۰، ۳
حسن الخلق احد العطائين
- ۳۹۲، ۳
حسن الاخلاق برهان كرم الاعراق
- ۳۹۲، ۳
بحسن الاخلاق يطيب العيش
- ۲۱۸، ۳
بحسن الاخلاق تدر الارزاق
- ۲۲۳، ۳
اذا حسن الخلق لطف النطق
- ۱۳۴، ۳
احسن السناء الخلق السجيج
- ۴۳۸، ۲
ان كرامتك لا تتسع لجميع الخلق فتوخ بها افضل الخلق
- ۶۰۹، ۲
احسن شىء الخلق
- ۲۷۱، ۲
أكرم الحسب الخلق
- ۳۷۴، ۲
الخلق السجيج احد النعمتين
- ۲۲، ۲
الخلق المحمود من ثمار العقل
- ۳۳۹، ۱
باب سوء الخلق (بد خلقى)
- لا وحشة او حش من سوء الخلق
- ۴۰۰، ۶
لا سودد لسىء الخلق
- ۳۷۴، ۶
لا عيش لسىء الخلق
- ۳۵۹، ۶
من اللؤم سوء الخلق
- ۳۵، ۶
من ضاقت ساحتها قلت راحتها
- ۴۶۳، ۵
من ساء خلقه اعوزه الصديق و الرفيق
- ۴۶۲، ۵
من لم يحسن خلقه لم ينتفع به قرينه

۴۱۸، ۵

من ساء خلقه قلا مصاحبه و رفيقه

۳۶۵، ۵

من ساء خلقه مله اهله

۳۲۸، ۵

من ساء خلقه عذب نفسه

۲۳۹، ۵

من أساء خلقه عذب نفسه

۱۶۵، ۵

من ساء خلقه ضاق رزقه

۲۱۱، ۵

من ضاق خلقه مله اهله

۱۹۵، ۵

كل داء يداوى الا سوء الخلق

۵۳۵، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۹۶

سوء الخلق يوحش النفس و يرفع الانس

۱۵۱، ۴

سوء الخلق نكد العيش و عذاب النفس

۱۵۰، ۴

سوء الخلق شر قرين

۱۳۱، ۴

سوء الخلق شوم و الا سائئ الى المحسن لؤم

۱۴۵، ۴

سوء الخلق يوحش القريب و ينفر البعيد

۱۳۶، ۴

الخلق السيئ أحد العذابين

۲۴، ۲

السيء الخلق كثير الطيش منغص العيش

۱۱، ۲

الخلق المذموم من ثمار الجهل

۳۳۹، ۱

المؤمن لين العريكة سهل الخليقة

۳۶۴، ۱

الكافر شرس الخليقة سيئ الطريقة

۳۶۴، ۱

باب الاخلاق (خويها)

أرضى الناس من كانت أخلاقه رضية

۴۱۳، ۲

أطهر الناس عرفا أحسنهم أخلاقا

۴۰۵، ۲

ان كنتم لا محالة متنافسين فتنافسوا فى الخصال الرغيبه و خلال المجد
٢٠، ٣

اذا كان فى الرجل خلة رائقة فانتظر منه اخواتها
١٧٧، ٣

تنافسوا فى الاخلاق الرغيبه و الاحلام العظيمة و الاخطار ..
٣١١، ٣

تجنب من كل خلق أسوأه و جاهد نفسك على تجنبه فان الشر لجاجة
٣١٤، ٣

تخير لنفسك من كل خلق أحسنه فان الخير عادة
٣١٤، ٣

تعصبا لخالل الحمد من الحفظ للجار و الوفاء بالذمام و الطاعة للبر ...
٣١١، ٣

فعليكم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فيها
٦٤٠، ٤

سنه تختبر بها أخلاق الرجال: الرضا و الغضب و الامن و الرهب و المنع و الرغب
١٤٦، ٤

من لم تحسن خلائقه لم تحمد طرائقه
٤٦٢، ٥

من الكرم حسن الشيم
١٣، ٦

باب الخلقه (أفرينش)

اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم و يتكلم بلحم و يسمع بعظم

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ٧، ص: ٩٧

و يتنفس من خرم

٢٦٦، ٢

ما اعظم اللهم ما نرى من خلقك و ما أصغر عظيمه فى جنب ...
٩٣، ٦

ما خلق الله سبحانه امرأ عبثا فيلهو
٨٠، ٦

باب الخلوه (تنهائى و خلوت كردن)

سبب الفجور الخلوه

١٢٣، ٤

كن فى الملاء وقورا و كن فى الخلاء ذكورا

٦٠٢، ٤

ملازمة الخلوه دأب الصلحاء

١٢٤، ٦

من أفضل الورع أن لا تبدى فى خلوتك ما تستحيى من اظهاره ...
٢٦، ٦

باب الخمر (شراب، مى)

و ترك شرب الخمر تحصينا للعقل

٤٥٢، ٤

باب الخوف (ترس)

الخوف امان

۲۷، ۱

الخوف استظهار

۵۰، ۱

الهيبة خيبة

۴۹، ۱

الهيبة مقرونة بالخيبة

۹۵، ۱

الخوف جلباب العارفين

۱۷۵، ۱

الخشية شيمة السعداء

۱۵۶، ۱

الوجل شعار المؤمنين

۱۷۶، ۱

الخائف لا يعيش له

۲۵۱، ۱

الخشية من عذاب الله شيمة المتقين

۴۱، ۲

المؤمن حذر من ذنوبه ابدا يخاف البلاء و يرجو رحمة ربه

۴۶، ۲

الخوف سجن النفس عن الذنوب و رادعها عن المعاصي

۱۰۶، ۲

الخوف من الله في الدنيا يؤمن الخوف في الاخرة منه

۱۵۳، ۲

أعملكم أخوفكم

۳۶۹، ۲

ان المؤمنين خائفون

۴۹۶، ۲

ان المؤمنين وجلون

۴۹۶، ۲

اكثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربه

۴۲۲، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۹۸

أعظم الناس علما اشداهم خوفا لله سبحانه

۴۲۸، ۲

ارهب تحذر و لا تهزل فتحتقر

۱۸۱، ۲

انما السعيد من خاف العقاب فامن و رجا الثواب فاحسن ...

۹۱، ۳

اذا خفت الخالق فررت اليه

۱۲۷، ۳

إذا خفت المخلوق فررت منه

۱۲۷، ۳

إذا اصطفى الله عبداً جلبه خشيته

۱۴۲، ۳

جعل خوفه من العباد نقداً و من خالفهم ضمناً و وعداً

۳۷۱، ۳

ثمره الخوف الامن

۳۲۳، ۳

حلاوة الامن تنكدها مرارة الخوف و الحذر

۳۹۸، ۳

خف الله يؤمنك و لا تأمنه فيعذبك

۴۶۳، ۳

أعلم الناس بالله سبحانه أخوفهم منه

۴۲۳، ۲

خوف الله يجلب لمستشعره الامان

۴۲۳، ۲

خف الله خوف من شغل بالفكر قلبه، فان الخوف مظنة الامن و سجن النفس عن المعاصي

۴۴۶، ۳

خف ربك خوفاً يشغلك عن رجائه و ارجه رجاء من لا يامن خوفه

۴۴۵، ۳

خير الاعمال اعتدال الرجاء و الخوف

۴۴۵، ۳

خف تأمن و لا تأمن فتخف

۴۴۵، ۳

خف ربك و ارج رحمته يؤمنك مما تخاف و ينلك ما رجوت

۴۴۴، ۳

خشية الله جماع الايمان

۴۶۳، ۳

رب خوف يعود بالامان

۶۶، ۴

رب مخوف لا تحذره

۷۰، ۴

شر الناس من يخشى الناس في ربه و لا يخشى ربه في الناس

۱۷۶، ۴

شر الناس من يتقيه الناس مخافةً شره

۱۷۸، ۴

طوبى لمن الزم نفسه مخافةً ربه و أطاعه في السر و الجهر

۲۳۹، ۴

طوبى لمن استشعر الوجل و كذب الامل و تجنب الزلل

۲۴۷، ۴

طوبی لمن خاف الله فأمن

۲۴۸، ۴

عجبت لمن عرف الله كيف لا يشتد خوفه

۳۳۸، ۴

غاية المعرفة الخشية

۳۷۱، ۴

غاية العلم الخوف من الله سبحانه

۳۷۵، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۹۹

كفى بالخشية علما

۵۷۴، ۴

لكل داخل دهشة و ذهول

۱۰، ۵

كل عالم خائف

۵۲۴، ۴

قرنت الهيبة بالخيبة

۴۹۳، ۴

كم من خائف وفد به خوفه على قرارة الامن

۵۵۴، ۴

كما ترجو خف

۶۲۳، ۴

من كثرت مخافته قلت آفته

۲۱۴، ۵

من امن مكر الله بطل أمانه

۱۵۷، ۵

من خاف أمن

۱۴۸، ۵

من خاف أدلج

۱۵۰، ۵

من خشى الله كمل علمه

۱۸۰، ۵

من خاف الله قلت مخافته

۲۰۶، ۵

من خاف سوطك تمنى موتك

۲۱۸، ۵

من قلت مخافته كثرت آفته

۲۸۰، ۵

من خاف ربه كف عن ظلمه

۲۷۵، ۵

من خاف الوعيد قرب على نفسه البعيد

۲۸۷، ۵

من خاف العقاب انصرف عن السيئات

۳۳۵، ۵

من اخافك لکی يؤمنك خير لك ممن يؤمنك لکی يخيفك

۲۶۷، ۵

من لم يخف أحدا لم يخف أبدا

۴۰۶، ۵

من لم يصدق من الله خوفه لم ينل منه الامان

۴۱۶، ۵

من خاف الله سبحانه امنه الله من كل شيء

۴۲۱، ۵

من خاف الناس أخافه الله سبحانه من كل شيء

۴۲۱، ۵

ما ظلم من خاف المصراع

۷۶، ۶

نعم الحاجز عن المعاصي الخوف

۱۶۱، ۶

نعم مطية الامن الخوف

۱۶۲، ۶

لا يخف خائف الا ذنبه

۲۶۰، ۶

لا تخف الا ذنبك

۲۶۲، ۶

لا تخافوا ظلم ربكم و لكن خافوا ظلم أنفسكم

۲۷۶، ۶

لا ينبغي للعاقل ان يقيم على الخوف اذا وجد الى الامن سبيلا

۴۱۳، ۶

ينبغي لمن عرف الله سبحانه أن لا يخلو قلبه من رجائه و خوفه

۴۴۱، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۰۰

باب الخيانة (ناراستی و نادرستی)

الخيانة غدرا

۳۷، ۱

الخيانة أخو الكذب

۷۴، ۱

الخيانة صنو الافك

۱۹۱، ۱

الخائن لا وفاء له

۲۲۴، ۱

الخيانة رأس النفاق

۲۳۹، ۱

الخيانة دليل على قلة الورع و عدم الديانة

۱، ۳۷۵

الخائن من شغل نفسه بغير نفسه و كان يومه شرا من أمسه

۲، ۱۱۰

اياك و الخيانة فانها شر معصية و ان الخائن لمعذب بالنار على خيانتته

۲، ۲۹۷

أعظم الخيانة خيانة الامة

۲، ۳۸۸

أقبح الاخلاق الخيانة

۲، ۳۸۱

اذا ائتمنت فلا تستخن

۳، ۱۱۸

اذا ائتمنت فلا تخن

۳، ۱۱۸

آفة الامانة الخيانة

۳، ۱۱۰

بئس السجية الغلول

۳، ۲۵۲

جانبوا الخيانة فانها مجانية الاسلام

۳، ۳۶۲

خيائة المستسلم و المستشير من أفتع الامور و أعظم الشرور و موجب عذاب السعير

۳، ۴۵۴

رأس النفاق الخيانة

۴، ۴۸

رأس الكفر الخيانة

۴، ۵۳

غاية الخيانة خيانة الخل الودود و نقض العهود

۴، ۳۷۴

فساد الامانة طاعة الخيانة

۴، ۴۱۷

من خانه وزيره فسد تدبيره

۵، ۲۱۷

لربما خان النصيح المؤمن و نصح المستخان

۵، ۵۲

من خان سلطانه بطل أمانه

۵، ۳۳۲

من عمل بالخيانة فقد ظلم الامانة

۵، ۴۴۸

لا تخن من ائتمنتك و ان خانك و لا تشن عدوك و ان شانك

۶، ۳۳۹

من أفحش الخيانة خيانة الودايح

۶، ۲۰

لا تجتمع الخيانة و الاخوة

۳۷۲، ۶

لا خير في شهادة خائن

۳۹۲، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۰۱

باب الاستخارة (راه نیک از خدا خواستن)

استخر و لا تتخير فكم من تخير أمرا كان هلاکه فيه

۱۹۲، ۲

إذا أمضيت فاستخر

۱۱۶، ۳

ما ندم من استخار

۴۹، ۶

باب الخیر

الخیر لا یفنی

۲۲۹، ۱

الخیر أسهل من فعل الشر

۳۱۴، ۱

العجز مع لزوم الخیر خیر من القدرة مع رکوب الشر

۹۴، ۲

افعلوا الخیر ما استطعتم فخير من الخیر فاعله

۲۵۴، ۲

افعل الخیر و لا تحقر منه شیئا فان قليله كثير و فاعله محبور

۱۸۷، ۲

اکثر سرورک علی ما قدمت من الخیر و حزنک علی ما فات منه

۱۹۲، ۲

افعل الخیر و لا تفعل الشر فخير من الخیر من یفعله و شر من الشر من یأتیه بفعله

۲۱۵، ۲

إذا عقدتم علی عزائم خیر فامضوها

۱۲۴، ۳

إذا رأیتم الخیر فخذوا به

۱۲۶، ۳

إذا رأیتم الخیر فسارعتم الیه و رأیتم الشر فتباعدتم عنه ...

۱۸۴، ۳

بادر الخیر ترشد

۲۴۱، ۳

باکر الخیر ترشد

۲۶۲، ۳

درک السعادة بمبادرة الخیرات و الاعمال الزاکیات

۲۳، ۴

ضادوا الشر بالخیر

۲۳۱، ۴

عليكم بأعمال الخير فتبادروها و لا يكن غيركم أحق بها منكم

۳۰۱، ۴

غارس شجرة الخير تجتنيها أحلى ثمرة

۳۹۱، ۴

فاعل الخير خير منه

۴۱۲، ۴

فعل الخير ذخيرة باقية و ثمرة زاكية

۴۱۵، ۴

قارن اهل الخير تكن منهم و باين اهل الشر تبين عنهم

۵۱۴، ۴

كفى بفعل الخير حسن عادة

۵۷۷، ۴

لان تكون تابعا في الخير خير لك من ان تكون متبوعا في الشر

۴۲، ۵

لم يتعر من الشر من لم يتجلبب الخير

۹۴، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۰۲

ليس بخير من الخير الاثوابه

۸۰، ۵

من فعل الخير فبنفسه بدء

۲۴۳، ۵

من قدم الخير غنم

۱۸۶، ۵

من لبس الخير تعرى من الشر

۲۲۳، ۵

من ساء اختياره قبحت آثاره

۲۱۷، ۵

من دفع الشر بالخير غلب

۴۴۹، ۵

ما قدمته من خير فعند من لا يبخر الثواب و ما ارتكبته ...

۱۱۴، ۶

لا تعدن شرا ما أدركت به خيرا

۲۶۶، ۶

لا تعدن خيرا ما أدركت به شرا

۲۶۶، ۶

لا يقولن أحدكم ان احدا أولى بفعل الخير منى فيكون ...

۳۲۶، ۶

ثلاث هن جماع الخير: اسداء النعم و رعاية لذمم ...

۳۴۱، ۳

خير الامور ما سهلت مباديه و حسنت خواتمه و حمدت عواقبه

۴۳۷، ۳

باب التدبیر (اداره کردن)

التدبیر نصف المعونۀ

۱، ۱۵۱

التدبیر قبل العمل یؤمن الندم

۱، ۳۷۱

التدبیر قبل الفعل یؤمن العثار

۱، ۳۸۴

القلیل مع التدبیر أبقى من الكثير مع التبذیر

۲، ۸۸

ادل شیء علی غزارة العقل حسن التدبیر

۲، ۴۲۹

أفۀ المعاش سوء التدبیر

۳، ۱۱۱

حسن التدبیر ینمی قليل المال و سوء التدبیر یفنی كثيره

۳، ۳۸۷

سبب التدمیر سوء التدبیر

۴، ۱۲۶

سوء التدبیر سبب التدمیر

۴، ۱۳۱

سوء التدبیر مفتاح الفقر

۴، ۱۳۲

صلاح العیش التدبیر

۴، ۱۹۴

من ساء تدبیره تعجل تدمیره

۵، ۱۸۷

من ساء تدبیره بطل تقدیره

۵، ۲۱۶

من تأخر تدبیره تقدم تدمیره

۵، ۲۱۵

من ساء تدبیره كان هلاکة فی تدبیره

۵، ۳۶۵

لا عقل کالتدبیر

۶، ۳۴۷

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۰۳

یستدل علی الادبار باربع: سوء التدبیر و قبح التبذیر ...

۶، ۴۴۹

لا فقر مع حسن تدبیر

۶، ۴۳۷

لا غنی مع سوء تدبیر

۶، ۴۳۷

باب الاستدراج (هلاکت ناگهانی و در حال بیخبری)

إذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك النعم مع المعاصي فهو استدراج لك

۱۳۲، ۳

رب منعم عليه مستدرج بالنعماء

۶۸، ۴

کم من مستدرج بالاحسان اليه

۵۵۰، ۴

باب الدراسة (أموختن و درس گفتن)

لن يحرز العلم الا من يطيل درسه

۶۵، ۵

لقاح المعرفة دراسة العلم

۱۲۵، ۵

من أكثر مدارس العلم لم ينس ما علم و استفاد ما لم يعلم

۳۹۶، ۵

مدارسة العلم لذة العلماء

۱۲۴، ۶

لا فقه لمن لا يديم الدرس

۳۶۵، ۶

لا يحرز العلم الا من يطيل درسه

۳۹۹، ۶

باب الاستدراك (جبران و تلافی نمودن)

المستدرک علی شفا صلاح

۳۲۰، ۱

استدراك فساد النفس من أنفع التحقيق

۳۸۴، ۱

تدارک فی آخر عمرک ما أضعته فی اوله تسعد بمنقلبك

۳۱۶، ۳

حسن الاستدراك عنوان الصلاح

۳۹۴، ۳

من استدرک فوارطه صلح

۱۶۷، ۵

من استدرک أصلح

۱۴۵، ۵

ما أبعد الاستدراك من الفوت

۵۷، ۶

باب المداراة (ملايمت و خوشرفتاری)

المداراة احمد الخلال

۳۴۷، ۱

ثمرة العقل مداراة الناس

۳۲۹، ۳

رأس الحكمة مداراة الناس

۵۲، ۴

دار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت أضغانهم

۱۶، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۰۴

دار الناس تأمن غوائلهم و تسلم من مكائدهم

۱۵، ۴

سلامة العيش فى المداراة

۱۳۹، ۴

سلامة الدين و الدنيا فى مداراة الناس

۱۴۰، ۴

عنوان العقل مداراة الناس

۳۶۰، ۴

من دارى الناس سلم

۱۸۶، ۵

من لم يصلحه حسن المداراة أصلحه سوء المكافاة

۲۴۹، ۵

من دارى الناس أمن مكرهم

۳۰۰، ۵

من دارى أضداده أمن المحارب

۳۱۶، ۵

مداراة الرجال من أفضل الاعمال

۱۲۹، ۶

باب الادعا (دعوى كردن)

هلك من ادعى و خاب من افترى

۱۹۶، ۶

باب الدعاء (از خدا خواستن)

الدعاء سلاح الاولياء

۱۹۸، ۱

أعجز الناس من عجز عن الدعاء

۴۱۴، ۲

ان كرم الله سبحانه لا ينقض حكمته فلذلك لا يقع الاجابة فى كل دعوة

۵۱۴، ۲

ان لله سبحانه سطوات و نقمات فاذا نزلت بكم فادفعوها بالدعاء فانه لا يدفع البلاء الا الدعاء

۵۲۹، ۲

بالدعاء يستدفع البلاء

۲۱۳، ۳

سلاح المؤمن الدعاء

۱۲۹، ۴

عليك باخلاص الدعاء فانه أخلق بالاجابة

۲۸۶، ۴

من قرع باب الله فتح له

۲۶۷، ۵

من اعطى الدعاء لم يحرم الاجابة

۲۳۷، ۵

ليس كل دعاء يجاب

۷۷، ۵

من دعا الله أجابه

۴۴۵، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۰۵

ما المبتلى الذى قد اشتد به البلاء احوج الى الدعاء ...

۱۰۲، ۶

نعم السلاح الدعاء

۱۶۶، ۶

لا يقنطك تأخير اجابة الدعاء فان العطية على قدر النية ...

۳۱۱، ۶

لا تستبطنى اجابة دعائك و قد سددت طريقه بالذنوب

۳۰۲، ۶

باب الدعوة الى المبارزة (مبارز طلبیدن)

لا تدعون الى مبارزة و ان دعيت اليها فاجب فان الداعى اليها باغ

۳۲۰، ۶

باب الادلال (ناز كردن)

اجمل ادلال من ادل عليك و اقبل عذر من اعتذر اليك و احسن الى من اساء اليك

۲۱۲، ۲

باب الدماء (خونريزى)

اللهم احقن دمائنا و دمائهم و اصلح ذات بيننا و بينهم

۱۵۰، ۲

سفك الدماء بغير حقها يدعو الى حلول النعمة و زوال النعمة

۱۴۵، ۴

باب الدنيا

الدنيا تسلم

۱۰، ۱

الدنيا تذل

۱۰، ۱

الدنيا امد، الاخرة أبد

۱۰، ۱

الدنيا تغوى

۱۶، ۱

الدنيا تضر، الاخرة تسر

۴۵، ۱

الدنيا خسران

۵۵، ۱

الدنيا فانية

۶۳، ۱

الدنيا بالاتفاق، الاخرة بالاستحقاق

۵۹، ۱

الدنيا ظل زائل

۸۴، ۱

الكمال فى الدنيا مفقود

۹۱، ۱

الدنيا سوق الخسران

۱۰۶، ۱

الدنيا مزرعة الشر

۱۰۸، ۱

الدنيا ضحكة مستعبر

۱۰۸، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۰۶

الدنيا دار المحن

۱۱۲، ۱

الدنيا معبرة الاخرة

۱۲۰، ۱

الدنيا مطلقة الاكياس

۱۲۰، ۱

العاجلة منية الارجاس

۱۲۰، ۱

الفرح بالدنيا حمق

۱۲۴، ۱

الدنيا تغر و تضر و تمر

۱۳۹، ۱

الدنيا محل الافات

۱۵۳، ۱

المواصل للدنيا مقطوع

۱۶۵، ۱

الدنيا منية الاشقياء

۱۸۳، ۱

العاجلة غرور الحمقى

۲۲۵، ۱

الدنيا مصرع العقول

۲۳۰، ۱

الدنيا محل الغير

۲۵۷، ۱

الدنيا دار المحنة

۲۷۶، ۱

الدنيا غنيمه الحمقى

۲۸۰، ۱

الرغبة في الدنيا توجب المقت

۳۱۵، ۱

الدنيا كيوم مضى و شهر انقضى

۳۱۶، ۱

الدنيا دار الغرباء و موطن الاشقياء

۳۱۶، ۱

الوله بالدنيا أعظم فتنه

۳۱۷، ۱

الدنيا كما تجبر تكسر

۳۲۱، ۱

أسباب الدنيا منقطعة و عواربها مرتجعة

۳۵۹، ۱

الدنيا سم آكله من لا يعرفه

۳۷۱، ۱

الدنيا معدن الشر و محل الغرور

۳۸۳، ۱

الدنيا لا تصفو لشارب و لا تفي لصاحب

۳۳، ۲

الدنيا مليئة بالمصائب طارقة الفجائع و النوائب

۳۴، ۲

الدنيا منتقلة فانية ان بقيت لك لم تبق لها

۵۲، ۲

الناس أبناء الدنيا و الولد مطبوع على حب امه

۶۴، ۲

الدنيا ان انجلت انجلت و اذا جلت ارتحلت

۷۸، ۲

الدنيا صفة مغبون و الانسان مغبون بها

۷۱، ۲

الدنيا عرض حاضر يأكل منه البر و الفاجر و الاخرة دار حق يحكم فيها ملك قادر

۸۴، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۱۰۷

الدنيا ظل الغمام و حلم المنام

۹۱، ۲

الركون الى الدنيا مع ما يعاين من غيرها جهل

۱۰۲، ۲

المغبون من شغل بالدنيا و فاته حظه من الاخرة

۱۱۰، ۲

الركون الى الدنيا مع ما يعاين من سوء ثقلها جهل

۱۱۶، ۲

الدنيا مصائب مفاجئة و منايا موجهة و عبر مقطعة

۱۱۸، ۲

الدنيا غرور حائل و سراب زائل و سناد مائل

۱۲۱، ۲

الدنيا شرك النفوس و قراره كل ضرو يؤس

۱۱۹، ۲

أوقات الدنيا و ان طالت قصيرة و المتعة بها و ان كثرت يسيرة

۱۶۰، ۲

اعزف عن دنياك تسعد بمنقلبك و تصلح مثواك

۱۸۱، ۲

انظر الى الدنيا نظر الزاهد المفارق و لا تنظر اليها نظر العاشق الوامق

۲۰۵، ۲

ارفضوا هذه الدنيا ذميمة فقد رفضت من كان اشعف بها منكم

۲۴۲، ۲

اهربوا من الدنيا و اصرفوا قلوبكم عنها فانها سجن المؤمن حظه منها قليل و عقله بها عليل و ناظره فيها كليل

۲۶۰، ۲

ارفضوا هذه الدنيا التاركة لكم و ان لم تحبوا تركها و المبلية اجسادكم على محبتكم لتجديدها

۲۷۰، ۲

احذر الدنيا فانها شبكة الشيطان و مفسدة الايمان

۲۷۹، ۲

اياك و حب الدنيا فانها أصل كل خطيئة و معدن كل بلية

۲۹۷، ۲

اياك أن تبيع حظك من ركب و زلفتك لديه بحقير من حطام الدنيا

۳۰۵، ۲

اياك ان ينزل بك الموت و انت أبق عن ربك في طلب الدنيا

۳۰۵، ۲

اياك و الوله بالدنيا فانها تورثك الشقاء و البلاء و تحدوك على بيع البقاء بالفناء

۳۰۷، ۲

ألا و ان الدنيا دار لا يسلم منها الا بالزهد فيها و لا ...

۳۳۱، ۲

اياكم و غلبة الدنيا على أنفسكم فان عاجلها نغصة و آجلها غصة

۳۲۵، ۲

الأحر يدع هذه اللماظة لاهلها

۳۳۱، ۲

ألا و ان الدنيا قد تصرمت و آذنت بانقضاء و تنكر معروفها ...

۳۳۲، ۲

ألا و ما يصنع بالدنيا من خلق للاخرة و ما يصنع بالمال ...

۳۳۳، ۲

الا و ان اليوم المضمار و غدا السباق و السبقة الجنة و الغاية النار

۳۳۴، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۰۸

الأوانه قد دابر من الدنيا ما كان مقبلا و اقبل منها ما كان مدبرا

۳۳۸، ۲

و ازمع الترحال عباد الله الاخيار و باعوا قليلا من الدنيا لا يبقى بكثير من الاخرة لا يفنى.

۳۳۹، ۲

أولستم ترون أهل الدنيا يمسون و يصبحون على ...

۳۶۷، ۲

أعظم الخطا يا حب الدنيا

۳۹۸، ۲

أحسن من ملابس الدنيا رفضها

۴۰۷، ۲

أكيس الناس من رفض دنياه

۴۱۳، ۲

أعظم المصائب و الشقاء الوله بالدنيا

۴۱۴، ۲

أخسر الناس من رضى الدنيا عوضا عن الاخرة

۴۱۴، ۲

أهل الدنيا غرض النوائب و ذرية المصائب و نهب الرزايا

۴۳۷، ۲

اسعد الناس بالدنيا التارك لها و اسعدهم بالاخرة العامل لها

۴۶۴، ۲

أبلغ ناصح لك الدنيا لو انتصحت بما تريك من تغاير ...

۴۸۰، ۲

ان بطن الارض ميت و ظهرها سقيم

۴۹۴، ۲

ان جد الدنيا هزل و عزها ذل و علوها سفل

۵۰۳، ۲

ان الدنيا دار خيال و وبال و زوال و انتقال لا تساوى ...

۵۱۵، ۲

ان النفس التى تطلب الرغائب الفانية لتهلك فى طلبها و تشقى فى منقلبها

۵۳۷، ۲

ان السعداء بالدنيا غدا هم الهاربون منها اليوم

۵۵۳، ۲

ان الدنيا لمفسدة الدين مسلبة اليقين و انها لرأس الفتن و اصل المحن

۵۳۲، ۲

ان من باع جنه الماوى لعاجلة الدنيا تعس جده و خسرت صفقته

۵۱۹، ۲

ان مثل الدنيا و الاخرة كرجل له امرأتان اذا رضى إحداهما أسخط الاخرى

۵۳۸، ۲

ان من كانت العاجلة أملك به من الاجلة

۵۸۴، ۲

ان الدنيا دار عناء و فناء و غير و عبر و محل فتنه و محنة

۶۲۳، ۲

ان الدنيا دار فجائع من عوجل فيها فجع بنفسه و من امهل فيها فجع باحبته

۶۲۳، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۰۹

ان الدنيا قد ادبرت و آدنت بوداع و ان الاخرة قد أقبلت و أشرفت باطلاع

۶۲۴، ۲

ان الدنيا معكوسة منكوسة لذاتها تنغيص و مواهبها ...

۶۲۴، ۲

ان من هوان الدنيا على الله ان لا يعصى الا فيها

۶۲۵، ۲

ان دنياكم هذه لاهون في عيني من عراق ...

۶۲۶، ۲

ان الدنيا كالحيه لين مسها قاتل سمها فاعرض ...

۶۲۶، ۲

ان الدنيا كالغول تغوى من أطاعها و تهلك ...

۶۲۷، ۲

ان الدنيا تقبل اقبال الطالب و تدبر ادبار ...

۶۲۹، ۲

ان الدنيا لهي الكنود العنود و الصدود ...

۶۳۰، ۲

ان الدنيا منزل قلعة و ليست بدار نجعة ...

۶۳۰، ۲

ان الدنيا غرور حائل و ظل زائل و سناد مائل ...

۶۳۴، ۲

ان الدنيا عيشها قصير و خيرها يسير و اقبالها ...

۶۳۵، ۲

ان الدنيا دار اولها عناء و آخرها فناء في حلالها ...

۶۳۵، ۲

ان الدنيا تخلق الابدان و تجدد الامال و تقرب ...

۶۳۹، ۲

ان الدنيا دار شخوض و محلة تنغيص ساكنها ...

۶۳۶، ۲

ان الدنيا دار محن و محل فتن من ساعاها فاتته ...

۶۳۷، ۲

ان الدنيا تدنى الاجال و تباعد الامال ...

۶۳۸، ۲

ان الدنيا كالشبكة تلتف على من رغب فيها ...

۶۴۱، ۲

ان الدنيا غرارة خدوع معطية منوع ...

۶۴۱، ۲

ان الدنيا تعطى و ترتجع و تنقاد و تمتنع و توحش ...

۶۴۲، ۲

ان الدنيا خيرها زهيد و شرها عتيد و لذتها ...

۶۴۰، ۲

ان من نکد الدنيا انها لا تبقى على حالة و لا تخلو من استحالة ...

۶۴۸، ۲

ان الدنيا ظل الغمام و حلم المنام و الفرح ...

۶۴۴، ۲

ان الدنيا لا تفي لصاحب و لا تصفو لشارب ...

۶۴۵، ۲

ان الدنيا سريعة التحول كثيرة النقل شديدة الغدر ...

۶۴۸، ۲

ان الدنيا ربما اقبلت على الجاهل بالاتفاق ...

۶۴۵، ۲

ان الدنيا دار بالبلاء معروفة و بالصدر موصوفة ...

۶۴۳، ۲

ان الدنيا حلوة نضرة حفت بالشهوات ...

۶۴۹، ۲

ان الدنيا يونق منظرها و يوبق مخبرها قد تزينت ...

۶۵۰، ۲

ان للدنيا مع كل شربة شرقا و مع كل اكلة غصا ...

۶۵۱، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۱۰

ان للدنيا رجالا لديهم كنوز مذخورة مذمومة ...

۶۵۵، ۲

ان الله تعالى جعل الدنيا لما بعدها و ابتلى فيها أهلها ...

۶۵۹، ۲

ان الدنيا لمشغلة عن الآخرة لم يصب صاحبها ...

۶۵۸، ۲

ان الدنيا لم تخلق لكم دار مقام و لا محل قرار و انما ...

۶۶۲، ۲

ان الدنيا لا يسلم منها الا بالزهد فيها ابتلى الناس ...

۶۶۱، ۲

ان الدنيا دار منها لها الفناء و لاهلها منها الجلاء ...

۶۶۰، ۲

ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافية ...

۶۵۲، ۲

ان الدنيا منتهى بصر الاعمى لا يبصر مما ورائها ...

۶۵۵، ۲

ان كنتم تحبون الله فاخرجوا من قلوبكم حب الدنيا

۲۲، ۳

اني طلقت الدنيا ثلاثا بتاتا لا رجعة لي فيها و ألقيت حبلها على غاربها

۴۶، ۳

انك ان اقبلت على الدنيا ادبرت

۵۴، ۳

انک ان ادبرت عن الدنيا اقبلت

۵۴، ۳

انک ان عملت للدنيا خسرت صفقتک

۵۸، ۳

انک لن تلقى الله سبحانه بعمل اضر عليك من حب الدنيا

۵۸، ۳

انکم ان رغبتکم فى الدنيا افنيتم أعمارکم فى ما لا تبقون له و لا يبقى لکم

۶۷، ۳

انما الدنيا شرک وقع فيه من لا يعرفه

۷۶، ۳

انما الدنيا أحوال مختلفة و تارات متصرفه و أغراض مستهدفة

۷۶، ۳

انما الدنيا جيفة و المتواخون عليها اشباه الكلاب فلا تمنعهم اخوتهم لها من التهارش عليها ...

۸۰، ۳

انما اهل الدنيا كلاب عاوية و سباع ضارية يهر بعضها بعضا و ياكل عزيزها ...

۸۱، ۳

انما الدنيا متاع ايام قلائل ثم تزول كما يزول السراب و تقشع كما يقشع السحاب

۸۴، ۳

انما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل جديب فاموا منزلا خصيبا و جنابا مريعا ...

۸۸، ۳

آفة النفس الوله بالدنيا

۱۰۲، ۳

بايثار حب العاجلة صار من صار الى سوء الاجلة

۲۳۲، ۳

بئست الدار الدنيا

۲۵۸، ۳

ثمرة الوله بالدنيا عظيم المحنة

۳۲۶، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۱۱

ثروة الدنيا فقر الاخرة

۳۵۱، ۳

جار الدنيا محروب و موفورها منكوب

۳۶۱، ۳

جود الدنيا فناء و راحتها عناء و سلامتها عطب ...

۳۶۱، ۳

ثمرة العقل مقت الدنيا و قمع الهوى

۳۳۴، ۳

حب الدنيا رأس كل خطيئة

۳۹۵، ۳

حب الدنيا رأس الفتن و أصل المحن

۳، ۳۹۵

خاب رجاءه و مطلبه من كانت الدنيا أمله و اربه

۳، ۴۶۰

خطر الدنيا يسير و حاصلها حقير و بهجتها زور و مواهبها غرور

۳، ۴۵۴

خير الدنيا زهيد و شرها عتيد

۳، ۴۳۱

حب الدنيا يوجب الطمع

۳، ۳۹۶

حب الدنيا يفسد العقل و يصم القلب عن سماع الحكمة

۳، ۳۹۷

حلاوة الدنيا توجب مرارة الآخرة و سوء العقبى

۳، ۳۹۸

حلو الدنيا صبر و غذائها سموم و أسبابها رمام ...

۳، ۳۹۹

حى الدنيا بعرض موت و صحيحها عرض الاسقام و دريئة الحمام

۳، ۴۰۰

حكم على أهل الدنيا بالشقاء و الفناء و الدمار و البوار

۳، ۴۱۳

حفت الدنيا بالشهوات و تحببت بالعاجلة و تزينت بالغرور و تحلت بالامال

۳، ۴۱۴

خير الدنيا حسرة و شرها ندم

۳، ۴۲۳

رأس الافات الوله بالدنيا

۴، ۵۴

دار بالبلاء محفوفة و بالغدر موصوفة لا تدوم أحوالها و لا يسلم نزالها

۴، ۱۴

دار هانت على ربها فخلط حلالها بحرامها و خيرها بشرها و حلوها بمرها

۴، ۱۴

دار الفناء مقيل العاصين و محل الاشقياء و المعتدين

۴، ۱۵

ذكر الدنيا ادواء الادواء

۴، ۳۱

ذل الدنيا عز الآخرة

۴، ۳۲

رب محذور من الدنيا عندك غير محتسب

۴، ۷۷

ردع النفس عن زخارف الدنيا ثمرة العقل

۴، ۸۸

رضاك بالدنيا من سوء اختيارك و شقاء جدك

۴، ۹۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۱۲

- زیادة الدنيا تفسد الاخرة
۱۱۳، ۴
- زخارف الدنيا تفسد العقول الضعيفة
۱۱۴، ۴
- سبب فساد العقل حب الدنيا
۱۲۵، ۴
- سلطان الدنيا ذل و علوها سفلى
۱۳۱، ۴
- سرور الدنيا غرور و متاعها ثبور
۱۳۲، ۴
- شر المحن حب الدنيا
۱۷۲، ۴
- شر الفتن محبة الدنيا
۱۷۷، ۴
- صلاح الاخرة رفض الدنيا
۱۹۶، ۴
- صحة الدنيا أسقام و لذاتها آلام
۱۹۸، ۴
- طلاق الدنيا مهر الجنة
۲۵۰، ۴
- طلب الدنيا رأس الفتنة
۲۵۰، ۴
- طالب الدنيا بالدين معاقب مذموم
۲۵۱، ۴
- طالب الدنيا تفوته الاخرة و يدركه الموت حتى يأخذه بغته
۲۵۵، ۴
- ظفر بفرحة البشرى من اعرض عن زخارف الدنيا
۲۷۵، ۴
- عجبت لعامر دار الفناء و تارك دار البقاء
۳۳۶، ۴
- عجبت لمن عرف نفسه كيف يأنس بدار الفناء
۳۳۹، ۴
- عبد الدنيا مؤبد الفتنة و البلاء
۳۵۳، ۴
- غاية الدنيا الفناء
۳۶۰، ۴
- غرور الدنيا يصرع
۳۷۸، ۴
- غرى يا دنيا من جهل حيلك و خفى عليه حبال كيدك
۳۸۳، ۴

غرارة غرور ما فيها فانية فان من عليها

۳۸۵، ۴

عمر قرارها مظلمة اقطارها حامية قدورها فظيعة امورها

۳۸۵، ۴

غرارة ضرارة عائلة زائلة بائدة نافدة

۳۸۷، ۴

غذاء الدنيا سمام و اسبابها رمام

۳۸۷، ۴

في العزوف عن الدنيا درك النجاح

۳۹۴، ۴

فساد الدين الدنيا

۴۱۷، ۴

كل ارباح الدنيا خسران

۵۳۰، ۴

قد تصافيتم على حب العاجل و رفض الاجل

۴۸۱، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۱۳

كل نعيم الدنيا ثبور

۵۳۲، ۴

قليل الدنيا لا يدوم بقاءه و كثيرها لا يؤمن بلاؤه

۵۱۷، ۴

قد تزينت الدنيا بغرورها و غرت بزینتها

۴۸۴، ۴

كل فان يسير

۵۲۶، ۴

كل شيء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه

۵۴۲، ۴

قد أمر من الدنيا ما كان حلوا و كدر منها ما كان صفوا

۴۸۳، ۴

قد حقر الدنيا و أهون بها و هونها و علم ان الله زواها عنه اختيارا ...

۴۸۹، ۴

قرنت المحنة بحب الدنيا

۴۹۵، ۴

كل يسار الدنيا اعسار

۵۴۰، ۴

قليل الدنيا يذهب بكثير الاخرة

۵۱۲، ۴

كل أحوال الدنيا زلزال و ملكها سلب و انتقال

۵۴۴، ۴

كل مدة من الدنيا الى انتهاء و كل حى فيها الى ممات و فناء

۵۴۵، ۴

كما ان الشمس و الليل لا يجتمعان كذلك حب الله و حب الدنيا لا يجتمعان

۶۲۴، ۴

کم من بان ما لا يسكنه

۵۵۳، ۴

كلما ازداد المرء بالدنيا شغلا و زاد بها و لها اورده المسالك ...

۶۱۹، ۴

كيف يدعى حب الله من سكن قلبه حب الدنيا

۵۶۶، ۴

کم من واثق بالدنيا قد فجعته

۵۵۱، ۴

کم من ذى طمأنينة الى الدنيا قد صرعه

۵۵۱، ۴

كونوا عن الدنيا نزاها و الى الاخرة ولاها

۶۱۶، ۴

کن آنس ما تكون بالدنيا أحذر ما تكون منها

۶۰۷، ۴

كرور الايام أحلام و لذاتها آلام و مواهبها فناء و أسقام

۶۲۷، ۴

كثرة الدنيا قلّة و عزها ذلّة و زخارفها مضلّة و مواهبها فتنّة

۵۹۷، ۴

کم من ذى ابهة جعلته الدنيا حقيرا

۵۵۱، ۴

كونوا قوما علموا ان الدنيا ليست بدارهم فاستبدلوا ...

۶۱۷، ۴

كلما لا ينفع [شئ] يضر و الدنيا مع حلاوتها تمر و الفقر مع الغنى بالله لا يضر

۶۲۰، ۴

كلما فاتك من الدنيا شئ فهو غنيمة

۶۲۲، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۱۴

كيف يعمل للاخرة المشغول بالدنيا

۵۵۹، ۴

لكل ناجم افول

۱۰، ۵

ليس المتجر أن ترى الدنيا لنفسك ثمنا و مما لك عند الله عوضا

۳۹، ۵

من عمل للدنيا خسر

۱۸۱، ۵

من سلا عن الدنيا أتته راغمة

۱۸۱، ۵

من ساعى الدنيا فاتته

۱۶۱، ۵

من قعد عن الدنيا طلبته

۱۶۱، ۵

من صارع الدنيا صرعته

۱۶۲، ۵

من عصى الدنيا أطاعته

۱۶۲، ۵

من أعرض عن الدنيا أتته

۱۶۲، ۵

من ملكته الدنيا كثر صرعه

۲۳۹، ۵

من عمر دنياه خرب مآله

۲۷۷، ۵

من استكثر من الدنيا استكثر مما يوبقه

۲۶۰، ۵

من استقل من الدنيا استكثر مما يؤمنه

۲۵۹، ۵

من راقه زبرج الدنيا ملكته الخدع

۲۴۲، ۵

من رضى بالدنيا فاتته الاخرة

۲۸۲، ۵

لكل شيء من الدنيا انقضاء و فناء

۱۷، ۵

لقد كاشفتكم الدنيا الغطاء و آذنتكم على سواء

۳۲، ۵

لحب الدنيا صمت الاسماع عن سماع الحكمة و عميت القلوب عن نور البصيرة

۴۲، ۵

لم يصف الله سبحانه الدنيا لاوليائه و لم يضمن بها على أعدائه

۹۴، ۵

لم يلق أحد من سراء الدنيا بطنا الا منحتته من ضرائها ظهرا

۹۵، ۵

لم تظل امرء من الدنيا ديمة رخاء الا هتنت عليه مزنة بلاء

۱۰۳، ۵

لو عقل أهل الدنيا لخربت الدنيا

۱۱۱، ۵

لو كانت الدنيا عند الله محمودا لاختص بها أوليائه لكنه صرف قلوبهم

۱۱۹، ۵

من طلب من الدنيا ما يرضيه كثر تجنيه و طال تعديه

۳۱۳، ۵

لو بقيت الدنيا على أحد كم لم تصل الى من هي في يديه

۱۲۲، ۵

من راقه زبرج الدنيا أعقب ناظره كمها

۳۶۹، ۵

من وثق بغرور الدنيا أمن مخوفه

۳۱۸، ۵

من لهج قلبه بحب الدنيا التاط منها بثلاث هم لا بغبه و حرص لا يتركه

۳۵۹، ۵

من حسن ظنه بالدنيا تمكنت منه المحنة

۳۷۹، ۵

من رغب في زخارف الدنيا فاته البقاء المطلوب

۳۷۱، ۵

من غلبت الدنيا عليه عمى عما بين يديه

۲۸۳، ۵

من عمر دنياه أفسد دينه و أخرج أخراه

۳۸۳، ۵

من قصر نظره على أبناء الدنيا عمى سبيل الهدى

۳۸۶، ۵

من طلب الدنيا بعمل الآخرة كان أبعد له مما طلب

۳۹۳، ۵

من سخت نفسه عن مواهب الدنيا فقد استكمل العقل

۳۹۴، ۵

من ملك من الدنيا شيئاً فاته من الآخرة أكثر مما ملك

۳۹۴، ۵

من عرف الدنيا لم يحزن على ما أصابه

۴۰۱، ۵

من عرف خداع الدنيا لم يغتر منها بمحالات الاحلام

۴۰۲، ۵

من ظفر بالدنيا نصب و من فاتته تعب

۴۲۰، ۵

من عظمت الدنيا في عينه و كبر موقعها في قلبه أثرها على الله ...

۴۲۵، ۵

من استشعر الشغف بالدنيا ملات ضميره اشجاناً ...

۴۳۴، ۵

من اعتمد على الدنيا فهو الشقى المحروم

۴۴۲، ۵

من خدم الدنيا استخدمته و من خدم الله سبحانه خدمته

۴۴۴، ۵

من سلا عن مواهب الدنيا عز

۴۶۲، ۵

من هوان الدنيا على الله ان لا يعصى الا فيها

۳۱، ۶

من ذمامة الدنيا عند الله ان لا ينال ما عنده الا بتركها

۳۲، ۶

مصاحب الدنيا هدف النوائب و الغير

۱۳۱، ۶

موتات الدنيا أهون من موتات الاخرة

۱۳۰، ۶

ما أفسد الدين كالدنيا

۵۴، ۶

مثل الدنيا كظلك ان وقفت وقف و ان طلبته بعد

۱۳۴، ۶

ما بالکم تفرحون باليسير من الدنيا تدركونه و لا يحزنکم الكثير

۹۵، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۱۶

ما دنياک التي تحببت اليک بخير من الاخرة التي قبحتها سوء النظر عندک

۸۲، ۶

ما ظفر بالاخرة من كانت الدنيا مطلبه

۷۱، ۶

ما التذأحد من الدنيا لذة الدنيا الا كانت له يوم القيامة غصه

۸۵، ۶

ما نقص في الدنيا زاد في الاخرة

۸۵، ۶

ما لك و ما ان ادركته شغلك بصلاحه عن الاستمتاع به

۱۰۴، ۶

ما نلت من دنياک فلا تكثر به فرحا و ما فاتک منها فلا ...

۹۰، ۶

ما خير دار تنقض نقض البناء و عمر يفنى فناء الزاد

۹۲، ۶

مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها و السم القاتل في جوفها

۱۳۸، ۶

متاع الدنيا حطام موبئ فتجنبوا مرعاة قلعتها احظي من طمأنينتها

۱۴۴، ۶

هلك من استنام الى الدنيا و أمهرها دينه فهو حيثما مالت مال اليها

۱۹۹، ۶

هون عليك فان الامر قريب و الاصطحاب قليل و المقام يسير

۲۰۲، ۶

هي الصدود العنود و الحيود الميود و الخدوع الكنود

۲۰۵، ۶

هلك الفرحون بالدنيا يوم القيامة و نجا المحزونون بها

۲۰۶، ۶

لا تنافس في مواهب الدنيا فان مواهبها حقيرة

۲۸۹، ۶

لا يحزن أحدکم حنين الامة على ما زوى عنه من الدنيا

۳۲۷، ۶

لا تفتننک دنیاک بحسن العواری فعواری دنیا ترتجع و یبقی علیک ...

۳۱۵، ۶

لا ترغب فی دنیا فتخسر آخرتک

۲۷۲، ۶

لا تفتننکم دنیا و لا یغلبکم الهوی و لا یطولن علیکم الامد و لا یغرنکم ...

۳۰۴، ۶

لا ترفع من رفعتہ دنیا

۲۷۵، ۶

لا تعصم دنیا من لجأ الیها

۳۹۰، ۶

لا تدوم حیرة دنیا و لا یبقی سرورها و لا تؤمن فجعتها

۴۱۸، ۶

یسیر دنیا یفسد الدین

۴۵۵، ۶

ینبغی ان یتداوی المرء من أدواء دنیا کما یتداوی ذو العلة ...

۴۴۵، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۱۷

لا ینفع العمل للآخرة مع الرغبة فی دنیا

۴۱۲، ۶

ینبغی لمن علم شرف نفسه أن ینزهها عن دناءة دنیا

۴۴۲، ۶

یسیر دنیا خیر من کثیرها و بلغتھا أجدر من هلکتھا

۴۵۸، ۶

یا أسرى الرغبة أقصروا فان العروج علی دنیا ...

۴۵۹، ۶

باب الدناءة (پستی)

النفس الدنیة لا تنفک عن الدناعات

۲، ۲

أعقل الناس ابعدهم عن کل دنیة

۴۱۳، ۲

اکرم نفسک عن کل دنیة و ان ساقطت الی الرغائب ...

۲۱۹، ۲

المؤمن من طهر قلبه من الدنیة

۹۰، ۲

لا تلاح الدنی فیجتري علیک

۲۷۴، ۶

نزه نفسک عن کل دنیة و ان ساقطت الی الرغائب

۱۷۱، ۶

نزه عن کل دنیة نفسک و ابدل فی المکارم جهدک ...

۱۸۱، ۶

لا تؤثر دنيا على شريف

۲۶۲، ۶

ورع المرء ينزهه عن كل دنية

۲۲۶، ۶

مباينة الدنيا تكبت العدو

۱۲۷، ۶

باب الدولة (گردش زمان بقلبه و پیروزی کسی)

دول الاشرار محن الاخير

۱۱، ۴

دول الفجار مذلة الابرار

۱۱، ۴

دولة الاوغاد مبنية على الجور و الفساد

۱۱، ۴

صواب الرأي بالدول و يذهب بذهابها

۱۹۹، ۴

الدولة ترد خطأ صاحبها صوابا و صواب ضده خطأ

۵۳، ۲

لكل دولة برهنة

۱۴، ۵

من لم يلن لمن دونه لم ينل حاجته

۴۱۸، ۵

الدولة كما تقبل تدهر

۳۲۱، ۱

من لم يحسن في دولته خذل في نكبته

۴۴۶، ۵

من أعود الغنايم دولة الاكارم

۳۴، ۶

مجاملة أعداء الله في دولتهم تقيه من عذاب الله و حذر من معارك

۱۴۲، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۱۸

مجاهدة الاعداء في دولتهم و مناضلتهم مع قدرتهم ترك لامر الله ...

۱۴۳، ۶

يستدل على ادبار الدول باربع: تضييع الاصول و التمسك

۴۵۰، ۶

باب المداومة (پی گیری همیشگی)

شر لا يدوم خير من خير لا يدوم

۱۶۸، ۴

قد يدوم الضر

۴۶۸، ۴

قليل يدوم خير من كثير ينقطع

۴۹۷، ۴

قلیل تدوم علیه خیر من کثیر مملول

۴، ۴۹۹

قلیل یدوم خیر من کثیر منقطع

۴، ۵۱۹

مداومۃ المعاصی تقطع الرزق

۶، ۱۲۷

باب الداء و الدواء (درد و درمان)

رب دواء جلب داء

۴، ۶۵

رب داء انقلب دواء

۴، ۶۵

ربما كان الدواء داء

۴، ۸۰

امش بدائك ما مشى بك

۲، ۱۸۵

ربما كان الداء شفاء

۴، ۸۰

قد يعيى اندمال الجرح

۴، ۴۷۲

لكل حى داء

۵، ۱۲

لكل علة دواء

۵، ۱۲

من كثر ادواؤه لم يعرف شفاؤه

۵، ۲۳۵

من كتم وجعا أصابه ثلاثة أيام و شكى الى الله سبحانه كان الله سبحانه معافيه

۵، ۲۶۴

من كنت سببا له فى بلائه و جب عليك التلطف فى علاج دائه

۵، ۴۵۸

من لم يحتمل مرارة الدواء دام المه

۵، ۴۶۷

لا دواء لمشغوف بدائه

۶، ۳۵۹

لا شفاء لمن كتم طبيبه داءه

۶، ۳۵۹

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۱۹

باب الدهر (روزگار)

الدهر يخلق الابدان و يجدد الامال و يدنى المنية و يباعد الامنية

۲، ۵۵

الدهر يومان: يوم لك و يوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر و اذا كان عليك فاصطبر

۲، ۸۰

الدهر ذو حالتین ابادۀ و افادۀ فما أباده فلا رجعة له و ما افاده فلا بقاء له

۱۶۳، ۲

ان الدهر لخصم غیر مخصوم و محتکم غیر ظلوم و محارب غیر محروب

۵۹۸، ۲

الدهر موتر قوسه لا تخطی سهامه و لا تؤسی جراحه ...

۶۵۸، ۲

ان الدهر یجرى بالباقيين كجریه بالماضين ما يعود ...

۶۵۷، ۲

کم من ذی ثروة خطير صيره الدهر فقيرا حقيرا

۵۴۶، ۴

کیف تبقى على حالتک و الدهر فی احالتک

۵۶۲، ۴

من عتب على الدهر طال معتبه

۳۲۳، ۵

ما قال الناس لشيء طوبى الا و قد خباله الدهر يوم سوء

۸۴، ۶

باب الدين (قرض و بدهی)

الدين رقی، القضاء عتق

۲۹، ۱

الدين احد الرقين

۲۷، ۲

بئس القلادة قلادة الدين

۲۵۶، ۳

کثرة الدين تصير الصادق كاذبا و المنجز مخلفا

۵۹۲، ۴

باب الدين (کیش و آئین)

الدين يعصم

۹، ۱

الدين یجل، الدنيا تذل

۱۰، ۱

الدين حبور

۲۶، ۱

الدين نور، اليقين حبور

۵۷، ۱

الدين أفضل مطلوب

۸۵، ۱

الدين شجرة أصلها التسليم و الرضا

۳۲۹، ۱

الدين یصد عن المحارم

۳۴۲، ۱

الدين اقوى عماد

۱۳۲، ۱

المغبون من فسد دينه

۳۴۰، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۲۰

الدين لا يصلحه الا العقل

۳۵۳، ۱

المصيبة بالدين أعظم المصائب

۳۶۴، ۱

الدين أشرف النسبين

۱۶، ۲

أصل الدين اداء الامانة و الوفاء بالعهد

۴۲، ۲

السيف فاتق و الدين راتق فالدين يأمر بالمعروف و السيف ينهى عن المنكر ...

۱۴۷، ۲

اجعل الدين كهفك و العدل سيفك تنج من كل سوء و تظفر على كل عدو

۲۲۱، ۲

اعلم ان اول الدين التسليم و آخره الاخلاص

۱۹۰، ۲

أحسن الصنائع ما وافق الشرائع

۳۸۹، ۲

ألا و ان شرايع الدين واحدة و سبله قاصدة ...

۳۴۵، ۲

ان الله سبحانه يعطى الدنيا من يحب و من لا يحب و لا يعطى الدين الا من يحب

۵۳۴، ۲

ان الله تعالى لا يعطى الدين الا لخاصته و صفوته من خلقه

۵۳۵، ۲

ان افضل الدين الحب فى الله و البغض فى الله و الاخذ فى الله و العطاء فى الله سبحانه

۵۴۱، ۲

ادين الناس من لم تفسد الشهوة دينه

۴۳۹، ۲

أشقى الناس من باع دينه بدنيا غيره

۴۳۰، ۲

ان جعلت دينك تبعا لديناك أهلكت دينك و دنياك و كنت فى الاخرة من الخاسرين

۲۳، ۳

ان جعلت دنياك تبعا لديناك احرزت دينك و دنياك و كنت فى الاخرة من الفائزين

۲۴، ۳

انى اذا استحكمت فى الرجل خصلة من خصال الخير احتملته لها ...

۴۸، ۳

انما المستحفظون لدين الله هم الذين اقاموا الدين و نصره و حاطوه من جميع جوانبه ...

۹۵، ۳

اذا استخلص الله عبدا ألهمه الديانة

۱۴۰، ۳

إذا اتقيت الحرمات و تورعت عن الشبهات و ادبت المفروضات تنفلت بالنوافل

۱۸۰، ۳

ثمره الدين الامانة

۳۲۳، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۲۱

ثلاث هن جماع الدين: العفة و الورع و الحياء

۳۴۲، ۳

ثلاث هن كمال الدين: الاخلاص و اليقين و التقنع

۳۴۵، ۳

جاز بالحسنة و تجاوز عن السيئة ما لم يكن ثلما في الدين

۳۷۳، ۳

حسب الرجل ماله و كرمه دينه

۴۰۱، ۳

حفظ الدين ثمره المعرفة و رأس الحكمة

۴۰۵، ۳

حصنوا الدين بالدنيا و لا تحصنوا الدنيا بالدين

۴۰۶، ۳

سبب الورع صحة الدين

۱۲۵، ۴

ستة يختبر بها دين الرجل: قوة الدين و صدق اليقين و شدة

۱۴۷، ۴

سنام الدين الصبر و اليقين و مجاهدة الهوى

۱۴۸، ۴

ليست من قواعد الدين اخلاص اليقين و نصح المسلمين و اقامة

۱۵۰، ۴

صير الدين حصن دولتك و الشكر حرز نعمتك فكل دولة يحوطها

۲۰۳، ۴

صير الدين جنه حياتك و التقوى عده وفاتك

۲۱۱، ۴

صيانة المرء على قدر ديانتة

۲۱۱، ۴

صن دينك بدنياك تربحهما و لا تصن دنياك بدينك

۲۱۱، ۴

صن الدين بالدنيا ينجك و لا تصن الدنيا بالدين فترديك

۲۱۲، ۴

عليكم بلزوم الدين و التقوى و اليقين فمن احسن الحسنات ...

۳۰۲، ۴

على قدر العقل يكون الدين

۳۱۳، ۴

عامل الدين للدنيا جزاؤه عند الله النار

۳۶۵، ۴

غایة الدين الايمان

۳۶۸، ۴

غایة الدين الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و اقامة الحدود

۳۷۴، ۴

فاقد الدين مترد في الكفر و الضلال

۴۱۶، ۴

قد صار دين أحدکم لعقۃ علی لسانه صنيع من فرغ ...

۴۸۲، ۴

کل عز لا يؤیده دين مذمۃ

۵۳۳، ۴

کن عاقلا فی امر دینک جاهلا فی امر دنیاک

۶۰۶، ۴

من صحت ديانته قويت أمانته

۲۱۰، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۲۲

من دان تحصن

۱۴۸، ۵

من لا دين له لا مروءة له

۱۹۱، ۵

من أفسد دينه أفسد معاده

۲۷۴، ۵

من رزق الدين فقد رزق خير الدنيا و الاخرة

۳۱۳، ۵

من كرم دينه عنده هانت الدنيا عليه

۳۳۰، ۵

من قوى دينه أيقن بالجزاء و رضی بمواقع القضاء

۳۴۸، ۵

من لا دين له لا نجاۃ له

۳۶۳، ۵

من رق في الدين نظره جل يوم القيامة خطره

۳۷۳، ۵

من لم يستغن بالله عن الدنيا فلا دين له

۴۰۹، ۵

من جعل ملكه خادما لدينه انقاد له كل سلطان

۴۲۱، ۵

من جعل دينه خادما لملكه طمع فيه كل انسان

۴۲۱، ۵

من اتخذ دين الله لهوا و لعبا أدخله الله سبحانه النار مخلدا فيها

۴۲۵، ۵

من أشفق على دينه سلم من الردى

۴۳۹، ۵

بئس الرجل من باع دينه بدنيا غيره

۲۵۴، ۳

من تهاون بالدين هان و من غالب الحق لان

۴۲۲، ۵

مروءة العاقل دينه و حسبه أدبه

۱۲۸، ۶

مودء ذوى الدين بطيئة الانقطاع دائمة الثبات و البقاء

۱۳۲، ۶

ما أوهن الدين كترك اقامة دين الله و تضييع الفرائض

۱۱۲، ۶

نعم القرين الدين

۱۵۸، ۶

هدى من تجلبب جلباب الدين

۱۹۲، ۶

وفور الدين و العرض بابتذال الاموال موهبة سنية

۲۲۶، ۶

لا تثقن بعهد من لا دين له

۶۲۶، ۶

لا تحارب من يعتصم بالدين فان مغالب الدين محروب

۳۰۲، ۶

لا تمهر الدنيا دينك فان من مهر الدنيا دينه زفت اليه بالشقاء و العناء ...

۳۰۳، ۶

لا تكن غافلا عن دينك حريضا على دنياك مستكثرا مما لا يبقى عليك ...

۳۳۴، ۶

لا دين لمرتاب و لا مروءة لمغتاب

۳۴۷، ۶

لا يسلم الدين من تحصن به

۳۸۹، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۲۳

لا يترك الناس شيئا من دينهم لاصلاح دنياهم الا فتح الله عليهم ...

۴۱۳، ۶

لا يغتبط بمودة من لا دين له

۴۰۶، ۶

لا أمانة لمن لا دين له

۴۰۳، ۶

يسير الدين خير من كثير الدنيا

۴۵۶، ۶

باب الذكر (ياد أورى، ياد خدا)

الذكر مجالسة المحبوب

۸۵، ۱

الذکر الجمیل احدی الحیاتیین

۱۲، ۲

احق من ذکرت من لا ینساک

۴۱۲، ۲

الذکر الجمیل أحد العمرین

۱۷، ۲

ألا و ان اللسان الصادق يجعله الله للمرء في الناس

۳۳۸، ۲

لقاح الخواطر المذاكرة

۱۲۶، ۵

الذکر مفتاح الانس

۱۴۵، ۱

الذکر نور و رشد

۱۵۹، ۱

الذکر لذة المحبین

۱۷۶، ۱

الذکر یشرح الصدر

۲۱۰، ۱

الذکر جلاء البصائر و نور السرائر

۳۶۲، ۱

الذکر هداية العقول و تبصرة النفوس

۳۶۹، ۱

أهل الذکر أهل الله و حامته

۳۸۲، ۱

الذکر أفضل الغنیمتین

۲۵، ۲

باب ذکر الله (یاد خدا)

العاقل من عقل لسانه الا عن ذکر الله

۳۷، ۲

المؤمن دائم الذکر کثیر الفکر، علی النعماء شاکر و فی البلاء صابر

۸۴، ۲

الذکر یونس اللب و ینیر القلب و یرتزل الرحمة

۶۶، ۲

الذکر نور العقل و حياة النفوس و جلاء الصدور

۱۰۸، ۲

الذکر لیس من مراسم اللسان و لا من تناسم الفکر ...

۱۳۴، ۲

افیضوا فی ذکر الله فانه أحسن الذکر

۲۴۷، ۲

استدیموا الذکر فانه ینیر القلب و هو أفضل العبادة

۲۵۵، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۲۴

اشحن الخلوۃ بالذکر و اصحب النعم بالشکر

۲، ۲۰۱

ان للذکر أهلاً أخذوه من الدنيا بدلا فلا تشغلهم تجارة ...

۲، ۵۵۹

ان الله سبحانه جعل الذکر جلاء القلوب ...

۲، ۵۵۸

أفضل البعاده سهر العيون بذكر الله سبحانه

۲، ۴۲۹

ان تكلّموا ذكروا و ان سكتوا تفكروا

۳، ۱۳

اذا رأيت الله سبحانه يونسك بذكره فقد أحبك

۳، ۱۳۱

بذكر الله يستنزل الرحمة

۳، ۲۰۴

بدوام ذكر الله تنجاب الغفلة

۳، ۲۲۰

ثمرة الذکر استنارة القلوب

۳، ۳۳۰

خير ما استنجحت به الامور ذكر الله سبحانه

۳، ۴۲۷

دوام الذکر ينير القلب و الفكر

۴، ۲۱

ذكر الله نور الايمان

۴، ۲۸

ذكر الله مطردة الشيطان

۴، ۲۸

ذكر الله شيمة المتقين

۴، ۲۹

ذاكر الله من الفائزين

۴، ۲۹

ذكر الله جلاء الصدور و طمأنية القلوب

۴، ۲۹

ذاكر الله سبحانه مجالسه

۴، ۲۸

ذاكر الله مؤانسه

۴، ۲۸

ذكر الله قوت النفوس و مجالسة المحبوب

۴، ۲۹

ذكر الله ينير البصائر و يونس الضمائر

۴، ۲۹

ذکر الله تستنجح به الامور و تستنير به السرائر

۳۰، ۴

ذکر الله دواء اعلال النفوس

۳۰، ۴

ذکر الله طارد اللواء و البؤس

۳۰، ۴

ذکر الله رأس مال كل مؤمن و ربحه السلامة من الشيطان

۳۰، ۴

ذکر الله سجية كل محسن

۳۰، ۴

ذکر الله مسرة كل متق و لذة كل موقن

۳۰، ۴

ذکر الله دعامة الايمان و عصمة من الشيطان

۳۰، ۴

عليك بذكر الله فانه نور القلب

۲۸۸، ۴

عود نفسك الاستهتار بالذكر و الاستغفار

۳۲۸، ۴

في الذكر حيوة القلب

۳۹۴، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۲۵

قد ذهب منكم الذاكرون و المتذكرون و بقى الناسون و المتناسون

۴۸۱، ۴

من ذکر الله ذكره

۱۵۵، ۵

من ذکر الله استبصر

۱۶۶، ۵

من اشتغل بذكر الناس قطعه الله سبحانه عن ذكره

۲۵۷، ۵

من اشتغل بذكر الله طيب الله ذكره

۲۵۷، ۵

لسان البر مستهتر بدوام الذكر

۱۲۴، ۵

من عمر قلبه بدوام الذكر حسنت افعاله في السر و الجهر

۳۸۷، ۵

من ذكر الله سبحانه أحبب الله قلبه و نور عقله و لبه

۳۸۷، ۵

من كثر ذكره استنار لبه

۴۴۹، ۵

مداومة الذكر خالص الاولياء

۱۲۴، ۶

مداومه ذکر قوت الارواح و مفتاح الصلاح

۱۳۷، ۶

لا تذكر الله سبحانه ساهيا و لا تنسه لاهيا

۳۱۳، ۶

لا هداية كالذكر

۳۵۰، ۶

باب الذلة (خواری و پستی)

الجوع خير من ذل الخضوع

۴۳، ۲

الذل بعد العزل يوازي عز الولاية

۱۴۲، ۲

الناس من خوف الذل متعجلوا الذل

۱۵۶، ۲

انما النبيل التبري عن المخازي

۷۷، ۳

آفة الحلم الذل

۱۰۵، ۳

رغبتك في زاهد فيك ذل

۸۴، ۴

رضى بالذل من كشف ضره لغيره

۹۳، ۴

ساعة ذل لا تفي بعز الدهر

۱۳۳، ۴

من قل ذل

۱۳۷، ۵

طوبى لمن ذل في نفسه و عز بطاعته و غنى بقناعته

۲۴۴، ۴

قد يذل المتجبر

۴۶۷، ۴

كل عزيز غير الله سبحانه ذليل

۵۳۵، ۴

كم ذى عزة رده الدنيا ذليلا

۵۵۱، ۴

من استنجد ذليلا ذل

۱۸۶، ۵

من تعزز بالله لم يذله سلطان

۲۱۴، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۲۶

من اعتز بغير الله ذل

۲۴۳، ۵

من تذلل لا بناء الدنيا تعرى من لباس التقوى

۳۸۶، ۵

مقاسات الاقلال و لا ملاقاته الا ذلال

۱۳۱، ۶

اذا ذممت فاقتصر

۱۱۶، ۳

من لم يدع و هو محمود يدع و هو مذموم

۲۴۹، ۵

لا تدم أبدا عواقب الاحسان

۳۹۲، ۶

باب الذنب و العصيان (گناه)

المعصية حين

۳۶، ۱

المعصية هممة الارجاس

۱۶۲، ۱

المعصية تفريط العجزة

۱۶۴، ۱

المعصية تمنع الاجابة

۲۰۱، ۱

العقاب ثمار السيئات

۲۲۹، ۱

المقر بالذنوب تائب

۲۶۶، ۱

المذنب على بصيرة غير مستحق للعفو

۳۹۱، ۱

المذنب عن غير علم برئ من الذنب

۳۳، ۲

المعصية تجتلب العقوبة

۲۶۸، ۱

المغبون من باع جنه عليه بمعصية دنية

۳۵۶، ۱

الذنوب الداء و الدواء الاستغفار و الشفاء ان لا تعود

۷۲، ۲

التهجم على المعاصي يوجب عقاب النار

۱۴۳، ۲

اذكروا عند المعاصي ذهاب اللذات و بقاء التبعات

۲۴۵، ۲

اياك أن تستسهل ركوب المعاصي فانها تكسوك في الدنيا ...

۳۱۶، ۲

اياك أن يفقدك ربك عند طاعته أو يراك عند معصيته فيمقتك

۳۰۴، ۲

اياك و المعصية فان الليثم من باع جنه ...

۳۰۷، ۲

الوان الخطایا خیل شمس حمل علیها أهلها و خلعت لجمها

۳۳۴، ۲

اقل ما یلزمکم لله تعالی أن لا تستعینوا بنعمه علی معاصیه

۴۶۹، ۲

ان الله سبحانه لیبغض الوقح المتجرى علی المعاصی

۵۰۱، ۲

ان عدو محمد صلی الله علیه و آله من عصی الله و ان قربت قرابته

۵۰۵، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۲۷

ان حلم الله تعالی علی المعاصی جراک

۵۰۹، ۲

أفة الطاعة العصیان

۹۸، ۳

اذا قلت الطاعات كثرت السيئات

۱۲۷، ۳

اذا ضعفت فاضعف عن معاصی الله

۱۴۱، ۳

بالمعصية تكون الشقاء

۲۱۵، ۳

بالمعصية تؤصد النار للغاوين

۲۳۰، ۳

بئس القلادة قلادة الاثام

۲۵۲، ۳

بئس العمل المعصية

۲۵۴، ۳

توق معاصی الله تفلح

۲۷۶، ۳

توقوا المعاصی و احبسوا أنفسکم عنها

۲۸۶، ۳

تعالی الله من قوى ما أحمله و تواضعت من ضعيف ما أجراک علی معاصیه

۳۰۱، ۳

حاصل المعاصی التلف

۴۰۷، ۳

رحم الله عبدا راقب ذنبه و خاف ربه

۴۲، ۴

رب ذنب مقدار العقوبة علیه اعلام المذنب به

۷۳، ۴

راکب المعصية مثواه النار

۸۴، ۴

طهروا قلوبکم من درن السيئات تضاعف لکم الحسنات

۲۵۷، ۴

طاعة المعصية سجية الهلكي

۲۵۷، ۴

ظلم نفسه من عصي الله و أطاع الشيطان

۲۷۶، ۴

في كل سيئة عقوبة

۳۹۷، ۴

لكل سيئة عقاب

۱۱، ۵

قرين المعاصي رهين السيئات

۵۰۳، ۴

كل عاص متائم

۵۲۷، ۴

كيف لا يوقظك بيات نغم الله و قد تورطت بمعاصيه مدارج سطواته

۵۶۷، ۴

من عصي الله ذل قدره

۱۷۱، ۵

من لم يرتدع يجهل

۲۴۵، ۵

للمتجرى على المعاصي نغم من عذاب الله سبحانه

۳۲، ۵

لو لم يتواعد الله سبحانه لوجب أن لا يعصى شكرا لنعتمه

۱۱۶، ۵

من كثر فكره في المعاصي دعتة اليها

۳۲۱، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۲۸

من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصية

۳۵۷، ۵

ما كل مذنب يعاقب

۵۲، ۶

ما زالت عنكم نعمه و لا غضارة عيش الا بذنوب اجترحتموها

۸۸، ۶

هيئات ما تناكرتم الا لما قبلكم من الخطايا و الذنوب

۲۰۱، ۶

ويح العاصي ما أجهله و عن حظه ما اعدله

۲۲۹، ۶

ويل لمن بلى بعصيان و حرمان و خذلان

۲۳۱، ۶

لا تعرض لمعاصي الله سبحانه و اعمل بطاعته يكن لك ذخرا

۲۹۹، ۶

لا تهتكوا أستاركم عند من يعلم أسراركم

۶، ۲۷۷

لا یرعوی الباقون اختراما

۶، ۳۷۴

لا توازی لذة المعصية فضوح الاخرة و الیم العقوبات

۶، ۴۲۳

لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق

۶، ۴۱۵

لا تفي لذة المعصية بعقاب النار

۶، ۴۰۵

لا خير فی الدنيا الا لاحد رجلين

۸، ۴۲۷

التنزه عن المعاصي عبادة التوابين

۲، ۴۱

اجتناب السيئات أولى من اكتساب الحسنات

۱، ۳۹۳

أفضل من طلب التوبة ترك الذنب

۲، ۳۷۲

اياك أن تسلف المعصية و تسوف بالتوبة

۲، ۳۰۸

احذروا الذنوب المورطة و العيوب المسخطة

۲، ۲۸۳

اتقوا معاصي الخلوات فان الشاهد هو الحاكم

۲، ۲۵۰

ان كنتم لا محالة متنزهين فتزهدوا عن معاصي القلوب

۳، ۲۱

ان كنتم لا محالة متطهرين فتطهروا من دنس العيوب ...

۳، ۲۱

انك ان اجتنبت السيئات نلت رفيع الدرجات

۳، ۵۵

انك لن تلج الجنة حتى تزدر عن غيرك و تنتهي و ترتدع عن معاصيك و ترعوى

۳، ۵۳

انما الكرم التنزه عن المعاصي

۳، ۷۷

ان تنزهوا عن المعاصي يحببكم الله

۳، ۲۵

رحم الله امرأ ألجم نفسه عن معاصي الله

۴، ۴۵

ترك الذنب شديد و أشد منه ترك الجنة

۳، ۲۹۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۲۹

عجبت لمن يحتمى الطعام لاذيته كيف لا يحتمى الذنب لاليم عقوبته

۳۳۷، ۴

غالبوا أنفسكم على ترك المعاصي تسهل عليكم مقادتها الى الطاعات

۳۸۲، ۴

من سلم من المعاصي عمله بلغ من الاخرة امله

۳۷۷، ۵

من العصمة تعذر المعاصي

۲۳، ۶

متقى المعصية كفاعل البر

۱۳۰، ۶

باب الاصرار على الذنب (اصرار بر گناه)

الاصرار يوجب النار

۱۱۸، ۱

الاصرار شيممة الفجار

۹۴، ۱

الاصرار شر الراء

۲۰۴، ۱

الاصرار أعظم حوبة

۲۲۱، ۱

الاصرار سجية الهلكى

۲۲۶، ۱

الاصرار يجلب النقمه

۲۶۷، ۱

المعاودة الى الذنب اصرار

۳۱۸، ۱

الاصرار أعظم حوبة و أسرع عقوبة

۳۸۷، ۱

اياك و الاصرار فانه من اكبر الكبائر ...

۲۹۸، ۲

أعظم الذنوب عند الله ذنب أصر عليه عامله

۴۵۳، ۲

أعظم الذنوب ذنب أصر عليه صاحبه

۴۵۳، ۲

عجبت لمن علم شدة انتقام الله منه و هو مقيم على الاصرار

۳۳۸، ۴

من أصر على ذنبه اجتري على سخط ربه

۳۶۴، ۵

من كثرت معصيته وجبت اهانتة

۴۴۴، ۵

من الغرة بالله سبحانه أن يصر المرء على المعصية و يتمنى المغفرة

۳۷، ۶

لا وزر اعظم من الاصرار

۳۸۳، ۶

باب استصغار الذنب (کوچک شمردن گناه)
أعظم الذنوب عند الله سبحانه ذنب صغر عند صاحبه

۴۲۷، ۲

أشد الذنوب عند الله سبحانه ذنب استهان به رآكبه

۴۲۷، ۲

تهوين الذنب أعظم من ركوب الذنب

۲۸۳، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۳۰

رب كبير من ذنبك تستصغره

۴۷۴، ۴

باب المجاهرة بالذنب (أشكار گناه كردن)

مجاهرة الله سبحانه بالمعاصي تعجل النقم

۱۳۳، ۶

المعلن بالمعصية مجاهر

۱۴۱، ۱

باب التبجح بالذنب (خوشحالی بگناه)

التبجح بالمعاصي أقبح من ركوبها

۱۱۹، ۲

من تلذذ بمعاصي الله أورثه الله ذلا

۳۷۵، ۵

حلاوة المعصية يفسدها أليم العقوبة

۳۹۹، ۳

باب الاذاعة (فاش كردن)

الاذاعة خيانة

۳۹، ۱

الاذاعة شيمة الاغيار

۲۷۱، ۱

اذاعة سر أودعته غدر

۳۰۶، ۱

اقبح الغدر اذاعة السر

۳۹۹، ۲

من اقبح الغدر اذاعة السر

۱۲، ۶

مذيع الفاحشة كفاعلها

۱۲۵، ۶

لا تثق بمن يذيع سرک

۲۷۱، ۶

باب الرياسة (رئيس شدن)

الرياسة عطب

۵۹، ۱

آلة الرياسة سعة الصدر

۱، ۳۲۹

آفة العلماء حب الرياسة

۳، ۱۰۳

من بذل معروفه استحق الرياسة

۵، ۲۰۹

من سما الى الرياسة صبر على مضض السياسة

۵، ۳۱۵

من قصر عن السياسة صغر عن الرياسة

۵، ۳۱۶

باب الرؤيا (خواب ديدن)

المستثقل النائم تكذبه أحلامه

۱، ۳۶۱

الرؤيا الصالحة احدى البشارتين

۲، ۱۲

قد تصدق الاحلام

۴، ۴۷۰

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۳۱

باب الريا (خود نمائی و تظاهر)

الرياء اشراك

۱، ۲۲

المرائى ظاهره جميل و باطنه عليل

۲، ۶

اعملوا فى غير رياء و لا سمعة ...

۲، ۲۵۴

ان أدنى الريا شرك

۲، ۴۸۹

ايسر الريا الشرك

۲، ۳۷۶

آفة العبادة الريا

۳، ۹۹

كل حسنة لا يراد بها وجه الله تعالى

۴، ۵۴۵

لسان المرائى جميل و فى قلبه الداء الدخيل

۵، ۱۳۰

لا تعمل شيئا من الخير رياء

۶، ۲۸۱

يسير الرياء شرك

۶، ۴۵۴

باب الرأى (عقيده و نظر)

التدبير بالرأى و الرأى بالفكر

۲۰، ۱

الرأى كثير و الحزم قليل

۳۱۸، ۱

اضربوا بعض الرأى ببعض يتولد منه الصواب

۲۶۶، ۲

امخضوا الرأى مخض السقاء ينتج سديد الاراء

۲۶۷، ۲

باصابة الرأى يقوى الحزم

۲۲۵، ۳

رأى الرجل ميزان عقله

۹۵، ۴

زلة الرأى تأتي على الملك و تؤذن بالهلك

۱۱۰، ۴

شر الاراء ما خالف الشريعة

۱۶۳، ۴

صواب الرأى يؤمن الزلل

۱۹۹، ۴

ضلة الرأى تفسد المقاصد

۲۲۸، ۴

قد يزل الرأى الفذ

۴۶۹، ۴

قد تغرب الاراء

۴۷۱، ۴

من أعمل الرأى غنم

۱۸۸، ۵

من ضعفت آراءه قويت أعداؤه

۲۱۶، ۵

من أضاع الرأى ارتبك

۱۸۷، ۵

ليس الرؤية مع الابصار قد تكذب الابصار أهلها

۸۲، ۵

من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء

۳۷۵، ۵

ما اعجب برأيه الا جاهل

۵۳، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۱۳۲

لا تستعملوا الرأى فيما لا يدركه البصر و لا تتغلغل فيه الفكر

۳۰۸، ۶

باب الريح (سود بردن)

الرابح من باع الدنيا بالآخرة و استبدل بالاجلة عن العاجلة

۷۰، ۲

المتقرب باداء الفرائض و النوافل متضاعف الارباح

۱۲۲، ۲

اربح الناس من اشترى بالدنيا الاخرة

۴۱۳، ۲

رب رابح خاسر

۵۶، ۴

رب رباح يؤل الى خسران

۶۵، ۴

الرجاء لرحمة الله أنجح

۳۴۹، ۱

العالم كل العالم من لم يمنع العباد الرجاء

۶۱، ۲

الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله

۶۱، ۲

اقم الرغبة اليك مقام الحرمة بك

۱۷۹، ۲

اجعلوا كل رجائكم لله سبحانه و لا يرجوا احدا اسواه ...

۲۴۷، ۲

أعظم البلاء انقطاع الرجاء

۳۷۳، ۲

أفضل الناس سالفه عندك من أسلفك حسن التأميل لك

۴۳۳، ۲

انكم ان رجوتم الله بلغتم آمالكم و ان رجوتم غير الله خابت أمانيتكم و آمالكم

۶۸، ۳

رب رجاء يؤدي الى حرمان

۶۵، ۴

رب مغبوط برجاء هو داؤه

۶۷، ۴

تأميل الناس نوالك خير من خوفهم نكالك

۲۹۰، ۳

كن لما لا ترجو أقرب منك لما ترجو

۶۰۳، ۴

من رجاك فلا تخيب أمله

۲۲۰، ۵

من انتجعك مؤملا فقد أسلفك حسن الظن بك فلا تخيب ظنه

۳۶۱، ۵

لا ترج الا ربك

۲۶۲، ۶

لا ترج ما تعنف برجاك

۲۶۵، ۶

قد صرتم بعد الهجرة أعرابا و بعد الموالاة أحزابا

۴، ۴۷۷

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۳۳

باب الرحمة و الترحم (دلسوزی و مهربانی)

اشعر قلبک الرحمة لجميع الناس و الاحسان اليهم

۲، ۲۰۶

اولی الناس بالرحمة المحتاج اليها

۲، ۴۱۱

ابلغ ما تستدر به الرحمة ان تضمر لجميع الناس الرحمة

۲، ۴۷۶

اذا عجز عن الضعفاء نيلک فلتسعههم رحمتک

۳، ۱۶۹

ببذل الرحمة تستنزل الرحمة

۳، ۲۳۸

رحمة الضعفاء تستنزل الرحمة

۴، ۹۳

رحمة من لا یرحم تمنع الرحمة

۴، ۹۶

کما یرحم یرحم

۴، ۶۲۳

من لم یرحم لم یرحم

۵، ۲۴۵

من لم یرحم الناس منعه الله رحمته

۵، ۴۰۹

من لم تسکن الرحمة قلبه قل بقاؤه هاله عند حاجته

۵، ۴۱۱

من یرحم یرحم

۵، ۴۶۶

من أوکد أسباب العقل رحمة الجهال

۶، ۱۸

باب صلة الرحم (پیوند با خویشاوند)

أوفر البر صلة الرحم

۲، ۳۹۶

ان صلة الارحام لمن موجبات الاسلام و ان الله سبحانه أمر باكرامها

۲، ۶۱۷

أفضل الشيم صلة الارحام

۲، ۴۶۳

بصلة الرحم تستدر النعم

۳، ۲۳۸

ثمرة الكرام صلة الرحم

۳، ۳۲۸

حراسة النعم في صلة الرحم

۴۱۲، ۳

زکاة اليسار بر الجيران و صلة الارحام

۱۰۶، ۴

زين النعم صلة الرحم

۱۰۸، ۴

صلة الرحم تدر النعم و تدفع النقم

۲۰۴، ۴

صلة الرحم من أحسن الشيم

۲۰۶، ۴

صلة الرحم منماة للعدد مثرة للنعم

۲۰۶، ۴

صلة الرحم تسوء العدو و تقى مصارع السوء

۲۰۶، ۴

صلة الارحام تثمر الاموال و تنسى في الاجال

۲۰۷، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۱۳۴

صلة الرحم توجب المحبة و تكبت العدو

۲۰۹، ۴

صلة الرحم توسع الاجال و تنمى الاموال

۲۱۵، ۴

صلة الارحام مثرة في الاموال مرفعة للاعمال

۲۱۶، ۴

صلة الرحم تنمى العدد و توجب السوود

۲۱۸، ۴

صلة الرحم عمارة النعم و دفاعة النقم

۲۱۸، ۴

صلة الارحام من أفضل شيم الكرام

۲۱۸، ۴

في صلة الرحم حراسة النعم

۴۰۱، ۴

وصلة الارحام منماة للعدد

۴۵۲، ۴

من الكرم صلة الرحم

۱۳، ۶

من أفضل المروة صلة الرحم

۳۴، ۶

باب قطع الرحم (بريدن از خويشاوند)

اقبح المعاصى قطيعة الرحم و العقوق

۴۴۹، ۲

بقطيعة الرحم تستجلب النقم

۲۳۸، ۳

جانباو التخاذل و التدابر و قطیعة الارحام

۳۶۲، ۳

حلول النقم فی قطیعة الرحم

۴۱۲، ۳

من قطیعة الرحم حلول النقم

۴۰۲، ۴

قطیعة الرحم تجلب النقم

۵۰۵، ۴

قطیعة الرحم تزیل النعم

۵۰۹، ۴

قطیعة الرحم من أقبح الشیم

۵۰۹، ۴

لیس مع قطیعة الرحم نماء

۷۳، ۵

لیس لقاطع رحم قریب

۷۸، ۵

لیس من الكرم قطیعة الرحم

۸۰، ۵

ما آمن بالله من قطع رحمه

۷۴، ۶

التجنی اول القطیعة

۱۳۷، ۱

التجنی رسول القطیعة

۱۴۳، ۱

باب الرحم (خویشاوندی)

اکرم عشیرتک فانهم جناحک ...

۲۲۹، ۲

اکرم ذوی رحمک و وقر حلیمهم

۲۳۲، ۲

ألا لا یعد لن أحدکم عن القرابة یرى بها الخصاصة

۳۳۷، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۳۵

ان الرحم اذا تماسست تعاطفت

۴۹۰، ۲

بر الرجل ذوی رحمه صدقة

۲۶۰، ۳

رب قریب أبعد من بعید

۷۱، ۴

رب بعید أقرب من کل قریب

۷۱، ۴

عداوة الاقارب أمر من لسع العقارب

۳۵۷، ۴

قد یبعد القریب

۴۶۲، ۴

من ضیعه الاقرب اتیح له الابد

۳۸۴، ۵

من یقبض یدہ عن عشیرتہ فانما یقبض یداً واحده عنہم و یقبض

۳۸۸، ۵

من ذا الذی یرجو فضلک اذا قطعت ذوی رحمک

۴۳۴، ۵

من جفا أهل رحمہ فقد شان کرمہ

۴۷۲، ۵

من ذا الذی یثق بک اذا غدرت بذوی رحمک

۴۳۴، ۵

باب الرخاء (خوشی و فراوانی)

اجعل زمان رخانتک عدۃ لایام بلانک

۲۰۳، ۲

باب الرذائل (پستیها)

الانحطاط الی الرذائل سهل مرد

۲۹۶، ۱

أسوأ الخلائق التحلی بالرذائل

۳۹۵، ۲

بتجنب الرذائل تنجو من العاب

۲۲۸، ۳

رأس الرذائل اصطناع الاراذل

۵۲، ۴

من علامات الادبار مقارنۃ الارذال

۱۷، ۶

لا تغن بالرذائل فتسقط قیمتك

۲۷۲، ۶

لا یفلح من یتبجح بالرذائل

۳۹۰، ۶

باب الرزق (روزی)

الرزق یطلب من لا یطلبه

۳۷۰، ۱

ارض من الرزق بما قسم لك تعش غنیا

۱۸۹، ۲

ان الله سبحانه أبی ان یجعل أرزاق عباده المؤمنین الا من حیث لا یحتسبون

۵۳۹، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۳۶

ان الله تعالى لم یجعل للعبد و ان اشتدت حیلتہ ...

۶۱۹، ۲

رزق کل امرء مقدر کتقدیر أجله

۹۵، ۴

سوف یأتیک ما قدر لک فخفض فی المكتسب

۱۳۴، ۴

قد یرزق المحروم

۴۶۷، ۴

عجبت لمن علم ان الله قد ضمن الارزاق ...

۳۴۵، ۴

لن یسبقک الی رزقک طالب

۶۹، ۵

کلکم عیال الله و الله سبحانه کافل عیاله

۶۳۳، ۴

لم یفت نفسا ما قدر لها من الرزق

۹۷، ۵

من وثق بقسم الله لم یتهمه فی الرزق

۳۳۸، ۵

من اهتم برزق غد لم یفلح أبدا

۴۴۷، ۵

لو جرت الارزاق بالالباب و العقول لم تعش البهائم و الحمقى

۱۲۲، ۵

من هنیئى النعم سعة الارزاق

۱۷، ۶

نعم البرکة سعة الرزق

۱۵۶، ۶

لا یکن المضمون لک طلبه أولى بک من المفروض علیک عمله

۳۰۳، ۶

لا تحمل علی یومک هم سنتک کفاک کل یوم

۳۲۹، ۶

لا تحمل هم یومک الذی لم یأتک

۳۲۲، ۶

لا ینال الرزق بالتعنى

۳۶۹، ۶

لا یملك امساک الارزاق و ادارها الا الرزاق

۴۱۵، ۶

باب الرسل (پیغمبران)

رسل الله سبحانه تراجمه الحق و السفراء بین الخالق و الخلق

۹۹، ۴

لرسل الله فی کل حکم تبیین

۳۱، ۵

لم یخل الله سبحانه عباده من نبی مرسل او کتاب منزل

۱۰۲، ۵

باب الاسترسال (گستاخی در سخن)

من اقل الاسترسال سلم

۱۵۹، ۵

من اکثر الاسترسال ندم

۱۵۹، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۳۷

باب الرسول)

فرستاده، پیغام آور

بعقل الرسول و أدبه يستدل على عقل المرسل

۲۳۲، ۳

رسول الرجل ترجمان عقله و كتابه ابلغ من نطقه

۹۷، ۴

رسولک میزان نبلک و قلمک ابلغ من ينطق عنک

۱۰۰، ۴

رسولک ترجمان عقلک و احتمالک دليل حلمک

۹۹، ۴

باب الرشده (بحق رسیدن)

افضل العقل الرشاد

۳۷۴، ۲

افضل السبل الرشده

۳۸۳، ۲

اذا احب الله عبدا ألهمه رشده و وفقه لطاعته

۱۹۵، ۳

من صدقك في نفسك فقد أرتدك

۱۵۸، ۵

من خالف رشده تبع هواه

۲۷۸، ۵

لن تعرفوا الرشده حتى تعرفوا الذي تركه

۶۹، ۵

لا تعزم على ما لم تستبين الرشده فيه

۲۶۵، ۶

لا ضلال مع ارشاد

۳۶۲، ۶

باب الرضا (خرسندی)

الرضا غناء و السخط عناء

۲۶، ۱

الرضا ينفى الحزن

۱۱۲، ۱

الرضا ثمرة اليقين

۱۹۰، ۱

الرضا بالكفاف يؤدي الى العفاف

۱، ۳۹۰

الرضا بقضاء الله يهون عظيم الرزايا

۱، ۳۹۹

الرضا بالكفاف خير من السعي في الاسراف

۲، ۱۰۱

ارض تسترح

۲، ۱۷۱

ان أهناً الناس عيشاً من كان بما قسم الله له راضياً

۲، ۴۹۱

ارض بما قسم لك تكن مؤمناً

۲، ۱۸۸

ان الله سبحانه يجري الامور على ما يقضيه لا على ما ترتضيه

۲، ۵۰۰

أعلم الناس بالله أَرْضاً هم بقضائه

۲، ۴۲۵

أغنى الناس الراضى بقسم الله

۲، ۴۴۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۳۸

اجدر الاشياء بصدق الايمان الرضا والتسليم

۲، ۴۴۸

ان عقدت ايمانك فارض بالمقضى عليك و لك و لا ترج احدا الا الله سبحانه و انتظر ما اتاك به القدر

۳، ۸

انكم ان رضيتم بالقضاء طابت عيشتكم و فزتم بالغناء

۳، ۶۶

انكم ان صبرتم على البلاء و شكرتم فى الرخاء و رضيتم بالقضاء كان لكم من الله سبحانه الرضاء

۳، ۶۶

بالرضاء بقضاء الله يستدل على حسن اليقين

۳، ۲۲۴

توخ رضا الله و توق سخطه و ززع قلبك بخوفه

۳، ۲۸۷

تحر رضا الله برضاك بقدره

۳، ۲۸۷

تحر رضى الله و تجنب سخطه فانه لا يدلك بنقمته ...

۳، ۳۱۰

ثلاث من كن فيه فقد رزق خيرا الدنيا و الاخرة

۳، ۳۳۹

ثمرة الرضا الغناء

۳، ۳۲۶

رأس الطاعة الرضا

۴، ۵۳

رأس القناعة الرضا

۵۴، ۴

شغل من كانت النجاء و مرضاء الله مرامه

۱۸۶، ۴

عليك بالرضى فى الشدة و الرخاء

۲۸۵، ۴

رضى الله سبحانه أقرب غاية تدرك

۹۱، ۴

رضى الله سبحانه مقرون بطاعته

۹۲، ۴

غاية الدين الرضا

۳۶۹، ۴

فى رضى الله غاية المطلوب

۳۹۴، ۴

كل راض مستريح

۵۲۶، ۴

كن أبدا راضيا بما يأتى به القدر

۶۰۱، ۴

كفى بالرضى غنى

۵۸۳، ۴

كيف يقدر على اعمال الرضا القلب المتوله بالدنيا

۵۶۲، ۴

كن راضيا تكن مرضيا

۵۹۹، ۴

من رضى بالقضاء طاب عيشه

۲۰۹، ۵

من رضى بالمقدور اكتفى بالميسور

۲۲۵، ۵

من رضى بقسمه استراح

۱۵۲، ۵

من رضى بالقضاء طابت عيشته

۲۹۴، ۵

من رضى بقسمه لم يسخطه أحد

۲۴۴، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۳۹

من رضى بحاله لم يعتوره الحسد

۲۴۴، ۵

من رضى بالقضاء استراح

۱۵۲، ۵

من رضى بالقدر استخف بالغير

۲۹۷، ۵

من رضى بالمقدور قوى يقينه

۳۰۰، ۵

من حسن رضاه بالقضاء حسن صبره على البلاء

۳۷۵، ۵

من رضى بقسم الله لم يحزن على ما فاته

۴۰۰، ۵

من رضى بما قسم الله له لم يحزن على ما فى يد غيره

۴۰۳، ۵

من لم يرض بالقضاء دخل الكفر دينه

۴۰۸، ۵

من أفضل الايمان الرضا بما يأتى به القدر

۱۲، ۶

ملاك الخواتم ما أسفر عن رضى الله سبحانه

۱۱۹، ۶

ما أقبح السخط و أحسن الرضى

۶۰، ۶

ما قضى الله سبحانه على عبد قضاء فرضى به الا كانت الخيرة له فيه

۹۹، ۶

ما دفع الله سبحانه عن المؤمن شيئا

۹۹، ۶

نال الغنى من رضى بالقضاء

۱۶۹، ۶

نعم قرين الايمان الرضا

۱۶۰، ۶

نعم الطارد لهم الرضا بالقضاء

۱۶۱، ۶

هب اللهم لنا رضاك و أغننا عن مد الايدى الى سواك

۲۱۲، ۶

لا اسلام كالرضا

۳۵۴، ۶

لا يذهب الفاقة مثل الرضا و القنوع

۴۲۸، ۶

باب الرضا عن النفس (از خود راضى بودن)

بالرضاء عن النفس تظهر السوات و العيوب

۲۴۰، ۳

رضاك عن نفسك من فساد عقلك

۹۲، ۴

رضا العبد عن نفسه مقرون بسخط ربه

۱۰۱، ۴

رضا المرء عن نفسه برهان سخافة عقله

۱۰۱، ۴

شر الامور الرضا عن النفس

۱۷۳، ۴

من رضى عن نفسه أسخط ربه

۲۵۴، ۵

من رضى عن نفسه كثر الساخط عليه

۳۰۶، ۵

من رضى من نفسه ظهرت عليه المعايب

۳۷۴، ۵

هلك من رضى عن نفسه و وثق بما تسوله له

۱۹۶، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۴۰

الراضى بفعل قوم كالداخل فيه معهم

۱۳۱، ۲

خير الشيم أرضاها

۴۲۶، ۳

رضى المتعنت غاية لا تدرک

۹۱، ۴

ما أعتب من افتقر

۵۰، ۶

باب الترغيب الى الآخرة و العمل الصالح

اجعل جدك لاعداد الجواب ليوم المسألة و الحساب

۲۲۳، ۲

أسهروا عيونكم و ضمروا بطونكم

۲۴۳، ۲

اكذبوا آمالكم و اغتتموا آجالكم

۲۴۵، ۲

اعملوا و أنتم فى آونة البقاء

۲۶۸، ۲

ارغبوا فيما وعد الله المتقين فان أصدق الوعد ميعاده

۲۴۷، ۲

استحقوا من الله ما اعد لكم بالتنجز لصدق ميعاده

۲۴۸، ۲

اسعوا فى فكاك رقابكم قبل ان تغلق رهائنها

۲۴۹، ۲

ارتد لنفسك قبل يوم نزولك و وط المنزل قبل حلولك

۲۰۱، ۲

الحذر الحذر ايها المستمع و الجد الجدايها الغافل

۲۷۹، ۲

الا عامل لنفسه قبل يوم يؤسه

۳۲۹، ۲

الا و قد امرتم بالظعن و دللتم على الزاد

۳۳۹، ۲

الا فاعملوا عباد الله و الخناق مهمل و الروح مرسل

۳۴۸، ۲

ان المرء على ما قدم قادم و على ما خلف نادم

۵۲۷، ۲

ان الغايه أمامكم و ان الساعة ورائكم تحذوكم

۵۲۷، ۲

ان النفس التي تجهد في اقتناء الرغائب الباقية ...

۵۳۷، ۲

ان لكم نهاية فانتهوا الي نهايتكم و ان لكم علما فانتهوا بعلمكم

۵۲۵، ۲

اين تتيه بكم الغياهب و تختدعكم لكواذب

۳۶۲، ۲

انكم مدينون بما قدمتم و مرتهنون بما أسلفتم

۶۰، ۳

انكم الى الاهتمام بما يصحبكم الى الاخرة

۶۲، ۳

انكم الى عمارة دار البقاء أحوج منكم الى عمارة دار الفناء

۶۳، ۳

انكم انما خلقتم للاخرة لا للدنيا

۶۶، ۳

انكم ان رغبتم الى الله غنمتم و نجوتم

۶۸، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۴۱

انما خلقتم للبقاء لا للفناء

۷۵، ۳

انما المرء مجزى بما أسلف و قادم على ما قدم

۸۵، ۳

انما حظ أحدكم من الارض ذات الطول

۸۶، ۳

تخففوا فان الغايه أمامكم و الساعة من ورائكم تحذوكم

۲۹۱، ۳

انما الدنيا دار ممر و الاخرة دار مستقر ...

۸۷، ۳

اذا عرضت عن دار الفناء و تولهت بدار

۱۷۶، ۳

بادروا قبل قدوم الغائب المنتظر

۲۴۳، ۳

بادروا قبل أخذة العزيز المقتدر

۲۴۴، ۳

بادروا قبل الضنك و المضيق

۲۴۴، ۳

- بادروا قبل الروح و الزهوق
۲۴۴، ۳
- بادروا فی مهل البقیة و انف المشیة
۲۴۴، ۳
- بادروا، و الابدان صحیحة
۲۴۵، ۳
- بادروا آجالکم بأعمالکم
۲۴۶، ۳
- بادروا الموت و غمراته و مهدوا له قبل حلوله
۲۴۷، ۳
- بادروا فی فینة الارشاد و راحة الاجساد ...
۲۴۷، ۳
- بادروا أعمالکم و سابقوا آجالکم
۲۴۸، ۳
- بادروا الامل و سابقوا هجوم الاجل
۲۴۸، ۳
- بادر غناک قبل فقرک و حیاتک قبل موتک
۲۴۹، ۳
- بئس الاختیار التعوض بما یفنی عما یرقی
۲۵۸، ۳
- بیعوا ما یفنی بما یرقی
۲۶۹، ۳
- تزدودوا من ایام الفناء للبقاء
۲۹۴، ۳
- تیسر لسفرک و شم برق النجاة
۲۹۴، ۳
- تزدودوا من دنیا ما تجوزون به أنفسکم غدا
۳۰۰، ۳
- تنفسوا قبل ضیق الخناق و انقادوا قبل عنف السیاق
۳۰۲، ۳
- توق سخط من لا ینجیک الا طاعته
۳۱۰، ۳
- ثواب الاخرة ینسی مشقة الدنيا
۳۴۸، ۳
- ثوبوا من الغفلة و تنبهوا من الرقدة
۳۴۹، ۳
- ثواب العمل یخلدک و لا یبلی و یبقیک و لا یفنی
۳۵۰، ۳
- ثابروا علی اقتنام عمل لا یفنی ثوابه
۳۵۱، ۳

ثابروا على الاعمال الموجبة لكم الخلاص من النار و الفوز بالجنة

۳، ۳۵۱

خذ مما لا يبقى لك و لا تبقى له لما لا تفارقه و لا يفارقك

۳، ۴۶۴

خذوا من أجسادكم تجودوا بها على أنفسكم و اسعوا في فكاك رقابكم قبل ان تغلق رهائنها

۳، ۴۵۰

خذوا مهل الايام و حوطوا قواصي الاسلام و بادروا هجوم الحمام

۳، ۴۴۸

ان دعى الى حرث الدنيا عمل و ان دعى الى حرث الاخرة كسل

۳، ۱۳

خذ مما لا يبقى لك و لا يفارقك

۳، ۴۴۰

حق على العاقل العمل للمعاد و الاستكثار من الزاد

۳، ۴۱۱

انى آمرکم بحسن الاستعداد و الاكثار من الزاد

۳، ۴۷

ان كنتم للنعيم طالبين فأعتقوا أنفسكم من دار الشقاء

۳، ۲۲

ان أمن افتنن لاهيا بالعاجلة فنسى الاخرة و غفل عن المعاد

۳، ۱۵

رحم الله امرء بادر الاجل و أحسن العمل لدار اقامته و محل كرامته

۴، ۴۳

رحم الله امرء أقصر الامل و بادر الاجل و اغتنم المهل و تزود من العمل

۴، ۴۳

رحم الله امرء اغتنم المهل و بادر العمل و اكمش من وجل

۴، ۴۳

رحم الله امرأ بادر الاجل و اكذب الامل و أخلص العمل

۴، ۴۴

رحم الله امرأ اخذ من حيوة لموت و من فناء لبقاء و من ذاهب لدائم

۴، ۴۶

دعاكم ربكم سبحانه فنفرتم و وليتم و دعاكم الشيطان فاستجبتم و أقبلتم

۴، ۲۵

سابقوا الاجل فان الناس يوشك أن ينقطع بهم الامل

۴، ۱۵۱

سابقوا الاجل و احسنوا العمل تسعدوا بالمهل

۴، ۱۵۲

شتان بين عمل تذهب لذته و تبقى تبعته و بين عمل تذهب مؤنته

۴، ۱۸۰

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۴۳

طوبى لمن سعى في فكاك نفسه قبل ضيق الانفاس و شدة الابلاس

۴، ۲۴۱

دعاکم الله سبحانه الى دار البقاء و قرارة الخلود و النعماء.

۲۵، ۴

ذر ما قل لما كثر و ما ضاق لما اتسع

۳۳، ۴

سارعوا الى الطاعات و سابقوا الى فعل الصالحات فان ...

۱۴۹، ۴

شغل من الجنة و النار أمامه

۱۸۶، ۴

شوقوا أنفسكم الى نعيم الجنة تحبوا الموت و تمقتوا الحيوة

۱۸۷، ۴

طوبى لمن ذكر المعاد فاستكثر من الزاد

۲۴۱، ۴

طوبى لمن بادر صالح العمل قبل أن تنقطع أسبابه

۲۴۲، ۴

طوبى لمن قدم خالصا و عمل صالحا و اكتسب مذخورا و اجتنب ...

۲۴۵، ۴

طوبى لمن بادر الاجل و اغتنم المهل و تزود من العمل

۲۴۷، ۴

طوبى لمن خاف العقاب و عمل للحساب و صاحب العفاف و قنع

۲۴۷، ۴

عليك بحسن التأهب و الاستعداد و الاستكثار من الزاد

۲۹۵، ۴

عجبت لغفلة ذوى الالباب عن حسن الارتياح و الاستعداد للمعاد

۳۳۹، ۴

عجبت لمن عرف ربه كيف لا يسعى لدار البقاء

۳۴۰، ۴

عجبت لمن عرف انه منتقل عن دنياه كيف لا يحسن التزود لآخراه

۳۴۳، ۴

فى العمل لدار البقاء ادراك الفلاح

۳۹۴، ۴

كما تقدم تجد

۶۲۳، ۴

من قدم خيرا وجده

۴۶۸، ۵

من اغبن ممن باع البقاء بالفناء

۳۰۹، ۵

من رغب فيما عند الله كثر سجوده و ركوعه

۴۵۰، ۵

لكل عمل جزاء فاجعلوا اعمالكم لما يبقى و ذروا ما يفنى

۲۱، ۵

فليصدق رائد أهله و ليحضر عقله و ليكن من أبنا الآخر

۴، ۴۱۸

ما قدمت اليوم تقدم عليه غدا فامهد لقدمك و قدم ليومك

۶، ۸۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۴۴

ما آنسک ایها الانسان بهلکة نفسک أما من دائک بلول ...

۶، ۱۰۳

ما صبرک ایها المبتلی علی دائک و جلدک علی مصائبک

۶، ۱۰۴

ما المغبوط الذی فاز من دار البقاء بنعمته کالمغبون ...

۶، ۱۰۶

ما أعظم المصيبة فی الدنيا مع عظم الفاقة غدا

۶، ۹۰

وق نفسک ناراً وقودها الناس و الحجارة بمبادرتک ...

۶، ۲۳۴

لا ترغب فیما یفنی و خذ من الفناء للبقاء

۶، ۲۸۱

لا ترغب فی کل ما یفنی و یذهب فکفی بدلك مضرة

۶، ۲۶۸

بقدر علی الرفعة تكون نكایة الوقعة

۳، ۲۳۲

من احب رفعة الدنيا و الاخرة فليمت فی الدنيا الرفعة

۵، ۳۸۶

باب الرفق (نرمی و ملایمت)

الرفق مفتاح النجاح

۱، ۷۹

الرفق مفتاح الصواب

۱، ۸۳

الرفق یفل حد المخالفة

۱، ۱۵۰

الرفق عنوان النبیل

۱، ۱۹۲

الرفق عنوان سداد

۱، ۲۰۱

الیمن مع الرفق

۱، ۲۰۱

الرفق یؤدی الی السلم

۱، ۲۲۷

الرفق أخو المؤمن

۱، ۲۴۰

الرفق بالاتباع من کرم الطباع

۱، ۳۸۸

الرفق مفتاح الصواب و شیمه ذوی الالباب

۳۸، ۲

الرفق ییسر الصعاب و یسهل شدید الاسباب

۴۵، ۲

ارفق توفیق

۱۶۹، ۲

الرفق لقاہ الصلاح و عنوان النجاح

۱۶۰، ۲

ارفق باخوانک و اکفهم غرب لسانک و اجر علیهم سبب احسانک

۲۰۳، ۲

اخلط الشده برفق و ارفق ما کان الرفق اوفق

۲۰۴، ۲

افضل شیء الرفق

۳۷۱، ۲

اکبر البر الرفق

۳۷۴، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۴۵

افضل الناس اعملهم بالرفق و اکیسهم اصبر هم علی الحق

۴۶۸، ۲

اذا عاقبت فارفق

۱۱۵، ۳

اذا ملکت فارفق

۱۱۴، ۳

اذا کان الرفق خرقا کان الخرق رفقا

۱۶۹، ۳

بالرفق تتم المروه

۲۰۲، ۳

بالرفق تدرك المقاصد

۲۱۱، ۳

بالرفق تهون الصعاب

۲۳۱، ۳

بالرفق تدوم الصحبة

۲۳۷، ۳

جمال الحکمة الرفق و حسن المداراة

۳۳۳، ۳

ثمرة الحلم الرق

۳۷۵، ۳

خیر الاعمال ما زانه الرفق

۴۲۸، ۳

خیر الخلائق الرفق

۴۲۹، ۳

رأس العلم الرفق

۴۷، ۴

رفق المرء و سخائه يحببه الى اعدائه

۹۶، ۴

عليك بالرفق فانه مفتاح الصواب و سجية اولى الالباب

۲۹۱، ۴

عليك بالرفق فمن رفق في افعاله تم مره

۲۹۶، ۴

كم من صعب تسهل بالرفق

۵۵۱، ۴

من عامل بالرفق وفق

۱۷۵، ۵

من استعمل الرفق غنم

۱۸۹، ۵

من عامل بالرفق غنم

۱۵۳، ۵

من استعمل الرفق لان له الشديد

۲۸۷، ۵

لكل دين خلق و خلق الايمان الرفق

۱۷، ۵

ليكن احظى الناس عندك اعمالهم بالرفق

۴۹، ۵

من ترفق في الامور ادرك اربه منها

۳۲۱، ۵

من استعمل الرفق استدر الرزق

۳۳۸، ۵

من رفق لمصاحبه وافقه و من اعنف به اخرجه و فارقه

۳۹۹، ۵

ما كان الرفق في شيء الا زانه

۶۲، ۶

نعم السياسة الرفق

۱۶۷، ۶

نعم الخليفة استعمال الرفق

۱۶۵، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۴۶

نعم الرفيق الرفق

۱۵۶، ۶

لا ندم لكثير الرفق

۳۵۸، ۶

لا سجية أشرف من الرفق

۳۸۲، ۶

لا یجتمع العنف و الرفق

۳۷۲، ۶

باب الرفیق (دوست و همسفر)

فی الضیق یتبین حسن مواساة الرفیق

۳۹۹، ۴

سل الرفیق قبل الطریق

۱۳۷، ۴

انما سمی الرفیق رفیقا لانه یرفقک علی صلاح دینک فمن اعانک علی صلاح دینک فهو الرفیق ...

۷۹، ۳

لیس برفیق محمود الطریقة من احوج صاحبه الی مماراته

۸۵، ۵

باب المركوب (چارپای سواری)

المركب الهنیئى احد الراحتین

۲۵، ۲

باب الراحة (آسایش)

ایثار الدعة یقطع اسباب المنفعة

۳۶۰، ۱

حسن السراح احد الراحتین

۳۹۲، ۳

باب الرياضة (تمرین و ورزش)

الشریعة ریاضة النفس

۱۴۵، ۱

لقاح الرياضة دراسة الحکمة و غلبة العادة

۱۲۶، ۵

من استدام ریاضة نفسه انتفع

۲۷۰، ۵

باب الربیة (شک و گمان)

الربیة توجب الظنة

۹۵، ۱

الارتیاب یوجب الشرك

۲۰۷، ۱

المریب ابدأ علیل

۲۱۱، ۱

المرتاب لا دین له

۲۵۲، ۱

اذل الناس المرتاب

۳۸۱، ۲

دع ما یریبک الی ما لا یریبک

۱۷، ۴

صلاح التقوی تجنب الريب

۱۹۵، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۴۷

لکل انسان ارب فابعدوا عن الريب

۱۹، ۵

من کثرت ريبته کثرت غيبته

۲۲۶، ۵

مجانبة الريب من احسن الفتوة

۱۲۷، ۶

لا أجبن من مريب

۳۷۳، ۶

لا يلقى المريب صحيحا

۳۶۷، ۶

باب الزرع (کاشتن)

کل یحصد ما زرع و یجزی بما صنع

۵۴۱، ۴

کما تزرع تحصد

۶۲۳، ۴

من زرع خيرا حصد اجرا

۲۷۶، ۵

من زرع شيئا حصده

۴۶۸، ۵

باب الزكاة

حصنوا اموالکم بالزكاة

۴۰۵، ۳

و الزكاة تسببها للرزق

۴۵۰، ۴

من ادى زكاة ماله وقى شح نفسه

۲۶۶، ۵

باب الزلل (لغزش)

الزلل مندمه

۴۴، ۱

زلة المتوقى اشد زلة و علة اللوم اقبح علة

۱۱۶، ۴

زلة القدم اهون استدراك

۱۱۷، ۴

عند كثرة العثار و الزلل تكثر الملامه

۳۲۴، ۴

عثرة الاسترسال لا تستقال

۳۶۲، ۴

قد يزل الحكيم

۴۶۰، ۴

من جهل كثر عثاره

۲۸۵، ۵

من ابصر زلته صغرت عنده زلّة غيره

۳۶۲، ۵

لا زلّة اشد من زلّة عالم

۳۸۵، ۶

باب الزمان

المرء ابن ساعته

۱۲۲، ۱

الحازم من دارى زمانه

۱۳۵، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۴۸

الزمان يخون صاحبه و لا يستعتب لمن عاتبه

۱۳۶، ۲

اعرف الناس بالزمان من لم يتعجب من احداثه

۴۴۹، ۲

انكم فى زمان القائل فيه بالحق قليل و اللسان فيه عن الصدق قليل

۶۹، ۳

اذا فسد الزمان ساد اللئام

۱۲۹، ۳

صار الفسوق فى الدنيا نسبا و العفاف عجبا و لبس الاسلام ...

۲۱۱، ۴

غاض الصدق فى الناس و فاض الكذب و استعملت ...

۳۹۰، ۴

فى الزمان الغير

۳۹۷، ۴

قد اصبحنا فى زمان عنود و دهر كنود يعد فيه المحسن مسيئا و يزداد الظالم فيه عتوا

۴۸۸، ۴

قد استدار الزمان كهيئته يوم خلق السماوات و الارض

۴۹۱، ۴

قد تواخى الناس على الفجور و تهاجروا على الدين و تحاببوا على الكذب ...

۴۹۰، ۴

قد ظهر اهل الشر و بطن اهل الخير و فاض الكذب و غاض الصدق

۴۹۰، ۴

من امن الزمان خانه و من اعظمه اهانه

۲۱۲، ۵

و الذى خلق الحبة و برء النسمة ليظهرن عليكم قوم يضربون الهام ...

۲۳۲، ۶

لا ضمان على الزمان

۳۷۹، ۶

لا يامن احد صروف الزمان و لا يسلم من نوائب الايام

۴۲۰، ۶

ینبغی لمن عرف الزمان ان لا یامن الصروف و الغير

۴۴۳، ۶

باب الزنا

الفجور من شیم الکفار

۱۵۳، ۱

ابغض الخلائق الی الله الشیخ الزان

۴۲۳، ۲

و ترک الزنا تحصینا للانساب

۴۵۴، ۴

ما زنی عفیف

۷۵، ۶

باب الزاد (توشه)

من ایقن بالمعاد استکثر من الزاد

۲۸۱، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۴۹

من العقل التزود لیوم المعاد

۳۳، ۶

ینبغی للعاقل ان یعمل للمعاد و یتکثر من الزاد قبل زهوق نفسه

۴۴۰، ۶

لا غنی باحد من الارتیاد و قدر بلاغه من الزاد

۴۱۶، ۶

باب زیارة (دیدار)

اغیاب زیارة امان من الملاله

۴۲۷، ۲

من کثرت زیارته قلت بشاشته

۲۰۸، ۵

باب الزهد

الزهد ثروة

۴۴، ۱

الراحة فی الزهد

۹۰، ۱

الزهد ثمرة الدین

۱۱۳، ۱

الزهد ثمرة الیقین

۱۲۵، ۱

الزهد اصل الدین

۱۳۱، ۱

الزهد اساس الیقین

۱۳۹، ۱

الزهد متجر رابح

۱۴۷، ۱

الزهد سحیة المخلصین

۱، ۱۷۴

الزهد مفتاح صلاح

۱، ۱۹۳

الزهد قصر الامل

۱، ۲۱۹

التزهد یؤدی الی الزهد

۱، ۲۹۱

الزهد فی الدنیا الراحة العظمی

۱، ۳۴۷

الزهد أن لا تطلب المفقود حتی یعدم الموجود

۱، ۳۳۰

الزهد تقصیر الامل و اخلاص الاعمال

۲، ۶۳

العاقل من زهد فی دنیا فانیة دنیة و رغب فی جنة سنیة خالدة عالیة

۲، ۶۸

الزهد افضل الراحتین

۲، ۲۱

الزهد شیمة المتقین و سحیة الاوابین

۲، ۳۲

الزهد اقل ما یوجد و اجل ما یعهد و یمدحه الكل و یتركه الجل

۲، ۱۱۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۵۰

ازهد فی الدنیا تنزل علیک الرحمة

۲، ۱۷۷

ازهد فی الدنیا یمصرک الله عیوبها و لا تغفل فلست بمغفول عنک

۲، ۱۹۷

ازهد فی الدنیا و اعزف عنها و ایاک ان ینزل بک الموت و انت أبق من ربک فی طلبها فتشقی

۲، ۲۰۸

ازهد فی الدنیا و اعزف عنها و ایاک ان ینزل بک الموت و قلبک متعلق بشئ منها فتهلک

۲، ۲۱۶

انظروا الی الدنیا نظر الزاهدین فیها الصارفین عنها

۲، ۲۶۴

ایسرک ان تلقی الله غدا فی القیامة و هو علیک راض

۲، ۳۶۶

احزمکم ازهدکم

۲، ۳۶۹

افضل العبادة الزهادة

۲، ۳۷۵

اول الزهد التزهد

۲، ۳۸۴

افضل الطاعات الزهد في الدنيا

۳۹۸، ۲

افضل الزهد اخفاء الزهد

۴۰۲، ۲

اعظم الناس سعادة اكثرهم زهادة

۴۱۸، ۲

اصل الزهد حسن الرغبة فيما عند الله

۴۱۵، ۲

احق الناس بالزهادة من عرف نقص الدنيا

۴۳۹، ۲

ان الزاهدين في الدنيا لتبكي قلوبهم و ان ضحكوا

۵۵۱، ۲

ان الزهادة قصر الامل و الشكر على النعم و الورع

۶۶۳، ۲

ان عقلت امرک او اصبحت معرفة نفسك فاعرض عن الدنيا و ازهد فيها

۱۶، ۳

ان كنتم في البقاء راغبين فازهدوا في عالم الفناء

۲۲، ۳

انک لن تخلق للدنيا فازهد فيها و اعرض عنها

۵۷، ۳

انکم ان زهدتم خلصتم من شقاء الدنيا و فزتم بدار البقاء

۶۷، ۳

اذا هرب الزاهد من الناس فاطلبه

۱۴۱، ۳

اذا طلب الزاهد الناس فاهرب منه

۱۴۱، ۳

بالزهد تثمر الحكمة

۲۰۹، ۳

ثمرة الزهد الراحة

۳۲۷، ۳

ثمن الجنة الزهد في الدنيا

۳۵۰، ۳

حسن الزهد من افضل الايمان و الرغبة في الدنيا

۳۸۹، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۵۱

خير الناس من زهدت نفسه و قلت رغبته و ماتت شهوته و خلص ايمانه و صدق ايقانه

۴۳۶، ۳

راس السخاء الزهد في الدنيا

۵۲، ۴

زين الحكمة الزهد في الدنيا

۱۰۹، ۴

زهدک فی الدنيا ینجیک و رغبتک فیها تردیک

۱۱۱، ۴

زهد المرء فیما یفنی علی قدر یقینه بما یبقی

۱۱۳، ۴

سبب صلاح النفس العزوف عن الدنيا

۱۲۲، ۴

طوبی للزاهدين فی الدنيا الراغبين فی الاخرة

۲۶۸، ۴

علیک بالزهد فانه عون الدين

۲۸۷، ۴

فضیلة العقل الزهاده

۴۲۲، ۴

کیف یزهد فی الدنيا من لا یعرف قدر الاخرة

۵۶۲، ۴

کسب العلم الزهد فی الدنيا

۶۲۵، ۴

کفی بالمرء سعادة ان یعرف عما یفنی و يتوله بما یبقی

۵۸۴، ۴

کونوا ممن عرف فناء الدنيا فزهد فیها و علم بقاء الاخرة فعمل لها

۶۱۶، ۴

من عرف الدنيا تزهد

۱۷۲، ۵

من ایقن بما یبقی زهد فیما یفنی

۲۹۲، ۵

من زهد هانت علیه المحن

۲۷۴، ۵

لیکن زهدک فیما ینفد و یزول فانه لا یبقی لک و لا تبقی له

۵۰، ۵

لن یفتقر من زهد

۷۱، ۵

من زهد فی الدنيا حصن دینه

۳۰۰، ۵

من زهد فی الدنيا لم تفته

۳۰۲، ۵

من رغب فیها اتعبته و أشقته

۳۰۳، ۵

من عزف عن الدنيا تنه صاغرة

۳۱۲، ۵

من لهی عن الدنيا هانت علیه المصائب

۳۲۵، ۵

من لم یأس علی الماضي و لم یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه

۳۲۷، ۵

من زهد فی الدنيا استهان بالمصائب

۳۳۵، ۵

من زهد فی الدنيا اعتق نفسه و ارضی ربه

۳۷۴، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۵۲

من زهد فی الدنيا قرت عينه بجنة لمأوی

۴۴۰، ۵

من لم یزهد فی الدنيا لم یکن له نصیب فی جنة المأوی

۴۴۳، ۵

مع الزهد تثمر الحکمة

۱۲۰، ۶

لا ینفع زهد من لم یتخل عن الطمع و یتحل بالورع

۴۲۰، ۶

ینبغی لمن عرف الدنيا ان یزهد فیها و یعرف عنها

۴۴۱، ۶

ینبغی لمن علم سرعة زوال الدنيا ان یزهد فیها

۴۴۲، ۶

یسیر المعرفة یوجب الزهد فی الدنيا

۴۵۶، ۶

باب الزینة (آرایش)

الزینة بحسن الصواب لا بحسن اشیاب

۳۸، ۲

باب الزی (هیئت، شکل)

ان احسن الزی ما خلطک بالناس و جملک بینهم و کف ألسنتهم عنک

۵۱۰، ۲

باب سؤال الله (از خدا خواستن)

التقرب الی الله تعالی بمسألته و الی الناس بترکها

۵۲، ۲

اعلم الناس بالله اکثرهم له مسئلة

۴۵۱، ۲

ربما سألت الشیء فلم تعطه و اعطیت خیرا منه

۸۰، ۴

سلوا الله العفو و العافیة و حسن التوفیق

۱۳۷، ۴

من سئل الله اعطاه

۲۲۰، ۵

لیکن مسئلتک ما یبقی لک جماله و ینفی عنک وباله

۵۰، ۵

ما من شیء احب الی الله سبحانه من ان یسئل

۸۰، ۶

نسأل الله سبحانه لمنته تماما و بحبله اعتصاما

۱۷۶، ۶

نسأل الله سبحانه منازل الشهداء و معايشة السعداء و مرافقة ...

۱۸۹، ۶

لا تسئلوا الا الله سبحانه فانه ان اعطاكم اكرمكم و ان منعكم غار لكم

۳۴۱، ۶

باب سؤال الناس (از مردم خواستن و پرسیدن)

الدعاء للسائل احدى الصدقتين

۱۵، ۲

لا ترد السائل و صن مروتك عن حرمانه

۲۸۴، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۵۳

لا تردن السائل و ان اسرف

۲۷۳، ۶

القلوب افعال مفاتها السؤال

۳۷۴، ۱

اسأل تعلم

۱۶۸، ۲

اذا سئلت فاسئل تفقها و لا تسئل تعنتا فان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم و ان العالم المتعسف

۱۸۰، ۳

سل عما لا بدلك من علمه و لا تعذر في جهله

۱۳۶، ۴

من سئل علم

۱۳۹، ۵

من سئل استفاد

۱۵۲، ۵

الذل في مسئلة الناس

۱۲۰، ۱

المسألة مفتاح الفقر

۱۲۰، ۱

المؤمن اذا سئل اسعف و اذا سأل خفف

۵۷، ۲

السؤال يضعف لسان المتكلم و يكسر قلب الشجاع البطل

۱۴۱، ۲

المسألة طوق المذلة تسلب العزيز عزه و الحسيب حسبه

۱۴۵، ۲

اذا اردت ان تطاع فاسئل ما يستطاع

۱۳۴، ۳

كثرة السؤال تورث الملل

۵۹۰، ۴

من سئل غير الله استحق الحرمان

۲۰۴، ۵

من اکثر مسئلة الناس ذل

۲۳۸، ۵

من صان نفسه عن المسائل جل

۲۳۹، ۵

من سئل ما لا يستحق قول بالحرمان

۳۱۶، ۵

من تكرر سؤاله للناس ضجروه

۳۲۴، ۵

من سئل فوق قدره استحق الحرمان

۳۲۵، ۵

من لم يصن وجهه عن مسئلتك فاكرم وجهك عن رده

۴۳۸، ۵

من المروءة انك اذا سئلت ان تكلف و اذا سألت ان تخفف

۴۲، ۶

وجهك ماء جامد يقطره السؤال فانظر عند من تقطره

۲۴۳، ۶

لا تسئل من تخاف منعه

۲۶۴، ۶

لا تسئلن عما لم يكن، ففي الذي قد كان علم كاف

۲۹۷، ۶

لا شيء اوجع من الاضطرار الى مسئلة الاغمار

۳۹۶، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۵۴

من احسن السؤال علم

۱۹۱، ۵

من علم احسن السؤال

۱۴۱، ۵

من احسن المسألة اسعف

۱۴۵، ۵

كل امرء مسئول عما ملكت يمينه و عياله

۶۳۳، ۴

باب السب (دشنام دادن)

ما تساب اثنان الاغلب ألامهما

۷۹، ۶

باب السبب (موجب و باعث)

لكل شيء سبب

۱۳، ۵

باب الستر (پرده پوشی)

من علم ما فيه ستر على اخيه

۲۴۲، ۵

باب السجود

السجود الجسماني هو وضع عتائق الوجوه على التراب ...

١٦٥، ٢

و السجود النفساني فراغ القلب من الفانيات و الاقبال ...

١٦٥، ٢

طول القنوت و السجود ينجي من عذاب النار

٢٥٣، ٤

لا يقرب من الله سبحانه الا كثرة السجود و الركوع

٤٢٨، ٦

باب المسجد

الجلوس في المسجد من بعد طلوع الفجر الى حين طلوع الشمس ...

١٤٤، ٢

باب السجن (زندان)

السجن احد القبرين

١٧، ٢

باب السجية (خوى)

من سأت سجيته سرت منيته

٢٧٢، ٥

باب السخط (ناخرسندی)

اياك و ما يسخط ربك و يوحش الناس منك فمن اسخط ربه ...

٣١٧، ٢

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ٧، ص: ١٥٥

اشد الناس عذابا يوم القيامة المتسخط لقضاء الله

٤٤٣، ٢

كفى بالسخط عناء

٥٨٣، ٤

من كثر سخطه لم يعرف رضاء

٢٣٥، ٥

من كثر سخطه لم يعتب

٢٩٧، ٥

من طلب رضى الله بسخط الناس رد الله دامة من الناس حامدا

٤٢٧، ٥

من طلب رضى الناس بسخط الله رد الله حامده من الناس داما

٤٢٧، ٥

ما اعظم و زرمين طلب رضى المخلوقين بسخط الخالق

٧٢، ٦

باب السفه (سبك عقلى)

من واد السخيف اعرب عن سخفه

٢٥٦، ٥

باب السخاوة (كرم، جود، بخشش)

السخاء سجية، الشرف مزية

۱۱، ۱

السخاء خلق

۲۵، ۱

السخاء زين الانسان

۶۷، ۱

السخاء يزرع المحبة

۸۲، ۱

السخاء اشرف عادة

۱۰۵، ۱

السخاء خلق الانبياء

۱۹۸، ۱

السخاء يثمر الصفاء

۱۹۸، ۱

السخاء ستر العيوب

۲۲۸، ۱

السخاء يكسب الحمد

۲۷۴، ۱

السخاء عنوان المروءة و النبيل

۳۱۱، ۱

السخاء حب السائل و بذل الناثل

۳۸۶، ۱

السخاء يكسب المحبة و يزين الاخلاق

۱۰، ۲

السخاء احدى السعادتين

۲۰، ۲

السخاء يمحص الذنوب و يجلب محبة القلوب

۳۷، ۲

السخاء و الشجاعة غرائز شريفة يضعها الله سبحانه فيمن احبه و امتحنه

۵۶، ۲

السخاء ان تكون بما لك متبرعا و عن مال غيرك متورعا

۸۲، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۵۶

السخاء ما كان ابتداء فان كان عن مسئلة فحياء و تذمم

۱۱۷، ۲

السخاء ثمرة العقل و القناعة برهان النبيل

۱۵۱، ۲

اسمح تكرم

۱۶۸، ۲

اسمحوا اذا سئلتم

۲۳۹، ۲

اسمحكم اربحكم

۳۷۰، ۲

اشجع الناس اسخاهم

۳۸۰، ۲

افضل الناس السخی الموقن

۳۹۷، ۲

افضل الناس فى الدنيا الاسخياء و فى الآخرة الاتقياء

۴۴۰، ۲

اکرم الاخلاق السخاء و اعمها نفعا العدل

۴۴۱، ۲

افضل الشيم السخاء و العفة و السکينة

۴۵۴، ۲

ان الله سبحانه يحب كل سمح الیدين حریز الیدين

۵۰۱، ۲

ان سخاء النفس عما فى ایدی الناس لا فضل من سخاء البذل

۵۴۰، ۲

ان افضل ما استجلب به الثناء السخاء و ان ...

۶۱۸، ۲

بالسخاء تزان الافعال

۲۱۷، ۳

بالسخاء تستر العیوب

۲۲۸، ۳

تحل بالسخاء و الورع فهما حلیة الایمان و اشرف خلالک

۲۹۰، ۳

خیر الناس من كان فى یسره سخیا شکورا

۴۳۵، ۳

خیر السخاء ما صادف موضع الحاجة

۴۲۶، ۳

سبب المحبة السخاء

۱۲۰، ۴

سبب السیادة السخاء

۱۲۲، ۴

سادة اهل الجنة الاسخياء و المتقون

۱۳۴، ۴

سادة الناس فى الدنيا الاسخياء و فى الآخرة الاتقياء

۱۳۸، ۴

علیک بالسخاء فانه ثمرة العقل

۲۸۴، ۴

علیکم بالسخاء و حسن الخلق فانهما یزیدان الرزق و یوجبان المحبة

۳۰۴، ۴

عادة النبلاء السخاء و الكظم و العفو و الحلم

۳۵۴، ۴

غطاء العيوب السخاء و العفاف

۳۸۱، ۴

غطوا معايبكم بالسخاء فانه ستر العيوب

۳۹۱، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۵۷

فی السخاء المحبة

۴۰۰، ۴

كثرة السخاء تكثر الاولياء و تستصلح الاعداء

۵۹۲، ۴

كن سمحا و لا تكن مبذرا

۶۰۰، ۴

ليكن سجيتك السخاء و الاحسان

۵۲، ۵

لو رأيتم السخاء رجلا لرأيتموه حسنا يسر الناظرين

۱۱۸، ۵

من عقل سمح

۱۴۵، ۵

من لم يسمح و هو محمود سمح و هو ملوم

۲۵۰، ۵

من لم يسمح لم يسد

۲۵۳، ۵

من لم يكن له سخاء و لا حياء فالموت خير له من الحيوة

۴۱۰، ۵

من كمال النعمة التحلى بالسخاء و التعفف

۲۱، ۶

ما استجلبت المحبة بمثل السخاء و الرفق و حسن الخلق

۷۲، ۶

نعم السجية السخاء

۱۶۰، ۶

لا سخاء مع عدم

۳۶۰، ۶

لا فضيلة كالسخاء

۳۵۴، ۶

لا سيادة لمن لا سخاء له

۴۰۳، ۶

باب السداد (محكمي)

احسن القول السداد

۳۷۴، ۳

من عمل بالسداد ملك

۱۸۸، ۵

باب السرور (شادمانی)

اوقات السرور خلسه

۱، ۲۷۲

السرور يبسط النفس و يثير النشاط

۲، ۱۱۳

بقدر السرور يكون التنغيص

۳، ۲۱۶

بالفجائع يتنغص السرور

۳، ۲۲۹

ربما تنغص السرور

۴، ۸۳

سرور المؤمن بطاعة ربه و حزنه على ذنبه

۴، ۱۳۶

قد يتنغص السرور

۴، ۴۶۶

كل سرور متنغص

۴، ۵۲۸

كم من فرح اقفى به فرحه الى حزن مخلد

۴، ۵۵۴

ما أودع احد قلبا سرورا الا خلق الله من ذلك السرور لظفا ...

۶، ۱۰۸

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۵۸

لا تفرح بما هو آت

۶، ۲۶۱

باب السريرة (نهان و باطن)

جماع المروءة أن لا تعمل في السر ما تستحي منه في العلانية

۳، ۳۷۳

ما لا ينبغي ان تفعله في الجهر فلا تفعله في السر

۶، ۹۱

آفة الوزراء خبث السريرة

۳، ۱۰۲

صلاح السرائر برهان صحة البصائر

۴، ۱۹۶

طوبى لمن صلحت سريرته و حسنت علانيته و عزل عن الناس شره

۴، ۲۴۳

عند فساد العلانية تفسد السريرة

۴، ۳۲۷

من حسنت سريرته حسنت علانيته

۵، ۲۱۱

من حسنت سريرته لم يخف احدا

۵، ۲۵۳

باب السر (راز)

المرء احفظ لسره

۱، ۱۷۷

الرأى بتحسين الاسرار

۱، ۲۷۱

احفظ امرک و لا تنکح خاطبا سرک

۲، ۱۸۲

انفرد بسرک و لا تودعه حازما فيزل و لا جاهلا فيخون

۲، ۱۸۳

ثلاث لا يستود عن سرا: المرأة و النمام و الاحمق

۳، ۳۳۶

سرک سرورک ان کتمته و ان اذعته کان ثبورک

۴، ۱۴۱

سرک اسيرک فان افشيتته صرت اسيره

۴، ۱۴۶

صدر العاقل صندوق سره

۴، ۲۱۵

کن باسرارک بخيلا و لا تدع سرا اودعته فان الاذاعة خيانه

۴، ۶۱۰

کاتم السر و في امين

۴، ۶۳۳

کلما کثر خزان الاسرار کثر ضياعها

۴، ۶۱۸

لو عقل المرء عقله لا حرز سره عمّن افشاه اليه و لم يطلع احدا عليه

۵، ۱۲۲

من افشا سرک ضيع امرک

۵، ۲۲۶

من کتم سره کانت الخيره بيده

۵، ۲۴۰

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۵۹

من اسر الى غير ثقته ضيع سره

۵، ۲۵۷

من افشى سرا استودعه فقد خان

۵، ۲۶۸

من بحث عن اسرار غيره اظهر الله اسراره

۵، ۳۷۱

من ضعف عن حفظ سره لم يقول سر غيره

۵، ۴۰۳

من ضعف عن سره فهو عن سر غيره اضعف

۵، ۳۶۲

من حصن سره منك فقد اتهمك

۵، ۴۵۲

من توفیق الرجل وضع سره، عند من یستره و احسانه عند من ینشره

۴۷، ۶

ملاک السر ستره

۱۱۷، ۶

ما لمت احدا علی اذاعه سرى اذا كنت به اضيق

۱۴۲، ۶

ما لمت احدا علی اذاعه سرى اذ كنت به أضيق منه

۱۱۴، ۶

لا تودعن سرک من لا امانه له

۲۶۲، ۶

لا تطلع زوجک و عبدک علی سرک فیسترقاک

۲۷۱، ۶

لا تسر الی الجاهل شیئا لا یطیق کتمانہ

۲۸۴، ۶

لا حرز لمن لا یسع سره صدره

۳۸۶، ۶

لا یسلم من اذاع سره

۳۸۸، ۶

باب السرعة (شتاب)

ملاک الخیر مبادرتہ

۱۱۷، ۶

اغبط الناس المسارع الی الخیرات

۴۲۳، ۲

من اسرع المسیر ادرك المقیل

۱۹۶، ۵

من فضیلة النفس المسارعة الی الطاعة

۴۸، ۶

لا تسرعن الی بادرة و جدت عنها مندوحة

۳۰۰، ۶

لا تسرعن الی بادرة و لا تعجلن بعقوبة و جدت عنها مندوحة ...

۳۰۷، ۶

باب الاسراف (بیهوده خرج کردن)

الاسراف یفنی الجزیل

۹۲، ۱

الاسراف یفنی الكثير

۱۳۹، ۱

اقبح البذل السرف

۳۷۲، ۲

ذر الاسراف مقتصدا و اذکر فی الیوم غدا

۳۳، ۴

سبب الفقر الاسراف

۱۲۲،۴

ذر السريف فان المسرف لا يحمد جوده و لا يرحم فقره

۳۴،۴

شين السخاء السرف

۱۹۰،۴

فدع الاسراف مقتصدا و اذكر في اليوم غدا و امسك ...

۴۳۶،۴

كثرة السرف تدمر

۵۹۷،۴

كفى بالتذبير سرفا

۵۷۲،۴

ليس في سرف شرف

۸۶،۵

ما فوق الكفاف اسراف

۵۲،۶

ويح المسرف ما أبعده عن صلاح نفسه و استدراك امره

۲۲۸،۶

لا غنى مع اسراف

۳۶۳،۶

باب السرقة (دزدی)

و مجانية السرقة ايجابا للعبة

۴۵۳،۴

باب السعادة (نيك بختی)

السعادة ما افضت الى الفوز

۲۹۱،۱

السعيد من اخلص الطاعة

۳۴۱،۱

السعيد من استعان بالمفقود

۴،۲

السعيد من خاف العقاب فامن و رجا الثواب فاحسن

۵۹،۲

اسعد الناس العاقل المؤمن

۳۹۷،۲

سعادة المرء القناعة و الرضا

۱۳۰،۴

سعادة الرجل في احراز دينه و العمل لآخرته

۱۴۴،۴

عند العرض على الله سبحانه تتحقق السعادة من الشقاء

۳۲۵،۴

كفى بالمرء سعادة ان يوثق به في امور الدين و الدنيا

۴، ۵۸۱

لن تعرف حلاوة السعادة حتى تذاق مرارة النجس

۵، ۶۶

من السعادة التوفيق لصالح الاعمال

۶، ۱۹

من سعادة المرء ان تكون صنايعه عند من يشكره و معروفه عند من لا يكفره

۶، ۴۶

باب السعى (كوشش)

اسع في كدحك و لا تكن خازنا لغيرك

۲، ۲۰۹

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۶۱

رب ساع لقاعد

۴، ۵۵

رب ساع فيما يضره

۴، ۵۹

عليك بالسعى و ليس عليك بالنجح

۴، ۲۹۸

من حسنت مساعيه طابت مراعيه

۵، ۲۷۰

ليكن احب الناس اليك و احظاهم لديك اكثرهم سعيا في منافع الناس

۵، ۴۹

لن يفوز بالجنة الا الساعي لها

۵، ۶۱

لن يضيع من سعيك ما اصلحك و اكسبك الاجر

۵، ۶۸

لا تهتمن الا فيما يكسبك اجرا و لا تسع الا في اغتنام مثوبة

۶، ۲۹۹

باب السعاية (سخن چيني)

الساعي كاذب لمن سعى اليه، ظالم لمن سعى عليه

۲، ۵۹

اكذب السعاية و النميمة باطله كانت او صحيحة

۲، ۲۲۴

شر الناس من سعى بالاخوان و نسي الاحسان

۴، ۱۷۱

باب السفر

السفر احد العذابين

۲، ۱۶

باب السفلى (مردم پست)

اذا ساد السفلى خاب الامل

۳، ۱۲۹

زوال الدول باصطناع السفلى

۱۱۲، ۴

فقدان الرؤساء اهون من ریاسة السفل

۴۲۴، ۴

مجالسة السفل تضنى القلوب

۱۲۶، ۶

منازعة السفل تشين السادة

۱۳۴، ۶

باب السفه (نابخردي)

السفه خرق

۲۵، ۱

السفه جريرة

۴۵، ۱

السفه مفتاح السباب

۸۳، ۱

السفه يجلب الشر

۲۱۰، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۶۲

اياك و السفه فانه يوحش الرفاق

۲۹۴، ۲

اعبى ما يكون الحكيم اذا خاطب سفيها

۴۳۷، ۲

ترك جواب السفه ابلغ جوابه

۲۸۶، ۳

دع السفه فانه يزرى بالمرء و يشينه

۱۹، ۴

سلاح الجهل السفه

۱۲۷، ۴

سفهك على من فوقك جهل مرد

۱۵۲، ۴

سفهك على من دونك جهل مزر

۱۵۲، ۴

سفهك على من فى درجتك نقار كنقار الديكين و هراش

۱۵۳، ۴

فى السفه و كثرة المزاح الخرق

۴۱۰، ۴

كفى بالسفه عارا

۵۷۲، ۴

كثرة السفه توجب الشنآن و تجلب البغضاء

۵۹۸، ۴

من كثر سفهه استرذل

۱۷۹، ۵

من داخل السفهاء حقر

۱۸۱، ۵

لیس السفه کالحلم

۷۹، ۵

من ماری السفیه فلا عقل له

۴۳۹، ۵

من عدل سفیها فقد عرض للسب نفسه

۴۵۹، ۵

مقارنة السفهاء تفسد الخلق

۱۲۷، ۶

ما تلاحى اثنان فظهر الا اسفههما

۸۰، ۶

لا يقوم السفیه الامر الکلام

۴۰۹، ۶

لا ينتصف من سفیه قط الا بالحلم عنه

۴۲۶، ۶

باب السکوت (خاموشی)

الزم السکوت و اصبر على القناعة بايسر القوت ...

۲۳۷، ۲

رب کلام جوابه السکوت

۶۴، ۴

رب سکوت ابلغ من کلام

۶۹، ۴

و كان اذا غلب على الکلام لم يغلب على السکوت

۶۳۹، ۴

السکوت على الاحمق افضل جوابه

۳۰۳، ۱

اذا غلبت على الکلام فاياک ان تغلب على السکوت

۱۳۶، ۳

من سکت فسلم کمن تکلم فغنم

۴۷۳، ۵

باب السلطان (پادشاه)

الملوک حماة الدين

۱۸۳، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۶۳

الملوک لا مودة له

۲۵۰، ۱

الملک المنتقل الزائل حقير يسير

۳۰۰، ۱

السلطان الجائر يخيف البرى

۳۱۲، ۱

المستسلم موقی

۴۷، ۱

الامیر السوء یصطنع البذی

۳۱۲، ۱

الجرأة علی السلطان اعجل هلك

۳۵۱، ۱

السلطان الجائر و العالم الفاجر اشد الناس نكایة

۷۴، ۲

المكانة من الملوک مفتاح المحنة و بذر الفتنة

۱۵۹، ۲

احرس منزلتك عند سلطانك و احذر أن يحطک عنها التهاون عن حفظ ما رفاک الیه

۲۰۸، ۲

اعقل الملوک من ساس نفسه للرعية بما يسقط ...

۴۷۵، ۲

ان السلطان لامین الله فی الارض و مقيم العدل فی البلاد و العباد وزعته فی الارض

۶۰۴، ۲

اجل الملوک من ملک نفسه و بسط العدل

۴۳۹، ۲

احسن الملوک حالا من حسن عیش الناس فی عيشه و عم رعيته بعدله

۴۵۱، ۲

افضل الملوک من حسن فعله و نيته و عدل فی جنده و رعيته

۴۴۵، ۲

آفة الملوک سوء السيرة

۱۰۲، ۳

إذا ملک الاراذل هلك الافاضل

۱۲۹، ۳

إذا استشاط السلطان تسلط الشيطان

۱۲۱، ۳

إذا تغيرت نية السلطان تغير الزمان

۱۲۰، ۳

آفة الملك ضعف الحماية

۱۰۷، ۳

آفة العمران جور السلطان

۱۰۹، ۳

إذا بنى الملك على قواعد العدل و دعم بدعائم العقل نصر الله موالیه و خذل معادیه

۱۶۸، ۳

إذا زادک السلطان تقريبا فزده اجلالا

۱۷۲، ۳

تاج الملك عدله

۲۷۸، ۳

خور السلطان اشد على الرعية من جور السلطان

۴۴۲، ۳

خير الملوک من امانات الجور و احیی العدل

۴۳۱، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۶۴

حق علی الملک ان یسوس نفسه قبل جنده

۴۱۵، ۳

زکاة السلطان اغاثة الملهوف

۱۰۶، ۴

سلطان العاقل ینشر مناقبه

۱۳۳، ۴

سلطان الجاهل یبدي معايبه

۱۳۳، ۴

صاحب السلطان کراکب الاسد یغبط موقفه و هو اعرف بموضعه

۲۰۲، ۴

طلب السلطان من خداع الشيطان

۲۵۸، ۴

غضب الملوک رسول الموت

۳۹۰، ۴

فضيلة السلطان عمارة البلدان

۴۲۲، ۴

قلوب الرعية خزائن راعيها فما أودعها من عدل او جور وجده ...

۵۲۱، ۴

قلما تدوم مودة الملوک و الخوان

۴۹۶، ۴

من طال عدواته زال سلطانه

۲۱۱، ۵

من احسن الملكة امن الهلكة

۲۱۲، ۵

من ملک استأثر

۱۴۱، ۵

من اساء الي رعيته سر حساده

۲۷۴، ۵

ليس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن

۹۰، ۵

من اجترء علی السلطان قد تعرض للهوان

۳۱۶، ۵

من اشفق علی سلطانه قصر عن عدوانه

۳۴۳، ۵

من جار فی سلطانه عد من عوادى زمانه

۳۷۳، ۵

من جار فی سلطانه و اكثر عدوانه هدم الله بنيانه و هدر اركانه

۳۹۶، ۵

من عدل فی سلطانه و بذل احسانه اعلى الله شأنه و اعز اعوانه

۳۹۶، ۵

من الحمق الدالۃ علی السلطان

۴۵، ۶

منازعة الملوک تسلب النعم

۱۳۳، ۶

من حق الملك ان يسوس نفسه قبل جنده

۲۵، ۶

من حق الراعى ان يختار لرعيته ما يختاره لنفسه

۲۵، ۶

لا ترغب فی خلطة الملوک فانهم يستکثرون من الكلام رد السلام ...

۳۰۰، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۶۵

لا تکثرن الدخول علی الملوک فانهم ان صحبتهم ملوک و ان نصحتهم غشوک

۲۹۹، ۶

لا تصدعوا علی سلطانکم فتذموا غب امرکم

۲۷۸، ۶

لا تلتبس بالسلطان وقت اضطراب الامور علیه فان ...

۳۳۴، ۶

لا تطمعن فی مودة الملوک فانهم یوحشونک آنس ما تكون بهم ...

۳۴۴، ۶

لا یكون العمران حیث یجور السلطان

۴۰۴، ۶

باب الاسلام و التسليم

الاسلام ابلج المناهج

۱۲۴، ۱

التسليم ان لا تتهم

۳۰۵، ۱

الاسلام هو التسليم و التسليم هو الیقین و الیقین هو التصدیق ...

۸۴، ۲

اسلم تسلم

۱۶۸، ۲

ارض للناس بما ترضاه لنفسک تكن مسلما

۱۸۸، ۲

احسن الناس ذماما احسنهم اسلاما

۴۰۵، ۲

افضل المسلمین اسلاما من كان همه لآخره و اعتدل خوفه و رجاه

۴۵۶، ۲

ان المسلمین مستکینون

۴۹۵، ۲

ان للاسلام غاية فانتھوا الى غايته و اخرجوا الى الله مما افترض ...

۵۳۵، ۲

ان اسلمت نفسك لله سلمت نفسك

۱۷، ۳

انك ان سالم الله سلمت و فزت

۵۴، ۳

تبصرة لمن عزم و آية لمن توسم و عبرة لمن اتعظ و نجاه لمن صدق

۳۰۸، ۳

سالم الله تسلم اخراک

۱۳۹، ۴

سلموا لامر الله و لامر وليه فانکم لن تضلوا مع التسليم

۱۳۹، ۴

شرع الله لکم الاسلام فسهل شرايعه و اعزاز كانه على من حاربه

۱۸۸، ۴

ظاهر الاسلام مشرق و باطنه مونق

۲۷۸، ۴

غاية الاسلام التسليم

۳۶۹، ۴

في التسليم الايمان

۴۰۱، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۶۶

و الاسلام امانا من المخاوف

۴۵۶، ۴

من استسلم الى الله استظهر

۱۶۷، ۵

من سالم الله سلم

۱۸۲، ۵

من اسلم سلم

۱۳۴، ۵

من سالم الله سلمه و من حارب الله حربه

۴۱۲، ۵

من مت اليك بحرمة الاسلام فقد مت باوثق الاسباب

۴۷۰، ۵

ذاک ینفع سلمه و لا یخاف ظلمه، اذا قال فعل و اذا ولی عدل

۴۰، ۴

هدى من حسن اسلامه

۱۹۳، ۶

و الذى فلق الحبة و برىء النسمة ما اسلموا و لكن استسلموا ...

۲۴۵، ۶

هو ابلج المناهج نير الولايج مشرف الاقطار رفيع الغاية

۲۰۹، ۶

لا ایمان افضل من الاستسلام

۳۸۴، ۶

لا معقل أمنع من الاسلام

۳۸۴، ۶

باب السلام

ایخل الناس من بخل بالسلام

۴۳۸، ۲

لكل داخل دهشة فابدءوا بالسلام

۲۴، ۵

باب السلامة

لا لباس اجمل من السلامة

۳۸۰، ۶

لا وقاية أمنع من السلامة

۳۶۶، ۶

باب السلم (سازش)

رب حرب اعود من سلم

۶۹، ۴

السلم علّة السلامة و علامة الاستقامة

۳۵۲، ۱

سالم الناس تسلم دنياك

۱۳۹، ۴

سالم الناس تسلم دنياك

۱۳۹، ۴

سالم الناس تسلم و اعمل للآخرة تغنم

۱۳۹، ۴

كل مستسلم موقى

۵۲۵، ۴

من سالم الناس كثر اصد قاؤه و قل اعداؤه

۲۲۱، ۵

من استسلم سلم

۱۴۱، ۵

سنة الابرار حسن الاستسلام

۱۳۰، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۶۷

من سالم الناس سترت عيوبه

۲۶۸، ۵

من سالم الناس ربح السلامة

۳۵۷، ۵

من رضى من الناس بالمسالمة سلم من غوائلهم

۳۸۴، ۵

وجدت المسالمة ما لم يكن و هن فى الاسلام انجع من القتال

۲۴۴، ۶

نعم الدلالة حسن السميت

۱۵۹، ۶

باب المسامحة (سهل و آسان گرفتن)

ساهل الدهر ما ذل لك قعوده و لا تخاطر بشئ رجاء اكثر منه

۱۴۴، ۴

من سامح نفسه فيما يحب اتعبه فيما يكره

۳۶۸، ۵

من عامل الناس بالمسامحة استمتع بصحبتهم

۳۸۴، ۵

لا تداهونوا فيقتحم بكم الادهان على المعصية

۲۷۸، ۶

لا يقيم امر الله سبحانه الا من لا يصانع و لا يخادع و لا تغره المطامع

۴۰۹، ۶

باب الاستماع (شنیدن و گوش دادن)

اسمع تعلم و اصمت تسلم

۱۸۱، ۲

استمعوا من ربانيكم و احضروه قلوبكم و اسمعوا ان هتف بكم

۲۴۱، ۲

اذا سمعت من المكروه ما يؤذيك فتطأطأ له يخطك

۱۹۰، ۳

اذا لم تكن عالما ناطقا فكن مستمعا واعيا

۱۴۵، ۳

جعل الله سبحانه لكم اسماعا لتعي ما عناها و أبصارا لتجلو من عشاها

۳۶۶، ۳

سامع هجر القول شريك القائل

۱۳۴، ۴

رحم الله عبدا سمع حكما فوعى و دعى الى رشاد فدنى و اخذ بحجزه ...

۴۴، ۴

سامع ذكر الله ذاكر

۱۳۳، ۴

عود اذنك حسن الاستماع و لا تصغ الى ما لا يزيد في صلاحك

۳۲۹، ۴

و كان على ان يسمع احرص منه على ان يتكلم

۶۳۹، ۴

ليكفكم من العيان السماع و من الغيب الخبر

۴۱، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۱۶۸

من احسن الاستماع تعجل الانتفاع

۴۷۵، ۵

من السوود الصبر لاستماع شكوى الملهوف

۴۶، ۶

وقر سمع لم تسمع الواعية

۲۳۴، ۶

باب السمعۃ (ریا و تظاهر)

و یشناً السمعۃ

۲۷۳، ۳

باب سامع الغيبة (شنونده غیبت)

السامع شریک القائل

۱۴۰، ۱

السامع للغيبة كالمغتاب

۳۰۷، ۱

السامع للغيبة احد المغتابين

۱۲، ۲

سامع الغيبة احد المغتابين

۱۳۴، ۴

سامع الغيبة شریک المغتاب

۱۴۲، ۴

مستمع الغيبة كقائلها

۱۲۵، ۶

باب السنة (روش خوب)

اقتدوا بهدى نبيكم فانه اصدق الهدى و استنوا بسنته فانها اهدى السنن

۲۵۸، ۲

أظلم الناس من سن سنن الجور ...

۴۷۹، ۲

قد اوجب الايمان على معتقده اقامة سنن الاسلام و الفرض

۴۹۰، ۴

طوبى لمن عمل بسنة الدين و اقتفى آثار النبيين

۲۴۵، ۴

من علامات العقل العمل بسنة العدل

۴۴، ۶

لا تنقض سنة صالحه عمل بها و اجتمعت الالفه لها و صلحت الرعية عليها

۳۲۰، ۶

باب الاساءة (بدى كردن)

اشد الناس عقوبة رجل كافي الاحسان بالاسائة

۴۴۱، ۲

انك ان اسأت فنفسك تمتهن و اياها تغبن

۵۶، ۳

من عامل الناس بالاسائة كافؤوه بها

۳۴۰، ۵

من اساء اجتلب سوء الجزاء

۲۸۰، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۶۹

من جرى في ميدان اسائته كبا في جريه

۳۵۵، ۵

لا تسئ الى من احسن اليك فمن أساء الى من احسن اليه منع الاحسان

۳۳۱، ۶

باب السيادة (آقائي، سروري)

ما ساد من احتاج اخوانه الى غيره

۷۸، ۶

السيد من تحمل اثقال اخوانه و احسن مجاورة جيرانه

۱۰۸، ۲

السيد من لا يصانع و لا يخادع و لا تغره المطامع

۱۳۷، ۲

من انعم قضى حق السيادة

۱۵۴، ۵

لا شرف كالسودد

۳۵۳، ۶

لا يكمل السودد الا بتحمل الاثقال

۴۰۹، ۶

باب السياسة

الملك سياسة

۱۳، ۱

آفة الزعماء ضعف السياسة

۱۰۳، ۳

جمال السياسة العدل في الامرة و العفو مع القدرة

۳۷۵، ۳

حسن السياسة قوام الرعية

۳۸۴، ۳

حسن التدبير و تجنب التبذير من حسن السياسة

۳۸۵، ۳

حسن السياسة يستديم الرياسة

۳۸۵، ۳

رأس السياسة استعمال الرفق

۵۴، ۴

فضيلة الرياسة حسن السياسة

۴۲۳، ۴

من حسنت سياسته وجبت طاعته

۲۱۱، ۵

من حسنت سياسته دامت رياسته

۲۹۴، ۵

باب السوق (بازار)

اياك و مقاعد الاسواق فانها معارض الفتن و محاضر الشيطان

۳۰۵، ۲

مجالس الاسواق محاضر الشيطان

۱۳۴، ۶

باب السهر (بیدار خوابی، شب زنده‌داری)

السهر روضه المشتاقين

۱۷۵، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷۰

الرجل السوء لا يظن باحد خيرا لانه لا يراه

۱۵۷، ۲

احذروا سوء الاعمال و غرور الامال و نفاذ الامل و هجوم الاجل

۲۸۶، ۲

اياك و الاسائه فانها خلق اللثام و ان المسى لمرتد فى جهنم بإساءته

۲۹۶، ۲

اجهل الناس مسيء مستأنف

۳۸۷، ۲

افضل من اكتساب الحسنات اجتناب السيئات

۴۰۸، ۲

السهر ا حد الحياتين

۲۷، ۲

رب ساهر لراقد

۵۵، ۴

سهر الليل بذكر الله غنيمه الاولياء و سجيئه الاتقياء

۱۴۱، ۴

سهر الليل شعار المتقين و شيمه المشتاقين

۱۴۰، ۴

سهر العيون بذكر الله خلصان العارفين و حلوان المقربين

۱۴۱، ۴

سهر الليل فى طاعة الله ربيع الاولياء و روضه السعداء

۱۴۱، ۴

سهر العيون بذكر الله فرصه السعداء و نزهه الاولياء

۱۵۱، ۴

نعم عون العباده السهر

۱۶۳، ۶

باب التسهل (آسان گيرى)

التسهل يدر الارزاق

۲۰۲، ۱

باب السيره (رفتار و روش)

حسن السيره عنوان حسن السيره

۳۹۱، ۳

حسن السيره جمال القدره و حصن الامر

۳۹۱، ۳

من سائت سيرته سرت منيته

۱۹۳، ۵

من سائت سيرته لم يأمن ابدا

۲۵۳، ۵

باب الشباب (جوانی)

انما قلب الحدث كالارض الخاليه مهما القى فيها من كل شى قبلته

۹۰، ۳

بادروا شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك

۲۴۹، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷۱

جهل الشباب معذور و علمه محقور

۳۶۷، ۳

شيئان لا يعرف فضلهم الا من فقدهما: الشباب و العافيه

۱۸۳، ۴

هل ينتظر أهل غضاضة الشباب الاحوانى الهرم

۲۰۰، ۶

باب الشبهه

اياك و الوقوع فى الشبهات و الولوع بالشهوات

۳۱۴، ۲

ان الامور اذا تشابهت اعتبر آخرها باولها

۵۰۷، ۲

ان من صرحت له العبر عما بين يديه من المثالات

۵۹۶، ۲

انما سميت الشبهه شبهه لانها تشبه الحق فاما اولياء الله فضايعهم فيها اليقين

۹۳، ۳

طوبى لمن لم تغم عليه مشتبهات الامور

۲۴۶، ۴

لكل ناكث شبهه

۱۴، ۵

ليصدق تحريك فى الشبهات فان من وقع فيها ارتبك

۵۳، ۵

من الحزم الوقوف عند الشبهه

۳۷، ۶

نزهوا اديانكم عن الشبهات و صونوا انفسكم عن مواقع الريب الموبقات

۱۷۴، ۶

باب مالک الاشتر

لو كان جبلا لكان فندا، لا يرتقيه الحافر و لا يرقى عليه الطائر

۱۱۹، ۵

هو سيف الله لا ينبو عن الضرب و لا كليل الحد و لا تستهويه بدعه

۲۱۰، ۶

باب الشتم (دشنام، ناسزا)

من سافه شتم

۱۴۳، ۵

من بلغک شتمک فقد شتمک

۴۵۱، ۵

باب الشجاعة (دلیری)

الشجاعة زين، الجبن شين

۳۴، ۱

الشجاعة عز حاضر، الجبن ذل ظاهر

۱۵۲، ۱

الشجاعة نصره حاضرة و فضيلة ظاهرة

۳۰، ۲

الشجاعة احد العزین

۲۳، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷۲

ثمرة الشجاعة الغيرة

۳۲۸، ۳

على قدر الحمية تكون الشجاعة

۳۱۲، ۴

لو تميزت الاشياء لكان الصدق مع الشجاعة و كان الجبن مع الكذب

۱۱۸، ۵

معالجة النزال تظهر شجاعة الابطال

۱۳۱، ۶

باب الشدائد (سختیها و گرفتاریها)

اعتزم بالشدء حين لا يغنى عنك الا الشدة

۲۰۵، ۲

عند تعاقب الشدائد تظهر فضائل الانسان

۳۲۰، ۴

عند نزول الشدائد يجرب حفاظ الاخوان

۳۲۱، ۴

عند الشدائد تذهب الاحقاد

۳۲۳، ۴

قد يكذب الرجل على نفسه عند شدة البلاء بمالم يفعله

۴۸۳، ۴

كن فى الشدائد صبورا و فى الزلازل وقورا

۶۰۲، ۴

للشدائد تدخر الرجال

۲۹، ۵

من لم يتعرض للنوائب تعرضت له النوائب

۲۴۷، ۵

باب الشر

الشر وقاحة

۱۳، ۱

الشر ندامة

۶۳، ۱

الشر يکبو براكبه

۱۱۵، ۱

الشر اقبیح الابواب

۱۳۴، ۱

الشر منطق وبي

۱۳۵، ۱

الشر عنوان العطب

۱۴۲، ۱

الشر حمال الاثام

۱۷۱، ۱

الشر يزرى و يردى

۲۱۸، ۱

الشر يعاقب عليه و يخزى

۲۲۹، ۱

الغالب بالشر مغلوب

۲۷۲، ۱

استفتاح الشر يحدو على تجنبه

۳۶۷، ۱

الشر مركب الحرص و الهوى مركب الفتنة

۷۰، ۲

الشرير لا يظن باحد خيرا لانه لا يراه الا بطبع نفسه

۷۶، ۲

الخلال المنتجة للشر: الكذب و البخل و الجور و الجهل

۱۰۹، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۷۳

الشر كامن فى طبيعة كل احد فان غلبه صاحبه بطن و ان لم يغلبه ظهر

۱۶۱، ۲

الشر اقبیح الابواب و فاعله شر الاصحاب

۱۵۲، ۲

احذر الشرير عند اقبال الدولة لئلا يزيلها عنك و عند ادبارها لئلا يعين عليك

۲۷۳، ۲

اجتنبوا الشر فان شرا من الشر فاعله

۲۵۴، ۲

احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك

۱۸۰، ۲

امح الشر من قلبك تنزك و يتقبل عملك

۱۸۱، ۲

اياك ان تغتر بغلطة شرير بالخير

۳۲۷، ۲

ایاک ان تستوحش من غلطه خیر بالشر

۳۲۷، ۲

ایاک و معاشره الاشرار فانهم كالنار مباشرتها تحرق ...

۲۸۹، ۲

ایاک و مصاحبه الاشرار فانهم يمنون عليك بالسلامة منهم

۲۹۱، ۲

ایاک و ملايسه الشر فانك تنيله نفسك قبل عدوك و تهلك به دينك قبل ايصاله الي غيرك

۳۰۹، ۲

اشد شيء عقابا الشر

۳۸۵، ۲

ان هذه الطبائع متباينة و خيرها ابعدها من الشر

۵۰۴، ۲

ان في الشر لوقاحة

۴۸۷، ۲

اذا رأيتم الشر فابعدوا عنه

۱۲۶، ۳

بئس الذخر فعل الشر

۲۵۴، ۳

زيادة الشر دنائة و مذلة

۱۱۶، ۴

ظفر بالشر من ركبته

۲۷۴، ۴

فاعل الشر شر منه

۴۱۲، ۴

فعل الشر مسبة

۴۱۳، ۴

كل غالب بالشر مغلوب

۵۲۹، ۴

من فعل الشر فعلى نفسه اعتدى

۲۴۳، ۵

من ترك الشر فتحت عليه ابواب الخير

۲۷۶، ۵

لن تتحق الخير حتى تتبرء من الشر

۶۷، ۵

ليس بشر من الشر الا عقابه

۸۱، ۵

ليس شيء افسد للامور و لا ابلغ في هلاك الجمهور من الشر

۸۵، ۵

من اسس اساس الشر اسسه على نفسه

۳۴۳، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷۴

من آثار کامن الشر کان فيه عطبه

۳۴۹، ۵

من اضمر الشر لغيره فقد بدء به نفسه

۳۵۶، ۵

من عری من الشر قلبه سلم له دينه و صدق يقينه

۳۷۸، ۵

شر الاشرار من يتبجح بالشر

۱۷۴، ۴

شر الناس من يبتغى الغوائل للناس

۱۷۶، ۴

شر الناس من لا يرجی خيره و لا يؤمن شره

۱۷۵، ۴

طالب الخير بعمل الشر فاسد العقل و الحس

۲۵۱، ۴

من كف شره فارج خيره

۴۶۵، ۵

من كره الشر عصم

۴۶۶، ۵

ما آمن عذاب الله من لم يأمن الناس شره

۷۹، ۶

متقى الشر كفاعل الخير

۱۳۰، ۶

مفتاح الخير التبرى من الشر

۱۳۳، ۶

لا يأمن مجالسو الاشرار غوائل البلاء

۴۱۱، ۶

لا ينجو من الله سبحانه من لا ينجو الناس من شره

۴۲۸، ۶

ينبغى لمن عرف الاشرار أن يعتزلهم

۴۴۳، ۶

باب الشريعة

الشريعة صلاح البرية

۱۸۳، ۱

باب الشرف

الشرف مزية

۱۱، ۱

الشريف من شرفت خلاله

۱۹۱، ۱

الشرف اصطناع العشيرة

۲۳۸، ۱

النفس الشریفه لا تثقل علیها المؤمنات

۱، ۲

دولة الاکابر من افضل المغانم

۱۰، ۴

ذو الشرف لا تبطره منزله نالها و ان عظمت کالجبل الذى ...

۳۷، ۴

شرف الرجل نزاهته و جماله مروءته

۱۸۰، ۴

على قدر شرف النفس تكون المروءة

۳۱۲، ۴

من شرفت نفسه كثرت عواطفه

۲۴۰، ۵

من شرفت نفسه نزهاها عن دنائة المطالب

۳۳۵، ۵

من کمال الشرف الاخذ بجامع الفضل

۲۹، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷۵

ما جار شريف

۷۵، ۶

لا يكمل الشرف الا بالسخاء و التواضع

۴۰۹، ۶

باب الشرك

الاشراک کفر

۴۳، ۱

اضر شىء الشرك

۳۷۵، ۲

آفة الايمان الشرك

۹۷، ۳

سبب الهلاك الشرك

۱۲۵، ۴

من ارتاب بالايمان اشرك

۳۰۳، ۵

باب الشركة

الشركة فى الملك تؤدى الى الاضطراب

۸۶، ۲

الشركة فى الرأى تؤدى الى الصواب

۸۷، ۲

باب الشره (أز)

کفى بالشره هلکا

۵۷۰، ۴

ليس مع الشره عفاف

۸۶، ۵

باب الشطط (ستم، دوری از حق)

من کثر شططه کثر سخطه

۲۲۵، ۵

باب الشيطان

احذروا عدوا نفذ في الصدور خفيا و نفت في الاذان نجيا

۲۸۳، ۲

احذروا عدو الله ابليس ان يعديكم بدائه

۲۸۴، ۲

جعلهم مرمی نبه و موطأ قدمه و مأخذ يده

۳۷۳، ۳

جعلوا الشيطان لامرهم مالكا و جعلهم له اشراكا

۳۷۸، ۳

صافوا الشيطان بالمجاهدة و اغلبوه بالمخالفة تزكو انفسكم و تعلوا

۲۱۷، ۴

غرور الشيطان يسول و يطمع

۳۷۸، ۴

ليس لابليس وهق اعظم من الغضب و النساء

۸۳، ۵

هم لمة الشيطان و حمة النيران اولئك حزب الشيطان

۱۹۵، ۶

لا تجعلن للشيطان في عملك نصيبا و لا على نفسك سبيلا

۲۸۶، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷۶

باب الاشتغال (مشغول بودن)

اشتغال النفس بما لا يصحبها بعد الموت من اكثر الوهن

۱۰۳، ۲

مشغول وقته

۲۷۴، ۳

على قدر الحرمان تكون الحرفة

۳۱۳، ۴

كن مشغولا بما انت عنه مسئول

۶۰۱، ۴

من تشاغل بالزمان شغله

۱۸۴، ۵

باب الشفاعة (میانجیگری)

الشفيع جناح الطالب

۱۰۲، ۱

استجيبوا لانبياء الله و سلموا لامرهم و هما ا بطاعتهم تدخلوا في شفاعتهم

۲۴۶، ۲

باب الشفقة (مهربانی)

ان المؤمنین مشفقون

۴۹۶، ۲

باب المشقة (رنج بردن و سختی کشیدن)

الثواب بالمشقة

۲۲، ۱

بالتعب الشديد تدرك الدرجات الرفيعة و الراحة الدائمة

۲۳۸، ۳

ثواب العمل على قدر المشقة فيه

۳۴۷، ۳

باب الشقاء (بدبختی)

الدنيا دار الاشقياء

۱۱۹، ۱

سبب الشقاء حب الدنيا

۱۲۱، ۴

في الدنيا رغبة الاشقياء

۴۰۶، ۴

كل شقاء الى رخاء

۵۲۸، ۴

كم من شقى حضره اجله و هو مجد في الطلب

۵۵۴، ۴

من الشقاء افساد المعاد

۱۴، ۶

من علامة الشقاء الاسائة الى الاخير

۲۰، ۶

من الشقاء ان يصون المرء دنياه بدينه

۲۷، ۶

من حق اللبيب ان يعد سوء عمله و قبح سيرته من شقاوة جده و نحسه

۲۵، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۷۷

باب الشکر (سپاسگزاری)

الشکر زیادة

۱۸، ۱

الشکر مفروض

۴۲، ۱

الشکر مغنم

۵۹، ۱

الشکر يدوم النعم

۱۰۳، ۱

الشکر حصن النعم

۱۲۷، ۱

الشکر زينة للنعماء

۱۹۵، ۱

النعم تدوم بالشکر

۲۷۳، ۱

الشکر ترجمان النیة و لسان الطویة

۳۴۳، ۱

الشکر زینة الرخاء و حصن النعماء

۳۵۶، ۱

الشکر ماخوذ علی اهل النعم

۳۹۶، ۱

الشکر احد الجزائین

۲۷، ۲

المعروف غل لا یفکة الا شکر او مکافاة

۴۴، ۲

المؤمن بین نعمة و خطیئة لا یصلحهما الا الشکر و الاستغفار

۴۴، ۲

الشکر علی النعمة جزاء لماضیها و اجتلاب لاتیها

۱۱۹، ۲

النعمة موصولة بالشکر و الشکر موصول بالمزید و هما مقرونان

۱۳۴، ۲

الشکر اعظم قدرا من المعروف لان الشکر یبقى و المعروف یفنى

۱۵۷، ۲

اعظم اللؤم حمد المذموم

۳۹۵، ۲

اکثر النظر الی من فضلت علیه فان ذلك من ابواب الشکر

۲۰۲، ۲

احسنوا جوار نعم الدین و الدنیا بالشکر لمن دل علیها

۲۴۹، ۲

اغتنموا الشکر فادنی نفعه الزیادة

۲۵۵، ۲

اشکر تزد

۱۷۴، ۲

استدم الشکر تدم علیک النعمة

۱۷۷، ۲

اشتغل بشکر النعمة عن التطرب بها

۱۸۶، ۲

اشکر من انعم علیک و انعم علی من شکرک ...

۲۱۶، ۲

احسن السمعة شکر ینشر

۴۰۱، ۲

احسن شکر النعم الانعام بها

۴۰۷، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷۸

احق من شکرت من لا یمنع مزیدک

۴۱۲، ۲

احسن الناس حالا فی النعم من استدام حاضرها بالشکر و ارتجع فائتها بالصبر

۴۵۷، ۲

اول ما یجب علیکم لله سبحانه شکرا یادیه و ابتغاء مرضیه

۴۶۸، ۲

ابلغ ما یستمد به النعمه الشکر و اعظم ما تمحص به المحنة الصبر

۴۷۵، ۲

احق الناس بزيادة النعمه اشکرهم لما اعطی منها

۴۷۵، ۲

احب الناس الى الله سبحانه العامل فیما انعم به علیه ...

۴۷۶، ۲

ان لله تعالی فی کل نعمه حقا من الشکر فمن اداها زاده

۵۶۳، ۲

انما ینبغی لاهل العصمة و المصنوع الیهم فی السلامة ان یرحموا اهل المعصية و الذنوب ...

۸۹، ۳

اذا انعمت بالنعمه فقد قضیت شکرها

۱۲۳، ۳

اذا قصرت یدک عن المكافاة فاطل لسانک بالشکر

۱۳۷، ۳

اذا نزلت بک النعمه فاجعل قراها الشکر

۱۳۸، ۳

اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر

۱۶۳، ۳

اذا اعطیت فاشکر

۱۱۴، ۳

بالشکر تدوم النعم

۱۹۸، ۳

بالشکر تستجلب الزیاده

۲۰۱، ۳

ثمره الشکر زیاده النعم

۳۲۸، ۳

حسن الشکر یوجب الزیاده

۳۸۲، ۳

ان اتاکم الله بنعمه فاشکروا

۱، ۳

خیر الناس من اذا اعطی شکر و اذا ابتلی صبر و اذا ظلم غفر

۴۳۳، ۳

خیر الشکر ما کان کافلا بالمزید

۴۳۱، ۳

خير الاعمال ما اكتسب شكرا

۴۲۲،۳

حق الله سبحانه عليكم في اليسر البر و الشكر و في العسر الرضا و الصبر

۴۰۸،۳

دوام الشكر عنوان درك الزيادة

۲۲،۴

رب كادح لمن لا يشكره

۵۹،۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۷۹

زوال النعم بمنع حقوق الله منها و التقصير في شكرها

۱۱۰،۴

زيادة الشكر و صلة الرحم تزيدان النعم و تفسحان في الاجل

۱۱۲،۴

سبب المزيد الشكر

۱۲۵،۴

شكر الهك بطول الثناء

۱۵۸،۴

شكر من فوقك بصدق الولاء

۱۵۸،۴

شكر النعم عصمة من النقم

۱۵۹،۴

شكر الاله يدر النعم

۱۵۹،۴

شكر النعمة يقضى بمزيتها و يوجب تجديدها

۱۵۹،۴

شكر النعمة امان من تحويلها و كفيل بتأييدها

۱۷۹،۴

شكر نعمة سالفه يقضى بتجدد نعم مستأنفه

۱۶۰،۴

شكر النعم يضاعفها و يزيدها

۱۶۰،۴

شكر النعم يوجب مزيتها و كفرها برهان جودها

۱۶۰،۴

شكر النعمة امان من حلول النعمة

۱۶۰،۴

شكرک للراضى عنك يزيده رضى و وفاء

۱۶۱،۴

شكرک للساخط عليك يوجب لك منه صلاحا و تعظفا

۱۶۱،۴

شكر الاحسان من اتنى على مسديه و ذكر بالجميل موليه

۱۶۲،۴

شر الناس من لا يشكر النعمة و لا يعرى الحرمة

۱۷۰، ۴

عليك بالشكر في السراء و الضراء

۲۸۶، ۴

عليكم بدوام الشكر و لزوم الصبر فانهما يزيدان النعمة و يزيلان المحنة

۳۰۴، ۴

في الرخاء تكون فضيلة الشكر

۳۹۹، ۴

في شكر النعم دوامها

۴۰۱، ۴

في الشكر تكون الزيادة

۴۰۲، ۴

في كل بر شكر

۴۰۶، ۴

قد اوجب الدهر شكره على من بلغ سؤله

۴۷۸، ۴

قللة الشكر تزهد في اصطناع المعروف

۵۰۱، ۴

قيدوا قوادم النعم بالشكر فما كل شارد بمرود

۵۱۷، ۴

كفي بالشكر زيادة

۵۷۷، ۴

كافل المزيد الشكر

۶۳۲، ۴

كن في السراء عبدا شكورا و في الضراء عبدا صبورا

۶۰۲، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۸۰

من شكر دامت نعمته

۱۷۶، ۵

من كثر شكره تضاعفت نعمه

۲۰۰، ۵

من شكر استحق الزيادة

۱۵۴، ۵

من حمد على الظلم مكر به

۲۷۳، ۵

من منع برا منع شكرا

۲۲۸، ۵

من لم يشكر النعمة عوقب بزوالها

۲۴۷، ۵

من شكر على الاسائه سخر به

۲۷۳، ۵

من الهم الشکر لم یعدم الزیاده

۲۳۷، ۵

من انعم علیه فشکر کمن ابتلی فصبر

۲۹۷، ۵

من ادام الشکر استدام البر

۲۷۶، ۵

لیکن الشکر شاغلا لک علی معافاتک مما ابتلی به غیرک

۴۸، ۵

لن یقدر أحد أن یحصن النعم بمثل شکرها

۶۸، ۵

لن یتستیع أحد أن یشکر النعم بمثل الانعام بها

۶۹، ۵

لن یقدر أحد أن یتستیدیم النعم بمثل شکرها و لا یزینها بمثل بذلها

۷۰، ۵

من شکر المعروف فقد قضی حقه

۳۰۶، ۵

من شکرک من غیر صنیعۀ فلا تأمن ذمه من غیر قطیعۀ

۳۲۲، ۵

من شکر من انعم علیه فقد کافاه

۳۲۷، ۵

من لم یشکر الانعام فلیعد من الانعام

۳۴۲، ۵

من شکر علی غیر احسان ذم علی غیر اسائۀ

۳۴۹، ۵

من بذل لک جهد عنایتہ فابذل له جهد شکرک

۳۶۰، ۵

من حاط النعم بالشکر حیط بالمزید

۳۶۷، ۵

من جعل الحمد ختام النعمۀ جعله الله سبحانه مفتاح المزید

۳۹۲، ۵

ما حصنت النعم بمثل الشکر

۵۹، ۶

من لم یحط النعم بالشکر لها فقد عرضها لزوالها

۴۱۳، ۵

من لم یشکر الاحسان لم یعده الحرمان

۴۱۶، ۵

من شکر الله زاده

۴۴۵، ۵

من شکر النعم بجنانه استحق المزید قبل ان یظهر علی لسانه

۴۴۵، ۵

من کثر شکره کثر خیره

۴۴۶، ۵

من قل شکره زال خیره

۴۴۶، ۵

من اوتی نعمه فقد استعبد بها حتی يعتقه القيام بشکرها

۴۴۷، ۵

من شکر الله سبحانه و جب علیه شکر تان اذ وفقه لشکره و هو شکر الشکر

۴۴۸، ۵

من شکر الیک معروفک فقد سائک

۴۵۲، ۵

من لم یشکر النعمه منع الزیاده

۴۵۹، ۵

من حمد الله اغناه

۴۴۵، ۵

ما نال المجد من عداه الحمد

۶۵، ۶

ما حرسست النعم بمثل الشکر

۶۹، ۶

ما کان الله سبحانه لیفتح علی احد باب الشکر و یغلق علیه باب المزید

۸۸، ۶

مع الشکر تدوم النعمه

۱۲۰، ۶

نعمه لا تشکر کسینه لا تغفر

۱۷۰، ۶

مصیبه یرجی خیرها خیر من نعمه لا یؤدی شکرها

۱۴۶، ۶

لا یحمد حامد الاربه

۲۶۰، ۶

لا تنسوا عند النعمه شکرکم

۲۷۶، ۶

لا تحاط النعم الا بالشکر

۳۷۶، ۶

باب الشک

الشک ارتیاب

۳۲، ۱

الشک کفر

۳۷، ۱

الشک یفسد الدین

۱۸۴، ۱

الشک یحبط الایمان

۱۸۹، ۱

الشک ثمرة الجهل

۱، ۱۸۹

الشاک لا یقین له

۱، ۲۵۲

الشک یطفی نور القلب

۱، ۳۲۵

الشک یفسد الیقین و یبطل الدین

۲، ۷۳

ایاک و الشک فانه یفسد الدین و یبطل الیقین

۲، ۲۸۷

اعلم الناس من لم یزل الشک یقینه

۲، ۴۳۹

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۸۲

اهلک شیء الشک و الارتیاب و املك الورع و الاجتناب

۲، ۴۶۶

آفة الیقین الشک

۳، ۹۸

بدوام الشک یحدث الشک

۳، ۲۲۰

ثمرة الشک الحیره

۳، ۳۲۷

سبب الحیره الشک

۴، ۱۲۵

شر الامور اکثرها شکا

۴، ۱۷۲

شر الایمان ما دخله الشک

۴، ۱۷۳

شر القلوب الشاک فی ایمانه

۴، ۱۷۷

صن ایمانک من الشک فان الشک یفسد الایمان ...

۴، ۲۰۰

لن یضل المرء حتی یغلب شکه یقینه

۵، ۷۱

من یتردد یزدد شکا

۵، ۲۰۴

من کثر شکه فسد دینه

۵، ۲۰۵

من أخیب ممن تعدی الیقین الی الشک و الحیره

۵، ۲۲۳

من عمی عما بین یدیه غرس الشک بین جنبیه

۵، ۳۸۲

من شقاء المرء ان يفسد الشك يقينه

۲۷، ۶

ما آمن بالله من سكن الشك قلبه

۶۶، ۶

لا تجعلوا يقينكم شكا و لا علمكم جهلا

۳۰۴، ۶

يسير الظن شك

۴۵۴، ۶

يسير الشك يفسد اليقين

۴۵۵، ۶

باب الشكوى - (گله و درد دل كردن)

اجعل شكواك الى من يقدر على غناك

۲۳۷، ۲

ابلق الشكوى ما نطق به ظاهر البلوى

۴۶۲، ۲

و كان لا يشكو و جعا الا عند برئه

۶۳۸، ۴

ليس بحكيم من شكى ضره الى غير رحيم

۷۶، ۵

من اصبح يشكو مصيبة نزلت به فانما يشكو ربه

۳۱۵، ۵

من شكا ضره الى مؤمن فكانما شكا الى الله سبحانه

۳۷۰، ۵

من شكا ضره الى غير مؤمن فكانما شكا الله سبحانه

۳۷۰، ۵

باب الشماتة - (سرزنش نمودن)

من شمت بزلة غيره شمت غيره بزلته

۴۴۶، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۱۸۳

باب المشاورة (كنكاش كردن)

المشاورة استظهار

۵۲، ۱

الاستشارة عين الهداية

۲۵۶، ۱

المستشير متحصن من السقط

۳۱۶، ۱

المستشير على طرف النجاح

۳۱۹، ۱

المشورة تجلب لك صواب غيرك

۳۹۰، ۱

المشاورة راحة لك و تعب لغيرك

۶۶، ۲

استشر اعدائك تعرف من رأيهم مقدار عداوتهم و مواقع مقاصدهم ...

۲۳۳، ۲

استشر عدوك العاقل و احذر رأي صديقك الجاهل

۲۳۶، ۲

افضل الناس رأيا من لا يستغنى عن رأي مشير

۴۲۹، ۲

افضل من شاورت ذو التجارب و شر من قارنت ذو المعائب

۴۵۶، ۲

انما حض على المشاورة لان رأي المشير صرف و رأي المستشار مشوب بالهوى

۹۲، ۳

أفة المشاورة انتقاض الاراء

۱۰۲، ۳

اذا عزمت فاستشر

۱۱۶، ۳

اذا انكرت من عقلك شيئا فاقتد برأى عاقل يزيل ما انكرته

۱۸۵، ۳

جهل المشير هلاك المستشار

۳۶۷، ۳

جماع الخير فى المشاورة و الاخذ بقول النصيح

۳۶۸، ۳

حق على العاقل ان يضيف الى رأيه رأى العقلاء و يضم الى علمه علوم الحكماء

۴۰۸، ۳

خير من شاورت ذوو النهى و العلم و اولو التجارب و الحزم

۴۲۸، ۳

خوافى الاراء تكشفها المشاورة

۴۶۶، ۳

مشاورة الجاهل المشفق خطر

۱۴۶، ۴

مشاورة الحازم المشفق ظفر

۱۴۶، ۴

شاور قبل ان تعزم و فكر قبل ان تقدم

۱۷۹، ۴

شاور ذوى العقول تأمن الزلل و الندم

۱۷۹، ۴

شاور فى امورك الذين يخشون الله ترشد

۱۷۹، ۴

صلاح الراى بنصح المستشار

۱۹۴، ۴

ظلم المستشار ظلم و خيانة

۲۷۲، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۸۴

علیک بالمشاوره فانها نتیجه الحزم

۲۸۵، ۴

علی المشیر الاجتهاد فی الرأی و لیس علیه ضمان النجح

۳۱۶، ۴

فی الاستشاره عین الهدایه

۴۰۸، ۴

قد خاطر من استغنی برأیه

۴۷۳، ۴

کفی بالمشاوره ظهیرا

۵۷۱، ۴

من ضل مشیره بطل تدبیره

۱۸۷، ۵

من استغنی بعقله ضل

۱۶۹، ۵

من خالف المشوره ارتبک

۱۵۳، ۵

من قنع برأیه فقد هلك

۱۵۸، ۵

من استشار العاقل ملک

۱۵۸، ۵

من نصح مستشیره صلح تدبیره

۲۱۶، ۵

من غش مستشیره سلب تدبیره

۲۱۷، ۵

من شاور ذوی العقول استضاء بانوار العقول

۳۳۶، ۵

من شاور ذوی النهی و الالباب فاز بالنجح و الصواب

۳۳۷، ۵

من شاور الرجال شاركها فی عقولها

۳۴۰، ۵

من استشار ذوی النهی و الالباب فاز بالحزم و السداد

۳۹۶، ۵

من لزم المشاوره لم یعدم عند الصواب مادحا و عند الخطأ عاذرا

۴۰۶، ۵

ما ضل من استشار

۵۰، ۶

ما استنبط الصواب بمثل المشاوره

۶۴، ۶

نعم المظاهره المشاوره

۱۵۷، ۶

نعم الاستظهار المشاورة

۱۶۴، ۶

لا تشاور عدوك و استره خبرك

۲۶۹، ۶

لا تشاورن فی امرک من یجهل

۲۷۰، ۶

لا تدخلن فی مشورتک بخيلا فيعدل بك عن القصد و يعدك الفقر

۳۰۸، ۶

لا تشرکن فی مشورتک حريصا يهون عليك الشر ...

۳۱۰، ۶

لا تستشر الكذاب فانه كالسراب يقرب عليك البعيد و يبعد عليك القريب

۳۱۰، ۶

لا يستغنى العاقل عن المشاورة

۳۸۹، ۶

لا مظاهرة اوثق من مشاورة

۳۸۹، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۸۵

باب الشوق

الشوق شيمه الموقنين

۱۷۴، ۱

من اشتاق سلا

۱۵۱، ۵

من اشتاق أدلج

۴۵۷، ۵

الشوق خالصان العارفين

۲۱۴، ۱

باب الشهادة

و الشهادة استظهارا على المجاحدات

۴۵۵، ۴

باب الشهرة

حسن الشهرة حصن القدرة

۳۸۳، ۳

حب النباهة راس كل بلية

۳۹۵، ۳

باب الشهوة

الشهوة تغرى

۱۶، ۱

الشهوات آفات

۲۳، ۱

الشهوات قاتلات

۵۵، ۱

الشهوة حرب

۵۹، ۱

الجاهل عبد شهوته

۱۲۳، ۱

الشهوات مصائد الشيطان

۱۵۴، ۱

الشهوة اضر الاعداء

۲۰۶، ۱

الشهوات سموم قاتلات

۲۲۰، ۱

الشهوات تسترق الجهول

۲۳۰، ۱

العاقل من امار شهوته

۳۱۳، ۱

الانقياد للشهوة ادوء الداء

۳۸۰، ۱

الشهوة احد المغويين

۲۳، ۲

الشهوات اعلال قاتلات و أفضل دوائها اقتناء الصبر عنها

۴۸، ۲

الشهوات آفات قاتلات و خير دوائها اقتناء الصبر عنها

۷۲، ۲

الشهوات مصائد الشيطان

۱۴۳، ۲

اغلب الشهوة تكمل لك الحكمة

۱۷۶، ۲

امنع نفسك من الشهوات تسلم من الافات

۲۲۴، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۸۶

اهجروا الشهوات فانها تقودکم الى ركوب الذنوب و التهجم على السيئات

۲۴۵، ۲

اياکم و تحکم الشهوات عليكم فان عاجلها ذميم و آجلها وخيم

۳۲۴، ۲

اياکم و غلبة الشهوات على قلوبکم فان بدايتها ملكة و نهايتها هلكة

۳۲۶، ۲

افضل الورع تجنب الشهوات

۴۲۵، ۲

اول الشهوة طرب و آخرها عطب

۴۲۵، ۲

ازرى بنفسه من ملكته الشهوة و استعبدته المطامع

۴۳۴، ۲

اضيق الناس حالا من كثرت شهوته و كبرت همته و زادت مؤنته و قلت معونته

۴۴۵، ۲

ان افضل الناس عند الله من احبب عقله و امات شهوته و اتعب نفسه بصلاح آخرته

۵۶۳، ۲

ان الكيس من كان لشهوته مانعا و لنزوته عند الخفيظة واقما قامعا

۵۶۴، ۲

انكم ان ملكتم شهواتكم نزلت بكم الى الاشر و الغواية

۶۸، ۳

اذا كمل العقل نقصت الشهوة

۱۳۵، ۳

اذا ابصرت العين الشهوة عمى القلب عن العاقبة

۱۳۷، ۳

اذا اغلبت عليك الشهوة فاعلبها بالاختصار

۱۸۷، ۳

بملك الشهوة التنزه عن كل عاب

۲۴۰، ۳

ترك الشهوات افضل عبادة و اجمل عادة

۲۹۷، ۳

جاهد شهوتك و غالب غضبك و خالف سوء عادتك

۳۶۵، ۳

حلاوة الشهوة ينغصها عار الفضيحة

۳۹۹، ۳

خير الناس من طهر من الشهوات نفسه و قمع غضبه و ارضى ربه

۴۳۵، ۳

رأس التقوى ترك الشهوة

۴۹، ۴

رد الشهوة أفضى لها و قضاؤها اشد لها

۸۵، ۴

ردع الشهوة و الغضب جهاد النبلاء

۸۹، ۴

زيادة الشهوة تزرى بالمروءة

۱۱۷، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۱۸۷

سبب الشر غلبة الشهوة

۱۲۴، ۴

شيمة العقلاء قلة الشهوة و قلة الغفلة

۱۸۶، ۴

ضرام الشهوة تبعث على تلف المهجة

۲۲۷، ۴

ضلال النفوس بين دواعي الشهوة و الغضب

۲۳۰، ۴

ضادوا الشهوة بالقمع

۲۳۱، ۴

ضادوا الشهوة مضادة الضد ضده و حاربوها محاربة العدو العدو

۲۳۵، ۴

طاعة الشهوة تفسد الدين

۲۴۹، ۴

طهروا انفسكم من دنس الشهوات تدركوا رفيع الدرجات

۲۵۷، ۴

طاعة الشهوة هلك و معصيتها ملك

۲۵۸، ۴

ظفر الهوى بمن انقاد لشهوته

۲۷۴، ۴

ظفر بجنة الماوى من اعرض عن شهوات الدنيا

۲۷۷، ۴

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

۳۵۲، ۴

عبد الشهوة اسير لا ينفك اسره

۳۵۲، ۴

غلبة الشهوة اعظم هلك و ملكها اشرف ملك

۳۸۳، ۴

غلبة الشهوة تبطل العصمة و تورده الهلك

۳۸۳، ۴

غالب الشهوة قبل قوة ضراوتها فانها ان قويت ملكتك

۳۹۲، ۴

قد خرقت الشهوات عقله و اماتت قلبه و ولهت عليها نفسه

۴۸۷، ۴

قرين الشهوات اسير التبعات

۵۰۳، ۴

قادم الشهوة بالقمع لها تظفر

۵۱۴، ۴

قرين الشهوة مريض النفس معلول العقل

۵۱۰، ۴

كيف يصبر عن الشهوة من لم تعنه العصمة

۵۶۳، ۴

كم من شهوة منعت رتبة

۵۴۹، ۴

كيف يصل الى حقيقة الزهد من لم يمت شهوته

۵۶۵، ۴

لن يهلك العبد حتى يؤثر شهوته على دينه

۷۱، ۵

ليس فى المعاصى اشد من اتباع الشهوة فلا تطيعوها فيشغلکم عن اللّٰه

۵، ۸۸

لو زهدتم فی الشهوات لسلمتم من الافات

۵، ۱۱۴

من غلب شهوته ظهر عقله

۵، ۱۹۵

من زادت شهوته قلت مروته

۵، ۲۱۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۸۸

من غلبت علیه شهوته لم تسلم نفسه

۵، ۲۳۶

من کمل عقله استهان بالشهوات

۵، ۲۵۵

من صبر علی شهوته تناهی فی المروءة

۵، ۲۵۵

من ملک شهوته کان نقیا

۵، ۲۶۵

من تورع عن الشهوات صان نفسه

۵، ۲۶۷

من امارت شهوته احیی مروته

۵، ۲۷۹

من کثرت شهوته ثقلت مؤنته

۵، ۲۷۹

من غلب شهوته صان قدره

۵، ۲۸۰

من تسرع الی الشهوات تسرع الیه الافات

۵، ۳۲۷

من اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات

۵، ۳۲۸

من غری بالشهوات اباح نفسه الغوائل

۵، ۳۶۱

من ملک شهوته کملت مروته و حسنت عاقبته

۵، ۳۶۵

من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته

۵، ۳۶۵

من اطاع نفسه فی شهواتها فقد اعانها علی هلكها

۵، ۳۷۰

من لم یملك شهوته لم یملك عقله

۵، ۴۱۶

من لم یداو شهوته بالترك لم یزل علیلا

۵، ۴۱۷

من عرف شرف معناه صانه عن دنائتة شهوته و زورمناه

۴۳۸، ۵

من مطاوعه الشهوة تضاعف الاثام

۱۴، ۶

ما احسن بالانسان ان يصبر عما يشتهي

۹۴، ۶

ما شيء من معصية الله سبحانه يأتي الا في شهوة

۹۸، ۶

مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق

۱۳۸، ۶

مد من الشهوات صريع الافات مقارن السيئات مرقن بالتبعات

۱۴۱، ۶

لا تسرف في شهوتك و غضبك فيزريانك

۲۷۱، ۶

لا ورع كغلبة الشهوة

۳۵۱، ۶

لا عقل مع شهوة

۳۶۱، ۶

لا تجتمع الشهوة و الحكمة

۳۷۰، ۶

لا يفسد التقوى الا غلبة الشهوة

۳۷۶، ۶

لا فتنة أعظم من الشهوة

۳۹۳، ۶

لا لذة في شهوة فانية

۳۹۴، ۶

لا ينبغي ان يعد عاقلا من يغلبه الغضب و الشهوة

۴۳۱، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۸۹

لا تسكن الحكمة قلبا مع شهوة

۴۳۶، ۶

باب الشيب (پیری)

المشيب رسول الموت

۳۱۵، ۱

الشيب آخر مواعيد الفناء

۳۷۹، ۱

اذا ابيض اسودك مات اطيبيك

۱۳۰، ۳

اذا شاب العاقل شب عقله

۱۹۲، ۳

اذا شاب الجاهل شب جهله

۱۹۲، ۳

ثمره طول الحیوة السقم و الهرم

۳، ۳۲۸

رای الشیخ احب الی من جلد الغلام

۴، ۹۳

غیروا الشیب و لا تشبهوا بالیهود

۴، ۳۸۲

کفی بالشیب نذیرا

۴، ۵۷۱

کفی بالشیب ناعیا

۴، ۵۷۳

من عاش فقد احبته

۵، ۱۸۰

من طال عمره کثرت مصائبه

۵، ۲۶۳

من طال عمره فجع باعزته و احبائه

۵، ۲۸۴

من اخطائه سهم المنیة قیده الهرم

۵، ۳۱۲

ما اقرب الدنیا من الذهاب و الشیب من الشباب

۶، ۱۰۷

وقار الشیب نور و زینة

۶، ۲۲۴

وقار الشیب احب الی من نضارة الشباب

۶، ۲۳۱

لا تجتمع الشیبیة و الهرم

۶، ۳۷۰

باب الشیعة

ان الله سبحانه اطلع الی الارض فاختر لنا شیعة یبصروننا ...

۲، ۶۶۸

شیعتنا کالنحل لو عرفوا ما فی جوفها لا کلوها

۴، ۱۹۰

شیعتنا کالاترجة طیب ریحها حسن ظاهرها و باطنها

۴، ۱۹۰

باب الشین (زشتی، عیب)

اربع تشین الرجل: البخل و الکذب و الشره و سوء الخلق

۲، ۱۵۱

باب الصبر (بردباری)

الصبر ملاک

۱، ۲۴

- ۳۴، ۱
الصبر مدفعه
۴۹، ۱
الصبر ظفر، العجل خطر
۵۷، ۱
الصبر يناضل الحدثان
۶۵، ۱
الصبر رأس الايمان
۶۷، ۱
الصبر جنه الفاقة
۹۵، ۱
الصبر ثمرة اليقين
۱۱۳، ۱
الصبر يهون الفجيعة
۱۴۳، ۱
الصبر يمحص الرزية
۱۷۳، ۱
الصبر ثمرة الايمان
۱۷۸، ۱
الصبر عدة للبلاء
۱۹۵، ۱
الصبر كفيل بالظفر
۱۹۵، ۱
الصبر عنوان النصر
۱۹۵، ۱
الصبر ادفع للبلاء
۱۹۵، ۱
الصبر يرغم الاعداء
۱۹۶، ۱
الصبر ادفع للضرر
۱۹۶، ۱
الصبر عدة الفقر
۱۹۶، ۱
الصبر عون على كل امر
۱۹۶، ۱
الصبر افضل العدد
۱۹۷، ۱
الصبر اقوى لباس
۲۰۶، ۱
الصبر مطية لا تكبو
۲۳۵، ۱

الصبر اعون شیئی علی الدهر

۳۲۷، ۱

الصبر خیر جنود المؤمن

۳۲۸، ۱

اول العبادة انتظار الفرج بالصبر

۳۲۹، ۱

الصبر علی المضض يؤدي الی اصابة الفرصة

۳۵۲، ۱

الایمان صبر فی البلاء و شكر فی الرخاء

۳۵۶، ۱

الصبر ينزل علی قدر المصيبة

۳۷۷، ۱

الصبر علی المصائب من افضل المواهب

۳۸۰، ۱

الصبر علی المصيبة یفل حد الشامت

۳۸۲، ۱

الصبر اول لوازم الاتقان

۶، ۲

الصبر علی المصيبة یجزل المثوبة

۹، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۹۱

الصبر احد الظفرین

۱۹، ۲

الصبر علی النوائب ینبل شرف المراتب

۳۳، ۲

الصبر علی طاعة الله اهون من الصبر علی عقوبته

۳۵، ۲

الصبر علی البلاء افضل من العافية فی الرخاء

۵۷، ۲

الصبر افضل سجیة و العلم اشرف حلیة و عطیة

۶۸، ۲

الایمان و الاخلاص و الیقین و الورع الصبر و الرضاء بما یأتی به القدر

۶۵، ۲

الصبر أن یحتمل الرجل ما ینوبه و یکظم ما یغضبه

۶۹، ۲

الصبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عما تحب

۷۲، ۲

الصبر احسن حلل الایمان و اشرف خلائق الانسان

۷۳، ۲

الصبر عن الشهوة عفة و عن الغضب نجدة و عن المعصية ورع

۸۲، ۲

الصبر صبران صبر فی البلاء حسن جمیل و احسن منه الصبر عن المحارم

۱۵۸، ۲

الصبر علی مضم الغصص یوجب الظفر بالفرض

۱۳۶، ۲

اصبر تظفر

۱۷۰، ۲

اصبر تنل

۱۷۲، ۲

اغض علی القذی و الالم ترض ابدا

۱۸۶، ۲

اشتغل بالصبر علی الرزیه عن الجزع لها

۱۸۶، ۲

اصبر علی عمل لابد لك من ثوابه و عن عمل لا صبر لك علی عقابه

۱۹۴، ۲

اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين

۱۹۵، ۲

الزم الصبر فان الصبر حلو العاقبة ميمون المغبة

۲۰۲، ۲

الزموا الارض و اصبروا علی البلاء و لا تحركوا بايديكم و هوى ألسنتكم

۲۴۳، ۲

الزموا الصبر فانه دعامة الايمان و ملاك الامور

۲۵۷، ۲

افضل الصبر التصبر

۳۷۹، ۲

اقوى عدو الشدائد الصبر

۳۸۱، ۲

افضل الصبر عند مر الفجیعة

۳۹۴، ۲

افضل الصبر الصبر عن المحبوب

۴۰۵، ۲

افضل عدة الصبر علی الشدة

۴۲۱، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۹۲

ان احمد الامور عاقبة الصبر

۴۸۸، ۲

ان للمحن غايات و للغايات نهايات فاصبر و الها حتى تبلغ نهاياتها

۵۷۱، ۲

ان ابتلاكم الله بمصيبة فاصبروا

۱، ۳

ان تصبروا ففي الله من كل مصيبة خلف

۳، ۳

ان صبرت جرى عليك القلم و انت مأجوروان جزعت جرى عليك

۳،۳

ان صبرت ادرکت بصبرک منازل الابراروان جزعت اوردک جزعک عذاب النار

۴،۳

ان صبرت صبر الاحرار و الاسلوت سلو الاغمار

۴،۳

ان صبرت صبر الاکارم و الاسلوت سلو البهائم

۱۱،۳

انک لن تدرك ما تحب من ربک الا بالصبر عما تشتهي

۵۳،۳

اذا ابتليت فاصبر

۱۱۴،۳

اذا صبرت للمحنة فللت حدها

۱۲۴،۳

اذا اتتک المحن فاقعد لها فان قيامک فيها زیاده لها

۱۷۸،۳

اذا فاجاک البلاء فتحصن بالصبر و الاستظهار

۱۸۸،۳

بالصبر تخف المحنة

۲۰۳،۳

بالصبر تدرك الرغائب

۲۰۹،۳

بالصبر تدرك معالی الامور

۲۲۲،۳

بشر نفسك اذا صبرت بالنجح و الظفر

۲۶۷،۳

صبور شکور

۲۷۴،۳

تجلبب الصبر و اليقين فانهما نعم العدة في الرخاء و الشدة

۲۸۹،۳

تجرع الغصص فاني لم ارجعة احلى منها عاقبة و لا الذمغبة

۲۹۸،۳

تجرع مضمض الحلم فانه راس الحكمة و ثمرة العلم

۳۰۵،۳

ثواب الصبر يذهب مضمض المصيبة

۳۴۷،۳

ثواب المصيبة على قدر الصبر عليها

۳۴۸،۳

ثواب الصبر اعلى الثواب

۳۴۸،۳

حسن الصبر طليعة النصر

۳۹۳، ۳

حسن الصبر ملاک کل امر

۳۹۳، ۳

حسن الصبر عون علی کل أمر

۳۹۳، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۹۳

حلاوة الظفر تمحو مرارة الصبر

۳۹۸، ۳

دوام الصبر عنوان الظفر و النصر

۲۱، ۴

رحم الله امرء جعل الصبر مطية حياته و التقوى عدة وفاته

۴۲، ۴

راس الايمان الصبر

۵۰، ۴

زين الدين الصبر و الرضا

۱۰۹، ۴

صبرك على المصيبة يخفف الرزية و يجزل المثوبة

۲۰۲، ۴

صبرك على تجرع الغصص يظفرک بالفرص

۲۲۱، ۴

ضادوا الجزع بالصبر

۲۳۱، ۴

طوبى لمن جعل الصبر مطية نجاته و التقوى عدة وفاته

۲۴۴، ۴

طول الاضطبار من شيم الابرار

۲۵۳، ۴

عليك بالصبر فى الضيق و البلاء

۲۸۶، ۴

عليك بالصبر و الاحتمال فمن لزمهما هانت عليه المحن

۲۹۲، ۴

عليك بالصبر فانه حصن حصين و عبادة الموقنين

۲۹۵، ۴

عليك بالصبر فيه يأخذ العاقل و اليه يرجع الجاهل

۲۹۶، ۴

عليك بلزوم الصبر فيه يأخذ الحازم و اليه يؤل الجازع

۲۹۷، ۴

عند الصدمة الاولى يكون صبر النبلاء

۳۲۰، ۴

فى الصبر ظفر

۳۹۷، ۴

قد يعز الصبر

۴۶۸، ۴

قل من صبر الا ملک

۵۰۴، ۴

قل من صبر الا قدر

۵۰۴، ۴

قل من صبر الا ظفر

۵۰۴، ۴

کم یفتح بالصبر من غلق

۵۵۰، ۴

کم من مؤمن فاز به الصبر و حسن الظن

۵۵۴، ۴

کن حلو الصبر عند مر الامر

۶۰۱، ۴

کافل النصر الصبر

۶۳۲، ۴

لکل مصاب اصطبار

۱۵، ۵

لن یحصل الاجر حتی یتجرع الصبر

۶۴، ۵

لن یعدم النصر من استنجد الصبر

۶۴، ۵

لیس مع الصبر مصیباً

۷۸، ۵

لیس شیء احمد عاقبته و لا الذمغبه و لا ادفع لسوء ادب و لا اعون علی ...

۸۶، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۹۴

لم یعدم النصر من انتصر بالصبر

۹۴، ۵

من یصبر یظفر

۱۴۸، ۵

من صبر نال المنی

۱۵۰، ۵

من استنجد الصبر انجده

۱۵۵، ۵

من صبر هانت مصیبته

۱۷۶، ۵

من صبر خفت محنته

۱۹۲، ۵

من تجرع الغصص ادرك الفرص

۲۱۸، ۵

من لم ینجه الصبر اهلکه الجزع

۲۴۷، ۵

من صبر علی النکبة کأن لم ینکب

۲۴۶، ۵

من انتظر العاقبة صبر

۲۷۰، ۵

من صبر علی مر الاذی أبان عن صدق التقوی

۳۲۳، ۵

من ادرع جنه الصبر هانت علیه النوائب

۳۴۶، ۵

من صبر علی طول الاذی ابان عن صدق التقی

۳۵۳، ۵

من صبر علی بلاء الله سبحانه فحق الله ادى و عقابه اتقى و ثوابه رجا

۳۸۰، ۵

من صبر فنفسه وقر و بالثواب ظفر و لله سبحانه اطاع

۳۹۸، ۵

من لم یصبر علی كده صبر علی الافلاس

۴۱۴، ۵

من توالى علیه نکبات الزمان اکسبته فضيلة الصبر

۴۵۴، ۵

من تجلبب الصبر و القناعة عز و نبل

۴۶۲، ۵

من صبر علی طاعة الله و عن معاصیه فهو المجاهد الصبور

۴۶۳، ۵

من طال صبره حرج صدره

۴۶۹، ۵

من استوطأ مرکب الصبر ظفر

۴۷۳، ۵

من کنوز الايمان الصبر علی المصائب

۲۱، ۶

من افضل الحزم الصبر علی النوائب

۲۱، ۶

من علامات حسن السجیة الصبر علی البلیة

۴۶، ۶

ما اصیب من صبر

۵۰، ۶

ما خاب من لزم الصبر

۵۱، ۶

ما حصل الاجر بمثل الصبر

۶۹، ۶

ما صبرت عنه خیر مما التذت به

۷۸، ۶

مع الصبر يقوى الحزم

۱۲۲، ۶

مرارة الصبر تثمر الظفر

۱۲۳، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۹۵

مرارة الصبر تذهبها حلاوة الظفر

۱۳۱، ۶

مفتاح الظفر لزوم الصبر

۱۳۳، ۳

نعم الظهير الصبر

۱۶۳، ۶

نعم المعونة الصبر على البلاء

۱۶۶، ۶

هدى من ادرع لباس الصبر و اليقين

۱۹۲، ۶

لا ايمان كالصبر

۳۵۲، ۶

لا عثار مع صبر

۳۶۰، ۶

لا تدفع المكاره الا بالصبر

۳۷۶، ۶

لا عون افضل من الصبر

۳۸۳، ۶

لا ينعم بنعيم الاخرة الا من صبر على بلاء الدنيا

۳۹۸، ۶

لا يعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان

۴۲۲، ۶

لا يتحقق الصبر الا بمقاساة ضد المألوف

۴۲۴، ۶

لا ظفر لمن لا صبر له

۴۰۲، ۶

باب المصاحبة (همنشینی)

الاصطحاب قليل

۴۱، ۱

اصح تختبر

۱۷۰، ۲

احسن العشيعة و اصبر على العسرة و انصف مع القدرة

۱۷۸، ۲

اصح الناس بما تحب ان يصحبوك تأمنهم و يأمنوك

۲۳۱، ۲

اصح السلطان بالحذر و الصديق بالتواضع و البشر ...

۲۳۴، ۲

احذر مصاحبة كل من يقبل رايه و ينكر عمله فان صاحب معتبر بصاحبه

۲۷۶، ۲

احذر مجالسة قرين السوء فانه يهلك مقارنه و يردى مصاحبه

۲۷۶، ۲

احذر مصاحبة الفساق و الفجار و المجاهرين بمعاصي الله

۲۷۷، ۲

احذر مجالسة الجاهل كما تأمن من مصاحبة العاقل

۲۷۹، ۲

اصحب اخا التقى و الدين تسلم و استرشدته تغنم

۱۸۹، ۲

اصحب من لا تراه الا و كانه لاغناء به عنك و ان اسأت اليه احسن اليك و كانه المسئ

۲۰۸، ۲

اجتنب مصاحبة الكذاب فان اضطرت اليه فلا تصدقه و لا تعلمه انك تكذبه

۲۱۴، ۲

اياك و صحبة من الهاك و اغراك فانه يخذلك و يوبقك

۳۰۳، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۹۶

اياك و مصاحبة الفساق فان الشر بالشر يلحق

۲۸۹، ۲

اياك و مصاحبة اهل الفسوق فان الراضى بفعل قوم كالداخل معهم

۳۰۶، ۲

احسن الشيم اكرام المصاحب و اسعاف الطالب

۴۴۲، ۲

اكثر الصلاح و الصواب فى صحبة اولى النهى و الالباب

۴۲۴، ۲

أفة الخير قرين السوء

۱۱۲، ۳

إذا طالت الصحبة تأكدت الحرمة

۱۲۴، ۳

إذا احببت السلامة فاجتنب مصاحبة الجهول

۱۳۱، ۳

بحسن الموافقة تدوم الصحبة

۱۹۸، ۳

بحسن الصحبة تكثر الرفاق

۲۲۴، ۳

ثمرة العقل صحبة الاخير

۳۲۷، ۳

حسن الصحبة يزيد فى محبة القلوب

۳۸۳، ۳

خير الاختيار صحبة الاخير

۴۲۱، ۳

خیر الاختیار مادة الاختیار

۴۲۶، ۳

خیر من صاحبت ذوو العلم و الحلم

۴۲۸، ۳

خالطوا الناس بما يعرفون و دعوهم مما ینکرون و لا تحملوهم علی انفسکم و علینا فان امرنا صعب مستصعب

۴۴۳، ۳

خلطة أبناء الدنيا راس البلوی و فساد التقوی

۴۴۸، ۳

خالطوا الناس باخلافهم و زائلوهم فی الاعمال

۴۵۱، ۳

خالطوا الناس مخالطة ان متم بکوا علیکم و ان غبتم حنوا الیکم

۴۵۲، ۳

خالطوا الناس بالسنتکم و اجسادکم و زایلوهم بقلوبکم و اعمالکم

۴۵۲، ۳

شرط المصاحبة قلة المخالفة

۱۸۹، ۴

صحبة الاختیار تکسب الخیر کالریح اذا مرت بالطیب حملت طیباً

۲۰۱، ۴

صاحب السوء قطعاً من النار

۲۰۱، ۴

صاحب الحکماء و جالس الحلماء و اعرض عن الدنيا تسکن ...

۲۰۵، ۴

صحبة الاشرار تکسب الشر کالریح اذا مرت بالنتن حملت نتناً

۲۰۵، ۴

صحبة الاحمق عذاب الروح

۲۰۶، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۹۷

صحبة الولی اللیب حیاة الروح

۲۰۶، ۴

صحبة الاشرار توجب سوء الظن بالاخیار

۲۱۳، ۴

علیک بمقارنة ذی العقل و الدین فانه خیر الاصحاب

۲۹۱، ۴

عجبت لمن یرغب فی التکثر من الاصحاب کیف لا یصحب العلماء ...

۳۴۳، ۴

عمارة القلوب فی معاشره ذوی العقول

۳۵۶، ۴

فی کل صحبة اختیار

۳۹۷، ۴

فی حسن المصاحبة یرغب الرفاق

۴۰۸، ۴

قلۃ الخلطۃ تصون الدین و تریح من مقاربه الاشرار

۵۰۶، ۴

قرین السوء شر قرین و داء اللؤم داء دفين

۵۰۹، ۴

قارب الناس فی اخلاقهم تأمن غوائلهم

۵۱۳، ۴

کفی بالصحبۃ اختيارا

۵۷۵، ۴

کثرة المعارف محنة و خلطۃ الناس فتنة

۵۹۷، ۴

کن بالوحدة أنس منك بقرناء السوء

۶۰۳، ۴

کن علی حذر من الاحمق اذا صاحبته و من الفاجر اذا عاشرتہ و من الظالم اذا عاملته

۶۱۴، ۴

کلما طالت الصحبة تأكدت الحرمة

۶۲۲، ۴

من کثرت خلطته قلت تقیته

۲۰۵، ۵

من صاحب العقلاء وقر

۱۸۱، ۵

من احسن المصاحبة کثر اصحابه

۲۷۶، ۵

من صحب الاشرار لم یسلم

۲۵۸، ۵

من کثر شره لم یأمنه مصاحبه

۲۶۳، ۵

من خالط الناس ناله مکرهم

۲۳۸، ۵

من خالط الناس قل ورعه

۲۳۹، ۵

لکل شیء آفة و آفة الخیر قرین السوء

۱۹، ۵

لیس من خالط الاشرار بذی معقول

۸۶، ۵

لیس شیء ادعی لخير و انجی من شر من صحبة الاخيار

۸۷، ۵

من جالس الجهال فلیستعد للقلیل و القال

۳۰۹، ۵

من احسن مصاحبة الاخوان استدام منهم الوصلة

۳۵۴، ۵

من كانت صحبتته في الله كانت صحبتته كريمة و مودته مستقيمة

۴۱۲، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۱۹۸

من لم يصحبك معينا على نفسك فصحبته وبالا عليك ان علمت

۴۲۸، ۵

من شرائط الايمان حسن مصاحبة الاخوان

۱۶، ۶

من عدم العقل مصاحبة ذوى الجهل

۱۹، ۶

من سوء الاختيار مصاحبة الاشرار

۲۳، ۶

من حسن الاختيار مقارنة الاخيار و مفارقة الاشرار

۴۵، ۶

من احسن الاختيار صحبة الاخيار

۳۵، ۶

مصاحبة الاشرار توجب التلف

۱۲۶، ۶

منع خيرك يدعو الى صحبة غيرك

۱۲۹، ۶

مصاحبة الجاهل من اعظم البلاء

۱۲۹، ۶

مصاحب اللؤم مذموم

۱۲۳، ۶

مجالسة الابرار توجب الشرف

۱۲۶، ۶

مقاربة الرجال في خلائقهم امن من غوائلهم

۱۳۲، ۶

مصاحب الاشرار كراكب البحران سلم من الغرق لم يسلم من الفرق

۱۳۸، ۶

مجالسة أبناء الدنيا منسأة للايمان قائدة الى طاعة الشيطان

۱۴۷، ۶

موافقة الاصحاب تديم الاصطحاب و الرفق في المطالب ...

۱۴۹، ۶

موافقة الاصحاب تديم الاصطحاب و الرفق في المطالب يسهل الاسباب

۱۴۹، ۶

لا تصحب من لا عقل له

۲۶۲، ۶

لا تصحب المائق فيزين لك فعله و يودانك مثله

۲۹۵، ۶

لا تصحب أبناء الدنيا فانك ان اقللت استقلوك و ان اكثرث حسدوك

۳۰۰، ۶

لا تکثرن صحبة اللئيم فانه صحبتك نعمة حسدك و ان طرقتك نايبة قذفك
ع، ۳۰۶

لا تصحب من فاته العقل و لا تصطنع من خانه الاصل فان من
ع، ۳۲۲

لا تصحب من يحفظ مساويك و ينسى فضائلك و معاليك
ع، ۳۳۹

ينبغي للعاقل ان يكثر من صحبة العلماء و الابرار و يجتنب
ع، ۴۴۶

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۱۹۹
ينبغي لمن اراد صلاح نفسه و احراز دينه ان يجتنب مخالطة أبناء الدنيا
ع، ۴۴۶

باب الصحة (تندرستی)

الصحة افضل النعم
ع، ۲۶۳، ۱

الصحة اهنأ اللذتين
ع، ۲۳، ۲

اوفر القسم صحة الجسم
ع، ۳۹۱، ۲

ان صح نسي و عادوا جتري على مظالم العباد
ع، ۱۵، ۳

بالصحة تستكمل اللذة
ع، ۲۰۹، ۳

بصحة المزاج توجد لذة الطعم
ع، ۲۲۵، ۳

صحة الاجسام من اهنأ الاقسام
ع، ۱۹۸، ۴

كيف يغتر بسلامة جسم معرض للآفات
ع، ۵۶۱، ۴

باب الصدق (راستگوئی)

الصدق وسيلة، العفو فضيلة
ع، ۱۱، ۱

الصدق امانة، الكذب خيانة
ع، ۱۳، ۱

الصدق ينجي
ع، ۱۵، ۱

الصدق فضيلة، الكذب رذيلة
ع، ۳۰، ۱

الصدق نجاح، الكذب فلاح
ع، ۳۳، ۱

الصدق مرفعة
ع، ۴۹، ۱

الصدق ینجی، الکذب یردی، البخل یرزی

۵۶، ۱

الصدق لسان الحق

۷۲، ۱

الصدق امانه اللسان

۶۵، ۱

الکذب عدو الصدق

۷۴، ۱

الصدق اخو العدل

۶۸، ۱

الصدق خیر القول

۸۱، ۱

الصادق مکرم جلیل

۹۲، ۱

الصدق حیوة التقوی

۹۶، ۱

الصدق روح الکلام

۱۰۴، ۱

الصدق لباس الدین

۱۲۵، ۱

الصدق لباس الیقین

۱۳۲، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۰۰

الصدق رأس الدین

۱۳۹، ۱

الصدق نجاه و کرامه

۱۷۹، ۱

الصدق أنجح دلیل

۱۹۳، ۱

النجاة مع الصدق

۲۰۱، ۱

الصدق حق صادع

۲۰۶، ۱

الصدق اشرف رواية

۲۱۳، ۱

الصدق لباس الحق

۲۳۶، ۱

الصدق افضل رواية

۲۵۶، ۱

الصدق خیر مبنی

۲۵۹، ۱

الصدق کمال النبل

۱، ۲۶۴

الصدق صلاح کل شیء

۱، ۲۸۱

الصدق ینجیک و ان خفته

۱، ۲۹۰

الصادق علی شرف منجاة و کرامة

۱، ۳۲۶

الصدق اشرف خلائق الموقن

۱، ۳۲۸

الصدق أفضل عدة

۱، ۳۵۸

الصدق امانة اللسان و حلیة الايمان

۱، ۳۷۹

الصدق مطابقة المنطق للوضع الالهی

۱، ۴۰۰

الصدق أقوى دعائم الايمان

۲، ۶

الصدق عماد الاسلام و دعامة الايمان

۲، ۴۰

الصدق رأس الايمان و زين الانسان

۲، ۱۰۷

الصدق جمال الانسان و دعامة الايمان

۲، ۱۴۳

أربع من اعطيهم فقد اعطى خير الدنيا و الاخرة: صدق حديث و اداء امانة و عفة بطن و حسن خلق

۲، ۱۵۱

اصدق تنجح

۲، ۱۷۱

اصدقوا فی أقوالکم و اخلصوا فی اعمالکم و تزکوا بالورع

۲، ۲۵۷

الزم الصدق و الامانة فانهما سجية الابرار

۲، ۱۸۷

الزم الصدق و ان خفت ضره فانه خير لك من الكذب المرجو نفعه

۲، ۱۹۴

اغتنم الصدق فی كل موطن تغنم و اجتنب الشر و الكذب تسلم

۲، ۲۱۹

اجل شیء الصدق

۲، ۳۷۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۰۹

من اعظم مصائب الاخيار حاجتهم الى مداراة الاشرار

۶، ۴۷

مصيبة في غيرك لك اجرها خير من مصيبة بك لغيرك ثوابها و اجرها
١٤٥، ٤

باب الصوت (صدا، آواز)

خفض الصوت و غض البصر و مشى القصد من امارة الايمان و حسن التدين
٤٥٣، ٣

باب الصوم (روزه)

الصيام احد الصحتين

٢٧، ٢

صوم الجسد الامساک عن الاغذية بارادة و اختيار خوفا من العقاب ...

٢٢٣، ٤

صيام الايام البيض من كل شهر ترفع الدرجات و تعظم المثوبات

٢١٤، ٤

و الصيام ابتلاء لاخلاص الخلق

٤٥٠، ٤

کم من صائم ليس له من صيامه الا الظماء

٥٥٢، ٤

باب الضحك (خندیدن)

خير الضحك التبسم

٤٢٣، ٣

كفى بالمرء جهلا ان يضحك من غير عجب

٥٧٩، ٤

كثرة ضحك الرجل تفسد وقاره

٥٩٠، ٤

كثرة الضحك توحش الجليس و تشين الرئيس

٥٩٤، ٤

من كثر ضحكه قلت هيئته

١٨٠، ٥

من كثر ضحكه مات قلبه

١٩٤، ٥

من كثر ضحكه استرذل

٢٠٠، ٥

وقروا انفسكم عن الفكاهات و مضاحك الحكايات و محال الترهات

٢٣٠، ٤

لا تبدعن واضحة و قد فعلت الامور الفاضحة

٢٤٧، ٤

لا تكثرن الضحك فتذهب هيبتك و لا المزاح فيستخف بك

٣٣٤، ٤

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ٧، ص: ٢١٠

باب الضد (مخالف، دشمن)

كل شيء ينفر من ضده

٥٣١، ٤

من قارن ضده كشف عيبه و عذب قلبه

۳۱۱، ۵

باب الضرورات (ناچاريتها)

ضرورات الاحوال تذل رقاب الرجال

۲۲۶، ۴

ضرورات الاحوال تحمل على ركوب الاحوال

۲۲۶، ۴

لا تحرم المضطر و ان اسرف

۳۴۱، ۶

باب الضعف (ناتوانی)

كن ممن لا يفرط به عنف و لا يقعد به ضعف

۶۰۴، ۴

ليكن احظى الناس منك احوطهم على الضعفاء و اعملهم بالحق

۵۰، ۵

مسكين ابن ادم مكتوم الاجل مكنون العلل محفوظ العمل ...

۱۴۱، ۶

آفة القوى استضعاف الخصم

۱۰۵، ۳

باب الضلال (گمراهی)

اهلك شيء استدامة الضلال

۴۵۹، ۲

ضلال الدليل هلاك المستدل

۲۲۸، ۴

لكل ضلة علة

۱۳، ۵

باب الضمان (ضامن شدن)

لا تضمن ما لا تقدر على الوفاء به

۲۶۴، ۶

باب التضييع (تباہ ساختن)

من ضيع امره ضيع كل امر

۳۸۷، ۵

من الفساد اضاعه الزاد

۱۴، ۶

من اعظم الفجائع اضاعه الصنائع

۲۰، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۱۱

باب الضيافة (مهمانی)

الضيافة راس المروة

۱۴۱، ۱

اکرم ضيفک و ان کان حقيرا و قم من مجلسک لابیک و معلمک و ان كنت اميرا

۱۹۱، ۲

باب الطرب (شادی، مستی)

رب طرب يعود بالحرب

۵۸، ۴

باب الاطعام (غذا خوراندن)

اذا اطعمت فاشبع

۱۱۹، ۳

ما اكلته راح و ما اطعمته فاح

۹۰، ۶

باب الطعنة (زخم نیزه و زخم زبان زدن)

اياك ان تكون على الناس طاعنا و لنفسك مداهنا فتعظم عليك الحوبة و تحرم المثوبة

۳۰۹، ۲

باب الطغیان (سرکشی)

ما اسرع سرعة الطاغی

۶۴، ۶

باب الطلب (خواستن)

الدنيا دول فاجمل في طلبها و اصطر حتى يأتيك دولتك

۷۹، ۲

الناس طالبان: طالب و مطلوب فمن طلب الدنيا طلبه الموت

۱۳۰، ۲

اطلب تجد

۱۷۴، ۲

اجملوا في الطلب فكم من حريص خائب و مجمل لم يخب

۲۵۶، ۲

اصعب المرام طلب ما في ايدي اللثام

۴۰۷، ۲

آفة الطلب عدم النجاح

۱۰۶، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۱۲

خذ من الدنيا ما اتاك و تول عما تولى منها عنك فان لم تفعل فاجمل في الطلب

۴۴۳، ۳

رب عطب تحت طلب

۵۸، ۴

سوف يأتيك اجلك فاجمل في الطلب

۱۳۴، ۴

ربما عز المطلب و الاكتساب

۸۱، ۴

رزقك يطلبك فارح نفسك من طلبه

۹۲، ۴

ظفر بالخير من طلبه

۲۷۴، ۴

عجبت لمن ينشد ضالته و قد اضل نفسه فلا يطلبها

۳۴۰، ۴

عجبت لمن عرف دواء دائه فلا يطلبه و ان وجده لم يتداوبه

۳۴۲، ۴

قد يدرك المراد

۴۶۰، ۴

قد يخيب الطالب

۴۶۱، ۴

قد يدرك المطلوب

۴۶۸، ۴

كل طالب مطلوب

۵۲۹، ۴

كم من طالب خائب و مرزوق غير طالب

۵۴۹، ۴

كفى بالمرء عقلا ان يجمل في مطالبه

۵۷۶، ۴

لكل رزق سبب فاجملوا في الطلب

۱۹، ۵

للطالب البالغ لذة الادراك

۳۷، ۵

لن يفوتك ما قسم لك فاجمل في الطلب

۶۹، ۵

لن تدرك ما زوى عنك فاجمل في المكتسب

۶۹، ۵

ليس كل طالب بمرزوق

۷۵، ۵

ليس كل مجمل بمحروم

۷۶، ۵

ليس كل من طلب وجد

۹۱، ۵

لم يصدق يقين من اسرف في الطلب و اجهد نفسه في المكتسب

۱۰۶، ۵

من طلب الزيادة وقع في النقصان

۲۷۵، ۵

من طلب شيئا ناله او بعضه

۳۰۵، ۵

من قعد عن طلب الدنيا قامت اليه

۳۲۲، ۵

من طلب ما في ايدي الناس حقروه

۳۲۴، ۵

من اسرف في طلب الدنيا مات فقيرا

۳۳۱، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۱۳

من طلب ما لا يكون ضيع مطلبه

۳۴۹، ۵

من سعی فی طلب السراب طال تعبہ و کثر عطشہ

۴۳۸، ۵

ما کل طالب یخیب

۵۱، ۶

لا ذل كالطلب

۳۵۰، ۶

باب الطمع (آز)

الطمع مضر

۲۳، ۱

الطمع محنة

۴۰، ۱

الطمع رق

۴۱، ۱

الطمع فقر

۴۲، ۱

الطمع مذل، الورع مجل

۵۳، ۱

الطمع اول الشر

۸۰، ۱

الطمع فقر حاضر

۸۲، ۱

الطمع مذلة حاضرة

۱۲۰، ۱

الذل مع الطمع

۱۲۱، ۱

المطامع تذل الرجال

۱۶۶، ۱

الطمع رق مخلد

۱۹۴، ۱

الطامع ابدا ذليل

۲۱۱، ۱

الطمع يذل الامير

۲۷۴، ۱

الطامع ابدا في وثاق الذل

۳۷۷، ۱

الطمع احد الذليلين

۲۰، ۲

المذلة و المهانة و الشقاء في الطمع و الحرص

۱۳۶، ۲

الطمع مورد غیر مصدر و ضامن غیر موف

۱۳۷، ۲

ایاکم و دنائۃ الشره و الطمع فانه راس کل شر و مزرعۃ الذل و مهین النفس ...

۳۲۵، ۲

افقر الناس الطامع

۳۷۴، ۲

اهلك شیء الطمع

۳۷۶، ۲

اضر شیء الطمع

۳۷۸، ۲

اقبح الشیم الطمع

۳۷۹، ۲

اسوء شیء الطمع

۳۹۷، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۱۴

اصل الشره الطمع و ثمرته الملامۃ

۴۱۷، ۲

ازری بنفسه من استشعر الطمع

۴۲۶، ۲

اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع

۴۳۳، ۲

اعظم الناس ذلا الطامع الحریص المریب

۴۵۳، ۲

ان العاقل لا ینخدع للطمع

۴۹۷، ۲

ان أطعت الطمع ارداک

۲۴، ۳

آفة القضاء الطمع

۱۰۴، ۳

بالاطماع تذلل رقاب الرجال

۲۴۰، ۳

بئس قرین الدین الطمع

۲۵۵، ۳

بلاء الرجل فی طاعة الطمع و الامل

۲۶۲، ۳

ثمرۃ الطمع الشقاء

۳۲۶، ۳

ثمرۃ الطمع ذل الدنیا و الاخرۃ

۳۳۲، ۳

جمال الشر الطمع

۳۷۵، ۳

خیر الامور ما عری عن الطمع

۴۲۵، ۳

دلالة حسن الورع عزوف النفس عن مذلة الطمع

۱۲، ۴

ذر الطمع و الشره و عليك بلزوم العفة و الورع

۳۲، ۴

ذل الرجال فی المطامع و فناء الاجال فی غرور الامال

۳۹، ۴

راس الورع ترك الطمع

۵۱، ۴

ركوب الاطماع يقطع رقاب الرجال

۹۴، ۴

سبب فساد اليقين الطمع

۱۲۰، ۴

سبب فساد الورع الطمع

۱۲۶، ۴

صلاح النفس قلة الطمع

۱۹۵، ۴

ضادوا الطمع بالورع

۲۳۱، ۴

عند غرور الاطماع و الامال تنخدع عقول الجهال و تختبر الباب الرجال

۳۲۵، ۴

عبد المطامع مسترق لا يجد ابدا العتق

۳۵۲، ۴

غش نفسه من شربها الطمع

۳۸۱، ۴

فساد الدين الطمع

۴۱۶، ۴

قرن الطمع بالذل

۴۹۴، ۴

قليل الطمع يفسد كثير الورع

۴۹۷، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۱۵

كل طامع اسير

۵۲۵، ۴

كيف يملك الورع من يملكه الطمع

۵۵۹، ۴

كثرة الطمع عنوان قلة الورع

۵۹۰، ۴

من ملكه الطمع ذل

۱۳۷، ۵

من لزم الطمع عدم الورع

۲۴۲، ۵

من کثر طمعه عظم مصرعه

۲۶۹، ۵

من اتخذ الطمع شعارا جرعته الخيبة مرارا

۳۴۰، ۵

من حدث نفسه بكاذب الطمع كذبتة العطيء

۳۵۷، ۵

من لم ينزه نفسه عن دنائة المطامع فقد اذل نفسه و هو فى الاخرة اذل و اخزى

۳۸۶، ۵

من طمع ذل و تعنى

۴۵۱، ۵

ملاك الشر الطمع

۱۱۷، ۶

نعم عون الامل الطمع

۱۶۳، ۶

نكد الدين الطمع و صلاحه الورع

۱۷۳، ۶

نعوذ بالله من المطامع الدنية و الهممم الغير المرضية

۱۷۵، ۶

ورع ينجى خير من طمع يردى

۲۲۵، ۶

ورع يعز خير من طمع يذل

۲۲۵، ۶

لا تطمع فيما لا تستحق

۲۶۱، ۶

لا يسترقتك الطمع و قد جعلك الله حرا

۲۹۸، ۶

لا يسترقتك الطمع و كن عزوفا

۲۷۳، ۶

لا تملك نفسك بغرور الطمع و لا تجب دواعى الشره ...

۳۳۸، ۶

لا تطمع فى كل ما تسمع فكفى بذلك حمقا

۳۴۵، ۶

لا يفسد الدين كالطمع

۳۶۷، ۶

لا يجتمع الورع و الطمع

۳۷۱، ۶

لا اذل من طامع

۳۷۴، ۶

لا شیمه اذل من الطمع

۳۸۲، ۶

لا یسلم الدین مع الطمع

۳۸۸، ۶

لا ذل أعظم من الطمع

۴۳۴، ۶

یسیر الطمع یفسد کثیر الورع

۴۵۵، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۱۶

باب الطاعة (فرمانبرداری)

الطاعة حرز

۳۳، ۱

الطاعة تنجی، المعصية تردی

۳۳، ۱

الطاعة اجابة

۴۲، ۱

الطاعة أحرز عتاد

۱۳۲، ۱

الطاعة غنیمة الاکیاس

۱۳۶، ۱

الطاعة متجر رابح

۱۵۵، ۱

الطاعة همة الاکیاس

۱۶۲، ۱

الطاعة اوفی حرز

۱۶۳، ۱

الطاعة ابقى عز

۱۹۰، ۱

الطاعة عز المعسر

۲۶۵، ۱

الطاعة تستدر المثوبة

۲۶۸، ۱

الطاعة تعظیم الامامة

۲۷۵، ۱

الطاعة تطفی غضب الرب

۳۲۶، ۱

العزیز من اعترز بالطاعة

۳۳۵، ۱

اخو العز من تحلی بالطاعة

۳۴۷، ۱

العمل بطاعة الله أربح

۳۴۹، ۱

الطاعة لله اقوى سبب

۳۶۹، ۱

العمل بطاعة الله اريج و لسان الصدق ارين و انجح

۶۷، ۲

الطاعة جنه الرعيه و العدل جنه الدول

۶۹، ۲

المؤمن على الطاعات حريص و عن المحارم عفيف

۱۰۷، ۲

الطاعة و فعل البر هما المتجر الرابع

۱۵۳، ۲

اطع تنعم

۱۶۸، ۲

اطع تريح

۱۷۱، ۲

اكرم نفسك ما اعانتك على طاعة الله

۱۸۷، ۲

اتق الله بطاعته و اطع الله بتقواه

۲۰۱، ۲

اطيعوا الله حسب ما امركم به و رسله

۲۴۰، ۲

اطع الله في جمل امورك فان طاعة الله فاضله على كل شيء و الزم الورع

۲۱۱، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۱۷

اطع الله سبحانه في كل حال و لا تخل قلبك من خوفه و رجائه طرفه عين و الزم الاستغفار

۲۲۴، ۲

اشغلوا انفسكم بالطاعة و ألسنتكم بالذكر و قلوبكم بالرضا فيما احببتكم و كرهتم

۲۴۳، ۲

استتموا نعم الله عليكم بالصبر على طاعنه و المحافظه على ما استحفظكم من كتابه

۲۴۹، ۲

اعقل الناس اطوعهم لله سبحانه

۳۲۸، ۲

اعقلكم اطوعكم

۳۶۹، ۲

اشرف الاعمال الطاعة

۳۸۳، ۲

انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه

۴۲۴، ۲

اجدر الناس برحمه الله اقومهم بالطاعة

۴۳۶، ۲

احب العباد الى الله اطوعهم له

۴۳۱، ۲

احق من تطيعه من لا تجد منه بدا و لا تستطيع لامره ردا

۴۴۴، ۲

احق من اطعته من امرک بالتقى و نهاک عن الهوى

۴۴۶، ۲

ان اسعد الناس من كان له من نفسه بطاعة الله متقاض

۴۹۰، ۲

ان المغبون من اغبن عمره و ان المغبوط من انفذ عمره في طاعة الله

۵۲۵، ۲

ان الله سبحانه جعل الطاعة غنيمة الاكياس عند تفريط العجزة

۵۳۲، ۲

ان ولي محمد صلى الله عليه و آله من اطاع الله و ان بعدت لحمته

۵۰۵، ۲

ان من بذل نفسه في طاعة الله و رسوله كانت نفسه ناجية سالمة

۵۶۵، ۲

ان كنت حريصا على طلب المضمون لك فكن حريصا على اداء المفروض عليك

۶، ۳

انا داعيكم الى طاعة ربكم و مرشدكم الى فرائض دينكم و دليلكم الى ما ينجيكم

۴۱، ۳

انك ان اطعت الله نجاك و اصلح مثواك

۵۶، ۳

آفة الرعية مخالفة الطاعة

۱۰۴، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۱۸

اذا طلبت العز فاطلبه بالطاعة

۱۳۵، ۳

اذا قويت فاقو على طاعة الله سبحانه

۱۴۰، ۳

اذا اخذت نفسك بطاعة الله اكرمتها و ان ابتذلتها في معاصيه ...

۱۴۳، ۳

بالطاعة يكون الاقبال

۲۱۳، ۳

بالطاعة يكون الفوز

۲۱۴، ۳

بالطاعة تزلف الجنة للمتقين

۲۳۰، ۳

بحسن الطاعة يعرف الاخير

۲۳۶، ۳

بادر الطاعة تسعد

۲۴۱، ۳

توسل بطاعة الله تنجح

۲۷۶، ۳

تمسک بطاعة الله يزلfk

۲۷۷، ۳

ثمره الطاعة الجنة

۳۲۶، ۳

ثواب الله لاهل طاعته و عقابه لاهل معصيته

۳۴۸، ۳

ثابروا على الطاعات و سارعوا الى فعل الخيرات ...

۳۵۲، ۳

جوار الله مبذول لمن اطاعه و تجنب مخالفته

۳۶۰، ۳

جمال العبد الطاعة

۳۶۳، ۳

دوام الطاعات و فعل الخيرات و المبادرة الى المكرمات من كمال الايمان ...

۲۰، ۴

ذل نفسك بالطاعة و حلها بالقناعة و خفض في الطلب و اجمل في المكتسب

۳۹، ۴

درك الخيرات بلزوم الطاعات

۲۳، ۴

راكب الطاعة مقيله الجنة

۸۵، ۴

زكاة الصحة السعي في طاعة الله

۱۰۶، ۴

زر في الله اهل طاعته و خذ الهداية من اهل ولايته

۱۱۳، ۴

صابروا انفسكم على فعل الطاعات و صونوها عن دنس السيئات تجدوا حلاوة الايمان ...

۲۲۴، ۴

طوبى لمن حافظ على طاعة ربه

۲۳۸، ۴

طوبى لمن وفق لطاعته و بكى على خطيئته

۲۴۰، ۴

طوبى لمن وفق لطاعته و حسنت خليقته و احرز امر آخرته

۲۴۴، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۱۹

طوبى لعين هجرت في طاعة الله غمضها

۲۴۸، ۴

طاعة الله سبحانه لا يجوزها الا من بذل الجهد و استفرغ الجهد

۲۵۴، ۴

طاعة الله مفتاح كل سداد و صلاح كل فساد

۲۵۵، ۴

طاعة الله سبحانه اعلى عماد و اقوى عتاد

۲۵۵، ۴

ظل الله سبحانه في الآخرة مبدول لمن اطاعه في الدنيا

۲۷۶، ۴

عليك بطاعة من لا تعذر بجهالته

۲۹۰، ۴

عليك بطاعة الله سبحانه فان طاعة الله فاضلة على كل شيء

۲۹۳، ۴

على قدر العقل تكون الطاعة

۳۱۲، ۴

غاية العبادة الطاعة

۳۷۱، ۴

في الطاعة كنوز الارباح

۳۹۴، ۴

فضائل الطاعات تنيل رفيع المقامات

۴۲۷، ۴

و الطاعة تعظيما للامامة

۴۵۸، ۴

كل مطيع مكرم

۵۲۷، ۴

كن مطيعا لله سبحانه و بذكره انسا و تمثل في حال توليك عنه اقباله

۶۱۵، ۴

لو لم يرغب الله سبحانه في طاعته لوجب ان يطاع رجاء رحمته

۱۱۷، ۵

من اطاع ربه ملك

۱۴۶، ۵

من يطع الله يفز

۱۴۶، ۵

من اطاع الله استنصر

۱۶۶، ۵

من اطاع الله جل امره

۱۷۰، ۵

من اطاع امرك اجل قدرك

۲۲۶، ۵

من عمل بطاعة الله كان مرضيا

۲۶۶، ۵

من اطاع الله علا امره

۲۸۰، ۵

من عمل بطاعة الله ملك

۲۸۰، ۵

من اطاع الله لم يشق ابدا

۲۸۳، ۵

من تقرب الى الله بالطاعة أحسن له الجباء

۲۸۸، ۵

من اطاع الله سبحانه عز و قوی

۲۹۱، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۲۰

من اطاع الله سبحانه عز نصره

۲۹۹، ۵

من اهمل العمل بطاعة الله ظلم نفسه

۳۱۶، ۵

من صبر على طاعة الله عوضه الله سبحانه خيرا مما صبر عليه

۳۳۱، ۵

من اتخذ طاعة الله سبيلا فاز بالتى هي اعظم

۳۷۴، ۵

من اتخذ طاعة الله بضاعة اتته الارباح من غير تجارة

۳۸۵، ۵

من سره الغنى بلا مال و العز بلا سلطان و الكثرة بلا عشيرة فليخرج

۳۹۰، ۵

من اطاع الله سبحانه لم يضره من اسخط من الناس

۴۰۰، ۵

من عمل بطاعة الله سبحانه لم يفته غنم و لم يغلبه خصم

۴۰۵، ۵

من بادر الى مرضى الله سبحانه و تأخر عن معاصيه فقد اكمل الطاعة

۴۳۱، ۵

من كثرت طاعته كثرت كرامته

۴۴۴، ۵

من اطاع الله اجتباه

۴۴۵، ۵

من كرم النفس العمل بالطاعة

۲۹، ۶

من المروءة طاعة الله و حسن التقدير

۲۲، ۶

من افضل الاعمال اكتساب الطاعات

۳۳، ۶

من تقوى النفس العمل بالطاعة

۴۴، ۶

ما تزين متزين بمثل طاعة الله

۵۷، ۶

ما من شيء من طاعة الله سبحانه يأتي الا فى كره

۹۹، ۶

ملاك كل خير طاعة الله سبحانه

۱۲۰، ۶

ملازمة الطاعة خير عتاد

۱۳۵، ۶

نعم الوسيلة الطاعة

۱۶۶، ۶

نعم الطاعة الانقياد و الخضوع

۱۶۷، ۶

نال الفوز من وفق للطاعة

۱۸۲، ۶

نظام المروءة في مجاهدة اخيك على طاعة الله سبحانه ...

۱۸۴، ۶

هدى من اطاع ربه و خاف ذنبه

۱۹۳، ۶

و قوا انفسكم من عذاب الله بالمبادرة الى طاعة الله

۲۳۵، ۶

لا تعتذر من امر اطعت الله سبحانه فيه فكفى بذلك منقبة

۳۰۵، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۲۱

لا عز كالطاعة

۳۴۹، ۶

لا رأى لمن لا يطاع

۳۹۳، ۶

لا عز الا بالطاعة

۳۹۳، ۶

لا ينجع تدبير من لا يطاع

۴۱۴، ۶

لا يسعد امرء الا بطاعة الله سبحانه و لا يشقى امرء الا بمعصية الله

۴۱۷، ۶

ينبغي للعاقل ان لا يخلو في كل حال عن طاعة ربه و مجاهدة نفسه

۴۴۰، ۶

ينبغي للمؤمن ان يلزم الطاعة و يلتحف الورع و القناعة

۴۴۰، ۶

باب الطاعة (توانائی)

من كلفك ما لا تطيق فقد افتاك في عصيانه

۴۵۲، ۵

باب الطيش (سبکی)

الطيش ينكد العيش

۲۰۰، ۱

باب الظفر (پیروزی)

الظفر شافع المذنب

۷۵، ۱

لا تبطن بالظفر فانك لا تأمن ظفر الزمان بك

- ۲۹۱، ۶
باب الظلم (ستم)
الظالم ملوم
۳۶، ۱
البعی یسلب النعمه
۱۰۳، ۱
الظلم یجلب النقمه
۱۰۳، ۱
الظلم وخیم العاقبه
۱۱۷، ۱
البعی یزیل النعم
۱۳۱، ۱
الظالم ینتظر العقوبه
۱۶۱، ۱
المظلوم ینتظر المثوبه
۱۶۱، ۱
الظلم یطرد النعم
۱۸۶، ۱
البعی یجلب النقم
۱۸۷، ۱
- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۲۲
- الظلم یوجب النار
۲۰۱، ۱
البعی یوجب الدمار
۲۰۱، ۱
الظلم الام الرذائل
۲۰۲، ۱
الظلم بوار الرعيه
۲۰۳، ۱
القدره یزیلها العدوان
۲۱۶، ۱
الظلم تبعات موبقات
۲۲۰، ۱
البعی أعجل عقوبه
۲۲۲، ۱
الظلم یدمر الدیار
۲۶۷، ۱
الظلم یردی صاحبه
۲۷۴، ۱
البعی سائق الی الحین
۳۰۳، ۱

البغی اعجل شیء عقوبة

۳۲۰، ۱

المتجبر الظالم توبقه آثامه

۳۶۱، ۱

الظلم جرم لا ینسی

۳۶۳، ۱

المؤمن لا یظلم و لا یتأثم

۳۶۴، ۱

البغی یصرع الرجال و یدنی الاجال

۳۸۷، ۱

الظالم طاغ ینتظر احدی النقمتمین

۱۸، ۲

الظلم فی الدنیا بوار و فی الاخرة دمار

۳۱، ۲

الظلم یزل القدم و یسلب النعم و یهلك الامم

۳۶، ۲

المتعدی کثیر الاضداد و الاعداء

۱۴۲، ۲

اذکر عند الظلم عدل الله فیک و عند القدرة قدرة الله علیک

۱۹۳، ۲

اتقوا دعوة المظلوم فانه یسأل الله حقه و الله سبحانه اکرم من ان یسئل حقا الا اجاب

۲۴۶، ۲

اتقوا البغی فانه یجلب النقم و یسلب النعم و یوجب الغیر

۲۵۰، ۲

ابعدوا عن الظلم فانه اعظم الجرائم و اکبر المآثم

۲۵۱، ۲

ایاک و الظلم فمن ظلم کرهت ایامه

۲۸۹، ۲

ایاک و الظلم فانه یزول عن تظلمه و ینقی علیک

۲۹۱، ۲

ایاک و البغی فانه یجعل الصرعة و یحل بالعامل به العبر

۲۹۴، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۲۳

ایاک و الظلم فانه اکبر المعاصی و ان الظالم لمعاقب یوم القيامة بظلمه

۲۹۶، ۲

ایاک و البغی فان الباغی یجعل الله له النقمه و یحل ...

۳۱۳، ۲

ایاکم و صرعات البغی و فضحات الغدر و اثاره کامن الشر المذمم

۳۲۳، ۲

الاولان الظلم ثلاثة فظلم لا یغفر و ظلم لا یترک و ظلم مغفور

۳۴۵، ۲

اخرکم اظلمکم

۳۷۰، ۲

اقبح الشیم العدوان

۳۷۵، ۲

اعجل شیء صرعة البغی

۳۸۵، ۲

اقبح السیر الظلم

۳۸۵، ۲

الام البغی عند القدرة

۳۹۳، ۲

انفذ السهام دعوة المظلوم

۳۹۵، ۲

افحش البغی البغی علی الالاف

۳۹۹، ۲

اقبح الظلم منعک حقوق الله

۴۲۱، ۲

ابلغ ما تستجلب به النقمه البغی و کفر النعمه

۴۷۶، ۲

اسرع المعاصی عقوبه ان تبغی علی من لا یبغی علیک

۴۲۸، ۲

اجور الناس من ظلم من انصفه

۴۳۶، ۲

ان اعجل العقوبه عقوبه البغی

۴۸۸، ۲

ان اسرع الشر عقابا الظلم

۴۸۸، ۲

ان السباع همها العدوان علی غیرها

۴۹۵، ۲

ان القبح فی الظلم بقدر الحسن فی العدل

۵۰۲، ۲

ان دعوة المظلوم مجابهة عند الله سبحانه لانه یطلب حقه

۵۲۳، ۲

اذا حدثک القدرة علی ظلم الناس فاذا ذکر قدرة الله سبحانه علی عوقبتک

۱۶۵، ۳

آفة الاقتدار البغی و العتو

۱۱۳، ۳

بالظلم تزول النعم

۲۰۹، ۳

بالبغی تجلب النقم

۲۰۹، ۳

بئس الظلم ظلم المستسلم

۲۵۵، ۳

بئس الذخر فعل الشر

۲۵۵، ۳

بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد

۲۵۷، ۳

دعوا طاعةً البغى و العناد و اسلكوا سبيل الطاعة و الانقياد تسعدوا

۱۲، ۴

دوام الظلم يسلب النعم و يجلب النقم

۲۱، ۴

راكب الظلم يدركه البوار

۸۵، ۴

راكب الظلم يكبويه مركبه

۸۵، ۴

شر الناس من يظلم الناس

۱۶۴، ۴

شر الناس من يعين على المظلوم

۱۷۵، ۴

شيئان لا تسلم عاقبتهم الظلم و الشر

۱۸۴، ۴

طلب المراتب و الدرجات بغير عمل جهل

۲۵۱، ۴

ظلم الحق من نصر الباطل

۲۷۳، ۴

ظلم الضعيف افحش الظلم

۲۷۵، ۴

ظلم المستسلم اعظم الجرم

۲۷۵، ۴

ظلم العباد يفسد المعاد

۲۷۶، ۴

ظاهر الله سبحانه بالعناد من ظلم العباد

۲۷۶، ۴

ظلم المرء فى الدنيا عنوان شقائه فى الآخرة

۲۷۶، ۴

ظالم الناس يوم القيمة منكوب بظلمه معذب محروب

۲۸۰، ۴

ظلم المرء يوبقه و يصرعه

۲۸۰، ۴

ظلامه المظلومين يمهلهما الله سبحانه و لا يهملها

۲۸۰، ۴

فى احتقاب المظالم زوال القدرة

۴۰۷، ۴

فی مظالم العباد احتقاب الاثم

۴۰۹، ۴

قد ينصر المظلوم

۴۶۷، ۴

کم من نعمه سلبها ظلم

۵۴۷، ۴

كفى بالظلم طاردا للنعمه و جالبا للنقمه

۵۸۳، ۴

كفى بالبغي سالبا للنعمه

۵۸۳، ۴

كن للمظلوم عوناً و للظالم خصماً

۶۰۳، ۴

لكل ظالم عقوبه لا تعدوه و صرعه لا تخطوه

۲۱، ۵

للباغى صرعه

۲۶، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۲۵

للاظالم انتقام

۲۷، ۵

للاظالم بكفه عضه

۲۹، ۵

للاظالم من الرجال ثلاث علامات: يظلم من فوجه بالمعصيه ...

۴۵، ۵

ليس شىء ادعى الى زوال نعمه و تعجيل نقمه من اقامه على ظلم

۸۹، ۵

من ظلم ظلم

۱۴۴، ۵

من بغي كسر

۱۴۴، ۵

من ظلم افسد امره

۱۵۴، ۵

من ظلم رعيته نصر اصداده

۱۶۸، ۵

من ظلم دمر عليه ظلمه

۱۷۴، ۵

من بغي عجلت هلكته

۱۷۴، ۵

من ظلم عظمت صرعه

۱۷۴، ۵

من ظلم اوبقه ظلمه

۱۷۶، ۵

من ظلم قصم عمره

۱۹۳، ۵

من اشفق علی نفسه لم یظلم غیره

۲۳۱، ۵

من ظلم عباد الله کان الله خصمه دون عباده

۲۵۹، ۵

من کثرت تعدیه کثرت اعدیه

۲۷۱، ۵

من کثر ظلمه کثرت ندامته

۲۸۴، ۵

من سل سیف العدوان قتل به

۳۰۱، ۵

من ظلم نفسه کان لغيره أظلم

۳۳۰، ۵

من ظلم العباد کان الله خصمه

۳۳۷، ۵

من سل سیف البغی غمد فی راسه

۳۴۳، ۵

من ظلم قصم عمره و دمر علیه ظلمه

۳۴۸، ۵

من ركب محجة الظلم کرهت ایامه

۳۵۸، ۵

من لم ینصف المظلوم من الظالم عظمت آثامه

۳۵۸، ۵

من عامل رعیته بالظلم ازال الله ملکه و عجل بواره و هلکه

۳۵۸، ۵

من سل سیف العدوان سلب عز السلطان

۳۷۳، ۵

من اعان علی مسلم فقد برىء من الاسلام

۴۶۹، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۲۶

من افحش الظلم ظلم الکرام

۱۴، ۶

من لوازم العدل التناهی عن الظلم

۲۶، ۶

ما اقرب النقمه من الظلوم

۶۴، ۶

ما اقرب النصره من المظلوم

۶۴، ۶

ما اعظم عقاب الباغی

۶، ۶۴

ما اعظم و زرمن ظلم و اعتدی و تجبر و طغی

۶، ۷۲

ما اقرب النقمه من اهل البغی و العدوان

۶، ۱۱۵

ما اقرب النقمه اهل الظلم و العدوان

۶، ۱۴۷

هیئات ان ینجو الظالم من الیم عذاب اللّٰه و عظیم سطواته

۶، ۲۰۴

و لئن امهل اللّٰه تعالی الظالم فلن یفوته اخذه و هولاه بالمرصاد

۶، ۲۴۲

ویل للباغین من احکم الحاکمین و عالم ضمائر المضمیرین

۶، ۲۳۱

لا ترخصوا لانفسکم ان تذهب بکم فی مذاهب الظلمه

۶، ۲۷۸

لا تبسطن یدک علی من لا یقدر علی دفعها عنه

۶، ۲۸۸

لا تظلمن من لا یجد ناصرا الا اللّٰه

۶، ۲۸۹

لا یکبرن علیک ظلم من ظلمک فانه یسعی فی مضرتہ و نفعک

۶، ۳۱۱

لا سواء کالظلم

۶، ۳۵۵

لا ظفر مع بغی

۶، ۳۵۷

لا یؤمن بالمعاد من لا یتخرج عن ظلم العباد

۶، ۴۱۶

باب حسن الظن (نیکو گمانی)

افضل الورع حسن الظن

۲، ۴۰۳

اذا استولی الصلاح علی الزمان و اهله ثم اساء الظن رجل برجل لم ینظر منه

۳، ۱۸۲

حسن ظن العبد باللّٰه سبحانه علی قدر رجائه له

۳، ۳۸۷

حسن الظن راحة القلب و سلامة الدین

۳، ۳۸۴

حسن الظن ینخفف الهم و ینجی من تقلد الاثم

۳، ۳۸۵

حسن الظن من احسن الشیم و افضل القسم

۳، ۳۸۶

حسن الظن من افضل السجایا و اجزل العطايا

۳، ۳۸۸

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۲۷

حسن الظن ان تخلص العمل و ترجوا من الله ان يعفو عن الزلل

۳، ۳۸۸

حسن الظن ينجي من تقلد الاثم

۳، ۳۹۰

لم يعقل مواعظ الزمان من سكن الى حسن الظن بالايام

۵، ۹۷

من حسن ظنه اهمل

۵، ۱۳۶

من حسن ظنه حسنت نيته

۵، ۱۶۲

من ظن بك خيرا فصدق ظنه

۵، ۲۱۹

من حسن ظنه فاز بالجنة

۵، ۲۹۸

من حسن ظنه بالله فاز بالجنة

۵، ۳۷۹

من حسن ظنه بالناس حاز منهم المحبة

۵، ۳۷۹

من لم يحسن ظنه استوحش من كل احد

۵، ۴۴۲

لا يحسن عبد الظن بالله سبحانه الا كان الله سبحانه عند حسن ظنه به

۶، ۴۰۷

باب سوء الظن (بدگمانی)

اياك ان تسيء الظن فان سوء الظن يفسد العبادة و يعظم الوزر

۲، ۳۰۸

الجبن و الحرص و البخل غرائز سوء يجمعها سوء الظن بالله سبحانه

۲، ۶۰

آفة الدين سوء الظن

۳، ۱۰۱

اذا ظهرت الريبة ساءت الظنون

۳، ۱۳۶

اذا استولى الفساد على الزمان و اهله ثم احسن الظن رجل برجل فقد غرر

۳، ۱۸۳

سوء الظن بالمحسن شر الاثم و اقبح الظلم

۴، ۱۳۲

سوء الظن بمن لا يخون من اللؤم

۴، ۱۳۲

سوء الظن يفسد الامور و يبعث على الشرور

۴، ۱۳۲

سوء الظن یردی مصاحبه و ینجی مجانبه

۱۴۵، ۴

شر الناس من لا یثق باحد لسوء ظنه و لا یثق به احد لسوء فعله

۱۷۸، ۴

من ساء ظنه تامل

۱۳۶، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۲۸

من ساء ظنه ساء وهمه

۱۹۷، ۵

من ساء ظنه ساءت طویته

۱۶۲، ۵

من کذب سوء الظن باخیه کان ذا عقد صحیح و قلب مستریح

من ساءت ظنونه اعتقد الخیانه بمن لا یخونه

۳۷۸، ۵

من ساء ظنه بمن لا یخون حسن ظنه بما لا یكون

۳۷۸، ۵

من غلب علیه سوء الظن لم یتربک بینه و بین خلیل صلحا

۴۰۶، ۵

و الله لا یعذب الله سبحانه مؤمنا بعد الايمان الا بسوء ظنه و سوء خلقه

۲۴۴، ۶

لا تظنن بکلمه بدرت من احد سوء و انت تجد لها فی الخیر محتملا

۲۸۶، ۶

لا دین لمسیء الظن

۳۵۸، ۶

لا ایمان مع سوء ظن

۳۶۲، ۶

باب الظن (گمان)

الظن ارتیاب

۵۳، ۱

الظن الصواب من شیم اولی الالباب

۳۶۵، ۱

الظن یخطیء و الیقین یرسیب و لا یخطیء

۳۷۰، ۱

الظن الصواب احد الرأیین

۱۲، ۲

اتقوا ظنون المؤمنین فان الله سبحانه أجرى الحق علی ألسنتهم

۲۴۶، ۲

ایاک ان تغلبک نفسک علی ما تظن و لا تغلبها علی ما تستیقن فان ذلك من اعظم الشر

۳۰۷، ۲

تغلبه نفسه علی ما یظن و لا یغلبها علی ما یستیقن قد جعل هواه امیره و اطاعه فی سائر اموره

۳۰۷، ۳

ربما ادرك الظن بالصواب

۸۱، ۴

ظن المؤمن كهانة

۲۷۲، ۴

ظن الرجل على قدر عقله

۲۷۲، ۴

ظن الانسان ميزان عقله و فعله اصدق شاهد على اصله

۲۷۲، ۴

ظن العاقل اصح من يقين الجاهل

۲۷۳، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۲۹

باب الاستظهار (پشت گرمی)

افضل العدد الاستظهار

۳۷۸، ۲

نعم الحزم الاستظهار

۱۶۴، ۶

باب حسن الظاهر

صلاح الظواهر عنوان صحة الضمائر

۱۹۶، ۴

باب العبادة (پرستش و بندگی)

العبادة فوز

۲۵، ۱

العبادة الخالصة ان لا يرجو الرجل الا ربه و لا يخاف الا ذنبه

۱۴۴، ۲

ان قوما عبدوا الله سبحانه رغبة فتلك عبادة التجار و قوما عبدوه رهبة

۵۷۸، ۲

اذا احب الله عبدا ألهمه حسن العبادة

۱۳۸، ۳

دوام العبادة برهان الظفر بالسعادة

۲۲، ۴

رب متنسك و لا دين له

۷۳، ۴

في الانفراد لعبادة الله كنوز الارباح

۴۰۶، ۴

فضيلة السادة حسن العبادة

۴۲۲، ۴

من قام بشرائط العبودية اهل للعتق

۳۱۴، ۵

ما تقرب متقرب بمثل عبادة الله

۵۷، ۶

نعم العبادة السجود و الركوع

۱۶۷، ۶

لا تكونن عبد غيرك و قد جعلك الله سبحانه حرا فما خير خير لا ينال الا بشر

۳۱۷، ۶

باب الاعتبار (بند گرفتن)

الاعتبار يثمر العصمة

۲۲۱، ۱

الزمان يريك العبر

۲۵۷، ۱

الاعتبار يفيد الرشاد

۲۶۰، ۱

الاعتبار يقود الى الرشد

۲۹۱، ۱

المؤمن ينظر الى الدنيا بعين الاعتبار و يقتات فيها ببطن الاضطرار و يسمع ...

۱۴۴، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۳۰

اعتبر تزاجر

۱۷۰، ۲

اعتبر تقتنع

۱۷۳، ۲

افضل العقل الاعتبار و افضل الحزم الاستظهار و اكبر الحمق الاغترار

۴۵۵، ۲

ابلق العظاات النظر الى مصارع الاموات و الاعتبار بمصائر ...

۴۸۰، ۲

ان للباقيين بالماضين معتبرا

۴۹۸، ۲

ان للاخرة بالاول مزدجرا

۴۹۸، ۲

ان فى كل شىء موعظة و عبرة لذوى اللب و الاعتبار

۵۰۷، ۲

ان نظروا اعتبروا و ان اعرضوا لم يلهوا

۱۲، ۳

انما البصير من سمع ففكر و نظر فابصر و انتفع بالعبر

۸۵، ۳

اذا احب الله عبدا وعظه بالعبر

۱۲۸، ۳

بالاستبصار يحصل الاعتبار

۲۳۹، ۳

خلف لكم عبر من اثار الماضين قبلكم لتعتبروا بها

۴۴۸، ۳

دوام الاعتبار يؤدى الى الاستبصار و يثمر الازدجار

۲۲، ۴

رحم الله امرء تفكر فاعتبر و اعتبر فابصر

۴۲،۴

طول الاعتبار يحد و على الاستظهار

۲۵۳،۴

في كل اعتبار استبصار

۲۹۶،۴

في تصارييف الدنيا اعتبار

۳۹۵،۴

في تصارييف القضاء عبرة لاولى الالباب و النهى

۳۹۸،۴

في تعاقب الايام معتبر للانام

۴۰۹،۴

فاز من كانت شيمته الاعتبار و سجيته الاستظهار

۴۲۹،۴

قد اعتبر من ارتدع

۴۷۳،۴

قد اعتبر بالباقي من اعتبر بالماضي

۴۷۵،۴

كفي مخبرا عما بقى من الدنيا ما مضى منها

۵۸۱،۴

كفي معتبرا لاولى النهى ما عرفوا

۵۸۱،۴

كسب العقل الاعتبار و الاستظهار و كسب الجهل الغفلة و الاغترار

۶۲۷،۴

للاعتبار تضرب الامثال

۲۹،۵

لقد جاهرتكم العبر و زجركم ما فيه مزدجر و ما بلغ عن الله بعد رسول الله مثل النذر

۳۵،۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۳۱

لم ينل احد من الدنيا حبرة الا أعقبته عبرة

۹۴،۵

لو اعتبرت بما اضعفت من ماضى عمرى لحفظت ما بقى

۱۱۵،۵

لاهل الاعتبار تضرب الامثال

۱۳۰،۵

من تأمل اعتبر

۱۳۸،۵

من اعتبر حذر

۱۴۴،۵

من جهل قل اعتباره

۱۷۴،۵

- من کثر اعتباره قل عثاره
۲۱۷، ۵
- من اعتبر بتصاريف الزمان حذر غيره
۲۳۱، ۵
- من اتعظ بالعبر ارتدع
۲۷۰، ۵
- من لم يعتبر بغيره لم يستظهر لنفسه
۲۶۴، ۵
- من اعتبر بعقله استبان
۲۶۸، ۵
- من عقل كثر اعتباره
۲۸۵، ۵
- من لم يعتبر بتصاريف الايام لم ينزجر بالملام
۳۴۲، ۵
- من اعتبر بالغير لم يثق بمسالمة الزمن
۳۴۷، ۵
- من عقل اعتبر بامسه و استظهر لنفسه
۳۵۹، ۵
- من عرف العبرة فكانما عاش في الاولين
۳۸۱، ۵
- من لم يعتبر بغير الدنيا و صروفها لم تنجع فيه المواعظ
۴۲۰، ۵
- من اعتبر الامور وقف على مصادقها
۴۷۴، ۵
- من اعتبر بغير الدنيا قلت منه الاطماع
۴۷۵، ۵
- ما اكثر العبر و اقل الاعتبار
۶۸، ۶
- لا فكر لمن لا اعتبار له
۴۰۱، ۶
- لا اعتبار لمن لا ازدجار له
۴۰۱، ۶
- باب العتاب (تندی و سرزنش)
العتاب حيوة المودة
۸۳، ۱
- اذا عاتب فاستبق
۱۱۴، ۳
- كثرة العتاب تؤذن بالارتياح
۵۹۳، ۴
- من عتب على الدهر طال معتبه
۴۵۵، ۵

لا تعاتب الجاهل فيمقتك و عاتب العاقل يحبيك

۲۷۲، ۶

لا تكثرن العتاب فانه يورث الضغينة و يدعو الى البغضاء

۳۳۶، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۳۲

باب العتق (آزاد کردن بنده)

اذا ملكت فاعتق

۱۱۷، ۳

باب العجب (خود بینی)

العجب هلاک

۲۲، ۱

العجب حمق

۲۵، ۱

العجب راس الحماقه

۹۵، ۱

العجب رأس الجهل

۱۱۳، ۱

العجب عنوان الحماقه

۱۴۸، ۱

الاعجاب يمنع الازدياد

۱۵۷، ۱

العجب اضر قرين

۱۵۷، ۱

الاعجاب ضد الصواب

۱۷۷، ۱

العجب يفسد العقل

۱۸۹، ۱

العجب يمنع الازدياد

۲۱۳، ۱

العجب بالحسنه يحبطها

۲۲۵، ۱

العجب آفة الشرف

۲۳۳، ۱

العجب يظهر النقيصه

۲۳۶، ۱

المعجب لا عقل له

۲۵۰، ۱

اعجاب المرء بنفسه حمق

۳۱۱، ۱

الاعجاب ضد الصواب و آفة الالباب

۳۵۷، ۱

اعجاب المرء بنفسه برهان نقصه و عنوان ضعف عقله

۱۰۹، ۲

ایاک و الاعجاب و حب الاطراء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان

۲۹۸، ۲

ایاک ان تعجب بنفسك فيظهر عليك النقص و الشنآن

۲۹۹، ۲

او حش الوحشة العجب

۳۷۲، ۲

اذا اردت ان تعظم محاسنك عند الناس فلا تعظم في عينك

۱۶۰، ۳

آفة اللب العجب

۱۰۹، ۳

اذا زاد عجبك بما انت فيه من سلطانك فحدثت لك ابهة او مخيلة

۱۹۱، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۳۳

ثمرة العجب البغضاء

۳۲۵، ۳

سيئة تسوء خير من حسنة تعجبك

۱۴۱، ۴

شر الناس من يرى انه خيرهم

۱۶۸، ۴

كفى بالمرء رذيلة ان يعجب بنفسه

۵۷۶، ۴

ليس لمعجب رأى

۷۹، ۵

من اعجب بنفسه سخر به

۱۷۹، ۵

من اعجب برأيه ذل

۲۰۱، ۵

من اعجبته آرائه غلبته اعداؤه

۲۴۰، ۵

من اعجب بفعله اصيب بعقله

۲۸۳، ۵

من كثر اعجابه قل صوابه

۲۸۴، ۵

من اعجب برأيه ملكه العجز

۲۵۳، ۵

من اعجب بعمله احبط اجره

۳۱۰، ۵

من كان عند نفسه عظيما كان عند الله حقيرا

۳۳۱، ۵

ما اضر المحاسن كالعجب

۵۳، ۶

ما لابن آدم و العجب، اوله نطفة مذرة و آخره جيفة قذرة

۹۸، ۶

لا وحشة أوحش من العجب

۳۸۰، ۶

باب العجز (ناتوانی)

العجز سخافة

۳۳، ۱

العجز اضاءة

۴۰، ۱

العجز مضيعة

۴۹، ۱

العجز سبب التضييع

۱۱۴، ۱

العجز شر مطية

۱۷۳، ۱

العجز يثمر الهلكة

۱۸۷، ۱

العجز يطمع الاعداء

۲۷۰، ۱

العجز اشتغالك بالمضمون لك عن المفروض عليك و ترك القناعة بما اوتيت

۳۸۶، ۱

اعجز الناس من قدر على ان يزيل النقص عن نفسه و لم يفعل

۴۳۴، ۲

اعجز الناس من عجز عن اصلاح نفسه

۴۳۶، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۳۴

اعجز الناس آمنهم لوقوع الحوادث و هجوم الاجل

۴۷۱، ۲

آفة الاعمال عجز العمال

۱۰۹، ۳

ثمرة العجز فوت الطلب

۳۲۴، ۳

ربما ادرك العاجز حاجته

۸۲، ۴

عجبت لمن يعجز عن دفع ما عراه كيف يقع له الامن مما يخشاه

۳۴۳، ۴

من عجز عن حاضر لبه فهو عن غائبه اعجز و من غائبه اعوز

۲۵۱، ۵

من عجز عن اعماله ادبر في احواله

۴۰۶، ۵

لا تقدم على ما تخشى العجز عنه

۲۶۵، ۶

باب العجلة (شتابکاری)

العجلة مذمومة في كل امر الا فيما يدفع الشر

۸۹، ۲

احذروا العجلة فانها تثمر الندامة

۲۷۲، ۲

اياك و العجل فانه عنوان الفوت و الندم

۲۸۸، ۲

اياك و العجل فانه مقرون بالعتار

۲۹۵، ۲

اشد الناس ندامة و اشدهم ملامة العجل النزق الذي لا يدركه عقله الا بعد فوت امره

۴۶۴، ۲

العجل ندامة

۳۴، ۱

العجل يوجب العثار

۱۱۸، ۱

العجلة تمنع الاصابة

۲۳۱، ۱

العجول مخطئ و ان ملك

۳۲۲، ۱

أصاب متأن او كاد، اخطأ مستعجل او كاد

۳۴۱، ۱

العجل قبل الامكان يوجب الغصة

۳۵۱، ۱

تعجيل المعروف ملاك المعروف

۲۷۷، ۳

تعجيل السراح نجاح

۲۸۳، ۳

تعجيل الاستدراك اصلاح

۲۸۳، ۳

تعجيل البر زيادة في البر

۳۱۵، ۳

ثمرة العجلة العثار

۳۲۷، ۳

خير الامور اعجلها عائدة و احمدها عاقبة

۴۳۷، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۳۵

ذر العجل فان العجل في الامور لا يدرك مطلبه و لا يحمد امره

۳۴، ۴

راس السخاء تعجيل العطاء

۵۲، ۴

راكب العجل مشف على الكبوة

۸۵، ۴

فى العجل عثار

۴۰۰، ۴

فى العجلة الندامة

۴۱۱، ۴

قلما يصيب رأى العجول

۴۹۶، ۴

قلما تتجح حيلة العجول او تدوم مودة الملول

۴۹۹، ۴

قل من عجل الا هلك

۵۰۴، ۴

كثرة العجل تزل الانسان

۵۹۵، ۴

كمال العطية تعجيلها

۶۳۱، ۴

لن يلقى العجول محمودا

۶۲، ۵

من عجل زل

۱۳۸، ۵

من يعجل يعثر

۱۴۸، ۵

من عجل كثر عثاره

۱۷۴، ۵

من ركب العجل ادرك الزلل

۲۱۶، ۵

من عجل ندم على العجل

۲۱۶، ۵

من ركب العجل كبابه الزلل

۲۸۴، ۵

من اعجب بحسن حالته قصر عن حسن حيلته

۳۵۶، ۵

من ركب العجل ركبته الملامة

۴۴۴، ۵

من علامة الكرم تعجيل المثوبة

۱۸، ۶

من الخرق العجلة قبل الامكان و الاناء بعد اصابة الفرصة

۲۳، ۶

من كمال الكرم تعجيل المثوبة

۲۴، ۶

من الحمق العجلة قبل الامکان

۳۶، ۶

مع العجل يكثر الزلل

۱۲۱، ۶

لا تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم

۲۷۹، ۶

لا اصابة لعجول

۳۷۴، ۶

باب الاستعداد (آمادگی)

استعدوا للموت فقد اطلقكم

۲۴۱، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۳۶

استعدوا لیوم تشخص فیہ الابصار و تتدله لهوله العقول و تتبدل البصائر

۲۶۹، ۲

احذر الموت و احسن له الاستعداد تسعد بمنقلبک

۲۸۱، ۲

احذر قلة الزاد و اکثر من الاستعداد لرحلتک

۲۸۱، ۲

ان قادما يقدم بالفوز او الشقوة لمستحق لافضل العدة

۵۲۴، ۲

من تذكر بعد السفر استعد

۳۰۵، ۵

من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد

۴۰۳، ۵

من استعد لسفره قر عينا بحضره

۴۶۷، ۵

نعم الاعتداد العمل للمعاد

۱۶۱، ۶

باب العدل (دادگری)

العدل مألوف، الجور عسوف

۱۱، ۱

العدل انصاف

۴۷، ۱

العدل ملاک، الجور هلاک

۵۷، ۱

العدل حياة

۶۴، ۱

العدل خیر الحکم

۸۱، ۱

القسط روح الشهادة

۹۷، ۱

العدل حياة الاحكام

۱۰۴، ۱

القسط خير الشهادة

۱۰۴، ۱

العدل يصلح البرية

۱۳۳، ۱

العدل فضيلة السلطان

۱۵۴، ۱

العدل فوز و كرامة

۱۷۹، ۱

العدل اغنى الغناء

۱۸۱، ۱

العدل قوام الرعية

۱۸۳، ۱

العدل نظام الامرة

۱۹۸، ۱

العدل قوام البرية

۲۰۳، ۱

العدل اقوى اساس

۲۱۶، ۱

العدل افضل سجية

۲۴۰، ۱

الواحد من الاعداء كثير

۳۰۰، ۱

الرعية لا يصلحها الا العدل

۳۵۴، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۳۷

العدل يريح العامل به من تقلد المظالم

۳۷۶، ۱

امام عادل خير من مطر وابل

۳۸۶، ۱

العادل راع ينتظر احد الجزائين

۱۹، ۲

العدل رأس الايمان و جماع الاحسان

۳۰، ۲

العدل افضل السياستين

۲۲، ۲

العدل قوام الرعية و جمال الولاة

۹۰، ۲

العدل انك اذا ظلمت انصفت و الفضل انك اذا قدرت عفوت

۱۴۵، ۲

اعدل تحکم

۱۶۸، ۲

اعدل تملک

۱۷۳، ۲

اعدل فیما ولیت، اشکر لله فیما اولیت

۱۷۵، ۲

اعدل تدم لك القدرة

۱۷۸، ۲

اسنی المواهب العدل

۲۷۷، ۲

افضل الملوک العادل

۳۷۶، ۲

اعدل الخلق اقضاهم بالحق

۴۰۱، ۲

افضل الملوک سچیة من عم الناس بعدله

۴۰۱، ۲

اعدل السیره ان تعامل الناس بما تحب ان يعاملوك به

۴۳۲، ۲

ان من العدل ان تنصف فی الحكم و تجتنب الظلم

۵۰۲، ۲

ان العدل میزان الله سبحانه الذى وضعه فی الخلق و نصبه

۵۰۸، ۲

ان الله سبحانه امر بالعدل و الاحسان و نهى عن الفحشاء و الظلم

۵۵۳، ۲

أفة العدل الظالم القادر

۱۰۸، ۳

اذا ولیت فاعدل

۱۱۸، ۳

بالعدل تتضاعف البركات

۲۰۵، ۲

بالعدل تصلح الرعیة

۲۰۶، ۳

بالسیره العادلة يقهر المناوى

۲۱۹، ۳

ثبات الدول باقامة سنن العدل

۳۵۳، ۳

جعل الله سبحانه العدل قواما للانام و تنزیها من المظالم

۳۷۴، ۳

۳۸۵، ۳

خير السياسات العدل

۴۳۰، ۳

خذ بالعدل و اعط بالفضل تحز المنقبتين

۴۳۹، ۳

دولة العادل من الواجبات

۱۰، ۴

رب عادل جائر

۵۶، ۴

زين الملك العدل

۱۰۹، ۴

زمان العادل خير الازمنة

۱۱۴، ۴

سياسة العدل ثلاث: لين في حزم و استقصاء في عدل و افضال في قصد

۱۳۶، ۴

شر الملوك من خالف العدل

۱۶۵، ۴

صلاح الرعية العدل

۱۹۶، ۴

ضادوا الجور بالعدل

۲۳۲، ۴

عليك بالعدل في الصديق و العدو و القصد في الفقر و الغنى

۲۹۴، ۴

عدل السلطان حياة الرعية و صلاح البرية

۳۶۳، ۴

غاية العدل ان يعدل المرء في نفسه

۳۷۲، ۴

غريزة العقل تحدد على استعمال العدل

۳۷۹، ۴

في العدل الاحسان

۴۰۱، ۴

في العدل صلاح البرية

۴۰۲، ۴

في العدل الاقتداء بسنة الله و ثبات الدول

۴۰۳، ۴

في العدل سعة و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق

۴۰۹، ۴

كفى بالعدل سائسا

۵۷۴، ۴

ليكن احب الامور اليك اعمها في العدل و اقسطها بالحق

۵۰، ۵

لیکن مرکبک العدل فمن ركبہ ملک

۵۳، ۵

لن يتمكن العدل حتى يزل البخس

۶۶، ۵

لن تحصن الدول بمثل استعمال العدل فيها

۷۰، ۵

من عدل تمكن

۱۴۸، ۵

من عدل نفذ حكمه

۱۷۵، ۵

من عدل عظم قدره

۱۹۳، ۵

من كثر عدله حمدت ايامه

۲۹۰، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۳۹

من عدل في البلاد نشر الله عليه الرحمة

۳۳۷، ۵

من عدل في سلطانه استغنى عن اعوانه

۳۴۳، ۵

من عمل بالعدل حصن الله ملكه

۳۵۵، ۵

من افضل الاختيار و احسن الاستظهار ان تعدل في الحكم

۴۳، ۶

ما عمرت البلدان بمثل العدل

۶۸، ۶

ما حصن الدول بمثل العدل

۷۴، ۶

ملاك السياسة العدل

۱۱۶، ۶

لا تؤيس الضعفاء من عدلك

۲۷۵، ۶

لا رياسة كالعدل في السياسة

۴۳۰، ۶

لا عدل افضل من رد المظالم

۴۱۵، ۶

باب العداوة (دشمنی)

الاخذ على العدو بالفضل احد الظفرين

۲۶، ۲

الاستصلاح للاعداء بحسن المقال و جميل الافعال اهون من ملاقاتهم و مغالبتهم بمضيض القتال

۸۲، ۲

الشدة بالقد و لا مقارنة الضد

۱۲۴، ۲

استعمل مع عدوك مراقبة الامكان و انتهاز الفرصة تظفر

۱۹۲، ۲

اياك ان تخدع عن صديقك او تغلب عن عدوك

۲۹۰، ۲

او هن الاعداء كيدا من اظهر عداوته

۴۵۰، ۲

بئس القرين العدو

۲۵۳، ۳

دار عدوك و اخلص لودودك تحفظ الاخوة و تحرز المروءة

۱۶، ۴

راس الجهل معاداة الناس

۵۱، ۴

شر الاعداء ابدهم غورا و اخفاهم مكيدة

۱۸۸، ۴

عادة الاشرار معاداة الاخيار

۳۳۲، ۴

قد يخدع الاعداء

۴۷۱، ۴

قد جهل من استنصح اعدائه

۴۷۳، ۴

كثرة العداوة عناد القلوب

۵۹۱، ۴

لكل شيء نكد و نكد العمر مقارنة العدو

۱۹، ۵

لم يهنأ العيش من قارن الضد

۹۳، ۵

لم يتصف بالمروءة من لم يرع ذمة اوليائه و ينصف اعدائه

۹۵، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۴۰

من ابغضك اغراك

۱۴۹، ۵

من اظهر عداوته قل كيده

۱۹۶، ۵

من زرع العدوان حصد الخسران

۲۱۴، ۵

من لا حي الرجال كثر اعداؤه

۲۲۱، ۵

من قارن ضده ضنى جسده

۲۴۰، ۵

من استصلح عدوه زاد في عدده

۲۵۶، ۵

من لا یبالک فهو عدوک

۲۶۱، ۵

من نام عن عدوه انبهته المكائد

۳۴۴، ۵

من عادى الناس استثمر الندامة

۳۵۷، ۵

من استحلى معاداة الرجال استمر معاناة القتال

۳۴۶، ۵

من شاق و عرت عليه طرقة و اعزل عليه امره و ضاق ..

۳۹۹، ۵

من اصلح الاضداد بلغ المراد

۴۰۴، ۵

من استعان بعدوه على حاجته ازداد بعدها منها

۴۱۴، ۵

من كان نفعه فى مضرتك لم يخل فى كل حال من عداوتك

۴۵۵، ۵

معاداة الرجال من شيم الجهال

۱۲۹، ۶

مواقف الشنآن تسخط الرحمن و ترضى الشيطان و تشين الانسان

۱۴۰، ۶

لا تأمن عدوا و ان شكر

۲۶۸، ۶

لا تستصغرن عدوا و ان ضعف

۲۷۳، ۶

لا توقع بالعدو قبل القدرة

۲۸۲، ۶

لا تغترن بمجاملة العدو فانه كالماء و ان اطيل اسخاؤه بالنار

۲۹۲، ۶

لا تأمن صديقك حتى تختبره و كن من عدوك على اشد الحذر

۲۹۳، ۶

لا تعرض لعدوك و هو مقبل فان اقباله يعينه عليك و لا تعرض له

۲۹۵، ۶

لا تنابذ عدوك و لا تفرع صديقك و اقبل العذر

۳۱۳، ۶

باب الاعتذار (پوزش خواهی)

الاقرار اعتذار

۵۱، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۴۱

الاعتذار یوجب الاعتذار

۱۱۷، ۱

المعذرة برهان العقل

۱، ۱۳۳

الاعتذار منذر ناصح

۱، ۱۵۵

اعادة الاعتذار تذكير بالذنب

۱، ۳۷۴

الاستغناء عن العذر اعز من الصدق

۲، ۱۰۲

اقبل اعدار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم

۲، ۲۱۵

اعقل الناس اعذرهم للناس

۲، ۳۹۶

اعادة الاعتذار تذكير بالذنوب

۲، ۳۹۷

اعظم الوزر منع قبول العذر

۲، ۳۹۹

اعرف الناس بالله اعذرهم للناس و ان لم يجد لهم عذرا

۲، ۴۴۴

اذا جنيت فاعتذره

۳، ۱۱۷

اذا قلت المقدره كثر التعلل بالمعاذير

۳، ۱۳۰

تحرمن امرک ما يقوم به عذرک و تثبت به حجتک و يفىء اليک برشدک

۳، ۲۹۶

خذ من امرک ما يقوم به عذرک و تثبت به حجتک

۳، ۴۴۰

شر الناس من لا يقبل العذر و لا يقبل الذنب

۴، ۱۶۵

شافع المجرم خضوعه بالمعذرة

۴، ۱۸۰

قد يعذر المتحير المبهوت

۴، ۴۷۵

من عاقب معذرا عظمت اسائه

۵، ۳۵۵

من اعتذر من غير ذنب فقد اوجب على نفسه الذنب

۵، ۳۹۱

من احسن الاعتذار استحق الاغتفار

۵، ۴۷۰

قبول عذر المجرم من مواجب الكرم و محاسن الشيم

۴، ۵۱۷

كثرة الاعتذار تعظم الذنوب

۴، ۵۹۱

من اعتذر فقد استقال

۵، ۴۷۱

من احسن الفضل قبول عذر الجانی

۶، ۱۸

ما اذنب من اعتذر

۶، ۵۰

ما اقبح العقوبة مع الاعتذار

۶، ۶۸

نعم الشفيع الاعتذار

۶، ۱۶۱

لا تعتذر الی من یجب ان لا یجد لك عذرا

۶، ۲۸۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۴۲

لا شافع انجح من الاعتذار

۶، ۳۸۵

باب العرض (آبرو)

افضل الغنى ما صین به العرض

۲، ۴۰۶

ایخل الناس بعرضه اسخاهم بعرضه

۲، ۴۳۶

حصنوا الاعراض بالاموال

۳، ۴۰۶

خیر أموالک ما وقی عرضک

۳، ۴۲۲

لم یذهب من مالک ما وقی عرضک

۵، ۹۷

من بذل عرضه ذل

۵، ۱۴۳

من بذل عرضه حقر

۵، ۱۹۰

من صان عرضه وقر

۵، ۱۹۱

من کرم علیه عرضه هان علیه المال

۵، ۳۳۶

من النبیل ان یبذل ما له و یصون عرضه

۶، ۲۷

من اللؤم ان یصون الرجل ما له و یبذل عرضه

۶، ۲۷

ما صان الاعراض کالاعراض عن الدنیا و سوء الاعراض

۶، ۱۱۲

وقوا اعراضکم ببذل اموالکم

۲۲۳، ۶

وق عرضک بعرضک تکرّم و تفضل تخدم و احلم تقدم

۲۳۶، ۶

وفور العرض بابتذال المال و صلاح الدين بافساد الدنيا

۲۴۰، ۶

لا تفعل ما يشين العرض و الاسم

۲۷۵، ۶

لا تجعل عرضک غرضاً لقول کل قائل

۲۹۴، ۶

باب التعريض (کنایه و گوشه زدن)

التعريض للعاقل اشد عتابه

۳۰۳، ۱

اذا لوحث للعاقل فقد اوجعته عتاباً

۱۶۲، ۳

تلويح زله العاقل له من امض عتابه

۲۸۵، ۳

باب المعرفة - (شناسائی)

المعرفة نور القلب

۱۴۴، ۱

المعرفة الفوز بالقدس

۱۴۵، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۴۳

المعرفة برهان الفضل

۲۰۸، ۱

الکيس من عرف نفسه و أخلص اعماله

۲۹۷، ۱

العالم من عرف قدره

۳۲۴، ۱

المعرفة دهش و الخلو منها غطش

۱۰، ۲

المعرفة بالنفس انفع المعرفتين

۲۵، ۲

العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کل ما يبعدها و يوبقها

۴۸، ۲

العارف وجهه مستبشر متبسم و قلبه و جل محزون

۱۰۵، ۲

اخوفکم اعرفکم

۳۷۰، ۲

ثمرة العلم معرفة الله

۳۲۲، ۳

ثمرة المعرفة العزوف عن دار الفناء

۳۳۳، ۳

رب معرفة ادت الى تضليل

۷۵، ۴

عرف الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و كشف الضر و البلية

۳۵۷، ۴

غاية المعرفة ان يعرف المرء نفسه

۳۷۲، ۴

كل عارف مهموم.

۵۲۴، ۴

كل عارف عائف

۵۲۴، ۴

لقاء اهل المعرفة عمارة القلوب و مستفاد الحكمة

۱۳۱، ۵

من عرف الله توحد

۱۷۲، ۵

من عرف كف

۱۳۵، ۵

من عرف الله كملت معرفته

۲۰۶، ۵

من لم يعرف الخير من الشر فهو من البهائم

۳۶۲، ۵

من عرف الله سبحانه لم يشق ابدا

۴۰۶، ۵

من لم يعرف مضرة الشر لم يقدر على الامتناع منه

۴۱۹، ۵

من لم يعرف منفعة الخير لم يقدر على العمل به

۴۱۹، ۵

من مات على فراشه و هو على معرفة حق ربه و رسوله ... ۵، ۴۳۵

من صحت معرفته انصرف عن العالم الفانى نفسه و همته

۴۵۳، ۵

من اعتمد على رأى و القياس فى معرفة الله ضل و تشعبت عليه الامور

۴۶۳، ۵

معرفة الله سبحانه اعلى المعارف

۱۴۸، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۲۴۴

معرفة النفس انفع المعارف

۱۴۸، ۶

نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفة النفس

۱۷۲، ۶

لا تزهدن فى شىء حتى تعرفه

۲۶۳، ۶

بسیار المعرفة یوجب فساد العقل

۴۵۶، ۶

باب المعروف (نیکی و احسان)

المعروف سیادة

۱۷، ۱

المعروف رق

۲۴، ۱

المعروف حسب

۳۰، ۱

المعروف قروض

۴۲، ۱

المعروف فضل، الكرم نبل

۵۴، ۱

المعروف كنز

۵۸، ۱

المعروف زكاة النعم

۱۲۸، ۱

المعروف افضل المغانم

۱۴۰، ۱

المعروف اشرف سیادة

۲۱۵، ۱

المعروف ذخيرة الابد

۲۴۱، ۱

المعروف انمی زرع و افضل حق

۳۵۱، ۱

المعروف كنز فانظر عند من تودعه

۳۹۷، ۱

المعروف أفضل الكنزين

۲۶، ۲

اکمال المعروف احسن من ابتدائه

۷۵، ۲

المعروف لا يتم الابثلاث: بتصغيره و بتصغيره و تعجيله و ستره فانك اذا صغرته فقد عظمته

۱۴۷، ۲

ابذل معروفك و كف اذاك

۱۷۵، ۲

احی معروفك باماتته

۱۷۸، ۲

افعل المعروف ما امکن و ازجر المسیء بفعل المحسن

۱۸۳، ۲

ابذل معروفك للناس كافة فان فضيلة فعل المعروف لا يعدلها عند الله سبحانه شيء

۲۳۶، ۲

احیوا المعروف باماتته فان المنه تهدم الصنیعة

۲۵۱، ۲

اجل المعروف ما صنع الى اهله

۴۰۸، ۲

ان باهل المعروف من الحاجة الى اصطناعه اكثر ما باهل الرغبة اليهم منه

۵۲۹، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۴۵

اذا صنع اليك معروفا فانشره

۱۱۶، ۳

اذا صنعت معروفا فاستره

۱۱۵، ۳

بفعل المعروف يستدام الشکر

۲۰۵، ۳

تضييع المعروف وضعه في غير عروف

۲۷۷، ۳

جمال المعروف اتمامه

۳۶۳، ۳

خير المعروف ما اصيب به الابرار

۴۲۶، ۳

ذو المعروف محمود العادة

۳۷، ۴

رب المعروف احسن من ابتدائه

۹۶، ۴

زكاة النعم اصطناع المعروف

۱۰۶، ۴

زد في اصطناع المعروف و اكثر من اسداء الاحسان فانه ابقى

۱۱۵، ۴

صاحب المعروف لا يعثر و اذا عثر وجد متكاء

۲۰۱، ۴

صنائع المعروف تقى مصارع الهوان

۲۰۴، ۴

صنائع المعروف تدر النعماء و تدفع البلاء

۲۰۵، ۴

ظلم المعروف من وضعه في غير اهله

۲۷۶، ۴

عليكم بصنائع المعروف فانها نعم الزاد الى المعاد

۳۰۶، ۴

في كل معروف احسان

۴۰۳، ۴

في كل شيء يذم السرف الا في صنائع المعروف و المبالغة في الطاعة

۴، ۴۱۱

فعل المعروف و اغائنه الملهوف و اقراء الضيوف آله السیاده

۴، ۴۳۰

کل معروف احسان

۴، ۵۳۰

کل نعمه انیل منها المعروف فانها مأمونه السلب محصنه من الغير

۴، ۵۴۳

کثره اصطناع المعروف تزيد فی العمر و تنشر الذکر

۴، ۵۹۴

من صنع العارفة الجميله حاز المحمده الجزيله

۵، ۲۲۲

من کثرت عوارفه کثرت معارفه

۵، ۲۴۰

من صنع معروفًا نال اجرا و شکرا

۵، ۲۲۹

من کثرت عوارفه ابان عن کثره نبله

۵، ۲۹۱

من بذل معروفه کثر الراغب اليه

۵، ۳۰۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۴۶

من اسدی معروفًا الى غير اهله ظلم معروفه

۵، ۳۱۸

من بذل معروفه مالت اليه القلوب

۵، ۳۳۷

من قبل معروفًا فقد ملک مسديه اليه رقه

۵، ۳۸۹

من قبل معروفک فقد اوجب عليك حقه

۵، ۳۸۹

من لم يرب معروفه فقد ضيعه

۵، ۴۴۷

من قبل معروفک فقد باعک عزته و مروته

۵، ۴۵۳

من قبل معروفک فقد اذل لك جلالته و عزته

۵، ۴۵۳

من لم يرب معروفه فکانه لم يصنعه

۵، ۴۵۴

من الکرم اصطناع المعروف و بذل الرشد

۶، ۲۲

من احسن المکارم بث المعروف

۶، ۳۳

من سعادة المرء ان يضيع معروفه عند اهله

۳۶، ۶

مربة المعروف احسن من ابتدائه

۱۲۸، ۶

نعم المرء المعروف

۱۵۷، ۶

نعم الذخر المعروف

۱۵۸، ۶

واضع معروفه عند غير مستحقه مضيع له

۲۴۱، ۶

لا تضعن معروفك عند غير عروف

۲۶۳، ۶

لا يهدنك في اصطناع المعروف قللة من يشكره فقد ...

۳۲۴، ۶

لا تمنعن المعروف و ان لم تجد عروفا

۲۷۳، ۶

لا تمتنعن من فعل المعروف و الاحسان فتسلب الامكان

۲۹۰، ۶

لا تكمل المروء الا باحتمال جنایات المعروف

۴۲۴، ۶

لا خير في المعروف الي غير عروف

۴۲۷، ۶

باب الاعراف

الموقنون و المخلصون و المؤثرون من رجال الاعراف

۹۴، ۲

باب المعاشرة (أميزش)

بحسن العشرة تدوم المودة

۲۰۱، ۳

بحسن العشرة تأنس الرفاق

۲۱۰، ۳

بحسن العشرة تدوم الوصلة

۲۲۰، ۳

حسن العشرة يستديم المودة

۳۸۳، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۴۷

خوافی الاخلاق تكشفها المعاشرة

۴۶۶، ۳

عاشر اهل الفضل تسعد و تنبل

۳۵۶، ۴

معاشرة ذوی الفضائل حیوة القلوب

۱۲۶، ۶

لا تصحب الا عاقلا تقيا و لا تعاشر الا عالما زكيا و لا تودع سرک الا مؤمنا وفيها

۳۲۹، ۶

باب التعصب (جانبداری)

ان كنتم لا محالة متعصبين فتعصبوا النصره الحق و اغائنه الملهوف

۲۰، ۳

باب العصمة (نگهداری)

الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله سبحانه سائلهم ...

۱۴۸، ۲

اعتصم في احوالك كلها بالله فانك تعتصم منه سبحانه بمانع عزيز

۲۰۶، ۲

من اعتصم بالله نجاه

۱۷۱، ۵

من اعتصم بالله لم يضره شيطان

۲۱۴، ۵

من اعتصم بالله عز مطلبه

۲۷۳، ۵

من الهم العصمة امن الزلل

۳۰۰، ۵

لا حكمة الا بعصمة

۴۳۶، ۶

باب العطاء (بخشش)

العطية بعد المنع اجمل من المنع بعد العطية

۵۴، ۲

اعط تستطع

۱۷۳، ۲

ابدأ بالعطية من لم يستلك و ابدل معروفك لمن طلبه و اياك ان ترد السائل

۲۰۳، ۲

اعط ما تعطيه معجلا مهنا و ان منعت فليكن في اجمال و اذار

۲۲، ۵

ابدأ السائل بالنوال قبل السؤال فانك ان احوجته الى سؤالك اخذت من حروجه ...

۲۳۱، ۲

اولى الناس بالنوال اغناهم عن السؤال

۴۱۰، ۲

افضل النوال ما وصل قبل السؤال

۴۱۱، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۴۸

اقبح افعال الكريم منع عطائه

۴۲۰، ۲

احلى النوال بذل بغير سؤال

۴۲۷، ۲

افضل العطية ما كان قبل مذلة السؤال

۴۲۷، ۲

ان اعطاء هذا المال قنيئاً و ان امساكه فتنه

۴۸۹، ۲

ان قدر السؤال اكثر من قيمه النوال فلا تستكثروا ...

۵۲۲، ۲

ان من اعطى من حرمه و وصل من قطعه و عفى عن ظلمه كان له من الله سبحانه ...

۵۳۸، ۲

ان المسكين رسول الله فمن اعطاه فقد اعطى الله و من منعه منع الله سبحانه

۵۴۰، ۲

انما المجدان تعطى فى الغرم و تعفو عن الجرم

۸۳، ۳

اذا اعطيت فاجز

۱۱۶، ۳

بذل اليد بالعطية اجمل منقبة و افضل سجية

۲۶۶، ۳

بسط اليد بالعطاء يجزل الاجر و يضاعف الجزاء

۲۷۰، ۳

تمام السوداء ابتداء الصنائع

۲۸۰، ۳

خير العطاء ما كان عن غير طلب

۴۳۸، ۳

شكر من دونك يسبب العطاء

۱۵۸، ۴

ظلم السخاء من منع العطاء

۲۷۶، ۴

قد يهنأ العطاء للانجاز

۴۷۴، ۴

كفى بالميسور رفا

۵۷۲، ۴

من منع العطاء منع الثناء

۱۵۳، ۵

من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة

۲۲۲، ۵

من لم يعط قاعدا لم يعط قائما

۲۴۸، ۵

من لم يعط قاعدا منع قائما

۲۴۸، ۵

من قبل عطائك فقد اعانك على الكرم

۳۱۳، ۵

من اكمل الافضال بذل النوال قبل السؤال

۳۱۷، ۵

من اعطى فى غير الحقوق قصر عن الحقوق

۳۱۹، ۵

من بذل النوال قبل السؤال فهو الكريم المحبوب

۳۳۸، ۵

من حرم السائل مع القدرة عوقب بالحرمان

۳۷۳، ۵

من بدء بالعطية من غير طلب و اكمل بالمعروف من غير امتنان ...

۴۲۶، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۴۹

من سمحت نفسه بالعطاء استعبد أبناء الدنيا

۴۴۱، ۵

لا تستكثرن العطاء و ان كثر فان حسن الثناء اكثر منه

۲۶۹، ۶

لا تستعظمن النوال و ان عظم فان قدر السؤال اعظم منه

۲۶۹، ۶

لا تستحى من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه

۲۸۳، ۶

لا تستكثرن الكثير من نوالك فانك اكثر منه

۲۸۳، ۶

لا يستحق اسم الكرم الا من بدر بنواله قبل سؤاله

۳۹۷، ۶

يسير العطاء خير من التعلل بالاعتذار

۴۵۷، ۶

باب العز (ارجمندی)

العز مع اليأس

۱، ۱۲۰

من اعتز بغير الله اهلكه العز

۵، ۲۵۳

باب العزلة (گوشه نشینی)

السلامة في التفرد

۱، ۸۶

الانفراد راحة المتعبدين

۱، ۱۷۳

العزلة حسن التقوى

۱، ۲۸۰

العزلة افضل شيم الا كياس

۱، ۳۷۱

الوصله بالله في الانقطاع عن الناس

۲، ۳۹

ان في الخمول لراحة

۲، ۴۸۷

سلامة الدين في اعتزال الناس

۱۴۰، ۴

فی اعتزال أبناء الدنيا جماع الصلاح

۴۰۶، ۴

من اعتزل سلم

۱۳۵، ۵

من اختبر اعتزل

۱۳۶، ۵

من اعتزل حسنت زهادته

۱۴۵، ۵

من عرف الناس تفرد

۱۷۳، ۵

من اعتزل سلم ورعه

۲۰۱، ۵

من اعتزل الناس سلم من شرهم

۲۳۸، ۵

من انفرد كفى الاحزان

۲۰۴، ۵

من انفرد عن الناس صان دينه

۲۶۲، ۵

من انفرد عن الناس انس بالله سبحانه

۳۳۸، ۵

مداومة الوحدة أسلم من خلطة الناس

۱۳۱، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۵۰

نعم العيادة العزلة

۱۵۷، ۶

وحدة المرء خير له من قرين السوء

۲۴۳، ۶

باب العزم (أهنگ و تصميم)

اصل العزم الحزم و ثمرته الظفر

۴۱۷، ۲

تداومن داء الفترة في قلبك بعزيمة و من كرى الغفلة في ناظرک

۳۱۳، ۳

ضادوا التواني بالعزم

۲۳۳، ۴

على قدر الرأى تكون العزيمة

۳۱۰، ۴

عزيمة الخير تطفى نار الشر

۳۵۴، ۴

من ساء عزمه رجع عليه سهمه

۲۷۲، ۵

من الحزم قوة العزم

۱۲، ۶

من الحزم صحة العزم

۳۶، ۶

لا تجتمع عزيمة و وليمة

۳۷۱، ۶

باب العفة (پاکدامنی)

العفاف زهاده

۱۸، ۱

العفة افضل الفتوة

۱۴۱، ۱

العفاف افضل شيمه

۱۵۱، ۱

العفة شيمه الاكياس

۱۹۰، ۱

العفة راس كل خير

۳۰۶، ۱

العفاف اشرف الاشراف

۳۹۰، ۱

الحرفة مع العفة خير من الغنى مع الفجور

۹۴، ۲

اعف تنصر

۱۷۰، ۲

العفاف يصون النفس و ينزهها عن الدنيا

۱۰۶، ۲

العفة تضعف الشهوة

۱۵۲، ۲

افضل العبادة عفة البطن و الفرج

۴۰۶، ۲

افضل الملوک اعفهم نفسا

۴۰۰، ۲

ان الله سبحانه يحب المتعفف الحبي التقي الراضي

۵۰۱، ۲

إذا اراد الله بعبد خيرا اعف بطنه و فرجه

۱۶۷، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۵۱

إذا اراد الله بعبد خيرا اعف بطنه عن الطعام و فرجه عن الحرام

۱۶۷، ۳

بالعفاف تزكو الاعمال

۲۱۱، ۳

تاج الرجل عفافه و زينته انصافه

۲۸۴، ۳

ثمره العفة الصیانة

۳۲۳، ۳

حسن العفاف من شیم الاشراف

۳۸۷، ۳

حسن العفاف و الرضا بالكفاف من دعائم الايمان

۳۸۹، ۳

حلوا انفسکم بالعفاف و تجنبوا التبذیر و الاسراف

۴۱۸، ۳

دلیل غیره الرجل عفته

۸، ۴

زکاة الجمال العفاف

۱۰۵، ۴

سبب القناعة العفاف

۱۲۳، ۴

طوبی لمن تحلی بالعفاف و رضی بالكفاف

۲۴۲، ۴

علیک بالعفة فانها نعم القرین

۲۸۸، ۴

علیک بالعفاف و القنوع فمن اخذ به خفت علیه المؤمن

۲۹۲، ۴

علیک بالعفاف فانه افضل شیم الاشراف

۲۹۳، ۴

علیکم بلزوم العفة و الامانة فانهما اشرف ما اسررتکم و احسن

۳۰۲، ۴

كما تشتهي عف

۶۲۳، ۴

لم يتحل بالعفة من اشتهى ما لا يجد

۹۸، ۵

من عقل عف

۱۳۵، ۵

من عف خف وزره و عظم عند الله قدره

۳۲۸، ۵

من عفت اطرافه حسنت اوصافه

۴۳۲، ۵

من اتحف العفة و القناعة حاله العز

۴۶۲، ۵

ما دون الشره عفاف

۵۳، ۶

لا فاقه مع العفاف

۳۶۳، ۶

باب العفو (گذشت و بخشش)

العفو فضیلة

۱۱، ۱

العفو احسن الاحسان

۶۷، ۱

العفو زکاة الظفر

۹۷، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۵۲

العفو عنوان النبیل

۱۳۴، ۱

العفو تاج المکارم

۱۴۰، ۱

العفو افضل الاحسان

۱۵۴، ۱

الصفح احسن الشیم

۱۷۲، ۱

العفو زین القدرة

۱۹۸، ۱

العفو یوجب المجد

۱۹۸، ۱

العفو زکاة القدرة

۲۳۰، ۱

العفو احسن الانتصار

۲۷۷، ۱

العفو مع القدرة جنه من عذاب الله سبحانه

۳۹۸، ۱

المبادرة الى العفو من اخلاق الكرام

۴، ۲

العفو اعظم الفضيلتين

۱۹، ۲

الصفح ان يعفو الرجل عما يجنى عليه و يحلم عما يغيظه

۶۹، ۲

اقل تقل

۱۷۲، ۲

اقل العثرة و ادراً الحد و تجاوز عما لم یصرح لك به

۱۹۷، ۲

اعط الناس من عفوك و صفحك مثل ما تحب ان يعطیک الله سبحانه و علی عفو فلا تندم

۲۹۰، ۲

احسن الجود عفو بعد مقدرة

۳۹۳، ۲

احسن افعال المقتدر العفو

۳۹۹، ۲

اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة

۴۱۰، ۲

احق الناس بالاسعاف طالب العفو

۴۱۱، ۲

احسن من استیفاء حقه العفو عنه

۴۲۳، ۲

احسن المكارم عفو المقتدر وجود المفتقر

۴۳۲، ۲

احسن العفو ما كان عن قدرة

۴۳۵، ۲

بالعفو تستنزل الرحمة

۲۳۳، ۳

تجاوز عن الزلل و اقل العثرات ترفع لك الدرجات

۳۱۴، ۳

خذ العفو من الناس و لا تبلغ من احد مكروهه

۴۶۱، ۳

شر الناس من لا یعفو عن الزلة و لا یستر العورة

۱۷۵، ۴

شیئان لا یوزن ثوابهما: العفو و العدل

۱۸۴، ۴

عند کمال القدرة تظهر فضیلة العفو

۳۲۴، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۵۳

قله العفو اقبح العيوب و التسرع الی الانتقام اعظم الذنوب

۵۰۵، ۴

کفی بالظفر شافعا للمذنب

۵۷۹، ۴

کن جمیل العفو اذا قدرت عاملا بالعدل اذا ملکت

۶۰۶، ۴

کن عفوا فی قدرتك جوادا فی عسرتک مؤثرا مع فاقتک یکمل لك الفضل

۶۱۲، ۴

کم من طامع بالصفح عنه

۵۵۰، ۴

من عفی عن الجرائم فقد اخذ بجوامع الفضل

۳۰۷، ۵

من لم یحسن العفو اساء بالانتقام

۴۰۷، ۵

من الدین التجاوز عن الجرم

۳۷، ۶

من الکرم ان تتجاوز عن الاسائة الیک

۳۹، ۶

ما احسن العفو مع الاقتدار

۶۸، ۶

ما عفا عن الذنب من قرع به

۷۲، ۶

لا تند من على عفو و لا تبهجن بعقوبة

۲۹۹، ۶

لا حلم كالصفح

۳۵۲، ۶

لا شيء أحسن من عفو قادر

۳۹۲، ۶

لا يقابل مسيء قط بافضل من العفو عنه

۴۲۷، ۶

باب العافية (ناگرفتاری، تندرستی)

العافية أهنيء النعم

۲۴۰، ۱

العافية أفضل اللباسين

۲۱، ۲

العوافي اذا دامت جهلت و اذا فقدت عرفت

۷۸، ۲

ان العافية في الدين و الدنيا لنعمة جليئة و موهبة جزيه

۶۶۷، ۲

ان عوفي ظن ان قد تاب

۱۴، ۳

بالعافية توجد لذة الحيوية

۲۰۳، ۳

ثوب العافية اهنأ الملابس

۳۴۶، ۳

دوام العافية اهنأ عطية و افضل قسم

۲۱، ۴

كل عافية الى بلاء

۵۲۸، ۴

لا يعيش اهنأ من العافية

۳۹۴، ۶

لا لباس افضل من العافية

۴۳۴، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۵۴

باب العقوبة (کیفر و مجازات)

اياک و التسرع الى العقوبة فانه ممقتة عند الله و مقرب من الغير

۲۹۴، ۲

ان الله سبحانه قد وضع العقاب على معاصيه زيادة لعباده عن نعمته

۵۱۷، ۲

من عاقب المذنب فسد فضله

۲۰۹، ۵

من عاقب بالذنب فلا فضل له

۴۳۹، ۵

لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اترك بينهما للعفو موضعا تحرز به الاجر و المثوبة

۳۰۶، ۶

باب العاقبة (پایان و نتیجه)

الوان من تورط فى الامور من غير نظر فى العواقب فقد ...

۳۳۷، ۲

احزم الناس من كان الصبر و النظر فى العواقب شعاره و دثاره

۴۵۵، ۲

اعقل الناس انظرهم فى العواقب

۴۸۴، ۲

اذا هممت بامر فاجتنب ذميم العواقب فيه

۱۶۹، ۳

بالنظر فى العواقب تؤمن المعاطب

۲۳۹، ۳

راقب العواقب تنج من المعاطب

۹۹، ۴

طاعة دواعى الشرور تفسد عواقب الامور

۲۵۲، ۴

فى العواقب شاف او مريح

۴۰۶، ۴

كل مخلوق يجرى الى ما لا يدري

۵۳۶، ۴

لكل امر مأل

۱۶، ۵

لكل امر عاقبة حلوة او مره

۱۷، ۵

من انتظر العواقب سلم

۱۶۷، ۵

من نظر فى العواقب سلم

۱۸۸، ۵

من نظر فى العواقب سلم من النوائب

۲۱۴، ۵

من راقب العواقب امن المعاطب

۲۴۸، ۵

من فكر فى العواقب امن المعاطب

۳۱۶، ۵

من راقب العواقب سلم من النوائب

۳۴۶، ۵

ملاک الامور حسن الخواتم

۱۱۹، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۵۵

مکروه تحمد عاقبته خیر من محبوب تدم مغبته

۱۲۲، ۶

لا عاقبة اسلم من عواقب السلم

۳۸۵، ۶

باب العقل (خرد)

العقل زين، الحمق شين

۱۳، ۱

العقل قریة، الحمق غریة

۳۸، ۱

العقل شفاء

۵۶، ۱

العقول مواهب، الاداب مکاسب

۵۹، ۱

العقل شرف کریم لا یبلی

۸، ۲

الدين و الادب نتیجة العقل

۲۸، ۲

الانسان بعقله

۶۱، ۱

العقل فضيلة الانسان

۶۵، ۱

العقل رسول الحق

۷۰، ۱

العقل صديق مقطوع

۸۵، ۱

العاقل یألف مثله

۸۵، ۱

العقل لا ینخدع

۱۱۶، ۱

العقل مصلح کل امر

۱۱۰، ۱

المرء صديق ما عقل

۱۱۶، ۱

العاقل عدو لذته

۱۲۳، ۱

العقل داعی الفهم

۱۲۸، ۱

العقل اقوی اساس

۱۲۸، ۱

العقل افضل مرجو

۱۲۹، ۱

العقل يحسن الرویة

۱۳۳، ۱

العاقل يطلب الكمال، الجاهل يطلب المال

۵۷۸، ۱

العقل ينبوع الخير

۱۷۳، ۱

العقل حفظ التجارب

۱۷۷، ۱

العاقل يضع نفسه فيرتفع

۱۷۸، ۱

العقل أحسن حلیة

۲۰۴، ۱

العقل يوجب الحذر

۲۰۴، ۱

العقل مركب العلم

۲۰۵، ۱

العقل حسام قاطع

۲۰۶، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۵۶

العقل سلاح كل أمر

۲۱۰، ۲

العاقل مهموم مغموم

۲۳۷، ۱

العقل اشرف مزیة

۲۴۰، ۱

العقل يوجب الحذر

۲۵۷، ۱

العقل مركب العلم

۲۵۹، ۱

العاقل من احرز أمره

۲۸۱، ۱

اصطناع العاقل احسن فضیلة

۳۲۳، ۱

العقل ثوب جديد لا يبلى

۳۲۳، ۱

العاقل يعتمد على عمله، الجاهل يعتمد على أمله

۳۲۴، ۱

العقل منزّه عن المنکر أمر بالمعروف

۳۲۸، ۱

العقل حیث کان ألف مألوف

۳۲۸، ۱

العقل شجرة ثمرها السخاء و الحياء

۳۲۹، ۱

العاقل من بذل نداه

۳۳۱، ۱

العقل زين لمن رزقه

۳۳۶، ۱

العقل فی الغربۃ قربۃ

۳۴۱، ۱

العقل رقی الی علیین

۳۵۰، ۱

العاقل من صدق اقواله أفعاله

۳۶۵، ۱

العاقل من وقف حیث عرف

۳۶۵، ۱

العاقل من یزهد فیما یرغب فیہ الجاهل

۳۹۳، ۱

العقل غریزة تزیّد بالعلم و التجارب

۳۲، ۲

العاقل من هجر شهوته و باع دنياه باخرته

۳۴، ۲

العاقل من تورع عن الذنوب و تنزه من العیوب

۳۶، ۲

العقل و العلم مقرونان فی قرن لا یفترقان و لا یتباينان

۴۶، ۲

العاقل من احسن صنائعه و وضع سعیه فی مواضعه

۵۱، ۲

العاقل اذا سکت فکر و اذا نطق ذکر و اذا نظر اعتبر

۵۵، ۲

العقل اغنی الغنا و غایة الشرف فی الاخرة و الدنيا

۵۷، ۲

العاقل من اتهم رأیه و لم یثق بكل ما تسول له نفسه

۶۴، ۲

العاقل من وضع الاشياء مواضعها و الجاهل ضد ذلك

۷۹، ۲

العاقل اذا علم عمل و اذا عمل اخلص و اذا اخلص اعتزل

۸۵، ۲

العقل اجمل زینة و العلم اشرف مزینة

۸۶، ۲

العقل اصل العلم و داعية الفهم

۹۱، ۲

العقل لا يفرط به عنف و لا يقعد به ضعف

۱۰۷، ۲

العقل منفعه و العلم مرفعه و الصبر مدفعه

۱۱۷، ۲

النفوس طلقه لكن ایدی العقول تمسک اعنتها عن النجوس

۱۱۹، ۲

العقل صاحب جيش الرحمن و الهوى قائد جيش الشيطان

۱۳۷، ۲

العقل و الشهوة ضدان و مؤيد العقل العلم و مزین ..

۱۳۷، ۲

العقل انك تقتصد فلا تسرف و تعد فلا تخلف و اذا غضبت حلمت

۱۴۵، ۲

العقل يهدى و ينجى و الجهل يغوى و يردى

۱۵۲، ۲

العقل من لا يضيع له نفسا فيما لا ينفعه و لا يقتنى ما يصحبه

۱۵۵، ۲

العقل من سلم الى القضاء و عمل بالحزم

۱۶۲، ۲

العقل صديق محمود

۱۶۷، ۲

اعقل تدرك

۱۷۳، ۲

اطع العاقل تغنم

۱۷۵، ۲

استرشد العقل و خالف الهوى تنجح

۱۸۴، ۲

اعقل عقلك و املك امرک و جاهد نفسك و اعمل للاحرة جهدك

۲۱۱، ۲

اتهموا عقولكم فانه من الثقة بها يكون الخطأ

۲۶۷، ۲

الاولان اللبيب من استقبال وجوه الآراء بفكر صائب و نظر فى العواقب

۳۳۷، ۲

این العقول المستصبحة لمصابيح الهدى

۳۶۴، ۲

اغنى الغنى العقل

۳۷۰، ۲

اعقل الناس من اطاع العقلاء

۳۷۴، ۲

افضل النعم العقل

۳۷۷، ۲

اسعد الناس العاقل

۳۷۶، ۲

اعقل الانسان محسن خائف

۳۸۷، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۵۸

اعقل الناس اقربهم من الله

۴۴۳، ۲

ادرك الناس لحاجته ذو العقل المترفق

۴۶۸، ۲

افضل الناس عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه و اشدهم اهتماما باصلاح معاده

۴۷۲، ۲

افضل حظ الرجل عقله ان ذل اعزه و ان سقط رفعه ..

۴۷۷، ۲

ان الله سبحانه يحب العقل القويم و العمل المستقيم

۴۹۴، ۲

ان الزهد في الجهل بقدر الرغبة في العقل

۵۰۳، ۲

ان من رزقه الله عقلا قويما و عملا مستقيما فقد ظاهر لديه النعمة و اعظم عليه المنة

۵۴۳، ۲

ان العاقل من عقله في ارشاد و من رأيه في ازدياد فلذلك

۵۴۳، ۲

ان العاقل من نظر في يومه لغده و سعى في فكاك نفسه عمل لما لا بدله منه و لا محيص له عنه

۵۵۷، ۲

انما العقل التجنب من الاثم و النظر في العواقب و الاخذ بالحزم

۸۴، ۳

اذا قلت العقول كثر الفضول

۱۳۲، ۳

اذا اراد الله بعبد خيرا منحه عقلا قويما و عملا مستقيما

۱۶۷، ۳

بالعقل يستخرج غور الحكمة

۲۰۴، ۳

بالعقل تنال الخيرات

۲۰۵، ۳

بالعقل صلاح البرية

۲۰۶، ۳

بالعقول تنال ذروة العلوم

۲۲۱، ۳

بالعقل صلاح كل امر

۲۳۴، ۳

تمام العقل استکماله

۲۷۶، ۳

تزکیة الرجل عقله

۲۷۸، ۳

ثمره العقل الاستقامة

۳۲۲، ۳

ثمره العقل لزوم الحق

۳۲۵، ۳

ثمره العقل لزوم الحق

۳۲۵، ۳

بالعقل کمال النفس

۲۳۴، ۳

بوفور العقل يتوفر الحلم

۲۲۱، ۳

ثلاث من كن فيه كمل ايمانه: العقل و الحلم و العلم

۳۳۵، ۳

ثروة العاقل في علمه و عمله

۳۵۱، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۵۹

ثلاث يمتحن بها عقول الرجال هن المال و الولاية و المصيبة

۳۳۷، ۳

ثلاثة تدل على عقول اربابها: الرسول و الكتاب و الهدية

۳۴۳، ۳

حسن العقل جمال الظواهر و البواطن

۳۸۲، ۳

حسب الرجل عقله و مروءته خلقه

۴۰۱، ۳

حد العقل النظر في العواقب و الرضا بما يجرى به القضاء

۴۰۴، ۳

حد العقل الانفصال عن الفانى و الاتصال بالباقي

۴۰۵، ۳

حفظ العقل بمخالفة الهوى و العزوف عن الدنيا

۴۰۹، ۳

خير المواهب العقل

۴۲۰، ۳

خفت عقولكم و سفهت حلومكم فانتم غرض لنا بل و اكلة لاكل و فريسة لصائل

۴۵۵، ۳

حسن العقل افضل رائد

۳۸۶، ۳

دولة العاقل كالنسيب يحن الى الوصلة

۱۰،۴

ذو العقل لا ينكشف الا عن احتمال و اجمال و افضال

۳۱،۴

ربما عمى اللبيب عن الصواب

۸۲،۴

رأى العاقل ينجى

۹۵،۴

رزائفة العقل تختبر فى الرضا و الحزن

۱۰۱،۴

زين الدين العقل

۱۰۹،۴

زلة العاقل محذورة

۱۱۱،۴

زلة العاقل شديدة النكايه

۱۱۱،۴

زيادة العقل تنجى

۱۱۲،۴

ستة تختبر بها عقول الرجال: المصاحبة و المعاملة و الولاية

۱۳۸،۴

ستة تختبر بها عقول الناس: الحلم عند الغضب و الصبر عند الرهب

۱۳۹،۴

صلاح البرية العقل

۱۹۶،۴

صاحب العقلاء تغنم و اعرض عن الدنيا تسلم

۲۰۴،۴

صديق كل امرء عقله و عدوه جهله

۲۱۰،۴

ضلال العقل يبعد من الرشاد و يفسد المعاد

۲۲۹،۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۶۰

ضروب الامثال تضرب لاولى النهى و الالباب

۲۲۹،۴

ضلال العقل اشد ضلة و ذلة الجهل اعظم ذلة

۲۳۵،۴

ظن ذوى النهى و الالباب اقرب شىء من الصواب

۲۷۹،۴

عليك بالعقل فلا مال اعود منه

۲۸۷،۴

عداوة العاقل خير من صداقة الجاهل

۳۵۱،۴

عقل المرء نظامه و ادبه قوامه و صدقه امامه و شكره تمامه

- ۳۶۴، ۴
عنوان فضیلة المرء عقله و حسن خلقه
۳۶۶، ۴
غایة المرء حسن عقله
۳۷۲، ۴
غایة الفضائل العقل
۳۷۴، ۴
غریرة العقل تأبی ذمیم الفعل
۳۷۹، ۴
غر عقله من اتبعه الخدع
۳۸۱، ۴
غطاء العیوب العقل
۳۸۹، ۴
فقد العقل شقاء
۴۱۳، ۴
قد یضل العقل الفذ
۴۶۹، ۴
قد احيى عقله و امات شهوته و اطاع ربه و عصی نفسه
۴۸۸، ۴
قیمة كل امرء عقله
۵۰۴، ۴
قبیح عاقل خیر من حسن جاهل
۵۱۰، ۴
قطیعة العاقل لك بعد نفاذ الحيلة فيك
۵۱۰، ۴
كل عاقل مغموم
۵۲۴، ۴
كل عاقل محزون
۵۲۷، ۴
كل علم لا يؤيده عقل مضلة
۵۳۲، ۴
كم من ذليل اعزه عقله
۵۴۶، ۴
كفى بالعقل غنى
۵۷۰، ۴
كفاك من عقلك ما ابان لك رشذك من غيک
۵۸۶، ۴
كثرة الصواب تنبىء عن وفور العقل
۵۸۹، ۴
كن بعدوك العاقل اوتق منك بصديقك الجاهل
۶۱۱، ۴

کن لعقلک مسعفا و لهواک مسوفا

۶۱۳، ۴

کسب العقل کف الاذی

۶۲۵، ۴

کمال المرء عقله و قیمتہ فضلہ

۶۲۹، ۴

کلام العاقل قوت و جواب الجاهل سکوت

۶۲۶، ۴

کمال الانسان العقل

۶۳۱، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۶۱

لکل شیء غایة و غایة المرء عقله

۱۷، ۵

لکل شیء زکاة و زکاة العقل احتمال الجهال

۱۸، ۵

للعاقل فی کل عمل احسان

۲۸، ۵

للعاقل فی کل عمل ارتیاض

۳۱، ۵

للمؤمن عقل وفی و حلم مرضی و رغبة فی الحسنات و فرار من السيئات

۴۳، ۵

لن ینجع الادب حتی یقارنه العقل

۶۳، ۵

لیس للعاقل ان یشاخصا الا فی ثلاث خطوة فی معاد ...

۹۰، ۵

لو صح العقل لاغتنم کل امرء مهله

۱۱۲، ۵

من عقل فهم

۱۳۵، ۵

من استرشد العقل ارفده

۱۵۵، ۵

من استعان بالعقل سدده

۱۹۰، ۵

من لا یعقل یهن و من یهن لا یوقر

۱۹۰، ۵

من قل عقله ساء خطابه

۲۰۳، ۵

من لا عقل له لا ترتجیه

۲۲۴، ۵

من ضیع عاقلا دل علی ضعف عقله

۲۵۷، ۵

من قدم عقله علی هواه حسنت مساعیه

۲۶۳، ۵

من ملک عقله کان حکیم

۲۶۵، ۵

من قوی عقله اکثر الاعتبار

۲۶۹، ۵

من غلب عقله هواه افلح

۲۷۹، ۵

من فاته العقل لم یعده الذل

۳۵۰، ۵

من قعد به العقل قام به الجهل

۳۵۰، ۵

من غلب عقله شهوته و حلمه غضبه کان جدیرا بحسن السیرة

۳۸۹، ۵

من عقل تیقظ من غفلته و تأهب لرحلته و عمر دار اقامته

۳۹۷، ۵

من لم یکن املک شیء به عقله لم ینتفع بموعظة

۴۱۵، ۵

من لم یکن له عقل یزینه لم ینبل

۴۱۸، ۵

من لم یکمل عقله لم تؤمن بوائقه

۴۶۲، ۵

من کمال النعم وفور العقل

۱۹، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۶۲

من کمال عقلک استظهارک علی عقلک

۴۱، ۶

ما جمل الفضائل کاللب

۵۴، ۶

ما آمن المؤمن حتی عقل

۷۰، ۶

ما قسم الله سبحانه بین العباد شیئا افضل من العقل

۸۰، ۶

ما استودع الله سبحانه امرء عقلا الا لیستنقذه به یوما

۱۰۳، ۶

ملاک الامر العقل

۱۱۶، ۶

مع العقل یتوفر الحلم

۱۲۱، ۶

میزة الرجل عقله و جماله مروته

۱۲۳، ۶

مصاحبة العاقل مأمونة

۱۲۶، ۶

نصف العاقل احتمال و نصفه تغافل

۱۷۳، ۶

نعوذ بالله من سيئات العقل و قبح الزلل و به نستعين

۱۷۵، ۶

ناظر قلب اللبيب به يبصر رشده و يعرف غوره و نجده

۱۷۹، ۶

لا تكونن ممن لا تنفعه الموعظة الا اذا بالغت في ايلامه فان العاقل ...

۳۱۰، ۶

لا تنتصح بمن فاته العقل و لا تثق بمن خانه الاصل ...

۳۳۱، ۶

لا فقر لعاقل

۳۴۸، ۶

لا غنى كالعقل

۳۵۲، ۶

لا يلقي العاقل مغرورا

۳۶۸، ۶

لا أشجع من لبيب

۳۷۳، ۶

لا تحلو مصاحبة غير اريب

۳۷۴، ۶

لا تكمل المروء الا للبيب

۳۷۷، ۶

لا مال اعود من العقل

۳۷۸، ۶

لا جمال ازين من العقل

۳۸۱، ۶

لا نعمة افضل من عقل

۳۸۵، ۶

لا يغش العقل من انتصحه

۳۸۹، ۶

لا يحلم عن السفية الا العاقل

۳۹۵، ۶

لا مرض أضنى من قلة العقل

۳۹۹، ۶

لا دين لمن لا عقل له

۴۰۰، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۶۳

لا يؤثق بعهد من لا عقل له

۴۰۶، ۶

لا يزكو عند الله سبحانه الا عقل عارف و نفس عزوف

۴۲۷، ۶

لا شيء أحسن من عقل مع علم و علم مع حلم و حلم مع قدرة

۴۳۵، ۶

يستدل على عقل الرجل بكثرة وقاره و حسن احتماله ...

۴۵۳، ۶

ينبغي للعاقل ان يخاطب الجاهل مخاطبة الطبيب المريض

۴۴۴، ۶

ينبغي للعاقل اذا علم ان لا يعنف و اذا علم ان لا يأنف

۴۴۷، ۶

يستدل على عقل الرجل بالتحلى بالعفة و القناعة

۴۴۸، ۶

باب التعلل (بهانه آوردن)

كثرة التعلل آية البخل

۵۸۹، ۴

باب العلم (دانش)

العلم ينجد، الحكمة ترشد

۱۱، ۱

العلم كنز

۲۵، ۱

العلم عز، الطاعة حرز

۳۳، ۱

العلم دليل

۴۱، ۱

العلم ينجيك، الجهل يرديك

۴۵، ۱

العلم جلاله، الجهالة ضلاله

۴۸، ۱

العلم حياة، الايمان نجاه

۵۲، ۱

العلم مجله، الجهل مضله

۵۵، ۱

العلم حرز

۵۸، ۱

العلم مميت الجهل

۶۹، ۱

العلم زين الحسب

۷۵، ۱

العلم قائد الحلم

۸۱، ۱

الفهم آية العلم

۱۲۴، ۱

العلم افضل شرف

۱۲۹، ۱

العلماء حکام علی الناس

۱۳۷، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۶۴

العلم مصباح العقل

۱۴۴، ۱

العلم خیر دلیل

۱۵۶، ۱

العلم اجل بضاعة

۱۶۱، ۱

العلم أعظم كنز

۱۶۴، ۱

العلم حياة و شفاء

۱۸۲، ۱

العلم حجاب من الافات

۱۸۸، ۱

العلم أعلى فوز

۱۹۰، ۱

العلم افضل قنیة

۲۰۴، ۱

العلم مرکب الحلم

۲۰۵، ۱

العلم أصل كل خیر

۲۰۵، ۱

العلم عنوان العقل

۲۰۸، ۱

العلم لقاچ المعرفة

۲۰۸، ۱

العلم ینجد الفكر

۲۰۹، ۱

العلم نعم دلیل

۲۱۰، ۱

العلم قائد الحلم

۲۱۱، ۱

العلم افضل هداية

۲۱۲، ۱

العلوم نزهة الادباء

۲۴۵، ۱

العلم اصل الحلم

۲۴۹، ۱

العلم اشرف هداية

۲۵۶، ۱

العلم قاتل الجهل

۲۵۸، ۱

العلم داعى الفهم

۲۵۹، ۱

العلم لا ينتهى

۲۶۳، ۱

العالم حى و ان كان ميتا

۲۹۱، ۱

العلم كنز عظيم لا يفنى

۳۲۳، ۱

العالم ينظر بقلبه و خاطره، الجاهل ينظر بعينه و ناظره

۳۲۵، ۱

العلم رشد لمن عمل به

۳۳۷، ۱

العالم الذى لا يمل من تعلم العلم

۳۴۴، ۱

العلم جمال لا يخفى و نسيب لا يجفى

۳۸۱، ۱

العلماء باقون ما بقى الليل و النهار

۳۸۴، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۶۵

العلم زين الاغنياء و غنى الفقراء

۳۹۴، ۱

الكاتب للعلم غير واثق بالاصابة فيه

۳۹۸، ۱

العلم يهدى الى الحق

۷، ۲

العلم مصباح العقل و ينبوع الفضل

۷، ۲

العلم قاتل الجهل و مكسب النبل

۷، ۲

العمل بلا علم ضلال

۸، ۲

العلم كنز عظيم لا يفنى

۸، ۲

العلم احدى الحياتين

۱۶، ۲

العلم وراثه كريمه و نعمه عميمه

۳۰، ۲

العلم افضل الانيسين

۲۲، ۲

العلم افضل الجمالين

۲۵، ۲

العلم بالله افضل العلمين

۲۵، ۲

العلم ينجي من الارتباك في الحيرة

۳۴، ۲

العلم يدل على العقل فمن علم عقل

۳۶، ۲

العلم محيي النفس و منير العقل و مميت الجهل

۳۶، ۲

العالم لا يشبع من العلم و لا يتشبع به

۳۷، ۲

العالم يعرف الجاهل لانه كان قبل جاهلا

۴۵، ۲

الايمان و العلم اخوان توأمان و رفيقان لا يفترقان

۴۷، ۲

العلم افضل شرف من لا قديم له

۵۴، ۲

العلم اكثر من ان يحاط به فخذوا من كل علم احسنه

۵۶، ۲

العلم حاكم و المال محكوم عليه

۶۰، ۲

العلم يرشدك الى ما امرك الله به و الزهد يسهل لك الطريق اليه

۶۰، ۲

العالم و المتعلم شريكان في الاجر و لا خير فيما بين ذلك

۷۹، ۲

العلم خير من المال، العلم يحرسك و انت تحرس المال

۸۱، ۲

العلم يرشدك و العمل يبلغ بك الغاية

۱۲۳، ۲

العلم اول دليل و المعرفة آخر نهاية

۱۲۳، ۲

المتعبد بغير علم كحمار الطاحونة يدور و لا يبرح من مكانه

۱۲۵، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۶۶

الناس ثلاثة فعالم رباني و متعلم على سبيل نجاه و همج رعا

۱۳۲، ۲

العلم علمان مطبوع و مسموع و لا ينفع المطبوع اذا لم يك مسموع

- ۱۳۸، ۲
العلماء اظهر الناس اخلاقا و اقلهم فى المطامع اعراقا
- ۱۴۰، ۲
العالم حى بين الموتى
- ۱۴۳، ۲
اطلب العلم تزدد علما
- ۱۷۷، ۲
اقتن العلم فانك ان كنت غنيا زانك ...
- ۱۸۸، ۲
اطلبوا العلم ترشدوا
- ۲۳۹، ۲
اكتسبوا العلم يكسبكم الحياة
- ۲۴۰، ۲
امتاحوا امن صفوعين قدر وقت من الكدر
- ۲۴۹، ۲
اطلبوا العلم تعرفوا به و اعملوا به تكونوا من اهله
- ۲۵۴، ۲
الا لا يستحيين من لا يعلم ان يتعلم فان قيمة كل امرء ما يعلم
- ۳۴۱، ۲
الا لا يستقبحن من سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم
- ۳۴۲، ۲
اشرف الشرف العلم
- ۳۸۴، ۲
اولى الناس بالانبياء اعلمهم بما جاءوا به
- ۴۰۹، ۲
اعلم الناس المستهتر بالعلم
- ۴۱۴، ۲
اوضع العلم ما وقف على اللسان
- ۴۲۲، ۲
اشد الناس ندما عند الموت العلماء غير العاملين
- ۴۳۸، ۲
احق الناس بالزحمة عالم يجرى عليه حكم جاهل ...
- ۴۳۱، ۲
ابغض العباد الى الله سبحانه العالم المتجبر
- ۴۳۲، ۲
اعظم الناس وزرا العلماء المفرطون
- ۴۳۷، ۲
افضل ما من الله سبحانه به على عباده علم و عقل و ملك و عدل
- ۴۳۹، ۲
اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم
- ۴۴۸، ۲

افضل الكنوز معروف يودع الاحرار و علم يتدارسه الاخير

۴۵۷، ۲

افضل الذخائر علم يعمل به و معروف لا يمن به

۴۶۵، ۲

اوجب العلم عليك ما انت مسئول عن العمل به

۴۷۰، ۲

اولى العلم بك ما لا يتقبل العمل الا به

۴۷۰، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۶۷

الزم العلم بك ما دلک على صلاح دينك و ابان عن فساده

۴۷۱، ۲

احمد العلم عاقبة ما زاد فى عملك فى العاجل و ازلفك فى الاجل

۴۷۱، ۲

ان رواة العلم كثير و رعاته قليل

۴۹۳، ۲

ان اولى الناس بالانبياء عليهم السلام اعملهم بما جاءوا به

۵۰۵، ۲

ان النار لا ينقصها ما اخذ منها و لكن يخدمها ان لا تجد حطبا و كذلك العلم

۵۳۳، ۲

ان الله سبحانه يمنح المال من يحب و يبغض و لا يمنح العلم الا من احب

۵۳۴، ۲

ان العلم يهدى و يرشد و ينجى و ان الجهل يغوى و يضل و يردى

۶۰۳، ۲

انك موزون بعقلك فزكه بالعلم

۵۷، ۳

انما الناس عالم و متعلم و ما سواهما فهمج

۹۰، ۳

انما العالم من دعاه علمه الى الورع و التقى و الزهد فى عالم الفناء و التوله بجنة المأوى

۹۴، ۳

آفة العامة العالم الفاجر

۱۰۸، ۳

اذا رأيت عالما فكن له خادما

۱۳۲، ۳

اذا ارذل الله عبدا حظر عليه العلم

۱۶۱، ۳

اذا كنت جاهلا فتعلم و اذا سئلت عما لا تعلم فقل الله و رسوله اعلم

۱۸۹، ۳

اذا سمعتم العلم فألطوا عليه فلا تشوبوه بهزل فتمجه القلوب

۱۸۶، ۳

اذا زاد علم الرجل زاد أدبه و تضاعفت خشيته لربه

۱۹۳، ۳

بالعلم تعرف الحكمة

۲۰۰، ۳

بالتعلم ينال العلم

۲۰۶، ۳

بالعلم تكون الحيوة

۲۰۷، ۳

بالعلم يستقيم المعوج

۲۱۰، ۳

بذل العلم زكاة العلم

۲۶۳، ۳

بالعلم تدرك درجة الحلم

۲۶۳، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۶۸

بخ بخ لعالم علم فكف و خاف البيات ...

۲۶۵، ۳

تعلم تعلم و تكرم تكرم

۲۷۹، ۳

تعلموا العلم تعرفوا به و اعملوا به تكونوا من اهله

۲۹۷، ۳

تواضعوا لمن تتعلموا منه العلم و لمن تعلمونه و لا تكونوا من جبابرة العلماء

۳۰۴، ۳

تعلم العلم فانك ان كنت غنيا زانك و ان كنت فقيرا مانك

۳۰۶، ۳

تعلموا العلم و تعلموا مع العلم السكينة و الحلم فان العلم خليل المؤمن و الحلم وزيره

۳۰۶، ۳

تعلم علم من يعلم و علم علمك من يجهل فاذا فعلت ذلك

۳۱۸، ۳

ثمرة العلم العبادة

۳۲۴، ۳

ثمرة العلم العمل به

۳۲۸، ۳

ثمرة العلم العمل للحياة

۳۲۹، ۳

ثروة العلم تنجي و تبقى

۳۵۱، ۳

جمال العلم نشره و ثمرته العمل به و صيانته وضعه في اهله

۳۶۳، ۳

جاور العلماء تستبصر

۳۷۸، ۳

حب العلم و حسن الحلم و لزوم الثواب من فضائل اولى النهى و الالباب

۳۹۸، ۳

حسب المرء علمه و جماله عقله

۴۰۱، ۳

خير العلم ما نفع

۴۲۱، ۳

خير العلوم ما أصلحك

۴۲۲، ۳

خير العلم ما قارنه العمل

۴۲۴، ۳

خير العلم ما اصلحت به رشادك و شره ما افسدت به معادك

۴۳۴، ۳

خمس يستقبحن من خمس: كثرة الفجور من العلماء و الحرص فى الحكماء و البخل فى الاغنياء و القحة فى النساء و من المشايخ الزنا

۴۵۷، ۳

خذوا من كل علم احسنه فان النحل ياكل من كل زهرا زينته فيتولد منه جوهرا نفيسان ...

۴۵۸، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۶۹

رأس الفضائل العلم

۴۹، ۴

رأس العلم التمييز بين الاخلاق و اظهار محمودها ...

۵۴، ۴

رب عالم قتله علمه

۶۴، ۴

رب علم ادى الى مضلتك

۷۶، ۴

رب مدع للعلم ليس بعالم

۷۷، ۴

رب عالم غير منتفع

۷۸، ۴

ردوا الجهل بالعلم

۸۹، ۴

رتبة العالم اعلى المراتب

۹۹، ۴

زكاة العلم نشره

۱۰۴، ۴

زلة العالم تفسد عوالم

۱۰۹، ۴

زلة العالم كانكسار السفينة تغرق و تغرق معها غيرها

۱۱۰، ۴

زلة العالم كبيرة الجناية

۱۱۲، ۴

سبب الخشية العلم

۱۲۴، ۴

شر العلم ما افسدت به رشادک

۱۶۷،۴

شیئان لا تبلغ غایتها العلم و العقل

۱۸۴،۴

شین العلم الصلف

۱۸۹،۴

ضادوا الجهل بالعلم

۲۳۰،۴

علیک بالعلم فانه وراثه کریمه

۲۸۶،۴

علی المتعلم ان یدأب نفسه فی طلب العلم و لا یمل من تعلمه و لا یتستکثر ما علم

۳۱۷،۴

علی العالم ان یتعلم ما لم یعلم و یعلم الناس ما قد علم

۳۱۵،۴

علم المنافق فی لسانه

۳۵۰،۴

علم لا ینفع کدواء لا ینجع

۳۵۰،۴

علم لا یصلحک ضلال و مال لا ینفعک وبال

۳۵۱،۴

عالم معاند خیر من جاهل مساعد

۳۵۲،۴

غایه الفضائل العلم

۳۷۵،۴

غنی العاقل بعلمه

۳۷۶،۴

قد احاط علم الله سبحانه بالبواطن و احصى الظواهر

۴۷۷،۴

قیمه کل امرء ما یعلم

۵۰۲،۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۷۰

قول (لا أعلم) نصف العلم

۵۰۳،۴

قطع العلم عذر المتعللين

۵۰۹،۴

قوام الدنيا باریع: عالم یمعمل بعلمه و جاهل لا یتستکف ان یتعلم و غنی یجود بماله

۵۱۸،۴

کل شیء یعز حین ینزر الا العلم فانه یعز حین یغرز

۵۴۳،۴

کل عالم غیر الله متعلم

۵۳۷،۴

كل شیء ینقص علی الانفاق الا العلم

۵۳۸، ۴

كل وعاء یضیق بما جعل فیہ الا وعاء العلم فانه یتسع

۵۴۴، ۴

كم من عالم فاجروا عابد جاهل فاتقوا الفاجر من العلماء و الجاهل من المتعبدین

۵۵۶، ۴

كفی بالعلم رفعة

۵۶۹، ۴

كفی بالعالم جهلا ان ینافی علمه عمله

۵۸۲، ۴

كن عالما ناطقا او مستمعا واعیا و ایاك ان تكون الثالث

۶۰۳، ۴

كما ان العلم یرید المرء و ینجیه كذلك الجهل یضله و یردیه

۶۲۴، ۴

لطالب العلم عز الدنيا و فوز الآخرة

۳۵، ۵

لن یصفوا العمل حتی یصح العلم

۶۳، ۵

لن یزكو العمل حتی یقارنه العلم

۷۱، ۵

لیس الخیر أن یكثر مالک و ولدك انما الخیر ان یكثر علمك و یعظم حلمك

۸۳، ۵

لو ان اهل العلم حملوه بحقه لاحبهم الله و ملائکته و لكنهم حملوه لطلب الدنيا ...

۱۱۲، ۵

لقاح العلم التصور و الفهم

۱۲۶، ۵

من تعلم علم

۱۳۵، ۵

من استرشد العلم ارشده

۱۵۵، ۵

من اضاع علمه التطم

۱۵۹، ۵

من جهل علما عاداه

۱۸۳، ۵

من فهم علم غور العلم

۱۹۲، ۵

من خلا بالعلم لم توحشه خلوة

۳۳۳، ۵

من یتعلم لم یعلم

۲۴۵، ۵

من تعلم العلم للعمل به لم يوحشه كساده

۲۵۸، ۵

من كلف بالعلم فقد احسن الى نفسه

۲۶۴، ۵

من كتم علما فكانه جاهل

۲۶۸، ۵

من لم يهده العلم اضله الجهل

۲۴۶، ۵

من خالف علمه عظمت جريمته واثمه

۲۷۲، ۵

من زاد علمه على عقله كان وبالا عليه

۳۲۹، ۵

من طابق سره علانيته و وافق فعله مقالته فهو الذى ادى

۳۴۰، ۵

من علم غور العلم صدر عن شرائع الحكم

۳۵۱، ۵

من وقر عالما فقد وقر ربه

۳۵۱، ۵

من قاتل جهله بعلمه فاز بالحظ الاسعد

۳۸۴، ۵

من سكن قلبه العلم باللّه سكنه الغنى عن خلق اللّه

۳۹۲، ۵

من لم يكتسب بالعلم مالا اكتسب به جمالا

۴۱۰، ۵

من لم يصبر على مضمض التعليم بقى فى ذل الجهل

۴۱۱، ۵

من لم يتعاهد علمه فى الخلاء فضحه فى الملاء

۴۴۳، ۵

من ادعى من العلم غايته فقد اظهر من جهله نهايته

۴۶۴، ۵

من لم يدبّ نفسه فى اكتساب العلم لم يحرز قصبات السبق

۴۷۵، ۵

من المفروض على كل عالم ان يصون بالورع جانبه و ان يبذل علمه لطالبه

۳۱، ۶

من فضل علمك استقلالك لعلمك

۴۱، ۶

ما مات من احببى علما

۶۰، ۶

ما اكثر من يعلم العلم و لا يتبعه

۶۴، ۶

ما اخذ اللّه سبحانه على الجاهل ان يتعلم حتى اخذ على العالم ان يعلم

۹۴، ۶

ما افاد العلم من لم يفهم و لا نفع الحلم من لم يحلم

۹۵، ۶

ما قصم ظهري الارجلان عالم متهتك و جاهل متنسك هذا ينفر ...

۹۸، ۶

ملاك العلم نشره

۱۱۶، ۶

مجالس العلم غنيمه

۱۲۶، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۷۲

مزين الرجل علمه و حلمه

۱۲۸، ۶

مناقشة العلماء تنتج فوائدهم و تكسب فضائلهم

۱۳۲، ۶

معرفة العالم دين يدان به يكسب الانسان الطاعة ...

۱۴۳، ۶

نعم قرين الحلم العلم

۱۵۹، ۶

نعم قرين الايمان العلم

۱۵۹، ۶

نعم دليل الايمان العلم

۱۶۴، ۶

هلك خزان الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدهر

۱۹۹، ۶

وقود النار يوم القيمة كل غنى بخل بماله على الفقراء و كل عالم باع الدين بالدنيا

۲۴۰، ۶

واضع العلم عند غير اهله ظالم له

۲۴۱، ۶

لا يستنكفن من لم يكن يعلم ان يتعلم

۲۷۷، ۶

لا تزدرين العالم و ان كان حقيرا

۲۸۸، ۶

لا ذخر كالعلم

۳۵۰، ۶

لا شرف كالعلم

۳۵۳، ۶

لا سمير كالعلم

۳۵۵، ۶

لا كنز أنفع من العلم

۳۸۰، ۶

لا عز أشرف من العلم

۳۸۳، ۶

لا دلیل انجح من العلم

۳۸۵، ۶

لا يؤخذ العلم الا من اربابه

۳۸۶، ۶

لا خير في عمل بلا علم

۳۸۷، ۶

لا يدرك العلم براحة الجسم

۳۸۷، ۶

لا يستفز خدع الدنيا العالم

۳۸۹، ۶

لا خير في العمل الا مع العلم

۳۹۱، ۶

لا ينتصف عالم من جاهل

۳۹۵، ۶

لا هداية لمن لا علم له

۴۰۳، ۶

يستدل على فضلك بعلمك و على كرمك ببذلك

۴۵۲، ۶

يسير العلم ينفي كثير الجهل

۴۵۷، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۷۳

باب على ع (على بن ابى طالب ع و خاندانش)

و انا لامراء الكلام فينا تشبثت فروعه و علينا تهدلت اغصانه

۳۳۶، ۲

ان للا اله الا الله شروطا و انى و ذريتى من شروطها

۵۱۴، ۲

ان اكرم الموت القتل و الذى نفسى بيده لالف ضربة بالسيف اهون من ميتة على الفراش

۵۹۹، ۲

ان ههنا- و اشار بيده الى صدره- لعلمنا جما لواصبت له حملة ...

۶۲۱، ۲

ان على من اجلى جنه حصينه فاذا جاء يومى ...

۶۶۴، ۲

ان كانت الرعايا قبلى تشكوا حيف رعاتها فانى اليوم أشكو

۱۶، ۳

لتعطفن علينا الدنيا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها

۴۳، ۵

ان لم يصلحهم الا افسادى فلا اصلحهم الله

۲۵، ۳

انا قسيم النار و خازن الجنان و صاحب الحوض و صاحب الاعراف

۲۶، ۳

أنا صنو رسول الله و السابق الى الاسلام و كاسر الاصنام ...

۳۳، ۳

أنا كاب الدنيا لوجهها و قادرها بقدرها و رادها على عقبها

۳۶، ۳

أنا مع رسول الله صلوات الله عليه و معى عترتى على الحوض و انا لنذود عنه اعدائنا ...

۳۷، ۳

أنا مع رسول الله و معى عترتى على الحوض فيأخذ احدكم بقولنا و يعمل بعملنا

۳۷، ۳

انا لننافس على الحوض و انا لنذود عنه اعدائنا و نسقى منه اوليائنا فمن شرب منه شربة ...

۳۷، ۳

أنا وضعت بكلل العرب و كسرت نواجم ربيعة و مضر

۳۹، ۳

انا شاهد لكم و حجيج يوم القيمة عليكم

۴۰، ۳

أنا خليفة رسول الله فيكم و مقيمكم على حدود دينكم و داعيكم الى جنه المأوى

۴۱، ۳

انى محارب املى و منتظر اجلى

۴۲، ۳

انى لعلى بينة من ربي و بصيرة من دينى و يقين من امرى

۴۲، ۳

انى مستوف رزقى و مجاهد نفسى و منته الى قسمى

۴۳، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۷۴

انى لعلى اقامة حجج الله اقول و على نصره دينه اجاهد و أقاتل

۴۳، ۳

انى كنت اذا سئلت رسول الله اعطانى و اذا سكت عن مسألته ابتدأنى

۴۵، ۳

انى لارفع نفسى ان انهى الناس عما لست انتهى عنه أوامرهم بما لا اسبقهم اليه بعملى ...

۴۵، ۳

انى لا احثكم على طاعة الا و اسبقكم اليها و لا انهاكم عن معصية ...

۴۵، ۳

انكم ستعرضون على سبى و البراءة منى فسيبوني و اياكم و البراءة منى

۷۰، ۳

انما مثلى بينكم كالسراج فى الظلمة يستضيئ بها من ولجها

۸۲، ۳

ذمتى بما اقول رهينة و انا به زعيم ان من صرحت له العبر عما بين يديه ...

۳۴، ۴

سلونى قبل ان تفقدونى فانى بطرق السماء اخبر منكم بطرق الارض

۱۴۸، ۴

سلونى قبل ان تفقدونى فو الله ما فى القرآن آية الاوانا اعلم ...

۱۴۹، ۴

كنت اذا ساءلت رسول الله صلى الله عليه و آله اعطاني و اذا امسكت ابتدأني
٤، ٦٢٩

لقد رفعت مدرعتي هذه حتى استحيت من راقعها ...
٥، ٣٣

لدنياكم عندي اهون من عراق خنزير على يد مجذوم
٥، ٣٤

لقد كنت و ما اهدد بالحرب و لا ارهب بالضرب
٥، ٥٤

لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا
٥، ١٠٨

لو استوت قدمي من هذه المداحض لغيرت اشياء
٥، ١٠٨

لو ضربت خيشوم المؤمن على ان يبغضني ما ابغضني و لو صببت الدنيا ...
٥، ١٠٨

لو احبني جبل لتهافت
٥، ١١٤

لو كناناتي ما تأتون لما قام للدين عمود و لا اخضر للايمان عود
٥، ١١٥

شرح آقا جمال الدين خوانساري بر غرر الحكم، ج ٧، ص: ٢٧٥

لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شأنه لفعلت لكني ...
٥، ١٢٠

ما انكرت الله تعالى منذ عرفته
٦، ٥٥

ما شككت في الحق مذ اريته
٦، ٥٥

ما كذبت و لا كذبت
٦، ٥٥

ما ضللت و لا ضل بي
٦، ٥٥

ما لي اراكم اشباحا بلا ارواح و ارواحا بلا فلاح و نساكا بلا صلاح ...
٦، ٩٠

ما نزلت آية الا و قد علمت فيما نزلت و اين نزلت في نهار ...
٦، ١٠٢

متي اشفي غيظي اذا غضبت احين اعجز فيقال لي لو صبرت ...
٦، ١٤١

هلك في رجلان محب غال و مبغض قال
٦، ١٩٤

هيهات لو لا التقى لكنت ادهى العرب
٦، ٢٠٣

و اعجبا ان تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة
٦، ٢٣٩

و الله ما كتمت و شمة و لا كذبت كذبة

ع، ۲۴۰

و الله ما فجعتني من الموت وارد كرهته و لا طالع انكرته و ما كنت الا ...

ع، ۲۴۱

و الله لئن ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال ...

ع، ۲۴۹

و لقد علمتم المستحفظون من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله ...

ع، ۲۵۰

و الذى فلق الحبة و برء النسمة لولا حضور الحاضر و قيام الحجة ...

ع، ۲۵۶

يا دنيا يا دنيا اليك عنى ابي تعرضت ام الى تشوقت ...

ع، ۴۶۱

باب العمر (مدت زندگى)

العمر تفنيه اللحظات

ع، ۹۲، ۱

الساعات تنهب الاعمار

ع، ۹۴، ۱

العمر انفاس معددة

ع، ۱۴۴، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۷۶

الساعات تنهب الاجال

ع، ۱۸۶، ۱

الساعات تنقص الاعمار

ع، ۲۶۷، ۱

الساعات تخترم الاعمار و تدنى من البوار

ع، ۱۱۵، ۲

العمر الذى اعذر الله تعالى سبحانه فيه الى ابن آدم و انذر الستون

ع، ۱۰۴، ۲

العمر الذى يبلغ الرجل فيه الاشد الاربعون

ع، ۱۰۴، ۲

احفظ عمرک من التضييع له فى غير العبادة و الطاعات

ع، ۲۳۴، ۲

احذر و ضياع الاعمار فيما لا يبقى لكم ففائتها لا يعود

ع، ۲۸۲، ۲

ان عمرک مهر سعادتك ان انفذته فى طاعة ربك

ع، ۴۹۹، ۲

ان انفاسک اجزاء عمرک فلا تفننها الا فى طاعة تزلفک

ع، ۴۹۹، ۲

ان عمرک وقتک الذى انت فيه

ع، ۵۰۰، ۲

ان عمرک عدد انفاسک و عليها رقيب يحصيها

۵۰۰، ۲

ان الليل و النهار مسرعان في هدم الاعمار

۵۰۷، ۲

ان ماضى عمرک اجل و آتیه امل و الوقت عمل

۵۰۷، ۲

ان غایه تنقصها اللحظه و تهدمها الساعه لحرية بقصر المده

۵۲۳، ۲

ان غائباً يحدوه الجديد ان الليل و النهار لحرى بسرعة الاوبه

۵۲۴، ۲

ان من كان مطيته الليل و النهار فانه يسار به و ان كان واقفا ...

۵۶۳، ۲

ان اوقاتك اجزاء عمرک فلا تنفذ لك وقتا الا فيما ينجيك

۶۰۷، ۲

ان الليل و النهار يعملان فيک فاعمل فيهما و يأخذان منك فخذ منهما

۶۶۷، ۲

رحم الله امرأ علم ان نفسه خطاه الى اجله فبادر عمله و قصر امله

۴۴، ۴

كل معدود منتقص

۵۲۸، ۴

كيف يفرح بعمر تنقصه الساعات

۵۶۱، ۴

ليس شيء اعز من الكبريت الاحمر الا ما بقى من عمر المؤمن

۹۰، ۵

من افنى عمره في غير ما ينجيه فقد اضاع مطلبه

۳۱۵، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۲۷۷

من عطف عليه الليل و النهار أبلياه

۴۵۶، ۵

من عطف عليه الليل و النهار ادباه و أبلياه و الى المنايا ادنياه

۴۷۱، ۵

ما انقصت ساعه من دهرک الا بقطعك من عمرک

۸۲، ۶

ما اسرع الساعات في الايام و اسرع الايام في الشهور ...

۹۱، ۶

مع الساعات تفنى الاجال

۱۲۱، ۶

لا بقاء للاعمار مع تعاقب الليل و النهار

۳۹۶، ۶

لا يعرف قدر ما بقى من عمره الا نبى او صديق

۴۰۶، ۶

باب التعمق (باريك انديشيدن)

من تعمق لم ينب الي الحق

۳۸۱، ۵

باب العمل (کار کردن)

العلم بلا عمل وبال

۸، ۲

العمل الصالح افضل الزادين

۲۲، ۲

العالم من شهدت بصحة اقواله افعاله

۳۱، ۲

الداعي بلا عمل كالقوس بلا وتر

۵۵، ۲

المؤمن بعمله

۶۱، ۱

العلم بالعمل

۶۲، ۱

العمل عنوان الطوية

۸۰، ۱

العمل شعار المؤمن

۱۱۲، ۱

العمل اكمل خلف

۱۳۰، ۱

العمل رفيق الموقن

۲۴۰، ۱

المرء لا يصحبه الا العمل

۲۴۶، ۱

المحسن من صدق اقواله افعاله

۲۹۷، ۱

العلم كثير و العمل قليل

۳۲۱، ۱

الدين ذخر و العمل دليل

۳۲۱، ۱

الاعمال في الدنيا تجارة الاخرة

۳۴۵، ۱

العلم كله حجة الا ما عمل به

۳۶۸، ۱

العامل بالعلم كالسائر على الطريق الواضح

۳۹۶، ۱

التارك للعمل غير موقن بالثواب عليه

۳۹۸، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۷۸

اعمال العباد في الدنيا نصب اعينهم في الاخرة

۷۱، ۲

الشرف عند الله سبحانه بحسن الاعمال لا بحسن الاقوال

۸۱، ۲

العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل

۸۷، ۲

العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا ارتحل

۸۷، ۲

العقل يجتهد في عمله و يقصر في امله

۹۲، ۲

العامل بالعلم من تمام النعمة

۱۲۱، ۲

الناس في الدنيا عاملان عامل في الدنيا للدنيا قد شغله ...

۱۴۹، ۲

القرين الناصح هو العمل الصالح

۱۵۳، ۲

اعمل تدخر

۱۷۰، ۲

اعمل بالعلم تدرك غنما

۱۷۷، ۲

اجعل رفيقك عمالك و عدوك املك

۱۸۲، ۲

اعمل عمل من يعلم ان الله مجازيه بإساءته و احسانه

۱۹۴، ۲

اعملوا بالعلم تسعدوا

۲۳۹، ۲

اعملوا اذا عملتم

۲۳۹، ۲

اعملوا و العمل ينفع و الدعاء يسمع و التوبة ترفع

۲۵۶، ۲

اعملوا اليوم تذخر له الذخائر و تبلى فيه السرائر

۲۶۹، ۲

اياك و كل عمل ينفر عنك حرا او يذل لك قدرا ...

۳۱۶، ۵

الا فاعملوا و الالسن مطلقه و الابدان و الاعضاء لدنة ...

۳۴۲، ۲

انفع العلم ما عمل به

۳۸۶، ۲

انفع الذخائر صالح الاعمال

۴۰۳، ۲

اقرب الناس من الانبياء عملهم بما امروا به

۴۱۰، ۲

احسن العلم ما كان مع العمل

۴۲۰، ۲

اشرف العلم ما ظهر في الجوارح و الاركان

۴۲۲، ۲

احسن الفعل الكف عن القبيح

۴۳۸، ۲

اسعد الناس بالخير العامل به

۴۵۳، ۲

احسن المقال ما صدقه حسن الفعال

۴۶۳، ۲

احسن الافعال ما وافق الحق و افضل المقال ما طابق الصدق

۴۶۸، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۷۹

ان الله سبحانه اذا اراد بعبد خيرا وفقه لا نفاذ اجله في احسن عمله

۵۶۷، ۲

ان احببت ان تكون اسعد الناس بما علمت فاعمل

۶، ۳

ان كنتم عاملين فاعملوا لما ينجيكم يوم العرض

۲۰، ۳

انك لن يغني عنك بعد الموت الا صالح عمل قدمته فتزود من صالح العمل

۵۸، ۳

انكم باعمالكم مجازون و بها مرتهنون

۵۹، ۳

انك لن تحمل الى الاخرة عملا انفع من الصبر و الرضا و الخوف و الرجاء

۵۸، ۳

انكم الى العمل بما علمتم احوج منكم الى تعلم ما لم تكونوا تعلمون

۶۰، ۳

انكم الى اعراب الاعمال احوج منكم الى اعراب الاقوال

۶۱، ۳

انكم الى اكتساب صالح الاعمال احوج منكم الى مكاسب الاموال

۶۲، ۳

انكم ان اغتنمتم صالح الاعمال نلتهم من الاخرة نهاية الامال

۶۶، ۳

انما زهد الناس في طلب العلم كثرة ما يرون من قلة من عمل بما علم

۸۶، ۳

آفة العلم ترك العمل به

۱۰۷، ۳

اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك ...

۱۷۹، ۳

اذا رمت الانتفاع بالعلم فاعملوا به و اكثروا الفكر في معانيه تعه القلوب

۱۸۷، ۳

بحسن العمل تجنى ثمرة العلم لا بحسن القول

۲۲۸، ۳

بالاعمال الصالحات ترفع الدرجات

۲۲۹، ۳

بالصالحات يستدل على حسن الايمان

۲۲۴، ۳

بادروا العمل و اكدبوا الامل و لا حظوا الاجل

۲۴۱، ۳

بادروا العمل و خافوا بغتة الاجل تدركوا افضل الامل

۲۴۲، ۳

بادروا بالعمل عمرا ناكسا

۲۴۳، ۳

بادروا بالعمل مرضا حابسا و موتا خالسا

۲۴۳، ۳

بادروا صالح الاعمال و الخناق مهمل و الروح مرسل

۲۴۹، ۳

بركة العمر في حسن العمل

۲۶۲، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۸۰

تمام العلم استعماله

۲۷۶، ۳

تصفية العمل اشد من العمل

۲۷۸، ۳

تمام العلم العمل بموجبه

۲۸۰، ۳

تارك العمل بالعلم غير واثق بثواب العمل

۲۹۰، ۳

ثمرة العمل الاجر عليه

۳۲۹، ۳

ثمرة العقل العمل للنجاة

۳۲۹، ۳

ثمرة العمل الصالح كاصله

۳۳۳، ۳

ثمرة العمل السيئ كاصله

۳۳۳، ۳

ثمن الجنة العمل الصالح

۳۴۹، ۳

ثقلوا موازينكم بالعمل الصالح

۳۵۰، ۳

ثواب العمل ثمرة العمل

۳۵۳، ۳

جماع الخیر فی العمل بما یبقی و الاستهانة بما یفنی

۳۶۰، ۳

ثواب عملک افضل من عملک

۳۴۶، ۳

جمال العالم عمله بعلمه

۳۶۳، ۳

حسن العمل خیر ذخر و افضل عدة

۳۹۴، ۳

خیر الاعمال ما اصلح الدین

۴۲۴، ۳

خیر عملک ما اصلحت به یومک و شره ما استفسدت به قومک

۴۳۴، ۳

خذ من صالح العمل و خال خیر خلیل فان للمرء ما اکتسب و هو فی الاخرة مع من احب

۴۶۴، ۳

شکر المؤمن یتظهر فی عمله

۱۵۹، ۴

شکر العالم علی علمه به و بذله لمستحقه

۱۶۰، ۴

شر العمل ما افسدت به معادک

۱۶۷، ۴

شر العلم علم لا یعمل به

۱۷۰، ۴

صلاح المعاد بحسن العمل

۱۹۵، ۴

طلب الجنة بلا عمل حمق

۲۵۰، ۴

علیک بصالح العمل فانه الزاد الی الجنة

۲۸۹، ۴

علیک بادمان العمل فی النشاط و الكسل

۲۹۱، ۴

علی العالم ان یعمل بما علم ثم یطلب تعلم ما لم یعلم

۳۱۷، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۸۱

عجبت لمن یعلم ان للاعمال جزاء کیف لا یحسن عمله

۳۴۲، ۴

علم المؤمن فی عمله

۳۵۰، ۴

علم بلا عمل کشجر بلا ثمر

۳۵۰، ۴

علم بلا عمل کقوس بلا وتر

۳۵۰، ۴

علم بلا عمل حجة لله على العبد

۴، ۳۵۱

غاية العلم حسن العمل

۴، ۳۷۰

في كل وقت عمل

۴، ۳۹۶

في الدنيا عمل و لا حساب

۴، ۴۰۲

رب صغير من عملك تستكبره

۴، ۷۴

رب أمر غير مؤتمر

۴، ۷۸

زكاة العلم بذله لمستحقه و اجهاد النفس في العمل به

۴، ۱۰۶

كن عاملا بالخير ناهيا عن الشر منكرا شيمة الغدر

۴، ۶۰۷

كل امرء على ما قدم قادم و بما عمل مجزى

۴، ۵۳۶

قليل العلم مع العمل خير من كثيره بلا عمل

۴، ۵۰۶

قد سمي الله سبحانه آثاركم و علم اعمالكم و كتب آجالكم

۴، ۴۸۶

فضيلة العلم العمل به

۴، ۴۲۷

فالارواح مرتبهة بثقل اعبائها موقنة بغيب انبائها لا تستزاد ...

۴، ۴۴۳

من حسنه عمله بلغ من الله امله

۵، ۳۷۶

من لم يعمل بالعلم كان حجة عليه و وبالا

۵، ۴۱۰

من كمال العلم العمل بما يقتضيه

۶، ۱۱

من المروءة العمل لله فوق الطاعة

۶، ۱۹

ما علم من لم يعمل بعلمه

۶، ۶۱

ما احسن من اساء عمله

۶، ۶۲

ما زكا العلم بمثل العمل به

۶، ۷۳

ملاك العلم العمل به

۱۱۷، ۶

نعم الزاد حسن العمل

۱۶۰، ۶

هو بالقول مدل و من العمل مقل و على الناس طاعن ...

۲۱۰، ۶

لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير عمل و يسوف التوبة بطول الامل يقول ...

۳۳۲، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۸۲

لا تجارة كالعمل الصالح

۳۶۴، ۶

لا ذخر أنفع من صالح العمل

۳۷۸، ۶

لا ثواب لمن لا عمل له

۴۰۰، ۶

لا يتم حسن القول الا بحسن العمل

۴۰۵، ۶

لا ينفع قول بغير عمل

۴۰۵، ۶

لا يستغنى عامل عن الاستزادة من عمل صالح

۴۲۶، ۶

لا يستغنى المرء الى حين مفارقة روحه جسده عن صالح العمل

۴۱۶، ۶

لا يترك العمل بالعلم الا من شك في الثواب عليه

۴۲۳، ۶

لا يعمل بالعلم الا من يقن بفضل الاجر فيه

۴۲۴، ۶

لا خير في عمل الا مع اليقين و الورع

۴۳۶، ۶

من احسن العمل حسنت له المكافاة

۲۷۷، ۵

من نصح في العمل نصحته المجازاة

۲۷۷، ۵

من عمل باوامر الله احرز الاجر

۲۸۱، ۵

من انف من عمله اضطره ذلك الى عمل خير منه

۳۳۳، ۵

ليكن اوثق الذخائر عندك العمل الصالح

۵۱، ۵

من علم عمل

۱۴۲، ۵

من عمل اشتاق

۱۵۱، ۵

من يعمل یزدد قوه

۲۰۴، ۵

من یقصر فی العمل یزدد فتره

۲۰۴، ۵

من ابطاً به عمله لم یسرع به نسبه

۲۳۶، ۵

من عمل بالعلم بلغ بغیته من الاخره و مراده

۲۵۸، ۵

من احسن عمله بلغ امله

۲۶۶، ۵

كلما قاربت اجلا فاحسن عملا

۶۱۸، ۴

كمال العلم العمل

۶۳۱، ۴

باب العوام (ناکسان، بی دانشان)

مباینه العوام من افضل المروه

۱۲۷، ۶

مجالسه العوام تفسد العاده

۱۳۳، ۶

موده العوام تنقطع کانقطاع السحاب و تتشع كما يتشع السراب

۱۴۹، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۸۳

باب المعانده (دشمنی)

من عاند الناس مقتوه

۱۸۵، ۵

من عاند الزمان ارغمه و من استسلم اليه لم یسلم

۴۳۲، ۵

باب العنف (سختی، زحمت)

رأس السخف العنف

۵۰، ۴

راكب العنف يتعذر مطلبه

۸۶، ۴

من عامل بالعنف ندم

۱۵۳، ۵

من ركب العنف ندم

۱۸۹، ۵

باب ما لا یعنی (آنچه بکار نمی خورد و بتو مربوط نیست)

اقصر همتك على ما يلزمك و لا تخض فيما لا یعنیك

۱۸۲، ۲

اقصر رأيك على ما يلزمك تسلم و دع الخوض فيما لا یعنیك تكرم

۱۸۹، ۲

اکبر الکلفه تعنیک فیما لا یعنیک

۴۳۲، ۲

بترک ما لا یعنیک یتم لک العقل

۲۲۶، ۳

دع ما لا یعنیک و اشتغل بمهمک الذی ینجیک

۱۸، ۴

طوبی لمن قصر همته علی ما یعنیه و جعل کل جده لما ینجیه

۲۳۹، ۴

کفی بالمرء غفلة ان یرف همته فیما لا یعنیه

۵۸۵، ۴

من اشتغل بما لا یعنیه فاتته ما یعنیه

۳۱۲، ۵

من اتعب نفسه فیما لا ینفعه وقع فیما یضره

۳۳۵، ۵

من اطرح ما یعنیه وقع الی ما لا یعنیه

۳۴۸، ۵

من اشتغل بغير ضرورته فوته ذلك منفعته

۳۶۴، ۵

وقوعک فیما لا یعنیک جهل مضل

۲۲۵، ۶

لا تشتغل بما لا یعنیک و لا تتکلف فوق ما یکفیک و اجعل کل همک لما ینجیک

۳۲۳، ۶

باب العادة (خوی همیشگی)

الفضيلة غلبة العادة

۹۷، ۱

العادة طبع ثان

۱۸۵، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۸۴

العادة عدو متملك

۲۳۷، ۱

افضل العبادۃ غلبة العادة

۳۷۵، ۲

اصعب السياسات نقل العادات

۳۹۳، ۲

اسوء الناس حالا من انقطعت مادته و بقيت عادته

۴۴۰، ۲

ان طباعک تدعوک الی ما الفته

۴۹۶، ۲

ان لسانک یقتضیک ما عودته

۴۹۶، ۲

آفة الرياضة غلبة العادة

۱۰۴، ۳

بغلبة العادات الوصول الى اشرف المقامات

۲۲۹، ۳

ذللوا انفسكم بترك العادات وقودوها الى فعل الطاعات

۳۸، ۴

غيروا العادات تسهل عليكم الطاعات

۳۸۱، ۴

غير مدرک الدرجات من اطاع العادات

۳۸۲، ۴

غالبا انفسكم على ترك العادات تغلبوها و جاهدوا اهوائكم تملكوها

۳۸۵، ۴

كل شيء يستطيع الا نقل الطباع

۵۴۱، ۴

للعادة على كل انسان سلطان

۲۸، ۵

لسانك يقتضيك ما عودته

۱۲۴، ۵

لسانك يستدعيك ما عودته و نفسك تقتضيك ما الفته

۱۳۱، ۵

باب العورة (آنچه از نمودنش شرم آید)

استر عورة اخيك لما تعلمه فيك

۱۷۹، ۲

استر العورة ما استطعت يستر الله سبحانه فيك ما تحب ستره

۱۹۵، ۲

ليس كل عورة تظهر

۷۵، ۵

من تتبع عورات الناس كشف الله عورته

۳۷۱، ۵

باب الاستعانة (ياری خواستن)

من استعان بالله اعانه

۱۵۶، ۵

من استعان بالضعيف أبان عن ضعفه

۲۵۵، ۵

من استعان بغير مستقل ضيع أمره

۲۵۷، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۸۵

عليك بالاستعانة بالهيك و الرغبة اليه في توفيقك و تركك

۲۹۲، ۴

من استعان بذوى الالباب سلك سبيل الرشاد

۳۹۶، ۵

وقوا دینکم بالاستعانة باللّٰه

۲۳۵، ۶

باب التعاون (یکدیگر را کمک نمودن)

طلب التعاون علی اقامة الحق ديانةً و امانةً

۲۵۹، ۴

طلب التعاون علی نصره الباطل جنایةً و خیانةً

۲۵۹، ۴

باب المعونة (یاری و کمک)

المعونة تنزل من اللّٰه علی قدر المؤنة

۴۳، ۲

اعن تعن

۱۷۵، ۲

اعن اخاک علی هدايته

۱۷۸، ۲

اذا رايت مظلوما فاعنه علی الظالم

۱۳۸، ۳

تنزل من اللّٰه المعونة علی قدر المؤنة

۲۸۱، ۳

رحم اللّٰه رجلا رای حقا فاعان علیه و رأى جورا فرده

۴۴، ۴

علی قدر المؤنة تكون من اللّٰه المعونة

۳۱۰، ۴

كما تعین تعان

۶۲۳، ۴

من وجهه رغبتة الیک وجبت معونته علیک

۳۴۱، ۵

من لم یوجد لم یوجد

۲۵۳، ۵

ما امر اللّٰه سبحانه بشیء الا و اعان علیه

۷۳، ۶

نعم العون المظاهرة

۱۶۴، ۶

لا تعن قویا علی ضعيف

۲۶۲، ۶

لا خیر فی معین مهین

۳۹۱، ۶

باب العار (ننگ، عیب، رسوائی)

لیس من شیم الکریم ادراع العار

۷۳، ۵

من تعری عن الورع ادراع جلباب العار

۳۱۱، ۵

باب العهد (پیمان)

اعتصموا بالذم في اوتادها

۲، ۲۴۰

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۸۶

اشرف الهمم رعاية الذمام

۲، ۴۶۳

ان حسن العهد من الايمان

۲، ۴۸۷

ان العهود قلائد في الاعناق الى يوم القيامة فمن وصلها وصله الله

۲، ۶۱۶

آفة العهود قلة الرعاية

۳، ۱۰۷

اذا عاقدت فأتمم

۳، ۱۱۸

خلوص الود و الوفاء بالوعد من حسن العهد

۳، ۴۵۹

زين الشيم رعى الذمم

۴، ۱۰۸

سنة الكرام الوفاء بالعهود

۴، ۱۲۹

من اخفر ذمة اكتسب مذمة

۵، ۲۲۹

من اخفر ذمة اكتسب مذمة

۵، ۲۲۹

من حفظ عهده كان وفيا

۵، ۲۶۵

من الكرم الوفاء بالذمم

۶، ۱۳

من احسن الامانة رعى الذمم

۶، ۱۳

من اشرف الشيم حياطة الذمم

۶، ۳۶

ما يقن بالله من لم يرع عهوده و ذمته

۶، ۷۴

لا تحلن عقدا يعجزك ايثاقه

۶، ۲۸۳

لا يدعونك ضيق لزمك في عهد الله الى النكث

۶، ۳۰۷

لا تغدرن بعهدك و لا تخفرن ذمتك و لا تختل عدوك فقد جعل الله

۶، ۳۱۷

باب العيوب (عیبجوئی، عیب پوشی، عیب بینی)

الهماز مذموم مجروح

۱، ۱۰۱

المنقوص مستور عنه عیبه

۱، ۳۰۱

اشتغالک بمعائب نفسک یکفیک العار

۱، ۳۸۴

ایاک و معاشره متتبعی عیوب الناس فانه لم یسلم مصاحبهم منهم

۲، ۲۹۱

امقت الناس العیاب

۲، ۳۸۱

افضل الناس من شغله معایبه عن عیوب الناس

۲، ۴۱۶

اکبر العیب ان تعیب غیرک بما هو فیک

۲، ۴۳۲

اعقل الناس من کان بعیبه بصیرا و عن عیب غیره ضریرا

۲، ۴۴۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۸۷

ان سمت همتک لا صلاح الناس فابدأ بنفسک فان تعاطیک صلاح غیرک و انت فاسد اکبر العیب

۳، ۲۳

انما سمی العدو عدوا لانه یعدو علیک فمن داهنک فی معایبک فهو العدو

۳، ۷۸

انما سمی الصدیق صدیقا لانه یتصدق فی نفسک ...

۳، ۷۹

اذا رأیت فی غیرک خلقا ذمیما فتجنب فی نفسک امثاله

۳، ۱۶۱

تامل العیب عیب

۳، ۲۸۲

تتبع العورات من اعظم السوءات

۳، ۳۱۸

تتبع العیوب من اقبح العیوب و شر السیئات

۳، ۳۱۸

ذوو العیوب یحبون اشاعة معایب الناس لیتسع لهم العذر فی معایبهم

۴، ۳۸

شر الناس من کان متتبعاً لعیوب الناس عمیا لمعایبه

۴، ۱۷۶

عجبت لمن ینکر عیوب الناس و نفسه اکثر شیء معابا و لا یتبصرها

۴، ۳۴۰

عجبت لمن یقال ان فی الشر الذی یعلم انه فیہ ...

۴، ۳۴۶

کفی بالمرء کیسا ان یتعرف معایبه

۴، ۵۷۶

کفی بالمرء شغلا بمعایبه عن معایب الناس

۵۸۰، ۴

کفی بالمرء جهلا ان یجهل عیبه

۵۸۲، ۴

کفی بالمرء غباوة ان ینظر من عیوب الناس الی ما خفی علیه من عیوبه

۲۸۲، ۴

کفی بالمرء جهلا ان یجهل عیوب نفسه و یطعن علی الناس بمالا

۵۸۴، ۴

کفی بالمرء ان ینکر علی الناس ما یأتی مثله

۵۸۴، ۴

کفی بالمرء کیسا ان یقف علی معایبه و یقتصد فی مطالبه

۵۸۵، ۴

لینهک عن ذکر معایب الناس ما تعرف من معایبک

۴۰، ۵

لیکف من علم منکم عن عیب غیره ما یعرف من عیب نفسه

۴۲، ۵

لیکن آثر الناس عندک من اهدی الیک عیبک و اعانک علی نفسک

۴۸، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۸۸

لیکن احب الناس الیک من هداک الی مرشدک و کشف لک عن معایبک

۴۹، ۵

لیکن ابغض الناس الیک و ابعدهم منک اطلبهم لمعایب الناس

۵۰، ۵

لو عرف المنقوص نقصه لساءه ما یری من عیبه

۱۱۲، ۵

من طلب عیبا وجده

۱۵۴، ۵

من ابان لک عیبک فهو ودودک

۲۵۳، ۵

من سائر عیبک فهو عدوک

۲۵۳، ۵

من کاشفک فی عیبک عابک فی غیبک

۲۶۱، ۵

من داهنک فی عیبک عابک فی غیبک

۲۶۱، ۵

من ابصر عیب نفسه لم یعب احدا

۲۸۳، ۵

من بحث عن عیوب الناس فلیبداً بنفسه

۳۰۵، ۵

من ساترک عیبک و عابک فی غیبک فهو العدو فاحذره

۳۵۹، ۵

من بصرک عیبک و حفظک فی غیبک فهو الصدیق فاحفظه
۳۶۰، ۵

من تتبع خفیات العیوب حرمه الله مودات القلوب
۳۷۱، ۵

من عمی عن زلته استعظم زلته غیره
۳۷۲، ۵

من انکر عیوب الناس و رضیها لنفسه فذلک الاحمق
۳۸۵، ۵

من ازری علی غیره بما یأتیه فذلک الاخرق
۳۸۵، ۵

من اشد عیوب المرء ان تخفی علیه عیوبه
۱۸، ۶

ما ألك جهدا فی النصیحة من دلك علی عیبك
۱۱۳، ۶

ما حفظ غیبك من ذكر عیبك
۱۱۳، ۶

معرفة المرء بعیوبه انفع المعارف
۱۴۳، ۶

لا تفعلن ما یرك معابه
۲۶۱، ۶

لا تتبعن عیوب الناس فان لك من عیوبك ان عقلت ما یشغلك
۲۹۲، ۶

لا تعب غیرك بما تاتیه و لا تعاقب غیرك بذنب ترخص لنفسك فیه
۳۲۳، ۶

یا عبد الله لا تعجل فی عیب عبد بذنبه فلعله مغفور له و لا تامن علی نفسك
۴۵۹، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۸۹

باب التعمیر (سرزنش و ملامت)

من عبر بشيء بلى به
۱۷۸، ۵

باب العیش (زندگی)

العیش یحلو و یمر
۱۳۸، ۱

ان احسن الناس عیشا من حسن عیش الناس فی عیشه
۶۰۵، ۲

ثلاث لا یهنأ لصاحبهن عیش الحقد و الحسد
۳۳۷، ۳

قوام العیش حسن التقدير و ملاکه حسن التدبیر
۵۱۵، ۴

باب الغباوة (کودنی و کم فهمی)
الغباوة غواية

۴۲، ۱

من اقبح الشیم الغباوة

۳۳، ۶

باب الغدر (بیوفائی)

الغدر شیمۃ اللثام

۷۹، ۱

الغدر یضاعف السيئات

۱۷۰، ۱

الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله سبحانه

۴، ۲

الغدر لاهل الغدر وفاء عند الله سبحانه

۴، ۲

الغدر اقبح الخيانتين

۲۸، ۲

الغدر بكل أحد قبيح و هو بذی القدرة و السلطان اقبح

۶۷، ۲

الغدر يعظم الورز و يزرى بالقدر

۱۶۱، ۲

اياك و الغدر فانه اقبح الخيانة و ان الغدور لمهان عند الله

۲۹۶، ۲

اسرع الاشياء عقوبة رجل عاهدته على امره كان من نيتك الوفاء له و من نيته الغدر بك

۴۳۳، ۲

آفة الوفاء الغدر

۱۱۰، ۳

ثلاث هن شين الدين الفجور و الغدر و الخيانة

۳۴۲، ۳

جانبوا الغدر فانه بجانب القرآن

۳۶۱، ۳

غدر الرجل مسبة عليه

۳۸۸، ۴

من غدر شانه غدره

۱۷۳، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۹۰

من علامات اللؤم الغدر بالمواثيق

۱۹، ۶

ما اخلق من غدر ان لا يوفى له

۱۱۴، ۶

لا ايمان لغدور

۳۴۷، ۶

لا تدوم مع الغدر صحبة خليل

۳۷۵، ۶

باب الغرور (فريب و بی خبری)

الاغترار بالعاجلة خرق

۱۲۴، ۱

الاغتراب احد الشتاتين

۱۴، ۲

الشقى من اغتر بحاله و انخدع لغرور آماله

۵۱، ۲

اتقوا غرور الدنيا فانها تسترجع ابدًا ما خدعت

۲۶۴، ۲

الحذر الحذر ايها المغرور و الله لقد سترحتى كانه قد غفر

۲۸۰، ۲

اياك ان تغتر بما ترى من اخلاذ اهل الدنيا اليها

۳۱۹، ۲

الدنيا حلم و الاغترار بها ندم

۳۶۴، ۱

احمق الحمق الاغترار

۳۸۲، ۲

ان من غرته الدنيا بمحال الامال و خدعته بزور الامانى ..

۵۳۸، ۲

فلا يغرنكم بالله الغرور

۳۷۳، ۳

جماع الشر فى الاغترار بالمهل و الاتكال على العمل

۳۶۸، ۳

جماع الغرور فى الاستنامة الى العدو

۳۶۹، ۳

سكون النفس الى الدنيا من اعظم الغرور

۱۵۵، ۴

طوبى لمن لم تقتله قاتلات الغرور

۲۴۶، ۴

قد يسلم المغرور

۴۶۶، ۴

كم من مغرور بالستر عليه

۵۵۰، ۴

كفى بالاغترار جهلا

۵۷۴، ۴

ليس كل مغرور بناج و لا كل طالب بمحتاج

۸۹، ۵

لم تقتله قاتلات الغرور و لم تغم عليه مشتبهات الامور

۱۰۵، ۵

لم يفكر فى عواقب الامور من وثق بزور الغرور و صبا الى زور السرور

۱۰۶، ۵

من اغتر بالدنيا اغتر بالمنى

۲۷۸، ۵

من اغتر بالمهل اغتص بالاجل

۲۸۵، ۵

من اغتر بحاله قصر عن احتياله

۳۴۶، ۵

من اغتر بمسالمة الزمن اغتص بمصادمة المحن

۳۴۷، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۹۱

من جهل اغتر بنفسه و كان يومه شرا من امسه

۳۵۹، ۵

من غره السراب تقطعت به الاسباب

۴۷۱، ۵

من اغتر بنفسه اسلمته الى المعاطب

۳۷۳، ۵

ما الدنيا غرتك و لكن بها اغتررت

۹۵، ۶

لا تطمع فى كل ما تسمع فكفى بذلك غرة

۲۶۸، ۶

لا تغرنك العاجلة بزور الملاهى فان اللهو ينقطع و يلزمك

۳۱۵، ۶

لا يغرنك ما اصبح فيه اهل الغرور بالدنيا فانما هو ظل ممدود الى اجل محدود

۳۳۳، ۶

لا حزم مع غرة

۳۶۱، ۶

لا غرة كالثقة بالايام

۳۶۵، ۶

باب الغش (نمودن خلاف واقع، خيانت)

الغش سجية المردة

۱۱۵، ۱

الغش يكسب المسببة

۱۶۲، ۱

الغش شر المكر

۱۹۲، ۱

الغش من اخلاق اللئام

۳۴۳، ۱

الجاهل من استغش النصيح

۳۶۵، ۱

الغشوش لسانه حلو و قلبه مر

۶، ۲

افضع الغش غش الائمة

۳۸۸، ۲

ان اغش الناس اغشهم لنفسه و اعصاهم لربه

۵۳۱، ۲

ربما غش المستنصح

۷۹، ۴

شر الناس من يغش الناس

۱۶۴، ۴

طوبى لمن خلا من الغل صدره و سلم من الغش قلبه

۲۳۹، ۴

غش الصديق و الغدر بالمواثيق من خيانة العهد

۳۸۴، ۴

من غش الناس فى دينهم فهو معاند لله و رسوله

۳۹۰، ۵

من غش نفسه كان اغش لغيره

۴۲۹، ۵

من غشك فى عداوته فلا تلمه و لا تعذله

۴۵۶، ۵

من علامات الشقاء غش الصديق

۱۹، ۶

باب الغضب (آنچه بناحق گیرند)

الحجر الغضب فى الدار رهن لخرابها

۵۰، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۲۹۲

باب الغضب (خشم)

الغضب مركب الطيش

۲۰۳، ۱

الغضب يثير الطيش

۲۳۲، ۱

الغضب نار القلوب

۲۳۸، ۱

الغضب شر ان اطعته دمر

۳۲۰، ۱

الغضب عدو فلا تملكه نفسك

۳۵۳، ۱

الغضب يفسد الالباب و يبعد من الصواب

۳۵۷، ۱

الغضب يردى صاحبه و يبدى معايبه

۳۱، ۲

الغضب نار موقدة من كظمه اطفائها و من اطلقه كان اول محترق بها

۴۷، ۲

العاقل من يملك نفسه اذا غضب و اذا رغب و اذا رهب

۱۱۱، ۲

الغضب یشیر کوامن الحقد

۱۵۵، ۲

اغتفر ما اغضبك لما ارضاک

۱۸۱، ۲

ابق لرضاک من غضبك و اذا طرت فقع شکیرا

۱۹۰، ۲

احترسوا من سورة الغضب و اعبدوا الله ما تجاهدونه به من الکظم و الحلم

۲۴۶، ۲

احذروا الغضب فانه نار محترقة

۲۷۳، ۲

ایاک و الغضب فاوله جنون و آخره ندم

۲۸۸، ۲

افضل الملك ملك الغضب

۳۸۰، ۲

احضر الناس جوابا من لم يغضب

۳۸۰، ۲

احضر الناس جوابا من لم يغضب

۳۹۰، ۲

اقدر الناس على الثواب من لم يغضب

۴۰۸، ۲

اشرف المرءة ملك الغضب و اماتة الشهوة

۴۱۹، ۲

اعظم الناس سلطانا على نفسه من قمع غضبه و امات شهوته

۴۵۱، ۲

اعدى عدو للمرء غضبه و شهوته فمن ملكها علت درجته و بلغ غايته

۴۵۴، ۲

افضل سبب كف الغضب و التنزه عن مذلة الطلب

۴۶۷، ۲

انکم ان اطعتم سورة الغضب اوردتکم نهائة العطب

۶۹، ۳

بکثرة الغضب يكون الطيش

۲۱۸، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۹۳

بئس القرین الغضب ببدي المعائب و يدنی الشر و يباعد الخیر

۲۵۷، ۳

تجرع غصص الحلم يطفىء نار الغضب

۲۸۲، ۳

جهاد الغضب بالحلم برهان النبیل

۳۶۹، ۳

خیر الناس من ان اغضب حلم و ان ظلم غفر و ان اسیئتی الیه احسن

۴۳۰، ۳

داووا الغضب بالصمت و الشهوة بالعقل

۲۴، ۴

رأس الفضائل ملك الغضب و اماتة الشهوة

۴۹، ۴

رد الغضب بالحلم ثمرة العلم

۸۷، ۴

سبب العطب طاعة الغضب

۱۲۱، ۴

ضرام نار الغضب يبعث على ركوب العطب

۲۳۰، ۴

ضادوا الغضب بالحلم

۲۳۰، ۴

ضبط النفس عند حادث الغضب يؤمن مواقع العطب

۲۳۴، ۴

طاعة الغضب ندم و عصيان

۲۵۸، ۴

ظفر بالشیطان من غلبه غضبه

۲۷۴، ۴

ظفر الشيطان بمن ملكه غضبه

۲۷۴، ۴

عند غلبة الغيظ و الغضب يختبر حلم العلماء

۳۲۶، ۴

عقوبة الغضوب و الحقود و الحسود تبدأ بانفسهم

۳۶۱، ۴

غير منتفع بالحكمة عقل معلول بالغضب و الشهوة

۳۸۰، ۴

فی الغضب العطب

۴۰۵، ۴

فاز بالفضيلة من غلب غضبه و ملك نوازع شهوته

۴۲۸، ۴

قوة الحلم عند الغضب افضل من القوة على الانتقام

۵۱۵، ۴

کم من غيظ تجرع مخافة ما هو اشد منه

۵۵۵، ۴

كثرة الغضب تزرى بصاحبه و تبدى معايبه

۵۹۲، ۴

كن بطيء الغضب سريع الفیء محبا لقبول العذر

۶۰۷، ۴

من كثر تغضبه مل

۱۷۱، ۵

من اطلق غضبه تعجل حتفه

۱۹۴، ۵

من غلب عليه الغضب لم يأمن العطب

۲۰۱، ۵

من خاف الله لم يشف غيظه

۲۳۹، ۵

من عصى غضبه اطاع الحلم

۲۴۴، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۹۴

من اطاع غضبه تعجل تلفه

۲۹۰، ۵

من كثر غضبه لم يعرف رضاه

۳۱۹، ۵

من غضب على من لا يقدر على مضرتة طال حزنه و عذب نفسه

۳۵۶، ۵

من احد سنان الغضب لله سبحانه قوى على اشداء الباطل

۳۶۰، ۵

من غلب عليه غضبه و شهوته فهو فى حيز البهائم

۳۶۲، ۵

من اغتاظ على من لا يقدر عليه مات بغيظه

۴۳۸، ۵

من طبائع الجهال التسرع الى الغضب فى كل حال

۲۸، ۶

لا يغلبن غضبك حلمك

۲۷۴، ۶

لا تفضحوا انفسكم لتشفوا غيظكم و ان جهل عليكم جاهل فليسعه حلمكم

۲۷۷، ۶

لا تسرعن الى الغضب فيتسلط عليك بالعادة

۲۹۰، ۶

لا ادب مع غضب

۳۶۱، ۶

لا نسب اوضع من الغضب

۳۷۸، ۶

لا يقوم عز الغضب بذل الاعتذار

۴۰۴، ۶

باب غض الطرف (چشم پوشی)

رأس الورع غض الطرف

۵۰، ۴

غض الطرف من المروءة

۳۸۰، ۴

غض الطرف خير من كثير النظر

۳۸۰، ۴

غض الطرف من افضل الورع

۳۸۱، ۴

غض الطرف من کمال الظرف

۳۸۱، ۴

باب الغفران (آمرزش)

الاستغفار يمحو الاوزار

۹۴، ۱

الاستغفار دواء الذنوب

۲۲۸، ۱

الاستغفار اعظم جزاء و اسرع مثوبة

۳۸۸، ۱

العاقل من تغمذ الذنوب بالغفران

۲۹، ۲

استغفر ترزق

۱۶۹، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۹۵

اغتنر زلة صديقك يزكك عدوك

۱۸۰، ۲

افضل التوسل الاستغفار

۳۷۸، ۲

ان العبد بين نعمة و ذنب لا يصلحهما الا الاستغفار و الشكر

۶۱۱، ۲

انما الكيس من اذا اساء استغفرو اذا اذنب ندم

۸۵، ۳

اذا جنى عليك فاغتنر

۱۱۷، ۳

تغمذ الذنوب بالغفران سيما في ذوى المروءة و الهيئات

۳۱۵، ۳

حسن الاستغفار يمحص الذنوب

۳۹۴، ۳

سلاح المذنب الاستغفار

۱۳۰، ۴

عجبت لمن بقنط و معه النجاة و هو الاستغفار

۳۳۷، ۴

لو أن الناس حين عصوا انابوا و استغفروا لم يعذبوا و لم يهلكوا

۱۱۳، ۵

من عقل استقال

۱۴۰، ۵

من اعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة

۲۳۷، ۵

من استغفر الله اصاب المغفرة

۲۸۳، ۵

مع الانابة تكون المغفرة

۱۲۲، ۶

معالجة الذنوب بالغفران من اخلاق الكرام

۱۴۹، ۶

نعم الوسيلة الاستغفار

۱۶۵، ۶

لا شفيع انجح من الاستغفار

۳۸۳، ۶

باب الغفلة (بيخبرى)

الغفلة فقد

۳۱، ۱

الغافل و سنان

۳۶، ۱

الغفلة غرور

۳۷، ۱

الغفلة ضلالة و الغره جهالة

۵۴، ۱

الغفلة طرب

۵۸، ۱

الغفلة اضر الاعداء

۱۲۸، ۱

الغفلة شيمة النوكى

۲۲۵، ۱

الغفلة ضد الحزم

۲۵۸، ۱

الغفلة ضلال النفوس و عنوان النحوس

۳۶۹، ۱

الغفلة تكسب الاغترار و تدنى من البوار

۱۴۴، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۹۶

اتق ايها السامع من سكرتك و استيقظ من غفلتك و اختصر من عجلتك

۲۱۰، ۲

احذروا الغفلة فانها من فساد الحس

۲۷۲، ۲

احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلة الاعوان على طاعة الله

۲۷۶، ۲

اياك و الغفلة و الاغترار بالمهله فان الغفلة تفسد الاعمال و الاجال تقطع الامال

۳۱۲، ۲

اين تيتهون و من اين توتون و انى توفكون ...

۳۶۲، ۲

این تضل عقولکم و تزیغ نفوسکم أ تستبدلون الکذب.

۳۶۳، ۲

دوام الغفلة يعمى البصيرة

۲۲، ۴

بينکم و بين الموعظة حجاب من الغفلة و الغرة

۲۶۸، ۳

سمع الاذن لا ينفع مع غفلة القلب

۱۴۲، ۴

ضادوا الغفلة باليقظة

۲۳۲، ۴

سكر الغفلة و الغرور ابعدا افائة من سكر الخمر

۱۵۵، ۴

في السكون الى الغفلة اغترار

۳۹۵، ۴

فيا لها حسرة على ذى غفلة ان يكون عمره عليه حجة و ان تؤديه ايامه

۴۲۵، ۴

فافق ايها السامع من غفلتك و اختصر من عجلتك ...

۴۳۷، ۴

كيف يهتدى الضليل مع غفلة الدليل

۵۶۰، ۴

كفى بالغفلة ضلالا

۵۷۰، ۴

كفى بالرجل غفلة ان يضيع عمره فيما لا ينجيه

۵۸۵، ۴

كان المعنى سواها و كان الحظ فى احراز دنياها

۶۲۷، ۴

من غفل جهل

۱۴۴، ۵

من طالت غفلته تعجلت هلكته

۲۷۲، ۵

من غلبت عليه الغفلة مات قلبه

۲۹۳، ۵

من غفل عن حوادث الايام ايقظه الحمام

۴۵۷، ۵

من دلائل الدولة قلة الغفلة

۳۹، ۶

ويل لمن غلبت عليه الغفلة فنسى الرحلة و لم يستعد

۲۲۷، ۶

ويح ابن ادم ما اغفله و عن رشده ما اذهله

۲۲۸، ۶

لا عمل لغافل

۳۴۸، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۹۷

باب التغافل - (خود را بنادانی زدن)

الکریم یتغافل و ینخدع

۱، ۱۲۱

اشرف اخلاق الکریم تغافله عما یعلم

۲، ۴۵۰

تغافل یحمد امرک

۳، ۳۱۵

من لم یتغافل و لا یغض عن کثیر من الامور تنغصت عیشته

۵، ۴۵۵

من اشرف افعال الکریم تغافله عما یعلم

۶، ۲۲

لا عقل کالتجاهل

۶، ۳۵۶

لا حلم کالتغافل

۶، ۳۵۶

باب الغلبه - (پیروزی)

قد یغلب المغلوب

۴، ۴۶۸

لا تغالب من لا تقدر علی دفعه

۶، ۲۶۴

باب الغلط - (بیراه رفتن، اشتباه کردن)

غلط الانسان فیمن ینبسط الیه احظر شیء علیہ

۴، ۳۸۸

باب الغل (کینه توزی)

الغل بذر الشر

۱، ۱۴۶

الغل داء القلوب

۱، ۱۴۹

الغل یحبط الحسنات

۱، ۱۶۸

باب الغلو - (تجاوز از حد)

ایاکم و الغلو فینا قولوا انا مربوبون و اعتقدوا فی فضلنا ما شئتم

۲، ۳۲۴

باب الغم - (اندوه)

الهم ینحل البدن

۱، ۹۹

الغم مرض النفس

۱، ۱۰۱

الْحَزَنُ يَهْدُ الْجَسَدَ

۱، ۱۶۱

الاحزان سقم القلوب

۱، ۱۸۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۲۹۸

الْحَزَنُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِينَ

۱، ۲۱۴

الْهَمُّ يَذِيبُ الْجَسَدَ

۱، ۲۶۰

الْحَزَنُ وَالْجُزَعُ لَا يَرُدَانِ الْفَائِتَ

۱، ۳۸۲

الْهَمُّ أَحَدُ الْهَرَمِينَ

۲، ۱۸

الْغَمُّ يَقْبِضُ النَّفْسَ وَيَطْوِي الْأَنْبِسَاطَ

۲، ۱۱۴

طَوِيلُ غَمِّهِ بَعِيدُ هَمِّهِ

۳، ۲۷۳

مَنْ اسْتَدَامَ الْهَمَّ غَلَبَ عَلَيْهِ الْحَزَنُ

۵، ۲۲۱

مَنْ كَثُرَ هَمُّهُ سَقَمَ بَدَنُهُ

۵، ۲۶۲

مَنْ كَثُرَ غَمُّهُ تَأَبَّدَ حَزَنُهُ

۵، ۲۶۲

لَا تَشْعُرُ قَلْبِكَ الْهَمُّ عَلَى مَا فَاتَ فَيَشْغَلُكَ عَمَّا هَوَاتَ

۶، ۳۴۵

بِنَبِيغَى لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ أَنْ لَا يَفَارِقَهُ الْحَزَنُ وَالْحَذَرُ

۶، ۴۴۳

باب الغنى - (توانگری)

الغنى يطغى

۱، ۱۵

الغنى يسود غير السيد

۱، ۱۲۶

أظهر الغنى من الشكر

۱، ۲۹۷

الغنى و الفقر يكشفتان جواهر الرجال و اوصافهما

۱، ۳۰۲

الغنى عن الملوک افضل ملک

۱، ۳۵۱

الغنى فى الغربة وطن

۱، ۳۷۳

الغنى بالله أعظم الغنى

۵۶، ۲

الغنى بغير الله اعظم الفقر و الشقاء

۵۶، ۲

استغن عن شئت و كن نظيره

۱۸۴، ۲

اقبلوا على من اقبلت عليه الدنيا فانه اجدر بالغنى

۲۵۳، ۲

استعيذوا بالله من سكرة الغنى فان له سكرة بعيدة الافاقة

۲۶۲، ۲

ان استغنى بطر و فتن

۱۴، ۳

خير الغنا غناء النفس

۴۲۰، ۳

رب غنى اذل من نقد

۵۸، ۴

رب غنى افقر من فقير

۶۹، ۴

رب غنى اورث الفقر الباقي

۷۰، ۴

شيئان لا يعرف قدرهما الا من سلبهما الغنى و القدرة

۱۸۳، ۴

غنى المؤمن بالله سبحانه

۳۷۹، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۲۹۹

فوت الغنى غنيمة الاكياس و حسرة الحمقى

۴۱۳، ۴

قليل من الاغنياء من يواسى و يسعف

۴۹۹، ۴

كم من غنى يستغنى عنه

۵۴۷، ۴

من استغنى عن الناس اغناه الله سبحانه

۳۳۸، ۵

من اعظمك لاكثرك استقلك عند اقلالك

۳۸۷، ۵

من استغنى كرم على اهله و من افتقر هان عليهم

۳۸۸، ۵

من الواجب على الغنى ان لا يرضن على الفقير بماله

۳۰، ۶

لا تعدن غنيا من لم يرزق من ماله

۲۸۷، ۶

لا تفرح بالغناء و الرخاء و لا تعتم بالفقر و البلاء فان الذهب ...

۳۲۸، ۶

لا وزر اعظم من وزر غنی منع المحتاج

۳۹۵، ۶

باب الاغاثه - (بفریاد کسی رسیدن)

افضل المعروف اغاثه الملهوف

۳۹۱، ۲

باغاثه الملهوف يكون لك من عذاب الله حصن

۲۳۱، ۳

من كفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف

۲۹، ۶

من افضل المعروف اغاثه الملهوف

۳۳، ۶

ما حصل الاجر بمثل اغاثه الملهوف

۵۹، ۶

باب الغی - (گمراهی)

الغی اشر

۵۷، ۱

اسوء شیء عاقبة الغی

۳۸۵، ۲

ان اسوء المعاصی مغبة الغی

۴۸۸، ۲

ویل لمن تمادی فی غیه و لم یفیء الی الرشد

۲۲۷، ۶

لا ورع مع غی

۳۵۷، ۶

باب الغیبة - (بدگوئی پشت سر کسی)

الغیبة شر الافک

۱۳۰، ۱

الغیبة آیه المنافق

۲۲۶، ۱

الفاسق لا غیبة له

۲۵۱، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۳۰۰

الغیبة جهد العاجز

۲۶۸، ۱

الغیبة قوت کلاب النار

۲۹۸، ۱

العاقل من صان لسانه عن الغیبة

۹۰، ۲

ایاک و الغیبة فانها تمقتک الی الله و الناس و تحبط اجرک

۲۸۷، ۲

الام الناس المغتاب

۳۸۱، ۲

أبغض الخلائق الى الله المغتاب

۴۲۴، ۲

ان ذكر الغيبة شر الافك

۴۸۹، ۲

فعل الريبة عاروا لولوع بالغيبة نار

۴۲۸، ۴

من اولع بالغيبة شتم

۲۸۶، ۵

من اقبح اللؤم غيبة الاخيار

۲۱، ۶

لا تعود نفسك الغيبة فان معتادها عظيم الجرم

۲۹۳، ۶

يسير الغيبة افك

۴۵۵، ۶

ما كل غائب يثوب

۵۱، ۶

باب التغيير - (دگرگون شدن)

المرء يتغير في ثلاث: القرب من الملوك و الولايات و الغنا ...

۱۴۶، ۲

باب الغيرة - (رشك بردن)

اياك و التغاير في غير موضعه فان ذلك يدعو الصحيحة الى السقم و البريئة الى الريب

۳۰۲، ۲

على قدر الحمية تكون الغيرة

۳۱۱، ۴

غيرة الرجل ايمان

۳۷۷، ۴

غيرة الرجل على قدر انفته

۳۷۷، ۴

غيرة المؤمن بالله سبحانه

۳۷۹، ۴

ما زنى غيور قط

۵۴، ۶

لا حمية لمن لا أنفة له

۴۰۳، ۶

باب التفأل - (فال نيک زدن)

تفأل بالخير تنجح

۲۷۷، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۰۱

باب الفتنة - (آزمایش، عذاب و محنت)

الفتنة مقرونة بالعناء

۱، ۲۶۴

من اعظم المحن دوام الفتن

۴، ۱۵

دوام الفتن من اعظم المحن

۴، ۲۰

قد لعمري يهلك في لهب الفتنة المؤمن و يسلم فيها غير المسلم

۴، ۴۷۹

قد خاضوا بحار الفتن و اخذوا بالبدع دون السنن و توغلوا الجهل ...

۴، ۴۸۷

كن في الفتنة كابن اللبون لا ضرع فيحلب و لا ظهر فيركب

۴، ۶۰۷

من شب نار الفتنة كان وقودا لها

۵، ۴۵۸

ما كل مفتون يعاتب

۶، ۵۲

منهم تخرج الفتنة و اليهم تأوى الخطيئة يردون من شد عنها فيها ...

۶، ۱۴۴

وال ظلوم غشوم خير من فتنة تدوم

۶، ۲۳۶

لا تقتحموا ما استقبلتم من فور الفتنة و اميطوا عن سننها ...

۶، ۳۲۰

باب الفتوة- (جوانمردی)

الفتوة نائل مبذول و اذى مكفوف

۲، ۱۵۶

بعد المرء عن الدنية فتوة

۳، ۲۶۰

ما تزين الانسان بزينة اجمل من الفتوة

۶، ۹۶

نظام الفتوة احتمال عثرات الاخوان و حسن تعهد الجيران

۶، ۱۸۵

باب الفجور- (گناه و زناکاری)

الفجور يذل

۱، ۳۹

الفاجر مجاهر

۱، ۴۰

الفجور دار حصن ذليل لا يمنع أهله و لا يحرز من لجأ اليه

۲، ۱۲۴

اياك و المجاهرة بالفجور فانها من اشد المآثم

۲، ۲۹۹

اياكم و مصادقة الفاجر فانه يبيع مصادقه بالتافه المحتقر

۳۲۳، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۰۲

ان الفجار کل ظلوم ختور

۴۹۲، ۲

انا یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الفجار

۳۸، ۳

فروا کل الفرار من الفاجر الفاسق

۴۲۷، ۴

قطیعة الفاجر غنم

۴۹۸، ۴

لیس مع الفجور غناء

۷۳، ۵

لا وزر اعظم من التبجح بالفجور

۳۹۹، ۶

ینبغی لمن عرف الفجار ان لا یعمل عملهم

۴۴۳، ۶

باب الفحش - (دشنام و ناسزاگوئی)

الفحش و التفحش لیساً من الاسلام

۳۹۰، ۱

احذر فحش القول و الکذب فانهما یزریان بالقاتل

۲۷۹، ۲

اسفه السفهاء المتبجح بفحش الکلام

۴۳۸، ۲

ان الفحش و التفحش لیساً من خلائق الاسلام

۴۹۷، ۲

من أفحش شفی حساده

۱۶۹، ۵

ما أفحش کریم قط

۵۴، ۶

ما أفحش حلیم

۷۵، ۶

لا اوقح من بذی

۳۷۳، ۶

باب الفخر - (خودبینی، نازیدن)

الزهو فی الغنی یبذر الذل فی الفقر

۳۹۲، ۱

الافتخار من صغر الاقدار

۱۶۳، ۲

اقمعوا نواجم الفخر و اقدعوا لواجم الکبر

۲۴۷، ۲

آفة الریاسة الفخر

۱۰۸، ۳

فَاللّٰهُ اللّٰهُ عِبَادَ اللّٰهِ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فخرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَانهُ مَلَقَحَ الشَّنْأَنَ ...

۴۳۵، ۴

مَا لَابِنَ آدَمَ وَ الْفَخْرَ اَوَّلُهُ نَطْفَةُ وَ آخِرُهُ جِيْفَةُ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ ...

۹۷، ۶

لَا حَمَقَ اعْظَمَ مِنَ الْفَخْرِ

۳۸۳، ۶

يَنْبَغِيْ اَنْ يَكُوْنَ التَّفَاخِرُ بَعْلَى الْهَمَمِ وَ الْوَفَاءُ بِالذَّمِّ وَ الْمَبَالِغَةُ ...

۴۴۷، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۰۳

باب الفرار - (گریز)

الفرار احد الذلین

۲۳، ۲

الفرار فی اوانه يعدل الظفر فی زمانه

۱۰۸، ۲

استحيوا من الفرار فانه عار فی الاعقاب و نار يوم الحساب

۲۴۵، ۲

ان فی الفرار موجدة الله سبحانه و الذل اللازم ...

۵۶۵، ۲

باب الفرج - (گشایش)

اضيق ما يكون الحرج اقرب ما تكون الفرج

۴۰۶، ۲

اقرب ما يكون الفرج عند تضايق الامر

۴۶۰، ۲

توقع الفرج احدی الراحةين

۳۱۷، ۳

عند انسداد الفرج تبدو مطالع الفرج

۳۱۹، ۴

عند تناهي الشدائد يكون توقع الفرج

۳۱۹، ۴

عند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء

۳۱۹، ۴

لكل هم فرج

۱۰، ۵

لكل ضيق مخرج

۱۰، ۵

لكل غيبة اياب

۱۱، ۵

ما اشتد ضيق الاقرب الله فرجه

۷۲، ۶

ما اقرب الراحة من التعب

۸۶، ۶

ما اقرب السعود من النحوس

۸۶، ۶

باب الفرغ - (شادی، خوشحالی)

لا تفرحن بسقطه غیرک فانک لا تدری ما یحدث بک الزمان

۲۹۰، ۶

لا تبتهجن بخطاء غیرک فانک لن تملك الاصابة ابدا

۲۹۲، ۶

باب الفرصة - (نوبت کاری رسیدن)

الفرص خلس

۴۹، ۱

الفرصة غنم

۵۴، ۱

اضاعة الفرصة غصة

۲۷۲، ۱

الفرص تمر مر السحاب

۲۹۷، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۰۴

التودد ممدوحة فی کل شیء الا فی فرص الخیر

۸۶، ۲

التثبت خیر من العجلة الا فی فرص البر

۸۹، ۲

الفرصة سريعة الفوت و بطيئة العود

۱۱۳، ۲

انتهزوا فرص الخیر فانها تمر مر السحاب

۲۴۴، ۲

إذا امكنت الفرصة فانتهزها فان اضاعة الفرصة غصة

۱۷۰، ۳

بادر الفرصة قبل ان تكون غصة

۲۴۱، ۳

بادر البر فان اعمال البر فرصة

۲۴۱، ۳

خذ من نفسك لنفسك و تزود من يومك لغدک و اغتنم غفو الزمان و انتهز فرصة الامکان

۴۴۱، ۳

رب فائت لا یدرک لحاقه

۷۶، ۴

شيمة الاتقیاء اغتنام المهلة و التزود للرحلة

۱۸۶، ۴

عود الفرصة بعید مرامها

۳۶۵، ۴

غافض الفرصة عند امكانها فانک غیر مدرکها بعد فوتها

۳۹۲، ۴

قد تصاب الفرصة

۴۶۹، ۴

ليس كل فرصة تصاب

۷۶، ۵

من عافص الفرص امن الغصص

۲۱۹، ۵

من وجد موردا عذبا يرتوى منه فلم يغتنمه يوشك أن يظماً ...

۲۲۷، ۵

من قعد عن الفرصة اعجزه الفوت

۲۸۸، ۵

من اخر الفرصة عن وقتها فليكن على ثقة من فوتها

۳۷۰، ۵

من ناهز الفرصة امن الغصة

۴۷۴، ۵

من الخرق ترك الفرصة عند الامكان

۴۵، ۶

افضل الرأى ما لم يفت الفرص و لم يورث الغصص

۴۴۱، ۲

ان ماضى يومك منتقل و باقيه متهم فاغتنم وقتك بالعمل

۵۰۷، ۲

ان الفرص تمر مر السحاب فانتهزوها اذا امكنت فى ابواب الخير

۵۷۳، ۲

ماضى يومك فائت و آتیه متهم و وقتك مغتنم فبادر فيه فرصة ...

۱۴۰، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۰۵

باب الفراغ - (آسودگی، پرداختگی از کار)

من الفراغ تكون الصبوة

۱۰، ۶

ما احق الانسان ان تكون له ساعة لا يشغله عنها شاغل

۱۰۵، ۶

مع الفراغ تكون الصبوة

۱۲۲، ۶

باب الفرقة - (دوئیت، اختلاف، جدائی)

المزيع و الخائن سواء

۱۵۰، ۱

الزمو الجماعة و اجتنبوا الفرقة

۲۴۰، ۲

اياك و الفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان

۳۰۵، ۲

اياکم و الفرقة فان الشاذ عن اهل الحق للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب

۳۲۶، ۲

باب المتفرقات - (مطالب پراکنده و نامنظم)

الساعات مكمن الافات

۹۲، ۱

الناس أبناء ما يحسنون

۳۰۹، ۱

الرفیق فی دنیاه كالرفیق فی دینہ

۵۶، ۲

المراء حیث وضع نفسه برياضته و طاعته فان نزهها تنزهت و ان دنسها تدنست

۷۷، ۲

الناس كالشجر شرا به واحد و ثمره مختلف

۱۳۶، ۲

ابق يبق عليك

۱۷۶، ۲

استكثر من المحامد فان المذام قل من ینجو منها

۲۳۸، ۲

احذروا الزائل الشهی و الفانی المحبوب

۲۷۲، ۲

ایاک ان تتخیر لنفسک فان اکثر النجح فیما لا یحتسب

۳۰۳، ۲

ایاک و ما قل انکاره و ان کثر منک اعتذاره ...

۳۱۶، ۲

ان امساک الحافظ اجمل من بذل المضیع

۴۹۳، ۲

ان لله سبحانه عبادا یختصهم بالنعم لمنافع العباد یقرها فی ایدیهم ...

۵۱۰، ۲

انما انت كالطاعن نفسه لیقتل ردفه

۷۶، ۳

اذا خفت صعوبة امر فاصعب له یذل لك و خادع الزمان عن احداثه تهن عليك

۱۶۴، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۳۰۶

تعز عن الشیء اذا منعتہ بقله ما یصحبك اذا اوتیتہ

۳۱۰، ۳

حدیث كل مجلس يطوی مع بساطه

۴۱۴، ۳

خیر الامور ما ادى الى الخلاص

۴۲۴، ۳

رب نزهة عادت نغصة

۵۸، ۴

اذا لم یکن ما ترید فلا تبیل کیف کنت

۱۳۶، ۳

بئس السعی التفرقة بين الاليفين

۲۵۶، ۳

رب مملوك لا يستطاع فراقه

۷۶، ۴

رب ذی ابهة احقر من كل حقير

۶۹، ۴

عند تصحيح الضمائر يبدو غل السرائر

۳۲۲، ۴

قد تنقلب النزهة غصة

۴۶۹، ۴

كل جمع الى شتات

۵۲۸، ۴

لكل جمع فرقة

۱۵، ۵

لله سبحانه حكم بين في المستأثر و الجازع

۳۶، ۵

من نكد الدنيا تنغيص الاجتماع بالفرقة و السرور بالغصة

۲۴، ۶

لا توحش امرء يسونك فراقه

۲۸۳، ۶

لا عيش لمن فارق احبته

۳۸۴، ۶

رب قاعد عما يسره

۷۰، ۴

ربما اصاب العمى قصده

۷۹، ۴

ربما شرق شارق بالماء قبل ربه

۸۰، ۴

ربما تجهمت الامور

۸۳، ۴

رويدا يسفر الظلام كان قد وردت الاظعان يوشك من اسرع ان يلحق

۹۷، ۴

ساع سريع نجا و طالب بطيء رجا

۱۴۳، ۴

صور عارية عن المواد عالية عن القوة و الاستعداد ...

۲۱۸، ۴

عظم الله اجرک فيما اباد و بارک لک فيما افاد

۳۶۵، ۴

فتاح مبهمات دليل فلوات دفاع معضلات

۴۲۷، ۴

فيا عجبا و مالى لا اعجب من خطاء هذه الامة على اختلاف ...

۴۴۵، ۴

قد یکبو الجواد

۴۶۰، ۴

قد تتجههم المطالب

۴۶۱، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۰۷

قد تزرى الدنیة

۴۶۲، ۴

قد يستظهر المتحج

۴۶۴، ۴

قد يصاب المستظهر

۴۶۵، ۴

قد تعم الامور

۴۶۶، ۴

قد ينبو الحسام

۴۶۹، ۴

قد ينال النجح

۴۷۱، ۴

كل ممتنع صعب مناله و مرامه

۵۳۴، ۴

كيف يكون من يفنى ببقائه و يسقم بصحته و يؤتى من مأمنه

۵۶۸، ۴

لكل كبد حرقه

۱۵، ۵

لقد طرت شكيرا و هدرت صقبا

۳۴، ۵

لترجعن الفروع على اصولها و المعلولات الى عللها و الجزئيات الى كلياتها

۴۴، ۵

لربما قرب البعيد و بعد القريب

۵۴، ۵

لن ينقطع سلسلة الهديان حتى يدرك النار من الزمان

۶۵، ۵

ليس كل من رمى يصيب

۷۷، ۵

ليس كل من اضل فقد

۹۱، ۵

من قضى حق من لا يقضى حقه فقد عبده

۲۶۶، ۵

من بلغ غاية ما يحب فليتوقع غاية ما يكره

۳۷۲، ۵

من اسرع الى الناس بما يكرهون قالوا فيه ما لا يعلمون

۳۷۹، ۵

من هاله ما بین یدیه نکص علی عقبیه

۳۸۲، ۵

من لم یؤکد قدیمه بحدیثه شان سلفه و خان خلفه

۴۰۹، ۵

من رغب فی حیاتک فقد تعلق بحبالک

۴۶۸، ۵

ما کل رام یصیب

۵۱، ۶

ما اختلقت دعوتان الا كانت احداهما ضلاله

۷۷، ۶

ما استغنیت عنه خیر مما استغنیت به

۷۸، ۶

ما بعد التبیین الا اللبس

۸۳، ۶

ویح ابن آدم اسیر الجوع صریع الشبع غرض الافات خلیفه الاموات ...

۲۲۹، ۶

هب ما انکرت لما عرفت و ما جهلت لما علمت

۲۱۲، ۶

لا تغلق بابا یعجزک افتتاحه

۲۶۷، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۳۰۸

لا تطیعوا الادعیاء الذین شربتم بصفوکم کدرهم ...

۲۷۹، ۶

لا ترم سهما یعجزک رده

۲۸۳، ۶

لا تسرع الی الناس بما یکرهون فقولوا فیک ما لا یعلمون

۲۹۶، ۶

لا تدلن بحاله بلغتها بغير آله و لا تفخرن بمرتبه ...

۳۳۲، ۶

لا تکن فیما تورد کحاطب لیل و غشاء سیل

۳۳۸، ۶

لا یفلح من یسره ما یضره

۳۸۸، ۶

لا ازدجار لمن لا اقلع له

۴۰۱، ۶

لا یحتسب رزیه و لا یخشع تقیه لا یعرف باب الهدی فیتبعه و لا باب الردی فیصد عنه

۴۲۹، ۶

لا مرحبا بوجوه لا ترى الا عند کل سوء

۴۳۰، ۶

من سره الفساد سائه المعاد

۲۸۱، ۵

لا تفسد ما یعنیک صلاحه

۲۶۷، ۶

لا صلاح مع افساد

۳۶۲، ۶

ایاک و محاضر الفسوق فانها مسخطة للرحمن مصلیة للنیران

۳۰۵، ۲

باب الافضال - (بخشش، دانش)

الافضال افضل الکریم

۲۴۰، ۱

الافضال افضل قنیة و السخاء احسن حلیة

۶۸، ۲

افضل تقدم

۱۶۹، ۲

افضل على الناس یعظم قدرک

۱۷۷، ۲

احسن الناس عیسا من عاش الناس من فضله

۴۱۰، ۲

ان تفضلت خدمت

۲۴، ۳

بالافضال تعظم الاقدار

۱۹۸، ۳

بالافضال تسترق الاعناق

۲۱۰، ۳

بکثرة الافضال یعرف الکریم

۲۳۵، ۳

بالافضال تستر العیوب

۲۳۷، ۳

تفضل تخدم و احلم تقدم

۲۷۹، ۳

ذو الافضال مشکور السیادة

۳۷، ۴

زکاة المال الافضال

۱۰۵، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۰۹

زین الریاسة الافضال

۱۰۸، ۴

عند کثرة الافضال و شدة الاحتمال تتحقق الجلالة

۳۲۴، ۴

عجبت لمن یرجو فضل من فوکه کیف یحرم من دونه

۳۴۸، ۴

من تفضل حذم

۱۳۸، ۵

من لم يتفضل لم ينبل

۲۴۵، ۵

باب الفضول (زیادیهای غیر لازم)

الحق الاستشهاد بالفضول و مصاحبة الجهول

۷۹، ۲

بئس العادة الفضول

۲۵۲، ۳

شر ما شغل به المرء وقته الفضول

۱۶۷، ۴

ضياع العقول في طلب الفضول

۲۲۸، ۴

طاعة الجهول و كثرة الفضول تدلان على الجهل

۲۵۲، ۴

من أمسك عن الفضول عدلت رأيه العقول

۳۱۰، ۵

من اشتغل بالفضول فاته من مهمه المأمول

۳۳۶، ۵

باب الفضائل

الارتقاء الى الفضائل صعب منج

۲۹۶، ۱

الفضيلة بحسن الكمال و مكارم الافعال لا بكثرة المال و جلاله الاعمال

۸۱، ۲

اكرم من ودك و اصفح عن عدوك يتم لك الفضل

۲۰۰، ۲

اكره نفسك على الفضائل فان الرذائل انت مطبوع عليها

۲۳۸، ۲

اقوى الوسائل حسن الفضائل

۳۹۵، ۲

ان مقابلة الاسائه بالاحسان و تغمد الجرائم بالغفران لمن احسن الفضائل و افضل المحامد

۵۲۱، ۲

انما يعرف الفضل لاهل الفضل اولو الفضل

۹۵، ۳

باكتساب الفضائل يكتب المعادى

۲۱۹، ۳

تحبوا بالاخذ بالفضل و الكف عن البغى و العمل بالحق و الانصاف من النفس ...

۳۰۰، ۳

جماع الفضل في اصطناع الحر و الاحسان الى اهل الخير

۳۷۶، ۳

خذ علی عدوک بالفضل فانه احد الظفرین

۴۳۹، ۳

راس الفضائل اصطناع الافضل

۵۲، ۴

فخر المرء بفضله لا باصله

۴۱۴، ۴

قدر المرء علی قدر فضله

۵۰۴، ۴

کن متصفا بالفضائل متبرئا من الرذائل

۶۰۳، ۴

کمال الفضائل شرف الخلائق

۶۳۶، ۴

من قلت فضائله ضعفت وسائله

۳۴۵، ۵

من افضل الفضائل اصطناع الصنائع و بث المعروف

۲۹، ۶

ان الصبر لجميل الا عنک و ان الجزع لقبیح الا علیک و ان المصاب بک لجلیل و انه قبلک و بعدک لجلل

۵۰۶، ۲

باب الفطنة - (زیرکی)

الفهم بالفطنة

۱۹، ۱

الفطنة هداية

۴۲، ۱

المرء بفطنته لا بصورته

۱۵۵، ۲

ضادوا الغباوة بالفطنة

۲۳۳، ۴

من تبصر فی الفطنة ثبتت له الحکمة و عرف العبرة

۳۸۱، ۵

باب الافعال - (کردارها)

انکم الی مکارم الافعال احوج منکم الی بلاغة الاقوال

۶۵، ۳

بحسن الافعال يحسن الثناء

۲۱۳، ۳

تبادروا الی محامد الافعال و فضائل الخلال و تنافسوا فی صدق الاقوال و بذل الاموال

۳۱۲، ۳

حسن الافعال مصداق حسن الاقوال

۴۰۶، ۳

دلیل اصل المرء فعله

۸، ۴

زیادة الفعل علی القول احسن فضیلة و نقص الفعل عن القول اقبح رذیلة

۱۰۷، ۴

شر الافعال ما جلب الاثام

۱۶۳، ۴

شر الافعال ما هدم الصنیعة

۱۶۳، ۴

صحة الفعل يزين الرجل

۱۹۹، ۴

کیفیه الفعل تدل علی کمیة العقل فاحسن له الاختیار ...

۶۲۶، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۱۱

و كان يفعل ما يقول و لا يقول ما لا يفعل

۶۳۹، ۴

لن يجدی القول حتی يتصل بالفعل

۶۳، ۵

من فعل ما شاء لقی ما ساء

۲۱۷، ۵

من احسن افعاله اعرب عن وفور عقله

۲۹۱، ۵

ما اصدق الانسان علی نفسه و ای دلیل علیه کفعله

۹۳، ۶

ما اصدق المرء علی نفسه و ای شاهد علیه کفعله و لا يعرف الرجل ...

۱۱۰، ۶

يستدل علی خیر کل امرء و شره و طهارة اصله و خبثه بما يظهر من افعاله

۴۵۲، ۶

باب الفقر - (تنگدستی، مستمندی)

الفقر ينسی

۱۵، ۱

الفقد احزان

۲۸، ۱

العسر لؤم

۳۱، ۱

الفقر زينة الايمان

۶۷، ۱

القبر خیر من الفقر

۱۰۶، ۱

العسر يفسد الاخلاق

۲۰۲، ۱

اظهار التباؤس يجلب الفقر

۲۹۷، ۱

اخفاء الفاقة و الامراض من المروءة

۲۹۹، ۱

الفقر مع الدين الموت الاحمر

۳۴۵، ۱

الفقر مع الدين الشقاء الاكبر

۳۴۵، ۱

الفقر يخرس الفطن عن حجته

۳۶۲، ۱

الفقير في الوطن ممتهن

۳۷۴، ۱

الفقر في الوطن غربة

۳۷۴، ۱

المقل غريب في بلدته

۳۷۷، ۱

الفقر الفادح أجمل من الغنى الفاضح

۳۹۶، ۱

الفقر و الغنى بعد العرض على الله سبحانه

۳۹۸، ۱

العسر يشين الاخلاق و يوحش الرفاق

۹، ۲

الفقير الراضى ناج من حبائل ابليس و الغنى واقع في حبائه

۸۳، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۱۲

الصبر على الفقر مع العز اجمل من الغنى مع الذل

۱۱۳، ۲

الفقر صلاح المؤمن و مريحه من حسد الجيران و تملق الاخوان و تسلط السلطان

۱۲۸، ۲

امقت العباد الى الله الفقير المزهو و الشيخ الزان و العالم الفاجر

۴۳۱، ۲

ان الفقر مذلة للنفس مدهشة للعقل جالب للهموم

۴۹۸، ۲

ان افتقر قنط و وهن

۱۴، ۳

آفة الجود الفقر

۱۰۸، ۳

ثلاث هن المحرقات الموبقات فقر بعد غنى و ذل بعد عز ...

۳۴۴، ۳

جود الفقير افضل الجود

۳۵۸، ۳

جود الفقير يجله و بخل الغنى يذله

۳۵۸، ۳

خير الناس من كان في عسره مؤثرا صبورا

۴۳۵، ۳

درهم الفقير ازكى عند الله من دينار الغنى

۱۳،۴

رب فقير اعز من أسد

۵۹،۴

داووا الجور بالعدل و داوو الفقر بالصدقة و البذل

۲۴،۴

رب فقير اغنى من كل غنى

۷۰،۴

رب فقر عاد بالغنى الباقي

۷۰،۴

شر الفقر فقر النفس

۱۷۲،۴

ضرورة الفقر تبعث على فظيغ الامر

۲۲۶،۴

ضرر الفقر احمد من اشر الغنى

۲۲۹،۴

غنى الفقير قناعته

۳۷۸،۴

فقر النفس شر الفقر

۴۱۵،۴

كم من فقير يفتقر اليه

۵۴۷،۴

كم من فقير غنى و غنى مفتقر

۵۵۳،۴

كم من منقوص رابح و مزيد خاسر

۵۵۳،۴

ليس فى الغربة عار، انما العار فى الوطن الافتقار

۸۷،۵

من تفقر افتقر

۱۳۸،۵

من اظهر فقره اذل قدره

۳۲۰،۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۱۳

من احب السلامة فليؤثر الفقر و من احب الراحة فليؤثر الزهد فى الدنيا

۴۰۵،۵

من الح عليه الفقر فليكثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

۴۳۳،۵

من الواجب على الفقير أن لا يبذل من غير اضطرار سؤاله

۳۰،۶

ملوك الدنيا و الاخرة الفقراء الراضون

۱۳۴،۶

هل تنظر الا فقيرا يكابد فقرا او غنيا بدل نعم الله كفرا

۲۰۶، ۶

باب الفقه

آفة الفقهاء عدم الصيانة

۱۱۱، ۳

إذا فقهت فتفقه في دين الله

۱۴۱، ۳

إذا اراد الله بعبد خيرا فقهه في الدين و ألهمه اليقين

۱۷۴، ۳

من تفقه في الدين كثر

۱۹۸، ۵

باب الفكر - (انديشه)

الفكر يهدى، الصدق ينجي

۱۵، ۱

الفكر عبادة

۱۸، ۱

الفكر رشد، الغفلة فقد

۳۱، ۱

الفكر ينير اللب

۱۰۰، ۱

الفكر يهدى الى الرشاد

۱۷۲، ۱

الفكر نزهة المتقين

۱۷۵، ۱

الفكر يهدى الى الرشاد

۱۸۶، ۱

الفكر يفيد الحكمة

۲۲۱، ۱

الفكر مرآة صافية

۲۳۱، ۱

الفكر جلاء العقول

۲۳۲، ۱

الفكر في آلاء الله نعم العبادة

۲۹۹، ۱

الصواب من فروع الروية

۳۱۱، ۱

الفكر في غير الحكمة هوس

۳۳۷، ۱

الصمت بغير تفكر خرس

۳۳۸، ۱

التروى في القول يؤمن الزلل

۳۴۶، ۱

المؤمن مغموم بفكرته ضنين بخلته

۳۶۱، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۱۴

الفكر فى الخير عوالى العمل به

۳۶۶، ۱

الفكر فى العواقب ينجى من المعاطب

۳۸۰، ۱

الفكر فى العواقب يؤمن مكروه النوائب

۵، ۲

الفكر احدى الهدايتين

۱۴، ۲

التفكر فى ملكوت السماوات و الارض عبادة المخلصين

۴۹، ۲

الفكر فى الامر قبل ملابسته يؤمن الزلل

۶۹، ۲

الفكر يوجب الاعتبار و يؤمن العثار و يثمر الاستظهار

۱۴۳، ۲

افكر تفق

۱۶۹، ۲

افكر تستبصر

۱۷۱، ۲

افضل العبادة الفكر

۳۸۱، ۲

اصل العقل الفكر و ثمرته السلامة

۴۱۷، ۲

اصل السلامة من الزلل الفكر قبل الفعل و الروية قبل الكلام

۴۱۸، ۲

اذا امضيت امرا فامضه بعد الروية و مراجعته المشورة

۱۵۹، ۳

اذا قدمت الفكر فى جميع افعالك حسنت عواقبك

۱۶۲، ۳

اذا ارتأيت فافعل

۱۱۸، ۳

بالفكر تصلح الروية

۲۰۶، ۳

بتكرر الفكر ينجاب الشك

۲۲۰، ۳

بالفكر تنجلي غياهب الامور

۲۳۴، ۳

بتكرر الفكر تسلم العواقب

۲۳۹، ۳

مغمور بفکرته

۲۷۴، ۳

تمییز الباقی من الفانی من اشرف النظر

۲۸۴، ۳

تفکر قبل ان تعزم و شاور قبل ان تقدم و تدبر قبل ان تهجم

۳۰۵، ۳

تفکرک یفیدک الاستبصار و یکسبک الاعتبار

۳۱۶، ۳

ثمره الفكر السلامة

۳۲۳، ۳

خوض الناس فی الشیء مقدمة الكائن

۴۵۱، ۳

دوام الفكر و الحذر يؤمن الزلل و ینجى من الغير

۲۲، ۴

رأس الاستبصار الفكرة

۴۸، ۳

رو قبل العمل تنج من الزلل

۸۸، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۱۵

رو قبل الفعل کى لا تعاب بما تفعل

۱۰۲، ۴

صواب الرأى باجاله الافکار

۲۰۱، ۴

صيام القلب عن الفكر فى الاثام افضل من صيام البطن عن الطعام ...

۲۱۴، ۴

طوبى لمن شغل قلبه بالفکر و لسانه بالذكر

۲۳۹، ۴

طول الفكر یحمد العواقب و یتدرك فساد الامور

۲۵۲، ۴

طول التفکیر یصلح عواقب التدبیر

۲۵۹، ۴

طول التفکیر یعدل رأی المشیر

۲۵۹، ۴

علیک بالفکر فانه رشد من الضلال و مصلح الاعمال

۲۹۴، ۴

فکر العاقل هداية

۴۱۲، ۴

فکر ساعة قصيرة خير من عبادة طويلة

۴۱۴، ۴

فکرک یهدیک الی الرشاد و یحدوک الی اصلاح المعاد

۴، ۴۱۵

فکر المرء مرآة تریه حسن عمله من قبجه

۴، ۴۱۵

فضل فکر و تفهم انجع من فضل تکرار و دراسته

۴، ۴۲۳

فکرک فی المعصیة یدووک علی الوقوع فیها

۴، ۴۲۴

فکرک فی الطاعة یدعوک الی العمل بها

۴، ۴۲۴

فکر ثم تکلم تسلّم من الزلل

۴، ۴۲۴

فتفکروا ایها الناس و تبصروا و اعتبروا و اتعظوا و تزودوا للآخرة تسعدوا

۴، ۴۳۲

قدر ثم اقطع و فکر ثم انطق و تبین ثم اعمل

۴، ۵۰۶

کل یوم یفیدک عبیرا ان اصحبته فکرا

۴، ۵۴۰

کفی بالفکر رشدا

۴، ۵۷۱

من طال فکره حسن نظره

۵، ۱۵۵

من استقبل الامور ابصر

۵، ۱۶۶

من استدبر الامور تحیر

۵، ۱۶۶

من کثرت فکرته حسنت عاقبته

۵، ۲۱۴

من فکر قبل العمل کثر صوابه

۵، ۲۷۶

من طالت فکرته حسنت بصیرته

۵، ۲۷۲

من ضعف فکرته قویت عزته

۵، ۲۸۰

من اعمل فکره اصاب جوابه

۵، ۲۷۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۱۶

من تفکر فی آلاء الله وفق

۵، ۳۰۸

من فکر ابصر العواقب

۵، ۳۲۴

من أسهر عین فکرته بلغ کنه همته

۳۶۸، ۵

من أكثر الفكر فيما تعلم اتقن علمه و فهم ما لم يكن يفهم

۳۹۷، ۵

من تفكر في عظمة الله ابلس

۴۶۶، ۵

من كانت له فكرة فله في كل شيء عبرة

۴۷۳، ۵

ما ذل من احسن الفكر

۵۱، ۶

لا تخل نفسك من فكرة تزيدك حكمة و عبرة تفيدك عصمة

۲۹۵، ۶

لا عبادة كالتفكير

۳۴۸، ۶

لا رشد كالفكر

۳۵۰، ۶

لا بصيرة لمن لا فكر له

۴۰۱، ۶

باب الفلاح - (رستگاری)

المفلح من نهض بجناح او استسلم فاستراح

۹۳، ۲

اطع العلم و اعص الجهل تفلح

۱۸۳، ۲

باب الفوت - (از دست رفتن)

الفوت غصص

۴۹، ۱

الفوت حسرات محرقات

۲۲۰، ۱

الفائت لا يعود

۲۵۵، ۱

الاشتغال بالفائت يضيع الوقت

۳۱۵، ۱

اشد الغصص فوت الفرص

۴۴۱، ۲

آفة الحزم فوت الامر

۱۱۰، ۳

ثمرة الفوت ندامة

۳۲۴، ۳

في الفوت حسرة و ملامة

۳۹۵، ۴

في كل وقت فوت

۳۹۶، ۴

لکل شیء فوت

۱۴، ۵

مع الفوت تكون الحسرة

۱۲۲، ۶

لا تأس علی ما فات

۲۶۱، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۱۷

لا حسرة كالفوت

۳۵۱، ۶

باب التفویض - (واگذاری)

من فوض امره الى الله سدده

۲۲۰، ۵

باب ما فوق - (زبردست)

ارحم من دونك یرحمك من فوقك وقس سهوه بسهوك

۲۱۶، ۲

اطع من فوقك يطعك من دونك و اصلح سریرتک يصلح الله علانیتک

۲۳۷، ۲

إذا علوت فلا تفكر فيمن دونك من الجهال و لكن اقتد بمن فوقك من العلماء

۱۵۸، ۳

عجبت لمن یرجو رحمة من فوقه كيف لا یرحم من دونه

۳۳۷، ۴

من غالب من فوقه قهر

۲۲۷، ۵

من لم یدار من فوقه لم یدرك بغیته

۴۱۹، ۵

من الحكمة طاعتك لمن فوقك و اجلالك من فی طبقتك ...

۴۲، ۶

من الحكمة ان لا تنازع من فوقك و لا تستذل من دونك و لا تتعاطى ...

۴۷، ۶

لا يكون العالم عالما حتى لا يحسد من فوقه و لا يحتقر من دونه ...

۴۳۷، ۶

باب الفهم - (دانستن، دریافتن، درک)

العلم بالفهم

۱۸، ۱

اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل درایة لا عقل روایة فان رواة العلم كثير و رعاته قليل

۲۶۰، ۲

ليس الوهم كالفهم

۷۹، ۵

من تفهم ففهم

۱۳۷، ۵

من تفهم ازداد

۱۵۲، ۵

من عدم الفهم عن الله سبحانه لم ينتفع بموعظة واعظ

۴۰۴، ۵

ما افتقر من ملك فهما

۶۰، ۶

لا يؤتى العلم الا من سوء فهم السامع

۳۶۷، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۱۸

باب القبح - (زشتی)

ایاک و فعل القبیح فانه یقبح ذکرک و یکثر وزرک

۲۸۷، ۲

باب القبور - (گورستان)

جاور القبور تعتبر

۳۷۷، ۳

نعم الصهر القبر

۱۶۲، ۶

باب الاقبال - (رو آوردن، نیکبختی)

المحاسن فی الاقبال هی المساوی فی الادبار

۵۸، ۲

اذا اقبلت الدنيا على عبد كسته محاسن غيره و اذا ادبرت عنه سلبته محاسنه

۱۷۱، ۳

بالاقبال تطرد النحوس

۲۱۷، ۳

حسن الاختيار و اصطناع الاحرار و فضل الاستظهار ...

۳۸۹، ۳

شاركوا الذی قد اقبل علیه الرزق فانه اجدر بالحظ و اخلق بالغنى

۱۹۲، ۴

قلما يعود الادبار اقبالا

۴۹۵، ۴

لكل اقبال ادبار

۱۵، ۵

لربما اقبل المدبر و ادبر المقبل

۵۴، ۵

من رغب فيك عند اقبالك زهد فيك عند ادبارك

۳۸۸، ۵

من علامات الاقبال اصطناع الرجال

۱۷، ۶

لا تتمسكن بمدبر و لا تفارقن مقبلا

۲۸۵، ۶

باب الاقتحام - (بی‌اندیشه و بسختی در کاری در افتادن)

من كابد الامور هلك

۱۸۸، ۵

من اقتحم اللجج غرق

۲۰۰، ۵

من کابد الامور عطب

۲۰۱، ۵

من اقتحم لجج الشرور لقی المحذور

۲۲۴، ۵

باب عرفان القدر - (اندازه خود را شناختن)

رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعد طوره

۴۲، ۴

کفی بالمرء جهلا ان يجهل قدره

۵۸۰، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۱۹

من جهل قدره عدا طوره

۱۹۹، ۵

من عرف قدره لم يضع بين الناس

۲۳۲، ۵

من وقف عند قدره اكرمه الناس

۳۳۳، ۵

من عرف قدر نفسه لم يهينها بالفانيات

۳۳۵، ۵

من اقتصر على قدره كان ابقى له

۳۷۶، ۵

من جهل قدره جهل كل قدر

۳۸۷، ۵

ما هلك من عرف قدره

۶۲، ۶

نعما للعبد أن يعرف قدره و لا يتجاوز حده

۱۸۱، ۶

هلك من لم يعرف قدره

۱۹۴، ۶

لا تفعل ما يضع قدرك

۲۷۵، ۶

لا جهل اعظم من تعدى القدر

۳۸۳، ۶

لا عقل لمن يتجاوز حده و قدره

۳۸۶، ۶

باب القدرة - (توانائی)

القدرة تنسى الحفيظة

۳۳۵، ۱

القدرة تظهر محمود الخصال و مذمومها

۳۰۱، ۱

التسلط على الضعيف و المملوك من لزوم القدرة

۱۵۹، ۲

إذا كثرت القدرة قلت الشهوة

۱۲۵، ۳

تجاوز مع القدرة و أحسن مع الدولة تكمل لك السيادة

۲۹۷، ۳

من استطال على الناس بقدرته سلب القدرة

۳۲۸، ۵

باب القدر - (سرنوشت)

القدر يغلب الحاذر

۲۴۲، ۱

القدر يغلب الحذر

۲۵۷، ۱

المقادير لا تدفع بالقوة و المغالبة

۲۷۱، ۱

الامور بالتقدير لا بالتدبير

۸۸، ۲

المقادير تجرى بخلاف التقدير و التدبير

۱۶۱، ۲

آفة المجد عوائق القضاء

۹۹، ۳

إذا نزل القدر بطل الحذر

۱۲۸، ۳

إذا حلت المقادير بطلت التدابير

۱۳۰، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲۰

إذا كان القدر لا يرد فالاحتراس باطل

۱۳۹، ۳

بتقدير اقسام الله للعباد قام وزن العالم و تمت هذه الدنيا لاهلها

۲۳۰، ۳

تذل الامور للمقادير حتى يكون الحتف في التدبير

۲۹۳، ۳

طريق مظلم فلا تسلكوه و بحر عميق فلا تلجوه و سر الله سبحانه فلا تتكلفوه

۲۶۱، ۴

كلما ازداد عقل الرجل قوى ايمانه بالقدر و استخف بالغير

۶۲۰، ۴

لن يغلبك على ما قدر لك غالب

۴۹، ۵

من غالب الاقدار غلبته

۱۶۱، ۵

من تسخط بالمقدور حل به المحذور

۲۹۸، ۵

من ایقن بالقدر لم یكثر بما نابه

۴۰۱، ۵

من رضی بالقدر لم یكرثه الحذر

۴۰۱، ۵

محن القدر تسبق الحذر

۱۲۳، ۶

نزول القدر يسبق الحذر

۱۷۱، ۶

نزول القدر يعمى البصر

۱۷۱، ۶

نعم الطارد لهمم الاتكال على القدر

۱۶۳، ۶

باب القرآن

اهل القرآن اهل الله و خاصته

۳۸۲، ۱

القرآن افضل الهدایتین

۲۳، ۲

احسنوا تلاوة القرآن فانه انفع القصص و استشفوا به فانه شفاء الصدور

۲۵۷، ۲

اتبعوا النور الذى لا يطفأ و الوجه الذى لا يبلى و استسلموا و سلموا لامره فانكم لن تضلوا مع التسليم

۲۵۷، ۲

افضل الذكر القرآن به تشرح الصدور و تستنير السرائر

۴۵۰، ۲

ان القرآن ظاهره انيق و باطنه عميق لا تغنى عجايبه ...

۵۶۲، ۲

ان هذا القرآن هو الناصح الذى لا يغش و الهادى الذى لا يضل و المحدث الذى لا يكذب

۵۶۹، ۲

اذا دعاك القرآن الى خلة جميلة فخذ نفسك بامثالها

۱۷۷، ۳

تدبروا آيات القرآن و اعتبروا به فانه ابلغ العبر

۲۸۴، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲۱

تعلموا القرآن فانه ربيع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور

۳۰۳، ۳

تمسك بحبل القرآن و انتصحه و حلل حلاله و حرم حرامه

۳۱۳، ۳

جمال القرآن البقرة و آل عمران

۳۶۳، ۳

رد عن نفسك عند الشهوات و أقمها على كتاب الله عند الشبهات

۹۰، ۴

سلوا الله الايمان و اعملوا بموجب القرآن

۱۵۵، ۴

شافع مشفع و قائل مصدق

۱۹۰، ۴

ظاهر القرآن انيق و باطنه عميق

۲۷۸، ۴

عليكم بهذا القرآن احلوا حلاله و حرموا حرامه و اعملوا بمحكمه ...

۳۰۲، ۴

في القرآن نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و حكم ما بينكم

۴۰۹، ۴

كم من ضلالة زخرفت بأية من كتاب الله كما يزخرف الدرهم ...

۵۵۵، ۴

كفى بالقرآن داعيا

۵۷۳، ۴

ليكن سميرك القرآن

۵۱، ۵

لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذي نبذه

۷۰، ۵

ليس لاحد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن غنى

۸۳، ۵

لقاح الايمان تلاوة القرآن

۱۳۱، ۵

من أنس بتلاوة القرآن لم توحشه مفارقة الاخوان

۳۶۹، ۵

من اتخذ قول الله دليلا هدى الى التي هي اقوم

۳۷۴، ۵

من شفع له القرآن يوم القيمة شفع فيه و من محل به صدق عليه

۴۳۱، ۵

ما جالس احد هذا القرآن الا قام بزيادة او نقصان زيادة ...

۱۰۳، ۶

نور لمن استضاء به و شاهد لمن خاصم به و فلج لمن حاج به ...

۱۸۲، ۶

هو الذي لا تزيع به الاهواء و لا تلتبس به الشبه و الاراء

۲۰۵، ۶

هو الفصل ليس بالهزل هو الناطق بسنة العدل و الامر ...

۲۰۷، ۶

لا تستشفين بغير القرآن فانه من كل داء شاف

۲۹۸، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲۲

لا تفنى عجائبه و لا تنقضى غرايبه و لا تنجلي الشبهات الا به

۴۰۸، ۶

باب الاقرار - (اعتراف)

الاعتراف شفيع الجاني

۱۶۴، ۲

رب جرم اغنى عن الاعتذار عنه الاقرار به

۷۴، ۴

شافع المذنب اقراره و توبته اعتذاره

۱۸۰، ۴

عاص يقر بذنبه خير من مطيع يفتخر بعمله

۳۶۳، ۴

غاية العقل الاعتراف بالجهل

۳۷۴، ۴

كثرة التقرير توغر القلوب و توحش الاصحاب

۵۹۴، ۴

من اعترف بالجريرة استحق المغفرة

۴۶۸، ۵

ما اخلق من عرف ربه ان يعترف بذنبه

۹۲، ۶

نعم شافع المذنب الاقرار

۱۶۶، ۶

لا اعتذار أمحي للذنب من الاقرار

۳۸۵، ۶

باب القرض - (وام دادن)

اغتنم من استقرضك في حال غناك ليجعل قضاءه في يوم عسرتك

۲۰۰، ۲

من اقرض الله جزاه

۲۲۰، ۵

باب القساوة - (سخت دلی)

ضادوا القسوة بالرقوة

۲۳۲، ۴

من اعظم الشقاوة القساوة

۳۳، ۶

لا لؤم اشد من القسوة

۳۹۳، ۶

باب القصد - (ميانه روی)

عليك بالقصد في الامور فمن عدل عن القصد جار و من اخذ به عدل

۲۹۱، ۴

عليك بالقصد فانه اعون شيء على حسن العيش و لن يهلك امرء حتى ...

۲۹۷، ۴

ليكن مركبك القصد و مطلبك الرشد

۱۲۵، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲۳

من اراد السلامة فعليه بالقصد

۲۲۶، ۵

الاقتصاد ينمى القليل

۹۲، ۱

الاقتصاد ينمى اليسير

۱۳۹، ۱

الاقتصاد نصف المؤنة

۱۵۱، ۱

ان منع المقتصد احسن من عطاء المبذر

۴۹۳، ۲

اذا اراد الله بعبد خيرا الهمة الاقتصاد و حسن التدبير و جنبه سوء التدبير ...

۱۷۵، ۳

اذا رغبت فى صلاح نفسك فعليك بالاقتصاد و القنوع ...

۱۹۲، ۳

حسن التقدير مع الكفاف خير من السعى فى الاسراف

۳۸۷، ۳

كل ما زاد على الاقتصاد اسراف

۵۴۰، ۴

كفى بالمرء كىسا ان يقتصد فى مآربه و يجمل فى مطالبه

۵۸۲، ۴

لن يهلك من اقتصد

۷۰، ۵

ليس فى اقتصاد تلف

۸۶، ۵

من لم يحسن الاقتصاد اهلكه الاسراف

۲۵۰، ۵

من اقتصد خفت عليه المؤمن

۲۷۴، ۵

من اقتصد فى الغنى و الفقر فقد استعد لنوائب الدهر

۴۳۱، ۵

من صحب الاقتصاد دامت صحبة الغنى له و جبر الاقتصاد فقره و خلله

۴۵۸، ۵

من الاقتصاد سخاء بغير سرف و مروءة من غير تلف

۴۱، ۶

من المروءة ان تقصد فلا تسرف و تعد فلا تخلف

۴۲، ۶

لا هلاك مع اقتصاد

۳۶۲، ۶

باب التقصير - (كوتاه آمدن)

التفريط مصيبة القادر

۱، ۲۴۲

التقصیر فی العمل لمن وثق بالشواب علیه غبن

۲، ۱۰۳

ثمره التفريط ملامه

۳، ۳۲۵

لسان المقصر قصیر

۵، ۱۲۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲۴

من قصر عاب

۵، ۱۴۷

من قصر فی ایام امله قبل حضور اجله فقد خسر عمره و ضره اجله

۵، ۳۹۵

من قصر فی العمل ابتلاه الله سبحانه بهم و لا حاجة لله فیمن لیس له ...

۵، ۴۲۴

من قصر عن فعل الخیر خسر و ندم

۵، ۴۷۲

باب القصاص - (مجازات کشتن و زخم زدن)

و القصاص حقنا للدماء

۴، ۴۵۲

باب القضاء - (سرنوشت)

شر الامور السخط للقضاء

۴، ۱۷۷

قضاء متقن و علم مبرم

۴، ۵۰۳

کل شیء فيه حيلة الا القضاء

۴، ۵۳۳

باب القضاء - (داوری)

افضع شیء ظلم القضاء

۲، ۴۰۰

افضل الخلق اقضاهم بالحق و احبهم الی الله سبحانه اقولهم للصدق

۲، ۴۶۷

شر القضاء من جارت افضيته

۴، ۱۷۱

لیس من العدل القضاء علی الثقة بالظن

۵، ۸۴

من جارت افضيته زالت قدرته

۵، ۱۹۳

باب التقاطع - (از یکدیگر بریدن)

ایاکم و التدابرو التقاطع و ترک الامر بالمعروف و النهی عن المنکر

۲، ۳۲۲

باب الاقتفاء - (پیروی کردن)

ما اعظم فوز من اقتفى أثر النبيين

۶، ۷۱

باب القلب - (دل)

الرجل بجنانه

۱، ۶۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲۵

القلب خازن اللسان

۱، ۶۷

الصدر رقيب البدن

۱، ۱۱۰

القلب مصحف الفكر

۱، ۲۷۳

انتباه العيون لا ينفع مع غفلة القلوب

۲، ۶۸

المرء باصغريه بقلبه و لسانه ان قاتل قاتل بجنان و ان نطق نطق ببيان

۲، ۱۳۳

اخرجوا الدنيا من قلوبكم قبل ان تخرج منها اجسادكم ففيها اختبرتم و لغيرها خلقتم

۲، ۲۴۴

اين القلوب التي وهبت لله و عوقدت على طاعة الله

۲، ۳۶۳

ابعد البعد تنائي القلوب

۲، ۴۰۵

اقرب القرب مواداة القلوب

۲، ۴۰۵

افضل القلوب قلب حشى بالفهم

۲، ۴۱۴

اصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله

۲، ۴۱۵

ان للقلوب خواطر سوء و العقول تزجر عنها

۲، ۵۰۰

ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها للخير

۲، ۵۰۴

ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحكم

۲، ۵۴۴

ان للقلوب شهوة و كراهة و اقبالا و ادبارا فأتوها من اقبالها ...

۲، ۶۰۲

ان للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا اقبلت فاحملوها على النوافل ...

۲، ۶۰۳

اذا احب الله عبدا زرقه قلبا سليما و خلقا قويما

۳، ۱۶۷

تكاد ضمائر القلوب تطلع على سرائر العيوب

۲۸۱، ۳

حزن القلوب یمحص الذنوب

۴۱۶، ۳

شر ما القی فی القلوب الغلول

۱۶۷، ۴

صوم القلب خیر من صیام اللسان و صیام اللسان خیر من صیام البطن

۲۲۳، ۴

طوبی للمنکسرة قلوبهم من اجل الله

۲۳۸، ۴

عظم الجسد و طولہ لا ینفع اذا كان القلب خاویا

۳۵۴، ۴

فاسمعوا ایها الناس و عوا و احضروا آذان قلوبکم تفهموا

۴۳۱، ۴

فالصورة صورة انسان و القلب قلب حیوان

۴۳۶، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲۶

قد قادتکم ازمة الحین و استغلقت علی قلوبکم اقفال الرین

۴۸۱، ۴

قلوب الرجال وحشیة فمن تالفها اقبلت علیه

۵۰۷، ۴

قلوب العباد الطاهرة مواضع نظر الله سبحانه فمن طهر قلبه نظر الیه

۵۰۷، ۴

للقلوب خواطر سوء و العقول تزجر عنها

۳۱، ۵

لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعة هی اعجب ما فیہ و ذلك القلب و له ...

۵۵، ۵

من مات قلبه دخل النار

۲۶۹، ۵

و قر قلب لم یکن له اذن واعیه

۳۳۵، ۶

لا یصدر عن القلب السلیم الا المعنی المستقیم

۴۲۵، ۶

فالقلوب لاهیة من رشدها قاسیة عن حظها سالکة ...

۴۲۹، ۴

لا خیر فی قلب لا یخشع و عین لا تدمع و علم لا ینفع

۴۳۶، ۶

باب القناعة - (خرسندی بدانچه بهره باشد)

القناعة تعنی

۱۵، ۱

القناعة عز

۲۵، ۱

القناعة عفاف

۴۷، ۱

القناعة نعمه

۴۸، ۱

العبد حر ما قنع، الحر عبد ما طمع

۱۱۳، ۱

القناعة عون الفاقة

۱۴۸، ۱

القناعة ابقى عز

۱۶۳، ۱

المستريح من الناس القانع

۱۶۵، ۱

القناعة علامة الاتقياء

۱۶۵، ۱

القناعة عز و غناء

۱۸۲، ۱

القنوع عنوان الرضا

۱۹۵، ۱

القناعة اهنأ عيش

۲۳۲، ۱

القناعة سيف لا ينبو

۲۳۴، ۱

القناعة راس الغنى

۲۷۸، ۱

القناعة تؤدى الى العز

۲۹۱، ۱

الغنى من استغنى بالقناعة

۳۳۵، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۲۷

الغنى من أثر القناعة

۳۴۱، ۱

اخو الغنى من التحف بالقناعة

۳۴۷، ۱

القناعة و الطاعة توجبان الغنى و العزة

۳۶۰، ۱

القانع غنى و ان جاع و عرى

۳۶۹، ۱

القناعة افضل الغنائين

۲۶، ۶

القناعة افضل العفتين

۲۷، ۲

القانع ناج من آفات المطامع

۴۳، ۲

اقنع تعز

۱۷۴، ۲

اقنع بما اوتيته تكن مكفيا

۱۸۹، ۲

انتقم من حرصك بالقنوع كما تنتقم من عدوك بالقصاص

۱۹۰، ۲

اقنعوا بالقليل من دنياكم لسلامة دينكم فان المؤمن البلغة اليسيرة من الدنيا تقنعه

۲۵۹، ۲

الاولان القناعة و غلبة الشهوة من اكبر العفاف

۳۳۰، ۲

اغناكم اقنعكم

۳۶۹، ۲

اغنى الناس القانع

۳۷۴، ۲

اطيب العيش القناعة

۳۸۳، ۲

اهنا الاقسام القناعة و صحة الاجسام

۴۰۸، ۲

اعون شىء على صلاح النفس القناعة

۴۳۶، ۲

اغنى الغنى القناعة و التحمل فى الفاقة

۴۴۹، ۲

انعم الناس عيشا من منحه الله سبحانه القناعة و اصلح له زوجه

۴۶۰، ۲

ان فى القنوع لغناء

۴۸۷، ۲

ان اكرم الناس من اقتنى اليأس و لزم القنوع و الورع و برى ...

۶۱۷، ۲

ان تقنع تعز

۲۴، ۳

انكم الى القناعة بيسير الرزق احوج منكم الى اكتساب الحرص فى الطلب

۶۴، ۳

انكم ان قنعتهم حزتم الغناء و خفت عليكم مؤن الدنيا

۶۷، ۳

أفة الورع قلة القناعة

۱۰۴، ۳

إذا حرمت فاقنع

۱۱۹، ۳

إذا طلبت الغنى فاطلبه بالقناعة

۱۳۵، ۳

إذا لم يكن ما تريد فارد ما يكون

۱۳۵، ۳

إذا أراد الله بعبد خيرا هممه القناعة و اصلح له زوجه

۱۶۷، ۳

إذا أراد الله بعبد خيرا هممه القناعة فاكتمى بالكفاف و اكتسى بالعفاف

۱۷۵، ۳

بالقناعة يكون العز

۲۱۴، ۳

ثمرة القناعة الغناء

۳۲۴، ۳

جمال العيش القناعة

۳۶۳، ۳

ثمرة القناعة الاجمال في المكتسب و العزوف عن الطلب

۳۳۰، ۳

ثمرة العفة القناعة

۳۳۱، ۳

ثمرة القناعة العز

۳۳۳، ۳

حسن القناعة من العفاف

۳۹۰، ۳

حسبك من القناعة غناك بما قسم لك الله سبحانه

۴۰۳، ۳

ضادوا الحرص بالقنوع

۲۳۲، ۴

طوبى لمن تجلبب بالقنوع و تجنب الاسراف

۲۴۲، ۴

عليك بالقنوع فلا شيء ادفع للفاقة منه

۲۸۷، ۴

على قدر العفة تكون القناعة

۳۱۲، ۴

عز القنوع خير من ذل الخضوع

۳۵۱، ۴

غاية الاقتصاد القناعة

۳۷۱، ۴

في القناعة الغنا

۳۹۸، ۴

قد عز من قنع

۴۷۴، ۴

قرن القنوع بالغناء

۴۹۴، ۴

کل الغناء فی القناعة و الرضا

۵۳۳، ۴

کل قانع غنی

۵۲۴، ۴

کل قانع عقیف

۵۳۶، ۴

کل مؤن الدنيا خفیفة علی القانع و العقیف

۵۴۱، ۴

کیف یستطیع صلاح نفسه من لا یقنع بالقلیل

۵۶۰، ۴

کفی بالقناعة ملکا

۵۶۹، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۲۹

کن قنعا تکن غنیا

۵۹۹، ۴

لن یلقى المؤمن الا قانعا

۶۲، ۵

لن توجد القناعة حتی یفقد الحرص

۶۶، ۵

من قنع غنی

۱۴۳، ۵

من قنع شیع

۱۴۶، ۵

من تقنع قنع

۱۴۶، ۵

من عقل قنع

۱۵۰، ۵

من قنع لم یغتم

۱۵۸، ۵

من قنع حسنت عبادته

۱۶۵، ۵

من قنع قل طمعه

۲۰۱، ۵

من قنع بقسم الله استغنی

۲۱۹، ۵

من لم یقنع بما قدر له تعنی

۲۱۹، ۵

من عدم القناعة لم یغنه المال

۲۲۹، ۵

من عدته القناعة لم یغنه المال

۲۳۲، ۵

من قنع برزق الله استغنى عن الخلق

۲۹۴، ۵

من قنع كفى مذلة الطلب

۲۹۷، ۵

من وهبت له القناعة صانته

۲۹۴، ۵

من قنعت نفسه عز معسرا

۲۹۴، ۵

من لزم القناعة زال فقره

۲۹۹، ۵

من كان يبسير الدنيا لا يقنع لم يغنه من كثيرها ما يجمع

۳۰۳، ۵

من قنع بقسم الله استغنى عن الخلق

۲۲۰، ۵

من قنعت نفسه اعانته على النزاهة و العفاف

۳۴۲، ۵

من كثر قنوعه قل خضوعه

۴۵۰، ۵

من قنع عز و استغنى

۴۵۱، ۵

من اكرم الخلق التحلى بالقناعة

۳۰، ۶

من شرف الهممة لزوم القناعة

۴۴، ۶

من عز النفس لزوم القناعة

۴۸، ۶

ما احسن بالانسان ان يقنع بالقليل و يوجد بالجزيل

۹۷، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۳۰

نعم الحظ القناعة

۱۵۷، ۶

نعم الخليفة القناعة

۱۶۶، ۶

نال العز من رزق القناعة

۱۸۲، ۶

لا كنز كالقناعة

۳۴۹، ۶

لا غنى كالقنوع

۳۵۷، ۶

لا اعز من قانع

۳۷۴، ۶

لا غنى الا بالقناعة

۳۹۳، ۶

ينبغي لمن عرف نفسه ان يلزم القناعة و العفة

۴۴۱، ۶

باب القول - (گفتار، سخن)

الاكثار اضجار

۵۲، ۱

العى حصر

۵۷، ۱

الخرس خير من الكذب

۷۵، ۱

اللسان ترجمان الجنان

۶۸، ۱

اللسان جموح بصاحبه

۱۱۴، ۱

العاقل من عقل لسانه

۱۳۵، ۱

اللسان ترجمان العقل

۱۴۱، ۱

المرء مخبوء تحت لسانه

۲۴۰، ۱

اللسان سبع ان اطلقته عقر

۳۲۰، ۱

الخرس خير من العى

۱۳۶، ۱

الحصر خير من الهدر

۳۳۱، ۱

الهدر مقرب من الغير

۳۳۱، ۱

الحصر يضعف الحجّة

۳۳۱، ۱

الهدر يأتى على المهجة

۳۳۲، ۱

اللسان ميزان الانسان

۳۳۹، ۱

التثبت فى القول يؤمن العثار و الزلل

۳۵۸، ۱

الالسن تترجم عما تجنه الضمائر

۳۶۲، ۱

القول بالحق خير من العى و الصمت

۳۸۰، ۱

آیة البلاغة قلب عقول و لسان فائل

۳۸۶، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۳۱

العقل لا ینتکلم الا بحاجته او حجته

۳۵، ۲

اللسان معیار ارجحه العقل و اطاشه الجهل

۹۳، ۲

المرء یوزن بقوله و یقوم بفعله فقل ما ترجح زنته و افعل ما تجل قیمته

۶۴، ۲

الكلام بین خلتی سوء هما الاكثار و الاقلال فالاکثار هذر و الاقلال عی و حصر

۶۵، ۲

الاكثار یزل الحکیم و یمل الحلیم فلا تکثر فتضجر و لا تفرط فتهن

۱۰۹، ۲

الكلام فی وثاقک ما لم تتکلم به فاذا تکلمت صرت فی وثاقه

۱۲۳، ۲

الاقاویل محفوظة و السرائر مبلوۀ و کل نفس بما کسبت رهینۀ

۱۴۸، ۲

العقل ان تقول ما تعرف و تعمل بما تنطق به

۱۵۰، ۲

الكلام كالدواء قليله ینفع و كثيره قاتل

۱۵۹، ۲

الالفاظ قوالب المعانی

۱۶۴، ۲

اقلل الكلام تأمن الملام

۱۷۸، ۲

اخزن لسانک کما تخزن ذهبک و ورقک

۱۸۰، ۲

افرح بما تنطق به اذا كان عربيا من الخطاء

۱۸۶، ۲

اقلل كلامک تأمن ملاما

۱۸۹، ۲

اقلل المقال و قصر الآمال و لا تقل ما یلبسک وزرا او ینفر عنک حرا

۱۹۱، ۲

احفظ راسک من عشرة لسانک و ازممه بالنهی و الحزم و التقی و العقل

۲۰۰، ۲

احبس لسانک قبل ان یطیل حبسک و یردی نفسک فلا شیء اولی بطول سجن من ...

۲۲۳، ۲

اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب

۲۶۶، ۲

احذروا اللسان فانه سهم یخطی

۲، ۲۷۱

ایاک و مستهجن الکلام فانه یوغر القلب

۲، ۲۹۸

ایاک و کثرة الکلام فانه یکثر الزلل و یورث الملل

۲، ۲۹۹

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۳۲

ایاک ان تذاکر من الکلام مضحکا و ان حکيته عن غیرک

۲، ۳۰۰

ایاک و فضول الکلام فانه یظهر من عیوبک ما بطن و یحرک عیبک من اعدائک ما سکن

۲، ۳۱۳

ایاک و الکلام فیما لا تعرف طریقته ...

۲، ۳۲۰

ایاک و ما یستهجن من الکلام فانه یحبس علیک اللثام و ینفر عنک الکرام

۲، ۳۱۴

ایاک ان تجعل مرکبک لسانک فی غیبة اخوانک ...

۲، ۳۱۵

الوان اللسان بضعة من الانسان فلا یسعه القول اذا امتنع و لا یمهله ...

۲، ۳۳۵

احسن المقال ما صدقه الفعال

۲، ۴۰۳

اخسر الناس من قدر علی ان یقول الحق و لم یقل

۲، ۴۳۴

اصوب الرمی القول المصیب

۲، ۴۵۲

اصدق المقال ما نطق به لسان الحال

۲، ۴۶۳

اقبح من العی الزیادة علی المنطق عن موضع الحاجة

۲، ۴۴۷

احسن الکلام ما زانه حسن النظام و فهمه الخاص و العام

۲، ۴۶۳

احسن الکلام ما لا تمجه الاذان و لا یتعب فهمه الافهام

۲، ۴۶۵

ان من العبادة لیبین الکلام و افشاء السلام

۲، ۴۹۷

ان کلام الحکیم اذا کان صوابا کان دواء و اذا کان خطاء کان داء

۲، ۵۲۰

ان فضل القول علی الفعل لهجنة و ان فضل الفعل ...

۲، ۵۵۱

ان احببت سلامة نفسک و ستر معایبک فاقبل کلامک و اکثر صمتک یتوفر فکرک و یتستر قلبک ...

۳، ۱۰

ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یسبقوا

۱۲، ۳

انا علی رد ما لم اقل اقدر منی علی رد ما قلتہ

۴۰، ۳

انکم مؤاخذون باقوالکم فلا تقولوا الا خیرا

۶۵، ۳

آفة الکلام الاطالة

۱۱۱، ۳

اذا تم العقل نقص الکلام

۱۲۲، ۳

اذا قل الخطاب کثر الصواب

۱۲۶، ۳

اذا ازدحم الجواب نفی الصواب

۱۲۶، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۳۳

اذا تکلمت بالکلمة ملکتهک و اذا امسکتها ملکتهها

۱۴۲، ۳

اذا اراد الله سبحانه صلاح عبد ألهمه قلة الکلام ...

۱۶۸، ۳

اذا طابق الکلام نية المتکلم قبله السامع و اذا خالف ...

۱۹۳، ۳

بعدل المنطق تجب الجلالة

۲۱۹، ۳

بلاء الانسان فی لسانه

۲۶۱، ۳

بیان الرجل ینبىء عن قوة جنانه

۲۶۱، ۳

تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه

۲۸۷، ۳

جميل القول دليل وفور العقل

۳۶۹، ۳

حد اللسان أمضى من حد السنان

۴۰۳، ۳

حد السنان یقطع الاوصال و حد اللسان یقطع الاجال

۴۰۳، ۳

حفظ اللسان و بذل الاحسان من افضل فضائل الانسان

۴۰۳، ۳

حفظ ما فی الوعاء بشد الوکاء

۴۰۹، ۳

خیر الکلام ما لا یمیل و لا یقل

۴۲۴، ۳

خذ الحکمة ممن اتاک بها و انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال

۴۴۲، ۳

دلیل عقل الرجل قوله

۸، ۴

دع الكلام فيما لا يعينك و في غير موضعه فرب كلمة سلبت نعمه و لفظه ...

۱۷، ۴

دع القول فيما لا تعرف و الخطاب فيما لا تكلف و امسك عن طريق اذا ...

۲۰، ۴

رب كلام كلام

۵۶، ۴

رب كلام كالحسام

۵۶، ۴

رب كلمة سلبت نعمه

۵۸، ۴

رب حرف جلب حتفا

۵۹، ۴

رب قول اشد من صول

۶۰، ۴

رب فتنة اثارها قول

۶۰، ۴

رب نطق احسن منه الصمت

۶۵، ۴

رب لسان اتى على انسان

۶۶، ۴

رب حرب جنيت من لفظه

۶۶، ۴

رب كلام انفذ من سهام

۶۹، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۳۴

ربما خرس البليغ عن حجته

۸۲، ۴

زلة اللسان انكى من اصابة السنان

۱۰۵، ۴

زلة اللسان اشد من جرح السنان

۱۱۱، ۴

زلة اللسان تأتي على الانسان

۱۱۱، ۴

زلة اللسان اشد هلاك

۱۱۷، ۴

سنة اللثام قبح الكلام

۱۲۷، ۴

سنة الاخيار لين الكلام و افشاء السلام

۱۳۰، ۴

سوء المنطق یزری بالبهاء و المروءة

۱۴۳، ۴

سوء المنطق یزری بالقدر و یفسد الاخوة

۱۴۴، ۴

شر القول ما نقض بعضه بعضا

۱۶۹، ۴

صلاح الانسان فی حبس اللسان و بذل الاحسان

۱۹۷، ۴

ضبط اللسان و اطلاقه هلك

۲۳۳، ۴

طعن اللسان امض من طعن السنان

۲۵۵، ۴

عند بديهة المقال تختبر عقول الرجال

۳۲۵، ۴

عود لسانك لين الكلام و بذل السلام یكثر محبوبك و یقل مبغضوك

۳۲۹، ۴

عود لسانك حسن الكلام تأمن الملام

۳۲۹، ۴

عجبت لمن یتكلم بما لا ینفعه فی دنياه و لا یتكتب له اجره فی اخره

۳۴۷، ۴

عجبت لمن یتكلم فیما ان حکى عنه ضره و ان لم یحک عنه لم ینفعه

۳۴۷، ۴

علامة العی تکرار الكلام عند المناظرة و كثرة التبیح عند المحاورة

۳۶۴، ۴

فضل الرجل یعرف من قوله

۴۱۴، ۴

قد یضر الكلام

۴۷۰، ۴

قرن الاكثار بالملل

۴۹۴، ۴

قلما ینصف اللسان فی نشر قبیح او احسان

۴۹۵، ۴

قوم لسانك تسلم

۵۰۳، ۴

قللة الكلام یستر العیوب و یقلل الذنوب

۵۰۵، ۴

قللة الكلام یستر العوار و یؤمن العثار

۵۰۶، ۴

قلب الاحمق فی فیه و لسان العاقل فی قلبه

۵۰۷، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۳۵

قلب الاحمق وراء لسانه و لسان العاقل وراء قلبه

۵۰۷، ۴

قلل المقال و قصر الامال

۵۱۱، ۴

قبح الحصر خیر من جرح الهذر

۵۱۳، ۴

کل انسان مؤاخذ بجناية لسانه و یده

۵۳۳، ۴

کم من دم سفکه فم

۵۴۷، ۴

کم من انسان اهلکه لسان

۵۴۷، ۴

کم من حرب جنیت من لفظه

۵۴۹، ۴

کم من کلمه سلبت نعمه

۵۴۹، ۴

کثرة الكلام تمل السمع

۵۸۷، ۴

کثرة الكلام تمل الاخوان

۵۹۵، ۴

کثرة الكلام تبسط حواشیه و تنقص معانیه فلا یری له امد و لا ینتفع به احد

۵۹۸، ۴

کن حسن المقال جمیل الافعال فان مقال الرجل برهان فضله و فعاله عنوان عقله

۶۱۱، ۴

کسب الحکمة اجمال المنطق و استعمال الرفق

۶۲۵، ۴

کلام الرجل میزان عقله

۶۲۹، ۴

کلامک محفوظ علیک مخلد فی صحیفتک فاجعله فیما یزلفک ...

۶۳۲، ۴

لکل قول جواب

۱۱، ۵

لکل مقام مقال

۱۶، ۵

لکل قادم حیره فابسطوه بالكلام

۲۴، ۵

للكلام آفات

۲۶، ۵

للمتکلم اوقات

۲۶، ۵

للعاقل فی کل کلمه نبل

۳۰، ۵

للانسان فضیلتان عقل و منطق فبالعقل یتستفید و بالمنطق یتفید

۴۰، ۵

لسان العاقل وراء قلبه

۱۲۳، ۵

لسان الجاهل مفتاح حتفه

۱۲۴، ۵

لسانک ان امسکته انجاک و ان اطلقته ارداک

۱۲۵، ۵

لاهل الفهم تصرف الاقوال

۱۳۰، ۵

لسان الحال اصدق من لسان المقال

۱۳۱، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۳۶

لسان البر یأبی سفه الجهال

۱۳۲، ۵

من اکثر مل

۱۳۹، ۵

من اکثر هجر

۱۴۰، ۵

من عذب لسانه کثر اخوانه

۱۵۶، ۵

من کثر مقاله سئم

۱۶۰، ۵

من کثر کلامه زل

۱۷۱، ۵

من قال بالحق صدق

۱۷۵، ۵

من کثر کلامه کثر ملامه

۱۷۶، ۵

من تفقد مقاله قل غلطه

۱۹۹، ۵

من کثر کلامه کثر سقطه

۱۹۹، ۵

من حفظ لسانه اکرم نفسه

۲۰۸، ۵

من کثر کلامه کثر لغطه

۲۲۵، ۵

من لانت کلمته وجبت محبته

۱۹۳، ۵

من کثر مقاله لم یعدم السقط

۲۳۱، ۵

من علم انه مؤاخذ بقوله فليقصر في المقال

۲۳۲، ۵

من لم يملك لسانه يندم

۲۴۵، ۵

من سجن لسانه امن من ندمه

۲۶۵، ۵

من قوم لسانه زان عقله

۲۸۳، ۵

من اعجبه قوله فقد غرب عقله

۲۸۳، ۵

من اكثر المقال سئم

۲۸۶، ۵

من قل كلامه قلت آثامه

۲۸۸، ۵

من قل كلامه بطل عيبه

۲۹۰، ۵

من أمر عليه لسانه قضا بحتفه

۲۹۰، ۵

من سدد مقاله برهن عن غزارة فضله

۲۹۱، ۵

من قال ما لا ينبغي سمع ما لا يشتهي

۲۹۱، ۵

من حسن كلامه كان النجح امامه

۳۰۶، ۵

من ساء كلامه كثر ملامه

۳۰۶، ۵

من امسك عن فضول المقال شهدت بعقله الرجال

۳۰۹، ۵

من امسك لسانه أمن ندمه

۳۱۰، ۵

من ترك قول لا ادري اصببت مقاتله

۳۷۷، ۵

من اطال الحديث فيما لا ينبغي فقد عرض نفسه للملامه

۳۹۱، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۴۵

من کثر کذبه لم یصدق

۱۹۵، ۵

من عرف بالكذب لم یقبل صدقه

۲۰۹، ۵

من کثر کذبہ قل بہاؤہ

۲۲۱، ۵

من عرف بالکذب قلت الثقتہ بہ

۳۹۰، ۵

من تجنب الكذب صدقت اقواله

۴۶۱، ۵

ما کذب عاقل و لا زنی مؤمن

۶۵، ۶

ما اقبح الكذب بذوی الفضل

۷۰، ۶

نكد العلم الكذب و نکد الجد اللعب

۱۸۵، ۶

لا حیاء لکذاب

۳۴۷، ۶

لا یجتمع الكذب و المروءة

۳۷۲، ۶

لا شیمۃ اقبح من الكذب

۳۸۰، ۶

لا خیر فی قول الافاکین

۳۹۲، ۶

لا خیر فی علم الکذابین

۳۹۲، ۶

لا خیر فی الکذابین و لا فی العلماء الافاکین

۴۲۷، ۶

باب المکارم - (جوانمردیها، صفات عالی انسانیت)

أحسن الاخلاق ما حملک علی المکارم

۴۶۲، ۲

ان مکرمۃ صنعتها الی احد من الناس انما اکرمتم ...

۵۴۲، ۲

تبادروا المکارم و سارعو الی تحمل المغارم ...

۳۱۱، ۳

ثابروا علی اقتناء المکارم و تحملوا اعباء المغارم

۳۵۲، ۳

خیر الاموال ما اعان علی المکارم

۴۲۸، ۳

روحوا فی المکارم و ادلجوا فی حاجۃ من هو نائم

۸۷، ۴

علیک بمکارم الخلال و اصطناع الرجال فانهما یقیان مصارع السوء ...

۲۹۲، ۴

عود نفسک فعل المکارم و تحمل اعباء المغارم تشرف نفسک

۳۲۹، ۴

من افضل المکارم تحمل المغارم و اقراء الضيوف

۲۹، ۶

الكرم فضل

۱۲، ۱

الكريم ابلج، اللئيم ملهوج

۱۴، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۴۶

الكرم معدن الخير

۱۵۲، ۱

الكرام أصبر أنفسا

۱۵۶، ۱

الكريم يجمل الملكة

۱۸۷، ۱

الكرم افضل السودد

۱۹۷، ۱

الكرم افضل الشيم

۲۲۸، ۱

الكرم برى من الحسد

۲۳۴، ۱

التكرم مع الامتتان لؤم

۲۳۷، ۱

الكرم احتمال الجريرة

۲۳۸، ۱

الكرم حسن الاصطبار

۲۷۴، ۱

الكريم يشكر القليل و اللئيم يكفر الجزيل

۳۲۱، ۱

الكريم من بذل احسانه

۳۳۰، ۱

الكرم تحمل أعباء المغارم

۳۴۲، ۱

الكرم ايثار العرض على المال

۳۴۹، ۱

الكريم من سبق نواله سؤاله

۳۶۵، ۱

الكرم أعطف من الرحم

۳۷۱، ۱

الكرم ملك اللسان و بذل الاحسان

۳۷۸، ۱

الكرم نتيجة علو الهمة

۳۸۳، ۱

الکریم اذا وعد و فی و اذا توعده عفی

۳۹۴، ۱

الکریم اذا أیسر أسعف و اذا أعسر خفف

۳۹۵، ۱

النفس الکریمه لا تؤثر فیها النکبات

۱، ۲

الکریم من تجنب المحارم و تنزه عن العیوب

۴، ۲

الکرم حسن السجیه و اجتناب الدنیه

۲۹، ۲

الکرم بذل الجود و انجاز الموعد

۴۱، ۲

الکریم یزد جر عما یفتخر به اللئیم

۴۴، ۲

الکریم یجفو اذا عنف و یلین اذا استعطف

۵۷، ۲

الکرم ایثار عذوبه الشناء علی حب المال

۶۲، ۲

الکریم اذا قدر صفح و اذا ملک سمح و اذا سئل أنجح

۶۷، ۲

الکریم یابی العار و یکرّم الجار

۱۰۷، ۲

الکریم یری مکارم افعاله دینا علیه یقضیه

۱۱۵، ۲

الکریم یرفع نفسه فی کل ما اسداه عن حسن المجازاه

۱۱۶، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۳۴۷

الکریم اذا احتاج الیک اعفاک و اذا احتجت الیه کفاک

۱۲۵، ۲

الکریم یعفو مع القدره و یعدل فی الامرّه و یکف اسائته و یبذل احسانه

۱۲۶، ۲

الکرامه تفسد من اللئیم بقدر ما تصلح من الکریم

۱۲۹، ۲

احذر الکریم اذا اهنته و الحلیم اذا جرحته و الشجاع اذا اوجعته

۲۷۸، ۲

الکریم عند الله محبور مثاب و عند الناس محبوب مهاب

۱۵۱، ۲

الکریم من صان عرضه بماله و اللئیم من صان ماله بعرضه

۱۵۴، ۲

احذروا صوله الکریم اذا جاع و اشر اللئیم اذا شبع

۲۸۱، ۲

احذروا سطوة الكريم اذا وضع و سورة اللثيم اذا رفع

۲۸۲، ۲

انما الكرم بذل الرغائب و اسعاف الطالب

۸۴، ۳

دولة الكريم تظهر مناقبه

۹، ۴

دار الوفاء لا تخلو من كريم و لا يستقر بها لثيم

۱۱، ۴

ذو الكرم جميل الشيم مسد للنعم وصول للرحم

۳۷، ۴

سنة الكرام ترادف الانعام

۱۲۷، ۴

ظفر الكريم ينجى

۲۷۳، ۴

ظفر الكرام عفو و احسان

۲۷۳، ۴

ظل الكرام رغد هنييء

۲۷۷، ۴

عليكم في قضاء حوائجكم بكرام الانفس ...

۳۰۳، ۴

عادة الكرام حسن الصنيعة

۳۳۲، ۴

عقوبة الكرام احسن من عفو اللثام

۳۶۱، ۴

فاقة الكريم احسن من عناء اللثيم

۴۳۱، ۴

قضاء اللوازم من افضل المكارم

۵۱۳، ۴

كن من الكريم على حذر ان اهنته و من اللثيم ان اكرمه ...

۶۱۳، ۴

لكل شيء فضيلة و فضيلة الكرام اصطناع الرجال

۱۸، ۵

للكرام فضيلة المبادرة الى فعل المعروف و اسداء الصنائع

۳۸، ۵

لقد اتعبك من اكرمك ان كنت كريما و لقد اراحك ...

۳۹، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۴۸

لانا اشد اغتباطا بمعرفة الكريم من امساكي على الجوهر ...

۵۲، ۵

ليس من شيم الكرام تعجيل الانتقام

۸۱، ۵

لزوم الکریم علی الهوان خیر من صحبۃ اللئیم علی الاحسان

۱۳۱، ۵

لذۃ الکرام فی الاطعام و لذۃ اللئام فی الطعام

۱۳۲، ۵

من کرم خلقه اتسع رزقه

۲۱۱، ۵

من لم تقومه الکرامۃ قومته الالهانۃ

۲۸۹، ۵

من لم تعرف الکریم من طبعه فلا ترجمه

۴۱۱، ۵

من کرمت نفسه قل شقاقه و خلافه

۴۳۲، ۵

من لم تصلحه الکرامۃ اصلحته الالهانۃ

۴۳۷، ۵

من زاده الله کرامۃ فحقیق به ان یزید الناس اکراما

۴۴۷، ۵

من کرمت نفسه صغرت دنیا فی عینه

۴۵۱، ۵

من اقعده نکیایۃ الایام اقامته معونۃ الکرام

۴۵۸، ۵

من کرم محتده حسن مشهده

۴۷۴، ۵

من الکرام تكون الرحمۃ

۱۱، ۶

من شرف الاعراق کرم الاخلاق

۱۷، ۶

من الکریم اتمام النعم

۱۳، ۶

ما اوحش کریم

۷۵، ۶

ما فرار الکرام من الحمام کفرارهم من البخل و مقارنۃ اللئام

۱۰۹، ۶

منع الکریم احسن من عطاء اللئیم

۱۲۵، ۶

معادۃ الکریم اسلم من مصادقۃ اللئیم

۱۲۵، ۶

منزع الکریم ابدأ الی شیم آباته

۱۲۸، ۶

مسرۃ الکرام فی بذل العطاء و مسرۃ اللئام فی سوء الجزاء

۱۳۳، ۶

نظام الکریم موالاتۃ الاحسان و مواساة الاخوان

۱۸۴، ۶

وعد الکریم نقد و تعجیل

۲۲۲، ۶

لا تزکوا لا عند الکرام الصنائع

۳۸۸، ۶

لا ینتصف الکریم من اللئیم

۳۹۵، ۶

یستدل علی کرم الرجل بحسن بشره و بذل بره

۴۵۰، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۴۹

باب المکاره

المکارم بالمکاره

۱۹، ۱

بالمکاره تنال الجنه

۲۰۲، ۳

باب الکسل - (تنبلی، کاهلی)

الفشل منقصه

۴۹، ۱

آفه النجح الکسل

۱۱۲، ۳

بالعمل یحصل الثواب لا بالکسل

۲۲۸، ۳

تأخیر العمل عنوان الکسل

۲۷۸، ۳

من تقاعس اعتاق

۱۵۱، ۵

من دام کسله خاب امله

۱۸۷، ۵

لا تتکل فی امورک علی کسلان

۲۷۰، ۶

باب الکشف - (پرده برداشتن، آشکار کردن)

ان للناس عیوبا فلا تکشف ما غاب عنک فان الله ...

۵۲۶، ۲

من کشف ضره للناس عذب نفسه

۳۱۷، ۵

من کشف حجاب اخیه انکشف عورات بیته

۳۷۱، ۵

ما من عمل احب الی الله تعالی من ضر یکشفه رجل عن رجل

۱۰۸، ۶

لا تستعظمن احدا حتی تستکشف معرفته

۲۷۱، ۶

باب الكظم- (فرو خوردن خشم)

الكظم ثمرة الحلم

۱، ۱۹۷

الكاظم من امانت أضغانه

۱، ۲۸۱

المؤمن غريزته النصيح و سجيته الكظم

۱، ۳۴۴

اكظم الغيظ تزدد حلما

۲، ۱۷۷

اكظم الغيظ عند الغضب و تجاوز مع الدولة تكن لك العاقبة

۲، ۱۹۷

افضل الناس من كظم غيظه و حلم عن قدرة

۲، ۴۱۹

بالكظم يكون الحلم

۳، ۲۰۷

رأس الحلم الكظم

۴، ۴۹

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۰

طوبى لمن كظم غيظه و لم يطلقه و عصى امر نفسه فلم يهلكه

۴، ۲۴۱

من كظم غيظه كمل حلمه

۵، ۱۸۰

باب المكافاة- (پاداش، جبران)

المكافاة عتق

۱، ۲۴

اطل يدك فى مكافاة من احسن اليك فان لم تقدر فلا اقل من ان تشكره

۲، ۲۰۴

شر الناس من كافى على الجميل بالقبيح و خير الناس من كافى ...

۴، ۱۷۸

عادة اللئام المكافاة بالقبيح عن الاحسان

۴، ۳۳۱

من عامل بالغي كوفى به

۵، ۳۰۱

من كافاً الاحسان بالاسائة فقد برى من المروءة

۵، ۳۴۴

من هم ان يكافى على معروف فقد كافى

۵، ۳۵۶

من حفر لاخيه بئراً أوقعه الله فى بئره

۵، ۳۶۵

من حفر لاخيه المؤمن بئراً أوقع فيها

۵، ۳۶۹

من کمال الايمان مكافاة المسيء بالاحسان

۴۰، ۶

باب الاكفاء- (همسران، هم ردیفان)

من سوء الاختيار مغالبه الاكفاء و معاداة الرجال

۲۸، ۶

من سوء الاختيار مغالبه الاكفاء و مكاشفة الاعداء و مناواة ...

۴۳، ۶

باب الكفر- (ناگرویدن، بی‌دینی، ناسپاسی)

الكفر خذلان

۲۶، ۱

الكفر مغرم

۵۹، ۱

الكافر فاجر جاهل

۱۸۷، ۱

الكفر يمحاء الايمان

۲۱۸، ۱

الكافر خب صب جاف خائن

۳۷۹، ۱

الدنيا جنه الكافر و الموت مشخصه و النار مثواه

۶۷، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۱

الكافر خب لثيم خوّن مغرور بجهله مغبون

۷۵، ۲

الكافر الدنيا جنته و العاجله همته و الموت شقاوته و النار غايته

۸۸، ۲

سبب زوال النعم الكفران

۱۲۱، ۴

سبب تحول النعم الكفر

۱۲۶، ۴

ضادوا الكفر بالايمان

۲۳۲، ۴

غايه الكافر النار

۳۷۱، ۴

ما كفر الكافر حتى جهل

۷۰، ۶

هم الكافر لدنياه و سعيه لعاجلته و غايته شهوته

۲۱۳، ۶

النعم يسلبها الكفران

۲۱۶، ۱

ان اهل النار كل كفور مكور

۴۹۲، ۲

ان کفر النعمه لؤم و مصاحبه الجاهل شؤم

۴۹۸، ۲

آفه النعم الكفران

۹۸، ۳

فی کفر النعم زوالها

۴۰۱، ۴

کفر النعمه مزيلها و شكرها مستديمها

۶۲۷، ۴

کفران النعم يزل القدم و يسلب النعم

۶۳۰، ۴

کفر النعمه لؤم و صحبه الاحمق شؤم

۶۳۰، ۴

کفران الاحسان يوجب الحرمان

۶۳۲، ۴

کفر النعمه مزيلها

۶۳۱، ۴

کافر النعمه کافر فضل الله

۶۳۴، ۴

کفر النعمه مجلبه ل حلول النقم

۶۳۴، ۴

کافر النعمه مذموم عند الخالق و الخلاق

۶۳۶، ۴

ليس من التوفيق کفران النعم

۸۰، ۵

من استعان بالنعمه على المعصيه فهو الكفور

۲۹۸، ۵

من کفر حسن الصنيعه استوجب قبح القطيعه

۳۲۳، ۵

من انعم على الكفور طال غيظه

۴۳۸، ۵

من کفر النعم حلت به النقم

۴۷۳، ۵

لا نعمه مع کفر

۳۵۲، ۶

لا معروف اضيع من اصطناع الكفور

۳۹۹، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۲

باب الکف - (باز ایستادن)

ان الکف عند حیره الضلال خیر من رکوب الاھوال

۵۲۲، ۲

باب الاکتفاء - (بسندہ کردن)

الحي لا يكتفى

۱، ۱۶۸

الناس رجلان طالب لا يجد و واجد لا يكتفى

۱، ۳۹۵

خذ من قليل الدنيا ما يكفيك ودع من كثيرها ما يطغيك

۳، ۴۴۱

قليل يكفى خير من كثير يطغى

۴، ۵۰۲

كل مقتصر عليه كاف

۴، ۵۴۰

لم يتحل بالقناعة من لم يكتف بيسير ما وجد

۵، ۹۸

من اقتنع بالكفاف اداه الى العفاف

۵، ۳۵۷

من اكتفى باليسير استغنى عن الكثير

۵، ۳۸۰

من اقتصر على الكفاف تعجل الراحة و تبوء خفض الدعء

۵، ۳۸۵

لا تطمعن نفسك فيما فوق الكفاف فيغلبك بالزيادة

۶، ۲۹۰

يسير يكفى خير من كثير يطغى

۶، ۴۵۷

يسير الدنيا يكفى و كثيرها يردى

۶، ۴۵۷

باب الكفاية- (كارگزارى)

من حسنت كفايته احبه سلطانه

۵، ۳۰۱

من رفع بلا كفاية وضع بلا جناية

۵، ۳۳۲

من احسن الكفاية استحق الولاية

۵، ۳۴۹

باب التكلف- (رنج افزون از حاجت كشيدين)

التكلف من اخلاق المنافقين

۱، ۳۰۸

اطراح الكلف اشرف قنية

۱، ۳۱۷

الحازم من اطرح المؤمن و الكلف

۱، ۳۶۵

اهنىء العيش اطراح الكلف

۲، ۳۹۲

شر اصدقائك من تتكلف له

۱۷۰، ۴

شر الالفه اطراح الكلفه

۱۸۹، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۳

باب الکمال - (تمام بودن)

لن تدرك الکمال حتى ترقى عن النقص

۶۶، ۵

الکمال فی ثلاث الصبر علی النوائب و التورع فی المطالب و اسعاف الطالب

۴۵، ۲

باب الکیاسه - (زیرکی)

الکیس من قصر آماله

۱۹۱، ۱

الکیس صدیقه الحق و عدوه الباطل

۳۹۴، ۱

الکیس اصله عقله و مروته خلقه و دینه حسبه

۳۷، ۲

الکیس من کان یومه خیرا من أمسه و عقل الذم عن نفسه

۵۰، ۲

الکیس من احیی فضائله و امات رذائله بقمعه شهوته و هواه

۷۳، ۲

الکیس تقوی الله سبحانه و تجنب المحارم و اصلاح المعاد

۸۰، ۲

الکیس من کان غافلا عن غیره و لنفسه کثیر التقاضی

۱۰۵، ۲

الکیس من ملک عنان شهوته

۱۵۸، ۲

الکیس من تجلبب الحیاء و ادرع الحلم

۱۶۲، ۲

اشرف المؤمنین اکثرهم کیسا

۴۰۰، ۲

الکیس الاکیاس من مقت دنیاه و قطع منها امله و مناه و صرف عنها طمعه و رجاء

۴۵۶، ۲

ان الاکیاس هم الذین للدنیا مقتوا و اعینهم ...

۵۵۲، ۲

باب اللؤم - (پستی، فرومایگی، ناکسی)

اللؤم اس الشر

۱۵۲، ۱

اللؤم جماع المذام

۱۷۱، ۱

اللؤم یوجب الغش

۲۰۰، ۱

اللؤم مع الامتنان

۱، ۲۲۵

اللئيم لا مروءة له

۱، ۲۵۱

اللئيم لا يستحيى

۱، ۲۶۳

اصطناع اللئيم اقبح رذيلة

۱، ۳۲۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۴

اللئام اصبر اجسادا

۱، ۱۵۶

اللئيم من كثر امتنانه

۱، ۳۳۰

اللؤم ايثار المال على الرجال

۱، ۳۴۹

اللؤم قبيح فلا تجعله لبسك

۱، ۳۵۳

اللئيم اذا اقدر افحش و اذا وعد أخلف

۱، ۳۹۵

اللئيم اذا أعطى حقدو اذا اعطى جحد

۱، ۳۹۶

اللئيم اذا بلغ فوق مقداره تنكرت احواله

۲، ۵۲

اللئيم يجفو اذا استعطف ويلين اذا عنف

۲، ۵۷

اللؤم ايثار حب المال على لذة الحمد و الشناء

۲، ۶۳

اللئيم لا يرجى خيره و لا يسلم من شره و لا يؤمن من غوائله

۲، ۸۳

اللئيم يدرع العار و يوذى الاحرار

۲، ۱۰۷

اللئيم يرى سوائف احسانه ديناً له يقتضيه

۲، ۱۱۵

اللئيم يعلى همته فيما جنى عليه من طلب سوء المكافاة

۲، ۱۱۶

اللئيم اذا احتاج اليك اجفاك و اذا احتجت اليه عناك

۲، ۱۲۵

اللؤم مضاد لسائر الفضائل و جامع لجميع الرذائل و السوآت و الدنيا

۲، ۱۵۸

احذر اللئيم اذا اكرمته و الرذل اذا قدمته و السيلة اذا رفعته

۲، ۲۷۸

ایاک ان تعتمد علی اللئیم فانه یخذل من اعتمد علیه

۲۹۱، ۲

افضل معروف اللئیم منع ادائه

۴۲۰، ۲

اذا حلت باللثام فاعتلل بالصیام

۱۲۲، ۳

اذا احسنت علی اللئیم و ترک باحسانک الیه

۱۴۵، ۳

اذا بلغ اللئیم فوق مقداره تنکرت احواله

۱۶۰، ۳

اذا زادک اللئیم اجلالا فزده اذلالا

۱۷۳، ۳

بذل الوجه الی اللثام الموت الاکبر

۲۶۷، ۳

دولة اللئیم تکشف مساویه و معایبه

۹، ۴

دولة اللثام مذلة الکرام

۱۰، ۴

دول اللثام من نوايب الايام

۱۱، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۵

رضی بالحرمان طالب الرزق من اللثام

۹۳، ۴

سنة اللثام الفجور

۱۲۹، ۴

طالب الخیر من اللثام محروم

۲۵۰، ۴

شر الناس من ادرع اللؤم و نصر الظلوم

۱۷۶، ۴

ظفر اللئیم یردی

۲۷۳، ۴

ظفر اللثام تجبر و طغیان

۲۷۴، ۴

ظل اللثام نکد و بی

۲۷۷، ۴

عادة اللثام الجحود

۳۳۱، ۴

عادة اللثام قبح الوقیعة

۳۳۲، ۴

فروا کل الفرار من اللئیم الاحمق

۴۲۶، ۴

عز اللئیم مذلة و ضلالة العقل اشد ضلة

۳۶۰، ۴

فقد اللئام راحة الانام

۴۳۱، ۴

كلما ارتفعت رتبة اللئيم نقص الناس عنده و الكريم ضد ذلك

۶۱۹، ۴

من لؤم ساء ميلاده

۱۶۹، ۵

من جمع له مع الحرص على الدنيا البخل بها فقد استمسك بعمودي اللؤم

۴۴۲، ۵

من اللئام تكون القسوة

۱۰، ۶

من علامة اللؤم تعجيل العقوبة

۱۸، ۶

من اعظم اللؤم احراز المرء نفسه و اسلامه عرسه

۲۷، ۶

ما اقبح شيم اللئام و احسن سجايا الكرام

۱۱۳، ۶

وعد اللئيم تسويف و تعليل

۲۲۲، ۶

لا ينصح اللئيم احدا الا عن رغبة او رهبة فاذا زالت الرغبة و رهبة ...

۴۳۵، ۶

يستدل على اللئيم بسوء الفعل و قبح الخلق و ذميم البخل

۴۵۱، ۶

باب اللباس - (پوشاک، جامه)

ارفع ثوبك فانه انقى لك و اتقى لقلبك و ابقى عليك

۱۸۰، ۲

البس ما لا تشتهر به و لا يزرى بك

۱۸۵، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۶

باب اللبن (شیر)

اللبن احد اللحمين

۱۵، ۲

باب اللجاج - (ستيزه جوئی)

اللجاج شؤم

۳۱، ۱

اللجاج بذر الشر

۹۸، ۱

اللجاج يشين النفس

۱۰۱، ۱

اللجاج مثار الحروب

- ۱۱۰، ۱
اللجاج ینبو براكبه
۱۱۶، ۱
اللجاج عنوان العطب
۲۰۲، ۱
اللجوج لا رأى له
۲۲۳، ۱
اللجاج یعقب الضر
۲۵۶، ۱
اللجاج یفسد الرأى
۲۶۹، ۱
اللجاجة تورث ما ليس للمرء اليه حاجة
۳۹۷، ۱
اللجاج یكبو براكبه
۳۱، ۲
اللجاج ینتج الحروب و یوغر القلوب
۳۳، ۲
ایاک و مذموم اللجاج فانه یثیر الحروب
۲۹۸، ۲
اللجاج اکثر الاشياء مضره فی العاجل و الاجل
۱۵۶، ۲
ثمرة اللجاج العطب
۳۲۳، ۳
جماع الشر اللجاج و كثرة الممارسة
۳۷۶، ۳
خیر الاخلاق أبعدھا عن اللجاج
۴۲۵، ۳
راكب اللجاج متعرض للبلاء
۸۵، ۴
سبب الهیاج اللجاج
۱۲۲، ۴
قد تورث اللجاجة ما ليس للمرء اليه حاجة
۴۷۸، ۴
ليس للجوج تدبیر
۷۹، ۵
لا تمارین اللجوج فی محفل
۲۷۰، ۶
لا رأى للجوج
۳۵۶، ۶
لا مركب أجمع من اللجاج
۳۹۵، ۶

باب اللاحح- (اصرار، پافشاری)

اللاحح داعیة الحرمان

۱۰۶، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۷

ان النفس حمضة و الاذن مجاجة فلا تجب فهمك باللاحح ...

۵۷۶، ۲

بئس الشیمة اللاحح

۲۵۳، ۳

عود نفسک السماح و تجنب اللاحح یلزمک الصلاح

۳۳۰، ۴

کفی باللاحح محرمة

۵۷۸، ۴

کثرة اللاحح توجب المنع

۵۸۷، ۴

کثرة الحاح الرجل توجب حرمانه

۵۹۰، ۴

من ابرم سئم

۱۴۳، ۵

من کثر الحاحه حرم

۱۶۰، ۵

من الح فی السؤال ابرم

۲۵۸، ۵

من الح فی السؤال حرم

۲۸۶، ۵

من الح فی سؤاله دعا الی حرمانه

۴۵۲، ۵

باب اللذة- (خوشمزگی)

اللذة تلهی

۱۶، ۱

اللذات مفسدات

۲۳، ۱

اللذات آفات

۵۵، ۱

القوی من قمع لذته

۳۱۳، ۱

اذکر مع کل لذة زوالها و مع کل نعمة انتقالها ...

۲۲۸، ۲

افضل الطاعات هجر اللذات

۳۹۳، ۲

افضل الطاعات العزوب عن اللذات

۴۲۶، ۲

اسعد الناس من ترك لذة فانية للذة باقية

۴۴۱، ۲

بقدر اللذة يكون التخصيص

۲۱۶، ۳

راس الافات الوله باللذات

۵۱، ۴

رب لذة فيها الحمام

۶۹، ۴

صوم النفس عن لذات الدنيا انفع الصيام

۲۱۵، ۴

ضابط نفسه عن دواعي اللذات مالک و مهملها هالك

۲۳۳، ۴

ظلف النفس عن لذات الدنيا هو الزهد المحمود

۲۷۸، ۴

عند حضور الشهوات و اللذات يتبين ورع الاتقياء

۳۲۶، ۴

عجبت لمن عرف سوء عواقب اللذات كيف لا يعف

۳۳۷، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۸

عار الفضيحة يكدر حلاوة اللذة

۳۵۲، ۴

قل من غرى باللذات الا كان بها هلاکه

۵۱۷، ۴

کم من لذة دنية منعت سنى درجات

۵۴۸، ۴

للمستحلى لذة الدنيا غصة

۲۹، ۵

من كثر فكره فى اللذات غلبت عليه

۳۲۲، ۵

من احب الدار الباقية لهى عن اللذات

۳۲۸، ۵

نزها انفسكم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات

۱۷۳، ۶

ولوع النفس باللذات يغوى و يردى

۲۲۵، ۶

لا تكونن افضل ما نلت من دنياک بلوغ لذة و شفاء غيظ ...

۳۱۱، ۶

لا لذة بتنغيص

۳۵۵، ۶

لا خير فى لذة لا تبقى

۳۹۱، ۶

لا تقوم حلاوة اللذة بمرارة الافات

۴۲۳، ۶

لا خير في لذة توجب ندما و شهوة تعقب ألما

۴۳۲، ۶

باب اللعب - (بازی)

شر ما ضيع فيه العمر اللعب

۱۷۴، ۴

لا يثوب العقل مع اللعب

۳۶۴، ۶

لا يفلح من و له باللعب و استهزأ باللهو و الطرب

۴۲۵، ۶

باب اللغو - (بيهوده كاری)

رب لغو يجلب شرا

۶۰، ۴

باب اللقاء - (ديدار، برخورد)

حسن اللقاء يزيد في تاكد الاخاء

۳۸۶، ۳

حسن اللقاء احد النجحين

۳۹۱، ۳

باب التلويح - (كنايه و گوشه زدن)

عقوبة العقلاء التلويح

۳۶۲، ۴

من اكتفى بالتلويح استغنى عن التصريح

۳۵۳، ۵

باب اللواط - (نزدیکی دو مرد با هم)

و ترك اللواط تكثيرا للنسل

۴۵۵، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۵۹

باب اللهو - (بازی)

اللهو من ثمار الجهل

۶۹، ۱

اللهو قوت الحماسة

۲۳۲، ۱

باب الملامة - (سرزنش)

الافراط في الملامة يشب نار اللجاجة

۴۳، ۲

و اياك ان تكرر العتب فان ذلك يغرى بالذنب و يهون العتب

۲۳، ۳

رب ملوم و لا ذنب له

۷۳، ۴

قد ينجع الملام

۴۷۰، ۴

و كان لا يلوم احدا على ما لا يجد العذر في مثله حتى يسمع اعتذاره

۶۳۸، ۴

من كثر لؤمه كثر عاره

۲۹۳، ۵

لا لوم لهارب من حتفه

۴۲۸، ۶

المؤمن يعاف اللهو و يألف الجد

۳۸۹، ۱

اللهو يفسد عزائم الجد

۱۵۵، ۲

اهجر اللهو فانك لم تخلق عبثا فتلهو و لم تترك سدى فتلغو

۲۲۲، ۲

افضل العقل مجانبة اللهو

۳۹۹، ۲

ابعد الناس عن الصلاح المستهتر باللهو

۴۱۱، ۲

اول اللهو لعب و آخره حرب

۴۲۵، ۲

ابعد الناس من النجاح المستهتر باللهو و المزاح

۴۷۰، ۲

رب لهو يوحش حرا

۶۰، ۴

غشك من ارضاك بالباطل و اغراك بالملاهي و الهزل

۳۸۴، ۴

لم يعقل من وله باللعب و استهزأ باللهو و الطرب

۱۰۶، ۵

من كثر لهوه استحتمق

۲۰۰، ۵

من كثر لهوه قل عقله

۲۹۲، ۵

من غلب عليه اللهو بطل جده

۲۹۲، ۵

ما ترك الله سبحانه امرء سدى فيلغو

۸۱، ۶

مجالس اللهو تفسد الايمان

۱۳۴، ۶

لا تفن عمرک في الملاهي فتخرج من الدنيا بلا امل

۳۱۴، ۶

الن کنفک و تواضع لله یرفعک

۱۹۶، ۲

الن کنفک فان من یلن کنفه یستدم من قومه المحبۃ

۲۰۲، ۲

ان اهل الجنة کل مؤمن هین لین

۴۹۱، ۲

ان المؤمنین هینون لینون

۵۴۰، ۲

بلین الجانب تأنس النفوس

۲۱۷، ۳

لین العریکه

۲۷۴، ۳

قد یلین الصلیب

۴۶۳، ۴

کن لینا من غیر ضعف شدیداً من غیر عنف

۶۰۵، ۴

لن لمن غالظک فانه یوشک ان یلین لک

۱۲۵، ۵

من لانت عریکته وجبت محبته

۲۳۸، ۵

من لان عوده کثفت أغصانه

۲۸۵، ۵

من خشنت عریکته افقرت حاشیته

۳۲۵، ۵

من تلن حاشیته یستدم من قومه المحبۃ

۳۲۶، ۵

باب الامتحان - (آزمایش)

اخبر تقل

۱۷۱، ۲

الطمأنینۃ الی کل احد قبل الاختبار من قصور العقل

۱۰۳، ۲

عند الامتحان یکرم الرجل اویهان

۳۲۱، ۴

عند الخبرة تنکشف عقول الرجال

۳۲۱، ۴

قدم الاختبار فی اتخاذ الاخوان فان الاختبار معیار یفرق بین الاخیار ...

۵۱۶، ۴

قدم الاختبار واجد الاستظهار فی اختبار الاخوان و الا ...

۵۱۶، ۴

من اختبر قلا

۱۵۲، ۵

من اتخذ اخا بعد حسن الاختبار دامت صحبته و تأكدت مودته

۳۹۷، ۵

من اتخذ أخا من غير اختبار الجائه الاضطرار الى مرافقه الاشرار

۳۹۸، ۵

من لم يقدم في اتخاذ الاخوان الاعتبار دفعه الاغترار الى صحبة الفجار

۳۹۸، ۵

من اطمان قبل الاختبار ندم

۴۶۱، ۵

من اختبر قلا و هجر

۴۷۳، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۶۱

و الذى بعث محمدا صلى الله عليه و اله لتبليبن بلبلة و لتغربلن غربلة ...

۲۴۶، ۶

لا ترغبن في مودة من لم تكشفه

۲۶۲، ۶

لا تقدمن على امر حتى تخبره

۲۶۳، ۶

لا تثق بالصدیق قبل الخبرة

۲۸۲، ۶

باب المحنة - (سختی، رنج، آزمايش، بلا)

المحنة مقرونة بحب الدنيا

۲۶۵، ۱

باب المدح - (ستایش)

الاطراء يحدث الزهو و يدنى من الغرة

۳۶۰، ۱

احترسوا من سورة الاطراء و المدح فان لهما ريحا خبيثة في القلب

۲۵۶، ۲

اياك ان تشنى على احد بما ليس فيه فان فعله يصدق عن وصفه و يكذبك

۳۱۰، ۲

اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه

۳۸۸، ۲

اكبر الاوزار تزكية الاشرار

۳۹۲، ۲

اكبر الحمق الاغراق في المدح و الذم

۳۹۶، ۲

اجهل الناس المغتر بقول مادح متملق يحسن له القبيح و يبغض اليه النصيح

۴۵۲، ۲

ان مادحك لخادع لعقلك غاش لك في نفسك

۵۷۵، ۲

اذا مدحت فاختصر

۱۱۶، ۳

إذا زكى احد من المتقين خاف مما يقال له فيقول انا اعلم ...

۱۸۳، ۳

تزكية الاشرار من اعظم الاوزار

۳۱۶، ۳

حب الاطراء و المدح من اوثق فرص الشيطان

۳۹۶، ۳

خير الثناء ما جرى على السنة الابرار

۴۲۱، ۳

شر الثناء ما جرى على السنة الاشرار

۱۶۷، ۴

طلب الثناء بغير استحقاق خرق

۲۵۰، ۴

عجبت لمن يوصف بالخير الذي يعلم انه ليس فيه كيف يرضى

۳۴۷، ۴

كم من مغرور بحسن القول فيه

۵۴۸، ۴

كم من مفتون بالثناء عليه

۵۴۸، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۶۲

كثرة الثناء ملق يحدث الزهو و يدنى من الغرّة

۵۹۵، ۴

لكل مثن على من اثنى عليه مثوبة من جزاء او عارفة من عطاء

۲۱، ۵

من مدحك فقد ذبحك

۱۵۸، ۵

من مدحك بما ليس فيك فهو خليك ان يذمك بما ليس فيك

۳۴۱، ۵

من اثنى عليه بما ليس فيه سخر به

۳۷۷، ۵

من مدحك بما ليس فيك فهو ذم لك ان عقلت

۴۲۹، ۵

من مدح نفسه ذبحها

۴۴۶، ۵

من اقبح المذام مدح اللثام

۱۳، ۶

مادح الرجل بما ليس فيه مستهزء به

۱۲۸، ۶

مادحك بما ليس فيك مستهزء بك فان لم تسعفه بنوالك ...

۱۳۹، ۶

باب المروءة - (جوانمردی، مردمی)

المروءة القناعة و التجمل

۹۸ ، ۱

المروءة اجتناب الدنیة

۲۳۹ ، ۱

المروءة من كل خناء عریة بریة

۳۱۲ ، ۱

المروءة تحت علی المكارم

۳۴۲ ، ۱

المروءة من كل لؤم بریة

۳۸۳ ، ۱

المروءة تمنع من كل دنیة

المروءة بریة من الخناء و الغدر

۳۸۵ ، ۱

المروءة اجتناب الرجل ما یشینه و اكتسابه ما یزینه

۵۶ ، ۲

الوفاء حفظ الذمام و المروءة تعهد ذوی الارحام

۱۴۵ ، ۲

المروءة بث المعروف و قرى الضیوف

۱۵۶ ، ۲

المروءة اسم جامع لسائر الفضائل و المحاسن

۱۵۸ ، ۲

المروءة العدل فی الامرءة و العفو مع القدرة و المواساة فی العشرة

۲۱۱ ، ۲

اقبلوا ذوی المروات عثراتهم فما یعثر منهم عائر الا و ید الله ترفعه

۲۶۰ ، ۲

افضل الادب حفظ المروءة

۳۹۶ ، ۲

احسن المروءة حفظ الود

۴۰۲ ، ۲

اول المروءة طاعة الله و آخرها التنزه عن الدنایا

۴۳۷ ، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۳۶۳

اول المروءة طلاقة الوجه و آخرها التودد الى الناس

۴۵۹ ، ۲

اول المروءة البشر و آخرها استدامة البر

۴۶۰ ، ۲

افضل المروءة مواساة الاخوان بالاموال و مساواتهم فی الاحوال

۴۶۵ ، ۲

انما سراة الناس اولو الاحلام الرغیبة و الهمم الشریفة و ذوو النبل

۹۵ ، ۳

ثلاث فیهن المروءة غض الطرف و غض الصوت و مشی القصد

۳۳۵ ، ۳

ثلاث هن جماع المروء عطاء من غير مسئلة ...

۳، ۳۳۸

ثلاثة هن المروء جود مع قلة و احتمال من غير مذلة ...

۳، ۳۳۹

خصلتان فيهما جماع المروء اجتناب الرجل ما يشينه و اكتسابه ما يزينه

۳، ۴۵۸

على قدر المروء تكون السخاوة

۴، ۳۱۲

لو ان المروء لم تشتد مؤنتها و يثقل محملها ما ترك اللئام الاغمار منها مبيت ليلة ...

۵، ۱۲۰

من لا مروء له لا همة له

۵، ۱۹۱

من افضل الدين المروء و لا خير في دين ليس له مروء

۶، ۳۲

من تمام المروء التنزه عن الدنية

۶، ۳۲

من تمام المروء ان تنسى الحق لك و تذكر الحق عليك

۶، ۳۹

ما حمل الرجل حملا اثقل من المروء

۶، ۹۶

مع الثروة تظهر المروء

۶، ۱۲۰

مروء الرجل على قدر عقله

۶، ۱۲۸

يستدل على المروء بكثرة الحياء و بذل الندى و كف الاذى

۶، ۴۵۱

يستدل على مروء الرجل ببث المعروف و بذل الاحسان و ترك الامتنان

۶، ۴۵۳

باب المرض - (بیماری)

المرض حبس البدن

۱، ۱۰۰

المرض احد الحبسين

۲، ۱۸

الوان من البلاء الفاقة و اشد من الفاقة مرض البدن و اشد ...

۲، ۳۳۶

ان سقم فهو نادم على ترك العمل و ان صح امن مغترا فاخر العمل

۳، ۱۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۶۴

ان مرض اخلص و اناب

۳، ۱۵

شيئان لا يؤنف منهما المرض و ذو القرابة المفتقر

۱۸۳، ۴

ليس للاجسام نجاه من الاسقام

۷۴، ۵

من کتم الاطباء مرضه خان بدنه

۳۱۷، ۵

من کتم مکنون دائه عجز طبيبه عن شفائه

۳۳۲، ۵

من لم يصبر على ممرض الحمية طال سقمه

۴۶۷، ۵

من صحة الاجسام تولد الاسقام

۱۳، ۶

کم دنف نجی و صحیح هوی

۶۲۸، ۴

هل ينظر اهل غضاضة الصحة الا نوازل السقم

۲۰۰، ۶

لا رزية اعظم من دوام سقم الجسد

۳۹۳، ۶

باب المرء - (جدال و ستیزه)

المرء بذر الشر

۱۰۶، ۱

ثمرة المرء الشحاء

۳۲۵، ۳

سبب الشحاء كثرة المرء

۱۲۲، ۴

ستة لا يمارون الفقيه و الرئيس و الدنى و البذى و المرأة ...

۱۴۸، ۴

من كثر مرأته لم يأمن الغلط

۲۳۰، ۵

من عود نفسه المرء صار ديدنه

۳۱۷، ۵

من صح يقينه زهد فى المرء

۳۵۲، ۵

من جعل ديدنه المرء لم يصبح ليله

۳۷۶، ۵

من كثر مرآه بالباطل دام عمائه عن الحق

۳۸۲، ۵

لا محبة مع كثرة مرء

۳۶۲، ۶

باب المزاح - (شوخی، لاغ)

الافراط فى المزاح خرق

۳۱۱، ۱

المزاح فرقه تتبعها ضغینه

۴۳، ۲

آفه الهیبه المزاح

۱۰۶، ۳

دع المزاح فانه لقاح الضغینه

۱۸، ۴

کثرة المزاح تسقط الهیبه

۵۹۱، ۴

کثرة المزاح تذهب البهء و توجب الشحناء

۵۹۷، ۴

لکل شیء بذر و بذر العداوة المزاح

۲۴، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۶۵

من کثر مزاحه لم یخل من حاقده علیه و مستخف به

۴۰۰، ۵

من مزح استخف به

۱۷۸، ۵

من کثر مزاحه استحمق

۱۹۵، ۵

من کثر مزاحه استجهل

۱۸۳، ۵

من کثر مزاحه قلت هیبته

۲۲۶، ۵

من کثر مزاحه قل و قاره

۲۹۳، ۵

ما مزح امرؤ مزحاً الامج من عقله مجه

۸۵، ۶

لا تمازح الشریف فیحقد علیک

۲۷۴، ۶

لا تمازحن صدیقا فیعادیک و لا عدوا فیردیک

۳۳۶، ۶

باب الماضي - (گذشته)

استدل علی ما لم یکن بما کان فان الامور اشباه

۲۰۱، ۲

کل ماض فکان لم یکن

۵۳۱، ۴

یستدل علی ما لم یکن بما قد کان

۴۵۲، ۶

باب المطل - (درنگ کردن در پرداخت حق)

المطل عذاب النفس

۱۶۷، ۱

المطل و المن منکد الاحسان

۹، ۲

المطل احد المنعین

۱۱، ۲

آفة العطاء المطل

۱۰۵، ۳

خیر المعروف ما لم يتقدمه المطل و لم يتبعه المن

۴۲۹، ۳

شر النوال ما تقدمه المطل و تعقبه المن

۱۷۴، ۴

ما انجز الوعد من مطل به

۶۶، ۶

باب المکر - (نیرنگ)

المکر لؤم، الخدیعة شوم

۳۷، ۱

المکور شیطان

۵۴، ۱

المکر شیمه المردة

۱۶۴، ۱

المکر سچیة اللثام

۱۷۱، ۱

المکر بمن ائتمنک کفر

۳۰۵، ۱

المکور شیطان فی صورة انسان

۳۸۱، ۱

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۶۶

المکر و الغل مجانبا الايمان

۹، ۲

ایاک و المکر فان المکر لخلق ذمیم

۳۰۶، ۲

آفة الذکاء المکر

۹۹، ۳

من مکر حاق به مکره

۱۷۳، ۵

من امن المکر لقی الشر

۲۸۲، ۵

من امن مکر الله هلك

۲۸۲، ۵

من مکر بالناس رد الله سبحانه مکره فی عنقه

۳۷۷، ۵

من اعظم المکر تحسین الشر

۱۲، ۶

لا امانة لمکور

۳۴۷، ۶

لا يحيق المكر السیء الا باهله

۴۰۹، ۶

باب الملق - (چاپلوسی)

ایاک و الملق فان الملق لیس من خلائق الایمان

۳۰۴، ۲

انما یحبک من لا یتملکک و یشنی علیک من لا یسمعک

۷۸، ۳

لیس الملق من خلق الانبیاء

۷۳، ۵

من کثر ملقه لم یعرف بشره

۱۹۹، ۵

باب الملک - (فرشته)

ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء اجله ...

۵۵۰، ۲

عباد مخلوقون اقتدارا و مربوبون افتسارا و مقبوضون احتضارا

۳۵۴، ۴

باب الملکوت

ما اهل اللهم ما نشاهده من ملکوتک و ما احقر ذلک فیما غاب عنا ...

۹۴، ۶

باب الملاله - (بستوه آمدن)

قلما تدوم خلّة الملول

۴۹۶، ۴

لیس لملول اخاء

۸۰، ۵

لیس لملول مروءة

۸۰، ۵

لا تامنن ملولا و ان تحلی بالصله فانه لیس فی البرق الخاطف ...

۳۰۲، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۶۷

لا اخوة لملول

۳۴۶، ۶

لا خلّة لملول

۳۴۷، ۶

باب المن - (منت گذاشتن)

المن یسود المنه

۱۰۳، ۱

المن مفسده الصنیعة

۱۳۷، ۱

المن ینکد الاحسان

۱، ۱۷۸

المن یفسد الصنیعة

۱، ۱۹۳

المن یفسد الاحسان

۱، ۱۹۹

المعروف ینکدره تکرار المن

۱، ۳۶۷

ایاک و المن بالمعروف فان الامتنان ینکدر الاحسان

۲، ۲۹۸

افضل العطاء ترک المن

۲، ۴۰۵

ان احسن الیه جحد و ان احسن تطاول و امتن

۳، ۱۴

آفة السخاء المن

۳، ۹۹

بالمن ینکدر الاحسان

۳، ۱۹۹

بکثرة المن تکدر الصنیعة

۳، ۲۰۲

تمام الاحسان ترک المن به

۳، ۲۸۰

جمال الاحسان ترک الامتنان

۳، ۳۶۳

شر المحسنین الممتن باحسانه

۴، ۱۷۷

طول الامتنان ینکدر صفو الاحسان

۴، ۲۵۴

ظلم المروءة من من بصنیعه

۴، ۲۷۵

ظلم الاحسان قبح الامتنان

۴، ۲۷۵

کثرة المن تکدر الصنیعة

۴، ۵۸۸

لیس من الکریم تنکید المنن بالممن

۵، ۸۴

من من باحسانه کدره

۵، ۱۵۶

من عدد نعمه محق کرمه

۵، ۱۹۷

من من بمعروفه اسقط شکره

۳۰۹، ۵

من من بمعروفه فقد کدر ما صنعه

۴۴۷، ۵

من من باحسانه فکانه لم یحسن

۴۵۷، ۵

من من بمعروفه افسده

۴۷۳، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۶۸

من فضل الرجل ان لا یمن بما احتمله حلمه

۲۴، ۶

ما کدرت الصنائع بمثل الامتنان

۶۰، ۶

ما اهناء العطاء من من به

۶۷، ۶

ما اکمل المعروف من من به

۷۳، ۶

ما هناء بمعروفه من کثر امتنانه

۷۳، ۶

ملاک المعروف ترک المن به

۱۱۸، ۶

وزر صدقۃ المنان یغلب اجره

۲۴۳، ۶

لا ترجون فضل منان و لا تأتمن الاحمق و الخوان

۲۷۰، ۶

لا معروف مع من

۳۶۲، ۶

لا خیر فی المعروف المحصى

۳۹۰، ۶

لا صنیعة للممتن

۳۵۸، ۶

لا لذة لصنیعة منان

۳۹۲، ۶

لا سواة اقبج من المن

۴۳۵، ۶

یا أهل المعروف و الاحسان لا تمنوا باحسانکم ...

۴۵۹، ۶

الامانی أشتات

۲۳، ۱

الامانی هممة الرجال

۲۳۴، ۱

الامانی تعمی عیون البصائر

۱، ۳۶۲

الامانی تخدعک و عند الحقائق تدعک

۱، ۳۷۹

احذروا الامانی فانها منایا محققه

۲، ۲۷۳

ایاک و الاتکال علی المنی فانها بضائع النوکی

۲، ۳۰۰

الامنتبه من رقدته قبل حین منیته

۲، ۳۲۸

اشرف الغنی ترک المنی

۲، ۳۹۰

انفع الدواء ترک المنی

۲، ۴۰۲

تجنبوا المنی فانها تذهب ببهجة نعم الله عندکم و تلزم استصغارها ...

۳، ۳۱۹

حاصل الامانی الاسف

۳، ۴۰۷

حاصل المنی الاسف و ثمرته التلف

۳، ۴۱۸

رب المنیة تحت منیة

۴، ۶۰

شر الفقر المنی

۴، ۱۷۲

طوبی لمن کذب مناه و اخرج دنياه لعمارة اخراه

۴، ۲۴۲

قد تغر الامنیة

۴، ۴۶۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۶۹

کل امرء طالب امنیته و مطلوب منیته

۴، ۵۴۲

کثرة الامانی من فساد العقل

۴، ۵۸۹

کذب من ادعی الایمان و هو مشغوف من الدنيا بخدع الامانی ...

۴، ۶۳۰

من غرته الامانی کذبته الاجال

۵، ۲۳۰

من اتکل علی الامانی مات دون امله

۵، ۲۶۷

من وثق بالامنیة قطعتة المنیة

۵، ۲۷۱

من کثر مناه قل رضاه

۲۹۶، ۵

من تبع مناه کثر عناؤه

۲۹۶، ۵

من کثر مناه قل رضاه

۱۸۳، ۵

من کثر مناه کثر عناؤه

۳۳۰، ۵

من استعان بالامانی افلس

۴۶۷، ۵

لا تغرنک الامانی و الخدع فکفی بذلک خرقا

۳۴۵، ۶

لا تقی الامانی لمن عول علیها

۳۹۰، ۶

باب الموت - (مرگ)

الموت مریح

۴۶، ۱

الامر قریب

۴۶، ۱

الموت فوت

۶۳، ۱

الموت رقیب غافل

۸۳، ۱

الموت باب الآخرة

۸۴، ۱

المنایا تقطع الامال

۲۳۴، ۱

الموت یأتی علی کل حی

۲۹۰، ۱

الموت اول عدل الآخرة

۳۷۶، ۱

الموت مفارقة دار الفناء و ارتحال الی دار البقاء

۳۸۰، ۱

الموت الزم لکم من ظلمکم و املک بکم من انفسکم

۹۱، ۲

ادم ذکر الموت و ذکر ما تقدم علیه بعد الموت و لا تتمن الموت الا بشرط وثیق

۲۱۰، ۲

اکثر ذکر الموت و ما تهجم علیه و تقضى الیه بعد الموت حتی ...

۲۲۰، ۲

اسمعوا دعوة الموت آذانکم قبل ان یدعی بکم

۲۴۱، ۲

اذکروا هادم اللذات و منغص الشهوات و داعی الشتات

۲۷۰، ۲

اذکروا مفرق الجماعات و مباعد الامنیات و مدنی المنیات و المودن بالبین ...

۲۷۰، ۲

این الجابرة و أبناء الجابرة

۳۵۱، ۲

این العمالقة و أبناء العمالقة

۳۵۱، ۲

این اهل مدائن الرس الذين قتلوا النبیین و أطفئوا نور المرسلین

۳۵۱، ۲

این الذين عسکروا العساكر و مدنوا المدائن

۳۵۸، ۲

این الذين قالوا من اشد مناقوة و اعظم جمعا

۳۵۸، ۲

این الذين كانوا احسن آثارا و اعدل افعالا و اكبر ملكا

۳۵۸، ۲

این الذين هزموا الجيوش و ساروا بالالوف

۳۵۸، ۲

این الذين شيذوا الممالك و مهدوا المسالك و اغاثوا الملهوف و قروا الضيوف

۳۵۸، ۲

این من سعى و اجتهد و اعد و احتشد

۳۵۸، ۲

این من بنى و شيد و فرش و مهد و جمع و عدد

۳۵۹، ۲

این كسرى و قيصر و تبع و حمير

۳۵۹، ۲

این من ادخر و اعتقد و جمع المال على المال فاكثر

۳۵۹، ۲

این من حصن و اكد و زخرف و نجد

۳۵۹، ۲

این من جمع فاكثر و احتقب و اعتقد و نظر بزعمه للولد

۳۵۹، ۲

این من كان منكم اطول اعمارا و اعظم آثارا

۳۶۰، ۲

این من كان اعد عديدا و اكنف جنودا و اعظم آثارا

۳۶۰، ۲

این الملوك و الاكاسرة

۳۶۰، ۲

این بنوا الاصفر و الفراعة

۳۶۰، ۲

این الذين ملكوا من الدنيا اقاصيها

۳۶۱، ۲

این الذين استذلوا الاعداء و ملكوا نواصيها

۳۶۱، ۲

این الذين دانت لهم الامم

۳۶۱، ۲

این الذين بلغوا من الدنيا اقاصى الهمم

۳۶۱، ۲

اکثر الناس املا اقلهم للموت ذكرا

۴۰۹، ۲

افضل تحفة المؤمن الموت

۴۸۳، ۲

اشد من الموت ما يتمنى الخلاص منه بالموت

۴۸۳، ۲

ان من مشى على ظهر الارض لصائر الى بطنها

۵۰۶، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۷۱

ان ذهاب الذاهبين بصيرة للقوم المتخلفين

۵۰۱، ۲

ان امرا لا تعلم متى يفجأك ينبغي ان تستعد له قبل ان يغشاك

۵۱۰، ۲

ان هذا الامر ليس بكم بدء و لا اليكم انتهى و قد كان ...

۵۱۶، ۲

ان غدا من اليوم قريب يذهب اليوم بما فيه و يأتي الغد لاحقا به

۵۲۲، ۲

ان لله سبحانه ملكا ينادى فى كل يوم يا اهل الدنيا: لدوا للموت و ابنوا ...

۵۵۲، ۲

ان هذا الموت لطالب حثيث لا يفوته المقيم و لا يعجزه من هرب

۵۶۹، ۲

ان فى الموت لراحة لمن كان عبد شهوته و اسير أهويته لانه كلما طالت ...

۵۷۰، ۲

ان الموت لهادم لذاتكم و مبادئ طلباتكم و مفرق جماعاتكم ...

۹۸۶، ۲

ان العاقل ينبغي ان يحذر الموت فى هذه الدار ...

۵۸۷، ۲

ان للموت لغمرات هى افضح من ان تستغرق بصفة او تعتدل على عقول اهل الدنيا

۵۸۹، ۲

ان الموت لمعقود بنواصيكم و الدنيا تطوى من خلفكم

۵۸۹، ۲

ان الموت لزائر غير محبوب و وائر غير مطلوب و قرن غير مغلوب

۵۹۸، ۲

انك تريد الموت الذى لا ينجو هاربه و لا بدانه مدرکه

۵۲، ۳

ان ورائک طالبا حثیثا من الموت فلا تغفل

۵۷، ۳

انکم حصائد الاجال و اغراض الحمام

۵۹، ۳

انکم طرداء الموت الذی ان اقمتم اخذکم و ان فررتم منه ادرکم

۶۰، ۳

انما انت عدد ايام فکل يوم يمضى عليك يمضى ببعضک ...

۷۷، ۳

انما اباد القرون تعاقب الحركات و السكون

۸۲، ۳

انما أنتم کرکب و قوف لا يدرون متى بالمسير يؤمرون

۸۳، ۳

انما المرء غرض تنتضله المنايا و نهب تبادره المصائب و الحوادث

۹۰، ۳

اذا حضرت المنية افتضحت الامنية

۱۲۶، ۳

اذا كان البقاء لا يوجد فالنعيم زائل

۱۳۹، ۳

اذا كان هجوم الموت لا يؤمن فمن العجز ترك التأهب له

۱۵۹، ۳

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۷۲

اذا كنت في ادبار و الموت في اقبال فما اسرع الملتقى

۱۷۰، ۳

تارك التأهب للموت و اغتنام المهل غافل عن هجوم الاجل

۲۹۰، ۳

اذا كثر الناعي اليك قام الناعي بك

۱۹۵، ۳

بالفناء تختم الدنيا

۲۱۵، ۳

بقاؤکم الی فناء و فناؤکم الی بقاء

۲۶۹، ۳

ترحلوا فقد جد بکم و استعدوا للموت فقد اظلمکم

۲۹۱، ۳

تخففوا تلحقوا فانما ينتظر باولکم آخرکم

۲۹۱، ۳

ذکر الموت يهون اسباب الدنيا

۳۱، ۴

سبب الفوت الموت

۱۲۴، ۴

طیبوا عن انفسکم نفسا و امشوا الی الموت مشيا سجحا

۲۵۶، ۴

عجبت لغافل و الموت حثيث في طلبه

۳۳۶، ۴

عجبت لمن نسي الموت و هو يرى من يموت

۳۳۶، ۴

عجبت لمن يرى انه ينقص كل يوم في نفسه و عمره و هو لا يتأهب للموت

۳۳۶، ۴

عجبت لمن خاف البيات فلم يكف

۳۳۷، ۴

غاية الحياة الموت

۳۷۰، ۴

غاية الموت الفوت

۳۷۰، ۴

غايب الموت احق منتظر و اقرب قادم

۳۸۸، ۴

في الموت غبطة او ندامة

۳۹۴، ۴

في كل نفس موت

۳۹۴، ۴

في الموت راحة السعداء

۴۰۶، ۴

قد تعاجل المنية

۴۶۲، ۴

قد اشرفت الساعة بزلازلها و اناخت بكلا كليها

۴۸۵، ۴

قد شخصوا عن مستقر الاجداث و صاروا الى مقام الحساب ...

۴۸۶، ۴

كيف يسلم من الموت طالبه

۴۰۰، ۴

كل متوقع آت

۵۲۹، ۴

كل قريب دان

۵۳۰، ۴

كل آت فكأن قد كان

۵۳۱، ۴

كل امرء لاق حمامه

۵۳۴، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۳۷۳

كيف تنسى الموت و آثاره تذكرک

۵۶۳، ۴

لکل نفس حمام

۱۲، ۵

لکل حی موت

۱۴، ۵

لکل امرء یوم لا یعدوه

۲۰، ۵

للنفوس حمام

۲۷، ۵

لن ینجو من الموت غنی لکثرة ماله

۶۷، ۵

لن یسلم من الموت فقیر لاقباله

۶۷، ۵

لیس کل غائب یثوب

۷۷، ۵

لو ان الموت یشتری لاشتراه الاغنیاء

۱۱۰، ۵

من عاش مات

۱۴۹، ۵

من مات فات

۱۴۹، ۵

من رأى الموت بعین یقینه رآه قریبا

۲۶۰، ۵

من رأى الموت بعین امله رآه بعیدا

۲۶۱، ۵

من ذکر المنیة نسی الامنیة

۲۹۶، ۵

من اکثر من ذکر الموت نجا من خداع الدنیا

۳۰۹، ۵

من ترقب الموت سارع الی الخیرات

۳۲۷، ۵

من صور الموت بین عینیه هان امر الدنیا علیه

۳۳۰، ۵

من اکثر من ذکر الموت رضی من الدنیا بالكفاف

۳۴۲، ۵

من اکثر من ذکر الموت قلت فی الدنیا رغبتہ

۳۶۴، ۵

من ذکر الموت رضی من الدنیا بالیسیر

۳۷۹، ۵

من وكل به الموت اجتاحه و أفناه

۴۵۷، ۵

ما اقرب حیوة من الموت

۵۶، ۶

ما يعطى البقاء من احبه

۶، ۶۱

ما ينجو من الموت من طلبه

۶، ۶۱

ما اقرب البؤس من النعيم و الموت من الحياة

۶، ۷۴

ما اقرب الحى من الميت للحاقه به

۶، ۷۸

ما ابعد الميت من الحى لانقطاعه عنه

۶، ۷۹

ما ولدتم فللتراب و ما بنيتم فللذهاب و ما عملتم ...

۶، ۱۰۷

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۷۴

موت و حى خير من عيش شقى

۶، ۱۲۵

نحن اعوان المنون و انفسنا نصب الحتوف ...

۶، ۱۷۷

هل ينتظر اهل مدة البقاء الا اونة الفناء مع قرب الزوال و ازوف الانتقال

۶، ۱۹۸

هل يدفع عنكم الاقارب او تنفعكم النواحب

۶، ۲۰۱

هل من خلاص او مناص او ملاذ او معاذ او فرار او محار

۶، ۲۰۱

هيهات ان يفوت الموت من طلب او ينجو منه من هرب

۶، ۲۰۳

وافد الموت يقطع العمل و يفضح الامل

۶، ۲۳۶

وافد الموت يببئ المهمل و يدنى الاجل و يقعد الامل

۶، ۲۳۷

لا تذكر الموتى بسوء فكفى بذلك اثما

۶، ۲۸۱

لا مريح كالموت

۶، ۳۵۵

لا ترعوى المنية اختراما

۶، ۳۷۴

لا قادم اقرب من الموت

۶، ۳۷۸

لا غايب اقدم من الموت

۶، ۳۹۴

باب المال - (ثروت، خواسته)

القنية احزان

۳۶، ۱

المال حساب، الظلم عقاب

۵۲، ۱

القنیه سلب

۶۳، ۱

المال عاریة

۶۳، ۱

القنیه تجلب الحزن

۱۰۰، ۱

المال نهب الحوادث

۱۰۱، ۱

المال سلوة الوارث

۱۰۲، ۱

القنیه ينبوع الاحزان

۱۰۶، ۱

القنیه نهب الاحداث

۱۲۳، ۱

المال يقوى غير الايد

۱۲۶، ۱

الرجال تفيد المال، المال ما افاد الرجال

۱۳۷، ۱

المال يعسوب الفجار

۱۵۲، ۱

المال مادة الشهوات

۱۵۳، ۱

المال يقوى الامال

۱۵۳، ۱

المال يبدى جواهر الرجال و خلائقها

۳۰۲، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۷۵

المال يفسد المال و يوسع الامال

۳۷۴، ۱

المال للفتن سبب و للحوادث سلب

۳۷۸، ۱

المال داعية التعب و مطية النصب

۳۷۸، ۱

المال لا ينفك حتى يفارقك

۳۷۹، ۱

المال يكرم صاحبه فى الدنيا و يهينه عند الله سبحانه

۶۰، ۲

المال يكرم صاحبه ما بذله و يهينه ما بخله

۶۱، ۲

المال يرفع صاحبه في الدنيا و يضعه في الآخرة

۷۱، ۲

المال وبال على صاحبه الا ما قدم منه

۹۰، ۲

المال فتنة النفس و نهب الرزايا

۱۰۶، ۲

المال ينقضه النفقة و العلم يزكو على الانفاق

۱۱۶، ۲

امسك من المال بقدر ضرورتك و قدم الفضل ليوم فاقتك

۲۱۰، ۲

اخرج من مالک الحقوق و اشرك فيه الصديق ...

۲۲۷، ۲

افضل المال ما استرق به الاحرار

۳۹۰، ۲

افضل الاموال ما استرق به الرجال

۳۹۱، ۲

ازكى المال ما اكتسب من حله

۳۹۱، ۲

ازكى المال ما اشترى به الآخرة

۴۰۷، ۲

اطيب المال ما اكتسب من حله

۴۰۸، ۲

افضل الاموال احسنها اثرا عليك

۴۲۸، ۲

افضل المال ما قضيت به الحقوق

۴۴۹، ۲

ان من الفساد اضاعه الزاد

۴۹۱، ۲

ان الله سبحانه فرض في اموال الاغنياء اقوات الفقراء فما جاع فقير ...

۵۵۳، ۲

ان المرء اذا هلك قال الناس ما ترك و قالت الملائكة ما قدم ...

۵۵۵، ۲

ان خير المال ما كسب ثناء و شكرا و اوجب ثوابا و اجرا

۵۵۷، ۲

ان خير المال ما اورثك ذخرا و ذكرا و اكسبك حمدا و اجرا

۵۷۴، ۲

ان افضل الاموال ما استرق به حر و استحق به اجر

۵۷۵، ۲

ان مالک لحامدک في حياتک و لذامک بعد وفاتک

۵۹۸، ۲

ان مالک لا یغنی جمیع الناس فاخصص به اهل الحق

۶۰۶، ۲

ان الذی فی یدک قد کان له اهل قبلک و هو صائر الی من بعدک

۶۱۰، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۷۶

ان هذا المال لیس لی و لا لک و انما هو للمسلمین ...

۶۶۵، ۲

اذا احب الله سبحانه عبدا بغض الیه المال و قصر منه الامال

۱۶۶، ۳

اذا اراد الله بعبد شرا حبب الیه المال و بسط منه الامال

۱۶۶، ۳

اذا جمعت المال فانت فيه وکیل لغيرک ...

۱۷۴، ۳

برکوب الاهوال تکتسب الاموال

۲۱۶، ۳

بقدر القنیة يتضاعف الحزن و الغموم

۲۲۳، ۳

بادروا باموالکم قبل حلول آجالکم تزککم و تصلحکم و تزلفکم

۲۴۶، ۳

تکثرک بما لا یبقی لک و لا تبقی له من اعظم الجهل

۳۱۶، ۳

ثمرة المقتنيات الحزن

۳۲۳، ۳

ثروة المال تردی و تطغی و تفنی

۳۵۱، ۳

حب المال سبب الفتن و حب الرياسة رأس المحن

۳۹۶، ۳

حب المال یفسد المال

۳۹۶، ۳

حب المال یقوی الامال و یفسد الاعمال

۳۹۶، ۳

حب المال یوهن الدین و یفسد الیقین

۳۹۶، ۳

حکم علی مکتري اهل الدنيا بالفاقة و اعین من غنی عنها بالراحة

۴۱۵، ۳

خیر الاموال ما استرق حرا

۴۲۲، ۳

خیر اموالک ما کفاک

۴۳۷، ۳

خذوا من کرائم اموالکم ما یرفع به ربکم سنی اعمالکم

۴۴۳، ۳

رب جامع لمن لا يشكره

۷۱، ۴

ركوب الاهوال يكسب الاموال

۹۴، ۴

شر الاموال ما اكسب المذام

۱۶۳، ۴

شر الاموال ما لم يغن عن صاحبه

۱۶۵، ۴

شر المال ما لم ينفق في سبيل الله منه و لم تؤد زكاته

۱۶۵، ۴

شر الاموال ما لم يخرج منه حق الله سبحانه

۱۷۱، ۴

صاحب المال متعوب و الغالب بالشر مغلوب

۲۰۳، ۴

صنيع المال يزول بزواله

۲۱۰، ۴

على قدر القنیه تكون الغموم

۳۱۵، ۴

كم من جامع ما سوف يتركه

۵۵۳، ۴

كثرة المال تفسد القلوب و تنشئ الذنوب

۵۹۳، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۷۷

كن بمالك متبرعا و عن مال غيرك متورعا

۶۰۴، ۴

لن يذهب من مالك ما وعظك و حاز لك الشكر

۶۸، ۵

لم يكتسب مالا من لم يصلحه

۹۶، ۵

لم يضع امرء ماله في غير حقه او معروفه في غير أهله الا حرمه الله شكرهم و كان ...

۹۷، ۵

لا تخلفن ورائك شيئا من الدنيا فانك تخلفه لا حد رجلين اما رجل عمل ...

۳۳۰، ۶

لسان الصدق خير للمرء من المال يورثه من لا يحمده

۱۲۴، ۵

من بذل ماله جل

۱۴۲، ۵

من اكتسب مالا من غير حله اضر باخرته

۳۱۵، ۵

من ركب الاهوال اكتسب الاموال

۳۱۷، ۵

من جمع المال لينفع به الناس اطاعوه و من جمع لنفسه اضاعوه

۳۲۴، ۵

من كرم عليه المال هانت عليه الرجال

۳۳۶، ۵

من بذل ماله استرق الرقاب

۳۳۷، ۵

من بذل في ذات الله ماله عجل له الخلف

۳۵۸، ۵

من يكتسب مالا من غير حله يصرفه في غير حقه

۳۸۹، ۵

لا تضيعن مالك في غير معروف

۲۶۳، ۶

لا تصرف مالك في المعاصي فتقدم على ربك بلا عمل

۳۱۴، ۶

لا يجتمع حب المال و الثناء

۳۷۰، ۶

من لم يقدم ماله لآخرته و هو مأجور خلفه و هو مأثوم

۴۲۸، ۵

من سلبته الحوادث ماله افادته الحذر

۴۵۴، ۵

هذا ما كنتم عليه بالامس تتنافسون

۱۹۵، ۶

وفور الاموال بانتقاص الاعراض لؤم

۲۲۴، ۶

لا يكرم المرء نفسه حتى يهين ماله

۴۰۵، ۶

ينبغي للعاقل ان يكتسب بماله المحمده و يصون نفسه عن المسأله

۴۴۴، ۶

ينبغي للعاقل ان يحترس من سكر المال و سكر القدره ...

۴۴۵، ۶

باب النجاح- (پيروزی)

من السعادة نجح الطلبة

۳۵، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۷۸

ما اقرب النجاح ممن عجل السراح

۶۷، ۶

باب النجاه- (رهیدن، رستگاری)

قد نجا من وجد

۴۶۵، ۴

ملاك النجاه لزوم الايمان و صدق الايقان

۱۴۸، ۶

لا ینفع الحسن بغير نجاہ

۳۸۶، ۶

باب النجوى و المناجاة - (رازگوئی)

الکتمان ملاک النجوى

۹۷، ۱

افضل النجوى ما كان على الدين و التقى و اسفر عن اتباع الهدى و مخالفة الهوى

۴۶۲، ۲

لا خير فى المناجاة الا لرجلين عالم ناطق او مستمع واع

۴۱۴، ۶

باب الندم - (پشیمانی)

الندم استغفار

۵۱، ۱

الندم على الخطيئة يمحوها

۲۲۵، ۱

الندم على الخطيئة استغفار

۳۱۸، ۱

الندم على الذنب يمنع من معاودته

۳۶۸، ۱

الندم أحد التوبتين

۲۸، ۲

اندم على ما اسأت و لا تندم على معروف صنعت

۱۹۱، ۲

اذا فارقت ذنبا فكن عليه نادما

۱۳۲، ۳

رب سالم بعد الندامة

۵۷، ۴

طوبى لكل نادم على زلته مستدرک فارط عشرته

۲۴۰، ۴

عند معاينة احوال القيامة تكثر من المفرطين الندامة

۳۲۵، ۴

من ندم فقد تاب

۱۷۵، ۵

ندم القلب يكفر الذنب و يمحص الجريرة

۱۷۵، ۶

باب الانذار - (بيم دادن)

الانذار اعذار

۵۰، ۱

من حذرک کمن بشرک

۲۰۲، ۵

من ذکرک فقد اندرک

۲۰۲، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۷۹

باب المنزل

المنزل البهی احد الجنّین

۱۷، ۲

باب النزاهة- (پرهیزکاری، دوری از بدی)

النزاهة عین الظرف

۱۲۶، ۱

النزه اول النبیل

۱۴۱، ۱

النزاهة آية العفة

۲۰۹، ۱

النزاهة من شیم النفوس الطاهرة

۳۷۵، ۱

افضل الناس من تنزهت نفسه و زهد عن غنیة

۴۱۹، ۲

ثمرة التورع النزاهة

۳۳۲، ۳

دلیل ورع الرجل نزاهته

۹، ۴

ظرف المؤمن نزاهته عن المحارم و مبادرته الى المکارم

۲۷۹، ۴

کن متنزها تکن تقیا

۶۰۰، ۴

لیست الانساب بالاباء و الامهات لكنها بالفضائل المحمودات

۴۳، ۵

باب النساء- (زنان)

الاستهتار بالنساء شیمة النوكی

۳۴۸، ۱

المرأة عقرب حلوة اللسعة

۳۷۳، ۱

الزوجة الصالحة احد الكسبیین

۱۲، ۲

العجیزة أحد الوجهیین

۱۵، ۲

الزوجة الموافقة احدی الراحتین

۱۸، ۲

النساء اعظم الفتنتین

۲۶، ۲

المرأة شر کلها و شر منها انه لا بد منها

۷۲، ۲

النساء لحم علی و ضم الاذب عنه

۹۰، ۲

اتقوا شرار النساء و كونوا من خيارهن على حذر

۲۵۰، ۲

اياك و كثرة الوله بالنساء و الاغراء للذات الدنيا ...

۳۱۴، ۲

اياك و مشاوره النساء فان رايهن الى افن و عزمهن ...

۳۲۱، ۲

ان النساء همهن زينة الحيوه الدنيا و الفساد فيها

۴۹۵، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸۰

ان رأيت من نسائك ريبه فاجعل لهن النكير على الكبير و الصغير

۲۲، ۳

انما المرأة لعبه فمن اتخذها فليغطها

۸۰، ۳

خير خصال النساء شر خصال الرجال

۴۳۰، ۳

شر الزوجات من لا تواتي

۱۶۶، ۴

صيانة المرأة انعم لحالها و ادم لجمالها

۲۰۰، ۴

من استمتع بالنساء فسد عقله

۲۰۹، ۵

طاعة النساء غاية الجهل

۲۴۹، ۴

طاعة النساء تزرى بالنبلاء و تردى العقلاء

۲۵۷، ۴

طاعة النساء شيمه الحمقاء

۲۵۷، ۴

غيره المرأة عدوان

۳۷۷، ۴

موت الزوجه حزن ساعه

۱۳۵، ۶

معاشر الناس ان النساء نواقص الايمان نواقص العقول ...

۱۵۱، ۶

لا تطيعوا النساء فى المعروف حتى لا يطمعن فى المنكر

۳۰۸، ۶

لا تملك المرأة ما جاوز نفسها فان المرأة ريحانه و ليست بقهرمانه

۳۱۸، ۶

لا تكثرن الخلوه بالنساء فيملكنك و تملهن و استبق من نفسك و عقلك ...

۳۳۷، ۶

لا تحملوا النساء اثقالكم و استغنوا عنهن ما استطعتم فانهن ...

۳۳۸، ۶

لا تنازع السفهاء و لا تستهتر بالنساء فان ذلك يزرى بالعلاء

۳۴۰، ۶

باب النسيان - (فراموشی)

النسيان ظلمة و فقد

۱۵۹، ۱

السلو حاسد الشوق

۲۳۶، ۱

اذا صنع اليك معروف فاذكره

۱۱۹، ۳

اذا صنعت معروفًا فانسه

۱۱۹، ۳

تناس مساوی الاخوان تستدم ودهم

۳۱۹، ۳

سل المعروف من ينساه و اصطنعه الى من يذكره

۱۴۶، ۴

من نسي الله انساه نفسه

۱۶۵، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۸۱

من سلا عن المسلوب كان لم يسلب

۲۴۵، ۵

من نسي الله سبحانه انساه الله نفسه و اعمى قلبه

۳۸۷، ۵

نسيتم ما ذكرتم و امنتم ما حذرتم فتاه عليكم رأيكم و تشتت عليكم امركم

۱۸۱، ۶

باب النصيحة - (پند و اندرز، خير خواهی)

النصح يثمر المحبة

۱۶۱، ۱

النصيحة تثمر الود

۲۱۲، ۱

النصيحة من اخلاق الكرام

۳۴۲، ۱

امحض اخاك النصيحة حسنة كانت او قبيحة

۲۲۴، ۲

اسمعوا النصيحة ممن اهداها اليكم و اعقلوها على انفسكم

۲۴۲، ۲

ابذل لصديقك نصحك و لمعارفك معونتك و لكافة الناس بشرک

۲۳۵، ۲

اشفق الناس عليك اعونهم لك على صلاح نفسك و انصحهم لك في دينك

۴۸۵، ۲

ان انصح الناس انصحهم لنفسه و اطوعهم لربه

۵۳۱، ۲

رب ناصح من الدنيا عندك متهم

۷۶، ۴

طوبى لمن اطاع ناصحا يهديه و تجنب غاوبا يرديه

۲۳۹، ۴

قد يغش المستنصح

۴۶۳، ۴

قد يستفيد الظنة الناصح

۴۶۳، ۴

قد ينصح غير الناصح

۴۶۳، ۴

قد نصحتهم فانتصحو او بصرتهم فابصروا و ارشدتم فاسترشدوا

۴۷۹، ۴

ربما نصح غير الناصح

۴۷۹، ۴

كيف ينتفع بالنصيحة من يلتذ بالفضيحة

۵۶۷، ۴

ليكن احب الناس اليك المشفق الناصح

۵۱، ۵

من خالف النصح هلك

۱۵۳، ۵

من بصرک عيبك فقد نصحك

۱۵۷، ۵

من نصحك فقد انجدك

۱۵۸، ۵

من استنصحك فلا تغشه

۱۷۱، ۵

من نصحك اشفق عليك

۱۹۰، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸۲

من استغش النصيح استحسن القبيح

۲۲۸، ۵

من قبل النصيحة امن من الفضيحة

۲۷۷، ۵

من عصى نصيحه نصر ضده

۲۷۹، ۵

من امرک باصلاح نفسک فهو احق من تطيعه

۳۲۲، ۵

من اقبل على النصيح اعرض عن القبيح

۳۴۶، ۵

من استغش النصيح غشيه القبيح

۳۴۷، ۵

من اعرض عن نصيحة الناصح احرق بمكيده الكاشح

۳۵۰، ۵

من تاجرک بالنصح فقد اجزل لك الربح

۳۵۰، ۵

من نصح نفسه كان جديرا بنصح غيره

۴۲۹، ۵

من تاجرک في النصح كان شريكك في الربح

۴۳۲، ۵

من لم ينصحك في صداقته فلا تعذره

۴۵۵، ۵

من احسن النصيحة الابانة عن القبيحة

۲۰، ۶

من اكبر التوفيق الاخذ بالنصيحة

۲۰، ۶

من احسن الدين النصح

۳۳، ۶

من علامات الادبار سوء الظن بالنصح

۳۸، ۶

ما اخلص المودة من لم ينصح

۷۵، ۶

مرارة النصح انفع من حلاوة الغش

۱۳۱، ۶

مناصحك مشفق عليك محسن اليك ناظر في عواقبك ...

۱۳۹، ۶

نصحك بين الملاء تقريع

۱۷۲، ۶

لا تردن على النصح و لا تستغثن المشير

۲۸۷، ۶

لا اخلاص كالنصح

۳۵۷، ۶

لا عداوة مع نصح

۳۶۰، ۶

لا شفيق كالودود الناصح

۳۶۴، ۶

لا واعظ أبلغ من النصح

۳۷۸، ۶

لا خير في قوم ليسوا بناصحين و لا يحبون الناصحين

۴۲۷، ۶

باب النصره- (يارى)

انصر الله بقلبك و لسانك و يدك فان الله سبحانه قد تكفل بنصره من ينصره

۲۰۳، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸۳

احسن العدل نصره المظلوم

۳۹۴، ۲

من انتصر باعداء الله استحق الخذلان

۳۲۵، ۵

من نام عن نصره وليه انتبه بوطأة عدوه

۳۴۴، ۵

من انتصر بالله عز نصره

۳۵۲، ۵

من استظهر بالله اعجز قهره

۳۵۲، ۵

لا ينتصر المظلوم بلا ناصر

۳۹۴، ۶

باب الانصاف

الانصاف راحة، الشر وقاحة

۱۳، ۱

المنصف كريم، الظالم لثيم

۲۴، ۱

الانصاف عنوان النبيل

۶۸، ۱

الانصاف شيمه الاشراف

۱۵۲، ۱

الانصاف افضل الفضائل

۲۰۳، ۱

الانصاف زين الامر

۲۳۰، ۱

الانصاف افضل الشيم

۲۳۹، ۱

الانصاف يستديم المحبة

۲۶۹، ۱

الانصاف يألف القلوب

۲۹۴، ۱

المؤمن ينصف من لا ينصفه

۳۷۰، ۱

الانصاف يرفع الخلاف و يوجب الايتلاف

۳۰، ۲

الانصاف من النفس كالعدل في الامر

۸۹، ۲

المنصف كثير الاولياء و الاوداء

۱۴۳، ۲

انصف الناس من نفسک و اهلک و خاصتک و من لک فیه هوی و اعدل فی العدو و الصدیق

۲۱۰، ۲

انصف من نفسک قبل ان ینتصف منک فان ذلک اجل لقدرک و اجدر برضا ربک

۲۳۱، ۲

اجود السیره ان تنصف من الناس و لا تعاملهم به

۴۳۳، ۲

اعدل الناس من انصف من ظلمه

۴۳۵، ۲

اعدل الناس من انصف عن قوة و اعظمهم حلما من حلم عن قدرة

۴۴۷، ۲

انصف الناس من انصف من نفسه من غیر حاکم علیه

۴۷۴، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸۴

ان اعظم المثوبة مثوبة الانصاف

۴۸۸، ۲

ان افضل الايمان انصاف الرجل من نفسه

۵۰۲، ۲

ان من فضل الرجل ان ینصف من نفسه و یحسن الی من اساء الیه

۵۱۶، ۲

انک ان انصفت من نفسک ازلفک الله

۵۵، ۳

بالنصفه تدوم الوصلة

۲۰۰، ۳

ثلاثة لا ینتصفون من ثلاثة ابدأ: العاقل من الاحمق ...

۳۴۱، ۳

زكاة القدرة الانصاف

۱۰۵، ۴

على الانصاف ترسخ المودة

۳۱۵، ۴

عامل سائر الناس بالانصاف و عامل المؤمنین بالایثار

۳۶۶، ۴

غایة الانصاف ان ینصف المرء نفسه

۳۷۲، ۴

من انصف انصف

۱۴۴، ۵

من عدم انصافه لم یصحب

۲۳۰، ۵

من منع الانصاف سلبه الله الامکان

۲۸۶، ۵

من کثر انصافه تشاهدت النفوس بتعدیله

۲۸۹، ۵

من تحلی بالانصاف بلغ مراتب الاشراف

۳۵۷، ۵

من لم ينصف المظلوم من الظالم سلبه الله قدرته

۴۱۰، ۵

مع الانصاف تدوم الاخوة

۱۲۰، ۶

نظام الدين خصلتان انصافك من نفسك و مواساة اخوانك

۱۷۹، ۶

لا تقاولن الا منصفا و لا ترشدن الا مسترشدا

۲۹۲، ۶

لا تعامل من لا تقدر على الانتصاف منه لا تدوم على عدم الانصاف المودة

۴۱۲، ۶

باب النظر - (نگریستن)

العين رائد الفتن

۹۹، ۱

العين بريد القلب

۱۰۰، ۱

العيون طلائع القلوب

۱۱۰، ۱

اللحظ رائد الفتن

۲۶۲، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۸۵

العيون مصائد الشيطان

۳۳۵، ۱

الا ان ابصر الابصار من نفذ في الخير طرفه

۳۳۰، ۲

ان الناظر بالقلب العامل بالبصر يكون مبتدأ عمله ...

۵۵۶، ۲

ان ابصار هذه الفحول طوامح و هو سبب هبابها فاذا نظر أحدكم ...

۶۰۴، ۲

ذهاب النظر خير من النظر الى ما يوجب الفتنة

۳۲، ۴

رب صباية غرست من لحظة

۶۷، ۴

عمى البصر خير من كثير من النظر

۳۵۴، ۴

في كل نظرة عبرة

۳۹۶، ۴

فاقد البصر فاسد النظر

۴۱۶، ۴

كم من صباية اكتسبت من لحظة

۵۴۹، ۴

کم من نظره جلبت حسرة

۵۴۹، ۴

ليس في الجوارح اقل شكرا من العين فلا تعطوها سؤلها ...

۸۷، ۴

لحظ الانسان رائد قلبه

۱۲۷، ۵

من اطلق طرفه كثر اسفه

۱۹۵، ۵

من أطلق طرفه جلب حتفه

۴۵۰، ۵

من غض طرفه قل اسفه و امن تلفه

۴۵۰، ۵

من غض طرفه اراح قلبه

۴۴۹، ۵

من اطلق طرفه اجتلب حتفه

۴۶۰، ۵

من المروءة غض الطرف و مشى القصد

۲۲، ۶

نعم الورع غض الطرف

۱۶۲، ۶

نعم صارف الشهوات غض الابصار

۱۶۴، ۶

لا مروءة كغض الطرف

۳۴۹، ۶

باب الانظار- (مهلت دادن)

كل معاجل يسأل الانظار

۵۴۰، ۴

باب النعمة- (فراخی و آسودگی)

أنعم تحمد

۱۷۴، ۲

أنعم تشكروا رهب تحذر و لا تمازح فتحقر

۱۹۳، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸۶

استصلح كل نعمة انعمها الله عليك و لا تضع نعمة من نعم الله عندك

۲۱۳، ۲

و لير عليك اثر ما انعم الله سبحانه عليك

۲۱۳، ۲

احذروا نفاذ النعم فما كل شارذ بمردود

۲۸۲، ۲

الاوان من النعم سعة المال و افضل من سعة المال صحة البدن و افضل من صحة البدن تقوى القلب

۳۳۷، ۲

افضل الكرم اتمام النعم

۳۹۵، ۲

اجمل افعال ذوی القدرة الانعام

۳۹۹، ۲

اقل ما يجب للمنعم ان لا يعصى بنعمته

۴۵۳، ۲

اولی الناس بالانعام من كثرت نعم الله عليه

۴۸۵، ۲

ان من النعمة تعذر المعاصی

۴۹۰، ۲

ان لله سبحانه في السراء نعمة الافضال و في الضراء نعمة التطهير

۵۳۷، ۲

انما يعرف قدر النعم بمقاساة ضدها

۸۰، ۳

اذا رأيت ربك يتابع عليك النعم فاحذره

۱۴۲، ۳

اذا أراد الله سبحانه ازالة نعمة عن عبد ...

۱۷۰، ۳

عند تظاهر النعم يكثر الحساد

۳۲۳، ۴

في كل نعمة اجر

۴۰۷، ۴

كم من مبتلى بالنعماء

۵۵۱، ۴

كم من مغبوط بنعمته و هو في الاخرة من الهالكين

۵۵۸، ۴

لير عليك اثر ما انعم الله به عليك

۴۰، ۵

من بسط يده بالانعام حصن نعمته من الانصرام

۳۴۱، ۵

من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس اليه فان قام فيها ...

۳۶۱، ۵

من اوسع الله عليه نعمة و جب عليه ان يوسع الناس انعاما

۴۴۶، ۵

ما اعظم نعم الله سبحانه في الدنيا و ما اصغرها في نعمة الاخرة

۷۷، ۶

ما اقرب النعيم من البؤس

۸۶، ۶

ما انعم الله على عبد نعمة فظلم فيها الا كان حقيقا ان يزيلها عنه

۱۱۵، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸۷

نعم الله سبحانه اكثر من ان يشكر الا ما اعان الله عليه و ذنوب ابن آدم ...

۱۷۶، ۶

لا تكونوا لنعم الله عليكم اذدادا

۲۷۵، ۶

لا تضع نعمته من نعم الله سبحانه عندك و لير عليك اثر ما انعم الله به عليك

۳۱۳، ۶

لا تعن على من انعم عليك فمن اعان على من انعم عليه سلب الامكان

۳۳۲، ۶

يا بن آدم اذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك نعمته فاحذره و حصن ...

۴۶۰، ۶

باب معرفة النفس - (خود را شناختن)

افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه

۳۸۶، ۲

افضل الحكمة معرفة الانسان نفسه و وقوفه عند قدره

۴۱۹، ۲

افضل العقل معرفة الانسان نفسه فمن عرف نفسه عقل و من جهلها ضل

۴۴۲، ۲

عجبت لمن يجهل نفسه كيف يعرف ربه

۳۴۱، ۴

كيف يعرف غيره من يجهل نفسه

۵۶۵، ۴

كفى بالمرء معرفة ان يعرف نفسه

۵۷۵، ۴

كفى بالمرء جهلا ان يجهل نفسه

۵۷۵، ۴

من عرف نفسه تجرد

۱۷۲، ۵

من جهل نفسه أهملها

۱۷۸، ۵

من عرف نفسه عرف ربه

۱۹۴، ۵

من عرف نفسه جل امره

۲۰۸، ۵

من جهل نفسه كان بغير نفسه اجهل

۳۳۴، ۵

من عرف نفسه فهو لغيره اعرف

۳۶۳، ۵

من عرف نفسه فقد انتهى الى غاية كل معرفة و علم

۴۰۵، ۵

من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النجاه و خبط في الضلال و الجهالات

۴۲۶، ۵

باب الرضا عن النفس - (از خود راضی بودن)
الراضی عن نفسه مغبون و الواثق بها مفتون

۷۶، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸۸

الرجل حیث اختار لنفسه ان صانها ارتفعت و ان ابتذلها اتضعت

۷۷، ۲

ازراء الرجل علی نفسه برهان رزانة عقله و عنوان وفور فضله

۱۰۹، ۲

العاقل يتقاضى نفسه بما يجب عليه و لا يتقاضى لنفسه بما يجب له

۱۲۴، ۲

الراضی عن نفسه مستور عنه عيبه و لو عرف فضل غيره كساه ما به ...

۱۳۳، ۲

باب النفس - (روابط انسان با نفس خویش)

النفس الامارة المسولة تملق تملق المنافق و تتضع ...

۱۳۹، ۲

اهن نفسك ما جمحت بك الى معاصي الله

۱۸۷، ۲

استقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك و ارض للناس بما ترضاه لنفسك

۲۰۸، ۲

املك حمية نفسك و سورة غضبك و سطوة يدك ...

۲۱۳، ۲

اجعل نفسك ميزانا بينك و بين غيرك و احب ما تحب لنفسك ...

۲۱۸، ۳

اجعل من نفسك على نفسك رقبيا و اجعل لآخرتك من دنياك نصيبا

۲۱۹، ۲

اقبل على نفسك بالادبار عنها

۲۲۱، ۲

اقمعوا هذه النفوس فانها طلعة ان تطيعوها تزع بكم الى شر غاية

۲۶۳، ۲

اياك ان ترضى عن نفسك فيكثر الساخط عليك

۲۹۰، ۲

اياك و الثقة بنفسك فان ذلك من اكبر مصادد الشيطان

۲۹۹، ۲

الا انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها

۳۳۱، ۲

اكبر البلاء فقر النفس

۳۹۲، ۲

اعظم ملك ملك النفس

۳۹۲، ۲

اقوى الناس من قوى على نفسه

۴۰۶، ۲

افضل الاعمال ما اكرهت النفوس عليها

۴۱۱، ۲

اقوى الناس اعظمتهم سلطانا على نفسه

۴۳۶، ۲

ان النفوس اذا تناسبت ايتلفت

۴۹۰، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۸۹

ان لانفسكم اثمنا فلا تبيعوها الا بالجنة

۵۱۲، ۲

ان الله سبحانه و تعالى يجب السهل النفس السمع الخليفة القريب الامر

۵۱۳، ۲

ان هذه النفوس طلعة ان تطيعوها تنزع بكم الى شر غاية

۵۱۹، ۲

ان النفس ابعد شيء منزعا و انها لا تزال تنزع الى معصية في هوى

۵۲۰، ۲

من أهمل نفسه خسر

۱۶۶، ۵

من ملك نفسه علا أمره

۱۸۰، ۵

من ملكته نفسه ذل قدره

۱۸۰، ۵

من مقت نفسه احبه الله

۱۸۵، ۵

من اهان نفسه اكرمه الله

۱۸۵، ۵

من غش نفسه لم ينصح غيره

۲۰۸، ۵

من ساس نفسه ادرك السياسة

۲۰۹، ۵

من تعاهد نفسه بالحذر امن

۲۱۰، ۵

من اساء الى نفسه لم يتوقع منه جميل

۲۳۴، ۵

من لم يسس نفسه أضعافها

۲۴۶، ۵

من سخط على نفسه ارضى ربه

۲۵۴، ۵

من قوى على نفسه تنهى فى القوة

۲۵۴، ۵

من أجهد نفسه فى اصلاحها سعد

۲۵۸، ۵

من اهمل نفسه في لذاتها شقى و بعد

۲۵۸، ۵

من سامح نفسه فيما تحب طال شقاؤها فيما لا تحب

۳۱۳، ۵

من و اخذ نفسه صان قدره و حمد عواقب امره

۳۱۹، ۵

من اهمل نفسه افسد امره

۳۲۰، ۵

من استقصى على نفسه امن استقصاء غيره عليه

۳۲۶، ۵

من كان له من نفسه يقظة كان عليه من الله حفظة

۳۶۰، ۵

ذل في نفسك و عز في دينك و صن آخرتك و ابدل دنياك

۳۵، ۴

سياسة النفس افضل سياسة و رياسة العلم اشرف رياسة

۱۳۵، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۹۰

صوم النفس امساك الحواس الخمس عن سائر الماثم و خلو القلب ...

۲۲۳، ۴

ضبط النفس عند الرغب و الرهب من افضل الادب

۲۳۴، ۴

طوبى لمن كان له من نفسه شغل شاغل عن الناس

۲۴۰، ۴

طوبى لمن كان له من نفسه شغل شاغل و الناس منه فى راحة ...

۲۴۸، ۴

عجبت لمن يتصدى لاصلاح الناس و نفسه اشد شىء فسادا ...

۳۴۰، ۴

عجبت لمن يظلم نفسه كيف ينصف غيره

۳۴۱، ۴

فى خلاف النفس رشدھا

۴۰۸، ۴

فى طاعة النفس غيھا

۴۰۸، ۴

قدرتك على نفسك افضل القدرة و امرتك عليها خير الامرة

۵۰۸، ۴

كل معتمد على نفسه ملقى

۵۲۶، ۴

كيف يصلح غيره من لا يصلح نفسه

۵۶۴، ۴

كيف يعدل فى غيره من يظلم نفسه

۵۶۴، ۴

کیف یهدی غیره من یضل نفسه

۵۶۵، ۴

کیف ینصح غیره من یغش نفسه

۵۶۵، ۴

کفی بالمرء فضیلة ان ینقص نفسه

۵۷۶، ۴

کفی بالمرء جهلا ان یرضی عن نفسه

۵۷۸، ۴

کفی بالمرء منقصة ان یعظم نفسه

۵۷۸، ۴

کفی بالمرء غرورا ان یثق بكل ما سول له نفسه

۵۷۹، ۴

کفی بالمرء شغلا بنفسه عن الناس

۵۸۱، ۴

کن اوثق ما تكون بنفسک احذر ما تكون من خداعها

۶۰۸، ۴

کن وصی نفسک و افعل فی مالک ما تحب ان یفعله فیہ غیرک

۶۰۸، ۴

کن مؤخذاً بنفسک مغالباً سوء طبعک و ایاک ان تحمل ذنوبک علی ربک

۶۰۸، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۹۱

کن لنفسک مانعا رادعا و لثروتک عند الحمیة واقما قامعا

۶۱۲، ۴

کلما ازداد علم الرجل زادت عنایتہ بنفسه و بذل فی ریاضتها و صلاحها جهده

۶۲۱، ۴

لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها

۸۱، ۵

لیس من اساء الی نفسه بذی مأمول

۸۷، ۵

لیس علی وجه الارض اکرم علی الله سبحانه من النفس المطیعة لامره

۹۲، ۵

من تکثر بنفسه قل

۱۳۹، ۵

من حقر نفسه عظم

۱۴۴، ۵

من اصلح نفسه ملکها

۱۶۰، ۵

من اهمل نفسه اهلکها

۱۶۰، ۵

من اکرم نفسه اهانتہ

۱۶۱، ۵

من اطاع نفسه قتلها

۱۷۷، ۵

من عصی نفسه وصلها

۱۷۷، ۵

من عظم نفسه حقر

۱۷۸، ۵

من صان نفسه وقر

۱۷۸، ۵

من وثق بنفسه خائته

۱۶۱، ۵

ان هذه النفس لامارة بالسوء فمن اهملها جمحت به الى المآثم

۵۲۰، ۲

ان نفسك لخدوع ان تثق بها يقتدك الشيطان الى ارتكاب المحارم

۵۲۱، ۲

ان المؤمن لا يمسى و لا يصبح الا و نفسه ظنون عنده ...

۵۲۱، ۲

ان النفس لامارة بالسوء و الفحشاء فمن ائتمنها خائته ...

۵۲۱، ۲

ان النفس لجوهرة ثمينة من صانها رفعها و من ابتذلها وضعها

۵۲۲، ۲

ان الحازم من شغل نفسه بجهاد نفسه فاصلحها و حبسها ...

۵۵۶، ۲

ان الحازم من قيد نفسه بالمحاسبة و ملكها بالمغاضبة و قتلها بالمجاهدة

۵۵۸، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۹۲

ان من احب العباد الى الله عبدا اعانه على نفسه فاستشعر ...

۵۶۱، ۲

ان نفسك مطيتك ان اجهدتها قتلتها و ان رفعت بها ابقيتها

۶۰۷، ۲

اذا نفذ حكمك في نفسك تداعت انفس الناس الى عدلك

۱۵۹، ۳

اذا صعبت عليك نفسك فاصعب لها تذل لك و خادع نفسك عن نفسك تنقد لك

۱۶۳، ۳

نفسه اصلب من الصلد

۲۷۴، ۳

ثيابك على غيرك أبقى لك منها عليك

۳۴۷، ۳

خير النفوس ازكاها

۴۲۶، ۳

خير الامراء من كان على نفسه اميرا

۴۲۹، ۳

خادع نفسک عن العبادۃ و ارفق بها و خذ عفوها و نشاطها الا ما کان ...

۴۴۹، ۳

خدمۃ الجسد اعطائه ما يستدعيه من الملاذ و الشهوات و المقتنيات و فی ذلك هلاک النفس

۴۶۵، ۳

خدمۃ النفس صيانتها عن اللذات و المقتنيات ...

۴۶۵، ۳

ربما ذهبت من نفسک

۸۳، ۴

ما أعمى النفس الطامعۃ عن العقبی الفاجعۃ

۹۳، ۶

ما کرمت علی عبد نفسه الا هانت الدنيا فی عينه

۱۱۵، ۶

نفسک أقرب أعدائك الیک

۱۷۰، ۶

نظر النفس للنفس للعناية بصلاح النفس

۱۷۲، ۶

نفسک عدو محارب و ضد موائب ان غفلت عنها قتلتک

۱۷۹، ۶

لا تستحسن من نفسک ما من غیرک تستکره

۲۶۳، ۶

لا یلم لائم الا نفسه

۲۶۰، ۶

نزل نفسک دون منزلتها تنزلک الناس فوق منزلتک

۱۷۹، ۶

ظلم نفسه من رضی بدار الفناء عوضا عن دار البقاء

۲۷۷، ۴

لا تحلم عن نفسک اذا هی اغوتک

۲۸۲، ۶

لا تعص نفسک اذا هی ارشدتک

۲۸۲، ۶

لا تطلبن طاعة غیرک و طاعة نفسک علیک ممتنعة

۳۰۰، ۶

لا تجهل نفسک فان الجاهل معرفة نفسه جاهل بكل شیء

۳۰۴، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۹۳

لا تترك الاجتهاد فی اصلاح نفسک فانه لا یعینک الا الجد

۳۱۵، ۶

لا یسلم علی الله من لا یملك نفسه

۳۹۹، ۶

لا عدو اعدی علی المرء من نفسه

۳۹۹، ۶

بنبغی ان یكون الرجل مهيمنا على نفسه مراقبا قلبه حافظا لسانه

۴۴۵، ۶

لا شرف اعلى من التقوى

۴۴۵، ۶

من لم يعنه الله على نفسه لم ينتفع بموعظة واعظ

۴۲۰، ۵

من اتهم نفسه فقد غالب الشيطان

۳۶۹، ۵

من خالف نفسه فقد غلب الشيطان

۳۶۹، ۵

من كان له من نفسه زاجر كان عليه من الله حافظ

۴۰۴، ۵

من لم ينتفع بنفسه لم ينتفع به الناس

۴۱۵، ۵

من لم يتضع عند نفسه لم يرتفع عند غيره

۴۱۵، ۵

من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره

۴۱۵، ۵

من رخص لنفسه ذهبته به في مذاهب الظلمة

۴۲۲، ۵

من داهن نفسه هجمت به على المعاصي المحرمة

۴۲۳، ۵

من لم يتدارك نفسه باصلاحها أعضل دائه و أعيب شفاؤه و عدم الطبيب

۴۲۳، ۵

من شغل نفسه بغير نفسه تحير في الظلمات و ارتبك في الهلكات

۴۲۶، ۵

من ذم نفسه أصلحها

۴۴۵، ۵

من باع نفسه بغير نعيم الجنة فقد ظلمها

۴۵۸، ۵

من ظن بنفسه خيرا فقد أوسعها ضيرا

۴۶۴، ۵

من كمال الانسان و وفور فضله استشعار بنفسه النقصان

۴۵، ۶

من هانت عليه نفسه فلا ترج خيره

۴۴۳، ۵

ما حقر نفسه الا عاقل

۵۳، ۶

ما نقص نفسه الا كامل

۵۳، ۶

ما أغش نفسه من ينصح غيره

۷۹، ۶

لا قوى اقوى ممن قوى على نفسه فملكها

۴۳۶، ۶

لا عاجز أعجز ممن أهمل نفسه فأهلكها

۴۳۷، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۹۴

باب النفع - (سود)

افضل الناس أنفعهم للناس

۳۹۷، ۲

خير الناس من نفع الناس

۴۳۰، ۳

من لم تنفعك حياته فعدده فى الموتى

۴۴۱، ۵

باب النفاق و المنافق - (دو روئى)

المنافق مريب

۴۶، ۱

النفاق اخو الشرك

۱۳۰، ۱

النفاق شين الاخلاق

۱۹۱، ۱

النفاق يفسد الايمان

۱۹۲، ۱

النفاق توأم الكفر

۱۹۲، ۱

النفاق مبنى على المين

۳۰۲، ۱

النفاق من أثنى الذل

۳۱۳، ۱

الايمان برى من النفاق

۳۲۶، ۱

المنافق مكور مضر مرتاب

۳۴۰، ۱

المنافق لسانه يسر و قلبه يضر

۶، ۲

المنافق قوله جميل و فعله الداء الدخيل

۶، ۲

المنافق وقح غبى متملق شقى

۶۵، ۲

الحكمة لا تحل قلب المنافق الا و هى على ارتحال

۸۱، ۲

المنافق لنفسه مداهن و على الناس طاعن

۱۰۹، ۲

احذروا أهل النفاق فانهم الضالون المضلون الزالون المزلون قلوبهم دويبة و صحافهم نقيبة

۲۸۵، ۲

اياك و النفاق فان ذا الوجهين لا يكون وجيها عند الله

۳۰۴، ۲

اظهر الناس نفاقا من امر بالطاعة و لم يعمل بها و نهى عن المعصية و لم ينته عنها

۴۴۰، ۲

اشد الناس نفاقا من امر بالطاعة و لم يعمل بها و نهى عن المعصية و لم ينته عنها

۴۶۴، ۲

ان المؤمن يرى يقينه فى عمله و ان المنافق يرى شكه فى عمله

۵۴۴، ۲

انى اخاف عليكم كل عليم اللسان منافق الجنان يقول ما تعلمون ...

۴۷، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۹۵

حسدة الرخاء و مؤكدوا البلاء و مقتنوا الرجاء لهم بكل طريق صريع و الى كل قلب شفيح و لكل شجو دموع

۴۱۶، ۳

شكر المنافق لا يتجاوز لسانه

۱۵۹، ۴

عادة المنافقين تهزيع الاخلاق

۳۳۲، ۴

كل منافق مريب

۵۲۹، ۴

كثرة الوفاق نفاق

۵۸۷، ۴

لسانه كالشهد و لكن قلبه سجن للحقد

۱۲۵، ۵

من كثر نفاقه لم يعرف وفاقه

۲۳۵، ۵

ما اقبح بالانسان ان يكون ذا وجهين

۹۷، ۶

مثل المنافق كالحنظللة الخضرة اوراقها المر مذاقها

۱۵۲، ۶

نفاق المرء من ذل يجده فى نفسه

۱۸۱، ۶

ورع المنافق لا يظهر الا على لسانه

۲۴۱، ۶

باب الانفاق - (بخشش، سپرى كردن مال)

ان انفاق هذا المال فى طاعة الله اعظم نعمة ...

۴۸۹، ۲

انكم الى انفاق ما اكتسبتم احوج منكم الى اكتساب ما تجمعون

۶۱، ۳

انکم الی اجراء ما اعطیتم اشد حاجةً من السائل الی ما اخذ منکم

۶۳، ۳

انکم اغبط بما بذلتم من الراغب الیکم فیما وصله منکم

۶۳، ۳

انما لك من مالک ما قدمته لآخرتك و ما آخرته فللوارث

۹۰، ۳

إذا رزقت فأنفق

۱۱۷، ۳

إذا قدمت مالک لآخرتك و استخلفت الله سبحانه علی من من بعدک ...

۱۷۴، ۳

إذا وجدت من اهل الفاقة من يحمل لك زادک الی يوم القيمة ...

۱۸۴، ۳

جودوا بما یفنی تعاضوا عنه بما یبقى

۳۵۹، ۳

درهم ینفع خیر من دینار یصرع

۱۲، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۹۶

رب سلف عاد خلفا

۶۳، ۴

قدموا بعضا یکن لکم و لا تخلفوا کلا فیکون علیکم

۵۱۴، ۴

کذب من ادعی الیقین بالباقی و هو موصل للغانی

۶۲۹، ۴

لیس لاحد من دنياه الا ما انفقہ علی اخراه

۸۷، ۵

لم یرزق المال من لم ینفقہ

۹۶، ۵

ما قدمت من دنیاک فلنفسک و ما اخرت منها فللعدو

۸۴، ۶

باب النوافل - (مستحبات)

انک ان اشتغلت بفضائل النوافل عن اداء الفرائض فلن یقوم فضل تکسبه بفرض تضيعه

۵۲، ۳

إذا اضررت النوافل بالفرائض فارضوها

۱۲۴، ۳

لاقربةً بالنوافل اذا اضررت بالفرائض

۳۶۶، ۶

باب النقص - (کاهش)

بئس الاختیار الرضا بالنقص

۲۵۰، ۳

باب الانتقام - (کینه کشیدن)

العز ادراک الانتصار

۱، ۲۷۸

المبادرة الى الانتقام من شيم اللثام

۲، ۴

اقبح افعال المقتدر الانتقام

۲، ۳۹۹

دع الانتقام فانه من أسوء أفعال المقتدر و لقد أخذ بجوامع الفضل من رفع ...

۴، ۲۰

لكل ظالم انتقام

۵، ۱۲

من انتقم من الجانى أبطل فضله فى الدنيا وفاته ثواب الاخرة

۵، ۳۸۵

معالجة الانتقام من شيم اللثام

۶، ۱۴۹

لا سودد مع انتقام

۶، ۳۵۹

باب الانكار - (ناشناختن، جحود)

الانكار اصرار

۱، ۵۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۳۹۷

باب المنكر و النهى عنه - (نهى از منكر)

ان من رأى عدوانا يعمل به و منكره يدعى اليه فانكره ...

۲، ۵۵۹

اذا رأى احدكم المنكر و لم يستطع ان ينكره بيده و لسانه ...

۳، ۱۸۳

فمنهم المنكر للمنكر بيده و لسانه و قلبه فذلك المستكمل لخصال الخير ...

۴، ۴۴۴

و النهى عن المنكر ردعا للسفهاء

۴، ۴۵۱

لن تهتدى الى المعروف حتى تضل عن المنكر

۵، ۶۷

من نهى عن المنكر ارغم انوف الفاسقين

۵، ۲۵۹

باب النميمة - (سخن چينى)

النميمة شيمة المارق

۱، ۲۲۷

النميمة ذنب لا ينسى

۱، ۳۶۳

اياك و النميمة فانها تزرع الضغينة و تبعد عن الله و الناس

۲، ۲۹۶

اسوء الصدق النميمة

۳۸۸، ۲

بئس الشیمة النمیمة

۲۵۱، ۳

من صدق الواشى أفسد الصديق

۳۰۲، ۵

من سعى بالنمیمة حاربه القريب و مقته البعيد

۳۶۷، ۵

من نقل اليك نقل عنك

۴۵۱، ۵

لا تعجلن الى تصديق واش و ان تشبه بالناصحين ...

۳۰۱، ۶

لا تكونوا مساييح و لا مذاييع

۳۴۰، ۶

لا تجتمع امانة و نمیمة

۳۷۲، ۶

باب النیابة - (جانشینى)

اذا استنبت فاعزم

۱۱۸، ۳

باب النوم - (خوابیدن)

النوم راحة من الم و ملائمه الموت

۳۸۰، ۱

بئس الغريم النوم يفنى قصير العمر و يفوت كثير الاجر

۲۵۷، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۳۹۸

من كثر فى ليله نومه فانه من العمل ما لا يستدرکه فى يومه

۳۷۶، ۵

ما أنقض النوم لعزائم اليوم

۶۲، ۶

ويح النائم ما اخسره قصر عمله و قل اجره

۲۲۸، ۶

باب النیة - (مقصود، هدفى كه بدان روى آورند)

الاعمال ثمار النيات

۷۹، ۱

النیة اساس العمل

۲۶۰، ۱

احسان النیة يوجب المثوبة

۲۳۱، ۱

النیة الصالحة احد العلمين

۱۶، ۲

استعن على العدل بحسن النیة فى الرعیة و قلة الطمع و كثرة الورع

۲۱۱، ۲

ایاک و خبث الطویة و افساد النیة و ركوب الدنیة و غرور الامنیة

۳۱۷، ۲

افضل الذخائر حسن الضمائر

۴۴۹، ۲

اقرب النیات بالنجاح اعودها بالصلاح

۴۵۹، ۲

ان الله تعالى يدخل بحسن النیة و صالح السریرة من یشاء من عباده الجنة

۵۴۲، ۲

ان تخلص النیة من الفساد اشد على العاملين من طول الاجتهاد

۵۳۶، ۲

ان الله سبحانه یحب ان یرکب نیة الانسان ...

۶۶۷، ۲

اذا فسدت النیة وقعت البلیة

۱۲۵، ۳

بحسن النیات تنجح المطالب

۲۳۹، ۳

تخلص النیة من الفساد اشد على العالمین من طول الاجتهاد

۲۹۹، ۳

جميل المقصد یدل على طهارة المولد

۳۶۴، ۳

جميل النیة سبب لبلوغ الامنیة

۳۶۷، ۳

حسن النیة جمال السرائر

۳۸۲، ۳

حسن النیة من سلامة الطویة

۳۸۴، ۳

رب عمل افسدته النیة

۶۱، ۴

رب نیة انفع من عمل

۶۲، ۴

رزق المرء على قدر نیته

۹۵، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۳۹۹

سوء النیة داء دفين

۱۳۱، ۴

صلاح العمل بصلاح النیة

۱۹۴، ۴

على قدر النیة تكون من الله العطیة

۳۱۶، ۴

عند فساد النیة ترتفع البركة

۳۲۷، ۴

عود نفسك حسن النية و جميل المقصد تدرك في مباغيك النجاح

۳۳۰، ۴

من ساء مقصده ساء مورده

۲۷۱، ۵

من اساء النية منع الامنية

۲۷۱، ۵

من ساء عقده شر فقده

۲۷۱، ۵

من لم يقدم اخلاص النية في الطاعات لم يظفر بالمشوات

۴۱۴، ۵

من حسنت نيته كثرت مثوبته و طابت عيشته و وجبت مودته

۴۴۴، ۵

من حسنت نيته امده التوفيق

۴۶۲، ۵

من البلية سوء الطوية

۳۷، ۶

من الشقاء فساد النية

۳۷، ۶

وصول المرء الى كل ما يبتغيه من طيب عيشه ...

۲۴۵، ۶

لا عمل ممن لا نية له

۴۰۰، ۶

لانية لمن لا علم له

۴۰۱، ۶

لا يكمل صالح العمل الا بصالح النية

۴۰۵، ۶

باب التوبخ - (سرزنش، نكوهش)

من وبخ نفسه على العيوب ارتعدت عن كثير الذنوب

۳۹۹، ۵

باب الوثوق - (استواری، اعتماد)

الثقة بالله أفضل عمل

۱۵۹، ۱

الثقة بالنفس من أوثق فرص الشيطان

۳۸۱، ۱

الطمأنينة قبل الخبرة خلاف الحزم

۳۹۱، ۱

اصل الرضا حسن الثقة بالله

۴۱۵، ۲

رب واثق خجل

۵۵، ۴

قلة الاسترسال الى الناس أحزم

۵۰۲، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۰

من عرف الناس لم يعتمد عليهم

۲۵۶، ۵

من جهل الناس استنام اليهم

۲۵۶، ۵

من وثق بالله صان يقينه

۲۶۲، ۵

من وثق بان ما قدر الله له لن يفوته استراح قلبه

۳۶۴، ۵

باب الواجبات

انفع المال ما قضى به الفرض

۴۰۶، ۲

ان من شغل نفسه بالمفروض عليه عن المضمون له ...

۶۱۹، ۲

ان الله سبحانه فرض عليكم فرائض فلا تضيعوها ...

۵۷۲، ۲

انك ان اخللت بشيء من هذا التقسيم فلا تقوم نوافل تكتسبها بفرائض تضيعها

۶۰۸، ۲

تقاض نفسك بما يجب عليها تأمن تقاضى غيرك لك و استقص عليها ...

۲۹۶، ۳

جرب نفسك فى طاعة الله بالصبر على اداء الفرائض ...

۳۵۸، ۳

خير اعمالك ما قضى فرضك

۴۲۱، ۳

خير الاعمال ما قضى اللوازم

۴۲۸، ۳

طوبى لى نفس ادت الى ربهها فرضها

۲۴۸، ۴

لم يضع من مالك ما قضى فرضك

۹۷، ۵

من شغل نفسه بما لا يجب ضيع من امره ما يجب

۳۱۳، ۵

من الواجب على ذى الجاه ان يبذله لطالبه

۳۰، ۶

لا تقض نافله فى وقت فريضة ابدأ بالفريضة ثم صل ما بدا لك

۳۲۹، ۶

لا عبادة كأداء الفرائض

۳۶۵، ۶

باب الوجدان - (رسیدن، یافتن)

الوجدان سلوان

۲۸، ۱

لن تسکن حرقة الحرمان حتى يتحقق الوجدان

۶۴، ۵

باب الايجاز - (كوتاه كردن سخن)

قد يكتفى من البلاغة بالايجاز

۴۷۴، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۱

باب الجاه - (بزرگی، منزلت)

افضل المروءة استقبال الرجل ماء وجهه

۴۳۰، ۲

بذل ماء الوجه في الطلب اعظم من قدر الحاجة ...

۲۶۴، ۳

بذل الجاه زكاة الجاه

۲۶۴، ۳

زكاة الجاه بذله

۱۰۴، ۴

من بذل جاهه استحمد

۱۹۲، ۵

باب التوحيد

التوحيد أن لا تتوهم

۳۰۴، ۱

التوحيد حيوة النفس

۱۴۵، ۱

باب الوحشة - (تنهائی، اندوه، ترس)

اياك ان توحش موادك وحشة تفضى به الى اختياره البعد عنك و ايثار الفرقة

۳۰۲، ۲

كيف يأنس بالله من لا يستوحش من الخلق

۵۶۶، ۴

باب الورع - (پرهیزگاری)

الورع اجتناب

۳۲، ۱

الورع جنه

۴۰، ۱

الورع افضل لباس

۱۲۹، ۱

الورع خير قرين

۱۳۳، ۱

الورع شعار الاتقياء

۱۵۶، ۱

الورع عمل راجح

۱۴۷، ۱

الورع جنه من السيئات

۱، ۱۸۸

الورع مصباح نجاح

۱، ۱۹۴

الورع ثمرة العفاف

۱، ۲۴۴

الورع شيمه الفقيه

۱، ۲۴۶

الورع اساس التقوى

۱، ۲۷۸

الورع يحجز عن ارتكاب المحارم

۱، ۳۷۶

الورع خير من ذل الطمع

۱، ۳۷۸

الورع من نزهت نفسه و شرفت خلاله

۲، ۳۲

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۲

الورع يصلح الدين و يصون النفس و يزين المروءة

۲، ۶۸

الورع الوقوف عند الشبهة

۲، ۱۵۴

الصق باهل الخير و الورع و رضهم على ان لا يطروك ...

۲، ۲۱۸

اكيسكم اورعكم

۲، ۳۷۰

املک شيء الورع

۲، ۳۷۷

انفع شيء الورع

۲، ۳۷۸

احسن اللباس الورع

۲، ۳۷۹

احسن شيء الورع

۲، ۳۹۷

اصل الورع تجنب الاثام و التنزه عن الحرام

۲، ۴۱۷

افسد دينه من تعرى عن الورع

۲، ۴۲۶

احسن اللباس الورع و خير الذخر التقوى

۲، ۴۴۶

اورع الناس انزههم عن المطالب

۲، ۴۸۴

ان ازین الاخلاق الورع و العفاف

۴۸۹، ۲

انک ان تورعت تنزهت عن دنس السيئات

۵۵، ۳

انما الورع التطهر عن المعاصی

۷۷، ۳

انما الورع التحری فی المكاسب و الكف عن المطالب

۸۴، ۳

آفة العدول قلة الورع

۱۰۵، ۳

بالورع يكون التنزه من الدنيا

۲۲۳، ۳

بصدق الورع يحصن الدين

۲۲۴، ۳

بالورع يتزكى المؤمن

۲۳۶، ۳

ثمرة الورع صلاح النفس و الدين

۳۳۱، ۳

جمال المؤمن ورعه

۳۶۳، ۳

جمال الدين الورع

۳۷۵، ۳

حب الفقر يكسب الورع

۳۹۶، ۳

خير امور الدين الورع

۴۲۵، ۳

خير الناس اورعهم و شرهم افجرهم

۴۳۳، ۳

دلیل دین العبد ورعه

۸، ۴

زين الايمان الورع

۱۰۹، ۴

زاد المرء الى الاخرة الورع و التقى

۱۱۳، ۴

سبب صلاح الدين الورع

۱۲۰، ۴

سبب صلاح النفس الورع

۱۲۶، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۴۰۳

سوسوا أنفسکم بالورع و داووا مرضاکم بالصدقة

۱۳۵، ۴

سیاسة الدين بحسن الورع و اليقين

۱۳۵، ۴

شيئان لا يوازنهما عمل: حسن الورع و الاحسان الى المؤمنين

۱۸۴، ۴

صلاح الدين الورع

۱۹۴، ۴

صلاح الايمان الورع و فسادہ الطمع

۱۹۵، ۴

عليك بالورع فانه خير صيانة

۲۹۰، ۴

عليك بالورع فانه عون الدين و شيمه المخلصين

۲۹۵، ۴

عليك بالورع و اياك و غرور الطمع فانه وخيم المرتع

۲۹۷، ۴

كن ورعا تكن زكيا

۶۰۰، ۴

قرن الورع بالتقى

۴۹۵، ۴

من صدق ورعه اجتنب المحرمات

۲۵۵، ۵

من قل ورعه مات قلبه

۲۶۹، ۵

من لم يصلحه الورع أفسده الطمع

۲۴۷، ۵

من زاد ورعه نقص اثمه

۲۷۵، ۵

من تورع حسنت عبادته

۲۹۹، ۵

من أحبنا فليعمل بعملنا و ليتجلبب الورع

۳۰۳، ۵

ما اصلح الدين كالورع

۵۹، ۶

ملاك الدين الورع

۱۱۷، ۶

مع الورع يثمر العمل

۱۲۱، ۶

نعم الرفيق الورع و بئس القرين الطمع

۱۶۵، ۶

ورع الرجل على قدر دينه

۲۲۳، ۶

ورع المؤمن يظهر في عمله

- ۲۴۱، ۶
لا ورع کالکف
۳۴۹، ۶
لا نزاهة کالتورع
۳۵۴، ۶
لا یصلح الدین کالورع
۳۶۷، ۶
لا معقل أحرز من الورع
۳۸۲، ۶
لا یزکو العلم بغير ورع
۳۸۸، ۶
لا صيانة لمن لا ورع له
۴۰۲، ۶
لا ورع أنفع من ترک المحارم و تجنب المآثم
۴۱۹، ۶
لا عمل أفضل من الورع
۴۳۴، ۶

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۴

- باب الوزارة- (مشیری و همنشینی پادشاه)
شر الوزراء من كان للاشرار وزیرا
۱۶۷، ۴
وزراء السوء أعوان الظلمة و اخوان الاثمة
۲۳۹، ۶
باب الوسط- (میانہ و راست)
الینا یرجع الغالی و بنا یلحق التالی
۱، ۲
خیر الامور النمط الاوسط الیه یرجع الغالی و به یلحق التالی
۴۴۷، ۳
باب التوسعة- (گشادگی و فراخی دادن)
إذا رزقت فأوسع
۱۱۹، ۳
باب المواساة- (یاری دادن مالی)
اخوک مواسیک فی الشدة
۱۱۵، ۱
المواساة افضل الاعمال
۳۴۶، ۱
احسن الاحسان مواساة الاخوان
۴۰۳، ۲
ان مواساة الرفاق من کرم الاعراق
۴۹۳، ۲

ما حفظت الاخوة بمثل المواساة

۷۶، ۶

لا تعدن صديقا من لا يواسى بماله

۲۸۷، ۶

لا يشبع المؤمن و اخوه جائع

۳۸۸، ۶

باب المواصلة - (پیوند، دوستی بی غرض)

افضل الفضائل صلة الهاجر و ايناس النافر و الاخذ بيد المعائر

۴۷۸، ۲

ان من مكارم الاخلاق ان تصل من قطعك ...

۵۴۲، ۲

رب مواصلة خير منها القطيعة

۷۳، ۴

رب مواصلة ادت الى تثقيل

۷۵، ۴

عليكم بالتواصل و الموافقة و اياكم و المقاطعة و المهاجرة

۳۰۱، ۴

كن لمن قطعك و اصلا و لمن سألك معطيا و لمن سكت عن مسألتك مبتدئا

۶۱۰، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۵

من وصلك و هو معدم خير لك ممن جفاك و هو مكثر

۴۶۱، ۵

مواصلة الافاضل توجب السمو

۱۲۷، ۶

وصول معدم خير من جاف مكثر

۲۲۶، ۶

وصول الناس من وصل من قطعه

۲۲۶، ۶

لا يكونن اخوك على قطيعتك اقوى منك على صلته

۳۱۷، ۶

باب التواضع - (فروتنی)

التواضع يرفع، التكريض

۱۲، ۱

التواضع ثمرة العلم

۸۱، ۱

التواضع يرفع الوضيع

۸۲، ۱

التواضع عنوان النبيل

۱۱۳، ۱

التواضع ينشر الفضيلة

۱۴۰، ۱

التواضع زکاة الشرف

۲۳۳، ۱

التواضع اشرف السؤدد

۲۴۱، ۱

التواضع سلم الشرف

۲۶۳، ۱

التواضع من مصادد الشرف

۳۸۹، ۱

التواضع افضل الشرفین

۲۰، ۲

التواضع مع الرفعة كالعفو مع القدرة

۸۹، ۲

التواضع رأس العقل و التكبر رأس الجهل

۱۵۱، ۲

اتضع ترتفع

۱۷۳، ۲

اعظم الشرف التواضع

۳۸۰، ۲

اجل الناس من وضع نفسه

۴۰۶، ۲

اعظم الناس رفعة من وضع نفسه

۴۳۴، ۲

اشرف الخلائق التواضع و الحلم و لين الجانب

۴۴۲، ۲

انك ان تواضعت رفعتك الله

۵۴، ۳

اذا تفقه الرفيع تواضع

۱۳۳، ۳

بالتواضع تكون الرفعة

۱۹۸، ۳

بالتواضع تزان الرفعة

۲۰۰، ۳

بكثرة التواضع يتكامل الشرف

۲۲۵، ۳

بخفض الجناح تنتظم الامور

۲۲۹، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۶

تواضع لله يرفعك

۲۷۷، ۳

تواضع لله يرفعك

۲۷۷، ۳

تواضع المرء یرفعه

۲۷۸، ۳

تمام الشرف التواضع

۲۸۰، ۳

تواضع الشریف یدعو الی کرامته

۳۲۹، ۳

ثمره التواضع المحبۃ

۳۲۷، ۳

حاصل التواضع الشرف

۴۰۷، ۳

سلم الشرف التواضع و السخاء

۱۴۲، ۴

ضادوا الکبر بالتواضع

۲۳۲، ۴

کفی بالتواضع شرفا

۵۷۲، ۴

کفی بالتواضع رفعة

۵۷۷، ۴

کما تتواضع تعظم

۶۲۳، ۴

من تواضع رفع

۱۴۲، ۵

من کان متواضعا لم یعدم الشرف

۲۳۴، ۵

من تواضع عظمه الله و رفعه

۳۰۱، ۵

ما تواضع الا رفیع

۵۳، ۶

ما اکتسب الشرف بمثل التواضع

۵۸، ۶

ما تواضع احد الازاده الله جلاله

۷۷، ۶

ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله سبحانه و ما احسن ...

۱۰۰، ۶

وجیه الناس من تواضع مع رفعة و ذل مع منعة

۲۲۷، ۶

لا تصعرون خدک و الن جانبک و تواضع لله الذی رفعک

۳۲۴، ۶

لا شرف کالتواضع

۳۵۴، ۶

باب الوطن

من ضيق العطن لزوم الوطن

۱۵، ۴

باب الوعد- (نوید خیر)

المروءة انجاز الوعد

۲۱۲، ۱

الوعد مرض و البرء انجازه

۲۹۵، ۱

الوعد أحد الرقين

۲۰، ۲

انجاز الوعد احد العتقين

۲۰، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۷

انجاز الوعد من دلائل المجد

۶۱، ۲

المنع الجمیل احسن من الوعد الطویل

۱۸۹، ۲

اذا وعدت فانجز

۱۱۶، ۳

غير موف بالعهد من اخلف الوعود

۳۸۲، ۴

كن منجزا للوعد موفيا بالنذر

۶۰۱، ۴

من تمام المروءة انجاز الوعد

۴۰، ۶

ملاك الوعد انجازه

۱۱۷، ۶

ما بات لرجل عندي موعد قط فبات يتململ على فراشه ...

۱۰۸، ۶

لا تعد بما تعجز عن الوفاء به

۲۶۴، ۶

لا تعدن عدة لا تثق من نفسك بانجازها

۲۹۲، ۶

لا تنفع العدة اذا ما انقضت المدة

۴۱۲، ۶

باب الموعظة- (پند و اندرز)

المواعظ حيوة القلوب

۸۵، ۱

الاتعاض اعتبار

۵۰، ۱

الموعظة نصيحة شافية

۲۳۰، ۱

- المواعظ كهف لمن وعاهها
۱، ۲۹۳
- المواعظ شفاء لمن عمل بها
۱، ۳۰۶
- الوعظ النافع ما ردع
۱، ۳۱۹
- العاقل من اتعظ بغيره
۱، ۳۳۹
- المواعظ صقال النفوس و جلاء القلوب
۱، ۳۵۷
- الجاهل لا يرتدع و بالمواعظ لا ينتفع
۲، ۳۵
- احی قلبك بالموعظة و امته بالزهادة و قوه باليقين و ذلك بذكر الموت و قرره بالفناء و بصره فجائع الدنيا
۲، ۲۰۶
- اتعظوا من كان قبلکم قبل ان يتعظ بکم من بعدکم
۲، ۲۴۲
- اتعظوا بالعبر و اعتبروا بالغير و انتفعوا بالنذر
۲، ۲۴۸
- استصبحوا من شعله واعظ متعظ و اقبلوا نصيحة ناصح متيقظ و قفوا عند ما افادکم من التعليم
۲، ۲۵۸
- الا ان اسمع الاسماع من وعی التذكير و قبله
۲، ۳۳۰
- انفع المواعظ ما ردع
۲، ۳۹۸
- ابلق العظاات الاعتبار بمصارع الاموات
۲، ۴۲۳
- شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۸
- ان الوعظ الذي لا يمجّه سمع و لا يعدله نفع ما سكت ...
۲، ۵۴۰
- ان العاقل يتعظ بالادب و البهائم لا تتعظ الا بالضرب
۲، ۵۵۲
- بالمواعظ تنجلي الغفلة
۳، ۲۰۰
- ثمرة الوعظ الانتباه
۳، ۳۲۲
- خير المواعظ ما ردع
۳، ۴۲۱
- رحم الله امرء اتعظ و ازدجر و انتفع بالعبر
۴، ۴۲
- رب زاجر غير مزدجر
۴، ۷۸

رب واعظ غیر مرتدع

۷۸، ۴

غیر منتفع بالعظا قلب متعلق بالشهوات

۳۸۲، ۴

فی المواعظ جلاء الصدور

۴۰۷، ۴

فطنة المواعظ تدعو الى الحذر فاتعظوا بالعبر و اعتبروا بالغير ...

۴۲۳، ۴

فيا لها مواعظ شافية لو صادفت قلوبا زاكية و اسماعا واعية و آراء عازمة

۴۳۲، ۴

قد نصح من وعظ

۴۷۴، ۴

قد تيقظ من اتعظ

۴۷۵، ۴

كفى بالمرء غواية ان يأمر الناس بما لا يأتمر به و ينهاهم عما لا ينتهي عنه

۵۸۴، ۴

للكيس لكل شيء اتعظ

۳۱، ۵

من وعظك فلا توحشه

۱۷۲، ۵

من وعظك احسن اليك

۱۹۰، ۵

من لم يتعظ بالناس وعظ الله الناس به

۴۰۰، ۵

من فهم مواعظ الزمان لم يسكن الى حسن الظن بالايام

۴۰۲، ۵

نعم الهدية الموعظة

۱۵۷، ۶

باب التوفيق - (دست دادن كار نيك)

التوفيق عناية

۲۶، ۱

التوفيق رحمة

۴۸، ۱

التوفيق اقبال

۶۳، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۰۹

التوفيق مفتاح الرفق

۷۱، ۱

التوفيق قائد الصلاح

۷۹، ۱

التوفيق من جذبات الرب

- ۱۴۴، ۱
التوفيق اول النعمه
۱۴۶، ۱
التوفيق ممد العقل
۱۸۸، ۱
التوفيق رأس السعادة
۲۱۵، ۱
التوفيق رأس النجاح
۲۳۳، ۱
التوفيق عناية الرحمن
۲۳۵، ۱
التوفيق افضل منقبه
۲۳۸، ۱
التوفيق اشرف الحظيين
۱۹، ۲
التوفيق و الخذلان يتجادبان النفس فايهما غلب كانت في حيزه
۴۶، ۲
بالتوفيق تكون السعادة
۲۰۱، ۳
حسن التوفيق خير قائد
۳۸۶، ۳
حسن التوفيق خير معين و حسن العمل خير قرين
۳۹۰، ۳
خير الاجتهاد ما قارنه التوفيق
۴۳۱، ۳
كيف يتمتع بالعباده من لم يعنه التوفيق
۵۶۶، ۴
كما ان الجسم و الظل لا يفترقان كذلك الدين و التوفيق لا يفترقان
۶۲۴، ۴
لم يوفق من استحسن القبيح و أعرض عن قول النصيح
۱۰۴، ۵
من وفق أحسن
۱۴۸، ۵
من امدته التوفيق احسن العمل
۳۰۰، ۵
من استنصح الله حاز التوفيق
۳۰۲، ۵
من تأيد في الامور ظفر ببغيته
۳۱۵، ۵
نحمد الله سبحانه على ما وفق له من الطاعة و زاد عنه من المعصية
۱۷۶، ۶

لا معونة كالتوفيق

۳۵۳، ۶

لا ينفع علم بغير توفيق

۳۸۷، ۶

لا نعمة أفضل من التوفيق

۳۸۱، ۶

لا ينفع اجتهاد بغير توفيق

۴۰۶، ۶

من لم يمده التوفيق لم ينب الي الحق

۴۷۶، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۱۰

باب الوفاء - (بسر بردن پیمان)

الوفاء كرم، المودة رحم

۱۲، ۱

الوفاء توأم الصدق

۷۰، ۱

الوفاء سجية الكرام

۷۸، ۱

الوفاء عنوان الصفا

۱۵۰، ۱

الوفاء نبيل

۱۲، ۱

الوفاء حصن السؤدد

۲۶۱، ۱

الوفاء عنوان وفور الدين و قوة الامانة

۳۷۵، ۱

الوفاء حلية العقل و عنوان النبيل

۱۰، ۲

الوفاء توأم الامانة و زين الاخوة

۶۸، ۲

اشرف الخلائق الوفاء

۳۷۳، ۲

افضل الامانة الوفاء بالعهد

۴۰۲، ۲

افضل الصدق الوفاء بالعهود

۴۰۲، ۲

احسن الصدق الوفاء بالعهد و افضل الجود بذل الجهد

۴۶۸، ۲

ان الوفاء توأم الصدق و ما اعرف جنه اوقى منه

۵۲۹، ۲

ان وقعت بينك و بين عدوك قصة عقدت بها صلحا و البسته بها ذمة فحط عهدك بالوفاء و ارع ذمتك ...

۹،۳

بحسن الوفاء يعرف الابرار

۲۳۶،۳

حسب الخلائق الوفاء

۴۰۰،۳

حط عهدك بالوفاء يحسن لك الجزاء

۴۰۱،۳

سبب الايتلاف الوفاء

۱۲۰،۴

فاز من تجلبب الوفاء و ادرع الامانة

۴۱۸،۴

عليك بالوفاء فانه اوقى جنه

۲۸۹،۴

من وفي بعهدہ اعرب عن كرمه

۲۶۵،۵

من احسن الوفاء استحق الاصطفاء

۳۴۸،۵

من ورد مناهل الوفاء روى من مشارب الصفا

۴۶۴،۵

من سكن الوفاء صدره امن الناس غدرة

۴۶۹،۵

من دلائل الايمان الوفاء بالعهد

۴۰،۶

من اشرف الشيم الوفاء بالذمم

۴۳،۶

من افضل الاسلام الوفاء بالذمام

۴۴،۶

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۱۱

ما احسن الوفاء و اقبح الجفاء

۶۰،۶

نعم الخليفة الوفاء

۱۶۰،۶

نعم قرين الصدق الوفاء و نعم رفيق التقوى الورع

۱۶۵،۶

نعم قرين الامانة الوفاء

۱۶۵،۶

وفاء بالذمم زين الكرم

۲۲۴،۶

لا تعتمد على مودة من لا يوفى بعهدہ

۲۸۳،۶

لا عهد لمن لا وفاء له

۴۰۳، ۶

باب المواقیت - (هنگامها)

اجعل لنفسک فیما بینک و بین اللہ سبحانه افضل المواقیت و الاقسام

۲۲۵، ۲

باب الوقار - (سنگینی، آهستگی و بردباری)

الوقار حلیة العقل

۷۰، ۱

الوقار ینجد الحلم

۸۰، ۱

السکینة عنوان العقل

۱۹۹، ۱

الوقار برهان النبیل

۱۹۹، ۱

ان افضل العلم السکینة و الحلم

۵۰۲، ۲

ان توقرت اکرمت

۲۴، ۳

بالوقار تکثر الهیبة

۱۹۹، ۳

جمال الرجل الوقار

۳۶۲، ۳

علیک بالسکینة فانها أفضل زینة

۲۸۵، ۴

غایة العلم السکینة و الحلم

۳۷۵، ۴

لتکن شیمتک الوقار فمن کثر خرقة استرذل

۵۳، ۵

من توقر وقر

۱۳۹، ۵

من کثر وقاره کثرت جلالته

۲۸۴، ۵

ملازمة الوقار تؤمن دنائة الطیش

۱۳۱، ۶

نعم الشیمة السکینة

۱۵۷، ۶

نعم الشیمة الوقار

۱۶۱، ۶

وقار الرجل یزیننه و خرقة یشیننه

۲۲۳، ۶

۲۲۵، ۶

باب التوقف - (باز ایستادن، دست نگهداشتن)

لو ان العباد حين جهلوا وقفوا لم يكفروا و لم يضلوا

۱۱۳، ۵

باب التقوى - (پرهیزگاری)

التقوى تعز، الفجور يذل

۳۹، ۱

التقوى اجتناب

۵۳، ۱

التقوى خير زاد

۱۳۲، ۱

التقوى ازكى زراعة

۱۶۱، ۱

التقوى رأس الحسنات

۱۸۸، ۱

التقوى رئيس الاخلاق

۱۹۴، ۱

التقوى حصن حصين

۱۹۴، ۱

التقوى ذخيرة معاد

۲۰۱، ۱

التقوى حصن المؤمن

۲۶۲، ۱

التقوى حرز لمن عمل بها

۲۹۴، ۱

التقوى اقوى اساس

۲۰۶، ۱

التقوى مفتاح الصلاح

۲۳۳، ۱

التقوى اوفق حصن و اوقى حرز

۳۵۱، ۱

المتقون قلوبهم محزونة و شرورهم مأمونة

۳۵۵، ۱

المتقى قانع متنزه متعفف

۳۷۵، ۱

التقوى حصن حصين لمن لجأ اليه

۲، ۲

التقوى جماع التنزه و العفاف

۳۰، ۲

التقوى ثمرة الدين و امارة اليقين

۳۲، ۲

المتقى من اتقى الذنوب و المتنزّه من تنزهه عن العيوب

۶۹، ۲

المتقون انفسهم عفيفه و حاجاتهم خفيفه و خيراتهم مأموله و شرورهم مأمونه

۸۳، ۲

المتقون اعمالهم زاكیه و اعينهم باكيه و قلوبهم وجله

۹۲، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۱۳

المتقون انفسهم قانع و شهواتهم ميتة و وجوههم مستبشرة و قلوبهم محزونة

۸۴، ۲

المتقى ميتة شهوته مكظوم غيظه فى الرخاء شكور و فى المكاره صبور

۱۰۷، ۲

التقوى أكد سبب بينك و بين الله ان اخذت به و جنه من عذاب اليم

۱۲۹، ۲

التقوى ظاهره شرف الدنيا و باطنه شرف الاخرة

۱۰۶، ۲

التقوى لا عوض عنه و لا خلف فيه

۱۵۳، ۲

التقوى ان يتقى المرء كلما يؤثمه

۱۵۴، ۲

الجئوا الى التقوى فانه جنه منيعه من لجأ اليها حصنته و من اعتصم بها عصمته

۱۶۱، ۲

اتق تفز

۱۷۴، ۲

اشعر قلبك التقوى و خالف الهوى تغلب الشيطان

۱۹۵، ۲

اتق الله بعض التقى و ان قل و اجعل بينك و بينه سترا و ان رق

۱۹۶، ۲

اتق الله الذى لا بدلك من لقائه و لا منتهى لك دونه

۲۰۷، ۲

اتق الله فى نفسك و نازع الشيطان قيادك و اصرف الى الاخرة وجهك و اجعل لله جدك

۲۱۱، ۲

اتقوا الله جهة ما خلقكم له

۲۳۹، ۲

اتقوا الله الذى ان قلتم سمع و ان أضمرتم علم

۲۴۶، ۲

اتقوا الله حق تقاته و اسعوا فى مرضاته و احذروا ما حذرکم من اليم عذابه

۲۵۰، ۲

اتقوا الله تقيه من سمع فخشع و اقترف فاعترف و علم فوجل و حاذر فبادر و عمل فاحسن

۲۵۸، ۲

اتقوا الله تقيه من دعى فاجاب و تاب فاناب و حذر فحذر و عبر فاعتبر و خاب فأمن

۲۵۹، ۲

اعتصموا بتقوى الله فان لها حبلا وثيقا عروته و معقلا منيعا ذروته

۲، ۲۶۱

الوان التقوى مطايا ذلل حمل عليها اهلها و اعطوا ازمتهما فاوردتهم الجنة

۲، ۳۳۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۱۴

ابن الابصار اللامحة منار التقوى

۲، ۳۶۴

ايسرك ان تكون من حزب الله الغالبين اتق الله سبحانه ...

۲، ۳۶۷

ابركم اتقاكم

۲، ۳۷۰

اكيس الكيس التقوى

۲، ۳۷۲

اوقى جنة التقوى

۲، ۳۷۸

امنع حصون الدين التقوى

۲، ۳۹۰

ان الاتقياء كل سخي متعفف محسن

۲، ۴۹۸

ان التقوى عصمة لك فى حياتك و زلفى لك بعد مماتك

۲، ۵۰۹

ان الله تعالى اوصاكم بالتقوى و جعلها رضاء من خلقه

۲، ۵۸۷

ان تقوى الله حمت اوليائه محارمه و الزمت قلوبهم مخافته ...

۲، ۵۸۸

ان المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و الاخرة ...

۲، ۵۸۹

ان تقوى الله هى الزاد و المعاد زاد مبلغ و معاد ...

۲، ۵۹۰

ان التقوى حق الله سبحانه عليكم و الموجبة على الله حقاكم ...

۲، ۵۹۱

ان تقوى الله لم تنزل عارضة نفسها على الامم ...

۲، ۵۹۱

ان لتقوى الله حبلا وثيقا عروته و معقلا ...

۲، ۵۹۲

ان التقوى منتهى رضى الله من عباده و حاجته من خلقه فاتقوا الله ...

۲، ۵۹۳

ان التقوى دار حصن عزيز لمن لجا اليه و الفجور دار حصن ذليل لا يحرز اهله ...

۲، ۵۹۴

ان التقوى فى اليوم الحرز و الجنة و فى غد الطريق الى الجنة ...

۲، ۵۹۵

ان تقوی الله عمارة الدين و عماد اليقين و انها لمفتاح صلاح و مصباح نجاح
۵۹۶، ۲

ان من فارق التقوى اغرى باللذات و الشهوات و وقع ...
۵۹۷، ۲

ان تقوى الله مفتاح سداد و ذخيرة معاد و عتق من كل ملكة
۵۹۷، ۲

ان اتقيت الله و قاك
۲۴، ۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۱۵

انكم الى ازواد التقوى احوج منكم الى ازواد الدنيا
۶۲، ۳

اذا آمنت بالله و اتقيت محارمه احلك دار الامان ...
۱۷۹، ۳

بالتقوى تقطع حمة الخطايا
۲۲۳، ۳

بالتقوى قرنت العصمة
۲۳۳، ۳

بالتقوى تزكو الاعمال
۲۳۵، ۳

ثوب التقى اشرف الملابس
۳۴۶، ۳

حرام على كل قلب متوله بالدنيا أن يسكنه التقوى
۴۰۵، ۳

خلو القلب من التقوى يملاه من فتن الدنيا
۴۵۶، ۳

داووا بالتقوى الاسقام و بادروا بها الحمام و اعتبروا بمن اضعها ...
۲۳، ۴

سبب صلاح الايمان التقوى
۱۲۰، ۴

سادة اهل الجنة الاتقياء الابرار
۱۳۷، ۴

صفتان لا يقبل الله سبحانه الاعمال الا بهما التقى و الاخلاص
۲۲۲، ۴

طوبى لمن اشعر التقوى قلبه
۲۳۸، ۴

طوبى لمن اطاع محمود تقواه و عصى مذموم هواه
۲۴۲، ۴

عليك بالتقى فانه خلق الانبياء
۲۸۵، ۴

عليك بالتقوى فانه اشرف نسب
۲۸۷، ۴

عليك بتقوى الله في الغيب و الشهادة و لزوم الحق في الغضب ...

۲۹۴، ۴

عليكم بالتقوى فانه خير زاد و احرز عتاد

۳۰۶، ۴

فاتقوا الله تقيَةً من انصب الخوف بدنه و أسهر التهجد غرار نومه ...

۴۳۲، ۴

فاتقوا الله تقيَةً من سمع فخشع و اقرترف فاعترف و وجل فعمل و حاذر فبادر

۴۳۴، ۴

فاتقوا الله تقيَةً من أيقن فاحسن و عبر فاعتبر و حذر فازدجر ...

۴۳۷، ۴

فاتقوا الله عباد الله تقيَةً من شغل بالفكر قلبه و أوجف الذكر بلسانه ...

۴۳۹، ۴

فاتقوا الله جهة ما خلقكم له و احذروا منه كنه ما حذرکم من نفسه ...

۴۴۰، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۱۶

فاتقوا الله تقيَةً من نظر في كرة المونل و عاقبة المصدر ...

۴۴۲، ۴

كثرة التقى عنوان وفور الورع

۵۹۰، ۴

فاتقوا الله عباد الله تقيَةً من شمر تجريرا وجد تشميرا و اكمش ...

۴۴۱، ۴

كن مؤمنا تقيا متقنعا عفيفا

۶۱۳، ۴

للمتقى هدى في رشاد و تحرج عن فساد و حرص في اصلاح معاد

۴۰، ۵

للمتقى ثلاث علامات اخلاص العمل و قصر الامل و اغتنام المهل

۴۷، ۵

ليكن زادك التقوى

۵۱، ۵

لو أن السموات و الارض كانتا على عبد رتقا ثم اتقى الله لجعل الله له ...

۱۱۸، ۵

من اتقى اصلح

۱۴۷، ۵

من اتقى الله وقاه

۱۷۱، ۵

من اتقى ربه كان كريما

۲۶۵، ۵

من اتقى الله فاز و غنى

۲۹۱، ۵

من اشعر قلبه التقوى فاز عمله

۳۲۸، ۵

من اتقى الله سبحانه جعل له من كل هم فرجا و من كل ضيق مخرجا
۳۸۰، ۵

من احب فوز الاخرة فعليه بالتقوى
۳۹۴، ۵

من تعرى عن لباس التقوى لم يستتر بشيء من أسباب الدنيا
۴۰۴، ۵

من تسربل اثواب التقى لم يبلى سرباله
۴۲۲، ۵

من اتقى الله وقاه
۴۴۵، ۵

ما اصلح الدين كالتقوى
۵۴، ۶

ما اتقى احد الاسهل الله مخرجه
۷۲، ۶

ملاك التقى رفض الدنيا
۱۱۷، ۶

ملوك الجنة الاتقياء و المخلصون
۱۳۴، ۶

هدى من اشعر التقوى قلبه
۱۹۲، ۶

و اتقوا الله الذى اعذر و احتج بما نهج و حذرکم عدوا نفذ ...
۲۵۴، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۱۷

لا تضع من رفعته التقوى
۲۷۵، ۶

لا تقدم و لا تحجم الا على تقوى الله و طاعته تطفر بالنجح و النهج القويم
۳۰۹، ۶

لا كرم كالتقوى
۳۵۰، ۶

لا زاد كالتقوى
۳۵۴، ۶

لا حصن أمنع من التقوى
۳۸۲، ۶

لا يهلك على التقوى سنخ اصل و لا يظلمأ عليها زرع
۴۲۰، ۶

لا يقل عمل مع تقوى و كيف يقل ما يتقبل
۴۰۷، ۶

لا ينفع الايمان بغير تقوى
۴۱۲، ۶

يستدل على دين الرجل بحسن تقواه و صدق ورعه
۴۴۹، ۶

باب التقیة

التقیة ديانة

۳۹، ۱

الفجور لا تقیة له

۲۵۴، ۱

تقیة المؤمن فی قلبه و توبته فی اعترافه

۲۸۵، ۳

علیک بالتقیة فانها شیمة الافاضل

۲۹۵، ۴

من أحبنا بقلبه و أبغضنا بلسانه فهو فی الجنة

۲۴۲، ۵

من توفی سلم

۱۳۸، ۵

لا دین لمن لا تقیة له

۴۰۴، ۶

باب التوکل - (تکیه نمودن بر خدا)

التوکل کفایة

۲۶، ۱

التوکل بضاعة

۶۵، ۱

التوکل خیر عماد

۱۳۳، ۱

التوکل حصن الحکمة

۱۴۶، ۱

التوکل أفضل عمل

۱۵۹، ۱

التوکل من قوة البقین

۱۸۴، ۱

الاتکال علی القضاء أروح

۳۴۸، ۱

التوکل کفایة شریفه لمن اعتمد علیه

۲، ۲

التوکل التبری من الحول و القوة و انتظار ما یأتی به القدر

۸۰، ۲

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۱۸

أصل قوة القلب التوکل علی الله

۴۱۴، ۲

اقوی الناس ایمانا اکثرهم توکلا علی الله سبحانه

۴۲۹، ۲

ان حسن التوکل لمن صدق الايمان

۴۸۸، ۲

ان من ابغض الخلائق الى الله تعالى رجلا و كله الى نفسه جائرا ...

۵۸۴، ۲

بحسن التوكل يستدل على حسن الايقان

۲۲۴، ۳

توكل على الله سبحانه فانه قد تكفل بكفاية المتوكلين عليه

۲۸۸، ۳

حسن توكل العبد على الله على قدر ثقته به

۳۸۷، ۳

حسبك من توكلك ان لا ترى لرزقك مجريا الا الله سبحانه

۴۰۲، ۳

زلفى لمن ارتقب وثقة لمن توكل و راحة لمن فوض و جنة لمن صبر

۱۱۵، ۴

صلاح العبادة التوكل

۱۹۵، ۴

فى التوكل حقيقة الايقان

۴۰۱، ۴

كل متوكل مكفى

۵۲۵، ۴

كيف يتخلص من عناء الحرص من لم يصدق توكله

۵۶۷، ۴

كن متوكلا تكن مكفيا

۵۹۹، ۴

ليس لمتوكل عناء

۷۲، ۵

من توكل كفى

۱۴۳، ۵

من توكل لم يهتم

۱۵۹، ۵

من توكل على الله كفى

۱۶۷، ۵

من توكل على الله كفاه

۱۷۱، ۵

من وثق بالله توكل عليه

۲۲۰، ۵

من كان متوكلا لم يعدم الاعانة

۲۳۳، ۵

من توكل على الله غنى عن عباده

۲۶۰، ۵

من توكل على الله كفى و استغنى

۲۹۲، ۵

من توكل على الله تسهلت له الصعاب

۳۹۷، ۵

من توکل علی الله اضاءت له الشبهات و كفى المؤمنات و امن التبعات

۴۱۴، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۱۹

من توکل علی الله ذلت له الصعاب و تسهلت علیه الاسباب

۴۲۵، ۵

لا تجعلن لنفسک توکلا الا علی الله و لا یکن لک رجاء الا الله

۲۸۹، ۶

ینبغی لمن رضی بقضاء الله سبحانه ان یتوکل علیه

۴۴۳، ۶

باب الوالد و الولد (پدر و فرزند)

الولد الصالح أجمل الذکرین

۲۳، ۲

الولد احد العدوین

۲۴، ۲

اشد المصائب سوء الخلف

۳۹۲، ۲

بر الوالدین اکبر فریضه

۲۵۹، ۳

بروا آبائکم یرکم آبائکم

۲۶۷، ۳

شکرت الواهب و بورک لک فی الموهوب و بلغ اشده و ارزقت بره

۱۶۱، ۴

شر الاولاد العاق

۱۶۶، ۴

علموا صبیانکم الصلاة و خذوهم بها اذا بلغوا الحلم

۳۵۳، ۴

فقد الولد محرق الكبد

۴۱۵، ۴

من استنکف من ابویه فقد خالف الرشد

۳۳۴، ۵

من بر والديه بره ولده

۴۵۴، ۵

موت الوالد قاصمه الظهر

۱۳۵، ۶

موت الولد صدع فی الكبد

۱۳۵، ۶

ولد السوء یهدم الشرف و یشین السلف

۲۲۲، ۶

ولد السوء یعر السلف و یفسد الخلف

۲۲۲، ۶

ولد عقوق محنة و شؤم

۲۲۴، ۶

لا تجعل اكبر همك باهلك و ولدك فانهم ان يكونوا اولياء الله سبحانه ...

۳۲۷، ۶

باب الولاية (دست یافتن و تصرف در کار)

تكبرك في الولاية ذل في العزل

۳۱۶، ۳

الولايات مضامير الرجال

۲۷۳، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۲۰

استكانة الرجل في العزل بقدر شره في الولاية

۷۴، ۲

اقم الناس على سنتهم و دينهم و ليأمنك بريئهم و ليخفك مريبهم و تعاهد ثغورهم و أطرافهم

۲۱۵، ۲

جود الولاة بغي المسلمين جور و ختر

۳۵۷، ۳

ان الزهد في ولاية الظالم بقدر الرغبة في ولاية العدل

۵۰۴، ۲

ان أولياء الله لاكثر الناس له ذكرا و ادومهم له شكرا و اعظمهم على بلائه صبرا

۵۵۷، ۲

اذا استولى اللئام اضطهد الكرام

۱۲۹، ۳

تولى الاراذل و الاحداث الدول دليل انحلالها و ادبارها

۲۹۵، ۳

سبع اكل حطوم خير من وال ظلوم غشوم

۱۴۵، ۴

شر الولاة من يخافه البرى

۱۶۶، ۴

شر الامراء من ظلم رعيته

۱۷۲، ۴

من جارت ولايته زالت دولته

۲۸۰، ۵

من تكبر في ولايته كثر عنه عزله ذلته

۳۵۴، ۵

من اختال في ولايته ابان عن حماقته

۳۵۵، ۵

ولاة الجور شرار الامة و اضداد الائمة

۲۳۹، ۶

باب التواني (سستی و كاهلی)

التواني اضاعه

۱۲، ۱

التوانی فوت

۲۲، ۱

التوانی سجية النوكى

۱۱۹، ۱

بالتوانى يكون الفوت

۲۱۴، ۳

من اطاع التوانى ضيع الحقوق

۳۰۲، ۵

من ترك العجب و التوانى لم ينزل به مكروه

۳۷۲، ۵

من اطاع التوانى أحاطت به الندامة

۴۴۵، ۵

من التوانى يتولد الكسل

۱۷، ۶

باب التهمة (بدگمانى، بد نام كردن، افترا)

المؤمنون لانفسهم متهمون و من فارط زللهم و جلون ...

۱۴۶، ۲

من دخل مداخل السوء اتهم

۱۵۹، ۵

من قرب من الدينى اتهم

۲۸۶، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غررالحكم، ج ۷، ص: ۴۲۱

من عرض نفسه للتهمة فلا يلومن من أساء الظن به

۳۹۰، ۵

باب الهجران (جدائى، دورى از دوست)

أذا أبغضت فلا تهجر

۱۱۵، ۳

لا خير فيمن يهجر أخاه من غير جرم

۳۹۶، ۶

باب الهدية (تحفه، ارمغان)

الهدية تجلب المحبة

۸۳، ۱

ما استعطف السلطان و لا استسل سخيمه الغضبان و لا استميل المهجور ...

۱۱۱، ۶

باب الهداية (راهنمايى)

بالهدى يكثر الاستبصار

۱۹۹، ۳

افضل الذخر الهدى

۳۷۸، ۲

ضل من اهتدى بغير هدى الله

۲۲۹، ۴

طوبی لمن بادر الهدی قبل ان تغلق ابوابه

۲۴۲، ۴

طوبی لمن سلک طریق السلامة ببصر من بصره و طاعة هاد امره

۲۴۲، ۴

طوبی لمن ركب الطريقة الغراء و لزم المحجة البيضاء و توله بالآخره ...

۲۴۶، ۴

طاعة الهدی تنجی

۲۵۲، ۴

علیک بطاعة من یأمرک بالدين فانه یهدیک و ینجیک

۲۹۶، ۴

فاز من استصبح بنور الهدی و خالف دواعی الهوی ...

۴۴۱، ۴

قد امهلوا فی طلب المخرج و هدوا سبیل المنهج

۴۸۵، ۴

لیکن شعارک الهدی

۵۱، ۵

من استرشد علم

۱۴۱، ۵

من علم اهتدی

۱۵۲، ۵

من اهتدی نجا

۱۵۲، ۵

من استرشد غویا ضل

۱۸۶، ۵

من وفق لرشاده تزود لمعاده

۲۱۸، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۴۲۲

من اهتدی بهدی الله ارشده

۲۲۰، ۵

من اهتدی بغير هدی الله سبحانه ضل

۲۴۳، ۵

من اهتدی بهدی الله فارق الاضداد

۲۸۱، ۵

من یطلب الهدایة من غیر اهلها یضل

۳۰۸، ۵

من استهدی الغاوی عمی عن نهج الهدی

۳۲۳، ۵

هدی الله أحسن الهدی

۱۹۲، ۶

هدی من سلم مقادته الی الله و رسوله و ولی أمره

۱۹۳، ۶

لا ضلال مع هدی

۳۶۳، ۶

لا دلیل أرشد من الهدی

۳۸۲، ۶

باب تهذیب النفس (اصلاح باطن)

الاشتغال بتهذیب النفس أصلح

۳۴۸، ۱

من لم یهذب نفسه لم ینتفع بالعقل

۴۱۱، ۵

من لم یهذب نفسه فضحه سوء العادة

۴۵۹، ۵

باب الهذر (یاوه گوئی، سخن بیهوده)

الهذر عار

۳۱، ۱

اجتنب الهذر فایسر جنایته الملامة

۱۸۴، ۲

ایاک و الهذر فمن کثر کلامه کثرت آثامه

۲۸۹، ۲

اسوء القول الهذر

۳۸۲، ۲

کثرة الهذر تکسب العار

۵۸۸، ۴

کثرة الهذر تمل الجلیس و تهین رئیس

۵۹۵، ۴

باب الهزل (شوخی)

الکامل من غلب جده هزله

۱۶۲، ۲

احذر الهزل و اللعب و کثرة المزح و الضحک و الترهات

۲۷۷، ۲

أعقل الناس من غلب جده هزله و استظهر علی هواه بعقله

۴۷۷، ۲

غلبة الهزل تبطل عزيمة الجد

۳۸۴، ۴

کثرة الهزل آية الجهل

۵۹۸، ۴

من کثر هزله استجهل

۲۰۰، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غررالحکم، ج ۷، ص: ۴۲۳

من جعل ديدنه الهزل لم يعرف جده

۲۲۷، ۵

من کثر هزله بطل جده

۲۷۹، ۵

من غلب عليه الهزل فسد عقله

۲۹۳، ۵

من قل عقله كثر هزله

۳۲۰، ۵

باب الهلكة (نیست شدن)

ثلاث مهلكات: طاعة النساء و طاعة الغضب و طاعة الشهوة

۳۳۷، ۳

ثلاثة مهلكة: الجراءة على السلطان و ائتمان الخوان ...

۳۴۳، ۳

رب عاطب بعد السلامة

۵۷، ۴

باب الاهم و المهم

ان رأيك لا يتسع لكل شيء ففرغه للمهم

۶۰۶، ۲

من اشتغل بغير المهم ضيع الهم

۳۳۰، ۵

باب الهمة (قصد، خواست)

اجعل كل همك و سعيك للخلاص من محل الشقاء و العقاب و النجاء من مقام البلاء و العذاب

۲۲۳، ۲

من لم يكن همه ما عند الله سبحانه لم يدرك مناه

۴۱۰، ۵

من كانت الدنيا همه طال يوم القيمة شقائه و غمه

۴۴۶، ۵

المرء بهمته

۶۱، ۱

الفعل الجميل ينبئ عن علو الهمة

۳۶۵، ۱

الشرف بالهمم العالية لا بالرميم البالية

۱۰۶، ۲

المرء بهمته لا بقنيته

۱۵۵، ۲

أبعد الهمم اقربها من الكرم

۳۹۲، ۲

أحسن الشيم شرف الهمم

۳۹۵، ۲

أتعب الناس قلبا من علت همته و كثرت مروته و قلت مقدرته

۴۴۰، ۲

بقدر الهمم تكون الهموم

۲۲۲، ۳

خير الهمم أعلاها

۴۲۵، ۳

شجاعة الرجل على قدر همته و غيرته على قدر حميته

۱۸۱، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۲۴

على قدر الهمة تكون الحمية

۳۱۰، ۴

على قدر الهمم تكون الهموم

۳۱۴، ۴

قدر الرجل على قدر همته و عمله على قدر نيته

۵۰۰، ۴

كن بعيد الهمم اذا طلبت كريم الظفر اذا غلبت

۶۰۵، ۴

لم يفد من كانت همته الدنيا عوضا و لم يقض مفترضا

۹۶، ۵

من كبرت همته كبر اهتمامه

۱۷۶، ۵

ما رفع امرأ كهيمته و لا وضعه كشهوته

۱۱۴، ۶

من صغرت همته بطلت فضيلته

۲۱۰، ۵

من شرفت همته عظمت قيمته

۲۷۲، ۵

من كبرت همته عز مرامه

۲۸۸، ۵

من رقى درجات الهمم عظمته الامم

۳۱۳، ۵

من دنت همته فلا تصحبه

۴۴۳، ۵

من صغر الهمة حسد الصديق على النعمة

۱۱، ۶

ما المغبوط الامن كانت همته نفسه لا يغيبها عن محاسبتها ...

۱۰۵، ۶

هموم الرجل على قدر همته و غيرته على قدر حميته

۲۱۳، ۶

لا مروءة لمن لا هممة له

۴۰۲، ۶

باب التهور (بى باكى، دليرى)

من تهور ندم

۱۳۹، ۵

باب الهوان (پستى و خوارى)

اذا لم تنفع الكرامة فالاهانة أحزم و اذا لم ينجع السوط فالسيف أحسم

۱۸۸، ۳

خمسةً ينبغي ان يهانوا: الداخل بين اثنين لم يدخله في أمرهما و المتأمر على صاحب البيت ...

۴۵۶، ۳

من استهان بالرجال قل

۱۸۹، ۵

باب الهوى (خواهش نفس)

الهوى يردى

۱۶، ۱

الهوى صبوة

۴۴، ۱

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۲۵

الهوى عدو العقل

۶۸، ۱

الهوى آفة الالباب

۸۳، ۱

الهوى عدو متبوع

۸۵، ۱

الهوى شريك العمى

۱۵۳، ۱

الهوى داء دفين

۱۵۹، ۱

الهوى قرين مهلك

۲۳۷، ۱

الهوى ضد العقل

۲۵۸، ۱

الهوى اس المحن

۲۶۲، ۱

الهوى مطية الفتن

۲۶۵، ۱

الهوى مطية الفتنة

۲۷۶، ۱

الهوى هوى الى أسفل سافلين

۳۵۰، ۱

الهوى أعظم العدوين

۲۶، ۲

العاقل من عصى هواه فى طاعة ربه

۳۸، ۲

الجاهل من اطاع هواه فى معصية ربه

۳۸، ۲

العاقل من غلب هواه و لم يبع آخرته بدنياه

۱۰۳، ۲

العاقل من غلب نوازع اهويته

۱۵۸، ۲

العاقل من قمع هواه بعقله

۱۶۲، ۲

الهوى اله معبود

۱۶۶، ۲

املك عليك هواك و شح بنفسك عما لا يحل لك فان الشح بالنفس حقيقة الكرم

۱۹۹، ۲

املك عليك هواك و شجى نفسك فان شجى النفس الانصاف منها فيما أحبت و كرهت

۲۱۷، ۲

اغلبوا أهوائكم و هاربوها فانها ان تقيدكم توردكم من المهلكة ابعده غاية

۲۶۳، ۲

احذروا هوى هوى بالانفس هوى و ابعدها عنه قرارة الفوز قصيا

۲۸۴، ۲

اياك و طاعة الهوى فانه يقود الى كل محنة

۲۹۷، ۲

اياكم و تمكن الهوى منكم فان اوله فتنة و آخره محنة

۳۲۵، ۲

الاولان اخوف ما اخاف عليكم اتباع الهوى و طول الامل

۳۳۲، ۲

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۲۶

اهلك شىء الهوى

۳۷۲، ۲

اقرب الراء من النهى ابعدها من الهوى

۴۰۲، ۲

اقوى الناس من غلب هواه

۴۱۳، ۲

افضل الناس من جاهد هواه

۴۱۶، ۲

اغلب الناس من غلب هواه بعلمه

۴۳۵، ۲

اجل الامراء من لم يكن الهوى عليه اميرا

۴۳۸، ۲

افضل الناس من عصى هواه و افضل منه من رفض دنياه

۴۴۵، ۲

اشقى الناس من غلبه هواه فملكته دنياه و افسد اخره

۴۴۶، ۲

اول الهوى فتنة و آخره محنة

۴۵۴، ۲

آخر ما تفقدون مجاهدة أهوائكم و طاعة اولى الامر منكم

۴۶۹، ۲

ان طاعة النفس و متابعة هويتها اس كل محنة و راس كل غواية
۵۲۰، ۲

ان لم تردع نفسك عن كثير مما تحب مخافة مكروهه سمت بك الالهواء الى كثير من الضرر
۸، ۳

انك ان ملكت نفسك قيادك افسدت معادك و اوردتك بلاء لا ينتهي و شقاء لا ينقضي
۵۲، ۳

انك ان اطعت هواك اصمك و اعماك و افسد منقلبك و ارداك
۵۶، ۳

انكم ان امرتم عليكم الهوى اصمكم و اعماك و ارداكم
۶۷، ۳

انكم ان اطعتم انفسكم نزعتم بكم الى شر غاية
۶۸، ۳

آفة العقل الهوى
۱۰۱، ۳

اذا غلبت عليكم أهوائكم اوردتكم موارد الهلكة
۱۲۵، ۳

حق على العاقل أن يقهر هواه قبل ضده
۴۱۵، ۳

خير الراء أبعدها من الهوى و أقربها من السداد
۴۳۲، ۳

خالف الهوى تسلم و أعرض عن الدنيا تغنم
۴۴۸، ۳

خالف نفسك تستقم و خالط العلماء تعلم
۴۶۲، ۳

دواء النفس الصوم عن الهوى و الحمية عن لذات الدنيا
۲۳، ۴

طاعة الهوى تردى
۲۵۲، ۴

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۲۷

طاعة الهوى تفسد العقل
۲۴۹، ۴

طوبى لمن كابد هواه و كذب مناه و رمى غرضا و أحرز عوضا
۲۴۵، ۴

طوبى لمن غلب نفسه و لم تغلبه و ملك هواه و لم يملكه
۲۴۱، ۴

ضادوا الهوى بالعقل
۲۳۳، ۴

صلاح النفس مجاهدة الهوى
۱۹۶، ۴

شر الامراء من كان الهوى عليه اميرا
۱۶۷، ۴

سلوا الله سبحانه العافية من تسويل الهوى و فتن الدنيا

۱۳۸، ۴

سبب فساد الدين الهوى

۱۲۵، ۴

سبب فساد العقل الهوى

۱۲۱، ۴

ردع النفس و جهادها أعن هويتها يرفع الدرجات و يضاعف الحسنات

۹۰، ۴

ردع الهوى شيممة العقلاء

۸۹، ۴

ردع النفس عن تسويل الهوى ثمرة النبل

۸۸، ۴

ردع النفس عن الهوى هو الجهاد النافع

۸۶، ۴

ردع النفس عن الهوى الجهاد الاكبر

۸۶، ۴

ذهاب العقل بين الهوى و الشهوة

۳۲، ۴

رحم الله امرء غلب الهوى و أفلت من حبائل الدنيا

۴۳، ۴

رحم الله امرأ أقمع نوازع نفسه الى الهوى فصانها و قادها الى طاعة ...

۴۵، ۴

رأس الدين مخالفة الهوى

۵۳، ۴

رأس العقل مجاهدة الهوى

۵۴، ۴

ظفر بجنه المأوى من غلب الهوى

۲۷۵، ۴

غرور الهوى يخدع

۳۷۸، ۴

غلبة الهوى تفسد الدين و العقل

۳۸۳، ۴

غالب الهوى مغالبة الخصم خصمه و حاربه محاربة العدو عدوه ...

۳۸۶، ۴

فى طاعة الهوى كل الغواية

۴۰۸، ۴

فاز من غلب هواه و ملك دواعى نفسه

۴۱۴، ۴

فساد النفس الهوى

۴۱۷، ۴

قد ضل من انخدع لدواعى الهوى

۴۷۵، ۴

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۲۸

قاتل هواک بعقلک تملک رشدک

۴۹۹، ۴

قاتل هواک بعلمک و غضبک بحلمک

۵۱۳، ۴

کم من عقل أسیر عند هوی أمير

۵۴۶، ۴

کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه الهوی

۵۶۰، ۴

کیف یجد لذة العبادۃ من لا یصوم عن الهوی

۵۶۱، ۴

کیف یستطیع الهدی من یغلبه الهوی

۵۶۶، ۴

کفی بالمرء کیسا أن یغلب الهوی و یملک النهی

۵۸۳، ۴

کن لهواک غالبا و لنجاتک طالبا

۶۰۳، ۴

و کان اذا بدعه أمر ان نظر أيهما اقرب الی الهوی فخالفه

۶۴۰، ۴

لو ارتفع الهوی لانف غیر المخلص من عمله

۱۱۱، ۵

من ملک هواه ضل

۱۳۷، ۵

من ملک هواه ملک النهی

۱۵۴، ۵

من اطاع هواه هلک

۱۴۶، ۵

من یغلب هواه یعز

۱۴۶، ۵

من وافق هواه خالف رشده

۱۹۶، ۵

من قوی هواه ضعف عزمه

۱۹۷، ۵

من ركب هواه زل

۲۰۲، ۵

من اتبع هواه أردی نفسه

۲۰۸، ۵

من خالف هواه أطاع العلم

۲۴۴، ۵

من جرى مع الهوی عثر بالردی

۲۷۸، ۵

من ركب الهوى أدرك العمى

۲۷۸، ۵

من أطاع هواه باع آخرته بدنياه

۲۷۹، ۵

من غلب هواه عقله افتضح

۲۷۹، ۵

من غلب هواه على عقله ظهرت عليه الفضائح

۳۵۰، ۵

من أحب نيل الدرجات العلى فليغلب الهوى

۳۹۴، ۵

من ملكه الهوى لم يقبل من نصوح نصحا

۴۰۶، ۵

من عرى عن الهوى عمله حسن اثره فى كل امر

۴۳۲، ۵

من رباه الهوان أبطرتة الكرامة

۴۳۷، ۵

من اتبع هواه أعماه و أصمه و أذله و أضله

۴۵۹، ۵

من استفاده هواه استحوذ عليه الشيطان

۴۶۵، ۵

من نظر بعين هواه افتتن و جارو عن نهج السبيل زاغ و حار

۴۷۰، ۵

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۲۹

من حق العاقل أن يقهر هواه قبل ضده

۲۵، ۶

ما ضاد العقل كالهوى

۵۴، ۶

ما أهلك الدين كالهوى

۷۲، ۶

ملاك الدين مخالفة الهوى

۱۱۷، ۶

مركب الهوى مرد

۱۲۵، ۶

مخالفة الهوى شفاء العقل

۱۳۰، ۶

مغلوب الهوى دائم الشقاء مؤبد الرق

۱۳۹، ۶

ماتحا فى غرب هواه كادحا سعيا لدنياه

۱۴۵، ۶

نعم عون الشيطان اتباع الهوى

۱۶۱، ۶

نظام الدین مخالفة الهوى و التنزه عن الدنيا

۱۷۷، ۶

هلك من أضله الهوى و استقاده الشيطان الى سبيل العمى

۱۹۶، ۶

هواك أعدى عليك من كل عدو فاغلبه و الا أهلكك

۲۱۳، ۶

لا يبعدن هواك علمك

۲۷۴، ۶

لا تقولن ما يوافق هواك و ان قلت لهوا او خلت لهوا لغوا فرب ...

۲۸۵، ۶

لا تتبع الهوى فمن تبع هواه ارتبك

۲۹۶، ۶

لا ترخص لنفسك فى مطاوعة الهوى و ايثار لذات الدنيا

۳۳۱، ۶

لا تكونوا عبید الاهواء و المطامع

۳۴۰، ۶

لا عدو كالهوى

۳۵۱، ۶

لا دين مع هوى

۳۶۲، ۶

لا عقل مع هوى

۳۶۳، ۶

لا يجتمع العقل و الهوى

۳۷۰، ۶

لا تلف أعظم من الهوى

۴۳۴، ۶

يسير الهوى يفسد العقل

۴۵۶، ۶

باب الهيبة (ترس و بیم، پرهیز، بزرگی)

إذا هبت أمرا فقع فيه فان شدة توقيه أشد من الوقوع فيه

۱۷۲، ۳

من هاب خاب

۱۴۷، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۳۰

باب اليأس (نومیدی)

اليأس حر

۲۳، ۱

اليأس عتق

۴۱، ۱

اليأس مسلاة

۵۲، ۱

الیأس غنی حاضر

۸۲، ۱

الیأس یریح النفس

۱۶۷، ۱

الیأس عتق مجدد

۱۹۴، ۱

الیأس عتق مریح

۲۳۲، ۱

الیأس یعز الاسبیر

۲۷۴، ۱

الكف عما فی أیدی الناس عفة و کبر همة

۳۶۵، ۱

الیأس خیر من التضرع الی الناس

۳۷۱، ۱

الیأس احد النجحین

۱۱، ۲

الیأس عما فی ایدی الناس احد السخائین

۱۲، ۲

الخلاص من أسر الطمع باکتساب الیأس

۳۹، ۲

الخطوة عند الخالق بالرغبة فیما لده، الخطوة عند المخلوق بالرغبة عما فی یدیه

۱۲۲، ۲

اصل الاخلاص الیأس مما فی أیدی الناس

۴۱۶، ۲

اول الاخلاص الیأس مما فی ایدی الناس

۴۵۹، ۲

إذا أراد أحدکم ان لا یسال الله سبحانه شیئا الا أعطاه فلیبئس من الناس ...

۱۷۱، ۳

بالیأس یکون الغناء

۲۱۵، ۳

تحبب الی الناس بالزهد فیما أیدیهم تفز بالمحبة منهم

۲۸۸، ۳

تجل بالیأس مما فی أیدی الناس تسلم من غوائلهم و تحرز المودة منهم

۲۸۹، ۳

تعجیل الیأس أحد الظفرین

۳۱۷، ۳

حسن الیأس أجمل من ذل الطلب

۳۹۲، ۳

ظلف النفس عما فی أیدی الناس هو الغنی الموجود

۲۷۸، ۴

قد يكون اليأس ادراكا اذا كان الطمع هلاكا

۴، ۴۷۷

من باع الطمع باليأس لم يستطل عليه الناس

۵، ۴۳۳

من أيس من شيء سلا عنه

۵، ۴۵۶

مرارة اليأس خير من التضرع الى الناس

۶، ۱۳۰

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۳۱

نال الغنى من رزق اليأس عما فى ايدى الناس و القناعة بما اوتى و الرضا بالقضاء

۶، ۱۸۲

ينبغى لمن عرف الناس ان يزهد فيما فى ايديهم

۶، ۴۴۳

قتل القنوط صاحبه

۴، ۵۰۲

كل قانط آيس

۴، ۵۲۷

للخائب الآيس مضمض الهلاك

۵، ۲۷

لا تيأس من الزمان اذا منع و لا تثق به اذا اعطى و كن منه على اعظم الحذر

۶، ۲۹۴

لا تؤيسن مذنباً فكم عاكف على ذنبه ختم له بالمغفرة و كم مقبل على عمل هو ...

۶، ۳۲۵

باب اليتيم (بى پدر)

بئس القوت أكل مال الايتام

۳، ۲۵۱

بروا أيتامكم و واسوا فقراءكم و ارفقوا بضعفائكم

۳، ۲۶۷

ظلم اليتامى و الايامى ينزل النقم و يسلب النعم اهلها

۴، ۲۸۱

كافل اليتيم و المسكين عند الله من المكرمين

۴، ۶۳۳

كافل اليتيم اثير عند الله

۴، ۶۳۴

من ظلم يتيماً عق اولاده

۵، ۱۶۸

من رعى الايتام رعى فى بنيه

۵، ۲۴۳

من افضل البرر الايتام

۶، ۴۴

باب اليقظة (بيدارى، هوشيارى)

اليقظة نور، الغفلة غرور

۳۷، ۱

اليقظة استبصار

۵۰، ۱

اليقظة كرب

۵۹، ۱

التيقظ في الدين نعمة على من رزقه

۱۲۳، ۲

الامستيقظ من غفلته قبل نفاذ مدته

۳۲۹، ۲

من لم يستظهر باليقظة لم ينتفع بالحفظة

۴۱۵، ۵

من امارات الدولة اليقظة لحراسة الامور

۳۰، ۶

من النبيل ان تيقظ لايجاب حق الرعية اليك و تتغابى عن الجنائى عليك

۳۸، ۶

شرح آقا جمال الدين خوانسارى بر غرر الحكم، ج ۷، ص: ۴۳۲

لا تنجع الرياضة الا فى نفس يقظة

۴۳۱، ۶

قد يقظتم فتيقظوا و هديتم فاهتدوا

۴۷۸، ۴

باب اليقين (دانستن بى گمان)

اليقين عبادة

۱۷، ۱

اليقين نور

۲۶، ۱

اليقين عنوان الايمان

۹۶، ۱

اليقين افضل الزهادة

۱۰۵، ۱

اليقين عماد الايمان

۱۰۷، ۱

اليقين جلباب الاكياس

۱۵۷، ۱

اليقين يرفع الشك

۲۰۶، ۱

اليقين يثمر الزهد

۲۱۱، ۱

اليقين رأس الدين

۲۱۴، ۱

اليقين أفضل عبادة

۱، ۲۱۵

المغبوط من قوی یقینه

۱، ۳۳۹

الموقن اشد الناس حزنا على نفسه

۲، ۱۱۰

ایقن تفلح

۲، ۱۷۱

این الموقنون الذین خلعوا سرا بیل الهوی و قطعوا عنهم علائق الدنیا

۲، ۳۶۴

افضل الدين اليقين

۲، ۳۷۵

افضل الايمان حسن الايقان

۲، ۳۹۷

اصل الصبر حسن اليقين بالله

۲، ۴۱۵

اصل الزهد اليقين و ثمرته السعادة

۲، ۴۱۸

افضل الايمان حسن الايقان و افضل الشرف بذل الاحسان

۲، ۴۶۶

ان الدين لشجرة اصلها اليقين بالله و ثمرها الموالاة ...

۲، ۵۴۱

باليقين تتم العبادة

۳، ۲۰۱

ثمرة اليقين الزهادة

۳، ۳۲۴

ثمرة الدين قوة اليقين

۳، ۳۳۱

ثبات الدين بقوة اليقين

۳، ۳۵۰

حسن الدين من قوة اليقين

۳، ۳۸۳

شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۳۳

خير الامور ما اسفر عن اليقين

۳، ۴۲۴

ذل قلبك باليقين و قرره بالفناء و بصره فجائع الدنيا

۴، ۳۳

رأس الدين صدق اليقين

۴، ۴۸

سبب الاخلاص اليقين

۴، ۱۲۵

سلاح الموقن الصبر على البلاء و الشكر في الرخاء

۱۲۹، ۴

صلاح الدین بحسن الیقین

۱۹۷، ۴

طوبی لمن بوشر قلبه ببرد الیقین

۲۴۵، ۴

علیک بلزوم الیقین و تجنب الشک فلیس للمرء شیء اهلک ...

۲۹۷، ۴

علیکم بلزوم الیقین و التقوی فانهما یبلغانکم جنه المأوی

۳۰۵، ۴

علی قدر الدین تكون قوة الیقین

۳۱۳، ۴

قووا ایمانکم بالیقین فانه أفضل الدین

۵۱۲، ۴

غایه الایمان الایقان

۳۶۸، ۴

کل ما خلا الیقین ظن و شکوک

۵۳۶، ۴

کیف یرضی بالقضاء من لم یرصدق یقینه

۵۶۳، ۴

کن موقنا تکن قویا

۶۰۰، ۴

کفی بالیقین عباده

۵۷۶، ۴

لو صح یقینک لما استبدلت الفانی بالباقی و لا بعت السنی بالدنی

۱۱۴، ۵

من ایقن افلح

۱۴۷، ۵

من ایقن ینج

۱۴۹، ۵

من حسن یقینه یرج

۱۴۹، ۵

من یؤمن یزدد یقینا

۲۰۳، ۵

من یرتقی ینج

۲۰۳، ۵

من قوی یقینه لم یرتب

۲۳۰، ۵

من حسن یقینه حسنت عبادته

۲۹۴، ۵

من صدق یقینه لم یرتب

۲۹۷، ۵

من لم یوقن بالجزاء أفسد الشک یقینه

۴۰۸، ۵

من لم یوقن قلبه لم یطعه عمله

۴۱۵، ۵

من ایقن رجا

۴۶۶، ۵

شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۷، ص: ۴۳۴

ما اعظم سعادة من بوشر قلبه ببرد الیقین

۷۱، ۶

ما غدر من ایقن بالمرجع

۷۷، ۶

ملاک الایمان حسن الایقان

۱۱۸، ۶

نوم علی یقین خیر من صلاة فی شک

۱۷۰، ۶

نعم الطارد للشک الیقین

۱۵۸، ۶

هلک من باع الیقین بالشک و الحق بالباطل و الاجل بالعاجل

۱۹۸، ۶

هجم بهم العلم علی حقیقة الایمان و باشروا روح الیقین ...

۲۱۴، ۶

لا ایمان لمن لا یقین له

۴۰۲، ۶

یستدل علی الیقین بقصر الامل و اخلاص العمل و الزهد فی الدنیا

۴۵۲، ۶

باب الیمین (سوگند)

اسرع شیء عقوبة الیمین الفاجرة

۴۰۷، ۲

کیف یسلم من عذاب الله المتسرع الی الیمین الفاجرة

۵۶۲، ۴

للاحق مع کل قول یمین

۳۰، ۵

من مهانة الکذاب جوده بالیمین بغير مستحلف

۲۱، ۶

لا تعود نفسک الیمین فان الحلاف لا یسلم من الاثم

۲۹۳، ۶

باب الایام (روزگار، گذشت زمان)

الایام توضح السرائر الكامنة

۳۴۵، ۱

الایام صحائف آجالکم فخلدوها أحسن أعمالکم

۱۲۰، ۲

اللیل و النهار دائبان فی طی الباقین و محو آثار الماضین

۱۶۷،۲

ان لیلک و نهارک لا یتوعبان لجمیع حاجاتک فاقسمها بین عملک و راحتک

۶۰۶،۲

فاز من أصلح عمل یومه و استدرک فوارط أمسه

۴۱۴،۴

کل یوم یتسوق الی غده

۵۳۳،۴

للمؤمن ثلاث ساعات: ساعة یناجی فیها ربه و ساعة یحاسب فیها نفسه و ساعة یخلی بین نفسه و لذتها فیما یحل و یجمل

۵، ۴۶ و السلام علی من اتبع الهدی

پایان

سایت جامع سربازان اسلام

www.sarbazaneislam.com

جهت حمایت از ما در صورتی که ما را قبول دارید ، ما را [لینک](#) کنید

لبيک یا خامنه ای ، لبيک یا حسین(ع) است